دایرةالمعارف فارسی



به سرپرستی غلامحسین مصاحب

جلد اول

ا ـ س

۱۳۸۱

مصاحب، غلامحسین، ۱۲۸۹ ـ ۱۳۵۸.
دایرةالمعارف فارسی / به سرپرستی غلامحسین مصاحب. ــ تهران : امیرکبیر، کتابهای جیبی، ۱۳۸۰.
۲ ج. (در ۳ مجلد): مصور.

ISBN 964-303-044-X (دوره ۳ جلدی).
ISBN 964-303-045-8 (ج. ۱). ISBN 964-303-046-6 (ج. ۲). ISBN 964-303-013-X (ج. ۲. ق. ۲)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ قبلی: فرانکلین: امیرکبیر، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۵.
مرجع اصلی کتاب حاضر «دایرةالمعارف کلمبیا» می‌باشد.
مندرجات: ج. ۱. ا ـ س. ــ ج. ۲. ق. ۱. ش ـ ل. ــ ج. ۲. ق. ۲. م ـ ی.
ج. ۱ چاپ سوم: ۱۳۸۱
۱. دایرةالمعارفها و واژه‌نامه‌ها. ۲. فارسی ـ واژه‌نامه‌ها. الف. عنوان.
۲ د / ۶م / AE ۳۶ ۰۳۹
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران ۲۶۸۳۳ ـ ۸۰م

This Encyclopedia is based, in part, on authorized use of
THE COLUMBIA VIKING DESK ENCYCLOPEDIA,
compiled and edited by the Staff of the Columbia Encyclopedia.
William Bridgwater, Editor-in-Chief.

Copyright © 1953, 1960, 1968 by Columbia University Press.
Published by the Viking Press, New York.



کلیهٔ حقوق طبع و نشر دایرةالمعارف فارسی مخصوص و متعلق به
شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر)
است. نقل و ترجمه‌ی مطالب این کتاب، بعضاً و کلاً و به هر شکل و عنوان، بدون ذکر
مأخذ ممنوع است.

شابک X-۰۴۴-۳۰۳-۹۶۴ (دوره۳جلدی)
ISBN: 964 - 303 - 044 - X (3vol.set)
شابک ۸ - ۰۴۵ - ۳۰۳ - ۹۶۴ (جلداول)
ISBN: 964 - 303 - 045 - 8 (vol.1)

جلد اول دایرةالمعارف فارسی در هزاروپانصد نسخه روی کاغذ چهل گرمی
مخصوص در چاپخانه سپهر وابسته به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر به‌طبع رسید
چاپ دوم : ۱۳۸۰
چاپ سوم : ۱۳۸۱

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سخن ناشر

از سالیان دور و پیش از آنکه در باغ خیال و باور من حضورِ در مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر به تصویر کشیده شده باشد و ذره‌ای به خود بقبولانم که دست تقدیر تیغ نقد و رنجش از امیرکبیر را از لبهٔ تیز آن به دست خودم سپارد، در زوایای فکر و اندیشه‌ام نام درخشان فقید سعید دکتر غلامحسین مصاحب و شاهکار ماندگار او که گمشدهٔ اهالی تحقیق و پژوهش است جایگاهی فاخر و ویژه داشت، از اینکه می‌دیدم دایرةالمعارف فارسی مصاحب که حاصل یک عمر تلاش و صبر و رنج وی و جمعی از ارباب علم و ادب کشور بود در بازار رندی و طمع‌کاریِ سوداگرانی که همه چیز را ابزار و وسیلهٔ تولیدِ ریال و درهم و دینار می‌دانند دست به دست می‌شد و چشم‌های نگران جامعه علمی را متحیر و ناباور سرگردان کوچه‌های تنگ اقتصاد و معاششان می‌کرد غصه‌دار می‌شدم، جز تأسف و اظهار ناراحتی چاره‌ای نبود تا ـ بدون اینکه بخواهم و اراده‌ای داشته باشم ـ خود را در تولیت مؤسسهٔ امیرکبیر یافتم، مجموعه‌ای که با مصاحب و معین و عمید و فروزانفر و دهخدا و آرام و زرین‌کوب و بسیاری از بزرگان این مرز و بوم علی‌رغم تمامی فراز و نشیبها هنوز هم نگین درخشان و آبرودار علم و ادب و صنعت نشر کشور بود. می‌دانستم راهی طولانی و پرسنگلاخ پیش روی من و مردان شریف و زنان پاکی است که کریمانه تصمیم به یاوریم داشتند، اما روح وظیفه‌مدار و تعهدی را که در قبال اصحاب علم و ادب داشتم از یک سو و ترغیب صاحبان علم و اندیشه و دلگرمی ریش‌سفیدان دانش و معرفت از طرف دیگر راهی جز گشودن بال همت برایم باقی نگذاشت، پس با توکل به ذات اقدس خداوندی (سبحانه و تعالی)، و اعتماد به توانمندی راهنمایان و عالمان بزرگوار و خلوص و تلاش بی‌وقفهٔ کارکنان شریف مؤسسه عزم کردم تا به وظیفهٔ خود عمل کنم و آنچه را خداوند جلیل و مربیان و معلمانم کریمانه به من بخشیده بودند به کار گیرم شاید در میان خادمان نشر علم و ادب و فرهنگ ذره‌ای ناپیدا و غباری بر سر راه باشم، از همان ابتدا پرداختن به کتابهای اصلی و نشر آثار گران‌سنگ و احیاء مکتوبات فاخر فراموش شده و یا کمیاب سرلوحه برنامه‌ها قرار گرفت، و دایرةالمعارف مصاحب به یکی از دغدغه‌های اصلی حوزهٔ فرهنگی و پژوهشی مؤسسه تبدیل گردید و در آغاز راه مقرر شد در یک برنامهٔ کوتاه‌مدت به منظور رفع نیاز جامعهٔ علمی و پژوهشی کشور خصوصاً پژوهشگران جوان و کوتاه کردن دست ثروت‌اندوزان بازار سیاهِ کتابهای معتبر از این ذخیره گرانبهای علمی ـ دایرةالمعارف مصاحب ـ با همان سبک و سیاق و اطلاعات، علی‌رغم تمامی کاستیها و نارساییهایی که به علت توسعهٔ علوم و تغییرات گسترده در نظام سیاسی و جغرافیایی جهان و محدودیتهای تحمیلی به دکتر مصاحب که وی را وادار به پرهیز از ادامه کار در سال ۱۳۵۰ کرده بود و همچنین پیرایه‌هایی که متأثر از سلیقه و ذوق مذهبی، فرهنگی و سیاسی آن دانشی مرد زلال و درخشان بود به زیور طبع بیاراییم[1]؛ لذا با درک محدودیتهای شادروان دکتر مصاحب و تحمیلاتی که خصیصهٔ نظام پهلوی بود با

۱. گزیده‌ای از نواقص و کاستیها در مقدمه بخش دوم از جلد دوم دایرةالمعارف فهرست شده است.

اعتقاد قلبی به رضایت روح آن بزرگمرد با حذف تمجید و تعریفهای نارواکه با روح دایرةالمعارف‌نویسی ناسازگار و قطعاً خود آن بزرگوار نیز برای چاپ این گنجینهٔ گرانبها مجبور به تحمل تعدادی واژه‌های نامأنوس و غریبه با روح علم و معرفت گردیده بود، تصمیم گرفتیم بدون کوچکترین دخل تصرف در حقایق تاریخی و اعمال هر نوع سلیقهٔ امروزی واژه‌های مصاحب‌شکن را از گلستان دایرةالمعارف او حرس کنیم تا علو روح مصاحب همان‌گونه که بود پیش روی ارباب خرد و آینده‌سازان ایران بزرگ قرار گیرد. برنامهٔ بلندمدت ما نیز غنای دایرةالمعارف با استفاده از مرجع اصلی آن دایرةالمعارف کلمبیاست. برنامه‌هایی تدوین و هم‌اکنون در دست اجراست تا گروهی از پژوهشگران خردمند و دردآشنا با ترجمهٔ مقالات مقتضی و بهره‌مندی از واژگان و تعاریف جدید از علم و فن و ادب، سیاست و جغرافیای سیاسی جهان امروز با سرعت و دقت مناسب خلاء بار فرهنگی و جامعیت دایرةالمعارف مصاحب را برطرف کرده و در آینده‌ای نه چندان دور جامع‌ترین دایرةالمعارف کشور را به احترامْ آن مرد بزرگ دنیای علم و ادب تحت نام والای او به مردم بزرگوار ایران خاصه اندیشمندان و دانشوران و پژوهشگران و محققان تقدیم کنیم. کاستیها از ما و کمالات از مصاحب است، به روح او درود می‌فرستیم و به احترام تجلیلش می‌کنیم. دست مریزاد این تحفه امیرکبیری در مقام حق و انصاف متعلق به فروتنی و صبر و تلاش مردی فرزانه به نام دکتر مرتضی کاخی و انسانی فرهیخته به نام محمد دهدشتی و هنروران بخش آماده‌سازی و چاپ موسسه است که چون می‌دانم دچار رنجش می‌شوند زحمات آنها را می‌گذارم و می‌گذرم.

حشمت‌الله قنبری همدانی

رئیس مؤسسه انتشارات امیرکبیر

سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا اِلاّ ما عَلَّمْتَنا

دیباچه

کتابی که اینک تقدیم فارسی‌زبانان میشود جلد اول (ا-س) یک دایرةالمعارف عمومی دوجلدی است، که نخستین دایرةالمعارف فارسی بمعنی حقیقی این کلمه میباشد، و به اسلوب دایرةالمعارفهای جدید و معتبر مغرب‌زمین تدوین شده است.

دایرةالمعارفها، مانند لغتنامه‌ها و اطلسها، از جمله‌ی «کتابهای مَرْجَع» هستند، یعنی کتابهائی که شخص برای کسب اطلاع کمابیش اجمالی در موضوع معین به آنها مراجعه میکند. هیچگاه دیده یا شنیده نشده است که کسی یک دایرةالمعارف یا یک کتاب لغت را باز کند، و از اول تا آخر بخواند؛ یا کسی بخواهد با خواندن یک دایرةالمعارف، هر قدر هم مفصّل باشد، طبیب یا ریاضیدان یا مهندس یا مورخ شود. دایرةالمعارفها کتابهای خواندنی باین‌معنی نیستند؛ بلکه هدف هر دایرةالمعارف اینست که وقتی محقق یا محصل یا خواننده‌ای عادی عنوان خاصی را میخواند یا میشنود یا در ذهن دارد، و خود را محتاج یا راغب به کسب اطلاع در باب آن میبیند، بتواند بدون اتلاف وقت عنوان مورد نظر را در آن دایرةالمعارف بدست آورد، و اطلاعاتی در باب آن حاصل کند. مثلا ممکن است شخصی اسم کتاب انوار سهیلی را بشنود، و بخواهد بداند که تلفظ صحیح اسم کتاب چیست، کتاب به چه زبانی است، موضوع آن چیست، و مؤلفش کیست. یا مثلا کسی که در تاریخ علوم تحقیق میکند میشنود که فلان منجم پیوسته به دربار عضدالدوله‌ی دیلمی بوده است، و میخواهد از عهد عضدالدوله اطلاعی بدست آورد. یا آنکه کسی خواستار اطلاع اجمالی در باب اکتشافات جغرافیائی، تمدن ساسانی، جنگهای ایران و عثمانی، موشکها، رستم، زئوس، رادیو- تلسکوپ، رادار، مذهب شیعه، اقمار مصنوعی، تاریخچه‌ی ریاضیات، مسجد شیخ لطف‌الله، تیسفون، ونوس، سپوتنیک، یا طاعون است، و برای مطلوب خود به دایرةالمعارف مراجعه میکند؛ یا اصلا میخواهد بداند دایرةالمعارف چیست. مثلا در مورد اخیر، اگر صفحه‌ی ۹۵۷ کتاب حاضر را باز کند، مقاله‌ای تحت عنوان «دایرةالمعارف» میبیند، که در آن تعریف و اقسام دایرةالمعارفها، تاریخچه‌ای مختصر از دایرةالمعارف نویسی، و نام بعضی از دایرةالمعارفهای معروف آمده است، و در عین حال، مراجعه‌کننده را به مواضعی از کتاب راهنمائی میکند که در آن مواضع در باب هر یک از دایرةالمعارفهای معروف اطلاعی (البته متناسب با حجم کتاب) حاصل توان کرد.



شاید ضرورت نداشته باشد که در این مقدمه از اهمیت و لزوم کتابهای مرجع، که دایرةالمعارفها از اهمّ آنها هستند، چیزی گفته شود. اما این مطلب در خور ذکر است که متأسفانه فارسی‌زبانها تقریباً بکلی از داشتن کتابهای مرجع محروم هستند، زیرا کتابهای اساسی و معتبر مرجع یا مرجع‌گونه که از گذشتگان ما مانده است اغلب به زبان عربی نوشته شده، و مورد استفاده‌ی عموم نتواند بود، و بعلاوه، این قبیل کتابها، گذشته از کهنه یا منسوخ بودن اطلاعات مندرج در آنها، بعنوان کتاب مرجع بمعنی سابق الذکر مورد استفاده نتوانند بود، و هر کس کتابی از این نوع را باز کرده باشد میداند که یافتن یک مطلب مورد نظر در آنها، اگر هم عملی باشد، مستلزم صرف وقت و حوصله‌ی بسیار است.

از طرف دیگر، در مملکت ما تعداد کتاب‌خوانها اعم از محصل و غیره در سالهای اخیر افزایشی معتنابه یافته است، و این طبقه سخت محتاج به کتابهای مرجع هستند، تا وقتی که

به مسئله‌ای برخورد میکنند بتوانند جواب آنرا در اینگونه کتابها بیابند. البته کسانی که به یکی از زبانهای مهم اروپائی تسلط کافی داشته باشند در بعضی موارد میتوانند حل مشکل خود را در کتابهای مرجع فرنگی بجویند، اما بر کسانی که زبان خارجی نمیدانند این راه بسته است، و بعلاوه، در مسائل و موضوعهای مربوط به ایران و اسلام و ممالک اسلامی، دانستن زبان خارجی هم کافی نیست، و اعتماد به مآخذ فرنگی (لااقل به مآخذ عادی)ـ خاصه برای کسانی که از فرهنگ ایرانی و اسلامی بی‌اطلاعند یا از آنها اطلاع کافی ندارندـ گمراه‌کننده است (نمونه‌های فراوان از این گمراهی در نوشته‌های مختلف جدید و حتی رسمی مشهود استـ از قبیل نقل اسم ابن حوقل بصورت «ابن هوکال»، نقل نام حسن ابن هیثم بصورت «آلهازن»، و استعمال کلمات «رگیولاس» بجای قلب الاسد و «اوریون» بجای جوزا یا جبار).



چنانکه اشاره شد، طرح اولیه‌ی کار این بود که دایرة‌المعارف کوچک یک‌جلدی کولومبیا وایکینگ به زبان فارسی ترجمه و بعضی از مقالات آن اسقاط و بجای آنها مقالاتی در باب مطالب مورد نیاز ایرانیان و سایر فارسی‌زبانان درج شود. دایرة‌المعارف مذکور دارای ۱٬۰۹۲ صفحه و قریب ۳۵٬۰۰۰ مقاله است، و بر طبق تخمین یکی از متصدیان آن، تقریباً نیمی از مقالات آن دارای سه سطر یا کمتر، یک ثلث آنها دارای ۴ تا ۶ سطر، یک سدس آنها دارای ۷ تا ۱۱ سطر، و فقط قریب ۵۰۰ مقاله‌ی آن دارای بیش از ۱۱ سطر میباشند، و حد متوسط طول مقالات آن ۵ سطر است.

از همان اوایل کار معلوم شد که حاصل طرح اولیهـ یعنی ترجمه‌ی دایرة‌المعارف کولومبیا وایکینگ و درج مقالاتی تازه بجای بعضی از مقالات آنـ جوابگوی احتیاجات کنونی فارسی‌زبانان نتواند بود. توضیح آنکه دایرة‌المعارف مذکور، چنانکه در مقدمه‌ی آن مسطور است، برای خوانندگان کنونی امریکائی نوشته شده است، و ناظر به احتیاجات آنان میباشد، و مثلاً تعداد مقالات آن در باب ایرانـ از مذهب، تاریخ، جغرافیا، ادب، تمدن، و غیرهـ از ۱۰۰ تجاوز نمیکند، و حال آنکه در یک دایرة‌المعارف عمومی که بالاخص ناظر به احتیاجات ایرانیان است باید لااقل ۱۰٬۰۰۰ مقاله به مسائل مذکور تخصیص داده شود. از طرف دیگر، احتیاجات خوانندگان ایرانی منحصر به مسائل مربوط به ایران نیست، و گذشته از موضوعهای علمی و ادبی و هنری بسیار متعدد، مقالات فراوانی باید در باب سایر ممالک جهان و مذهب و تاریخ و جغرافیا و فرهنگ و تمدن آنها در کتاب درج شود، و اگر میخواستیم قریب ۱۵٬۰۰۰ مقاله از دایرة‌المعارف کولومبیا وایکینگ اسقاط کنیم و مقالات مربوط به ایران را جایگزین آنها سازیم، محل کافی برای مسائل مذکور باقی نمیماند.

مطلب مهم دیگر اینست که در ممالکی که، علاوه بر کتابهای بیشمار در هر رشته از معارف بشری، انواع و اقسام دایرة‌المعارفهای عمومی بزرگ و متوسط و کوچک و کتابهای مرجع در رشته‌های مختلف در دسترس طالبین هست، البته یک دایرة‌المعارف «فشرده» با مقالات مثلاً ۵ سطری محلّی دارد، و فی المثل ممکن است در موضوعهای بسیار مهمی مانند اتم، حسابگرهای الکترونی، تلویزیون، رادار، ریاضیات، سلسله‌ی اعصاب، مذهب مسیح، و غیره به چند سطر اکتفا کرد، زیرا خواستاران اطلاعات جامعتر همواره میتوانند به کتابهای بزرگتر مراجعه کنند. اما برای فارسی‌زبانان، که از اینگونه وسایل محرومند، ناچار مقالات مربوط به مسائل و موضوعهای گوناگون باید تا حدی جامع و جامع الاطراف باشد، تا مراجعه‌کننده را از مطالعه‌ی آنها فایده‌ای حاصل آید.

به جهات مذکور، کار فراهم ساختن کتاب حاضر، چندی بعد از آغاز آن، از صورت ترجمه خارج شد و جنبه‌ی تألیف، و در بسیاری از موضوعها، جنبه‌ی تحقیق یافت. شرح مشکلات متعددی که در این راه با آنها مواجه بوده‌ایم (از قبیل انتخاب عناوین، ضبط تلفظها، چگونگی ضبط فارسی اعلام خارجی، فراهم کردن اصطلاحات علمی، تألیف مقالات، و غیره) از حوصله‌ی این دیباچه خارج است، ولی با کمال خوشوقتی میتوانیم بگوئیم که گره همه‌ی این مشکلات با مساعی جمیله‌ی جمعی از همکاران فاضل و محقق ما گشوده شده است.

در مدخل کتاب توضیحات جامع در باب راههائی که در کتاب حاضر برای حل مشکلات مذکور اتخاذ شده است از نظر خوانندگان میگذرد. در این مقام به ذکر این مطلب اکتفا میکنیم که یک دایرة‌المعارف آنگاه سودمند است که چنان تنظیم شده باشد که مراجعه‌کننده موضوع مورد نظر خود را بدون اتلاف وقت در آن بیابد. در غیر این صورت، دایرة‌المعارف مجموعه‌ای از اطلاعات متشتت خواهد بود که شخص از مراجعه کردن بدان جز اتلاف وقت حاصلی نمیبرد. بعلاوه، اطلاعاتی که در دایرة‌المعارف عرضه میشود باید دقیق و منقّح و قابل اعتماد و منحصر به واقعیات و خالی از عبارت‌پردازی و لقب‌سازی باشد.

چون دایرةالمعارف‌نویسی به سبک جدید در زبان فارسی امری بیسابقه بوده است، ما ناچار بوده‌ایم که نظام یا «سیستمی» برای مراحل و مسائل مختلف مربوط به آن—از قبیل ضبط عناوین، تنظیم مقالات، ضبط تلفظها، علامات اختصاری، نقطه‌گذاری، نقل اعلام خارجی به زبان فارسی، ارجاعات، و غیره—وضع کنیم، و در سراسر کتاب از آن پیروی نمائیم. لزوم پیروی کردن از یک نظام منطقی در هر کتاب جدّی، خاصه در کتابهای مرجع، از ضروریات است. حد اقل انتظاری که یک نفر فارسی‌زبان از یک کتاب فارسی دارد اینست که بتواند آنرا صحیحاً بخواند، و این امر مستلزم ضبط تلفظ کلمات نامأنوس (و از جمله اعلام) و نقطه‌گذاری منطقی عبارات و جمله‌ها است. ما در زبان فارسی کتابی جز کتاب حاضر سراغ نداریم که واجد این شرایط باشد.

یکی از موارد عدم توجه به نظام در کتابهای فارسی در اسامی خاص دیده میشود، که تشتت در این امر بحدی است که مطالعات تاریخی و هر کار دیگری را که مربوط به اعلام باشد غیر ممکن میسازد، و این تشتت حتی در کتابهای کوچک تاریخ دوره‌ی متوسطه نیز مشهود است. بسیار دیده میشود که در کتاب واحد، اسم یک نفر را گاه «گیوم»، گاه «ویلیام»، و گاه «ویلهلم» مینویسند، و نام انگلیسی Smith را گاه «اسمیت»، گاه «اسمیث»، و گاه «سمیت»، و جز آنها ضبط میکنند. بدینگونه، اسامی خاص علت وجودی و منطقی خود را، که مشخص کردن شخص یا شیئی است که این اسامی بر آنها نهاده شده‌اند، از دست میدهند، و با این تشتت، خواننده هیچگاه نمیتواند بفهمد که صحبت از کیست یا از چیست. همین تشتت در مورد اسامی امکنه هم مشهود است.

نظامی که برای دایرةالمعارف کنونی وضع شده است، و شرح تفصیلی آن در مدخل کتاب آمده، تا حد وسیعی مقتبس از تازه‌ترین دایرةالمعارفهای فرنگی و مذاکرات ما با اولیاء امور بعضی از این دایرةالمعارفها است. اگر کسانی نظامی بهتر، منطقیتر، و ساده‌تر عرضه کنند—بشرطی که همراه با عمل باشد نه صِرْفِ لفظ، و نه یک عنوان، بلکه متجاوز از ۴۰٬۰۰۰ عنوان گوناگون (تعداد تقریبی عناوین کتاب حاضر) را، که قریب نیمی از آنها اعلام و القاب خارجی مربوط به سراسر زمین، از قبایل بدوی گرفته تا متمدنترین ملل، میباشد، و بسیاری از آنها از چند اسم نامأنوس تشکیل یافته‌اند، با ذکر تلفظ آنها بر حسب چنین نظامی تنظیم کنند، یا لااقل ضوابطی برای تنظیم انواع آنها بیاورند—البته کسانی که در آینده کار تنظیم دایرةالمعارفهای فارسی را بر عهده گیرند از آنان پیروی خواهند نمود.

شک نیست که کتاب حاضر نقائص بسیار دارد، که یقیناً نقادان و نکته‌سنجان و هم عیب‌جویان آنها را گوشزد خواهند کرد، و انشاءالله کسانی که متصدی طبعهای آتی آن خواهند بود با استفاده از نظریات آنان نقائص مذکور را مرتفع خواهند ساخت، و خطاهائی را که در کتاب راه یافته است اصلاح خواهند کرد. ممکن است کسانی با نظامی که ما برقرار کرده‌ایم موافق نباشند، و مثلا الفبائی را که ما وضع نموده‌ایم نپسندند. جواب ما اینست که چون اصلا نظامی در موضوع مورد بحث موجود نبوده است، ما به تشخیص خود ناچار نظامی پی افکنده‌ایم، و منتهای کوشش را در پیروی دقیق از آن مبذول داشته‌ایم. ضمناً در این دیباچه باید گفته شود که هر ایرادی یا انتقادی نسبت به نظام مذکور و ضبط کلمات یا علامات و امثال آنها وارد باشد متوجه شخص نگارنده‌ی این دیباچه خواهد بود، و مؤلفین و نویسندگان از این جهت بکلی بری الذمه هستند، ولی البته **جوابگوی خوانندگان در مورد هر مقاله مؤلف یا نویسنده‌ی آنست.**



البته مطلوب این بود که هر دو مجلد این دایرةالمعارف یکجا منتشر شود، ولی بسبب عواملی که فعلا از ذکر آنها می‌گذریم، تألیف و انتشار کتاب بیش از آنچه پیشبینی شده بود بطول انجامید، و بهمین جهت تصمیم به انتشار نیمی از آن گرفته شد. منتهای کوشش بعمل خواهد آمد که جلد دوم کتاب هر چه زودتر منتشر شود و در دسترس فارسی‌زبانان قرار گیرد.

جلد دوم، علاوه بر مقالات حروف ش-ی، مشتمل بر یك ضمیمه (شامل ارجاعات بسیار متعدد که در ضمن تألیف کتاب فراهم شده است، و نوسازی بعضی از اطلاعات و مقالات مندرج در کتاب که در دوره‌ی تألیف و چاپ کتاب تغییرات یا تحولات اساسی در آنها راه یافته است، و اصلاحات دیگر)، نقشه‌های جغرافیائی و خاصه جغرافیای تاریخی ایران، فرهنگ دوزبانی (فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی) اصطلاحات و کلمات نوساخته و جز آن که در کتاب حاضر بکار رفته است، و از همه مهمتر، ضبط فارسی قریب ۱۵٬۰۰۰ اسم شخصی خارجی خواهد بود. این کار اخیر، که حاصل زحمات طاقت‌فرسائی بوده است، یقیناً در تسهیل کار مترجمین و مؤلفین نقشی بسزا خواهد داشت.

مراجعه‌کنندگان عزیز! دایرةالمعارف عمومی مختصری که اینک مجلد اول آن به شما تقدیم میشود برای شما و با توجه خاص به احتیاجات شما فراهم شده است. در دوره‌ی طولانی فراهم ساختن کتاب حاضر این امر **همواره** در صدر هدفهای ما بوده است که شما با حد اقل صرف وقت و زحمت بتوانید اطلاعاتی دقیق و قابل اعتماد در باب موضوعهای بسیار متعدد بدست آورید. برای کاستن صرف وقت و زحمت شما، با رغبت تمام وقت بسیار صرف و زحمت فراوان تحمل کرده‌ایم و کتابی که از جهات متعدد در زبان فارسی بیسابقه است فراهم ساخته‌ایم. چنانکه گفته شد، برای تأمین مقاصد مذکور، ناچار نظامی برای تنظیم مطالب کتاب وضع کرده‌ایم، که برای کسانی که مأنوس با دایرةالمعارفهای فرنگی نیستند ممکن است تا حدی پیچیده بنظر آید. بهر حال، استفاده از این کتاب موقوف به اینست که شما با نظام مذکور آشنائی کامل حاصل کنید. بدین جهت در مدخل کتاب، توضیحات کافی با مثالهای فراوان در باب این نظام آورده‌ایم. پس از آنکه با اصول این نظام آشنا شدید ملاحظه خواهید کرد که یافتن عناوین و اطلاعات در این کتاب بسیار سهل است، و توجه خواهید فرمود که کتاب حاضر یگانه کتاب فارسیی است که همه‌ی عناوین آنرا، اعم از عام یا خاص، صحیحاً میتوانید بخوانید، و در باب آنها اطلاعاتی دقیق و منظم و کمابیش اجمالی (بتناسب حجم کتاب) بدست آورید.

غلامحسین مصاحب،
تهران،
فروردین ۱۳۴۵ هجری شمسی.

سازمــان دفتــر دایــرةالمعــارف فــارسی

سرپرست: غلامحسین مصاحب

معاونین: احمد آرام؛ محمود مصاحب

هیئت تحریریه

آرام، احمد	مصاحب، محمود
بدره‌ای، فریدون	مقربی، مصطفی
بطحائی، احمد	مکلا، ابراهیم

هیئت تحریریه، علاوه بر بررسی مقالات کتاب از لحاظ مطابقت آنها با متون و مآخذ مربوط، اجرای روشهای دایرةالمعارف را در مراحل مختلف، و مسئولیت سنگین یکنواخت کردن مقالات کتاب را از جهت اِعمال این روشها بر عهده داشته‌اند، و نیز بیش از نصف مقالات کتاب بوسیله‌ی آنان تألیف شده است.

درحال حاضر، آقایان محمود محمودی و هرمز همایونپور با سمت کارمند هیئت تحریریه مشغول خدمت هستند.

کارهای چاپی

سرلتی، ناصر (سرپرست)	درویش، احمد (صفحه‌بند و
صلصالی، حیدر قلی	سرپرست حروفچینی؛ حروف
(حروف اــب)	اــب)
محیی‌الدین کرمانی، مهدی	دربان، قاسم (صفحه‌بند و سر-
تحویلدار، علی اکبر	پرست حروفچینی؛ ازپ ببعد)

علاوه بر متصدیان کارهای چاپی دفتر دایرةالمعارف، آقای هرمز وحید و همکاران ایشان جهد فراوان در فراهم ساختن تصاویر کتاب مبذول کرده‌اند. «حرکتگذاری» فیلمها و بعضی از اصلاحات دیگر بوسیله‌ی آقای عباس جمالپور انجام گرفته است، که در تهیه‌ی بعضی از نقشه‌ها نیز همکاری داشته‌اند. آقای جعفر صمیمی، مدیر عامل شرکت سهامی افست، قسمتی از وسایل سازمان خود را به چاپ کتاب حاضر تخصیص دادند، و چند تن از استادان ماهر چاپخانه، خاصه آقایان احمد افتخار گلوسالاری، پرویز میرحسینی، و ابراهیم هاشمی در چاپ کتاب کمال همکاری را با ما بعمل آورده‌اند.

کارهای دفتری و ماشین‌نویسی: سید احمدیان، حسن

آقای سید احمدیان، علاوه بر وظایف دفتری، بیش از ۵۰۰٬۰۰۰ سطر ماشین‌نویسی کرده‌اند؛ با مشاهده‌ی نمونه‌ای از ماشین‌نویسی مطلوب دفتر دایرةالمعارف در فصل مربوط به چاپ از مدخل کتاب، به رأی العین زحمت این کار و تفاوت آن از لحاظ کیفیت با ماشین‌نویسیهای عادی معلوم میگردد.

نــویســندگــان و مــؤلفیــن

آذر، دکتر مهدی: طب

اصفیا، صفی: زمینشناسی

افشار، ایرج: کتابخانه و بعضی از اصطلاحات چاپ و کتاب

افشار شیرازی، احمد: معرفی کتابهای فارسی و عربی (اــتا)

اقصی، رضا: شیمی

امیر ابراهیمی، مجید: حقوق

انور، منوچهر: تئاتر و سینما؛ هنر (نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، و هنرهای وابسته)

ایمن، دکتر ایرج: روانشناسی

بامداد، خانم بدرالملوک: خانه‌داری

بیانی، مهندس علیقلی: مهندسی؛ فنون و صنایع

بیانی، دکتر مهدی: خط فارسی و خطاطان

حائری، مهدی: قرآن و مسائل قرآنی؛ فقه (عمدةً بررسی مقالات این موضوعها)

حق‌نظریان، دکتر آوانس: ارامنه

خسروی، خسرو: جغرافیای ایران

دواچی، دکتر عباس: آفات نباتی

دولت‌آبادی، دکتر هوشنگ: زیستشناسی عمومی؛ طب

ریاحی، تقی: نظام؛ بحریه؛ مهندسی؛ فنون و صنایع
زریاب، دکتر عباس: فلسفه و کلام؛ تاریخ، تمدن، و فرق اسلامی؛ فقه؛ معرفی کتابهای فارسی و عربی؛ شعرا و نویسندگان فارسی‌زبان و عربی‌زبان (جملگی از اواسط حرف «س» ببعد)
زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام؛ تصوف؛ کلام؛ تاریخ، تمدن، و فرق اسلامی؛ معرفی کتابهای فارسی و عربی؛ شعرا و نویسندگان فارسی‌زبان و عربی‌زبان
شیکهر، پروفسور ایندو: بعضی از مقالات هند و پاکستان
صبا، خانم فاخره: موسیقی
صدیقی، دکتر غلامحسین: بعضی از مقالات فلسفه
عدل، (مرحوم) احمد حسین: کشاورزی؛ دامپروری
فاتح، مصطفی: اقتصاد و تجارت؛ جامعه‌شناسی؛ علوم سیاسی
کاوسیان، سرهنگ محمد: هواپیمائی
گل‌گلاب، حسین: گیاهشناسی؛ بعضی مقالات حیوانشناسی
محقق، دکتر مهدی: بعضی از مقالات اولیه در باب شعرای عرب
مرتضوی، دکتر تقی: قسمتی از مقالات اقتصاد
مصاحب، خانم دکتر شمس‌الملوک: تعلیم و تربیت؛ نسائیات
مصطفوی، محمد تقی: آثار و ابنیه‌ی تاریخی، هنری، و باستانی ایران
معین، دکتر محمد: تاریخ ایران قبل از اسلام؛ دین زردشتی
یارشاطر، دکتر احسان‌الله: السنه

☆ ☆ ☆

هیئت تحریریه:

تألیف: ادبیات (ادبیات عمومی، قسمتی از ادبیات فارسی و عربی، ادبیات زبانها و ملل دیگر)؛ ادیان (مسیحی، یهود، و ادیان دیگر جز زردشتی)؛ اساطیر (مشتمل بر اساطیر ملی ایران، اساطیر مصر، یونان، و روم قدیم، و اساطیر ملل و اقوام دیگر)؛ اصطلاحات ادبی فارسی؛ آمار؛ باستان‌شناسی؛ بدیع؛ تاریخ (تاریخ عمومی، تاریخ ملل و اقوام باستانی، تاریخ ممالک و نواحی و اقوام زمین جز ایران)؛ تاریخ علم در ایران و در دوره‌ی اسلامی؛ جغرافیا (جغرافیای عمومی، اکتشافات، جغرافیای قدیم، جغرافیای ممالک و نواحی زمین جز ایران)؛ چاپ؛ حیوانشناسی؛ ریاضیات؛ عروض و قافیه؛ علوم غریبه؛ فولکلور؛ فیزیک؛ مردمشناسی؛ مکانیک؛ نجوم؛ ورزش و بازیها؛ هواشناسی.
شرکت در تألیف: مقالات مربوط به دین اسلام، قرآن و علوم قرآنی، و فقه؛ تاریخ ایران قبل از اسلام؛ دین زردشتی؛ جغرافیای تاریخی ایران؛ شیمی؛ موسیقی.

مترجمین و مؤلفین اولیه

در آغاز کار که، بشرح مذکور در صفحه‌ی ۳ دیباچه‌ی کتاب، قرار بود دایرةالمعارف کولومبیا وایکینگ اساس کار قرار گیرد، مقالات آن کتاب و فهرستی از بعضی از مقالاتی که نظر به درج آنها در دایرةالمعارف بود به مؤلفین و مترجمین آتی الذکر که قبول همکاری در این امر را کرده بودند واگذار شد، و آنان کمابیش قدمهای اولیه را در این راه برداشتند:
آذری، سهیل: ترجمه‌ی مقالات مربوط به دین مسیح و تاریخ و جغرافیای امریکای شمالی
اکرامی، دکتر عباس: ترجمه‌ی مقالات ورزش و تألیف بعضی مقالات مربوط به ایران
پروین گنابادی، محمد: تألیف مقالاتی در زندگینامه‌ی شعرای فارسی‌زبان
حییم، سلیمان: ترجمه‌ی مقالات مربوط به دین یهود
دانشپور، عبدالحسین: ترجمه‌ی مقالات تاریخ و جغرافیای آسیا و افریقا
رهبر، (مرحوم) پرویز: ترجمه‌ی مقالات مربوط به دین یهود
شفیعیها، محمد هادی: ترجمه‌ی قسمتی از مقالات تاریخ و جغرافیای اروپا
شیدا، حسن: ترجمه‌ی مقالات جغرافیای اروپا
فروغ، دکتر مهدی: ترجمه‌ی مقالات تئاتر و تألیف بعضی مقالات در باب تئاتر در ایران
محجوب، دکتر محمد جعفر: اساطیر ملی و کتب فارسی
مقدم، دکتر محمد: ترجمه‌ی مقالات تاریخ اروپا و ادبیات ممالک امریکای جنوبی

مدخل

مطالعه‌ی این مدخل و تسلط کافی بر مندرجات آن برای استفاده‌ی کامل از فواید و مزایای کتاب حاضر ضروری است. بدون آن، مراجعه‌کننده از بسیاری از این فواید و مزایا محروم خواهد ماند.

برای فهرست مندرجات مدخل، صفحات ۸۰–۸۱ ملاحظه شود.

مـــــدخـل

فصل اول

مقدمه

§۱*ـ مقصود از این فصل

کتاب حاضر بر قراردادهائی استوار است، و روشهائی در مراحل مختلف آن بکار رفته است که ممکن است سبب وضع آنها بر بعضی از خوانندگان، خاصه کسانی که کمتر با کتابهای مرجع فرنگی سر و کار داشته‌اند، چنانکه شایسته است روشن نباشد. بنا بر این، چنان مناسب دیدیم که در این فصل، که مقدمه‌ی فصول دیگر است، توضیحاتی کلی در باب قراردادها و روشهائی که وضع یا اقتباس کرده‌ایم بیاوریم تا خواننده در خواندن فصول آتیه که در آنها هر یک از این مسائل به تفصیل عرضه میشود، خالی الذهن نباشد. یقیناً هیچ کس منکر این اصل نیست که در کارهائی از قبیل کار حاضر، اتخاذ روشی منظم و منطقی ضروری است، اما ممکن است کسانی روشهائی را که در کتاب حاضر اتخاذ شده است نپسندند. نظر ما در این باب همانست که در صفحات ۴ـ۵ دیباچه‌ی کتاب درج شده است.

بدون شک، روشهائی که کتاب حاضر بر طبق آنها تنظیم شده است نقائصی دارد که هیئت تحریریه‌ی دایرةالمعارف بخوبی حتی به جزئیات آنها واقفند، ولی نباید فراموش کرد که، از این جهت، کتاب حاضر به ماشینی نوظهور و پیچیده میماند، و البته طرح نخستین هیچ ماشینی هرگز بی‌عیب و نقص و مستغنی از اینکه اصلاحاتی در آن بعمل آید نمیتواند بود. کتابی که در دست دارید از جهاتی قابل مقایسه است با بنائی تمام‌شده: آنچه از آن دیده میشود ظاهری بیش نیست، و البته این ظاهر هیچگاه حاکی از زحماتی که در پی‌ریزی و برآوردن بنا شده است نمیتواند باشد؛ و هم البته کمتر دیده شده است که تماشاکنندگان یک بنای تمام‌شده، ولو از مهندسی و معماری و بنائی بی‌اطلاع باشند، اظهار عقیده نکنند که مثلا چه بهتر بود که فلان پله در فلان محل بود یا فلان دیوار کوتاه بلندتر، یا فلان دیوار بلند کوتاهتر. در این صورت، تکلیف بنای حاضر، که مهندسین و معمارانش خود به نقائص آن اعتراف دارند معلومست.

§۲ـ انتخاب موضوعها؛ عناوین دایرةالمعارفی یا مطلعها

مراجعه به دایرةالمعارفها برای کسب اطلاع در موضوع معینی است. البته نمیتوان انتظار داشت که یک دایرةالمعارف، هر قدر هم بزرگ باشد، همه‌ی موضوعات را فراگیرد، زیرا تعداد موضوعات مربوط به اشخاص و امکنه و مطالب علمی و ادبی و غیره عملا بیشمار است. بنا بر این، اولین مسئله‌ای که در تألیف یک دایرةالمعارف پیش میآید انتخاب موضوعاتی است که در باب آنها اطلاعاتی در کتاب درج میشود. در این امر، احتیاجات عمومی کسانی که دایرةالمعارف برای استفاده‌ی آنان نوشته میشود تا حد معتنابهی راهنما است، ولی بسبب تنوع این احتیاجات و مشخص نبودن قاطع آنها در بسیاری از موارد، نمیتوان صرفاً بدان اکتفا کرد. ممکن است شخصی در عمر خود هیچگاه با نام پلاژ وایکیکی در هونولولو مواجه نشود؛ اما چه بسا خوانندگان دیگری بدین نام

(*) هر قسمت از فصول مدخل کتاب با علامت «§» و یک شماره مشخص شده است، چنانکه در آغاز فصل دوم گفته خواهد شد.

برای اینکه شماره‌ی صفحات دیباچه و مدخل از شماره‌ی صفحات اصل کتاب ممتاز باشد، صفحات پیش از اصل کتاب را با ارقامی که روی آنها خطی کشیده شده است شماره‌گذاری کرده‌ایم. مثلا «صفحه‌ی ۲۵̅» یعنی صفحه‌ی ۲۵ پیش از اصل کتاب، و «صفحه‌ی ۲۵» یعنی صفحه‌ی ۲۵ از اصل کتاب، که با کلمات **ابوالحسین عتبی** آغاز میگردد.

برخورد کنند، و طالب کسب اطلاع در باب تلفظ صحیح و خصوصیاتی از این پلاژ باشند. مسئلهی انتخاب موضوعات در مورد دایرةالمعارفهای کوچک، بمناسبت محدودیت جا، بسیار دشوارتر از این مسئله در مورد دایرةالمعارفهای بزرگ است. بعلاوه، در ممالکی که دایرةالمعارفهای جامع و بزرگ در دست است، انتخاب موضوعات برای دایرةالمعارفهای کوچکتر—و بطور کلی فراهم ساختن اینگونه دایرةالمعارفها—چندان اشکالی ندارد، اما در مواردی مانند کار ما، که در بسیاری از قسمتها از هیچ شروع شده است، مسئلهی انتخاب موضوعات از مشکلات جدی و اساسی کار بوده است.

ذکر این مطلب نیز بیمناسبت نیست که فراهم کردن دایرةالمعارفهای عمومی بمراتب دشوارتر از تألیف دایرةالمعارفهای اختصاصی (یعنی مربوط به یک موضوع خاص) است، زیرا گذشته از محدود بودن نسبی موضوعات، چون کتابهای نوع اخیر به طبقهای که اهل اصطلاح رشتهی خاص چنین دایرةالمعارفی هستند عرضه میشود، بیان مطالب در آنها بمراتب آسانتر و در عین حال امکان بیان دقیق در آنها بمراتب بیشتر است تا در یک دایرةالمعارف عمومی، که کمابیش برای همگان فراهم میشود.

بطور کلی، در انتخاب موضوعات برای دایرةالمعارف حاضر، راهنمای ما دایرةالمعارفهای مشابه فرنگی بوده است؛ منتها جائی را که آنها برای مملکت و ملت خود و مسائل مربوط به آنها منظور داشتهاند، ما، با توجه به تاریخ و فرهنگ طولانی ایران، برای کشور خود منظور داشتهایم؛ و محلی را که آنها برای ممالک و ملل همجوار یا مؤثر در تاریخ و فرهنگ کشور خود منظور داشتهاند، ما به ممالک و ملل مجاور یا مؤثر در تاریخ ایران تخصیص دادهایم*. بعلاوه، جنبهی علمی دایرةالمعارف حاضر از کتابهای مشابه فرنگی قویتر و عمیقتر است.

از آنچه گفته شد نباید چنین نتیجه گرفت که جنبهی عمومی کتاب حاضر ضعیف است. در این کتاب بیش از ۲۰٬۰۰۰ مقاله در باب ممالک و ملل جهان—از ممالک و ملل باستانی گرفته تا ممالک و ملل کنونی، و از اقوام متمدن گرفته تا قبایلی که هم اکنون در توحش بسر میبرند—و شئون مختلف زندگی و تمدن آنها از دین و فولکلور و زبان و ادب و هنر و جز اینها درج شده است. خلاصه، از این جنبه هم کتاب حاضر از دایرةالمعارفهای مشابه فرنگی ضعیفتر نیست، و حتی در بعضی مطالب مربوط به مغربزمین قویتر است، زیرا بسیاری از موضوعات هست که بر خوانندگان غربی معلوم است، و حال آنکه ما برای روشن ساختن این موضوعات بر خوانندگان ایرانی ناگزیر بودهایم که مقالات جداگانه به کتاب اضافه کنیم.

عناوین دایرةالمعارفی موضوعات، یعنی عناوینی که موضوعات در تحت آن عناوین در دایرةالمعارف حاضر درج شدهاند، راهنمای مراجعین هستند به موضوعهائی که برای کسب اطلاع در باب آنها به دایرةالمعارف مراجعه میکنند. ما عنوان دایرةالمعارفی یک موضوع را **مَطْلَع** آن (یا مطلع مقالهی مربوط به آن) میخوانیم. نظر به اهمیت مطلعها، فصل هفتم این مدخل به مطلعها و مسائل گوناگون مربوط به آنها تخصیص داده شده است.

§۳—تحلیل اجمالی یک مقاله

برای اینکه مراجعهکننده از مقالات مندرج در این کتاب به حد اکثر بهرهمند شود، باید به ساختمان مقالات و نحوهی عرضه کردن اطلاعات در آنها آشنا باشد. بنا بر این، در این قسمت **نکات عمده**ی یکی از مقالات کتاب حاضر را تحلیل میکنیم:

فرض کنید شما خواستار اطلاعاتی در بارهی سلطان سنجر ابن ملکشاه سلجوقی هستید. اولین مسئلهای که در پیش دارید اینست که بدانید که زندگینامهی وی تحت چه مطلعی (یعنی عنوانی) در دایرةالمعارف چاپ شده است؛ تحت عنوان (۱) «سلطان سنجر سلجوقی»؟ (۲) «سلطان سنجر»؟ (۳) «سنجر سلجوقی»؟ (۴) «سنجر ابن ملکشاه»؟ یا (۵) «سنجر»؟

چون لفظ «سلطان» جزء نام شخص مورد نظر شما نیست، نباید انتظار داشته باشید که مقالهی مربوط به وی تحت یکی از دو عنوان (۱) و (۲) درج شده باشد. باقی میماند عناوین (۳) و (۴) و (۵). چون اشخاص معروف به سنجر بسیار معدودند، و سلطان سنجر سلجوقی معروفتر از آنست که قیدی برای نام وی ضرورت داشته باشد (بر خلاف سنجرهای دیگر، مانند سنجر گورکانی)، طبیعی است که زندگینامهی

(*) در باب مطالب مربوط به ایران، §۷۱–§۷۴ نیز ملاحظه شود.

سلطان سنجر ابن ملکشاه سلجوقی را در ردیف «سنجر» جستجو میکنید. ما هم همین کار را کرده‌ایم، یعنی مقاله‌ی سلطان سنجر سلجوقی را تحت عنوان **سنجر** آورده‌ایم. چنانکه گفته شد، عنوانی که موضوع یا مقاله‌ای تحت آن عنوان در دایرة‌المعارف آمده است مطلع آن موضوع یا مقاله خوانده میشود. پس اطلاعات مربوط به سلطان سنجر سلجوقی در کتاب حاضر تحت مطلع **سنجر** درج شده است.

چیزی که در درجه‌ی اول از یک زندگینامه انتظار داریم معرفی هویت شخص است، که در چه تاریخ بدنیا آمده، و کی درگذشته، و چکاره بوده است. این اطلاعات را در آغاز مقاله‌ی **سنجر** (صفحه‌ی ۱۳۴۷) در کتاب حاضر بدست میآورید:

> رجب ۴۷۷ (و بقولی ۴۷۹)ـربیع الاول ۵۵۲ هق، سلطان (۵۱۱–۵۵۲ هق) مشهور از سلسله‌ی سلاجقه؛ پسر معروف سلطان ملکشاه سلجوقی.

بر طبق قراردادهائی که با آنها آشنا خواهید شد، این عبارت کوتاه اطلاعات ذیل را در باب هویت سنجر بدست میدهد:

(الف) وی در رجب سال ۴۷۷ هجری قمری و بقولی در سال ۴۷۹ هجری قمری متولد شده است، و در ربیع الاول سال ۵۵۲ هجری قمری درگذشته؛

(ب) وی از سلاطین مشهور سلسله‌ی سلاجقه بوده است، و از ۵۱۱ هجری قمری تا ۵۵۲ هجری قمری سلطنت داشته؛

(ج) وی پسر معروف سلطان ملکشاه سلجوقی بوده است.

این قسمت از مقاله «مُعَرِّفِ» **سنجر** است.

در دنباله‌ی مقاله، اطلاعات دیگری در باب وقایع زندگی و سلطنت سنجر بدست میآید. از آن جمله است اسارت زوجه‌ی وی، ترکان خاتون، و اسارت خود و زوجه‌اش بدست ترکان غز، و غیره. ممکن است شما پس از خواندن این مقاله یا در ضمن آن، خواستار اطلاعاتی در باب ترکان خاتون و ترکان غز بشوید. اگر در دایرة‌المعارفی که در دست دارید در مقاله‌ی سنجر دقت کنید، ملاحظه میکنید که در این مقاله «ترکان خاتون» با حروف ۸ سیاه*، یعنی بصورت **ترکان خاتون** چاپ شده است، و بر طبق قراردادهای ما، که در فصل هشتم با آنها آشنا خواهید شد، این حروف نشان میدهد که در کتاب حاضر مقاله‌ای با مطلع (یعنی تحت عنوان) **ترکان خاتون** آمده است، و شما برای کسب اطلاع مطلوب میتوانید بدان مقاله رجوع کنید؛ و هکذا در مورد ترکان غز، که در آن باب باید به مطلع **غز** رجوع کرد. حواله دادن خواننده یا موضوعی را به مطلع یا به مقاله‌ای دیگر **اِرْجاع** مینامیم. توضیحات سابق الذکر اهمیت ارجاعات را تا حدی روشن میسازد.

(*) برای توضیح اقسام حروف، §۸ ملاحظه شود.

§۴ـ انتظارات و اطلاعات دیگر

در تحلیلی که گذشت، لزوم توجه به چند مطلب آشکار گردید: مطلعها، معرفها، مقالات، و ارجاعات. اما انتظارات بجای مراجعه‌کننده از یک دایرة‌المعارف، و اطلاعاتی که دایرة‌المعارف حاضر در اختیار وی میگذارد، منحصر به همینها نیست. مثلا از انتظارات بجای مراجعه‌کننده اینست که تلفظهای اعلام و اصطلاحات نامأنوس را در کتاب بدست آورد. ممکن است بنظر آید که این انتظار را میتوان با استعمال علامات فتحه («َ»)، کسره («ِ»)، و ضمه («ُ»)، و غیره، و درآوردن صفحه‌ی نوشته بصورت کاغذی که مورچه‌هائی با پاهای آلوده به مرکب بر آن راه رفته‌اند، برآورد؛ ولی این روش حتی برای ضبط تلفظ کلمات عادی فارسی هم کافی نیست، و مثلا بدان وسیله نمیتوان بین «حرکت» حرف جیم در کلمات جُل، جوراب، و جو (غله) تمیز گذاشت، چه رسد به اینکه بخواهیم بدان وسیله تلفظ هزارها کلمه از زبانهای خارجی دنیای کنونی را ضبط کنیم. پس باید روشی اساسی و منطقی پیش گرفت. بدین منظور الفبائی صوتی وضع کرده‌ایم، که علاوه بر فواید دیگر، به آسانی میتوان آنرا آموخت. چون تلفظها در کتاب حاضر با این الفبا ضبط شده است، تسلط مراجعه‌کننده به این الفبا از شرایط لازم برای حد اکثر استفاده از کتاب میباشد.

§۵ـ بعضی از مسائل و مشکلات دیگر

بیش از دو ثلث مقالات کتاب حاضر، اعم از مقالات تاریخی، جغرافیائی، علمی، ادبی، فنی، هنری، و جز آنها ترجمه از مآخذ فرنگی است یا بر اساس آنها تألیف شده است. فرنگیها برای بیان مطالب مربوط به این موضوعها اصطلاحات خاص و صریح المعنی دارند، که بعضی از آنها (مانند اتم و الکترون) جنبه‌ی بین‌المللی دارد. دقت در ترجمه و تألیف، که همواره نصب العین ما بوده است، و احتراز از اینکه کتاب را با کلمات فرنگی نامأنوس پر کنیم، مستلزم این بوده است که، جز در مورد اصطلاحات بین‌المللی، معادلهای

فارسی برای اصطلاحات خارجی بسازیم. تفصیل این مطلب در فصل دهم آمده است.

مسائل و مشکلات دیگری نیز در باب رسم الخط و املا، نقطه‌گذاری، نقل کلمات خارجی به فارسی، ضبط تلفظها، نقل الفبائی مطلعها، و غیره در پیش بوده است که تفصیل آنها و روشی که در کتاب حاضر در حل آنها اتخاذ شده است در فصول آتیه ملاحظه میشود.

§۶ــبیان مطالب در مدخل

در بیان مطالب در مدخل کتاب، جز در مواردی که مطالبی بعنوان مثال از دایرةالمعارف حاضر نقل میشود، کوشیده‌ایم که از سبک موجز دایرةالمعارفی، که از جمله متضمن استعمال علامات اختصاری و جز آنهاست، پیروی نکنیم مگر با تدریج بسیار، تا کار خواننده بسبب ناآشنائی با قراردادهای ما دشوار نشود.

در این مدخل کمابیش عبارات و مطالب مکرر به چشم میخورد، و این نیز برای تسهیل کار خوانندگان بوده است، بدین معنی که اگر ذکر یا تأکید مطلبی در دو محل مفید تشخیص داده شده است، اغلب بجای اینکه مطلب مورد نظر را در یک موضع بگوئیم و در موضع دیگر خواننده را به موضع اول حواله کنیم، ترجیح داده‌ایم که در موضع ثانی مطلب را عیناً یا، بمناسبت مقام، با تصرفی تکرار کنیم، تا رشته‌ی مطالعه‌ی خواننده گسسته نشود.

همچنین، با اینکه عناوین کتاب بترتیب الفبائی مرتب شده است، و بدین جهت، در اشاره به یک مقاله ذکر صفحه و ستون زاید است، باز برای تسهیل کار خواننده، در مراحل اولیه، مواضع مورد استناد را با ذکر صفحه و ستون مشخص کرده‌ایم.

فصل دوم

حروف، ارقام، و بعضی از علامات عمومی دیگر

§۷ــمقدمه

در این فصل به توضیح مقدماتی که آشنائی با آنها از ابتدای کار ضرورت دارد میپردازیم. این مقدمات عمدةً مربوط است به استفاده‌هائی که بمنظور تسهیل خواندن کتاب و تشخیص عناوین مختلف، تأمین دقت بیشتر، و صرفه‌جوئی در جا از امکانات محدود حروف چاپی فارسی شده است؛ حروف لاتینی و یونانی مستعمل در کتاب، که استعمال آنها در مطالب علمی احترازناپذیر است؛ و ارقام فارسی و رومی. در باب آنچه مربوط به چاپ کتاب است و دقتی که در آن مبذول شده، فصل سیزدهم ملاحظه شود.

چنانکه در ذیل صفحه‌ی ͞۹ گفته شد، برای اینکه شماره‌ی صفحات دیباچه‌ی کتاب و مدخل آن، که پیش از اصل کتاب آمده‌اند، از شماره‌ی صفحات اصل کتاب ممتاز باشد، صفحات پیش از اصل را با ارقامی که روی آنها خطی کشیده شده است شماره‌گذاری کرده‌ایم. مثلا «صفحه‌ی ͞۲͞۵» یعنی صفحه‌ی ۲۵ پیش از اصل کتاب، و «صفحه‌ی ۲۵» یعنی صفحه‌ی ۲۵ از اصل کتاب، که با کلمات **ابوالحسین عتبی** آغاز گردیده.

هر قسمت از مطالب فصول مدخل کتاب با علامت «§» و یک شماره مشخص شده است، و این شماره‌ها مسلسل هستند.

§۸ــحروف فارسی

انواع عمده‌ی حروف فارسی که، برای مقاصد گوناگون، در کتاب حاضر بکار رفته است بشرح ذیل میباشد (عنوان هر نوع از حروف با حروف همان نوع چاپ شده است):

ده سیاه	ده نازک
هشت سیاه	هشت نازک

استعمال اصلی حروف مذکور بشرح ذیل است:

(۱) ده سیاه برای مطلعها (برای تفصیل، فصل هفتم را ملاحظه نمایند)؛

(۲) هشت سیاه برای ارجاعات (فصل هشتم)؛

(۳) ده نازک برای متن مقالات عموماً؛

(۴) هشت نازک برای اسامی کتابها، پرده‌های نقاشی و مجسمه‌ها، و نوع و جنس نباتات و حیوانات، و نیز برای تأکید یا جلب توجه (بجای قرار دادن کلمه یا عبارتی بین علامت نقل قول، یعنی علامت « »)، و بالاخره برای صرفه‌جوئی در جا (مثلا در فهرستها یا جداول طولانی). (خلاصه، حروف هشت نازک عمدةً در مواردی که در زبانهای اروپائی حروف ایتالیک بکار میرود استعمال شده است.)

بعلاوه، «حروف مونوفوتو» به قلمهای مناسب برای زیرنویسها و توضیحات تصاویر و نقشه‌ها و تقسیم‌بندی بعضی

مقالات طولانی بکار رفته است.

۹§ـحروف لاتینی و یونانی

در کتاب حاضرـعلاوه بر حروفی که برای ضبط تلفظها بکار رفته است، و تفصیل آن در فصل چهارم خواهد آمدـدو نوع حروف لاتینیـیکی «حروف راست» (A، a، B، و b) و دیگری «حروف ایتالیک» (مانند *A*، *a*، *B*، و *b*)ـو حروف کوچک (و ندرةً حروف بزرگ) یونانی بکار رفته است (در باب حروف یونانی فصل چهاردهم را ملاحظه کنند).

استعمال عمده‌ی حروف لاتینی در موارد ذیل است:

(۱) حروف لاتینی راست برای ضبط صورت فرنگی اسامی خاص یا معادل (معمولا) انگلیسی اصطلاحات علمی و فنی و لغتهای نوساخته در ذیل صفحات؛ و نیز برای صورت علمی بعضی از تقسیمات (مثلا تیره) در رده‌بندی گیاهان و جانوران بطریق رایج بین‌المللی، مانند «Hymenoptera» در ستون سوم صفحه‌ی ۱۱۸۶ در مقاله‌ی **زنبور**.

(۲) حروف ایتالیک عمدةً برای صورت علمی جنس و نوع گیاهان و جانوران بطریق رایج بین‌المللی، مانند *Apis mellifera* در همان ستون از همان صفحه در مقاله‌ی **زنبور عسل**.

(۳) بعلاوه، حروف لاتینی و یونانی، بطریق رایج در آثار علمی و فنی، برای نمایش اعداد و کمیتها و نقاط و خطوط یا سایر اجزای تصاویر بکار رفته است.

۱۰§ـارقام و اعداد فارسی

از مشکلاتی که مسلّماً هر خواننده‌ی کتابهای فارسی و بطور کلی کتب مطبوعه با الفبا و ارقام فارسی یا مشابه آنها (مثلا با الفبا و ارقام عربی) با آنها مواجه است مسئله‌ی ارقام است. گذشته از بی‌بندوباری فراوانی که در عرضه کردن ارقام حتی در کتابهائی که رکن اساسی کارشان رقم و عدد است مشاهده میشود، نوشتن صفر بصورت نقطه، مخصوصاً با توجه به حروف پُرنقطه‌ی ما، منشأ مشکلات جدّی میباشد، و این امر مخصوصاً در مواردی که نقطه‌ای در طرف راست صفر آید بخوبی مشهود است. در کتاب حاضر، صفر بصورت «٥» (البته به اندازه‌ی سایر ارقام همنوع بمنظور حفظ تناسب) و ارقام نه‌گانه‌ی دیگر بترتیب بدین صورت چاپ شده است:

۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹.

بنا بر این، در کتاب حاضر علاماتی مانند ٦٤٥٠ یا ۱۰۷٥ ملاحظه نخواهید کرد، بلکه این دو عدد را بصورت ۶۴۵٥ و ۱٥۷۵ خواهید یافت. اگرچه بعضی از خرده‌گیران بمناسبت انتخاب «٥» برای نمایش دادن صفر سخت بر ما خرده گرفتند، و آنهائی هم که اغماض بیشتری داشتند به ملامت کردن ما اکتفا کردند، خوشبختانه این روش ما و لااقل لزوم بی‌چون و چرای انتخاب دو علامت متمایز برای صفر و نقطه، چندی پس از آشنائی بعضی از مؤلفین با «حروف دایرةالمعارف» مورد توجه قرار گرفت، منتها صفر را با دایره‌ای کوچک نمایش دادند، و ترجیح دادند که مثلا ۱٥۷۵ را بصورت ۱٥۷۵ بنویسند تا عدم تناسب محفوظ و راه اشتباه بین صفر و علامت درجه باقی بماند.

بهر حال، شکل ارقامی که در کتاب حاضر بکار رفته است همان است که ذکر شد. بجرئت میتوان گفت که کتاب حاضر یگانه کتاب فارسیی است که در خواندن ارقام و اعداد مندرج در آن راه هر اشتباهی بر خواننده مسدود است. در نوشتن اعداد، جز در مورد سنوات، معمولا مراتب را بوسیله‌ی علامت «٬» از هم جدا کرده‌ایم، مانند ۷۱٬۵٥۸. گاه در مورد اعداد بزرگ مراتب را با منظور کردن فاصله‌ی خالی مشخص ساخته‌ایم، مانند

۳٫۱۴۱ ۵۹۲ ۶۵۳ ۵۸۹ ۷۹۳.

ممیز، که در مطبوعات و نوشته‌های فارسی با حرف «ر» و گاه با علامت «/» (که از لحاظ شباهت با علامت کسر مایه‌ی اشتباه فراوان است) نمایش داده میشود، در کتاب حاضر بصورت «٫» ضبط شده است، مثلا ۳٫۱۴ (نه «۳ر۱۴» یا «۳/۱۴»).

در باب درج تواریخ ۶۸§ را ملاحظه فرمایند.

اعداد ترتیبی، جز «اولین» و «دومین»، غالباً با ضبط حرف «م» یا حروف «مین» بعد از علامت عدد نوشته شده است، مانند «۷م» (هفتم) و «۳۴مین» (سی و چهارمین). در مقالات علمی، در مواردی که صورت ترتیبی عددی مانند n بکار رفته است، این صورت به شکل «nام» (بخوانید اِنُم) ضبط شده است (مثلا مقاله‌ی **رشته** را در ستون دوم صفحه‌ی ۱٥۸۵ کتاب حاضر ملاحظه فرمایند).

۱۱§ـارقام رومی

علاوه بر ارقام سابق الذکر، ارقام رومی را بهمان

طریق که در مآخذ فرنگی برای شماره‌گذاری فرمانروایان و سلاطین و امپراطورها و طبقه‌بندی مطالب و غیره بکار میروند استعمال کرده‌ایم. مانند «شارل I» (شارل اول)، «عباس II صفوی» (عباس دوم صفوی)، و غیره. در صفحه‌ی ۹۸ کتاب حاضر مقاله‌ای در باب ارقام رومی آمده است. این مطلب هم در خور ذکر است که بعضی از دوستان محترم ما، که ساعت جیبی آنان با ارقام رومی شماره‌گذاری شده است، بر ما بسبب استعمال ارقام رومی خرده گرفته‌اند. اگر به اصل ارقام برگردیم هیچیک از آنها از اختراعات ما نیست. در این صورت چرا از تسهیلات و مزایای روشهای دیگران استفاده نکنیم؟

§۱۲ـ بعضی از علامات عمومی دیگر

(۱) برای الفبای صوتی دایرةالمعارف فصل چهارم، برای علامات اختصاری فصل سوم، و برای علامات نقطه‌گذاری فصل دوازدهم ملاحظه شود.

(۲) برای علامات «/» و «‘» در القاب و اعلام خارجی فصل ششم و برای علامت «'» در تلفظها فصل چهارم ملاحظه شود.

(۳) در مقالات مربوط به شعر فارسی، «U» علامت هجای کوتاه، «ـ» علامت هجای دراز، و «ــ.» علامت هجای درازتر است، و مثلا تقطیع مصرع «گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز» چنین نمایش داده میشود:

.--U-/U--/--U-/U--

(۴) برای علامات «( )» (پرانتز)، «[ ]» (قلاب)، و «{ }» (ابرو) فصل دوازدهم ملاحظه شود.

(۵) علامت «=» بجای «یعنی» یا «بمعنی» برای بیان معنی لغوی، و علامت «+» (همراه با «=» یا بدون آن) برای نشان دادن ترکیب کلمات بکار رفته است. مثلا

استعاره [عربی، = به عاریت خواستن]

یعنی «استعاره» کلمه‌ای عربی است، و در لغت بمعنی به عاریت خواستن.

خاگه [از خاگ، = تخم مرغ]

یعنی «خاگه» از «خاگ»، که بمعنی تخم مرغ است، گرفته شده.

خاکاهک [= خاک + آهک]

یعنی اصطلاح «خاکاهک» از کلمات «خاک» و «آهک» ساخته شده است.

برقاطیس [= برق + ا (= وَ) + (مغنا)طیس]

یعنی اصطلاح «برقاطیس» از کلمات «برق»، «ا» (بمعنی «و») و جزء «طیس» از کلمه‌ی «مغناطیس» ساخته شده.

(۶) برای علامت ٪ (درصد) مقاله‌ی **درصد** در ستون سوم صفحه‌ی ۹۶۸ کتاب حاضر ملاحظه شود.

§۱۳ـ تبصره در بعضی از علامات دیگر

علامات سابق الذکر، چنانکه اشاره شد، علامات عمومی است. توضیح علامات گوناگونی که در علوم و فنون رایج است، و بعضی از آنها ناچار در مقالات علمی و فنی کتاب حاضر بکار رفته، در این مقدمه نمیگنجد. مثلا «اعداد بسیار بزرگ» (مانند آنهائی که در فواصل اجرام فلکی از زمین پیش میآیند) و «اعداد بسیار کوچک» (مانند اعداد نماینده‌ی جرم الکترون) بصورت قوه نمایش داده میشوند، و احتمال اینکه مراجعه‌کننده به یک کتاب علمی یا به مقالات علمی کتاب حاضر به عباراتی مانند 10^{24} یا 10^{-28} برخورد کند بسیار است. همچنین است علامات شیمیائی عناصر و غیره. در این قبیل موارد حتی الامکان کوشیده‌ایم که مراجعه‌کننده را به عناوینی از کتاب که تعریف اینگونه علامات در تحت آن عناوین آمده است راهنمائی کنیم، ولی بعضی از این عناوین متعلق به جلد دوم کتاب است؛ مانند «قوه» و «عنصر» (که جدول عناصر شیمیائی همراه آن آمده است). بهر حال، اینگونه علامات عموماً از آنچه در تحصیلاتی در حدود دوره‌ی اول متوسطه با آنها آشنائی حاصل میشود تجاوز نمیکنند، و حقیقت اینست که خواستاران اطلاعاتی ولو سطحی از مسائل علمی کنونی باید لااقل اطلاعاتی عمومی در این حدود داشته باشند.

فصل سوم

علامات اختصاری

§۱۴ـ مقدمه

اصطلاح فوق در اینجا بمعنی علامات حاصل از اسقاط بعضی از حروف یک یا چند کلمه بمنظور اختصار در تحریر بکار رفته است. استعمال علامات اختصاری مخصوصاً در مواردی

که حجم کار محدود است—برای حد اکثر استفاده از فضای موجود دارای نقش بسیار مهمی است، و در زبانهای اروپائی رواج تام دارد. استعمال اینگونه علامات جز در بعضی موارد استثنائی، در زبان فارسی معمول نیست. از طرف دیگر، چون یکی از هدفهای ما این بوده است که از صفحات محدودی که برای کار حاضر در نظر گرفته‌ایم حد اکثر استفاده را بنفع خوانندگان بعمل آوریم، ناچار برای عده‌ای از کلمات و عبارات کثیر الاستعمال علاماتی اختصاری وضع کرده‌ایم، و آنها را در تحریر مقالات بکار برده‌ایم. برای اینکه اندازه‌ی متوسطی از صرفه‌جوئی حاصل از اتخاذ این روش بدست خواننده بدهیم همین قدر ذکر میکنیم که، بر طبق حسابی تخمینی، استعمال علامات اختصاری برای جهات (ل، ج، ش، غ، لش، ...) در مجلد کنونی وسیله‌ی ۹ صفحه صرفه‌جوئی بوده است، یعنی اگر مطالب این مجلد بدون استفاده از علامات مذکور نوشته میشد تعداد صفحات آن بجای ۱۴۲۵ به ۱۴۳۴ بالغ میگردید.

حال اگر صرفه‌جوئی حاصل از استعمال علامت «تجشس» بجای «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، «جمشسر» بجای «جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی»، «کشمة» بجای «کشورهای متحد امریکا»، «کمم» بجای «کیلومتر مربع»، «هش» بجای «هجری شمسی»، و امثال آنها را—که جملگی به کرات ذکرشان در کتاب آمده است—ملحوظ داریم، فواید حاصل از استعمال علامات اختصاری بخوبی آشکار میشود.

§۱۵—روش ما در وضع علامات اختصاری

در السنه‌ی اروپائی، که حروف الفبا صورتهای بزرگ و کوچک دارند و، در نوشته‌های چاپی، هر کلمه بصورت یک قطعه‌ی مشخص با فواصل معمولا متساوی در طرفین است، البته استعمال علامات اختصاری ابهامی ایجاد نمیکند، و مثلا بعضی از کلمات را میتوان با یکی از حروفشان بانضمام نقطه‌ای بعد از آن نمایش داد (مانند «c.c.» یا «cc.» بجای «سانتیمتر مکعب»)؛ نقطه‌ی بعد از علامت اختصاری با نقطه‌ی علامت پایان جمله مشتبه نمیشود، زیرا جمله معمولا با حرف بزرگ آغاز میگردد. با خصوصیات الفبای کنونی فارسی، اتخاذ روش زبانهای اروپائی در انتخاب علامات اختصاری عملی نیست، و مسلّماً فهم ضبط و ربط جمله‌ها و مطالب را دشوار میسازد. اگرچه در کتاب حاضر منتهای کوشش بعمل آمده است که کلمات بصورت قطعات مجزا و با فواصل یکنواخت چاپ شود، تسهیلاتی را که ما در چاپ کتاب داشته‌ایم نمی‌توانستیم ملاک انتخاب علامات اختصاری قرار دهیم. پس از مطالعات زیاد، باین نتیجه رسیدیم که در رسم الخط فارسی بهتر است علامات اختصاری را با حرْف یا حروفی نیمه‌تمام، و در صورت اخیر حتی الامکان متصل، نمایش دهیم، تا خواننده به مجرّد مشاهده‌ی آنها دریابد که با یک علامت اختصاری مواجه است، و این امر وجه تمیزی باشد. بنا بر این، همین روش را در وضع علامات اختصاری برگزیدیم و، جز در مواردی چند (مانند انتخاب «ل» برای «شمال») که حروف تمام بکار برده‌ایم، از آن منحرف نشده‌ایم. در وضع علامات اختصاری برای آحاد و سلسله‌های آحاد، جهد فراوان مبذول شده است که وضع علاماتْ منطقی و علاماتِ حاصلْ با هم سازگار باشند.

در صفحات ۱۶ و ۱۷ دو جدول علامات اختصاری، یکی بترتیب الفبائی علامات و دیگری بترتیب الفبائی اصل کلمات، آمده است.

§۱۶—امثله از استعمال علامات اختصاری

از ل به آنگولا، از ش به بچوانالند، و از ج و جش به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی محدود است.

یعنی، [ناحیه‌ی مورد بحث] از شمال به آنگولا، از شرق به بچوانالند، و از جنوب و جنوب شرقی به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی محدود است.

ده (جه ۱٬۱۳۳ سش ۱۳۳۵ هش)، ...

یعنی، ده [مورد بحث] جمعیتش بر طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ هجری شمسی ۱٬۱۳۳ تن بوده است.

آتموسفر تقریباً معادل ۱٫۰۳۳۲ ککگ قوه بر سمم است.

یعنی، آتموسفر تقریباً معادل ۱٫۰۳۳۲ کیلوگرم قوه بر سانتیمتر مربع است.

برنیس (berenis)* یا **برنیکی** (barniki)، ید برنیکه (berenike)، نق ح ۳۲۵ قم، ملکه‌ی همسر بطلمیوس I ...

(*) عبارات داخل پرانتز تلفظ کلمات است بر طبق الفبای صوتی دایرةالمعارف، که تفصیل آن در فصل چهارم خواهد آمد.

علامات اختصاری: فهرست I

اصل کلمات	علامت	اصل کلمات	علامت	اصل کلمات	علامت
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی	تجشس	سانتیمتر مکعب	سمک	قبل از میلاد مسیح	ق‌م
اقیانوس اطلس	قطل	سرشماری	سش	کتاب مقدس (تورات و انجیل)	کتمة
اقیانوس جنوبگان (منجمد جنوبی)	قجن	شرق	ش	کشورهای متحد امریکا	کشمة
اقیانوس شمالگان (منجمد شمالی)	قشم	شرق جنوب شرقی	ش‌ج‌ش	کیلوگرم	کگ
اقیانوس کبیر	قکب	شرق شمال شرقی	ش‌ل‌ش	کیلومتر	کم
اقیانوس هند	قهن	شمال	ل	کیلومتر مربع	کمم
الی آخر	الخ	شمال شرقی	ل‌ش	کیلومتر مکعب	کمک
انگلیسی (زبان)	انگا	شمال شمال شرقی	ل‌ل‌ش	گرم	گ
بعد از میلاد مسیح	ب‌م	شمال شمال غربی	ل‌ل‌غ	لاتینی (زبان)	لتی
جمعیت	جم	شمال غربی	ل‌غ	متر	م
جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی	جخشس	صفحات	صص	متر-تن-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	متث
جمهوری شوروی سوسیالیستی	جشس	صفحه	ص	متر-کیلوگرم-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	مکث
جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی	جمشسر	صلوات الله علیه	ص	متر-کیلوگرم‌نیرو-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	مکنیث
جنگ جهانی اول	جج I	طول شرقی	طش	متر مربع	مم
جنگ جهانی دوم	جج II	طول غربی	طغ	متر مکعب	ممک
جنوب	ج	عرض جنوبی	عج	متولد (در ...)	مت
جنوب جنوب شرقی	ج‌ج‌ش	عرض شمالی	عل	مقایسه کنید با	قس
جنوب جنوب غربی	ج‌ج‌غ	علیه السلام	ع	میلیگرم	ملگ
جنوب شرقی	ج‌ش	عهد جدید، کتاب	عهج	میلیمتر	ملم
جنوب غربی	ج‌غ	عهد قدیم، کتاب	عهق	میلیمتر مربع	ملمم
در حدود، قریب	ح	غرب	غ	میلیمتر مکعب	ملمک
رونقش (در . . .)	نق	غرب جنوب غربی	غ‌ج‌غ	وفات (تاریخ)	فت
سانتیگرم	سگ	غرب شمال غربی	غ‌ل‌غ	هجری شمسی	هش
سانتیمتر	سم	فرانسوی (زبان)	فنس	هجری قمری	هق
سانتیمتر-گرم-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	سگث	فوت-پوند-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	فپث	یونانی (زبان)	ین
سانتیمتر مربع	سمم	قانون تقسیمات کشور ایران	قتک		

علامات اختصاری: فهرست II

علامت	اصل کلمات	علامت	اصل کلمات	علامت	اصل کلمات
الخ	الی آخر	ص	صفحه	کم	کیلومتر
انگلـ	انگلیسی (زبان)	صص	صفحات	کمک	کیلومتر مکعب
ب‌م	بعد از میلاد مسیح	طش	طول شرقی	کمم	کیلومتر مربع
تجشـ	اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی	طغ	طول غربی	گ	گرم
ج	جنوب	ع	علیه السلام	ل	شمال
جج I	جنگ جهانی اول	عج	عرض جنوبی	لتـ	لاتینی (زبان)
جج II	جنگ جهانی دوم	عل	عرض شمالی	ل‌ش	شمال شرقی
ج‌ج‌ش	جنوب جنوب شرقی	عهج	عهد جدید، کتاب	ل‌غ	شمال غربی
ج‌ج‌غ	جنوب جنوب غربی	عهق	عهد قدیم، کتاب	ل‌ل‌ش	شمال شمال شرقی
جخشـ	جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی	غ	غرب	ل‌ل‌غ	شمال شمال غربی
ج‌ش	جنوب شرقی	غ‌ج‌غ	غرب جنوب غربی	م	متر
جشـ	جمهوری شوروی سوسیالیستی	غ‌ل‌غ	غرب شمال غربی	مت	متولد (در . . .)
جم	جمعیت	فپث	فوت-پوند-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	متث	متر-تن-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)
ج‌غ	جنوب غربی	فت	وفات (تاریخ)	مکث	متر-کیلوگرم-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)
جمشـر	جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی	فنـ	فرانسوی (زبان)	مکنیث	متر-کیلوگرم‌نیرو-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)
حـ	در حدود؛ قریب	قتک	قانون تقسیمات کشور ایران	ملگ	میلیگرم
سش	سرشماری	قجنـ	اقیانوس جنوبگان (منجمد جنوبی)	ملم	میلیمتر
سگ	سانتیگرم	قس	مقایسه کنید با	ملمک	میلیمتر مکعب
سگث	سانتیمتر-گرم-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	قشم	اقیانوس شمالگان (منجمد شمالی)	ملمم	میلیمتر مربع
سم	سانتیمتر	قطل	اقیانوس اطلس	مم	متر مربع
سمک	سانتیمتر مکعب	قکبـ	اقیانوس کبیر	ممک	متر مکعب
سمم	سانتیمتر مربع	ق‌م	قبل از میلاد مسیح	نق	رونقش (در . . .)
ش	شرق	قهنـ	اقیانوس هند	هش	هجری شمسی
ش‌ج‌ش	شرق جنوب شرقی	کتمق	کتاب مقدس (تورات و انجیل)	هق	هجری قمری
ش‌ل‌ش	شرق شمال شرقی	کشمق	کشورهای متحد امریکا	یو	یونانی (زبان)
ص	صلوات الله علیه	کگ	کیلوگرم		

یعنی، برنیس یا برنیکی، کـه نام یونانیش برنیکه بوده است، و در حدود ۳۲۵ قبل از میلاد مسیح کارش رونق داشته، ملکه‌ی همسر بطلمیوس اول بوده است . . . .

فصل چهارم

الفبای صوتی دایرةالمعارف فارسی

§۱۷ـمقدمه

ضبط تلفظها در کتاب حـاضر بوسیـله‌ی الفـبائی صوتی (فونتیک) مأخوذ از الفبای لاتینی بعمل آمده است. این الفبا عبارتست از الفبائی که ما برای زبان فـارسی وضع کـرده‌ایم، با نضمام حروفی الحاقی برای **ضبط نسبةً دقیق ولـی (خـاصه در مورد حـروف مُصَـوِّت) تقریبی کـلمات خـارجی (خاصه فـرنگی).** الفبای مذکور بـرای زبـان فـارسی دارای این خاصیت اساسی **است که هـر یک از علامات (حـروف) آن بـرای نمـایش دادن یک صدای الفـبائی است، و در آن هیچگاه مجـموعه‌ی دو حـرف بـرای نمایش دادن یک صدای الفبائی بکار نرفته است؛** و هـر کس کـه با الفبای زبان لاتینی آشنا باشد میتواند آنرا در مدت نیم ساعت بیاموزد، و در آن بحدّ کافی تمرین کند*.

در جدول صفحه‌ی مقابل، الفبای صوتـی دایرةالمعارف و راهنمای تلفظ آنها مندرج است. در دنباله‌ی این فصل، پس از توضیح قواعد نوشتن و خواندن کلمات فارسی بوسیله‌ی این الفبا، توضیحاتی در باب علامات الحاقی میآوریم. **روش مـا در نقل صدا به الفـبای فـارسی در مورد زبـانهائی کـه الفبایشان غیر از الفبای فارسی و عربی است در فصل پنجم آمده است.**

§۱۸ـقواعد نوشتن و خواندن

(۱) هر کلمه بآن طریق که تلفظ میشود از چپ بـراست نوشته میشود.

(۲) هر مصوت به حرف صامتی کـه بلافاصله در طـرف چپ آنست «حرکتی» بمقتضای صدای خود میدهد.

(۳) اگر مصوتی در طرف چپ مصوت دیگر باشد دنباله‌ی صدای آنکه در طرف چپ است از دیگـری حـرکت میگیرد (مانند حرکتی که ـِ در کلمه‌ی **سیاه**** از **ـا** میگیرد).

(۴) حرف مشدد با تکرار آن حرف نوشته میشود.

(۵) عـلامت «ʼ»ـموسوم بـه **آپوسترون** (تلـفظ کنـید آپُسْتْرُف)ـدر گوشه‌ی فوقانی طرف چپ یک کلمه نشانه‌ی حرف یـا حروف محذوف است، و کلمه‌ای کـه پیش از چنین کلمه‌ای آمده باشد **در تلفظ** به این کلمه متصل میشود، چنانکه گوئی بین دو کلمه فاصله‌ای نیست.

تبصرهـبـا توجـه بـه تعریف صـدای مصوتهـا (بشرح مندرج در جدول) و به قاعده‌ی **(۱)**، نیـازی به علامت خـاص بـرای حـرف عین در اول کلمه نیست، زیرا مثلا **اَمَل** و **عَمَل** در فارسی یکسان تلفظ میشوند.

(*) بعضی کسان کـه اطلاعشان از مسئله‌ی الفبا سطحی است تصور میکنند که بـا آنچه که آنرا به «الفـبای مستشرقین» موسوم کرده‌اند میـتوان کلمات و عبارات فارسی و عـربی را چنانکه خوانده میشوند نوشت. در ایـن مقـام مجـال بحث در ایـن موضوع نیست، و فقط بـه توضیحاتی اجمـالی اکتـفا میشود. اولا بـرای آگـاهی کسانی که از «الفبای مستشرقین» و امثال آن (مثلا «الفبای آواشناسان جهانی») دم میـزنند، قسمـتی از متـن و ذیـل رساله‌ی مقدمه‌ی تعلیم عمومی (تهـران، ۱۳۵۷ هجری شمسی)، اثر (و بعقیده‌ی مـا، بـزرگترین اثـر) محقق شهیر، آقای سید حسن تقی‌زاده، را اقتباس میکنیم:

«. . . کـافه‌ی فـرنگیهـای آشنـا بـه السنه‌ی مشرق و حتی تمـام مستشرقین و علمای خیـلی نامی عمومـاً (تا آنجا که من میدانم بدون استثناء) از بیشتر از صد سال به اینطرف تـا امروز در ترجمه‌ی خطی. یعنی نقل کلـمات فارسی به حروف فرنگی، همه جا ضمه‌های فارسی را بـا u میـنویسند، مانند gul بـرای گُـل، در صورتی کـه gol صحیح است. . . و نیز بـرای کسره‌ی عربی، که مانند i کوتاه فرنگی است، در فارسی علامتی نیست، و باز بهمین جهت تـرکی‌زبانان «دل» فارسی را بجای آنکه بتلفظ del ادا کنند مانند dil تلفظ میکنند، و مستشرقین اروپا باز کسره‌ی فارسی را مانند عربی تلفظ کرده و مینویسند.

«ظاهراً سرّ این غلط عمومی عجیب علمای فرنگی اینست که چون در مدارس السنه‌ی شرقیه‌ی فـرنگ غالباً زبان تـرکی رایجتر و محصلین آن بیشتر است، و بسیاری ابتدا تـرکی یـاد گـرفته و بعد به فـارسی پرداخته‌اند، و در بعضی موارد دیگـر، ابتدا عـربی و بعد فـارسی یـاد گـرفته‌اند، لهذا از قدیم کلمات فارسی را به امـلای تـرکی و عـربی نوشته‌اند، و بعد سنت جـاریه شده است، و بعضی مستشرقین این زمـان هم، که شاید مطلب را فهمیده‌اند که آنگونه تلفظ غلط است، باز جَرْیاً لِلْعاده روش قدیم را پیروی کرده‌اند، چنانکه اغلب کلماتی را از قبیل «مولی» وقتی که در ضمن عبارت فارسی میآید یـا mevla مطابق املای ترکی و یـا mawla مطابق امـلای عربی نقل کرده و مینویسند. . . و هکذا صدها اغلاط کتابتی مستشرقین که از این اساس ناشی شده است».

اینرا هم باید گفت که حتی در کتب معتبری هم که مستشرقین معتبر فرنگی در تألیف آنها سهیم اند مفردات کلـمات را اغلب بطور مقطّع نقل میکنند، و تلفظ ترکیبات را بدست نمیدهند، چنانکه در دایرةالمعارف اسلام، «جمال‌الدّین» را بصورت DJAMĀL al-DĪN و «السّلوک لمعرفةِ دولِ الملوک» را بصورت *al-Sulūk li-Maʿrifat Duwal al-Mulūk* نقل میکنند.

(**) ما در مکالمه یا خواندن عادی «سیاه» را «سِیاه» یـا «سی (با یاء کوتاه) + یاه» نمیگوئیم و نمیخوانیم.

الفبای صوتی دایرةالمعارف فارسی

(برای قواعد نوشتن و خواندن، §۱۸؛ برای امثله، §۱۹ـ§۲۳، و برای توضیحات دیگر، §۲۴ ملاحظه شود)

I ـ صامتها

حرف	حرف فارسی معادل	حرف	حرف فارسی معادل	حرف	حرف فارسی معادل	حرف	حرف معادل
صامتهای فارسی						صامتهای الحاقی (توضیحات اضافی در §۲۴)	
b	ب	k	ک	š	ش	d̲	ذ (با تلفظ عربی)
c	چ	l	ل	t	ت، ط، ة	M	م ("تودماغی")
d	د	m	م	v	و	N	ن ("تودماغی")
f	ف	n	ن	x	خ	t̲	ث (با تلفظ عربی)
g	گ	p	پ	y	ی	w	و (با تلفظ عربی، مثلا در کلمه‌ی وَالِد).
h	ه، ح	q	غ، ق	z	ذ، ز، ض، ظ		
j	ج	r	ر	ʿ	عین و همزه در وسط یا آخر کلمه*		
ĵ	ژ	s	ث، س، ص				

(*) در باب عین و همزه در اول کلمه توضیحات ذیل و نیز §۱۸ ملاحظه شود.

II ـ مصوّتها

اگرچه در صفحات آتیه امثله‌ی فراوان از تحریر کلمات با الفبای دایرةالمعارف ذکر خواهد شد، برای اینکه این جدول راهنمای بهتری باشد، برای هر مصوت مثالهائی ذکر شده است، که در هر یک از آنها، مصوت شاهد مثال با حروف لاتینی سیاه چاپ شده است. البته توجه خواهند داشت که اولا **صدای** هر مصوت توصیف شده است، و لهذا مثلا صدای a را صدای **اَ** در کلمه‌ی **اَسب** و صدای **عَ** در کلمه‌ی **عَدل** تعریف کرده‌ایم، زیرا در تلفظ رایج فارسی تفاوتی بین صدای **اَ** در اولی با صدای **عَ** در دومی نیست (بهمین جهت، الفبای صوتی حاضر از علامت خاصی برای همزه و عین در اول کلمه مستغنی است). ثانیاً از "حرکتی" که یک مصوت به صامت ماقبل خود در یک کلمه میدهد اسمی بمیان نیامده است، اگرچه امثله‌ای که آورده‌ایم این مطلب را آشکار میسازد که، از این لحاظ، مثلا "a" جانشین فتحه (َ)، "e" جانشین کسره (ِ)، و "o" جانشین ضمه (ُ) است.

حرف	صدا	امثله	حرف	صدای تقریبی	امثله
مصوتهای فارسی			مصوتهای الحاقی (برای توضیح و تفصیل بیشتر در این باب، §۲۴ ملاحظه شود)		
a	صدای **اَ** در **اَسب** و **عَ** در **عَدل**	اسب (**a**sb)؛ عدل (**a**dl)؛ بَد (b**a**d)؛ اَمَل (**a**m**a**l)؛ عَمَل (**a**m**a**l)	ă	صدای **اَوْ** و **عَوْ** در تلفظ عربی (از لحاظ حرکت) **اَوْلاد** و **عَوْدت**	اولاد (**ă**lād)؛ عودت (**ă**dat)؛ قَوْم (q**ă**m)
ā	صدای **آ** در **آب** و **عا** در **عار**	آب (**ā**b)؛ عار (**ā**r)؛ باد (b**ā**d)؛ آباد (**ā**b**ā**d)	å	صدائی کشیده بین ā و o	شا (š**å**) [نام نمایشنامه‌نویس مشهور بریتانیائی]
e	صدای **اِ** در **اِسم** و **عِ** در **عِشق**	اسم (**e**sm)؛ عشق (**e**šq)؛ شِش (š**e**š)؛ رشته (r**e**št**e**)	ë	صدای **او** در تلفظ ترکی کلمه‌ی **اولمک** [بمعنی مُردن]	اولمک (**ë**lmak)؛ چرک (c**ë**rak) [کلمه‌ی ترکی بمعنی نان]
i	صدای **اِی** در **این** و **عی** در **عیلام**	این (**i**n)؛ عیلام (**i**lām)؛ شیر (š**i**r)؛ شیرین (š**i**r**i**n)	ɔ	صدائی بسیار کوتاه و مبهم بین a و c	
o	صدای **اُ** در **اُفت** و **عُ** در **عُمْر**	اُفت (**o**ft)؛ عمر (**o**mr)؛ شُش (š**o**š)	ü	صدای **او** در تلفظ ترکی کلمه‌ی **اوج** [بمعنی سه]	اوج (**ü**c)؛ اوزوم (**ü**z**ü**m)
ŏ	صدای **او** در تلفظ فارسی **اوج** و صدای **عو** در تلفظ فارسی **عودت**	اوج (**ŏ**j)؛ عودت (**ŏ**dat)؛ جو (غله) (j**ŏ**)؛ پلو (pol**ŏ**)			
u	صدای **او** در ضمیر **او** و صدای **عو** در **عود** (ساز)	او (**u**)؛ عود (**u**d)؛ بود (b**u**d)؛ ورود (vor**u**d)			

امثله:

§۱۹ـ دسته‌ی اول

امل	amal	عدل	adl
عمل	amal	عبد	abd
اصل	asl	سر	sar
نمد	namad	ابد	abad
عفو	afv	سرور	sarvar
آش	āš	بالا	bālā
عالم	ālam	یاور	yāvar
ابواب	abvāb	روایت	ravāyat
چای	cāy	آمدم	āmadam
عاق	āq	آبیار	ābyār
اسم	esm	پیمان	peymān
خانه	xāne	اقبال	eqbāl
پایه	pāye	واردات	vāredāt
پدر	pedar	میمون	meymun
استعمالات	estemālāt	عمارت	emārat
یگانه	yegāne	فرشته	ferešte
ایران	irān	دیو	div
ورزیده	varzide	خدیو	xadiv
عیلام	ilām	انوری	anvari
ایلام	ilām	عیسی	isā
ایرانی	irāni	عیسوی	isavi
افق	ofoq	حرمت	hormat
عُمْر	omr	عمده	omde
عُمَر	omar	ابوالقاسم	abolqāsem
آمرزش	āmorzeš	مصطفی	mostafā
اولاد	ŏlād	عودت	ŏdat
عورت	ŏrat	جو	jŏ
دوره	dŏre	قوم	qŏm
دوران	dŏrān	اوج	ŏj
او	u	جویا	juyā
صورت	surat	عوج	uj
بودن	budan	علوم	olum
اوشان	ušān	موسی	musā

§۲۵ـ دسته‌ی دوم (قاعده‌ی سوم)

بیار*	biār	ایرانیان	irāniān
بیابان	biābān	ویار	viār
سیاه	siāh	حاشیه	hāšie
سیه	siah	دیوریت	diorit
نیوشیدن	niušidan	لوئی**	lui

§۲۱ـ دسته‌ی سوم (عین یا همزه در وسط یا آخر کلمه)

بیع	bey‘	معبد	ma‘bad
شیء	šey‘	اطاعت	etā‘at
بطیء	bati‘	مأمن	ma‘man
مطیع	moti‘	مأمون	ma‘mun
سعی	sa‘y	طاعات	tā‘āt

(*) با «بیمار» (bi‘ār) مقایسه کنید (امثله‌ی دسته‌ی سوم).

(**) نام فرانسوی، که ضبط اصلی آن Louis است.

معاد	ma‘ād	بعید	ba‘id
معاش	ma‘āš	سعید	sa‘id
مآت	me‘āt	معیشت	ma‘išat
بیمار†	bi‘ār	سعدی	sa‘di
ساعد	sā‘ed	معامله	mo‘āmele
سائل	sā‘el	عرعر	ar‘ar
اعتماد	e‘temād	مؤمن	mo‘men
اعراض	e‘rāz	معتقد	mo‘taqed
إعمال	e‘māl	مسئول	mas‘ul
أعمال	a‘māl	شعشعه	ša‘ša‘a
شعر	še‘r	تشعشع	taša‘šo‘

§۲۲ـ دسته‌ی چهارم (تشدید)

محمد	mohammad	اره	arre
ایام	ayyām	ایوب	ayyub
پله	pelle	عیوق	ayyuq
نواب	navvāb	صفار	saffar

به «عین مشدد» و «همزه‌ی مشدد» توجه کنید:

فعال	fa‘‘āl	مجعد	moja‘‘ad
مکعب	moka‘‘ab	وعاظ	vo‘‘āz
تنعم	tana‘‘om	تفأل	tafa‘‘ol
مقعر	moqa‘‘ar	تفعل	tafa‘‘ol

به ضبط تلفظ کلماتی که یاء مشدّد دارند، و حرف پیش از «ی» دارای «صدای یائی» است توجه کنید:

وصی	vasiyy	رقیه	roqiyye
وصیت	vasiyyat	ایاک	iyyāka
قضیه	qaziyye		

این مثالها را با **میبایم** (miyābam) و **فوجی‌یاما** (fujiyāmā) مقایسه کنید.

§۲۳ـ دسته‌ی پنجم (استعمال آپوستروف)

در خواندن عبارتی مانند «محمد ابن موسی» حرف «ا» در تلفظ اسقاط میشود، و این عبارت چنین خوانده میشود:

(۱) mohammadebne musā

برای احتراز از ترکیبی طولانی مانند قسمت اول (۱)، که خواندن آن مشکل است، و هم برای حفظ شخصیت کلمات، و در عین حال اشاره به حرف محذوف، **محمد ابن موسی** را چنین مینویسیم:

(۲) mohammade ’bne musā.

بر طبق قاعده‌ی **(۵)** سابق الذکر، عبارت (۲) در تلفظ مانند (۱) میباشد.

همچنین، **عیسی ابن مریم** را isa ’bne maryam مینویسیم، و isabne maryam میخوانیم.

در مورد «ال» (حرف تعریف عربی) نیز حال همین است.

(†) با «بیار» (biār) مقایسه کنید (امثله‌ی دسته‌ی دوم).

امثله:

ضبط کنونی	ضبط با الفبای ما	تلفظ
ابوالقاسم	abo 'lqāsem	abolqāsem
ابوالعلاء	abo 'l'alā'	abol'alā'
شمس‌الدوله	šamso 'ddŏle	šamsoddŏle
ربیع الاول	rabi'o 'l'avval	rabi'ol'avval
ربیع الثانی	rabi'o 'ssāni	rabi'ossāni
اظهر من الشمس	azharo mena 'ššams	azharomenaššams

عبارت "علاءالدولة ابن سیف السلطان" بصورت ala'o 'ddŏlate 'bne seyfo 'ssoltān نوشته و alā'oddŏlatebne seyfossoltān خوانده می‌شود.

تبصره‌ی ۱ـ برای مشخص کردن هویت اسامی، عند اللزوم میتوان کلمه‌ی بعد از حرف تعریف را با «.» از حرف تعریف جدا کرد، و مثلا بجای abo 'lhasan (ابوالحسن) نوشت abo 'l.hasan؛ و بجای šamso 'ddŏle (شمس‌الدوله) نوشت šamso 'd.dŏle؛ و بجای faxro 'lmolk (فخرالملک) نوشت faxro 'l.molk.

تبصره‌ی ۲ـ کلمات و اعلام معروف نسبةً کوتاه را می‌توان بدون بکار بردن آپوستروف نوشت:

ابوالقاسم	abolqāsem	ابوالحسن	abolhasan
ابوالعلاء	abol'alā'	فخرالملک	faxrolmolk

۳۴§ـ توضیحات در باب حروف الحاقی

قبل از اینکه به توضیحات مورد نظر بپردازیم تأکید میکنیم که تلفظهای مندرج در جدول (خاصه برای مصوتهای الحاقی) و نیز در توضیحات آتیه، تقریبی است، و اینکه مثلا صدای eu را در کلمه‌ی فرانسوی peur با صدای ea در کلمه‌ی انگلیسی earl یکی میشماریم متضمن تسامح بسیار میباشد. شرح و توصیف تلفظهای صحیح در زبانهای گوناگون موضوع کتابها یا رساله‌ها است، و البته در این مقدمه‌ی مختصر نمیگنجد.

ă در جدول، صدای این حروف با صدای اَوْ در تلفظ عربی کلمه‌ی اَوْلاد (ălād) توصیف شده است. صدای ă با صدای ŏ قابل مقایسه است، با این تفاوت که ŏ با o شروع میشود و ă با a. در زبانهای انگلیسی و آلمانی ابتدای صدای ă کمابیش به a نزدیک است. در نقل کلمات فرنگی به فارسی، صدای ă را در اول کلمه با آو و الا با او نمایش داده‌ایم؛ مثلا

صورت اصلی و زبان	تلفظ	ضبط فارسی درین کتاب
Browne (انگلیسی)	brăn	براون
Aurelianus (لاتینی)	ărelianus	آورلیانوس
Augustus (لاتینی)	ăgustus	آوگوستوس
Bautsen (آلمانی)	bătsen	باوتسن

å صدائی کشیده بین a و o دارد. تلفظ «Shaw» (شا)، نویسنده‌ی معروف بریتانیائی، بصورت åå ضبط میشود. **اگر پابند به قرابت زیاد تلفظها به تلفظهای اصلی نباشیم، å را میتوان مانند a تلفظ کرد.**

ë در جدول، صدای این حرف با صدای اِو در تلفظ ترکی کلمه‌ی اولمک (ëlmak) توصیف شده است. مثالهای دیگر از صدای تقریبی ë:

(۱) صدای e در الفاظ فرانسوی le (لو) و de (دو)، و در اعلام Denis (دنی) و René (رنه)؛ صدای eu در نام رود Meuse (موز).

تلفظ این کلمات بترتیب lë، dë، dëni، rëne، و mëz ضبط شده است.

(۲) صدای ö در نام آلمانی Königsberg (کونیگسبرگ). پس تلفظ این کلمه kënigsberg خواهد بود.

(۳) صدای ea و i در کلمات انگلیسی earl (ارل) و Bird (برد)؛ تلفظهای آنها ërl و bërd.

در نقل صدای ë به فارسی بقدری تشتت بوده است که وضع قرارداد ثابتی برای آن مشکل بنظر میرسد. سابقاً که مآخذ ترجمه و تألیف از زبانهای فرنگی عمدةً کتابهای فرانسوی بود، صدای ë را گاه بوسیله‌ی «و» نقل میکردند، و گاه علامتی برای آن نمیگذاشتند. مثلا Denis را بصورت «دنی» ولی de را بصورت «دو» نقل می‌کردند، چنانکه امروز هم نام رئیس جمهور فرانسه را «دوگل» مینویسند. ملاک اساسی ما در نقل این صدا این بوده است که هر جا تلفظ آن مانند e معمول یا به تلفظ اصلی نزدیکتر بنظر آمده آنرا مانند کسره تلقی کرده‌ایم، و هر جا تلفظ آن مانند o معمول یا به تلفظ اصلی نزدیکتر تشخیص داده شده بصورت ضمه*. مثلا نام فرانسوی René (rëne) را «رنه»، لقب انگلیسی earl (ërl) را «ارل» ولی الفاظ فرانسوی de (dë) و le (lë) را بترتیب «دو» و «لو» ضبط کرده‌ایم. نام انگلیسی Bird (bërd) بصورت «برد»، و کلمه‌ی آلمانی Königsberg (-kënigs berg) بصورت «کونیگسبرگ» ضبط شده است.

(*) در باب نقل صدای o بوسیله‌ی الفبای کنونی فارسی قسمت (۱) از ۳۵§ ملاحظه شود.

a صدائی بسیار کوتـاه و مبهـم بین a و e دارد. مثـلا اسم انگلیسی Johnson بصورت «جانسن» و تلفظ آن بصورت jänson ضبط میشود. اگـر دقت ملحوظ در کتاب حـاضر مطلوب نباشد میتوان ə را e کوتاه تلفظ کرد.

ü در جدول، صدای این حرف با صدای او در تلفظ ترکی کـلمه‌ی اوچ (üc) توصیف شده است. مثالهـای دیگـر از صدای تقریبی ü:

(۱) صدای u در لقب فـرانسوی duc (دوک) و در نام فرانسوی Dumas (دوما).

(۲) صدای ü در نـام آلمـانی Düsseldorf (دوسلـدورف).

تلـفظ کلـمات مـذکور در کتاب حـاضر dük، dümā، و düseldorf خواهد بود.

در فارسی معمولا بجای ü، u تلفظ میشود.

d و t تلفظ این حروف در جدول با عبارات «ذ با تلفظ عربی» و «ث بـا تلفظ عربـی» توصیف شده است. امـا ضبط تلفظ کلـمات و اعـلام عربی در کتاب حـاضر بر اساس تلفظ معمول فارسی است؛ مثلا تلفظ «ذو القرنین» را zo 'l.qar-nayn ضبط کـردهایم نه do 'l.qarnayn، و تلفظ «ثنویت» را sanaviyyat نوشتهایم نه tanaviyyat. اما در اعلام انگلیسی و اسپانیائی و اصطلاحات مربوط به ایران باستان و غیره علامات d و t را بکار بردهایم، و مثلا «Rutherford»، نام فیزیکدان بریتانیائی را، «رادرفرد» ضبط کـرده و تلفظ آنرا rādərford دادهایم، و «Jimenes»، نام شاعـر معـاصر اسپانیائی، را «خیمنث» ضبط و تلفظ آنرا ximenet دادهایم.

M و N این حروف را در جدول بترتیب «میم تودمـاغی» و «نون تودمـاغی» توصیف کردهایم. در حقیقت، مصوت ماقبل این حروف است کـه تلفظ «تودمـاغی» دارد، و در تلفظ دقیق، حروف M و N تلفظ نمیشوند. کلـمه‌ی Saint-Denis، نام شهری در فـرانسه، بصورت سن‌دنی ضبط و تلفظش saN-dëni، و کلـمه‌ی Amboise (نیز نام شهـری در فـرانسه) بصورت «آمبواز» ضبط و تلفظش āMbuāz درج شده است.

w در جـدول، تلفظ این حرف با تلفظ واو در تلفظ عربـی کلـمه‌ی «وَلَـد» توصیف شده است. در ضبط تلفظ کلمات و اعـلام عربی، این واو را چنانکه فـارسی‌زبانان تلفظ می‌کنند با v نمـایش دادهایم، امـا در ضبط تلفظ کلـمات انگلیسی و غیـره تفاوت v و w ملحوظ شده است، و مثـلا «Whitby» را بصورت «ویتبی» نقل و تلفظش را witbi درج کردهایم.

فصل پنجم

تلفظها*

§۳۵-طرح مسئله

یکی از انتظارات بجا از یک دایرةالمعارف اینست کـه تلـفظ اعلام و اصطلاحات و عناوین نامأنوس را که در خواندن آنها احتمال ابهامی میرود بدست بـدهد. در این زمینه، اغلب عبـارت «تلفظ صحیح» شنیده میشود، ولی اگر گویندگـان این عبارت در مقام تعریف دقیق «تلفظ صحیح» برآینـد به احتمال قوی از عهده بـرنمیـآیند، زیرا حکم بـه صحیح بودن در هر امـری مستلـزم داشتن مـأخذی است اِسْتانده (یعـنی دارای مقبولیت عـام) برای نوعی انـدازه‌گیری، و شنـاختن چنـین مأخذی حتی در زبـانهائی کـه طبقات تحصیـلکرده‌ی متکلم به آنها از لحاظ دقت در تلفظ ممتازند عملی نیست.

بازگردیم بـه انتظاری که در آغـاز این مقدمـه بـه آن اشاره شد. اگـر هـم قائل بـه «تلفـظ صحیـح» شویم، و «تلفـظ صحیح» یک کلمه را بـا عبارت مبهم «تلفظ فصیح» آن در نزد اهل زبـان تعریف کنـیم، ضبط تلفظهای صحیح اعلام حتی در دایرةالمعارفهای عمومی بزرگ چندین جلدی هم عملی نیست، چه رسد به یک دایرةالمعارف عمومی دوجـلدی کـه، عـلاوه بر اصطلاحـات علمی بسیار، مشتمل است بر چندین هزار اسم خاص متعلق بـه اشخاص و امکنه از ممـالک و ملل و اقوام بزرگ قدیم و کنونی گرفته تا جزایر نامسکون میان اقیانوس کبیر. بعـلاوه-بسبب تنوع فوق العاده‌ی اصوات در السنـه‌ی مختـلف، و اختلافـات گونـاگون صدای حـروف در آنها، و اختلافـات ناشی از اینـکه کلمه منفـرداً یـا در ضمن تـرکیب استعمال شود، و غیره-نقل دقیق تلفظهای اصلی کلـمات، حتی در صورت اکتفا به زبانهای عمده‌ی مردم دنیای کنونی، مستلزم استعمال الفبـای صوتی وسیعی خواهـد بود مشتـمل بر چندین

(*) در این باب، فصل ششم (از §۳۲ ببعد) هم ملاحظه شود.

صد علامت و کتابی بزرگ در شرح و توصیف آنها، و این کار—اگر هم عملی بود—در یک دایرةالمعارف عمومی کوچک که برای استفاده‌ی عموم تألیف شده است نه فقط مفید فایده‌ای نمیتوانست باشد، بلکه از فایده‌رسانی کتاب میکاست، زیرا در این صورت مراجعین به کتاب باید ابتدا الفبای تازه‌ای را مشتمل بر چندین صد علامت و خصوصیات تلفظ هر یک از آنها بیاموزند تا بتوانند تلفظهای مندرج در کتاب را بخوانند.

چه روشی در حل این مشکل باید اتخاذ کرد؟

در صفحات آتیه، پس از شرح مشکلات دیگر، اصول روشی که در کتاب حاضر اتخاذ شده است درج میشود.

§۲۶ـضبط کلمه و ضبط تلفظ

ما، بسبب الفبای کنونی فارسی، در ضبط تلفظها با دو مسئله مواجه هستیم. **اول ضبط تلفظهای کلمات فارسی یا کلمات سایر زبانهائی که الفبای آنها مانند الفبای فارسی است، و لهذا صورت تحریری کلمات مشخص است.** مثلا میخواهیم بدانیم که تلفظ کلمه‌ی «خانه» را «خانِه» قرار دهیم یا «خانَه»، و «بیت» را «بِیْت» تلفظ کنیم یا «بَیْت».

مسئله‌ی دوم در باب کلمات زبانهائی است که الفبای آنها نسبت به الفبای فارسی خارجی است. نامی اروپائی مانند Albert را در یک کتاب آلمانی یا فرانسوی یا انگلیسی و غیره میتوان بهمین صورت ضبط کرد؛ منتها در ضبط تلفظ آن با الفبای صوتی، اگر این نام به یک نفر فرانسوی تعلق داشته باشد تلفظ فرانسوی آن ضبط میشود، و اگر به یک نفر آلمانی تعلق داشته باشد تلفظ آلمانی آن، و غیره. اما ما نمیتوانیم کلمه‌ی Albert را بهمین صورت نقل کنیم، بلکه باید ابتدا این کلمه را با الفبای فارسی نمایش دهیم. راهنمای ما در این کار، چنانکه بتفصیل در فصل ششم خواهد آمد، تلفظ کلمه‌ی Albert است. بعبارت دیگر، **در مورد کلمات زبانهائی که الفبای آنها نسبت به الفبای فارسی خارجی است، تعیین و ضبط تلفظ کلمه بر ضبط کلمه با الفبای فارسی مقدم میباشد.**

نظر به ملاحظات اخیر، تفصیل روش کتاب حاضر را در باب تلفظ کلمات زبانهای اروپائی یا مأخوذ از این زبانها به فصل ششم موکول میکنیم، و دنباله‌ی این فصل را به روش ضبط تلفظهای کلمات فارسی و عربی تخصیص میدهیم.

§۲۷ـتلفظ کلمات فارسی و عربی

مسئله‌ی ضبط تلفظ اعلام و سایر کلمات فارسی و عربی مستعمل در فارسی مشکلات فراوان دارد، و اقدام به آن جرئت و جسارت میخواهد. الفبای کنونی فارسی پرده‌ای است که تزلزل و احیاناً نادانی جمعی را در این اقدام میپوشاند و از جهات دیگر نیز ستّار العیوب است، و به همین جهت، گذشته از فضلا و محققینی که با دلایلی تغییر الفبا را صلاح و صواب نمیدانند، جمعی هم به جهت همین «عیب‌پوشانی» آن سخت با تغییرش مخالفت میورزند. جرئت اینکه کلمات را عند اللزوم «حرکتگذاری» (یا باصطلاح معروف، «اعراب‌گذاری») کنند ندارند، زیرا یا تلفظ کلمه را نمیدانند، و یا میترسند از اینکه اگر «خانه» را «خانِه» ضبط کنند جمعی و اگر «خانَه» ضبط کنند جمعی دیگر بر ایشان خرده بگیرند؛ و کذلک در مورد زِیْد و زَیْد، بِیْت و بَیْت، علِی و علیّ، حسنُ ابنُ علی یا حسنِ ابنِ علی، و غیره. در نتیجه، فارسی‌زبانان حتی برای خواندن اسامی اغلب شهرها و آبادیها و سلاطین و رجال علم و ادب و هنر ایران یا سایر ممالک اسلامی ناچارند به مآخذ فرنگی تخصصی، که آنهم در دسترس همه نیست، متوسل شوند. این سدّ هر فارسی‌زبان را در مقابل متون جدی فارسی دوچار تردید و تزلزل میکند. شک نیست که اگر حکم شود که هر کس کتابی در تاریخ یا جغرافیا یا اساطیر و جز آنها مینویسد اعلام و کلمات نامأنوس را حرکتگذاری کند بطوری که خواننده بتواند کلمات را درست بخواند، بسیاری از مدعیان این مباحث قلم خود را خواهند شکست، و حرفه‌ی دیگری پیش خواهند گرفت.

باری، مؤلفین کتاب حاضر سد مذکور را شکسته‌اند، و بجرئت میتوان گفت که این کتاب یگانه کتاب مرجع فارسی است که هر کس میتواند همه‌ی اعلام و اصطلاحات و عناوین آنرا بخواند، و گذشته از عده‌ای انگشت‌شمار از متون ادبی حرکتگذاری‌شده، یگانه کتاب فارسی است که میتوان آنرا خواند. البته این مرحله از کار حاضر، مانند مراحل دیگر آن، نقائص و حتی معایبی دارد، ولی این امر در هر کار پیشاهنگ احترازناپذیر است، و بهر حال، نمیتوانستیم دست روی دست بگذاریم و از بیم معایب احتمالی بی‌حرکت بنشینیم. البته، در این مورد نیز مسائلی که کتاب حاضر مطرح کرده یا

برانگیخته است بیش از مسائلی است که حل کرده و گره از آنها گشوده است. امید است این مرحله از کار نیز مورد انتقاد محققین و مدققین قرار گیرد تا اهمیت موضوع بر ملا و چاره‌ای برای رسم الخط کنونی اندیشیده شود.

روش کتاب حاضر در ضبط تلفظ اعلام و کلمات فارسی و اعلام و کلمات عربی فارسی‌شده یا مشهور اتخاذ تلفظی بوده است که مشهور تشخیص داده شده. مثلا تلفظ «خانه» را xāne ضبط کرده‌ایم نه xāna؛ تلفظ زید را zeyd نه zayd؛ تلفظ استعاره را este'āre نه este'āra؛ تلفظ «بیت» را beyt نه bayt؛ و تلفظ «مرجع» را marja' نه marje'. همچنین یاء نسبت عربی را در کلمات منفرد بدون تشدید ضبط کرده‌ایم، مثلا تلفظ «روحانی» ruhāni ضبط شده است نه ruhāniyy، و تلفظ «علی» ali است نه aliyy. امّا در حال اضافه، تشدید یاء رعایت شده است، و مثلا تلفظ «علی ابن ابیطالب» aliyye 'bne abitāleb ضبط شده. از موارد دیگر انحراف از تلفظ عربی و تمسک به تلفظ رایج فارسی تلفظ اعلامی است مانند «حسن ابن علی» که ما آنرا hasane 'bne ali ضبط میکنیم نه hasano 'bno aliyy.

البته در ترکیبات عربی محض و اعلام نامأنوس عربی، و همچنین، در سیاق عبارات عربی، اهتمام در حفظ تلفظهای اصلی شده است، ولی در این مورد نیز تسامحهائی روا داشته شده است، چنانکه نام کتاب البدایة و النهایه، تلفظ کلمه‌ی «نهایه» را بصورت رایج «نَهایه» آوردیم نه بصورت عربی «نِهایه».

فصل ششم

ضبط اعلام و سایر کلمات

این فصل به دو مبحث عمده تقسیم میشود: ضبط اعلام و سایر کلمات فارسی و عربی، و ضبط اعلام خارجی، یعنی اعلامی که الفبای آنها غیر از الفبای فارسی است.

ضبط اعلام و سایر کلمات فارسی و عربی

اعلام فارسی و عربی در کتاب حاضر بطریقی که در کتب معتبر فارسی یا عربی مندرج است ضبط شده‌اند. استثناهای قابل ذکر و مطالب دیگری که توجه به آنها برای مراجعینی که ممکن است از زبان عربی چندان بهره‌ای نداشته باشند مفید بنظر میرسد بشرح ذیل است. در باب رسم الخط و املاء، فصل یازدهم نیز ملاحظه شود.

§۲۸ـ کلمه‌ی «ابن»

کلمه‌ی عربی **ابن** (ebn)، بمعنی پسر، همه جا به همین صورت ضبط شده است، و رسم الخط عربی در آن رعایت نشده؛ مثلا «حسن ابن علی» نه «حسن بن علی».

جمع عربی کلمه‌ی «ابن» در حالت رَفْع **بنون** (banun) است، و در حالات نَصْب و جَرّ **بنین** (banin)، و این دو کلمه اگر به کلمه‌ی دیگر اضافه شوند، حرف «ن» از آخر آنها ساقط میشود، و بترتیب به صورتهای «بنو» و «بنی» درمیآیند. این دو صورت، بدون توجه به حالت اعرابی آنها در زبان عربی، در زبان فارسی بکار میروند، و در کتاب حاضر نیز بکار رفته‌اند. مانند «بنی هاشم»، «بنی طرف»، «بنی کعب»، «بنی امیه»، «بنو موسی»، و «بنو نصر». در این باب مقاله‌ی **بنو** در ستون سوم صفحه‌ی ۴۵۴ کتاب حاضر نیز ملاحظه شود.

§۲۹ـ کلمه‌ی «ابو»

کلمه‌ی عربی **اب** (ab)، بمعنی پدر، در زبان عربی در حالت رفع به صورت **ابو** (abu) و در حالت جر به صورت **ابی** (abi) درمیآید، ولی در زبان فارسی هر دو صورت، بدون توجه به حالت اعرابی آنها در زبان عربی، بکار میروند. مانند «ابودلف» و «ابی دلف»، «ابولهب» و «ابی لهب»، و «ابوسفیان» و «ابی سفیان». بعضی از مؤلفین کتاب حاضر نیز، بدون تبعیت از قواعد دستور زبان عربی، هر دو صورت را بکار برده‌اند. مقالات **اب** و **ابو** در کتاب حاضر نیز ملاحظه شود.

§۳۰ـ «ال» حرف تعریف

در موضوع «ال» (حرف تعریف در زبان عربی) به دو مطلب باید توجه داشت. یکی اینکه فارسی‌زبانان در بعضی از اعلام معروف که صورت عربی آنها «ال» دارد، «ال» را اسقاط میکنند، و مثلا بجای «ابن الحاجب»، «ابن الاثیر»، و «ابن الندیم» بترتیب «ابن حاجب»، «ابن اثیر»، و «ابن ندیم» میگویند. در این باب در مقالات **ال** و **ابن ال...** در کتاب حاضر توضیحات و راهنمائی کافی آمده است.

مطلب دیگر در باب «ال»، که حقاً باید در مبحث تنظیم الفبائی مطلعها (§۵۵) گفته شود، اینست که در کتابهای عربی

مرتب به ترتیب الفبائی، کلمه‌ای را که «ال» حرف تعریف بر سر دارد با همین حرف ولی در ردیف الفبائی آن کلمه پس از اسقاط «ال» درج میکنند، و مثلا «جابیه» را بصورت «الجابیه» ولی در ردیف الفبائی «جابیه»، و «جاهلیت» را بصورت «الجاهلیه» ولی در ردیف الفبائی «جاهلیه» درج میکنند. اگر هم این روش منطقی باشد، پیروی از آن در کتاب حاضر محلی ندارد، زیرا این کتاب برای فارسی‌زبانان نوشته شده است، و نظر این بوده است که حتی الامکان قابل استفاده برای عده‌ای بیشتر باشد—ولو از رسم عربی‌زبانها بی‌اطلاع باشند.

§۳۱—«ة»

حرف «ة» در کلمات عربی فارسی‌شده بصورت «ت» نوشته شده است، مگر وقتی که ضبط دیگری مقرر بوده. در اعلام بنا را بر ضبطهای موجود در نوشته‌های معتبر فارسی نهاده‌ایم. بهر حال، چون قاعده‌ی ثابتی در این باب نیست، احتراز از تشتت غیر ممکن بنظر میرسد.

ضبط اعلام و سایر کلمات خارجی

مقصود ما در اینجا از کلمه‌ی «خارجی» **خارجی نسبت به الفبای فارسی** است، و ازین ببعد بحث ما در این فصل در باب اعلام و کلمات زبانهای اروپائی یا مأخوذ از آنها میباشد، که الفبایشان غیر از الفبای فارسی است.

§۳۲—مقدمه در نقل و ضبط اعلام و کلمات خارجی

مسئله‌ی نقل و ضبط اعلام و کلمات خارجی با الفبای فارسی مشکلات جدّی و اساسی دربر دارد، و مخصوصاً در بیست سال اخیر در ایران دستخوش تشتت فوق العاده شده است، و این تشتت عمدةً ناشی از اختلاف فاحش حروف الفبای فارسی یا حروف الفبای لاتینی است.

از مدتها پیش از جنگ جهانی دوم، زبان خارجی اکثریت طبقه‌ی تحصیلکرده‌ی ایران زبان فرانسوی بود. کتب معدودی که به زبان فارسی ترجمه یا تألیف میشد از آن زبان گرفته میشد. تقریباً همه‌ی کلمات فرنگی، اعم از اعلام و اصطلاحات و غیره، در نزد ما از آن زبان و کمابیش با تلفظ فرانسوی نقل میشد، و مثلا Henry و Charles (شاهان انگلستان) را «هانری» و «شارل»، و Washington (رئیس جمهور امریکا) را «واشنگتن» نقل میکردیم. از جنگ جهانی دوم ببعد، زبان انگلیسی در مملکت ما رواج یافته است، و در بسیاری از موارد جایگزین زبان فرانسوی شده. تعداد تألیفات و ترجمه‌ها بحد معتنابهی افزایش یافته است، اما مأخذ بیشتر این آثار زبان انگلیسی است، و اعلام و اصطلاحات اساساً از آن زبان نقل میشوند؛ لکن بسیاری از مؤلفین یا مترجمین اعلام و کلمات خارجی را، بدون مراجعه به مآخذ مربوط، بر حسب سلیقه یا گمان خود به فارسی نقل میکنند. بهر حال، در نتیجه‌ی تحوّل زبان خارجی دایج در ایران از فرانسوی به انگلیسی، در درجه‌ی اول ضبط فارسی اعلام اشخاص تحول و تشتت یافته است. اسامی امکنه، اگرچه در این تحول تا کنون مقاومت بیشتری داشته‌اند، بکلی از تغییر مصون نمانده‌اند. مثلا سابقاً Edinburgh (شهر انگلستان) را «ادنبورگ» یا (اگر خیلی انگلیسی‌مآبی بخرج میدادند) «ادینبورگ» میخواندند، ولی امروز ضبط «ادینبره» هم بچشم میخورد. از مواردِ قابلِ ذکرِ تشتت در نقل کلمات، باید اعلام و اصطلاحات مربوط به یونان باستان و روم قدیم و اصطلاحات علمی لاتینی (مثلا در رده‌بندی گیاهان و جانوران) را ذکر کرد، که مثلا کسانی که در فرانسه یا بوسیله‌ی زبان فرانسوی تحصیل کرده‌اند آنها را از صورت فرانسوی و آنها که در انگلستان یا امریکا درس خوانده‌اند از صورت انگلیسی نقل میکنند، و غیره. اما در میان آشنایان به زبان واحد هم این تشتت حتی در اعلام عادی فراوان دیده میشود، مانند نقل نام انگلیسی Smith به صورت‌های «اسمیت»، «اسمیث»، «سمیت»، و «سمیث».

تشتت مذکور منحصر به اسامی خاص نیست، و در اصطلاحات علمی و فنی نیز مشاهده میشود، و موجب حیرت محصلین بعضی از مدارس عالیه میگردد، که مثلا نام ماده‌ی شیمیائی H_2O_2 را از معلم فرانسه‌خوانده‌ی خود «آب اکسیژنه» و از معلم انگلیسی‌خوانده‌ی خود «هایدروجن پروکساید» میشنوند. بسیاری از کتابهای فارسی، مخصوصاً کتابهای «تحصیلات عالیه»—اعم از کتب علمی، تاریخی، جغرافیائی، اقتصادی، و غیره—مملو از این تشتتها است.

کتابهائی که آلوده بدین گونه تشتتها هستند مفید فایده‌ای نتوانند بود، و برای خواننده حاصلی جز اتلاف وقت ندارند.

برای اینکه این گونه تشتتها در کتاب حاضر راه نیابد،

ناچار بودیم که روشی منطقی و ثابت برای نقل اعلام خارجی و آن دسته از اصطلاحات و کلمات فرنگی که استعمال آنها در زبان فارسی احترازناپذیر است (مانند اسامی بعضی از مواد یا اسبابها و بعضی از اصطلاحات بین‌المللی) اتخاذ کنیم. در سطور آتیه به توضیح این روش میپردازیم.

§۲۳- کلیات راجع به روش نقل و ضبط

نقل و ضبط اعلام و کلمات خارجی بوسیلهٔ الفبای فارسی متضمن دو مرحله است:

مرحلهٔ اول انتخاب ضبط خارجیی است که برای نقل با الفبای فارسی انتخاب میشود، و ما آنرا **ضبط مأخذ** و زبانی را که ضبط مأخذ از آن گرفته شده است **زبان مأخذ** میخوانیم. مثلا سردار معروف رومی زمان یولیوس قیصر و پس از آن را، که بر سر عشق به کلئوپاترا جان خود را از دست داد، رومیان Antonius میخواندند؛ و انگلیسها او را Antony یا Anthony و فرانسویها وی را Antoine مینامند. اولین مسئله‌ای که فارسی‌نویس با آن مواجه میشود اینست که کدامیک از این صورتها را (یا صورتهای دیگر نام سردار مورد بحث را در سایر زبانهای اروپائی) مأخذ نقل به الفبای فارسی قرار دهد، یعنی بعنوان ضبط مأخذ انتخاب کند. مثلا ما ضبط لاتینی Antonius را ضبط مأخذ گرفته‌ایم؛ و در این مورد، زبان مأخذ زبان لاتینی است.

مرحلهٔ دوم عبارتست از نقل ضبط مأخذ به الفبای فارسی، و چنانکه اشاره کردیم، این مسئله، بسبب اختلاف فاحش حروف الفبای فارسی با حروف الفبای زبانهای اروپائی، متضمن مشکلات جدّی میباشد، که نظیر آنها در تألیف دایرةالمعارفهای فرنگی پیش نمیآید. توضیح آنکه مؤلفین یک دایرةالمعارف مثلا انگلیسی میتوانند نام فرانسوی Henri یا نام اسپانیولی Alfonso را بهمین صورت در کتاب خود ضبط کنند، اما این راه ساده بر ما مسدود است. راهی که در کتاب حاضر در مورد اعلام برای نقل ضبط مأخذ به الفبای فارسی اتخاذ شده است اساساً عبارتست از **نقل تلفظ اصلی ضبط مأخذ (یعنی تلفظ ضبط مأخذ در زبان مأخذ)، یا تلفظی حتی الامکان نزدیک به تلفظ اصلی، بوسیلهٔ الفبای فارسی** (موارد استثنائی بعداً گفته خواهد شد). مثلا در مورد سردار رومی سابق الذکر، که ضبط لاتینی نام وی یعنی Antonius را مأخذ قرار دادیم، تلفظ این لفظ در زبان لاتینی بر طبق الفبای صوتی دایرةالمعارف āntonius است، که با الفبای فارسی بصورت «آنتونیوس» نوشته میشود.

کلیات سابق الذکر در مورد اصطلاحات و سایر کلمات خارجی مستعمل در زبان فارسی نیز صدق میکند، الا اینکه در این مورد معمولا ضبط فرانسوی ضبط مأخذ گرفته میشود. البته موارد استثنائی هم هست. مثلا کلمهٔ nylon در نزد ما با تلفظ انگلیسی آن معروفست (نایلون) نه با تلفظ فرانسوی آن (نیلون).

خلاصه، برای نقل اعلام خارجی به زبان فارسی، پس از انتخاب ضبط مأخذ، باید تلفظ اصلی آنرا در مآخذ معتبری بدست آورد، و این تلفظ یا نزدیکترین تلفظ بدان را که نمایش دادن آن با الفبای فارسی ممکن است بوسیلهٔ این الفبا نمایش داد.

نمایش دادن تلفظها بوسیلهٔ الفبای فارسی در مورد زبانهائی که تلفظ مصوتها و صامتهای آنها نسبةً به تلفظ مصوتها و صامتهای فارسی نزدیک است، و بطور کلی در مورد کلمات خارجیی که تلفظ آنها نسبةً ملایم با تلفظ فارسی‌زبانان است اشکال اساسی ندارد، و مثلا کلمات انگلیسی jet و nylon با الفبای فارسی بصورت «جت» و «نایلون» نوشته میشود، و نام لاتینی Antonius، چنانکه گذشت، بصورت «آنتونیوس».

مثالهای دیگر از نقل اعلام در حالت مورد بحث:

ضبط مأخذ	زبان مأخذ	تلفظ اصلی یا نزدیک بدان	ضبط فارسی
Espartero	اسپانیائی	espārtero	اسپارترو
Este	ایتالیائی	este	استه
Friedrich	آلمانی	fridriš	فریدریش
Jean	فرانسوی	jāN	ژان

البته ch در کلمهٔ Friedrich در تلفظ اصلی آلمانی «شینِ نَرم» است، که با شین فارسی متفاوت میباشد، و تلفظ فرانسوی Jean یعنی (jāN) با تلفظ فارسیِ «ژان» (jān) متفاوت است، اما ملحوظ داشتن اینگونه تفاوتها عملی نیست، و باید به نزدیکترین تلفظ به تلفظ اصلی اکتفا کرد.

اما در مورد اعلام زبانهائی که مصوتها و صامتهای آنها از لحاظ تلفظ با مصوتها و صامتهای زبان فارسی تفاوت فاحش دارند کار بطور کلی به این سادگی نیست، و **اگر قراردادهای ثابت برای نقل تلفظها وضع نشود، و هر کس بر حسب سلیقهٔ خود اعلام و سایر کلمات را از این زبانها به الفبای فارسی نقل کند، چنان**

تشتتی پدید میآید که شناختن اشخاص و امکنه از روی اسامی آنها غیر ممکن میگردد. در این باب §۳۵ ملاحظه شود.

یک نکته‌ی دیگر نیز هست که تذکر آن در پایان این کلیات ضروری است. قرار ما این شد که در نقل اعلام ضبطی را بعنوان ضبط مأخذ انتخاب کنیم، و تلفظ اصلی آنرا بوسیله‌ی الفبای فارسی نمایش دهیم. استثنای عمده در این باب در مورد اعلامی است که در زبان فارسی ضبطی تثبیت‌شده دارند، که البته در این گونه موارد ضبطهای تثبیت‌شده را باید محفوظ داشت، و مثلا پایتخت فرانسه را باید پاریس خواند نه مثلا پری (pari) که نزدیک به تلفظ فرانسوی نام شهر است، و پایتخت انگلستان را باید لندن خواند نه مثلا لاندن (lāndən)، و Henri، شاه فرانسه، را باید بصورت «هانری» (hānri) ضبط کرد نه بصورت «آنری» (āNri).

§۳۴-قواعد نقل و ضبط اعلام و سایر کلمات خارجی

(۱) در اعلامی که در فارسی ضبط تثبیت‌شده‌ای دارند همین ضبط اتخاذ شده است (مثلا پایتخت فرانسه بعنوان «پاریس» و پایتخت انگلستان بعنوان «لندن»، و نام فرانسوی Henri بصورت «هانری» در کتاب آمده است)؛ ولی در مواردی که بیش از یک ضبط وجود دارد، آنکه به زبان اصلی نزدیکتر است اختیار شده (مثلا ضبط اصلی نام پایتخت سابق آلمان «برلین» است نه «برلن»).

(۲) در اعلام مربوط به ممالک یا ملل بزرگ کنونی ضبطی که خود آنها بکار میبرند ضبط مأخذ قرار داده شده است، و با تلفظی حتی الامکان نزدیک به تلفظ خود آنها به الفبای فارسی نقل شده.

در مورد سایر ممالک و ملل، ضبط مندرج در دایرة‌المعارفهای غربی (خاصه انگلیسی) را مأخذ قرار داده‌ایم. این انتخاب منطقی است، زیرا اگر هم مثلا نام فلان جزیره‌ی کوچک واقع در میان اقیانوس کبیر یا نام ساکنین آن به زبان بومی در دست باشد، احتمال برخورد به این نامها بمراتب کمتر از احتمال تصادف با ضبط آنها در زبانهای (مثلا) فرانسوی یا انگلیسی است.

در این باب مبحث تطبیق اعلام خارجی (§۶۶) نیز ملاحظه شود.

(۳) در اعلام و اصطلاحات مربوط به یونان باستان و روم قدیم صورت اصلی آنها، و در کلمات لاتینی که در عرف علمی رواج بین‌المللی دارند صورت لاتینی مأخذ قرار داده شده است، و تلفظ اصلی آنها به فارسی نقل گردیده. در باب قواعد تلفظ کلمات یونانی و لاتینی فصل چهاردهم ملاحظه شود.

(۴) برای آن دسته از اصطلاحات علمی و فنی، و کلمات خارجی مؤثر در تسهیل بیان دقیق مطالب، که وضع اصطلاح فارسی برای آنها مقدور نشده است یا این کار ناصواب تشخیص داده شده، جز در موارد استثنائی، اصطلاح یا کلمه‌ی فرانسوی مأخذ قرار داده شده است.

(۵) در نقل کلمات خارجی به فارسی، بر این گفته‌ی باطل، که ابتدا به ساکن «مُحال» است، خط بطلان کشیده‌ایم. ابتدا به ساکن بالبداهه عقلاً «محال» نیست، و عملا هم محال نیست، زیرا میلیونها از مردم جهان ابتدا به ساکن میکنند. ما دلیلی نمیبینیم که گفته‌ی فلان نحوی عرب را ـ که قرنها پیش، ابتدا به ساکن را محال خوانده است، و جماعتی هم به تقلید از وی گفته‌ی او را تکرار کرده‌اند ـ اساس کار خود و بهانه‌ی مسخ کردن کلمات خارجی قرار دهیم. بنا بر این، در کتاب ما، مثلا نام Steele بصورت «ستیل» (نه «استیل») و نام Smolensk بصورت «سمولنسک» (نه «اسمولنسک») ضبط شده است. البته ضبطهای **رایجی** مانند «استوارت» و «استپ» و «اسلاو» را محفوظ داشته‌ایم.

(۶) در نقل کلمات خارجی بصورت فارسی منتهای کوشش بعمل آمده است که حتی الامکان شخصیت کلمات خارجی محفوظ بماند. اینک به توضیح بارزترین نمونه‌ی این موضوع میپردازیم.

در بعضی از زبانهای اروپائی ممکن است حرف آخر یک کلمه، در صورتی که کلمه‌ی بعد از آن با یک مصوت آغاز شود، ساقط گردد. مثلا در زبان فرانسوی **Duc de Angoulême** (دوک دو آنگولم)، **Charles de Orléans** (شارل دو اورلئان)، یا **le Orient** (لو اوریان) نمینویسند، بلکه مینویسند **Duc d'Angoulême** (دوک دانگولم)، **Charles d'Orléans** (شارل دورلئان)، و **l'Orient** (لوریان)؛ که در آنها علامت «'» نماینده‌ی حرف محذوف است (در باب این علامت، §۲۳ نیز ملاحظه شود). عمده‌ترین مورد این امر از لحاظ کار ما حرف اضافه‌ی de («دو»؛ بخوانید dë) است، که در القاب

فراوان میآید، و لهذا در توضیحات آتیه این حرف را منظور نظر قرار میدهیم. سایر موارد را باید به همین مورد قیاس کرد.

از زمانی که ترجمه‌ی کتابهای فرنگی کمابیش در ایران رایج شد، مترجمین تسامحی جدّی پیش گرفتند، و کلمات را درهم و هویت آنها را مسخ کردند، بدین معنی که مثلا حرف اضافه‌ی لقب را با جزء تخصیص‌دهنده‌ی لقب مزج کردند، و بدینگونه صورتهائی مانند «دانگولم»، «درلئان» یا «دورلئان»، و امثال آنها پدید آمد، که مراجعه‌کننده در هیچ کتاب خارجی نظیر آنها را نتواند یافت. این بهانه که نقل علامت «'» کار چاپ را دشوار میکند پذیرفته نیست، و علت اصلی این تسامح را باید همان سهل‌انگاری رایج در بین خود بدانیم. بهر حال، در کتاب حاضر این کار را ترک کرده‌ایم، ولی‌ـاگرچه برای ما بسهولت وسیله‌ی چاپ علامت «'» فراهم بودـبرای اینکه هیچ مطبعه‌ای دوچار مشکلی نشود، علامت «/» را بجای «'» برای نشان دادن حرف محذوف (مثلا «و» در «دو» و «لو») برگزیدیم. بدینگونه Duc d'Angoulême بصورت «دوک د/آنگولم»، Charles d'Orléans بصورت «شارل د/اورلئان»، و l'Orient بصورت «ل/اوریان» ضبط میشود.

قرارداد ما در خواندن «د/. . .» (و علامات مشابه آن، مانند «ل/. . .») چنین است:

(الف) اگر **د/** پیش از آ (ā) آید، «ـَ» در تلفظ اسقاط میشود.

(ب) اگر **د/** پیش از مصوتی کـه با **ا** نمایش داده میشود (اَ، اِ، اُ) یا با **ا** آغاز میگردد (مثل **او** و **ای**) بیاید، **ا** در تلفظ اسقاط میگردد، ولی «د» حرکت آن مصوت را میگیرد.

در کتاب حاضر، صورتهائی مانند «دوک دانگولم» و «شارل دورلئان» و امثال آنها دیده نخواهد شد مگر برای ارائه‌ی ضبط مسامحه‌آمیز فارسی.

امثله:

اصل کلمه	ضبط فارسی و تلفظ	اصل کلمه با حرف ماقبل	ضبط فارسی اصل کلمه با حرف ماقبل درین کتاب	تلفظ
Angoulême	آنگولم (āNgulem)	d'Angoulême	د/آنگولم	dāNgulem
Enfant	آنفان (āNfāN)	l'Enfant	ل/آنفان	lāNfāN
Estaing	استن (estaN)	d'Estaing	د/استن	destaN
Orléans	اورلئان یا ارلئان	d'Orléans	د/اورلئان	dorleāN
	(هر دو orleāN)		د/ارلئان	dorleāN
Orient	اوریان (oriāN)	l'Orient	ل/اوریان	loriāN
Iberville	ایبرویل (ibervil)	d'Iberville	د/ایبرویل	dibervil
Eure	اور (ër)	l'Eure	ل/اور	lër
Urville	اورویل (ürvil)	d'Urville	د/اورویل	dürvil

ممکن است خواننده از ما بپرسد که چرا از رسم معمول منحرف شده‌ایم و این زحمتها را بر خود هموار کرده‌ایم. جواب ما اینست که هویت اشخاص و امکنه با نامشان مشخص میشود، و بدون علم به اسامی صحیح، تحصیل تاریخ و جغرافیا بمعنی واقعی ممکن نیست. بعلاوه، اگر شما مثلا پس از خواندن مقاله‌ی کتاب حاضر در باب شارل د/اورلئان خواستار اطلاع بیشتر از وی شدید چاره‌ای جز مراجعه به یک دایرة‌المعارف غربی ندارید؛ و در هیچ دایرة‌المعارفی نام این شخص را در ردیف d'Orléans نخواهید یافت. روش رایج، چنانکه گفته شد، ناشی از سهل‌انگاری محض است، و ما از اینکه روشی معقول و منطقی و در عین حال عملی و سهل و ساده را جایگزین آن سازیم باکی نداریم. در ایران، در اغلب مراحل اخذ علوم و فنون فرنگی، ناچار بعضی از علامات و قراردادهای معمول در نزد مردم مغرب‌زمین را پذیرفته‌ایم، چنانکه وقتی ترجمه‌ی کتابهای ریاضی فرنگی به زبان فارسی در عهد قاجاریه آغاز گشتـاگرچه چندی مترجمین عبارات مضحکی مانند

$$\text{مـَج} - \text{مج} + \text{م} \times ١١ = \text{ع}$$

$$\text{مج} = \frac{١ - \text{ج}^{\text{ع}} \times \text{ب}}{١ - \text{ج}}$$

نوشتندـاما طولی نکشید که این روش منسوخ گردید، و اهل این علم آگاه شدند که، برای پیش رفتن در ریاضیات و تجاوز از مراحل بسیار ابتدائی آن، اتخاذ روش فرنگیها احترازناپذیر است. خوشبختانه تعداد اهل یا مدعیان اهلیت برای این علم معدود بود، و لهذا، کسی متعرض مترجمین و مؤلفین آثار ریاضی نشد، و مثلا استعمال حرف x در علم جبر منجر به متهم کردن مترجم یا مؤلف به خارج شدن از دین نگردید، و دلیل عدم علاقه‌ی او به فرهنگ و سنن و آثار ملی ما محسوب نشد. تنبهی که در حدود یک قرن پیش از این برای اهل ریاضیات و سپس برای اهل سایر علوم دقیقه حاصل شد باید روزی برای اهل علوم و فنون دیگر هم حاصل شود.

(۷) نمونه‌ی دیگر از تـدابیری که برای حفظ شخصیت کلمات خارجی اتخاذ شده است در مورد اعلامی مانند O'Neill است (در این باب، مقاله‌ی **او'** در کتاب حاضر نیـز مـلاحظه شود):

ضبط مأخذ	تلفظ	ضبط فارسی درین کتاب
O'Neill	onil	او'نیل
O'Casey	okeysi	او'کیسی

(۸) تبصرهـ چون ملاک در نقل کلمات خـارجی تلفـظ آنهاست، علاوه بر اختلافات ناشی از اختلاف حروف فـارسی ولاتینی، اختلافـاتی ناشی از خصوصیات قواعد تلفظ زبانهـای اروپائی نیز بین ضبطهای اصلی و فارسی پیش میآید. مثلا نام ایالت Hautes-Alpes، از ایالات فرانسه، مرکب از دو کلمه‌ی Hautes (تلفظ: ot) و Alpes (تلفظ: ālp) است، امـا در زبان فرانسوی حرف s واقع در پایان کلمه‌ی Hautes در برخورد با کلمه‌ی Alpes که با یک مصوت آغـاز میشود صدای z (ز) میگیرد، و لهذا نام ایالت مذکور otzālp تلفظ میشود، کـه مـا ناچار آنرا بصورت «اوتزالپ» نقل کرده‌ایم.

۳۵ـ تطبیق حروف و اصوات برای نقل تلفظها

در نقل یک کلمه‌ی خارجی به الفبای فارسی با دو دسته از اصوات ممکن است مواجـه شویم: یکی آنهائی که مطابق یا تقریباً مطابق بـا اصوات فـارسی هستند، و دیگر آنهـائی که نظیری در فارسی ندارند.

(۱) در حـالتی که اصوات وارد در تلفظ یک کلـمه از دستـه‌ی اول بـاشند نقل تلفظ به زبان فـارسی اشکال اساسی ندارد، و مثلا طبیعی است کـه کلمه‌ی انگلیسی jet را کـه jet تلفظ میشود بصورت «جت» نقـل میکنیم، و کلمه‌ی آلمانـی Aachen را که āxen تلفظ میشود بصورت «آخن». **مشکلی که در این باب پیش میآید در نقـل صدای o است.** آیـا کلمه‌ای مـانند Ophion را، کـه تلفظش ofion است، بصورت «اوفیون» نقـل کنیم یا «افیون» یا «افین»؟ و اگر قبول کـردیم که ضمه را بـا واو نمایش دهیم آیا این قرارداد را در همه جا معتبر بشماریم، و مثـلا نـام آلمـانی Wolf را کـه تلفظش volf است بصورت «وولف» نقـل کنیم یـا این ضبط را برای نام انگلیسی Wolfe بگذاریم که wulf تلفظ میشود، و volf را بصورت «ولف» ضبط نمائیم. در کتاب حاضر، **ضمه معمولا بوسیله‌ی واو نقـل شده است جز در مورد واو مضموم واقع در اول کلمه.**

امثله:

ضبط مأخذ	تلفظ	ضبط فارسی درین کتاب
Ophion	ofion	اوفیون
Ovid	ovid	اوویـد
Ohio	ohāyo	اوهـایو
Overbeck	overbek	اووربک
Bologne	bolony	بولونی
امـا		
Vauban	vobāN	وبان
Vosges	voj	وژ
Vouvray	vuvre	ووورِه
Wolf	volf	ولف
Wolfe	wulf	وولف

یک مورد دیگر هم هست کـه از نمایش دادن صدای o با «و» احتراز شده است، و آن وقتی است که این امر نقـل یک نام خارجی را از زبانهای مختلف به الفبای فارسی به یک صورت ممکن میسازد. مثلا نام Arnold در زبان انگلیسی ārnold و در زبانهای آلمانی، فـرانسوی، و هلندی ārnold تلفظ میشود، که اولی بصورت «آرنلد»، و دومی، بـا نمـایش دادن o بوسیـله‌ی «و»، بصورت «آرنولد» ضبط میشود. مـا در ضبط دومـی هـم صورت «آرنلد» را اختیار کرده‌ایم، تا در مقابل صورت فرنگی Arnold بیش از یک صورت فارسی (آرنـلد) در کار نیاید.

(۲) در حـالت دوم، یعـنی وقتـی اصوات وارد در یک کلمه با اصوات فارسی اختلاف فاحش دارند، برای جلوگیری از تشتت در نقل تلفظها به الفبای فارسی راهی نیست جز وضع و اتخاذ قراردادهائی ثابت برای نمایش دادن این اصوات بـا حروف الفبای فـارسی. تفصیل این مطلب را بـه آخر جلد دوم تحت عنوان راهنمای مؤلفین و مترجمین در نقل اعلام خارجی به فارسی محول میکنیم.

تبصرهـ در کتـاب حاضر **از استعمال «های غیر ملفوظ» در میان کلمات خارجی برای نمایش دادن «کسره» احتراز شده است.**

این رسم مـذموم، کـه بعضی میخواهند بدان وسیله وسمه بر ابروی الفبای کنونی فارسی بکشند، نزد مـا بکلی مطرود است. از اینـکه مثلا کلـمه‌ی فـرانسوی Piétisme (تلـفظ: pietism) را بجـای «پیـتیسم» بصورت «پیه تیسم» بنویسیـم چه مشکـلی را برای خواننده حل کرده‌ایم، و از کجا که وی این کلمه را pih.tisam یا به انواع ممکنه‌ی دیگر نخواند؟

۳۶ـ یکنواختی

در صفحات گذشته به کـرات مضار و مفاسد تشتت در نقل اعلام خارجی را بوسیـله‌ی الفـبای فـارسی گوشزد کـردیم.

بی‌مناسبت نیست که در این مقام به کوششی که در کتاب حاضر برای احتراز از اینگونه تشتتها مبذول شده است اشاره کنیم.

پس از وضع قراردادهائی برای نقل تلفظهای اعلام خارجی به الفبای فارسی، که در §۳۵ بدانها اشاره شد، هیئت تحریریه‌ی دایرةالمعارف با صرف حوصله‌ی بسیار و متجاوز از یک سال وقت، ضبط فارسی قریب ۱۵٬۰۰۰ اسم اشخاص را در زبانهای غربی بر طبق قراردادهای مذکور به فارسی نقل و همراه با تلفظ آنها بر کارتهای مخصوص («کارتهای راهنما») ثبت کردند، و نظیر همین کار هم در مورد اسامی امکنه انجام گرفت (نمونه‌ای از مندرجات یکی ازین کارتها در شکل دیده میشود). حاصل قسمت اول این کار انشاء الله در پایان جلد

نمونه‌ی یک کارت راهنما

Thomas

زبان	ضبط فارسی	تلفظ
آلمانی، نروژی، هلندی	توماس	tomās
انگلیسی	تامس	tāməs
فرانسوی	توما	tomā
سوئدی	تومان	tumān

دوم کتاب حاضر بعنوان راهنمای مؤلفین و مترجمین و برای کاستن زحمت آنها در نقل اعلام خارجی خواهد آمد. بوسیله‌ی این کارتهای راهنما، عناوین یا (باصطلاح ما) مطلعهای مقالات اعلام کتاب را تثبیت و بر «کارتهای مطلع» ضبط کردیم (نمونه‌ای از یک «کارت مطلع» در شکل دیده میشود). برای اینکه ملاحظه شود که این کار مستلزم چه

نمونه‌ی یک کارت مطلع

Black Sea

دریای سیاه یا بحراسود (bahre asvad)، ترکی قره دنیز (qara deniz)، باستانی پونتوس‌ائوکسینوس (pontos eukseynos)، در مآخذ اسلامی بحر بنطس (bahre bentos)

صرف وقت و حوصله‌ای بوده است مثلا صفحه‌ی ۱۳۵ کتاب حاضر را، که از لحاظ تعداد کلمات سیاه (با توجه به مکرر بودن کلماتی مانند «استوارت»، «جان»، «رابرت»، «ارل»، «دیوک»، و غیره) صفحه‌ی متوسطی است ملاحظه فرمائید. در این صفحه، قطع نظر از حرف «آو» در القاب، ۸۱ کلمه‌ی واقع در مطلعها با حروف ده سیاه چاپ شده‌اند، که در میان آنها ۳۱ کلمه‌ی متمایز دیده میشود، و برای هر یک یک بار به کارتهای راهنما مراجعه شده است.

البته نباید تصور شود که کار یکنواخت‌کردن ضبط هر کلمه در سراسر کتاب به همین جا ختم میشود. در مقاله‌ی کوتاه **آگاممنون** (صفحه‌ی ۱۹۲) تعداد ۹ اسم خاص آمده است، و غیر از متصدی تهیه‌ی مقاله، اقلا دو نفر از اعضای هیئت تحریریه ضبط این اسامی را با ضبطهای تثبیت‌شده بر کارتهای مطلع تطبیق نموده‌اند. از اسامی خاص مذکور در هفت قسمت اول مقاله‌ی **جنگ جهانی I**، متجاوز از ۵۰ اسم است که احتمال تشتت در ضبط آنها هست. در مورد هر یک از این اسامی بهمان گونه عمل شده است، و البته این بررسی اعلام و تطبیق آنها با متجاوز از ۵۰ کارت مطلع، غیر از بررسی اصطلاحات مندرج در مقاله بمنظور حصول اطمینان از عدم ورود تشتت در آنها، و نیز غیر از بررسی عمومی مقاله و تطبیق آن با مآخذ معتبر است.

این شرح مختصر گوشه‌ای از بار سنگینی را که هیئت تحریریه بعهده داشته‌اند بخوبی نشان میدهد. همگی دست بدست هم داده سنگینی این بار گران را تحمل کرده آنرا بمنزل رسانیدند. بزرگترین محرک و مشوق آنان در این امر این بود که حاصل کارشان برای مراجعه‌کننده اطمینان‌بخش، و در عین حال، از لحاظ نظم و دقت برای هر کس که قلم بدست میگیرد سرمشق باشد.

غرض از تحریر این مطالب خودستائی نیست، بلکه محقق کردن این مطلب است که کار جدی و باارزش مستلزم دقت و صرف وقت و حوصله‌ی بسیار است. این نخستین وظیفه‌ی هر کسی است که قلم بدست میگیرد. آنچه فراهم‌آورندگان این دایرةالمعارف کرده‌اند کوششی بوده است در راه انجام وظیفه‌ای که در مقابل مراجعین به این کتاب برای خود قائل بوده‌اند، و البته نویسنده و مؤلف را بعنوان کوشش در انجام وظیفه‌اش نه حق خودستائی است و نه حق اینکه بر دیگران منتی بگذارد.

فصل هفتم

مطلعها

§۳۷ـ خلاصه‌ی مندرجات این فصل

این قسمت در باب عنوان دایرةالمعارفی موضوعها است،

و آشنائی با آن برای مراجعه‌کننده به دایرةالمعارف نهایت ضرورت را دارد، زیرا بوسیله‌ی این عناوین است که مراجعه‌کننده به مطلب مورد نظر خود دست مییابد.

(الف) مطلع (matlaʿ) عبارتست از «عنوان دایرة‌المعارفی» یک موضوع، یعنی عنوانی که آن موضوع در ذیل آن عنوان در دایرةالمعارف آمده است. مطلع گاه مستقیم است، یعنی با «عنوان عبارتی» (یعنی عنوان موضوع در سیاق عبارت یا کلام) یکی است (مانند «فیزیک»، «افریقای شمالی»، «اسدی طوسی»، و «درآمد داخلی»)، و گاه معکوس است، یعنی، از لحاظ ترتیب کلمات، معکوس عنوانِ عبارتی است، چنانکه در سیاق کلام «دریای خزر» میگوئیم و می‌نویسیم، اما موضوع دریای خزر در دایرةالمعارف تحت مطلع **خزر، دریای** میآید؛ قسمت پیش از علامت «،» («خزر» در مثال مذکور) صدرِ مطلع، و قسمت پس از آن («دریای») ذیل مطلع خوانده میشود. مطلعهای مستقیمْ ذیل ندارند، و منحصر به صدر خود میباشند. چنانکه ملاحظه میشود، **برای درآوردن یک مطلع معکوس به عنوان عبارتی آن، باید از بعد از علامت «،» شروع کرده ذیل مطلع را تا آخر و سپس صدر آنرا خواند.**

در جدول صفحه‌ی ۳۲ نمونه‌های متعدد از «عناوین عبارتی» و مطلع (یعنی عنوان دایرةالمعارفی) هر یک ملاحظه میشود.

(ب) از لحاظ دیگر، مطلعها را میتوان به **اصلی، ضمنی، و ارجاعی** تقسیم کرد. مطلعهای ارجاعی اطلاعی معتنابه در باب موضوع مورد نظر به مراجعه‌کننده نمیدهند، بلکه او را به موضع دیگری از کتاب راهنمائی میکنند. مطلعهای اصلی عناوین دایرةالمعارفی مقالات اصلی و مستقل کتاب میباشند. مطلعهای ضمنی عناوین مقالاتی هستند که در ضمن مقاله‌ای مستقل (و با مطلعی اصلی) درج شده‌اند.

تشخیص این مطلعها آسان است: مطلعهای اصلی و ارجاعی با حروف ۱۰ سیاه (جز احیاناً بعضی الفاظ ــ بیشتر مربوط به القاب یا شماره‌ی ترتیب صاحبان لقب ــ که هیچگاه در صدر مطلع نمیآیند)، و کمی بیرون از طرف راست ستونها چاپ شده‌اند. مطلعهای ضمنی با عنوان عبارتی و با حروف ۱۰ سیاه، ولی نه بیرون از طرف راست ستونها، بلکه در ضمن مقالات چاپ شده‌اند.

مثلا شرح حال ابوریحان بیرونی در صفحه‌ی ۳۵ کتاب با مطلع اصلی **ابوریحان بیرونی** آمده است. چون ممکن است خواننده‌ای شرح حال وی را در ردیف «بیرونی» جستجو کند، در این ردیف (ستون اول صفحه‌ی ۴۸۷) مطلع ارجاعی **بیرونی** درج و به «ابوریحان بیرونی» ارجاع شده است. همچنین، در باب شهر بولاق مصر مقاله‌ای با مطلع اصلی **بولاق** در صفحه‌ی ۴۶۸ آمده است، و در ضمن همین مقاله، اطلاعاتی در باب مطبعه‌ی مشهور بولاق تحت مطلع ضمنی **مطبعه‌ی بولاق** درج شده.

(ج) انتخاب مطلعها در کتابهای مرجع در درجه‌ی اول اهمیت است، زیرا بوسیله‌ی مطلعها است که مراجعه‌کننده به مطلب مورد نظر خود دست مییابد، و اگر روشی منظم و منطقی در این کار اتخاذ نشود دایرةالمعارف به هیچ نمی‌ارزد.

در باب انتخاب مطلعها ضوابطی هست که در دایرة‌المعارفهای غربی رعایت میشود، و در کتاب حاضر هم نهایت کوشش در مرعی داشتن آنها شده است. ضوابطی هم هست عمدةً در باب نقل اعلام غربی به الفبای فارسی، که ما خود آنها را برای تنظیم کار خود وضع کرده‌ایم. این موضوع مهمتر و مفصلتر از آنست که شرح آن در این خلاصه مفید فایده‌ای باشد، و لهذا خواننده را در این باب به §۴۳ حواله میدهیم، و در اینجا فقط به این مطلب اکتفا میکنیم که ضابطه‌ی کلی در انتخاب مطلعها اینست که هر موضوع تحت مشهورترین عنوان خود یا یکی از عناوین مشهور خود بیاید؛ و بعبارت دقیقتر، عنوان مشهور یا قسمت خاص یا مشهور عنوان در صدر مطلع آن قرار داده شود.

(د) برای مزید فایده، به بسیاری از مطلعها ملحقاتی منضم شده است، مانند شماره‌ی فوقانی مطلع، که معادل خارجی مطلع یا جزءِ مشخّص آنرا در ذیل صفحه بدست میدهد؛ تلفظ؛ احیاناً معنی یا وجه اشتقاق یا زبانی که مطلع از آن گرفته شده است؛ مترادفات مطلع؛ عنوان کاملتر مطلع؛ و امثال آنها، که تفصیل جملگی خواهد آمد.

§۳۸ــ مطلعها

تکرار میکنیم که مطالب مندرج در کتاب حاضر تحت عناوینی تنظیم شده است، و این «عناوین دایرةالمعارفی» ــ که آنها را **مطلعهای مقالات** میخوانیم ــ نوعاً با حروف ۱۰ سیاه چاپ

و کمی بیرون از طرف راست ستونها آغاز میشوند، مگر آنهائی که در ضمن مقالات آمده‌اند، که با ۱۰ سیاه چاپ می‌شوند، ولی نه بیرون از طرف راست ستونها.

برای اینکه مراجعه‌کننده بتواند به مطلب مورد نظر خود به آسانی دست یابد لازمست که آشنائی کافی با مطلعها و چگونگی انتخاب و ضبط آنها داشته باشد، و لهذا به ایراد توضیحات کافی در این باب مبادرت میشود.

۳۹ـ مطلعهای مستقیم و معکوس

چنانکه اشاره شد، مطلع (یعنی عنوان دایرةالمعارفی) بسیاری از موضوعها با «عنوان عبارتی» آنها (یعنی عنوان آنها در سیاق عبارت) یکسان است. مثلا میگوئیم «در قرن اخیر، فیزیک دستخوش تحولات عمیقی شده است»، و در دایرةالمعارف هم «فیزیک» را تحت عنوان یا مطلع **فیزیک** میجوئیم و میابیم. همچنین، مینویسیم «تبدّل عناصر در قرن حاضر عملی شده است»، و اگر خواستار اطلاعاتی در باب موضوع تبدل عناصر باشیم، این موضوع را تحت مطلع **تبدل عناصر** میابیم.

اینگونه مطلعها را، که منطبق با «عناوین عبارتی» هستند، مطلعهای مستقیم خوانیم.

اما در موارد بسیار متعدد، خاصه در اعلام اشخاص، بین مطلعها و عناوین عبارتی تفاوت فاحشی موجود است، بدین معنی که مطلع، از لحاظ ترتیب کلمات، «معکوس» عنوان عبارتی است. این گونه مطلعها را **مطلعهای معکوس** نامیم. مثلا در سیاق کلام میگوئیم:

دریای راس شاخابه‌ای از اقیانوس کبیر است.
از مشاهیر فلاسفه‌ی مدرسی انگلیسی راجر بیکن را میتوان نام برد.
شمس‌الدین محمد اسیری لاهیجی از شعرای عهد صفویه و مؤلف کتاب مفاتیح الاعجاز است.
دین زردشتی بوسیله‌ی زردشت تأسیس شد.
شهرت مارکی دو ساد بیشتر بسبب آثار مستهجن اوست.
اولین طرح اتمی از سر جوزف جان تامسن است.
بنجمین دیزریلی، سیاستمدار معروف انگلیسی، ملقب به ارل آو بیکنزفیلد بوده است.

و غیره. از طرف دیگر، اگر کسی بخواهد از یک دایرةالمعارف اطلاعی در باب دریای راس بدست آورد باید ردیف «راس، دریای» را جستجو کند، و هکذا در امثله‌ی دیگر، که باید بترتیب ردیفهای «بیکن، راجر»؛ «اسیری لاهیجی، شمس الدین محمد»؛ «زردشتی، دین»؛ «ساد، مارکی دو»؛ «تامسن، سر جوزف جان»؛ «دیزریلی، بنجمین»؛ و «بیکنزفیلد، ارل آو» را ملاحظه نماید. خلاصه آنکه چیزی که در سیاق عبارت «دریای راس» خوانده میشود، مطلع آن (یعنی عنوان دایرةالمعارفی آن) «راس، دریای»، یعنی معکوس ترتیب فوق الذکر، است. چنین مطلعی یک **صدر** (کلمه‌ی «راس») و یک **ذیل** (کلمه‌ی «دریای») دارد، که با علامت «،» از یکدیگر جدا میشوند، و حال آنکه مطلعهای مستقیم منحصر به صدر میباشند.

ضمناً از توضیحات مذکور معلوم شد که، برای درآوردن یک مطلع معکوس به صورت قابل درج در سیاق عبارت، ابتدا ذیل آنرا تا انتها میخوانیم، و سپس به صدر بازمیگردیم، و آنرا تا آخر میخوانیم.

در جدول ذیل امثله‌ای از انواع مطلعها و عنوان عبارتی آنها مندرج است. چنانکه ملاحظه میشود، مثلا شخصی که در سیاق کلام او را مارکی دو ساد میخوانیم، مطلعش در دایرةالمعارف «**ساد، مارکی دو**» است؛ بالعکس مطلع «**باخ، یوهان سباستیان**» در سیاق کلام بصورت «یوهان سباستیان باخ» درمیآید.

امثله از مطلعها

عنوان در سیاق عبارت	مطلع (عنوان دایرةالمعارفی)
باد	**باد**
ابراهیم سامانی	**ابراهیم سامانی**
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی	**اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی**
ابراهیم ابن سنان	**ابراهیم ابن سنان**
رتو-رومیائی	**رتو-رومیائی**
درفش کاویان (یا کاویانی)	**درفش کاویان (یا کاویانی)**
دریای راس	**راس، دریای**
راجر بیکن	**بیکن، راجر**
یوهان سباستیان باخ	**باخ، یوهان سباستیان**
مارکی دو ساد	**ساد، مارکی دو**
سر جوزف جان تامسن	**تامسن،** سر **جوزف جان**
دین زردشتی	**زردشتی، دین**
میرزا حسین خان سپهسالار	**حسین خان سپهسالار، میرزا**
ارل آو بیکنزفیلد	**بیکنزفیلد، ارل آو**
ادوارد گرنویل براون	**براون، ادوارد (گرنویل)**

۴۰ـ مطلعهای ارجاعی

علاوه بر تقسیم مطلعها به مستقیم و معکوس، مطلعها به اصلی، ضمنی، و ارجاعی تقسیم میشوند. مطلع ارجاعی اساساً برای راهنمائی کردن خواننده است به موضعی از کتاب که

میتواند در آنجا اطلاع مورد نیاز را بدست آورد (در باب ارجاعات، فصل هشتم ملاحظه شود). معذلک، برای راهنمائی بیشتر، اغلب یکی دو کلمه اطلاع اضافی نیز بعد از مطلع آورده شده است. مثلا در ستون دوم صفحه‌ی ۱۱۷۶ این مقالات دیده میشود:

زلالیه: ← چشم.
زلاند، دانمارک، ← زیلند.
زلاند، پول وان: ← وان زلاند، پول.
زلاند جدید: ← زلند جدید.

در هر یک از این مقالات، عنوانی که با حروف ۱۵ سیاه چاپ شده است مطلع ارجاعی است. اولی خواستار اطلاع در باب زلالیه را به مقاله‌ی **چشم** حواله میکند، و دومی زلاند مربوط به دانمارک را به مقاله‌ی **زیلند**، و غیره. بعنوان مثالهای دیگر، مطلعهای **رینو، رینه، ریو، و ریو** در ستون دوم صفحه‌ی ۱۱۵۴ ملاحظه شود. همچنین در مقاله‌ی

آرری، اولین **ارل آو:** ← بویل، راجر.

(ستون اول صفحه‌ی ۹۳)، قسمت سمتِ راستِ علامتِ «:» مطلع ارجاعی است؛ صدر مطلع **آرری** است، و عبارت «اولین **ارل آو**» ذیل آن میباشد (ملاحظه کنید که کلمه‌ی «اولین» که شماره‌ی ترتیب است، با حروف متن مقالات چاپ شده است، نه با حروف ۱۵ سیاه).

۴۱و—مطلعهای اصلی و ضمنی

مطلع اصلی مطلعی است که با حروف ۱۵ سیاه و کمی بیرون از طرف راست ستونی که در آن درج شده آغاز می‌شود، و تعریف و شرحی از موضوع آن به دنبالش میآید. مطلعهای ضمنی عناوینی هستند که در ضمن مقاله‌ی یک مطلع اصلی با حروف ۱۵ سیاه چاپ شده‌اند، و بهمین جهت (یعنی چون در سیاق عبارت آمده‌اند)، **صورت عنوان عبارتی دارند.**

مثلا در مقاله‌ی **آبشار** (ستون دوم صفحه‌ی ۱۲)، «**آبشار**» مطلع اصلی است، و مقاله مطلع ضمنی ندارد. در صفحه‌ی ۱۰۹۸، ستون دوم، مقاله‌ای به این صورت آمده است:

رمز (ramz)، در علم و فن حسابگرها، دستگاهی . . . .
. . . .
. . . . . رمز اقسام متعدد دارد. **رمز ثنائی** (sonā'i)
رمزی است که در آن . . . .

در این مقاله، مطلع اصلی **رمز** است، و **رمز ثنائی** مطلع ضمنی است. همچنین، در مقاله‌ی مربوط به پیشاهنگی (ستون اول صفحه‌ی ۵۸۱)، **پیشاهنگی** مطلع اصلی است، و هر یک از عناوین **پیشاهنگی پسران، پیشاهنگی دختران، و پیشاهنگی در ایران** مطلعهای ضمنی است.

در مقاله‌ی مربوط به چشم (صفحه‌ی ۸۰۰)، که مطلع اصلی آن **چشم** است، مطلعهای ضمنی **اعضای ضمیمه‌ی چشم و پرده‌های چشم** و غیره آمده است. چنانکه گفته شد، اینگونه مطلعهای ضمنی، چون در سیاق عبارت میآیند، بترتیب مستقیم ضبط میشوند، و حال آنکه اگر میخواستیم آنها را عنوان مقالات جداگانه در ردیف الفبائی «چشم» قرار دهیم، درج آنها با مطلعهای معکوس ذیل صورت میگرفت:

چشم، اعضای ضمیمه‌ی،
چشم، پرده‌های.

۴۲و—فواید مطلعهای ضمنی

مطلعهای ضمنی در بسیاری از موارد، از جمله در مقالات مربوط به خاندانها و سلسله‌ها، مانع گسیخته شدن رشته‌ی مطلب میگردند، و بعلاوه، توسّل به آنها سبب صرفه‌جوئی در جا میشود. به همین جهت، مثلا در مقالات جغرافیائی نسبةً کوتاه، که ناحیه‌ای با مرکزش یک نام دارد، آنکه مهمتر است مطلع اصلی قرار داده میشود، و دیگری در ضمن آن میآید. مثلا

چاه بهار (cāh bahār)، شهرستان، استان . . . . . .
. . . . . مرکزش، شهر و بندر **چاه بهار** . . . . . .

در مقاله‌ی **جیهانی** (صفحه‌ی ۷۸۴، ستونهای دوم و سوم)، پس از توضیحی در باب خانواده‌ی جیهانی، بعضی از اعضای مشهور این خاندان تحت مطلعهای ضمنی مستقیم **ابوعبدالله (I) جیهانی، عبیدالله ابن احمد جیهانی، ابوعلی محمد ابن محمد جیهانی،** و غیره آمده‌اند. همچنین، در مقاله‌ی «**دروسوس، مارکوس لیویوس**» (صفحه‌ی ۹۷۱، آخر ستون اول)، پس از شرح زندگینامه‌ی این شخص، برای پسرش، که عیناً نام پدر را داشته است، مطلع جداگانه تنظیم نشده، بلکه زندگینامه‌ی وی با مطلع ضمنی (همان صفحه، اوایل ستون دوم) آمده‌است، منتها چون این مطلع در سیاق عبارت مندرج است، بصورت مستقیم (یعنی بصورت **مارکوس لیویوس دروسوس**) درج شده.

بالاخره، در مقاله‌ی مربوط به خاندان راسل (صفحه‌ی ۱۵۵۹، اواخر ستون اول) زندگینامه‌ی عده‌ای از افراد مشهور

این خاندان آمده است، از قبیل جان راسل، ملقب به (اولین) ارل آو بدفرد؛ فرانسیس راسل، ملقب به (دومین) ارل آو بدفرد؛ فرانسیس راسل، ملقب به (پنجمین) دیوک آو بدفرد؛ و غیره (برای برتراند راسل، فیلسوف و ریاضیدان شهیر، بعلت اهمیت مقام وی، مقالهٔ جداگانه درج شده است). سپس خواستاران اطلاع اجمالی در باب افراد این خاندان را، بوسیلهٔ مطلعهای ارجاعی، به این مقاله حوالت کرده‌ایم. مثلا در ستون سوم صفحهٔ ۳۹۵، مطلع ذیل درج شده است:

بدفرد، ارل آو و دیوک آو

که ارجاع شده است به **جان آو لنکستر** (صفحهٔ ۷۲۲، ستون سوم)، که لقب دیوک آو بدفرد داشته است، و به مقالهٔ خاندان راسل، که بعضی از اعضای آن لقب ارل آو بدفرد یا دیوک آو بدفرد داشته‌اند. همچنین در ستون دوم صفحهٔ ۱۰۶۵ ارجاعات متعدد به مقالهٔ خاندان راسل مشاهده میشود.

۴۳ـ انتخاب و تنظیم مطلعها

اینک به مسئلهٔ بسیار مهم انتخاب مطلعها میرسیم. این موضوع در هر کتاب مرجع حائز درجهٔ اول اهمیت است، زیرا بوسیلهٔ مطلعها است که مراجعه‌کننده به مطلب مورد نظر خود مثلا در دایرةالمعارف دست مییابد.

البته مطلوب اینست که در یک کتاب مرجع، هر موضوع تحت عنوان مشهور یا جزء مشهور یا خاص عنوان خود بیاید، یعنی چنین عنوان یا جزءْ صدرِ مطلعْ قرار داده شود. این حکم کلی، اگرچه گفتنش بزبان آسان است، در عمل هم مؤلفین دایرةالمعارف و هم مراجعه‌کنندگان را دوچار مشکلات جدی میکند، زیرا ـ قطع نظر از عناوین مشهور یک کلمه‌ای (مانند «ریاضیات»، «باران»، «رادیوم»، و غیره) ـ در بسیاری موارد وسیلهٔ قاطعی برای انتخاب مطلعها بدست نمیدهد. مثلا آیا موضوع کپسول زمان را با مطلع مستقیم **کپسول زمان** در ردیف الفبائی «ک» درج کنیم یا با مطلع معکوس **«زمان، کپسول»** در ردیف «ز»؟ آیا امپراطوری بریتانیا و امپراطوری مقدس روم را با همین عناوین بیاوریم یا با مطلعهای معکوس **«بریتانیا، امپراطوری» و «روم، امپراطوری مقدس»**؟ آیا موضوع اسید سولفوریک را تحت همین عنوان بیاوریم یا با مطلع **«سولفوریک، اسید»**؟ آیا آبادی امامزاده قاسم را با همین عنوان بیاوریم یا با مطلع معکوس **«قاسم، امامزاده»**؟ و در این صورت در باب مقبرهٔ معروف به امامزاده زید تکلیف چیست؟ و اگر ما مثلا موضوع امپراطوری بریتانیا را تحت مطلع اصلی **امپراطوری بریتانیا** آوردیم، و مراجعه‌کننده ـ بملاحظهٔ اینکه در این عنوان «بریتانیا» نسبت به «امپراطوری» اخص است ـ مطلع **«بریتانیا، امپراطوری»** را جستجو کند تکلیف چیست؟ بدون تردید در بعضی از اینگونه موارد انتخاب مطلعها تا حدی بستگی پیدا میکند به تشخیص تنظیم‌کنندگان دایرةالمعارف، و چه بسا بعضی از مراجعه‌کنندگان به کتاب حاضر در برخی موارد با تشخیصی که ما داده‌ایم موافق نباشند، و مثلا آوردن موضوع امپراطوری بریتانیا را در ردیف الفبائی «بریتانیا» بجای ردیف **امپراطوری بریتانیا** (چنانکه در کتاب حاضر آمده است) ترجیح دهند. ما نمیتوانیم نظر آنان را تخطئه کنیم، اما این زحمت را به خود داده‌ایم که در اینگونه موارد، عند اللزوم، بوسیلهٔ ارجاعات (فصل هشتم)، مراجعه‌کننده را به مطلع اصلی حواله دهیم، چنانکه مثلا در صفحهٔ ۴۲۲، مطلع ارجاعی **«بریتانیا، امپراطوری»** آمده است، و به مطلع اصلی **امپراطوری بریتانیا** ارجاع شده.

ذکر این مشکلات، که صدها مورد مشابه دارد، برای جلب توجه مراجعه‌کنندگان است به این مطلب که، هر قدر هم در انتخاب مطلعها دقت شود، حاصل کار عاری از تشتتهائی نتواند بود.

علی رغم مشکلات مذکور، ضوابطی هم هست که دایرةالمعارف‌نویسان مغرب‌زمین آنها را رعایت میکنند، و ما نیز در کار حاضر منتهای کوشش را در رعایت آنها مبذول کرده‌ایم. بعلاوه، بسبب خصوصیات الفبای فارسی و مخصوصاً اختلاف فاحش آن با الفبای زبانهای اروپائی، ناچار ضوابط دیگری هم برای تنظیم کار خود وضع کرده‌ایم. چون علم بر ضوابطی که در کتاب حاضر بکار رفته است برای تسهیل کار مراجعه‌کنندگان راهنمای مفیدی خواهد بود، ذیلا به ذکر آنها مبادرت میشود. البته این موضوع با روش ما در نقل و ضبط کلمات هم بستگی تام دارد، و باید آن قسمت هم مورد مطالعه قرار گیرد.

تأکید میکنیم که آنچه را در اینجا «ضابطه» یا «قاعده» میخوانیم نباید مثلا با ضوابط قاطع ریاضیات اشتباه کرد، و

انتظار داشت که هر ضابطه حدود مشخصی داشته باشد، و حالت یـا حالات مشخصی را فـراگیـرد، و لاغیر. در اینـگونه امور اِخْتِـیاری، چنین ضوابطی وجود ندارد.

توضیحات ذیل ناظر به مطلعهای اصلی است، زیـرا بکار بردن مطلعهای ضمـنی از تدابیری است که بـرای صرفه‌جوئی در جا و فواید دیگر (§۴۲) اتخاذ میشود.

(الف) بطور کلـی، انتخـاب مطلـعها بـر اساس عنوان مشخص‌کنـنده‌ی موضوع مورد نظر یا جزءِ خـاص این عنوان است، یا جزئی که چنین تلقی شود؛ چنانکه خواهد آمد.

(ب) در حالات ذیل عنوان مشخص‌کننده‌ی موضوعْ مطلع آن خواهد بود:

(۱) وقتی این عنوان یک‌کلمه‌ای باشد.

مثلا موضوع ریاضیات تحت مطلع **ریاضیات** درج میشود.

(۲) وقتی این عنوان از چند کلمه‌ی همپایه (یعنی همرتبه از لحاظ اهمیت در مشخص کردن موضوع) تشکیل یافته باشد.

مثلا انوار سهیلی تحت مطلع **انوار سهیلی**، اتحاد جماهیر شوروی سوسیـالیستی تحت مطلع **اتحاد جمـاهیر شوروی سوسیالیستی**، و سازمان ملل متحد تحت مطلع **سازمان ملل متحد** معرفی میشوند.

(ج) وقتی این عنوان از چند کلمه تشکیل یافته باشد که قسمت مقدم آنها نسبت به قسمت مؤخر اخص است.

مثلا موضوع امریکای شمـالی تحت مطلع **امریکای شمالی** درج میشود.

(د) در مورد اعـلام اشخاص، نام خانوادگی یـا کنیه یا لقب یا تخلص و غیره (هر کدام اشهر باشد یا چنین تلقی شده باشد) مطلع مستقیم یا (خاصه در اعلام و القاب خارجی) صدر مطـلع معکوس قـرار داده میشود. پس مقـاله‌ی اسدی طوسی تحت مطلع مستقیم **اسدی طوسی**؛ مقاله‌ی چارلز رابرت داروین بـا مطـلع معـکوس **«داروین، چارلز رابرت»**؛ مقاله‌ی علی اکبر دهخدا با مطلع معکوس **«دهخدا، علی اکبر»**؛ مقاله‌ی «سر جوزف جان تـامسن» بـا مطـلع **«تامسن، سر جوزف جان»**؛ و مقـاله‌ی ضیاءالدین برنی با مطلع **«برنی، ضیاءالدین»** درج میشود.

در مواردی که جـزئی از نام نامشهور بـاشد یـا معمولا اسقاط شود، این جزء در مطلع در پرانتز قرار داده شده است. مثـلا مستشرقی که نـزد مـا به ادوارد بـراون معروفست نام کاملش ادوارد گـرنویل براون است، که تحت مطلع **«براون، ادوارد (گرنویل)»** درج شده است.

(هـ) در عناوین مـرکب، اگر قسمت مقدم عـام و قسمت مؤخر خاص یا نسبت به قسمت اول اخص باشد، قسمت اخیر صدر و قسمت اول ذیـل مطلع قـرار داده میشود. مثلا دریـای راس (بنام سر جیمز کلارک راس) بـا مطلع معـکوس **«راس، دریای»**، و مقـبره‌ی معروف به امامـزاده زید با مطلع معکوس **«زید، امامزاده»**، و آیین بودا تحت مطـلع معکوس **«بودا، آیین»** درج میشود.

البـته، چنانکه از بند (ب) بـرمیآید، مواردی کـه یـک تـرکیب جمعاً علم شده یـا سخت شهـرت یـافته باشد مشمول ضابطه‌ی اخیر نخواهد بود، زیـرا مثـلا تصور نمیرود که کسی مقاله‌ی بحر المیت را در ردیف الفـبائی «میت» یـا «المـیت» جستجو کند، بلکه در این مورد باید مطلع **بحر المیت** را جستجو کرد. همچنین آبـادیهای معروف به امامزاده قاسم و امـامزاده جعفر را (بر خلاف مقبره‌ی معروف بـه امامزاده زید) بـاید تحت مطلعهای **امامزاده قاسم** و **امامزاده جعفر** جستجو کرد.

عناوینی مثل شیخ، ملا، میرزا، و آقـا نیز تـابع قاعده‌ی مـذکور است. مثلا زندگیـنامه‌ی میرزا حسین خـان سپهسالار تحت مطـلع **«حسین خان سپهسالار، میرزا»** آمـده است؛ امـا آقا نجفی تحت مطـلع **آقا نجفی** و مـلا صدرا تحت مطـلع **ملا صدرا**.

در مورد القاب خارجی ذیلا توضیح داده خواهد شد.

(و) در مورد عناوینی کـه گاه با تصرفات دستوری و گـاه بدون آن استعمال میشوند یکی از این دو صورت مطـلع قرار داده شده است، و دیگری عنـد اللزوم بـدان ارجـاع شده. بالاخص، **اگـر عنوانی را بصورت جمـع میجوئیـد و نمییـابید، بـه صورت مفرد آن نیز رجوع کنید (و بالعکس).**

مثلا مقاله‌ی مربوط به قوم سلت تحت مطلع اصلی **سلتها** درج شده است، و **سلت** بدان ارجاع شده.

۴۳§ـ القاب خارجی

القاب خارجی ممکن است برای بعضی از فارسی‌زبانان ایجاد مشکـلاتی بکند. در کتاب حاضر مقـالـه‌ای تحت مطلع **القاب و عناوین اشرافی اروپائی** آمده است، و در آن به القاب و عناوین مشهور اشاره شده. **بعلاوه**، برای بعضی از القاب مشهور (مانند ارل و لرد) مقالات جداگانه در کتاب درج شده است

در مواردی که لفظ لقب در جزء اسم میآید، این لفظ در ذیل مطلع و با حروف ۱۰ نازک (که در §۸ معرفی شد) چاپ شده است، مانند:

چرچیل، سر وینستن
چیمبرلین، سر (جوزف) اوستن
پوفندورف، فرایهر **زاموئل فون**
برول، گراف **هاینریش فون**

و غیره. الفاظ القاب در تلفظ مندرج در دایرةالمعارف با علامت «*» ممتاز میباشند، و مثلا تلفظ مطلع اخیر چنین ضبط شده است: «*gräf hāynriš fon brül».

از طرف دیگر، بسیار کسان هستند که با لقب خود مشهورند، مانند دوک دو بری؛ دوشس دو بری؛ دوکا دلیی آبروتتسی؛ اولین دیوک آو باکینگم؛ دومین دیوک آو باکینگم؛ مارکیز دو پومپادور؛ و غیره. در این موارد همواره شمارهی ترتیب صاحبان لقب (در صورتی که چنین شمارهای موجود باشد)، لفظ لقب، و حرف اضافهی وابسته به آن در ذیل مطلع و جزء تخصیص‌دهندهی لقب در صدر میآید. مثلا مقالات مربوط به اشخاص سابق الذکر را باید تحت مطلعهای ذیل جستجو کرد:

بری، دوک دو	**باکینگم،** اولین **دیوک آو**
بری، دوشس دو	**باکینگم،** دومین **دیوک آو**
آبروتتسی، دوکا دلیی	**پومپادور، مارکیز دو**

در این باب توجه خوانندگان را به تفکیک القاب از «حرف اضافهی لقب»، که تفصیل آن در قسمت ۶ از §۳۴ گذشت جلب میکنیم.

چون در رسم الخط ما شخصیت کلمات در القابی مانند دوک د/آنگولم [لفظاً بمعنی دوکِ آنگولم] محفوظ میماند، با این قبیل القاب همان گونه معامله میکنیم که با القابی مانند دوک دو بری؛ یعنی همانطور که زندگینامهی دوک دو بری را تحت مطلع معکوس «**بری، دوک دو**» میآوریم، زندگینامهی دوک د/آنگولم را تحت مطلع معکوس «**آنگولم، دوک د/**» درج میکنیم.

امثلهی دیگر

عنوان عبارتی	مطلع در دایرةالمعارف
دوک د/آنگن	آنگن، دوک د/
سیور د/ایبرویل	ایبرویل، سیور د/
شارل د/اورلئان	اورلئان، شارل د/

ملحقات مطلعها

معمولا بعد از هر مطلع تلفظ آن و سپس مقالهی آن میآید (در باب مقالات، فصل نهم را ملاحظه کنید). اما در اغلب موارد، برای مزید فایده، ملحقات دیگری نیز پس از مطلع میآید که باید آنها را از مقالات تمیز داد. اهم این ملحقات عبارتند از تلفظ، مسائل لغوی، مترادفات یا ضبطها یا عناوین دیگر، قیود محصورکننده، و مسائل مربوط به صورت یا لفظ خارجی (و از جمله شمارههای فوقانی مطلعها). ذیلا به شرح این ملحقات میپردازیم.

§۳۵ـ تلفظ

عند اللزوم تلفظ تمام یا جزئی از مطلع، و (در مورد مطلعهائی که از زبانهای خارجی گرفته شدهاند) احیاناً زبانی که مطلع عیناً یا با تصرفی از آن گرفته شده است درج شده؛ مثلا:

افریقا (efriqā)
بارومتر (bārometr؛ فنـ)
اتوبوس (otobus؛ از فنـ)

در مثال اخیر، تلفظی که ضبط شده است تلفظ معمول فارسی است. تلفظ فرانسوی کلمه otobüs است لفظ «از» در داخل پرانتز نشان‌دهندهی اینست که تلفظ مذکور مأخوذ از فرانسوی است نه عین تلفظ فرانسوی.

انجمن پیکها (peyk.hā)

در اینجا به درج تلفظ «پیکها» اکتفا شده است، زیرا در تلفظ «انجمن» ابهامی تصور نمیرود.

در مورد درج تلفظها **ـخواه در مطلعها یا در ضمن مقالاتـ** توجه به نکات ذیل ضروری است:

(۱) اگر تلفظ چند مطلع متوالی **واقع در یک ستون** یکسان باشد، فقط برای اولین مطلع غیر ارجاعی تلفظ داده شده است، و از تکرار این تلفظ در مطلعهای بعد احتراز شده است. بعنوان مثال، مقالات **آنتیوخوس**ها را در ستون اول صفحهی ۲۶۱ ملاحظه کنید.

همین روش اختصاری در ضبط تلفظ مترادفات یک مطلع نیز بکار رفته است؛ مثلا:

سومالی فرانسه (somālie farānse) یا **سومالیلند فرانسه** (somālilande). . . .

که در آن، در قسمت دوم، از تکرار تلفظ کلمهی «فرانسه» احتراز شده است.

(۲) برای اختصار در درج تلفظها **ـکه علاوه بر صرفهـ**

جوئی در جا، **غلطگیری و چاپ کتاب را هم تسریع میکند**ــ بجای تمام یا قسمتی از تلفظ، علامت «ـ» گذاشته شده است. مثلا در مقالهٔ سیر (ستون دوم صفحهٔ ۱۴۰۰)، تلفظ **سیر الی الله** بصورت seyre ela 'l.lāh، و تلفظ **سیر فی الله**، که دو سطر بعد از آن آمده است، بصورت fe 'l.lāh – ضبط شده است. همچنین، در مقالهٔ **ژوهانسبورگ**، تلفظ این کلمه بصورت johānesburg ضبط شده است، ولی در ضبط تلفظ یوهانسبورگ به «-yo» اکتفا شده است که در آن، «ـ» نمایندهٔ hānesburg است.

(۳) بهمان منظور اختصار، کسرهٔ اضافه را در سیاق عبارت، و نیز تلفظ اجزای فارسی الحاقی به اصل کلمه (مانند های علامت جمع) را که در تلفظشان ابهامی نیست، به وسیلهٔ «ـ» نشان دادهایم. مثلا در مقالهٔ **سیتی آو لاندن**، در ستون سوم صفحهٔ ۱۳۹۷ این عبارت آمده است:

> سیتی مشتمل است بر پهنهٔ (۱۵۴ هکتار) لوندونیوم (londonium-) دورهٔ رومیان . . .

که در سیاق عبارت «لوندونیومِ دورهٔ رومیان» خوانده می‌شود. برای مثالهای دیگر از این قبیل مقالات بصره، بیتینیا، ذوالقدریه، و رود در کتاب ملاحظه شود.

همچنین در ستون دوم صفحهٔ ۱۳۷۶، در مقالهٔ «**سولو، مجمع‌الجزایر**» نوشته‌ایم

> ساکنین از موروها (moro-) هستند، . . .

در اینجا «ـ» علامت hā است، و اگر میخواستیم تلفظ را بطور کامل بنویسیم بایست moro.hā یا morohā مینوشتیم، ولی صورتی که اتخاذ کردهایم، علاوه بر تلفظ، نشان میدهد که در کلمهٔ «موروها»، اصل کلمه «مورو» است، و «ها» علامت جمع فارسی میباشد. برای مثالهای دیگر از این قبیل، مقالات **بنارس، ذائقه، راپسودی، و رنگیزه** ملاحظه شود.

(۴) بالاخره، باید دانست که تلفظها املای کلمات را بدست نمیدهند، و مثلا ممکن است ارتباط کلمات در تلفظ مضبوط با ارتباط آنها در اصل کلمه متفاوت باشد. مثلا «Saint-Étienne» (نام شهری در فرانسه)، که بصورت «سنت‌اتین» به فارسی نقل شده است، تلفظش saNtetien ضبط شده.

همچنین، در ضبط تلفظها به «تکیه» (آکسان) یا بلندی و کوتاهی مصوتها توجه نشده است.

۴۶و‌ــمسائل لغوی*

از جملهٔ ملحقات مطلعها معنی لغوی مطلع، زبان، یا وجه تسمیه یا اشتقاق آن است، که در داخل **علامت «[ ]»** (قلاب) میآید:

> **آپارتهید** (āpārtheyd) [آفریکانس، = جدائی]، . . .

عبارت داخل «[ ]» نشان میدهد که کلمهٔ آپارتهید از زبان آفریکانس و از لحاظ معنی مساوی جدائی است.

> **آمپر** [بنام آ. م. آمپر]، . . .

عبارت داخل «[ ]» نشان میدهد که آمپر (واحد شدت جریان برق) بنام آ. م. آمپر نامگذاری شده است.

> **بازه** (bāze) [فارسی، گشادگی میان دو دست چون آنها را از هم بگشایند]، . . .

عبارت داخل «[ ]» نشان میدهد که لفظ بازه لغت فارسی است، و معنی مضبوط آن در قاموسهای فارسی «گشادگی . . . بگشایند» میباشد.

> **دهاس** (dehās) [بقول ابن حوقل، از ده + آس (= ده آسیا)]، . . .

توضیح داخل «[ ]» بدین معنی است که ابن حوقل نام دهاس را مشتق از کلمات ده و آس، و بمعنی ده آسیا، دانسته است.

> **ددت** (de.de.te) [علامت اختصاری دیکلورو-دیفنیل-تریکلورو-اتان (dikloro-difenil-trikloro-etān)]، . . .

۴۷و‌ــمترادفات، ضبطها، یا عناوین دیگر مطلع

(الف) امثله از مترادفات (به لفظ «یا» توجه کنید):

> **اباقا خان** (abāqā) یا **ابقا خان** (abaqā)، . . .
> **اتوژیر** (otojir؛ فنس) یا **جایروپلین** (jāyropleyn؛ انگل)، . . .
> **ذائقه** (zā'eqe) یا **چشائی** (cešā'i)، . . .
> **زنیان** (zeniān) یا **کمون** (komun) یا **نانخواه** (-nān xāh)، . . .

در مطلعهای معکوس، مواردی مانند

> **زردشتی، دین** یا **دین زرتشتی**، . . .

قابل توجه است: **دین زرتشتی** که مترادف با **دین زردشتی** است، چون در سیاق عبارت آمده است، بصورت مطلع مستقیم درج شده.

گاه، برای اختصار، مترادف قسمتی از مطلع در داخل

(*) در کتاب حاضر، مؤلفین و نویسندگان ندرةً وارد **مسائل لغوی** و ریشه‌شناسی شده‌اند، و ملحقاتی از این قبیل استثنائی است.

پرانتز در ضمن مطلع آمده است تا از تکرار تمام مطلع احتراز شود. مثلا:

درفش کاویان (یا **کاویانی**) (derafše kāviān) یا **اختر کاویان**، . . .

که صورت تفصیلی آن چنین خواهد بود:

درفش کاویان (derafše kāviān) یا **درفش کاویانی** یا **اختر کاویان**، . . .

مثال دیگر

دزارگ، ژرار (یا **گاسپار**) (ĵerār, gāspār, dezārg)، . . .

که صورت تفصیلی آن چنین خواهد بود:

دزارگ، ژرار (ĵerār dezārg) یا **گاسپار دزارگ** (gās-pār dezārg)، . . .

(ب) ضبط سابق یا باستانی مطلع یا ضبط آن در بعضی زبانهای دیگر؛ مثلا:

خرمشهر (xorram.šahr)، سابقاً (تا تیر ماه ۱۳۱۴ هش) **محمره** (mohammare)، . . .

یعنی «خرمشهر، که سابقاً ـ تا تیر ماه ۱۳۱۴ هجری شمسی ـ محمره خوانده میشد».

رون (ron)، باستانی **رودانوس** (rodānus)، . . .

یعنی «رون، که نام باستانی آن رودانوس بوده است».

دریای سیاه یا **بحر اسود** (bahre asvad)، ترکی **قره دنیز** (qara deniz)، باستانی **پونتوس اُوکسینوس** (pontos eukseynos)، در مآخذ اسلامی **بحر بنطس** (bahre bontos)، . . .

در اینجا مدخل اصلی **دریای سیاه** است و **بحر اسود** مترادف آن. ملحقات مدخل نشان میدهد که این دریا را به ترکی **قره دنیز** میخوانند؛ در ایام باستانی به **پونتوس اُوکسینوس** موسوم بوده، و در مآخذ اسلامی **بحر بنطس** خوانده میشده.

براهماپوترا (brāhmāputrā)، در تبت **تسانگپو** (tsāngpo) یا **ماتسانگ** (mātsāng)، در آسام **دیهانگ** (dihāng)، در بنگال شرقی **جمونا** (jamunā)، . . .

در اینجا ملحقات مطلع نشان میدهد که رود براهماپوترا را در تبت **تسانگپو** یا **ماتسانگ**، در آسام **دیهانگ**، و در بنگال شرقی **جمونا** میخوانند.

(ج) عنوان اصلی یا جامعتر مطلع، معمولا در داخل علامت «[ ]» مثلا:

ابراهیم ابن سنان [ابواسحاق ابراهیم ابن سنان ابن ثابت ابن قره]، . . .

برای امثلهی دیگر مقالات **الائمة الاثنا عشر** و **تاریخ ابن خلدون** ملاحظه شود.

(د) در مورد اشخاص، شهرتی جز آنکه در مطلع آمده است، مانند لَقَب یا کنیه در صورتی که شخص مورد نظر با نام معرفی شده باشد، و بالعکس؛ مثلا:

دیزریلی، بنجمین (benjamin dizreyli)، ملقب به (اولین) **ارل آو بیکنزفیلد** (ērl āv bikənzfild*)، . . .
رابعهی عدویه (rābeʿeye adaviyye)، مکنی به ام الخیر (ommo 'l.xeyr)، . . .

۴۸ـ قیود محصور کننده

آوردن اینگونه قیود همراه مطلع، مخصوصاً در مطلعهای مکرر، برای اینست که مراجعهکننده حتی الامکان با صرف وقت کمتر به مطلوب خود دست یابد. بارزترین نمونهی اینگونه قیود، قلمرو فرمانروائی سلاطین و امپراطورها است، که بلافاصله بعد از مطلع در پرانتز درج شده است؛ مثلا (در صفحات ۲۱۱ـ۲۱۲):

آلفونسوی II (آراگون)
آلفونسوی XIII (اسپانیا)
آلفونسوی I (پرتغال)
آلفونسوی I (سیسیل و ساردنی و ناپل)
آلفونسوی IV (لئون و کاستیل)
آلفونسوی II (ناپل).

در ضمن مقالات، نام این اشخاص بصورت آلفونسوی II آراگون («آلفونسوی دوّم آراگون») **و غیره میاید.**

مثال دیگر: (در صفحهی ۷۸۲)

جیمز I (آراگون)
جیمز I (اسکاتلند)
جیمز II (اسکاتلند)
جیمز III (اسکاتلند)
جیمز IV (اسکاتلند)
جیمز V (اسکاتلند)
جیمز VI (اسکاتلند)
جیمز VII (اسکاتلند)
جیمز I (انگلستان)
جیمز II (انگلستان).

حال مثلا در مقالهی (ستون اول صفحهی ۹۴۶):

داگلس، ویلیام، ملقب به (هشتمین) **ارل آو داگلس**، . . .
بر ضد جیمز II اسکاتلند توطئه کرد. . . .

اگر خواستار اطلاع در باب جیمز II باشیم میدانیم که به کدامیک از جیمزهای مذکور در ردیف سابق الذکر باید مراجعه کرد.

نمونهی دیگر از این قیود، اشاره به علمی است که اصطلاحی به آن تعلق دارد؛ مثلا:

بستر (bastar)، در اصطلاح جغرافیا، . . .
بستره (bastare)، در اصطلاح زمینشناسی، . . .

§۴۹ــصورت یا لفظ خارجی مطلع یا نام علمی مطلع

بالای صدر مطلعهای اعلام و اصطلاحات علمی شماره‌هائی ضبط شده است، و صورت خارجی اسم یا معادل خارجی (اغلب انگلیسی، مگر اینکه جز آن تصریح شده باشد) اصطلاح با همان شماره در ذیل صفحه‌ای که مطلع در آن آمده است درج شده.

بعلاوه، در مورد اصطلاحات علمی، هر گاه لفظ خارجی اصطلاحی در فارسی کمابیش متداول باشد، این لفظ به مطلع الحاق شده است (اینگونه الفاظ، بر حسب درجه‌ی رواجشان، با حروف ۱۰ سیاه بعنوان مترادف مطلع یا با حروف ۸ نازک بعنوان لفظ خارجی مطلع چاپ شده‌اند)؛ مثلا:

دورسنج (dur.sanj) یا **تلمتر** (telemetr؛ فنــ)، . . .
زاویه‌یاب (zāvic.yāb)، فنــ گونیومتر (goniometr)، . . .

بالاخره، **در مورد گیاهان و جانوران**، در بسیاری از موارد، نام علمی (لاتینی) گیاه یا جانور موضوع مقاله در داخل پرانتز با حروف ایتالیک (§۹) درج شده است (در این باب، §۷۹ و نیز مقاله‌ی **رده‌بندی** در صفحات ۱۵۷۷ــ۷۸ کتاب حاضر نیز ملاحظه شود)؛ مثلا:

تاتوره (tāture)، (*Datura stramonium*)، گیاه یکساله‌ی خودروی گرمسیری که در نقاط معتدل هم بومی شده است.

در اینجا، *Datura stramonium* نام علمی تاتوره است. با توجه به مندرجات فصول چهاردهم و ششم، این نام با الفبای فارسی بصورت داتورا سترامونیوم نوشته میشود. ما از درج ضبط فارسی اینگونه نامها احتراز کرده‌ایم.

§۵۰ــتنظیم الفبائی مطلعها

چنانکه به کرات گفته‌ایم، یکی از هدفهای عمده‌ی ما در این کتاب این بوده است که حتی الامکان از زحمت و سرگردانی و صرف وقت مراجعه‌کننده به این کتاب بکاهیم. این نکته در روشی که در تنظیم مطلعها اتخاذ شده است تأثیری بسزا داشته است.

بطور کلی مطلعها در این کتاب در درجه‌ی اول **بترتیب الفبائی حروف صدر مطلع در رشته‌ی عادی الفبا و بدون ملحوظ داشتن تشدید (ّ) و مد (~)** تنظیم شده‌اند.

پیش از اینکه وارد تفصیل مطلب شویم، باید توضیح دهیم که چرا تشدید و مد را در تنظیم الفبائی ملحوظ نداشته‌ایم. همه کس میداند که در آثار چاپی فارسی معمولا تشدید را نمینویسند، و در آثار نسبةً دقیق هم در مواردی که حرف مشدد در کلمه‌ی نامأنوسی آمده باشد علامت تشدید را روی آن چاپ میکنند. معذلک، بعضی اصرار دارند که در تنظیم کلمات بترتیب الفبائی، تشدید رعایت شود، و مثلا محرم (môharram) قبل از محرم (mahram) درج شود، زیرا اولی «م‌حررم» است و دومی «م‌حرم». ما کاری به این نداریم که چرا نباید کلمه‌ی اول را بصورت «محررم» بنویسیم و جان خود و جمعی کثیر را خلاص کنیم، زیرا اینگونه «اصلاحات» در رسم الخط ما «وسمه بر ابروی کور» است. اما ببینیم رعایت «تشدید» در تنظیم ترتیب الفبائی چه مشکلاتی برای مراجعه‌کننده به یک کتاب مرجع ایجاد میکند. فرض کنید شما با کلمه‌ی «تأبط شرا» مواجه شوید و تلفظ آنرا ندانید. اگر در درج این کلمه بترتیب الفبائی تشدید را رعایت کنیم، بر حسب اینکه هیچیک از حروف این کلمه مشدّد نباشد یا بعضی از آنها مشدد باشند، محل درج این کلمه در کتاب متفاوت خواهد بود. مثلا اگر حروف «ب» و «ر» در آن مشدد باشند (چنانکه هستند)، در درج این کلمه با رعایت ترتیب الفبائی باید صورت «تأبیط شررا» ملحوظ، و این کلمه مثلا پیش از کلمه‌ی «تابشسنج» ضبط شود، و حال آنکه اگر «ب» مشدد نباشد کلمه‌ی مورد بحث بعد از تابشسنج خواهد آمد. خلاصه، مراجعه‌کننده‌ی ناآشنا با کلمه‌ی مذکور باید مقداری وقت تلف کند و لااقل بعضی از ردیفهای نظیر حالات احتمالی سابق الذکر را جستجو کند تا کلمه‌ی مورد نظر را بیابد. اما وقتی در درج الفبائی کلمه تشدید را ملحوظ نداریم و به صورت حروفی که در کلمه آمده است اکتفا کنیم، راه چنین ابهام و اتلاف وقت ناشی از آن بکلی مسدود خواهد بود. مثالهای دیگر از زوجهای کلماتی که رعایت تشدید در درج الفبائی آنها سبب تضییع وقت خواننده تواند بود از این قرار است:

{تفرش / تفرّق}　{تولاّئیان / تولارمی}　{تولوسا / تولّوس هوستیلیوس}

{حمّالة الحطب / حماة}　{صفّار / صفر}

اما در مورد مد. بسیاری از کلمات خارجی اعم از اعلام و جز آنها هستند که در نقل آنها به فارسی بعضی «ا» و برخی «آ» بکار میبرند. از آن جمله است «اسید» و «آسید»، «استون» و «آستون»، «الکل» و «آلکل»، و غیره (ضبط

مضحک و عامیانه‌ی «آفریقا» بجای «افریقا» و امثال آن قابل بحث نیست). اگرچه در کتاب حاضر در مورد مثالهای مذکور ضبطهای «اسید» و «استون» و «الکل» اختیار شده است، احتمال اینکه مراجعه‌کننده موضوعهای مربوط را تحت ضبطهای دیگر بجوید هست. اینک توجه کنید که جوینده‌ی کلمه‌ی «آلکل» باید ابتدا این کلمه را ذهناً بصورت «االکل» تحلیل کند، و در ردیف الفبائی «اا» دنبال آن بگردد. البته وی در این ردیف مطلوب خود را نخواهد یافت، و در نتیجه یا از یافتن آن مأیوس میشود، و یا به ردیف الکل مراجعه میکند. در مورد اعلام هم، اگر بخواهیم سهل‌انگاری رایج را محدود کنیم و کلمات خارجی را حتی الامکان از روی تلفظ اصلی آنها نقل کنیم، این اشکال موجود است. مثلا نام Albert را ملاحظه کنید؛ نقل صحیح این کلمه بزبان فارسی در صورتی که این نام انگلیسی باشد «البرت» و اگر آلمانی باشد «آلبرت» است، و البته بجا است که این دو صورت (یعنی البرت و آلبرت) در یک ردیف قرار گیرند. بنا بر این، ما در ضبط مطالع بین «ا» و «آ» تمیز نگذاشته‌ایم، و مثلا کلمات آب و اب را در یک ردیف آورده‌ایم؛ و خلاصه، مد را در تنظیم مطلعها بترتیب الفبائی ملحوظ نداشته‌ایم. بدینگونه مثلا «ابارق» پیش از «آباره» خواهد آمد، و «ابجد» پیش از «آب جو» میآید.

خلاصه، در تنظیم الفبائی، ترتیب حروف بصورت ذیل خواهد بود:

ا، ء، آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر
ز ژ س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک
گ ل م ن و ه، ة ی

پس مثلا «دلائل» پیش از «دلایل»، «مدائن» پیش از «مداین»، «دلائل الاعجاز» پیش از «دلارستاق»، و «نصرت‌الدین» پیش از «نصرةالدین» میآید.

اینک تفصیل تنظیم الفبائی مطلعها:

(۱) در تنظیم الفبائی مطلعها تشدید و مد ملحوظ نمیشوند.

(۲) مطلعهائی که صدر مشترک ندارند بترتیب حروف الفبائی صدر مرتب میشوند. مثلا:

بالبو، ایتالو
بالبوآ

بجند
بجنورد

دوست محمد خان افغان
دوست محمد خان معیرالممالک

حشرات
حشره
حشره‌خوار
حشره‌کش

(۳) مطلعهای مشترکِ منحصر به صدرْ معمولا بر حسب کلمات اولیه‌ی معرفشان مرتب میشوند، و از دو چنین مطلع، آنکه عاری از مترادف است بر آنکه همراه با مترادف است مقدم میباشد. مثلا:

پارانا، ایالت
پارانا، رود
پارانا، شهر

ترک، بخش
ترک، ده
ترک، دهستان
ترک، رود
ترک، مهاجرت

پیر محمد جهانگیر، پادشاه سلسله‌ی تیموریان
پیر محمد جهانگیر، پادشاه سلسله‌ی گورکانی

پارئیبا
پارئیبا یا **پارئیبا دو سول**

(۴) از دو مطلع دارای صدر مشترک آنکه ذیل ندارد (ولو مترادف داشته باشد) مسبوق بر دیگری است، و اگر هر دو ذیل داشته باشند بر حسب حروف الفبائی صدر و ذیل مرتب میشوند. مثلا:

پاریس، نام باستانی (لتی) آن **لوتتیا**
پاریس یا **آلکساندروس**
پاریس، اعلامیه‌ی

باسک، ایالات
باسک، زبان
باسک، قوم

پان‌آمریکن
پان‌آمریکن، اتحادیه‌ی
پان‌آمریکن، شاهراه
پان‌آمریکن، نهضت

(۵) القاب همراه اسم و شماره‌ی ترتیب آنها، که با حروف ده نازک در جزء مطلع چاپ شده‌اند، در تنظیم الفبائی بحساب نمیآیند، مگر در صورت تساوی شرایط دیگر؛ مثلا:

آرنلد، سر **ادوین**
آرنلد، بنیدیکت
آرنلد، تامس

پارکر، فرانسیس ویلند
پارکر، مثیو
پارکر، سر **هاید**

تامسن، اثر
تامسن، سر **جورج پجت**
تامسن، جوزف
تامسن، سر **جوزف جان**
تامسن، جیمز

پمبروک، اولین **ارل آو**
پمبروک، دومین **ارل آو**
پمبروک، سومین **ارل آو**

(۶) ارقام رومی شماره‌های ترتیب در تنظیم مطلعها ملحوظ میشوند (مگر در حالت استثنائی مهمی که خواهد آمد)؛ مثلا:

سلوکوس I، ملقب به **نیکاتور**
سلوکوس II، ملقب به **کالینیکوس**
سلوکوس III، ملقب به **سوتر.**

استثنای مهم این اصل در مورد اعلام بسیار مکرر فرمانروایان ممالک مختلف است، که در این مورد، برای

تسهیل ارجاع، اعلام مربوط به هر کشور بتوالی آمده‌اند (در این باب به §۵۷ و نیز به §۷۷ رجوع شود). مثلا:

آلفونسوی I (آراگون)	**آلفونسوی XIII** (اسپانیا)
آلفونسوی II (آراگون)	**آلفونسوی I** (آستوریاس)
. . . .	. . . .
آلفونسوی V (آراگون)	**آلفونسوی III** (آستوریاس)
آلفونسوی I (آراگون و ناوار)	**آلفونسوی I** (پرتغال)
آلفونسوی I (اسپانیا)	. . . .
آلفونسوی II (اسپانیا)	**آلفونسوی VI** (پرتغال)
. . . .	. . . .

فصل هشتم

ارجاعات

§۵۱ـ ارجاع و اهمیت و فواید آن

مقصود ما از **ارجاع** (erjāʿ) حواله کردن از مطلع یا مطلبی است به مطلع یا مطلب دیگر. **علامت معمول ارجاع در کتاب حاضر «←» یا حروف هشت سیاه* است،** به شرحی که خواهد آمد. علامت «←» بمعنی «رجوع کنید به» میباشد.

ارجاعات در دایرةالمعارفها و سایر کتب مرجع نقش بسیار مهمی دارند، و بوسیله‌ی آنها میتوان، با صرفه‌جوئی بسیار معتنابه، اطلاعاتی اضافی و احیاناً وسیع و پیوسته بدست مراجعه‌کننده داد. مثلا بعضی از اعلام ضبطهای متفاوت و برخی از مطالب بیش از یک عنوان دارند، و البته معقول نیست که مقاله‌ی مربوط به آنها در تحت هر یک از این ضبطها یا عناوین تکرار شود، زیرا در این صورت جای بسیار تلف میشود. بنا بر این، هر مقاله تحت مشهورترین عنوان یا عنوانی که چنین تلقی شده است درج میشود، و در عین حال، برای اینکه مراجعه‌کننده‌ای که موضوع را تحت اسم یا عنوان دیگر میشناسد در هنگام مراجعه سرگردان نشود، این اسم یا عنوان را بصورت مطلع ارجاعی جداگانه در ردیف الفبائی مربوط به آن میآورند، و مراجعه‌کننده را به مطلع اصلی، یعنی مطلعی که مقاله تحت آن آمده است، راهنمائی میکنند. از این گذشته، بعضی مطالب هست که، به مقتضای حجم کتاب یا مناسبات دیگر، تخصیص دادن مقالات مستقل به آنها مقدور یا ضروری نیست، ولی اطلاعاتی در باب آنها در ضمن مقاله‌ای یا مقالاتی دیگر آمده است؛ چنین مطالب به این مقاله یا مقالات ارجاع میشود. بالاخره، چنانکه گفته شد، بوسیله‌ی ارجاعات، مراجعه‌کننده، در صورتی که خواستار باشد، میتواند اطلاعاتی بسیار وسیع و پیوسته در باب بسیاری از موضوعات بدست آورد.

§۵۲ـ چگونه ارجاعی مفید است

البته ارجاعات در صورتی مفید فواید مذکور خواهند بود که در تنظیم آنها شرایط منطقی چندی دقیقاً رعایت شده باشد. **اول اینکه رابطه‌ی دو چیزی که یکی از آنها به دیگری ارجاع میشود صریحاً و بدون ابهام مشخص باشد.** در غیر این صورت، ارجاع نه فقط مفید فایده‌ای نیست، بلکه حاصلی جز سرگردانی و اتلاف وقت مراجعه‌کننده نخواهد داشت. **دوم اینکه وقتی مراجعه‌کننده را به جهتی از مقاله‌ای به مقاله‌ای دیگر حواله میکنیم، این مقاله‌ی دوم از آن جهت اطلاعی بیش از آنچه در مقاله‌ی اول آمده است به وی بدهد.** در غیر این صورت، ارجاع بی‌ثمر است، و جز اتلاف وقت مراجعه‌کننده حاصلی نخواهد داشت. من باب مثال، این مقالات را ملاحظه کنید:

> **(۱) ریکیمر یا ریسیمر**، فـ ۴۷۲، سردار رومی. اصلا ژرمنی بود. واندالها را در جنگ دریائی شکست داد، و آویتوس، امپراطور روم غربی، را خلع کرد.
> **(۲) ریکیمر یا ریسیمر**، فـ ۴۷۲، سردار رومی. اصلا ژرمنی بود. واندالها را در جنگ دریائی شکست داد، و آویتوس، امپراطور روم غربی، را خلع کرد. نیز ← ریسیمر.
> **(۳) ریکیمر**، فـ ۴۷۲، سردار رومی. . . . [دنباله‌ی مطالب (۱)].
> **(۴) ریسیمر:** ← ریکیمر.

اگر مقاله‌ی اصلی کتاب بصورت (۱) باشد، مقاله‌ی ارجاعی (۴)، که طالب کسب اطلاع در باب ریسیمر را به مقاله‌ی ریکیمر (شماره‌ی ۱) حواله میکند مفید است، زیرا با مراجعه به (۱) معلوم میشود که ریسیمر نام دیگر ریکیمر است، و اطلاعاتی هم در باب وی بدست میآید. اما اگر مقاله‌ی اصلی کتاب بصورت (۳) باشد، مقاله‌ی ارجاعی (۴) حاصلی جز اتلاف وقت مراجعه‌کننده نخواهد داشت، زیرا هیچیک از (۳) و (۴) حاکی از ارتباط ریکیمر با ریسیمر یا مناسبتی بین آنها نیست. بالاخره اگر مقاله‌ی اصلی کتاب بصورت (۲) باشد، مقاله‌ی ارجاعی (۴)، بشرحی که گذشت، مفید است، اما ارجاعی که در آخر مقاله‌ی (۲) آمده است بیفایده است، زیرا اگر مراجعه‌کننده پس از خواندن مقاله‌ی (۲) به مقاله‌ی (۴) مراجعه کند هیچ اطلاع اضافی بدست نمیآورد.

نباید تصور کرد که از اعلام و اصطلاحاتی که در طی یک

(*) در باب انواع حروف، §۸ ملاحظه شود.

مقاله میآید فقط آنهائی که بدانها ارجاع داده شده است در کتاب حاضر مقالهی مستقل دارند. مثلا در چند سطر از مقالهی **آنا ایوانوونا**، که در §۵۵ نقل شده است، علاوه بر «جنگ جانشینی لهستان» که بدان ارجاع داده شده است، ذکر ایوان V، پطر I، پطر II، و اتریش هم آمده است، که جملگی در کتاب حاضر تحت مقالات مستقل آمدهاند، و اگر مراجعهکننده خواستار اطلاع در باب آنها باشد میتواند به مقالهی مستقل هر یک رجوع کند. منتها ما فقط به مقالهی جنگ جانشینی لهستان، که از مراجعه به آن مخصوصاً اطلاعاتی در باب دورهی آنا ایوانوونا بدست میآید، ارجاع دادهایم.

چنانکه ملاحظه میشود، کار استخراج و تنظیم منطقی ارجاعات، اگرچه اساساً مشکل نیست، کاری است بسیار دقیق و وقتگیر.

§۵۳ــ تنظیم ارجاعات در کتاب حاضر

در کتاب حاضر حوصله و دقت و وقت فراوان صرف استخراج و تنظیم ارجاعات شده است، که از شرح آن میگذریم. آنچه دانستنش برای مراجعهکننده ضروری است اینست که وقتی مطلوب وی به مطلب دیگر حواله میشود بداند که این مطلب جدید را تحت چه مطلعی در کتاب بیابد. در جدول ذیل مثالهای گوناگون از ارجاعات و مطلعهای مربوط به آنها آمده است. صورتی مانند «← زبان گنجشک» در ستون اول جدول، چنانکه قبلا گفتیم، بمعنی «رجوع شود به زبان گنجشک» است؛ ستون دوم جدول نشان میدهد که مقالهی مربوط به زبان گنجشک با مطلع **زبان گنجشک** در کتاب چاپ شده است.

نظر به اهمیت فراوان ارجاعات در کتاب حاضر، امثلهای از اقسام ارجاعات میآوریم.

نمونههائی از ارجاعات

ارجاع	مطلع
زبان گنجشک	**زبان گنجشک**
← زبان گنجشک	**زبان گنجشک**
← زمان، قسمت IV	**زمان** (قسمت چهارم آن مقاله)
← تثلیث یا ثالوث	**تثلیث یا ثالوث**
← خنکسازی؛ سردسازی	**خنکسازی و سردسازی** (دو مقالهی مستقل)
← زبان، جدول	**زبان** (جدول مربوط به آن مقاله)
← برندن، چارلز	**برندن، چارلز**
← امامزاده حمزه	**حمزه، امامزاده**
← دوشس دو بری	**بری، دوشس دو**
← کانال پاناما	**پاناما، کانال**

§۵۴ــ مطلعهای ارجاعی

چنانکه در §۴۰ گفته شد، بعضی از مطلعهای کتاب صرفاً ارجاعی هستند، یعنی بدون توضیح یا با یکی دو کلمه توضیح به مطلعی دیگر یا به مقالهای ارجاع شدهاند. توضیحاتی که در مقدمهی مبحث ارجاعات گفته شد، اهمیت اینگونه ارجاعات را آشکار میسازد. برای مزید توضیح مثالی دیگر ذکر میکنیم. مورخی فرانکی هست موسوم به آینهارد یا اگینهارد، که در کتاب حاضر مقالهای بدین صورت دارد:

> **آینهارد** (āynhārd) یا **اگینهارد** (eginhārd)، ح ۷۷۵–۸۴۰، مورخ فرانکی. بسبب زندگینامهای که از شارلمانی نوشته است شهرت یافته است.

اینک فرض کنید خوانندهای به نام اگینهارد برمیخورد، و میخواهد اطلاعی ازو بدست آورد. تکرار مقالهی فوق یک بار دیگر در ردیف «اگینهارد» البته کاری عبث است. اما مقالهی ارجاعی ذیل

> **اگینهارد**، مورخ فرانکی؛ ← آینهارد.

مراجعهکننده را به مطلعی که از مقالهی آن در باب اگینهارد اطلاعی میتواند بدست آورد راهنمائی میکند. مثالهای دیگر از مقالات کتاب و مطلعهائی که بدانها ارجاع شدهاند.

(۱) مقالهی اصلی:

> **المختصر فی اخبار البشر** [تلفظ]، معروف به **تاریخ ابوالفداء**، کتابی تاریخی، . . .

مقالهی ارجاعی:

> **تاریخ ابوالفداء**: ← المختصر فی اخبار البشر.

(۲) مقالهی اصلی:

> **انقلاب آذربایجان**، مقاومت و مبارزهی آزادیخواهان و مجاهدین تبریز . . .

مقالهی ارجاعی:

> **آذربایجان، انقلاب**: ← انقلاب آذربایجان.

سبب درج ارجاع اخیر اینست که ما وقایع انقلاب آذربایجان را در آغاز مشروطیت تحت عنوان «انقلاب آذربایجان» درج کردهایم؛ از طرف دیگر، ممکن است مراجعهکنندهای این مطلب را تحت جزء خاص عنوان آن، یعنی در ردیف «آذربایجان» جستجو کند. در این صورت، مقالهی ارجاعی اخیر او را به مقالهی اصلی رهنمائی خواهد نمود.

(۳) مقالهی اصلی:

> **برندن، چارلز** (cārlz brandən)، ملقب به (اولین)

دیوک آو سافک (diuk āv sāfək*)، ف. ۱۵۴۵، از اشراف انگلستان. . . .

مقاله‌ی ارجاعی:

سافک، (اولین) دیوک آو: ← برندن، چارلز.

ارجاع اخیر بدین منظور است که اگر کسی شخص مورد بحث را با لقبش بشناسد یا در نوشته‌ای که میخواند فقط لقب او (دیوک آو سافک) ذکر شده باشد، دریابد که برای کسب اطلاع در باب این شخص به کدام مطلَع از کتاب مراجعه کند. پس از مراجعه به مقاله‌ی اصلی، ملاحظه میکند که «دیوک آو سافک» لقب شخصی موسوم به چارلز برندن، از اشراف انگلستان، بوده است، و در همان مقاله اطلاعاتی در باب او می‌یابد.

در مطلعهای ارجاعی، ارجاع ممکن است به موضوعی باشد که در ضمن مقاله‌ی دیگر (مثلا تحت مطلعی فرعی) آمده است. مثال

مقاله‌ی اصلی:

آهک، اکسیدِ کلسیوم، که آنرا آهک زنده نیز میخوانند، و جسمی جامد و سفید . . . آهکْ اکسیدِ بازی است، و با آب تولید ئیدروکسید کلسیوم میکند که آنرا **آهک مرده** نامند، و آن . . .

مقالات ارجاعی:

آهک زنده: ← آهک.

آهک مرده: ← آهک.

ارجاع به مطلعهای ضمنی مخصوصاً در مورد خاندانها و سلسله‌ها بسیار بکار رفته است، و بدین وسیله صرفه‌جوئی فراوان بعمل آمده و تسلسل مطالب تأمین شده است. مثلا در مقاله‌ی **حمدانیان،** شرحی در باب حمدان ابن حمدون و عده‌ای از اعضای دیگر این خاندان آمده است، و بوسیله‌ی مقالات ارجاعی از قبیل

حمدان ابن حمدون: ← حمدانیان.

سعیدالدوله‌ی حمدانی: ← حمدانیان.

و غیره، که هر یک در ردیف الفبائی خود درج شده است، خواستارِ اطلاعْ در باب این کسان به مقاله‌ی حمدانیان راهنمائی شده است. همچنین، در مقاله‌ی

راسل (rāsəl)، خاندان اشرافی انگلیسی، که از ۱۵۵۰ . . .

زندگینامه‌ی مختصری از بعضی از اعضای این خاندان آمده است، و مطلعهای مربوط به این اشخاص بصورت ذیل و امثال آن به مقاله‌ی مذکور ارجاع شده است:

راسل، جان: ← راسل، خاندان.

راسل، فرانسیس: ← راسل، خاندان.

احیاناً ممکن است صورتی که یک مطلع ارجاعی بدان ارجاع شده است عیناً در مطلبی که بدان ارجاع شده است نیامده باشد، اما در اینگونه موارد استثنائی هم شرایط مذکور در §۵۲ رعایت شده است، بطوری که ابهامی بر خواننده باقی نماند. مثلا در مقاله‌ی **سنجر،** او را بعنوان سنجر ابن ملکشاه معرفی نکرده‌ایم، اما گفته‌ایم که وی پسر ملکشاه بوده است. بنا بر این، مقاله‌ی ارجاعی

سنجر ابن ملکشاه: ← سنجر.

خالی از ابهام خواهد بود.

§۵۵ـ ارجاعات در ضمن مقالات

اینگونه ارجاعات برای اینست که اگر مراجعه‌کننده‌ای خواستار اطلاع بیشتر در باب مسائل مذکور در مقاله‌ای باشد بداند آنرا تحت چه مطلعی بدست آورد. در اینگونه ارجاعات سعی شده است که حتی الامکان رشته‌ی مطلب گسیخته نشود، از اینقرار:

(۱) اگر موضوع ارجاعی تحت همان مطلعی که در سیاق عبارت آمده است مقاله داشته باشد، فقط این مطلع با حروف ۸ سیاه چاپ شده است. این تفاوت حروف خواننده را از وجود مقاله‌ی مستقل و مطلع آن آگاه میسازد. مثلا:

ژوزه (jūze)، ۱۷۱۵–۷۷، شاه (۱۷۵۰–۷۷) پرتغال. اداره‌ی امور در دست وزیرش **پومبال** بود.

در اینجا، مراجعه‌کننده با مشاهده‌ی اینکه «پومبال» با حروف ۸ سیاه چاپ شده است، متوجه میشود که مقاله‌ای تحت عنوان «پومبال» در کتاب موجود است، و برای کسب اطلاع بیشتر از عهد ژوزه میتواند به این مقاله مراجعه کند.

مثال دیگر:

اکسیر (eksir)، بزعم اهل **کیمیا**، جوهری اسرارآمیز که . . .

(۲) در حالات دیگر، مطلعی که بدان ارجاع شده بطریقی که در سطور ۸ و ۹ و ۱۰ جدول مشخص شده است، یا در داخل پرانتز، مشخص میشود. مثلا:

آنا ایوانوونا (ānnā ivānovnā)، ۱۶۹۳–۱۷۴۰، ملکه‌ی

(۱۷۳۵-۴۰) روسیه، دختر ایوان V، برادرزاده‌ی پطر I، و جانشین پطر II. بکومک اطرافیان آلمانی خود با اقتدار حکومت کرد. با اتریش متحد شد، و در ← جنگ جانشینی لهستان مداخله کرد. . . .

در اینجا، عبارت «← جنگ جانشینی لهستان» نشان میدهد که در کتاب مقاله‌ای با مطلع **«لهستان، جنگ جانشینی»** آمده است، که مراجعه به آن اطلاع بیشتری در باب مقاله‌ی آنا ایوانونا به خواننده میدهد.

مثال دیگر:

جعبه‌ی عکاسی تلویزیون رنگی صحنه را به سه تصویر دارای رنگهای اساسی (← رنگ) تجزیه میکند.

اگر خواننده تعریف رنگهای اساسی را نداند، میتواند تعریف آنها و اطلاعات دیگری را در باب آنها در مقاله‌ی رنگ بدست آورد.

تبصره—در موارد استثنائی، ارجاع با لفظ بیان شده است؛ مثلا:

روی (ruy)، عنصر فلزی نقره‌ای برنگ سفید مایل به آبی (علامت شیمیائی Zn؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید).

(جدول مذکور مشتمل بر بعضی مشخصات عناصر میباشد).

۵۶ـ ارجاع به مقالات طولانی

برای اینکه وقت مراجعه‌کننده ضایع نشود، و وی زودتر به مقصود خود دست یابد، در ارجاع به مقالات طولانی، صفحه و گاه ستون مربوط درج شده است؛ و اگر مقاله به قسمتهائی (معمولا مشخص با ارقام یا کلمات ۱۰ سیاه) منقسم شده است، یا بیش از یک مقاله تحت مطلع واحد آمده است، قسمتی که مورد نظر است نیز ذکر شده. مثلا مقاله‌ی **زمان** در کتاب حاضر، گذشته از مقدمه مشتمل بر ۱۵ قسمت است، که متجاوز از ۵ ستون را اشغال کرده است. اگر مثلا کسی خواستار اطلاعی در باب زمان عرفی باشد، ارجاعی بصورت

زمان عرفی: ← زمان.

مقدار بیشتری از وقت او را میگیرد تا ارجاع

زمان عرفی: ← زمان، قسمت VI.

که در کتاب حاضر آمده است، زیرا این ارجاع او را به قسمت مشخصی از مقاله‌ی زمان حواله میدهد.

۵۷ـ ارجاع به مقالات دارای یک مطلع

در این مورد، اگر مقالات جداگانه آمده باشند، مخصوصاً در مواردی که تعداد مقالات نسبةً زیاد باشد، لفظی که مطلع مورد نظر را مشخص کند قید شده است. مثلا در کتاب حاضر دو مقاله در باب ساعت داریم:

ساعت، اسبابی برای اندازه‌گیری زمان . . .

ساعت، مقیاسی برای زمان، . . .

ارجاع به اولی (مثلا در مقاله‌ی **ساعت آبی**) بصورت «← ساعت، اسباب»، و ارجاع به دومی بصورت «← ساعت، مقیاس زمان» خواهد بود.

همچنین در ارجاع به آلفونسوی II، شاه آراگون، مینویسیم

← آلفونسوی II آراگون*

یا

← آلفونسوی II (آراگون)

و در ارجاع به آلفونسوی II، شاه پرتغال، مثلا مینویسیم

← آلفونسوی II (پرتغال).

نیز، در کتاب حاضر شش مقاله تحت مطلع واحد **پادشاه‌نامه** آمده است، که هر یک با شماره‌ای مشخص شده‌اند. ارجاع به هر یک از این مقالات با ذکر شماره‌ی آن مقاله مشخص میشود؛ مثلا:

لواریخ شاه‌جهان: ← پادشاه‌نامه. ۶.

شاه‌جهان‌نامه: ← پادشاه‌نامه، قسمتهای ۳؛ ۴؛ ۶.

شهنشاهنامه، در سلطنت شاه‌جهان، ← پادشاه‌نامه. ۴.

در موارد مقتضی، برای اینکه مراجعه‌کننده زودتر به مطلوب خود دست یابد، مقاله‌ی ارجاعی را با ذکر تاریخ مشخص کرده‌ایم. مثلا در کتاب چند مقاله با مطلع **«برنیس یا برنیکی»** آمده است، از آن جمله در باب آنکه در ح ۲۲۱ ق‌م وفات یافته است، و درباره‌ی وی افسانه‌ای مربوط به صورت فلکی ذوائب برنیس هست؛ ارجاعی که در مقاله‌ی اخیر به وی داده شده است باین صورت میباشد:

← برنیس یا برنیکی (فت ح ۲۲۱ ق‌م).

۵۸ـ ارجاعات پایان مقالات

گاه در پایان یک مقاله ارجاع یا ارجاعات متعدد آمده

(*) استعمال این روش اختصاری منحصر به ارجاعات نیست. عباراتی مانند «هنری I انگلستان» (henrie avvale engelestān) (بجای «هنری I، شاه انگلستان») و «اولادیسلاوس II بوهم و مجارستان» (بجای «اولادیسلاوس II، شاه بوهم و مجارستان») در کتاب حاضر بسیار بکار رفته است.

است، که مطالعه‌ی مقالات آنها اطلاعات نسبةً فراوان در باب موضوع آن مقاله به مراجعه‌کننده میدهد، یا او را برای دریافتن موضوع آن مقاله آماده‌تر میسازد. مثلا ارجاعات مندرج در پایان مقاله‌ی **آب** (ستون اول صفحه‌ی ۳) و ارجاعات مذکور در پایان مقاله‌ی **دامغان** ملاحظه شود.

۵۹§ـ اختصار در ارجاعات

در ارجاع به یک مطلع، اغلب در مواردی که جزئی از این مطلع برای یافتن آن کافی است، به همین جزء اقتصار شده است. مثلا

مقاله‌ی اصلی:

بدایع الازمان فی وقایع کرمان (تلـفظ) یا **تاریخ افضل،** کتابی تاریخی، . . .

مقاله‌ی ارجاعی:

تاریخ افضل: ← بدایع الازمان.

همچنین، در ارجاع به اعلام، گاه صدر مطلع مقاله‌ی مربوط به آنها با حروف ۸ سیاه چاپ، و از کلمات ذیل مطلع، فقط حروف اوایل آنها چاپ شده است؛ مانند ارجاع به ژان ژاک روسو در این مقاله

امیل (emil)، کتابی در تعلیم و تربیت، بزبان فرانسوی، از ژ. ژ. روسو، که . . .

۶۰§ـ ارجاعات پایان جلد دوم

در ضمیمه‌ی جلد دوم این دایرةالمعارف، ارجاعات فراوان، که بتدریج در ضمن تألیف کتاب فراهم شده است، خواهد آمد، که راهنمای مفیدی برای مراجعه‌کننده خواهد بود.

فصل نهم

مقالات

۶۱§ـ مقدمه

در ۳§، در ضمن تحلیل اجمالی یکی از مقالات کتاب، با ساختمان مقالات تا حدی آشنا شدیم. جز در مورد مطلعهای ارجاعی، که اطلاعات مطلوب در باب یک موضوع را به مطلعی دیگر حواله میکنند، اطلاعات مربوط به هر موضوع بدنبال مطلع (و ملحقات مطلع) آن در طی مقاله‌ای درج شده است. پس، مقالات کتاب از لحاظ اطلاع دادن به مراجعین از ارکان اساسی آن میباشند، و بهمین جهت، در فصل حاضر ابتدا توضیحاتی در باب مقالات بطور کلی و سپس بالاخص توضیحاتی در باب مقالات مربوط به بعضی از رشته‌ها میآوریم. پیش از آغاز بحث، یادآوری میکنیم که **در کتاب حاضر در نوشتن مقالات منتهای کوشش در احتراز از عبارتپردازی و بکار بردن القاب و عناوین مبالغه‌آمیز و ابراز حب یا بغض به اشخاص بعمل آمده است، و جهد بلیغ مبذول شده تا با عباراتی ساده و خالی از حشو و پیرایه اطلاعاتی قابل اعتماد و (در حدود گنجایش و استعداد یک دایرةالمعارف عمومی نسبةً کوچک) دقیق در اختیار مراجعین گذاشته شود.**

در نتیجه‌ی پیروی از این روش، توأم با وضع اصطلاحات علمی و فنی و تدابیری از قبیل استعمال علامات اختصاری، تنظیم ارجاعات، روش ضبط تواریخ، و غیره، حتی از مقالات کوتاه کتاب اطلاعاتی معتنابه بدست میآید. اگر مقالات کتاب حاضر با نوشته‌های عادی فارسی مقایسه شود، بالعیان مشهود میگردد که در بیشتر موارد، با اطلاعات مساوی، طول هر جمله از کتاب حاضر بمراتب کوتاهتر از یک جمله‌ی عادی است که برای دادن همان اطلاعات لازم است.

تهیه کردن اینگونه مقالات از یک طرف برای حد اکثر استفاده از جای محدودی که در یک دایرةالمعارف کوچک در اختیار نویسندگان هست ضروری است، و از طرف دیگر کاری سخت دشوار است. در حقیقت، یکی از مشکلات کار دایرةالمعارفهای کوچک یا نسبةً کوچک–حتی در ممالکی که دایرةالمعارفهای بزرگ متعدد دارند–فراهم ساختن مقالاتی است که، در عین کوتاهی، پیوسته و قابل فهم باشند. ممکن است تهیه‌ی اینگونه مقالات آسان بنظر آید، و تصور شود که با در دست داشتن مقاله‌ای مثلا از یک دایرةالمعارف بزرگ میتوان قسمتهائی از آنرا اسقاط کرد، و مقاله‌ای کوتاه فراهم ساخت. اما متأسفانه مسئله باین سادگی نیست، و ما دایرةالمعارفهائی غربی در دست داریم که بدین گونه فراهم شده‌اند، و بسیاری از مقالات آنها مرکب از جمله‌هائی منقطع و نامربوط به یکدیگر است. معذلک، داشتن دایرةالمعارفی به یک زبان در تهیه‌ی دایرةالمعارفی کوچکتر به همان زبان کومک بزرگی است، زیرا، در این صورت، کار فراهم-

آورندگان دایرةالمعارف کوچکتر بیشتر جنبه‌ی ماشینی پیدا میکند، و مسئله‌ی تألیف و تحقیق برای آنان مطرح نمیشود. چون مؤلفین و نویسندگان کتاب حاضر از چنین کومکی محروم بوده‌اند، اثر حاضر بیشتر جنبه‌ی تألیف یا تألیف و ترجمه، و در بعضی از مسائل (خاصه مسائل مربوط به ایران) جنبه‌ی تحقیق داشته است.

در باب رسم الخط و انشا به فصل یازدهم رجوع شود.

ملاحظات کلی در باب مقالات

§۶۲ــ تقسیم مقالات

معمولا هر مقاله مشتمل بر دو قسمت است: یکی **معرف** (moʿarref)، که در آن تعریف مطلع میآید، و دیگری شرح و تفصیل و اطلاعات دیگر در باب موضوع مقاله. مثلا در مقاله‌ی ذیل

> **آب**، جسمی مرکب از اکسیژن و ئیدروژن که فرمول شیمیائی آن H_2O است. ترکیب وزنی آن یک قسمت ئیدروژن و هشت قسمت اکسیژن میباشد. خالص آن مایعی است . . .

مطلع مقاله «**آب**» است. عبارتی که از پایان مطلع آغاز و به اولین نقطه‌ی علامت وقف منتهی میشود، یعنی عبارت ذیل

> جسمی مرکب از . . . H_2O است.

تعریف علمی آب را بدست میدهد. این عبارت **معرف** آب است. دنباله‌ی مقاله مشتمل بر توضیحات اضافی در باب آب میباشد.

نظر به اهمیت معرفها، در §۶۹ با تفصیل بیشتر از آنها بحث خواهیم کرد.

§۶۳ــ مقالات مستقل و ضمنی

معمولا برای هر مطلع (مقصود مطلع غیر ارجاعی است. مطلعهای ارجاعی، بنا بر آنچه در آغاز §۶۱ گفته شد، از بحث فعلی خارجند) مقاله‌ای مستقل تنظیم شده است. اهمّ موارد استثنا بقرار ذیل است:

(۱) گاه برای حفظ ارتباط و پیوستگی مطالب، و هم برای صرفه‌جوئی در جا، مقاله‌ای با مطلع ضمنی (§۴۱ و §۴۲) به دنبال مقاله‌ی دیگر آمده است. نمونه‌ای از اینگونه مقالات ضمنی مقالات **آینه‌ی مسطح**، **آینه‌ی کروی**، و **آینه‌ی سهمی‌شکل** است، که جملگی در جزء مقاله‌ی **آینه** ولی با عناوین مشخص (مطلعهای ضمنی) درج شده‌اند.

(۲) گاه مقالات نسبةً کوتاه دارای یک مطلع و مربوط به یک موضوع یا به موضوعهای کما بیش نزدیک به یکدیگر، و نیز معانی مختلف یک اصطلاح، تحت مطلع واحد آمده‌اند، ولی در این صورت، هر مقاله را با شماره‌ای از حروف ۱۰ سیاه (§۸) مشخص ساخته‌ایم.

مثلا دو نوع گیاه هست که هر دو به ترشک موسومند. بجای اینکه برای هر یک مقاله‌ای جداگانه درج کنیم، دو مقاله‌ی مستقل را تحت یک عنوان آورده‌ایم (ستون دوم صفحه‌ی ۶۲۷).

همچنین، برای دو تن از اشخاص کتاب مقدس، که هر دو به ابیاناداب موسوم بوده‌اند، مقالات کوتاهی تحت مطلع **ابیناداب** در کتاب حاضر آمده است.

برای نمونه‌های دیگر، مقالات **اقاقیا**، **تخلص**، **تراکم**، **ترانه**، **جذب**، و **دوره** را ملاحظه کنید.

(۳) در باب درج اعضای بعضی از سلسله‌ها یا خاندانها تحت عنوان آن سلسله یا خاندان، و در باب نواحی همنام با کرسی خود، §۴۲ ملاحظه شود.

§۶۴ــ تقسیم مقالات طولانی

برای تسهیل ارجاع، مقالات طولانی به قسمتهائی منقسم شده‌اند، که هر یک از آنها شماره‌ای (معمولا با ارقام رومی) دارد. مثلا مقاله‌ی **ایران**، که در ستون اول صفحه‌ی ۳۲۵ آغاز شده است، دارای ۱۲ قسمت است، که مثلا قسمت **XI** آن (ستونهای دوم و سوم صفحه‌ی ۳۲۷) در باب صنایع ایران میباشد.

در مقالات بسیار طولانی هر قسمت نیز به قسمتهای جزء تقسیم شده است. نمونه‌ی این حالت در مقاله‌ی شهر **تهران** دیده میشود. این مقاله مشتمل بر دو قسمت است. قسمت اول (صفحات ۶۹۵ــ۶۹۹) خود مشتمل بر چند قسمت جزء است، که بترتیب با ارقام رومی شماره‌گذاری شده‌اند، و مثلا قسمت جزء دارای شماره‌ی VI (ستون اول صفحه‌ی ۶۹۹) دارای عنوان «جاهای دیدنی تهران» میباشد. قسمت دوم (صفحات ۶۹۹ــ۷۰۳) نیز خود مشتمل بر چند قسمتِ جزء، و مثلا قسمت جزءِ **IV** از آن دارای عنوان **تهران در عهد قاجاریه** میباشد. این قسمت جزء خود به چند جزء منقسم شده است، که با شماره‌های IV.۱، IV.۲، IV.۳، و IV.۴ مشخص شده‌اند، و مثلا قسمت IV.۴ در توصیف تهران دوره‌ی ناصری است. . .

۶۵§ـمقالات راهنما

فرض کنید که شما خواستار اطلاعی در باب دهستانی از شهرستان میناب که نامش را بصورت «پائین‌شهر» دیده‌اید هستید. بر طبق آنچه در باب تنظیم الفبائی مطلعها در ۵۵§ گفته شد، این کلمه را باید در ردیف الفبائی «پاای‌ن...» جستجو کرد، اما در این ردیف آنرا نمییابید. اما در ردیف «پاای‌ن» مطلع **پائین** را ملاحظه میکنید که در ضمن آن گفته شده است که در دایرةالمعارف حاضر صورت «پائین» بکار نرفته است، بلکه صورت «پایین» بکار رفته. با این راهنمائی، متوجه می‌شوید که عنوان مورد نظر را باید در ردیف **پایین‌شهر** جستجو کنید.

در کتاب حاضر مقالات متعددی از نوع مقاله‌ی **پائین** که مذکور شد آمده است که راهنمای مراجعین در جستجوی اطلاعات مطلوب میباشند. نمونه‌ی دیگر از مقالات راهنما، که مخصوصاً برای ناآشنایان به القاب اروپائی مفید تواند بود، مقالات عمومی مربوط به القاب است. مثلا مقاله‌ی **دوک دو** در پایین ستون اول صفحه‌ی ۱۰۰۸ ملاحظه شود.

بالاخره، دسته‌ی مهمی از مقالات راهنما مقالات مربوط به تطبیق اعلام خارجی است، که ذیلا به شرح آنها میپردازیم.

۶۶§ـتطبیق اعلام خارجی

در کتاب حاضر مقالات متعدد در باب تطبیق اعلام معروف خارجی آمده است. نمونه‌ای از این گونه مقالات در صفحه‌ی ۴۷۲ تحت مطلع **بونیفاکیوس** (اسم لاتینی) دیده میشود، که در آن، صورتهای مختلف این اسم در بعضی از زبانهای اروپائی درج شده است. برای توضیح فایده‌ی اینگونه مقالات راهنما، فرض کنید که شما ذکر پاپ «بنوای XV» را میشنوید، و طالب کسب اطلاع در باب وی هستید. این شخص در کتاب حاضر بنام «بنوا» معرفی نشده است، اما در ستون سوم صفحه‌ی ۴۵۴ کتاب ملاحظه میکنید که نام **بنوا** به **بندیکتوس** (اسم) ارجاع شده است. در مقاله‌ی **بندیکتوس** (اسم) (ستونهای دوم و سوم صفحه‌ی ۴۵۲)، ملاحظه میکنید که «بنوا» صورت فرانسوی نام لاتینی «بندیکتوس» است، و در ردیف **بندیکتوس XV** اطلاع مطلوب را بدست میآورید.

اینگونه مقالات راهنما جزء ضروری هر دایرةالمعارف عمومی هستند. زیرا اگر ما مثلا نام پاپ مورد بحث را از زبان فرانسوی اخذ و بصورت «بنوای XV» درج کرده بودیم، کسی که فقط با نام انگلیسی وی (بنیدیکت XV) یا با نام لاتینی او (بندیکتوس XV) آشنائی داشت بدون مقاله‌ی راهنما نمی‌توانست بداند که باید احوال پاپ مورد بحث را در ردیف «بنوا» جستجو کند.

۶۷§ـطول مقالات

آخرین مطلبی که باید در این ملاحظات کلی بدان اشاره شود مسئله‌ی طول مقالات مختلف کتاب است که، در مقام مقایسه با یکدیگر، ممکن است بی‌تناسب بنظر آید. اولین مطلبی که در این باب توجه بدان لازمست اینست که اهمیت یک موضوع را، لااقل دَر بسیاری از موارد، نمیتوان با طول مقاله‌ی آن سنجید، و چه بسا که مطلب مهمی را میتوان در طی چند سطر توضیح داد، و به مطلبی دیگرـکه در عین کمی اهمیت یا فقدان اهمیت علمی، ممکن است بدان مراجعه شودـباید چندین سطر تخصیص داد تا از خواندن مقاله‌ی آن اطلاعی عاید مراجعه‌کننده شود. مثلا مقاله‌ی طلسم **بدوح** در کتاب حاضر ۱۶ سطر و مقاله‌ی **جفر** ۴۲ سطر را اشغال کرده است، و حال آنکه مقاله‌ی مربوط به **جذر** مشتمل بر ۱۴ سطر و مقاله‌ی مربوط به عمل **جمع** در ۱۵ سطر است. حکم مذکور نه فقط در مورد مقالات علمی یا عمومی صادق است، بلکه در مورد زندگینامه‌ها نیز صدق میکند. ممکن است شخصی بسبب یک اثر عمده یا تحقیق مهم مشهور باشد، و دیگری بسبب آثار و تحقیقات متعدد کم‌اهمیت که جمعاً در پیشرفت علوم و فنون و تمدن مؤثر بوده‌اند؛ البته مقالات مربوط به آنان متساوی الطول نتوانند بود، و مقاله‌ی مربوط به اولی کمتر از مقاله‌ی راجع به دومی جا میگیرد.

اما عدم توازن طول بعضی از مقالات کتاب حاضر اسباب دیگر نیز داشته است. یکی اینکه بعضی کسان که در آغاز کار تألیف مقالاتی را بر عهده گرفتند پس از چندی به جهاتی از این کار کناره‌گیری کردند، و در بعضی از موارد این وضع تکرار شد، و در نتیجه، طول مقالات بعضی از رشته‌ها تابع سلیقه یا تشخیص مؤلفین متعدد گردید. دوم اینکه کتاب حاضر برای ما، چون موجودی زنده، در حال رشد بوده است؛ نهالی بوده است که جمعی با دلسوزی تمام آنرا غرس و از آن مراقبت کرده‌اند، و شاهد رشد و نموش بوده‌اند، و با توجه

متزاید به احتیاجات مراجعین، رشد آنرا تقویت کرده بیش از پیش از صورت یک دایرةالمعارف «فشرده» و با مقالات تقریباً «پنج سطری»* خارجش ساختند. البته ممکن بود که بعضی از مقالات بسیار کوتاه اولیه را مجدداً تحت عناوین دیگر و با تفصیل بیشتر بیاوریم، ولی در این صورت کار ما هیچگاه بپایان نمیرسید. بنا بر این، از این روش بکلی احتراز** جستیم، و بار ملامت عدم توازن طول بعضی از مقالات را قبول کردیم تا کارمان به سامان برسد.

۶۸ـضبط تواریخ

همه‌ی تواریخ در کتاب حاضر تاریخ بعد از میلاد مسیح است مگر در دو مورد: (۱) تاریخی که صریحاً به قیدی مقید است؛ (۲) تاریخی که بدون قید در طرف راست «ـ» آمده است، که در این صورت، مبدأ آن همان مبدأ تاریخ سمت چپ این علامت میباشد. مثلا «۱۹۲۴» یعنی «۱۹۲۴ بعد از میلاد مسیح»؛ «۱۹۲۶ـ۳۶» یعنی « از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۶ بعد از میلاد مسیح»؛ «۱۳۲۵ هق†» یعنی «۱۳۲۵ هجری قمری»؛ «۱۲۸۸ـ۹۲ هق» یعنی «از ۱۲۸۸ هجری قمری تا ۱۲۹۲ هجری قمری»؛ «۱۲۸۸ هق‐۱۳۳۲ هش†» یعنی «از ۱۲۸۸ هجری قمری تا ۱۳۳۲ هجری شمسی».

گذشته از این اصل کلی، توجه به نکات ذیل لازم است.

(۱) تواریخ پس از اسامی اشخاص یا مطلع آنها بترتیب از راست به چپ، تواریخ تولد و وفات است؛ مگر وقتی خلاف این امر **تصریح** شده باشد.

اگر یک تاریخ ذکر شده است، آن تاریخ مربوطست به امری که با علامت اختصاری (مثلا «مت» بمعنی تاریخ تولد، «فت» بمعنی تاریخ وفات، و «نق» بمعنی تاریخ شهرت و رونق کار) مشخص شده است.

علامت «؟» علامت تردید یا نامعلوم بودن است. علامت «ـ» بین دو تاریخ بمعنی «تا» است؛ خالی بودن سمت چپ این علامت از سنه حاکی از امتداد مدت تا زمان حاضر است. مثلا اگر در باب دوره‌ی صدارت کسی بنویسیم «۱۹۴۲ـ۴۶» یعنی وی از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۶ صدارت داشته است، و اگر بنویسیم «۱۹۶۰ـ» یعنی در ۱۹۶۰ به صدارت رسیده است، و هنوز هم صدارت دارد.

علامت «=» برای مطابقت تواریخ بکار رفته است.

(۲) تاریخ هر واقعه بلافاصله پس از آن در داخل پرانتز، و آغاز و انجام تصدی هر شغل یا مقام بلافاصله بعد از آن در پرانتز درج شده است.

(۳) در مورد سنوات اوایل تاریخ بعد از میلاد مسیح، خاصه هر گاه همراه با سنوات اواخر قبل از میلاد باشند، تاریخ بعد از میلاد با علامت «بم» (بمعنی بعد از میلاد) مشخص شده است تا راه هر ابهامی مسدود شود.

(۴) برای اختصار، در مواردی که مدتی از یک قرن با سنوات آغاز و انجام آن مشخص شده است، خاصه در مورد سنوات چهار رقمی، ارقام مراتب مآت و الوف اسقاط شده است؛ مانند ۱۹۲۴ـ۳۵ بجای ۱۹۲۴ـ۱۹۳۵.

(۵) تواریخ مذکور بعد از کتابها تاریخ چاپ آنهاست، و تواریخ مذکور بعد از ابنیه تاریخ بنای آنها.

امثله (مأخوذ از کتاب حاضر):

ابراهیم پاشا، ۱۴۹۳-۱۵۳۶، وزیر اعظم . . .

در اینجا ۱۴۹۳ تاریخ تولد و ۱۵۳۶ تاریخ وفات ابراهیم پاشا است.

ابراهیم خان زند، ۱۱۸۲ هق-؟، چهارمین . . .

۱۱۸۲ هق تاریخ تولد ابراهیم خان زند است؛ تاریخ وفاتش نامعلوم است.

ابراهیم خلیل خان جوانشیر، فت ربیع الاول ۱۲۲۱ هق، حاکم . . .

ربیع الاول ۱۲۲۱ هق تاریخ وفات نامبرده است.

آپولونیوس، ۲۶۲؟ قم-؟، از معروفترین . . .

۲۶۲ قم **تاریخ احتمالی** تولد آپولونیوس است؛ تاریخ وفاتش معلوم نیست.

راسل، برتراند، ۱۸۷۲-، فیلسوف . . .

۱۸۷۲ تاریخ تولد برتراند راسل است. خالی بودن سمت چپ علامت «ـ» از سنه بدین معنی است که وی در قید حیات است.

پاسکال، بلز، ۱۶۲۳-۶۲، عالم . . .

(*) در باب طرح اولیه‌ی دایرةالمعارف فارسی، صفحات ۲ـ۴ از دیباچه‌ی کتاب ملاحظه شود.

(**) تنها مورد استثنا مقاله‌ی **ابن العربی** است، که مجدداً تحت عنوان **محیی‌الدین ابن العربی** در مجلد دوم خواهد آمد.

(†) در باب علامات اختصاری، جداول صفحات ۱۶ و ۱۷ ملاحظه شود.

۱۶۲۳ تاریخ تولد و ۱۶۶۲ تاریخ وفات بلز پاسکال است.

تیگرانس I یا **تیگرانس کبیر**، ح ۱۴۰–۵۵ (یا ۵۶) قم، شاه . . .

تیگرانس I در حدود ۱۴۰ قم متولد شده است، و در ۵۵ یا ۵۶ وفات یافته.

آوگوستوس، ۶۳ قم–۱۴ بم، اولین امپراطور . . .

آوگوستوس در ۶۳ **قبل از میلاد مسیح** متولد شده است، و در ۱۴ **بعد از میلاد مسیح** درگذشته.

ارسلانشاه II، فت رمضان ۵۷۲ هق، دهمین پادشاه (۵۶۲–۵۷۲ هق) از سلسلهی . . .

عبارت داخل پرانتز دوران پادشاهی ارسلانشاه II است؛ یعنی وی در ۵۶۲ هق به سلطنت رسید، و در ۵۷۲ هق سلطنتش پایان یافت.

آشوکا، فت ح ۲۳۷ قم، امپراطور (ح ۲۵۵–ح ۲۳۷ قم) بزرگ هند، از سلسلهی ماوریا.

آشوکا در حدود ۲۳۷ قبل از میلاد مسیح وفات یافته است. دورهی امپراطوریش از حدود ۲۵۵ قبل از میلاد مسیح آغاز شده است، و در حدود ۲۳۷ قبل از میلاد بپایان رسیده.

اوتوی IV، ۱۱۸۲؟–۱۲۱۸، امپراطور (۱۲۰۹–۱۵) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۱۹۸–۱۲۱۵) آلمان . . .

اوتوی IV احتمالا در ۱۱۸۲ متولد شده است؛ در ۱۲۱۸ وفات یافته است. از ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۵ امپراطور امپراطوری مقدس روم بوده است، و از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۵ شاه آلمان.

باتیستا، ۱۹۰۱–، ژنرال کوبائی و رئیس جمهور (۱۹۴۰–۴۴، ۱۹۵۲–۵۹) کوبا.

باتیستا در ۱۹۰۱ متولد شده است؛ در ۱۹۴۰–۱۹۴۴ و دگر بار در ۱۹۵۲–۱۹۵۹ رئیس جمهور کوبا بوده است.

نیروهای آلمان در افریقای شمالی در رأس بون به متفقین تسلیم شدند (ماه مهی ۱۹۴۳).

در این عبارت، که مقتبس از مقالهی «**بون، راس**» در کتاب حاضر است، تاریخ مذکور در داخل پرانتز تاریخ تسلیم شدن نیروهای آلمان است به نیروهای متفقین.

در انقلابی که در **کاراکاس** برپا شد شرکت کرد (۱۸۱۰)؛ کاراکاس را گرفت (۱۸۱۳). در بویاکا پیروز شد (۱۸۱۹).

(از مقالهی «**بولیوار، سیمون**»).

فرمانده جنگ صحرائی افریقای شمالی بود (۱۹۴۱–۴۳).

(از مقالهی «**رومل**»). رومل از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳ فرمانده . . . بود.

سه بار نخستوزیر بود (۱۸۸۵–۸۶، ۱۸۸۶–۹۲، ۱۸۹۵–۱۹۰۲).

(از مقالهی «**سیل، رابرت آرثر**»). وی یک بار در ۱۸۸۵–۱۸۸۶، بار دیگر در ۱۸۸۶–۱۸۹۲، و سومین بار در ۱۸۹۵–۱۹۰۲ نخستوزیر انگلستان بوده است.

۶۹ـ معرفها

قبلا اشاره کردیم که عموماً مقالهی مربوط به هر موضوع شامل دو قسمت است: قسمت اول، که در حکم تعریف موضوع است، معرف (mo'arref) خوانده میشود؛ و قسمت دوم شرح و تفصیل و توضیحات اضافی میباشد. بنا بر این، معرفها، بدان سبب که موضوع را به مراجعهکننده میشناسانند، اهمیت فراوان دارند، و باید حتی الامکان کوتاه و دقیق و در عین حال شامل اطلاعات کافی برای شناساندن موضوع باشند، بطوری که اگر مراجعهکننده فقط محتاج اطلاعی اجمالی از موضوعی باشد، خواندنِ معرفِ آن موضوع او را کفایت کند.

از لحاظ ساختمان ظاهری، معرف هر موضوع عبارتی است معمولا **بدون فعل** که از پایان مطلع و ملحقات مطلع (البته در صورتی که مطلع دارای ملحقاتی باشد*) آن موضوع آغاز میشود، و به اولین نقطهی علامت وقف پایان مییابد.

در مثالهای ذیل قسمتی از آغاز چند مقاله آمده است، و ابتدا و انتهای معرفها با علامت «||» مشخص شده.

آب، ||جسمی مرکب از اکسیژن و ئیدروژن که فرمول شیمیائی آن H_2O است.|| ترکیب وزنی آن . . .

ائوسن[۱۲]، **دورهی** (eosen، فنس)، ||اولین دوره از دوران سوم از ازمنهی زمینشناسی.|| معمولا اوایل . . .

آباء کلیسا [ـ پدران کلیسا]، ||عدهای از نویسندگان مسیحی اواخر قرن اول میلادی تا پایان قرن هفتم، که به فضل و دانش و ایمان و دینداری و زهد و تقوی شهرت یافتهاند.|| آثار آنان . . .

ابوالوفای بوزجانی (abo'l.vafāye buzjāni) [ابوالوفاء محمد ابن محمد ابن یحیی ابن اسماعیل ابن عباس]، ||۳۲۸–۳۸۸ هق، از بزرگترین ریاضیون و منجمین ایرانی، مت بوزجان (در قهستان).|| در سال . . .

ساوثمتن[۱۷]، (اولین) **ارل آو** (ěrl āv sāṭamtən*)، لقب **تامس راتسلی**[۱۸] (یا **ریزلی**[۱۸] یا **ریسلی**[۱۸]) (tāməs rātsli, rizli)، ||۱۵۰۵–۵۰، لرد چانسلر انگلستان.|| در دربار هنری . . .

(*) هر جا میگوئیم «مطلع و ملحقات مطلع»، همین قید باید ملحوظ شود.

ایرج یا **ایرج میرزا**، ملقب به **جلال الممالک**، ||۱۲۹۱ هق–۲۸ شعبان ۱۳۴۴ هق، شاعر ایرانی؛ مت تبریز.|| بادب عربی . . .

در مقالهای مـانند مقالهی ذیل، معـرف در حقیقت از کلمهی «شهرت» آغاز میگردد:

انیسی شاملو، ||شهرت **علی قلی بیگ**، متخلص به **انیسی**، فت ۱۰۱۴ هق، شاعر پارسیگوی، از قبیلهی شاملو.|| نخست . . .

در موارد بسیار نادر، مطلع و تعریفش یک جملهی کامل تشکیل میدهد؛ مثلا:

ایاغچی (ayāqci) بمعنی جامدار و آبدار است، و ساقی خاص سلطان را در عهد مغول و حتی صفویه باین عنوان خواندهاند.

پلیس مخفی به کلیهی کسانی اطلاق میشود که در عملیات شخص مظنونی، بدون اطلاع خود او، مخفیانه تحقیق و تفحص میکنند.

بالاخره، در موارد نـادر استثنائی، که مطلع مستغنی از تعـریف تشخیـص داده شده است یـا تعریف آن، بـاصطلاح منطقیها، «شرح الاسم» است، بلافاصله بعد از مطلع و ملحقات آن، اطلاعاتی در باب موضوع مطلع میآید؛ مثلا:

اسباب بازی. حالیه انواع اسباب بازی از 100٬000 متجاوز است، و بعضی از آنها مربوط به زمانهای ماقبل تاریخ میباشد.

استخدام کودکان. از اواخر قرن ۱۸م موضوع کار کردن کودکان در کارخانهها بصورت یک مسئلهی اجتماعی درآمد.

تعلیمات اجباری. بموجب مادهی سوم قانون اساسی معارف (۱۳۲۹ هق)، تعلیمات ابتدائی برای عموم ایرانیان اجباری است.

تقلب در مواد غذائی. این موضوع از اواسط قرن ۱۹م، که وسیلهی تجزیه برای تعیین ترکیب مواد غذائی پیدا شد، مورد توجه قرار گرفت.

باشگاه هواپیمائی (ایران) در ۱۳۱۸ هش تأسیس شد، و منظور اصلی آن . . .

تبصرهی۱—بعضی مقالات طبعاً و برخی بمناسبت تنگی جـا منحصر بـه معرف میباشند؛ مـانند مقالات **الوپاتور** و **الودموس**.

تبصرهی۲—در تنظیم معـرفهـا کـوشش شده است کـه معرفهای مقالات هر موضوع تـا حدی که میشود متحد الشکل باشند. بعنوان نمونه، §۷۷ در باب زندگینامهها و §۷۸ در باب مقالات جغرافیائی ملاحظه شود. نمونهی دیگر مقالات مربوط به عناصر شیمیائی است (مثلا مقالات **باریوم** و **سیلیسیوم** ملاحظه شود). این «اتحاد شکل» مخصوصاً در تسهیل کـار کسانی که مراجعات زیاد به دایرةالمعارف دارند تأثیری بسزا دارد.

§۷۵—مآخذ

حق اینست که در پایان هر مقـاله مآخذ و نویسنده یـا نویسندگان آن معرفی شوند. اما این کار جای بسیار میگیرد، و بهمین جهت در دایرةالمعارفهای کوچک از آن احتـراز میشود. در مورد کتـاب حاضر، برای مزید استحضار مـراجعین به توضیحات اجمالی ذیل اکتفا میکنیم. در باب مقالات مربوط به ایران §۷۱–§۷۴ ملاحظه شود.

در تهیهی مقالات این کتاب، اعم از آنهائی که بوسیلهی هیئت تحریریه تألیف شده است یـا آنهائی کـه بوسیلهی سایر مؤلفین و نویسندگان فراهم آمده، از متجاوز از ۱٬۰۰۰ کتاب و رساله و دایرةالمعارفهـای معتبر و سایر کتب مرجع، اعـم از شرقی یا غربی و قدیم یا جدید استفاده شده است، که ذکر آنها در اینجا نمیگنجد. ملاحظات عمومی ذیل در باب مقالاتی است که بوسیلهی هیئت تحریریه تهیه شده است (بیش از نصف کتاب بوسیلهی هیئت تحریریه فراهم آمده است).

(۱) مقالات مـربوط به ممـالک و ملـل غیر اسلامی—اعم از ادیان، تـاریخ، جغرافیا، ادب، فـرهنگ، تمدن، هنر، و زندگینامهی سلاطین و فرمانروایان، علما، ادبا، هنرمندان، و جز آنهـا—و نیز مسائل مربوط به ممالک اسلامی کـه مآخذ معتبر آنها مآخذ فرنگی است (مانند آثار و امکنهی باستانی)، از مآخذ ممـکن الوصول معتبر فرنگی تـألیف و ترجمه شده است.

البـته اختلافات بین مآخذ مختلف در کار مـا بیتأثیر نبوده است، و در بعضی از موارد ما را دوچار مشکلاتی ساخته. بعنوان نمونـه، دورهی احتمـالی سلـطنت حمورابی، پـادشاه معروف بـابل، در چنـد مأخذ معروف ۱۷۵۴–۱۶۶۲ قم، ح ۱۷۹۲–۱۷۵۰ قم، ح ۱۷۲۸–۱۶۸۶ قم، ۱۷۳۰–۱۶۸۵ قم، و ۲۰۶۷–۲۰۲۵ قم ذکـر شده است. تذکر این مطلب هم ضروری است که این گونه اختلافات منحصر به مسائلی که ماهیت آنها مقتضی ابهام است نمیباشد، بلکه در بعضـی تواریخ دیگر و در شرح بعضی وقایع نیز مشاهده میشود.

(۲) در مورد ممـالک اسلامی، کـه جای زیـادی را در کتاب اشغال کردهاند، علاوه بر مـآخذ معتبـر و دارای شهرت جهانی (مـانند دایرةالمعارف اسلام)، آثار نویسندگان و محققین قـدیم اسلامی، و هم آثـار منتشره بوسیلهی نویسندگـان این

ممالک مأخذ کار بوده است.

(۳) مقالات علمی کتاب مستند به مآخذ معتبر جدید است، و هر یک از موضوعات علمی جاری، از جدیدترین مآخذ فرنگی در هنگام تهیه‌ی مقاله‌ی آن موضوع ترجمه یا اقتباس شده است. در مورد تاریخ علم، مآخذ معروف شرقی نیز مورد استفاده بوده است. در این باب، در عین حفظ بیطرفی و رعایت تناسب، به مسائل مربوط به ایران و دوره‌ی اسلامی توجه خاص مبذول شده است.

مقالات مربوط به ایران

۷۱§ـ هدف و مشکلات

چنانکه در دیباچه‌ی کتاب اشاره کردیم، برای کسانی که به یکی از زبانهای غربی مسلط باشند، در بسیاری از مسائل گوناگون راه استفاده از دایرةالمعارفهای فرنگی باز است، اما این دسته هم مستغنی از یک دایرةالمعارف فارسی که با توجه خاص به احتیاجات فارسی‌زبانان و خاصه ایرانیان تألیف شده باشد نیستند. این احتیاجات بسیار متنوع است و، علاوه بر قسمت مهمی از اسلام و تاریخ اسلام، تاریخ، جغرافیا و جغرافیای تاریخی، ادب و هنر، فولکلور، قسمتی از تاریخ علم، و جز آنها را فرامیگیرد. تا کنون کتابی که جوابگوی این احتیاجات باشد فراهم نشده است، و حتی کتابهای مرجع اختصاصی فرنگی هم، مانند دایرةالمعارف اسلام، از لحاظ مسائل مربوط به ایران بسیار ضعیف اند به حدی که گوئی مؤلفین آنها فقط به عرب و ترک و هندیان نظر داشته‌اند.

بنا بر این مراتب، ما از آغاز کار همت بر این گماشتیم که، بدون تضعیف جنبه‌ی عمومی کتاب، مقالات بسیار متعدد در باب همه‌ی موضوعات مربوط به ایران یا طرف توجه فارسی‌زبانان برای کتاب فراهم سازیم، و در عین حال، این برنامه را مقید ساختیم به اینکه مقالات ایرانی کتاب به همان سبک دقیق و واقعبینانه‌ای باشد که در کتابهای فرنگی در موضوعات مربوط به فرنگ و فرنگیها دیده میشود. اجرای این برنامه، بسبب نبودن اطلاعات اطمینان‌بخش و مآخذ معتبر، و گاه بسبب تشتت مآخذ، در کار هیئت تحریریه و سایر مؤلفین و نویسندگان مقالات ایرانی مشکلاتی جدّی و گاه حل‌نشدنی ایجاد کرد، و فراهم ساختن این مقالات را از جنبه‌ی تألیف خارج و وارد مرحله‌ی تحقیق ساخت. خوشبختانه نتیجه‌ی کار—چنانکه مقالات ایرانی کتاب، کمّاً و کیفاً، گواهی میدهند، رضایت‌بخش بود، و تصور میرود که کتاب حاضر از این لحاظ گره‌گشای بسیاری از مشکلات مراجعین باشد.

۷۲§ـ تاریخ ایران بعد از اسلام

مشکلاتی که بدانها اشاره کردیم مخصوصاً در مورد تاریخ ایران بعد از اسلام (و نیز جغرافیای ایران) بسیار شدید بوده است.

در باب **تاریخ ایران بعد از اسلام،** هدف ما این بود که، علاوه بر تاریخ عمومی سلسله‌ها و سازمانها، شخصیتها و رجال مهم و وقایع عمده‌ی تاریخی کشور را به سبک دایرةالمعارفهای غربی با مقالات جداگانه معرفی کنیم، و این کار صورت گرفته است. برای اینکه خوانندگان تا حدی متوجه مشکلات این کار بشوند، و سبب بروز اختلافاتی را که احیاناً ممکن است در تواریخ یا در شرح وقایع مشاهده شود دریابند، یادداشت آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب—که این بار گران را به منزل رسانیده‌اند—عیناً در اینجا نقل میشود:

«تاریخ ایران در دوره‌ی اسلامی، با وجود کثرت نسبی مآخذ موجود—و در بعضی موارد تا حدی بهمین سبب—نکات مبهم و مجهول و اطلاعات متناقض بسیار دارد. تنوع و تعدد مآخذ، خود احاطه‌ی بر تمام مواد را مشکل میکند، خاصه در فرصت و امکان محدود. در واقع، گذشته از تألیفات عربی و فارسی و ترکی که تقریباً در سراسر تاریخ ایران اسلامی مورد رجوع مورخ باید باشد، دست کم از عهد مغول ببعد رجوع به اسناد و مآخذی که از سیاحان و بازرگانان و سفرای اروپائی باقی مانده است نیز لازم خواهد شد. بعلاوه، در بین مآخذ موجود، اسناد از هر دستی هست:

«**تاریخهای عمومی،** مثل کتب طبری، دینوری، مسعودی، حمزه‌ی اصفهانی، یعقوبی، ابن اثیر، ابوالفدا، حمدالله مستوفی، منهاج سراج، رشیدالدین فضل‌الله، میر خواند، خواندمیر، لسان‌الملک سپهر، و غیر از آنها؛

«**تاریخهای سلاطین و سلسله‌ها،** مثل تاریخ بیهقی؛ سلجوقنامه؛ راحة الصدور؛ تاریخ جهانگشای؛ تاریخ وصاف؛ ظفرنامه؛ احسن التواریخ روملو؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی؛ مآثر السلطانیه؛ و جز آنها؛

«**تاریخهای محلی راجع به ولایات مختلف ایران**، مثل تاریخ بخارا، تاریخ قم، تاریخ نیشابور، تاریخ بیهق، تاریخ تبریز، تاریخ اصفهان، تاریخ سیستان، تواریخ مازندران و گیلان، تواریخ راجع به کرمان، تواریخ راجع به یزد، و امثال آنها؛

«**منظومه‌های تاریخی**، مثل منظومه‌ی دلگشا، راجع به ملوک شبانکاره؛ ظفرنامه، از حمدالله مستوفی؛ غازان‌نامه، از خواجه نورالدین تبریزی، راجع به سلطنت غازان؛ شاهنامه‌ی هاتفی، راجع به فتوحات شاه اسماعیل I صفوی؛ شاهنامه‌ی نادری، از سیالکوتی؛ شهنشاهنامه‌ی صبا؛ و جز آنها؛

«**تراجم و تذکره‌ها**، مثل وفیات الاعیان؛ آثار الوزراء؛ دستور الوزراء؛ تذکرة الشعراء، از دولتشاه؛ مجالس المؤمنین؛ و امثال آنها؛

«**خاطرات و یادداشتهای روزانه**، مثل تزوکات، منسوب به تیمور؛ بابرنامه؛ بدایع الوقایع؛ تذکره‌ی شاه طهماسب؛ تاریخ حزین؛ روزنامه‌ی میرزا محمد کلانتر؛ یادداشتهای اعتمادالسلطنه؛ تاریخ بی‌دروغ ظهیرالدوله؛ و جز آنها؛

«**سیاحتنامه‌ها**، مثل رساله‌ی ابودلف؛ سفرنامه‌ی ناصر خسرو؛ و سیاحتنامه‌های ابن جبیر، ابن بطوطه، بنیامین تودلائی، شاردن، تاورنیه، اولئاریوس، وامبری، دیولافوا، و غیر از آنها؛

«**کتب راجع به جغرافیا و بلدان**، مثل حدود العالم؛ نزهة القلوب؛ معجم البلدان؛ مرآة البلدان؛ و آثار ابن خردادبه، اصطخری، مقدسی، و امثال آنها؛

«**مکاتبات رسمی و منشآت مترسلان**، از قبیل التوسل الی الترسل؛ عتبة الکتبه؛ دستور الکاتب؛ انشاء مروارید؛ منشآت السلاطین، از فریدون بک؛ مجمع الانشاء، از حیدر بیگ؛ و امثال آنها، که در واقع غالباً فقط سوادی از اصلند و گاه شاید از دست‌کاری هم خالی نباشند؛

«**اسناد موجود در آرشیوها**، مثل اسناد و فرامین موجود در ضبط عثمانی، روسیه، و ضبط عام لندن و جز آنها؛

«**کتب راجع به مزارات و مقابر**، مانند شد الازار، راجع به مزارات شیراز؛ مزارات بخارا؛ مزارات سمرقند؛ روضات الجنان درویش حسین، راجع به مقابر تبریز؛ تذکره‌ی محرابی، راجع به مزارات کرمان؛ و امثال آنها؛

«همچنین است بعضی از **گزارشهای باستانشناسی، ومجموعه‌های مسکوکات، فرمانها و وقفنامه‌ها** (که مخصوصاً در مجلات شرقشناسی و فهرستهای بعضی موزه‌ها از وجود آنها میتوان اطلاع حاصل کرد)، و حتی **بعضی متون ادبی** (مثل اغانی ابوالفرج، المعارف، عقد الفرید، قابوسنامه، سیاستنامه، جوامع الحکایات عوفی، لطائف الطوائف صفی، زینة المجالس مجدی، بحیره‌ی فزونی، شاهد صادق، و حتی دواوین بعضی شعرا و ماده‌تاریخهائی که از آنها بدست می‌آید)، و نیز **اطلاعاتی که از بعضی مآخذ غیر اسلامی بدست تواند آمد** (مثل مندرجات کتب ارمنی و گرجی مخصوصاً راجع به عهد صفویه، مندرجات بعضی کتب و اسناد مغولی و چینی راجع به عهد مغول، مندرجات بعضی آثار لاتینی، یونانی، عبری، و سریانی، و حتی اروپائی راجع به ادوار مختلف تاریخ اسلام و ایران).

«تمام اینها، و هر نوع مدرک و برگه‌ای که از تاریخ گذشته بازمانده است، همگی پیوسته محل حاجت و مورد رجوع مورخ هستند. البته غیر از این مآخذ دست اول، باید از مطالعات و تحقیقات محققین و مورخین شرق و غرب هم دائم استفاده کرد، و از آن جمله آثار کسانی مانند نولدکه، مارکوارت، بارتولد، میور، کاترمر، لسترینج، دسن، گروسه، مینورسکی، لین‌پول، زاخاو، و امثال آنها را که بصورت کتابهای جداگانه و مقالات تحقیقی (در مجلات شرقشناسی) منتشر شده است، و تعداد آنها دائماً در تزاید است ـ نباید از نظر دور داشت.

«رجوع به تمام اینگونه مراجع، که تنها فهرستی از مهمترین آنها کتابی قطور میشود، البته در تدوین مقالات تاریخ ایران دائماً ضرورت دارد. معهذا این مراجع نه از جهت ضبط و دقت بیک پایه از اعتبار هستند، نه از لحاظ تفصیل و توضیح. گذشته از تنوع و تعدد، که احاطه به تمام مآخذ را جداگانه برای هر مقاله دشوار میکند، در مقابله و مقایسه‌ی معلومات حاصل از این مآخذ نیز دشواریهای بسیار هست. از جمله آنکه هنوز بسیاری از مآخذ طبع نشده است، یا طبعی که از آنها انتشار یافته است طبع علمی انتقادی نیست. در بعضی موارد، تحصیل یک نسخه‌ی خطی یا عکسی مدتها کار را به تعویق می‌اندازد. بعلاوه، در ارقام و اعداد و سنین هم، بسبب تصحیف‌پذیری خط فارسی، و همچنین بجهت عدم اعتنای زیاد به ضبط اعداد، بسیار اتفاق می‌افتد که معلومات حاصل از مآخذ با یکدیگر تطبیق نمیکند، یا آنچه از یک مآخذ

مکتوب حاصل میشود با معلوماتی که از سکه‌ها و الواح و ابنیه و ماده‌تاریخها درمیآید کاملا سازگار نیست، و درین گونه موارد، بسا که ترجیح یک سنه بر سنه‌ی دیگر مستلزم سالها صرف وقت و تأمل و تحقیق است، که البته همواره برای یک تن مقدور نیست.

«از اینها گذشته، در باب بعضی سلسله‌ها مجهولات قدیمی است، و حتی مورخین قدیم تناقضها و آشفتگیهائی دیده‌اند، و تصریح به اشکال کار نموده‌اند. در پاره‌ای موارد حتی معلومات حاصل از باستانشناسی و سکه‌شناسی نیز باری از دوش مورخ بر نمیدارد، چرا که درین آثار هم احتمال جعل و وضع (مخصوصاً در سالهای اخیر) بسیار پیش آمده است، و گاه در قرائت درست یک سکه و تطبیق آن با فهارس و جداول مشکلاتی پیش میآید، و بسبب همین نکات حتی در ارقام و سنین راجع به سلاطین و سلسله‌ها تناقضهائی روی میدهد، که در جدولهای مستند و معتبری مثل طبقات سلاطین اسلام (تألیف لین‌پول) و معجم الانساب زامباور، و حتی در مقالات دایرة‌المعارف اسلام نیز انعکاس آنها را میتوان یافت.

«در باب مقالات تاریخی کتاب حاضر، در بعضی موارد، نویسنده از بین چندین سند که در مآخذ مختلف راجع به یک واقعه آمده است یکی را ـ با دلایلی که در ضمن مقاله‌ی دایرة‌المعارف تفصیل آنها زاید و غیر قابل قبول بوده ـ پذیرفته است، و چندی بعد که مقاله‌ی دیگری مینوشته است، باز به دلایل دیگر، از نظر سابق عدول کرده است. اینگونه موارد، هر چند در تمام سلسله‌ی مقالات نادر است، لیکن ناچار پیش آمده است، و مادام که جمیع متون مآخذ بصورت طبع انتقادی با فهرستهای دقیق منتشر نشده است، و در هر مسئله‌ای از تاریخ، تحقیقات مفرد مستقل (مونوگرافی) انتشار نیافته، وقوع اینگونه موارد برای هر محققی محتمل تواند بود. اما بهر حال، هیچ یک از ارقام و اعداد جز به اتکاء مآخذ و مراجع داده نشده است، و اگر در بعضی موارد تعیین دقیق سنه‌ی وقوع یک حادثه کاملا معلوم نبوده است علامت «ح» (علامت اختصاری «در حدود») یا کلمه‌ی «ظاهراً» در جلو عدد آمده است. در ترتیب و توالی سلسله‌ها غالباً بر فهرستهای زامباور، لین‌پول، بارتولد، و زاخاو اعتماد رفته است، چنانکه قضاوتهای کلّی هم که در باب اشخاص شده است همه جا مبتنی بوده است بر مآخذ و مراجع معتبر، و نویسنده آرزو دارد که اگر چاپ دیگری ازین مقالات انتشار یابد همراه باشد با فهرست مراجع در ذیل هر مقاله، تا هم مزید اطمینان محققین را سبب شود، و هم جستجوی تفصیلات بیشتر را در هر باب برای خوانندگان آسان نماید.» (پایان یادداشت آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب)*.

۷۳ـ جغرافیای ایران

مشکل مهم دیگر در باب مقالات مربوط به جغرافیای ایران بوده است. فرض کنید که شما میخواهید مقاله‌ای در باب فلان بخش بنویسید. اطلاعاتی که برای تنظیم چنین مقاله‌ای مورد نیاز است عبارتست از املای صحیح اسم بخش و تلفظ آن، موقعیت، جمعیت، تعداد آبادیها و مرکز بخش، سیماهای طبیعی، محصولات و مصنوعات، و محل آن در سازمان اداری کشور. بعلاوه، اگر بخش مورد بحث امکنه یا ابنیه‌ی جالب یا مهمی دارد یا از جنبه‌ی تاریخی اهمیتی داشته است، باید به این مراتب در مقاله‌ی مربوط به آن اشاره شود. در اکثریت قریب به اتفاق این مسائل، اطلاعاتی که در دست است نزدیک به هیچ است، محل بخش در سازمان اداری کشور ممکن است سالی یکی دو بار یا بیشتر تغییر کند، و امروز که شما مقاله را مینویسید تابع فلان شهرستان باشد، و فردا تابع شهرستان دیگر گردد، یا خود مبدل به شهرستان شود. حتی ممکن است بخش تجزیه شود، و هر قسمتش به شهرستانی تعلق گیرد. رقم دقیق جمعیت بخش هم غیر ممکن الحصول است، زیرا در هنگام سرشماری سال ۱۳۳۵ هجری شمسی، متصدیان کارْ کشور را به تقسیماتی از لحاظ سرشماری منقسم کردند، و این تقسیمات با تقسیمات اداری وفق نمیدهد. در باب سایر اطلاعات سابق الذکر هم مشکلاتی مشابه و بلکه شدیدتر وجود دارد.

از جهت مآخذ، مقالات جغرافیائی ایران کنونی تا حد وسیعی مبتنی بر **فرهنگ جغرافیائی ایران** (ستاد ارتش) است، و از **کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور** (اداره‌ی کل آمار) هم استفاده شده، ولی به این مآخذ اکتفا نشده است، و اطلاعاتی

(*) خواستاران اطلاع در باب مآخذ تاریخ ایران و نقد آنها میتوانند به صفحات ۳ـ۱۷۱ جلد اول کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام (تهران، ۱۳۴۳)، تألیف آقای دکتر زرین‌کوب، مراجعه کنند.

که در بعضی از موارد از مآخذ معتبرتر یا از «مدارک رسمی» (در مورد محل دهستانها و بخشها و غیره در سازمان اداری کشور) بدست آمده است به مقالات منضم شده. کتاب فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش در ضمن مقالهای در مجلد دوم کتاب حاضر معرفی خواهد شد. در اینجا به این اندازه اکتفا میکنیم که فرهنگ مذکور—با تمام نقائصی که دارد، و قسمتی از آنها لازمهی طرح اولیهی چنین کاری عظیم است—یگانه مأخذ در بارهی آبادیها و دهستانها و سایر تقسیمات کنونی کشور میباشد.

در باب مقالات جغرافیائی §۷۸ نیز ملاحظه شود.

§۷۴—سیماهای دیگر

از سیماهای دیگر کتاب حاضر در مسائل مربوط به ایران—علاوه بر مقالات متعدد در باب ایران باستان، شعرا و ادبا و نویسندگان، کتابهای معروف، هنر و ابنیه و آثار هنری یا تاریخی و بعضی از اصطلاحات مربوط به آنها، و تاریخ علم—بالاخص باید مقالات مربوط به هنرهای ایران، اشخاص و قهرمانان معروف اساطیر و داستانهای ایرانی، و مقالات مربوط به مستشرقین را ذکر کرد.

ملاحظاتی در باب بعضی از مقالات

§۷۵—قرآن

در کتاب حاضر مقالات خاصی به قرآن، سورههای قرآن، و مطالب قرآنی تخصیص داده شده است. فهرست سورهها در مقالهی **سوره** (صفحهی ۱۳۶۹) مندرج است. مقالهی مربوط به هر سوره مشتمل بر شمارهی سوره، تعداد آیات، مکی یا مدنی بودن آن، و خلاصهای کوتاه از مندرجات آن میباشد. در استناد به قرآن، نام سوره و شمارهی آیه یا آیات مربوط درج شده است. مثلا در مقالهی **اصحاب الایکه**، عبارت «حجر ۷۸» یعنی آیهی ۷۸م از سورهی حجر. بعنوان مثالهای دیگر، مقالات **ثمود** و **جهنم** و **سلسبیل** ملاحظه شود.

§۷۶—کتاب مقدس

علاوه بر معرفی اسفار و سایر کتابها و اجزای کتاب مقدس (کتاب عهد قدیم و کتاب عهد جدید)، اشخاص و اماکن و قبایل معروف این کتاب در طی مقالاتی (برای اختصار، در صورت امکان تحت یک مطلع) معرفی شدهاند. در استناد به کتاب مقدس، اسم کتاب یا سفر مربوط، شمارهی باب و شمارهی آیه ذکر شده است، تا ضمناً خواستاران اطلاعات بیشتر بدانند که به چه مواضعی از آن مراجعه نمایند. مثلا در کتاب حاضر دو مقاله با مطلع **ابیناداب** داریم:

> **ابیناداب** (abinādāb) [عبری، = پدر نجابت]. **۱**–پسر شاه شاؤول که در جنگ جلبوع کشته شد (اول سموئیل ۲.۳۱؛ اول تواریخ ۲.۱۰). **۲**–یکی از لاویان که ۲۰ سال تابوت عهد نزد او بود (اول سموئیل ۱.۷، ۲؛ دوم سموئیل ۳.۶، ۴؛ اول تواریخ ۷.۱۳).

معانی رموز مندرج در مقاله از این قرار است: «اول سموئیل ۲.۳۱» یعنی «کتاب اول سموئیل، باب ۳۱م، آیهی ۲م»؛ «دوم سموئیل ۳.۶، ۴» یعنی «کتاب دوم سموئیل، باب ۶م، آیات ۳م و ۴م».

همچنین، در مقالهی **ایلعازر**، عبارت «انجیل یوحنا ۱.۱۱–۴۴؛ ۱.۱۲–۵» یعنی «انجیل یوحنا، آیات ۱–۴۴ از باب ۱۱م و آیات ۱–۵ از باب ۱۲م».

تبصره—در کتاب حاضر مقالات بسیار متعدد در باب مسیحیت، فرقههای مسیحی، تحولات دین مسیح و تأثیرات تاریخی آن، قِدّیسین و سایر شخصیتهای دینی آمده است. اسامی پاپها بصورت لاتینی ضبط شده است. در مقالهی **پاپ** فهرستی از پاپها دیده میشود. بعلاوه، پاپهای مشهور در مقالات جداگانه معرفی شدهاند.

§۷۷—زندگینامهها (بیوگرافیها)

در کتاب حاضر مقالات بسیار متعدد در زندگینامهی سلاطین و امپراطورها و سایر فرمانروایان، سرداران، رجال دین و علم و ادب و هنر، و جز آنها آمده است.

در هر مقالهی زندگینامه، معرف مشتمل است بر تواریخ تولد و وفات یا زمان شهرت یا عصر زندگی (هر کدام معلوم باشد)، ملیت و طبقهبندی و گاه شغل یا مقام عمدهی شخص موضوع مقاله (یا، باصطلاح، «صاحِبِ ترجمه»). در مواردی که مولد یا ارتباط شخص موضوع مقاله با شخص دیگر یا با خاندانی یا اطلاعاتی جز آنها قابل ذکر بوده است، این موضوع بعد از علامت «؛» در جزءِ معرف آمده است. بعنوان مثال معرف و تمام یا قسمتی از چند مقاله نقل میشود.*

> **الیاس شیرازی**، ||شهرت **نجمالدین محمود**، فة ۷۳۱ هق، طبیب ایرانی؛ مؤلف دایرةالمعارف طبی الحاوی الصغیر فی علم التداوی یا حاوی صغیر.|| (حاوی کبیر از رازی است).

(*) برای توضیح علامت «||» به §۶۹ رجوع شود.

اورست، سر **جورج** (sər jorj evərest*)، ||۱۷۹۰–۱۸۶۶، نقشه‌بردار بریتانیائی.||
اورول، جورج (jorj orwel)، ||نام مستعار **اریک بلر** (erik bler)، ۱۹۰۳–۵۰، نویسنده‌ی انگلیسی؛ مت هند.||
اوزلی، سر **ویلیام گور** (sər wilyām gor uzli*)، ||۱۷۷۵–۱۸۴۴، سیاستمدار و مستشرق انگلیسی؛ برادر سر ویلیام اوزلی.||
آلفونسوی IV (آراگون)، ملقب به **خوب**، ||۱۲۹۹–۱۳۳۶، شاه (۱۳۲۷–۳۶) آراگون و کنت (۱۳۲۷–۳۶) بارسلون؛ پسر جیمز II آراگون.||

در مقالات زندگینامه‌ای، تاریخی، و جز آنها توجه مراجعین را به دو نوع ساختمان عبارتی جلب میکنیم: یکی عباراتی مانند «جیمز II آراگون»، «هنری I انگلستان»، و غیره، که تفصیل آنها در §۴۸ گذشت (ذیل ستون دوم صفحه‌ی ۴۴ نیز ملاحظه شود)؛ دیگر عباراتی مانند «طهماسب قلی (بعداً نادر شاه)» بدین معنی که «طهماسب قلی، که بعداً عنوان نادر شاه یافت». همچنین، عبارت «هانری دو والوا (بعداً هانری III فرانسه)» در مقاله‌ی **سیگیسموند II**، یعنی «هانری دو والوا، که بعداً بعنوان هانری III سلطنت فرانسه یافت».

§۷۸ـ مقالات جغرافیائی

در مقالات جغرافیائی، معرفها موقعیت محل را در ولایت یا در کشور مربوط و گاه نسبت به محلی معروف یا معروفتر از محل موضوع مقاله، و در صورتی که مورد داشته باشد مساحت و یا جمعیت محل (معمولا بلافاصله بعد از مطلع و ملحقات آن در داخل پرانتز) و بعضی از خصوصیات دیگر آنرا مشخص میکنند. در مقالات مربوط به ممالک یا ولایات و ایالات و غیره، معمولا پایتخت یا کرسی یا مرکز در آخر معرف بعد از علامت «؛» میآید. در اینگونه مقالات، معرف ممکن است مشتمل بر تقسیمات مهم مملکت یا ناحیه‌ی مورد بحث نیز باشد. هر جا مناسبت داشته است، نام باستانی (معمولا یونانی یا لاتینی) یا نام محل مورد بحث در مآخذ اسلامی، و نیز نام محل در بعضی زبانهای دیگر ذکر شده است (این اضافات، چنانکه در فصل هفتم گفته شد، ملحقات مطلع بشمارند). مقالات مربوط به محلها یا نواحیی که اهمیت تاریخی داشته‌اند مشتمل بر تاریخچه‌ای از آنها نیز هست.

بسیاری از مقالات جغرافیائی ایران به جهات مذکور در §۷۳ و بعضی مقالات جغرافیائی دیگر، بمناسبت تنگی جا یا کمی نسبی اهمیت، منحصر به معرف میباشند.

در مقالات جغرافیائی، اصطلاحات کتاب «فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی*» همواره بکار رفته است. اگرچه اصطلاحاتی که در دایرةالمعارف حاضر استعمال شده است جملگی در همین دایرةالمعارف تعریف شده‌اند، چون قسمتی از این اصطلاحات در مجلد دوم کتاب خواهد آمد، کسانی که بخواهند از جلد اول دایرةالمعارف (یعنی کتاب حاضر) بنحو اتم و اکمل استفاده کنند باید یک نسخه از کتاب فرهنگ مذکور را در دست داشته باشند.

در سطور آتیه مثالهای متعدد از مقالات جغرافیائی کتاب حاضر نقل، و مطالب قسمت منقول را با عبارات عادی در داخل علامت «{ }» درج میکنیم. چون عمدةً معرفها هستند که محتوی اطلاعات فشرده میباشند، مثالهای آتیه در درجه‌ی اول ناظر به معرفها است. معرفها و هم بیان مطالب مندرج در آنها را به زبان عادی، در داخل علامت «||» قرار میدهیم (§۶۹ ملاحظه شود).

مثال اول

آسویگو (āswigo)، ||شهر (جه ۲۲٬۶۴۷)، ل ایالت نیو یورک، کشمـ؛ کنار دریاچه‌ی اونتاریو بر مصب رود آسویگو.||

{||شهری دارای ۲۲٬۶۴۷ نفر جمعیت، در قسمت شمالی ایالت نیو یورک از ایالات کشورهای متحد امریکا، واقع در کنار دریاچه‌ی اونتاریو در محلی که رود آسویگو به این دریاچه میریزد.||}.

در مقاله‌ی کوتاه مذکور، که منحصر به معرف میباشد، به این نکات توجه کنید:

(الف) عبارت «ل ایالت نیو یورک» یعنی در قسمت شمالی ایالت نیو یورک، نه در شمال ایالت نیو یورک ولی در خارج آن. سبب تذکر و تأکید این نکته اینست که در بسیاری از نوشته‌های فارسی، عبارتی مانند «واقع در شمال» مبهم است، یعنی مثلا وقتی مینویسند «کوه . . . در شمال دهستان . . . واقع است» یا «کوه . . . از شمال دهستان . . . میگذرد»، معلوم نیست که این کوه در دهستان و در قسمت شمالی دهستان واقعست یا از آن میگذرد، یا آنکه در خارج دهستان در جانب شمالی آن واقعست یا از جانب شمالی آن میگذرد.

(ب) در کتاب حاضر مقاله‌ای برای رود آسویگو نیامده است، زیرا این رود اهمیتی که درج آنرا بعنوان مقاله‌ای

(*) در باب این کتاب، فصل دهم ملاحظه شود.

مستقل ایجاب کند ندارد. ولی از مقاله‌ی مورد بحث این اطلاع حاصل میشود که رودی بنام آسویگو هست که به دریاچه‌ی اونتاریو میریزد، و شهر آسویگو بر مصب آن قرار دارد.

مثال دوم

سن-ا-اواز (sen-e-uāz)، ||ولایت (۵٬۶۵۸ کم۲، جه تخمیناً ۱٬۷۵۸٬۷۹۱)، ل فرانسه، در ایل-دو-فرانس، کرسی آن ورسای.|| شهر پاریس در آن قرار دارد، ولی جزء آن نیست.

{||ولایتی به مساحت ۵٬۶۵۸ کیلومتر مربع و با جمعیت تخمینی ۱٬۷۵۸٬۷۹۱ نفر، واقع در قسمت شمالی مملکت فرانسه، در ناحیه‌ی ایل-دو-فرانس از این مملکت، که کرسی آن ولایت ورسای است (برای اطلاع از کرسی ولایت به مقاله‌ی "ورسای" رجوع شود).|| شهر پاریس در ولایت سن-ا-اواز قرار دارد ولی جزء آن نیست. }.

مثال سوم

آباده، ||شهرستان (جه ح ۱۱۱٬۰۰۰؟)، استان هفتم (فارس)، در ل شهرستان شیراز؛ مرکزش شهر آباده.|| . . .

{||شهرستانی (جمعیتش در حدود ۱۱۱٬۰۰۰ ذکر شده، ولی این رقم مورد تردید است) در استان هفتم (استان فارس)، واقع در شمال شهرستان شیراز، که مرکزش شهر آباده است (مقاله‌ی شهر آباده ملاحظه شود).|| . . . }.

عبارت «در ل شهرستان شیراز» یعنی در خارج شهرستان شیراز و در قسمت شمالی این شهرستان.

مثال چهارم

اشنویه (ošnuye) یا **اشنو** (ošnu)، ||ده (جه ۲٬۷۷۸ سه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش و دهستان اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)، بر ساحل چپ قادررود.|| محصولش . . .

{||دهی (بر طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ هجری شمسی ۲٬۷۷۸ نفر جمعیت داشته) که مرکز بخش و دهستان اشنویه از شهرستان نقده از استان چهارم (یا آذربایجان غربی) است، و این ده بر ساحل چپ قادررود واقعست.|| . . . }.

مثال پنجم

ایج، ||دهستان، شهرستان اصطهبانات، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۶ (؟) آبادی.|| مرکزش، **ایج** (جه ۲٬۱۹۸ سه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری ج‌غ اصطهبانات واقعست. آبادی قدیم ایج . . .

{||دهستانی از شهرستان اصطهبانات از شهرستانهای استان هفتم (استان فارس)، که تعداد آبادیهای آنرا ۶ نوشته‌اند ولی صحت این رقم مورد تردید است.|| مرکز دهستان آبادی **ایج** است که بر طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ هش ۲٬۱۹۸ تن جمعیت داشته است، و در ۲۴ کیلومتری جنوب غربی اصطهبانات قرار دارد.|| . . . }.

(چون جمعیت دهستان معلوم نبوده است رقم جمعیت ذکر نشده.)

در باب **درج یک ناحیه و مرکزش در یک مقاله،** §۴۲ ملاحظه شود.

مثال ششم

سویل (sevil)، لتیـ **هیسپالیس** (hispālis)، در مآخذ اسلامی **اشبیلیه** (ešbiliyye) (مأخوذ از نام لاتینی آن)، ||شهر (جه ۳۲۷٬۴۳۸)، کرسی ایالت سویل و شهر عمده‌ی اندلس، ج‌غ اسپانیا.|| . . .

این شهر امروز در نزد ما به سویل (مأخوذ از فرانسوی) معروفست نه به اسم «اشبیلیه»، که در مآخذ اسلامی بدین نام خوانده شده است. بهمین جهت، مطلع مقاله را سویل قرار داده‌ایم.

{||شهری دارای ۳۲۷٬۴۳۸ نفر جمعیت، که کرسی ایالت سویل و شهر عمده‌ی اندلس است، و در جنوب غربی اسپانیا قرار دارد.|| . . . }.

اینک نمونه‌های دیگر از مقالات جغرافیائی:

مثال هفتم

پولوپو (poopo)، ||دریاچه‌ی شور (۲٬۵۱۰ کم۲؛ عمق ح ۲٫۵ متر؛ فرازا ۳٬۶۹۰ متر)، ش بولیوی.||

{||دریاچه‌ای شور به مساحت ۲٬۵۱۰ کیلومتر مربع و به عمق در حدود ۲٫۵ متر، که در ارتفاع ۳٬۶۹۰ متری (نسبت به سطح متوسط دریا) در قسمت شرقی بولیوی واقع است.|| }.

(اصطلاح «فرازا» بمعنی ارتفاع نسبت به سطح متوسط دریا است.)

مثال هشتم

آلبوفرا (ālbuferā) [از لفظ عربی البحیره (al.bohayra)، = دریاچه، دریای کوچک]، ||مردابی بطول ۱۸ کم و بعرض ۶٫۴ کم، ساحل شرقی اسپانیا، ۱۱ کیلومتری ج والانس.||

{||مردابی بطول ۱۸ کیلومتر و بعرض ۶٫۴ کیلومتر، بر ساحل شرقی اسپانیا، بفاصله‌ی ۱۱ کیلومتری جنوب والانس.|| }.

مثال نهم

پیرنه (pirene)، ||سلسله‌جبالی در قسمت ج‌غ اروپا، که شبه جزیره‌ی ایبری را از زمینلاد اروپا و فرانسه را از اسپانیا جدا میسازد.|| بطول ح ۷۳۵ کم از خلیج بیسکی (غ) تا مدیترانه (ش) ممتد است، و . . .

{||سلسله‌جبالی در قسمت جنوب غربی اروپا، که . . . جدا میسازد.|| از مغرب به مشرق از خلیج بیسکی تا مدیترانه بطول حدود ۷۳۵ کیلومتر ممتد است، و . . . }.

مثال دهم

آلاباما، ||رود قابل کشتیرانی، بطول ۸۲۵ کم، که در بالای شهر مانتگامری از ایالت آلاباما (کشتم) تشکیل یافته بطرف غ و ج‌غ و ج جاری شده به رود موبیل میریزد.||

{||رودی قابل کشتیرانی، بطول ۸۲۵ کیلومتر، که در بالای شهر مانتگامری از ایالت آلاباما (از ایالات کشورهای

متحد امریکا) تشکیل میباید، و ابتدا بطرف مغرب، سپس بجانب جنوب غربی، و بعد بجانب جنوب جاری است، و به رود موبیل میریزد.‖}.

مثال یازدهم

خارک (xārak، معمولاً xārk) یا **خارگ**، لتی **آراکیا** (ārākiā)، ‖جزیره‌ی مرجانی (۱۶ کمـ، بطول ۱۰ کم و بعرض ۴–۵ کم)، در خلیج فارس، ایران، مقابل بندر ریگ بفاصله‌ی ۳۷ کیلومتری از ساحل.‖ . . .

{‖جزیره‌ی مرجانی، به وسعت ۱۶ کیلومتر مربع و بطول ۱۰ کیلومتر و بعرض از ۴ تا ۵ کیلومتر، واقع در خلیج فارس و جزء ایران، که در مقابل بندر ریگ بفاصله‌ی ۳۷ کیلومتری از ساحل قرار دارد.‖}.

مثال دوازدهم

آگولاس، دماغه‌ی (āgulās)، ‖غ ایالت کاپ، افریقای جنوبی؛ جنوبی‌ترین نقطه‌ی قاره‌ی افریقا.‖ بر خط فاصل بین قطلا و قهذ واقست.

{‖دماغه‌ای واقع در قسمت غربی ایالت کاپ در افریقای جنوبی، که جنوبی‌ترین نقطه‌ی قاره‌ی افریقا است.‖ این دماغه بر خط فاصل بین اقیانوس اطلس و اقیانوس هند واقع است.}.

توجه شود که در اینجا چون مطلع نشان میدهد که محل مورد بحث دماغه است، لفظ «دماغه» در معرف مقاله تکرار نشده است.

مثال سیزدهم

آلند، جزایر (āland)، فنلاندی **آخوناما** (āxvenāmā)، ‖مجمع الجزایر (۱٬۴۸۵ کمـ؛ جم ۲۲٬۵۶۹)، فنلاند، در دریای بالتیک.‖ در مدخل . . .

{‖مجمع الجزایری به وسعت ۱٬۴۸۵ کیلومتر مربع و دارای ۲۲٬۵۶۹ تن جمعیت، که متعلق به فنلاند و در دریای بالتیک واقست.‖ . . .}.

مثال چهاردهم

بارْبادوز (bārbādoz)، ‖جزیره (۴۳۵ کمـ؛ جم ۲۲۹٬۵۷۹)، هند غربی بریتانیا.‖ مستعمره‌ی . . .

{‖جزیره‌ای به مساحت ۴۳۵ کیلومتر مربع و دارای ۲۲۹٬۵۷۹ نفر جمعیت، که جزء هند غربی بریتانیا است (برای اطلاع از هند غربی بریتانیا مقاله‌ای که تحت عنوان "هند غربی" در کتاب حاضر آمده است ملاحظه شود).‖ مستعمره‌ی . . .}.

§۷۹ــ مقالات علمی

(الف) نظر به مراتب مندرج در ستون چپ صفحه‌ی ۳ (دیباچه)، در کتاب حاضر توجه خاص به مقالات علمی، چه از لحاظ تعداد و چه از جهت کیفیت، مبذول شده است، بطوری که کتاب حاضر از جنبه‌ی علمی قویتر و عمیقتر از دایرة‌المعارفهای عمومی خارجی مشابه میباشد. مقالات علمی کتاب مستند به مآخذ معتبر فرنگی است، و در مسائل علمی روز از جدیدترین مآخذ موجود در هنگام فراهم کردن این مقالات ترجمه یا تألیف یا اقتباس شده است. در تدوین معرفهای* مقالات علمی کوشش فوق العاده مبذول شده است که معرفها حتی الامکان دقیق باشند. البته باید توجه داشت که تعریف کردن همه چیز ممکن نیست، و ناچار در بعضی موارد باید از اطلاعات عمومی خواننده استمداد کرد. همچنین، باید توجه داشت که تعریف و بیان دقیق بسیاری از موضوعهای علمی کنونی برای استفاده‌ی کسانی که اهل اصطلاح آن علم نیستند، یا از مراحل ابتدائی آن پیشتر نرفته‌اند، ممکن نیست. پس، در این گونه موارد یکی از دو راه را میتوان اتخاذ کرد: درج نکردن موضوع در دایرة‌المعارف؛ یا توضیح آن به زبانی که ـ اگرچه از جنبه‌ی علمی صِرْف دقیق نیست ـ قابل قبول میباشد. ما در این گونه موارد روش دوم را اختیار کرده‌ایم.

در موضوعهای علمی، مانند سایر موضوعها، کوشش شده است که حتی الامکان به هر موضوع مهم مقاله‌ای مستقل تخصیص داده شود، تا مراجعه‌کننده بتواند با حد اقل صرف وقت اطلاع خاص مورد نیاز را بدست آورد. حفظ ارتباط مطالب بوسیله‌ی ارجاعات مناسب تأمین شده است (§۵۱).

از سیماهای خاص کتاب حاضر دارا بودن قریب ۲٬۰۰۰ اصطلاح علمی فارسی است، و این اصطلاحات علاوه بر اصطلاحات جغرافیائی و عمومی مستعمل در کتاب میباشد. برای توضیح بیشتر در این باب فصل دهم ملاحظه شود.

در باب جداول و تصاویر، §۸۰ و §۸۱ ملاحظه شود.

(ب) گذشته از کلیات سابق الذکر، لازم است که توضیحاتی در باب مقالات مربوط به نباتات و حیوانات بیاوریم، زیرا این گونه مقالات، بمناسبت اشتمال آنها بر کلمات لاتینی، ممکن است برای بعضی از مراجعین نامأنوس باشد.

نباتات و حیوانات در این کتاب به روش علمی بین‌المللی معرفی شده‌اند، و اصول این روش در مقاله‌ی **رده‌بندی** در صفحات ۱۵۷۷ــ۷۸ کتاب حاضر آمده است. دو نمونه‌ی معمول از مقالات مربوط به این موضوعها یکی مقاله‌ی **تاتوره** است، که در ستون اول صفحه‌ی ۳۹ قسمتی از آن نقل شده است، و در آن نام علمی گیاه مورد بحث بعنوان یکی از ملحقات

(*) در باب معرفها، §۶۹ ملاحظه شود.

مطلع آمده است. امثله‌ی دیگر:

زیتون (zeytun)، (*Olea europaea*)، . . .
خرشوف (xaršuf)، فنـ آرتیشو (ārtišo)، (*Cynara scolymus*) . . .

در مقاله‌ی اول نام علمی زیتون با حروف ایتالیک چاپ شده است. در مقاله‌ی دوم، پس از ذکر نام فرانسوی خرشوف (بمناسبت اینکه این نام تا حدی در میان طبقه‌ای از فارسی‌زبانان رایج است)، نام علمی خرشوف با حروف ایتالیک چاپ شده.

نمونه‌ی دوم مقاله‌ی **افرا** میباشد، آغازش چنین است:

افرا (afrā)، درخت صنعتی و زینتی نیمکره‌ی شمالی از نوع آکر (*Acer*) که . . .

در ضمن مقاله، بعضی از جنسهای افرا معرفی شده‌اند؛ مثلا:

اقسام معروف افرا عبارتند از افرای سرخ (*A. rubrum*)، دارای برگهائی که در پائیز قرمزرنگ میشود؛ افرای نقره‌ای (*A. saccharinum*) که برگهای سفید دارد؛ . . .

که در آن، هر یک از اقسام مورد بحث با نام نوع و جنس خود معرفی شده است. **توجه شود که از تکرار نام نوع احتراز و به ذکر حرف اول آن با یک نقطه اکتفا شده است.** پس، نام علمی افرای سرخ *Acer rubrum* است، و غیره. بالاخره، چنانکه ملاحظه میشود، اغلب از نقل اینگونه اسامی علمی لاتینی با الفبای فارسی، و از ضبط تلفظ آنها، احتراز کرده‌ایم، و این بمناسبت سهولت خواندن کلمات لاتینی (فصل چهاردهم) و آسانی نقل تلفظ آنها با الفبای فارسی است.

البته معرفی علمی گیاهان و جانوران منحصر به مقالات خاص مربوط به آنها نیست. مثلا آغاز مقاله‌ی **بوتولیسم** چنین است:

بوتولیسم (botülism؛ فنـ)، مسمومیت غذائی ناشی از سم باسیلی (*Clostridium botulinum*) که در اغذیه‌ی آلوده و مانده رشد میکند.

در اینجا باسیلی که سم آن سبب مسمومیت معروف به بوتولیسم است با نام علمی خود معرفی شده است. (ضبط تلفظ کلمه‌ی بوتولیسم در ستون اول صفحه‌ی ۴۵۸ بصورت مذکور در فوق اصلاح شود.)

تصاویر؛ جدولها؛ شجره‌نامه‌ها

۸۰و‌ـ تصاویر

کتاب حاضر مشتمل بر تصاویر آموزنده‌ی متعدد است. هدف ما از درج تصاویر آراستن کتاب نبوده است. در بسیاری موارد، درج یک تصویر مناسب بیش از چندین سطر عبارت مکتوب به فهم مطلب کومک و آنرا تسهیل میکند، یا تحولات آنرا مجسم میسازد (مثلا تصاویر مربوط به تحول اتومبیل در صفحه‌ی ۵۵ ملاحظه شود). در تصاویر علمی سعی فراوان در سادگی آنها شده است؛ بیشتر این تصاویر مأخوذ از مآخذ فرنگی میباشند. تهیه‌ی بعضی از تصاویر دیگر مستلزم صرف وقت و حوصله‌ی فراوان بوده است (مثلا تصاویر مربوط به چادر و زورخانه).

نقشه‌های جغرافیائی کتاب حاضر منحصر به دو نقشه‌ی تهران قدیم است، که برای فراهم کردن هر یک از آنها ماهها صرف وقت شده است. در پایان مجلد دوم کتاب، نقشه‌های جغرافیائی کافی و مخصوصاً جغرافیای تاریخی درج خواهد شد.

۸۱و‌ـ جداول و اطلاعات جدول‌بندی‌شده؛ شجره‌نامه‌ها

همراه بعضی از مقالات کتاب، جداول یا شجره‌نامه‌هائی آمده است. مهمترین جداول مندرج در مجلد حاضر جداول تبدیل دما (صفحه‌ی ۹۸۹)، رده‌بندی رستنیها (صفحه‌ی ۱۵۸۳)، زبانها (صفحات ۱۱۶۶ـ۶۷)، و سلسله‌ی آحاد (صفحات ۱۳۱۸ـ۱۹) است. اما، برای تسهیل کار مراجعین، جداول و اطلاعات جدول‌بندی‌شده‌ی دیگر، و نیز فهرستها یا شجره‌نامه‌هائی از بعضی سلسله‌های فرمانروایان و خاندانهای معروف و قبایل مشهور نیز در کتاب درج شده است. اهم جداول و غیره در مجلد حاضر بشرح ذیل میباشد.

(ج) جغرافیائی

(د) متفرقه

فصل دهم

اصطلاحات و لغات نو

§۶۸۳ـ ضرورت وضع اصطلاحات

اهمیت اصطلاحات در هر رشته‌ای از معارف بشری در بیان مطالب مربوط به آن رشته از حساب بیرون است. بدون وضع اصطلاحات، تفهیم و تفهم علوم و فنون و بسط آنها امکان نداشت. این حکم اخیر ممکن است مبالغه‌آمیز بنظر آید، ولی آنچه گفته شد عین واقع است. برای توضیح مثالی ذکر میکنیم.

در کتاب **اصول هندسه** (از اقلیدس)، نقطه، خط، خط مستقیم، سطح، صفحه یا سطح مستوی، و زاویه قریب به این مضامین تعریف شده‌اند:

نقطه: چیزی که جزء ندارد؛

خط: طول بلاعرض؛

خط مستقیم: خطی که نسبت به نقاط خود هموار باشد؛

سطح: چیزی که فقط طول و عرض دارد؛

صفحه: سطحی که نسبت به خطوط مستقیم خود هموار باشد؛

زاویه: تمایل یکی از دو خط مستقیم متقاطع واقع در یک صفحه و غیر واقع بر یک خط مستقیم نسبت به دیگری.

اگر اصطلاحی برای نقطه و خط و سطح نداشتیم تعریفات خط مستقیم و صفحه بترتیب چنین میشد:

(۱) طول بلاعرضی که نسبت به چیزهای بدون جزء خود هموار باشد؛

(۲) چیزی که فقط دارای طول و عرض باشد و نسبت به طولهای بلاعرض خود که نسبت به چیزهای بدون جزء خود هموار باشند هموار باشد.

در این صورت، تعریف زاویه چنین میشد:

(۳) تمایل یکی از دو طول بلاعرضی که نسبت به چیز‌های بدون جزء خود هموار باشند و متقاطع باشند و در یک چیز که فقط دارای طول و عرض باشد و نسبت به طولهای بلاعرض خود که نسبت به چیزهای بدون جزء خود هموار باشند هموار باشد واقع باشند و بر یک طول بلاعرض که نسبت به نقاط خود هموار باشد واقع نباشند نسبت به دیگری.

پس اگر برای نقطه، خط، خط مستقیم، سطح، صفحه، و زاویه اصطلاحی نداشتیم، هر جا که میخواستیم از خط مستقیم یا صفحه صحبت کنیم ناچار بایستی عبارات (۱) یا (۲) را بگوئیم، و هر جا که حالا «زاویه» میگوئیم مجبور بودیم به عبارت طولانی (۳) متوسل شویم. اینک تصور کنید که در این صورت احکام هندسی، که در آنها اصطلاحات سابق الذکر مکرر در مکرر میآیند، بچه صورتی درمیآیند. نکته‌ی بسیار مهمی که در این باب باید بدان توجه داشت اینست که قوه‌ی ضبط ذهن انسانی و قدرت آن در تعقیب سلسله‌ای از مقدمات برای رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب محدود است، و در صورت بکار بردن عباراتی طولانی از آن قبیل که گفته شد، مفاهیم گوناگون مبهم و نامفهوم، و استنتاج غیر ممکن میگردد. اینکه بسیاری از کتب مقدماتی علمی فارسی ترجمه‌شده از کتابهائی که اصلا برای عامه نوشته شده‌اند برای خوانندگان فارسی‌زبان نامفهوم اند بسبب همین فقدان اصطلاحات علمی است، که منجر به استعمال عبارات طولانی یا توصیفهای ناقص بجای آنها میگردد.

§۶۸۳ـ «فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی»

در این مقام باید گفته شود که از چند سال پیش تنی چند از دوستان فاضل و محقق بذل مجاهدت کردند تا متدرجاً برای اصطلاحات علمی و فنی خارجی، که برای وارد کردن مبانی علوم و فنون و افکار کنونی در میان عامه ضروری است، معادلهای فارسی وضع کنند، و نگارنده نیز در این امر شرکت داشت. اولین قسمت از اصطلاحات موضوعه یا منتخبه تحت عنوان فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی (از احمد آرام، صفی اصفیا، حسین گل‌گلاب، غلامحسین مصاحب، و مصطفی مقربی)، مشتمل بر متجاوز از ۷۰۰ اصطلاح با معادلهای انگلیسی آنها در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در تهران بطبع

رسید. پس از آن نیز قریب ۳٬۰۰۰ اصطلاح علمی دیگر وضع شد که هنوز به چاپ نرسیده است (در این کار دوم، آقای مهندس ناصح ناطق نیز و آقای گل‌گلاب در قسمتی از آن شرکت داشتند). کومکی که این اصطلاحات در فراهم ساختن دایرةالمعارف حاضر کرده است از حساب بیرون است. واضعین اصطلاحات مذکور کوشش فراوان بعمل آورده‌اند که از افراط و تفریط و تعصبهای باب روز برکنار بمانند. بنظر ما، روش و محرک هیئت مذکور در فراهم آوردن اصطلاحات مندرج در فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، که مبنای کارهای بعد آن هیئت نیز بوده است، در امر وضع اصطلاحات نو اهمیت تام دارد. بهمین جهت، قسمتی از مقدمه‌ی فرهنگ مذکور را در توضیح روش متخذ در اینجا نقل میکنیم.



«اشکالات نقل علوم و معارف مغرب‌زمین بزبان فارسی کنونی، بعلت نبودن اصطلاحات فارسی، چه در ترجمه و تألیف و چه در تدریس، بر هر کس که متصدی این امور باشد معلوم و مستغنی از شرح است.

«هر مترجم امین و صالحی که قلم برای نقل یک اثر علمی یا فنی بدست بگیرد، بعلت همین مسئله‌ی نبودن اصطلاحات، مواجه با مشکلات طاقت‌فرسائی میشود، که برای رفع آنها، در اغلب موارد، ناچار یا باستعمال الفاظ فرنگی و، از آن بدتر، مشتقات و ترکیبات آنها میپردازد، و یا اصطلاحات را نقل بمعنی میکند.

«در صورت اول، اولا فهم مطلب بعلت کثرت الفاظ نامأنوس، خاصه بر خواننده‌ی عادی، دشوار میگردد، و ثانیاً، هر گاه، علاوه بر استعمال اسامی ذات، مشتقات و ترکیبات خارجی آنها نیز بکار برده شود (مثل اکسیده، اکسیداسیون؛ یون، یونیزه، یونیزاسیون؛ پولاریزاسیون، پولاریزه، پولاریزور) ترکیب جمله‌های فارسی کمابیش دستخوش تأثیر نامطلوب این مشتقات میگردد*.

«در صورت دوم، یعنی هر گاه مترجم اصطلاحات خارجی را نقل بمعنی کند، اثر او مشتمل بر عباراتی درهم و پیچیده و طولانی میگردد که فهم مطلب را بر خواننده دشوار میسازد.

«آنچه در باب آثار علمی و فنی در مشکلات مترجمین گفته شد در مورد ادبیات و هنر و سایر رشته‌های دانش امروزی بشر و نیز در باب مؤلفین و مدرسین نیز صادق است.

«مطلب دیگری که در خور توجه است اینست که اغلب اصطلاحات دانش امروزی، خاصه اصطلاحات علمی و فنی، معانی صریح و دقیق و مشخصی دارند، و تعبیر آنها با الفاظ مبهم یا دوپهلو و یا فاقد معانی صریح مطابق منظور بدون تردید جز گمراه کردن خواننده یا شنونده نتیجه‌ی دیگری ندارد.

«مشکلاتی که بآنها اشاره شد، متأسفانه موجب پیدایش این فکر در نزد بعضی شده است که زبان فارسی اصلا توانائی بیان مقاصد علمی و فنی و جز آنها را ندارد. در طرف مقابل، جمعی دیگر معتقداند که زبان فارسی در سرحد کمال است، و چنین می‌پندارند که اگر کسی زحمت کافی بخود بدهد، میتواند اصطلاحات مورد نیاز برای دانش امروز را از «کتب قدیمه» استخراج کند. حاجت به تذکار نیست که دسته‌ی اخیر اکثر از کسانی هستند که با مسائل علمی دقیق سر و کاری نداشته‌اند، و اگر هم داشته‌اند بقصد فهمانیدن مطلب بدیگری و اشاعه‌ی علوم و فنون نبوده است، و بالنتیجه احساس احتیاج به اصطلاحات صریح المعنی نکرده‌اند، و لهذا زحمت استقصاء در کتب قدیمه را بخود نداده‌اند تا بر آنان معلوم شود که تا چه اندازه و در چه رشته‌هائی میتوان از این کتابها ـ که از جهات دیگر ممکن است ارزش بسیار داشته باشند ـ در وضع اصطلاحات یاری جست. اگرچه رساله‌ی حاضر بهترین گواه بر اینست که تهیه‌کنندگان آن کمال احترام را نسبت به اصطلاحاتی که سابقه‌ی استعمال دارند داشته‌اند، و در تهیه‌ی اصطلاحات مندرج درین رساله کوشیده‌اند که از افراط و تفریط برکنار بمانند، نمیتوان این حقیقت را نادیده گرفت که انتظار یافتن اصطلاحاتی در «کتب قدیمه» برای مفاهیمی که در زمان تألیف و تصنیف این کتابها وجود ذهنی هم نداشته‌اند باطل است.

«آنچه بیقین میتوان گفت اینست که یکی از ارکان

(*) مثلا عبارت ذیل را از یک نامه‌ی رسمی ملاحظه فرمائید:

«خط هوائی ۱۳۲ کیلوولت بدون واسطه‌ی دیژنکتور فقط با سکسیونر به دو دستگاه ترانسفورماتور ۴۰ مگاوات متصل میگردد و طرف ۶۳ کیلوولت آن نیز بدون دیژنکتور فقط با سکسیونر پارالل شده و فقط یک دستگاه دیژنکتور بین دو ترانسفورماتور و تیغه‌ی ۶۳ کیلوولتی (بار امنی‌بوس) وجود دارد».

هر یک از رشته‌های دانش امروزی اصطلاحات مربوط به آن رشته است که بدون آنها بسط علوم و فنون و شرح و بیان مسائل مربوط به آنها غیر ممکن میباشد. از طرف دیگر، آنچه برای توانا کردن زبان فارسی در بیان دانش امروزی بشر ضروری است اینست که در هر رشته از علوم و فنون اصطلاحات لازم با شرایطی، که از اهمّ آنها رعایت قواعد زبان فارسی است، و مخصوصاً با استفاده از توسعاتی که درین زبان هست، ساخته شود، و در مواردی که اصطلاحات مأنوسی موجود است، بمنظور احتراز از تشتت، این اصطلاحات تثبیت گردد، و در دسترس مؤلفین و مترجمین و مدرسین قرار گیرد تا بتدریج این اصطلاحات «جا بیفتد»، و بدین ترتیب، اشکالاتی که فعلا در نقل دانش مغرب‌زمین بزبان فارسی هست مرتفع گردد.



«درین رساله*، اصلا اهم اصطلاحات جغرافیائی مطمح نظر بوده، ولی بعضی اصطلاحات زمینشناسی که خاصه در جغرافیای طبیعی مورد حاجت است نیز بمناسبت در آن گنجانیده شده است. بعلاوه، برای مزید فایده، اصطلاحات متفرقه‌ای که در تعریف اصطلاحات موضوع اصلی رساله مورد حاجت بوده و یا بمناسبتی برای آنها الفاظی یافته یا ساخته‌ایم نیز در رساله درج شده است.

«از متجاوز از هفتصد اصطلاحی که درین رساله آمده است بعضی کمابیش سابقه‌ی استعمال دارد، ولی اکثر آنها را ما خود ساخته‌ایم، و برخی نیز الفاظی است که در کتب لغت فارسی مضبوط است، منتهی در اینجا برای بیان معانی دقیق و صریحی تخصیص داده شده است.

«در ساختن اصطلاحات جدید منتهای کوشش بکار برده شده است تا از قواعد زبان فارسی انحرافی حاصل نشود. رؤوس دیگر مطالبی که در این امر مورد توجه بوده بشرح ذیل است:

«۱ـ اصطلاحات حتی الامکان ساده و خوشایند و حاکی از معانی و یا لااقل با آنها مناسب باشد؛

«۲ـ از اختیار کردن لغات عرفی که معانی متبادر به ذهن و کمابیش مبهمی دارند برای اصطلاحات علمی که باید معانی صریح و مشخصی را برسانند احتراز شده است؛

«۳ـ از استعمال بعضی الفاظ فارسی که گاهی مسامحةً بجای بعضی اصطلاحات خارجی بکار میرود ولی، بعلت معلوم نبودن معنی دقیق آن الفاظ، مطابقت آنها با اصطلاح خارجی مورد تردید است خودداری شده، و درین موارد اصطلاحاتی ساخته شده یا از لغات مضبوط در کتابهای لغت که استعمال آنها جاری نیست استفاده شده است (مثلا استعمال لغت تیماس بجای bush که معمولا به بیشه ترجمه میشود)؛

«۴ـ در چند مورد مصادری از اسماء ذات ساخته شده تا دو مشکل اساسی مذکور در ابتدای این مقدمه ـ استعمال ترکیبات و مشتقات خارجی، و یا نقل بمعنی کردن اصطلاحات ـ برطرف شود؛

«۵ـ بعضی اسامی ذات خارجی که یا استعمال آنها جنبه‌ی بین‌المللی دارد (مثل یون) و یا استعمال آنها بهمان صورت نزد اهل فن یا بطور کلی رواج کافی دارد (مانند تورب و آتول و سیستم) بهمان صورت رایج اختیار شده است.

«اینک چند کلمه در طرز تنظیم این دفتر*. این رساله مشتمل بر دو قسمت است: یکی قسمت اصطلاحات که ضمناً مشتمل بر لغتنامه‌ی فارسی به انگلیسی نیز هست، و دیگر لغتنامه‌ی انگلیسی به فارسی. اگرچه ممکن بود قسمت اول را نیز، مانند قسمت دوم، بصورت لغتنامه تنظیم کنیم تا رساله کوچکتر و بار زحمت چاپ آن سبکتر گردد، بدو دلیل از اتخاذ این روش عدول کردیم. دلیل اساسی این بود که بعقیده‌ی ما در کارهائی ازین قبیل، و بخصوص در کار فعلی که جنبه‌ی پیشنهاد دارد، اقتصار به فهرستی بصورت «لغت‌ـمعنی» صحیح نیست، بلکه اولا باید مجالی باشد تا، در موارد لزوم، طرز ساختن اصطلاحات نو معلوم گردانیده شود، و ثانیاً باید اصطلاحاتی که ساخته یا انتخاب میشود با دقتی مناسب مقام تعریف شود تا در استعمال اصطلاحات ابهام یا اشتباهی پیش نیاید. دلیل دیگر این بود که در وضع اصطلاحات جدید مندرج درین رساله ناچار به مآخذی چند مراجعه شد و بتدریج، در پایان کار، تعریفات اجمالی علمی اصطلاحات فراهم گردید، و دریغمان آمد که این تعریفات در دسترس خوانندگان محترم قرار نگیرد، چه گمان میکنیم این قسمت

(*) یعنی رساله‌ی فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی.

(*) یعنی فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی.

از رساله بخودی خود ارزشی داشته باشد، زیرا تا حدی که اطلاع داریم، در زبان فارسی کتابی در تعریف اصطلاحات جغرافیائی و وابسته بآن موجود نیست.

«امیدواریم روشی که در تنظیم این رساله اتخاذ شده اولا کار نکته‌سنجان را در بررسی این اصطلاحات پیشنهادی آسان کند، و_با توجه باینکه غرض از تهیه‌ی این رساله اطفاءِ هوسی نبوده بلکه از طرفی احتیاج و از طرف دیگر دلبستگی به توانا کردن زبان فارسی و حفظ آن از گزند ناشی از ورود بی‌حد و حساب کلمات و ترکیبات خارجی بوده است_از بررسی اصطلاحات نوین مندرج درین رساله و اعلام نظر خود دریغ نفرمایند. و ثانیاً این رساله مؤلفین و مترجمین و مدرسین را کومکی و خوانندگان را مزید فایدتی باشد.»

§۸۴_اصطلاحات و لغات نو در کتاب حاضر

مشکل کار نقل علوم و فنون و ادب و هنر کنونی بزبان فارسی منحصر به نبودن اصطلاحات خاص این رشته‌ها نیست، بلکه بسیاری از لغات هم هست که در بیان افکار کنونی سخت مورد نیاز است. بهمین جهت، ما علاوه بر استفاده‌ی کامل از اصطلاحات هیئت سابق الذکر، در ضمن کار دایرةالمعارف هم ناچار معادلهائی فارسی برای تعداد معتنابهی از اصطلاحات یا لغات مورد نیاز خارجی وضع کرده‌ایم. یادآوری مراتب ذیل در این باب خالی از فایده نیست:

(۱) اصطلاحات و لغات تازه‌ای که در کتاب حاضر بکار رفته‌اند عموماً در ردیف الفبائی با تعریفات حتی الامکان دقیق آمده‌اند. در مواردی که اصطلاح یا لغتی بعد از طبع ردیف الفبائی آن وضع شده است، هر جا این اصطلاح یا لغت بکار رفته تعریف آن هم آمده است، یا خواننده به موضعی از کتاب که تعریف مطلوب را توان یافت راهنمائی شده است.

(۲) معادل خارجی (معمولا انگلیسی) لغات یا اصطلاحات در ذیل صفحه‌ی مربوط با شماره‌ی ترتیب ضبط شده است.

(۳) برای تسهیل کار مترجمین و مؤلفین، در پایان مجلد دوم فهرست جامع فارسی‌_انگلیسی و انگلیسی‌_فارسی اصطلاحاتی که در این دایرةالمعارف آمده است درج خواهد شد.

در مورد دقت تعریفات، قسمت (الف) از §۷۹ ملاحظه شود.

§۸۵_تبصره در باب بعضی از اصطلاحات فرنگی

با اینکه در زبان ما اصطلاحات یونانی‌الاصل متعدد_از قبیل اسطوخدوس، اسطرلاب، افسنطین، منجنیق، مالیخولیا، و غیره_رایج است، از زمانی که در اثر مساعی محققین فرنگی صورتهای اصلی بعضی از اعلام و اصطلاحات مربوط به ایران باستان کشف شده است، بعضی از نویسندگان بر ضد استعمال برخی از اصطلاحاتی که سالهای متمادی در کتابهای فارسی رواج تام داشته است سخت تعصب نشان میدهند، و مثلا اگر کسی کلمه‌ی ساتراپ را بزبان بیاورد، یا از جنگهای مدی صحبت کند او را تخطئه میکنند، و حال آنکه مثلا تسامحی که در اصطلاح اخیر هست، در اصطلاحات منجنیق و مالیخولیا، که از صورت اصلی خود منحرف شده‌اند، این تسامح شدیدتر است.

نمونه‌ی دیگر کلمه‌ی فرنگی «مور» (mur) یا (بصورت جمع فارسی آن «مورها» (mur.hā) است، که ذکرش در تاریخ فراوان میآید. در اصطلاح فرنگیها، کلمه‌ی «مور» معمولا اطلاق میشود به مردم مسلمان و از نژاد بربر یا عرب یا مختلط از آنها که اکثریت هنگفت سکنه‌ی افریقای شمال غربی را تشکیل میداده‌اند و در قرن هشتم میلادی اسپانیا را تصرف کردند. بنا بر این، بر خلاف آنچه در بعضی از ترجمه‌ها یا نوشته‌های تسامح‌آمیز دیده میشود، مورها را نمیتوان «مسلمانان اسپانیائی»، «اعراب مسلمان اسپانیائی» یا «اعراب مسلمان افریقای شمالی»، و امثال آنها خواند. حال چرا مثلا بانتوها را به همین نام میخوانند ولی اصرار دارند که «مورها» را با معنائی غیر مطابق با واقع ترجمه کنند، بر ما معلوم نیست.

مؤلفین کتاب حاضر، هیچگونه تحاشی از استعمال اینگونه اصطلاحات نداشته‌اند.

§۸۶_تأثیر «فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی» و فعالیتهای ما در وضع اصطلاحات فارسی

پس از نشر فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، بعضی از محققین مساعی فراهم‌آورندگان آنرا ستودند، و برخی از «نقادان حرفه‌ای» نیز بر آنان خرده گرفتند، و آنان را «لغتساز» و کارشان را «لغتسازی»، البته با لحن طعنه‌آمیز، نام

نهادند. مطالبی که در صفحات گذشته در باب ضرورت وضع اصطلاحات علمی گفته شد ما را از ادای توضیحات اضافی در این امر بینیاز میکند. اصطلاحات نوین فارسی در کار دایرةالمعارف جنبه‌ی حیاتی داشته است، و با کمال خوشوقتی و صداقت میگوئیم که اصطلاحات مندرج در فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی مورد استفاده‌ی بسیاری از نویسندگان و مترجمین قرار گرفته است، و بسیاری از نویسندگان هم همواره برای استفاده از سایر اصطلاحات موضوعه بوسیله‌ی هیئت سابق الذکر (آغاز §۸۳) یا مستعمل در دایرةالمعارف به دفتر دایرةالمعارف مراجعه میکنند.

خوشوقتی دیگر ما از این جهت است که نشر فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، و فعالیتهای بعد فراهم‌آورندگان آن فرهنگ، مشوق و محرک بعضی دیگر از اهل علم در تدوین اصطلاحات فارسی برای اصطلاحات خارجی مربوط به رشته‌ی تخصصی آنان گردیده است.

این مطلب هم گفتنی است که بعضی کسان که بر فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی و بر فراهم‌آورندگان آن بمناسبت «لغتسازی» طعنه میزدند، در عین هواخواهی از «حق مؤلف»، اصطلاحات مطعون ما را ساخته‌ی خود قلمداد میکنند و کالای بساط خویش قرار میدهند.

فصل یازدهم

انشاء و رسم الخط و املا

§۸۷ــ انشاء

بر طبق طرح اولیه‌ی دایرةالمعارف فارسی، که مکرر از آن نام برده‌ایم، تهیه‌ی کتابی مورد نظر بود در حدود ۱٬۰۰۰ صفحه از کتاب حاضر. در کتابی با این اندازه، البته بسیار ضروری بود که عبارات تا سرحد امکان کوتاه باشد، و «انشاء تلگرافی» بکار برده شود. اثر این «انشاء تلگرافی» در بعضی از مقالات اولیه‌ی کتاب مشهود است. با تحولی که در تألیف دایرةالمعارف پدید آمد، «انشاء تلگرافی» متروک گشت، ولی اصل اکتفا به کوتاهترین عبارت قابل فهم و خالی از ابهام و احتراز از عبارتپردازی و توسل به تدابیری از قبیل استعمال علامات اختصاری و غیره ــ به تفصیل مذکور در §۶۱ــ محفوظ ماند. اسقاط فاعل و مسند الیه در صورتی که صریحاً معلوم باشند در مقالات کتاب معمول است، و بالاخص ضمایری که در یک مقاله میآید همه راجع است به موضوع مقاله مگر اینکه خلاف این امر تصریح شده باشد. مثلا در مقاله‌ی **آب‌تره**، در عبارات

برگهای تندش خوراکی است و در سالاد مصرف میشود.
گلهای سفید و کوچکش در تابستان پدید میآید.

ضمیر «ش» در هر دو مورد راجع به آب‌تره است. در مقاله‌ی **آبچلیک**، عبارت «بیشتر در کنار نهرهای آب بسر میبرد» یعنی «آبچلیک بیشتر در کنار نهرهای آب بسر میبرد». همچنین، در مقاله‌ی **آبدره**، عبارت «در سواحل نروژ زیاد دیده میشود» یعنی «آبدره در سواحل نروژ زیاد دیده میشود».

در باب نقطه‌گذاری، فصل دوازدهم ملاحظه شود.

§۸۸ــ رسم الخط و املا

از لحاظ رسم الخط و املا در نوشتن کلمات و عبارات فارسی و عربی در کتاب حاضر توجه مراجعه‌کنندگان را به اصول ذیل ــ که منتهای کوشش را در مرعی داشتن آنها بطور ثابت معمول داشته‌ایم ــ جلب میکنیم.

(۱) پیشوند «می» (علامت ماضی استمراری و مضارع اخباری)، پسوند «ها» (علامت جمع)، و پسوند «تر» (علامت صفت تفضیلی)، و پیشوندها و پسوندهای مشابه حتی الامکان متصل نوشته شده است، مگر در مواردی که این روش سبب اشتباه یا صعوبت خواندن باشد.

مثلا «میکند» (بجای «می کند»)، «میکردم» (نه «می‌کردم»)؛ «میآمد» (نه «می‌آمد»)؛ «کتابها» (نه «کتاب‌ها»)؛ «سختتر» (نه «سخت‌تر»).

اما «می‌افتاد» به همین صورت (نه بصورت «میافتاد»)، «هَمْ‌اَبْرْ» بهمین صورت (نه بصورت «همابر»)، و جمع «خانه» بصورت «خانه‌ها» (و نه «خانهها» یا «خانها») ضبط شده است.

مورد استثنائی دیگر در ارجاع است به موضوعی که مقاله‌ی آن در کتاب بصورت مفرد آمده است اما در ضمن عبارت بصورت جمع بکار رفته. مثلا در ستون سوم صفحه‌ی ۶۳۸ کتاب حاضر مقاله‌ای تحت عنوان **تریبون** آمده است. از طرف دیگر، در پایین ستون دوم صفحه‌ی ۱۱۳۱، در مقاله‌ی **روم**، این عبارت دیده میشود:

عمده‌ترین این امتیازات یکی حق انتخاب تریبون‌ها بود، و دیگری . . .

در این عبارت، خواننده را برای کسب اطلاع بیشتر به مقالهی **تریبون** حواله دادهایم. اگر «تریبونها» را بصورت تریبونها مینوشتیم، بر طبق قواعد ارجاع مذکور در فصل هشتم، مراجعهکننده عنوان **تریبونها** را جستجو میکرد، ولی در کتاب حاضر چنین عنوانی نیامده است. پس، اگر میخواستیم ارجاع صحیح باشد، ناچار بودیم عبارت مذکور را چنین بنویسیم:

عمدهترین این امتیازات یکی حق انتخاب تریبونها (← تریبون) بود، و دیگری . . .

که گذشته از انقطاع عبارت بوسیلهی جملهی معترضه «(← تریبون)»، جای بیشتری را اشغال میکرد، و چنانکه به کرات گفتهایم، صرفهجوئی در جا در کار ما نهایت ضرورت را داشته است.

(۲) اصل در کلمات و مخصوصاً اصطلاحات مرکب این بوده است که بیفاصله و حتی الامکان متصل نوشته شوند؛ مثلا:

تلماسه (tal.māse) [= تلِ ماسه]
رواناب (ravānāb) [= آبِ روان]
رشتهکوه [= رشتهی کوه]
آهکرس (āhak.ros) [= آهک و رس]
ماسهسنگ (māse.sang) [= سنگِ ماسهای]

(۳) یاء الحاقی به آخر مضاف یا موصوف مختوم به های غیر ملفوظ همه جا بصورت «ی» نوشته شده است، نه بصورت «ء» بر روی حرف ه. مثلا «خانهی حسن» یا «خانهی آجری» در این کتاب به همین صورتها نوشته شده است، نه بصورت «خانۀ حسن» یا «خانۀ آجری».

(۴) در باب نوشتن کلمهی عربی «ابن» به §۲۸ و در باب حرف «ة» به §۳۱ رجوع شود.

§۸۹-تبصره

اگرچه هیئت تحریریهی دایرةالمعارف کوشش بسیار در یکنواختی رسم الخط و املا در کتاب بعمل آوردهاند، بسبب نبودن قواعد مشخص و ثابت در رسم الخط فارسی، ناگزیر تشتتهائی در کتاب حاضر راه یافته است، چنانکه مثلا کلمهی «منتهی» (montahā) گاه بهمین صورت و گاه بصورت «منتها» ضبط شده است. و نیز از این قبیل است رسم الخطهای دوگانهای از قبیل «بصورت» یا «به صورت»، «ایرانیانند» یا «ایرانیان اند»، و «جای تردیدست» یا «جای تردید است».

فصل دوازدهم

نقطهگذاری یا سجاوندی (sajāvandi)

§۹۰-مقدمه

در سخن گفتن، برای نشان دادن ارتباط دستوری بین کلمات یا دستههائی از کلمات، و روابط بین جملههای مختلف یا اجزای مختلف یک جمله، به وقف یا مکث یا تغییر لحن متوسل میشوند. در زبان کتبی، این مقصود بوسیلهی علامات خاصی موسوم به علامات نقطهگذاری حاصل میشود. استعمالِ بجایِ این علامات، با روشن کردن روابط سابق الذکر، خواندن و در نتیجه فهم مطالب را آسان میکند. از طرف دیگر، افراط در استعمال علامات نقطهگذاری و یا استعمال نابجای آنها نتیجهی معکوس دارد.

در زبانهای فرنگی، استعمال علامات نقطهگذاری رواج تام دارد. در بسیاری از نوشتههای فارسی هم علامات نقطهگذاری کمابیش بکار میرود، اما هنوز قواعد معینی در این باب وضع نشده است، و استعمال علامات نقطهگذاری در اغلب موارد دستخوش افراط یا تفریط است، و حتی بعضی، ظاهراً بدون اطلاع از علت وجودی این علامات، آنها را در نوشتههای خود یا دیگران میپراکنند*.

برای اینکه در دایرةالمعارف حاضر در استعمال علامات نقطهگذاری حتی الامکان از تشتت احتراز شود، همزمان با تدوین کتاب، قواعدی نیز برای نقطهگذاری تدوین کردیم که شرح مختصر آنها در فصل حاضر درج میشود.

این قواعد مأخوذ از قواعد نقطهگذاری در زبان انگلیسی است تا حدی که با ساختمان جملهها در زبان فارسی قابل انطباق است. البته به این امر باید توجه داشت که بسبب رواج

(*) بعنوان نمونه این عبارات را که عیناً از بعضی از نشریات معاصر نقل شده است ملاحظه کنید:

و بعضی علما بر این وجه قسمت کردهاندکی: هر تصدیقی کی هست: یا با جزم بوذ، یا بیجزم.ـ اگر با جزم بوذ یا مطابق بوذـ یا غیر مطابق.ـ اگر مطابق نبود جهل باشذ، و اگر مطابق بوذ «(یا)» بنا بر موجبی بوذ، یا نه.ـ . .

وحدت حیثیت و اعتبار. مانند: زید، معالج است؛ از حیث طبیب بودن؛ معالج نیست؛ از همان حیثـ نه از حیث ریاضی بودن مثلا. ؛

ترجمه‌ی آثار فرنگی، و تعبیرهای نوینی که خواهی نخواهی همراه آنها وارد زبان میشوند، در باب نقطه‌گذاری نمیتوان به "ساختمانهای کلاسیک" اکتفا کرد.

بالاخره، این مطلب هم قابل ذکر است که، حتی در زبانهائی که قرنها است نقطه‌گذاری سابقه دارد، **قواعد نقطه‌گذاری کاملا ثابت نیست، و تا حدی بستگی به سلیقه‌ی نویسنده دارد.**

در دنباله‌ی این فصل، ابتدا علامات نقطه‌گذاری را میآوریم، و پس از توضیح اصطلاحاتی چند، به شرح موارد استعمال عمده‌ی هر یک از آن علامات میپردازیم.

قبل از آغاز مطلب، باید گفته شود که **آنچه خواهد آمد طرحی نپخته بیش نیست، و منتها انتظاری که از آن میتوان داشت اینست که شاید مبنائی مجمل برای تحقیق و استقصا و تنقیح قرار گیرد.**

§۹۱ـ فهرست علامات نقطه‌گذاری

علامت	نام
، (صورت فرنگی: ",")	ویرگول* (علامت وقف کوتاه)
؛ (صورت فرنگی: ";")	نقطه‌ویرگول (علامت وقف متوسط)
:	دو نقطه
.	نقطه (علامت وقف کامل)
« »** و " "	علامت نقل قول
!	علامت تعجب
؟ (صورت انگلیسی: "?")	علامت استفهام
( )	پرانتز†
[ ]	قلاب یا کروشه††
—	خط
-	نیمخط
...	سه نقطه
'	آپوستروف†††

(*) تلفظ فارسی: virgul. این کلمه مأخوذ از کلمه‌ی فرانسوی virgule با تلفظ virgül است.

(**) شکل این علامت در زبانهای مختلف متفاوت است. مثلا در فرانسوی علامات "« »" یا "» «" بکار برده میشود. صورتی که در متن دیده میشود صورت انگلیسی است.

(†) مقاله‌ی پرانتز را در مجلد حاضر ملاحظه کنید.

(††) صورت فرانسوی آن crochet (تلفظ: kroše). اصطلاح "کروشه" نزد ریاضیدانها رواج تام دارد.

(†††) صورت فرانسوی (و انگلیسی) آن: apostrophe (تلفظ فرانسوی: apostrof).

§۹۲ـ توضیح بعضی اصطلاحات

(۱) بند* (band) عبارتی است با معنی که، مانند جمله، مسند و مسند الیه دارد، ولی خود جزء یک جمله میباشد.

بند مستقل** بندی است که از سایر اجزای جمله مستقل است؛ مثلا، جمله‌ی

حسن آمد، و تقی رفت.

دو بند مستقل دارد ("حسن آمد." و "تقی رفت.").

بند تبعی† (tabaʿi) آنست که به بعضی دیگر از اجزای جمله وابسته است؛ مثلا، در جمله‌ی

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست.

بند "که منزلگه مقصود کجاست" تبعی است.

بند همپایه†† (ham.pāye) بند مستقلی است از یک جمله که مرتبه‌ی آن از لحاظ دستوری با مرتبه‌ی بند مستقل دیگری از همان جمله یکسان است. مثلا، جمله‌ی مثال اول سابق الذکر دو بند همپایه دارد. برای مثالهای دیگر، قسمت ۱۳ از §۹۳ ملاحظه شود.

بندهای تبعی را به اسمی، وصفی، و قیدی تقسیم میکنند که بترتیب وظیفه‌ی اسم، صفت، یا قید را انجام میدهند. برای مثال، قسمت ۱۴ از §۹۳ ملاحظه شود.

(۲) جمله‌ی مرکب††† (morakkab) جمله‌ای است مشتمل بر دو یا چند بند مستقل همپایه. مثلا، جمله‌ی مثال اول قسمت اول جمله‌ای است مرکب. در قسمت ۱۳ از §۹۳، مثالهای دیگر آمده است.

(۳) جمله‌ی مختلط+ (moxtalet) جمله‌ای است مشتمل بر دو یا چند بند، که یکی از آنها ("بند اصلی") مستقل است، و بند یا بندهای دیگر نسبت به آن تبعی هستند. مثلا، جمله‌ی مثال دوم قسمت اول جمله‌ای است مختلط. در قسمت ۱۴ از §۹۳، مثالهای دیگر آمده است.

(۴) عبارت تحدیدی++ (tahdidi) عبارتی (کلمه، فراز، یا بند) است وصفی یا توضیحی که برای مشخص کردن موصوف خود ضروری است، و لهذا نمیتوان آنرا اسقاط کرد. **عبارت غیر تحدیدی+++** عبارتی است وصفی یا توضیحی که، اگرچه

(*) clause (**) independent clause (†) subordinate clause (††) co-ordinate clause (†††) compound sentence (+) complex sentence (++) restrictive expression (+++) non-restrictive expression

اطلاعی در باب موصوف خود میدهد، معنی آنرا محدود نمی‌کند، و برای مشخص کردن آن ضرورتی ندارد، و میتوان آنرا اسقاط کرد. در مثالهای ذیل، عبارتی که با حروف سیاه چاپ شده است در اولی تحدیدی و در دومی غیر تحدیدی است (مثالهای دیگر در قسمت ۱۰ از §۹۳):-

دکتری **که همسایه‌ی ماست** دیروز به عیادت من آمد.
دکتر افلاطون، **که همسایه‌ی ماست،** دیروز به عیادت من آمد.

(۵) فراز* (farāz) ترکیبی است با معنی از کلمات که معنی آن تمام نیست. هر یک از عبارات "کنار رودخانه" و "سیلی نقد" یک فراز است. (تلفظ لفظ "فراز" تلفظ رایج مأخوذ از فرانسوی است، ولی در اینجا بمعنی متداول در دستور زبان انگلیسی بکار رفته است.)

(۶) نقل قول (naqle qōl) عبارتست از گزارش دادن مطلبی که کس دیگر میگوید یا گفته است، یا مطلبی که خود گوینده سابقاً گفته است. برای این منظور، دو راه در پیش است: **نقل قول مستقیم****، یعنی نقل عین سخن کسی که گفته‌اش نقل میشود؛ و **نقل قول غیر مستقیم†**، که متضمن تغییراتی در کلمات اوست. مثال از نقل قول مستقیم:-

گفت، "از انجام دادن تقاضای حسن معذورم."

مثال از نقل قول غیر مستقیم:-

گفت که از انجام دادن تقاضای حسن معذور است.

(۷) همنشین†† (ham.nešin) عبارتی (کلمه، فراز، بند) است که عبارتی دیگر را توضیح میدهد یا معنی آن را محصور میکند، و دلالت بر همان شخص یا شیئی دارد که عبارت اول بر آن دلالت میکند. در عبارت

انوشروان، پادشاه ساسانی، مزدکیان را برانداخت.

فراز "پادشاه ساسانی" همنشین انوشروان است، یا با آن در حال **همنشینی†††** است. برای مثالهای دیگر، قسمت ۱ از §۹۳ ملاحظه شود.

§۹۳–ویرگول

ویرگول نشانه‌ی وقف یا مکثی کوتاه است، و برای جدا کردن بعضی کلمات، فرازها، بندها، اعداد، و حروف، بمنظور تأمین سهولت و سرعت در خواندن، و تسهیل فهم معنی بکار میرود. ویرگول کثیر الاستعمال‌ترین علامات نقطه‌گذاری است. استعمال نابجای آن ناقض غرضهای مذکور است.

ذیلا موارد استعمال عمده‌ی ویرگول ذکر میشود. در مواردی که تحت هیچیک از این قواعد نمیآیند، و در استعمال ویرگول مردد هستید، این قاعده‌ی ساده را بکار ببرید: اگر فهم معنی ظاهر جمله مستلزم قرائت مکرر آنست، یا ساختمان جمله را تغییر دهید، و یا علامات نقطه‌گذاری اضافی در آن درج کنید.

اینک اهم قواعد استعمال ویرگول:

(۱) برای مجزا کردن کلمه یا فرازی که همنشین اسم یا ضمیری است:-

انوشروان، **پادشاه ساسانی**، مزدکیان را برانداخت.
حافظ، **بزرگترین غزلسرای ایران**، از مردم شیراز بود.
ما، نمایندگان ملت، باین قرآن مجید سوگند یاد میکنیم که . . .
فرزندان خود، **پری احول و دختری کچل**، را همراه آورده بود.

(۲) بعد از هر یک از اعضای رشته‌ای از کلمات که از نوع دستوری واحد باشند، و نیز بعد از اعضای رشته‌ای از اعداد یا حروف. **آخرین ویرگول بلافاصله پیش از حرف ربط بین دو عضو آخر رشته میآید:-**

کشورهای ایران، ترکیه، عراق، و اردن هاشمی در خاور میانه واقعند.
محصولات این ناحیه گندم، پنبه، و اقسام میوه است.
وی مردی مهربان، خیراندیش، و باتدبیر بود.
اعداد ۸، ۱۲، و ۲۶ زوجند.
مصوتهای زبان فارسی عبارتند از a، ā، e، i، o، ō و u.

از استعمال ویرگول پیش از اولین عضو یک رشته، و نیز بعد از آخرین عضو آن، احتراز کنید. در عبارات ذیل، ویرگولهائی که سیاه چاپ شده‌اند نابجا میباشند:-

وی مردی**،** مهربان، خیراندیش، و باتدبیر**،** بود.
کشورهای ایران، ترکیه، عراق، و اردن هاشمی**،** در خاور میانه واقعند.

تبصره - در سیاق عبارات ریاضی، ویرگول را بصورت فرنگی آن، یعنی بصورت "," مینویسند:-

$u_1, u_2, u_3, \ldots, u_n, \ldots$

(۳) بعد از منادا:-

حسن، در را ببند.
آقای رئیس، اجازه بفرمائید تا . . .
هموطنان، دوستان، برادران، به من گوش فرادارید.

(۴) هر گاه کلماتی از یک نوع دستوری، یا همپایه،

(*) phrase (**) direct speech (†) indirect speech
(††)appositive (†††)apposition

جفت جفت با هم آیند، هر جفت را بوسیله‌ی ویرگول مجزا میکنند:-

شب و روز، تنها یا در جمع، آشکارا و نهان، ذکر خدا میکرد.

(۵) بعد از یک فراز قیدی در آغاز جمله:-

آخر الامر، به مقصود رسید.
بعلاوه، مدعی سلطنت بوهم نیز گردید.
معذلک، از عهده‌ی امتحان برنیامد.
بنا بر این، این دو مثلث با هم متساویند.
بمحض ورود قطار به ایستگاه، لوکوموتیو منفجر شد.
پس از سقوط دولت روم، توحش سراسر اروپا را فراگرفت.

(۶) برای مجزا کردن عبارات معترضه:-

الاعمی، راست گویم، فتنه از توست.
موسی را، علی نبینا و علیه السلام، گفتند . . .

(۷) فرازهای توضیحی را با ویرگول از هم جدا میکنند:-

مزرعه‌ای است بشکل مستطیل، بطول ۲۵ متر، و بعرض ۱۴ متر.

(۸) گاه ویرگول به نشانه‌ی فعلی که برای احتراز از تکرار حذف شده است بکار میرود:-

سرداران بهرام چوبین رفتند تا کار دشمن بسازند؛ سرداران خسرو، تا به باده‌گساری بنشینند.

(۹) گاه در نقل قول مستقیم ویرگول بکار میرود (در این باب، قسمت ۶ از §۹۵ نیز ملاحظه شود):-

گفت، "از انجام دادن تقاضای شما معذورم."
بگفتا، "من گلی ناچیز بودم."

(۱۰) بندها و فرازهای غیر تحدیدی را با ویرگول از بقیه‌ی جمله جدا میکنند:-

حسن، **که از ۱۳۳۴ به تحصیل اشتغال داشت**، امسال فارغ التحصیل شد.
پدرم، **که از شش ماه قبل مریض بود**، برای معالجه به اروپا رفت.
کنفرانسهای دوره‌ی جنگ جهانی دوم، **مخصوصا کنفرانس یالتا**، شهرت بسیار یافته است.

جدا کردن فرازها یا بندهای تحدیدی مجاز نیست:-

نماینده‌ای **که با این لایحه مخالفت کرد** شهرت فراوان یافت.

(۱۱) برای جدا کردن کلماتی که یک حالت دستوری ولی توصیفهای متفاوت دارند:-

مزارع، و تپه‌های مستور از درخت در اطراف این آبادی فراوان است.

(۱۲) برای مجزا کردن اجزای تاریخ یا نشانی:-

سه‌شنبه، ۲۷ شهریور، ۱۳۴۵.
شماره‌ی ۱۱۵ خیابان پهلوی، تهران، ایران.

(۱۳) در **جمله‌های مرکب**، باید قواعد ذیل را رعایت کرد:

(الف) بندهای همپایه را، اگر تماماً بیان شده باشند، معمولا با ویرگول از هم جدا میکنند:-

حسن ظن بزرگان بیش از فضیلت ماست، و مایه‌ی دانش ما کمتر از آنچه میپندارند.

اما وقتی که جمله‌ها تمام بیان نشده باشند یا سخت به هم مرتبط باشند، ویرگول ساقط میشود:-

اول اندیشه وانگهی گفتار.
پریدم و دستش را گرفتم.
ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست.

(ب) اگر حرف ربط بین بندهای همپایه حذف شده باشد، در صورتی که بندها کوتاه باشند با ویرگول، و اگر بلند باشند با نقطه‌ویرگول (§۹۴) از هم جدا میشوند:-

میآیند، میروند، حوائجی دارند.
آمدم، دیدم، گرفتم.

(۱۴) در **جمله‌های مختلط**، باید قواعد ذیل را رعایت کرد:

(الف) معمولا بند اسمی را از بند اصلی جدا نمیکنند. در مثالهای آتیه، بندهای اسمی با حروف سیاه چاپ شده‌اند:-

آنکه دایم هوس سوختن ما میکرد
کاش میآمد و امروز تماشا میکرد.
کس ندانست **که منزلگه مقصود کجاست.**
من ندانستم از اول **که تو بیمهر و وفائی.**

اما چند بند اسمی که فاعل یا مفعول فعل واحد باشند با ویرگول از هم مجزا میشوند:-

معلوم نشد که او که بود، از کجا آمده بود، و به چه کار آمده بود.
کسی نمیداند **که عاقبت پرویز چه گفت، چه کرد، و چه بر سرش آمد.**

(ب) بند وصفی را از بند اصلی جدا نمیکنند:-

خانه‌ای **که ما در آن منزل داشتیم** ویران شد.
مردی **که میآید** برادر من است.

(ج) بند قیدی را باید با ویرگول از بند اصلی جدا کرد، مگر اینکه خیلی کوتاه باشد:-

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است،
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است.
او حتماً موفق خواهد شد، **زیرا که سخت در کار خود میکوشد.**
اگر اجازه بفرمائید خدمت میرسم.
اگر رفتی بردی، و اگر خفتی به سختی مردی.

۹۴§ـ نقطه‌ویرگول

نقطه‌ویرگول نشانه‌ی وقف یا مکثی است بیش از آنچه از ویرگول برمیآید. موارد استعمال عمده‌ی آن بقرار ذیل است:

(۱) برای جدا کردن بندهای طولانی از یکدیگر:-

درستکاری در ایفای وظایف عمومی نقش مهمی دارد؛ کارها را زودتر به نتیجه میرساند؛ مردم را از بسیاری از سرگردانیها میرهاند؛ اعتماد و احترام مراجعین را جلب میکند؛ و روابط حسنه بین عامه‌ی مردم با متصدیان امور برقرار میسازد.

(۲) برای مؤکد کردن بندهای مختلف یک جمله، تا ذهن را مجال تأمل در آنها به توالی باشد:-

چون قیصر مرا دوست میداشت، برای او میگریم؛ چون بختیار بود، شادمانم؛ چون دلیر بود، او را محترم میشمارم؛ ولی چون جاه‌طلب بود، او را کشتم.

(۳) برای تفکیک بندهائی که با بعضی از حروف ربط فصلی* یا استنتاجی به یکدیگر مرتبطند (بدین گونه، ذهن را مجال درنگ بیشتر برای دریافت شقوق مختلف یا استنتاج خواهد بود.):-**

یا مکن با پیلبانان دوستی؛
یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل.
تقاضای او را انجام ندادم؛ زیرا به قولهائی که به من داده بود وفا نکرده بود.

(۴) در بندهائی که خود مشتمل بر ویرگول، پرانتز، یا دسته‌هائی از ارقام است:-

وسایل تعلیماتی این مدرسه عبارتند از سینما، که تقریباً در همه‌ی دروس از آن استفاده بعمل میآید؛ تصویرها، مدلها، و نقشه‌های برجسته؛ و کتابها و وسایل عادی سمعی و بصری.
هر کلمتی و عبارتی که توانگری را مدح است درویشی را نکوهش است، اگر درویش دلیر باشد، بر حمق حمل افتد؛ و اگر سخاوت ورزد، به اسراف و تبذیر منسوب شود؛ و اگر در اظهار حلم کوشد، آن را ضعف شمرند؛ و اگر به وقار گراید، کاهل نماید؛ و اگر زبان‌آوری و فصاحت نماید، بسیارگوی نام کنند.
آثار دوزی مشتمل است بر مکمل قاموسهای عربی (دو جلد، ۱۸۷۷-۸۱)؛ فرهنگ تفصیلی اسامی البسه در نزد اعراب (آمستردام، ۱۸۴۵)؛ . . .

(۵) در بیان تقابل:-

از یک طرف خواهان صلح بود؛ از طرف دیگر طالب قدرت.

(۶) در بیان مثال و توضیح، معمولا پیش از کلمات "مثلا"، "یعنی"، و "بعبارت دیگر" نقطه‌ویرگول، و بعد از آنها ویرگول میآید:-

عدد ۷ عددی اول است؛ یعنی، مقسوم علیهی جز ۱ و ۷ ندارد.

(*) یا، و الا، یا . . . یا، نه . . . نه.

(**) بنا بر این، پس، زیرا.

۹۵§ـ دو نقطه

موارد استعمال عمده‌ی دو نقطه بقرار ذیل است:

(۱) برای آوردن توضیحی اضافی در بیان یا تأیید آنچه پیشتر ذکر شده است:-

در هر مرحله از زندگی، سلامت خود را بر هر چیز دیگر مقدم بشمارید: زندگی بدون سلامت لذتی ندارد.
این حادثه نتیجه‌ای غیر منتظره به بار آورد: دولت استعفا کرد، و وزیر امور خارجه فراری شد.

(۲) پس از درود آغاز نامه:-

دوست عزیزم:

(۳) بجای "یعنی" و در معنی آن:-

پیکار: جنگ

(۴) در برشمردن تقسیمات جزء. اگر تقسیمات با عبارات کوتاه بیان شده باشند، آنها را بدنبال هم میآورند:-

در این مدرسه چهار رشته تدریس میشود: (۱) طب؛ (۲) ریاضیات؛ (۳) ادبیات؛ و (۴) زبانهای خارجه.
گروه گلوسیدها را به سه دسته‌ی عمده تقسیم میکنند: تکقندها، از جمله فروکتوز و گلوکوز؛ دوقندها، از جمله لاکتوز، مالتوز، و ساکاروز؛ چندقندها، از قبیل سلولوز، دکسترین، گلیکوژن، و نشاسته.
آدمی از سه جزء متشکل است: اول، بدن، که مرکز خواسته‌های جسمانی است؛ دوم، فکر، که آدمی را به کسب معرفت میکشد؛ سوم، روح، که رکن اصلی در حیات آدمی است.

اما اگر تقسیمات با جمله‌های کامل و طولانی بیان شده باشند، هر قسمت از اول سطر آغاز میگردد:-

درسال ۱۳۱۵ اطلاعات ذیل از طرف وزارت فرهنگ انتشار یافت:-
(۱) برای ده درصد از اطفالی که به سن مدرسه رفتن رسیده‌اند وسایل تحصیل فراهم است.
(۲) تعداد مدارس متوسطه ۳۵ است، و در آنها جمعاً ۴٬۵۲۱ نفر به تحصیل اشتغال دارند.
(۳) در یکی دو سال آینده سعی کافی در تأسیس مدارس روستائی و حرفه‌ای در نواحی مستعد بعمل خواهد آمد.

(۵) برای جدا کردن اجزای ساعت:-

ساعت ۱:۳۵ بعد از ظهر

(یعنی ساعت یک و سی و پنج دقیقه بعد از ظهر)

در موارد ذیل دونقطه یا دونقطه با خط (":-") بکار میروند:-

(۶) پیش از نقل قولی مستقیم و طولانی (در این باب، قسمت ۹ از ۹۳§ نیز ملاحظه شود):-

برتراند راسل گوید:- "ریاضیات را میتوان موضوعی تعریف کرد که در آن هرگز نه میدانیم در باب چه صحبت میکنیم، و نه میدانیم که آنچه میگوییم راست است."

(۷) برای خلاصه کردن رشته‌ای از جمله‌های همپایه:-

این کتابی است که بیگمان هدایت پرهیزگاران است؛ کسانی که

به غیب ایمان دارند، و نماز میگزارند، و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق میکنند؛ و کسانی که به دین تو و آنچه پیش از تو فروفرستاده شده، و به دنیای دیگر یقین دارند؛ - آنان قرین هدایت پروردگار خویشند، و آنان رستگارانند.

(۸) برای ایراد رشته‌ای از بندهای اصلی یک جمله‌ی مرکب:-

اینک گوش فرادارید تا بعضی از موارد استعمال آهن را برای شما بگویم:- ما بر آهن میخوابیم؛ بر آهن سفر میکنیم؛ بر آهن از روی دریا میگذریم؛ مزارع خود را با آهن شخم میکنیم؛ . . .

(۹) برای بیان مثال یا نمونه‌ای از یک قاعده:-

گاه صفت بجای اسم مینشیند:- مانند، "نکند دانا مستی، نخورد عاقل می."

وقتی مثال در سطری جداگانه آید به علامت ":" یا ":-" اکتفا میشود، چنانکه در مثالهای این فصل ملاحظه شده است.

§۹۶ـ نقطه

نقطه نشانه‌ی وقف کامل است، و در پایان هر جمله‌ی خبری یا انشائی، و نیز پس از نقل قول غیر مستقیم گذاشته میشود:-

حافظ بزرگترین شاعر ایران است.
کار امروز به فردا مفکن.
پرسیدم که سفرش چند روز بطول می‌انجامد.

همچنین، در مختصر نویسی اسامی خارجی، بعد از حرف یا حروفی که نماینده‌ی اسم است نقطه میگذارند:-

ژ. ژ. روسو (بجای "ژان ژاک روسو").

تبصرهدر زبان انگلیسی، معمولا بعد از علامات اختصاری (جز علامات شیمیائی) نقطه میگذارند. در این باب، توضیحات §۱۵ (صفحه‌ی ۱۵) نیز ملاحظه شود.

§۹۷ـ علامت نقل قول

(۱) علامت نقل قول برای نشان دادن ابتدا و انتهای یک قول منقول یا عین کلمات گوینده بکار میرود:-

مردم فریاد برآوردند:- "یا مرگ یا استقلال."
انوشروان گفت:- "او را پوست برکنید و بر دروازه‌ی شهر بیاویزید."
حافظ میفرماید:-
"بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین؛
کاین حکایت ز جهان گذران ما را بس."

(۲) نقل قولی را که در ضمن نقل قول دیگر آمده است در میان علامت نقل قول مفرد (' ') میگذارند:-

گفت:- "او را احضار کردم، و توبیخ نمودم. در پاسخ ایرادات من جواب داد، 'من مأمور بودم و معذور'."

(۳) کلمات ذیل را در داخل علامت نقل قول میگذارند:

(الف) اصطلاحات علمی یا فنی یا اصطلاحات یا شهرتهای عامیانه‌ی غیر مشهور.

(ب) عناوین فصول، مقالات، اشعار، روزنامه‌ها، و آثار هنری:-

معلم گفت:- "غزلی را که مطلع آن 'مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو' است بخوان."

(ج) کلمه یا کلماتی که در معانی خاص یا نابجا یا تمسخرآمیز بکار میروند، و نیز عبارات دیگری که نویسنده میخواهد از جهت استعمال آنها عذرخواهی، یا از لحاظ معنی منسوب به آنها از خود سلب مسئولیت کند:-

حسن را، که مردی لاغراندام و کوتاه‌قد بود، دوستانش "رشید السلطان" لقب داده بودند.
مسئله‌ی "مبارزه با فساد" مدتها وسیله‌ی تبلیغات دولتها بود.
ایزوولسکی در عقد قرارداد ۱۹۰۷، که ایران را به "مناطق نفوذ" روسیه و انگلستان تقسیم میکرد، نقش عمده‌ای داشت.

(د) برای ساختن اسم کلمات:-

"اصفهان"* شش‌حرفی است.

(۴) اگر عبارت منقول مشتمل بر بیش از یک پاراگراف باشد، آغاز هر پاراگراف و **انتهای آخرین پارگراف** با علامت نقل قول مشخص میشود (مثلا، عبارات **منقول از فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی** را در صفحات ۶۰ـ۶۲ ملاحظه کنید).

(۵) عبارت منقول علامات نقطه‌گذاری خود را حفظ میکند. در آخر نقل قول، علامات نقطه و ویرگول در داخل علامت نقل قول قرار میگیرند. علامات دیگر (دونقطه، نقطه ویرگول، علامت سؤال، یا علامت تعجب)، بر حسب اینکه مربوط به همه‌ی عبارت یا فقط به عبارت منقول باشند، در خارج یا در داخل علامت نقل قول میآیند:-

گفت، "به به! عجب شعر زیبائی سروده‌ای!"
پرسید، "آیا به عیادت حسن رفتدای؟"
کدام یک از این دو ترکیب صحیح است: "عاقبت حسن نیامد." یا "حسن عاقبت نیامد."؟

§۹۸ـ علامات تعجب و استفهام

این علامات بیشتر جنبه‌ی لحنی دارند تا جنبه‌ی وقفی. افراط در استعمال آنها از خصوصیات نویسندگان و سرایندگانی است که میخواهند بوسیله‌ی این علامات نپختگی و سطحی

(*) مقایسه شود با
اصفهان از شهرهای معروف ایران است.

بودن کلام خود را جبران کنند. اینک قواعد استعمال این علامات:

(۱) علامت تعجب پس از اصوات، یا پس از یک جمله یا جزئی از یک جمله بمنظور افادهی تأکید، تعجب، یا عاطفهای شدید بکار میرود:–

افسوس! دیگر کار از کار گذشته بود.
آمدی! خوب کردی!
عجب آدم خودپسندی است!
مواظب باش!

(۲) علامت تعجب برای افادهی تحقیر و استهزا بکار میرود:–

حقیقةً کتاب ایشان شایستهی دریافت جایزهی نوبل است!

(۳) علامت سؤال پس از هر جملهی استفهامی میآید:–

کجا بودی؟

در نقل مستقیم یک جملهی استفهامی، علامت استفهام محفوظ میماند:–

پرسید، "آیا برج ایفل را دیدهای؟"

از استعمال علامت استفهام پس از سؤال غیر مستقیم احتراز کنید. در مثالهای ذیل، نقطهگذاری اولی و دومی درست است، و از آن سومی و چهارمی نادرست:–

پرسید که آیا برج ایفل را دیدهام.
گفتم که خواجه کی به سر حجله میرود.
پرسید که آیا برج ایفل را دیدهام؟
گفتم که خواجه کی به سر حجله میرود؟

(۴) علامت استفهام (گاه در داخل پرانتز) برای رسانیدن حدس و گمان یا تردید بکار میرود:–

جمعیت این آبادی ۱٬۲۵۹(؟) نفر است.

تبصره–در باب محل علامات تعجب و استفهام نسبت به علامت نقل قول، قسمت ۵ از §۹۷ ملاحظه شود.

§۹۹–پرانتز و قلاب (کروشه)

اهم موارد استعمال این دو علامت بشرح ذیل است:

(۱) پرانتز برای مجزا کردن کلمات، فرازها، یا بندهای معترضه یا توضیحی، یا مغایر با زمینهی اصلی مطلب یا فرعی نسبت به آن بکار میرود. اگر عبارت داخل پرانتز به خودی خود جملهای کامل باشد، علامت نقطهگذاری نهائی آن **در داخل** پرانتز ضبط میشود؛ اما اگر عبارت داخل پرانتز جزء جملهی دیگر باشد، بر حسب مورد، علامت نقطهگذاری بعد از پرانتز میآید یا ساقط میشود:–

از شعرای دیگر این عصر ادیب نیشابوری (۱۲۸۱–۱۳۴۴ هق) است.

الفبای یونانی (مشتمل بر ۲۴ حرف) در علوم و فنون فراوان استعمال میشود.

در سال ۱۹۴۴، بیش از ۷۵ درصد اطفال لازم التعلیم به مدرسه میرفتند. (در سال ۱۹۳۰، این رقم از ۴۰ درصد تجاوز نمیکرد.)

در سال ۱۳۲۵، ۷۰۰ مدرسهی ملی (دبستان و دبیرستان) در سراسر کشور دایر بود.

صادراتش عبارتند از گندم (۵۰۰ تن در سال)، توتون (۲۰۰ تن در سال)، و پنبه (۲٬۰۰۰ عدل در سال).

این کار پول زیاد میخواهد [و من آه در بساط ندارم]؛ چگونه انتظار دارید که من بدان اقدام کنم؟

(۲) در تصحیح متون، قلاب برای الحاق اصلاح یا توضیح احتمالی بکار میرود:–

کار کنید و از دسترنج خویش نان خور[ید] تا بر شما گوارنده باشد.

(۳) مطلبی را که جزء اصل کلام نیست با قرار دادن آن در قلاب مشخص میکنند:–

ناطق گفت، "با تصویب این لایحه، همهی کارها اصلاح خواهد شد." [خندهی حضار]

(۴) در نمایشنامهها، دستورهای اجرائی را در داخل قلاب درج میکنند:–

حسن [با قیافهی جدی] من حاضرم جانم را در راه تو فدا کنم. [دستش را روی قلبش میگذارد، و آه میکشد.]

(۵) در مطالب منقول، توضیحاتِ الحاقیِ ناقل را در داخل قلاب میگذارند؛ پرانتز در یک عبارتِ منقولْ حاکی از موجود بودن آن در عبارت نقلشده است:–

وی [کریم خان زند] مردی کریم الطبع و عادل بود.
در ستون دوم همین صفحه از این فصل چنین آمده است:– "الفبای یونانی (مشتمل بر ۲۴ حرف) در علوم و فنون فراوان استعمال میشود."

تبصرهی ۱–برای استعمال پرانتز و قلاب (کروشه) در ریاضیات، مقالات **پرانتز** و **کروشه** را در متن دایرةالمعارف ملاحظه کنید.

تبصرهی ۲–از استعمال پرانتزهای متوالی یا قلابهای متوالی (البته جز در فرمولهای ریاضی) باید اجتناب کرد؛ مثلا، بجای

اتحادیهی معروف به اتحادیهی سه امپراطور (بین اتریش–هنگری، آلمان، و روسیه) (تاریخ اعلام رسمی آن ۱۸۷۲) هدفش این بود که . . .

میتوان نوشت:

اتحادیه‌ی معروف به اتحادیه‌ی سه امپراطور (بین اتریش-هنگری، آلمان، و روسیه)، که رسماً در ۱۸۷۲ اعلام شد، هدفش این بود که . . .

§۱۰۰-خط

(۱) برای نشان دادن تغییری ناگهانی در فکر:-

از پسران من، یکی در امریکا-اما شما برای شنیدن شرح حال خانواده‌ی من نیامده‌اید.

(۲) برای نشان دادن قطع کلام:-

من مشغول خواندن روزنامه بودم، اما همینکه صدای پای رئیس را شنیدم-

(۳) برای مجزا کردن عبارات معترضه، مخصوصاً وقتی بستگی آنها با بقیه‌ی جمله بیش از آن باشد که از پرانتز برمیآید. در این صورت باید دو خط بکار برد:-

یک روز تمام-بلکه اگر حاجت باشد، دو روز-برای انجام دادن این کار فرصت دارید.

(۴) برای مجزا کردن کلمه یا فرازی همنشین یا توضیحی یا تأکیدی:-

شهر را، و هر چه در آن بود-مردمان، چارپایان، و بناها-به سوختن داد.

در ده سالگی بر قضایای هندسه‌ی اقلیدس تسلط داشت-قدرت نوابغ چنین است.

اشعار میهنی بسیار سروده است-اشعاری که در دل توده‌ی مردم جایگزین شده.

(۵) برای جمع و خلاصه کردن فاعلی پراکنده:-

سلامت، دوستان، و موقعیت اجتماعی-همه او را بدورد گفتند.

(۶) برای نشان دادن تردید یا لکنت زبان:-

من-من-من-شیشه را نشکستم.

(۷) با تواریخ، اعداد، و کلمات وقتی که لفظ "تا" یا "به" حذف شده باشد (در این باب §۶۸ نیز ملاحظه شود):-

فروردین-خرداد ۱۳۴۳
(یعنی از فروردین تا خرداد ۱۳۴۳)
۱۳۴۱-۱۳۳۵
(یعنی از ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۱)
۵°-10° صدبخشی
(یعنی از ۵ درجه تا 10 درجه‌ی صدبخشی)
۲٬۰۰۰-۱٬۵۰۰ کیلوگرم
قطار سریع السیر تهران-مشهد

(۸) در مکالمه‌ی دوجانبی:-

سخن مرا شنیدی؟ -درست نشنیدم.

یا بدین صورت:

-سخن مرا شنیدی؟
-درست نشنیدم.

(۹) برای نشان دادن افتادگی حروفی از یک کلمه یا جزئی از یک کلمه‌ی مرکب:-

نام کتاب چنین بود: "الاستعـ-د فی دقایق اا- ان."

(۱۰) برای پیوستن نام مؤلف یا نام کتاب به عبارتی منقول ازو یا از آن:-

برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است. -سعدی
ابر اگر آب زندگی بارد،
هرگز از شاخ بید بر نخوری. -گلستان

§۱۰۱-نیمخط (nim.xat)

(۱) برای جدا کردن هجاهای یک کلمه در تقطیع:-

کلمه‌ی "دانشکده" دارای چهار هجاست: دا-نش-ک-ده.

(۲) در آخر سطر مکتوب، یا مطبوع، وقتی که قسمتی از یک کلمه به سطر بعد برده شود (هیچگاه نیمخط را در اول سطر قرار ندهید):-

در پنجمین جنگ صلیبی شرکت کرد، و پس از باز-
گشت، مواجه با شورش مردم گردید.

تبصره-در زبانهای اروپائی، نیمخط در پیوستن اجزای کلمات مرکب بسیار بکار میرود. در دایرةالمعارف حاضر، نیمخط اعلام مرکب خارجی را حتی الامکان محفوظ داشته‌ایم (مانند "ایل-دو-فرانس"، که صورت اصل آن Île-de-France است).

استعمال نیمخط برای پیوستن اجزای کلمات مرکب در رسم الخط فارسی ندرةً در بعضی ترکیبات مأخوذ از فرنگیها دیده میشود (مانند "پیمان گس-گلشائیان"). ترکیب "نقطه-ویرگول" که در فصل حاضر بکار برده شد از این قبیل است.

§۱۰۲-سه‌نقطه

سه‌نقطه علامت کلمات یا جمله‌های محذوف است:-

حسنک وزیر، با عزمی راسخ و خاطری آزاد، زن و فرزند، جاه و مقام، و . . . را بدرود گفت.

تبصره-در زبانهای اروپائی، سه‌ستاره (☆☆☆) نیز بهمین معنی بکار میرود.

§۱۰۳-آپوستروف

آپوستروف نشانه‌ی محذوف بودن حرف یا حروفی

است (قسمت ۵ از §۱۸ و نیز §۲۳ ملاحظه شود).

فصل سیزدهم

چاپ

§۱۰۴ـ مقدمه

دقت در چاپ یک کتاب از لحاظ خالی بودن آن از اغلاط چاپی، و از جهت زیبائی، و هم از نظر رعایت فواصل خالی بین کلمات و نقطه‌گذاری، کار خواننده‌ی آن یا مراجعه‌کننده‌ی بدان را تسهیل میکند، و بر رغبت او به خواندن کتاب و بر فایده‌رسانی آن می‌افزاید. بهمین جهت، همزمان با پیشرفت تألیف دایرةالمعارف فارسی، مطالعاتی طولانی در باب وسایل چاپ کردن آن صورت گرفت، و ما را با مشکلاتی تازه مواجه ساخت. هدف ما این بود که کتاب از لحاظ کیفیت چاپ نیز ممتاز باشد، و با کتابهای ممتاز فرنگی برابری کند. درمقابل این هدف، دست و پای ما بسته به امکانات بسیار محدود «الفبای فارسی» بود، که از مزایای الفبای لاتینی و تسهیلات و علامات مناسب با این الفبا عاری است. معذلک، با وجود این محدودیتها، و گاه با سست کردن بعضی از آنها، تا حدی به هدف خود نائل شدیم. اینک شرح مختصر روشی که در نتیجه‌ی مطالعات سابق الذکر اتخاذ شده است.

§۱۰۵ـ حروف فارسی

هر کس کتابی را که با حروف لاتینی چاپ شده است باز کند، متوجه فواصل «سفید» (خالی) یکنواخت قبل از هر کلمه و پس از آن میشود. درج این فواصل در چاپ به تشخیص دادن کلمات کومک و خواندن کتاب را تسهیل می‌کند. اگرچه بسبب خصوصیات اشکال الفبای فارسی رعایت این امر بدان حد مقدور نیست، تا سرحد امکان در مراعات آن کوشش بعمل آمده است و، بر حسب درشتی یا نازکی حروف، و با رعایت رسم الخط کتاب که در فصل یازدهم مذکور شد، فاصله‌ای سفید در طرفین هر کلمه درج شده است. از علامات مزاحم در این راه سرکشهای کاف و گاف مفرد و اول است، که ناچار آنها را در هنگام حروفریزی کوتاه کردیم، و اگرچه در آغاز بعضی از دوستان ما را بسبب این جسارت (!) ملامت کردند، بعدها آثار خود را با «حروف دایرةالمعارف» (حروفی که دایرةالمعارف حاضر با آنها چاپ شده است) بطبع رسانیدند. بهر حال، در نتیجه‌ی این تصرف جزئی، بعضی فواصل نازیبا و مخلّ که در چاپ عادی فارسی دیده میشود برطرف میگردد، و مثلا کلمه‌ای که معمولا بصورت «آناکساگوراس» چاپ میشود در کتاب حاضر بصورت «آناکساگوراس» درمیآید. در باب انواع حروف و ارقامی که در کتاب حاضر مورد استفاده بوده است فصل دوم ملاحظه شود.

§۱۰۶ـ بعضی از مراحل چاپ کتاب حاضر

برای چاپ هر صفحه‌ی این کتاب تعدادی حروفچین، مصحح، و رسّام و ظریفکار بذل همت و صرف حوصله‌ی فراوان کرده‌اند. شرح کلیه‌ی مراحلی که طی شده است تا یک صفحه‌ی کتاب بصورتی که بدست خواننده میرسد درآید طولانی و ملال‌انگیز است. در صفحات ۷۴ـ۷۵، در مورد چند مقاله، بعضی از مراحلی که از هنگام فرستادن مقالات (یا، باصطلاح حروفچینها، اَخبار) به چاپخانه تا آماده شدن صفحه برای فیلمبرداری و سپس چاپ نهائی طی میشود نمایش داده شده است.

کسانی که با چاپ آثار فارسی سر و کار دارند با مشاهده‌ی این نمونه، که از لحاظ طبع از ساده‌ترین قسمتهای دایرةالمعارف است، ملاحظه میفرمایند که امور چاپی دایرةالمعارفـمخصوصاً به جهت اشتمال مقالات بر اقسام حروف فارسی، انواعی از حروف لاتینی و احیاناً یونانی، علامات علمی، و جز آنهاـکار آسانی نبوده است، و حسن انجام آن جز بدست اشخاص بصیر و دقیق و امین امکان‌پذیر نبوده. بنا بر این، جا دارد که در این مقام از زحمات و خدمات آقای ناصر سرلتی، که سرپرستی امور چاپی را به عهده داشته‌اند، و آقای مهدی محیی‌الدین کرمانی، که نیز سهم مهمی در حسن چاپ کتاب داشته‌اند، صمیمانه تشکر کنیم.

فصل چهاردهم

کلمات یونانی و لاتینی

§۱۰۷ـ مقدمه

سابقاً (§۳۲) به تشتتهای ناشی از طرق مختلف قرائت

کلمات یونانی و لاتینی در اعلام و اصطلاحات اشاره کردیم. اینک، بر طبق وعده‌ی سابق (بند ۳ از ۳۴§)، به قواعد تلفظ کلمات یونانی و لاتینی میپردازیم.

۱۵۸§ــالفبای یونانی و قواعد تلفظ

فهرست الفبای یونانی و نام مشهور و صدای تقریبی هر یک از آنها در جدول ذیل ملاحظه میشود.

جدول الفبای یونانی و تلفظ آنها

بزرگ	کوچک	نام		تلفظ تقریبی
A	α	آلفا	(ālfā)	ā
B	β	بتا	(betā)	b
Γ	γ	گاما	(gāmmā)	g
Δ	δ	دلتا	(deltā)	d
E	ε	اپسیلون	(epsilon)	e
Z	ζ	زتا	(zetā)	z
H	η	اتا	(etā)	e
Θ	θ	تتا*	(tetā)	t
I	ι	یوتا	(yotā)	i
K	κ	کاپا	(kāppā)	k
Λ	λ	لامبدا**	(lāmbdā)	l
M	μ	مو	(mu)	m
N	ν	نو	(nu)	n
Ξ	ξ	کسی	(ksi)	ks
O	ο	اومیکرون	(omikron)	o
Π	π	پی	(pi)	p
P	ρ	رو	(ro)	r
Σ	σ, ς	سیگما	(sigmā)	s
T	τ	تاو	(tă)	t
Υ	υ	اوپسیلون	(upsilon)	u, ü
Φ	φ	فی	(fi)	f
X	χ	خی	(xi)	x
Ψ	ψ	پسی	(psi)	ps
Ω	ω	اومگا	(omegā)	o

چنانکه قبلا گفته شده است، اعلام و اصطلاحات مربوط به یونان باستان در ممالک مختلف بطرق مختلف تلفظ می‌شوند. تلفظهائی که ذیلا خواهد آمد، و در کتاب حاضر بکار رفته است آنهائی است که (البته با قید احتمال) نزدیک به تلفظهای رایج در آتیک در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح شمرده شده است.

قواعد تلفظ

(۱) صداهای حروف همانهاست که در جدول مندرج است، مگر در موارد مذکور در قواعد آتیه.

(*) این تلفظ و نام حرف θ بر طبق آنچه در فارسی رایج است ضبط شده. تلفظ اصلی این حرف مطابق «ث» در عربی یا مطابق th است.

(**) در فارسی اغلب لاندا (lāndā) گویند.

(۲) ترکیبات ذیل از دو مصوت دارای صداهای آتی الذکر هستند:

ترکیب	صدا	ترکیب	صدا
αι	āy	οι	oy
αυ	ă	ου	u
ει	ey	υι	ui
ευ	eu		

(۳)* علامت « ʽ » در بالای یک مصوت واقع در ابتدای کلمه در حکم h مسبوق بر این مصوت، و در بالای دومین حرف هر یک از ترکیبات مذکور در بند (۲) فوق الذکر در حکم h مسبوق بر این ترکیب است.

(۴)* ρʽ صدای rh دارد.**

(۵) γ پیش از γ، κ، χ، و ξ صدای n دارد.

امثله

کلمه	تلفظ	ضبط فارسی
Αιας	āyās	آیاس
Ακταιον	ākιayou	آکتایون
Αντιοχεια	āntioxeyā	آنتیوخیا
Ευρωπος	europos	ائوروپوس
ʽΑλυς	hālus	هالوس
ʽΕλενη	helene	هلنه
ʽΙστιαιος	histiayos	هیستیایوس
ʽΟμηρος	homeros	هومروس
Αʽιμων	hāymon	هایمون
ʽΡαγαι	rhāgāy	راگای [بجای رهاگای]
Σαγγαριος	sāngārios	سانگاریوس

۱۵۹§ــالفبای لاتینی و قواعد تلفظ

فهرست الفبای لاتینی و نام مشهور و صدای هر یک از آنها در جدول صفحه‌ی ۷۶ مندرج است.

تلفظ الفبای لاتینی در ممالک مختلف متفاوت است، و معمولا در مملکت واحد هم تلفظ در موارد مختلف متفاوت میباشد؛ مثلا در فرانسه یک «تلفظ لاتینی به سبک فرانسوی» و در انگلستان یک «تلفظ لاتینی به سبک انگلیسی» وجود دارد. از طرف دیگر، کلیسای کاتولیک تقریباً تلفظ رایج بین قرون ۵م و ۷م بعد از میلاد مسیح را، با تغییراتی ناشی از تأثیر زبان ایتالیائی، محفوظ داشته است. اصیلترین، یکنواخترین، و باقاعده‌ترین طریق تلفظ همان تلفظی است

(*) علامت " ʽ " در نقل کلمات یونانی به لاتینی، بر طبق قواعد (۳) و (۴)، بصورت h نقل شده است؛ مثلا، کلمات ʽΑλυς و ʽΡαγαι به لاتینی بترتیب به صورتهای Halys و Rhagae نقل میشوند.

(**) این قاعده وقتی ρʽ در اول کلمه واقع باشد در کتاب حاضر رعایت نشده است.

چند مرحله از چاپ قسمتی از

"اخبار" بصورتی که به چاپخانه فرستاده میشود.

(مقیاس: ۱/۳)

رسیدگی شد

رسیدگی شد

رسیدگی شد

رسیدگی شد

Darfur

Darlan

نمونه‌ی اوّل واصل از چاپخانه و غلطگیری اوّل

(مقیاس: ۱/۱)

دار فور[1] یا **دار فور** (dārfur) (هر دو) [بمعنی دیار فور]، مملکت سابق، غ جمهوری سودان، از ل به صحرای لیبی محدود بود. سیمای طبیعی مهم آن رشته کوهی است موسوم به جبل مره (jabale mara) که از ل به ج در قسمت مرکزی آن ممتد است، و ارتفاعش به ۳۵۲۴ متر میرسد. قوم قور که این ناحیه از آنها نام گرفته است اصلا از جبل مره بودند. مملکت دارفور در قرن ۱۵م تأسیس شد. در ۱۸۷۴ (۱۲۹۱ هق) مصریها آنرا گرفتند، و چندی تحت حکومت سلاطین دست‌نشانده خدیو مصر بود، و با درگرفتن (۱۸۸۱) نهضت محمد احمد ابن‌عبدالله تحت حکومت او و سپس جانشینان وی درآمد، و با سقوط (۱۸۹۸) این سلسله به سودان انگلیس و مصر منظم شد، و پس از شورش ۱۹۱۵ از ایالات سودان گردید، و سلطان آن فقط در امور داخلی داخله مداخله داشت

دارقطنی (dāraqotni) شهرت **ابوالحسن علی ابن عمر**، ۳۰۶-۳۸۵ هق، محدث بزرگ و ادیب و فقیه شافعی. نسبتش به محله‌ی دار القطن (از daro qotn) (بغداد) است در بغداد، بصره، کوفه، و واسط تحصیل کرده، و به مصر و شام سفر نمود. در بغداد وفات یافت، و نزدیک مقبره معروف کرخی بخاک سپرده شد. بعضی وی به تمایلات شیعی منسوب کرده اند. از آثار معروفش کتاب السنن معروف به سنن دارقطنی (چاپ دهلی، ۱۳۰۶ و ۱۳۱۵ هق)؛ کتاب علل الحدیث؛ کتاب الافراد؛ الالزامات علی الصحیحین؛ و کتاب القرآات است.

دارکوب (dār.kub)، پرنده‌ای بالارونده که در همه جا (جز استرالیا و ماداگاسکار) یافت میشود و از جنبه‌ی علمی جز تیره‌ی پیکیدای (Pikidae) است. دارکوبها نوعا منقاری تیز و اسکنه‌مانند دارند که با آن تنه‌ی درختها را سوراخ می‌کنند، و زبانی دراز و خاردار دارند که بوسیله آن طعمه‌ی خود را میگیرند. صدای نوک دارکوب در موقع کوبیدن درخت مشخص آنست. نرهای آن معمولا دارای تاج قرمز یا نارنجی هستند.

دارلان[2]، **ژان فرانسوا** (ǰāN frānsuā dārlāN)، ۱۸۸۱-۱۹۴۲، دریاسالار فرانسوی. در ۱۹۳۹ فرمانده ناوگان فرانسه شد، و در حکومت ویشی وزیر دریاداری گردید (۱۹۴۰). پس از سقوط پ. لاوال، در فوریه‌ی ۱۹۴۱ نایب نخست وزیر و وزیر خارجه شد، و مارشال پتن او را بجانشینی خود نامزد کرد. طرفدار همکاری اقتصادی با آلمان بود. در آوریل ۱۹۴۲ لاوال بر سر کار بازگشت، و دارلان وزارت را از دست داد ولی فرمانده نیروهای مسلح فرانسه گردید. در نوامبر ۱۹۴۲ که متفقین در آفریقای شمالی پیاده شدند، دارلان بطرف متفقین رفت، و کمیسر عالی در افریقای شمالی شد، و کمی بعد بدست یک جوان فرانسوی ضد فاشیست مقتول گردید.

(۱) darfur

(۲) Darlam

شماره‌ها در صفحه بندی اصلاح کُد

یک ستون دایرةالمعارف فارسی

نمونه‌ی دوم (صفحه‌بندی‌شده) و غلطگیری دوّم

(مقیاس: ۱/۱)

دارقطنی

محمد احمد ابن عبدالله تحت حکومت او و سپس جانشینان وی درآمد، و با سقوط (۱۸۹۸) این سلسله به سودان انگلیس و مصر منضم شد، و پس از شورش ۱۹۱۵ از ایالات سودان گردید، و سلطان آن فقط در امور داخلی مداخله داشت.

دارقطنی (dāraqosni)، شهرت **ابوالحسن علی ابن عمر**، ۳۰۶–۳۸۵ هق، محدث بزرگ و ادیب و فقیه شافعی. نسبتش به مَحلّه‌ی دار القطن (dāro l.qotn) (بنداد) است. در بنداد، بصره، کوفه، و واسط تحصیل کرد، و به مصر و شام سفر نمود. در بغداد وفات یافت، و نزدیک مقبره‌ی معروف کرخی بخاک سپرده شد. بعضی وی را به تمایلات شیعی منسوب کرده‌اند. از آثار معروفش کتاب السنن، معروف به سنن دارقطنی (چاپ دهلی، ۱۳۰۶ و ۱۳۱۰ هق)؛ کتاب علل الحدیث؛ کتاب الافراد؛ الزامات علی الصحیحین؛ و کتاب القراآت است.

دارکوب (dār.kub)، پرنده‌ای بالارونده که در همه جا (جز استرالیا و ماداگاسکار) یافت میشود، و از جنبه‌ی علمی جزء تیره‌ی پیکیدای (Pici-dae) است. دارکوبها نوعاً منقاری تیز و اسکنه‌مانند دارند که با آن تنه‌ی درختها را سوراخ میکنند، و زبانی دراز و خاردار دارند که بوسیله‌ی آن طعمه‌ی خود را میگیرند. صدای نوک دارکوب در موقع کوبیدن درخت مشخص آنست. نرهای آن معمولا دارای تاج قرمز یا نارنجی هستند.

دارلان[۲]، ژان فرانسوا (jāN frānsuā dārlaN)، ۱۸۸۱–۱۹۴۲، دریاسالار فرانسوی. در ۱۹۳۹ فرمانده ناوگان فرانسه شد، و در حکومت ویشی وزیر دریاداری گردید (۱۹۴۰). پس از سقوط پ. لاوال، در فوریه‌ی ۱۹۴۱ نایب نخست‌وزیر و وزیر خارجه شد، و مارشال پتن او را بجانشینی خود نامزد کرد. طرفدار همکاری اقتصادی با آلمان بود. در آوریل ۱۹۴۲ لاوال بر سر کار بازگشت، و دارلان وزارت را از دست داد، ولی فرمانده نیروهای مسلح فرانسه گردید. در نوامبر ۱۹۴۲ که متفقین در افریقای شمالی پیاده شدند، دارلان بطرف متفقین رفت، و کمیسر عالی در افریقای شمالی شد، و کمی بعد بدست یک جوان فرانسوی ضد فاشیست مقتول گردید.

(۱)Darfur
(۲)Darlan

دارقطنی

محمد احمد ابن عبدالله تحت حکومت او و سپس جانشینان وی درآمد، و با سقوط (۱۸۹۸) این سلسله به سودان انگلیس و مصر منضم شد، و پس از شورش ۱۹۱۵ از ایالات سودان گردید، و سلطان آن فقط در امور داخلی مداخله داشت.

دارقطنی (dāraqotni)، شهرت **ابوالحسن علی ابن عمر**، ۳۰۶–۳۸۵ هق، محدث بزرگ و ادیب و فقیه شافعی. نسبتش به محلّه‌ی دار القطن (dāro l.qotn) (بنداد) است. در بنداد، بصره، کوفه، و واسط تحصیل کرد، و به مصر و شام سفر نمود. در بنداد وفات یافت، و نزدیک مقبره‌ی معروف کرخی بخاک سپرده شد. بعضی وی را به تمایلات شیعی منسوب کرده‌اند. از آثار معروفش کتاب السنن، معروف به سُنَن دارقطنی (چاپ دهلی، ۱۳۰۶ و ۱۳۱۰ هق)؛ کتاب علل الحدیث؛ کتاب الافراد؛ الزامات علی الصحیحین؛ و کتاب القراآت است.

دارکوب (dār.kub)، پرنده‌ای بالارونده که در همه جا (جز استرالیا و ماداگاسکار) یافت میشود، و از جنبه‌ی علمی جزء تیره‌ی پیکیدای (Pici-dae) است. دارکوبها نوعاً منقاری تیز و اسکنه‌مانند دارند که با آن تنه‌ی درختها را سوراخ میکنند، و زبانی دراز و خاردار دارند که بوسیله‌ی آن طعمه‌ی خود را میگیرند. صدای نوک دارکوب در موقع کوبیدن درخت مشخص آنست. نرهای آن معمولا دارای تاج قرمز یا نارنجی هستند.

دارلان[۱]، ژان فرانسوا (jāN frāNsuā dārlāN)، ۱۸۸۱–۱۹۴۲، دریاسالار فرانسوی. در ۱۹۳۹ فرمانده ناوگان فرانسه شد، و در حکومت ویشی وزیر دریاداری گردید (۱۹۴۰). پس از سقوط پ. لاوال، در فوریه‌ی ۱۹۴۱ نایب نخست‌وزیر و وزیر خارجه شد، و مارشال پتن او را بجانشینی خود نامزد کرد. طرفدار همکاری اقتصادی با آلمان بود. در آوریل ۱۹۴۲ لاوال بر سر کار بازگشت، و دارلان وزارت را از دست داد، ولی فرمانده نیروهای مسلح فرانسه گردید. در نوامبر ۱۹۴۲ که متفقین در افریقای شمالی پیاده شدند، دارلان بطرف متفقین رفت، و کمیسر عالی در افریقای شمالی شد، و کمی بعد بدست یک جوان فرانسوی ضد فاشیست مقتول گردید.

صورت نهائی چاپ‌شده

(مقیاس: ۲/۳)

نمونه‌ی آماده برای فیلمبرداری (نمونه‌ی نهائی واصل از چاپخانه، بوسیله‌ی ظریفکاران تکمیل میشود، و حرکات و سایر علاماتی که وسایل آنها در چاپخانه نیست با دست رسم میشود).

(مقیاس: ۱/۱)

دارقطنی

محمد احمد ابن عبدالله تحت حکومت او و سپس جانشینان وی درآمد، و با سقوط (۱۸۹۸) این سلسله به سودان انگلیس و مصر منضم شد، و پس از شورش ۱۹۱۵ از ایالات سودان گردید، و سلطان آن فقط در امور داخلی مداخله داشت.

دارقطنی (dāraqotni)، شهرت **ابوالحسن علی ابن عمر**، ۳۰۶–۳۸۵ هق، محدث بزرگ و ادیب و فقیه شافعی. نسبتش به محلّه‌ی دار القطن (dāro l.qotn) (بنداد) است. در بنداد، بصره، کوفه، و واسط تحصیل کرد، و به مصر و شام سفر نمود. در بنداد وفات یافت، و نزدیک مقبره‌ی معروف کرخی بخاک سپرده شد. بعضی وی را به تمایلات شیعی منسوب کرده‌اند. از آثار معروفش کتاب السنن، معروف به سنن دارقطنی (چاپ دهلی، ۱۳۰۶ و ۱۳۱۰ هق)؛ کتاب علل الحدیث؛ کتاب الافراد؛ الزامات علی الصحیحین؛ و کتاب القراآت است.

دارکوب (dār.kub)، پرنده‌ای بالارونده که در همه جا (جز استرالیا و ماداگاسکار) یافت میشود، و از جنبه‌ی علمی جزء تیره‌ی پیکیدای (Pici-dae) است. دارکوبها نوعاً منقاری تیز و اسکنه‌مانند دارند که با آن تنه‌ی درختها را سوراخ میکنند، و زبانی دراز و خاردار دارند که بوسیله‌ی آن طعمه‌ی خود را میگیرند. صدای نوک دارکوب در موقع کوبیدن درخت مشخص آنست. نرهای آن معمولا دارای تاج قرمز یا نارنجی هستند.

دارکوب

دارلان[۱]، ژان فرانسوا (jāN frāNsuā dārlāN)، ۱۸۸۱–۱۹۴۲، دریاسالار فرانسوی. در ۱۹۳۹ فرمانده ناوگان فرانسه شد، و در حکومت ویشی وزیر دریاداری گردید (۱۹۴۰). پس از سقوط پ. لاوال، در فوریه‌ی ۱۹۴۱ نایب نخست‌وزیر و وزیر خارجه شد، و مارشال پتن او را بجانشینی خود نامزد کرد. طرفدار همکاری اقتصادی با آلمان بود. در آوریل ۱۹۴۲ لاوال بر سر کار بازگشت، و دارلان وزارت را از دست داد، ولی فرمانده نیروهای مسلح فرانسه گردید. در نوامبر ۱۹۴۲ که متفقین در افریقای شمالی پیاده شدند، دارلان بطرف متفقین رفت، و کمیسر عالی در افریقای شمالی شد، و کمی بعد بدست یک جوان فرانسوی ضد فاشیست مقتول گردید.

که «رومی» محسوب، و تلفظ عصر طلائی ادب لاتینی (قرن اول بعد از میلاد) شمرده میشود. در کتاب حاضر همین تلفظ اختیار شده است.

در طریق رومی، جز در موارد استثنائی معدودی که خواهد آمد، هیچ حرفی غیر ملفوظ نیست، و هر مصوت صدای مشخصی دارد*.

جدول الفبای لاتینی و تلفظ آنها

بزرگ	کوچک	تلفظ	بزرگ	کوچک	تلفظ
A	a	ā	N	n	n
B	b	b	O	o	o
C	c	k	P	p	p
D	d	d	Q	q	k
E	e	e	R	r	r
F	f	f	S	s	s
G	g	g	T	t	t
H	h	h	U	u	u
I	i	i	V	v	v
J	j	y	X	x	ks
K	k	k	Y	y	u
L	l	l	Z	z	z
M	m	m			

قواعد تلفظ

(۱) صداهای حروف همانهاست که در جدول مندرج است، مگر در موارد مذکور در قواعد آتیه.

(۲) ترکیبات ذیل از دو مصوت دارای صداهای آتی الذکر هستند:

ترکیب	صدا	ترکیب	صدا
ae	āy	ei	ey
au	ă	oi	oy

(۳) ترکیب ch صدای k، و ترکیب th صدای t دارد (تلفظ ch مانند kh و تلفظ th مانند th نیز صحیح است).

امثله

اصل کلمه	تلفظ	ضبط فارسی
Cicero	kikero	کیکرو
Aemilius	āymilius	آیمیلیوس
Thymus	tümus	توموس
serpyllum	serpüllum	سرپولوم (سرپوللوم)
Aurelianus	ăreliānus	آورلیانوس
Jupiter	yupiter	یوپیتر
Maeotis	māyotis	مایوتیس
Neapolis	neāpolis	نئاپولیس
Odoacer	odoāker	اودوآکر
Helvii	helvii	هلویئی

(*) اما مصوتها ممکن است بلند یا کوتاه باشند.

فصل پانزدهم

پایان

۱۱۵§ـ انحرافات و تشتتات

در آغاز این مدخل، جهات لزوم پیروی از نظامی منطقی را در تدوین کتابهای ارجاعی توضیح دادیم، و در فصول گذشته شرح نظامی را که اثر حاضر بر آن استوار است آوردیم. اگرچه کوشش فراوان بعمل آمده است که در تنظیم و تدوین کتاب از این نظام انحرافی روی ندهد، به جهاتی که بعضی از آنها در صفحات گذشته آمده است، استثناءً انحرافاتی واقع شده است. از اهمّ جهات مذکور میتوان تغییر برنامه‌ی کار و توسعه‌ی طرح اولیه‌ی دایرةالمعارف را، که در صفحه‌ی ۳ بدان اشاره شد، و نیز تغییراتی را که در کادر مؤلفین و مترجمین پیش‌آمد (§۶۷) نام برد. این عوامل و عواملی دیگر یا وابسته به آنها، از قبیل عدم امکان تعیین و تثبیت مطلعهای کتاب قبل از شروع به تهیه‌ی مقالات، سبب انحرافاتی از نظام موضوع برای این دایرةالمعارف گردیده است؛ اما، چنانکه گفته شد، این انحرافات استثنائی است. بعنوان نمونه، میتوان موضوع ارجاع به مقاله‌ای را که خود ارجاعی است نام برد، که البته از عیوب ارجاع است، ولی استثناءً در اثر حاضر راه یافته. از آن جمله است ارجاع در مقاله‌ی **تصوف** به خواجه عبدالله انصاری، که مقاله‌ی اصلی وی تحت عنوان **عبدالله انصاری** آمده است؛ ارجاع در مقاله‌ی **بهاءالدین ولد** به مولوی، که مقاله‌ی اصلی وی تحت عنوان **جلال‌الدین رومی** است؛ و ارجاع از **تورینگن** به ساکس‌ـوایمارـآیزناخ، که خود به **ساکس‌ـوایمار** ارجاع شده است. همچنین، بسبب عوامل مذکور، بعضی موضوعات هست که (براساس طرح اولیه) ساقط شده است، و حال آنکه موضوع‌های نظیر یا کم‌اهمیت‌تر از آنها در کتاب آمده است. مثلا، در کتاب حاضر مقاله‌ای برای ادبیات اسپانیولی یا ایتالیائی یا آلمانی دیده نمیشود، و حال آنکه مقاله‌ای ـ اگرچه کوتاه ـ در باب ادبیات ایسلندی درج شده است. امیدواریم که بعضی از این نقائص را در پایان مجلد دوم کتاب جبران کنیم.

غرض از ذکر این مطالب اینست که مراجعه‌کنندگان محترم مستحضر باشند که ما خود به نقائص اثر حاضر بخوبی واقفیم و بدانها معترف. مع ذلک ـ با توجه به اینکه اثر حاضر

در نوع خود اولین اثر فارسی است، و هم با توجه به مشکلاتی که در پیش بوده است ــ شاید حاصل کار را بتوان رضایت‌بخش دانست. البته قضاوتی که از این لحاظ ارزش دارد قضاوت مراجعه‌کنندگان به کتاب است.

۱۱۱۶ـ اصلاحات و توضیحات

در مراحل اولیه‌ی کار، که حجمی بسیار کوچکتر از اثر حاضر و زمانی بسیار کوتاهتر برای تألیف آن پیشبینی شده بود، اعتماد ما بر یکی دو کتابی بود که مأخذ ترجمه قرار داده شده بود و بر عین مقالاتی که به ما میرسید. با پیشرفت کار، متدرجاً به اشتباهاتی برخورد کردیم، و این امر بر دشواری کار ما افزود، بدین معنی که دفتر دایرةالمعارف را از صورت مرکزی برای دریافت و جمع‌آوری و تنظیم مقالات خارج ساخت، و کار تألیف را به کاری تحقیقی مبدل کرد. با عذرخواهی از مراجعین بمناسبت اغلاطی که در قسمتهای اولیه‌ی کتاب راه یافته است ــ و منشأ بسیاری از آنها مأخذ اولیه‌ی ترجمه یا مقالات واصل از بعضی از مؤلفین و نویسندگان بوده ــ در صفحات ۷۸ــ۷۹ به تصحیح این اغلاط و درج بعضی از توضیحات میپردازیم.

اصلاحات و توضیحات

موضع نیازمند اصلاح با ذکر مطلع (یا قسمتی از مطلع) مقاله‌ی مربوط و (معمولا) مشخصات آن موضع (صفحه، ستون، و سطر) آمـده است. سطور از بالا بـه پـایین شمرده میشوند، مگر وقتی علامت «—» بر شماره‌ی سطر مقدم باشد، که در این صورت سطرها از پایین به بالا شمرده میشوند.

اگر موضع نیازمند اصلاح در همان ستونی باشد که مطلع مقاله‌ی مربوط در آنست، شماره‌ی سطور از سطر اول مقاله یا سطر آخـر آن (در صورتی کـه در همـان ستون بـاشد) یا از آخرین سطر صفحه شمرده میشوند. اگر موضع نیازمند اصلاح در ستون مطـلع مقـاله نباشد (در این صورت مطلع مقاله بین قلاب، یعنی در داخل عـلامت «[ ]»، قـرار داده شده است) سطرها از بالا به پـایین از سطر اول ستون مربوط شمرده می‌شوند، مگر اینکه خلاف این مطلب تصریح شده باشد.

عـلامتی مـانند «۳/۱۲۳» یعنـی «صفحـه‌ی ۱۲۳، ستون سوم» و علامت «۲/۳/۱۲۳» یعـنی «صفحه‌ی ۱۲۳، ستون سوم، سطر دوم». علامتی مانند «تبجیر/تبخیر» یعنی لفظ طرف راست نادرست است و بـایـد بصورت منـدرج در طـرف چپ اصـلاح شود.

عنوان مقاله	مشخصات	اصلاحات و توضیحات
آب سنگین	۴/۲/۱۲	ذوبش/انجمادش
ابلق	۱/۲/۱۳	سموءل/سموأل
ابن العربی	۱/۱۶	مقاله‌ی جامعتری در باب وی در مجلـد دوم تحت عـنوان "محیی‌الـدین ابـن العـربی" خواهد آمد.
ابن ماکولا	۶/۱/۲۲	۴۳۵/۴۲۵
ابوالحسن ایلچی	۲/۲۴	بقول منتظم ناصری (جلد سوم)، وی در ۱۲۲۴ هق "به سفارت انگـلـیس منـتخب و روانـه گـردیـد." و در ۱۲۲۶ هق، همـراه سر گـور اوزلی، بـه ایران مراجعت کرد.
ابوالحسین عتبی	۲/۱/۲۵	عبدالله/عبیدالله
ابوبکر	۸/۲/۲۸	زدّه/رده
[ابوعلی سینا]	۸/۱/۳۴	المشرقیین/المشرقیه
آبیاری	۱۶/۲/۳۷—	تبجیر/تبخیر
اپینال	۲/۳/۴۰	ناحیه/ناحیه‌ی
[اتابک]	۷/۲/۴۱	دمشق/شام
[اتریش]	۳/۴۷	در سطـر پنجـم قسمت (۴)، عبارت "(۱۲ مـارس ۱۹۱۸)" زاید است؛ بعد از "سپتامبر"، "۱۹۱۹" اضافه شود.
[اتم]	۱۱/۱/۵۲—	ا./آ.
[اتم]	۴/۱/۵۲—	ر./و.
اتومبیل	۵/۱/۵۵	künyo/ku:nyo
اچمیادزین	۶/۲/۵۹—	üc/uc
احمد ابن طیب	۳/۲/۶۳	۲۸۶/۳۸۶
احمد شاه درانی	۳/۶۴	ظاهراً تاریخ ۱۱۸۷ هق برای وفات وی اصح است.
احمد لر	۲/۱/۶۵	۸۳۰/۸۲۹
آخن	۲/۲/۶۹	šāpel/šapel
[اخوان الصفا]	۱/۳/۶۹	یک/چهار
ادرنه	آخر/۱/۷۳	سلیم I/سلیم II
ادلارد	۴/۱/۷۴—	عبارت "و جبر" زاید است.
آذر کیوان	۷/۲/۸۰	پتنه/پاتنا
آراگون	۳/۲/۸۳	سوررئالیسیم/سوررئالیسم
[اردشیر بابکان]	۱/۳/۹۰	۲۲۶/۲۲۴
[ارمنستان]	۱۴/۱/۱۰۲—	۱۹۰/۱۸۹
[ارمنستان]	۷/۲/۱۰۲	۲۲۶/۲۲۴
[ارواد]	۱/۲/۱۰۵	طرسوس/طرطوس
اریسا	۳/۳/۱۱۱	ایرسا/ریشه‌ی ایرسا (→ زنبق)
آریوستو	۳/۲/۱۱۲	رولانه/اورلاندوی (در ایـن بـاب مقاله‌ی **رولان** ملاحظه شود.)
استبرق	۲/۱/۱۲۵	شرابه‌ی/شیرابه‌ی
اسحاق سامانی	۹/۳/۱۳۳	اسحق/اسحاق
اسرحدون	۴/۲/۱۳۶	ایلام/عیلام
[اسکاتلند]	۵/۲/۱۳۹	هایلند/هایلندز
اسکیمو	۸/۲/۱۴۳	منولوران/منولواران
اسماء ذات النطاقین	۱/۲/۱۴۵	netā-/notā-
اسماعیل سامانی	۴/۲/۱۴۶	۲۶۱/۲۶۰ (در باب تـرتیب امـرای این سلسلـه مقـاله‌ی **سامـانیـان** ملاحظه شود.)
اسماعیل I صفوی	۶/۲/۱۴۶—	برادرش/برادرزاده‌اش
اسماعیلیه	۸/۱/۱۴۷	قم/هق
آسور یا آشور	۴/۱/۱۴۹	شرغات/شرقاط
آسور یا آشور	۲/۱/۱۴۹—	۶۰۶/۶۰۶ قم
اصطفن ابن باسیل	۴/۳/۱۶۱	مأمون/عباسی
اصول الدین	۷/۳/۱۶۵	و غیره./و غیره آمده است.
آفت شیره	۱/۱/۱۷۳	**زنجیرک/زنجرک**
[افریقا]	۴/۱/۱۷۵ (جدول)	الجزیره/الجزایر
[افریقا]	۲/۴/۱۷۵ (جدول)	ایالت افریقائی پـرتغـال/مستعمره‌ی اسپانیا
آق سنقر	۲/۱۸۳ و ۳	مقـاله مغـلوط است و بـدین شرح اصلاح شود:

آق سنقر (āq sonqor) یا **آق سنقر برسقی** (e-borsoqi)، مکـنّی بـه **ابوسعـید** (abu.sa'id)، ملـقب به **قسیـم الـدوله** (qasimo 'd.dŏle)، و معـروف بـه **اتـابک آق سنقـر**، فـ ۵۲۰ هق، از سرداران و امرای ترک‌نژاد عهد سلطان محمد ابن ملـکشاه سلـجوقی و سلطان محـمود سلـجوقی. از خدمتـگزاران صدیق سلطان محمد بود، و شحنگی عـراق یـافت (۴۹۸ هق). اول بـار در ۵۰۷ هق به حکومت موصـل رسـیـد، و مـأمور دفع صلیـبیـون

عنوان مقاله	مشخصات	اصلاحات و توضیحات
		گردید. حلب را از حملهٔ صلیبیها ـ که از پشتیبانی دبیس ابن صدقه برخوردار بودند ـ نجات داد، و حکومت ولایت حلب را نیز بدست گرفت (۵۱۸ هق)، و بدین گونه، قسمتی از الجزیره و سوریهٔ شمالی را تحت لوای واحد درآورد. عاقبت در مسجد جامع موصل بدست یکی از فدائیان اسماعیلیه کشته شد. **آق سنقر** دیگری نیز بوده است ملقب به **قسیم الدوله** و معروف به **حاجب** (hājeb)، که از ممالیک ترک‌نژاد سلطان ملکشاه سلجوقی بوده است. وی در ۴۸۵ هق از جانب سلطان حکومت حلب یافت، و در آغاز از هواخواهان تتش بود، اما بعد از مرگ ملکشاه، به طرفداری برکیارق برخاست، و عاقبت مغلوب، و به امر تتش در نزدیکی حلب مقتول شد (۴۸۷ هق). این آق سنقر پدر عمادالدین زنگی بوده است.
[اکد]	۴/۳/۱۸۸	ایلام/عیلام
اکلیل الملک	۱/۳/۱۹۰	malek/malak
الاهکان سرنوشت	۴/۱/۱۹۷	رشته عمر/رشته‌ی عمر
البیان	۳/۱/۲۰۲	۱۵۰/ح ۱۶۰
[التاج]	۴/۱/۲۰۳	۱۵۰/ح ۱۶۰
الجامعة العربية	۱/۱/۲۰۴	العربية/العربیه
الحیوان	۳/۲/۲۰۶	۱۵۰/ح ۱۶۰
[آل خجند]	-۱/۳/۲۰۶	ساعد/صاعد
الفرج	-۴/۱/۲۱۱	زمان صفویه/ قرن هفتم هق
اللمع	۳/۱/۲۲۱	سراج/ابونصر سراج
[آلمان]	-۲۸/۳/۲۲۳	۱۹۵۴/۱۹۵۵
المعرب	۴/۱/۲۲۶	۵۳۹-۴۶۶/۵۴۰-۴۶۵
امامقلی خان	۲/۲۳۵ و ۳	تاریخ وفات ۱۰۴۲ است نه ۱۰۲۴. در سطر پنجم ستون سوم، بعد از "شاه" لفظ "صفی" اضافه شود.
[امپراطوری بریتانیا]	۱۴/۳/۲۳۸	آنتیکوا/انتیکوا
امشه	۲/۱/۲۴۶	سنکر/سنکر و
آملی	۱/۱/۲۴۷	āmoli/āmeli
آنتیوخوس III	۳/۱/۲۶۱	پسر و جانشین سلوکوس II/ پسر سلوکوس II و جانشین سلوکوس III
[انجمن معارف]	-۴/۳/۲۶۲	۱۳۱۶/۱۳۰۶
انقلاب روسیه	۲۲/۱/۲۷۶	نیکولای I/ نیکولای II
اوتو	۳/۱/۲۹۱	فرانتسیس/فرانتس
اوستا	۱۲/۱/۳۰۲	و پسرش شاپور/و در عهد شاپور ذوالاکتاف
ایاغچی	۳/۳/۳۱۸	./،
[ایران]	-۲۳/۲/۳۲۶ و۲۴-	ملا/ملّه
ایل ارسلان	۲/۳/۳۴۵	۵۵۱/۵۵۲
ایلک خان	۳/۱/۳۴۷ و ۴	عبارت ": خواهرزاده . . . بسلطنت نشست،" چنین اصلاح شود: ". وی خواهرزاده یا برادرزاده‌ی بغراخان، و بقولی، برادر او بود. بعد از بغراخان بسلطنت نشست،"
[ایلک‌خانیان]	۲/۲/۳۴۷ و ۳	عبارت "برادرزاده‌اش . . . بجایش نشست،" چنین اصلاح شود: "نصر ابن علی، معروف به ایلک خان بجایش نشست،"

عنوان مقاله	مشخصات	اصلاحات و توضیحات
ایوان مخوف	۱۵/۳/۳۵۲	س./ستفان
بابا شاه	۱/۲/۳۵۷	مد/فد
بارباروسا	۸/۲/۳۶۶ و ۹	سلیمان/سلیم
باربیزون	-۸/۲/۳۶۶	میه/میله
بارکزائی	۴/۲/۳۶۸	۱۲۷۹/۱۲۸۰
بارنتس، ویلم	۴/۱/۳۶۹	غرب/شرق
[بازه]	۶/۲/۳۷۲ و ۷	"(۵" و "و ۲)" بصورت "(۲,۵)" اصلاح شود.
بانه	۱۰/۲/۳۸۴	ج‌ش/ج‌غ
بجایه	۲/۱/۳۸۹	قسطنطنیه/قسنطینه
برء الساعه	۲/۱/۳۹۷	۳۱۳/۳۱۱
برسینه	۳/۱/۴۰۷	۳۲۴/۳۰۹
[برلین، کنگره‌ی]	۵/۳/۴۱۱	هرزگوین/هرزگووین
بساطی	۳/۲/۴۲۷	حصیر/حصیری
بستن کارخانه	۱/۳/۴۲۸	**کارخانه‌ی/کارخانه**
بوئونینستیا	۱/۳/۴۵۷	دونچو/دوتچیو
بوتولیسم	۱/۱/۴۵۸	botülism/botulism
[بوربون، آنتوان دو]	۲/۲/۴۶۱ آخر	روئن/روان
[بورژیا، سزار]	۱۱/۲/۴۶۲	سینیکالیا/سنیکالیا
بوشهر (بندر)	-۱۸/۲/۴۶۶	عبارت "در جنگ کوتاه ایران و انگلیس،" زاید است.
بولس حواری	۵/۳/۴۶۸	طرطوس/طارسوس
بولگانین	-۱/۲/۴۶۹	خروشف/خروشچف
بهاءالدین ولد	۴/۱/۴۷۵	مولوی/جلال‌الدین رومی
بهشهر	۷/۲/۴۷۹	۵۲/۲۵
بی. تی. یو	-۱/۱/۴۸۴	"/" به "و" تبدیل شود.
بیستون (ده)	۲/۱/۴۸۹	چمچال/چمچمال
بیمهرگان	۴/۱/۴۹۴	کاکاوان/کاواکان
پاپ (جدول)	صفحات ۴۹۹-۵۰۱	صورت لاتینی دیگر نام "یوآنس" عبارتست از "یوهانس".
پاتریسین	۸/۲/۵۰۲	پلبین/پلبینها
پاخر	-۲/۱/۵۰۳	سانکت/زانکت
پادوسبانان	۱۱/۲/۵۰۴ و ۱۳	دابوؤند/دابوؤند یا دابویه (۱۴۱-۴۰ یا ۱۴۲)
پاذگوسپان	-۲/۲/۵۰۴	پاذوگوسپان/پاذگوسپان
پارتنوژنز	۱/۲/۵۰۵	**زادن/با زادن**
[پارس]	۲۱/۲/۵۰۶	۳۳۰/۳۳۱
پارناسیان	۵/۲/۵۰۹	سولی‌پرودوم/سولی پرودوم
پازارگاد	۱۷/۳/۵۱۱	تاریخ ۳۳۶ قم اسقاط شود
	۲/۶۲۷	جای مقاله‌ی **ترسل** قبل از مقاله‌ی **ترس ماریاس** است.
[حساب دیفرانسیل و انتگرال]	۷/۱/۸۴۴ (از قسمت II)	$\int 2x.dx/2x.dx$
خارک	۲/۳/۸۷۴	مساحت ۱۶ کمه مأخوذ است از صفحه‌ی ۵ نشریه‌ی بدون تاریخی از شرکتهای عامل نفت ایران، دارای عنوان "طرح گچساران خارک". در مآخذ شرکت ملی نفت ایران (نقشه‌ی واگذاری شماره‌ی ۱۱۱)، مساحت جزیره ۲۰,۷۸ کمه ذکر شده است.
دایرةالمعارف	۱۵/۱/۹۵۸	ژزوئیتها/ژزوئیتها

فهرست مندرجات مدخل





آ[1] [از ریشه‌ی هندواروپائی، بمعنی آب]، نام چندین رود کوچك در اروپای شمالی و سویس.

ائا[2] (ea)، یکی از دوازده خدای اصلی سومریها و بابلیها که با آنو و انلیل (enlil) سه خدای مرتبه‌ی اول را تشکیل میداد. خدای اقیانوس و آبهای زیرزمینی، و شهر اریدو از مراکز پرستش وی بود.

ائتلافیه‌ی ایالات امریکا[3] یا **ایالات (یا کشور-های) مؤتلفه‌ی امریکا**، در تاریخ کشمة (۱۸۶۱-۶۵)، نام دولتی که ایالات جنوبی کشمة پس از خروج از جامعه‌ی ایالات متحده تشکیل دادند (← جنگ داخلی امریکا). وقتی که لینکلن به ریاست جمهور انتخاب شد هفت ایالت (کارولینای جنوبی، جورجیا، لویزیانا، میسی‌سیپی، فلوریدا، آلاباما، و تکزاس) از جامعه خارج شدند، و دولتی موقت در مانتگامری (آلاباما) تشکیل داده به طرح قانون اساسی برای خود پرداختند. پس از واقعه‌ی دژ سامتر (← چارلزتن) و احضار قشون از طرف لینکلن، چهار ایالت دیگر (آرکانساس، کارولینای شمالی، ویرجینیا، و تنسی) نیز به جداشدگان پیوستند، و شهر ریچمند (ویرجینیا) پایتخت شد؛ ج. دیویس به ریاست دولت ائتلافی انتخاب گردید، و ج. ف. بنجمین از اعضای برجسته‌ی دولت بود. تاریخ ائتلافیه همان تاریخ جنگ داخلی امریکا است که به شکست مؤتلفین پایان یافت. مردم ایالات مؤتلفه محرومیتهای بسیار و مهاجمات اتحادیه‌ی ایالات شمالی را با شهامت و مردانگی تحمل کردند، و تا پایان به ائتلافیه وفادار ماندند. انگلستان و فرانسه از شناسائی ائتلافیه خودداری کردند. عده‌ی داوطلبان سربازی کافی نبود، و سربازگیری نیز مورد موافقت قرار نگرفت. از همان اول کار ائتلافیه با مشکلات مالی طاقت فرسا روبرو بود، و پول کاغذی ارزش خود را بکلی از دست داد. اتحادیه پیاپی پیروزیهایی بدست‌آورد، و سرانجام با تسلیم ر. ا. لی در آوریل ۱۸۶۵ ائتلافیه سقوط کرد.

آئرودینامیك[4] (āerodināmik)، قسمتی از علم دینامیك (← مکانیك) که از حرکت هوا و سایر گازها و نیروهای ناشی از این حرکت و نیروهای وارد بر اجسام متحرك در گازها بحث میکند (نیز ← پرواز). از زمانی که بشر موفق به اختراع وسایط جوپیمای سریع‌السیر شده، علم آئرودینامیك، برحسب سرعت متحرك (مخصوصاً نسبت به سرعت صوت)، به چند شعبه منقسم شده است. (۱) آئرودینامیك زیرصوتی (zire-) که در آن سرعت متحرك کمتر از سرعت صوت (ح ۳۴۰ متر در ثانیه) فرض میشود. (۲) آئرودینامیك گردصوتی (gerde-)، برای سرعتهایی در حدود سرعت صوت. اگر سرعت طیاره کمتر از سرعت صوت باشد، مثل اینست که امواج صوتی هوای جلو طیاره را "آگاه" میکنند، و آن از مسیر طیاره بکنار میرود. اما اگر سرعت پرواز به سرعت صوت نزدیك شود، امواج صوتی را مجال آگاهانیدن قبلی هوا نخواهد بود، و طیاره با فشار راه خود را در هوا باز میکند، و بدین ترتیب تولید امواج ضربه‌ای میشود، و نیروهائی پدید میآید که عمدة غیرقابل پیش‌بینی هستند. (۳) آئرودینامیك ابرصوتی (abar-) مربوط است به حرکاتی که سرعتشان بقدر معتنابهی از سرعت صوت بیشتر باشد (مانند حرکت گلوله‌های سلاحهای آتشین)، و آن، قدیمترین قسمت علم آئرودینامیك است، و اینگونه حرکات، پس از کشف سلاحهای آتشین، در علم پرتابشناسی (بالیستیك) مورد بحث و تحقیق قرار گرفت، و نتایج آن در هواپیمائی بکار رفته است، و امروز این مبحث بهتر از آئرودینامیك گردصوتی شناخته شده است. (۴) سرعتهای قریب ۵ برابر سرعت صوت، که در وسایط و پرتابه‌هایی از قبیل بعضی موشکها (مانند موشك و-۲) بکار میرود، موضوع شعبه‌ی دیگری از آئرودینامیك است. (۵) بالاخره این علم شعبه‌ی دیگری دارد مربوط به سرعتهای بسیار زیاد در هوای رقیق، مانند هوای جو در ارتفاعات بسیار زیاد (بین ۸۰ کم و ۲۴۰ کم).

آئرولیت[5] (āerolit) یا **هواسنگ**: ← شهابسنگ.

ائمه‌ی اربعه: ← ائمه‌ی چهارگانه.

ائمه‌ی چهارگانه (a'emmeye) یا **ائمه‌ی اربعه** (arba'e)، در اصطلاح اهل سنّت، اطلاق میشود بر چهار تن مؤسسین مذاهب چهارگانه‌ی سنی، که عبارتند از ابوحنیفه، شافعی، مالك ابن انس، واحمد ابن حنبل، و مذاهب آنها بترتیب حنفی، شافعی، مالکی، و حنبلی نامیده میشوند.

ائوبویا[6] (euboyā)، یونانی حالیه **اویا** (eviā)، ایتالیائی **نگروپونته** (negroponte)، جزیره (۳٬۸۱۹ کمم؛ جم ح ۱۶۴٬۵۴۲)، دریای اژه، یونان، نزدیك بئوسی و آتیك. شهر عمده‌اش خالکیس است که با پل متحرکی به قاره‌ی اروپا مرتبط میباشد. بیشتر جزیره کوهستانی و کار مردم آن کشاورزی و پرورش احشام است. از ۵۰۶ قم به دولت آتن تعلق داشت؛ در ۳۳۸ قم تحت تسلط مقدونیه درآمد، و در ۱۹۱ قم بدست دولت روم افتاد. پس از چهارمین جنگ صلیبی (۱۲۰۹) بدست ونیزیها افتاد؛ در ۱۴۷۰ ترکهای عثمانی آنرا متصرف شدند.

ائوپاتور[7] (eupātor)، لفظ یونانی، بمعنی نیك پدر، که لقب بعضی فرمانروایان قدیم بوده است.

ائوپومپوس[8] (eupompos)، نقاش یونانی قرن چهارم قم؛ مة سیکوئون و پایه‌گذار مکتب سیکوئونی در نقاشی. تنها اثری که ازو مانده برنده‌ای در مسابقات المپیك است.

ائوترپه[9] (euterpe)، موز موسیقی؛ ← موزها.

ائوتوخس[10] (eutuxes)، ح ۳۷۸-ح ۴۵۲، از رؤسای دینی در قسطنطنیه. وی رهبر مخالفان ← مذهب نسطوری و مؤسس بدعت ائوتوخسی بود که صورت افراطی ← مذهب وحدت طبیعت است. ← شورای خالکدون این بدعت را محکوم کرد (۴۵۱).

ائوتوخیدس[11] (eutuxides)، پیکرتراش یونانی قرن چهارم قم؛ شاگرد لوسیپّوس. بهترین اثری که از وی مانده مجسمه‌ی معروف به اقبال است که تمثیلی است از شهر انطاکیه که جزئیات آن بدقت پرداخته شده؛ یك نمونه‌ی مرمرین آن در موزه‌ی واتیکان محفوظ است.

ائوتوخیوس (eutuxios)، ← سعید ابن البطریق.

الوتودموس[12] (eutudemos)، پادشاه و بانی عظمت بلخ قدیم. در ح ۲۱۲ قم آنتیوخوس III به کشور او تاخته وی را مغلوب و دست‌نشانده‌ی خود کرد.

الوجنیو (eujenio)، اسم ایتالیائی؛ ← الوگنیوس.

ائوخنیو (euxenio)، اسم اسپانیولی؛ ← ائوگنیوس.

الودموس[13] (eudemos)، نق ح ۳۲۰ قم، ریاضی-دان یونانی و مورخ علوم؛ از شاگردان ارسطو.

---

(۱) A (۲) Ea (۳) Confederacy; Confederate States of America (۴) aerodynamics (۵) aerolite (۶) Euboea (۷) Eupator (۸) Eupompus (۹) Euterpe (۱۰) Eutyches (۱۱) Eutychides (۱۲) Euthydemus (۱۳) Eudemus

ائـودوکسـوس[1] (eudoksos)، ح ۴۰۸ قم-ح ۳۵۵ قم، ریاضیدان و منجم بزرگ یونانی، از اهل کنیدوس، که بعضی او را از بزرگترین ریاضیدانان جهان شمردهاند. وی احکام مربوط به تناسب را در مورد مقادیر اصم تعمیم داد، و ظاهراً مطالب مقالهی پنجم کتاب اصول هندسهی اقلیدس از اکتشافات اوست. تحقیقات قابل توجه دیگر نیز در هندسه دارد. بقول استرابون وی کشف کرد که طول سال شمسی شش ساعت از ۳۶۵ شبانروز بیشتر است. ائودوکسوس اول منجمی است که به توجیه علمی حرکات خورشید و ماه و سیارات پرداخت.

آئورت یا **آئورط** (هر دو āort) یا **آئورتا** یا **آئورطا**، یکی از دو سرخرگی (← سرخرگ) که از قلب خارج میشود. آئورت از بطن چپ قلب روئیده ابتدا بالا میرود، و سپس بعقب و بجانب چپ خم میشود. آئورت تنهی اصلی دستگاه سرخرگها است، و خون را بتمام اعضای بدن جز ریهها میبرد. برای تصویر ← قلب؛ گردش خون.

آئورط (āort)، در تشریح: ← آئورت.

ائوروپوس[2] (europos)، شهر قدیم: ← دورا.

ائوروپه[3] (europe)، در اساطیر یونان، شاهزاده خانم فنیقی؛ دختر آگنور. زئوس که عاشق وی شده بود بصورت نرهگاو زیبای سفیدی نزد او آمد، و وی را بفریفت تا سوارش شد، و آنگاه



ائوروپه را به جزیرهی کرت (و بقولی به سرزمین اروپا) برد. درآنجا از زئوس مینوس را زاد. بعدها زن پادشاه کرت شد.

ائورودیکه[4] (eurudike) زن اورفئوس.

ائورومدون[5] (eurumedon)، رود کوچکی در پامفولیای قدیم، ج آسیای صغیر. در آنجا در ← جنگهای مدی، کیمون، سردار آتنی، ایرانیان را شکست داد (ح ۴۶۷ قم).

ائوریپوس[6] (euripos)، تنگهای بپهنای ۴۰ تا ۱٬۶۰۰ متر، میان جزیرهی ائوبویا و زمینلاد یونان.

ائوریپیدس[7] (euripides)، فنـ **اوریپید** (ĕripid)، ۴۸۰ یا ۴۸۵-۴۰۶ قم، شاعر تراژدیسرای یونانی. متجاوز از ۹۲ نمایشنامه نوشته که نوزده تای آنها در دست است، و مهمترین آنها عبارتست از هِلِن، هیپولیت، آلسِت، یون (ترجمهی فارسی هر چهار در ۱۳۳۸ هش در تهران چاپ شده)، آندروماک، مِدِه، زنان تروا، الِکترا، ایفیژنی در تاوریس، ایفیژنی در اولیس. ائوریپیدس مردی واقعبین و به مردم معاصر خود و حوادثی که روی میداد علاقهمند بود. به ارباب انواع اعتقادی نداشت.

ائوریک[8] (eurik)، لتـ **اواریکوس** (evārikus)، فت ح ۴۸۴، شاه (۴۶۶-ح ۴۸۴) ویزیگوتهای غربی در اسپانیا. تقریباً تمام شبهجزیرهی ایبری و بخشی از گل را گرفت؛ تولوز را پایتخت خود قرار داد. نخستین قانوننامهی ویزیگوت را صادر کرد.

ائوژنیو (eujenio)، اسم پرتغالی: ← ائوگنیوس.

ائوس[9] (eos)، در اساطیر یونان، مظهر سپیدهدم، دختر هوپریون و تیا؛ مادر بادها و ستارگان و ممنون؛ مطابق آورورا در اساطیر رومی.

آئوستا[10] (āostā)، شهر (جم ۲۱٬۹۸۴)، ل غ ایتالیا، کرسی ناحیهی وال دا آئوستا.

ائوستاکی[11]، **بارتولومئو** (bārtolomeo eustāki)، فت ۱۵۷۴، کالبدشناس ایتالیائی؛ کاشف بسیاری نکات کالبدی که آنها را در ضمن تصاویر جالب توجه نشان داده است (۱۵۵۲؛ چاپ ۱۷۱۴). از کشفیات او لولهی اوستاشی است.

ائوسن[12]، **دورهی** (eosen؛ فنس)، اولین دوره از دوران سوم از ازمنهی زمینشناسی. معمولا اوایل این دوره را بنام پالئوسن (pāleosen) مشخص میکنند. در دورهی ائوسن در البرز رسوبهای ضخیم توفهای آتشفشانی و گدازهها و سنگهای آهکی و در زاگروس سنگهای آهکی و ماسهسنگ و در سایر نواحی ایران سنگهای آهکی و ماسهسنگ و سنگهای رستی و سنگ گچ تشکیل شده است. درین دوره فعالیت آتشفشانی شدید بوده و پهنههای زیادی از گدازههای آتشفشانی پوشیده شده است. پستانداران پالئوسن حالت اولیه داشتند، ولی در قسمت بعدِ دورهی ائوسن، اجداد پستانداران کنونی، از جمله نوعی اسب بنام ائوهیپوس (eohippus)، ظاهر شدهاند.

ائوفروسونه[13] (eufrosune)، از الاهگان رحمت.

ائوکایروس[14] (eukāyros)، لفظ یونانی، بمعنی نیکبخت، که در القاب بعضی فرمانروایان قدیم آمده است.

ائوگنیوس (eugenios)، اسم یونانی برای مرد. بعضی اعلام مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Eugenio	ائوخنیو (euxenio)
آلمانی	Eugen	اویگن (oygen)
انگلیسی	Eugene	یوجین (yujin)
ایتالیائی	Eugenio	ائوجنیو (eujenio)
پرتغالی	Eugênio	ائوژنیو (euĵeniu)
فرانسوی	Eugène	اوژن (ĕĵen)
لاتینی	Eugenius	ائوگنیوس (eugenius)

ائوگنیوس[15] I (eugeniuse)، فت ۶۵۷، پاپ (۶۵۴-۵۷)؛ مت رم.

ائوگنیوس II، فت ۸۲۷، پاپ (۸۲۴-۲۷)، مت رم.

ائوگنیوس III، فت ۱۱۵۳، پاپ (۱۱۴۵-۵۳). اهل ایتالیا و از سیسترسیان و از دوستان ← قدیس برنار کلرووئی بود. آرنلد برشائی از اسباب آشفتگی دوران پاپی وی بود. دومین جنگ صلیبی (۱۱۴۷-۴۹) در دورهی پاپی او واقع شد.

ائوگنیوس IV، ۱۳۸۳-۱۴۴۷، پاپ (۱۴۳۱-۴۷)، مت ونیز. در ۱۴۳۹ ← شورای بال او را مخلوع اعلام کرد، و آمادئوس VIII را به نام فلیکس V به پاپی منصوب نمود. شقاقی که باین طریق ایجاد شد تا مرگ ائوگنیوس دوام یافت. شورای فرارا-فلورانس در زمان او تشکیل شد.

ائولی (eoli)، ناحیهی قدیم یونانی: ← آیولیا.

ائومنیدس[16] (eumenides): ← الاهگان انتقام.

آئوموری[17] (āomori)، شهر (جم ۱۸۸٬۵۳۲)، انتهای شمالی جزیرهی هونشو، ژاپن؛ بندر عمدهی قسمت شمالی جزیره.

ائونومیا[18] (eunomiā)، یکی از هورای.

ائوهمروس[19] (euhemeros)، ح ۳۰۰ قم، فیلسوف کورنهای یونانی که میگفت خدایان در اصل پهلوانان باستانی بودهاند که بمرور جنبهی خدائی یافتهاند.

اب (ab)، لفظ عربی، بمعنی پدر و صاحب. در اصطلاح دستور زبان عربی، این کلمه "مُعرَب به حروف است"؛ در حالت رفع بصورت ابو (abu)، در حالت نصب بصورت ابا، و در حالت جرّ بصورت ابی درمیآید (مانند "ابوبکر ابن ابی قحافه" و "یا ابا عبدالله"). نیز ← ابو؛ کنیه.

آب. ۱- نام ماه هشتم در تقویم شمسی ممالک عربی، که بعد از تموز و قبل از ایلول و دارای ۳۱ روز و مطابق ماه اوت فرنگی است. **۲-** نام ماه یازدهم سال عرفی و ماه پنجم سال دینی یهود، که دارای ۳۰ روز و مطابق ژوییه-اوت فرنگی است.

آب، جسمی مرکب از اکسیژن و ئیدروژن که فرمول شیمیائی آن H_2O است. ترکیب وزنی آن یک قسمت ئیدروژن و هشت قسمت اکسیژن میباشد. خالص آن مایعی است بیطعم و بیبو و شفاف، و مقدار کم آن بیرنگ ولی مقدار زیادش آبی بنظر میرسد. آب در دماسنجی اهمیت خاصی دارد: نقطهی انجمادش صفر درجه و نقطهی جوش آن صد درجهی صدبخشی انتخاب شده است. انبساط آب صورت خاصی دارد: چون دمای آن از دمای متعارفی به 4° صدبخشی تنزل کند منقبض میشود، و جرم مخصوصش در 4° بمنتهای بزرگی میرسد (یک سمک آب در دمای 4° یک گرم وزن دارد)؛ وچون باز آنرا سرد کنیم منبسط میشود، و در 0° صدبخشی بصورت یخ درمیآید که جرم مخصوصش در 0° صدبخشی ۰٫۹۹۹۸۷ است، و همین حالت استثنائی انبساط آب است که باعث ترکیدن حوضها و لولههای آب بهنگام یخبندان میشود. آب را بوسیلهی جوشانیدن میتوان بصورت بخار آب درآورد. در حرارت متعارفی نیز تبخیر میشود. آب خالص از جهت هدایت برق بسیار ضعیف است. از تأثیر آب بر بعضی فلزات و اکسیدهای فلزی باز و بر بعضی اکسید-

(۱) Eudoxus (۲) Europos (۳) Europa; Europe (۴) Eurydice (۵) Eurymedon (۶) Euripos (۷) Euripides (۸) Euric (۹) Eos (۱۰) Aosta (۱۱) Eustachi (۱۲) Eocene (۱۳) Euphrosyne (۱۴) Eukairos (۱۵) Eugenius (۱۶) Eumenides (۱۷) Aomori (۱۸) Eunomia (۱۹) Euhemerus

های دیگر اسید تولید میشود. ئیدرات نمکی است که مولکولهای آن بعدهٔ مشخصی از مولکولهای آب پیوسته‌اند. اجسام رطوبتگیر در مجاورت هوا آب جذب میکنند. آب یکی از بهترین حلالها است.

آب قریب ۷۰٪ سطح زمین را میپوشاند و از عوامل عمدهٔ فرسایش میباشد، که سطح زمین را پیوسته میساید، و موادی از آن جدا و بجای دیگر منتقل میکند. باران و رطوبت و پهنه‌های وسیع آب تأثیر مهمی در آب و هوا دارند. آب در زندگی نقش اساسی دارد، و قسمت اعظم پروتوپلاسم حیوان و نبات را تشکیل میدهد. در شیرهٔ نباتی و خون حیوان موجود و در فوتوسنتز عامل اساسی است.

آب طبیعی (رود، چشمه، باران، و غیره) هیچگاه کاملا خالص نیست. تصفیهٔ آب مشروب شهرها مشتمل است بر انعقاد و صاف کردن و گندزدائی. انعقاد بوسیلهٔ افزودن بعضی مواد (مثلا املاح آلومینیوم) بعمل میآید که باعث رسوب کردن باکتریها و سایر ذرات خارجی میشود، و باین ترتیب ۸۵٪ یا بیشتر باکتریها و ذرات معلق در آب را میتوان خارج کرد. صاف کردن بوسیلهٔ گذراندن از طبقات ماسهٔ نرم و گندزدائی (معمولا بوسیلهٔ کلور) بعمل میآید.

نیروی آب اهمیت اقتصادی زیادی دارد. نیز ← آب تبلور؛ آب دریا؛ آب سخت؛ آب سنگین؛ آب معدنی؛ عناصر اربعه.

ابا (abā)، لفظ عربی ؛ ← اب.

آباء کلیسا [= پدران کلیسا]، عده‌ای از نویسندگان مسیحی اواخر قرن اول میلادی تا پایان قرن هفتم، که به فضل و دانش و ایمان و دینداری و زهد و تقوی شهرت یافته‌اند. آثار آنان، که بزبانهای یونانی و لاتینی نوشته شده، در قرون اوایل بیشتر در اثبات حقانیت مسیحیت و سپس عمدةً در الاهیات و تفسیر کتاب مقدس یا مواعظ است. آباء کلیسا را بدو دستهٔ آباء پیش از نیقیه (از جمله ایگناتیوس انطاکی، قدیس کلمنس I، ترتولیانوس) و آباء پس از نیقیه (از جمله قدّیس آتاناسیوس، یوحنای زرین دهن، قدّیس باسیلیوس کبیر، قدیس آمبروسیوس، قدیس یوحنای دمشقی، قدیس هیرونوموس، قدیس گرگوریوس کبیر، قدیس آوگوستینوس) تقسیم کرده‌اند.

اباتر (abāter)، ده (جه ۱٬۲۵۴؛)، بخش حومهٔ شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم، ۸ کیلومتری لغ صومعه‌سرا. واقع در دشت و هوایش مرطوب است. محصولاتش برنج، توتون، چای، و مختصری ابریشم میباشد.

اباحه ؛ ← احکام پنجگانهٔ شرعی.

آباد (ābād)، ده (جه ۹۵۲؛)، دهستان سمل، بخش تنگستان، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ ۱۸ کیلومتری ل اهرم. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو، و شغل اهالی زراعت است.

ابادان(۱) (ebādān)، شهر (جه ۴۵۹٬۱۹۶)، ج‌غ نیجریه؛ کرسی ناحیهٔ خودمختار غربی. بوسیلهٔ راه آهن به لاگوس مرتبط است. صادراتش کاکائو، پنبه، و روغن نخل است.

آبادان، جزیره‌ای بطول ۶۴ کم و بعرض از ۳ کم تا ۲۰ کم، استان ششم، ج‌غ خوزستان، در دلتای شط‌العرب. از ل و ش به رودهای کارون و بهمنشیر، از غ به شط‌العرب، و از ج به خلیج فارس محدود است. شهر آبادان در آن واقعست. جزیره را بمناسبت مقبره‌ای منسوب به خضر (کنار بهمنشیر) جزیرةالخضر نیز میخواندند. جزیرهٔ آبادان از قرن پنجم قم و شاید پیش از آن مسکون بوده، و احتمالا بندر خاراکس (xārāks) که هرودوت از آن نام میبرد در آن بوده است. جزیره مدتها بین ایران و عثمانی متنازع‌فیه بود. و سرانجام بموجب پیمان ارزروم (۱۸۴۷) بطور قطع به ایران تعلق گرفت. اهمیت بین‌المللی آن در قرن بیستم بمناسبت تأسیسات نفتی شهر آبادان آغاز گردید.

آبادان، تا ۱۳۱۴ هش **عبادان** (abbādān)، شهر (عل ۲۲´ ۳۰°، طش ۱۵´ ۴۸°؛ فرازا ۳ متر؛ جه ۲۲۶٬۰۸۳ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، کنار ج‌غ جزیرهٔ آبادان، بر ساحل چپ شط‌العرب، بفاصلهٔ ۴۸ کیلومتری خلیج فارس. به دریای آزاد راه دارد. هوایش بسیار گرم و در تابستان از گرمترین نقاط مسکون ایران است. بسبب توسعهٔ سریع صنعت نفت ایران، آبادان بصورت بزرگترین تصفیه‌خانه و مرکز تولید نفت در آسیا و بزعمی بزرگترین واحد تولید نفت در دنیا درآمده است. دارای اسکله‌های بزرگ و کوچك است که نفتکشهای جهان برای حمل انواع محصولات نفتی از آنها استفاده میکنند. نفت خام بوسیلهٔ چندین لوله از نواحی نفتخیز اطراف بآن میرسد، و قسمتی در پالایشگاههای مختلف آن (بوسعت ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ متر مربع) تصفیه و بقیه با کشتی به خارج حمل میشود.

عبادان ظاهراً منسوب است به عَبّاد ابن حُصَین که در دورهٔ حجاج ثقفی و زمان خلافت عبدالملك اموی میزیسته. در زمان اصطخری (اواسط قرن چهارم هق) کنار دریا قرار داشته، و بعداً بسبب توسعهٔ دلتای شط‌العرب، بتدریج از دریا فاصله یافته، و در زمان ابن بطوطه (قرن هشتم هق) "دهی بزرگ در زمینی شوره‌زار" بوده است. بعدها ساکنین آن شوری اراضی کنار شط را برطرف کرده نخلستانها در دو طرف شط‌العرب و رود بهمنشیر بعمل آوردند، که هنوز از سیماهای جالب کناره‌های این دو رود میباشد. معذلك، عبادان، مانند اغلب شهرهای خوزستان، بتدریج رو به ویرانی گذاشت، و در اوایل قرن بیستم دهکده‌ای بیش نبود. در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت انگلیس و ایران قراردادی با شیخ محمره (خرمشهر) منعقد ساخت، و در جزیرهٔ آبادان بین آبادیهای بریم و بوارده به تأسیس پالایشگاه نفت پرداخت، و بدین طریق بنیاد عبادان جدید گذاشته شد که در ۱۹۵۱ پالایشگاه آن بزرگترین پالایشگاههای جهان بود. در ۱۳۱۴ هش نام عبادان به آبادان تبدیل گردید.

آبادان کنونی شهری است دارای دو جنبهٔ متناقض. یك قسمت آن بسیار مُدرن است، و برطبق اصول نوین شهرسازی ساخته شده، و ازین جهت در ایران بی‌نظیر میباشد. قسمت دیگرش "آبادان قدیم" و مناطق مسکونی کارگران شرکت نفت (ازقبیل حصیرآباد معروف) است، که مناطق اخیر حتی بقول یکی از نمایندگان محافظه‌کار مجلس انگلستان، از حیث کثافت و محقری در دنیا بی‌نظیر است.

آبادان، شهرستان (جه متجاوز از ۲۸۳٬۶۰۱)، استان ششم (خوزستان)، مشتمل بر قسمت اصلی جزیرهٔ آبادان؛ مرکزش شهر آبادان. از ل به شهرستان خرمشهر و از غ به شط‌العرب محدود است. بیشتر خاکش در دلتاهای کارون و شط‌العرب در ساحل خلیج فارس واقع شده؛ جنس خاك آن رسوبی و استعداد کشاورزی آن زیاد است. بعلت وجود صنعت نفت، از نظر بازرگانی و صنعت دارای اهمیت فراوانی است. هوایش گرم است؛ دما در تابستان به بیش از ۵۰° صدبخشی و در زمستان گاهی به حـ ۰° میرسد. محصول عمده‌اش خرما و حنا، و صنعت دستی تهیهٔ کیسه‌های حصیری مخصوص حمل خرما است.

آباده (ābāde)، بخش حومه (جه ۵۴٬۴۰۰؛)، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس). دارای ۱۰۸(؛) آبادی و هوای آن سردسیری است. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه، و صنعت دستی قالیبافی است. مرکز این بخش و مرکز شهرستان آباده شهر آباده است.

آباده، ده (جه ۸۰۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان آباده طشك، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۲۱ کیلومتری لغ نیریز. محصولاتش غلات و پنبه، و صنعت دستی قالیبافی است.

آباده، شهر (عل ۱۰´ ۳۱°، طش ۳۷´ ۵۲°؛ جه ۸٬۱۹۲ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان آباده، استان هفتم(فارس). اولین شهر کوهستانهای شمالی منطقهٔ فارس و بین دو رشتهٔ مرتفع واقعست و در حقیقت مدخل این منطقه بشمار میرود. مرکزی قدیمی ولی اعتبار آن مربوط بدورهٔ کریم‌خان زند میباشد، و ظاهراً بدستور او آباده نامیده شده است. بعلت نامساعد بودن عوامل جغرافیایی، از نظر شهری پیشرفتی نکرده است. فقط چون در خط مهاجرتهای فصلی ایل قشقائی قرار داشته دارای اهمیت نظامی بوده؛ سابقاً قلعهٔ معتبری داشته. منبت کاری و گیوه سازی آن معروف است.

آباده، شهرستان (جه حـ ۱۱۱٬۰۰۰؛)، استان هفتم (فارس)، در ل شهرستان شیراز؛ مرکزش شهر آباده. بموجب قتك (۱۳۱۶ هش) مرکب از بخشهای آباده، سمیرم، و بوانات بود؛ در اسفند ۱۳۲۱ هش سمیرم از آن منتزع شد؛ بعداً بخش ابرقو و سپس در آبان ۱۳۳۸ هش بخش اقلید نیز بآن منضم گردید، و فعلا مرکب از چهار بخش آباده (بخش حومه)، بوانات، ابرقو، و اقلید است.

ناحیه‌ای است کوهستانی (جز ابرقو که در کویر واقعست). از ارتفاعات آن رودخانه‌های دائم و نیمه‌دائمی مانند رودهای یزدخواست، شادکام، کر، و بوانات سرچشمه میگیرند و در جهات مختلفی جریان دارند. آب و هوایش بَرّی

(۱) Ibadan

و بعلت ارتفاع زیاد سرد است. محصولات عمده‌اش غلات، میوه، پنبه، چغندر، بادام، و کشمش میباشد. قالیبافی و کرباسبافی بین اهالی رایج است؛ گیوه‌ی ملکی آن در ناحیه‌ی فارس به استحکام و ظرافت شهرت دارد. راه شوسه‌ی اصفهان به شیراز از آن میگذرد.

آباده‌طشک (ābāde.tašk) [آباده‌ی طشک]، دهستان (جم ح ۵٬۰۰۰؟)، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)؛ واقع در شمال دریاچه‌ی نیریز (بختگان)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. محصول عمده‌اش غلات، حبوبات، پنبه، کنجد، انگور، بادام، لبنیات، و مخصوصاً کتیرا است که قابل توجه میباشد.

آبادیان (ābādiān)، نامی که در کتاب جعلی دساتیر به نخستین پیامبری که به ایرانیان فرستاده شد داده شده است، و کتاب دساتیر را کتاب دینی او خوانده‌اند. امروز نیك میدانیم که مردی بنام آذرکیوان در هندوستان برخاسته و فرقه‌ای پدید آورده و اینگونه کتابها را جعل کرده است. در دساتیر، این پیامبر جعلی‌آباد نیز خوانده شده است.

اباذر، امامزاده (abāzar)، بنائی (← امامزاده) در خارج شهر قزوین در کوهسار، ح ۲۰ کیلومتری لش شهر، دارای مدخل سنگی مورخ ۶۹۳ هق، صندوق منبت زیبا (۹۲۱ هق)، رواق زمان شاه طهماسب I صفوی، ضریح عالی چوبی و گنبد کاشی عهد قاجاریه است.

ابارق (abāreq)، ده (جم ۴۱۶ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان دارزین، بخش حومه، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)، ۵۱ کیلومتری لغ بم. محصولش غلات است. مختصری گله‌داری معمول است.

آباره[1]، مجرای آب که معمولا آب را به شهرها میرساند. گویا اولین آباره در بین‌النهرین احداث شده است. بعداً رومیها آباره‌های متعدد ساختند.

اباضیه (ebāziyya)، دسته‌ای از خوارج، منسوب به عبدالله ابن اباض، که در ایام مروان ابن محمد، آخرین خلیفه‌ی (۱۲۷–۱۳۲ هق) اموی، خروج کرد، و مروان در دفع آنها بسیار کوشید. اباضیه نیز خود چند گروه بودند و بقایائی از آنها در شمال افریقا بنام اباضیه (abā-) هنوز هست.

اباقا خان (ābāqā) یا **ابقا خان** (abaqā)، فت ۲۰ ذوالحجه‌ی ۶۸۰ هق، دومین پادشاه (۶۶۳–۶۸۰ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ پسر و جانشین هولاکو خان مغول. بعد از پدر به سلطنت نشست. دختر میخائیل VIII (پالایولوگوس)، امپراطور بیزانس، را که مریم نام داشت و بعداً معروف به دسپینا (despinā) [= شاهزاده خانم] شد بزنی گرفت. نسبت به عیسویان محبت تمام داشت، و با پاپها و سلاطین مسیحی اروپا مناسبات دوستانه برقرار نمود، و گویند غسل تعمید کرد. شمس‌الدین جوینی وزارت او داشت و در آخر، به سعایت مجدالملك یزدی، بین ایلخان و وزیر وحشت و کدورت پدید آمد. اباقا خان یك چند در خراسان و خوارزم با مدعیان خویش که امرای مغول بودند جنگید، و یك بار نیز در حدود آسیای صغیر با بیبرس، سلطان مصر، جنگ کرد. اباقا خان در همدان وفات یافت.

آب اکسیژنه[2] (ābe oksijene؛ از نام فرانسوی آن)، مایعی بیرنگ و بی‌ثبات و با طعم فلزی، که از دو اتم اکسیژن و دو اتم ئیدروژن تشکیل یافته، و از نظر شیمیائی پروکسید ئیدروژن و فرمول شیمیائی آن H_2O_2 است. عاملی است رنگ‌زدا، و در شستشوی زخمها نیز بکار میرود ولی تأثیرش در کشتن میکروبها مورد بحث است.

آبان [= آبها]، در آیین زردشتی، ایزد نگهبان آب، موکّل بر روز دهم (موسوم به آبان) هر ماه شمسی و ماه هشتم (موسوم به آبان) هر سال شمسی. ← تقویم اوستایی.

ابان ابن عبدالحمید لاحقی (abān, lāheqi)، فت ح ۲۰۰ هق، شاعر عرب. مداح برامکه و عباسیان بود. کلیله و دمنه و داستان بلوهر و بوداسف را بنظم درآورد.

ابان ابن عثمان، فت ۱۰۵ هق، از حکام عرب؛ پسر عثمان خلیفه. در جنگ جمل همراه عایشه بود. کتاب المَغازی (در سیره‌ی حضرت رسول) منسوب به وی از قدیمترین کتب عربی است، ولی بعضی آنرا از نویسنده‌ی دیگری بهمین نام میدانند.

آبانو، پیترو د/: ← پیترو د/آبانو.

ابانه (abāna)، نهری در دمشق (دوم پادشاهان ۱۲.۵). شاید همان بردی (baradā) باشد که در دمشق جاری است.

آب آهك، محلول ئیدروکسید کلسیوم در آب. تحت تأثیر انیدرید کربونیك برنگ شیر درمیآید، و باین جهت در آزمایشگاهها برای تشخیص انیدرید کربونیك بکار میرود. برای مداوای سوختگیهای ناشی از اسیدها و در پزشکی بعنوان ضد اسید استعمال میشود.

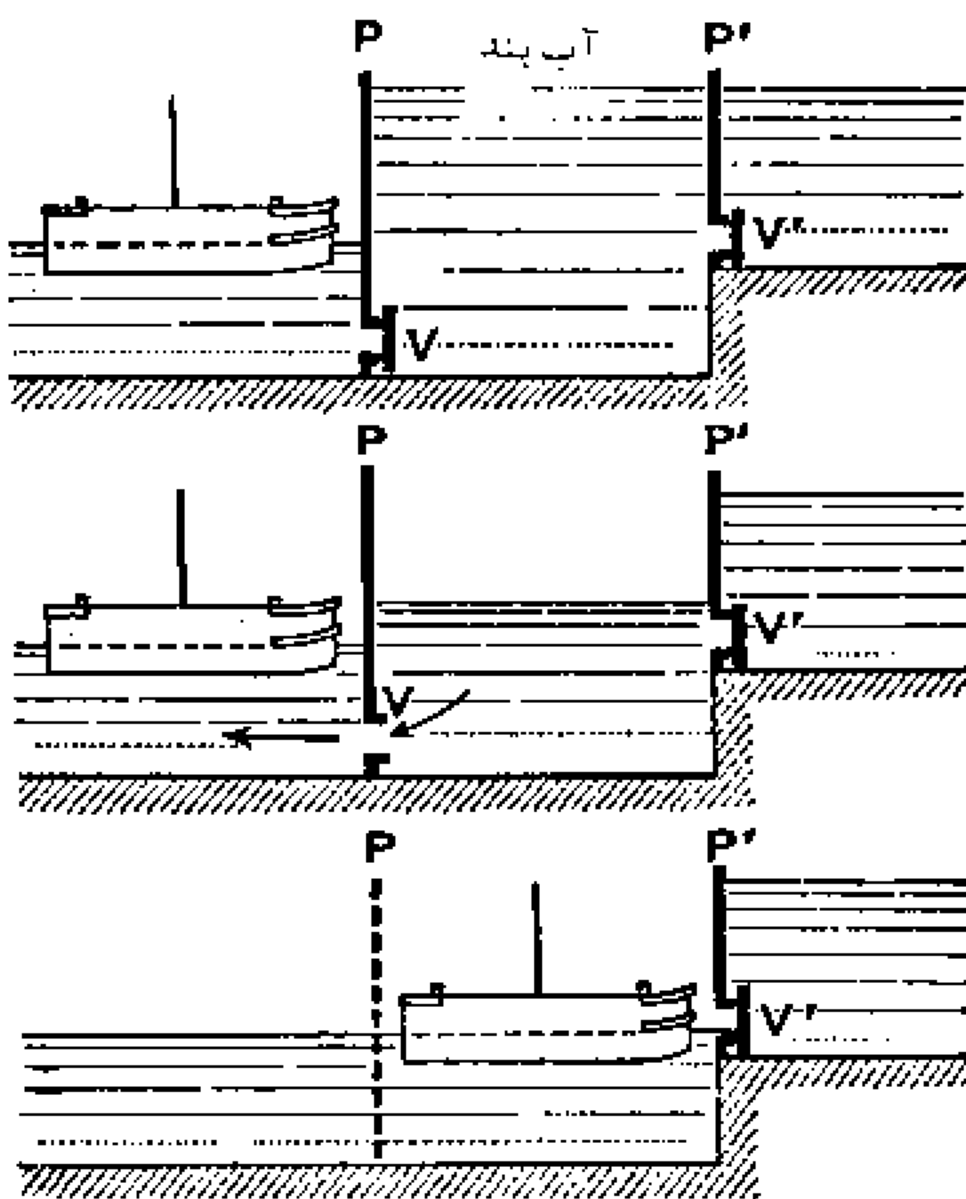
آب‌باریك (āb.bārik)، ده (جم ۹۱۸ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهنام، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی، ۷ کیلومتری جغ ورامین؛ محصولاتش غلات، صیفی، و چغندر قند.

آب‌باغ (āb.bāq)، کوهی واقع در جش دهستان پشتکوه از بخش اردل، شهرستان بروجن. مستور از جنگل است، و از چوبهایش برای تهیه‌ی زغال استفاده میشود.

آب‌بر (āb.bar)، ده (جم ۹۵۴ سد ۱۳۳۵ هش)، بخش طارم علیا، شهرستان زنجان، استان یکم، ۵۴ کیلومتری غ سیردان؛ محصولاتش غلات، پنبه، زیتون.

آب‌بر (āb.bor)، قسمت جلو پایه‌های پل، مقابل جریان آب، که برای تقسیم فشار آب نوك آن را تیز یا محدب سازند.

آب‌بند (āb.band)، معبر مصنوعی آب که در یا دریچه‌ای ـ برای متوقف ساختن یا تنظیم جریان آب ـ در آن تعبیه میشود. عبور کشتی از کانال‌هایی که شیب تُند دارند بوسیله‌ی آب‌بند صورت میگیرد. کانال را به چندین بخش قسمت میکنند، که در هر یك از آنها سطح آب ثابت است؛ طول هربخش ممکن است به چند کیلومتر برسد. بین هر دو بخش دستگاه حوض‌مانندی (آب‌بند) تعبیه میشود، که طولش معمولا ۲۰ تا ۵۵ متر (در کانال پاناما ۳۰۵ متر) است، و از دو طرف بوسیله‌ی درهایی (مانند P و P′ در شکل) میتوان آنرا بست. هریك از درها دریچه‌ای دارد (مانند V و V′ در شکل) که



بوسیله‌ی مکانیکی باز و بسته میشود. چون دریچه‌ی یکی از درها را باز کنند، برطبق قانون ظروف مرتبطه آب جریان پیدا میکند تا سطح آن در طرفین آن دَر یکسان شود. دراین صورت به آسانی میتوان در را باز کرد. کنار سدهایی که بر رودخانه‌های قابل کشتیرانی ساخته میشود آب‌بندهایی نیز میسازند تا انتقال کشتیها از دو طرف امکان‌پذیر شود.

آب‌پخشان[3] (āb.paxšān)، بلندیهایی که آبریز رودی را از آبریز رود دیگر جدا میسازند (مانند رشته‌ی البرز که آب‌پخشان رودهای حوضه‌ی دریای خزر و فلات ایران است).

آب‌پخشان بزرگ، رشته‌ی[4]، نام عمومی کوهها و فلاتهای استرالیا که تقریباً موازی سواحل شرقی و جنوب شرقی آنند. آلپهای استرالیائی جزئی از آنست.

آب پنج، رود، ← پنج.

ابت[5]**، چارلز گریلی** (cārlz grili abat)، ۱۸۷۲–، عالم امریکائی فیزیك نجومی، معتبر در تشعشع خورشید.

آبتاز[6] (āb.tāz)، جریان سیل‌آسای ناشی از خرد شدن یخهای زمستانی رودخانه در بهار یا تابستان. در ضمن آبتاز، اغلب رودخانه طغیان میکند و پهنه‌های اطراف خود را فرامیگیرد. آبتازهای تجشه و امریکای شمالی معروفند.

آب تبلور (ābe tabalvor)، آبی که در بعضی مواد متبلور بحالت ترکیب شیمیائی موجود است، و بوسیله‌ی حرارت میتوان آنرا از آنها خارج ساخت (در این صورت ماده معمولا خواص تبلوری خود را از دست میدهد). مثلا بلورهای کات کبود بازاء هر مولکول سولفات مس پنج

(۱) aqueduct (۲) hydrogen peroxide (۳) watershed; water-parting; divide (۴) Great Dividing Range (۵) Abbot (۶) débâcle (فر.)

مولکول آب دارند که آب تبلور است، و حال آنکه سولفات خالص مس مادهٔ سفید بی‌شکلی میباشد. ← آب تشکیل.

ابتث (abtas)، اصطلاحی برای حروف الفبای عربی بترتیب معمول (ا، ب، ت، ث، ...، ی). ← ابجد.

ابتدا [= آغاز]، در علم عروض، نخستین پایه از مصراع دوم هر بیت، مانند واژهٔ بدانش، بر وزن فعولن (fa'ūlon)، در این شعر:

توانا بود هر که دانا بود   بدانش دل پیر برنا بود.

(← صدر؛ عروض؛ ضرب؛ حشو).

ابتر (abtar)، دهستان (جم ۲۵٬۰۰۰ ؟)، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۵ (؟) آبادی. محصول عمده‌اش غلات، زرت، باقلا، خرما، و فراورده‌های دامی است. مرکز دهستان، ده ابتر (جم ۱٬۲۰۰ ؟)، در ۱۸ کیلومتری لش ایرانشهر واقعست.

ابتر، در علم عروض: ← بتر.

آب‌تره (āb.tare)، (*Nasturtium officinale*)، گیاه دائمی خودرو که آنرا بولاغ اوتی (bulāq uti) و علف چشمه نیز میگویند. در نقاط پرآب میروید. برگهای تندش خوراکی است و در سالاد مصرف میشود. گلهای سفید و کوچکش در تابستان پدید میآید.

آب تشکیل (ābe)، قسمتی از آب تبلور که بعضی نمکهای آبیده آنرا سخت‌تر از بقیه در خود نگاه میدارند. مثلاً اگر کات کبود را، که هر مولکولش پنج مولکول آب دارد (آب تبلور)، حرارت دهیم، در دمای 100° صدبخشی چهار مولکول از آب تبلور خود را از دست میدهد، ولی مولکول پنجم (آب تشکیل) را تا دما به ۲۵۰° نرسیده در خود نگاه میدارد.

آبتل[1] (āb.tal)، پشته‌ای از ماسه یا سنگ که زیر سطح آب دریا یا رودخانه و نزدیك سطح آب واقع و بالنتیجه برای کشتیرانی خطرناك است.

آبتین (ābtin)، پدر فریدون: ← آتبین.

ابجد (abjad)، نخستین از هشت لفظی که عرب عادةً حروف الفبای خود را بوسیلهٔ آنها یاد میکنند (نیز ← ابتث). الفاظ مذکور معمولاً چنین خوانده میشود: ابجد، هوز (havvaz)، حطی (hotti)، کلمن (kalaman)، سعفص (sa'fas)، قرشت (qarašat)، ثخذ (saxxez)، ضظغ (zazeq). درین دسته‌بندیها، شش دستهٔ اول برطبق ترتیب الفبای فنیقی است، و دو دستهٔ اخیر متشکل از حروف مخصوص زبان عرب است. اعراب، مانند یونانیان، برای هریك از حروف الفبا مقدار عددی قرار داده بودند، بدین شرح:

ا	۱	ی	۱۰	ق	۱۰۰
ب	۲	ك	۲۰	ر	۲۰۰
ج	۳	ل	۳۰	ش	۳۰۰
د	۴	م	۴۰	ت	۴۰۰
ه	۵	ن	۵۰	ث	۵۰۰
و	۶	س	۶۰	خ	۶۰۰
ز	۷	ع	۷۰	ذ	۷۰۰
ح	۸	ف	۸۰	ض	۸۰۰
ط	۹	ص	۹۰	ظ	۹۰۰
		غ	۱۰۰۰		

و اعداد را بوسیلهٔ آنها نمایش میدادند، و بوسیلهٔ آنها حساب میکردند، و این حساب به حساب جمل (jommal) معروفست. حساب جمل سابقاً در ممالك اسلامی در نزد منجمین و محاسبین و در تنظیم جداول نجومی و عددی معمول بود، ولی امروزه، گذشته از علوم غریبه (مانند طلسمات و غیره)، استعمال آن تقریباً منحصر است به ساختن ماده تاریخ، و شماره‌گذاری مقدمه و فهرست‌کتاب در نزد بعضی.

آب جو، یکی از قدیمترین مشروبات الکلی. طرز ساختن آن در کشورهای مختلف یکسان ولی رنگ، عطر، و مقدار الکل (معمولاً از ۳ تا ۶ در صد) آن متفاوت است. جو جوانه‌زده و له شده را با مقداری غلات مانند برنج و گندم و آب مخلوط کرده بهم میزنند و بآن رازك اضافه کرده میجوشانند؛ سپس آن را خنك کرده مخمّر مایع بآن اضافه میکنند تا عمل تخمیرانجام گیرد.

آبچلیك (āb.celik)، پرنده‌ای از گروه پاپلوه، برنگ گندمی یا بلوطی یا خرمائی و دارای نوك دراز، که کرمها و حشرات را از زیر گل و خاك بیرون آورده میخورد. بیشتر درکنار نهرهای آب بسر میبرد.

ابخاز،[2] **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (abxāz) یا **ابخازیا،** ایالت خودمختار (۸٬۷۰۰ کمم؛ جم ح ۳۹۴٬۰۰۰)، لغ جشم گرجستان، کرسی آن سوخومی. صنایع و محصولاتش چای، توتون، کنسرو میوه و ماهی. سرزمین ابخازیا در قدیم مسکن قوم ابخاز بود، و این قوم در زمان یوستی‌نیانوس، امپراطور روم، مطیع دولت روم شده به مسیحیت گرویدند (ح ۵۵۰)، و بعد چندی به اعراب جزیه میدادند، و مدتی نیز مطیع امرای گرجستان بودند. در قرن شانزدهم ابخازیا تحت تسلط دولت عثمانی درآمد، و اسلام جای مسیحیت را گرفت. در ۱۸۶۴ روسیه آنجا را ضمیمهٔ قلمرو خود کرد. فعلا ابخازها ۳۰٪ جمعیت جخشم ابخاز را تشکیل میدهند و اکثر مسلمان هستند.

ابد (abad)، در علم الاهی، مدت بقائی که پایان ندارد. در مقابل آن ازل است که بی‌ابتدا است.

ابداع (ebdā')، [عربی، = نو آوردن]، در علم بدیع، چند گونه صنعت بدیعی در شعری آوردن؛ مانند (معزی)

جهان گشاده ثنای ترا چو تیر دهان

زمانه بسته رضای ترا چو نیزه کمر،

که دارای صنایع تضاد (گشاده و بسته)، تناسب (تیر و نیزه)، جناس (جهان و دهان)، و مبالغه است.

ابدال (abdāl)، مفردش بدل (badal)، در نظام صوفیه، یکی از طبقات اولیا و خاصان خدا، که مردم آنانرا نمیشناسند، و بهمین جهت رجال الغیب (rejālo 'l.qeyb) نیز خوانده میشوند. گویند زمین هیچگاه خالی از ابدال نیست، و آنان همواره در نگاهداری نظم جهان میکوشند، و به درماندگان کومك میکنند. در باب عده و مرتبهٔ ابدال صوفیه متفق‌القول نیستند.

ابدال‌آباد، ده (جم ۱٬۱۴۵ ــ ۱۳۳۵ هش)، دهستان بالاجام، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)، ۳۹ کیلومتری لغ تربت جام. محصولش غلات و میوه است.

ابدالی (abdāli)، نام و عنوان سابق طایفه‌ای از افاغنه که امروز غالباً بنام درانی (dorrāni) مشهورند، و چون یکی از اجداد قدیم این طایفه در خدمت یکی از ابدال چشتیّه، بنام خواجه ابو احمد، بوده است، اعقاب او مشهور به ابدالی شده‌اند. طایفهٔ ابدالی در زمانهای قدیم در حدود قندهار میزیسته‌اند، اما در اوایل سلطنت شاه عباس I صفوی، تحت فشار طایفهٔ غلجائی مساکن خود را در آن حدود واگذاشته به نواحی هرات آمدند. مقارن عصیان میر ویس افغان که از طوایف غلجائی بود، رؤسای ابدالی نیز در صدد کسب قدرت برآمدند، و از آنجمله اسدالله خان ابدالی هرات را یك چند بدست گرفت. نادر شاه آنها را مقهور کرد، و بعضی از آن طوایف را بخدمت خویش پذیرفت، و از آنجمله احمد خان ابدالی بود که، بعد از وفات نادر، بر افغانستان تسلط یافت، و خود را احمد شاه درانی خواند، و طایفهٔ ابدالی از آن پس بهمین نام درانی خوانده شدند. طایفهٔ ابدالی به دو دستهٔ بزرگ پوپلزای (popalzāy) و بارکزای (bārakzāy) تقسیم میشود، و خاندان سلطنتی فعلی افغانستان از دستهٔ اخیر است.

آبدان (ābdān)، ده (جم ۹۰۷ ؟)، دهستان دیّر، بخش خورموج، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ ۷۲ کیلومتری جش خورموج؛ محصولش غلات، خرما، تنباکو.

آبدان، عضو بدن: ← مثانه.

آبدانان (ābdānān)، بخش (جم ح ۶٬۰۰۰ ؟)، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۳۶ (؟) آبادی. ناحیه‌ایست کوهستانی که رودهای سیاگاب و چم کبود در دره‌های وسیع آن جاری است. محصولاتش غلات، لبنیات، و برنج است. گله‌داری و چادربافی و پلاس‌بافی رواج دارد.

آبدرا[3] (ābderā)، شهر (جم ۲٬۸۲۱)، یونان، جغ تراکیه. در ح ۶۵۰ قم بنا شد. پروتاگوراس و ذیمقراطیس آنجا زیسته‌اند.



آبدره[4] (āb.dare)، شاخابهٔ باریك و عمیقی از دریا، دارای دیوارهای پرشیب، که از غرق شدن ساحلی کوهستانی یا فرسایش یخچالی عمیق یك درهٔ ساحلی تشکیل یافته است. در سواحل نروژ زیاد دیده میشود، و بزبان نروژی آنرا فیورد (fiord) گویند. در شکل فیوردهای ساحل نروز جنوبی دیده میشود.

آبدرهالدن[5]، **امیل** (emil āb derhalden)، ۱۸۷۷–۱۹۵۰، عالم سویسی فیزیولوژی و شیمی زیستی. در بارهٔ مخمّرها و سوخت و ساز مواد

---

(۱) shoal (۲) Abkhaz (۳) Abdera (۴) fiord; fjord (۵) Abderhalden

غذایی در بدن تحقیقات کرده. مخترع آزمون آبستنی است.

آب دریا. ترکیب تقریبی آب دریا (باستثنای دریاهای درونبومی، مانند بحرالمیت) ازین قرار است:

آب	۹۶٫۴٪
کلرور منیزیوم ($MgCl_2$)	۰٫۴ ٪
سولفات کلسیوم ($CaSO_4$)	۰٫۱ ٪
نمك طعام (NaCl)	۲٫۸ ٪
سولفات منیزیوم ($MgSO_4$)	۰٫۲ ٪
کلرور پوتاسیوم (KCl)	۰٫۱ ٪

آب دز یا آبدیز: ← دز، رود.

آبدزدك (āb.dozdak)، نام حشراتی از نوع گرولوتالپا (*Gryllotalpa*) و سکاپتریسکوس (*Scapteriscus*) از راسته‌ی راست‌بالان، که با دستهای نیرومند خود دالانهایی در زیر زمین میکنند.



بیشتر از ریشه‌ی گیاهان تغذیه میکنند، و زیان فراوان میرسانند.

آب دزفول، رود، ← دز، رود.

ابدون (abaddun) [عبری، = ویرانی]، نام عبری ملك خراب کننده. ← شیطان.

آبده (ābdeh)، قسمتی از مجرای قنات که از آن آب زیر زمین داخل قنات میشود. در مقابل قسمت دیگر که خشکه‌کار است.

آب دهن: ← براق.

ابدی‌الخفاء: ← مدارات یومی.

ابدی‌الظهور: ← مدارات یومی.

آبدیز یا آب دز: ← دز، رود.

ابر (abr)، ده (جه ۹۸۰ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش بسطام، شهرستان شاهرود، استان دوم، ۸ کیلومتری ل قلعه‌نو. محصولش غلات است. مختصری گله‌داری معمول میباشد. معدن زغال سنگ دارد که استخراج میشود.

ابسر (abar)، ده (جه ۱۵۴۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان جی، بخش حومه، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۴ کیلومتری ش اصفهان؛ محصولش غلات، انگور، صیفی.

ابر، قله‌ای ببلندی ۲٬۶۳۵ متر، از قلل سلسله‌ی البرز، ل شهرستان شاهرود، استان دوم.

ابر (abr)، توده‌ای از قطرات خرد آب یا ذرات یخ متشکل بر گرد ذرات ریز (غبار و غیره) موجود در هوا، که بارتفاع معتنابهی در جو معلق‌اند. قطر قطراتی که ابر را تشکیل میدهند از ۰٫۰۰۱ میلیمتر تا ۰٫۱۲ میلیمتر تغییر میکند. آب یا یخ موجود در ابر فقط قسمت کوچکی از فضائی را که بصورت ابر دیده میشود اشغال میکنند. چون قطرات آب و ذرات یخ نور را بخوبی منعکس میکنند، توده‌ی ابر بصورت شیء حاجب ماورائی بنظر میرسد.

تشکیل ابر ناشی از اینست که هرگاه توده‌ای از هوای گرم مرطوب بحد کافی خنك شود، مقداری از بخار آب موجود در آن بحالت مایع درمیآید. عمده‌ترین سبب تولید ابر خنك شدن هوا بعلت حرکت صعودی آنست، ولی بعضی ابرها از اختلاط هوای گرم و سرد تولید میشود. حرکت صعودی هوا، یعنی بالا رفتن آن، ممکن است ناشی از باد یا گرم شدن محلی توده‌ای از هوا باشد. در هرحال، چون هوا بالا رود منبسط و در نتیجه خنك میشود (مثلا اگر توده‌ای از هوا یك کیلومتر بالا رود، در نتیجه‌ی انبساط، قریب °10 صدبخشی خنك میشود)، و مقداری از بخار آب موجود در آن بحال مایع درمیآید. همچنین، اگر باد توده‌ای از هوای گرم مرطوب را بطرف توده‌ای از هوای سرد براند، در برخورد آنها هوای گرم خنك میشود، و در شرایط مساعد ابر تولید میگردد.

طبقه‌بندی. اولین طبقه‌بندی اساسی ابرها از لوك هاوارد (luk hāward)(۱۷۷۲–۱۸۶۴)، هواشناس انگلیسی، است (۱۸۰۳)، و طبقه‌بندی او اساس نامگذاریهای بعدی بوده است. در طبقه‌بندی بین‌المللی کنونی ابرها را به ده نوع تقسیم میکنند که مبتنی بر سه شکل اساسی است که اول بار هاوارد از آنها اسم برده: سیروس (sirus) [=طرّه]، ستراتوس (strātus) [=لایه]، کومولوس (kumulus) [= پشته]. سایر اسامی از ترکیب این الفاظ و الفاظ آلتو (ālto) [=بلند] و نیمبوس (nimbus) [= ابر بارانی] ساخته میشود. بعلاوه انواع مذکور را برحسب ارتفاع متوسط بچهار طبقه تقسیم میکنند:

ابرهای بلند (ارتفاع متوسط از ۶ تا ۱۱ کیلومتر): سیروس، سیروکومولوس (-siro)، سیروستراتوس؛

ابرهای میانه، (ارتفاع متوسط بین ۲ و ۶ کیلومتر): آلتوکومولوس، آلتوستراتوس؛

ابرهای پایین (ارتفاع متوسط بین ۰٫۱ و ۲ کیلومتر): ستراتوکومولوس (-strāto)، ستراتوس، نیمبوستراتوس (-nimbo)؛

ابرهای عمیق (ارتفاع متوسط قاعده ۰٫۵ کیلومتر و ارتفاع متوسط در رأس ۶ کیلومتر): کومولوس، کومولونیمبوس (-kumulo).

ابر[1]**، ژاك رنه** (jāk rëne eber)، معروف به **لو پر دوشن** (lë per düšen)، (۱۷۵۷–۹۴)، انقلابگر و روزنامه‌نویس فرانسوی. در آغاز انقلاب به مدیریت روزنامه‌ی انقلابی لو پر دوشن منصوب شد، و از این طریق در سراسر کشور و بین سربازان شهرت یافت. پس از ۱۷۹۲ رهبر تندروترین جناحهای کمون پاریس شد. در ۱۷۹۳ بدستور ژیروندیان توقیف شد، ولی بر اثر تظاهراتی که برله وی شد آزاد گردید. در مقابل روبسپیر پرستش الاهه‌ی عقل را علَم کرد، و حزب افراطی‌تر از افراطی معروف به ابریستها (-eberist) [=پیروان ابر] یا آنرازه (āNrāje) [=دیوانگان] را تأسیس نمود. در دادگاه انقلاب از شهود اصلی علیه ماری آنتوانت بود، و ویرا متهم به زنا با پسر خود کرد. سرانجام، روبسپیر، باتهام ناروای توطئه، وی و پیروانش را با گیوتین بقتل رسانید.

آبرآم، آبراآمو، و آبراآن، اسامی اروپائی برای مرد، مطابق ابراهیم و آبراهام و ایبرهم. ← ابراهیم، اسم.

ابرآلودگی[2] (abrāludegi)، حالت آسمان از جهت پوشیدگی از ابر، که نظراً تخمین و بر حسب چند در ده پهنه‌ی مورد نظر از آسمان بیان میشود. ابرآلودگی آسمانِ خالی از ابر صفر، و ابرآلودگی آسمانی که بکلی پوشیده از ابر باشد ده است.

ابرام (abrām)، اسم عبری برای مرد، مطابق ابراهیم (← ابراهیم، اسم). بعضی اعلام اروپائی مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیولی	Abram	آبرام
انگلیسی	Abram	ایبرم (eybrəm)
فرانسوی	Abram	آبرام
لاتینی	Abramus	آبراموس (ābrāmus)

ابراونل[3]**، اسحاق** (abrāvanel) یا **اسحاق ابربانل** (abarbānel)، (۱۴۳۷–۱۵۰۸)، عالم الاهی یهودی. در آثارش، علیه اصول استدلالی موسی ابن میمون، از معجزات طرفداری میکند.

آبراهام (ābrāhām)، اسم اروپائی برای مرد، مطابق ابراهیم و آبرآم و ایبرهم. ← ابراهیم، اسم.

آبراهام[4]**، دشت**، نام فلاتی نزدیك کبك، کانادا. در آنجا در سال ۱۷۵۹ نیروهای فرانسوی (بفرماندهی مونکالم) از سپاهیان انگلیسی (بفرماندهی ج. وولف) شکست خوردند، و در نتیجه کانادا بتصرف امپراطوری بریتانیا درآمد.

آبراهام گاتوغیگوس (gātuqigos)، فت ۱۷۳۶، ادیب و روحانی ارمنی. در شهر کاندی در جزیره‌ی کرت متولد و در ۱۷۳۴ پاپ ارامنه شد. یکی از ادبای بزرگ ارمنی بوده. مردی بود زیبا و بلند قد و رشید و هم بسیار عاقل و مدبر، و باین جهت مورد توجه و مشورت نادر شاه بود، و در دشت مغان و قفقاز همیشه با وی و با رجال بزرگ ایران ارتباط داشت. خاطرات روزانه‌ی خود را راجع به شخص نادر و دربار ایران و مخصوصاً ارتش آن زمان ایران و شجاعت سربازان با تفصیل نوشته، و اخیراً بوسیله‌ی ستفان هانائیان و عبدالحسین سپنتا (شاعر و روزنامه نویس اصفهان) بفارسی ترجمه شده است. آبراهام در اچمیادزین وفات یافت.

ابراهیم، اسم. نامهای اروپائی ذیل برای مرد مشتق از صورت عبری این نامست (نیز ← آبرام).

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این‌کتاب
اسپانیولی و فرانسوی	Abraham	آبراآم (ābrāām)
اسپانیولی	Abrahán	آبراآن (ābrāān)
آلمانی	Abraham	آبراهام (ābrāhām)
انگلیسی	Abraham	ایبرهم (eybrəham)
ایتالیائی	Abrahamo	آبراآمو (ābrāāmo)

ابراهیم [از عبری، احتمالا بمعنی پدر جماعت بسیار] یا **ابرام** (abrām) [عبری، ظاهراً به معنی پدر بزرگوار (است)]، جد اعلی و موجد ملت یهود از طریق پسرش اسحاق و جد اعلای اعراب از طریق پسر دیگرش اسماعیل. وی ابرام نام داشت، و در اور، از بلاد کلده، متولد شد، و از مقارنه‌ی وقایع مذکور در کتاب عهد قدیم با اطلاعات تاریخی احتمال میرود که در حدود ۱۵۵۰ قم (یا منتهی ۱۴۵۵ قم) میزیسته

(1) Hébert (۲) cloudiness (۳) Abravanel (۴) Abraham

است.

تاریخ حیات او در سفر پیدایش (بابهای ۱۱-۲۵) آمده است. پدرش تارح ابن ناحور با ابراهیم و سارا، زن ابراهیم، و برادر زادهی خود لوط از اور به حرّان رفت، و پس از مرگ تارح، ابراهیم در ۷۵ سالگی با سارا و لوط به کنعان رفت، و در آنجا خدا بروی ظاهر شده گفت "این زمین را به ذریّهی تو میبخشم". سپس بسبب قحطی، با سارا رهسپار مصر شد، و در آنجا زوجهی زیبای خود را خواهر خویش وانمود، و صاحب مال و منال فراوان شد. بعد از مصر به کنعان باز گشت. سارا چون نازاد بود، کنیز خود هاجر را بزنی به وی داد و اسماعیل ازو متولد گشت. در ۹۹ سالگی خداوند به وی خطاب کرد که "نام تو ابراهیم خواهد بود زیرا تو را پدر امتهای بسیار گردانیدم"، و در همین وقت خداوند سنت ختنه را مقرر کرد. در صد سالگی فرزند دیگرش اسحاق از سارا متولد شد، و چندی بعد خداوند برای آزمایش ایمان وی امر کرد که اسحاق (در روایات اسلامی اسماعیل) را قربانی کند، و داستان آن معروفست. سرانجام ابراهیم در ۱۷۵ سالگی درگذشت، و او را در غاری نزدیك حبرون بخاك سپردند.

ابراهیم مورد احترام یهود و مسیحیان و مسلمانان است، و در نزد مسلمین ملقب به خلیل‌الله [=دوست خدا] و معروف به ابراهیم خلیل میباشد. در قرآن ← سورهی ابراهیم به نام اوست، و پدرش آزر نامیده شده (الانعام ۷۴). داستان افکندن او در آتش به حکم نمرود و گلستان شدن آتش بر او بامر خدا معروف است. بعضی محققین معتقدند که ابراهیم وجود خارجی نداشته و ساخته و پرداختهی مردمی است که خود را از اعقاب او میدانند و داستانها و سخنان منسوب به وی انعکاسی از تاریخ آنان بیش نیست.

ابراهیم [ابراهیم ابن احمد I]، ۱۶۱۵-۴۸ بم (۱۰۲۴-۱۰۵۸ هق)، نوزدهمین سلطان (۱۶۴۰-۴۸) عثمانی؛ جانشین برادرش مراد IV. مردی ضعیف‌النفس و خوشگذران بود، و پس از اینکه وزیر کاردانش قره مصطفی بدسائس درباریان مقتول شد (۱۶۴۴)، سلطان بازیچهی دست درباریان گردید. سرانجام شورشی بپا شد که ینی‌جریها در رأس آن بودند، و شورشیان سلطان را خلع و خفه کردند.

ابراهیم، امامزاده، نام چند بنا در ایران (← امامزاده). ۱ـ کنار شهر آمل، مازندران. بنائی است چهارگوش، بضلع ۵ متر و بلندی بیش از ۱۲ متر؛ دارای گنبد هشت ترك آجری، روکاری سفید، تزیینات مقرنس، و صندوق منبت. بانی خواجه نامدار و عبدالله (شوال ۹۲۵ هق). ۲ـ بابلسر، مازندران. از آثار قرون نهم و دهم هجری. تاریخ صندوق ۸۳۵ هق؛ یك در (۸۴۱ هق) بنام سید عزیز ابن شمس‌الدین، یك در (۹۰۶ هق) بنام فضّه خاتون دختر امیر صاعد حرم شمس‌الدین.

ابراهیم، خواجه، فت ۷۱۸ هق، از رجال و بزرگان دربار ایلخانیان؛ پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر. مانند پدر صاحب قدرت و حشمت بود، و در عهد الجایتو شربت‌دار سلطان مغول محسوب میشد. در دورهی ابوسعید بهادر خان، دشمنان خواجه رشیدالدین فضل‌الله، که در صدد قلع و استیصال وزیر بودند، به سلطان جوان بدروغ گزارش دادند که خواجه ابراهیم، به دستور پدر، سلطان الجایتو را زهر داده است، و ابوسعید بی تحقیقی درست فرمان داد تا خواجه ابراهیم را پیش چشم پدر کشتند، و سپس خواجه رشیدالدین را نیز باو ملحق نمودند (۱۷ جمادی الاولی ۷۱۸ هق).

ابراهیم، سورهی، سورهی ۱۴م قرآن، مکی، ۵۲ آیه، که موضوع اساسی آن توحید و بعث و حساب و جزا است. از فرستادن پیامبران بی قوم موسی و اقوام نوح و عاد و ثمود سخن میراند، و استواری آن پیامبران را میستاید، و هلاك شدن اقوامشان را نتیجهی نرفتن بر راه خدا میداند. بیاد میآورد که شیطان روز قیامت به مردم میگوید مرا ملامت نکنید که خود ستمکار و مستحق ملامت هستید. به دینداری و انفاق در راه خدا فرمان میدهد. داستان بنای خانهی کعبه را بدست ابراهیم میآورد، و یادآور میشود که اسلام همان دین حنیف ابراهیم است.

ابراهیم‌آباد، ده (جه ۶۶۶ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان رستاق، بخش خلیل‌آباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۲ کیلومتری ج خلیل‌آباد. محصولش غلات و زیره، و صنعت دستی قالیبافی است.

ابراهیم‌آباد، ده (جه ۱٬۲۳۵ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان زهرا، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی، ۱۸ کیلومتری بوئین. محصولش غلات و چغندر قند و صنعت دستی گلیم‌بافی است.

ابراهیم‌آباد، ده (عل ۱۲´ °۳۴، طش ۰۳´ °۵۰؛ جه ۲٬۰۲۹ سد ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان مشك‌آباد، بخش فراهان، شهرستان اراك، استان یکم، سر راه شوسهی اراك به قم؛ محصولش غلات و میوه.

ابراهیم ابن احمد، ابواسحاق، امیرزادهی سامانی: ← ابراهیم سامانی.

ابراهیم ابن ادهم: ← ابراهیم ادهم.

ابراهیم I ابن اسماعیل: ← عادلشاهیه.

ابراهیم ابن اسماعیل دیباج: ← طباطبا.

ابراهیم ابن اغلب (aqlab)، فت ۱۹۶ هق، مؤسس سلسلهی نیمه‌مستقل اغالبه. هارون‌الرشید حکومت افریقیه را بدو داد (۱۸۴ هق). شهر عباسیه را در افریقیه بنا کرده پایتخت قرار داد. شارلمانی، شاید برای اینکه ویرا بر ضد امویان اندلس با خود متحد سازد، سفرایی نزد او فرستاد. ابراهیم در قیروان درگذشت.

ابراهیم ابن سلطان قلی: ← قطبشاهیه.

ابراهیم ابن سنان (senān) [ابو اسحاق ابراهیم ابن سنان ابن ثابت ابن قره]، فت ۳۳۵ هق، ریاضیدان و منجم مسلمان؛ پسر سنان ابن ثابت و نوهی ثابت ابن قره. حواشی و شروحی بر مقالهی اول مخروطات آپولونیوس و مجسطی و رسائلی در هندسه و نجوم نوشته. طریقهی وی برای تربیع سهمی بسیار ساده‌تر از طریق ارشمیدس و در واقع ساده‌ترین طرق حل این مسئله قبل از اختراع حساب انتگرال بوده است.

ابراهیم ابن سیمجور: ← ابراهیم سیمجور.

ابراهیم ابن شیرکوه: ← ابن شیرکوه.

ابراهیم II ابن طهماسب ابن ابراهیم: ← عادلشاهیه.

ابراهیم ابن عبدالله حسنی: ← قتیل باخمری.

ابراهیم ابن عزرا (ezrā) یا **ابن عزرا** [ابراهیم ابن مایر ابن عزرا]، ۱۰۹۲-۱۱۶۷، فیلسوف و نحوی یهودی اسپانیائی، عالم احکام نجوم، و مترجم آثار عربی به عبری. در تولدو متولد شد، و بسیار مسافرت کرد، و در طی این مسافرتها دانش اسلامی را بین یهودیان و مسیحیان نشر کرد، و همین امر یکی از علل شهرت او بوده است. علاوه بر ترجمهی آثار عربی به عبری، تألیفاتی در ریاضیات و احکام نجوم دارد و رسالهای نیز در فلسفهی دینی نوشته است. ابن عزرا از بزرگترین مفسرین کتاب مقدس در قرون وسطی بوده است.

ابراهیم ابن علاءالدوله یا **میرزا ابراهیم تیموری (یا گورکانی)**، فت ۸۶۳ هق، از شاهزادگان معروف سلسلهی تیموریان؛ پسر **علاءالدولة ابن بایسنقر**. در هنگام وفات پدر، در زندان عم خویش **ابوالقاسم بابر** بود. بعد از وفات (۸۶۱ هق) بابر، بی پسر و جانشین نه یا یازده سالهی او میرزا شاه محمود نام یاغی شده بر لشکر او فایق آمد، و سپس بتعقیب میرزا شاه محمود به استرآباد شتافت، لیکن در یك فرسخی استرآباد از جهانشاه **قرا قوینلو** شکست یافت (محرم ۸۶۲)، و هرات را نیز در همین ایام از دست داد. چندی بعد از آن در حدود بادغیس از ابوسعید بهادر خان شکست خورد؛ پدرش علاءالدوله که بابر او را نابینا کرده بود نیز با او همراه بود و او درین واقعه به مازندران گریخت، اما میرزا ابراهیم چندی بعد دوباره بر هرات دست یافت، و بین پدر و پسر اختلاف پدید آمد، ولیکن دیگر بار پدر و پسر متحد شده بکومك میرزا **سنجر گورکانی** با ابوسعید بهادرخان جنگیدند و شکست خوردند، و از طریق سبزوار به بسطام و دامغان رفتند، و در آنجا پدر و پسر از یکدیگر جدا شدند. میرزا ابراهیم از دامغان آهنگ مشهد کرد و در راه بیمار گشت. عاقبت در ۶ شوال ۸۶۳ هق وفات یافت. نعش او را به هرات بردند و در مدرسهی گوهرشاد بیگم دفن نمودند.

ابراهیم II ابن فرخ یسار، حـ ۹۰۸ هق: ← شروانشاهان.

ابراهیم ابن مالك یا **ابراهیم اشتر** (aštar)، شهرت **ابوالنعمان ابراهیم نخعی**، پسر مالك اشتر (فت ۳۷ هق) و از مشاهیر شیعهی عراق و مخالفین بنی‌امیه. در ظهور مختار بدو پیوست، و در موصل با عبیدالله ابن زیاد و حصین ابن نمیر جنگیده آنها را کشت. هنگام کشته شدن مختار وی حاکم موصل بود، و مصعب ابن زبیر او را بطاعت خویش و به بیعت برادرش عبدالله ابن زبیر بخواند، و عبدالله ابن زبیر بدو پیوست. مصعب بعد از چندی او را دیگر بار حکومت موصل داد. عبدالملك مروان، چون جهت دفع مصعب آهنگ عراق کرد، به ابراهیم نامه کرد و حکومت عراق را بدو وعده داد؛ لیکن ابراهیم از یاری مصعب دست باز نداشت تا کشته شد. گویند سرش را نزد عبدالملك فرستادند و

جسدش را موالی حصین ابن نمیر بسوختند.

ابراهیم ابن محمد، مة ۸ هق، فرزند حضرت محمد از ماریهی قبطیه که در کودکی درگذشت. در روز مرگ او کسوف شد و مردم پنداشتند این کسوف بخاطر وفات فرزند پیغمبر است، و در حدیث است که آن حضرت فرمود کسوف و خسوف از آیات پروردگار است و ماه و خورشید هرگز بخاطر مرگ کسی نمیگیرند.

ابراهیم ابن محمد دربند، شیخ، حـ ۷۸۴ هق: ← شروانشاهان.

ابراهیم ابن مسعود غزنوی: ← ابراهیم غزنوی.

ابراهیم ابن مظفرالدین، نصرتالدین، امیر (حـ ۶۶۲ هق) شبانکاره.

ابراهیم ابن مهدی، فة ۲۲۴ هق، برادر هارون الرشید خلیفهی عباسی و از مدعیان خلافت عباسی. در زمان هارونالرشید دو بار امارت دمشق یافت، و در دورهی خلافت مأمون، هنگامی که این خلیفه در خراسان بود، از نارضائی عباسیان استفاده کرد، و در بغداد به دعوی خلافت برخاست. در بغداد کسانی که از رفتار مأمون و علاقهای که او به آل علی و به ایرانیان میورزید ناخرسند بودند با او بیعت کردند. اما مأمون از خراسان متوجه بغداد شد، و قتل فضل ابن سهل و رحلت امام رضا هم تا حدی اسباب نگرانی آل عباس را از رفتار او کاسته بود. ازین رو، آل عباس ابراهیم ابن مهدی را رها کردند و او نیز متواری شد، و چندی بعد دستگیر شد و بحبس افتاد. آخر، مأمون ابراهیم را عفو کرد و او را اکرام نمود. ابراهیم مردی خوش بیان و گشاده دست و شاعر پیشه بود. مادرش زنی زنگی بود، نامش شکله (šakla)، و از اینرو ابراهیم را دشمنانش، از طریق طعن، ابن شکله خواندهاند.

ابراهیم ابن ولید، سیزدهمین خلیفه (۱۲۶–۱۲۷ هق) از سلسلهی خلفای اموی؛ پسر ولید ابن عبدالملك. بعد از وفات یزید ناقص به خلافت نشست (ذوالحجهی ۱۲۶). اما خلافت او دوام نیافت. مروان ابن محمد، که بعد معروف به مروان حمار شد، بر او خروج کرد، و ابراهیم از پیش او گریخت، و مروان بجای او به خلافت نشست (صفر ۱۲۷ هق).

ابراهیم ابن هلال صابی: ← صابی.

ابراهیم ابن یوسف زجاجی: ← ملامتیه.

ابراهیم ادهم (adham)، شهرت **ابو اسحاق ابراهیم ابن ادهم ابن منصور بلخی**، فة ۱۶۱ یا ۱۶۲ هق، زاهد و عارف مشهور ایرانی. وی بنا بر مشهور از امیرزادگان بلخ بود، اما بر اثر تمایل به زهد و عرفان، از سر ملك و مال پدر برخاست، جامهی پشمین پوشید، و به سیاحت و عبادت و ریاضت پرداخت. حکایت حال او از بعضی جهات شباهت به احوال بودا دارد. ابراهیم ادهم در طریقهی تصوف مقام بزرگ یافت، و به صحبت سفیان ثوری و فضیل ابن عیاض رسید. در کتابهای صوفیه حالات و کرامات بسیار به وی منسوب شده است، و از او سخنان بلند و مؤثر نیز نقل شده است. ابراهیم ادهم در [illegible] وفات یافت.

ابراهیم اشتر: ← ابراهیم ابن مالك.

ابراهیم اعتمادالدوله، حاجی: ← ابراهیم شیرازی.

ابراهیم امام [امام ابراهیم]، ۸۲–۱۳۱ هق، رهبر و پیشوای دعوت عباسی؛ پسر محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس ابن عبدالمطلب. در حمیمه (homayma) (از بلاد شام) میزیست، و شیعهی بنی عباس در آنجا نزد وی آمد و شد میکردند. همین ابراهیم بود که ابومسلم خراسانی را جهت نشر دعوت به خراسان فرستاد. در آن زمان، از بیم آنکه نام امام عباسی فاش نشود، و از جانب امویان برای او موجب آزار فراهم نیاید، دعوت به "الرِّضا مِنْ آل محمد" میکردند، که عبارت باشد از دعوت بیکی از آل محمد بدون ذکر اسم خاصی؛ و اسم امام را، جز از خاصان و معتمدان، مخفی میداشتند. معذلك، مروان ابن محمد، آخرین خلیفهی اموی، از اقدامات ابراهیم مطلع شد و او را بگرفت و بزندان انداخت، و در زندانش بکشت. بعد از وی، با برادرش ابوالعباس سفاح بیعت نمودند و سرانجام سفاح بخلافت رسید. ابراهیم امام مردی زیرك و خردمند و خوش سخن بود و از حدیث و ادب بهره داشت.

ابراهیم اینال (aynāl, eynāl)، فة جمادیالاولی ۴۵۱ هق، از امرای مشهور سلجوقی؛ برادر مادری طغرل بیگ. چون طغرل بیگ مسعود I غزنوی را مغلوب کرد، و بر خراسان استیلا یافت، ولایت ری و جبل را به ابراهیم اینال داد، و چندی بعد، او را به سیستان فرستاد. چندی بعد، ابراهیم اینال در جبال و بلاد مغرب و آذربایجان و ارمنیه فتوحات کرد، و موجب وحشت طغرل گشت، و طغرل او را نزد خود خواند، و بین آنها وحشت و کدورت پدید آمد. عاقبت، ابراهیم اینال با باسیری، برضد طغرل بیگ همدست شد، و طغرل از پیش آنها به ری گریخت. چندی بعد، الب ارسلان و قاورد و یاقوتی، پسران چغری بیگ داود، لشکر آوردند، و ابراهیم اینال را در محلی بنام هفتاد پولان شکست دادند؛ ابراهیم اینال گرفتار و کشته شد. لفظ اینال را بمعنی سردار قبیله گفتهاند.

ابراهیم پاشا، ۱۷۸۹–۱۸۴۸، خدیو (سپتامبر-نوامبر ۱۸۴۸) مصر و سردار بزرگ آن کشور؛ پسر محمد علی پاشا. در پیشرفتهای پدرش سهم عمدهای داشت. جنگ وهابیها را که در ۱۸۱۱ آغاز شده بود پایان داد (۱۸۱۸)، و عبدالله ابنسعود را با کسانش به اسارت به مصر فرستاد. شورشی را که در یونان روی داده بود فرونشانید (۱۸۲۴–۲۶). بعلت کدورتی که بین محمد علی پاشا و دربار عثمانی پیش آمد، بفرمان پدر به شام لشکر کشید (۱۸۳۱)، و سپاهیان عثمانی را مغلوب کرد، و براثر مداخلهی دول اروپا پیمان صلحی منعقد شد (۱۸۳۳) که بموجب آن سرزمین شام تحت حکومت محمد علی قرار گرفت. بار دیگر که ترکها آغاز جنگ کردند (۱۸۳۹) آنانرا منکوب کرد، ولی بسبب مداخلهی دول اروپا شام را تخلیه نمود (۱۸۴۰) و به مصر بازگشت. بقیهی عمر را باصلاحات داخلی پرداخت. در ژوئن ۱۸۴۸ عملا فرمانروای مصر بود، و در سپتامبر همان سال سلطان عثمانی فرمان پاشائی مصر باو داد، ولی خدیوی او طولی نکشید و در سپتامبر آن سال وفات یافت. ← محمد علی پاشا.

ابراهیم پاشا، ۱۴۹۳–۱۵۳۶، وزیر اعظم مشهور دولت عثمانی در زمان سلطان سلیمان I (سلطان سلیمان قانونی). اصلا مسیحی بود، و در زمان ولیعهدی سلیمان ابتدا برده بود، و سپس بسبب هوش سرشار خود مورد توجه او واقع شد، و چون سلیمان بسلطنت رسید (۱۵۲۰) ابراهیم در دربار وی مناصب یافت، و در ۱۵۲۳ (شعبان ۹۲۹ هق) وزیر اعظم شد، و مدت ۱۳ سال این سمت را داشت، و مورد اعتماد کامل سلطان بود، و با قدرت تمام حکمفرمائی کرد. در جنگهای عثمانی با مجارستان شرکت داشت، و در جنگهای عثمانیان با ایران در زمان شاه طهماسب I صفوی فرماندهی سپاهیان عثمانی را داشت، و تبریز را تصرف کرد. سرانجام، هنگامی که بمنتهای قدرت و شوکت رسیده بود شبانه بامر سلطان مقتول شد (مارس ۱۵۳۶ = رمضان ۹۴۲ هق).

ابراهیم پاشا داماد، فة ۱۶۰۱، وزیر اعظم دولت عثمانی. مورد توجه خاص سلطان مراد III بود، و در سلطنت جانشین وی سلطان محمد III داماد او شد، و سه بار به وزارت اعظم رسید.

ابراهیم پاشا داماد، حـ ۱۶۷۸–۱۷۳۰، وزیر اعظم دولت عثمانی در زمان سلطنت سلطان احمد III. مورد توجه سلطان بود، و سلطان دخترخود فاطمه را بزنی باو داد (۱۷۱۷)، و در ۱۷۱۸ (۱۱۳۰ هق) او را به وزارت اعظم منصوب کرد، و وی تا آخر عمر درین سمت بود. دورهی وزارت ابراهیم پاشا از ادوار مشعشع تاریخ عثمانی است، و در همین زمان بود که فن چاپ بوسیلهی **ابراهیم متفرقه** وارد عثمانی گشت. ابراهیم پاشا در ۱۷۲۴ پیمانی برای تقسیم ایالات سرحدی ایران با پطر کبیر منعقد ساخت، و اندکی بعد سپاهیان عثمانی همدان و گنجه و ایروان و تبریز را اشغال کردند. پس از فتوحات طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه) در نواحی اشغالی، بعلت عدم رضایت مردم از حکومت ابراهیم پاشا شورشی بر پا شد. ابراهیم بامر سلطان، که نمیخواست وزیر محبوبش بدست مردم خشمگین بیفتد، کشته شد، وسلطان روز بعد از سلطنت کناره گرفت.

ابراهیم تیموری، میرزا: ← ابراهیم ابن علاء الدوله.

ابراهیم حصیری (hasiri) [ابوالقاسم ابراهیم ابن عبدالله حصیری]، از رجال و معتمدان دستگاه سلطان مسعود I غزنوی. در اواخر سلطنت سلطان محمود غزنوی، باتفاق **ابوطاهر تبانی**، برسالت نزد قدر خان رفت (۴۲۱ هق)، و پس از بازگشت، همچنان تا حدود سنهی ۴۵۰ هق حیات داشت. در تاریخ بیهقی اطلاعاتی در باب احوال او مذکور است.

ابراهیمخان، مدرسه و حمام و بازارچهی، در کرمان، مجموعهی بناهای بسیار متناسب شیوا، دارای کاشیکاریهای عالی، حجرات، چاپخانه، و موقوفات کافی، تماماً از آثار ابراهیم خان ظهیر الدوله، پسر عموی فتحعلی شاه، که در ۱۲۱۸–۱۲۴۰ هق حکومت کرمان داشت. تاریخ مدرسه ۱۲۳۲ هق.

ابراهیمخان ابن نصر: ← طفقاج خان.

ابراهیم خان بغایری (boqāyeri)، از امرای مشهور خراسان در دورهی بعد از قتل (۱۱۶۰

هق) نادر. وی بعد از قتل میرعلم خان خزیمه، که با وجود خویشاوندی بخیانت او هلاك شد، یکچند با محمد حسن خان قاجار مرتبط بود، و پس از آن به کریم خان زند پیوست. در جنگهائی که بین کریم خان و **فتحعلی خان افشار** روی داد-(۱۱۷۵ هق)، وی، بپاس دوستی و یکرنگی که با فتحعلی خان افشار داشت، با چند تن از امرای دیگر توطئه‌ای چید، و در صدد برآمد کریم خان را هلاك کند؛ اما سرآنها فاش شد و امرای زندیه او را با سایر همدستانش در مجلس بزم کریم خان کشتند.

ابراهیم خان زند، ۱۱۸۲هق-؟، چهارمین پسر کریم خان زند. وی در هنگام وفات پدر ۱۱ سال بیش نداشت. صادق خان زند، پس از خلع و حبس ابوالفتح خان زند و محمد علی خان زند، او را نیز با آنها به زندان انداخت (۱۱۹۴ هق)، و در استیلای علیمراد خان زند برشیراز، او نیز مانند دو برادر دیگرش نابینا گشت (۱۱۹۶ هق)، و پس از آن، تا حدود سال ۱۲۰۶ هق در شیراز حیات داشت.

ابراهیم خان صدیق‌الممالك، حاجی میرزا : ← صدیق‌الممالك.

ابراهیم خان ظهیرالدوله، فت ۱۱۵۱ هق، برادر نادر شاه افشار، و سپهسالار و سردار نادر در آذربایجان و داغستان. وی در جوانی، مانند برادر، بخدمت شاه طهماسب II صفوی پیوست، و بعد از آن، چون نادر قدرت و نفوذی بهمرسانید، وی نیز حیثیت و اعتباری یافت، چنانکه به دفع ترکمانان و اکراد خراسان مأمور شد (۱۱۳۹ هق)، و چندی بعد حکومت خراسان یافت (۱۱۴۴). پس از آن، یك چند سپهسالار آذربایجان شد، و عاقبت مأمور دفع و تنبیه یاغیان داغستان گشت. لیکن در آنجا مقتول شد، و یاغیان جسد او را از قبر برآورده به درختی آویختند و آتش زدند (شعبان ۱۱۵۱). نادر، در بازگشت از هند، به تنبیه یاغیان شتافت. ابراهیم خان ظهیرالدوله صفات عالی و سلحشوری و تدبیر برادر را نداشت.

ابراهیم خلیل، پیغمبر: ← ابراهیم.

ابراهیم‌خلیل خان جوانشیر، فت ربیع‌الاول ۱۲۲۱ هق، حاکم معروف قراباغ در عهد ظهور آقا محمد خان قاجار، که درحوزه‌ی حکمرانی خود داعیه‌ی استقلال داشت. در سنه‌ی ۱۲۰۷ هق، آقا محمد خان به دفع او شتافت، و او نسبت به وی اظهار انقیاد کرد، اما بعذر کبر سن، از آمدن به درگاه خان قاجار معذرت میخواست. در سنه‌ی ۱۲۰۹ وی با والی عیسوی تفلیس همدست شده بر آقا محمد خان عاصی شد، و چون خان قاجار لشکر به دفع او برد در قلعه‌ی پناه‌آباد متحصن گشت، و سپس از در طاعت درآمده مورد عفو شد، و در ۱۲۱۱، که آقا محمد خان از ارس گذشت، وی قلعه‌ی خود را گذاشته بگریخت. عاقبت در عهد فتحعلی شاه قاجار با روسیه بنای سازش گذاشت، و چون عباس میرزا ولیعهد لشکر به دفع وی برد (۱۲۲۰)، وی از روسها یاری جست، و در نتیجه، قلعه‌ی او بدست روسها افتاد. و او از این کرده‌ی خویش پشیمان گشته دیگر بار در صدد ارتباط با فتحعلی شاه و اعتذار از گذشته برآمد. اما درین بین، بتحریك یکی از برادر- زادگان خود، با زن و چند تن از فرزندان بدست یکی از صاحب‌منصبان روس کشته شد.

ابراهیم خواص (xavvās)، شهرت **ابواسحاق ابراهیم ابن احمد ابن اسماعیل، فت ۲۸۴ یا ۲۹۱** هق، عارف و زاهد معروف ری در قرن سوم هجری. وی از یاران و همگنان **ابوالحسین نوری** و جنید بغدادی بود، و غالب اوقات را در سفر میگذرانید. وفاتش در مسجد جامع ری اتفاق افتاد. حالات و سخنان او در کتابهای صوفیه نقل شده است.

ابراهیم سامانی [ابواسحاق ابراهیم ابن احمد سامانی]، امیرزاده‌ی سامانی و برادر امیر نصر II سامانی. وی در ایام امارت امیرنصر با دیگر برادران به زندان افتاد، اما در سنه‌ی ۳۱۷ هق با آنها همدست شد، و با همراهی عده‌ای از دیالمه و علویان، و با کومك ابوبکر طباخ، از زندان بیرون آمده فتنه‌ی بزرگی در بخارا برانگیختند، و بر بخارا دست یافته خزائن امیرنصر را بباد غارت دادند. عاقبت امیرنصر فتنه‌ی آنها را فرو نشاند، و برادران هریك بگوشه‌ای فرار کردند، و ابراهیم به موصل گریخت (۳۱۸). بعد از وفات (۳۲۹ هق) امیر نصر، چون **ابوعلی چغانی** برنوح I طغیان کرد، با ابراهیم مکاتبه نمود، و او را به مخالفت با امیر نوح دعوت کرد، و او به ابوعلی چغانی پیوست، و ابوعلی او را به امارت برداشت و عده‌ای از لشکریان امیرنوح نیز در مرو بآنها پیوستند، و ابراهیم و ابوعلی خراسان را گرفته به بخارا رفتند، و در آنجا سکه بنام ابراهیم زدند، و امیر نوح به سمرقند گریخت. عاقبت بین ابراهیم و ابوعلی خلاف افتاد، و ابوعلی وی را گذاشته به چغانیان رفت. ابراهیم نیز، چون از عهده‌ی امارت و مخالفت با نوح بر نمی‌آمد، برادر او **ابوجعفر سامانی** را به امارت برداشت، و خود عنوان سپهسالاری برگزید. لیکن عاقبت هر دو از این مخالفت پشیمان شده به سمرقند نزد امیر نوح رفتند، و از در معذرت درآمدند. امیرنوح به بخارا آمده بسلطنت نشست، و ابراهیم و ابوجعفر هر دو را گرفته کور کرد و به زندان انداخت (۳۳۵ هق).

ابراهیم‌سلطان تیموری [ابوالفتح ابراهیم سلطان]. شوال ۷۹۶-۴ شوال ۸۳۷ هق، از شاه- زادگان سلسله‌ی تیموریان؛ پسر شاهرخ تیموری. وی در سنه‌ی ۸۱۷ هق حاکم فارس شد، ولیکن مواجه با معارضه‌ی پسر عم خود میرزا بایقرا (پسر میرزا عمر شیخ) و مغلوب شد (۸۱۸ هق). شاهرخ به دفع بایقرا پرداخت و دیگربار امارت فارس به ابراهیم داد (۸۱۹). ابراهیم‌سلطان با ذوق و هنردوست و خوش خط بود، و گویند خط یاقوت را تقلید میکرد، و در شیراز مدرسه‌ای ساخت. وی بعد از آن نزدیك ۲۰ سال در فارس حکومت راند و ممدوح و حامی شرف الدین علی یزدی مورخ بود. وی هم در زمان حیات پدر وفات یافت، و پسرش میرزا عبدالله تیموری، بعد از عبداللطیف تیموری، به داعیه‌ی سلطنت برخاست. تاریخ وفات او را روضةالصفا و حبیب‌السیر و لب‌التواریخ ۴ شوال ۸۳۷ و تذکرة الشعراء در ۸۳۴ هق ضبط کرده‌اند.

ابراهیم سیمجور [ابو علی ابراهیم ابن سیمجور]، امیر قهستان و والی خراسان در عهد سامانیان (← سیمجوریان). نوح II سامانی در سنه‌ی ۳۳۳ هق وی را بجای ابوعلی چغانی سپهسالار خراسان و والی نشابور کرد. در سنه‌ی ۳۳۵ هق ابوعلی چغانی نشابور را گرفت و او را از آنجا براند.

ابراهیم شاه ابن برهان شاه : ← نظامشاهیه.

ابراهیم شاه افشار، فت ۱۱۶۲ هق، شاهزاده‌ی معروف سلسله‌ی افشاریه و از مدعیان سلطنت بعد از نادر شاه افشار. وی پسر کهتر **ابراهیم خان ظهیرالدوله** و برادرزاده‌ی نادر شاه بود، و نادر شاه، بعد از برادر، اسم و لقب او را بوی داد (قبل از آن اسم وی محمد علی بیگ بود). بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر، وی از جانب برادر خود **عادلشاه افشار** سردار عراق گشت، اما در اصفهان با بعضی از امرای افغان و ازبك همدست شده به مخالفت برادر برخاست، و در سلطانیه او را مغلوب و متواری کرده خود به سلطنت نشست. پس از آن عادلشاه را دستگیر و کور نمود، و سپس به همدان رفت، و لشکری به کرمانشاه فرستاد، و برتوپخانه و ذخائری که نادر جهت حمله به عثمانی در کرمانشاه گرد آورده بود دست یافت، و از آنجا به دفع **امیر اصلان خان قرخلو**، که داعیه‌ی استقلال یافته بود، به آذربایجان رفت، و بعد از دفع او نخست در صدد برآمد **شاهرخ افشار** را هم، که امرای خراسان او را به سلطنت برداشته بودند، تحت نفوذ و اختیار خود بگیرد. ازین رو، آوازه در انداخت که سلطنت حق شاهرخ است، و او باید به عراق آید و به سلطنت بنشیند. اما امرای خراسان شاهرخ را نگذاشتند که به عراق برود. ازین رو ابراهیم خان از پیشرفت این خدعه نومید شد، و ناچار قصد خود را آشکار کرده خود بنام ابراهیم شاه به سلطنت نشست (۱۷ ذوالحجه‌ی ۱۱۶۱)، و سپس با لشکری جهت دفع شاهرخ، که امرای خراسان او را به سلطنت برداشته بودند، عازم قزوین و سپس مشهد شد. در سرخه‌ی سمنان از هواداران شاهرخ شکست خورد، و به قم گریخت، و دستگیر شد. او را بامر شاهرخ با عادلشاه افشار، که نابینا بود، روانه‌ی مشهد کردند. ابراهیم شاه در راه مقتول گشت، و جنازه‌ی او را به مشهد برده دفن کردند (۱۱۶۲هق).

ابراهیم شیرازی، ملقب به **اعتمادالدوله**، معروف به **حاجی ابراهیم شیرازی و حاجی ابراهیم اعتمادالدوله**، کلانتر شیراز در اواخر عهد زندیه و صدراعظم فتحعلی شاه قاجار. پدرش حاجی هاشم نام داشت، و کلانتر محلات حیدری- نشین شیراز بود، و در سال ۱۱۶۰ هق، بامر نادر شاه، از یك چشم کور شده بود. حاجی ابراهیم بعد از او در دستگاه زندیه ترقی کرد، و در عهد جعفرخان زند منصب کلانتری فارس یافت. بعد از قتل جعفرخان، اسباب سلطنت لطفعلی خان زند را فراهم آورد، و مورد توجه و اعتماد او گشت، بطوریکه لطفعلی خان او را پدر خطاب میکرد. عاقبت از لطفعلی خان رنجید، و چون دولت را یار آقا محمد خان میدید، باو پیوست و شهر شیراز را با ذخائر و اموال و زن و فرزند لطفعلی خان باو تسلیم نمود، و در استیصال لطفعلی خان اهتمام کرد. آقا محمد خان، چون بسلطنت نشست، او را برکشید، و در اواخر،

وزارت خویش بدو داد. فتحعلی شاه نیز او را بدین منصب بداشت.

کار حاجی ابراهیم در دوره‌ی فتحعلی شاه زیاده بالا گرفت، و اکثر مشاغل و اعمال بدست فرزندان و خویشان او افتاد. تا آنکه مخالفانش در صدد دفع او برآمدند، و شاه را نسبت باو بدگمان ساخته نامه‌هایی مجعول به وی عرضه کردند که حاجی ابراهیم آن نامه‌ها را به مخالفان نوشته، و آنها را به مخالفت برانگیخته است. فتحعلی شاه، که از حاجی بدگمان گشته و از تسلط او بر امور اندیشناك شده بود، نسبت به حاجی هیچ نگفت، اما عده‌ای از غلامان خود را به ولایاتی که خویشان و فرزندان حاجی در آن ولایات بودند فرستاد، و آنها را فرمان داد تا در روز معین همه‌ی کسان او را هلاك کنند، و خود او را نیز در تهران گرفته کور کردند، و زبانش بریدند (ذی‌حجه‌ی ۱۲۱۶ هق). و با زن و فرزند به قزوین فرستاده در آنجا هلاك کردند، و صدارت را به میرزا شفیع مازندرانی داد.

ابراهیم صولی، شاعر و کاتب بغدادی: ← صولی.

ابراهیم غزنوی [ابوالمظفر ظهیرالدوله رضی الدین ابراهیم ابن مسعود]، ۴۲۶-۴۹۲ هق، دهمین پادشاه (۴۵۱-۴۹۲ هق) از سلسله‌ی غزنویان آل سبکتکین؛ پسر سلطان مسعود I غزنوی. وی در هرات بدنیا آمد. هنگام کشته شدن پدرش کودکی خرد سال بود. در دوره‌ی استیلای طغرل کافرنعمت با برادر دیگرش فرخزاد غزنوی در قلعه‌ی بزغند (bozqond) محبوس بود. هنگام سلطنت فرخزاد از قلعه‌ی بزغند به قلعه‌ی نای منتقل شد، و چون فرخزاد وفات یافت، امرای غزنوی او را از بند برآوردند و برتخت نشاندند (۴۵۱ هق). وی چون بسلطنت نشست با سلاجقه که در خراسان استیلا یافته بودند طرح دوستی افکند. در سنه‌ی ۴۵۶ هق دختر خود را به پسر الب ارسلان داد، و مهد عراق، دختر ملکشاه، را برای یکی از پسران خود گرفت، و این وصلت موجب تحکیم دوستی آنها گشت. پس از آن، سلطان ابراهیم با آسودگی به بسط نفوذ در هند و پنجاب پرداخت و در غزنین هم خرابیها و خللهائی را که در دوره‌ی بعد از قتل سلطان مسعود در کارها افتاده بود بصلاح باز آورد. در سال ۴۶۹ هق حکومت متصرفات غزنویان را در هند به پسرش سیف‌الدوله محمود غزنوی داد، و در سال ۴۷۲ نیز خود به هند لشکر کشید و در آنجا کرّ و فرّی کرد. سلطان ابراهیم را فرزندان بسیار بود؛ گویند ۴۰ دختر و ۳۶ پسر داشت. و مدت ۴۱ سال سلطنت کرد. ابوحنیفه‌ی اسکافی به دربار او انتساب داشت و مسعود سعد و بوالفرج رونی نیز در اشعار خویش او را مدح گفته‌اند.

ابراهیم گورکانی، میرزا : ← ابراهیم ابن علاء الدوله.

ابراهیم لودی: ← لودی، سلسله‌ی.

ابراهیم متفرّقه، ۱۶۷۴-۱۷۴۴ (=۱۱۵۷ هق)، از رجال دولت عثمانی، واردکننده‌ی فن چاپ بآن کشور. وی اهل مجارستان بود. و در ۱۸ سالگی اسیر ترکان عثمانی شد، و در قسطنطنیه او را بغلامی فروختند. سپس اسلام آورد، و آزاد شد، و بتحصیل پرداخت، و بمناصب عالی رسید. شهرت او مخصوصاً در عالم مطبوعات اسلامی بجهت وارد کردن فن چاپ به قسطنطنیه و تأسیس اولین چاپخانه در آنجاست.

ابراهیم موصلی [ابواسحاق ابراهیم ابن میمون (یاماهان) ابن بهمن موصلی]، فت ۱۸۸ هق، از موسیقی‌دانان و آهنگ‌سازان معروف عهد بنی عباس. اصلا ایرانی بود و در کوفه بدنیا آمد، و چون در موصل تربیت و شهرت یافت به موصلی معروف شد. نخست در درگاه مهدی خلیفه‌ی عباسی به خنیاگری پرداخت، اما چندی بعد مهدی او را بسبب شرابخوارگی حبس کرد. چون هارون‌الرشید بخلافت نشست، ابراهیم در جرگه‌ی ندیمان وی درآمد، و در نزد او تقرب تمام داشت. وفاتش در بغداد اتفاق افتاد.

ابراهیم میرزای صفوی، سلطان : ← سلطان ابراهیم میرزای صفوی.

ابراهیم نخعی، ابوالنعمان: ← ابراهیم ابن مالك.

ابربانل، اسحاق (abarbānel): ← ابراوئل، اسحاق.

ابرت[1]، فریدریش (fridriš ebert)، ۱۸۷۱-۱۹۲۵، نخستین رئیس جمهور (۱۹۱۹-۲۵) جمهوری آلمان. از سوسیال‌دموکراتها بود.

ابرت[2]، کارل (kārl ebert)، ۱۸۳۵-۱۹۲۶، میکرب‌شناس و کالبدشناس آلمانی، از ائمه‌ی تشریح مرضی. نوع باکتری تیفوئید باسم او ابرتلا (ebertellā) نامیده شده است.

ابرتاوی[3] (abərtāwi)، ویلز: ← سوانسی.

ابرج (abarj)، دهستان (جه ح ۶٬۰۰۰ ؛)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ل شهرستان و در ل رود کر؛ دارای ۲۰(؟) آبادی. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، برنج، پنبه، چغندر، و میوه است.

ابرجس (abarjas)، ده (جه ۶۶۱ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان قهستان، بخش کهك. شهرستان قم، استان مرکزی، ۹ کیلومتری ج‌غ کهك. محصولاتش غلات، پنبه، میوه.

ابر حمام: ← اسفنج.

ابرخس[4] (ebarxos؛ فارسی معمول ـab)، یـ **هیپارخوس** (hippārxos)، منجم و ریاضیدان و جغرافیدان یونانی قرن دوم قم. وی اهل نیقیه بود، ولی در رودس رونق یافت، و در آنجا و در اسکندریه ارصاد زیاد و دقیقی کرد. ابرخس اولین راصد یونانی است که در آلات نجومی خود دوایر را به ۳۶۰ درجه تقسیم کرده، و نیز قدیمترین کره‌ی آسمانی که در دست است ساخت اوست. بمناسبت جدول اوتارش بعضی او را واضع علم مثلثات شمرده‌اند. نظریه‌ی زمینمرکزی کلاودیوس بطلمیوس تا حد زیادی مبتنی بر کارهای ابرخس است.

ابرده بالا (abarde bālā) یا **ابرده‌ی علیا**، ده (جه ۲٬۰۳۹ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان شاندیز، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم، ۲۲ کیلومتری ل‌غ طرقبه؛ محصولاتش غلات، میوه، خشکبار.

ابرده پایین یا **ابرده‌ی سفلی**، ده (جه ۵۱۵ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان شاندیز، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم، ۱۴ کیلومتری ل‌غ طرقبه. شغل مردم زراعت، مالداری، و قالی‌بافی است.

ابردین[5] (abərdin)، شهر (جه ۱۸۲٬۷۱۴)، قسمتی در ولایت ابردین‌شر و قسمتی در ولایت کینکاردین‌شر، اسکاتلند، بر ساحل دریای شمال و مصب رود دی. عمده‌ترین بندر و بزرگترین شهر لش اسکاتلند و به شهر گرانیت معروفست. دانشگاه ابردین از دانشگاههای قدیمی و مشهور بریتانیا است.

ابردین، چهارمین **ارل آو**: ← **گوردن، جورج همیلتن**.

ابردین‌شر[6] (abərdinšər)، ولایت ساحلی (۵٬۱۰۵ کمه؛ جه ۳۰۸٬۰۵۵)، لش اسکاتلند؛ مرکزش شهر ابردین. شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی، ماهیگیری، و گله‌داری است. کاخ بلمارل (balmārəl)، اقامتگاه خاندان سلطنتی انگلستان که در ۱۸۵۴ بتوسط ملکه‌ی ویکتوریا بنا شد، در ناحیه‌ی بریمار (breymār) از این ولایت است.

ابرشهر (abar.šahr)، نام قدیم شهر نیشابور. گفته‌اند که لفظ ابرشهر بمعنی شهر اپرنك است، و اپرنك (aparnak) مهمترین قبیله از سه قبیله‌ی داهه بود که دولت پارت را تأسیس کردند، و اینکه بعضی ابرشهر را بمعنی شهر بالا گرفته‌اند نادرست است.

ابرشیوه (abar.šive)، دهستان، شهرستان دماوند، استان مرکزی. دارای ۱۵ آبادی کوهستانی است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، سیب زمینی، و میوه است. اهالی بیشتر به گله‌داری و باغبانی اشتغال دارند. در ده عین ورزان این دهستان آبشارهای متعدد وجود دارد.

ابرغان (abarqān)، دهستان (جه ۲۵٬۲۰۴؟)، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در ج‌غ سراب؛ دارای ۲۶(؟) آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است. مختصری گله‌داری معمول میباشد. مرکزش، ده **ابرغان** (جه ۱٬۵۷۰ ؛)، در ۲۲ کیلومتری ج‌غ شهر سراب واقعست.

آبرفت[7] (ābroft)، مواد آواری که بوسیله‌ی آب رودخانه یا دریاچه بحال معلق جابجا و بعد تهنشست شده است. اشکال معمولی آبرفت عبارت است از پنجه‌ی آبرفتی، دلتای رودها، و دشت آبرفتی.

ابرقباذ (abar.qobāz)، ناحیه‌ی قدیم، عراق، مجاور دجله و بین واسط و بصره، که از قباد I ساسانی نام گرفته است. بعضی جغرافیدانهای قدیم، ظاهراً باشتباه آنرا نام ناحیه‌ی ارّجان یا ناحیه‌ای که ارجان در آن بوده شمرده‌اند.

ابرقو، بخش (جه ۱۷٬۳۵۱؟)، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی؛ مرکزش ده ابرقو. ناحیه‌ایست کویری و مسطح، دارای رشته کوههای منفرد و رودهای فصلی که به باطلاقها و کویرها منتهی میشوند. هوایش گرم است. غلات، روناس، و پنبه‌ی فراوان دارد. کرباسبافی رایج است.

---

(۱) Ebert (۲) Eberth (۳) Abertawe (۴) Hipparchus (۵) Aberdeen (۶) Aberdeenshire (۷) alluvium

ابرقو، ده (عـل ۵۸´ °۳۱، طـ ۱۷´ °۵۳؛ جه ۶٬۲۶۸ سـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش ابرقو، شهرستان آباده، استان هفتم. مسجد جمعه‌ی بزرگ و تاریخی و یك بنای سنگی منسوب به دیلمی‌ها دارد. دارای صنایع دستی و کرباس‌بافی و محصول عمده‌اش غلات وپنبه است.

ابرقو، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

ابرکرامبی[1]، سر **رلف** (sər ralf abərkrāmbi*)، ۱۸۰۱–۱۷۳۴، ژنرال انگلیسی. بسبب اردوکشی‌هایش بر ضد فرانسویها، بخصوص در فلاندر (۹۵–۱۷۹۴) و جزایر هند غربی، شهرت بزرگ نظامی بدست آورد. در ۱۸۰۱ برای بیرون راندن فرانسویها از مصر بآن کشور اعزام شد، و در ابوقیر در نتیجه‌ی حمله‌ی ناگهانی فرانسویان، در حین پیروزی بقتل رسید. پیاده شدن او در ابوقیر از جسورانه‌ترین و درخشانترین عملیات ارتش بریتانیا محسوب است.

ابرکوه (abar.kuh)، کوه (عا ۵۷´ °۳۱، طـ °۵۳ ۲۱´)، واقع در لغ ابرقو، شهرستان آباده.

ابرندآباد (abrandābād)، ده (عا ۵۷´ °۳۱، طـ ۱۸´ °۵۴؛ جه ۲٬۲۹۱ سـ ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم. واقع در دشت و هوایش معتدل است. ریگهای روان یزد اطراف آنرا گرفته است. محصولش غلات و تره‌بار میباشد. کرباسبافی رواج دارد.

ابرنواختران (abar.nō-) یا **سوپرنوواها** (supernovā-؛ از لت)، ستارگان متغیر نادر از نوع نواختران که درخشندگی آنها حـ 10٬000 برابر نواختران عادی است. ابرنواخترانی که تاکنون در کهکشان ما ظاهر شده‌اند یکی ستاره‌ی تیکو براهه است که در ۱۵۷۲ در صورت فلکی ذات‌الکرسی ظاهر شد، و دیگری ستاره‌ی کپلر (در ۱۶۰۴). ظاهراً هر هزار سال سه ابرنواختر در کهکشان ما ظاهر میشود.

ابرو[2] (ebro)، رودی بطول ۹۲۵ کم، لش اسپانیا. از کوههای کانتابریائی در جهت جش بر دامنه‌ی پیرنه جاری شده پس از عبور از ساراگوسا به مدیترانه میریزد. کانالهای آبیاری و کارخانه‌های نیروی برقابی دارد.

آبروتسی[3]، **دوکا دلیی** (dukā delyi* ābruttsi)، لقب **لوییجی آمدئو** (luiji āmedeo)، ۱۹۳۳–۱۸۷۳، افسر دریائی و کوه‌نورد ایتالیائی و کاشف قطب شمال؛ مت مادرید؛ پسر عموی ویکتور امانوئل III.

آبروتسی اِ مولیزه[4] (ābruttsi e molize)، ناحیه (۱۵٬۲۳۷ کمم؛ جه ۱٬۶۸۴٬۰۳۰)، ایتالیای مرکزی، بین دریای آدریاتیك و جبال آپنن؛ کرسی آن آکویلا. با ← مملکت ناپل تاریخ مشترك دارد.

ابره (abre)، قواره پارچه‌هایی چون کرباس و تَمِلّه که در کارگاههای دستی میبافند. درازای آن حدود پنج متر است.

ابرهه (abraha)، پادشاه مسیحی و حبشی‌الاصل عربستان جنوبی در اواسط قرن ششم بم. وی سردار قشون دولت اکسوم در جنگ با ذونواس بود، و پس از سمیفع مستقلا کار یمن را بدست گرفت (۵۳۳ یا ۵۳۴). در جنگهای ایران و روم در زمان انوشروان، که در سال ۵۴۰ شروع شد، دولت روم سعی کرد او را بر ضد ایران بشوراند، ولی ابرهه بیطرف ماند. عاقبت بتحریك رومیان بر ضد ایران لشکرکشی کرد، اما از نیمه راه باز گشت (بقولی بعلت طاعون سال ۵۴۲ یا صلح ایران و روم در ۵۴۶). بعضی این لشکرکشی را با روایات اسلامی حمله‌ی ابرهه با فیل به مکه، که گویند در سال تولد حضرت رسول واقع شد، تطبیق کرده‌اند. پس از ابرهه پسرش یکسوم (yaksum) و بعد برادر وی مسروق ابن ابرهه (masruq) در یمن حکومت یافتند، و برطبق روایات عرب اولی ۱۹ سال و دومی ۱۲ سال فرمانروائی کردند.

ابری، فرضیه‌ی : ← لاپلاس، فرضیه‌ی.

آبریز[5] (ābriz)، تمام پهنه‌ای که از آن آب بسوی یك مخزن یا رودخانه یا نظایر آنها سرازیر میشود. مقدار آبی که به یك جریان یا مخزن آب میرسد، بستگی دارد به وسعت آبریز و مقدار بارندگی و ضایعات ناشی از بخار شدن آب یا جذب شدن آن بوسیله‌ی خاك و گیاهان. **آبریز بسته**[6] آبریزی است که راهی به دریا ندارد، مانند آبریز دریاچه‌ی رضائیه.

ابریستویث[7] (abəristwit)، شهر (جه ۹٬۳۲۳)، ولایت کاردیگن‌شر، ویلز؛ دریابندر و تفرجگاه تابستانی. یکی از کالجهای دانشگاه ویلز در آنجاست.

ابریشم، رشته‌ی نازك شاخی شفاف و مایل به زردی که کرم ابریشم بصورت پیله بدور خود میتند. کرم ابریشم معمولی نوزاد حشره‌ای است بنام علمی بومبوکس موری (*Bombyx mori*) که از برگ توت تغذیه میکند. در چین و هند نوعی کرم ابریشم هست که از برگ بلوط تغذیه میکند، و پارچه‌ی معروف به شانتونگ از ابریشم آن تهیه میشود. تربیت کرم ابریشم و صنعت بافتن ابریشم از خیلی قدیم در چین رایج بوده و در حدود ۵۵۰ بم به روم شرقی رسیده، و از آنجا به اروپا و شمال افریقا انتقال یافته است.

برای تهیه‌ی نخ ابریشم قبلا صمغی را که الیاف پیله را میپوشاند بوسیله‌ی آب خیلی گرم یا بخار آب نرم میکنند تا بتوان سر رشته‌ها را پیدا کرد، و سپس چند رشته را از پیله‌های مختلف با یکدیگر متصل کرده بوسیله‌ی ماشینهای مخصوص از پیله‌ها جدا میکنند و بصورت نخ ابریشم دور دوکی میپیچند. یك پیله از ۶۰۰ تا 1000 متررشته‌ی ابریشم میدهد. مراحل بعد در تهیه‌ی ابریشم دو یا چند لا کردن و تاب دادن نخها است تا به قطری که مورد نظر است برسد، و برطرف ساختن بقیه‌ی صمغ، و در صورت اقتضا سفید کردن و رنگ کردن و سنگین کردن پارچه با املاح بعضی فلزات (مانند قلع). کشورهای عمده‌ی تولید کننده‌ی ابریشم چین، ژاپون، و ایطالیا است. در ایران تربیت کرم ابریشم در گیلان و مازندران و کاشان و یزد معمول است.

ابریشم، جاده‌ی: ← جاده‌ی ابریشم.

آبزا[8] (āb.zā)، سنگها یا چینه‌ها یا طبقاتی که در خلل و فرج آنها آب وجود دارد و ممکن است آب از آنها بتراود.

ابزار استخوانی، قدیمترین ابزار استخوانی که بدست آمده از مرحله‌ی اوریئیاکی از دوره‌ی پالئولیتیك یا عصر حجر قدیم است، و احتمال میرود قبل از آن نیز وجود داشته وبعلت فسادپذیری استخوان از بین رفته است. از جمله‌ی این آلات میتوان درفش، سوزن، قلاب ماهیگیری، چاقو، نوك تیر، و غیره را نام برد. چون درآوردن استخوان به اشکال مناسب مستلزم در دست داشتن آلات سنگی برای تراش و سائیدن بوده، احتمال میرود انسان قبل از استفاده از ابزار استخوانی در تهیه‌ی ابزار سنگی مهارتی بهم رسانیده بوده است.

آبزن (ābzan)، آب خالص یا آب مطبوخ گیاهان دوائی یا اجزای حیوانی یا افشرده‌ی گیاهان و غیره، که نیم گرم یا گرم برای شستن یا نشاندن مریض در آن بقصد مداوا بکار میرفته است. آبزن را معمولا در "حوض مسی" یا غیرآن و یا در تغاری بزرگ یا در ظرف مخصوصی (بقدر قامت انسان و دارای سرپوشی که سرانسان از آن بیرون میآمده) میریخته‌اند.

آب ژاول[9] (ābe jāvel؛ از فنس)، محلول هیپوکلوریتِ سودیوم در آب که برای گندزدائی و رنگ‌زدائی بکار میرود.

آبسالون[10] (ābsālon) یا **آکسل** (āksel)، ۱۲۰۱–۱۱۲۸، روحانی و سرباز و سیاستمدار دانمارکی؛ اسقف اعظم لوند. نفوذ سیاسی بسیار داشت، و براهنمائی او خاك دانمارك توسعه‌ی فراوان یافت.

آبستره (ābstre)، لفظ فرانسوی، بمعنی مجرّد، مطلق، و انتزاعی. برای "هنر آبستره" ← هنر انتزاعی.

آبستنی یا **حمل** یا **بارداری**، دوران بین لقاح تخم و زایمان. نزد انسان طول آن ۲۸۰ روز است. اولین علامت مهم آن موقوف شدن حیض است. آزمونهای معمول برای تحقیق حاملگی مبتنی است بر تغییراتی که، از تزریق ادرار زن مورد آزمایش به بعضی از حیوانات، در وضع رحم و تخمدان اینها حاصل میشود. در پنج ماهگی میتوان ضربان و صدای قلب جنین را حس کرد. عوارض آبستنی سقط و توکسمی است.

آب سخت[11] (ābe)، آبی که، بعلت وجود ترکیبات کلسیوم و منیزیوم و آهن در آن بصورت محلول، صابون بفوریت در آن کف نمیکند. آبی که سخت نباشد نرم نامیده میشود. سختی آب را به موقت و دائم تقسیم میکنند. سختی موقت بعلت وجود بیکربوناتهای فلزات مذکور است، که بواسطه‌ی عبور آبِ محتویِ گازِ کربونیك از کربوناتهای جامد (مانند سنگهای آهکی و گل سفید و غیره) تشکیل میشوند. سختی دائم بسبب وجود سولفاتهای آن فلزات میباشد. شستشو با آبهای سخت مستلزم صرف

---

(۱) Abercromby (۲) Ebro (۳) Abruzzi (۴) Abruzzi e Molise (۵) catchment area; drainage area (۶) internal drainage; interior drainage (۷) Aberystwyth (۸) aquafer; aquifer (۹) Javel water; Eau de Javel (فنـ، انگا) (۱۰) Absalon (۱۱) hard water

مقدار زیادی صابون است. بعلاوه سبزیها در اینگونه آبها خوب نمی‌پزند، و آبهای سخت در دیگهای بخار تولید رسوبات زیاد میکنند، و در نتیجه انتقال حرارت از جدار دیگ ضعیف میشود. باین جهات، برای بسیاری مصارف باید سختی آب را زایل کرد، و این عمل را نرم کردن آب گویند. سختی موقت را میتوان با جوشانیدن آب یا افزودن آهك بآن زایل کرد، و سختی دائم با افزودن کربونات سودیوم از بین میرود. بالاخره هر دو نوع را میتوان با استعمال مواد موسوم به زئولیت (zeolit) زایل ساخت.

آبسرا[1] (āb.sarā)، منزلی بر روی آب، خاصه آنکه در زمانهای ماقبل تاریخ بر روی دریاچه‌ها و غیره بر ستونهایی برپا میشد. ساکن آبسرا را آبنشین (ābnešin) گوئیم. دهکده‌های آبسرائی در غ افریقا، ج امریکا، بورنئو، و گینه‌ی جدید دیده میشود. و نیز بقایای دهکده‌های آبسرائی



از عصر حجر در سویس، ل ایتالیا، ج آلمان، اطریش، و مجارستان کشف شده است.

آبسرد (āb.sard)، ده (جه ۱٬۱۲۲ سثد ۱۳۳۵ هش)، دهستان خفر، بخش خفر، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)، ۳۵ کیلومتری لغ باب انار. غلات و بادام و مختصری قالیبافی دارد.

آبسرده (āb.sarde)، دهستان (جه ۶٬۰۹۰ ؟)، بخش چقلوندی، شهرستان خرم‌آباد، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۸ (؟) آبادی. کوهستانی است؛ مرتفعترین قله‌ی کوهستان آن گرین میباشد. ساکنینش از طایفه‌ی بیرانوند هستند.

ابسقلاوس (ebesqelāvos)، ← هوپیکلس.

آبسکون (ābaskun)، بندرگاه قدیم، در گوشه‌ی جش دریای خزر، که احتمالا نزدیك کشندان رود گرگان و شاید در محل ده خواجه نفس کنونی واقع بوده است. بگفته‌ی اصطخری، آبسکون بزرگترین بندرگاههای دریای خزر بوده، و گاهی این دریا را دریای آبسکون میخواندند. در ۲۵۰-۲۷۵ هق و نیز در ۲۹۷ هق مورد دستبرد دریازنان روس واقع شد. جزایر آبسکون، که در مآخذ قدیم از آنها نام برده‌اند و گفته‌اند که علاءالدین محمد خوارزمشاه از دست سپاهیان مغول به یکی از آنها گریخت (۶۱۷ هق)، و در همانجا مرد - ظاهراً همان جزایر آشوراده‌ی کنونی و زبانه‌هائی است که تنگه‌ای آنها را از کشندان رود گرگان جدا میسازد.

آب سلتز (ābe seltz)، آب معدنی قلیائی، شامل املاح، که در قرن ۱۹م بعنوان آب آشامیدنی و طبی زیاد رواج داشت. نام آن از چشمه‌های معدنی نیدر زلترس (nider zelters) در ناحیه‌ی ویسبادن آلمان است. اول‌بار در قرن ۱۹م مصنوعاً ساخته شد.

آبسنت[2] (ābsant؛ از فنس)، مشروب الکلی سمی سبز رنگ که با افسنتین و علفهای معطر دیگر تقطیر شده. استعمال زیاد آن باعث هذیان و دیوانگی میشود. ساختن و فروش آن در سویس و فرانسه و (از ۱۹۱۲) ورودش به کشمه ممنوع است.

آبسنگ[3] (āb.sang)، رشته‌ای از سنگها یا پشته‌های ماسه‌ای که محاذی سطح آب دریا و معمولا در زیر آن قرار دارد. **آبسنگ مرجانی** آبسنگی است که عمدةً از بقایای سازواره‌های مرجانی (← مرجان) تشکیل یافته است؛ سه شکل عمده دارد: آبسنگ مرزی، سد آبسنگی، و آتول. آبسنگ مرزی آنست که کنار ساحل باشد؛ مرجانهای زنده عمدةً کناره‌ی خارجی آنرا اشغال میکنند. سد آبسنگی نسبةً از ساحل دور است، و در داخل آن مرداب عمیق وسیعی قرار دارد؛ معمولا دارای معبرهائی برای ورود کشتیها بداخل این مرداب است؛ نمونه‌ی آن سد آبسنگی بزرگ واقع در لش استرالیا است.

آب سنگین[4] (ābe)، اکسید دوتریوم (علامت شیمیائی: D_2O)، و آن مایعی است شبیه آب معمولی و به مقدار کم در آب معمولی موجود میباشد. چگالی آن ۱٫۱، نقطه‌ی ذوبش ۳°٫۸۲ صدبخشی، و نقطه‌ی جوش آن ۱۰۱°٫۴۲ است. در بعضی انواع پیلهای اتمی بکار میرود.

آب سیاه، فنس گلوکوم (glokom)، بیماری چشم که عبارتست از افزایش فشار داخلی چشم، و غالباً سبب نقص بینائی یا کوری میشود.

آبشار (ābšār)، دهستان (جه ح ۷٬۰۰۰ ؟)، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان). دارای ۹ (؟) آبادی واقع در دشت است. رود جراحی زمینهای مزروعیش را مشروب میسازد. محصول عمده‌اش غلات، حبوبات، برنج، و خرما است. عبابافی و حصیربافی از مشاغل عمده‌ی اهالی است.

آبشار، ریزش قائم یا پرشیب آب یك رودخانه از ارتفاع نسبةً زیاد. معمولا بواسطه‌ی وجود طبقه‌ای (افقی یا دارای شیب ملایم بجانب فرازاب) از سنگهای سخت در بستر رودخانه تشکیل میشود؛ سنگهای نرمتر واقع در پایین‌دست آنها را آب میساید، و در نتیجه، سنگهای سخت بصورت پیشامدگی درمیآید، و آب از روی آن میریزد. ممکن است آبی که میریزد زیر سنگهای سخت را خالی کند، و متدرجاً قطعاتی از آنها جدا سازد؛ باین ترتیب، محل ریزش آب بتدریج بجانب فرازاب عقب میرود، ولی رأس آن همواره لبه‌ی آن سنگها است. بهترین نمونه‌ی این عقب‌نشینی در ← آبشار نیاگارا دیده میشود. گاهی نیز آبشار بعلت وجود توده‌ی دیوارمانندی از سنگهای سخت در بستر رودخانه تشکیل میشود؛ در این صورت آبشار به عقب نمیرود، بلکه از ارتفاعش میکاهد. بالاخره وقتی روانه‌ای از فرازه‌ای بپائین بریزد نیز آبشار تشکیل میشود. آبشار مانع بزرگی برای کشتیرانی است، ولی در تولید نیروی برقابی اهمیت زیاد دارد. از آبشارهایی که بجهت ارتفاع یا حجم آب یا زیبائی شهرت دارند میتوان اینها را نام برد: آبشار سه طبقه‌ی سادرلند (sādərlənd) نزدیك ساحل غربی زلند جدید؛ آبشار کایتور (kāyetur) در گویان بریتانیا؛ ← آبشار گارسوپا در هند؛ ← آبشار نیاگارا در امریکای شمالی؛ آبشارهای رود نیل؛ ← آبشارهای ویکتوریا در افریقای جنوبی؛ آبشارهای یوسمتی (yosemətī) در کالیفرنیا، کشمه.

ابشالوم[5] (abšālum)، پسر محبوب ولی خائن داود. پس از کشتن برادر خود امنون فرار کرد. داود از گناهش در گذشت، ولی وی دوباره بر ضد پدر شورش کرد و کشته شد (دوم سموئیل ۳.۳؛ ۱۳-۱۹؛ دوم تواریخ ۱۱.۲۰،۲۱).

ابش خاتون (abeš xātun)، فت ۶۸۵ هق، دختر اتابك سعد ابن ابوبکر، و در واقع آخرین اتابکان فارس. وی زوجه‌ی منکوتیمور پسر هولاکو بود، و بعد از قتل سلجوقشاه، اتابکی فارس بنام او شد. اما او خود غالباً در اردوی مغول بسر میبرد، و امور فارس در حقیقت پس از آن بکلی در دست شحنگان مغول بود. پس از مرگ منکوتیمور، باز ابش خاتون، پس از نزدیك ۲۲ سال غیبت، به شیراز باز آمد، و به حکومت نشست. اما براثر فتنه‌ای که به تحریك او در شیراز روی داد، به امر ارغون خان دوباره او را به اردوی مغول احضار نمودند، و همانجا وفات یافت، و او را در شیراز دفن کردند.

ابش خاتون یا **خاتون قیامت**، بنای غیر مستحکم نیمه منهدم از قرن هفتم هق، بیرون دروازه‌ی قصابخانه، شیراز. پس از وفات ابش خاتون، آخرین سلطان اتابکان فارس، دخترش کردوچین جسد مادر را از تبریز به شیراز آورده در این محل بخاك سپرد.

آب شور (ābe šur)، دهستان، شهرستان داراب، استان هفتم (فارس). دارای چهار آبادی کوهستانی با هوای گرم است. محصول عمده‌اش غلات، تنباکو، خرما، و حبوبات میباشد. پرورش طیور خانگی در دهات آن رایج است.

آبشوران[6] (ābšurān) یا **آپشرون** (āpšeron)، شبه جزیره‌ای (۱٬۰۳۶ کمم) در دریای خزر، ش آذربایجان شوروی، تجشم. حوزه‌های نفتی بسیار وسیع دارد. باکو برساحل جنوب غربی آنست.

ابطالجوزاء: ← یدالجوزاء.

آبفشان (āb.fešān)، انگل گایزر (gāyzer)، فنس ژوزر (jeyzer)، چشمه‌های آب گرمی که متناوباً از آنها بخار و آب گرم میجهد. آبفشانها در زلند جدید و ایسلند (← گیسیر) و کشمه دیده میشود. بعضی از آنها در اطراف دهانه‌ی خود مخروطی از مواد معدنی میسازند.

ابقا خان، پادشاه ایلخانی: ← اباقا خان.

آبکاری[7] (āb.kāri) یا **آبدادن** (āb.dādan)، پوشاندن اشیاء فلزی یا غیر آن با لایه‌ای از فلز، بمنظور تزیین، حفاظت در مقابل خوردگی، یا

(۱) lake dwelling (۲) absinthe (۳) reef (۴) heavy water (۵) Absalom (۶) Apsheron (۷) plating

ازدیاد دوام. آب‌طلاکاری در مصر قدیم، یونان، و روم معمول بوده، در دوره‌ی رنسانس (تجدد) زیاد بکار میرفته، و در مشرق زمین در تمام ادوار رایج بوده است. تهیه‌ی صفحات شِفیلد و آهن سفید (روی‌اندود) در قرن ۱۸م شروع شد. در بسیاری موارد، **آبکاری برقی** جانشین طریقه‌های فرو بردن در محلول یا در فلز مذاب و لحیم کردن ورقه‌های فلزی بر روی فلز دیگر شده است. آبکاری برقی مبتنی بر الکترولیز است، و اساس آن اینست که شیء مورد نظر را کاتودِ ظرفِ الکترولیز قرار میدهند، و محلولی از یکی از نمکهای فلزی که میخواهند شیء را با آن بپوشانند در ظرف میریزند؛ نهشت فلزیِ حاصل از الکترولیز بر شیء قرار میگیرد.

آ بکت، تامس (tāmas a bekət): ← تامس آ بکت، قدیس.

آبکره[1] (āb.kore)، فنس ئیدروسفر (idrosfer)، آبی که قریب دوثلث سطح زمین را میپوشاند، و اقیانوسها، دریاها، و دریاچه‌ها را تشکیل میدهد.

آبکش (ābkeš) یا **غربال**، در گیاه‌شناسی، داخلی‌ترین قسمت پوست درختان که آوندهای آن انتقال‌دهنده‌ی مواد غذائی است. آبکشها یا غربالها در بعضی رستنیها (مانند کتان و شاهدانه و کنف) دارای رشته‌های بافتنی است. نیز ← آوند.

آبکنار (ābkenār)، ده (عا ۲۸´ ۳۷°، طش ۴۹° ۲۵´؛ جه ۳٬۹۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهار فریضه، شهرستان بندر پهلوی، استان یکم، واقع در کنار مرداب انزلی، ۲۶ کیلومتری غ بندر پهلوی.

آبگار، رساله‌ی (ābgār): ← عهدین غیرقانونی.

آب‌گرم (āb.garm)، ده (جه ۴۱۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرون، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)، ۵۰ کیلومتری غ نجف‌آباد. محصولاتش غلات، حبوبات، انگور، و بادام است. از صنایع دستی کرباسبافی است.

آبل[2] (ābel)، اسم اروپائی برای مرد، مطابق ایبل انگلیسی و هابیل عربی. ← هابیل، اسم.

آبل[3]**، کیل** (kiel ābel)، ۱۹۰۱ــ، نمایشنامه‌نویس دانمارکی و از مبتکران در فنون صحنه‌سازی.

آبل[4]**، نیلس هنریک** (nils henrik)، ۱۸۰۲ــ۲۹، ریاضیدان نروژی. وی دومین فرزند کشیش تهی‌دستی بود، و چنان گرفتار عسرت بود که مبتلی به سل شد و در ۲۷ سالگی وفات یافت. فقر و بیماری خللی در همت و کوشش وی وارد نساخت، و علم تحلیل ریاضی را بدان پایه از دقت رسانید که بالاتفاق او را از موجدین ریاضیات جدید میشمارند. تحقیقات گرانبهائی در توابع بیضوی و توابع عالی (که بعدها بنام وی توابع آبلی خوانده شد) دارد. یکی از عمده‌ترین اکتشافات وی اثبات امتناع حل کلی معادلات بالاتر از درجه‌ی چهارم به طرق معمولی جبر است.

آبلاتیو (āblātiv): ← حالات اسم.

آبلار[5]**، پییر** (pier ābelār)، ۱۰۷۹-۱۱۴۲، حکیم مدرسی فرانسوی که بانی دانشگاه پاریس محسوب میشود. ماجرای عشقبازی و ازدواج پنهانی او با شاگردش **هلوئیز**، خواهرزاده‌ی فولبر (متولی کلیسای نوتردام)، بجائی رسید که به تحریک فولبر جمعی از اوباش مزدور او را خصی کردند. آبلار به دیر سن دنی رفته صومعه‌نشین شد. در ۱۱۲۰ از آنجا خارج شده به تدریس پرداخت. در شورای سواسون (۱۱۲۱)، بواسطه‌ی مخالفت ← قدیس برنار کلروئی، بعضی عقاید او را محکوم کردند. صومعه‌ای نزدیک شهر تروا بنا کرد، و دیری برای دانشجویان برآن افزود؛ بعدها آنرا به هلوئیز واگذاشت که راهبه‌ی بزرگ جمعیت خواهران مذهبی آنجا شد. آبلار برای احتراز از محکومیت در شورای سانس (۱۱۴۱) به نظریات آن تسلیم شد، و در کلونی انزوا جست. در تحقیق حقایق دینی روش منطقی بکار میبرد؛ برای کلیات وجود ذهنی قائل بود، ولی جزئیات را مبتنی بر آنها میدانست (← **فلسفه‌ی مدرسی**). آثار عمده‌اش چنین و نه چنین (مجموعه‌ی اقوال متناقض آباء کلیسا) و مصیبت‌نامه (سرگذشت خود او) است. مکاتبات او با هلوئیز جزو آثار ادبی جهانی است.

آبلاوت[6] (āblāt؛ آلمانی)، تفاوت و تغییر مصوتها در کلمات خویشاوند، مانند تفاوت مصوتهای o و a و ā در بردن (bordan)، ببر (bebar) و بار (bār). این گونه تفاوتها اصولا نشانی از تغییر معنی است.

ابلق یا **ابلق‌الفرد** : ← سموءل ابن عادیاء.

ابلک (ablak)، گیاهی از تیره‌ی اسفناجیان و از نوع کراتوکارپوس (*Ceratocarpus*) که در نواحی خشک میروید. دانه‌های آن دوشاخ و ریشه‌ی آن سست است، بقسمی که پس از خشک شدن در اواخر پائیز، اندک بادی آنرا از زمین میکند و بوته را بر روی خاک حرکت میدهد.

ابلونیوس (abollunius) یا **ابولونیوس** (-abulu)، صورتهای نام یونانی آپولونیوس (āpollonios) در مآخذ اسلامی. این نام یونانی را در مآخذ مذکور بلینوس (balinus) و بلیناس (balinās) نیز ضبط کرده‌اند، و صورتهای دیگری نیز بآن داده شده است.

ابله (ablah)، نام داستانی از **داستایفسکی** که در ۱۸۶۹ نوشته شده (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳ هش، در دو جلد). قهرمان کتاب مردیست آرام و با صداقت کودکانه، که به مناسبت طرز برخوردهایش با واقعیتهای زندگی ابله نامیده میشود. در این داستان نویسنده تحت تأثیر داستان دون کیشوت قرار داشته است.

ابله (obolla)، شهر قدیم، ش بصره، بر ساحل راست دجله. شهری بزرگ بود و بر جانب شمالی کانال عظیمی بنام نَهْرُالابله قرار داشت، و این کانال راه آبی عمده‌ی بصره به عبادان و به دریا بود. تأسیس شهر را از پادشاهان ساسانی شمرده‌اند. پس از رونق یافتن بصره اهمیت خود را از دست داد، و بتدریج از میان رفت. ← ذات‌السلاسل.

آبله، بیماری عفونی مسری که همراهست با بروز دانه‌های سرخی که تبدیل به تاول میشود. تاولها ممکن است آشکار گردد، و جای آن بماند. ابتلای بآن معمولا ایمنی همیشگی میبخشد. آبله ناشی از ویروس خاصی است. با مایه‌کوبی عمومی از بروز آن جلوگیری میشود. ادوارد جنر انگلیسی جلوگیری از آن را با کوبیدن مایه‌ی (ویروس) آبله‌ی گاوی معمول کرد.

آبله مرغان، بیماری مسری که غالباً در کودکی درمیگیرد، و ناشی است از ویروسی که، بواسطه‌ی ریزی زیاد، از صافیها میگذرد. دو تا سه هفته بعد از سرایت بیماری، دانه‌های سرخی روی پوست (خاصه پوست تنه) بر میآید که بزودی تاولی میشود. تب خفیفی هم هست.

آبله‌ی طیور، بیماری مسری که علائم آن بروز دانه‌های مخصوصی در سر و صورت مرغ میباشد. شکل دیگر آن که همراه با بروز غشاء در حلق و گلو است به دیفتری یا خناق معروف است. برای معالجه‌ی آن آرژیرول بکار میرود.

ابلیز[7] (ebliz؛ از غربی)، خاکی حاصلخیز، مرکب از ماسه، رس، فُرش، و گیاخاک. بر اثر رطوبت چسبنده میشود. بیش از زمین ماسه‌ای آب جذب میکند. دارای مزایای شن و ماسه و فاقد خواص نامطلوب آنها است.

ابلیس : ← شیطان.

ابلیس[8]**، جزیره‌ی**، فنس **ایل دو دیابل** (il dü diābl)، جزیره‌ی کوچکی در قطلا، نزدیک ساحل شمالی گویان فرانسه؛ متعلق به فرانسه. از اواخر قرن ۱۹م تا ۱۹۴۶ زندان دولتی (خاصه برای زندانیان سیاسی) بود. دریفوس در آنجا زندانی بود (۱۸۹۵-۹۹).

ابلیگاتو[9] (obligāto؛ ایتالیائی)، درموسیقی. اصلا این اصطلاح در موردی بکار میرفت که آهنگ‌ساز میخواست در قطعه‌ای از موسیقی قسمتی را که ضروری میداند مشخص کند. ولی بعداً، بعلت بد فهمیدن اصطلاح، بمعنی مخالف آن استعمال شد؛ مثلا وقتی قسمت ویولون آواز را همراهی کند آنرا "ویولون ابلیگاتو" گویند، بدین معنی که قسمت ویولون غیر ضروری و زینتی و اضافی است، و عندالـلزوم میتوان آنرا حذف کرد.

آب مروارید (ābe)، فنس کاتاراکت (kātārākt)، تار شدن عدسیه‌ی چشم یا غلاف آن. علتش اختلال رشد، ضعطه، جراحات، عفونتها، مسمومیتها، یا پیری است.

آب معدنی، آب چشمه‌ی گرم یا سرد، که شامل املاح معدنی محلول و غالباً گازدار است. بسیاری مردم معتقدند که این آبها خواص درمانی دارد.

ابناء (abnāʿ) یا **ابناء فرس** (abnāʿe fors) یا **ابناء احرار** (ahrār)، لقب عمومی ایرانیان یمن که اخلاف و فرزندان آن عده از ایرانیها بوده‌اند که، بموجب روایات، کسری انوشروان آنها را بیاری سیف ابن ذی یزن جهت تسخیر یمن و استخلاص آن سرزمین از دست حبشیها فرستاده بود. سرزمین یمن، پس از قتل سیف ذی یزن و طرد حبشیها، یک چند دست نشانده‌ی ایران بود، و در عهد پیغمبر، باذام (یا باذان) تام،

(1) hydrosphere (2) Abel (3) Abell (4) Abel (5) Abélard (6) ablaut (7) loam (8) Île du Diable (فنـ) Devils Island (9) obbligato

حاکم ایرانی آنجا، اسلام آورد، و آن سرزمین بدست مسلمین افتاد. معهذا، چندی نگذشت که در آنجا فتنه برخاست، و سرانجام، در عهد خلافت (۱۱–۱۳ هق) ابوبکر، آن فتنه فرونشست. ابناء، که ظاهراً خلاصه و مخفّف ابناء فرس و ابناء احرار است، در کتابهای تاریخ قدیم عرب عنوان آن عده از ایرانیانی است که از این سپاه ساسانی در یمن بوجود آمده‌اند.

ابناء احرار : ← ابناء.

ابناء فرس : ← ابناء.

ابن ابی اصیبعه (ebne abi osaybe'a) [موفق‌الدین ابوالعباس احمد ابن قاسم ابن ابی اصیبعه]، ۶۰۰–۶۶۸ هق، طبیب عرب و معلم طب. در دمشق متولد شد، و در آنجا و در قاهره به تحصیل طب پرداخت. از اساتید معروفش ابن البیطار و ابن دخوار بودند. موفق‌الدین در بیمارستانهای دمشق و قاهره طبابت کرد، و سرانجام در شهر صَرْخَد شام وفات یافت. اثر عمده‌اش کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء (oyuno 'l.'anbā') است، که در آن تراجم احوال اطبای یونان و ملل دیگر و نیز طبیبان عرب و عربی‌نویس را گرد آورده است.

ابن ابی الحدید (abe 'l.hadid)، شهرت **عزالدین عبدالحمید ابن هبةالله**، ۵۸۶–۶۵۵ هق، ادیب و مورخ عرب؛ مت مداین. از نزدیکان ابن علقمی بود، و اثر مشهور خود شرح نهج البلاغه را بنام وی تألیف کرد. در فتح بغداد بدست هلاکو، خود و برادرش اسیر مغول شدند، ولی ابن علقمی، بوساطت خواجه نصیرالدین طوسی، آنانرا از مرگ نجات داد. سرانجام در بغداد وفات یافت. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه شرحی در فتح شهرهای ماوراءالنهر و خراسان و عراق بدست مغول و در هجوم آنان به بغداد نوشته که برای فهم تاریخ استیلای مغول مخصوصاً بر اصفهان و بعضی نقاط دیگر از منابع مهم است.

ابن ابی الرجال (abe 'r.rejāl) [ابوالحسن علی ابن ابی الرجال]، عالم احکام نجوم که ح ۴۰۷–۴۳۲ هق در تونس رونق داشت. احتمالاً همان کس است که باسم ابوالحسن مغربی در ارصادی که در ۳۷۸ هق در بغداد بامر شرف‌الدوله‌ی دیلمی و به سرپرستی **ابوسهل کوهی** انجام گرفت شرکت داشت. ترجمه‌ی لاتینی اثر عمده‌اش، کتاب‌البارع فی اَحکام النجوم، چند بار چاپ شده است (اول بار در ۱۴۸۵ در ونیز). نام لاتینی او آبنراگل (ābenrāgel) و آلبوهازن (ālbohāzen) است.

ابن ابی العوجاء (abe 'l.'ajā') [عبدالکریم ابن ابی العوجاء]، فت ۱۵۵ هق، از مشاهیر زنادقه‌ی اسلام و از منتسبان به ثنویت مانویّت. گویند وی خال معن ابن زائده بود، و با بشار ابن برد و صالح ابن عبدالقدوس و سایر ادبا و ظرفای آن عصر که متهم به زندقه بودند دوستی و ارتباط داشت. جوانان را به الحاد و بیدینی میخواند، و در کوفه بدست محمد ابن سلیمان که از جانب خلیفه منصور عباسی در آنجا فرمانروا بود گرفتار شد و بقتل رسید. گویند در هنگام کشته شدن گفت که مرا میکشید در حالی که من در احادیث شما ۴٬۰۰۰ حدیث مکذوب و مصنوع نهاده‌ام که حلال را بر شما حرام و حرام را حلال نموده‌ام. نام پدر عبدالکریم را بعضی مآخذ نویرة الدهلی (novayrate 'd.dohli) نوشته‌اند. ابن ابی العوجاء ظاهراً کتابهایی هم داشته که از بین رفته است، و او را به تناسخ و تمایل به اقوال امامیه و اعتقاد به قَدَر نیز متهم کرده‌اند.

ابن ابی توبه (ebne abi tāba) [نصیرالدین ابوالقاسم محمود ابن مظفر ابن ابی توبه]، از فضلا و منشیان عهد سلجوقی و از وزرای سلطان سنجر. در حدود سنه‌ی ۵۲۱ هق به وزارت رسید، و پس از پنج سال معزول شد، و شغل اِشراف یافت، لیکن چندی بعد، بسبب سعایت امرای ناراضی، با پسرش شمس‌الدین علی بحبس افتاد، و هم در آن بمرد. ابن ابی توبه خود شاعر و هم ممدوح جمعی از شعرا و فضلا بوده است، و عمر ابن سهلان ساوجی کتاب بصائر نصیریه را بنام او تصنیف کرده است.

ابن ابی جمهور (jomhur) [محمد ابن علی ابن ابراهیم ابن ابی جمهور احسائی]، از علمای شیعه در قرن نهم هجری. در شهر احساء متولد شد، به عراق و شام مسافرت کرد، و سپس به مشهد رفته در آنجا اقامت گزید. وی از شاگردان علی ابن هلال جزائری بود، و وفاتش بعد از ۹۰۱ هق اتفاق افتاد. از آثار معروفش یکی کتاب مُجلی است در عرفان و اخلاق و دیگر عَوالی اللّئالی در حدیث.

ابن ابی حجله (hajala)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن یحیی**، ۷۲۵–۷۷۶ هق، ادیب و شاعر عرب افریقائی؛ نویسنده‌ی آثار ادبی، رسائلی در طاعون، و کتاب انموذج القتال فی لعب الشطرنج. بمرض طاعون درگذشت.

ابن ابی داود سجستانی: ← سجستانی.

ابن ابی دلف (dolaf) [احمد ابن عبدالعزیز ابن ابی دلف عِجلی]، فت ۲۸۸ هق، از امرای عرب در دوره‌ی بنی عباس. در عهد معتمد و معتضد خلیفه متصدی ولایت و حکومت بعضی بلاد بود. خاندان ابی دلف شهرت و اهمیت تمام داشته است، و برادران این ابن ابی دلف، که بعنوان اولاد ابی دلف مشهورند، در عهد خلفا مصدر مشاغل بوده‌اند. نیز ← ابی دلف عجلی.

ابن ابی دؤاد (do'ād) [ابو عبدالله احمد ابن ابی دؤاد]، فت ۲۴۰ هق، از مشاهیر قضاة و ائمه‌ی معتزله. مردی فرزانه و زیرك و خوش بیان بود، در نزد مأمون خلیفه‌ی عباسی تقرب و مکانت داشت، و معتصم عباسی او را منصب قاضی‌القضاتی داد، و در عهد واثق عباسی نیز همچنان حشمت و آبروی تمام داشت. در اول عهد متوکل عباسی بیمار و فالج و خانه‌نشین گشت. ابن ابی دؤاد در زمان معتصم در قضیه‌ی اعتقاد به خلق قرآن خلیفه را بر احمد ابن حنبل برآغالید، و داستان محنه‌ی او معروفست. در باب تاریخ وفات او اختلاف هست، و ابن خلکان روایاتی چند آورده است.

ابن اثیر (ebne asir) یا **ابن الاثیر** (ebno 'l.'asir)، شهرت سه برادر از مردم جزیرة ابن عمر، که همه از فضلا و نویسندگان معروف و فرزندان اثیرالدین ابوالکَرَم محمد موصلی جَزَری بودند. این برادران عبارتند از ← ضیاء الدین ابن اثیر، ← مجدالدین ابن اثیر، و عزالدین ابن اثیر، ولی **ابن اثیر** مطلق شهرت همین برادر سوم، **عزالدین ابوالحسن علی**، ۵۵۵–۶۳۰ هق، مورخ معروف عرب است. عزالدین در موصل و بغداد تحصیل کرد و به شام نیز سفر نمود، و سرانجام در موصل انزوا گزیده به تألیف پرداخت. وی مردی وارسته بود و جز به کسب علم توجه نداشت. اثر عمده‌ی ابن اثیر تاریخ بزرگ اوست بنام الکامل فی‌التاریخ (al.kāmel fe 't.tārix) که به کامل ابن اثیر نیز معروفست، و آن تاریخ عمومی عالم است سال بسال از ابتدای خلقت تا ۶۲۸ هق. ابن اثیر خود معاصر با استیلای مغول بوده، و زماناً اولین مورخی است که وقایع دوره‌ی استیلای مغول را نسبةً بتفصیل در کتاب خود آورده، و در گردآوری مواد کتاب نهایت دقت را بکار برده، و بهمین جهت، کتاب او از منابع مهم تاریخ مغول محسوب است. اثر دیگرش، اللباب (al.lobāb)، تلخیصی از کتاب الانساب سمعانی است، و سیوطی تلخیصی بنام لُبّ اللُباب از آن فراهم ساخته است. و نیز کتاب اسد الغابه (osdo 'l.qāba) [اسد الغابه فی معرفة احوال الصحابه] در تراجم احوال صحابه (مشتمل بر ۷٬۵۰۰ ترجمه) از اوست.

ابن اثیر، ضیاءالدین (zia'o'd.dine 'bne asir) [ضیاءالدین ابوالفتح نصرالله] یا **ابن الاثیر**، ۵۵۸–۶۳۷ هق، نحوی و لغوی عرب و عالم علم بیان؛ از خاندان ابن اثیر. از کودکی به حفظ قرآن و دواوین شاعران عرب پرداخت، و در فنون انشاء استاد شد. از آثار مهم او المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر و المعانی المخترعة فی صناعة الانشاء است.

ابن اثیر، مجدالدین (majdo'd.dine 'bne asir) [مجدالدین ابوالسعادات مبارك] یا **ابن الاثیر**، ۵۴۴–۶۰۶ هق، نحوی عرب و عالم علم اصول؛ از خاندان ابن اثیر و برادر بزرگتر عزالدین ابن اثیر.

ابن آجروم (ebne ājorrum)، شهرت **ابوعبدالله محمد**، ۶۷۲–۷۲۳ هق، از علمای زبان عرب، مت فاس. کتاب مختصر او، المقدمة الآجرومیه فی مبادیء علم العربیه (در علم نحو) معروفست، و شروح چندی بر آن نوشته شده. لفظ آجروم بزبان بربری بمعنی فقیر صوفی است.

ابن اخی حزام (axi hezām) [ابویوسف یعقوب ابن اخی حزام]، قرن سوم هق، میرآخور معتضد خلیفه‌ی عباسی. اثرش، کتاب الفروسیه، اولین کتاب عربی مشتمل بر مبادی بیطاری است.

ابن آدمی (ādami)، منجم: ← ابن الادمی.

ابن اسحاق [ابو عبدالله محمد ابن اسحاق ابن یسار]، فت ۱۵۹ هق، محدّث و نویسنده‌ی عرب. اهل مدینه بود، و به گردآوری اخبار مربوط به زندگی محمد ص علاقه‌ی تمام داشت، و ظاهراً دو کتاب ـ کتاب المُبتدأ و کتاب المَغازی ـ در این باب نوشت، و چنانکه بعضی گفته‌اند، عبدالملك ابن هشام کتاب خود را در سیره‌ی محمد از روی آثار ابن اسحاق نوشته است. اثر دیگرش کتاب الخلفاء است. ابن اسحاق در بغداد وفات یافت، و تاریخ وفات او را ۱۴۴ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ هق نیز نوشته‌اند.

ابن اسفندیار، شهرت **محمد ابن حسن**، مورخ ایرانی و مؤلف تاریخ طبرستان. از شرح حال او

جز آنچه خود در مقدمه‌ی تاریخ طبرستان آورده است اطلاعی در دست نیست. در سال ۶۰۶ هق که از کشته‌شدن رستم ابن اردشیر، حاکم طبرستان، اطلاع یافت، از بغداد به عراق عجم عزیمت کرد، و دو ماه در ری و پنج سال در خوارزم به جمع‌آوری مواد کتاب خویش پرداخت. در خوارزم بر حسب تصادف مدارکی در دکان کتابفروشی بدست آورد که نامه‌ی تنسر از جمله‌ی آنها بود، و کتابش با همین نامه آغاز میشود.

ابن اشعث (ebne aš'as) [عبدالرحمان ابن محمد ابن اشعث]، فت ۸۵ هق، از امرا و سرداران عرب در عهد اموی. وی خویشاوند حجاج بود، و از جانب او در سیستان بود. اما چون بین آنها اختلاف افتاد، با لشکر خویش بر حجاج بشورید، و سیستان و کرمان و بصره و فارس را بدست آورد، و آخر در دیرالجماجم بین او و لشکر حجاج جنگی سخت روی داد، و ابن اشعث شکست خورد و بگریخت، و نزد رتبیل، پادشاه سیستان، پناه برد. اما رتبیل، بسبب اصرار و تهدید حجاج، او را دستگیر نمود و نزد حجاج روانه کرد. ابن اشعث در راه خود را هلاك کرد.

ابن اعثم کوفی (a'same) [محمد ابن علی ابن اعثم کوفی]، فت ح ۳۱۴ هق، مورخ عرب، کتابی در تاریخ خلفا نوشته که در ۵۹۶ هق بتوسط محمد ابن محمد هروی به فارسی ترجمه شده است.

ابن اعرابی، لُغوی: ← ابن الاعرابی.

ابن اعلم (a'lam)، منجم، ← ابن الاعلم.

ابن ال... بعضی نامهائی که اصلا با این لفظ شروع میشود در زبان فارسی با اسقاط "ال" گفته و ضبط میشود، و تلفظ جاری آنها با ebne آغاز میگردد، مانند ابن اثیر (ebne asir) بجای ابن الاثیر (ebno 'l.'asir) و ابن ندیم (ebne nadim) بجای ابن النّدیم (ebno 'n.nadim). در این کتاب این قبیل شهرتها بصورت اصلی (یعنی با "ال") ضبط شده مگر در موارد استثنائی که صورت دیگر معروفتر و احتمال برخورد بآنها بیشتر تشخیص داده شده باشد. بنابراین، برای اعلامی که آغاز آنها را بیکی از دو صورت میجوئید و نمی‌یابید به صورت دیگر نیز رجوع کنید (در مواردی که لازم تشخیص داده شده ارجاع از صورتی بصورت دیگر در کتاب ضبط شده است).

ابن الاثیر (ebno 'l.'asir)، ← ابن اثیر؛ ابن اثیر، ضیاءالدین؛ ابن اثیر، مجدالدین.

ابن الادمی (ebno 'l.'ādami) یا **ابن آدمی** (ebne)، شهرت **محمد ابن حسین**، قرن سوم هق، منجم مسلمان. وی به تألیف زیج بزرگی پرداخت که شاگردش قاسم ابن محمد ابن هاشم مدائنی آنرا به اتمام رسانید (۳۰۸ هق) و نام نظم العقد بر آن نهاد.

ابن الاعرابی (ebno 'l.'a'rābi) یا **ابن اعرابی** (ebne)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن زیاد**، ۱۵۰-۲۳۱ هق، از علمای بزرگ و معتبر لغت عرب؛ اصلا اهل سند.

ابن الاعلم (ebno 'l.'a'lam) یا **ابن اعلم** (ebne)، شهرت **ابوالقاسم علی ابن حسین**، فت ۳۷۴ هق، منجم دربار عضدالدوله‌ی دیلمی؛ مؤلف زیج المعتمد که دو قرن رونق زیاد داشت. دقت ارصادش را ستوده‌اند.

ابن الاکفانی (ebno 'l.akfāni) یا **اکفانی**، شهرت **ابوعبدالله شمس‌الدین محمد ابن ابراهیم**، فت ۷۴۹ هق، پزشك عراقی و عالم طبیعیات. از آثارش کشف الرَّین در کحّالی، دایرةالمعارف ارشاد القاصد، و کتبی در کومکهای نخستین، جواهرشناسی، و غیره است.

ابن الانباری I (ebno 'l.'anbāri) یا **ابن انباری I** (ebne) یا **ابوبکر انباری**، شهرت **ابوبکر محمد ابن قاسم**، ۲۳۱-۳۲۸ هق، ادیب و نحوی و لغوی عرب؛ فرزند قاسم ابن محمد انباری. از شاگردان پدر خود و ثعلب و به قوت حافظه معروف بود. از آثارش ادب الکاتب، الاضداد، المذکر و المؤنث، الهاآت فی کتاب الله، و غیره است.

ابن الانباری II یا **ابن انباری II**، شهرت **کمال الدین ابوالبرکات عبدالرحمان ابن محمد**، ۵۱۳-۵۷۷ هق، نحوی و ادیب عرب، که انباری نیز خوانده میشود. در نظامیه‌ی بغداد نزد جوالیقی و ابن شَجَری درس خواند، و بعد خود در آن مدرسه مدرس شد. سپس انزوا جست و به تحقیق و مطالعه و عبادت پرداخت. از آثارش اسرار العربیه (در نحو)، اصول الفصول (در صرف)، الانصاف فی مسائل الخلاف بین البصریین و الکوفیین، نزهة الالبّاء فی طبقات الادباء، و غیره است.

ابن البازیار (ebno 'l.bāzyār) یا **ابن بازیار** (ebne)، شهرت **محمد ابن عبدالله**، از منجمین عهد خلافت (۱۹۸-۲۱۸ هق) مأمون؛ شاگرد حبش حاسب.

ابن البطریق، سعید: ← سعید ابن البطریق.

ابن البطریق، یحیی: ← یحیی ابن البطریق.

ابن البناء مراکشی (ebno 'l.bannā'e)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن محمد**، بین ۶۳۹ و ۶۵۶-۷۲۱ یا ۷۲۳ هق، ریاضیدان معروف و منجم مراکشی. بین آثارش کتاب التلخیص فی اعمال الحساب از همه معروفتر و جالبتر است.

ابن البواب: ← ابن بواب.

ابن البیطار (ebno 'l.baytār) یا **ابن بیطار** (ebne)، شهرت **ابومحمد ضیاءالدین عبدالله**، فت ۶۴۶ هق، بزرگترین گیاهشناس و داروشناس قرون وسطی؛ مسلمان اسپانیائی. اواخر قرن ششم هق در شهر مالاگا متولد شد. شاگرد ابوالعباس نباتی بود. برای مطالعه در گیاهان مسافرتهای علمی زیادی کرد. از آثار عمده‌اش یکی کتاب الجامع لمفردات الادویة و الاغذیه است، که به مفردات ابن البیطار معروفست، و دیگر کتاب المُغنی فی الادویة المفردة.

ابن التلمید (ebno 't.telmiz) یا **ابن تلمید** (ebne)، شهرت **امین‌الدوله ابوالحسن هبةالله**، ۴۶۰-۵۶۰ هق، طبیب مسیحی معروف بغداد. با ابوالبرکات معاصر بود. اقرابادینی فراهم آورد که اقرابادین شاپور ابن سهل را بدست فراموشی سپرد.

ابن الجزار (ebno 'l.jazzār)، شهرت **ابوجعفر احمد ابن ابراهیم**، از اطبای معروف مغرب در قرن چهارم هق. اثر عمده‌اش کتاب زادُ المسافر است که بالاخص مبحث آبله‌ی آن جالب است. وفات او را در ۴۰۰ هق و یا در حدود آن در قیروان نوشته‌اند.

ابن الجوزی (ebno 'l.jāzi)، ← ابوالفرج ابن الجوزی.

ابن الحنفیه (ebno 'l.hanafiyya)، ← محمد حنفیه.

ابن الخمار (ebno 'l.xammār) یا **ابن خمار** (ebne)، شهرت **ابوالخیر حسن ابن سوار** (sovār)، ۳۳۱-۴۴۰ هق، فیلسوف و طبیب و مترجم سریانی به عربی؛ مت بغداد. شاگرد یحیی ابن عدی بود. بخواهش مأمون ابن محمد به خوارزم رفت، و سپس محمود غزنوی او را به غزنه برد. در فلسفه و منطق و طب تألیفاتی داشته، و ابوعلی سینا از او به بزرگی یاد کرده است. در تاریخ وفات او اختلاف هست، و گفته‌اند که پیش از ۴۲۱ درگذشته است.

ابن الدخوار (ebno 'd.daxvār)، ← ابن دخوار.

ابن الرومیه (ebno 'r.rumiyya)، ← نباتی.

ابن الزبعری (ebno 'z.zebe'rā)، شهرت **ابوسعد عبدالله**، فت ح ۱۵ هق، شاعر قریش در جاهلیت. وی نخست از دشمنان اسلام بود، اما در فتح مکه به نجران گریخت، و حسان ابن ثابت درباره‌ی او اشعاری سرود. چون ابن الزبعری آن اشعار بشنید به مکه باز آمد، و اسلام اختیار کرد، و پیغمبر را مدح گفت، و معذرت خواست، و صله یافت.

ابن الزیات (ebno 'z.zayyāt) یا **محمد ابن عبدالملك زیات**، شهرت **ابوجعفر محمد ابن عبدالملك**، ۱۷۳-۲۳۳ هق، وزیر معروف معتصم خلیفه و واثق خلیفه، و از مشاهیر لغت و ادب عربی. در قریه‌ی دسکره (نزدیك بغداد) نشأت یافت، و در ادب و لغت به درجه‌ی عالی رسید. معتصم امور وزارت را بدو داد و واثق نیز بر وی اعتماد کرد. متوکل خلیفه چون به خلافت رسید، بسبب آنکه با وی خصومت داشت، او را بگرفت و با شکنجه بکشت. محمد ابن عبدالملك زیات در محاکمه‌ی افشین با ابن ابی دؤاد شرکت داشت.

ابن السکیت (ebno 's.sekkit)، شهرت **ابویوسف یعقوب ابن اسحاق**، ۱۶۰-۲۴۴ هق، لغوی و نحوی معروف. اصلا اهل اهواز بود ولی ظاهراً در بغداد متولد شد. متوکل خلیفه او را مأمور تربیت فرزندان خود کرد، و چون علوی بود و عقیده‌ی خود را حتی از خلیفه پنهان نمیکرد، بقولی زبانش را بریدند، و بقول دیگر او را زیر پای مستحفظین ترك خلیفه افکندند تا جان سپرد. از آثارش کتاب اصلاح المنطق و کتاب الاضداد و غیره است.

ابن السمح (ebno 's.samh) [ابوالقاسم اَصْبَغ ابن محمد ابن السمح]، فت ۴۲۶ هق، ریاضیدان و منجم مسلمان اسپانیائی. مؤلف زیج و رسائلی در هندسه و اصطرلاب و حساب تجارتی (معاملات) و حساب ذهنی.

ابن الصائغ (ebno's.sā'eq)، ← ابن باجه.

ابن الصابونی (ebno 's.sābuni)، ← ابن الفوطی.

ابن الصفار (ebno 's.saffār)، شهرت **ابوالقاسم احمد ابن عبدالله**، فت ۴۲۷ هق، ریاضیدان و منجم مسلمان اسپانیائی.

ابن الصوری (ebno 's.suri)، گیاهشناس و طبیب، ← رشیدالدین ابن الصوری.

ابن الطقطقی (ebno 't.teqtaqā)، یا **ابن طقطقی**

(ebne)، شهرت **ابوجعفر محمد ابن تاج‌الدین**، حد ۶۶۰ هق ـ ؟، مورخ و از مشاهیر علویان. در موصل متولد شد. پدرش نقیب علویان کوفه و بغداد بود، و به امر عطاملك جوینی بقتل رسید (۶۸۰). ابن الطقطقی مؤلف کتابی است بنام منیة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء که به کتاب الفخری (بنام فخرالدین عیسی، عامل موصل از جانب غازان خان مغول) معروفست، و آن مشتمل است بر دو قسمت، یکی در علم سیاست و دیگری تاریخ مختصری از دول اسلام. این کتاب را هندو شاه نخجوانی با اضافات مهمی باسم تجارب السلف بفارسی ترجمه کرده است.

ابن الطیب (ebno 't.tayyeb) یا **ابوالفرج ابن الطیب** [ابوالفرج عبدالله ابن الطیب العِراقی]، لتی آبولفاراگیوس (ābulfārāgius)، فت ۴۳۵ هق، طبیب نسطوری بیمارستان عضدی بغداد. شاگردان معروفی داشت که ابن بطلان از آن جمله است. ابوالفرج صاحب شروحی بر آثار طبی یونانی و دارای تألیفاتی در طب میباشد. وی با ابوعلی سینا معاصر بوده و با او معارضاتی داشته است. ترجمه‌ای عربی از دیاتسرون نیز به وی منسوب میباشد.

ابن العبری (ebno 'l.'ebri)، شهرت **یوحنا غریغوریوس** (= گرگوریوس) **ابوالفرج ابن العبری الملطی** (yuhannā qariqurius malatiy)، لتی بارهبرایوس (bārhebrāyus)، ۶۲۳–۶۸۵ هق، مورخ، نحوی، فیلسوف، طبیب، منجم، و ادیب مسیحی شامی ، و مترجم از عربی به سریانی؛ مت ملطیه (برفرات علیا). پدرش یهودی بود و بعد مسیحی شد. ابوالفرج معاصر ارغون خان مغول و عطاملك جوینی بود، و زبانهای سریانی و عربی و یونانی و فارسی را بخوبی میدانست. مسافرتهای زیادی کرد و مدتی در مراغه و تبریز اقامت نمود. تألیفات زیادی در رشته‌های سابق‌الذکر دارد، و آثارش دانش و تمدن شام را در زمان او بخوبی روشن میسازد. معروفترین اثرش کتابی است در تاریخ بزبان سریانی که در اواخر عمر تلخیصی بعربی، بنام مختصر تاریخ الدول، از آن فراهم ساخت.

ابن العربی (ebno 'l.'arabi) یا **ابن عربی** (ebne) یا **محیی‌الدین عربی**، شهرت **ابوبکر محیی‌الدین محمد**، ۵۶۰–۶۳۸ هق، از بزرگان و دانشمندان صوفیه. در شهر مُرْسیه از بلاد اندلس متولد شد، و پس از تحصیل علوم رسمی به تزکیه‌ی نفس و سیر و سلوك پرداخت، و مسافرتهائی به تونس و مکه و بغداد و حلب و موصل و آسیای صغیر کرد، و در همه جا مورد تعظیم و تکریم بود. سرانجام در دمشق وفات یافت، و قبر او در دامنه‌ی کوه قاسیون معروف و زیارتگاه است. آثار زیادی دارد که از مهمترین آنها یکی فتوحات مکّیه است که دایرةالمعارف جامعی از تصوف است، و دیگری کتاب معروف فُصوص‌الحِکَم است، که مشتمل بر حقایق تصوف میباشد، و عده‌ای از دانشمندان بر آن شرح و حاشیه نوشته‌اند، که از جمله شرح ملا عبدالرزاق کاشی (فت ۷۳۶ هق) و شرح شاگردش داود ابن محمود قیصری (فت ۷۵۱ هق) و شرح عبدالرحمان جامی است.

ابن العلقمی (ebno 'l.'alqami)، ← ابن علقمی.

ابن العمید (ebno 'l.'amid)، ← ابن عمید.

ابن الفرات (ebno 'l.forāt)، ← ابن فرات.

ابن الفقیه (ebno 'l.faqih) یا **ابن فقیه** (ebne)، شهرت **ابوبکر احمد ابن محمد همدانی**، جغرافیدان مسلمان قرن سوم هق. وی در حدود ۲۹۰ هق کتاب مفصلی بنام کتاب‌البُلدان نوشت که یاقوت حموی و مقدسی زیاد از آن نام برده‌اند. اصل کتاب در دست نیست، ولی تلخیصی از آن (ظاهراً بتوسط شخصی بنام علی ابن حَسَن شیرازی، در حدود ۴۱۳ هق) بتوسط دخویه در ۱۸۸۵ بچاپ رسیده است.

ابن‌الفوطی (ebno 'l.fovati, -futi) یا **عبدالرزاق شیبانی**، شهرت **کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق ابن احمد**، ۶۴۲–۷۲۳هق، مورخ بغدادی. کتابدار مدرسه‌ی مستنصریه‌ی بغداد بود. در فتح بغداد بدست هولاکو، در ۱۴ سالگی اسیر و به آذربایجان اعزام شد. خواجه نصیرالدین طوسی او را آزاد کرده به خدمت خود پذیرفت، و او مدت ۱۳ سال کتابدار رصدخانه‌ی مراغه بود. سرانجام به بغداد بازگشت، و در همانجا وفات یافت. از آثار او کتاب الحوادث الجامعه در تاریخ خلفای اخیر عباسی و آغاز استیلای مغول است. در بعضی مأخذ او را ابن صابونی و ابن الصابونی (ebno 's.sābuni) نیز خوانده‌اند.

ابن‌القف (ebno 'l.qoff) [ابوالفرج یعقوب ابن اسحاق القف المسیحی]، ۶۳۰–۶۸۵ هق، طبیب مسیحی شامی؛ شاگرد ابن ابی اصیبعه. از آثارش کتاب جامع الغرض فی حفظ الصحة و دفع المرض و کتاب العمده در جراحی (مشتمل بر دو قسمت نظری و عملی) است.

ابن القفطی (ebno 'l.qefti) یا **ابن قفطی** (ebne) یا **جمال‌الدین قفطی**، شهرت **جمال الدین ابوالحسن علی**، ۵۶۸–۶۴۶ هق، مورخ مصری و از رجال و وزرا و حکام ایوبی حلب. در شهر قفط در مصر علیا متولد شد، در قاهره رونق یافت، و به بیت‌المقدس و سپس به حلب رفت و در آنجا اقامت گزید. وی از دانشمندان بنام و از بزرگترین کتابدوستها در عالم اسلام بود، و فضلا (از جمله یاقوت حموی) از حمایت او برخوردار بودند. عمده‌ترین اثری که از وی بجا مانده کتاب معروف به تاریخ الحکماء است که ملخص اثر ابن قفطی میباشد.

ابن القوطیه (ebno 'l.qutiyya)، شهرت **ابوبکر محمد ابن عمر**، فت ۳۶۷ هق، مورخ و نحوی مسلمان اسپانیائی. در قرطبه متولد شد، در همانجا رونق یافت، و همانجا درگذشت. از آثارش تاریخ الاندلس و کتاب تصاریف الافعال است.

ابن اللباد (ebno 'l.labbād)، شهرت **ابو محمد عبداللطیف ابن یوسف**، ۵۵۸–۶۲۹ هق، دانشمند و طبیب مسلمان. در بغداد متولد شد، و در موصل نزد کمال‌الدین ابن یونس تحصیل کرد. در دمشق و جامع‌الازهر قاهره تدریس کرد. بیش از ۱۶۰ کتاب باو منسوبست (از جمله رساله‌ای در ارقام هندی، کتابی در موسیقی، رسائل طبی)، ولی شهرتش بیشتر بجهت کتاب الافادات در باب مصر است.

ابن اللبودی (ebno 'l.lobudi) یا **نجم الدین لبودی**، شهرت **نجم الدین ابوزکریا یحیی ابن محمد**، طبیب و ریاضیدان و منجم و فیلسوف شامی در قرن هفتم هق. آثار زیادی در طب و ریاضیات دارد که از آنجمله شرح کلیات قانون ابوعلی سینا، رساله‌ای در جبر، و رسائلی در هندسه است.

ابن الناظم (ebno 'n.nāzem)، شهرت **بدرالدین ابوعبدالله محمد ابن محمد**، فت ۶۸۶ هق، نحوی عرب؛ پسر ابن مالك. از آثارش شرح الفیه‌ی پدرش میباشد.

ابن الندیم (ebno 'n.nadim) یا **ابن ندیم** (ebne)، شهرت **ابوالفرج** (یا **ابوالفتح**) **محمد ابن اسحاق**، فت ۳۸۵ هق، مورخ و شرح‌حال نویس معروف بغدادی. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. اثر معروف و نفیس وی کتاب الفهرست (al.fehrest) یا فهرست ابن ندیم است در ده مقاله، که آن را در ۳۷۷ هق (بقولی در قسطنطنیه) بپایان رسانیده است. این کتاب، چنانکه مؤلف در مقدمه‌ی آن گوید، مشتمل است بر "فهرست کتابهای موجود جمیع ملل (اعم از عرب و غیر آن) بزبان و خط عربی در رشته‌های علوم، و شرح حال مصنفین آنها... از ابتدای اختراع هر علمی تا زمان ما، و آن سنه‌ی ۳۷۷ هجری است".

ابن النفیس (ebno 'n.nafis) یا **ابن نفیس** (ebne)، [علاءالدین ابوالحسن علی ابن ابی الحَزْم ابن النفیس]، فت ۶۸۷ هق، طبیب مصری یا شامی؛ شاگرد ابن دخوار. مؤلف کتابی در کحالی، کتاب المختار در پرهیز، و کتاب معروف موجز که شرح قانون ابن سینا است. بر موجز شروح بسیار نوشته شده، از جمله شرح معروف به شرح نفیسی از نفیس ابن عوض کرمانی است.

ابن الهیثم (ebno 'l.haysam)، ← ابن هیثم.

ابن اماجور (ebne amājur) [ابوالقاسم عبدالله ابن اماجور]، منجم مسلمان که اصلا از فرغانه بود و در حد ۲۷۲–۳۲۱ هق رونق داشت. با پسرش **ابوالحسن علی ابن اماجور** و غلام او ارصاد بسیار کرد، با هم چند زیج تنظیم کرده‌اند (از جمله زیج الخالص و زیج البدیع). پدر و پسر به بَنو اماجور معروف‌اند.

ابن انباری (ebne anbāri)، ← ابن الانباری.

آبنای[1] (āb.nāy)، شاخابه‌ی باریکی در ساحل دریا یا رود و غیره.

ابن ایاس (ebne eyās) [ابوالبرکات محمد ابن احمد ابن ایاس]، ۸۵۲–۹۳۰ هق، مورخ مصری در دربار ممالیك مصر. از آثارش بدایع الزهور فی وقایع الدهور است در تاریخ مصر (تا حوادث سال ۹۲۸ هق).

ابن بابویه (bābevayh, bābuya)، شهرت **ابو جعفر محمد ابن علی قمی**، معروف به **شیخ صدوق** (šeyxe saduq)، فت ۳۸۱ هق، فقیه و محدث معروف شیعه. پدرش ابوالحسن علی (فت ۳۲۹ هق)، معروف به ابن بابویه، نیز از فقهای شیعی و اهل قم بود. ابوجعفر به خراسان و

(1) creek

بغداد سفر کرد، و در اواخر عمر در ری اقامت داشت. مهمترین اثرش کتاب مَنْ لا یَحْضُرُهُ الفَقیه است که یکی از اهم کتب حدیث در نزد شیعه و از کتب اربعه میباشد. از جمله‌ی آثار دیگرش آمالی در حدیث، و عُیون اخبار الرضا در سیرة امام هشتم است و آنرا بنام صاحب ابن عباد نوشته. ابن بابویه در ری درگذشت، و مقبره‌اش در آنجا معروف میباشد.

ابن باجه (ebne bājja) یا **ابن الصائغ** (ebno's.sā'eq)، شهرت **ابوبکر محمد ابن یحیی**، فت ۵۳۳ هق، فیلسوف و دانشمند مسلمان اسپانیائی؛ مت ساراگوسا. در جوانی مسموم و مقتول شد. تألیفات زیاد و کوتاهی در فلسفه، طب، هندسه، نجوم، علوم طبیعی، و کیمیا داشته که قسمت اعظم آنها از بین رفته یا فقط ترجمه‌ی عبری یا لاتینی آنها مانده است. تأثیر زیادی بر ابن رشد داشته. انتقاداتش بر بعضی نظریات بطلمیوس زمینه‌ی کار ابن طفیل و بطروجی را فراهم ساخت. کتاب موسیقیش در غرب اهمیت کتاب فارابی را در شرق داشته. تدبیرالمتوحد و رسالة الوداع او در اروپا معروف بوده است. نام لاتینی او آونپاکه (āvenpāke) است.

ابن بازیار، منجم: ← ابن البازیار.

ابن بزاز (bazzāz)، شهرت **درویش توکل ابن اسماعیل توکلی**، نق ح ۷۶۰ هق، از نویسندگان دوره‌ی صفویه. از مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی (جد سلاطین صفویه) بود، و در عصر شیخ صدرالدین موسی، پسر صفی‌الدین، میزیست. کتابی بنام صَفْوَةالصَّفا در مناقب صفی‌الدین نوشته که، علاوه بر تاریخ ظهور مریدان صفوی، حاوی مطالب نفیس راجع به تاریخ و احوال و اخلاق مردم در نیمه‌ی دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هق است. این کتاب را در عهد شاه طهماسب I صفوی شخصی باسم ابوالفتح حسینی به امر این پادشاه اصلاح و تصحیح کرده و نسخه‌ی جدیدی از آن ترتیب داده است. غالب اطلاعاتی که بعدها مورخین دیگر راجع به ابتدای کار صفویه در کتب خود آورده‌اند اقتباس از همین صفوةالصفای ابن بزاز است.

ابن بشکوال (baškovāl)، شهرت **ابوالقاسم خلف ابن عبدالملک** (xalafe 'bne)، ۴۹۴–۵۷۸ هق، مورخ مسلمان اسپانیائی؛ مت قرطبه. از آثار عمده‌اش کتاب الصِّلَة فی تاریخ ائمة الاندلس است.

ابن بطلان (botlān)، شهرت **ابوالحسن مختار ابن حسن**، نق قرن پنجم هق، طبیب مسیحی بغداد. مؤلف تقویم الصحه است که در آن قواعد بهداشت، پرهیز، و غیره را جدول‌بندی کرده است.

ابن بطوطه (battuta) یا **ابن بطّوطه** (battūta)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن عبدالله طنجه‌ای**، ۷۰۳–۷۷۹ هق، جهانگرد معروف عرب. وی در طنجه ولادت یافت، و در ۷۲۵ بقصد سیاحت از آنجا بیرون آمد، و شمال افریقا و مصر و شام و حجاز و عراق و ایران و یمن و بحرین و ترکستان و ماوراءالنهر و قسمتی از هندوچین و جاوه و مراکز افریقا را سیاحت نمود، و بسیاری از بزرگان و امرا و علمای این ممالک را ملاقات کرد، و در تهیه‌ی وسایل مسافرتهای خویش از بخششها و کومکهای بزرگان عصر استفاده‌ی بسیار نمود. در بازگشت از این سفرها، در شهر فاس به املا و تقریر سرگذشتهای خویش پرداخت، و سیاحتنامه‌ی معروف خود را، که موسوم به تحفة النُّظّار است، در سنه‌ی ۷۵۶ هق تقریر و املا نمود. ابن بطوطه در مراکش وفات یافت. سیاحتنامه‌ی او از جهت بیان اوضاع و احوال تمدن و فرهنگ و تاریخ بلادی که وی در طی سفرهای خویش دیده است اهمیت تمام دارد، و بزبان فارسی نیز ترجمه شده است.

ابن بقیه (ebne baqiyya) [نصیرالدوله ابوطاهر محمد ابن محمد ابن بقیه]، ح ۳۱۴–۳۶۷ هق، وزیر آل بویه. وی نخست در خدمت معزالدوله‌ی دیلمی بود، و بعد از وی بخدمت پسرش عزالدوله بختیار درآمد، اما بعد از چهار سال، عزالدوله او را عزل کرد و چشمانش را میل کشید. چون عضدالدوله‌ی دیلمی بر بغداد مستولی شد، او را بگرفت و بپای پیل افکند، و سپس بدار آویخت، و تا عضدالدوله حیات داشت، جسد او بر دار بود. شعرا او را مدح و مرثیه گفتند.

ابن بواب (bavvāb) یا **ابن البواب** (ebno 'l.-)، شهرت **ابوالحسن علی ابن هلال**، فت ۴۲۳ هق، ادیب و خوشنویس. از فضلای عصر بود، ولی حسن خط وی بر سایر فضایل او ممتاز بود. ابن بواب در اقلام بجای مانده از زمان ابن مقله تصرفات کرد، و قواعد تازه در خوشنویسی آورد. از جمله خط را به میزان نقطه تحت قاعده آورد. شهرت وی موجب شد که عده‌ای از اطراف بدور وی گرد آمدند، و او هم به تعلیم شاگردان میپرداخت و هم کتابت میکرد. و وی را به کثرت کتابت یاد کرده‌اند، و گفته‌اند ۶۴ قرآن استنساخ کرده است. از آثار ابن بواب یك جزوه دیوان اشعار و رساله‌ای از جاحظ در موزه‌ی اسلامی اسلامبول است که به خط ثلث و نسخ نوشته، و نیز یك نسخه قرآن نفیس بخط نسخ وی در مجموعه‌ی خصوصی چِسْتِر بیتی در انگلستان است که تاریخ ۳۹۱ دارد.

ابن بی‌بی، شهرت **امیر ناصرالدین یحیی**، نویسنده و مورخ ایرانی قرن هفتم هق در دربار سلاجقه‌ی روم. وی مؤلف کتاب فارسی الأوامر العَلائیه فی الامور العَلائیه در تاریخ سلاجقه‌ی روم (خاصه علاءالدین کیقباد) است.

ابن بیطار: ← ابن البیطار.

ابن تغری‌بردی: ← ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی.

ابن تلمیذ: ← ابن التلمیذ.

ابن تومرت (tumart) یا **محمد ابن تومرت** [ابو عبدالله محمد ابن عبدالله ابن تومرت]، فت ۵۲۴ هق، از مدعیان معروف مهدویت؛ مؤسس سلسله‌ی موحدون. اهل مراکش بود و بین ۴۷۵ و ۴۸۰ هق متولد شد.

ابن تیمیه (taymiyya)، شهرت **ابوالعباس تقی الدین احمد ابن عبدالحلیم**، ۶۶۱–۷۲۸ هق. از مشاهیر ائمه و فقهای حنبلی در شام. تصانیف و احتجاجات بسیار داشت. و بجهت عقاید و آراء خویش و شدت و صلابتی که در بحث و احتجاج با مخالفین داشت دشمنان بسیار در بین فقها و ائمه‌ی عصر خویش یافت، و حتی در مصر یك چند بسبب اعتقاد به تجسیم، باتفاق دو برادر خود، بزندان افتاد (۷۰۵–۷۰۷)، و بعد از آزادی به دمشق رفت، ولیکن در بازگشت به قاهره دیگر بار زندانی گشت. پس از آزادی به تدریس و افاضه پرداخت، اما بسبب اقوال و فتاوی خاص خویش از جانب فقهای عصر به فساد عقیده متهم و مکرر محبوس شد، و عاقبت در زندان دمشق وفات یافت. گویند جنازه‌ی او با تشریفاتی با شکوه و ازدحام بسیار بخاك رفت. آراء او در مذهب وهابیه تأثیر و انعکاس یافت.

ابن جبرون[1] (ebne jabrun) یا **ابن جبیرول**، شهرت **ابو ایوب سلیمان ابن یهودا**، ح ۱۰۲۱–۱۰۵۸، شاعر و فیلسوف یهودی، مؤلف کتاب ینبوع‌الحیاة در بیان غایت زندگی انسان.

ابن جبیر (jobayr)، شهرت **ابوالحسن محمد ابن احمد کنانی** (kenāni)، ۵۴۰–۶۱۴ هق. جهانگرد عرب، مت والانس، اسپانیا. در ۵۷۷ هق سفری از راه دریا به مصر و مکه و مدینه و کوفه و بغداد و موصل و حلب و دمشق کرد، و از عکا به کشتی نشست و پس از گذشتن از صقلیه (سیسیل) به غرناطه بازگشت. دو سفر دیگر نیز به مشرق کرد، و در سفر دوم از اسکندریه پیشتر نرفت و در همان جا مرد. اثر معروفش کتاب رحلة الکنانی (rehlato 'l.-) است، که به رحله‌ی ابن جبیر معروفست، و از مهمترین تألیفات جهانگردی عرب بشمار میرود، و از لحاظ اشتمال بر تاریخ صقلیه در زمان ویلیام خوب اهمیت دارد.

ابن جزله (jazla) [ابوعلی یحیی ابن عیسی ابن جزله]، فت ۴۹۳ هق، طبیب بغدادی. ابتدا مسیحی بود، و در ۴۶۶ هق به اسلام گرائید. از آثارش تقویم الابدان (شبیه تقویم ابن بطلان) است که در آن شرح و معالجه‌ی ۳۵۲ بیماری جدول‌بندی شده. کتاب دیگرش، مِنْهاج، فهرستی است از داروهای مفرد و مرکب.

ابن جلجل (joljol) [ابو داود سلیمان ابن حسان ابن جلجل]، قرن چهارم هق، طبیب دربار هشام II ملقب به المؤید بالله، خلیفه‌ی اموی اسپانیا؛ مؤلف کتابی در تاریخ اطبا و فلاسفه‌ی هم عصرش در اسپانیا. تاریخ وفاتش در بعضی مآخذ ۳۸۵ هق ضبط شده است.

ابن جنی (jenni)، شهرت **ابوالفتح عثمان**، فت ۳۹۲ هق، نحوی و شاعر عرب. در بغداد پرورش یافت، و نزد ابوعلی فارسی علم نحو خواند. روش او در نحو متوسط ما بین نحو کوفی و بصری بود. شریف رضی از شاگردان او بوده. آثار مهمش کتاب التذکرة الاصبهانیه، الخصائص، سرالصناعه و اسرار البلاغه (در حرکات و حروف عربی)، و شرح دیوان متنبی است.

ابن حاجب (hājeb) یا ابن الحاجب (ebno 'l.-)، شهرت **جمال‌الدین ابوعمرو عثمان** (abu'amr)، ۵۷۰–۶۴۶ هق. نحوی مشهور و از ادبا و فقهای عرب؛ مت صعید مصر. از آثار معروفش شافیه (در صرف)، کافیه (در نحو)، آمالی (معروف به امالی ابن حاجب، در تفسیر بعضی آیات قرآن و در بعضی مسائل نحو)، و المقصد الجلیل فی علم الجدل،

---

(۱) Ibn Gabirol

(در عروض) است.

ابن حبان (ebne hebbān)، شهرت **محمد ابن احمد**، ح ۲۷۴–۳۵۴ هق، مؤلف و عالم حدیث. در بست سیستان متولد شد، و به منصب قضای سمرقند رسید، و چون پیغمبری را مخلوطی از علم و عمل میدانست زندیقش خواندند و از کار برکنارش کردند. کتاب التقاسیم و الانواع او مشتمل بر احادیث نبوی است. کتاب الثقات وی نیز نزد اهل حدیث معروفست.

ابن حجاج، مسلم (mosleme 'ben hajjāj): ← مسلم.

ابن حجر عسقلانی (ebne hajare asqalāni)، شهرت **شهاب‌الدین احمد ابن علی ابن محمد**، ملقب به **شیخ‌الاسلام**، شعبان ۷۷۳–ذوالحجه‌ی ۸۵۲ هق، از ائمه‌ی مشهور فقه شافعی و رجال و ادب. تصنیفات بسیار از او باقی است، کتاب فتح الباری در شرح صحیح بخاری، الدُرَر الکامنه، و الاصابه فی تمییز الصحابه از آثار اوست. وی منسوبست به عسقلان که نام شهریست در شام در کنار دریا، ولی در واقع در قاهره بدنیا آمد و هم در آنجا وفات یافت. ابن حجر مسافرتهای متعدد در حجاز و یمن و مصر و شام کرد، و در عین اشتغال به امر قضا، غالباً بتدریس فقه و حدیث و تفسیر میپرداخت، و در حدیث و رجال چنان شهرت یافت که او را "حافظ عصر" میخواندند.

ابن حجر هیتمی (haytami)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن محمد**، ۹۰۹–۹۷۴ هق، فقیه مصری، چند بار جهت حج به مکه رفت، و عاقبت در آنجا سکونت گزید، و به نشر علم و فتوی در مسائل اهتمام داشت. الصواعق المحرقه، الجوهر المنظم، و الفتاوی الهیتمیه از تألیفات اوست. وفاتش در مکه اتفاق افتاد.

ابن حزم (hazm)، شهرت **ابو محمد علی ابن احمد**، ۳۸۴–۴۵۶ هق، فقیه و طبیب و شاعر و فیلسوف اندلسی. بوزارت خلفای اموی اندلس رسید ولی از آن کناره گرفت و بکار تألیف پرداخت. طوق الحمامة (در عشق و عشاق) و الفصل فی الملل و الاهواء و النحل (در مذاهب) از او است.

ابن حسام هروی (hosāme haravi)، نامش **جمال‌الدین**، ف ۷۳۷ هق، شاعر ایرانی. وی از اهل خواف بود، و چون در هرات بسر برد او را هروی گویند. در دربار آل کرت تقرب داشت. نیز از **ابن حسام** دیگری در تذکره‌ها یاد شده است، که از اهل خوسف در قهستان قاین بوده، و قصاید او در منقبت پیغمبر و اهل بیت معروف بوده است. مطابق روایت دولتشاه، این ابن حسام در سنه‌ی ۸۷۵ هق وفات یافته است.

ابن حنبل: ← احمد ابن حنبل.

ابن حوقل (hāqal) [ابوالقاسم محمد ابن حوقل بغدادی]، جهانگرد و جغرافیدان عرب. بسال ۳۳۱ هق از بغداد بقصد تحقیق در احوال ممالک و ملل اسلامی و تجارت بیرون رفت. گویند در مسافرتهای خود در حدود ۳۴۰ هق اصطخری را در دره‌ی سند ملاقات کرد، و اصطخری از او خواست که بعضی از نقشه‌های جغرافیائی وی را تصحیح و کتاب جغرافیای او را مراجعه کند. ولی ابن حوقل این تألیف را از نو بنام المسالک و الممالک نوشت و نام خود را بر آن نهاد.

ابن خرداذبه (ebne xordāzbeh) یا **ابن خردادبه**، شهرت **ابوالقاسم عبیدالله ابن عبدالله** (یا **احمد**)، ف ۳۰۰ هق، جغرافیدان معروف ایرانی. وی از ندمای معتمد خلیفه‌ی عباسی بود، و چندی نیز در ولایت جبال مأمور پست و انتظام بود. مهمترین اثرش کتاب المسالک و الممالک است که آنرا بین سنوات ۲۳۰ و ۲۳۴ تألیف کرده، و مشتمل بر فواصل دقیق شهرها و مقدار مالیات هریک از ولایات است، و این کتاب، که از روی اسناد رسمی تألیف شده، بسیار مورد استفاده‌ی جغرافیانویسان بعدی، از قبیل ابن الفقیه و ابن حوقل و مقدسی و جیهانی قرار گرفته است. این کتاب یک بار بتوسط باربیه دو منار و بار دیگر بوسیله‌ی دخویه ترجمه و چاپ شده است.

ابن خفاجه‌ی اندلسی (xafājaye andalosi)، ۴۵۰–۵۳۳ هق، شاعر و نویسنده‌ی عرب. اشعارش در باره‌ی مناظر زیبای طبیعت و لذات زندگی است، و معانی عالی و مطالب فلسفی در آن دیده نمیشود. نثر او، از جهت آنکه متکلف است، در درجه‌ی پایین‌تری قرار دارد.

ابن خلدون (xaldun)، شهرت **ابوزید عبدالرحمان**، ۷۳۲–۸۰۸ هق، از مشاهیر مورخین و علمای فلسفه‌ی تاریخ. وی از اعقاب خلدون نامی از اعراب قبیله‌ی کنده بود که در قرن سوم هق از یمن به اسپانیا مهاجرت کرد، و اعقاب او در آن سرزمین به مناصب عالی رسیدند، و بعضی ازین خاندان در اواسط قرن هفتم هق به تونس مهاجرت کردند، و ابن خلدون در آن شهر متولد شد، و بتحصیل علوم و فنون عربی و ادبی و فلسفه و منطق پرداخت. در تونس و اسپانیا بمناصب عالی رسید، و سپس به مصر رفت و مدرس الازهر شد.

ابن خلدون مؤلف کتابی است بنام کتاب العبر (ketābo 'l.'ebar) [عنوان کاملش کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر] در تاریخ عمومی که مقدمه‌ی آن، معروف به مقدمه‌ی ابن خلدون، شهرت فراوان یافته است، و در آن از تاریخ همچون علمی بحث کرده، واز قدیم‌ترین کتابهای فلسفه‌ی تاریخ وجامعه شناسی بشمار میرود (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۶–۳۷ هش).

ابن خلکان (xallekān)، شهرت **شمس‌الدین ابوالعباس احمد**، ۶۰۸–۶۸۱ هق، مورخ عرب. در اربل متولد شد، و در حلب و دمشق و قاهره بزیست، و در دمشق منصب قضاوت یافت، و در قاهره تدریس کرد. عمده‌ترین اثرش کتاب وفیات الاعیان (vafayāto 'l.'a'yān) [عنوان کاملش وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان] است، که آنرا در ۶۵۴ هق در قاهره آغاز کرد، و در ۶۷۲ در همان شهر بپایان رسانید، و در آن شرح حال قریب ۸۵۰ نفر از بزرگان علما و امرا و بزرگان و غیره آمده است. کتاب فوات الوفیات کتبی متمم این کتاب است.

ابن خمار: ← ابن الخمار.

ابن دارست، وزیر عهد سلاجقه: ← تاج الملک.

ابن دایه [ابو جعفر احمد ابن یوسف ابن دایه]، ف ح ۳۴۰ هق، ریاضیدان مصری. رساله‌اش در نسبت و تناسب، از جهت تأثیری که در قرون وسطی داشته، مهم است.

ابن دخوار (ebne daxvār) یا **ابن الدخوار** (ebno 'd.-)، شهرت **مهذب‌الدین عبدالرحیم ابن علی** (mohazzabo'd.din)، ۵۶۴–۶۲۸ هق، طبیب دمشقی. رئیس بیمارستان دمشق و از بزرگترین اطبای عصر خود و صاحب تألیفاتی در طب و ریاضیات و نجوم و ادب بود، از جمله مختصر الحاوی، که ملخص کتاب حاوی رازی است. از شاگردان معروفش ابن ابی اصیبعه و ابن اللبودی هستند.

ابن درستویه (dorostuya)، شهرت **ابومحمد عبدالله ابن جعفر**، ۲۵۸–۳۴۷ هق، عالم نحو عرب. اصلا از مردم فسا بود، ولی در بغداد میزیست، و در همانجا مدفون شد. در نحو و لغت عرب پیرو مکتب بصره بود. تلفظ لفظ درستویه را (darastavayh) نیز ضبط کرده‌اند.

ابن درنوس: ← نجم‌الدین خاصی.

ابن درید (dorayd)، شهرت **ابوبکر محمد**، ۲۲۳–۳۲۱ هق، لغوی و نحوی و شاعر عرب؛ مت بصره. در بصره پرورش یافت و به فراگرفتن لغت و شعر پرداخت. سپس به فارس آمد و کتاب الجمهره در لغت را برای شاه ابن میکال و پسرش تألیف کرد. پس از عزل آن دو به بغداد برگشت. اثر معروف دیگرش قصیده‌ی دراز المقصوره است.

ابن دریهم (dorayhem)، شهرت **تاج‌الدین علی**، ۷۱۲–۷۶۲ هق، حیوانشناس عراقی، مؤلف کتاب منافع الحیوان.

ابن دیصان (daysān)، لقب باردسانس (bārde-sānes)، ۱۵۴–۲۲۲، فیلسوف مسیحی، آخرین گنوسیان، و مؤسس فرقه‌ی دیصانیه. اصلا از پارت بود، و پدر و مادرش در ۱۳۹ بم از ایران به الرها مهاجرت کردند، و او در آنجا متولد شد، و شهرتش از نام رود دیصان که از الرها میگذرد گرفته شده است. در ۱۷۹ کیش مسیحی پذیرفت. آثارش منبع عمده‌ی افکار مانی بشمار میآید، و ازین جهت اهمیت خاصی دارد.

ابن رائق (rā'eq)، شهرت **ابوبکر محمد ابن رائق**، ف ۳۳۵ هق، امیرالامراء و صاحب اختیار مطلق امور خلافت در عهد خلیفه راضی عباسی. وی پسر رائق، غلام معتضد عباسی، و یکچند صاحب شرطه‌ی بغداد و والی واسط و بصره بود، و پس از چندی از فرستادن مال خودداری کرد، و در حدود بصره و اهواز استقلال بهم رسانید. خلیفه راضی، برای رفع هرج و مرج بغداد که بسبب بی کفایتی وزیر و تهی بودن خزانه پیش آمده بود، او را به امیرالامرائی برگزید، و بفرمود تا نام او را در خطبه‌ها نیز بخوانند. و چون امور مالی نیز بر عهده‌ی او قرار گرفت، وزارت نیز از معنی افتاد، و ابن رائق بکومک ابو عبدالله نوبختی، کاتب خود، در امور دیوانی و مالی تصرف کرد. ابن مقله که در دوره‌ی وزارت خویش با او تصادم و اختلاف داشت بسبب اقدام بر ضد او بزندان افتاد. و چون در زندان نیز همچنان برضد او کار میکرد، بفرمود تا دست و زبانش را بریدند، و او در زندان بمرد. چندی بعد کار ابن رائق نیز خراب شد، و بجکم به امیرالامرائی رسید. اما بعد از مرگ راضی و قتل بجکم، باز احوال خلافت پریشان شد، و ابن رائق در عهد خلیفه متقی عباسی از شام به بغداد آمد.

و امیرالامرائی یافت. لیکن اینـدفعه امارت او طـولی نکشید و چنـدی بعد بـدست ترکان کشته شد.

ابنر-اشنباخ(1)، **بارونین فون** (bārōnin fon*) (ebner-esenbāx)، نامش **ماری** (māri)، ۱۸۳۰-۱۹۱۶، نویسندهٔ اطریشی. داستانهـایش از نظر رئالیسم شاعـرانـه معروف و از جملهٔ آنهـا دو کُنْتِیس (۱۸۵۵)، بچـهٔ دهـاتـی (۱۸۸۷)، و کرامْبامْبولی (۱۸۹۴) است.

آبنراگل (ābenrāgel)، ← ابن ابی الرجال.

ابن راوندی (ebne rāvandi)، شهرت **ابوالحسین احمد ابن یحیی**، فت ۲۴۵ هق، از علمـای کـلام. بقولی اهـل راوند (بین اصفهان و کاشان) و بقولی اهل مروالرود بوده؛ در بغداد میزیسته. او را از زنادقه شمردهاند، و نیـز گفتهاند یهودی بـود، و بعد اسلام آورد، و سرانجـام لامـذهب شد. بیش از صـد کتـاب بـه وی منسوب است، ولـی اکـثـر تـألیفاتش از کفریـات بوده، از قبیـل کتاب بعیث در رد اسلام، کتاب التاج در قِدَمِ عالَم، کتاب الزمرد در انکار نبـوت، و غیـره. ابـن راونـدی بعـضی کتابهـای خـود را نیـز رد کرده، و بهمین سبب، بعضی نسبت جنون به وی دادهاند.

ابن رسته (rosta) [ابوعلی احمد ابن عمـر ابـن رسته]، دانشمند و جغرافیـدان ایـرانی در قـرن سوم هق. اصلا اهل اصفهان بود. اثـر عمـدهاش دایرةالمعارف مـوسوم بـه الاَعْلاقُ النَّفیسه است که جزء هفتم آن در دست میباشد، و در آن، پس از شرح کرهٔ آسمان و کرهٔ زمین، بشرح شهرهـا و کشورها پرداخته، و بسیاری مطالبش مقتبس از آثار قدیمتر یا معاصرش میباشد.

ابن رشد (rošd) [ابوالولید محمد ابن احمد ابن محمـد ابـن رشـد (abo'l.valid)]، لتیِ آوِروئِس (āverroes)، ۵۲۰-۵۹۵ هق، بزرگترین فلاسفهٔ عرب اسپانیائی و یکی از بـزرگـترین فـلاسفهٔ قرون وسطی. در قرطبه متولـد شد و در مراکش وفـات یـافت. در سویل و قـرطـبه قـاضی بـود. بوسیلهٔ ابن طفیل وارد دربـار ابـویعقوب یوسف ابـن عبـدالمـؤمن (سلطنتش ۵۵۸-۵۸۰ هق) از سلاطین موحّدون مراکش گردید و نزد او تقرب یـافت، و پس از ابـن طفـیل طبـیب مخصوص او شد. در زمان یعقوب ملقب بـه المنصور بالله، پسر و جانشین یوسف، نیـز ابتـدا مورد عنـایت بود، ولی سرانجام مغضوب شد، و او را زندیق و خارج از دین خوانـدنـد، و یعقـوب وی و اصحـابش را تبعید کرد. چندی بعـد منصور او را بـه مراکش باز خواند، و او کمی بعد درین شهر وفات یافت.

ابن رشد، مـانـنـد ابـوعلی سینا، از فـلاسفهٔ مشائی بـود، و هر دو شـارح فـلسفـهٔ ارسطو بودهانـد، الا اینـکه اولـی بیش از دومی پـابنـد اقوال ارسطو بود، و کارهـای او در شرح فلسفهٔ ارسطو کاملتر از ابـوعلی اسـت، و مخصـوصـاً در شرح کبیر خود، برخـلاف فارابی و ابن سینا، متن سخن ارسطو را از شرح خـود جـدا میسازد، و همین امـر سبب شهرت زیـاد وی در اروپـا بـوده است. ابن رشد معتقد بود کـه دین تعبیر رمـزی حقـایق فلسفی است، و میخـواست میـان دیـن و حکمت ارسطو وفق دهد. در طب بپایهٔ ابن سینا نمیرسد، و بعلاوه جنبهٔ فلسفی او جنبهٔ طبیش را بکلی تحتالشعاع قرار داد.

ابن رشد تألیفات زیادی داشته کـه اصل عربی قسمت اعظم آنها از میان رفته، ولی ترجمـههـای عبـری و لاتیـنی بـیشتر آنهـا در دست است، و بسبب همین تـرجمـههـا، فلسفهٔ ابن رشد تـأثیر زیـادی در فلسفـهٔ یهـودی و فـلسفـهٔ مسیحی داشته است. ازآثار فلسفی معروفش تَهافُت التهافت (در رد کتاب تهافت الفلاسفهٔ غزالی)، فصل المقال (در موافقت دین و فلسفه)، جامع الفلسفه، و تفسیر مابعد الطبیعه است. کتاب الکلیات فیالطب او بسیار کـوچکتر از قانون ابـن سینا است. رسالـهای در حرکت افـلاک و تلخیصی از مجسطی نیـز نـوشته است.

ابن رشید (ebne rašid)، ← آل رشید؛ عبدالله ابن رشید؛ محمد ابن رشید.

ابن رشیق (rašiq) [ابـوعلـی حسن ابـن رشیق]، فت ۴۵۶ هق، نحوی و لغوی و عـروضی عرب. در قیروان به تکمیل علوم ادبـی پـرداخت، و مدتی در جزیرهٔ صقلیه (سیسیل) ساکن بود. از آثار مهمش کتاب الانموذج فی اللغة، العمدة فی صناعة الشعر و نقده، و الشذوذ فی اللغة است.

ابـن رضوان (rezvān) [ابوالحسن عـلی ابـن رضـوان]، ح ۳۸۹-۴۵۳ یـا ۴۶۰ هق، طبـیب مصری و عالم احکام نجوم.

آب نرم (ābe narm)، ← آب سخت.

ابن روح، حسین (hoseyne 'bne ruh)، ← حسین ابن روح.

ابـن رومـی (ebne rumi)، شهـرت **علـی ابـن عباس**، ۲۲۱-۲۸۴ هق، شاعـر عـرب. اصلش از روم بود، و در بغداد تولد و پرورش یافت. اشعار او بیشتر در بارهٔ طعـام و شراب یا هجو بزرگان و دارای تشبیهات و توصیفات دقیق است.

ابن زبیر، ← عبدالله ابن زبیر.

ابن زرقیال، ← زرقالی.

ابن زهر (zohr)، خاندان اسپـانیـائی از اعـراب قبـیلهٔ عَدنـان که اطبای عـالـی مقـامی از آن برخاستهاند. اولین عضو ممتازش، **ابوبکـر محمد ابـن مـروان ابـن زهـر** (marvān)، (فت ۴۲۲ هق)، فقیه بود. پسرش، **ابومـروان عبـدالملـک ابن محمد** (فت ۴۷۰ هق)، پزشک معروفـی بـود. پسر ابـومـروان، **ابوالعلاء زهر ابن عبدالمـلک** (abo'lfalā')، (فت ۵۲۵ هق)، در پـزشکی مقـامی شامختر از پـدر داشت. پس از فتـح سویل بدست مرابطین (۴۸۴ هق) بـه وزارت امیر فـاتح، یوسف ابن تاشفین، رسید. تألیفات بسیاری در طب دارد. معروفترین عضو خاندان، کـه مطلقاً به **ابن زهر** مشهور است، **ابومروان عبدالمـلک ابن زهـر** (فت ۵۵۷ هق)، پسر ابـوالـعـلاء زهـر است، کـه بـزرگتـرین پزشک عصـر خـود، و پس از رازی بزرگترین پزشک بالینی بود. وی در سویل متولد شد. ابـتـدا در خـدمت مـرابطین بـود، و پس از شکست آنهـا بدست موحـدون، به خـدمت ایشان درآمد. از آثارش کتاب الاقتصاد فی اصلاح الانفس و الاجساد، کتاب التیسیر فی المداواة و التدبیر، و کتاب الاغذیة است. آثـارش از طریق ترجمـههـای عبری و لاتینی آنهـا تا قـرن ۱۷م در طب مؤثر بـوده است. صورت لاتینی نام وی آونزوئار (āvenzoār) میباشد. دخترش قـابلـه بـود، و پسرش، **ابوبکر محمد ابن عبدالملک ابن زهر**، معروف به **حفید** (hafid)، (۵۰۴ یـا ۵۰۷-۵۹۵ هق)، نیز طبیب بود ولی بیشتر در ادبیات شهرت دارد. پسر حفید، **ابومحمد عبـدالله ابـن حفید** (۵۷۷-۶۰۲ هق) طبـیبی قابل و در خدمت موحدون بود، و مانند پدر مسموم شد.

ابن زیاد (ebne ziād)، ← عبیدالله ابن زیاد.

ابن زیدون (zaydun)، شهرت **ابوالولیـد احمد ابن عبدالله** (abo'l.valid)، ۳۹۴-۴۶۳ هق، شاعر و نویسندهٔ عرب اسپـانیـائی. نخست در قرطبه نـزد پـدرش، کـه از فقیهـان و ادیبـان بـود، به آموختن علوم و ادب پرداخت، و سپس به وزارت رسید. شعرش روح یک اندلسی را مجسم میسازد، و وصف مناظر طبیعی و اظهار عواطف قلبی زیاد دارد. در نثر مانند جاحظ است.

ابن زیله (zayla) [ابـو منـصور حسین ابن محمد ابن طـاهر ابن عمر ابن زیلـه]، فت ۴۴۰ هق، از شاگردان معروف ابـوعلی سینا. از آثـارش شرح رسالهٔ حی ابن یقظان ابـو علی و کـتـاب الکافی فی الموسیقی است.

ابن ساعـاتی، شهـرت **فخـرالـدین رضـوان ابن محمد**، فت ح ۶۱۸ هق، عالم مکانیک. پدرش، محمد ابن علی ابن رستم، معروف به ساعاتی (فت ح ۵۸۰ هق)، عالم مکانیـک و اصلا از اهـل خراسان و در ساعتسازی معروف بود. محمد بـه دمشق مهاجرت کرد، و به امر نورالـدین محمد زنگـی (فت ۵۶۹ هق) در بـاب جَیْرون دمشق ساعتی ساخت. ابـن ساعـاتی در دمشق متولـد شد، و مـانـند پـدر در ساعتسازی مهـارت داشت. بعلاوه طبـیب نیز بود، و در ادبیـات و فـلسفه دست داشت، و در دمشق به وزارت رسید. ساعتی را کـه پـدرش ساخته بود ترمیـم و اصـلاح کـرد، و کـتـابـی در توضیح ساختمان و استعمال آن نوشت (محرم ۶۰۰ هق) که، بعد از کتاب جزری، مهمترین مآخذ در بـاب ساعتهای اولیهٔ دورهٔ اسلامی است.

ابن سرافیون، ← یحیی ابن سرافیون.

ابن سرایا، ← صفیالدین حلی.

ابن سریج (sorayj)، شهـرت **ابـویحیی عبیدالله**، خواننـده و موسیقیدان عرب. گویند نواختن عود را از ایـرانیـان آموختـه بود، و اولین کس است کـه این ساز را بـه مکه وارد ساخت. در خـلافت (۱۰۵-۱۲۵ هق) هشام وفات یافت.

ابن سعد (sa'd) [ابـوعبـدالله محمـد ابن سعـد]، معـروف بـه **کاتب الواقدی** (kātebo 'l.vāqedi) یا **کاتب واقدی**، فت ۲۳۰ هق، مورخ و از علمـای حدیث. از آثارش کتاب معروف کتاب الطبقاتالکبیر (در ترجمهٔ حال پیغمبر اسلام و صحابه و تابعان) است، که به طبقات ابن سعد شهرت دارد.

ابن سعد، عمر (omare 'bne sa'd)، ← عمر ابن سعد.

ابن سعود، ← آل سعود؛ عبدالعزیز ابن سعود.

ابن سمعون (sam'un)، شهرت **ابوالحسین محمد ابن احمد ابن اسماعیل بغدادی**، ۳۰۰-۳۸۷ هق، محدّث و عـارف قرن چهـارم هق کـه در بغداد وعظ میـکرده و در مجـالس او ازدحـام غـریب

(1) Ebner-Eschenbach

میشده است.

ابن سهلان (ebne sahlān): ← عمر ابن سهلان ساوجی.

ابن سیرین (sirin)، شهرت **ابوبکر محمد ابن سیرین بصری**، ۳۳–۱۱۰ هق، از مشاهیر تابعین و از معاصرین حسن بصری. وی در بصره بدنیا آمد و به حرفه‌ی بزازی اشتغال داشت. در فقه و حدیث سرآمد بود، و مخصوصاً در تعبیر خواب اقوال و آراء مشهور داشت، و بعضی از تعبیرات منسوب باو را بعدها مؤلفین دیگر ضبط و تدوین کرده‌اند که در صحت انتساب آنها بدو جای تردید است.

ابن سینا: ← ابوعلی سینا.

ابن شاطر (šāter) [علاءالدین علی ابن ابراهیم ابن شاطر]، ۷۰۶–۷۷۷ هق، منجم بزرگ شامی، مخترع و سازنده‌ی آلات رصد. مخترع دو نوع رُبع (از آلات رصدی قدما)← ربع علائی (نمونه‌ی ساخت وی در کتابخانه‌ی ملی پاریس هست) و ربع تام ← و مؤلف زیج شاطر و غیره است.

ابن شاکر: ← کتبی.

ابن شکله: ← ابراهیم ابن مهدی.

ابن شهراشوب (šahrāšub) [محمد ابن علی ابن شهراشوب]، فت ۵۸۸ هق، فقیه و محدث و واعظ و ادیب شیعه. از مردم ساری مازندران بود؛ در حلب وفات یافت. از آثار معروفش معالم العلماء (در رجال) و مناقب آل ابی طالب است.

ابن شیرکوه، شهرت **الملك المنصور ابراهیم** (al.maleko 'l.mansur)، فت ۶۴۴ هق، امیر حمص. در سنه ۶۴۴ هق که از حمص بجانب مصر بقصد خدمت الملك الصالح ایوب میرفت، در دمشق به بیماری سل وفات یافت. جسدش را به حمص باز گردانیدند و درآنجا مدفون شد.

آبنشین[1] (āb.nešin)، ساکن آبسرا.

ابن صابونی (ebne): ← ابن الفوطی.

ابن صاعد (sā'ed) یا **قاضی صاعد (اندلسی)**، شهرت **ابوالقاسم صاعد ابن احمد، ۴۲۰–۴۶۲** هق، مورخ و منجم مسلمان اسپانیائی. **قاضی تولدو** بود. زرقالی در تهیه‌ی زیج خود از رصدهای او و منجمین مسلمان و یهودی همکارش فایده‌ی فراوان برد. اثر عمده‌اش کتاب تاریخی التعریف بطبقات الامم (۴۶۰ هق)، معروف به طبقات الامم (tabaqāto 'l.'omam)، است، که مؤلف در آن توجه خاصی به تاریخ علوم داشته است. بعقیده‌ی او مللی که بیش از دیگران در ترقی علم سهیم بوده‌اند هشت ملت هندی، ایرانی، کلدانی، یونانی، رومی، مصری، مسلمان، و یهود بوده‌اند. ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه و ابن العبری از کتاب وی فراوان استفاده کرده‌اند.

ابن طاووس، شهرت **جمال‌الدین احمد علوی حسنی**، فت ۶۷۳ هق، از مشاهیر فقهای شیعه‌ی امامیه. او را فقیه اهل البیت خوانده‌اند. آثار او متجاوز از هشتاد مجلد است، و از آنجمله بُشری المحققین و الملاذ در فقه و حل الاشکال در رجال است. چند تن دیگر از علما و محققین اسلام بهمین عنوان ابن طاووس مشهورند، که برای اسامی و احوال آنها میتوان به الکنی و الالقاب شیخ عباس قمی و ریحانة الادب رجوع کرد.

ابن طاووس (ebne)، شهرت **رضی‌الدین علی ابن موسی، معروف به سید ابن طاووس، ۵۸۹ (یا ۵۸۳)–۶۶۴** هق، **از علمای شیعه‌ی امامیه**. برادر جمال‌الدین احمد ابن طاووس. تألیفات بسیاری دارد که اغلب در ادعیه و عبادات است. کتاب اللهوف علی قتلی الطُفوف او در وقایع کربلا مورد استشهاد اهل منبر است.

ابن طاهر (tāher): ← بغدادی.

ابن طباطبا (tabātabā)، شهرت **محمد ابن ابراهیم علوی**، فت ۱۹۹ هق، از بزرگان و سادات آل علی در عهد خلفای عباسی؛ پسر ابراهیم ابن اسماعیل ابن ابراهیم ابن حسن ابن (امام) حسن ابن علی ابن ابی طالب. در دوره‌ی اقامت مامون در خراسان، وی در کوفه بداعیه‌ی خلافت برخاست، و عده‌ای نیز با او بیعت کردند. اما کاری از پیش نبرد و بمرگ ناگهانی درگذشت. عده‌ای دیگر از رجال و مشاهیر تاریخ اسلام نیز بعنوان ابن طباطبا مشهور شده‌اند که برای احوال آنها میتوان به الکنی و الالقاب شیخ عباس قمی و ریحانة الادب رجوع کرد.

ابن طفیل (tofayl) [ابوبکر محمد ابن عبدالملك ابن محمد ابن محمد ابن طفیل]، لتی آبوباکر (ābubāker)، فت ۵۸۱ هق، فیلسوف و طبیب و ادیب مسلمان اسپانیائی. در وادی آش در لغ غرناطه متولد شد و در مراکش وفات یافت. در اسپانیا مشاغل داشت، و سرانجام طبیب ابویعقوب یوسف ابن عبدالمؤمن (سلطنتش ۵۵۸–۵۸۰ هق)، از سلاطین موحدون مراکش، و از نزدیکان و خاصان او گردید، و در سنین کهولت ازین کار کناره جست (۵۷۸ هق)، و ابن رشد جای او را گرفت. ابن طفیل مشوق و حامی دانشمندان بود، و همو بود که ابن رشد را به دربار ابویعقوب جلب کرد.

معروفترین آثار وی داستان فلسفی حی ابن یقظان است، که یکی از بدیعترین کتابهای قرون وسطی است. کتابهای دیگر، از جمله دو رساله در طب، نیز نوشته است.

ابن طقطقی: ← ابن الطقطقی.

ابن طولون، ابوالعباس احمد (abo'l.'abbās ahmade 'bne tulun)، فت ۲۷۰ هق، مؤسس خاندان طولونیان در مصر و اولین والی مستقل مصر در عهد عباسی. وی از سرکردگان ترك در دوره‌ی عباسی بود. در مصر استقلالی بهمرسانید و شام را نیز ضمیمه‌ی قلمرو حکومت خویش کرد. در قاهره مسجدی ساخت. به دلاوری و سخت کوشی و کینه کشی معروف بود.

ابن عامر (ebne āmer) [ابوعبدالرحمان عبدالله ابن عامر ابن کُرَیز اَمَوی]، ۴ هق –۵۹هق، فاتح و سردار عرب در عهد بنی‌امیه. وی در مکه ولادت یافت، و در عهد خلافت عثمان والی بصره شد. ابن عامر از بصره لشکر به فتح سیستان و خراسان فرستاد، و مروالروذ، طوس، ابیورد، نشابور، بلخ، فاریاب، طالقان، طخارستان، هرات، بست، و کابل را گرفت. مردی دلاور و سخاوتمند بود و به آبادی علاقه داشت.

ابن عامر [ابوعمران عبدالله ابن عامر]، فت ۱۱۸ هق، یکی از قراء سبعه. گویند قرآن را از عثمان خلیفه فرا گرفت.

ابن عایشه (ebne āyeša)، شهرت **ابراهیم ابن محمد ابن عبدالوهاب ابن ابراهیم امام**، فت ۲۱۰ هق، از امرای عباسی. برمأمون خلیفه خروج کرد و با ابراهیم ابن مهدی بیعت کرد. مأمون او را گرفت و بزندان انداخت؛ سپس فرمود تا او را کشتند، و جسدش را بدار زدند. گویند او اولین کس از عباسیان است که مصلوب شد.

ابن عباس (abbās) یا **عبدالله ابن عباس**، فت ۶۸ هق، پسرعم پیغمبر اسلام و صحابی معروف. در مکه بدنیا آمد، و در فقه و تفسیر و شعر و انساب تبحر و شهرت یافت. از صحابه‌ی جوان پیغمبر بود، و خلفای راشدین اکثر او را تکریم تمام میکردند. در آخر عمر نابینا شد و در طائف سکونت جست. وفاتش بسن ۷۱ سالگی اتفاق افتاد. او را بسبب کثرت و وسعت اطلاعش "حِبْرالامّه" [= دانشمند امت] خواندند. کتابی در تفسیر قرآن نیز بدو منسوب است که چاپ شده است.

ابن عبدالبر (abdo'l.barr)، شهرت **ابوعمر یوسف ابن عبدالله قرطبی** (abu 'omar, qortobi)، ۳۶۸–۴۶۳ هق، محدث مشهور مسلمان اسپانیائی. از آثارش کتاب اِستیعاب (کتاب الاستیعاب فی معرفة الاصحاب) در ترجمه‌ی احوال صحابه، کتاب‌الدُرر فی اختصار المغازی و السیر، جامع بیان العلم و فضله، و الاستذکار فی شرح مذاهب علماء الامصار است.

ابن عبدالوهاب [محمد ابن عبدالوهاب ابن سلیمان تَمیمی نَجْدی]، ح ۱۱۱۵–۱۲۰۶ هق، امام حنبلیهای نجد و مؤسس مذهب وهابی (← وهابیه). وی در عیینه (oyayna) (از بلاد نجد) بدنیا آمد، و یك چند در مدینه به کسب معرفت پرداخت. سپس به بصره رفت، و از آنجا آزرده به حجاز باز گشت. یکی از امرای حجاز مذهب او را پذیرفت، و به یاریش برخاست، اما بعد او را رها کرد. در سال ۱۱۵۷ هق، یکی از امرای نجد بنام محمد ابن سعود وی را اکرام کرد، و دعوتش را پذیرفت، و به ترویج مذهب او اهتمام کرد. بعد از محمد ابن سعود، پسرش عبدالعزیز و نواده‌اش سعود ابن عبدالعزیز به نشر مذهب و دعوت او پرداختند، و با مخالفانش جنگ کردند، و بر قسمت عمده‌ی جزیرة العرب دست یافتند، و مذهب وهابی را در بین قبایل عرب نشر نمودند. محمد ابن عبدالوهاب دعوت خود را در ۱۱۴۳ هق ظاهر کرد. اعقاب او در حجاز بنام "ابناءُ الشیخ" بسر میبرند، و نزد پادشاه حجاز قربت و مکانت تمام دارند. ابن عبدالوهاب رساله‌ها و کتابهای متعدد تصنیف کرده، که در آنها به بیان مذهب خویش پرداخته است، و اکثر آنها بطبع رسیده. از جمله‌ی آثار او کتاب التوحید، اصول الایمان، کشف الشبهات، و معرفة العمد را میتوان نام برد.

ابن عبد ربه (abde rabbeh)، شهرت **احمد ابن محمد**، ۲۴۶–۳۲۸ هق، شاعر و نویسنده‌ی عرب؛ مت قرطبه. نزد ادیبان آنجا شعر و ادب و روایت آموخت. در غزلیات او روح شرقی و غربی با هم آمیخته. اثر معروف نثری او کتاب العِقْد

(1) lake dweller

القَرید است در ادب و شعر، و پندهای یونان و ایران و هند در آن نقل شده.

ابن عجرد (ebne ajarrad) : ← عجارده.

ابن عدی: ← یحیی ابن عدی.

ابن عربشاه، احمد (ahmade 'bne arab.šāh)، ۷۹۱–۸۵۴ هق، نویسنده و منشی عرب. پس از فتح دمشق بدست امیرتیمور، مدتی در سمرقند بسر برد، و در آنجا زبانهای فارسی و ترکی و مغولی را آموخت. در ۸۱۴ هق به دربار سلطان محمد I عثمانی راه یافت، و انشای رسائل عربی و ترکی و فارسی و مغولی با او بود. مهمترین تصنیف وی، عجائب المقدور فی نوائب تیمور، علاوه برشرح جنگهای تیمور، وصف نیکویی از سمرقند و اوضاع علمی آن دارد (ترجمه‌ی فارسی بنام زندگانی شگفت‌آور تیمور، تهران ۱۳۳۹ هش).

ابن عربی (ebne arabi): ← ابن العربی.

ابن عزاقر: ← شلمغانی.

ابن عزرا: ← ابراهیم ابن عزرا.

ابن عساکر (asāker)، شهرت **ابوالقاسم علی ابن حسن**، ۴۹۹–۵۷۱ هق، مورخ و سیاح دمشقی. به عراق و ایران سفر کرد و تا خراسان رفت. از آثارش تاریخ دمشق است در هشتاد جلد که بعضی مجلدات آن باقیست.

ابن عطا (atā) [ابوالعباس احمد ابن محمد ابن سهل ابن عطاء آدمی]، فت ذی‌القعده‌ی ۳۰۹ هق، صوفی و عارف مشهور قرن سوم و اوایل قرن چهارم هق. وی از مشایخ بزرگ متصوفه و از اقران جنید بغدادی و از موافقان و یاران حلاج بوده است، و در کتابهای صوفیه سخنان نغز و بلند از ابن عطا نقل شده. بسبب موافقت با حلاج و عقاید و دعاوی او، بدست حامد ابن عباس، وزیر خلیفه مقتدر عباسی، پس از شکنجه و عذاب بسیار، در همان سال و ماه قتل حلاج کشته شد.

ابن عطاءالله اسکندرانی: ← شاذلیه.

ابن عطار، فت ۶۰۸ هق، طبیب نصرانی ناصر خلیفه‌ی عباسی؛ استاد ابن القفطی در طب.

ابن عطاش (attāš)، شهرت **احمد ابن عبدالملك**، فت ۵۰۰ هق، از رؤسای اسماعیلیه در اصفهان. پدرش عبدالملك عطاش رئیس اسماعیلیه‌ی اصفهان بود، و همو بود که در ری حسن صبّاح را ملاقات کرد و به مسافرت به مصر رهنمون گشت. ابن عطاش در زمان پدر به اصفهان کرباس فروشی میکرد، و در آغاز ظاهراً طریقه‌ی پدر را انکار مینمود. اما چندی بعد به دعوت پرداخت، و بعنوان معلمی اطفال به شاه‌دژ یا حلقه‌ی جلالی که ملکشاه آن را بر فراز کوه آتشگاه اصفهان برآورده بود مستولی گشت (۴۸۸ هق)، وجمعی از باطنیان در اصفهان بر وی گرد آمدند، و کارش بالا گرفت و راهها بر بست، و مخصوصاً با قضیه‌ی علوی مدنی، اهالی اصفهان را سخت به وحشت انداخت، و مردم از او بستوه آمدند. سلطان محمد ابن ملکشاه به دفع او برخاست و عاقبت، با وجود کارشکنی وزیرش سعدالملك آبی، پس از قتل او بر شاه‌دز دست یافت، و ابن عطاش را بگرفت و بفرمود تا او را دست بسته بر شتری نشانیدند و بخواری در شهر گردانیدند، و گویند "افزون از صد هزار!" کس از زن و مرد و کودك در پی او میرفتند، و خاشاك و سرگین و پشکل و خاکستر بر سر و رویش میریختند، و با طبل و دهل و دف تصنیف مسخره‌ای را که جهت وی سروده بودند، و از قدیمترین نمونه‌های تصنیف (یا حزاره) در زبان فارسی محسوبست، بر وی میخواندند:

عطاش عالی جان من عطاش عالی
میان سرهلالی (هالی، =خالی؟) ترا به دز چکارو؟

پس از آن به امر سلطان وی را بکشتند و بیاویختند و عاقبت جسدش را بسوختند.

ابن علقمی (ebne alqami) یا **ابن العلقمی** (ebno 'l.ʿalqami)، شهرت **ابوطالب مؤید الدین**، فت ۶۵۶ هق، از رجال و بزرگان اواخر عهد بنی عباس. وزارت مستعصم عباسی آخرین خلیفه‌ی عباسی را داشت، و در آخر بسبب کدورتی که با خلیفه داشت، با هولاکو در نهان ساخت، و در فتح بغداد با مغول نهانی یاری نمود. از اینجهت، بعد از واقعه‌ی فتح بغداد، از جانب هولاکو حاکم بغداد شد، اما اندکی بعد در همان سال وفات یافت. ابن علقمی مذهب شیعه داشت، و مردی زیرك و با کیاست بود. ابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه را بنام او تألیف کرد، و صله‌ی فراوان یافت. گویند مغول در واقعه‌ی بغداد ابن ابی‌الحدید را با برادرش میخواستند بقتل آورند؛ بشفاعت ابن علقمی هولاکو آنها را بخشود. ابن علقمی به مطالعه‌ی کتب نیز علاقه‌ی بسیار میورزید و بیش از ده هزار مجلد کتاب نفیس در کتابخانه داشت.

ابن عمید، ابوالفتح (abo'l.fathe 'bne amid) یا **ابن العمید** (ebno 'l.ʿamid)، شهرت **علی ابن محمد**، ملقب به **ذوالکفایتین** (zo'l.kefāya.tayn)، ۳۳۷–۳۶۶ هق، از وزرای مشهور آل بویه؛ پسر وزیر ابوالفضل ابن عمید. بعد از پدر وزارت رکن‌الدوله‌ی دیلمی یافت. اما بسبب غرور و نخوت جوانی، دشمنان و حاسدان یافت. در عهد مؤیدالدوله نیز وزارت داشت، لیکن بسبب مخالفت و معاندت با صاحب ابن عباد، که در آنوقت دبیر مؤیدالدوله بود، گرفتار شد، و چون عضدالدوله نیز با وی مخالفت داشت، مؤیدالدوله را به حبس و زجر او و مصادره‌ی اموالش تشویق کرد، و او در اثر همین شکنجه وفات یافت.

ابن عمید، ابوالفضل یا **ابن العمید**، شهرت **ابوالفضل محمد ابن حسین**، فت ۳۶۰ هق، دبیر و وزیر معروف آل بویه. وی وزارت رکن‌الدوله‌ی دیلمی داشت، و به تدبیر و سیاست و کفایت موصوف بود، و در نویسندگی و شاعری و دلاوری و بزرگواری شهرت داشت. بیست و چهار سال وزارت کرد. صاحب ابن عباد شاگرد و ستایشگر او بود، و بموجب اقوال، بسبب صحبت او شهرت صاحب یافت.

ابن عوام (ebne avvām)، شهرت **ابوزکریا یحیی ابن محمد**، عالم کشاورزی که در اواخر قرن ششم هق در سویل (اسپانیا) رونق داشت. کتاب الفلاحه‌ی او اهم آثار قرون وسطائی در این موضوع است (ترجمه‌ی اسپانیائی، مادرید ۱۸۰۲؛ ترجمه‌ی فرانسوی، پاریس ۱۸۶۴–۱۸۶۷).

ابن غیبی: ← عبدالقادر ابن غیبی.

ابن فارس (fāres) [ابوالحسن (یا ابوالحسین) احمد ابن فارس]، فت ۳۹۵ هق، لغوی عرب. اصل او از ری بود. فخرالدوله‌ی دیلمی تربیت فرزند خود مجدالدوله را باو واگذاشت. وی استاد بدیع‌الزمان همدانی و مؤلف کتاب مجمل اللغه و آثار دیگر است. در تاریخ وفاتش اختلاف هست.

ابن فارض (ebne fārez) [شرف‌الدین ابوحفص عمر ابن علی (abu hafs omar-)]، ۵۷۶–۶۳۲ هق، شاعر و صوفی نامدار عرب؛ مت قاهره. نزد مصریان احترام بسیار داشت، و گفته‌اند که وقت راه رفتن وی مردم ازدحام میکردند، و از او خیر و برکت میخواستند. مدتی در مکه ساکن بود. اشعار ابن فارض بسیار لطیف و فصیح است، و وی رموز و نکات عرفان و شرح حالات و مقامات صوفیان را با محسنات لفظی توأم کرده، و گفته‌اند که اشعار خود را در حال جذبه و بیخودی سروده است. از آثارش، علاوه بر دیوان شعر، قصاید تائیه‌ی صُغری، تائیه‌ی کبری، فائیه، و یائیه است. اشعارش در مجالس صوفیان و محافل بزم خلفا خوانده میشد، و شروح متعددی بر آنها نوشته شده است.

ابن فرات (forāt) یا **ابن الفرات** (ebno 'l.-)، شهرت **ابوالحسن علی ابن محمد الفرات**، فت ۳۱۲ هق، وزیر معروف خلیفه مقتدر عباسی، و از ناموران و کریمان عهد خویش. وی سه نوبت وزارت مقتدر خلیفه یافت و در تجمل و تکلف ذوق و علاقه‌ای تمام داشت. نوشته‌اند که در بهاران هر روز ۵۰۰ دینار گل میخرید، و در هر نوبت که وزارت می‌یافت در بغداد شمع و برف و کاغذ گران میشد. ابن فرات در نوبت سوم وزارت خویش ابن مقله را فرو گرفت و چندی بعد آزاد کرد. همچنین دربن نوبت از وزارت بود که گرفتار شد و بقتل رسید.

ابن فضلان (fazlān) [احمد ابن فضلان]، سیاح مسلمان در زمان خلیفه (۲۹۵–۳۲۰ هق) مقتدر عباسی. از طرف خلیفه، از راه بخارا و خوارزم، به سواحل رود ولگا نزد پادشاه بلغار رفت. سفرنامه‌ی او قدیمترین شرح قابل اعتماد راجع به روسیه است، و اصطخری و مسعودی و یاقوت حموی از آن اقتباس کرده‌اند.

ابن فقیه: ← ابن الفقیه.

ابن فهد حلی (fahde helli)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن محمد فهد**، ملقب به **جمال‌الدین**، ۷۵۷–۸۴۱ هق، از مشاهیر فقهای شیعه‌ی امامیه. در حلّه بدنیا آمد و در کربلا وفات یافت. کتابهای المهذّب، الموجز، التحریر، عدةالداعی، و اللمعة الجلیه از تصنیفات اوست.

ابن قتیبه (qotayba) [ابومحمد عبدالله ابن مسلم ابن قتیبه]، ۲۱۳–۲۷۶ هق، مورخ و نویسنده و لغوی مسلمان. اصلا ایرانی بود؛ در کوفه یا بغداد متولد شد، و در دینَوَر رونق یافت و بهمین جهت به ابن قتیبه‌ی دینوری معروفست. پیشوای مدرسه‌ی نحو بغداد بود که مخلوطی از دو مدرسه‌ی کوفه و بصره است. آثار عمده‌اش عیون الاخبار، کتاب المعارف (تاریخ عمومی از بدو خلقت)، کتاب الشعر و الشعراء، و کتاب ادب الکاتب است.

ابن قفطی: ← ابن القفطی.

ابن قیم الجوزیه (qayyeme 'l.jāziyya)، شهرت **شمس الدین ابوعبدالله محمد**، ۶۹۱–۷۵۱ هق، طبیب و فقیه حنبلی. شاگرد شیخ الاسلام ابن تیمیه بود، و مانند استاد خود برای جنگیدن با

بدعتها بحبس افتاد، و مانند او سخت با فیلسوفان و یهود و نصاری معارضه میکرد. تألیفات فراوان در فقه و کلام و تفسیر و رسائلی در طب و قیافه‌شناسی از او بر جای مانده است.

ابن کاکویه (ebne kākuye): ← علاءالدوله‌ی کاکویه.

ابن کثیر (kasir) [ابوسعید (یا ابوبکر) عبدالله ابن کثیر]، ۴۵-۱۲۰ هق، یکی از قرّاء سبعه.

ابن کثیر فرغانی (kasire farqāni)، منجم: ← فرغانی.

ابن کمونه (kammuna)، شهرت **سعد ابن منصور ابن سعد اسرائیلی**، ملقب به **عزالدوله**، فت ۶۸۳ هق، فیلسوف و طبیب و کیمیادان بغدادی. یهودی بود و گوینده اسلام آورد. تألیفاتی در طب و فلسفه و کیمیا دارد، و بعضی کتب گذشتگان (مانند اشارات ابن سینا و تلویحات شهاب الدین سهروردی) را شرح کرده است. در حلّه درگذشت، و تاریخ وفاتش را ۶۷۶ و ۶۹۰ هق نیز ضبط کرده‌اند. شهرت وی در فلسفه‌ی اسلامی بواسطه‌ی شبهه‌ی او (معروف به شبهه‌ی ابن کمونه) در توحید است.

آبنگاری[1] (āb.negāri)، علمی که از آبهای سطح زمین بحث میکند، و در آن از وضع و مقدار آب و تهیه‌ی نگاره‌های دریاها و دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و جریان آب و غیره بحث میشود.

ابن لیون (ebne loyun) [ابو عثمان سعد ابن احمد ابن لیون]، فت ۷۵۰ هق، نویسنده‌ی مسلمان اسپانیائی در فلاحت و غیره.

ابن ماجد: ← شهاب الدین احمد ابن ماجد.

ابن ماجه (māja) [ابو عبدالله محمد ابن یزید ابن ماجه]، ۲۰۹-۲۷۳ هق، محدث معروف. وی اهل قزوین بود، و در طلب حدیث به بصره و بغداد و شام و مصر و حجاز و ری مسافرت کرد، و کتاب معروف خود را که بنام سُنَن ابن ماجه معروف است، و یکی از صحاح سته بشمارست، در حدیث تألیف کرد. کتابی هم بنام تفسیر القرآن باو منسوب است.

ابن ماسویه (māsavayh, māsuya) [ابو زکریا یوحنا (یحیی) ابن ماسویه]، فت ۲۴۳ هق، طبیب معروف مسیحی، معلم حنین ابن اسحاق. پدرش داروسازی در جندیشاپور بود. ابن ماسویه در بغداد نزد جبریل ابن بختیشوع تحصیل کرد. معتصم خلیفه میمون برای تشریح به اختیارش میگذاشت. به عربی و سریانی مینوشت. آثار زیادی در طب و تشریح دارد، و بعضی آثار طبی یونانی را به سریانی ترجمه کرده. از آثارش کتاب دَغَل العین (قدیمترین کتاب علمی عربی کحالی) و النوادر الطبیه در قرون وسطی شهرت زیاد داشته. ابن ماسویه در سامرا وفات یافت. برادرش **میخائیل ابن ماسویه** از اطبای دربار مأمون عباسی بود.

ابن ماکولا، شهرت **ابو علی حسن ابن علی**، وزیر جلال‌الدوله‌ی دیلمی. وی یک بار در سال ۴۱۶ هق و دیگر بار در سنه‌ی ۴۲۵ هق وزارت یافت، و همچنین دو دفعه در سال ۴۱۹ و ۴۲۲ خانه‌ی او در بغداد بدست ترکان غارت شد، و بعد از وفات (۴۲۵ هق) جلال‌الدوله، ابن ماکولا نیز از زحمت وزارت برست. چند تن دیگر از بنی ماکولا نیز در بغداد وزارت کرده‌اند که نام آنها در تواریخ خلفا و در عنوان عهد استیلای دیالمه آمده است.

ابن مالک (ebne mālek)، شهرت **جمال الدین ابوعبدالله محمد**، ح ۶۰۰-۶۷۲ هق، نحوی بزرگ عرب. اهل اسپانیا بود، و در همانجا تحصیل کرد، و سپس به مشرق زمین آمده نزد ابن حاجب و دیگران درس خواند. بعد در حلب و حماة و دمشق تدریس کرد، و در دمشق وفات یافت. از آثار معروفش کتاب منظوم الفیه (alfiyya) است در هزار بیت در علم نحو که پسرش، ابن الناظم، و نیز ابن عقیل و جلال الدین سیوطی آنرا شرح کرده‌اند.

ابن مسعود [ابوعبدالرحمان عبدالله ابن مسعود]، فت ۳۳ هق، از اصحاب پیغمبر اسلام. گویند ششمین کسی است که اسلام آورد. در سفر خدمت شخص پیغمبر میکرد، و در غزوات شرکت داشت، و در قرآن و حدیث قولش معتبر است. عمر او را مأمور بیت‌المال کوفه کرد، و چون عثمان وی را از آن منصب خلع کرد، با وجود اصرار مردم در نگاهداری او، برای جلوگیری از فتنه به مدینه بازگشت.

ابن مسکویه: ← ابوعلی مسکویه.

ابن مطران (matrān)، شهرت **موفق الدین ابو نصر اسعد ابن ابوالفتح**، فت ۵۸۷ (یا ۵۸۵) هق، طبیب دمشقی دربار صلاح الدین ایوبی. ابن دخوار از شاگردان او بود.

ابن معتز (mo'tazz) [ابوالعباس عبدالله ابن معتز] یا **مرتضی ابن معتز**، فت ۲ ربیع الثانی ۲۹۶ هق، شاعر و ادیب معروف. بعد از وفات مکتفی عباسی به دعوی خلافت برخاست و عده‌ای نیز بدور او گرد آمدند، و او را با لقب مرتضی بالله به خلافت نشاندند، اما خلافت او بیش از یک روز نکشید (۲۰ ربیع‌الاول ۲۹۶ هق)، و مونس خادم، بکومک غلامان دارالخلافه، خلافت مقتدر عباسی را تأیید کردند. مرتضی، خلیفه‌ی یک روزه، دستگیر و زندانی شد، و این خلافت بقیمت جانش تمام شد. ابن معتز شاعری خوش قریحه بود و در "طبقات شعراء" و "بدیع" کتاب نوشت.

ابن معطی (mo'ti)، شهرت **زین‌الدین ابوالحسن یحیی**، ۵۶۴-۶۲۸ هق، از استادان معروف نحو و لغت عرب. در دمشق نزد ابن عساکر تحصیل کرد، و سپس در آنجا و بعد در مصر به تدریس پرداخت. از آثار او الفیه‌ای است در نحو عرب که مقدم بر الفیه‌ی ابن مالک بوده است.

ابن مفرغ: ← یزید ابن مفرغ، ابوعثمان.

ابن مقفع: ← عبدالله ابن مقفع.

ابن مقله (moqla) [ابو علی محمد ابن علی ابن حسین ابن مقله]، ۲۷۲-۳۲۸ هق، دبیر و خوش‌نویس معروف و وزیر خلفای عباسی. نیاکانش از مردم فارس بودند و خود در بغداد متولد شد. نخست در دستگاه ابن فرات خدمت میکرد، و سپس مورد توجه مقتدر خلیفه‌ی عباسی واقع شد، و وزارت یافت، اما چندی بعد خلیفه او را بگرفت، و چندی بازداشت، و سپس بعد از اخذ جریمه به فارس فرستاد. باز قاهر عباسی که به خلافت رسید وزارت بدو داد، اما پس از چندی ابن مقله متهم به همکاری با دشمنان خلیفه شد، و از بیم کیفر متواری گشت. راضی خلیفه‌ی عباسی چون بروی کار آمد باز او را بخواند و وزارت داد، ولیکن مخالفان وی را باز فرو گرفتند، و او چندی بعد باز وزارت بوی داد؛ اما دیگر بار بسعایت مخالفان او را برکنار کرد، و بزندان انداخت (۳۲۶هق). در زندان نخست دستش و سپس زبانش را بریدند و هم در زندان بود تا بمرد. وی چهار بار وزارت خلفا کرد و مکرر بزندان افتاد.

ابن مقله شعر تازی نیکو میگفت و در فقه و تفسیر و قرائت و ادبیات دست داشت. وی پیشقدم احیای خوشنویسی است، و تا ظهور او هیچ خطاطی بقدرت وی در خوشنویسی اقلام مختلف نیامده بود. اینکه بعضی وضع اقلام شش‌گانه (← خط فارسی) را بوی نسبت میدهند روا نیست، ولی یقیناً در تکمیل اقلام موجوده‌ی مزبور کوشیده و بآنها سر و صورتی داده است.

ابن ملجم (ebne moljam) [عبدالرحمان ابن ملجم مُرادی]، فت ۴۰ هق، قاتل امیرالمؤمنین علی ع. وی نخست از طرفداران علی بود (و گویند علی با کراهت بیعت او را پذیرفت)، و در جنگ صفین نیز با لشکر وی همراهی کرد. اما در قضیه‌ی حکمیت به اعتقاد خوارج گروید، و آخر با دو تن دیگر از خوارج، بنام حجاج ابن عبدالله (معروف به برک) و عمرو ابن بکر، همداستان شد، و قراری نهادند که علی و معاویه و عمرو عاص را در یکشب بکشند، و او قتل علی را تعهد نمود، و برك قتل معاویه را، و عمرو ابن بکر هم قتل عمرو عاص را بر عهده گرفت. ابن ملجم در ۱۷ یا ۱۹ رمضان سال ۴۰ هق سحرگاهان در مسجد کوفه علی(ع) را ضربتی سخت زد که علی از آن زخم، دو روز بعد شهادت یافت، و سه روز بعد از شهادت او ابن ملجم را نیز به قصاص کشتند.

ابن منذر بیطار (monzere)، شهرت **ابوبکر ابن بدرالدین**، بیطار مسلمان قرن هشتم هق، از آثارش کتاب جامعی در احوال اسب و تربیت و بیماریهای آنست.

ابن منظور (manzur)، شهرت **جمال‌الدین ابوالفضل محمد ابن مکرم** (mokarram)، ۶۳۰-۷۱۱ هق، لغوی عرب. در قاهره به تحصیل لغت و ادب پرداخت تا آنکه به تصدی دیوان انشا نایل گردید. مدتی در طرابلس غرب قاضی بود. شعر هم میگفت. اثر مشهور او کتاب لغت جامع لسان العرب است در ۲۰ مجلد، و آنچه را در کتب گذشتگان بوده است در بردارد.

ابن میثم (meysam) [کمال‌الدین میثم ابن علی ابن میثم]، فت ۶۷۹ هق، از علمای معروف علم کلام؛ اهل بحرین. از آثارش یکی شرح نهج البلاغه است (معروف به شرح کبیر) که حاکی از وسعت اطلاعات اوست، و دیگر قواعد المرام در علم کلام که در ۶۷۶ آنرا به اتمام رسانیده است.

ابن نجار (najjār)، شهرت **محب‌الدین ابوعبدالله محمد**، ۵۷۸-۶۴۳ هق، ادیب و مورخ بغدادی

(1) hydrography

مدت ۲۷ سال در بلاد اسلامی سیاحت کرد. از آثارش ذیل تاریخ بغداد خطیب بغدادی است.

ابن ندیم (ebne nadim) : ← ابن الندیم.

ابن نفیس، طبیب: ← ابن النفیس.

ابنو (abnu)، ده (جه ۲٬۳۴۵ سه ۱۳۳۵ هش)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۲۶ کیلومتری چپ اردکان. محصولش غلات، حبوبات، و میوه است. گلیم بافی معمولست.

ابن واضح یعقوبی (ebne vāzehe) : ← یعقوبی.

ابن وافد (vāfed)، شهرت **ابوالمطرف عبد الرحمان ابن محمد** (abo 'l.motarraf)، ۳۸۹–۴۶۷ هق، طبیب و داروشناس مسلمان اسپانیائی؛ مؤلف کتاب الادویة المفردة.

ابن وحشیه (vahšiyya)، شهرت **ابوبکر احمد (محمد؟) ابن علی**، کیمیادان عراقی در قرن سوم هجری، و صاحب تألیفات عدیده در سحر و کیمیا. کتاب الفلاحة النّبطیه را حه ۲۹۲ هق برای اثبات برتری تمدن "قدیم" بر تمدن اعراب فاتح نوشت، و مدعی بود که آن را از مآخذ بابلی ترجمه کرده است. این سندسازی، بعلت اینکه خولسُن (مستشرق معروف روسی) را بفریفت، شهرت یافت.

ابن وزان (vazzān) یا **صدر وزان** (sadre)، شهرت **امام صدرالدین محمد**، فت ۵۹۵ هق، از رؤسای شافعیه‌ی ری. در دستگاه سلطان تکش نفوذ و تقرب تمام داشت. بدست فدائیان اسماعیلیه کشته شد.

آبنوس (ābnus)، چوب سیاهرنگ چندین درخت منطقه‌ی استوائی از نوع خرمالو (*Diospyros*) که بسبب سختی بسیار برای روکش نجاریهای ظریف و شستی پیانو بکار میرود.

ابن وهب (ebne vahb) : ← عبدالله ابن وهب.

ابن هانی اندلسی (hānie andalosi)، شهرت **ابوالقاسم محمد ابن هانی**، ۳۲۶–۳۶۳ هق، شاعر عرب اسپانیائی. در اندلس به فراگرفتن ادب پرداخت، و بعداً به سویل رفت. بواسطه‌ی صراحت لهجه مورد کینه‌ی مردم واقع شد، و وی را به پیروی از فلاسفه‌ی یونان و از زندقه متهم ساختند، و او ناچار به جوهر، فاتح مصر، پیوست، و از او و معز، خلیفه‌ی فاطمی، احسانها دید. در شعر مانند متنبی است و مدایح را با تغزل آغاز میکند.

ابن هبیره (hobayra) [ابوالمثنی عمر ابن هبیرة الفزاری (abo'l.mosannā omare 'bne hobayrate 'l.fezāri)]، فت حه۱۱۰ هق، از سرداران و دلاوران عرب در عهد بنی‌امیه. در عهد حکومت حجاج در عراق، وی در بعضی جنگها دلاوریها از خود ظاهر کرد، و مورد توجه شد. در دوره‌ی خلافت عمر ابن عبدالعزیز، حکومت قسمتی از شمال عراق بدو داده شد. یزید ابن عبدالملك او را امارت خراسان نیز بداد، و هشام ابن عبدالملك او را معزول کرد. پسر این ابوالمثنی نیز، **ابوخالد یزید ابن عمر** (فت ۱۳۳ هق)، مشهور به **ابن هبیره** است.

ابن هشام (hešām)، شهرت **جمال‌الدین ابو محمد عبدالله ابن یوسف**، ۷۰۸–۷۶۱ هق، نحوی بزرگ عرب؛ مت قاهره. در آغاز مذهب شافعی داشت و برای آنکه به منصب معلمی مدرسه‌ی حَنْبَلیه در قاهره برسد به مذهب حنبلی درآمد. از آثار مهمش کتاب مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب، معروف به مُغْنی، است که در شرق و غرب کتاب درسی محصلین مدارج عالی زبان عرب بوده، و در مدارس قدیمه‌ی ایران از دیرگاه تاکنون تدریس میشود. کتاب شُذور الذهب او اکنون در مدرسه‌ی الازهر قاهره تدریس میشود.

ابن هشام، عبدالملك (abdo'l.maleke 'bne hešām)، فت ۲۱۸ هق، نحوی عرب و از علمای انساب. معروفترین اثر وی کتاب سیرة رسول الله (معروف به سیره‌ی ابن هشام) است، که ظاهراً تلخیص و تهذیبی از آثار ابن اسحاق است.

ابن هندو (ebne hendu) : ← ابوالفرج ابن هندو.

ابن هیثم (haysam) [ابوعلی حسن ابن حسن (یا حسین) ابن الهیثم بَصْری]، لتم آلهازن (ālhāzen)، ۳۵۴–۴۳۰ هق، منجم، ریاضیدان، طبیب، و بزرگترین فیزیکدانهای دوره‌ی اسلامی و از بزرگترین محققین در علم نورشناسی. در بصره متولد شد، و اوایل عمر را در آنجا گذرانید، و سپس به مصر رفت. ابن هیثم از بزرگترین دانشمندان دوره‌ی اسلامی است، و محققین تاریخ علوم طرز فکر او را مانند دکارت میدانند. تألیفات بسیار (قریب 100) در ریاضیات و فیزیك و نجوم باو منسوبست، ولی متأسفانه قسمت عمده‌ی آثارش از بین رفته است. معروفترین اثر وی کتابی است در علم مناظر که ترجمه‌ی لاتینی آن تأثیر کلی در اروپا داشته است، و این کتاب را کمال‌الدین فارسی تنقیح و تلخیص کرده است.

ابنیر (abnayr) [عبری = پدر نور]، سردار سپاه شاؤول. بدست یوآب کشته شد (اول سموئیل ۱۴.۵۰،۵۱؛ ۱۷.۵۵؛ دوم سموئیل ۲؛ ۳).

ابن یمین (ebne yamin)، شهرت **امیر فخر الدین محمود**، ۶۸۵–۷۶۹ هق، شاعر ایرانی؛ متولد فریومد سبزوار. پدرش امیر یمین‌الدین محمد طغرائی نیز شاعر بود. ابن یمین معاصر سلطان محمد خدابنده و مورد عنایت وزیر وی خواجه علاءالدین محمد بود. نخست طغاتیمور و آنگاه سربداران را مدح میکرد. قطعات وی در ادبیات فارسی از لحاظ مضامین بلند اخلاقی و عزت‌نفس اهمیتی بسزا دارد. دیوانش چاپ شده است.

ابن یونس، شهرت **ابوالحسن علی ابن ابی سعید**، فت ۳۹۹ هق، منجم بزرگ مسلمان؛ اهل مصر. در رصدخانه‌ی دارالحکمه کار میکرد، و زیج کبیر حاکمی را باسم حاکم، خلیفه‌ی فاطمی، تنظیم نمود. مقادیر ثابت نجومی را اصلاح کرد. اغلب بزرگترین منجمین اسلامی محسوبش میدارند.

ابن یونس: ← کمال‌الدین ابن یونس.

ابو[۱] (obu)، شهر فنلاند؛ ← تورکو.

ابو (abu)، صورت لفظ عربی اب [=پدر] در حالت رفع. این کلمه غالباً در اول کنیه می‌آید. در فارسی گاهی همزه‌ی آنرا حذف میکنند (مانند بوالحسن بجای ابوالحسن)، و هرگاه بعد از آن ال آید همزه‌ها و واو را گاهی اسقاط کنند (مثل بُلقاسم بجای ابوالقاسم).

آبو[۲]، **کوه** (ābu)، کوهی بارتفاع ۱٬۷۲۲ متر، راجستان، هند. از زیارتگاههای پیروان آیین جین است، و معابد جینی آن از زیباترین ابنیه‌ی هند و مشتمل بر حجاریهای بسیار ظریف بر روی مرمر میباشد. این معابد بین ۱۰۳۲ و ۱۲۳۱ بم ساخته شد. منطقه‌ی کوه آبو سابقاً جزء راجستان بود، و بعد جزء بمبئی شد، و اینك مجدداً جزء راجستان میباشد.

ابواء (abvāʿ)، اسم منزلی میان مکه و مدینه که بروایتی مدفن آمنه مادر پیغمبر اسلام است. نخستین دسته‌ی جنگجویانی که پیغمبر پس از هجرت برای غافلگیر کردن قریش فرستاد بنام همین محل معروف شده.

ابواب الجنان (abvābo 'l.janān)، نام کتابی در اخلاق، اثر محمدرفیع واعظ قزوینی، از فضلای قرن یازدهم هق. مؤلف در تعلیمات اخلاقی خود منحصراً به آیات قرآن کریم و گفته‌های پیامبر و امامان استناد کرده است.

ابواسحاق یا **ابواسحق** (هردو abuʿeshāq)، از کنیه‌های معروف. در این کتاب همه‌جا بصورت اول ضبط شده است.

ابواسحاق، سلطان، از آل مظفر؛ ← سلطان ابواسحاق

ابواسحاق اسفراینی (abuʿeshāqe esfarāyeni) [ابواسحاق ابراهیم ابن محمد ابن ابراهیم ابن مهران]، مشهور به **استاد** و ملقب به **رکن الدین**، فت ۴۱۸ هق، از علمای اصول و فقه. در نیشابور بتدریس و افاضه پرداخت، و هم در آنجا وفات یافت. وی با صاحب ابن عباد معاصر بوده، و صاحب در حق او اعتقاد تمام داشته است. الجامع فی اصول الدین و الرد علی الملحدین از آثار اوست، و مناظره‌ی او با قاضی عبدالجبار معتزلی معروفست.

ابواسحاق اینجو (inju)، معروف به **شاه (شیخ) ابواسحاق** (šāh šeyx abuʿeshāq) و ملقب به **جمال‌الدین**، فت ۷۵۸ هق، پادشاه معروف فارس از خاندان اینجو. وی پسر کهتر شرف‌الدین محمود شاه اینجو بود، و پادشاهی هنرپرور و با ذوق و عشرت دوست بود، و حافظ از "دولت مستعجل" او به نیکی یاد کرده است. وی در سنه‌ی ۷۴۴ بر فارس مستولی شد، و خطبه و سکه بنام خود کرد. اما امیر مبارزالدین محمد، در سنه‌ی ۷۵۴ شیراز را از او گرفت، و چهار سال بعد، اصفهان را نیز از او گرفته او را اسیر نمود، و به شیراز آورد. شاه ابواسحاق در شیراز بامر مبارزالدین محمد و بدست یکی از دشمنان خویش، که خون پدر را از او میخواست، بقتل رسید. عبید زاکانی مرثیه‌ی مؤثری در سوگ او سروده است.

ابواسحاق شیرازی [امام ابواسحاق ابراهیم ابن علی ابن یوسف]، ۳۹۳–۴۷۶ هق، از مشاهیر فقها و متکلمین شافعی. در فیروزآباد بدنیا آمد، و در شیراز و بصره و بغداد بکسب علم پرداخت، و در معارف و علوم دینی سرآمد عصر گشت، و در احتجاج و جدل و مناظره شهرت تمام یافت.

(۱) Åbo (۲) Abu

خواجه نظام‌الملك طوسی او را به تدریس مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد دعوت کرد، و او با اکراه و تأمل بپذیرفت. گویند چون خواجه او را به تدریس در نظامیه دعوت کرد وی تا چند هفته بدانجا نرفت و وقتی هم که رفت در آنجا نماز نکرد و گفت شنیده‌ام مصالح آن اکثر غصب است. نیز وقتی خواجه خواست از علما و مشایخ عصر محضر و شهادتی بر نیك اعتقادی خویش بستاند، هر کس از مشایخ شهادت خویش درین باب بنوشت؛ چون آن محضر را نزد امام ابو اسحاق شیرازی بردند نوشت "حسن خیرالظَّلَمَه" [= حسن (یعنی نظام‌الملك) بهترین ستمکاران است]، و چون نظام‌الملك آن خط بدید گفت هیچ کس ازین بزرگان چنان راست ننوشته است که او نوشت. مقتدی خلیفه‌ی عباسی نیز وقتی او را بسفارت به خراسان فرستاد تا دختر سلطان ملکشاه را برای خلیفه خواستگاری کند، و درین سفر او را تکریم بسیار کردند، و امام الحرمین رکاب او بگرفت، و عامه خاك زیر سم استرش را جهت تبرك بگرفتند. ابواسحاق شیرازی کتابهایی در فقه و اصول و جدل نوشت، که از آنجمله کتاب التنبیه فی الفقه در لیدن (۱۸۷۹) و طبقات الفقهاء در بغداد (۱۳۵۶ هق) طبع شده است.

ابواسحاق کازرونی (abu'eshāqe) : ← شیخ مرشد.

ابواسحاق نوبختی، شیخ: ← نوبختیان.

ابواسحق (abu'eshāq). این کنیه درین کتاب همه جا بصورت ابواسحاق نوشته شده.

ابوالاسود [ابوالاسود ظالم ابن سفیان الدؤلی (abo'l. 'asvad zāleme 'bne sofyāne 'd.do-'ali)]، فت ۶۹ هق، شاعر عرب که بر طبق روایات مؤسس نحو عربی است. وی در بصره رونق یافت، و در همانجا درگذشت. از یاران علی ع بود، و در وقعه‌ی صفّین شرکت داشت. گویند علی تقسیم کلمه را به اسم و فعل و حرف به وی آموخت. مکتب نحو بصره باو منسوبست. ابوالاسود نخستین کسی است، که قرآن را اعراب گذاشت، و آنرا از تحریف و غلط محفوظ داشت.

ابوالبرکات [ابوالبرکات هبةالله ابن علی ابن ملکا (abo'l.barakāt hebato'l.lahe 'bne aliyye 'bne malkā)]، فت ح ۵۷۰ هق، فیلسوف و طبیب و منجم یهودی. در بغداد رونق یافت، و طبیب مستنجد خلیفه‌ی عباسی بود. در اواخر عمر اسلام آورد. تألیفاتی در فلسفه و سایر رشته‌های علوم دارد. اثر عمده‌اش المعتبر فی الحکمه (al.mo'tabar fe 'l.hekma) است.

ابوالجارود (abo'l.jārud): ← جارودیه.

ابوالجود محمد ابن لیث (abo'l.jud ... lays)، ریاضیدان معاصر ابوریحان بیرونی (۳۶۲–۴۴۰ هق). صاحب تحقیقاتی است در حل هندسی معادلات درجات سوم و چهارم، و تقسیم دایره به ۷ و ۹ جزء متساوی.

ابوالحسن (abo'l.hasan)، از کنیه‌های معروف. از ائمه علی امیرالمؤمنین ع، امام زین‌العابدین ع، امام موسی کاظم ع، امام‌رضا ع، وامام علی‌النقی ع این کنیه را داشته‌اند، ولی استعمال آن در مورد امیرالمؤمنین و امام زین‌العابدین نادر است. در اخبار دینی و اصطلاح فقها، مقصود از ابوالحسن بطور مطلق یا با قید "اول" یا "ماضی" امام موسی کاظم، و از ابوالحسن ثانی امام رضا، و از ابوالحسن ثالث امام علی‌النقی است. لفظ ابوالحسن در ایران، مانند بعضی دیگر کنیه‌ها، بعنوان اسم اشخاص نیز استعمال میشود. کنیه‌ی ابوالحسن گاهی بصورت بوالحسن (bo'l.hasan) درآمده است.

ابوالحسن ابن التلمیذ (abo'l.hasane 'bno 't.telmiz)؛ ← ابن التلمیذ.

ابوالحسن ابن عبدالله ('bne)؛ ← قطب شاهیه.

ابوالحسن اشعری (aš'ari) [ابوالحسن علی ابن اسماعیل]، فت ۳۲۴ هق، مؤسس مذهب اشاعره. در بصره ولادت یافت و از بزرگان متکلمین بود. نخست مذهب معتزله داشت، و سپس از آنها برگشت، و به مجادله با آنها برخاست. از تصنیفات او مقالات‌المسلمین، اللمع (al.loma')، و امامةالصدیق را میتوان نام برد. وفاتش در بغداد در سن ۶۴ سالگی اتفاق افتاد.

ابوالحسن اصفهانی، سید، ۱۲۷۷–۱۳۶۵ هق (= ۱۳۲۵ هش)، از مراجع تقلید شیعه؛ متولد در قریه‌ی مدیسه (لنجان، اصفهان)؛ متوفی در کاظمین.

ابوالحسن آغاجی: ← آغاجی.

ابوالحسن اللاوی ('l.lāvi)، شهرت عربی **یهودا هلوی** (yahudā halevi)، مت ح ۱۰۸۵، فیلسوف یهودی اسپانیائی و از بزرگترین شعرای اسرائیلی. در تولدو متولد شد، و بعد از ۱۱۴۰ در بیت‌المقدس وفات یافت. از آثار عمده‌اش کتاب فلسفی معروف به کتاب الخزری است که بصورت مکالمه بین یك یهودی با پادشاه خزرها تدوین شده و اصلا بزبان عربی بوده، و در آن قصد اثبات برتری ادیان (خاصه دین یهود) را بر فلسفه داشته است. این کتاب تأثیر عمیقی در افکار یهود داشته است.

ابوالحسن ایلچی (ilci) [میرزا ابوالحسن ایلچی] یا **میرزا ابوالحسن شیرازی،** فت ۱۲۶۲ هق، از رجال معروف اوائل عهد قاجاریه. پسر میرزا محمدعلی اصفهانی سررشته‌دار و خواهرزاده‌ی حاجی ابراهیم شیرازی بود. در عهد صدارت حاجی ابراهیم، از جانب اسدالله خان پسر حاجی ابراهیم، که ایالت لرستان و بروجرد و شوشتر و دزفول در عهده‌ی او بود، نیابت حکومت شوشتر داشت، و بعد از قلع و قمع خاندان حاجی ابراهیم، وی به هند گریخت و در حیدرآباد دکن بخدمت نظام دکن درآمد. در سال ۱۲۲۴ هق، که شاه با بقایای خاندان حاجی ابراهیم بر سر مهر و محبت آمد، او نیز از هندوستان به فارس آمد، و در سال ۱۲۲۶ به سفارت ایران در لندن مامور گشت، و چندی بعد، از آنجا بهمراه سر گور اوزلی، بسبب انقلاب دریا، بدون مقصد، به امریکا (ریو دِ ژانیرو) رفت. بنا برمشهور، وی اولین ایرانی است که به امریکا قدم نهاده است، و سیاحت نامه‌ای هم بنام حیرت‌نامه‌ی سفرا دارد. در بازگشت از امریکا، به لندن رفت، و از آنجا با سر گور اوزلی و جیمز موریه منشی او با کشتی به ایران آمد. چندی بعد، با سر گور اوزلی به روسیه رفت، و تنها بازگشت، و دیگربار به اتریش و فرانسه و انگلستان بسفارت رفت. در سال ۱۲۴۰ هق، میرزا ابوالحسن وزیر دول خارجه شد، و ← عهدنامه‌ی ترکمن چای را وی از جانب دولت ایران امضا کرد. در هنگام وفات فتحعلی شاه، بسبب وحشتی که از قائم مقام داشت، بتقویت و حمایت علیشاه ظل‌السلطان برخاست. اما وقتی امر سلطنت بر محمد شاه قرار گرفت، از ترس به حضرت عبدالعظیم گریخت. بعد ها، در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی، باز به دربار پیوست و مورد توجه شد، و در سنه‌ی ۱۲۵۸ هق، عهدنامه‌ی تجارتی بین ایران و انگلیس را منعقد کرد. وفات وی در تهران اتفاق افتاد. گویند جیمز موریه احوال و اطوار او را با قدری مبالغه در کتاب معروف حاجی‌بابای خویش ترسیم و تصویر کرده است.

ابوالحسن خرقانی (abo'l.hasane xaraqāni) [ابوالحسن علی خرقانی]، فت ۴۲۵ هق، از مشاهیر عرفا و صوفیه. در خرقان بسطام متولد شد، و در همانجا وفات یافت. کرامات بسیار باو منسوبست، و سخنان مؤثر از وی نقل شده است. از آثار معروفش کتاب نور العلوم در مبانی عرفان است، که انشائی بسیار ساده و روان و دل‌انگیز دارد.

ابوالحسن سیمجور (simjur) [امیر ابوالحسن محمد ابن ابراهیم ابن سیمجور]، فت ۳۷۸ هق، امیر قهستان و سپهسالار و حکمران خراسان و از امرای معروف سامانیان (← سیمجوریان). وی از ۳۴۷ تا ۳۴۹ هق در خراسان حکمران بود. سپس یك چند برکنار شد، و دیگربار، از سنه‌ی ۳۵۰ تا ۳۷۱ باز حکمرانی خراسان یافت. در سنه‌ی ۳۶۵ هق نوح II سامانی دختر او را به زنی گرفت، و او را ناصرالدوله لقب داد. اما در ۳۷۱ هق او را معزول کرد، و وی چند سال در عزلت زیست. در سنه‌ی ۳۷۶ باز حکمرانی خراسان بدو تفویض گشت، و تا پایان عمر همچنان درین مقام بر سر کار بود. بعد از وی پسرش ابوعلی سیمجور جای او را گرفت.

ابوالحسن شیرازی، میرزا : ← ابوالحسن ایلچی.

ابوالحسن طلحه، شهاب‌الدین (šahābo'd.din abo'l.hasan talha)، شاعررباعی گوی ایران در قرن ششم هق. وی از اهل مرو و معاصر سلطان سنجر (۵۱۱–۵۵۲ هق) بود.

ابوالحسن عامری (abo'l.hasane āmeri) [شیخ ابوالحسن محمد ابن یوسف عامری]، فت ۳۸۱ هق، فیلسوف ایرانی. در نیشابور متولد شد، و به بغداد مسافرت کرد، و در مراجعت، پنج سال در ری در خدمت ابن عمید، باحترام بزیست. معاصر ابوعلی سینا بود و با وی مکاتبات داشت.

ابوالحسن لشکری، امیر گنجه و ممدوح قطران تبریزی. در حدود سال ۴۲۵ هق به امارت گنجه رسیده است. سپهسالارش امیر ابوالیسر (abo'l.yasar) و پسرانش منوچهر و انوشروان و گودرز و اردشیر نیز ممدوح قطران بوده‌اند.

ابوالحسن مغربی: ← ابن ابی الرجال.

ابوالحسن نسوی، ریاضیدان: ← نسوی.

ابوالحسن نقاشباشی افشار، فت ح ۱۳۰۰ هق، هنرمند ایرانی عهد ناصرالدین شاه قاجار، که در صنعت نقاشی و گل و بوته سازی روی جلد ها و قلمدانها استاد بود. پدرش اللهوردی نیز نقاش بود.

ابوالحسین عتبی (abo'l.hoseyne otbi) [ابو الحسین عبدالله ابن احمد عتبی]، فت ۳۷۲ هق، وزیر امیر نوح II سامانی. وی در جوانی به وزارت رسید، و قدرت و کفایتی تمام از خود بروز داد. بسبب عزل ابوالحسن سیمجور از سپهسالاری خراسان و سعی در نصب حسام‌الدوله تاش بجای او، بتحریك ابوالحسن سیمجور و فائق خاصه، در کوچه بدست غلامان درگاه بقتل رسید. کسائی مروزی شاعر بدو منسوب و مربوط بود، و ذکر انعامها و صله‌های او در حق کسائی در اشعار شاعران بعد آمده است.

ابوالحسین نوری [شیخ ابوالحسین احمد ابن محمد نوری]، فت ۲۹۵ هق، عارف و صوفی مشهور خراسان در قرن سوم هجری. وی از مردم بغشور واقع در بین هرات و مروالرود بود. در بغداد بدنیا آمد و بصحبت بعضی از مشایخ مانند جنید بغدادی و سری سقطی و دیگران رسید، و از زهد و شور و ذوق او حکایتهائی در کتابهای صوفیه نقل شده است.

ابوالخطاب کوفی (abo'l.xattābe)؛ ← خطابیه.

ابوالخیر حسن ابن سوار (abo'l.xeyr)؛ ← ابن الخمار.

ابوالدرداء (abo'd.dardā')؛ ← ابودرداء.

ابوالدوانیق (abo'd.davāniq)؛ ← منصور، دومین خلیفه.

ابوالساج [ابوالساج دیوداد ابن دیودست (-abo's sāj divdāde 'bne divdast)]، فت ۲۶۶ هق، مؤسس و بانی سلسله‌ی ساجیان در آذربایجان، و از امرای معروف دستگاه خلفای عباسی. وی از اهل اشروسنه و از کسان و نزدیکان افشین بود، و در هنگام جنگ بابك خرم‌دین، در لشکر افشین بود (۲۲۱-۲۲۲ هق)، و در عصیان منکجور نیز وی از جانب افشین مأمور فرونشاندن آن فتنه گشت (۲۲۴ هق). متوکل، خلیفه‌ی عباسی، وی را در ۲۴۴ مأمور حفاظت و امنیت راه مکه کرد، و بعد از متوکل نیز، در سنه‌ی ۲۵۲ از جانب خلفا مأمور جمع مالیات سواد و حاکم کوفه شد. در ۲۵۴ معتز حکومت حلب و قنسرین بدو داد، و در ۲۶۱ حکومت اهواز یافت. اما از لشکر صاحب‌الزنج شکست خورد، و اهواز بغارت صاحب‌الزنج رفت. در منازعه‌ی بین یعقوب لیث و موفق برادر خلیفه، وی با یعقوب همراه شد. ازین رو با شکست یعقوب حکومت خود را از دست داد. ابوالساج در جندیشاپور وفات یافت.

ابوالسرایا [ابوالسرایا سری ابن منصور (-abo's sarāyā sariyye 'bne)]، فت ۲۰۰ هق، ازدلاوران و سلحشوران مشهور عرب در عهد مأمون عباسی. در آغاز کار خربنده بود و سپس به رهزنی افتاد، و عده‌ای بدور او گرد آمدند. در واقعه‌ی جنگ بین امین و مأمون به لشکر هرثمة ابن اعین پیوست و او را یاری داد. بعد از قتل امین، از هرثمه جدا شد، و بر انبار استیلا یافت، و با ابن طباطبا (محمد ابن ابراهیم)، که بر عباسیان خروج کرده بود، همدست شد، و کوفه و بصره را با مدائن و واسط تصرف نمود، و کارش بالا گرفت، و فتنه‌ای سخت پدید آورد، تا آنکه در سنه‌ی ۲۰۰ هجری به قتل رسید. سرش را نزد مأمون فرستادند و تنش را بر جسر بغداد بیاویختند.

ابوالصلت [ابوالصلت امیة ابن عبدالعزیز (-abo's salt omayyate 'bne)]، ۴۶۰-۵۲۹ هق، طبیب و منجم و ریاضیدان مسلمان اسپانیائی. چندی در قاهره زیست، و در تونس وفات یافت. آثاری در رشته‌های مذکور دارد، از جمله کتاب الادویة المفرده. اصل رسالة فی الموسیقی او از بین رفته ولی ترجمه‌ی عبری قسمتی از آن در دست است.

ابوالعاص ابن ربیع (abo'l.'āse 'bne rabi')، فت ذی‌الحجه‌ی ۱۲ هق، داماد پیغمبر و از رجال قریش در مکه. وی خواهرزاده‌ی خدیجه بود، و در مکه به درستی و به ثروت و تجارت شهرت داشت، و قبل از بعثت پیغمبر، دختر او زینب را به زنی گرفت. ابوالعاص در غزوه‌ی بدر با مشرکین همکاری کرد، و اسیر شد، و سپس پیغمبر او را بسبب آنکه زینب گردن‌بند خویش را جهت فدیه‌ی او پیشنهاد کرد آزاد نمود. زینب بعدها بعقد ازدواج علی ابن ابی طالب درآمد. نام ابوالعاص را باختلاف لقیط و هشیم و یاسر و یاسم نوشته‌اند، و کنیه‌ی او را نیز بعضی (مانند کشی)، بسبب خلط با نام پدرش، ابوالربیع ضبط کرده‌اند که خطاست.

ابوالعباس (abo'l.'abbās)، دهستان (جه ۵۰۰'۴۱)، بخش باغ ملك، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۷ (؟) آبادی. محصولش غلات و برنج است. ساکنین آن از طایفه‌ی جانکی هستند (← ابو العباسی).

ابوالعباس اسفراینی (abo'l.'abbāse esfarāyeni)، شهرت و عنوان فضل ابن احمد، فت ح ۳۹۸ هق، وزیر مشهور محمود غزنوی و از رجال مشهور خراسان. وی در آغاز در دستگاه سامانیان بود و برای فائق کتابت میکرد. سپس نزد سبکتکین راه یافته در دستگاه غزنویان ترقی کرد تا به وزارت محمود رسید. گویند وی دیوان انشاء را که در عهد سبکتکین و سامانیان به عربی بود به فارسی نقل کرد. ابوالعباس بنا بر مشهور ده سال وزارت سلطان محمود کرد، و سلطان عاقبت او را گرفته مصادره کرد و به زندان افکند. گویند در زندان از شکنجه و آزار که دید وفات یافت.

ابوالعباس تاش (abo'l.'abbās)، ← حسام الدوله تاش.

ابوالعباس تبانی (abo'l.'abbāse tabbāni)، ← تبانیان.

ابوالعباس ربنجنی (rabenjani) [ابوالعباس فضل ابن عباس ربنجنی]، از شاعران پارسی‌گوی عصر سامانیان، معاصر نصر ابن احمد (فت ۳۳۱ هق). وی به ربنجن (از مضافات سمرقند) منسوبست، و جز اشعاری مختصر و پراکنده از او چیزی باقی نمانده است.

ابوالعباس سامانی [ابوالعباس عبدالله ابن محمد ابن نوح]، فت صفر ۲۹۸ هق، امیرزاده‌ی سامانی و حاکم طبرستان در دوره‌ی امیر اسماعیل سامانی و پسرش احمد سامانی. ناصر کبیر علوی در سنه‌ی ۲۹۰ طبرستان را از او بگرفت، و او به ری گریخت. اما چندی بعد، دو باره طبرستان را بدست آورد. امیر احمد سامانی، بعلت خصومت دیرینه، او را از حکومت طبرستان معزول کرد، اما چندی بعد دو باره او را بدانجای باز فرستاد (۲۹۷). ابوالعباس در طبرستان وفات یافت، و امیر احمد سامانی حکومت آن ولایت را، بعد از وی، به ابوالعباس صعلوك، حاکم ری، واگذاشت.

ابوالعباس سفاح (abo'l.'abbāse saffāh)، اولین خلیفه‌ی عباسی؛ ← سفاح.

ابوالعباس صعلوك (so'luk)، شهرت محمد ابن علی یا محمد ابن ابراهیم، فت ۳۱۵ هق، امیرزاده‌ی سامانی و فرمانروای ری و طبرستان از جانب سامانیان. وی نخست حاکم ری بود، و بعد از وفات ابوالعباس سامانی، از سال ۲۹۸ هق، به حکم امیر احمد سامانی حکومت طبرستان نیز یافت، و بکومك ابوالفضل بلعمی در آنجا مخالفان را دفع کرده برآن ولایت دست یافت. در جمادی‌الآخر سنه‌ی ۳۰۱، وی در چالوس از دست ناصر کبیر شکست خورده منهزم شد، و به ری رفت. در سنه‌ی ۳۰۶ هق نیز در صدد استیلا بر طبرستان بر آمد، اما توفیقی نیافت. عاقبت، چند سال بعد، در ری بیمار شد، و بقصد بخارا از آنجا بیرون آمد؛ اما در بین راه در دامغان وفات یافت.

ابوالعباس نباتی، گیاهشناس؛ ← نباتی.

ابوالعباسی یا **بلواسی** (bolvāsi)، طایفه‌ای از ایل جانکی، مشتمل بر ح ۳۰۰ خانوار، که در دهستان ابوالعباس سکنی دارند. بیشتر افراد طایفه به گله‌داری و کشاورزی مشغولند. زبان آنها لری بختیاری و مذهبشان شیعه است.

ابوالعتاهیه (abo'l.'atāhia)، شهرت **ابواسحاق اسماعیل ابن قاسم** (abu'eshāq)، ۱۳۰-۲۱۰ هق، شاعر عرب. بسیار طبیعی شعر میگفت، بطوری که برخی اشعارش شبیه به نثر است. نخست نزد مهدی خلیفه‌ی عباسی به غزل‌گوئی و وصف کنیزکان اشتغال داشت. سپس دگرگون شد و به پندگوئی و موعظه گرائید، و اشعار او مورد توجه زاهدان و نوازندگان بود، و مردم عوام هم آنرا در می‌یافتند.

ابوالعلاء زهر (abo'l.'alā'e zohr)؛ ← ابن زهر.

ابوالعلاء شوشتری، شاعر پارسی‌گوی عهد سامانیان که بقولی کتابی در عروض پارسی داشته (درین صورت، از اقدم کسانی که در علوم ادبی بفارسی کتاب نوشته‌اند خواهد بود). از اشعار او جز ابیاتی پراکنده چیزی باقی نمانده است.

ابوالعلاء گنجوی، نظام‌الدین (ganjavi)، فت ۵۵۴ هق، شاعر ایرانی. وی معلم خاقانی شروانی و فلکی شروانی و مداح خاقان کبیر (شروانشاه کبیر) بوده است. گویند دختر خود را به خاقانی داد، و خاقانی را نزد خاقان برد، اما بعلت نامعلوم بین آنها بهم خورد، و دو شاعر بهجو یکدیگر پرداختند، و خاقانی غیر از اشعاری که در هجو او سروده، در تحفة العراقین نیز او را به بیدینی و بدکیشی متهم کرده اسماعیلی و گردکوهی خواند. ولادت وی در بین سنه‌ی ۴۹۵ تا ۵۰۰ هق بوده، و در فاصله‌ی بین ۵۳۰ تا ۵۴۰ به شروان رفته است.

ابوالعلاء معری (ma'arri) [ابوالعلاء احمد ابن عبدالله ابن سلیمان المعری]، ۳۶۳-۴۴۹ هق،

شاعر و فیلسوف و نویسندهی نابینای عرب. نخست در معره و سایر بلاد شام به تکمیل لغت و ادب پرداخت، و کتب عهد قدیم و جدید را نزد راهبان خواند، و به بغداد آمد و حکمت یونانی و هندی فرا گرفت. برخی او را ملحد میدانند. افکارش مانند افکار خیام میباشد. اثر مهم او، جز از دیوان شعرش، یکی رسالة الغفران (resālato ’l.qofrān) است، که شبیه کمدی الاهی دانته و بهشت گمشدهی میلتن میباشد، و دیگری الفصول و الغایات که گویند آنرا برای معارضه با قرآن ساخته است.

ابوالفارس (abo’l.fāres)، دهستان (جـه ۱°۴۵۰؛)، ش شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان). کوهستانی و گرمسیر است. رود ابوالفارس آنرا مشروب میسازد. محصول عمدهاش غلات دیمی و برنج است. ساکنین از شعبهی بهمئی احمدی هستند.

ابوالفتح ابن عمید (abo’l.fathe ’bne amid)؛ ← ابن عمید، ابوالفتح.

ابوالفتح اصفهانی [ابوالفتح محمود ابن محمد]، ریاضیدان ایرانی که احتمالا در حدود ۳۷۵ هق رونق یافته است. اثر عمدهی او تحریری از مخروطات آپولونیوس میباشد.

ابوالفتح بستی (bosti) [نظامالدین ابوالفتح علی ابن محمد کاتب بستی]، ۳۶۰–۴۰۱ هق، منشی معروف و از شعرای ذواللسانین. در بست متولد شد، و در آغاز سمت دبیری امیر بست داشت، و چون سبکتکین بر بست مستولی شد او را به دبیری خود برگزید، و در اوایل سلطنت محمود نیز همین سمت داشت. بستی در شعر و نثر عربی مهارت تمام داشت.

ابوالفتح خان بختیاری (abo’l.fath xāne)، از خوانین و رؤسای بختیاری هفتلنگ. گویند نسب او به شیخ زاهد گیلانی میرسید. در دورهی بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر شاه، که علیقلی خان معروف به عادلشاه (← عادلشاه افشار) برادر خود ابراهیم خان (← ابراهیم شاه افشار) را به عراق فرستاد، وی در اصفهان مورد توجه ابراهیم خان شد، و وقتی آن شاهزاده بجانب آذربایجان میرفت، ابوالفتح خان را به حکومت اصفهان گماشت. بعد از شکست عادلشاه و ابراهیم شاه و جلوس شاهرخ افشار، وی همچنان در حکومت اصفهان ابقا شد، و با قدرت و نفوذ تمام حکومت کرد. علیمردان خان بختیاری، که با وی حسد و رقابت داشت، در صدد تسخیر اصفهان برآمد و شکست خورد. پس با کریم خان زند همدست شد، و به اصفهان تاختند. ابوالفتح خان با آنها صلح کرد و مقرر شد که سه سردار با یکدیگر عهد دوستی ببندند، و یکی را از اولاد شاه سلطان حسین صفوی به سلطنت بنشانند، و خود دوستانه به حمایت و تقویت او برخیزند. میرزا ابوتراب نامی را که نوادهی سلطان حسین بود بنام شاه اسماعیل به سلطنت نشاندند (← اسماعیل III صفوی)، و مقرر شد نیابت و وزارت او با علیمردان خان باشد؛ سرداری با کریم خان زند، و حکومت اصفهان بعهدهی ابوالفتح خان مقرر شود. پس از عقد این عهد، کریم خان لشکر بجانب همدان و کردستان برد، و علیمردان خان نیز پیمان بشکست، و ابوالفتح خان را کور کرده کشت، و حاجی بابا خان بختیاری عم خود را بجای او گماشت (۱۱۶۴ هق)، و خود شاه اسماعیل را برداشته به جنگ صالح خان بیات والی فارس رفت. چون کریم خان زند ازین واقعه آگاه شد، به خونخواهی ابوالفتح خان به اصفهان آمد، و حاجی باباخان را برکنار نمود، و برادر خود صادق خان زند را به حکومت اصفهان نشاند.

ابوالفتح خان زند (abo’l.fath xāne zand)، فت رجب ۱۲۰۱ هق، پادشاه (۱۱۶۹– رجب ۱۲۰۱ هق) سلسلهی زندیه؛ پسر کریم خان زند. وی بعد از مرگ پدر یك چند به حمایت و استظهار زکی خان زند سلطنت یافت. چون زکی خان در منزل ایزدخواست بقتل رسید، وی به شیراز باز گشت، و یك چند به استقلال سلطنت کرد. جوانی عشرتدوست و شرابخوار بود، و به امور سلطنت التفات نداشت. در سوم ربیعالاول ۱۱۹۴ هق، صادق خان زند او را برکنار کرد و دو برادر دیگر را بزندان انداخت. در سال ۱۱۹۶، که علیمراد خان بر شیراز دست یافت، اکبر خان پسر زکی خان ابوالفتح خان را کور کرد. ابوالفتح خان، در زمان جعفر خان زند، در شیراز بسن ۳۲ سالگی وفات یافت، و در شاه چراغ مدفون گشت.

ابوالفتح رازی (abo’l.fathe)، فت ۴۳۹ هق، از رجال و وزرای اوایل دوران سلاجقه. قبل از عمیدالملك کندری وزارت طغرل سلجوقی را داشت. در سال ۴۳۹ هق بدست ابوکالیجار محبوس شد، و هم در آنسال بقتل رسید. در بعضی مآخذ کنیهی او ابوالفرج ذکر شده، و نیز وی بعنوان ذوالسعادات محمد ابن جعفر ابن فسانجس مشهور بوده است.

ابوالفتوح، امامزاده (abo’l.fotuh)، امامزادهای واقع در آبادی وانشان، ۱۲ کیلومتری ش گلپایگان، کنار راه خوانسار. دارای گنبد هرمی بلند دوازده ترك کمی منحنی و درِ حرم منبت عالی (مورخ به ۹۹۰ هق) است. نام بانی آقا جلالالدین امیر بیك وانشانی و نام سازنده حسین ابن قاسم خوانساری بردماغهی آن مرقوم است. روی مرقد صندوق بزرگ عتیقهی منبت قرار دارد. آیات قرآن مجید و نام چهارده معصوم و استادان متعدد سازندهی آن (عموماً خوانساری) و نام بانی صندوق (شاه حسین فریدونشکوه) و تاریخ ۹۶۲ ه برلوحههای مختلف آن نوشته شده است. از نظر معماری محلی نمونهای بسیار جالب بشمار میرود.

ابوالفتوح رازی (abo’l.fotuhe) [ابوالفتوح حسین ابن علی]، مفسر معروف شیعهی ایرانی که احتمالا بین ۴۸۰ هق و ۵۲۵ هق میزیست. اصلا از نیشابور بود، ولی در ری میزیست. با زمخشری معاصر بود، و ابن شهراشوب و ابن بابویه از شاگردان او بودند. تفسیر مفصل فارسی او، بنام رَوْض الجِنان و رَوْح الجَنان و معروف به تفسیر ابوالفتوح، از تفاسیر جامع و معتبر قرآن است. ابوالفتوح، برحسب وصیت خودش، در صحن امامزاده حمزه در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون شد.

ابوالفدا (abo’l.fedā) [الملك المؤید عماد الدین ابوالفداء اسماعیل ابن علی (al.maleko ’l.mo‘ayyad)]، ۶۷۲–۷۳۲ هق، از ملوك حماة و مورخ و جغرافیدان عرب؛ مت دمشق. از حامیان ادبا و فضلا بود. از او دو کتاب معتبر باقی مانده، یکی تقویم البُلْدان درعلم جغرافیا، و دیگر کتابی بنام مختصر تاریخ البَشَر که تاریخ عمومی عالم است از پیش از اسلام تا سال ۷۲۹ هق، و اوایل آن عمدةً مبتنی بر کامل ابن اثیر است.

ابوالفرج ابن الجوزی I (abo’l.faraje ’bne ’l.jŏzi) [جمالالدین ابوالفرج عبدالرحمان ابن علی الجوزی]، ۵۰۸ یا ۵۱۰–۵۹۷ هق، دانشمند و محدث و واعظ حنبلیمذهب مشهور بغداد. تألیفات بسیار زیاد (بالغ بر ۳۴۰ کتاب و رساله) داشته. از آنجمله کتابی بنام اعلام الاحیاء در نقد احیاء العلوم غزالی، و کتابی بنام المنتظم در تاریخ، و کتابی بنام تلبیس ابلیس یا نقد العلم و العلماء، و کتاب الاذکیاء را میتوان ذکر کرد. نسب وی بنا بر مشهور به ابوبکر خلیفه میرسیده است. مجالس وعظ او در بغداد مشهور بوده است، و بعضی از حاضرجوابیها و نکتهسنجیهای او که در طی مجالس وعظ داشته نیز مشهورست.

ابوالفرج ابن الجوزی II [جمالالدین ابوالفرج عبدالرحمان ابن محییالدین یوسف ابن جمال الدین ابوالفرج ابن الجوزی]، فت ۶۵۶ هق، واعظ و دانشمند حنبلی؛ نوادهی پسری ابوالفرج ابن الجوزی I. از جانب مستنصر و مستعصم، خلفای عباسی، یك چند محتسب بغداد بوده است، و حکایت سعدی در باب دوم گلستان راجع باوست. این ابن الجوزی II یا ابن الجوزی صغیر با پدر و دو برادرش در واقعهی فتح بغداد بدست هولاکو خان مغول کشته شده است.

ابوالفرج ابن الطیب (’bno ’t.tayyeb)، ← ابن الطیب.

ابوالفرج ابن العبری (’bno ’l.‘ebri)، ← ابن العبری.

ابوالفرج ابن مسعود رونی (’bne)؛ ← ابوالفرج رونی.

ابوالفرج ابن هندو (hendu) [ابوالفرج علی ابن حسین ابن هندو]، فت ۴۱۰ (یا ۴۲۰) هق، فیلسوف و طبیب و شاعر ایرانی عهد آل بویه. اهل طبرستان بود، و در گرگان وفات یافت. طب را نزد ابن الخمار آموخت. چندی منشی عضد الدولهی دیلمی بود. از آثارش مفتاح الطب، الکَلِمُ الروحانیه فی الحِکَم الیونانیه، و غیره است.

ابوالفرج اصفهانی [ابوالفرج علی ابن الحسین]، ۲۸۴–۳۵۶ هق، مورخ و شاعر عربزبان. در اصفهان متولد شد، و در بغداد بتحصیل حدیث و روایت و اشعار و انساب پرداخت. ابوالفرج از رعایت سیفالدولهی حمدانی و صاحب ابن عباد و مهلبی برخوردار بود. مهمترین اثرش کتاب مشهور اغانی است.

ابوالفرج رونی (runi) [ابوالفرج ابن مسعود رونی]، فت ۵۲۵ هق، شاعر ایرانی. در رونه (از قراء نزدیك نیشابور) متولد شد. چون مدتی در لاهور بزیست او را لاهوری نیز گفتهاند. شهرتش از هنگام ورود به دربار سلطان (۴۵۰–۴۹۲ هق) ابراهیم ابن مسعود غزنوی آغاز شد، و وی و پسرش سلطان (۴۹۲–۵۰۸ هق) مسعود غزنوی را مدح میگفت. انوری از سبك او پیروی کرد

نامش را بلفرج (bolfaraj) نیز ضبط کرده‌اند.

ابوالفرج ساجی (abo'l.faraje)، آخرین امیر معروف از خاندان ساجیان؛ پسر فتح ابن افشین. وی از سرداران خلیفه و از یاران و خاصان ابن رائق (فت ۳۳۰ هق) امیرالامراء بود.

ابوالفرج سکزی (sekzi)، شاعر ایرانی قرن چهارم هق و ستایشگر سیمجوریان. برحسب روایت دولتشاه سمرقندی، وی مردی محتشم و صاحب جاه بوده و از آل سیمجور انعام و اکرام بی‌پایان یافته است. نوشته‌اند که وی استاد و مربی عنصری بوده است، و چون بسبب هجوی که در خدمت آل سیمجور از غزنویان آل سبکتکین کرده بود، بعد از زوال حشمت آل سیمجور، از جانب سلطان محمود غزنوی محکوم بقتل شد، بشفاعت شاگرد خود عنصری از آن بلیه نجات یافت. بعضی از تذکره‌نویسان نسبت سگزی [= سکزی] او را بتصحیف سنجری خوانده و بغلط او را معاصر سلطان سنجر سلجوقی شمرده اند.

ابوالفضل، رئیس (ra'is abo'l.fazl)، از یاران حسن صباح؛ ← رئیس ابوالفضل.

ابوالفضل ابن عمید (abo'l.fazle 'bne amid): ← ابن عمید.

ابوالفضل بلعمی (bal'ami) [ابوالفضلْ محمد ابن عبدالله بلعمی]، فت ۳۲۹ هق، از ادبا و رجال معروف عهد سامانی. وی، بنا برقول سمعانی، ظاهراً چندی وزارت اسماعیل سامانی (پادشاهی وی ۲۷۹–۲۹۵) کرد (و درین باب جای تردید هست)، و هم وزارت نصر سامانی (پادشاهیش ۳۰۱–۳۳۳) را داشت. وی ممدوح رودکی بوده، و رودکی بامر او کلیله را به نظم فارسی درآورده. در سنه‌ی ۳۲۶ بلعمی از وزارت کنار جست، و سه سال بعد درگذشت. وفات وی در همان سال وفات رودکی اتفاق افتاده است. گذشته از ادب‌پروری و شاعرنوازی، وی با آبادانی نیز علاقه‌ی تمام داشت و اصطخری از ابنیه‌ای که بامر وی در بخارا و مرو بنا شده یاد کرده است. پسر ابوالفضل بلعمی هم از رجال و وزرای عهد سامانی بوده و ابوعلی بلعمی نام داشته.

ابوالفضل سوری: ← سوری ابن معتز.

ابوالفضل علامی (allāmi)، مورخ ایرانی قرون دهم و یازدهم هق. آئین اکبری (جلد چهارم تاریخ اکبرنامه) را در ۱۰۰۶ هق تألیف کرد، و بر آن فصلی در ترجمه‌ی احوال شاعران هند که معاصر اکبر شاه بودند بیفزود. مجلدات دیگر اکبرنامه تألیف ابوالفضل وزیر اکبر شاه است که در آنها تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند را گرد آورده است.

ابوالفضل گلپایگانی [میرزا ابوالفضل]، فت ۱۳۱۰ هق، از مشاهیر فضلا و ادبای بهائیان؛ پسر میرزا محمد رضای گلپایگانی. وی در مصر میزیست، و تألیفات متعدد در تأیید مذهب بهائی دارد. از آنجمله است کتاب مشهور فرائد در جواب اشکالات شیخ‌الاسلام تفلیس. در ادب فارسی و عربی تبحر تمام داشت.

ابوالقاسم (abo'l.qāsem) از کنیه‌های معروف (بالاخص کنیه‌ی حضرت محمد ص). در ایران بعنوان اسم اشخاص بکار میرود.

ابوالقاسم ابن حسن (abo'l.qāseme 'bne)، فقیه؛ ← میرزای قمی.

ابوالقاسم بابر (abo'l.qāseme bābor)، معروف به **میرزا بابر**، ۱۷ رجب ۸۲۵–۸۶۰ یا ۸۶۱ هق، شاهزاده و پادشاه سلسله‌ی تیموریان؛ پسر میرزا بایسنقر (ابن شاهرخ). وی در آغاز جوانی منصب و مقامی نداشت و فقط با مواجب خویش میگذ-رانید. بعد از میرزا شاهرخ، باتفاق میرزا خلیل سلطان تیموری به خراسان آمد، و در استراباد بحکومت نشست (۸۵۰ هق). سه سال بعد، خراسان را ازمیرزا الغ‌بیك گرفت (۸۵۳ هق). در ۸۵۵ هق برادر خود سلطان محمد را در چناران مغلوب و مقتول کرد. چندی بعد، بر عراق و فارس دست یافت، و در فارس مقبره‌ی حافظ را تعمیر و تزیین نمود (۸۵۶ هق). پس از آن لشکر به ماوراء النهر بقصد ابوسعید گورکان کشید، و بعد از محاصره‌ی سمرقند، بصلح بازگشت (۸۵۷). ابوالقاسم بابر در مشهد رضا وفات یافت (ربیع الاخر ۸۶۰ و بقولی ۸۶۱ هق)، و پسرش میرزا شاه محمود بهادر به حکومت نشست.

ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی (abo'l-qāsem): ← حسین ابن روح.

ابوالقاسم درگزینی (abo'l.qāseme dargazini)، ملقب به **قوام الدین**، فت شوال ۵۲۷ هق و بقولی ۵۲۸ هق، از وزرا و دبیران درگاه سلاجقه. وی وزارت سلطان محمود ابن محمد سلجوقی و همچنین وزارت برادر او سلطان طغرل ثانی (طغرل ابن محمد) را داشت. سلطان طغرل ثانی، بسبب اینکه او را موجب تحریك مخالفت برادران میدانست، هنگام هزیمت به خوزستان او را در الیشتر بدار زد.

ابوالقاسم زهراوی (zahrāvi)، شهرت **خلف ابن عباس زهراوی** (xalafe 'bne)، لتی آبولکاسیس (ābulkāsis)، فت ح ۴۰۴ هق، بزرگترین جراح دوره‌ی اسلامی؛ اهل زهرا (نزدیك قرطبه). اثر عمده‌اش دایرةالمعارف طبی التصریف است که مخصوصاً قسمت جراحی آن اهمیت دارد. زهراوی اهمیت زیاد به سوزانیدن زخم و داروهای قابض و خون‌بند میداده. بخشی از قسمت جراحی کتاب مربوط به زایمان و جراحی چشم و گوش و دندان است. بعلت ناموافق بودن مسلمانان با جراحی، در عالم اسلام شهرتی نیافت، ولی نزد مسیحیان بزودی شهرت زیاد کسب کرد.

ابوالقاسم سیمجور (simjur)، از مشاهیر رجال خاندان سیمجوریان و از سرداران معروف خراسان در اواخر عهد سامانیان؛ پسر ابوالحسن سیمجور. وی، بعد از شکست نهائی و گرفتاری برادرش ابوعلی سیمجور، به پناه آل بویه رفت، و در ری به درگاه مجدالدوله‌ی دیلمی و مادرش سیده خاتون راه یافت. در دوره‌ی سلطنت (۳۸۷–۳۸۹ هق) کوتاه منصور II سامانی، چون بکتوزون سپهسالار خراسان شد، ابوالقاسم بتحریك و دعوت فائق خاصه، که با بکتوزون صفائی نداشت، به دعوی سپهسالاری خراسان برخاست، و با بکتوزون بجنگ پرداخت؛ اما شکست خورده به قهستان گریخت. بعد از تسلط نهائی ایلك خان بر بخارا و انقراض سلطنت و دولت عبدالملك II سامانی، چون امیر منتصر سامانی از حبس ایلك خان گریخته بدعوی سلطنت برخاست، ابوالقاسم سیمجور در ری بدو پیوست (۳۸۹ هق)، و آخر در جنگ بدست امیر نصر ابن ناصرالدین، سپهسالار خراسان، اسیر شد، و امیر نصر او را با اسیران دیگر به درگاه برادر خویش سلطان محمود غزنوی به غزنین فرستاد (۳۹۱ هق).

ابوالقاسم قائم‌مقام (abo'l.qāseme): ← قائم مقام.

ابوالقاسم قشیری (qošayri)، شهرت **استاد ابوالقاسم عبدالکریم ابن هوازن** (havāzen)، ملقب به **زین‌الاسلام** (zayno'l.'eslām) و مشهور به **استاد امام**، ۳۷۶–۴۶۵ هق، صوفی و عالم و فقیه و ادیب مشهور خراسان در قرن پنجم هجری. وی در فقه و کلام و تفسیر و حدیث و ادب تبحر یافت. تصوف را با شریعت جمع کرد، و در خراسان شاگردان و پیروان زیاد داشت. رسالة القشیریه را، که مکرر چاپ شده و شرحها و ترجمه‌ها نیز دارد، در تصوف و کتاب التیسیر را در علم تفسیر تألیف نمود. با شیخ ابوسعید ابوالخیر معاصر بود و در کتاب اسرار التوحید داستانهائی راجع به روابط آنها هست. وفات او در نشابور اتفاق افتاد.

ابوالقاسم کثیر [ابوالقاسمْ منصور ابن محمد ابن کثیر]، از رجال و دبیران و کارگزاران مشهور غزنویان. وی در زمان محمود غزنوی عارض سپاه بوده، و در عهد سلطان مسعود I غزنوی صاحبدیوانی خراسان داشته. خاندان ابوالقاسم کثیر از اهل هرات بودند، و او نیز در آنجا ثروت و مکنت داشت، و از توانگران عهد مسعود بشمار میآمد. در سنه‌ی ۴۲۴ هق، که خواجه احمد ابن حسن میمندی ابوالقاسم کثیر را در مقام شمار کشید، و برای اخذ اموال دولتی به شکنجه درآورد، وی مردی پیر و محترم بود، و از آن قضیه نجات یافت، و تا آخر سلطنت مسعود I غزنوی نیز حیات داشت (۴۳۱ هق). در تاریخ بیهقی اطلاعات جالبی در احوال او آمده است.

ابوالقاسم محمد ابن حسن عسکری (abo'l-qāsem): ← مهدی منتظر.

ابوالکلام آزاد، مولانا (mŏlānā abo'l.kalāme)، ۱۸۸۸–۱۹۵۸، نویسنده و ناطق زبردست و سیاستمدار هندی. در مکه متولد شد، و در دانشگاه الازهر قاهره تحصیل کرد. در نهضتهای ضد انگلیسی در کلکته شاخص بود، و در تأسیس و نشر جراید ملی اهتمام کرد، و چند بار بحبس افتاد. چندین سال ریاست کنگره‌ی ملی را داشت، و در ۱۹۴۸ وزیر فرهنگ دولت نهرو شد. زبان عربی را خوب میدانست، و تألیفاتی مربوط به قرآن و مطالب اسلامی دارد.

ابوالمجاهد محمد شاه (abo'l.mojāhed): ← محمد ابن تغلق.

ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی (abo'l.mahāsene 'bne taqriberdi) [ابوالمحاسنْ جمال‌الدینْ یوسف ابن تغری‌بردی]، ۸۱۲؟–۸۷۴ هق، مورخ عرب؛ مت قاهره. پدرش امیر کبیر (= فرمانده کل) ارتش مصر شد (۸۱۰)، و سپس نایب السلطنه‌ی دمشق گردید (۸۱۳). یوسف نزد اساتید معروف، از جمله مقریزی، درس خواند، و فارسی و ترکی نیز آموخت. اثر مشهورش کتاب النجوم الزاهرة فی ملوك مصر و القاهره است، که تاریخ مصر است از زمان استیلای عرب تا سال ۸۵۷

هق. و بعلاوه بعضی وقایع ممالك مجاور نیز در آن آمده است. از آثار دیگرش الکواکب الباهرة من النجوم الزاهرة (تلخیص کتاب فوق‌الذکر)، حوادث الدهور فی مدی الایام و الشهور، و غیره است.

ابوالمحاسن وزیر (abo'l.mahāsene) [ابو المحاسن عبدالرزاق ابن عبدالله ابن علی ابن اسحاق]، معروف به **شهاب‌الاسلام** یا **شهاب‌الدین**، ح ۴۵۹–محرم ۵۱۵هق، از رجال و وزرای مشهور روزگار سلاجقه، برادرزاده‌ی خواجه نظام‌الملك طوسی. در نیشابور ولادت یافت و در سرخس درگذشت. بعد از صدرالدین وزیر، از جانب سلطان سنجر بوزارت رسید. امیر معزی شاعر در مدح او قصاید گفته است.

ابوالمظفر اسفزاری (abo'l.mozaffare asfezāri): ← مظفر اسفزاری، ابوحاتم.

ابوالمظفر چغانی (caqāni)، شهرت **امیر عبدالله ابن احمد چغانی**، فت ۳۴۰ هق، از امیرزادگان چغانیان. وی پسر ابوعلی چغانی بود. پدرش بعد از چند نوبت جنگ با امیر نوح ابن نصر سامانی صلح کرد، و ابوالمظفر را چون گروی به دربار بخارا فرستاد. در بخارا از اسب افتاد و مرد.

ابوالمظفر خجندی (xojandi)، فت ۴۹۶ هق، از رؤسای آل خجند اصفهان؛ پسر ابوبکر خجندی. در شهر ری هنگام وعظ بر دست مردی علوی بقتل رسید. نسب وی بر حسب روایت مؤلف حبیب السیر به مهلب ابن ابی صفره میرسید.

ابوالمعالی رازی (abo'l.ma'ālie) یا **بلمعالی رازی** (bolma'ālie)، فت ۵۴۱ هق، از شاعران پارسی‌گوی عهد سلجوقیان.

ابوالمؤید بلخی (abo'l.mo'ayyade balxi)، قرن چهارم هق، شاعر ایرانی معاصر نوح ابن منصور سامانی؛ مت بلخ. آثار مهمی بوی نسبت داده‌اند، مانند عجایب بلدان، داستان یوسف و زلیخا، گرشاسپنامه، و از همه مهمتر شاهنامه‌ی منثور. از اشعار او جز ابیاتی کوتاه و پراکنده چیزی باقی نیست.

ابوالوفای بوزجانی (abo'l.vafāye buzjāni) [ابوالوفاء محمد ابن محمد ابن یحیی ابن اسماعیل ابن عباس]، ۳۲۸–۳۸۸ هق، از بزرگترین ریاضیون و منجمین ایرانی؛ مت بوزجان (در قهستان). در سال ۳۴۸ هق به عراق مهاجرت کرد، و تا آخر عمر در بغداد بزیست. وی سهم مهمی در بسط علم مثلثات دارد، و قضایای عمده‌ای در مثلثات کروی کشف کرده است. متأسفانه آثار عمده‌اش (از قبیل حواشی او بر هندسه‌ی اقلیدس و حساب دیوفانتوس، و نیز زیج وی موسوم به الواضح) ظاهراً از دست رفته، و فقط رسائلی در حساب و هندسه و نجوم از او باقیست.

ابوالهذیل (abo'l.hozayl)، شهرت **محمد ابن هذیل علاف معتزلی** (hozayle allāfe mo'-tazeli)، ۱۳۵–۲۲۶ هق، از ائمه‌ی معتزله در عهد خلافت عباسی. در بصره بدنیا آمد و در بغداد نزد یکی از شاگردان واصل ابن عطاء تلمذ نمود. در علم کلام و مناظره‌ی با اهل ادیان و مذاهب شهرت یافت. در سنه‌ی ۲۰۴ هق، مأمون خلیفه او و نظّام را به دربار خویش خواند، و آنها را به مناظره‌ی با مخالفین واداشت. ابوالهذیل در مناظره چالاك و خوش‌بیان بود و کتابی در رد عقاید مجوس نوشت بنام میلاس، و آن اسم مجوسی بود که پس از مناظره‌ای بر دست او اسلام آورد. ابوالهذیل در آخر عمر نابینا شد، و در سامراء وفات یافت. تاریخ وفات او را غالباً در سنه‌ی ۲۳۵ هق ذکر کرده‌اند که در آن صورت باید بالغ بر صد سال عمر یافته باشد، و ظاهراً سنه‌ی ۲۲۶ درست‌تر باشد.

ابوالهیجاء (abo'l.hayjā') [ابوالهیجاء عبدالله ابن حمدان تغلبی (hamdāne taqlebi)]، فت ۳۱۷ هق، از امرا و دلاوران عهد عباسی. یك چند از جانب مکتفی و مقتدر، خلفای عباسی، حکومت موصل داشت، و سپس در بغداد متولی قسمتی از امور خراسان و دینور و موصل گشت. در قضیه‌ی بیعت قاهر عباسی، بدست یکی از یاران مقتدر بقتل رسید.

ابوالیسر، ممدوح قطران: ← ابوالحسن لشکری.

ابوایوب انصاری (abu.'ayyube ansāri) [ابوایوب خالد ابن زید انصاری]، فت ۵۲ هق، صحابی معروف. پیغمبر اسلام هنگام هجرت به مدینه در خانه‌ی او منزل کرد. در همه‌ی غزوات حاضر بود، و بعد از حضرت رسول خدمت علی ع میکرد. در خلافت معاویه، در سال ۵۲ هق، با مسلمین به محاصره‌ی قسطنطنیه رفت، و همانجا وفات یافت، و کنار باروی شهر او را دفن کردند. بعد ها بر گور او مسجد بزرگی ساختند (۸۶۳). سلاطین عثمانی با تشریفات خاصی بر سر تربت ابوایوب تاجگذاری میکردند.

ابوبشر متی: ← متی ابن یونس.

ابوبکر [ابوبکر عبدالله ابن ابی قحافه (abu.bakr, abi qohāfa)]، ملقب به **صدیق** (seddiq) و **عتیق** (atiq)، فت ۱۳ هق، از بزرگان صحابه و یاران نزدیك پیغمبر اسلام و اولین خلیفه (۱۱–۱۳ هق) از خلفای معروف به راشدین؛ پسر ابوقحافه. آغاز خلافت او ۱۲ ربیع‌الاول سال ۱۱ هق بود. از وقایع عمده‌ی زمان خلافتش یکی جنگ با اهل رِدّه یعنی مرتدان عرب بود، که مرتد شده بودند، و از دادن صدقات (= زکات) امتناع داشتند، و ابوبکر با آنها جنگید تا زکات بدادند. دیگر ظهور چند تن از مدعیان نبوت که از آنجمله بود مسیلمه‌ی کذاب و سجاح، پیغمبران دروغین، که مسیلمه مقتول شد و سجاح پیش از جنگ فرار کرد. دیگر فتح حیره و قسمتی از خاك عراق تا حدود خلیج فارس بود که بوسیله‌ی سردار او خالد ابن ولید صورت گرفت، اما ناتمام ماند، و خالد مأمور فتح شام شد، و با ابوعبیده‌ی جراح در آن حدود بجنگ پرداخت، و چند شهر را در آنجا فتح کرد. در اثنای این جنگ شام بود که ابوبکر در ۲۲ جمادی‌الاخر سال ۱۳ هق بسن ۶۳ سالگی در مدینه وفات یافت. مدت خلافت ابوبکر دو سال و سه ماه بود و بعد از او عمر ابن خطاب بخلافت نشست.

ابوبکر ابن برهان‌علی، میرزا (abu.bakre 'bne borhān.'ali)، آخرین فرمانروایان شروان از سلسله‌ی خاقانها (← شروانشاهان)؛ پسر برهان‌علی ابن سلطان خلیل. وی در بیست سالگی به داغستان نزد چرکسی‌ها گریخت و بعد به قریم (= کریمه) رفت. ترکان، بعد از تصرف (۹۸۷ هق) ولایت شروانشاهان، مستمری در حق میرزا ابوبکر برقرار کردند.

ابوبکر ابن سعد (abu.bakre 'bne sa'd) [اتابك مظفرالدین ابوبکر ابن سعد ابن زنگی]، فت ۶۵۸ هق، ششمین اتابك (۶۲۳–۶۵۸ هق) از سلسله‌ی اتابکان فارس. با مغول از در سازگاری در آمد، و بوسیله‌ی همکاری و همراهی با هلاکو، سرزمین فارس را از آسیب فتنه‌ی مغول در امان نگهداشت، و حتی در فتح بغداد، که منتهی بانقراض خلافت بنی عباس گشت، وی نیز لشکری بکومك خان مغول فرستاد، و او را نیز بدین فتح تهنیت گفت. شیخ سعدی با این اتابك معاصر و مربوط بود و کتاب گلستان و بوستان را بنام او کرد. شمس قیس رازی نیز کتاب المعجم فی معائیر اشعار العجم را بنام او تألیف نمود.

ابوبکر ابن عبدالرحمان مخزومی قرشی، از فقهای سبعه.

ابوبکر ابن نورالدین، شرف‌الدین: ← ابوبکر لر.

ابوبکر بیهقی (beyhaqi) [ابوبکر احمد ابن حسین ابن علی]، ح ۳۸۴–۴۵۸ هق، از فقهای شافعی و از ائمه‌ی حدیث. در بیهق سبزوار بدنیا آمد و در نشابور وفات یافت. کتابهای متعدد تصنیف کرد، مانند السنن الکبری، السنن الصغری، دلائل النبوه، و الاعتقاد.

ابوبکر چغانی (caqāni) [ابوبکر محمد ابن مظفر]، فت ۳۲۹ هق، از امرای دوره‌ی سامانیان از خاندان آل محتاج. از جانب امیر سعید نصر II سامانی امارت نشابور و سپهسالاری خراسان داشت. بعد از وفات او پسرش ابوعلی چغانی باین مقام رسید.

ابوبکر خجندی (xojandi) [امام ابوبکر محمد ابن ثابت]، فت ۴۸۳ هق، از بزرگان فقهای آل خجند و از رؤسای مشهور شافعیه در اصفهان. نخست در مرو اقامت داشت، و سپس به دعوت خواجه نظام‌الملك طوسی به اصفهان رفت، و متولی تدریس مدرسه‌ی نظامیه‌ی آن شهر شد. ابوبکر خجندی در اصفهان حشمت و جاه بسیار یافت، و خواجه نظام‌الملك را در حق او ارادت تمام بود، و مکرر به مجلس او میرفت. وی مؤلف روضة المناظر و زواهر الدرر است.

ابوبکر خوارزمی [ابوبکر محمد ابن عباس]، معروف به **طبرخزی** (tabarxaziyy)، فت ۳۸۳ هق، شاعر و ادیب در زبان عربی. چون اصلش از خوارزم و مادرش (خواهر محمد ابن جریر طبری) طبری بود، به طبرخزی معروف شد، که نسبتی است به طبرستان و خوارزم. ابوبکر مدتی در شام و حلب زیست، و سرانجام در نشابور اقامت گزید و در همانجا وفات یافت. رسائل و دیوان شعری از او مانده است.

ابوبکر صدیق، خلیفه‌ی اول: ← ابوبکر.

ابوبکر طباخ (tabbāx)، شهرت مردی ابله‌گونه و ماجراجوی، از اهل بخارا، که در زمان امیر نصر II سامانی، بکومك غوغا و اوباش بخارا، برادران امیر را، که در زندان بودند، در هنگام مسافرت نشابور و غیبت امیر، از زندان بیرون آورد (۳۱۷ هق)، و یحیی ابن احمد سامانی، برادر امیر نصر، که چند روزی در بخارا داعیه‌ی سلطنت یافت وی را سرهنگی داده با عده‌ای سپاهی به جلوگیری از امیر نصر، که از استماع این خبر آهنگ بخارا کرده بود، فرستاد.

ابوبکر طباخ در راه دستگیر شده فتنه‌ی برادران امیر نصر فرو نشست. و امیر نصر بفرمود تا او را در زیر تازیانه و بقولی درون تنور هلاک کردند.

ابوبکر لر (abu.bakre lor) [شرف‌الدین ابوبکر ابن نورالدین]، فرمانروای لر کوچك و سومین امیر از سلسله‌ی اتابکان لر کوچك. بعد از برادرش رستم لر بامارت نشست.

ابوبکر واسطی (vāseti) [ابوبکر محمد ابن موسی واسطی]، فت ۳۳۰ هق، صوفی و عارف بزرگ قرن چهارم هجری. اصلش از خراسان بود و در مرو اقامت داشت. بصحبت جنید بغدادی و بعضی دیگر از مشایخ رسید، و در تصوف مقام عالی یافت. حالات و سخنان مؤثر و جالب از او در کتابهای صوفیه نقل کرده‌اند.

ابوتراب، سید (abu.torāb)، شاهزاده‌ی صفوی: ← اسماعیل III صفوی.

ابوتراب نخشبی (abu.torābe naxšabi): ← نخشبی، ابوتراب.

ابوتمام (abu.tammām) [ابوتمام حبیب ابن اوس (ās)]، ۱۸۸–۲۳۱ هق، شاعر عرب. پدرش مسیحی بود، و در دمشق دکان شرابفروشی داشت. ابوتمام در نزدیکی دمشق تولد یافت. سپس در مصر به سقائی پرداخت و در ضمن، از محافل ادب و شعر هم بهره‌مند میشد، تا آنکه در شعرگوئی نبوغ پیدا کرد، و جامع سبك قدیم و جدید شد. اثر مهم او، جز از دیوان شعرش، کتاب الحماسه میباشد، که اشعار زیادی از شاعران عرب در آن گردآوری شده است.

ابوجعفر (abu.ja'far)، از کنیه‌های معروف. از ائمه، امام محمد باقر ع و امام محمد تقی ع (ابو جعفر ثانی) این کنیه را داشته‌اند.

ابوجعفر ابن حبش (abu.ja'fare 'bne habaš): ← حبش حاسب.

ابوجعفر احمد (abu.ja'far)، ۲۹۳–۳۵۲ هق، از امرای صفاری در سیستان؛ پسر محمد ابن خلف (نواده‌ی لیث رویگر). در محرم سنه‌ی ۳۱۱ هق حکومت سیستان یافت، و او همان امیر ابو جعفر است که رودکی قصیده‌ی معروف "مادر می را بکرد باید قربان" خویش را در مدح او گفته است. ابو جعفر احمد در ربیع‌الاول سنه‌ی ۳۵۲ هق بدست امرای خویش مقتول شد، و پسرش خلف ابن احمد به امارت سیستان نشست. احوال و اخبار او بتفصیل در تاریخ سیستان ذکر شده.

ابوجعفر سامانی (abu.ja'fare) [امیر ابو جعفر محمد ابن نصر]، امیرزاده‌ی معروف سامانی. وی در زمان امارت برادر خود نوح I بخلاف او برخاست، و با عم خویش ابراهیم سامانی بر برادر خروج کرد، و ابراهیم او را به سلطنت برداشته خود سپهسالار او گشت. اما چون کاری از پیش نبردند نزد امیر نوح رفته از در معذرت درآمدند. نوح آنها را فرو گرفت، و بفرمود تا هر دو را کور کردند (رمضان ۳۳۵ هق).

ابوجعفر عتبی: ← عتبی.

ابوجعفر عمری (omari یا بنا بر مشهور amri) [ابوجعفر محمد ابن عثمان ابن سعید عمری]، فت ۳۰۴ یا ۳۰۵ هق، دومین نایب از چهار تن نواب خاص امام قائم که نزدیك پنجاه سال این مقام را داشته است، و حتی در دوره‌ی حیات پدرش عثمان ابن سعید، که اولین نایب خاص بوده است، نیز سمت وکالت داشته است.

ابوجعفر کاکویه (abu.ja'fare kākuye): ← علاءالدوله‌ی کاکویه.

ابوجعفر منصور: ← منصور، خلیفه‌ی عباسی.

ابوجهل (abu.jahl)، شهرت **عمرو ابن هشام ابن مغیرة المخزومی** (amre 'bne hešāme 'bne moqayrate 'l.maxzumi)، فت ۲ هق، از بازرگانان و توانگران معروف و از بزرگان قریش. وی در بین قریش به زیرکی و شجاعت مشهور بود و "ابوالحکم" (abo'l.hekam) خوانده میشد. اما بسبب دشمنی زیادی که در حق پیغمبر داشت، مسلمین او را ابوجهل خواندند. وی با پیغمبر عداوت سخت داشت و او را می‌آزرد و همواره دیگران را نیز به ایذاء مسلمانان برمی‌انگیخت. عاقبت در وقعه‌ی بدر کشته شد.

ابوجهل، هندوانه‌ی: ← حنظل.

ابوحاتم (abu.hātem) [ابوحاتم محمد ابن ادریس رازی]، ۱۹۵–۲۷۷ هق، از حافظان حدیث و از همکنان بخاری و مسلم. در ری بدنیا آمد، و در طلب علم به بلاد شام و مصر و آسیای صغیر سفر کرد. کتابی بنام طبقات التابعین تألیف کرد. در بغداد وفات یافت.

ابوحاتم اسفزاری (abu.hāteme asfezāri): ← مظفر اسفزاری، ابوحاتم.

ابوحاتم رازی، شهرت **احمد ابن حمدان** (hamdān)، فت ۳۲۲ هق، نویسنده و مؤلف قدیم اسماعیلیه و داعی اسماعیلی در ری. وی در بشاوی (= پشاپویه) نزدیك ری بدنیا آمد، و در بین اسماعیلیه‌ی آن ولایت نفوذ و اعتبار پیدا کرد و عنوان داعی یافت. وی در نشر دعوت اسماعیلیه اهتمام بسیار بجا آورد و حتی حاکم ری، نامش احمد ابن علی، را به مذهب اسماعیلیه درآورد. هنگام استیلای سامانیان بر ری به دیلمان رفت و یك چند از حمایت مرداویج زیاری نیز بهره‌مند گشت. اما چون مرداویج به مبارزه با اسماعیلیه برخاست، ابوحاتم از نزد وی گریخته به آذربایجان رفت، و چند سالی بعد هم در آنجا وفات یافت. وی با ابوبکر محمد ابن زکریای رازی معاصر بوده و با او ظاهراً معارضات داشته است. قسمتی از کتاب اعلام النبوة او که حاکی از این مناظرات است بوسیله‌ی پ. کراوس بطبع رسیده است. اثر دیگر او موسوم به کتاب الزینة است.

ابوحامد غزالی (abu.hāmede qazāli): ← غزالی.

ابوحفص سغدی سمرقندی (abu.hafse soqdie)، موسیقیدان و شاعر پارسی‌گوی اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هق. بعضی او را اولین شاعر پارسی‌گوی شمرده‌اند.

ابوحنیفه (abu.hanifa) [ابوحنیفه نعمان ابن ثابت]، معروف به **امام اعظم**، ۸۰ یا ۸۲–۱۵۰ هق، از بزرگان فقها و بقولی از طبقه‌ی تابعین. وی یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت و مؤسس مذهب موسوم به حنفیه است. جد او ایرانی و از اهل کابل یا طخارستان بوده، و خود او در کوفه ولادت یافت، و یك چند حرفه‌ی بزازی یا خزفروشی داشت. بعد از آن بکسب علم پرداخته در حدیث و مخصوصاً فقه مزیت و تبحر یافت. و هرچند به تعلیم و تدریس فقه اهتمام نمود، اما از قبول عنوان قاضی که در زمان منصور و بقولی حتی در زمان مروان حمار بدو پیشنهاد شد همواره ابا کرد. ظاهراً بسبب تمایل به زیدیه، و بقولی بجهت هواداری از نهضت نفس زکیه و برادرش قتیل باخمری، در اواخر عمر مورد سوء ظن وتعقیب خلیفه‌ی عباسی واقع شد، و در بغداد بزندان افتاده هم در زندان از لطمه‌ی تازیانه و عذاب وفات یافت، و همانجا مدفون گشت.

ابوحنیفه‌ی اسکافی (abu.hanifaye eskāfi)، شاعر ایرانی قرن پنجم هق، متولد غزنین یا مرو. معاصر سلطان ابراهیم غزنوی (جلوسش ۴۵۱ هق) بود. ابوالفضل بیهقی قصایدی از وی در تاریخ خود آورده است. سلطان ابراهیم غزنوی در صله‌ی قصیده‌ای که وی در ستایش او گفت شغل مهمی بدو داد. صاحب مجمع الفصحاء احوال او را با احوال ابوالقاسم اسکافی، دبیر سلاطین سامانی، اشتباه کرده است.

ابوحنیفه‌ی دینوری: ← دینوری.

ابوحیان توحیدی (abu.hayyāne tŏhidi)، شهرت **علی ابن محمد ابن عباس**، از مشاهیر ادبا و فضلا و حکما و متصوفه‌ی قرن چهارم هجری، و از بزرگترین نویسندگان اسلام. احتمالا بین ۳۱۰ و ۳۲۰ هق در نیشابور یا شیراز یا واسط یا بغداد متولد شد. در بغداد تحصیل کرد، و در ۳۵۳ در مکه و در ۳۵۸ در ری بود. در اواخر ۳۷۰ هق به بغداد بازگشت، و در سلك اصحاب و شاگردان ابوسلیمان سجستانی درآمد. از آثار معروفش یکی مُقابَسات است که موضوع آن مباحثات علمی فلاسفه و علمای آن عصر بغداد، خاصه ابوسلیمان، میباشد. دیگری الصّداقة و الصّدیق در حقیقت و شرایط دوست و دوستی، و دیگری الإمتاع و المؤانسة که موضوعش مذاکرات و مباحثات علمی و ادبی بین ابوحیان و ابن سعدان (وزیر صمصام‌الدوله‌ی دیلمی) است. ابوحیان از اساتید ادب عرب بود، و به جاحظ بدیده‌ی تحسین مینگریست، و از سبك او تقلید میکرد. گویند از جعل اخبار و احادیث مضایقه نداشت. وی به زندقه منسوب بود، و اواخر عمر را در تنگدستی گذرانید. وفاتش بعد از ۴۰۰ هق اتفاق افتاد.

ابوحیان غرناطی (qarnāti) [ابوحیان اثیرالدین محمد ابن یوسف (asiro'd.din)]، ۶۵۴–۷۴۵ هق، بزرگترین نحوی عرب در نیمه‌ی دوم قرن هشتم هجری. در غرناطه متولد شد، و در قاهره وفات یافت. عمده‌ترین آثارش منهج السالك (شرح الفیه‌ی ابن مالك)، الإدراك للسان الأتراك (قدیمترین دستور موجود زبان ترکی)، و البحر المحیط (تفسیر مفصلی از قرآن) است. اهمیت ابوحیان در نحو مخصوصاً بسبب روش نوین توصیفی و تطبیقی است که در این علم اتخاذ کرده است.

ابودرداء (abu.dardā') یا **ابوالدرداء** (abo'd-dardā')، فت ح ۳۲ هق، از مشاهیر صحابه‌ی محمد ص، که گویند پیغمبر او را حکیم امت

خود خواند. از گردآورندگان قرآن است. عمر او را قاضی دمشق کرد، و او در آنجا در تعلیم دادن قرآن جد بلیغ مبذول نمود. مقبره‌ی او و زنش، ام الدرداء (ommo 'd.dardā'e) در دمشق است. ظاهراً آش ابودردا، که برای شفای بیماران پخته به فقرا میدهند، بمناسبت مشابهت جزئی از کنیه‌ی او با لفظ درد، ازو نام گرفته است.

ابودلف (abu.dolaf)، ← ابن ابی دلف؛ ابی دلف.

ابودلف شیبانی (abu.dolafe)، حاکم نخجوان و ممدوح و حامی اسدی طوسی (فت ۴۶۵ هق) و قطران تبریزی. در باره‌ی احوال او اطلاعات دقیق و قطعی در دست نیست.

ابودلف ینبوعی (yanbu'i)، شهرت [ابودلف مسعر ابن مهلهل خزرجی ینبوعی (mes'are 'bne mohalhale xazrajie)]، شاعر و سیاح و معدنشناس عرب در قرن چهارم هق، معاصر ابن الندیم بود، و در دربار امیر نصر II سامانی در بخارا رونق یافت. وی همراه هیئتی به چین رفت، و از راه هند باز آمد، و دو رساله در باب سفر خود نوشت – یکی در شرح سفر و مشاهدات خود، و دیگری در شرح عجایب و معادن شهرهای مختلف. یاقوت حموی در معجم البلدان مکرر از این دو رساله نقل کرده است. واقعیت مسافرت وی به نقاطی که از آنها اسم میبرد مورد تردید است.

ابودوانیق (abu.davāniq)، ← منصور، دومین خلیفه‌ی عباسی.

ابوذبی (abu.zabi)، شیخ نشین، ← ابوظبی.

ابوذر [ابوذر جندب (و بقولی بریر) ابن جناده‌ی غفاری (abu zarr jondobe, borayre,'bne jonādaye qefāri)]، فت ۳۲ هق، از سابقین اسلام (گویند پنجمین و بقولی چهارمین کس بود که اسلام آورد) و از مشاهیر بزرگان صحابه. در صدق باو مثل میزنند. ابوذر قبل از بعثت نیز بنا بر روایات خدای واحد را میپرستید، و پس از اطلاع از بعثت و دعوت محمد ص، بقولی براهنمائی علی ابن ابیطالب، نزد او رفته اسلام آورد، و بعد از وقعه‌ی خندق به مدینه آمده در آنجا سکونت جست. بعد از وفات پیغمبر، به بادیة الشام رفت، و در عهد خلافت عثمان به دمشق رفت، و در آنجا سخنانی بر ضد توانگران و زرپرستان و ستمکاران گفت، تا معاویه، که در آن زمان والی شام بود، از او به خلیفه شکایت کرد. عثمان او را به مدینه خواند، و چون ابوذر از بیان عقاید خویش باز نایستاد، خلیفه او را به ربذه (rabaza) از قراء مدینه تبعید کرد، و آنجا بود تا وفات یافت. ابوذر مردی راستگوی و راد و گستاخ بود، و به اندوختن مال توجه نداشت. گویند هنگام وفات، از وی چندان نماند که او را بدان دفن نمایند.

ابوراکوم (eborākum)، ← یورک، شهر انگلستان.

ابورجاء غزنوی (abu.rajā'e) [ابورجاء علی غزنوی]، معروف به شاه ابورجاء (šāh)، فت ۵۹۷ هق، شاعر ایرانی دربار بهرامشاه غزنوی، و معاصر سنائی و مختاری.

ابوریحان بیرونی (abu.reyhāne biruni) [ابو ریحان محمد ابن احمد بیرونی]، ۳ ذیحجه‌ی ۳۶۲–۲ رجب ۴۴۰ هق، ریاضیدان و منجم و جغرافیدان و فیلسوف و سیاح بزرگ ایرانی، و یکی از بزرگترین دانشمندانی که تا کنون پا بعرصه‌ی وجود گذاشته‌اند.

اهل ولایت خوارزم بود، و چون در بیرون شهر خوارزم بدنیا آمد به بیرونی معروف شد. اوایل عمر را در خدمت مأمونیان خوارزم و سپس چند سالی را در جرجان در دربار شمس المعالی قابوس وشمگیر گذرانید (کتاب آثار الباقیه را در آنجا در حد ۳۹۰ هق بنام قابوس تألیف کرد). بین ۴۰۰ و ۴۰۷ هق به خوارزم بازگشت و مدتی در دربار ابوالعباس مأمون ابن مأمون خوارزمشاه بزیست، و در زمان شورش خوارزم و قتل خوارزمشاه و لشکرکشی سلطان محمود غزنوی به خوارزم در آن ولایت بود، و سلطان محمود، در مراجعت به غزنه، او را بآنجا برد (بهار ۴۰۸ هق). پس از اینکه در غزنه مستقر شد، چند بار به وطن خود خوارزم سفر کرد، و در غالب جنگهای محمود در هندوستان همراه او بود، و درین کشور با علما و حکمای هند معاشرت داشت، و زبان سانسکریت آموخت، و سایر اطلاعات خود را وسعت داد و مواد کتاب معروف خود تحقیق ما للهند را فراهم ساخت، و سرانجام در سن هفتاد و هفت سالگی در غزنه درگذشت.

روح تحقیق و تدقیق، فکر نکته‌سنج و موشکاف، ذوق سلیم و هوش سرشار، سعه‌ی صدر و انصاف، و عشق به حقیقت و بی‌پروائی او در دریدن پرده‌های تعصب و خرافات برای رسیدن بآن در قرون وسطی بینظیر است، و با اینکه قرنها از زمان او میگذرد، افکارش تازه و جوان و نزدیکتر به افکار دانشمندان کنونی است تا به فضلای عصر خود. وی علوم و فنون و اعتقادات و عادات ملل غیر اسلامی را بطور صحیح و خالی از تعصب فرا گرفت، و احاطه‌ی او در ادیان و ملل و نحل حیرت‌انگیز است. در مطالعه‌ی دقیق کتب از هر قبیل که پیش از او و در عصر وی به عربی و فارسی و هندی تألیف شده بود یگانه بود. ابوریحان سخت مخالف تعصب در علم بود، و برضد آنانکه عرب را بردیگر اقوام درین امر ترجیح میدهند یا بالعکس شرح تندی نوشته است.

از جمله‌ی تحقیقات ابوریحان میتوان اینها را نام برد: شرح شمار هندی (بهترین شروح قرون وسطائی)؛ مجموع گندمهائی که به تصاعد هندسی در خانه‌های شطرنج قرار داده شود؛ تثلیث زاویه و مسائل دیگری که با پرگار و ستاره قابل حل نیست؛ ساده‌کردن تصویر جسم‌نما برای تسطیح کره؛ تعیین دقیق عرضهای بلاد، تعیین طولهای آنها، و اندازه‌گیریهای زمینسنجی؛ تحقیق در جرم مخصوص و تعیین بسیار دقیق اجرام مخصوص ۱۸ سنگ گرانبها و فلز؛ بیان چاههای آرتزین بر اساس قانون ظروف مرتبطه؛ تحقیقات بیمانندی در اصول حساب و سال و ماه اقوام مختلف، که هیچکس پیش از او و به درک و جمع آنها موفق نشده است؛ و غیره.

تالیفات ابوریحان به ۱۳۱ مجلد بالغ بوده که بیشتر آنچه باقی مانده به زبان عربی است. از آثارش آثار الباقیه، تحقیق ما للهند، قانون مسعودی، و التفهیم، را میتوان نام برد. بعلاوه کتابهای چندی از سانسکریت به عربی ترجمه کرده، و واسطه‌ی نقل دانش اسلامی به هندوستان بوده است. با ابوعلی سینا نیز مکاتبات و مباحثاتی داشته است.

ابوزید آباد (abuzeydābād)، ده (جم ۱،۵۴۳ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کاشان، استان دوم، ۳۰ کیلومتری ج‌ش کاشان. محصولش غلات، پنبه، و تنباکو است. زغال و هیزم کاشان از این قصبه تهیه میشود. دارای آثار قدیمی است.

ابوزید انصاری (abu.zeyde) [ابوزید سعید ابن اوس (ʼas)]، فت ۲۱۴ یا ۲۱۵ هق، نحوی و لغوی عرب. از شاگردان ابوعمرو ابن العلاء و معاصر اصمعی و ابوعبیده بود. از آثارش کتاب النّوادر و کتاب المَطَر است.

ابوزید بلخی: ← بلخی.

ابوسعید ابن پیر احمد (abu.sa'ide 'bne pirahmad)، ← ابوسعید لر.

ابوسعید ابوالخیر (abo'l.xeyr) [ابوسعید فضل‌الله ابن ابوالخیر محمد ابن احمد]، ۳۵۷–۴۴۰ هق، عارف و شاعر ایرانی. در میهنه (mayhana)، از قراء خاوران (ناحیه‌ای بین ابیورد و سرخس) بدنیا آمد، و در همانجا وفات یافت. در علوم تفسیر، حدیث، فقه، و تصوف تبحر داشت. اهل ریاضت بود و کرامات بسیار بدو نسبت داده‌اند. کلمات و رباعیاتی عارفانه دارد. محمد ابن المنور در شرح مقامات او کتابی بنام اسرار التوحید پرداخته است.

ابوسعید بهادر خان (abu.sa'id bahādor)، فت ۷۳۶ هق، نهمین پادشاه (۷۱۷–۷۳۶ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ پسر الجایتو. ابوسعید در غره‌ی صفر سال ۷۱۷ بجای پدر به ایلخانی نشست. هنگام جلوس سیزده ساله بود، و ازین رو امرا و وزرا که خود داعیه‌ی سروری داشتند او را آلت مقاصد و اغراض خویش نمودند. ابوسعید در ۱۷ جمادی‌الاولی ۷۱۸ هق رشیدالدین فضل‌الله وزیر را با پسرش خواجه ابراهیم بتحریک و سعایت خواجه علیشاه گیلانی وزیر، بتهمت اینکه الجایتو را مسموم کرده‌اند، بقتل آورد، و چندی بعد امیر چوپان را بپاداش دلیریهائی که در خدمت او کرده بود بنواخت، و خواهر خود ساتی‌بك را به حباله‌ی نکاح او درآورد (۷۲۱ هق). چند سال بعد، ابوسعید گرفتار عشق بغداد خاتون دختر امیر چوپان و زوجه‌ی امیر شیخ حسن جلایر شد، و امیر چوپان از غیرت راضی به فراق و طلاق امیر شیخ حسن و بغداد خاتون نشد، و ازین رو مورد خشم سلطان واقع گشت، و قتل دمشق خواجه و عصیان امیر چوپان و فرار امیر تیمورتاش به مصر و قتل او و حاصل این خشم و نارضائی سلطان بود. ابوسعید، پس از قتل امیر چوپان، امیر شیخ حسن را واداشت تا بغداد خاتون را طلاق داد، و خود او را بعقد و ازدواج درآورد. ابوسعید، بعد از رکن‌الدین صاین، کار وزارت خویش به خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله داد، و چندی بعد بغداد خاتون را طلاق داد، و دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه را بنکاح آورد. در ربیع‌الثانی سنه‌ی ۷۳۶ هق، هنگامی که به دفع هجوم ازبك

به خراسان میرفت در راه وفات یافت، و گویند بغداد خاتون او را زهرداد.

ابوسعید خراز (abu.sa'ide xarrāz)، شهرت **احمد ابن عیسی بغدادی**، فت ح ۲۷۷ هق، عارف و صوفی مشهور قرن سوم هجری. وی از یاران ذوالنون مصری بود و در پارهای از مسائل تصوف سخنان جالب و اندیشههای مؤثر از او در کتابهای صوفیه به یادگار مانده است.

ابوسعید فرغانی (farqāni) [ابوسعید بکر ابن مالک (abu.sa'id bakre 'bne mālek)]، فت رمضان ۳۴۵ هق، سردار معروف و سپهسالار خراسان در عهد پادشاهی عبدالملک I سامانی. وی را نوح I سامانی، پدر عبدالملک، در آخر عمر خویش، بعد از عصیان و خروج ابوعلی چغانی به امارت خراسان فرستاد، و عبدالملک نیز، چون به سلطنت نشست، او را دراین مقام بداشت، و او در شعبان ۳۴۳ هق به نیشابور رفت. اما او با تحریک و مخالفت ابوعلی چغانی—که از مطیع خلیفه فرمان ایالت خراسان داشت، و رکنالدولهی دیلمی و حسن ابن فیروزان نیز با او همدست و همداستان بودند—مواجه شد، و آنها را مغلوب کرد؛ و سپس، برای آنکه رکنالدوله را از قصد خراسان باز دارد، محمد ابن ماکان را از راه بیابان به تسخیر اصفهان روانه کرد، و او اصفهان را گرفت، اما چندی بعد بوسیلهی ابن عمید مغلوب و گرفتار شد. پس از آن، ابوسعید با رکنالدولهی دیلمی صلح کرد، و مقرر گشت بلاد ری و جبال از آن رکنالدوله باشد، و او در عوض هر سال ۲۰۰٬۰۰۰ دینار به بخارا بفرستد. چندی بعد، لشکریان از ابوسعید فرغانی به درگاه بخارا شکایت کردند، و عبدالملک او را به درگاه خواند، ببهانهی آنکه خلعت دهد. چون وی به بخارا رسید، البتکین حاجب، ظاهراً با اطلاع و بدستور عبدالملک، او را بر در سرای امیر بر زمین زد و ترکان او را بکشتند.

ابوسعید فضلالله ابن ابوالخیر (abu.sa'id)، ← ابوسعید ابوالخیر.

ابوسعید گورکان (abu.sa'ide gurkān)، فت رجب ۸۷۳ هق، آخرین پادشاه معروف ازسلسلهی تیموریان؛ پسر میرزا سلطان محمد گورکانی (محمد ابن میرانشاه). در آغاز عمر نزد الغ بیگ بود، و بعد از وفات او، بدست عبداللطیف تیموری بحبس افتاد، و اما از حبس گریخته به بخارا شتافت. بعد از کشته شدن (۸۵۴ هق) عبداللطیف، در بلاد ماوراءالنهر کرّ و فرّی کرد. در ۸۶۱ هق هرات را گشوده گوهرشاد خاتون، زوجهی امیر شاهرخ، را کشت. در ۸۶۲، جهانشاه ترکمان هرات را از او گرفت، اما چندی بعد، ابوسعید باز بر آن استیلا یافت، و خراسان و آذربایجان و مازندران را گرفت. در ۸۶۴ سیستان را و در ۸۷۱ بدخشان را تسخیر کرد. چند بار در خراسان با فرزندان بایسنقر، که مدعی او بودند، جنگ کرد. در ۸۷۳، بدفع اوزون حسن، از هرات لشکر به آذربایجان کشید، اما در نزدیکی میانه شکست خورده گرفتار شد. اوزون حسن او را بدست یادگار محمد، نوادهی گوهرشاد خاتون، داد تا او را بقصاص خون جدهی خویش بکشت. پسرانش سلطان احمد میرزای گورکانی و محمود گورکانی به دعوی جانشینی او برخاستند.

ابوسعید لر (abu.sa'ide lor) [ابوسعید ابن پیر احمد]، فت ۸۲۵ هق، فرمانروای لر بزرگ و پانزدهمین اتابک (۸۱۱–۸۲۵ هق) از سلسلهی اتابکان لر بزرگ؛ پسر پیر احمد لر. وی بعد از پدر به امارت رسید (۸۱۱). قبل از آن نزدیك دو سال در نزد میرزا اسکندر ابن عمر شیخ ابن تیمور، شاهزادهی گورکانی، در شیراز بسر میبرد. در دورهی امارت او اتفاق مهمی روی نداد. بعد از او پسرش شاه حسین لر به امارت رسید.

ابوسفیان [ابوسفیان (یا ابوحنظله) صخر ابن حرب ابن امیه (abu.sofyān, hanzala, saxre 'bne harbe 'bne omayya)]، فت ۳۱ هق، از بازرگانان معروف و بزرگان قریش در عهد پیغمبر اسلام. در غزوهی بدر از مسلمین شکست خورد، و در واقعهی احزاب و احد از رؤسای مشرکین بود، و در فتح مکه (سال ۸ هق) اسلام آورد. وفاتش بسن ۸۸ سالگی اتفاق افتاد. وی پدر معاویه و جد عدهای از خلفای بنی امیه، معروف به بوسفیانی (bu.sofyāni)، بود.

ابوسلمهی خلال (abu.salamaye xallāl)، کنیه و شهرت **حفص ابن سلیمان** (hafse 'bne)، فت ۱۳۲ هق، داعی معروف بنی عباس و وزیر سفاح، خلیفهی عباسی. وی اولین کس بود که در اسلام لقب و عنوان وزارت یافت، و او را وزیر آل محمد خواندند. ابوسلمه در کوفه در محلهی سرکهفروشان مینشست، و گویند از این جهت او را خلال [= سرکهفروش] خواندند. وی در نشر دعوت عباسیان اهتمام بسیار کرد، و حتی برای این مقصود به خراسان نیز رفت. چون سفاح به خلافت رسید او را به وزارت برگزید، و چون قبل از جلوس سفاح، بنا برمشهور، برای او تردیدی حاصل شد، و در صدد جلب آل علی و ارتباط با آنها برآمد، سفاح در دل از او رنجه گشت، و با اطلاع ابومسلم خراسانی، در صدد قتل او برآمد، و کسان ابومسلم شبانه، هنگامی که او از درگاه خلیفه به خانهی خویش میرفت، برسرش ریختند و او را بکشتند، و آوازه در افکندند که او را خوارج کشتند.

ابوسلیك گرگانی (abu.salike gorgāni)، قرن سوم هق، شاعر پارسیگوی، معاصر عمرو لیث صفار. از اشعار او بیش از چند بیت نمانده است.

ابوسلیمان دارانی (abu.soleymāne dārāni) [ابوسلیمان عبدالرحمان ابن احمد ابن عطیهی دارانی]، فت ۲۰۵ یا ۲۱۵ هق، عارف و زاهد معروف قرن دوم و سوم هجری. در کتابهای صوفیه حالات و سخنان مؤثر و لطیف از او نقل شده است. دارانی منسوب است به داریا (dāriyyā) که قریهای بوده است در دمشق و قبر ابوسلیمان نیز در آنجاست.

ابوسلیمان سجستانی (یا **سجزی**) (sejestāni,) (sejzi) [ابوسلیمان محمد ابن طاهر ابن بهرام سجستانی] یا **ابوسلیمان منطقی** (manteqi)، ح ۳۰۰– ح ۳۷۵ هق، فیلسوف و منطقی معروف بغداد. نزد متی ابن یونس و یحیی ابن عدی تحصیل کرد، و نزد عضدالدولهی دیلمی مقرب بود، و بعضی آثار خود را بنام وی تألیف کرد. از شاگردان معروفش ابوحیان توحیدی و ابن الندیم اند. اثر معروف وی کتاب صوان الحکمه (-sevā no'l.hekma, so) است که تاریخ فلاسفهی یونان و اسلام میباشد.

ابوسلیمان منطقی: ← ابوسلیمان سجستانی.

ابوسمبل (abu.sembal)، حجاریهائی برساحل چپ رود نیل، مصر، میان آبشارهای اول و دوم، مشتمل است بردو معبد جالب توجه از دورهی رامسس II که در سنگ تراشیده شده است.

ابوسهل ابن نوبخت (abu.sahle 'bne nŏbaxt)، منجم، ← فضل ابن نوبخت.

ابوسهل حمدوی (hamdovi)، شهرت **خواجه احمد ابن حسن**، ملقب به **شیخالعمید** (šeyxo'l.'amid)، وزیر و امیر و ندیم معروف سلطان مسعود I غزنوی. وی در جوانی صاحب دیوان غزنین بود، و در دستگاه امیر محمد غزنوی تقرب و مکانت تمام داشت. سلطان مسعود در سنهی ۴۲۴ هق وی را عمید عراق کرد، و او در ری بود. در سنهی ۴۲۹ وی به درگاه سلطان مسعود باز آمد، و سلطان مالی خطیر از وی بگرفت و او را به ندیمی خویش برگزید. ابوسهل حمدوی تا سنهی ۴۳۲ هق حیات داشت، و در دربار مسعود میزیست. ابوسهل حمدوی نویسنده و شاعر بود، و به زبان عربی اشعاری از او باقی است. بعضی از شاعران مانند فرخی نیز او را ستودهاند. احوال او در تاریخ بیهقی و تتمة الیتیمهی ثعالبی آمده است.

ابوسهل زوزنی (zuzani)، شهرت **خواجه محمد ابن حسن**، ملقب به **شیخالعمید**، از رجال و کارگزاران و عمال و منشیان معروف غزنویان. سلطان محمود غزنوی، پس از فتح خوارزم، ابوسهل زوزنی را همراه مسعود I غزنوی به هرات فرستاد. بعد از سلطان محمود نیز ابوسهل متولی دیوان عرض شد، و نزد سلطان تقرب تمام یافت (۴۲۱ هق). اما بسبب فتنهانگیزیها معزول (۴۲۳) و سپس محبوس شد، و چندی بعد آزاد شد، و در سلك ندمای سلطان مسعود در آمد (۴۲۵). در سنهی ۴۳۱ هق، بعد از وفات ابونصر مشکان، صاحب دیوان رسالت گشت، و در دورهی مودود غزنوی نیز دیوان رسالت را داشت. ابوسهل زوزنی چند سالی قبل از سال ۴۵۰ هق وفات یافت. تفصیل احوال او در تاریخ بیهقی و بعضی حکایات راجع باو نیز در جوامع الحکایات عوفی آمده است.

ابوسهل سیمجور (simjur)، از امرای دورهی سامانی از خاندان سیمجوریان؛ پسر ابوالقاسم سیمجور. در ماه رجب ۳۸۸ هق که پس از چند جنگ بین ابوالقاسم سیمجور و بکتوزون صلح افتاد، ابوالقاسم سیمجور این پسر خود را نزد بکتوزون به گرو فرستاد.

ابوسهل کوهی (kuhi) [ابوسهل ویجن (= بیژن) ابن رستم کوهی (vijane 'bne)]، فت ح ۴۰۵ هق، ریاضیدان و منجم بغداد. اصلا اهل طبرستان بود. در بغداد ریاست رصدخانهی شرفالدولهی دیلمی را داشت. علاوه برتألیفاتش در هندسه و مخروطات، تحقیقاتی در معادلات بالاتر از درجهی دوم نموده و بعضی ازین معادلات را حل و بحث کرده است، و این تحقیقات جزء بهترین و دقیقترین آثار

ریاضیون دوره‌ی اسلامی است.

ابوسهل مسیحی (abu.sahle masihi) [ابوسهل عیسی ابن یحیی المسیحی]، فت ۳۹۰ هق (بقولی ۴۰۱ هق)، طبیب و فیلسوف بغداد. وی اهل گرگان و معاصر ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و بقول بعضی استاد ابوعلی بود. اثر عمده‌اش دایرة المعارف طبی کتاب المائه فی الطب است در صد باب، که شاید از جهاتی سرمشق ابوعلی در تألیف قانون بوده است.

ابوشجاع بویه (abu.šojāʿe buye)، ← بویه.

ابو شعیب هروی (abu.šoʿaybe haravi) [ابو شعیب صالح ابن محمد]، شاعر پارسی‌گوی دوره‌ی سامانیان. بقول مجمع الفصحا اواخر زمان رودکی (فت ۳۲۹ هق) را دریافته.

ابوشکور بلخی (abu.šakure balxi)، ۳۰۳ هق -؟، شاعر و حکیم ایرانی؛ مت بلخ. داستان منظومی، بنام آفرین‌نامه، به بحر متقارب بسرود و آن را بنام نوح I سامانی کرد (چنانکه خود گفته، داستان را در ۳۳۶ هق بپایان رسانید). ابیات و قطعات پراکنده‌ای که از آثار او اکنون باقی است روی هم رفته به ۴۰۰ بیت نمیرسد.

ابوصادق تبانی (abu.sādeqe tabbāni)، ← تبانیان.

ابوصالح تبانی (abu.sālehe tabbāni)، ← تبانیان.

ابوطالب (abu.tāleb) [ابوطالب عبد مناف ابن عبدالمطلب (abde manāfe ʾbne)]، فت ۶۱۹ یا ۶۲۰ بم (= سال ۳ قبل از هجرت)، عمو و مربی و حامی پیغمبر و از بزرگان و خردمندان قریش. وی پیغمبر را در مقابل قریش حمایت کرد، و تا او زنده بود، قریش نتوانستند پیغمبر را بسختی بیازارند. در باره‌ی ابوطالب غالب اهل سنت معتقدند که اسلام نیاورد، و با آنکه پیغمبر او را به دیانت خویش خواند، وی از بیم سرزنش اعراب از قبول اسلام امتناع نمود، و فقط محمد ص را به یاری خویش وعده داد. اما اعتقاد شیعه آنست که ابوطالب اسلام آورده بود. وفات وی بسن قریب ۸۸ سالگی اتفاق افتاد.

ابوطاهر تبانی (abu.tāhere tabbāni)، فت ۴۲۴ هق، از رجال و بزرگان عهد غزنویان و از بزرگان خاندان تبانیان نشابور. ابوطاهر تبانی در اواخر سلطنت سلطان محمود غزنوی، باتفاق ابراهیم حصیری، به رسالت به دربار قدرخان رفت، و پس از سه سال اقامت در آنجا، بهنگام بازگشت در پروان (parvān) (نزدیك غزنین) وفات یافت. شرح رسالت او به دربار قدرخان در تاریخ بیهقی آمده است.

ابوطاهر خاتونی، مستوفی و دبیر دستگاه گوهر خاتون (زوجه‌ی سلطان محمد ابن ملکشاه)، و از رجال و کاتبان و شعرای عهد سلاجقه. وی بسبب انتساب به دستگاه گوهر خاتون بعنوان خاتونی شهرت یافته است. در عهد سلطان محمد، وی را یك چند، برای آنکه از درگاه دور بدارند، به گرگان فرستادند، و در بازگشت، بین سال ۵۰۶ و ۵۱۱، بر اثر سعایت مخالفان مورد سخط واقع شد و اموالش مصادره گشت و به تنگدستی افتاد. از آثار وی یکی کتاب مناقب الشعراء بوده که دولتشاه یك جا از آن نام برده است، و دیگر شکارنامه‌ی ملکشاه. که مؤلف راحة الصدور آن را به خط خود او دیده است. مطابق تحقیق عباس اقبال آشتیانی، ابوطاهر خاتونی را در بعضی مآخذ معین‌الملك اصم خوانده‌اند، و این دو در واقع یك تن هستند.

ابوطاهر فضلویه (abu.tāhere fazluya)، فرمانروای لر بزرگ و مؤسس و اولین اتابك سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ؛ پسر محمد ابن علی. وی در خدمت اتابك سنقر ابن مودود، اتابك معروف فارس، خدماتی انجام داد، و او، بپاداش خدمت، ولایت کوه گیلویه را به وی داد، و او را به تسخیر لرستان فرستاد. اما او چندی بعد داعیه‌ی استقلال یافت، و از فرمان اتابك سنقر سر فروپیچید، و خود را اتابك خواند (۵۵۰ هق)، و مدتی به استقلال حکومت کرد. بعد از او پسرش هزاراسپ ابن ابوطاهر فرمانروائی لرستان یافت.

ابوطاهر یزید (abu.tāher)، ← شروانشاهان.

ابوطیب مصعبی (abu.tayyebe mosʿabi) [ابو طیب محمد ابن حاتم مصعبی]، از رجال و شعرای دوره‌ی سامانیان. صاحب دیوان رسالت نصر ابن احمد سامانی بود، و ظاهراً بعد از عزل ابوالفضل بلعمی در ۳۲۶ هق چندی منصب وزارت داشت. بفارسی و عربی شعر میگفت.

ابوطیلون (abutilun)، *(Sida abutilon)*، گیاه گرمسیری از تیره‌ی پنیرکیان، دارای گلهای قیفی زرد، سفید، یا سرخ، و برگهای کنگره‌ای. نام عامیانه‌ی آن گند کنف (gande kanaf) است.

ابوظبی یا ابوذبی (هردو abu.zabi)، بزرگترین شیخ‌نشین سواحل متصالح. تنها آبادی معتبر آن ابوظبی است که گویند در ۱۱۷۴–۷۵ هق بنا شده. در ۱۲۰۹–۱۰ هق شخبوط ابن ذیاب (šaxbute ʾbne ziāb)، از قبیله‌ی آل بوفلاح، فرمانروای ابوظبی شد. در ۱۳۰۹ هق (۱۸۹۲ بم)، شیخ ابوظبی بموجب موافقتنامه‌ای حقوق مخصوصی برای انگلستان قائل شد. در ۱۳۵۷ هق (۱۹۳۹ بم) امتیاز ۷۵ ساله‌ی استخراج نفت به انگلستان داده شد. در ۱۳۴۶ هق (۱۹۲۸ بم)، شخبوط ابن سلطان شیخ ابوظبی گردید. آل بوفلاح با بسیاری از بدویان پسکرانه روابط دوستانه دارند.

ابوعبدالله ابن خفیف (abu.ʿabdollāhe ʾbne xafif)، ← شیخ کبیر.

ابوعبدالله خوارزمشاه (abu.ʿabdollāh xārazm-šāh) [ابوعبدالله محمد ابن احمد ابن محمد ابن عراق]، فت ۳۸۵ هق، خوارزمشاه و آخرین حاکم و صاحب ولایت کات خوارزم واقع در مشرق جیحون. وی از آل عراق، و مانند دیگر حکام آل عراق، غالباً دست‌نشانده‌ی سامانیان بود. نوح II سامانی ابیورد را بدو داد؛ اما عبدالله بسبب مخالفت ابوعلی سیمجور موفق به تحصیل این عطیه نشد. چندی بعد، ابوعلی سیمجور، پس از شکست از محمود غزنوی، باو پناه برد. ابوعبدالله او را گرفته مقید داشت. چون مامون ابن محمد، حکمران جرجانیه، ازین قضیه مطلع شد، کات را محاصره کرد، و ابوعبدالله را گرفته به جرجانیه برد، و او را پیش چشم ابوعلی سیمجور بقتل رسانید، و کات را پس از آن ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد.

ابوعبدالله زنجانی، حاج میرزا (abu.ʿabdol-lāhe)، ۱۳۰۹–۱۳۶۰ هق، عالم علوم دینی؛ مت زنجان. از آثارش تاریخ القرآن، الفیلسوف الفارسی الکبیر صدرالدین شیرازی (در شرح حال ملا صدرا)، سر انتشار اسلام، و غیره است.

ابوعبدالله محمد XI (abu.ʿabdollāh)، فت ح ۱۵۳۸، آخرین پادشاه (۸۸۷–۸۹۷ هق، مطابق ۱۴۸۲–۱۴۹۲ بم) غرناطه. در ۱۴۹۱–۹۲ مورد حمله‌ی فردیناند و ایزابل قرار گرفت، واسیرشد، و چون به اطاعت اسپانی درآمد آزاد گردید. اروپائیان وی را بوئبدیل[1] (boabdil) میخواندند.

ابوعبدالله محمد خوارزمشاه: ← ابوعبدالله خوارزمشاه.

ابوعبید ثقفی (abu.ʿobayde saqafi) [ابوعبید ابن مسعود ثقفی]، فت ۱۳ هق، از دلاوران و جنگاوران عرب در اول اسلام. گویند عمر خطاب در اولین روز خلافت در مسجد از مسلمین جهت اقدام به جنگ ایران و کومك به مثنی ابن حارثه یاری خواست، و کسی باین کار مایل نبود. اول کسی که او را اجابت نمود همین ابوعبید ثقفی بود. عمر خطاب او را به جنگ ایران فرستاد، و او در واقعه‌ی جسر کشته شد. ابوعبید پدر مختار ثقفی معروف است.

ابوعبید جوزجانی (juzjāni) [ابوعبید عبدالواحد ابن محمد جوزجانی (abdoʾl.vāhede ʾbne)]، از فضلا و حکمای اسلام و از شاگردان و نزدیکان ابوعلی سینا (۳۷۵–۴۲۸ هق). نسبت او به جوزجان است. وی در سال ۴۰۳ هق به خدمت ابوعلی پیوست، و تا آخر عمر وی در خدمتش بود. غالب تألیفات ابوعلی را بعد از وفات گرد آورد. از آثار او رساله‌ای در احوال ابوعلی سینا است که قسمت اول آنرا از قول ابن سینا نقل میکند.

ابوعبیده [ابوعبیده معمر ابن المثنی (abu-ʿobayda maʿmare ʾbne ʾl.mosannā)]، ۱۱۰–۲۰۹ هق، ادیب و نحوی و لغوی عرب، و یکی از بزرگترین فضلای عصر خود؛ متولد بصره. حافظ بسیاری از اشعار و اخبار و انساب و از شاگردان خلیل ابن احمد بوده، و اولین بار در باره‌ی لغات و مجازات قرآن کتاب تألیف کرده است. از آثارش اعراب القرآن، غریب القرآن، مجاز القرآن، و معانی القرآن میباشد. آثار تاریخی او از بین رفته ولی ابوالفرج اصفهانی (خاصه در کتاب ایام العرب) و ابن اثیر از آنها فواید بسیار برده‌اند.

ابوعبیده‌ی جراح (abu.ʿobaydaye jarrāh) [ابوعبیده عامر ابن عبدالله ابن جراح]، ملقب به امین، فت ۱۸ هق، از مشاهیر صحابه و یکی از عشره‌ی مبشره. در مکه بدنیا آمد، و در احد بیاری محمد شتافت، و بعد از آن همواره در غزوات همراه بود. محمد او را به نجران جهت ترویج و تعلیم اسلام فرستاد. وی در تعیین ابوبکر به خلافت باو کومك کرد، و ابوبکر او را به شام فرستاد. عمر خطاب وقتی به خلافت رسید او را بجای خالد ابن ولید به فرماندهی لشکر اسلام

(1) Boabdil

در شام نامزد کرد، و خالد ابن ولید را که ابوبکر بدین سمت فرستاده بود معزول نمود، و او فتح شام را بپایان رسانید. به بیماری طاعون وفات یافت.

ابوعطا (abu.ʿatā)، یکی از متعلقات دستگاه شور، که گامش با آن یکی است و تنها اختلاف آن با شور در توقف مکرر روی درجه‌ی چهارم (نُتِ شاهد) و درجه‌ی دوم (نت ایست) است. حجاز نیز شبیه به ابوعطا است، و بیشتر برای خواندن مناجاتهای مذهبی و قرآن بکار میرود.

ابوعلی ابن الیاس (abu.ʿaliyye 'bne elyās) [ابوعلی محمد ابن الیاس (abu.ʿali)]، فت شوال ۳۵۶ هق، از امرا و حکام و سرداران سامانی. وی در کرمان مدتی از جانب سامانیان حکمرانی داشت. پسرش، الیسع نام، بکومک عده‌ای از لشکریان بر وی بشورید و او کرمان را گذاشت و به بخارا رفت و در آنجا وفات یافت.

ابوعلی ابن سینا: ← ابوعلی سینا.

ابوعلی اردستانی، دهدار (dehdār abu.ʿalie ardestāni)، از رؤسا و دُعاة اسماعیلیه؛ اهل اردستان. حسن صباح او را در قزوین به دعوت خلق گماشت، و در سنه‌ی ۴۸۵ هق که سلطان ملکشاه سلجوقی در صدد دفع حسن صباح و تسخیر الموت برآمد، وی عده‌ای نزدیك سیصد کس با اسلحه و آلات حرب بکومك حسن صباح فرستاد، و حسن صباح، با این عده و جمعی دیگر از یاران خود که در قلعه‌ی الموت داشت، لشکر ملکشاه را، که ارسلانتاش نام سردار آن بود، شکست داد. در سنه‌ی ۵۱۸ که حسن صباح وفات یافت، ابوعلی حیات داشت، و یکی از چهار نفری بود که، بموجب وصیت حسن، تا هنگام ورود کیا بزرگ‌امید زمام امور را باید در دست بدارند.

ابوعلی بلعمی (abu.ʿalie balʿami) [ابوعلی محمد ابن محمد بلعمی]، مشهور به **امیرك بلعمی** (amirake)، فت ۳۸۳ هق، از رجال و وزرای مشهور عهد سامانی؛ پسر ابوالفضل بلعمی. وی در اواخر عهد عبدالملك ابن نوح سامانی وزارت یافت، و بعد از او نیز وزارت منصور ابن نوح سامانی را داشت، و به اهتمام او بود که تفسیر طبری و تاریخ طبری از عربی به فارسی ترجمه شد. بلعمی منسوبست به بلعم، و آن بنا بر قول سمعانی قریه‌ایست در مرو که این خاندان بدانجا منسوب بوده‌اند، و نیز نام شهریست در آسیای صغیر که گویند نیای این خاندان آنجا را در زمان بنی امیه فتح کرد. وفات ابوعلی بلعمی را گردیزی در سال ۳۶۳ ضبط کرده است. مع ذلك چنانکه از قول عتبی در تاریخ یمینی برمی‌آید، وی سالها بعد از آن نیز حیات داشت، و حتی در سنه‌ی ۳۸۲ نیز در عهد نوح ابن منصور مدتی وزارت کرد. تاریخ ۳۸۶ که غالباً درباره‌ی وفات او ذکر میشود، برحسب تحقیق بارتولد از تحریف خالی نیست.

ابوعلی چغانی (caqāni) [امیر ابوعلی احمد ابن محمد چغانی]، فت ۳۴۴ هق، از چغانیان و از مشاهیر امرای سامانی. ابوعلی، در زمان امیر نصر II سامانی، بعد از پدر، سپهسالاری خراسان و امارت نشابور یافت. امیر نوح I سامانی در ۳۳۳ هق وی را معزول کرد، و ابراهیم ابن سیمجور را بجای وی نشاند. اما در ۳۳۵، باز ابوعلی بر نوح عاصی شد، و ابراهیم ابن سیمجور را از نشابور براند، و بعد، بر بخارا دست یافت، و چندی بعد آن را واگذاشت، و پس از چند بار جنگ با امیر نوح، کار به مصالحه انجامید. در سنه‌ی ۳۴۰، باز ابوعلی سپهسالاری خراسان یافت، و باز در صدد طغیان برآمد، و بعد از وفات امیر نوح طغیان آشکار کرد.

ابوعلی خیاط (abu.ʿalie): ← ماشاءالله میشی.

ابوعلی دقاق (daqqāq) [ابوعلیِ حسن ابن محمد ابن علی (یا حسن ابن علی ابن محمد ابن اسحاق) دقاق]، فت ۴۰۵ هق، عارف و صوفی مشهور. وی از مشاهیر صوفیان عصر و معاصر شیخ ابوسعید ابوالخیر و استاد امام ابوالقاسم قشیری بود، و ابوالقاسم قشیری دختر او فاطمه بانو را در حباله داشت. ابوعلی دقاق مجلس وعظ داشت و مردی خوش‌زبان و محقق بود، و در کتابهای صوفیه سخنان نغز و بلند از او نقل کرده‌اند.

ابوعلی رودباری، شهرت **احمد ابن محمد** (یا **محمد ابن احمد**) **ابن قاسم**، فت ۳۲۲ یا ۳۲۳ هق، صوفی و عارف مشهور در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هق. اصلش از قریه‌ای بنام رودبار در نزدیك بغداد بود، و او از بزرگزادگان بشمار میآمد، و نسب ایرانی داشت، اما به فقه و حدیث و زهد گرائید، و در فقه و حدیث تبحر یافت. در کتابهای صوفیه حالات و سخنان مؤثر و جالب بدو منسوب شده است. ابوعلی رودباری صحبت بعضی از مشایخ عصر خویش مانند جنید بغدادی و ابوالحسین نوری را دریافت. در پایان عمر در مصر اقامت گزید، و هم در آنجا وفات یافت.

ابوعلی سیمجور (simjur) [عمادالدوله ابوعلیِ محمد]، فت ۳۸۷ هق، از امرای قهستان و سردار و سپهسالار معروف خراسان در اواخر عهد سامانیان؛ پسر ابوالحسن سیمجور. وی بعد از وفات پدر حکومت خراسان یافت (ذیحجه‌ی ۳۷۸). نوح II سامانی او را عمادالدوله لقب داد (۳۸۱)، اما او چندان اعتنائی به لقب و فرمان امیر نوح ننمود، و خود را "امیرالامراء، المؤیّد من‌السماء" خواند، و فائق خاصه را شکست داد، و خراسان را بگرفت، و در جنگ ایلك خان (بغرا)، نوح را یاری نداد، و با ایلك ساخت (۳۸۲ هق). عاقبت امیر نوح در دفع او از سبکتکین یاری خواست، و او یك بار ابوعلی را شکست داد (۳۸۴)، و هرچند ابوعلی سال دیگر محمود غزنوی (پسر سبکتکین) را در نزدیك نشابور مغلوب کرد، لیکن، از سبکتکین در نزدیك طوس شکست خورد، و سرانجام بدست لشکریان امیر نوح دستگیر شد، و سبکتکین او را محبوس کرد، و چندی بعد بکشت (۳۸۷). گویند دعوت اسماعیلیه را بپذیرفته و در اواخر بآنها گرویده بود. ابوالفرج سکزی شاعر، که گویند استاد عنصری بوده است، وی را ستوده است، و ظاهراً بهمین سبب او را ابوالفرج سیمجوری نیز میخوانده‌اند. خود ابوعلی نیز ظاهراً قریحه‌ی شاعری داشته است.

ابوعلی سینا (abu.ʿali sinā) یا **ابوعلی ابن سینا** (abu.ʿaliyye 'bne) یا **ابن سینا** (ebne) [ابوعلیِ حسین ابن عبدالله ابن حسن ابن علی ابن سینا]، ملقب به **شرف‌الملك** و **شیخ‌الرئیس**، لتـ آویکنا (āvikennā)، فـ آویسن (āvisen)، صفر ۳۷۰ - رمضان ۴۲۸ هق، دانشمند فیلسوف، طبیب، ریاضیدان، و منجم ایرانی، و معروفترین دانشمندان اسلام، و یکی از بزرگترین دانشمندانی که تا کنون پا بعرصه‌ی وجود گذاشته‌اند. پدرش اهل بلخ بود، و خود در خرمیثن (xarmaysan)، از توابع بخارا، متولد شد (در تاریخ تولدش اختلاف هست)، و در همدان وفات یافت. ابوعبید جوزجانی رساله‌ای در شرح حال شیخ‌الرئیس دارد که قسمتی را از قول او نقل کرده و قسمتی را خود برآن افزوده است.

ابوعلی در بخارا نزد ابوعبدالله ناتلی منطق آموخت، و طب و ریاضیات را نیز فرا گرفت. در هفده سالگی نوح ابن منصور سامانی را معالجه کرد، و این امر باعث شهرت او و راه یافتنش به کتابخانه‌ی سلطنتی گردید؛ و چنانکه ابوعبید جوزجانی از قول او نقل میکند، "کتابهای گوناگونی که من در آنجا دیدم و خواندم کسی حتی نام آنها را نشنیده بود. . . پس آن کتب را خواندم و از آنها بهره‌مند شدم. . . چون بسن ۱۸ سالگی رسیدم از تمام این علوم فارغ شده بودم، و از آن ببعد چیزی برمن مکشوف نشد". در ۲۲ سالگی پدرش وفات یافت. درین ایام دولت سامانی رو به انقراض بود، و چون غزنویان بر بخارا مستولی شدند، ابوعلی به گرگانج به خدمت خوارزمشاه علی ابن مأمون و بعد بخدمت جانشینش مأمون ابن محمد پیوست، و نزد آنان تقرب داشت. بعد از تسلط محمود غزنوی برخوارزم، شاید بعلت اینکه نمیخواست به غزنین برود، پنهانی خوارزم را ترک گفت، و سپس به نسا و ابیورد و طوس و (در ۴۰۳ هق) گرگان (قانون را در اینجا تألیف کرد) و دهستان رفت، و از آنجا به گرگان باز گشت، و در اقامت مجدد او در گرگان بود که ابوعبید جوزجانی به خدمت او پیوست. در ۴۰۴ به ری و بعد از ۴۰۵ به قزوین و سپس به همدان نزد شمس‌الدوله‌ی دیلمی رفت و وزارت یافت، و پس از مرگ (۴۱۲ هق) او، جانشینش سماءالدوله چهار ماه شیخ را زندانی کرد. کمی پس از آزادی به اصفهان نزد علاءالدوله‌ی کاکویه رفت، و در آنجا حرمت بسیار داشت، و به تدریس و تألیف پرداخت، و سرانجام در سفری که با علاءالدوله به همدان رفت وفات یافت.

ابوعلی در خوارزم با ابوریحان بیرونی، ابوسهل مسیحی، و ابونصر عراق ارتباط داشت، و نیز ابن الخمار و ابوالفرج ابن الطیب از معاصرینش بوده‌اند. از شاگردان معروفش، علاوه بر ابوعبید، ابوالحسن بهمنیار ابن مرزبان، ابن زیلهٔ، و معصومی را میتوان نام برد. از حدت ذهن و تیزهوشی ابوعلی حکایتها گفته‌اند، و نیز گفته‌اند که از گفتار زشت و سخنان تند نسبت به فضلای معاصر و گاهی نسبت به قدما پروا نداشت، تا جائی که در سؤال و جوابهای علمی با ابوریحان بیرونی، سخنان درشت باو فرستاد.

ابوعلی در شرق بعنوان فیلسوف و در غ…

بعنوان طبیب شهرت داشته است. فلسفه‌ی او فلسفه‌ی مشائی متأثر از فلسفه‌ی نوافلاطونی و دین اسلام است، و وی کوشیده است که فلسفه را با دین اسلام توفیق دهد (معذلك جمعی او را کافر خواندند)، و اگر چه او و ابن رشد هردو از پیروان ارسطو بوده‌اند، شیخ‌الرئیس کمتر از ابن رشد تابع حکیم یونانی بوده است (مثلاً ← حکمت المشرقیین). ابوعلی اول کسی است در اسلام که کتب جامع و منظم در فلسفه نوشته، و کتاب شفای او در حکم یك دایرةالمعارف فلسفی است. از سایر آثار فلسفی او میتوان نجات، اشارات، دانشنامه‌ی علائی، قراضه‌ی طبیعیات، مبدأ و معاد، و داستان حی ابن یقظان را نام برد. طب ابن سینا محدود به نظریات علمی است، و کتاب قانون او از جنبه‌ی عملی ناقص است، و اگرچه در اروپا چنان شهرتی در طب یافت که اطبای بزرگ اسلام را تحت‌الشعاع قرار داد، درین رشته بپای محمد ابن زکریای رازی نمیرسد. علاوه‌بر قانون، تألیفات طبی دیگری از قبیل ادویه‌ی قلبیه، رساله در قولنج، رساله‌ی نبضیه، و ارجوزه دارد. به ریاضیات از جنبه‌ی فلسفی توجه داشته، و در اواخر عمر (ظاهراً در همدان) رصد کرده، و آلتی شبیه ورنیه‌ی کنونی برای بدست آوردن نتایج دقیقتر از آلات رصد اختراع کرده است. مفاهیم عمده‌ی فیزیکی (حرکت، نیرو، خلأ، نور، حرارت، وغیره) را بدقت مورد بحث قرار داده. آثار موسیقی او از کارهای فارابی کاملتر و جامعتر است. متجاوز از ۱۲۵ کتاب و رساله به ابوعلی سینا نسبت داده‌اند که اکثر آنها بزبان عربی است. اشعار فارسی و عربی نیز بوی منسوب است.

ابوعلی سینا اولین دانشمندی است که در ایران بعد از اسلام راجع به تعلیم و تربیت اظهار نظر کرده است. نظریات تربیتی وی در سه کتاب از تألیفات عربی او—رساله‌ی تدابیر المنازل، فن سوم از کتاب اول قانون (چهار فصل در خصوص بهداشت کودك و تربیت بدنی و ورزش)؛ و کتاب شفا (مقاله‌ی اول از فصل پنجم)—آمده است. وی پنج اصل را بخصوص در تعلیم و تربیت مهم میداند، ایمان، اخلاق خوب، تندرستی، سواد، هنر و پیشه. طفل را باید از شش سالگی به مکتب فرستاد؛ در ضمن تحصیل، از ورزش که برای سلامت بدن لازم است و پیشه و هنر که برای امرار معاش لازم است نباید غفلت کرد. معلم باید به روش تربیت طفل آشنا باشد، و استعدادها و قریحه‌ی طفل را درك کند، و ذوق او را در انتخاب و آموختن هنر و پیشه رعایت نماید.

ابوعلی قالی (abu.ʿalie) ← قالی، ابوعلی اسماعیل.

ابوعلی مروزی (marvazi) [سید ابوعلی ابن حسین مروزی]، شاعر پارسی‌گوی اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم هق. عوفی او را در نیشابور ملاقات کرده، و دو قصیده و چند رباعی از او نقل کرده است.

ابوعلی مسکویه (meskavayh یا moskuye) یا **ابن مسکویه** (ebne)، شهرت **احمد ابن محمد ابن یعقوب**، فت ۴۲۱ هق، مورخ و طبیب و فیلسوف ایرانی عربی‌نویس. لفظ مسکویه [= مُشکویه] را بعضی لقب او دانسته و کنیه‌ی ابن مسکویه را برای او غلط شمرده‌اند، و برخی نیز مسکویه را لقب جد و ابن مسکویه را کنیه‌ی او دانسته‌اند. وی منشی و کتابدار مهلبی وزیر بود، و بعدها در زمان عضدالدوله و صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، در دستگاه ابوالفضل ابن عمید و پسرش ابوالفتح ابن عمید تقرب یافت، و در ری مقام شامخی داشت. سرانجام در اصفهان وفات یافت، و در تخت پولاد مدفون شد. از آثار معروفش یکی کتاب تجارب الامم (tajārebo 'l.ʾomam) است در تاریخ، که در آن وقایع عمومی عالم را از بعد از طوفان نوح تا سال ۳۶۹ هق شرح داده، و دیگر کتاب تهذیب الاخلاق (tahzibo 'l.ʾaxlāq) است، در علم اخلاق، که قسمت اول آن مبتنی بر کتاب فارسی جاویدان خرد است، و خواجه نصیرالدین طوسی آنرا از عربی به فارسی ترجمه کرده و مطالبی بر آن افزوده و کتاب اخلاق ناصری را پرداخته است.

ابوعمرو ابن العلاء (abu.ʿamre 'bne 'l.ʿalāʾ) [ابوعمرو زَبّان ابن العلاء]، ح ۷۰– ح ۱۵۴ هق، از بزرگان عرب، یکی از قراء سبعه، و مؤسس مکتب نحو بصره. در مکه و بقولی در کازرون متولد شد، و در کوفه وفات یافت. اصمعی و ابوعبیده و ابوزید انصاری و جمعی دیگر از ادبا و علمای نحو و قرائت از شاگردان او بودند.

ابوفراس حمدانی (abu.ferāse hamdāni)، ۳۲۰–۳۵۷ هق، شاعر و نویسنده‌ی عرب. در جنگها پیشوای لشکر سیف‌الدوله، امیر معروف حمص، و در صلح رئیس منشیان او بود. چهار سال به اسارت رومیان درآمد. شوق او به وطن و خانواده در قصائدی که به رومیّات اشتهار دارد منعکس شده. کمی پس از آزادی کشته شد.

ابوقبیس (abu.qobays)، کوه مقدسی مشرف بر مکه از طرف مشرق آن.

ابوقحافه (abu.qohāfa) [ابوقحافه عثمان ابن عامر ابن کعب (āmere 'bne kaʿb)]، فت ۱۳ یا ۱۴ هق، از مشاهیر قریش در جاهلیت؛ پدر ابوبکر صدیق. در روز فتح مکه اسلام آورد و عهد خلافت پسرش ابوبکر و اندکی از عهد خلافت عمر خطاب را نیز درك کرد. وفاتش بسن ۹۷ یا ۹۹ سالگی اتفاق افتاد.

ابوقیر (abuqir)، دهکده، مصر، بفاصله‌ی ۲۱ کیلومتری ش‌ش اسکندریه، بر خلیج ابوقیر (بین دهانه‌ی رشید نیل و اسکندریه)؛ تقریباً در محل شهر باستانی کانوپوس (kānopus). نبرد نیل (روزهای اول و دوم ماه اوت ۱۷۹۸) در آنجا واقع شد، و در طی آن، دریاسالار نلسن انگلیسی ناوگان فرانسوی را بکلی نابود کرد، و در نتیجه، اعتبار انگلستان در مدیترانه تجدید شد. نزدیك همین دهکده، ناپلئون عثمانیها را شکست داد (۱۷۹۹)، و سر ر. ابرکرامبی پیاده شد و فرانسویها را مغلوب نمود (۱۸۰۱).

ابوکالیجار، علاءالدوله ← علاءالدوله ابوکالیجار.

ابوکامل (abu.kāmel) [ابوکامل شجاع ابن اسلم (aslam)]، ریاضیدان مصری‌الاصل نیمه‌ی دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری. جبر محمد ابن موسی خوارزمی را تکمیل کرد. هیچیك از معاصرین ابوکامل در حل معادلات و استعمال آنها در مسائل هندسی مهارت او را نداشته است. نیز کارهایش خاصه در تقسیم دایره به پنج و ده جزء مساوی اهمیت دارد. از آثار او کتابی است در جبر و مقابله و کتابی در حساب خطأین. از شارحین جبر او علی ابن احمد عمرانی (emrāni) است که در موصل متولد شد و در ۳۴۴ هق وفات یافت.

آبولکاسیس (ābulkāsis)، نام لاتینی ابوالقاسم زهراوی.

ابولؤلؤ، بقعه‌ی (abu.loʾloʾ)، بقعه‌ای در کنار شهر کاشان، مجاور جاده‌ی فین، که آنرا مدفن ابولؤلؤه میشمارند. زیارتگاهی است مورد علاقه‌ی شدید قاطبه‌ی مردم کاشان، و دارای گنبد هرمی ۲۴ ترك کاشی. بتازگی تعمیر کامل شده است.

ابولؤلؤه (abu.loʾloʾa)، نامش **فیروز**، فت ۲۳ هق، از اسرای ایرانی در مدینه و غلام مغیرة ابن شعبه. بقولی مجوس و بقولی نصاری بود، و قولی دیگر نیز هست که مسلمان و از دوستداران علی ع بوده است. درین قول اخیر جای تأمل هست، خاصه که در مآخذ قدیم نیامده است. ابولؤلؤه بسبب شکایتی که از مغیره نزد عمر خطاب کرد، و خلیفه بدان اعتنا نکرد، و هم بسبب آنکه کودکان و اسیران نهاوند را در مدینه پریشان و ناراضی میدید، در صدد قتل خلیفه برآمد، و در ماه ذی‌الحجه‌ی سال ۲۳ هجری، صبحگاهی عمر را در مسجد با کارد مجروح کرد، و عمر از آن جراحت بمرد. درین واقعه، ابولؤلؤه چند تن دیگر را هم مجروح کرد، و خود او نیز با چند تن دیگر کشته شد.

ابولونیوس، نام ← ابلونیوس.

ابولهب (abu.lahab)، شهرت **عبدالعزی** (abdo 'l.ʿozzā)، فت ۲ هق، از بزرگان قریش، پسر عبدالمطلب و عموی پیغمبر اسلام. وی از بدخواهان و دشمنان پیغمبر بود، و در آزار مسلمانان سعی بسیار ورزید. مردی سرخ روی بود و او را باین جهت ابولهب میخواندند. چند روزی بعد از واقعه‌ی بدر وفات یافت.

ابولهب، سوره‌ی، نام دیگر ← سوره‌ی تبت.

ابومحجن ثقفی (abu.mehjane saqafi)، فت ۳۰ هق، از شاعران و جنگجویان مشهور عرب در جاهلیت و اسلام. ابومحجن عبدالله یا مالك یا عمرو نام داشت، و در سال ۹ هق اسلام آورد، و چون به شرابخواری عادت داشت، عمر خطاب، خلیفه‌ی ثانی، مکرر او را حد زد، و آخر او را تبعید کرد. مقارن جنگ قادسیه، ابومحجن گریخت و نزد سعد ابن ابی وقاص رفت، و سعد او را به دستور عمر در قیدی باز داشت. در یکی از روزهای جنگ قادسیه وی خود را به میدان جنگ رسانید و پیکاری دلیرانه کرد و دیگر بار بازگشت. بدین سبب، سعد را از او خوش آمد، و او را آزاد کرد، و او شرابخواری را ترک نمود. ابومحجن در آذربایجان یا گرگان درگذشت، و اشعاری از او باقی مانده است که در دیوانی بنام او چاپ شده (لیدن ۱۸۸۷).

ابومحمد حسن ابن موسی نوبختی (abu-mohammad)، فت ح ۳۱۰ هق: ← نوبختیان.

ابومخنف الازدی (abu.mexnafe 'l.ʾazdi) [ابو مخنف لوط ابن یحیی]، فت ۱۵۷ هق، راویه‌ای از علمای قدیم سیرت و اخبار. مذهب شیعه داشت، و

در کوفه میزیست. کتابهائی در اخبار فتوح شام و عراق و جنگهای جمل و صفین و نهروان و مقتل عثمان و مقتل علی و مقتل حسین باو نسبت دادهاند که در الفهرست نام آنها آمده است.

ابومسلم خراسانی (abu.mosleme)، شهرت **ابومسلم عبدالرحمان ابن مسلم** (abu.moslem)، فت ۱۳۷ هق، سردار ایرانی و داعی معروف عباسی، مشهور به **امین آل محمد** (amine āle) و **صاحبالدعوه** (sāhebo'd.da'va)، که در رأس سیاهجامگان در خراسان بربنیامیه خروج کرد، و مروان ابن محمد، خلیفهی اموی، را مغلوب و منهزم نموده دولت خلفای بنیعباس را تأسیس کرد. در بارهی مبادی حال و نام و نسب و نسبت او اختلاف هست. بعضی او را کرد و بعضی عرب شمردهاند، و ظاهراً در ایرانی بودنش جای شك نیست. نام ایرانی خود او را نیز بهزادان پسر وندادهرمزد (vandād) ضبط کردهاند. نژاد او را غالباً به بزرجمهر حکیم و بعضی به گودرز، پهلوان شاهنامه، رسانیدهاند. نیز بعضی او را از اهل مرو و بعضی از اهل اصفهان شمردهاند. گفتهاند که او خانهزاد عیسی ابن معقل عجلی بوده، و در کودکی به شبانی اشتغال داشته است، و قول دیگر آنست که در جوانی حرفهی زینسازی داشته است. احتمال دارد که اخبار او با محتویات ابومسلمنامهها بهم آمیخته و تا حدی صورت افسانه و قصه یافته است.

در هرحال، محقق است که وی در سنهی ۱۲۴ هق در کوفه با دعاة بنیعباس آشنائی یافته و چندی بعد از جانب ابراهیم امام مأمور نشر دعوت بنیعباس شد و به خراسان رفت. در خراسان ابومسلم از اختلاف و عصبیت واقع در بین اعراب مُضَری و یَمانی استفاده کرده بنشر دعوت پرداخت، و در مرو و بخارا و سمرقند و کش و نخشب و چغانیان و مرورود و طالقان و هرات و پوشنگ و سیستان از عدهی زیادی بیعت گرفت، و در زمستان سنهی ۱۲۹ هق در قریهی اسفیدنج مرورود دعوت خویش آشکار ساخت، و علم سیاه که شعار یاران او بود بر افراشت و چندی بعد به ماخوان (māxovān) و از آنجا به مرو رفت، و چون نصر ابن سیار از پیش او بگریخت، مرو بدست او افتاد، و پس از استیلا برخراسان، سیاهجامگان را بریاست قحطبة ابن شبیب بجانب عراق و به دفع لشکر مروان ابن محمد فرستاد، و سیاهجامگان باتفاق حسن ابن قحطبه به کوفه وارد شدند، و چون مقارن فتح کوفه ابراهیم امام را در شام کشته بودند، برادرش عبدالله سفاح را به خلافت برداشتند (ربیعالاول ۱۳۲ هق)، و ابومسلم همچنان در خراسان به دفع مدعیان و تحکیم موقعیت خویش پرداخت، و در واقع عمدهی امور خلافت در دست او بود، تا حدی که سلیمان ابن کثیر را در حضور منصور، برادر سفاح، بکشت، و در فارس عامل او عیسی ابن علی، عموی خلیفه، را که از جانب خلیفه و بحکم او به
ولایت آنجا منصوب شده بود نپذیرفت و گفت ۱۰
حکم ابومسلم لازم است. و این پایه قدرت و اعتبار ابومسلم در آغاز خلافت البته مانع توسعهی قدرت و نفوذ خلیفه بنظر میآمد، و ازین رو، در خلافت سفاح، برادرش منصور اجازه خواست که ابومسلم را به فتك (fatk) [امروز ترور (teror، از فر.) میگویند] هلاک کند، و سفاح اجازت نداد.

مقارن وفات سفاح، ابومسلم به حج رفت و حشمت و قدرت او در آنجا نیز موجب خشم و وحشت منصور (که خود نیز در آن سال به حج رفته بود) گشت، وچون درین هنگام منصور به خلافت نشست (۱۳۶ هق)، ابومسلم را به دفع عم خود عبدالله ابن علی که در شام مدعی خلافت بود فرستاد، و ابومسلم وی را مغلوب و منهزم کرد، اما چون منصور برای رسیدگی به غنائم و اموال که درین جنگ بدست لشکر وی افتاد کس فرستاد، ابومسلم برآشفت و حتی فرمان خلیفه را که میخواست ابومسلم را از خراسان دور نگهدارد و بدین سبب او را به ولایت مصر و شام منصوب کرده بود نپذیرفت، و با حال تمرض راه خراسان پیش گرفت. لیکن منصور با پیك و پیام او را نرم کرد، و از ری به کوفه خواند و بخدعه هلاک کرد. ابومسلم را بعدها عباسیان از روی خصومت ابومجرم خواندند، و مع هذا، مأمون وی را صاحب دولت و تالی اسکندر و اردشیر خواند.

گویند ابومسلم مردی بود کوتاهبالا، گندمگون، سیاهچشم، و گشادهپیشانی. ریشی داشت نیکو و پرپشت و گیسوانی پرپشت. به لذات دنیوی چندان علاقه نداشت، اما سنگدل و سختکش بود، و ظاهراً از خونریزی لذت میبرد. تعداد کسانی که به امر او و یا در جنگهایش کشته شدند به ۱۰۰٬۰۰۰ و بقولی به ۶۰۰٬۰۰۰ تن میرسید، و البته این ارقام از مبالغهی بسیار خالی نیست. معهذا، وی در بین یاران و پیروان خود نفوذی تمام داشت، و فرقههای مسلمیه و راوندیه خاطرهی او را همواره عزیز میشمردند، و کسانی مانند سنباد و اسحاق ترک و مقنع و تا حدی بابك خرمدین، داعیهی خونخواهی او را داشتند. بعضی از اخبار او در ابومسلمنامهها بصورت اغراق و افسانه در آمده است.

ابومسلمنامه (abu.moslem.nāme)، از سلسلهی داستانهای عامیانهی ایرانی، اثر ابو طاهر ابن حسین ابن علی ابن موسی طرسوسی. پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی، مردم او را از قهرمانان ملی وطن خویش شناختند، و در نتیجه، هالهای از افسانه گرداگرد زندگانی وی را فرا گرفت، و دلاوریهای افسانهآمیز بسیار بدو نسبت داده شد، تا از مجموع این روایتهای اغراقآمیز کتابی دلپذیر که نیمی افسانه و نیمی تاریخ است فراهم آمد. ابومسلمنامه جزء قدیمترین افسانههای عامیانهی فارسی است، و بسیاری از کتب افسانه و داستان (مانند اسکندرنامه و رموز حمزه) از آن تقلید شده است.

ابومعشر بلخی (abu.ma'šare balxi) [ابومعشر جعفر ابن محمد ابن عمر بلخی]، لت البوماسار (ālbumāsār)، فت ۲۷۲ هق، عالم معروف احکام نجوم. در بلخ متولد شد، در بغداد برآمد، و در واسط وفات یافت. آثار بسیاری در احکام نجوم باو منسوبست. در قرون وسطی در اروپا شهرت زیاد داشته است.

ابومنجل، پرندهی آبی، ← ایبیس.

ابومنصور بغدادی: ← بغدادی.

ابومنصور چغانی (abu.mansure)، ← آل محتاج.

ابومنصور طوسی [ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق طوسی]، فت ظاهراً ۳۵۰ هق، از امرای معروف سامانیان. وی نسب خود را به شاهان قبل از اسلام میرسانید، و به تدوین شاهنامهی منثور اهتمام کرد. در سنهی ۳۴۹ هق سپهسالار خراسان شد، و مؤلف تاریخ گردیزی او را ستوده است. چندی بعد، البتکین بجای او به سپهسالاری منصوب شد، و او به طوس رفت. بعد از وفات عبدالملك I سامانی، چون منصور I سامانی به سلطنت نشست، دیگربار ابومنصور سپهسالار خراسان شد، و البتکین به بلخ گریخت و به غزنین رفت. ابومنصور چندی بعد عصیان کرد و باورد و نسا را غارتید، و رکنالدولهی دیلمی را به تسخیر گرگان خواند. وشمگیر طبیب او را بفریفت تا او را به زهر هلاک کند، و در اثر آن زهر وی در جنگ با ابوالحسن تیمور هلاک شد، و سرش را بریدند.

ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق طوسی (abu.mansur)، ← ابومنصور طوسی.

ابومنصور موفق هروی (movaffaqe haravi) [ابومنصور موفق ابن علی هروی]، قرن چهارم هق، داروشناس ایرانی که در عهد منصور I سامانی در هرات رونق داشت. ظاهراً اول کسی است که در صدد تألیف کتابی به فارسی در داروشناسی برآمد. برای کسب اطلاعات مسافرتهای زیاد در ایران و هند کرد. اثر مهمش کتاب الابنیه عن حقایق الادویه (← الابنیه عن حقایق الادویه) است که در آن ۵۸۵ دارو را برحسب تأثیرشان طبقهبندی کرده است.

ابوموسی (abu.musā) یا **بوموسی** (bu-)، جزیره (ح ۴٫۵ کم در ح ۴٫۵ کم)، بخش جزیرهی کیش، فرمانداری بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، اِستان هفتم؛ در خلیج فارس بفاصلهی ۶۷ کیلومتری ج بندر لنگه. معدن خاک سرخ دارد. شغل اهالی صید ماهی و مروارید است.

جزیرهی ابوموسی در ماههای آذر و دی سال ۱۳۳۳ که ← فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس تشکیل شد بخش فرمانداری بندر لنگه گردید. بعداً در تیرماه ۱۳۳۷، این بخش با بخش "تمب مار"(؟) تبدیل به یك بخش (مرکزش جزیرهی کیش) گردید.

ابوموسی اشعری (aš'ari)، شهرت **عبدالله ابن قیس** (qays)، فت ۴۴ دق، صحابی معروف و از فاتحان و شجاعان اسلام. ابوموسی در زبید یمن ولادت یافت، و سپس به مکه آمد و اسلام پذیرفت. سپس به حبشه هجرت کرد، و چون بعد از فتح خیبر باز آمد، پیغمبر او را به حکومت زبید و عدن گماشت. بعد از رحلت پیغمبر، عمر خطاب، خلیفهی دوم، در سنهی ۱۷ هق ولایت بصره بدو داد، و او اصفهان و اهواز را فتح کرد. عثمان او را معزول کرد، و دیگربار ولایت کوفه بدو داد. بعد از قتل عثمان، در واقعهی جمل، وی از همراهی با علی ع خودداری نمود، و اهل بصره را نیز از مداخله در "فتنه" منع کرد، و علی او را از حکومت معزول کرد. معهذا، در قضیهی حکمیت، یاران علی او را

به حکمیت برگزیدند، و در حکمیت، عمرو عاص او را فریب داد. ابوموسی در آخر عمر باز به کوفه رفت، و همانجا در سن ۶۵ سالگی وفات یافت. در باب تاریخ وفات او اختلاف است، و سالهای ۴۱،۴۲،۵۰،۵۲، و ۵۳ را نیز گفته‌اند.

ابونصر (abu.nasr). این کنیه بصورت بونصر (bu–) نیز ضبط شده است (مثلا "بونصر پارسی" بجای "ابونصر پارسی").

ابونصر، قصر، ۸ کیلومتری ش شیراز؛ ← قصر ابونصر.

ابونصر سراج (abu.nasre sarrāj) [ابونصر عبدالله ابن علی سراج طوسی]، فد ۳۷۸ هق، صوفی و عارف و فقیه و محدث مشهور ایرانی در قرن چهارم هجری. ابونصر بزهد و پارسائی شهرت داشت و او را "طاووس الفقراء" میخواندند. کتاب اللمع فی التصوف (al.loma' fe 't.tasavvof) تألیف اوست که به اعتمام نیکلسن با مقدمه و تلخیص انگلیسی طبع شده است، و متضمن بیان مبادی صوفیه و تفسیر کلمات مشایخ و اشعار و اقوال صوفیه است.

ابونصر عراق (erāq) [ابونصر منصور ابن علی ابن عراق]، ریاضیدان و منجم قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هق. از خاندان آل عراق و مربی ابوریحان بیرونی بوده، و در ریاضیات تألیفات و در نقاشی مهارت داشته، و در ۴۰۸ هق با ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا در دربار مأمونیان میزیسته است. ابونصر کاشف (یا از کاشفین) قضیه‌ایست در مثلثات کروی که در نزد ریاضیون اسلامی به شکل مغنی (šekle moqni) معروف بوده است.

ابونصر فارابی: ← فارابی.

ابونصر فراهی (farāhi) [ابونصر بدرالدین مسعود (یا محمد) ابن ابی‌ابکر فراهی]، نة نیمه‌ی اول قرن هفتم هق، لغوی و شاعر ایرانی. در شهر فراه سیستان متولد شد، و گویند کور مادرزاد بود. اثر معروفش کتاب نصاب الصبیان (nesābo 's.sebyān) (معروف به نصاب) است که لغتنامه‌ی عربی به فارسی منظومی است حاوی ۲۰۰ بیت، و این کتاب مفید سالها در مدارس ایران تدریس میشد، و کومك بزرگی به محصلین میکرد، ولی متأسفانه چند سالی است که تدریس آن موقوف شده است. بر کتاب نصاب شروحی چند نوشته شده (از جمله شرح فارسی کمال ابن جمال ابن حُسام هَرَوی، بنام ریاض الفِتیان)، و سید شریف جرجانی حاشیه‌ای برآن نوشته است. تاریخ وفات ابونصر را بعضی مآخذ ۶۴۰ هق نوشته‌اند.

ابونصر مشکان (moškān)، از رجال معروف و از نویسندگان دربار محمود غزنوی. در ۴۰۱ هق صاحب دیوان رسالت محمود شد. در دربار مسعود غزنوی نیز مقامی داشت. ابوالفضل بیهقی او را استاد خود میخواند و فضایل او را میستاید.

ابونصر هبةالله فارسی، قوام‌الملك (abu.nasr)، ← بونصر پارسی.

ابونعیم (abu.no'aym) [حافظ ابونعیم احمد ابن عبدالله اصفهانی]، ۳۳۴ یا ۳۳۶ – محرم یا صفر ۴۳۰ هق، از ثقاة حافظان و راویان حدیث. وی در طلب علم به عراق و حجاز و خراسان سفرها کرد، و در حدیث شهرت تمام یافت. کتاب حلیة الاولیاء و ذکر اخبار اصفهان و چند کتاب دیگر از آثار اوست.

ابونواس (abu.novās) [ابونواس حسن ابن هانیء الحکمی (hānie 'l.hakami)]، معروفترین شعرای عرب در دوره‌ی بنی‌عباس. بین ۱۳۰ و ۱۴۵ هق در اهواز از مادری ایرانی متولد شد، و بین ۱۹۸ و ۲۰۰ هق در بغداد درگذشت. در بصره و کوفه پرورش یافت، و سپس به بغداد رفت، و بخدمت برامکه پیوست، و بعد از افول دولت آنها به مصر گریخت، ولی دگربار به بغداد باز گشت، و از مقربان خلیفه امین شد. اشعارش بیشتر در وصف می و معشوق و بعضی در مدح هارون‌الرشید و امین است. در برخی از قصاید خود (معروف به فارسیات) الفاظ فارسی بکار برده است. ابونواس بقولی در زندان و بقولی دیگر در میخانه‌ای وفات یافت.

ابوهاشم حسنی (abu.hāšeme)؛ ← ابوهاشم همدانی.

ابوهاشم همدانی، معروف به **شریف ابوهاشم** (šarif) و **ابوهاشم حسنی،** از توانگران و سادات و بزرگان قرن ششم هجری و رئیس همدان. چون در همدان مخالفان و بدخواهان بروی بشوریدند، و او مورد تهمت و سوء ظن واقع گشت، خواجه ضیاءالملك احمد، پسر خواجه نظام‌الملك طوسی، که ظاهراً طمع در مال او داشت، از سلطان محمد ابن ملکشاه سلجوقی درخواست تا ابوهاشم را بدو بدهد، و ۵۰۰٬۰۰۰ دینار از وزیر بستاند. ابوهاشم بدانست، و نهانی نزد سلطان رفت، و پذیرفت که ۷۰۰٬۰۰۰ یا ۸۰۰٬۰۰۰ دینار بدهد، بشرط آنکه سلطان خواجه ضیاءالملك را بدو باز گذارد. سلطان، بطمع مال، وزیر خویش بدو (و بقولی به عمر ابن قراتکین نام) باز گذاشت، و گویند ابوهاشم او را به همدان برد اما شکنجه نکرد، و به مکافات بدی درحق او نیکی کرد. ابوهاشم دربن هنگام پیری فرتوت بود، و ضعف باصره داشت، و چندی بعد از این واقعه وفات یافت.

ابوهریره (abu.horayra)، فد ۵۷ یا ۵۸ هق، صحابی پیغمبر، که بنابر مشهور در سال هفتم هجری به مدینه آمد و اسلام آورد. نام او پیش از قبول اسلام عبد شمس (abde šams) بود، و چون اسلام آورد ابوعبدالله نام گرفت. گویند چون گربه‌ی کوچکی همراه داشت پیغمبر او را ابوهریره خواند. در باره‌ی اسم او هجده قول مختلف ذکر کرده‌اند. ابوهریره نزد شیعه به جعل حدیث متهم است، و گویند معاویه او را واداشت تا احادیثی در طعن علی ابن ابی‌طالب جعل کند. وفات ابوهریره در سن هفتاد و هشت سالگی اتفاق افتاد.

ابویحیی البطریق (abu.yahya 'l.betriq)، فد ح ۱۸۴ هق، از مترجمین دربار منصور خلیفه‌ی عباسی. بعضی آثار بقراط و جالینوس و نیز کتاب الاربعه‌ی بطلمیوس را بعربی ترجمه کرد. یحیی ابن البطریق پسر او بود.

ابویعقوب سجزی (abu.ya'qube)؛ ← سجزی، ابویعقوب.

آبویل[1] (ābvil)، شهر (جم ۱۸٬۹۳۲)، ولایت سوم، ل فرانسه، بر رود سوم. صنایع بافندگی، خاصه کتان. در اینجا لوئی IX معاهده‌ای سودمند با هنری III (شاه انگلستان) بست (۱۲۵۹). کلیسای سَنْ وُلْفْرام (سبك گوتیك) در جج II آسیب دید.

آبه[2]**، ارنست** (ernst ābe)، ۱۸۴۰–۱۹۰۵، فیزیکدان آلمانی و از صاحبان صنایع، متخصص در علم نور. با ک. زایس کار میکرد و از ۱۸۷۵ ببعد شریك او بود، و پس از مرگ وی (۱۸۸۸) رئیس کارخانه‌ی زایس شد، و سازمان آنرا تجدید کرد (۱۸۹۶). اسبابی، بنام انکسارسنج آبه، برای اندازه‌گیری ضریب انکسار اختراع کرد. عدسیهای دوربین عکاسی و میکروسکوب را اصلاح کرد. شهرت جهانی آلات بصری زایس مدیون تحقیقات و تجربیات اوست.

ابهام (ebhām)، در علم بدیع؛ ← محتمل الضدین.

آبهای ساحلی[3]، منطقه‌ای از دریا در کنار ساحل که تحت حکومت کشوری است که بر ساحل حاکمیت دارد. در شرایط عادی عبور کشتیهای تمام ملل ازین منطقه مجاز است. در حقوق بین‌الملل جدید عرض مشخصی برای آبهای ساحلی مقرر نشده، الا اینکه هر مملکتی میتواند تا سه میل بحری (سه میل بحری ۳٫۴۵ میل زمینی است) از سواحل خود را آبهای ساحلی خود بشمارد. ادعای عرض بیش از ۱۲ تا ۱۵ میل معمولا مورد مخالفت شدید سایر ممالك قرار میگیرد.

بر طبق قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه‌ی نظارت دولت در دریاها، مصوب ۲۴ تیرماه ۱۳۱۳ هش، "قسمتی از دریا، که بفاصله‌ی شش میل بحری از سواحل ایران از حد پست‌ترین جزر و موازی با آن در طول سواحل ممتد میباشد آب ساحلی ایران محسوب است، و در این منطقه، قسمتهای واقعه در زیر کف دریا و سطح و بالای آن متعلق به مملکت ایران میباشد. بعلاوه از لحاظ اجرای بعضی قوانین و قراردادهای مربوط به امنیت و دفاع و منافع مملکت، و یا تأمین عبور و مرور بحری، منطقه‌ی دیگری که منطقه‌ی نظارت بحری نامیده میشود، و نسبت بآن دولت شاهنشاهی دارای حق نظارت است، تا مسافت دوازده میل بحری از حد پست‌ترین جزر و موازی با ساحل امتداد مییابد. (میل بحری مساوی با ۱٬۸۵۲ متر است)". طبق قانون اصلاح قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه‌ی نظارت ایران، مصوب ۲۲ فروردین ۱۳۳۸، حق حاکمیت ایران در خارج قلمرو خشکی ایران و آبهای داخلی شامل منطقه‌ای از دریاها متصل به سواحل ایران و موسوم به دریای ساحلی است، و این حق شامل فضای هوائی فوق دریای ساحلی و کف و زیر کف دریای ساحلی نیز میباشد، و "عرض دریای ساحلی ایران از خط مبدأ آبهای مزبور دوازده میل دریائی است".

ابهر (abhar)، شهر (جم ۹٬۶۳۴ سش ۱۳۳۵ هش)،

---

(۱)Abbeville (۲)Abbe (۳)territorial waters

مرکز بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، در ج رودخانه‌ی ابهر رود، ۸۶ کیلومتری غ قزوین و ۸۸ کیلومتری ش زنجان. سردسیر است. از ابنیه‌ی قدیمی آن مسجد جامع (۸۸۸ هق) و دو بقعه بنام زید الکبیر و پیر احمد میباشد.

ابهر یا **ابهررود** (abhar.rud)، بخش (جه ح ۷۵٬۰۰۰؟)، شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۹۲ (؟) آبادی؛ مرکزش شهر ابهر. طبق قتک (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان زنجان شد. رود معروف به ابهررود در این بخش جاری است، و بین ضیاءآباد و تاکستان قزوین به خررود میریزد. قسمت عمده‌ی آبادیهای بخش ابهر در طول ابهررود و قسمتی هم در دامنه و دره‌ی ارتفاعات شمالی و جنوبی واقعند. راه‌آهن و جاده‌ی شوسه‌ی تهران به زنجان در طول و تقریباً از وسط بخش میگذرد.

ابهررود، رود: ←ابهر، بخش.

ابهری، اثیرالدین: ←اثیرالدین ابهری.

ابهل (abhal)، (*Juniperus sabina*)، درختی از تیره‌ی مخروطیان. مخروطهای آن بشکل میوه‌های تقریباً کروی است، بنام حب الخضراء (habbo 'l.xazrā')، که جوشانده‌ی آن در تسکین سرفه بکار میرود.

ابی (abi)، لفظ عربی: ←اب.

آبی (ābi)، ده (جه ۶۹۸ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش خدابنده‌لو، شهرستان زنجان، استان یکم، ۱۲ کیلومتری ج قیدار. محصولش غلات و صنعت دستی گلیمبافی و جاجیمبافی است.

ابی، تئاتر[1] (teātre abi)، انگلـ ابی تیتر (abi tiətər)، تماشاخانه‌ای در دوبلن، ایرلند، که وابسته به انجمن ادبی ایرلند در اوایل قرن بیستم است. در ۱۹۰۴ افتتاح شد، و اشخاص معروفی چون لیدی ا. گرگوری، و و. ب. ییتس و ج. م. سینگ از نمایشنامه‌نویسان و کارگردانان آن بودند. محل آن در ۱۹۵۲ سوخت، و قرار است دگرباره ساخته شود.

ابی[2]**، کلیولند** (klivland abi)، ۱۸۳۸–۱۹۱۶، منجم و هواشناس امریکائی، که در کشمت به "پدر اداره‌ی هواشناسی" معروفست.

ابیا[3] (abiyyā) یا **ابیام**، فت ح ۹۱۱ قم، پادشاه (ح ۹۱۴– ح ۹۱۱ قم) یهودا؛ جانشین رحبعام. یربعام با وی جنگید. (دوم تواریخ ۱۳؛ اول پادشاهان ۱.۱۵–۸).

ابی ابن خلف (obayye 'bne xalaf): ← امیة ابن خلف.

ابی ابن کعب (ka'b)، ملقب به **سید القراء** (sayyedo 'l.qorrā') و مکنی به **ابوالمنذر** (abo'l.monzer) و **ابوالطفیل** (abo'l.tofayl)، فت ۲۱ هق، صحابی انصاری از قبیله‌ی خزرج. قبل از اسلام از علمای یهود بود و بعد از اسلام در شمار کاتبان پیغمبر درآمد، و در غزوات بدر و احد و خندق با پیغمبر همراه بود. در دوره‌ی عثمان ابن عفان از طرف خلیفه به جمع قرآن مأمور شد. تاریخ وفات او را در سالهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ و حتی ۳۰ هق نیز ضبط کرده‌اند.

ابیاثار[4] (abiāsār) [عبری، = پدر فراوانی]، رئیس کاهنان بنی‌اسرائیل، پسر اخیملک. از قتل عام دوآغ جان بسلامت برد (اول سموئیل ۹.۲۲–۲۳؛ دوم سموئیل ۲۹.۷.۱۵؛ اول پادشاهان ۷.۱؛ ۲۷.۲؛ مرقس ۲۶.۲).

آبیاری[5]، جمع‌آوری آب و توزیع مصنوعی آن بر سطح زمین بمنظور کشت و زرع. اکثر در مناطقی اجرا میشود که میزان بارندگی سالیانه چندان زیاد نیست (معمولاً کمتر از ۵۰ سانتیمتر در سال). در نواحی پرباران نیز برای تأمین شرب نباتاتی که بآب زیاد احتیاج دارند (مثلاً برنج) متداول است. آبیاری از زمانهای بسیار قدیم معمول بوده، و طرق آن متفاوت است. در نواحی مجاور رودخانه‌هائی که آب آنها بر زمینهای مجاور سوار میشود (مانند نیل)، آبیاری ساده و عبارت از تهیه‌ی کانالها و آب‌بندهائی است که جریان آب و سرازیر شدن آن را بر روی اراضی تحت نظم در می‌آورد. در بعضی نواحی دیگر، کشیدن آب از چاه با دست هنوز متداول است. ولی طریق رایجتر اینست که در بستر رودخانه سد یا بندی می‌بندند، و دریاچه‌ای مصنوعی ایجاد میکنند، و با کشیدن کانالهائی از این دریاچه، که زیاد و کم کردن آب آنها تحت اختیار است، آب را به اراضی زراعتی میرسانند. این طریقه در کشمت و هند بسیار رایج است. توزیع آب در اراضی زراعتی یا باین صورت است که زمین را بکلی زیر آب قرار میدهند، یا آنکه آب را در نهرهائی که بر پشته‌های کنار آنها کشت شده جاری میسازند، و یا بوسیله‌ی لوله‌هائی آب را بقطراتی چون قطرات باران درآورده بر زراعت میپاشند، و نظایر اینها.

همیشه مقدار آبی که در آبیاری بکار میرود بیش از معادل آن از آب باران قابل استفاده است، زیرا آب آبیاری را میتوان برای وقت حاجت ذخیره کرد، در صورتی که آب باران در عمق زمین فرو میرود، و اثر آن در پرورش گیاه نابود میشود. و از جهت تبخیر نیز، مقدار آب بخارشده در آبیاری بسیار کم است؛ در بعضی نواحی (مثلاً ایران) با گذراندن آب از کانالهای زیرزمینی (قنوات) تقریباً از بخار شدن آن جلوگیری میکنند. آبیاری با آنکه پرخرج است مزایای فراوان دارد: گردآوردن آب در مخزن برای استفاده از آن در هنگام نیازمندی؛ توزیع رسوبات بمنظور حاصلخیز کردن زمین (بدین طریق میتوان نباتاتی مفیدتر از آنچه با آب باران قابل رویش است بدست آورد)؛ و نیز گاهی بوسیله‌ی آبیاری میتوان چند محصول از زمین برداشت. از بسیاری از سدهائی که برای آبیاری ساخته میشود نیروی برقابی فراوان بدست می‌آید، که در بهبود زندگی مردم تأثیر فراوان دارد. در اکثر نقاط آبیاری‌شده‌ی سطح زمین تکاثف جمعیت زیاد است.

آبیاری، بنگاه مستقل: ←بنگاه مستقل آبیاری.

ابیانه (abyāne)، ده (جه ۱٬۶۰۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان برزرود، شهرستان نطنز، استان دوم، ۳۸ کیلومتری لـغ نطنز. غلات، حبوبات، میوه.

آبی بیگلو (ābi beyglu)، ده (جه ۱٬۶۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۲ کیلومتری ش اردبیل. غلات، حبوبات، مختصری فراورده‌های حیوانی.

آبی پروس[6] (ābie prus)، فنسـ بلو دو پروس[7] (blë dë prüs)، ماده‌ی رنگی، دارای رنگ آبی تند، که از نظر شیمیائی فِرّوسیانوژ فِریک پوتاسیوم، یعنی $KFe\,[Fe(CN)_6]$، است. در لباسشوئی و رنگرزی و نیز برای ساختن مرکب و رنگهای نقاشی بکار میرود.

ابیجان[8] (abijān)، شهر (جه تخمینی ۱۲۷٬۰۰۰)، پایتخت جمهوری ساحل عاج، جامعه‌ی فرانسه، در قسمت جش جمهوری.

ابیجایل[9] (abijāyel) [عبری، = پدر شادی]. ۱– زن نابال، که بعد از مرگ او به حباله‌ی داود درآمد (اول سموئیل ۲۵؛ دوم سموئیل ۳.۳؛ اول تواریخ ۱.۳). ۲– خواهر داود و مادر عماسا (دوم سموئیل ۲۵.۱۷؛ اول تواریخ ۱۷،۱۶.۲).

ابی‌دلف عجلی (abi.dolafe ejli) یا **ابودلف عجلی** (abu–)، شهرت **قاسم ابن عیسی ابن ادریس ابن معقل عجلی** (ma'qale)، فت ۲۲۶ هق، از امرا و دلاوران مشهور عرب، و امیر کرج (که بنام او منسوب است). وی از سرداران لشکر امین خلیفه‌ی عباسی در جنگ او با لشکر برادرش مأمون بود، و در ۱۹۵ هق، بعد از شکست عیسی ابن ماهان سردار امین، وی از مداخله در اختلاف بین دو برادر خود را کنار کشیده در کرج سکونت جست. در سال ۲۱۴، چون مأمون به ری آمد او را بخواند و بنواخت. وی در عهد معتصم بوسیله‌ی افشین که با او خصومت داشت گرفتار و محکوم بمرگ شد، لیکن در آخرین لحظه بوسیله‌ی احمد ابن ابی دؤاد نجات یافت. ابی دلف عجلی به شجاعت و ادب شهرت تمام داشت. کتابی بنام سیاسة الملوك و کتابی دیگر بنام البزاة و الصید تألیف کرد. وفاتش در بغداد اتفاق افتاد.

آبیدن[10] (ābidan) [مصدر ساخته شده از آب+ی (ملایمت و خوشاهنگی)+دن (پسوند مصدری)]، اصطلاح شیمی، بمعنی ترکیب کردن با آب. اسم مفعول آن، آبیده، مطابق لفظ فرانسوی ئیدراته (idrāte) (بفارسی، گاهی، هیدراته) است.

آبیدوس[11] (ābidos)، یـ **آبودوس** (ābu–)، شهر قدیم مصر علیا، بر ساحل غربی نیل، نزدیك دهکده‌ی فعلی العربات المدفونة (al.'arabāto 'l.madfuna). بجهت معبد اوزیریس (ستی I آنرا برپا کرد) و معبدی از رامسس II معروف است. **لوحه‌ی آبیدوس**، که مأخذ بسیاری از اطلاعات فعلی در گاهشماری مصر قدیم است، در اولی است.

آبیدوس[11]، یـ **آبودوس**، شهر قدیم یونانی آسیای صغیر، بر هلسپونت (داردانل). قشون خشیارشا در هجوم (۴۸۰ قم) به یونان از آنجا گذشت. نزدیك آنجا بحریه‌ی آتن اسپارت را شکست داد (۴۱۱ قم).

آبیده[12] (ābide)، فنسـ ئیدراته (idrāte)، اصطلاح

---

(۱)Abbey Theatre (۲)Abbe (۳)Abijah (۴)Abiathar (۵)irrigation (۶)Prussian blue (۷)bleu de Prusse (فنـ)
(۸)Abidjan (۹)Abigail (۱۰)to hydrate (۱۱)Abydos (۱۲)hydrated; hydraté (فنـ)

شیمی، بمعنی ترکیب شده با آب: ← آبیدن.

ابیرام[1] (abirām) [عبری، =پدر بلندی، مشهور]، یکی از کسانی که همراه با قورح بر موسی خروج کردند.

آبیز (ābiz)، ده (جه ۱٬۵۱۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان زیرکوه، بخش قاینات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، ۱۰۳ کیلومتری لتی قاین. غلات، زعفران، مختصری کرباسبافی و قالیچه‌بافی.

آبیسینیا، کشور افریقائی: ← حبشه.

ابیشج[2] (abišaj) [عبری، =پدر خطا] یا **ابیشگ**، کنیزک زیبائی که خدمت داود میکرد. پس از شاه شدن سلیمان، پسر دیگر داود، نامش ادونیا، ازو خواست که ابیشج را بزنی به وی دهد، و سلیمان که این را مقدمه‌ی ادعای سلطنت میدید برادر را کشت (اول پادشاهان ۱: ۲).

ابیشگ: ← ابیشج.

ابیقور یا **ابیقورس**، فیلسوف یونانی: ← اپیکوروس.

آبیک (ābyek)، ده (جه با ایستگاه آبیک ۵۸۱ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان تهران، ۵۴ کیلومتری ش قزوین سر راه شوسه‌ی تهران به قزوین. معدن زغال سنگ آن معروفست.

ابی‌لهب، سوره‌ی (abi.lahab): ← تبت، سوره‌ی.

ابیلین[3] (abilin)، شهر (جه ۴۵٬۵۷۰)، غ قسمت مرکزی ایالت تکزاس، کشمت؛ مرکز توزیع محصولات فلاحتی و دامپروری اطراف.

ابیملك[4] (abimelek) [عبری، =پدر من شاه است]. **۱-** پسر جدعون. همه‌ی برادران خود (۷۰ تن) جز یوتام را کشت و شاه شد (داوران ۱.۹-۵۷؛ دوم سموئیل ۲۱.۱۱). **۲-** ← اخیملك.

ابیناداب[5] (abinādāb) [عبری، =پدر نجابت]. **۱-** پسر شاه شاؤول که در جنگ جلبوع کشته شد (اول سموئیل ۲.۳۱؛ اول تواریخ ۲.۱۰). **۲-** یکی از لاویان که ۲۰ سال تابوت عهد نزد او بود (اول سموئیل ۲،۱.۷؛ دوم سموئیل ۴،۳.۶؛ اول تواریخ ۷.۱۳).

ابیورد (abivard) یا **باورد** (bāvard)، شهر قدیم و ناحیه‌ای در دامنه‌های شمالی کوههای خراسان، که زمانی متعلق به ایران بود، و اکنون جزء ترکمنستان شوروی است. ناحیه‌ی مشتمل بر نسا و ابیورد وغیره از قدیم‌الایام، بسبب اینکه اولین خط دفاعی خراسان بود، اهمیت داشت، و پس از دوره‌ی نادر شاه، در تعیین خط مرزی ایران و روسیه در ۱۸۸۵ جزء ترکمنستان روس گردید. ویرانه‌های شهر ابیورد قدیم (کهنه ابیورد) اینك به فاصله‌ی ۸ کیلومتری ایستگاه قهقهه برراه آهن ماوراء خزر واقعست. بعضی آثار قدیمی ابیورد ظاهراً از دوره‌ی اشکانیان و برخی از ادوار ماقبل تاریخ است.

ابیهو[6] (abihu) [عبری، =او پدرش است]، پسر هارون که بسبب نهادن آتش بیگانه در قربانگاه به آتش بسوخت (خروج ۲۳.۶؛ ۹،۱.۲۴؛ ۱.۲۸؛ لاویان ۱.۱۰؛ اعداد ۴،۲.۳؛ ۶۱،۶۰.۲۶؛ اول تواریخ ۳.۶؛ ۲۱،۱.۲۴).

آپاتیت[7] (āpātit؛ فنه)، فوسفات کلسیوم معدنی که محتوی فلوئور یا کلور یا هر دو است. خالص آن بیرنگ است. نمونه‌های ناخالص و رنگین آن گاهی تیز و برنده و مانند سنگهای قیمتی است. در تهیه‌ی کودهای فوسفوردار بکار میرود.

آپادانا یا **اپدانه**: ← تخت جمشید.

آپارتهید[8] (āpārtheyd) [آفریکانس، = جدائی] سیاست تبعیض و جدائی نژادی در ← اتحادیه‌ی افریقای جنوبی که حزب ملی پشتیبان آن بوده و د. ف. مالان و ی. گ. ستریایدوم و ه. ف. فروورد که از جانب آن حزب به نخست‌وزیری رسیده‌اند آنرا بموقع اجرا گذاشته‌اند.

آپالاش[9]، **کوههای** (āpālāš)، انگل (کوههای) اپلیچن (apəleycən)، سلسله‌ی کوههای ش امریکای شمالی که از ایالت کبك در کانادا تا ل ایالت آلاباما در کشمت ممتد است. کوههای کتسکیل و آلگانی جزء آنست. بلندترین قله‌اش، بنام کوه میچل (بلندی ۲٬۰۳۷ متر)، در ایالت کارولینای شمالی واقعست. دارای معادن سرشار زغال‌سنگ، آهن، و نفت میباشد.

آپامیا[10]، شهر قدیم سوریه: ← افامیه.

اپامینونداس[11] (epāmeynondās)، فت ۳۶۲ قم، سردار یونانی تِب که اسپارتی‌ها را در لئوکترا شکست داد (۳۷۱ قم). در مانتی‌نیا پیروز (۳۶۲ قم) و کشته شد.

آپاندیس[12] (āpāndis؛ از فنه) یا **ضمیمه‌ی دودی** (dudi)، لوله‌ی باریك روده‌ای شکل بن‌بست بطول ۸-۱۰، سم واقع در پایین و راست شکم، که بانتهای اعور مربوط است. برای تصویر ← روده. نیز ← آپاندیسیت.

آپاندیسیت[13] (āpāndisit؛ از فنه)، التهاب و چرکین شدن آپاندیس، که سبب درد و بروز حال عفونی و مستلزم عمل و برداشتن آپاندیس است. مسهل درین موقع خطرناک و غالباً سبب گسیخته شدن آپاندیس و انتشار عفونت در صفاق میشود.

آپتن[14]، **جوزف میسن** (jōzəf meysən āptən)، ۱۹۰۰-، باستانشناس امریکائی. در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد. در ۱۹۲۹-۴۶ از کارمندان ارشد قسمت شرق نزدیك موزه‌ی هنری متروپلیتن نیویورک بود، و در ایران حفریات دامنه‌داری بعمل آورد. در ۱۹۳۱-۳۲ در عملیات حفاری تیسفون، در عراق، که موزه‌ی متروپلیتن و اداره‌ی هنرهای اسلامی موزه‌ی دولتی آلمان مشترکاً بر آن نظارت داشتند شرکت داشت. در ۱۹۳۲-۴۰ مدیر هیئت اعزامی موزه‌ی متروپلیتن در ایران بود. این هیئت در قصر ابونصر (۱۹۳۲-۳۴)، نزدیك شیراز، و در نیشابور (۱۹۳۴-۴۰) عملیات حفاری انجام داد، و سپس بسبب جنگ II عملیات آن متوقف شد. در ۱۹۴۴ بار دیگر بخدمت موزه و در ۱۹۴۶ بخدمت وزارت امور خارجه‌ی کشمت درآمد. در ۱۹۴۷ رئیس قسمت خاورمیانه و در ۱۹۴۸ رئیس قسمت ایران و ترکیه و یونان شد، و تا ۱۹۵۵ که بازنشسته گردید در همین سمت باقی بود.

اپدانه یا **آپادانا**: ← تخت جمشید.

اپرا[15] یا **اوپرا** (هر دو opera) [بعنوان اسم خاص]، نام ساختمان بزرگ اپرای پاریس، کنار میدان اپرا، بر ساحل راست رود سن. نقشه‌ی آنرا ژ. ل. ش. گارنیه طرح کرد، و در ۱۸۶۳-۷۵ ساخته شد. پلکان با شکوه و مجلل آن معروف است.

اپرا، درامی (← درام) که به موسیقی در آورده شده باشد. اگرچه در تئاتر غنائی یونان باستان چیزی شبیه اپرا وجود داشت، آنچه ما امروز بنام اپرا میشناسیم در ایتالیای عصر **باروک** پدید آمد. نخستین اپرائی که نشانی از آن در دست است اپرای **دافنه**، ساخته‌ی (۱۵۹۷) ی. پری، است، اما موسیقی آن در دست نیست. نخستین استاد حقیقی اپرا مونتوردی است. در اوایل داستان اپراها از اساطیر یونان گرفته میشد؛ بعدها هزل و کمدی مرسوم شد.

اولین اپراخانه‌ی عمومی جهان در ۱۶۳۷ در شهر ونیز افتتاح شد. بتدریج استفاده از داستانهای باستانی برای پرداختن اپرا محدود شد، و بازار اپراهای فکاهی و هزل‌آمیز رونق گرفت؛ نماینده‌ی این مکتب آ. سترادلا بود. در فرانسه اپرا رسماً بسال ۱۶۶۹ بوجود آمد. در انگلستان نیز پس از سال ۱۶۸۵ اپراهائی نوشته شد، اما پس از مرگ هنری پرسل، اپرا در انگلستان یکسره تحت نفوذ اپرای ایتالیا قرار گرفت. در آلمان، اپراهای ایتالیائی را بعنوان نمایشهای درباری وارد کشور میکردند. نمایشهای اخلاقی و مذهبی آلمان، که متضمن رقص و آواز بود، در اپرای آلمان، که بعداً بوجود آمد، تأثیر داشت. بسال ۱۶۷۸، در هامبورگ دومین اپراخانه‌ی اروپا ساخته شد.

در قرن ۱۸م مکتب ناپل در همه جا رواج یافت؛ تنها فرانسه از سلطه‌ی این مکتب مصون ماند. در اواخر قرن ۱۷م. اپرا از قطعه‌های فکاهی نامربوط و "حقه‌های" مکانیکی مبالغه آمیز آکنده بود. باین جهت، کسانی مانند پ. متاستازیو بتصفیه‌ی آن کمر بستند؛ و سرانجام اپرای سه پرده‌ای، با انسجام دراماتیك، بوجود آمد، که اپرا سریا (seriā) نامیده میشد، و موضوع آن متخذ از افسانه‌ها و تاریخ یونان و روم قدیم بود (آ. سکارلاتی نماینده‌ی این تحول است). هنر خواندن به اوج رسید، و برخلاف گذشته، خوانندگان فرمانروای صحنه شدند. از اپراهای این دوره معدودی بیش بجا نمانده است. بزرگترین اپراهای اوایل قرن ۱۸م از آن هندل است.

در اواخر قرن ۱۸م اپراهای فکاهی اهمیت فراوان یافت. در ایتالیا، اپرای فکاهی اپرا بوفا نام داشت، که گفتگو در آن نبود، و حال آنکه در فرانسه، گفتگو جزء اصلی اپرا کُمیك بود. بهمین سبب در قرن نوزدهم هر اپرائی که گفتگو در آن بود اپرا کمیك نامیده میشد. ژ. ژ. روسو، ک. و. فون گلوک، و آ. ا. گرتری از پردازندگان مهم این نوع اپرا بودند. در آلمان اپرای فکاهی را

---

(۱)Abiram (۲)Abishag (۳)Abilene (۴)Abimelech (۵)Abinadab (۶)Abihu (۷)apatite (۸)apartheid (۹) Appalachian (۱۰)Apamea (۱۱)Epaminondas (۱۲)appendix (۱۳)appendicitis (۱۴)Upton (۱۵) Opéra

زینگشپیل (zingšpil) مینامیدند، و آن از اپرا کمیك متأثر بود، و آوازهای زیبای عامه‌پسندی در آن میگنجانیدند. در ۱۷۷۸ در وین اپراخانه‌ی ملی افتتاح شد، و موتسارت با ارائه‌ی اپراهای خود تحولی عظیم در اپرای آلمان پدید آورد، و بآن نیروئی تازه بخشید، و خاصه اپرای او بنام فلوت جادو مبدأ اپرای رمانتیك آلمان شد؛ و بتهوون اپرای فیدلیو را بر اساس آن پرداخت. با ظهور واگنر اپرای رمانتیك آلمان باوج خود رسید، و نخستین بار اپرای آلمان بر جهان اپرا حاکم شد.

در فرانسه‌ی بعد از انقلاب، اپراهای مجلل و پر هیجان رواج یافت. در قرن ۱۹م پاریس مرکز فعالیتهای اپرائی شد، و نوعی اپرا، بنام اپرای بزرگ، پدید آمد که آثار مایربر از نمونه‌های برجسته‌ی آنست. داستانهای تاریخی، عوامل مذهبی، و شهوات و عواطف تند آدمی موضوع اینگونه اپراها بود؛ و مقبولیت عظیم آنها نتیجه‌ی همکاری و همبستگی مدیران اپراخانه‌ها، گفتگونویسان، آهنگسازان، و صحنه‌پردازان، و آگاهی دقیق آنان از ذوق و ظرفیت مردم بود. برخی از شاهکارهای برلیوز از نوع اپرای بزرگ بشمار میرود.

در اواسط قرن نوزدهم، بر اساس اپرا کمیك، سبکی جدی و غنائی پدید آمد که گونو و بیزه از مشاهیر آنند، و آنان بترتیب اپراهای مشهور فاوست و کارمن را پرداختند. در ایتالیای اواخر قرن ۱۹م، وردی یکه‌تاز میدان بود. اپرای روس، که در قرن ۱۹م پدید آمد، کسانی پرورش داد چون چایکوفسکی، که هنر رمانتیك او رنگ ملی ندارد، و بورودین، موسورگسکی، و ریمسکی‌کورساکف، که هنرشان ملی است؛ و پروکوفیف و شاستاکوویچ که پردازندگان بعد از انقلاب‌اند.

از پردازندگان مهم پس از جج I، یکی پ. هیندمیت است، که بیشتر اپراهای مورد پسند عوام و گاهی هجوآمیز میپرداخت؛ و دیگری ا. ف. ستراوینسکی است، که سرآمد نئوکلاسیکها بشمار میرود. اپرای امریکا تا اوایل قرن بیستم تقلیدی از اپراهای اروپا بود، تا اینکه ج. گرشوین و دیگران اپراهائی که صرفاً جنبه‌ی امریکائی داشت بوجود آوردند.

آپرا[۱]: ← آیا د لا توره.

آپرا هاربر[۲] (āprā hārbər) یا **پورت آپرا** (port)، بندرگاه، غ گوام؛ پایگاه دریائی کشمتا.

اپرت یا اوپرت (هر دو operet)، نوعی نمایش که داستانش سطحی و احساساتی (اغلب بصورت هجو) و مرکب از مکالمه و آوازهای سبك و دل‌انگیز است. منشأ آن اپرا کمیك میباشد. مصنفان عمده‌ی اپرت عبارتند از ژ. اوفنباک، ی. شتراوس کهتر، و. ش. گیلبرت، آ. س. سالیون، و. هربرت، و ز. رومبرگ.

اپرنه[۳] (eperne)، شهر (جه ۲۱٬۲۲۲)، ولایت مارن، لش فرانسه، در ناحیه‌ی شامپانی، بر رود مارن. از مراکز صنعت شامپانی است.

آپریس[۴] (āpries)، چهارمین پادشاه (ح ۵۸۸– ح ۵۶۹ قم) سلسله‌ی ۲۶م مصر قدیم؛ پسر و جانشین پسامتیك II. در صدد بازگرفتن سوریه و فلسطین از بخت‌النصر برآمد ولی توفیق نیافت. سرانجام احمس II او را مغلوب و مقتول کرد. در تورات حفرع (hofraʿ) نامیده شده است (ارمیا ۴۴.۳۰).

آپسالا، شهر سوئد: ← اوپسالا.

اپستاین[۵]، **جیکب** (jeykəb epstāyn)، ۱۸۸۰–، پیکرتراش. از پدر و مادری روسی و لهستانی در نیویورک زاده شد، و در پاریس شاگرد رودن بود. بیشتر در انگلیس بکار پرداخته است. وی در هنر بر ضد آنچه مزین است و صرفاً "قشنگ" بشمار میرود طغیان کرده و شکلهای اثربخشی پدید آورده است. پیکرهائی عظیم ساخته که با سنتهای معمول سازگار نیست، و گفتگوهای بسیار برانگیخته است: از آن جمله است ۱۸ پیکر بزرگی که برای ساختمان جامعه‌ی پزشکان انگلیس ساخت (۱۹۰۷)، و بنای یادبود اوسکار وایلد که در پاریس بر پا کرد (۱۹۰۹). برخی از بهترین کارهای او صورتهائی است که از مفرغ ساخته است.

اپسم اند یوئل[۶] (epsəm and yuəl) [= اپسم وَ یوئل]، شهر (جه ۶۸٬۰۴۹)، ولایت ساری، انگلستان. مسابقات معروف اسب دوانی داربی در اینجا انجام میگیرد.

آپشرون، شبه جزیره: ← آبشوران.

آپلاند[۷] (āplānd)، ایالت تاریخی سوئد مرکزی؛ شهر عمده‌اش اوپسالا.

اپلبی[۸] (apolbi)، شهر، انگلستان: ← وستمرلند.

اپلتن[۹] (apəltən)، شهر (جه ۳۴٬۰۱۰)، ش ایالت ویسکانسین، کشمتا، بر رود فاکس. کاغذ، پشم، و محصولات چوبی.

اپلتن[۱۰]، سر **ادوارد ویکتور** (sər edwārd* viktor apəltən)، ۱۸۹۲–، فیزیکدان انگلیسی. بجهت تحقیقاتش در یونوسفر، که منجر به تکمیل رادار شد، جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۷ را برد.

اپلچی[۱۱]، **خلیج** (apəlaci)، شاخه‌ی خلیج مکزیك، لغ فلوریدا، ج تلهسی.

آپلدورن[۱۲] (āpeldorn)، شهر (جه ۷۲٬۶۶۶)، ایالت گلدرلاند، ش قسمت مرکزی هلند. از صنایعش مواد داروئی و دستگاههای سردساز و کاغذ است. قصر سلطنتی تابستانی هِتْ‌لو نزدیك آنست.

آپلس[۱۳] (āpelles)، قرن چهارم قم، نقاش یونانی دربار فیلیپ و پسرش اسکندر مقدونی. اگرچه فقط توصیف کارهایش در دست است، معروفترین نقاشان قدیم میباشد.

آپنتسل[۱۴] (āpentsel)، ایالت، ش سویس، منقسم بدو نیم ایالت (= نیم کانتون) **آپنتسل آوسر رودن** (āser roden) (۲۴۳ کمم؛ جه ۴۸٬۰۲۶) و **آپنتسل اینر رودن** (iner) (۱۷۳ کمم؛ جه ۱۳٬۴۴۸)، مرکز اولی شهر هریزاو و مردمش پروتستان و کرسی دومی شهر آپنتسل و مردمش کاتولیك‌اند. ایالت آپنتسل تماماً محاط در ایالت سن‌گال است، و دارای صنایع موسلین و ابریشم و برودری‌دوزی میباشد. آپنتسل مدتی تحت اداره‌ی راهبان سن‌گال بود؛ در اوایل قرن ۱۵م استقلال یافت؛ در ۱۵۱۳ در کنفدراسیون سویس پذیرفته شد؛ در ۱۵۹۷ بدو نیم ایالت تقسیم گردید.

آپنن[۱۵]، **کوههای** (āpenan)، ایتالیائی **آپنینو** (āppenino)، سلسله جبالی که در طول شبه جزیره‌ی ایتالیا ممتد است، و کوههای سیسیل دنباله‌ی آن میباشد. بلندترین قله‌ی آن (۲٬۹۱۴ متر) در ناحیه‌ی آبروتسی إ مولیزه واقعست. چراگاههای وسیع و جنگلها (شاه بلوط، بلوط، کاج، غان) دارد. اغلب رودهای ایتالیا از آن سرچشمه میگیرند.

آپنهایم[۱۶]، **ادالف لیو** (adālf liŏ āpənhāym)، ۱۹۰۴–، مستشرق و آشورشناس اتریشی، تبعه‌ی امریکا؛ مت وین. از ۱۹۵۵ استاد آشورشناسی مؤسسه‌ی شرقی دانشگاه شیکاگو است. رئیس ناشرین فرهنگ آسوری شیکاگو میباشد.

آپنهایمر[۱۷]، **جی. رابرت** (jey rābərt āpənhāymər)، ۱۹۰۴–، فیزیکدان امریکائی؛ مت نیویورک. مدیر اجرای طرح تحقیقات انرژی اتمی در لوس آلاموس بود (۱۹۴۲–۴۵)، و درین سمت خدمات مهمی برای عملی ساختن استفاده‌ی نظامی از انرژی اتمی کرد. در ۱۹۴۷ بمدیریت مؤسسه‌ی مطالعات عالیه انتخاب شد. پس از بمباران اتمی ژاپن، از طرفداران جدی نظارت بین‌المللی در استفاده از نیروی اتمی گردید. وی سمت ریاست کمیته‌ی مشاورین کمیسیون انرژی اتمی امریکا را یافت، ولی در دسامبر ۱۹۵۳، بعلت مخالفت وی با تهیه‌ی بمب ئیدروژنی، کمیسیون انرژی اتمی او را برای امنیت کشور خطرناک تشخیص داد و از آن سمت برکنار کرد، و اگرچه هیئت مخصوصی که مأمور رسیدگی بوضع وی شد او را "وفادار" تشخیص داد، با انتصاب مجددش بسمت سابق مخالفت شد. آپنهایمر تقاضای استیناف کرد، و کمیسیون انرژی اتمی انفصالش را ابرام نمود (۱۹۵۴). در همان سال باتفاق آراء مجدداً بمدیریت مؤسسه‌ی مطالعات عالیه انتخاب گردید.

آپو[۱۸]، **کوه** (āpo)، آتشفشان زنده ببلندی ۲٬۹۵۰ متر، ج میندانائو؛ بلندترین قله‌ی فیلیپین.

آپوکالیپس (āpokālips): ← مکاشفه.

آپوکریف[۱۹] (āpokrif)، عربی ابوکریفا (abok–) [از یذ. = پوشیده، پنهان]، نام ملحقات کتابهای عهدقدیم و جدید، که آنها را خارج از کتب آسمانی دانسته‌اند. آپوکریف عهد قدیم مشتمل است بر: اسدراس اول و دوم؛ طوبیت؛ یهودیت؛ کتاب استر (۱۰.۴–۱۶)؛ حکمت سلیمان؛ حکمت یسوع بن سیراخ؛ کتاب دانیال نبی (۳.۲۴–۹۰؛ ۱۳؛ ۱۴. نیز ← دانیال، رفقای؛ شوشنا؛ بعل و اژدها)؛ دعای منسی؛ مکابیان اول و دوم. کاتولیکها همه‌ی اینها را، بجز دعای منسی و اسدراس اول و دوم، قانونی میدانند. پروتستانها آپوکریف را برسمیت نمیشناسند. نیز ← عهدین غیر قانونی.

---

(۱)APRA (۲)Apra Harbor (۳)Épernay (۴)Apries (۵)Epstein (۶)Epsom and Ewell (۷)Uppland (۸)Appleby (۹)Appleton (۱۰)Appleton (۱۱)Apalachee Bay (۱۲)Apeldoorn (۱۳)Apelles (۱۴)Appenzell (۱۵)Apennines (۱۶)Oppenheim (۱۷)Oppenheimer (۱۸)Apo (۱۹)Apocrypha

آپولودوروس[1] (āpollodoros)، شاعر، نحوی، و اساطیرشناس یونانی که در قرن دوم قم میزیسته، و کتاب کتابخانه‌ی اساطیر را نوشته است.

آپولودوروس[1]، نق ۴۱۵ قم، نقاش یونانی که نخستین بار در نقاشی سایه‌روشن بکار برد، و برجسته‌کاری را پایه گذاشت. وی به سایه‌ساز معروف بود.

آپولودوروس دمشقی (āpollodoruse)، ۶۰-۱۲۵ بم، معمار مشهور رومی که فوروم ترایانوس رم را ساخته است.

آپولون[2] (āpollon)، ملقب به **فویبوس** (foybos) [ید. = درخشان]، در دین یونان، از خدایان اولمپی؛ پسر زئوس و لتو و برادر دوقلوی آرتمیس. در دلوس متولد شد. جنبه‌های مختلف برای او قائل بودند: خدای مجازات (بایں عنوان با تیر و کمانی که هدیه‌ی هفایستوس بود مجسم میشود)؛ خدای کومك و درمان و دور کردن بلاها (آسکلپیوس پسرش بود)؛ خدای خبر دادن از مغیبات (این نیرو را در معابد مختلف خاصه در دلفی اعمال میکرد)؛ خدای موسیقی و شعر (موزها در خدمتش بودند، و بقولی چنگ را اختراع کرد، و اورفئوس پسرش بود)؛ خدای حامی احشام و اغنام؛ خدای نور و خورشید (منطبق با هلیوس)؛ و غیره. از معروفترین مجسمه‌های او آپولون بلودره است.

آپولون بلودره (āpollone belvedere)، مجسمه‌ی مرمرین آپولون در تالار بلودره، واتیکان. تقلیدی است که رومیان باستان از مجسمه‌ی مفرغی آپولون که در یونان ساخته شده بود کرده‌اند. دربن مجسمه، آپولون بصورت جوانی نیرومند و عریان نموده شده است. این مجسمه را **آپولون پوتونی** (putoni) نیز خوانده‌اند، زیرا معتقدند که آپولون را در هنگام پیروزی او بر افعی موسوم به پوتون نمایش میدهد.

آپولونیوس (āpollonios) یا **آپولونیوس پرگائی** (e-pergā'i)، در مآخذ اسلامی **ابلونیوس نجار** (← ابلونیوس)، ۲۶۲؟ قم-؟، از معروفترین ریاضیون یونانی حوزه‌ی اسکندریه؛ منسوب بشهر پرگا از بلاد قدیم ناحیه‌ی پامفولیا در آسیای صغیر. مشهورترین اثر وی کتابی است در قطوع مخروطی که ظاهراً در هشت مقاله بوده ولی مقاله‌ی هشتم آن تاکنون بدست نیامده است. این کتاب مشتمل بر تحقیقات پیشینیان و تحقیقات عمده‌ی آپولونیوس است، وجمعی از ریاضیون دوره‌ی اسلامی آنرا بعربی ترجمه و شرح و تلخیص کرده‌اند؛ از آن جمله‌اند هلال ابن هلال حمصی، ثابت ابن قره، ابوالفتح اصفهانی، ابوالحسین عبدالملك ابن محمد شیرازی و خواجه نصیرالدین طوسی.

آپولونیوس ترالسی: ← فارنزه، گراز.

آپولیا[3] (āpuliā)، ایتالیائی **پولیا** (puliā)، ناحیه (۱۹٬۳۴۵ کمم؛ جم ۳٬۶۴۲٬۵۷۶)، ج ایتالیا، بین دریای آدریاتیك و خلیج تارانت؛ مرکزش باری، و سایر شهرهای عمده‌اش برینیدیزی، فودجا، تارانت، لتچه. با وجود کم آبی، مو، زیتون، بادام، و غله در آن بعمل میآید. پرورش گوسفند و بز معمولست. در قدیم فقط قسمت شمالی آن آپولیا نام داشت. نورمانها آنرا از تصرف دولت بیزانس خارج کردند (قرون ۱۱-۱۲م)، و بصورت دوک‌نشین نیرومندی درآوردند؛ بعداً جزئی از مملکت ناپل شد.

آپولینر[4]، **گیوم** (giyyom āpoliner)، ۱۸۸۰-۱۹۱۸، شاعر فرانسوی؛ مت رم. مادرش لهستانی و خودش بنا بر مشهور فرزند نامشروع یك کاردینال بود. منظومه‌هایش، از قبیل الکل (۱۹۱۳) و کالیگرام (۱۹۱۸)، لطیف و عالی است، و درام معروفش، پستانهای تیرزیاس (۱۹۱۸)، بسبك سوررئالیسم و در پیشرفت این سبك فوق‌العاده مؤثر بود. وی در بسط کوبیسم و فوتوریسم مؤثر بود، و آثارش در نویسندگان فرانسه که بعد از او آمدند تأثیر فراوان داشت.

آپولیوس[5]، **لوکیوس** (lukius āpuleyus)، نویسنده و فیلسوف رومی قرن دوم بم. اثر عمده‌اش، الاغ طلائی، در نویسندگان بعد سخت تأثیر داشت.

اپومتکس کورتهاوس[6] (apomatoks korthās)، دهکده‌ای در قسمت مرکزی ایالت ویرجینیا، کشمت، نزدیك سرچشمه‌ی رود اپومتکس. در این محل ر. ا. لی تسلیم ی. س. گرانت شد (آوریل ۱۸۶۵)، و جنگ داخلی امریکا پایان یافت.

اپه[7]، **آبه دو ل/** (ābe de: lepe)، شهرت **شارل میشل** (šārl mišel)، ۱۷۱۲-۸۹، روحانی بشردوست فرانسوی. در پاریس با دو خواهر کر لال آشنا شد، و همت بتعلیم آنان گماشت، و بدین طریق زبانی علامتی برای تفهیم و تفهم کرهای لال بعمل آورد. سپس تصمیم گرفت که باقی عمر خود را وقف بسط و تکمیل این امر نماید، و بدین منظور بخرج خود مدرسه‌ای برای کرهای لال دایر کرد. دو سال پس از مرگ او این مدرسه، بنام مؤسسه‌ی ملی کرهای لال در پاریس، جزء مؤسسات عام‌المنفعه درآمد.

آپیانوس[8] (āppiānus)، مورخ رومی قرن دوم بم. تاریخ فتوحات روم را بیونانی نوشته و قسمتی از آن در دست است.

آپیا ویا (āppiā viā)، از معروفترین ← جاده‌های رومی، ساخت ح ۳۱۲ قم. شاهراه یونان و ایالات آسیائی بود.

اپیداوروس[9] (epidāros)، شهر و دریابندر قدیم یونان، لش پلوپونز، برساحل شرقی آرگولیس. بیماران بسیار برای شفا بمعبد آسکلپیوس واقع در آنجا میرفتند. تا دوره‌ی رومیها شهر واطرافش تاحدی استقلال داشت.

اپیر (epir)، ناحیه‌ی قدیم یونان: ← اپیروس.

اپیروس[10] (لتی epirus، ید epeyros)، فنه **اپیر** (epir)، ناحیه‌ی قدیم در ل یونان، که از ل به ایلیریا، از ش به مقدونیه و تسالی، از ج به آیتولیا و آکارنانیا، و از غ بدریای یونیائی محدود بود. در قرن سوم قم تحت حکومت پورهوس باوج رفعتش رسید. در ۱۶۷ قم آیمیلیوس پاولوس تاراجش کرد، و در ۱۴۶ قم-۱۲۰۴ بم جزء امپراطوری روم بود. در قرن ۱۴م بدست آلبانی‌ها و در قرن ۱۵م بدست ترکهای عثمانی افتاد. فعلا قسمت شمالی آن جزء آلبانی و بقیه در یونان است.

آپیس[11] (āpis) یا **هاپی**[12] (hāpi)، عنوان گاوهای مقدس مصریان قدیم که مظهر **اوزیریس** و فتاه بود، و در ممفیس در محل مخصوصی در تحت سرپرستی کهنه میزیست. چنین گاوی میبایست علامات مخصوصی داشته باشد (از جمله باید پیشانی آن سفید باشد). گاو آپیس نباید بیش از ۲۵ سال عمر بکند، و اگر سن آن از ۲۵ سال تجاوز میکرد، کهنه مأمور بودند که آنرا در رود نیل غرق کنند، و جسدش را مومیائی کرده در مقبره‌ی مخصوصی قرار دهند. گاو آپیس پس از مرگ نیز مورد پرستش بود. در تصاویر گاهی سفیدی پیشانی آنرا بشکل هلال تصویر کرده‌اند، و گاهی نیز آپیس را بصورت انسانی با کله‌ی نره‌گاو نمایش داده‌اند.

اپیسکوپیوس[13]، **سیمون** (simon episkopius)، ۱۵۸۳-۱۶۴۳، عالم هلندی الاهیات مسیحی؛ از رهبران مذهب آرمینیوسی (← آرمینیوس، یاکوبوس) و معترضان.

اپیفانس[14] (epifānes)، لفظ یونانی، بمعنی مشهور، که در القاب بعضی فرمانروایان قدیم میآید (مثلاً ← آنتیوخوس IV).

اپیفانیا[15] (epifāneyā)، شام، ← حماة.

اپیکتتوس[16] (epiktetus)، نق ح 100 بم، فیلسوف رواقی رومی. بنده بود و بعد آزاد شد. در فلسفه تنها متوجه اخلاق بود، و میگفت که اگر برنفس خود مسلط شویم آزاد و مستقل خواهیم بود. در بردباری شهرت تمام داشت.

اپیکوروس[17] (epikuros)، در مآخذ اسلامی ابیقورس (ebiqures)، فنه اپیکور (epikūr)، ۳۴۱-۲۷۰ قم، فیلسوف یونانی که در تعریف فلسفه میگفت فن حصول سعادت در زندگی است، و خیر را منحصر به لذت معنوی یا آرامش درونی میدانست. تعلیم او بعدها بغلط و بخلاف منظور او بفلسفه‌ی عیش و نوش و درك لذات جسمانی معروف شد. ← لوکرتیوس.

اپیگونها[18] (epigonhā)، ید اپیگونوی (epigo-noy) [=اعقاب]، در افسانه‌های یونان، پسران مخالفان هفتگانه‌ی تب. بسرکردگی آدراستوس تب را گرفته پادشاهی را به ترساندروس دادند.

اپیمتئوس[19] (epimeteus)، در دین یونان، یکی از تیتانها. برادرش پرومتئوس او را از وصلت با پاندورا برحذر داشت، ولی وی نشنید.

اپینال[20] (epināl)، شهر (جه ۲۶٬۲۸۸)، مرکز ولایت وژ، لش فرانسه، در ناحیه لورن، بر رود موزل. در قرن دهم بنا شد. کالاهای پنبه‌ای و آهنی و کلاه.

اپینفرین[21] (epinefrin): ← آدرنالین.

اپینه[22]، **لوئیز دو لا لیو د/** (luiz dë lā liv depine)، ۱۷۲۶-۸۳، بانوی فرانسوی، مشوق ادب و دوست دیدرو و گریم. حامی ژ. ژ. روسو

(۱)Apollodorus (۲)Apollo (۳)Apulia (۴)Apollinaire (۵)Apuleius (۶)Appomattox Courthouse (۷)Epée (۸)Appian (۹)Epidaurus (۱۰)Epirus (۱۱)Apis (۱۲)Hapi (۱۳)Episcopius (۱۴)Epiphanes (۱۵)Epiphania (۱۶)Epictetus (۱۷)Epicurus (۱۸)Epigoni (۱۹)Epimetheus (۲۰)Épinal (۲۱)epinephrine (۲۲)Épinay

بود. ولی روسو از وی ببرید (۱۷۵۷)، و در کتاب اعترافات خود از او بدگوئی کرد.

ـات (از لتی)، پسوندی که در شیمی برای نامگذاری بعضی ترکیبات بکار میرود. از جمله، نمک اسیدی را که نامش مختوم به پسوند ـیک است نشان میدهد (مانند نیترات، که نمک اسید نیتریک است، و سولفات، که نمک اسید سولفوریک است).

آتائوالپا[1] (ātāuālpā)، فت ۱۵۳۳، آخرین اینکای پرو (← اینکا). با برادر ناتنی خود، هواسکار، در حکومت شریک بود، ولی بر ضد او شورید، و تمام امپراطوری را بدست آورد. سرانجام، ف. پیثارو او را محبوس (۱۵۳۲) و مقتول کرد.

آتابای (ātābāy) تیره‌ای از طایفه‌ی یموت از ایل ترکمن، که بین رودهای اترک و گرگان سکونت دارند. سرتیپ علی رزم‌آرا در کتاب جغرافیای نظامی ایران (گرگان و دریای مازندران، ۱۳۲۵ هش، صص ۲۵-۲۶) مینویسد که تعداد تیره‌ی آتابای ح ۳٬۰۰۰ خانوار است، که ۱/۳ آن در خاک شوروی و بقیه در ایران ساکنند. از شاخه‌های آن آق آتابای (āq-) را نام میبرد، و گوید تیره‌های مختلط دیگری نیز از ازمنه‌ی گذشته تابع تیره‌ی آتابای بوده‌اند (از جمله دار، روحی، و کموچ، که هریک ۱٬۰۰۰ خانوار دارند).

آتابای، دهستان (جم ح ۱۸٬۰۰۰)، شهرستان دشت گرگان، استان دوم؛ دارای ۵۰ (؟) آبادی. شغل اهالی زراعت و گله‌داری است.

اتابک (atābak)، لقب و عنوان بعضی از امرای آل سلجوق، که سلاطین مزبور، بسبب اعتماد در حق آنها، تربیت و حمایت فرزندان خود را بآنها وامیگذاشته‌اند، و این مقام را با خلعت و تشریف و همواره به امرای بسیار معتبر و محتشم خویش اعطا میکرده‌اند، و بعضی اوقات نیز آنها را عزل مینموده‌اند، و این رسم از همان آغاز سلاجقه در بین آنها رایج بوده است، چنانکه الب ارسلان، حتی در ایام حیات پدر، حامی و مربی ترکی موسوم به قطب کلساری (kolsāri) و ملقب به اتابک داشته، و ملکشاه وزیر معروف خود خواجه نظام‌الملک را از جهت کمال اعتمادی که بدو داشته است لقب اتابک داده بود. معذلک، بعد از وفات ملکشاه سلجوقی، و مخصوصاً با ظهور اختلاف بین شاهزادگان و مدعیان سلطنت، امرائی که با عنوان و لقب اتابک شاهزادگان غالباً خردسال سلجوقی را در تحت حمایت خویش گرفته بودند متدرجاً قدرت و نفوذ تمام بهمرسانیدند، و بعضی از آنها حتی مادر شاهزاده‌ای را که تحت حمایت و اتابکی خویش داشتند تزویج کردند، و در واقع، بنام شاهزاده‌ی تحت حمایت خویش امارت مستقل موروثی بوجود آوردند، و گاه بکلی مستقل و بدون شاهزاده‌ی تحت حمایت خویش در حوزه‌ی حکومت فرمانروائی کردند و امارت مستقل یافتند. بهرحال، نه فقط پادشاهان سلاجقه‌ی بزرگ و سلاجقه‌ی عراق و کرمان اتابکان محتشم و مقتدر داشتند، بلکه سلاجقه‌ی شام و سلاجقه‌ی روم نیز اتابکان داشتند، و در واقع، هریک از سلاطین که فرزندان متعدد داشته‌اند، برای هریک از فرزندان خود امیری را بعنوان اتابک انتخاب مینمودند، و این اتابکان بهنگام فرصت قدرت بهم رسانیده داعیه‌ی امارت و گاه سلطنت مییافتند، و بدین ترتیب، سلسله‌هائی از امرای مستقل، بنام اتابکان آذربایجان، اتابکان فارس، اتابکان موصل، اتابکان یزد، اتابکان دمشق، اتابکان سنجار، حکومتهائی محلی و بیش و کم مستقل تشکیل دادند.

عنوان اتابک، غیر از سلاجقه، نیز در بین خوارزمشاهیان و ممالیک مصر رواج یافت، و در نزد امرای اخیر غالباً مراد از آن امرای مستقل بود بدون آنکه کسی از شاهزادگان در تحت قیمومت آنها باشد. بعدها این عنوان نزد امرای گرجستان نیز متداول شد، و حتی در عهد صفویه ظاهراً امرای گرجستان آن را بصورت اسم خاص نیز بکار میبردند، و در عهد قاجاریه نیز میرزا تقی‌خان امیر کبیر و امین‌السلطان و حتی شاهزاده‌ی عین‌الدوله از وزرای آن عصر اتابک لقب یافتند.

اتابک ابوبکر: ← نصرت‌الدین ابوبکر.

اتابک ازبک: ← مظفرالدین ازبک.

اتابک اعرج: ← قطب‌الدین مودود.

اتابک اعظم: ← امین‌السلطان.

اتابکان: ← اتابک. نیز رجوع شود به مقالات آینده که با لفظ اتابکان شروع میشود.

اتابکان آذربایجان، عنوان سلسله‌ای از امرای ترک آذربایجان که از حدود سنه‌ی ۵۳۱ تا ۶۲۲ هق از جانب سلاجقه و در اواخر حال یک چند بطور مستقل در آن حدود فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله از امرا شمس‌الدین ایلدگز از ممالیک سلاجقه و از ترکان قبچاق بود، و بعد از او بترتیب دو پسرش محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان حکومت کردند، و این قزل ارسلان در اواخر حال داعیه‌ی استقلال یافت. بعد از او برادرزاده‌اش نصرت‌الدین ابوبکر به امارت نشست، و بعد از او نیز برادرش مظفرالدین ازبک امارت یافت که پسر و جانشین او، بنام اتابک خاموش، آخرین امیر از سلسله‌ی اتابکان آذربایجان محسوبست. امارت آنها بوسیله‌ی جلال‌الدین منکبرنی منقرض شد. اتابکان آذربایجان به شعر و ادب اظهار علاقه میکردند، و شعرائی مانند ظهیر فاریابی، نظامی، خاقانی، و مجیرالدین بیلقانی بعضی از آنها را ستوده‌اند.

اتابکان سلغری: ← اتابکان فارس.

اتابکان سنجار (senjār)، سلسله‌ای از امرای آل زنگی که در ولایت سنجار حکمرانی کرده‌اند. سیف‌الدین غازی II در سنه‌ی ۵۶۶ هق ولایت سنجار را گرفت، و حکومت آنجا را به برادر خود عمادالدین زنگی ابن مودود (متوفی در ۵۹۴ هق) سپرد. بعد از وفات عمادالدین زنگی، پسرش قطب‌الدین محمد بجایش نشست (۵۹۴). بعد از او پسرش عمادالدین شاهنشاه امارت یافت (۶۱۶)، اما بزودی برادرش محمود ابن محمد جای او را گرفت (۶۱۶-۶۱۷)، ولیکن امارت او نیز طولی نیافت، و حکومت اتابکان سنجار بدست ایوبیان منقرض شد.

اتابکان شام، شعبه‌ای از امرای مستقل آل زنگی که در دمشق و بعلبک و حمص و حماة و حلب، از سنه‌ی ۵۴۱ تا ح ۵۷۷ هق. حکومت کردند. اولین امیر این سلسله نورالدین محمود بود، و بعد از او پسرش ملک صالح به امارت نشست. بعد از وفات (۵۷۷ هق) ملک صالح، حوزه‌ی حکومت او بموجب وصیت خودش به عزالدین مسعود I رسید. اتابکان شام، خاصه نورالدین محمود، نیز بسبب شرکتی که در جنگهای صلیبی داشته‌اند مشهورند.

اتابکان شبانکاره یا **بنی فضلویه**: ← شبانکاره.

اتابکان فارس، عنوان سلسله‌ای از امرای ترک نژاد فارس که از ۵۴۳ تا ۶۸۶ هق در ولایت فارس حکومت کرده‌اند، و چون جد آنها سلغر یا سلغور (هر دو solqor) نام داشته است، آنها را آل سلغر و اتابکان سلغری و سلغریان نیز میخوانند. مؤسس این سلسله سنقر ابن مودود نام داشت، و بعد از او برادرش مظفرالدین زنگی ابن مودود بامارت فارس نشست. پسر مظفرالدین زنگی که تکلة ابن زنگی نام داشت امارت فارس را به برادرزاده‌ی خویش طغرل ابن سنقر بمیراث نهاد، و بعد از او سعد زنگی امارت یافت. بعد از او بترتیب ابوبکر ابن سعد، سعد ابن ابوبکر، محمد ابن سعد، محمد شاه ابن سلغور شاه، سلجوقشاه ابن سلغور شاه، و ابش خاتون در فارس امارت کردند، و چون این ابش خاتون در عقد ازدواج منگو تیمور، یکی از فرزندان هولاکو، بود، بعد از او فارس تحت اداره‌ی مستقیم شحنگان و امرای مغول درآمد.

حکومت اتابکان فارس در اوایل تحت نفوذ سلاجقه بود، و بعد تحت نفوذ خوارزمشاهیان در آمد، و در اواخر، امرای این سلسله مطیع ایلخانیان مغول بودند. بر اثر تدبیر و سیاست آنها، در عهد مغول ولایت فارس از آسیب و فتنه در امان ماند، و در عهد امارت آنها شمس قیس رازی، مؤلف کتاب المعجم، و سعدی شیرازی آثار خود را تألیف نمودند.

اتابکان لرستان، عنوان مشهور امرای لر بزرگ، و بعضی از مورخین امرای لر کوچک را نیز بدین عنوان نام برده‌اند. و در هر حال، این امرا بهیچوجه از امرای سلاجقه نبوده‌اند، و از شاهزادگان سلجوقی نیز کسی را تحت حمایت و تربیت نداشته‌اند، و عنوان اتابکان درباره‌ی آنها بعنوان لقب و در واقع بمعنی امیر و ملک مستقل است نه مربی و لالای شاهزادگان (← اتابک). برای اطلاع از احوال آنها ← لر بزرگ؛ لر کوچک.

اتابکان موصل، عنوان سلسله‌ای از امرای مستقل موصل، از خاندان ملوک معروف به آل زنگی، که از حدود سنه‌ی ۵۲۱ تا ح ۶۶۰ هق، در آن ولایت حکومت کرده‌اند. مؤسس این سلسله اتابک عمادالدین زنگی، پسر اتابک آق سنقر بود، و بعد از او، پسرش سیف‌الدین غازی I به امارت موصل نشست. بعد از سیف‌الدین غازی، برادرش قطب‌الدین مودود به حکمرانی نشست، که پس از وی پسرش سیف‌الدین غازی II، و بعد از او، برادرش عزالدین مسعود I امارت یافت، و او نیز تخت امارت را به پسرش نورالدین ارسلانشاه I به میراث نهاد، که بعد از او، پسرش ملک قاهر بامارت رسید، و بعد از ملک قاهر، پسرش نورالدین ارسلانشاه II، و سپس، برادر او

(1) Atahualpa

ناصرالدین محمود به امارت نشست. بعد از شخص اخیر، حکومت آل زنگی در موصل خاتمه یافت، و بدرالدین لؤلؤ، مملوک ارمنی آنها، و پسر او، اسماعیل ابن لؤلؤ چندی حکومت کردند، اما حکومت آنها با استیلای مغول بر جزیره پایان یافت.

شهرت عمده‌ی اتابکان موصل بسبب سهم و تأثیریست که در جنگ با صلیبیها و دفاع از بلاد شام داشته‌اند، و درین کار، امرای نخستین آنها در واقع پیشقدم سلطان صلاح‌الدین ایوبی بشمار می‌آیند.

اتابکان یزد یا **آل وردان** (āle vardān) یا **آل وردانزور** (روز) (-zur)، سلسله‌ای از امرای دیلمی، از اولاد وردانزور نام، که منسوبان و خویشاوندان امرای اخیر بنی کاکویه بوده‌اند، و امارت آن سلسله را از حدود سنه‌ی ۵۳۶ هق تا ۷۱۸ هق در ولایت یزد و ابرقو و گاه بعضی نواحی مجاور دیگر نیز ادامه داده‌اند. با آنکه عنوان اتابکان یزد در واقع مختص همین سلسله‌ی اخیر آل وردان یا آل وردانزور بوده است، لیکن بعدها از طریق توسّع این عنوان را گاه بر امرای بنی کاکویه نیز که از منسوبان آل بویه بوده‌اند اطلاق کرده اند، هرچند احتمال دارد که آخرین امرای بنی کاکویه نیز عنوان اتابکی داشته‌اند.

مؤسس این سلسله‌ی اتابکان در واقع رکن‌الدین سام (فت ۵۹۰ هق)، پسر وردانزور، بوده است که از ملازمان و منسوبان دیلمی امیر فرامرز ابن علی و مادرش دختر علاءالدوله علی ابن فرامرز بود. در حدود سنه‌ی ۵۳۶ هق، بعد از آنکه امیر فرامرز در جنگ قطوان بقتل آمد، سنجر ولایت یزد را به دو دختر امیر فرامرز داد، و رکن‌الدین سام را اتابکی داده به نیابت آن دو دختر، که از طرف مادر نسب به سلاجقه میرسانیدند، گماشت. در حدود سنه‌ی ۵۸۴، رکن‌الدین سام کناره جست، و برادرش، عزالدین لنگر (فت ۶۰۴ هق)، بجایش نشست. عزالدین لنگر، که فرزندان او اتابکی یزد را تا آخر حفظ کردند، در واقع به یک تعبیر سرسلسله‌ی اتابکان یزد بشمارست، و بهمین جهت او را ابوالملوک (abo'l.moluk) خوانده‌اند. خود وی در حدود ۲۰ سال امارت یزد داشته است. پس از وی، دو تن از پسرانش، بنام وردانزور ابن لنگر و سپس ابومنصور سپهسالار ابن لنگر، بترتیب به اتابکی رسیدند، که اولی ۱۲ سال امارت کرد و دومی در حدود ۸ سال. پسر همین ابومنصور سپهسالار بود که، بعد از پدر، بنام قطب‌الدین محمود شاه (فت ۶۳۷ هق) امارت یزد یافت. وی دختر براق حاجب را بعقد ازدواج درآورد، و سیزده سال امارت راند. پسرش، علاءالدوله سلغرشاه (سلتق ؟) (solqor šāh)، که بعد از وی بامارت رسید، تا حدود سنه‌ی ۶۶۲ حیات داشت. بعد از او پسرش، طغانشاه (toqān šāh) (فت ۶۷۵ هق)، اتابکی یزد یافت، و او هشت سال امارت راند. امارت پسر او، علاءالدوله، دوام نیافت، و چون او در سنه‌ی ۶۷۳ وفات یافت، برادر دیگرش، **یوسف شاه ابن طغانشاه** (فت ۶۹۵ هق)، بامارت نشست، که چون از پرداخت خراج به مغول سر فروپیچید، و فرستاده‌ی ایلخان را کشت، ایلخان وی را معزول کرده عده‌ای بسر کوبی او گسیل داشت. یوسف شاه به سیستان گریخت. برای جانشین و پسرش **حاجی شاه ابن یوسف شاه**، که بعد از چند سالی فترت بامارت رسید، فقط امارتی اسمی باقی ماند، و او در واقع آخرین اتابک از سلسله‌ی اتابکان یزد بشمارست، و امارت او و حکومت آل وردان در سنه‌ی ۷۱۸ هق بدست امیر مبارزالدین محمد ابن مظفر، مؤسس سلسله‌ی معروف آل مظفر، پایان یافت. اتابکان یزد تا حدی دنباله‌ی بنی کاکویه بشمارند، و هر دو سلسله با سلاجقه منسوب بوده‌اند، و بهمین سبب است که بنی کاکویه نیز اتابکان یزد بشمار رفته‌اند.

اتابک خاموش، شهرت **امیر قزل ارسلان ابن ازبک**، فت ۶۲۶ هق، ششمین و آخرین امیر از سلسله‌ی امرای معروف به اتابکان آذربایجان. وی پسر و جانشین اتابک مظفرالدین ازبک بود، و چون کر و گنگ مادرزاد بود، او را اتابک خاموش لقب داده‌اند. وی بعد از پدر بر قسمتی از آذربایجان فرمانروائی یافت (۶۲۲)، اما بعد از چهار سال، بخدمت سلطان جلال‌الدین منکبرنی پیوست (۶۲۶ هق)، و در بین هدایائی که بسلطان تقدیم کرد کمربندی مرصع بانواع جواهر بود که به کیکاوس، پادشاه قدیم افسانه‌های ایران، انتساب داشت، و در باره‌ی این هدیه و ارزش فوق‌العاده‌ی آن نَسَوی در سیرة جلال‌الدین سخن رانده است. باری، اتابک خاموش در خدمت سلطان جلال‌الدین، تهیدست و درمانده گشت. عاقبت، چندی بعد از آذربایجان به الموت نزد علاءالدین محمد ابن حسن رفت، و بعد از یکماه در آنجا وفات یافت. با مرگ او امارت سلسله‌ی اتابکان آذربایجان منقرض شد.

اتابک شهید، لقب عمادالدین زنگی، اتابک موصل.

آتاتورک (ātātu:rk)، شهرت **مصطفی کمال پاشا**، ۱۸۸۱–۱۹۳۸، سیاستمدار و سرباز و اولین رئیس جمهور (۱۹۲۳–۳۸) ترکیه؛ بنیانگذار ترکیه‌ی جدید. در سالونیک متولد شد، و در آنجا و در مدرسه‌ی نظامی مناستر تحصیل کرد. در ۱۸۹۹ وارد مدرسه‌ی نظامی اسلامبول شد، و در همینجا بزندگی سیاسی راغب گردید، و در نهضتهای سری بر علیه استبداد سلطان عبدالحمید سخت شرکت جست. در ۱۹۰۵ آکادمی جنگ اسلامبول را بپایان رسانید. سپس با درجه‌ی سروانی به دمشق اعزام شد، و در آنجا جمعیت وطن و حُریت را تأسیس نمود. در جنگ (۱۹۱۱–۱۲) طرابلس بر ضد ایتالیائیها شرکت داشت، و در دومین جنگ (۱۹۱۳) بالکان رئیس ستاد گالیپولی بود.

در جج I در دفاع (۱۹۱۵) موفقیت‌آمیز از داردانل در مقابل انگلیسیها نقش عمده‌ای داشت. در جنگهای قفقاز (۱۹۱۶) و فلسطین (۱۹۱۷) فرماندهی داشت. در ۱۹۱۸ به اسلامبول احضار شد، ولی سال بعد، برای اجرای خلع سلاح نیروهای ترکیه برطبق شرایط ترک مخاصمه، به آناطولی اعزام گردید. مصطفی کمال که از شرایط سخت ترک مخاصمه سخت ناراضی بود به مبارزه برای استقلال ترکیه مصمم شد، و در ژوئن ۱۹۱۹ از آماسیا اعلامیه‌ای صادر کرده در آن حکومت سلطان و صدر اعظمش داماد فرید پاشا را که زیر نفوذ متفقین بود محکوم کرد، و در آوریل ۱۹۲۰ مجلس کبیر ملی (بیوک ملت مجلسی) را در آنکارا تشکیل داد، که او را بریاست برگزید. پیمان سور بین سلطان محمد VI و متفقین اختلافات را تشدید کرد. جنگ با حکومت اسلامبول و با متفقین خاصه یونانیان—که قسمتی از آسیای صغیر را اشغال کرده بودند—آغاز شد. در جنگهای ۱۹۲۱–۲۲، خاک ترکیه را از یونانیان پاک کرد، و مجلس کبیر لقب غازی بوی داد. در نوامبر ۱۹۲۲ مجلس بانحلال سلطنت رأی داد؛ در نتیجه‌ی مبارزات ملیون و مذاکرات ۱۹۲۲–۲۳، پیمان سور ملغی شد، و در ← کنفرانس لوزان پیمان صلح دیگری با ترکیه منعقد گردید، و این تنها موردی بود که یکی از دول مغلوب جج I موفق باصلاح شرایطی که متفقین تحمیل کرده بودند گردید.

دومین مجلس کبیر ملی—که اکثریت اعضایش از حزب خلق (خلق فرقه‌سی) بود که مصطفی کمال آنرا تأسیس کرده بود—در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ ترکیه را جمهوری اعلام کرد، و وی را بریاست جمهور انتخاب نمود. عصمت اینونو به نخست‌وزیری منصوب و آنکارا پایتخت ترکیه شد. بساط خلافت برچیده شد (مارس ۱۹۲۴)، و مصطفی کمال قانون اساسی ترکیه را، که تمام اختیارات را در دست رئیس جمهور متمرکز میکرد، تحمیل نمود (آوریل ۱۹۲۴).

حکومت مصطفی کمال دیکتاتوری یک‌حزبی بود، و وی از ابتدای کار باجرای برنامه‌ی منظمی برای اروپائیسازی ترکیه اقدام کرد، و مذهب را از سیاست تفکیک نمود. از اصلاحات داخلی او میتوان ملی کردن شرکتهای خارجی، توسعه‌ی صنعت و کشاورزی، تأسیس بانکهای ملی، بسط وسایل ارتباطیه، منع فینه و چادر و تعدد زوجات، برقرار کردن ارث مساوی با مردان برای زنان، اعطای حق رأی بزنان، تغییر الفبا، و اتخاذ تقویم گرگوری را نام برد. در ۱۹۳۴ که استعمال اسامی خانوادگی بموجب قانون مقرر شد، مجلس ملی نام آتاتورک (پدر ترک) به مصطفی کمال اعطا نمود. آتاتورک در سیاست خارجی خود را صلحجو نشان داد، ولی برای حفظ استقلال ترکیه پیمانهای دوستی و اتحاد با دول همسایه و دولتهای بزرگ منعقد ساخت که از آنجمله است پیمان (فوریه‌ی ۱۹۳۴) بالکان با یونان و رومانی و یوگوسلاوی، و پیمان (ژوئیه‌ی ۱۹۳۷) سعدآباد با عراق و ایران و افغانستان. آتاتورک اول‌بار در ۱۹۲۳ و سپس در ۱۹۲۷ و ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ بریاست جمهوری ترکیه انتخاب شد، و سرانجام در اسلامبول وفات یافت، و بعد از او عصمت اینونو بریاست جمهور انتخاب گردید.

اتازونی[1] (etāzuni): ← کشورهای متحد (امریکا).

اتا ژنرو[2] (etā jenero) یا **مجلس عمومی**

(1)États-Unis (فر.) (2)État-généraux (فر.)؛ States-General (انگل.)

طبقاتی، در تاریخ فرانسه، مجلس ملی مرکب از نمایندگان هریک از طبقات سه‌گانه– روحانیون، نجبا، و طبقه‌ی سوم (عامه‌ی مردم). این مجلس شبیه دیت (مجلس شور) امپراطوری مقدس روم، و کورتس اسپانیای قدیم، و از جهاتی شبیه پارلمنت انگلستان بود، ولی هیچگاه قدرت این سازمانها را بدست نیاورد. منشأ آن شورای سلطنتی [لتی کوریا رگیس (kuria regis)] بود، ولی اولین مجلسی که باین نام تشکیل شد مجلسی بود که **فیلیپ IV** در ۱۳۰۲ در پاریس تشکیل داد تا سیاست ضد روحانی خود را بتصویب عموم طبقات برساند. در واقع فیلیپ مؤسس اتا ژنرو بود، و سازمان مجلس عمومی طبقاتی از ۱۳۰۲ تا ۱۷۹۷ یکسان بود. حدود اختیارات آن صریحاً معین نبود، ولی با قدرت پادشاه نسبت معکوس داشت. مجالس ۱۳۰۲ و ۱۳۰۸ اقدامات فیلیپ را برضد پاپ **بونیفاکیوس VIII** و **شهسواران پرستشگاه** تصویب کرد. در ۱۳۵۵–۵۷، مجلس، برهبری ا. **مارسل**، در صدد کسب اختیارات بیشتری برآمد، ولی توفیق نیافت. مجلس عمومی ۱۶۱۴ کاری از پیش نبرد، و در قرن هفدهم، که ریشلیو و مازارن و لوئی XIV حکومتی مطلقه در فرانسه برقرار کرده بودند، و از آن پس تا ۱۷۸۹ مجلس عمومی تشکیل نیافت، ولی مجالس عمومی طبقاتی محلی در ایالات تشکیل میشد.

در بحران مالی سال ۱۷۸۸، لوئی XVI ناچار امر بتشکیل اتا ژنرو داد، و در پنجم ماه مه‌ی ۱۷۸۹ مجلس در **ورسای** تشکیل یافت، و اولین مشکلی که پیش آمد، ترتیب رأی دادن بود، بدین معنی که سابقاً هریک از طبقات سه‌گانه جداگانه رأی میدادند، و هرطبقه هم یک رأی داشت، و باین ترتیب، طبقه‌ی سوم که از حیث تعداد بمراتب بیش از دو طبقه‌ی دیگر بود یک رأی بیشتر نداشت، و همواره مغلوب روحانیون و نجبا میگردید. باین جهت، طبقه‌ی سوم تقاضا کردند که بآنها حق داده شود که بتنهائی معادل نمایندگان دو طبقه‌ی دیگر نماینده انتخاب کنند، و در موقع اخذ رأی هم عموم نمایندگان در یک جلسه جمع شوند و هر نفر حق یک رأی داشته باشد. سرانجام در ژوئن ۱۷۸۹ طبقه‌ی سوم و عده‌ای از روحانیون این نظر را بکرسی نشانیده هیئتی بنام **مجمع ملی** تشکیل دادند. لوئی XVI ناچار امر انجام شده را پذیرفت، و این امر اعلان انقراض حکومت استبدادی و در واقع آغاز **انقلاب فرانسه** بود.

اتاسی، هاشم الـ [هاشم الاتاسی] (hāšemo 'l-'atāsi)، ۱۸۷۵–، سیاستمدار و رئیس جمهور (۱۹۳۶–۱۹۵۰،۳۹–۱۹۵۴،۵۱) سوریه؛ مت حمص. قبل از اینکه به ریاست جمهور برسد، در ۱۹۲۰ نخست‌وزیر شد، و در ۱۹۲۸ رئیس مجلس مؤسسان سوریه گردید. در ۱۹۳۶ معاهده‌ی مودت بین فرانسه و سوریه را در پاریس امضا کرد.

آتاکاما[1]**، صحرای**، پهنه‌ی کماب، بطول حـ ۹۶۵ کم، ل شیلی، واقع بین رشته‌های ساحلی قکب و کوههای آند. فرازای متوسطش حـ ۶۱۰ متر است. رستنی ندارد ولی دارای منابع سرشار شوره و مس است. اولین اروپائی که از آن گذشت (۱۵۳۷) **آلماگرو** بود. در ← **جنگ پاسیفیک** از دست بولیوی بتصرف شیلی درآمد.

آتاکسی حرکتی[2] (ātāksie؛ از فنس)، لتی تابس دورسالیس[3] (tābes dorsālis)، بیماری مزمن پیشرونده‌ی سلسله‌ی اعصاب. در این بیماری، بر اثر خراب شدن حواس حاکم بر وضع اندام و نوسانهای آن، تطابق عمل عضلات از بین میرود، و راه رفتن مشکل میشود. سیفیلیسیها بآن مبتلا میشوند.

آتالا[4]، از آثار معروف **شاتوبریان**، که داستان عشق شورانگیز جوانی (بنام شاکتاس) با دختری از هندیشمردگان است. شاکتاس بدست قبیله‌ای از دشمنان اسیر و محکوم بمرگ شد، و آتالا، دختر رئیس قبیله‌ی دشمن، دل به عشق او بست. در این کتاب بهترین مظاهر تجلیات ترس، امید، عشق، و سرزنش وجدانی، که این دو دلداده‌ی بیگناه بدان دوچارند، ضمن کلماتی دلنشین تشریح شده است. بعلاوه، نویسنده مناظر جالبی از دنیای جدید و تناقضی را که بین زندگی بدوی و زندگی متمدن و نوین وجود داشته شرح داده است. کتاب آتالا اولبار در ۱۸۰۱ بصورت پاورقی روزنامه‌ی مرکور در فرانس چاپ شد (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۱۰ هش).

آتالانته[5] (ātālānte)، در افسانه‌های یونانی، زن شکارچی، از آرگونوتها و از اصحاب شکار گراز **کالودون**. با هریک از خواستگاران قرار مسابقه‌ی دو میگذاشت، باین شرط که برنده او را بزنی بگیرد و بازنده کشته شود. از میان خواستگاران هیپومنس پیروز شد (سه سیب بزمین انداخت، و آتالانته برای برداشتن آنها درنگ کرد).

آتاماس[6] (ātāmās)، در افسانه‌های یونان، پادشاه قسمتی از بئوسی؛ پسر آیولوس. بدستور هرا، با نفله (nefele) وصلت کرد و از آنجا **فریکسوس** و **هله** بدنیا آمدند. عشقبازی او با زنی دیگر باعث خشم هرا و نفله و دیوانگی وی گردید.

آتاناسیوس[7]**، قدیس** (ātānāsius)، ۲۹۵–۳۷۳، عالم الاهیات مسیحی، **بطرک** اسکندریه. در شورای نیقیه، بسبب بلاغتی که در مخالفت با آریانیسم نشان داد، سرشناس شد. امور حوزه‌ی بطرکی را با کاردانی و جدیت اداره کرد. نویسنده‌ی با قریحه‌ای نیز بود، و به تدوین عقاید کاتولیکها کومک کرد. **اعتقادنامه‌ی آتاناسیوسی**، که بیان دقیق معتقدات کاتولیکها در باره‌ی تثلیث و تجسم خدا بصورت انسان است، ازو نیست و در قرن ششم نوشته شده است.

آتاناگیلد[8] (ātānāgild)، فت ۵۶۷، شاه (۵۵۴–۶۷) ویزیگوتها در اسپانیا. بیاری دولت بیزانس بقدرت رسید و بخشی از ج اسپانیا را بآن دولت واگذار کرد. بعدها با دولت بیزانس و فرانکها و باسکها جنگید. دربار با شکوهی در تولدو داشت. پدر **برونهیلدا** و **گالوینتا** بود.

اتانال (etānāl)، در شیمی؛ ← **استالدلید**.

اتانول (etānol)؛ ← **الکل اتیلیک**.

اتاوا[9] (otāvā)، پایتخت کانادا؛ ← **اوتاوا**.

اتئوکلس[10] (eteokles)، در افسانه‌های یونانی، پسر اودیپ. از کشور تب، که آنرا از برادر خود **پولونیکس** غصب کرده بود، در **جنگ مخالفان هفتگانه‌ی تب** دفاع کرد.

آتاوولف[11] (ātāwulf)، فت ۴۱۵، پادشاه (۴۱۰–۴۱۵) ویزیگوتها، برادرزن و جانشین آلاریک I. برهبری او ویزیگوتها در ۴۱۲ از ایتالیا به ج گل و بعد در ل اسپانیا پیش رفتند. **گالا پلاکیدیا** را بزنی گرفت. در بارسلون مقتول شد.

آتبین (ātbin) یا **آبتین**، در داستانهای ملی، نام پدر **فریدون**. صحیح آن آتبین است، و آبتین نتیجه‌ی تصرف ناسخان و نادرست میباشد.

اتجه[12] (atje) یا **آچین**[13] (ācin)، ناحیه‌ای در منتهای شمالی جزیره‌ی **سوماترا** که سابقاً قلمرو امپراطوری اسلامی مقتدری بود، واینک از ایالات اندونزی است. ناحیه‌ای است کوهستانی. از محصولاتش برنج، کوپرا، و کائوچو است. دامپروری اهمیت دارد. اتجه اولین قسمت اندونزی است که دولتی اسلامی در آنجا تشکیل یافته، و مارکو پولو که در ۱۲۹۲ از ساحل شمالی اتجه دیدن کرده از چنین دولتی اسم میبرد. امپراطوری اتجه در ۱۶۰۷–۳۶ به منتهای قدرت رسید، و پس از قرن ۱۷م رو به انحطاط گذاشت.

در ۱۵۰۶ پرتغالیها از ناحیه‌ی اتجه دیدن کردند. در اواخر قرن ۱۶م و اوایل قرن ۱۷م مورد توجه شرکتهای هند شرقی بریتانیا و هلند شد. در قرن ۱۹م بریتانیا بنفع هلند از ادعای خود برجزیره‌ی سوماترا دست برداشت. از ۱۸۷۳، که هلندیها به اتجه قشون پیاده کردند، نبردهای معروف به جنگ اتجه آغاز شد که، باستثنای چند دوره‌ی موقت ترک مخاصمه، تا ۱۹۱۰ طول کشید، و اگر چه در این سال فرمانروایان اتجه با هلند صلح کردند، هلند هیچگاه جز بر نواحی ساحلی استیلای واقعی نیافت. در جج II، در ۱۹۴۲ ژاپنیها آنرا اشغال کردند. در ۱۹۴۵ که استیلای ژاپن خاتمه یافت، اتجه دگربار در مقابل استعمار هلند بپا خاست. در ۱۹۴۹ که دست هلند از اندونزی کوتاه شد، بین دولت مرکزی اندونزی و اتجه اختلافاتی روی داد که منجر به جنگهای داخلی خونینی گردید. در اکتبر ۱۹۵۶ اتجه بعنوان ایالتی خودمختار شناخته شد.

اتحاد، در تاریخ. برای اتحادهائی که در این ردیف نمییابید به جزء دیگر اسم نیز رجوع کنید.

اتحاد، در ریاضیات؛ ← **همانی**.

اتحاد بزرگ[14]، در تاریخ اروپا. **۱–** اتحاد امپراطور **لئوپولد I**، هلند، انگلستان، و باویر برضد فرانسه، که بعداً اسپانی و ساووا و ساکس نیز بآن ملحق شدند (← **آوگسبورگ، اتحاد**). **۲–** اتحادی که در ۱۷۰۱ در لاهه بین امپراطور لئوپولد I، انگلستان، و هلند برضد فرانسه و

---

(۱)Atacama (۲)lokomotor ataxia (۳)tabes dorsalis (۴)Atala (۵)Atalanta (۶)Athamas (۷)Athanasius (۸)Athanagild (۹)Ottawa (10) Eteocles (۱۱)Atawulf; Ataulf (۱۲)Atjeh (۱۳)Achin; Acheen; Atchin (۱۴) Grand Alliance

اسپانیا تشکیل شد، و بعد پروس و پرتغال و ساوُوا نیز بآن ملحق شدند.

اتحاد بزرگ[1]، **جنگ** یا **جنگ اتحاد آوگسبورگ** (ăgsburg)، ۱۶۸۸–۹۷، جنگ بین فرانسه و دول عضو ← اتحاد آوگسبورگ (که بعد از ۱۶۸۹ اتحاد بزرگ خوانده میشد). لوئی XIV از غیبت امپراطور لئوپولد I، که با ترکها میجنگید، استفاده کرده، باعتماد وعدهی پشتیبانی جیمز II انگلستان، به پالاتینا حمله برده آنرا تاراج کرد (۱۶۸۹)، ولی دولت جیمز سرنگون شد، و ویلیام III بسلطنت انگلستان رسید. لوئی، برای اینکه مانع قشونکشی ویلیام به قارهی اروپا شود، بیاری انقلاب ایرلند بنفع جیمز برخاست، ولی جیمز در نبرد بوین شکست خورد (۱۶۹۰). در دریا نیز انگلستان در لااوگ پیروز شد (۱۶۹۲). اما در خشکی، لوئی و وبان نامور را گرفتند (۱۶۹۲)؛ ودوک دو لوکزامبورگ در فلوروس (در ۱۶۹۰) بر هلندیها و در ستنکرکه (در ۱۶۹۲) و نروئیندن (در ۱۶۹۳) بر ویلیام III پیروز شد. سرانجام طرفین، بعلت خستگی و ضعف، برطبق پیمان ریزویک صلح کردند.

اتحاد پنجگانه[2]: ← اتحاد چهارگانه، ۱۸۱۴.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی[3] (علامت اختصاری در این کتاب: **تجشس**)، کشور فدرال (۲۲٬۴۰۰٬۰۰۰ کمم؛ جم ح ۲۰۰٬۲۰۰٬۰۰۰)، ش اروپا و ل آسیا؛ پایتختش مسکو. اتحاد شوروی و روسیهی شوروی نیز نامیده میشود. وسیعترین کشور جهان است؛ از دریای بالتیک تا قکپ، و از قشم تا دریای سیاه و دریای خزر و کوههای قفقاز و رشتهکوههای عظیم آسیای مرکزی (پامیر، تینشان، و آلتای) ممتد است. در ۱۹۶۰ مرکب بوده است از ۱۵ جمهوری که بزرگترین آنها جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی (جمشسر) میباشد. سایرین عبارتند از: (در غ تجشس) استونی، لتونی، لیتوانی، روسیهی سفید، اوکرائین، و جشس مولداوی؛ (در ماوراء قفقاز) گرجستان، ارمنستان شوروی، و آذربایجان شوروی؛ (در آسیای مرکزی)قزاقستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، و قرقیزستان. قسمت اروپائی تجشس یا تجشس اروپائی (مشتمل بر ماوراء قفقاز و نواحی اورال، ۵٬۴۳۹٬۰۰۰ کمم؛ جم ح ۱۶۲٬۹۰۰٬۰۰۰) بخش مهمی از دشت اروپای شرقی را تشکیل میدهد که بوسیلهی رودهای دنیپر، دون، ولگا، و رودهای عظیم دیگر زهکشی میشود. در ش اورال بخش آسیائی جمشسر (← سیبریه) و استپها و صحاری و قلل آسیای مرکزی ممتد است. کوه البروس بلندترین قلههای اروپا و ← قلهی ستالین بلندترین قلههای تجشس است.

مناطق رستنیخیز تجشس عبارتند از توندراهای شمالگانی، نواحی جنگلهای انبوه مرکزی، استپهای حاصلخیز جنوبی، و نواحی گَرد مداری سواحل دریای سیاه و دریای خزر. آب و هوای آن عموماً برّی است و از سرمای شدید تا گرمای زیاد تغییر میکند (از عرض جغرافیائی ۴۳′ ۷۷° تا ۵۸′ ۳۵° ممتد است). گذشته از جنگلهای عظیم و انبوه و اراضی حاصلخیز فراوان، تجشس دارای منابع طبیعی اقتصادی بحد وفور است. از آن جمله است منابع عظیم زغال سنگ در ← حوضهی دونتس و ← حوضهی کوزنتسک؛ معادن آهن و مس و غیره در اورال؛ و نفت (بخصوص در باکو). تنها قلع و کائوچو کم دارد. صادرات عمدهی آن الوار، پوستهای قیمتی، منگنز، و کروم میباشد.

از شهرهای بزرگ آن مسکو، لنینگراد، کیف، خارکوف، باکو، و گورکی، و از بنادر عمدهی آن اودسا، لنینگراد، مورمانسک، و ولادیوستوک است.

تاریخ. برای تاریخ گذشتهی تجشس ← روسیه؛ انقلاب روسیه؛ نیز ← کمونیسم. تجشس در ۱۹۲۱ تشکیل یافت، و نخستین کشوری بود که رژیم اشتراکی را پذیرفت. در ۱۹۲۱، لنین، طراح نظریهی "دیکتاتوری پرولتاریا"، بمنظور احیاء اوضاع اقتصادی روسیه که بر اثر جنگ متلاشی شده بود، نظریهی سیاست اقتصادی نوین را، که نوعی سرمایهداری اعتدالی بود، طرح ریخت. بعد از مرگ (۱۹۲۴) لنین، ستالین از لحاظ قدرت بر رقبای دیگر خود پیشی گرفت، و بسرعت پایههای حکومت مطلقهی خود را با "تصفیه"ی رهبران دیگر شوروی از قبیل تروتسکی، کامنف، زینوویف، و ریکوف استوار ساخت.

اجرای برنامههای پنجساله (شروع ۱۹۲۸) روسیه را یکی از نیرومندترین کشورهای صنعتی جهان تبدیل کرد؛ کشاورزان مستقل یا کولاکها (-kulāk) را از بین برد، و مزارع اشتراکی یا کُلخوزها (روسی کالخوز kălxoz) و مزارع دولتی یا ساوخوزها (-sāvxoz) بوجود آورد؛ اورال، سیبریه، و آسیای مرکزی را آباد کرد؛ و آموزش و پرورش و خدمات اجتماعی را در کلیهی نقاط عقب مانده بسط داد. این نتایج بقیمت محدودیت آزادیهای سیاسی و بکومک کار اجباری و تبعید مخالفین بدست آمد. در عین حال، توجه آشکاری باحیاء ناسیونالیسم و محافظهکاری نوینی مشهود بود. زجر و آزارهای مذهبی در سالهای ۱۹۴۰–۴۹ تخفیف یافت، ولی عملا ادارهی کلیساها را دولت بدست گرفت. آزادی اولیهی ملیتهای اقلیت از بین رفت، و "روسیسازی" قوت یافت.

در سیاست خارجی، تجشس، از همان روزهای اول، با نگرانی و خصومت دول جهان مواجه شد. در ۱۹۳۴ روسیه عضو جامعهی ملل شد، و موقعیت سیاسی آن بهبود یافت. پیمان عدم تجاوز ماه اوت ۱۹۳۹ بین روسیه و آلمان به آلمان جرئت داد که جنگ جهانی II را آغاز کند و دست روسیه را در تصرف ش لهستان، کشورهای جمهوری کنار بالتیک، ل بوکووینا، و بسارابی (۱۹۳۹–۴۰)، و در حمله به فنلاند باز کرد. در ۱۹۴۱ آلمان غفلةً به روسیه حمله کرد، و در ۱۹۴۳ نیروهای محور به ستالینگراد و قفقاز رسیدند. روسیه با کمال شجاعت بدفاع برخاست، و با دادن تلفات مالی و جانی هنگفت پیروزی نهائی را بدست آورد.

توسعه و نفوذ دولت شوروی در اروپا و آسیا در سالهای بعد از جنگ موجب شدت افزایش تسلیحات در دنیای غرب و در خود روسیه شد. پس از مرگ (مارس ۱۹۵۳) ستالین، مالنکوف، بولگانین، و بالاخره خروشچف روی کار آمدند. ترقیات اقتصادی و فنی شگرفی در روسیه حاصل شد. در ۱۹۵۷، تجشس قمر مصنوعی سپوتنیک (sputnik) را پرتاب کرد، و در اکتبر ۱۹۵۹ موشک معروف به لونیک (lunik) را برمداری بگرد ماه بگردش انداخت، و بالاخره در ۱۲ آوریل ۱۹۶۱ (۲۳ فروردین ۱۳۴۰) برای اولین بار انسانی را به فضای کیهانی فرستاد، و این امر را جهانیان بزرگترین پیشرفتهای علمی در تاریخ بشر شمردهاند.

حکومت. برطبق قانون اساسی سال ۱۹۳۶، تمام جمهوریهای سازای تجشس و بیشتر ۱۴۵ دستهی نژادی اتحاد جماهیر شوروی در شورای ملتها، که یکی از دو مجلس (دیگری شورای اتحاد) شورای عالی یا پارلمان تجشس است، نماینده دارند (اکثریت با روسها است که ح ۵۰٪ سکنه را تشکیل میدهند). علاوه بر این دو مجلس، مجالسی کم اهمیتتر (مانند شوراهای محلی، شوراهای شهری، و تقسیمات خودمختار نژادی)، با سلسله مراتب و تقسیمبندی نسبةً پیچیدهای، نیز در کار است. دو مجلس مذکور–یعنی شورای ملتها و شورای اتحاد–یک هیئت رئیسه انتخاب میکنند که رئیس آن در حکم رئیس جمهور تجشس است (در آغاز سال ۱۹۶۰ مارشال وروشیلوف این سمت را داشت). انتخاب هیئت وزیران نیز با آن دو مجلس است. چون قدرت تماماً در دست حزب کمونیست (تنها حزب قانونی) است، انتخابات و مشاورهها بیشتر جنبهی صوری دارد.

اتحاد چهارگانه[4]، در تاریخ اروپا. **اتحاد ۱۷۱۸** از ملحق شدن امپراطور اتریش به اتحاد سهگانهی ۱۷۱۷ (بین انگلستان، فرانسه، هلند) برضد فیلیپ V اسپانیا، که برهبری آلبرونی میخواست پیمان صلح اوترشت را با نیروی نظامی نقض کند، تشکیل گردید (۲ اوت ۱۷۱۸). در اوایل ۱۷۲۰ اسپانیا تسلیم شرایط متحدین شد.

اتحاد مارس ۱۸۱۴ در شهر شومون (فرانسه)، بین انگلستان و اتریش و روسیه و پروس بر ضد ناپلئون I تشکیل شد، و دول مذکور متعهد شدند که صلح جداگانه با فرانسه منعقد نکنند، و جنگ را تا پیروزی نهائی ادامه دهند. پس از استعفای (۱۲ آوریل ۱۸۱۴) ناپلئون، دول چهارگانه با فرانسه صلح کردند (← پاریس، معاهدهی، ۱۸۱۴). پس از بازگشت ناپلئون از الب، دول اتحادیه او را در واترلو شکست دادند (ژوئن ۱۸۱۵)، و ← معاهدهی پاریس (۲۰ نوامبر ۱۸۱۵) را به فرانسه تحمیل نمودند، و در روز امضای آن، اتحاد چهارگانه بمنظور اجرای معاهده تجدید شد. این اتحاد چهارگانه–مخصوصاً بسبب اینکه کنفرانسهای بینالمللی آخن (۱۸۱۸)، تروپاو (۱۸۲۰)، لایباخ (۱۸۲۱)، و ورونا (۱۸۲۲)، که برطبق مقررات آن تشکیل گردید، در متشکل ساختن سیاست

---

(۱)Grand Alliance (۲)Quintuple Alliance (۳)Union of Soviet Socialist Republics (USSR) (۴)Quadruple Alliance

اتحاد مقدس دخیل بود—با اتحاد اخیر مشتبه گردید. در ۱۸۱۸ فرانسه نیز با اتحاد چهارگانه ملحق شد، و اتحاد پنجگانه[1] بوجود آمد، که در ۱۸۲۲، بعلت کناره‌گیری انگلستان، منحل گردید. **اتحاد ۱۸۳۴** از دولتهای بریتانیا و فرانسه و اسپانیا و پرتغال، بمنظور حمایت از سلطنت ماریای II در پرتغال و ایزابل II در اسپانیا، در مقابل مدعیان آنان تشکیل یافت.

اتحاد دوجانبی[2]**، ۱۸۷۹**: ← اتحاد مثلث؛ اتفاق مثلث.

اتحاد سه‌گانه[3] یا **اتحاد مثلث**، در تاریخ اروپا. **اتحاد ۱۶۶۸**، میان انگلستان و سوئد و هلند برضد لوئی XIV فرانسه تشکیل شد، و او را ناگزیر ساخت که به جنگ انتقال پایان دهد. **اتحاد ۱۷۱۷** بین انگلستان و فرانسه و هلند، بمنظور تقویت پیمان ← صلح اوترشت تشکیل شد، و بعد از ملحق شدن اتریش بآن به اتحاد چهارگانه (۱۷۱۸) تبدیل گردید. برای **اتحاد سه‌گانه‌ی ۱۸۷۲** ← اتحادیه‌ی سه امپراطور. برای **اتحاد سه‌گانه‌ی ۱۸۸۲** ← اتحاد مثلث؛ اتفاق مثلث.

اتحاد سه‌گانه، جنگ، ۱۸۶۵–۷۰، جنگ بین دولت پاراگه در زمان دیکتاتوری ف. س. **لوپس** با اتحادیه‌ی دول آرژانتین و برزیل و اوروگه. اگر چه پاراگه در مقابل مهاجمین نیرومندش با شجاعت دفاع کرد، سرانجام شکست خورد و ویران شد، و جمعیتش به نصف تقلیل یافت.

اتحاد شوروی: ← اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

اتحاد عربی[4]، اتحادیه‌ای که عراق و اردن هاشمی در ۱۹۵۸ در مقابل جمهوری متحد عرب تشکیل دادند. انقلاب ژوییه‌ی ۱۹۵۸ عراق آنرا از اعتبار انداخت.

اتحاد مثلث[5] (یا سه‌گانه)، اتحاد آلمان و اتریش-هنگری و ایتالیا که در ۱۸۸۲ تشکیل یافت، و صف‌آرائیهای کشورهای اروپائی که منجر باین اتحاد و به اتفاق مثلث گردید سیاست اروپا را از ۱۸۸۲ ببعد متشکل ساخت، و به جنگ جهانی I انجامید. پس از ختم کنگره‌ی برلن، بیزمارک بین آلمان و اتریش-هنگری اتحادیه‌ی پنهانی تدافعی و تعرضی معروف به اتحاد دوجانبی را منعقد ساخت (۱۸۷۹). در ۱۸۸۲، ایتالیا نیز، که از اشغال تونس بدست فرانسه خشمگین بود، به اتحاد دوجانبی پیوست، و باین ترتیب اتحاد مثلث تشکیل یافت. رومانی نیز در ۱۸۸۳ باین گروه پیوست، ولی چون منافع ایتالیا و رومانی با منافع اتریش-هنگری سازگار نبود، این دو کشور سرانجام بطرفداری متفقین وارد جج I شدند. ← اتفاق مثلث.

اتحاد مقدس[6]، توافق (مورخ ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵) امپراطوران روسیه (آلکساندر I) و اتریش (فرانسیس I) و پادشاه پروس (فردریک ویلهلم III) که در پاریس به امضا رسید، و بموجب آن، فرمانروایان مذکور موافقت میکردند که نسبت به رعایای خویش و بین خود بر مبانی دین مسیح رفتار کنند. بعداً سایر فرمانروایان اروپا آنرا امضا کردند، مگر پادشاه انگلستان و پاپ و سلطان عثمانی، که اولی برحسب مقتضیات قانون اساسی و دومی و سومی بجهات دینی نمیتوانستند آنرا امضا نمایند. اتحاد مقدس ناشی از روح مذهبی آلکساندر بود، که ظاهراً در تشکیل این اتحاد منظوری جز حل اختلافات سیاسی و حفظ صلح نداشت، و در هر حال اصول مبهم مورد توافق بخودی خود خالی از اهمیت بود، ولی در ذهن مردم با اتحاد چهارگانه (۱۸۱۵) مشتبه و، تحت نفوذ مترنیخ، نماد ارتجاع گردید، و برای فرونشاندن انقلابات ملی و تمایلات آزادیخواهی و جلوگیری از نشر افکار آزادیخواهانه در اروپا بکار رفت. پس از انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه و بلژیک، ضعیف شد، و بعد از انقلابهای ۱۸۴۸ از بین رفت.

اتحادیه، در تاریخ. برای اتحادیه‌هائی که درین ردیف نمییابید به جزء دیگر اسم نیز رجوع کنید.

اتحادیه‌ی افریقای جنوبی[7]: ← افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی.

اتحادیه‌ی آلمانی[8] یا **اتحادیه‌ی ژرمنی** (jermani)، آلمانی دویچر بوند (doycer bund)، ۱۸۱۵–۶۶، اتحادیه‌ی کشورهای مستقل و شهرهای آزاد آلمان، که بر طبق تصمیمات ← کنگره‌ی وین در ۱۸۱۵ تشکیل گردید. امپراطور اتریش (بجهت دومینیونهای آلمانی آن)، پادشاه دانمارک (بعنوان دوک هولشتاین و لاوئنبورگ)، پادشاه انگلستان (بعنوان پادشاه هانوور)، و پادشاه هلند (بعنوان دوک لوکزامبورگ) نیز از اعضای اولیه‌ی آن بودند. دیت (مجلس) اتحادیه در فرانکفورت و بریاست اتریش تشکیل جلسه میداد، ولی چون اخذ تصمیم موقوف به اتفاق آراء بود کاری از پیش نبرد، و عملا قدرتی نداشت. تا ۱۸۴۸ که انقلابات آزادیخواهانه در آلمان روی داد، اتحادیه تحت نفوذ ارتجاعی مترنیخ بود. دیت که چندی تعطیل شده بود دگرباره در ۱۸۵۰ تجدید شد، و برحسب پیمان اولموتس، اتحادیه مجدداً تحت رهبری اتریش در آمد، ولی جنگ اتریش و پروس منجر به انحلال آن و تشکیل ← اتحادیه‌ی آلمان شمالی تحت رهبری پروس گردید.

اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات به مسافت دور[9]، یکی از اتحادیه‌های تابعه‌ی سازمان ملل متحد که طبق مقررات پیمان‌نامه‌ی ۱۹۴۷ انجام وظیفه میکند. این اتحادیه برای تعیین امواج رادیو و پایین آوردن نرخ مخابرات کوشش میکند، و همچنین برای تکمیل علائم مخابراتی مربوط به نجات اشخاص و کشتیها و هواپیماهائی که دوچار سانحه و خطر میگردند اقداماتی بعمل میآورد.

اتحادیه‌ی پستی جهانی[10]، علامت اختصاری **یو. پی. یو.** (yu pi yu)، یکی از سازمانهای وابسته به سازمان ملل متحد، که مرکزش در شهر برن (پایتخت سویس) است. این اتحادیه اصلا در ۱۸۷۵ تأسیس شد، و در ۱۹۴۷ از واحدهای وابسته به سازمان ملل گردید. اعضای آن در نرخ محمولات پستی و تسهیل مبادلات پستی همکاری میکنند. تقریباً تمام کشورهای جهان درین اتحادیه عضویت دارند.

اتحادیه‌ی پولی[11] عبارت از قراردادی است بین کشورها برای یکی کردن ارزش پولهای رایج، یا تثبیت نرخ مبادله‌ی پولهای در جریان، یا به گردش گذاردن پول واحد در کشورهای عضو اتحادیه. از معروفترین اتحادیه‌های پولی جهان گروه کشورهای لاتین (۱۸۶۵) و اتحادیه‌ی کشورهای اسکاندیناوی (۱۸۷۳) را میتوان نام برد. قرارداد برتن وودز (۱۹۴۴) طرح تشکیل صندوق بین‌المللی پول را تنظیم کرد.

اتحادیه‌ی ژرمنی[12]: ← اتحادیه‌ی آلمانی.

اتحادیه‌ی سه امپراطور[13]، اتحاد غیر رسمی میان اتریش-هنگری، آلمان، و روسیه، که در ۱۸۷۲ رسماً اعلام شد. هدف آن این بود که اگر یکی ازین سه کشور گرفتار جنگ شود بین خود صلح را محفوظ بدارند. این اتحادیه بر اثر جنگ (۱۸۷۷–۷۸) روس و عثمانی متزلزل گشت، و پس از اتحاد ۱۸۷۹ آلمان و اتریش (که پس از ملحق شدن ایتالیا بآن در ۱۸۸۲ به اتحاد مثلث تبدیل گردید) تحت‌الشعاع واقع شد. در ۱۸۸۷–۱۸۹۰ آنچه از اتحادیه‌ی سه امپراطور مانده بود پیمان امنیت بین روس و آلمان بود، و در ۱۸۹۰ که صدراعظم آلمان از تجدید آن امتناع کرد روسیه به فرانسه نزدیک شد، و بتدریج اتفاق مثلث بوجود آمد.

اتحادیه‌ی صنعتی[14]، اتحادیه‌ای که تمام کارگران یک صنعت معین (مثلا صنعت اتومبیل‌سازی) بدون توجه به نوع کار، مهارت، و حرفه، در آن شرکت میکنند. تمام اتحادیه‌های کشمت تا سال ۱۸۷۰ اتحادیه‌های حرفه‌ای بود، ولی امروز اکثر اتحادیه‌ها، بجای حرفه‌ای، صنعتی هستند. در اصطلاح کارگری، اتحادیه‌های صنعتی را اتحادیه‌های عمودی مینامند، زیرا شامل تمام طبقات کارگران، از طبقات بالا تا طبقات پایین، میگردند؛ برخلاف اتحادیه‌های حرفه‌ای، که مخصوص حرفه‌ی معینی هستند، و آنها را اتحادیه‌های افقی مینامند.

اتحادیه‌ی ضد قوانین غله[15]، در تاریخ انگلستان، سازمانی که در ۱۸۳۹ بمنظور اقدام در لغو قوانین غله تشکیل گردید. مرکزش در منچستر و ر. **کابدن** و ج. **برایت** از اعضای سرشناس آن بودند.

اتحادیه‌ی ضد میفروشی[16]، سازمانی که بمنظور منع داد و ستد مشروبات الکلی در ۱۸۹۳ در ایالت اوهایو، کشمت، تأسیس شد، و تا مدتی نفوذ سیاسی زیاد داشت.

اتحادیه‌ی عرب[17]، عربی الجامعة العربیه (al. jāme'ato 'l.'arabiyya)، اتحادیه‌ای که

---

(۱)Quintuple Alliance (۲)Dual Alliance (۳)Triple Alliance (۴)Arab Union (۵)Triple Alliance (۶)Holy Alliance (۷)Union of South Africa (۸)German Confederation (۹)International Telecommunication Union (۱۰)Universal Postal Union (۱۱)monetary union (۱۲)Germanic Confederation (۱۳)Three Emperor's League (۱۴)industrial union (۱۵)Anti-Corn-Law League (۱۶)Anti-Saloon League (۱۷)Arab League

در تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۴۵ـ با امضای پیمانی میان دولتهای اردن هاشمی، سوریه، عراق، عربستان سعودی، مصر، و یمن‌ـ در قاهره تشکیل شد، و پس از آن لیبی در ۱۹۵۳ و سودان در ۱۹۵۶ و تونس و مراکش در ۱۹۵۸ بآن پیوستند. غرض از تشکیل اتحادیه حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشورهای عضو و ایجاد تعاون نزدیک سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان آنها است. مرکز اتحادیه از ۱۹۵۷ در قاهره است، و هر سال دوبار (و بعلاوه، در موارد استثنائی) شورای دول عضو (مجلس‌الجامعه) برای گرفتن تصمیم در مسائل مورد نظر تشکیل جلسه میدهد. در سال ۱۹۵۸ سازمان ملل متحد اتحادیه‌ی عرب را بعنوان یک اتحادیه‌ی محلی شناخت. اتحادیه‌ی عرب از ۱۹۵۴ تحت نفوذ مصر قرار گرفت، و پس از تشکیل (۱۹۵۸) جمهوری متحد عرب جنبه‌ی وحدت‌بخشی خود را در امور مربوط به ممالک عربی عملا از دست داد.

اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان[1]، اتحادیه‌ی صنعتی انقلابی که در ۱۹۰۵ در شهر شیکاگو تشکیل شد، و هدفش این بود که کلیه‌ی کارگران فنی و غیر فنی را برای برانداختن رژیم سرمایه‌داری و بوجود آوردن جامعه‌ی سوسیالیستی متحد سازد. روش مبارزه‌ی این اتحادیه مبارزه‌ی مستقیم بود ـ از قبیل اعتصاب، تحریم خرید کالای معین، و تبلیغات. اما اتحادیه با خرابکاری و معامله‌ی دسته‌جمعی بین کارفرمایان و کارگران و با داوری مخالف بود. در مدت کوتاهی ۱۵۰ اعتصاب توسط اتحادیه ترتیب داده شد. اما قدرت اتحادیه بتدریج رو بزوال رفت، بطوریکه تعداد اعضای آن از ۱۰۰٬۰۰۰ در سال ۱۹۱۲ به ۱۰٬۰۰۰ در سال ۱۹۳۲ تقلیل یافت. کومکی که تشکیل این اتحادیه به جامعه‌ی کارگری کرد یکی این بود که سازمانی برای کارگران مهاجر و سیاهپوست ترتیب داد، و دیگر اینکه شرکت کارگران فنی و غیر فنی را در یک اتحادیه متداول کرد، و فعالیتهای آن در اتحادیه‌های دیگر مؤثر واقع شد.

اتحادیه‌ی کارگران معادن امریکا[2]، (علامت اختصاری .U.M.W)، اتحادیه‌ی کارگری که در ۱۸۹۰ در کشمة تشکیل گردید. در ۱۹۲۰ ج. ل. لویس بریاست آن منصوب شد. این اتحادیه به بسیاری از هدفهای خود (از جمله تأسیس صندوقی جهت تأمین رفاه و بهداشت) نایل شده است. در ۱۹۳۷ از کارگران همپیمان امریکا اخراج شد. در ۱۹۴۲ از کنگره‌ی سازمانهای صنعتی جدا گشت. در ۱۹۴۶، بار دیگر به کارگران همپیمان پیوست، اما در ۱۹۴۷ باز عضویت آن لغو گردید.

اتحادیه‌ی کارگری[3]، سازمانی که با شرکت کارگران تشکیل میشود، و هدف آن بهبود بخشیدن بوضع اقتصادی کارگران است. اتحادیه‌ی کارگری، مخصوصاً از طریق معامله‌ی دسته‌جمعی با کارفرمایان، میکوشد تا حقوق کارگران را حفظ کند. اتحادیه‌ی کارگرانی که در یک صنعت (مانند راه آهن یا صنعت ذوب آهن یا صنعت ریسندگی) کار میکنند اتحادیه‌ی صنعتی نامیده میشود، و آنهائی که در حرفه‌ی بخصوصی (مانند تراشکاری یا رانندگی) اشتغال دارند اتحادیه‌ی حرفه‌ای خوانده میشود. تشکیل اتحادیه‌های کارگری از قرن نوزدهم شروع شد، ولی اغلب تشکیل این اتحادیه‌ها با مخالفت کارفرمایان مواجه میشده است. امروز در اغلب کشورهای صنعتی اتحادیه‌ی کارگری وجود دارد.

اتحادیه کانادائی[4]: ← کانادا.

اتحادیه‌ی مقدس[5]، در تاریخ ایتالیا، اتحادی که در ۱۵۱۰، بمنظور اخراج لوئی XII (شاه فرانسه) از ایتالیا، بتوسط پاپ یولیوس II تشکیل یافت. اعضای عمده‌ی آن دولت ونیز، ایالات سویس، فردیناند V اسپانیا، هنری III انگلستان، و امپراطور ماکسیمیلیان I بودند. سویسیها فرانسویان را در نووارا شکست سختی دادند (۱۵۱۳)، ولی در همان سال یولیوس مرد و اتحادیه از هم پاشید. فرانسه، پس از پیروزی (۱۵۱۵) در نبرد مارینیانو دگرباره بر لومباردی استیلا یافت.

اتحادیه‌ی مقدس[5]، ۱۵۷۶–۹۸، در تاریخ فرانسه، سازمان کاتولیکهای فرانسه برای از بین بردن هوگنوها و بسلطنت رسانیدن خاندان گیز. در سال ۱۵۷۶ به هوگنوها در سراسر فرانسه جز در پاریس آزادی مذهبی اعطا شد، و همین امر سبب عدم رضایت کاتولیکها گردید، و هانری ملقب به (سومین) دوک دو گیز کاتولیکهای فرانسه را بتشکیل اتحادیه دعوت کرد. هانری III که از جاه‌طلبی گیز خبر داشت خود را رهبر اتحادیه اعلام کرد، و پس از سرکوبی شورش هوگنوها آنرا منحل ساخت (۱۵۷۷)، ولی دوباره، برای جلوگیری از ادعای جانشینی هانری دو ناوار (بعداً هانری IV) آنرا دایر نمود (۱۵۸۵). پس از اینکه هانری IV بسلطنت رسید اتحادیه یکچند نفوذ تمام داشت، و از حمایت فیلیپ II اسپانیا نیز برخوردار بود، ولی سرانجام در آن دودستگی افتاد و بدست هانری برافتاد.

اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی[6]، عنوان اتحادیه‌ی غنا و گینه، که در سال ۱۹۵۹ تشکیل گردید. طرح اتحاد دو کشور در نوامبر ۱۹۵۸ ریخته شد، و در اول ماه مه‌ی ۱۹۵۹ نکرومه (نخست‌وزیر غنا) و سکو توره (رئیس جمهور گینه) موافقتنامه‌ی مربوط به تشکیل اتحادیه را امضا کردند. دولتهای عضو موافقت کرده‌اند که در مسائل دفاعی سیاست مشترکی اتخاذ کنند، و بعضی سازمانهای اقتصادی مشترک دایر نمایند، ولی در مسائل سیاسی و در باب نیروهای مسلح، هریک از دو کشور استقلال و حاکمیت دارند. دولتهای عضو سایر کشورها را به پیوستن به اتحادیه ترغیب کرده‌اند.

اتر[7] (eter، فنس)، در فیزیک، سیالی شفاف، پیوسته، تراکم‌ناپذیر، بدون نیروی التصاقیه، و متفرق‌ناکننده‌ی نور که در قرن ۱۹م تمام فضا را مملو از آن فرض میکردند (فرضیه یا نظریه‌ی اتر). پس از اینکه معلوم شد که نور پدیده‌ای است موجی، و نیروهای برق و مغناطیس و ثقل در خلأ نیز درکارند، بقیاس آنچه در باب انتقال امواج صوتی در هوا و منتقل نشدن آنها در خلأ میدانستند، قائل باین فرضیه شدند، تا محملی برای توجیه امور مذکور داشته باشند. کوششهائی که برای کشف خواص این "محمل" بوسیله‌ی مشاهده‌ی مستقیم کردند بجائی نرسید. از راههائی که برای نیل باین منظور بفکر میرسید این بود که، همچنان که مسافری که در قطار راه آهن در هوای آرام حرکت میکند احساس باد میکند، در حرکت ماده در اتر نیز باید "بادِ اتر" حاصل شود. نتایجی که در این راه بدست آمد متناقض بود. با پیدایش نظریه‌ی نسبیت اینشتین نظریه‌ی اتر متروک شد.

اتر یا **اتر سولفوریک**[8] (eter sulfurik، از فنس)، در شیمی، مایعی بیرنگ، فرار، قابل اشتعال، و دارای بوی مطبوع مخصوص، که ترکیبی از رادیکال اتیل (C_2H_5) و اکسیژن، و فرمول شیمیائی آن $(C_2H_5)_2O$ است. از پسابیدن الکل اتیلیک بوسیله‌ی جوهر گوگرد غلیظ حاصل میشود. در ۳۴٫۵° صدبخشی بجوش میآید. بیهوش‌کننده‌ای قوی است. در طب و نیز بعنوان حلّال مواد آلی (چربی و روغن) بکار میرود.

اترار یا **اطرار** (هر دو otrār)، شهر قدیم، ترکستان شوروی کنونی، بر ساحل راست سیر دریا، که ممکن است همان شهر فاراب (کرسی ناحیه‌ی فاراب) بوده باشد. در دوره‌ی چنگیز خان از بلاد سرحد لش مملکت سلطان محمد خوارزمشاه بود، و در همین زمان بود که حاکم اترار، بنام اینالجق (ināljeq)، فرستادگان مسلمان مغولان را که ظاهراً برای فتح باب تجارت آمده بودند بکشت (۶۱۴ هق). گویند این امر به اشاره‌ی سلطان محمد صورت گرفت، و در هر حال سلطان سفیر چنگیز را، که برای اعتراض باین عمل زشت به دربار وی آمد و تسلیم اینالجق را خواست، بقتل رسانید. چنگیز خان به اترار حمله کرد (رجب ۶۱۶ هق) و پس از چندین ماه محاصره آنجا را گرفت. و از همین محل بود که سپاهیان مغول عازم تسخیر مملکت خوارزمشاهیان شدند. وفات امیر تیمور در اترار واقع شد. امروز فقط ویرانه‌هائی در محل اترار باقی است.

آترئوس[9] (ātreus)، در افسانه‌های یونانی، پادشاه میسن؛ پدر آگاممنون و منلائوس. سه پسر برادر خود (توئستس) را کشت و باو خورانید. بدست پسر چهارم توئستس کشته شد.

آتربان (ātorbān)، در آیین زردشتی، نگهبان آتش مقدس. نیز ← آسروان.

اترج (otroj)، ← بادرنج.

اترسل، در شیمی، ← استر.

اترک (atrak)، رود خراسان شمالی، که از کوههای هزار مسجد در لش قوچان سرچشمه میگیرد، و به خلیج حسینقلی در جش دریای خزر میریزد. طول آنرا در مآخذ مختلف ۵۰۰،

---

(1)Industrial Workers of the World (2)United Mine Workers of America (3)labor union (4)Canadian confederation (5)Holy League (6)Union of Independent African States (7)(the) ether (8)ether (9)Atreus

۵۴۰، ۵۸۰، و حتی ۶۰۰ کم ضبط کرده‌اند. رود اترک ابتدا عمدةً بجانب غ روان شده از شیروان و ل بجنورد و مَراوه تپه میگذرد؛ در دهکده‌ی مرزی چات، ریزابه‌ی عمده‌ی آن، سیمبار (simbār) یا سومبار (-sum؛ روسی)، از ترکمنستان شوروی بآن میریزد؛ سپس در امتداد ج‌غ روان شده دلتائی تشکیل میدهد، و به خلیج حسینقلی میریزد.

بموجب قرارداد ۱۸۸۲ ایران و روسیه، رود اترک از چات ببعد خط مرزی دو کشور تعیین شد. در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۳۶ هش (۱۱ ماه اوت ۱۹۵۷)، دولتین ایران و شوروی موافقتنامه‌ای در تهران امضا نمودند در باب تنظیم طرحهای مقدماتی جهت استفاده‌ی مشترک و متساوی از قسمتهای مرزی رودهای ارس و اترک بمنظور آبیاری و تولید نیروی برق، و بر طبق مفاد آن، بر اثر ساختمان سد و مخزن بر روی رود اترک، ۱۷٬۵۰۰ هکتار از اراضی ترکمنستان شوروی و همین مقدار از اراضی ایران آبیاری خواهد شد، و احتیاجات محل به نیروی برق مرتفع خواهد گردید.

آتروپوس[۱]، از الاهگان سرنوشت.

آتروپین[۲] (ātropin؛ فنس)، آلکالوئید سمی که در ۱۸۳۳ در بلادن کشف شد. مردمک چشم را گشاد میکند؛ ضد تشنج، خواب‌آور، و برآورنده‌ی خمیر است.

اتروریا[۳] (etruriā)، سرزمین قدیم، غ ایتالیا، شامل توسکانی و قسمت غربی اومبریای حالیه. در قدیم مسکن اتروسکها بود.

اتروسک (etrusk)؛ ← اتروسکها.

اتروسکها[۴] (etruskhā) یا **قوم اتروسک.** لفظ اتروسک بمعنی منسوب به اتروریا، سکنه، زبان، یا تمدن آنست. قوم اتروسک حـ ۸۰۰ قم از آسیای صغیر به ایتالیا مهاجرت کردند. زبان و فرهنگ آنان با سایر ایتالیائیها متفاوت بود. قسمتی از ثروتشان ناشی بود از مهارتی که در فلزکاری داشتند. اشیاء سفالین ظریف میساختند. کشاورزی را اصلاح کردند. شهرهای اتروسک، از قبیل تارکوینی (tārkuini)، کائره (kāere)، ویی (veyi)، و کلوسیوم (klusium)، حکومت استبدادی داشتند، و ائتلافیه‌ی سست‌بنیادی تشکیل دادند.

تمدن اتروسک، که عالیترین تمدن ایتالیا قبل از طلوع دولت روم است، در ۵۰۰ قم به اوج رسیده و شهرهای اومبریا و قسمتی از لاتیوم را فرا گرفته بود. در قرن ۵م و اوایل قرن ۴م قم رومیان آنانرا عقب رانده شهر ویی را پس از نبردهای طولانی گرفتند (۳۹۶ قم). از آن ببعد قوم اتروسک و تمدنش بتدریج در دولت روم مستحیل شدند.

اتریش[۵] یا **اطریش** (هردو otriš)، آلمانی اوستررایش (ēsterrāyš)، جمهوری فدرال (۸۳٬۸۵۱ کم‌م؛ جم ۶٬۹۱۸٬۹۵۹)، اروپای مرکزی (← فدراسیون). از ج به یوگوسلاوی و ایتالیا، از غ به سویس و لیشتنشتاین، از ل به باویر و چکوسلواکی، و از ش به مجارستان محدود است. پایتختش وین است، و رود دانوب از آن میگذرد. نه ایالت دارد (**تیرول؛ سالزبورگ؛ فورارلبرگ؛ کارینتیا؛ ستیریا؛ اتریش سفلی؛ اتریش علیا؛ بورگنلاند**؛ وین)، که تا حد زیادی خودمختارند، و در پارلمان دو مجلسیِ دولتِ فدرال نماینده دارند. مذهب غالب کاتولیک رومی، و زبان آلمانی است.

از نظر جغرافیائی به سه منطقه‌ی متمایز تقسیم میشود: منطقه‌ی کوههای آلپ، اراضی پست اطراف دانوب، و دشت وین. کوههای آلپ اتریش (کم ارتفاع‌تر از کوههای آلپ سویس و سهل‌العبورتر از آنها) در امتداد غ‌ش از اتریش میگذرند؛ بلندترین قلل آنها **گروسگلوکنر** (۳٬۷۹۸ متر) است که جزء رشته‌ی **هوهه تاورن** میباشد. قسمت عمده‌ی سرزمین اتریش فلاحتی است، ولی محصولاتش کفاف خوراک اهالی را نمیدهد. صنایع آن (فلزگری، ماشینسازی، مواد شیمیائی، نساجی) بیشتر در وین، **لینتس**، **شتایر**، و **گراتس** متمرکز است. منابع معدنی آن آهن، منگنز، مس، سرب، روی، نفت (در **تسیستر-سدورف**)، و نمک است.

تاریخ. سرزمین اتریش حالیه قبل از ۱۴ قم مسکن قبایل سلت بود، در ۱۴ قم بدست رومیها افتاد. پس از قرن پنجم مرکز تاخت و تاز هونها و اوستروگوتها و لومباردها و باویریها شد. شارلمانی در ۷۸۸ آنرا گرفته در اتریش علیا و اتریش سفلای حالیه ایالتی مرزی، بنام "قلمرو شرقی" (آلمانی اوستررایش)، برای جلوگیری از هجوم قوم آوار تأسیس کرد. بعد بدست مجارها افتاد، و در ۹۵۵ **اوتوی I** آنرا از تصرف آنان بیرون آورده "قلمرو شرقی" را تجدید کرد، و آن در ۹۵۵-۹۷۶ ملحق به باویر بود. بعد از آن کلمه‌ی اتریش در تاریخ چهار معنی متمایز داشته است:

(۱) اتریش بمعنی اخص، یعنی اتریش علیا و سفلی که وین جزء آن بود. این اتریش از ۹۷۶ بعنوان مرزبان‌نشین و از ۱۱۵۶ بعنوان دوک‌نشین زیر فرمان خاندان بابِنبِرگ بود، و در ۱۲۵۱ بتصرف **اوتوکار II**، پادشاه بوهم، در آمد. در ۱۲۷۶ اوتوکار ناچار اتریش و ستیریا و کارینتیا و کارنیولا را به **رودولف I** از خاندان **هاپسبورگ** واگذاشت، و آن تا ۱۹۱۸ در دست این خاندان بود، و از ۱۴۵۳ عنوان مهین‌دوک‌نشین یافت.

(۲) از ۱۴۳۸ که **آلبرشت II** امپراطور **امپراطوری مقدس روم** شد، اصطلاح خاندان پادشاهی اتریش با خاندان هاپسبورگ مترادف گردید، و این خاندان تا ۱۸۰۶ بر امپراطوری مقدس روم فرمانروائی داشت. در زمان فردریک III، جانشین آلبرشت، ترکان و مجارها به اتریش تاختند، ولی در عهد پسرش ماکسیمیلیان I اتریش در اروپا اهمیت یافت، و در تمام قرن شانزدهم سدی در مقابل ترکها بود. **اصلاح دینی** باعث کشمکشهائی بین خاندان هاپسبورگ و اتباع پروتستان آنان در بوهم و منجر به **جنگ سی‌ساله** (۱۶۱۸-۴۸) گردید، و در نتیجه‌ی این جنگ و دیگر جنگهای قرن ۱۸م، تفوق خاندان هاپسبورگ در امور آلمان از بین رفت، و فرمانروایان اتریش، مخصوصاً **ماری ترز** و **یوزف II**، بتحکیم قدرت داخلی و توسعه‌طلبی در جانب مشرق (خاصه در لهستان و بالکان) پرداختند. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و در جنگهای ناپلئون اتریش چند بار شکست خورد (← **فرانسیس II**)، ولی با این وصف، پس از ← کنگره‌ی وین (۱۸۱۵) پیشوای **اتحادیه‌ی آلمانی** گردید.

(۳) کمی پیش از انقراض امپراطوری مقدس روم، فرانسیس II لقب "فرانسیس I، امپراطور اتریش" برخود نهاد. امپراطوری اتریش (سومین معنای کلمه‌ی اتریش) پس از ۱۸۱۵ تقریباً مشتمل بود بر قسمت آلمانی‌زبان اتریش، بوهم، موراوی، لهستان جنوبی، لومباردی، ونسی، کارنیولا، ایستریا، دالماسی، هنگری، کرو-آسی، و اسلاوونیا. درین زمان ارتجاع بر اروپا حکمفرما و مترنیخ رهبر آن بود، ولی انقلاب ۱۸۴۸ امپراطوری را شعله‌ور ساخت. در ۱۸۵۹ لومباردی را از دست داد، و پس از شکست در ← **جنگ اتریش و پروس** در ۱۸۶۶ دستش از امور آلمان بکلی کوتاه شد و ونسی را از دست داد. در ۱۸۶۷ با مجارستان (هنگری) "پادشاهی دوگانه"ی اتریش-هنگری را تأسیس کرد، و در نتیجه اسلاوها تحت فرمان آلمانها و مجارها در آمدند. سپس ببسط نفوذ خود در بالکان پرداخت؛ بموجب پیمان برلن (۱۸۷۸) **بوسنی و هرزگووین** را اشغال و در ۱۹۰۸ آنها را بخاک خود ضمیمه کرد. کشمکشهای اتریش-هنگری با صربستان منجر به **جنگ جهانی I** شد، که در نتیجه‌ی آن اتریش-هنگری از بین رفت (۱۹۱۸).

(۴) پس از استعفای (۱۲ نوامبر ۱۹۱۸) امپراطور کارل فرانتس یوزف، مجلس مبعوثانی در اتریش تشکیل شد، و تصمیم بتأسیس "اتریش آلمانی" بعنوان جزئی از آلمان بزرگ گرفت (۱۲ مارس ۱۹۱۸)، ولی در ۱۰ سپتامبر اتریش ناچار پیمان سن-ژرمن را امضا کرد که اتحاد با آلمان را ممنوع میساخت. نام "اتریش آلمانی" به "جمهوری اتریش" مبدل شد، و آن بازمانده‌ی سرزمین آلمانی‌زبان امپراطوری اتریش و مرکب از وین و ایالات مجاور آن و دارای ۸ میلیون جمعیت بود که ۲ میلیون آنها در پایتخت (وین) بسر میبردند. جمهوری اتریش از مواد خام و بازارهای سابق خود محروم و با گرسنگی و بیماری دست بگریبان بود، و بدنبال آنها تورم پول (که در ۱۹۲۴ بکومک جامعه‌ی ملل پایان یافت)، بیکاری، مشکلات و رسوائیهای مالی، و تشنجات سیاسی آمد. کشمکشهای احزاب سوسیالیست مسیحی و سوسیال دموکراتها شدت یافت، و پس از ۱۹۳۳ نهضت نیرومندی برله نازیها نیز در کار آمد. ا. **دولفوس**، صدراعظم سوسیال دموکرات، حکومت صنفی مستبدی برقرار کرد، و بمخالفت با نازیها برخاست، ولی قساوتی که در سرکوبی سوسیال دموکراتها اعمال کرد (فوریه‌ی ۱۹۳۴) راه را برای پیشرفت نازیها باز کرد. در ژوییه‌ی ۱۹۳۴ وی مقتول شد، و در مارس ۱۹۳۸ آلمان اتریش را بخاک خود ملحق

---

(۱)Atropos (۲)atropine (۳) Etruria (۴)Etruscans (۵)Austria

ساخت. در ۱۹۴۵ بوسیله‌ی متفقین اشغال شد و دگرباره بصورت جمهوری درآمد، و به پنج منقطه تقسیم گردید: فورارلبرگ و تیرول (فرانسه)؛ سالزبورگ و قسمت غربی اتریش علیا (کشمه)؛ قسمت شرقی اتریش علیا، اتریش سفلی، و بورگنلاند (تجشم)؛ کارینتیا و ستیریا (انگلستان)؛ وین (تحت اشغال مشترک چهار دولت). در سال ۱۹۴۶ دولت اتریش رسماً شناخته شد، ولی بعلت اختلافات اساسی بین روسیه و دول غربی، انعقاد پیمان صلح تا ۱۹۵۵ بتأخیر افتاد. در اکتبر ۱۹۵۵ نیروهای خارجی از آن خارج شدند، و در اواخر همان سال به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. در ۱۹۵۶ به شورای اروپا ملحق گردید.

اتریش، جنگ جانشینی[۱]، ۱۷۴۰-۴۸. نام جنگی بین اتریش و پشتیبانانش، انگلستان و هلند، از یک طرف، و پروس و فرانسه و اسپانی از طرف دیگر، که پس از مرگ (۱۷۴۰) امپراطور شارل VI بر سر جانشینی دخترش ماری ترز درگرفت (← **پراگماتیک سانکیون**).

پس از اینکه ماری ترز بجای پدر نشست، برگزیننده‌ی باویر (بعداً امپراطور شارل VII)، **فیلیپ V** پادشاه اسپانیا، و **آوگوستوس III** پادشاه لهستان و ساکس مدعی جانشینی شارل VI شدند، و **فردریک کبیر** مدعی قسمتی از سیلزی گردید. فردریک با حمله به سیلزی و اشغال آن جنگ را آغاز کرد، و پس از پیروزی (۱۷۴۱) در **مولویتس**، فرانسه و اسپانی و ساکس و باویر با وی متحد شدند، و در نوامبر همان سال باویریها بکومک فرانسه و ساکس پراگ را گرفتند. ضمناً ماری ترز در سایه‌ی لیاقت و فعالیت خود کومک مجارستان را جلب کرد، و انگلستان نیز که از ۱۷۳۹ با اسپانی در جنگ بود (← **گوش جنکینز، جنگ**) بوی وعده‌ی مساعدت داد. هلند و ساردنی نیز بیاری ماری ترز برخاستند. در سال ۱۷۴۲ ماری ترز قسمت عمده‌ی سیلزی را به فردریک واگذاشته با پروس صلح کرد. ساکس نیز در ۱۷۴۳ با اتریش متحد شد. فرانسویان در زمستان ۱۷۴۲-۴۳ بسرکردگی **مارشال بل‌ایل** از پراگ عقب نشستند، و در ۱۷۴۳ در **دتینگن** از انگلستان شکست خوردند (در جنگ اخیر **جورج II** فرماندهی میکرد، و این آخرین جنگی است که پادشاه انگلستان شخصاً در آن شرکت داشته است). در ۱۷۴۴ فردریک به بوهم تاخته دومین جنگ سیلزی را آغاز کرد، ولی سپاهیان اتریش و ساکس او را بیرون راندند. پس از مرگ امپراطور شارل VII باویر نیز از جنگ کنار کشید. در مقابل، فرانسویان در **فونتنوا** انگلیسها را مغلوب کردند (۱۷۴۵)، و جورج II که طالب صلح شده بود با فردریک قراری منعقد ساخت (۱۷۴۵) که سیلزی با تضمین دول اروپا بتصرف پروس داده شود، و در مقابل فردریک انتخاب شوهر ماری ترز را بامپراطوری پشتیبانی کند. ماری ترز، پس از شکست (۱۷۴۵) **هوهنفریدبرگ** ناچار بموجب معاهده‌ی درسدن (دسامبر ۱۷۴۵) باین شرایط تن در داد. سایر جنگندگان در ل ایتالیا، هلند و بلژیک، امریکای شمالی (← **فرانسه و هندیشردگان. جنگهای**)، و هندوستان بجنگ ادامه دادند تا پیمان **اکس‌لاشاپل** بامضا رسید (۱۷۴۸). تنها دولتی که ازین جنگها فایده برد پروس بود که خاکش وسعت یافت، و یکی از دول نیرومند اروپا گردید.

اتریش سفلی[۲]، آلمانی **نیدراوستررایش**[۳] (nider'ësterrāyš)، ایالت (۱۸'۳۸۱ کمم؛ جمـ ۱'۲۴۹'۶۱۰)، لش اتریش. شهر وین در خارج آن ولی مرکزش میباشد. بیش از نیمی از صنایع اتریش در اطراف وین و شهر وینر نویشتات (viner noyŝtāt) متمرکز است. نزدیک تسیستر- سدورف نفت استخراج میشود. بیشتر ایالت کوهستانی و اراضی آن زراعتی است. تاریخش همان تاریخ اتریش است.

اتریش علیا[۴]، آلمانی **اوبراوستررایش**[۵] (ober'ësterrāyš) ایالت (۱۱'۹۷۹ کمم؛ جمـ ۱'۱۰۷'۵۶۲)، ل اتریش، همسایه‌ی چکوسلواکی و آلمان؛ کرسی آن لینتس. ناحیه‌ایست زراعتی و رود دانوب آنرا زهکشی میکند. قسمت زیادی از **زالتسکامرگوت** جزء آنست.

اتریش و پروس، جنگ[۶] یا **جنگ هفت هفته**[۷]، ۱۵ ژوئن-۲۳ اوت ۱۸۶۶، جنگ میان پروس و متحدش ایتالیا از یک طرف و اتریش و پشتیبانانش (باویر، وورتمبرگ، ساکس، هانوور، بادن، و چند دولت کوچک آلمانی دیگر) از طرف دیگر. این جنگ را **بیزمارک** برای بیرون راندن اتریش از **اتحادیه‌ی آلمانی** برانگیخت، و اختلاف پروس و اتریش را بر سر اداره کردن شلسویگ-هولشتاین بهانه کرد. پروس بسرعت کشورهای آلمانی را زیر پا گذاشت، و اتریشیها را در **سادووا** و کونیگ‌گرتس چنان شکستی داد که تا آن زمان در تاریخ بیسابقه بود. در عهدنامه‌ی صلح پراگ (۲۳ اوت ۱۸۶۶) اتریش ناگزیر ونسی را به ایتالیا واگذار کرد؛ پروس بکوتاه کردن دست اتریش از کارهای آلمان قناعت کرد، و از خاک اتریش چیزی نخواست، ولی هسن-کاسل، هانوور، و فرانکفورت را بخاک خود ملحق ساخت. جنگ اتریش و پروس اتحادیه‌ی آلمانی را متلاشی ساخت، ولی ← اتحادیه‌ی آلمان شمالی، برهبری پروس، بجای آن برقرار شد، و راه تأسیس (۱۸۷۱) امپراطوری آلمان هموار گردید.

اتریش-هنگری[۸] (otriš-hongri) یا **پادشاهی دوگانه**[۹]، نام امپراطوری تحت فرمانروائی خاندان **هاپسبورگ** که بوسیله‌ی سازشی بین اتریش و مجارستان در ۱۸۶۷ تأسیس شد، و در ۱۹۱۸ منحل گردید. فرمانروایان این امپراطوری **فرانسوا ژوزف** (در ۱۸۶۷-۱۹۱۶) و **کارل فرانتس یوزف** (در ۱۹۱۶-۱۸) بودند. امپراطوری مشتمل بر دو قسمت بنامهای سیسلایتانیا (sislāytāniā) یا "این طرف (رود) لایتا" و ترانسلایتانیا (-trāns) یا "آن طرف لایتا" بود، که اولی مشتمل بر زمینهای غ رود لایتا و شامل خود اتریش، بوهم، موراوی، سیلزی اتریش، و لهستان اتریش، و دومی شامل مجارستان، ترانسیلوانی، کرواسی، سلوونیا، و بخشی از دالماسی بود. فرمانروای سیسلایتانیا امپراطور اتریش بود، و بر ترانسلایتانیا پادشاه مجارستان حکمفرمائی داشت، و این هر دو مقام در یک پادشاه جمع بود. هریک از این دو برای خود پارلمان و هیئت دولت و دستگاه گمرکی مجزا داشت. سیاست خارجی و دفاع و دارائی امپراطوری را یک هیئت مشترک سه نفری اداره میکرد. این امپراطوری از نظر اقتصادی یک سازواره‌ی تمام بود، ولی بعلت خواستهای ناسیونالیستی اقلیتهای بسیار، بخصوص چکها، لهستانیها، صربیها، ایتالیائیها و رومانیها، سرانجام متلاشی شد.

چون اتریش-هنگری در معرض تهدید اتحاد اسلاو (که صربستان عامل مؤثر و روسیه پشتیبان آن بود) بود، ناچار با آلمان هم‌پیمان شد (۱۸۷۹)، و ایتالیا نیز بآنها پیوست (۱۸۸۲. ← **اتحاد مثلث**). در ۱۹۰۸ اتریش-هنگری بوسنی و هرزگووین را ضمیمه‌ی خود کرد، و این امر روابط امپراطوری را با صربستان و روسیه سخت تیره کرد. کشته شدن **فرانتس فردیناند** جنگ جهانی I را پیش آورد (۱۹۱۴)، و سرانجام اتریش-هنگری در ۳ نوامبر ۱۹۱۸ تسلیم شد. پیمانهای ورسای، تریانون، و سن-ژرمن مرزهای کشورهای جانشین آنرا معین کرد.

اتساع (ettesā') [عربی، = فراخی]، در علم بدیع، سخنی گفتن که آنرا بچند گونه معنی و تفسیر توان کرد؛ مانند (سعدی)

لبان لعل تو با هر که در حدیث آید
براستی که ز چشمش بیوفتد مرجان.

(براستی، = بحقیقت یا سوگند براستی؛ از چشم اوفتادن، = فرو ریختن یا خوار گشتن؛ مرجان، = اشک خونین چون مرجان، یا جان).

اتسز (atsez)، فت جمادی‌الاخر ۵۵۱ هق، پادشاه (۵۲۱-۵۵۱) سلسله‌ی **خوارزمشاهیان**؛ پسر **قطب‌الدین محمد خوارزمشاه**. بامر سنجر خوارزمشاه شد (۵۲۱ هق) و ملازم او بود. چندی بعد به خوارزم رفت و بسبب نگرانی بر سنجر عصیان کرد، و سنجر به خوارزم رفت (۵۳۳) و اتسز بگریخت، و سنجر پسر او ایل قتلغ را گرفته بکشت، و سلیمانشاه ابن محمد، برادرزاده‌ی خود را حکومت خوارزم داد، و او خود به مرو باز گشت. اما اتسز سلیمانشاه را مغلوب کرده دوباره خوارزم را بگرفت، و در ۵۳۵ هق دعوی استقلال نمود، و نام سنجر را از خطبه انداخت. سنجر دوباره بجنگ او لشکر برد و پس از مصالحه باز گشت (۵۳۸ هق). اما اتسز باز عصیان کرد، و سنجر بقصد او لشکر کشید و هزاراسب بگرفت، و اتسز از در طاعت در آمد، و سلطان او را همچنان بسلطنت خوارزم بداشت (۵۴۲ هق)، و اتسز یک چند در ماوراءالنهر کتر و فتری نمود، و ولایت چند را ضمیمه‌ی مملکت خویش کرده پسر خود ایل ارسلان را بدانجا گماشت. بعد از حادثه‌ی غز، اتسز خراسان را غارت کرد. اتسز بسن ۶۱ سالگی وفات یافت، و پسرش ختای خان بجای او

(۱)War of the Austrian Succession (۲)Lower Austria (۳)Niederösterreich (۴)Upper Austria (۵)Oberösterreich (۶)Austro-Prussian War (۷)Seven Weeks War (۸)Austria-Hungary (۹)Dual Monarchy

نشست، اما پسر دیگرش ایل ارسلان او را مغلوب کرد و خود جای پدر را گرفت.

اتسز، علاءالدین: ← علاءالدین اتسز.

اتسلینو دا رومانو[1] (etselino dā romāno)، ۱۱۹۴–۱۲۵۹، از رجال ایتالیا، از رهبران گیبلینها (← گوئلفها و گیبلینها) و دشمن دستگاه پاپی و گوئلفها، و پشتیبان پابرجای امپراطور فردریک II و شوهر دختر حرامزاده‌ی او. پس از ۱۲۳۷ ایتالیای شمالی زیر فرمان او بود. پاپ اینوکنتیوس IV او را تکفیر کرد (۱۲۵۴). بستمگری و بیرحمی شهرت داشت؛ نام او در دوزخ دانته آمده است.

آتش، پدیده‌ی شیمیائی که با تولید حرارت و نور و شعله همراهست (نیز ← احتراق). معمولا ناشی است از ترکیب کربون یا دیگر عناصر سازای جسمی که میسوزد با اکسیژن. از هیچ جامعه‌ی انسانی بدون وسیله‌ای برای تولید آتش خبر نداریم، و بسبب ضرورت آن و نیروی اسرارآمیزش، از ایام بسیار قدیم آنرا مقدس میشمردند. در نظر ایرانیان مقدس بود؛ بهمین مناسبت در شهرها و کویها و خانه‌ها آتش را نگهداری میکردند و آتشکده‌ها و آتشگاهها داشتند (← آتشکده؛ آذر). در مهاجرنشینهای یونانی، آتش هر مهاجرنشین را با آتش مادرشهر بر می‌افروختند، و این نشانه‌ای از علاقه‌ی بین آن دو بود. در روم پرستش وستا اعتبار بسیار داشت. داستان پرومتئوس از اساطیر معروف یونان است. فلاسفه‌ی یونان آتش را یکی از عناصر اربعه میشمردند.

آتش‌افروز (ātešafruz)، در دهه‌ی آخر هر سال در نقاط مختلف ایران دسته‌هائی در شهر راه میافتد که یکی از افراد آنها آتش‌افروز است. این شخص با آتش بازیها میکند؛ از جمله نفت در دهان میکند و به مشعلی که در دست دارد میدمد، و شعله‌های آتش در هوا ایجاد میکند؛ یا اینکه مشعل را در دهان خود میبرد و لبها را میبندد و آنرا خاموش میکند. بقیه‌ی افراد دسته نیز دست و صورت و گردن خود را سیاه میکنند. و مقداری خمیر بسر میگیرند، و روی آن کهنه و پنبه‌ی آغشته به نفت میگذارند، و آن را آتش میزنند، و هر یک مشعلی بدست میگیرد و بنوای ساز و دایره و دنبک اشعاری باین مضمون میخوانند: "آتش‌افروز حقیرم–سالی یک روز فقیرم" یا "حاجی فیروزه–سالی یک روزه"، و از رهگذران پول میگیرند. نیز ← غول بیابانی.

آتشبازی: ← تیرتختالی.

آتش بهرام، نام آتشکده‌های متعدد در شهرهای ایران بزمان ساسانیان. پارسیان آتشکده‌های بزرگ را آتش بهرام نامند، و در برابر آن، آذران یا آدران (ādarān) یا آگیاری (āgyāri) به آتشکده‌های کوچک اطلاق میشود.

آتش‌بیگ (ātešbeyg)، دهستان (جمع ح ۱۴٬۹۰۰)، شهرستان هشترود، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۷۶ (؟) آبادی کوهستانی و با هوای معتدل. محصولش غلات است. این دهستان ظاهراً همان دهستان هشترود نشریات اداره‌ی آمار است. مرکز دهستان، ده **آتش‌بیگ** (جمع ۴۸۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۷ کیلومتری غ سراسکند واقعست.

آتشخواران[2]، در تاریخ کشمت، نامی که قبل از جنگ داخلی امریکا، ایالات شمالی به طرفداران افراطی برده‌داری در ناحیه‌ی جنوبخوانده داده بودند. آتشخواران از ۱۸۵۰ طرفدار انفصال از ایالات متحده بودند.

آتشدان: ← آتشکده.

آتشزنه[3] (ātešzane) یا **سنگ چخماق**، سنگی سخت و متراکم و زودشکن، برنگهای قهوه‌ای، سیاه، یا خاکستری، که باندازه‌های کوچک و گره‌مانند در لایه‌های آهکی یافت میشود. جنس آن از ذرات بهم‌فشرده‌ی سیلیس است. ذرات درشت آن برای ساختن انواع سمباده و گرد آن در سفالگری بکار میرود. انسانهای نخستین بسیاری از آلات و ابزار خود را ازین سنگ میساختند. آلات آتشزنه‌ای اولیه (از عصر حجر قدیم) بسیار ساده است، اما آنها که از عصر حجر جدید است با مهارت بیشتری ساخته شده و غالباً صیقلی و تراشیده است. در ازمنه‌ی تاریخی آتشزنه را برای افروختن آتش (با زدن آن به فولاد، که جرقه ایجاد میکند) و برای خالی کردن تفنگ بکار میبردند.

آتش سنت المو[4] (sentelmō) [به نام سنت (= قدیس) المو، قدیس حامی دریانوردان]، نوری شعله‌مانند که گاهی در هوای طوفانی بر نقاط مرتفع یا برجسته مخصوصاً بر بالای دکل کشتی یا بال و پروانه‌ی هواپیما، و در زمین بر نوک درختها و گنبدها و حتی شاخ گاو دیده میشود. گاهی نیز در اطراف سر انسان ظاهر میشود، و احساس گزش و خارش میدهد. سبب آن تخلیه‌ی برق است؛ وقتی جو دارای بار برقی باشد، و اختلاف پتانسیل برای وقوع تخلیه‌ی برق بین هوا و اشیا کافی باشد بوجود میآید. تخلیه شکل بوته یا فواره‌ای آتشین دارد؛ رنگش مایل به سرخی یا آبی است.

آتشفشان[5]، نام سوراخهای قشر جامد زمین که از آنها گازها و سنگها (بحالت گداخته و خمیری یا جامد) خارج میشود، و نیز نام کوههای مخروطی که، از انباشته شدن مواد خروجی، گرداگرد آن سوراخها ساخته شده است. در بالای آتشفشان معمولا گودی یا دهانه‌ای است. جهشهای آتشفشانی ممکن است آرام یا انفجاری شدید باشد. نیروی انفجاری، که گاهی تمام کوه را بصورت پاره‌سنگها پرتاب میکند، بسبب انباشته شدن بخارهای فراتافته یا گازهای دیگری است که فشار مواد گداخته (گدازه) مانع خروج آنها از تنوره شده است. پس از انفجارهای شدید آتشفشانی، غالباً بارانهای سخت سیل‌آسا مخلوط با خاکستر میبارد.

آتشک: ← سیفیلیس.

آتشکده، معروف به **آتشکده‌ی آذر،** تذکره‌ای در ترجمه‌ی حال ۸۴۲ تن از شعرا و نمونه‌ی اشعار آنان، از آذر بیگدلی. آتشکده در ۱۱۷۴ بنام کریم خان زند تألیف شده است.

آتشکده یا **آتشگاه** [= جای آتش]، در آیین زردشتی، جائی که آتش مقدس را نگهداری کنند. شکل بنای آتشکده‌ها در هرجا یکسان بوده؛ آتشدان در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آتش مقدس در آن میسوخته. معمولا هرآتشکده هشت درگاه و چند اطاق هشت‌گوشه داشته. بتدریج در شریعت زردشت مقرر شد که آفتاب بر آتش نتابد، و بنا بر این، اطاقی مطلقاً تاریک در وسط بنا میساختند که آتشدان در آن قرار داشت. تعداد آتشکده‌ها بسیار بود، ولی در عهد ساسانیان آذرگشنسب، آذر برزین مهر، و آذر فرنبغ مهمتر بودند.

آتشکده‌ی آذر: ← آتشکده.

آتشکوه، ده (جمع ۹۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان نیمور، بخش حومه‌ی شهرستان محلات، استان مرکزی، ۱۸ کیلومتری ج‌ش محلات و ۶ کیلومتری ده نیمور، سر راه دلیجان به محلات. کوهستانی و هوایش معتدل است. خرابه‌های آتشکده‌ای از دوره‌ی ساسانیان در آنجا دیده میشود.

آتشکوه، قله‌ای (بلندی ۳٬۷۲۸ متر) از قلل جبال البرز، دهستان لواسان بزرگ، شهرستان شمیرانات، استان تهران. از لغ بوسیله‌ی کوه سیاه‌پلاس به قله‌ی مهرچال، و از ج‌ش بوسیله‌ی قله‌ی ریزان به قله‌ی تیزکوه و سیاه‌چال متصل است. چند شعبه از رود جاجرود از آن سرچشمه میگیرد. ده افجه در ج‌ش آن واقعست.

آتشگاه، ده (جمع ۱٬۲۳۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ایرد موسی، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۸ کیلومتری غ اردبیل. محصولش غلات و مختصری فراورده‌های حیوانی است. ظاهراً سابقاً آتشکده بوده است.

آتشگاه، کوهی منفرد، ج بخش ماربین، کنار راه شوسه‌ی اصفهان به نجف‌آباد. برفراز کوه بقایای آتشکده‌ی عهد ساسانی و ابنیه‌ی خشتی عهد مغول قرار دارد که به آتشگاه معروفست.

آتشگاه: ← آتشکده. گاهی آتشگاه را به آتشدانهای سنگی اطلاق کرده اند.

آتش مرداب: ← فانوس شیطان.

آتش‌نشانی، خاموش کردن حریق یا جلوگیری از آن. اساس آن حذف یک یا چند عامل اصلی حریق (سوخت. اکسیژن. و حرارت) است. بطور کلی وسایل و طرق آتشنشانی مربوط به ماده‌ای است که دستخوش آتشسوزی میشود. ازین نظر مواد را میتوان به سه دسته منقسم کرد: مواد قابل احتراق معمولی (مانند چوب، کاغذ، پارچه)؛ مایعات قابل اشتعال (مانند بنزین، الکل، روغن، رنگ)؛ وسایل برقی. در حالت اول معمولا آب بکار میرود، که هم حرارت را کم میکند، و هم مانع رسیدن اکسیژن به سطح ماده‌ی سوزان میگردد. در دو مورد دیگر، که آب باعث توسعه‌ی حریق میشود، به مواد شیمیائی متوسل میشوند.

بعضی حریقهای کم‌دامنه را میتوان با انداختن منسوجات سنگین (مانند گلیم) یا ریختن آب و شن بروی ماده‌ای که دستخوش حریق شده خاموش کرد (به وسایل مذکور رسیدن اکسیژن به ماده‌ی سوزان متوقف میشود).

(۱)Ezzelino da Romano (۲)fire-eaters (۳)flint (۴)Saint Elmo's fire (۵)volcano

بعضی دستگاههای آتشکُش کوچک داخل ساختمانها بر اساس "سود و اسید" کار میکنند. دستگاه عبارت از محفظه‌ای است استوانه‌ای که قدری آب و جوش شیرین در آن ریخته اند، و بر بالای سطح آب ظرف کوچکی محتوی یک اسید آویزان است. اگر محفظه را برگردانیم، اسید با محلول جوش شیرین ترکیب شده تولید گاز انیدرید کربونیک میکند که آب را به شدت به خارج میراند. این دستگاه برای فرونشاندن حریق مواد معمولی کافی است، ولی در حریق مواد شیمیائی و وسایل برقی بکار نمیآید. افزودن مواد موسوم به زدایا به آب نفوذ آب را بیشتر میکند، و دستگاههائی که بر این اساس تعبیه شده اند، نه فقط در حریقهای منازل، بلکه در خاموش کردن حریق جنگلها بکار میروند. دستگاههای کَفزا تولید کفِ گاز کربونیک میکنند، و این دستگاهها مخصوصاً در حریق روغنها بکار میروند. بعضی آلات دیگر با تولید بخار غلیظی راه ورود اکسیژن را مسدود میکنند. بعضی دستگاههای آتشکش خودکار داخل ساختمانها بطوری ساخته شده‌اند که بر اثر ازدیاد حرارت دستگاه بکار افتاده آب میپاشند. آتشنشانهای موتوری شامل کامیون آب‌انبار، تلمبه‌ی فشار قوی، نردبان، نورافکن، وسائل شیمیائی، و وسائل نجات و کومک میباشند. در دریا و کرانه‌ها قایقهای آتشنشان بکار میروند.

تاریخ آتشنشانی بسیار قدیم است. هرون اسکندرانی دستگاهی برای اطفاء حریق اختراع کرد، و ظاهراً تلمبه‌های آتشنشان در حدود قرن دوم ق‌م در مصر معمول بوده، و بعدها در ممالک دیگر بکار رفته است. از قرن هفدهم ببعد، با پیشرفت علم و صنعت، دستگاههای آتشنشانی بتدریج کامل شده بصورت دستگاههای مجهز کنونی در آمده است.

آتشین، کوهی واقع در بخش انارک شهرستان نائین، اصفهان، استان دهم.

آتش یونانی[1]، جسم قابل اشتعالی که آتش "مایع" بوده، و گوینده کالینیکوس هلیوپولیسی آنرا اختراع کرده، و در دوره‌ی امپراطوری قسطنطین IV برای آتش زدن کشتیهای دشمن بکار برده است. یونانیهای بیزانس در اوایل قرون وسطی آنرا بکار میبردند. ترکیب شیمیائی آن معلوم نیست؛ احتمالا محتوی گوگرد و مواد مختلف سریع‌الاشتعال و ماده‌ای (از قبیل آهک) که با آب حرارت تولید میکند بوده است.

اتصالی[2]، در برق، اصطلاحی حاکی از قطع شدن غیر مترقبه‌ی جریان برق در برقراهه بر اثر عوارضی از قبیل "بریدن" فیوز یا گسستن مسیر برق.

اتفاق دوستانه[3]: ← اتفاق مثلث.

اتفاق صغیر[4]، اتحادیه‌ی تدافعی که پس از جج I بین چکوسلواکی و رومانی و یوگوسلاوی تشکیل شد، و فرانسه طرفدار آن بود. هدف آن این بود که وضع موجود اراضی را بر طبق پیمانهای ورسای و سن‌ژرمن و تریانون و نوتی حفظ کند، و از اتحاد آلمان و اطریش جلوگیری نماید. پس از تجزیه‌ی چکوسلواکی بوسیله‌ی پیمان مونیخ (۱۹۳۸) پایان پذیرفت.

اتفاق مثلث[5]، توافقی نانوشته که در اوایل قرن بیستم، در مقابل اتحاد مثلث، بین فرانسه و روسیه و انگلستان بعمل آمد. پس از اینکه اتحادیه‌ی سه امپراطور از کار افتاد، و دولت آلمان از تجدید پیمان امنیت با روسیه امتناع کرد (۱۸۹۰)، روسیه و فرانسه بتدریج با هم نزدیک شدند، و اتحاد دوجانبی آنها در ۱۸۹۵ آشکار گردید. بریتانیای کبیر هم، که از توسعه‌طلبی بازرگانی و مستعمراتی آلمان نگران شده بود، در زمان سلطنت ادوارد VII اختلافات خود را با فرانسه کنار گذاشت، و تفاهمی دوستانه معروف به اتفاق دوستانه[6] بین آنها برقرار گشت. شکست روسیه در جنگ روس و ژاپن تا اندازه‌ای بیم انگلستان را از توسعه‌طلبی روسیه در آسیا برطرف کرد، و بین آن دو دولت نیز توافقی حاصل شد (۱۹۰۷)، و بدین ترتیب اتفاق مثلث بوجود آمد که، اگرچه صورت رسمی نداشت، در هنگام بروز جنگ جهانی I و در جریان آن مؤثر بود.

اتل (atel,etel)، نام رود ولگا در مآخذ اسلامی، و نیز نام شهری قدیم بر دو طرف مسیر سفلای ولگا، که ظاهراً در اوایل ظهور اسلام پایتخت دولت خزر بود. ظاهراً در قرن دهم میلادی روسها شهر را ویران کردند؛ محل دقیق آن معلوم نیست.

اتلاف مال غیر موجب ضمانِ قهری است، و مُتلِف باید مثل یا قیمت مال تلف شده را بپردازد، اعم از اینکه آنرا عمداً یا سهواً تلف کرده باشد، و مال هم اعم است از عین یا منفعت.

آتلانتا[7] (ātlāntā) یا **اتلنتا** (atlantā)، شهر (۳۳۱‘۳۱۴)، لغ ایالت جورجیا، کشمتا؛ کرسی و بزرگترین شهر ایالت. از مراکز عمده‌ی فرهنگی و تجارتی و صنعتی ایالات جنوبی کشمتا است. دارای صنایع نساجی و ماشینسازی و کالاهای برقی و داروئی است. در ۱۸۳۶ بنا شد، و در جنگ داخلی امریکا، در زدوخوردهای معروف به **پیکار آتلانتا** (۱۸۶۴)، تقریباً منهدم گشت.

آتلانتیس[8] (ātlāntis)، در افسانه‌های یونانی، جزیره‌ی بزرگی در دریای مغرب. بروایت افلاطون، که آنرا بعنوان یک یوتوپیا توصیف میکند، تمدن بلندپایه‌ای داشته، و بعد زلزله خرابش کرده. مسئله‌ی وجود واقعیش منشأ تحقیقات زیاد بوده است.

آتلانتیک[9] (ātlāntik)، انگلا **اتلنتیک** (atlantik). این الفاظ از لفظ یونانی اطلس مشتق و اصلا بمعنی منسوب به کوه اطلس در لیبی است، و از آنجا بمعنی اقیانوس اطلس یا منسوب یا مربوط بآن یا واقع در کنار آن در زبانهای اروپائی وارد شده است.

آتلانتیک، منشور[10] یا **منشور اقیانوس اطلس**، بیانیه‌ای که مشترکاً، توسط وینستن چرچیل نخست‌وزیر انگلستان و فرانکلین روزولت رئیس جمهور امریکا، راجع به هدفهای صلح در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ منتشر گردید. هدفهائی که در این بیانیه منتشر شد کم و بیش در اعلامیه‌ی ۱۹۴۲ سازمان ملل گنجانیده شد.

آتلانتیک شمالی، پیمان[11] (ātlāntike)، پیمانی دفاعی که در ۱۹۴۹ به امضای کشمت، بریتانیای کبیر، کانادا، فرانسه، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ، ایتالیا، دانمارک، ایسلند، نروژ، و پرتغال رسید. یونان و ترکیه در ۱۹۵۱ و جمهوری فدرال آلمان (غربی) در ۱۹۵۵ به عضویت آن پذیرفته شدند. **سازمان پیمان آتلانتیک شمالی**[12] (علامت اختصاری، ناتو[13]) مرکب است از شورای عالی، دبیرخانه، و مرکز نظامی. دبیرخانه تحت نظر دبیر کل اداره میشود، و مرکز نظامی تحت فرماندهی کل است. این پیمان، که بعنوان یک اتحادیه‌ی ناحیه‌ای برطبق موازین اساسنامه‌ی سازمان ملل متحد تشکیل شده، پس از ده سال قابل تجدید است. دبیران کل تا کنون لرد ایزمی (lord izmey*) انگلیسی (در ۱۹۵۲–۵۷) و پ. ه. سپاک (از ۱۹۵۷) و فرماندهان کل بترتیب آیزنهاور (در ۱۹۵۰–۵۲)، ژنرال م. ب. ریجوی (در ۱۹۵۲–۵۳)، ژنرال ا. گرونتر (در ۱۹۵۳–۵۶)، و ژنرال نورستد (norstad) امریکائی (از ۱۹۵۶) بوده‌اند.

آتلانتیک شمالی، جریان[14] یا **جریان اقیانوس اطلس شمالی**، جریان دریائی گرمی در قطب شمالی. دنباله‌ی جریان خلیج است، و اقلیم اروپای غربی و شمالی را کما بیش معتدل میکند.

آتلانتیک شمالی، سازمان پیمان: ← آتلانتیک شمالی، پیمان.

اتللو[15] (otello)، شهرت فارسی یکی از تراژدیهای معروف شکسپیر، و نیز نام قهرمان آن تراژدی. احتمالا نخستین‌بار در ۱۶۰۴ بازی شد؛ در ۱۶۲۲ بچاپ رسید. اتللو از مورها و دارای طبعی شریف است، و در خدمت در ارتش ونیز افتخارات بسیار یافته است، و با دِزدِمونا، که پدرش سناتور است، ازدواج میکند. پس از چندی، در اثر سعایت ایاگو-قهرمان دیگر کتاب- به همسرش بدگمان میشود، و او را هلاک میکند. اما دیری نمیگذرد که بیگناهی دزدمونا ثابت میشود، و اتللو خود را نیز میکشد.

اتل متل (atal matal)، از بازیهای بچگانه، و آن چنانست که چند بچه کنار هم مینشینند، و پاهای خود را دراز میکنند، و آنکه استاد بازی است، ترانه‌ی هجائی مخصوص این بازی را میخواند، و با هر هجا، بر روی یکی از پاها دست میزند، و هر پائی که آخرین هجا بآن تصادف کرد، صاحب آن پای خود را جمع میکند، و ترانه از سر شروع میشود، و در این بار نیز پای دیگری کنار میرود؛ صاحب آخرین پای جمع نشده بازنده است. یکی از روایات ترانه‌ی مخصوص این بازی چنین است:

---

(۱)Greek fire (۲)short circuit (۳)Entente Cordiale (فنـ) (۴)Little Entente (۵)Triple Entente (۶)Entente Cordiale (فنـ) (۷)Atlanta (۸)Atlantis (۹)Atlantic (۱۰)Atlantic Charter (۱۱,۱۲)North Atlantic Treaty (Organization) (۱۳)NATO (۱۴)North Atlantic Drift (۱۵)Othello

اتـل متـل توتولـه   گاب حسن کوتـولـه
نه شیر داره نه پسون   شیرشو ببر هندسون
به زن کردی بسون
اسمشو بزار عمقزی   دور کلاش قرمزی
هـا چینو واچیـن   یـه پاتو ورچیـن.

اتلنتا[1] (atlantā)، شهر کشمت: ← آتلانتا.

اتلنتیک[2] (atlantic): ← آتلانتیک.

اتـلـنـتـیک سیتی[3] (atlantik siti)، شهـر (جه ۶۱٬۶۵۷)، جش ایـالت نیـوجرزی، کـشمت، بـر ساحل قطلا؛ از تفرجگاههای معروف کنار دریا.

اتلی[4]**، کلمنت ریچارد** (klemənt ricārd atli)، ۱۸۸۳–، سیاستمدار انگلیسی و از رهبـران حزب کارگر، نخست‌وزیـر (۱۹۴۵–۵۱) انگلـستـان. پس از چندی اشتغال بـه خدمـات اجـتمـاعی در قسمتهـای فقیر و عقب‌مـانده‌ی لنـدن، طـرفـدار سوسیـالیسم شد. از ۱۹۱۳ مشغول تـدریس علـوم اجتماعی در مـدرسـه‌ی عـلـوم اقـتـصادی لنـدن گردید. در جج I سخت مجروح شد، و در ۱۹۱۹ درجه‌ی سرگردی یـافت. در اولین دولت کارگری در ۱۹۲۴ به معاونت وزارت جنـگ منصوب شـد، و در دومیـن دولت کارگـری (۱۹۲۹–۳۱) نیـز صاحب مناصبی بود. در ۱۹۳۵ رهبـر حزب شد. در دولت ائـتـلافی زمـان جنگ، در ۱۹۴۲ وزیـر دومینیونهـا شد، و در ۱۹۴۲–۴۵ نـایب نخست‌وزیر (چرچیل) بـود. در ← کـنفرانس پوتسدام (ژویـه‌ی ۱۹۴۵) همـراه چـرچیـل بـود، و در انتخابات عمومی همـان سال نـخست‌وزیـر شد. در دولت او بسیاری از صنـایع ملی شد و ملی کردن خدمات بهداشتی آغـاز گـردید، قیمومت فلسطین و مداخله‌ی انگلستان در امور هند پایان یافت، و روابـط انگـلستـان و کشمت بیش از پیش استـوار شد. پافشاری او برای تجـدید تسلیحـات جمعی از اعضای حزب را به مخالفت بـا وی برانگیخت، و ا. بون رهبر مخـالفین او بود. در انتخابات سال ۱۹۵۱ از محـافظـه‌کاران شـکـست خـورد. در تابستان ۱۹۵۵ از رهبـری حـزب کارگر استعـفـا داد، و ه. گیتسکل بجای او رهبری حزب مخـالف را بدست گرفت، و اتلی لقب ارل (e:rl) یافت.

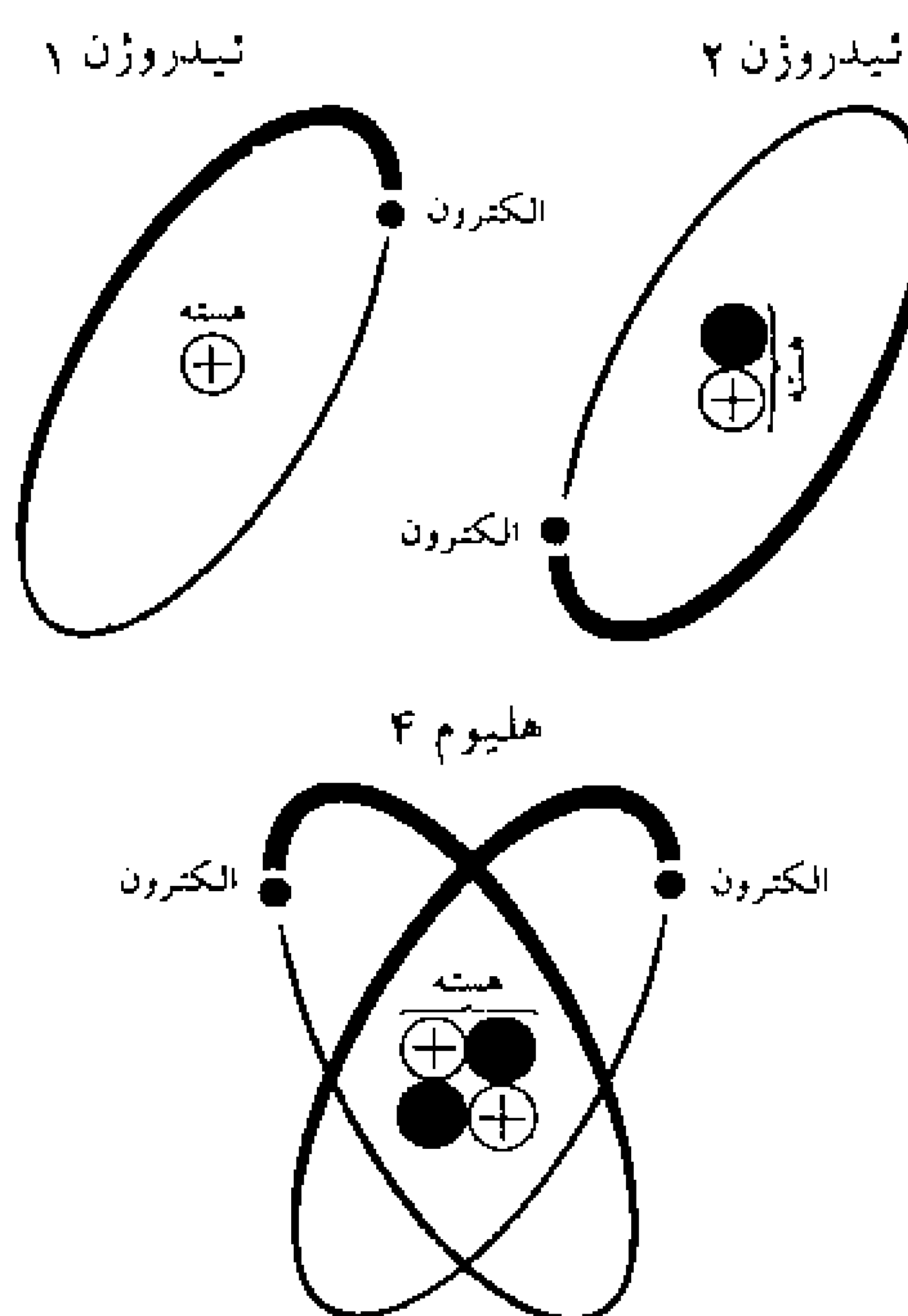
اتلیدی، محمود (etlidi)، ادیب و مورخ مصری، ساکن قـاهره، و متوفـی در اوایـل قرن ۱۲م هق. اثـر وی کتـاب اعلام الناس بما وقع للبرامکة مع بنی العباس (معروف به اعلام الناس) است، کـه تألیفش در ۱۱۰۰ هق بپایان رسیده، و مخلوطـی از وقایع تاریخی و افسانه است.

اتم[5] (atom) [از یو. = تـجزیـه‌نـاپـذیـر]، کوچکتریـن جزئی از یـک عنصر شیـمیـائی کـه دارای خواص شیمیائی مشخص آن عنصر میباشد. (برای تاریخچه‌ی نظریـات اتمی بـه قسمت اخیـر همین مقاله رجوع شود). امروز معتقدند کـه اتم شیئی است مرکب. ذراتی که در ساختمـان اتم در کار میـآیـند عبـارتنـد از **الکترونها** (دارای بـار برقی منفی)، **پروتونها** (دارای بـار بـرقی مثبت و مساوی مقـدار مطلق بـار الکترون)، و **نوترونها** (ذرات خنثی). هـر اتم مرکبست از یـک قسمـت مرکزی، بنام هسته، و الکترونهائی گردان بدور هسته. ساده‌تـرین اتمهـا اتم ئیدروژن است، کـه هسـته‌ی آن منحصر بـه یـک پـروتـون میباشد. هسته‌ی سایر اتمها مرکب از پروتونها و نوتـرونها است؛ پس، هسته‌ی اتم بـار برقـی مثبت دارد. در جـدول ذیل مشخصات و طـرح اجمـالی چنـد هسته‌ی اتمی نمایش داده شده است.

عنصر	ئیدروژن		هلیوم		لیتیوم		بریلیوم
	ئیدروژن ۱	ئیدروژن ۲	هلیوم ۳	هلیوم ۴	لیتیوم ۶	لیتیوم ۷	
علامت	$^{1}_{1}H$	$^{2}_{1}H$	$^{3}_{2}He$	$^{4}_{2}He$	$^{6}_{3}Li$	$^{7}_{3}Li$	$^{9}_{4}Be$
عدد جرمی	۱	۲	۳	۴	۶	۷	۹
هسته (⊕علامت پروتون و ●علامت نوترون)							
بار برقی	+		+	+	+++		++++

وقتی اتم در حالت عادی باشد، عده‌ی الکترونهای گردان بدور هسته‌ی آن مساوی عده‌ی پروتونهای هسته است، و بنابراین، در حـالت عـادی، اتم از جـنـبه‌ی بـرقی خنـثی است. مـجـمـوع عـده‌ی

طرح اجمالی چند اتم



پروتونهـا و نوترونهـای هسته‌ی اتم را عدد جرمی (علامت، A)، و عده‌ی پروتونهای هسته (یا عده‌ی الکترونهـای گردانْ بدورِ هستـه‌ی اتم عـادی) را **عدد اتمی** (علامت، Z) خوانند. در فیزیك اتمـی، اتم هر عنصر را با عـلامت شیمیائی آن، کـه عدد جرمی اتم در بالا و عدد اتمی در پایین آن ضبط میشود، نمایش میدهند؛ مثلا اتمهـای ئیـدروژن، دوتریوم (ئیدروژن سنگین)، هلیوم، کربـون، و اکسیژن بـتـرتیب بـه H^{1} یا (H^{1}_{1})، $^{2}_{1}H$، $^{4}_{2}He$، $^{12}_{6}C$، و $^{16}_{8}O$ نمایش داده میشود.

الکترونهای هر اتم چـند **قشر الکترونی** بـدور هسته‌ی آن تشکیل میدهند، که الکترونهـای هر قشر تقریباً دارای یـک انرژی هستند. الکترونها تحت تأثیر جاذبـه‌ی هسته هستـند، و هـر قـدر الکترونی از هسته دورتـر بـاشد پیـوندش بـا آن سست‌تر است، یعنـی بـا صَرفِ انرژی کمتـری میتوان آنرا از اتم جدا کرد. اگر (مثلا بوسیله‌ی بمباران با ذرات آلفا) بـه یکی از الکترونهای اتم انرژی اضافی کافی بدهیم، آن الکترون از اتم خارج میشود، و اتم مییوند (یعنی تبـدیل به اتم یونیـده یـا یون میگردد). ولـی اگـر انـرژی اضافی برای خارج کردن الکترون کافی نبـاشد، ممـکن است آن الکترون را بـه قشری نظیـر انرژی بیشتر منتقل کند؛ در این صـورت، اتم از جهت خنثی بودن مانـنـد اتم عـادی است، ولـی انـرژی بـیـشتری دارد، و چنیـن اتمی را اتـم برانگیخته خوانند. اتم برانگیختـه، چـون به حالت عادی بـاز گـردد، انـرژی اضافی خـود را بصورت تشعشع صادر میکند.

مـلاحظات اجمـالی فـوق الـذکر مبنی بـر نظریات سابق در باب ساختمـان اتم است، کـه در آنها گردش الکترونها را بدور هستـه بر مدارات مشخصی میدانستنـد. ولی در مکانیک **کوانتوم**، حرکت الکترونها بدور هسته بر مـدار مشخصـی تصویر نمیشود، بلکه بصورت مجموعه‌ای از نقاط ("جو الـکترونی" یـا "ابـر الکترونی") نمایش داده میشود، که در مواضعی کـه احتمـال وقـوع الکترون در آنها بیشتر است فشرده‌تر میباشد.

جرم الکترون $9{,}107\times10^{-28}$ گـرم و جـرم پروتون (که مساوی جـرم نوترون است) ح ۱۸۴۰ برابر جرم الکترون است. جرم اتم ناچیـز است؛ مثلا جرم اتم ئیدروژن (مرکب از یـک پروتـون و یـک الکترون) $1{,}673\times10^{-24}$ گـرم است، کـه فقط $9{,}107\times10^{-28}$ گـرم آن مـتـعلـق بـه الکترونِ مـوجـود در اتم ئیدروژن میباشد. چون جـرم الکترون عمـلا نـاچیـز است، جـرم اتـم متمرکز در هسته‌ی آن میباشد (نیـز ← وزن اتمی). اگـرچـه قطـر اتـم بسیار کـوچـک و از مرتبه‌ی یک تا ۵ آنگستروم (10^{-8} سانتـیمتر) است، قطر هسته‌ی آن بـمراتب کـوچکتـر و از مرتبه‌ی 1/1000 آنگستروم میباشد؛ پس قسمت اعظم اتم فضای خالی است (اگر فضاهـای خـالـی اتمهـای بـدن انسان بـرداشتـه شود-یعنـی تمام هسته‌ها و الکترونهای آنها بدون فـاصلـه بـروی هم انباشته شونـد-حجم بـدن در حدود حجم شن کوچکی میشود که بزحمت بانگشت میآید).

اتمهای هر عنصر از جهت فعل و انفعـالات شیمیـائی یکسان ولی گاهی (بعلت اخـتـلاف در عده‌ی نوترونهای هسته) از حیث جرم متفاوتنـد (← همجا)؛ مانند ئیدروژن و ئیدروژن سنگـیـن (رجوع شود به شکل). اتمهای یك یا چند عنصر

(1)Atlanta (2)Atlantic (3)Atlantic City (4)Attlee (5)atom

در ترکیبات شیمیائی بهم ملحق شده تشکیل مولکول میدهند.

تاریخچهٔ نظریات اتمی

مفهوم اتم بعنوان یک مفهوم فلسفهٔ طبیعی بسیار قدیمی است. فلاسفهٔ یونان و روم—چون ذیمقراطیس، اپیکوروس، و لوکرتیوس—ماده را مرکب از اجزای تجزیه‌ناپذیر و تغییرناپذیر میدانستند. ارسطو نظریهٔ جزء لایتجزی (joz'e lā yatajazzā) [=جزء تجزیه‌ناپذیر، اتم] را مطرود شمرد. درطی قرون ۱۷م–۱۹م، اتم بر اساسی بکلی تازه روی کار آمد (اتمی، نظریهٔ). کشف (۱۸۶۹) قانون تناوب و سایر اکتشافاتی که در اواخر قرن ۱۹م بعمل آمد (خاصه کشف ماهیت برقاطیسی نور، تشعشعات صادر از اتم، الکترون، و رادیوآکتیویته) زمینهٔ کشف ساختمان داخلی اتم را فراهم ساخت، و متلاشی شدن اتمهای عناصر رادیوآکتیو مدلل ساخت که اتم دستگاهی پیچیده است، و دانشمندان طرحهائی برای ساختمان اتم عرضه داشتند که هر یک را یک مدل اتمی (modele) یا طرح اتمی نامیده‌اند. طرحهای اولیهٔ ساختمان اتم مبنی بر اصول مکانیک کلاسیک و روانبرق کلاسیک بود، و اعمال این اصول در اجرام خرد و سرعتهای بسیار زیادی که در دستگاههای اتمی در کار است، از همان آغاز امر منجر به اشکالاتی شد. مدل اتمی لرد کلوین امروز فقط جنبهٔ تاریخی دارد. سپس سر ج. ج. تامسن طرحی برای ساختمان اتم عرضه کرد (۱۹۰۳). در ۱۹۱۱، ا. رادرفرد مدل هسته‌ای اتم را طرح کرد، که اساس آن در نظریات کنونی محفوظ مانده است. اتم رادرفرد مرکب از هسته‌ای بود دارای بار برقی مثبت، که حجمش نسبت به حجم اتم بسیار کوچک بود، و تقریباً تمام جرم اتم در آن متمرکز بود، و الکترونهائی بدور آن میگشتند (مانند گردش سیارات بدور خورشید). طرح رادرفرد بعضی پدیده‌های اتمی را توجیه میکرد، ولی چون دستگاههای اتمی را تابع اصول مکانیک کلاسیک و روانبرق کلاسیک میشمرد اشکالات اساسی از آن ناشی شد.

اولبار در ۱۹۱۳، ← نیلس بور، بر اساس تحقیقات رادرفرد و نظریهٔ کوانتوم، نظریهٔ جامع و خارق‌العاده‌ای در باب ساختمان اتم آورد (← اتم بور)، که آ. زومرفلد و دیگران بسط دادند. اگرچه نظریهٔ بور بسیاری از مشکلات مربوط به ساختمان اتم را حل کرد، از تعلیل و توجیه ماهیت موجی ماده که در ۱۹۲۴ بتوسط ← لوئی دو بروی کشف شد عاجز ماند. نظریهٔ ساختمان اتم و فرایندهائی که در داخل اتم روی میدهد، در ۱۹۲۶ بتوسط ا. شرودینگر و و. هایزنبرگ بوسیلهٔ مکانیک کوانتوم توجیه شد. نیز رجوع شود به مقالات دیگر کتاب که تحت عنوان "اتم" یا "اتمی" آغاز میشود و سایر ارجاعاتی که درین مقالات مذکور است.

اتم برانگیخته[1] (atome barangixte)، اتمی که بیش از حالت عادی انرژی دارد (← اتم). انرژی اضافی معمولا باعث انتقال الکترونهای گردان بدور هستهٔ اتم به قشرهای نظیر انرژی بیشتر میشود.

اتم بور (atome bor)، طرحی برای ساختمان اتم، که ن. بور بر اساس طرح اتمی ا. رادرفرد و نظریهٔ کوانتوم، و برای رفع اشکالات ناشی از طرح رادرفرد عرضه کرد (۱۹۱۳). برای تسهیل فهم طرح بور، اتم بور را میتوان تشبیه کرد به صفحه‌ای مستدیری که از مرکز به اطراف شیب ملایمی دارد، و شیارهای مستدیر معینی هممرکز با آن بر آن تعبیه شده. دستگاه مرکب از این صفحه و گلوله‌ای متحرک بر آن فقط در حالات معینی موجودیت پایدار تواند داشت. و این حالات ("حالات مُجاز" یا "پایدار") عبارتند از حالاتی که گلوله در یکی از شیارها ("مدارات مجاز" یا "پایدار") حرکت کند. و نیز، پایداری دستگاه مستلزم اینست که اگر ضربه‌ای به گلوله وارد شود، یا گلوله از مدار خود خارج نشود، و یا وارد یکی دیگر از مدارات مجاز گردد. خلاصه آنکه، پایداری چنین دستگاهی فقط در رشتهٔ معین و منفصلی از "حالات مجاز" ممکن است، و گلوله نمیتواند بر هر مسیر دلخواهی که بر صفحه فرض کنیم حرکت کند. در طرح اتمی بور، فضای اطراف هستهٔ اتم چنان است که گوئی شیارهای معیّنی (مدارات مجاز) برای حرکت الکترونها دارد؛ حرکت الکترونها فقط در این شیارها ممکن است و بس.

بور طرح اتمی خود را بر اساس چند اصل موضوع ناقض اصول مکانیک کلاسیک و روانبرق کلاسیک قرار داد: (۱) اتم فقط در رشته‌ای از حالات (حالات مجاز یا پایدار) موجود تواند بود، و انرژیهای اتم در این حالات رشتهٔ منفصلی تشکیل میدهند. در هر یک از حالات مجاز، الکترونها بر مداراتی (مدارات مجاز یا پایدار) بدور هستهٔ اتم میگردند. بر خلاف مقتضیات مکانیک کلاسیک، حرکت الکترونها بر مداری جز مدارات مجاز ممکن نیست. (۲) بر هر یک از مدارات مجاز، انرژی الکترون ثابت است (مفهوم قشر الکترونی و مدارج پایدار انرژی الکترونهای گردان بدور هستهٔ اتم ناشی از همین اصل است)، و بر خلاف مقتضیات روانبرق کلاسیک، الکترون تشعشع صادر نمیکند. (۳) جذب یا صدور تشعشع فقط و فقط وقتی روی میدهد که الکترونی از یک قشر الکترونی به قشری دیگر "بجهد" و اختلاف انرژی دو قشر مساوی حاصلضرب بسامد تشعشع مذکور است در مقدار ثابت پلانک.

در نتیجهٔ بسط و تکامل اطلاعات مربوط به ساختمان اتم، نظریهٔ بور دستخوش تغییراتی شده، و امروز ساختمان اتم را بر طبق اصول مکانیک موجی میدانند. معذلک، طرح اتمی بور برای تسهیل فهم ساختمان اتم اهمیت اساسی دارد.

آ تمپو[2] (ā tempo)، لفظ ایتالیائی، که در موسیقی بازگشت به سرعت حرکت اصلی یک قطعهٔ موسیقی را، پس از تغییر مختصری، نشان میدهد.

اتم رادرفرد (atome rāderfard): ← رادرفرد، ارنست.

آتمسفر (ātmosfer): ← آتموسفر.

اتمشکافی (atom.šekāfi): ← اتمشکنی؛ انرژی هسته‌ای؛ انرژی اتمی.

اتمشکنی (atom.šekani)، لفظ مبهمی که به تجزیهٔ طبیعی یا مصنوعی هستهٔ اتم به اجزای کوچکتر اطلاق میشود، و معمولا حاکی از تولید اتم جدید و آزاد شدن انرژی است. پس از کشف رادیوآکتیویته، معلوم شد که اتمهای عناصر رادیوآکتیو "خودشکن" هستند؛ شکستن اتمهای این عناصر را نمیتوان مهار یا تسریع یا متوقف کرد. اولین‌قدم در راه شکستن مصنوعی هسته از طرف رادرفرد برداشته شد (۱۹۱۹) که هستهٔ اتم ازت را بوسیلهٔ بمباران با ذرات آلفا شکست، و هسته‌های اکسیژن و ئیدروژن بدست آورد، و برای اولین‌بار تبدل عناصر را عملی ساخت.

در بمباران با ذرات آلفا، هر ذره از چندین اتم میگذرد تا شاید به یک هسته برخورد کند؛ در ضمن عبور، از سرعت ذره کاسته میشود، و احتمال برخورد آن به یک هسته ضعیف میگردد، زیرا ذرات آلفا و هسته‌ها هر دو بار مثبت دارند، و یکدیگر را دفع میکنند، و اگرچه یک ذرهٔ سریع‌السیر ممکن است بر این نیروی دافعه فایق آید، احتمال این امر در مورد یک ذرهٔ بطیءالسیر ناچیز است. خلاصه آنکه بمباران هسته با ذراتی دارای بار مثبت مستلزم اینست که این ذرات شتابانیده شوند (کاککرافت و والتن از این راه وارد شدند. سیکلوترون و بتاترون بعداً اختراع شد). کشف (۱۹۳۲) نوترون راه عمده‌ای برای اتمشکنی باز کرد، زیرا نوترون خنثی است، و در عبور از داخل ماده مواجه با نیروهای مزاحم نمیشود. از زمانی که رادرفرد برای اولین‌بار اتم را مصنوعاً شکست (۱۹۱۹) ببعد تحقیقات وسیعی در اتمشکنی و تبدیل عناصر بعمل آمد، ولی در تمام آزمایشهائی که تا ۱۹۳۸ انجام گرفت، نه فقط ذراتی که سلاح حمله به هسته بود بسیار کوچک بود، بلکه یکی از اجزای حاصل از شکست نیز همواره بسیار کوچک بود، و سایر ذرات هسته‌ای با هم باقی مانده هستهٔ جدید را تشکیل میدادند. اتمشکافی یا شکافت هسته (تقسیم هسته بدو جزء تقریباً همجرم) اولبار در ۱۹۳۸ بعمل آمد، و منجر باستفادهٔ عملی از انرژی اتمی و بمب اتمی گردید.

اتم‌گرم[3] (atom-gram؛ فنس)، مقداری از یک عنصر که جرم آن برحسب گرم از حیث عدد مساوی وزن اتمی آن عنصر باشد (مثلاً اتم‌گرم گوگرد یعنی ۳۲ گرم گوگرد). یک اتم‌گرم هر عنصر در شرایط متعارفی شامل $6{,}02 \times 10^{23}$ اتم است (← آووگادرو، عدد).

آتمن (ātman)، کلمهٔ سانسکریت که اصلا بمعنی دَم و روح و اصل زندگی و احساس است، و در فلسفهٔ هندی اهمیت دارد (← هندو، آیین). در اوپانیشادها بتفصیل از آن بحث شده است. آتمنِ فردی، که در قفس تن محبوس است، پس از مرگ دوباره به روح کلی میپیوندد.

---

(1)excited atom (2)a tempo (3)gram-atom

آتموسفر یا **آتمسفر**[1] (هر دو ātmosfer؛ فنسـ)، واحد عملی فشار، معادل فشار وارد از ستونی از جیوه بارتفاع ۷۶ سم در حرارت $0°$ صدی. تقریباً معادل ۱٫۰۳۳۲ کگ قوه بر سمه است، و در محاسبات اجمالی آن را یک کگ بر سمه بشمار می آورند. فشار واقعی جو در سطح دریا در اطراف این مقدار تغییر میکند.

اتمی، انرژی (enerjie atomi): ← انرژی اتمی.

اتمی، بمب (bombe atomi): ← بمب اتمی.

اتمی، پیل (pile atomi): ← پیل اتمی.

اتمی، ثابتهای (sābethāye atomi): ← ثابتهای اتمی.

اتمی، حرارت (harārate atomi): ← حرارت اتمی.

اتمی، عدد (adade atomi): ← عدد اتمی.

اتمی، نظریه‌ی[2] (nazariyyeye atomi)، نظریه‌ای که ماده را مرکب از ذرات بسیار خُردِ تجزیه‌ناپذیر (موسوم به اتم) میدانند. ذیمقراطیس در قرن پنجم قم معتقد بود که ماده مرکب از چنین ذراتی است که پیوسته در حرکتند. **لوکرتیوس** پیرو نظریه‌ی او بود، ولی ارسطو نظریه‌ی جزء لایتجزی (jozʼe lā yatajazzā) [= تجزیه‌ناپذیر] را مردود میدانست. در قرن ۱۹م، **جان دالتن**، بر اساس تحقیقات **لاوازیه** و **پروست**، طرح نظریه‌ی اتمی نوینی ریخت. بموجب این نظریه، اولاً ماده مرکب است از ذرات خرد تجزیه‌ناپذیری موسوم به اتم؛ ثانیاً اتمهای هر عنصر هموزن و اتمهای عناصر مختلف مختلف‌الوزن اند، و لهذا، عناصر با اوزان اتمی خود مشخص میشوند؛ ثالثاً اجسامِ مرکّب از متحد شدن اتمهای عناصر مختلف حاصل میشود، و بنا براین، وزن هر عنصر که در یک جسم مرکب می‌آید مضرب صحیحی از وزن اتمی آن است. **مندلیف** (← قانون تناوب) و **آرنیوس** (← یونش) در تأیید و تکمیل نظریه‌ی اتمی سهیم بوده‌اند. اکتشافات نوین در ساختمان **اتم** از فایده‌ی نظریه‌ی دالتن در فعل و انفعالات شیمیائی نکاسته است.

اتمی، وزن (vazne atomi): ← وزن اتمی.

اتم یونیده[3] (atome yonide)، **یون**، یعنی اتمی (← اتم) که، بواسطه‌ی گرفتن الکترونهای اضافی یا از دست دادن الکترونهای خود، از حالت خنثی خارج شده، دارای بار برقی شده است.

آتن یا **آطن**[4] (هر دو āten) یا **آطنه** (ātene)، شهر (جم ۵۵۹٬۲۵۰)، پایتخت یونان، در دشت آتیک، نزدیک خلیج سالونیک. مرکز فرهنگی، دینی، و صنعتی یونان است (کانون کلیسای ارتدوکس یونانی و دارای کارخانه‌های نساجی و ابزارسازی است). آتن سرچشمه‌ی تمدن غرب بوده، و سیاحان بسیار به دیدار این شهر باستانی می‌آیند. از ابنیه‌ی قدیمی معروف آن **پارتنون**، **ارختئوم**، و **پروپولایا** است، که جملگی در **آکروپولیس** واقعند. از بناهای جدید آن دانشگاه، کتابخانه‌ی ملی، موزه‌ی ملی، و مؤسسه‌ی پولیتکنیک است.

تاریخ. آغاز تاریخ آتن آمیخته با افسانه‌ها است (مانند داستان تسئوس که شهرهای اولیه‌ی آتیک را بهم پیوست). کشورشهر آتن در آغاز قرن هفتم قم مشتمل بر سرزمین آتیک بود؛ در ۶۸۳ قم پادشاهی موروثی ملغی شد؛ تا زمان اصلاحات (۵۹۴ قم) **سولون**، آرخونها فرمانروائی داشتند. سپس جباران روی کار آمدند، و حکومت آنان تا ۵۱۰ قم دوام داشت، تا در نتیجه‌ی اصلاحات **کلیستنس** حکومت دموکراسی برقرار شد. در دوره‌ی ← جنگهای مدی (۵۰۰–۴۴۹ قم)، برهبری قهرمانانی چون **میلتیادس** و **تمیستوکلس** و **کیمون**، به قدرت دریائی بزرگی تحول یافت، و ← اتحادیه‌ی دلوسی عملاً همان امپراطوری آتن بود. در عصر **پریکلس** (قرن ۵م قم)، معماری، هنر، و ادبیات باوج شگفت‌آوری رسید. پارتنون بنا شد؛ سقراط فلسفه‌ی خود را تقریر کرد؛ **آیسخولوس**، **سوفوکلس**، و **اوریپیدس** درام یونانی را تأسیس کردند. بعدها که دوره‌ی انحطاط فرا رسید، این افتخارات فرهنگی با پیدایش **افلاطون**، **ارسطو**، **آریستوفانس**، و **دموستن** خطیب ادامه یافت. در ← جنگهای پلوپونزی آتن سرانجام بدست اسپارت افتاد (۴۰۴ قم). سپس بسرعت رو آمد، ولی رونقش دیری نپایید، و در قرن ۴م قم تحت سلطه‌ی **فیلیپ II** مقدونی و پسرش **اسکندر** مقدونی درآمد.

در دوره‌ی عظمت روم، آتن از کرسیهای ایالتی شد، و مساعی آتنیها برای جلب مجدد قدرت منجر به شکست موهنی گردید (خاصه تاراج آن بدست **سولا** در ۸۶ قم). معذلک، سنن آتنی در روم و (بیش از آن) در امپراطوری بیزانس تأثیر کرد. با سقوط دولت اخیر، آتن بدست یکی از نجبای فرانسه افتاده (۱۲۰۵) دوک‌نشین شد، و بعداً زیر سرپرستی خاندان آراگون رونق گرفت. سپس، در اواخر قرن ۱۴م و اوایل قرن ۱۵م، تحت حکومت خاندانی از اشراف فلورانسی، تجدید حیاتی کرد، ولی از ۱۴۵۸، تحت حکومت عثمانی، رو بانحطاط گذاشت. پس از آزادی یونان، آتن پایتخت یونان شد، و بتدریج بموقعیت کنونی رسید. آتن مشحون از آثار گذشته است.

اتنا[5] (etnā)، آتشفشان زنده، بارتفاع ۳٬۲۶۱ متر، بر ساحل شرقی سیسیل، ایتالیا. بعلت آتشفشانی، شکل و ارتفاع قله‌ی مخروط مرکزی آن دستخوش تغییر بوده است. علاوه بر دهانه‌ی اصلی، ح ۲۶۰ دهانه‌ی آتشفشانی کوچکتر دارد. دامنه‌ی پرجمعیت و حاصلخیزش دارای آب و هوای گِردِ مداری است، ولی قله‌ی آن اغلب فصلهای سال برف دارد. در ارتفاع ۲٬۹۱۸ متری آن رصدخانه‌ای بنا شده. اولین آتشفشانی ثبت شده‌ی آن در ۴۷۵ قم روی داد، و آتشفشانیهای ۱۰۶۹ و ۱۶۶۹ آن سبب ویرانی فراوان شد.

آتنا[6] (ātenā)، الاهه‌ی حکمت؛ ← آتنه.

آتنا پارتنوس[7]: ← فیدیاس.

آتنودوروس[8]، حجار یونانی؛ ← لائوکوئون.

آتنه[9] (ātene) یا **آتنا** (ātenā) یا **پالاس آتنه** (pālās)، الاهه‌ی اولمپی حکمت، حامی فنون صلح و جنگ، فرمانروای طوفان، و نگهبان آتن. باکره و از پیشانی زئوس برخاسته بود.



آتنه (مینروا)
(از مرمرهای آیگینائی)

معمولاً با کلاه‌خود و زرهی با کلّه‌ی مدوسا نمایش داده میشود. پارتنون معبدش بود. با مینروای رومیان یکی شمرده میشود.

اتو[10] (atu)، جزیره‌ای بفاصله‌ی ۴۸ کیلومتری ساحل غربی آلاسکا. غربیترین ← جزایر **آلئوسین** است. در ۱۹۴۲ ژاپنیها آنرا گرفته سکنه‌اش را به ژاپن بردند. در بهار ۱۹۴۳ سپاهیان کشمت آنرا باز ستاندند.

اتوال، طاق نصرت[11] (etuāl؛ فنسـ، = ستاره)، طاق نصرتی که بفرمان ناپلئون، بیادبود پیروزیهای وی، در میدان اتوال، در آخر خیابان شانزلیزه (پاریس)، در ۱۸۰۶–۳۶ ساخته شد. طرح اصلی آنرا ژ. ف. شالگرن ریخته است. ۴۹٫۵۵ متر بلندی، ۴۴٫۸۲ متر درازا، و ۲۲٫۱۰ متر پهنا دارد، و نقوش برجسته‌ی عظیمی بر گرد آنست. این نقوش را ف. رود (نقش مارسیز)، و اتکس (eteks) بر آن حجاری کرده‌اند. نام ۳۸۶ ژنرال، که در جنگهای جمهوری و امپراطوری شرکت داشته‌اند، نیز بر آن نقش است. دوازده خیابان از اطراف آن منشعب میشود. در ۱۹۲۰ سرباز فرانسوی گمنامی در زیر آن بخاک سپرده شد.

اتوبوس (otobus؛ از فنسـ)، وسیله‌ی نقلیه‌ی عمومی موتوری که داخل یا بین شهرها مسافرین را حمل میکند. لفظ اتوبوس از دو لفظ اتو (بجای اتوموبیل یا خودرو)، و بوس، بجای اومنیبوس (omnibus)، ساخته شده و لفظ اخیر لاتینی و اصلاً بمعنی "برای همه" یا "همگانی" است، و اصطلاحاً همان تعریف اتوبوس را با اسقاط لفظ "موتوری" دارد. در ۱۶۶۲ اومنیبوسهای اسبی در پاریس بکار افتاد، و پس از چند سالی متروک شد. بعداً، در ۱۸۱۲ در بوردو، در ۱۸۲۷ در پاریس، در ۱۸۲۹ در لندن، و در ۱۸۳۰ در نیویورک، این نوع وسیله‌ی نقلیه‌ی عمومی بکار افتاد. در اوایل قرن بیستم اومنیبوس به موتور مجهز و اتوبوس نامیده شد.

---

(۱)atmosphere (۲)atomic theory (۳)ionized atom (۴)Athens (۵)Etna (۶)Athena (۷)Athena Parthenos (۸)Athenodorus (۹)(Pallas) Athena (۱۰)Attu (۱۱)Arc de Triomphe de l'Étoile

آتورپات (ātur.pāt)، یـٔ آتروپاتس (ātropātes)، والی ایرانی آذربایجان که زمان اسکندر مقدونی آن ایالت را مستقل اعلام کرد (۳۲۸ قم)، و بدین ترتیب آنرا در دست خود نگاهداشت. نام ایالت آذربایجان از نام وی مأخوذ است (← آتورپاتکان).

آتورپاتکان (ātur.pāt.kān)، ناحیه‌ی قدیم، لغ ایران، تقریباً مطابق آذربایجان. این ناحیه در دوره‌ی هخامنشی جزو کشور ماد محسوب میشد. پس از حمله‌ی اسکندر مقدونی، بنام آتورپات (والی آن ایالت) خوانده شد. همین نام است که به صورتهای آذربایگان، آذربایجان (معرب)، و (بتحریف) آذرآبادگان درآمده است.

آتورپات مهر سپندان: ← آذربد مهر سپندان.

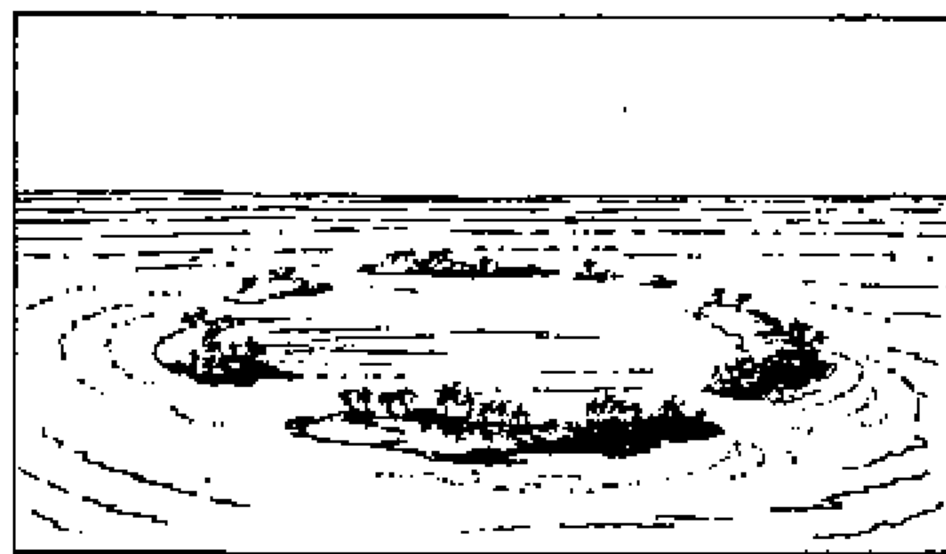
اتوژیر[1] (otojir؛ فنس) یا **جایروپلین**[2] (jāyropleyn؛ انگلا)، طیاره‌ای که با موتور و ملخ کار میکند، و "برا"ی آن ناشی از حرکت بالها یا تیغه‌هائی است که میتوانند به آزادی در بالای طیاره به دور محوری تقریباً قائم بگردند. اتوژیر شبیه هلیکوپتر است، ولی بالهای فوقانی هلیکوپتر بوسیله‌ی موتور میگردند، و حال آنکه بالهای اتوژیر بسبب فشار هوا به حرکت درمیآیند (مانند آسیای بادی با پره‌های افقی). از مزایای اتوژیر اینست که تقریباً بطور قائم از زمین بالا میرود، و میتواند در فضای کوچکی فرود آید، و هرگاه موتور آن از کار بیفتد چتروار به زمین میآید. مخترع اتوژیر خ. دِ لا ثیروا است، و این اختراع اولین انحراف از اصول پرواز ← برادران رایت بود. اکنون در اغلب موارد هلیکوپتر بجای آن بکار میرود.

آتوس[3] (ātos) یا **آکته**[4] (ākte)، شرقیترین سه شبه‌جزیره‌ی خالکیدیکه، مقدونیه، لش یونان. طولش ح ۵۰ کم و عرضش ۲٫۵-۱۱ کم است. بوسیله‌ی تنگه‌ی باریکی نزدیک آکانتوس به زمینلاد یونان میپیوندد، و در این تنگه در ۴۸۰ قم بامر خشیارشا کانالی حفر شد. در انتهای شرقی شبه‌جزیره **کوه آتوس** (بارتفاع ۲٬۰۳۳ متر) قرار دارد، که از قرن نهم بم مسکن دسته‌ای از راهبان بوده ("کوه مقدس" کلیسای یونانی)، و این جامعه در ۱۹۲۷، باسم **آیون اوروس**[5] (āyon oros) [= کوه مقدس] یا **آتوس‌کوه** (ātos.kuh)، جمهوری خودمختاری اعلام شد. جمهوری آتوس‌کوه از ولایات یونان و مشتمل بر ۲۰ صومعه است. جامعه‌ی آتوس‌کوه همواره تحت فرمان مستقیم اسقف اسلامبول ولی از استقلال معنوی برخوردار بوده است. زن و حیوانات ماده را به آنجا راه نمیدهند. کتابخانه‌های آن گنجینه‌ای از نسخه‌های خطی دوره‌ی بیزانس است.

آتوسا[6] (ātossā)، قرن ششم قم، ملکه‌ی ایران؛ دختر کوروش کبیر و مادر خشیارشای I. ابتدا زن برادر خود، کبوجیه، بود؛ پس از آن زن سمردیس غاصب شد؛ بعد به همسری داریوش I درآمد و از او خشیارشای I را بدنیا آورد.

اتوکلاو[7] (otoklāv؛ از فنس)، محفظه‌ای دارای جدار ضخیم و سربوشی که بدون منفذ آنرا مسدود میکند، و در آن میتوان مواد مختلف را بوسیله‌ی بخار تحتِ فشار تا دماهای بالاتر از ۱۰۰° صدبخشی گرم کرد. اتوکلاو دارای یک دریچه‌ی اطمینان (S در شکل) است که چون فشار بخار داخل محفظه از حد معینی (بالاتر از فشار جو) زیادتر شود باز میشود. اساس اتوکلاو مبتنی بر دیگ معروف به دیگ پاپن است، که د. پاپن آنرا اختراع کرد (۱۶۸۱). اتوکلاو در طب برای ضدعفونی کردن وسایل جراحی و زخم‌بندی و در شیمی برای اجرای فعل و انفعالهای شیمیائی که مستلزم فشار زیاد است بکار میرود.

آتول[8] (ātol ؛ فنس)، آبسنگ مرجانی گردی که مردابی در میان آن واقعست. منشأ قطعی آتولها معلوم نیست.



آتول

اتولی (etoli)، ناحیه‌ی یونان قدیم، ← آیتولیا.

اتوماتون[9] (otomāton؛ از انگلا)، وسیله‌ی مکانیکی برای انجام دادن کارهائی که عادةً بوسیله‌ی انسان انجام میگیرد. فکر تعبیه‌ی اتوماتون خیلی قدیمی است. گویند آلبرتوس کبیر سی سال وقت صرف کرد تا صورتی بشکل انسان ساخت که چون کسی در میزد بجانب در رفته آنرا باز و به درزننده سلام میکرد. صفحه‌ی ساعت آبی که هارون‌الرشید به شارلمانی هدیه کرد ۱۲ در داشت که هر یک در سر ساعتی باز میشد، و چون ظهر فرا میرسید ۱۲ اسب‌سوار از پشت صفحه بیرون آمده بگرد صفحه‌ی ساعت رژه میرفتند، و سپس بجای خود باز میگشتند.

ک. چاپک، درام‌نویس معروف از اهل چکوسلواکی، در داستان معروف خود، بنام روبوتهای عمومی روسوم، لفظ روبوت (robot) را برای توصیف کارگران مصنوعی که بشکل انسانی و دارای هوش آدمی ولی فاقد احساسات هستند بکار برده است، و از آن زمان ببعد استعمال لفظ روبوت مترادف با لفظ اتوماتون بمعنی هر اسبابی که جانشین انسان در انجام دادن کارهای نسبةً پیچیده میشود رواج یافته است. از آن جمله است وسایل الکترونیکی مستعمل در صنعت؛ ماشینهای حساب الکترونیکی؛ خلبان خودکار که هواپیما را در مسیر آن راهنمائی میکند؛ وسایل هدایت موشکها، و اقمار مصنوعی و سایر وسایل فضاپیمای ساخت انسان.

اتوماسیون[10] (otomāsion)؛ تلفظ فرانسوی لفظ انگلیسی *automation* که ظاهراً اول‌بار در ۱۹۴۷ در کشمد ساخته شد)، علم و طرق تأمین این منظور که یک دستگاه مکانیکی، خودبخود و بدون نیاز به اشخاصی که در کار آن نظارت کنند، مشخصات محصول خود را مشاهده و تنظیم کند. در دستگاههای اتوماسیونی، اسبابهای اندازه‌گیری پیوسته مراحل مختلف عمل دستگاه را "مشاهده" میکنند، و هرگاه انحرافی از مشخصات مطلوب تولید شود آنرا آشکار میسازند. در دستگاههای خودکاری که اتوماسیونی نیستند، اعمال مختلف بدون دخالت انسان انجام میگیرد، ولی نظارت در اینکه اعمال برطبق مشخصات باشد، و نیز میزان کردن دستگاه بمنظور برطرف کردن انحرافات، نیازمند انسان است.

دستگاههائی را که برای تأمین اتوماسیون بکار میرود میتوان به چهار دسته تقسیم کرد: (۱) ماشینهای خودکار تولیدی (مانند چرخ تراش)؛ (۲) دستگاههائی که محصول یا قسمتی از آنرا از یک ماشین به ماشین دیگر منتقل میکنند؛ (۳) دستگاههای خودکار نظارت که در تهیه‌ی مواد شیمیائی و پالایش نفت بکار میرود؛ و (۴) ماشینهای خودکاری که اطلاعات را تنظیم کرده بکار میبندند (مانند ماشینهای حسابگر).

اتوماسیون در دستگاههائی که محصولاتی بشکل روانه‌ی پیوسته‌ای تولید میکنند (از جمله در تهیه‌ی صنعتی مواد شیمیائی و دارولی و غذائی) موارد استعمال زیادی دارد. پالایش نفت و تصفیه‌ی قند با موفقیت اتوماسیونی شده است. در تولید انواع مختلف محصولاتِ "قطعه‌ائی" (مانند پیچ و مهره) نیز از اتوماسیون استفاده میشود. در کارخانه‌های اروپا و کشمد بسیاری از اجزای اتومبیل بوسیله‌ی اتوماسیون تهیه میشود؛ جمع و جور کردن اجزای مختلف، اگرچه دشوارتر است، تا حد زیادی اتوماسیونی شده است. اتوماسیون در بسیاری صنایع دیگر (از قبیل بسته‌بندی و پرکردن بطری و غیره) و نیز در کارهای مختلف از قبیل تهیه‌ی لیست و حساب انواع کسور و اضافات و حتی ترجمه از زبانی بزبان دیگر بکار میرود.

از جنبه‌ی تاریخی، تعبیه‌ی دستگاههای خودکار [فنس اتوماتیک (otomātik)] را میتوان مقدمه‌ی اتوماسیون دانست. بسط الکترونیک منجر به اختراعاتی شد که بعضی اعمال حواس انسانی را انجام میدهند: "رؤیت" را میتوان بوسیله‌ی سلول فوتوالکتریک، "شنیدن" را بوسیله‌ی میکروفون، و "لامسه" را بوسیله‌ی بلورهای دارای خاصیت پیزوالکتریک تأمین کرد. این اختراعات در تأمین اتوماسیون تأثیری بسزا داشته، و از ۱۹۴۵ ببعد استعمال آنها در کارخانه-

(۱)autogiro (۲)gyroplane (۳)Athos (۴)Acte (Akte) (۵)Hagion Oros (۶)Atossa (۷)autoclave (۸)atoll (۹)automaton (۱۰)automation

ها آغاز شد. اهمیت اتوماسیون روزافزون است. همانطور که روی‌کار آمدن ماشین تا حد زیادی از زحمت بدنی کارگران برای تهیه‌ی محصول کاست، اتوماسیون نیز زحمت دماغی انسان را در راه‌بردن ماشین و نظارت در عمل آن کمتر کرده است، تا حدی که بعضی اتوماسیون را که، علاوه بر زیاد کردن ظرفیت تولیدی کارخانه‌ها، رابطه‌ی انسان را با ماشین دگرگون ساخته، دومین انقلاب صنعتی نامیده اند. اتوماسیون، مانند سایر پیشرفتهای فنی، سبب از بین رفتن بسیاری مشاغل شده است که در آنها به کارگر عادی یا کمابیش آزموده محتاج بوده‌اند. از طرف دیگر دانشمندان پیش‌بینی میکنند که اتوماسیون احتیاج به کارگران بسیار آزموده را که از عهده‌ی نگاهداری و تعمیر ماشینهای اتوماسیونی برآیند زیاد میکند، و نیز بر احتیاج به مهندسین، خاصه آنانکه وسعت نظر در مسائل فنی و جنبه‌های اقتصادی مسائل تولیدی دارند می‌افزاید. نیز انتظار میرود که اتوماسیون تولید را زیاد کند و سطح زندگی را بالا برد.

اتومبیل[1] یا **اتوموبیل** (هر دو otomobil)، اولین وسیله‌ی خودرو ظاهراً همان بود که در ۱۷۶۹ بتوسط نیکولا ژوزف کونیو (nikolā jozef ku:nyo) در پاریس ساخته شد، و آن دارای سه چرخ بود، و با بخار کار میکرد و دیگ بخار در جلو داشت، و سرعتش ح ۵ کم در ساعت بود. در اوایل قرن ۱۹م کوششهائی در انگلستان برای بکار انداختن خودروهای بخاری در جاده‌ها مبذول شد، ولی بسبب عوارض زیاد راه و محدودیتهای مقرراتی توفیقی حاصل نگردید. در آلمان ک. بنز در ۱۸۸۵ موتور با احتراق داخلی را برای حرکت وسایل نقلیه بکار برد؛ ماشین او را گ. دایملر در ح ۱۸۸۵ تکمیل کرد. فرانسه نیز در تکمیل اتومبیل سهمی بسزا دارد، و اصطلاحات فرانسوی‌الاصل شوفر و شاسی و گاراژ و غیره و صورتهای دیگر آنها در زبانهای اروپائی حاکی از این امر است. در کشمت وسایل نقلیه با موتور احتراق داخلی در ۱۸۹۰-۹۹ بتوسط ج. ا. دوریه، ا. هینز، ه. فورد، و دیگران ساخته شد. در ح ۱۹۰۳ شهر دترویت مرکز صنعت اتومبیلسازی کشمت بود، ولی انحصاری که جورج سلدن (jorj seldon) برای اتومبیلهای بنزینی گرفته بود (۱۸۹۵) مانع توسعه‌ی این صنعت بود. سرانجام، سازندگان مستقل به رهبری ه. فورد آزادی عمل یافتند، و از آن ببعد اتومبیلهای بنزینی به سرعت جایگزین اتومبیلهای بخاری شد.

قسمتهای اصلی اتومبیل عبارتند از شاسی (که کلیه‌ی قسمتها بر آن سوارند)؛ موتور؛ دستگاه انتقال حرکت (شامل جعبه دنده، میل گاردان،

تحول اتومبیل

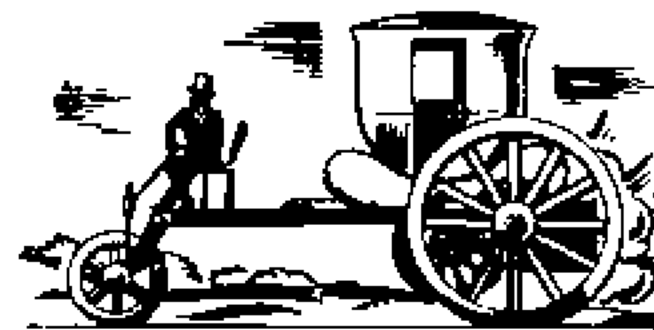
از دایرةالمعارف آمریکانا (*The Encyclopedia Americana*)



۱۶۰۰- ارابه‌ی بادبانی، طرح سیمون ستون (*S. Steven*) هلندی.



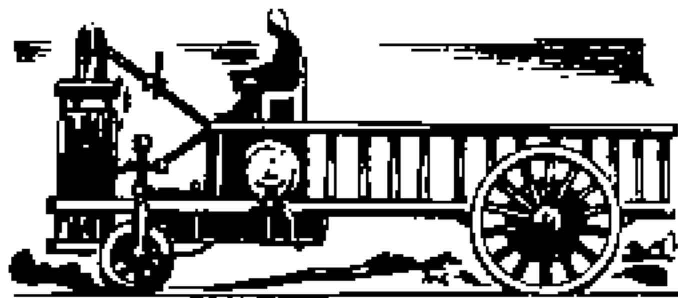
۱۷۶۹- اولین وسیله‌ی نقلیه‌ی خودرو، از ن. کونیو (*N. Cugnot*) فرانسوی.



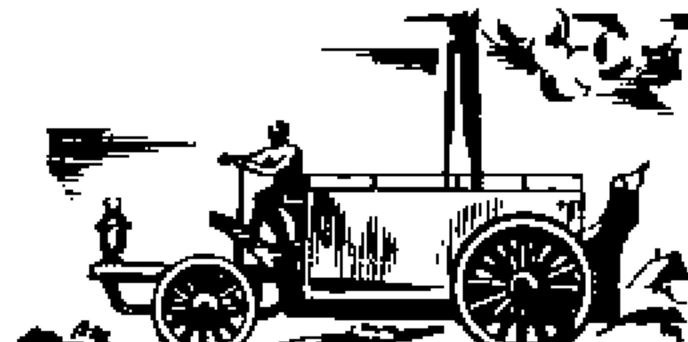
۱۸۰۱- اولین ارابه‌ی بخاری، ساخت ریچارد ترویتیک (*R. Trevithick*) انگلیسی.



۱۸۰۴- اولین وسیله‌ی‌خودرو امریکائی، از آلیور اونز (*O. Evans*).



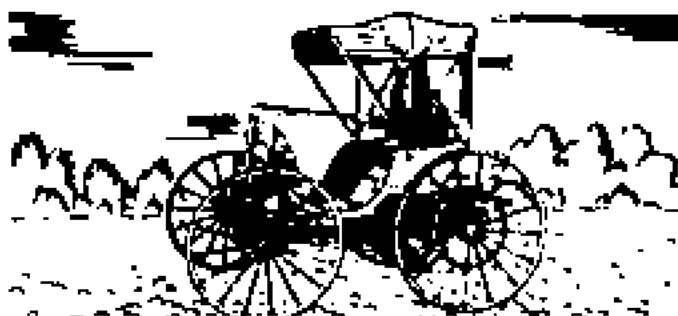
۱۸۲۷- اولین دیفرانسیل، اختراع اونزیفور پکور (*O. Pecqueur*)، اهل فرانسه.



۱۸۳۲- اولین وسیله‌ی نقلیه‌ی دارای سه دنده، اختراع و. ه. جیمز (*W. H. James*) انگلیسی.



۱۸۸۶- یکی از اولین اتومبیلهای بنزینی، از گ. دایملر (*G. Daimler*) آلمانی.



۱۸۹۳- اولین اتومبیل بنزینی امریکائی، از برادران دوریه (*Duryea*).



۱۹۰۲- اولین اتومبیل که بتعداد زیاد ساخته شد (اولدزمبیل گلگیردار).



۱۹۱۱- برای اولین بار سلف‌ستارتر برقی کار گذاشته شد.



۱۹۲۳- اتومبیل رنگین پرداخت شد. برای اولین بار ببازار آمد.



۱۹۲۴- ترمز گیرنده‌ی هر چهار چرخ استعمال عمومی یافت.



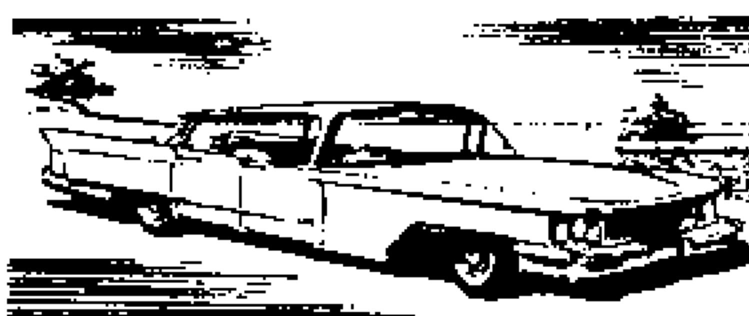
۱۹۳۴- سقف خمیده، باعث اطمینان بیشتر و عمل کومک‌فنرها سبب راحتی زیادتر شد.



۱۹۴۰- چراغهای بلوری و جعبه‌دنده‌ی خودکار بمیان آمد.



۱۹۴۹- موتورهای با تراکم زیاد سبب کاهش هزینه شد. باتجدید نظر درطرح اطاق ونصب شیشه‌های بیشتر، دید افزایش یافت.



-۱۹۶- پهنای بیشتر راحتی و حفظ تعادل را افزون ساخت. جعبه دنده، فرمان، و ترمز اصلاح شد.

(1)automobile

دیفرنسیال، و میل پولوس)؛ چرخها؛ اطاق؛ ترمز؛ و چراغ. کار موتور مبنی بر احتراق چهار نوبتی است (← موتور با احتراق داخلی).

اتومبیل‌رانی، مسابقه‌ی، مسابقه‌ی راندن اتومبیلهای سریع‌السیر و دارای ساختمان مخصوص بر مسیری در فضای باز یا بسته. مسابقه‌ی اتومبیل‌رانی در ۱۸۹۴ در فرانسه آغاز شد، و سال بعد وارد کشمت گردید. مسابقه‌ی اتومبیل‌رانی در تکمیل صنعت اتومبیلسازی تأثیر زیادی داشته است.

آتونال[1] (ātonāl ؛ فنس)، سبکی در موسیقی مُدرن که در آن مدولاسیون و تغییر تونالیته باندازه‌ای زیاد است که تشخیص تونالیته را برای شنونده غیر ممکن میسازد. موسیقی آتونال بعد از ح ۱۹۰۸ آغاز شد. نمایندگان معروف این سبک آ. شونبرگ و پیروان او–آ. برگ، ا. کرنک، و آ. فون وبرن–هستند.

آتوی[2]، **تامس** (tāməs ātwey)، ۱۶۵۲–۸۵، درام‌نویس انگلیسی. نمایشنامه‌های یتیم (۱۶۸۰) و نجات ونیز (۱۶۸۲) او رقت‌انگیزترین ترازدیهای دوران بازگشت خاندان استوارت است. در مجسم کردن احساسات و عشق و اعماق بدبختی و ناامیدی کمال مهارت را دارد.

آته[3] (āte) [ید. = جنون]، در دین یونان، مظهر تندخوئی سائق بجنون.

اته[4]، **هرمان** (hermān ete)، ۱۸۴۴–۱۹۱۷، مستشرق آلمانی. در آلمان تحصیل زبانشناسی کرد، و درجه‌ی دکتری گرفت (۱۸۶۵). چند سال در شهر مونیخ به مطالعه و تحصیل فارسی و عربی و ترکی پرداخت. در ۱۸۷۲ بقصد مطالعه‌ی نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی کتابخانه‌ی دانشگاه آکسفرد به انگلستان مسافرت کرد. در ۱۸۷۵–۱۹۱۵ استاد السنه‌ی شرقی کالج ابریستویث در ویلز بود. با ا. براون، مستشرق معروف، آشنائی نزدیک پیدا کرد. در باره‌ی رودکی و فردوسی، و نیز دیگر سخن‌سرایان فارسی، مقالاتی در مجلات شرقشناسی نوشت. فهرست نسخ خطی فارسی، ترکی، هندوستانی، و پشتوی کتابخانه‌ی بودلیان را که ا. زاخاو شروع کرده بود بپایان رسانید (۱۸۸۹)، و نیز فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه‌ی "اداره‌ی هند" لندن را تدوین کرد (۱۹۰۳). اثر عمده‌ی دیگرش تاریخ ادبیات فارسی است (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۷ هش).

آتیس[5] (āttis)، خدای حاصلخیزی فریگیا. مانند آدونیس هر سال میمرد و باز زنده میشد.

آتیک[6] (ātik)، ید **آتیکه**، ناحیه‌ای در قسمت شرقی یونان مرکزی قدیم، در اطراف آتن. بنا بر داستانها، یون مردم آنرا بچهار قبیله تقسیم کرد، و تسئوس از آنها یک واحد سیاسی تشکیل داد که مرکزش آتن بود.

اتیل[7] (etil)، در شیمی، رادیکال آلی کربون و ئیدروژن، دارای فرمول شیمیائی C_2H_5—، که در بسیاری از ترکیبات کربون موجود است. عبارت است از دو اتم متصل کربون، که یکی از آنها به سه اتم ئیدروژن و دیگری به دو اتم ئیدروژن چسبیده است. رادیکال اتیل را میتوان یک مولکول اتان (C_2H_6) منهای یک اتم ئیدروژن دانست. از ترکیبات معمولی که دارای رادیکال اتیل است میتوان الکل اتیلیک (C_2H_5OH) را نام برد.

آتیلا[8] (āttilā)، ملقب به **بلای آسمانی**، فت ۴۵۳، پادشاه (ح ۴۳۵–۵۳) هونها. از روم خراج میگرفت، ولی در ۴۵۰ مارکیانوس و والنتی‌نیانوس III از پرداخت خودداری کردند. همان سال، گراتا، خواهر والنتی‌نیانوس، پنهانی قصد ازدواج با آتیلا کرد. آتیلا نصف امپراطوری روم غربی را جهیزیه خواست، و چون موافقت نشد، به گل حمله برد، ولی در شالون از آیتیوس شکست خورد (۴۵۱). در ۴۵۲ به ل ایتالیا تاخت، ولی (به تمنای پاپ لئوی I، یا بجهت کمبود تدارکات) از تسخیر رم منصرف شد. اخبار وحشیگریهای وی، اگرچه مبتنی بر واقعیات است، احتمالا مبالغه‌آمیز میباشد.

اتیلن[9] (etilen؛ از فنس)، گازی بیرنگ، قابل اشتعال، با بوی کم، و شیرین‌مزه؛ دارای فرمول شیمیائی C_2H_4. به آسانی مایع میشود ($0°$ صد بخشی و ۴۰ آتموسفر فشار)؛ مایع آن در فشار متعارفی در $-105°$ صد بخشی بجوش میآید. با اکسیژن مخلوط قابل انفجاری میدهد. در ساختن گاز روشنائی، و بعنوان بیحس‌کننده، و برای تسریع در رنگ‌انداختن مرکبات بکار میرود. ئیدروکربور اشباع نشده‌ای است دارای دو اتم کربون، که با یکدیگر اتصال مضاعف دارند، و بهریک از آنها دو اتم ئیدروژن چسبیده است.

$$\begin{matrix} H & & & & H \\ & \rangle C & = & C \langle & \\ H & & & & H \end{matrix}$$

اتیلن نخستین جسم از دسته‌ی اجسام معروف به **رشته‌ی اتیلن** است، که در هریک از آنها تعداد ئیدروژن دو برابر تعداد کربون میباشد. اجسام پست این رشته گاز، اجسام میانی مایع، و اجسام بالا جامدند.

اتیلیک، الکل: ← الکل اتیلیک.

اتیمولوژی (etimoloži)، ← اشتقاق، علم.

اتین (etien)، خاندانی از نقاشان، ← استین.

اتین (etin)، نام دیگر استیلن.

اتینگهاوزن[10]، **ریچارد** (ricārd etinghāzen)، ۱۹۰۶–، مستشرق امریکائی و (از ۱۹۴۴) عضو قسمت هنر شرق نزدیک در ← گالری هنری فریر شهر واشینگتن (پایتخت کشمت)؛ مت فرانکفورت (آلمان). در دانشگاه فرانکفورت تحصیل کرد. در ۱۹۳۱–۳۳ عضو قسمت اسلامی موزه‌ی دولتی برلن بود. در ۱۹۳۴ به کشمت آمد؛ در ۱۹۳۴–۳۷ در مؤسسه‌ی امریکائی هنر و باستان‌شناسی ایران کار کرد؛ در ۱۹۴۷–۵۰ عضو کمیته‌ی امریکائی تتبعات شرق نزدیک و در ۱۹۳۸–۵۴ ناشر هنر اسلامی بود. در ۱۹۵۰–۵۱، برای تحقیق و مطالعه، یک سال در شرق نزدیک مخصوصاً در ایران و افغانستان گذرانید. در ۱۹۵۴ نماینده‌ی رسمی مؤسسه‌ی سمیثسونین در جشن هزاره‌ی ابن سینا بود. از آثارش تحقیق در آثار مقدس اسلامی (۱۹۵۰) و کتابشناسی منتخب و شرح‌شده‌ی کتابها و مجلاتی که به زبانهای غربی در باب شرق نزدیک و میانه نوشته شده است (۱۹۵۲) میباشد.

اتیوپی (etiopi): ← حبشه.

آثار الباقیه، عنوان کاملش **آثار الباقیه عن القرون الخالیه** (āsāro 'l.bāqia ane 'l.qorune 'l.xālia)، یکی از آثار معروف و معتبر ابوریحان بیرونی در گاهشماری ملل قدیم و بسیاری مطالب ریاضی و نجومی و غیر آن. این کتاب را ابو ریحان ح ۳۹۰ هق که در دربار شمس‌المعالی قابوس وشمگیر در جرجان بسر میبرد بنام آن پادشاه تألیف کرد. آثار الباقیه را ا. زاخاو نشر کرد (لایپزیگ ۱۸۷۸). ترجمه‌ی انگلیسی آن (نیز از زاخاو) در ۱۸۷۹ در لندن بچاپ رسید.

آثار سفلی (sofli, sefli): ← آثار علوی.

آثار علوی (olvi, elvi) یا **کائنات جو** (kāenāte javv) [از کائن، = چیز نوپیدا که سابق نبوده باشد]، در اصطلاح علمای دوره‌ی اسلامی، اثرهائی که در "هوا" پدید آید، مانند ابر، رعد، برق، باران، برف، قوس قزح، هاله، ستاره‌های دنباله‌دار، صاعقه، باد، و غیره. علم آثار علوی یا کائنات جو عنوانی است که مترجمین دوره‌ی اسلامی برابر لفظ متئورولوگیکا (meteorologikā)، که عنوان رساله‌ای از ارسطو در باب آثار علوی بوده، اتخاذ کردند، و شاخه‌ای از علوم طبیعی را که در آثار علوی بحث میکرد باین نام میخواندند، و بحث از آثار سفلی (sofli, sefli) را–یعنی کائناتی که بر سطح زمین یا در دل آن متولد شود (مانند چشمه‌ها، چاهها، کوهها، مواد معدنی)–نیز جزء این علم می‌آوردند. علمی که از جوّ و پدیده‌های متولد در آن بحث میکند در زبانهای اروپائی بنامهائی مقتبس از همان عنوانی که ارسطو وضع کرده خوانده میشود، و در ایران بهمان نام کائنات جوّ خوانده میشد، که در کتابهای فارسی قدیم نیز بکار رفته است. بعداً، این نام را به لفظ هواشناسی تبدیل کردند.

آثانیا[11]، **مانوئل** (mānuel āṯāniā)، ۱۸۸۰–۱۹۴۰، سیاستمدار جمهوریخواه اسپانیائی، رئیس جمهور (۱۹۳۶–۳۹) اسپانیا. در دوره‌ی نخست‌وزیری (۱۹۳۱–۳۳)، برای اصلاحات اجتماعی جوش و خروش بسیار داشت. در اواخر جنگ داخلی اسپانیا به فرانسه گریخت.

اثبسکا[12]، **دریاچه‌ی** (aṯabaskā)، دریاچه (۷٬۳۶۰ کم۲)، لش ایالت آلبرتا و لغ ایالت سسکچوان، کانادا. رودهای اثبسکا و پیس بآن میریزند، از لغ برود سلیو میریزد.

اثبسکا، کوه، کوهی بارتفاع ۳٬۴۹۰ متر، غ ایالت آلبرتا، کانادا.

اثپسکن[13] (aṯəpaskən)، نام دسته‌ای از زبانهای هندیشمردگان امریکای شمالی. ← زبان، جدول.

آ‌ث‌ت‌ه[14] [ضبطِ فارسی علامتِ ACTH که ملخص لفظ *adrenocorticotropin hormone* است]، هورمون غده‌ی هیپوفیز که خاصیت آن تقویت عمل طبقه‌ی قشری غده‌ی روی کلیه است. در معالجه‌ی بیماریهای روماتیسمی، بیماریهای کلیه و عضلات، نقرس، اورام مفصلی، سوختگیهای سخت، و در

---

(۱)atonal (۲)Otway (۳)Ate (۴)Ethé (۵)Attis; Atys (۶)Attica (۷)ethyl (۸)Attila (۹)ethylene (۱۰)Ettinghausen (۱۱)Azaña (۱۲)Athabaska (۱۳)Athapascan (۱۴)ACTH

مسمومیت ناشی از فلز بریلیوم نافع است. در استعمال آن باید با احتیاط عمل کرد، زیرا ممکن است سبب تحریک خارج از اندازه‌ی غده‌ی فوق کلیه و تولید قرحه یا عوارض نامطلوب دیگر گردد.

آترون (ātravan)، در زبان اوستائی بطبقه‌ی روحانیان اطلاق میشد. نیز ← آسروان.

اثل (asl)، رستنی، ← گز.

اثلبالد[1] (etəlbåld)، نام چند تن از پادشاهان آنگلوساکسون. **اثلبالد**، فت ۷۵۷، پادشاه (۷۱۶–۵۷) مرشا. فرمانروای نیرومندی بود، و در ۷۳۱ قسمت جنوبی رود هامبر را در انگلستان در دست داشت. بدست نگهبانانش بقتل رسید. **اثلبالد**، فت ۸۶۰، پادشاه (۸۵۸–۸۶۰) وسکس، پسر اثلوولف و برادر الفرد کبیر. در ۸۵۵–۵۶ که پدرش برای زیارت در رم بود حکمرانی کرد، و اثلوولف ناچار حکومت وسکس را باو واگذاشت.

اثلبرت[2] (etəlbert)، نام چند تن از پادشاهان آنگلوساکسون. **اثلبرت**، ح ۵۵۲–۶۱۶، در ناحیه‌ی کنت (انگلستان) پادشاهی کرد (۵۶۰–۶۱۶). قدیس آوگوستینوس او را مسیحی کرد، و پایتخت او، کنتربری، از مراکز بزرگ مسیحیت گردید. قانونهای او کهنترین مجموعه‌ی قوانینی است که بزبانهای ژرمنی بدست رسیده است. **اثلبرت**، فت ۸۶۶، پسر اثلوولف و برادر الفرد کبیر بود، و در وسکس پادشاهی کرد (۸۶۰–۶۶). جانشینش اثلرد I.

اثلرد[3] (etəlred)، چند تن از پادشاهان آنگلوساکسون. **اثلرد I**، فت ۸۷۱، پادشاه (۸۶۶–۷۱) وسکس، پسر اثلوولف و برادر الفرد کبیر و جانشین اثلبرت. **اثلرد II**، معروف به **اثلرد بی‌نقشه**، ح ۹۶۸–۱۰۱۶، پادشاه (۹۷۸–۱۰۱۶) انگلستان، جانشین برادرش ادوارد شهید. پادشاه سستی بود و در اوج قدرت نورسها پادشاهی کرد. برای پرداخت باج به نورسهای مهاجم، فرمان پرداخت دینگلد (باج زمین) داد (۹۹۱). نورسها در ۹۹۷ بازگشتند و تا سنه‌ی 1000 مشغول تاراج بودند. در ح ۱۰۰۲ فرمان کشتار عام آنانرا داد، و بسیار کوشید که انگلستان ضعیف را بپایه‌ای برساند که بتواند با نورسها برابری کند، ولی توفیق نیافت. در ۱۰۱۳ که سوین، پادشاه نورسها، عملاً بر انگلستان مستولی شد، اثلرد به نورماندی گریخت، ولی پس از مرگ (۱۰۱۴) سوین بازگشته حکومت را در دست گرفت. اثلرد در لندن درگذشت، و پسرش ا. آیرنساید جانشین او شد.

اثلستن[4] (atəlstan)، ۸۹۵–۹۴۰، فرمانروای ساکسونها و نخستین کسی که عنوان پادشاه انگلستان یافت. در ۹۲۴ جانشین پدرش ادوارد مهین شد. اثلستن نوه‌ی الفرد کبیر بود، و کشور را روی پایه‌هائی که الفرد گذاشته بود اداره کرد. قوانینی وضع کرد تا قدرت شاهانه را بر قوانین عادی تحمیل کند.

اثلفرید[5] (etəlfrid)، فت ۶۱۷، پادشاه نورثامبریا و نخستین سرکرده‌ی بزرگ آنگلهای شمالی. ادوین را که مدعی تاج و تخت بود تبعید کرد. در نبرد با طرفداران ادوین، نزدیک ناتینگم کشته شد.

اثلفلیدا[6] (etəlflidā)، فت ۹۱۸، دختر الفرد کبیر. زوجه‌ی پادشاه مرشا بود، و پس از مرگ (ح ۹۱۱) شوهر تا آخر عمر بتنهائی سلطنت کرد. فرمانروائی خردمند بود، و یکی از زنان برجسته‌ی تاریخ انگلستان بشمار میرود.

اثلم (aslam)، در علم عروض، ← ثلم.

اثلون[7] (atlōn)، شهر (جمـ ۸٬۳۷۹)، ولایت وستمیث، ایرلند، بر رود شَنِن. در اوایل تاریخ ایرلند قلعه‌ی اثلون اهمیت سوق‌الجیشی داشت.

اثلون، ارل آو: ← گینکل، گودارت وان.

اثلوولف[8] (etəlwulf)، فت ۸۵۸، پادشاه (۸۳۹–۵۶) وسکس، پسر اگبرت، و پدر اثلبالد، اثلبرت، اثلرد، و الفرد کبیر. با کومک اثلبالد بر نورسها پیروز شد (۸۵۱). مردی دیندار و پرهیزکار بود. هنگامی که برای زیارت در رم بود خبر یافت که اثلبالد در سلطنت وسکس مستقر شده و پدر را راه نخواهد داد؛ پس پسر خود را در پادشاهی وسکس گذاشت، و خود در کنت و متعلقاتش فرمانروائی کرد.

اثنی عشر (esnā ašar)، ← معده.

اثنی‌عشری (esnā'ašari) یا **دوازده‌امامی**، مذهب طایفه‌ای از شیعه‌ی امامیه که، در مقابل شیعه‌ی هفت امامی یا سبعیه (sab'iyya)، به دوازده امام قائلند، و معتقدند که بعد از امام هفتم، امامت همچنان به ائمه‌ی دیگر منتقل شد، و متوقف نشد. دوازده‌امام در نزد این طایفه ازین قرار است، (۱) علی ابن ابی طالب، (۲) حسن ابن علی (امام حسن)، (۳) حسین ابن علی (امام حسین)، (۴) علی ابن حسین (امام زین‌العابدین)، (۵) محمد ابن علی (امام محمد باقر)، (۶) جعفر ابن محمد (امام جعفر صادق)، (۷) موسی ابن جعفر (امام موسی کاظم)، (۸) علی ابن موسی (امام رضا)، (۹) محمد ابن علی (امام محمد تقی)، (۱۰) علی ابن محمد (امام علی نقی)، (۱۱) حسن ابن علی (امام حسن عسکری)، (۱۲) مهدی منتظر (امام قائم). این طایفه ظهور مهدی منتظر را، که قبل از رحلت امام یازدهم بدنیا آمده است، و پس از یک دوره‌ی ۶۹ ساله‌ی غیبت صغری، در مرحله‌ی غیبت کبری بسر میبرد، انتظار دارند. بعقیده‌ی این طایفه، در دوره‌ی غیبت صغری، چهار نفر از خواص شیعه، بین امام و مردم، سفیر و وکیل بوده‌اند، و "توقیعات" امام را بمردم میرسانیده اند. اما پس از ختم دوره‌ی غیبت صغری و شروع دوره‌ی غیبت کبری، وکالت و سفارت بین امام و مردم سپری شده است، و باید مردم منتظر فرج و ظهور قائم باشند. طایفه‌ی اثنی‌عشری، در اصول و فروع، همه مذهب جعفری دارند (منسوب به امام ششم، جعفر ابن محمد صادق)، و این مذهب هم‌اکنون مذهب رسمی ایران است، و در عراق و لبنان و سایر ممالک اسلام نیز پیروان آن باقی هستند. ← امامیه؛ شیعه.

اثیخا[9] (etixā)، نام قدیمی آن **آستیگی** (āstigi)، در مآخذ اسلامی **استجه** (esteja)، شهر صنعتی (جمـ ۳۴٬۸۹۵)، ایالت سویل، اسپانیا. **طارق ابن زیاد** آن را فتح کرد (۹۳ هق). مردم آن بتربیت گاو جنگی اشتغال دارند. مهاجرنشین قدیم دولت روم بود، و آثاری از دوره‌ی رومیان دارد.

اثیر اخسیکتی (asire axsikati)، از شاعران پارسی‌گوی معروف قرن ششم هق، منسوب به اخسیکت از شهرهای فرغانه. در شعر خود را اثیر و اثیر اخسیکتی خوانده، ولی تذکره‌نویسان متأخر نام او را اثیرالدین ضبط کرده‌اند. اثیر معاصر رکن‌الدین ارسلان ابن طغرل سلجوقی بود. با مجیرالدین بیلقانی رقابت میکرد و یکدیگر را هجا گفتند؛ با خاقانی هم معارضه داشت، و هم از سبک او و سبک سنائی غزنوی و انوری ابیوردی تقلید میکرد. تاریخ وفات او را ۵۶۳، ۵۷۰، و ۵۷۷ هق ضبط کرده‌اند، و ظاهراً یکی از دو قول اخیر اصح است. دیوان او در تهران بطبع رسیده است.

اثیرالدین ابهری (asiro'd.dine abhari) [اثیرالدین مفضل ابن عمر (mofazzale 'bne omar)]، فت ۶۶۰ یا ۶۶۱ یا ۶۶۳ هق، فیلسوف، ریاضیدان، و منجم ایرانی؛ اهل ابهر (قزوین یا اصفهان). از شاگردان امام فخر رازی بود، و مدتی در بلاد آسیای صغیر بسر برد و بتعلیم و تألیف اشتغال داشت. وی مؤلف زیج (زیج مشتمل؟)، کتاب ایساغوجی، هدایة الحکمه، و غیره میباشد. شرح هدایه‌ی میبدی، از کتب تعلیمی مقدماتی فلسفه‌ی قدیم، شرحی است که میر حسین میبدی (maybodi) بر هدایة الحکمه نوشته است (۸۸۰ هق)، و هدایة الحکمه را ملا صدرا نیز شرح کرده است.

اثیرالدین اخسیکتی: ← اثیر اخسیکتی.

اثیرالدین اومانی (umāni) [اثیرالدین عبدالله اومانی]، فت ۶۶۵ هق، شاعر ایرانی، اهل قریه‌ی اومان از توابع همدان. از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی و معاصر کمال‌الدین اسماعیل بود. اتابک مظفرالدین ازبک و سلیمانشاه ابن پرچم ایوائی (از رؤسای اکراد) را مدح میگفت. بسبک انوری ابیوردی شعر میسرود، ولی آثارش از اشعار انوری ساده‌تر است.

اثینه (asina)، صورتی از نام شهر آتن (پایتخت یونان) در مآخذ اسلامی.

آثی‌یادیه (āṯiyādia)، نام ماهی در عهد هخامنشی بزبان پارسی باستان، مطابق ماه بابلی کیس‌لیمو و نوامبر و دسامبر فرنگی.

آج، درخت صنعتی و زینتی، ← افرا.

اجاج[10] (ajāj)، شاه عمالقه. از شائول شکست خورد و مورد عفو او قرار گرفت. سموئیل او را کشت (اول سموئیل ۱۵).

آجارستان[11] (ājārestān)، نام رسمی آن **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی آجار**، ایالت خودمختار (۲٬۹۰۰ کمـ؛ جمـ ح ۲۳۸٬۰۰۰، اکثر مسلمان)، جغ جشم گرجستان، کنار دریای سیاه، کرسی آن

(۱)Æthelbald; Ethelbald (۲)Æthelbert; Ethelbert (۳)Æthelred; Ethelred (۴)Athelstan; Æthelstan (۵)Ethelfrid; Æthelfrith (۶)Ethelfleda; Æthelfæd (۷)Athlone (۸)Ethelwulf; Æthelwulf (۹)Écija (۱۰)Agag (۱۱)Adzhar

باطوم. در ۱۸۲۹ و ۱۸۷۸ از ترکیه جدا و ضمیمه‌ی روسیه شد. بیش از نصف سکنه‌ی آن از آجاریها هستند که از نژاد قفقازی میباشند.

اجارود (ojārud)، دهستان (جه ← ۱۹°۵۶۴)، بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی). دارای ۸۸(؟) آبادی است، که بیشتر در کوهستان واقعند. محصول عمده‌اش حبوبات وغلات است.

اجاره، در اصطلاح حقوقی، مبلغ پولی که مستاجر، در ازاء استفاده از خانه یا ملک یا اموال دیگری، به مالک مورد اجاره میپردازد. در اقتصاد، اجاره هر نوع درآمدی است که از واگذاری اشیاء قابل تولید ثروت (مانند زمین و ماشین و ابزار کار و غیره) بدیگران برای مدت معینی عاید صاحبان آن اشیاء میگردد. موضوع اجاره در اقتصاد از موضوعهای بسیار مهم و پیچیده است، و فرضیه‌های موافق و مخالف زیاد در باب آن اظهار شده است. اقتصاددانهای قرون ۱۶م–۱۸م اجاره را به نفع پول نیز اطلاق میکردند، ولی امروز بطور کلی اجاره عنوانی است که به درآمد زمین گفته میشود.

اجازه، در اصطلاح علم حدیث، اطلاق میشود به اجازه‌ای که ثِقه‌ای (کسی که از لحاظ علم و درستی هر دو مورد اعتماد است) بشخص دیگر دهد که از او حدیثی یا کتابی را روایت کند.

اجازه‌ی اجتهاد، اجازه‌ای که مجتهدی به شخصی میدهد، حاکی از اینکه وی میتواند در مسائل فقهی به استنباط خود از قرآن و احادیث عمل کند. در واقع، نماینده‌ی رسیدن این شخص به درجه‌ی اجتهاد بشمار میرود.

اجازه‌ی تدریس: ← مدرسه.

آجانتا[1] (ājāntā)، دهکده‌ای در ناحیه‌ی اورنگ آباد، لغ حیدرآباد، هند. دارای قریب سی غار (سابقاً سکنی‌گاه بود) و مقبره‌هائی مزین بهنر بودائی سنوات ۲۰۰ قم–۶۰۰ بم است. از آنجمله است نقاشیهائی از ادوار مختلف، که تأثیر هنر دوره‌ی سلطنت سلسله‌ی گوپتا و مکتب قندهار در آنها مشهود است. تصویری از شرفیابی سفیری از دربار ایران (احتمالا از خسرو II) بحضور یکی از پادشاهان هند در غار شماره‌ی یک دیده میشود.

اجتماع، در نجوم: ← مقارنه.

اجتهاد (ejtehād)، عبارت از کوششی است که فقیه در مورد یک قضیه یا حکم فقهی میکند تا به "طریق ظنّی که برای او حُجّیت دارد" (یعنی به گمانی که بموجب آن بتواند حکم قطعی صادر کند) برسد، و این از راه مراجعه به قرآن و حدیث نَبَوی حاصل می‌آید. کسی را که چنین کند مجتهد و دیگران را که درباره‌ی احکام و مسائل باو رجوع میکنند مقلد گویند. نیز ← اجازه‌ی اجتهاد.

آجر (ājor). اندازه‌ی آجر معمولاً از حدود ۲۰×۲۰ تا حدود ۲۵×۲۵ سمم است. نظامی یا آجر نظامی باندازه‌ی چهار آجر و ختائی (xatā'i) بین نظامی و آجر و از حیث طول تقریباً دو ثلث نظامی است. قزاقی نیمه‌ی آجر، یعنی در حدود ۲۵×۱۰ سمم، میباشد.

اجرتن[2]، **تامس**: ← الزمیر، بارون.

اجرتن[3]، **ویلیام فرانکلین** (wilyām frānklin ejərtən)، ۱۸۹۳–، مستشرق امریکائی. در ۱۹۲۶–۲۹ در الاقصر کار کرد. از ۱۹۳۷ استاد مصرشناسی بنگاه شرقی شیکاگو است.

آجرلو (ājorlu)، دهستان (جه ← ۴۱۶°۸۷۵)، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۸۵ (؟) آبادی. رودهای محلی آجرلو و زرینه‌رود مشروبش میسازند. محصول عمده‌اش غلات و لبنیات است. پرورش زنبور عسل معمول میباشد. مرکزش، کشاور (kašāvar) (جه ۹۰۰ ش ۱۳۳۵ هش)، در ۶۶٫۵ کیلومتری جش مراغه واقعست.

آجر نسوز[4] (ājore nasuz)، آجری که در مقابل درجات عالی حرارت مقاومت زیاد دارد، و در ساختمان اجاقها و کوره‌ها (مخصوصاً در فلزگری) بکار میرود. اگرچه حد ثابتی برای مقاومت آجر نسوز در مقابل دما معین نشده، آجرهائی را که در دماهای کمتر از ۱۶۰۰° صد. بخشی ذوب شوند نسوز نمیخوانند. بعلاوه، آجر نسوز باید در مقابل تجزیه بواسطه‌ی مواد شیمیائی که در کوره با آنها تماس پیدا میکنند مقاوم باشد. ترکیب آن برحسب مورد استعمالش متفاوت است.

اجماع (ejmā') [عربی، =توافق، اتحاد]، یکی از **اصول** چهارگانه‌ی فقه اسلامی (سه اصل دیگر: کتاب، سنّت، عقل)، بمعنی اتحاد کلمه‌ی فقهای اسلامی در مسئله‌ی خاصی. بدین ترتیب، اجماع عوام را شامل نمیشود. بعضی از فرقه‌های اسلامی مقصود از اجماع را اجماع اصحاب پیغمبر در امری میدانند؛ بعضی دیگر اجماع فقهای مدینه و برخی هم اجماع فقهای دو شهر بصره و کوفه را معتبر میشمارند. وهابیه تنها اجماع اصحاب پیغمبر را قبول دارند. معنی اصطلاحی اجماع از حدیثی از پیغمبر اسلام اقتباس شده است بدین مضمون که "امت من برخطا اجماع نمیکنند". در مقابل اجماع اختلاف است که سبب جدائی مذاهب مختلف اسلامی از یکدیگر میشود.

اجمیر (ajmir) یا **اجمر** (ajmer)، شهر (جه ۱۹۶°۶۶۳)، بخش اجمیر، ایالت راجستان، هند؛ از مراکز مهم نساجی پنبه و محل تلاقی راههای آهن. در ح ۱۱۰۰بم بنا شد. محمود غزنوی آنرا تاراج کرد. در ۱۱۹۲ (۵۸۸ هق) معزالدین محمد غوری آنرا تصرف کرد. اکبرشاه آنرا به قلمرو خود ضمیمه نمود. در ۱۸۱۸ بدست انگلیسیها افتاد. ابنیه‌ی تاریخی و هنری مهمی از دوره‌ی استیلای فرمانروایان مسلمان هند دارد– از جمله درگاه (مقبره‌ی معین‌الدین چشتی، فت ۶۳۳ هق)، که از زیارتگاههای معتبر است؛ مسجد قطب‌الدین ایلتوتمش؛ قصر اکبر؛ و غیره. تا این اواخر، شهر اجمیر کرسی ایالت سابق اجمیر، لغ هند، بود که اینک بخشی از ایالت راجستان است.

اجنادین (ajnādayn,–din)، محلی در فلسطین، ظاهراً میان رمله (ramla) و بیت جبرین (beyte jebrin)، که در آنجا در جمادی سال ۱۳ هق (ژوئیه–اوت ۶۳۴ بم) نبرد سختی بین مدافعین یونانی (روم شرقی) فلسطین و اعراب (ظاهراً به فرماندهی خالد ابن ولید) درگرفت، و یونانیان شکست سختی خورده به دمشق عقب نشستند.

اجوبة المسائل (ajvebato 'l.masā'el)، رساله‌ای فلسفی، از ملا صدرا (فت ۱۰۵۰ هق)، که در پاسخ پنج سؤال فلسفی ملا شمسا نوشته شده (چاپ تهران، در حاشیه‌ی کتاب مبدا و معاد ملا صدرا).

اجوبة المسائل، کتابی فلسفی در پاسخ و حل چهار سؤال و شبهه‌ی فلسفی (تَجَسُّد اعمال؛ روح لطیفه‌ی انسانی؛ تصورات و تخیلات روح؛ انجام روح حیوان)، از قطب‌الدین محمود ابن مسعود کازرونی، معروف به علامه‌ی شیرازی (۶۳۴–۷۱۰ هق؛ مدفون در تبریز)، شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی و همکار او در رصد مراغه. تا کنون بطبع نرسیده و نسخ خطی آن بسیار است.

اجوبة المسائل، کتابی فلسفی از خواجه نصیرالدین طوسی، که در جواب سؤالهای صدر الدین قونیوی در باره‌ی وجود و ماهیت و اختلاف صفات مردم و غیره نوشته شده. این کتاب را در بعضی مآخذ بنام اجوبة النصیریه نیز ذکر کرده‌اند، و بعضی آنرا مفاوضات هم نامیده‌اند (ظاهراً تسمیه‌ی اخیر درست نمینماید، و مفاوضات نام کتاب دیگری است از خواجه). اجوبة المسائل تا کنون بطبع نرسیده و نسخ خطی آن در ایران و خارج از ایران فراوان است.

آجودان‌باشی (ājudān-bāši) [معادل و ظاهراً ترجمه‌ی عنوان فرانسوی *adjudant-en-chef*] و **آجودان‌باشی کل**، در اصطلاح نظام عهد قاجاریه، عنوان و سمت امیری بوده است که نایب و قائم‌مقام امیر نظام، و باصطلاح امروز معاون فرماندهی کل قوی بشمار می‌آمده. در دوره‌ی قاجاریه از کسانی که باین عنوان مشهور شده‌اند عزیز خان مکری، و دیگر حسین خان مقدم مراغه‌ای معروف به نظام‌الدوله‌ی مراغه‌ای است که در آذربایجان آجودان‌باشی سپاه آنجا و نایب امیر نظام بوده است (برای فهرست امرائی که در ۴۰ سال اول سلطنت ناصرالدین شاه عنوان آجودان‌باشی کل داشته‌اند رجوع شود به المآثر و الآثار، ص ۲۶). در عهد صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، گزارش جمیع امور نظام هفته‌ای دوبار بوسیله‌ی کسی که متصدی این مقام بوده به سپهسالار و شخص پادشاه عرض میشده است. آجودان‌باشی کل در عهد ناصری غالباً سرتیپ اول یا امیرتومان بوده، و بهرحال در بین امرای درجه‌ی اول، بلافاصله بعد از وزیرجنگ و در ردیف وزیر لشکر (← لشکرنویس) جای داشته، و در تشکیلات وزارت جنگ نفر سوم یعنی بلافاصله بعد از وزیر لشکر بوده. در دوره‌ی محمد علی شاه قاجار، علی بیگ نام، آجودان‌باشی او، در قلع و قمع مشروطه‌طلبان با لیاخوف و شاپشال و امیر بهادر جنگ همکاری و اهتمام داشت. این آجودان‌باشی، بعد از فتح (۱۳۲۷ هق) تهران بدست مجاهدین، دستگیر و اعدام شد.

آجودهیا (ājodhyā) یا **آیودهیا** (āyodhyā)، هند: ← فیض‌آباد.

---

(۱)Ajanta (۲)Egerton (۳)Edgerton (۴)firebrick

اج هیل[1] (ej hil) یا **اجهیل**، رشته تپه‌هائی در مرز واریکشر و آکسفردشر، انگلستان. اولین نبرد جنگ داخلی انگلستان، بین طرفداران شاه (بسرکردگی چارلز I) و طرفداران پارلمان (به سرکردگی ر. دورو، ملقب به ارل آو اسکس)، در آنجا واقع شد (۱۶۴۲).

آجی (āji)، لفظ ترکی، بمعنی تلخ، که در بعضی اعلام میآید (مثلا ← آجی‌چای).

اجیبی، بانک (ejibi). در اوایل دوره‌ی سلطنت هخامنشیان، که سکون و آرامشی در سرتاسر امپراطوری آنها برقرار گردید، بانکی بنام بانک اجیبی در شهر بابل تأسیس شد. بعضی نام "اجیبی" را با یعقوب مطابق میدانند. این بانک متعلق به مهاجرین یهودی بود که در بابل اقامت داشتند، و بتمام کارهای بانکی از قبیل قبول سپرده و دادن وام و رهن گرفتن املاک میپرداخت. سرمایه‌ی این بانک بیشتر در خرید و فروش خانه و مزارع و احشام و غلامان و کشتیهای حامل کالا بکار افتاده بود. بانک مزبور حتی حساب جاری هم نگاه میداشت، و چک هم در اختیار مشتریان خود قرار میداد. آثاری که در اثر کاوشهای تاریخی بدست آمده این نکات را واضح میکند.

آجیتاتو[2] (ājitāto؛ ایتالیائی)، در اصطلاح موسیقی، بمعنی "با حرکت خشن و شدید".

آجی‌چای (āji-cāy) [ترکی؛ آجی (= تلخ) + چای (= رود)] یا **تلخه‌رود** (talxe)، رودی بطول ۱۶۰ کم، آذربایجان شرقی، که از ل شهر تبریز گذشته در نزدیکی ده گوگان به دریاچه‌ی رضائیه میریزد. از ارتفاعات سبلان سرچشمه میگیرد؛ شاخه‌هائی از کوههای قوشه‌داغ و بزقوش و سهند بدان میریزند. از شعبه‌های عمده‌ی آن میدان‌چای است که از شهر تبریز میگذرد. تلخی و ناگواری آب آجی‌چای بسبب عبور آن از شوره‌زارهای متعدد است. نام رود را فرهنگستان به تلخه‌رود تبدیل کرد (۱۴ مهر ۱۳۱۴ هش)، ولی نام سابق برجای مانده است.

آجی‌درخت: ← سنجد تلخ.

آجی‌سو (āji-su)، ده (جه ۳۷۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش مراوه‌تپه، شهرستان دشت گرگان، استان دوم، ۲۴ کیلومتری لغ مراوه‌تپه و ۸ کیلومتری مرز ایران و شوروی. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد سوم، ۱۳۲۹ هش) جمعیت آن ۲٬۷۷۵ نفر ضبط شده است.

اجین[3] (ojjayn)، شهر (جه ۱۲۹٬۸۱۷)، مدهیا پرادش، هند مرکزی. از قدیمترین شهرهای هند است، و یکی از هفت شهر مقدس آن بود. در قرن ۶م-۴م قم پایتخت مملکت آوانتی بود. در حـ ۱۲۰–حـ ۳۹۵ بم پایتخت دولت مالوا و مرکز فرهنگ سانسکریت بود. کرسی پادشاه افسانه‌ای معروف به ویکرمادیتیا نیز بود، و کالیداسا در آنجا بزیست. در قرن ۱۸م مرکز مراتهه بود. ابنیه‌ی بسیار عالی از آثار اسلامی و هندی و رصدخانه‌ی قدیمی مشهور دارد. دانشگاه ویکرَمه آنجاست. منجمین قدیم هند چنین میپنداشتند که نصف‌النهار جزیره‌ی لنکا (← سیلان) از اجین میگذرد، و مسلمانان در ترجمه‌ی آثار نجومی هندی نام این شهر را ازین (ozayn) خواندند، و گفتند که در طریق سندهند طولها از نصف‌النهار ازین محسوب میشود، و پنداشتند که ازین همان قبةالارض (← نصف‌النهار) است، و سپس لفظ ازین را به ارین (arin) تصحیف کردند، و بدین ترتیب کلمه‌ی ارین وارد زبان عربی شد، و بعداً بمعنی مطلق "محل اعتدال" بکار رفت.

آجین دوجین (ājin dojin)، ده (جه ۵۹۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ولیان، شهرستان کرج، استان مرکزی، ۳۶ کیلومتری لغ کرج.

اچ[4]، نام آلمانی رود آدیجه.

آچاکوف[5] (ācākof)، شهر (جه 10٬000) جغ اوکرائین، کنار دریای سیاه. از پایگاههای دریائی عثمانی بود. در ۱۷۸۸ بتصرف روسیه درآمد.

اچگارای[6]، **خوسه** (xose ecegārāy)، معروف به **ایبسن اسپانیا** (← ایبسن)، ۱۸۳۲–۱۹۱۶، ریاضیدان و مهندس و سیاستمدار و درام‌نویس اسپانیائی، مت مادرید. در تمام درامهای رمانتیک و واقع‌بینانه‌ی او برخورد شرافت و وظیفه در کار می‌آید. درام ال گران گالئوتو (۱۸۸۱) یکی از بزرگترین نمایشنامه‌های قرن ۱۹م محسوبست. بسیاری از نمایشنامه‌هایش بزبانهای دیگر ترجمه شده است. جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ در ادبیات بین او و ف. میسترال تقسیم شد.

اچمیادزین[7] (ecmiādzin)، نام سابقش (تا ۱۹۴۵) **واگارشاپات** (vāgāršāpāt)، شهر (در ۱۹۲۶ جه ۸٬۴۳۶)، قسمت مرکزی جشس ارمنستان، غ ایروان، در دره‌ی رود ارس. در قرن ششم قم وجود داشته؛ در ۱۸۴بم–۳۴۴بم پایتخت ارمنستان بود. دیر مشهور اچمیادزین مقر بطرک کلیسای ارمنی است، و حـ ۳۰۲ بم بتوسط قدیس گرگوریوس منوّر تأسیس شد، و دارای کتابخانه‌ی گرانبهائی از ادبیات ارمنی است. داخل کلیسای دیر مزین به نقوش برجسته‌ی ایرانی میباشد. در این دیر است که هفت سال یك بار روغن مقدسی که در عموم کلیساهای ارامنه بکار میرود تهیه میشود. بفاصله‌ی ۱۳۰۰ متری ش دیر دو کلیسا است که با کلیسای دیر از دور منظره‌ی جالبی دارد، و نام اوچ کلیسا (uc kelisā) [ترکی، = سه کلیسا] که ترکان بر دیر اچمیادزین نهاده اند از همین‌جا ناشی است، و در این محل در سال ۱۲۱۹ هق جنگی (جنگ اچمیادزین) بین عباس میرزا ولیعهد و سیسیانوف روی داد. ← ایران و روس، جنگهای (دوره‌ی اول).

اچمیادزین، جنگ، ۱۲۱۹ هق؛ ← اچمیادزین.

اچیسن[8]، **ادوارد گودریچ** (edwārd gudric acisən)، ۱۸۵۶–۱۹۳۱، مخترع امریکائی. کربوراندوم را کشف کرد (۱۸۹۱).

اچیسن[8]، **دین گودرهم** (din gudərham acisən)، ۱۸۹۳–، سیاستمدار امریکائی. در ۱۹۴۵–۴۷ معاون وزارت امور خارجه‌ی کشمد بود. از همکاران نزدیک ج. ک. مارشال در تهیه‌ی برنامه‌ی مارشال بود. در ۱۹۴۹ وزیر خارجه شد، و تا پایان دوره‌ی ریاست جمهور ترومن همین سمت را داشت (۱۹۵۳). پس از او ج. ف. دالس به وزارت خارجه رسید.

آچین، سوماترا، اندونزی؛ ← اتجه.

آحاب[9]، شاه اسرائیل؛ ← اخاب.

آحاد، در اندازه‌گیری؛ ← واحد؛ سلسله‌ی آحاد.

آحاز[10] (āhāz) [عبری، = مالک]، فت حـ ۷۲۷ قم، شاه (حـ ۷۳۱–۷۲۷ قم) یهودا. سلطنت او مقارن با پایان استقلال واقعی یهودا بود. اسرائیل و سوریه متحداً بر او حمله کردند، و تقریباً اورشلیم را متصرف شدند. آحاز از دولت آشور کومک خواست، و آشوریان دشمنان وی را شکست دادند، و سپس مطالبه‌ی خراج کردند؛ آحاز طلاهای معبد را بعنوان خراج تسلیم کرد. حزقیا جانشین او شد. اشعیای نبی معاصر وی بود. (دوم پادشاهان ۱۶؛ دوم تواریخ ۲۸؛ اشعیا ۷، ۳۸؛ متی ۱، ۹).

احبار (ahbār)، مفردش حبر (habr یا hebr)، در قرآن، رؤسای دین مسیحی و یهود. **کعب الاحبار** (بغلط معروف به کعب‌الاخبار) یکی از آنان بود که مسلمان شد؛ بسیاری از قضایای تاریخی و یهودی که وارد تفاسیر شده (← اسرائیلیات) از او است (مائده ۴۸، ۶۸؛ توبه ۳، ۳۴).

احتجاج (ehtejāj)، روش؛ ← دیالکتیک.

احتجاج طبرسی (ehtejāje tabarsi)، عنوان اصلی آن **الاحتجاج علی اهل اللجاج** (al.'ehtejāj alā ahle 'l.lejāj)، کتابی بزبان عربی، در احتجاجات پیغمبر و ائمه‌ی شیعه و برخی از پیروان آنها با مخالفان خود از فرقه‌های مختلف، تألیف ابومنصور طبرسی (نه ابوعلی طبرسی). احتجاج از کتب معتبر شیعه است، و مکرر بطبع رسیده. در زمان شاه طهماسب صفوی بوسیله‌ی علی ابن حسن زُواری اصفهانی (از علمای شیعه در نیمه‌ی اول قرن دهم هق) بفارسی ترجمه شده و بنام کشف الاحتجاج موسوم است.

احتراس (ehterās) [عربی، = خویشتن نگاه داشتن]، در علم بدیع، سخنی لطیف و سنجیده در رد اعتراضی محتمل از پیش گفتن؛ مانند (خواجوی کرمانی)

پرسم ز تو پرسیدن اگر عیب نباشد
عاشق چو نمی‌خواهی معشوق چرائی.

احتراق[11] (ehterāq)، سوختن، و به اصطلاح شیمیائی، ترکیب ماده‌ای (که میسوزد) با اکسیژن هوا همراه با تولید حرارت و نور. در بعضی موارد (مثلا در ترکیب ئیدروژن با کلر)، بدون دخالت اکسیژن، نور و حرارت تولید میشود. در اواخر قرن ۱۷م نظریه‌ی **فلوژیستیک** برای توجیه احتراق وضع شد، ولی علت واقعی احتراق را اول‌بار **لاووازیه** کشف کرد. برای هر ماده دمای معینی هست موسوم به **دمای احتراق** که تا دمای آن ماده باین حد نرسد احتراق دست نمیدهد. دمای احتراق بستگی به فشار هوا و مقدار اکسیژن موجود در آن و عوامل دیگر (از قبیل **کاتالیزگر**) دارد. **حرارت احتراق** یک سوخت مقدار کل حرارتی است که از سوختن مقدار معینی از آن سوخت تولید میشود. با

---

(۱)Edge Hill; Edgehill (۲)agitato (۳)Ujjain (۴)Etsch (۵)Ochakov (۶)Echegaray (۷)Echmiadzin (۸)Acheson (۹)Ahab (۱۰)Ahaz (۱۱)combustion

اندازه‌گیری حرارت احتراق میتوان ارزش سوختهای مختلف را از جهت تولید حرارت مقایسه کرد. **احتراق خودبخود** آنست که ماده‌ای بدون علت مشهودی مشتعل شود. سبب آن اینست که در شرایطی ماده متدرجاً دستخوش اکسایش میشود بدون اینکه تمام حرارت تولید شده را از دست بدهد؛ در این صورت، دمای ماده بالا میرود، و چون به دمای احتراق رسید ماده مشتعل میشود. لفظ "خودبخود" در توصیف این نوع احتراق از زمانی است که هنوز این پدیده تعلیل نشده بود.

احتراق، در نجوم: ← مقارنه.

احتساب (ehtesāb) [عربی، = نهی از منکر] یا **حسبه** (hesba)، نگاهداری نظم اجتماع اسلامی در معاملات و مرافعات، و جلوگیری مردم از تخطی بحدود و حقوق یکدیگر. دیوان احتساب یا حسبه در بلاد اسلامی قدیم کارهائی انجام میداده که اکنون در اختیار ادارات شهرداری و شهربانی و دادگستری است.

احتکار (ehtekār)، گردآوردن و انبار کردن تمام یا قسمت عمده‌ی یک کالا برای وادار کردن خریدار به پرداخت بهای بیشتر. در بسیاری از کشورها احتکار کالاهای ضروری و مورد احتیاج عامه جرم است، و مجازاتهائی برای آن پیش‌بینی شده است.

احتمال[1]، در ریاضیات. بنا بر تعریف، احتمال اینکه بین چند امر، که امکان وقوع آنها یکسان است، آنکه مطلوبست پیش آید، نسبت عده‌ی حالات مطلوب است بعده‌ی کلیه‌ی حالات ممکن. مثلاً در بازی شیر یا خط با یک سکه، احتمال شیر ۱/۲ و نیز احتمال خط ۱/۲ است؛ و احتمال اینکه هرگاه ورقی، که از یک دسته‌ی ۵۲ ورق گنجفه کشیده میشود، شاه باشد ۴/۵۲ است. اگر نسبت مذکور قابل تعیین نباشد (مثلاً در بیمه‌ی عمر و بیمه‌ی غریق) مقداری تقریبی بوسیله‌ی آمار و مشاهداتی که در موارد بسیار بعمل آمده تعیین میکنند: مثلاً اگر از یک جماعت 1000 نفری، که در ۱۲۹۳ هش ۲۵ ساله بوده‌اند، ۱۲۰ نفر بسن ۶۵ رسیده باشند، احتمال اینکه یک شخص ۲۵ ساله به ۶۵ سالگی برسد ۱۲/100 محسوب میشود. مبانی حساب احتمالات را بلز پاسکال بسط داد (۱۶۵۴). امروزه این حساب در مباحث مختلف (از جمله در ← علم آمار) اهمیت بسیار دارد.

احد (ohod)، کوهی در یک فرسنگی شمال مدینه که بسبب ← غزوه‌ی احد معروفست.

احد، غزوه‌ی (qazveye ohod)، عنوان جنگی که در ۷ شوال سال سوم هجری در نزدیک کوه احد، واقع در مقابل مدینه، بین محمد ص و کفار قریش واقع شد. درین جنگ قریش بتلافی شکست بدر (← بدر، غزوه‌ی) از قبایل متحد خویش استمداد کردند، و با لشکری در حدود ۳'000 مرد و هزار شتر و دویست اسب آهنگ مدینه نمودند. از مسلمین فقط ۷00 تن درین جنگ در رکاب پیغمبر بود. در جنگی که آغاز شد، حمزة ابن عبدالمطلب، عم پیغمبر، بدست وحشی نام، غلام جبیر ابن مطعم، بقتل رسید، و خود پیغمبر نیز مجروح شد. نیز آوازه در افتاد که محمد هم کشته شد، و این امر سبب ضعف و شکست و هزیمت مسلمین شد. حتی پیغمبر ناچار با بعضی از اصحاب که نزد او باقی مانده بودند به دره‌ای پناه برد. درین جنگ از مشرکین ۲۵ نفر و از مسلمین ۷۴ تن کشته شدند.

احداث (ahdās)؛ ← عس.

احدیت (ahadiyyat)، در اصطلاح فلسفه، بمعنی قسمت‌ناپذیری ذات الاهی است. در نزد متصوفه بر بلندترین مرتبه‌ی ذات الاهی دلالت دارد که اسم و رسمی ندارد، و فقط به هو هو بدان اشاره میشود.

احرام (ehrām)، در حج، برخود حرام کردن بعضی چیزها و کارهای حلال یا مباح (مثل استعمال بوی خوش و پیراستن مو) و واجب کردن امور دیگر (مانند پوشیدن لباس ندوخته‌ای از دو پارچه). کسی را که چنین کند محرم (mohrem) و بیرون آمدن از حال احرام را احلال (ehlāl) گویند. نیز ← تکبیرة الاحرام.

احزاب، سوره‌ی (ahzāb؛ = دسته‌ها)، سوره‌ی ۳۳م قرآن، مدنی، ۷۳ آیه. به پیغمبر فرمان میرسد که در معامله با کافران و منافقان دودلی را کنار گذارد، و تنها در بند فرمان خدا باشد. سخن از دشمنان اسلام (احزاب) بمیان میآید، و اینکه خدا مؤمنان را بر آنان با وسائلی که خود برانگیخت پیروز گردانید، و منافقان چنان میخواستند که دشمنان اسلام مغلوب نشوند؛ دستورهائی برای زنان پیغمبر که نیک مراقب خود باشند که بدکاری ایشان دوچندان کیفر خواهد داشت؛ دستورهای کلی دیگر برای آنکه مردان و زنان عفیف باشند؛ احکامی در باره‌ی طلاق و عُده؛ سخن قطعی در باره‌ی اینکه پیغمبر ص زن طلاقگفته‌ی پسرخوانده‌ی خود را گرفت، و اینکه چنین کاری درست است، و مردم را نرسد که به یاوه سخن گویند.

احزاب، غزوه‌ی: ← خندق، غزوه‌ی.

احساء (ahsā') یا **الاحساء** (al'ahsā')، ناحیه (۵۷'100 کم؛ جمـ ح ۱۶۰'000)، عربستان سعودی، کنار ساحل غربی خلیج فارس؛ منطقه‌ی نفت‌خیز عمده‌ی عربستان سعودی. از مرز نجد در امتداد دهنا تا خلیج فارس ممتد است. از جنوب مجاور ربع الخالی است، وکویت در ل آن قرار دارد. شهرهای عمده‌اش **هفوف** و **مُبَرّز** و بنادر **قطیف** و **جُبَیل** میباشد. از محصولاتش خرما و گندم و برنج است؛ الاغ و شتر آن معروف میباشد. صید مروارید رایج است.

ناحیه‌ی الاحساء عبارت از قسمت بزرگ اراضی ساحلی است که در کتب قدیم باسم بحرین معروف بود، و این ناحیه بعلت دست داشتن به دریا از ادوار پیش از اسلام اهمیت داشت. در قرون اولای اسلامی مرکز این سرزمین شهر **هجر** بود واقع در نزدیک قصبه‌ی الاحساء (هفوف کنونی)، و پس از استیلای **قرامطه**، قصبه‌ی الاحساء بجای هجر مرکزیت یافت. از اواخر قرن ۱۶م تا اواسط قرن ۱۷م این قسمتهای خلیج فارس تحت استیلای پرتغالیها بود، و سپس اسماً تحت تسلط دولت عثمانی درآمد. در ۱۹۱۳ که دولت عثمانی سرگرم جنگهای بالکان بود، عبدالعزیز III ابن سعود الاحساء را گرفته به قلمرو خود ضمیمه کرد.

امروز الاحساء منبع عایدات سرشار نفت عربستان سعودی است. منابع نفتی دَمّام، اَبْقَیْق، قطیف، عَیْن‌دار، ابوحَدریه، خُبَر، و خَرْسانیه سرشارترین منابع نفتی جهان بشمار میرود. در بندر قطیف و شبه جزیره‌ی کوچکی که به رأس تنوره منتهی میشود، شرکت آرامکو تأسیساتی برای آمودن نفت خام و حمل آن برپا کرده که از عظیمترین چنین تأسیسات است. از ۱۹۴۶، کشمه با موافقت دولت عربستان سعودی پایگاه هوائی نیرومندی در ظهران، مهمترین مرکز تأسیسات نفتی، دایر کرده است، و این مرکز را خط‌آهنی به ریاض متصل میکند.

احسائی، شیخ احمد: ← احمد احسائی.

احساسات[2]، در روانشناسی، حالتی است انفعالی که به شیء، شخص، یا فکری ارتباط دارد، و دارای تمام مشخصات عاطفه نیست، اما همان جلوه‌ی ظاهری را دارد.

احسن (ahsan)، تخلص ظفر خان، امیر و سردار هندی.

احسن التقاسیم، عنوان کاملش **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم** (ahsano 't.taqāsim fi ma'refate 'l.'aqālim)، از کتابهای معتبر و مفید جغرافیائی و تاریخی، تألیف ← ابوعبدالله مقدسی (قرن ۴م هق)؛ (چاپ دخویه، لیدن، ۱۸۷۷–۱۸۸۵؛ چاپ دوزی و دخویه با ترجمه‌ی فرانسوی و شروح و تعلیقات، لیدن، ۱۹۰۶؛ ترجمه‌ی انگلیسی، کلکته، ۱۸۹۷–۱۹۰۱). بیشتر مطالب کتاب مبتنی بر مشاهدات و مطالعاتی است که مؤلف در سفرهای خود کرده، و تجاربی که بدست آورده، و اخباری که مردم در آن متفق بوده‌اند، و مؤلف در کتاب خود بیشتر از سرزمینهائی که دیده و با مردم آن معاشرت نموده (ایران، عراق، مصر) سخن میگوید. بنا براین، میتوان از این کتاب نکات مهم و درستی درباره‌ی آداب و رسوم و اخلاق و زبان و تمدن مردم سرزمینهائی که از آنها سخن در میان است بدست آورد. مؤلف، چنانکه خود گوید، تألیف خود را پس از چهل سالگی بپایان رسانیده است.

احسن التواریخ (ahsano 't.tavārix)، تاریخ عمومی، از حسن بیگ روملو (مت ۹۳۸ هق، فت ظاهراً بعد از ۹۸۵ هق)، در ۱۲ مجلد، که ظاهراً تا کنون فقط دو جلد ۱۱م و ۱۲م آن شناخته شده. از قرائن چنین مینماید که مؤلف از زمان شاه طهماسب I صفوی مشغول تألیف آن بوده است، و آنرا بنام شاه اسماعیل II صفوی نوشته، و بتدریج مطالبی بر آن میافزوده، و با وجود اینکه در سال ۹۸۵ هق، یعنی یکسال پس از فوت شاه طهماسب I و سلطنت شاه اسماعیل II، از تألیف آن فراغت یافته، شاه اسماعیل را "اسماعیل میرزا" ذکر میکند. این کتاب برحسب سنوات مرتب گردیده است؛ جلد ۱۱م آن مشتمل است بر وقایع سالهای ۸۵۷ هق (جلوس شاهرخ) تا ۸۹۹ یا 900 هق؛ جلد ۱۲م، که یکی از مآخذ و اسناد

(۱)probability (۲)feeling

مهم تاریخ قسمتی از سلسله‌ی صفویه محسوب میشود، وقایع سالهای ۹۰۰ تا ۹۸۵ هق، با تفصیل سلطنت شاه طهماسب، در آن ثبت گردیده. نثر این کتاب تقریباً مصنوع است، و مؤلف به عبارت‌پردازی پرداخته، و در بسیاری از موارد یک صفحه‌ی آنرا میشود در چند سطر خلاصه کرد. متن فارسی این جلد ۱۲م در ۱۹۳۱ و ترجمه‌ی انگلیسی آن در ۱۹۳۴ در کلکته منتشر شده است.

احسن القصص (ahsano 'l.qesas)، تفسیری از سوره‌ی یوسف، بفارسی و عرفانی‌گونه، از معین الدین مسکین فَراهی (فت ۹۰۷ هق) متخلص به معینی (اینکه در آخر نسخه‌ی چاپ تهران، ۱۲۷۸ هق، به معین‌الدین جوینی نسبت داده شده اشتباه است). احسن القصص شاید قسمتی از تفسیر خود مؤلف، موسوم به حَدائق الحقائق، باشد. ترتیب این تفسیر چنین است که آیات سوره بفارسی ترجمه و سپس تفسیر میگردد، و به اشعار عرفا و شعرا تمثل جسته و نتایج عرفانی گرفته میشود.

احسن‌الله خان، خواجه: ← ظفرخان.

احشامات (ahšāmāt؛ یا ‎-eh؛)، بقول نشریات اداره‌ی آمار (کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، جلد دوم، چاپ دوم، اسفند ۱۳۲۹، ص ۳۲۸ و ص ۳۳۲؛ نشریه‌ی آمار، جلد اول، دیماه ۱۳۳۹، ص ۴۰)، یکی از دهستانهای لارستان، فارس، مشتمل بر ۶ آبادی احشام، ده کهنه، ده نو فاضلی، شیرینو، فاضلی، کتک (katak). در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۷، ۱۳۳۰ هش)، این آبادیها جزء دهستان بیرم بشمار آمده است.

احشام و اغنام، مالیات: ← مالیات احشام و اغنام.

احشویروش (ahšavirus̆) یا **اخشورش** (axšuroš)، صورتهای نام خشیارشا، پادشاه ایران، در کتاب مقدس. احتمالا در کتاب استر مقصود خشیارشای I و در توبیت (۱۵.۱۴) کوآکسارس ویران‌کننده‌ی نینوا است. احشویروش پدر داریوش مدی است (دانیال ۱.۹).

احشیرش (ahširoš): ← خشیارشا.

احصاء العلوم (ehsā'o 'l.'olum)، از کتابهای معروف و مهم ابونصر فارابی (۲۶۰-۳۳۹ هق)، در تقسیم و تعریف علوم و ذکر فروع هر علم و تعریف آنها. ظاهراً قبل از فارابی کسی کتابی بدین شیوه تألیف نکرده است، و میتوان گفت که این کتاب دایرةالمعارفگونه‌ای از علوم و معارف عصر درخشان فارابی است. کتاب دارای ۵ فصل است: (۱) علم اللسان و فروع آن (از قبیل لغت، نحو، صرف، شعر، کتابت، و قرائت)؛ (۲) علم منطق، که از مهمترین فصلهای کتاب است، و از قدیم علما را بدان نظر بوده؛ (۳) علم تعالیم (ریاضیات)، که به هفت قسمت عمده تقسیم میشود (علم عدد، علم هندسه، علم مناظر یا بصریات، علم نجوم تعلیمی، علم موسیقی و فروع مهم آن، علم رفع و جر و نقل اثقال، علم حیل)؛ (۴) علم الاهی؛ (۵) علم مدنی (علم اخلاق و سیاست) و علم فقه و علم کلام. احصاء العلوم از قدیم معروفیت بسزا پیدا کرده، و مورد نظر علمای شرق و غرب بوده، و در قرن ۱۲م چند بار به لاتینی ترجمه شده، از جمله ترجمه‌ی منسوب به **دومینیکوس گوندیسالینوس** که کامل نیست (پاریس، ۱۸۳۸) و ترجمه‌ی منسوب به **گراردوس کرمونیس** که کامل و دقیق است. این دو ترجمه با متن عربی بتوسط دانشگاه مادرید بطبع رسیده است (۱۹۳۲). احصاء العلوم در مصر نیز دوبار با تحقیق منتشر شده است (۱۹۳۱ و ۱۹۴۹).

احضاریه، ورقه‌ای که از طرف مقامات قضائی صادر میشود، و بموجب آن به شخص دستور داده میشود که در وقت معینی خود را به مرجع قضائی معرفی نماید. شخص احضارشده باید دستور را اطاعت کند، و یا عذر موجه برای عدم حضور ارائه دهد، و الا دستور جلب او صادر میشود.

احقاف (ahqāf)، مطابق آنچه در قرآن آمده (← احقاف، سوره‌ی)، محل سکونت قوم عاد. در کتابهای لغت عربی و تفاسیر این کلمه را به "توده‌های شن منحنی" ترجمه کرده‌اند، و جغرافیانویسان اسلامی محل آن را بیابان ریگزار ج عربستان واقع در ش الرّمله، میان حضرموت و عمان، میدانستند، ولی جغرافیانویسان جدید اروپائی احقاف را تمام الرمله یا نیمه‌ی غربی آن میدانند. اعراب بیابان‌نشین جنوب عربستان ناحیه‌ی کوهستانی ساحلی ظفار به مغرب را تا عدن بر الاحقاف (barro 'l.'ahqāf) مینامند که دره‌ی مرکزی آن وادی حضرموت است.

احقاف، سوره‌ی، سوره‌ی ۴۶م قرآن، مکی، ۳۵ آیه. مشتمل است بر سفارش برای نیکی کردن بپدر و مادر؛ و یادی از گذشتگان، مانند هود پیغمبر قوم عاد، که در احقاف قوم خود را بیم داد که جز خدا نپرستند، و نشنیدند، و خدا بادی سخت بر ایشان فرستاد و هلاکشان کرد.

احقاق الحق (ehqāqo 'l.haqq)، کتابی رَدّی و تقریباً کلامی، و در عالم شیعه (بخصوص شیعه‌ی ایران) بسیار مشهور، از قاضی نورالله شوشتری. این کتاب در رد إبطال الباطل (از فضل ابن روزبهان)-که خود رَدِّ کتاب نَهج الحق و کشف الصدق علامه‌ی حلی است-در سنه‌ی ۱۰۱۴ هق در مدت هفت ماه تألیف شده، و مبحث امامت آن مفصل است. تألیف این کتاب سبب قتل مؤلف گردید. مکرر بطبع رسیده است.

احکام، علم (ahkām): ← احکام نجوم، علم.

احکام پاپی مزور[1] (ahkāme pāpie mozavvar)، مجموعه‌ای از احکام کلیسائی که قسمتی از آنها ساختگی است، و ح ۸۴۷-۸۵۲ محتملا در فرانسه نشر یافت. چون گردآوردن این احکام به خطا به قدیس ایسیدوروس سویلی نسبت داده شده آنها را احکام ایسیدوروسی و احکام اسپانیائی نیز خوانده‌اند. بعدها **گراتیانوس** این احکام را در مجموعه‌ی احکام پاپی تألیف خویش گنجاند، و بدین سبب احکام مذکور در متون فتاوی پاپی قرون وسطی حُجّیت پیدا کرد. احکام پاپی مزور، که یکی از بزرگترین مجعولات است، نخستین‌بار در قرن ۱۵م مورد تردید و اعتراض نیکولای کوزائی و دیگران قرار گرفت.

احکام پنجگانه‌ی شرعی یا احکام تکلیفی شرعی، پنج نوع تکلیف شرعی هر فرد مسلمان در مورد هر امری که با آن روبرو میشود، (۱) وجوب (vojub)، و آن الزام در انجام دادن امری است (که بآن واجب گفته میشود)، همچون نماز خواندن، و روزه گرفتن در ماه رمضان؛ (۲) حرمت (hormat)، و آن الزام در ترک فعلی است (که بآن حرام گفته میشود)، همچون ربا خوردن و شرابخواری؛ (۳) استحباب (estehbāb)، و آن رجحان در انجام دادن فعلی است (که بآن مستحب گفته میشود)، همچون انفاق بیش از اندازه‌ی واجب در راه خدا؛ (۴) کراهت (kerāhat)، و آن مرجوحیّت و ناشایستگی عملی است (که بآن مکروه گفته‌میشود)، همچون خوردن گوشت خر؛ (۵) اباحه (ebāhe)، و آن مساوی بودن جنبه‌ی انجام دادن یا ترک فعلی است (که مباح خوانده میشود)، همچون بگردش رفتن و به چیزهای زیبائی که نظر کردن بآنها حرام نیست نگریستن. ترک فعل واجب و نیز انجام دادن فعل حرام سبب عذاب و کیفر است، و انجام دادن فعل مستحب سبب پاداش و ثواب؛ در ترک یا انجام دادن افعال مکروه یا مباح ثواب و عقابی در کار نیست.

احکام تکلیفی شرعی: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

احکام عشره[2] (ahkāme ašare)، خلاصه‌ی احکام الاهی مندرج در عهق، که در کوه سینا بر موسی نازل شد (خروج ۲.۲۰-۱۷؛ ۱۸.۳۱؛ ۱۵.۳۲-۱۹؛ ۳۴؛ تثنیه ۶.۵-۲۱؛ ۹-۱۰). این احکام از اهم اصول اخلاقی یهودیت، مسیحیت، و اسلام بشمارانَد. در نزد مسیحیان، در باره‌ی ترتیب آنها دو روایت مختلف موجود است؛ یکی در کلیسای کاتولیك رومی و کلیساهای لوتری، و دیگری در کلیسای ارتدوکس و بسیاری از کلیساهای پروتستان. کاتولیکها و لوتریها امر به پرستش خدای واحد و احتراز از پرستش تمثالها را در حکم اول جمع میکنند؛ دیگران آنها را دو حکم اول و دوم میشمارند. باقی احکام، که شمارش ترتیب آنها برحسب دو مذهب اختلاف دارد، بدین گونه است: نام خدا را به باطل مبر؛ سبت را مقدس دار؛ پدر و مادر خود را احترام کن؛ قتل مکن؛ زنا مکن؛ دزدی مکن؛ شهادت دروغ مده؛ به زن همسایه طمع مورز؛ بر مال همسایه طمع مکن. کاتولیکها ولوتریها، برای رعایت شمارش احکام، دو حکم اخیر را یکی میشمارند.

احکام نجوم، علم[3] (ahkāme nojum)، طریقه‌ای برای غیبگوئی مبتنی بر این نظریه که ستارگان در کارهای آدمی مؤثرند. در مآخذ اسلامی به اسامی علم احکام، صناعت احکام، علم نجامت (najāmat)، و علم تنجیم (tanjim) نیز خوانده شده، و عالم این علم را احکامی نامند. علم احکام بسیار قدیمی است؛ نزد بابلیهای قدیم و بعداً نزد یونانیان و رومیان رونق داشته، و در بسط علم نجوم قدیم مؤثر بوده. در قرون وسطی تحصیل آن با کیمیا و علوم غریبه توأم بوده. نه فقط اجرام سماوی بلکه نقاط و نواحی خاص آسمان (از قبیل طالع و بیوت)، اوضاع نسبی

---

(۱)False Decretals (۲)Ten Commandments; Decalogue (۳)astrology

سیارات سبعه (مانند مقارنه و استقبال)، و بعضی لحظات (مثلاً ← تحویل) اهمیت خاصی داشت. مباحث احکام نزد احکامیان اسلامی شامل پاسخ گفتن بسؤالات (کسب خبر از غایب، کشف شیء دزدیده‌شده، و غیره)، اختیارات (تعیین ساعت مساعد برای انجام دادن کاری، و آن بوسیلهٔ منازل قمر یا خانه‌ای که ماه در آن بود بعمل می‌آمد)، و پیشگوئی حوادث زندگی شخص یا اوضاع عالم (مثلا بوسیلهٔ زایچه) بود. علم احکام نجوم دورهٔ اسلامی مبتنی بر اطلاعات ایرانی، هندی، یونانی، رومی، سریانی، مصری، و غیره است، ولی از جنبهٔ تکمیل روشهای ریاضی این علم ممتاز میباشد. از علمای بزرگ تنجیم در دورهٔ اسلامی میتوان ابومعشر بلخی، ابن ابی الرجال، سهل ابن بشر، ماشاءالله یهودی، حسن ابن خصیب، عمر ابن فرخان طبری را نام برد. نیز ← بطلمیوس، کلادیوس.

احکامی (ahkāmi)، ← احکام نجوم، علم.

احلال (ehlāl)، بیرون آمدن از احرام.

احمد، نام دیگر محمد، پیغمبر اسلام.

احمد I، ۹۹۸-۱۰۲۶ هق (=۱۵۹۰-۱۶۱۷ بم)، چهاردهمین سلطان (۱۰۱۲-۱۰۲۶ هق؛=۱۶۰۳-۱۷ بم) عثمانی؛ پسر ارشد و جانشین سلطان محمد III. وی معاصر شاه عباس I صفوی بود، و جنگهائی بی‌نتیجه با دولت ایران کرد. با دولت اتریش پیمان صلحی منعقد ساخت (۱۶۰۶ بم). در زمان او مجموعهٔ قوانین اداری و تجارتی امپراطوری عثمانی، بنام قانون‌نامه، جمع‌آوری شد، و هم استعمال توتون در عثمانی رواج یافت. احمد مردی تندخو و متلون و دیندار بود، و مؤسسات دینی چندی تأسیس کرد؛ مسجدی عالی در اسلامبول بنا نهاد که به اسم او معروفست. به شعر و شکار علاقه داشت.

احمد II، ۱۰۵۲-۱۱۰۶ هق (=۱۶۴۲ یا ۱۶۴۳-۹۵ بم)، ۲۱مین سلطان (۱۱۰۲-۱۱۰۶ هق؛=۱۶۹۱-۹۵ بم) عثمانی؛ پسر سلطان ابراهیم و جانشین سلطان سلیمان II. در زمان او، دولت عثمانی مجارستان را از دست داد (۱۶۹۱)، جزیرهٔ خیوس را نیز ونیزیان گرفتند، و در عراق و حجاز شورشهائی روی داد. احمد مردی ضعیف‌النفس و تحت تأثیر اطرافیان خود بود. به شرب خمر اعتیاد داشت، و سرانجام به مرض استسقا درگذشت.

احمد III، ۱۰۸۴-۱۱۴۹ هق (=۱۶۷۳-۱۷۳۶ بم)، ۲۳مین سلطان (۱۱۱۵-۴۳ هق؛ = ۱۷۰۳-۳۰ بم) عثمانی؛ پسر سلطان محمد IV و جانشین سلطان مصطفی II. چون به سلطنت رسید به گوشمالی ینیچری پرداخت. در ۱۷۰۹ کارل XII، پادشاه سوئد، که از پطر کبیر شکست خورده بود، به دولت عثمانی پناه برد. کمی بعد، دولت عثمانی، بعنوان اینکه روسیه در دریای آزوف کشتی جنگی و در مجاورت مرزهای عثمانی استحکامات نظامی میسازد، بآن دولت اعلان جنگ داد؛ پطر محاصره شد، و تقاضای صلح کرد؛ پیمان صلح پروت منعقد شد (۱۷۱۱) که دریای آزوف را دگرباره به عثمانی واگذاشت، و سایر مقاصد این دولت را نیز تأمین کرد. پس از کشمکشهای دیگری بین دو دولت، در ۱۷۱۳ پیمان دیگری برای مدت ۲۵ سال منعقد شد که مقررات پیمان پروت را محترم میشمرد، و این پیمان برای مدت مدیدی صلح را بین دو کشور مستقر ساخت.

پیروزیهای سال ۱۷۱۴ دولت عثمانی بر دولت ونیز موجب نگرانی اتریش شد، و در ۱۷۱۶ جنگهائی بین عثمانی و اتریش روی داد، و سرانجام ابراهیم پاشا داماد ← پیمان پاساروویتس را با اتریش منعقد ساخت (۱۷۱۸).

سپس دوران دوازده ساله‌ای معروف به لاله دوری یا دورهٔ لاله (بعلت کشت جنون‌آمیز لاله که در این دوره رواج یافت) آغاز شد، که در طی آن تحولی در زندگی اجتماعی و ذوق مردم عثمانی روی داد، و تمایل جدیدی به اقتباس تمدن اروپائی پدید آمد، و در همین دوره بود که ابراهیم متفرقه فن چاپ را وارد عثمانی کرد.

توسعه‌طلبی دولت عثمانی در ایران نیز در همین دوره واقع شد؛ هجوم افاغنه به ایران چشم طمع روسیه و عثمانی را متوجه ایران کرده بود، و آن دو دولت در ۱۷۲۴ پیمانی منعقد کردند که بموجب آن دربند و باکو و گیلان به روسیه، و گرجستان و ایروان و شیروان و آذربایجان و سرزمینهای ایران در غ خط اردبیل‌همدان به عثمانی تعلق میگرفت. و اگرچه اشرف افغان ابتدا عثمانیان را شکست داد، کمی بعد مجبور به صلح شد، و سرزمینهای مذکور تحت تسلط دولت عثمانی ماند تا نادر شاه افشار آنها را از چنگ آنان خارج ساخت. این امر نارضایتیهای مردم عثمانی و خاصه طبقهٔ ینیچری را تشدید کرد. احمد سرانجام ناچار استعفا کرد، و سلطان محمود I بجایش نشست.

احمد III مردی بود زیباروی، نویسنده و شاعر، هنردوست، و بسیار پولپرست و عشرت‌طلب، و اگرچه در مواقع عادی سلیم‌النفس بود، مخالفین را با قساوت مجازات میکرد. زنان بسیار و ۳۱ فرزند داشت، ولی برخلاف سلاطین سابق، اهل حرم را اجازهٔ مداخله در امور مملکت نمیداد.

احمد IV، سلطان مراکش، ← منصور، احمد ابن محمد.

احمد، امامزاده، بنائی (← امامزاده) در محلهٔ دروازهٔ حسن‌آباد، اصفهان؛ مدفن امامزاده احمد، نبیرهٔ امام محمد باقر. اصل بنا منسوب بقرن ششم هق، و بنای کنونی، با تزیینات کاشی، مقرنس، و گچبری، از دوران صفویه است. ضریح منبت (۱۱۱۵هق).

احمد، خاقان (xāqān ahmad)، فت محرم ۴۸۸ هق، سلطان ماوراء النهر و از امرای خاندان آل خاقان یا ایلک‌خانیان؛ پسر خضر خان. وی در حدود ۴۷۳ هق امارت یافت، و دست‌نشاندهٔ سلاجقه بود، و در ۴۸۲ هق ملکشاه سلجوقی او را اسیر کرده به اصفهان برد، و چندی بعد او را دیگربار امارت ماوراء النهر داد. خاقان احمد خان در سمرقند بتهمت زندقه و بفتوای علمای سمرقند بقتل رسید.

احمد، سلطان، پادشاه آل مظفر، ← سلطان احمد.

احمد، معزالدوله ابوالحسن: ← معزالدولهٔ دیلمی.

احمدآباد، برطبق قتک (۱۳۱۶ هش)، بخش شهرستان مشهد. این بخش برطبق نقشهٔ تقسیمات کشور در سال ۱۳۳۹ و نقشه‌های مندرج در نشریهٔ آمار (جلد اول، دیماه ۱۳۳۹)، که هر دو از طرف ادارهٔ کل آمار عمومی منتشر شده، کمابیش مطابق دهستانهای سرجام، پیوه زن، و پایین ولایت است.

احمدآباد، ده (جه ۱'۸۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومهٔ بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم (اصفهان)، ۵ کیلومتری ل اردکان. محصولش پسته، غلات، و کنجد است.

احمدآباد، معروف به **احمدآباد دکتر مصدق** یا **احمدآباد مصدق**، ده (جه ۴۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان تهران؛ ۱۵ کیلومتری ج آبیک بر راه فرعی از طریق آبیک. از رود کُردان حقابه دارد. ملک دکتر محمد مصدق است، و از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۵ هش، که وی از زندان مجرد رها شد، تا کنون (آبان ۱۳۴۰ هش) درآنجاست.

احمدآباد، شهر (جه ۷۸۸'۳۳۳)، ل غ بمبئی، هند. از شهرهای مقدس فرقهٔ جین و محل دانشگاه گجرات است. کارخانه‌های نساجی دارد، و آنرا منچستر هند نامیده‌اند. مؤسسهٔ ملی معروف سابرمتی آشرمه (sābarmati āsrama) را گاندی در آنجا بنا نهاد.

احمدآباد سرجام، خراسان، ← سرجام.

احمدآباد سفلی (soflā)، دهستان (جه ح ـ۱۸؛ ۴۹۰)، بخش تکاب، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۴۱ (؟) آبادی. محصولات آن غلات و فراورده‌های دامی است. تخت سلیمان نزدیک ده نصرت‌آباد ازین دهستان قرار دارد. مرکز دهستان ده احمدآباد سفلی (جه ۱'۰۰۳ سش ۱۳۳۵ هش) است.

احمد ابن ابوالحارث (ahmade 'bne abo'l-hāres)، فت ۴۰۱ هق، ← آل فریغون.

احمد ابن ابی دلف (abi dolaf)، ← ابن ابی دلف.

احمد ابن ابی دؤاد (abi do'ād)، ← ابن ابی دواد.

احمد ابن اسد سامانی (asade)، فت ۲۵۰ هق، حاکم ایرانی فرغانه و سمرقند از جانب خلیفه و طاهریان. وی نوادهٔ سامان خداة (← سامانیان) و جد امرای سلسلهٔ سامانی است. وی از جانب خلیفه در سنهٔ ۲۰۴ حکومت فرغانه یافت، اما در سنهٔ ۲۰۷، بواسطهٔ فوت یکی از برادران، ولایت سمرقند نیز ضمیمهٔ عمل او گشت، و او از جانب خلیفه و طاهریان حکومت این دو ولایت داشت. در اواخر عمر، امارت این دو ولایت را به پسر مهتر خویش نصر ابن احمد (← نصر I) سپرد، و خود عزلت گزید.

احمد ابن اسماعیل، امیرسامانی، ← احمد سامانی.

احمد ابن بویه (buye)، ← معزالدولهٔ دیلمی.

احمد ابن حامد (hāmed)، ۴۷۲-۵۲۶ هق، مستوفی اصفهانی، از مشاهیر رجال دولت سلجوقی. خزانه‌دار سلطان محمود سلجوقی بود، و در آخر کار، سلطان او را در بغداد فرو گرفت، و به قلعهٔ تکریت فرستاد، و هم در آن حبس او را بقتل رسانید.

احمد ابن حسن میمندی (hasane meymandi) [خواجه ابوالقاسم احمد ابن حسن میمندی]، ملقب به **شمس‌الکفاة** (šamso'l.kofāt)،

فت ۲۵ محرم ۴۲۴ هق، وزیر معروف سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود I غزنوی. گویند از خردی با محمود از یک پستان شیر خورده، و در یک مکتب پرورش یافت، و در ایام سپهسالاری محمود در خراسان نیز نزد او بود. وی در سنه‌ی ۴۰۱ هق بوزارت نشست، و در حدود سال ۴۱۵ هق معزول و زندانی شد. پس از وفات سلطان محمود، بامر سلطان مسعود غزنوی از زندان آزاد شد، و دیگربار وزارت یافت (۴۲۱ هق)، و تا آخر عمر درین مقام بود. احمد ابن حسن میمندی به فضل و تدبیر و رای و کفایت موصوف است، و گویند دیوانها را، که در زمان وزارت ابوالعباس اسفراینی از عربی به فارسی نقل شده بود، دیگربار به عربی باز آورد.

احمد ابن حسین عتبی (ahmade 'bne hoseyne otbi)؛ ← عتبی.

احمد ابن حمویه (hammuya) [ابوالعباس (یا ابوالفضل) احمد ابن حمویه]، فت ۳۳۵ هق، امیر و صاحب تدبیر و پیشکار دستگاه امرای سامانی. وی در آغاز سلطنت نوح I سامانی، چون قبلا در دستگاه برادر او مصدر خدمات بود، از او بترسید و به مرو رفت. چندی بعد او را در مرو پیش امیر نوح بزدند، و امیر او را بنواخت (۳۳۲ هق). اما چند سال بعد، حاکم جلیل او را متهم بتحریک عده‌ای از لشکریان بشورش نمود، و امیر نوح فرمان داد تا احمد را پیش روی حاکم زیر چوب بکشتند.

احمد ابن حنبل (hanbal) یا **احمد حنبل** [ابوعبدالله احمد ابن محمد ابن حنبل]، ربیع الاول ۱۶۴–۲۴۱ هق، امام و مؤسس مذهب حنبلی و یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت. پدرش والی سرخس بود و او خود در بغداد بدنیا آمد، و در طلب حدیث و فقه در عراق و شام و حجاز و یمن به بسیاری از بلاد سفر کرد، و یکچند نزد شافعی تلمذ نمود. کتاب مسند او در حدیث مشهور است. با معتزله و عقاید آنها در باب خلق قرآن مخالفت کرده قول آنها را بدعت شمرد. مأمون خلیفه او را بزنجیر کرد، و معتصم عباسی او را بجهت آنکه از قول به مخلوق بودن قرآن ابا داشت معروض محنه نمود و شکنجه کرد، و دو سال و چهار ماه بزندان انداخت، و او در سنه‌ی ۲۲۰ هق آزاد شد، اما در دوره‌ی متوکل عباسی حرمت و نفوذ تمام یافت، و مدتها متوکل جز با رأی و مشورت او کسی را به ولایت و حکومت نمیگماشت. ابن حنبل در تمسک به حدیث و اجتناب از رأی و قیاس اهتمام و اصرار داشت. حَنابِلَه یا حنبلیان، از فرق چهارگانه‌ی اهل سنت، منسوب بدو هستند.

احمد ابن زرکوب (zarkub) [ابوالعباس احمد ابن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی]، قرن هشتم هق، مؤلف تاریخی از شهر شیراز بنام شیرازنامه. این کتاب را مؤلف بعد از مراجعت از سفر حج در ۷۴۴ هق تألیف کرد، و غالب مطالب آنرا از دیگران گرفته و بنام خود تلفیق کرده. قسمت عمده‌ی وقایع تاریخی آن مقتبس از تاریخ وصاف است.

احمد ابن سعید [امام احمد ابن سعید ابن محمد ابن سعید]، نق اواسط قرن ۱۲م هق، فرمانروای عمان و زنگبار و مؤسس سلسله‌ی بو سعید. در زمان سیف ابن سلطان II، امام عمان، والی صحار بود، و از آن در مقابل حملات محمد تقی خان شیرازی، سردار نادر شاه، دفاع کرد. چندی بعد با زور و سیاست و خدعه بر عمان استیلا یافت. ظاهراً در ۱۱۵۴ هق و بقولی در ۱۱۶۳ هق عنوان امام بخود داد. طرفدار عثمانیان در مقابل ایران بود، و در دفاع بصره در ۱۱۸۹ هق آنانرا یاری کرد. در بسط تجارت و جلوگیری از دریازنان هندی کوشید. پس از او پسرش سعید بسلطنت رسید (۱۱۹۸ هق)، و او بعد از چندی سلطنت را به پسرش حامد (فت ۱۲۰۶ هق) واگذاشت (۱۲۰۰ هق)، ولی عنوان امام را برای خود نگاهداشت، و آخرین کس ازین خاندان است که عنوان امام داشت، و فرمانروایان بعدی عنوان سید داشتند. بعد از حامد عمویش سلطان ابن احمد بسلطنت رسید.

احمد ابن سهل (ahmade 'bne sahl)، فت ذی الحجه‌ی ۳۰۷ هق، از بزرگان خاندان کامکاریان. وی بخونخواهی برادرانش، که بدست اعراب کشته شده بودند، برخاست، و عده‌ای بر او گرد آمدند (در حدود ۲۶۷ هق). عمرو لیث صفار او را بگرفت و بزندان کرد، و او بحیله از زندان وی بگریخت، و به مرو رفت، و از آنجا بدرگاه امیر اسماعیل سامانی پیوست، و در خدمت سامانیان دلاوریها نمود، و در سنه‌ی ۳۰۶ هق فتنه‌ی حسین مرورودی را فرو نشاند، و نشابور را بگرفت، اما چندی بعد، خود داعیه‌ی استقلال یافت، و نام امیر نصر II سامانی را از خطبه بینداخت. حمویه‌ی کوسه، سپهسالار سامانیان، بحکم امیر نصر، لشکر بدفع او برد، احمد نیشابور را بگذاشت و به مرو رفت، و حمویه از بخارا آهنگ مرو نمود، و سرهنگان لشکر خود را واداشت تا بدروغ و حیله با احمد مکاتبه کنند، و خود را بدو متمایل نشان دهند. احمد گول آن نامه‌ها را خورده از حصار مرو بیرون آمد، و حمویه او را بگرفت. احمد را به بخارا فرستادند، و امیر نصر او را بزندان کرد، و او در همین زندان وفات یافت. احمد ابن سهل مردی فاضل و دبیر بود. نام وی، بمناسبت اسم آزاد سرو، از راویان قصص خداینامه، در شاهنامه‌ی فردوسی آمده است.

احمد ابن سیمجور (simjur)، ← سیمجوریان.

احمد ابن شعیب نسائی (šoʿaybe nesāʾi)، ← نسائی.

احمد ابن طولون (tulun)، ← ابن طولون، ابوالعباس احمد.

احمد ابن طیب سرخسی (tayyebe saraxsi) [ابوالعباس احمد ابن محمد ابن مروان ابن طیب سرخسی]، فت ۲۸۶ هق، فیلسوف مسلمان، از شاگردان کندی، معلم معتضد عباسی بود، و چون معتضد به خلافت رسید او را مشاور خود قرار داد، و سرانجام به امر خلیفه به قتل رسید. تألیفات بسیار در موضوعهای مختلف (منطق، جغرافیا، موسیقی، تاریخ) به وی منسوبست.

احمد ابن عبدالصمد [ابونصر (یا ابومنصور) احمد ابن محمد ابن عبدالصمد شیرازی]، ملقب به **شمس‌الوزراء**، فت ۴۳۸ هق، وزیر معروف سلطان مسعود I غزنوی و سلطان مودود غزنوی، و از مشاهیر رجال و منشیان و عمال دربار غزنوی. وی در آغاز وزارت آلتونتاش خوارزمشاه داشت، و در سنه‌ی ۴۲۴ (۶ جمادی الاولی) سلطان مسعود او را بجای احمد ابن حسن میمندی بوزارت برگزید، و او پس از آن تا پایان سلطنت سلطان مسعود وزارت او را داشت، و یکچند نیز وزارت مودود غزنوی با او بود. احمد ابن عبدالصمد، که ممدوح شاعرانی مانند فرخی و منوچهری است، بکفایت و کیاست موصوف بود، و گویند مسموم شد.

احمد ابن عبدالعزیز (ahmade 'bne)، از آل برهان؛ ← تاج الاسلام.

احمد ابن عطا (ʿatā)؛ ← ابن عطا، ابوالعباس احمد.

احمد ابن علی، ابوالفوارس: ← اخشیدیه.

احمد ابن محمد ابن خلف، ابوجعفر، امیر صفاری؛ ← ابو جعفر احمد.

احمد ابن محمد ابن عراق: ← آل عراق.

احمد ابن محمد چغانی: ← آل محتاج.

احمد ابن محمد سرخسی: ← احمد ابن طیب سرخسی.

احمد ابن محمد منصور: ← منصور، احمد ابن محمد.

احمد احسائی (ahmade ahsāʾi) [شیخ احمد احسائی]، رجب ۱۱۶۶– ذیقعده‌ی ۱۲۴۱ هق، از مشاهیر علمای شیعه و مؤسس طریقه‌ی شیخیه؛ پسر زین‌الدین ابن ابراهیم. وی در الاحساء بدنیا آمد، و در حدود ۱۱۸۶ به عتبات رفته در مجالس درس مشاهیر علمای شیعه تلمذ نمود، و بوطن بازگشت. پس از آن، یکچند در بحرین و کربلا و نجف و بصره زیست، و آخر، بقصد زیارت مشهد، در سنه‌ی ۱۲۲۱ به ایران آمد، و در مراجعت از مشهد، بخواهش اهالی یزد، یک چند در آنجا اقامت گزید. فتحعلی شاه قاجار او را به تهران خواند، و او با اکراه تمام بدیدار شاه رفت، و فتحعلی شاه او را اکرام تمام نمود. پس از آن، به یزد بازگشت، و از آنجا به مشهد و اصفهان رفت. چندی بعد، بدعوت محمدعلی میرزا دولتشاه، در کرمانشاه اقامت جست، و باز بعد از سه سال اقامت در کرمانشاه، به حجاز و شام و عراق رفت، و سپس به خراسان شتافت، و در مراجعت، از یزد به اصفهان شد، و عاقبت در سفر حج بین راه وفات یافت، و در مدینه مدفون شد.

شیخ احمد احسائی در روزگار خویش از علمای بسیار محترم و مقبول بشمار میآمد، و مریدان بسیار و تألیفات زیاد داشت. بزهد و عزلت و ریاضت علاقه‌ی بسیار میورزید، و خلوت و تفکر را دوست میداشت، و افکار او از صبغه‌ی عرفان و حکمت خالی نبود. آثار عمده‌ی او عبارتست از شرح الزیاره، شرح عرشیه‌ی ملا صدرا، جوامع الکلم، و شرح فواید، و چند کتاب و رساله‌ی دیگر نیز دارد. عقاید و آراء شیخ احمد بوسیله‌ی شاگردش سید کاظم رشتی تقریر و توضیح شده، و طریقه‌ی آنها، بنام شیخ احمد، بطریقه یا مذهب شیخیه موسوم گشته است.

احمد آغا خواجه (ahmad āqā xāje)، فت ۱۱۳۴ هق، از خواجه‌سرایان و خواص درگاه شاه سلطان حسین صفوی. در هنگام محاصره‌ی اصفهان بدست افغانها، وی عنوان قوللر آقاسی داشت، و با عده‌ای از اهل شهر روزی بر افغانها حمله برد و

حتی آذوقه‌ای را که آنها میخواستند تصرف کنند از آنها باز ستاند. مع هذا، شاه او را ازین "فضولی" ملامت سخت کرد، و آن خواجه‌ی جوانمرد، از درد و نومیدی، بخانه رفت و زهر خورد و خود را هلاک کرد.

احمد ایلکانی (ahmade ilkāni) یا **احمد جلایر** (jalāyer) [سلطان غیاث‌الدین احمد بهادر]، فت ۸۱۳ هق، چهارمین پادشاه از سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر سلطان اویس ایلکانی. در سنه‌ی ۷۸۴، بعد از قتل برادر خویش، حسین ایلکانی، بسلطنت نشست. پادشاهی سفاک و سخت‌کش و کینه‌کش بود. در آغاز سلطنت، با مخالفت برادران خود سلطان بایزید ایلکانی و علی ایلکانی مواجه گشت، و عادل آقا، حاکم ری، نیز دزین میان، برضد او، سلطان بایزید را تحریک نمود. وی بکومک قرا محمد تورمش علی ایلکانی را دفع کرد، و سپس، با تقسیم قلمرو خویش، سلطان بایزید و عادل آقا را نیز راضی کرد، و آذربایجان را برای خود نگهداشت. اما دیگربار بین آنها جنگ درگرفت، و عادل آقا شاه شجاع آل مظفر را بتسخیر آذربایجان دعوت نمود، و سلطان احمد باز مجبور بمصالحه شد. اما چندی بعد، سلطان بایزید را گرفته به تبریز برد.

مع هذا، ظهور امیر تیمور، و تسخیر آذربایجان بوسیله‌ی قوای او در سنه‌ی ۷۸۸، سلطان احمد را سخت گرفتار کرد. در ۷۹۵ تیمور بغداد را نیز از تصرف سلطان احمد بدر آورد، و سلطان احمد ناچار به مصر گریخت، و بزندان افتاد، و تا تیمور زنده بود، جرئت هیچ اقدامی نیافت. پس از وفات تیمور، از مصر باز آمد، و بغداد را گرفت، و پنج سال نیز در آنجا سلطنت کرد. عاقبت با قرا یوسف ترکمان قرا قوینلو در نزدیک تبریز جنگ کرد، و در ضمن فرار اسیر گشت، و بامر قرا یوسف کشته شد (ربیع الآخر ۸۱۳)، و جسد او چند روز بر زمین ماند تا آنکه اهل تبریز او را دفن کردند. بعد از او برادرزاده‌اش شاه ولد امارت یافت. سلطان احمد شعردوست بود، و خود نیز از نقاشی و شعر و موسیقی بهره داشت. حافظ شیرازی ظاهراً با او مکاتبه داشت، و نادیده به اقبال این پادشاه، که از او بنام "احمد شیخ اویس حسن ایلکانی" یاد میکند، ایمان آورده بود و او را میستود.

احمد بناکتی (banāketi)، وزیر و مشاور قوبلای قاآن (سلطنتش ۶۵۸–۶۹۳ هق)، و از رجال و مقربان دستگاه مغول. او در جوانی بخدمت مغول پیوست، و در سنین پیری، در عهد قوبلای قاآن، بتحریک یکی از وزرای ختائی قوبلای قاآن بقتل رسید؛ و داستان تحریکات و اختلافات وزیر مزبور در روضة الصفا، و دستور الوزراء آمده است.

احمد بهادر (ahmad bahādor)، سیزدهمین پادشاه (۱۱۶۱–۶۷ هق) از سلسله‌ی تیموریان هند.

احمد بیگ ترکمان (beyge torkamān)، فت ربیع الثانی ۹۰۳ هق، از پادشاهان سلسله‌ی امرای آق قوینلو؛ پسر اغورلو محمد. وی در ذیقعده‌ی سنه‌ی ۹۰۲ عمزاده‌ی خود رستم بیگ ترکمان را کشته بامارت نشست. اما خود او سال بعد، و پس از ۶ ماه سلطنت، در جنگ با امرای سرکش خود بقتل رسید. بعد از او سلطان مراد بیگ ترکمان بامارت نشست. احمد بیگ را به علم‌پروری و دینداری و دادگستری ستوده‌اند.

احمد تکودار (ahmade tekudār): ← تکودار خان.

احمد جلایر (jalāyer)، پادشاه ایلکانی: ← احمد ایلکانی.

احمد حنبل (hanbal): ← احمد ابن حنبل.

احمد خان (ahmad)، ملقب به **سر سید** (sər*) [سر سید،احمد خان]، ۱۸۱۷–۹۸، مصلح فرهنگی و مؤسس تجددطلبی اسلامی در هند. در خدمت شرکت هند شرقی بود. کتابی بنام آثار الصنادید در شرح بناهای کهن دهلی نوشت (۱۸۴۷)، و ترجمه‌ی فرانسوی آن (۱۸۶۱) بتوسط گارسن دو تاسی سبب شهرت وی گردید، و سه سال بعد به عضویت افتخاری انجمن پادشاهی آسیائی لندن انتخاب شد. پس از انقلاب ۱۸۵۷ هند همّ خود را صرف بهبود وضع مسلمانان هند کرد، و در این راه موفقیتهائی هم یافت. وی معتقد بود که در طریق اخذ تمدن غربی ناچار باید در افکار مذهبی تجدید نظر شود، و اگرچه علمای دین سخت به مخالفت با وی برخاستند و او را به طبیعیگری متهم ساختند، سرانجام احمد خان از این مبارزات پیروز درآمد. وی از دوستان و معتمدین انگلستان بود، و از آن دولت القاب و عناوین و مناصب یافت. کالج اسلامی انگلیسی و شرقی در علیگر از تأسیسات (۱۸۷۸) اوست، و آن در ۱۹۲۰ به دانشگاه تبدیل شد.

احمد خان ابدالی (xāne abdāli): ← احمد شاه درانی.

احمد روحی (ahmade ruhi) [شیخ احمد روحی]، ۱۲۷۳–۱۳۱۴ هق، از فضلا و مشاهیر بابیه‌ی ازلی؛ پسر آخوند ملا محمد کرمانی. در کرمان بدنیا آمد، و در ۱۳۰۵ هق، باتفاق میرزا آقاخان کرمانی، به اسلامبول رفت، و یکچند در آنجا زیست، و دختر صبح ازل را بزنی گرفت. نیز در آنجا با سید جمال‌الدین افغانی و یاران او آشنائی یافت، و بعنوان دعوی اتحاد اسلام، چندی فعالیتهای سیاسی و مذهبی نمود، و برضد استبداد ناصرالدین شاه و درباریان او به دعوت و تبلیغ پرداخت. عاقبت با یاران خود مورد سوء ظن دولت عثمانی واقع شد، و به طرابوزان تبعید گشت. بعد از قتل ناصرالدین شاه، ترکها او را، با میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خان خبیرالملک، در سرحد تحویل مأمورین دولت ایران دادند، و در تبریز بحکم محمدعلی میرزا ولیعهد آنها را سر بریدند (۶ صفر ۱۳۱۴ هق). شیخ احمد روحی ادیب و فاضل بوده و نثر پسندیده و ساده‌ای داشته است. کتاب حاجی بابا را از انگلیسی و کتاب ژیل بلاس را از فرانسوی بفارسی ترجمه کرده است، و بزبان ترکی و عثمانی نیز آشنائی داشته است.

احمدزائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

احمد سامانی (ahmade) [ابونصر احمد ابن اسماعیل سامانی]، مشهور به **امیر شهید**، فت جمادی الآخر ۳۰۱ هق، دومین امیر (۲۹۵–۳۰۱ هق) از سلسله‌ی امرای سامانیان. در سنه‌ی ۲۹۵ هق بجای پدر در بخارا بامارت نشست، و مکتفی خلیفه فرمان امارت ماوراء النهر و خراسان بنام او فرستاد. وی نخست عم خود اسحاق ابن احمد را که حاکم سمرقند بود بگرفت، و سپس ری را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش نمود (۲۹۶ هق). اما در سیستان، با طغیان بقایای صفاریان مواجه شد، و آن را نیز فرونشاند، و دو بار سیستان را فتح نمود (۲۹۸ و ۳۰۰ هق). چندی بعد، عامل او در ری-نامش محمد ابن (ابراهیم) صعلوک-از امیر علوی طبرستان، موسوم به داعی کبیر، شکست خورد، و این خبر او را چنان متزلزل کرد که گویند از خدا طلب مرگ نمود. از قضا در همان روزها بدست چند تن از غلامان خویش در شکارگاهی بقتل رسید، و پسر خردسالش نصر II بجای او نشست.

احمد سهل (ahmade sahl) [بمعنی احمد فرزند سهل]، بگفته‌ی فردوسی در شاهنامه، مردی که با آزاد سرو در مرو میزیست، و نامه‌ی خسروان (شاهنامه) را داشت. ← احمد ابن سهل.

احمد شاه (ahmad šāh)، مؤسس و اولین شاه (۸۹۶–۹۱۴ هق) سلسله‌ی نظامشاهیه.

احمد شاه درانی (šāhe dorrāni) یا **احمد خان ابدالی** (abdāli)، فت ۱۱۹۲ هق، از سرداران نادر شاه افشار و مؤسس استقلال افغانستان؛ پسر زمان خان ابدالی. وی از طایفه‌ی موسوم به درانی یا ابدالی (منسوب به ابدال نام) بود، و درانی نام مشهور طایفه‌ی ابدالی افغانی است که با غلجائی غالباً مخالف بوده‌اند. احمد خان ابدالی اصلا از مولتان بوده، و بعدها با پدرش به قندهار و سپس هرات رفته. یکچند از دست طایفه‌ی غلجائی در قندهار زندانی بوده، و نادر او را آزاد کرده در مازندران مسکن داد. در دوره‌ی نادر منشأ خدمات شد و یساول حضور گردید.

پس از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر، وی باتفاق طایفه‌ی افغان و ازبک خیمه‌ها را غارت کرد، و راه قندهار پیش گرفت، و بر قسمتی از خزاین نادر که از هند به ایران میآوردند دست یافت. احمد خان بر قندهار و هرات و غوریان دست یافت، و استقلالی بهم رسانید. آنگاه شش بار به هند و پنجاب و سه بار به خراسان لشکر کشید. در دوره‌ی سلطنت شاهرخ افشار بداعیه‌ی تسخیر خراسان بدان سرزمین آمد، اما عاقبت سلطنت شاهرخ را برسمی شناخت و رفت. در ۱۱۹۲ هق بمرض جذام وفات یافت، و در تاریخ وفات او اقوال دیگری هم هست.

احمد شاه قاجار، ۱۳۱۴–۲۶ رمضان ۱۳۴۸ هق، هفتمین و آخرین پادشاه (۱۳۲۷–۱۳۴۴ هق) از سلسله‌ی سلاطین قاجار؛ پسر محمدعلی شاه قاجار. وی در غره‌ی رجب ۱۳۲۷، بجای محمدعلی شاه مخلوع، از طرف مجلس بسلطنت انتخاب شد. نیابت سلطنت او نخست به عضدالملک قاجار و سپس بعد از وفات او به ناصرالملک قراگوزلو واگذار گردید. اوایل سلطنت او با تحریکات سالارالدوله و شعاع‌السلطنه و محمدعلی شاه مواجه گشت. پس از آن، جنگ بین‌الملل و مطامع سیاست روس و انگلیس نابسامانی‌هائی پدید آورد که شاه جوان و بی‌تجربه را عاجز و مأیوس کرد. عاقبت، با وقوع کودتای سنه‌ی ۱۳۳۹ هق (سوم حوت ۱۲۹۹ هش)، ضعف و انحطاط دولت قاجاریه آشکار گشت، و رضا خان میرپنج (که بعد سردار سپه و رضا شاه کبیر شد) وزارت جنگ و فرماندهی کل قوی را بدست آورد، و بتدریج بریاست وزرا

رسیده سردارسپه لقب یافت. سردارسپه احمد شاه را روانهٔ اروپا کرد، و خود مقدمات عزل و خلع او را فراهم آورد. در ربیع الثانی ۱۳۴۴ هق، مجلس شورای ملی احمد شاه را از سلطنت خلع نمود، و حکومت موقتی را به سردارسپه داد. با عزل احمد شاه سلطنت سلسلهٔ قاجاریه انقراض یافت. احمد شاه عاقبت در مریضخانه‌ی نویتی (نزدیک پاریس) وفات یافت.

احمد قابض (ahmade qābez)، ← درویش احمد قابض.

احمد کلا (ahmad.kalā)، ده (جه ۸۳۰؟)، دهستان پازوار، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم؛ ۵ کیلومتری ج بابلسر. محصولش برنج، صیفی، غلات، و پنبه است. فرودگاه بابلسر در اراضی این آبادی قرار دارد.

احمد لر (ahmade lor)، اتابک لر بزرگ، ← نصرت‌الدین احمد لر.

احمد لر، از پیروان و مریدان فضل‌الله استرابادی و از درویشان حروفیه. در سنه‌ی ۸۲۹ هق، امیر شاهرخ تیموری را، هنگامی که در هرات از مسجد جامع بیرون میآمد، کارد زد. اما زخم کارگر نیفتاد، و در همانجا احمد لر بدست یکی از نوکران شاهرخ بقتل رسید. این واقعه‌ی سوء قصد منتهی بتحقیق و تفتیش سخت شد، و عده‌ای را که گمان رفت در این واقعه دست داشته‌اند گرفتار و متهم نمود. از جمله خواجه عضدالدین نواده‌ی فضل‌الله استرابادی را کشتند، و سید قاسم انوار، شاعر و عارف معروف، را از هرات تبعید نمودند.

احمد میرزای گورکانی (ahmad mirzāye gur-kāni)، معروف به **سلطان احمد میرزا**، فت ۸۹۹ هق، پادشاه سلسله‌ی **تیموریان**؛ پسر سلطان ابوسعید **گورکان**. وی در سنه‌ی ۸۷۳، بجای پدر، در سمرقند بسلطنت نشست، و در ۸۹۹ شیبک خان او را هلاک نمود. سلطان محمود میرزای گورکانی بجایش نشست.

احمدنگر (ahmadnagar)، شهر (جه ۱۵۳'۲۰۶؟)، بخش احمدنگر، ایالت بمبئی، هند، بفاصله‌ی ۱۰۳ کیلومتری لش پونه. در ۱۴۹۴ بتوسط احمد شاه، مؤسس سلسله‌ی نظام‌شاهیه، تأسیس شد، و این سلسله قریب یک قرن در آنجا فرمانروائی کردند. سپس بدست اکبر افتاد، و ضمیمه‌ی امپراطوری مغول در هند گردید. پس از مرگ اورنگ‌زیب تحت حکومت سلسله‌ی مراتها قرار گرفت، و در جنگهای قرن هیجدهم چند بار بین این خاندان و انگلیسها دست بدست گشت. در ۱۸۰۳ ر. ک. ولزلی آنرا گرفت. بموجب پیمان پونه (۱۸۱۷) به انگلستان واگذار گردید. قلعه‌ی شهر را انگلیسها بصورت زندان سیاسی درآورده بودند؛ گاندی مدتی در آن زندانی بود.

احمد نیریزی (ahmade neyrizi) [میرزا احمد ابن شمس‌الدین محمد نیریزی]، از مشاهیر کتاب و خوشنویسان دربار شاه سلطان حسین صفوی. در جوانی از نیریز به اصفهان مهاجرت کرد، و در حدود سال ۱۱۰۰ هق در این شهر مسکن گزید، و در دربار شاه سلطان حسین و نزد امرا و فضلا و هنرمندان عصر باحترام میزیست، و حق‌الکتابه‌های هنگفت دریافت میداشت، چنانکه گویند در مدت عمر ۶۰٬۰۰۰ تومان صفوی از نتیجه‌ی هنر خود درآمد یافته است. نیریزی بفضائل نفسانی مشهور بود، و گویند از درآمد خود بمبلغ اندک اکتفا و بقیه را انفاق میکرد. در اواخر بزیارت عتبات رفت، و در آنجا با وجود کبر سن از کتابت باز ننشست، چنانکه یک نسخه دعای کمیل بخط وی اکنون در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران هست که بسال ۱۱۵۲ در نجف کتابت کرده است.

نیریزی، بمناسبت اختصاص کتابت شاه سلطان حسین، سلطانی رقم میکرد، و بسیاری از آثار وی بامر این پادشاه صفوی است. نیریزی خط نسخ را ابتدا نزد آقا ابراهیم قمی تعلیم گرفت، ولی از روی خطوط علاءالدین تبریزی مشق بسیار کرده است، و با اینکه از این دو استاد باحترام و نیکی یاد کرده است، خود او واضع شیوه‌ی مخصوصی در خط نسخ بود که همان سرمشق نسخ‌نویسان ایران گردید. نیریزی معروفترین و زبردست‌ترین استادان خط نسخ و از آثار قلم وی آن مایه بجای مانده است که از کمتر استادی دیده شده است. از مهمترین آثار وی پنج نسخه قرآن مجید در کتابخانه‌ی سلطنتی است، که بعضی حد خوشنویسی نسخ، و مافوق آن متصور نیست. با وجود شهرت فراوان، جزئیات زندگی نیریزی مشخص نیست، و حتی سال تولد و وفات او دقیقاً معلوم نگردیده است، و آنقدر مسلم میباشد که از سال ۱۰۹۶ هق تا سال ۱۱۵۲ هق، بیش از نیم قرن، خوشنویسی کرده، و در سنین پیری درگذشته است.

احمدی (ahmadi)، دهستان (جه ۱۰۰'۶۶؟)، بخش رودان احمدی، فرمانداری میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. قبلا جزء بخش سعادت‌آباد شهرستان بندر عباس بود. در آذر ماه ۱۳۳۳ که فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان تشکیل شد جزء بخش رودان احمدی گردید. ناحیه‌ای است کوهستانی با هوای گرم. محصولش خرما و غلات است.

احمدی، کوه، کوهی بارتفاع ۲٬۷۶۷ متر، بین دریاچه‌های مهارلو و بختگان، فارس.

احمدیه (ahmadiyye)، نام فرقه‌ی دینی که بتوسط میرزا غلام احمد قادیانی (۱۲۵۵–۱۳۲۶ هق) تأسیس شد. غلام احمد در پنجاه سالگی اعلام کرد که وحی باو رسیده و مجاز در گرفتن "بیعت" از مردم شده است، و گروهی از مردم باو گرویدند. دو سال بعد خود را مسیح و مهدی موعود خواند و مسلمانان سخت بمخالفت با او برخاستند. مخالفت با وی از طرف مسلمانان، و نیز مسیحیان و هندوان، تا زمان مرگ وی دائماً در افزایش بود. اتباعش بعد از وی به دو دسته منقسم گردیدند، و در اینکه آیا وی ادعای پیغمبری کرده یا نه، و اگر چنین ادعائی کرده مقصودش چه بوده، بین آنها اختلاف است.

پس از مرگ (۱۳۲۶ هق= ۱۹۰۸ بم) غلام احمد، پیروانش مولوی نورالدین را بعنوان خلیفه انتخاب کردند. بعد از مرگ (۱۹۱۴ بم) مولوی، اغلب سران احمدیه و اقلیتی که تحت تأثیر تمدن غربی بودند جدا شده در لاهور انجمنی (انجمن اِشاعت اسلامی احمدیه) برای نشر آنچه تعالیم غلام احمد میدانستند تأسیس کردند، ولی اکثریت پیروان غلام احمد در قادیان مانده به مؤسس فرقه و خاندان او وفادار ماندند، و این دسته به جماعت احمدیه موسومند.

جماعت احمدیه، که افرادش را قادیانی و میرزائی نیز میخوانند، پس از تأسیس کشور پاکستان در ۱۹۴۷، مرکز خود را از قادیان (در هند) به محلی در ۱۴۵ کیلومتری جغ لاهور در پاکستان منتقل کرده آنجا را ربوه (rabva) نامیدند، و در آنجا بساختن شهری پرداختند. بادعای آنان، عددشان به نیم میلیون میرسد (نیمی در پاکستان و نیمی در جاهای دیگر دنیا)، و تا ممکن است مرافعات میان خود را با موازین شرعی فیصله میدهند. شورائی مذهبی بنام مجلس مشاورات دارند، ولی قدرت نهائی در دست رئیس مذهب است که از چهل سال باین طرف پسر مؤسس، حضرت بشیرالدین محمود احمد (متولد ۱۳۰۶ هق) است. هریک از افراد فرقه ۱/۴ درصد درآمد خود را بعنوان زکات بدستگاه مذهبی میپردازد.

پیروان انجمن اشاعت اسلامی احمدیه غلام احمد را پیغمبر نمیدانند بلکه او را مُجَدِّد میشمارند. مرکزشان در لاهور است. عددشان نسبت به گروه سابق بسیار کم است، ولی فعالیت این دسته بمراتب بیش از ایشان است، و سخت در پراکندن تعلیمات اسلامی در سراسر جهان کوشش میکنند، و مبلغان زبردستی دارند، و در درجه‌ی اول مردم را به اسلام دعوت میکنند، و ترجمه‌های فراوانی از قرآن و زندگانی حضرت رسول اسلام به زبانهای مختلف نشر کرده‌اند. پیشوای این دسته، مولانا محمدعلی (فت ۱۳۳۵ هش)، در تنقیح و انتشار این مذهب سخت کوشید، و کتابهای فراوان نوشت.

احمس[1] (ahmes)، ریاضیدان مصری که در حدود ۱۵۵۰ یا ۱۶۵۰ قم یا پیش از آن میزیسته. از احمس پاپیروسی (مشتمل بر مسائلی از حساب و مساحات و معادلات درجه‌ی اول) بجا مانده که تألیف اوست، و یا وی آنرا از نسخ قدیمتر استنساخ کرده است. پاپیروس احمس یا "کتاب احمس" در اواسط قرن ۱۹م در مصر کشف شد.

احمس[1] **I** (ahmese)، یه آماسیس (āmāsis)، فت ح ۱۵۵۷ قم، پادشاه مصر قدیم، مؤسس سلسله‌ی ۱۸م. هیکسوسها را شکست داد. پسر و جانشینش آمنحوتپ I.

احمس[1] **II**، یه آماسیس، تق ح ۵۶۹–۵۲۵ قم، پادشاه مصر قدیم، پنجمین پادشاه سلسله‌ی ۲۶م و آخرین فرمانروای مصر قبل از پیروزی ایران بر آن کشور. بعد از آپریس بپادشاهی رسید. با یونانیان حسن رابطه داشت، و در سلطنت او مصر رونق بسیار یافت. بقایای بعضی ابنیه‌ی وی در مصر سفلی موجود است.

احنف ابن قیس (ahnafe 'bne qays)، شهرت **ابوبکر** (یا **ضحاک**) **ابن قیس مری تمیمی** (abu.bakre, zahhāke, 'bne qayse morrie ta-mimi)، فت ۶۷ هق، از بزرگان و سادات عرب در آغاز اسلام. در بصره بدنیا آمد، و عهد پیغمبر را درک کرد، اما بدیدار پیغمبر نایل نیامد. بعد از پیغمبر، به مدینه رفت و آنجا بود.

(1)Ahmes

در فتح ایران با سپاه ابوموسی و سپس ابن عامر همراه بود، و قهستان و هرات و مرو و مرو الرود و بلخ و بعضی نواحی دیگر را در خراسان فتح نمود. در عهد علی ابن ابی طالب در واقعهی جمل با قوم خود شرکت نکرد، اما در صفّین با علی همراه بود؛ معاویه او را عتاب کرد، و احنف جواب سخت بدو داد. در آخر عمر ولایت خراسان یافت. بسن هفتاد سالگی در کوفه وفات یافت. احنف از دلاوران و بزرگان و زبانآوران عصر بود و در حلم بدو مثل میزنند.

احیا، در شیمی: ← اکسایش و احیا.

احیاء العلوم: ← احیاء علوم الدین.

احیاء الملوک (ehyā'o 'l.moluk)، کتابی در تاریخ سیستان، از شاه حسین ابن ملک غیاث الدین محمد، که خود را از اعقاب صفاریان میداند. در ۱۰۲۸ هق تألیف شده و تا کنون بطبع نرسیده؛ عکس نسخهی موزهی بریتانیائی در کتابخانهی ملی (تهران) موجود است.

احیاء جنگل[1]، درختکاری در زمینی که قبلاً در آنجا جنگل بوده و بعد (مثلاً بسبب حریق) از بین رفته است. ← جنگلکاری.

احیاء زمین[2]، دایر (حاصلخیز) کردن اراضی بایر (غیرحاصلخیز) بوسیلهی آبیاری، زهکشی، جلوگیری از سیل، اصلاح جنس خاک، و جلوگیری از فرسایش. نیز ← احیاء موات.

احیاء علوم الدین (ehyā'o olume 'd.din)، معروف به **احیاء العلوم** (ehyāo 'l.'olum)، یکی از بزرگترین کتابهای دینی و اخلاقی و عرفانی و مواعظ، از ابوحامد محمد غزالی (۴۵۰–۵۰۵ هق). این کتاب منقسم است به چهار رُبع (ربع عبادات، ربع عادات، ربع مُهلِکات، ربع مُنجیات)، و هر ربع دارای ده کتاب است. احیاء العلوم از زمان مؤلف در عالم اسلام اهمیت داشته و مورد توجه علمای سنی و شیعی بوده، و در حیات مؤلف حتی به سرزمین مغرب رفت. احیاء العلوم چندینبار در مصر و هند بطبع رسیده است (بهترین طبعهای آن: لکنهو، ۱۲۸۱ هق، چهار جلد، با فهارس و تعلیقات).

از تهذیبات بسیار احیاء العلوم میتوان لُباب الاحیاء (از احمد غزالی، برادر مؤلف)، عَین العِلم (از محمد ابن عثمان بلخی، چاپ گوثوالد، قازان، ۱۸۵۶)، و محجة البیضاء (mahajjato 'l.bayzā') (از ملا محسن فیض، چاپ تهران، ۱۳۴۰ هش) را نام برد. کتاب معروف کیمیای سعادت ملخص و تحریری است بفارسی از احیاء العلوم که توسط خود غزالی انجام شده. عدهای از فضلا در بارهی احیاء العلوم کتابها نوشتهاند، و بر آن ایرادهائی گرفتهاند، و محمد زبیدی، معروف به سید مرتضی، در ۱۲۰۱ هق شرحی بر احیاء العلوم نوشته است (چاپ فاس، ۱۳۰۲–۴ هق، ۱۳ جلد؛ چاپ مصر، ۱۳۱۰–10،11 جلد).

احیاء موات (mavāt)، آباد کردن زمینهائی که کسی متصرف آنها نباشد و معطل افتاده باشد و آبادی و کشت و زرع در آنها نباشد (نیز ← احیاء زمین). بر طبق مقررات شرع اسلام، اگر کسی زمین مواتی را دایر (یعنی آباد) کند، در تحت شرایطی، مالک آن میشود. حکم قانون مدنی ایران نیز همین است، و بعلاوه "احیاء اطراف زمین" را "موجب تملک وسط آن نیز" میداند. در سالهای اخیر جماعتی (مخصوصاً در اطراف تهران) بوسایل مختلف و اغلب نامشروع اراضی وسیعی را بعنوان "احیاء موات" تصرف کردند و از این راه سرمایههای هنگفت اندوختند. برای جلوگیری از این وضع، دکتر محمد مصدق، بر طبق قانون اعطای اختیارات (مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۳۱)، لایحهی قانونی ثبت اراضی موات اطراف شهر تهران را تصویب کرد (۲۸ مرداد ۱۳۳۱) که قبول تقاضای ثبت نسبت به اراضی بایر و موات شهر تهران را، تا حدود معینی، ممنوع میساخت. لایحهی قانونی مورخ ۳ شهریور ۱۳۳۱ مقررات این لایحه را در مورد شهرستانها نیز تعمیم داد. بعداً در شهریور ۱۳۳۵ مادهی واحدهای در کمیسیون مشترک دادگستری مجلسین برای کوتاه کردن دست "زمینخوارها" و استرداد اراضی که ایشان من غیر حق تصرف یا تملک کرده بودند وضع گردید.

احیا گرفتن: ← شب احیا.

اخآب[3] (ax'āb) [عبری؛ = برادر پدر] یا **آخاب**، فت ح ۸۵۳ قم، شاه (ح ۸۷۴–۸۵۳ قم) اسرائیل، و از لحاظ سیاسی نیرومندترین و از لحاظ دینی ضعیفترین شاه آن کشور؛ جانشین عمری. با ازدواجهای سیاسی روابط خارجی خود را مستحکم کرد؛ زنش ایزابل از شهر صور بود و دختر خود عتلیا را به پسر شاه یهودا داد. در عهد عتیق بیشتر از جنبهی دینی سلطنت او بحث شده. زنش دین صوری داشت، و این امر مایهی اختلاف دائمی او با الیشع بود. اخآب در جنگ با بنهدد صوری کشته شد. (اول پادشاهان ۱۶.۲۸–۲۲.۴۰).

اخاذی (axxāzi)، طریقهی غیرقانونی تحصیل پول یا مال با بکار بردن زور، تولید وحشت، یا سوء استفاده از مقام.

آخالسوز[4] (āxāl.suz) [آخال (فارسی)، = آشغال]، کورهای برای سوزاندن آخالهای قابل احتراق. معمولا اطاقی است آجری دارای اجاقی ثابت یا متحرک، سوراخهائی برای ریختن آخالها، اسبابی برای زیر و رو کردن آخالها تا خوب بسوزد، و دریچههائی برای بیرون ریختن خاکستر. در غالب آخالسوزها هوا با فشار بوسیلهی دَمی وارد میشود، و دودکش بلندی احتراق کامل را تأمین میکند.

آخایا[5] (āxāyā)، ناحیهی یونان قدیم، ل پلوپونز، بر خلیج کورنت، مسکن **آخایائیها** که در ۱۳۰۰ قم در یونان قدرت داشتند. اولین **اتحادیهی آخایائی**، که از شهرهای آخایا و سایر بلاد یونان تشکیل یافته بود، در زمان فیلیپ II مقدونی منحل شد (۳۳۸ قم). دومین اتحادیهی آخایائی در قرن سوم قم بمنظور رهانیدن یونان از حکومت مقدونیه تشکیل ولی با مخالفت اسپارت مواجه شد. در ۱۹۸ قم، اتحادیه بکومک رومیها قدرت یافت. بعداً رومیان بگمان تمایل آخایائیها به مقدونیه بسیاری از آنان را به ایتالیا تبعید کردند (۱۶۸ قم). جنگ آخایائیها علیه روم (۱۴۶ قم) منجر به اضمحلال آنان شد.

اخبار ابی نواس (axbāro abi novās)، کتابی تاریخی و ادبی، از ابن منظور، در شرح احوال و آثار ابونواس. این کتاب از جهت آشنائی با قسمتی از اوضاع اجتماعی زمان ابونواس قابل ملاحظه است. (جزء اول، مصر ۱۹۲۷؛ جزء دوم، بغداد ۱۹۵۲).

اخبار البحتری (axbāro 'l.bohtori)، کتابی تاریخی و ادبی و انتقادی، از ابوبکر محمد ابن محمد ابن یحیی صولی (فت ۳۳۵ هق). یکی از کتابهای معدود قدیمی عربی است که از جهت نقد ادبی از آن میتوان استفاده کرد. (چاپ دمشق، ۱۳۷۸ هق).

اخبار الدول و آثار الاول (axbāro 'd.doval va āsāro 'l.'oval)، کتابی در تاریخ عمومی، از احمد ابن سِنان قَرَمانی (۹۳۹–۱۰۱۹ هق). مؤلف این کتاب را در ۱۰۰۷ هق از تاریخ جَنّابی تلخیص کرده است و مطالبی بر آن افزوده. (بغداد، ۱۲۸۲ هق؛ مصر، ۱۲۹۰ هق).

اخبار الزمان (axbāro 'z.zamān)، کتابی منسوب به ابوالحسن علی مسعودی، که تاریخی و جغرافیائی و مربوط به آغاز خلقت تا سال تألیف کتاب معروف مروج الذهب بوده است. گویند مسعودی اخبار الزمان را مختصر نموده و اوسط (āsat) نامیده و سپس اوسط را بنام مروج الذهب مختصر کرده. جلد اول کتابی بنام اخبار الزمان و منسوب به مسعودی در مصر منتشر شده که بسیار بعید مینماید از مسعودی باشد، و جنبهی خرافی آن بیش از جنبهی تاریخی آنست.

اخبار الصین و الهند (axbāro 's.sine va 'l.hend)، کتابی مختصر و مفید در اخبار چین و هند، که اطلاعاتی در بارهی بعضی از آداب و رسوم و لباس مردم این دو سرزمین در بر دارد. این کتاب در ۲۳۷ هق فراهم آمده و مؤلف آن مجهول است (متن و ترجمهی فرانسوی با حواشی و تعلیقات بتوسط ژ. سوواژه، پاریس، ۱۹۴۸).

اخبار الطوال (axbāro 't.tevāl)، کتابی تاریخی از زمان آدم تا مرگ (۱۹ ربیع الاول سنهی ۲۲۷ هق) معتصم خلیفهی عباسی، از ابوحنیفهی دینوری (چاپ و. گیرگاس، لیدن، ۱۸۸۸؛ فهارس بوسیلهی کراچکوفسکی، لیدن، ۱۹۱۲؛ چاپ مصر، ۱۹۶۰). این کتاب در بعضی قسمتها از اسناد و مدارک معتبر بشمار میآید، و چون ابوحنیفه از علمای نجوم و طبیعی (بخصوص گیاهشناسی) بوده است، کمتر به خرافات پرداخته. قسمت عمدهی کتاب مخصوص تاریخ ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام است، و این قسمت دارای اهمیت بسیار و مورد توجه علمای شرق و غرب است.

اخبار العلماء باخبار الحکماء: ← تاریخ الحکماء.

اخبار برامکه: ← تاریخ برامکه.

اخباری (axbāri)، ← اصول.

اخبیه (axbia)، منزل ۲۵م از منازل قمر.

آختاچی (āxtāci)، دهستان (جه ح ۱۶°۲۹۰؛۱۶)، ش بخش حومهی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۶۰ (؛) آبادی قسمت شمالی دهستان دشت و قسمت جنوبی آن کوهستانی است. قسمتی از آب آن از سیمینهرود

---

(۱)reforestation (۲)reclamation of land (۳)Ahab (۴)incinerator (۵)Achaea

(تاتائو) تأمین میشود. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و توتون است.

آختاچی بوکان (āxtācie bukān)، دهستان (جم ح ۱۶٬۰۰۰)، بخش بوکان، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۴۸ (؟) آبادی. قسمتی از آب آن از سیمینه‌رود تأمین میشود. محصول عمده‌اش غلات، توتون، و حبوبات است. مرکز دهستان ده بوکان میباشد.

اختر، گل (gole axtar)، (*Canna*)، گیاه دائمی گرمسیری، با برگهای پهن و خوشه‌گلهای زیبای سرخ یا زرد. در نواحی معتدل در تابستان در باغها کاشته میشود.

اختر، محمد طاهر (axtar)، تاجر و روزنامه‌نویس ایرانی؛ اهل تبریز. بقصد تجارت به اسلامبول رفت، و در آنجا به نشر روزنامه‌ی اختر پرداخت، و آن ظاهراً اولین روزنامه‌ای است که ایرانیان در خارج ایران منتشر کرده‌اند. روزنامه‌ی اختر از ۱۲۹۲ هق تا ۱۳۱۳ هق که ناصرالدین شاه بدست میرزا رضای کرمانی بقتل رسید منتشر میشد، و سپس، بسبب اینکه بعضی از نویسندگان آن (از قبیل میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی) متهم به دوستی با میرزا رضا بودند، دولت عثمانی آنرا توقیف کرد. روزنامه‌ی اختر در ایران و قفقاز و هندوستان و عراق شهرت و اعتبار بسیار داشت، و در بیداری مردم این ممالک مؤثر بود.

اختراع، حق انحصاری: ← حق انحصاری اختراع.

اختر کاویان: ← درفش کاویان.

اخترمار (axtar.mār)، در عهد ساسانیان، ستاره‌شناس دربار.

اختسک[1]**، دریای** (oxotsk)، شاخابه‌ی ققب در ساحل سرزمین خاباروفسک، روسیه‌ی شوروی، آسیا، غ شبه‌جزیره‌ی کامچاتکا و جزایر کوریل. جزیره‌ی ساخالین در جغ آنست. از جغ بوسیله‌ی تنگه‌های تاتار و لا پروز به دریای ژاپن متصل میشود. قسمت شمالی آن در بیشتر سال یخبندان است.

اختصاص (extesās)، از کتابهای معتبر حدیث شیعه، از شیخ مفید (فت ۴۱۳ هق). راوی آن جعفر ابن حسین مؤمن است، و چنانکه از قرائن برمیآید، آنچه امروز بنام اختصاص در دست میباشد مختصر کتاب اختصاص است، و مؤلف این مختصر شیخ مفید است، و مؤلف اصل کتاب اختصاص را شیخ ابوعلی احمد ابن حسین ابن احمد ابن عمران، از علمای شیعه‌ی معاصر شیخ صدوق (فت ۳۸۱ هق)، میدانند. چاپ شده است.

اختلاج، علم (extelāj) [عربی، =تکان‌خوردن]، شاخه‌ای از «علم» فراست که در آن از دلالت زدن و پریدن و تکان‌خوردن هر یک از اعضای بدن به حوادثی که بر شخص و کسان و مال و کالای او خواهد گذشت بحث میشود.

اختلاط و امتزاج (extelāto emtezāj)، عنوان یکی از فصلهای حساب مقدماتی که موضوع آن اساساً تعیین عیار شمشی مرکب از دو شمش یا قیمت مخلوطی از دو شیء است. مسائل این مبحث از این قبیل است که مثلاً بچه نسبت از دو شمش (دارای عیارهای معلوم) ترکیب کنیم تا شمشی با عیار معین بدست آید، یا فی‌المثل، اگر مقداری از دو نوع آجیل که قیمت واحد هر یک معلوم است ترکیب کنیم قیمت واحد مخلوط چه خواهد بود، و غیره.

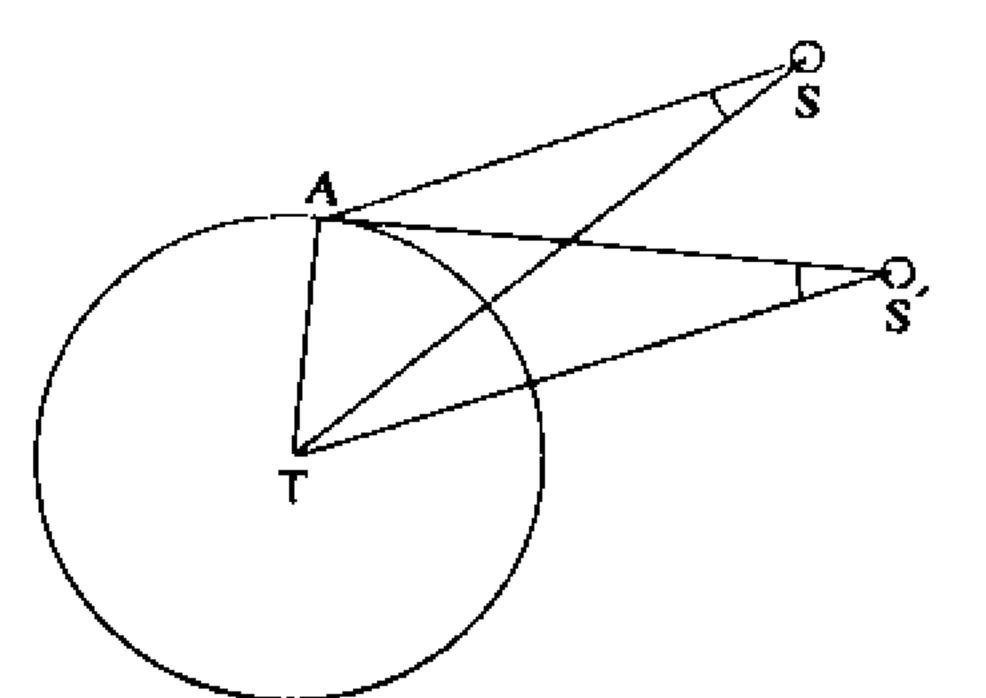
اختلاف، در اصول فقه: ← اجماع.

اختلافات فردی[2]، اصطلاحی در روانشناسی برای انحرافات افراد هر گروه از حد وسط آن گروه در خاصه‌های جسمانی یا روانی (← روانشناسی فردی؛ هوش).

اختلاف پتانسیل[3] (potānsiel؛ از فر) یا **اختلاف سطح برقی،** در علم برق. هرگاه پتانسیل برقی در دو نقطه مختلف باشد گویند بین این دو نقطه اختلاف پتانسیل برقرار است. هرگاه چنین دو نقطه‌ای را با جسمی هادی برق بهم متصل کنیم جریان برق در این جسم تولید میشود. بنا برتعریف، اختلاف پتانسیل بین دو نقطه عبارتست از مقدار کاری که در نقل واحد بار برقی از یکی از این دو نقطه به دیگری انجام میگیرد (نیز ← برقرانی). واحد عملی اختلاف سطح ولت است. هرگاه دو فلز غیر متجانس با یکدیگر تماس داشته باشند، بین نقاط دو فلز در مجاورت ناحیه‌ی اتصال اختلاف پتانسیلی موجود است که آنرا **اختلاف پتانسیل مجاورت** خوانند.

اختلاف سطح، در برق: ← اختلاف پتانسیل.

اختلاف منظر (manzar)، تغییر وضع ظاهری یک شیء بر حسب تغییر وضع شخص ناظر یا نسبت به دو ناظر، که بوسیله‌ی زاویه‌ی دو شعاع رؤیت شیء سنجیده میشود (این زاویه را نیز اختلاف منظر گویند). مثلا اگر S خورشید باشد، اختلاف منظر آن نسبت به دو ناظر، که یکی در مرکز زمین (T) و دیگری در موضع A از سطح زمین فرض شود، زاویه‌ی AST است، و آن **زاویه‌ی رؤیت** شعاع زمین است از مرکز خورشید؛ اگر خورشید در افق شخص ناظر باشد (وضع S′)، اختلاف منظر را افقی گویند (اختلاف منظر افقی خورشید از ۸″,۶۵ تا ۸″,۹۵ تغییر میکند).



اختلاف منظر در علم هیئت موارد استعمال دارد. بوسیله‌ی اختلاف منظر افقی خورشید و شعاع زمین، میتوان فاصله‌ی خورشید را از زمین حساب کرد. اختلاف منظر ستارگان ثابت نسبت به دو ناظر واقع بر مرکز زمین و سطح آن، بعلت زیادی فاصله‌ی این ستارگان از زمین، نامحسوس است. در مورد ستارگانی که به منظومه‌ی شمسی نسبةً نزدیک هستند، اختلاف منظر سالیانه بکار میرود، و آن بزرگترین مقدار زاویه‌ی رؤیت شعاع مدار زمین از مرکز ستاره میباشد. بزرگترین اختلاف منظر سالیانه از آن ستاره‌ی α از صورت قنطورس است، که مساوی ۰″,۷۶ میباشد (فاصله‌ی این ستاره از زمین ۲۷۱٬۴۰۰ واحد نجومی طول است).

اختلال اعصاب[4]، فنه نوروز (nevroz)، اختلالی درطرز کار ذهن که علائمش ناشی از تلفیق ارضاء خاطر و دفاع در برابر کششهای غریزی و مخصوصاً جنسی است. اختلال اعصاب موجب خستگی مزمن، انقباض قوای عقلی، احساس بیگانگی، عکس‌العملهائی که متناسب با محرکات نیست، و اختلالات جسمی میگردد (← روانپزشکی). تفاوت بین حالت عادی و اختلال اعصاب و اختلال مشاعر بسیار اندک است. بعقیده‌ی ز. فروید حالت ذهنی اختلال اعصاب، که اساسش روانی است نه جسمی، معلول ناکامی‌های کششهای جنسی کودکانه (← اودیپ، عقده‌ی) در شش سال اول حیات است، که هنوز نفس ضعیف است، و از عیبجوئی و سرزنش هراس دارد. بنا بر این، تنازعات برطرف‌نشده‌ی کودکی بعداً در تحت فشارهای مختلف زندگانی بصورت حالات اختلال اعصاب بروز میکند. در این زمینه، آ. آدلر، ک. گ. یونگ، ک. هورنای، و ه. س. سالیون از طریق اصلی فرویدی منحرف گردیدند. مردم‌شناسان اجتماعی (← مردم‌شناسی اجتماعی) ثابت کرده‌اند که رفتار و سلوکی که در یک تمدن و محیط فرهنگی غیرعادی است، و اختلال اعصاب محسوب میشود، در محیط فرهنگی و تمدن دیگر کاملا عادی بشمار میآید.

اختلال مشاعر[5]، فنه پسیکوز (psikoz)، بیماری روانی متضمن اختلالات عاطفی (← عاطفه) که مانع انطباق متعارف با محیط میگردد. علائم این بیماری عبارتست از توهمات (← توهم)، اوهام (← وهم)، قضاوتهای نارسا و ابلهانه، فقدان یا عدم تناسب پاسخهای عاطفی ظاهری (← پاسخ)، و کج‌خلقیهای غیرطبیعی. اگر قضاوت اخلاقی مختل باشد اختلال مشاعر را دیوانگی یا جنون مینامند. اختلال مشاعر ممکن است ناشی از علل جسمانی (لطمات وارد به مغز) و یا فقط در اثر علل روحی باشد. در پسیکانالیز عقیده بر این است که اساس اختلال مشاعر تنازعات عاطفی است. طرق جدید جراحی روانی و درمان با شوک برای برطرف ساختن بعضی انواع اختلالِ مُشاعر مفید است.

اختناق صدری: ← سکته‌ی قلبی.

آخت یاتوک: ← یوشت فریان.

اختیار، قاضی: ← اختیارالدین حسن ابن علی.

اختیارات: ← احکام نجوم، علم.

اختیارات بدیعی (extiārāte badi'i)، کتابی لغوی وطبی، بفارسی، از علی ابن حسین انصاری، معروف به حاجی زین عطار. این کتاب در ۷۷۰ هق در دو مقاله تألیف شده، مقاله‌ی اول مشتمل بر اسامی داروهای مفرد و گیاهها و مقاله‌ی دوم شامل اسامی داروهای مرکب است. (چاپ هند).

اختیارالدین حسن ابن علی (extiāro'd.din)، معروف به **قاضی اختیار** (qāzi extiār)، فت ۹۲۸ هق، قاضی و از مشاهیر خوشنویسان. وی زاده‌ی

(1)Okhotsk (2)individual differences (3)potential difference (4)neurosis (5)psychosis

تربت حیدریه بوده، و در زمان امارت سلطان حسین میرزا بایقرا به هرات رفته و در این شهر منصب قضا یافته است. قاضی اختیارالدین از خوشنویسان زبردست خط تعلیق بوده، و یک نسخه منشآت بخط زیبای وی اکنون درکتابخانه‌ی سلطنتی تهران موجود است. قاضی اختیار در تربت درگذشته و همانجا بخاک سپرده شده است.

اختیار منشی، خواجه (xāje extiāre monši)، فت ۹۹۰ هق، معروفترین خوشنویسان تعلیق (← خط فارسی). وی مدت سی سال در دوران فرمانروائی سلطان محمد صفوی در خراسان بکار انشاء آن امیر اشتغال داشت. کسانی که نام خواجه اختیار را ذکر کرده‌اند همگی ویرا از مردم هرات دانسته‌اند، ولی مرقّعی از آثار خطوط زیبای وی دیده شده است که نام و نسب خود را در آن چنین ذکر کرده است: "اختیار المنشی بن علی الجنابدی فی سنة ۹۶۴" که نسب گنابادی وی در آنجا جای تردید نیست. از آثار شیوای وی قطعات و رساله‌های متعددی موجود است، از جمله مجموعه‌ی منشآتی در کتابخانه‌ی سلطنتی تهران است که بطرز بسیار زیبائی تذهیب شده است.

اخرا[۱] یا **گل اخرا** (gele oxrā)، نوعی از سنگ معدن اکسید فِریکِ (Fe_2O_3) آبیده‌ی غیر خالص، به رنگ قرمز (هماتیت) یا زرد (لیمونیت). بعنوان رنگ زرد یا قرمز در نقاشی بکار میرود.

آخر النهر[۲] (āxero 'n.nahr)، ستاره‌ی آلفا (قدر ۰٫۶) از صورت فلکی نهر در نیمکره‌ی جنوبی. نام فرنگی آن از اسم عربی آن مأخوذ است.

اخرب (axrab)، در علم عروض، ← خرب.

اخرم (axram)، در علم عروض، ← خرم.

آخرون[۳] (āxeron)، در دین یونانی، یکی از رودهای جهنم.

اخزیا[۴] (axazyā)، فت ح ۸۵۲ قم، شاه (ح ۸۵۳–۸۵۲ قم) اسرائیل، پسر اخآب (اول پادشاهان ۲۲:۵۱–۵۳؛ دوم پادشاهان ۱؛ دوم تواریخ ۲۰:۳۵–۳۷).

اخزیا[۴]، فت ح ۸۴۶ قم، شاه (ح ۸۴۶ قم) یهودا، پسر یهورام (شاه یهودا) و عتلیا. در کودتای یهو کشته شد. مادرش بجای او نشست (دوم پادشاهان ۸:۲۵–۹:۲۹؛ دوم تواریخ ۲۲).

اخس (oxos)، ← اردشیر III (هخامنشی).

اخستان II ابن فریبرز، ح ۶۴۹ هق، ← شروانشاهان.

اخستان I ابن منوچهر، ح ۵۵۶ هق، ← شروانشاهان.

اخسی، شهر قدیم، فرغانه، ← اخسیکث.

اخسیکت، شهر قدیم، فرغانه، ← اخسیکث.

اخسیکتی، اثیر(الدین): ← اثیر اخسیکتی.

اخسیکث (axsikas) یا **اخشیکث** [سغدی، = شهر امیر] یا **اخسیکت**، شهر قدیم، فرغانه، بر ساحل شمالی سیر دریا. در قرن چهارم هق پایتخت فرغانه بود. در اوایل قرن هفتم هق در جنگهای سلطان محمد خوارزمشاه و در حملات مغول ویران شد. اگرچه پایتخت فرغانه به اندیجان منتقل گردید، تا مدتی اخسیکت، بنام اخسی (در چغ نمنگان حالیه)، دومین شهر فرغانه بود. خرابه‌های آن باقی است.

اخشورش (axšuroš)، صورت دیگری از **اخشویروش**.

اخشوروش (axašveroš)، نام عبری خشیارشا.

اخشویرش (axašviroš)، ← خشیارشا.

اخشیدی، کافور: ← کافور اخشیدی.

اخشیدیه (exšidiyya) یا **آل اخشید** (āle exšid)، نام سلسله‌ای از امرای مصر که در ۳۲۳–۳۵۸ هق در آن سرزمین و زمانی در شام و دمشق نیز فرمانروائی داشتند. نام سلسله از لفظ فارسی اخشید [= شاهنشاه، و بقول بعضی بمعنی بنده] گرفته شده که عنوان فرمانروایان قدیم فرغانه بوده، و امرای این سلسله خود را از اعقاب آنان میشمردند و الراضی‌بالله، خلیفه‌ی عباسی، این لقب را به مؤسس آن داد. مؤسس سلسله، **محمد ابن طغج اخشید** (toqj) (فت ۳۳۴ هق)، در ۳۲۳–۳۳۴ هق فرمانروائی کرد، و به ابن رائق و پس از وی به سیف‌الدولة ابن حمدان خراج میداد. بعد از مرگ محمد، پسرانش **ابوالقاسم انوجور ابن اخشید** (onujure 'bne) در ۳۳۵–۳۴۹ هق و **ابوالحسن علی ابن اخشید** در ۳۴۹–۳۵۵ حکومت کردند، ولی قدرت واقعی در دست کافور اخشیدی، غلام سیاه خصی، بود که پس از مرگ ابوالحسن رسماً از طرف خلیفه‌ی عباسی حکومت مصر یافت، و در ۳۵۵–۳۵۷ هق فرمانروائی کرد. بعد از کافور، **ابوالفوارس احمد ابن علی** در ۳۵۷–۳۵۸ هق اسماً حکومت کرد، ولی قدرتی نداشت، و در زمان او مصر و شام بدست خلفای فاطمی مصر افتاد، و سلسله‌ی امرای اخشیدی منقرض شد.

اخشیکث (axšikas)، ← اخسیکث.

اخطل (axtal)، شهرت **غیاث ابن غوث** (qiāse 'bne qās)، مت ح ۲۰ هق، شاعر عرب مسیحی. احتمالا پیش از ۹۲ هق وفات یافت. مردی دشنام‌گوی و بدخوی و باده‌گسار بود. یزید I او را برای هجو انصار خواست، و همین امر سبب شهرتش شد. بیشتر اشعار او در مدح اشخاص و می است. یزید را هم مرثیه گفته است.

اخفش (axfaš)، شهرت چند تن از علمای نحو عربی (هرجا اخفش مطلق گفته شود مراد سعید ابن مسعده است). ۱ – **ابوالخطاب عبدالحمید ابن عبدالمجید** (abo'l.xattāb)، معروف به **اخفش اکبر**، فت ۱۷۷ هق، استاد سیبویه، ابوزید، ابوعبیده، و اصمعی بود. ۲ – **ابوالحسن سعید ابن مسعده** (abo'l.hasan sa'ide 'bne mas'ada)، معروف به **اخفش و اخفش اوسط** (ōsat، عربی ăsat)، فت ۲۲۵ یا ۲۲۱ هق، مشهورترین اخفشها است. در بلخ متولد شد. شاگرد سیبویه بود. اصطلاح عامیانه‌ی بُز اخفش برای کسی که ندانسته بعلامت تصدیق سر بجنباند از نام او گرفته شده (گویند اخفش بزی داشت که مسائل علمی را مانند همدرسی بر وی تقریر میکرد، و بز سر میجنبانید). ۳ – **ابوالحسن علی ابن سلیمان**، معروف به **اخفش اصغر**، فت ۳۱۵ هق، شاگرد مبرد و ثعلب بود، و تحقیقات نحوی بغداد را به مصر وارد کرد. از آثارش کتاب الانواء، و کتاب المهذب است.

اخلاص، سوره‌ی (exlās)، سوره‌ی ۱۱۲م قرآن، مکی، ۴ آیه؛ مشتمل بر توحید. آنرا سوره‌ی توحید نیز گویند.

اخلاط (axlāt) یا **خلاط** (xelāt)، شهر (جه ۳'۱۲۴)، ش ترکیه، بر گوشه‌ی لغ دریاچه‌ی وان. ویرانه‌های شهر قدیم خلاط نزدیک آنست. شهر اخلاط ظاهراً در زمان سلطان سلیم I بتصرف دولت عثمانی درآمد. در ۹۵۵ هق، شاه طهماسب صفوی آنرا با خاک یکسان کرد. در زمان سلطان سلیمان I، عثمانیان در محل آن قلعه‌ای بنا کردند، و بتدریج شهر جدید بر پا شد.

اخلاق[۵]، **علم**، بررسی و تعیین ارزش اعمال انسانی برحسب اصول اخلاقی. در باره‌ی وجدان انسان و مسئولیت او و از لحاظ اعمالش نظریه‌های مختلفی در طی تاریخ اظهار شده. اصحاب بینش درونی (مانند روسو) معتقدند که وجدان امری فطری و محرک اعمال اخلاقی است. پیروان مذهب اصالت تجربه (مانند کنت، لاک، و جان استوارت میل) آنرا حاصل تجارب میدانند. بعضی حکما دین را ملاک مطلق اخلاقیات میشمارند. اصحاب تصور (مانند افلاطون و کانت) مابعد الطبیعه را اساس اخلاق قرار میدهند. برخی (مانند هگل و مارکس) گویند دولت داور اخلاق است؛ دیگران (مانند دیوئی و فلیکس آدلر) معتقدند که اختیار با افراد است.

اخلاق الاشراف (axlāqo 'l.'asrāf)، کتابی انتقادی بصورت هزل، از عبید زاکانی، که در آن اخلاق اهل زمان مؤلف بسختی هجو و انتقاد شده است. محتوی است بر یک مقدمه و هفت باب که در هر یک از بابها یکی از مباحث اخلاق را موضوع قرار داده است. مکرر بطبع رسیده است.

اخلاق النبی [اخلاق النبی و آدابه (axlāqo 'n.nabiyy va ādāboh)]، کتابی تاریخی، از حافظ ابومحمد عبدالله ابن محمد ابن جعفر ابن حیان اصفهانی (فت ۳۶۹ هق)، در شرح احوال و بیشتر آداب و قسمت عمده‌ای از اعمال و رفتار پیغمبر و آنچه بدو منسوب است از زن و فرزند و لباس و اسب و استر و غیره. (مصر، ۱۳۷۸ هق).

اخلاق جلالی (axlāqe jalālī) یا **لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق** (lavāme'o 'l.'esrāq fi makāreme 'l.'axlāq)، کتابی اخلاقی، از جلال‌الدین دوانی، که آنرا در شیراز بنام خلیل سلطان (پسر اوزون حسن آق قویونلو)، که در سال ۸۷۴–۸۸۲ هق در فارس حکومت کرده است، تألیف نموده. دوانی در این کتاب، چنانکه خود در آخر آن گوید، به اخلاق ناصری نظر داشته. اخلاق جلالی مدتهاست که در هند شهرت بسزا پیدا کرده و در آن سرزمین مکرر بطبع رسیده است.

اخلاق محتشمی (mohtašemi)، کتابی اخلاقی، بزبان فارسی، از خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب در ردیف اخلاق ناصری و مفصل و دارای ۴۰ باب است. ترتیبش چنانست که هر موضوع اخلاقی را که مورد بحث قرار

---

(۱)ocher (۲)Achernar (۳)Acheron (۴)Ahaziah (۵)ethics

میدهد نخست آیه‌های مناسبی از قرآن و سپس احادیث نبوی و سخنان مناسب حکما و دعاة را میآورد. آراء و گفته‌های حکما و بزرگان ایران و یونان در آن بسیار آمده. (چاپ تهران، ۱۳۳۹ هش).

اخلاق محسنی (axlāqe mohseni)، کتابی بزبان فارسی، اخلاقی و مشهور (بخصوص در هند)، از ملا حسین کاشفی (فت ۹۱۰ هق). این کتاب دارای ۴۰ باب است، و مؤلف آنرا در ۹۰۰ هق بنام ابوالمحسن میرزا، پسر سلطان حسین بایقرا، تألیف کرده. در قرن دهم هق بترکی و در قرن ۱۹م بانگلیسی ترجمه شده است؛ متن آن در اروپا و هند مکرر و ترجمه‌های انگلیسی آن در اروپا بطبع رسیده.

اخلاق ناصری (nāseri)، کتابی در اصول اخلاق یا حکمت عملی، و از متنهای معتبر و مهم زبان فارسی، از خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هق). این کتاب ترجمه و تحریر طهارة الاعراق ابوعلی مسکویه و یک قسمت اضافی در سیاست مدن و تدبیر منزل است، و خواجه آن را در قائن بنام ناصرالدین عبدالرحیم، محتشم قهستان (حاکم اسماعیلیه در قهستان)، تألیف کرده (۶۳۳ هق)، و مقدمه‌ای موافق عقاید اسماعیلیان بر آن نوشته، ولی پس از رهائی از دست اسماعیلیها، مقدمه‌ی مزبور را عوض کرده، و آنچه در آخر کتاب در مدح ناصرالدین محتشم بوده حذف نموده و این عذر را آورده که از روی اضطرار و اجبار آن مقدمه را نوشته بوده است، و سپس، در ۶۶۳ هق، بامر عبدالعزیز نیشابوری، اصلاحی در کتاب کرده و بابی دیگر (در آخر فصل چهارم از مقاله‌ی دوم) بآن ملحق نموده. اخلاق ناصری در ایران و هند بارها بطبع رسیده است. از شروح آن توضیح الاخلاق عبدالله شاهی (از شمس‌الدین محمد ابن علی ابن خاتون عاملی، قرن ۱۱م هق، بنام سلطان عبدالله قطب شاه) است، و از تلخیصهای آن توضیح الاخلاق که در ۱۰۵۱ هق بامر شاه صفی صفوی ترتیب داده شده است. شیخ رکن‌الدین جرجانی اخلاق ناصری را بعربی ترجمه کرده است.

آخلوئوس[۱] (āxeloos)، در دین یونانی، رب‌النوع رودخانه. پسر اوکئانوس و تتوس، پدر سیرنها و بسیاری از پریان.

آخلوئوس[۱]، رودی بطول ح ۱۶۰ کم، غ یونان. در کوههای پیندوس، لغ تسالی، سرچشمه گرفته بجانب ج جاری شده به دریای یونی میریزد. نام دیگرش آسپروپوتاموس (āspropotāmos) است.

آخماتووا[۲]، آنا (ānnā āxmātovā)، اسم مستعار **آنا آندریونا گورنکو** (āndreyevnā gorenko)، ۱۸۸۸-، شاعره‌ی روسی، از معاریف آکمئیستها. منظومه‌های عاشقانه و حزن‌انگیزش ساده ولی به سبک پوشکین موزون است. مدتها در روسیه‌ی شوروی محبوبیت تام داشت. در ۱۹۴۶، بعلت "زیبائی‌طلبی اشرافی" مورد انتقاد حزب کمونیست واقع شد، ولی اشعار سیاسی که پس از ۱۹۵۰ نشر کرد مورد قبول واقع گردید.

اخمیم (axmim)، نام باستانی آن **خمیس** (xemmis؛ ید)، شهر (جه ح ۲۵٬۰۰۰)، مصر علیا، بر ساحل شرقی رود نیل در ح ۵۰۰ کیلومتری قاهره. در متون بیزانسی پانوپولیس (pānopolis) نامیده شده. آثار باستانی دارد. ذوالنون مصری در این شهر متولد شد.

آخن[۳] (āxen) یا **اکس-لاشاپل** (eks-lā-šāpel)، شهر (جه ۱۵۳٬۲۸۸)، ایالت نوردراین-وستفالن، غ آلمان، نزدیک مرز هلند و بلژیک، در ناحیه‌ی زغال‌سنگ‌دار. مرکز ماشین‌سازی و صنایع بافندگی و لاستیک. حمامهای گرم معدنی آن از زمان رومیان بکار است. شارلمانی قصرهای عالی و کلیسای جامعی در آن ساخت، و خود در همین کلیسا مدفون است. تا ۱۵۳۱ محل تاجگذاری شاهان آلمان بود. تا ۱۸۰۱ که بدست فرانسه افتاد از شهرهای آزاد امپراطوری بود. در ۱۸۱۴ به پروس واگذار شد. در جج II، سربازان کشمت پس از نبردهای شدید شهر را گرفتند (پائیز ۱۹۴۴)؛ بر اثر این جنگها اغلب آثار قدیمی شهر، جز کلیسای مذکور، ویران شد. برای معاهداتی که در ۱۶۶۸ و ۱۷۴۸ در آخن منعقد شد ← **اکس-لاشاپل، پیمان**.

اخناتون[۴] (exnāton) [مصری، = آتون راضی است]، فت ح ۱۳۵۸ قم، پادشاه (ح ۱۳۷۵- ح ۱۳۵۸ قم) مصر، از سلسله‌ی XVIII، پسر آمنحوتپ III. باسم آمنحوتپ IV سلطنت را شروع کرده دست به اصلاح دین مصری براساس پرستش یک خدای اصلی زد (آتون، خدای آفتاب)؛ بهمین جهت اسم خود را تغییر داد. به اصلاحات وسیعی بمنظور وحدت دادن به حیات سیاسی، اجتماعی، و هنری تحت لوای این توحید اقدام نمود. پایتخت را از تب که تحت نفوذ کهنه بود به محل کنونی تل العمارنه منتقل کرد. اصلاحاتی که در دین کرد مخالفت کهنه را برانگیخت، و اگرچه این امر و مسائل داخلی و خارجی موجب اضمحلال دولتش شد، دوره‌ی او از بزرگترین ادوار هنر مصری است. مجسمه‌ی نیمتنه‌ی زنش، ملکه‌ی نفرتیتی، از گنجینه‌های معروف هنر جهانی است.

اخنجان، میل: ← میل، نام بعضی منارها.

اخو[۵] (exo)، فنس اکو، در اساطیر یونان، از پریان کوهسار که هرا را با پرحرفی خود سرگرم میکرد تا زئوس عشقبازی کند. بعنوان تنبیه، چنان شد که فقط میتوانست انتهای سخن دیگران را تکرار کند. در عشق‌ورزی بیحاصل به نارکیسوس چنان نحیف شد که چیزی جز صدایش از او باقی نماند. اخو مظهر پژواک محسوبست.

اخواست (axvāst)، در داستانهای ملی، پهلوان تورانی که در جنگ یازده‌رخ بدست زنگه‌ی شاوران بقتل رسید.

اخوان، کمدی: ← کمدی اخوان.

اخوان الصفا (exvāno 's.safā)، جمعیت سری فلسفی و عرفانی که در قرن چهارم هق در بصره و بغداد تشکیل یافت، و هدف و مرام آن ترویج اخوت و صفا بین مردم و رفع اختلاف فکری و مذهبی از طریق ترویج حکومت عقل و تلفیق بین فلسفه و مذهب، و خلاصه ایجاد یکنوع مدینه‌ی فاضله در عالم بوده است. اخوان الصفا، بموجب مندرجات رسائل پنجاه‌ویکگانه‌ی خودشان، در میان فضلا و علما و اولاد ملوک و امرا و فرزندان اشراف و دهقانان و اولاد صنعتگران و پیشه‌وران و اصناف نیز پیروان و یاران و اعضا داشته‌اند، و در هر شهری کسانی را برای ارشاد مستعدان میفرستاده‌اند. مجالس آنها سری بود، و معارف و حقایق خود را بمنزله‌ی اسرار تلقی میکردند، و جز به اعضای جمعیت که یاران و برادران خویش میشمردند اظهار نمینمودند. اجتناب از تعصب و تفاخر و مجاهدت در تهذیب و تزکیه‌ی نفس و سعی در برادری و یکرنگی با سایرین از شروط و نکات عمده‌ی مرام جمعیت بوده است. اعضای جمعیت، برحسب تفاوت مراتب سیر معنوی، درجات چهارگانه داشته‌اند، بدینقرار که بعد از ۱۵ سالگی، پس از ورود در جمعیت، اخوان الابرار و الرحماء بوده‌اند، و پس از ۳۰ سالگی، اخوان الاخیار و الفضلاء خوانده میشدند، و بعد از ۴۰ سالگی، اخوان الفضلاء الکرام نامیده میشدند، و بعد از ۵۰ سالگی، بمشاهده‌ی حق میرسیده‌اند و صاحب قوه‌ی ملکی میشده‌اند.

اخوان الصفا را بعضی از محققان به اسماعیلیه و قرامطه و بعضی به شیعه‌ی اثنی‌عشری منسوب داشته‌اند. حقیقت آنست که عقاید و آراء آنها، بنحوی که از رسائل اخوان الصفا برمی‌آید، تلفیقی از مذاهب صوفیه و متکلمین و حکما است، و از مشاهیر آنها در قرن ۴م هق، ابوحیان توحیدی نام ابوسلیمان مقدسی، ابوالحسن زنجانی، ابواحمد مهرجانی (یا نهرجوری)، ابوالحسن عوفی، و زید ابن رفاعه را بعنوان نویسندگان رسائل اخوان الصفا برده است، و حقیقت احوال و تاریخ آنها معلوم نیست، و بموجب قول ابن عبری در مختصر الدول، زید ابن رفاعه در سنه‌ی ۳۷۳ هق حیات داشته است.

اخوان الصفا، رسائل: ← رسائل اخوان الصفا.

اخوان المسلمین (exvāno 'l.moslemin)، یکی از نیرومندترین جمعیتهای اسلامی که بسال ۱۹۲۸ در اسماعیلیه، مصر، توسط شیخ حسن البنّاء تأسیس شد، و در بسیاری از ممالک اسلامی شعبه پیدا کرد. غرض از تشکیل آن زنده کردن شعائر دین و ایجاد وحدت اسلامی بود. در ۱۹۴۸ باتهام کشتن نخست‌وزیران مصر (احمد ماهر و نقراشی) و توطئه برای برانداختن فاروق آن را منحل کردند، و اعضای آنرا سخت شکنجه دادند، و رهبر کل آن را کشتند. در ۱۹۵۰، هنگام زمامداری حزب وفد، دوباره برهبری حسن الهضیبی تشکیل شد. در حکومت محمد نجیب، در اوایل ۱۹۵۴ دوباره آنرا منحل کردند، و سپس بار دیگر بآن آزادی دادند. بالاخره باتهام قصد کشتن جمال عبدالناصر، اعضای برجسته‌ی آنرا بزندان انداختند و جمعیت را پراکنده ساختند.

اخوانیات (exvāniyyāt) [عربی؛ از اخوان (= برادران)]، نامه‌هائی دوستانه، منظوم یا منثور، که دو تن بیکدیگر نویسند.

اخوت، اهل: ← جوانمردان.

آخور آمار دبیر (یا دپیر) (āxwar āmār

(۱)Achelous (۲)Akhmatova (۳)Aachen (۴)Ikhnaton; Akhenaton (۵)Echo

(dabir, depir)، دبیر اصطبل شاهی در عهد ساسانی.

آخوربد (āxwar-bad) یا **آخورسالار** (āxor-sālār)، رئیس اصطبل در عهد ساسانیان. نیز ← استوربان.

آخورسالار، درعهد ساسانیان، ← آخوربد.

آخوره (āxore)، بخش (جه ۳۸۵ '۳۵°)، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان). دارای دو دهستان چنارود و موگولی است، و جمعاً ۱۳۴ (۱) آبادی دارد. رشته کوههائی از آن میگذرد که بین آنها رودهائی چند (شعب زاینده‌رود) جاری است. محصولاتش میوه‌های جنگلی، غلات، پشم، و روغن است. بخش آخوره طبق قتک (۱۳۱۶) بخش شهرستان اصفهان بود، و در خرداد ۱۳۲۵ هش بخش شهرستان فریدن گردید. مرکز بخش ده آخوره میباشد.

آخوره، ده (جه ۴'۸۴۲ سه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آخوره، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان). در دره‌ی سبز و خرم و مشجری قرار دارد که اطرافش را کوههائی گرفته است. هوای آن نسبةً سرد و در تابستان مطبوع است، و بهمین جهت ییلاق اهالی فریدن محسوب میشود. اهالی آن بیشتر اولاد گرجیهائی هستند که در زمان شاه عباس I صفوی بدانجا کوچ داده شدند. قسمتی از اهالی مسلمان و قسمتی مسیحی هستند. محصولش میوه و غلات و صنعت دستی قالیچه و جاجیم است.

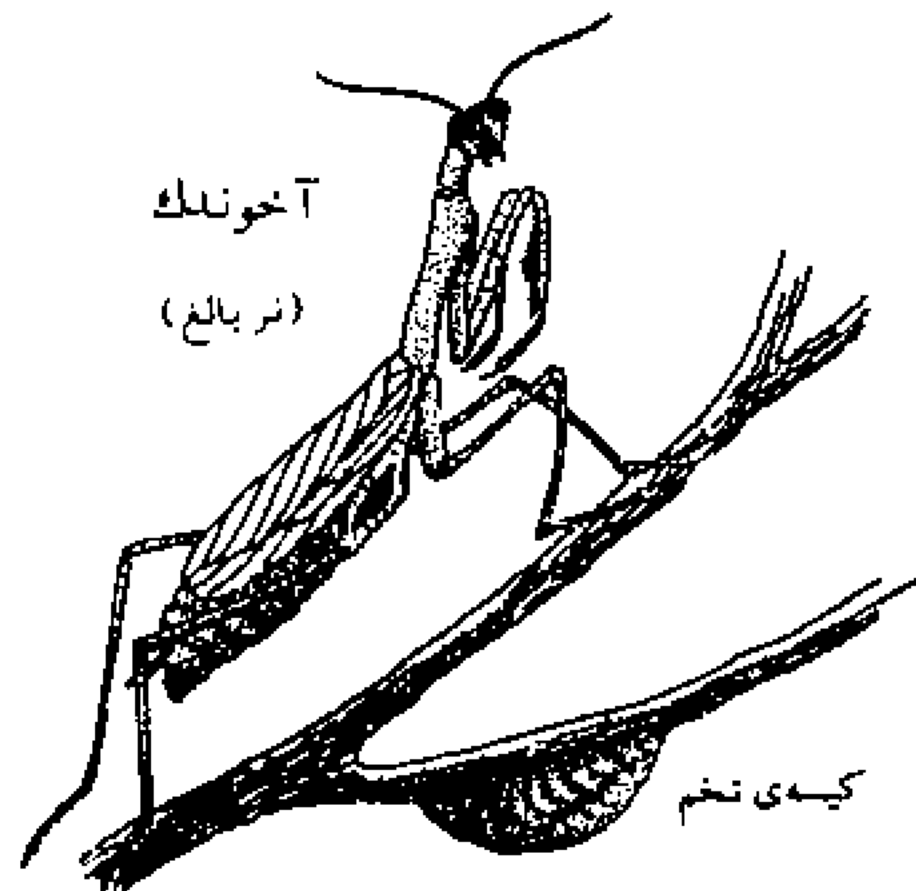
آخوره، در اصطلاح بنائی، توده‌ی خاک یا مصالح ساختمانی مشابه که برای آمیختن آن با آب وسطش را گود کرده باشند.

آخوره‌ی سفلی (āxoreye soflā)، ده (جه ۱'۶۸۷ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرجی، بخش چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۲۴ کیلومتری چغ داران.

آخوندزاده: ← آخوندف.

آخوندف (āxondof) یا **آخوندزاده**، شهرت **میرزا فتحعلی** (پسر میرزا محمد تقی خامنه‌ای)، فت ۱۲۹۵ هق، شاعر و نویسنده و متفکر ترک زبان و فارسی‌گوی ایرانی. وی در شکی بدنیا آمد، و چون مادرش دختر آخوند حاجی میرزا علی اصغر بود، شهرت آخوندف یافت. وی بعد از ورود در قشون روس عنوان مترجمی نایب السلطنه‌ی قفقاز و درجه‌ی سرهنگی یافت، و در ترویج مبادی تمدن اروپائی بین مسلمین اهتمام کرد. آثار متعددی بزبانهای ترکی و فارسی و عربی نوشته که غالب آنها متضمن نکات اجتماعی و انتقادی است. در باب معایب خط فعلی فارسی و لزوم تغییر آن نیز رساله‌ها نوشت و جد بلیغ ورزید، و حتی الفبای اختراعی خاصی نیز بجای آن پیشنهاد کرد. از آثار او رساله‌ی انتقادی تلقین‌نامه بعربی و رساله‌ای در نقد روضة الصفای ناصری بفارسی مشهورست. نیز قصص سبعه یا نمایشهای هفتگانه‌ی اوست که عبارت از نمایشنامه‌هائی کمدی و انتقادیست بسبک مولیر فرانسوی و بزبان ترکی. این نمایشنامه‌ها را میرزا جعفر قراجه‌داغی بعنوان تمثیلات بفارسی ترجمه کرده است، و بزبانهای روسی و فرانسوی و آلمانی و انگلیسی نیز ترجمه‌ی آنها منتشر شده است. وی با تخلص صبوحی اشعار فارسی نیز میسروده و قصیده‌ای نیز در رثاء پوشکین گفته است.

آخوندک (āxundak)، ترکی تاری دوسی (tāri davasi) [=شترخدا]، حشره‌ای از گروه آخوندکان (*Mantidae*) از راسته‌ی راست‌بالان، که در بیشتر نواحی گرم یافت میشود. تنه‌ی آن دراز و دارای دو جفت بال است. دو دست جلوی خود را چنان نگاه میدارد که گوئی دعا میخواند.



ماده‌ی آن معمولا نر را که از آن کوچکتر است میخورد. نوچه‌ی آن بال ندارد.

اخی (axi)، در اصطلاح فتیان، ← جوانمردان.

اخیا[1] (axiyyā) [عبری، =برادر (دوست) خدا]، کاهنی در زمان شاؤول. ممکن است همان اخیملک باشد (اول سموئیل ۳.۱۴).

اخیتوفل[2] (axitufal) [عبری، =برادر حماقت]، مشاور داود. در فتنه‌ی ابشالوم با وی شریک بود، و چون نتیجه بد شد خود را کشت (دوم سموئیل ۱۲.۱۵؛ ۲۰.۱۶؛ ۲۳.۱۷؛ ۳۴.۲۳).

اخیدو[3] (exido) [اسپانیائی، =زمین مشترک]، در مکزیک، نام زمینهای زراعتی که از مالکین عمده مصادره و بین خرده‌مالکین تقسیم شد. در ریاست جمهور کاردناس معمول گردید.

اخیضر (oxayzer)، دژ بزرگی که ویرانه‌های آن در صحرای عراق، ۴۰ کیلومتری کربلا، باقیست. شاید نامش از نام اسماعیل ابن یوسف ابن اخیضر گرفته شده باشد که از طرف قرامطه عامل کوفه بود (۳۱۵ هق). بعضی آنرا قصر تابستانی یکی از امیران حیره میدانند که پیش از اسلام بدست مهندسی ایرانی ساخته شد. ممکنست همان قصر السدیر (qasro 's.sadir) باشد که ذکرش در اشعار آمده است.

اخیف (axyaf)، در علم بدیع، ← خیفاء.

اخیلس[4] (axilos) یا **اخیلوس** (axilus)، ید آخیلئوس (āxilleus)، فنس آشیل (āšil)، در افسانه‌های یونانی، از پهلوانان ایلیاد، و از جنگجویان ممتاز ← جنگ تروا، پسر پلئوس و تتیس. مادرش، که پیشگوئی مرگش را در تروا شنیده بود، او را در رود ستوکس فروبرد تا روئین‌تن شود، ولی آب بآن پاشنه که در دست مادر بود نرسید. بعداً او را لباس زنانه پوشانیده مخفی کرد، ولی اودوسئوس وی را یافته بجنگ علیه تروا برانگیخت. بر اثر نزاعی با آگاممنون، قهر کرد، ولی برای انتقام‌جوئی مرگ دوست خود، پاتروکلوس، دوباره وارد جنگ شده هکتور را



مرگ اخیلس

کشت. بعداً پاریس، با تیرزدن به پاشنه‌اش، او را بقتل رسانید. **مسئله‌ی اخیلس و لاک‌پشت**، که زینون الئائی برای نفی حرکت طرح کرده، اینست که اگر اخیلس و لاک‌پشت بر خطی در یک جهت براه افتند، و در شروع حرکت، اخیلس از لاک‌پشت عقب باشد، هرگز باو نمیرسد؛ زیرا برای این، باید ابتدا راهی را که عقب بوده طی کند، ولی در این مدت، لاک‌پشت مقداری راه می‌پیماید، و هکذا.

اخیملک[5] (aximelek) [عبری، =برادر شاه]، کاهن بنی اسرائیل، برادر (یا شاید خود) اخیا. شاؤول او را بعلت یاری کردن به داود کشت (اول سموئیل ۹.۲۲-۱۹). به صورت ابیملک، در اول تواریخ ۱۶.۱۸).

اداء (adā')، در فقه، انجام‌یافتن عملی دینی در وقت مقرر شرعی خود (مثلا روزه‌داشتن در روز رمضان). در برابر آن قضاء است که انجام‌یافتن همان عمل را در غیر زمان مخصوص بآن میرساند.

آداب السمرقندی (ādābo 's.samarqandi)، کتابی در فن بحث و مناظره، از شمس الدین محمد ابن اشرف حسینی سمرقندی (فت ح ۶۰۰ هق). در موضوع خود از کتابهای مشهور است. قطب‌الدین گیلانی شرحی بر آن نوشته، و متن و شرح در تاشکند بطبع رسیده (۱۸۹۴).

آداب الصحبة (ādābo 's.sohba)، کتابی معتبر در اخلاق و عرفان و آداب اهل سلوک، از ابو عبدالرحمن سلمی. (چاپ فلسطین، ۱۹۵۷).

آداب المتعلمین (ādābo 'l.mota'allemin)، رساله‌ای به عربی در روش تعلیم و آداب طُلاب و مراتب اخلاقی آنان، از خواجه نصیرالدین طوسی. در ضمن مجموعه‌ی کتابهای درسی معروف به جامع المقدمات مکرر و در مجله‌ی العرفان (صیدا، ۱۹۳۵) بطبع رسیده و به فارسی و به اردو ترجمه شده (ترجمه‌ی اردو بنام آداب التعلیم).

آداب المریدین (ādābo 'l.moridin)، کتابی عرفانی در آداب اهل سلوک، از ابوالنجیب ضیاء الدین عبدالقاهر سهروردی (فت ۵۶۳ هق. عموی شهاب‌الدین سهروردی). این کتاب را محمد

(۱)Ahijah (۲)Ahithophel (۳)ejido (۴)Achilles (۵) Ahimelech

یوسف حسینی، ملقب به گیسودراز، در ۸۱۳ هق بفارسی ترجمه و شرح کرده است، که با متن عربی در ۱۳۵۸ هق در هند بطبع رسیده.

آداب المشق (ādābo 'l.masq)، رسالهٔ مختصر و مفیدی بفارسی از میر عماد حَسَنی قزوینی (۹۲۱–۱۰۲۴ هق)، خوشنویس زمان صفویه، مشتمل بر یک دیباچه و شش فصل، در روش نگارش خط نستعلیق، صفات کاتب، بیان اجزای خط، تعریف مشق و آداب آن، ساختن مرکب، تربیت کاغذ و اقسام آن، و آهار و مهره کردن. مکرر بطبع رسیده است.

آداجو[1] (ādājo؛ ایتالیائی)، در اصطلاح موسیقی. ۱ = بمعنی "حرکت آهسته". ۲ = یکی از قسمتهای سونات یا سمفونی یا کنسرتو (معمولا قسمت دوم).

ادارسه (adāresa) یا **ادریسیه** (edrisiyya) یا **بنو ادریس** (banu edris)، سلسلهٔ فرمانروایان علوی مراکش که از ۱۷۲ هق تا ۳۶۴ هق در آن سرزمین حکمرانی کردند. مؤسس سلسله **ادریس ابن عبدالله** یا **ادریس I**، فت ۱۷۷ هق، در فتنهٔ علویان علیه موسی الهادی، خلیفهٔ چهارم عباسی، دست داشت، و چون برادرزاده‌اش، حسن ابن علی، در فخ (نزدیک مکه) کشته شد، به مغرب گریخت، و قبایل بربر او را پیشوای خود کردند (۱۷۲ هق)، و او خود را امام نامید. در ۱۷۷ هق بتحریک هارون‌الرشید زهرش دادند. پسرش، **ادریس II**، ۱۷۷–۲۱۳ هق، بانی شهر فاس است. وی معاصر ابراهیم ابن اغلب بود، و ابراهیم در کار او فتنه‌انگیزی میکرد. پس از این دو تن، ادریسیه میان فاطمیان مصر و امویان اندلس در فشار بودند، و سرانجام در ۳۶۴ هق (= ۹۷۴ م)، غالب، فرمانده قشون اموی اندلس، دولت ایشان را منقرض کرد.

اداره و ادارهٔ کل. بعضی مؤسساتی که نام آنها با یکی از این الفاظ شروع میشود بترتیب جزء دیگر در این کتاب آمده است. مثلا برای "ادارهٔ کل هواشناسی" ← هواشناسی، ادارهٔ کل.

ادارهٔ بردگان آزادشده[2]، در تاریخ کشمت، سازمان دولتی که بموجب قانون سوم مارس ۱۸۶۵، بمنظور کومک و حمایت سیاهانی که پس از جنگ داخلی امریکا در کشورهای جنوبی آزاد شده بودند تأسیس شد. در نواحیی که از جنگ آسیب دیده بود از سیاه و سفید دستگیری میکرد؛ کار سیاهان را تنظیم و وسائل تعلیم و تربیت آنانرا تأمین مینمود؛ املاک متروک یا مصادره‌شده را اداره میکرد. بعضی کارهای افراطی مأموران محلی آن اداره چون لکه‌ای است بر صفحهٔ درخشان خدمات تعاونی و فرهنگی آن. بعدها اداره بصورت یک ماشین سیاسی انتخاباتی حزب جمهوریخواه درآمد. در ۱۸۶۹ بکارش خاتمه داده شد، ولی فعالیتهای فرهنگی آن سه سال دیگر ادامه یافت.

ادارهٔ رفاه و احیاء سازمان ملل متحد[3] [علامت اختصاری: اونرا (UNRRA)] در سال ۱۹۴۳ برای کومک به سرزمینهائی که از تصرف نیروهای محور آزاد میشدند تشکیل گردید. قریب ۴٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار توسط این اداره بمصرف رسید، و ۷٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر آواره را به اوطانشان باز گرداند، و بیش از ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر را معالجه و مداوا و نگاهداری کرد. این اداره به فعالیتهای خود در اروپا در سال ۱۹۴۷ و در چین در سال ۱۹۴۹ خاتمه داد.

ادارهٔ کاریابی[4]، اداره‌ای برای نزدیک کردن و بهم‌رساندن کارفرمایانی که احتیاج به کارگر دارند و کارگرانی که دنبال کار میگردند. در بسیاری از کشورها، برای کلیهٔ مشاغل بنگاههای کاریابی وجود دارد. بعضی از این بنگاهها خصوصی هستند، و بعضی دیگر، بصورت اداره، توسط دولتها دایر میگردند. در انگلستان اولین ادارهٔ کاریابی در ۱۸۵۵ تأسیس شد، و در ۱۹۰۹ ادارات کاریابی که از طرف دولت اداره میشد برقرار گردید. در کشمت از ۱۹۰۷ و در فرانسه از ۱۹۱۶ ادارات کاریابی دولتی بوجود آمد. در ایران وضع کاریابی هنوز بصورت منظمی در نیامده است، و اغلب کارگران در میدانها یا قهوه‌خانه‌ها بانتظار پیدا کردن کار مینشینند، و کارفرمایان برای پیدا کردن کارگر باین محلها مراجعه میکنند. بعضی بنگاههای خصوصی هم کار واسطه و دلال را انجام داده نوکر و کلفت و باغبان و شوفر برای نیازمندان پیدا میکنند، ولی فعالیت بنگاههای مزبور تحت نظم و ترتیب معینی نیست و مسئولیتی متوجه آنها نمیشود. بموجب مادهٔ ۱۸ قانون کار "وزارت کار میتواند در طرز عمل بنگاههای کاریابی خصوصی و همچنین شرکتهای تعاون کاریابی نظارت نموده و نیز مکلف است مراکز کاریابی دولتی مجانی ایجاد نماید". طبق این قانون، در وزارت کار اداره‌ای برای کاریابی تشکیل گردیده است.

ادارهٔ مهر مهرآثار مبارک: ← مهردار.

ادارهٔ همکاری اقتصادی[5]: ← اروپا، برنامهٔ احیای اقتصادی؛ برنامهٔ امنیت متقابل.

آدالبرت[6] (ādālbert)، اسم لاتینی برای مرد، مطابق آلبرشت، آلبرت، آلبر، و آلبرتوس.

آدالبرت[6]، فت ۱۰۷۲، اسقف اعظم هامبورگ-برمن. حوزهٔ او اسکاندیناوی را نیز در بر داشت. طرف توجه امپراطور هانری III و سرپرست هانری IV بود. سخت جاه‌طلب بود، و با وجود ضدیت اشراف و پیشوایان دینی، به تثبیت نیروی امپراتوری کومک کرد.

ادالف[7] (adālf) و **ادالفس**[8] (adālfəs)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق آدولف و آدولفوس.

ادالیه (adālia)، ترکیه، ← انطالیه.

آدام[9]، نام اروپائی (آلمانی، دانمارکی، فرانسوی، و غیره) برای مرد، مطابق ادم (adəm) انگلیسی و آداموس لاتینی.

آدام[9]، **آدولف** (ādolf ādāM)، ۱۸۰۳–۵۶، آهنگساز فرانسوی اپرا کمیک و کارهای صحنه‌ای دیگر. بالت ژیزل و آواز کانتیک دو نوئل [= سرود عید میلاد مسیح] از آثار معروف او است.

آدام دو لا آل[10] (ādāM de: lā āl)، معروف به **قوزی آراس**، ح ۱۲۳۷؟– ح ۱۲۸۵، درام‌نویس فرانسوی، مؤلف بازی رُبَن و ماریون که بعضی آنرا قدیمترین اپرا کمیک میدانند.

آدامس، برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین نام بشناسید به ادمز (adəmz) رجوع کنید.

آداموس (ādāmus)، نام لاتینی برای مرد، مقتبس از نام عبری آدم (ādam). بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	املای اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Adán	آذان (ādān)
آلمانی و دانمارکی	Adam	آدام (ādām)
انگلیسی	Adam	ادم (adəm)
ایتالیائی	Adamo	آدامو (ādāmo)
پرتغالی	Adão	آدائو (ādão)
فرانسوی	Adam	آدام (ādāM)

ادب (adab) [عربی، = دانش، فرهنگ] یا **علم ادب**، سخن‌سنجی، یعنی آشنائی به احوال نظم و نثر و مراتب هریک و بازشناختن درست از نادرست و خوب از بد آنها. بتعبیر بهتر: فن بیان عقاید و افکار و عواطف، که ناگزیر آشنائی به احوال نظم و نثر و مراتب هریک مقدمهٔ آنست. قدما اقسام یا اجزای علم ادب را چنین شماره میکردند: لغت، صرف، نحو، اشتقاق، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، خط، قَرْض الشعر (یا نَقْد الشعر)، انشاء، و تاریخ.

ادب الدنیا و الدین (adabo 'd.donyā va 'd.din)، کتابی اخلاقی و دینی و ادبی و عرفانی‌گونه، به عربی، از ابوالحسن علی ابن محمد بغدادی ماوَرْدی (۳۶۴–۴۵۰ هق). مشتمل است بر ۵ فصل (در فضل عقل و ذم هویٰ؛ در ادب علم؛ در ادب دین؛ در ادب دنیا؛ در ادب نفس)، و مدتها از کتابهای درسی مصر و ترکیه بوده.

ادب الصغیر (adabo 's.saqir) [الادب الصغیر]، کتابی اخلاقی و تربیتی در ادب نفس و روش زندگی صحیح و آیین کار و غیره بر اساس فکر ایرانی، از ابن مقفع. مانند دیگر کتابهای او از آثار فصیح و بلیغ زبان عربی است، و از جهت کمیت تقریباً دو ثلث ادب الکبیر است، و در حدود چهل صفحهٔ متوسط مطلب دارد. در مصر و اسکندریه و بیروت مکرر بطبع رسیده است و اخیراً بفارسی ترجمه شده.

ادب الکاتب (adabo 'l.kāteb)، از کتابهای مهم ادبی و لغوی زبان عربی، که ابن قتیبه آنرا بنام ابوالحسن عبیدالله ابن یحیی ابن خاقان (فت ۲۶۳ هق)، وزیر متوکل و معتمد عباسی، تألیف کرده است (چاپ ماکس گرونرت با فهارس مفید، لیدن، ۱۹۰۱؛ در مصر نیز بکرات بطبع رسیده). در اهمیت کتاب ابن خلدون در مقدمهٔ

(1)adagio (2)Freedmen's Bureau (3)United Nations Relief and Rehabilitation Administration (4)employment bureau (5)Economic Cooperation Administration (6)Adalbert (7)Adolph (8)Adolphus (9)Adam (10)Adam de la Halle

خود گوید: "در مجالس تعلیم از شیوخ خود شنیدیم که گفتند اصول و ارکان فن ادب چهار دیوان است، ادب الکاتب از ابن قتیبه و کتاب الکامل از مبرد و کتاب البیان و التبیین از جاحظ و کتاب النوادر از ابوعلی قالی بغدادی، و هرچه جز این چهار است تَبَع و فروع آنهاست". بَطَلْیوسی (۴۴۴-۵۲۱ هق) شرحی بنام الإقتِضاب فی شرح ادب الکُتّاب (بیروت، ۱۹۰۱)، و جوالیقی (۴۶۶-۵۳۹ هق) شرحی بعنوان شرح ادب الکاتب (قاهره، ۱۳۵۰ هق) بر ادب الکاتب نوشته‌اند.

ادب الکبیر (adabo 'l.kabir) [الادب الکبیر]، کتابی اخلاقی، از ابن مقفع. این کتاب مانند دیگر آثار ابن مقفع، اگر ترجمه از کتابهای ایران باستان نباشد، بجرئت میتوان گفت که اساس آن افکار ایرانی است، و بسیاری بر این عقیده‌اند که کلمه‌ی ادب یا آداب در این گونه کتابها ترجمه‌ی آیین فارسی است. ادب الکبیر مشتمل است بر دو مبحث که نخستین آنها در آداب پادشاه و پادشاهی است و خود دو قسمت دارد (قسمت اول در آداب پادشاه، و قسمت دوم در آداب صحبت او)؛ مبحث دوم در باره‌ی دوستان است و آیین اختیار ایشان و رفتار با آنها و آنچه بدین کار مربوط میگردد؛ در مصر و اسکندریه و بیروت مکرر بطبع رسیده و اخیراً بفارسی ترجمه شده است.

ادب الکتاب (adabo 'l.kottāb)، کتابی ادبی و تاریخی و لغوی، از ابوبکر محمد صولی. موضوع این کتاب اطلاعاتی است که یک نویسنده‌ی دیوانی باید داشته باشد، و دارای سه جزء نسبةً کوچک ولی مهم میباشد، و در آن از مطالب مفیدی در باب خط و حسن آن و آنچه بدان مربوط است (از قبیل قلم، دوات، مرکب، کاغذ، قلمتراش، و غیره)، بعضی قواعد املائی و رسم الخطی، طرز مخاطبه‌ی طبقات مختلف، دعا در نامه‌ها، روش نویسنده در ایجاز و اطناب، و غیره بحث میشود، و بخصوص فصل تقریباً مفصل آن راجع به تاریخ و معنی آن و دیوانها و تاریخچه‌ی نقل آنها بزبان عربی دارای اهمیت است. (بغداد ۱۳۴۱ هق).

ادب الوجیز للولد الصغیر (adabo 'l.vajiz le 'l.valade 's.saqir) [الادب الوجیز...]، کتابی اخلاقی و تربیتی که از عربی بفارسی ترجمه و تحریر شده، و در آن امثال و اشعار عربی و فارسی داخل گردیده، و ترجمه منسوب است به خواجه نصیرالدین طوسی و متن عربی منسوب به ابن مقفع. چون بیشتر کتابهای ابن مقفع ترجمه و تحریر کتابهای پهلوی است، در صورت صحت انتساب، میشود قسمتی از مطالب آن را از مآخذ اخلاقی و تربیتی ایران باستان محسوب داشت. (تهران، ۱۳۱۳ هش و ۱۳۳۹ هش؛ اصفهان، ۱۳۴۰ هش).

ادب طلب (adabe talab)، در علم بدیع؛ ← حسن طلب.

ادبیات اطفال و نوجوانان. این عنوان معمولاً به مجموعه‌ی آثاری اطلاق میشود که برای مطالعه‌ی اطفال و نوجوانان و بمنظور سرگرمی و آموزش آنان فراهم شده. اما به معنای وسیعتر و درست‌تر، آثاری که از لحاظ لفظ و تعبیر و موضوع متناسب با سنین مختلف کودکان و نوجوانان باشد در زمره‌ی این ادبیات است. از ادبیات جهان، بخش بزرگی این خصوصیات را داراست، و ازین میان، فولکلور و افسانه‌ها و داستانهای خیال‌انگیز و ماجراهای شورانگیز و حیرت‌آور و برانگیزاننده‌ی حس کنجکاوی بیشتر مقبول اطفال و نوجوانان است، و بچه‌ها مخصوصاً همواره به داستانهای عامیانه، افسانه‌ها و اساطیر و داستانهای جن و پری و جادوگران و پهلوانان، سرگذشتها و اکتشافات، اشعار و ترانه‌های خوش‌آهنگ، و رزمنامه‌ها رغبت نشان داده‌اند.

در تاریخ ادبیات اطفال و نوجوانان چهار دوره‌ی نسبةً متمایز قابل ذکر است: دوره‌ی باستانی، قرون وسطی تا اختراع فن چاپ، از اختراع فن چاپ تا قرن ۱۹م، دوره‌ی جدید (قرون ۱۹م و ۲۰م). قدیمترین نسخه‌ای که در آن روی سخن با اطفال است و تا کنون بدست آمده از مصر قدیم است، و داستان ملاح کشتی شکسته (از ح ۲۵۰۰ قم)، که اکنون در روسیه مخزون است، نمونه‌ای از داستانهای مصر قدیم میباشد (موضوع داستان بیشباهت به داستان معروف روبنسون کروزوئه نیست). بعدها یونانیان و ایرانیان و هندیها داستانهائی در این زمینه پرداختند. بالاخص، اشخاص و صحنه‌هائی که هومر بوجود آورده، و نیز فابل‌های منسوب به ازوپ (که منشأ بسیاری از آنها ادبیات باستانی مصر است) از مآخذ عمده‌ی قدیم ادبیات اطفال و نوجوانان بوده. در اروپا در قرون ۵م-۷م آثار ادبی چندانی بوجود نیامد. در قرن هفتم بعضی از متون لاتینی برای اطفال برگزیده شد. اختراع فن چاپ (در ح ۱۴۳۶) باعث نشر ادبیات هر کشور در کشورهای دیگر گردید، و از این طریق آشکار شد که بسیاری مطالب فولکلوری که در ادبیات اطفال راه یافته اصل و منشأ واحد داشته، و فقط روایات آنها مختلف بوده است. از کسانی که نام آنان در تاریخ ادبیات اطفال و نوجوانان اهمیت دارد و.ککستن (ح ۱۴۲۱-۱۴۹۱) انگلیسی است که از یک طرف در چاپ این گونه ادبیات کوشید، و از طرف دیگر افسانه‌های انگلیسی یا روایات انگلیسی افسانه‌ها را در سایر ممالک نشر کرد. در قرون ۱۶م و ۱۷م، کسانی چون ش. پرو ادبیات اطفال را وسعت دادند. در قرن ۱۸م، ج. نیوبری در این راه قدمهای مهمی برداشت. نظریات ژ. ژ. روسو در تعلیم و تربیت منشأ پیدایش مکتبی از نویسندگان کتابهای درسی و قرائتی برای اطفال و نوجوانان گردید. داستانها جنبه‌ی خشک "پندآمیزی" و "اخلاقی" وآموزندگی گرفت، و از نویسندگان معروف این مکتب میتوان ت. دی را نام برد. در قرن ۱۹م کتابهای مصور رونقی بسزا یافت. پیشرفت روانشناسی و استفاده از آن در تعلیم و تربیت و عوامل مهم دیگر باعث توجه فراوان به ادبیات اطفال و نوجوانان شد، و دوره‌ی مطالعه در تعیین ادبیات مناسب و آموزنده و لذت‌بخش برای کودکان آغاز شد که هنوز ادامه دارد. از دیگر نویسندگان نامدار ادبیات اطفال و نوجوانان در اروپا و امریکا و از کسانی که آثارشان منبع استخراج چنین آثاری بوده میتوان اینها را نام برد: میگل دِ سروانتس، لافونتن، د. دفو، ج. سویفت، ی. گریم، و. گریم، و. اروینگ، ه. ک. اندرسن، ا. لیر، آ. ن. آفاناسیف، ل. م. آلکت، ل. کرل، ر. ل. ستیونسن، ک. کولودی، ژ. ورن، ا. ه. مالو، م. تواین، ر. کیپلینگ، و س. لاگرلوف.

از آثار شرقی که داستانهائی برای اطفال و نوجوانان از آنها استخراج شده میتوان **کلیله و دمنه**، **هزار و یکشب**، **طوطی نامه**، **چهل طوطی**، **عاق والدین**، **موش و گربه**، و داستانهای پهلوانی (خاصه شاهنامه) را نام برد، که بعضی داستانهای آنها وارد ادبیات مغرب‌زمین نیز شده است (از قبیل داستانهای علی بابا و چهل دزد، سندباد بحری، علاءالدین، سهراب و رستم، و بسیاری داستانهائی که تحت عنوان فابلهای ازوپ یا فابلهای لافونتن در کتب قرائتی اروپا و امریکا ذکر میشود). در ایران چند سالی بیش نیست که موضوع تهیه‌ی ادبیات مناسب برای اطفال و نوجوانان مورد توجه واقع شده، و کتابهائی مخصوص این دسته چاپ و نشر میشود که بیشتر ترجمه‌ی آثار معروف خارجی است، و بعضی نیز مقتبس از داستانهای ملی و فارسی میباشد. در "نمایشگاه کتابهای کودکانه" در انقره که در ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۳۷ هش (۳ نوامبر ۱۹۵۸) افتتاح شد، ۱۱۴ کتاب و مجله‌ی مخصوص اطفال و راجع بآنان در گوشه‌ی مخصوص به ایران بمعرض تماشا گذاشته شد، که خوبی چاپ و تصاویر و کاغذ آنها مورد تمجید قرار گرفت.

ادر (oder)، رود قسمت شرقی اروپای مرکزی؛ ← اودر.

آدراپانا: ← اسدآباد، ده.

ادرار (edrār)؛ ← پیشاب.

آدراستوس[1] (ādrāstos)، در اساطیر یونان، پادشاه افسانه‌ای آرگوس در زمان مبارزات **پولونیکس** و **اتئوکلس** بر سر مملکت تب. آدراستوس پدرزن پولونیکس و سرکرده‌ی مخالفان هفتگانه‌ی تب بود، و چون شکست خورد، بکومک اسب تیزپای خود بگریخت. در پیری دگرباره به سرکردگی **اپیگونها** به تب حمله برد و پیروز شد، ولی از غم مرگ پسرش، که در جنگ کشته شده بود، در راه مراجعت درگذشت.

ادراک[2]، در روانشناسی، حالتی که بعد از احساس دست میدهد، و عبارت است از تشخیص دادن و اطلاع بلافاصله از آنچه از طریق بدنی یا روانی احساس شده است.

آدران (āderān)، ده (جم ۱۷۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ارنگه، شهرستان کرج؛ بر رود کرج بفاصله‌ی ۴ کیلومتری پایین سد کرج و ۱۹٫۵ کیلومتری لش کرج.

آدران، ده (جم ۱٬۰۲۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان تهران؛ ۱۷ کیلومتری ج علیشاه‌عوض. محصولش صیفی، غلات، سیب‌زمینی، و انگور است.

ادرعی (edra‘i)، سوریه؛ ← اذرعات.

---

(۱)Adrastus (۲)perception

ادرملک[1] (adrammelek) [عبری، = شاه آتش]، یکی از دو پسر سناخریب که پدر را کشتند. دیگری شرآصر (šarᶜāsar) بود (دوم پادشاهان ۳۷.۱۹؛ اشعیا ۳۸.۳۷).

آدرمناباد (ādermanābād)، ده (جه ۱٬۸۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۲۲ کیلومتری ل اصفهان. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، صیفی، و روناس است.

آدرنال، غده‌ی (ādrenāl)، ← غده‌ی روی کلیه.

آدرنالین[2] (ādrenālin؛ فنس) یا **اپی‌نفرین**[3] (epinefrin؛ فنس)، هورمونی (← هورمونها) که در قسمت مغزی غده‌ی روی کلیه ساخته شده وارد خون میشود. خاصیتش بالا نگاهداشتن فشار خون است. جوکیچی تاکامینه در ۱۹۰۱ خالص آنرا بدست آورد، و بعد آنرا بصورت ترکیبی ساختند (۱۹۰۴). تزریق آن برای منقبض ساختن مویرگها و رفع بعضی نفس‌تنگیها (= عُسرُ النفس) بکار میرود.

ادرنه[4] (ederne)، فنس **آندرینوپل**[5] (āNdrinopl)، شهر (جه ۳۵٬۲۴۵)، ترکیه‌ی اروپا، در تراکیه. مرکز بازرگانی؛ صناعات ابریشم و پنبه. توسط امپراطور هادریانوس تجدید بنا شد (ح ۱۲۵ بم)، و نام لاتینی آدریانوپولیس (ādriānopolis) یا هادریانوپولیس [= شهر هادریانوس] یافت، و نام اروپائی آدریانوپل[6] (ādriānopl) برای این شهر مقتبس از نام لاتینی آنست. محل پیروزی عظیم ویزیگوتها بر امپراطور والنس بود (۳۷۸). در ۱۳۶۱ بدست عثمانیان افتاد؛ در ۱۳۶۱-۱۴۵۳ محل اقامت سلاطین عثمانی بود. در جنگهای بالکان (۱۹۱۳) مدت کوتاهی بتصرف بلغارستان درآمد؛ در ۱۹۲۰ به یونان داده شد؛ در ۱۹۲۳ دوباره به ترکیه بازگشت. اثر برجسته‌ی آن مسجد سلطان سلیم I است.

آدریا[7] (ādriā)، اسم قدیم دریای آدریاتیک که در اعمال رسولان (۲۷.۲۷) به مدیترانه‌ی مرکزی اطلاق شده.

آدریاتیک[8]**، دریای** (ādriātik)، شاخه‌ای از دریای مدیترانه میان ایتالیا و شبه‌جزیره‌ی بالکان. طولش ۸۰۵ کم، عرضش ۹۶-۲۲۵ کم، و حد اکثر عمقش ۱٬۲۳۰ متر است. سواحل پست غربی و شمالی آن به ایتالیا و سواحل سخت شرقی آن به یوگوسلاوی و آلبانی تعلق دارد. بنادر مهمش تریست، ونیز، باری، و فیوم است.

آدریان[9] (ādriān)، اسم آلمانی برای مرد، مطابق آدرین فرانسوی، ایدرین انگلیسی، و هادریانوس لاتینی.

آدریان (āderyān)، ده (جه ۲٬۵۸۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۳ کیلومتری ج سده. محصولش غلات، صیفی، حبوبات، و پنبه است.

آدریانو[10] (ādriāno)، نام ایتالیائی برای مرد، مطابق آدرین فرانسوی، آدریان آلمانی، ایدرین انگلیسی، و هادریانوس لاتینی.

آدریانوپل (ādriānopl)، ترکیه، ← ادرنه.

آدریانوپل، پیمان [بنام شهر آدریانوپل. ← ادرنه] (۱۸۲۹). پیمان آدریانوپل جنگ ۱۸۲۸-۲۹ بین روسیه و عثمانی را پایان داد. دولت عثمانی زمینهائی را در کنار دریای سیاه به روسیه واگذار کرد، مولداوی و والاکیا را به اشغال روسها داد، و به روسیه حق انحصاری داد که از اتباع مسیحی سلطان و از امکنه‌ی مقدس فلسطین سرپرستی و حمایت کنند. داردانل بروی تمام کشتیهای بازرگانی باز شد؛ به صربستان خودمختاری، و به یونان نیز وعده‌ی خودمختاری داده شد.

آدریانوس[11]، نام لاتینی، ← هادریانوس، نام.

ادریس (edris) [عربی، = درس‌خوانده؟]، پیغمبری که نام وی دوبار در قرآن آمده (مریم ۵۷؛ انبیاء ۸۵). مفسران او را با خنوخ (پیدایش ۲۳.۵؛ عبرانیان ۵.۱۱) یکی میدانند. گویند که وی نیز، مانند خضر و الیاس، حیات جاودانه یافت. او را مخترع لباس و قلم نویسندگی میدانند.

ادریس I یا **ادریس السنوسی** (edriso 's.sonusi) [سید محمد ادریس المهدی السنوسی]، ۱۸۹۰-، پادشاه (۱۹۵۱-) لیبی. از ۱۹۲۳، بسبب مخالفتش با دولت فاشیستی ایتالیا، در مصر میزیست. در جج II در جنگهای شمال افریقا بر ضد محور جنگید، و در ۱۹۴۷ فرمانروائی برقه را از سر گرفت. در ۱۹۵۰ که برقه و طرابلس غرب و فزّان تحت لوای واحد درآمدند، وی بپادشاهی کشور جدید انتخاب گردید، و در ۱۹۵۱ استقلال کشور جدید لیبی را اعلام نمود.

ادریس I یا **ادریس ابن عبدالله**، فت ۱۷۷ هق، مؤسس سلسله‌ی ادارسه؛ ← ادارسه.

ادریس II: ← ادارسه.

ادریس‌آباد: ← شازند، اراک.

ادریس السنوسی، شاه لیبی، ← ادریس I.

ادریسی (edrisi) [ابو عبدالله محمد ابن محمد ابن عبدالله ابن ادریس]، معروف به **شریف ادریسی** (چون سید بود)، ۴۹۳-۵۶۰ هق، جغرافیدان مسلمان و یکی از بزرگترین جغرافیدانان و نقشه‌نگاران قرون وسطی. در سبته (مراکش) متولد شد، و در قرطبه تحصیل کرد، و سپس در دربار روژه‌ی II (به عربی رُجار)، پادشاه سیسیل، رونق یافت، و برای او جهان‌نمائی از نقره ساخت، و کتابی در جغرافیا بنام کتاب الرجاری یا نزهة المشتاق بنام وی تألیف کرد. این کتاب مفصل‌ترین شروح قرون وسطائی عالم است، و برخلاف سایر کتابهای جغرافیدانان مسلمان، مشتمل بر اطلاعاتی در باب بسیاری کشورهای مسیحی است. بعداً کتابی بنام رَوض الأنس و نزهة النفس برای ویلیام بَد، پادشاه سیسیل تألیف کرد، که مفصل‌تر از نزهة المشتاق بوده، ولی تا کنون بدست نیامده است.

ادریسیه: ← ادارسه.

آدرین[12] (ādriaN)، نام فرانسوی برای مرد، مطابق ایدرین انگلیسی، آدریان آلمانی، و هادریانوس لاتینی.

ادسا (odesā)، شهر اوکرائین، ← اودسا.

ادسا[13] (edessā؛ ید)، سریانی **اورهای** (orhāy)، عربی **الرها** (ar.rohā) یا **الرهاء** (ar.rohāʾ)، در بعضی مآخذ فارسی **رها** (rohā)، شهر قدیم، در محل شهر کنونی **اورفه**، ج ترکیه‌ی آسیائی؛ از مراکز قدیم نقل تمدن شرق و غرب و از مراکز قدیم مسیحیت (ابن دیصان در آنجا متولد شد، یعقوب برادیا اسقف آنجا بود). نام سریانی آن بمعنی "واقع در طرف مغرب" است (بمناسبت وقوع شهر در غ بین النهرین). در افسانه‌ها بنای آنرا به نمرود نسبت داده‌اند، و در تورات نیز ذکر آن آمده است. سلوکوس I (فد ۲۸۰ قم) آنرا مرمت و بزرگ کرد، و بنام ادسا (پایتخت مقدونیه) نامید. در ح ۱۳۵ قم قومی از اعراب دولتی در آنجا تأسیس کردند، که بتدریج متمدن و تابع اشکانیان شد، و در جنگهای ایران و روم نقش مهمی داشت، و چندبار دست بدست گشت. مردم الرها تا دوره‌ی مسیحیت ستاره‌پرست بودند. در حدود ۲۰۰ بم مسیحیت بدانجا وارد شد، و الرها مرکز فرهنگ و ادب سریانی گردید. در زمان گوردیانوس III بتصرف دولت روم درآمد (۲۴۴ بم)، ولی جانشینش، فیلیپ عرب، آنرا به اشکانیان واگذاشت. شاپور I ساسانی آنرا محاصره کرد (۲۶۰ بم)، و والریانوس نزدیک آنجا اسیر شد. سپس مدتی (تا ۲۷۳) جزء دولت تدمر بود. در ۶۰۹ خسروپرویز آنرا گرفت، و جمعی از یعاقبه را به خراسان و سیستان کوچ داد. در ۶۲۸ هرقل بر آنجا استیلا یافت، و مذهب ارتدوکس را باز گردانید، و بزرگان یعاقبه را تبعید کرد. در ۶۳۹ بتصرف اعراب درآمد، و اهمیت سیاسی و سپس اهمیت مذهبی خود را از دست داد. از ۳۳۱ هق (۹۴۲-۴۳ بم) در معرض تهدید دولت بیزانس واقع شد. در جنگهای صلیبی بتصرف مهاجمین اروپائی درآمد (۱۰۹۷). در جمادی الاول ۵۳۸ هق (دسامبر ۱۱۴۴) عمادالدین زنگی آنرا گرفت، و الرها قریب چهل سال تحت حکومت اتابکان موصل بود، و سپس بدست صلاح‌الدین ایوبی افتاد. در فتوحات هلاکو بدست مغول افتاد. در ۱۶۳۷ بم، در جنگهای دولت عثمانی با ایران، بتصرف عثمانیان درآمد، و آنان نام **اورفه** برآن نهادند.

الرها در تاریخ تمدن نقش عمده‌ای داشته است، چه این شهر در حد فاصل بین تمدن یونان و تمدن شرق واقع بوده، و از یکطرف علوم و فلسفه‌ی یونان را به سریانی ترجمه و در مشرق منتشر میکرده، و از طرف دیگر، از مشرق و شام، مذهب عیسوی و آثار ایران و بین النهرین را در دنیای غربی میپراکنده است. الرها مدرسه‌ی بزرگ مشهوری داشته که از حدود ۱۰۰ بم تا ۴۸۹ بم در آنجا علوم و فلسفه و تعالیم مذهب مسیحی تدریس و علوم و فلسفه‌ی یونانی به سریانی ترجمه میشد، و از تمام مشرق و مخصوصاً از ایران شاگردها باین مدرسه فرستاده میشد (نیز ← دبستان ایرانی). این مدرسه با

(۱)Adrammelech (۲)adrenaline (۳)epinephrine (۴)Edirne (۵)Andrinople (۶)Adrianople (۷)Adria (۸)Adriatic (۹)Adrian (۱۰)Adriano (۱۱)Adrianus (۱۲)Adrien (۱۳)Edessa

فتوحات مسلمین از میان رفت، ولی دو اثر عمده از آن باقی ماند که یکی انتشار مذهب نسطوری به ممالک شرق و مخصوصاً ایران بود، و دیگری شناسانیدن علوم و معارف یونانی به مسلمین از ابتدای دوره‌ی اسلام. از ابنیه‌ی بسیار الرها اندکی بیش نمانده؛ از جمله کلیسای ارامنه و کلیسای دیگری که هر دو ظاهراً در قرن ۴م بنا شده، و قصری از دوره‌ی دولت عرب سابق الذکر.

ادسا[1] (edessā) یا **ودنا**[2] (vodenā)، شهر (جه ۱۳'۱۱۵)، غ مقدونیه، یونان، ۷۷ کیلومتری غلغ سالونیک. پایتخت مملکت قدیم مقدونیه بود. فیلیپ II مقدونی در آنجا بقتل رسید.

ادعانامه: ← کیفرخواست.

ادکلنی[3] (odokolony؛ از فنس، = آب‌کلنی)، محلول رقیق معطری که ظاهراً در سال ۱۷۰۹ بتوسط جوواتی ماریا فارینا (۱۶۸۵–۱۷۶۶)، که از ایتالیا به شهر کولونی (یا کلنی) در آلمان رفته بود اختراع شد، و در آن شهر ساخته شد. بعضی معتقدند که نسخه‌ی فارینا همان نسخه‌ای بوده که ایتالیائی دیگری مقیم کلنی، نامش پ. فمینیس (feminis)، قبل از ۱۷۰۰ اختراع کرده بود، و فارینا در آن تغییراتی داد. نسخه‌ی فمینیس بر اساس روغن برگاموت و سایر روغنهای مرکبات بود.

ادگار[4] (edgār)، اسم فرانسوی و آلمانی برای مرد، مطابق ادگر (edgər) انگلیسی.

ادگر[4] (edgər)، اسم انگلیسی برای مرد، مطابق ادگار (edgār) فرانسوی و آلمانی.

ادگر[4]، ملقب به **آرام**، ۹۴۳؟–۹۷۵، پادشاه (۹۵۹–۷۵) تمام انگلستان. دوره‌ی پادشاهی او با رونق و نظم قرین بود، و بهمین جهت به آرام ملقب شد. اصلاحات وسیعی در دیرها آغاز نمود، و در مقابل وفاداری دانمارکی‌هائی که در انگلستان بودند به آنها عملاً خودمختاری داد (← دینلا). با مرگ او وحدت سیاسی کشور پایان یافت.

آدلائید[5] (ādelāid)، اسم فرانسوی برای زن، مطابق ادلید (adəleyd) انگلیسی و آدلهاید (ādelhāyd) آلمانی.

آدلائید[6]، انگلا ادلید (adəleyd)، شهر (جه ۲۸۳'۵۳۵)، پایتخت ایالت استرالیای جنوبی، نزدیک خلیج سنت وینسنت. قدیمترین شهر ایالت (بنایش ۱۸۳۶)، و مقر دانشگاه آدلائید است.

ادلارد[7] (adəlārd)، لتیـ آدلاردوس باتونینسیس[8] (ādelārdus bātoniensis) [= آدلارد باثی]، قرن ۱۲م، فیلسوف مدرسی و ریاضیدان و دانشمند انگلیسی و از اولین مترجمین آثار عربی به لاتینی؛ مد بات. در فرانسه و ایتالیای جنوبی و سیسیل و شرق نزدیک سیاحت کرد. بزرگترین خدمت او ترجمه‌ی آثار عربی است به لاتینی، و از آن جمله است ترجمه‌ی زیج و جبر محمد ابن موسی خوارزمی و ترجمه‌ی ۱۵ مقاله‌ی هندسه‌ی اقلیدس. تألیفاتی در ریاضیات و فلسفه نیز دارد.

آدلر[9]، **آلفرد** (ālfred ādler)، ۱۸۷۰–۱۹۳۷، متخصص اطریشی امراض روانی و مؤسس مکتب روانشناسی فردی. آدلر با تأکیدی که در مکتب فروید در باره‌ی نیروی جنسی میشد مخالف بود، و عقیده داشت تمام مشکلات مربوط به شخصیت و اختلالات رفتار عبارتست از زیاده‌روی در جبران کردن نقائص، محدودیتهای محیط، و یا احساس حقارت (← عقده‌ی حقارت) در اواخر عمر در کشمة بتدریس و معالجه‌ی بیماران مشغول بود.

آدلر[9]، **فریدریش** (fridriš ādler)، ۱۸۷۹–۱۹۶۰، سوسیالیست اطریشی، پسر و. آدلر. کارل فون شتورک، نخست‌وزیر اطریش، را بعنوان اعتراض بر میلیتاریسم دولت، با گلوله کشت (۱۹۱۶)، و باین جهت به مرگ محکوم شد. در ۱۹۱۸ که دولت هاپسبورگ برافتاد زنهار یافت.

ادلر[9]، **فیلیکس:** ← نهضت فرهنگ اخلاقی.

آدلر[9]، **ویکتور** (viktor ādler)، ۱۸۵۲–۱۹۱۸، سیاستمدار اتریشی، بنیادگذار حزب سوسیال دمکرات اتریش. فریدریش آدلر پسر وی بود.

آدلسبرگ[10] (ādelsberg)، یوگوسلاوی، ← پوستوینا.

ادلفی[11] (adelfi)، ناحیه‌ای در مرکز لندن که بوسیله‌ی رابرت ادم و جیمز ادم، معماران اسکاتلندی، آباد شد. بسیاری از معاریف ادبیات و تئاتر در این ناحیه زندگی میکرده‌اند.

آدلهاید[12] (ādelhāyd)، اسم آلمانی، مطابق آدلائید فرانسوی و ادلید انگلیسی.

آدلهاید[12]، ملکه، ← اوتوی I، امپراطور.

آدلی[13]، **ساحل** (ādeli)، ناحیه‌ای در ربع استرالیائی قاره‌ی جنوبگان، غ ساحل جورج V و ش ارض ویلکس. سخت یخ‌بسته است و شدیدترین بادهای زمین در آنجا میوزد. در ۱۸۴۰ کشف شد.

ادلید[14] (adəleyd)، اسم انگلیسی، مطابق آدلائید فرانسوی و آدلهاید آلمانی.

ادم[15] (adəm)، اسم انگلیسی برای مرد. برای اعلام مطابق آن ← آداموس، نام لاتینی.

آدم[15] (ādam) [عبری، = خاکی یا سرخ‌رنگ]، در قرآن و کتاب مقدس، نخستین بشری که خدا آفرید، با زنش حوا در بهشت زندگی میکرد، و چون نافرمانی کرد و از درخت ممنوع خورد، از بهشت به دنیا رانده شد. (پیدایش ۱،۲۶؛ ۵،۵. قرآن، بقره ۲۹–۳۵؛ آل عمران ۳۵،۵۲؛ اعراف ۱۰–۲۷؛ اسراء ۶۳؛ کهف ۴۸؛ طه ۱۱۴،۱۱۵). اساطیر بابلیها در باب آفرینش بی‌شباهت به داستان آفرینش آدم نیست. نیز ← لیلیت؛ عهدین غیر قانونی.

ادم[15]، **جیمز** (jeymz adəm)، معمار اسکاتلندی، ← ادم، رابرت.

ادم[15]، **رابرت** (rābərt adəm)، ۱۷۲۸–۹۲، و **جیمز ادم** (jeymz)، ۱۷۳۰–۹۴، برادران معمار اسکاتلندی. سخت تحت نفوذ معماری کلاسیک بودند، و سبکی با زیبائی تام بوجود آوردند، که اصول آن در مُبلسازی نیز بکار رفت.

ادماج (edmāj) [عربی، = چیزی را بجامه درپیچیدن و نهان‌ساختن]، در علم بدیع، در ضمن سخنی از مدح یا ذم یا غیر آن، سخنی دیگر از همان جنس یا جز آن آوردن چنانکه بر شیوائی و لطف سخن بیشین بیفزاید؛ مانند (سعدی)

در عهد شاه عادل اگر فتنه نادرست،
این چشم مست و فتنه‌ی خونخوار بنگرید.

آدمتوس[16] (ādmetos)، در افسانه‌های یونانی، پادشاه تسالی که آپولون نزد او خدمت کرد. زنش آلکتیس، عمر خود را داد تا او جاودان بماند. هرکول زن وی را از هایدس نجات داد.

آدمخواری[17] (ādamxāri)، عادت خوردن گوشت انسان. از اول تاریخ و در اغلب نواحی جهان معمول بوده. جنبه‌ی مذهبی و خرافاتی داشته، ولی شاید در مراحل اولیه برای رفع احتیاجات غذائی معمول شده است. قحط و غلا و گرسنگی شدید منجر به آدمخواری میشود، (در اردوهای کار اجباری نازیها در جج II).

ادمز[18]، **بروکس** (bruks adəmz)، ۱۸۴۸–۱۹۲۷، مورخ امریکائی. در کتاب قانون تمدن و زوال (۱۸۹۵) نظریه‌ای بدین مضمون طرح کرده که تمدن با رونق و زوال تجارت طلوع و غروب میکند.

ادمز[18]، **جان** (jān adəmz)، ۱۷۳۵–۱۸۲۶، دومین رئیس جمهور (۱۷۹۷–۱۸۰۱) کشمة. از رهبران قیام بر علیه مظالم انگلیسها، عضو (۱۷۷۴–۷۸) کنگره‌ی مهاجرین، و از امضاءکنندگان اعلامیه‌ی استقلال بود. در ۱۷۸۹–۹۷ معاون رئیس جمهور (واشینگتن) بود، و بعد از واشینگتن بریاست جمهور انتخاب گردید، و دریں سمت سرسختی خود را در درستکاری آشکار ساخت. جان کوینسی ادمز پسرش بود.

ادمز[18]، **جان کاوچ** (jān kāc adəmz)، ۱۸۱۹–۹۲، منجم انگلیسی. همزمان با لووریه محل سیاره‌ی نپتون را که آن زمان ناشناخته بود حساب کرد (۱۸۴۵). در ۱۸۵۸ استاد نجوم دانشگاه کیمبریج شد.

ادمز[18]، **جان کوینسی** (jān kuinsi adəmz)، ۱۷۶۷–۱۸۴۸، ششمین رئیس جمهور (۱۸۲۵–۲۹) کشمة؛ پسر ارشد رئیس جمهور جان ادمز. در ۱۸۱۷–۲۵ وزیر خارجه بود و طرح ← اصل مانرو را تهیه کرد. به پشتیبانی هنری کلی بریاست جمهور رسید، و دریں دوره کاری از پیش نبرد. در ۱۸۳۱–۴۸ نماینده‌ی مجلس بود، و سخت بر ضد برده‌داری کوشید.

ادمز[18]، **جیمز تراسلو** (jeymz trāslō adəmz)، ۱۸۷۸–۱۹۴۹، مورخ امریکائی؛ مؤلف حماسه‌ی امریکا (۱۹۳۱)، و غیره.

ادمز[19]، **جین** (jeyn adəmz)، ۱۸۶۰–۱۹۳۵، بانوی امریکائی که در کارهای اجتماعی سرشناسی جهانی یافت. چند سال در اروپا و امریکا احوالات اجتماعی مردم را مطالعه کرد، و سپس

---

(۱)Edessa (۲)Vodena (۳)eau de Cologne (۴)Edgar (۵)Adélaïde (۶)Adelaide (۷)Adelard of Bath (۸)Adelardus Bathoniensis (۹)Adler (۱۰)Adelsberg (۱۱)Adelphi (۱۲)Adelheid (۱۳)Adélie (۱۴)Adelaide (۱۵)Adam (۱۶)Admetus (۱۷)cannibalism (۱۸)Adams (۱۹)Addams

باتفاق بانو الین گیتس ستار (clin geyts stär) کانونی، بنام خانه‌ی هال، برای کارهای اجتماعی در شهر شیکاگو ایجاد کرد که خود سالها ریاست آنرا بر عهده داشت. کامیابی چنین کانونی بر شهرت او بسی افزود. فعالیتهای دیگرش برای ترویج نهضت صلح‌طلبی و حق رأی برای زنان موجب گشت که جائزه‌ی صلح نوبل ۱۹۳۱ باو اعطا گردد. تألیفات متعددی دارد، از جمله دموکراسی و اخلاق اجتماعی (۱۹۰۲)، کمال مطلوبهای جدید صلح (۱۹۰۷)، روح جوانان و کوچه‌های شهر (۱۹۰۹)، بیست سال در خانه‌ی هال (۱۹۱۰).

ادمز[1]، راجر (räjər adəmz)، ۱۸۸۹–، شیمیدان امریکائی. طرق تشخیص، تهیه، و ترکیب اجسام را تکمیل کرد. از نخستین کسانی است که بوتین و پروکائین (برای بیحسی موضعی) را از راه ترکیب بدست آورد.

ادمز[1]، سمیوئل (samyuəl adəmz)، ۱۷۲۲–۱۸۰۳، میهن‌پرست امریکائی در دوره‌ی انقلاب، از امضاکنندگان اعلامیه‌ی استقلال. رهبر افراطیها در مقاومت علیه انگلیسها بود.

ادمز[1]، والتر سیدنی (wältər sidni adəmz)، ۱۸۷۶–، منجم امریکائی، معتبر در حرکت ستارگان و طیف‌برداری از آنها. مدیر (۱۹۲۳–۴۶) رصدخانه‌ی ماونت ویلسن.

ادمز[1]، ویلیام (wilyām adəmz)، معروف به **ویل ادمز** (wil)، ۱۵۶۴؟–۱۶۲۰، اول انگلیسی که به ژاپن رفت. در آنجا ماندگار شد، و با موفقیت به تجارت و کشتیسازی پرداخت.

ادمز[1]، هنری بروکس (henri bruks adəmz)، ۱۸۳۸–۱۹۱۸، مورخ امریکائی؛ نوه‌ی ج. ک. ادمز و برادر ب. ادمز. تحت تأثیر افکار برادرش بود. فلسفه‌ی اساسی او در تاریخ اینست که نیرو اصل وحدت‌بخش امور میباشد.

ادمن[2]، اروین (ërwin edmən)، ۱۸۹۶–، فیلسوف امریکائی. در بین مردم مخصوصاً در زیباشناسی شهرت یافته. آثارش مشتمل است بر فراغت فلاسفه (۱۹۳۸)، هنر و انسان (۱۹۳۹)، و تحقیق فیلسوف (۱۹۴۷).

ادمنتن[3] (edməntən)، شهر (جم ۲۲۶٬۰۰۲)، کرسی ایالت آلبرتا، کانادا؛ در قسمت مرکزی ایالت، بر رود سسکچوان. مرکز حمل و توزیع برای ناحیه‌ی رودهای پیس و اتبسکا و قسمت شمالی ناحیه‌ی مکنزی است، و منتهی‌الیه جنوبی شاهراه آلاسکا میباشد. از مراکز وسیع استخراج زغال و کشاورزی و لبنیات است. چاههای نفت عمده در اطرافش هست. مقر دانشگاه آلبرتا میباشد.

ادمند[4]، قدیس (qeddis edmənd)، معروف به **ادمند ریچ** (ric)، ۱۱۷۵؟–۱۲۴۰، کشیش انگلیسی. اصلاح‌طلبی پرحرارت و در عهد هنری III اسقف اعظم کنتربری بود. از مبارزات خود با وی سودی نبرد.

ادمند آیرنساید[5] (edmənd āyronsāyd)، فت ۱۰۱۶، پادشاه (۱۰۱۶) انگلستان. پسر اتلرد II و در جنگ برضد کنوت سرشناس بود. پس از مرگ پدر، مردم لندن او را بپادشاهی انتخاب کردند. پس از ← نبرد اسندن، با کنوت کنار آمد، و انگلستان را بین خود تقسیم کردند. بمناسبت دلاوری لقب آیرنساید [= آهنین‌پهلو] یافت.

ادمند کراوچبک (edmənd krăcbak): ← لنکستر، خاندان.

آدم‌نمایان[6] (ādam.nemāyān) عالیترین راسته‌ی حیوانات پستاندار، مشتمل بر میمونها، لمورها، بوزینه‌ها، و انسان. در تقسیمات این راسته اختلاف است.

ادمیرلتی[7]، جزایر (admirəlti)، جزایر آتشفشانی کوچک، بمساحت ۲٬۰۷۲ کمم، ج‌غ قکپ، غ ایرلند جدید، در ← مجمع‌الجزایر بیزمارک.

ادمیرلتی[7]، جزیره‌ی (۳٬۵۱۵ کمم)، ج‌ش ساحل آلاسکا، جزء ← مجمع‌الجزایر الکزاندر.

ادمیرلتی[7]، کوههای، نام قسمت شمالی رشته‌کوه عظیمی در ارض ویکتوریا، غ دریای راس، قاره‌ی جنوبگان. ارتفاع قلل آن به ۳٬۵۵۰ متر میرسد.

آدناوئر[8]، کونراد (konrād ādenäer)، ۱۸۷۶–، سیاستمدار آلمانی، اولین صدر اعظم (از ۱۹۴۹) جمهوری فدرال آلمان غربی. در ۱۹۱۷–۳۳ شهردار کولونی بود. نازیها او را از آن شهر نفی و دو بار نیز توقیف کردند. پس از جج II، بریتانیا او را به منصب سابق باز گردانید. در ۱۹۴۵ حزب اتحاد دموکرات مسیحی را تأسیس کرد. در ۱۹۵۱–۵۵ وزارت خارجه را نیز بعهده داشت. در وحدت مجدد آلمان از طریق انتخابات آزاد پافشاری دارد، و سخت طرفدار همکاری دول غرب است.

ادنبورگ[9] (edanburg) یا **ادینبورگ** (edin-burg)، انگلا **ادینبره** (edinbərə) [بنام ادوین، شاه نورثامبریا]، شهر (جم ۴۶۶٬۷۷۰)، پایتخت اسکاتلند و مرکز ولایت میدلوذین، نزدیک خلیج فورت. بر یک رشته تپه بنا شده. در ۱۳۲۹ رسماً شهر و در ۱۴۳۷ پایتخت شد. در ۱۵۴۴ انگلیسها تاراجش کردند. از ابنیه‌ی جالب آن کاخ هالیرود، کلیسای سنت مارگریت (دوره‌ی نورمانها)، و باغ سلطنتی گیاه‌شناسی است. دارای چندین موزه‌ی هنری است؛ کتابخانه‌ی ملی آن نسخ خطی گرانبهائی دارد. دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه ادنبورگ (۱۵۸۳) معروف است. ادنبورگ بعنوان یک مرکز دانش و ادب در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م رونق گرفت؛ نامش با نام بسیاری از دانشوران وابسته است. مرکز صنعتی مهمی نیست؛ صنایع و مصنوعاتش (دباغی، ابزار ماشین، مواد شیمیائی، بیسکویت) اکثر در حومه بعمل میآید. بندرگاه آن لیث است.

آدنوئید[10] (ädenoid؛ فنس)، بافت لنفی که در ضخامت مخاط قسمت فوقانی حلق وجود دارد. لوزه‌ها هم ازین بافت است. آماس آن ممکن است اسباب ناراحتی نفس بشود.

ادنه[11] (adana) یا **اذنه** یا **آطنه** (ātana)، شهر (جم ۱۱۷٬۷۷۹)، ج ترکیه، بر ساحل غربی رود سیحان؛ کرسی ولایت سیحان (از ۱۹۳۵)، و از مراکز تجارتی پررونق. شهری است باستانی در اواسط قرن هفتم بم بدست اعراب افتاد، و در کشمکشهای آنان با دولت بیزانس بکرات دست‌بدست گشت. هارون‌الرشید و جانشینانش آنرا از نو بنا و مستحکم کردند. در ۱۵۱۶ سلطان سلیم I، پادشاه عثمانی، آنرا گرفت. در ۱۹۱۸ نیروهای فرانسوی آنرا اشغال کردند، ولی بموجب پیمان آنکارا بین ترکیه و فرانسه (۱۹۲۱) به ترکیه بازگشت داده شد (۱۹۲۲).

ادو (edo)، نام سابق توکیو، ژاپن.

ادوار، دریاچه‌ی، افریقا: ← ادوار نیانزا.

ادوارد[12] I (edwārde)، ۱۲۳۹–۱۳۰۷، پادشاه (۱۲۷۲–۱۳۰۷) انگلستان. پسر هنری III بود، و در جنگ بارونها (۱۲۶۳–۶۷) بطرفداری پدرش جنگید، و پیروز شد. برای اولبار ویلز را تحت حکومت انگلستان درآورد (۱۲۸۲–۸۴). سپس لشکرکشی طولانی بر ضد اسکاتلند کرد. کوششهای قابل توجهی برای بسط فرمانروائی انگلستان بر تمام بریتانیا نمود. بسبب اصلاحاتی که در قانونگذاری کرد (بخصوص ← قوانین وستمینستر) معروف به یوستینیانوس انگلستان شد. دادگاههای خصوصی و کلیسائی را محدود ساخت، و واگذاری زمین را به کلیسا بدون اجازه‌ی خود ممنوع کرد. در زمان او پارلمنت انگلستان تقریباً بصورت کنونی درآمد. در ۱۲۹۵ "پارلمنت نمونه" را فرا خواند، که در آن بارونها، بازرگانان، و روحانیان بیش از پیش نماینده داشتند، و بعلت ایستادگی این طبقات در برابر مالیاتهای جنگی، شاه ناچار فرمانهای پیشین (مثلا ماگنا کارتا) را تأیید کرد. پسر و جانشینش ادوارد II.

ادوارد[12] II، ۱۲۸۴–۱۳۲۷، پادشاه (۱۳۰۷–۲۷) انگلستان، پسر و جانشین ادوارد I. در ۱۳۰۱ عنوان (اولین) پرینس آو ویلز یافت. از آغاز پادشاهی بیکفایتی و تلون مزاج او معلوم شد، و تحت تأثیر اطرافیان خود قرار گرفت. سلطنت او در مبارزه با بارونهای ناراضی گذشت. در ۱۳۱۴ به اسکاتلند قشونکشی کرد، ولی در نبرد بنکبرن از رابرت I شکست خورد. در ۱۳۲۲–۲۶ دسپنسر مهین و دسپنسر کهین فرمانروایان واقعی بودند. در ۱۳۲۶ ملکه ایزابل دو فرانس به انگلستان تاخت. پس از کشته شدن دسپنسرها، ادوارد خلع شد، و در قلعه‌ی برکلی بوسیله‌ی ملکه و معشوق او راجر د مورتیمر بقتل رسید. پسر و جانشینش ادوارد III.

ادوارد[12] III، ۱۳۱۲–۷۷، پادشاه (۱۳۲۷–۷۷) انگلستان، پسر و جانشین ادوارد II. در آغاز پادشاهی او قدرت در دست ایزابل دو فرانس و ر. د مورتیمر بود، تا آنکه در ۱۳۳۰ ادوارد حکومت را بدست گرفت. اگرچه در ۱۳۳۳ بر اسکاتلند پیروز شد، کار اسکاتلند فیصله نیافت. بسبب بستگی مادرش با خاندان پادشاهی فرانسه، مدعی تاج و تخت فرانسه شد، و در ۱۳۳۷ جنگ صدساله را آغاز کرد، و با پسرش ادوارد امیر سیاه، در این جنگ، که مرحله‌ی اولش با پیمان لندن در ۱۳۵۹ پایان یافت، فعالیت نمودند. جنگ دگرباره آغاز شد ولی، مانند جنگهای اسکاتلند،

---

(۱)Adams (۲)Edman (۳)Edmonton (۴)Edmund (۵)Edmund Ironside (۶)primates (۷)Admiralty (۸)Adenauer (۹)Edinburgh (۱۰)adenoids (۱۱)Adana (۱۲)Edward

در دوره‌ی پادشاهی ادوارد به نتیجه نرسید. در زمان او پارلمنت جلوی پول را گرفت، و شاه را ناچار به دادن امتیازهائی کرد. مرگ سیاه بسیاری از مردم را کشت، و تغییرات اجتماعی که خواسته‌ی طبقات پایین‌تر برای مزد بیشتر و پیشرفت اجتماعی بود پدید آورد. ادوارد با کلیسا نزاع داشت، و ج. ویکلیف سخنگوی مخالفین او در این امر بود. حزب درباری، به رهبری جان آو گانت (که یکی از معشوقه‌های ادوارد از او پشتیبانی میکرد)، با حزب پارلمانی، به رهبری امیر سیاه و ادمند مورتیمر، رقابتها داشتند.

ادوارد[1] IV (edwārde)، ۱۴۴۲–۸۳، پادشاه (۱۴۶۱–۸۳) انگلستان. وی پسر ریچارد ملقب به (سومین) دیوک آو یورک بود، و در شهر روان فرانسه متولد شد. پس از مرگ پدر، لندن را اشغال کرد (۱۴۶۱)، و شورائی از اشراف او را بجای هنری VI بپادشاهی برداشتند. پسرعموی ناراضی ادوارد، ریچارد نویل ملقب به ارل آو واریک، به فرانسه گریخت، و با مارگریت آو انجو، ملکه‌ی هنری VI مخلوع، متحداً با سپاه به انگلستان بازگشتند، و هنری را از نو بتخت نشاندند، ولی سرانجام مغلوب ادوارد شدند، و هنری در برج لندن درگذشت (۱۴۷۱). بقیه‌ی دوره‌ی پادشاهی ادوارد به آرامی گذشت.

ادوارد[1] V، ۱۴۷۰–۸۳، پادشاه (۱۴۸۳) انگلستان. پس از مرگ پدرش ادوارد IV، جانشین او شد، ولی پس از سه ماه بتوسط عمویش ریچارد ملقب به دیوک آو گلاستر خلع شد، و ریچارد شاه و برادر کوچکترش را در برج لندن زندانی کرد، و آنها را فرزندان نامشروع اعلام نمود، و خود بعنوان ریچارد III بتخت سلطنت نشست. بیش از ۲۵ سال بعد، سر تامس مور اعلام داشت که شاهزادگان را در خواب بفرمان ریچارد خفه کرده‌اند. در نمایشنامه‌ی ریچارد سوم شکسپیر سخن از سرنوشت آنها است.

ادوارد[1] VI، ۱۵۳۷–۵۳، پادشاه (۱۵۴۷–۵۳) انگلستان. پس از پدرش، هنری VIII، زیر نظر شورای نایب‌السلطنگی که دائی و حامی وی، ا. سیمور ملقب به دیوک آو سامرست، اختیار آن را در دست داشت پادشاهی کرد. در دوره‌ی او قوانین مربوط به خیانت و بدعت در دین تعدیل شد، و دولت به کیش پروتستان گرائید. سیمور، بسبب طرفداری از خرده‌مالکین، سرانجام بدست رقیبش جان دادلی ملقب به دیوک آو نورثامبرلند برافتاد، و دادلی بر شاه مسلط شد، و او را واداشت که لیدی ج. گری را بجانشینی خود انتخاب کند. چند روز پس از مرگ ادوارد، ماری تودور بتخت نشست.

ادوارد[1] VII، ۱۸۴۱–۱۹۱۰، پادشاه (۱۹۰۱–۱۰) بریتانیای کبیر و ایرلند. پسر ارشد ملکه‌ی ویکتوریا و پرنس آلبرت بود، و در کاخ بوکینگهام متولد شد، و مدت ۶۰ سال ولیعهد و دارای عنوان پرنس آو ویلز بود. مسافرتهائی به خارج انگلستان (کانادا، کشمر، هند، و غیره) کرد. در انعقاد اتفاق دوستانه (۱۹۰۴) با فرانسه و اتحاد ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه مؤثر بود. جورج V فرزند وی بود.

ادوارد[1] VIII (edwārde)، ۱۸۹۴–، پادشاه (۱۹۳۶) بریتانیای کبیر و ایرلند؛ پسر ارشد جورج V و ملکه‌ی مری. در ۱۹۱۰ ولیعهد و دارای عنوان پرینس آو ویلز گردید. در جج I خدمت کرد، و سپس مسافرتهای زیادی کرد. در ژانویه‌ی ۱۹۳۶ بپادشاهی رسید، و علاقه‌ی خود را به اصلاحات اجتماعی بروز داد. در نوامبر همان سال، در زمان نخست‌وزیری س. بالدوین، بر سر تصمیم او به ازدواج با والیس وارفیلد سیمسن (← ویندزر، داچس آو) بحرانی پیش آمد، و در دسامبر ۱۹۳۶ ادوارد از سلطنت استعفا داده به فرانسه رفت، و در آنجا در مارس ۱۹۳۷ با والیس وارفیلد ازدواج کرد. وی عنوان دیوک آو ویندزر (diuk āv winzər) دارد، و در ۱۹۴۰–۴۵ فرماندار باهاما بود.

ادوارد VII، شبه جزیره‌ی یا ارض کینگ

ادوارد VII[2] (arze king)، شبه‌جزیره‌ی قاره‌ی جنوبگان که از ارض مری برد بجانب لغ در دریای راس ممتد است. رابرت ف. سکات آنرا در ۱۹۰۲ کشف و نامگذاری کرد.

ادوارد امیر سیاه[3] (edwārd amire siāh) [ادوارد، ملقب به امیر سیاه]، ۱۳۳۰–۷۶، پسر ادوارد III (پادشاه انگلستان). لقب دیوک آو کورنوال (diuk āv kornwāl) داشت، و نخستین کس در انگلستان بود که لقب دیوک گرفت (۱۳۳۷). در نبرد کرسی و محاصره‌ی کاله جنگید. در ۱۳۵۶ در نبرد پواتیه پیروز شد، و ژان II، پادشاه فرانسه، را اسیر کرد. در ۱۳۶۰، که بموجب پیمان کاله، آکیتن و پونتیو و کاله به پادشاه انگلستان واگذار شد، ادوارد III ازین متصرفات خود در فرانسه امیرنشینی تأسیس کرد، و امیر سیاه را به امارت آن منصوب نمود، و وی دربار مجللی در بوردو دایر کرد. امیر سیاه پدروی ستمگر را بر ضد شورشیان کاستیلی یاری کرد، ولی برای تأمین مخارج جنگ ناچار شد مالیاتهائی در آکیتن بگیرد، و این امر سبب جنگ با شارل V فرانسه گشت. سرانجام بعلت کسالت مزاج از امیرنشین خود کناره‌گیری کرد (۱۳۷۲). بعداً با برادر خود جان آو گانت، که بسبب پیری ادوارد III فرمانروای واقعی انگلستان شده بود، بمخالفت برخاست. امیر سیاه پیش از پدر درگذشت، ولی پسرش بنام ریچارد II جانشین ادوارد III گردید.

ادوارد خستوان[4] (edwārde xostovān؛ فارسی، = مُقِر، معترف)، فت ۱۰۶۶، پادشاه (۱۰۴۲–۶۶) انگلستان. پسر اتلرد II بود؛ در فرانسه بزرگ شد. هارتکنوت او را به انگلستان آورد (۱۰۴۱)، و در ۱۰۴۲ ادوارد به جانشینی وی انتخاب شد. فرمانروای خوبی بود؛ مردم را از مالیاتهای سنگین آزاد ساخت. کشمکش او با یکی از اشراف نیرومند انگلستان، بنام گادوین، بسبب طرفداری ادوارد از نورمانها شدت یافت. گادوین و خانواده‌اش تبعید شدند (۱۰۵۱). در غیبت آنها، ویلیام ملقب به دوک نورماندی (بعداً ویلیام I) به دربار ادوارد آمد، و گویا ادوارد او را وارث خود کرد. بعدها که هم ویلیام و هم هارولد III مدعی جانشینی ادوارد شدند، وی هرلد، پسر جنگجوی گادوین، را بجانشینی خود شناخت. بحرانی که بر سر مسئله‌ی جانشینی پیش آمد با ← کشورگشائی نورمانها برطرف گردید. ادوارد را بمناسبت پرهیزکاریش لقب خستوان داده‌اند.

ادواردز[5]، ادوارد (edward edwārdz)، ۱۸۷۰–۱۹۴۴، مستشرق انگلیسی. زبانهای سریانی و عربی و فارسی را نزد ه. اته آموخت، و زبان عبری نیز میدانست. در ۱۹۰۴ در قسمت کتابهای چاپی و نسخ خطی شرقی موزه‌ی بریتانیائی مشغول خدمت بود. در ۱۹۳۵ بازنشسته شد. از آثارش فهرستی از کتابهای چاپی فارسی در موزه‌ی بریتانیائی (۱۹۲۲) است.

ادواردز[5]، جانثن (jānətən edwārdz)، ۱۷۰۳–۵۸، متأله و فیلسوف مابعدالطبیعی امریکائی. از پیروان کالون بود، و تعالیم او و نهضت بیداری عظیم را وارد انگلستان جدید کرد. شاهکار او، آزادی اراده (۱۷۵۴)، متضمن دلایل فلسفی و اخلاقی در اثبات مذهب جبری است.

ادوارد شهید[6] (edwārde) فت ۹۷۸، پادشاه (۹۷۵–۷۸) انگلستان، پسر ادگر، از عهده‌ی اداره‌ی مملکت برنیامد، و سرانجام بقتل رسید. جسدش را به شافتسبری بردند؛ "معجزه‌هائی" در آنجا پیش آمد، و مردم او را شهید و از قدیسین بشمار آوردند.

ادوارد مهین[7] (edwārde mehin)، فت ۹۲۴، پادشاه (۸۹۹–۹۲۴) وسکس. پسر الفرد کبیر و ظاهراً در سلطنت با وی شریک بود، و در جنگ با مهاجمین شمالی فعالیت بسیار نمود. تدریجاً فرمانروای همه‌ی انگلستان در جنوب رود هامبر شد.

ادوار نیانزا[8] (eduār niānzā) یا **دریاچه‌ی ادوارد**، دریاچه‌ای بوسعت ۲٬۱۵۵ کمم، افریقای مرکزی، بر مرز بین کنگوی بلژیک و اوگاندا. فرازای آن ح ۹۹۰ متر است. در ۱۸۸۹ بتوسط ستنلی کشف شد.

آدور[9] (ādur)، رودی بطول ۳۳۸ کم، جغ فرانسه. در کوههای پیرنه سرچشمه میگیرد، و نزدیک بایون به خلیج بیسکی میریزد.

آدوکنئیشه (ādukanaiša)، نام ماهی در عهد هخامنشی بزبان پارسی باستان، مطابق ماه بابلی نیسانو (نیسان) و مارس و آوریل یا آوریل و مه‌ی فرنگی.

آدولف (ādolf)، نام فرانسوی و آلمانی برای مرد، مطابق ادالف انگلیسی و آدولفوس لاتینی.

آدولف ناسوئی[10] (ādolfe nāsoi)، فت ۱۲۹۸، پادشاه (۱۲۹۲–۹۸) آلمان. دیت (مجلس نمایندگان) او را برکنار کرد؛ بدست سپاه آلبرشت I شکست خورد و کشته شد.

ادولفو و آدولفو، نامهای اروپائی برای مرد، مطابق آدولف و آدولفوس لاتینی.

آدولفوس (ādolfus)، نام لاتینی (املای اصلی

(۱)Edward (۲)King Edward VII Land (۳)Edward the Black Prince (۴)Edward the Confessor (۵)Edwards (۶)Edward the Martyr (۷)Edward the Elder (۸)Edward Nyanza (۹)Adour (۱۰)Adolf of Nassau

Adolphus) برای مرد، مشتق از یونانی. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی دراین کتاب	
اسپانیولی	Adolfo	آذولفو	(ādolfo)
آلمانی	Adolf,Adolph	آدولف	(ādolf)
انگلیسی	Adolph	ادالف	(adālf)
انگلیسی	Adolphus	ادالفس	(ədālfəs)
ایتالیائی	Adolfo	آدولفو	(ādolfo)
پرتغالی	Adolpho	ادولفو	(adolfu)
فرانسوی	Adolphe	آدولف	(ādolf)

ادوم (adum) [عبری، =سرخ]، لقب عیسو، پسر اسحاق، که سرخ‌رو بود.

ادوم[1] یا **ادومیه**[2] (adumiyya) یا **جبل سعیر** (jabale sa'ir)، ناحیه‌ی کوهستانی قدیم، ج فلسطین، که از ج بحرالمیت تا خلیج عقبه ممتد، و از ش به صحرای عربستان محدود بود، و عیسو و فرزندانش، پس از مرگ اسحاق، در آنجا سکونت گزیدند. این مردم از خود شاهانی داشتند، و با همسایگان خود، فرزندان یعقوب، یعنی یهودیان، پیوسته در جنگ بودند، و عاقبت داود بر ایشان پیروز شد. پس از آن بار دیگر استقلال یافتند، و در آخر کار مغلوب نبوکدنصر شدند.

ادونای (adonāy)، نام عبری خدا.

آدونت[3] (ādvent) [از لفظ لاتینی آدونتوس (ādventus)، = نزدیک شدن، آمدن (عیسی)]، در تقویم مسیحی، دوره‌ی چهارهفته‌ای قبل از عید میلاد مسیح، که موسم توبه و انابه و آماده شدن برای عید میلاد است. و نیز بمعنی ظهور عیسی در آخرالزمان است که آدونتیستها آن را نزدیک میدانند.

آدونتیستها[4] (ādventisthā)، مسیحیان معتقد به بازگشت عیسی بر زمین. آدونتیستها چند فرقه هستند، از جمله **آدونتیستهای دوم**[5] یا میلریها، که به ویلیام میلر (۱۷۸۲–۱۸۴۹)، از مردم امریکا، منسوبند، و وی سال ۱۸۴۳ و سپس ۱۸۴۴ را آخر دنیا شمرد، و چون دنیا به آخر نرسید، پیروانش در سال ۱۸۴۵ اعتقاد خود را به بازگشت عیسی، بدون قید موعد معین، اعلام نمودند. **آدونتیستهای روز هفتم**[6]، که بجای روز یکشنبه روز شنبه را از لحاظ دینی مقدس میشمارند، ظهور عیسی را نزدیک و بانو ا. گ. وایت را پیغمبر میدانند. این فرقه خود بر سر تعبیر پیشگوئیهای وایت اختلاف پیدا کردند، و دسته‌ای از آنان در ح ۱۸۶۶، بنام کلیسای خدا، متشکل شدند.

ادونیا[7] (aduniyyā) [عبری، =یهوه آقای من]، پسر چهارم داود که متوقع تاج و تخت بود. داود سلطنت را به سلیمان داد (دوم سموئیل ۳:۴؛ اول پادشاهان ۱: ۱.۲–۲۵).

آدونیس[8] (ādonis)، در دین یونانی، معشوق آفرودیته. پس از مرگش، باصرار آفرودیته، خدایان موافقت کردند که سالی شش ماه زنده شود. از این جهت، هر سال در جشن آدونیا در نیمه‌ی تابستان، مرگ و تجدید حیاتش را، که نشانه‌ی مرگ و تجدید حیات سالانه‌ی طبیعت است، جشن میگرفتند.



مرگ آدونیس

ادوین[9] (edwin)، ح ۵۸۵–۶۳۳، شاه (۶۱۷–۳۳) نورثامبریا. چون اتلفرید مانع رسیدن او بسلطنت موروثی بود، ادوین به ردوالد (redwāld)، پادشاه انگلیای شرقی، پناهید، و او اتلفرید را کشته ادوین را بپادشاهی رسانید. پس از مرگ ردوالد، ادوین جانشین وی نیز شد، و تمام ممالک آنگلوساکسون بجز کنت تحت فرمان او درآمد. ادوین به مسیحیت گروید. شهر ادینبورگ را، که از وی نام گرفته مستحکم ساخت. سرانجام در جنگ با پندا، پادشاه مرشا، شکست خورد و کشته شد.

ادویه (advie)، محصولات معطر مواد گیاهی که برای خوشبو کردن و چاشنی بکار میرود. این کلمه امروز فقط برای مواد معطر یا خوش‌طعمی که در غذاها بکار میروند معمول شده، ولی گاهی بمواد داروئی و عطرسازی و بخورها و صابون نیز گفته میشود. اقسام آن عبارتند از ادویه‌ی محرک (فلفل)، معطر (میخک، دارچین)، و بعضی علفهای شیرین مانند نعناع و مرزنگوش. ادویه را از آن قسمت گیاه میگیرند که عطر بیشتری دارد (پوست، ساقه، گل، غنچه، میوه، دانه، یا برگ). عموماً آنرا بصورت گرد در میآورند، ولی ممکن است بصورت تنتور یا بحالت طبیعی مصرف شود، چنانکه در بعضی گیاهان عمل میشود. از دورانهای باستانی ادویه‌ای که از شرق دور میآمد طالب بسیار داشت، و پس از توقف مختصری که در دوره‌ی جنگهای صلیبی در تجارت آن روی داد، مجدداً اهمیت بسیار یافت، و بحدی در اروپا طالب یافت که برای بدست آوردن آن مجبور شدند راههای تجارتی جدید یافته و از آن راهها ادویه را به اروپا برسانند. قسمتی از اکتشافات جغرافیائی را نتیجه‌ی این مسافرتها باید دانست.

ادهم کاشانی (adhame)، فت ۹۶۹ هق، شاعر ایرانی؛ متولد کاشان. بیشتر عمر خود را در بغداد و تبریز گذرانید. در تبریز بعنت جوانی کشته شد. در غزلسرائی مهارت داشت.

ادی[10]**، مری بیکر** (meri beykər edi)، ۱۸۲۱–۱۹۱۰، بانوی امریکائی، واضع اصول معرفت مسیحی و مؤسس فرقه‌ای که براین اصول استوار گشت. چون از کودکی رنجور بود، مسئله‌ی ایمان و تندرستی توجه وی را بخود معطوف داشت، و مکتبی تأسیس کرد که از ۱۸۶۶ به "معرفت مسیحی" معروف شد. رساله‌ی او بنام معرفت و تندرستی در ۱۸۷۵ انتشار یافت. شتفان تسوایگ در شگفتیهای زندگی بکرن (ترجمه‌ی فارسی، تهران) شرح حال او را نوشته است.

آدیاباتیک: ← ناگذار.

آدیابنه[11] (ādiābene)، ناحیه‌ی آشور قدیم، ش دجله و بین زاب صغیر و زاب کبیر.

ادیب (adib)، تخلص چند تن از شاعران پارسی‌گوی از جمله، ادیب پیشاوری، ادیب صابر و ادیب نیشابوری.

ادیب، محمد رحیم، ملقب به **عمیدالملک، ۱۲۹۵** هق–۱۳۳۵ هش، از فرهنگیان ایران. وی از شاگردان قدیم مدرسه‌ی دارالفنون بود و بنظامت و نیابت ریاست دارالفنون و ریاست مدرسه‌ی علمیه رسید، و مشاغل مختلف در وزارت فرهنگ داشت.

ادیب الممالک فراهانی (adibo 'l.mamāleke farāhāni)، لقب و شهرت **محمد صادق،** متخلص به **امیری، ۱۲۷۷–۱۳۳۶** هق، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی. پسر حاجی میرزا حسین فراهانی و از خاندان قائم‌مقام فراهانی بود. نخست پروانه تخلص داشت، و سپس، بمناسبت ندیمی با امیر نظام گروسی، امیری تخلص نمود. در ۱۳۲۴ هق سردبیری روزنامه‌ی مجلس را برعهده داشت؛ سپس روزنامه‌ی عراق عجم را تأسیس کرد، و مدتی نیز سردبیر روزنامه‌ی رسمی ایران بود. بسبب احاطه بادبیات فارسی و عربی و تسلط بر تواریخ عرب و عجم، اشعار او از اشارات و الفاظ و معانی خاص مشحون است. در انقلاب مشروطه با مجاهدان یاری کرد، و در فرهنگ و عدلیه مشاغلی بر عهده گرفت. از شاعرانی بود که نخستین‌بار مضامین میهن‌پرستی و اجتماعی و سیاسی در شعر بکار برد.

ادیب پیشاوری، احمد (adibe pišāvari)، متخلص به **ادیب،** ح ۱۲۶۰–۱۳۴۹ هق، شاعر و ادیب فارسی‌زبان، مت پیشاور (از شهرهای کنونی پاکستان)؛ پسر سید شهاب‌الدین. در ایران بسر برد و حکمت و فلسفه‌ی قدیم را نزد حاج ملا هادی سبزواری آموخت. در ادبیات فارسی و عربی استادی مسلم بود؛ بسیاری از شاعران و ادیبان معاصر ایران در محضر وی درس خوانده‌اند. دیوان غزلیات و قصاید فارسی و عربی او و نیز تاریخ ابوالفضل بیهقی با حواشی فاضلانه‌ی وی در تهران چاپ شده است.

ادیب صابر (adib sāber)، شهرت **شهاب‌الدین صابر ابن اسماعیل ترمذی** (termezi)، متخلص **به صابر و ادیب،** فت ۵۴۶ هق، از شاعران پارسی‌گوی معروف عهد سلجوقیان؛ مت ترمذ. با رشید وطواط و خاقانی و نظامی عروضی معاصر بود. در غزلسرائی مهارتی بسزا داشت. سنجر او را جهت خبرنگاری به خوارزم فرستاد، و او در نهان اخباری بسوی سلطان سنجر میفرستاد. اتسز چون ازین ماجری آگاه شد او را در جیحون غرق کرد.

(۱)Edom (۲)Idumaea (۳)Advent (۴)Adventists (۵)Second Adventists (۶)Seventh-day Adventists (۷)Adonijah (۸)Adonis (۹)Edwin; Eadwin (۱۰)Eddy (۱۱)Adiabene

ادیب نیشابوری (adibe neyšāburi)، شهرت **عبدالجواد**، متخلص به **ادیب**، ۱۲۸۱–۱۳۴۴ هق، شاعر و ادیب ایرانی؛ مت نیشابور؛ پسر ملا عباس نیشابوری. در ادبیات فارسی و عرب تبحر داشت. سی سال متوالی در مدرسهٔ نوّاب مشهد تدریس کرد. در حکمت قدیم و تصوف نیز دست داشت. به حبیب خراسانی، عارف عالیقدر، ارادت میورزید، و اشعار صفای اصفهانی را بسیار میپسندید. علاوه بر پیروی از سبک خراسانی، بشیوهٔ دو شاعر مزبور نیز شعر میسرود. جز دیوان شعری، که آنهم حاوی تمام اشعارش نیست، اثری از وی نمانده است.

آدیجه[۱] (ādije)، آلمانی **اچ** (ec)، رودی بطول ۳۶۲ کم، ل ایتالیا. از آلپ جاری شده پس از عبور از ورونا به دریای آدریاتیک میریزد.

ادیراندک[۲]**، کوههای** (adirāndak)، کوههائی واقع در لش ایالت نیویورک، کشمت، که بجهت مناظر زیبایش معروفست. گاهی آنها را باشتباه جزء کوههای آپالاش میشمارند.

آدیس آبابا[۳] (ādis ābābā)، شهر (جم ح ۴۰۰٬۰۰۰)، پایتخت حبشه. منلیک II آنرا بنا کرد (۱۸۸۷) و در ۱۸۸۹ پایتخت خود ساخت. در ۱۹۳۶–۴۱ پایتخت افریقای شرقی ایتالیا بود. کاخ سلطنتی در نزدیکی آن است.

آدیسن، بیماری (ādison؛ از فنس)، انگلـ ادیسن (adisən)، بیماری وخیم ناشی از تباهی قشر غدهٔ روی کلیه. این بیماری را اول دفعه تامس ادیسن[۴] (tāməs adisən)، ۱۷۹۳–۱۸۶۰، پزشک انگلیسی وصف کرده است.

ادیسن[۴]**، تامس:** ← آدیسن، بیماری.

ادیسن[۵]**، تامس** (tāməs edisən؛ انگلـ edisən)، ۱۸۴۷–۱۹۳۱، مخترع امریکائی. از اختراعات اولیهٔ او فرستنده و گیرندهٔ خودکار تلگراف و دستگاهی برای مخابرهٔ چهار تلگراف بر یک سیم در آن واحد است. نوعی فرستندهٔ زغالی تلفون و اولین فونوگراف کارآمد نیز از اختراعات او میباشد. در ۱۸۷۹ نخستین لامپ چراغ برق را که از لحاظ تجارت عملی بود ساخت، و سپس شبکهٔ توزیع برق را برای استفاده از آن تکمیل کرد. در ۱۸۸۱–۸۲ اولین مرکز تولید و توزیع برق را برای روشنائی بوجود آورد. نخستین دستگاه سینما-توگراف را در کشمت، همزمان با پیدایش (۱۸۹۳) سینماتوگراف اوگوست لومیر فرانسوی، ساخت، و راه همزمان کردن تصاویر را با اصوات، که مقدمهٔ پیدایش سینمای ناطق است، نشان داد. نوعی خط آهن آزمایشی که با برق کار میکرد نیز از ساختههای او است. بیش از ۱۳۰۰ اختراع بنام وی ثبت شده.

ادیسن[۶]**، جوزف** (jozef adisən)، ۱۶۷۲–۱۷۱۹، نویسندهٔ انگلیسی. اولبار منظومهٔ حماسی نبرد او (۱۷۰۴) موجب شهرتش گردید. نمایشنامهها (از جمله تراژدی کاتو، ۱۷۱۳) و انتقادات ادبی (بخصوص مقالهای در ستایش بهشت گمشدهٔ میلتن) نیز نوشته است، اما شهرتش بیشتر بسبب مقالات طنزآمیز اوست، که از بهترین مقالات زبان انگلیسی بشمار میرود. از ۱۷۰۹ در مجلهٔ تتلر (tatlər) که بدست دوستش سر ر. ستیل اداره میشد مقاله مینوشت. در ۱۷۱۱ ادیسن و ستیل مجلهٔ سپکتیتر (spekteytər) را دایر کردند، و مقالات ادیسن در این مجله سخت مورد پسند مردم واقع شد. ادیسن وارد خدمات سیاسی نیز بود، و مناصب عالی دولتی نیز یافت.

آدیغه[۷] (ādiqe) یا **آدیگه:** ← چرکسها.

آدیگه[۸] (ādige) یا **آدیغه:** ← چرکسها.

آدیگه[۸]**، ناحیهٔ خودمختار**، ناحیهای (۴٬۴۵۰ کمم؛ جم ۲۵۰٬۰۰۰) جزء سرزمین کراسنودار، جمشسر، در دامنهٔ کوههای بزرگتر قفقاز؛ مرکزش شهر مایکوپ. شغل عمدهٔ اهالی (کمتر از نیمی از آنها از چرکسها هستند) کشاورزی و چوپانی بوده، ولی کشف منابع نفت این منطقه را از مناطق حیاتی اقتصاد روسیه ساخته است.

ادینبره (edinbərə)، پایتخت اسکاتلند: ← ادنبورگ.

ادینبره، دیوک آو[۹] (diuk āv edinbərə*)، لقب **فیلیپ ماونتبتن** (filip mǎntbatən)، ۱۹۲۱–، همسر الیزابت II، ملکهٔ بریتانیای کبیر؛ نوهٔ ژرژ I (پادشاه یونان) و نبیرهٔ ملکهٔ ویکتوریا. در انگلستان پرورش یافت، و در جج II در خدمت بحریهٔ بریتانیا بود. در ۱۹۴۷ شارمند بریتانیا شد، و در ۲۰ نوامبر آن سال در وستمینستر ابی با شاهزاده خانم الیزابت (بعداً ملکهٔ الیزابت II) ازدواج کرد. در سال ۱۳۳۹ هش چند روزی با زوجهٔ خود در ایران گذرانید (۱۱–۱۵ اسفند).

ادینبرهشر[۱۰] (edinbərəšər)، ولایت اسکاتلند، ← مید لوذین.

ادینبورگ، پایتخت اسکاتلند: ← ادنبورگ.

ادینگتن[۱۱]**، سر آرثر ستنلی** (sər ārtər stanli* edingtən)، ۱۸۸۲–۱۹۴۴، منجم و فیزیکدان انگلیسی. در ۱۹۰۶ معاون رصدخانهٔ سلطنتی گرینویچ، در ۱۹۱۳ استاد دانشگاه کیمبریج، و در ۱۹۱۴ مدیر رصدخانهٔ آن دانشگاه شد. تحقیقات عمدهای در حرکت و تعادل ستارگان و ساختمان اتمی آنها دارد. ادینگتن از ائمهٔ نظریهٔ نسبیّت اینشتین بود، و در کتاب خود، نامش جهان منبسط (۱۹۳۳)، میگوید که کهکشانهای خارجی یا سحابیهای مارپیچی جهان از یکدیگر دور میشوند. از آثار دیگرش حرکات کواکب و ساختمان جهان (۱۹۱۴)، فضا، زمان، و گرانش (۱۹۲۰)، تئوری ریاضی نسبیت (۱۹۲۳)، ساختمان داخلی ستارگان (۱۹۲۶)، و طبع جهان فیزیکی (۱۹۲۸) است.

ادینگتن[۱۲]**، هنری** (henri adingtən)، ملقب به (اولین) **وایکاونت سیدمث** (vāykǎnt sidməs)، ۱۷۵۷–۱۸۴۴، سیاستمدار انگلیسی. پس از ویلیام پیت نخستوزیر انگلستان بود (۱۸۰۱–۴)، و پیمان آمین با ناپلئون درین دوره منعقد شد (۱۸۰۲). بعد از اینکه جنگ دگربار درگرفت، بعلت بیکفایتی ادینگتن، پیت جای او را گرفت. در ۱۸۱۲–۲۲ وزیر کشور بود، و در مقابل مردم گرسنه و ناراضی به اعمال زور متوسل شد، و منفور مردم گردید. در ۱۸۲۴ بکلی از کارهای دولتی کناره گرفت.

آذار یا اذار. ۱ـ نام ماه سوم در تقویم شمسی ممالک عربی، که بعد از شباط و قبل از نیسان و دارای ۳۱ روز و مطابق ماه مارس فرنگی است. ۲ـ ماه ششم سال عرفی و ماه ۱۲م سال دینی یهود، که مطابق فوریه-مارس تقویم گرگوری است.

اذالت (ezālat) [عربی، =دامن فروهشتن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن افزودن الفی است بر وتد مجموع آخر پایه پیش از آخرین حرف ساکن آن؛ بعبارت دیگر تبدیل هجای دراز آخر پایه است بهجائی درازتر. مانند مستفعلن (mostaf'elon) (--U-) که بدل به مستفعلان (mostaf'elān) (--U-·) شود. پایهای چنین تغییر یافته را مذال (mozāl) خوانند.

اذان (azān)، در اسلام، کلمات مخصوصی که برای خواندن مؤمنان بنماز توسط مؤذن ببانگ بلند ادا میشود. آنچه در نزد شیعه متداول است چنین است: چهار الله اکبر، دو اشهد ان لا اله الا الله، دو اشهد ان محمداً رسول‌الله، دو اشهد ان علیاً ولی الله، دو حی علی الصلاة، دو حی علی الفلاح، دو حی علی خیر العمل، دو الله اکبر، دو لا اله الا الله. اولین مؤذن اسلام بلال حبشی بود که شین اشهد را سین میخواند، و از پیغمبر روایت شده که سین بلال در نزد خدا شین حساب میشود. نیز ← اقامه.

آذان[۱۳]، اسم اسپانیولی: ← آداموس.

آذان الفیل، علف دائمی: ← تارو.

اذخر (azxar)، (*Andropogon schoenanthus*)، گیاهی دارای ساقههای معطر که آنرا کاه مکی (kāhe makki) و گور گیاه نیز میخوانند.

آذر (āzar)، در آیین زردشتی، ایزد نگهبان آتش، موکّل بروز نهم (موسوم به آذر) هر ماه شمسی و ماه نهم (موسوم به آذر) هر سال شمسی. ← تقویم اوستائی. نیز ← آتش.

آذر: ← آذر بیگدلی، لطفعلی‌بیگ.

آذرآبادگان: ← آتورپاتکان.

آذربایجان (āzarbāyejān)، ایالت سابق (ح ۱۰۴٬۰۰۰ کمم)، لغ ایران، که از ل به رود ارس، از غ به ترکیه و عراق، از ج به کردستان و خمسه، و از ش به گیلان و طالش محدود بود. (برای صورتهای مختلف نام ایالت ← آتورپاتکان). ایالت آذربایجان مشتمل بر چند ولایت بود: تبریز (در مرکز)؛ ماکو، خوی، مرند، قراجهداغ (در ل)؛ اردبیل، خلخال، سراب، گرمرود (در ش)؛ هشترود، صاین‌قلعه و افشار، ساوجبلاغ (یا مکری) (در ج)؛ و ارومیه (در غ). بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش)، ایالت آذربایجان منحل شد، و استان سوم و استان چهارم تشکیل یافت. در خرداد ۱۳۲۵ هش، این دو استان تبدیل به یک استان بنام استان آذربایجان گردید؛ در مهر ماه ۱۳۳۷ این تصمیم ملغی و استان آذربایجان منحل شد، و دو استان آذر-

---

(۱)Adige (۲)Adirondack (۳)Addis Ababa (۴)Addison (۵)Edison (۶)Addison (۷)Adighe (۸)Adyge (۹)Duke of Edinburgh (۱۰)Edinburghshire (۱۱)Eddington (۱۲)Addington (۱۳)Adán

بایجان شرقی و **آذربایجان غربی** بوجود آمد.

ناحیه‌ی آذربایجان ایران بواسطه‌ی رود ارس از خاک شوروی جدا میشود: از ل به ← جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان و آذربایجان شوروی و از ل‌ش و قسمتی از ش به آذربایجان شوروی محدود است. سیمای طبیعی عمده‌ی آن قله‌های مرتفعی است (از قبیل سبلان، بارتفاع ۴٬۸۲۱ متر؛ سهند، بارتفاع ۳٬۷۲۲ متر) که بوسیله‌ی رشته‌کوههائی بهم مرتبطاند، و این رشته‌ها را میتوان به ۵ دسته تقسیم کرد: (۱) رشته‌های متفرق شمالی قراداغ؛ (۲) رشته‌ی قوشه داغ و سبلان، که از ل‌ش تبریز تا اردبیل ممتد است؛ (۳) کوههای مرکزی که از سهند شروع میشود و در مشرق بنام بزقوش امتداد می‌یابد؛ (۴) رشته‌ی جنوبی، موسوم به قافلان کوه؛ (۵) کوههای منفرد غ دریاچه‌ی رضائیه که در واقع پیشرفتگیهای فلات ارمنستان در خاک آذربایجان است. قسمت مرکزی آذربایجان مرکب از دشتها (نواحی تبریز، مرند، خوی، سلماس) و فلاتهای مرتفع است. پست‌ترین نقاطش ← دریاچه‌ی رضائیه است، که فرازای آن ح ۱٬۳۰۰ متر میباشد

خاک آذربایجان بوسیله‌ی دریای خزر، دریاچه‌ی رضائیه، و رود دجله زهکشی میشود. رودهائی که بجانب دریای خزر جریان دارند شعبه‌های سفید رود و شعبه‌های جنوبی رود ارس است. (برای رودهای وارد به دریاچه‌ی رضائیه ← رضائیه، دریاچه‌ی). رود زاب صغیر در قسمت مرزی در ایران سرچشمه میگیرد و به دشتهای شمالی عراق وارد شده به دجله میریزد.

اقلیم آذربایجان بری و آب و هوای آن در تابستان معتدل است، ولی زمستانهای آن بسیار سرد است، و دما ممکن است از ۳۰° زیر صفر هم کمتر شود. بارش متوسط ۳۰ سم (در رضائیه ۵۰ سم) است. در زمستان، بواسطه‌ی برفهای سنگین، عبور و مرور از گردنه‌های آن دشوار است. زمینش بسیار حاصلخیز است، و بسبب رطوبت کافی و رودهای متعدد، زراعت آن مهمتر از سایر نقاط ایران میباشد. جنگل طبیعی ندارد، ولی باغهای میوه و کشتزارهای متنوع آن نشانی از حاصلخیزی خاک آنست. معادن مهم آن عبارتند از آهن (در کوههای قراباغ)، مس (سهند)، سنگ مرمر (مراغه)، و زغال سنگ (حوالی تبریز). آذربایجان راههای شوسه‌ی فراوان دارد، که بیشتر از تبریز منشعب میشود. راه آهن تبریز-جلفا، و شاخه‌ی آن از صوفیان به شرفخانه، که تبریز را به راه آهن قفقاز متصل میکند، از خطوط آهن قدیمی ایران است. راه آهن تبریز-مراغه-میانه به تهران متصل است.

سکنه‌ی آذربایجان بیشتر در دهات سکنی دارند. بعضی طوایف کمابیش بادیه‌نشین در دشت مغان (← شاهسون) و در نواحی کردنشین مرز ترکیه و در ج دریاچه‌ی رضائیه سکنی دارند. زبان رسمی فارسی است، ولی بیشتر مردم به لهجه‌ی ترکی آذربایجانی صحبت میکنند. بقایای لهجه‌ی ایرانی قدیم آذری بین دسته‌های کوچکی در قراجه‌داغ و جلفا و غیره مانده است. در نواحی غ دریاچه‌ی رضائیه زبانهای ارمنی و آسوری و در مرز غربی و بعضی نواحی جنوبی زبان کردی معمول است.

تاریخ. آذربایجان در قدیم جزء سرزمین ماد و در دوره‌ی اقتدار هخامنشیان جزء امپراطوری هخامنشی بود. در زمان اسکندر مقدونی، والی ایرانی آن **آتورپات** بود، که استقلال آن ایالت را اعلام کرد (۳۲۸ قم)، و این سرزمین بنام وی **آتورپاتکان** خوانده شد. سپس آذربایجان بدست اشکانیان و بعد ساسانیان افتاد. پایتخت آذربایجان شیز (ج‌ش دریاچه‌ی رضائیه) بود که معبد بسیار معتبری داشت. پیروزی اعراب بر آذربایجان در سالهای ۱۸–۲۲ هق در دوره‌ی خلافت عمر صورت گرفت. قیام بابک خرم‌دین نفوذ خلیفه را تضعیف کرد. بعداً آذربایجان بدست سلاجقه، **اتابکان آذربایجان**، و مغول افتاد. با ورود (۶۵۴ هق) هولاکو خان مغول، آذربایجان مرکز امپراطوری پهناوری شد که از آمو دریا تا شام ممتد بود. مقر سلاطین مغول ابتدا مراغه بود، و بعد به تبریز منتقل شد. سپس آذربایجان بدست ترکان قرا قوینلو و آق قوینلو افتاد. در دوره‌ی صفویه اهمیت بسیار یافت، و اگرچه چند بار مورد هجوم عثمانیها قرار گرفت، شاه عباس I صفوی سلطه‌ی ایران را بر آنجا مستقر کرد. در دوره‌ی (۱۱۳۵–۴۲ هق) فتنه‌ی افغان (← **افاغنه**)، عثمانیها آذربایجان و بعضی نواحی غربی ایران را گرفتند، ولی نادر شاه افشار آنان را بیرون راند. در اوایل سلطنت کریم خان زند آزاد خان افغان قیام کرد، و سپس سرکرده‌های محلی چندی در قسمتهای مختلف آن حکومت کردند.

در دوره‌ی قاجاریه مقر ولیعهد بود. مرز شمالی با روسیه بموجب ← **عهدنامه‌ی ترکمن چای** (شعبان ۱۲۴۳ هق، = فوریه‌ی ۱۸۲۸ بم) و مرز غربی با ترکیه در ۱۹۱۴ و در دوره‌ی رضا شاه کبیر تثبیت گردید. **انقلاب آذربایجان** از مراحل عمده‌ی انقلاب مشروطیت ایران بود، و آذربایجانیها در این نهضت سهم بسزائی داشتند. در اول ربیع الاول ۱۳۲۶ هق (۳ آوریل ۱۹۰۸) روسها، طبق موافقت قبلی با انگلیسها و بعنوان حفظ خارجیان مقیم تبریز، وارد آذربایجان شدند، و بعناوین مختلف اقامت خود را تمدید کردند، و سرانجام در انقلاب ۱۹۱۷ آنجا را ترک گفتند. استقرار حکومت ایران در دوره‌ی رضا شاه کبیر تثبیت شد. پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ هش، روسیه‌ی شوروی، طبق موافقت قبلی با انگلیسها، آذربایجان را اشغال کرد، و زمزمه‌ی خودمختاری "در داخل حکومت ایران" آغاز گردید. روسها، که قرار بود در مارس ۱۹۴۶ از ایران خارج شوند، در ماه مه‌ی ۱۹۴۶ آذربایجان را تخلیه کردند. سپس قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر، خودمختاری آذربایجان را طی موافقتنامه‌ی مورخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۵ (۱۳ ژوئن ۱۹۴۶) شناخت، ولی در ۲۰ آذر ۱۳۲۵، ارتش ایران آذربایجان را باز ستاند، و وضع سابق استقرار یافت.

آذربایجان، اتابکان: ← اتابکان آذربایجان.

آذربایجان، استان، استان سابق، لغ ایران، که در خرداد ماه ۱۳۲۵ هش از استان سوم و استان چهارم تشکیل یافت. در مهرماه ۱۳۳۷ هش، این استان منحل شد، و دو استان **آذربایجان شرقی** (استان سوم) و **آذربایجان غربی** (استان چهارم) تأسیس گردید.

آذربایجان، انقلاب: ← انقلاب آذربایجان.

آذربایجان، موزه‌ی: ← تبریز، موزه‌ی.

آذربایجان شرقی، یکی از تقسیمات کشور، لغ ایران، تقریباً مطابق قسمت شرقی ایالت سابق آذربایجان، که در مهرماه ۱۳۳۷ هش از تقسیم ← استان آذربایجان تشکیل شد؛ کرسی آن تبریز. امروز، در اصطلاح تقسیمات کشوری، لفظ آذربایجان شرقی مترادف استان سوم است.

آذربایجان شوروی، جمهوری (۸۵٬۷۰۰ کمم؛ جم ۴٬۰۰۰٬۰۰۰) جزء تجشس، مشتمل بر ناحیه‌ی قراباغ کوهستانی و جخشس نخجوان. از ش به دریای خزر محدود است، و از ج رود ارس آنرا از آذربایجان ایران جدا میکند. کرسی آن **باکو**، و از سایر شهرهای عمده‌اش **گنجه**، **شماخی** و سالیان است. مشتمل است بر رشته‌های شرقی کوههای بزرگتر و کوچکتر قفقاز، دره‌ی گرم و خشک رود کورا، اراضی پست و مرطوب و گرم لنکران، و شبه‌جزیره‌ی آبشوران که منابع نفتی سرشار دارد. محصولات عمده‌اش نفت، پنبه، انگور، چای، میوه، و توتون است؛ در کوهستانهای آن، که در ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ از ایران گرفته شد، تربیت احشام و دامپروری بعمل میآید. ساکنین آن ۱۶٪ روس و ۱۲٪ ارمنی و بقیه ترکهای آذربایجانی شیعه با فرهنگ ایرانی هستند.

ناحیه‌ی آذربایجان شوروی مطابق ناحیه‌ی آلبانیا در مآخذ قدیم یونانی است، و قسمتی از آن که در شمال رود کورا است مطابق مملکت شروان میباشد. در ایام باستانی مسکن سکاها بود؛ بعداً جزئی از امپراطوری روم شد. در اوایل قرن سوم قسمت اعظم آن بتصرف ساسانیان درآمد؛ در اواخر قرن هفتم بدست اعراب افتاد؛ در قرون ۱۷م و ۱۸م جزء ایران بود، و بر طبق عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳) و ترکمن چای (۱۸۲۸) به روسیه واگذار شد. پس از سقوط دولت تزاری متفقین آنرا اشغال کردند. سپاهیان عثمانی در سپتامبر ۱۹۱۸ باکو را اشغال نموده تمام ناحیه را، بمناسبت مشابهت مردم ترک‌زبان آنجا با سکنه‌ی آذربایجان ایران، بنام آذربایجان سازمان دادند. در آوریل ۱۹۲۰ رژیم اشتراکی در باکو برقرار شد. در دسامبر ۱۹۳۶ آذربایجان یکی از جمهوریهای جزء تجشس گردید.

آذربایجان غربی، یکی از تقسیمات کشور، لغ ایران، تقریباً مطابق قسمت غربی ایالت سابق آذربایجان، که در مهر ماه ۱۳۳۷ هش از تقسیم ← استان آذربایجان تشکیل شد؛ کرسی آن رضائیه. امروز، در اصطلاح تقسیمات کشوری، آذربایجان غربی مترادف استان چهارم است

آذربایگان: ← آتورپاتکان.

آذربد مهرسپندان (ādarbade mahrespandān) یا **آذرباد (پاد) مارسپندان** (mārespandān)، پهلوی آتورپات مارسپندان (āturpāte)، قرن ۴م،

موبدان‌موبد عهد شاپور ذوالاکتاف. خرده اوستا و قسمتی از اوستا را گرد آورد. رساله‌ی اندرز آذرباد مارسپندان، بزبان پهلوی، شامل اندرزهای منسوب باوست. نیز ← پند.

آذر برزین مهر (ādar borzin mehr) [پهلوی، ← آتش مهر بالنده]، یکی از سه آتشکده‌ی مهم عهد ساسانی، در ریوند (خراسان)، مختص به کشاورزان.

آذربرزین‌نامه (āzar.borzin.nāme)، منظومه‌ی حماسی در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، از ایرانشاه ابن ابی الخیر یا جمالی مهریجردی. این کتاب داستان دلاوریهای آذربرزین، پسر فرامرز، و جنگهای او با بهمن، فرزند اسفندیار پادشاه داستانی ایران، است، که سرانجام بصلح منتهی شد، و آذربرزین جهان پهلوان بهمن گشت. نیز ← بهمن‌نامه.

آذربو (āzarbu)، نام بوته‌های برگزین از نوع آرتمیسیا (*Artemisia*) که در نیمکره‌ی شمالی فراوان‌اند. آذربوی معمولی (*A. tridentata*) دارای برگهای نقره‌فام و در علفزارها فراوان است. اقسام آذربو فراوان است و هر یک نامهای خاص دارند، از قبیل خاراگوش، عرطنیثا (artanisā)، و غیره. نیز ← افسنتین؛ برنجاسف؛ ترخون؛ درمنه.

آذر بیگدلی (āzare beygdeli)، شهرت لطفعلی بیگ، ۱۱۳۴-۹۵ هق. شاعر و تذکره‌نویس ایرانی، متولد اصفهان. معاصر زندیه و نادر شاه بود. پس از مرگ نادر مدتی در دربار بعضی از سلاطین صفویه بود، و سپس گوشه‌گیری گزید. نخست واله و نکهت و سرانجام آذر تخلص میکرد. اثر عمده‌اش تذکره‌ی معروف به آتشکده است که آنرا بنام کریم خان زند نوشت. دیگر از آثارش مثنوی یوسف و زلیخا و دفتر نه آسمان (ترجمه‌ی احوال شاعران معاصرش) میباشد. پسرش حسنعلی شرر بیگدلی، متولد قم، از قزلسرایان عصر محمد شاه قاجار بود.

آذرباد مارسپندان: ← آذربد مهرسپندان.

اذرح (azroh)، یذ آذروآ (ādroā)، محلی میان پترا و معان، از پایگاههای رومیان بود، و در سال نهم هجری در واقعه‌ی تبوک بدست مسلمین افتاد. شهرتش در تاریخ اسلام از آن جهت است که، پس از ← واقعه‌ی صفین حَکَمَین برای رأی دادن در آنجا انجمن کردند.

آذرخواران (āzar.xārān)، ده (جـ ۹۱۶ سنـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان جرقویه، استان دهم، ۴۵ کیلومتری ل شهرضا. محصولش غلات و پنبه است.

آذرشهر: ← دهخوارقان.

اذرعات (azre‘āt)، نام کنونی آن درعا (dar‘ā)، در عهد اذرعی (ezra‘i) یا ادرعی، شهر (جـ ۶٬۵۰۰)، جغ سوریه، ۱۰۶ کیلومتری ج دمشق؛ مرکز ناحیه‌ی حوران. مرکز عمده‌ی خط آهن و نزدیک مرز اردن واقعست. در ۶۱۳ یا ۶۱۴ بم، ایرانیان، در جنگهای پیروزمندانه‌ی خود با دولت روم شرقی، آنجا را تاراج و ویران کردند.

اذرعی (ezra‘i)، سوریه، ← اذرعات.

آذر فرنبغ (ādar farnbaq) [پهلوی، ← آتش فر خدا]، یکی از سه آتشکده‌ی مهم عهد ساسانی، در کاریان (فارس)، مختص به موبدان.

آذر فرنبغ [پهلوی، ← آتش فر خدا]، قرن ۹م، موبدی معاصر مأمون عباسی؛ مؤلف کتاب دینکرت (dinkart) [پهلوی، ← دین‌کرد، اعمال دینی] بزبان پهلوی، شامل اطلاعات مربوط بقواعد و اصول، آداب و رسوم، روایات و تاریخ، و ادبیات زردشتی. نیز ← ماتیکان گجستگ ابالیش.

آذر کیوان (āzar keyvān)، فـ ۱۰۲۷ هق، روحانی زردشتی ایرانی، مؤسس آیین معروف به آیین آذر کیوان. از مردم شیراز یا حوالی آن و معاصر شاه عباس I صفوی بود، و در دوره‌ی سلطنت نورالدین جهانگیر (پسر اکبر شاه مخترع دیانت "توحید الهی")، با گروهی از مریدان خود به هند سفر کرد، و در پتنه اقامت گزید و در همانجا در سن ۸۵ سالگی درگذشت. آیین آذرکیوان ترکیبی است از ادیان اسلام، زردشتی، یهودی، مسیحی، مانوی، مزدکی، و بودائی، و فرقه‌ی آذر کیوان به حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی توجه خاص داشتند. از شخص آذر کیوان اثر مهمی در دست نیست، ولی شاگردان و پیروان زردشتی و مسلمان او ادبیات نسبةً وسیعی بوجود آوردند، و از آثار آنان دساتیر، دبستان المذاهب، جام کیخسرو، شارستان، و زر دستافشار معروفست. بسبب آمیختگی آیین آذر کیوان با آراء ملل و نحل مختلف و مخصوصاً با افسانه‌ها و مطالب جعلی، جمعی معتقدند که آذر کیوان و پیروان او گروهی متقلب و مزور بوده‌اند که با جعل دین و زبان (← دساتیر) خواسته‌اند مردم را بفریبند، ولی برخی نیز معتقدند که این آمیختگی در بسیاری ادیان دیگر نیز دیده میشود، و آمیختگی افسانه و تاریخ نیز امر تازه‌ای نیست.

آذرگشسب (ādar-gošasb)، ← آذرگشنسب.

آذرگشنسب (ādar-gošn-asb) [پهلوی، ← آتش اسب نر] یا **آذرگشسب** (ādar-gošasb)، یکی از سه آتشکده‌ی مهم عهد ساسانیان که در شیز (آذربایجان) جای داشت، و مختص رزمیان و شاهان بود.

آذرگوی یا **بولید**[1]: ← شهاب.

آذر نرسی (ādar nersi)، شاهنشاه (۳۱۰ بم) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان، پسر و جانشین هرمز II. پس از چند ماه از سلطنت خلع شد. جانشینش شاپور ذوالاکتاف.

آذر و سمندر (azaro samandar)، یکی از مثنویهای هفتگانه‌ی معروف به سبعه‌ی سیاره (یا هفت گنج یا سبعه‌ی زلالی)، از زلالی خونساری.

آذر هوشنگ (āzar hušang)، نامی جعلی که فرقه‌ی آذرکیوان، سازندگان کتاب دساتیر، آن را به نخستین پیامبری که به ایرانیان فرستاده شد داده‌اند، و هموست که مهاباد نیز نامیده میشود.

آذری، تخلص آذری طوسی شاعر قرن نهم هق.

آذریانو[2]، نام اسپانیولی برای مرد، مطابق آدرین فرانسوی، آدریان آلمانی، ایدرین انگلیسی، و هادریانوس.

آذری طوسی (āzarie tusi)، شهرت **نورالدین حمزة ابن علی ملك طوسی بیهقی** (nurod.din hamzate 'bne ali maleke tusie beyhaqi)، متخلص به **آذری**، فـ ۸۶۴ یا ۸۶۶ هق. شاعر ایرانی و از پیشوایان تصوف، معاصر الغ بیک تیموری. پدر وی از رؤسای سربداران بود، و او خود به زهد و تصوف گرائید. بصحبت شاه نعمت‌الله کرمانی رسید. دوبار پیاده به حج رفت، و چند بار به هند سفر کرد. تألیفاتی دارد چون جواهر الاسرار، عجایب الغرایب، سعی الصفا (در تاریخ کعبه و مناسک حج)، و طغرای همایون. بسن ۸۲ سالگی در اسفراین وفات یافت، و مزارش نیز در همانجاست.

آذرین، سنگهای: ← سنگهای آذرین.

اذفنش (azfonš)، اسم، ← آلفونسو، اسم.

اذن الفار (ozno 'l.fār) یا **گوش موش**، گیاهی از تیره‌ی گزنه‌ها از نوع پاریتاریا (*Parietaria*)، که بعنوان ملین بکار میرود.

اذن القسیس (ozno 'l.qessis)، ← قدح مریم.

اذنه (azana)، شهر، ترکیه، ← ادنه.

آذولفو[3] (ādolfo)، نام اسپانیولی برای مرد، مطابق آدولف و آدولفوس.

اذینه[4] (ozayna)، خاندان معروف تدمر که از اوایل قرن سوم میلادی رو بتعالی گذاشت. رؤسایش طرفدار رومیها بودند، و در زمان سپتیمیوس سوروس بمقام شارمندی روم نایل و، بافتخار او، به اول اسم خود سپتیمیوس میگذاشتند.

سپتیمیوس اذینة ابن حیران (septimius ozaynate 'bne hayrān) به رتبه‌ی سناتوری رسید (حـ ۲۳۰)، و پسرش **سپتیمیوس حیران** امارت تدمر یافت. پسرش **سپتیمیوس اذینه** در عهد قیصر والریانوس به مقام کنسولی رسید (۲۵۸)، و هموست که در مآخذ رومی اودناتوس (odenātus) خوانده شد. وی در جنگهای ساسانیان و روم در عهد شاپور I طرفدار رومیان بود، و از گالینوس، جانشین والریانوس، لقب آوگوستوس گرفت. بکومک قشون روم ایرانیان را از آسیای صغیر و سوریه بیرون راند. وقتی عازم هجوم بر ضد گوتیها در کپدوکیه بود (حـ ۲۶۶) با پسرش هیرودس کشته شد، و پسر (یا پسر زنش) وهب‌اللات جانشین او شد، ولی قدرت در دست زباء مادر وهب بود.

آر[5]، رودی بطول ۲۹۵ کم، سویس. از آلپهای برنی سرچشمه گرفته، پس از عبور از دریاچه‌های برینتس (brients) و تون و شهرهای برن و زولوتورن و آراو، به رود راین میریزد.

آر[6]، واحد سطح، و آن یک دکامتر مربع و یا صد متر مربع است. ← سلسله‌ی آحاد، جدول I.

ار[7]، **دریاچه‌ی** (er)، دریاچه‌ی شور کم‌عمق، بمساحت ۹٬۰۴۵ کم‌م، لش ایالت استرالیای جنوبی. اغلب خشک است.

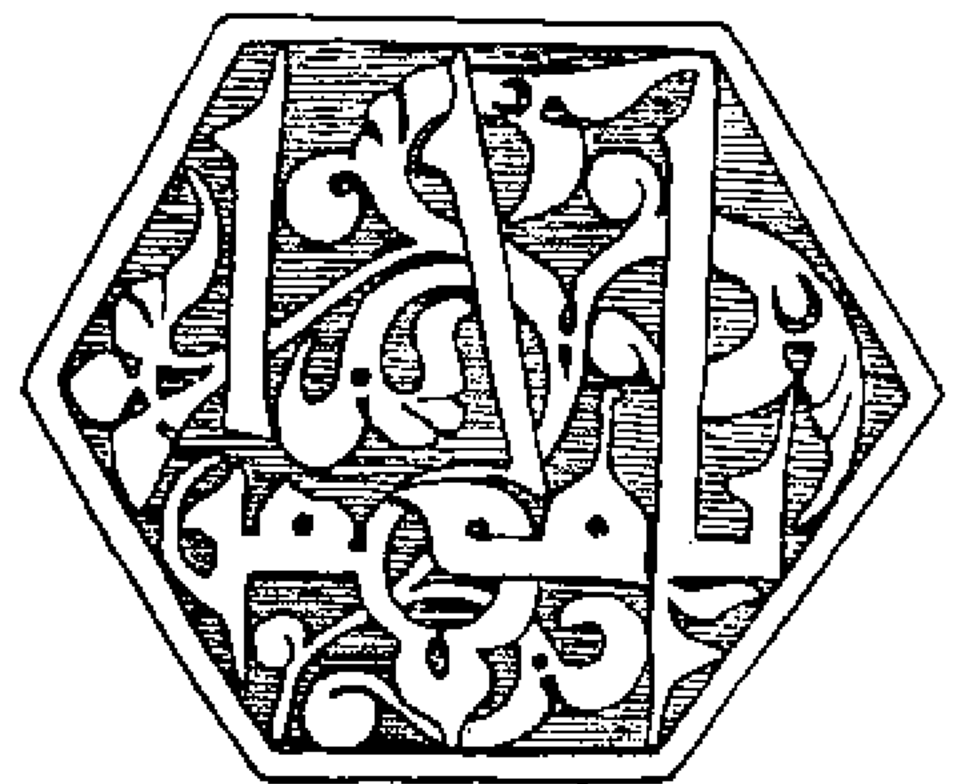
آراء اهل المدینة الفاضلة (ārā‘o ahle 'l.ma-dinate 'l.fāzela)، از آثار معروف فارابی، در فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی. فارابی در این کتاب، پس از ذکر مقدماتی که بیشتر جنبه‌ی فلسفی دارد، از احتیاج انسان به اجتماع و

(۱)bolide (۲)Adriano (۳)Adolfo (۴)Odenathus (۵)Aar (۶)are (فـ) (۷)Eyre

تعاون، صفاتی که باید رئیس مدینه‌ی فاضله داشته باشد، چگونگی تربیت اطفال مستعد برای ریاست مدینه‌ی فاضله، اضداد مدینه‌ی فاضله و اسباب حدوث آنها سخن میگوید، و سعادت اهل مدینه‌ی فاضله را در زندگی براساس دین و عقل میشمارد. این کتاب را اول‌بار ف. ه. دیتریتسی در ۱۸۹۵ در لیدن بطبع رسانید.

آراء عمومی: ← مراجعه به آراء عمومی.

آرابسک[1] (ārābesk) یا **عربانه** (arabāne)، از شیوه‌های مهم تزیینی در طراحی اسلامی، که در نقاشی، تذهیب، کاشی‌سازی، گچبری، سفالگری، قالیبافی، قلمزنی، و دیگر هنرهای اسلامی (← اسلامی، هنر و معماری) از آن استفاده شده است. اساس شیوه‌ی آرابسک نقشهای انواع شاخه‌ها، برگها، گلها، و گاه میوه‌هاست، که بشکلی دور از طبیعت طرح و تکرار شده باشد. طرحهای آرابسک گاه بشکلهای هندسی و گوشه‌دار، گاه با خطوط پیچ‌پیچ، و گاه همراه با طرحهای دور از طبیعت حیوانات و حتی انسان پرداخته شده. طرح شاخه‌ها گاه پست و بلند و بشکل موجی مکرر، و گاه پیچ در پیچ است؛ گاه از میان برگی میگذرد، و از برگی



لوحه‌ی گچبری، ایران (قرن ۱۲م بم)

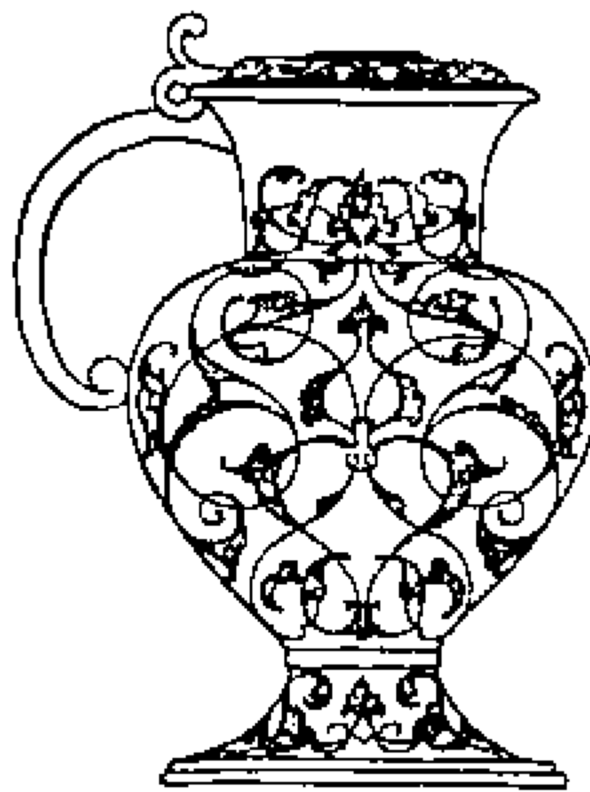
دیگر بیرون می‌آید، اما همیشه با برگها پیوند دارد. برگها گاه سطوحی مستوی، گاه منحنی، گاه گرد، گاه نوک‌تیز، گاه پیچیده، گاه دو-شاخه، گاه سوراخدار، گاه صاف، و گاه خشن اند، اما هرگز از شاخه‌ها جدا نیستند. دو اصل کلی همواره در نقشهای آرابسک رعایت شده: یکی تکرار موزون اجزای طرح اصلی، که بمجموعه‌ی تصویر تعادل و هماهنگی کامل میبخشند؛ و دیگری پرکردن تمام سطح تصویر از همان اجزای مکرر و تزیینی. پیچ و خمهای متعادل طرحهای آرابسک در بیننده هیجان بر نمی‌انگیزد، بلکه بالعکس باو آرامش میبخشد.

طراحی آرابسک در عهد بنی امیه هنوز جنبه‌ی ابتدائی داشت؛ در عهد عباسیان و نیز



حکاکی روی چوب؛ مصر (قرن ۱۳م بم)

در زمان حکومت مسلمین بر اسپانیا به کمال نزدیک شد؛ و تحت حکومت سلجوقیان و فاطمیان و مورها به کمال خود رسید، و از آن ببعد به اشکال گوناگون در سرتاسر جهان اسلام رواج یافت، بطوریکه طبقه‌بندی انواع بیشمار آن برحسب ترتیب تاریخی یا تقسیمات ملی و کشوری ناممکن است. طراحان ایرانی و عرب و ترک و هندی، همه در کار ساختن طرحهای عربانه چیره‌دست بودند، و طی قرنهای متمادی برای ایجاد انواع و ترکیبات روز-افزون آن با یکدیگر رقابت میکردند. در قرن پانزدهم بم، طراحی عربانه از طریق اسپانیا به کشورهای اروپا راه یافت، و از آن پس طراحان اروپائی نیز در کار ساختن نقشهای عربانه پیشرفت بسیار کردند.



اثر هولباین کهین (۱۵۳۷)

آرابسک، تمبرهای (ārābesk). در ششم ژوئن ۱۸۹۸ (۱۶ محرم ۱۳۱۶ هق، دوره‌ی سلطنت مظفرالدین شاه قاجار)، بدستور آرنولد، رئیس وقت پست، پستخانه‌ی ایران از اجاره‌ی امین-الدوله خارج شد و به اختیار صنیع‌الدوله درآمد. صنیع‌الدوله، برای اینکه مبادا انتشار تمبرهای سابق ادامه یابد، تمبرهائی را که از امین‌الدوله تحویل گرفته بود با مهرهائی دارای نقوش آرابسک ممهور ساخت تا تمبرهای قبلی از جریان خارج شود. این تمبرها (شاهی: ۱-۵، ۸، ۱۰، ۱۲، و ۱۶؛ قران، ۱-۵، ۱۰، و ۵۰) در ایران به سری آرابسک (serie) معروف است.

ارابه (arrābe)، گردونه‌ی چرخداری که معمولاً اسب آنرا بحرکت در میآورد. تاریخ بکار بردن آن به عصر مفرغ میرسد. قدیمی‌ترین شکل آن گردونه‌های بی‌طاقی بوده است که دو چرخ داشته، و مردم در آن ایستاده سفر میکردند، و یا چهار چرخ داشته و، مانند گاری، برای حمل کالا بکار میرفته است. از زمان بسیار قدیم ارابه در مصر و بابل و آشور و ایران معمول بوده، و در آثار تخت جمشید هم گردونه-های حجاری شده هست، که معلوم میدارد چنین وسیله‌ای متداول بوده است. از مندرجات تاریخهای گذشته استنباط میشود که گردونه‌های جنگی ایرانیان بزرگتر از گردونه‌های کشورهای دیگر بوده، و چند نفر در آن پشت به پشت یکدیگر ایستاده و باطراف تیراندازی میکرده اند. دراروپای قرون وسطی، بواسطه‌ی بدی راهها و جاده‌ها، هودج و تختروان جای ارابه‌های چرخ‌دار را گرفت، و در ایران کجاوه و پالکی برای مسافرت بکار برده میشد. ولی از قرن دوازدهم بم، ارابه‌های چرخ‌دار دوباره معمول گردید. در قرن شانزدهم اعیان و اشراف کالسکه را در اروپا معمول کردند، و از قرن هیجدهم انواع دیگر آن مانند درشکه و دلیجان معمول گشت. کالسکه و درشکه در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم به ایران آمد، و متعاقب آن، دلیجان و گاریهای بزرگ برای حمل بار بین شهرها متداول شد. در قرن نوزدهم، درشکه‌ی کوچکتری در شهرهای اروپا بکار افتاد که، مانند اتومبیلهای تاکسی کنونی، مسافرین را از نقطه‌ای بنقطه‌ی دیگر شهر حمل مینمود، و سورچی در عقب اطاق درشکه قرار میگرفت و اسب را هدایت میکرد. مسافرت بین شهرها هم بوسیله‌ی کالسکه و دلیجان انجام میگرفت، که چهار اسب بآن میبستند، و پس از طی هر بیست الی سی کیلومتر راه، آنها را عوض میکردند. پس از رواج گرفتن اتومبیل، غالب ارابه‌های فوق الذکر بتدریج از میان رفته است یا میرود.

ارابه‌ی جنگی: ← تانک.

اراتستن[2] (erātosten)، ین اراتوستنس (es-)، ح ۲۷۳- ح ۱۹۲ قم، ریاضیدان و منجم و اولین جغرافیادان بزرگ ایام قدیم؛ مت کورنه. در آتن میزیست؛ سپس به مصر رفت (ح ۲۴۴ قم)، به کتابداری موزه‌ی اسکندریه منصوب شد (۲۳۵ قم)، و در همین شهر درگذشت. وی مخترع طریقه‌ی معروف به غربال اراتستن برای بدست آوردن اعداد اول است، و اولین محاسبه‌ی علمی محیط زمین ازوست. از آثارش کتابی در جغرافیا (مشتمل بر تاریخ جغرافیا، جغرافیای ریاضی و طبیعی، مبانی نقشه‌ی جغرافیائی) و کتابی در باب ستارگان است. گویند در آخر عمر کور شد، و بااین جهت چیزی نخورد تا هلاک شد.

اراتو[3] (erāto)، موز اشعار عاشقانه، ← موزها.

آراخنه[4] (ārāxne) [ین، ← عنکبوت]، در افسانه-های یونانی، دختری که چون آتنه را بمسابقه‌ی بافندگی دعوت کرد، آتنه او را به عنکبوت مبدل ساخت.

آراخوسیا[5] (ārāxosiā؛ ین)، در مآخذ اسلامی **رخج** (roxxaj)، ایالت قدیم، یکی از شرقی‌ترین ایالات امپراطوریهای ایران و اسکندر مقدونی، تقریباً مطابق قسمت جنوبی افغانستان کنونی. از ش به رود سند، از ل به هندوکش، از غ به درانگیانا، و از ج به گدروسیا محدود بود. کوتاهترین راه بین ایران و هند از آراخوسیا بود. شهر عمده‌ی آن آلکساندریا آراخوسیوروم[6] (aleksāndriā ārāxosiorum) بود که گویا مطابق قندهار حالیه بوده است. در دوره‌ی سلوکیان از دست دولت سلوکی خارج و جزئی از امپراطوری اشکانی گردید.

آراد[7]، شهر (جه ۱۰۶'۴۵۷)، غ رومانی، بر رود مورش و نزدیک مرز مجارستان. مرکز صنعتی و بازرگانی (آرد، چرم، ماشین آلات). حدود ۴۰٪ جمعیت آن مجار هستند.

ارادان (arādān)، ده (جه ۲'۴۵۱ سشـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان ارادان، شهرستان گرمسار، استان مرکزی؛ ۱۴ کیلومتری لش گرمسار.

آرادوس (ārādos)، نام قدیمی جزیره‌ی ارواد، سوریه.

(1)arabesque (2)Eratosthenes (3)Erato (4)Arachne (5)Arachosia (6)Alexandria Arachosiorum (7)Arad

اراده[۱]، در فلسفه و روانشناسی، نیروئی درونی که آدمی را به اعمال مثمر و متوجه به هدف وامیدارد. بعضی از فلاسفه منکر اراده اند، و دیگران نیز در تعریف آن اختلاف دارند. از نظریه‌های معمول یکی اینست که اراده محصول عناصری است که در عمل و عکس‌العمل متقابل اند؛ و دیگر اینکه اراده عاملی است که محرک نیروی شخصیت است. امروزه بسیاری از روانشناسان این مبحث را جزء فلسفه میدانند، و از اراده سخنی به میان نمیآورند.

اراده‌ی معطوف بقدرت، عنوان ترجمه‌ی فارسی (بتوسط محمد باقر هوشیار) قسمتی از کتاب *Der Wille zur Macht*، از نیچه، که محتوی نتایج اساسی اندیشه‌های نیچه راجع بجنبه‌های مختلف حیات انسانی و اجتماع و فرهنگ است (چاپ تهران، ۱۳۳۵ هش).

آرارات، سرزمین و کشور باستانی؛ ← اورارتو.

آرارات[۲]، معروف به **کوه نوح**، ترکی **آغری داغ** (āqri dāq)، ارمنی **ماسیس** (māsis)، گرانکوهی در انتهای شرقی ترکیه، نزدیک مرز ایران و ترکیه و ارمنستان شوروی، در ولایت آغری. بلندترین ارتفاعات ارمنستان علیا، و از همه‌ی کوههای اروپا بلندتر، و ارتفاع نسبی آن (نسبت به دره‌ی ارس کنار آن) حتی از هیمالیا و کوههای آند امریکای جنوبی بیشتر است. آرارات دو قله دارد: آرارات بزرگ (بارتفاع ۵٬۱۵۶ متر) در ل‌غ، و آرارات کوچک در ج‌ش (۳٬۹۱۴ متر). قله‌ی آرارات بزرگ، که در مآخذ اسلامی جبل الحارث (jabalo 'l.hāres) نامیده شده، بشکل گنبدی است که محیط قله‌اش ۱۵۰ تا ۲۰۰ قدم است، و اطرافش را یخبرف و یخچالها فرا گرفته. آرارات کوچک یا جبل الحویرث (jabalo 'l.hovayres) بشکل مخروط تیزی است. گرانکوه آرارات منشأ آتشفشانی دارد، و زلزله‌های خطرناک در نواحی اطراف آن روی میدهد، که از آن جمله است زلزله‌ی سال ۱۲۵۶ هق (۱۸۴۰ میلادی) که خسارات و خرابی زیاد ببار آورد. اول‌بار در سپتامبر یا اکتبر ۱۸۲۹، ی. ی. ف. و. پارو از آرارات بزرگ بالا رفت، و از آن تاریخ تا کنون چندین بار پویندگان به قلل آن صعود کرده‌اند. بنا بر روایت تورات، کشتی نوح بر آرارات بخاک نشست، ولی مطابق قرآن، محل نشستن آن به خشکی کوه جودی بوده است. در ۱۹۵۲–۵۳ دو هیئت امریکائی بدستیاری ارتش ترکیه بآرزوی یافتن بازمانده‌ای از کشتی نوح از این کوه بالا رفتند و چیزی نیافتند.

آراس[۳]، شهر (جم ۳۲٬۲۹۸)، کرسی ولایت پا-دو-کاله، ل فرانسه؛ پایتخت تاریخی آرتوا. اواخر قرون وسطی رونق یافت. در دو جنگ جهانی سخت آسیب دید. قلعه‌ای از قرن ۱۷م، کلیسای جامعی از قرن ۱۸م، و نیز دیری (اکنون موزه) از قرن ۱۸م دارد.

آراس، پیمان، در تاریخ فرانسه. **۱-** پیمان ۱۴۳۵ بین شارل VII، پادشاه فرانسه، و فیلیپ نیکو، بر ضد انگلستان. **۲-** پیمان ۱۴۸۲ بین لوئی XI (پادشاه فرانسه) و نمایندگان هلند، در باره‌ی جانشینی ماری دو بورگونی. در ۱۴۸۳ آرشیدوک ماکسیمیلیان، شوهر بیوه‌ی ماری، (و بعداً امپراطور ماکسیمیلیان I)، به اکراه آنرا قبول کرد. بموجب این پیمان قرار شد ماکسیمیلیان دختر خود مارگریت اتریش را، که در آن موقع طفلی بیش نبود، به زنی به دوفن (بعداً شارل VIII) بدهد، و آرتوا و فرانش-کنته را جهیزیه‌ی وی قرار دهد. بعدها که شارل آن دو برتانی را بزنی گرفت، ماکسیمیلیان بموجب پیمان سنلیس (۱۴۹۳) او را وادار کرد که جهیزیه‌ی مذکور را پس بدهد.

اراستوس[۴]، **توماس** (tomās erāstus)، ۱۵۲۴–۸۳، پزشک و متأله سویسی. با عقاید کالون و قدرت جزائی کلیسا مخالف بود. اراستیانیسم (erāstiānism) عقیده‌ای است که رسیدگی بامور جزائی را در صلاحیت دولت میداند نه کلیسا، و بمعنی اعم به تفوق دولت بر کلیسا اطلاق میشود.

اراسموس[۵] (erāsmus) یا **دسیدریوس اراسموس** (desiderius)، ۱۴۶۹؟–۱۵۳۶، ادیب، مربی، و کشیش کاتولیک هلندی که پس از ۱۵۰۰ نفوذ فراوان داشت. با اکثر دانشمندان زمان خود آشنائی داشت. از آثارش (علاوه بر تحریر آثار آباء کلیسا) کتابهای هجائی مدح دیوانگی (۱۵۰۹؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۲۲) و تربیت یک شاهزاده‌ی مسیحی (۱۵۱۵) است. مخالفتش با اصلاح دینی، لوتر را با او دشمن ساخت.

اراسیستراتوس[۶] (erāsistrātos)، طبیب یونانی قرن سوم قم، یکی از مؤسسین مدرسه‌ی طب اسکندریه.

اراضی (arāzi)، دهستان، شهرستان محلات، استان مرکزی. دارای ۱۶ (؟) ده و مرکزش نیمور است. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۱، ۱۳۲۸ هش)، دهات این دهستان جزء دهستانی بنام نیمور محسوب شده، ولی از این دهستان اطلاعی بدست داده نشده است.

اراضی لم‌یزرع[۷] (بعنوان اسم خاص)، دشتهای پست بی‌درخت ل کانادا، عمدةً در ل‌غ خلیج هودسن و ش حوضه‌ی مکنزی. از جنبه‌ی زمینشناسی جزء ← فلات لارنسی است، و دارای پهنه‌های وسیع سنگهای برهنه، دریاچه‌های بسیار، و باتلاقها میباشد. سکنه‌ی بسیار معدود آن اسکیموها و جویندگان پوست میباشند. اول‌بار س. هرن از آن گذشت (۱۷۷۰–۷۱).

آرافورا[۸]، **دریای** (ārāfurā)، قسمتی از قکبه بین استرالیا و گینه‌ی جدید.

اراقیطون (arāqitun)، (*Arctium*)، گیاه دو-ساله‌ی خودرو، با دانه‌هائی که پوست روی آنها چند پهلو دارد. نیز ← بابا آدم، ریشه‌ی.

اراک (arāk)، سابقاً **سلطان‌آباد** یا (برای احتراز از اشتباه) **سلطان‌آباد عراق**، شهر (جم ۵۸٬۹۹۸ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان اراک، مرکز انشعاب خطوط مواصلاتی عمده و بر راه آهن سرتاسری ایران. در ۲۸۴ کیلومتری تهران، ۱۳۷ کیلومتری قم، ۹۸ کیلومتری ملایر، ۶۶ کیلومتری خمین، ۱۴۸ کیلومتری دورود، و ۱۱۶ کیلومتری تفرش واقعست. صنعت قالیبافی آن معروفست. شهر در ۱۲۲۳–۱۲۲۷ هق بتوسط یوسف خان گرجی در گوشه‌ی ج‌غ دشت فراهان بشکل مربع مستطیل بنا شد. بنام سلطان آباد حاکم نشین ولایت عراق بود. بواسطه‌ی عبور راه آهن سرتاسری از آن رونق گرفت. در مهرماه ۱۳۱۶ هش، که نام عده‌ای از ایستگاههای راه آهن تغییر یافت، نام آن از سلطان‌آباد به اراک مبدل گردید.

اراک، شهرستان، استان یکم؛ غ قسمت مرکزی ایران و در ج‌ش شهرستان همدان؛ مرکزش شهر اراک. فعلا مرکب از سه بخش حومه، سربند، و وفس است. آب و هوایش سردسیری است. اطرافش را رشته کوههائی گرفته؛ کوههای راسوند (rāsvand) در ج و کوه وفس در ل‌غ آن واقعست. رود عمده‌ی آن قره‌چای میباشد. در ل‌ش شهر اراک کویر میغان (meyqān) واقعست. صنعت دستی عمده‌ی شهرستان قالیبافی است. با تأسیس کارخانه‌ی قند در شازند کشت چغندر رونق یافته است. معادن طلا، زغال سنگ، و آهن دارد. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد. شهرستان اراک (بنام سلطان‌آباد) بر طبق قتکا (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت، و مرکب از بخشهای سلطان آباد (← اراک، شهر)، فرمهین، ترخوران، سربند، و وفس، و تقریباً مطابق ولایت عراق سابق بود. در بهمن ۱۳۳۶ هش، بخش ترخوران و نیز فراهان بالا از آن منتزع گردید. بعداً قسمتهای دیگری نیز از آن منتزع شد.

آراکان[۹]، بخش (۳۶٬۷۶۰ کمم؛ جم ۱٬۱۵۲٬۷۳۳) برمه‌ی سفلی، کنار خلیج بنگال؛ کرسی آن اکیاب (akyāb). آراکان در نفوذ اسلام در برمه تأثیر بسزائی داشته است. از قرن دهم (سوم هق) آراکان کشوری بودائی بود، ولی در ۱۴۰۶ (۸۰۹ هق) پادشاه آنجا نارامیکهلا (nārāmeykhlā) که از برمه‌ای‌ها شکست خورده بود به حکمران مسلمان بنگاله پناه برد؛ در ۱۴۳۰ (۸۳۳ هق) بکومک سپاهیان سلطان بنگاله تاج و تخت را باز یافت، و خراجگزار وی گردید، و ازین ببعد تا قرن ۱۸م (سیزدهم هق) تاریخ آراکان بستگی نزدیک با تاریخ دولت اسلامی بنگاله دارد، تا آنجا که سلاطین بودائی آراکان القاب اسلامی اختیار کردند. اعقاب نارامیکهلا از تبعیت دولت بنگاله خارج شدند. در اواسط قرن دهم هجری دولت آراکان بندر مهم چیتاگنگ را تصرف کرد، و تا زمان اورنگ‌زیب آنرا در دست داشت، ولی در ۱۶۶۶ (۱۰۷۶ هق) این بندر از دستش خارج شد، و نفوذ آراکان در بنگاله‌ی شرقی پایان پذیرفت. کشور مستقل آراکان تا ۱۷۸۴ (=۱۱۹۹ هق) دوام یافت، و سپس جزئی از برمه گردید؛ در ۱۸۲۶ به بریتانیا واگذار شد.

---

(۱)will (۲)Ararat (۳)Arras (۴)Erastus (۵)Erasmus (۶)Erasistratus (۷)Barren Grounds (۸)Arafura (۹)Arakan

آراکان یوما[1] (ārākān yomā)، رشته کوه، غ قسمت مرکزی برمه، که از سرزمین مانیپور (لش هند) بجانب جنوب تا دماغه‌ی نگرایس (negrāys) در برمه‌ی سفلی ممتد است. مشتمل بر ← تپه‌های چین، و سدی میان هند و برمه است.

آراکچیف[2]**، آلکسی آندریویچ**(āleksey āndrey-evic ārākceyef)، ۱۷۶۹–۱۸۳۴، ژنرال روسی، وزیر جنگ در زمان آلکساندر I . مرتجعی افراطی و بنیانگذار رژیمی پلیسی بود که بنام وی معروف شد.

آراکس(ārākses)، نام یونانی رود ارس.

آراکل داوریژتسی: ← داوریژتسی، آراکل وارداپت.

آراگاتس[3]**، کوه** (ārāgāts) یا **کوه آلاگوز** (ālāgëz)، آتشفشان خاموش (بلندی ۴٬۰۹۵ متر)، جشس ارمنستان. مرکز تحقیقات فیزیک نجومی.

آراگون[4] (ārāgon)، ناحیه و مملکت قدیم، لش اسپانیا. از ل به کوههای پیرنه، از ش به کاتالونیا، از جش به والانس، از جغ به کاستیل جدید، از غ به کاستیل کهن، و از لغ به ناوار محدود است، و مرکب از ایالات کنونی اوئسکا، ساراگوسا، و تروئل میباشد. قسمتهای شمالی و جنوبی آن کوهستانی است، و دشت مرکزی آنرا رود ابرو زهکشی میکند. ناحیه‌ای است کماب و کم‌جمعیت، و در قسمتهای آبیاری‌شده‌ی آن غلات و مو و زیتون و چغندر قند بعمل میآید. پرورش گوسفند و گاو معمول است.

ناحیه‌ی آراگون، پس از برافتادن دولت کارتاژ، جزء ایالت رومی هیسپانیا شد. در قرن ۵م بدست ویزیگوتها و در قرن ۸م بدست مورها افتاد. در ۱۰۳۵، از قسمت غربی ناوار منتزع و مملکت مستقلی تحت سلطنت **رامیروی I** گردید. در ۱۰۷۶ ناوار و در ۱۱۱۸ **ساراگوسا** ضمیمه‌ی آن شد. در ۱۱۳۷ با بارسلون و از ۱۱۳۷ ببعد با کاتالونیا متحد گردید. در ۱۲۸۲–۸۵، مملکت سیسیلهای دوگانه تحت فرمان پادشاهان آراگون درآمد. در ۱۴۷۹ با کاستیل متحد شد. ← **اسپانیا**.

آراگون، خاندان، خاندانی که در قرون وسطی در آراگون، **کاتالونیا**، **مایورکا**، **سیسیل**، ← مملکت ناپل، ساردنی، روسیون، آتن، و برخی نواحی دیگر فرمانروائی میکرد. بنیاد این خاندان را **رامیروی I** گذاشت. آراگون و کاتالونیا پس از ۱۱۳۷ با هم متحد بودند، و دیگر سرزمینهای منکور عموماً جداگانه تحت فرمانروائی شاخه‌های این خاندان قرار داشتند. **آلفونسوی ۷**، که ناپل را در ۱۴۴۲ گرفت، موقتاً تمامی سرزمینهای تابع آراگونیها را متحد کرد. در نتیجه‌ی ازدواج فردیناند II، فرمانروای آراگون (← **فردیناند ۷** یا **فردیناند کاتولیک**)، با **ایزابل I** ، ملکه‌ی کاستیل، دو مملکت آراگون و کاستیل متحد شدند. در دوره‌ی نوه‌ی آنها، کارلوس I (بعداً امپراطور شارل کن)، خاندان‌های آراگون و کاستیل با خاندان هاپسبورگ آمیخته شد.

آراگون[4]**، لوئی** (lui ārāgoN)، ۱۸۹۷–، شاعر و رمان‌نویس فرانسوی. ابتدا از پیروان دادائیسم بود، و سپس از رهبران سوررئالیسم شد. در ۱۹۳۰ به حزب کمونیست پیوست. در جج II خدمت کرد و اسیر شد، ولی بگریخت و به نهضت زیرزمینی پیوست. از بهترین اشعارش کتاب لو کرد-کور (lë krev-kër) [=شکسته دل] (۱۹۴۲) است. اثر دیگرش، هفته‌ی مقدس (۱۹۵۸)، که مربوط بزمان بازگشت ناپلئون از جزیره‌ی الب میباشد، مشتمل بر تحقیقات تاریخی و اجتماعی معتبری است. زن او (متولد مسکو) نیز نویسنده است.

آرال[5]**، دریای** (ārāl)، در مآخذ اسلامی **بحر خوارزم** و **بحیره‌ی خوارزم** (bohayraye)، دریاچه (۶۶٬000 کمم)، تجشس، در جشس قزاقستان و جخشس قراقالپاق. رودهای سیحون و جیحون بآن میریزند. عمقش به ۶۸ متر میرسد؛ 10% نمک و جزایر زیاد دارد. محل ماهیگیری است.

آرام یا **ارام** (arām) [عبری، =زمین بلند]، سرزمین سامی‌نشین قدیم، ممتد از مرزهای غربی کشور بابل تا مرتفعات آسیای غربی. ← آرامیان.

آرام، اقیانوس: ← **اقیانوس کبیر**.

آرامگان جدیی[6] (ārāmgāne jadyi)، ناحیه‌ای آرام واقع در داخل منطقه‌ی پُرفشار، نزدیک مدار رأس الجدی، که بادهائی که در آن میوزد خفیف است.

آرامگان سرطانی[7]، ناحیه‌ای آرام واقع در داخل منطقه‌ی پُرفشار، نزدیک مدار رأس السرطان، که بادهائی که در آن میوزد خفیف است.

ارامنه (arāmene)، مفرد آن ارمنی. برای تاریخ قدیم و عمومی ارامنه، ← **ارمنستان**. شاه عباس I صفوی، در طی جنگهای ایران و عثمانی، در ۱۰۱۳ هق جمع کثیری از ارامنه‌ی آذربایجان و ارمنستان را به نزدیک اصفهان کوچ داده در **جلفا** سکنی داد، ولی از آن ببعد از هیچگونه مساعدت بآنان و حمایت از ایشان دریغ نکرد، و بآنان اجازه‌ی تأسیس کلیسا، موزه، مدارس، و کتابخانه در جلفا داد، و همین ارامنه بودند که در سال ۱۶۴۱ اولین چاپخانه را در ایران در جلفا تأسیس کردند. شاه عباس از لحاظ اقتصادی نیز از ارامنه حمایت میکرد، و ارامنه بکومک او توانستند روابط تجارتی بسیار وسیعی با هند و اروپا برقرار کنند، و در نتیجه ارامنه‌ی جلفا بسیار متمول شدند، و جلفای اصفهان به مرکز تجارت ایران با اروپا از یک طرف و ایران با هند از طرف دیگر تبدیل شد. در حمله‌ی میر ویس افغان به اصفهان، جلفا خیلی سخت آسیب دید، و پس از آن عده‌ی زیادی از ارامنه بتدریج به هندوستان کوچ کردند. در جج I بسیاری از دهات آباد ارمنی‌نشین سلماس و رضائیه ویران گشت؛ معذلک، کلیساها و صومعه‌های بسیار قدیمی ارمنی که بعضی از آنها (مانند صومعه‌ی ماکو) بیش از ۱۲۰۰ سال قدمت دارد تا بحال برجا مانده است. فعلا ارامنه‌ی ایران در شهرها و دهات ایران پخش شده‌اند. مهمترین نقاط ارمنی‌نشین شهر تهران و پس از آن جلفای اصفهان است، که هنوز مرکزیت قدیم خود را حفظ کرده است؛ در فریدن دهات ارمنی‌نشین وجود دارد. عده‌ی قلیلی از ارامنه، مانند سابق، در آذربایجان در دهات اطراف رضائیه و در قره‌داغ زندگی میکنند. در تبریز عده‌ی ارامنه نسبةً زیاد است، و در همدان، قزوین، رشت، پهلوی، و مشهد نیز گروهی از ارامنه زندگی میکنند. بالاخره، عده‌ی زیادی از ارامنه در مناطق نفت‌خیز، مانند آبادان و اهواز و مسجد سلیمان، مشغول کار هستند.

ارامنه، کشتار، در نتیجه‌ی نهضتهای انقلابی ارامنه‌ی عثمانی (← **ارامنه، مسئله‌ی**)، در ۱۸۹۵ دولت عثمانی بوسیله‌ی کردها دست به کشتار وحشیانه‌ی ارامنه زد، و به اعتراضات فرانسه و انگلستان و روسیه ترتیب اثر نداد. در ۱۸۹۴–۹۵ قریب ۲۰۰٬000 ارمنی در ترکیه‌ی آسیائی و در ۱۸۹۶ قریب ۷٬000 تن در قسطنطنیه بقتل رسیدند. سپس آرامشی روی داد، ولی در ۱۹۰۹ در کیلیکیا و سوریه‌ی شمالی ۳۰٬000 تن ارمنی کشته شدند. بین آوریل ۱۹۱۵ و ژانویه‌ی ۱۹۲۲، چند هزار ارمنی، بمقتضای سیاست برانداختن ارامنه در ترکیه، بقتل رسیدند.

ارامنه، مسئله‌ی، عنوان مشکلاتی که پس از پایان جنگ روسیه و عثمانی در سال ۱۸۷۸ بین دولت عثمانی و بعضی ممالک اروپائی بر سر وضع ارامنه‌ی ساکن مملکت عثمانی پیش آمد (← ارمنستان بعد از اسلام). دولت روسیه ارزروم و دره‌ی علیای فرات را تخلیه کرد، و در مقابل، دولت عثمانی متعهد شد که در "ایالات ارمنی‌نشین" دست به اصلاحاتی بزند، و "امنیت آنان را در مقابل کردها و چرکسها تضمین کند". در کنگره‌ی برلن (ژوییه‌ی ۱۸۷۸) دولت عثمانی تعهدی به همین مضمون در مقابل شش دولت امضا کننده‌ی پیمان بجای تعهد سابق به عهده گرفت. بعلاوه، پیش از آن دولت بریتانیا معاهده‌ی سری قبرس را بمنظور "حمایت از مسیحیان و سایر اتباع" دولت عثمانی با سلطان عثمانی منعقد نموده (۱۳ ژوییه‌ی ۱۸۷۸)، و در مقابل، سلطان عثمانی موافقت کرده بود که تا زمانی که قارص و اردهان و باتوم در دست روسها است، بریتانیا، در ازای حمایت مرزهای آسیائی عثمانی در مقابل روسیه، قبرس را اشغال کند. بدین ترتیب، ارامنه دستخوش رقابت روسیه و انگلستان شدند. در ۱۸۸۵، ارامنه انجمن انقلابی موسوم به هونچاک را بمنظور تعلیم و بیدار کردن مردم تشکیل دادند. در ۱۸۹۰ انجمن دیگری بنام داشناک در تفلیس تشکیل یافت که آموختن استعمال اسلحه جزء برنامه‌ی آن بود. مقارن همین ایام روسیه از طرفی سرگرم امور آسیای مرکزی بود، و از طرف دیگر ارمنیها را آلتی در دست بریتانیا بر علیه روسیه میدانست، و بهمین جهات، از حمایت آنان دست برداشت، و بریتانیا نیز اقدامی در اجرای

---

(۱)Arakan Yoma (۲)Arakcheyev (۳)Aragats (۴)Aragon (۵)Aral (۶)Calms of Capricorn (۷)Calms of Cancer

پیمان قبرس نکرد. در نتیجه‌ی مجموعه‌ی این عوامل، سلطان عثمانی، پس از جنگهای محلی که میان کردها و ارامنه واقع شد، از ترس انقلاب ارامنه، دست به آزار و حبس و سرانجام ← کشتار ارامنه زد. با وجود کشتار ۱۹۰۹، قانون اساسی جدید (۱۹۰۸) عثمانی برای ارامنه امیدبخش بود، و پیش از شروع جج I کار آنان رونقی بسزا داشت. برای وقایع بعد ← ارمنستان بعد از اسلام.

آرامی، منسوب به سرزمین آرام و آرامیان.

آرامی[1]، **زبان**، نام دسته‌ای از زبانهای سامی که در اصل به سوریه تعلق داشته (← زبان، جدول). زبان حضرت عیسی نیز آرامی بوده. زبان آرامی در حدود قرون هفتم و هشتم قم رو بتوسعه نهاد، و با استقرار حکومت هخامنشیان در آسیای غربی، به رواج آن افزوده شد. در امپراطوری هخامنشی زبان دیوانی بشمار میرفت، و چند قرن زبان اداری و فرهنگی آسیای غربی شمرده میشد. در خیلی از زبانهای ایرانی میانه، مانند پهلوی و پارتی و سغدی، بعضی کلمات رایج را به آرامی مینوشتند، ولی بزبان خود میخواندند. این نوع کلمات و این رسم را به زبان پهلوی هزوارش میگویند. خط پهلوی و پارتی و سغدی نیز از خط آرامی اقتباس شده است.

آرامیان یا **قوم آرامی**، ساکنین قدیم سرزمین آرام (ممتد از مرزهای غربی بابل تا مرتفعات آسیای غربی). چون زبان قوم آرامی در میان اقوام همسایه رسوخ فراوان کرده بود، تشخیص حدود قطعی سرزمین این قوم دشوار است. نظری که فعلا مورد قبول است اینست که این قوم پیش از قرن دوازدهم قم از عربستان شمالی به سوریه و بین النهرین و آشور و بابل داخل شده، و در حدود قرن دهم قم چندین کشورشهر دارای تمدن عالی تأسیس کردند، که مشهورترین آنها دمشق بود. شهر مرکزی ایشان در محلی در شمال حلب بوده (قریه‌ی زنجیرلی کنونی) که در آنجا کتیبه‌هائی از ایشان بدست آمده. آرامیان در انتشار الفبا و پیشرفت تمدن تأثیر فراوان داشته‌اند. در تورات مکرر از برخورد آرامیان و عبرانیان سخن رفته است. نیز ← آرامی، زبان.

اران (arrān) یا **الران** (ar.rān)، نام عربی ناحیه‌ای قدیم در قفقاز، کمابیش مطابق ناحیه‌ی قدیم آلبانیا. در قرن ششم بم خاندان مهرگان، از نجبای ایران، با عنوان ایرانشاه، بر آن حکومت داشتند، و در آن زمان اران از شروان جدا بود. در خلافت عثمان بدست اعراب افتاد؛ در قرن چهارم هق مرکزش برذعه بود؛ کمی قبل از ۳۳۲ هق، ایرانشاه محمد ابن یزید شروان و دربند (باب الابواب) را ضمیمه‌ی اران کرد، ولی در قرن بعد شروان از اران جدا گردید، و پایتخت اران به گنجه منتقل شد. از زمان مغول، قسمت جنوبی اران قراباغ خوانده میشود.

آران، بخش (جه ح ۲۷٬۰۰۰؟)، ل شهرستان کاشان، استان دوم؛ مرکزش ده آران. در منطقه‌ای شنزار واقعست. از محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و ابریشم میباشد. این بخش در شهریور ۱۳۲۵ از قراء آران، بیدگل، و نوش‌آباد و کویرات تشکیل گردید، و آران مرکز بخشداری معین شد.

آران، ده (جه ۹٬۴۶۰ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آران، شهرستان کاشان، استان دوم؛ ۱۲ کیلومتری لش کاشان؛ واقع در شنزار. مزارع آن تا نزدیک کویر نمک پراکنده‌اند.

آرانخوئث[2] (ārānxueṯ)، شهر (جه ۲۴٬۶۶۷)، اسپانیا، در کاستیل جدید، نزدیک تاگوس. کاخش از قرن ۱۶م کاخ سلطنتی بود؛ در ۱۷۲۷ از نو ساخته شد.

آراو[3] (ārā)، شهر (جه ۱۴٬۲۸۰)، کرسی ایالت (= کانتون) آرگاو، ل سویس، بر رود آر. از صنایعش کفش و اسبابهای علمی است.

آرایش‌نامه (ārāyeš.nāme)، رساله‌ی مختصری به نثر مُحَلّیٰ به شعر فارسی و گاهی به شعر و عبارات عربی، از نظام‌الدین محمود قاری یزدی شاعر البسه (قرن نهم هق). در باب صف‌آرائی جامه‌ها در برابر یکدیگر است، و علاوه بر جنبه‌ی ادبی، از جهت نامهای لباس و پارچه، مانند دیوان این شاعر دارای اهمیت است. در ضمن دیوان البسه در ۱۳۰۳ هق در استانبول بطبع رسیده.

آرایش نگار (ārāyeše negār)، عنوان قسمتی از اشعار صائب تبریزی (۱۰۱۶–۱۰۸۱ هق) که در آنها نام آینه یا شانه یا یکی از اعضای بدن آمده، و خود شاعر از دیوان خود جدا کرده است، و آرایش نگار نامیده.

آرباکس: ← ماد، قوم آریائی.

آربری[4]، **آرثر جان** (ārṯor jān ārbori)، ۱۹۰۵–، مستشرق انگلیسی، استاد زبان عربی دانشگاه کیمبریج از ۱۹۴۷. در ۱۹۳۲–۳۴ رئیس قسمت متون قدیم در دانشگاه قاهره بود. چند سال در اداره‌ی امور هند دولت انگلستان خدمت کرد. در ۱۹۴۴–۴۷ استاد زبان فارسی دانشگاه لندن و در ۱۹۴۶ رئیس قسمت خاور نزدیک و خاور میانه‌ی مدرسه‌ی تحقیقات شرقی بود. کتابهای فراوان نوشته و بعضی نسخه‌های خطی عربی و فارسی را چاپ کرده است. از آثارش نمونه‌های خطوط قدیمی فارسی و عربی (۱۹۳۹)، مدخل تاریخ تصوف (۱۹۴۳)، کتاب قرائت فارسی جدید (۱۹۴۴)، مزامیر فارسی (۱۹۴۹)، تصوف (۱۹۵۱)، میراث ایران (۱۹۵۳؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۶ تهران)، پنجاه غزل از حافظ (۱۹۵۳)، و ادبیات قدیم فارسی (۱۹۵۸).

اربع رسائل (arba'o rasā'el) [مجموعة اربع رسائل لقدماء فلاسفة اليونان و لابن العبری]، عنوان چهار رساله از یونانیان قدیم در سیاست و تدبیر منزل، و رساله‌ای بعنوان الآحادیث المُطْرِبَه از ابن العبری، و رساله‌ای منسوب به افلاطون. بتحقیق لویس شیخو در ۱۹۲۵–۲۳ در بیروت بطبع رسیده.

اربع رسائل اسماعیلیه (arba'o rasā'ela)، عنوان چهار رساله در باب عقاید اسماعیلیان و یا مربوط با عقاید آنان که سه رساله از آنها منثور و یکی منظوم است. این رسائل عبارتند از (۱) مطالع الشموس فی معرفة النفوس، از داعی اسماعیلی شهاب الدین ابوفراس (۸۷۲–۹۳۷ هق)؛ (۲) اسبوع دور الستر؛ (۳) رسالة الدستور و دعوة المؤمنین للحضور، از داعی اسماعیلی شمس‌الدین ابن احمد طیبی (قرن هفتم هق)؛ (۴) القصیدة التائیه، از شاعر اسماعیلی عامر بصری، که قصیده‌ای است فلسفی و عرفانی در حدود ۵۵۵ بیت. (چاپ سوریه، ۱۹۵۲).

اربع رسائل لابن سینا (arba'o rasā'ela le 'bne sinā)، عنوان مجموعه‌ی چهار رساله از ابن سینا، بدین قرار: رسالة فی العشق؛ رسالة فی ماهیة الصلوة؛ فی دفع الغم من الموت؛ رسالة ابی سعید فی معنی الزیارة و جواب ابن سینا. این مجموعه در سالهای ۱۸۹۴ و ۱۸۹۹ با شروح و حواشی بزبان فرانسوی در لیدن بطبع رسیده (عنوان فوق را ناشر به مجموعه‌ی رسائل مذکور داده است).

اربعه (arba'e)، دهستانی در قسمت جنوبی و غربی شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس). اربعه مشتمل بر چهار قسمت و وجه تسمیه‌ی آن همین است. قسمت شمالی **اربعه‌ی بالا** (جه ۲٬۸۰۰؟) است، و سه قسمت دیگر **اربعه‌ی پایین** (جه ح ۴٬۸۰۰) را تشکیل میدهد. محصولات عمده‌ی دهستان غلات و مرکبات است.

اربعة کتب اسماعیلیه (arba'ato kotoben)، عنوان چهار کتاب دینی و فلسفی و اخلاقی مربوط بعقاید اسماعیلیان. این رسائل عبارتند از (۱) مسائل مجموعة من الحقائق العالية و الدقائق و الاسرار السامية، مشتمل بر چند قسمت و هر قسمت بر چندین سؤال، و جوابهای آنها؛ (۲) رسالة الایضاح و التبیین فی کیفیة تسلسل ولادتی الجسم و الدین، از علی ابن محمد ابن ولید، که رساله‌ای فلسفی و دینی طبق عقاید اسماعیلیان است؛ (۳) رسالة تحفة المرتاد و غصة الاضداد، هم از مؤلف رساله‌ی شماره‌ی ۲؛ (۴) رسالة الاسم الاعظم، که مؤلف آن مجهول است. (چاپ گوتینگن، ۱۹۴۳).

اربعه‌ی متناسبه (arba'eye motanāsebe) [= (اعداد، مقادیر) چهارگانه‌ی متناسب]، مجموعه‌ی چهار عدد (یا مقدار) که نسبت اولی به دومی مساوی نسبت سومی به چهارمی باشد. مثلا اعداد ۵ و ۸ و ۱۵ و ۲۴ تشکیل یک اربعه‌ی متناسبه میدهند، و بعبارت دیگر، این اعداد اعضای یک اربعه‌ی متناسبه هستند، زیرا ۱۵:۲۴ = ۵:۸. هرگاه سه عضو از یک اربعه‌ی متناسبه در دست باشد، بوسیله‌ی خواص تناسب میتوان عضو چهارم را حساب کرد.

اربعین (arba'in) [عربی، = چهل، چله]، چله‌ی حضرت امام حسین ع، یعنی چهل روز بعد از عاشورا. مطابق بیستم ماه صفر است.

اربعین، رساله‌ی اخلاقی و عرفانی و دینی، حاوی ۴۰ حدیث و ترجمه‌ی آنها بنظم فارسی، از نور الدین عبدالرحمان جامی. (طبع تهران، ۱۲۷۵ هق). ← اربعین، عنوان.

اربعین، عنوان کتابهای بسیاری معمولا شامل ۴۰ حدیث و یا ۴۰ باب در حدیث و غیره. عناوین الاربعین (al'arba'in) یا کتاب الاربعین (ketābo

---

(1) Aramaic (2) Aranjuez (3) Aarau (4) Arberry

al'arba'una) [یا الاربعون حدیثا ('l'arba'in hadisan)، و غیره] نیز در مورد اینگونه کتابها بکار برده شده است. این قبیل کتابها از قدیم (ظاهراً از قرن چهارم هق) تألیف شده، و در کتابهای عربی بعنوان کتب الاربعینات (kotobo 'l'arba'inät) معروف است، و بنای تألیف آنهائی که در حدیث است شاید بر اساس حدیث ضعیف "من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً فی امر دینهما بعثه الله تعالی یوم القیامة فی زمرة الفقهاء و العلماء" باشد. بزرگانی مانند ابوبکر گلاباذی (فت ۳۸۰ هق) و ابوعبدالرحمان سلمی و ابونعیم اصفهانی و غیرهم چنین تألیفی کرده‌اند، و هر یک از تألیف خود قصدی داشته؛ مثلا یکی احادیث مربوط به توحید و یکی احادیث دربارهٔ زهد و مواعظ و دیگری احادیث در باب عبادات را جمع کرده (مثلا به مقالات آتیه رجوع کنید).

اربعین (arba'in)، کتابی مذهبی، از حاج میرزا محمدعلی قرجه‌داغی (فت ح ۱۳۱۰ هق). ترجمه و شرح و توضیح چهل حدیث بفارسی در مناقب امیر المؤمنین علی است، و بنام مظفرالدین شاه تألیف شده (چاپ تبریز، ۱۳۰۰ هق). نیز ← اربعین، عنوان.

اربعین، کتابی مذهبی و اخلاقی، بزبان عربی، حاوی ۴۰ حدیث از طریق اهل بیت نبوت، از شیخ بهائی. در تهران مکرر بطبع رسیده، و آنرا ترجمه و شرحی است بفارسی از ابوالمعالی محمد ابن علی، معروف به ابن خاتون، از علمای شیعه در قرن یازدهم هق و شاگرد مؤلف، که معروف است به **اربعین ابن خاتون** یا **ترجمهٔ قطب‌شاهی**، و شیخ بهائی در ۱۰۲۸ یا ۱۰۲۹ هق بر آن تقریظی نوشته که در بعضی نسخ خطی موجود است. این ترجمه نیز در تهران مکرر بچاپ رسیده.

اربعین، کتابی مذهبی، از **مجلسی دوم**. شرحی است مفصل، بعربی، بر چهل حدیث که تقریرات تدریسی مؤلف است در سفر مشهد (طبع تهران، ۱۳۵۵ هق). نیز ← اربعین، عنوان.

اربعین یا **الاربعین**، کتابی مشتمل بر ۴۰ حدیث در زهد و تصوف، از ابوعبدالرحمان سلمی (← اربعین، عنوان). در حیدرآباد دکن بطبع رسیده.

اربعین یا **کتاب الاربعین**، کتابی مشتمل بر ۴۰ حدیث بدون شرح و توضیح، از شهید اول (← اربعین، عنوان). بیشتر احادیث آن دربارهٔ عبادات است. ضمیمهٔ غیبت نعمانی و اثبات الوصیه در تهران بطبع رسیده.

اربعین ابن خاتون: ← اربعین، از شیخ بهائی.

اربعین فی احوال النصاب و المعاندین (arba'in fi ahväle 'n.nossäbe va 'l.mo'änedin)، کتابی مذهبی، از امیر فیض‌الله ابن عبدالقاهر حسینی تفرشی (فت ۱۰۲۵ هق، در نجف)، از فقها و محدثین و متکلمین شیعه، حاوی چهل حدیث در معایب ناصبیان و معاندان ائمهٔ شیعه (طبع تهران، ۱۳۱۴ هق). نیز ← اربعین، عنوان.

اربقائی (arbaqä'i)، دهستان (جم ح ۴۶۰۰)، غ شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، دارای ۷(؟) آبادی. محصولاتش غلات و پنبه است. جادهٔ شوسهٔ سبزوار به نیشابور و راه آهن ازین دهستان میگذرد.

اربل (arbel)، شهر، عراق؛ ← اربیل.

آربلا[1] (ārbelā)، شهر آسور قدیم، مطابق **اربیل** حالیه. نزدیک آنجا (درگوگمل) اسکندر مقدونی داریوش III را مغلوب کرد (۳۳۱ قم). جنگ گوگمل را اغلب جنگ آربلا مینامند.

اربلو دو مولنویل، بارتلمی د/: ← هربلو.

اربلی، بهاءالدین (arbeli) [بهاءالدین علی ابن عیسی اربلی]، فت ۶۹۲ هق، از شعرا و محدثین و منشیان شیعی عراقی. در بغداد مشاغل دیوانی داشت، و در خدمت عطاملک جوینی و از مداحان و نزدیکان خاندان جوینی بود. اثر معروفش کتاب کشف الغمه (kašfo 'l.qomma) است بزبان عربی در شرح حال ائمهٔ اثنی عشریه، که در ۶۸۷ هق آنرا بپایان رسانیده، و همین کتاب باعث شهرت او در نزد شیعه است.

آربلی[2]، **یوسیف آبگاروویچ** (yosif ābgärovic ārbeli)، ۱۸۸۷–، مستشرق روسی، رئیس شعبهٔ مؤسسهٔ تحقیقات شرقی آکادمی علوم تجشس در لنینگراد، عضو آکادمی علوم تجشس و آکادمی علوم ارمنستان شوروی. در دانشگاه سن پطرزبورگ تحصیل کرد، و در ۱۹۱۶ تحت ریاست مار در ارمنستان مشغول حفاری شد. در ۱۹۲۰–۵۱ عضو موزهٔ ارمیتاژ و در ۱۹۴۳–۴۷ رئیس آکادمی علوم ارمنستان شوروی بود. از آثارش خرابه‌های آنی (۱۹۱۱)، کتیبه‌های مرمشن (۱۹۱۴)، هنر دورهٔ ساسانی (۱۹۲۴)، فلزات دورهٔ ساسانی (۱۹۳۵)، و حماسه‌های قهرمانی ارمنی در کتاب "داود ساسونی" (۱۹۳۹) است.

اربوس[3] (erebos) [یو. = تاریکی]، در اساطیر یونان، ظلمت نخستین. از خائوس برخاست؛ از خواهر خویش، شب، روز را بعمل آورد.

اربوس[3]، **کوه** (erebus)، قلهٔ آتشفشانی به بلندی ح ۴٬۰۰۰ متر، بر جزیرهٔ راس، در دریای راس، نزدیک ساحل قارهٔ جنوبگان. در ۱۸۴۱ سر جیمز راس آن را کشف کرد.

آربوگاست[4] (ārbogäst)، فت ۳۹۴، سردار فرانکی که در خدمت رومیها بود. پس از قتل (۳۹۲) والنتی‌نیانوس II، امپراطور دست‌نشانده‌ای، نامش اثوگنیوس، علم کرد، ولی هر دو بدست تئودوسیوس مقهور شدند (۳۹۴).

اربونه (arbuna)، شهر فرانسه؛ ← ناربون.

اربیل[5] (arbil) یا **اربل** (arbel)، شهر (جم ـ ۲۶٬۰۸۶)، لش عراق. بر خرابه‌های شهر قدیم آربلا ساخته شده. قلعهٔ قدیمی دارد.

اربیوم[6] (erbiom)، عنصر فلزی از دستهٔ خاکهای کمیاب. علامت شیمیائی آن Er، وزن اتمی ۱۶۷٫۲، و عدد اتمی آن ۶۸ است.

آرپا، از ریزابه‌های شمالی رود ارس.

آرپا خان (arpā)، ضبط صحیح آن **آرپای گائون** (arpāy gāon)، فت ۷۳۶ هق، دهمین پادشاه (ربیع الثانی ۷۳۶–شوال ۷۳۶ هق) از سلسلهٔ ایلخانیان؛ نوادهٔ تولی خان. وی بنا بوصیت ابوسعید بهادر خان بجای او بسلطنت نشست. خواجه غیاث‌الدین محمد وزارت او را داشت. ارپا خان بغداد خاتون را بتهمت زهر دادن به ابوسعید هلاک کرد، و در دربند شروان ازبکان را شکست داد، و **ساتی بک** (دختر الجایتو) را که سابقاً در حبالهٔ امیر چوپان بود بزنی گرفت. ارپا خان پادشاهی بود ساده و عاقل و عاری از تجمل و تکلف، ولیکن مواجه با طغیان امرا و دعوی مخالفان گشت. امیر علی پادشاه در دیار بکر موسی خان را که نوادهٔ بایدو خان بوده بسلطنت برداشت، و با ارپا خان بجنگ برخاست. در نزدیک مراغه بین فریقین جنگ روی داد. ارپا خان و خواجه غیاث‌الدین محمد شکست خورده هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند (رمضان ۷۳۶ هق). خواجه غیاث‌الدین گرفتار و کشته شد و ارپا خان نیز چندی بعد باو ملحق گردید (شوال ۷۳۶).

آرپاد[7] (ārpād)، سلسله‌ای از فرمانروایان مجارستان که از ۹۹۷ تا ۱۳۰۱ در این کشور، با عنوان شاه، حکمرانی داشتند. اولین پادشاه سلسله ستفان I، معروف به ← قدیس ستفان، است، و آخرین ایشان اندراش III. مؤسس خاندان آرپاد **آرپاد** (فت ۹۰۷) نام داشته، و وی قهرمان ملی مجارستان است و گویند در حدود ۸۹۵ مجارها را به مجارستان برد.

آرپژ[8] (ārpej؛ فنس)، در اصطلاح موسیقی، آکوردی که مجموعهٔ نتهای آن، بجای اینکه همگی مقارن با هم نواخته شود، تک‌تک و یکی پس از دیگری اجرا و شنیده شود؛ و بعبارت دیگر، آکوردی که شکسته شده و بصورت ملودی درآمده است.

آرتابانوس: ← اردوان، اسم.

ارتاخه (artāxe)، یو آرتاخایس (ārtāxāyes)، فت ح ۴۸۱، مهندس ایرانی، مدیر ساختمان کانالی بر شبه جزیرهٔ آتوس برای عبور ناوگان خشیارشا در جنگ با یونانیان (۴۸۰).

ارتافرن (artāfern)، یو آرتافرنس[9] (ārtāfernes)، پسر ویشتاسپ و برادر داریوش I. در زمان شورش شهرهای یونیا (۵۰۰ قم) والی ساردیس بود (← آریستاگوراس). پسرش **ارتافرن**، باتفاق داتیس، فرمانده سپاهیان داریوش بود که در ماراتون شکست خوردند (۴۹۰ قم). در لشکرکشی خشیارشا به یونان (۴۸۰ قم) فرمانده قسمتی از سپاهیان او بود.

آرتاکساتا[10] (ārtāksātā)، شهر باستانی، پایتخت قدیم ارمنستان، بر ساحل چپ رود ارس، در ۲۷ کیلومتری شهر ایروان؛ در جشس ارمنستان کنونی. در ۵۸ بم بدست کوربولو، سردار رومی، ویران شد.

آرتاکسرکس[11] (ārtākserkses): ← اردشیر، اسم.

ارتای‌ویراف: ← ارداویراف.

ارتبان (artabān): ← اردوان، اسم.

آرتتسو[12] (ārettso)، شهر (جم ۳۹٬۲۱۳)، توسکان، ایتالیا. از شهرهای اتروسکها بود،

---

(۱)Arbela (۲)Orbeli (۳)Erebus (۴)Arbogast (۵)Erbil (۶)erbium (۷)Árpád (۸)arpège (فنس) (۹)Artaphernes (۱۰)Artaxata (۱۱)Artaxerxes (۱۲)Arezzo

و سپس از بلاد رومی شد، و بجهت ظروفش معروف بود. در اواخر قرون وسطی از مراکز فرهنگی شد، و آثار معماری فراوان از این دوره و از دوره‌ی رنسانس دارد. گویدو د/آرتتسو، پترارک، آرتینو، و وازاری در این شهر متولد شدند.

ارتخشتره (artaxšatra): ← اردشیر، اسم.

ارتدوکس[1] یا **اورتدوکس** یا **ارتودوکس** (هر سه ortodoks). این لفظ از ریشه‌ی یونانی و اصلا بمعنی دارای عقیده‌ی درست است، و مخصوصاً در مورد پیروان ایمان مسیحی بر طبق اعتقادنامه‌ها و اعترافنامه‌های فرقه‌های بزرگ مسیحی بکار میرود، ولی، بعنوان وصف خاص، به پیروان کلیسای ارتدوکس شرقی اطلاق میشود، و نیز بمعنی مربوط و وابسته باین کلیسا میباشد. ← کاتولیک.

ارتدوکس شرقی، کلیسای[2] یا **کلیسای ارتدوکس**، عنوان جامعه‌ی کلیساهای مستقلی که اصلا در اروپای شرقی و ج‌غ آسیا، بواسطه‌ی شکافی که در کلیسای غربی بوجود آمد، پیدایش یافت، و جملگی با بطرک عام اتحاد دینی دارند، و در قبول آراء هفت شورای دینی اولیه و در طرد سلطه‌ی اسقف روم (یعنی پاپ) متفق اند. همین موضوع طرد سلطه‌ی پاپ است که جامعه‌ی ارتدوکسها را از کلیه‌ی پیروان ← کلیسای کاتولیک رومی جدا میسازد. بسیار کسان هستند که اعمال دینی را مانند ارتدوکسها اجرا میکنند، ولی چون ریاست پاپ را قبول دارند کاتولیک نامیده میشوند (← ارتدوکس؛ کاتولیک). هر دو فرقه‌ی کاتولیک و ارتدوکس فرقه‌های نسطوری و یعاقبه و قبطی و کلیسای ارمنی را مبتدع در دین میشمارند. مناسک اعمال دینی نزد دو فرقه مختلف است. راهبان و اسقفهای ارتدوکس حق ازدواج ندارند، ولی کشیشهای بخشها میتوانند ازدواج کنند، و همین امر فاصله‌ی زیادی بین مقامات عالی و پایین دینی بوجود آورده است. در قدیم کلیساهای ارتدوکس تحت ریاست بطرکها اداره میشد، ولی حالیه اغلب هر کلیسا بتوسط یک "شورای مقدس" (مرکب از اسقفها و مردم غیر روحانی) اداره میشود، که منصوب دولت است.

تاریخ. اگر چه از اوایل مسیحیت اختلافاتی در جامعه‌ی مسیحی وجود داشت، جدائی شرق و غرب در قرن پنجم میلادی آغاز شد، و با قیام (قرن نهم) فوتیوس برضد سلطه‌ی پاپ، و محکومیت (سنه‌ی ۱۰۵۴) بطرک قسطنطنیه بواسطه‌ی پاپ لئوی IX، قطعیت یافت، و کوششهای مکرری که بعدها برای اتحاد مجدد بعمل آمد بجائی نرسید. ارتباط کلیساهای مختلف شرقی با یکدیگر بسیار پیچیده است. کلیساهای ارتدوکس مستقل عبارتند از چهار بطرک‌نشین قدیم قسطنطنیه، اسکندریه، انطاکیه، و بیت المقدس که هنوز از جهت اعتبار سرآمد دیگران هستند؛ کلیسا (یا دیر) کوه سینا؛ و عده‌ای کلیسای ملی.

بطرک‌نشین قسطنطنیه با تأسیس این شهر بعنوان پایتخت دولت روم شرقی تأسیس شد، و تحت ریاست بطرک قسطنطنیه است که عنوان "بطرک عام" دارد، و در دوره‌ی دولت عثمانی امور عرفی مسیحیان نیز باو سپرده شد، و مرکز وی در قسطنطنیه مرکز یونانیان تابع دولت عثمانی گردید. پیمان لوزان (۱۹۲۳) اختیارات او را به امور دینی محدود کرد. بطرک‌نشین اسکندریه مشتمل بر مصر، لیبی، عربستان، و نوبه است، و بطرک آن عنوان "پاپ" و "داور عام" دارد. بطرک‌نشین انطاکیه مشتمل بر شام و کیلیکیه و بین النهرین، و بطرک‌نشین بیت المقدس مشتمل بر فلسطین و شبه جزیره‌ی سینا است.

از جمله کلیساهای ملی کلیسای قبرس است که مرکب از جامعه‌ی مسیحیان آن جزیره میباشد، و این کلیسا از زمان شورای افسوس خودمختار میباشد. دیگر کلیسای گرجستان است که آن نیز از کلیساهای قدیمی است، و در قرن ۱۹م جزء کلیسای روسیه شد، ولی در ۱۹۱۷ دگربار خودمختار اعلام شد؛ رئیس آن عنوان کاتولیکوس (جاثلیق) دارد. کلیسای ارتدوکس روسیه نیز از کلیساهای قدیم است، و آن، از حیث عده‌ی پیروان، قرنها بزرگترین جامعه‌ی ارتدوکس بود. مرکز آن کیف و زیر نظر بطرک‌نشین قسطنطنیه بود، ولی بعدها مرکزش به مسکو منتقل شد، و در ۱۵۸۹ بطرک‌نشینی بریاست تزار تأسیس گردید. در ۱۷۲۱ پطر کبیر بطرک‌نشین را منحل کرد و شورائی تحت نفوذ خود تأسیس نمود. در ۱۹۱۷، بلا فاصله پیش از انقلاب بلشویکها، بطرک‌نشین دگربار تأسیس شد. از ۱۹۲۵ انتخاب بطرک موقوف شد. در جج II در سال ۱۹۴۳، دولت شوروی با انتخاب بطرک موافقت کرد. فرامین صادر از کلیسا مردم را به اطاعت از رژیم حکومتی دولت شوروی میخوانند. کلیسای یونان در ۱۸۵۰ تشکیل یافت، و آن کلیسای رسمی کشور یونان است. کلیسای بلغارستان در ۱۸۷۲، کلیسای یوگوسلاوی (سابقاً صربستان) در ۱۸۷۹، و کلیسای رومانی در ۱۸۸۵ تشکیل گردید. کلیسای اوکرائین در ۱۹۲۵ استقلال خود را اعلام نمود. در نتیجه‌ی بسط نفوذ دولت شوروی پس از جج II، کلیساهای بلغارستان، یوگوسلاوی، رومانی، فنلاند، و لهستان (این دو پس از جج II تشکیل یافت) ضعیف شده است. در ۲۰۰ سال اخیر، کلیسای ارتدوکس در چین، کره، ژاپن، آلاسکا، و بین قبایل سیبریه و آسیای مرکزی بسط یافته است.

ارتریا[3] (eretriā)، شهر قدیم یونان، بر جزیره‌ی الوبویا. مؤسس بسیاری از مهاجرنشینهای یونانی ل دریای اژه بود. در ← جنگهای مادی بیاری شهرهای یونیا علیه ایران برخاست (۴۹۹ ق‌م). داریوش I ویرانش کرد.

ارتسام[4] (ertesām)، در سازمان مسیحیت، منصوب کردن به یکی از مقامات روحانی، مخصوصاً مقام اسقفی (← اسقف).

ارتسبرگر[5]، **ماتیاس** (mātiās ertsberger)، ۱۸۷۵-۱۹۲۱، سیاستمدار آلمانی، رهبر حزب مرکز کاتولیک. رئیس هیئتی بود که قرارداد ترک مخاصمه‌ی نوامبر ۱۹۱۸ را امضا کرد. بدست یکی از میهنپرستان کشته شد.

ارتسگبیرگه[6] (ertsgebirge) یا **کوههای معدنی**، سلسله جبالی در بوهم (چکوسلواکی) و ساکس (آلمان)، که بطول ح ۱۶۵ کم از رود الب بجانب ج‌ش ممتد است. بلندترین نقطه‌اش، قله‌ی کایلبرگ (kāylberg)، درچکوسلواکی است، و ۱۲۴۳ متر ارتفاع دارد. در قرون ۱۴-۱۹م معادن مهم نقره و آهن آن (مخصوصاً در یاخیموف) استخراج میشد. اینک اورانیوم، ولفرامیت، سرب، قلع، مس، و گوگرد استخراج میشود. چشمه‌های معدنی فراوان دارد، که از جمله کارلسباد و ماریناباد معروفست. مصنوعات (ماشین‌آلات و منسوجات) آن زیاد است. قسمتی از آن که جزء چکوسلواکی بود در ۱۹۳۸ ضمیمه‌ی آلمان شد، ولی در ۱۹۴۵ پس‌گرفته شد.

آرتسیباشف[7]، **میخائیل پتروویچ** (mixāil petrovic ārtsibāšef)، ۱۸۷۸-۱۹۲۷، نویسنده و نمایشنامه‌نویس روسی. داستان سانین (۱۹۰۷) او شوری برانگیخت، و سبب شهرت او شد، و نشر این داستان، که ضد هرنوع قید و بندی بود، هم در روسیه‌ی تزاری و هم در دوره‌ی بلشویکها ممنوع شد. داستان کوتاهی بنام داستانی که داوستان نقل کرد، از وی به فارسی ترجمه شده است. وی در شهر ورشو درگذشت.

ارتشاء (ertešā')، دریافت غیرقانونی وجه یا مالی از طرف مأمورین دولتی برای انجام دادن کاری که وظیفه‌ی آنان است، اعم از اینکه آن کار را انجام دهند یا ندهند، و انجام دادن آن بر طبق حقانیت بوده یا نبوده باشد. قانون مجازات ارتشاء (مصوب دوم تیرماه ۱۳۰۷ هش) تکلیف مرتشی و راشی را تعیین کرده است.

ارتشتار، در عهد ساسانیان؛ ← ارتشتاران.

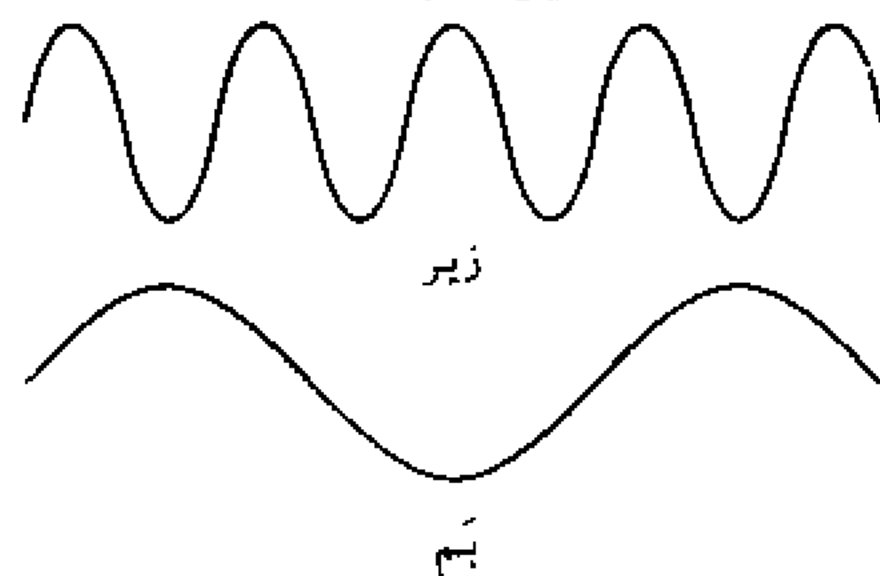
ارتشتاران (arteštārān) [از پهلوی ارتشتار، = سپاهی]، در عهد ساسانیان، طبقه‌ی جنگیان. در زبان اوستائی طبقه‌ی جنگیان را رثه‌اشتره (rataeštra) میگفتند. این طبقه به پایگان (پادگان) (پیاده نظام) و اسواران (asvārān) (سواره نظام) تقسیم میشد. اسواران زره‌دار را تنوریگ (tanurig) میخواندند. رئیس طبقه‌ی جنگیان ایران سپاهبذ (irān spāhbad) نام داشت. نیز ← ارگ؛ انبارک؛ گند.

ارتعاش[8]. این لفظ در فیزیک بالاخص به هر حرکت رفت و آمد (مانند حرکت آونگ و دیاپازون)، وبتعمیم، بهر پدیده‌ی فیزیکی متناوب اطلاق میشود. یک "رفت و آمد" کامل را یک نوسان، و گاهی یک سیکل (sikl)، (مثلا ← آونگ؛ جریان متناوب)، و زمان طی یک نوسان را دوره‌ی ارتعاش خوانند. انحرافات یک پدیده‌ی ارتعاشی نسبت بوضع "خنثی" (مثلا وضع تعادل در حرکت آونگ یا دیاپازون؛ و صفر بودن شدت در جریان متناوب) ممکن است کمابیش متقارن باشند. در هر حال، منتهای انحراف را دامنه‌ی

(۱)orthodox (۲)Orthodox Eastern Church (۳)Eretria (۴)consecration (۵)Erzberger (۶)Erzgebirge (۷)Artzy-bashev (۸)vibration

ارتعاش خوانند. وقتی که آشفتگی ارتعاشی در نقطه‌ای از محیطی، که پیوستگی کافی برای انتقال آشفتگی از جزئی بجزء دیگر دارد، رخ دهد، از محل رویداد آشفتگی، قطاری از امواج (← موج) براه می‌افتد. سرعت انتشار به پیوستگی محیط و ردّ عمل آن، و در بعضی موارد (مثلاً انتشار نور در محیط مادی) به بسامد ارتعاشات (عده‌ی ارتعاشات در ثانیه) بستگی دارد.

ارتفاع[1]، یکی از صفات صوت، که از آن به زیری و بمی تعبیر میشود. باین معنی، ارتفاع صوت همان حدت (heddat-) آنست. بتجربه معلوم میشود که هرگاه بسامد (عده‌ی ارتعاشات در ثانیه) دو صوت یکسان باشد، حدت آنها یکسان است، و هر قدر بسامد صوتی بیشتر باشد صوت زیرتر (یعنی حدت آن بیشتر) است. باین جهت، از جنبه‌ی کمّی، حدت صوت را با بسامد آن میسنجند، که در این مورد ارتفاع صوت خوانده



اصوات زیر و بم

میشود. گوش انسان فقط اصواتی را که ارتفاعشان بین ۲۰ و ۲۰٬۰۰۰ باشد بصورت صوت احساس میکند، ولی این حدود در اشخاص متفاوت است (← آستانه‌ی شنودگی). نسبت ارتفاعات دو صوت را فاصله‌ی آنها خوانند. فاصله امری است نسبی، و برای اینکه از روی فواصل موسیقی بتوان ارتفاعات را حساب کرد، باید برای ارتفاع یکی از اصوات مقداری بعنوان مبنا انتخاب نمود. در قرن ۱۶م در اروپا مبناهای مختلف برای سازهای مختلف رایج بود. در قرن ۱۷م و نیز در اواسط قرن ۱۹م کوششهائی برای استاندن مبنا بعمل آمد. در فرانسه، در سال ۱۸۵۹، ارتفاع ۴۳۵ برای la_3 تثبیت شد. سرانجام، در ۱۹۳۹ مبنای بین‌المللی ۴۴۰ = la_3 انتخاب گردید.

ارتفاع، در نجوم: ← مختصات افقی.

ارتفاع، در هندسه. ۱- در مثلث و هرم و مخروط، ارتفاع قطعه‌ای از عمود وارد از رأس بر قاعده است که به رأس و قاعده محدود باشد. مثلث سه ارتفاع دارد، که از یک نقطه میگذرند. ۲- ارتفاع متوازی الاضلاع فاصله‌ی هر دو ضلع متوازی آنست. ۳- در ذوذنقه و منشور و استوانه، که دو قاعده‌ی متوازی دارند، ارتفاع قطعه‌ای از عمود مشترک دو قاعده است که به دو قاعده محدود باشد. در هر حال، طول ارتفاع را نیز ارتفاع گویند. برای تصویر رجوع کنید به مقالات مربوط به هریک از اشکال مذکور.

ارتفاع بارومتری، ارتفاع ستون جیوه در بارومتر.

آرتمیس[2] (ārtemis)، در افسانه‌های یونانی، الاهه‌ی اولمپی شکار، دختر زئوس و لتو، خواهر دوقلوی آپولون. خود و ملازمانش باکره بودند. او را میتوان قسیم آپولون دانست. بدی را کیفر


آرتمیس (دیانا)، شکارچی

میداد، ولی مردم را در مقابل خطر و بلا حمایت میکرد. آرتمیس شکارچی، حامی زنان، و، مانند آپولون، الاهه‌ی ماه و شب بود. با رها کردن گرازی باعث شکار گراز کالودون شد. مطابق دیانا در اساطیر رومی است.

آرتمیس، معبد: ← دیان، معبد.

ارتنگ (artang) یا **ارژنگ** یا **اردهنگ** (ardhang)، کتاب مصوری منسوب به مانی. در ایران، جز عده‌ی بسیار معدودی، عموماً عقیده دارند، و حتی در کتابهای لغت فارسی و دیگر کتابهای ایرانی نیز آمده، که مانی صورتهائی بر لوحی و یا کتاب مصوری بنام ارتنگ یا ارژنگ پرداخته است، و آنرا معجزه‌ی خود گفته، ولی خلاصه‌ی گفته‌ی محققانه‌ی سید حسن تقی‌زاده در این باب در کتاب مانی و دین او (ص ۲۳ و ۲۴) چنین است: "انجیل زنده یا انجیل مانی که قطعاتی از آن در آثار تورفان بدست آمده بر ۲۲ قسمت مطابق ۲۲ حرف تهجی آرامی بنا شده، و ظاهراً یک جلد "آلبوم" تصاویر که مبیّن و نشان دهنده‌ی مطالب کتاب بوده، و در یونانی باسم ایقون، در زبان پارتی اردهنگ، در پارسیک ارتنگ، در قبطی ایقونی، و در کتب مانوی چینی تصویر دو اصل بزرگ نامیده میشد، ضمیمه‌ی آن بوده... از این کتاب ارتنگ هنوز در قرن پنجم (یعنی عهد سلاطین غزنوی و سلجوقی) نسخه‌ای در غزنه وجود داشت، و ابوالمعالی در کتاب فارسی خود، بیان الادیان، از آن حرف میزند". عوفی در جوامع الحکایات (تألیف شده در ۶۲۵-۶۳۰ هق) در باره‌ی ارتنگ گوید: "در میان خزینه‌ی پادشاهان چین تا در این وقت باقی مانده است". نام این کتاب در اشعار فارسی جای وسیعی دارد.

آرتوا[3] (ārtuā)، ناحیه و ایالت سابق، ل فرانسه، درولایت پادوکاله؛ پایتخت تاریخی آن آراس. کشاورزی، معادن زغال، و صنایع نساجی دارد. در قرن ۱۲م از فلاندر جدا و به فرانسه ضمیمه شد؛ در قرن ۱۴م در تصرف دولت بورگونی بود، و در ۱۴۹۳ بدست خاندان هابسبورگ افتاد. در ۱۶۴۰ فرانسه آن را فتح کرد، و در ۱۶۵۹ رسماً از طرف اسپانیا به فرانسه واگذار شد. نبردگاه چند جنگ مخصوصاً در جج I بود.

آرتور[4] (فنـ ārtür؛ آلمانی ārtur)، اسم اروپائی برای مرد، مطابق آرثر (ārtər) انگلیسی.

آرتور I[4] (ārtüre)، ۱۱۸۷-۱۲۰۳، دوکِ (۱۱۹۶-۱۲۰۳) برتانی. پدرش، جفری، دومین پسر هنری II (شاه انگلستان) بود. آرتور پس از مرگ پدر متولد و در ۱۱۹۶ دوک برتانی اعلام شد، و حمله‌ی ریچارد I را دفع کرد. پس از مرگ (۱۱۹۹) ریچارد، آرتور مدعی سلطنت انگلستان شد، ولی ادعایش بنفع عمویش جان لکلند، که سومین پسر هنری II بود، رد شد (۱۱۹۹). آرتور با فیلیپ II (شاه فرانسه) متحد شد، و فیلیپ همه‌ی سرزمینهای ریچارد I را در فرانسه باو واگذاشت. در جنگی که بین او و جان در گرفت، آرتور اسیر شد (۱۲۰۲)، و در شهر روان فرانسه محبوس گردید، و ظاهراً بامر جان، که او را رقیب خود میدانست، مقتول شد. داستان فرمان دادن جان که آرتور را کور کنند از قسمتهای برجسته‌ی نمایشنامه‌ی کینگ جان شکسپیر است. شوهر خواهر آرتور، بعنوان پیر I، جانشین وی در برتانی گردید.

آرتور[4] **III**، ۱۳۹۳-۱۴۵۸، دوک (۱۴۵۷-۵۸) برتانی. قبلاً به کنت دو ریشمون (kont dë* rišmoN) معروف و در جنگ صدساله شهربان فرانسه بود. در ۱۴۳۶ پاریس را از انگلیسها گرفت، و بعداً نیز در کوتاه کردن قطعی دست آنان از نورماندی سهم عمده‌ای داشت.

آرتور، افسانه‌ی: ← آرثر، افسانه‌ی.

آرتوسا[5] (āretusā)، در اساطیر یونان، یکی از پریان که آلفیوس عاشقش شد. آرتمیس او را بچشمه‌ای مبدل ساخت، ولی آلفیوس، که خدای رودخانه بود، باو ملحق شد. افسانه‌ی حاکی از اینکه رود آلفیوس از زیر دریا گذشته از چشمه‌ی آرتوسا در ساحل سیراکوز بیرون میآید از اینجا ناشی است.

آرتولده[6]، **فیلیپ وان** (filip vān ārtevelde)، ۱۳۴۰-۸۲، سیاستمدار فلاندری، پسر ی. و. آرتولده. در نزاع بین "خوبها" (متمولین که کُنتِ فلاندر از آنان طرفداری میکرد) و "بدها" (کارگران، خاصه بافندگان) رهبری بافندگان شورشی را بدست گرفت، و بیشتر فلاندر را تصرف کرد، ولی سرانجام در روسبکه از فرانسویها شکست خورد و کشته شد.

آرتولده[6]، **یاکوب وان** (yākob vān ārtevel-de)، حـ ۱۲۹۰-۱۳۴۵، سیاستمدار فلاندری، از یکی از خاندانهای معروف شهر گان. در ۱۳۳۷ بحرانی در صنعت پارچه‌بافی در فلاندر روی داد، زیرا کنتِ فلاندر در منازعات ادوارد III (شاه انگلستان) با فیلیپ VI (شاه فرانسه) سیاستی متمایل به فرانسه پیش گرفت، و انگلستان صدور پشم را به فلاندر ممنوع کرد، و تجار و بافندگان فلاندری ورشکست شدند. مردم گان شورش کردند، و آرتولده با اختیارات تام به ریاست دولتشهر گان انتخاب شد، و وی در ۱۳۳۸ پیمان بازرگانی با انگلستان منعقد کرد، و سبب شناختن بیطرفی گان گردید. سایر شهرهای

---

(۱)pitch; hauteur (فنـ) (۲)Artemis (۳)Artois (۴)Arthur (۵)Arethusa (۶)Artevelde

فلاندر از او پیروی کردند، و بر اثر اصلاحات آرتولده تجارت رونق گرفت. در ۱۳۴۰، شهرهای فلاندر، به وساطت آرتولده، ادوارد III را پادشاه فرانسه شناختند. سرانجام اقدامات او باعث سوء ظن شد، و دشمنانش نیز دست‌بکار شدند، و در شورشی که در ۱۳۴۵ بپا خاست کشته شد.

ارته‌باذ (artabāz)، یو. آرتابازوس[1] (ārtābāzos)، چند تن از رجال ایران در عهد هخامنشی. ۱- در جنگ خشیارشا با یونانیان (۴۸۰ قم) فرمانده دسته‌ای از سپاهیان ایرانی بود. پس از شکست ایرانیان در پلاته، با ۴۰٬۰۰۰ سرباز گریخته بسلامت به آسیا رسید. ۲- سردار اردشیر II هخامنشی در جنگ با داتامس بود. در زمان اردشیر III والی آسیای غربی بود، و بر اردشیر خروج کرد، ولی مغلوب شد، و به فیلیپ مقدونی پناهید. بعداً اردشیر او را بخشید و به ایران باز گشت. از صاحب‌منصبان وفادار داریوش III بود، و پس از مرگ (۳۳۵ قم) داریوش، اسکندر مقدونی ولایت بلخ را باو داد. از دخترانش برسین (barsin) زن اسکندر و آرتوکاما زن بطلمیوس I بود.

آرتیشو (فنس)، گیاه، ← خرشوف.

آرتیگاس[2]، خوسه خرواسیو (xose xervāsio ārtigās)، ۱۷۶۴–۱۸۵۰، قهرمان ملی اوروگه، که برای استقلال اوروگه از اسپانیا و بوئنوس آیرس و برزیل کوشش بسیار کرد.

آرتینو[3]، پیترو (pietro āretino)، ۱۴۹۲–۱۵۵۶، هجانویس ایتالیائی. مردی حادثه‌جو بود و در ازاء پول ذوق و قریحه‌ی خود را میفروخت. آریوستو او را "تازیانه‌ی شاهزادگان" نامیده است.

آرتر[4] (ārtər)، اسم انگلیسی برای مرد، مطابق آرتور فرانسوی و آلمانی.

آرتر، شاه داستانی بریتانیا: ← آرتر، افسانه‌ی.

آرتر، افسانه‌ی[5] یا **افسانه‌ی آرتور** (← آرتور، اسم)، داستانهای قرون وسطائی در باره‌ی کینگ آرتر[6] (king، انگل.= شاه) بریتانیائی. اول‌بار در حدود ۶۰۰ بم از آرتر بعنوان یکی از سرکردگان بریتانیائی در زمان هجوم آنگلوساکسونها یاد شده است، اما جفری آو مانمث او را صاحب درباری با شکوه و فرمانروای اروپا قلمداد میکند (۱۱۳۷). افسانه‌ی کینگ آرتر بمرور زمان با داستانهای پهلوانی ایرلندی، ویلزی، کورنوالی، و بریتانیای شمالی آمیخته گردید. افسانه‌های شاخ و برگ یافته‌ی آرتر قبل از سال ۱۰۰۰ بمردم برتانی منتقل شد و بوسیله‌ی آنان در اروپای غربی نشر یافت. پس از جفری، ویس و لایمن بداستان آرتر پرداختند (نیز ← پارسیفال؛ تریسترم و ایزالده؛ جام مقدس). در انگلستان داستانهای سر گوین و شهسوار سبز (sər gaweyn*) (← پرل) و مرگ آرتر از سر تامس ملری (maləri) افسانه‌ی آرتر را رونق بخشید. در افسانه‌های جامع متأخر، آرتر شاهزاده‌ای است که نسب شاهانه‌ی خود را با بیرون کشیدن شمشیری از دل سنگ آشکار میسازد. در دربار باشکوهش با شهسواران خود دور میز گردی مینشینند. پسرش زخم مهلکی باو میزند، ولی سه ملکه وی را به جزیره‌ی اولان[7] (avəlān) میبرند، و از آنجا برای رهانیدن ملت خود باز میگردد. از اشخاص معروف افسانه سر گاهد[8] (sər galəhad*) است که مردی پاکسرشت و رهبر جویندگان جام مقدس میباشد.

آرتر[9]، چستر الن (cestər alən ārtər)، ۱۸۳۰–۸۶، ۲۱مین رئیس جمهور (۱۸۸۱–۸۵) کشمت. در ۱۸۸۰ بمعاونت ریاست جمهور و پس از قتل گارفیلد بریاست جمهور انتخاب شد. در اداره‌ی امور با لیاقت و درستی و کاردانی عمل کرد.

ارثماطیقی (aresmātiqi)، صورت لفظ یونانی آریثمتیکه (āriṭmetike) درمآخذ اسلامی، بمعنی علم حساب (در مقابل حساب عملی).

ارجاسپ (arjāsp) یا **ارجاسب**، در داستانهای ملی، از نوادگان افراسیاب، و پادشاه توران در زمان پادشاهی گشتاسپ و پیامبری زرتشت. وی دژی مستحکم به نام رویین‌دژ بنا نهاد، و چند پسر گشتاسپ را در جنگ بکشت، و لهراسپ پدر گشتاسپ را که ترک پادشاهی گفته و در بلخ به عبادت مشغول بود بقتل آورد، و به‌آفرین و همای را که دختران گشتاسپ بودند گرفته در رویین‌دژ محبوس داشت. سرانجام اسفندیار، پسر گشتاسپ، رویین‌دژ را تسخیر کرد؛ خواهران را رهائی بخشید، و ارجاسپ را به خون برادران و نیای خود بکشت، و دین زرتشت را رونق و رواجی تمام داد.

ارجان (arrajān) یا **ارگان** (argān)، شهر قدیم فارس که بر رود طاب (آب کردستان یا مارون حالیه)، نزدیک شهر بهبهان، واقع بوده. گویند قباد I ساسانی آنرا برای منزل دادن زندانیان جنگی آمِد (دیار بکر) و میافارقین بنا کرد، و بِهْ آمِدِ قباد نامید. در هرحال، نام ارجان از شهر قدیمتری گرفته شده است. بقول جغرافیدانان اسلامی، ارجان تا پایان قرن هفتم هق مرکز ایالتی به همین نام بوده، که غربی‌ترین ایالات پنجگانه‌ی فارس بوده است، و شهر ارجان را شهری وسیع و آباد و دارای بازارهای عالی گفته‌اند. شهر در قرن هفتم هق مورد حملات و تاراجهای اسماعیلیان واقع شد، و سرانجام بدست آنان افتاد، و دیگر رونقی نگرفت، و مردم آن به شهر مجاورش بهبهان کوچیدند. خرابه‌های شهر ارجان بفاصله‌ی دو ساعت با اسب در ش شهر بهبهان کنار کانالی که از رود مارون کشیده شده بوسعت تقریبی ۱۲۰۰ متر × ۸۰۰ متر نزدیک کوه بهبهان واقعست.

ارجبهد (arjabhad) یا **ارجبهر**: ← آریبهط.

ارجن (arjan)، درختچه: ← ارژن.

ارجنگ (arjang)، بوته‌ی خاردار یا درخت کوچک از نوع رامنوس (*Rhamnus*). خوشه انگور (*R. cathartica*) مسهل است. حبهای **کاسکارا** را از *R. purshiana* میسازند.

ارجوزه (orjuza)، جمع آن اراجیز (arājiz)، قصیده‌گونه‌ای از ← بحر رجز، که در کتابهای لغت عربی بفارسی آنرا بیت کوتاه و شعر کوتاه نیز گفته‌اند. اصل بحر رجز در عربی ۶ بار و در فارسی ۸ بار مستفعلن است، و زحافات (← زحاف) بسیاری بر آن عارض میشود. بعضی از علمای عروض عرب اشعار از این بحر را، و بخصوص مشطور آنرا، شعر نمیدانند، و آنها را نوعی سجع و نیم‌بیتی و ثلث بیتی میخوانند. بیشتر منظومه‌های علمی از مشطور این بحر و مثنوی مانند است، و معمولا آنها را ارجوزه گویند (مثلا ← ارجوزة فی الطب؛ ارجوزة فی المنطق). "ارجوزه خواندن" بمعنی شعر خواندن در معرکه و جنگ (مثل "رجزخوانی" که امروزه معمول است) و خودستائی کردن نیز آمده است.

ارجوزة ابن المعتز (orjuzato ebne 'l.moʿtazz)، منظومه‌ای تاریخی، از ابن معتز، در تاریخ معتضد (۲۴۲–۲۸۹ هق) خلیفه‌ی عباسی. (چاپ مصر، ۱۳۲۹ هق).

ارجوزة فی الطب (orjuzaton fe 't.tebb)، منظومه‌ای (← ارجوزه) در طب از ابن سینا. این ارجوزه از قدیم شهرتی داشته است، و مورد توجه علما بوده، و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند که ازآن جمله شرح ابن رشد را باید نام برد. متن آن در لکنهو (۱۲۶۱ هق) و کلکته (۱۸۴۶) بطبع رسیده.

ارجوزة فی المنطق (orjuzaton fe 'l.manteq)، منظومه‌ای (← ارجوزه) در منطق از ابن سینا. در سال ۱۸۳۶ در بُن بطبع رسیده.

ارجوزة قطرب (orjuzato qotrob) یا **الارجوزة القطربیه** (al.ʿorjuzato 'l.qotro-biyya) یا **مثلثات قطرب** (mosallasāte؛ عربی to-)، منظومه‌ی عربی لغوی، ۶۲ بیتی، در لغات مثلث معروف (کلمه‌ای را مثلث گویند که یکی از حروف آن به سه حرکت فتح و کسر و ضم خوانده شود و معانی مختلفی از آن بدست آید، و در اینجا مقصود حرکت حرف اول است)، از قطرب (ف ۲۰۶ هق). ظاهراً قدیمیترین اثری است که در باب یکی از فروع علم لغت بوجود آمده، و آنرا شروح بسیاری است. اول‌بار با شروح و تعلیقات لاتینی در ماربوگ (۱۸۵۷)، و در ۱۹۰۸ با شرحی منظوم بعربی، بعنوان شرح مثلثات قطرب، در ضمن مجموعه‌ای لغوی بنام البلغة فی شذور اللغة در بیروت بطبع رسیده.

ارخ (erex)، شهر قدیم سومر: ← ارک.

ارخالق (arxāloq)، لباس نیم‌تنه، از ترمه یا مخمل یا زری، که جلوی آن باز است، و دارای



کلیجه — ارخالق

(۱)Artabazus (۲)Artigas (۳)Aretino (۴)Arthur (۵)Arthurian legend (۶)King Arthur (۷)Avalon (۸)Sir Galahad (۹)Arthur

ـرد‌ستهای سه‌بوسه‌دار (یعنی بسرگردان بلند یراقدار) میباشد. در عهد زندیه مرسوم شد. زمستان روی ارخالق کلیجه (kolije) میپوشیدند، و اغلب آستر آن را پوست میکردند.

آرخانگلسک[1] (ārxāngelsk). شهر (جه ۲۳۸٬۰۰۰)، جمشس، بر دهانه‌ی رود دوینای شمالی؛ بندر عمده‌ی دریای سفید. کارخانه‌های چوب‌بری؛ مرکز صدور چوب. در ۱۵۸۳ تأسیس شد. در هر دو جنگ جهانی بندر مهم سوق الجیشی بود.

ارختئوس[2] (erexteus)، پادشاه اساطیری یونان؛ پسر هفایستوس و گایا؛ مخترع ارابه‌ی چهار چرخه.

ارختئوم[3] (erexteum)، معبدی از مرمر در **آکروپولیس** آتن. از شاهکارهای معماری یونان باستان است. در سالهای بین ۴۲۵ و ۴۰۹ قم ساخته شد، ولی بعلت حریق کار ساختمان آن تا ح ۳۹۳ قم ادامه یافت. طرح آنرا بعضی از منسیکلس (mnesikles) معمار میدانند. ستون‌های آن عالیترین نمونه‌های سبک یونیائی یونانی است. در دوران سلطنت یوستی‌نیانوس، ارختئوم مبدل به کلیسا شد؛ و در ۱۴۵۸ که آتن بدست ترکان عثمانی افتاد تبدیل به حرمسرا گردید. در ۱۸۰۶ ت. بروس، ملقب به (هفتمین) ارل آو الگین، یکی از کاریاتیدها و نیز یکی از ستونهای شرقی معبد را به انگلستان برد، و سنگهائی بشکل این دو ستون تراشیده بجای آنها گذاشتند. در انقلاب سال ۱۸۲۷ یونان آسیب فراوان دید. در ۱۸۳۸ مرمت برخی از قسمتهای آن آغاز شد، و در سالهای اخیر قسمتهای دیگری از آن تعمیر شده است.

آرخوتاس: ← ارخوطس.

ارخوطس[4] (arxutas)، ید آرخوتاس(ārxutās)، ۴۳۰ قم-؟، ریاضیدان و عالم مکانیک و فیلسوف فیثاغوری؛ مت تارانت (ایتالیا). از دوستان افلاطون بود، و بعضی بر آنند که افلاطون بعضی نظریات خود را ازو گرفته است. "ارخوطس" صورت نام اوست در مآخذ اسلامی.

ارخون (orxon)، ← اورخون.

آرخون‌ها[5] (-ārxon) [ید، == رهبران]، درشهرهای یونانی قدیم، صاحب‌منصبان عالی‌رتبه. آتن ۹ آرخون داشت که پس از اتمام دوره‌ی خدمت وارد آریوپاگوس میشدند. پس از ۴۸۷ قم بقرعه انتخاب میشدند.

ارد (ard) [= راستی]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد). در جهان مادی، مال و جلال و خوشی دینداران از پرتو اوست، و در جهان مینوی پاداش کارهای نیک و سزای کردارهای بد بیاری او داده میشود. ارد موکل روز بیست و نهم (موسوم به ارد) هر ماه شمسی است (← تقویم اوستائی).

ارد (arad)، دهستان (جه ح ۱٬۶۴۰؟)، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳ (؟) آبادی. هوایش گرم است. محصولاتش غلات، خرما، پنبه، و تنباکو است.

ارد I (-orod)، ید اردس[6] (orodes)، شاهنشاه (ح ۵۷ قم-۳۷ یا ۳۶ قم) اشکانی (← اشکانیان). با برادرش، مهرداد III، پدر خود فرهاد III را کشتند، و بین دو برادر نزاع درگرفت تا آنکه مهرداد بقتل رسید. در زمان ارد جنگ اول ایران و روم صورت گرفت. در اوایل سلطنت ارد، م. ل. کراسوس بقصد گرفتن ایران و هند از فرات عبور کرد، و با سورنا (surenā)، فرمانده سپاهیان پارتی، در حران (کارای) جنگید، ولی مغلوب و کشته شد (۵۳ قم). متأسفانه اوضاع داخلی ایران مانع پیشرفت پارتیان بسواحل مدیترانه گردید؛ سورنا که بسیار مقتدر شده بود بامر ارد بقتل رسید؛ پاکر (pākor)، پسر ارد، در ۵۱ قم در سوریه پیش‌رفتهائی کرد، ولی ارد که باو ظنین شده بود بزودی احضارش نمود، و او نتوانست عملیات را ادامه دهد، و جنگهای ایران و روم مدت ۹ سال متروک ماند. در ۴۰ قم ارد دستور حمله به سوریه را داد؛ پاکر و لابینوس رومی، که در خدمت دولت ایران بود، قسمت اعظم آسیای صغیر و سوریه و فلسطین را گرفتند، ولی رومیان ونتیدیوس باسوس را بدفع پارتیان فرستادند؛ پس از چند جنگ، ایرانیان عقب نشستند، و پاکر در یکی از این جنگها کشته شد (۳۸ قم). ارد پیر، پس از مرگ پسر، از سلطنت کناره گرفت، و تخت و تاج را به پسر دیگر خود فرهاد IV سپرد، و فرهاد پدر را بقتل رسانید. پاکر مذکور را در سلسله‌ی فرمانروایان اشکانی پاکر I شمرده‌اند.

ارد II، ید اردس[6] (orodes)، شاهنشاه (۴ بم-۶ یا ۷ بم) اشکانی (← اشکانیان). نجبای پارت، پس از کشتن فرهاد ۷، ارد را که از خاندان سلطنت بود بتخت نشانیدند. آنقدر بمردم تعدی کرد تا او را کشتند. ونن I جانشین او شد.

آرد، دانه‌های غلات یا نباتات دیگر (مثل نخود، لوبیا، و غیره) که بشکل گَرد خرد شده باشند. ماده‌ی اصلی در تهیه‌ی نان است. آرد گندم در کشورهای امریکا، اروپا، و آسیای غربی، و آرد ارزن در چین، هندوستان، و بعضی کشورهای آسیا، و چاودار، جو، گندم سیاه، برنج، زرت، و غیره در سایر نقاط جهان مصرف میشود. آرد گندم را الک کرده بدرجات مختلف تقسیم میکنند. ترکیب آن بر حسب نوع گندم و طرز تهیه فرق میکند. گلوتن (glüten؛ فنس) مهمترین ماده‌ی ازتی و نشاسته مهمترین ماده‌ی ئیدروکربونی آرد است.

آرد استخوان[7]، استخوان آسیاشده بشکل آرد که چون دارای فسفر و ازت است، بمصرف کود و تغذیه‌ی دامها میرسد.

ارداک (ardāk)، بخش شهرستان مشهد. در شهریور ۱۳۳۸ هش نامش به جناران تبدیل شد.

ارداویراف (ardā-virāf) یا **ارتای‌ویراف** (-artāy) یا (بقولی) **ارتای‌ویراژ**، در روایات پهلوی، موبدی پارسا بزمان ساسانیان که سفری روحانی بجهان مینوی کرد. رساله‌ی ارداویرافنامه در شرح این مسافرت و سیر ارداویراف در بهشت و دوزخ است.

ارداویرافنامه (ardā-virāf-nāme) یا **اردای‌ویرافنامک** (ardāy-virāf-nāmak) یا (بقولی) **ارتای‌ویراژنامک**، رساله‌ای بزبان پهلوی (پارسیک)، که بقول ا. و. وست در قرن نهم میلادی تدوین شده، و بتقریب دارای ۸٬۸۰۰ کلمه در باره‌ی سفر روحانی ارداویراف است در بهشت و دوزخ، و میشود گفت کتاب بهشت و دوزخ و برزخ زردشتی است، و از آن جهت اهمیت دارد که هرج و مرج مادی و مذهبی ایران را بر اثر حمله‌ی اسکندر مقدونی، و احیاء ملی و دینی ایران ساسانی را در قرن سوم بم، و عقاید زردشتی را در باره‌ی آخرت مجسم میسازد. مطالب آن در باره‌ی پل چینوت و مشابهت کامل آن با عقاید مسلمانان در باب پل صراط که "از مو نازکتر و از شمشیر تیزتر است" بسیار جالب توجه میباشد. این رساله را زردشت بهرام پژدو بنظم فارسی در آورده، که طبق نسخه‌ی چاپ شده، بعنوان کتاب اردای‌ویراف است، و با متن پهلوی و ترجمه‌ی گجراتی در ۱۹۰۲ در بمبئی بچاپ رسیده است، و نیز بانگلیسی و فرانسوی و در این اواخر به نثر فارسی ترجمه شده. متن پهلوی مکرر و همه‌ی ترجمه‌های مذکور طبع گردیده.

اردای‌ویراژ: ← ارداویراف.

اردبیل (ardabil)، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، بین بخش شمالی (نمین) و بخش جنوبی (نیر). مشتمل است بر دهستانهای **کلخوران**، **دیجوبجین**، **ایردموسی**، **کورائیم**، و **هیر**. شهر اردبیل در آن قرار دارد. رودهای بالق چای و قوری چای از آن میگذرند.

اردبیل، شهر (عل ۳۸° ۱۵´، طش ۴۸° ۱۷´؛ جم ۶۵٬۷۴۲ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۱۰ کیلومتری ش تبریز و ۴۰ کیلومتری مرز ایران و شوروی. در فلات مستدیری محصور بین کوهها واقعست (فرازای آن ۱٬۳۷۵ متر میباشد)؛ کوه سبلان ح ۲۰ کیلومتری غ آن قرار دارد. سردسیر است، و در زمستان متوسط ماهیانه‌ی دما زیر °0 میباشد. رود بالق چای، از ریزابه‌های قره‌سو، از قسمت جنوبی شهر میگذرد. اطرافش چشمه‌های آب گرم معدنی واقعست که از ایام قدیم جالب سیاحان بوده است. دارای اهمیت نظامی است.

تاریخ پیش از اسلام شهر معلوم نیست. فردوسی و یاقوت حموی بنای آنرا به فیروز (پیروز I) ساسانی (قرن پنجم میلادی) نسبت داده‌اند. در دوره‌ی خلافت علی ع، اشعث آنجا را کرسی خود قرار داد. در ۶۱۷ هق مغول آنرا تصرف و ویران کردند، ولی از زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی دگربار رونق یافت، و بالاخص شاه عباس I صفوی مقبره و مسجد شیخ صفی را با هدایای گرانبها زینت بخشید. در اواخر دوره‌ی صفویه مدت کوتاهی بدست عثمانیها افتاد، ولی نادر شاه آنرا باز گرفت. در دوره‌ی ناپلئون، ژنرال گاردان آنرا مستحکم ساخت و عباس میرزا ولیعهد دربار خود را در آنجا دایر کرد. از سیاحان اروپائی که ازین شهر دیدن کرده‌اند میتوان پیترو دلّا والّه (در ۱۶۱۹)، اولئاریوس (در ۱۶۳۷)، تاورنیه، و جیمز موریه (در

---

(1)Archangel (2)Erechtheus (3)Erechtheum (4)Archytas (5)Archons (6)Orodes (7)bone meal

۱۸۲۱) را نام برد. از بناهای تاریخی و هنری شهر مسجد جمعه‌ی اردبیل، ← مقبره‌ی شیخ جبرائیل، و ← بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین است.

اردبیل، شهرستان، ش استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر اردبیل. فعلا مرکب از بخشهای حومه، نمین، و نیر است. از لش به آذربایجان شوروی، از لغ به شهرستان مشکین شهر، از غ به شهرستان سراب، از ج به شهرستان های میانه و خلخال، و از ش به شهرستانهای آستارا و طوالش (از استان یکم) محدود است. کوه سبلان در قسمت غربی شهرستان واقعست. رودهای قره‌سو و ریزابه‌ی آن بالق چای و نیز رود قوری چای در آن جاریست. محصول عمده‌اش غلات و حبوبات و عسل و لبنیات است. قبل از تقسیمات جدید کشور از ولایات ایالت آذربایجان بود. بموجب قتک (۱۳۱۶ هش)، شهرستان اردبیل با بخشهای اردبیل، سراب، گرمی، مشکین‌شهر، آستارا، هروآباد، و شفارود تشکیل شد. در شهریور ۱۳۱۷ هش بخش شفارود، در آذر ۱۳۲۳ هش بخش سراب، و در تیر ۱۳۲۷ هش بخش مشکین‌شهر از آن مجزا شد.

اردبیل، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

اردستان (ardestān)، شهر (عا ۲۲′ ۳۳°، طش ۲۴′ ۵۲°؛ فرازا ۱٬۰۹۰ متر؛ جه ۵٬۸۶۸ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ نزدیک کویر در سرراه نائین و کاشان و اصفهان. محصولاتش گندم، جو، زرت، پنبه، کرچک، و کنجد، و از صنایع دستی قالیبافی و عبابافی است. شهریست قدیمی، و بقول مورخین قدیم ایرانی و عرب، اردشیر I ساسانی آتشکده‌ای در آنجا بنا کرد، و انوشروان در آنجا متولد شد. از ابنیه‌ی عمده‌ی آن مسجد جامع اردستان است.

اردستان، شهرستان (جه ح ۶۳٬۰۰۰؟)، ل استان دهم (اصفهان)؛ مرکزش اردستان. از ل به کویر محدود است؛ در لش شهرستان اصفهان، ش کاشان، و غ نائین قرار دارد. قسمت شمالی آن به گرمسیر موسومست؛ قسمت جنوبی مرکب از دهستانهای سفلی، علیا، و برزاوند میباشد. ناحیه‌ی گرمسیر ریگزار و هوایش گرم است؛ قسمت جنوبی کوهستانی و سردسیر میباشد. کوههای غیر منظمی از شعبه‌های کوه کرکس کاشان از ج آن میگذرد. رود عمده‌ای ندارد. محصولش غلات، پنبه، کنجد، و کتیرا است. از صادراتش ریسمان خام و قالی است. سنگ مرمر و نمک استخراج میشود.

اردستان، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

اردستانی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

آردش[1] (ārdeš)، ولایت (۵٬۵۵۵ کمه؛ جه ۲۴۹٬۰۷۷)، ج فرانسه؛ کرسی آن پریوا (privā).

اردشیر، ید آرتاکرکس (ārtākserkses)، اسم سه شاهنشاه ایران از سلسله‌ی ساسانیان. و نیز اسم سه شاهنشاه هخامنشی، مطابق ارتخشتره (artax-šatra) [= شهریاری مقدس] در پارسی باستان.

اردشیر، در داستانهای ملی، پسر گشتاسب که در جنگ با ارجاسپ تورانی کشته شد.

(1) Ardèche

اردشیر I، شاهنشاه ساسانی: ← اردشیر بابکان.

اردشیر II، شاهنشاه (۳۷۹–۳۸۳) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ برادر و جانشین شاپور ذوالاکتاف (نیز ← اردشیر، اسم). پادشاهی سست ولی نیک‌فطرت بود. مالیاتها را موقوف کرد، و بهمین جهت کرپ کرتار (karp kartār) [= نیکوکار] لقب یافت. جانشینش شاپور III.

اردشیر III، شاهنشاه ایران، از سلسله‌ی ساسانیان (نیز ← اردشیر، اسم). وی را پس از مرگ پدرش، قباد II، در هفت سالگی بتخت نشانیدند (ح ۶۲۹). پس از یک سال و نیم شهربراز او را هلاک کرد.

اردشیر I، شاهنشاه هخامنشی: ← اردشیر درازدست.

اردشیر II، شاهنشاه (۴۰۴–۳۶۰ قم) ایران، از ← سلسله‌ی هخامنشی؛ پسر و جانشین داریوش II (نیز ← اردشیر، اسم). یونانیان او را منمون (mnemon) [= باحافظه] لقب داده بودند. قیام برادرش کوروش کوچک را فرو نشاند، و برضد دولت اسپارت، که با کوروش یاری کرده بود، به تقویت آتن پرداخت. آگسیلائوس، پادشاه اسپارت، بقصد تلافی، به آسیای صغیر تاخته فتوحاتی کرد، ولی دولت ایران، با پول، شهرهای یونانی را بر ضد اسپارت برانگیخت، و آگسیلائوس مجبور به بازگشت شد. صلح آنتالسیداس بر قدرت و نفوذ ایران افزود. اردشیر II به مصر نیز قشونکشی کرد. در زمان او، امپراطوری ایران دستخوش اختلافات داخلی و سرکشی والیها و امرای استقلالجوی گردید. پسر ارشد اردشیر، نامش داریوش، بامر او مقتول شد (نیز ← آسپاسیا). پسر دیگرش، اخس (oxos)، وسیله‌ی نابودی دو برادر دیگر خود را فراهم آورد، و پس از اردشیر II، بنام اردشیر III، سلطنت کرد.

اردشیر III، فد ۳۳۸ قم، شاهنشاه (۳۵۹–۳۳۸ قم) ایران، از ← سلسله‌ی هخامنشی؛ پسر و جانشین اردشیر II هخامنشی (نیز ← اردشیر، اسم). نامش اخس (oxos) بود. در آغاز سلطنت، شاهزادگان و نزدیکان خانواده‌ی سلطنتی را کشت، و سپس بفرونشاندن شورشهائی که در اواخر پادشاهی پدرش در متصرفات ایران پدید آمده بود همت گماشت. یونانیان، بتشویق دموستن، از او برای مقابله با فیلیپ مقدونی کومک خواستند. در همین اوان بدست باگواس کشته شد. جانشینش ارشک.

اردشیر، ملک، امیر (ح ۷۱۳ هق) شبانکاره.

اردشیر ابن حسن: ← آل باوند (شاخه‌ی اصفهبدان).

اردشیر ابن کینخوار: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه‌خواریه).

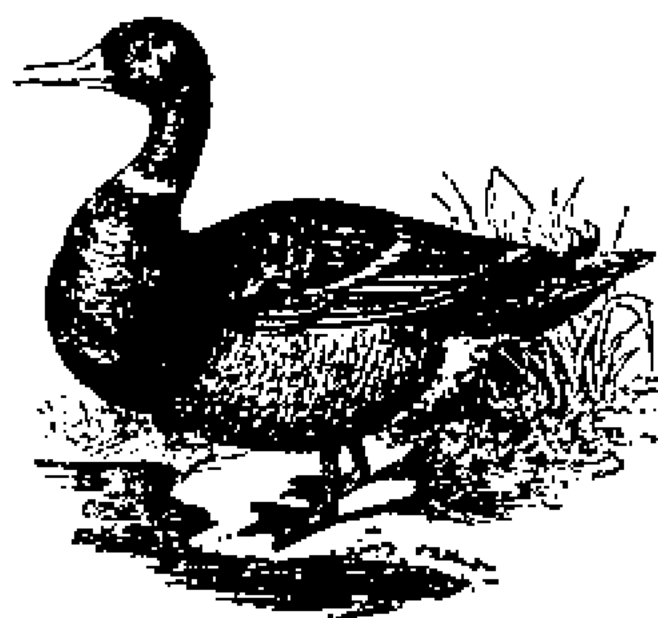
اردشیر بابکان (bābakān) یا **اردشیر I**، مؤسس سلسله‌ی ساسانیان و اولین پادشاه (۲۲۶ بم–۲۴۱ بم) آن سلسله (نیز ← اردشیر، اسم). وی پسر بابک بود، و در دارابگرد فارس شغلی نظامی داشت. پس از مرگ پدر، خود را بعنوان پادشاه پارس معرفی کرد (۲۱۲)؛ امرای پارس را از بین برد، و سلطنت خود را در اصفهان و کرمان هم تثبیت کرد. اردوان V از موفقیت‌های او نگران شد؛ جنگ بین آندو درگرفت؛ اردشیر سپاه اردوان را منهزم ساخت، و او را در تلاقی نهائی در ایالت شوش بکشت (۲۲۴). در ۲۲۶ رسماً بعنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد. اتحادیه‌ای را که بتحریک خسرو I، پادشاه اشکانی الاصل ارمنستان، و با پشتیبانی سکاها و رومیان برای ترمیم وضع خاندان اشکانی ایجاد شد، پس از جنگهای طولانی درهم شکست. اردشیر فرمانروای شاهنشاهیی گردید که از فرات تا مرو، هرات، و ارمنستان امتداد داشت. پس از غلبه بر رقبای داخلی، در صدد تحکیم سرحدات کشور خود برآمد؛ بنا بر این، تلاقی او با رومیان اجتناب ناپذیر بود؛ ایرانیان مجدداً دو شهر مستحکم نصیبین و حران را فتح کردند. از کارهای مهمش ایجاد سپاهی بود که بمنزله‌ی آلت مقتدری برای تحقق دادن آمال و نقشه‌های وی بود. در حیات خود پسرش شاپور I را در سلطنت با خود شریک کرد، و طبق روایت، کمی پیش از مرگ سلطنت را باو واگذاشت.

اردشیر بابکان، کارنامه‌ی: ← کارنامه‌ی اردشیر بابکان.

اردشیر خره (ardašir xorra)، یکی از بخشهای قدیم فارس، که شهرهای شیراز و فیروزآباد و خفر و میمند و سیراف و کازرون در آن واقع بود.

اردشیر درازدست یا **اردشیر I**، شاهنشاه (۴۶۴–۴۲۴ قم) ایران، از ← سلسله‌ی هخامنشی؛ پسر و جانشین خشیارشای I (نیز ← اردشیر، اسم). شورش مصر را (بوسیله‌ی بغابیش) سرکوبی کرد (۴۵۵ قم). با یونانیان معاهده‌ی کیمون را منعقد ساخت (۴۴۹ قم). در زمان او تمیستوکلس بدربار ایران آمد تا اردشیر را بدخالت در امور یونان تحریک کند، ولی موفق نشد. جانشینش خشیارشای II.

اردک (ordak)، پرنده‌ی شناگر، از تیره‌ی آناتیدای (*Anatidae*)، که از مشخصات آن گردن و پاهای کوتاه، تنه‌ی کمابیش پهن‌شده، فلس داشتن جلو ساق پا، و اختلاف رنگ نر و ماده است. اردک، بوسیله‌ی مشخصات و کوچکی خود، از غاز و قو که از همان تیره هستند متمایز میشود. معمولا اردکها را به سه تیره‌ی جزء رودخانه‌ای، دریائی، و ماهیخوار قسمت میکنند.



اردکان (ardakān)، بخش و دهستان شهرستان شیراز: ← بیضا.

اردکان، بخش (جه ح ۴۴٬۶۰۰؟)، لغ شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی؛ مرکزش ده اردکان. در دشت واقعست. هوای آن گرمسیری معتدل میباشد. محصولات عمده‌اش پسته، پنبه، کنجد، و روناس است. صنعت دستی قالیبافی است. عده‌ای از سکنه‌ی آن زردشتی هستند. اردکان بموجب قتک (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان یزد قرار داده شد. در تیر ماه ۱۳۲۴ هش، بضمیمه‌ی میبد و عقدا و خرانق، تبدیل به شهرستان و از

یزد منتزع شد؛ در آبان ماه همان سال این تصمیم لغو شد، و اردکان بخش تابع یزد قرار داده شد؛

اردکان (ardakān)، ده (عل ۱۸´ ۳۲°، طش ۵۳° ۵۰´؛ جه ۸'۴۹۰ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اردکان، شهرستان یزد؛ ۶۲ کیلومتری لغ یزد. محصولش غلات، پسته، کنجد، و ارده است. عده‌ای از سکنه زردشتی هستند.

اردکان، ده (عل ۲۱´ ۳۰°، طش ۵۸´ ۵۲°؛ جه ۶'۰۲۶ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش و دهستان بیضا، شهرستان شیراز؛ ۱۵۲ کیلومتری لغ شیراز. شغل اهالی تجارت و زراعت و باغداری است. صنایع دستی قالیبافی و نمدمالی و گیوه‌دوزی است.

اردل (ardal)، بخش، فرمانداری بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال. بر طبق فتک (۱۳۱۶ هش)، اردل بخشی از شهرستان اصفهان بود؛ در اسفند ۱۳۲۱ هش تابع شهرستان شهر کرد و در بهمن ۱۳۳۲ هش بخش فرمانداری بختیاری و چهار محال گردید. در شهریور ۱۳۳۷، بخش اردل، مرکب از دهستانهای **پشتکوه**، **میانکوه**، و **دینارآن**، جزء فرمانداری بروجن گردید.

اردل، ده (جه ۱'۳۵۵ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش اردل، فرمانداری بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۴۱ کیلومتری ج شهر کرد. کوههای مرتفع بآن احاطه دارد. محصولش غلات و برنج است.

اردلان (ardalān)، نام سابق ولایت **کردستان** ایران، و نیز نام خاندانی که از قرن هشتم هق در قسمت اعظم ولایت کردستان حکومت میکردند. منشأ قطعی آنان معلوم نیست. در دوره‌ی صفویه عنوان والی داشتند، ولی گاهی نیز به دولت عثمانی عرض وفاداری میکردند. پس از آنکه ناصرالدین شاه قاجار حکومت کردستان را به یکی از شاهزادگان قاجار سپرد، امارت خاندان اردلان پایان یافت.

اردمان[۱]، **کورت آرتور هاینتس** (kurt ārtur hāynts erdmān)، ۱۹۰۱–، مستشرق آلمانی، استاد تاریخ هنر اسلامی دانشگاه استانبول (از ۱۹۵۱)؛ مت هامبورگ. در موزه‌ی دولتی برلن خدمت کرد (۱۹۲۷–۴۵)، و از ۱۹۴۳ متصدی قسمت اسلامی آن بود. در هامبورگ تدریس کرد (۱۹۴۵–۵۱)، و از ۱۹۴۸ استاد هنر اسلامی و باستانشناسی ایران بود. از آثارش هنر ایران در دوره‌ی ساسانیان (۱۹۴۶) و هنر اسلامی (۱۹۴۷) است.

اردمین (ardamin)، ده (جه ۱'۱۶۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوهپایه، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان تهران؛ ۱۵ کیلومتری لش نوبران. کوهستانی و هوایش سرد است. محصولات عمده‌اش غلات، میوه، و لبنیات است.

آردن[۲] (ārden)، فلات جنگلی، بارتفاع ۵۰۰–۷۰۰ متر، ل فرانسه، چش بلژیک، ل لوکزامبورگ، ش و ج رود موز. سرزمینی بایر و ناهموار است. کشاورزی و پرورش گاو معمول است. بیشتر ساکنین آن از **والونها** هستند. شهرهایش لیژ، نامور، ورونه، و سپا است. نبرد پیشامدگی در جج II در اینجا روی داد.

آردن[۲] (ārden)، ولایت (۵'۳۸۲ کمم؛ جه ۲۸۵'۴۹۰)، لش فرانسه؛ کرسی آن مزیر.

آردن[۳]، **جنگل** (ārdən)، ل واریکشر، انگلستان؛ زمینه‌ی قسمت اعظم نمایشنامه‌ی آنطور که میخواهی (شکسپیر).

اردن[۴]، **نهر** (nahre ordon) یا **نهر الاردن** (nahro 'l-ordon)، رود بزرگ فلسطین، که از جبل الشرقی سرچشمه گرفته ح ۳۰۰ کم بطرف جنوب جاری شده به بحر المیت میریزد. نیمه‌ی جنوبی آن در مملکت اردن هاشمی است. نیمه‌ی شمالی قسمتی از مرز اسرائیل و اردن و اسرائیل و سوریه را تشکیل میدهد. در کتاب مقدس نام این نهر زیاد آمده؛ غسل تعمید عیسی مسیح در کنار آن بعمل آمد. نیز ← غور، دره.

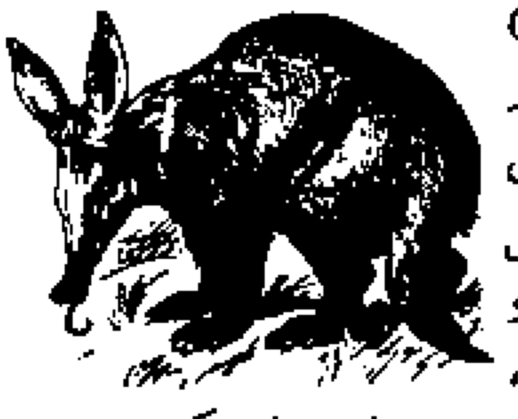
اردن هاشمی (ordone hāšemi)، عنوان کاملش المملکة الهاشمیة الاردنیة، مملکت (ح ۹۵'۰۰۰ کمم؛ جه ۱'۵۰۰'۰۰۰)، جغ آسیا؛ پایتخت آن عمان. سابقاً ماوراء اردن نام داشت. از ل به سوریه و جبل دروز، از لش به عراق، از ش و ج به عربستان سعودی، و از غ به اسرائیل محدود است. تنها راه آن به دریا از بندر عقبه واقع در خلیج عقبه است. بیشتر آن خشک و کوهستانی است. جو و گندم و زیتون و مرکبات دارد.

تاریخ. سرزمین اردن همان سرزمینهای ادوم و جلعاد و موآب تورات، و مطابق ولایتهای مونتر آل و **کرک** در مملکت لاتینی اورشلیم است. از قرن ۱۶م تا ۱۹۱۸ تحت تسلط ترکان عثمانی بود. در ۱۹۲۰ جزئی از مملکت کمعمر سوریه شد. پیش از آنکه بصورت فعلی درآید جزئی از **فلسطین** تحت قیمومت انگلستان بود، و در ۱۹۲۳ بصورت امیرنشینی نیمه‌مستقل زیر فرمان عبدالله ابن حسین هاشمی درآمد. در موافقتنامه‌ی ۱۹۲۸، تفوق انگلستان و حق داشتن پادگان برای آن کشور شناخته شد. در ۱۹۴۶ قیمومت پایان پذیرفت، و استقلال اردن اعلام شد. برطبق پیمان ۱۹۴۸ مقرر شد که انگلستان سالانه مبلغی برای نگاهداری **لژیون عرب** بپردازد. پس از تجزیه‌ی (۱۹۴۸) فلسطین، اردن باتفاق اعضای دیگر **اتحادیه‌ی عرب** به اسرائیل حمله‌ی مسلحانه کردند. پس از ترک مخاصمه (۱۹۴۹)، بیشتر اراضی فلسطین که توسط سازمان ملل عنوان اراضی عرب‌نشین پیدا کرده بود تحت اشغال اردن هاشمی باقی ماند، ولی در ۱۹۵۰، آن دولت اراضی اشغالی (ح ۶'۵۰۰ کمم) را بخاک خود ملحق کرد، و این امر مایه‌ی رنجش شدید دولتهای عرب شد. در ۱۹۵۱–۵۲ طلال در اردن پادشاهی کرد، ولی بعنوان اختلال مشاعر برکنار شد، و پسرش ملک حسین I جایش را گرفت، و او در ۱۹۵۷ قرارداد با انگلستان را لغو و لژیون عرب را منحل کرد. مملکت اردن هاشمی نه فقط با اسرائیل بلکه با جمهوری متحد عرب هم کشمکشهائی دارد.

اردو (ordu)، از زبانهای هندی متعلق به دسته‌ی هندوایرانی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که اکنون زبان رسمی پاکستان است. زبان اردو قویاً تحت تأثیر زبان و ادبیات فارسی قرار دارد، و از اینراه عده‌ی زیادی لغات فارسی و عربی در آن وارد گردیده است. ادبیات اردو عموماً مبتنی بر ادبیات فارسی است. ← زبان، جدول.

اردو (ordu)، لغت ترکی یا مغولی بمعنی محل لشکر یا اقامتگاه سلطان و امیر. این لغت در زبان اقوام مغولی بصورتهای مختلف باقی است. در تاریخ بیهقی لغت اردو بهمین معنی آمده است، و در عهد سلاجقه نیز بکار میرفته است. اردوی امرای مغول و ایلخانان در کوچ زمستانی (قشلاق) و تابستانی (ییلاق) خویش طبعاً تغییر مکان میداده. محل اردو در ییلاق و قشلاق، هنگامی که سلطان و امرا در آنجا بودند، معمور و دایر بود، و عمارات و خیمه‌ها و خیابانها و بازارها داشت، و بعد از تحویل و انتقال از آنجا بمحل دیگر، غالباً بکلی خالی و خراب و گاه برای اجتناب از اینکه مأمن دزدان و مکمن حشرات و سباع شود طعمه‌ی حریق میشد. در عهد ایلخانان، محل قشلاق اردو غالباً اوجان (ŏjān) نزدیک تبریز و گاه بغداد بوده، و اردوی امرای مزبور برای ییلاق اغلب در قراباغ بوده است. بطوریکه کاترمر بنقل از مسالک الابصار نقل کرده، وقتی در قراباغ اردو تشکیل میشد، امرا و شاهزادگان در آنجا بناها برمی‌آوردند؛ آنگاه مسجدها ساخته میشد، و بازارها از هرگونه پدید می‌آمد، که از هر متاعی در آن بازارها عرضه میشد، و حتی درین اردوها روسپی‌خانه‌ها نیز دایر میگشت. درین بازارها البته همه‌ی لوازم و وسایل زندگی فراهم و آماده بود، لیکن بسبب کثرت مخارج حمل و نقل، قیمت تمام این کالاها گرانتر و گاه دو برابر بهای واقعی آن در شهر بود. گذشته از لشکریان و امرا، عده‌ای از علما و منشیان و صنعتگران نیز همواره با اردو همراه بوده اند، و اردو غالباً بصورت شهری بزرگ درمی‌آمده، و در بعضی مواقع خیمه‌ها و چادرهای مستقل نیز تهیه میشده که بطور اجاره به اشخاص و مسافرینی که با اهل اردو سروکار داشتند و خود در آنجا محلی و مسکنی نداشتند واگذار میشد. **رشیدالدین فضل‌الله** نیز شرح مفصلی راجع به اردوی اوجان و طوی (toy) [مغولی، =جشن و ضیافت] عام سلطان در آنجا در جامع التواریخ آورده است. ترتیب اردو در ادوار بعد بر حسب ساز و برگ و حشمت و عدت سلطان یا امیر البته تفاوت میکرده است؛ معهذا، اساس آن غالباً بهمین ترتیب بوده است، و بعضی سیاحان، که در ادوار مختلف تاریخ ایران باین سرزمین آمده‌اند، اطلاعات جالبی در باب اردوها داده‌اند.

آردوارک[۵] (ārdvārk) [هلندی افریقای جنوبی، = خوک خاکی]، پستاندار مورچه‌خوار شبانه از راسته‌ی لوله‌دندانها (*Tubulidentata*) (که معمولاً آنها را بی‌دندان میگویند). دو جنس آنها (از نوع *Orycteropus*) یکی در افریقای مرکزی و دیگری در افریقای جنوبی یافت میشود. هر دو دارای پوزه‌ی دراز، گوشهای راست، پوست بی‌مو یا موهای کم بر روی



(۱)Erdmann (۲)Ardennes (۳)Arden (۴)Jordan (۵)aardvark

تنه، و دم دراز هستند، و طول آنها دو متر است. آنها را خرس مورچه‌خوار و خوک خاکی نیز مینامند.

اردوال[1] (ardavāl)، انگلـ شیست (šist)، سنگ دگرگونی که کانیهای سازای آن دراز و باریک و بشکل نوارهائی موازی با یکدیگر و موازی با صفحه‌ی شکافت بلورهای آن درآمده است. انواع معمولی آن عبارتند از اردوال میکائی، اردوال کُلوریت، و اردوال تلقی. اردوالها در سنگهای پرکامبرین (prekāmbrian) فراوان است. جدا شدن ورقه‌های آنها همیشه در امتداد سطح اردوالسازی آنها است، یعنی مانند سنگ لوح، در امتداد خطوط شکافت است.

اردوان (ardavān)، اسم چند تن از شاهان و شاهزادگان و امرا و رجال ایران قدیم. ارتبان (artabān) ضبط دیگری از آن و آرتابانوس[2] (ārtābānos) صورت یونانی آنست.

اردوان I [← اردوان، اسم]، شاهنشاه (حـ ۲۱۱ قم-حـ ۱۹۱ قم) اشکانی (← اشکانیان)، پسر و جانشین تیرداد I. پس از مرگ تیرداد، **آنتیوخوس III** بفکر باز گرفتن متصرفات شرقی دولت سلوکی افتاد، و در همان سال عازم مشرق شد، و پس از تاراج معبد اناهیته (ناهید) در اکبتانان (همدان)، در ۲۰۹ قم با سپاهی عظیم بجنگ پارتیها رفت، و هیرکانیا (گرگان) را گرفت، و سرانجام با اردوان صلح کرد. بعضی محققین برآنند که این پادشاه اشکانی ارشک (aršak) نام داشته (ارشک II) نه اردوان. جانشینش **فری‌یاپت**.

اردوان II [← اردوان، اسم]، شاهنشاه (حـ ۱۲۸ قم-۱۲۴ یا ۱۲۳ قم) اشکانی (← اشکانیان)؛ جانشین **فرهاد II**. با **قوم یوئه‌چی** که بر اثر فشار هونها از مغولستان بطرف ایران هجوم آورده بودند جنگید. در جنگ با طخارها کشته شد. جانشینش **مهرداد II**

اردوان III [← اردوان، اسم]، شاهنشاه (۱۲ بم-۳۹ یا ۴۰ بم) اشکانی (← اشکانیان). میان قوم داهه میزیست، و بزرگان ایران که از ونن I ناراضی بودند، او را بسلطنت برداشتند، و سرانجام اردوان بر ونن پیروز شد، و پس از بیرون راندن وی از ارمنستان (در ۱۴ بم)، پسر خود را، نامش ارد، بجانشینی او فرستاد، ولی ارد توفیق نیافت، و ارمنستان تابع روم شد. در ۳۵ بم مجدداً در صدد لشکرکشی به ارمنستان برآمد، اما مواجه با توطئه‌ی بزرگان پارت شد که به تیبریوس برای فرستادن یکی از اعقاب **فرهاد IV** متوسل شده بودند. تیبریوس تیرداد نامی را (تیرداد III) نامزد کرد، و آ. **ویتلیوس** را مأمور استقرار استیلای روم در مشرق نمود. اردوان به گرگان گریخت، و تیرداد بسلطنت نشست (حـ ۳۶ بم)، ولی بزودی اردوان با سپاه نیرومندی از سکاها بسلطنت بازگشت، و تیرداد از سلوکیه به سوریه گریخت. اردوان، که خود را حریف رومیان نمیدید، بموجب پیمانی با ویتلیوس، از ادعاهای خود نسبت به ارمنستان چشم پوشید (۳۷ بم). جانشین او بدرستی معلوم نیست (← **گودرز؛ وردان**).

اردوان IV: ← **اشکانیان**.

اردوان V [← اردوان، اسم]، آخرین شاهنشاه (۲۰۹-۲۲۶ بم) اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر **بلاش IV**. بعد از بلاش IV، دو پسرش اردوان و **بلاش V** بر سر سلطنت منازعه کردند؛ جنگ خانگی شروع شد، و رومیان از آن استفاده کردند. **کاراکالا**، امپراطور روم، به پارتیها حمله کرد (۲۱۶) و از دجله گذشته شهرها را ویران نمود، ولی چون اردوان بجلوگیری او آمد به کارای (حران) عقب نشست، و در آنجا **ماکرینوس** او را بقتل رسانید (۲۱۷). ماکرینوس از اردوان شکست خورد، و به شرایط سنگین صلح رضا داد، ولی اردوان مواجه با قیام **اردشیر بابکان** گشت، و در جنگ با وی کشته شد، و سلسله‌ی اشکانی که بعلت جنگهای خانگی و عدم رضایت مردم ضعیف شده بود منقرض گردید.

اردوغش (arduqeš)، دهستان (جه خ ۵۸°۹۰۰)، بخش زبرخان (قدمگاه)، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. محصولاش غلات، میوه‌های سردسیری، و فراورده‌های دامی است. مرکزش، ده **اردوغش** (جه ۶۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷ کیلومتری ل قدمگاه واقعست.

اردوی ازرق: ← اردوی زرین.

اردوی زرین[3]، ترکی **آلتون اردو** (āltun ordu)، عنوان دسته‌ای از قوم مغول که در ۱۲۳۶ یا ۱۲۳۷ بم، به سرکردگی **باتو خان**، در ناحیه‌ی ولگای سفلی مستقر شدند، و مملکتی بنام مملکت اردوی زرین تأسیس کردند که تا ۱۵۰۲ تحت فرمانروائی اعقاب باتو بود. نام "اردوی زرین" را روسها ــ ظاهراً بسبب شکوه و جلال خیمه‌های باتو، یا قبه‌های طلائی آنها ــ باین مملکت دادند، و آن در مآخذ شرقی دشت قبچاق خوانده شده، و "آلتون اردو" ترجمه‌ی ترکی متأخری است. از ممالکی که باتو تصرف کرد، روسیه تا دو قرن و نیم، قفقاز تا حـ ۱۲۶۰، و نواحی دانوب و بلغارستان تا ۱۳۱۰ تحت حکومت اردوی زرین بود، ولی استیلای او بر گالیسی و موراوی و سیلزی و مجارستان در ۱۲۴۱ دوامی نیافت. ضمناً، اوردا (برادر ارشد باتو خان) مملکتی بنام اردوی سفید یا اردوی ازرق (azraq) در سیبریه‌ی غربی تأسیس کرد که تابع اردوی زرین بود، ولی از تاریخ آن اطلاعی در دست نیست.

باتو سرای را پایتخت قرار داد. پس از او برادرش برکه (berke) سلطنت کرد (۶۵۵-۶۴ هق)، و او اولین شاهزاده‌ی مغول است که مسلمان (سنی) شد، و اسلام را در میان قوم تاتار وارد کرد، و اگرچه جانشینان او از سمنیه بودند، پس از مرگ وی نیز نفوذ اسلام ادامه یافت، ولی دولت اردوی زرین بعلت گردنکشی بعضی امرای نواحی متصرفی ضعیف شد. در دوره‌ی سلطنت (۷۱۲-۷۴۱ هق) ازبک خان، اردوی زرین دگربار رونق و قدرت یافت، ولی پس از او، بسبب اختلافات داخلی برای رسیدن به سلطنت، و قدرت یافتن دولتهای لهستان‌ـلیتوانی و روسیه (← **مسکو**)، اردوی زرین رو به انحطاط گذاشت. در اواخر قرن هشتم هق (۱۴م بم)، توختمش (toxtameš) (یا توقتمش)، فرمانروای اردوی سفید، در صدد متحد ساختن اردوی زرین بر آمد، ولی در حـ ۷۸۸ هق (۱۳۹۱ بم) از امیر تیمور شکست خورد. از اوایل قرن ۱۵م بم، اردوی زرین بتدریج تجزیه شد، و خانات مستقل قازان و آستراخان و (در ۱۴۳۸ بم) کریمه پیدایش یافت. بقیه‌ی مملکت اردوی زرین در حـ ۱۴۸۰ بم بار دیگر رونقی گرفت، ولی سرانجام در ۱۵۰۲ بکلی مغلوب شد. خانات قازان و آستراخان و سیبریه‌ی غربی در قرن شانزدهم و خانات کریمه در ۱۷۸۳ برافتاد.

اردوی زرین تنها دولتی است که تمام روسیه را تصرف کرده است، و استیلای قوم تاتار بر روسیه در مدت دو قرن و نیم از ادوار مهم تاریخ روسیه و لهستان و لیتوانی بوده، و مدتها بعد از انقراض اردوی زرین، تأثیر آن در امور اداری و نظامی و تشریفاتی، و در روابط بین فرمانروایان و اتباع ایشان مشهود بوده، وحتی امروز هم آثاری از آن باقیست.

اردوی سفید: ← اردوی زرین.

اردوی کار اجباری[4]، نام بازداشتگاه‌هائی که از ۱۹۳۳ نازیها در آلمان برپا کردند، و یهودیان و مخالفین سیاسی خود را در آنها حبس و وادار به کار میکردند، و بعداً کشتار دسته‌جمعی آنان نیز در این اردوها صورت میگرفت. اردوگاههای کار اجباری بلا فاصله پس از اینکه نازیها بقدرت رسیدند برای توقیف بدون محاکمه‌ی یهودیان، کمونیستها، سوسیالیستها، آزادیخواهان، و صلحطلبان تأسیس شد. از معروفترین اردوگاههای اولیه میتوان داخاو، بوخنوالد، و اورانینبورگ را نام برد، که در آنها محبوسین شبانروزی ۱۶ ساعت میبایست به اعمال شاقه بپردازند، و بمجرد یافتن مستمسکی آنها را شکنجه میکردند. در جج II میلیونها یهودی و اشخاصی که مورد سوء ظن بودند از سراسر اروپای اشغال شده در اردوگاههای کار اجباری زندانی بودند، و اکثر آنها بوسیله‌ی دار، تیرباران، گاز، زنده سوزانیدن، گرسنگی، یا بوسیله‌ی سگهای درنده بقتل رسیدند. وقتی که آلمان بتصرف متفقین درآمد، در بوخنوالد ۸۰٬۰۰۰، در بلزن ۳۰٬۰۰۰، در داخاو ۳۲٬۰۰۰، در ماوتهاوزن ۱۶٬۰۰۰، و در ابنزه ۱۶٬۰۰۰ نفر زندانی بودند که اغلب در نتیجه‌ی گرسنگی، سل، تیفوئید، اسهال خونی، وغیره مشرف بمرگ بودند. در اردوگاههای کار اجباری در لهستان، خاصه در اوشوئتسیم و مایدنک (māydenek) (نزدیک لوبلین)، وضع بمراتب بدتر بود. در اولی روزانه ۱۰٬۰۰۰ نفر بوسیله‌ی گاز مقتول میشدند، و جمعاً ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ تن در آنجا کشته شدند، و در این محل تجربیات طبی بر انسان زنده نیز معمول بود. در مایدنک جمعاً ۱٬۵۰۰٬۰۰۰ کشته و اجساد آنان سوخته شد، و خاکسترشان بمصرف کود رسید. بسیاری از متصدیان اردوگاهها و دیگر مسئولین این فجایع بعنوان جنایتکاران جنگ بوسیله‌ی متفقین اعدام شدند.

---

(۱)schist; schiste métamorphique (فنـ) (۲)Artabanus (۳)Golden Horde (۴)concentration camp

ارده (arde)، کنجد نرم کوبیده و مخلوط با روغن که برای ساختن حلوای مخصوصی بکار میبرند.
اردهال (ardahāl)، دهستان؛ ← مشهد اردهال.
اردهان (ardahān)، شهر (جه ۶٬۱۸۲)، لش اقصای ترکیه. سابقاً کرسی ایالت قارص. در جنگهای روس و عثمانی، بموجب پیمان سان ستفانو، با قارص، به روسیه واگذار شد (۱۸۷۸). در ۱۹۲۱ با قارص به ترکیه بازگشت.
اردیا[1]، ژوزه ماریا دو (joze māriā dē eredia)، ۱۹۰۵-۱۸۴۲، شاعر فرانسوی. در کوبا متولد شد، و در ۱۸۵۵ به فرانسه آمد، و بعدها به پارناسیان پیوست. از آثارش مجموعه‌ای از ترانه‌ها است بنام غنائم (۱۸۹۳)، که از ادبیات کلاسیک الهام گرفته، و در آن آرمانهای پارناسیان را به کمال رسانیده است.
اردیبهشت (ardi– یا ordibehest) [= بهترین راستی]، در آیین زردشتی، یکی از امشاسپندان (← امشاسپند). در جهان مینوی نماینده‌ی پاکی و تقدس و قانون ایزدی اهورمزدا، و در جهان خاکی نگهبانی آتش بدو سپرده است. موکّل بروز سوم (موسوم به اردیبهشت) هر ماه شمسی و ماه دوم (موسوم به اردیبهشت) هر سال شمسی است. ← تقویم اوستائی.
اردیبهشتگان (ordi.behest.gān)، جشنی که ایرانیان باستان در روز اردیبهشت (سوم) از ماه اردیبهشت بر پا میکردند. ← تقویم اوستائی.
اردیبهشت‌نامه، منظومه‌ی حماسی و دینی در بحر متقارب مثمّن مقصور (یا محذوف)، از سروش اصفهانی، در ترجمه‌ی حال رسول اکرم. شاعر در نظر داشته است که احوال رسول و امامان شیعه را درین کتاب بنظم آورد، اما مجال اتمام این کار را نیافته، و تنها قسمتی از زندگانی پیغمبر و جنگهای وی را شرح داده است. چاپ تهران، ۱۳۴۵ هش.
اررا[2]، فرانثیسکو د (frānṭisko de errerā)، ۱۶۵۶-۱۵۷۶، نقاش مذهبی اسپانیولی، از مؤسسین مکتب طبیعت‌پردازی (ناتورالیستی) در سویل، از استادان ولاسکواز بود. پسرش، **فرانثیسکو د اررا**، ۱۶۲۲-۸۵، در رم نقاشی آموخت، و تصویرهائی از طبیعت بیجان پرداخت. پدر را اررای بزرگتر و پسر را اررای جوانتر خوانند.
اررا[2]، فرناندو د (fernāndo de errerā)، ۱۵۳۴-۹۷، شاعر اسپانیائی، صاحب غزلیات دلنشین، اشعار غنائی عشقی، و چکامه‌های قهرمانی.
آرری، اولین ارل آو: ← بویل، راجر.
آرزاکل[3] (ārzākel)، نام لاتینی زرقالی.
ارزانفوت (arzānfut) یا **ارزانفود**، ده (جه ۱٬۸۱۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۵۱ کیلومتری لغ ملایر. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات، توتون، و چغندر قند است.
ارزروم[4] (arzerum)، شهر (جه ۵۴٬۳۶۰)، لش ترکیه، در ارمنستان؛ از مراکز زراعت و تجارت. این محل از ایام قدیم اهمیت تجارتی و سوق الجیشی فراوان داشته، و در دوره‌ی دولت بیزانس شهری بنام تئودوسیوپولیس (teodosiopolis) در آنجا واقع بوده که مرکز بخشی از ارمنیه بود، و اعراب بخش و مرکزش را، از روی نام ارمنی آن، قالیقلا (qāliqalā) میخواندند. قالیقلا بقول مورخین عرب در ۶۴۵-۴۶ بم و بقول مآخذ ارمنی در ۶۵۳ بم بدست اعراب افتاد. در قرن یازدهم میلادی که شهر ارزن نزدیک قالیقلا بدست سلاجقه ویران شد، سکنه‌ی آن به شهر اخیر مهاجرت کردند، و این شهر را ارزن الروم (arzano 'r.rum) [= ارزن رومیان] خواندند، و این نام بعدها به صورتهای ارز الروم (arzo 'r.rum) و ارض الروم [= سرزمین رومیان] و ارضروم تحریف شد. ارزن الروم در ۱۲۴۱ مورد هجوم مغول واقع شد. بعدها از نواحی مستحکم آق قوینلو بود، ولی پس از شکست (۸۷۸ هق) اوزون حسن از سلطان محمد II، بدست عثمانیان افتاد. در ۱۸۲۸، ۱۸۷۸، و ۱۹۱۶ روسها آنرا گرفتند.
ارزن (arzan)، شهر قدیم رومی، در قسمت شرقی آناطولی، کنار رود ارزن‌سو (قزل‌سوی حالیه)، از ریزابه‌های دجله. در سال ۲۰ هق بدست مسلمین افتاد. در ۳۳۰ هق (۹۴۲ بم) دولت بیزانس شهر را گرفته تاراج کرد، و از آن پس از اعتبار افتاد، و در قرن ۱۲ام میلادی ویرانه‌ای بیش نبود. این ارزن را نباید با شهر دیگری بهمین نام در ناحیه‌ی سرچشمه‌ی رود فرات، واقع در نزدیک ارزروم، که شهر اخیر از آن نام گرفته، اشتباه کرد.
ارزن، نام عمومی دانه‌های گیاهانی از تیره‌ی گندمیان، از جمله ارزن خوشه‌ای (*Panicum miliaceum*) و ارزن دم‌روباهی (*Setaria italica*) که هر دو از دورانهای قدیم کاشته شده و برای تغذیه‌ی انسان و حیوانات بکار رفته است. پوست دانه‌ی ارزن براق و سفید، زرد، یا قرمز، و مغزش نرم است. نیز ← ارزن مروارید.
ارزن الروم، شهر، ← ارزروم.
ارزنجان (arzanjān) یا **ارزنگان**، شهر (جه ۱۷٬۴۲۶)، ترکیه، در ارمنستان ترکیه، بر ساحل شمالی رود قره‌سو، در دره‌ای حاصلخیز در میان باغهای میوه قرار دارد. محصول عمده‌اش گندم، میوه، و پنبه است. صنایع پنبه و ابریشم دارد. در ۱۰۷۱ بدست سلاجقه افتاد، و اینان در ۱۲۴۳ از مغولان شکست خوردند. در زمان سلطان محمد II بدست عثمانیان افتاد (۱۴۷۳).
ارزنگان، شهر ترکیه، ← ارزنجان.
ارزن مروارید[5]، (*Pennisetum glaucum*)، علف یکساله، دارای دانه‌های براق سفید. از دورانهای باستانی کاشت آن در آسیا معمول بوده. آنرا ارزن هندی نیز میگویند.
ارزن هندی: ← ارزن مروارید.
آرزو (ārezu)، جزیره‌ی کوچکی بمساحت ۳۶ کمم، در دریاچه‌ی رضائیه، آذربایجان.
ارزوئیه (orzuye)، دهستان (جه ح ۱۳٬۶۷۵)، جغ بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)، دارای ۲۷(؟) آبادی. محصولش غلات و خرما است.
آرژانتوی[6] (ārjāNtëy)، شهر (جه ۶۳٬۰۵۹)، ولایت سن‌ـ اِ اواز، ل فرانسه، بر رود سن. حومه‌ی صنعتی پاریس است. مقر صومعه‌ای که هلوئیز مدیره‌ی آن بود و در انقلاب فرانسه ویران شد.
آرژانتین[7] (ārjāntin)، اسپانیولی **آرخنتینا** (ārxentinā)، جمهوری (۲٬۷۸۵٬۸۷۵ کمم؛ جه ۱۵٬۸۹۳٬۸۲۷)، ج امریکای جنوبی، بین کوههای آند و قطلا؛ کرسی آن بوئنوس آیرس. از ل به بولیوی و پاراگه، از ش به برزیل و اوروگه و قطلا، و از ج و غ به شیلی محدود است. از داخل ناحیه‌ی مدارگان تا انتهای زمینلاد امریکای جنوبی ممتد، و از حیث وسعت دومین کشور امریکای جنوبی است. قسمتی از **تیرا دل فوئگو** متعلق به آرژانتین (قسمت دیگرش متعلق به شیلی) است، که مدعی مالکیت ← **جزایر فالکلند** که در دست بریتانیا است نیز میباشد. **کوههای آند** مرز غربی آنرا با شیلی تشکیل میدهد، و **آکونکاگوا** بلندترین قلل امریکای جنوبی است. دامنه‌های شرقی آند با شیب ملایم بدشتهای مرکزی آرژانتین منتهی میشود که در آنها بارش بسیار کم است، و قسمت عمده‌ی آنها، مخصوصاً استپهای **پاتاگونیا** نیمکماب میباشد. از قسمت مرکزی بجانب شمال محصولاتی بوسیله‌ی آبیاری بعمل میآید، ولی منتهای شمالی آنرا پهنه‌ی **چاکو** فرا گرفته که مستور از جنگلها و باطلاقهاست. در قسمت شرقی، بین رودهای **پارانا** و **کولورادو**، ناحیه‌ی **پامپاس** واقعست که چراگاهی سرشار است، و قسمت اعظم احشام آرژانتین از آن تغذیه میکنند. رودهای عمده‌ی آن عبارتند از **ریو د لا پلاتا**، که از پیوستن رودهای پارانا و **اوروگه** تشکیل میشود؛ برمخو (bermexo) (ریزابه‌ی رود پاراگه)؛ سالادو (ریزابه‌ی پارانا)؛ کولورادو؛ نگرو (negro)؛ و غیره. شهرهای عمده‌اش عبارتند از بوئنوس آیرس (یکی از بنادر بزرگ جهان)، **لا پلاتا**، **روساریو**، **سانتا فه**، **مار دل پلاتا**، **باهیا بلانکا**، **کوردوبا**. واحه‌های حاصلخیز **مندوسا**، **سان خوان**، **توکومان**، و **سالتا** در دامنه‌های کماب آند واقعند. سکنه‌ی آرژانتین اکثر اصلا اروپائی (مخصوصاً ایتالیائی و اسپانیائی) هستند. هندپشمردگان، که از اعقاب سکنه‌ی اولیه میباشند، فقط ۲۰٬۰۰۰ تن میباشند. سیاهپوست تقریباً وجود ندارد. مذهب غالب کاتولیک است. صنعت عمده سردسازی گوشت میباشد. صادراتش محصولات دامی است، ولی گندم و جو و غیره نیز صادر میشود.

تاریخ. پویش و استعمار آرژانتین در قرن شانزدهم بتوسط اسپانیولیها شروع شد. از پویندگان اولیه، آ. وسپوتچی (در ۱۵۰۲)، خ. د. د سولیس (در ۱۵۱۶)، ماژلان (در ۱۵۲۰)، س. کبت. بوئنوس آیرس را اول‌دفعه پ. د مندوثا تأسیس کرد (۱۵۳۶)، ولی بعلت حملات بومیان متروک شد، و دگرباره در ۱۵۸۰ بنا گردید، و در ۱۷۷۶ کرسی نیابت سلطنت اسپانیا شد. تا ۱۸۱۰ آرژانتین تحت حکومت اسپانیا بود. در ۱۸۱۰-۱۶ کشمکشهائی بین ژنرالهای میهن‌پرست (چون خ. د سان مارتین) و اسپانیا بر سر استقلال آرژانتین درگرفت، و در ۱۸۱۶ بوئنوس آیرس و سرزمینهای مجاور آن، بنام ایالات متحد لا

(۱)Heredia (۲)Herrera (۳)Arzachel (۴)Erzerum; Erzurum (۵)pearl millet (۶)Argenteuil (۷)Argentina

پلاتا، استقلال یافتند، و آن در ۱۸۲۵ به "ائتلافیه‌ی آرژانتین" تبدیل شد. هرج و مرج سیاسی مکرر و دیکتاتوری طولانی (۱۸۳۵–۵۲) خ. م. دِ روساس منجر باستقرار حکومت ملی بریاست خ. خ. دِ اورکیزا و تأسیس جمهوری فدرال گردید (۱۸۵۳)، ولی مردم بوئنوس آیرس از تبعیت اورکیزا سرپیچیدند و حکومتی مستقل بریاست ب. میتره تشکیل دادند، و تا ۱۸۶۲، که اورکیزا مغلوب میتره شد، آرژانتین دو حکومت داشت. در زمان حکومت میتره اصلاحات آزادیخواهانه آغاز گشت. پس از اینکه خ. آ. روکا هندیشمردگان را مطیع ساخت (۱۸۷۸–۷۹)، اروپائیان به ج و ج‌غ آرژانتین مهاجرت کردند. آرژانتین یکی از مراکز جهانی صدور غلات گردید، و صنایع آن با کومک بریتانیا، توسعه یافت، و تأسیسات سردسازی گوشت تجارت آنرا رونق داد. بحران سال ۱۸۹۰ بسط اقتصادی را موقتاً متوقف ساخت، ولی سبب روی کار آمدن حزب رادیکال در مقابل نفوذ مطلق ملاکین بزرگ در حکومت گردید، و سرانجام در ۱۹۱۲ قانونی ضامن انتخابات آزاد بتصویب رسید. در جج I آرژانتین بیطرف ماند، و در جج II نیز فقط در اواخر (مارس ۱۹۴۵) به محور اعلان جنگ داد. در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد پیوست. در ۱۹۴۶ خ. د. پرون بریاست جمهور رسید، و حکومتی ناسیونالیستی و دیکتاتوری برقرار کرد. در شورش سپتامبر ۱۹۵۵ حکومت پرون واژگون شد، و ژنرال لوناردی قدرت را بدست گرفت، ولی در نوامبر همان سال ژنرال پدرو آرامبورو روی کار آمد. رئیس جمهور آرژانتین برای مدت شش سال انتخاب میشود. کنگره‌ی ملی نیز، که مرکب از سنا و مجلس نمایندگان است، برای ۶ سال انتخاب میگردد. از جنبه‌ی اداری آرژانتین به ۱۷ ایالت و ۷ سرزمین و پایتخت فدرال تقسیم میشود.

آرژانسون[1] (ārjāNsoN)، خانواده‌ی اشرافی فرانسه که در قرن ۱۸م مشاغل دولتی مهم برعهده داشتند. از اعضای این خانواده یکی **رنه لوئی** ملقب به **مارکی د/آرژانسون** (rēne lui, mārki dārjāNsoN)، ۱۶۹۴–۱۷۵۷، است که در ۱۷۴۴–۴۷ وزیر خارجه بود. دیگری برادرش **مارک پیر** ملقب به **کنت د/آرژانسون** (mārk pier, kont)، ۱۶۹۶–۱۷۶۴، که در ۱۷۴۳–۵۷ وزیر جنگ بود. وی در ارتش اصلاحاتی کرد، و آموزشگاه نظامی را بنیاد گذاشت. هر دو برادر با ولتر و اصحاب دایرةالمعارف دوست بودند.

ارژن (arjan) یا **ارجن**، (*Amygdalus reuteri*)، درختچه‌ای شبیه به بادامکه که آنرا بخورک (boxorak) و تنگرس (tangars) نیز میگویند. در کوههای جنوب ایران فراوان است. چوبش بسیار سخت و گره‌دار است؛ از آن گرز و چماق میسازند.

ارژنگ (arĵang)، در داستانهای ملی، پهلوانی تورانی، فرزند زره، که در جنگ با طوس (سپهسالار لشکر ایران و فرزند نوذر شهریار) کشته شد.

ارژنگ، در داستانهای ملی، دیوی که در مازندران با رستم بجنگید، و رستم او را در نبرد کشت.

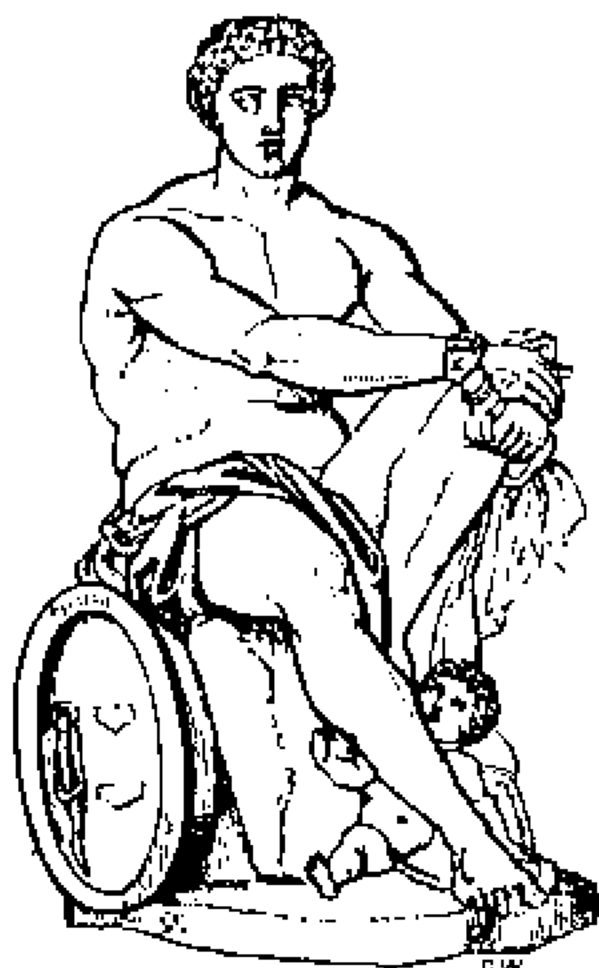
* **ارژنگ یا ارتنگ**: ← ارتنگ؛ مانی.

ارس (aras)، یا **آراکس** (ārākses)، در مآخذ اسلامی **الرس** (ar.rass)، رودی بطول ح ۱٬۰۰۰ کم، که عمده‌ترین ریزابه‌ی رود **کورا**، و رود مرزی ایران با ارمنستان شوروی و آذربایجان شوروی، و رود مرزی ارمنستان ترکیه با ارمنستان شوروی است. در ج ارزروم، نزدیک سرچشمه‌ی فرات، در ترکیه از کوه هزار برکه (hezār berke) [به ترکی بینگول داغ (bingöl dāq)] سرچشمه گرفته بجانب شرق روان میشود؛ محور آن از دامنه‌ی شرقی آرارات تا قرادونی (در دشت مغان)، بشکل قوسی، مرز بین آذربایجان ایران و خاک شوروی را تشکیل میدهد؛ در قسمت شرقی آذربایجان شوروی به رود کورا میریزد (بقول دایرةالمعارف بریتانیکا، "سابقاً به کورا ملحق میشد، ولی در ۱۸۹۷ مسیر خود را تغییر داد، و حالیه مستقیماً به دریای خزر میریزد")، ریزابه‌های شمالی آن عبارتند از رودهای زانگا، آرپا (ārpā)، نخجوان، و آقرا (āqrā). ریزابه‌های جنوبی، که از خاک ایران بآن میریزند، رودهای زنگمار، آق چای، قره سو، و غیره است. مسیر رود ارس کوهستانی و غیرقابل کشتیرانی است. شهر باستانی **آرتاکساتا** کنار این رود یا در یکی از جزایر آن واقع بود. محل التقای آن با رود کورا به جسر جواد (jesre javād ؛=پل جواد) یا معبر جواد موسوم است، و تاجگذاری نادر شاه در حوالی همین معبر انجام گرفت. پلهای معروف رود ارس پلهای خدا آفرین و جلفا است. دنباله‌ی خط آهن تبریز به جلفا در مشرق آق چای از روی ارس عبور میکند.

در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۶ هش (۱۱ ماه اوت ۱۹۵۷)، دولتین ایران و شوروی موافقتنامه‌ای در تهران امضا نمودند در باب تنظیم طرحهای مقدماتی جهت استفاده‌ی مشترک و متساوی از قسمتهای مرزی رودهای ارس و اترک بمنظور آبیاری و تولید نیروی برق، و بر طبق مفاد آن، بر اثر ساختمان سدها بر روی ارس، ۶۲٬۵۰۰ هکتار از اراضی آذربایجان شوروی و معادل آن از اراضی ایران آبیاری خواهد شد، و کارخانه‌های نیروی برقابی برای احتیاجات نواحی مجاور ایران و شوروی تأسیس خواهد گردید.

اُرس (ors)، ← سرو کوهی.

آرس[2] (āres)، در اساطیر یونان، خدای اولمپی جنگ، پسر زئوس و هرا، شوهر یا رفیق آفرودیته. در جنگ تروا طرفدار اهل تروا بود. آرس در اساطیر اهمیت چندانی ندارد. در داستانهائی که ازو سخن میرود جنبه‌ی ناجوانمردی وی نمودار است. رومیان او را با مارس مطابق شمرده‌اند.


آرس (مجسمه، رم)

آرساکس (ārsākes)، نام یونانی **ارشک**، مؤسس دولت اشکانی.

ارسال المثل (ersālo 'l.masal)، در علم بدیع، گنجاندن مثلی مشهور یا سخن حکمتی در شعر (نیز ← ارسال المثلین)؛ مانند (سعدی)

آب کز سر گذشت در جیحون،
چه بدستی، چه نیزه‌ای، چه هزار.

ارسال المثلین (ersālo 'l.masaleyn)، در علم بدیع، آوردن دو مثل در شعری (نیز ← ارسال المثل)؛ مانند (سعدی)

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است
بگوش مردم نادان چو آب در غربال.

ارسباران (arasbārān)، ← قراجه داغ؛ اهر.

ارسطاطالیس یا **ارسطوطالیس**: ← ارسطو.

ارسطرخس (arestarxos)، ضبط نام یونانی آریستارخوس در مآخذ اسلامی. ← آریستارخوس.

ارسطو[3] (arestu؛ معمولا arastu) یا آریستوتلس (āristoteles)، معروف به **معلم اول**، ۳۸۴–۳۲۲ (یا ۳۲۱) قم، فیلسوف یونانی، یکی از بزرگترین فلاسفه و دانشمندان جهان، که واضع علم منطق شمرده میشود. در استاگیرا متولد شد، و در ائوبویا وفات یافت. نامش را در مآخذ اسلامی ارسطاطالیس و ارسطوطالیس نیز ضبط کرده‌اند. شاگرد **افلاطون** (در ۳۶۶–۳۴۷ قم) و بعداً معلم اسکندر مقدونی بود (در ۳۴۳–۳۳۶ قم)، و نحله‌ی مشائین را در **لوکیون** آتن تأسیس کرد (۳۳۵–۳۳۴ قم). آثار باقی او بقرار ذیل است، ارگانون (۶ کتاب در منطق. ← ارغنون)؛ در فلسفه‌ی اولی یا ما بعد الطبیعه؛ در سماع طبیعی؛ در آسمان؛ در تاریخ حیوان؛ در اعضای حیوان؛ در نفس؛ کتاب سیاست؛ اخلاق نیکوماخوس؛ کتاب خطابه؛ و صناعت شعر.

ارسطو نیز مانند افلاطون عالم را جهان مثالی میدانست، ولی در رابطه‌ی بین ماده و صورت با او اختلاف داشت، و ایندو را تفکیک‌ناپذیر میدانست. اتحاد هیولی و صورت را منشأ حرکت و نمو، و حرکت و تغیر را موجب تحقق صورت در ماده میدانست. در آثار علمی خود، بر خلاف افلاطون، مشاهده‌ی دقیق و تقسیم‌بندی صحیح اشیاء طبیعی را بکار میبرد. تحلیل طبیعت به عناصر اربعه (خاک، آب، هوا، و آتش) نزد وی، سبب دوام این عقیده‌ی عام غلط یونانی بوده است. در اخلاقیات معتقد بود که خیر هر چیز در آنست که ذات اصلی خود را از قوه به فعل آورد، و در انسان تحقق این امر بسته بآنست که قوه‌ی عاقله‌ی خود را بوسیله‌ی حفظ اعتدال پرورش دهد. در کتاب صناعت شعر (که مانند سایر آثارش مورد احترام نسلهای بعد واقع شده) خواص تقلیدی و تزکیه‌ای شعر ترازدی را بیان نموده و قاعده‌ی "وحدتها" را بعنوان آرکان صوری ترازدی وضع کرده است. تعلیمات ارسطو چندین قرن در دنیا مدار دانش و اساس فلسفه و منطق بوده است، و تأثیر او در هر یک از رشته‌های دانش بقدری وسیع بوده که، شرح آن قسمت

(۱)Argenson (۲)Ares (۳)Aristotle

عمده‌ی تاریخ علم و رشد فکر بشر را تا قرن ۱۸م فرا میگیرد.

ارسطوطالیس: ← ارسطو.

ارسک (eresk)، دهستان، بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان). مرکزش، ده **ارسک** (جه ح ۱'۲۰۰؟)، در ۲۴ کیلومتری ج بشرویه واقعست.

ارسکین[1]، جان (jān ërskin)، ۱۸۷۹-۱۹۵۱، نویسنده‌ی امریکائی، استاد (۱۹۱۷-۳۷) ادبیات انگلیسی در دانشگاه کولومبیا. داستانها (از قبیل زندگی خصوصی هِلِنِ تروائی، ۱۹۲۵) و آثاری در ادبیات و موسیقی دارد.

ارسکین، جان: ← مار، ارل آو.

ارسلان ابن طغرل (arslāne 'bne toqrel) [رکن الدین ملک ارسلان ابن طغرل ابن محمد]، فت ۱۵ رجب (و بقولی جمادی الآخر) ۵۷۱ هق، پادشاه (۵۵۵-۵۷۱ هق) سلجوقی عراق. وی پرورده‌ی اتابک ایلدگز بود، و اتابک مادر او را نیز بزنی گرفته بود، و ملک ارسلان، در آخر سلطنت سلیمانشاه، بکومک ایلدگز، از آذربایجان به عراق آمد، و بسلطنت نشست (رمضان ۵۵۵ هق)، و کارها بر دست اتابک ایلدگز و پسران او بود. وی با مخالفت محمد ابن طغرل مواجه شد، و او را بشکست. پس از آن سلطان ابخاز را در حدود گنجه شکست داد، و قلاع باطنیان را، که در حدود قزوین ساخته بودند، خراب کرد. پس از آن، غالباً بین بلاد همدان و ری و اصفهان و ساوه و زنجان تردد مینمود، و با مخالفت امرا مواجه بود، و یک بار نیز، یکی از امرای او سلطان تکش خوارزمشاه را بجنگ با ملک ارسلان تحریک نمود، و لشکر خوارزمشاه قزوین و ابهر زنجان را غارت کرد. و در آخر باز مواجه با حمله‌ی لشکر ابخاز شد، و لشکر به آذربایجان برد. اما در راه بیمار شد، و لشکر او نیز بطاعونی دوچار شدند، و با آنکه لشکر ابخاز شکست یافت، عده‌ی زیادی از لشکر ملک ارسلان تلف شد، و هنگام مراجعت، نخست مادرش و سپس اتابک ایلدگز وفات یافتند، و خود او همچنان بیمار بود تا آنکه در همدان بسن ۴۳ سالگی وفات یافت، و پسرش طغرل ابن ارسلان بجای او نشست.

ارسلان ارغون (arslān arqun)، از شاهزادگان سلسله‌ی سلاجقه؛ برادر ملکشاه سلجوقی. وی حکومت مرو داشت، و بعد از وفات (۴۸۵ هق) ملکشاه، داعیه‌ی استقلال و سلطنت یافت، و بر خراسان مستولی گشت. برکیارق یک چند بدفع او نپرداخت. عاقبت فرمان حکومت خراسان را به برادر خویش سنجر داد، و خود آهنگ خراسان و دفع ارسلان ارغون نمود (جمادی الاولی ۴۹۰). اما قبل از وصول لشکر برکیارق به خراسان، ارسلان ارغون بدست یکی از غلامان خود، بسن ۲۶ سالگی، بقتل رسید، و خراسان بآسانی بدست برکیارق افتاد.

ارسلان جاذب [امیر ابوالحارث ارسلان جاذب (abo'l.hāres arslāne jāzeb)]، از امرا و سرداران مشهور سلطان محمود غزنوی. در حدود سال ۳۸۹ هق، سلطان محمود وی را بتعقیب بکتوزون، از امرای یاغی سامانیان، که از پیش او به جرجان گریخته بود، فرستاد، و سپس او را به امیری طوس گماشت، و او در طوس سالها حکومت کرد، و با ابوالقاسم سیمجور و امیر منتصر سامانی جنگ نمود، و تا سال ۴۱۹ هق، که محمود بدفع ترکمانان سلجوقی به خراسان آمد، حیات داشت، و والیی طوس بود، و ظاهراً اندکی قبل از سلطان محمود وفات یافت. گویند ارسلان جاذب با سلطان محمود خویشی داشت، و بساختن و ترمیم ابنیه اهتمام میورزید.

ارسلان حاجب (arslāne hājeb)، معروف به **ارسلان یالو** (yālu) یا **ارسلان باکو؟**، فت ۳۹۱ هق، از امرا و رجال اواخر عهد سامانی. وی بعد از سقوط دولت عبدالملک II سامانی، به منتصر سامانی پیوست (۳۸۹ هق)، و در حدود سمرقند با جعفر تکین، برادر ایلک خان، جنگ کرد، و در رکاب امیر منتصر دلاوری و فداکاری نمود. اما بسبب غروری که داشت، امیر منتصر از او رنجید، و عاقبت، بسعایت ابوالقاسم سیمجور، او را باتهام قصور و کاهلی در جنگ بقتل رسانید.

ارسلان خان ابن علی [ابوالمظفر (یا ابومنصور) ارسلان خان ابن علی (-abo'l.mozaffar, abu mansur, arslān xāne 'bne ali)]، فت ۴۱۵ هق، پادشاه (ح ۴۰۸-۴۱۵ هق) سلسله‌ی **ایلکخانیان** ترکستان. بعد از برادرش **طغان خان** بپادشاهی نشست. **علی تکین**، از امرای ترکستان، غالباً منازع و معارض او بود

ارسلانشاه I [ارسلانشاه ابن کرمانشاه]، پادشاه (محرم ۴۹۵-صفر ۵۳۷ هق) ششم از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر **کرمانشاه I**. بعد از **ایرانشاه سلجوقی**، که وی از خوف او یکچند در دکان کفشگری مخفی میزیست، به سلطنت نشست. مدت سلطنت او طولانی بود، و مدارس و عمارات ساخت، و پس از ۴۲ سال سلطنت، بدست پسرش محمد ابن ارسلانشاه مخلوع و مقید شد (صفر ۵۳۷).

ارسلانشاه II [ارسلانشاه ابن طغرلشاه]، فت رمضان ۵۷۲ هق، دهمین پادشاه (۵۶۲-۵۷۲ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر **طغرلشاه**. بعد از وفات پدر از جیرفت به بم رفت و بسلطنت نشست، اما با مخالفت برادران مواجه بود. وی بشرب خمر عادت داشت، و زن پدر خود را که مادر تورانشاه و بهرامشاه بود میل کشید، و مثله کرد، و خود او عاقبت در جنگ با **تورانشاه II** نزدیک جیرفت بقتل رسید. (← طغرلشاه).

ارسلانشاه I، نورالدین، از اتابکان موصل، ← نورالدین ارسلانشاه I.

ارسلانشاه ابن طغرلشاه: ← ارسلانشاه II.

ارسلانشاه ابن کرمانشاه: ← ارسلانشاه I.

ارسلانشاه ابن مسعود: ← ارسلانشاه غزنوی.

ارسلانشاه غزنوی [سلطان‌الدوله ابوالملوک ارسلانشاه ابن مسعود]، ح ۴۷۶-۵۱۲ هق، پادشاه (۵۰۹-۵۱۱ هق) سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر سلطان مسعود III غزنوی. بعد از کشتن شیرزاد غزنوی بتخت سلطنت نشست. برادران را گرفت و بزندان افکند. یکی از آنها، بهرامشاه غزنوی، از او به سلطان سنجر پناه برد. سنجر او را یاری داد، و لشکر بتسخیر غزنین کشید (سنه‌ی ۵۱۰ هق)، و ارسلانشاه شکست خورد و به لاهور گریخت. سنجر به غزنین در آمد، و بر دستگاه غزنویان دست یافت، و پس از ۴۰ روز، مُلک به بهرامشاه داد. اما چون سنجر باز گشت، ارسلانشاه دیگربار غزنین بگرفت، و بهرامشاه باز به سنجر پناه برد، و لشکر آورد و ارسلانشاه را بگرفت (۵۱۱ هق)؛ نخست او را امان داد، و سپس بکشت. مدت سلطنت ارسلانشاه دو یا سه سال بود . ارسلانشاه به دلاوری و شجاعت موصوف بود. گویند چون بسلطنت نشست، با مادر سببی خود مهد عراق که خواهر سنجر بود استخفاف کرد؛ از این جهت سنجر از او رنجشی یافت و بهرامشاه را یاری نمود.

ارسلان یالو: ← ارسلان حاجب.

ارسنجان (arsanjān)، ده (جه ۴'۴۱۱ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان توابع، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۰۸ کیلومتری لش زرقان. هوایش معتدل و محصولاتش غلات و چغندر قند است.

ارسنوپیریت[2] (arsenopirit؛ فنس)، پیریت نقره‌ای تا خاکستری فولادی‌رنگ. از منابع مهم استخراج ارسنیک است.

ارسنیک[3] (arsenik؛ فنس)، عنصر شیمیائی، علامت شیمیائی آن As (نیز ← عناصر، جدول). به سه شکل شناخته شده (← دگرگونگی)؛ نقره‌ای خاکستری متبلور، که فلزی و شکننده است؛ سیاه رنگ و بیشکل؛ و زردرنگ، که جامد و متبلور است. در جدول تناوب با نیتروژن در یک ستون قرار گرفته. برای ساختن مواد رنگی، سموم حشره‌کش (سبز پاریس)، گاز سمی، و نیز در رنگرزی پارچه، دباغی، و پزشکی استعمال میشود. سمی قوی است. وجود آن در مواد مرکب بوسیله‌ی ← محک مارش کشف میشود.

ارسنیک سفید: ← مرگ موش.

آرسونوال[4]، آرسن د/ (ārsen dārsoNvāl)، ۱۸۵۱-۱۹۴۰، فیزیکدان و پزشک فرانسوی. وی مبتکر الکتروتراپی (elektroterāpi) (معالجات بوسیله‌ی برق) بود، و لفظ دیاترمی (diātermi) از ساخته‌های اوست.

آرسه[5]، مانوئل خوسه (mānuel xose ārse)، فت ۱۸۴۷، اولین رئیس (۱۸۲۵-۲۹) ← اتحادیه‌ی امریکای مرکزی. به خودکامی حکومت راند.

ارسی (orosi)، پنجره‌های بزرگ قدیمی که عموماً از آلتهای (← آلت) چوبی خمیده و شیشه‌های ساده و رنگین ترکیب یافته. برای باز و بسته کردن، لنگه‌های آنرا بالا و پایین میبرند.

آرسینوئه، در افسانه‌های یونانی: ← آلکمایون.

ارش (araš)، فاصله‌ی سر انگشت وسطی تا آرنج.

آرش (ārāš)، معروف به **کمانگیر** (kamāngir)، در داستانهای ملی، از پهلوانان باستانی ایران که در تیراندازی بیمانند محسوب شده است. گویند در روزگار باستان، ایرانیان از تورانیان شکستی

---

(۱)Erskine (۲)arsenopyrite (۳)arsenic (۴)Arsonval (۵)Arce

سخت خوردند، و پس از مذاکرات صلح و آشتی برای تعیین مرز دو کشور، قرار برآن داده شد که مرز ایران از نقطه‌ی شکست باندازه‌ی یک تیر پرتاب عقب رود. ایرانیان آرش را برگزیدند، و او را فرمودند تا تیری به سمت مشرق بیندازد. آرش که میدانست جانش را دربین راه از دست خواهد داد، نخست بدن عریان خویش به همگان بنمود، و گفت در تن من هیچ عیب و علتی نیست، اما من تمام نیروی خود را بر سر این کار خواهم گذاشت، و پس از پرتاب تیر زنده نخواهم ماند. آنگاه به کوه برآمد، و تیری در کمان نهاد، و به قوت تمام بکشید، و پرتاب کرد. ایزدان آن تیر را، که به اختلاف روایات از دماوند یا ساری یا آمل رها شده بود، بگرفتند و مدتی دراز در هوا ببردند، و سرانجام تیر آرش در مرو بر تنه‌ی درخت گردوئی فرود آمد، و مرز ایران تعیین شد. بدن برومند آرش نیز پس از این دلاوری پاره پاره گشت. داستان آرش در شاهنامه‌ی فردوسی نیامده، اما در اوستا و تاریخهای مفصل ایران به زبان عربی و فارسی به تفصیل یاد شده است.

ارشاد (eršād) [الارشاد]، کتابی مذهبی و تاریخی، از شیخ مفید، در احوال و اقوال و آثار امامان شیعه. دارای دو قسمت میباشد؛ قسمت نخستین در باره‌ی علی ابن ابی طالب و قسمت دوم در باره‌ی یازده امام دیگر. این کتاب را محمد مسیح کاشانی، مشهور به ملا مسیحا (فت پیش از ۱۱۲۱ هق)، بامر شاه سلیمان صفوی بفارسی ترجمه کرده و تحفه‌ی سلیمانی نامیده. متن عربی مکرر و ترجمه‌ی فارسی نیز بطبع رسیده.

ارشاد الاذهان الی احکام الایمان (eršādo 'l.ʿazhān elā ahkāme 'l.ʿimān)، کتابی جامع و معتبر در فقه شیعه، از علامه‌ی حلی، مشتمل بر ۱۵٬۰۰۰ مسئله است، و در ۱۴ ذیحجه‌ی ۶۹۹ هق کار تألیف آن بپایان رسیده. آنرا حواشی و شروح بسیار است که از آن جمله مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان را که از ملا احمد معروف به مقدس اردبیلی (فت ۹۹۳ هق) است، و تألیف آنرا در ۹۷۷ در کربلا شروع کرده و در ۹۸۵ هق در نجف بپایان رسانده، میتوان ذکر کرد. این شرح با متن کتاب در ۱۲۷۵ هق در تهران بطبع رسیده.

ارشاد الاریب الی معرفة الادیب (eršādo 'l.ʾarib elā maʿrafate 'l.ʾadib)، معروف به **معجم الادباء** (moʿjamo 'l.ʾodabāʾ)، یا **طبقات الادباء** (tabaqāto –) یا **اخبار الادباء** (axbāro –)، کتابی مفصل، از یاقوت حموی، در احوال ادبا و کسانی که با ادب (تقریباً بمعنی اعم کلمه) سر و کار دارند و شاعرانی که ادیب نیز بوده‌اند. این کتاب مفید را اولبار مارگلیوث در ۷ مجلد بزرگ در مصر طبع کرد (۱۹۰۷–۱۹۲۷). این کتاب مرتب بترتیب الفبائی است، ولی از این جهت خلطهای بسیاری دارد، و در مجلدات ۴ و ۷ نام شعرای بسیاری آمده که نتوان نام ادیب بر آنها نهاد، بطوریکه جلد ۴ را "معجم الشعراء" میتوان نامید، و جلد ۷ شامل نام عده‌ای از شعرای غیر ادیب و عده‌ای از ادبا است، و شاید بود که این دو مجلد از مجلدات معجم الشعراء یا اخبار الشعراء خود یاقوت و یا مقتبس از آن کتاب باشد. در هر صورت، بسیاری از زندگینامه‌های این کتاب از میان رفته، و محقق معاصر عراقی، مصطفی جواد، با تتبع خود بسیاری از آنها را پیدا کرده، و بعنوان الضایع من معجم الادباء در مجلة المجمع العلمی العراقی (دو شماره‌ی ۶ و ۷، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ هق) تاکنون ۴۶ زندگینامه منتشر نموده، و هنوز بقیه دارد. معجم الادباء را از روی طبع مارگلیوث در مصر چاپ کرده‌اند (۲۰ مجلد، ۱۳۵۵–۱۳۵۷ هق).

ارشاد البیان (eršādo 'l.bayān)، مثنوی عرفانی، از شیخ عطار (طبع تهران، ۱۳۵۵ هق).

ارشاد الزراعة (eršādo 'z.zerāʿa)، از کتب معدودی که به فارسی در باب زراعت نوشته شده. نویسنده‌ی آن فاضل هروی است؛ در سال ۹۲۱ هق تألیف شده، و در ۱۳۲۳ هق در تهران بچاپ رسیده.

ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری (eršādo 's.sāri le šarhe sahihe 'l.boxāri)، شرحی مفصل بر صحیح بخاری، از قسطلانی. مؤلف در ۱۷ ربیع الثانی ۹۱۶ هق از تألیف آن فراغت یافته. آن را مقدمه‌ای است مشروح در فضیلت اهل حدیث و اولین کس که آنرا تدوین نمود (البته بعقیده‌ی اهل سنت) و مصطلحات علم حدیث و زندگینامه‌ی امام بخاری. مکرر بطبع رسیده.

ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین (eršādo 't.tālebin elā nahje 'l.mostaršedin)، کتابی دینی و کلامی، که شرحی است عربی، بترتیب قال اقول (← شرح بترتیب قال اقول)، از فاضل مقداد بر نهج المسترشدین فی اصول الدین علامه‌ی حلی، که ملخص قواعد علم کلام است، و دارای ۱۳ فصل. شرح با متن در ۱۳۰۳ هق در بمبئی بطبع رسیده.

ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم (eršādo 'l.ʿaqle 's.salim elā mazāya 'l.ketā-be 'l.karim)، معروف به **تفسیر ابی السعود**، تفسیر قرآن، از ابوالسعود عمادی (۸۹۸–۹۸۲ هق). مؤلف در این تفسیر مطالب مهم کشاف زمخشری و انوار التنزیل بیضاوی را جمع کرده، و خود مطالب مفید دیگری بر آن افزوده، و در ۹۷۳ هق از تألیف آن فراغت یافته. در مصر مکرر بطبع رسیده.

ارشاد العوام (eršādo 'l.ʿavām)، کتابی مذهبی طبق عقاید شیخیه، از حاج محمد کریم خان. این کتاب مفصل چهار جلد بزرگ است و موضوعش معرفت توحید و نبوت و امامت و مذهب شیعه میباشد، و در ربیع الاول ۱۲۶۷ هق تألیف شده. (بمبئی، ۱۲۶۸ هق؛ تبریز، ۱۲۷۱ هق؛ کرمان، ۱۳۵۴–۱۳۵۵ هق).

ارشاد الفحول (eršādo 'l.fohul) [ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول]، کتابی در اصول، از شوکانی. مکرر بطبع رسیده.

ارشاد القاصد الی اسنی المقاصد (eršādo 'l.qāsed elā asna 'l.maqāsed)، کتابی مختصر در باره‌ی علوم، از ابن الاکفانی. این کتاب مأخذ کار طاشکبری‌زاده در مفتاح السعادة گردیده، و در آن از ۶۰ علم بحث شده، که ده علم از آنها را اصلی قرار داده، و هفت علم را نظری بشمار آورده که عبارتند از علوم منطق و الاهی و طبیعی و ریاضی و اقسام آن، و سه علم سیاست و اخلاق و تدبیر منزل را علوم عملی دانسته، و در همه‌ی این علوم ۴۰۰ تألیف را ذکر کرده. در مصر و کلکته و بیروت بطبع رسیده.

ارشاد القلوب (eršādo 'l.qolub)، کتابی مذهبی، از ابومحمد حسن ابن محمد دیلمی واعظ، در وعظ و مناقب علی ابن ابی طالب و تقریباً رد بعضی از احادیثی که اهل سنت در مناقب شیخین آورده‌اند. دارای دو قسمت است، قسمت اول در مواعظ و قسمت دوم در فضائل امیرالمؤمنین علی. در تهران و نجف و بمبئی مکرر بطبع رسیده.

آرشام (āršām) [= خرس‌نیرو، دارنده‌ی زور خرس]، نام جد داریوش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی.

ارشدالدوله (aršado'd.dŏle) یا **سردار ارشد**، معروف به **علی خان کاردی** (kārdi)، فت رمضان ۱۳۲۹ هق، از عمال و خاصان و نزدیکان محمد علی شاه قاجار، و مستبد معروف. وی قبل از تخریب مجلس داعیه‌ی مشروطه‌خواهی و ریاست انجمن اعیان را داشت. بعد از بمباران مجلس، از طرف محمدعلی شاه بعضویت محکمه‌ی باغ شاه منصوب شد، و عمه‌ی شاه را بعقد نکاح در آورده لقب سردار ارشد یافت. مقارن قیام و انقلاب آذربایجان، از جانب محمدعلی شاه با توپ و استعداد تمام به آذربایجان شتافت (محرم ۱۳۲۶). هنگام فتح تهران بوسیله‌ی مجاهدین، بسفارت روس متحصن شد، و بعد از خلع محمدعلی شاه با او به روسیه رفت. در هنگام بازگشت محمدعلی شاه و قیام سالارالدوله در غرب، وی نیز به ایران آمده با عده‌ای ترکمان از جانب خراسان آهنگ تهران کرد. اما در ورامین از دست یفرم خان و مجاهدین ملی شکست خورده دستگیر و همانجا بموجب حکم و دستور تلگرافی مرکز تیرباران گشت.

ارشری، لهجه‌ی (orošori)، از لهجه‌های فلات پامیر.

ارشق (aršaq)، دهستان (جم ۱۱۲٬۲۱۵)، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۰۱ (۱) آبادی کوهستانی. محصول عمده‌اش غلات است. مرکزش، ده رضی (یا رزی) (هردو razi) (جم ۷۴۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری لش مشکین‌شهر واقع است.

ارشک[1] (aršak)، فت ۳۳۶ قم، شاهنشاه (۳۳۸–۳۳۶ قم) ایران، از سلسله‌ی هخامنشی. وی پسر و جانشین اردشیر III بود، و بدست باگواس کشته شد، و داریوش III بجایش نشست.

ارشک[1] یا **ارشک I** یا **اشک I** (aške)، یا آرساکس (ārsākes)، فت ح ۲۴۸ قم، سرکرده‌ی قبیله‌ی پرنی از سکاهای صحرای ش بحر خزر، بانی استقلال پارت و مؤسس سلسله‌ی اشکانیان. وی از مقابل دیودوتوس، پادشاه بلخ، گریخت و به پارت و سپس در ح ۲۵۰ قم به یکی از ایالات دولت سلوکی هجوم آورد. کمی بعد ظاهراً در جنگ کشته شد، و برادرش تیرداد I بسلطنت نشست. پادشاهان اشکانی که پس از ارشک بسلطنت رسیدند، بافتخار وی، نام او را بر اول نام خود میافزودند، و این لفظ کم‌کم به اشک مبدل شد.

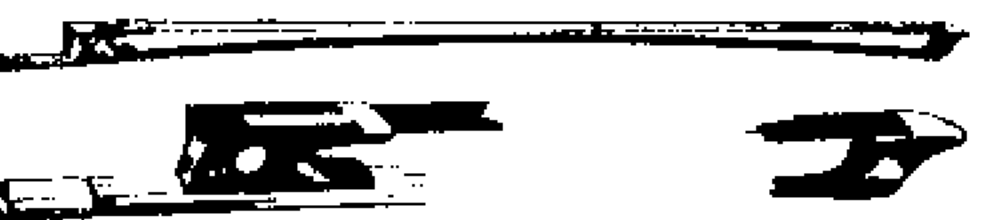
ارشک II، شاه اشکانی؛ ← اردوان I.

(1) Arsaces

ارشمیدس[1] (arasmidos Y ،arsemides، معمولاً)، یـ آرخیمدس (ārximedes)، حـ ۲۸۷–۲۱۲ قم، بزرگترین ریاضیون و فیزیکدانان و مهندسین قدیم؛ متـ سیراکوز. وسعت بعضی سطوح منحنی را حساب کرد؛ در سطوح درجه‌ی دوم تحقیق کرد؛ مجموع بعضی سلسله‌ها را بطریق هندسی بدست آورد؛ در علم حساب طرحی برای شمار ریخت؛ برای π (پی) (نسبت محیط دایره به قطر آن) دو حد ۲۲/۷ و ۲۲۳/۷۱ را بدست آورد؛ علم تعادل قوی را تأسیس کرد، و مراکز ثقل بعضی اشکال را تعیین نمود؛ علم تعادل مایعات را بنیان نهاد (← ارشمیدس، قانون). سرانجام در شهر سیراکوز بدست رومیان مقتول شد. از آثارش کتاب کره و استوانه، کتاب مساحت دایره، کتاب ماخوذات، کتاب تربیع دایره، وغیره است.

ارشمیدس، قانون: هرگاه تمام یا قسمتی از جسمی در مایعی که در حال تعادل است فرو رود، مایع نیروئی قائم و از پایین ببالا بآن وارد میآورد، که مقدارش مساوی وزن مایعی است که بر اثر فرو رفتن جسم در مایع تغییر مکان یافته. این نیرو را رانش (rānes، از راندن) خوانند، و آن منتجه‌ی فشارهای وارد از مایع بر جسم است، و در نتیجه‌ی آن، اجسام در مایعات سبکتر مینمایند (بلند کردن یک سنگ در آب آسانتر از بلند کردن آن در هوا است). قانون ارشمیدس در مورد گازها نیز برقرار است. این قانون موارد استعمال فراوان دارد.

آرشه[2] (ārše، فنـ)، اسبابی مرکب از میله‌ای چوبی که رشته‌هائی از موی اسب بین دو انتهای آن ممتد است، و بوسیله‌ی آن تارهای ویولن و



سازهای زهی مشابه آنرا به ارتعاش درمیآورند. اصلا بشکل کمان بود، و در قرون ۱۳م–۱۸م بتدریج بشکل کنونی تحول یافت.

آرشین (āršin)، واحدی برای اندازه‌گیری طول در روسیه که تا قبل از اتخاذ سلسله‌ی متری رایج و معادل ۷۱٫۱۲ سم یا ۲۸ اینچ بود. آرشین، با اندازه‌های مختلف، در ترکیه و افغانستان و بلغارستان و یوگوسلاوی نیز بعنوان واحد طول بکار میرفت (مثلا در ترکیه ۶۳ سم بود).

ارصاد (ersād) [عربی، = آماده گردانیدن، بمراقبت گماشتن] یا **تسهیم** (tashim)، در علم بدیع، سخن را چنان پرداختن که شنونده را از پیش بآخرین کلمه‌ی نظم یا نثر رهنمون باشد؛ مانند

ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست
نان حلال شیخ ز آب حرام ما.

ارضروم، شهر ترکیه؛ ← ارزروم.

ارض شمال شرقی[3]، جزیره؛ ← سپیتزبرگ.

ارطغرل (ertoqrol)، فتـ حـ ۱۲۸۵، رئیس قبیله‌ای از ترکمانان، پدر عثمان I (مؤسس دولت عثمانی). وی تابع سلاجقه‌ی قونیه بود، و در جنگهای ایشان با رومیان شرکت داشت.

ارغن (arqan)؛ ← ارغنون، ساز.

ارغنن (arqanon)، ← ارغنون، ساز.

ارغنون (arqanun) [از اصل یونانی، بمعنی لوله و نای]، سازی که مرکب بوده است از لوله‌هائی بطولهای مختلف که با دمیدن در آنها تولید صوت میشده است. در یونان قدیم تعداد لوله‌ها هفت بوده ولی در ایران به دوازده رسیده است. این ساز را مزامیر نیز مینامیده‌اند. در عمارت چهل ستون اصفهان، در نقاشی مجلس شاه عباس کبیر و شاه همایون (پادشاه هند)، در بین نوازندگان یک نفر ارغنونی مینوازد که تعداد لوله‌های آن از دوازده متجاوز است. بتدریج که بر تعداد لوله‌ها افزوده شد، برای دمیدن در آنها انبان بکار بردند. این ساز را، که یکی از قدیمیترین آلات موسیقی است، بزبان فرانسه ارگ مینامند. در قدیم، ارغنون همچنین به سازی اطلاق میشده که مثل "کارگاه نساجان" دارای اوتار متعدد بوده است. کلمه‌ی ارغنون در مورد مطلق ساز نیز در زبان فارسی بکار رفته است، و آنرا بصورتهای ارغن (arqan)، ارغنن (arqanon)، و ارغون (arqun) نیز ضبط کرده‌اند.

ارغنون [معرب لفظ یونانی ارگانون (orga-non)، = آلت]، عنوان مجموعه‌ی آثار ارسطو در علم منطق. ظاهراً عنوان ارگانون را، بعد از زمان ارسطو، مشائین باین آثار اطلاق کرده‌اند تا نشان بدهند که منطق جزء فلسفه نیست، بلکه آلتی برای تحقیقات فلسفی است. ارگانون از چند رساله مرکب بوده است که نامهای یونانی و موضوع آنها از این قرار است: (۱) کاتگوریای (kātegoriāy) [= مقولات (maqulāt)]، در مقولات عشر (–e asr) [= مقوله‌های دهگانه: مقوله‌ی جوهر، و ۹ مقوله‌ی عرض]؛ (۲) پری ارمنیاس (peri ermeneyās) [= در تعبیرات]، در باب قضایا (یعنی جمله‌هائی که محتمل صدق و کذب باشند)؛ (۳) و (۴) آنالوتیکا (ānālutikā) [= تحلیل]، و آن دو رساله بوده ــ اولی در قیاس و دومی در برهان؛ (۵) توپیکا (topikā) [= مواضع]، در جدل؛ (۶) پری سوفیستیکون (peri sofistikon) [= در سفسطه]، در مغالطه و سفسطه. ارسطو دو رساله‌ی دیگر هم دارد که در حکم متمم منطق است، یکی رتوریکه (retorike)، در فن خطابه، و دیگری پری پوئتیکس (peri poyetikes)، در شعر. اسامی رسالات مذکور در مآخذ اسلامی بترتیب چنین ضبط شده است: قاطیغوریاس (qātiqurias)، باری ارمینیاس (bāri erminiās)، انالوطیقا (anālutiqā)، طوبیقا (tubiqā)، سوفسطیقا (sufastiqā)، ریطوریقا (rituriqā)، و بوطیقا (bu'etiqā) یا بوطیقا. (ضبط اسامی در مآخذ اسلامی صورتهای دیگری نیز دارد که تحریف اسامی مذکور است). فلاسفه‌ی اسلامی ریطوریقا و بوطیقا را نیز جزء مباحث منطق شمرده‌اند، و مباحث برهان، جدل، سفسطه، خطابه، و شعر را صناعات خمس (senā'āte xams) خوانده‌اند. بعد از ارسطو، فرفوریوس مقدمه‌ای بنام ایساگوکه بر منطق نوشته که در مآخذ اسلامی نامش بصورت ایساغوجی معرب شده است.

ارغنون آبی، ارغنونی (← ارغنون، ساز) که هوا را با فشار آب در لوله‌های آن میدمیدند.

ارغوان، درختی زیبا از نوع کرکیس (*Cercis*) از تیره‌ی پروانه‌واران، دارای گلهای بهاره‌ی ارغوانی یا صورتی. ارغوان آسیائی از جنس *C. siliquastrum* و ارغوان کانادائی از جنس *C. canadensis* است.

ارغوان، رنگ ارغوانی خوشی که در قدیم از نرم‌تنان دریائی (*Purpura hemastromata*) استخراج و با آن پارچه‌های مخصوص سلاطین و بزرگان را رنگ میکردند. ارغوان شهر صور بسیار معروف بود.

ارغوان بصری: ← رودوپسین.

ارغون (arqun)؛ ← ارغنون، ساز.

ارغون آغا (arqun āqā)، فـ ۶۷۳ هق، از امرا و سرداران و بخشیان مغول. وی در سال ۶۳۱ بحکومت خراسان منصوب شد، و پس از آن، مدت ۳۹ سال از جانب اولاد چنگیزخان در بلاد مختلف ایران حکومت کرد، و در طوس وفات یافت. امیر نوروز، اتابک و پیشکار غازان خان، فرزند ارشد ارغون آغا بود.

ارغون خان (arqun xān)، فـ ۶۹۰ هق، چهارمین پادشاه (۶۸۳–۶۹۰ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ پسر اباقا خان. ارغون خان در ۲۷ جمادی الثانیه‌ی ۶۸۳ به ایلخانی نشست. حکومت مازندران و خراسان را به پسرش غازان داد، و خود سیاست پدر را در جلب مسیحیان و ایجاد روابط با سلاطین عیسوی در شدت ممر دنبال کرد. ارغون خان در ۵ شعبان ۶۸۳ فرمان داد تا شمس‌الدین جوینی صاحبدیوان را کشتند و عده‌ای از فرزندانش را نیز هلاک نمود. سعدالدوله‌ی یهودی در دوره‌ی او وزارت یافت، و قدرت و نفوذ او لطمه‌ی بسیاری بمسلمین زد. ارغون عده‌ای از شاهزادگان مغول و کسان و نزدیکان خود را نیز هلاک کرد، و در آخر بسختی مریض شد و در مرض موت او، سعدالدوله‌ی یهودی بدست مخالفانش کشته شد، و چند روز بعد ارغون خان نیز وفات یافت (۷ ربیع الاول سنه‌ی ۶۹۰ هق).

ارغونشاه، دروازه‌ی: ← عمارت خورشید، کلات نادری.

آرفلور[4] (ārflor)، شهر (جه ۷'۴۷۴)، ولایت سن‌انفریور، ل فرانسه؛ بندر کنار دریای مانش بر دهانه‌ی رود سن. هنری V (پادشاه انگلیس) آنرا در ۱۴۱۵ تصرف کرد.

ارفورت[5] (erfurt)، شهر (جه ۱۷۴'۶۳۳)، کرسی ایالت تورینگن، آلمان مرکزی، دارای کارخانه‌های تهیه‌ی مواد شیمیائی و مرکز باغداری و زراعت ماشینی است. ارفورت از قدیمترین شهرهای آلمان است. بر طبق روایات در قرن ششم تأسیس شد؛ در ۷۴۱ قدیس بونیفاکیوس اسقف‌نشینی در آن دایر کرد. در ۱۶۶۴ بدست برگزیننده‌ی ماینتس افتاد. در ۱۸۰۶–۱۳ در تصرف فرانسویها بود، و در ۱۸۰۸ کنگره‌ی ارفورت در آن منعقد شد، و در طی آن، ناپلئون I و آلکساندر I اتحاد خود را تجدید کردند. در ۱۸۱۳ پروس آنرا تصرف کرد. در ۱۹۴۵ سپاهیان امریکائی آنرا گرفتند. در ۱۹۴۶ ضمیمه‌ی تورینگن و در ۱۹۴۸، بجای وایمار،

(۱)Archimedes (۲)archet (فنـ); bow (انگا) (۳)North East Land (۴)Harfleur (۵)Erfurt

کرسی آن شد. "برنامه‌ی ارفورت"، که در کنگره‌ی ۱۸۹۱ حزب سوسیال دموکرات آلمان پذیرفته شد، نماینده‌ی پیروزی نظریه‌ی مارکسیسم بر عقاید لاسال بود. کلیسای جامع ارفورت (از قرن ۱۳م) جالب است. دانشگاه معروف ارفورت در ۱۳۷۸ تأسیس و در ۱۸۱۶ تعطیل شد؛ لوتر از محصلین آن بود.

ارقام (arqām)، مفردش رقم (raqam)، مجموعه‌ی علامات معدودی که برای شمار کتبی بکار میرود، و بالاخص (در نزد ما) علامات ۰، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹. اگرچه اقوام باستانی که توجه به علوم داشته‌اند علاماتی برای شمار کتبی بکار میبردند، اطلاعات تاریخی راجع به ارقام آنان قطعی نیست، و حتی منشأ ارقامی که امروز نزد مسلمانان و مردم مغرب‌زمین مستعمل است مورد اختلاف میباشد. ارقام بابلیها میخی بوده، و ظاهراً علامتی مانند دایره بجای صفر بکار میبردند. در چین خط یا خطوط مستقیم برای نمایش اعداد بکار میرفته، و مصریها ارقام هیروگلیفی و مشتق از آن (هیراتی و دموتی) داشتند. یونانیان در اوایل ارقام را با خطوط مستقیم که شاید نمایش انگشتان بود نمایش میدادند، ولی پس از ترقی تمدن یونانی حروف الفبا را برای نمایش اعداد بکار بردند، و یهودیان نیز همین روش را معمول میداشتند. منشأ ارقام رومی که هنوز هم در مواردی بکار میرود معلوم نیست.

ارقامی که نزد ما و به صورت دیگر در مغرب‌زمین رایج است ظاهراً اصلش از هند و از دوران پرفروغ آشوکا (قرن سوم قم) بوده، و در قرن دوم هق (هشتم بم) به حوزه‌ی علمی بغداد رسیده، و سپس بتوسط مسلمانان به اروپا وارد شده. بهمین جهت، مسلمانان این ارقام را ارقام هندی و اروپائیان آنها را ارقام عربی میخوانند. البته این ارقام نزد اروپائیان متدرجاً تغییر شکل داده بصورت کنونی درآمده است. در نزد ریاضیون و منجمین ممالک اسلامی نمایش ارقام به حروف ابجد رواج فراوان داشته، و در ایران پس از ورود علوم اروپائی باین کشور، ارقام کنونی متدرجاً بکلی جای حساب جمل (← ابجد) و سیاق را گرفت. نیز ← شمار؛ صفر.

ارقام رومی، علاماتی که در شمار رومی برای نوشتن اعداد بکار میرفت، و از جمله‌ی آنها، علامات ذیل هنوز در شماره‌گذاری صفحات مقدمه یا فهرستهای کتب و بعنوان عدد ترتیبی (مثلا شارل *XII* بجای شارل دوازدهم) و بر صفحات ساعت و غیره بکار میرود:

I	۱	L	۵۰
V	۵	C	۱۰۰
X	۱۰	D	۵۰۰
M	۱٬۰۰۰		

ارقام رومی معمولا با حروف بزرگ نوشته میشود، ولی ندرةً حروف کوچک نیز بکار میرود. در شمار رومی اعداد را بوسیله‌ی ترکیب این علامات و با توجه باین قواعد مینویسند: (الف) علامات مساوی متوالی با هم جمع میشوند، مثلا ۲=II و ۳۰=XXX و ۲۰۰=CC؛ (ب) هر علامت که در سمت راست علامت بزرگتری باشد با آن جمع میشود، مثلا ۶=VI و ۱۵۰=CL؛ (ج) هرعلامت که در سمت چپ علامت بزرگتری باشد از آن کم میشود، مثلا ۹=IX و ۴۰=XL و ۹۰۰=CM؛ (د) هر علامت که بین دو علامت بزرگتر باشد از آنکه در طرف راست است کم میشود و باقیمانده باآنکه در طرف چپ است اضافه میگردد، مثلا ۱۴=XIV و ۱۴۰۰=MCD؛ (ه) از دو طریق نوشتن یک عدد، آنکه در آن علامت بزرگتر در طرف چپ است مرجح است، ولی در رسم الخط کنونی، اگر صورتی که مبنی بر تفریق است خیلی کوتاهتر از صورت دیگری مبنی بر جمع باشد، اولی را اختیار میکنند، مثلا ۱۴ را XIV مینویسند نه VIX، ولی ۹ بصورت IX (نه VIIII) و ۱۹۰۰ بصورت MCM (نه MDCCCC) نوشته میشود. بالاخره گاهی هزار را با قرار دادن خطی بر روی رقم نمایش میدهند، مثلا $5000=\bar{V}$. اعداد ۱–۲۰ با ارقام رومی چنین نوشته میشود:

I	۱	VIII	۸	XV	۱۵
II	۲	IX	۹	XVI	۱۶
III	۳	X	۱۰	XVII	۱۷
IV	۴	XI	۱۱	XVIII	۱۸
V	۵	XII	۱۲	XIX	۱۹
VI	۶	XIII	۱۳	XX	۲۰
VII	۷	XIV	۱۴		

منشأ ارقام رومی بدرستی معلوم نیست.

ارقط (arqat)، در علم بدیع؛ ← رقطاء.

ارقم (arqam)، فت ۵۵ هق، یکی از اصحاب پیغمبر که، در زمان سختی کار آن حضرت و یارانش، در خانه‌ی خود را در مکه بروی ایشان باز کرد. این خانه، بنام **بیت الارقم** (bayto 'l-~ arqam) یا بیت الاسلام، بر تپه‌ی صفا زیارتگاه حاجیان است.

ارقون، رود آسیا؛ ← آرگون.

ارک[۱] (erek) یا **اوروک**[۲] (uruk) یا **ارخ**[۱] (erex)، شهر قدیم سومری، مربوط به ح ۲۳۰۰ قم، ج بابل، بر رود فرات، لغ شهر اور کلدانیان. ارک از قدیمترین مراکز تمدن بابلی بوده، و در کاوشهائی که در محل آن بعمل آمده دیوارها و یک معبد و کتابخانه‌ای کشف شده است. بروایت تورات، ارک شهری از مملکت نمرود در سرزمین شنعار بود (پیدایش 10.10).

آرکات[۳] (ārkāt)، شهر (جه ۱۲۴٬۲۱)، ش مدرس مرکزی، هند. در قرن ۱۸م از هدفهای عمده‌ی مبارزات بین فرانسه و انگلستان برای تسلط بر ج هند بود.

آرکادیا[۴] (ārkādiā)، ناحیه‌ی یونان قدیم، در وسط پلوپونز؛ مسکن مردمی روستائی.

آرکادیوس[۵] (ārkādius)، ح ۳۷۷–۴۰۸، امپراطور (۳۹۵–۴۰۸) روم شرقی، پسر و جانشین تئودوسیوس I؛ برادر هونوریوس. در عهد وی آلاریک I به یونان حمله برد، ولی ستیلیکو او را بیرون راند (۳۹۵–۳۹۶).

آرکانساس[۶] (ārkānsās)، انگل آرکنسو (-ār kənso)، ۲۵مین ایالت (۱۳۶٬۵۵۷ کمم؛ جمـ ۱٬۹۰۹٬۵۱۱)، ج کشمتـ مرکزی؛ مرکزش لیتل راک، و از جمله‌ی شهرهای عمده‌اش فورت سمیث، هات سپرینگز[۷] (hāt springz)، پاین بلاف[۸] (payn blāf). از جانب ش برود میسی‌سیپی محدود است، و ج و ش آن جزء دشتهای سیلابی میسی‌سیپی است. فلات اوزارک در لغ آنست. رودهای آرکانساس و اواچیتا و رود سرخ و رود سفید در آن جاریست. آرکانساس سرزمینی است فلاحتی و از محصولاتش پنبه، غلات، برنج، و انواع میوه میباشد. نفت نیز دارد. از اروپائیان اولبار دِ سوتو آنجا را پوئید (۱۵۴۱)، و اولین مهاجرنشین اروپائی بتوسط همراهان لا سال، سیاح فرانسوی، تأسیس گشت (۱۶۸۶). در خرید لوئیزیانا جزء کشمتـ شد؛ در ۱۸۳۶ عنوان ایالت (برده‌دار) یافت. در جنگ داخلی به ائتلافیه پیوست (۱۸۶۱).

آرکانساس[۶] (ārkānsās)، رودی بطول ۲٬۳۳۴ کم، کشمتـ. از کوههای روشوز در کولورادوی مرکزی سرچشمه گرفته پس از عبور از ایالات کانزاس و اوکلاهوما و آرکانساس به میسی‌سیپی میریزد. در دره‌هایش پنبه و برنج و انواع میوه بعمل میآید.

آرکانیولو، هنرمند فلورانسی؛ ← اورکانیا.

آرکئوپتریکس[۹] (ārkeopteriks) (از انگل)، پرنده‌ی قدیم که فسیل آن نشان میدهد که واسطه‌ی مابین خزندگان و پرندگان بوده است.

آرکئوزوئیک[۱۰] (ārkeozo'ik)، از تقسیمات ازمنه‌ی زمینشناسی؛ ← پرکامبرین، دوران.

آرکرایت[۱۱]، سر **ریچارد** (sər ricārd ārkrāyt*)، ۱۷۳۲–۹۲، مخترع انگلیسی. ماشین ریسندگی اختراعی او (ثبت ۱۷۶۹) از قدمهای نخستین در انقلاب صنعتی بود.

ارکستر[۱۲] (orkestr؛ از فر). این لفظ اصلا یونانی است، و در تئاتر قدیم یونان به محلی که امروز جای تماشاچیان است گفته میشد، یعنی به فضای بین سن تئاتر و تماشاچیان (که در بالکنهای اطراف سالن مینشستند)، و این قسمت محل نوازندگان و خوانندگان و رقاصان بوده است. امروزه لفظ ارکستر در اصطلاح تئاتر به فضائی که بلافاصله بعد از سن برای هیئت نوازندگان تخصیص داده شده، و در اصطلاح موسیقی به هیئت نوازندگان (اعم از رهبر و اجرا کنندگان) اطلاق میشود. فن بکار بردن سازهای مختلف (بادی، زهی، و کوبی) و تقسیم یک قطعه‌ی موسیقی را بین آنها به زبان فرانسوی ارکستراسیون[۱۳] (orkestrāsion) گویند. تحول و توسعه‌ی تدریجی ارکستر از زمانی شروع شد که آهنگسازان در صدد برآمدند که موسیقی سازی را از قید تبعیت طفیلی‌واری که نسبت به آواز داشت رها کنند، و آن را مستقلا و فی حد ذاته بپرورند. این تحول از دوره‌ی باروک شروع شد، ولی اول بار موتسارت و هایدن به ارکستر سر و سامانی دادند. تکامل سازهای بادی و کوبی بر عده‌ی سازهای ارکستر افزود. از زمان موتسارت و هایدن تا کنون تحولات عظیمی در ارکستر راه یافته، و امروز آهنگسازان آثار خود را برای

(۱)Erech (۲)Uruk (۳)Arcot (۴)Arcadia (۵)Arcadius (۶)Arkansas (۷)Hot Springs (۸)Pine Bluff (۹)archaeopteryx (۱۰)Archeozoic (Era) (۱۱)Arkwright (۱۲)orchestra (۱۳)orchestration

حدود ۴۰ نوازنده‌ی سازهای بادی و کوبی مینویسند؛ برای حفظ توازن، عده‌ی نوازنده‌ی سازهای زهی باید تقریباً سه برابر این عده باشد.

ارکستر استادان اداره‌ی موسیقی کشور: ← ارکستر بلدیه.

ارکستر بلدیه (orkestre baladiyye)، عنوان هیئتی از نوازندگان که در تهران توسط بلدیه (شهرداری) تأسیس شد، و در اوایل ۱۳۱۳ هش شروع بکار کرد. اولین برنامه‌ی ارکستر بلدیه روز ۱۳ مهرماه ۱۳۱۳ هش بمناسبت جشن هزاره‌ی فردوسی در تئاتر نکوئی (سینما همای فعلی) اجرا شد. سپس ارکستر بلدیه، "ارکستر سمفونی بلدیه" نام گرفت، ولی در ۱۳۱۵ هش منحل شد، و سرپرست آن (غلامحسین مین‌باشیان) که از آذرماه ۱۳۱۳ بریاست هنرستان موسیقی انتخاب شده بود، ارکستری در هنرستان موسیقی با همان نوازندگان ولی با عنوان "ارکستر هنرستان عالی موسیقی" ترتیب داد. در اواخر سال ۱۳۱۷ هش که اداره‌ای بنام اداره‌ی موسیقی کشور بریاست مین‌باشیان در وزارت فرهنگ تأسیس شد، ارکستر بلدیه عنوان "ارکستر استادان اداره‌ی موسیقی کشور" گرفت، و آن در ۱۶ مرداد ۱۳۲۵ آخرین برنامه‌ی خود را اجرا کرد. در مهرماه ۱۳۲۵ که علینقی وزیری بریاست اداره‌ی موسیقی کشور و هنرستان عالی موسیقی منصوب شد، تغییرات زیادی در این مؤسسات داد، و "ارکستر هنرستان موسیقی" را تأسیس کرد. تفصیل ارکستر بلدیه در مجله‌ی موسیقی (تهران، شماره‌ی ۳، ۱۳۳۷ هش) آمده است. نیز ← تهران، ارکستر سمفونیک.

ارکستر سمفونی[1] (orkestre samfoni) یا **ارکستر سمفونیک**، ارکستر بزرگی، با حسن توازن سازها، که معمولا برنامه‌هائی مرکب از آثار سمفونی یا سایر قطعاتی که جداً ارزش هنری دارند اجرا میکنند. برای بعضی ارکسترهای سمفونی که ذکری از آنها در این کتاب آمده به جزء دیگر اسم رجوع کنید. مثلا برای ارکستر سمفونی بستن ← بستن، ارکستر سمفونی. نیز ← ارکستر بلدیه.

ارکستر هنرستان عالی موسیقی: ← ارکستر بلدیه.

ارکستر هنرستان موسیقی: ← ارکستر بلدیه.

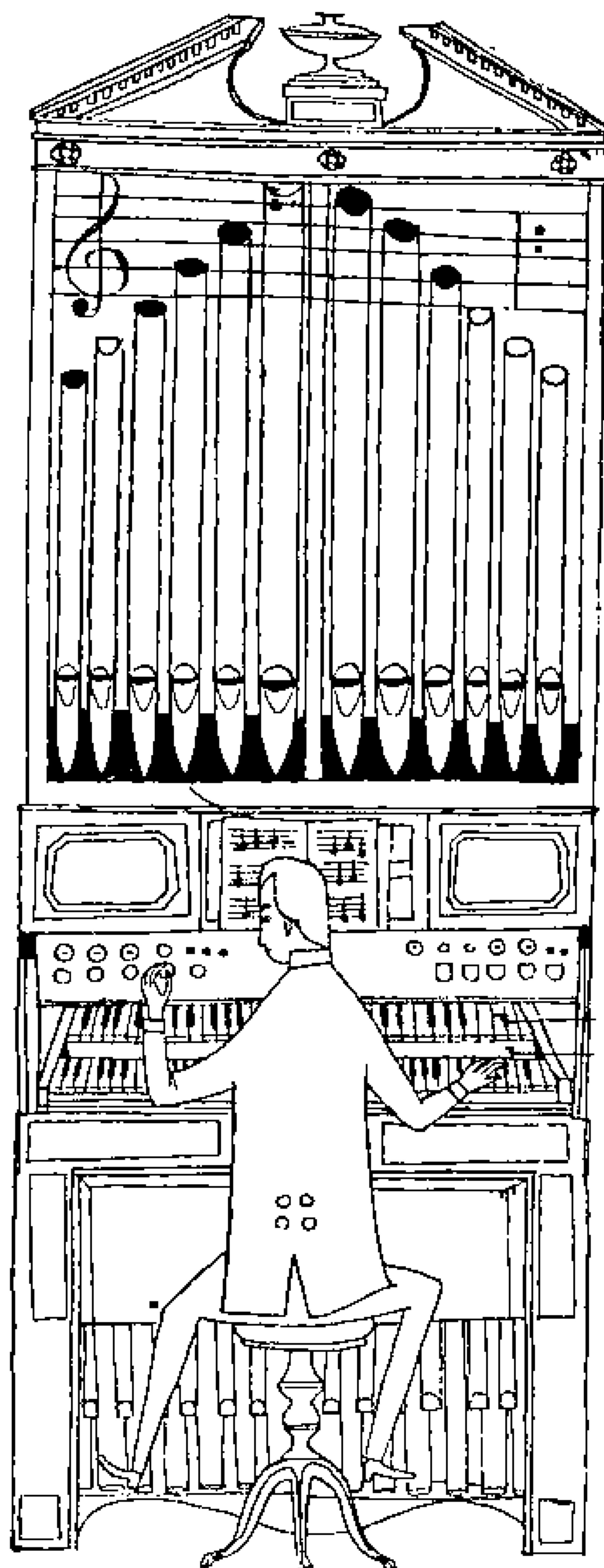
ارکمان‌ـشاتریان[2] (erkmān-šātriāN)، عنوان و امضای مشترک دو ادیب فرانسوی، **امیل ارکمان** (emil)، ۱۸۲۲–۹۹، و **آلکساندر شاتریان** (ālek-sāNdr)، ۱۸۲۶–۹۰. از آثار آنان داستانهای عاشقانه‌ی تاریخی و نمایشنامه‌هائی است؛ از جمله مادام ژیرز (۱۸۶۳).

ارکواز (arkavāz)، دهستان (جه ح ۸٬۰۰۰؛)، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ در ش و ج ش صالح‌آباد. رودهای گل‌گل (golgol) و گلال (gelāl) و گاوی از آن میگذرند. محصول عمده‌اش گندم و جو و لبنیات است. از دهات آن قلعه‌دره (qal'e-darre) (جه ۶۹۰ سش ۱۳۳۵ هش) است که در ۵۰ کیلومتری ج ایلام واقعست. در قتکا (۱۳۱۶ هش) از بخشی بنام ارکوازی از شهرستان ایلام اسم برده شده، که بعداً در شهریور ۱۳۲۴ مرکزش به سومار منتقل شده و با دهستان بولی بخش شهرستان قصر شیرین شده، و سپس در بهمن ۱۳۲۶ هش، بولی بوضع سابق خود بازگشته و بخش ارکوازی، بنام ارکواز، ضمیمه‌ی شهرستان ایلام شده است.

آرکوله[3] (ārkole)، دهکده، لش ایتالیا، ج ش ورونا. در اینجا ناپلئون اتریشیها را شکست داد (۱۷۹۶).

آرکیپا[4] (ārekipā)، شهر (جه ۷۹٬۱۸۵)، ج پرو؛ تأسیس ۱۵۴۰؛ مرکز تجارتی ج پرو و ل بولیوی.

ارگ[5] (org؛ از فنس)، ساز بادی شستی‌دار، با اندازه‌های مختلف، که در آن صدا بوسیله‌ی جریان هوا در یک یا چند رشته لوله تولید میشود، و بزرگترین و کاملترین سازهائی است که یک نفر نوازنده میتواند آنرا بنوازد. طول لوله‌های ارگهای امروزی از ح ۲۰ متر تا کمتر



ارگ

از ۳ سم است، و این ارگها از ۲ تا ۴ (و گاهی تا ۵) صفحه‌ی شستی دستی و یک صفحه‌ی شستی پائی دارند. ارگ دگمه‌هائی دارد در طرفین صفحه‌های شستی یا در بالای آنها که کشوهائی چوبی را بکار میاندازند، و این کشوها در زیر سر لوله‌ها واقعند، و ممکن است بوسیله‌ی آنها عمل هر رشته‌ی دلخواهی از لوله را متوقف ساخت. ارگ سازی بسیار قدیمی است (← ارغنون، ساز)، و در حدود قرن پنجم بم ساز دینی کلیساهای مسیحی شد. ارگهای اولیه (قرون ۵م–۱۱م) دارای دمهائی بود که بواسطه‌ی دمیدن متوالی آنها میکوشیدند جریان پیوسته و یکنواختی در لوله‌ها ایجاد کنند. از قرن ۱۱م ببعد ارگ بسرعت تکامل یافت. در قرون ۱۲م و ۱۳م بر عده‌ی شستیها و رشته‌های لوله‌ها افزوده شد. قرن ۱۵م و اوایل قرن ۱۶م شاهد پیشرفتهای عمده در تکامل ارگ بود؛ لوله‌های قمیش‌دار و دگمه‌های ارگ از این دوره است. در دوره‌ی باروک، ارگسازی به اوج خود رسید، و سپس رو به انحطاط گذاشت. در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م قسمتهای مکانیکی ارگ به وسایل برقی تبدیل شد، و این امر انقلابی در طراحی ارگ پدید آورد، و بدین ترتیب بر ابعاد و قدرت ارگ افزوده شد. ولی در تحت رهبری آ. شوایتزر و دیگران، ارگ دوره‌ی باروک تجدید حیات کرده است.

اَرگ (arg)، در عهد ساسانیان، قلعه‌ی مستحکم را میگفتند. در اوایل عهد ساسانی ارگبذ (arg.bad) به فرمانده ارگ اطلاق میشد، ولی بعدها عنوان یکی از مقامات عالی لشکری گردید.

ارگ[6] (erg؛ فنس)، واحد کار و انرژی در سلسله‌ی سگث، و آن کار نیروی یک دین در مسافت یک سانتیمتر است. واحد بسیار کوچکی است (انرژی حرکتی مگسی که در پرواز است چندین ارگ است؛ از احتراق کامل یک گرم زغال ۳۰۰ بیلیون ارگ انرژی حاصل میگردد). در عمل واحدهای بزرگتر، مانند ژول (۱۰ میلیون ارگ) بکار میبرند. ← سلسله‌ی آحاد، جدول III.

ارگان، شهر قدیم فارس؛ ← ارجان.

آرگان[7]، **امه** (eme ārgāN)، ۱۷۵۵–۱۸۰۳، فیزیکدان و شیمیدان سویسی، مخترع **مشعل آرگان** است که بوسیله‌ی فتیله‌ای مستدیر، که جریان هوا از مرکزش میگذشت، راه ورود هوا را بداخل شعله باز میکرد. بدین وسیله بر سرعت احتراق افزوده میشود و روشنائی قویتری حاصل میگردد. مشعلهای امروزی که با گاز چراغ و سوختهای مایع کار میکنند مبتنی بر همین اصل است.

ارگانون (organon)؛ ← ارغنون.

آرگاو[8] (ārgău)، ایالت (= کانتون) (۱٬۴۰۴ کمم؛ جه ۳۵۰٬۷۸۲)، سویس، کرسی آن آراو. دره‌ی حاصلخیز رود آر از آن میگذرد. از ۱۴۱۵ در تصرف سویس و از ۱۸۰۳ ایالت (= کانتون) است. مردمش پروتستان و آلمانی‌زبان هستند.

آرگایل[9] (ārgāyl)، ولایت، اسکاتلند؛ ← آرگایلشر.

آرگایل، ارل آو یا **دیوک آو** یا **مارکوئس آو**، القاب اعضای خاندان کمبل، از نجبای اسکاتلند. ← کمبل، آرچیبالد؛ کمبل، جان.

(۱)symphony orchestra (۲)Erckmann-Chatrian (۳)Arcole (۴)Arequipa (۵)organ (۶)erg (۷)Argand (۸)Aargau (۹)Argyll

آرگایل‌شر[1] (ārgāylšər) یا **آرگایل**، ولایت ساحلی (۸٬۰۵۵ کمم، جم ۶۳٬۲۷۰)، غ اسکاتلند، مرکزش اینورری (inverəri) (جم ۵۰۳). زمینش کوهستانی است و فقط در نواحی ساحلی زراعت میشود. از مناطق عمده‌ی پرورش گوسفند انگلستان است. بسیاری از جزایر هبریدیز داخلی جزء آنست.

ارگبد (arg.bad)، در عهد ساسانیان، فرمانده ارگ.

ارگ دهنی (orge)، ← ساز دهنی.

ارگ طهران (arge)، باغ عهد صفوی که وسط قسمت شمالی شهر طهران قدیم قرار داشت، و دارای برج و بارو و خندق جداگانه بود (← تهران، II). بفرمان کریم خان زند برج و باروی معتبر و اساسی برای آن ساختند، و در دوران آقا محمد خان قاجار، که شهر طهران پایتخت کشور گردید، در جانب شمال، نزدیک گوشه‌ی شمال غربی آن، معبر و پلی بخارج شهر ایجاد نمودند که بعد بنام دروازه دولت موسوم گشت. در زمان ناصرالدین شاه قاجار در محل آن دروازه‌ی زیبائی بنام باب همایون ساختند، و خیابان عریض و مشجری از آنجا تا در اندرون کاخ سلطنتی بنام خیابان باب همایون احداث نمودند. خندق جانب مشرق ارگ را هم پر کردند، و بجای آن خیابان ناصریه ایجاد شد. در جانب مشرق کاخهای سلطنتی مدخلی بنام بابُ القدر نزدیکتر بگوشه‌ی شمال شرقی گلستان، و سردری بنام باب عالی متصل به کاخ بادگیر ساختند، که سردر اخیر هنوز باقی است. در سمت جنوب، مقابل تخت مرمر، هم سردر عالی و خوش‌طرحی بنام عالی قاپو احداث نمودند، که ضمن تجدید دیوارهای غربی و جنوبی حیاط تخت مرمر و تبدیل آنها به نرده منهدم گردید، و مجلس کاشیکاری صحنه‌ی جنگ رستم و دیو بالای آن در جبهه‌ی خارجی عمارت ورزشگاه امجدیه نصب شد. در گوشه‌ی شمال غربی ارگ (مجاور بنای تلگرافخانه‌ی فعلی) بقعه‌ای بنام امامزاده روح‌الله واقعست. نیز ← تهران.

ارگ علیشاه یا **مسجد علیشاه**، باقیمانده‌ی بنای آجری سترگ، در تبریز، که بتوسط علیشاه وزیر غازان خان (فرمانروائیش ۶۹۴–۷۰۳ هق) ساخته شده. ابتدا مسجد بوده است، و چون بعلت ارتفاع زیاد در مواقع جنگ و انقلاب از آن استفاده شده، نام ارگ علیشاه بآن داده‌اند.

آرگلاندر[2]، **فریدریش ویلهلم آوگوست** (fridriš vilhelm āgust ārgelānder)، ۱۷۹۹–۱۸۷۵، منجم آلمانی. راصدی خستگی‌ناپذیر بود. کتاب معروفش بنام بونر دورشموسترونگ (boner duršmusterung) فهرست عظیمی است از ۳۲۴٬۱۹۸ ستاره که آنها را رصد کرده. منجمین در ارجاع باین کتاب علامت B. D. را بکار میبرند.

ارگو (ergo، فنـ)، قارچی از گروه آسکومیستها که مانند سیخک پای مرغ بر روی سنبله‌های جو میروید، و از آن ماده‌ای بنام ارگوتین استخراج میشود.

آرگو[3] (ārgo)، در اساطیر یونان، کشتیی که آرگونوتها با آن بدنبال پشم زرین رفتند.

ارگوتین (ergotin، فنـ)، ماده‌ای که از قارچ ارگو استخراج میشود، و در پزشکی برای بند آوردن خون بکار میرود.

آرگوس[4] (ārgos)، در اساطیر یونان. ۱– نگهبان صدچشم یو، نیای مردم آرگوس. ۲– پسر فریکسوس، سازنده‌ی کشتی آرگو و از آرگونوتها. ۳– سگ اودوسئوس و اولین مخلوقی که در بازگشت او بوی خیر مقدم گفت.

آرگوس[5]، شهر یونان قدیم، لش پلوپونز، نزدیک نوپلیای حالیه. مرکز آرگولیس و با اسپارت در مبارزه بود، و با آتن و کورنت رقابت میکرد. بدست اسپارتیها افتاد (ح ۴۹۴ قم). در دولت روم بعد از ۱۴۶ قم رونق یافت.

ارگوسترول[6] (ergosterol، از فنـ)، جسم جامد سفیدی (فرمول شیمیائی، $C_{۲۸}H_{۴۴}OH$) که در ۱۶۳° صدبخشی ذوب میشود. از خانواده‌ی سترولها است، و بمقدار کم در چربی حیوانات موجود است. در اثر اشعه‌ی فوق بنفش تبدیل به ویتامین "د۲" میشود. در معالجه‌ی راشیتیسم بکار میرود.

آرگول (ārgol)، ← درد.

آرگولیس[7] (ārgolis)، ناحیه‌ی یونان قدیم، لش پلوپونز؛ مرکزش شهر آرگوس.

آرگون[8] (ārgon، از فنـ)، عنصر گازی بی‌اثر، بیرنگ، بی‌بو، و بی‌طعم؛ علامت شیمیائی آن A (نیز ← عناصر، جدول). در هوا (بمقدار کم) و در بعضی گازهای آتشفشانی یافت میشود. در لامپ چراغ و علامات برقی راهنما بکار میرود.

آرگون[9]، ناحیه‌ی تپه‌ای و جنگلی، لش فرانسه، در شامپانی و لورن. دهکده‌ی والمی، که در آنجا فرانسویان پروسیها را دفع کردند (۱۷۹۲)، در این ناحیه است.

آرگون[10] (ārgun) یا **ارقون** (arqun)، رودی بطول ۱٬۵۷۷ کم، لش آسیا، از سرچشمه‌های بالای رود آمور. قسمتی از مرز بین تجشه و منچوری را تشکیل میدهد.

آرگونوتها[11] (ārgonothā)، یغ آرگونوتای [= ملاحان آرگو]، در اساطیر یونان، جماعتی که برهبری یاسون در جستجوی پشم زرین به کولخیس رفتند. از آن جمله بودند آرگوس، اورفئوس، هرکول، و آتالانته. یکسال در لمنوس توقف کردند. از خطرات سومپلگادس، سکولا، خاروبدیس، و سیرنها بسلامت گذشتند.

آرگیروکاسترون[12] (ārgirokāstron)، شهر (جم ۱۰٬۹۱۰)، ج آلبانی. در ۱۴۲۵–۱۹۱۳ تحت حکومت دولت عثمانی بود. طی جج II در ۱۹۴۰–۴۱ در دست یونان بود.

آرگینوسای[13] (ārginusāy)، نام دسته‌ی چند جزیره‌ی کوچک، یونان، در دریای اژه نزدیک آسیای صغیر. پیروزی آتن بر اسپارت در نبرد (۴۰۶ قم) معروف به **نبرد آرگینوسای**، که نزدیک این جزایر روی داد، آخرین پیروزی دریائی آتنان در ← جنگ پلوپونزی بود. بسبب بروز طوفان، شش کشتی آتنی غرق شد، و دشمنان سیاسی فرماندهان این موضوع را مستمسک کرده آنانرا اعدام نمودند. از جمله‌ی قربانیها یکی از پسران پریکلس بود.

ارل[14] (ērl)، در بریتانیای کبیر و ایرلند، سومین عنوان اشرافی موروثی در سلسله‌ی مراتب اشرافی، پایینتر از مارکوئس و بالاتر از وایکاونت (← القاب و عناوین اشرافی اروپائی). مقام ارل مطابق مقام کنت در دیگر ممالک اروپا است، و هنوز هم زوجه‌ی یک ارل عنوان کاونتس (kāntes) دارد. عنوان ارل قدیمترین عناوین اشرافی بریتانیا و اصلاً از اسکاندیناوی است، و تا ۱۳۳۷ مقام ارلها بالاترین مقامات در بریتانیا بود. در دوره‌ی فئودالیته، دارندگان لقب ارل فرمانروایان موروثی ناحیه‌ای بودند، ولی امروزه این عنوان فقط جنبه‌ی اشرافی دارد، و حاکی از حق حاکمیتی نیست، و حتی گاهی به اسامی اشخاص ملحق میشود (مانند ارل رایل).

آرل[15] (ārl)، نام باستانی آن آرلاس (ārelās) یا آرلاته (ārelāte)، شهر (جـ ۲۳٬۴۰۹)، ولایت بوش-دو-رون، جش فرانسه، در ناحیه‌ی پرووانس، بر دلتای رود رون. بوسیله‌ی کانال به دریای مدیترانه مرتبط است. صناعت ابریشم و تجارت شراب دارد. در ۱۰۳ قم که ماریوس بوسیله‌ی کانال آنرا به دریا مرتبط ساخت رو به ترقی گذاشت، و بتدریج شهر عمده‌ی ناحیه‌ی گل شد، و پس از رم، ثروتمندترین شهرهای امپراطوری روم گردید. در قرن اول بم اسقف‌نشین شد. امپراطور قسطنطین در آنجا اقامت گزید. در ۹۳۳–۱۲۴۶ پایتخت ← مملکت آرل بود، محل تشکیل چند شورای دینی و مرکز فرهنگ پرووانسی بود. از آثار رومی آن ویرانه‌های قصر قسطنطین، میدان، وتئاتر است.

آرل[15]، **مملکت**، در تاریخ قرون وسطی، مملکتی که در ۹۳۳ از اتحاد بورگونی ترانسژوران با بورگونی سیسژوران یا پرووانس بدست رودولف II تشکیل گردید. امپراطور **کونراد II** در ۱۰۳۳ آنرا ضمیمه‌ی امپراطوری مقدس روم کرد. حکومت آن اسماً بدست نمایندگان امپراطوری بود، ولی در سرزمینهای جزء آن، اختیار واقعی بدست فرانسه، ساووا، سویس، و بورگونی بود. در ۱۳۷۸ دوفن (بعداً شارل VI، پادشاه فرانسه) به نمایندگی امپراطور در آرل معین شد، و از آن ببعد، از مملکت آرل اسمی بیش نماند.

ارلئان (orleāN)، ضبط دیگر کلمه‌ی اورلئان.

ارلاخ، یوهان برنهارد فیشر فون: ← فیشر فون ارلاخ.

ارلانگن[16] (erlāngen)، شهر (جم ۶۱٬۲۴۲)، فرانکونیای وسطی، ل باواریا، بر رود رگنیتس (regnits). دارای کارخانه‌های عمده‌ی تهیه‌ی ابزار و ادوات طبی (از جمله دستگاههای رادیوگرافی و سمعک) و علمی است. در ۱۴۰۰ جزء قلمرو شهربان نورمبرگ بود، و در ۱۵۴۱ جزء قلمرو مرزبان بایرویت قرار گرفت. در ۱۷۹۱ تحت حکومت پروس و در ۱۸۱۰ جزء باواریا شد. دانشگاهی که در ۱۷۴۲ در بایرویت تأسیس شد، در ۱۷۴۳، به ارلانگن منتقل گردید. شهر پس از حریق ۱۷۰۶ از نو ساخته شد. ابنیه‌ای

---

(۱)Argyllshire (۲)Argelander (۳)Argo (۴)Argos; Argus (۵)Argos (۶)ergosterol (۷)Argolis (۸)argon (۹)Argonne (۱۰)Argun (۱۱)Argonaut (۱۲)Argyrokastron (۱۳)Arginusae (۱۴)earl (۱۵)Arles (۱۶)Erlangen

بسبک معماری باروک دارد.

ارلاو (erlāv)، شهر مجارستان، ← اگر.

ارل آو (ĕrl āv)، برای القابی که با این الفاظ شروع میشود به جزء بعد رجوع کنید. (مثلاً برای ارل آو آرلینگتن ← آرلینگتن، ارل آو).

آرلبرگ[1] (ärlberg)، گردنه‌ای بارتفاع ۱٬۸۰۲ متر، غ اتریش، نزدیک قله‌ی آرلبرگ. تونل آرلبرگ ۱۰٫۵ کم طول دارد.

آرلکن[2] (ärlekaN، فنس)، انگلـ هارلکوین (härlakuin)، از پرسوناژهای معروف پانتومیم، اصلاً از پرسوناژهای کمدیا دل/آرته بود، و در قرن ۱۷م به کلیه‌ی تئاترهای اروپا راه یافت. مردی ساده و شوخ و خشن است؛ لباسی از تکه‌های پارچه‌ی سه‌گوش رنگارنگ در بر و ماسکی سیاه بر صورت دارد، و شمشیری چوبین به کمر آویخته است. در برابر کولومباین، و گاهی بعنوان پدر وی بازی میکند.

ارلنگر[3]، **جوزف** (jōzef ĕrlangər)، ۱۸۷۴م، دانشمند امریکائی. بواسطه‌ی تحقیقاتش در طب و فیزیولوژی (مخصوصاً در عمل عصبی)، به سهمی از جایزه‌ی نوبل پزشکی و فیزیولوژی سال ۱۹۴۴ نائل شد.

آرلوف[4]، کنت **آلکسی** (kont ālekse̋y ärlof*)، ۱۷۳۷–۱۸۰۸، از نجبای روسی. در کودتای ۱۷۶۲ که کاترین II را به سلطنت رسانید شریک و احتمالاً قاتل پطر III بود. فرمانده ناوگان روسیه در جنگ ۱۷۷۰ روسیه و عثمانی بود، و ناوگان عثمانی را درهم شکست. رهبر کودتای مذکور برادر وی، **کنت گریگوری آرلوف** (grigori)، ۱۷۳۴–۸۳، بود، که کاترین باو توجه مخصوص داشت، بعدها مناصب عالی یافت، ولی نفوذ سیاسی چندانی نداشت.

آرلیس[5]، **جورج** (jorj ärlis)، ۱۸۶۸–۱۹۴۶، هنرپیشه‌ی انگلیسی تئاتر و فیلم. شهرتش بیشتر بجهت اجرای نقش دیزرئلی در نمایشنامه‌ای بهمین نام بود.

ارلیش[6]، **پاول** (pāl ĕrliš)، ۱۸۵۴–۱۹۱۵، میکروبشناس آلمانی. بواسطه‌ی تحقیقاتش در باب ایمنی، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۸ برای فیزیولوژی و طب برد. سالوارسان و نئوسالوارسان برای معالجه‌ی سیفیلیس از کشفیات اوست.

آرلینگتن[7]، نخستین **ارل آو** (ĕrl āv ärling-*tən)، لقب **هنری بنت** (henri benət)، ۱۶۱۸–۸۵، درباری انگلیسی. در دوره‌ی چارلز II وزیر داخله و از اعضای مجمع بی‌بند و بار کبل بود.

آرما[8] (ärmā)، ولایت (۱٬۱۶۳ کمم، جه ۱۱۴٬۲۲۶)، ایرلند شمالی. عمدةً زراعتی ولی پارچه‌های کتانی آن نیز معروف است. مرکزش، شهر **آرما** (جه ۹٬۲۷۹)، مرکز مذهبی ایرلند و اقامتگاه اسقفهای اعظم کلیساهای کاتولیک و پروتستان است.

ارمائیل (ermā'il)، در داستانهای ملی، شاهزاده‌ای که مطبخی ضحاک بود. گویند با برادر خود، کرمائیل، این شغل را پذیرفته بود تا به مردم کومک کند، و این دو برادر از دو نفری که هر روز در مطبخ ضحاک میکشتند، و از مغز آنان خوراک برای ماران ضحاک تهیه میکردند، یکی را آزاد میساختند، و بجای مغز او، مغز گوسفند داخل میکردند.

آرمادای اسپانیا یا **آرمادای شکست‌ناپذیر**: ← جهازات شکست‌ناپذیر.

آرمادیلو[9] (ärmādillo، از اسپانیولی، = زره‌دار)، پستانداری از راسته‌ی بی‌دندانان که در نواحی شمالی پاتاگونیا تا ج کشمهٔ یافت میشود. زرهی استخوانی و موادی شاخی تقریباً تمام سر و بدن آنرا میپوشانند، و دمش دارای حلقه‌های استخوانی است. این حیوان معمولاً همه‌خوار است، ولی غذای عمده‌ی آن حشرات میباشد. آرمادیلوی نه‌خطی (*Dasypus*) فقط در کشمهٔ یافت میشود؛ گوشت مطبوع دارد.



ارماک، رهبر قزاقها، ← یرماک.

ارمان (ermāN) و **ارمانو** (ermānno)، نامهای اروپائی، مطابق هرمن انگلیسی و هرمان آلمانی.

آرمانتیر[10] (ärmāNtier)، شهر (جه ۲۵٬[illegible])، ولایت نور، ل فرانسه، بر رود لیس، در جج I بسبب تصنیف دوشیزه‌ای از آرمانتیر مشهور بود.

ارمانداد[11] (ermāndād) [اسپانیولی، = برادری]، اتحادیه‌ی شهرها در اسپانیا در قرون وسطی. ارماندادها، برای جلوگیری از تعدیات اشراف خودسر تشکیل شد. فردیناند و ایزابل "ارمانداد مقدس" را بنیاد گذاشتند که در سراسر اسپانیا، کار نیروی شهربانی را انجام دهد. ارماندادهای محلی، با تغییرات بسیار، تا ۱۸۳۵ ادامه داشت.

آرمانیاک[12] (ärmānyāk)، ناحیه و کنت‌نشین سابق، ج‌غ فرانسه، در گاسکونی، مطابق ولایت حالیه‌ی ژر؛ شهر عمده‌اش اوش. این ناحیه بسبب مشروب برندی که در آن تهیه میشود مشهور است. قدرت کنتهای آرمانیاک در زمان برنار VII به منتها رسید. هانری IV در ۱۶۰۷ آرمانیاک را به قلمرو پادشاهی ضمیمه کرد.

آرمانیاکها و بورگینیونها[13] (ärmānyākhā, burginyonhā)، در تاریخ فرانسه، نام دو حزب مخالف در قرن ۱۵م. نزاع آنها از رقابت لوئی د/اورلئان و ژان بی‌ترس (فرمانروای بورگونی) برخاست. پس از قتل (۱۴۰۷) لوئی، برنار VII، که کنت آرمانیاک بود، رهبر پیروان او شد (آرمانیاکها بمناسبت نام او باین اسم خوانده شدند). بورگینیونها (پیروان ژان بی‌ترس) در پاریس نیرومند بودند، و در آنجا کابوشیان افراطی نیز از آنها پشتیبانی میکردند. در ۱۴۱۱ جنگ داخلی درگرفت، و پس از ۱۴۱۵ با جنگ صدساله در آمیخت. در ۱۴۱۸ بورگینیونها پاریس را گرفتند، و آرمانیاکها را قتل عام کردند، ولی در ۱۴۱۹ آرمانیاکها ژان بی‌ترس را کشتند. آنگاه بورگینیونها با انگلستان متحد و همپیمان شدند، و آرمانیاکها نیز برهبری دوفن (بعدها شارل VII) حزب ملی فرانسه را تشکیل دادند.

آرمسترانگ[14]، **ادوین هاوارد** (edwin hāwārd ärmsträng)، ۱۸۹۰–۱۹۵۴، مهندس امریکائی. اختراعات مهمی در تکمیل رادیو کرده که از آنجمله برقراءه‌ی سوپرهترودین است که در اغلب گیرنده‌ها بکار میرود.

ارمغان، مجله‌ای ادبی و تاریخی ماهانه. آغاز انتشار آن در ۱۲۹۸ هش در تهران بوسیله‌ی وحید دستگردی بوده، و باستثنای چند سال اول که مرتب نبوده، بقیه‌ی سنوات تا ۱۳۲۱ هش (۲۲مین سال مجله)، هر سال ده شماره انتشار یافته، و بعوض دو شماره‌ی ۱۱ و ۱۲، کتابی ادبی به مشترکین داده شده. پس از فوت (دی‌ماه ۱۳۲۱ هش) وحید، انتشار آن موقوف گردید، و در سال ۱۳۲۷ هش، سال ۲۳م آن بوسیله‌ی پسر وحید منتشر گردید، و اکنون نیز بطور غیر مرتب منتشر میشود. در مجموعه‌ی این مجله، در ضمن مطالب ادبی و تاریخی، شرح حال بسیاری از شعرا و نویسندگان تقریباً گمنام فارسی‌زبان با اشعار و آثارشان موجود است، و برای اشعار شعرای گمنام و متوسط مرجعی میتواند باشد.

ارمغان، ملقب به **ارمغان آصفی**، کتابی لغوی و ادبی، از محمد عبدالغنی، از فارسیدانهای هند. این کتاب را هفت حصه است و جدول‌مانند تنظیم گردیده. کلمات در صورت لزوم معنی شده، و مصدرهائی که با کلمه‌ی مورد نظر ممکن است بکار رود ذکر گردیده، و در برابر هر مصدر بیتی و گاهی عبارتی آمده که کلمه‌ی مزبور با فعلی از آن مصدر در آن بکار رفته، و حرف اضافه و گاهی دو حرف اضافه که فعل منظور با آن بکار میرود مذکور است، و در آخر بیت نام گوینده‌ی آن ذکر شده، و اگر از استعمال کلمه با فعلی خاص معنی معینی بدست آید توضیح داده شده، و بسبک آنکتابهای لغت معمول در هند (مثل بهار عجم، برهان قاطع، فرهنگ رشیدی و غیره) استناد گردیده. این کتاب، بواسطه‌ی کثرت شواهد شعری، بشکل جنگی از اشعار شعرای پارسی‌گوی، و بخصوص آنان که در هند بوده‌اند، و یا در آنجا معروفیت بیشتر داشته و به سبک معروف به سبک هندی شعر گفته‌اند در آمده، و مانند بیشتر کتابهائی که در هند نوشته شده، در معنی کردن بسیاری از لغات دقت لازم را ندارد. در ۱۳۲۲–۲۶ هق در آگره بطبع رسیده.

ارمک (ormak) یا **ریش بز** یا **علد** (alad)، (*Ephedra distachys*)، بوته‌ای از تیره‌ی مخروطیان، که در نقاط خشک میروید، و از آن ماده‌ی داروئی افدرین (efedrin) گرفته میشود.

ارمن (arman)، ← ارمنستان.

ارمنستان (armanestān) یا **ارمنیه** (armaniyya) یا **ارمینیه** (arminia) یا **بلاد ارمن** (belāde arman)، ناحیه (ح ۳۰۰٬۰۰۰ کمم) و کشور قدیم، غ آسیا، که اکنون میان ایران و اتجشس و ترکیه تقسیم شده است. این سرزمین، کمابیش از اراضی ج‌ش دریای سیاه و غ آسیای صغیر تا سواحل ج‌غ دریای خزر از یک طرف، و از قفقاز تا فلات آذربایجان و دشت بین النهرین از طرف دیگر ممتد بوده است. پهنایست کوهستانی، مشتمل بر دشتهائی مرتفع (فرازای آنها از ۸۰۰

(۱)Arlberg (۲)Harlequin (۳)Erlanger (۴)Orlov (۵)Arliss (۶)Ehrlich (۷)Arlington (۸)Armagh (۹)armadillo (۱۰)Armentières (۱۱)hermandad (۱۲)Armagnac (۱۳)Armagnacs, Bourguignons (۱۴)Armstrong

تا ۲٬۰۰۰ متر) که بین رشته کوههائی گسترده است. فعالیتهای آتشفشانی قللی چون **آرارات** (۵٬۲۰۵ متر)، سیپان داغ (۴٬۱۷۶ متر)، **آلاداغ** (۳٬۵۲۰ متر)، و **آراگاتس** (۴٬۰۹۵ متر) در آن احداث کرده. از رودهائی که در آن جاری هستند یا در آن سرچشمه میگیرند **فرات**، **دجله**، **ارس**، و **کورا** است. دریاچههای عمدهاش **وان** و **سوان** است. بر طبق روایات، کشتی نوح در ارمنستان به خشکی نشست (← آرارات). ارمنستان اولین کشوری بود که دین مسیح را بعنوان دین رسمی پذیرفت (اواخر قرن سوم میلادی).

تاریخ

ارمنستان قبل از اسلام. ظاهراً در قرن هفدهم قم، ارمنستان مسکن قوم آسیائی هوری (نه از نژاد سامی و نه از نژاد هندواروپائی) بود، که در نیمهی اول هزارهی دوم قم مطیع فاتحین هندواروپائی و سپس مطیع حتیها و، بعد، دولت آشور شدند. در قرن نهم قم، قومی بسیار نزدیک به هوریان، بنام اورارتی یا خلدی، در ارمنیه دولت مقتدر **اورارتو** را تشکیل دادند، که در اواسط قرن هفتم قم بدست کیمریان و سکاهای مهاجم منقرض شد. در ضمن این حوادث و پس از آنها، قومی هندواروپائی، ظاهراً از مردم فروگیا، که از حملهی کیمریان گریخته بودند، از مغرب بر اورارتو حمله بردند و آن را متصرف شدند. این سکنهی جدید در کتیبههای هخامنشی بیستون "ارمنی" خوانده شدهاند، که ریشه و معنی آن معلوم نیست، و نام ارمنستان و امثال آن در زبانهای دیگر از همین لفظ گرفته شده است، ولی ارامنه خود را هایک (hāyk) (بنام قهرمانی که ارمنیان را بکشورگشائی کشانید) و سرزمین خویش را هایستان (hāyastān) میخوانند.

دشواری تأمین ارتباط بین قسمتهای مختلف ارمنستان، که خاصه در فصل زمستان بکلی از هم جدا میشدند، از موانع تشکیل دولت مقتدری درین سرزمین و مساعد با حکومت ملوک‌الطوایفی بوده، و بهمین جهت ارمنیان – جز در دورهی تیگرانس کبیر (tigrānes) (فت ۵۶ قم) – نقش اساسی در شرق نزدیک نداشتهاند، بلکه در دورهی مادها مطیع آن دولت بودند، و سپس ارمنستان از ایالات امپراطوری هخامنشی شد، و تحت فرمان والیهای هخامنشی قرار گرفت، که پس از مرگ اسکندر مقدونی شاهان واقعی ارمنیه شدند، و سپس سلطنت سلوکیان را به رسمیت شناختند. پس از شکست (۱۸۹ قم) آنتیوخوس III از رومیان، دو والی ایرانی که بر ارمنستان حکومت میکردند خود را شاه خواندند، و دو دولت مستقل تشکیل دادند، یکی ارمنستان بزرگ یا ارمنستان بمعنی اخص که پایتختش **آرتاکساتا** بود، و دیگری ارمنستان کوچک در ناحیهی **سوفنه**. ارمنستان بزرگ بعدها تابع اشکانیان شد، ولی در قرن اول قم، تیگرانس کبیر تسلط اشکانیان را برانداخت، و پادشاه سوفنه را خلع کرد، و تمام ارمنستان را تحت حکومت واحد در آورد، و مملکت مقتدری تشکیل داد. پس از او، مملکت ارمنستان بتدریج کوچک شد، و حکم کشوری میانگیر بین دولت اشکانی و دولت روم یافت، که هر کدام میکوشیدند شاهانی بدلخواه خود بر آن بگمارند. از سال ۱۱ بم ببعد، اغلب شاهزادگان اشکانی بر ارمنستان سلطنت کردند، که گاهی به اشکانیان ایران و زمانی به رومیان متمایل میشدند. نرون امپراطور روم، در سال ۶۶ بم، سلطنت شاهزادهی اشکانی، تیرداد I، را بر ارمنستان شناخت. پس از انقراض (۲۲۴) دولت اشکانی و روی کار آمدن ساسانیان در ایران، شاهان خاندان اشکانی ارمنستان بر اراضی خود حکومت میکردند. در اواخر قرن سوم میلادی، ارامنه دین مسیح را پذیرفتند، و دستخوش آزار زردشتیان شدند، و این امر اختلافات میان ساسانیان و روم را تشدید کرد، و بالاخره، برای رفع اختلاف، در حدود سال ۳۹۰ بم، ارمنستان میان ایران و روم قسمت شد. قسمت شرقی یا ارمنستان ایران (ح ۴/۵ ارمنستان) سهم ایران شد؛ پایتخت آن دوین (dvin) بود، که در مآخذ اسلامی دبیل (dabil) خوانده شده. قسمت غربی آن به رومیان رسید، و مرکز آن ارزنجان بود. در قرن پنجم، ارامنه از قبول تصمیم شورای دینی خالکدون (۴۵۱ بم) در باب وحدت طبیعت امتناع کردند (← ارمنی، کلیسای)، و بعدها استعمال زبان یونانی در کلیسا متروک شد. این امور و اختراع الفبای ملی ارمنی بتوسط قدیس مسروپ، که منجر به ترجمهی کتاب مقدس و رشد ادبیات ملی گردید، سهم عمدهای در تقوم احساسات ملی شدید ارامنه داشته است.

ارمنستان بعد از اسلام. پس از سقوط دولت ساسانی در قرن هفتم میلادی، ارمنستان تحت تبعیت اعراب درآمد. حملهی اعراب به ارمنستان در خلافت عمر آغاز شد، ولی اولبار در خلافت عثمان، اعراب بر این سرزمین استیلا یافتند (۲۴ هق، = ۶۴۵–۶۴۶ بم). در ۶۵۳ امرای ارمنستان سلطنت اعراب را شناختند، و در ۶۵۵ تمام ارمنستان تحت تسلط اعراب قرار گرفت. اگرچه حملات اعراب به ارمنستان باعث خرابیهای فراوان شد، در قرن اول تسلط عرب بر این سرزمین، حس ملیت و توجه به ادبیات در ارمنستان رشد فراوان یافت. طغیانهای بسیار بر ضد اعراب آشکار و سرکوب میشد، و مهمترین آنها در سالهای ۲۳۷–۲۳۸ هق در زمان متوکل عباسی روی داد، و متوکل، پس از فرونشاندن آن، آشوط نام، از خاندان باگراتید را، که خدمات عمده به اعراب کرده بود، به امیری ارمنستان منصوب نمود، و او ۲۵ سال امارت کرد، و در نتیجهی حسن اداره، در زمان خلافت معتمد عنوان سلطان یافت (۲۷۳ هق). سلسلهی باگراتید تا اواسط قرن ۱۱م میلادی بر مهمترین قسمت ارمنستان حکومت کرد، ولی در آن ایام اولا در ارمنستان نیز، مانند ایران، چندین سلسله حکومتهای محلی کوچک تشکیل شد که مانع استقلال کامل ارمنستان گردید. و ثانیاً ارمنستان از صدمات جنگهای اعراب و دولت بیزانس بینصیب نبود، و حتی گاهی این جنگها در خاک ارمنستان صورت میگرفت. در ضمن این حوادث، که کشورگشائی سلاجقه بدنبال آنها آمد، ارامنه در قسمتهای مختلف امپراطوری بیزانس و ممالک اسلامی راه یافته بعضی از آنان به مناصب عالی رسیدند. مقارن حوادث استیلای سلاجقه بر ارمنستان، جمع کثیری از ارامنه به کیلیکیا مهاجرت کردند، و در آنجا مملکت ارمنستان صغیر را تشکیل دادند (۱۰۸۰ بم) که تا ۱۳۷۵ بم دوام یافت، و این دولت در جنگهای صلیبی و در هجوم مغول به آسیای غربی با مهاجمین همدستی میکرد. پس از مغول و ایلخانان، ارمنستان دستخوش حملهی امیر تیمور شد، و در قرن نهم هق (۱۵م میلادی) بدست امرای آق قوینلو افتاد، و در اوایل قرن دهم هق دولت صفوی (← **صفویه**) جای آنها را گرفت، و سپس ارمنستان میدان مبارزات دولتین ایران و عثمانی گردید. از شکست (۹۲۰ هق) شاه اسماعیل I صفوی در جنگ چالدران ببعد، در طی مدت چهل سال، بتدریج دولت عثمانی بر ارمنستان مستولی شد. در جنگهای شاه عباس I صفوی و نادر شاه در قرون ۱۶م و ۱۷م میلادی ارمنستان صدمات بسیار دید، و شاه عباس جمع کثیری از **ارامنه** را از مراکز مهم ارمنستان کوچ داده در جلفای اصفهان و دهات نزدیک این شهر سکنی داد. بموجب عهدنامهی **ترکمن چای** (پنجم شعبان ۱۲۴۳ هق، =فوریهی ۱۸۲۸) قسمتی از ارمنستان از دست ایران خارج شد، و بتصرف روسها درآمد. در اواخر قرن ۱۹م، ← **مسئلهی ارامنه** از مسائل اروپائی گردید. بموجب **پیمان سان ستفانو** (۱۸۷۸)، قسمتی از ارمنستان به تصرف روسیه درآمد، و سپس ← **کنگرهی برلین** (۱۸۷۸) منعقد شد. در ۱۸۹۴–۱۹۱۵ عثمانیها جمع کثیری از ارامنه را بقتل رسانیدند (← **ارامنه، کشتار**). پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ارامنهی ماوراء قفقاز، به هدایت رهبران آلمانی که در آن موقع در قفقاز بودند، استقلال خود را اعلام کرده ایروان را پایتخت قرار دادند، و لنین چون بقدرت رسید اتحاد و استقلال تمام سرزمینهای ارامنه را اعلام نمود، ولی ← **پیمان برست لیتوفسک** (۱۹۱۸) نواحی باطوم و قارص را به ترکیه واگذاشت. بموجب ← **پیمان سور** (۱۹۲۰)، جمهوری ارمنستان (مشتمل بر ارمنستان روس و ارمنستان عثمانی) تشکیل گردید. روسیهی شوروی در ۱۹۲۰ دولتی شوروی در ارمنستان تأسیس نمود. با پیمان ۱۹۲۱ روسیه و ترکیه، مرزهای کنونی ارمنستان شوروی و ارمنستان ترکیه تثبیت شد، و موضوع استقلال ارمنستان پایان یافت.

ارمنستان، جمهوری شوروی سوسیالیستی، جمهوری (۲۹٬۸۰۰ کمم؛ جم ۱٬۶۰۰٬۰۰۰) جزء تجشس، در ج ناحیهی **ماوراء قفقاز**، محدود به ایران و ترکیه؛ کرسی آن ایروان. کوهستانی (بلندترین قلل آن کوه **آراگاتس**، بلندی ۴٬۰۹۵ متر) و دارای چراگاههای خوب است؛ درههای آن مصنوعاً آبیاری میشود. محصولاتش پنبه، شراب، پشم، و مس است. از دریاچهی سوان نیروی برقابی گرفته میشود. سکنهی اصلی آن ارمنی، آذربایجانی، روسی، و اوکرائینی هستند. جشس ارمنستان جزئی از سرزمین قدیم **ارمنستان** است، و روسها آنرا در ۱۸۲۸ از ایران گرفتند.

ارمنستان صغیر، عنوان دولتی که مهاجرین ارمنی در **کیلیکیا** تشکیل دادند، و از ۱۰۸۰ تا ۱۳۷۵ دوام یافت. این دولت در جنگهای صلیبی و در هجوم مغول به آسیای غربی با مهاجمین همدست بود. ← ارمنستان بعد از اسلام.

ارمنی، ادبیات. ارامنه، پیش از اینکه به

مسیحیت بگروند، ادبیاتی داشتند که جنبه‌ی دینی داشت، و بهمین جهت، در قرون چهارم و پنجم میلادی، روحانیون ارمنی آنرا بکلی از بین بردند. ادبیات دوره‌ی مسیحیت ارامنه از حدود آغاز قرن پنجم میلادی که قدیس مسروپ الفبای ارمنی را اختراع کرد شروع میشود. پس از تکمیل الفبا، ارامنه دست به ترجمه‌ی آثار یونانی و سریانی زدند، و بتدریج به تألیف نیز پرداختند. از معروفترین نویسندگان قرن پنجم موسی خورنی است. در قرن هشتم فعالیت ادبی زیادی بعمل آمد. در قرن ۱۲م نویسندگان بزرگی (اغلب از کیلیکیا) برخاستند، و مسائل روز مورد توجه واقع شد. در قرن هفدهم آراکل تبریزی کتابی در تاریخ حملات ایران به ارمنستان در سنوات ۱۶۰۲-۱۶۶۱ نوشت (چاپ شده). در قرن ۱۸م آبراهام گاتوغیگوس تاریخی از وقایع سالهای ۱۷۳۴-۱۷۳۶ و روابط خود با نادر شاه افشار نوشت. اولین چاپخانه‌ی ارمنی بتوسط ارامنه‌ی ایران در آمستردام تأسیس شد (قرن ۱۶م). در ۱۶۴۱ ارامنه‌ی ایران اولین چاپخانه را در جلفای اصفهان تأسیس کردند. عمده‌ترین چاپخانه‌های ارامنه در شهر ونیز واقعست. از اواسط قرن ۱۹م ادبیات جدید ارمنی در ارمنستان روسیه و ارمنستان ترکیه بوجود آمد.

ارمنی، زبان، از زبانهای هندواروپائی، رایج در ارمنستان، و دارای کلمات فراوان مقروض از پارتی و پهلوی. ← زبان، جدول.

ارمنی، کلیسای، کلیسای ارامنه، که مستقل و قدیمترین کلیساهای ملی است. رئیس آن عنوان کاتولیکوس (جاثلیق) دارد، و مقر او در اچمیادزین است، که مرکز دینی ارامنه‌ی جهان میباشد. زبان دینی این فرقه ارمنی قدیم است. ارامنه در ح ۳۰۲ بم، در نتیجه‌ی مساعی **گرگوریوس منور**، به مسیحیت گرویدند. پس از اختراع الفبای ارمنی بتوسط ← قدیس مسروپ، کتاب مقدس بزبان ارمنی ترجمه شد. بعد از ← شورای خالکدون (۴۵۱)، کلیسای ارمنی قسمتی از عقاید ← مذهب وحدت طبیعت را پذیرفت، و از کلیسای ارتدوکس شرقی جدا و مستقل شد. در ۱۱۹۸، ارامنه‌ی کیلیکیا مجدداً به کلیسای کاتولیک پیوستند، ولی با کلیسای ارمنی نیز روابط دوستانه دارند.

ارمنی‌دانه: ← سیفیلیس.

ارمنیه (armaniyya) یا **ارمینیه**: ← ارمنستان.

آرموریکا[1] (ārmorikā)، نام قدیم قسمتی از لغ فرانسه، تقریباً مطابق ناحیه‌ی بین مصبهای رودهای سن و لوار. در قرون وسطی این نام به برتانی اطلاق میشد.

ارموسیو[2] (ermosiyyo)، شهر (جم ۱۸،۶۰۱)، کرسی ایالت سونورا، مکزیک، بر رود سونورا؛ در ناحیه‌ای میوه‌خیز.

آرمونی[3] (ārmoni؛ از فنس) یا **هارمونی** (فارسی‌شده‌ی همان). لفظ آرمونی از ریشه‌ی یونانی و بمعنی توافق، هماهنگی، و خوشاهنگی است. در اصطلاح موسیقی، آرمونی فن ترکیب آکوردهای درجات مختلف گامها است با یکدیگر، بطوری که هر آکورد نسبت به آکورد قبل و آکورد بعد توافق و تناسب داشته باشد، و بگوش انسانی مطبوع و خوشایند باشد. بعبارت ساده‌تر، میتوان گفت که آرمونی فن بر رویهم چیدن اصوات است، و کنترپوان فن پشت سر هم قراردادن آنها، و از این جهت، سبک آرمونی را سبک عمودی و سبک کنترپوان را سبک افقی میخوانند، ولی البته، همچنانکه مناظر قائم و افقی یک شیء بهم وابسته‌اند، سبکهای آرمونی و کنترپوان نیز بیکدیگر بستگی دارند. فن آرمونی را ژ. ف. رامو بنیاد نهاد (۱۷۷۲)، و از آن ببعد تحولات بسیاری در آن راه یافته و سبکهای مختلفی در آرمونی بوجود آمده است.

آرمونیک[4] (ārmonik؛ از فنس)، در صوتشناخت. آرمونیک یک صوت صوتی است که ارتفاع آن مضرب صحیحی از ارتفاع آن صوت باشد. فواصل (← فاصله) یک صوت با آرمونیکهای متوالی آن رشته‌ی اعداد

$$1, 2, 3, 4, \ldots$$

را تشکیل میدهند، و هر آرمونیک را با فاصله‌اش از صوت مأخذ شماره‌گذاری میکنند، آرمونیک اول همان صوت مأخذ است، و آرمونیک دوم آنست که ارتفاعش دو برابر ارتفاع صوت مأخذ باشد (یعنی یک هنگام از آن زیرتر باشد)، و غیره. مثلاً اگر do_1 را مأخذ قرار دهیم، آرمونیک دوم آن do_2 است، و آرمونیک سوم آن sol_2، و غیره. طنین صوت مربوط به آرمونیکهای اصوات است. نیز ← زه؛ لوله‌های صوتی.

ارموی (ormaviyy، فارسی ormavi)، منسوب به ارمیه. ← سراج‌الدین ارموی؛ صفی‌الدین ارموی.

ارمیا[5] (ermiā): ← ارمیای نبی، کتاب.

ارمیا، رساله‌ی[6]، نامی که به باب ششم کتاب باروخ داده شده.

ارمیای نبی، کتاب (ermiāye nabiyy)، کتابی از عهق. شرح حال ارمیا [عبری، = بزرگ‌داشته‌ی یهوه] (نة ۶۰۰ قم)، یکی از پیغمبران بزرگ بنی اسرائیل، است که در زمان یوشیا و جانشینانش مردم را در اورشلیم موعظه میکرد. جز پیشگوئی در باره‌ی شکستی که بسیاست خارجی یهودا وارد میشود، پیشگوئی دیگری نکرد، و اصرار داشت که مردم از مقاومت بیهوده در برابر بابل دست بردارند، و باصلاح امور داخلی و بهبود دینی خود بپردازند. برای همین نصایح او را بزندان انداختند. پس از سقوط اورشلیم آزاد شد (۵۸۶ قم). اشاراتی به مسیح منتظر در این کتاب دیده میشود (۸.۱۴-۹؛ ۵.۲۳-۶؛ ۹.۳۵-۲۴؛ ۳۷.۳۲-۴۴). در جاهای دیگر کتاب مقدس نیز اشاراتی به ارمیا هست (دوم تواریخ ۲۵.۳۵؛ دانیال ۹.۲؛ متی ۱۸.۲؛ عبرانیان ۸.۸). و نیز ← ارمیای نبی، کتاب مراثی؛ باروخ، کتاب.

ارمیای نبی، کتاب مراثی[7] (marāsie ermiāye nabiyy)، کتابی از عهق، منسوب به ارمیا، که یک رشته قصاید در رثای سقوط اورشلیم است. بابهای ۱-۴ هر کدام به بندهائی با سطرهای مساوی تقسیم شده، و حروف اول این بندها یک موشح الفبائی عبری میسازد.

ارمیت[8]، **شارل** (šārl ermit)، ۱۸۲۲-۱۹۰۱، ریاضیدان بزرگ فرانسوی. تحقیقات گرانبهائی در حساب عالی، توابع بیضوی، و معادلات دارد.

ارمیتاژ[9] (ermitāž) یا **هرمیتاژ** (hermitāž)، موزه‌ی معروف لنینگراد (پطروگراد سابق)، جمشس. ساختمان آن از لحاظ معماری بسیار زیباست، و مجموعه‌های هنری بیمانندی در آن گرد آورده شده است. اصلا یکی از کاخهای کاترین II بود، و در قرن ۱۹م بصورت موزه‌ای بسبک نویونانی دوباره ساخته شد. گنجینه‌هائی که در کریمه بدست آمده، و شامل گوهرهای بیمانند یونانی است، از مجموعه‌های مهم این موزه است. نقاشیهای اسپانیائی و فرانسوی در آن بسیار است، و چند اثر از رامبران در آنجاست. نمونه‌های فراوان و گوناگون از آثار ایران نیز دارد.

ارمین (armin)، در داستانهای ملی، پسر کیقباد، مشهور به کی ارمین (key).

ارمینستریت[10] (ërmin strit) [= خیابان ارمین]، جاده‌ی قدیم رومی در انگلستان که گویند از لندن تا لینکن امتداد داشت.

آرمینیوس[11] (ārminius)، صورت لاتینی نام آلمانی هرمان.

آرمینیوس[11]، فت ۲۱؟ بم، رهبر ژرمن‌ها. با شکست دادن واروس، پیشرفت رومیها را به مشرق رود راین متوقف ساخت. از آن ببعد رومیها هیچگاه بخیال تسلط بر ش راین نیفتادند. آلمان‌ها او را هرمان نامند.

آرمینیوس[11]، **یاکوبوس** (yākobus ārminius)، ۱۵۶۰-۱۶۰۹؛ مصلح دینی هلندی و از علمای الاهی؛ مؤسس نهضت ضد کالونی در الاهیات پروتستان. طریقه‌ی او بعدها به **آیین آرمینیوس**[12] موسوم شد، و پیروان وی به معترضان معروفند. آیین آرمینیوس در ج. وسلی و کلیسای متودیست مؤثر بود.

ارمینیه یا ارمنیه: ← ارمنستان.

ارمیه، آذربایجان غربی: ← ارومیه.

ارمیه، دریاچه‌ی: ← رضائیه، دریاچه‌ی.

ارمیه چای، رود: ← برده سور.

ارن[13] (arən)، اسم انگلیسی برای مرد، مطابق آرون و هارون.

ارن[14] (arən)، جزیره‌ی سنگلاخ (۴۲۷ کمم؛ جم ۴،۵۰۶)، بیوتشر، اسکاتلند. محل شکار و ماهیگیری.

ارن[15] (ërn)، رودی بطول ۱۱۶ کم، ایرلند و ایرلند شمالی، که در خلیج دانیگال به قطا میریزد.

ارن، ارل آو (ërl āv arən*): ← استوارت، جیمز.

ارن[16]، **جزایر** (arən)، سه جزیره‌ی لمیزرع در مدخل خلیج گالوی، ولایت گالوی، ایرلند. شرایط زندگی در آنها بدوی است.

ارناندو د سوتو: ← د سوتو، ارناندو.

آرناؤد (ārnāʿud) یا **ارناوط**، هر یک از ساکنین جمهوری آلبانی و نواحی کوهستانی اطراف آن.

---

(۱)Armorica (۲)Hermosillo (۳)harmony (۴)harmonic (۵)Jeremiah; Jeremias (۶)Epistle of Jeremy (۷)Lamentations (۸)Hermite (۹)Hermitage (۱۰)Ermine Street (۱۱)Arminius (۱۲)Arminianism (۱۳)Aaron (۱۴)Arran (۱۵)Erne (۱۶)Arran; Aran

این لغت ترکی است، و از لفظ یونانی ارباتیتای (بمعنی سکنه‌ی آلبانی) گرفته شده، و معرب آن ارناؤوط (arnā'ut) است. آلبانی را ترکها آرناؤدلق (leq–) میخواندند.

ارناؤط (arnā'ut)، ← آرناؤد.

ارنبورگ[۱]**، ایلیا** (ilyā erenburg)، ۱۸۹۱–، رمان‌نویس و روزنامه‌نگار روسی. از آثار معروفش عشق ژان نی (۱۹۲۴) و خشم روسیه (۱۹۴۴)، مربوط به حوادث جج I و جج II) است. دو بار (۱۹۴۲ و ۱۹۴۸) جایزه‌ی ستالین را برد. داستان یخکداز را پس از دوره‌ی ستالین نوشت.

ارندل[۲] (arəndəl)، شهر (جه ۲٬۶۸۰)، ساسکس غربی، انگلستان.

ارندل[۲]**، تامس هاوارد** (tāmas hāwārd arən-dəl)، ملقب به (دومین) **ارل آو ارندل** (ērl* āv)، ح ۱۵۸۶–۱۶۴۶، اولین گردآورنده‌ی بزرگ انگلیسی آثار هنری. مجموعه‌ی مرمرهای قدیمی خود، معروف به **مرمرهای ارندل**، را در ۱۶۶۷ به دانشگاه آکسفرد اهدا کرد. **مجموعه‌ی ارندل** (مجموعه‌ای از نسخ خطی) در موزه‌ی بریتانیائی مخزون است.

ارنست[۳] **I** (erneste)، ۱۷۸۴–۱۸۴۴، دوک ساکس‌ـکوبورگ‌ـگوتا؛ برادر لئوپولد I (پادشاه بلژیک)، عموی ملکه‌ی ویکتوریا و پدر همسر او البرت. در کوبورگ در ۱۸۰۶ بشاهی رسید؛ گوتا را در ۱۸۲۶ بدست آورد.

ارنست[۴]**، ماکس** (māks ernst)، ۱۸۹۱–، نقاش سوررئالیست آلمانی. در اوایل کار در پاریس به دادائیستها پیوست، و پس از جج I با سوررئالیست‌ها همراه شد. کوشش او بیشتر در راه تحلیل و تشریح ضمیر پنهان آدمی بکار رفته است.

ارنست آوگوست[۵] (ernst āgust)، ملقب به **دیوک آو کامبرلند** (diuk āv kāmbərlənd)، ۱۷۷۱–۱۸۵۱، شاه (۱۸۳۷–۵۱) هانوور؛ پنجمین پسر جورج III انگلستان. فرمانده سپاهیان هانوور در جنگهای ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ بر ضد ناپلئون بود، و در ۱۸۱۵ فیلد مارشال ارتش انگلستان شد. پس از جلوس ملکه‌ی ویکتوریا بسلطنت انگلستان، بر طبق ← قانون سالیک بسلطنت هانوور رسید.

ارنفلس[۶]**، کریستیان فون** (kristiān fon eren-fels)، ۱۸۵۹–۱۹۳۲، فیلسوف اطریشی، استاد دانشگاه پراگ (از ۱۸۹۶)، و مبتکر مکتب هیکل‌بینی در روانشناسی.

ارنگه (arange)، ده (جه ۴۴۳ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان ارنگه، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان تهران؛ ۲۲ کیلومتری لش کرج. محصول عمده‌اش گردو و بادام و سیب است.

ارنگه، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان تهران؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. کوهستانی و هوایش سرد است؛ رود کرج قسمتی از اراضی آنرا مشروب میکند. محصول عمده‌اش سردرختی است. دهات رزکان و کوشک بالا و واریان از این دهستان در دریاچه‌ی سد کرج غرق شده‌اند. ده خوزین‌کلا در منطقه‌ی عملیات سدسازی واقع است.

آرنلد[۷]**، سر ادوین** (sər edwin ārnəld*)، ۱۸۳۲–۱۹۰۴، شاعر و روزنامه‌نگار انگلیسی، محصل و مترجم آثار شرقی. مدتی در هند خدمت کرد، و سپس عضو هیئت تحریریه‌ی روزنامه‌ی دیلی تلگراف شد. به ژاپن و کشمر سفر کرد. آثار بسیار دارد، از جمله فروغ آسیا (۱۸۷۹)، در زندگی بودا، که از بهترین و مشهورترین آثار اوست؛ شرق و غرب (۱۸۹۶)، و کتابی در صرف و نحو زبان ترکی.

آرنلد[۷]**، بنیدیکت** (benidikt ārnəld)، ۱۷۴۱–۱۸۰۱، سرباز و انقلابگر خائن امریکائی. در انقلاب امریکا در صدد برآمد موضع سوق الجیشی وست پوینت را تسلیم انگلیسها کند (۱۷۸۰)، ولی جان اندری (jān andri)، جاسوس انگلیسی، که برای مذاکره با وی آمده بود بدست امریکائیان گرفتار و اعدام شد (۱۷۸۰)، و آرنلد فرار کرده به انگلیسها پیوست.

آرنلد[۷]**، تامس** (tāmas ārnəld)، ۱۷۹۵–۱۸۴۲، مربی انگلیسی؛ پدر م. آرنلد. در ۱۸۲۷–۴۲ ریاست مدرسه‌ی ملی شهر راگبی را داشت، و با افزودن ریاضیات و زبانهای زنده به برنامه‌ی تعلیمات، ترویج روش خلیفه‌ای، و تشویق استقلال فکر، حیات تازه‌ای به دستگاه مدارس ملی انگلستان بخشید. در ادبیات یونان و روم و تاریخ نیز دست داشت و واعظی بلیغ بود. در ۱۸۴۱ استاد تاریخ جدید در آکسفرد شد.

آرنلد[۷]**، سر تامس واکر** (sər tāmas wākər* ārnold)، ۱۸۶۴–۱۹۳۰، مستشرق انگلیسی. در ۱۸۸۸–۹۸ معلم فلسفه در کالج اسلامی انگلیسی و شرقی علیگره، در ۱۸۹۸–۱۹۰۴ استاد فلسفه در دانشگاه لاهور، و در زمان مرگش استاد فقه اللغه‌ی عربی در مدرسه‌ی تتبعات شرقی لندن بود. در تألیف دایرةالمعارف اسلام شرکت داشت. از آثارش نقاشان درباری سلاطین مغول هند (۱۹۲۱)، خلافت (۱۹۲۴)، ایمان اسلامی (۱۹۲۵)، نقاشی در اسلام (۱۹۲۸)، عهد قدیم و عهد جدید در هنر دینی اسلامی (۱۹۳۲)، و موعظه‌ی اسلام است.

آرنلد[۷]**، متیو** (matiu ārnəld)، ۱۸۲۲–۸۸، شاعر و منتقد انگلیسی. بازرس مدارس ابتدائی بود (۱۸۵۱–۸۶)، و در ۱۸۵۷ استاد کرسی شعر در دانشگاه آکسفرد شد. اگر چه معتقد بود که شعر باید مبتنی بر اصول واقعپردازی باشد، اشعار خودش آمیخته با بدبینی رمانتیک است. آثار زیادی ازو برجا مانده، که از آن جمله منظومه‌ی طولانی رستم و سهراب (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳ هش) است که مقتبس از شاهنامه‌ی فردوسی میباشد، و نیز داستان تریسترم و ایزالده را به صورتی تازه پرداخت. از منظومه‌های دیگرش نمازخانه‌ی راگبی (۱۸۵۷) در باب پدرش ت. آرنلد است. نقد او مبتنی بر **اصول کلاسیک و عمدة** برعلیه **اشراف و بورژوازی** است.

آرنلد برشائی[۸] (ārnolde bresā'i) [منسوب به شهر برشا، ایتالیا]، ح ۱۰۹۰–۱۱۵۵، مصلح دینی ایتالیائی. کشیش و ظاهراً در پاریس شاگرد آبلار بود. به مخالفت با فساد روحانیون و قدرتی که بسبب مالکیت اراضی اعمال میکردند برخاست. افکار وی در شورای دینی سانس (۱۱۴۰) **محکوم** شد، در ۱۱۴۵ به ایتالیا بازگشت، و **در محضر** پاپ الوگنیوس III توبه کرد، ولی کمی بعد **به دفاع** از آزادی و دموکراسی **قیام نمود، و رهبری** جمهوریخواهان را که باعث تبعید **ائوگنیوس شدند** بعهده گرفت. اگرچه ائوگنیوس او را **تکفیر کرد** (۱۱۴۸)، تا ۱۱۵۴ که هادریانوس IV **به پاپی** رسید قدرت داشت. در ۱۱۵۵ هادریانوس **دست وی** را کوتاه کرد، و آرنلد بعنوان شورشی سیاسی **در** رم اعدام شد.

آرنلد فون وینکلرید: ← وینکلرید، آرنلد فون.

آرنم[۹] (ārnem)، شهر (جه ۱۲۱٬۳۷۶)، کرسی ایالت گلدرلاند، ش هلند؛ بندری بر رود راین سفلی. مرکز صنعتی. متفقین در جج II در آنجا صدمه‌ی فراوان دیدند.

آرنم، ارض[۱۰]، سکنی‌گاه بومیان اصلی استرالیا، بمساحت ۸۰٬۸۰۰ کمم، سرزمین شمالی، استرالیا، بر شبه جزیره‌ای در غ خلیج کارپنتریا.

آرنو[۱۱] (ārno)، لتی آرنوس (ārnus)، رودی **بطول** ۲۴۰ کم، ل قسمت مرکزی ایتالیا. **از کوههای** آپنین سرچشمه میگیرد، از فلورانس و پیزا میگذرد، و به دریای تیرنه میریزد.

آرنو[۱۲]**، آنتوان** (āNtuān ārno)، معروف به **آرنوی بزرگ**، ۱۶۱۲–۱۶۹۴، **فیلسوف فرانسوی** و متأله پیرو ← آیین یانسن و **مدافع آن در** مقابل یسوعیان؛ مت پاریس. پدرش، **آنتوان آرنو** (۱۵۶۰–۱۶۱۹)، از طرفداران هانری IV **بود**، و نطق (۱۵۹۴) او بر ضد یسوعیان **در دفاع از** دانشگاه پاریس مشهور است، و **اولاد او در نهضت** یانسنی نقش عمده‌ای داشته‌اند. **آرنوی بزرگ** کوچکترین فرزندان وی بود. **رساله‌ی او بر ضد** یسوعیان سبب اخراج او از **دانشگاه سوربون شد**، و دوست وی، ب. پاسکال، **نامه‌های پروونسیال را** بدین مناسبت نوشت. آرنوی بزرگ **در پور-روایال** انزوا جست (۱۶۵۶)، و در فراهم آوردن **منطق** پور-روایال همکاری کرد. وی از پیروان ر. دکارت بود. ژ. م. آرنو خواهر او بود.

آرنو[۱۲]**، ژاکلین ماری** (jāklin māri ārno)، نام مذهبی وی **ماری آنژلیک دو سنت‌ـمادلن** (āN-jelik dē saNt-mādlen)، ۱۵۹۱–۱۶۶۱، سرراهبه‌ی دیر **پور-روایال**، خواهر آ. آرنو. در ۱۶۰۸، براهنمائی قدیس **فرانسوای سالی** اصلاحاتی در دیر خود آغاز کرد که باعث شهرت **راهبه‌های** پور-روایال به زهد و تقوی شد. بعدها در تحت تأثیر ژ. دوورژیه دو اوران به ← آیین یانسن گروید.

آرنو[۱۳]**، هانری** (hānri ārno)، ۱۶۴۱–۱۷۲۱، کشیش و سرباز و میهن‌پرست سویسی؛ رهبر والدوسیان در وطن و در مهاجرت و غربت.

ارنواز (arnavāz)، در داستانهای ملی، نام خواهر جمشید که ضحاک، پس از غلبه یافتن به جمشید، وی را با خواهر دیگرش شهرناز بزنی گرفت. فریدون، پس از شکست دادن ضحاک، آنانرا از چنگ وی رهائی بخشید.

آرنولد، برای اعلامی که باین صورت میشناسید به آرنلد رجوع کنید.

---

(۱)Ehrenburg (۲)Arundel (۳)Ernest (۴)Ernst (۵)Ernest Augustus (۶)Ehrenfels (۷)Arnold (۸)Arnold of Brescia (۹)Arnhem (۱۰)Arnhem Land (۱۱)Arno (۱۲)Arnauld (۱۳)Arnaud

آرنولف[۱] (ārnulf)، ح ۸۵۰–۸۹۹، امپراطور (۸۹۶–۹۹) **امپراطوری مقدس روم**، شاه (۸۸۷–۹۹) فرانکهای شرقی؛ پسر نامشروع کارلومان (شاه باواریا). پس از شورشی که منجر به خلع امپراطور شارل III فربه گردید، به پادشاهی فرانکهای شرقی انتخاب شد (۸۸۷). در ۸۹۴ و ۸۹۵، بتقاضای پاپ، به ایتالیا تاخت، و در ۸۹۶ بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد.

آرنولفو دی کامبیو[۲] (ārnolfo di kāmbio)، ح ۱۲۳۲– ح ۱۳۱۵، معمار و پیکرتراش ایتالیائی. پیکرتراشی را گذاشت، و تنها به معماری پرداخت، و سبک گوتیک فلورانس را پایه‌گذاری کرد. طرح بناهای بسیاری را در فلورانس ریخت (تعمیدگاه کلیسای سانتا کروچه و کاخ وکیو از آن زمره‌اند). از ۱۲۹۶ تا هنگام مرگ سرگرم طراحی و ساختمان بخش زیرین کلیسای سانتا ماریا دِلْ فیوره (فلورانس) بود.

ارنیترنگ (ornitorang؛ از فنس)، پستاندار نیمه‌آبی تخمگذار از راسته‌ی یک‌مَخرج‌ها (*Monotremata*)، که حد واسط مابین پستانداران و خزندگان محسوب میشود. پوست آن پشمالو و خشن و دمش پهن است. پوزه‌ی آن شبیه به نوک اردک و پاهایش پره‌دار است، و بر پاشنه‌ی پا سیخکی متصل بیک غده‌ی سمی دارد. طول نر بالغ آن ح ۶۰ سم است.



آرنیم[۳]**، آخیم فون** (āxim fon ārnim)، ۱۷۸۱–۱۸۳۱، نویسنده‌ی رمانتیک آلمانی. با همکاری برادرزنش، ک. برنتانو، مجموعه‌ای از ترانه‌های عامیانه، بنام بوق سحری بچه‌ها، منتشر کرد (۱۸۰۶–۸). اثر معروفش داستان کوتاه ایزابلای مصری (۱۸۱۲) است. ب. فون آرنیم زوجه‌ی او بود.

آرنیم[۳]**، بتینا فون** (betinā fon ārnim)، ۱۷۸۵–۱۸۵۹، نویسنده‌ی آلمانی، زوجه‌ی آ. فون آرنیم، و خواهر ک. برنتانو. به نام دخترش الیزابت برنتانو (brentāno) نیز معروفست. از دوستان بتهوون و (ظاهراً) گوته بود. از آثارش مکاتبات گوته با یک بچه (۱۸۳۵) است.

آرنیوس[۴]**، سوانته آوگوست** (svānte āgust ārenius)، ۱۸۵۹–۱۹۲۷، عالم سوئدی شیمی فیزیکی. در ۱۸۸۴ نظریه‌ی یونش الکترولیتها را بعنوان رساله‌ی دکتری خود عرضه کرد، و سپس آنرا بسط داد (۱۸۸۷). بجهت تحقیقاتش در این موضوع جایزه‌ی نوبل شیمی سال ۱۹۰۳ را برد. در ۱۸۹۵–۱۹۰۴ استاد فیزیک در استکهلم و در ۱۹۰۵–۲۷ مدیر مؤسسه‌ی شیمی فیزیکی نوبل در نزدیک استکهلم بود.

ارو[۵] (ero)، ولایت (۶٬۲۲۴ کمم؛ جمـ ۴۷۱٬۴۲۹)، ج فرانسه، در ناحیه‌ی لانگدوک؛ کرسی آن مونپلیه. بندر عمده‌اش سِت است.

ارواد[۶] (arwād)، فنس (جزیره‌ی) رواد[۷] (ruād)، نام باستانی آن آرادوس (ārādos)، جزیره (جمـ ۳٬۰۰۰)، سوریه، نزدیک طرسوس. دریابندر فنیقیه بود (حزقیال ۸.۲۷)، و در دوره‌ی اقتدار فنیقیان رونق داشت.

آروال، برادران[۸] (ārvāl) یا **کهنه‌ی آروال** (kahaneye)، لتـ فراترس آروالس (frāteres ārvāles)، در دین روم، سازمانی مرکب از ۱۲ کاهن که امپراطور همیشه یکی از اعضای آن بود.

آروبا (ārubā)، هند غربی هلند؛ ← **کوراسائو**.

اروپا[۹] (orupā) [مأخوذ از ائوروپه]، یکی از قاره‌های زمین، ل‌غ نیمکره‌ی شرقی، که با جزایر اطرافش دارای ح ۱۰٬۱۰۱٬۰۰۰ کمم مساحت (کمی بیش از ۷٪ خشکیهای زمین) و بیش از ۵۰۰ میلیون تن جمعیت است. باستثنای استرالیا، اروپا کوچکترین قاره‌ها است. منتهای طول آن از شرق به غرب ۵٬۳۰۰ کم، و منتهای عرضش از شمال بجنوب ح ۳٬۸۶۰ کم میباشد. اروپا را میتوان شبه جزیره‌ی غربی قاره‌ی آسیا شمرد که ـکمابیش بر حسب قرار ـبوسیله‌ی کوههای اورال، دریای خزر، کوههای قفقاز، دریای سیاه، تنگه‌ی بوسفور، دریای مرمره، تنگه‌ی داردانل، و دریای اژه از آن جدا میشود. در جنوب اروپا دریای مدیترانه واقعست که تنگه‌ی جبل طارق آنرا به قطلا مرتبط میکند، و اروپا را از افریقا جدا میسازد. اروپا از غ به قطلا و از ل به قشم محدود است.

تقسیمات سیاسی . اروپا بیش از هر قاره‌ی دیگر کشور مستقل دارد، و آنها عبارتند از: اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (قسمت اروپائی؛ استونی، لتونی، و لیتوانی جزء آنست)؛ اتریش؛ اسپانیا؛ آلبانی؛ آلمان (که فعلا منقسم به آلمان شرقی و آلمان غربی است)؛ آندورا؛ ایتالیا؛ ایرلند؛ ایسلند؛ بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی؛ بلژیک؛ بلغارستان؛ پرتغال؛ ترکیه (قسمت اروپائی)؛ چکوسلواکی؛ دانمارک؛ رومانی؛ سان مارینو؛ سوئد؛ سویس؛ فرانسه؛ فنلاند؛ لوکزامبورگ؛ لهستان؛ لیشتنشتاین؛ مجارستان؛ موناکو؛ نروژ؛ واتیکان؛ هلند؛ یوگوسلاوی؛ یونان. (رجوع شود به مقالات مربوط بهر یک ازین ممالک در کتاب حاضر). از ممالک اروپا، بریتانیای کبیر، فرانسه، پرتغال، اسپانیا، هلند، بلژیک، دانمارک، و نروژ صاحب مستعمرات در ماوراء بحار هستند.

کناره و جزایر . دوره‌ی اروپا بینظمیهای بزرگ و کوچک فراوان دارد، و طول خط ساحلی زمینلاد و جزایر عمده‌ی آن قریب ۷۷٬۳۰۰ کم است. قریب ثلث پهنه‌ی آن را جزایر و شبه جزیره‌ها گرفته که خلیجها و دریاهای داخلی را تشکیل داده‌اند، و بوسیله‌ی این دریاها تقریباً تمام نقاط قاره بدریای آزاد راه دارد. در منتهای ل‌ش، جزیره‌ی **نووایا زملیا** دریای **کارا** را از دریای **بارنتس** جدا میکند، و دریای اخیر بوسیله‌ی جزایر **سپیتزبرگ** از اقیانوس شمالگان جدا میشود. دریای بارنتس از طرف ج‌غ به دریای سفید راه دارد که بصورت خلیج عظیم سه‌شاخه‌ای در ج شبه جزیره‌ی **کولا** واقعست. این شبه جزیره جزئی از شبه جزیره‌ی عظیم اسکاندیناوی است که دریای **بالتیک** و سه شاخابه‌ی عمده‌ی آن ـخلیج بوتنی، خلیج فنلاند، و خلیج ریگاـ را محصور میکنند. شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی به دوشاخه‌ای منتهی میشود که بالای شبه جزیره‌ی **ژوتلند** واقع است، و بوسیله‌ی دو تنگه‌ی **کاتگات** و **سکاژراک** از آن جدا میشود. دریای شمال بین شبه جزیره‌های اسکاندیناوی و ژوتلند و جزایر بریتانیا واقع و از طریق دریای **مانش** به قطلا مرتبط است. جزایر بریتانیا مرکب از دو جزیره‌ی عمده است که دریای **ایرلند** آنها را جدا میکنند. تنها خلیج عمده‌ی غربی اروپا خلیج **بیسکی** است. ساحل جنوبی اروپا سه شبه جزیره‌ی عمده ـشبه جزیره‌ی **ایبری**، **ایتالیا**، و **بالکان**ـ دارد. بین شبه جزیره‌ی ایبری و ایتالیا، در دریای مدیترانه، جزایر **بالئار** و سه جزیره‌ی **کرس**، **ساردنی**، و **سیسیل** واقعست که با ایتالیا دریای **تیرنه** را محصور میکنند. شبه جزیره‌ی ایتالیا بوسیله‌ی دریای **آدریاتیک** از شبه جزیره‌ی بالکان جدا میشود، و شبه جزیره‌ی اخیر از جانب شرق در معرض دریای **اژه** و **دریای سیاه** و پهنه‌های کوچکتری از آب است که این دو دریا را مرتبط میسازند. در دریای اژه جزایر کوچک بسیاری قرار دارد و از آنجمله جزایر **سیکلاد** و جزایر **سپورادس** را میتوان نام برد. بفاصله‌ی ح ۱٬۱۳۰ کیلومتری ل اسکاندیناوی جزیره‌ی بزرگ کوهستانی **ایسلند** واقع است.

ارتفاعات . ارتفاع متوسط اروپا از ارتفاع متوسط قاره‌های دیگر کمتر است. بلندترین نقطه‌ی آن کوه **البروس** در سلسله‌ی جبال قفقاز است که ۵٬۶۲۸ متر ارتفاع دارد. تغییرات معتنابهی در ازمنه‌ی تاریخی در فرازای سواحل اروپا روی داده است (مثلا اراضی اطراف خلیج بوتنی برآمده و سواحل جنوبی دریای شمال فرونشسته است؛ در طرف شرقی دریای آدریاتیک، نزدیک شهر کنونی رووینیو، در قرن هفتم میلادی شهر پررونقی، نامش کیشا، وجود داشت که اکنون ۲۶ متر زیر دریاست). گذشته از کوه‌های **اورال** و کوههای **قفقاز**، قاره‌ی اروپا دو شبکه کوه عمده دارد، یکی **کیولن** در شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی، و دیگری رشته‌های نامنظمی که امتدادهای عمومی آنها شرقی و غربی است و در جنوب اروپا ممتداند، و عبارتند از کوههای **پیرنه**، **آلپ**، **آپنن**، **کارپات**، **پیندوس**، و کوههای **بالکان**. دیگر از نواحی کوهستانی قاره‌ی اروپا ایسلند، اسکاتلند، و اسپانیا است. فعالیت آتشفشانی در اروپا محدود به ایسلند و نواحی مدیترانه ـمخصوصاً ایتالیای جنوبی، سیسیل، و جزایر مجاورـ میباشد. آتشفشانهای **اتنا**، **استرومبولی**، و **وزوو** در نواحی مدیترانه واقعند. قسمت بزرگی از اروپا را دشتهای حاصلخیز فرا گرفته، و از جمله میتوان قسمتهای غربی و شمالی فرانسه، آلمان شمالی، و تقریباً تمام قسمت اروپائی روسیه را نام برد. دشتهای دیگر عبارتند از دشت مرکزی (ایرلند و انگلستان)؛ دشت لومباردی (ج آلپ)؛ دشت مجار (محصور بین کوههای کارپات و اراضی مرتفعی که از کوههای آلپ بجانب ج‌ش در داخل یونان ممتد است)؛ و دشت والاکی (بین کوههای کارپات جنوبی و دریای سیاه).

(۱)Arnulf (۲)Arnolfo di Cambio (۳)Arnim (۴)Arrhenius (۵)Hérault (۶)Arwad (۷)Île Rouad (۸)Arval Brothers (۹)Europe

زهکشی. درازترین رود اروپا رود ولگا (بطول ۳٬۶۸۵ کم) است، و ـ از رودهای دون و دنیپر و دانوب که بگذریم ـ طول سایر رودها از ۱٬۶۰۰ کم تجاوز نمیکند. معذلک، اکثر رودها قابل کشتیرانی است، و باین جهت داخل خاک اروپا از سواحل آن سهل‌الوصول میباشد. رودهای عمده‌ای که اراضی اروپا را بجانب شمال زهکشی میکنند از مشرق به مغرب عبارتند از پچورا، دوینای شمالی، دون، ویستول، اودر، الب، راین، و سن. رودهای لوار و ژیروند بجانب غ بخلیج بیسکی میریزند. سرزمین اسپانیا را رودهای دولرو و تاگوس و گوادیانا و گوادالکیویر به قطل، و رودهای خوکار و ابرو به دریای مدیترانه زهکشی میکنند. از رودهائی که اراضی را به طرف جنوب زهکشی مینمایند رودهای رون، پو، دانوب، دنیستر، دنیپر، دون، و ولگا است.

در سه ناحیه از اروپا ـ اراضی بلند آلپ، جزایر بریتانیا، و اراضی شرقی و شمال غربی دریای بالتیک (مشتمل بر دریاچه‌های لادوگا و اونگا) ـ دریاچه‌های آب شیرین فراوان است.

اقلیم. اروپا تقریباً بالتمام در منطقه‌ی معتدله واقعست، و فقط قسمت کوچکی از آن در ناحیه‌ی شمالگان پیش میرود. ولی، بسبب جریانهای دریائی گرم، قسمت شمالی قاره نسبت بنقاط هم‌عرض در نواحی دیگر گرمتر میباشد. اما میدان تغییر دما در دشتهای داخلی شمالی نسبت بنواحی ساحلی بیشتر است. اقلیم قسمت جنوبی اروپا گِرمِداری میباشد. اروپا تنها قاره‌ای است است که بیابان ندارد.

گیا و زیا. اروپا را از جهت رستنیها میتوان به سه ناحیه تقسیم کرد، ناحیه‌ی شمالگانی، ناحیه‌ی میانه، و ناحیه‌ی اطراف مدیترانه. ناحیه‌ی شمالگانی از جهت رستنی فقیر است. ناحیه‌ی میانی مشتمل بر پهنه‌های جنگلی (عمدهٔ درختان مخروطی) و استپهای هموار میباشد. ناحیه‌ی اطراف مدیترانه از جهت تنوع و ارزش اقتصادی رستنیهای آن اهمیت دارد. از جمله‌ی اهم آنها جو برهنه، چاودار، مارچوبه، چغندر، کلم، هویج، آندیو، ترب شامی، کاهو، خلر، شبدر، چمن ارزنی، انگور فرنگی، و انجیر است. زیای اروپا نیز متنوع است (خرس، وشق، گورکن، گرگ، روباه، دله، گوزن، زباد، موش خرما، قاقم، سنجاب، غاز، کبوتر، و غیره).

منابع معدنی. اروپا از حیث منابع معدنی بسیار ثروتمند است. زغال و آهن بمقادیر هنگفت استخراج میشود. نواحی زغال‌خیز عمده در جزایر بریتانیا، سیلزی علیا، ناحیه‌ی رور در آلمان، قسمت شمال شرقی فرانسه، و روسیه واقعست. مناطق عمده‌ی تولیدکننده‌ی آهن عبارتست از ناحیه‌ی لورن در فرانسه، دره‌ی سار در آلمان، و انگلستان مرکزی و شمالی. اسپانیا و سیلزی علیا عمده‌ترین تولیدکنندگان روی مصرفی در جهان‌اند، و روسیه در مورد طلای سفید همین نقش را دارد. در اسپانیا و ایتالیا مقدار زیادی زیبق تولید میشود. از کوههای اورال مقادیر هنگفتی طلا و پنبه‌ی کوهی استخراج میشود. سایر مواد معدنی اروپا عبارتست از گوگرد، نقره، سرب، آلومینیوم، قلع، مس، و مرمر.

صنایع. محصولات صنعتی اروپا بیش از هریک از قاره‌های دیگر است. صنایع عمدهٔ در معدودی از نواحی (مخصوصاً نزدیک منابع زغال و آهن) متمرکز میباشد. از صنایع عمده میتوان فولادسازی و ساختن کود و سایر مواد شیمیائی و بلور و عطر و اسبابهای علمی را نام برد. محصولات بسیاری که تهیه‌ی آنها مستلزم اعلا درجه‌ی تخصص است (از قبیل اشیاء هنری، پارچه‌های مخصوص، ساعت، و غیره) از اروپا صادر میشود.

سکنه. اروپا از ایام بسیار قدیم مسکون بوده است. بشهادت اشیاء ماقبل تاریخی که در بعضی نواحی قاره کشف شده است، احتمال داده‌اند که در حدود ۲۵۰٬۰۰۰ سال پیش از این انسان در اروپا میزیسته. سکنه‌ی اروپا از نژاد سفیداند، و جز در چند مورد استثنائی زبان آنان از خانواده‌ی هندواروپائی است. بعضی معتقدند که آسیائیهائی که بزبانهای وابسته تکلم میکنند از اروپا به آسیا مهاجرت کرده‌اند. از طرف دیگر، مهاجرت آسیائیان به اروپا سبب ورود عناصر آسیائی ـ از قبیل مجارها و هونها ـ به اروپا بوده است.

تاریخ اروپا

درین قسمت فقط برؤوس مطالب مربوط بتاریخ اروپا اشاره میشود. برای اطلاع بیشتر، بمقالات مربوط بهریک از کشورهای اروپائی که درین کتاب آمده و نیز بارجاعات مندرج در آن مقالات و ارجاعات مقاله‌ی حاضر رجوع شود.

۱ ـ قدیم. در طی هزاران هزار سال عصر حجر قدیم سکنه‌ی اروپا از راه شکار و ماهیگیری زندگی میکردند. در عصر حجر جدید کشاورزی و اهلی کردن حیوانات آغاز شد. بکار بردن مفرغ، که ح ۳۰۰۰ قم از مصر و سوریه وارد جزیره‌ی کرت شد، در نواحی اطراف مدیترانه رایج شد، و بعد از ۲۰۰۰ قم به بریتانیا و آلمان رسید. در حدود ۱۸۰۰ قم، وحشیهای یونانی‌زبان به سرزمین یونان هجوم بردند، و تمدن میسنی را تأسیس کردند، و در ح ۱۴۰۰ قم، تمدن مینوسی جزیره‌ی کرت را تحت‌الشعاع قرار دادند. ذوب آهن، که ح ۱۲۰۰ قم از ارمنستان وارد یونان شده بود، در دوره‌ی ۷۵۰–۵۰۰ قم به ل و غ اروپا رسید. اختراع الفبای فونتیک بوسیله‌ی فنیقیها و اختراع پول در آسیای صغیر در ح ۷۰۰ قم تأثیر عمیق در اوضاع فرهنگی و اقتصادی کرد. در ح ۱۱۰۰ قم مهاجمین دیگری به یونان تاختند، و تمدن میسنی را از بین بردند، و دولتشهرها تأسیس کردند، که سرانجام حکومت دموکراسی در آنها استقرار یافت. در قرون ۶م–۴م قم فرهنگ و تمدن یونانی بمعنی اخص نشأت یافت که فتوحات اسکندر مقدونی باعث اشاعه‌ی آن در مشرقزمین گردید.

در قرن سوم قم شهر رم در شبه جزیره‌ی ایتالیا رونق بسیار یافت، و پس از جنگهای کارتاژی، سیسیل و اسپانیا جزء قلمرو دولت روم گشت، و در ۱۴۶ قم یونان یکی از ایالات روم شد. ضمناً سلتهای اروپای مرکزی، پس از دست یافتن به فرانسه و بریتانیا و ایرلند و ل ایتالیا، وارد اسپانیا شدند. رومیها سلتهای ایتالیا و اسپانیا را در قرن دوم قم، و سلتهای فرانسه را در قرن اول قم، و سلتهای بریتانیا را در قرن اول بم مطیع ساختند. در زمان آوگوستوس، رودهای راین و دانوب مرز شمالی امپراطوری روم گردید. فتوحات روم، نه فقط وسیله‌ی حفظ نظم و بسط تجارت و اشاعه‌ی تمدن یونانی‌ـرومی شد، بلکه وسیله‌ی نشر مسیحیت نیز گردید، و در ۳۲۴ بم دین مسیح دین رسمی امپراطوری شد. ولی توسعه‌ی امپراطوری در قرن دوم بم متوقف گردید، و مشکلات مالی و عیوب دستگاه اداری و مهاجمات پی در پی اقوام وحشی از مرزهای شمالی منجر به متلاشی شدن امپراطوری روم گردید.

۲ ـ قرون وسطی. در قرون ۴م–۶م میلادی، اروپای غربی مورد هجوم آنگلوساکسونها، فرانکها، گوتها، و لومباردها شد، ولی اولیاء دین مسیح کوشیدند که سنتهای فرهنگ رومی را زنده نگاهدارند. در اروپای شرقی امپراطوری روم باقی ماند، و پایتختش قسطنطنیه بود، و از همین جا مسیحیت وارد شبه جزیره‌ی بالکان و روسیه شد. در قرون ۷م–۸م اعراب قدرت یافتند، و اسپانیا را تحت فرمان درآوردند (نیز ← اندلس).

شارلمانی فرانسه و آلمان غربی و ایتالیای شمالی را تحت دولت واحد آورد، و در ۸۰۰ بم از پاپ عنوان امپراطور یافت. پس از انحلال امپراطوری وی، فرانسه و آلمان دو کشور مستقل شدند. سپس دورانی پرآشفتگی آمد که هجوم وایکینگها آنرا آشفته‌تر ساخت، و در طی همین دوره بود که نظام فئودالیته پیدایش یافت. در ۹۶۲ اوتوی I امپراطوری روم را تجدید کرد، و قلمرو آن منحصر به آلمان و ایتالیای شمالی بود. دعاوی پاپ که خواهان اطاعت امرا و پادشاهان از مقام پاپی بود، و پاپ گرگوریوس VII آنرا پیش کشید، باعث کشمکشهای سخت بین پاپ و امپراطور شد، و هر دو را از اعتبار انداخت. جنگهای صلیبی (۱۰۹۵–۱۲۹۱) دستگاه پاپی را رونق و قدرت داد، ولی انتقال مرکز پاپ به آوینیون در ۱۳۰۹–۷۸ و شقاق کبیر (۱۳۷۸–۱۴۱۷) اعتبار پاپ را ضعیف کرد. زندگی شهری و داد و ستد که بعلت هجوم اقوام وحشی دوچار انحطاط شده بود، پس از شارلمانی جانی تازه گرفت، و این امر در شهرهای ایتالیا (خاصه در جنووا و ونیز و فلورانس و میلان که با شرق نزدیک، و سپس با آسیای مرکزی و چین تجارت داشتند) آغاز گردید. از قرن ۱۲م، این شهرها ـ مانند شهرهای آلمان و فلاندر ـ بصورت جمهوریهای خودمختار درآمدند، و در قرون ۱۴م–۱۵م بترویج نهضت معروف به رنسانس پرداختند.

در قرون ۱۴م–۱۵م، در نتیجه‌ی کشمکشهای پادشاهان و اشراف فئودال، دولتهای متمرکزی در اروپای غربی تشکیل شد، و از جنبه‌های مشترک بین اغلب این دولتها تشکیل انجمنهای پارلمانی بود که نمایندگان ملاکین و شهرها در آنها شرکت داشتند. اروپای شرقی در این دوره وضع سیاسی ثابتی نداشت، و این امر نتیجه‌ی استیلای ترکها بر شبه جزیره‌ی بالکان بود که در ۱۴۵۳ که قسطنطنیه بدست آنان افتاد بمنتهای شدت رسید.

۳ ـ قرون جدید. در قرون ۱۶م–۱۷م سیاست

اروپای مرکزی عمدةً تحت نفوذ رقابت فرانسه و امپراطوری هابسبورگ (که بر اسپانیا و اتریش و هلند حکمفرمائی داشت) بود. پس از ۱۵۱۷، اصلاح دینی (← پروتستان، نهضت) اوضاع را پیچیده‌تر ساخت. مذهب پروتستان بدو صورت عمده ــ مذهب لوتری و مذهب **کالونی** ــ متشکل شد. مذهب لوتری را که محافظه‌کارتر بود امرای آلمانی و اسکاندیناوی پذیرفتند، و مذهب کالونی در هلند و اسکاتلند و مخصوصاً در فرانسه رواج یافت. و این مذاهب جدید مخالفت کاتولیکها را برانگیخت.

در نتیجه‌ی کشمکشهای اسپانیای کاتولیک از یک طرف و انگلستان و هلند پروتستان از طرف دیگر، در اواخر قرن ۱۶م هلند و انگلستان بصورت دو نیروی دریائی درآمدند. اوضاع فرانسه بسبب جنگهای مذهبی ۱۵۶۲–۹۸ سخت دوچار آشفتگی و دودستگی بود تا آنکه هانری IV آزادی مذهبی و حکومت مطلقه‌ی پادشاهی را مستقر کرد. در داخل آلمان، مساعی خاندان هابسبورگ برای تجدید سلطه‌ی کلیسا و امپراطوری منجر به جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸) شد، و در نتیجه، فرانسه ــ بجای اسپانیا ــ مقتدرترین دولت اروپا گردید.

در قرن ۱۷م، در انگلستان تفوق پارلمان استقرار یافت، ولی در سایر کشورها حکومت مطلقه‌ی سلطنتی جای مجالس شوری را گرفت، و نمونه‌ی کامل این نوع حکومت مطلقه همانست که لوئی XIV (سلطنتش ۱۶۴۳–۱۷۱۵) در فرانسه برقرار کرد. در اروپای شمالی، دولت سوئد ــ که مدت یک قرن جزء دولتهای نیرومند اروپائی بشمار میرفت ــ پس از مرگ (۱۷۱۸) شارل XII از اعتبار افتاد، و در ضمن دو دولت مقتدر دیگر وارد میدان شدند: یکی روسیه، که بدست پطر کبیر بنیانگذاری شد، و دیگری دولت پروس. رقابتهای بین پروس و اتریش، و بین بریتانیا و فرانسه در هند و امریکا باعث ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) و جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳) گردید؛ پس از پایان این جنگها، پروس بصورت یک دولت مقتدر اروپائی درآمد، و امپراطوری مستعمراتی فرانسه بدست بریتانیا افتاد.

روح طغیان بر ضد حکومتهای مطلقه منجر به انقلاب فرانسه (۱۷۸۹–۹۹) گردید. در طی جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه (۱۷۹۲–۱۸۰۲) و جنگهای ناپلئون I، سربازان فرانسه سبب نشر افکار انقلابی در اروپا شدند. مدت سی سال **اتحاد مقدس** کوشید که نهضت آزادیخواهی را که در نتیجه‌ی انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی پدید آمده بود بقهر فرونشاند. در ۱۸۴۸ تقریباً سراسر اروپا دستخوش انقلابهای ملی و آزادیخواهانه شد (← **انقلابهای ۱۸۴۸**)، و سرانجام، ایتالیا در ۱۸۷۰ و آلمان در ۱۸۷۱ وحدت یافتند، و در فرانسه حکومت جمهوری استقرار یافت (۱۸۷۱). جنگهای استقلال یونان (۱۸۲۱–۲۹) انحطاط امپراطوری عثمانی را آشکار ساخت. سپس دوره‌ی کشمکش بر سر بالکان فرا رسید که در آن روسیه ابتدا بر ضد بریتانیا و فرانسه و بعداً علیه اتریش و آلمان بپا خاست. مسئله‌ی بالکان، روابط خصمانه‌ی فرانسه و آلمان، و رقابتهای مستعمراتی، دو جبهه‌ی مقابل در اروپا بوجود آورد، یکی **اتحاد مثلث** (۱۸۸۲) بین آلمان و اتریش و ایتالیا، و دیگری اتحاد (۱۸۹۳) فرانسه و روسیه که بریتانیا نیز در ۱۹۰۴–۱۹۰۷ بآن ملحق شد (← **اتفاق مثلث**). نتیجه‌ی این صف‌آرائی **جنگ جهانی I** (۱۹۱۴–۱۸) بود.

پس از جج I، حکومت روسیه به جمهوری کمونیستی و حکومت آلمان و اتریش به جمهوری بر اساس دموکراسی مبدل شد، و در ایتالیا و مجارستان حکومت دیکتاتوری فاشیستی روی کار آمد. امپراطوریهای اتریش و روسیه و عثمانی از بین رفت، و کشورهای تازه از قبیل لهستان و چکوسلواکی و یوگوسلاوی تشکیل گردید. با روی کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ مرحله‌ی جدیدی در تاریخ اروپا آغاز شد. آلمان و ایتالیا سیاستی تجاوزکارانه در اسپانیا و اتریش و چکوسلواکی و آلبانی پیش گرفتند، و بریتانیا و فرانسه بین سیاست سکوت و مقاومت گذرانیدند، تا **جنگ جهانی II** (۱۹۳۹–۴۵) برپا شد. در ۱۹۳۹–۴۱ آلمان قسمت اعظم اروپا را اشغال کرد، ولی در ۱۹۴۱ که تجشس و کشمة وارد جنگ شدند ورق برگشت. پس از شکست نهائی آلمان، این کشور به چهار منطقه تقسیم شد. پس از جنگ، روسیه نیرومندترین دولت اروپائی گردید، و در اغلب ممالک شرقی اروپا دولتهای دست‌چپی روی کار آمدند. از طرف دیگر، در اروپای غربی نفوذ کشمة بیش از پیش زیاد شد (← **آتلانتیک شمالی، پیمان**). حس همکاری بیشتری بین دول اروپای غربی بوجود آمد، که از آثار آن میتوان ← **شورای اروپا**، ← **سازمان همکاری اقتصادی اروپا**، و ← **جامعه‌ی اقتصادی اروپا** را نام برد. نیز رجوع کنید به مقالات آتیه که با کلمه‌ی اروپا آغاز میشود.

اروپا، اتحادیه‌ی پرداختهای[۱]: ← اروپا، سازمان همکاری اقتصادی.

اروپا، اداره‌ی انرژی هسته‌ای[۲]: ← اروپا، سازمان همکاری اقتصادی.

اروپا، انجمن بازرگانی آزاد[۳] یا **انجمن بازرگانی آزاد اروپائی** از کشورهای اتریش، دانمارک، بریتانیای کبیر، نروژ، پرتغال، سوئد، و سویس تشکیل شد، تا بازرگانی آزاد را بین کشورهای مزبور تأمین نماید. پیمانی هم بین این کشورها بدین منظور امضا شد، ولی تا ۱۹۶۱ بتصویب نهائی نرسیده بود. گاهی این مجمع را بنام "کشورهای هفتگانه"[۴] میخوانند تا متمایز از شش کشوری باشد که ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا را تشکیل داده‌اند.

اروپا، بازار مشترک[۵]: ← اروپا، جامعه‌ی اقتصادی.

اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد[۶]، نام برنامه‌ای که در کنفرانس اقتصادی پاریس (۱۹۴۷) برای احیای اقتصاد بعد از جنگ بعضی از کشورهای اروپا تهیه گردید. چون جورج مارشال، وزیر خارجه‌ی وقت کشمة، نقش مهمی در تنظیم و عملی شدن این برنامه بعهده داشت، و مبتکر کومکهای اقتصادی کشمة بکشورهای اروپا بود، این برنامه بنام برنامه‌ی مارشال معروف شده است. در ۱۹۴۸–۵۱ اجرای آن بعهده‌ی اداره‌ی همکاری اقتصادی بود، و سپس به اداره‌ی امنیت متقابل انتقال یافت (← **برنامه‌ی امنیت متقابل**).

اروپا، جامعه‌ی اقتصادی[۷] یا **جامعه‌ی اقتصادی اروپائی** عبارت از بازار مشترکی است که بین کشورهای گروه بنلوکس، و فرانسه، ایتالیا، و آلمان غربی تشکیل شده است. بموجب پیمانی که در سال ۱۹۵۷ بین کشورهای مذکور منعقد شد، و مدت آن دوازده سال است، اعضای این بازار مشترک قبول کرده‌اند که اتحادیه‌ی گمرکی بین خود ایجاد نمایند، و سیاست بازرگانی مشترکی را قبول کنند. منظور این پیمان این است که بتدریج تضییقات و موانع بازرگانی را بین کشورهای عضو از میان بردارند، و تعرفه‌های گمرگی یکنواخت برای واردات از سایر کشورها برقرار سازند، و جریان سرمایه را بین کشورهای عضو ترویج کرده و آزاد بگذارند، و رفت و آمد کارگران را بین کشورهای عضو تسهیل نمایند، و روشهائی که برای تأمین اجتماعی و نرخ دستمزد کارگران معمول است یکنواخت کنند، و به تجدید حیات صنایع بوسیله‌ی یک بانک سرمایه‌گذاری کومک و مساعدت لازم را بنمایند. بعلاوه مستملکات و نواحی که متعلق باعضای پیمان است از کاسته شدن نرخ تعرفه‌ی گمرکی و سایر تسهیلات مذکور برخوردار خواهند بود. بازار مشترک بین کشور های مذکور (بازار مشترک اروپا) مقاصد خود را بوسیله‌ی عوامل موجود در ائتلاف ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا اجرا میکنند.

اروپا، جامعه‌ی انرژی اتمی[۸] یا **جامعه‌ی اروپائی انرژی اتمی**، سازمانی فوق ملل که در ۱۹۵۷ بمنظور پیش بردن توسعه‌ی انرژی اتمی در ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا، تشکیل گردید. هدف آن بوجود آوردن بازار مشترکی برای مواد خام و وسایل و تجهیزات اتمی، تشویق همکاری در تحقیقات هسته‌ای، و تهیه‌ی ذخیره‌ای از کارمندان فنی است.

اروپا، جامعه‌ی دفاعی[۹]، نام مجموعه‌ی چند کشور اروپائی که بموجب طرح پیشنهادی سال ۱۹۵۲ قرار بود در تشکیل یک ارتش اروپائی شرکت کنند. شامل کشورهای فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی، بلژیک، هلند، و لوکزامبورگ بود. در سال ۱۹۵۴ که دولت فرانسه از تصویب این طرح امتناع کرد موضوع ← **اتحادیه‌ی اروپای غربی** مطرح شد.

اروپا، جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد[۱۰] یا **جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد** در سال ۱۹۵۲ از طرف کشورهای گروه بنلوکس، و فرانسه، ایتالیا،

---

(۱)European Payments Union (۲)European Nuclear Energy Agency (۳)European Free Trade Association (۴)Outer Seven (۵)European Common Market (۶)European Recovery Program (۷)European Economic Community (۸)European Atomic Energy Community (۹)European Defense Community (EDC) (۱۰)European Coal and Steel Community (ECSC)

و آلمان غربی بمنظور ایجاد بازار واحدی برای فروش زغال سنگ و فولادی که کشورهای مزبور تولید میکنند ایجاد گشت.

اروپا، سازمان همکاری اقتصادی[1] یا **سازمان همکاری اقتصادی اروپائی**، سازمانی که در سال ۱۹۴۷ برای همکاری بین کشورهای اروپای غربی ایجاد شد. کشورهای عضو سازمان عبارت بودند از اتریش، بلژیک، دانمارک، فرانسه، بریتانیای کبیر، یونان، ایسلند، ایرلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا، سوئد، سویس، ترکیه، و آلمان غربی. این سازمان در انجام ← برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا نقش مهمی داشت، و پس از آنکه در سال ۱۹۵۲ این برنامه بپایان رسید، فعالیت عمده‌ی سازمان متوجه حذف سهمیه‌بندی واردات در کشورهای اروپائی، ایجاد اداره‌ی انرژی هسته‌ای اروپا (در ۱۹۵۸) (وظیفه‌ی آن تولید انرژی اتمی برای مقاصد صلح‌آمیز در اروپای غربی است)، و نظارت در اجرای قرارداد پولی بین کشورهای اروپا است. قرارداد پولی اروپا متعاقب تشکیل اتحادیه‌ی پرداختهای بین کشورهای اروپا بوجود آمد (۱۹۵۸)، تا کشورهای عضو بتوانند پولهای رایج هر کشور عضو را با پول کشور دیگر تبدیل نمایند، و از تضییقاتی که موجود بود بکاهند. اتحادیه‌ی پرداختها خودبخود اعتباراتی در اختیار کشورهای عضو میگذاشت تا مبادله‌ی پول را تسهیل نماید، در صورتیکه قرارداد پولی اروپا ایجاد صندوقی نموده است که مبادله‌ی پول را بر اساس طلا بین کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی اروپا تأمین میکند، و به دادن اعتبارات خودبخود خاتمه داده است.

اروپا، شورای[2]، هیئت بین المللی که در ۱۹۴۹، بعنوان اولین قدم در راه تشکیل اتحادیه‌ی دولتهای اروپائی (← اروپا، کشورهای متحد)، بوجود آمد. مرکز آن در ستراسبورگ (فرانسه) است. مرکب است از کمیته‌ای از وزیران و یک مجمع شوری. اعضای آن عبارتند از اتریش، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، بریتانیای کبیر، بلژیک، ترکیه، جمهوری فدرال آلمان (غربی)، دانمارک، سوئد، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ، هلند، یونان.

اروپا، قرارداد پولی: ← اروپا، سازمان همکاری اقتصادی.

اروپا، کشورهای متحد[3]، موضوع تأسیس فدراسیونی (← فدراسیون) از ممالک اروپا از بعد از جج I چندبار مطرح شده است. در سال ۱۹۲۹، آ. بریان طرحی برای تشکیل یک اتحادیه‌ی فدرال اروپائی به جامعه‌ی ملل تقدیم کرد. طرح ک. ک. استرایت، بجای فدراسیون اروپائی، فدراسیونی از کشمث، بریتانیای کبیر و دومینیونهای آن، و بعضی کشورهای اروپای شمالی و غربی پیشنهاد میکرد. وینستن چرچیل در ۱۹۴۵ طرحی برای تشکیل اتحادیه‌ای از فرانسه و بریتانیا پیشنهاد کرد، و در ۱۹۴۶ بطرفداری از تشکیل کشورهای متحد اروپا با رعایت و محترم شمردن مقررات سازمان ملل برخاست. بعداً فکر تشکیل یک جامعه‌ی سیاسی اروپائی پیش آمد (۱۹۵۲-۵۳). اتحادیه‌ها و جامعه‌های اروپائی را که بعد از جج II تشکیل یافته میتوان قدمهائی در راه تشکیل کشورهای متحد اروپا شمرد. رجوع کنید به سایر مقالاتی که تحت عنوان "اروپا" آمده است.

اروپا، مجمع پارلمانی[4] یا **مجمع پارلمانی اروپائی**، هیئت مقننه‌ای که بمنظور وضع مقررات و قوانینی در امور مربوط به ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا، ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا، و ← جامعه‌ی انرژی اتمی اروپا، در سال ۱۹۵۸ ایجاد شد. این مجمع جانشین مجمع مشاوره‌ی ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا گردید.

اروپاسیا[5] (orupāsiā) [= اروپا + آسیا]، نامی که به اروپا و آسیا بعنوان یک قاره داده شده است.

اروپای غربی، اتحادیه‌ی[6]، سازمان دفاعی مشترک که دولتهای گروه بنلوکس، و فرانسه، بریتانیای کبیر، ایتالیا، و آلمان غربی در آن عضویت دارند. این اتحادیه از توسعه‌ی سازمان ← پیمان بروکسل ــ پس از امتناع (۱۹۵۴) فرانسه از تصویب طرح ← جامعه‌ی دفاعی اروپا ــ بوجود آمد، و پس از تصویب (۱۹۵۵) ← موافقتنامه‌ی پاریس شروع بکار کرد. زیر نظر سازمان ← پیمان آتلانتیک شمالی انجام وظیفه میکند.

اروپیوم[7] (oropiom؛ از فنس)، عنصر شیمیائی فلزی؛ علامت شیمیائی آن Eu (← عناصر، جدول). از عناصر خاکهای کمیاب است. میتوان بجای رادیوم از آن استفاده کرد.

اروج بیگ (oruj beyg) [اروج بیگ ابن سلطان علی بیگ]، معروف به **دون خوان ایران** (don xuāne)، فت ذی الحجه‌ی ۱۰۱۳ هق، از امرای قزلباش. وی در جنگهای ایران و عثمانی در عهد شاه عباس I صفوی شرکت داشت، و در سنه‌ی ۱۰۰۷ هق، با حسینعلی بیگ بیات و سر آ. شرلی، بعنوان عضو سفارت به اسپانیا رفت، و در آنجا به مذهب کاتولیک درآمد، و بلقب دون خوان یا دون ژوان ایران شهرت یافت. کتابی از تقریرات او بزبان کاستیلی موجودست (اصل فارسی آن در دست نیست) که حاوی اطلاعاتی در باب اوضاع و احوال ایران در دربار صفویه است، و گ. لسترینج، خاورشناس انگلیسی، آن را ترجمه و نشر نموده است. اروج بیگ در اسپانیا طی نزاعی کشته شد. کتاب دون خوان ایرانی، از روی ترجمه‌ی انگلیسی لسترینج بفارسی نیز ترجمه شده است (دون ژوان ایرانی، تهران ۱۳۳۸).

اروروت[8] (arŏrut؛ انگل)، نوعی نشاسته‌ی خوراکی و زودهضم که از بعضی گیاهان امریکای جنوبی استخراج میشود. اروروت اصلی را از گیاه *Maranta arundinacea* که برگهای زیبای زینتی دارد میگیرند. نیز ← ساگو.

اروس[9] (eros) [یذ، = عشق]، در اساطیر یونان، خدای عشق. وی نیروی عشق در تمام تجلیات آنست. بعضی او را برخاسته از خالوس و یکی از کهنترین خدایان میدانستند. در ← اسرار اورفئوسی با دیونوسوس بستگی داشت، و بعنوان اولین مولود مورد پرستش بود. بر طبق عقیده‌ی رایجتر، پسر آرس و آفرودیته بود، و بصورت جوانی بالدار و طفلی مسلح به تیر و کمان نمایش داده میشد. در ادوار بعد، مخصوصاً در دوره‌ی رومیان بصورت طفلی نمایش داده میشد (اروس مطابق کوپیدو در اساطیر رومی است). برای داستان عشق او ← پوخه.

اروس (کوپیدو)



اروس (کوپیدو) — اروس (کوپیدو) در حال پیکان تیز کردن

اروستراتوس یا **هروستراتوس**: ← دیانا، معبد.

اروستوک[10] (arustuk)، رودی بطول حـ ۲۲۵ کم، که در ل ایالت مین (کشمث) سرچشمه گرفته در ایالت برونسویک جدید (کانادا) به رود سنت جان میریزد. ولایت اروستوک از ایالت مین از این رود نام گرفته و بجهت زراعت سیب زمینی معروفست.

اروشری، لهجه‌ی، از لهجه‌های فلات پامیر.

آروکاریا (ārokāriā؛ فنس)، انگلـ بانیا‌بانیا (bānyā-)، سرو بزرگ نواحی گرمسیر استرالیائی که نام علمی آن *Araucaria bidwillii* است. قبایل بومی غذای عمده‌ی خود را از دانه‌های آن بدست میآورند.

آروکانیالیان[11] (ārokāniā'iyān)، نام قبایلی کمابیش مستقل که در شیلی حالیه زندگی میکردند، و هنوز هم در قسمتی از شیلی و آرژانتین سکونت دارند. در قرن ۱۵م سخت با اینکاها بمبارزه برخاستند، و در برابر اسپانیائیها ــ که اول‌بار در ۱۵۴۱ بسرکردگی پ. د والدیویا بسرزمین آنان هجوم آوردند ــ سخت مقاومت کردند. مقاومت آنان در شیلی در مقابل سفیدپوستان در جنگ ۱۸۸۰-۸۱ پایان یافت، و کسانی از آنها هم که قبلاً به آرژانتین گریخته بودند در ۱۸۸۳ بانقیاد در-

(۱)Organization for European Economic Cooperation (OEEC) (۲)Council of Europe (۳)United States of Europe (۴)European Parliamentary Assembly (۵)Eurasia (۶)Western European Union (WEU) (۷)europium (۸)arrowroot (۹)Eros (۱۰)Aroostook (۱۱)Araucanian

آمدند.

اروکس[1] (eruks)، شهر قدیمی، غ سیسیل، ایتالیا. مدتها بین سیراکوز و سیسیل متنازع‌فیه بود. کارتاژیها در اولین جنگهای کارتاژی ویرانش کردند (ح ۲۶۰ قم) جالبترین آثار آن دیوارهای سنگی عظیم با نقوش فنیقی است.

ارومیه (orumiyye) یا **ارمیه** (ormie)، ناحیه‌ی مرزی و شهر، غ آذربایجان، ایران. نام شهر در اوایل دوره‌ی پهلوی به رضائیه تبدیل شد. ناحیه‌ی ارومیه از ش به دریاچه‌ی ارومیه (← رضائیه، دریاچه‌ی)، از غ به ترکیه، و از ل به سلماس محدود، و تقریباً مطابق شهرستان رضائیه‌ی حالیه بود. دره‌ی رود قادر چای در کناره‌ی جنوبی آنست. درازای آن از ل به ج ح ۱۳ کم و پهنایش از ش به غ ح ۵۵ کم است. قسمتی از آن کوهستانی و قسمت دیگرش دشت است. رودهای عمده‌اش باراندوز، برده سور، روضه چای، و نازلو چای میباشد. دشت آبرفتی ارومیه بعلت داشتن آب فراوان بسیار حاصلخیز است. زراعت نواحی کوهستانی دیم میباشد. وضع طبیعی با پرورش احشام مساعد است.

تاریخ. در حفریاتی که در ناحیه‌ی ارومیه بعمل آمده آثار ازمنه‌ی باستانی کشف شده است، که بعضی را از ح ۲۰۰۰ قم دانسته‌اند. در روایات متأخر زردشتی شهر ارومیه مولد زردشت شمرده شده است. اعراب در اوایل اسلام (بقولی در خلافت عمر) ارومیه را فتح کردند. جغرافیدانهای قرن سوم هق ارومیه را سومین شهر آذربایجان (بعد از اردبیل و مراغه) شمرده‌اند. در جنگهای طغرل ابن ارسلان سلجوقی با قزل ارسلان، طغرل شهر را محاصره کرد (۵۸۵ هق) و آنرا گرفته تاراج و ویران نمود. شهر ارومیه دگربار آباد شد. امیر تیمور ظاهراً ارومیه را تیول گرگین بیگ نامی از ایل افشار قرار داد، و تاریخ ارومیه در قرن ۱۲م هق بستگی به تاریخ این ایل دارد که در دشت ارومیه سکنی گرفته بودند، و پیوسته با ایلات مجاور در جنگ بودند، و دولت عثمانی هم کردها را بر ضد آنان تحریک میکرد. سرانجام، نادر شاه افشار دست عثمانیها را از آذربایجان کوتاه کرد. پس از ابراهیم شاه افشار، آزاد خان افغان آنرا گرفت، ولی محمد حسن خان قاجار آزاد خان را مغلوب کرد (۱۱۶۹ هق) و ارومیه را پس گرفت، و پس از وی، فتحعلی خان افشار ارومیه و مراغه و تبریز را تصرف کرد، و بعداً کریم خان زند آنرا گرفت. پس از زندیه، ایل افشار با کومک بعضی از ایلات مجاور بر ضد قاجاریه متحد شدند، ولی کاری از پیش نبردند، و در زمان فتحعلی شاه قاجار برای نخستین‌بار، حاکم ارومیه از طرف حکومت مرکزی تهران منصوب شد. در جنگهای ۱۸۲۸ ایران و روسیه چند ماه تحت اشغال روسها بود. در ماه اوت ۱۹۰۶ (۱۳۲۴ هق)، ترکهای عثمانی آنرا تصرف کردند، و در دسامبر ۱۹۱۱ (۱۳۲۹ هق) روسها آنرا اشغال نمودند. طی جج I چندبار دست‌بدست گشت، و از حملات عثمانیها آسیب بسیار دید. بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، کار شهر بدست انجمنی از آسوریان افتاد، و شهر معرکه‌ی حوادث و کشتارهای خونین شد (از جمله قتل عام مسلمانان بتوسط مسیحیان در ۲۲ فوریه‌ی ۱۹۱۸ مطابق ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶ هق). پس از پایان جج I، شهر به ویرانه‌ای خالی از سکنه تبدیل شده بود. در دوره‌ی پهلوی قدرت دولت مرکزی در آنجا مستقر گردید. برای شهر و شهرستان جدید ← **رضائیه**. در سال ۱۹۰۰، جمعیت ارومیه به ۳۰۰٬۰۰۰ تن تخمین شده است که ۴۵٪ آنها مسیحی بودند. تاریخ ورود مسیحیان آرامی که از جج I ببعد خود را آسوری میخوانند به ارومیه معلوم نیست. در ۱۸۳۵ برای نخستین‌بار مبلغین امریکائی نسطوری در ارومیه مستقر شدند، و در ۱۸۴۰ فرقه‌ی لازاری (از کاتولیکهای رومی) آمدند. در اواخر قرن ۱۹م، مبلغین انگلیکان از طرف اسقف اعظم کنتربری بآنجا اعزام شدند. در ۱۹۰۰ مبلغین کلیسای ارتدوکس روسی به فعالیت پرداختند، ولی این هیئت بموجب پیمان ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۲۱ (۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۹ هق) ایران و روس منحل گردید.

ارومیه، دریاچه‌ی: ← **رضائیه، دریاچه‌ی.**

آرون[2]، نام اروپائی برای مرد، مطابق ارن انگلیسی و هارون عربی.

اروند (arvand)، کوه، همدان، ← **الوند.**

اروانق (arvanaq)، دهستان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۴۳ (؟) آبادی؛ مرکزش شبستر. بندر شرفخانه (ساحل شرقی دریاچه‌ی رضائیه) و ده طسوج در این دهستان است. این اطلاعات مقتبس از کتاب اسامی دهات کشور (نشریه‌ی اداره‌ی کل آمار، جلد ۱، فروردین ۱۳۲۹ هش) است. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۴، مهر ماه ۱۳۳۵) اسمی از این دهستان دیده نمیشود، و دهات آن جزء چند دهستان دیگر محسوب شده است.

ارونه[3] (aruna) یا **ارنان** یا **اورنان** (هر دو ornān)، مردی که خرمنگاه خود را به داود فروخت، و او بر آن معبدی ساخت. محل آن، واقع بر کوه موریا، بعدها جایگاه معبد اورشلیم شد (دوم سموئیل ۲۴.۱۵-۲۵. بعنوان اورنان، اول تواریخ ۲۱.۱۴-۳۰؛ دوم تواریخ ۳.۱).

اروین[4]، **سین جن** (sin jən ërvin)، ۱۸۸۳-، نویسنده‌ی انگلیسی، مت ایرلند. شهرت او بواسطه‌ی نمایشنامه‌هایش از قبیل جان فرگسن، خانم فریزر اول، و غیره) میباشد. داستانها و زندگینامه‌هائی، بالاخص زندگینامه‌ی اوسکار وایلد (۱۹۵۱) و برنارد شاو (۱۹۵۶)، نیز نوشته است.

اروینگ[5]، **ادوارد** (edward ërving)، ۱۷۹۲-۱۸۳۴، واعظ اسکاتلندی، از مؤسسین فرقه‌ی کاتولیک حواری که آنانرا غالباً اروینگیان میخوانند. در ۱۸۳۳ از کلیسای اسکاتلند طرد شد.

اروینگ[5]، **واشینگتن** (wāšingtən ërving)، ۱۷۸۳-۱۸۵۹، نویسنده‌ی امریکائی؛ مت شهر نیو یورک. پدرش از سوداگران انگلیسی بود که به کشمت مهاجرت کرده بودند. اروینگ ابتدا در جراید و مجلات مقاله مینوشت، و پس از گردشی در اروپا، سلمگاندی (salməgāndi) را منتشر کرد که مقالاتی هجائی و مطایبه‌آمیز در باب زندگی نیو یورک است. در ۱۸۰۹، بنام مستعار دیدریش نیکرباکر (didriš nikerbākər) کتاب هجائی تاریخ نیو یورک را نوشت. در ۱۸۱۵ به انگلستان اعزام شد تا امور شعبه‌ی تجارتخانه‌ی خانواده‌اش را در لیورپول اداره کند، ولی توفیقی نیافت، و یکدل به ادبیات پرداخت، و ۱۷ سال در اروپا ماند. کتاب طرحها (۱۸۱۹-۲۰)، در باب زندگی انگلیسی و مشتمل بر بعضی داستانهای محلی از قبیل ریپ ون وینکل (rip van winkəl) و غیره، باعث شهرت او گردید. سپس داستانهای دیگری (از قبیل داستانهای یک سیاح، ۱۸۲۴) منتشر کرد. در ۱۸۲۶-۲۹ وابسته‌ی سفارت امریکا در اسپانیا بود، و مواد کتابهای زندگی کریستوف کلمب (۱۸۲۸)، فتح غرناطه (۱۸۲۹)، و الحمراء (۱۸۳۲) را گرد آورد. در ۱۸۲۹-۳۲ منشی سفارت کشمت در لندن بود، و سپس به کشمت بازگشت و سفری به غرب اقصای کشمت نمود، و کتاب گردشی در چمنزارهای امریکا (۱۸۳۵) را منتشر کرد. در ۱۸۴۲-۴۶ سفیر کشمت در اسپانیا بود. سالهای آخر عمر خود را بیشتر صرف زندگینامه‌های گولدسمیث و واشینگتن کرد. اروینگ اولین نویسنده‌ی امریکائی است که در خارج کشمت شهرت یافت. وی محبوب امریکائیان است، و در ایران مخصوصاً بجهت کتاب زندگی محمد و جانشینانش (۱۸۴۹-۵۰) معروفیت دارد. انشای او ساده و بی‌تکلف و از ظرافت و مطایبات ذوق‌آمیز برخوردار است.

اروینگ[5]، **سر هنری** (sər henri ërving*)، ۱۸۳۸-۱۹۰۵، بازیگر انگلیسی و گرداننده‌ی تئاتر. اسم اصلی او جان هنری برادریب بود. در ۱۸۵۶ نام اروینگ بخود داد، و ده سال در تئاترهای ولایات بازی کرد، و در ۱۸۶۶ به لندن آمد. از ۱۸۷۱ در تئاتر لائیسیوم به بازیگری پرداخت، و پس از چندی شهرت بسیار یافت. در ۱۸۷۸ گردانندگی لایسیوم را بدست آورد، و د. ا. تری را، بعنوان زن بازیگر طراز اول، به همکاری برگزید، و این همکاری تا آخر عمر اروینگ دوام یافت. اروینگ به محترم ساختن حرفه‌ی بازیگری همت گماشت، و نخستین بازیگر انگلیسی بود که عنوان "سر" یافت، و نیز پس از مرگ در وستمینستر ابی مدفون شد.

اره[6]، افزار برش، معمولاً بشکل تیغه‌ای دندانه‌دار. اره‌ی سنگی در عصر حجر جدید ظاهر شد. انواع اره عبارتند از اره‌ی گرد، اره‌ی تسمه‌ای که روی دو قرقره میچرخد، و اره‌ی استوانه‌ای برای برشهای مستدیر.

ارهارت[7]، **امیلیا** (əmilyā erhārt)، ۱۸۹۸-۱۹۳۷، بانوی خلبان امریکائی، مت کانزاس. اولین بانوئی بود که، بعنوان مسافر، بر فراز قطا، از نیوفندلند تا ویلز، پرواز کرد (۱۹۲۸). و نیز نخستین بانوئی بود که بر فراز قطا به تنهائی پرواز نمود (۱۹۳۲). در ۱۹۳۵ از هونولولو به کالیفرنیا پرواز کرد. در ۱۹۳۷، بقصد پرواز بدور دنیا، عازم شد، ولی در پرواز بر فراز قکم

(۱)Eryx (۲)Aaron (۳)Araunah (۴)Ervine (۵)Irving (۶)saw (۷)Earhart

ناپدید گردید.

ارهاش[1] (erhāš، از فنس) یا **ارها** (erhā، آلمانی)، عاملی که در خون ۸۰ تا ۸۵ درصد از افراد بشر وجود دارد، و در سال ۱۹۴۰ بتوسط ک. لاندشتاینر و الکزاندر وینیر در خون میمونی بنام رسوس (resus) کشف شد. این میمون از جنس *Macacus rhesus* است، و عامل مذکور از دو حرف اول لفظ *rhesus* نام گرفته است. عامل ارهاش بستگی به وجود یک مادهٔی پروتئینی دارد، و مواد پروتئینی هر موجود زنده مخصوص خود آن موجود است، و هر مادهٔی پروتئینی دیگری که وارد خون شود اختلالاتی بوجود میآورد، و بهمین دلیل، بدن بوسایل گوناگون مواد پروتئینی خارجی را بمجرد ورود بنحوی از بین میبرد. هر یک از گروههای مختلف خونی نیز، بعلت اختلاف ساختمان مواد پروتئینی خود، برای صاحبان گروههای دیگر ایجاد اختلال مینماید، و بوجود آمدن پادتن در مقابل گروههای خونی دیگر یکی از راههای مبارزهٔی بدن با ورود پروتئین خارجی است. عامل ارهاش، مانند عامل گروههای خونی مختلف، هرگاه در بدن افرادی که فاقد عامل ارهاش هستند وارد شود، ایجاد پادتن میکند؛ بعبارت دیگر، اگر عامل ارهاش وارد بدن کسی که فاقد این عامل است بشود، بدن برای از بین بردن این عامل پادتن خاصی میسازد، و این پادتن تا آخر عمر در خون میماند، و در صورت ورود مجدد عامل ارهاش در بدن، واکنش خطرناک و گاهی مهلکی بوجود میآورد. بدین سبب، در تزریق خون، توجه به وجود یا عدم عامل ارهاش حائز اهمیت است. علاوه براین، زنانی که فاقد این عامل هستند، اگر با مردی که دارای عامل ارهاش است ازدواج کنند، نوزادشان همیشه دارای عامل ارهاش است، که از راه جفت در خون مادر ایجاد پادتن میکند، و مقدار پادتن در طی آبستنیهای متعدد آنقدر زیاد میشود که تمام خون جنین را از بین میبرد، و موجب سقط و یا، در موارد خفیفتر، یرقان و اختلال مغزی نوزادان میشود. تزریق خون دارای عامل ارهاش باین مادران نیز واکنش خطرناک بوجود میآورد.

ارهماهی (arre.māhi)، نام ماهیهای بزرگ دریاهای گرم (نوع *pristis*)، که برودخانههای بزرگ امریکا و آسیا و افریقا نیز داخل میشوند. فک بالای آن دارای تیغهای پهن (بطول تا دو متر و پهنای ۳۵ سم) است و در دو طرف آن دندان



وجود دارد. ارهماهی خلیج فارس (جنس *P. cuspidatus*) از ماهیهای حرام گوشت است، و طول ارهٔی آن به یک متر و وزنش به ۲۰۰ کگ میرسد. گوشت نمکسود آن صادر میشود.

ارهوس[2] (orhus)، شهر (جمـ ۱۱۸٬۹۴۳)، دانمارک، در ش ژوتلند. دومین شهر بزرگ دانمارک و مرکز بازرگانی و صنعتی است. کلیسای جامعی از قرون وسطی و خانههای زیبائی از دورهٔی رنسانس دارد.

اری[3]، سر **جورج بیدل** (sər jorj bidəl eri*)، ۱۸۰۱-۹۲، منجم انگلیسی، معتبر در مغناطیس و هواشناسی، مدیر (۱۸۳۵-۸۱) رصدخانهٔی سلطنتی.

آریا[4] (āriā، ایتالیائی)، قطعهٔی کوچک موسیقی که بیشتر جنبهٔی ملودیائی دارد، و اغلب به صورت (= فورم) دوتائی نوشته میشود، و وزن آن سنگین است.

آریائیها (āriā'ihā) یا **آریاها** (āriāhā) یا **آریانها** (āriānhā) یا **آرینها** (ārianhā)، شعبهٔی وسیعی از نژاد سفید که در ایام باستانی در ایران و هند و اروپا ماندگار شدند، و باین جهت آنانرا اقوام هندواروپائی نیز میگویند و زبانهای هندواروپائی از زبان مشترک آنان مشتق شده است. نام "آریائی" که آریائیهای شعبهٔی ایرانی و هندی بخود داده بودند اصلا بمعنی شریف است، و نام ایران [= سرزمین آریائیها] از همین لفظ گرفته شده است. نام ایران ونجه (ayrāna vaeja) که در اوستا آمده ظاهراً بهمین معنی است، و مقصود از آن مملکت اصلی (نامعلوم) آریائیهای ایران است. جغرافیدانان قدیم یونان قسمتی از ایران را آریانا خواندهاند.

از سرگذشت اقوام آریائی در ادوار پیش از تاریخ چندان اطلاعی در دست نیست. احتمالا مسکن اصلی آریائیها استپ ممتد از شمال دریای سیاه و دریای خزر در ج روسیه تا ترکستان و رودهای جیحون و سیحون بوده است. بعدها این اقوام بجهات اقتصادی مهاجرت کردند، و دستهای بجانب اروپا و شعبهٔی دیگر (شعبهٔی ایرانی و هندی) بطرف ایران و هند روان شدند (بعضی نژادشناسان اخیر منشأ آسیائی اروپائیها و حتی انشعاب اروپائیها را از یک منبع مشترک آریائی منکرند، و بسیاری از علمای فیلولوژی اروپا را مرکز انشعاب اقوام آریائی میدانند. بعضی از علمای نظری آلمانی آریائیها را نژادی سفید پوست و برتر از دیگران و مطابق با توتونها شمردهاند، ولی دلیلی بر صحت این عقیده موجود نیست). آریائیهای ایرانی و هندی از آسیای مرکزی مهاجرت کردند؛ شعبهای بجانب هندوکش رفته از راه درهٔی سند و پنجاب به هند روی نهادند، و شعبهٔی دیگر به ج و غ ایران روان شده در فلات ایران ماندگار شدند. تاریخ جدا شدن شعبهٔی ایرانی و هندی از سایر آریائیها معلوم نیست، ولی میدانیم که آریاهای هندی در دورهٔی ودائی (ح ۱۲۰۰ قم) پنجاب را در تصرف داشتند، و از طرف دیگر در اسناد قرن ۱۶م قم بین النهرین و سوریه نامهای آریائی دیده میشود. آغاز مهاجرت آریائیها را به ایران بعضی ح ۲۰۰۰ قم دانستهاند، و بعضی هم گفتهاند که این مهاجرت از قرن ۱۴م قم آغاز شده، و تا قرن ششم قم دوام داشته است. ظاهراً در اواسط هزارهٔی دوم قم، در زمان سلطنت هیکسوسها، آریاها از ایران پیشرفت عظیمی بطرف مغرب کردند، و بعضی از آنان امارتنشینهائی بنام خود در بین النهرین و سوریه و فلسطین تأسیس کردند، و در همین زمان است (تقریباً ۱۷۰۰ قم) که اسب توسط آریاها در بابل و مصر و یونان داخل شد، و تا قرنها بعد فقط در جنگ و برای کشیدن ارابههای جنگی از آن استفاده میشد (آریاها از زمانهای بسیار قدیم سوارکار بودند). این آریاها در جنگ با مصریان و حتیان و آشوریان یا از بین رفته و یا در میان مردم بومی مستهلک شدند. در همین زمان فلات ایران در تصرف آریائیها بود که به قبایل چندی تقسیم میشدند. قبایل عمده، بنا بر کتیبههای داریوش—که با نوشتهٔی هرودوت مطابقت دارد، و بعضی از آنها در اوستا نیز آمده—بقرار ذیل است: (۱) مادها، در لغ ایران؛ (۲) پارسها، در ج؛ (۳) هیرکانیان در استراباد؛ (۴) پارتها، در خراسان؛ (۵) آریانها، در مجاورت رود آریوس (هریرود)؛ (۶) دْرانگیان، در لغ افغانستان، که سرزمین آنان تا سیستان (زَرَنْک در کتیبههای داریوش) ممتد بود؛ (۷) آراخوتیان، در ناحیهٔی رود هلمند و شاخههای آن در اطراف قندهار؛ (۸) باکتریان، در دامنههای شمالی هندوکش تا کنار جیحون، که مرکز ایشان بلخ کنونی بود؛ (۹) سغدیان، در ناحیهٔی کوهستانی میان جیحون و سیحون؛ (۱۰) خوارزمیان، در واحهٔی وسیع خیوه؛ (۱۱) مازگیان، کنار رود مارگوس (مرغاب)، که بیشتر در واحهٔی مرو ساکن بودند؛ (۱۲) ساگارتیان، در زاگرس شرقی. (نیز ← داهه).

رفتار آریائیها با مردم بومی سرزمین ایران که بآن وارد شدند مانند رفتار غالب با مغلوب بود، بخصوص که آریائیها بومیان را پستتر از خود میدانستند، و بنا بر این، حقی برای آنان قائل نبودند، و در اوایل هر جا آنانرا مییافتند میکشتند، ولی بعدها که استقرار یافتند کارهای پرزحمت را به آنان واگذار میکردند. مذهب آریائیهای ایرانی و هندی در آغاز یکی بود، ولی بعدها جدائی یافت. آریائیها معتقد به دو دسته موجودات بودند. یکی موجودات نیکوکار که به انسان خیر و رحمت (خاصه نور و باران) میرسانند، و دیگری موجودات زشتکار که منشأ بدیها و با دستهٔی اول در جنگ و ستیزند. موجودات نیکوکار را ستایش میکردند، و برای محفوظ ماندن از شر موجودات زشتکار به خواندن دعاها و سحر و جادو میپرداختند. در آغاز، مانند بسیاری از ملل قدیم، عناصر طبیعی را از قبیل رعد و آفتاب (← مهر) میپرستیدند، ولی بعدها بتدریج ترقی کرده به خدای یگانه معتقد شدند. در خانوادههای آریائی پدر اختیار تام داشت. زن بانوی خانه بود، و آریائیها احترام زنان خود را بیش از سایر اقوام نگاه میداشتند. از وظایف مخصوص رئیس خانواده مراقبت آتشگاه خانواده و روشن نگاهداشتن آن بود. مردم به سه طبقهٔی روحانی، سپاهی، و برزگر تقسیم میشدند. تاریخ آریائیهای ایرانی از قرن هفتم یا اواخر قرن هشتم قم آغاز میشود. ← **ایران قبل از اسلام.**

آریادنه[5] (āriādne)، در افسانههای یونان، شاهزاده خانم کْرتی، دختر مینوس و پاسیفائه. به تسئوس ریسمانی داد که پس از کشتن مینوتاوروس

(1)Rh factor (۲)Aarhus (۳)Airy (۴)aria (۵)Ariadne

او را در بیرون آمدن از لابیرنت راهنما باشد.



آریادنه (از پومپئی)

تسئوس او را با خود برد ولی بعد رهایش کرد.

آریارامنه (āriārāmna) [= رامش‌دهنده‌ی آریائیان]، نام پدر آرشام، جد داریوش بزرگ.

آریاس د آویلا، پدرو: ← پدراریاس.

آریا‌ـسمج، فرقه‌ی مذهبی، ← دیانند.

ارياط (aryāt)، فرمانده لشکر اکسوم در جنگ با ذونواس، که بدست ابرهه کشته شد.

آریانا (āriānā)، نامی که جغرافیدانان یونانی به قسمتی از ایران، یعنی سرزمین آریائیها، داده بودند. اراتستن آریانا را از ش به رود سند، از ل به کوههای پاروپامیسوس و کوههای دیگر تا دربند بحر خزر، از ج به دریای عمان، و از مغرب به خطی موهومی واصل بین دریای خزر و دهانه‌ی خلیج فارس محدود میداند. ولی اغلب، آریانا را از غرب تا دره‌ی دجله و از شمال تا بلخ و سغد ممتد میشمردند، که بدین ترتیب، شامل ماد و پارس نیز بوده است. اطلاعات جغرافیون قدیم از بیشتر این نواحی محدود بود به آنچه از لشکرکشیهای اسکندر مقدونی و جنگهای پادشاهان یونانی سوریه و یا بتوسط سوداگران بدست آمده بود.

آریانها: ← آریائیها.

آریانیسم[۱] (āriānism) یا **آیین آریوس** (ārius)، بدعتی در دین مسیح که از تعلیمات کشیشی بنام آریوس (ح ۲۵۶–۳۳۶) ناشی شد. وی در لیبی یا اسکندریه متولد شد، و در قسطنطنیه درگذشت. بدعت آریوس در باب تثلیث است. وی میگفت که خدا قبل از خلقت کائنات فرزند خود عیسی را بوجود آورد، ولی عیسی نه با پدر برابر است و نه چون او ابدی است. این عقیده رواج یافت، و باعث مناقشاتی شد که وحدت عالم مسیحیت را متزلزل ساخت. قسطنطین امپراطور نخستین ← شورای نیقیه را برای رسیدگی باین مسئله تشکیل داد. در این شوری، قدیس آتاناسیوس بشدت بعقیده‌ی آریوس تاخت، و شوری آریوس و آریانیسم را رسماً محکوم کرد. ولی آریانیسم، همچنانکه باعث اختلاف دینی شده بود، اختلاف سیاسی نیز بوجود آورد، و امپراطوران گاهی اینسته و گاهی آندسته از اسقفان را تبعید میکردند، تا سرانجام تئودوسیوس کیش کاتولیک را دین رسمی اعلام کرد. معذلک، آریانیسم به گوتها و واندالها رسید و تا قرن ۶م در افریقا، و تا قرن ۷م در اسپانیا پایدار ماند.

آریاها: ← آریائیها.

آریبهط[۲] (āryabhata)، مت ح ۴۷۶ بم، ریاضیدان و منجم هندی. مؤلف کتابی است بنام آریبهطیه، در ریاضیات و نجوم. در مآخذ اسلامی نامش ارجبهد (arjabhad) و ارجبهر ضبط شده است.

اریتره[۳] (eritre)، ایالت خودمختار (۱۱۸٬۵۰۰ کمم؛ جم ح ۱٬۰۸۷٬۰۰۰)، حبشه، لش افریقا، کنار بحر احمر کرسی آن اسمرا و بندر عمده‌اش مصوع. قسمت داخلی آن کوهستانی است، ولی در دره‌ها و دشتهای بین کوهها بوسیله‌ی آبیاری زراعت میشود. سکنه‌ی آن شبانان چادرنشین از اعقاب حبشیها هستند. محصولاتش قهوه، پنبه، غلات، پوست، و سیسال است.

اریتره تا قرن ۱۶م عملا در تصرف حبشه بود، و سپس بدست دولت عثمانی افتاد. از قرن ۱۷م تا اواسط قرن ۱۹م بین سرکردگان محلی منقسم بود. در ۱۸۹۰ مستعمره‌ی ایتالیا شد. در آوریل ۱۹۴۱ نیروهای انگلیسی ایتالیائیها را بیرون راندند، و خود جای آنانرا گرفتند. در ۱۹۴۹ سازمان ملل متحد قسمت اعظم اریتره را به حبشه واگذار کرد. در ۱۹۵۲ با حبشه یکی شد.

اریحا[۴] (arihā)، شهر قدیم، فلسطین، ل بحر المیت. تصرف شگفت‌انگیز آن بدست یوشع دروازه‌های ارض موعود کنعان را بروی یهود گشود. بعدها با سقوط آن بدست بابل سلطنت یهودا خاتمه یافت. چندین بار بدست فاتحین ویران و سپس آباد گردیده است. در کاوشهای اخیر دیوارهائی کشف شده که از ح ۸۰۰۰ قم– ح ۶۰۰۰ قم است، و باین ترتیب، اریحا قدیمترین شهری است که بشر تا کنون شناخته است.

اریدو[۵] (eridu)، شهر قدیم سومری، بین النهرین، نزدیک فرات، بفاصله‌ی کمی از اور، مطابق ابوشهرین حالیه یا نزدیک آن. در حدود هزاره‌ی هشتم قم بندری بر خلیج فارس و مرکز عبادت ائا بود. محل کنونیش ح ۱۶۱ که از خلیج فاصله دارد.

آریز (āriz)، گردنه (عل ۱۴´ °۳۵، طش ۵۰´ °۴۶؛ فرازا ۲٬۲۲۶ متر)، واقع بین سنندج و مریوان، کردستان. راه شوسه‌ی سنندج–مریوان از آن میگذرد.

اریزونا[۶] (arizōnā)، ۴۸مین ایالت (۲۹۴٬۱۷۱ کمم؛ جم ۷۴۹٬۵۸۷)، ج غ کشمت؛ مرکزش فینیکس و شهر عمده‌ی دیگرش توسان. در آبریز رود کولورادو واقعست، و این رود قسمت اعظم مرز غربی آنرا تشکیل میدهد. همین رود راه آبی عمده‌ی ایالت است، و از گرند کنین که یکی از شگفت‌انگیزترین مناظر طبیعی جهان است میگذرد. صحاری اریزونا کماب است. صنایع عمده‌ی ایالت استخراج فلزات (مس، طلا، نقره، سرب، روی) میباشد. زراعت و پرورش احشام معمول است. اول‌بار اسپانیولی‌ها باین سرزمین آمدند (۱۵۳۹–۴۰). بموجب عهدنامه‌ی (۱۸۴۸) گوادالوپه ایدالگو و معامله‌ی گدزدن (۱۸۵۳) جزء کشمت شد، و در ۱۹۱۲ جزء ایالات درآمد.

آریـژ[۷] (āriej)، ولایت (۴٬۹۰۳ کمم؛ جم ۱۴۰٬۰۱۰)، ج غ فرانسه، در پیرنه؛ کرسی آن فوا.

اریس[۸] (eris) [ید، = نفاق]، در افسانه‌های یونان، الاهه‌ی نفاق و کشمکش؛ خواهر آرس. چون بمجلس عروسی دعوت نشد سیب نفاق را انداخت.

اریسا (arisā)، ریشه‌ی گیاهی (*Scirpus maritimus*)، دارای گره بسیار، که سابقاً آنرا بعنوان مسهل بکار میبرده‌اند. با ایرسا اشتباه نشود.

آریستارخوس[۹] (āristārxos)، در مآخذ اسلامی ارسطرخس (arestarxos)، نق ح ۲۸۰ قم، منجم و ریاضیدان یونانی حوزه‌ی علمی اسکندریه. نخستین کسی است که نظریه‌ی خورشیدمرکزی (گردش زمین بدور خورشید) را اظهار و علت پیدا شدن شب و روز و تغییر فصول را بیان کرد. در رساله‌ای که در باب ابعاد و فواصل خورشید و ماه نوشته، طریق علمی برای این اندازه‌گیریها آورده، و اگرچه اندازه‌هائی که بدست آورده دور از حقیقت است، روش وی صحیح میباشد.

آریستاگوراس[۱۰] (āristāgorās)، حاکم میلتوس. بتحریک هیستیایوس مردم یونیا را علیه ایران برانگیخت، و بکومک دولت آتن، ساردیس را گرفته سوزانید. پس از پیروزی مجدد ایرانیان، فراری و کشته شد.

اریستال[۱۱] (eristāl)، شهر بلژیک، ← هریستال.

آریستایوس[۱۲] (āristāyos)، ریاضیدان یونانی اواخر قرن چهارم قم.

آریستوفانس[۱۳] (āristofānes) یا **آریستوفان**، مت ح ۴۴۸ قم، بزرگترین شعرای کمدی‌نویس یونان. نمایشنامه‌های او مخلوطی است از انتقادهای سیاسی و اجتماعی و ادبی. یازده نمایشنامه از او باقی است، از جمله ابرها، زنبورها، پرندگان، و غوکان. وفات او بعد از ۳۸۸ قم بوده است.

آریستوکراسی[۱۴] (āristokrāsi) یا **حکومت اشرافی.** آریستوکراسی لغتی است از ریشه‌ی یونانی بمعنی حکومت بهترین کسان، و در علم سیاسی عبارت ازحکومت بهترین و شایسته‌ترین طبقه‌ای است که بنفع طبقات دیگر حکومت را اداره میکند. در یونان قدیم فیلسوفان سیاسی مدعی بودند که آریستوکراسی حکومتی است مرکب از بهترین مردمی که شایسته‌ی زمامداری باشند. افلاطون در کتاب جمهور نوشته است که کسانی که از حیث اخلاق و فکر بر دیگران برتری دارند، و مستقیماً بنفع عامه حکومت میکنند، باید زمامدار باشند، و خود را طرفدار پادشاه فیلسوف و آریستوکراسی مرکب از عقلا و خردمندان معرفی میکنند. ارسطو حکومتهای شایسته را سه نوع میداند، حکومت پادشاهی، حکومت آریستوکراسی، و حکومت مردمی که منافع مشترک دارند؛ و حکومت آریستوکراسی را هم مرکب از معدودی میداند که شایستگی چنین مقامی را دارند. برخلاف گفته‌های فیلسوفان قدیم، حکومتهای آریستوکراسی یا اشرافی در عمل تعریف فلسفی خود را از دست داده، و در قرون بعد تنزل یافته حکومت کسانی شد که اراضی زراعتی وسیعی بدست آورده مقامات دولتی را بانحصار خود در آوردند، و بتدریج طبقه‌ای از اشراف تشکیل

(۱)Arianism (۲)Aryabhatta (۳)Eritrea (۴)Jericho (۵)Eridu (۶)Arizona (۷)Ariège (۸)Eris (۹)Aristarchus (۱۰)Aristagoras (۱۱)Héristal (۱۲)Aristaeos (۱۳)Aristophanes (۱۴)aristocracy

دادند که با اصول ستمگری و خان‌خانی حکومت میکردند، و از دسترنج دیگران بهره‌مند میشدند. در قرون ۱۷م و ۱۸م جمهوریهای ونیز، ژن، هلند، و شهرهای آزاد آلمان، و تا حدی حکومتهای انگلستان و فرانسه، نمونه‌های بارز حکومتهای آریستوکراسی بوده‌اند. امروز دیگر حکومت آریستوکراسی و اشرافی بمعنی آنچه در قرون اخیر معمول بوده است از میان رفته، ولی در کشورهای سرمایه‌داری قسمت عمده‌ی ثروت هنوز در دست معدودی متمرکز میباشد، و این اقلیت مقتدر در امور حکومت اعمال نفوذ بسیار کرده بطرز غیر مستقیم زمامداری میکند.

آریستوگیتون: ← هارمودیوس و آریستوگیتون.

آریستید، سیاستمدار آتنی: ← آریستیدس.

آریستیدس[1] (āristeydes)، فـنـس آریستـیـد (āristid)، فت ح ۴۶۸ قم، سیاستمدار و سردار آتنـی. تمیستوکلس او را نـفی بـلد کرد، ولی در جنگهای خشیارشا بیونان فرا خوانده شد، و در غلبه‌ی (۴۷۹ قم) یونان بر ایران در پلاته فرمانده بحریه‌ی یونانیان بود. بعدها اتحادیه‌ی دلوسی را ترتیب داد. به آریستیدس عادل معروف است.

اریسه[2] (orisa)، کشور (۱۵۵٬۷۵۰ کـمـمـ؛ جـمـ ۱۴٬۶۴۵٬۹۴۶)، ش هند؛ کرسی آن بهووانشوار. بیشتر آن پست و بلند است؛ باریکه‌ی ساحلی آن حاصلخیز میباشد. در ل معادن آهن استخراج میشود. ساکنین آن بزبان اوریائی تکلم میکنند، باستثنای بومیان اصلی که زبان آنها موندائی است، و در داخل آن سکنی دارنـد. اوریسه در ۱۸۰۳ بتصرف بریتانیای کبیر درآمد. در تجدید سازمان ۱۹۴۸-۴۹، ۲۴ کشور امیـرنشین سابق جزء آن شد.

اریفوله، زن آمفیارائوس، مادر آلکمایون.

اریک[3] **IX** (erik) یا **قدیس اریک** (qeddis)، فت ۱۱۶۰، پـادشاه سوئد. فـنلاند را بـه زور مسیحی کرد. بـدست یک "کـافـر" دانمارکی کشته شد؛ قدیس نگهبان سوئد بشمار میآید.

اریک[4] **XIV**، ۱۵۳۳-۷۷، پـادشـاه (۱۵۶۰-۶۸) سوئد. در کشمکش بـا اشراف، جمعی از متنفذین آنها را بقتل رسانید. مردم از او خوشدل نبودند، و چون جنـونش آشکار شد، مخلـوع و محبـوس گردید.

اریکا[5] (ārikā)، شهر (جم ۱۴٬۰۶۴)، ل شیـلی، کنار قکب. در ← جنگ پاسیفیک شیـلـی آنرا از پرو گرفت. در معرض زلزلـه است.

اریک سرخ[6] (erike sorx)، نـة قـرن دهم، سرکـرده‌ی نـورسها، کـاشف و استـعـمارکـننده‌ی گروئنلند. بوسیله‌ی پسرش، لیف اریکسن، کـوشید که از ورود مسیحیت به گروئنلند جلوگیری کند، ولی موفق نشد.

اریکسن، لیف: ← لیف اریکسن.

اریگنا[7]**، یوهانس سکوتوس** (yohānnes skotus crigenā)، ح ۸۱۰-۸۸۰، حکیم مدرسی. فلسفه و الاهیات را توأم ساخت؛ طبیعت را به چهار وجه ممتاز تقسیم کرد، و به دور خلاقه‌ای قائل شد که ابتدا و انتهای آن خدا است.

آریمینیوم: ← ریمینی، ایتالیا.

ارین (arin)، ← اجین؛ نصف النهار.

ارین[8] (erin)، نام ادبی ایرلند.

آرین (ārian)، ← آریائیها.

ارینوئس[9] (erinues)، ← الاهگان انتقام.

اریو[10]**، ادوار** (eduār erio)، فـارسی **هـریـو** (herio)، ۱۸۷۲-۱۹۵۷، سیاستمدار فرانسوی. رهبر حزب رادیکال سوسیالیست بود، و در مجلس نمایـنـدگان و در مقام وزارت و نخست‌وزیری (خاصه در ۱۹۲۴-۲۵، ۱۹۳۲) نقش سیاسی عمده داشت. طرفدار سیاست خارجی صلح‌آمیز بود. در ۱۹۴۲-۴۵ در زندان آلمانها بود. پس از جنگ، دگربار رهبری حزب را بدست گرفت، و در ۱۹۴۷-۵۴ رئیس مجمع ملی بود. اریو از ۱۹۰۴ (بجز سالهای ۱۹۴۱-۴۵) سمت شهردار لیون داشت. سخت طرفدار اتحاد کشورهای اروپا بود. اریو مورخ و نقاد ادبی نیز بود.

آریوبارزانس[11] (āriobārzānes)، سردار ایرانی زمان داریوش III هخامنشی. پس از جنگ (۳۳۱ قم) گوگمل که اسکندر مقدونی عازم تخت جمشید شد، در معبری در کوه گیلویه راه عبور او را گرفت، و اگر چه تلفات بسیار بسپاهیان اسکندر وارد ساخت، نتوانست پیشرفت او را متوقف سازد، و خود و سربازانش در این راه جان سپردند.

آریوپاگوس[12] (āreyopāgos) [یند= تپه‌ی مریخ]، تپه‌ی سنگی، لغ آرگی آتن. محکمه‌ی حقوقی و قانونگذاری مشهور آریوپاگوس، که منشأش شورائی بهمین اسم بود، در آنجا تشکیل میشد؛ پس از ۴۸۷ قم رو بانحطاط گذاشت.

آریوس، متأله: ← آریانیسم.

آریوس، آیین: ← آریانیسم.

آریوستو[13]**، لودوویکو** (ludoviko āriosto)، ۱۴۷۴-۱۵۳۳، شاعر حماسی و غنائی ایتالیائی. شهرتش بواسطه‌ی منظومه‌ی رولاند خشمگین (۱۵۳۲) است که شرح سرگذشت رولان و دنباله‌ی منظومه‌ی ناتمام م. م. بویاردو میباشد. این منظومه را آریوستو برای خاندان استه (که حامی او بودند) نوشته، و در آن هزل و جد را درهم آمیخته است، و بزرگترین منظومه‌های دوره‌ی رنسانس بشمار میرود.

آریول، شهر جمشسر: ← اورل.

آریون[14] (ārion)، نق ح ۷۰۰-۶۲۵ قم، شاعر و نوازنده‌ی افسانه‌ای یونان. در افسانه‌ها نقل شده که ماهیان عظیم دریا شیفته‌ی نوای سازش (لیر) شدنـد و او را از غـرق شدن نجات دادنـد. در ادبیات راجع بلطف آهنگ سازش زیاد اشاره شده است.

آریوویستوس[15] (āriovistus)، نـة ۵۸ قم، از سرکردگان قبایل ژرمن. بر قسمت زیادی از گل تسلط یافت، و در ۶۰ قم دوست و متحد روم شد، ولی چون قدرتش حکومت روم را در گل تهدید میکرد، قیصر او را شکست داده از آنجا بیرون راند (۵۸ قم).

آزاد، درختی از تیره‌ی نارونها و از نوع زلکووا (*Zelkova*).

آزاد، ابوالقاسم: ← رفع حجاب.

آزاد، مولانا ابوالکلام: ← ابوالکلام آزاد، مولانا.

آزاد بلگرامی (āzāde belgrāmi)، شهرت **میر غلامعلی**، ۱۱۱۶-۱۲۰۰ هق، ادیب و شاعر و مورخ هندی و عالم حدیث؛ مت بلگرام. به فارسی و عربی و اردو شعر میگفت. از آثارش، علاوه بر دیوان وی، سُبحة المرجان فی آثار هندوستان (عربی)، و سه کتاب فارسی خزانه‌ی عامره (مشتمل بر شرح احوال ۱۳۵ شاعر پارسی‌گوی)، سرو آزاد (مشتمل بر شرح احوال ۱۴۳ شاعر پارسی‌گوی و اردوگوی هند)، ید بیضاء (شرح احوال ۵۳۲ شاعر) است. بسبب قصیده‌ی عربی وی در مدح پیغمبر، او را حسّان الهند لقب داده‌اند.

آزاد بیگ: ← آزاد خان افغان.

آزاد خان افغان، شهرت **آزاد بیگ سلیمان خیلی غلیجایی** (āzād beyg soleymāne xeylie qali-jāyi)، فت ۱۱۹۵ هق، از سرداران و بزرگزادگان افغان. وی از افاغنه‌ی کابل بود و دختر اشرف افغان را در حبـالـه داشت. در فتح کابل بـدست نادر شاه به اردوی وی پیوست. و بامر نادر بخدمت امیر اصلان خان قرخلو، فرمانروای آذربایجان، اشتغال جست. بعد از قتل نادر (۱۱۶۰ هق)، در جنگی که بین ابراهیم شاه و امیر اصلان خان روی داد، وی به ابراهیم شاه پیوست و لقب خانی گرفت. اما پس از شکست ابراهیم شاه در سرخه‌ی سمنان، از اردوی او جدا شد و یک چند در ساوه بود و از آنجا به قزوین و ساوجبلاغ رفت. سپس راه آذربایجان پیش گرفت و با امرای آن ولایت هم‌پیمان شد، و بفکر سلطنت افتاد، و در گرجستان کرّ و فرّی نمود، و در صدد جنگ با احمد شاه درانی برآمد، اما توفیق نیافت. در ۱۱۶۶ هق، بیاری علیمردان خان بختیاری، بجانب کرمانشاه رفت، و کریم خان زند، که قبل از رسیدن آزاد خان لشکر علیمردان خان را شکست داده بود، از آزاد خان شکست خورد و گریخت. آزاد خان قلعه‌ی پری را در ملایر محاصره کرد، و عده‌ای از مردان و زنان زندیه را باسارت گرفت و به آذربایجان روانه کرد. اما آنها در راه محافظین افغانی خود را کشته در بروجرد به کریم خان ملحق شدند. آزاد خان به اصفهان رفت و بنام خود سکه زد، و لشکر بتعاقب کریم خان که به فارس رفته بود فرستاد. لشکر آزاد خان در منزل خشت شکست خورد و به اصفهان باز آمد. در سال ۱۱۶۸ هق، آزاد خان گیلان را گرفت، اما محمد حسن خان قاجار آن را از وی باز ستانـد، و سال بعد در آذربایجان با آزاد خان بجنگ پرداخت. آزادخان شکست خورد و به بغداد رفت. سلیمان پاشا، والی بغداد، او را یک چند نزد خود نگهداشت، و سپس لشکری با او همراه نمود، و او به آذربایجان آمد، اما کاری از پیش نبرد، و پس از چندی آوارگی و سرگردانی به ایروان و تفلیس رفت. در سال ۱۱۷۹ هق، بدعوت کریم خان، برکاب او پیوست، و در شیراز مورد لطف و تکریم و طرف مشورت خان زند واقع شد. بعد از وفات کریم خان نیز آزاد خان حیات داشت، و عاقبت بمرض خناق در آنجا وفات یافت.

آزادسرو (āzād.sarv)، بروایت فردوسی، نام پیری که در مرو میزیست، و نامه‌ی خسروان

---

(۱)Aristides (۲)Orissa (۳)Erik (۴)Eric (۵)Arica (۶)Eric the Red (۷)Erigena (۸)Erin (۹)Erinyes (۱۰)Herriot (۱۱)Ariobarzanes (۱۲)Areopagus (۱۳)Ariosto (۱۴)Arion (۱۵)Ariovistus

(یعنی شاهنامه) را او داشت، و داستانهای آن را روایت میکرد، و ظاهراً فردوسی در تدوین شاهنامه ازو سود بسیار جسته است.

آزادفکران[۱]، آنانکه از راه استدلال به نتایج دینی میرسند، و سندیت اقوال فوق طبیعی را رد میکنند. در انگلستان (قرن ۱۸م) مخصوصاً به خداپرستانی که به مقامات دینی اعتقاد نداشتند اطلاق میشد. در فرانسه، نهضت آزادفکری پیش از انقلاب و مقارن آن رواج یافت. بسط تحقیقات و اکتشافات علمی (مانند نظریه‌ی داروین) در پیشرفت نهضت آزادفکری تأثیر بسزا داشت. در کشمت مجمع امریکائی عقلی مذهبان، اتحادیه‌ی غیر دینی امریکائی، و آزادفکران امریکا، از پیروان این نهضت هستند.

آزاد کوه (āzād kuh)، قله‌ای (بلندی ۴'۳۷۵ متر) از قلل جبال البرز، دهستان اوزرود، شهرستان آمل. باسامی شاهزاد کوه و کوه کج‌گردن هم خوانده میشود.

آزادوار (āzādvār)، دهستان (جـ ۴'۲۴۵؛)، بخش جغتای، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۹ (؛) آبادی. محصولش غلات، پنبه، و میوه است. مرکزش، ده **آزادوار** (جـ ۳۷۴ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری لغ جغتای واقعست.

آزادی[۲] بطور اعم به مجموع آزادیهائی از قبیل آزادی سیاسی، آزادی مذهبی، و آزادی نطق و بیان اطلاق میشود. اساس آزادی عبارت است از آزادی طبیعی فردی، باین معنی که یک فرد بتواند آزادانه بهر جا که میخواهد رفت و آمد کند. در کشورهای اروپائی، قبل از نهضت پروتستان، آزادی مذهبی و قضاوت خصوصی مردم در باره‌ی دین بسیار محدود بود، و آزادی سیاسی، بمعنی آزادی رأی در انتخاب حکومت، تا قبل از قرن نوزدهم کمتر مفهومی داشت. آنارشیسم و سوسیالیسم و ناسیونالیسم و هواخواهان عقاید انفرادی، همه مظاهر مختلف کوشش بشر برای آزادی بوده است. مراحل مختلفی که بشر برای تحصیل آزادی طی کرده بسیار میباشد. از آن جمله است مبارزه برای ماگنا کارتا در ۱۲۱۵، تدوین قانون هبیس کورپس در ۱۶۷۹، نهضت آزادی زنان در قرون نوزدهم و بیستم، تقاضاهای اقلیتهای نژادی و مردم مستعمرات برای آزادیهای سیاسی، و غیره. فلاسفه‌ی بزرگی مثل لاک، روسو، و جفرسن، برای قبولانیدن این فکر که بشر دارای حقوق و آزادیهای طبیعی غیر قابل انتزاع است، کوششهای فراوانی کردند. از انقلاب کبیر فرانسه به بعد، آزادی همبستگی نزدیک پیدا کرده است با تأمین تساوی فرصت برای پرورش استعدادهای افراد یک جامعه.

آزادی، حزب[۳]، در تاریخ کشمت، سازمان سیاسی ضد برده‌داری که در ۱۸۴۰ از طرف گروهی از **الغاگران** که طرفدار توسل باقدامات سیاسی جهت الغای برده‌داری بودند تشکیل یافت. این حزب در ۱۸۴۸ با اعضای ضد برده‌داری احزاب ویگ و **دموکرات** متحد شده حزب فری‌سویل را تشکیل داد.

آزادی، مجسمه‌ی: ← مجسمه‌ی آزادی.

آزادی، منشور[۴]، در تاریخ روسیه، فرمان مورخ سوم مارس ۱۸۶۱، که بوسیله‌ی آن آلکساندر II تمام سرفها (← سرف) را در روسیه ـ که عده‌ی آنان حـ ۲۲'۰۰۰'۰۰۰، یعنی ثلث جمعیت روسیه بود ـ آزاد کرد. سرفها بدون قید و شرط آزاد شدند، و بعلاوه به سرفهای کشاورز اراضی نیز واگذار شد. ولی مالکیت اراضی متعلق به اربابان بود، و سرفهای آزاد شده بازاء استفاده از زمین بایستی پول بدهند یا برای ارباب خدمت کنند. این مشکلات و شرایط خرید و تملک زمین برای کشاورزان بقدری پیچیده و دشوار بود، که عملا مالکیت روستائیان را غیر ممکن میساخت. این وضع زمینه‌ی انقلاب را فراهم ساخت، و اصلاحات (۱۹۰۶) پ. آ. ستالیپین وقتی آغاز شد که کار از کار گذشته بود.

آزادی بحث و تحقیق[۵]، آزادی طلاب و محققین در تدریس، تحقیق، و نشر افکار خود، بدون اینکه مؤسسه‌ای که در استخدام آنند، بتواند باَنان تعرضی کند یا ایشانرا در فشار بگذارد. در تمام ممالکی که حکومت دموکراسی دارند، آزادی بحث و تحقیق از حقوق مدنی است، اگر چه عملا در اغلب موارد احترام آن رعایت نمیشود. قائل بودن به آزادی بحث و تحقیق مبتنی بر این اصل است که تحقیق، چون بدون هراس از نتایج آن بعمل آید، بهتر حقیقت را آشکار میسازد. فکر تحقیق آزادانه، که اساساً در دوره‌ی روشنفکری پدید آمد، اول‌بار در پروس و سایر ممالک آلمان پذیرفته شد. در انگلستان کسانی چون ج. بنتم، ه. سپنسر، چ. داروین، و ت. هاکسلی ارزش بحث و تحقیق آزاد را مدلل کردند. در ممالکی که تحت حکومتهای خودکامی یا دموکراسی اسمی هستند، بعناوین مختلف تعارض با دین یا با مصالح عالیه‌ی مملکتی و امثال اینها، که جملگی در واقع تعارض با مصالح طبقه‌ی حاکمه است، این آزادی وجود ندارد. سابقاً در ایران مسئله‌ی عدم سازش دین با حکمت و فلسفه از مسائل جاری بود؛ علمای قشری حکمت و تصوف را کفر قلمداد میکردند، و مزاحم طالبین تحصیل آنها بودند؛ مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی را با انبر برمیداشتند، و میسوزاندند، و دست زدن به آنرا جایز نمیدانستند. البته علمای واقعی و متدینین حقیقی از این تعصبات پیراسته‌اند.

آزادی بردگان، اعلامیه‌ی[۶]، نام اعلامیه‌ای که در اول ژانویه‌ی ۱۸۶۳ از طرف لینکلن، رئیس جمهور کشمت، تحت عنوان: "تدبیر جنگی مصلحتی و ضروری برای در هم شکستن شورش مذکور" (یعنی شورش ایالات جنوبی ؛ ← جنگ داخلی امریکا) صادر شد. باید دانست که با وجود پافشاری **الغاگران**، لینکلن در اوایل جنگ داخلی از صادر کردن فرمان آزادی بردگان خودداری کرد. اعلامیه‌ی "آزادی بردگان" نیز تمام بردگان کشمت را آزاد نمیساخت، و هدفش تنها کوتاه کردن دست ایالات جنوبی از نیروی انسانی و در نتیجه از پا در آوردن آنها بود.

آزادیخواه، حزب: ← لیبرال، حزب.

آزادی دریاها[۷]. آزادی دریاها در موقع صلح عبارتست از حق کشتیهای تمام ملل باینکه آزادانه در دریاهای باز در خارج **آبهای ساحلی** دریانوردی کنند بدون اینکه مأمورین یا کشتیهای ملت دیگری متعرض آنها شوند یا آنها را بازرسی نمایند. آزادی دریاها از مسائل مهم بین المللی است. در موقع جنگ آزادی دریاها محدود میشود، و دول متخاصم این حق را برای خود قائلند که راه را بر کشتیهای عازم به مملکت یا ممالکی که با آن در جنگ هستند ببندند و کالاهائی را که بمقصد این ممالک است ضبط کنند، یا محاصره‌ی دریائی برقرار سازند. در جبد II، بعضی از دول متخاصم، مخصوصاً بریتانیای کبیر، کار را بجائی رسانیدند که کشتیهای دول بیطرف را بعنوان احراز ملیت واقعی آنها و محمولات آنها به بنادر دوردست میبردند، و به فریادهای اعتراض دول بیطرف وقعی نمینهادند؛ و نیز بوسیله‌ی مین‌گذاری و اعلام بعضی از مناطق دریاهای باز بعنوان "مناطق جنگی"، آزادی دریاها را محدود میکردند.

اصل آزادی دریاها تا قرن ۱۶م وجود نداشت. دولت روم دریای مدیترانه را دریای داخلی خود میشمرد، و بعدها دولت ونیز دریای آدریاتیک را متعلق بخود میدانست. در قرن ۱۵م، پرتغالیها قهٔ و قسمت عمده‌ای از قطلا را در ج مراکش، و اسپانیائیها قکب و خلیج مکزیک را تحت حاکمیت خود میدانستند، و پاپ هم از دعاوی آنها پشتیبانی میکرد. مهمترین اختلافی که در موضوع آزادی دریاها در قرن ۱۷م بروز کرد اختلاف انگلیسها وهلندیها بود. انگلیسها میخواستند در دریاهائی که کشتیهای خودشان سیر میکرد، از سیر سفاین هلندیها جلوگیری کنند. جان سلدن انگلیسی کتاب دریای بسته و ه. **گروتیوس** هلندی کتاب دریای آزاد (۱۶۰۹) را (در جواب او) منتشر کردند. گروتیوس میگفت که چون هیچ دولتی نمیتواند دریاهای آزاد را بطور مؤثری اشغال کند، این دریاها ملک کسی نیست، و اقیانوسها بروی همه‌ی ملل باز است و کسی را حق نظارت در دریانوردی در آنها نیست. از زمان گروتیوس آزادی دریاها در زمان صلح مورد شناسائی عمومی است. نیز ← **آبهای ساحلی؛ دریاهای بسته.**

آزادی عمل[۸]، فنسـ لسه فر (lese fer) [= بگذارید بکنند]، در اقتصاد، نظریه‌ای که مکتب **فیزیوکراتها** آن را عنوان کرده و مدعی بودند که فعالیت اقتصادی موقعی سودمند است که دولت هیچگونه مداخله‌ای در آن نداشته باشد. این نظریه در واقع واکنشی بود بر علیه مکتب **مرکانتیلیسم**، که خواستار إعمال قدرت و نظارت دولت در امور صنعتی و بازرگانی بود. فیزیوکراتهای فرانسه ابتدا نظریه‌ی لسه فر را بیان کردند، و ← ادم سمیث، اقتصاددان مشهور انگلیسی، آنرا تعقیب و تکمیل کرد. سمیث معتقد بود که رقابت آزاد و انگیزه‌ی جلب نفع شخصی خود عامل مؤثری در تنظیم امور اقتصادی جامعه میباشد، و از هر حیث رجحان بر این دارد که دولت در کارها دخالت نماید. این نظریه پایه

---

(۱)freethinkers (۲)liberty (۳)Liberty Party (۴)Edict of Emancipation (۵)academic freedom (۶)Emancipation Proclamation (۷)freedom of the seas (۸)laissez faire (فنسـ)

و اساس مکتب کلاسیک گردید، و در سیاست محافظه‌کاری هم تأثیر بسیار داشت. امروز هم هنوز عده‌ای هستند که از نظریه‌ی آزادی عمل در امور اقتصادی پیروی میکنند، و آنرا بهترین تریاق بر ضد سوسیالیسم میدانند. لکن در عمل ثابت شده است که پیروی ازین نظریه منتهی بایجاد انحصارات میشود و بزیان مصرف‌کننده و جامعه میباشد. در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری، که هنوز پای‌بند این نظریه میباشند، قوانینی وضع شده است که اثرات سوء آن را تا اندازه‌ای جلوگیری کند، ولی آشکار است که اقتصاددانهای مترقی پیروی از نظریه‌ی مزبور را برخلاف مصالح جامعه تشخیص داده و آنرا زیان‌بخش میدانند .

آزادی کلیساهای محلی، نظام[۱]، نظامی در اداره‌ی کلیسا که در نزد فرقه‌ای از پروتستانها رایج است، و در آن کلیساهای محلی در اداره‌ی امور خود آزادی دارند. در این نظام اسقف محلی وجود ندارد. نهضت آزادی کلیساهای محلی در قرون ۱۶م و ۱۷م در انگلستان ــ در طی قیام انفصالیون برضد "عبادت متشکل" و کلیسای رسمی که تحت نفوذ دولت بود ــ نشأت یافت، و در ۱۵۸۲، ر. براون برای اولین‌بار اصول این نهضت را نشر کرد. در ۱۶۲۰، نهضت بوسیله‌ی مهاجرین به امریکا وارد شد، و پیروان آن سهم عمده‌ای در بیداری عظیم داشتند.

آزادی مطبوعات، حق چاپ و انتشار کتاب و روزنامه و مجله و غیره بدون اینکه اجازه‌ی قبلی لازم باشد یا آنکه مندرجات آنها سانسور شود. این حق بطور کلی مشروط برین است که مطالب چاپ شده افتراآمیز نبوده و برخلاف عفت اخلاقی نباشد. پس از اختراع ماشین چاپ، کلیسا و دولت در کشورهای اروپا، از بیم اینکه مردم عقاید و افکار خود را آزادانه چاپ کرده نشر دهند، سانسور شدیدی برای چاپ هرگونه کتاب و مطبوعات برقرار کردند. در سال ۱۵۰۱، پاپ آلکساندر VI مقرر داشت که چاپ هرکتابی بدون اجازه‌ی کلیسا ممنوع است. در سال ۱۵۳۵ فرانسوای I، پادشاه فرانسه، فرمانی صادر کرد که هرکس بدون اجازه کتابی چاپ کند محکوم بمرگ خواهد شد، و صدور اجازه برای طبع کتاب را به دانشگاه سوربون واگذار کرد، و تا انقلاب فرانسه این کار معمول بود. در انگلستان، پس از اصلاح دینی، سانسور کتاب از کلیسا منتزع شده بدست دولت افتاد، و دولت هم انحصار چاپ کتاب را بچند نفر ناشر واگذار کرد، که آنها هم بایستی، قبل از چاپ، مندرجات کتاب را بنظر سانسور دولت برسانند (۱۵۳۴–۱۶۹۵). انتقاد از دولت جرم محسوب میشد، و درج مذاکرات پارلمان هم تا سال ۱۷۷۰ مقید و محدود بود. در سال ۱۶۹۵ مقررات مربوط به تحصیل اجازه برای چاپ کتاب ملغی گشت، و در سال ۱۷۸۴ دولت انگلیس اعلام کرد که چاپ هر نوع کتاب و نوشته‌ای آزاد است مشروط براینکه مندرجات آنها افتراآمیز نباشد. بموجب اصل اول متمم قانون اساسی کشمت، کنگره حق ندارد قوانینی وضع کند که آزادی مطبوعات را محدود سازد. در کشورهای دیکتاتوری، که حکمفرمایان بزور حکومت میکنند و همواره بیم آنرا دارند که مردم طغیان کرده حکومت ستمگر آنها را ساقط نمایند، آزادی مطبوعات وجود ندارد، و وسایل گوناگون برانگیخته میشود که آزادی گفتار و قلم محدود شود. در ایام جنگهای اول و دوم جهانی، سانسور مطبوعات از لحاظ اینکه اخباری برخلاف مصلحت چاپ نشود معمول و مجری بود. در کشورهائی که دموکراسی بمعنی واقعی آن موجود میباشد، آزادی مطبوعات تأمین گشته است. اصل بیستم متمم قانون اساسی ایران آزادی مطبوعات را مقرر داشته است. در برخی از کشورها دیده شده است که انحصارگران سرمایه‌دار نظارت بر مطبوعات عمده را بدست گرفته از درج حقایق جلوگیری کرده‌اند، یا آنکه سعی نموده‌اند افکار مردم را با جرایدی که در اختیار دارند منحرف و مشوب نمایند.

آزادی موقت، استخلاص شخصی که منتظر محاکمه است از زندان در قبال سپردن وجه الضمان نقدی یا کفیل، و در بعضی موارد جزئی، در قبال التزام شخص متهم. در چنین مواردی، در صورت عدم حضور مجدد متهم، وجه الکفاله یا وجه الضمان از طرف دادگاه ضبط میشود. معمولا در کلیه‌ی بازداشتهای حقوقی یا جزائی عطا میشود مگر در مورد اتهام بجرائم سنگین مثل قتل عمد.

آزادی نطق و بیان، آزادی افراد یک کشور در اظهار عقیده و ایراد نطق و خطابه، بدون بیم و هراس از دخالت دولت. این آزادی معمولا بوسیله‌ی قوانین محدود میگردد تا از افترا و تهمت و اهانت بدیگران جلوگیری شود، و اشخاص نتوانند بعنوان داشتن آزادی از آزادی سوء استفاده کنند. تاریخ نشان میدهد که در اغلب کشورها گاه و بیگاه از طرف زمامداران و هیئت حاکمه نسبت باین آزادی تجاوز شده است. در مواقع جنگ حتی در آزادترین کشورها هم این آزادی را محدود میسازند، زیرا ممکن است در نتیجه‌ی آزادی بیان مطالبی گفته شود که مصالح عالیه‌ی کشور را بخطر اندازد.

آزادیهای چهارگانه[۲]. در پیامی که در ۶ ژانویه‌ی ۱۹۴۱ فرانکلین روزولت، رئیس جمهور کشمت، به کنگره‌ی آن کشور فرستاد، تأکید کرده بود که در سراسر جهان باید چهار آزادی تأمین گردد: آزادی نطق و بیان عقیده، آزادی دین، آزادی و رهائی از احتیاج ، آزادی از ترس. لزوم تأمین آزادیهای چهارگانه‌ی مذکور بعداً در ← منشور آتلانتیک نیز گنجانیده شد.

آزار: ← بیماری.

آزار[۳]، **پول** (pol āzār)، ۱۸۷۸–۱۹۴۴، ادیب و نویسنده‌ی فرانسوی، یکی از ائمه‌ی بزرگ ادبیات تطبیقی. در دانشگاه سوربون و کولژ دو فرانس تدریس کرد. در ۱۹۳۹ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. در ۱۹۴۱ به ریاست دانشگاه پاریس منصوب گردید، ولی آلمانها او را طرد کردند، و وی تا آخر عمر در پاریس و لیون تدریس کرد. از آثارش تاریخ ادبیات فرانسه (۱۹۲۳–۲۴)، کتابها، اطفال، و مردان (۱۹۴۴)، و بحران شعور اروپائی (۱۹۳۵) است.

ازاراقی، گیاه، ← کچوله.

آزار بلندی[۴]: ← هوازدگی.

آزار صندوق[۵]، اختلالات ناشی از حبابهای گاز ازت که در اثر کم شدن ناگهانی فشار هوا در خون تولید میشود. نزد کسانی، مانند غواصان، که زیر آب و تحت فشار زیاد کار میکنند، و ناگهان بهوای آزاد در می‌آیند تولید میشود.

ازارقه (azāreqa)، دسته‌ای از خوارج، منسوب به نافع ابن ازرق (nāfeʿe 'bne azraq)، که در اواخر عهد خلافت (۶۰–۶۴ هق) یزید ابن معاویه خروج کرد، ومخالفان خود را مشرک خواند، و یاران او زنان و کودکان مخالفان را نیز مشرک و دوزخی میشمردند و میکشتند. ازارقه در روزگار عبدالله ابن زبیر در اهواز و فارس و کرمان فتنه‌های سخت کردند. عبدالله ابن زبیر لشکری بسرداری مهلب ابن ابی صفره بدفع آنها فرستاد، و مهلب و فرزندانش سالها با آنها جنگ نمودند.

ازاره (ezāre)، در اصطلاح معماری، قسمت پایین دیوار که با سنگ یا آجر یا کاشی و امثال آنها نماسازی میشود، و از باقی دیوار متمایز است.

ازاکا یا **اوساکا**، ژاپن: ← اوزاکا.

آزاله (āzāle)، نام درختچه‌ها و بوته‌هائی از نوع رودودندرون (*Rhododendron*) که در نواحی کوهستانی پراکنده‌اند. برخی از آنها دارای برگ دائمی و گلهای زنگی و بعضی برگریز و دارای گلهای قیفی هستند. بعضی اقسام آزاله را در گلدان میکارند؛ تمام اقسامش خاکهای اسید میطلبند. اقسام مشهور آن آزاله‌ی کبیر (R. *maximum*)، آزاله‌ی آتشی (R. *calendulceum*)، آزاله‌ی عسلی (R. *viscosum*)، و آزاله‌ی برهنه (R. *nudiflorum*) است.

ازبک (ozbak)، عنوان شعبه‌ای از ایل و طایفه‌ی جوجی خان مغول، که بنام ازبک خان (از اعقاب جوجی)، بنام طوایف ازبک مشهور شده است. این طوایف نخست در نواحی واقع بین انهار اورال و چو سکونت داشته‌اند، و از امرای آنها ازبک خان و پسرش جانی بیگ در تاریخ قبل از تیمور مشهورند. بعد از عهد تیمور، این امرا در ماوراء النهر قدرت یافته‌اند. در عهد صفویه، ازبک و ازبکان عنوان سلسله‌ی امرای شیبانی است که بوسیله‌ی محمد شاه بخت، مشهور به شاهی بک یا شیبک (← شیبک خان)، تأسیس شد (۹۰۵ هق)، و غالباً بسبب تعصب در تسنن و تجاوز به خراسان، با سلاطین صفویه در زد و خورد بوده‌اند. مرکز امرای این سلسله سمرقند بوده است، و امرای مزبور با خانان خیوه و خانان بخارا و خوقند و امرای هشترخان (معروف به خانان جانی) خویشاوند و منسوب بوده‌اند، و دولت آنها نیز عاقبت بوسیله‌ی امرای هشترخان (حاجی طرخان) منقرض شده است.

ازبکان (ozbakān): ← ازبک.

ازبکستان، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبک**، جمهوری (۴۵۵٬۷۰۰ کمم؛ جم ۷٬۳۰۰٬۰۰۰) جزء تجشس، در آسیای مرکزی؛ کرسی آن تاشکند. از رودهای جیحون، سیحون،

---

(۱)Congregationalism (۲)Four Freedoms (۳)Hazard (۴)altitude sickness (۵)caisson disease

و زرافشان مشروب میشود. شامل صحرای قزل قوم (در غ) و اراضی پرآب و حاصلخیز (ش)، خاصه درهی فرغانه و واحههای خیوه، تاشکند، سمرقند، و بخارا میباشد. محصولات عمدهی آن پنبه، برنج، و ابریشم است. کانهای نفت، زغال سنگ، و قلع دارد. ازبکها (۷۵٪ سکنه) گروهی از مسلمانهای ترکزبان هستند که فرهنگ ایرانی دارند. این ناحیه که کمابیش مطابق سغد قدیم است، در قرن هشتم بتصرف اعراب درآمد، و اسلام در آنجا رواج یافت؛ در قرن ۱۲م بدست پادشاهان خوارزم و در قرن ۱۳م بدست مغولها افتاد؛ در قرن ۱۴م مرکز امپراطوری تیموریان شد؛ در قرن ۱۶م بدست ازبکان افتاد؛ سپس بچند امیرنشین (خیوه، خوقند، بخارا) منقسم شد. در ۱۸۷۵-۷۶ روسها آنرا تصرف کردند، و در ۱۹۲۴ از جمهوریهای جزء تجشد شد.

آزبورن[1]، تامس مات (tāmos māt āzborn)، ۱۸۵۹-۱۹۲۶، مصلح امریکائی زندانها. برای تحقیق در وضع زندانیها، مدت یک هفته بطور ناشناس در زندانی در ایالت نیو یورک بسر برد، و بعد کتاب درون دیوارهای زندان (۱۹۱۴) را نوشت. معتقد بود که زندان برای تربیت کردن است نه برای تنبیه.

آزبورن[1]، داروثی (dāroṯi āzborn)، بعدا معروف به **لیدی تمپل** (leydi tempol*)، ۱۶۲۷-۱۶۹۵، نویسندهی انگلیسی؛ زوجهی سر و. تمپل. نامههای او به تمپل مشتمل بر توصیف زمان او و ازین جهت جالب است.

آزبورن هاوس[2] (āzborn hās)، از اقامتگاههای ملکهی ویکتوریا و محل مردن (۱۹۰۱) او، واقع در جزیرهی وایت.

از پرویز تا چنگیز، کتابی تاریخی، از سید حسن تقیزاده. اوضاع ایران و ممالک مجاور آن در اوان ظهور اسلام، تاریخ مختصر دول قدیمهی عرب و اوضاع اجتماعی و دینی آنها، و همچنین مختصری از سیرت رسول اکرم، اسلام در دورهی هجوم، دورهی خلافت در مدینه، حملهی به ایران، علل استیلای اعراب بر ایران، ایران در زیر حکومت خلفای مدینه، خلافت بنی امیه، و خلافت در بغداد در این کتاب مختصر مفید محققانه بخوبی نشان داده شده. چاپ تهران، شهریور ۱۳۱۵ هش (اکنون با اضافاتی در دست طبع است).

از پنجره بیرون افکندن پراگ: ← پراگ.

ازت یا **ازوت** (هر دو azot)، گاز: ← نیتروژن.

آزتک[3] (āztek)، عنوان گروهی از هندیسرخگان که، مقارن فتوحات (۱۵۱۹) اسپانیا در مکزیک، بر آن کشور استیلا داشتند. آزتکها در قرن ۱۲م از جانب شمال به مکزیک آمدند، و ابتدا مردمی چادرنشین بودند، و بعدها در ح ۱۳۲۵ شهر تنوچتیتلان را تأسیس کرده پایتخت خود قرار دادند. در زمان فرمانروائی (از ۱۴۴۰) مونتزومای I، قلمرو دولت آزتک مشتمل بر قسمت اعظم مکزیک مرکزی و جنوبی حالیه بود. ولی حکومت فرمانروایان آزتک چنان جابرانه بود، که I. کورتز بسهولت مونتزومای II (← مونتزوما) را مقهور کرد (۱۵۱۹)، و کواوتموک را اسیر و مقتول نمود، و دولت آزتک را برانداخت. آزتکها پس از آنکه در مکزیک استقرار یافتند زندگی خود را بر کشاورزی استوار کردند، و تمدن قبایلی (از قبیل تولتک) را که مقهور کرده بودند اخذ کرده آنرا بسط و ترقی دادند، و تمدنی مختلط بوجود آوردند، که از مظاهر آن معماری آزتکی است، که از مشخصاتش حجیم بودن بناها است، چنانکه در بقایای معابد هرمی شکل آنان دیده میشود. کاخهای آنها نیز عظیم بود، و در راهسازی مهارت زیاد یافته بودند. از فلزات استفادهی عملی نمیکردند، ولی طلا و نقره و مس را برای زینت بکار میبردند، و در جواهرسازی بپایهای بلند رسیده بودند. اسلحهی آنان از سنگ و سنگ چماق و ابسیدین بود. خط آنها تصویری بود. دین آزتک شگفتآور و در عین حال وحشتانگیز بود، و قربانیهای دستهجمعی معمول میداشتند. زندگی سیاسی و اجتماعی طبقاتی بود (اشراف، کهنه، سپاهیان، سوداگران).

ازد (azd)، نام قبیلهای از اعراب که چهار شاخهی آن در عمان و یمن و غسان میزیستند، و در جاهلیت بتپرست بودند. پس از اسلام آوردن، در خلافت ابوبکر مرتد شدند، ولی دوباره به دین اسلام باز گشتند.

ازدراس (ezdrās): ← اسدراس.

آزر (āzar)، در قرآن، نام پدر (یا جد پدری یا مادری) ابراهیم، که بت میپرستید، و دعوت ابراهیم را به توحید نپذیرفت. ابراهیم از ترس آزار او و کسانش سرزمین خود را ترک گفت و به کنعان رفت (انعام ۷۴؛ مریم ۴۲-۵۰).

ازرقی هروی (azraqie haravi)، شهرت **ابوبکر زینالدین**، متخلص به **ازرقی**، فت ح ۴۶۵ هق، شاعر ایرانی. با شمسالدوله طغانشاه پسر الب ارسلان، حاکم خراسان، معاصر بود و او را مدح کرد. بسبک خراسانی شعر میسرود. گویا کتاب سندبادنامه یا قسمتی از آنرا بنظم آورد. پدرش اسماعیل وراق هروی در طوس پیشهی وراقی (کتابفروشی) داشت، و همانکس است که گویند فردوسی، در فرار از غزنین به طوس، در خانهی وی مخفی شد.

آزرم، دبیرستان، تهران: ← درة المدارس.

آزرمیدخت (āzarmidoxt) [اصلا بمعنی دختر پیرنشدنی یا دخت همیشهجوان]، ملکهی ایران، از سلسلهی ساسانیان؛ دختر خسروپرویز. در ۶۳۱ بم جلوس کرد و در همان سال بتوطئهی درباریان کشته شد.

ازغند (azqand)، دهستان (جه ح ۴۵‘۳۶۶)، بخش فیضآباد، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان). محصولات عمدهاش غلات، پنبه، و ابریشم است. مرکزش، ده **ازغند** (جه ۱‘۷۳۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۶ کیلومتری لش فیضآباد واقعست. قالیهای آن معروف میباشد.

ازگله (azgala)، دهستان (جه ح ۴۱‘۱۰۰)، ش بخش باباجانی (ثلاث)، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ نزدیک مرز عراق. ییلاق ایل قبادی است. محصولات عمدهاش غلات و حبوبات است. مرکزش، ده **ازگله** (جه ۲۴۹ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری سر پل ذهاب و ۶ کیلومتری مرز عراق واقعست.

آزگود[4]، ویلیام فاگ (wilyām fāg āzgud)، ۱۸۶۴-۱۹۴۳، ریاضیدان امریکائی که بجهت کارهایش در آنالیز ریاضی و مبحث توابع معروف است. اثر معروفش دورهی تئوری توابع (۱۹۰۷) است. از آثار دیگرش توابع یک متغیر مختلط و توابع متغیرهای حقیقی است.

ازگیل (azgil) یا **زعرور** (zoʻrur)، میوهی هستهدار ترش یا شیرین درختی کوتاه (*Mespilus germanica*) از تیرهی **گلسرخیان** که بومی اروپا و آسیا و در جنگلهای ایران فراوان است، و گلهای سفید یا صورتی دارد. نیز ← **کندس**.

ازل (azal)، ← ابد.

ازل (azall)، در علم عروض: ← زلل.

ازلی (azali)، ← ازلیه.

ازلیه (azaliyye)، جماعتی از بابیه که هنگام ظهور دعوت میرزا حسینعلی نوری، مشهور به بهاءالله، در قبول دعوی او تردید کردند، و ادعای او را که مدعی شده بود موعود باب و "من یظهره الله" است نپذیرفتند. و چون این جماعت، برخلاف بهائیه، همچنان از میرزا یحیی صبح ازل ـ که خود را خلیفهی باب میدانست، و قبل از ظهور دعوت بهاءالله، عموم بابیه نیز او را به همین سمت میشناختند ـ تبعیت نمودند، بنام ازلی و ازلیه و نیز بابیه و بیانیه موسوم شدند.

ازملک: ← عتبه.

آزموده، طوبی، ح ۱۲۵۵ هق-۱۳۱۵ هش، از پیشقدمان افتتاح مدرسهی دخترانه در تهران. مؤسس ← مدرسهی ناموس (۱۲۸۶ هش) و تا آخر عمر مدیر آن بود.

ازمیر[5] (ezmir)، ینـ **سمورنه** (smurne)، شهر (جه ۲۸۶‘۳۱۰)، غ ترکیه، بر خلیج ازمیر (شاخهای از دریای اژه). صناعتهای گوناگون دارد. از مستعمرات قدیمی یونیا بود؛ بوسیلهی آنتیگونوس I (قرن چهارم قم) تجدید بنا شد؛ در دورهی دولتهای روم و بیزانس یکی از بزرگترین و ثروتمندترین شهرهای آسیای صغیر بود. ازمیر یکی از مراکز قدیم مسیحیت بود. امیر تیمور آن را غارت کرد (۸۰۵ هق)، و در ۱۴۲۴ (۸۱۹ هق) بتصرف ترکان عثمانی درآمد که تا ۱۹۱۹ آن را نگاه داشتند، و در آن سال باشغال سپاهیان یونان درآمد. بر طبق ← پیمان سور تحت ادارهی یونان قرار گرفت. چون ملیون ترک بفرماندهی آتاتورک در پیکار ۱۹۲۰-۲۲ یونانیان را از آسیای صغیر بیرون راندند، بموجب پیمان لوزان (۱۹۲۳) دوباره ازمیر بترکیه بازگشت، و اکثریت یونانی را با اقلیت ترک در یونان مبادله کردند. با از دست دادن چنان جمعیت مترقی، ازمیر تا حدی انحطاط پیدا کرد. بعضی ازمیر را زادگاه هومر میدانند.

ازنا (aznā)، شهر (جه ۱‘۵۷۷ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش سربند، شهرستان اراک، بر راه آهن سرتاسری بین اراک و دورود و در ش دورود. خط لولهی سرتاسری نفت از آن میگذرد. با جادهی شوسه به اصفهان مرتبط است. در طرح ذوب آهن برای تأسیس کارخانهی ذوب آهن در نظر گرفته

(1)Osborne (2)Osborne House (3)Aztec (4)Osgood (5)Smyrna

شده ولی قطعیت ندارد.

ازندریان (azandariān)، ده (جـه ۳'۵۳۷ سـش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۳۰ کیلومتری لغ شهر ملایر. در دامنه‌ی کوه و سردسیر است. محصولش غلات، انگور، و انواع میوه‌های سردسیری است. در اطراف آن خرابه‌های آثار تاریخی دیده میشود.

آزنکور[1] (āzaNkur)، سابقاً **آژنکور**[2]، دهکده، ولایت پادوکاله، ل فرانسه. در اینجا هنری V (شاه انگلستان) سپاهیان فرانسوی را در هم شکست (۲۵ اکتبر ۱۴۱۵).

ازوپ[3] (ezop)، یـِ **آیسوپوس** (āysopos)، اواسط قرن ششم قم، فابل‌نویس یونانی. برده بود و آزاد شد. معاصر سولون بود، و بعضی او را با لقمان حکیم یکی دانسته‌اند. بسیاری از داستانهای اخلاقی یا هجائی مربوط به حیوانات باو منسوب است، و گفته‌اند که سقراط در زندان بعضی از آنها را به شعر در آورد. وجود تاریخی او مورد تردید است.

ازوت یا **ازت** (هی دو azot)، گاز، ← نیتروژن.

ازوتات، در شیمی: ← نیترات.

آزوریت[4] (āzürit؛ فنس)، کربونات معدنی و بازی (← باز) مس. آبی‌رنگ و یکی از کانه‌های مهم مس است. بحالت تبلور و یا بصورت توده‌های بیشکل یافت میشود. متبلور آن برای تزیین در ساختمانها بکار میرود، و در جغ کشمة و در فرانسه یافت میشود.

آزوف[5] (āzof)، شهر (جه ۱۷'۵۴۵)، ج قسمت اروپائی جمشس؛ بندر ماهیگیری نزدیک دهانه‌ی رود دون در دریای آزوف. تا اواخر قرن ۱۸م دارای ارزش سوق الجیشی بود. در ۱۶۹۶ پطر کبیر آنرا از خان کریمه گرفت؛ در ۱۷۱۱ مجدداً بتصرف خان در آمد؛ بالاخره در ۱۷۷۴ تحت سلطه‌ی کامل روسیه قرار گرفت. مهاجرنشینی قدیم یونانی تانائیس نزدیک آن بود. **دریای آزوف**، لتی پالوس مایوتیس (pālus māyotis)، (حـ ۳۸'۰۰۰ کم) از شاخه‌های شمالی دریای سیاه و بوسیله‌ی تنگه‌ی کرچ با این دریا مرتبط است. رودهای دون و کوبان بآن میریزند. ماهیگیری آن مهم است. بنادر عمده‌اش راستوف (بر دون)، ژدانوف، کرچ، و تاگانروگ میباشد. ← دریای سیواش از شاخه‌های غربی آن است.

ازون برون (ozun brun)، ← سگ ماهی.

آزوی[6] (āzwi)، فت ۶۷۱، شاه نورثامبریا. ترویج دین مسیح را ادامه داد، و دیری در ویتبی بنا نمود، و ← شورای ویتبی را بریاست خود تشکیل داد (۶۶۴).

ازهار الریاض فی اخبار عیاض (azhāro 'r.riāz fi axbāre iāz)، کتابی تاریخی و ادبی و حاوی برخی مطالب مفید جغرافیائی درباره‌ی اندلس، از احمد ابن محمد مقری (فت ۱۰۴۱ هق). این کتاب در باره‌ی دانشمندان و ادبا و بزرگان عربی‌زبان اندلس دایرة المعارف مانندی است، و چون قسمتی از آن مخصوص زندگینامه‌ی محدث و ادیب بزرگ، قاضی عیاض (۴۷۶-۵۴۴ هق)، میباشد، کتاب بنام مذکور نامیده شده. سه مجلد آن تا کنون در مصر بطبع رسیده.

ازهار گلشن (azhāre golšan)، مثنوی عرفانی، بوزن گلشن راز شبستری و مانند آن، در جواب سؤالهائی، تقریباً در ۱۴۰۰ بیت. بنام احمد نامی از "آل محمد" (شاید سید احمد بخاری حسینی، فت ۹۲۲ هق، از فقرای الاهی) گفته شده، و گوینده ظاهراً ابراهیم ابن محمد بردعی تبریزی (۸۳۰-۹۴۰ هق) است.

ازهر، جامع: ← الازهر.

ازهر خر (azhare xar)، نام و شهرت **امیر ازهر ابن یحیی**، سپهسالار و خویشاوند یعقوب لیث و عمرو لیث صفاری. گویند وی مردی ادیب و شجاع بود، و مملکت یعقوب بیشتر بر دست او گشاده گشت، و یعقوب بعضی اوقات، هنگامی که از سیستان بیرون میشد، او را خلیفه‌ی خویش میکرد. اما تواضعی بسیار داشت، و خود را نادان و ساده‌لوح فرا مینمود، و در تاریخ سیستان و قابوسنامه از ساده‌لوحی‌های او حکایتها آمده است، و بسبب همین ساده‌لوحی‌ها بود که او را ازهر خر میخواندند.

ازین (ozayn)، ← اجین؛ نصف النهار.

آژاکسیو[7] (ājāksio)، ایتالیائی **آیاتچو** (āyātco)، شهر (جه ۲۸'۷۳۲)، کرسی جزیره‌ی کرس، فرانسه؛ بندر کنار دریای مدیترانه. زادگاه ناپلئون I.

آژانس[8] (ājāns؛ از فنس). این لفظ دارای معانی اداره، شعبه، کارگزاری، و نمایندگی است، و با این معانی گاهی در زبان فارسی بکار میرود.

آژانس پارس: ← خبرگزاری پارس.

اژدر[9] (ajdar)، گلوله‌ی خودرو زیر آبی، که از سلاحهای جنگ دریائی است. اولین اژدر کارگر در ۱۸۶۶ بوسیله‌ی رابرت وایتهد (rābərt wāythed) انگلیسی ساخته شد، و با هوای فشرده کار میکرد. اژدرهای کنونی بشکل سیگار برگ است، و یکی از انواع آنها اژدرهای ۲۱ اینچی (یعنی بقطر ۲۱ اینچ، = ۵۳ سم) است که ۷-۸ متر طول دارد، و با بخار یا برق یا جت کار میکند. "اژدرهای انسانی" جچ II بوسیله‌ی سرنشینان از جان گذشته رانده میشد. اژدرهای آینده باحتمال قوی با انرژی اتمی کار خواهد کرد.

اژدر کوه (ajdar kuh)، از کوههای جبال هزار مسجد، خراسان، واقع در لش شهر مشهد.

اژدها[10]، در اساطیر، جانور شگفت‌پیکری که هم خزنده و هم پرنده است، و عموماً با بالهای عقاب، چنگالهای شیر، دم مار، و دم آتشین تصویر میشود. چنین مخلوقی در



افسانه‌های غالب ملتها و اقوام جهان از دوره‌ی دولت باستانی بابل دیده میشود. نقش اژدها نماد امپراطور چین بود، و امروز نماد ملی کشور ویلز است. کشتن اژدها در افسانه‌های همه‌ی ملتها همواره از پیروزیهائی است که تنها بدست قهرمانان بزرگ انجام میپذیرد.

اژدهاک (ājedahāk)، ← اینتوویگو.

آژن[11] (ājaN)، شهر (جه ۲۸'۵۹۱)، کرسی ولایت لوت‌ایگارون، جغ فرانسه، بر رود گارون. موکاری و باغداری. کلیسای جامع بسبک رومانسک.

آژنکور (ājaNkur)، دهکده، فرانسه: ← آزنکور.

اژه (eje)، پادشاه داستانی؛ ← آیگئوس.

اژه، دریای[12] یا **بحر الجزایر** (bahro 'l.jazāyer)، شاخه‌ای از دریای مدیترانه، بطول حـ ۶۴۰ کم و عرض ۳۲۰ کم، بین یونان و آسیای صغیر. بوسیله‌ی داردانل با دریای مرمره مرتبط است. از جزایر متعدد آن الوبویا، سپورادس، سیکلاد، و دودکانز میباشد.

اژه‌ای، تمدن[13] (ejei)، اسم کلی فرهنگهای یونانی قبل از هلنیها. از آن جمله است ← تمدن مینوسی (اواخر هزاره‌ی ۴م قم) و ← تمدن میسنی. کرت، تروا، و جزایر سیکلاد از مراکز تمدن اژه‌ای بود.

آژی، در دین آریائی، ← اهی.

آژی دهاک (āji dahāk)؛ ← ضحاک.

اژین[14] (ejin)، نام فرانسوی جزیره‌ی آیگینا، یونان.

اژین، خلیج: ← سارونیک، خلیج.

آس، قوم: ← آلان.

آس، در گیاهشناسی؛ ← آس امریکائی؛ برگ بو؛ مورد.

آسا[15] [عبری، = طبیب]، فت حـ ۸۷۵ قم، شاه (حـ ۹۱۱-حـ ۸۷۵ قم) یهودا. پادشاه خوبی بود، و در محو کردن بت‌پرستی سخت کوشید. یهوشافاط جانشین او شد (اول پادشاهان ۱۵.۸-۲۴؛ دوم تواریخ ۱۴-۱۶).

اسا بدوش (ossa beduš) یا **کلاغ پر** (kalāq par)، از بازیهای بچگانه. ترتیب بازی چنانست که کودکان روی زمین یا فرش مینشینند و انگشتشان را کنار یکدیگر بر یک گل فرش یا نقطه‌ی معینی میگذارند؛ استاد بازی انگشت را از آن نقطه بطرف خود میکشد و میگوید "اسا بدوش"، و شاگردان چنان میکنند؛ پس از آن، انگشت را برجای میگذارد، و دوباره پیش میکشد و میگوید "زن اسا ندوش"، ولی شاگردان نباید انگشت را پیش بکشند. سپس، اسامی انسان، حیوانات، پرندگان، و غیره را با آوردن کلمه‌ی "پر" در پی آنها میگوید: "گنجشک پر؛ کلاغ پر؛ گاو پر؛ دیگ پر ؟..."؛ اگر آنچه استاد میگوید پرنده باشد، شاگردان فوراً انگشت را از آن نقطه برمیدارند، وگرنه انگشت بی حرکت میماند. هرکس اشتباه کند باخته است، و او را بهمان صورت که نشسته خم میکنند، و همه بر پشتش میزنند و چنین میخوانند: "تاپ تاپ خمیر؛ شیشه پر پنیر؛ پرده‌ی حصیر؛ توتک قطیر؛ دس کی بالا؟"، و پس از آن همه‌ی دستها بر پشت او میماند جز یکی، و او باید صاحب دستی را که بالاست بگوید، وگرنه زدن بر پشت تکرار میشود. در بعضی از نقاط، بازنده مجازات دیگری هم دارد باین نحو که همان طور که او را خم کرده‌اند از

(۱)Azincourt (۲)Agincourt (۳)Aesop (۴)azurite (۵)Azov (۶)Oswy;Oswiu (۷)Ajaccio (۸)agency (۹)torpedo (۱۰)dragon (۱۱)Agen (۱۲)Aegean Sea (۱۳)Aegean civilization (۱۴)Égine (۱۵)Asa

او میپرسند "قصابی یا کبابی یا نانوائی؟" و مثلا اگر بگوید کبابی، روی پشتش میزنند و میگویند: "رفتم در دکان کبابی؛ دیدم کبابی نشسته و گوشتها را این جور و اونجور ساطور میکنه"، و در ضمن حرکت دادن دست بشکل ساطور، به پشت او ضربه‌های ملایمی میزنند.

اسارت بابلی[1] (esārate bābeli)، عنوان دوره‌ی ۱۳۰۹-۷۷ در تاریخ کلیسای کاتولیک رومی که در طی آن پاپها در شهر آوینیون (فرانسه) میزیستند. در این دوره‌ی قریب هفتاد ساله، (پاپها که جملگی فرانسوی بودند) کمابیش مطیع سیاست سلاطین فرانسه بودند. تسمیه ناشی از اسارت بابلی بنی اسرائیل است در قرن ۶م قم که آن نیز ظاهراً هفتاد سال طول کشید.

اسارت بابلی[1] یا **اسیری**، در تاریخ بنی اسرائیل، دوره‌ی تبعید یهودیان به بابل در اوایل قرن ۶م قم، که بر طبق روایات هفتاد سال (از سقوط اورشلیم در ۵۸۶ قم تا ساختن مجدد هیکل در ۵۱۶ قم) محسوب میشود. به پیروی سیاست بابلیها و آشوریها، که اسرا را تبعید میکردند تا از قوت گرفتن احساسات ملی محلی جلوگیری کنند، بخت نصر لا اقل سه بار یهودیان را تبعید کرد، و در دفعه‌ی سوم که اسارت بابلی با آن آغاز میشود شهر و هیکل را بسوخت، و نفایس و خزائن آنها را به بابل منتقل ساخت، و یهودیان را بجز مستمندان آنها به اسیری روانه‌ی بابل کرد. تبعیدشدگان روابط مستحکم خود را با خویشان خود محفوظ نگاه داشتند. در ح ۵۳۸ قم، کوروش هخامنشی یهودیان را رخصت بازگشت به میهن خود و برافراشتن هیکل داد. قرن پس از آن دوره‌ی تجدید تمامیت و اتحاد ملی و دینی یهود بود. در کتابهای حزقیال و عزرا و نحمیا از عهد اطلاعات بیشتری در باب دوره‌ی اسیری مندرج است.

اسارون (asārun)، (*Asarum*)، گیاهی از تیره‌ی زراوندها، با گلهای گندمی‌رنگ، که ریشه و برگ آن را برای رفع انگلهای بچه‌های پستانداران بکار میبرند.

اساس الاقتباس (asāso 'l.'eqtebās)، کتابی ادبی، بعربی، از اختیارالدین حسن ابن علی (فت ۹۲۸ هق). این کتاب مختصر مفید، که مجموعه‌ای است از آیات قرآن، حدیثهای نبوی، امثال و حکم، اشعار عربی، و اقتباسهای لطیف، در سال ۸۹۷ هق بخواهش سلطان حسین بایقرا تألیف شده. در قسطنطنیه (در ۱۲۹۹ هق) و در مصر مکرر بطبع رسیده.

اساس الاقتباس، کتابی در منطق، بفارسی، از خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب، که شامل همه‌ی فنون منطق است، و بفارسی تقریباً ساده نوشته شده، ظاهراً بعد از منطق شفا جامعترین و بهترین کتابی است که، پس از ترجمه و نقل علوم عقلی از یونانی در عالم اسلام، در فن منطق تألیف گردیده، و با آثار موجودی که امروز در دست داریم در زبان فارسی محققاً نظیر ندارد. مانند دیگر مؤلفین اسلامی، که کتابهای در این موضوع را به ۹ قسمت تقسیم کرده‌اند (← ارغنون)، خواجه این کتاب را، بروش کتاب شفا، به ۹ قسمت تقسیم نموده، و هر قسمت را مقاله نامیده. تألیف این کتاب در سال ۶۴۲ هق صورت گرفته، و رکن الدین محمد ابن علی فارسی جرجانی، که زمانش نزدیک زمان خواجه بوده، آنرا بعربی ترجمه کرده. متن فارسی در ۱۳۲۶ هق در تهران بطبع رسیده.

اساس البلاغة (asāso 'l.balāqa)، کتابی لغوی، بعربی، از زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ هق). مرتب بر حسب حرف اول کلمات، و ترتیب آن چنانست که مؤلف کلمه را معنی نمیکند، بلکه عبارتی فصیح یا مثل و شعری و گاهی آیه‌ای میآورد که کلمه‌ی مزبور در آن ذکر شده، و معنی کلمه را از موارد استعمال باید استنباط کرد. در مصر مکرر بطبع رسیده است، و ابن حجر عسقلانی آنرا مختصر نموده و مختصر را غراس الاساس (qerāso 'l.'asās) نامیده.

اساس التأویل (asāso 't.ta'vil)، کتابی فلسفی‌گونه، بعربی، در تأویل بعضی اصطلاحات و آیات قرآن بر حسب عقاید اسماعیلیه، از نعمان ابن حیّون تمیمی مغربی (فت ۳۶۳ هق)، داعی اسماعیلی و قاضی القضاة فاطمیان. این کتاب، که از متون معتبر اسماعیلیه میباشد، مشتمل است بر مقدمه‌ای و شش فصل، بشماره‌ی ناطقها (بعقیده‌ی اسماعیلیه، هر صاحب عصری، اعم از نبی و رسول و امام، ناطق است، و عده‌ی نُطقاء هفت است: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، و قائم الزمان) بدون قائم منتظر که هنوز نیامده، و در هر فصلی ناطقی و دُعاة زمان او و آیات بسیاری از قرآن (که در کتاب تأویل شده) و قصه‌ها و حوادث و زمان آنها دیده میشود، و مطالب فصول آن با آدم آغاز میشود و با محمد ص ختم میگردد. در ۱۹۶۰ در بیروت چاپ شده.

اساس التقدیس (asāso 't.taqdis) یا (در کشف الظنون) **تأسیس التقدیس** (ta'siso)، کتابی در علم کلام، بعربی، از امام فخر رازی (فت ۶۰۶ هق)، که آن را به سیف‌الدین ابوبکر ابن ایوب (ظاهراً الملک العادل I، که در ۵۹۶ هق امیر دمشق بوده، و در ۶۱۵ هق وفات کرده) اهدا نموده. در ۱۳۲۸ هق در مصر بطبع رسیده.

اساطیر (asātir)، مفردش اسطوره (ostura)، داستانهای خرافی یا نیمه‌خرافی، در باره‌ی قوای فوق طبیعی و خدایان، که بصورت روایت از نسلهای متوالی بیکدیگر انتقال پیدا میکند. اساطیر با داستانهای پهلوانی افراد بشری و نیز با افسانه‌های جن و پری که برای سرگرمی جعل شده تفاوت دارد. اسطوره‌ها با روایات دینی ارتباط نزدیک دارد، و در پاره‌ای ادیان همین اسطوره‌ها تکرار شده است. یکی از غرضهای اساطیر بیان و توضیح جهان است، و سازندگان اسطوره‌ها برای حوادث طبیعی شخصیتی قائل میشدند. **ائوهمروس** (قرن چهارم قم) اساطیر را همان سرگذشتهای مبالغه‌آمیز اقوام واقعی میدانست. بحث جدید در باره‌ی اساطیر توسط ماکس مولر آغاز شد، که اسطوره‌ها را نتیجه‌ی پیدایش خلط و پریشانی زبانی در تکلم میداند (مثلا عبارت "طلوع آفتاب بدنبال فلق میآید"، چون بزبان یونانی گفته شود، قابل تعبیر بمضمون "آپولون در تعقیب دافنه، دوشیزه‌ی فلق، است" میباشد). جمعی معتقدند که اساطیر برای بیان آمیخته به استعاره‌ی حقیقت جعل شده، و بعضی آنها را بمعنی ظاهری قبول کرده‌اند. بعضی الاهیون مسیحی معتقدند که اساطیر خبر قبلی از واقعیات کتاب مقدس یا تحریفی از آنها است، و مثلا دئوکالیون نام دیگری از نوح است و بس. نحله‌ی آلمانی اساطیر را تَعَیُّن عوامل طبیعی میدانند. پیروان فروید اسطوره‌ها را سازواره‌ای برای ارضاء امیال میشمارند. سر ج. فریزر، صاحب کتاب معروف شاخه‌ی زرین، معتقد است که همه‌ی اساطیر اصلا مربوط به بارآوری و حاصلخیزی در طبیعت بوده است. در حال حاضر، غالب علمای مردمشناسی بر این عقیده‌اند که نظریه‌ای کلی برای همه‌ی اساطیر نمیتوان یافت، ولی برای اساطیر هر ملت میتوان تعبیرهای خاص پیدا کرد. از زمان آیسخولوس از اساطیر در ادبیات استفاده‌ی فراوان شده، و اساطیر دینی و نیز آنهائی که نویسندگان متأخر شکل تازه‌ای بآنها داده‌اند نقش عمده‌ای در ادبیات داشته است.

اسالم (asālem)، دهستان (جـ ح ۱۰'۰۰۰؟)، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)، کنار دریای خزر؛ دارای ۲۱ (؟) آبادی. هوایش معتدل مرطوب میباشد. رود ناو در آن جاری است. محصولش برنج، ابریشم، و عسل است. شالبافی و جاجیمبافی دارد.

آسام[2]، ایالت (۲۲۰'۴۱۳ کمم؛ جـ ۹'۰۴۴'۰۰۰)، لش هند؛ کرسی آن شیلونگ. سرزمینی است ناهموار و مشتمل بر دره‌های حاصلخیز رودهای براهماپوترا و سورما. در جغ آن دهکده‌ی چراپونجی قرار دارد، که بارش در آن (ح ۱۲۷۵ سانتیمتر در سال) از سایر نقاط کره‌ی زمین بیشتر است. از محصولاتش غلات، برنج، مرکبات، نیشکر، چای، پنبه، و کنف میباشد. صادرات چوب آن مهم است. در قرنهای ۱۳-۱۹ دستخوش مهاجمات برمه بود. در ۱۸۲۶ ضمیمه‌ی هندوستان انگلیس شد. ژاپن در ۱۹۴۴ قسمت جنوبی آنرا اشغال کرد. در ۱۹۴۷ قسمتی از منطقه‌ی جنوب غربی آن، بنام سیلهات، ضمیمه‌ی پاکستان شد.

آساما[3]، **کوه**، آتشفشان زنده، بارتفاع ح ۲'۵۰۰ متر، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن.

آس امریکائی، (*Kalmia latifolia*)، بوته‌ی پیوسته‌سبز زینتی امریکائی، با خوشه‌های گل سرخ یا سفید. در زمینهای اسید بعمل میآید.

اسامة ابن زید (osāmate 'bne zeyd)، فت ۵۴ هق، از بزرگان صحابه. در مکه بدنیا آمد، و در مدینه، پیغمبر او را قبل از سن بیست سالگی به امارت سپاه فرستاد. بعد از رحلت پیغمبر، اسامه عزلت گزید، و بعد در ایام معاویه، به دمشق رفت، و باز به مدینه برگشت.

آسانسور: ← بالابر.

آسانسیون، پایتخت پاراگه؛ ← آسونسیون.

آسانسیون[4] (āsānsion) انگل **اسنشن** (əsenšən)،

---

(1) Babylonian Captivity (2) Assam (3) Asama (4) Ascension

جزیره (۸۸ کم‌م؛ جه ۱۶۸)، در قطلا جنوبی، جزء مستعمره‌ی بریتانیائی سنت هلن. در 1501 یکی از دریانوردان پرتغالی آنرا کشف کرد. در ۱۸۱۵ انگلیسها اشغالش کردند. از ۱۹۲۲ جزء مستعمره‌ی سنت هلن است. پایگاه دریائی است.

آسای[۱] (āssāy)، لفظ ایتالیائی، بمعنی باندازه‌ی کافی، که در موسیقی بعد از الفاظ و علامات تفسیری دیگر قرار میگیرد؛ مثلا آندانته آسای[۲] یعنی باندازه‌ی کافی ملایم (← آندانته).

اسب، خانواده‌ی اسبها (*Equidae*) فعلا فقط دارای یک نوع، اکوئوس (*Equus*)، است که مشتمل بر اسب، خر، و گورخر افریقائی میباشد. تکامل اسب از سلف کوچک اولیه‌ی آن، الوهیپوس (*Eohippus*) در امریکای شمالی صورت گرفته، و از آنجا، از راه برزخ باریکی که اکنون وجود ندارد، به قاره‌ی قدیم راه یافته است. مقارن ورود هندیشمردگان به امریکا، اسبهای قدیمی در آن قاره از میان رفتند. اسب یکی از آخرین حیواناتی است که اهلی شده، و احتمالا بدست صحرانشینان آسیای مرکزی رام شده است. ابتدا در جنگ و شکار بکار میرفت، و در قرن ۱۹م در کشاورزی جای گاو را گرفت. اسبهای بارکش کنونی از نتاج نژادهای قوی قرون وسطی هستند. قدیمترین نژاد سواری اسب عربی است که سابقه‌ی ممتد دارد. همه‌ی اسبهای وحشی امروزه، غیر از تارپان، از انواع رام‌شده هستند که، پس از اهلی شدن، مجدداً بحالت وحشی درآمده‌اند.

اسباب التدویه (asbābo 't.tadvie)، عنوان ترجمه‌ی فارسی (بوسیله‌ی تقی بروجردی، ۱۲۹۲ هق) کتابی طبی، بزبان فرانسوی، از دکتر شلیمر. مشتمل بر 1٬000 مطلب است در مفردات و مرکبات و تدبیرات طبی و حالات غیر طبیعی و امراض منکور در کتابهای طبی و قرابادین قدیم وجدید.

اسباب الرعد و البرق (asbābo 'r.raʿde va 'l.barq) [(فی) ذکر اسباب الرعد و البرق یا بیان اسباب الرعد و البرق]، رساله‌ای کوچک، بعربی، در علل رعد و برق، از ابن سینا. در ۱۳۵۳ هق در ضمن ۷ رساله در حیدرآباد طبع شده.

اسباب النزول (asbābo 'n.nozul)، کتابی در شأن نزول آیات قرآن، از ابوالحسن علی واحدی (فت ۴۶۸ هق)، دارای مقدمه‌ای در مبادی وحی و کیفیت نزول قرآن. در مصر مکرر بطبع رسیده.

اسباب‌بازی، حالیه انواع اسباب‌بازی از 100٬000 متجاوز است، و بعضی از آنها مربوط به زمانهای ماقبل تاریخ میباشد. صنعت اسباب‌بازی‌سازی در قرون وسطی آغاز شد، و در این امر مخصوصاً توزیع کنندگان اهل زونتبرگ و نورمبرگ آلمان نقش عمده‌ای داشتند. کارخانه های بزرگ اسباب‌بازی از ح ۱۸۵۰ تأسیس گردید. کشورهای عمده‌ی تهیه‌ی اسباب‌بازی کشمت، آلمان، ژاپن، و چکوسلواکی است.

اسباب حدوث الحروف (asbābo hoduse 'l-horuf)، رساله‌ای در چگونگی و سبب پیدایش حرفهای زبان عربی و بعضی حرفها که در عربی نیست، از ابن سینا، که ظاهراً بعد از سنه‌ی ۴۱۴ هق که شیخ الرئیس به اصفهان رفته، بخواهش ابو منصور محمد ابن علی ابن عمر ابن الجبال، در شهر مزبور تألیف گردیده. این رساله دارای شش باب در سبب پیدایش صوت و حرف و تشریح حنجره و زبان و غیره است، و در بعضی مآخذ بعنوانهای مقالة فی اسباب حدوث الحروف و مخارجها، مخارج الحروف، فی الحروف، مخارج الحروف و صفاتها، حدوث الحروف، معرفة حدوث الحروف، و مخارج الصوت و الحروف نیز نامیده شده. اول‌بار در ۱۹۱۴ در مصر و سپس دو روایت از متن عربی با ترجمه‌ی فارسی در سال ۱۳۳۳ هش در تهران منتشر گردیده.

اسباب نزول، علم (asbābe nozul)، قسمتی از علم تفسیر که در سبب نزول آیات قرآن و زمان و مکان آن و مطالب دیگر از این قبیل بحث میکند.

اسب آبی یا هیپوپوتام (hipopotām، از فنس)، پستاندار علفخوار افریقائی (از نوع *Hippopotamos*)، منسوب به گراز، دارای دست و پای کوتاه، تنه‌ای سنگین، پوستی خاکستری یا خرمائی، و دهانی گشاد است. دندانهای ثنایا و



اسب آبی (طول: ۴ متر)

انیاب زیرین آن بصورت دندان گرازی درآمده و یکی از منابع عاج میباشد. بیشتر در آب بسر میبرد، واز گیاهان آبی تغذیه میکند. اسب آبی کوتوله (نوع *Choeropsis*) در غ افریقا زندگی میکند.

اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل: ← اسرائیل.

اسباغ (esbāq)، در علم عروض؛ ← تسبیغ.

اسب بخار، واحد قدرت. **۱-** اسب بخار انگلیسی[۳] (علامت: HP) ۵۵۰ فوت‌پوند در ثانیه است، و معادل ۷۴۶ وات، ۷۶ کیلوگرم‌متر در ثانیه، و 1٫014 اسب بخار فرانسوی میباشد. این واحد یادگار جیمز وات است (گویند برای تخمین نیروی ماشین بخار، تجربیاتی با بهترین اسبهای بارکش کرد، و باین نتیجه رسید که یک اسب در دقیقه 33٬000 فوت‌پوند کار انجام میدهد). **۲-** اسب بخار فرانسوی[۴] (علامت: CV یا ch) معادل ۷۵ کیلوگرم‌متر در ثانیه (قریب ۷۳۵ وات) میباشد. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول III.

اسب دریائی، ماهی کوچک آبهای گرم (عمدةً از نوع *Hippocampus*)، دارای گردنی دراز که آن را شبیه به اسب می‌نماید. در وضع قائم بسختی شنا میکند. نرها دارای کیسه‌ی شکمی هستند که



اسب دریائی

تخمها در آن میمانند تا درشت شده بصورت ماهی درآیند.

آس بری: ← برگ بو.

آسبست (āsbest)؛ ← پنبه‌ی کوهی.

اسب فروشان (asb.forušān)، ده (جه ۴۶°۳۶′؛ سش ۱۳۳۵ هش)، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۱ کیلومتری جغ سراب. محصولش غلات است.

اسبله (esbele) یا سبیلی، ماهی کثافتخواری که در اطراف دهان چیزهائی شبیه به سبیل، باله‌های چربی‌دار، و دندانهائی شبیه گربه دارد، و بی فلس است. گوشت بعضی از آنها خوشمزه است. نوع بحر خزر (*Silurus glanis*) از آن جهت که بچه



ماهیان را میخورد مضر است؛ قسمت عمده‌ی زندگی آن در گودالهای رودخانه‌ها میگذرد.

اسبوع دور الستر (osbuʿo dāre 's.satr)، رساله‌ای در بعضی از عقاید اسماعیلیان، بنثر و نظم عربی، از داعی بزرگ اسمعیلی احمد حمید الدین ابن عبدالله کرمانی (فت بعد از ۴۱۱ هق). در سال ۱۹۵۲ در ضمن اربع رسائل اسماعیلیه در بیروت بطبع رسیده.

اسبیرگ[۵] (esbierg)، شهر (جه ۵۵°۲۸′)، ش‌غ زوتلند، دانمارک؛ کنار دریای شمال.

اسپات ایسلند[۶] (espāte island)، کلسیت شفاف که چون نور از آن بگذرد انکسار مضاعف مییابد. در آلات بصری از جمله برای ساختن منشور نوعی میکروسکوپ بکار میرود.

اسپات سنگین: ← باریت.

اسپات فلوئور: ← فلوئوریت.

آسپادانا[۷] (āspādānā)، نام قدیم یونانی شهر اصفهان.

اسپارت[۸] (espārt)، یا سپارته (spārte) یا سپارتا یا لاکدایمون (lākedāymon)، شهر یونان قدیم، پایتخت لاکدایمون (لاکونیا)، شهر عمده‌ی پلوپونز، بر رود اوروتاس. دوریها، پس از فتح لاکونیا و مسنیا، دولت‌شهر اسپارت را تأسیس کردند. در قرن ۷م قم مرکز ادبیات بود، ولی بعد از ۶۰۰ قم فنون نظامی مستولی شد، و شهر

(۱)assai (۲)andante assai (۳)horse-power (۴)cheval-vapeur (۵)Esbjerg (۶)Iceland spar (۷)Aspadana (۸)Sparta

بصورت اردوگاه نظامی درآمد. سازمان اجتماعی مرکب از سه طبقه بود.. جنگجویان، موسوم به سپارتیاتای (spārtiātāy)، که طبقه‌ی حاکمه و تنها طبقه‌ی حائز حقوق قانونی و عرفی بودند؛ پسرانشان مشق سربازی میکردند. بعد، طبقات پریویکوی (perioykoy) (پیشه‌وران و بازرگانان) و هیلوتس (heylotes) (اسیرانی که برای ارباب کار میکردند) می‌آمد. دولت را دو پادشاه اداره میکرد، ولی مرکز اصلی قدرت یک شورای ۵ نفری بود. اسپارت در ← جنگهای مدی وارد شده در ترموپیل شجاعانه جنگید (۴۹۵ قم)، و نیز در ۴۸۰ در سالامیس و در ۴۷۹ به سرکردگی پوسانیاس جنگ کرد. قبل از ۵۰۰ قم اسپارت اتحادیه‌ی سست‌بنیاد پلوپونزی را تشکیل داد ولی حرارتی در تبدیل آن به امپراطوری نشان نداد. رقابتش با آتن بجنگ مهلک پلوپونزی (← پلوپونزی، جنگ، ۴۳۱–۴۰۴ قم) کشید. اسپارت پیروز شد ولی کمی بعد در لئوکترا از تبی‌ها شکست خورد (۳۷۱ قم). پس از غلبه‌ی فیلیپ II مقدونی رو بانحطاط گذاشت و در دوره‌ی اقتدار روم بکلی از بین رفت. اسپارت حالیه (جه ـ۹‘۷۰۰) در قرن ۱۹م در محل شهر قدیم بنا شده.

اسپارترو[1]**، بالدومرو** (bāldomero espārtero)، ۱۷۹۳–۱۸۷۹، ژنرال اسپانیائی. در جنگ داخلی ۱۸۳۶–۳۹ بر کارلوسیان پیروز شد، و لقب دوکِ پیروزی یافت. در ۱۸۴۱–۴۳، که نایب السلطنه بود، به خودکامی حکومت کرد، و در نتیجه‌ی شورشی که بپا شد بگریخت. در ۱۸۵۴–۵۶ نخست‌وزیر بود.

آسپاس (āspās)، دهستان (جه ۱‘۳۰۰؟)، جش بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۸ (؟) آبادی. رود اوجان (از شعبه‌های رود کر) اراضی مزروعی آنرا مشروب میسازد. محصولاتش غلات و حبوبات است. قالیبافی دارد. مرکزش، ده **آسپاس** (جه ۵۴۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری جغ اقلید واقعست.

آسپاسیا[2] (āspāsiā). **۱ـ** قرن پنجم قم، محبوبه‌ی زیبا و دانای پریکلس. منزل او در آتن محل اجتماع بزرگان ادب و فلسفه بود، و حتی سقراط بدانجا میرفت. پسر پریکلس از آسپاسیا بموجب فرمانی مشروع شناخته شد، و همان نام پدر را گرفت. **۲ـ** زن زیبائی از مردم فوکایا (در آسیای صغیر)، که محبوبه‌ی کوروش کوچک (فت ۴۰۱ قم) و نام اصلی او میلتو بود، و کوروش او را بنام محبوبه‌ی پریکلس نامید. پس از مرگ کوروش در جنگ کوناکسا، آسپاسیا بدست اردشیر II هخامنشی افتاد، و وی سخت گرفتار عشق این زن شد، و چون پسرش داریوش را به جانشینی برگزید، داریوش آسپاسیا را از او خواست. اردشیر آسپاسیا را به داریوش واگذاشت، ولی کمی بعد او را کاهنه‌ی معبد اناهیتا در همدان کرد، که مادام العمر وی را از ازدواج ممنوع میساخت، و ظاهراً این امر منجر به حوادثی شد که باعث قتل داریوش بدست پدرش اردشیر II گردید.

اسپاگتی (espāgeti): ← ماکارونی.

اسپانی، مملکت اروپائی: ← اسپانیا.

اسپانیا[3] (espānyā) یا **اسپانی** (espāny)، نام باستانی آن **هیسپانیا**، کشور (۵۰۳‘۰۵۹ کمه؛ جمعیت آن با جزایر بالئار و کاناری ـ۲۷‘۹۷۶‘ ۷۵۵)، جغ اروپا، پایتختش مادرید. متصرفات اسپانیا در افریقا عبارتست از صحرای اسپانیا، گینه‌ی اسپانیا، و ایفنی. اسپانیای اروپائی تمام شبه جزیره‌ی ایبری را باستثنای پرتغال و کشور کوچک آندورا فرا گرفته. از کوههای پیرنه (سرحد آن با فرانسه) و خلیج بیسکی در ل تا تنگه‌ی جبل طارق در ج امتداد دارد. در ش و جش در مسافت زیادی با مدیترانه، و در لغ و جغ با قطلا مجاور است. قسمت مرکزی اسپانیا را فلات عظیمی فرا گرفته که از کوههای کانتابریائی در ل تا سیرا مورنا در ج ممتد است. این فلات را کوهها (مخصوصاً سیرا دِ گواداراما)، و دره‌های رودخانه‌ها (دوئرو، تاگوس، گوادیانا) قطع میکنند. رود ابرو در ل فلات مرکزی بجانب مدیترانه جریان دارد. آب و هوای قسمت جنوبی اسپانیا گرمسیری است؛ بزرگترین رود این ناحیه گوادالکیویر است. محصول اسپانیا بیشتر محصولات کشاورزی است، مرکبات، زیتون، انگور (مشروبهای موسوم به شِری و مالاگا معروفیت جهانی دارد)، انواع سبزیها، و چوب‌پنبه. قسمت اعظم خاک فلات مرکزی بعلت چرای بیش از حد گوسفندان و عدم مراقبت فقیر شده. از کوههای آن کانیهای مختلف (مانند مس و آهن) بدست می‌آید. ماهیگیری از صنایع عمده‌ی نواحی ساحلی است. صنایع بیشتر در اطراف مادرید و بارسلون و ایالات باسک (در لغ) توسعه یافته است. گرچه در اسپانیا عوامل مؤثری برای یگانگی وجود دارد (بخصوص اینکه مذهب کاتولیک لااقل اسماً، تقریباً عمومی است)، اختلافات ناحیه‌ای فراوان دیده میشود. زبان عمومی اسپانیائی کاستیلی است، اما لهجه‌های مختلف نیز رواج دارد. در دو ناحیه‌ی **کاتالونیا** و ← ایالات **باسک** زبانهای غیر اسپانیائی رایج است، و در این نواحی نهضتهای متعدد برای خودمختاری یا استقلال بوقوع پیوسته است. سایر بخشهای اسپانیا کمابیش باقیمانده‌ی کشورهای قرون وسطائی و ایالات تاریخی است، و از آن جمله است اندلس، آراگون، آستوریاس، کاستیل کهن و جدید، استرمادورا، گالیثیا، لئون، مورثیا، ناوار، و والانس (برای صنایع، شهرها، وتاریخ هریک ازین نواحی به مقاله‌ی مربوط بآن مراجعه شود).

تاریخ

(I) اسپانیا پیش از حکومت اسلامی. در دوره‌ی حجر باسکها در اسپانیا سکونت داشتند. سپس ایبریان بآنجا آمدند، و اینها بعداً با سلتهای مهاجم درآمیختند، و بدین ترتیب ملت سِلتیبریان بوجود آمد. در قرن یازدهم قم فنیقیان پاسگاه‌های تجارتی در ج اسپانیا داشتند. سپس ماندگاران یونانی و بعد کارتاژیها به اسپانیا درآمدند، و بیشتر آن را تصرف کردند (قرن سوم قم). دولت روم، در دومین جنگ از ← جنگهای **کارتاژی** (۲۱۸–۲۰۱ قم)، آنرا از تصرف کارتاژیها خارج کرد، و در ۱۳۳ قم بیشتر شبه جزیره‌ی ایبری در تصرف دولت روم بود. آداب و سنن رومی وارد اسپانیا شد و این سرزمین جزء امپراطوری روم گردید. میراث رومی اسپانیا حتی پس از هجوم ژرمنها (آغازش ۴۰۹ بم) بجا ماند. پادشاهان ویزیگوت، که کشور بزرگی در ل اسپانیا بوجود آورده و بسوی ج کشورگشائی میکردند، قوانین رومی (← آلاریک II) و تاحد زیادی تمدن رومی را حفظ کردند. مسیحیت از همان اوایل در اسپانیا وارد شد، و برقرار ماند.

(II) اسپانیا تحت حکومت اسلامی (برای تفصیل این مطلب به مقاله‌ی اندلس در کتاب حاضر رجوع شود). حکومت ویزیگوتها با شکست پادشاه ایشان رودریگ از مسلمانان، منقرض شد (۷۱۱)، و حکومت اعراب (یا بقول اسپانیائیها مورها) براسپانیا آغاز گردید. امارت اسلامی (که بعداً بنام خلافت غربی خوانده شد) تمدنی درخشان بوجود آورد (← اندلس). ولی بسبب روی کار آمدن سلسله‌های مختلف و رقابتهای محلی، بین مورها نفاق افتاد. بعلاوه، مسلمین هیچگاه نتوانستند بر قسمت شمالی اسپانیا تسلط پیدا کنند، و در این ناحیه مملکت آستوریاس برپا ماند، و تخم فتوحات بعدی مسیحیان در این مملکت افشانده شد. لئون، کاستیل، و آراگون رفته‌رفته مقتدرتر شدند، و علی رغم جنگهای دائمی بین خود و اتحادهای موقت با سلاطین مور، کم‌کم بر مسلمانان فائق آمدند. از وقایع عمده درین باب، پیروزی ۱۲۱۲ اسپانیائیها در ناواس دِ تولوسا بود، ولی آخرین دژ مسلمانان در ۱۴۹۲ سقوط کرد. در این زمان، بیشتر اسپانیا بواسطه‌ی ازدواج **فردیناند V** (پادشاه کاستیل) و **ایزابل I** (ملکه‌ی آراگون) متحد شده بود، و آنان یهودیان را از اسپانیا اخراج کردند (۱۴۹۲)، و بعداً مورها را بقبول مسیحیت تکلیف نمودند، و عاقبت ایشان را نیز اخراج کردند. ولی مهمترین واقعه‌ی سال ۱۴۹۲ کشف قاره‌ی جدید امریکا بتوسط کریستوف کلمب بود، که امپراطوری اسپانیا را بنا نهاد، و این امپراطوری در زمان جلوس (۱۵۱۶) شارل I (امپراطور شارل کن) چنان وسعتی داشت که در باره‌ی آن میگفتند "امپراطوری که خورشید هرگز در آن غروب نمیکند".

(III) عصر طلائی و انحطاط. در دوره‌ی پسر شارل I، **فیلیپ II**، اسپانیا سرانجام تحت حکومت سلطنتی مطلق متمرکز قرار گرفت. **تفتیش افکار** مذهبی در آن دوره بمنتهی درجه‌ی قدرت مخوف خود رسید، و سیل ثروت از متصرفات اسپانیا در امریکای شمالی و امریکای جنوبی و جزایر فیلیپین به اسپانیا سرازیر شد. در اواخر قرن ۱۶م و در قرن ۱۷م ادبیات و هنر اسپانیا رونق یافت (عصر طلائی). اما از جنبه نظامی و اقتصادی، کشور رو به انحطاط بود، و شکست (۱۵۸۸) **جهازات شکست‌ناپذیر** که بقصد فتح انگلستان اعزام شده بود، چنان ضربه‌ای بود که اسپانیا از آن کمر راست نکرد. جنگهای اسپانیا در اروپا و ارتباط آن با امپراطوری مقدس روم نیز سرانجام بضرر این کشور تمام شد. در اثر جنگ سی ساله (۱۶۱۸–۱۶۴۸) قسمتی از اراضی و اعتبار اسپانیا از دست رفت. با انقراض سلسله‌ی هاپسبورگ، ← جنگ جانشینی اسپانیا (۱۷۰۱–

(1)Espartero (2)Aspasia (3)Spain

۱۴) شروع شد، و خسارات سنگینی بر اسپانیا وارد آمد، و سلطنت آن کشور به فیلیپ V رسید. مساعی فراوانی که برای احیای اسپانیا مبذول شد بجائی نرسید، و این کشور بعلت جنگهای متعدد بتدریج بیش از پیش انحطاط یافت تا جائی که ناپلئون **کارلوس IV** و **فردیناند VII** را مجبور به استعفا کرد، و در ۱۸۰۸ برادر خویش ژوزف بوناپارت را بتخت سلطنت اسپانیا نشانید. این امر ملیون را برانگیخت، و میهن‌پرستان اسپانیائی نقش عمده‌ای در **جنگ شبه جزیره** داشتند. در ۱۸۱۴ فردیناند بار دیگر سلطنت یافت.

(IV) سلطنت‌طلبان و جمهوریخواهان. هجوم ناپلئون در بروز جنگهای استقلال‌طلبی در امریکای لاتین مؤثر بود. در ۱۸۲۵ بیشتر متصرفات امپراطوری اسپانیا از دست رفته بود (→ **انقلاب امریکای جنوبی**)، و کوبا، پورتو ریکو، و بعداً فیلی‌پین در → **جنگ اسپانیا و امریکا** از دست اسپانیا خارج شد. محافظه‌کاران و لیبرالها پیوسته با یکدیگر در مبارزه بودند. هنگامی که فردیناند قانون جانشینی را بنفع دخترش **ایزابل II** تغییر داد، اولین قیام **کارلوسیان** بوقوع پیوست (۱۸۳۶–۳۹). سلطنت‌طلبان ارتجاعی، سلطنت‌طلبان مشروطه‌خواه، و جمهوریخواهان، همه خواهان قدرت بودند. ایزابل در ۱۸۶۸ و جانشینش آمادئوس در ۱۸۷۳ مجبور باستعفا شدند. برای مدت کوتاهی (۱۸۷۳–۷۴) حکومت جمهوری برقرار شد، و آنهم دستخوش جنگ تازه‌ای گردید. در ۱۸۷۶ آلفونسوی XII بتخت نشانده شد، در ۱۸۸۵ آلفونسوی XIII بجای او نشست. وی اسپانیا را در جج I بیطرف نگاهداشت، و از حکومت (۱۹۲۳–۳۰) دیکتاتوری **پریمو د ریورا** پشتیبانی کرد. پریمو دِ ریورا در ۱۹۳۰ ناچار استعفا داد. در ۱۹۳۱ جمهوریخواهان در انتخابات بَلَدی پیروز شدند، وآلفونسو را خلع و حکومت جمهوری برقرار کردند. ولی اختلافات فرو ننشست. در ۱۹۳۶ جبهه‌ی ملی (مرکب از جمهوریخواهان، سوسیالیستها، کمونیستها، و سندیکالیستها) پیروزی عظیمی در انتخابات بدست آورد، ولی پیش از اینکه کارها را بدست گیرد شورش نظامی روی داد که منجر به جنگهای داخلی ۱۹۳۶–۳۹ گردید. شورشیان پس از جنگهای خونینی، بالاخره در ۱۹۳۹ پیروز شدند، و ژنرال ف. **فرانکو** دولتی براساس حکومت صنفی بر قرار کرد. اسپانیای فاشیست در جج II متمایل به کشورهای محور بود، ولی رسماً بی‌طرفی اختیار کرد. سازمان ملل متحد که حکومت فرانکو را به رسمیت نمیشناخت از قبول عضویت اسپانیا امتناع کرد. در ۱۹۴۷ فرانکو حکومت اسپانیا را سلطنتی اعلام نمود، ولی تا سال ۱۹۶۰ اقدامی برای عودت سلسله‌ی بوربون بعمل نیاورد. در ۱۹۵۳ کشمت در مقابل حق تأسیس **پایگاههای** هوائی و دریائی در اسپانیا موافقت کرد که بآن کشور کومکهای نظامی و اقتصادی بکند، و باین ترتیب، اسپانیا بطرف دولتهای غربی کشانیده شد. در ۱۹۵۵ اسپانیا بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. در ۱۹۵۸ تحت الحمایه‌ی سابق خود، مراکش اسپانیا، را به دولت جدید التأسیس **مراکش** واگذاشت، ولی وضع ایفنی و صحرای اسپانیا مختلف فیه ماند. در ۱۹۵۹ اسپانیا بعضویت سازمان اروپائی همکاری اقتصادی پذیرفته شد.

اسپانیا، افریقای: → **افریقای اسپانیا.**

اسپانیا، جنگ جانشینی[1] (۱۷۰۱–۱۴)، آخرین جنگهای عمومی اروپائی-بین بریتانیا، اتریش، هلند، و پرتغال از یک طرف، و فرانسه و اسپانیا و باواریا از طرف دیگر-که پس از مرگ (۱۷۰۰) کارلوس II، آخرین پادشاه اسپانیا از خاندان هاپسبورگ، بر سر جانشینی امپراطوری اسپانیا در گرفت. کارلوس II (= شارل II) پسر فیلیپ IV بود، وخواهران فیلیپ یکی آن د/اتریش مادر لوئی XIV (شاه فرانسه) و دیگری مادر امپراطور لئوپولد I بودند. دختر ارشد فیلیپ، ماری ترز، زوجه‌ی لوئی و دختر دیگرش زوجه‌ی لئوپولد بود. چون کارلوس II فرزندی نداشت، کمی پیش از مرگ وی مدعیانی برای سلطنت اسپانیا پیدا شد که مهمترین آنها یکی ولیعهد فرانسه (خواهرزاده‌ی کارلوس) بود، و دیگری لئوپولد I که ابتدا بعنوان رئیس خاندان هاپسبورگ در اتریش و سپس بعنوان اینکه مادرش دختر فیلیپ III (شاه اسپانیا) بوده مدعی سلطنت اسپانیا گردید. چون اتحاد فرانسه یا اتریش با اسپانیا که در آن موقع فرمانفرمای مستعمرات وسیعی در امریکا بود توازن قوا را در اروپا بر هم میزد، ادعاهای مذکور مواجه با مخالفت سایر دول بزرگ اروپائی شد، و سرانجام، پس از مذاکرات زیاد، لوئی ادعای خویش را بنام نوه‌اش فیلیپ (بعداً **فیلیپ V**، پادشاه اسپانیا) و لئوپولد ادعای خود را بنام پسرش شارل (بعداً امپراطور شارل VI) کرد، و هر دو مؤکداً تعهد کردند که بهیچ عنوان اسپانیا را به قلمرو خود ضمیمه نکنند. کمی بعد طرفداران فرانسه کارلوس II را که مشرف به موت بود وادار کردند که فیلیپ نوه‌ی لوئی را تنها وارث خود اعلام کند (۲ اکتبر ۱۷۰۰). در اول نوامبر ۱۷۰۰ کارلوس درگذشت، و فیلیپ بلا فاصله در مادرید به پادشاهی خوانده شد. انگلستان و ایالات متحد هلند و اتریش بر ضد فرانسه متحد شدند، و بیشتر کشورهای آلمان نیز بآنها پیوستند. باواریا طرف فرانسه را گرفت. پرتغال و ساووا تا ۱۷۰۳ از فرانسه جانبداری کردند، ولی پس از آن به متحدین پیوستند. عملیات نظامی در هلند وبلژیک و ایتالیا آغاز گردید (۱۷۰۱)، و در ۱۷۰۲ همگانی شد. با وجود پیروزیهای عمده‌ی متحدین در بلینمهایم و جبل طارق (۱۷۰۴)، اودنارد (۱۷۰۸)، و مالپلاکه (۱۷۰۹)، جنگهائی که در اسپانیا و ایتالیا و هلند و بلژیک روی داد قاطع نبود، و در ۱۷۱۱ انگلستان خود را از کارزار بیرون کشید. جنگ با پیمانهای اوترشت، راشتات، و بادن (۱۷۱۳–۱۴، → **اوترشت، صلح**) پایان یافت، انگلستان و ایالات متحد هلند فاتحین حقیقی جنگ بودند، فیلیپ به پادشاهی اسپانیا شناخته شد. فرانسه ناچار با اتریش مصالحه کرد، و از لحاظ اقتصادی از پا درآمده بود. از فرماندهان بزرگ این جنگ **دوک دو ویلار**، لوئی ژوزف ملقب به **دوک دو واندوم**، **اوژن دو ساووا**، و **دیوک آو مارلبره** است.

اسپانیا، صحرای: → **صحرای اسپانیا.**

اسپانیا، گینه‌ی: → **گینه‌ی اسپانیا.**

اسپانیائی، زبان، از زبانهای **هندواروپائی**، متعلق بدسته‌ی → **زبانهای رومیائی**، رایج در اسپانیا و قسمت عمده‌ی کشورهای امریکای جنوبی و مرکزی و مکزیک. → **زبان**، **جدول**.

اسپانیائی، معماری مستعمراتی. معماری اسپانیائی در مستعمرات اسپانیا در قرون ۱۶م–۱۸م بارور بود. گرچه در اصل سبک آن صرفاً اسپانیائی بود، بعدها، بخصوص در مکزیک و پرو، جنبه‌های بدیعی بدان افزوده شد. زینتهای پیچ در پیچ ظریف بکار برده میشد، که نمونه‌ی آنها بر در کلیسای جامع سانتو دومینگو (نخستین کلیسای جامعی که در قاره‌ی امریکا ساخته شد؛ بین سالهای ۱۵۲۱–۴۱) موجود است. اما مهمترین صفت بناهای مستعمراتی، سادگی و استحکام استخوان‌بندی آنها بود. در قرن ۱۶م، فرقه‌های فرانسیسیان و دومینیکیان و غیره دست بساختن بناهای بسیار زدند. در کلیساها، نمازخانه‌هائی ساختند که یک جانب آن باز بود (ساختن نمازخانه‌ی سه دیواره برای آن بود که کار ساختمان سریعتر پیش برود). در قرون ۱۷م و ۱۸م، سبک **باروک** بیش از هر سبک دیگر معمول بود، اما شیوه‌های ساده‌ی اوایل کار رها نشد. شهرهای امریکای مرکزی همه از مکزیک تقلید میکردند، اما در پرو معماری اصیل و بارآوری که بیش از شیوه‌ی مکزیکی عظمت داشت، بوجود آمده بود. در اینجا و نیز در بولیوی، نفوذ زیورهای سرخپوستان شیوه‌های اروپائی را تحت الشعاع قرار داده بود. اشاعه‌ی شیوه‌ی نئوکلاسیسیسم روزگار رونق معماری مستعمراتی اسپانیا را بسر رسانید.

اسپانیا و امریکا، جنگ[2]، ۱۸۹۸، جنگ کشمت و انقلابیون کوبا بر ضد اسپانیا که هدف عمده‌ی آن خارج ساختن کوبا از دست اسپانیا و قرار دادن آن تحت تسلط کشمت بود. انقلاب در ۱۸۹۵ در کوبا آغاز شد، و باعث لطمات زیادی بمنافع امریکائیان گردید. دولت کشمت که اهمیت سوق الجیشی کوبا را برای طرح ساختن کانالی در امریکای مرکزی میدانست، از اسپانیا خواست که کوبا را تخلیه کند. در آوریل ۱۸۹۸ اسپانیا اعلان جنگ داد. ناوگان اسپانیا در مانیل (فیلی‌پین) مغلوب و ناوگان آن در سانتیاگو دِ کوبا نابود گردید. بموجب پیمان پاریس (دسامبر ۱۸۹۸) کوبا "آزاد" و تحت قیمومت کشمت قرار داده شد؛ پورتو ریکو و گوام به کشمت واگذار گردید؛ اسپانیا جزایر فیلی‌پین را در مقابل ۲۰ میلیون دولار به کشمت تسلیم نمود. در نتیجه‌ی این جنگ، امپراطوری اسپانیا عملا منحل گردید، و کشمت بیش از پیش در امور امریکای لاتین و شرق اقصی وارد و ذینفع شد.

اسپانیای جدید[3]، قلمرو تحت حکومت نایب السلطنه‌ی اسپانیا در امریکای شمالی، که در زمان آ. دِ مندوثا ایجاد شد (۱۵۳۵). مشتمل بر مکزیک حالیه، ولی مرزهای شمالی آن بر حسب قوت و ضعف اسپانیا متغیر بود.

اسپانیول، سگ: → **سگ اسپانیول.**

اسپانیولا، هند غربی، → **هیسپانیولا.**

---

(۱)War of the Spanish Succession (۲)Spanish-American War (۳)New Spain

اسپاهبد (aspāhbad) یا **سپهبد** (sepahbad)، از خاندانهای هفتگانه‌ی عهد اشکانیان و ساسانیان (← ویس پوهر). مقر آنان گرگان بود.

اسپر (espar)، در اصطلاح معماری، بدنه‌ی مربع یا مستطیل یا نزدیک بآن که ترکیب مستقلی از کاشیکاری، گچبری، نقاشی، آینه‌کاری، یا نظائر آنها را در بر دارد. بدنه‌ی سفتکاری زیر اینگونه تزیینات هم بهمین نام خوانده میشود.

اسپرانتو[1] (esperānto): ← زبان عمومی.

آسپرژیلوس (āsperžilus؛ از لتی)، قارچی (از تیره‌ی *Aspergillacae*) که هاگهای آن بر بالای رشته‌ای بر روی کره‌ی کوچکی قرار گرفته (شبیه به فواره‌ای است که از هر طرف آب بپراند). رنگ این قارچها کبود یا سبز یا ماشی است، و بر روی مواد غذائی و میوه‌ها گردی تشکیل میدهند.

اسپرس (esperes)، (*Hedysarum onobrychis*)، گیاه علوفه از تیره‌ی پروانه‌واران که برگهای مرکب آن برگچه‌ی بسیار دارد.

اسپرک (esparak)، گیاه یکساله‌ی بر قدیم از نوع رسدا (*Reseda*)، با خوشه‌گلهای سفید زرد-رنگ. جنس *R. odorata* معطر است؛ جنس *R. lutea* در رنگرزی بکار میرود. ورث (vars) از اقسام آنست.

اسپرماتوزوئید: ← نطفه.

اسپرماستی: ← موم روغن.

آسپرن[2] (āspern)، حومه‌ی شرقی وین، اتریش. در اینجا اتریشیها بر ناپلئون I پیروز شدند (۱۸۰۹).

آسپروپوتاموس (āspropotāmos)، رود یونان؛ ← آخلولوس.

اسپست، گیاه دائمی: ← یونجه.

اسپغول (aspqul)، ← اسفرزه.

اسپکه (espake) یا **اسفکه**، ده (جـ ۶۹۸ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان لاشار، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، ۴۵ کیلو-متری ج بمپور. ساکنین از طایفه‌ی مبارکی هستند.

اسپند، در آیین زردشتی: ← اسپندارمذ.

اسپند، گیاه: ← اسفند.

اسپند، میرزا، امیر قرا قوینلو: ← میرزا اسپند.

اسپندارمذ (espandār.maz) [= بردباری و فروتنی مقدس]، در آیین زردشتی، یکی از امشاسپندان (← امشاسپند)، نماینده‌ی بردباری و سازش اهورمزدا، و واسطه‌ی بین آفریدگار و آفریدگان. در جهان خاکی نگهبانی زمین با اوست. اسفندارمذ، اسفند، و اسپند نیز نامیده شده. وی موکل بروز پنجم (موسوم به اسپندارمذ) هر ماه شمسی و دوازدهمین ماه (موسوم به اسپندارمذ) هر سال شمسی است. ← تقویم اوستائی.

اسپندیار یا **اسپندیاذ**، خاندان عهد ساسانی: ← اسفندیار.

اسپنسر[3] (espenser)، برای اعلامی که باین صورت میشناسید به سپنسر رجوع کنید.

اسپنوی (espanuy)، در افسانه‌های ملی، نام کنیزک تژاو، داماد افراسیاب، که زنی بسیار زیبا بود، و چون تژاو بگریخت، بیژن فرزند گیو او را متصرف شد.

اسپهبد فیروز، سردار مجوس، ← سنباد.

اسپید دژ: ← قلعه‌ی سفید.

اسپیر (espir یا aspir)، جزیره‌ای بطول حـ ۱۲ کم و عرض حـ ۶ کم، واقع در قسمت جنوبی دریاچه‌ی رضائیه، ل جزیره‌ی اشک داغی، آذربایجان.

اسپیریتو سانتو[4]، در قکب: ← هبریدیز جدید.

آسپیرین[5] (āspirin)، گرد سفید بی‌بو که برای تسکین درد و تخفیف تب بکار میرود، و از نظر شیمیائی اسید استیلسالیسیلیک (asid asetil–) است. نخست در ۱۸۵۳ شیمیدانهای آلمانی این اسید را ساختند، ولی فایده‌ی آن تا ۱۸۹۹ شناسائی نیافته بود. کارخانه‌ی شیمیائی بایر (دوسلدورف) تهیه‌ی آن را تکمیل کرد، و نام انحصاری آسپیرین بر آن نهاد، که از نام لاتینی **قندول** که محتوی اسید سالیسیلیک است گرفته شده. در جج I که ورود آن به بریتانیا قطع شد، در آنجا نیز آنرا تهیه کردند، و امروز کارخانه‌های مختلف باسامی گوناگون آنرا ساخته و عرضه میکنند.

اسپینل[6]، **ویثنته مارتینث** (vitente mārtinet espinel)، ۱۵۵۰-۱۶۲۴، شاعر، رمان‌نویس، و موسیقیدان اسپانیائی. سیم پنجمی به گیتار افزود. از آثارش زندگی ارباب مارکوس دِ اوبرگون (۱۶۱۸) است که لو ساژ در داستان معروف ژیل بلاس بسیاری از وقایع و اشخاص آنرا اقتباس کرده است.

اسپینوزا[7] (espinozā)، صورت فارسی نام **باروخ سپینوزا** (bārux spinozā)، ۱۶۳۲-۷۷، فیلسوف هلندی. بعلت استقلال فکر از جامعه‌ی یهودی، که در آن بار آمده بود، تکفیر و اخراج شد (۱۶۵۹)، ولی وی براه خود ادامه داد، و با تراشیدن عدسی امرار معاش میکرد. زندگی ساده و آرامی داشت، و حتی وقتی که سایر فلاسفه حلقه‌ی انزوای او را شکسته بدیدارش رفتند بهمان زندگی ساده ادامه داد. معلومات وسیع خود را در بنیانگذاری مذهب فلسفی خود بکار برد. اسپینوزا اعتقاد راسخ داشت که حقیقت وجود-خدا یا طبیعت-یکی است. ذهن، ماده، زمان، و هر چیز دیگر که نمودی دارد تجلیات همان ذات یکتا است. شر یا بدی فقط در ذهنهای محدود وجود دارد، و حقیقتی در نفس امر ندارد، و اگر آن را چون جزئی از کل در نظر بگیریم از بین میرود. وی معتقد بود که انسان باید بکوشد تا خود را با نقشه‌ی نامتناهی منطبق کند، هواهای نفسانی را طرد کند، به نظم بگرود، و بحوادث از جنبه‌ی ابدیت بنگرد. اسپینوزا طرفدار حکومت دموکراسی بود. کتاب علم اخلاق (اتیک) او بفارسی ترجمه شده است (۱۳۳۳ هش).

آستات[8] (āstāt؛ فنس)، عنصر شیمیائی رادیو-آکتیو (علامت شیمیائی At؛ عدد اتمی ۸۵؛ ← عناصر، جدول). اولبار در ۱۹۴۰ بوسیله‌ی بمباران بیسموت با ذرات آلفا در سیکلوترون بدست آمد. از عناصر **شورگن** است.

استاجلو (ostājlu)، از طوایف بزرگ قزلباش، و در واقع مهمترین طایفه از اویماقات قزلباش. از مشاهیر امرای آنها خان محمد استاجلو است که در ۹۱۳ هق بحکومت دیار بکر از جانب شاه اسماعیل منصوب شد. مکرر با علاءالدوله‌ی ذوالقدر جنگ کرد و در حدود دیار بکر چندان قدرت یافت که به سلطان سلیم خان پادشاه عثمانی نامه‌های تهدیدآمیزی نوشت. طایفه‌ی استاجلو، که محل اصلی آنها ظاهراً در حدود **قارص** بوده است، در عهد سلاطین صفویه غالباً نفوذ و اعتبار تمام داشتند و در سلطنت شاه عباس I نیز سهم مهم بر عهده‌ی آنها بود.

استاد، در دستگاه فرهنگی ایران: ← تربیت معلم، قانون.

استاد الدار (ostādo 'd.dār) [استاذ الدار]، عنوان رئیس دربار در عهد خلفای عباسی. صاحب این عنوان متصدی امور راجع بحرم و دستگاه خلفا بوده و بهمه‌ی امور زنان و خویشان و نزدیکان خلیفه که در قصور خلفا میزیسته‌اند نظارت میکرده. استاد سرای (ostāde sarāy) که در بعضی کتب فارسی در این معنی یا موارد مشابه آمده است نیز ترجمه‌ی همین عنوان است.

استاد سرای: ← استاد الدار.

استادسیس (ostādsis)، فت ۱۵۱ هق، شورشگر و سردار ایرانی مجوسی، و مدعی پیغمبری، که در اواخر عهد منصور خلیفه‌ی عباسی در سیستان و هرات و بادغیس خروج کرد. وی قبل از شروع دعوت و قیام خویش در حدود سیستان و هرات دارای نفوذ و قدرت بوده، و حتی بگفته‌ی یعقوبی، وقتی از اینکه مهدی را بولیعهدی منصور بشناسد سر فرو پیچیده است، و ظاهراً بسبب همین اعتبار و نفوذ بود که چون در سنه‌ی ۱۵۰ هق خروج کرد، چنانکه طبری و ابن اثیر نوشته‌اند، بزودی ۳۰۰٬۰۰۰ مرد بر او گرد آمدند. استادسیس بر قسمتی از خراسان استیلا یافت و تا مرورود پیش رفت و چند بار لشکر خلیفه را شکست داد. عاقبت محاصره گشت و گویند از یارانش نزدیک ۷۰٬۰۰۰ کس مقتول و ۱۴٬۰۰۰ تن اسیر گشتند (در صحت این ارقام و هم در صحت رقم راجع بتعداد یاران او که طبری و ابن اثیر نقل کرده اند جای تأمل است)، و خود او فرار کرد. اما بزودی دستگیر و مقتول شد و سرش را جهت منصور خلیفه فرستادند. قول دیگر آنست که او را پس از دستگیری با فرزندان به بغداد فرستادند و در آنجا بامر منصور کشتند. نوشته اند که او خود را از موعودهای زرتشت و بجای **هوشیدر** یا **سوشیانت** فرانمود و اگر کثرت تعداد پیروانش درست باشد احتمال دارد که سبب جمع آمدن مجوسان سیستان و خراسان بر او همین دعوی بوده است. هرچند بعیدست که در بین مجوس این اندازه مرد جنگی در آن زمان در سیستان و هرات وجود داشته باشد. گویند مراجل (marājel)، مادر مأمون، دختر استادسیس بوده است، و با آنکه ولادت مأمون تقریباً ۲۰ سال بعد از خروج استادسیس واقع شده است احتمال صحت این روایت ضعیف نیست.

استادیوم (estādiom)، میدان ورزش، ورزشگاه، ← ستادیوم.

---

(۱)Esperanto (۲)Aspern (۳)Spencer (۴)Espiritu Santo (۵)aspirin (۶)Espinel (۷)Spinoza (۸)astatine

آستارا، رودخانه‌ی مرزی در شهرستان آستارا، بین ناحیه‌ی طالش ایران و طالش آذربایجان شوروی. در مجاور ساحل غربی بحر خزر جاری است، و بنادر آستارای ایران و آستارای شوروی را از هم جدا میکند.

آستارا، شهر و بندر (جم ۴٬۷۰۰)، جشس آذربایجان شوروی، تجشس، بر مصب رود آستارا در ساحل غربی دریای خزر، بفاصله‌ی ۳۲ کیلومتری ج لنکران. رود آستارا آنرا از بندر آستارای ایران جدا میکند.

آستارا، شهر و بندر (جم ۸٬۴۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان آستارا، استان یکم (گیلان)، بر ساحل غربی دریای خزر، ۷۲ کیلومتری لش اردبیل. شمالیترین بندر ایران و بر مرز بین ایران و شوروی است. رود آستارا از کنار جاده‌ی شوسه‌ی آستارا ـ اردبیل میگذرد، و آستارای ایران را از آستارای شوروی جدا میکند.

آستارا، شهرستان، انتهای شمالی استان یکم (گیلان)، واقع بر کناره‌ی غربی بحر خزر؛ مرکزش شهر آستارا. از ل به آذربایجان شوروی محدود است. اهمیت نظامی دارد. قسمتهای ساحلی و کوهستانی آن پوشیده از جنگل است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، برنج، و فراورده‌های دامی است. آستارا بموجب قتک (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان اردبیل بود. در مهرماه ۱۳۳۷ هش شهرستان تابع استان سوم (آذربایجان شرقی) شد. در خرداد ۱۳۳۹ تابع استان یکم گردید.

آستارته[1] (āstārte) [از ریشه‌ی سامی. ← **عشتاروت**]، الاهه‌ی فنیقی باروری و زیبائی و عشق جنسی، مطابق عشتر بابلیها. بعدها، شاید بواسطه‌ی خلط وی با الاهه‌ای دیگر، او را خدای ماه نیز شمردند، و بهمین جهت با **آرتمیس** و سلنه، و اغلب با **آفرودیته** مطابق دانستند.

استالاکتیت (estālāktit؛ فنس –stā)، تیغه‌ای از یک ماده‌ی معدنی یا از یخ که از محل مرتفعی آویزان باشد. عادی‌ترین نوع آن، گذشته از **گلفهشنگ**، ستونهائی از کربونات آهک است که از سقف غارها آویخته است. طریق تشکیل آن اینست که قطرات آب که از سقف غار میچکد بتدریج مواد آهکی خود را بجا میگذارد.



(۱) استالاکتیت ؛ (۲) استالاگمیت

رسوبهائی که آب چکنده از سقف غار بر کف غار میگذارد ستونهائی از کربونات آهک تشکیل میدهند که هر یک را استالاگمیت (estālāgmit؛ فنس –stā) گویند. استالاکتیت و استالاگمیت ممکن است پس از چندی بهم برسند. رنگ آنها مربوط بمواد اضافی موجود در آنها است.

استالاگمیت: ← استالاکتیت.

استالدئید[2] (asetāldeid؛ فنس) یا **آلدئید استیک** (āldeid asetik؛ فنس) یا **اتانال** (etānāl؛ فنس)، مایعی بیرنگ و با بوی تند که در ۲۱° صد بخشی بجوش میآید، و فورمول شیمیائی آن CH_3CHO است. از اکسایش **الکل اتیلیک** بدست میآید. در تهیه‌ی بسیاری از مواد آلی بکار میرود. نیز ← **آلدئید**.

استالین (estālin). برای اعلام روسی که باین صورت میشناسید به ستالین رجوع کنید.

استالینگراد، شهر، جمشس: ← ستالینگراد.

استان (estān). در عهد ساسانیان ایالات ایران را به اجزائی تقسیم کرده هریک را استان و حاکم آنرا استاندار میگفتند (جغرافیانویسان اسلامی لفظ **کوره** را به تمام یک استان اطلاق میکردند). هر استان به چند رستاق و هر رستاق به چند طسوج منقسم میشده، و هر طسوج مشتمل بر چند ده بوده است. مثلا ایالت فارس ۵ استان داشته که یکی از آنها اصطخر بوده، و یزد یکی از رستاقهای اصطخر و نائین و دهات مجاور آن یکی از طسوجهای رستاق یزد بوده است. در تقسیم‌بندی جدید کشور ایران (← **تقسیمات کشور**) که در ۱۳۱۶ هش اجرا شد، کشور را به چند استان (ostān) تقسیم کردند، و این لفظ مأخوذ از همان لفظ استان عنوان این مقاله میباشد.

استانبول (estānbol) یا **اسلامبول** (eslāmbol)، شهر (جم ۱٬۲۱۴٬۶۱۶)، ترکیه، بر هر دو کنار **بوسفور**. ظاهراً نام آن اصلا از یونانی گرفته شده، و نامش را استنبول و اصطنبول (هر دو estanbul) و استمبول (–ol) نیز ضبط کرده‌اند. سابقاً نام استانبول معمولا به قسطنطنیه بمعنی اخص اطلاق میشد، ولی در ۱۹۳۳ رسماً نام استانبول به تمام شهر داده شد (برای تاریخ قدیم آن ← قسطنطنیه). شهر استانبول تا ۱۹۲۲ پایتخت ترکیه بود، و هنوز مهمترین دریابندر و مرکز تجارتی این کشور است. دانشگاه آن در ۱۴۵۳ تأسیس شد، و در ۱۹۳۳ تجدید سازمان یافت. مقر سه بطریرک ارتدوکس یونانی، کاتولیک، و ارمنی است.

قسمتی از استانبول که مطابق قسطنطنیه‌ی تاریخی است تماماً در ترکیه‌ی اروپائی واقع است، و بر دو طرف خلیج معروف به شاخ زرین بر هفت تپه بنا شده. چندین کیلومتر از برجها و باروهای قدیم هنوز کنار شهر موجود است. در خارج باروهای شمالی و در ل شاخ زرین محله‌های غلطه (qalata)، پره (pera)، و خاص کوی (xāss koy) واقع است. غلطه محله‌ی تجارتی است، و اصلا از ماندگاههای جنوائیها بود. محله‌ی پره در دوره‌ی سلاطین عثمانی مخصوص خارجیان و خاص کوی محله‌ی یهودیان بود. محله‌ی سابق یونانیان، نامش فنار (fanār)، در قسمت لغ شهر نزدیک کاخ امپراطوران سابق روم شرقی واقع است. قسمت آسیائی شهر مشتمل بر اسکدار و قاضی کوی (**خالکدون** سابق) میباشد.

بنای مهمی که از زمان روم شرقی باقی مانده **ایاصوفیه** است. در ۱۵۰۹ زلزله‌ای شهر را ویران کرد، و سلطان بایزید II آنرا از نو ساخت. فرهنگ عثمانی در قرن ۱۶م به اوج خود رسید و اغلب مساجد جامع استانبول از آن دوره است (مخصوصاً مساجد بایزید II، سلیمان I، و احمد I)، و دورنمای جالب استانبول‌ـرشته‌ای از گنبدهای موزون و متناسب که با منارههائی منقطع میشود‌ـناشی از مساجد متعدد آن میباشد. دیگر از بناهای معروف استانبول دلمه باغچه (dolma) و یلدیز کوشکی (yeldiz kuški)، واقع در ل محله‌ی پره بر کنار بوسفور، است، که مقر سلاطین عثمانی در قرون ۱۹م و ۲۰م بود. حومه‌ی اسلامبول، مخصوصاً ویلاها و باغها و کاخهای کنار بوسفور، به زیبائی مشهورند. شهر اسلامبول همواره محل رفت و آمد بوده، و بهمین جهت سیمای بین المللی دارد، و مردم آن به چند زبان تکلم میکنند. قسمت عمده‌ای از جمعیت آن یونانی و ارمنی و یهودی هستند.

استانبول، کتابخانه‌ی دانشگاه. این کتابخانه در سال ۱۹۲۶ در شهر استانبول، ترکیه، دایر شد. دارای مجموعه‌ای از نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی بالغ بر ۱۸٬۷۰۰ جلد است.

استان پنجم یا **کرمانشاهان**، یکی از تقسیمات کشور ایران، غ ایران، که بموجب **قانون تقسیمات کشور** (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← **استان**)؛ مرکزش **کرمانشاه**. از ل قسمتی به کردستان ایران، از غ به عراق، و از ج به استان ششم محدود است. مرکبست از نه شهرستان، **ایلام**؛ **پاوه**؛ **تویسرکان**؛ **شاه‌آباد**؛ **قصر شیرین**؛ **کرمانشاه**؛ **ملایر**؛ **نهاوند**؛ و **همدان**. بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) مرکب از شهرستانهای ایلام، کرمانشاهان، سنندج، ملایر، و همدان بود (نیز ← **بیجار**؛ **سقز**). برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان پنجم، ارجاعات منکور در این مقاله را ببینید.

استان تهران: ← **تهران**، استان.

استان چهارم یا **آذربایجان غربی**، یکی از تقسیمات کشور ایران که بموجب **قانون تقسیمات کشور** تشکیل گردید (۱۳۱۶ هش) (نیز ← **استان**)؛ مرکز آن رضائیه. استان فعلی از ل به رود **ارس** (مرز ایران و شوروی)، از غ به کشورهای ترکیه و عراق، و از ش به آذربایجان شرقی محدود است، و مرکب از هفت شهرستان **ماکو**، **خوی**، **شاهپور**، **رضائیه**، **نقده**، **مهاباد**، و **میاندوآب** میباشد. قسمتی از ← دریاچه‌ی رضائیه جزء این استان است.

بموجب قتک (۱۳۱۶هش)، استان چهارم مشتمل بر شهرستانهای خوی، رضائیه، مهاباد، مراغه، و بیجار بود. در دیماه ۱۳۲۰ هش مراغه از آن منتزع و به **استان سوم** و در دیماه ۱۳۲۴ بیجار از آن منتزع و به استان پنجم ملحق کرده شد. در خرداد ۱۳۲۵، با استان سوم، تبدیل به ← **استان آذربایجان** گردید. در مهر ماه ۱۳۳۷، استان آذربایجان به دو استان **آذربایجان شرقی** (استان سوم) و **آذربایجان غربی** (استان چهارم) منقسم شد. در آبان ۱۳۳۷ هش شهرستانهای استان چهارم ماکو، خوی، شاهپور، رضائیه، مهاباد، و میاندوآب تعیین شد. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان چهارم، مقاله‌ی **آذربایجان** و سایر ارجاعات منکور در این مقاله را ببینید.

استاندار (estāndār، و بر طبق استعمال کنونی –ostān)، حاکم استان. در دوره‌ی ساسانیان استانداران در اصل مباشر املاک سلطنتی بوده‌اند، و حتی وقتی حکومت نظامی ایالتی بآنان تفویض میشد، اگر در آنجا از املاک سلطنتی چیزی بود، مباشرت و اداره‌ی آنرا هم بعهده داشتند. بر طبق **قانون تقسیمات کشور**

---

(۱) Astarte (۲) acetaldehyde

(۱۳۱۶ هش)، حکمران هر استان استاندار نامیده میشود.

استاندار (estāndār) و **استاندارد**[1] (-d)، ← استانده.

استاندارد اویل، شرکت[2] (estāndard oyl) یا **شرکت نفت استاندارد**، عنوان عده‌ای از شرکت‌های نفتی کشمت که سابقاً از شرکتهای تابعه‌ی شرکتی بهمین نام بودند که بتوسط جان د. راکفلر تأسیس شده بود، و پس از انحلال آن، این شرکتها جزء استاندارد اویل را در نام خود حفظ کردند. برای تمییز این شرکتها از یکدیگر، معمولاً اسم ایالتی از کشمت را که شرکت در آن بثبت رسیده به نام شرکت ملحق میکنند مانند شرکت استاندارد اویل (اوهایو)؛ شرکت استاندارد اویل (ایندیانا)؛ شرکت استاندارد اویل (کالیفرنیا)؛ و شرکت استاندارد اویل (نیو جرزی)، که بزرگترین این شرکتها است، و اغلب جرزی استاندارد خوانده میشود.

تاریخ. در سال ۱۸۵۹، در شهر تیتوسویل (ایالت پنسیلوانیا، کشمت)، اولین چاه نفت عمده در کشمت حفر شد. چهار سال بعد، در شهر کلیولند ایالت اوهایو، جان د. راکفلر (۲۴ ساله) و یکی از دوستانش بنام کلارک (klārk)، که شرکتی برای حق‌العمل‌کاری داشتند، وارد کار نفت شدند، و با جوانی انگلیسی بنام سمیوئل اندروز (samyuel andruz) پالایشگاهی دایر کردند. بفاصله‌ی دو سال، راکفلر سهام کلارک را در پالایشگاه خرید، و شرکت راکفلر و اندروز را تأسیس کرد، و این شرکت در ۱۸۷۰ عظیم‌ترین پالایشگاه را در کلیولند اداره میکرد، و در همان سال، راکفلر و اندروز شرکتی بنام شرکت استاندارد اویل با سرمایه‌ی ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار تشکیل داده در اوهایو بثبت رسانیدند، و این شرکت، با تنظیم و تسهیل توزیع نفت در کشمت، کارش بالا گرفت، و در ۱۸۷۲ بزرگترین سازمان حمل محصولات نفتی در کشمت و بزرگترین عامل در بازار نفت آن کشور، مخصوصاً در غ کوههای آپالاش، بود. سپس راکفلر متوجه ایالت شرقی شد، و چندین پالایشگاه را در نواحی نیو یورک و پیتسبرگ و فیلادلفی خریداری کرد (درباب سیر پیشرفتهای حیرت‌انگیز راکفلر ← راکفلر، جان دیویسن). در ۱۸۸۱، استاندارد اویل بیش از ۷۵٪ ظرفیت پالایشی کشمت و ۹۰٪ لوله‌های نفت را در آن کشور در تصرف داشت. در ۱۸۸۲، راکفلر و هشت تن از سهامداران عمده‌ی همکار او و ۳۲ تن دیگر از سهامداران موافقت‌نامه‌ای برای تشکیل یک تراست منعقد ساختند، که از جمله مقرر میکرد که استاندارد اویل در هر یک از ایالات کشمت تشکیل شود. اگر چه این نقشه کاملا عملی نشد، سازمانهای استاندارد اویل در نیو یورک، نیو جرزی، کنتاکی، ایندیانا، کانزاس، نبراسکا، و کالیفرنیا تشکیل گردید.

در ۱۸۹۰، ایالت اوهایو به دادگاه شکایت برد باین عنوان که با اینکه فقط شرکت استاندارد اویل اوهایو بر طبق اساسنامه‌اش حق عمل در ایالت اوهایو داشته، عملا این شرکت وسیله‌ای برای فعالیتهای تمام تراستِ استاندارد اویل در اوهایو شده است. در ۱۸۹۲ قراری از دادگاه صادر شد که شرکت اوهایو را از انتقال سهامش به تراست و از اجازه دادن به تراست برای استفاده از آراء این سهام ممنوع ساخت. مقارن این ایام، ایالت نیو جرزی که یکی از شرکتهای استاندارد اویل در آن تشکیل شده بود (۱۸۸۲)، قوانین خود را تغییر داد، و راه را برای انتقال سهام از شرکتی به شرکت دیگر باز کرد، و تراست استاندارد اویل سهام خود را به شرکت استاندارد اویل نیو جرزی منتقل نمود، و در ۱۸۹۹، سرمایه‌ی این شرکت از ۱۰ میلیون دلار به ۱۱۰ میلیون دلار افزایش یافت، و در واقع مرکز عملیات تمام سازمان استاندارد اویل گردید. در ۱۹۰۶، دولت امریکا باستناد ← قانون ضد تراست شرمن بر علیه شرکت استاندارد اویل (نیو جرزی) به دادگاه شکایت برد، و پس از قریب پنج سال مرافعه، در ۱۹۱۱ دیوان کشور کشمت شرکت را از استفاده از آراء ۳۳ شرکت تابعه و نیز از اعمال نظارت در آنها ممنوع کرد، و این شرکتها را نیز از پرداخت سود سهام به شرکت نیو جرزی ممنوع نمود. این رأی، ادامه‌ی عملیات شرکت نیو جرزی را بعنوان یک تراست غیر ممکن ساخت، و شرکتهای تابعه از آن جدا و مستقل گردیدند، و بدین ترتیب، تراست بزرگ راکفلر منحل شد. در ۱۹۱۲ شرکت نیو جرزی به پویش در هند شرقی هلند پرداخت، و بین ۱۹۱۴ و ۱۹۲۱ سهامی در پرو و کولومبیا و ونزوئلا تحصیل کرد، و امروز شرکتهای تابعه‌ی شرکت نیو جرزی تقریباً در تمام امریکای لاتین مشغول کارند، و در کانادا هم شرکت محدود نفت ایمپریال که از ۱۹۰۹ تابع شرکت نیو جرزی بوده بزرگترین شرکت نفتی کانادا است. کمی بعد از جج I، شرکت نیو جرزی به فعالیت در شرق نزدیک پرداخت، و سهامی در شرکت محدود نفت عراق بدست آورد، و بعد از جج II دامنه‌ی عملیات خود را در عربستان سعودی توسعه داد. بعلاوه، بعلت احتیاجات اروپا به مواد نفتی، شرکتهای تابعه‌ی شرکت نیو جرزی در اروپا مشغول فعالیت شدند، بطوری که در آغاز جج II، شرکت نیو جرزی در ۱۹ مملکت اروپائی و در الجزایر، تونس، لیبی، مراکش فرانسه، و مصر نمایندگی داشت. هم اکنون شرکت استاندارد اویل نیو جرزی بزرگترین شرکت نفت جهان است، و سهم عمده‌ای در کنسرسیوم نفتی که در ایران عمل میکند دارد.

استان دوم، یکی از تقسیمات کشور ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تأسیس شد (← استان)؛ مرکزش ساری؛ مشتمل بر ولایات سابق مازندران و استراباد. از ل به دریای خزر و ترکمنستان شوروی و از ش به استان نهم (خراسان) محدود است. از ۱۵ شهرستان تشکیل یافته: آمل؛ بابل؛ بهشهر؛ دامغان؛ دشت گرگان؛ ساری؛ سمنان؛ شاهرود؛ شاهی؛ شهسوار؛ کاشان؛ گرگان؛ نطنز؛ نور؛ و نوشهر. این استان بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) مشتمل بر شهرستانهای قم، کاشان، تهران، سمنان، ساری، و گرگان بود (← تهران، استان). نیمه‌ی جنوبی و قسمتی از ش استان کنونی را کویر نمک فرا گرفته است. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان دوم، مقالات مازندران و استراباد و سایر ارجاعات منکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

استانده (estānde)، هر چیزی که، بر طبق قبول عموم، بعنوان مبنائی برای مقایسه انتخاب شود؛ نمونه‌ی مصوب (مانند واحد استانده). این لفظ در این کتاب بجای الفاظ استاندار (estāndār) و استاندارد (estāndārd)، که از لفظ انگلیسی *standard* (بهمان معانی) گرفته شده، بکار رفته است.

استان دهم، یکی از تقسیمات کشور ایران، قسمت مرکزی ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش اصفهان. مشتمل بر ناحیه‌ی اصفهان سابق است. از ل به استان دوم، از ش به استانهای نهم (خراسان) و هشتم (کرمان)، از ج به استان هشتم و استان هفتم (فارس)، و از غ قسمتی به چهار محال و بختیاری محدود است. فعلا مرکب از هفت شهرستان است، اردستان؛ اصفهان؛ شهرضا؛ فریدن؛ نائین؛ نجف‌آباد؛ و یزد. بموجب قتک (۱۳۱۶ هش) مرکب از دو شهرستان اصفهان و یزد بود. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان دهم، ارجاعات منکور در این مقاله را ببینید.

استان سوم یا **آذربایجان شرقی**، یکی از تقسیمات کشور ایران که بموجب قانون تقسیمات کشور تشکیل گردید (۱۳۱۶ هش) (نیز ← استان)؛ مرکز آن تبریز. استان فعلی از ل به رود ارس (مرز ایران و شوروی)، از غ به آذربایجان غربی، و از ش به آذربایجان شوروی و گیلان محدود است، و مرکب از ده شهرستان تبریز، مرند، خلخال، اردبیل، میانه، سراب، مشکین‌شهر، اهر، مراغه، و هشترود میباشد. قسمتی از ← دریاچه‌ی رضائیه جزء این استان است. آب فراوان رودهائی که از کوههای سبلان و سهند سرچشمه میگیرند سرزمین حاصلخیز آنرا مشروب میکنند.

بموجب قتک (۱۳۱۶ هش)، استان سوم مشتمل بر دو شهرستان تبریز و اردبیل از ایالت سابق آذربایجان بود. در دیماه ۱۳۲۵ شهرستان مراغه از استان چهارم منتزع و ضمیمه‌ی استان سوم شد. در خرداد ۱۳۲۵ هش، استانهای سوم و چهارم تبدیل به ← استان آذربایجان گردید، و سپس در مهرماه ۱۳۳۷ این استان به دو استان آذربایجان شرقی (استان سوم) و آذربایجان غربی (استان چهارم) منقسم شد. در آبان ۱۳۳۷ هش شهرستان‌های استان سوم تبریز، مراغه، میانه، اردبیل، سراب، مشکین‌شهر، اهر، هشترود، مرند، خلخال، و آستارا تعیین شد. در خرداد ۱۳۳۹ شهرستان آستارا از این استان منتزع و جزء استان یکم گردید. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان سوم، ارجاعات منکور در این مقاله را ببینید.

استان ششم، یکی از تقسیمات کشور ایران، ج‌غ ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶

(۱)standard (۲) Standard Oil Company

هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش اهواز. مشتمل بر قسمت عمده‌ی خوزستان و لرستان است. از ل قسمتی به استان پنجم، از غ به عراق، از ج به خلیج فارس، و از ش قسمتی به فارس و چهار محال و بختیاری محدود است. از ۱۵ شهرستان تشکیل یافته، آبادان؛ الیگودرز؛ اهواز؛ بروجرد؛ بندر معشور؛ بهبهان؛ خرم‌آباد؛ خرمشهر؛ دزفول؛ دشت میشان؛ رامهرمز؛ شوشتر؛ کهگیلویه؛ گلپایگان؛ و مسجد سلیمان. این استان بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) مشتمل بر چهار شهرستان خرم‌آباد، گلپایگان، اهواز، و خرمشهر بود. استان فعلی صنایع عظیم نفت دارد، و رودهای کرخه و کارون در آن جاریست. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان ششم، مقالات خوزستان و لرستان و سایر ارجاعات مذکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

استان کردستان: ← کردستان.

استانکوی (estänkëy)، نام ترکی جزیره‌ی کوس، از جزایر دریای اژه.

استانلی[1] (estänli). برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین صورت بشناسید بضبط صحیح آن ستنلی رجوع کنید.

استان مرکزی: ← تهران، استان.

استان نهم، یکی از تقسیمات کشور ایران، لش و ش ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش مشهد. مشتمل بر قسمتی از ایالت خراسان میباشد. از ل به ترکمنستان شوروی، از ش به ترکمنستان شوروی و افغانستان، از ج به استان بلوچستان و سیستان و استان هشتم (کرمان)، و از غ به استانهای دوم و دهم محدود است. از ۱۵ شهرستان تشکیل یافته، اسفراین؛ بجنورد؛ بیرجند؛ تربت جام؛ تربت حیدریه؛ درگز؛ سبزوار؛ شیروان؛ طبس؛ فردوس؛ قوچان؛ کاشمر؛ گناباد؛ مشهد؛ و نیشابور. بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) مشتمل بر شهرستانهای سبزوار، بیرجند، تربت حیدری، مشهد، قوچان، بجنورد، و گناباد بود. در آبان ۱۳۲۴ هش شهرستان زابل بآن منضم و در آبان ۱۳۲۶ از آن تفکیک گردید. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان نهم، مقاله‌ی خراسان و سایر ارجاعات مذکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

آستانه، بخش، ل شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، کنار دریای خزر؛ مرکزش آستانه. شعبه‌های کوچکی از سفید رود در آن جاری است. محصولاتش برنج، چای، نخود، لوبیا، زرت، سیب زمینی، بادام، کنف، و ابریشم میباشد. دهستان آستانه دهستان حومه‌ی این بخش است. بخش آستانه قبلا مشتمل بر سه دهستان حومه (آستانه)، دهشال، و حسن کیاده بود. در مهرماه ۱۳۳۷ هش دهستان حسن کیاده از آن منتزع و به بخش تبدیل شد.

آستانه، ده (جه ۶٬۶۱۳ سد ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آستانه و دهستان آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، سر راه شوسه‌ی رشت به لاهیجان؛ ۷ کیلومتری لغ لاهیجان و ۳۴ کیلومتری ش رشت. نام قدیمش کوچان بوده. مقبره‌ی سید جلال‌الدین اشرف زیارتگاه است. پنجشنبه بازار دارد.

آستانه، ده (جه ۳٬۱۲۵ سد ۱۳۳۵ هش)، بخش سربند، شهرستان اراک، ۳۶ کیلومتری ج اراک و ۳ کیلومتری غ راه آهن سرتاسری، در منطقه‌ی کوهستانی خوش آب و هوا واقع است. محصول عمده‌اش غلات و میوه و چغندر قند است. قالیبافی دارد. ظاهراً معادن طلا در اطراف آن موجود میباشد. این آستانه را با شهر کرج ابودلف مطابق دانسته‌اند. از ابنیه‌ی قدیمی آن ← امامزاده سهل ابن علی است. در شهریور ۱۳۲۹ هش مرکز بخشداری سربند از آستانه به شازند منتقل گردید.

آستانه، دهستان (جه ۲۴٬۰۰۰؟)، حومه‌ی بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان). مرکز دهستان و بخش ده آستانه است.

آستانه، برای ابنیه‌ای که جزء اول نام آنها لفظ آستانه است، بجزء دیگر اسم رجوع کنید (مثلا به حضرت عبدالعظیم، حضرت معصومه، سید علاءالدین حسین، شاه نعمت‌الله ولی، مشهد).

آستانه[2]، در روانشناسی و فیزیولوژی، اندازه‌ای برای حساسیت در مقابل یک محرک، و آن حدی است که چون تحریک از آن کمتر (یا بیشتر) شود پاسخی تولید نمیکند.

استان هشتم، یکی از تقسیمات کشور ایران، ج ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش کرمان. مشتمل بر ایالت سابق کرمان است. از ل به استانهای نهم (خراسان) و دهم (اصفهان)، از ش به استان بلوچستان و سیستان، از ج به فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، و از غ به همان فرمانداری و استان هفتم (فارس) محدود است. از پنج شهرستان تشکیل یافته، بم؛ جیرفت؛ رفسنجان؛ سیرجان؛ و کرمان. بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) مرکب از شهرستانهای کرمان، بم، بندر عباس، خاش، و زابل بود. قسمت شمالی استان کنونی را کویر لوت فراگرفته است. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان هشتم، مقاله‌ی کرمان و سایر ارجاعات مذکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

استان هفتم، یکی از تقسیمات کشور ایران، ج ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش شیراز. مشتمل بر قسمتی از ایالت سابق فارس است. از ل به استان دهم (اصفهان)، از ش به استان هشتم (کرمان)، از ج به خلیج فارس، و از غ به استان ششم (خوزستان) محدود است. از ۱۳ شهرستان تشکیل یافته، آباده؛ اصطهبانات؛ بندر لنگه؛ بوشهر؛ جهرم؛ داراب؛ دشتستان؛ شیراز؛ فسا؛ فیروزآباد؛ کازرون؛ لار؛ و نیریز. بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش)، استان هفتم مرکب از شهرستانهای بهبهان، شیراز، بوشهر، فسا، آباده، و لار بود. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان هفتم، مقاله‌ی فارس و سایر ارجاعات مذکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

آستانه‌ی درد: ← آستانه‌ی شنودگی.

آستانه‌ی شنودگی[3]، حد شنودگی، و بعبارت دیگر، (بازاء بسامد یا ارتفاع معین)، کمترین مقدار شدت ارتعاشات صوتی برای اینکه این ارتعاشات شنیده شود (توضیح آنکه تا انرژی صوتی وارد بگوش بقدر کافی زیاد نشود احساس صوت نمیشود). از طرف دیگر، بازاء بسامد معینی، اگر شدت صوت بحد معینی برسد، باصطلاح معمول "صدا گوش را پاره میکند"، و بعبارت دیگر، احساس درد جایگزین احساس صوت میشود؛ این حد دومین حد شنودگی یا آستانه‌ی درد است. گوش طبیعی برای بسامدهای بین ۱٬۰۰۰ و ۳٬۰۰۰ ارتعاش در ثانیه منتهای حساسیت را دارد. ارتعاشات صوتی دارای بسامدهای خفیف (بین ۱۶ و ۲۰) را گوش درک نمیکند، و این عدم حساسیت گوش در زندگی انسان بسیار اهمیت دارد، و مثلا مانع آنست که شخص ضربانات قلب خود را بشنود. از طرف دیگر، بر حسب سن و ساختمان افراد، بسامدهای بالاتر از ۱۶٬۰۰۰ تا ۲۰٬۰۰۰ نیز مسموع نمیشوند. این "اصوات" پربسامد را ابرصوت (abarsöt) خوانند.

استان یکم، یکی از تقسیمات کشور ایران که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تأسیس شد (نیز ← استان)؛ مرکز آن رشت. فعلا مرکب از دو قسمت مجزا است، یکی شهرستان اراک (غ قسمت مرکزی ایران)؛ و دیگری ناحیه‌ای در ایران شمالی، کمابیش مطابق گیلان و زنجان (ناحیه‌ی گیلان از ل به دریای خزر و آذربایجان شوروی محدود است). استان یکم فعلا منقسم به ۱۲ شهرستان است، اراک؛ آستارا؛ بندر پهلوی؛ رشت؛ رودبار؛ رودسر؛ زنجان؛ صومعه‌سرا؛ طوالش؛ فومن؛ لاهیجان؛ و لنگرود. استان یکم بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) مرکب از شش شهرستان زنجان، قزوین، ساوه، سلطان‌آباد، رشت، و شهسوار بود. بعداً مطابق معمول این تقسیمات دستخوش آشفتگی گردید (رجوع شود به مقالات مربوط به هریک از شهرستانهای فعلی این استان). در مهر ۱۳۲۶ که استان تهران تشکیل گردید، شهرستانهای قزوین و ساوه از استان یکم منتزع و جزء استان تهران شد. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان یکم، ارجاعات مذکور در این مقاله را ببینید.

استبان (estebān)، نام، ← ستفانوس

استبداد: ← حکومت مطلقه.

استبداد صغیر، دوره‌ی یکساله‌ی اخیر سلطنت محمد علی شاه قاجار، که از بتوپ بستن مجلس بوسیله‌ی او (در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هق) تا خلع (۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۷) وی بوسیله‌ی قوای مجاهدین و مجلس عالی دوام داشت. محمد علی شاه، درین مدت قریب یکسال، با خشونت و استبداد تمام و بدست لیاخوف و قوای قزاق بقلع و قمع مشروطه‌طلبان در تهران اهتمام کرد، و تحت تلقین و تأثیر بعضی از اطرافیان خود، مانند امیر بهادر جنگ و شاپشال و شیخ فضل‌الله نوری مجتهد، در برانداختن اساس مشروطیت مجاهدت تمام بکار برد. اما مواجه شد با انقلاب آذربایجان که قریب ده ماه دوام یافت، و سپس انقلاب اصفهان و قیام بختیاریها و قیام گیلان که عاقبت مجاهدین بختیاری و مجاهدین گیلان تهران را

(1)Stanley (2)threshold (3)threshold of audibility

تسخیر کردند، و با خلع محمد علی شاه از سلطنت و نصب پسرش احمد شاه قاجار دوره‌ی استبداد صغیر خاتمه یافت. نیز ← انقلاب مشروطیت.

استبذ (astbad)، در عهد ساسانیان، رئیس تشریفات سلطنتی. نیز ← آندیمان کاران سردار.

استبرق (estabraq)، گیاهانی از نوع آسکلپیاس (*Asclepias*)، دارای شرابه‌ی سفید و خوشه‌های گلهای کوچک و قرمز دائمی. نام دیگرش خرگ (xarg) است. استبرق شامی (*A. syriaca*) غوزه‌ای دارد با دانه‌های بسیار که بهریک از آنها رشته‌های براق ابریشمی چسبیده است. در ایران استبرق کبیر (*A. giganta*) و استبرق صغیر (*A. procera*) یا عشر (ošar) در جنوب میروید.

استبصار (estebsār) [الاستبصار فی ما اختُلِف فیه من الاخبار]، کتابی مذهبی و دینی، از ابوجعفر محمد ابن حسن طوسی، از کتابهای معتبر حدیث شیعه و یکی از کتب اربعه‌ی حدیث آنهاست. مشتمل است بر اخبار فقهی از طهارة تا دیات، بضمیمه‌ی سلسله‌ی طرق روایت مؤلف، و در سه جزء است–جزء اول و دوم در عبادات، و جزء سوم در معاملات و دیگر ابواب فقه–و این سه جزء مشتمل بر ۹۱۵ باب و ۵٬۵۱۱ حدیث است. مؤلف در این کتاب اخبار مورد اختلاف را جمع کرده، و روش او چنین است که نخست اخبار مورد اعتماد خود را در هر بابی با فتوی ذکر میکند، و سپس اخبار مخالف و معارض را میآورد، و بتأویل و جمع میان آنها میپردازد. استبصار در هند و ایران بطبع رسیده، و بیش از بیست شرح و حاشیه بر آن نوشته شده، که از آن جمله است شرح شهید ثانی؛ شرح قاضی نورالله شوشتری؛ شرح کمال‌الدین (یا نظام‌الدین) میر سید احمد ابن زین‌العابدین حسینی عاملی اصفهانی (از دانشمندان قرن ۱۱م ه‌ق)، بنام مناهج الاخبار فی شرح کتاب الاستبصار، که کتاب حج آن در ۱۰۳۹ ه‌ق تألیف شده؛ شرح محمد طاهر ابن محمد حسین نجفی (استاد مجلسی)؛ شرح محمد تقی ابن مقصود علی مجلسی، بنام إحیاء الاحادیث؛ شرح مجلسی، بنام ملاذ الاخبار، که تا کتاب صوم است؛ و دو شرح از سید نعمة‌الله جزایری که یکی از آنها بنام غایة المرام و در هشت مجلد است.

استپ[1] (estep)، روسی ستپ (step)، جلگه‌های هموار و عموماً بدون درخت اروپاسیا که ناحیه‌ی سفلای رود دانوب و، بشکل کمربند عریضی، قسمت جنوبی تجشد اروپائی و سیبریه‌ی جنوب غربی را فرا گرفته. ابتدا گیاهستان بوده ولی حالیه تقریباً تمام آن کشت میشود. گاهی بسایر گیاهستانهای مشابه منطقه‌ی معتدل (مثلا در امریکای شمالی) و گاهی نیز بنواحی نیمکماب کنار صحاری سوزان اطلاق میشود.

استتار[2] (estetār)، در جنگ، پوشانیدن اشیاء برای مخفی ساختن آنها از نظر دشمن. استتار از قدیم معمول بوده و ساده‌ترین طریقه‌ی آن پوشیدن لباس سفید در برف یا لباس روشن در صحراست. در جج I استتار جنبه‌ی علمی یافت، کشتیها را رنگ موجی زدند، و تأسیسات هوائی ساختند. در جج II، برای جلوگیری از بمبارانهای هوائی، طرق فریب دادن دشمن بوسیله‌ی شهرها و کارخانه‌های ساختگی و استتار نقاط دارای اهمیت سوق الجیشی تکمیل یافت.

استتار[3] (estetār)، در نجوم، منقطع شدن نور یک جرم آسمانی بسبب وقوع جرم آسمانی دیگر بین آن و زمین. مثلا وقتی ماه بین یک ستاره و زمین قرار گیرد، ستاره مستتر میشود. چون ماه در ضمن حرکت خود بدور زمین از میان زمین و ستاره‌ای بگذرد، ستاره پشت کناره‌ی شرقی ماه مستتر شده، سپس از کناره‌ی غربی پدیدار میگردد. هر یک از این استتار و ظهور مجدد آناً انجام میگیرند (این امر دلیل بر اینست که ماه جو ندارد)، و لهذا مدت استتار را با کمال دقت میتوان تعیین کرد، و در نتیجه وضع ماه را با نهایت دقت تعیین نمود.

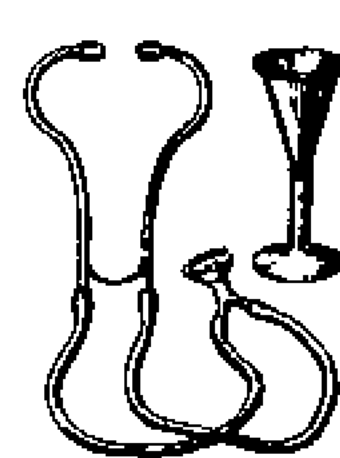
استتباع (estetbā') [عربی، = پیروی خواستن]، در علم بدیع، سخن در مدح یا ذم چنان گفتن که دنباله‌ی آن بسخنی دیگر از همان جنس (مدح یا ذم) کشیده شود. نخستین را مدح موجه (madhe movajjah) و دوم را ذم موجه (zamme) نیز خوانند. مانند (ربانی)

از آن بظلمت زیباش روی اهل دل است
که نیست روی دل الا بسوی یزدانش؛

و نیز

ز میدان چنان تاخت روی گریز
که گفتی ز وی خواست سال پشیز.

استتوسکوپ[4] (estetoskop، از فنس) یا **گوشی**، آلت طبی برای گوش دادن صداهای قلب و ریه و تشخیص وضع آنها. اولین گوشی را ر. ت. ی. لائنک اختراع کرد، و آن عبارت بود از یک لوله‌ی شیپور مانند که خیمه‌ی آن را روی سینه یا قلب میگذاشتند. امروز استتوسکوپهای دو شاخه بکار میرود، که هر شاخه‌ی آن بیک گوشی نصب میشود، و بتوسط یک لوله‌ی لاستیکی یا نایلونی به خیمه‌ی واحدی که روی بدن گذاشته میشود منتهی میگردد.



استثناء (estesnā')، در علم بدیع، با آوردن یکی از الفاظ استثنا و سخنی که در پی آن آید، بر لطف سخن پیشین و تمامی آن افزودن، مانند (سعدی)

کس از فتنه در پارس دیگر نشان
نبیند مگر قامت مهوشان.

استثناء، گفتن ان شاء الله پس از بیان نیت کاری که باید انجام شود. تسمیه از آنست که در قرآن، در آیه‌ای که در آن بگفتن ان شاء الله امر شده، لفظ الا که علامت استثناء است آمده (کهف ۲۲–۲۳). در اصطلاح قرآن نیز استثناء به گفتن ان شاء الله اطلاق شده (قلم ۱۷–۱۸).

استجه (esteja)، شهر اسپانیا؛ ← الیخا.

استحباب: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

استحسان (estehsān) [= چیزی را نیکو شمردن]، در اصول فقهی ابوحنیفه و پیروان او، عدول از نتایج قیاس هرگاه این نتایج با مصالح مردم تباین پیدا کنند. مثال آن این است که شخص میتواند، بدون دانستن اندازه و ارزش آب یا صابونی که در حمام مصرف میکند، در مقابل اجرت معین به حمام درآید. با استصلاح اصحاب مالک ابن انس شباهت دارد.

استحکامات[5]، ساختمانهای دفاعی که از بدو پیدایش جنگهای متشکل بوجود آمد. در قرون وسطی استحکامات از برج و باروی شهرها و قلعه‌ها تشکیل میشد. با ظهور توپخانه در قرن ۱۵م مقاومت دیوارها غیر کافی تشخیص داده شد، و استحکامات مخصوص دفاع ضد توپخانه در اطراف دژ اصلی ساختند. در اروپا طی دو جنگ جهانی گذشته استحکامات مفصلی بکار رفت که نمونه‌ی آنها خط ماژینو و خط زیگفرید بود. بعلت اهمیتی که جنگ متحرک و استعمال هواپیما یافته است این نظریه پیش آمده که استحکامات بعنوان موقت و بمنظور جلوگیری از مهاجم تا رسیدن قوای تقویتی تلقی شود. ارزش این نظریه، مخصوصاً با روی کار آمدن سلاحهای اتمی، در آتیه معلوم خواهد شد.

استخاره [= طلب خیر کردن] در اصطلاح روایات دینی بآن میگفتند که کسی برای بیرون آمدن از تردید در اقدام بکاری دو رکعت نماز بگذارد، و دعا بخواند، و بنشیند تا خداوند باو راه راست را الهام کند. در این اواخر استخاره را از روی باز کردن قرآن و خواندن آیات ابتدای صفحات یا خیر و شر کردن با دانه‌های تسبیح و نظایر آن میکنند. استخاره با فال گرفتن تفاوت دارد، و بسیاری فال گرفتن با قرآن را حرام میدانند.

استخدام، در علم بدیع، واژه‌ای بچند معنی در سخن آوردن، و از خود آن معنیی و از ضمیری که بدان باز میگردد معنی دیگر خواستن؛ مانند (سعدی)

امید هست که روی ملال درنکشد
ازین سخن که گلستان نه جای دلتنگی است
علی الخصوص که دیباچه‌ی همایونش
بنام سعد ابو بکر سعد بن زنگی است.

استخدام کودکان[6]. از اواخر قرن ۱۸م موضوع کار کردن کودکان در کارخانه‌ها بصورت یک مسئله‌ی اجتماعی درآمد. مخصوصاً در انگلستان، که بواسطه‌ی توسعه‌ی کارخانه‌ها استخدام کودکان رواج بسیار یافته بود، رفتار با کودکان بسیار بد بود، و معامله‌ی برده با آنها میکردند. در سال ۱۸۵۲ قانونی برای بهبود وضع کارخانه‌ها در انگلستان وضع شد، و بعد هم قوانین دیگری وضع شد که تا اندازه‌ای وضع را بهتر کرد. امروز تقریباً در اغلب کشورهای اروپائی کودکان نباید کمتر از سن معینی بکار گماشته شوند، و همچنین نباید بیش از ۶ تا ۸ ساعت در روز کار کنند. در کشمه موضوع کار کردن کودکان مخصوصاً بعد از جنگ داخلی اهمیت یافت؛ امروز، بغیر از دو ایالت، بقیه‌ی ایالات کشمه کار کردن تمام وقت اطفال را بکلی ممنوع کرده‌اند، و در ۱۴ ایالت

(۱)steppe (۲)camouflage (۳)occultation (۴)stethoscope (۵)fortification (۶)child labor

کار کردن اطفال کمتر از ۱۶ سال در ساعات تحصیل ممنوع است.

استخر یا **اسطخر** یا **اصطخر** (هر سه estaxr)، شهر قدیم (عا ۵۰´ ۲۹°، طش ح ۵۳°) فارس، که ویرانه‌های آن در ۷ کیلومتری غ تخت جمشید در دره‌ی رود پلوار، کنار شاهراه شیراز و اصفهان موجود است. در روایات ایرانی بنای استخر و تخت جمشید به شاهان داستانی چون هوشنگ و جمشید و کیخسرو نسبت داده شده، و حتی گفته‌اند که سلیمان بکومک اجنه این شهرها را بنا نهاد، ولی ظاهراً استخر پس از خراب شدن تخت جمشید بدست اسکندر مقدونی ساخته شد، و از شهرهای عمده‌ی فارس گردید، و خاندان ساسانی ازین سرزمین بر خاستند، و ساسان جد اردشیر بابکان در معبد اناهید در استخر ریاست داشت. در دوره‌ی ساسانی مرکز دینی و سیاسی ایران بود. استخر مدتی در مقابل کشورگشایان عرب مقاومت کرد، ولی سرانجام در ۲۳ هق (۶۴۳ بم) تسلیم ابوموسی اشعری و عثمان ابن عاص گردید. در قرون اولیه‌ی اسلام نیز شهری پررونق بود، ولی بنای شیراز در ۶۴ هق از اهمیت آن کاست، و استخر کرسی ولایتی بهمین نام از ولایات پنجگانه‌ی فارس گردید. در زمان دیالمه، بعلت شورش مردم آن بر ضد صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، عضدالدوله‌ی دیلمی سپاهی به سرکردگی قتلمش بآنجا فرستاد، و وی شهر را ویران نمود. اکنون ویرانه‌ای بیش نیست، و ده حاجی‌آباد ظاهراً بر قسمتی از استخر قدیم بنا شده است. از امکنه‌ی باستانی و تاریخی نزدیک استخر، علاوه بر تخت جمشید، میتوان نقش رجب و نقش رستم را نام برد. در کاوشهای هیئت علمی دانشگاه شیکاگو در ۱۳۱۱–۱۶ هش در استخر، بقایای ابنیه‌ی اسلامی، که آثار هخامنشی یا ساسانی هم در آنها بکار رفته، و نیز ظروف اسلامی مختلف کشف شده است.

استخراج عقاید و آراء عمومی[1]، مراجعه به عقاید و آراء مورد موافقت عموم یا گروههائی از افراد جامعه‌ـ در باره‌ی امور اجتماعی یا اخلاقی یا سیاسی، یا در باره‌ی اخلاق و رفتار یکی از افراد آن جامعه‌ـ بوسیله‌ی رأی‌شماری. از جمله‌ی روشهای آماری در روانشناسی اجتماعی است که مخصوصاً در اداره‌ی امور سیاسی و تجاری رواج یافته است. (← روانشناسی اجتماعی؛ گالوپ، جورج هارس).

استخوان، عربی عظم (azm)، بافت سختی که بیشتر استخوانبندی مهره‌داران و بعضی حیوانات پست‌تر را تشکیل میدهد. استخوانها را معمولاً به سه دسته (پهن، دراز، کوتاه) تقسیم میکنند. استخوانهای دراز دارای مغزی (مغز استخوان) هستند، که در ساختن گلبولهای خون نقش عمده‌ای دارد. استخوان را غشائی بنام ضریع (zarīʿ) میپوشاند. داخل استخوان لوله‌های ذره‌بینی بسیار قرار دارد.

استخوان اشکی: ← سر.

استخوانبندی یا **اسکلت** (eskelet؛ از فنس)، قسمت استخوانی و غضروفی بدن حیوانات که نگاهدار و حافظ اندامها است. در بیمهرگان اکثر بیرون بدن است، و استخوانبندی برونی نام دارد (مانند صدف نرم‌تنان و حلزون)؛ در مهره‌داران در درون انساج است.

استخوانبندی مهره‌داران را به دو قسمت محوری و اطراف تقسیم میکنند. استخوانبندی محوری عبارتست از استخوانهای سر (مشتمل بر جمجمه و استخوانهای صورت) و استخوانهای تنه (مرکب از ستون فقرات، جناغ سینه، و دنده‌ها). استخوانبندی اطراف مرکبست از استخوانهای دست و پا و استخوانهائی که آنها را ببدن متصل میکنند.

استخوانبندی انسان بالغ از قریب ۲۰۰ استخوان (باضافه‌ی شش استخوان کوچک گوش) تشکیل میشود. اطراف را به اطراف عالی و اطراف سافل تقسیم میکنند. استخوانبندی اطراف عالی مرکبست از (۱) استخوانهای شانه، یعنی ترقوه (tarqove) در جلو و کتف (katef) در عقب، که اطراف عالی را ببدن متصل میکنند؛ (۲) استخوان بازو؛ (۳) استخوانهای ساعد (sāʿed)، یعنی زند اعلی (zande aʿlā) و زند اسفل (asfal)؛ و (۴) استخوانهای دست. استخوانبندی اطراف سافل مرکبست از (۱) لگن، که آنرا به تنه متصل میکند؛ (۲) استخوان ران؛ (۳) استخوانهای ساق پا، یعنی درشت‌نی (dorošt-ney) یا قصبه‌ی کبری (qasabeye kobrā) و نازک‌نی (nāzok-) یا قصبه‌ی صغری (soqrā)؛ و (۴) استخوانهای پا. جلو مفصل زانو استخوان کوچکی است موسوم به رضفه (razfe) یا استخوان کشکک (kaškak) که مانع تا شدن ساق پاست بطرف جلو. نیز ← سر؛ ستون فقرات؛ جناغ؛ دنده.

استخوان پرویزنی: ← سر.

استخوان پس‌سری: ← سر.

استخوان تیغه‌ای: ← سر.

استخوان چکشی: ← گوش.

استخوان خاجی: ← ستون فقرات.

استخوان دنبالچه: ← ستون فقرات.

استخوان رکابی یا **(مهمیزی)**: ← گوش.

استخوان سندانی: ← گوش.

استخوان شب‌پره‌ای: ← سر.

استخوان غربالی: ← سر.

استخوان کامی: ← سر.

استخوانهای صورت: ← سر.

استدراک (estedrāk) [عربی، = دریافتن، گمان از میان برداشتن]، در علم بدیع، دوجمله‌ی متغایر را (معمولا با الفاظ استثنا) از یکدیگر جدا کردن، چنانکه در سخن لطافتی پدید آورد؛ مانند:

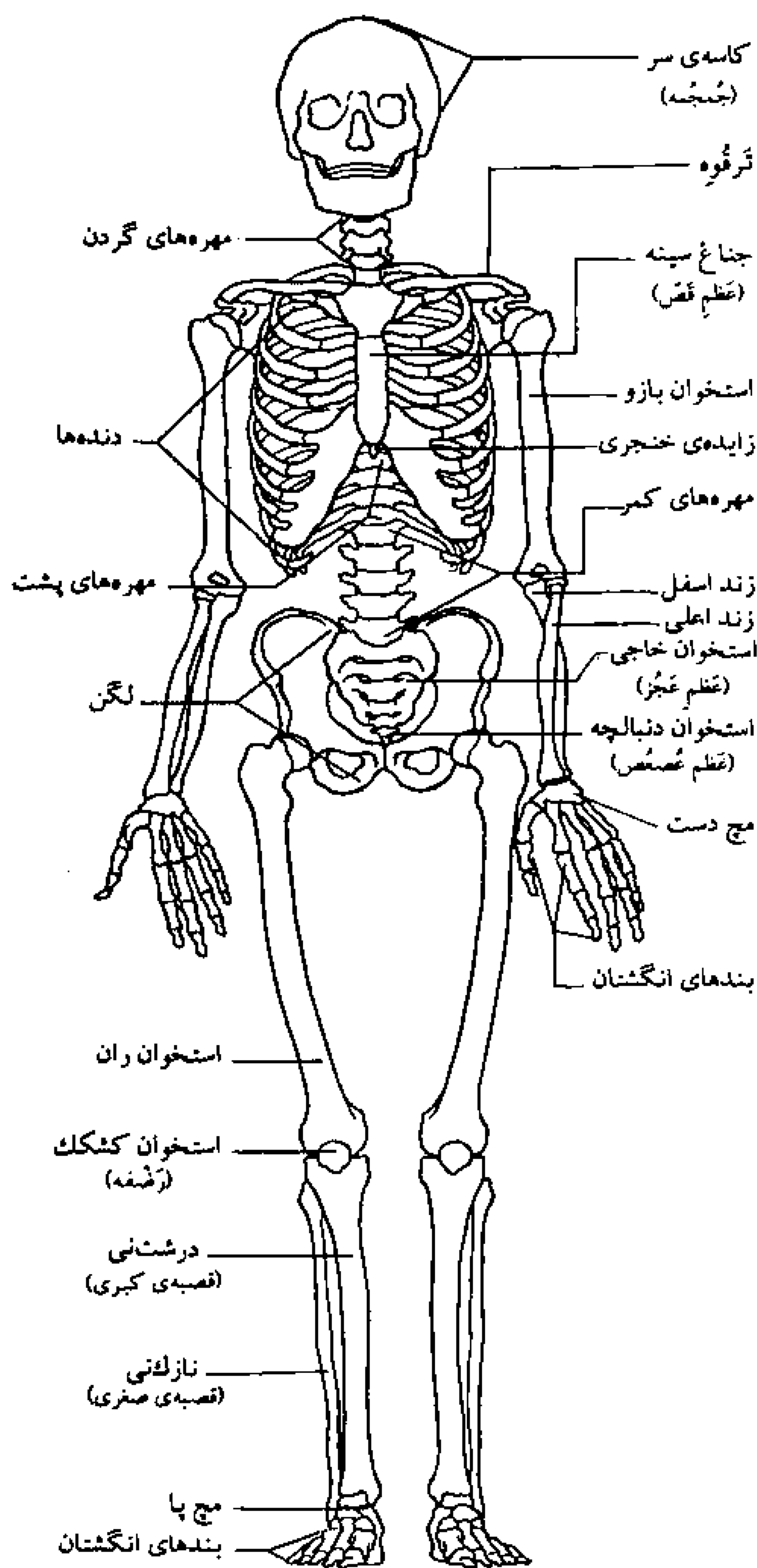
گفت سختی، این چنینم لیک در جنگه عدو؛
گفت خاری، همچنانم لیک در چشم خصام.

و نیز

هستم زجان غلامت، لیکن گریزپایم
صد بار اگر برانی بگریزم و بیایم

استدراک موضوعی، تست: ← تستهای روانشناسی.

استخوان‌بندی انسان



استر[2] (ester)، جسم مرکب آلی که از فعل و انفعال خاصی (بنام استری شدن) میان یک الکل و یک اسید آلی حاصل میشود؛ از این فعل و انفعال یک مولکول آب نیز بدست می‌آید. از حرارت دادن استرها با ئیدروکسیدِ سودیوم (و

---

(1) public opinion polling (2) ester

گاهی پوتاسیوم) اقسام صابونها تولید میشود؛ این فعل و انفعال صابونی شدن نام دارد. چربیها (جامد) و روغنهای حیوانی یا نباتی (مایع) استرهائی هستند که از تأثیر یک اسید آلی بر الکل سه‌ریشه‌ای موسوم به گلیسرول ساخته شده اند (← چربیها و روغنها)؛ صابون تجارتی را از پیه میسازند. استرها برای خوشبو کردن مواد و در ساختن مواد منفجره (مثلا نیتروگلیسیرین) و رنگها و عطرها بکار میروند. اجسام حاصل از فعل و انفعال الکل با اسیدهای معدنی اترسل (eter-sel) نامیده میشود.

استر (estar)، کتابی از عهد عتیق. در آن سخن از دختری یهودی بنام اصلی هَدَسّه است که سپس، بنام استر، ملکه‌ی شاه اخشورش (خشیارشا) شد. یکی از درباریان، بنام هامان، میخواست سبب قتل عام یهودیان شود، ولی استر بکومک عموی خود مردخای آنان را نجات داد. عید **پوریم** یادگار این حادثه است.

استر (astar): ← قاطر.

استراباد، شهر: ← گرگان، شهر.

استراباد (esterābād, astar-)، ولایت سابق، ل ایران، حاکم‌نشین آن شهر استراباد (گرگان کنونی). از ل به رود اترک، از ج به شاه کوه، از غ به دریای خزر و هزارجریب، و از ش به بجنورد محدود بود. ناحیه‌ی شرقی و جنوبی آن کوهستانی است. جبال عظیم **شاه کوه** مانند سد بزرگی آنرا از شاهرود جدا میکند. خاک آن از استپهای حاصلخیز نظیر استپهای سیاه روسیه تشکیل شده. شهرستان گرگان کنونی قسمتی از ولایت سابق استراباد است.

استراباد، خلیج: ← گرگان، خلیج.

استراباد، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

استراباد رستاق (esterābād rostāq)، دهستان (جـ ح ۱۲٬۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، در طرفین راه شوسه‌ی گرگان به شاهرود. هوایش معتدل است. محصولاتش غلات، توتون، و پنبه است.

استرابون[1] (estrābon)، لتیـ سترابو (strābo)، مت ح ۶۳ قم، جغرافیادان و مورخ یونانی. کتاب جغرافیای او منبع سرشاری است برای کسب اطلاع در باره‌ی دنیای قدیم، و اولین قدم در راه تألیف دایرة‌المعارف جغرافیائی است. استرابون بعد از ۲۰ بم وفات یافت.

آستراخان: ← حاجی طرخان.

استرازی[2]، **فردینان والسن** (ferdināN vālsaN esterāzi)، ۱۸۴۷–۱۹۲۳، افسر ارتش فرانسه که خود را از خانواده‌ی استرهازی مجار میدانست. اسرار نظامی را به آلمان فروخت، ولی گناه او بگردن دریفوس افتاد (← دریفوس، قضیه‌ی). بعدها از ارتش اخراج شد.

استرالیا[3] (ostrālyā)، جزیره و یکی از قاره‌های زمین، واقع در نیمکره‌ی جنوبی بین قهد و قکب، که از ل به ج بطول ح ۳٬۲۰۰ کم و از ش به غ بعرض ح ۳٬۸۰۰ کم ممتد است. بضمیمه‌ی جزیره‌ی تاسمانی ملل مشترک المنافع استرالیا را تشکیل میدهد، که وسعتش ۷٬۷۰۴٬۰۰۰ کمه و جمعیتش باستثنای بومیان اصلی ۸٬۹۸۶٬۵۳۰ نفر است، و یکی از دومینیونهای بریتانیا میباشد. ملل مشترک المنافع استرالیا به پنج ایالت واقع در جزیره‌ی استرالیا (**کوینزلند**؛ **ویلز جدید جنوبی**؛ **ویکتوریا**؛ **استرالیای جنوبی**؛ **استرالیای غربی**) و ایالت **تاسمانی** تقسیم میشود. سرزمینهای معروف به **سرزمین شمالی** و ← سرزمین پایتخت **استرالیا** (مشتمل بر **کنبرا** که پایتخت دولت فدرال استرالیا است) تحت حکومت مستقیم دولت مرکزی است. بعلاوه استرالیا مالک ← سرزمین **پاپوا**، ← جزیره‌ی **نورفک**، و ← سرزمین جنوبگان **استرالیا** است؛ ← سرزمین **گینه‌ی جدید** و جزیره‌ی **نائورو** را که هر دو تحت قیمومت سازمان ملل است، اولی را خود و دومی را باتفاق بریتانیای کبیر و زلند جدید اداره میکند.

از نظر جغرافیائی استرالیا را میتوان به ۵ ناحیه تقسیم کرد: (۱) دشت باریک ساحلی شرقی که بسیاری از شهرهای عمده‌ی استرالیا در آن واقعند؛ (۲) فلات غربی که قسمت عمده‌ی آن کمابیش بیابان است؛ (۳) دشتهای مرکزی که قسمت شمالی آن چراگاههای خوبی برای گاو و گوسفند دارد و آب آن عمدة از منابع زیرزمینی تأمین میشود، و قسمت جنوبی آن که مشتمل بر حوضه‌ی رود ماری است برای پرورش گاو و کشت گندم مساعد است؛ (۴) اراضی مرتفع شرقی که دارای کوههائی است، و بلندترین قلل استرالیا، **کازیکو** (۲٬۲۲۷ متر)، جزء آنهاست؛ (۵) **سد آبسنگی بزرگ**، در بیرون ساحل لش. اقلیم قسمت شمالی استرالیا استوائی و در تابستان سخت بارانی است. سواحل جش در تمام سال باران دارد؛ دشتهای ساحلی دارای تابستانهای داغ و زمستانهای گرم است، ولی اقلیم نواحی که فرازای آنها زیاد است کوهستانی خنک است. دامنه‌های کوههای شرقی جنگلزار است. انتهای جش و جغ استرالیا از حیث اقلیم و رستنیها شباهت زیادی به سواحل اروپائی مدیترانه دارد. تنها رود مهم استرالیا رود ماری است.

مهمترین محصول استرالیا گندم است، که در حوزه‌ی رود ماری کشت میشود. بعلاوه تقریباً تمام انواع میوه در استرالیا بعمل میآید. پرورش گوسفند رواج فراوان دارد، و از عمده‌ترین مشاغل است. استرالیا بجهت زیای مخصوص خود (از جمله کانگورو) معروف است. منابع معدنی سرشار دارد. فلات بایر غربی دارای معادن وسیع طلا است. سایر منابع معدنی آن اورانیوم، زغال، آهن، نقره، روی، و مس است. بسبب همین معادن است که جمع زیادی به استرالیا مهاجرت کرده‌اند.

تاریخ. جزیره‌ی استرالیا را اولبار اسپانیائیها در قرن ۱۶م دیدند. اولین مسافرین اروپائی به استرالیا هلندیها بودند (۱۶۰۶). اولین انگلیسی که از جزیره دیدن کرد و. دمپیر بود. جیمز کوک در ۱۷۷۰ کنار خلیج **باتنی** پیاده شد، و مدعی مالکیت بریتانیای کبیر بر سواحل شرقی گردید، و در اوایل از این ناحیه بعنوان تبعیدگاه مجرمین استفاده میشد، و اولین ماندگاه انگلیسی را همین تبعید شدگان در ۱۷۸۸ در محل سیدنی حالیه دایر کردند. در ۱۸۲۹ بریتانیا بر تمام جزیره مستولی شد. براثر کشف معادن طلا در ۱۸۵۱، جمع زیادی به استرالیا هجوم آوردند. ملل مشترک المنافع استرالیا در ۱۹۰۱ از اتحاد (← فدراسیون) مهاجرنشینهای مختلف تأسیس گردید. فعلا استرالیا یک فرماندار کل (نماینده‌ی سلطنت بریتانیا)، هیئت دولت (بریاست نخست‌وزیر)، مجلس سنا، و مجلس نمایندگان دارد. از سکنه‌ی آن ۹۵٪ بریتانیائی‌الاصل هستند. از مسائلی که کشور با آن مواجه است زیاد کردن جمعیت است بدون اینکه جنبه‌ی بریتانیائی آن از بین برود. سیاست "استرالیای سفید"، که پس از کشف معادن طلا در سال ۱۸۵۱ بمنظور جلوگیری از مهاجرت چینیها آغاز شد، ادامه دارد، و به مقتضای آن، مهاجرت مردم غیر بریتانیائی به استرالیا سخت محدود است. بومیان اصلی (ح ۵۲٬۰۰۰) استرالیا بدویانی هستند که هنوز با وسایل عصر حجر بوسیله‌ی شکار زندگی میکنند، و این عقبماندگی از فقدان استعداد نیست—زیرا همین مردم بومرنگ را اختراع کردند. فعلا دولت برای جلوگیری از انقراض آنان ایشان را تحت حمایت خود گرفته است.

استرالیا، سرزمین پایتخت[4] (ostrālyā)، سرزمین (۲٬۳۶۵ کمه؛ جه ۳۹٬۱۱۴)، جش استرالیا، در داخل ویلز جدید جنوبی؛ مشتمل بر **کنبرا** (پایتخت ملل مشترک المنافع استرالیا). در ۱۹۱۱ ایالت ویلز جدید جنوبی آنرا به ملل مشترک المنافع واگذار کرد. تا ۱۹۳۸ سرزمین پایتخت فدرال نام داشت.

استرالیا، سرزمین جنوبگان[5] (jonubgāne os-trālyā)، جزایر و سرزمین بین طولهای شرقی ۴۵° و ۱۶۰° و زیر مدار عرض جنوبی ۶۰° (باستثنای ارض آدلی). در ۱۹۳۳ استرالیا مدعی مالکیت آنها شد.

استرالیا، ملل مشترک المنافع[6] (ostrālyā)، دومینیون بریتانیا، مشتمل بر جزایر **استرالیا** و **تاسمانی**.

استرالیائی، خلیج بزرگ (ostrālyāi): ← خلیج بزرگ استرالیائی.

استرالیای جنوبی[7] (ostrālyāye)، ایالت (۹۸۴٬۳۸۵ کمه؛ جه ۷۹۷٬۰۹۴)، ج استرالیا، کرسی آن آدلاید. از ل به سرزمین شمالی، از ج به قهد، از غ به استرالیای غربی، و از ش به ویلز جدید جنوبی و ویکتوریا محدود است. نواحی ساحلی را در ۱۶۲۷ هلندیها دیدن کردند. در ۱۸۳۶ مستعمره‌ی بریتانیا و در ۱۹۰۱ از ایالات ملل مشترک المنافع استرالیا شد. از ۱۸۶۳ تا ۱۹۱۱ سرزمین شمالی جزء آن بود و سپس به دولت مرکزی منتقل شد. قسمت اعظم ایالت بایر است، و جمعیتش اکثر در پهنه‌ی حاصلخیز جش متمرکزند. صادرات عمده‌اش نقره، گندم، پشم، شراب، و گوشت است.

استرالیای شمالی[8]: ← سرزمین شمالی.

استرالیای غربی[9]، ایالت (۲٬۵۲۷٬۶۲۰ کمه؛ جه ۶۳۹٬۷۷۱)، استرالیا، مشتمل بر ۱/۳ قاره‌ی

---

(۱)Strabo (۲)Esterhazy (۳)Australia (۴)Australian Capital Territory (۵)Australian Antarctic Territory (۶)Commonwealth of Australia (۷)South Australia (۸)North Australia (۹)Western Australia

استرالیا؛ کرسی آن پرث و بندر عمده‌اش فریمنتل. بزرگترین ایالات استرالیا است، ولی فقط گوشه‌ی ج‌غ آن حاصلخیز است، و تا حد معتنابهی آباد شده. قسمت اعظم ایالت را اراضی طلاخیز دولتی و صحرای مرکزی وسیعی اشغال کرده. آب و هوایش در ل‌غ حاره‌ای و در ج‌غ معتدل است. از محصولاتش پشم، شراب، گندم، و میوه است. اول‌دفعه هلندیها آنرا دیدن کردند (۱۶۱۶). تا ۱۸۳۱ تحت حکومت ویلز جدید جنوبی بود. در ۱۹۰۱ از ایالات ملل مشترک المنافع استرالیا شد.

استرالیای مرکزی[۱]: ← سرزمین شمالی.

آستر بدرقه (āstare badraqe)، در اصطلاح صحافی، ورق کاغذی که نصف آن به مقوای جلد کتاب چسبیده و نصف دیگر آن اولین ورق کتاب را تشکیل میدهد. در طرف دیگر نیز آستر بدرقه بهمین ترتیب هست.

استرپتوکوک[۲] (estreptokok؛ از فنس)، نوعی میکروب یا باکتری مدور، که با دو نیمه شدن زیاد میشود، و دانه‌های آن بصورت زنجیره‌ی کوچک، شبیه دانه‌های تسبیح، دنبال هم قرار میگیرند. اقسام بیماری‌زای زیادی دارد که دو قسم آن مهم است: استرپتوکوک سبز، که کشت آن بصورت کلنی‌های سبزرنگ است، و استرپتوکوک خونگزا (xun·gazā) که زهرش گویچه‌های سرخ را حل میکند.

استرپتومیسین (estreptomisin) یا **استرپتومایسین** (-māy-)؛ ← آنتی‌بیوتیک.

استرجاع (esterjāʿ)، خواندن آیه‌ی انا لله و انا الیه راجعون هنگام شنیدن خبر مرگ کسی.

استرداد مجرمین[۳]، تسلیم شخصی که محکومیت جزائی داشته است یا مظنون به ارتکاب جرمی بوده از طرف دولتی که شخص مزبور در خاک آن پناهنده شده بدولتی که حق حاکمیت نسبت باو دارد. بطور معمول استرداد مجرمین متکی به پیمانهای مخصوص بین المللی میباشد، و چنین پیمانهائی بیشتر بین کشورهای مجاور منعقد میشود تا بین کشورهائی که از یکدیگر دور هستند. در قرن نوزدهم بین بسیاری از کشورهای غربی اروپا پیمانهای استرداد مجرمین منعقد گشت. اصولا استرداد مجرمین سیاسی در پیمانهای مزبور مستثنی میشود، ولی هر کشوری حق دارد از پناهندگی مجرمین سیاسی بکشور خود جلوگیری کند، و بآنها اجازه‌ی ورود بسرزمین خود را ندهد، اما در عمل مشاهده شده است که کشورهای آزادیخواه از چنین حقی استفاده نمیکنند.

استرضائی: ← خانواری.

استرگوم[۴] (estergom)، آلمانی **گران** (grān)، شهر (جه ۲۲٬۶۰۱)، ل مجارستان، کنار رود دانوب؛ از ۱۱۹۸ اقامتگاه اسقف اعظم مجارستان است. کلیسای جامعی از قرن ۱۹م با گنبد زیبا دارد. در کاخ اسقف اعظم موزه و کتابخانه‌ی نفیسی موجود است. چشمه‌ی آبگرم معدنی دارد.

استرمادورا[۵] (estremādurā)، پرتغالی **اشترماذورا**، ایالت تاریخی، ج‌غ پرتغال، که اینک بین ایالات استرمادورا (۵٬۲۹۹ کمه؛ جه ۱٬۵۹۵٬۰۶۷؛ کرسی آن لیسبون)، ریباتژو، و پیرا لیتورال منقسم است. دره‌ی حاصلخیز تاگوس در آن واقعست. زراعت، باغداری، موکاری، و جنگلداری معمول است.

استرمادورا[۵] (estremādurā)، اسپانیائی **استرماذورا**، ناحیه (۴۱٬۵۹۳ کمه، جه ۱٬۵۹۵٬۰۶۷)، غ اسپانیای مرکزی، مجاور پرتغال. از شهرهایش: **باداخوث** و **کاثرس** است. بجز دره‌های حاصلخیز **تاگوس** و **گوادیانا**، فلات بی آب و علفی است. پرورش گوسفند و خوک رواج دارد.

استرموز[۶] (estremoz)، پرتغالی **اشتروموش**، شهر (جه ۶٬۷۶۵)، آلنتژو، پرتغال. مرمر سفید و سفالکاری آن معروفست.

استر و مردخای، مقبره‌ی (estar va morda-xāy)، بقعه‌ی ساده‌ی آجری قرن هفتم هق در همدان؛ زیارتگاه معتبر یهودیان. دو سرداب بنام استر و مردخای پایین کف بقعه موجود است. بر صندوق منبت (قرن ۸م هق)، بخط عبری، بانو جمال ستام بعنوان بانی معرفی شده است. کتیبه‌های عبری گچبری قدیمی هم بر دیوار بقعه هست.

استره، گابریل د/[۷] (gābriel destre)، ۱۵۷۳-۹۹، بانوی زیبای بنام، معشوقه‌ی هانری IV پادشاه فرانسه.

استرهازی[۸] (esterhāzi)، خانواده‌ی اشرافی مجارستان که اعضای آن از ۱۷۱۲ از امرای امپراطوری مقدس روم بودند. معروفترین آنها، **پاول آنتون**، ملقب به **فورست استرهازی فون گالانتا** (pāl ānton, *fürst-fon gālāntā)، فت ۱۷۶۲، و برادر و وارث لقب او، **نیکولاوس یوزف**، ملقب به **فورست استرهازی فون گالانتا** (nikolās yozef)، ۱۷۱۴-۹۰، بسبب سرپرستی و حمایت از هایدن، که در ۱۷۶۱-۹۰ در خدمت آنها بود، مشهورند. نیکولاوس یوزف ثروت هنگفت خود را بیدریغ خرج میکرد؛ کاخ مشهور استرهاز را کنار دریاچه‌ی نویزیدلر بنا کرد؛ در وصیت‌نامه‌ی خود مقرری قابل ملاحظه‌ای برای هایدن معین کرد.

استریکنین[۹] (estriknin؛ از فنس) یا **ستریکنین** (strik-؛ فنس)، آلکالوئید استخراج شده از دانه‌های درخت **کچوله** که در هند میروید. مدت مدیدی برای مسموم کردن موشها بکار میرفته است. بمقدار بسیار کم مصرف پزشکی دارد؛ موجب تحریک مراکز عصبی (مخصوصاً اعصاب ظهری) میشود، و در مراکز تنفسی و سلسله‌ی دوران خون مؤثر است.

استشهاد، طلب گواهی از شخص یا اشخاص بر مطلبی که مورد ادعا است. در استشهاد باید هویت شهادت‌دهندگان کاملا روشن باشد؛ در استشهاد کتبی باید امضاء مسلم الصدور باشد. استشهاد در دادگاه توأم با سوگند باظهار حقایق است. در دادگاههای امریکا و انگلستان شاهد قسم میخورد که "حقیقت را بگوید، تمامی حقیقت را بگوید، و چیزی جز حقیقت نگوید".

استصحاب (esteshāb)، در اصول فقه، عبارت از آن است که هنگام شک در بقاء حکمی از احکام یا موضوعی از موضوعات، که دارای حکم است، حکم به باقی بودن حالت سابقه نمایند (مثلا هرگاه غیبت کسی طولانی شود، و از مرگ یا زندگی او آگاه نباشند، بنا بر اصل استصحاب، همه‌ی احکام مانند آنکه وی زنده باشد قوت خود را حفظ میکنند). استصحاب در احکام را استصحاب حکمی و در موضوعات را استصحاب موضوعی گویند. در اصطلاح اصولیها این اصل محکوم امارات شرعیه و حاکم بر اصول عملیه است.

استصلاح (esteslāh) [= خواستن صلاح]، در اصول فقهی **مالک ابن انس**، عدول از نتایج قیاس نظر بمصالح مردم. نمونه‌ی آن اجازه‌ای است که به صرافان میدهد تا پول کاغذی یا فلزی را با زیاده یا نقصان با یکدیگر معامله کنند، از آن جهت که این کار بصلاح مردم است، در صورتی که اگر دیگران چنین معامله‌ای کنند ربا و حرام است. شبیه **استحسان** ابوحنیفه است.

استطراد (estetrād) [عربی، = به فریب گریختن]، در علم بدیع، از موضوع اصلی سخن به سخنی دیگر (که گاه در بیان آن غرض خاص هست) بیرون شدن و باز بر سر آن آمدن؛ مانند (سعدی)،

حسن تو نادر است درین وقت و شعر من؛
من چشم بر تو و دگران گوش بر منالد.

و نیز (منجیک)؛

گوگرد سرخ خواست ز من سبز من پریر،
امروز اگر نیافتمی روی‌زردمی.
گفتم که نیک بود که گوگرد سرخ خواست،
گر نان خواجه خواستی از من چه کردمی؟

استعاره (esteʿāre) [عربی، = به عاریت خواستن]، در علم بیان، **مجازی** با علاقه‌ی مشابهت؛ به عبارت دیگر، بکار بردن لفظی به مجاز در معنی لفظی دیگر بسبب مشابهتی که میان معنی آن دو هست، و در حقیقت، بسبب اشتراک آن دو در صفتی واحد. مانند نرگس درین شعر حافظ، که به مجاز در معنی چشم مست بکار رفته است؛

نرگسش عربده‌جوی و لبش افسوس‌کنان
نیمه‌شب مست به بالین من آمد بنشست.

چون استعاره مجازی است که بنیاد آن بر تشبیه است، قدما حذف هریک از دو طرف تشبیه و ذکر دیگری را در معنی طرف محذوف، نوعی از استعاره شمرده اند. اما حقیقت این است که استعاره جز بکار بردن مشبه به به مجاز در معنی مشبه چیز دیگری نیست. (← **استعاره‌ی بالکنایه؛ استعاره‌ی مصرحه**) استعاره سه رکن دارد: ۱- مستعار له (mostaʿāron lah) (مشبه)، ۲- مستعار منه (menh) (مشبه به)، ۳- جامع (وجه شبه)، [که بترتیب در مثال بالا عبارتند از چشم، نرگس، مخموری]، و البته هیچگاه جز رکن مستعار منه (= مشبه به) در کلام ذکر نمیشود. استعاره مانند تشبیه از طرق وصف است، لکن قوت آن بیش از تشبیه است، زیرا در تشبیهٔ مشبه به در وجه شبه قویتر از مشبه است، اما در استعاره، بسبب بکار رفتن مشبه به در معنی مشبه، ادعای برابری آنها با یکدیگر شده است. استعاره اگر در مفرد (کلمه) جاری شود چند گونه است (← **استعاره‌ی**

(۱)Central Australia (۲)streptococcus (۳)extradition (۴)Esztergom (۵)Estremadura (۶)Estremoz (۷)Gabrielle d'Estrées (۸)Esterhazy (۹)strychnine

اصلیه؛ استعاره‌ی تبعیه؛ استعاره‌ی مصرحه). نیز ← استعاره‌ی تمثیلیه.

استعاره‌ی اصلیه (este'āreye asliyye)، استعاره‌ای (← استعاره) که در آن لفظ مستعار جامد باشد، مانند دست زمانه و ماه در مثالهای استعاره‌ی بالکنایه و استعاره‌ی مصرحه.

استعاره‌ی بالکنایه (este'āreye be 'l.kenāye) یا **استعاره‌ی تخییلیه** (taxyiliyye)، به زعم قدما، استعاره‌ای (← استعاره) که در آن مستعار منه (مشبه به) را حذف کنند، و مستعار له (مشبه) را با یکی از لوازم مشبه به آورند، مانند:

دست زمانه یاره‌ی شاهی نیفکند
در بازوئی که آن نکشیده است رنج تیغ.

اما حقیقت آن است که استعاره فقط ذکر مشبه به به مجاز در معنی مشبه است، و آنچه را قدما "استعاره‌ی بالکنایه" مینامند شخصیت بخشیدن به امور بیجان و زنده شمردن آنهاست.

استعاره‌ی تبعیه (este'āreye taba'iyye)، استعاره‌ای (← استعاره) که در آن لفظ مستعار فعل یا یکی از مشتقات آن باشد، مانند "رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر" [خبر دادن، بمعنی مجازی، = گواهی دادن، دلالت کردن]. (← استعاره‌ی اصلیه).

استعاره‌ی تخییلیه: ← استعاره‌ی بالکنایه.

استعاره‌ی تصریحیه: ← استعاره‌ی مصرحه.

استعاره‌ی تمثیلیه (este'āreye tamsiliyye) یا **مجاز مرکب بالاستعاره** (majāze morakkab be 'l.este'āre)، کلامی (= سخنی) که در غیر معنی حقیقی بکار رود (← استعاره؛ مجاز)؛ مانند "هرکه بامش بیش برفش بیشتر". استعاره‌ی تمثیلیه همان مثل سایر (بپارسی داستان) است که در همه‌ی زبانها وجود دارد.

استعاره‌ی مصرحه (este'āreye mosarrahe) یا **استعاره‌ی تصریحیه** (tasrihiyye)، استعاره‌ای (← استعاره) که در آن مشبه را حذف کنند، و مشبه به را در معنی مشبه بکار برند؛ مانند (حافظ) "ماه من پرده برانداخته‌ای یعنی چه؟".

استغنائی نیشابوری، ابوالمظفر نصر (esteq-nā'ie)، شاعر پارسی‌گوی قرن چهارم هق.

استفان و استفانوس، نام: ← ستفانوس.

استفانوس، قدیس (qeddis estefānus)، اولین شهید مسیحی. در اورشلیم سنگباران شد (اعمال رسولان ۷:۶).

استفتاء (esteftā')، فتوی طلبیدن مقلدین از مرجع تقلید هنگامی که در وظایف دینی خود دوچار تردید میشوند.

استقامت‌نامه (esteqāmat.nāme)، رساله‌ای عرفانی، از جمالی اردستانی. مانند دیگر آثار این عارف، بنظم و نثر فارسی است. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است.

استقبال [عربی، = پیشباز رفتن]، در شعر، آن است که شاعر بوزن و قافیه‌ی شعری از شاعری دیگر تقلید پردازد؛ مانند این غزل حافظ:

گل در بر و می در کف و معشوقه بکام است
سلطان جهانم بچنین روز غلام است..

در استقبال از این غزل سعدی:

بر من که صبوحی زده‌ام خرقه حرام است
ای مجلسیان راه خرابات کدام است.

استقبال، در نجوم: ← مقابله.

استقلالیان[1]، عنوان فرقه‌هائی از مسیحیان که خود را از اطاعت از مقامات کلیسائی و کشوری آزاد میدانند. در انگلستان تا قرن ۱۷م براونیان (← براون، رابرت) و انفصالیون خوانده میشدند.

استقیلا (ostoqilā)، در داستانهای ملی، از پهلوانان تورانی و از سران لشکر افراسیاب.

استکانی، گل (estekāni)، گیاهی از نوع کامپانولا (*Campanula*)، با گلهای زنگی یا ستاره‌ای کبود. در باغها برای زینت حاشیه کاشته میشود. اقسام مختلف دارد که بعضی دوساله و برخی دارای تکمه‌های خوراکی است.

استکهلم[2] (estokholm)، سوئدی **ستکهلم** (stok-)، شهر (جم ۷۴۵'۹۳۶)، پایتخت سوئد، که وضع زیبائی کنار دریاچه‌ی مالارن و مخرج آن در دریای بالتیک دارد. دارای بندرگاه بزرگ، کارگاههای کشتیسازی، کارخانه‌های ماشینسازی، نساجی، مواد شیمیائی، و لاستیک‌سازی است. از مراکز علم و هنر و دارای دانشگاه (تأسیس ۱۸۷۷) است.

استکهلم در ۱۲۵۵ بنا شد. از مراکز مهم داد و ستد هانسائی (← هانسائی، اتحادیه‌ی) بود. در ۱۵۲۰ کریستیان II (پادشاه دانمارک) در این شهر خود را پادشاه سوئد خوانده دستور کشتار اشراف ضد دانمارکی را صادر کرد. این کشتار موجب قیام موفقیت‌آمیز سوئدیها شد، و رهبر آنان، نامش گوستاو واسا، بعداً بنام گوستاو I بپادشاهی سوئد رسید. استکهلم، که بنام ونیز شمال معروفست، بر چند شبه جزیره و جزیره بنا شده و نمونه‌ی کامل شهرسازی مُدِرن است. عمارت شهرداری که در ۱۹۲۳ بنا شده نمونه‌ی جالب سبک رنسانس اسکاندیناوی است. در این شهر محلات کهنه و فقیرنشین نیست، و پارکهای فراوان و حومه‌های مسکونی تعاونی دارد. قسمت اعظم معماریهای قرون وسطی و رنسانس در جزیره‌ی شتادن محفوظ مانده است.

استل[3] (estel؛ از فنس)، فنس ستل (stel) [از ریشه‌ی یونانی، بمعنی ستون]، در آثار باستانی مصر و یونان و روم، تخته سنگ یا ستونی که آنرا راست کار میگذاشتند، و بعنوان سنگ قبر بکار میرفت، و گاهی حجاری‌شده یا نقاشی شده بود. توسعاً به قسمت منقوشی از یک دیوار و نیز به ستون‌های منقوش و گاهی به هر بنای ستون‌مانند گفته میشود.



استل ترمسین

استلام حجر (estelāme hajar)، دست کشیدن حجگذاران به حجر الاسود بهنگام طواف. ← حج.

استمبول، شهر ترکیه: ← استانبول.

استن[4]، کنت **شارل اکتور د/** (kont šārl ektor* destaN)، ۱۷۲۹-۹۴، دریاسالار فرانسوی. فرمانده ناوگان فرانسه که بکومک انقلابیون امریکا آمده بود. بعداً در فرانسه بجرم سلطنت‌طلبی با گیوتین اعدام شد.

استن[5]، **فرانسیس ویلیام** (frānsis wilyām astən)، ۱۸۷۷-۱۹۴۵، شیمیدان انگلیسی. برای کشف عده‌ای از همجاهای عناصر غیر رادیوآکتیو جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۲ را برد.

استنبول، شهر ترکیه: ← استانبول.

استوا[6] (estevā) یا **خط استوا**، دایره‌ی عظیمه‌ی موهومی بر کره‌ی زمین و عمود بر محور آن. بزرگترین مدارات زمین است، و صفحه‌اش بر صفحه‌ی معدل النهار منطبق میباشد. طول جغرافیائی (← طول و عرض جغرافیائی) بر آن سنجیده میشود. استوا کره‌ی زمین را بدو نیمکره‌ی شمالی و جنوبی تقسیم میکند.

استوارت[7] (estuārt)، رودی در قسمت مرکزی سرزمین یوکون، کانادا، که به رود یوکون میریزد.

استوارت[8] (estuārt) یا **ستوارت** (stuārt)، انگلـ ستیوئرت (stiuərt)، سلسله‌ای از سلاطین اسکاتلند و انگلستان. آغاز کار این خاندان از ح ۱۱۶۰ در اسکاتلند بود. سلطنت این خاندان در اسکاتلند از ۱۳۷۱ شروع میشود که رابرت II بتخت سلطنت اسکاتلند نشست. بسبب زناشوئی جیمز IV (شاه اسکاتلند) با مارگریت تودور (دختر هنری VII، پادشاه انگلستان)، سرانجام ماری استوارت مدعی تاج و تخت انگلستان شد، تا در ۱۶۰۳ جیمز VI (پادشاه اسکاتلند، پسر ماری) بعنوان جیمز I بپادشاهی انگلستان رسید. پس از انقلاب پیرایشگر و قتل چارلز I، پسرش چارلز II دگرباره بتخت پادشاهی مستقر شد. پس از خلع جیمز II، تاج پادشاهی به مری II و ویلیام III رسید. آخرین عضو خاندان استوارت که در انگلستان سلطنت کرد آن استوارت بود، و در زمان او، بموجب "قانون اتحاد" سال ۱۷۰۷، اسکاتلند و انگلستان تحت سلطنت واحد درآمد. پس از مرگ آن، پادشاهی به جورج I از خاندان هانوور رسید، و ادعای این خاندان از طریق یکی از نوه‌های جیمز I و به استناد قانون جانشینی بود. در مقابل، ج. ف. ا. استوارت و اعقاب وی مدعی سلطنت انگلستان بودند، ولی چون جکوبایتها از ادعای این خاندان پشتیبانی میکردند مجلس بضد آنان اقدام کرد، و کارشان به جائی نرسید. پس از ۱۸۵۷ ادعای خاندان استوارت اهمیت سیاسی خود را بکلی از دست داد.

استوارت[8]، **اربلا** (arəbelā estuārt)، ۱۵۷۵-۱۶۱۵، دختر عموی جیمز I (پادشاه انگلستان). با ویلیام سیمور، که بوصیت هنری VIII وارث تاج و تخت بود، پنهانی ازدواج کرد. هر دو بزندان افتادند، ولی فرار کردند. در ۱۶۱۱ اربلا

(۱)Independents (۲)Stockholm (۳)stele; stela (۴)Estaing (۵)Aston (۶)equator (۷)Stewart (۸)Stuart; Stewart

دگربار دستگیر شد، و سرانجام در برج لندن دیوانه درگذشت.

استوارت۱، ازمی (ezmi estuārt)، ملقب به (اولین) **دیوک آو لنکس** (diuk āv lenəks*)، ۱۵۴۲؟-۱۵۸۳، پسر عموی جیمز VI اسکاتلند (بعدها جیمز I انگلستان). در فرانسه بزرگ شد، و به اسکاتلند اعزام گردید (۱۵۷۹) که کیش پروتستان را تضعیف کند. بسرعت قدرت یافت، ولی پس از ← توطئه‌ی روثون (۱۵۸۲) که پروتستانها بر شاه مستولی شدند ناچار به فرانسه بازگشت. وی پدر ل. استوارت بود.

استوارت۱، الگزاندر (alegzāndər estuārt)، ملقب به **دیوک آو آلبنی** (diuk āv ālbəni*)، ۱۴۵۴؟-۱۴۸۵، از اشراف اسکاتلندی، پسر جمیز II (پادشاه اسکاتلند). برادرش جیمز III که بر او بدگمان شده بود او را بزندان انداخت. استوارت به فرانسه گریخت، و از آنجا به انگلستان رفت، و با ادوارد IV توافق کرد که بعنوان زیردست انگلستان در اسکاتلند فرمانروائی کند، و با سپاهیان انگلیسی به اسکاتلند بازگشت، ولی در آنجا با اشراف اسکاتلندی که بر جیمز III مستولی بودند آشتی کرد. جان استوارت پسر وی بود.

استوارت، بازگشت خاندان: ← بازگشت خاندان استوارت.

استوارت۱، جان (jān estuārt)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو اتل** (ērl āv atəl*)، فت ۱۵۷۹، از اشراف اسکاتلندی. رهبر اشراف کاتولیک بود، و تا برآمدن ← ارل آو بائول از ماری استوارت پشتیبانی نمود. پس از اسیر شدن (۱۵۶۷) ماری، بار دیگر با او از در دوستی درآمد. در ۱۵۷۸ دست ارل آو مورتن نایب السلطنه را کوتاه کرد.

استوارت۲، جان، ملقب به سومین **ارل آو بیوت:** ← بیوت، (سومین) ارل آو.

استوارت۱، جان (jān estuārt)، ملقب به (چهارمین) **دیوک آو آلبنی** (diuk āv ālbəni*)، ۱۴۸۱-۱۵۳۶، از رجال اسکاتلند، نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۱۵-۲۴) جیمز V؛ پسر الگزاندر استوارت. بنفع فرانسویها در اسکاتلند و بر ضد منافع انگلستان و مارگریت تودور اقدام کرد. پس از یک شکست نظامی نایب‌السلطنگی او لغو شد.

استوارت۲، جان مکداول (jān makdāwəl estuārt)، ۱۸۱۵-۶۶، پوینده‌ی اسکاتلندی در استرالیا. اول کسی بود که به مرکز استرالیا رسید (۱۸۶۰).

استوارت۳، جزیره‌ی (estuārt)، جزیره‌ی آتشفشانی (ح ۱٬۷۳۵ کم۲؛ جه ۵۴۰)، زلند جدید، بفاصله‌ی ۳۵ کیلومتری ج جزیره‌ی جنوبی. در ۱۸۰۸ بریتانیائیها آنرا کشف کردند، و در ۱۸۶۴ از بومیان مائوری خریدند.

استوارت، جیمز: ← ماری، اولین ارل آو.

استوارت۱، جیمز (jeymz estuārt)، ملقب به **ارل آو ارن** (ērl āv arən*)، فت ۱۵۹۶، از اشراف اسکاتلندی. بعد از ۱۵۷۹ در دربار جیمز VI (بعدها جیمز I انگلستان) قدرت یافت. در ← توطئه‌ی روثون (۱۵۸۲)، که اشراف پروتستان شاه را توقیف کردند، وی زندانی شد. بعد از آزادی در صدد سرکوبی مخالفین خود برآمد. سرانجام بقتل رسید.

استوارت۱، جیمز فرانسیس ادوارد (jeymz frānsis edwārd estuārt)، معروف به **مدعی پیر**، ۱۶۸۸-۱۷۶۶، مدعی سلطنت انگلستان، پسر جیمز II و مری آو مادینا. وی بسبب اینکه مدعی خاندان هانوور بود به "مدعی پیر" معروف شد. پدرش در انقلاب باشکوه (۱۶۸۸) خلع شد و با خانواده‌ی خود به فرانسه گریخت. کمی قبل از مرگ (۱۷۰۱) پدرش قانون جانشینی اولاد ذکور خاندان استوارت را از پادشاهی ممنوع ساخت. لوئی XIV، پادشاه فرانسه، او را بعنوان شاهی شناخت، و این امر در پیدایش جنگ جانشینی اسپانیا بی‌تأثیر نبود. پس از اینکه جورج I به پادشاهی انگلستان رسید امید او از جانشینی آن استوارت قطع شد. در ۱۷۱۵ ← ارل آو مار شورشی بنفع او بپا کرد؛ جیمز به اسکاتلند آمد، و جکوبایتها او را پادشاه اسکاتلند (بعنوان جیمز VIII) و انگلستان (بعنوان جیمز III) اعلام کردند، ولی این اقدام به جائی نرسید، و جیمز به فرانسه و از آنجا به رم رفت. از توطئه‌های متعدد و عقیمی که برای نشاندن جیمز به سلطنت صورت گرفت میتوان شورش ۱۷۴۵ پسرش ج. ا. استوارت را نام برد.

استوارت۱، چارلز ادوارد (cārlz edwārd estuārt)، معروف به **مدعی جوان**، ۱۷۲۰-۸۸، مدعی سلطنت انگلستان، پسر ج. ف. ا. استوارت؛ مت رم. چون زندگی آشفته و پرماجرای پدرش طرفداران وی را مأیوس ساخت، جکوبایتها چارلز را که جوانی شجاع و برومند بود علم کردند. چارلز آنانرا در قیام ۱۷۴۵ رهبری کرد، ولی در کلادن مور شکست خورد (۱۷۴۶)، و گریخت. بعد از پیمان اکس‌لاشاپل از فرانسه اخراج شد، و مدتی در اروپا سرگردان بود، و سرانجام در رم درگذشت. هنری ب. م. استوارت برادر وی بود.

استوارت۱، رابرت (rābərt estuārt)، ملقب به (اولین) **دیوک آو آلبنی** (diuk āv ālbəni*)، فت ۱۴۲۰، نایب‌السلطنه‌ی اسکاتلند. در زمان پدرش رابرت II، بمناسبت پیری شاه، اختیار امور را بدست او سپردند (۱۳۸۸)، و در زمان پادشاهی برادرش رابرت III همچنان اختیار را در دست خود نگاه داشت، و چون جیمز I، جانشین رابرت III، در انگلستان زندانی بود، آلبنی تا زمان مرگش فرمانروائی کرد. در زمان وی منازعات انگلستان و اسکاتلند و سیاست اتحاد فرانسه و اسکاتلند ادامه داشت.

استوارت۳، رابرت ملقب به (دومین) **وایکاونت کاسلری۴** (vāykānt kāsəlrey*)، ۱۷۶۹-۱۸۲۲، سیاستمدار انگلیسی، مت دوبلن. ویلیام پیت او را به وزارت ایرلند منصوب کرد (۱۷۹۷). در ایرلند سهم عمده‌ای در فرونشاندن شورش ۱۷۹۸ داشت، که دولت فرانسه از آن پشتیبانی میکرد. در دوره‌ی جنگهای ناپلئون I وزیر جنگ بود (۱۸۰۵، ۱۸۰۷-۹)، و در تجدید سازمان ارتش، تمهید جنگ شبه جزیره، و هماهنگ ساختن نیروهای زمینی و دریائی کوشید، و ا. ولزلی (بعداً دیوک آو ولینگتن) را روی کار آورد. اختلافی که با همکارش ج. کنینگ پیدا کرد منجر به دوئل شد؛ کنینگ مجروح شد، و هر دو استعفا دادند. در ۱۸۱۲-۲۲ که وزیر خارجه بود در متحد ساختن دول اروپا برضد ناپلئون کوشید. در کنفرانس صلح پاریس (۱۸۱۵) و در ← کنگره‌ی وین طرفدار شرایط معتدلی برای صلح با فرانسه بود، و نیز پشتیبان سیاست موازنه‌ی قوا و تقویت حکومتهای محافظه‌کار بود. سرانجام خودکشی کرد. وی یکی از سیاستمداران بزرگ عصر خود بود.

استوارت۱، فرانسیس تریزا (frānsis tərizā estuārt)، ملقب به **داچس آو ریچمند اند لنکس** (dācəs āv ricmənd and lenəks*)، ۱۶۴۸-۱۷۰۲، معشوقه‌ی چارلز II (پادشاه انگلستان). شاه در صدد بود که ملکه را طلاق بدهد و "استوارت زیبا" را بزنی بگیرد، ولی او با محبوب خود چارلز استوارت، ملقب به دیوک آو ریچمند اند لنکس، فرار کرد (۱۶۶۷). بعداً بدربار بازگشت، و مجدداً مورد علاقه‌ی چارلز قرار گرفت، و چارلز شوهر وی را به اسکاتلند (۱۶۷۰) و دانمارک (۱۶۷۱) اعزام نمود، و او در همانجا درگذشت.

استوارت۲، گیلبرت (gilbərt estuārt)، ۱۷۵۵-۱۸۲۸، نقاش امریکائی که از بهترین صورتسازان عصر خود بود. مدتی در اروپا اقامت کرد، و اگر چه در لندن شهرت بسیار یافت، بعلت اسراف و ولخرجی، زیر بار قرض بود، و ح ۱۷۹۲ به امریکا باز گشت تا با ساختن صورت اشخاص معروف قرض خود را تأدیه کند. صورتهائی از جورج واشینگتن، جفرسن، مدیسن، و دیگران ساخته است.

استوارت۱، لودوویک (ludovik estuārt)، ملقب به (دومین) **دیوک آو لنکس و دیوک آو ریچمند** (diuk āv lenəks, ricmənd*)، ۱۵۷۴-۱۶۲۴، از اشراف اسکاتلند، پسر ازمی استوارت. پس از مرگ پدرش او را از فرانسه به اسکاتلند آوردند، و مورد محبت جیمز VI اسکاتلند واقع شد، و چون جیمز بسلطنت انگلستان رسید (بعنوان جیمز I) او را مناصب داد.

استوارت، ماری: ← ماری استوارت.

استوارت، مثیو: ← لنکس، (چهارمین) ارل آو.

استوارت، هنری: ← دارنلی، لرد.

استوارت۱، هنری بنیدیکت مریا (henri benidikt məriā estuārt)، معروف به **کاردینال یورک** (kārdināl york)، ۱۷۲۵-۱۸۰۷، مدعی سلطنت انگلستان، برادر چارلز ا. استوارت؛ مت رم. وی از جکوبایتها و آخرین فرد ذکور از سلسله‌ی استوارت بود که ادعای سلطنت انگلستان داشتند. پس از مرگ برادرش بعنوان هنری IX مدعی تاج و تخت شد. در ۱۷۴۷ در ایتالیا منصب کاردینالی یافت. جورج III، پادشاه انگلستان، مقرری برای وی تعیین کرد، و کاردینال یورک، بعنوان حقشناسی، جواهرات سلطنتی خاندان استوارت را به جورج IV که در آن وقت ولیعهد

(۱)Stuart; Stewart (۲)Stuart (۳)Stewart (۴)Castlereagh

بود تسلیم نمود.

آستواگس[1] (āstuāges)، نام ایشتوویگو، پادشاه ماد، بزبان یونانی.

استوان (estevān)، اسم: ← ستفانوس.

آستواناکس[2] (āstuānāks)، در افسانه‌های یونانی، پسر هکتور و آندروماخه. در تروا بدست یونانیان کشته شد.

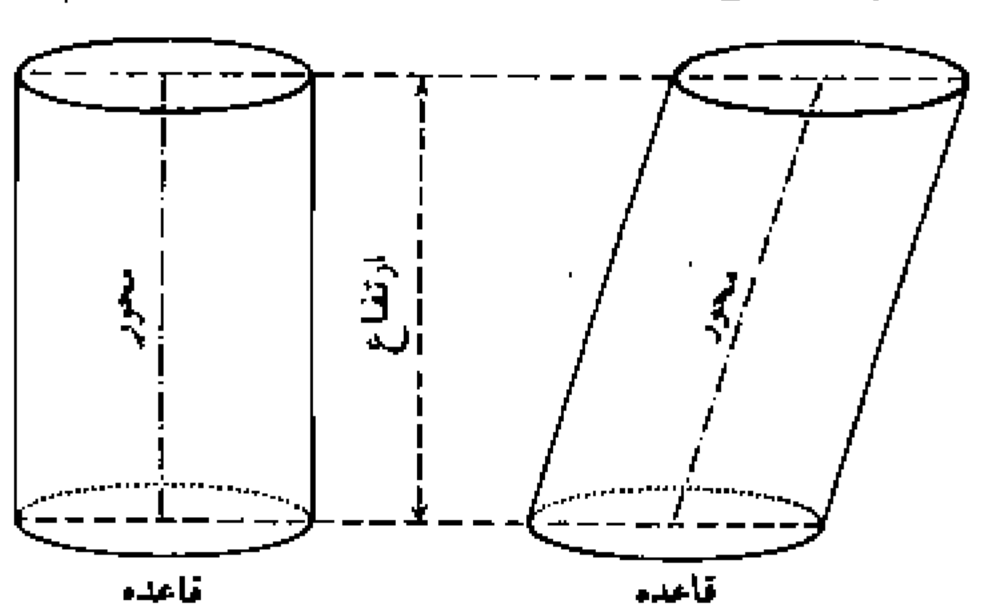
استوانامه (estevā.nāme)، مثنویی بزبان فارسی، از امیر غیاث‌الدین (از بزرگان حروفیه)، در باره‌ی رفتن اسکندر در پی آب حیات. یکی از متون مهم حروفیه بشمار میآید. ظاهراً هنوز بطبع نرسیده.

استوانه یا **اسطوانه** (هر دو ostovāne)، در هندسه. **۱-** استوانه یا سطح استوانی (ostovāni sathe) سطحی است نامحدود حادث از خط مستقیمی، موسوم به مولد (movalled)، که همواره بر منحنی ثابتی، موسوم به هادی، متکی باشد، و بموازات خود حرکت کند. مقاطع سطح استوانی با صفحات متوازی متساوی‌اند. مقطع قائم سطح استوانی مقطعی است که صفحه‌اش بر امتداد مولد عمود باشد.



اگر هادی استوانه دایره باشد استوانه را مستدیر (mostadir) گویند. **۲-** معمولا لفظ استوانه به جسمی بسته و محدب، محدود به یک سطح استوانی و دو مقطع موازی آن، گفته میشود. این دو مقطع را قاعده‌های استوانه، و فاصله‌ی دو قاعده را ارتفاع استوانه خوانند. اگر صفحه‌ی دو قاعده بر مولد عمود باشد، استوانه را قائم، و الا مایل گویند. استوانه‌هائی که معمولا به آنها بر میخوریم

استوانه‌ی مایل   استوانه‌ی قائم



قاعده   قاعده

استوانه‌های مستدیرند. استوانه‌ی مستدیر قائم را میتوان از دوران یک مستطیل در حول یکی از اضلاعش بدست آورد. در استوانه‌ی مستدیر قائم، خطی را که مرکزهای دو قاعده را بهم وصل کند محور استوانه گویند. سطح جانبی استوانه سطح اطراف آنست قطع نظر از دو قاعده؛ سطح کل استوانه سطح جانبی آنست بعلاوه‌ی سطوح دو قاعده. سطح جانبی هر استوانه‌ی قائم مساوی حاصل ضرب محیط قاعده‌ی استوانه است در ارتفاع آن. حجم هر استوانه (قائم یا مایل) مساوی حاصل ضرب سطح قاعده‌ی آنست در ارتفاعش. هر استوانه را میتوان با بریدن آن در امتداد یکی از مولدها و بازکردن آن بر یک سطح مستوی پهن کرد، و این عمل را گسترش استوانه گویند. از گسترش استوانه‌ی مستدیر قائم مستطیلی بدست میآید که یک ضلعش مساوی محیط قاعده‌ی استوانه و ضلع دیگرش مولد آنست.

استوای فلکی: ← معدل النهار.

استوخدوس: ← اسطوخدوس.

استودان (astodān)، نام حفره‌هائی که، بصورت‌های منظم و چهار ضلعی یا بدون ترتیب و ساده‌تر، درون سنگ کوه ایجاد نموده استخوانهای مردگان زردشتی را در آن مینهاده و دهانه‌ی آنرا میبسته‌اند. بعضی استودانهای عهد ساسانی مشتمل بر نوشته‌های مذهبی و نام متوفی نیز بوده است.

استودیو[3] (estudio، اصلا ایتالیائی). **۱-** کارگاه تهیه‌ی فیلمهای سینمائی. با ترکیب و برپا کردن دکورهای گوناگون، صحنه‌های مختلف فیلم را در استودیو مصنوعاً بوجود میآورند. **۲-** کارگاه نقاشی و حجاری و غیره، و نیز اطاق عکسبرداری عکاسان حرفه‌ای. **۳-** در اصطلاح رادیوئی، اطاق یا اطاقهائی که با وسایل مخصوص برای پخش برنامه‌های رادیوئی مجهزاند.

استور[4]**، جان جیکب** (jān jeykəb astor)، ۱۷۶۳-۱۸۴۸، تاجر و میلیونر امریکائی آلمانی الاصل. در امریکا بتجارت پوست پرداخت، و با تأسیس شرکت امریکائی پوست و انحصار داد و ستد پوست در پهنه‌ی بین ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ و فکز ثروتی هنگفت بهم رسانید که در هنگام مرگ او به ۳۰ میلیون دلار بالغ میشد.

استور[4]**، وایکاونتس** (vāykāntes astor*)، لقب **ننسی ویچر لنگهورن** (nansi wicər lang-horn)، ۱۸۷۹-، بانوی سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی. در ویرجینیا (کشمتا) متولد شد، و در ۱۹۰۶ با و. استور ازدواج کرد. اولین بانوئی است که به نمایندگی مجلس انگلستان رسید. در ۱۹۴۵ از سیاست کناره گرفت.

استور[4]**، ویلیام والدورف** (wilyām wāldorf astor)، ملقب به (اولین) **وایکاونت استور** (vāykānt)، ۱۸۴۸-۱۹۱۹، سرمایه‌دار انگلیسی. اهل امریکا و سیاستمدار و نویسنده و از اعقاب ج. ج. استور بود. در ۱۸۹۹ به تبعیت انگلستان درآمد. مبالغ هنگفتی به مصارف عام‌المنفعه رسانید. پسرش **والدورف استور،** ملقب به (دومین) **وایکاونت استور، ۱۸۷۹-۱۹۵۲،** از رجال انگلستان و شوهر و. استور بود.

استوربان (ostur.bān) یا **ستوربان،** پهلوی استوربان، در عهد ساسانیان، رئیس اصطبل. نیز ← آخوربد.

آستوریاس[5] (āsturiās)، عربی اشتوریش (āstu-riš)، ناحیه، لغ اسپانیا، بر خلیج بیسکی. پایتخت تاریخی آن اوویدو. دارای معادن زغال، آهن، روی؛ کارخانه‌های فولادسازی؛ دام‌پروری؛ صیدماهی. بندر عمده‌ی آن خیخون است. بازگرفتن اسپانیا از دست اعراب بوسیله‌ی سرکردگان مسیحی صورت گرفت که در کوههای آستوریاس بمقاومت برخاسته بودند. مملکت آستوریاس در قرن دهم به مملکت لئون پیوست.

استولت[6] (astolat)، در ← افسانه‌ی آرثر، نامی که به گیلفرد (اکنون در ساری، انگلستان) اطلاق شده.

استوماتیت ونسان[7] (estomātite vansān؛ از فنس)، التهاب غشاء مخاطی دهان و لثه. عامل مولد آن یک قسم شپیریل و یک باسیل (باسیل دوکی‌شکل) است که عادةً در دهان یافت میشوند. نقصان ویتامین و آلرژی و بعضی بیماریها یا داروها زمینه را برای درگرفتن التهاب مساعد میکنند.

استون[8] (aseton؛ فنس) یا **پروپانون**[9] (pro-pānon؛ فنس)، مایع بیرنگ، قابل اشتعال، و با بو و طعم نعناع. در ۵۶°,۱ صدبخشی میجوشد. بعنوان حلال اجسام آلی، و در تهیه‌ی باروت بیدود و کلوروفورم بکار میرود.

استونی[10] (estoni)، جمهوری (۴۵‘۰۶۵ کمه؛ جع در ۱۹۵۶ ح ۱‘۱۰۰‘۰۰۰)، لش اروپا، محدود به جمشسر (ش)، لتونی (ج)، و دریای بالتیک (ل و غ)؛ پایتختش تالین. سرزمینی است عموماً هموار. محصول عمده‌اش لبنیات است، ولی ماهیگیری نیز رواج دارد. مردم آن لوتری مذهب هستند، و زبان آنها از دسته‌ی زبانهای فنلاندی است.

تاریخ. استونی جزئی از ناحیه‌ی تاریخی لیوونیا و از قرن ۱۳م تحت حکومت شهسواران لیوونیائی بود؛ در ۱۵۶۱ بدست سوئد افتاد، و در ۱۷۱۰ بتصرف روسیه درآمد (سوئد رسماً در ۱۷۲۱ از آن دست کشید). اخلاف شهسواران آلمانی تا ۱۹۱۷ طبقه‌ی حاکمه‌ی آنرا تشکیل میدادند. در ۱۹۱۸ استقلال آن از روسیه اعلام شد؛ در ۱۹۲۰ معاهده‌ی صلح با روسیه بامضا رسید. در ۱۹۳۴ رئیس جمهور وقت، نامش پاتس، حکومت را به خودمختاری تبدیل کرد، و دموکراسی را از میان برد. تجشم در ۱۹۳۹ پایگاههای نظامی در آن بدست آورد، و در ۱۹۴۰ آنرا اشغال کرد، و از آن زمان یکی از جمهوری‌های شوروی است (کشمتا انضمام آنرا به روسیه هنوز نشناخته است). در ۱۹۴۱-۴۴ در تصرف آلمان بود.

استه[11] (este)، خاندان اشرافی ایتالیائی، و شاخه‌ای از گولفها. نام این خانواده از شهر استه، نزدیک پادوا، گرفته شده. خاندان استه در فرارا (در ۱۲۴۰-۱۵۹۷؛ از ۱۴۷۱ به عنوان دوک) و مودنا (در ۱۲۸۸-۱۷۹۶؛ از ۱۴۵۲ به عنوان دوک) فرمانروائی داشتند. دربار خاندان استه در فرارا در قرون ۱۵م و ۱۶م از مراکز عمده‌ی ادب و هنر بود.

در ۱۵۹۷ نسل ذکور دوکها منقطع شد، و در ۱۵۹۸ پاپ کلمنس VIII فرارا را با وجود ادعاهای شاخه‌ی جوانتری از خاندان استه که مودنا را در تصرف داشت به ایالات پاپی منضم کرد. آخرین دوک خاندان استه در ۱۷۹۶ بتوسط بوناپارت خلع شد، و وی در ۱۸۰۳ درگذشت. دختر او بازدواج مهین‌دوک فردیناند، از پسران امپراطور فرانسیس II، درآمد، و بدین ترتیب خاندان اتریش-استه بوجود آمد. اعقاب آنان در

---

(۱)Astyages (۲)Astyanax (۳)studio (۴)Astor (۵)Asturias (۶)Astolat (۷)trench mouth; Vincent's stomatitis (۸)acetone (۹)propanone (۱۰)Estonia (۱۱)Este

۱۸۱۵–۵۹ دوکهای مودنا، ماسا، و کارارا بودند. برای اعضای معروف خاندان استه بـه مقالات آتیه رجوع شود.

استه[1]، آلفونسو د/ (ālfonso deste)، ۱۴۷۶–۱۵۳۴، از اعضای خـاندان استه، دوک (۱۵۰۵–۳۴) فرارا و مودنا؛ برادر ایزابلا د/استه و بئاتریچه د/استه. وی بی‌دریغ از هنر و ادب حمایت میکرد. در جنگهای ایتالیا ابتدا طرف فرانسه را بر ضد پاپ یولیوس II و سپس طرف امپراطور شارل V را علیه پاپ کلمنس VII گرفت. وی دومین شوهر لوکرس بورژیا و پدر ایپولیتوی II، معروف به کاردینال د/استه، بود.

استه[1]، ایزابلا د/ (izābellā deste)، ۱۴۷۴–۱۵۳۹، از اعضای خاندان استه، خواهر آلفونسو د/استه و زوجه‌ی **گونتاگ**. از بانوان برجسته و روشنفکر رنسانس و حامی آریوستو و لئوناردو بود.

استه[1]، بئاتریچه د/ (beātrice deste)، ۱۴۷۵–۹۷، از اعضای خاندان استه، خواهر آلفونسو د/استه و زوجه‌ی ل. سفورتسا. مانند خواهرش ایزابلا د/استه از بانوان برجسته و روشنفکر رنسانس بود.

استه[1]، کاردینال د/ (kārdināl deste)، نامش **ایپولیتوی I** (ippolitoye)، ۱۴۷۹–۱۵۲۰، از اعضای خاندان استه، برادر آلفونسو د/استه. مدتها حامی آریوستو بود، و وی منظومه‌ی اورلاندو فوریوزو را بنام د/استه ساخت.

استه[1]، کاردینال د/، نامش **ایپولیتوی II** (ippoli-toye)، ۱۵۰۹–۷۲، از اعضای خاندان استه، پسر آلفونسو د/استه و بانی کاخ معروف ویلا د/استه در تیوولی (نزدیک رم).

آستها (āset–)، ← آستیا؛ آلان.

استهلاک[2]، در فیزیک، کم شدن تدریجی دامنه‌ی یک حرکت نوسانی (مثلا ← آونگ) یا پدیده‌های مشابه آن بسبب مقاومت محیط یا **اصطکاک** اجزای ارتباطیه‌ی دستگاه و غیره.

آستی[3] (āsti)، شهر (جم ۳۸٬۴۱۲)، پیمون، لغ ایتالیا؛ شراب گازدار آن معروف است.

آستیا[4] (āsetiā)، ناحیه، جمشسر و جشسر گرجستان، در قسمت مرکزی کوههای بزرگتر قفقاز. جخشسر آستیای شمالی (۹٬۲۰۰ کمم؛ جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۴۱۷٬۰۰۰) جزء جمشسر و بر دامنه‌ی شمالی واقع است. کرسی آن اوردژو-نیکیدزه است که سابقاً دزائوجیکائو و پیش از آن ولادی قفقاز نام داشت. بردامنه‌ی جنوبی ناحیه‌ی خودمختار آستیای جنوبی (۳٬۸۹۰ کمم؛ جم ۱۱۶٬۰۰۰) قرار دارد که جزء جشسر گرجستان و کرسی آن ستالینیر است. محصولات آستیا شراب، غلات، پنبه، چوب، و احشام است. در آستیای شمالی نقره و سرب و روی استخراج میشود. مردم آستیا، آستها (āset–) یا آستیان، از اعقاب قوم آلان و در شمال مسلمان و در جنوب پیرو کلیسای ارتدوکس شرقی میباشند.

آستیاژ (āstiāj)، ضبطی (مقتبس از فرانسوی) از آستواگس (نام یونانی ایشتوویگو) در کتب فارسی.

آستیاگس (āstiāges)، ضبطی از آستواگس (نام یونانی ایشتوویگو) در کتب فارسی.

آستیان، قوم: ← آستیا؛ آلان.

آستیای جنوبی: ← آستیا.

آستیای شمالی: ← آستیا.

استیعاب (esti'āb) یا **کتاب الاستیعاب** [الاستیعاب فی معرفة الاصحاب]، کتابی مستند و معتبر درعلم رجال، از ابن عبد البر. مؤلف در این کتاب بر اقوال مشهور اهل علم سیر و بر تواریخ معروفی که علمای تاریخ اسلام بر آنها اعتماد کرده‌اند اعتماد نموده. این کتاب از اصول و ارکان موضوع خود میباشد، و بسیاری از مورخین رجال اسلام آنرا اساس کار خود قرار داده‌اند، و هرکس که در این موضوع چیزی نوشته است بدان مراجعه کرده. استیعاب بر حسب ترتیب حروف الفبا نزد اهل مغرب (یعنی ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ط، ظ، ک، ل، م، ن، ص، ض، ع، غ، ف، ق، س، ش، ه، و، ی) مرتب گردیده، و مشتمل بر بیش از ۳٬۵۰۰ زندگینامه‌ی مرد و زن است، و طبق چاپ کلکته (۱۳۳۶–۳۷ هق) دارای ۳٬۵۸۱ زندگینامه است (۲٬۷۹۵ زندگینامه‌ی مردانی که بنام و ۳۹۲ زندگینامه‌ی مردانی که به کنیه و ۲۸۶ زندگینامه‌ی زنانی که بنام و ۱۰۸ زندگینامه‌ی زنانی که به کنیه معروفاند).

استیعاب الوجوه الممکنة فی صنعة الاسطرلاب (esti'ābo 'l.vojuhe 'l.momkenate)، کتابی در باب اسطرلاب، بعربی، از ابوریحان بیرونی. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده؛ نسخه‌های خطی از آن موجود است.

استیک، اسید: ← اسید استیک.

آستیگماتیسم[5] (āstigmātism)، یکی از عیبهای چشم که سبب آن یکسان نبودن انحنای قرنیه یا عدسی چشم است در همه‌ی جهات. چشمی که دارای این عیب است اگر به شعاعهای دایره‌ای نگاه کند یکی را واضح و دیگران را (مخصوصاً آن را که عمود بر این شعاع واضح است) کمابیش تار میبیند. اصلاح این عیب بوسیله‌ی عدسیهای استوانه‌ای صورت میگیرد.

استیل ایرانی (estile) [از لفظ فرانسوی ستیل (stil) بمعنی سبک] یا "گل و بته‌سازی" [گل و بوته‌سازی]، اصطلاحی رایج بین هنرمندان ایرانی پیرو شیوه‌ی قدیم برای طرحهای کمابیش دور از طبیعت که در کاشیکاری، قالیبافی، تذهیب، قلمزنی، زریبافی، قلمکارسازی، و دیگر رشته‌های هنر ایرانی بکار میرود. چون در دین اسلام ساختن تصویر انسان و حیوان منع شده بود، در ایران بعد از اسلام کار ساختن طرحهای تزیینی دور از طبیعت بتدریج رونق گرفت. سرچشمه‌ی این طرحها اشکال طبیعی بود؛ اما با گذشت زمان، جنبه‌ی انتزاعی "گل و بوته‌سازی ایرانی" بیشتر شد، و خاصیت تزیینی آن فزونی گرفت. تشخیص شباهتی که میان برخی از مایه‌های این سبک و اشکال طبیعت وجود دارد، برای ناخبرگان دشوار است. انواع مایه‌ها و نقشه‌های گل و بوته‌سازی ایرانی بیشمار است، و از جمله میتوان اسلیمی، ختائی، و ترنج را نام برد.

استیل ایرانی میراث فرهنگ بعد از اسلام است: در دوران آل مظفر (۷۴۰–۷۹۵ هق) پا گرفت، در عهد تیموریان (ح ۷۷۱–۹۱۶ هق) بسط یافت، و در زمان شاه عباس کبیر (سلطنتش ۹۹۶–۱۰۳۸ هق) به اوج خود رسید. عالیترین نمونه‌های آنرا در اصفهان در مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله، عالی قاپو، چهل‌ستون، و دیگر بناهای شاه عباس، و نیز بر قالیها و زریهای ممتاز، ظروف طلا و نقره و چینی، قلمکارها، و کتابهای تذهیب‌شده‌ی عهد تیموریان و شاهان صفوی میتوان دید. نمونه‌های بسیاری ازین آثار، در موزه‌های جهان محفوظ است. پس از شاه عباس، انحطاط استیل ایرانی آغاز شد. این سیر نزولی را حتی از مقایسه‌ی طرحهای مسجد شاه اصفهان با طرحهای مدرسه‌ی چهارباغ اصفهان که کمی بعد از آن ساخته شده بآسانی میتوان دریافت. طراحان مدرسه‌ی چهارباغ در پرداختن استیل ایرانی چنانکه باید توفیق نیافته‌اند، و در کارشان ناتوانی دیده میشود؛ با این وصف، طرحهای این بنا را نمیتوان "خارج از سبک" بشمار آورد. پس از عهد صفویه، استیل ایرانی به یکسو نهاده شد. همبستگی هنری، که پیش از آن بسبب علاقه و تشویق کسانی چون شاه عباس میان طراحان بوجود آمده بود، از میان رفت. هنرمندان بی سرپرست ماندند، و تلاشهای انفرادی آنها حاصلی جز طرحهای پراکنده و بی‌پایه نداد. در زمان قاجاریه، سودجوئی از الگوهای مبتذل اروپائی باب شد، طرح پیچکهای فرنگی و گل سرخهای معروف به "گل لندنی" جایگزین گل‌ها و اسلیمی‌های استیل ایرانی شد. نمونه‌ی طرحهای زمان قاجار را بر کاشیهای کاخ گلستان و مسجد سپهسالار تهران، و نیز بر سنگتراشیها و قلمدانها و کتابهای تذهیب‌شده‌ی زمان قاجار، میتوان یافت. طرح قالیهای کرمانی هنوز از این شیوه متأثر است.

در سال ۱۳۵۸ هش مؤسسه‌ی قالی ایران بقصد احیای استیل ایرانی مسابقه‌ای ترتیب داد که ۶۵ نفر طراح و نقاش در آن شرکت کردند. موضوع مسابقه ساختن طرحهائی با "استیل اصیل ایرانی" بود. کمیته‌ی داوران بریاست الگزاندر پوپ، هنرشناس امریکائی، برندگان اول و دوم و سوم و چهارم را بترتیب عیسی بهادری (تهران)، وفا (کاشان)، ابطحی (اراک)، و حاجی میرزا آقا امامی (اصفهان) برگزید. ریاست مؤسسه‌ی قالی ایران به برنده‌ی اول عیسی بهادری، واگذار شد، و وی مدت شش سال در تهران شاگردانی تربیت کرد. طرح کاشیهای کاخ مرمر، اداره‌ی ثبت کل، و مجلس شورای ملی در تهران، و نیز طرح قالیهای جامعه‌ی ملل در سویس (هدیه‌ی دولت ایران) نیز از اوست. در ۱۳۱۵ هش هنرستان اصفهان بریاست عیسی بهادری تأسیس شد، و طراحانی در آنجا تربیت یافتند. نقاشان آزاد نیز، در تهران و کاشان و خاصه در اصفهان، بر پایه‌ی استیل ایرانی به ساختن طرحهائی برای قالی، کاشی، تذهیب، و قلمزنی پرداختند. بر اثر این کوششها سبک بی اصل زمان قاجار در بسیاری از کارگاهها منسوخ شده است. نیز ← **قالیبافی؛ کاشی‌سازی؛ تذهیب؛ زریبافی؛ منبت‌کاری؛ قلمزنی؛ قلمکار؛ میناسازی.**

استیلن[6] (asetilen؛ فنس) یا **اتین[7]** (etin؛ فنس)،

---

(۱)Este (۲)damping (۳)Asti (۴)Ossetia (۵)astigmatism (۶)acetylen (۷)éthine (فنس)

گازی بیرنگ که در °۸۴− صدبخشی میجوشد، و خالص آن بوی اِتِر میدهد. مخلوط آن با هوا قابل انفجار است، و نیز چون مایع شود قابل انفجار میشود. برای روشنائی و برای تیز کردن و جوشکاری فلزات بکار میرود. (← شعله‌ی اکسی استیلن). مولکول استیلن مرکب از دو اتم کربون و دو اتم ئیدروژن است؛ اتمهای کربون با یکدیگر پیوند سه‌جانبی دارند، و هر اتم ئیدروژن به یکی از اتمهای کربون پیوند دارد.

استین[1] (estien) یا **اتین**[2] (etien)، لتی **ستفانوس**[3] (stefānus)، خاندانی معروف از چاپگران و فضلا که از ۱۵۰۲ تا ۱۶۶۴ در پاریس و ژنو فعالیت داشتند. **هانری استین** (hānri) (فت ۱۵۲۰) در ۱۵۰۲ در پاریس چاپخانه داشت. پسرش، **روبر استین** (rober) (۱۵۰۳–۱۵۵۹)، علاوه بر خدماتی که در اصلاح چاپ کرد، تألیفاتی نیز داشت، از جمله گنجینه‌ی زبان لاتینی (۱۵۴۱)، و لغتنامه‌ی فرانسه به لاتینی (۱۵۳۹–۱۵۴۹) که قدیمترین لغتنامه‌ی فرانسوی است. وی پروتستان بود، و در فرانسه دوچار اشکالاتی شد، و ناچار به ژنو مهاجرت کرد (۱۵۵۰). برادرش، **شارل استین** (ح ۱۵۰۴–۱۵۶۴)، اداره‌ی کارگاه را در پاریس بدست گرفت (۱۵۵۱). تحصیلاتش در طب و ادبیات یونان و روم بود. تألیفاتی در رشته‌های مختلف دارد. از آثارش دایرةالمعارفی بزبان فرانسه است. پسر روبر، **هانری استین** (۱۵۲۸–۱۵۹۸)، بزرگترین فضلای خاندان است. تصدی کارگاه استین را در ژنو بدست گرفت، و اگر چه کارهایش از حیث خوبی چاپ بپای کارهای پدرش نمیرسد، آثار لاتینی و یونانی که چاپ کرده بدقت و نکته‌سنجی ممتاز است. از آثارش گنجینه‌ی زبان یونانی (۱۵۷۲) است. وی سخت طرفدار استعمال زبان فرانسه بعنوان زبان ادبی بود. سرانجام ناچار ژنو را ترک گفت، و در لیون وفات یافت.

استیناف: ← پژوهش.

اسحاق یا **اسحق** (هر دو eshāq) [از عبری، = خندان]، اسم برای مرد. در کتاب حاضر این نام همه جا بصورت اسحاق ضبط شده است. بعضی اسامی اروپائی مقتبس از صورت عبری این نام:

زبان	املا	ضبط فارسی دراین کتاب
آلمانی	Isaak	ایزاک (izāk)
انگلیسی	Isaac	آیزک (āyzək)
ایتالیائی	Isacco	ایزاکو (izākko)
فرانسوی	Isaac	ایزاک (izāk)
لاتینی	Isaac	ایساآک (isāāk)
لاتینی	Isaacus	ایساآکوس (isāākus)

اسحاق[4]، پسر حضرت ابراهیم از ساره؛ پدر یعقوب و عیسو. بگفته‌ی تورات و بعضی از مفسران قرآن، آن فرزند که ابراهیم مأمور قربانی کردن او در راه خدا شد و خدا وی را از آن باز داشت اسحاق بوده، و بیشتر مفسران این پسر را اسماعیل (فرزند دیگر ابراهیم از هاجر) میدانند. عمر بسیار دراز و قرین آرامش داشت. (پیدایش ۲۱–۲۷؛ ۲۹.۳۵؛ ۳۱.۴۹؛ عاموس ۹.۷، ۱۶؛ متی ۸.۱۱؛ عبرانیان ۱۷.۱۱؛ یعقوب ۲۱.۲. قرآن: بقره ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴؛ آل عمران ۷۸؛ نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۴؛ هود ۷۳؛ یوسف ۶، ۳۸؛ ابراهیم ۴۱؛ مریم ۵۰؛ انبیاء ۷۲؛ عنکبوت ۲۶؛ صافات ۱۱۳؛ ص ۴۵).

اسحاق[4] **I**، ملقب به **کومننوس** (komnenus)، ۱۰۰۵–۱۰۶۱، امپراطور بیزانس. وی نخستین کس از سلسله‌ی کومننوس بود که (بتوسط ارتش) به امپراطوری اعلام شد (۱۰۵۷). در ۱۰۵۹، ظاهراً بعلت ناسلامتی مزاج استعفا داد. وی عموی آلکسیوس I بود.

اسحاق[4] **II**، ملقب به **آنگلوس** (āngelus)، فت ۱۲۰۴، امپراطور بیزانس، از خاندان آنگلوس. در ۱۱۸۵ مردم او را به امپراطوری برداشتند، ولی در ۱۱۹۵ برادرش آلکسیوس III او را خلع و کور کرد. پسرش آلکسیوس IV از لشکریان چهارمین جنگ صلیبی (← جنگهای صلیبی) یاری خواست، و آنان در ۱۲۰۳ پدر و پسر را مشترکاً به تخت امپراطوری نشاندند. آلکسیوس V آن دو را از تخت برداشت، و در نتیجه، جنگجویان صلیبی قسطنطنیه را تاراج کردند.

اسحاق‌آباد، دهستان (جه ح ۵٬۹۰۰؟)، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، ج راه شوسه‌ی مشهد-نیشابور؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی. محصولش غلات است. مرکزش، ده **اسحاق‌آباد** (جه ۱٬۷۱۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۳ کیلومتری جش نیشابور واقعست.

اسحاق ابن احمد، از بزرگان سامانیان: ← اسحاق سامانی.

اسحاق ابن البتکین، فت ذو القعده‌ی ۳۵۵ هق، فرمانروای مستقل ولایت غزنه و از امرای دولت غزنویان در دوره‌ی قبل از سلطنت آل ناصر. وی بعد از وفات پدرش البتکین بامارت غزنه نشست (۳۵۲). اما لاوک، امیر محلی سابق غزنه، او را از آن ولایت براند، و او در دفع وی از منصور I سامانی یاری طلبید، و بیاری او دیگربار بر غزنه تسلط یافت (شوال ۳۵۴). اسحاق ابن البتکین به فضل و ادب موصوف بود. بعد از وفات وی، چون فرزند نداشت، حاجب او بلکاتکین بجایش نشست.

اسحاق ابن حنین، ابویعقوب (honayn)، فت ۲۹۸ یا ۲۹۹ هق، طبیب و ریاضیدان عرب. پسر حنین ابن اسحاق و از بزرگترین دستیاران وی بود. بعضی آثار اقلیدس و ارشمیدس و نیز مجسطی بطلمیوس را به عربی ترجمه کرد.

اسحاق ابن سلیمان اسرائیلی، ابویعقوب، لتی ایساآک یودایوس (isāāk yudāyus)، فت ح ۳۲۰ هق، فیلسوف و طبیب یهودی. در مصر متولد شد و در قیروان تونس رونق یافت، و همانجا بسن حدود صد سالگی درگذشت. از اولین کسانی است که توجه یهودیان را به علم و فلسفه‌ی یونان جلب کرد. آثار او در طب به زبانهای لاتینی (در ۱۰۸۷ بم) و عبری و اسپانیائی ترجمه شده و تأثیر عظیم داشته است.

اسحاق ترک، شهرت سردار ترک یا ایرانی که در ماوراء النهر بخونخواهی ابومسلم خراسانی بر خلیفه (۱۳۶–۱۵۸ هق) منصور عباسی خروج کرد. در باره‌ی اصل و تبار او اختلاف است. بعضی گفته‌اند از نسل زید ابن علی بود و ادعای امامت میکرد، و بعضی دیگر ادعا کرده‌اند که مردی عامی بود از اهل ماوراء النهر که با جنیان دعوی ارتباط داشت. نیز گفته‌اند وی از یاران ابومسلم بود و ظاهراً از جانب او به ماوراء النهر رفت، و بعد از قتل ابومسلم، مردم را برای خونخواهی او بیاری خویش خواند و بر خلیفه منصور عباسی قیام کرد. و بعد چنان فرا نمود که وی جانشین زرتشت است و زرتشت هم زنده است و بزودی دین خویش پدید خواهد کرد.

اسحاق سامانی [ابویعقوب اسحاق ابن احمد سامانی]، از امیرزادگان و بزرگان دولت سامانیان و از مدعیان سلطنت. چون امیر احمد سامانی بسلطنت نشست او را از حکومت سمرقند معزول کرده بزندان انداخت، و او بعد از وفات احمد سامانی دیگربار به سمرقند رفت، و در آنجا به مخالفت با جانشین او نصر II برخاست، و بسبب آنکه در آن زمان شیخ خاندان سامانی بشمار می‌آمد، عده‌ای بطرفداری او برخاستند، و پسرش الیاس ابن اسحق نیز بدو پیوست. حمویه‌ی کوسه لشکر بدفع او برد، و سمرقند بگرفت (رمضان ۳۰۱)، و او در سمرقند متواری گشت، و عاقبت امان خواست، و تسلیم شد. حمویه او را به بخارا فرستاد، و امیر، بقول گردیزی، او را نیکو همی داشت، و او در آنجا بماند تا وفات یافت. قولی هم هست که او را بزندان فرستادند تا در زندان بمرد.

اسحاق موصلی [ابومحمد اسحاق ابن ابراهیم موصلی]، ۱۵۵–۲۳۵ هق، موسیقی‌دان و راوی و شاعر معروف. در بغداد بدنیا آمد و هم در آنجا وفات یافت. چند سالی قبل از مرگ نابینا شد. نزد هارون و مأمون و واثق تقرب داشت، و ندیم خلفای مزبور بود. در باره‌ی اخبار و احوال بعضی شعرا و مغنیان عرب تألیفاتی داشته است.

اسحق (eshāq). این لفظ بتنهائی و در ترکیبات (مثلا ابواسحاق) همواره درین کتاب بصورت اسحاق ضبط شده است. نیز ← اسحاق، اسم.

اسخریوطی: ← یهودای اسخریوطی.

اسد[5] (asad) [عربی، = شیر]، پنجمین صورت فلکی در منطقة البروج، و پنجمین برج. ستاره‌ی قدر اول قلب الاسد (qalbo ʾl.ʿasad) جزء آنست.

اسد، پهلوان (pahlavān asad)، فت ۷۷۵ هق، از سرداران و امرای معروف شاه شجاع آل مظفر؛ پسر طغانشاه خراسانی. اصل او از خراسان بود، و یک چند از جانب شاه شجاع حکومت کرمان یافت. اما چندی بعد بدعوی استقلال برخاست، و از فرمان شاه شجاع سر فروپیچید. و شاه شجاع در ۷۵۴ هق بدفع او لشکر به کرمان برد، و یک چند آنجا را محاصره کرد. اما چون درین هنگام پهلوان خرم خراسانی در فارس، جهت کومک بمقاصد و خیالات پهلوان اسد، عصیان کرد، شاه شجاع برادر خود سلطان احمد آل مظفر را بمحاصره‌ی کرمان گماشته خود به فارس بازگشت، و چندی بعد سلطان احمد را طلبید، پهلوان علیشاه مزینانی (mazināni) و پهلوان خرم خراسانی را بمحاصره‌ی کرمان فرستاد. عاقبت، بعد از مدتی مقاومت که منجر بقحط و غلای شدید در کرمان گشت، پهلوان اسد در راه حمام بدست جمعی از سواران خویش مقتول شد، و گویند گوشت او را قحطی‌زدگان کرمان در دکان قصاب فروختند و

(1)Estienne (2)Étienne (3)Stephanus (4)Isaac (5)Leo

خوردند (رمضان ۷۷۵).

اسدآباد (asadābād)، بخش (جه ۱۵۳٬۵۰۰؛)، ج‌غ شهرستان همدان، استان پنجم؛ دارای ۱۴۷ (؟) آبادی. قسمت مرکزی آن دشت و بقیه کوهستانی است؛ رشته‌های مختلفی از الوند در ش و لش آن کشیده شده. سرچشمه‌ی رودهای شهاب و کنکر شاه (از شعب گاماساب) در آن جاری است. راه شوسه‌ی تهران-کرمانشاه تقریباً از وسط بخش میگذرد. مرکزش ده اسدآباد است.

اسدآباد، ده (عـا ۴۷ '۳۴°، طـش ۰۷' ۴۸°؛ جه ۵٬۱۹۰ سـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اسدآباد، شهرستان همدان، ۵۴ کیلومتری ج‌غ همدان، سر راه همدان به کرمانشاه. بردامنه‌ی غربی الوند کوه در مدخل دشت حاصلخیزی واقع و هوایش سرد است. محصولاتش گندم، جو، انگور، و چوب است. قالیچه، گلیم، و جاجیم دارد. اسدآباد از ایام بسیار قدیم آباد بوده، و احتمالا همان آدراپانا(ـādrā pānā) است که ایسیدوروس خاراکسی از آن نام برده است. در قرون وسطی و حتی در دوره‌ی مغول نیز شهری آباد و پرجمعیت بود. بفاصله‌ی سه فرسخی اسدآباد بنای عظیمی از دوره‌ی ساسانیان بوده است که اعراب آنرا مطبخ کسری (matbaxe kesrā) میخواندند. در ۱۳۱۰ هش هیئت علمی فرانسوی کاوشهای مختصری در این محل بعمل آورده‌اند.

اسدآباد، گردنه (عـا ۴۹' ۳۴°، طش ۱۰' ۴۸°، بلندی ۲٬۲۴۱ متر)، در قسمت غربی کوههای الوند، شهرستان همدان. جاده‌ی شوسه‌ی همدان به کرمانشاه از آن میگذرد. در زمستان اغلب از برف پوشیده و صعب العبور است. ده اسدآباد نزدیک آنست، و رود دیاله از کوههای حوالی آن سر-چشمه میگیرد.

اسد ابن سامان خداة: ← سامانیان.

اسد ابن عبدالله قسری (qasri)، فت ۱۲۰ هق، والی و حاکم عرب در خراسان (در ۱۰۵–۱۰۹ و همچنین ۱۱۷–۱۲۰)، و از امرا و دلاوران عرب‌در دوره‌ی اموی. در دمشق بدنیا آمد و تربیت یافت؛ سپس از جانب برادرش خالد ابن عبدالله، که والی عراق بود، به خراسان گسیل شد، و یکچند در آنجا با ترکان جنگید. اسد ابن عبدالله در دوره‌ی حکومت خراسان خویش مورد توجه دهقانان ماوراء النهر بود، و شهر بلخ را که بوسیله‌ی اعراب ویران شده بود مرمت کرد. سامان خداة، جد سلسله‌ی امرای سامانی، در زمان او اسلام آورد، و یکی از فرزندان خود را نیز بسبب ولای او اسد نام نهاد. وی در بلخ بمرد.

اسد الغابه (osdo 'l.qāba) [اسد الغابة فی معرفة الصحابه]، کتابی در علم رجال، از ابن الیر. این اثر معتبر مشتمل بر ۷٬۵۰۰ زندگینامه است، و مؤلف محتویات کتابهای ابن منده و ابونعیم و ابن عبدالبر را در آن جمع کرده، و اشتباهات آنان را استدراک نموده، و خود مطالبی بر مطالب آنها افزوده. در ۱۲۸۰–۸۶ در ۵ مجلد در مصر، و از روی آن در تهران چاپ افست شده است.

اسدالله اصفهانی، شمشیرساز معروف زمان شاه عباس I صفوی. معروف است که سلطان عثمانی کلاه‌خودی برای شاه عباس همراه مبلغی پول فرستاد تا پول بکسی داده شود که بتواند بضرب شمشیر آن خود را دونیم کند. اسد شمشیری ساخت و با آن چنین کرد. شاه عباس، بپاداش، صنف شمشیرساز را از پرداخت مالیات معاف کرد، و تا زمان قاجاریه این معافیت برقرار بود.

اسدالله خان ابدالی (abdāli)، از رؤسای طایفه‌ی ابدالی هرات؛ پسر عبدالله خان ابن حیات سلطان. مقارن خروج و عصیان میر ویس افغان در قندهار، وی نیز به هرات رفت و در آنجا بدعوی امارت و استقلال برخاست. چند بار لشکر ایران را شکست داد، و عاقبت بعد از دفع و قتل صفی قلی خان دیوانه، سردار خراسان، در هرات بفرمانفرمائی نشست، و پس از آن، ولایت فراه را نیز که در دست افاغنه‌ی غلجائی بود گرفت، و آن را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش نمود. چندی بعد، در زمین داور، از توابع قندهار، بین او و محمود افغان جنگ روی داد؛ اسدالله خان مقتول شد، و محمود سرش را بدربار اصفهان روانه کرد.

اسدراس[1] (esdrās) [ینـ مقتبس از عبری، = عزرا] یا **ازدراس**، نامی که در کتاب مقدس غربی به چهار کتاب از عهدة و عهدین غیر قانونی داده شده است. اسدراس اول و اسدراس دوم همان کتابهای عزرا و نحمیای متن مجاز است؛ اسدراس سوم و اسدراس چهارم جزء عهدین غیر قانونی است، و در آپوکریف اسدراس اول و اسدراس دوم محسوب شده است. از اسدراسهای عهدین غیر قانونی، اسدراس سوم عمدة ترجمه‌ی یونانی قسمتهائی از کتاب مقدس (دوم تواریخ، عزرا، نحمیا) و اسدراس چهارم مشتمل بر شرح رؤیاهای عزرا است.

آسدروبال: ← هاسدروبال.

اسدی طوسی (asadie)، شهرت **ابونصر علی ابن احمد**، متخلص به اسدی، فت ۴۶۵ هق، از شاعران و حماسه‌سرایان بزرگ ایران. معاصر و مداح امیر **ابودلف شیبانی** (حاکم نخجوان) بوده است، و در ۴۵۸ هق داستان گرشاسپنامه را بنام وی و بشیوه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی در ۹٬۰۰۰ بیت بنظم آورد. اسدی قصیده نیز میسرود، و در ایجاد مضامین مناظره، که عبارت از احتجاج ادبی در باب دو امر متضاد بوده است، نیز دست داشت. همچنین، وی در علم لغت متبحر بود، و کتاب لغت فرس را تألیف کرد. نسخه‌ای از کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، تألیف ابومنصور موفق هروی، به خط اسدی موجود است، و در اروپا چاپ عکسی آن نشر شده است.

آسر[2]، **توبیاس میخائل کارل** (tobiās mixāel kārel āser)، ۱۸۳۸–۱۹۱۳، سیاستمدار و حقوقدان هلندی. بپاس خدمات او در داوریهای بین المللی، نصف جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۱۱ باو اعطا گردید (نصف دیگرش به آلفرد فرید داده شد).

اسراء (esrā') [= سیر دادن در شب]، نام دیگر ← سوره‌ی بنی اسرائیل. در آن چنین آمده که خداوند بنده‌ی خود را در شبی از مسجد حرام تا مسجد اقصی سیر داد. مفسران در مسجد اقصی اختلاف کرده‌اند؛ بعضی آن را در آسمان و برخی بیت المقدس دانسته‌اند (← مسجد الاقصی)، ولی همه مقصود از بنده پیغمبر اسلام را میدانند. در اینکه این اسراء، یا بتفسیر دیگر معراج پیغمبر، جسمانی یا روحانی بوده اختلافاتی وجود دارد و فرق مختلف اسلامی نظرهای گوناگون دارند.

اسراء (osarā') [جمع اسیر، = گرفتار]. گرفتار-شدگان در جنگ، و در تاریخ فتوح اسلام عبارتند از کسانی از جنگجویان اهل بلاد مفتوح به عنوه (onva) که در جنگ با مسلمین مغلوب و پس از شرکت در جنگ و یا بسبب مداخله و مساعدت جنگجویان و مخالفین اسلام در جنگ و بدون آنکه صلح و معاهده واقع شده باشد اسیر و بنده شده‌اند. در غالب فتوح، این اسیران را، اگر نمی‌کشته‌اند، یا در مقابل اسیر مسلم که از دشمن باز میگرفته‌اند آزاد میکرده و یا همچنان در اسارت و بردگی نگه میداشته‌اند، و از آن میان خمس آنها بعنوان فیء تعلق به امام داشته و باقی را بین فاتحین تقسیم میکرده‌اند. در بعضی از جنگها تعداد اسراء بسیار زیاد بوده، و گاه در یک جنگ بهر یک از مسلمین تعداد بسیاری اسیر میرسیده است که غالباً آنها را میفروخته‌اند، و گاه امرا اسرای خود را نگه میداشته‌اند و در برخی موارد، علی الخصوص بعد از عهد خلفای راشدین، تعداد بسیاری از اسراء در نزد امرا و سرداران عرب وجود داشته است، چنانکه عثمان خلیفه ۱٬۰۰۰ بنده داشت، و عبدالله ابن عمر وقتی ۱٬۰۰۰ بنده را آزاد کرد. باری، از این اسراء در بعضی از فتوح ایران تعداد زیادی بدست عرب افتادند، چنانکه در جلولاء کثرت تعداد اسراء بقدری بود که عمر خطاب، خلیفه‌ی ثانی، از فزونی آنها نگرانی یافت. این اسراء که به بندگی می‌افتادند غالباً در خدمت مالکین خویش بشترچرانی یا پیکان‌تراشی یا خدمات خانه و یا به پیشه‌های دیگری که میدانستند اشتغال میورزیدند، و چون حاصل خدمت آنها عاید خداوندگارشان میشد، قیمت خود آنها و مبلغی که باید روزانه بخداوند خویش بپردازند بنوع حرفه و صنعتی که میورزیدند بستگی داشت چنانکه **ابولؤلؤه**، غلام **مغیرة ابن شعبه**، بسبب آنکه چندین حرفه میدانست مبلغی که مغیره از او میگرفت در نظر عمر گران نیامد. از اسیران، کسانی که بعد اسلام میآوردند غالباً از بردگی نجات می‌یافتند، و درین صورت مولی میشدند، و اولاد آنها نیز جزو موالی بشمار می‌آمدند، و در تاریخ اسلام از بین اولاد همین اسراء و موالی اشخاص نامی برخاسته‌اند.

اسرائیل[3] [عبری، = کسی که همراه خدا میجنگد]، اسمی که در تورات به یعقوب پیغمبر داده شده (پیدایش ۲۸.۳۲)، و دوبار در قرآن آمده (آل عمران ۸۷؛ مریم ۵۹). فرزندان او را که همان عبرانیان یا قوم یهود باشند، بنی اسرائیل مینامند. دوازده قبیله یا اسباط ۱۲ گانه‌ی بنی اسرائیل (asbāte)– رأوبین، شمعون، یهودا، زبولون، یساکار، دان، جاد، اشیر، نفتالی، بنیامین، افرایم، منسی– بنام ۱۰ پسر و ۲ نواده‌ی (پسران یوسف) یعقوب نامیده شده اند. برای سبط سیزدهم ← لاوی. هنگامی که در زمان سلطنت رحبعام مملکت بنی اسرائیل قسمت شد، بخش شمالی آن بنام اسرائیل و بخش جنوبی بنام یهودا خوانده شد.

اسرائیل[3]، رژیمی اشغالگر(۲۰٬۸۵۰ کمـ؛ جه حـ ۱٬۴۱۴٬۵۰۰)، غ آسیا، در ساحل مدیترانه؛ با مرکزیت تل‌اویو. حدود آن هنوز تثبیت نشده؛ فعلا لبنان در ل، سوریه و اردن در ش، و مصر در ج‌غ آنست. محصولش غلات (عمدة در

(1)Esdras (۲)Asser (۳)Israel

جلیل) و مرکبات (در اراضی ساحلی) است. در نقب زراعت دیم و نیز بوسیلهٔی آبیاری انجام میشود. مزارع اشتراکی، بنام **کیبوتص**(kib-buts) در سراسر کشور وجود دارد. صنعت مخصوصاً در **حیفا** و **تل اویو** رو بتوسعه است. بنادر مهم آن **حیفا** و **یافا** است.

تاریخ. برای تاریخ آن از ایام قدیم تا پایان جج II ← **فلسطین**. رژیم اسرائیل زائیدهٔی نهضت صهیونیت است. پس از جج II، بسیاری از کشورهای جهان از ایجاد کشور مستقلی برای یهودیان فلسطین (در ۱۹۴۵ ح 500٬000 نفر) پشتیبانی میکردند، تا ضمناً کانونی برای بازماندگان یهودیان اروپا و یهودیان ساکن ممالک عربی باشد. اعراب فلسطین (در ۱۹۴۵ ح 1٬000٬000 نفر) و کشورهای عربی با ایجاد کشور اسرائیل مخالفت کردند، و استقلال تمام فلسطین را خواستار شدند که در آن یهودیان اقلیت تحت الحمایه‌ای باشند. تصمیم انگلستان باینکه در ماه فقط ۲٬000 مهاجر یهودی اروپائی را در فلسطین بپذیرد، آنهم فقط تا 100٬000 نفر، باعث حملهٔی تروریستهای یهودی به تأسیسات نظامی انگلیسی شد. در ۱۹۴۷ سازمان ملل فلسطین را به دو قسمت یهود و عرب و یک منطقهٔی بین المللی شامل اورشلیم تقسیم نمود. با وجود مخالفت اعراب، تشکیل دولت یهود در ۱۴ مهٔی ۱۹۴۸ در تل اویو اعلام گردید. بلافاصله دول اتحادیهٔی عرب از اطراف کشور جدید را مورد حمله قرار دادند، و بالاخره جنگ با وساطت سازمان ملل (بنمایندگی کنت برنادوت و پس از او ر. ج. بانچ) در ژانویهٔی ۱۹۴۹ متارکه شد. در این جنگ متصرفات اسرائیل ۵۰٪ اضافه گشت. کشمکش مصر و سوریه و اردن با اسرائیل ادامه یافت. در ۱۹۵۶، پس از اینکه مصر کانال سوئز را ملی کرد، اسرائیل شبه جزیرهٔی سینا را اشغال نمود، ولی بسبب مداخلهٔی سازمان ملل آنرا تخلیه کرد. از ۱۹۴۹ ببعد بیش از ۸۰۰٬000 یهودی به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند. اولین رئیس جمهور (۱۹۴۹–۵۲) اسرائیل، ح. وایزمن، تا آخر عمر این مقام را داشت، و پس از او اسحاق بن صوی به ریاست جمهور رسید. اشخاص برجستهٔی اسرائیل تا اوایل سال ۱۹۶۰ بن گوریون، م. شرت، و بانو گ. مایر بوده‌اند.

اسرائیل ابن سلجوق (esrāʿile ʾbne saljuq)، فت ظاهراً ۴۲۲ یا ۴۲۶ هق، از اجداد سلسلهٔی سلاجقه. سلطان محمود غزنوی، بسبب آنکه او با علی تکین بخارا را تصرف کرده بود، به ماوراء النهر رفت، و اسرائیل را گرفتار نمود (سنهٔی ۴۱۵ یا ۴۱۹)، و در قلعهٔی کالنجر مولتان باز داشت. اسرائیل هفت سال بعد در صدد فرار برآمد، اما دستگیر شد، و در راه وفات یافت. اما، در هرحال، ظاهراً اسرائیل در حیات سلطان محمود وفات یافت، و بدین سبب، در بارهٔی تاریخ اسارت و تاریخ وفات او اختلاف روایات هست.

اسرائیلیات (esrāʿiliyyāt)، داستانها و تواریخ و توجیهاتی که در تفسیر قرآن و اخبار آمده، و اصل اسلامی ندارد، بلکه از راه روایات یهودی یا مجعولات این قوم وارد دین اسلام شده است. (← **کعب الاحبار**).

اسرار: ← **حشیش**.

اسرار، تخلص حاج ملا هادی سبزواری.

اسرار[1]، در یونان و روم، عنوان بعضی مناسک سری دینی، که احتمالا مربوط به حیات پس از مرگ بود، و شرکت در آنها بکسانی اختصاص داشت که طبق شرایطی پذیرفته شده و مراحل معینی را طی کرده بودند. دینهای رسمی یونان و روم بالاصاله متوجه تسکین خدایان و دعا برای جلب خیر جهت مملکت و قبیله و خانواده بود، و فرد در آنها مقام فرعی داشت. بهمین جهت، افراد، برای ارضای تمایل خود به رستگاری و زندگی جاوید، متوسل به اسرار میشدند. اگر چه اسرار بکلی پنهانی بود، اطلاعاتی از آنها بما رسیده است، و از جمله میدانیم که هر یک از آیینهای سری مراحلی داشت که مبتدی باید آنها را طی کند، از قبیل مناسک تطهیر، تعالیم سری روحی، و خلعت‌پوشان مبتدی که حاکی از اتحاد او با ارباب انواع بود. ارباب انواع در اسرار (از قبیل **دمتر**؛ **پرسفونه**؛ و **دیونوسوس**) خدایان بارآوری بودند، و بهمین جهت احتمال داده‌اند که اسرار اصلا از ← شعائر بارآوری ناشی شده است. عمده‌ترین آیینهای سری در یونان ← **اسرار الئوسی** و ← **اسرار اورفئوسی** بود. آیینهای پرستش رومی مقتبس از ممالک دیگر بوده است. مثلا آیین پرستش **ایسیس** از مصر بعنوان یک آیین بارآوری به روم منتقل شد، و سپس جنبهٔی تجلیل از کف نفس و عفاف بخود گرفت؛ و آیین پرستش **مهر** از ایران به روم منتقل شد.

اسرار ابریشم (asrāre)، منظومه‌ای از نظام قاری (شاعر قرن نهم هق)، که قسمتی از دیوان البسهٔی او را تشکیل میدهد، و با اینکه مانند دیگر قسمتهای دیوان او خاص انواع لباسها و پارچه‌ها است، برخی از آن جنبهٔی عرفانی دارد. در ضمن دیوان البسه در ۱۳۰۳ هق در غَلَطه بطبع رسیده.

اسرار الاولیاء (asrāro ʾl.ʿŏliāʿ)، کتابی عرفانی، بفارسی، از فریدالدین مسعود ابن جمال‌الدین سلیمان دهلوی معروف به گنج شکر (فت ۶۶۴ هق). در هند بطبع رسیده.

اسرار الآیات و انوار البینات (asrāro ʾl.ʿāyāt va anvāro ʾl.bayyenāt)، تفسیری عرفانی، بعربی، از قسمتی از آیات قرآن، از ملا صدرا. در این کتاب ترتیب آیه‌ها و سوره‌ها مراعات نشده، بلکه مسائل فلسفهٔی الاهی مورد بحث قرار گرفته، و در هر مبحث، که بعنوان مشهد است، آیه‌های مربوط بآن ذکر و از نظر عرفانی تفسیر گردیده. (چاپ تهران، ۱۳۱۹ هق).

اسرار البلاغه (asrāro ʾl.balāqa)، کتابی در علم بیان، از عبد القاهر جرجانی (فت ۴۷۱ هق). در موضوع خود از آثار بسیار معتبر و قدیمترین کتابی است که در این باب در زبان عربی تألیف شده، و اساس کار سکاکی و دیگر علمای این فن گردیده. در مصر مکرر و در استانبول طبع محققانهٔی آن، باهتمام ه. ریتر، در ۱۹۵۴ منتشر شده.

اسرار التنزیل (asrāro ʾt.tanzil)، کتابی کلامی و فلسفی‌گونه و اخلاقی، بفارسی، منسوب به امام فخر رازی (فت ۶۰۶ هق). طبق نسخهٔی چاپ شده (تهران ۱۳۰۱ هق) دارای سه مقاله است (اول در فضیلت علم، دوم در تقریر دلائل بر هستی صانع، سوم در بیان دلالت کیفیت انسان بر هستی آفریدگار)، ولی مؤلف در مقدمهٔی کتاب گوید "و آنرا چهار قسم مرتب آورد: قسم اول در علم اصول، قسم دوم در علم فقه، قسم سوم در علم اخلاق، قسم چهارم در دعا و شرایط آن". در مقدمهٔی نسخهٔی چاپی، این کتاب به غیاث‌الدین ابوالفتح محمد ابن سام تقدیم شده، و در آخر کتاب لقب لطائف غیاثی بآن داده شده. شاید این کتاب ترجمهٔی اسرار التنزیل و انوار التاویل باشد که حاجی خلیفه و ابن القفطی به امام فخر نسبت داده‌اند، و (بقول حاجی خلیفه) مؤلف آنرا تمام نکرده و در هنگام تألیف اواخر قسم اول درگذشته.

اسرار التوحید (asrāro ʾt.tŏhid) [اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید]، کتابی عرفانی و تاریخی، بفارسی، در شرح احوال و اعمال و کلمات **ابوسعید ابوالخیر**، از نوادهٔی او محمد ابن المنور ابن ابی سعید ابن ابی طاهر ابن ابی سعید فضل‌الله ابن ابی الخیر المیهنی. چون در چند جای این کتاب از سلطان سنجر (فت ۵۵۲ هق) با عبارت "نور الله مضجعه" و یا "برد الله مضجعه" و "رحمه الله" ذکر شده، و از طرفی به غیاث‌الدین محمد ابن سام غوری (فت ۵۹۹ هق) اهدا گردیده، ژوکوفسکی، نخستین محقق و ناشر آن (در سال ۱۸۹۹ در لنینگراد)، چنین استنباط کرده که بین سنهٔی ۵۵۲ و ۵۹۹ هق تألیف شده. ولی، با وجود این، چون صوفیه کلمات بزرگان خود را مانند احادیث و اخبار کلمه به کلمه ضبط و بدون تصرف نقل میکردند، و قسمت مهمی از این کتاب نقل کلمات و گفته‌های خود ابوسعید (۳۵۷–۴۴۰ هق) است بی کم و کاست، و ابوسعید نیز بسیاری ازگفته‌های مشایخ متقدم را نقل کرده، میتوان بسیاری از عبارتهای اصیل قرن سوم و چهارم هق را در آن یافت، و آنها را در زمرهٔی متون معدود و معتبر سبک زمان سامانیان محسوب داشت. این کتاب قدیمترین تألیفی است که در بارهٔی زندگینامهٔی اولیا نوشته شده، و از مآخذ اصلی عطار (در تذکرة الاولیا) و جامی (در نفحات الانس) و دیگران که در این باب نوشته‌اند بشمار میآید، و مطالب آن مبتنی بر روایاتی است که معاصرین ابوسعید نقل کرده‌اند، و یا در رسائل و یادداشتهائی برای اخلاف خود بجای گذاشته، و واضحترین کتابی است که زندگی صوفی را در آن زمان نشان میدهد، و از جهت طرز جمله‌بندی و احتوای آن بر بسیاری از کلمات فارسی قدیمی، که از نظر لغت و دستور شایان ملاحظه است، یکی از متون بسیار مهم و معتبر است. در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۳۲ هش، و منتخبی از آن در ۱۳۲۵ هش، در تهران منتشر شده است.

اسرار الحج (asrāro ʾl.hajj)، رساله‌ای دینی (فقه شافعی) در باب حج، از ابوحامد محمد ابن محمد غزالی. در مصر بطبع رسیده.

اسرار الحکم (asrāro ʾl.hekam)، کتابی حکمتی و عرفانی و دینی، بفارسی، از حاجی ملا هادی سبزواری (۱۲۱۲–۸۹ هق). مشتمل است بر دو قسمت؛ قسمت اول در مبدأ و معاد و مختصری در نبوت و امامت، و قسمت دوم در حکمت عملی

(1)mysteries

و بیان اسرار عرفانی برخی از عبادات. بخواهش ناصرالدین شاه در سفر خراسان در سال ۱۲۸۳ تألیف شده، و در ۱۲۸۶ هق و ۱۳۲۳ هق در تهران بطبع رسیده.

اسرار الحکماء (asrāro 'l.hokamā') [اسرار الحکماء من قبیل النصیحة و التصوف]، کتابی حِکَمی و اخلاقی و ادبی، از یاقوت مستعصمی. مشتمل است بر پند و اندرز و کلمات حکمی و اخلاقی و عرفانی خلفای راشدین، بنی امیه، بنی عباس، پیشوایان اهل سنّت، بزرگان صوفیه، بعضی فلاسفه‌ی یونان، اسکندر، پادشاهان ایران، بزرجمهر، و غیرهم. در حدود ۶۸۹ هق تألیف گردیده، و در ۱۳۰۰ هق در قسطنطنیه با امثال العرب مُفَضّل ضَبّی و الامثال الحکمیه بطبع رسید.

اسرار الشهود (asrāro 's.šohud) یا **مثنوی اسیری**، مثنویی عرفانی و اخلاقی، از اسیری لاهیجی. در این مثنوی، که در حدود ۳،۲۰۰ بیت است، مطالب اخلاقی و عرفانی در ضمن حکایات و داستانهای لطیف بیان شده. تا کنون بطبع نرسیده.

اسرار الصلوة (asrāro 's.salāt)، رساله‌ای بعربی در بیان اسرار و نکات معنوی و حقایق روحانی نماز، از ابن سینا. در ۱۸۹۴، در لیدن با شروح و حواشی بزبان فرانسوی، بعنوان رسالة فی ماهیة الصلوة در ضمن مجموعه‌ی اربع رسائل لابن سینا، و در تهران بعنوان رسالة فی سر الصلوة بطبع رسیده.

اسرار الصلوة، کتابی دینی، بعربی، از شهید ثانی، در بیان اسرار و نکات و آداب نماز. مشتمل است بر یک مقدمه و سه فصل و خاتمه. بنام التنبیهات العلیة علی وظائف الصلوة القلبیه نیز موسوم است. مکرر بطبع رسیده. در اواخر دوره‌ی سلاطین صفویه، بوسیله‌ی محمد صالح ابن محمد صادق واعظ بفارسی ترجمه شده است (چاپ تهران، ۱۳۶۸ هق).

اسرار الصلوة، کتابی دینی و عرفانی، بعربی، در اسرار نماز و اعمال آن و آنچه بدان متعلق است و تفسیر سوره‌ی فاتحه و غیره، از قاضی سعید قمی. در ضمن اسرار العبادات در ۱۳۳۹ هش در تهران بطبع رسیده.

اسرار العبادات (asrāro 'l.'ebādāt)، کتابی دینی و عرفانی، بعربی، از قاضی سعید قمی. قاضی سعید را کتاب معروفی است در شرح توحید صدوق، که چهار مجلد است و این کتاب اسرار العبادات در آخر مجلد اول بعنوان فصلی است در اسرار عبادات، و سپس مؤلف آنرا جدا کرده است و قدری تغییر داده. اسرار العبادات مشتمل است بر کتابهای اسرار الصلوة، اسرار الزکوة، اسرار الصوم، اسرار الحج، اسرار الجهاد، و اسرار الامر بالمعروف. در ۱۳۳۹ هش در تهران بطبع رسیده و حقیقة الصلوة در آخر آن چاپ شده، و ازینروی ظاهراً ناشر عنوان کتاب را اسرار العبادات و حقیقة الصلوة گذاشته است.

اسرار العربیه (asrāro 'l.'arabiyya)، کتابی در نحو، از ابن الانباری II (۵۱۳-۵۷۷ هق). بعضی مباحث صرفی را نیز در بر دارد، و مؤلف در آن کوشیده است مطالب را بطور آسان بیان کند، و عقاید بسیاری از نحویان را انتقاد و تصحیح کرده (لیدن، ۱۸۸۶؛ دمشق ۱۹۵۷).

اسرار الکیمیاء (asrāro 'l.kimiā')، کتابی در علم کیمیا، بعربی، از جابر ابن حیان. ترجمه‌هائی بزبان لاتینی از آن منتشر گردیده، و قسمتی از متن عربی آن در مجلد سوم کتاب شیمی در قرون وسطی (پاریس، ۱۸۹۳)، از م. برتلو، چاپ شده است.

اسرار قاسمی (asrāre qāsemi)، کتابی بفارسی در علوم خفیه (امروز بنام علوم غریبه بیشتر معروف است)، از ملا حسین کاشفی (فت ۹۱۰ هق). گویند حرف اول نامهای چهار علم از این علوم خفیه‌ـ یعنی لیمیا، هیمیا، سیمیا، و ریمیاـ که بر وزن و شکل کلمه‌ی کیمیا ساخته شده، و در آنها از طلسم و جادو و نیرنگ سخن میرود، با حرف اول کلمه‌ی کیمیا از پنج حرف عبارت "کُلُّهُ سِرٌّ" مأخوذ است. اسرار قاسمی در هند مکرر بطبع رسیده.

اسرارنامه (asrār.nāme)، یکی از مثنویهای عرفانی شیخ عطار (فت ۶۲۷ هق). این کتاب دارای دوازده مقاله و هر مقاله مخصوص به اصلی از اصول تصوف است، و بسیاری از مطالب در این مقالات در لباس حکایت و افسانه بیان شده. نسخه‌های آن از جهت کمیت متفاوت است. مکرر بطبع رسیده (چاپی که در ۱۳۳۸ هش در تهران منتشر شده مشتمل بر ۳۳۰۵ بیت است).

اسراری: ← یحیی سیبک.

اسرافیل، یکی از فرشتگان مقرب خدا، که گویند روز قیامت پیش از دیگران برانگیخته میشود، و در بوقی (صور اسرافیل) میدمد، و با صدای آن، همه‌ی مردگان برای رسیدگی بحسابشان زنده میشوند.

اسرحدون[1] (asarhaddun)، پادشاه (۶۸۱-۶۶۸ قم) آشور، پسر سناخریب. شورشها را فرو نشاند؛ کلدانیان را مغلوب کرد؛ مصر را فتح نمود (۶۷۳-۶۷۰ قم)؛ ایلام را مطیع ساخت. آسوربانی‌پال جانشینش شد. از بناهای بزرگی که ساخته قصر نمرود است در نزدیک نینوا.

آسروان (āsravān؛ پهلوی) در عهد ساسانیان بطبقه‌ی روحانیان اطلاق میشد. نیز ← آثرون.

اسروشنه، ناحیه‌ی قدیم: ← اشروسنه.

آسری[2] (āsəri)، کشور پادشاهی قدیم ایرلند، شامل ولایت کیلکنی و قسمتهائی از ولایات آفلی و لیش.

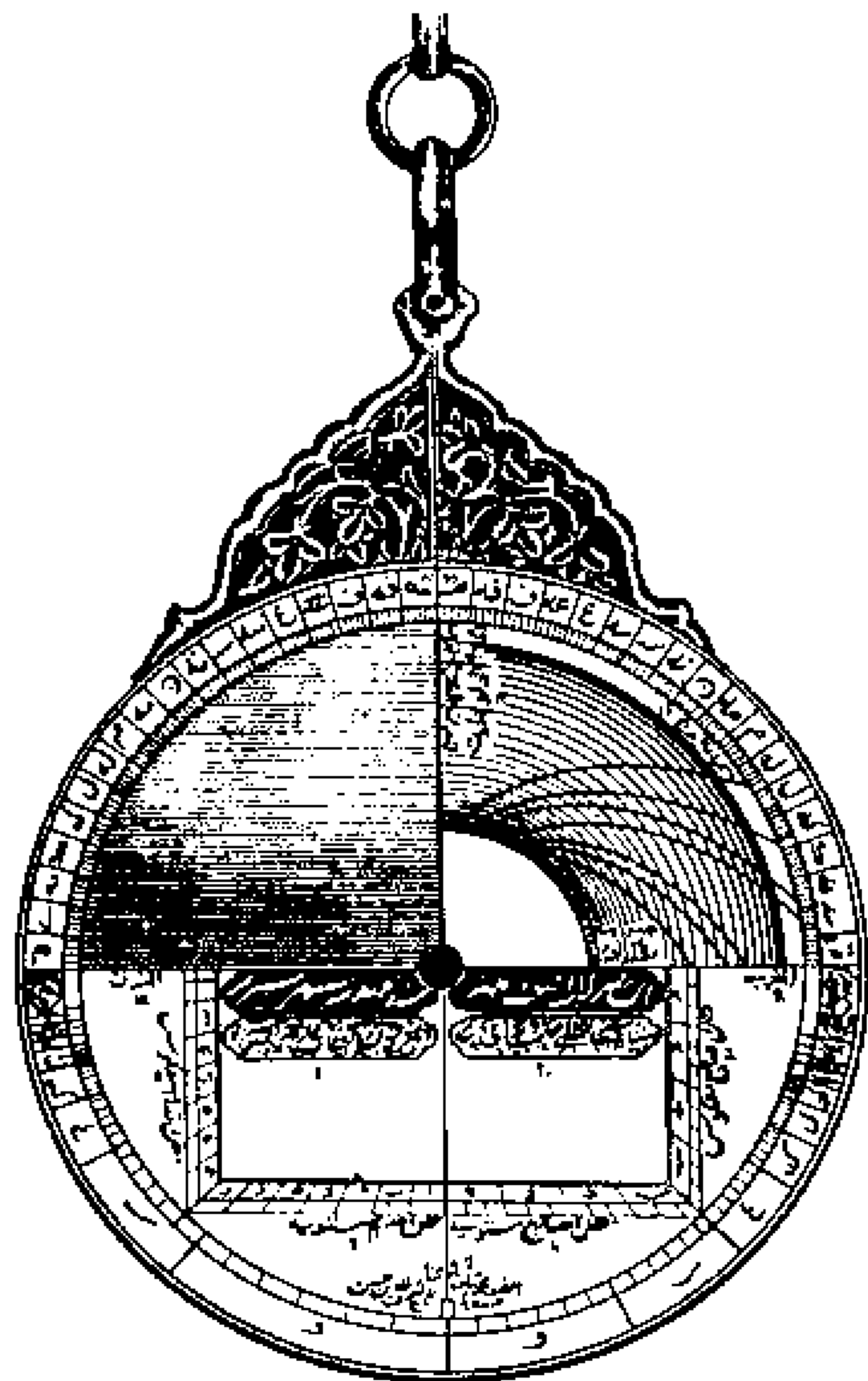
آسری، ارل آو: ← باتلر، خاندان؛ باتلر، تامس.

اسس الاصول (ososo 'l.'osul) یا **اصول بی‌نقطه**، کتابی در علم اصول، بعربی، مشتمل بر مباحث الفاظ، از میرزا محمد کرمانی (جمال الدین محمد ابن غلام رضا الشریف الکرمانی، ح ۱۲۹۲-۱۳۵۱ یا ۱۳۵۲ هق). مؤلف رنج فراوان بیهوده‌ای برده، و تمام کتاب را با حروف بی‌نقطه تألیف کرده، و خود بر آن شرح و حاشیه‌ای نوشته. متن و شرح و حاشیه با چند خطبه از مؤلف در ۱۳۱۹ هق در تهران بطبع رسیده.

اسطاغیرا، زادگاه ارسطو: ← ستاگیرا.

اسطخر، شهر قدیم، فارس: ← استخر.

اسطرلاب[3] یا **اصطرلاب** (هر دو ostorlāb)، نام چند نوع آلت نجومی قدیم که برای بعضی اندازه‌گیریهای نجومی و حل بعضی مسائل عملی و نظری نجوم و احکام بکار میرفت. انواع عمده‌ی اسطرلاب مسطح، خطی، و کروی است. اسطرلاب مسطح مبتنی بر تصویر کره است بر سطح مستوی، و اساساً قرصی است فلزی بقطر ۱۰-۲۰ سم، قابل حمل و آویختن، که بر پشت آن عضاده‌ای میتواند در حول محور خود بگردد. اساس اسطرلاب ظاهراً از یونانیان است، و در قرون وسطی مهمترین آلات نجومی در عالم اسلام و در



اروپا بود. از تألیفات اولیه‌ی منجمین دوره‌ی اسلامی در باب اسطرلاب میتوان آثار ماشاءالله میشی (فت ح ۲۰۰ هق)، علی ابن عیسی اصطرلابی (تق ح ۲۱۵ هق)، و محمد ابن موسی خوارزمی (فت ح ۲۲۰ هق) را نام برد. ظاهراً قدیمترین اسطرلابهائی از دوره‌ی اسلامی که محفوظ مانده از نیمه‌ی دوم قرن چهارم هق است. اسطرلاب مسطح بتوسط مسلمین به اروپا وارد شد، و قدیمترین اسطرلابهای ساخت اروپا که محفوظ مانده از ح ۱۲۰۰ بم است. ساختن اسطرلابهای دقیق و زیبا از آغاز کار مورد توجه منجمین و هنرمندان بوده، و دانشمندان دوره‌ی اسلامی از جمله زرقالی کارهای جالبی در تکمیل اسطرلاب کرده‌اند. اسطرلاب خطی، که بنام مخترع آن مظفر ابن مظفر طوسی (فت ح ۶۱۰ هق) عصای طوسی نیز نامیده میشود، صورت ساده‌تری از اسطرلاب مسطح است، ولی فایده‌ی عملی چندانی ندارد. اسطرلاب کروی کرات زمین و آسمان را (بدون اینکه آنها را تصویر کند) نمایش میدهد، ولی از حیث سهولت استعمال و دقت نتایج بپای اسطرلاب مسطح نمیرسد. از نویسندگان معروف دوره‌ی اسلامی در باب اسطرلاب کروی میتوان قسطا ابن لوقا (فت ح ۳۰۰ هق)، ابوالعباس نیریزی (فت ح ۳۱۰ هق)، ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ هق)، و مراکشی (فت ح ۶۶۰ هق) را

(۱)Esar-Haddon (۲)Ossory (۳)astrolabe

نام برد. پس از اختراع دوربینهای نجومی، استعمال اصطرلاب در اروپا منسوخ شد، ولی در مشرق‌زمین استعمال آن تا قرن ۱۸م و حتی قرن ۱۹م ادامه یافت.

اسطقس (ostoqoss, estoqess) [یذ ستویخیون (stoyxeyon)]، لفظ عربی یونانی‌الاصل، بمعنی اصل. عناصر اربعه را اسطقسات گویند.

اسطوخدوس یا **استوخدوس** (هر دو ostu-xodus)، (*Lavandula stoechas*)، گیاهی از تیره‌ی نعناعیان که دانه‌های آن لعاب و برگهایش عطر ملایمی دارد.

اسطوره (ostura)؛ ← اساطیر.

اسعاف الراغبین (es'āfo 'r.rāqebin) [اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضائل آل بیته الطاهرین]، کتابی تاریخی و دینی، بعربی، از محمد ابن علی صبان (فت ۱۲۰۶ هق)، در بیان سیره‌ی پیغمبر و فضیلت خاندان او و جمله‌ای از این خاندان که در مصر مدفونند. مشتمل است بر سه باب. در ۱۱۸۵ هق تألیف شده، و در ۱۲۸۱ هق در مصر بطبع رسیده.

اسعد پاشا[1]، ۱۸۶۳–۱۹۲۰، دیکتاتور (۱۹۱۴–۱۶) آلبانی. وی ویلهلم تو وید، پادشاه آلبانی، را که برگزیننده‌ی او بمقام نخست‌وزیری بود از آلبانی بیرون راند. در ۱۹۱۶ از اتریشیها شکست خورد؛ سرانجام بقتل رسید.

اسفار: ← اسفار خمسه؛ سفر.

اسفار (asfār) یا **اسفار اربعه**، کتابی فلسفی در حکمت الاهی، جامع بین حکمت مشاء و حکمت اشراق، از ملا صدرا (فت ۱۰۵۰ هق). بطوری که مؤلف در آخر مقدمه گوید، کتاب را بر حسب سفرهای چهارگانه‌ی رهروان عرفا و اولیا (سفر از خلق به حق، از حق در حق، از حق به خلق، و به حق در حق) به چهار سَفَر قسمت کرده است: سفر اول در وجود و اعراض، سفر دوم در طبیعیات، سفر سوم در الاهیات، و سفر چهارم در نفس. در ۱۲۸۲ هق در چهار جزء، با چاپ سنگی، در تهران منتشر شده است، و اکنون با چاپ سربی در دست طبع است.

اسفار ابن شیرویه (asfāre 'bne širuye) یا **اسپار ابن شیرویه**، فت ۳۱۹ یا ۳۱۶ هق، سردار دیلمی یا گیلی، که در حدود سنه‌ی ۳۱۶ بدعوی سلطنت و استقلال بر خلیفه‌ی عباسی عصیان کرد. وی بعد از منازعه‌ی طولانی با امرای دیلم، در دنباله‌ی قتل (۳۱۶) داعی صغیر، بر طبرستان دست یافت، و گرگان و ری و قزوین و قلعه‌ی الموت را بدست آورد، و پس از آن بدعوی استقلال برخاست، و در ری بتخت نشست، و لشکری را که خلیفه‌ی مقتدر بدفع او فرستاد شکست داد. اما نسبت به سامانیان اظهار انقیاد نمود، و تأدیه‌ی مبلغی را به دربار بخارا پذیرفت. در عین حال، جهت پرداخت این خراج، بأخذ اموال مردم و گرفتن باج و سرانه از رعایای خویش پرداخت، و مخصوصاً در قزوین، که اهالی آن سابقاً لشکر خلیفه را بر-خلاف وی یاری کرده بودند، بنای تعدی و ظلم را گذاشت، چنانکه مردم را از ادای نماز باز داشت، و مساجد را خراب کرد، و مؤذنی را از فراز مناره بپایین افکند. عاقبت سرداران دیلم با مرداویج زیاری برخلاف او هم‌عهد شدند، و بر او شوریدند. اسفار از دست آنها به ری گریخت، و از آنجا راه خراسان پیش گرفت، اما از بیهق بازگشت، و در بین راه بدست مرداویج کشته شد (۳۱۹ و بقولی ۳۱۶). بعضی از مورخین گفته‌اند که او آیین مجوس داشت، و نسبت به اسلام و عرب کینه میورزید.

اسفار اربعه، از ملا صدرا: ← اسفار.

اسفار خمسه[2] (asfare xamse)، پنج کتاب اول عهد قدیم که نام دیگر آن تورات یا کتابهای شریعت است. نیز ← سفر.

اسفاگنوم (esfāgnom؛ از لتی)، گیاه آبی سبز کمرنگ، از گروه خزه‌ها و از نوع سفاگنوم (*Sphagnum*). از نظر اقتصادی عمده‌ترین اقسام خزه‌ها بشمار میآید، زیرا مهمترین عامل تشکیل تورب (زغال نارس) است. در باغبانی و مخصوصاً در تجارت گل از رشته‌های آن برای پوشال گیاهان زمینی و حمل و نقل آنها استفاده میکنند.

آسفالت[3] (āsfālt؛ از فنـ)، مخلوط طبیعی ئیدرو-کربورها، برنگ سیاه مایل بقهوه‌ای، که در راه‌سازی، سقفسازی، آب‌بندی، رنگسازی، ولعاب‌سازی بکار میرود. حالت آسفالت از جامد تا نیم‌جامد تغییر میکند، و بسیار چسبنده است. حرارت آنرا ذوب میکند.

آسفتکین، امیر: ← غازی حاجب.

اسفراین (esfarāyen)، شهر کوچک مستحکم قدیم، لش خراسان، جزء ولایت نیشابور، ج رود اترک، بفاصله‌ی ۵ منزلی نیشابور. نام آنرا اسفرایین نیز ضبط کرده‌اند. این شهر مرکز دشت وسیع اسفراین بود، و بطوری که یاقوت حموی (قرن هفتم هق) نوشته است در قدیم مهرجان (mehrajān) نام داشته، و بقول او نام اسفرایین در اصل اسپرآیین بوده که چون مردم شهر با خود سپر همراه میداشتند بآن داده شده بود. ارگ شهر قلعه‌ی زر نام داشت. اسفرایین را در ۶۱۷ هق مغول تاراج کردند، و کمی پیش از ۱۰۰۶ هق بدست ازبکان ویران گشت. بخش سابق اسفراین که در بهار ۱۳۳۹ هش به شهرستان تبدیل شد ازین شهر نام گرفته است.

اسفراین، شهرستان جدید التأسیس، لغ خراسان، که از شهر قدیم اسفراین نام گرفته؛ مرکزش میان-آباد. قبلاً بخش بود؛ در خرداد ۱۳۳۹ هش بخش اسفراین از شهرستان بجنورد و جغتای و بام و صفی‌آباد، از شهرستان سبزوار با کلیه‌ی دهات هر یک از بخشها منتزع گردید، و شهرستانی بنام اسفراین با بخشهای حومه، جغتای، بام و صفی‌آباد، و سرولایت تشکیل یافت. در تیرماه همان سال بخشهای اسفراین حومه و جغتای و بام و صفی‌آباد معین شد. در آذرماه همان سال بخش جغتای از اسفراین منتزع و تابع شهرستان سبزوار شد.

اسفراینی، ابوالعباس: ← ابوالعباس اسفراینی.

اسفرجان (esfarjān)، ده (جه ۳٬۶۹۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ ۳۵ کیلومتری ج شهرضا. کوهستانی است. صنایع دستی قالیبافی و کرباسبافی دارد. قسمت عمده‌ی میوه‌ی شهرضا از این ده تأمین میشود.

اسفرزه (esfarze)، (*Plantago psyllium*)، گیاه برّ قدیم از نوع بارهنگ، که دانه‌هایش لعاب بسیار دارد، و بعنوان ملین بکار میرود. آنرا اسپغول (aspqul) نیز گویند.

اسفرورین (esfarvarin)، ده (جه ۳٬۸۷۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رامند، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی، ۲۶ کیلومتری لغ بوئین.

اسفزار (asfozār, -fe-)، ولایت قدیم خراسان قدیم، ج هرات، سر راه زرنج به هرات، که مرکز آن نیز اسفزار نام داشت. شهر اسفزار امروز سبزوار (غ افغانستان، ۱۲۰ کیلومتری هرات) نام دارد، و برای تمییز آن از سبزوار ایران آنرا سبزوار هرات گفته‌اند. سایر شهرهای ولایت اسفزار ادرسکر (adraskar)، کواران (kovārān)، کوشک (kušk) و کواشان (kovāšān) بوده است.

اسفزاری، مظفر: ← مظفر اسفزاری، ابوحاتم.

اسفکه، ده، استان بلوچستان و سیستان: ← اسپکه.

اسفناج، (*Spinacia oleracea*)، سبزی خوراکی یکساله که اصلش از ایران است، و از دوران قدیم منتشر شده. برگهایش دارای ویتامین و آهن است.

اسفناج امریکائی، (*Phytolacca americana*)، علف دائمی بلند که اصلش از امریکا است، و بنقاط دیگر برده شده. میوه‌های کوچک آن دارای شیره‌ی قرمز و جوانه‌های برگش خوراکی است، ولی ریشه‌ی آن سمی است. نام دیگرش صباغه (sabbāqe) است.

اسفناج رومی. ۱- گیاهی از تیره‌ی روناسیان از جنس فاگونیا آرابیکا (*Fagonia arabica*) که دانه‌های آن تب‌بُر است. ۲- گیاهی از تیره‌ی اسفناجیان از نوع آتریپلکس (*Atriplex*) که برگهای آن خوراکی است.

اسفناج وحشی: ← ترشک (نوع رومکس).

اسفنج (esfanj)، جانوری از سلسله‌ی کیسه‌تنان (دارای ح ۲٬۵۰۰ جنس). تمام آنها (باستثنای یک تیره) دریائی هستند. در اعماق دریا بصورت دسته‌های چسبیده به سنگها یا سطحهای دیگر زندگی میکنند. اسفنجهارا بر حسب نوع اسکلتی که بدن ساده‌ی آنها ترشح میکند رده‌بندی میکنند؛ اسکلت گروهی دارای کربونات کلسیوم متبلور بصورت سوزنهای شیشه‌گون است؛ دسته‌ای اسکلت اسفنجی (از نظر شیمیائی نزدیک به ابریشم و بدون بلورهای سخت) دارند و این اسکلت (ابر حمام) برای شست و شو بکار میرود.

اسفند، در آیین زردشتی: ← اسپندارمذ.

اسفند یا **اسپند** یا **حرمل** (harmal)، (*Peganum harmala*)، گیاهی از تیره‌ی سدابها، که در نواحی خشک میروید، و دانه‌ی آن را چون در آتش نهند، بواسطه‌ی داشتن اسانس مخصوص، بوی مطبوع میدهد.

اسفندآباد، دهستان (جه ح ۳۱٬۰۰۰؟)، شهرستان قروه، استان کردستان. دارای ۹۵ (؟) آبادی است که بعضی کوهستانی و سردسیر و برخی واقع در دشت و آب و هوای آنها معتدل است. کوههای

(۱)Essad Pasha (۲)Pentateuch (۳)asphalt

بدر (۳٬۲۶۵ متر) و پنجه‌علی (۲٬۹۱۴ متر)، از شعب زاگرس، در قسمت جنوبی دهستان قرار دارد. دهاتش توسط آب رود و چشمه و قنات و زهاب آبیاری میشود. محصولات عمده‌اش غلات و لبنیات است. راه شوسه‌ی سنندج به همدان از وسط آن میگذرد. مرکز شهرستان قروه در آن واقعست (← قروه).

اسفندارمذ: ← اسپندارمذ.

اسفندقه (esfandaqe)، دهستان (جه ۳٬۲۵۰؛)، ج بخش ساردوئیه، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴۷ (؟) آبادی. معدن کرومیت دارد.

اسفندک (esfandak)، دهستان (جه ح ۵۰۰؛)، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۴ (؟) آبادی. از ل قسمتی به پاکستان محدود است. محصولش غلات و خرما است. چشمه‌های نفت طبیعی دارد. مرکزش، ده **اسفندک** (جه ۲۶۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۵ کیلومتری ج‌ش سراوان واقعست.

اسفندیار معروف به **رویین‌تن**، در داستانهای ملی، شاهزاده‌ی دلیر و جنگاور ایرانی، که سلاح جنگ بر بدن وی کارگر نبود، و ازین روی او را رویین‌تن خوانده‌اند. وی پسر گشتاسپ بود، و در جوانی به دین زرتشت گرائید و برای توسعه و رواج آیین زرتشت جنگهای فراوان کرد، و دلیریهای بسیار ازو بظهور آمد، و ارجاسپ، پادشاه توران، را که دو دختر گشتاسپ را به اسارت برده بود، بشکست و دژ مستحکم رویین‌دژ را تسخیر کرد و خواهران را رهائی بخشید؛ و هفت خوانی (← هفت خوان) را که به جادو بر سر راه وی فراهم آورده بودند از میان برداشت. و چون تخت و تاج پادشاهی را از پدر میخواست، گشتاسپ همواره وی را به جنگهای سخت و کارهای دشوار میفرستاد. سرانجام نیز او را مأموریت داد که به زابلستان رفته رستم را دست بسته به درگاه شاه آورد. اسفندیار روی به زابل نهاد، و چون رستم راضی به بسته شدن دست خویش نگردید، ناگزیر روی به جنگ آوردند. اسفندیار در آغاز کار رستم را در نبرد به ستوه آورد، و سرانجام زال به راهنمائی سیمرغ تیری دوشاخه از چوب گز فراهم آورد، و رستم آنرا به دو چشم اسفندیار که رویین نبود (زیرا وقتی که او را در چشمه‌ای که آب آن آدمی را رویین‌تن میکرد فرو برده بودند چشم خود را بسته بود. نیز ← اخیلس) بزد، و اسفندیار به همان یک تیر جان سپرد. داستان رستم و اسفندیار و رزم این دو پهلوان نامی از داستانهای بسیار جالب و تأثرانگیز شاهنامه است، و فردوسی آنرا با استادی و مهارتی بیحد به نظم آورده است. پس از اسفندیار، پسرش بهمن کین پدر خواست، و چون رستم کشته شده بود، افراد خاندان وی را به کین پدر بکشت و از میان برداشت.

اسفندیار یا **اسپندیار** یا **اسپندیاذ**، یکی از خاندانهای هفتگانه‌ی عهد ساسانی (← ویس پوهر). مقر افراد این خاندان ری بود.

اسفهسالار: ← سپهسالار، عنوان.

اسفهسلار: ← سپهسالار، عنوان.

اسفیدواجان (esfidvājān)، ده (جه ۱٬۸۳۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرون، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۶ کیلومتری غ نجف‌آباد. غلات و بادام دارد.

اسفیوردشوراب (esfivard.šurāb)، دهستان (جه ۸٬۱۵۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۴ (؟) آبادی. هوایش معتدل است. رودهای تجن و سیاهرود آنرا مشروب میکنند. محصولاتش برنج و مرکبات است.

اسقربوط[1] (esqorbut)، بیماری نقصانی ناشی از نقصان ویتامین ث در خوراک. علائم آن خونروی در لثه‌ها و کمخونی و ضعف است. سابقاً نزد ملوانان شایع بود. اگر خوراک خردسالان بزرگتر از شش ماه کمبود ویتامین ث داشته باشد، بدان مبتلی میشوند.

اسقف[2] (osqof) [از یونانی اپیسکوپوس (episkopos)، = ناظر]، از مقامات عالی روحانی در کلیسای مسیحی. در کلیساهای کاتولیک رتبه‌ی اسقفی بالاترین رتبه‌های روحانی است. در کلیسای کاتولیک رومی، رتبه‌ی اسقفی از رتبه‌های مقدس است، و اسقفها از حیث رتبه همردیف پاپ هستند (پاپ خود اسقف رم است)؛ طرز انتخاب آنها در ممالک مختلف متفاوت میباشد، ولی در هر حال، انتصاب یا انتخاب اسقف را باید پاپ تثبیت کند، اما اعمال وظایف خاص رتبه‌ی اسقفی منوط باین است که تشریفات ارتسام وی بعمل آید. حق اعطای رتبه‌های مقدس و اجرای آیین تثبیت مختص اسقفها است. اسقفهای کلیسای کاتولیک رومی از جهت مسؤلیتی که در مقابل پاپ دارند با سایر اسقفها متفاوتند. در کلیسای انگلیکان، وظایف و حقوق اسقفها کمابیش شبیه اسقفهای کلیسای کاتولیک رومی است. در کلیسای رسمی انگلستان، انتصاب اسقفها از ۱۵۳۴ از امتیازات تاج و تخت انگلستان است، ولی عملا انتخاب آنها از طرف نخست‌وزیر (معمولا با مشورت اسقفهای اعظم) بعمل میآید؛ مقام آنها بلا فاصله برتر از مقام بارون است، و از جمله‌ی آنها ۲۴ تن، که اسقفهای لندن و دارم و وینچستر جزء آنان است، در مجلس اعیان (مجلس لردها) عضویت دارند. از خصوصیات اسقفهای کلیساهای ارتدوکس خودداری از ازدواج میباشد. بعضی مذاهب دیگر مسیحی (از قبیل لوتری و موراوی و نیز کلیسای متودیست اسقفی کشمت) نیز اسقف دارند. کلیساهای قدیمی از جنبه‌ی اداری اسقفی هستند، یعنی تحت حکومت اسقفها میباشند. قلمرو ریاست اسقف را اسقف‌نشین نامند. اسقف یک مرکز عمده را اسقف اعظم گویند. علاوه بر اسقفهائی که در نواحی مشخصی ریاست دینی دارند، از ایام بسیار پیش، اسقفهائی بوده‌اند و هستند که تابع اسقفی دیگرند و قلمرو آنان جزء قلمرو اوست. نیز ← رتبه‌های مقدس؛ کلیسای اسقفی پروتستان؛ جاثلیق.

اسقف اعظم[3] (osqofe a'zam)، در کلیساهای مسیحی، اسقف عالیرتبه‌ای که بر اسقفهای دیگر قلمرو خود ریاست دارد. اغلب، یک اسقف اعظم مطران نیز هست، یعنی رئیس یک ایالت روحانی است. انگلستان دو اسقف اعظم دارد که هر دو مطران نیز هستند—یکی اسقف اعظم کنتربری که عنوان "نخست‌کشیش تمام انگلستان" دارد، و دیگری اسقف اعظم یورک، دارای عنوان "نخست‌کشیش انگلستان". ← نخست‌کشیش.

اسقف‌نشین[4] (osqof.nešin)، قلمرو یک اسقف، یعنی ناحیه‌ای که یک اسقف در آن ریاست روحانی دارد. هر اسقف‌نشین مرکب از عده‌ای کشیش‌نشین است، که در رأس هریک یک کشیش قرار دارد.

اسقفها، جنگ[5]، دو کارزار کوتاه اسکاتلندیها، بر ضد چارلز I (شاه انگلستان) در ۱۶۳۹–۱۶۴۰. چارلز سعی داشت که نظام اسقفی را بر اسکاتلند تحمیل کند، ولی پیمانگران به مخالفت برخاسته با خود عهد کردند که نظام پرسبیتری را بازگردانند، و برای تأمین این منظور به انگلستان تاخته چارلز را وادار به امضای پیمان ریپن کردند. ← انقلاب پیرایشگر.

اسقلبیادس: ← آسکلپیادس.

اسقلبیوس (asqalebius)، در روایات اسلامی، معروفترین چهار پادشاه مصاحب هرمس (← هرمس، در روایات اسلامی). هرمس او را بر ربع معمور زمین ولایت داد. علم طب باو الهام شد. ظاهراً همان آسکلپیوس است.

اسقیل (esqil) یا **پیاز عنصل** (piāze onsol)، گیاه پیازدار کوتاه از نوع سکیلا (*Scilla*)، با گل بهاری کبود. اسقیل سیبری (*S. sibirica*) در باغهای سنگستانی و اسقیل جنگلی (*S. nonscripta*) در اروپا برای زینت کاشته میشود. اسقیل دریائی (*Urginea maritima*) یا اسقیل سفید در پزشکی بکار میرود. اسقیل قرمز سمی و داروی ضد موش است.

اسک (ask)، ده (جه ۴۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بالاریجان، شهرستان آمل، استان دوم، در دره‌ی رود هراز بر دامنه‌ی جنوبی کوه دماوند. کوهستانی و سردسیر است. چشمه‌های آب معدنی دارد (آب اسک یا اسکوچشمه). چشمه‌ی آب فرنگی در بالای اسک واقعست.

اسک[6] (esk)، نام چند رود در اسکاتلند. در میدلوذین، رودهای اسک شمالی و اسک جنوبی جریان دارند و بیکدیگر ملحق شده به خلیج فورث میریزند. اسک سیاه و اسک سفید در دامفریس‌شر بهم پیوسته از گوشه‌ی کامبرلند (انگلستان) گذشته به خلیج سالوی میریزند. در ولایات کینکاردین و انگس دو رود بنام اسک شمالی و اسک جنوبی جریان دارند و به دریای شمال میریزند.

آسک[7] (āsk)، رود ویلز و انگلستان، بطول ح ۱۰۰ کم. در کرمارذنشر سرچشمه میگیرد؛ به خلیج مصب رود سورن میریزد. زیبائیش معروف است.

آسک (āsak)، شهر کوچک قدیم خوزستان، نزدیک ارجان و بین ارجان و رامهرمز، که بگفته‌ی اصطخری در آنجا آتشفشان کوچکی وجود داشته است. نخلستانها داشته، و دوشاب آن معروف بوده. خرابه‌های آن در لغ بخش گرمسیرات در دامنه‌ی کوه دیده میشود. نزدیک آسک آثاری از دوره‌ی ساسانی، از جمله ویرانه‌های کاخی منسوب به قباد، پدر انوشیروان،

---

(۱)scorbutus (۲)bishop (۳)archbishop (۴)diocese (۵)Bishops' Wars (۶)Esk (۷)Usk

موجود است.

اسک[1]، **رابرت** (rābərt ask)، فت ۱۵۳۷، انقلابگر انگلیسی و رهبر قیام زیارت فیض. اعدام شد.

اسکابیوز (eskābioz، از فنس)، (*Scabiosa*)، گیاه یکساله یا چند ساله که اصلش از بر قدیم است، و گلهای مرکب برنگهای گوناگون دارد. آنرا علف جرب و گیاه جرب نیز مینامند زیرا سابقاً در بیماری جرب بکار میرفته.

اسکات (eskāt)، ضبط فارسی نام انگلیسی سکات (skāt؛ ضبط انگلیسی آن Scott). برای اعلامی که بصورت اسکات میشناسید به سکات رجوع کنید.

اسکاتلند[2] (eskātland)، انگـ **سکاتلند** (skāt-lənd)، فنـ **اکوس**[3] (ekos)، لتـ **کالدونیا** (kāledoniā)، لتِ قرون وسطی **سکوتیا** (sko-tiā)، قسمت شمالی بریتانیای کبیر (مساحت اسکاتلند ۷۴٬۷۴۸ کمم؛ جم ۵٬۰۹۵٬۹۶۹)؛ پایتختش ادنبورگ. رودهای توید و لیدل، تپه‌های چویت، و خلیج سالوی آنرا از انگلیس جدا میکند. طولش ۷۱۵ کم و عرضش ۷۰–۴۰۰ کم است. خط ساحلی آن (بطول ۵٬۹۵۰ کم) نامنظم است. جزایر عمده‌ی جزء آن عبارتند از جزایر اورکنی و شتلند در ل، هبریدیز در غ، و ارن و بیوت (← بیوتشر) در جغ.

اسکاتلند به سه ناحیه‌ی طبیعی تقسیم میشود: زمینهای کوهستانی موسوم به هایلندز؛ زمینهای پست مرکزی؛ و فلات جنوبی. هایلندز (مشتمل بر هبریدیز) بکلی کوهستانی است؛ بن نویس (۱٬۳۴۲ متر؛ بلندترین قله‌ی بریتانیای کبیر) در آنست، و رشته کوه عمده‌ی آن گرمپینز است. رودهای عمده‌اش دی، دان، و سپی است؛ ← کانال کالدونیائی در آن قرار دارد. زمینهای پست مرکزی (بارتفاع متوسط ۱۵۲ متر) دارای دریاچه‌های زیبا است، و شهر گلاسگو در این ناحیه کنار رود کلاید واقعست. در قسمت شرقی این ناحیه چند شهر صنعتی دیگر هست. زغال و آهن این منطقه در پیدایش صنایع سنگین مؤثر بوده. فلات مرتفع جنوبی تا حدی کوهستانی و پست و بلند است، و ناگهان از زمینهای پست مرکزی شروع میشود. رودهای عمده‌اش نیث، گری، ایتر، و توید است. فقط در حدود ۲۵٪ اسکاتلند قابل کشت میباشد. محصول عمده‌اش جو، زرت، گندم، شلغم، و لوبیا است. مصنوعات عمده‌ی آن پارچه‌های پشمی و کتانی و ابریشمی، ویسکی، آبجو، و کاغذ است. پرورش گوسفند و ماهیگیری نیز رواج دارد.

اسکاتلند از ۱۷۰۷ با انگلستان متحد شده است، و در مجلسین عوام و اعیان نماینده دارد. وزیر اسکاتلند عضو کابینه‌ی انگلستان است. ولایات آن عبارتند از:

ابردین‌شر	پیبلزشر	کرکوبری‌شر
آرگایل‌شر	دامبارتن‌شر	کلکمنن‌شر
انگس	دامفریس‌شر	کینِنس
اورکنی	راس و کرامرتی	کینراس‌شر
ایرشر	راکسبرشر	کینکاردین‌شر
ایست لوذین	رنفروشر	لنارکشر
اینورنس‌شر	ساذرلندشر	ماریشر
بریک	سترلینگ‌شر	میدلوذین
بنفشر	سلکرک‌شر	نرن‌شر
بیوتشر	شتلند	وست لوذین
پرتشر	فایف	ویگتن‌شر

بیشتر سکنه‌ی اسکاتلند از اعقاب سلتها هستند. در هایلند زبان گیلی هنوز رواج دارد. در طی قرن نوزدهم بسیاری از اسکاتلندیها به نقاط دیگر اروپا و کشمة مهاجرت کردند، و نیز جمعی از ایرلندیها به مناطق صنعتی قسمت مرکزی اسکاتلند آمدند. اکثر سکنه پیرو ← کلیسای اسکاتلند هستند، که در ۱۵۶۰ تأسیس شد. دانشگاههای اسکاتلند عبارتند از دانشگاههای ادنبورگ، گلاسگو، ابردین، سنت اندروز. قوانین اسکاتلند بیشتر بر پایه‌ی قوانین روم است تا قوانین عرفی که در انگلستان جاری است.

تاریخ. قبل از دوره‌ی رومیها اسکاتلند مسکن پیکتها و سلتها بود. رومیها در صدد تصرف اسکاتلند برآمدند، و در قرن دوم میلادی موقتاً قسمت مرکزی آنرا اشغال کردند (نیز ← بریتانیا). مسیحیت در قرن ۵م وارد شد، و در قرن ۶م رواج یافت. در قرن ۶م آنگلها قسمت جش را تا خلیج فورث گرفتند؛ برتونها (که بجانب شمال رانده شده بودند) جغ را اشغال نمودند؛ اسکاتها که از ایرلند آمده بودند در آرگایل‌شر کنونی مستقر شدند. بدین ترتیب چهار دولت (پیکتها، آنگلها، برتونها، اسکاتها) در اسکاتلند تشکیل و قریب یک قرن و نیم دوام یافت. در قرون ۸–۱۲ اسکاتلند مورد هجوم نورمانها واقع شد. دوره‌ی طولانی سلطنت ملکم III (جانشین مکبث) به آرامش گذشت. در قرن ۱۱م بسیاری از انگلیسها و نورمانها در اسکاتلند ماندگار شدند؛ زبان انگلیسی در قسمت مرکزی نشر یافت، و نظام فئودالیته برقرار شد. وصلت خواهر اِدگر (پادشاه اسکاتلند) با هنری I (پادشاه انگلستان) سبب صلح با انگلستان شد. در زمان دیوید I اسکاتلند بصورت یک ملت درآمد. کوشش ادوارد I برای الحاق اسکاتلند به انگلستان موجب قیامهائی شد؛ از مردان نامی اسکاتلند در این دوره رابرت ذ بروس است، که در ۱۳۰۶ بعنوان رابرت I تاجگذاری کرد، و در ۱۳۱۴ ادوارد II را در نبرد بنکبرن مغلوب نمود. انگلیسها سرانجام در ۱۳۲۸ استقلال اسکاتلند را شناختند، ولی روابط دو کشور تا زمان اصلاح دینی تیره بود. سیاست خارجی اسکاتلند از قرن ۱۳م مبنی بر دوستی و اتحاد با فرانسه بر ضد مطامع انگلیسها بود. در ۱۳۴۹ مرگ سیاه روی داد که ح ۳۰٪ مردم را تلف کرد. در ۱۳۷۱ سلسله‌ی استوارت روی کار آمد. از پادشاهان این سلسله جیمز I است که از خردمندترین سلاطین اسکاتلند میباشد. قتل وی در ۱۴۳۷ باعث جنگ داخلی شد که یک قرن طول کشید.

اصلاح دینی بوسیله‌ی ج. ناکس وارد اسکاتلند شد، و ← مذهب کالونی برهبری او مذهب ملی گردید (۱۵۶۰)، و خلع (۱۵۶۷) ماری استوارت سبب تقویت این امر شد. چون جیمز I بپادشاهی انگلستان رسید، دو کشور را تحت سلطنت واحد درآورد (۱۶۰۳). چارلز I در صدد برآمد که کلیسا را تحت نظارت دربار درآورد، ولی مواجه با مقاومت پیمانگران و ← جنگ اسقفها (۱۶۳۹–۴۰) گردید، و انقلاب پیرایشگر منجر به جنگ داخلی شد. پس از اعدام چارلز I، اسکاتلند به طرفداری پسرش چارلز II برخاست، ولی آ. کرامول اسکاتلند را تصرف کرده تحت حکومت انگلستان درآورد (۱۶۵۱–۶۰). در تمام دوره‌ی معروف به بازگشت خاندان استوارت پرسبیتریان تحت آزار و شکنجه بودند، تا انقلاب ۱۶۸۸ گشایشی پدید آورد. بموجب "قانون اتحاد" (۱۷۰۷) اسکاتلند حق فرستادن نماینده به مجلس بریتانیای کبیر پیدا کرد، و در واقع مجالس دو کشور یکی شد. قیام جکوبایتها ناشی از مخالفت با اتحاد دو مملکت بود. در اواخر قرن ۱۸م صنعت نساجی در اسکاتلند پایه‌ی بلندی داشت. داد و ستد با ممالک عضو امپراطوری بریتانیا باعث توسعه‌ی کشتیرانی شد، و گلاسگو مرکز تجارتی بزرگی گردید. در اواخر قرن ۱۹م صنایع زغال و آهن در اقتصاد کشور مقام اول را داشت، و ساختن کشتیهای بخار رونق یافته بود. بعلت صنایع سنگین، اسکاتلند در دو جنگ جهانی زرادخانه‌ی عمده‌ای بود.

در سالهای اخیر نهضت استقلال طلبی پردامنه‌ای در اسکاتلند برخاسته است. پیروان این نهضت معتقدند که نظام کنونی منافع اسکاتلند را تابع منافع انگلستان قرار میدهد، و خواستار تأسیس مجدد مجلس اسکاتلند هستند.

پادشاهان اسکاتلند

(از تشکیل ملت اسکاتلند تا وحدت سلطنت اسکاتلند و انگلستان).

پادشاهان سلت

	جلوس		جلوس
ملکم II	۱۰۰۵	ادگر	۱۰۹۷
دانکن I	۱۰۳۴	الکزاندر I	۱۱۰۷
مکبث	۱۰۴۰	دیوید I	۱۱۲۴
ملکم III	۱۰۵۷	ملکم IV	۱۱۵۳
دانلبین	۱۰۹۳	ویلیام شیر	۱۱۶۵
دانکن II	۱۰۹۴	الکزاندر II	۱۲۱۴
دانلبین (دگربار)	۱۰۹۵	الکزاندر III	۱۲۴۹

مارگریت دوشیزه‌ی نروژ: ۱۲۸۶–۹۰.

استیلای انگلستان

جان بیلیل ۱۲۹۲–۹۶ ملحق به انگلستان ۱۲۹۶–۱۳۰۶

خاندان بروس

رابرت I	۱۳۰۶	دیوید II	۱۳۲۹

خاندان استوارت

رابرت II	۱۳۷۱	جیمز IV	۱۴۸۸
رابرت III	۱۳۹۰	جیمز V	۱۵۱۳
جیمز I	۱۴۰۶	ماری استوارت	۱۵۴۲
جیمز II	۱۴۳۷	جیمز VI	۱۵۶۷
جیمز III	۱۴۶۰	اتحاد دو سلطنت	۱۶۰۳

اسکاتلند، کلیسای[4] (eskātland)، مذهب رسمی اسکاتلند. کلیسای اسکاتلند در ۱۵۶۰ در دوره‌ی اصلاح دینی و برهبری ج. ناکس و اصلاح‌طلبان دیگر کالونی‌مذهب تأسیس شد، و در سال مذکور مجلس اسکاتلند حاکمیت مذهب کاتولیک رومی را در اسکاتلند لغو کرد. در ۱۵۹۲ نظام پرسبیتری اتخاذ و اصول ← مذهب کالونی بعنوان مذهب رسمی اسکاتلند شناخته شد. قانون جانشینی

(۱)Aske (۲)Scotland (۳)Écosse (۴)Church of Scotland

(۱۶۹۰) و قانون اتحاد اسکاتلند و انگلستان (۱۷۰۷) کلیسای اسکاتلند را برسمیت شناخت.

اسکاتلند، کلیسای آزاد[1] (eskātland)، مذهب دستهای از مردم اسکاتلند که در سال ۱۸۴۳ به رهبری ت. چالمرز بر سر اختلافات مربوط به مداخلهی دولت در مذهب از ← کلیسای اسکاتلند جدا شدند. در ۱۹۲۹ قسمت عمدهی آنان دگربار به کلیسای اسکاتلند پیوستند.

اسکاتلند جدید، کانادا، ← نووا سکوتیا.

اسکاتلندی، لهجهی[2]، از لهجههای زبان انگلیسی که در اسکاتلند معمول است و اصلا از انگلیسی قدیم ناحیهی نورتامبرلند جدا شده. در قرن ۱۱م، توأم با ← زبان گیلی، رایج بود، و در زمان ملکم III زبان رسمی اسکاتلند شد. این زبان دوشادوش انگلیسی جنوبی تحول یافته و اکنون تفاوت اساسی با آن ندارد، جز آنکه در جزئیات اصوات با آن متفاوت است، و نیز لغاتش صورت کهنتری دارد. این لهجه دارای آثار و ادبیات است. در قرون ۱۴م و ۱۵م ادبیاتش نیرو گرفت و توسعه یافت، اما از آن پس راه انحطاط پیمود- هر چند در قرن ۱۸م، گویندگانی مانند رابرت برنز در احیاء آن کوشیدند. از قرن ۱۷م باینطرف زبان انگلیسی بیش از پیش این لهجه را تحت تأثیر خود گرفته است. ← گیلی، زبان.

اسکاتلند یارد[3] (eskātland yārd) یا **سکاتلند یارد** (-skāt)، کوچهی کوتاهی در لندن که در ۱۸۲۹ ادارهی مرکزی شهربانی لندن گردید. ادارهی مرکزی جدید (موسوم به اسکاتلند یارد جدید، یا نیو سکاتلند یارد) در ۱۸۹۰ کنار رود تمز تأسیس شد. "ادارهی تحقیقات جنائی" (ادارهی آگاهی)، که معمولا "اسکاتلند یارد" نامیده میشود، جزء آنست، و علامت اختصاری آن CID (سیآیدی) میباشد.

اسکاندیناوی[4] (eskāndināvi)، ناحیهای در ل اروپا، شامل سوئد، نروژ، و دانمارک، که معمولا فنلاند و ایسلند را هم جزو آن میشمارند. شبه جزیرهی اسکاندیناوی شامل سوئد و نروژ و محدود است به دریای بالتیک (ش)؛ کاتگات، سکاژراک، و دریای شمال (ج)؛ اقیانوس اطلس (غ)؛ و اقیانوس شمالگان (ل). این شبه جزیره کوهستانی است، و آبدرههائی درسواحل غربی آن (نروژ) پیش رفته است، و بجانب ش و ج از ارتفاع آن کاسته میشود. شمالیترین نقطهی آن دماغهی نورکاپ است. رجوع شود به مقالهی مربوط به هر یک از کشورهای اسکاندیناوی.

اسکت[5] (askət)، دهکده، بارکشر، انگلستان. اسکت هیث که از ۱۷۱۱ محل مسابقهی اسبدوانی سالیانه بوده در مجاورت آنست.

اسکدار[6] (oskodār)، قدیمترین و بزرگترین کوی شهر استانبول، ترکیه، بر جانب آسیائی بوسفور. در ایام باستانی، شهر خروسوپولیس (xrusopolis) در این محل واقع بود، که پیشبندر خالکدون و احتمالا زمانی از پاسگاههای خراجگیری دولت ایران بود. نام سکوتاری[7] (skutāri) که باین محل داده شده از اواخر دولت روم شرقی است. اسکدار در جنگ کریمه پایگاه سپاهیان بریتانیا بود، و مریضخانهای که ف. نایتینگل سرپرستی آنرا داشت در آنجا بود. اسکدار چندین مسجد جامع دارد.

آسکر (āskər)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق اوسکار (oskār) در بعضی دیگر زبانهای اروپائی و اوشکار در زبان پرتغالی. صورت اصلی جملگی Oscar است.

اسکس[8] (eseks)، مملکت آنگلوساکسونها در انگلستان. احتمالا در اوایل قرن ششم آنگلوساکسونها در آنجا سکنی گزیدند، و سرانجام ولایات کنونی اسکس، لندن، میدل سکس، و هارتفردشر را فرا گرفت. مملکت اسکس در اوایل مسیحیت را پذیرفت، ولی سپس به بتپرستی بازگشت، و در قرن هفتم بار دیگر به مسیحیت گروید. اسکس دیرزمانی زیر سلطهی مملکت مرشا بود، و در قرن نهم به وسکس پیوست، و ارلنشین (-ërl) شد.

اسکس[8]، ولایت ساحلی (۳٬۹۵۸ کمم؛ جمـ ۲٬۰۴۳٬۵۷۴)، ش انگلستان، بر ساحل شمالی کشندان تمز؛ مرکزش شهر چلمسفرد. محصولات عمدهاش ماهی، صدف، میوه، و انواع سبزی است. قسمت ج‌غ آن در ناحیهی لندن بزرگ قرار دارد، و مصنوعاتش مواد شیمیائی، ماشینآلات، منسوجات، و سیمان است. دارای تفرجگاههای ساحلی معروف است. نواحی نزدیک لندن و قسمتهای ساحلی آن در جج II بسیار بمباران شد.

اسکس، ارل آو: ← دورو، رابرت.

اسکلآباد (eskelābād)، دهستان (جمـ ۱۱٬۰۰۰)، لغ بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۷ (؟) آبادی، در دشت واقع و دارای تپههای خاکی است؛ هوایش معتدل گرم میباشد. مرکزش، ده **اسکلآباد** (جمـ ۹۳ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری لغ خاش واقعست.

آسکلپیادس[9] **بیتینیائی** (āsklepiādese)، حـ ۱۲۴ قم-۴۰ قم، طبیب بزرگ یونانی در رم؛ مـ بورسه (از بلاد بیتینیا). در رم نحلهای در طب مخالف نحلهی بقراط تأسیس کرد. در مآخذ اسلامی نام او اسقلبیاذس (asqalebiāzes) ضبط شده است.

آسکلپیوس[10] (āsklepios)، طبیب افسانهای یونانی و خدای طب؛ پسر آپولون. بیماران برای شفا به معبد وی میرفتند. ← اسقلبیوس.

اسکلت[11] (eskelet؛ از فنس)؛ ← استخوانبندی. این لغت بمعنی قسمتی از یک ساختمان (مانند چوببست) که از حیث عمل مانند استخوانبندی انسان است نیز بکار میرود (مانند اسکلت یک ساختمان).

اسکم[12]، **راجر** (rājər askəm)، ۱۵۱۵-۶۸، از فضلای مشهور انگلیسی در زبانهای لاتینی و یونانی. در ۱۵۴۸-۵۰ معلم شاهزادهخانم الیزابت و در ۱۵۵۳-۵۸ منشی لاتینی ماری استوارت بود.

اسکمبر (eskambar)، نوعی گردو؛ ← لرک.

اسکناس، کاغذ رایجی که بانک مرکزی بجای مسکوک طلا و نقره در دسترس مردم میگذارد، و معادل آن پشتوانهای در خزانهی خود و تحت نظر اولیای دولت نگاه میدارد. در اصطلاح حقوقی اسکناس سفتهای است بعهدهی بانک که برؤیت و در وجه حامل است، و مشمول مرور زمان نمیشود، و سودی هم بآن تعلق نمیگیرد. بانکی که اسکناس صادر میکند معادل مبلغی که روی آن ذکر شده مدیون میباشد، و متعهد است که آنرا با فلزی که رواج قانونی دارد تبدیل کند.

در زمان انقلاب فرانسه مجلس ملی آن کشور قانونی وضع کرد که بموجب آن کلیهی اراضی متعلق به کلیسا بتصرف دولت درآمد و ملی گردید. بوثیقهی اراضی مزبور، دولت پول کاغذی منتشر کرد که آسینیا (āsinyā) نامیده میشد، و مفهوم آن این بود که کاغذهای مزبور به امضای دولت رسیده و تضمین شده است. چندی بعد که در روسیه هم پول کاغذی رواج گرفت، لغت فرانسوی آسینیا برای پول کاغذی انتخاب شد، و با مختصر تحریفی در تلفظ آن اسکناس شد. این لغت اسکناس در زمان فتحعلی شاه به ایران وارد شد، و نام پول کاغذی گردید. در قرن هفتم هجری یک نوع پول کاغذی در ایران متداول گردید که آنرا چاو میگفتند. اسکناس بصورت امروزی از سیصد سال قبل در اروپا مرسوم شد، و امروز قسمت عمدهی پول اغلب کشورها را اسکناس تشکیل میدهد.

در ایران تا سال ۱۸۸۹ میلادی که بانک شاهنشاهی تشکیل شد، پول رایج کشور مسکوک نقره و طلا بود. در آن سال، بموجب فصل سوم امتیازنامهی بانک، نشر اسکناس در سرتاسر ایران منحصراً به بانک شاهنشاهی ایران تعلق گرفت، و بموجب همین فصل مقدار آن نبایستی از ۸۰۰٬۰۰۰ لیرهی انگلیسی تجاوز کند. در سال ۱۸۹۰ اسکناس جدید بانک با سرلوحهی فارسی و علامت شیر و خورشید و عکس ناصرالدین شاه و ذکر ارزش آن نشر شد. مجموعاً بانک شاهنشاهی چهل سال در ایران اسکناس منتشر کرد، تا اینکه در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۹ حق انتشار اسکناس از آن بانک سلب و، در مقابل ۲۰۰٬۰۰۰ لیره، به بانک ملی ایران واگذار گردید. اسکناسهای بانک ملی ایران در سال ۱۳۱۰ رواج یافت، و اولین اسکناس با عکس رضا شاه کبیر و امضای دکتر لیندنبلات (مدیر کل بانک) و دکتر علامیر (بازرس دولت) بجریان گذاشته شد.

اسکنبیل (eskanbil)، بوتهای از تیرهی اسفناجیان و از نوع کالیگونوم (*Calligonum*) که در نقاط گرم خشک میروید.

اسکندر، پادشاه مقدونیه: ← اسکندر مقدونی.

اسکندر، خلفای: ← دیادوخوی.

اسکندر ابن علی: ← عادلشاهیه.

اسکندر ابن فیلقوس: ← اسکندر مقدونی.

اسکندر افرودیسی[13] (afrudisi)، فیلسوف مشائی یونانی که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم بم در آتن رونق داشت. وی منسوب است به شهر آفرودیسیاس (āfrodisiās) در ناحیهی کاریا از

(۱)Free Church of Scotland (۲)Scottish dialect (۳)Scotland Yard (۴)Scandinavia (۵)Ascot (۶)Uskudar (۷)Scutari (۸)Essex (۹)Asclepiades (۱۰)Asclepius (۱۱)skeleton; squelette (فنس) (۱۲)Ascham (۱۳)Alexander of Aphrodisias

آسیای صغیر، بر رود مئاندر، و لفظ "افرودیسی" معرب نسبت اوست باین شهر. وی بین ۱۹۸ و ۲۱۱ بم رئیس لوکئوم شد. از شارحین بزرگ آثار ارسطو است، و بسیاری از شرحهای وی در دست است، و بعضی نیز از طریق ترجمه‌های عربی محفوظ مانده است.

اسکندرانی (eskandarānī) بمعنی منسوب به اسکندریه است.

اسکندر بیگ[1] (eskandar beyg)، ح ۱۴۰۴–۱۴۶۸، قهرمان ملی آلبانی. نام اصلی او ژرژ کاستریوتا (jorj kāstriotā) بود، و خاندان کاستریوتا از مردم صربستان بود، و زمانی بر اپیر و ج آلبانی حکومت داشت. اسکندر بیگ با سه برادر بزرگترش بعنوان گروگان نزد سلطان مراد II میزیستند، و بدین ترتیب، اسکندر تربیت اسلامی یافت، و مورد لطف سلطان واقع شد، و فرماندهی و لقب بیگ یافت. در ۱۴۴۳ به آلبانی گریخت، و از اسلام دست کشید، و خود را امیر آلبانی اعلام نمود. پشتیبانی دولت ونیز را کسب کرد، و پاپ او را به فرماندهی جنگ منهبی بر ضد دولت عثمانی منصوب نمود (۱۴۵۷). سرانجام، در ۱۴۶۶ سلطان محمد II دومین جنگ خود را با آلبانی آغاز کرد، و آن کشور را متصرف شد. در مآخذ اروپائی نام او سکندربگ (skanderbeg) ضبط میشود.

اسکندر بیگ منشی (eskandar beyge monšī) یا **اسکندر منشی**، ح ۹۶۸–۱۰۴۳ هق، مورخ ایرانی و منشی شاه عباس I صفوی. اثر معروفش تاریخ عالم‌آرای عباسی است.

اسکندر خان زند، فت ظاهراً ۱۱۶۷ هق، از رؤسا و دلاوران طایفه‌ی زند؛ برادر مادری کریم خان زند. وی در دوره‌ای که زندیه بحال تبعید در خراسان بسر میبردند از رؤسای آنها محسوب میشد، و مقارن قتل نادر شاه افشار نیز از کسانی بود که ریاست کریم خان را قبول نموده بود. اسکندر در جنگ با محمد حسن خان قاجار در استراباد، که منتهی بفرار کریم خان به تهران شد، از همدستان کریم خان بود. در جنگ با آزاد خان افغان هم وی جزء امرای کریم خان بود، و حسادت و رقابت او با شیخعلی خان زند تا حدی از اسباب شکست اول کریم خان درین جنگ شد. بعد از شکست کریم خان، در دوآبه‌ی سیلاخور، از آزاد خان افغان، اسکندر خان با او بجانب شیراز رفت، و در قمشه‌ی اصفهان با فتحعلی خان افشار که از جانب آزاد خان در پی دفع کریم خان بود برخورد نمود، و پس از جنگ سختی اسکندر خان کشته شد، و کریم خان در مرگ او اندوه بسیار خورد.

اسکندر ذو القرنین: ← اسکندر مقدونی؛ ذو القرنین.

اسکندر رومی: ← اسکندر مقدونی.

اسکندر شیخی: ← افراسیابیان مازندران.

اسکندر قرا قوینلو، فت ۸۴۱ هق، امیر (۸۲۳–۸۳۸ هق) ترکمان، از طایفه‌ی قرا قوینلو؛ پسر و جانشین قرا یوسف. در ۸۲۸ هق اخلاط و در ۸۳۰ هق کردستان را ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد. در ۸۳۲ از امیر شاهرخ تیموری شکست خورد. در ۸۳۹ امیر شاهرخ ملک او را به برادرش جهانشاه قرا قوینلو که باطاعت او درآمده بود داد. اسکندر به روم رفت، و چندی بعد برگشته در صوفی‌آباد تبریز با جهانشاه جنگ کرد (۸۴۰)، اما منهزم شد، و چندی بعد بدست پسرش، قباد نام، که با یکی از زنان پدر سر و سری داشت، بقتل رسید.

اسکندر کبیر: ← اسکندر مقدونی.

اسکندر گورکانی (gurkānī) [میرزا اسکندر]، پادشاه و شاهزاده‌ی سلسله‌ی گورکانی؛ پسر میرزا عمر شیخ. وی در ۸۱۲ هق، پس از کشته شدن برادرش پیر محمد ابن عمر شیخ، در فارس بجای او نشست، و چندی بعد بر اصفهان نیز استیلا یافت، و آن شهر را از برادر خویش میرزا رستم گرفت و بر عراق و فارس مستولی شد (۸۱۳ هق). عاقبت میرزا شاهرخ جهت سرکوبی او و بتحریک و التماس برادرش میرزا رستم بدفع او لشکر کشید، عراق و فارس را از او گرفت. و او با آنکه در نزدیک اصفهان منهزم گشت، بدست شاهرخ گرفتار گشته بامر او و بسعی و تحریک گوهرشاد آغا، بدست برادر خویش میرزا رستم نابینا گشت (جمادی الاولی ۸۱۷ هق).

اسکندر مقدونی (maqdunī) یا **اسکندر کبیر** یا **اسکندر III** (در سلسله‌ی پادشاهان مقدونیه)، در مآخذ اسلامی **اسکندر رومی** یا **اسکندر ذو القرنین** (zo 'l.qarnayn) (← ذو القرنین) یا **اسکندر ابن فیلقوس** (filequs) [= اسکندر پسر فیلیپ]، ۳۵۶–۳۲۳ قم، پادشاه (۳۳۶–۳۲۳ قم) مقدونیه؛ پسر فیلیپ II. در خدمت ارسطو تعلیم و تربیت یافت. در ۲۰ سالگی بسلطنت رسید. در آغاز پادشاهی گرفتار جنگهای داخلی و شورش شهرهای یونان شد. سرانجام بر شورشیان غلبه کرد و شهر تب را بکلی ویران ساخت. در ۳۳۴ قم بقصد ایران از تنگه‌ی هلسپونت وارد آسیا شد. نخستین جنگ او با ایرانیان جنگ گرانیکوس است که به پیروزی او پایان یافت (۳۳۴ قم). پس از مرگ ممنون راه ایران را پیش گرفت. در جنگ (۳۳۳ قم) ایسوس داریوش III شکست خورد، و اگرچه جان سالم بدر برد، مادر و زن و دخترش بدست اسکندر افتادند. پس از تصرف فنیقیه و مصر بتعاقب داریوش از دجله و فرات گذشت، و در جنگ (۳۳۱ قم) گوگمل نیز پیروز شد. پس از تسخیر بابل و شوش عازم تخت جمشید گردید؛ مقاومت آریوبارزانس بجائی نرسید؛ اسکندر تخت جمشید را گرفته جمع زیادی از مردم را کشت و شهر را بتاراج داد. بتحریک طائیس، کاخ شاهنشاهان هخامنشی را آتش زد. بعد از تسخیر خراسان تا کنار سیحون پیش رفت، و از آنجا به هند تاخته قسمتی از جلگه‌ی پنجاب و اطراف رود سند را گرفت، ولی چون لشکریانش حاضر نشدند از آنجا فراتر روند، از ج ایران به بابل بازگشت (۳۲۴ قم). اسکندر یکی از بزرگترین سرداران جهان است. وی جوانی دلیر و متهور و جاه‌طلب بود. وقتیکه بر ایران تسلط یافت، میخواست آداب و رسوم یونانی را بر این کشور تحمیل کند، ولی دیری نگذشت که خود به لباس شاهان هخامنشی ملبس شد، و تاج کیانی بر سر گذاشت. گویند شهرهای زیاد باسم اسکندریه (از جمله اسکندریه در مصر) بنا کرد. رکسانه و برسینه از زنان او بودند. پس از مرگ وی دیادوخوی امپراطوری وسیع او را تجزیه کردند.

سرگذشت اسکندر موضوع داستانهای بسیار بوده است (مثلا رجوع کنید به مقالاتی که عنوان آنها با اسکندرنامه شروع میشود)، و سرگذشت او در مآخذ و داستانهای شرقی تا حد زیادی با افسانه‌ها آمیخته است. بعضی او را مردی حکیم و حتی پیغمبر و مطابق ذو القرنین مذکور در قرآن شمرده‌اند. در بعضی روایات، او را پسر داراب و برادر ناتنی دارا دانسته‌اند، و گفته‌اند که مادرش دختر فیلقوس بود که فیلقوس، پس از شکست یافتن از داراب، او را بزنی به وی داد، ولی چون دهان دختر بوی نامطبوعی داشت، داراب او را نزد پدر باز گردانید. از کارهای منسوب به اسکندر افسانه‌ی جستجوی آب حیات در ظلمات و بنای سد یأجوج و مأجوج است.

اسکندر منشی: ← اسکندر بیگ منشی.

اسکندرنامه، داستانی عامیانه و بسیار مشهور، که موضوع آن زندگینامه‌ی اسکندر مقدونی است. در این کتاب اسکندر مقدونی و ذو القرنین یکی میباشد، و لقب و نسب او چنین است: "ذو القرنین اسکندر ابن داراب ابن بهمن ابن اسفندیار رویین‌تن"، و اسکندر از طرفی پهلوانی جهانگشا و جنگجوئی بیمانند، و از طرف دیگر، جوانمردی پرهیزکار و پیغمبری است که در پیشرفت حق و دین اسلام میکوشد! این داستان باحتمال قوی در زمان صفویه بوجود آمده، و بواسطه‌ی کلمات قدیمی که در آن دیده میشود، بظن قوی میشود گفت که مؤلفش به اسکندرنامه‌ی قدیم نظر داشته. اسکندرنامه باندازه‌ای در میان عامه رواج داشته و دارد که نام بعضی از قهرمانهای آن (مانند لندهور و مهترنسیم عیار) برای بیان صفتی علم گردیده. این کتاب مکرر در ایران بطبع رسیده (در چاپ ۱۳۲۷ هش نوشته شده است: "تألیف مرحوم منوچهرخان حکیم"!).

اسکندرنامه، مثنوی عرفانی، از فضل‌الله استرابادی (مؤسس فرقه‌ی حروفیه). این مثنوی، که از نظر حروفیها اهمیت دارد، و از متون معتبر آنها است، به روش سؤال و جواب میباشد (شاه سؤال میکند و پیر جواب میدهد)، و بنا بنسخه‌ی چاپی، ۶۲۵ بیت است. ترجمه‌ی فرانسوی (بوسیله‌ی ک. هوار) با متن در ضمن مجموعه‌ی رسائل حروفیه در ۱۹۰۹ در لیدن بطبع رسیده.

اسکندرنامه‌ی بری: ← اسکندرنامه‌ی نظامی.

اسکندرنامه‌ی قدیم، کتابی در باره‌ی داستان اسکندر، که ظاهراً قبل از قرن ششم هق فراهم گردیده، و جامع یا مترجم آن معلوم نیست، و باحتمال قوی از عربی ترجمه شده. شاید که اساس آن اسکندرنامه‌ای باشد که جعلی است، و ظاهراً در حدود قرن سوم بم ساخته شده، و به کالیستنس نسبت داده شده، چه این کتاب در زمان ساسانیان از یونانی (شاید بوسیله‌ی نسطوریهای ایران) به پهلوی و از پهلوی به سریانی و از سریانی بعربی ترجمه گردیده. در این کتاب اسکندر ذو القرنین مذکور در قرآن با اسکندر مقدونی یکی است. مؤلف یا مترجم ایرانی بوده است، و یا به ایران علاقه‌ی بسیار داشته، چونکه آنها را از اعراب شجاعتر میشمارد، و ترکها را نیز قوی و شجاع

---
(1) Scanderbeg

میداند، و اسکندر داستانِ خود را مسلمان و نمازگزار و پیغمبر و ایرانی میپندارد. نسخه‌ای که از این کتاب موجود است (و رسم الخطش مینمایاند که از قرن ششم هق دیرتر استنساخ نشده)، و شاید منحصر بفرد باشد، بدبختانه اول و آخر ندارد. کتاب مزبور از حیث سبک اهمیت بسیار دارد، و تمام مزایای لغوی و صرفی و نحوی زبان زمان سامانیان در آن دیده میشود. گویند نظامی در اسکندرنامه‌ی خود باحتمال قوی باین کتاب نظر داشته است، و اساس کار فردوسی باغلب احتمال مأخذ دیگری بوده، و کتاب موضوع این مقاله شاید در اسکندرنامه‌ای که امروزه معمول است و ظاهراً در زمان صفویه تألیف شده بی‌تأثیر نباشد.

اسکندرنامه‌ی نظامی (eskandar.nāmeye) یا **سکندرنامه** (sekandar–)، یکی از مثنویهای معروف نظامی گنجوی، در داستان اسکندر. این مثنوی بیش از ۱۰‘۰۰۰ بیت و ببحر متقارب مثمن مقصور (فَعولُن فعولن فعولن فَعَل) است، و در بحر و موضوع بآن قسمت از شاهنامه که در احوال اسکندر است شباهت دارد، و نظامی در آن به اسکندرنامه‌ی قدیم نظر داشته است. در این مثنوی، که سفرهای اسکندر در خشکی و دریا برای رسیدن بانتهای جهان وصف میشود، دو قسمت متمایز دیده میشود؛ یکی تاریخی، که اسکندر را مانند فاتحی مینمایاند، و دیگری اخلاقی و عرفانی، که اسکندر در آن مانند حکیم و پیغمبری نشان داده میشود. و بهمین جهت کتاب دارای دو قسمت است.

قسمت اول موسوم است به شرفنامه (šaraf.nāme) (یا شرفنامه‌ی سکندری)، و خود شاعر در چند جای کتاب اشاره باین نام کرده. با این حال، باز نام این قسمت در بعضی نسخ خطی و حتی چاپی، بر عکس مشهور، اقبالنامه و نام قسمت دوم شرفنامه آمده، و در هند آنرا اسکندر نامه‌ی بَرّی گویند، و در حدود دو ثلث اسکندرنامه است و (طبق چاپ ۱۳۱۸ هش تهران) تقریباً ۶‘۸۰۰ بیت میباشد، و محققاً پس از سال ۵۹۳ هق (تاریخ نظم هفت پیکر)، و باصح اقوال در ۵۹۷، بنام اتابک نصرةالدین ابوبکر پسر محمد جهان‌پهلوان ساخته شده، و ظاهراً اول‌بار منتخباتی از آن در ۱۸۱۰ در کلکته، و سپس متن کامل آن در ۱۸۱۲ در همانجا، و پس از آن در هند و ایران مکرر و نیز در باکو (بتصحیح ی. ا. برتلس، ۱۹۴۷) منتشر گردیده، و منتخبی از آن به آلمانی و تمام آن به نثر انگلیسی (بنام اقبالنامه و سفرنامه‌ی بری) و بشعر ترکی آذربایجانی و بنظم روسی ترجمه گردیده.

قسمت دوم بنا بر مشهور موسوم است به اقبالنامه (eqbāl.nāme) یا اقبالنامه‌ی سکندری، و این قسمت را خردنامه (xerad.nāme) یا خردنامه‌ی سکندری نیز گویند. این قسمت ظاهراً در ۵۹۹ هق و بقولی بین ۶۰۷ و ۶۱۱ هق منظوم گردیده، و به عزالدین ابوالفتح مسعود ابن نورالدین، سلطان (۶۰۷–۶۱۵ هق) موصل، تقدیم شده. اقبالنامه در حدود ثلث اسکندرنامه است و (طبق طبع ۱۳۱۸ هش تهران) ۳‘۶۸۰ بیت و در بحر شرفنامه و متمم آن و افسانه‌ی اسکندر است، و در این بخش است که اسکندر به پیغمبری میرسد، و افکار فلسفی و پندهای حکیمانه‌ی نظامی بنام ارسطو و افلاطون و سقراط دیده میشود. منتخباتی از این قسمت اول‌بار در ۱۸۵۲ و سپس در ۱۸۶۹ در کلکته، و بعد از آن در هند و ایران مکرر و نیز بوسیله‌ی برتلس در باکو بطبع رسیده، و بشعر ترکی آذربایجانی و بشعر روسی ترجمه گردیده. شرحهای متعددی بخصوص در هند بر اسکندرنامه‌ی نظامی و مخصوصاً بر شرفنامه نوشته‌اند، که تعدادی از آنها در هند بطبع رسیده.

اسکندرون (eskandarun)، عربی **اسکندرونه** (–na) یا **اسکندریه**، فنس آلکساندرت (āleksāN-dret)، شهر (جم ۲۲‘۹۴۶)، جغ ترکیه، بر شاخابه‌ای بهمین نام از مدیترانه. تا ۱۹۳۷ پیش‌بندر حلب بود. ← اسکندرون، سنجاق.

اسکندرون، سنجاق (sanjāqe eskandarun)، نام سابق سنجاق [ترکی، = ایالت] هاتای (۵‘۵۴۵ کمم؛ جم ۲۴۵‘۱۴۱)، ج ترکیه؛ مشتمل بر شهرهای انطاکیه و اسکندرون. در۱۹۲۰ به سوریه واگذار شد، و در ۱۹۳۷ خودمختاری یافت. بسبب اختلاف میان اعراب و ترکها بر سر آن، در ۱۹۳۸ تحت نظارت نظامی فرانسه و ترکیه درآمد. در ۱۹۳۹ به ترکیه انتقال یافت.

اسکندری، محترم، ۱۳۱۲ هق–۱۳۴۳ هق، از پیشقدمان احقاق حقوق و آزادی زنان؛ نواده‌ی فتحعلی شاه قاجار. وی از اولین دسته‌ی زنان ایرانی بود که به اخذ گواهینامه‌ی دوره‌ی دوم متوسطه نایل شد. با علی محمد محققی ازدواج کرد، و شوهرش پشتیبان او در فعالیتهای آزادی خواهانه‌اش بود. در زمان وزارت فرهنگ نصیر الدوله بدر به مدیریت یکی از مدارس ابتدائی دولتی دخترانه منصوب شد (۱۳۰۵ هش). با اینکه علیل المزاج بود (از دوران کودکی بواسطه‌ی ضربه‌ای که به پشتش وارد آمده بود ستون فقراتش شکسته و خمیده و قوزی بود)، فوق العاده در اجرای منظور خود کوشش میکرد. در ۱۳۰۰ هش انجمن نسوان وطنخواه را تشکیل داد. مجله‌ی عالم زنان را که امتیازش بنام خواهر او ملوک اسکندری بود اداره میکرد. وقتی جزوه‌ای که در آن کلمات موهنی نسبت به زنان نوشته شده بود منتشر شد؛ وی با چند نفر از اعضای جمعیت کلیه‌ی نسخ آنرا خریده در مقابل عمارت نظمیه‌ی وقت آتش زد، و خطابه‌ای ایراد کرد؛ و این کار منجر به توقیف او و چند نفر از همکارانش شد. بعد تئاتری بنام آدم و حوا به کارگردانی میرزاده‌ی عشقی در منزل ← نورالهدی منگنه و بنام جشن عروسی دو نفر از اهل خانه تشکیل داد، و آن نیز نیمه‌کاره مورد اعتراض قرار گرفت. معذلک اسکندری اقدامات خود را ادامه داد. قبل از فوت خود سفارش زیاد راجع به ادامه‌ی فعالیتهای انجمن نمود، و انجمن بعد از وی همچنان تا ۱۳۰۷ هش برقرار بود.

اسکندریه، ترکیه، ← اسکندرون.

اسکندریه (eskandariyye)، شهر (جم ۱‘۱۰۵‘۰۰۰)، ل مصر، بندر عمده‌ای کنار دریای مدیترانه. جزیره‌ی سابق فاروس، که منارة البحر آن از عجایب سبعه بود، اینک شبه جزیره‌ای جزء اسکندریه است. شهر اسکندریه در ۳۳۲ قم بوسیله‌ی اسکندر مقدونی تأسیس شد؛ در ۳۳۰–۳۰۴ قم پایتخت بطالسه و مرکز مهم تجارت مدیترانه بود، و از کارتاژ پیش افتاد، و بزرگترین شهر مغرب شد. بطالسه در دوره‌ی فرمانروائی خود در مصر، در پایتخت خویش به جمع‌آوری و تشویق اهل علم اهتمام کردند، و وسایل کار و تحقیق ایشان را فراهم ساختند. بطلمیوس I کتابخانه‌ای در آنجا تأسیس کرد که بزرگترین کتابخانه‌های ایام قدیم و ظاهراً مشتمل بر ۷۰۰‘۰۰۰ طومار پاپیروس بود. بدین ترتیب، اسکندریه دارالعلمی شد که اهل علم و هنر از یونان بآنجا روی آوردند، و حوزه‌ی علمی اسکندریه در قرون سوم و دوم قم رونق تمام داشت، و اشخاصی چون **اقلیدس**، **آپولونیوس**، **ارشمیدس**، **آریستارخوس**، **ک. بطلمیوس**، و **اراتستن** از آنجا برخاستند، و این حوزه‌ی علمی تا اوایل قرن چهارم بم دایر بود. در ۳۰ قم اسکندریه جزء دولت روم شد، و مرکز ایالتی گردید، و بیش از ۳۰۰‘۰۰۰ تن جمعیت داشت. کتابخانه‌های معروف آن در حمله‌ی یولیوس سزار و امپراطوران بت‌پرست دیگر روم از میان رفت. در ۶۴۲ بم (۲۱ هق) بدست اعراب و در ۱۵۱۷ بم بدست ترکان عثمانی افتاد. در ۱۷۹۸–۱۸۰۱، در طی جنگهای ناپلئون در مصر، تحت اشغال فرانسویان بود. اسکندریه از دوره‌ی تسلط اعراب، و مخصوصاً پس از انتقال پایتخت مصر به قاهره و بسته شدن کانالی که آن را به نیل متصل میکرد، بتدریج رو به انحطاط گذاشت تا آنکه محمد علی پاشا در قرن ۱۹م دوباره کانال را باز کرد، و دگربار اهمیت تجارتی یافت. در ۱۸۸۲ بریتانیائیها آنرا بمباران و اشغال کردند، و نیز در ۱۹۲۱ آنرا موقتاً اشغال نمودند. در جج II پایگاه دریائی بریتانیا بود؛ نبرد العلمین (اکتبر – نوامبر ۱۹۴۲) مانع شد که بتصرف رومل درآید. حالیه بیشتر تجارت خارجی مصر از طریق این بندر صورت میگیرد.

اسکو (osku)، بخش (جم ۵۱‘۵۴۰؟)، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در دامنه‌ی لغ کوه سهند. راه شوسه و راه آهن مراغه–تبریز از دهستانهای خسروشاه و سردرود بخش عبور میکنند. رود آجی چای از آن میگذرد. محصولاتش غلات و میوه‌های سردرختی است. مرکز آن، **اسکو** (جم ۷‘۶۳۰ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری جغ تبریز واقعست.

اسکو[۱] (esko)، نام فرانسوی رود سکلت، اروپای غربی.

اسکواش[۲] (eskuāš)، انگل. سکواش، بازیی شبیه **راکت** که با توپ و در محلی محدود به چهار دیوار بعمل میآید. در **اسکواش با راکت** عرض محل بازی ۱۸٫۵ پا، طول آن ۳۲ پا، و ارتفاعش ۱۶ پا است. برای بردن بازی باید ۱۵ امتیاز بدست آورد. بردن مسابقه مستلزم بردن دو بازی از سه بازی است. این بازی ظاهراً بر اساس بازی **راکت** و در اواخر قرن ۱۹م معمول شده است. **اسکواش تِنیسی** شبیه اسکواش معمولی است، و اختلاف قوانین آنها بسبب اختلاف لوازم و ابزار آنهاست. در اسکواش تنیسی جهش توپ بیشتر و راکت سنگینتر است.

(۱)Escaut (۲)squash

اسکوپـولامیـن[1] (eskopolāmin؛ از فنس) یـا **هیوسین**[2] (hiosin؛ از فنس)، آلکالوئیدی تلخ که از بعضی نباتات تیره‌ی بادنجانی گرفته میشود. در مراکز اعصاب تأثیر میکند و مسکن است.

اسکوتاری (eskutāri)، ضبطی از نام سکوتاری در بعضی مآخذ فارسی. ← اسکدار؛ سکوتاری.

آسکوربیک، اسید: ← اسید آسکوربیک.

اسکوریال[3] (eskoriāl)، کاخ و صومعه‌ای نزدیک مادرید، اسپانیا. فیلیپ II، پادشاه اسپانیا، در فاصله‌ی ۱۵۶۳–۶۸ آنرا بنا کرد. نقاشان معروفی آنرا تزیین کرده‌اند. آرامگاه سلاطین اسپانیا است. مجموعه‌ی مهمی از آثار نقاشان اسپانیائی در آنست. در کتابخانه‌ی آن تعداد زیادی نسخ خطی عربی مخزون است.

اسکولاستیسم: ← مدرسی، فلسفه‌ی.

آسکومیست (āskomiset؛ فنس)، گروهی از قارچها که هاگ آنها در کیسه‌هائی بنام آسک (āsk) قرار گرفته است. دنبلان کوهی یکی از اقسام آنها است.

اسکویث[4]**، هربرت هنری** (hërbart henri askuit)، ملقب به (اولین) **ارل آو آکسفرد اند اسکویث** (ērl āv āksfərd and*)، ۱۸۵۲–۱۹۲۸، سیاستمدار بریتانیائی. در دوره‌ی نخست‌وزیری (۱۹۰۸–۱۶) او، ← حزب لیبرال پیروزی یافت. برنامه‌ی اصلاحات اجتماعی او مواجه با مخالفت مجلس اعیان شد، ولی اسکویث پیروز شد، و برنامه‌ی بیمه‌ی اجتماعی تأسیس گردید. دولت وی برای برقراری فرمانروائی میهنی ایرلند کوشید، ولی بر اثر بروز جج I، اسکویث ناچار استعفا کرد، و لوید جورج به نخست‌وزیری رسید.

اسکی (eski)، لفظ ترکی، بمعنی کهنه، که در اسامی امکنه میآید، مانند اسکی‌شهر و اسکی حصار. ترکها معمولا برای نامیدن امکنه‌ی ویران قدیم لفظ اسکی را به محل معتبری نزدیک آن مکان ملحق میکنند، مانند اسکی‌شام که نام ترکی بصری است.

اسکیت (eskeyt): ← اسکیتینگ.

اسکیتینگ[5] (eskeyting)، انگل سکیتینگ (skeyting)، فنس پاتیناژ (pātināj̄)، لغزیدن و سرخوردن بر روی یخ بوسیله‌ی کفشهای مخصوصی موسوم به اسکیت (eskeyt). اسکیتهای اولیه استخوانی بود. در قرن ۱۷م اسکیتهای آهنی و در اواسط قرن ۱۹م اسکیتهای فولادی معمول شد. بازی اسکیتینگ از قرن ۱۲م سابقه دارد. بازی **رولر اسکیتینگ** (roler؛ از انگل)، بمعنی لغزیدن و سرخوردن بر سطحی صیقلی بوسیله اسکیتهای چرخدار، در حدود ۱۸۶۰–۷۰ پیدایش یافت.

اسکی‌شام، سوریه: ← بصری.

اسکی‌شهر (eskišahr)، شهر (جه ۱۲۲٬۷۵۵)، غ ترکیه‌ی مرکزی. مرکز صدور کف دریا و کروم و منیزیت، بازار محصولات کشاورزی، و محل اتصال خطوط آهن است. دارای صناعت پنبه و سفال و چشمه‌های معدنی میباشد. از ابنیه‌ی آن ۱۱ مسجد است که یکی از آنها از دوره‌ی سلجوقی است. اسکی‌شهر نزدیک شهرقدیم دورولایوم (dorulāyum) است، که از شهرهای دولت روم شرقی بود، و در مآخذ اسلامی نامش درولیه (dorulia) ضبط شده است.

اسکی‌فوچه، ترکیه: ← فوچه؛ فوکایا.

اسکیلستونا[6] (eskilstünā)، شهر (جه ۵۳٬۵۷۷)، ج‌ش سوئد. مرکز صناعت کاردوچنگالسازی سوئد.

اسکیمو[7] (eskimo)، نام قومی که در سواحل شمالگانی امریکای شمالی، جزایر شرقی شمالگانی کانادا، و سواحل بی‌یخ گروئنلند ساکن‌اند. عده‌ی آنها امروزه ح ۳۸٬۰۰۰ است (۱۵٬۰۰۰ در آلاسکا، ۷٬۰۰۰ در کانادا، ۱۶٬۰۰۰ در گروئنلند، و تعداد کمی در لابرادور و سیبریه). منشأ آنان معلوم نیست؛ بسبب شباهتشان به منولوران، اصل آنها را از آسیا دانسته‌اند. عموماً قامتی متوسط، سر دراز، گونه‌های استخوانی، چهره‌ی با رنگ پریده، چشمان سیاه، و موهای سیاه و صاف دارند. زندگیشان معمولا از شکار شیر دریائی، خرس قطبی، گوزن شمالی، ماهی، و فیل دریائی میگذرد. خانه‌های خود را از سنگ و تورب و استخوان و چوبهای بادآورده و پوست حیوانات میسازند. در مسافرتهای زمستانی، خانه‌هائی برفی، بنام ایگلو، بعنوان پناهگاه موقت میسازند. برای ایجاد گرما و روشنائی از روغن پیه حیوانات استفاده میکنند. جالبترین اختراع اسکیموها قایق شکاری موسوم به کایاک است که پوشیده از پوست میباشد. در سالهای اخیر، دولت کانادا گله‌های عظیمی از گوزنهای شمالی از سیبریه به سرزمین اسکیموها وارد کرده تا از فقر و گرسنگی و احتمالا انقراض آنان جلوگیری شود. دولت کشمد نیز همین روش را در آلاسکا اتخاذ کرده است. زبان اسکیموئی لهجه‌هائی دارد، اما تفاوت میان آنها فاحش نیست. در میان اسکیموها نظام قبیله‌ای مشخصی وجود ندارد. به روح، بقای پس از مرگ، تابو، وافسون و جادو اعتقاد دارند. شمن (← سمنیه) موسوم به آنگاکوک (āngākok) در نزد ایشان مقام محترمی دارد؛ وی طبیب، دورکننده‌ی ارواح خبیثه، و موکل بادها است. بسیاری از اسکیموها به مسیحیت گرویده‌اند.

اسگ[8] (eseg)، یوگوسلاوی: ← اوسییک.

آسگارد[9] (āsgārd) [نورس، = خانه‌ی خدایان]، در اساطیر نورس، محلی در آسمان که خدایان (موسوم به اسیر) در آن مقر داشتند. از مناطق عمده‌ی آن والهالا بود.

اسلام، دیانت توحید که در حدود سنه‌ی ۶۱۰ بم بوسیله‌ی محمد ص، پیغمبر عربی هاشمی قرشی، در مکه اعلام شد، و با وجود مخالفت مشرکین قریش و اجبار محمد بهجرت از مکه به مدینه در سنه‌ی ۶۲۲ میلادی، روی‌همرفته در طی مدت ۲۳ سال بعد از بعثت، در طی حیات پیغمبر آن دیانت تقریباً در تمام جزیرة العرب انتشار یافت، و بعد از رحلت محمد بوسیله‌ی خلفا و صحابه و سایر مسلمین تدریجاً در تمام عالم منتشر گشت. لفظ اسلام در قرآن بمعنی مطلق دین خدا (آل عمران ۶۷ ببعد؛ بقره ۱۲۸؛ نساء ۱۲۵) و نیز مخصوصاً بمعنی دین محمد آمده است (آل عمران ۸۵،۱۹؛ مائده ۳)، و اصل لغوی آن بمعنی تسلیم بحکم حق و رضا بفرمان خداست (بقره ۱۲۸؛ حم ۳۳)، در مقابل جاهلیت و جهل (انعام ۵۴؛ فاطر ۶۳) که کفر و عصیان بشمارست. بعقیده‌ی غالب اهل سنت و شیعه، اسلام غیر از ایمان است، و در واقع هر مؤمن مسلم هست ولکن هر مسلمی مؤمن نیست. اما معتزله و زیدیه و بسیاری از خوارج، برخلاف این قول، معتقدند که هر مسلمی مؤمن هم هست، و در دین بین اسلام و ایمان هیچ تفاوت نیست، و این بحث از موارد اختلاف بین فرق مختلف مسلمین است. اسلام بعقیده‌ی اهل سنت عبارتست از ایمان، صلاة، زکوة، روزه، و حج، و اساس آن، مطابق آنچه در قرآن آمده است، عبارتست از اعتقاد بتوحید خداوند و نبوت محمد و یوم آخر و ملائکه و قرآن و تصدیق رسالت پیغمبران دیگر و نماز و زکوة (بقره ۱۷۸)، و همچنین بجا آوردن روزه و حج بیت الله (بقره ۱۹۶،۱۸۳)، و جهاد در راه خدا (توبه ۲۹)، و بعضی ازین امور را متکلمین جزو اصول و برخی را جزو فروع دین شمرده‌اند، و در قرآن، که نزد مسلمین وحی خداوند محسوبست، در باب لزوم صلح و تسلیم و مسالمت و مکارم اخلاق و همچنین درباره‌ی ضرورت اجتناب از تکبر و تعصب و شرک و مساوی اخلاق جاهلی نیز مکرر سخن رفته است. غیر از عقاید و اعمال منکور، پاره‌ای امور نیز در اسلام نهی شده، مثل شرک، قتل نفس، شرب خمر، اکل میته و خون و خنزیر، قمار، ربا، لواط، و غیر از اینها، که اجتناب از آنها واجب و ارتکاب آنها حرام و مستوجب مجازات و حدود دنیوی و یا عذاب و عقوبت اخروی است. مآخذ تعالیم اسلام غیر از قرآن، که وحی الاهی و کتاب حکیم شمرده میشود، عبارتست از حدیث و سنت. تأثیر مبادی و تعالیم اسلام در تهذیب و تربیت عرب و رفع عصبیت و تفاخر و نفاق و اختلاف بین آنها در کلام مشهور جعفر ابن ابی طالب که در مهاجرت حبشه به نجاشی گفت منعکس شده است.

توسعه‌ی فتوح اسلام سبب نشر آن در خارج از جزیرة العرب شد، و بتدریج در طی مدتی کوتاه آیین اسلام از سواحل افریقا و بلاد اندلس تا چین و اقاصی هند پیش رفت، و امروز نفوس مسلمین همه‌ی عالم را بیش از یک میلیارد تن در حد شمارش نفرات احصا میکنند، که قسمت عمده‌ی آنها در دو قاره‌ی آسیا و افریقاست. اکثریت مسلمین عالم سنی و پیرو یکی از **ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت** هستند که مذاهب حنفی، شافعی، مالکی، و حنبلی باشند، و پیروان مذاهب شیعه اقلیت مسلمین محسوب میشوند. تعداد فرق مسلمین بموجب حدیثی که در غالب کتب عقاید و ملل و نحل ذکر شده است ۷۲ فرقه است. معذلک فرقه‌ها و شاخه‌های مختلف دیگر از سنی و شیعه نیز غیر از آنچه در کتب ملل و نحل قدیم ذکر شده است در طی قرون بعد پدید آمده است. اسلام، چنانکه ← ارنست رنان توجه کرده است، یگانه دیانت بزرگ عالم است که در بحبوحه‌ی عهد تاریخ بوجود آمده، و کیفیت تأسیس و ظهور آن از جهت تاریخ محقق است. با اینهمه، بسبب همین تأخر زمانی آن نسبت بسایر ادیان مهم، بعضی از محققان فرنگی آن را اخذ و تلفیقی از سایر ادیان شمرده‌اند، و برخی از آنها

(1)scopolamine (2)hyoscine (3)Escorial (4)Asquith (5)skating (6)Eskilstuna (7)Eskimo (8)Esseg (9)Asgard

بطور مبالغه‌آمیزی آن را تحت تأثیر و نفوذ مسیحیت و نسطوریان دانسته‌اند، و محققان دیگر نیز بعضی تعالیم آن را از ادیان دیگر مأخوذ شمرده‌اند. عقیده‌ی مسلمین آنست که اسلام دیانت الاهی و مبتنی بر وحی الاهی و مکمل و ناسخ دیگر ادیان است، و شباهت تعالیم آن بامبادی ادیان دیگر نیز سببش وحدت مآخذ و منشأ همه‌ی آنهاست که همه بر وحی الاهی مبتنی هستند.

اسلامبول، شهر ترکیه: ← استانبول.

اسلامی، هنر و معماری. اعراب بادیه‌نشینی که در قرن هفتم میلادی، پس از تسخیر سرزمینهای ایران، بین‌النهرین، سوریه، مصر، افریقای شمالی، و اسپانیا، امپراطوری پهناور اسلامی را بوجود آوردند در کار معماری سبک مشخصی نداشتند. هنر آنها صرفاً جنبه‌ی تزیینی داشت، و اثری از واقعیت و طبیعت در آن دیده نمیشد. چون اسلام ساختن صورت جانداران را منع کرده بود، طراحان مسلمان به ایجاد نقشهائی پرداختند که عنصر اصلی آنها خطوط هندسی بود. دیری نگذشت که در هر سرزمینی معماران و بنایان را بکار گرفتند، و سبکهای معماری محلی—از قبیل ایرانی، شامی، بیزانسی، و قبطی—را اساس شیوه‌هائی قرار دادند که حاصل آنها شاهکارهائی چون مسجدهای بزرگ جهان اسلام گردید. در معماری اسلامی، استخوان‌بندی بنا مهمترین قسمت و تزیین و پرداخت رویه‌های بنا گیراترین عنصر آنست، و همین عنصر است که به جلوه‌های گوناگون معماری اسلامی در نقاط مختلف جهان وحدت میبخشد. بناهای مهمی که در قرن هفتم میلادی ساخته شد عبارتند از مسجد عمرو عاص در قاهره، مسجد قیروان در تونس، و قبة الصخره در اورشلیم. پوشاندن رویه‌های بنا با گچبریهای وسیع و کاشیهای رنگارنگ در قرن هشتم میلادی (اواخر قرن اول هق ـ اواخر قرن دوم هق) در سراسر جهان اسلام معمول شد (مسجد اموی دمشق متعلق باین قرن است). ساختمان بزرگترین مسجد جهان، یعنی مسجد قرطبه در اسپانیا، در آغاز کار امویان اندلس در سنوات آخر عمر عبدالرحمان I (فت ۱۷۲ هق) آغاز شد، و بتدریج حدود آن وسعت یافت و بر ساختمانهای آن افزوده شد. در عهد خلفای فاطمی کار معماری در مصر رونق گرفت، و در قرن پنجم هق گنبدسازی بسبک ایرانی در آنجا معمول شد. همراه با ساختمان مساجد، هنرهای تزیینی، خاصه کاشیسازی و مقرنس‌کاری پیشرفت میکرد. درین میان، معماری اسلامی در اسپانیا برنگی دیگر بارور میشد. کاخ عظیم الحمراء (اواسط قرن هفتم هق—اواسط قرن هشتم هق) در غرناطه، با حیاطها و تالارهای پرشکوه، و نیز گچبریها، کاشیها، و مقرنسهای بینظیری که برای تزیین آن با هم تلفیق شده، نمونه‌ی زنده‌ای از بناهای فراوان اسلامی در اسپانیاست. پس از پایان حکومت اعراب بر اسپانیا (۸۹۷ هق، =۱۴۹۲ بم)، نفوذ آنان در معماری و هنر آن سرزمین برقرار ماند.

در قرن هفتم میلادی، ایران میراث هنری مستقلی به جهان اسلام عرضه کرد. شیوه‌ی ساختن طاقهای گوشه‌دار و گنبدهای ضربی آجری، و نیز بکار بردن کاشیهای رنگین برای تزیین رویه‌های بنا شیوه‌ای ایرانی بود. از بناهائی که ساختن آن بدست معماران ایرانی معمول شد مدرسه بود. مدرسه عبارت بود از حیاطی دلگشا، که گرداگرد آنرا حجره‌های طلاب فرا میگرفت، و در برابر هر حجره طاقنمائی بود، و در دو سوی حیاط دو تالار بزرگ قرار داشت که بزرگتر آنها دارای گنبدی نوک‌تیز و پیازی‌شکل بود. این گنبدها، گنبدهای خاص ایرانی بود، و ساختن آنها بخصوص بین قرون هفتم و نهم هق رواج بسیار داشت. در قرون نهم و دهم هق شبستانهای ساده و ستوندار مسجدها جای خود را به تالارهای چهارگوش وسیع و گنبددار داد، که رویه‌های درونی و بیرونی آنها یکسره از کاشیهای رنگین پوشیده بود. طرحها و ترکیب رنگهای این کاشیها به مسجدهای قدیم شکوهی بیمانند بخشیده است. **مسجد کبود** تبریز (۸۷۰ هق) و **مسجد شاه** اصفهان (قرن ۱۲م هق) نمونه‌های درخشانی از این بناها است.

شیوه‌های معماری ایرانی در معماری اسلامی هندوستان نفوذ فراوان کرد، و حتی در سنتهای معماری بومی آن سرزمین مؤثر افتاد. این تأثیر را میتوان در مدخلهای مرتفعی که مناره‌هائی در دو سوی آنها بنا شده، و نیز در گنبدهای پیازی‌شکل و طاقهای گوشه‌دار بناهای هندی مشاهده کرد. اما از کاشیکاری به شیوه‌ی ایرانی فقط برای پوشش رویه‌های درونی بناها استفاده شده است. بکار بردن سنگ و مرمر سفید حالتی حاکی از عظمت و استحکام باین بناها میبخشد، و طرحهای پیچ در پیچ گیرائی که از قطعات کوچک سنگهای رنگارنگ ساخته شده آنها را زینت میدهد. بنای معروف تاج محل در آگره (۱۶۳۰ بم) بهترین نمونه‌ی این نوع معماری است.

در آسیای صغیر، پس از سقوط قسطنطنیه (۱۴۵۳ بم)، ترکان سلجوقی شیوه‌ی معماری بیزانسی را برگزیدند. فقط تغییرات کوچکی در کار گنبدسازی داده شد، و ساختن مناره‌های بلند ظریف و آراستن رویه‌های درونی مسجدها بشیوه‌ی اسلامی معمول گشت. مساجد باشکوه سلطان سلیمان I و سلطان احمد I بترتیب بین سالهای ۱۵۵۰–۵۷ و ۱۶۰۸–۱۴ در قسطنطنیه ساخته شد.

طاقنما از مشخصات سبکهای گوناگون معماری اسلامی است. از اسپانیا تا هندوستان طاقنما به اشکال گوناگون در بناهای اسلامی ظاهر میشود. مقرنس‌کاری نیز یکی دیگر از مشخصات آنست. بناهائی که نمودار سبکهای مشخص اسلامی هستند عبارتند از مسجدها، مقبره‌ها، مدرسه‌ها، کاروانسراها، کاخها، و گرمابه‌ها؛ و نیز خانه‌های مسکونی، که شیوه‌ی ساختمان آنها تا امروز حفظ شده است. در ساختن خانه‌ها، ایجاد حفاظ در برابر گرما و ایجاد محیطی خلوت و آرام همواره بیش از هر چیز مورد نظر بوده است. اغلب فقط داخل خانه‌ها با گچبری و کاشیکاری آرایش میشده؛ بام خانه‌ها همیشه تخت بوده، و دیوارهای بیرونی خشک و خالی آنها را فقط درهای ورودی آراسته و شبکه‌هائی پنجره‌مانند از یکنواختی کامل میرهانیده است.

در هنرهای اسلامی جنبه‌های تزیینی محور اصلی بشمار میرود. سبکهای گوناگون هنری در شیوه‌ی تزیینی هنرهای اسلامی تحلیل رفته، و بدینگونه، جهان مستقلی از اشکال و خطوط و رنگها پدید آمده است که از دیوار مسجدها و قلعه‌ها، زمینه‌ی نقاشیها، جزئیات مجسمه‌ها، ظروف شیشه‌ای و سفالی، اثاثه‌ی منزل و اشیاء برنزی، اسلحه، و جواهرات گرفته تا خطاطی و کتابسازی—همه را یکسان در برمیگیرد. مایه‌های اصلی این تزیینات را باید در تمدنهای پیش از قرون وسطی و شرق باستان و در آثار قبایل نیمه متمدن جستجو کرد. افریز بناهای اولیه مانند افریز بناهای بیزانسی و رومیوار (رومانسک) مرکب از نقش جوانه‌های پیچ‌پیچ مو و برگ مو و انگور است، که از ترکیب آن با تصاویر انواع جانوران اشکال گوناگونی بوجود آمده است. در برخی از بناهای عهد عباسیان زیورهائی بچشم میخورد که بی‌شک از منبت‌کاریهای قبایل چادرنشین شمال مایه گرفته، و عبارت از تصاویر دور از طبیعت برگهای خرماست، که بعدها سبک مستقلی مرکب از خطوط منحنی پیچ‌پیچ و درهم از آن پدید آمد، که جنبه‌ی انتزاعی خالص داشت. نقشهای پیچ‌پیچ تاک و برگ خرما با نقشهای باستانی مشرق در آمیخت، و بخصوص در عهد مغول، بسبب وارد شدن مایه‌های چینی، نیرو و شکوه بسیار یافت.

فلزکاری بخصوص ساختن اسلحه‌ی جنگی زمینه‌ی هنر ترصیع و کنده‌کاری روی فلز بود، و در این کار دمشق و قاهره شهرت بسیار یافتند. هنر سفالگری و کاشیکاری بکمال خود رسید. خطاطی با شیوه‌ی کوفی آغاز شد، و بعدها، با بسط شیوه‌های نسخ و نستعلیق و شکسته، بصورت یکی از پایه‌های هنر اسلامی در آمد. ← ایران، هنر و معماری.

اسلاو[1] (eslāv) یا **سلاو** (slāv)، دسته‌ی نژادی و زبانی وسیعی از مردم، متعلق به خانواده‌ی زبانهای هندواروپائی (← زبان، جدول). معمولا اسلاوها را به سه دسته تقسیم میکنند: اسلاو غربی (لهستانیها، چکها، سلوواکها، ونده‌ها، و دسته‌های کوچک دیگر در ش آلمان)؛ اسلاو شرقی (روسها، اوکرائینیها، و روسهای سفید)؛ اسلاو جنوبی (صربها، کروآتها، سلوونها، مقدونیه‌ای ها، و بلغاریها). ظاهراً منشأ اسلاوها ناحیه‌ی کارپات بوده، و در قرن هفتم میلادی پهنه‌ای بین دریای بالتیک، رود الب، دریای آدریاتیک، و دریای سیاه تحت اشغال آنان بود. در قرن نهم به مسیحیت گرویدند، و در قرون وسطی از قسمت شرقی آلمان حالیه رانده شدند. پس از قرن ۱۶م جمع کثیری از آنان در سیبریه مستقر شدند، وقایع تشکیل یافتن روسیه از کشورهای مختلف و توسعه‌ی آن از وقایع عمده‌ی تاریخ قوم اسلاو است.

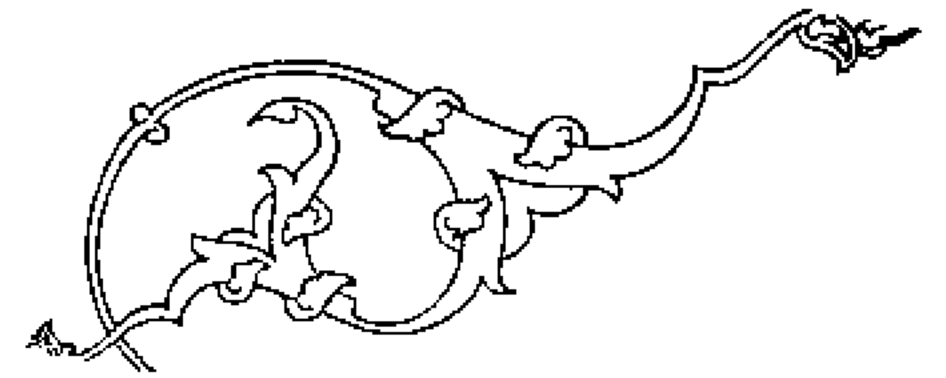
اسلاوونیا[2] (eslāvoniā)، ناحیه، ش کروآسی، ل یوگوسلاوی، بین رودهای دراوا و ساوا؛ کرسی آن اوسییک. سرزمینی پست ولی جنگلی و حاصلخیز است. در ۱۶۹۹ دولت عثمانی آنرا به مجارستان واگذاشت. از ۱۹۱۸ جزء یوگوسلاوی بوده است. برای تاریخ آن ← کروآسی.

اسلاوی (eslāvi)، نام شاخه‌ای از زبانهای هندواروپائی که از جمله شامل روسی، لهستانی، چک، و بلغاری است. ← زبان، جدول.

(1)Slavs (2)Slavonia

اسلوواکها و اسلوواکی: ← سلوواکها؛ سلوواکی.

اسلیمی (eslimi)، از اجزای مهم طرحهای استیل ایرانی، مرکب از خطوط منحنی مارپیچ که در زمینه‌ی کاشیکاری، گچبری، و نقاشی برنگهای متمایز طرح میشود، و شاخه‌های کوتاه و برگ و گل از ساقه‌ی مارپیچی آن منشعب میگردد. بگفته‌ی برخی از هنرمندان، شباهت طرح اسلیمی



با خرطوم فیل از آنجاست که الگوی اصلی آن سر و خرطوم فیل بوده است. نقاشان قدیم (شاید



بمناسبت مشابهت طرحهای اسلیمی با حروف کوفی درهم) میگفتند که واضع این طرح علی ع بوده، و نیز گفته‌اند که نقش اسلیمی اصلا از خط کوفی استخراج شده، و لفظ "اسلیمی" را همان لفظ "اسلامی" دانسته اند (در مقابل طرح ختائی که با منول از چین به ایران آمده است). مایه‌ی اسلیمی کم‌کم



بسط یافته و از آن اشکال گوناگونی ساخته شده. امروزه بیش از پنجاه شکل اسلیمی وجود دارد. نوعی اسلیمی دیگر هست که بر اساس خزیدن مار طرح‌ریزی شده، و اسلیمی ماری نام دارد. گاه از ترکیب سه نوع اسلیمی کوچک و بزرگ یک "نقشه" ساخته میشود. در استیل ایرانی برخی از این نقشها اسامی خاص دارد. نیز ← ختائی؛ ترنج.

اسلینگن[1] (eslingen)، شهر (جم ۷۷٬۲۰۹)، بادن‌وورتمبرگ، جغ آلمان، بر رود نکار. از مصنوعاتش ماشین‌آلات و منسوجات است. از ۱۲۱۹ از شهرهای آزاد امپراطوری بود؛ در ۱۸۰۳ ضمیمه‌ی وورتمبرگ شد. اتحادیه‌ی سوابی (۱۴۸۸) اینجا تأسیس گردید. دارای قلعه‌ای از قرن ۱۳م است.

آسم[2] (āsm؛ فنس)، حالتی که با تنگی نفس همراه است. غالباً منشأ آن برونشیت یا آلرژی است. عامل خاص آلرژی را میتوان با آزمونهای پوستی شناخت.

اسم، حالات، در دستور زبان، ← حالات اسم.

اسماء، علم (elme asmā')، "علم" اسماء الحسنی و اسرار و خواص و تأثیراتی که برای آنها قائل بودند. چنین میپنداشتند که با دانستن خواص نامهای خدا و نوشتن یا خواندن آنها با ترتیب و تشریفات خاص میتوان بهر مقصود نایل شد و از مغیبات هم اطلاع حاصل کرد.

اسماء الحسنی (asmā'o 'l.hosnā) [= نیکوترین نامها]، عنوانی مأخوذ از قرآن مجید (الاعراف ۱۷۹؛ بنی اسرائیل ۱۱۰؛ و غیره) برای نامهای خدا. فرقه‌های اسلامی در باب اسمهای خدا و مسائل مربوط بآن اختلافاتی داشته‌اند، و در این موضوع بتفصیل بحث کرده‌اند. خواندن خدا بنام‌هائی که منافی کمال مطلق است (مثل عارف، زیرا معرفت مسبوق به غفلت است) جایز نیست. بر طبق حدیثی که ابوهریره نقل کرده "خدا را ۹۹ نام است" و "هرکس این نامها را بداند وارد بهشت میشود". از جمله‌ی اسماء الحسنی نامهای الله، رحمان، رحیم، مَلِک، قُدّوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، خالق، باری، و مصور است، که در آیات ۲۲-۲۴ سوره‌ی حشر در قرآن مجید مذکور میباشد. اسماء الحسنی در نزد مؤمنین همواره احترام بسیار و جنبه‌ی اسرارآمیزی داشته است، و صوفیان ذکرهای خاصی مشتمل بر اسماء الحسنی دارند. نیز ← اسماء، علم.

اسماء بنت عمیس (asmā'e bente omays)، فت ۴۰ هق، زن جعفر ابن ابی طالب، که با او به حبشه مهاجرت کرد. بعد از کشته شدن جعفر در وقعه‌ی مؤته، ابوبکر وی را تزویج نمود. بعد از وفات ابوبکر نیز، اسماء بحباله‌ی نکاح علی ابن ابی طالب در آمد. از هر سه شوهر فرزندان یافت.

اسماء بنت یزید: ← ام سلمه.

اسماء ذات النطاقین (asmā'e zāto 'n.notā-qayn)، فت ۷۳ هق، از مشاهیر زنان اسلام، دختر ابوبکر و خواهر عایشه. گویند جهت شهرت او به ذات النطاقین [= صاحب دو کمربند] آن است که وقتی پیغمبر از مکه به مدینه هجرت میکرد، اسماء توشه‌ای برای راه آن حضرت ساخته بود، و برای بستن آن چیزی حاضر نبود، کمربند خود بگشود، و توشه‌ی پیغمبر را بدان بست، و بدان سبب پیغمبر او را بدان لقب خواند. اسماء بتزویج زبیر ابن عوام در آمد و عبدالله ابن زبیر پسر او بود. بعدها زبیر او را طلاق داد، و اسماء با پسرش عبدالله در مکه میزیست تا عبدالله کشته شد. بعد از قتل عبدالله نابینا شد، و داستان او با حجاج بعد از قتل عبدالله مشهور است.

آسماری، آهک: ← میوسن، دوره‌ی.

اسماعیل[3]، شهر (جم ۱۷٬۵۶۹)، جغ اوکرائین، بر دلتای دانوب و بر مرز رومانی. مرکز تجارتی؛ پایگاه دریائی. از قرن ۱۶م از استحکامات ترکیه بود؛ در ۱۷۷۰ و ۱۷۹۰ روسها آنرا تصرف کردند. در ۱۸۱۲ به روسیه واگذار شد، و دنباله‌ی تاریخ آن همان تاریخ بارابی است.

اسماعیل یا اسمعیل (هردو esmā'il) [عبری، = آنکه خدا او را شنید]، اسم برای مرد. در کتاب حاضر این نام همه‌جا بصورت اسماعیل ضبط شده است.

اسماعیل یا اسمعیل، پسر ابراهیم از هاجر، نابرادری اسحاق. بعلت حسد ساره (زن دیگر ابراهیم) وی ناچار شد اسماعیل و مادرش را بجای دوری ببرد (بگفته‌ی تورات بثرشبع، و بگفته‌ی منابع اسلامی مکه). اسماعیل در سرزمین جدید با مادرش ماند، و خدا وسایل آسایش او را فراهم آورد، و (بنا بر روایات اسلامی) با کومک پدرش خانه‌ی کعبه را بعنوان اولین خانه‌ی خدا ساختند، و اعراب از او پیدا شدند، همانگونه که عبرانیان از نابرادری او اسحاق پدید آمدند. به گفته‌ی منابع اسلامی، ابراهیم مأمور شد فرزندش اسماعیل (ملقب به ذبیح) را ذبح کند، و چون کمر به انجام مأموریت بست، خداوند بوسیله‌ی یکی از فرشتگان او را از این کار باز داشت؛ تورات اسحاق را ذبیح میداند. (پیدایش ۱۶.۳-۱۶؛ ۱۸.۱۷-۲۶؛ ۲۱.۸-۲۱؛ ۲۵.۹، ۱۲-۱۷؛ ۲۸.۹؛ اول تواریخ ۲۹.۱-۳۵. قرآن: بقره ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۴؛ آل عمران ۷۸؛ نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۶؛ ابراهیم ۴۱؛ مریم ۵۵؛ انبیاء ۸۵؛ ص ۴۸).

اسماعیل‌آباد، آبادیی واقع در جلگه‌ی ساوجبلاغ، غ تهران، ۴۰ کیلومتری جغ کرج، که تپه‌ی حاوی آثار پیش از تاریخ آن، بنام موش‌لان (mušlān)، در ۱۳۳۷ هش بوسیله‌ی اداره‌ی کل باستانشناسی حفاری علمی شد. ظروف ماقبل تاریخ و دیوار خشتی و قبور مختلف آن عهد کشف گردید.

اسماعیل ابن احمد، امیر سامانی: ← اسماعیل سامانی.

اسماعیل ابن جعفر، فت ۱۴۳ هق، پسر امام جعفر صادق، که فرقه‌ی اسماعیلیه بدو منسوبست. اسماعیل، پنج سال پیش از وفات پدر، در مدینه درگذشت، و در مقبره‌ی بقیع الغرقد (baqi'o 'l.qarqad) مدفون شد.

اسماعیل ابن سبکتکین: ← اسماعیل غزنوی.

اسماعیل ابن لؤلؤ، امیر مستقل موصل؛ پسر بدرالدین لؤلؤ. بعد از پدر، در سنه‌ی ۶۵۷ هق بامارت موصل نشست. در ۶۶۰ حکومت او بدست منول برافتاد.

اسماعیل ابن نوح، ابوابراهیم، شاهزاده‌ی سامانی: ← منتصر سامانی.

اسماعیل ابن یاقوتی، فت رمضان ۴۸۶ هق، از امرا و شاهزادگان سلاجقه و پسر امیر یاقوتی. وی خال برکیارق و پسرعم پدرش ملکشاه سلجوقی بود. در منازعه‌ی بین برکیارق و محمود، ترکان خاتون وی را وعده داد که اگر برکیارق را شکست دهد بحباله‌ی نکاح او درآید، و ساز و برگ جنگ نیز جهت او فرستاد. در نزدیک کرج بین برکیارق و اسماعیل ابن یاقوتی جنگ روی داد، و اسماعیل شکست خورده منهزم شد، و نزد خواهر خود زبیده خاتون رفت (رجب ۴۸۶) که مادر برکیارق بود. اما برکیارق بر او دست یافته او را بکشت.

اسماعیل ابن یسار (yasār)، معروف به **نسائی** (nasā'i)، فت ۱۳۵ هق، شاعر ایرانی‌الاصل عربی زبان. با عبدالملک ابن مروان و خلفای دیگر اموی معاصر بود، و تا آخر ایام بنی امیه میزیست. مسلک شعوبی داشت، و در اشعار خود

(1)Esslingen (2)asthma (3)Izmail

غالباً بستایش ایرانیها میپرداخت، و به نسب و نژاد خویش افتخار مینمود.

اسماعیل ابن یوسف عادلشاه: ← عادلشاهیه.

اسماعیل بزاز، دلقک و مسخره‌ی معروف عهد ناصرالدین شاه قاجار و سردسته‌ی عده‌ای مطرب در تهران. اصلا بزاز بود، ولی چون مرد بذله‌سنج و شوخی بود، ابتدا در مجالس رفقا و بتدریج در محافل اعیان راه یافت، و با شوخیهای خود آنها را میخندانید، و بالاخره سردسته‌ی عمله‌های طرب گردید. چون مطربی شغل شریفی نبود، و اسماعیل هم ذاتاً طبعی شریف داشت، کسب خود بزازی را تا پایان عمر خود نگاه داشت. در آخر عمر به مکه رفت، و در خیابان اسماعیل بزاز (مولوی حالیه) در ج تهران مسجدی ساخت که بنام او معروف است، و از اموال خود موقوفه‌ای برای آن تعیین کرد. اسماعیل بزاز و کریم شیره‌ای معاصر یکدیگر و از دلقکها و بذله‌گوهای عهد ناصرالدین شاه بودند.

اسماعیل پاشا، ۱۸۳۰–۹۵، خدیو (۱۸۶۳–۷۹) مصر؛ پسر دوم ابراهیم پاشا و جانشین سعید پاشا. سلطان عبدالعزیز، پادشاه عثمانی، در ۱۸۶۷ عنوان خدیو باو داد، و وی اولین کس از اعقاب محمد علی پاشا است که عنوان خدیو یافت. اسماعیل پاشا افکار اصلاحی زیاد داشت، و قسمتی را عملی کرد. خطوط آهن و ترعه‌های آبیاری را بسط و تعلیمات را توسعه داد. در ۱۸۶۹ کانال سوئز را با حضور امپراطور اتریش با شکوه و جلال فراوان افتتاح کرد. در نتیجه‌ی جلال‌پرستی و طرحهای وسیع وی، قروض مصر که در آغاز کار او ۳ میلیون لیره‌ی انگلیسی بود در ۱۸۷۶ به ۱۰۰ میلیون لیره بالغ شد. سرانجام، چون دیگر کسی باو وام نمیداد، در ۱۸۷۵ سهام مصر را در کانال سوئز به مبلغ ۳٬۹۷۶٬۵۸۲ لیره به انگلستان فروخت، و دولتین انگلستان و فرانسه نظارت دوجانبی (انگلیسها بر عایدات و فرانسویها بر خرج) در مصر بر قرار کردند. در ۱۸۷۹ خلع شد، و از آنجا به ناپل و بعد به قسطنطنیه رفت و در همان جا وفات یافت. بعد از او پسرش توفیق پاشا به خدیوی رسید.

اسماعیل جدید الاسلام، حاجی آقا: ← حکیم الممالک، میرزا علینقی.

اسماعیل جرجانی، طبیب؛ ← جرجانی.

اسماعیل جوهری: ← جوهری.

اسماعیل خان فیلی (feyli)، از رؤسای الوار و والی لرستان در اواخر عهد نادر شاه افشار. بهمراه علیمردان خان بختیاری، یک چند در شوشتر و خوزستان با کریم خان زند جنگ کرد، و عاقبت پس از زد و خوردی چند، از پیش کریم خان گریخته با علیمردان خان به بغداد رفت، و چندی بعد از آنجا، بکومک پاشای بغداد و بهمراهی مصطفی خان بیگدلی، عازم ایران گشت، و شخصی مجهول النسب را که مدعی انتساب به صفویه بود بنام سلطان حسین ثانی برداشته به ایران آمد. اما خیال آن دو از پیش نرفت، و جمعیت آنها پراکنده شد، و کریم خان آنها را شکست داد. پس از آن، اسماعیل خان با علیمردان خان بحدود بختیاری رفت، و با کومک علیمردان خان سعی کرد شیخعلی خان و محمد خان زند را اسیر کند، و کریم خان را بدام آورد. اما شیخعلی خان بلطائف الحیل بگریخت، و محمد خان بتدبیر و جلادت علیمردان خان را هلاک کرد، و از دست آنها بیرون جست، و اسماعیل خان نیز از آن میان فرار کرد. چندی بعد از آن، کریم خان بقصد تنبیه اسماعیل خان از طریق سیلاخور به خرم‌آباد رفت، و اسماعیل خان بحدود پشت کوه و سرحد روم (= عثمانی) فرار کرد.

اسماعیل‌زالی، طایفه؛ ← شه‌بخش.

اسماعیل‌زهی، طایفه؛ ← شه‌بخش.

اسماعیل سامانی [ابو ابراهیم اسماعیل ابن احمد سامانی]، شوال ۲۳۴–۱۴ صفر ۲۹۵ هق، دومین امیر (۲۷۹–۲۹۵ هق) از امرای سلسله‌ی سامانی. در فرغانه بدنیا آمد. از سال ۲۶۰ تا ۲۷۹ هق از جانب برادرش نصر ابن احمد در بخارا امارت کرد، و بعد از وفات برادر نیز، که امارت تمام ماوراء النهر بدو رسید، همچنان در بخارا ماند، و در سال ۲۸۰ هق خلیفه فرمان امارت ماوراء النهر بدو داد. در همین سال اسماعیل به طراز لشکر کشید و آنجا را فتح کرد. در ۲۸۷ با عمرو لیث صفاری که بقصد مبارزه با او آمده بود روبرو شد، و او را در بلخ اسیر نمود. اما محمد ابن زید، پادشاه طبرستان، مدعی امارت خراسان شد و سردار سامانی، نامش محمد ابن هارون، وی را شکست داد، ولی خود عصیان کرد، و اسماعیل خود بدفع وی پرداخت، و ری و قزوین را ضمیمه‌ی قلمرو خویش ساخت (۲۸۹ هق). هجوم ترکان را که از جانب مشرق آمده بودند در سنه‌ی ۲۹۱ دفع کرد. در بخارا وفات یافت، و در همانجا مدفون شد.

اسماعیل شاه ابن برهان شاه: ← نظام‌شاهیه.

اسماعیل I صفوی یا شاه اسماعیل اول صفوی، ۲۵ رجب ۸۹۲–۱۹ رجب ۹۳۰ هق، مؤسس و اولین پادشاه (۹۰۵–۹۳۰ هق) صفوی؛ پسر شیخ حیدر ابن شیخ جنید، از خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی. وی در سال ۹۰۵ هق بهمراهی جمعی از مریدان و مخلصان پدر شروان را و در سال ۹۰۷ تبریز و آذربایجان را گرفت. بعد مازندران را تسخیر نمود، و در ۹۱۰ اصفهان و یزد و کرمان و جنوب خراسان را گرفت، و در ۹۱۴ بغداد و دیار بکر را از دست خاندان آق قوینلو بیرون آورد، و در هویزه بقلع و قمع غلاة مشعشعی (← مشعشعیان) پرداخت، و در بازگشت به آذربایجان تا باکو و دربند قفقاز پیش رفت. در ۹۱۶ هق، در طاهرآباد (نزدیک مرو) با شیبک خان ازبک جنگید و او را کشت، و بدینگونه حدود قلمرو خود را تا به جیحون رسانید. در ۹۱۸ هق باتفاق ظهیرالدین بابر به ماوراء النهر لشکر کشید، اما از ازبکان شکست خورد و سردار او موسوم به نجم ثانی کشته شد، و خراسان دوباره دستخوش تاخت و تاز ازبک گشت. در ۹۲۰ هق، سلطان سلیم خان I، پادشاه عثمانی، که برادرش سلطان مراد از بیم او بایران پناه آورده بود، از راه ارمنستان به ایران لشکر کشید، و در دشت چالدران، شاه اسماعیل با او جنگی سخت کرد، و دلاوریهای بسیار از خود نشان داد. اما بسبب آنکه سپاه عثمانی مجهز بتوپ و تفنگ بود، و لشکر ایران اسلحه‌ی آتشین نداشت، سرانجام شاه اسماعیل با وجود رشادت و شهامت بسیاری که از خود نشان داد مغلوب شد، و سلطان سلیم تبریز را گرفت؛ اما چند روزی بیش در آنجا نماند، و مردم تبریز ترکان او را آزار نمودند، و او آخر مجبور شد از خاک ایران خارج شود، و گرفتاریهائی که در خاک بالکان برای او پیش آمد سبب شد که دوباره مجال توجه به ایران نیابد. باری، شاه اسماعیل، پس از آنکه سلطان سلیم از تبریز خارج شد، به آذربایجان بازگشت، و دیگربار در نواحی شمال بین النهرین و بلاد ارمنستان و گرجستان کر و فری کرد، و در ۹۲۳ هق، برای آنکه شکست چالدران را تلافی کند، در صدد اتحاد با ماکسیمیلیان، امپراطور اطریش، و مذاکره با پاپ لئوی X برآمد که بجائی نرسید. عاقبت در ۱۹ رجب سال ۹۳۰ هق، هنگام مراجعت از یک سفر تفریحی، در حدود شکی به بیماری حصبه مبتلا شد و در سن ۳۸ سالگی در حدود سراب آذربایجان وفات کرد، و در مقبره‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی مدفون شد. شاه اسماعیل پادشاهی سلحشور و تنومند و خوش‌اندام و چالاک و برازنده بود، و بجنگ و شکار رغبت و علاقه‌ی بسیار داشت. لشکریان و مریدانش غالباً او را بجان میپرستیدند، و در راه او جان‌نثاری و فداکاری بی‌ریا میکردند. شاه اسماعیل در ترویج مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری سعی بسیار ورزید، و در سب و لعن خلفای سه‌گانه اصرار زیاد نمود، و حتی در دفع و طرد اهل سنت، بر فقها و علمای آنها نیز ابقا نکرد. شاه اسماعیل قریحه‌ی شاعری نیز داشت و با تخلص خطائی اشعار ترکی و فارسی میگفت.

اسماعیل II صفوی یا شاه اسماعیل دوم، ح ۹۴۲–۹۸۵ هق، سومین پادشاه (۹۸۴–۹۸۵ هق) از سلسله‌ی صفویه؛ پسر شاه طهماسب I صفوی. چون شاه طهماسب وجود او را در دربار و بین اردو مصلحت نمیدید، در سال ۹۶۳ هق وی را یک چند بولایت هرات فرستاد. اما چندی بعد معزولش کرد، و بقلعه‌ی قهقهه فرستاد. وی تا پایان حیات پدر در زندان بود، و بعد از مرگ او، که سلطان حیدر میرزا بداعیه‌ی سلطنت برخاست، وی باهتمام خواهرش پریخان خانم از زندان بیرون آمد و بسلطنت رسید (۲۷ جمادی الاول ۹۸۴). وی پادشاهی خودخواه و زردوست و بیرحم و خونخوار بود. بسبب انحراف و خشونتی که بسبب طول مدت زندان (که گویند ۱۹ سال و شش ماه و ۲۰ روز زندانی بوده است) بر مزاج وی استیلا یافته بود، عده‌ای از امرای قزلباش و بیشتر شاهزادگان صفوی را، از بیم آنکه شاید بر خلاف وی توطئه‌ای اندیشند، هلاک کرد. شاه اسماعیل II، بنا بر مشهور در مذهب شیعه نیز تعصبی نداشت، و سب و لعن خلفای سه گانه را منع میکرد. در ۱۳ رمضان سال ۹۸۵، در خانه‌ی یکی از ملازمانش که در جنب قصر سلطنتی واقع بود، او را از افراط در شراب و افیون مرده یافتند، و گفته‌اند که در شیره‌خانه‌ای او را مسموم کرده بودند.

اسماعیل III صفوی یا **شاه اسماعیل سوم،** شهرت **سید ابوتراب،** از شاهزادگان دست‌نشانده‌ی امرای بعد از نادر؛ پسر سید مرتضی صدر الممالک و نواده‌ی دختری شاه سلطان حسین صفوی.

علیمردان خان بختیاری او را در اصفهان بسلطنت نشانید (۱۱۶۳–۱۱۶۵ هق)، و او یک چند تحت حمایت وی بود. سپس، در جنگی که بین علیمردان خان و کریم خان زند روی داد، وی به کریم خان زند پیوست و آخر از کریم خان گریخت و نزد محمد حسن خان قاجار رفت. باز دیگربار نزد کریم خان رفت، و کریم خان او را حرمت کرد، و در آباده جهت او منزلی معین کرده مخارج او را میفرستاد. شاه اسماعیل III هم اوقات خود را در آنجا به صنعت چاقوسازی میگذرانید، و گاه از ساختههای دست خود جهت کریم خان هدیهای میفرستاد.

اسماعیل علی نوبختی، ابوسهل: ← نوبختیان.

اسماعیل غزنوی یا **اسماعیل ابن سبکتکین،** پادشاه غزنه از سلسلهی غزنویان آل ناصر. وی بعد از پدرش سبکتکین، بموجب وصیت او، در غزنین بامارت نشست. اما امارت او طولی نکشید، و برادرش سیفالدوله محمود (← **محمود غزنوی**) در بلخ بدعوی ملک برخاست، و بکومک عمش بغراجق و بهمراهی و پایمردی برادرش نصر ابن ناصرالدین بر اسماعیل دست یافت، و او را امان داده نخست با خود در امارت شریک ساخت؛ اما اندکی بعد بر او بدگمان گشته او را بزندان افکند، و اسماعیل در زندان وفات یافت. اسماعیل قریحهی شاعری و نویسندگی داشته، و گویند روزهای جمعه بمنبر میرفته است.

اسماعیل وراق هروی: ← ازرقی هروی.

اسماعیلیان، از شعب کردان شبانکاره.

اسماعیلیه، شهر (جه ۶۸٬۳۳۸)، مصر، بر میان ترعهی سوئز. در ۱۸۶۳ توسط لسپس بعنوان پایگاه ساختمانی ترعهی سوئز تأسیس شد.

اسماعیلیه یا **اسمعیلیه** (هر دو esmā‘iliyye)، فرقهای از شیعه که امامت را بعد از امام جعفر صادق (فت ۱۴۸ هق) حق پسر بزرگ او اسماعیل ابن جعفر (فت ۱۴۳ هق) میدانند، و آنرا هم به اسماعیل ختم میکنند، مگر شعبهی قرامطه از این فرقه که امامت را منتهی به پسر او محمد ابن اسماعیل میشمردند. فرقهی اسماعیلیه در قرن دوم قم تأسیس شد، و این فرقه در طی تاریخ، بجهات متفاوت و گاه در بلاد مختلف، بنامهای گوناگون، مانند فاطمیان، باطنیان (bāteniān) یا باطنیه، تعلیمیه (ta‘limiyye)، فدائیان، حشیشیه، سبعیه (sab‘iyye) یا هفتامامی (haft‘emāmi)، ملاحده (malāhede)، و حتی قرامطه مشهور شدهاند، هر چند قرامطه عنوان خاص فرقهی مجزا و مستقلی از آنها است. بقایای اسماعیلیه هنوز در سوریه (سلمیه و طرطوس) و ایران (خراسان و کرمان) و افغانستان (بدخشان و شمال جلالآباد) و ترکستان و هند و مشرق افریقا وجود دارند.

تاریخ. اگر چه اسماعیل ابن جعفر در واقع مؤسس فرقهی اسماعیلیه نیست، و تأسیس و تبلیغ این فرقه را بشخصی موهوم و مجعول مشهور به قداح نسبت دادهاند، و ظاهراً اکثر اسماعیلیه بعد از وفات اسماعیل و بهر حال در حیات امام جعفر صادق در باب امامت اسماعیل ابن جعفر اصرار کردهاند، لیکن بهر حال، بسبب اعتقاد به امامت اسماعیل، بعنوان اسماعیلیه مشهور شدهاند. این فرقهی شیعه، که از آنها بنام "الاسماعیلیة الخاصة" تعبیر شده، ظاهراً در اوایل تأسیس خود، یعنی در قرن دوم هق، در مبادی و اصول با سایر فرق شیعه تفاوت چندانی نداشتهاند، الا اینکه إقدام امام جعفر صادق را در عزل اسماعیل (بنا بر مشهور بسبب شرب خمر) از امامت و نصب پسر دیگر خود موسی ابن جعفر را بجای او جایز نمیدانستند، و حتی شرب خمر را برای امام معصوم منصوص مضر به امامت او نمیشمردند، و تغییر و بداء را هم در تعیین امام روا نمیشناختند. بهر حال، اسماعیلیه در اوایل حال چندان موقع و شهرت مهمی نداشتند، ولیکن بعدها، و مخصوصاً در حدود قرن سوم هق ببعد، این فرقه بتدریج صاحب مقالات (← مقاله) خاص شدند، و از اولاد اسماعیل یکی، بنام محمد ابن اسماعیل، معروف به محمد مکتوم، بحدود دماوند رفت، و اعقاب او چندی در خراسان و قندهار بنشر دعوت خویش پرداختند، و عاقبت به هند رفتند؛ و پسر دیگر اسماعیل، نامش علی، به شام و مغرب رفت و در آنجا به تبلیغ دعوت اهتمام نمود. باری، اعقاب اسماعیل، که ائمهی مستور بودند، از مساکن خویش داعیان باطراف گسیل میکردند، و طریقهی اسماعیلیه را ترویج مینمودند. در حدود سنهی ۲۹۷ هق، عبیدالله ابن محمد نام، ملقب به مهدی، که خود را از اولاد فاطمهی زهرا و از اعقاب محمد ابن اسماعیل ابن جعفر میدانست، در شمال افریقا به دعوی خلافت برخاست، و بترویج مبادی اسماعیلیه پرداخت، و اعقاب او نیز همچنان در این امر اهتمام تمام بجای آوردند، و دستگاه تبلیغاتی مرتبی را برای جلب عامه بوجود آوردند. مخصوصاً هشتمین خلیفهی فاطمی مصر (← فاطمیان)، بنام مستنصر، بر ضد خلیفه قائم عباسی بتحریک پرداخت و بوسیلهی یکی از پیروان خویش، نامش ارسلان بساسیری، او را از بغداد براند. اما ظهور طغرل بیگ و ورود او به بغداد خلافت عباسیان را نجات داد. معهذا، دُعاة و مبلغین فاطمیان در بلاد عراق و ایران بنشر و ترویج طریقهی اسماعیلیه اهتمام کردند، و حتی در عهد سامانیان در ماوراء النهر و خراسان نیز پیشرفتهائی نموده بودند، و بعضی از امرای سامانی (مثلا ابوعلی سیمجور و امیرک طوسی) باین مذهب تمایل یافته بودند. در عهد غزنویان نیز-با وجود آنکه محمود غزنوی و پسرش مسعود غزنوی در دفع و تعقیب آنها اهتمام داشتند، و قتل تاهرتی، فرستادهی خلیفهی فاطمی، بوسیلهی محمود و قتل حسنک وزیر بدست مسعود نمونهی آن است-در بعضی بلاد بنشر دعوت پرداختند، و در اوایل عهد سلاجقه، ناصرخسرو علوی، شاعر معروف، در عهد مستنصر فاطمی، یک چند در خراسان، با وجود مخالفت شدید اهل سنت، بنشر دعوت اسماعیلیه پرداخت، و در اصفهان عبدالملک عطاش و پسرش ابن عطاش بنشر دعوت اشتغال جستند. عاقبت با ظهور حسن صباح دعوت "جدیده"ی اسماعیلیه در ایران نیز رواج و انتشاری تمام یافت.

این اسماعیلیهی ایران به اسماعیلیهی جدید یا شیعهی نزاریه معروفاند، و علت آنست که مستنصر ابتدا پسر بزرگ خود نزار را به امامت برگزید، و بعد او را عزل کرده پسر دیگرش مستعلی را امام کرد، و بعد از مستنصر، بین نزار و مستعلی رقابت درگرفت، و اسماعیلیهی عراق و ایران بر خلاف اسماعیلیهی شام و مصر و افریقا، که امامت مستعلی را قبول کردند، همچنان به امامت نزار قائل شدند، و بعد از کشته شدن نزار، شیعهی او نوادهاش را پنهانی به الموت بردند و پروردند، و بوسیلهی حسن صباح بنشر آن دعوت پرداختند، و دولت خداوندان الموت یا کیاهای الموت را تشکیل دادند، و فدائیان آنها در خراسان و عراق وحشت و اضطراب سخت در بین مسلمین بوجود آوردند (← علوی مدنی)، و حتی یکبار سنجر را و یکدفعه صلاحالدین ایوبی و همچنین یکبار امام فخر رازی را تهدید کردند، و خلیفه مسترشد و خواجه نظامالملک طوسی وزیر و هم ظاهراً قزل ارسلان (اتابک آذربایجان) را بقتل آوردند، و در جنگهای صلیبی، بعضی از امرای مسیحی را هلاک کردند. بعد از سقوط الموت بدست هولاکو خان در سنهی ۶۵۴ هق-با وجود تصریح جوینی در تاریخ جهانگشای به قلع و استیصال رکنالدین خورشاه و اولاد او-ائمهی اسماعیلیهی جدید بطور مستتر و متواری در آذربایجان و عراق و فارس همچنان فعالیت کردند، و تا ظهور آقاخان محلاتی، مطابق یکی از روایات خودشان، ۱۸ تن امام داشتهاند که فهرست نام و تواریخ و سنین آنها در کتب اسماعیلیه آمده است، و البته این ائمه تا عهد آقاخان مستور بودهاند، و بین آنها و اتباعشان بیشتر رابطهی مریدی و مرادی بوده است، و معهذا از زحمت رقبا و مدعیان نیز آسوده نبودهاند.

بعضی از مسلمین، بسبب عداوت و نفرتی که نسبت به اسماعیلیه داشتهاند، آنها را با زنادقه و خرمدینان و سپیدجامگان و سرخعلمان یکی شمردهاند، و عدهای هم بجهت رضای خلفای عباسی آنها را کافر و فاسق و إباحی و مجوسی و ثَنَوی خواندهاند، و نه فقط علمای اهل سنّت در طعن باطنیهی اسماعیلیه افراط و در نسب فاطمیان طعن کردهاند، بلکه شیعه نیز، با وجود سکوت سید رضی از طعن بآنها، غالباً درین باب نسب آنها را مجعول شناختهاند. در هر حال، اسماعیلیه در نزد عامهی مسلمین منفور و مطعون بودهاند، در صورتیکه قطع نظر از کشتارها و فَتْکهای [= ترورهای] آنها، آنگونه که از آثار و اخبار خودشان برمیآید، دستگاه آنها لااقل بدان حد که دشمنانشان تصویر کردهاند زشت و منفور نبوده است، و عقاید و آراء آنها، که از آثار ناصرخسرو و ابویعقوب سجستانی و حمیدالدین کرمانی و ابوحاتم رازی و مؤید شیرازی بر میآید، حکایت از تمسک آنها به محبت اهل بیت و توجه آنها به زهد و پارسائی دارد، و مطالعهی آثار آنها بخوبی نشان میدهد که، برخلاف تهمتهای عامه، اسماعیلیه بهیچوجه در باب توحید و نبوت و قرآن اهل تردید و شک نبودهاند، نهایت آنکه مانند حکما و معتزلهی اسلام، آن عقاید را، از طریق قول به باطن احکام و تأویل ظاهر آن، رنگ فلسفی میدادهاند (← اخوان الصفا)، و در آن عقاید فلسفی و کلامی آنها، که خودشان "حقایق" میخوانند، تأثیر غیر مستقیم پلوتینوس (فلوطین) و افلاطونیان جدید و همچنین نفوذ آیین مانی و مخصوصاً نفوذ آیین مسیح (که غالباً گویا به اصل اناجیل بطور مستقیم رجوع میکرده

اند) محسوس و مشهود است، و در آثار اسماعیلیه‌ی جدید، علی‌الخصوص در ایران و هند، نفوذ تصوف هم قابل ملاحظه است. در باره‌ی ضرورت شناخت امام زمان و لزوم تبعیت محض از او نیز عقاید مخصوص دارند، و خلفای فاطمی را امام میدانند، و مراتب چهارگانه برای مدارج سیر اهل باطن قائلند، که نزد فاطمیان بترتیب عبارتند از مستجیب (mostajib)، مأذون، داعی، حجّت، و بعد از مرتبه‌ی حجت، مقام امام است، و سپس مقام اساس، و بعد از آن مقام ناطق است، که جمعاً هفت درجه میشود، و این مدارج و عناوین‌آنها در نزد نزاریه و پیروان حسن صباح البته با آنچه ذکر شد تفاوت دارد.

آسمان، یکی از ایزدان (← ایزد) آیین زردشتی، مظهر آسمان، و موکل بروز بیست و هفتم (موسوم به آسمان) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

آسمان، در دین و ادبیات مسیحی، ← بهشت.

آسمان[1]، گنبد ظاهری که بالای زمین دیده میشود، و زمینه‌ی ابرها و خورشید و ماه و ستارگان است. رنگ آبی روشن آسمان در روز ناشی از اینست که ذرات خرد غبار و بخار موجود در جو زمین بعضی از امواج نور را جذب و برخی را پراکنده میکنند. امواجی که طول موج آنها بیشتر است (قرمز و زرد) بآسانی از میان این ذرات میگذرند، ولی اشعه‌ی کوتاهتر (آبی) پراکنده میشوند. هر چه مقدار غبار و ذرات کمتر باشد، مقدار اشعه‌ی پراکنده‌شده کمتر، و بنا بر این، رنگ آبی آسمان صافتر است. زیادی غبار، و مخصوصاً غبار دانه‌درشت، سبب میشود که، علاوه بر شعاع آبی، شعاعهای دیگر نیز پراکنده شوند، و در این صورت، آسمان پریده رنگ و سفیدفام و مه‌مانند میشود. هر وقت و هر جا که ذرات غبار کمتر باشد (هنگام صبح، در فصل زمستان، پس از باران، و هنگام رؤیت آسمان از بالای کوه یا از روی اقیانوس) رنگ آبی آسمان روشنتر خواهد بود. نیز ← کره‌ی آسمان؛ غبار.

آسمان‌آباد، دهستان (جه ۱۲'۷۵۰) بخش شیروان و چرداول، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۵(؟) آبادی کوهستانی و سردسیر میباشد. محصولاتش گندم و توتون و شغل عمده زراعت و گله‌داری است. زبان محلی کردی است.

آسمان‌پیسه[2] (-pise)، آسمان پوشیده با توده‌های جُدایِ گِردِ کوچکِ ابر که در فواصل بین آنها آسمان آبی پدیدار است.

آسمانخراش[3]، بنائی دارای ارتفاع زیاد و اسکلت فولادی و مخصوصاً عماراتی ازین قبیل که از اواخر قرن ۱۹م در کشمت بر پا شد. توسعه‌ی قسمتهای مختلف علم و فن مکانیک در ربع آخر قرن ۱۹م در پیدایش و تکامل آنها مؤثر بود. اولین بنای بلند و با اسکلت فولادی که در جهان ساخته شد آسمانخراش ده‌طبقه‌ی شهر شیکاگو بود، که طرح آن در ۱۸۸۳ ریخته شد. امروزه ساختن بناهای صدطبقه کاری عادی است. بلندترین آسمانخراش جهان امپایر ستیت بیلدینگ است. در تجشد نیز آسمانخراشهائی ساخته شده که از آنجمله دانشگاه مسکو است.

آسمانسنگ[4]: ← شهابسنگ.

آسمانکان[5]: ← شهابسنگ.

آسمان‌نما: ← پلانتاریوم.

اسمرا[6] (asmarā) یا **اسمره** (asmara)، شهر (جه ح ۱۲۰'۰۰۰؛ فرازا ح ۲'۳۴۵ متر)، پایتخت اریتره. در ۱۸۹۷ بجای بندر مصوع پایتخت شد؛ با راه آهن بآن مرتبط است.

اسمردیس (esmerdis)، صورت فارسی لفظ سمردیس، نام یونانی گوماتا.

اسمره، پایتخت اریتره، ← اسمرا.

اسمز[7] یا **اسموز** (هر دو osmoz؛ فنس)، عبور مایعات و گازهای موجود در یک حلال از یک غشاء. غشاء هائی که عمل اسمز در آنها انجام میگیرد بر دو نوعند: تراوا و نیمتراوا (← غشاء نیمتراوا). غشاءهای تراوا خلل و فرج نسبةً درشت دارند، و هم ماده‌ی حلال و هم جسم محلول از آنها میگذرند. غشاءهای نیمتراوا بعضی از مواد سازای یک محلول را از خود عبور میدهند، و بعضی از مواد را متوقف میکنند. وقتی یک حلال خالص بواسطه‌ی غشائی نیمتراوا، که فقط مولکولهای حلال را از خود عبور میدهد، از محلول جدا شود، اختلاف فشاری در دو طرف غشاء تولید میشود. **فشار اسمزی** فشاری است که باید به محلول وارد شود تا گذشتن حلال از غشاء نیمتروا متوقف گردد. فشار اسمزیِ محلولهای رقیق تقریباً شبیه فشار گازها است. اسمز در زندگی نباتی و حیوانی کمال اهمیت را دارد. یاختههای گیاهی و حیوانی، بواسطه‌ی عمل اسمز، مواد لازم برای ادامه‌ی زندگی را میگیرند، و نیز بوسیله‌ی اسمز، فضولاتی را که در داخل آنها جمع میشود خارج میکنند.

اسمعیل (esmāʿil). این نام بتنهائی و در ترکیب و نیز مشتقات آن درین کتاب همه جا بصورت اسماعیل نوشته شده. مثلا برای اسمعیلیه ← اسماعیلیه.

اسمعیلیه: ← اسماعیلیه.

اسموز: ← اسمز یا اسموز.

اسمهان (asmahān)، ۱۹۱۲-۴۸، بانوی آوازه‌خوان؛ مت سوریه و ساکن مصر. در فیلمهای غرام و انتقام و انتصار الشباب نقش عمده با او بود. صفحات چندی از او باقی است (از جمله لیالی الانس، بأبی انت و امی). در جه II در دستگاه جاسوسی انگلستان کار میکرد. در حادثه‌ی اتوموبیل کشته شد.

اسمیت[8] (esmit) یا **اسمیث**. برای اعلام انگلیسی که باین صورت میشناسید به سمیت رجوع کنید.

اسمیث[8] یا **اسمیت**. برای اعلام انگلیسی که باین صورت میشناسید به سمیث رجوع کنید.

اسن[9] (esen)، شهر (جه ۷۰۲'۲۷۵)، نوردراین-وستفالن، لغ آلمان. مرکز ناحیه‌ی رور و محل کارخانه‌های فولادسازی کروپ است. سه‌چهارم آن از بمباران‌های هوائی جه II ویران شد.

اسن[10]، **ایوار آندرئاس** (ivār āndreās osen)، ۱۸۱۳-۹۶، لغوی و زبانشناس و شاعر نروژی. با مطالعه‌ی لهجه‌های نروژی معتقد شد که این لهجه‌ها (نه زبان دانمارکی-نروژی که در آن وقت زبان ادبی نروژ بود) وسیله‌ی مناسب برای نویسندگان نروژی است، و با استانده کردن این لهجه زبان ملی جدیدی (لانْدْسْمال) بوجود آورد. این زبان از همان زمان حیات وی بین نویسندگان و معلمین و کارمندان دولت رواج بسیار یافت. از آثارش دستور لهجه‌های نروژی (۱۸۴۸)، دیکسیونر لهجه‌های نروژی (۱۸۵۰)، و دیکسیونر زبان نروژی (۱۸۷۳) و غیره است.

اسنا (asnā)، شهر (جه ۱۰۲'۲۰۰)، مصر علیا. آثار باستانی یونانی دارد.

اسنات (asnāt)، زن مصری یوسف (پیدایش ۴۱،۴۵،۵۰-۵۲؛ ۴۶:۲۰). ازدواج آن دو موضوع داستان یوسف و اسنات است، که یکی از اسفار عهدین غیر قانونی میباشد. در قرآن (یوسف ۲۳-۳۲) از زن عزیز مصر که مالک یوسف بوده بدون نام ذکر میشود، و عفت یوسف را که در برابر وسوسه‌ی آن زن مقاومت کرد نشان میدهد. شاعران فارسی‌زبان زن را زلیخا دانسته و داستانهای شیرینی در این باب ساخته‌اند.

اسناد، در حدیث، ← حدیث.

اسناد (esnād)، در علم معانی، نسبت دادن صفتی بکسی یا چیزی بایجاب (= اثبات) یا سلب (= نفی). اسناد دارای دو رکن، مسند الیه (= فاعل) و مسند (= فعل)، و بر دو گونه است: اسناد حقیقی یا عقلی (اسناد فعل بفاعل حقیقی) مانند تو شاهی جهانگیر و کشورگشائی، و اسناد مجازی (اسناد فعل بفاعل غیر حقیقی) مانند (انوری)،

قبضه‌ی خنجرت جهانگیر است
گرچه یک مشت استخوان باشد.

اسناد قرضه: ← سند قرضه.

اسنان السباع، گیاه دائمی، ← دندان شیر.

اسندن[11] (asəndən)، محلی ظاهراً در ولایت اسکس، انگلستان که در آنجا کنوت در ۱۰۱۶ ادمند آیرنساید را مغلوب کرد.

اسواران، در عهد ساسانیان، ← ارتشتاران.

آسوان[12] (āsuān)، نام باستانی آن **سوئنه** (suene؛ ین)، شهر (جه ۲۵'۳۹۷)، مصر علیا، بر ساحل راست نیل، نزدیک نخستین آبشار نیل. از تفرجگاههای زمستانی و دارای مهمانخانه‌های مُدِرن است. ویرانه‌های معبدی از دوره‌ی بطالسه دارد. بر ساحل مقابل آن قبور پادشاهان اوایل مصر (سلسله‌ی ۶م تا ۱۲م) واقعست. شهر باستانی سوئنه درهزاره‌ی اول قم شهر مهمی بود. بفاصله‌ی ح ۵٫۵ کیلومتری ج شهر، در ابتدای اولین آبشار، **سد آسوان** (طول ح ۲ کم، ارتفاع ۵۴ متر) واقعست، که در ۱۸۹۸-۱۹۰۲ بجای سد قدیمتری (قرن ۱۹م) ساخته شد، و در ۱۹۱۲ و نیز در دهه‌ی ۱۹۳۰ ببعد بر ارتفاعش افزودند. **طرح سد بلند آسوان** در ح ۸ کیلومتری ج سد سابق، در سال ۱۹۵۳، در جزء طرحهای ناصر برای صنعتی کردن مصر، جداً مورد توجه واقع شد. در ۱۹۵۵ کشمت و بریتانیای کبیر پیشنهاد کردند که ۷۰ میلیون دلار برای اجرای طرح به مصر وام دهند، ولی در ۱۹۵۶، کمی پیش از ملی

---

(۱)sky (۲)mackerel sky (۳)skyscraper (۴)siderolite (۵)siderite (۶)Asmara (۷)osmosis (۸)Smith (۹)Essen (۱۰)Aasen (۱۱)Assandun (۱۲)Aswan

شدن کانال سوئز، پیشنهاد خود را پس گرفتند. در ۱۹۵۸، تجشت حاضر شد که تا 100 میلیون دلار وجه و نیز مهندس و ماشین‌آلات و مصالح به دولت مصر بدهد. در ژانویه‌ی ۱۹۶۰ طرح سد به مرحله‌ی اجرا درآمد. این سد، پس از اتمام، یکی از سدهای بزرگ جهان خواهد بود؛ ارتفاعش بین ۷۵ و ۱۱۰ متر پیش‌بینی میشود، و علاوه بر تهیه‌ی نیروی برقابی، متجاوز از 000‘۸۰۰ هکتار زمین را میتواند آبیاری کند.

آسور[1] (āsor)، پرتغالی **اسورش** (asoreš)، مجموعه‌ی ۹ جزیره و چندین جزیره‌ی کوچک (جمعاً 300‘۲ کمه؛ جمه ۸۶۸‘۳۱۸)، در قسمت شمالی قطل، متعلق به پرتغال و (از جهت اداره) جزئی از آن کشور. محصولاتش غلات، میوه، و شراب است. بزرگترین جزیره‌ی آن سائو میگل (são migel) است که بیش از نیمی از جمعیت آسور در آن سکنی دارند، و شهر عمده‌ی آسور، نامش پونتا دلگادا (pontā delgādā) و به پرتغالی پونتا ذلگاذا (جه ۷۰۶‘۲۲) در آن قرار دارد. جزایر آسور را کارتاژیها میشناختند. در اواسط قرن چهاردهم دگرباره کشف شد؛ در ۱۴۴۵ پرتغالیها به استعمار آن پرداختند. چون غربی‌ترین خشکی قاره‌ی اروپا است در هواپیمائی اهمیت دارد؛ در ۱۹۴۳ دولت پرتغال اجازه‌ی ساختن پایگاه هوائی به کشمت داد.

آسور (āsur)، خدای عمده‌ی مملکت آشور قدیم. ابتدا خود را و سپس سایر اشیاء را خلق کرد.

آسور، کشور باستانی: ← آشور.

آسور (āsur) یا **آشور**، شهر قدیم، بر ساحل غربی دجله بفاصله‌ی ۶۴ کیلومتر بالای ملتقای آن با رود زاب صغیر، که خرابه‌های آن در محل قلعه‌ی شرغات کنونی واقعست. اول‌بار نام آن در آثار ۲۳۷۶ قم آمده، و در آن زمان جزء دولت اور بود، ولی از حفریاتی که بعمل آمده معلوم میشود که سومریها قبل از ۳۵۰۰ قم در آنجا سکنی داشتند. بعدها شهر آسور بدست بابلیها افتاد. دولت آشور از این شهر آغاز شد. در ۶۰۶ بدست دولت ماد ویران گردید.

آسوربانی‌پال[2] (āsur-bāni-pāl) یا **آشوربانی‌پال**، بزرگترین پادشاه (۶۶۸–۶۳۳ قم) آشور، پسر و جانشین اسرحدون. وی را با سارداناپالوس (sārdānāpālos) مآخذ یونانی و اسنفر (osnaffar) تورات یکی میدانند. جنگجوئی مقتدر و مخوف بود. در سلطنت وی امپراطوری آشور به اوج رفعت رسید ولی بسبب جنگهائی که در عهد او روی داد اساس امپراطوری آشور متزلزل شد، و چندی بعد دولت آشور منقرض گردید. مصر را گرفت، و پسامتیک I را به نیابت سلطنت آنجا منصوب نمود. مملکت عیلام را به آشور ضمیمه کرد (۶۳۹ قم). توطئه‌ی وسیعی را که به رهبری برادرش شمش‌شوم‌یوکین بر ضد او بپا شد سرکوبی کرد. حامی فضل و کمال بود، و در عهد او آشور در هنر و معماری و ادبیات و علوم به اوج رسید. به امر وی تمام اطلاعات آن عصر به خط میخی بر الواحی ضبط و جمع‌آوری شد، و در کتابخانه‌ی سلطنتی مخزون گردید. قسمت زیاد این الواح در موزه‌ی بریتانیائی موجود و از مآخذ عمده‌ی اطلاعات کنونی از تاریخ و تمدن آشور میباشد.

آسورنازیرپال: ← آسورنصیرپال.

آسورنصیرپال III (یا II؛) (āsurnasirpāl) یا **آشورنصیرپال**، پادشاه (۸۸۴–۸۵۹ قم) بزرگ و جنگجوی آشور. کشورش را از غ تا دریای مدیترانه بسط داد. امور ملک را منظم کرد. بدست اسرا و بوسیله‌ی خراجهائی که گرفت، **کالح** را از نو بنا کرده پایتخت قرار داد. بعد از او پسرش شلمنصر III به پادشاهی رسید. نام او آسور (یا آشور)نازیرپال نیز ضبط شده، و نیز یکی دیگر از پادشاهان آشور این نام را داشته است.

اسوره (asura؛ سانسکریت)، در اساطیر هندی. در قسمتهای قدیمی ریگ ودا این لفظ بمعنی روح اعلی و وجود الاهی و نماینده‌ی خدائی خدایان و خدا بکار رفته، و مفهوم اهورا در اوستا ناشی از آنست. بعدها معنی کاملا مخالفی پیدا کرد، و نماینده‌ی شیطان یا دشمن خدایان شد، و اسورا در هند، مانند دِوا در ایران، منفور گردید.

آسوری، زبان یا **زبان آشوری**، یکی از زبانهای قدیم سامی از دسته‌ی اکدی. ← زبان، جدول.

آسوسان[3] (āso-sān)، مجموعه‌ی پنج مخروط آتشفشانی، قسمت مرکزی جزیره‌ی کیوشو، ژاپن. فقط مخروط مرکزی زنده است.

آسونسیون[4] (āsunsion) یا **آسانسیون**، شهر (جه ۶۰۵‘۲۰۵، با حومه ۶۳۴‘۲۰۶)، پایتخت پاراگه، بر رود پاراگه؛ بندر و مرکز تجارتی. در ۱۵۳۶ یا ۱۵۳۷ بنا شد. قبل از رونق یافتن بوئنوس آیرس عمده‌ترین شهر ناحیه‌ی ریو دِ لا پلاتا بود.

آسویگو[5] (āswigo)، شهر (جه ۶۴۷‘۲۲)، ل ایالت نیو یورک، کشمت؛ کنار دریاچه‌ی اونتاریو بر مصب رود آسویگو.

آسویگو، چای: ← چای آسویگو.

اسهال[6]، دفع مکرر مواد مایع، ناشی از التهاب یا تحریک روده‌ها یا تحریک اعصاب آنها. در نتیجه، مقدار زیادی از رطوبات و مواد معدنی ضروری خون و انساج تلف میشود؛ ممکن است همراه این مواد، خون و بلغم زیاد هم دفع شود.

آسي یا **آلاني** یا **اوستي** (oseti)، از زبانهای ایرانی شرقی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که در قسمتی از نواحی کوهستانی قفقاز مرکزی رایج است، و دارای دو لهجه‌ی مهم ایرون (iron) و دیگورون (digoron) است. صرف اسامی در حالات مختلف هنوز درین زبان معمول است (← **حالات اسم**)، و از زبانهای معدود ایرانی رایج است که زبان فارسی در آن کمتر تأثیر کرده است. سلسله‌ی داستانهای قهرمانان نرت (nert) از آثار مهم آسي است. ← زبان، جدول.

آسیا[7] (āsiā)، ایالت امپراطوری روم، قسمت غربی آسیای صغیر؛ کرسی آن پرگاموس و بعداً افسوس. این ایالت اولین ایالت دولت روم در ش دریای اژه بود، و در ۱۳۳ قم از مملکت پرگاموس تشکیل یافت، و مشتمل بر نواحی موسیا، لیدیا، کاریا، فروگیا، و بعضی نواحی کوچکتر بود. در ۸۴ قم سولا سازمان آنرا تجدید کرد. از ۸۰ تا ۵۰ قم، دره‌ی علیای مئاندر و تمام فروگیا، جز انتهای شمالی آن، از آن مجزا و جزء کیلیکیه بود. در ۲۹۷ بم، دیوکلسین آنرا به ایالتهای کوچکی تقسیم کرد، و اسم ایالت اولیه فقط بر یکی از آنها (مرکزش افسوس) باقی ماند (← **آسیای صغیر**).

آسیا[7] [اصلا نام یکی از ایالات رومی. ← آسیا، ایالت]، بزرگترین قاره‌های زمین، تماماً در نیمکره‌ی شمالی، که از نزدیک خط استوا بطول ۴۸۰‘۸ کم بجانب شمال تا نقطه‌ای بفاصله‌ی ۲۹۰‘۱ کم از قطب شمال ممتد است. مساحتش ح 000‘500‘۴۴ کمه (قریب ۱/۳ خشکیهای زمین؛ بزرگتر از تمام قاره‌های امریکای شمالی و جنوبی) و جمعیتش ح 000‘000‘050‘۱ است. جز در طرف لغ (که به اروپا متصل است) و برزخ باریک سوئز، اطرافش را آب گرفته؛ قشه در ل، قکبب در ش، و قهند در ج آن قرار دارد. در جغ بوسیله‌ی خطی مار از برزخ سوئز و دریای سرخ و خلیج عدن از قاره‌ی افریقا جدا میشود. در انتهای لش، تنگه‌ی برینگ آنرا از امریکای شمالی جدا میکند. طول خط ساحلی آن ح 000‘۵۳ کم است.

تقسیمات سیاسی. تقسیمات سیاسی آسیا عبارتست از اتحاد جماهیر شوروی (قسمت آسیائی؛ مشتمل بر جمشس آسیائی، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، و ازبکستان)؛ اردن؛ اسرائیل؛ افغانستان؛ اندونزی؛ ایران؛ برمه؛ بورنئو؛ پاکستان؛ تایلند (سیام)؛ ترکیه؛ چین؛ ژاپن؛ سیلان؛ عراق؛ عربستان سعودی؛ عمان؛ فیلیپین؛ قبرس؛ قطر؛ کامبوج؛ کره؛ کشورهای سواحل متصالح؛ کویت؛ لائوس؛ لبنان؛ مالایا؛ مغولستان؛ نپال؛ ویتنام؛ هند؛ یمن. سوریه جزء جمهوری متحد عرب است. جزئی از بورنئو و جزئی از تیمور، و نیز عدن، جزایر مالدیو، ماکائو، و هونگ کونگ مستعمره‌اند. نواحی معروف آسیا عبارتند از شبه جزیره‌های آسیای صغیر و عربستان؛ سیبریه؛ تبت؛ هندوچین؛ و منچوری.

کناره و جزایر. خط فاصل بین اروپا و آسیا تقریباً کوههای اورال و جبال قفقاز است. بقیه‌ی مرز غربی آن از دریای خزر و دریاهای سیاه و اژه و مدیترانه میگذرد. دریاهای سیاه و اژه بوسیله‌ی دریای مارمارا مرتبط‌اند، که بوسیله‌ی تنگه‌ی بوسفور با دریای سیاه و بتوسط داردانل با دریای اژه ارتباط دارد. خط ساحلی آسیا بینظمی‌های فراوان دارد. در ل نوردنسکیولد واقعست. در ج آسیا سه شبه جزیره‌ی بزرگ عربستان و هند و هندوچین قرار دارد. بین عربستان و هند دریای عربستان واقعست که دارای دو خلیج عدن و عمان میباشد، و اولی بوسیله‌ی باب المندب به دریای سرخ و دومی بوسیله‌ی تنگه‌ی هرمز به خلیج فارس مرتبط است. خلیج بنگال هندوچین را از شبه جزیره‌ی هند جدا میکند. در ساحل شرقی شاخابه‌های بسیار پیش رفته است، و جزایر زیادی بشکل رشته‌ای نامنظم در امتداد لج در کنار آن قرار دارد، و باین جهت دریاهای چندی محصور بین جزایر تشکیل میشود، که از آن جمله است دریاهای برینگ؛ اختسک؛ ژاپن؛ زرد؛ چین؛ چین جنوبی. در ج و ش قاره مجمع

(۱)Azores (۲)Assur-bani-pal; Ashur-bani-pal (۳)Aso-san (۴)Asuncion (۵)Oswego (۶)diarrhea (۷)Asia

الجزایر مالزی واقعست که تا استرالیا ممتد و بزرگترین دسته‌جزیره‌های جهان است. تنها جزیره‌ی جنوبی عمده‌ی دیگر سیلان است. جزایر ورانگل و سیبریه‌ی جدید بین مدار شمالگان و قطب واقعند.

ارتفاعات. بطور کلی آسیا را میتوان به پنج ناحیه‌ی جغرافیائی تقسیم کرد: (۱) توده‌ی کوهستانی مرکزی، مرکب از چندین رشته‌کوه عظیم (مشتمل بر هیمالایا) که از فلات پامیر منشعب میشوند؛ (۲) فلاتها و رشته‌کوههای ج‌غ؛ (۳) اراضی پست شمالی؛ (۴) کرانه‌ها و جزایر شرقی؛ (۵) فلاتها و دشتهای جنوبی. فرازای متوسط آسیا (حـ ۹۱۵ متر)، جز قاره‌ی جنوبگان، از سایر قاره‌ها بیشتر است. بعلاوه، بلندترین قله‌ها، بلندترین فلاتها، پهناورترین اراضی پست، و پایین‌ترین و عمیقترین دریاچه‌های جهان در این قاره واقعند.

از فلات پامیر رشته‌کوههائی، بیشتر بجانب ج و ش، منشعب میشوند. بلندترین این رشته‌ها هیمالایا است که از پامیر به ج و ش بصورت خطی منحنی ممتد است، و دیوار شمالی هند را تشکیل میدهد. قله‌ی اورست در این رشته است.

در ل هیمالایا مرتفعترین فلاتهای جهان یعنی تبت واقع است که ناحیه‌ای است آتشفشانی. در ل تبت فلات کم‌ارتفاع‌تر مغولستان قرار دارد که قسمت عمده‌ی آنرا بیابان گبی فراگرفته، و بعضی مردمشناسان آنرا مسکن اولیه‌ی نوع بشر میدانند. این فلات بوسیله‌ی کوههای کونلون از تبت جدا میشود، و از جانب لغ محدود به دسته‌ی نامنظمی از رشته‌کوههاست که از پامیر بجانب لش ممتداند. بین این کوهها دریاچه‌ی بایکال واقعست که عمیقترین دریاچه‌های شیرین‌ـ آب جهان است. در فلات تبت و مغولستان در طرف ش عریض شده سرانجام در طرف جنوب به دشتهای چین و در طرف شمال به دشتهای منچوری منتهی میشوند. از پامیر بطرف غ اراضی کوهستانی عریض مرتفعی تا انتهای آسیای صغیر ممتد است. رشته‌های هندوکش و آرارات در این ناحیه واقعند. این اراضی در طرف جنوب پایین آمده به دشتهای عراق منتهی میشود که خلیج فارس آنها را زهکشی مینماید. در ج و غ آبریز خلیج فارس فلات مرتفع عربستان قرار گرفته که قسمت عمده‌ی شبه جزیره‌ی عربستان را فرامیگیرد. انتهای لغ این فلات با شیب تندی منتهی به جالبترین فروافتادگیهای کره‌ی زمین میشود که پست‌ترین قسمت آن بحر المیت است.

پهناورترین دشتهای جهان در ل اراضی مرتفع مرکزی آسیا واقع است که تمام شمال قاره را اشغال میکند، و قسمت عمده‌ی آن استپهائی است که با شیب ملایم بجانب شمال پایین میرود، ولی در ج‌غ آن پهنه‌ایست که قسمتی بطرف دریای خزر و قسمتی بجانب دریای آرال فرود میآید.

در ج کوههای هیمالایا دشتهای هند واقعست که در طرف ج به فلات دکن منتهی میشود. این دشتها از جانب ش به رشته‌کوههائی محدودست که از قسمت جنوبی فلات تبت منشعب‌اند و بتدریج به دشتهای هندوچین و به شبه جزیره‌ی مالایا منتهی میشوند. دشت مغولستان نیز انشعابی به همین صورت به جانب لش دارد که به کوههای ستانووی معروفست، و تا تنگه‌ی برینگ ممتد میباشد، و از انتهای شمالی این رشته سلسله کوهی میگذرد که قسمتی از آن زیر آبست، و قسمتی دیگر جزایر نزدیک سواحل شرقی آسیا را تشکیل میدهد. بسیاری از این کوهها، خاصه آنهائی که در ژاپن واقعند، آتشفشان زنده هستند.

زهکشی. ارتفاعات بزرگ مرکزی آسیا منبع شش رود عمده هستند که طول هر یک متجاوز از ۳٬۰۰۰ کم است. و از جمله یانگتسه و ینیسئی جزء طویلترین رودهای ششگانه‌ی جهان میباشند. رودهای اوب و ینیسئی و لنا به دریای شمالگان میریزند. سه رود عمده‌ای که بطرف ش جاری هستند آمور و هوانگ‌هو و یانگتسه اند که به قکبِ وارد میشوند. از کوههای منشعب از ج‌ش فلات تبت رودهای مکونگ و سالوین و ایراوادی سرچشمه میگیرند. رودهای گنگ و براهماپوترا و سند در کوههای هیمالایا سرچشمه میگیرند؛ سومی به دریای عربستان میریزد، و دو دیگر دلتای مشترکی تشکیل داده به خلیج بنگال میریزند. زهکشی دشتهای عراق بوسیله‌ی رود دجله است که پس از پیوستن فرات بآن به خلیج فارس وارد میشود. از دریاهای درونبومی آسیا دریاهای خزر و آرال است، و رود اورال به اولی میریزد. آبریزهای درونبومی آسیا از دیگر قاره‌ها وسیعتر میباشد.

اقلیم. آسیا، بعلت دامنه‌ی عرض جغرافیائی و دامنه‌ی تغییر فرازای آن، اقلیمی بسیار متنوع دارد. در داخل سیبریه دمای °۶۹ــ صدبخشی مشاهده شده، ولی در سواحل اقیانوس شمالگان در تابستان دمای °۳۷ نیز دیده شده است. گرمترین نقاط آسیا در عربستان است که دمای متوسط سالیانه در آن °۳۴ صدبخشی است، ولی دمای حـ °۴۹ نیز مشاهده شده است. اگرچه در آسام در حوضه‌ی رود براهماپوترا بارش در حدود ۱۲٫۷ متر است، رویهمرفته آسیا ازین جهت فقیر میباشد. از شرق به غرب قاره بیابان کمابی که بارش سالیانه در آن کمتر از ۲۵ سم است ممتد میباشد، و این بیابان از بیابان گبی آغاز شده از ترکستان و ایران و عربستان میگذرد. بارش در سیبریه نسبةً زیاد و در ژاپن و دشتهای چین و هندوچین و در شبه جزیره‌ی مالایا و در قسمتهای شرقی و جنوبی هند زیاد و در بعضی موارد بسیار زیاد است.

گیا و زیا. بیشتر رستنیهائی که اهمیت اقتصادی دارند و امروز در نقاط دیگر بعمل میآیند اصلا از آسیا بوده‌اند. از آن جمله است: گندم، جو، نیشکر، یونجه، پنبه، کتان، زوت، شاهدانه، و چای؛ سیب، شفت، هلو، آلوی خشک، زردآلو، موز، زیتون، پرتقال، لیمو، پتاوی، خرما، و انار؛ ترب، خیار، پیاز، شقاقل، ریواس، اسفناج، و بادنجان.

در سیبریه‌ی شمالی منطقه‌ای از توندرا (بفاصله ۲۴۰ کم تا ۸۰۰ کم از قشم) از ش به غ ممتد است. در این منطقه که زیرخاک آن دائماً یخبسته است جز خزه کمتر چیزی میروید. استپها از جنگلهای مخروطی و قسمتهای جنوبیتر آنها از درختهای برگریز مستوراند. در ج این استپها دشتهای بی‌درخت پهناوری بصورت کمربندی عظیم قرار دارد که با گیاهان خانواده‌ی گندمیان مستور است، و چون از این ناحیه بطرف منطقه‌ی کماب آسیای مرکزی پیش رویم گیای بیابانی جای این گیاهان را میگیرد. در نواحیی که باران فراوان دارند گیا بسیار متنوع است، و مثلا اجناس رستنیهای هند از نواحی هم‌وسعت آن در جهان بیشتر میباشد. در قسمتهائی از عربستان که از آب بهره‌ی نسبةً کافی دارند هنوز تاحدی رستنیهای معطری که از قدیم سبب شهرت آن بوده است بعمل میآید.

آسیا زادگاه بیشتر حیوانات اهلی کنونی بوده است، که از آن جمله اسب، گاو، گوسفند، خوک، بز، شتر، مرغ خانگی، و غاز را میتوان نام برد. از گاو کوهان‌دار و بوفالوی آبی و غژغاو برای بارکشی استفاده میشود. فیل آسیائی را بآسانی میتوان اهلی کرد. کوههای هیمالایا مانند سدی است که در ل آن شرایط اقلیمی مناسب با حیات حیوانی نیست؛ معذلک، در شمال آن خرس و روباه و گرگ و بعضی دیگر حیوانات وحشی یافت میشود. در جنوب این سد زیا بسیار متنوع است (تقریباً تمام انواع پرندگان استوائی، ببر در هند، چندین جنس کرگدن، مار کبرا، و غیره).

منابع معدنی. پویش منابع معدنی آسیا تاکنون بسیار ناقص بوده است. دلایلی هست حاکی از اینکه این قاره ازین حیث بسیار ثروتمند است. مقادیر هنگفتی زغال سنگ و آهن در چین موجود است. از ایران و عراق نفت بدست میآید. قسمت عمده‌ی قلع مصرفی جهان از شبه جزیره‌ی مالایا و جزایر اطراف آن میآید.

نژادها و ادیان. احتمال میرود که آسیای مرکزی یا ایران مهد پیدایش انسان بوده است. در جاوه و چین اسکلتهای بسیاری از اجداد ماقبل تاریخی انسان بدست آمده است. امروز قریب ۷/۱۰ جمعیت آسیا از نژاد زرد است، و این نژاد و ساکنین تیره‌رنگ مالزی و شبه جزیره‌ی مالایا را اغلب عمده‌ترین مشخصات آسیا میشمارند. قریب ۱/۱۰ سکنه‌ی آسیا از نژاد سفیدپوست معروف به قفقازی هستند، که در سیبریه و هند و آسیای جنوب غربی ساکنند، و از همین نواحی است که نژاد قفقازی در ایام بسیار قدیم به افریقای شمالی و اروپا و بعداً از افریقا به امریکا مهاجرت کرد. ادیان غالب در آسیا ادیان بودائی، کنفوسیوسی، اسلام، هندی، تائویی، و شینتوئی است. ادیان بودائی و کنفوسیوسی و تائویی خاصه در چین رایج است. دین شینتو دین عمده‌ی ژاپن است. اسلام دین غالب آسیای ج‌غ است، و در هند با آیین هندو برابری میکند. مسیحیت مخصوصاً در سیبریه و مجمع‌الجزایر مالزی تا حدی رواج دارد، و بتوسط مبلغین مذهبی وارد چین و ژاپن و هند نیز شده است.

تاریخ

امروز اغلب معتقدند که آسیای جنوب غربی مهد تمدنهای اولیه بوده است. در کاوشهای اخیر آثار مکتوبی از پیش از ۴۰۰۰ قم از سومریها بدست آمده، و این قوم در بین النهرین مواجه با قبایل سامی اکدی شدند، و سلسله‌هائی از سومریها

و اکدیها در شهرهای مختلف بین النهرین حکمفرمائی کردند. بعد از ۲۵۰۰ قم، دولت سومر رو به انحطاط گذاشت، و امپراطوری بابل برآمد. کاسیها دست سامیها را کوتاه کردند، و بیش از ۵۰۰ سال (ظاهراً در ح ۱۷۵۰–۱۲۰۰ قم) در بابل فرمان راندند، ولی تمدن و زبان سامی را اختیار کردند. حتی‌ها در ۱۹۵۰ قم به بابل تاختند، و امپراطوری معظمی تأسیس کردند که در قرون ۱۴م و ۱۳م قم در شمال سوریه و قسمت اعظم آسیای صغیر فرمانروائی کرد. از دولت مهم میتانی در قسمتهای مرکزی و شرقی آسیای صغیر اطلاع زیادی نداریم. در قرون نهم و دهم قم آشوریها قدرت یافتند، ولی بدست دولت ماد منقرض شدند. برای تاریخ ممالک متمدن شرق نزدیک، مانند ایران و ممالک آسیای صغیر و عربستان و غیره، و روابط آنها با یونان و روم باید به مقالات مربوط به این ممالک در کتاب حاضر رجوع کرد. از دولتهای کنونی آسیا چین کهنترین آنهاست، که از پیش از قرن ۱۲م قم تاریخ مستند دارد.

علاوه بر کشورگشائیهای اروپائیان در آسیا، تاریخ آسیا در دو هزار سال اخیر نتیجه‌ی تأثیر متقابل چهار عامل مهم—چینی، هندی، اسلامی، و آسیای مرکزی—بوده است که آخری اگرچه نماینده‌ی تمدن متمایزی نیست، از جهت توزیع نژادها و قدرت سیاسی اهمیتی بسزا داشته است. چین تمدن زمینلاد آسیای شرقی و ژاپن را متشکل ساخته، و کره و ژاپن و آنام تحت تأثیر مستقیم و مغولستان و تبت و سیام و کامبوج و تا حدی برمه غیر مستقیم تحت تأثیر آن بوده‌اند، و هرجا نفوذ چین استیلا داشته آیین کنفوسیوس و سبک خاصی را در هنر همراه برده است. تأثیر هندی از طریق دین بودائی بوده که به اشکال میتوان آنرا از آیین هندو جدا کرد. حوزه‌ی نفوذ هند را میتوان هندوچین، قسمت بزرگی از جزایر مالزی، تبت، و مغولستان شمرد، و البته چین و ژاپن هم از آیین بودا متأثر بوده است، ولی عکس این مطلب صادق نبوده و هنر و ادب و سنن چینی در تمدن هندی تأثیری نداشته است.

اسلام یکی از عظیمترین عوامل تحول در جهان بوده است، و آسیای غربی و آسیای شرقی و افریقای شمالی و اروپای شرقی و اسپانیا را عمیقاً تحت تأثیر و تا حد زیادی تحت استیلای خود قرار داده است، و حتی بیش از آیین بودا سبک خاص هنری و فرهنگی آن نفوذ داشته است. قبایل آسیای مرکزی گاه گاه در طی تاریخ تحت حکومت واحد درآمده یا متحداً تاخت و تاز کرده‌اند، و از جمله‌ی مهاجمات آنها هجوم آوارها و هونها و بلغارها به اروپا، حمله و استیلای مغول به ایران، هند، و چین، و کشور گشائیهای امیر تیمور را میتوان نام برد. این قبایل اگرچه جز در موارد استثنائی در درجه‌ی اول جنگجو بوده‌اند، و از اداره‌ی حکومت و ممالک اشغالی برنمی‌آمدند، تاخت و تازهای ایشان باعث نقل مذاهب و تمدنها از ملتی به ملت دیگر بوده و مثلا در نقل اسلام به هند و اروپا سهم عمده‌ای داشته‌اند. در تاریخ اوایل اروپا و آسیا ممالک کوچک بتدریج به امپراطوریها تبدیل شده، ولی در اروپا حکومتهای ملی موقتاً یا مدت مدیدی جایگزین خودمختاری سلاطین شده است، اما در آسیا چنین تغییراتی دیده نمیشود مگر از اوایل قرن بیستم.

نفوذ اروپا در آسیا مخصوصاً دو دوره دارد. یکی دوره‌ی بعد از پیروزیهای اسکندر مقدونی و دیگری از قرن ۱۶م ببعد. در نتیجه‌ی کشور-گشائی اسکندر، هلنیسم وارد آسیا شد، و از طرف دیگر، افکار و تمدن شرقی وارد مصر و یونان و روم گردید، و پس از آن مدتها اروپای شرقی با آسیای غربی کشمکش داشت. جنگهای صلیبی رابطه‌ی شرق نزدیک را با اروپا محفوظ نگاه داشت، ولی مراوده با قسمتهای دورتر آسیا منحصر به رفت و آمد عده‌ی معدودی سیاحان بود. در قرن ۱۶م که راه دریائی دماغه‌ی امید نیک کشف شد، و دولتهای دریائی اروپا در صدد جهانگشائی برآمدند، مرحله‌ی جدید نفوذ اروپا در آسیا آغاز گردید، و دول معظم اروپا سرزمین-هائی از آسیا را متصرف شدند، و وضع این سرزمین‌ها تابع سیاست اروپا بود، و بسیاری از آنها در جریان ایام چند بار دست به دست گشت. اولین دولت اروپائی که در آسیا راه یافت پرتغال بود که در قرن ۱۶م امپراطوری وسیعی در سواحل افریقای شرقی و هندوچین تأسیس کرد که قطعاتی از آن (مانند ماکائو) هنوز باقی است. سپس هلندیها موفقانه به رقابت با پرتغالیها وارد شدند، و در ۱۵۶۵ اسپانیا جزایر فیلیپین را تصرف کرد. ولی شدیدترین مبارزات بر سر استعمار آسیا بین فرانسه و انگلستان و در حدود سنوات ۱۷۴۰–۸۳ روی داد، که هر دو دولت بصورت شرکتهای تجارتی وارد هند شدند، و بعنوان آشفتگی امپراطوری مغول در هند دست به اقدامات نظامی زدند. این شرکتها بتدریج رشته-های امور مالی نواحیی را که در آنها داد و ستد داشتند بدست گرفتند، و فرمانروای واقعی این نواحی شدند. در پایان جنگهای ناپلئون، جاوه و سوماترا و بعضی جزایر دیگر در دست هلند و قسمتهائی از کشن‌شین و هند در دست فرانسه ماند، ولی انگلستان بر ماندگاههای تنگه‌ها و سیلان و هند استیلا یافت، و شرکت هند شرقی بیش از پیش نقش حکومت را بدست گرفت. در قرن ۱۹م استعمارطلبی دول اروپا در آسیا علنی شد، و دولتهای اروپائی با نقشه و بی پرده‌پوشی متصرف سرزمینهای آسیا میشدند. دست‌اندازی روسیه به آسیا، برخلاف سایر دولتهای اروپا، از طریق خشکی صورت گرفت، و این کشور آسیای مرکزی و سیبریه را به سهولت تصرف کرد. در نیم قرن اول بعد از بازگشت میجی (در ۱۸۶۸)، ژاپن به رقابت با متجاوزین غربی قد برافراشت، و در فاصله‌ی دو جنگ جهانی به کشورگشائی در چین پرداخت. در دوران جج II، متفقین نظارت سختی بر دولتهای آسیائی اعمال کردند، ولی با تمام تلاشهای محتضرانه‌ی آنان برای ادامه استعمار آسیا، پس از جج II بعضی دولتهای آسیائی آنانرا بیرون راندند. ولی پایان جج II پریشانیهائی نیز در کار آسیا پدید آورد. قوم یهود، پس از یک دوره‌ی فترت ۲۰۰۰ ساله، با تأسیس دولت اسرائیل شخصیتی پیدا کرد، و دشمنی شدید میان یهودیان و نیروهای اسلامی پیش آمد. ایران که از حیث نفت ثروتمند و از جهات دیگر فقیر است، نقطه‌ی حساسی بر کره‌ی زمین شده است. هندوستان که در جج II نسبت به انگلستان وفادار بود، پس از جج II از انگلستان برید، ولی ناسازگاری میان هندوان و مسلمانان سبب شد که در آن سرزمین دو جمهوری جداگانه‌ی هند و پاکستان بوجود آید. هلند بیشتر متصرفات خود را در هند شرقی از دست داد و از آن میانه جمهوری اندونزی بوجود آمد. در آسیای جنوب شرقی برمه استقلال پیدا کرد، و دست فرانسه از هندوچین کوتاه شد.

بیشتر این ناراحتیها نتیجه‌ی عدم رضایت مردم از تسلط اروپائیان، و تضاد نژادی میان نژادهای زرد و قهوه‌ای با نژاد سفید، و عشق طبیعی به آزادی مخمر در وجود بشر، و آرزوی دست یافتن به چیزی بهتر از خانه‌های گلین و چند دانه برنج بعنوان غذا است که میلیونها از مردم شرق در سر داشته‌اند. از عوامل مهم مؤثر در تاریخ معاصر آسیا گسترش کمونیسم است. بیشتر آسیای مرکزی و همه‌ی قسمتهای شمالی این قاره تحت حکومت شوروی است.

آسیاب (āsiāb)، دهستان (جه ۲٬۰۰۰؟)، لش بخش هندیجان، شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۲۲(؟) آبادی. محصولش غلات دیمی است. مرکزش، ده **آسیاب** (جه ۵۰۸ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری لش هندیجان واقعست.

آسیابادی: ← تپه میل.

آسیابک (āsiābak)، ده (جه ۱٬۵۴۳ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش زرند، شهرستان ساوه، استان مرکزی؛ ۳ کیلومتری لغ زرند.

آسیاکردن. در ابتدا گندم و سایر دانه‌ها را بوسیله‌ی کوفتن میان دو قطعه سنگ خرد میکردند. سپس هاون و دسته‌هاون معمول شد، و بعداً آسیای سنگی در کار آمد که در آن دانه‌ها روی سنگی قرار میگیرد و سنگ دیگری بوسیله‌ی حیوان یا آب یا باد بر روی آن میگردد. آسیاهای بادی بعد از جنگهای صلیبی در اروپا معمول شد. پس از انقلاب صنعتی نیروی بخار در آسیاها بکار افتاد. عمل آسیا کردن در ماشینهای جدید شامل ۱۸۰ نوع کار مختلف است.

آسیای بادی، آسیائی که وزش باد بر پره‌های بادگیر آن موجب گردش چرخهای آن میگردد. برای خرد کردن غلات، بالا کشیدن آب از چاه، و غیره از آن استفاده میشود. آسیای بادی از زمانهای قدیم در مشرقزمین بکار میرفت، و در اروپا نخستین‌بار در قرن ۱۲م در آلمان و هلند مورد استفاده قرار گرفت. در سیستان و بعضی نواحی بادخیز دیگر ایران فراوان است.

آسیای صغیر[1] (āsiāye saqir)، شبه جزیره‌ی واقع در منتهای غربی قاره‌ی آسیا، که حالیه قسمت آسیائی کشور ترکیه است. یونانیان آن را آناتولیا (ānātoliā) [= طلوع خورشید] مینامیدند، و نام ترکی کنونی آنادولو از آن گرفته شده. کنار شمالی آن مجاور دریای سیاه و بغازها (داردانل، دریای مرمره، و بوسفور)؛

(1) Asia Minor

کنار غربی آن مجاور دریای اژه، و کنار جنوبی آن مجاور مدیترانه است. نیز ← آناطولی.
تاریخ. آسیای صغیر نخستین زادگاه تمدن یونانی است، و سرزمینهای تاریخی فروگیا، لوکیا، کاریا، پافلاگونیا، بیتینیا، لودیا، کیلیکیا، گالاتیا، کاپادوکیا، و غیره، و شهرهای معروف تروا، افسوس، سمورنا، و بسیاری شهرهای مهم دیگر در آن واقع بوده است. در آغاز تاریخ، در این شبه جزیره قوم غیر آریائی جتی صاحب قدرت و سلطنت شد، و احتمالا پایتخت این قوم در محل بغازکوی کنونی بوده است. از دورهٔ تاریسک سمیرامیس (حدود ۲۰۰۰ قم) تا حـ ۱۳۰۰ بم (زمان عثمان I، مؤسس سلسلهٔ عثمانی) پیوسته کشورگشایان جهان برای دست یافتن بر آسیای صغیر با یکدیگر در کشمکش بودند. جنگهای مهمی در این سرزمین اتفاق افتاده که از آن جمله است جنگهای مادها و هخامنشیان با سکاها، جنگهای مدی بین ایران و یونان، جنگهای رومیان و اشکانیان، جنگهای اعراب و سلجوقیان و مغولان و ترکان عثمانی با دولت ضعیفشدهٔ روم شرقی. در همین شبه جزیره، اسکندر مقدونی و رومیان، برای تسلط یافتن بر جهان متمدن زمان خود موفقانه به مبارزه برخاستند، و صلیبیان اروپا برای رسیدن به بیت المقدس از همینجا گذشتند. با همهٔ این جنگها و صدمات، تا زمان تسلط عثمانیان، آسیای صغیر تا حدی رونق و آبادی خود را حفظ کرده بود. در دورهٔ استبداد مسلح سلاطین عثمانی، فرهنگ و تمدن قدیم این ناحیه از میان رفت. با پیدایش جمهوری جدید ترکیه و کوشش سران این جمهوری، آسیای صغیر از نو رونق و اعتباری یافته است.

آسیای مرکزی، راه آهن: ← ماوراء خزر، راه آهن.

اسید[1] (asid؛ فنس) [از ریشهٔ لاتینی، بمعنی ترش]، در اصطلاح شیمی، مادهای که چون در آب حل شود تولید یونهای ئیدروژن کند. خواص اسیدها ناشی از وجود یون ئیدروژن در محلول آنها است. محلول اسید در آب ترشمزه است، رنگ تورنسل آبی را قرمز میکند، و با بازها و اکسیدهای بازی ترکیب شده تولید نمک و آب میکند. در شرایط عادی، اغلب اسیدهای خالص جامدند؛ بعضی از آنها مایع و عدهٔ بسیار کمی بحالت گازاند. اسیدهای قوی (مانند جوهر شوره) در آب زیاد یونیده میشوند؛ یونش در اسیدهای ضعیف (مانند جوهر سرکه) ضعیف است. طبقهبندی اسیدها بر حسب تعداد ئیدروژنهای قابل استخلاف در هر مولکول آنها است. باین ترتیب، اسیدها به سه دسته طبقهبندی شدهاند: مونوبازیک (monobāzik)، مانند جوهر شوره (هر مولکول آن یک اتم ئیدروژن قابل استخلاف دارد)؛ دیبازیک (dibāzik)، مانند جوهر گوگرد؛ تریبازیک (tribāzik)، مثل اسید فوسفوریک. اسیدهای آلی عموماً با دارا بودن دستهای از اتمها با علامت شیمیائی $-COOH$ (یک اتم کربون، دو اتم اکسیژن، و یک اتم ئیدروژن) مشخص میشوند. اسیدهای آلی بطور طبیعی در ضمن اعمال حیاتی حیوانی و نباتی تولید میشوند. اسیدها در بسیاری از صنایع و در اعمال شیمیائی، و نیز در هنر و طب و کشاورزی استعمال میشوند.

اسید استیک[2] (asid asetik؛ فنس) یا **جوهر سرکه**، اسید آلی ضعیف، با فرمول شیمیائی CH_3COOH، که از ۳٪ تا ۶٪ در سرکه موجود است. مایعی است بیرنگ، با بوی زننده؛ در ۱۱۸٫۵° صدبخشی میجوشد. با آب مخلوط میشود و این اختلاط گرمازا است. ترکیبات آن در پلاستیکها، پزشکی، لاکها، و بعنوان دندانه بکار میرود.

اسید آسکوربیک[3] (asid āskorbik)، نام دیگر ویتامین ث، که برای جلوگیری از ابتلا به اسقربوط برای بدن لازم است (نامش ناشی از همین امر است). اسید آسکوربیک خالص جسمی جامد و متبلور و سفیدرنگ است. در میوهها و سبزیها وجود دارد. ← ویتامینها.

اسید اکسالیک[4] (asid oksālik)، اسید آلی قوی، بیرنگ و جامد و متبلور و ترشمزه. در آب گرم و سرد و در الکل حل میشود. نمکهای زیادی، بنام عمومی اکسالات (oksālāt)، دارد که معروفترین آنها اکسالاتِ پوتاسیوم و اکسالاتِ کلسیوم است. خود یا املاحش در بعضی درختان یافت میشود. در رنگبری و لکهگیری پارچه بکار میرود.

اسید اوریک[5] (asid urik؛ از فنس)، اسید آلی ضعیف سفید بیبو و بیطعم، با بلورهای ریز، که حاصل سوخت و ساز پروتئینها در انسان و عدهای از مهرهداران است. بمقدار کم در خون و ادرار موجود است. اسید اوریک خالص را از گوانو (فضلهٔ مرغان دریائی) میگیرند. از تجزیهٔ آن اوره حاصل میشود.

اسید بنزوئیک[6] (asid banzoik؛ از فنس) یا **جوهر حسنلبه** (hasan.labe)، اسید آلی جامد متبلور، پلشتبر است. مبنای ترکیب بسیاری از مواد آلی است، و در ساختن رنگها بکار میرود.

اسید بوراسیک: ← اسید بوریک.

اسید بوریک[7] (asid borik؛ از فنس) یا **اسید بوراسیک**[8] (borāsik؛ از انگل) یا **جوهر بوره** (bure)، ترکیبی از بور و ئیدروژن و اکسیژن (H_3BO_3) که خاصیت اسیدی ضعیفی دارد. جامد و سفید است. در آب حل میشود. بحال طبیعی در نواحی آتشفشانی وجود دارد، و نیز از بوره هم بدست میآید. محلول آن خاصیت گندزدائی دارد. در لعاب دادن سفال و ساختن مینا بکار میرود. خوردن آن سبب مسمومیت میشود.

اسید پروسیک: ← اسید سیانیدریک.

اسید پیروگالیک: ← پیروگالول.

اسید پیرولینیو[9] (asid pirolinyo)، مایع تیرهرنگ مخلوط از جوهر سرکه و الکل چوب، که از تقطیر چوب بدست میآید. از منابع تهیهٔ جوهر سرکه است.

اسید پیکریک[10] (asid pikrik) یا **ترینیتروفنول** (trinitrofenol)، مادهای مرکب از کربون و ئیدروژن و اکسیژن و نیتروژن، که متبلور و قابل انفجار و طعمش تلخ و رنگش زرد کمرنگ است. فرمول شیمیائی آن $C_6H_2(NO_2)_3OH$ میباشد. از ترکیبش با فلزات نمکهای قابل انفجار تولید میشود. در ساختن مواد منفجره (مانند لیدیت انگلیسی) و در رنگرزی و نیز بعنوان پلشتبر بکار میرود. محلول آن برای درمان سوختگی استعمال میشود.

اسید تانیک: ← مازو.

اسید سالیسیلیک[11] (sālisilik)، اسید آلی، متبلور، بیبو، و شیرینمزه؛ با فرمول شیمیائی $C_6H_4(OH)(COOH)$. چون مانع نمو باکتریها است، برای نگاهداری اغذیه بکار میرود. آسپیرین و بعضی دیگر از مشتقات آن (مانند سالیسیلاتها) بعنوان تببر و پلشتبر و در درمان روماتیسم و دردهای دیگر بکار میرود. اسید سالیسیلیک در ساختن رنگها بکار میرود.

اسید سولفوریک[12] (asid sulfurik؛ فنس) یا **جوهر گوگرد**، اسید قوی غیر آلی، بیرنگ، سنگین، و روغنیشکل، با فرمول شیمیائی H_2SO_4. جوهر گوگرد غلیظ گاهی روغن کات نیز نامیده میشود. اسید سولفوریک بسهولت مییوند (← یونیدن). بسیار خورنده است. بعنوان عامل رطوبتگیر و عامل اکسنده بکار میرود. اسید باثباتی است، و یکی از مهمترین مواد شیمیائی صنعتی میباشد. برای مصارف تجارتی بطریقهٔ مجاورت و طریقهٔ اطاقهای سربی بدست میآید. در ساختن رنگها، داروها، مواد منفجره، کود، باتری برق، استخراج فلزات، و تصفیهٔ نفت خام بکار میرود. نمکهای آن (← سولفات) موارد استعمال بسیار دارند.

اسید سیانیدریک[13] (asid siānidrik؛ فنس) یا **اسید پروسیک**[14] (prüsik؛ فنس)، مایع بیرنگ، فرار، بسیار سمی، با بوی بادام تلخ؛ فرمول شیمیائی آن HCN. در ۲۶٫۵° صدبخشی بجوش میآید. محلول آن در آب اسید ضعیفی است. نمکهای آن سیانورها هستند. در آزمایشگاهها بکار میرود؛ در جنگ بعنوان گاز سمی و مادهٔ قابل انفجار استعمال میشود.

اسید سیتریک[15] (asid sitrik؛ فنس) یا **جوهر لیمو**، اسید آلی، متبلور، سفید، ترشمزه، و با فرمول شیمیائی $C_6H_8O_7$. در ۱۵۳° صدبخشی ذوب میشود. در لیموترش (۶٪) و سایر میوههای ترشمزه موجود است. با قلیائیهای خاکی و با فلزات سیتراتها را تولید میکند که بعنوان ملین بکار میروند. اسید سیتریک در طب برای رفع قلیائیت، و نیز در تهیهٔ شربتها (بجای آب لیمو) بکار میرود. از تخمیر قند میتوان آنرا بدست آورد.

اسید فنیک (fenik) یا **فنول**[16] (fenol) یا **کاربولیک اسید**[17] (kārbolik؛ از انگل)، مادهٔ مرکب متبلور بیرنگ، با فرمول شیمیائی

(۱)acid (۲)acetic acid (۳)ascorbic acid (۴)oxalic acid (۵)uric acid (۶)benzoic acid (۷)boric acid (۸)boracic acid (۹)pyroligneous acid (۱۰)picric acid (۱۱)salicylic acid (۱۲)sulphuric acid (۱۳)hydrocyanic acid (۱۴)prussic acid (۱۵)citric acid (۱۶)phenol (۱۷)carbolic acid

C_6H_5OH. اسیدی است ضعیف. شخاینده و سمی میباشد. برای پلشتبری و گندزدائی و در ساختن رزین و مواد منفجره و رنگها بکار میرود.

اسید فورمیک[1] (asid formik؛ فنس) یا **جوهر مورچه**، اسید آلی، بی‌رنگ، و خورنده، با فرمول شیمیائی HCOOH. در ۸٫۴° صدبخشی ذوب میشود، و در ۱۰۰٫۵° صدبخشی بجوش میآید. پست‌ترین عضو دسته‌ی اسیدهای چرب است. در مورچه‌های قرمز و نیش زنبور و حشرات دیگر یافت میشود.

اسید فوسفوریک[2] (asid fosforik)، نام سه اسید که همه از ترکیب انیدرید فوسفوریک[3] (با فرمول شیمیائی P_2O_5، که بصورت گردی سفید از سوزانیدن فوسفور بدست میآید) با آب بدست میآید. این سه اسید را، بر حسب مولکولهای آب مورد لزوم، بوسیله‌ی پیشوندهای متا (metā)، پیرو (piro)، و اورتو (orto) مشخص میسازند. اسید متافوسفوریک[4] اساساً نتیجه‌ی افزودن یک مولکول آب به یک مولکول انیدرید فوسفوریک است؛ در اسید پیروفوسفوریک[5] دو و در اسید اورتوفوسفوریک[6] سه مولکول آب میافزایند. فوسفات نام عمومی نمکهای اسید فوسفوریک است، و فوسفاتهای هریک از انواع اسید فوسفوریک را بوسیله‌ی همان پیشوندها نام میبرند. اسید فوسفوریک معمولی همان اسید اورتوفوسفوریک است، و بصورت جامد متبلور یا مایع غلیظ دیده میشود. در آزمایشگاهها و نمک آن در پزشکی بکار میرود.

اسید کربونیک[7] (karbonik)، اسید خیلی ضعیف، با فرمول شیمیائی H_2CO_3، که فقط بحالت محلول بدست میآید. از حل شدن انیدرید کربونیک در آب حاصل میشود. کربوناتها و بیکربوناتها از مشتقات آنند.

اسید کلوریدریک[8] (asid kloridrik؛ از فنس) یا **جوهر نمک**، محلول گاز کلوریدریک (گازی بیرنگ و محرک، بفرمول HCl) در آب، که اسیدی قوی است، و اهمیت تجارتی زیاد دارد. خواص شیمیائی گاز و محلول کلوریدریک بسیار متفاوتند. اسید کلوریدریک با اغلب فلزات معمولی ترکیب شده تولید کلرور آن فلز را میکند، و ئیدروژن آزاد میگردد. اغلب اکسیدها و ئیدروکسیدهای فلزی با آن ترکیب میشوند، و از این فعل و انفعال کلرور و آب تولید میشود. برای تمیز کردن فلزات، و در تهیه‌ی کلرورها، چسب، رنگها، و گلوکوز بکار میرود. در طب نیز استعمال میشود. اسید موریاتیک[9] (muriātik؛ از فنس) محلول ۳۰-۳۵٪ وزنی آنست.

اسید کلوریک[10] (klorik)، ماده‌ی مرکب از ئیدروژن با رادیکال کلورات. فقط بحالت محلول بی‌رنگ دیده میشود. نسبةً باثبات است، و اکسنده‌ای قوی است. کلوراتها نمکهای آن هستند.

اسید گالیک[11] (gāllik)، اسید آلی، جامد و متبلور و بی‌رنگ، که معمولا از مازو بدست میآید. بعنوان گندزدا و قابض بکار میرود.

اسید لاکتیک[12] (asid lāktik)، اسید آلی بیرنگ که در شیر ترش موجود است، و در اثر انقباض عضلات در حیوانات تشکیل میشود. در تجارت معمولا بوسیله‌ی تخمیر باکتریائی گلوکوز تهیه میشود. در دباغی و رنگرزی و پزشکی بکار میرود.

اسید موریاتیک: ← اسید کلوریدریک.

اسید نیتریک[13] (asid nitrik) یا **جوهر شوره**، مایع خورنده و بی‌رنگ، با فرمول شیمیائی HNO_3، که در مجاورت هوا بخارات خفه‌کننده‌ای متصاعد میکند. در ۸۶° صدبخشی میجوشد. برق را بخوبی هدایت میکند؛ بسهولت میونند (← یونیدن). اکسنده‌ای قوی است، و بر فلزات، اکسیدها، و ئیدروکسیدها تأثیر کرده نیترات تولید میکند. در ساختن مواد منفجره، رنگها، و بعضی ترکیبات آلی بکار میرود. تیزاب سلطانی[14] مخلوطی است از یک قسمت جوهر شوره و سه قسمت جوهر نمک، که طلا و طلای سفید را حل میکند.

اسید نیکوتینیک: ← ویتامینها.

اسیدوز[15] (asidoz؛ از فنس)، کم شدن ذخیره‌ی قلیائی بدن در اثر بی‌غذائی، بیماری قند، ورم کلیه‌ی مزمن، یا بیماریهای عفونی‌ـ‌بدون آنکه واکنش خون واقعاً اسید شده باشد. آلکالوز (ālkāloz) ناشی از افزایش غیر عادی ذخیره‌ی قلیائی است.

اسیر[16] (esir)، اسم جمع خدایان اساطیر نورس. دوازده خدا و ۲۶ الاهه داشتند. مقر آنان آسگارد بود.

اسیر، میرزا جلال‌الدین محمد، فت ۱۰۴۹ هق، شاعر ایرانی، از نزدیکان شاه عباس I صفوی؛ متولد اصفهان.

اسیری، در تاریخ بنی اسرائیل، ← اسارت بابلی.

اسیری اصفهانی، حسین، متخلص به **اسیری**، شاعر ایرانی قرن دوازدهم هق، معاصر آذر بیگدلی. علاوه بر غزلیات و دوبیتیها و قطعات، یک مثنوی نیز بسبک بوستان سعدی دارد.

اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمد، متخلص به **اسیر**، فت ۹۱۲ هق، شاعر و عارف ایرانی؛ فرزند یحیی گیلانی نوربخشی. شاه اسماعیل صفوی در شیراز با وی دیدار کرد. به سید محمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹ هق)، سرسلسله‌ی فرقه‌ی نوربخشیه، ارادت میورزید، و سپس جانشین او شد. در شیراز خانقاهی بنام خانقاه نوریه بنا کرد. اشعارش حاوی مضامین عرفانی و اخلاقی است. کتاب مفاتیح الاعجاز در شرح گلشن راز از تألیفات اوست. اثر دیگرش اسرار الشهود یا مثنوی اسیری است.

آسیزی[17] (āssizi)، شهر (جه ۱۰٬۶۰۷)، اومبریا، ایتالیای مرکزی. قدیس فرانسیس آسیزی در آنجا متولد شد؛ بر قبر وی دو کلیسا به سبک گوتیک روی هم ساخته شده که دارای نقشهای برجسته‌ای از آثار چیمابوئه و جوتو است. شهر قیافه‌ی قرون وسطائی و کلیساهای فراوان دارد.

اسینیان[18] (asiniān) [از عبری، = مقدسین]، نام فرقه‌ی مذهبی یهود در قرن دوم قم تا قرن دوم بم. معتقد به بقای روح بودند، ولی قیامت را قبول نداشتند. به پاکیزگی بسیار اهمیت میدادند. املاکشان مشترک بود. کتابخانه‌ی این قوم در کومران (komrān)، که هنگام حمله‌ی رومیان در ۶۸ بم در غارها پنهان کرده بودند، بسال ۱۹۴۷ کشف شد (← بحر المیت، طومارهای).

آسینیبوین[19] (āsiniboyn)، رودی بطول ح ۹۶۵ کم، که در ش سسکچوان، کانادا، سرچشمه گرفته در وینیپگ به رود سرخ میریزد. در ۱۷۳۶ کشف شد.

آسینینگ[20] (āsining)، سابقاً (۱۸۱۳-۱۹۰۱) **سینگ سینگ** (sing)، دهکده (جه ۱۶٬۰۹۸)، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمتا؛ بر رود هودسن. زندان معروف سینگ سینگ، که در آن ت. م. آزبورن اصلاحاتی بعمل آورد، در این دهکده است.

اسیوط (asyut)، نام قدیمش **لوکوپولیس** (lukopolis؛ ید)، بزرگترین شهر (جه ۸۸٬۷۳۰) صعید مصر (مصر علیا)، بر ساحل غربی رود نیل؛ زادگاه جلال‌الدین سیوطی. از مراکز تجارتی دره‌ی نیل، و سد اسیوط (برای آبیاری) نزدیک آنست.

اسیوند (osivand)، تیره‌ای از طایفه‌ی دورکی، ایل هفت لنگ، ایلات بختیاری.

آسیها: ← آلان.

اش[21] (eš)، شهر صنعتی (جه ۲۸٬۳۸۴)، ج مهین‌دوکنشین لوکزامبورگ، بر رود آلزت (ālzet).

آش، خوراکی از سوپ غلیظتر که با اقسام سبزیها و حبوبات میپزند، و بیشتر انواع آن گوشت هم دارد. **آش رشته** متداولترین آشهاست که با خمیر گندم خلالکرده و نخود، لوبیای قرمز، عدس، و اسفناج، تره، و جعفری میپزند، و اغلب آنرا با کشک و گاه با سرکه و یا ساده میخورند. **آش پشت پا** آش رشته‌ای است که، برای شگون سفر مسافر، پس از گذشتن چند روز (روز باید طاق باشد، سوم یا پنجم یا هفتم) از حرکت او طبخ میکنند (آردی را که با آینه و قرآن و ظرف آب در سینی است و مسافر قبل از رفتن لمس کرده داخل آرد آش رشته‌ی پشت پا میکنند). **آش شله‌قلمکار** گوشت فراوان دارد، و آنرا بطور نذری هم در ایام متبرک (خاصه ماه صفر) میپزند، و به فقرا و مساکین و همسایگان میدهند. **آش ابودردا** را جهت بهبود بیمار میپزند، و در آن خمیری که به شکل آدم ساخته‌اند میاندازند (← ابودرداء).

آش ابودردا: ← ابودرداء؛ آش.

آشار، دهستان (جه ح ۲۲٬۵۰۰)، بخش سیب و سوران، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۶ (۴) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. غلات دیم و خرما دارد. مرکزش،

(1)formic acid (2)phosphoric acid (3)phosphorus pentoxide (4)meta- acid (5)pyro- acid (6)ortho- acid (7)carbonic acid (8)hydrochloric acid (9)muriatic acid (10)chloric acid (11)gallic acid (12)lactic acid (13)nitric acid (14)aqua regia (15)acidosis (16)Aesir (17)Assisi (18)Essenes (19)Assiniboine (20)Ossining (21)Esch

ده **آشار** (جه ۹۳۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۵ کیلومتری ج‌ش سوران واقعست.

اشارات (ešārāt) [الاشارات و التنبیهات یا اشارات و تنبیهات]، کتابی حکمی و فلسفی و عرفانی، از ابن سینا. این کتاب که در منطق و طبیعیات و ما بعد الطبیعه است، باحتمال قوی آخرین تألیف و یا آخرین اثر مهم شیخ الرئیس میباشد، و از جهت فصاحت و بلاغت بر دیگر آثار وی مزیت دارد. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۹۲ با ترجمه‌ی فرانسوی در لیدن، و در ۱۹۴۸–۴۹ باهتمام سلیمان دنیا در قاهره، و با شروح در تهران و استانبول مکرر بطبع رسیده، و ترجمه‌ی فرانسوی (بوسیله‌ی گواشون) در ۱۹۵۱ در پاریس چاپ شده. اشارات در قدیم بفارسی ترجمه شده و نسخ متعددی از ترجمه‌ی فارسی آن موجود است، و بعضی از این نسخه‌ها ترجمه‌ی همه‌ی اشارات را شامل است، و برخی ترجمه‌ی منطق در آنها نیست. از نوع نسخه‌های منحصر به طبیعیات و الاهیات بعنوان ترجمه‌ی کتاب اشارات در ۱۳۱۶ هش و از نوع نسخه‌های کامل بعنوان ترجمه‌ی فارسی اشارات و تنبیهات در ۱۳۲۲ هش در تهران منتشر گردیده.

بر اشارات شروح و حواشی و تعلیقات بسیار نوشته‌اند، و آنرا تلخیص نموده و قسمتی از آن را بنظم درآورده‌اند. از آن جمله است شرح امام فخر رازی (فت ۶۰۶ هق) که قسمت حکمت را شرح نموده، و در هند و مصر بیشتر با شرح خواجه نصیرالدین مکرر بطبع رسیده. امام فخر اشارات را با حفظ ترتیب اصل در ۵۹۷ هق تلخیص نیز نموده و لباب الاشارات نامیده (طبع مصر، ۱۳۲۶ هق؛ طبع تهران، ۱۳۳۹ هش). دیگر شرح خواجه نصیرالدین طوسی است، بنام حل مشکلات الاشارات و التنبیهات و یا شرح الاشارات، که در ۶۴۴ هق تألیف گردیده، و در آن ببعضی از اعتراضات امام فخر جواب گفته شده، و در هند و مصر و ایران مکرر بطبع رسیده، و اخیراً باهتمام سلیمان دنیا در مصر منتشر شده. و دیگر محاکمات (mohākemāt) از قطب‌الدین رازی است، که محاکمه‌ی بین دو شرح امام فخر و خواجه نصیر الدین است، و از شروح آن شرح میرزا جان شیرازی (فت ۹۹۴ هق) در ۱۲۹۰ هق در استانبول در حاشیه‌ی محاکمات بطبع رسیده.

اشارات الاصول (ešārāto 'l.'osul)، کتابی در اصول، از حاجی محمد ابراهیم **کرباسی**. در ۱۲۴۵ هق در ایران بطبع رسیده.

اشاعره (ašā'ere) یا **اشعریه** (aš'ariyye) یا **اشعریان**، عنوان پیروان و طرفداران ابوالحسن اشعری در کلام و عقاید، مقابل معتزله یا معتزلیان. طریقه‌ی اشعریه، با وجود مخالفت شدید حنابله و ماتریدیه و بعضی دیگر از فرق اسلامی با آنها، بزودی مخصوصاً بعد از شکست و ضعف طریقه‌ی معتزله، در اکثر بلاد مسلمان بتدریج مذهب مختار اکثر عامه‌ی اهل سنّت، خاصه شافعیه، گشت؛ و هر چند آل بویه بسبب تمایلات تشیع با این فرقه مبارزه کردند، با استیلای سلاجقه و ضعف قطعی شیعه و معتزله در بغداد و خراسان، این مذهب رواج و طرفدار بسیار یافت، و از آن پس طریقه‌ی اشاعره با وجود مخالفت حنابله و مخصوصاً ابن تیمیه همچنان رونق خود را لااقل تا اواخر قرن نهم هق حفظ نمود، و هم اکنون نیز با وجود تمایلات التقاطی که از قرن دهم هق ببعد در کلام اسلامی پدید آمده است، مذهب اشاعره اهمیت تمام دارد. از مشاهیر علما و متکلمین اسلامی که در تقویت و ترویج این طریقه اهتمام کرده‌اند ابوبکر باقلانی، ابن فورک، اسفراینی، امام الحرمین جوینی، ابواسحاق شیرازی، امام ابوحامد غزالی، ابن تومرت، امام فخر رازی، قاضی عضد ایجی، و میر سید شریف جرجانی را میتوان نام برد، که البته این متکلمین در پاره‌ای عقاید با ابوالحسن اشعری اختلاف نظر یافته‌اند، ولیکن در اصول عقاید همان مبادی او را داشته‌اند.

آشافنبورگ[1] (āšāfenburg)، شهر (جه ۵۲'۵۵۰)، فرانکونیای سفلی، لغ باواریا، بر رود ماین؛ دارای صنایع نساجی و کاغذسازی. پایگاه نظامی قدیم روم، و پس از قرن نهم مقر تابستانی اسقف اعظم ماینتس بود. در جج II آسیب فراوان دید.

اشاقه‌باش: ← قاجاریه.

آشانتی[2] (āšānti)، ناحیه (۶۳'۱۴۰ کمه)، ل غنا، غ افریقا؛ شهر عمده‌اش کوماسی. محصولات مناطق حاره دارد. استخراج طلا بیش از پیش اهمیت یافته است. صنایع دستی آن نمونه‌ی خوبی از کارهای دستی سیاهان است. در ۱۶۹۷ دولت محلی مقتدری در آنجا تشکیل شد که کوماسی مرکز آن بود. توسعه‌طلبی این دولت بطرف ساحل طلا باعث تصادماتی بین آن و بریتانیا گردیده، و در ۱۸۲۴–۲۷، ۱۸۷۳–۷۴، ۱۸۹۳–۹۴، و ۱۸۹۵–۹۶ جنگهائی بین دو دولت روی داد. در ۱۸۹۶، که سر ف. سکات شهر کوماسی را گرفت، دولت بریتانیا آشانتی را تحت الحمایه‌ی خود اعلام کرد؛ در ۱۹۰۱ آنرا به مستعمره‌ی ساحل طلا ملحق نمود. در ۱۹۵۷ ضمیمه‌ی کشور جدید التأسیس غنا گردید.

اشباع (ešbā') [عربی، = سیر گردانیدن]، در علم قافیه، حرکت حرف دخیل (مصوّت کوتاه پیش از روی)؛ مانند کسره‌ی "م" در کامل و شامل. اختلاف حرکت دخیل، جز هنگامی که روی بحرف وصل پیوندد، جایز نیست.

اشبونه [الاشبونه]: ← لیسبون.

اشبی‌ـدـلازوش[3] (ašbidəlāzuš)، شهر (جه ۶'۴۰۶)، لسترشر، انگلستان. ماری استوارت در قلعه‌ی اشبی زندانی بود (۱۵۶۹).

اشبیلیه: ← سویل، اسپانیا.

اشپخدر: ← سیسیانوف.

آش پشت پا: ← آش.

اشتاد (aštād) [= راستی، درستی]، در آیین زردشتی، ایزد راهنمای مردم این جهان و جهان دیگر، موکل بر زمین و بر روز بیست و ششم (موسوم به اشتاد) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

اشتر (aštar)، در علم عروض: ← شتر.

اشتران (oštorān)، ده (جه ۱'۰۷۳ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان خرمرود، شهرستان تویسرکان، استان پنجم، ۱۸ کیلومتری لغ تویسرکان.

اشتران کوه (oštorān) یا **شتران کوه** (šoto-rān)، رشته‌کوهی در ناحیه‌ی الیگودرز، که از ج ایستگاه دربند بجانب ج‌ش، (بقول مجله‌ی شکار و طبیعت، خرداد ماه ۱۳۳۹، بطول ۵۰ کم)، ممتد است. این رشته دارای یخچالهای دائمی است، و پیچهائی دارد که در اصطلاح محلی هر یک را چال گویند. بلندترین قلل آن قله‌ی سن‌بران (senborān) از چال کبود است، که ۴'۱۰۰ متر ارتفاع دارد؛ دریاچه‌ی زیبای گهر (gahar) در ج چال کبود واقعست. رشته‌های روباه کوه و قالی کوه بموازات اشتران کوه و در ج آن ممتد است.

اشترجان (oštorjān)، دهستان (جه ۵۶'۰۸۰؟)، ج‌غ بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۶۵ (؟) آبادی. آب و هوایش معتدل است. کوههای قلعه‌بزی و دیزی در امتداد ج‌ش ـ لغ و کوه سهرفیروزان (sohr.firuzān) در قسمت ج‌ش دهستان ممتد است. آب دهات آن از زاینده‌رود تأمین میشود. محصول عمده‌اش غلات و پنبه و صنایع دستی کرباسبافی و قالیبافی است. مرکزش، ده **اشترجان** (جه ۱'۴۲۸ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۸ کیلومتری ج فلاورجان واقع است. از بناهای قابل توجه آن ← مسجد اشترجان است.

اشترجان، مسجد، بنای (← مسجد) مورخ ۷۱۵ هق، از عهد مغول، در ده اشترجان، بخش لنجان، اصفهان، دارای تزیینات و کتیبه‌های متعدد کاشی‌کاری و گچبری. آثاری از عهد سلجوقی در سردر شمالی موجود است.

اشترک[4] (oštorak)، موج بلند کشندی (← کشند) که در کشندانهای (← کشندان) باریک رودخانه‌ها مشاهده میشود، و مانند دیواری از آب بارتفاع چند متر پیش میآید.

اشترنامه (oštor.nāme)، منظومه‌ای عرفانی، از حسینی شیرازی (حاج محمد حسین ابن محمد اصولی، متخلص به حسینی، ۱۱۸۴–۱۲۴۹ هق؛ قزوینی‌الاصل متولد در کربلا). این منظومه یکی از کتابهای خمسه‌ی او است، و در ۱۳۲۴–۲۸ هق در شیراز بطبع رسیده.

اشترنامه، یا **شترنامه** (–šotor)، مثنوی عرفانی، منسوب به شیخ عطار. در حدود ۳'۶۰۰ بیت است، و وجه تسمیه‌ی آن بدین نام اینست که شاعر آنرا وسیله‌ی وصول سالکان به کعبه‌ی حقیقی دانسته، چنانکه اشتران حاجیان را به کعبه‌ی ظاهر رسانند. در یکی از نسخه‌های موزه‌ی بریتانیائی، عنوان این مثنوی خردنامه (–xerad) آمده. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده.

اشترینان (oštorinān)، بخش (جه ۲۸'۹۲۰؟)، ل شهرستان بروجرد، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۶۴ (؟) آبادی. در دشت واقع و سردسیر است. غلات و انگور دارد. شغل عمده زراعت و گله‌داری است. زبان اهالی لری است. مرکزش، ده **اشترینان** (جه ۴'۰۲۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۹ کیلومتری لغ بروجرد واقعست.

اشتقاق یا **اقتضاب** (eqtezāb) [عربی، = بریدن]، در علم بدیع، کلماتی از یک ریشه و بن در سخن آوردن؛ مانند (کمال‌الدین اسماعیل)

اگر بشمر نکو افتخار شاید کرد
بمن عراق تفاخر کند تو خود دانی.

---

(۱)Aschaffenburg (۲)Ashanti (۳)Ashby-de-la-Zouch (۴)bore

اشتقاق، علم[1] یا **ریشه‌شناسی**، فن اتیمولوژی (etimoloji)، در زبانشناسی، روشن ساختن اصل و ریشه‌ی کلمات و ارتباط آن با کلمات خویشاوند و تحول تاریخی آنها. درک ارتباط زبانهای مشابه، مثل زبانهای **هندواروپائی**، از راه جستجوی اشتقاق کلمات صورت گرفته است. در این جستجو، توجه به قوانین تغییر و تحول اصوات ضروری است. اشتقاقات عامیانه، مثل مشتق شمردن همدان از همه و دان [= داننده]، بر حسب شباهت صوری و به کومک تخیل است (همدان از هگمتانه‌ی قدیم، بمعنی محل اجتماع، مشتق است). هر چند هنوز هم بسیاری فهم اشتقاق کلمات و تحول تاریخی آنها را برای بهتر درک کردن مفهوم آنها مفید میشمارند، ولی اکنون عقیده‌ی رایجتر اینست که در هر زمان باید معنی کلمه را در همان زمان خاص در نظر آورد، و از اختلاط آن با معانی سابق خودداری کرد، هر چند برای دانستن تحول لفظ یا معنی، علم به اشتقاق کلمات بسیار سودمند است.

اشتود (oštavad)، اوستائی اوشته‌وئیتی (uštavaiti)، دومین بخش از پنج بخش **گاتها**.

اشتوریش: ← آستوریاس، اسپانیا.

اشتهارد (eštehārd)، ده (جمـ ۴٬۵۴۲ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اشتهارد، شهرستان کرج، استان مرکزی، ۷۸ کیلومتری جغ کرج. محصولاتش غلات، چغندر قند، و پنبه است. کارخانه‌ی تصفیه‌ی پنبه و آسیاب موتوری دارد.

اشتهارد، دهستان سابق (دارای ۹؛ آبادی) که در فروردین ۱۳۳۸ هش تبدیل به بخش شهرستان کرج گردید، و ده اشتهارد مرکز آن معین شد. دهستان اشتهارد در دشت واقع و هوایش معتدل است. محصولش گندم و جو و حبوبات و سیب زمینی و چغندر میباشد. گوسفندداری متداول است. دهستان اشتهارد قبلا از دهستانهای سگانه‌ی دهستان ساوجبلاغ بود.

آشتیان (āštiān)، دهستان سابق (جمـ ۱۳٬۰۰۰؛ دارای ۱۲؛ آبادی) که در بهمن ۱۳۳۶ هش جزء بخش حومه‌ی شهرستان تفرش شد، و در شهریور ۱۳۳۷ تبدیل به بخش شهرستان تفرش، استان تهران، گردید. در دامنه‌ی کوهستان تفرش واقع و هوایش سرد است. محصولش انگور و بادام میباشد؛ صابون آشتیان معروف بوده است. مردم آشتیان به داشتن سواد شهرت داشته‌اند، و بهمین جهت بعضی از آنان در دستگاه قاجاریه مشاغل عمده یافتند. مرکز بخش، **ده آشتیان** (جمـ ۳٬۹۴۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۱ کیلومتری ج طرخوران در سراشیبی تپه‌های مجاور رود آهو واقعست.

آشتیانی، حاجی میرزا حسن، فت ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۱۹ هق، از مجتهدین بزرگ و فقهای معروف عهد ناصری. در مسئله‌ی الغای امتیاز تنباکو و مقاومتی که در مقابل ناصرالدین شاه نشان داد شهرت فراوان یافت. حاشیه‌ی او بر رسائل شیخ مرتضی انصاری در فقه مشهور است و چاپ شده است. وفاتش در تهران اتفاق افتاد.

آشتیانی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

آش‌خانه (āš.xāne)، ده (جمـ ۱٬۴۴۰ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان سملقان، بخش مانه، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، ۵۵ کیلومتری لغ بجنورد.

اشدود[2] (ašdud) [عبری، = دژ]، از شهرهای فلسطینیان قدیم، میان غزه و یافا، که در جنگ‌های میان مصریان و ممالک شمالی اهمیت نظامی داشته. مرکز خاص پرستش بتی بنام داجون بود. مکابیان آن را ویران کردند (اول سموئیل ۱.۵؛ یوشع ۴۷.۱۵؛ دوم تواریخ ۶.۲۶؛ نحمیا ۱۷.۴؛ ۲۳.۱۳؛ اشعیا ۱.۲۰؛ ارمیا ۲۰.۲۵). اکنون دهکده‌ای است بنام اسدود.

آشر[3]**، جیمز** (jeymz āšer)، ۱۵۸۱–۱۶۵۶، کشیش ایرلندی که به فضل و کمال شهره بود. از ۱۶۲۵ ببعد اسقف اعظم آرما بود. گاهشماری وقایع کتاب مقدس که تهیه کرده بود مدتها سندیت داشت.

اشراف (ešrāf)، در تاریخ ایران و اسلام، شغل و عنوان صاحب منصب یا امیری که از جانب خلیفه یا سلطان مأمور "اطلاع یافتن" از جریان امور مملکت و باصطلاح امروز نظارت و بازرسی کل احوال کشور بوده است. متصدی این شغل مشرف (mošref) خوانده میشده، و دیوانی خاص موسوم به **دیوان اشراف** تحت نظر او بوده است. لفظ اشراف، که در عربی بمعنی "از بالا به فرود نگریستن" است، تا حدی وظیفه‌ی مشرف را معلوم میدارد. این وظیفه بموجب قول مؤلف سیاستنامه (فصل نهم) عبارت از این است که مشرف "آنچه بدرگاه رود میداند و بوقتی که داند و حاجت افتد مینماید". **صاحب اشراف** (sāhebe) یا **رئیس دیوان اشراف** در هر شهری و ناحیه‌ای نماینده و نایبی داشته و از اخبار و احوال جاری اطلاع مییافته است. نرشخی در تاریخ بخارا "دیوان اشراف" را در ردیف دیوانهای دهگانه‌ی بخارا نام برده است. از عبارت بیهقی، که در ذکر تجدید وزارت خواجه حسن میمندی نام "مشرفان درگاه" را بمناسبت در ردیف "خازنان سلطان" آورده، پیداست که امور دستگاه وزارت نیز از اشراف و نظارت آنها خارج نبوده است. صاحب اشراف در بین رجال دولت غالباً مقام و حیثیت قابل توجه داشته، و معمولا رجال موجه و مهم بدین مقام منصوب میشده‌اند، چنانکه هم بموجب روایت تاریخ بیهقی، در اوایل سلطنت سلطان مسعود I غزنوی، بوسهل حمدوی که از وزارت معزول گشته بود به اشراف مملکت منصوب شد، و همچنین ظاهراً ابوالمعالی منشی، مترجم معروف کلیله‌ی بهرامشاهی، که از دبیران و مترسلان معروف اواخر عهد غزنویان بوده، نیز عنوان مشرف داشته است. در دوره‌ی صفویه نیز سمت "اشراف طویله" و "اشراف ابنیه" مذکور شده، و عنوان "مشرف خزانه" و "مشرف بیوتات" در بین عناوین مخصوص رجال و مستوفیان دربار متداول بوده است. در ادوار اخیر، مشرف معنی محدودتری داشته، و گاه بمعنی مباشر و کسی که بهره‌ی مالکانه را از رعیت و مزارع وصول میکند نیز اطلاق یافته، و از کار مباشرت و نظارت به اشراف تعبیر شده است.

اشراق، شیخ: ← شهاب‌الدین سهروردی.

اشراقیون (ešrāqiyyun) [از لفظ عربی اشراق، = درخشیدن، پرتو افکندن]، پیروان حکمت اشراق، ← **شهاب‌الدین سهروردی**.

آش رشته: ← آش.

اشرف (ašraf)، نام قدیم بهشهر، مازندران.

اشرف افغان، فت ۱۱۴۲ هق، غاصب سلطنت صفوی، که در ۱۱۳۷–۱۱۴۲ هق در ایران پادشاهی کرد؛ پسر میر عبدالله افغان و پسر عم و جانشین **محمود افغان**. بعد از قتل محمود در ۱۱۳۷، بجای وی نشست. در آغاز کار در صدد استمالت شاه سلطان حسین برآمد، و از خود تدبیر و شفقتی نشان داد. اما چون ازین راه موفق باجرای خیالات خود نشد، از آن شیوه دست بداشت. وی با ترکان عثمانی، که با روسها بر ضد افغان متحد شده بودند، جنگ کرد، و با آنکه بر آنها ظفر یافت، قراردادی دوستانه با آنها بست، و خلافت سلطان عثمانی را تصدیق نمود و قسمتی از ولایات ایران را نیز بآنها واگذاشت (۱۱۴۰ هق). چندی بعد مواجه با قیام شاه طهماسب II صفوی شد که به کومک نادر قلی افشار مشهد و هرات را گرفته و قدرتی یافته بود. اشرف، جهت مقابله با آنها، با لشکری راه خراسان پیش گرفت، اما در مهماندوست دامغان شکست خورد، و بسوی اصفهان عقب نشست. نادر قلی، سردار شاه طهماسب، که از جانب شاه لقب طهماسب قلی (= غلام طهماسب) یافته بود، اشرف را تعقیب و در خوار نیز او را مجال مقاومت نداد. اشرف در مورچه خورت اصفهان بمقاومت ایستاد، اما شکست خورد. پس باصفهان رفت، و خزائن را بر گرفت، و شاه سلطان حسین را کشت، و راه شیراز پیش گرفت. نادر پس از او به اصفهان آمد و چند روز دیگر هم طهماسب وارد اصفهان شد. پس از آن، نادر بتعاقب افغانها پرداخت و در زرقان اشرف را شکست دیگر داد، و لشکر افغان پس از آن متلاشی شد، و اشرف با عده‌ی قلیل از یاران خویش از طریق سیستان راه قندهار را در پیش گرفت. اما در راه بدست یکی از رؤسای بلوچ مقتول شد، و سرش را با پاره‌ی الماس درشتی که بر بازویش بسته بود باصفهان نزد شاه طهماسب II فرستادند (۱۱۴۲ هق). اشرف، با آنکه عاقبت نامحمودی یافت، سرداری قابل و مدبر بود، و از همه حیث بر پسر عم و سلف خود محمود برتری داشت. مدت فرمانروائی بدفرجام او نزدیک پنج سال طول کشید.

اشرف‌الدین حسینی، سید، ۱۲۸۸ هق–۱۳۱۳ هش، شاعر و روزنامه‌نویس ایرانی. نخست در رشت روزنامه‌ی نسیم شمال را منتشر کرد. پس از استقرار مشروطیت، با سپهدار اعظم بتهران آمد، و روزنامه‌ی مزبور را که حاوی اشعار فکاهی اجتماعی و انتقادی وی بود در پایتخت انتشار داد؛ سبک ساده و فکاهی او بسیار مورد توجه واقع شد. اشعار وی بیش از ۲۰٬۰۰۰ بیت است؛ کتاب باغ بهشت و نسیم شمال قسمتی از آثار فکاهی اوست.

اشرف چوپانی [ملک اشرف چوپانی]، فت ۷۵۸ هق، از امرای بزرگ خاندان چوپانی در دوره‌ی سلطنت ایلخانیان؛ پسر امیر تیمورتاش و نواده‌ی

---

(1)etymology (2)Ashdod (3)Ussher; Usher

امیر چوپان. وی در سنه‌ی ۷۴۳ هق، بحکم برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی، جهت تسخیر شیراز رفت، اما کاری از پیش نبرد، و چندی بعد با یکی دیگر از امرا بخدمت امیر شیخ حسن ایلکانی رفت، و چون امیر شیخ حسن ایلکانی بتحریک امیر شیخ حسن چوپانی در صدد گرفتن او برآمد، از آنجا بگریخت، و یک چند در حدود ابهر و اصفهان و شیراز غارت پیش گرفت. عاقبت چون از خبر وفات برادر آگاه شد به آذربایجان رفت و سپس نوشیروان نامی را (← انوشیروان خان عادل) بسلطنت برداشت، و خود بر عراق و آذربایجان و اران تسلط یافت، و از ظلم و بیداد و تعدی مردم را بستوه آورد. در سنه‌ی ۷۵۸ هق جانی بیگ پادشاه ازبک جهت دفع شر او به آذربایجان لشکر کشید. ملک اشرف متواری و منهزم شد اما در راه دستگیر گشت و بقتل رسید. ملک اشرف موصوف بظلم و تعدی است و امرای او نیز بتقلید از او بیداد و آزار بسیار در حق مردم روا داشته‌اند و این بیت مشهور در حق او گفته شده:

دیدی که چه کرد اشرف خر
او مظلمه برد و دیگری زر.

اشروسنه (oštusana)، و به ضبط مشهور دیگر **اسروشنه** یا **سروشنه** (sorušana)، ولایتی در ماوراء النهر، بین سیحون و سمرقند، که در شمال آن چاچ و قسمتی از فرغانه و در جنوبش کش و چغانیان قرار داشت، و سمرقند در مغرب و فرغانه در مشرق آن بود. این سرزمین، بواسطه‌ی وفور آب و وجود معادن، آبادان و توانگر بوده است، و گفته‌اند که در آن ۴۰۰ قلعه وجود داشته است. یعقوبی نوشته است که پس از فتح بلاد شرق، اعراب مضری و یمانی در تمام بلاد خراسان مسکن گرفته بودند جز در اشروسنه که در آنجا مردم اعراب را از مجاورت خویش منع میکردند. شهر بزرگ اشروسنه را بلسان (؟) میگفته‌اند، و از جمله شهرهای آن ولایت بنجیکت (bonjikat) یا، بضبط اصح، نو منجکت (nŏ manjkat)، ساباط، زامین (zāmin)، و دیزک (dizak) بود. فرمانروایان آن ولایت، که افشین لقب عمومی آنها بود، در شهر بنجیکت مقر داشتند و مذهب مردم آن ولایت شمنی (← سمنیه) یا مانوی بوده است. نصر ابن سیار در آخر دوران بنی امیه در اشروسنه غزا کرد اما کاری از پیش نبرد. مقارن زمان مأمون خلیفه، افشین اشروسنه، نامش کاوس، چون مسلمین را متوجه غزای سند و ولایت خویش را در خطر دید، نامه به فضل ابن سهل ذوالریاستین، وزیر و کاتب خلیفه، نوشت و تعهد کرد که مالی بپردازد تا مسلمانان در ولایت او غزا نکنند، اما چندی بعد از ادای آن مال خودداری کرد. چندی بعد پسرش خیدر ابن کاوس (← افشین)، بسبب رنجشی که از پدر داشت و بعلت خصومتی که با برادر خویش یافت، نزد خلیفه مأمون رفت و او را بتسخیر اشروسنه واداشت، و خود اسلام آورده لشکر خلیفه را بولایت اشروسنه راهنمائی کرد.

آش شله‌قلمکار: ← آش.

اشعب طماع (aš'abe tammā')، عنوان **اشعب ابن جبیر** (jobayr)، از ظرفای مشهور. وی مولای عبدالله ابن زبیر و از اهل مدینه بود. در ادب و غنا و حدیث دست داشت؛ در طمع بدو مثل میزنند و حکایتها از او نقل میکنند. عمر دراز یافت، و گویند تا عهد منصور عباسی بزیست.

اشعث کندی (aš'ase kendiyy)، شهرت **ابو محمد اشعث ابن قیس ابن معدی کرب** (qayse 'bne ma'di kareb)، فت ۴۱ هق، امیر کنده و از رجال مشهور اوایل اسلام. نام واقعی او معدی کرب بود. در عهد پیغمبر اسلام آورد، و در دوره‌ی خلافت ابوبکر عاصی شد و زکات نداد. آخر اسیر شد، و ابوبکر او را بخشود، و دختر خود بدو داد. پس از آن، اشعث همواره در اکثر غزوات و فتوح با مسلمین همراه بود. در عهد عثمان، یکچند در آذربایجان حکومت داشت. در عهد علی، در صفین و نهروان جزء همراهان وی گشت، و عاقبت اندکی بعد از صلح بین امام حسن و معاویه وفات یافت.

اشعری، پیرو طریقه‌ی ابوالحسن اشعری؛ ← اشاعره.

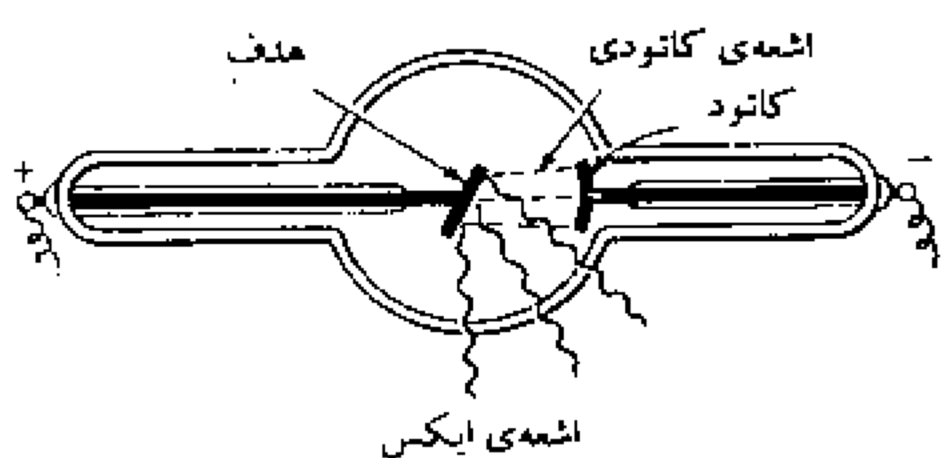
اشعری (aš'ari) یا **ابوالحسن اشعری**، شهرت **ابوالحسن علی ابن اسماعیل بصری**، فت ح ۳۲۴ هق، متکلم معروف شافعی و مؤسس و موجد مذهب مخصوص به اشاعره در کلام و عقاید. وی در بصره بدنیا آمد، و نخست نزد ابوعلی جبائی از مشاهیر معتزله، که در واقع شوهر مادرش نیز بود، تلمذ میکرد. اما سالها بعد، و بنا بر مشهور بسبب آنکه پیغمبر را بخواب دید، بترک آن طریقه مصمم گشت، و در مسجد بصره از طریقه‌ی معتزله آشکارا کناره گرفت (حدود ۳۰۰ هق)، و در مقابل روش آنها که شیوه‌ی برهان و کلام بود، طریقه‌ی اهل سنت را تقویت و تأیید نمود، و برخلاف معتزله سخن گفت، و بخلاف آنها معتقد به قدم قرآن و تفاوت بین ذات و صفات خداوند و ضرورت رؤیت خداوند در نشأه‌ی عقبی شد. و همچنین در باب صراط و میزان و حوض که معتزله آنها را غالباً تأویل میکردند، و در باب مرتکبین معاصی کبیره که معتزله آنها را در "منزلة بین المنزلتین"، نه مؤمن و نه کافر، قرار میدادند، صریحاً قائل بخلاف اعتقاد آنها شد، و در تبیین و تأیید عقاید اهل سنت، برخلاف براهین و تأویلات معتزله، باقامه‌ی حجت و برهان پرداخت. تألیفات مهم او عبارتند از اللمع، رسالة استحسان الخوض فی علم الکلام، مقالات الاسلامیین، و چند کتاب دیگر. ابوالحسن اشعری در بغداد در حدود ۸۴ سالگی وفات یافت، و در باره‌ی تاریخ وفاتش اقوال دیگر، از جمله ۳۳۶ هق نیز ذکر شده است که ظاهراً درست نیست.

اشعریه: ← اشاعره.

اشعة اللمعات (aše''ato 'l.lama'āt)، کتابی عرفانی، بفارسی، از نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷–۸۹۸ هق). مشتمل بر دیباچه در علت تألیف کتاب، و مقدمه‌ی مفصل حاوی مطالب عرفانی و اصطلاحات صوفیه، و شرح ۲۸ لمعه‌ی متن لمعات فخرالدین ابراهیم عراقی است. چنانکه از مقدمه‌ی آن برمیآید، امیر علیشیر نوائی مقابله و تصحیح لمعات را از جامی خواسته، و جامی از این کار خودداری میکرده، و عاقبت باصرار او باین مهم پرداخته، و لمعات را پسندیده و مجذوب آن شده و به شرحش پرداخته، و در ۸۸۶ هق بپایانش رسانده، و آنرا اشعة اللمعات نامیده، و نام امیر علیشیر را بطور معما و ایهام در مقدمه آورده است. با چند رساله‌ی عرفانی در ۱۳۰۳ هق در تهران بطبع رسیده.

اشعه‌ی آلفا: ← رادیوآکتیویته؛ ذرات آلفا.

اشعه‌ی ایکس[1] (iks) یا **اشعه‌ی مجهول** یا **اشعه‌ی رونتگن** (rontgan)، امواج برقاطیسی، از نوع نور ولی نامرئی و با طول موج بسیار کوتاه (از مرتبه‌ی 10^{-7} سم تا 10^{-9} سم). این اشعه در ۱۸۹۵ بتوسط و. ک. رونتگن کشف شد، و چون ماهیت آنها نامعلوم بود، آنها را اشعه‌ی ایکس (بنام حرف لاتینی X که در ریاضیات علامت مقدار مجهول است) خواندند. کشف ماهیت آنها بوسیله‌ی م. فون لاوئه بعمل آمد (۱۹۱۲). اشعه‌ی ایکس از بمباران اجسام با اشعه‌ی کاتودی تولید میشود. مثلا اگر در حبابی تقریباً بکلی خالی از هوا، اختلاف پتانسیل (یعنی اختلاف سطح برقی) نسبةً زیادی بین دو الکترود برقرار کنیم، اشعه‌ی کاتودی که از کاتود خارج میشوند،



اشعه‌ی ایکس

چون بر صفحه‌ای از طلای سفید یا تنگستن بتابند، اشعه‌ی ایکس از صفحه صادر میشود. هرچه هوای داخل حباب رقیقتر و اختلاف سطح زیادتر باشد قابلیت نفوذ اشعه زیادتر است.

اشعه‌ی ایکس، مانند نور معمولی، صفحه‌ی حساس عکاسی را متأثر میکنند، و بعلاوه، گازها را یونیده کرده هادی برق میسازند. اگرچه این اشعه ممکن است بافتهای زنده را آسیب برسانند، و ایجاد سوختگیهای شدید و خطرناک بکنند، ارزش فوق العاده در معالجه (رادیوتراپی)، تشخیص امراض از طریق رؤیت سایه (رادیوسکوپی)، و عکسبرداری داخلی (رادیوگرافی) دارند. در تحقیق در ساختمان دانه‌های تبلور و آزمایش جواهرات و رنگها و غیره نیز بکار میروند.

اشعه‌ی بتا : ← رادیوآکتیویته؛ ذرات بتا.

اشعه‌ی رونتگن: ← اشعه‌ی ایکس.

اشعه‌ی زیر قرمز[2] (zire)، فنس (اشعه‌ی) انفراروژ (aNfrāruj)، اشعه‌ای نامرئی که طول موج آنها (ح ۰,۷۵ میکرون تا ح 1000 میکرون) بیش از طول موج اشعه‌ی مرئی است، و خاصه بجهت آثار حرارتی ممتازند. در عکاسی، جرم‌شناسی، صنایع، و طب مورد استعمال دارند.

اشعه‌ی فوق بنفش[3]، فنس (اشعه‌ی) اولتراویوله (ültrāviole)، امواج برقاطیسی که طول موج آنها

---

(1)X-rays (2)infra-red rays (3)ultraviolet rays

تخمیناً از ۴٬۰۰۰ تا کمتر از ۴۰۰ آنگستروم (یعنی بین طول موجهای اشعه‌ی مرئی و اشعه‌ی ایکس) است. اشعه‌ی فوق بنفش از حیث طول موج بلا فاصله در زیر اشعه‌ی بنفش (کوتاهترین اشعه‌ای که چشم انسانی میبیند) واقعند. بر صفحه‌ی عکاسی تأثیر میکنند. از پارچه‌های ضخیم و شیشه و هوای آلوده نمیتوانند عبور کنند. از عمل آنها بر ارگوسترول بدن ویتامین "د" تولید میشود. اشعه‌ی خورشید مقدار زیادی اشعه‌ی فوق بنفش دارند، ولی بیشتر این اشعه پیش از رسیدن به زمین از بین میرود. تهیه‌ی مصنوعی این اشعه بوسیله‌ی قوس برقی و لامپ جیوه است. اشعه‌ی فوق بنفش برای افزودن ویتامین "د" به مواد غذائی و معدوم کردن موجودات ذره‌بینی در هوا و نسوج بدن بکار میرود.

اشعه‌ی کاتودی[1] (kātodi)، تابه‌ی الکترونها که، در تخلیه‌ی برق در یک لامپ خلأ (حبابی محتوی گازی بسیار کم‌فشار)، از کاتود صادر میشود. بنا بر این تعریف، اشعه‌ی کاتودی مرکب از ذراتی (الکترونها) دارای بار برقی منفی میباشد. اگر در حباب بسته‌ای که فشار گاز داخل آن در حدود چند هزارم میلیمتر جیوه باشد (چنین حبابی را، بنام سر. و. کروکس، حباب کروکس خوانند)، اختلاف سطح برقی کافی بین آنود و کاتود برقرار کنیم، اشعه‌ی کاتودی از کاتود ساطع میشوند. اشعه‌ی کاتودی مانند اشعه‌ی نور بخط مستقیم سیر میکنند، و بعلت حرکات ذرات سازای خود، دارای انرژی هستند. از جنبه‌ی خواص برقی، این اشعه مانند جریان برقی متوجه بطرف کاتود میباشند، و میدان مغناطیسی (خواه ناشی از آهنربا یا از جریان برق) آنها را منحرف میکنند. تابه‌های الکترونها موارد استعمال عدیده دارند. مثلا ← لوله‌ی شعاع کاتودی.

اشعه‌ی کیهانی[2]، تشعشعاتی دارای انرژی و قابلیت نفوذ زیاد که منشأ آنها معلوم نیست، و ظاهراً از فضای فلکی در جمیع امتدادها بزمین میرسند. شدت آنها با فرازا زیاد میشود، و هر قدر عرض محل رصد بیشتر باشد کمتر است. ترکیب آنها بر حسب فرازا تغییر میکند، ولی بر طبق تحقیقاتی که بعمل آمده اشعه‌ی کیهانی دارای الکترونها و پوزیترونها (کشف آن بوسیله‌ی اشعه‌ی کیهانی بود)، پروتونها و نوترونها، مزونها، و فوتونهای بسیار نافذ میباشند.

احتمال اینکه اشعه‌ای غیر از شعاعهای خورشید به زمین میرسند مورخ ح ۱۹۰۰ است. از ۱۹۰۰، بوسیله‌ی بالون و طیاره به تحقیق در این امر پرداختند، و معلوم شد که شدت اشعه بسرعت با فرازا زیاد میشود. چون منشأ غیر خورشیدی اشعه مدلل گشت نام اشعه‌ی کیهانی بر آنها نهادند، و ابتدا آنها را اشعه‌ی برقاطیسی دارای طول موج بسیار کوتاه و حتی کوتاهتر از طول موج اشعه‌ی گاما شمردند، و بعدها معلوم شد که این اشعه مرکب از ذراتی (اغلب دارای بار برقی) سریع‌السیر است که از خارج جو زمین میآیند. عده‌ی زیادی از این ذرات با ذرات هوا برخورد کرده هسته‌های اتمهای آنها را متلاشی میکنند، و بدین ترتیب اشعه‌ی کیهانی ثانوی تشکیل میشود، و هکذا.

اشعه‌ی گاما (gāmā) [بنام سومین حرف الفبای یونانی)، امواج برقاطیسی که طول موج آنها از طول موج اشعه‌ی ایکس کمتر است. در ضمن متلاشی شدن مواد رادیو آکتیو بوجود میآیند (← رادیوآکتیویته).

اشعه‌ی مجهول: ← اشعه‌ی ایکس.

اشعیا[3] (ešaʿyā) [عبری، = نجات یهوه]، نة ۷۱۰ قم، یکی از انبیای بزرگ بنی اسرائیل. کتاب اشعیای نبی کتابی از عهة است که مجموعه‌ای از پیشگوئیهای منتسب بآن پیغمبر میباشد. پیامهای آن کتاب بیشتر جنبه‌ی سیاسی دارد، و در شناسائی قدرت آشور و ضدیت با اتحاد با مصر اصرار میورزد. این کتاب شامل دو قسمت اصلی از پیشگوئیها (بابهای ۱–۳۵ و ۴۰–۶۶) در باب سرنوشت اسرائیل و یهودا و یک قسمت نثر (بابهای ۳۶–۳۹) است، و این قسمت اخیر مشابه با قسمتی (۱۳.۱۸–۱۹.۲۰) از کتاب دوم تواریخ میباشد. بقول مسیحیان، کتاب اشعیا متضمن اشاراتی به ظهور مسیح است (۸–۱۲؛ ۴۰–۴۲؛ ۵۳).

اشعیا، کتاب صعود[4]: ← عهدین غیر قانونی.

اشق (ošaq)، صمغ گیاهی بنام بلشر (belšer) (*Dorema aucheri*)، که ترکیبات داروئی آن در بیماریهای سینه و تهیه‌ی حبهای مسهل بکار میرود. بزبان فرانسه آنرا گم امونیاک (gom amoniāk) گویند.

اشقلون[5] (ašqalun)، شهر قدیم فلسطینیان بر ساحل مدیترانه، بین یافا و غزه؛ مرکز عبادت آستارته. در جنگهای صلیبی اهمیت داشت.

اشک (ašk)، عنوان شاهنشاهان اشکانی، ← ارشک یا اشک I.

اشکاشمی، لهجه‌ی، از ← لهجه‌های فلات پامیر.

اشکانی (aškāni)، منسوب به سلسله‌ی اشکانیان و سلاطین و دولت ایشان.

اشکانی، تمدن. پارتیها (← پارت؛ اشکانیان) وقتی بر ایران استیلا یافتند بدویانی بودند که جز تهور جنگی چیزی نداشتند، و باین جهت، تمدن یونانی را که در دوره‌ی سلوکیان در ایران پدید آمده بود ارج نهادند، تا آنجا که نخستین پادشاهان اشکانی از مهرداد I ببعد در سکه‌ها خود را یونان‌دوست میخواندند. رفتار خیرخواهانه‌ی پارتیها نسبت به میراث یونانیت باعث شد که بتدریج عنصر خارجی مستهلک شود، و فرهنگی ملی که جلوه‌ی عالی آن در تمدن ساسانیان مشهود است پدید آید.

اشکانیان وارث امپراطوری منحط سلوکی بودند، که قادر نبود ممالک متعدد جزء امپراطوری را تحت اطاعت نگاهدارد. اشکانیان ظاهراً نتوانستند در این وضع تغییر زیادی بدهند، و سلطنت این خاندان هیچگاه بقدرت و ثبات دولت هخامنشی نرسید. امپراطوری اشکانی در دوره‌ی عظمت آن از مشرق تا هندوکش و حدود پنجاب، از شمال تا رود جیحون و دریای خزر و گاهی تا کوههای قفقاز، از جنوب تا دریای عمان وخلیج فارس، و از مغرب غالباً تا رود فرات بود. امپراطوری مرکب بود از ایالات و کشورهای تابع. در رأس ایالات غالباً رؤسای خاندانهای بزرگ قرار داشتند که عموماً شغل والی را بعنوان شغل موروثی حفظ میکردند. عده‌ی خاندانهای بزرگی که در عهد اشکانیان مقام اول را داشتند ظاهراً هفت بود، و گویا این عدد از سنن عهد هخامنشی است. از ایالات امپراطوری اشکانی که مورخین از آنها نام برده‌اند اینهاست: بین النهرین و بابل؛ کامبادنه (kāmbādene) (کرمانشاه)؛ ماد غربی؛ ماد علیا و اکباتان (همدان)؛ ماد شرقی یا ری؛ خوآرنه (xoārne) (خوار)؛ کومیسنه (komi-sene) (تقریباً مطابق دامغان کنونی)؛ هیرکانیا (گرگان)؛ پارت بمعنی اخص؛ مارگیانا (مرو)؛ آریا (هرات)؛ زارانگیان (سیستان)؛ آراخوسیا (رخج، یا باصطلاح پارتیها، هند سفید، که تا قندهار ممتد بود)؛ و غیره. ممالک تابع دولت اشکانی از خود پادشاه داشتند، و در امور داخلی مستقل بودند. از جمله‌ی آنها این ممالک را میتوان نام برد: اوسروئنه (osroene)، لش بین النهرین؛ ماد کوچک (آذربایجان)؛ ارمنستان؛ عیلام؛ فارس. پایتخت اشکانیان نسبت بتوسعه‌ی متصرفات آنان تغییر کرده است. ابتدا پایتخت بقولی در نسا (نزدیک عشق‌آباد حالیه) و بقولی در شهر اساک (نزدیک قوچان یا بجنورد) بود. پس از توسعه بطرف مغرب، یعنی از زمان تیرداد I، پایتخت به هکاتومپیلوس (نزدیک دامغان) انتقال یافت، و بعد تیسفون پایتخت شد. شهرهای هاترا (الحضر حالیه، بین النهرین) و دارابگرد (فارس) نیز از تأسیسات اشکانیان است.

سلطنت اشکانیان استبدادی بود. شاه را مجلسی موسوم به مهستان تعیین میکرد، و این مجلس مرکب از دو مجلس بود، یکی مجلس اشراف و شاهزادگان که اعضایش از خاندان سلطنت یا شش خانواده‌ی ممتاز دیگر بودند؛ و دیگر مجلسی از "دانایان و مغان" که ظاهراً جنبه‌ی مشورتی داشت. اشکانیان دارای قشون منظم نبودند بلکه هر "خان" بزرگ دارای قشون خاص خود بود، و در وقت جنگ با اتباع و مردان آزاد و بردگان خود شرکت میکرد. دین ایرانی در زمان اشکانیان کاملا معلوم نیست. ظاهراً تثلیث اهورمزدا، مهر، ناهید، که در زمان هخامنشیان پرستش میشد، در زمان پارتیان نیز مورد توجه و شاید دین رسمی بوده است. شاهان اشکانی نسبت به ادیان خارجی اغماض داشتند. تعیین مشخصات فنی و تاریخ هنر اشکانی دشوار است. از آثاری که تا کنون ازین دوره کشف شده مجسمه‌های مفرغی در معبدی نزدیک مال امیر در خوزستان، نقوش برجسته‌ای از دوره‌ی مهرداد و گودرز در بیستون، و نقوش برجسته‌ای در تنگ سروک است.

اشکانیان (aškāniān) یا **سلسله‌ی اشکانی** [منسوب به اشک. ← ارشک]، سلسله‌ای از اهل پارت که از حدود ۲۵۰ قم تا ح ۲۲۶ بم در قسمتهائی از ایران یا سرزمینهای مجاور سلطنت کردند. مؤسس سلسله‌ی اشکانی ارشک (یا اشک I) محسوبست، که با برادرش تیرداد I به پارت

---

(۱)cathod rays (۲)cosmic rays (۳)Isaiah (۴)Ascension of Isaiah (۵)Ashkelon

تاختند، و در حدود ۲۵۰ قم بر ضد سلطه‌ی سلوکیان بر پارت قیام کردند. شاهان اشکانی که بعد از ارشک سلطنت کردند، بافتخار نام وی، لقب ارشک را به اسم خود ملحق میکردند. تاریخ سلسله‌ی اشکانی روشن نیست، و عده‌ی سلاطین سلسله و ترتیب ایشان و مدت و قلمرو فرمانروائی آنان درست معلوم نیست، و در بعضی موارد تواریخ مذکور در مآخذ مختلف اختلافات فاحش دارد، و این مطلب را،در مطالعه‌ی مقالات مربوط به سلسله‌ی اشکانی در این کتاب باید همواره بخاطر داشت.

فهرستی از سلاطین اشکانی

نام	دوره‌ی سلطنت
ارشک I	ح ۲۵۰– ح ۲۴۸ قم
تیرداد I	ح ۲۴۸– ح ۲۱۱ قم
اردوان I	ح ۲۱۱– ح ۱۹۱ قم
فری‌یاپت	ح ۱۹۱– ح ۱۷۶ قم
فرهاد I	ح ۱۷۶– ح ۱۷۱ قم
مهرداد I	ح ۱۷۱– ح ۱۳۸ یا ۱۳۷ قم
فرهاد II	۱۳۸ یا ۱۳۷– ح ۱۲۸ قم
اردوان II	ح ۱۲۸–۱۲۴ یا ۱۲۳ قم
مهرداد II	ح ۱۲۳–۸۸ یا ۸۷ قم
؟	؟
سنتروک	۷۶ یا ۷۵–۷۵ یا ۶۹ قم
فرهاد III	۷۵ یا ۶۹–۵۸ یا ۵۷ قم
مهرداد III	۵۸ یا ۵۷–۵۵ قم
ارد I	ح ۵۷–۳۷ یا ۳۶ قم
فرهاد IV	ح.۳۷–۲ قم
تیرداد II	۳۲ (؟۳۵) قم–؟
فرهاد V	۲ قم–۴ بم
ارد II	۴ بم–۶ یا ۷ بم
ونن I	۷ یا ۸ بم–۱۲ بم
اردوان III	۱۲ بم – ۳۹ یا ۴۵ بم
تیرداد III	ح ۳۶ بم
وردان	۳۹ یا ۴۰–۴۵ بم
گودرز II	۴۱–۵۱ بم
ونن II	۵۱ بم
بلاش I	۵۱–۷۷ یا ۷۸ بم
پاکر II	۷۸–۱۰۸ یا ۱۱۵ بم
اردوان IV	۸۰–۸۱ بم
خسرو	ح ۱۱۵–۱۲۸ یا ۱۲۹ بم
بلاش II	۱۲۸ یا ۱۲۹–۱۴۷ بم
مهرداد IV	؟۱۲۸. یا ؟۱۲۹–؟۱۴۷ بم
بلاش III	۱۴۷–۱۹۱ بم
بلاش IV	۱۹۱–۲۰۹ بم
بلاش V	۲۰۹– ح ۲۲۲ بم
اردوان V	۲۰۹–۲۲۶ بم.

تاریخ دولت اشکانی را میتوان به سه دوره تقسیم کرد، (۱) تأسیس دولت اشکانی و کوتاه کردن دست سلوکیان، از قیام ارشک تا دوره‌ی مهرداد II؛ (۲) اعتلای دولت اشکانی و رقابت ایران و روم، از زمان مهرداد II تا پایان سلطنت بلاش I؛ (۳) انحطاط دولت اشکانی. در سلطنت مهرداد I دولت اشکانی وسعت یافت، چنانکه از طرفی با هند و از طرف دیگر با بین النهرین و آسیای صغیر همسایه شد. جانشینش فرهاد II استقلال قطعی ایران را در مقابل سلوکیان تأمین کرد. در سلطنت مهرداد II (مهرداد بزرگ) روابط سیاسی بین ایران و روم برقرار شد؛ از زمان مهرداد ببعد، ارمنستان در تاریخ اشکانی نقش عمده‌ای دارد، و بعدها این سرزمین باعث جنگ‌های سخت بین ایران و روم گردید. تاریخ امپراطوری اشکانی پس از مرگ مهرداد II تا پادشاهی ارد I روشن نیست. در دوره‌ی ارد I اولین جنگ ایران و روم واقع شد. در عهد جانشینش، فرهاد IV، تخمهائی در دربار اشکانی کاشته شد که بتدریج باعث فسادهای عظیم و جنگهای داخلی و ضعف اشکانیان گردید. آخرین پادشاه بزرگ سلسله بلاش I است، ولی بعد از او و شاید از اواخر سلطنت او تا سنه‌ی ۱۴۷ بم دوره‌ی آشفتگی سخت و ممتدی پیش آمد که در طی آن ظاهراً دو و گاهی سه تن یا بیشتر در قسمتهای مختلف مملکت اشکانی سلطنت کردند، از قبیل پاکر II (–pākor) که دوره‌ی سلطنت او را از ۷۸ تا ۱۰۸ یا ۱۱۰ بم نوشته‌اند؛ اردوان IV، که گویا در ۸۰–۸۱ سلطنت کرده؛ خسرو اشکانی؛ بلاش II؛ و مهرداد IV، که از ۱۲۸؟ یا ۱۲۹؟ تا ۱۴۷؟ (یعنی در دوره‌ی سلطنت بلاش II) پادشاهی کرده است، و شاید ادوار سلطنت آنان پیوسته نبوده است. با برآمدن ساسانیان در سلطنت اردوان V، سلسله‌ی اشکانی بدست اردشیر بابکان منقرض شد. نیز ← اشکانی، تمدن.

اشک ایوب یا **دماع الایوب** (-demāʿo 'l.ʿay yub)، (*Coix lacryma-jobi*)، گیاه بلند استوائی با دانه‌های سفید یا خاکستری مرواریدشکل سخت.

اشکبوس (aškabus)، در داستانهای ملی، پهلوانی کشانی که به مدد افراسیاب آمد، و افراسیاب او را به یاری پیران ویسه، سرلشکر خویش، فرستاد، و رستم پیاده به میدان وی آمده با یک تیر او را به قتل رسانید.

اشک‌داغی (ešak.dāqi)، جزیره‌ای (ح ۱۸ کم در ۶ کم) در قسمت جنوبی دریاچه‌ی رضائیه، آذربایجان.

اشکذر (aškezar)، بخش (جم ۱۲۲'۴۵۰)، قسمت مرکزی شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۲۳ (؟) آبادی. در دشت و هوایش گرم معتدل است. محصولش گندم و جو و صیفی و صنعت دستی پارچه‌بافی است. معدن نمک و گچ دارد. بخش اشکذر از دهستان رستاق تشکیل یافته است. مرکز بخش، ده **اشکذر** (جم ۲'۲۲۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۸ کیلومتری جنوب راه شوسه‌ی یزد به اردکان واقعست.

اشکفتک (eškaftak)، ده (جم ۱'۲۳۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۷ کیلومتری غ شهر کرد.

اشکنازی[1] (aškenāzi)، عنوان یهودیان آلمانی در مقابل سفارادی که به یهودیان اسپانیا و پرتغال اطلاق میشود. اشکناز در کتاب مقدس نام نوه‌ی یافث (پیدایش ۳.۱۰) و جد ساکنان اشکناز (اول تواریخ ۶.۱) یعنی کناره‌ی شمالی دریای سیاه است.

اشکنان (eškanān)، دهستان (جم ح ۶'۹۰۰؟)، ج شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی. محصولش غلات، خرما، و تنباکو است. مرکزش، ده **اشکنان** (جم ۱'۹۵۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۸ کیلومتری ش گاوبندی واقعست.

اشکور (eškavar) یا **اشکور تنکابن** (-e tono kābon)، دهستان (جم ح ۱'۸۰۰؟)، شهرستان شهسوار، استان دوم؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر و راههای آن صعب العبور است. محصولش غلات و فندق است.

اشکور سفلی (eškavare soflā) یا **اشکور پایین**، دهستان (جم ح ۱۲'۰۰۰؟)، شهرستان رودسر، استان یکم؛ دارای ۶۶ (؟) آبادی. رود پلرود آنرا از جانب ش از اشکور علیا جدا میکند. مشخصات طبیعی و محصولش مانند اشکور علیا است. مرکزش، ده شوئیل (šuʿil) (جم ۳۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۱ کیلومتری ج رودسر واقع است.

اشکور علیا (olyā) یا **اشکور بالا**، دهستان (جم ح ۷'۰۰۰؟)، شهرستان رودسر، استان یکم؛ دارای ۵۳ (؟) آبادی. رود پلرود آنرا از جانب غ از اشکور سفلی جدا میکند. کوهستانی و سردسیر و راههای آن صعب العبور است. محصولش غلات دیم و فندق میباشد. شغل عمده‌ی اهالی زراعت و نجاری است. تربیت و نگاهداری احشام و طیور اهلی معمول است.

اشکی، استخوان: ← سر.

اشلی، بارون: ← شافتسبری، (اولین) ارل آو.

اشلی، لرد، شهرت سومین و هفتمین ← ارل آو شافتسبری.

اشمونین (-ošmunayn, aš)، شهر (جم ۱۱'۱۹۲)، مصر علیا، نزدیک ساحل غربی نیل؛ در محل شهر باستانی هرموپولیس ماگنا (hermopolis māgnā)، که در قدیم مرکز پرستش آنوبیس یا تحوت بود. در ۱۷۲۰ مجرای نیل که از کنار شرقی آن میگذشت تغییر یافت، و شهر از رونقی که داشت افتاد.

اشن (ašan)، ده (جم ۱'۵۹۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دهق، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)، ۷۵ کیلومتری ل نجف‌آباد.

آشناخور (āšnā.xor)، ده (جم ۱'۱۹۵ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش جاپلق، شهرستان الیگودرز، استان ششم، ۲۷ کیلومتری ش الیگودرز.

اشنان (ošnān)، گیاهانی چند که مخصوصاً در چمنزارها و شوره‌زارها فراوان است، و از ریشه‌های آنها ساقه‌های بسیار روئیده تشکیل شاخه‌های خشک انبوه میدهند، و دانه‌های فراوان آنها را باد بآسانی پراکنده میسازد. از اقسام عمده‌ی آن **اشنان قلیا** (*Salsola soda*) است که از خاکسترش قلیا گرفته میشود. نیز ← شخار.

اشنباخ، ولفرام فون: ← ولفرام فون اشنباخ.

آشنت، جزیره‌ی: ← اولسان، جزیره‌ی.

اشنک (ašanak)، درخت، ← لبریزی.

اشنو (ošnu)، ده و دهستان؛ ← اشنویه.

اشنویه (ošnuye)، بخش (جم ۱۴'۳۷۰؟)، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ مرکب از دو دهستان اشنویه (بر مرز ایران و عراق) و دشت بیل؛ مرکزش ده اشنویه. بخش اشنویه بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان رضائیه بود. در مهر ماه ۱۳۳۷ هش بخشهای

(1) Ashkenazim

اشنویه و نقده و خانه تبدیل به شهرستان نقده شد.
اشنویه (ošnuye) یا **اشنو** (ošnu)، ده (جـ ۲٬۷۷۸ سد ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش و دهستان اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)، بر ساحل چپ قادر رود. محصولش توتون و غلات و حبوبات است. در مآخذ اسلامی نام آن از زمان اصطخری دیده میشود، و از عسل و بادام و گردو و گاوهای آن سخن میرود که به موصل و جزیره حمل میشده است. دهکدهی سنگان در فاصلهی ح ۵ کیلومتری جش آن واقعست. اشنویه بعلت واقع بودن در ناحیهی مرزی اهمیت نظامی دارد.

اشنویه یا **اشنو**، دهستان (جـ ح ۱۲٬۹۲۵ (؟))، بخش اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ مرکزش اشنویه؛ دارای ۶۰ (؟) آبادی. از غ به عراق، از ش به سلدوز، و از ج به لاهیجان محدود است. محصول عمدهاش توتون و غلات و لبنیات است (سیگار اشنو منسوب باین ناحیه است). مسیر علیای قادر رود آنرا مشروب میکنند. سکنهی این ناحیه کرد هستند. اسامی آبادیهای دهستان (مثلاً سرگیس و بمزورته) حاکی از اینست که سابقاً مسیحیت در این ناحیه نفوذی داشته. از آبادیهای آن سنگان است. گردنهی معروف کلهشین در ناحیهی اشنو است.

اشوایلر[1] (ešvāyler)، شهر (جـ ۳۸٬۴۹۶)، نوردراین-وستفالن، لغ آلمان، نزدیک آخن. مرکز ناحیهای زغالخیز و دارای کارخانههای ذوب آهن و فولاد است.
آشوت یا **آشوط**، سلاطین ارمنستان: ← باگراتید.
آشور، شهر قدیم: ← آسور.
آشور[2] (āšur) یا **آسور**، نام قدیم ناحیهای در دو طرف رود دجله بین زاب صغیر و مرز کنونی سوریه و عراق. از غ به فلات بیابانی بین النهرین مرکزی، از ش به کردستان، از ل به ارمنستان، و از ج به سرزمین بابل محدود بود. اقلیم آن سردتر و بارانیتر از بابل، و قسمت مرکزی آن دشت آبرفتی حاصلخیزی بود. در جنگهای کشورگشائی پادشاهان آشور، امپراطوری آشور از اطراف، مخصوصاً بجانب سوریه، منبسط شد، و امروز معتقدند که نام سوریه از آسور مشتق است. پایتخت امپراطوری ابتدا شهر آسور بود، و بعد به کالح و سپس به نینوا منتقل گردید؛ سارگن شهر دوز شَروکین (خرساباد حالیه) را پایتخت قرار داد. چون آشوریها از اطراف در معرض حملات قبایل و بدویان بودند، مردمی مبارز و جنگجو بار آمدند، و ازین جهت بر بابلیها برتری داشتند، ولی در فرهنگ بپای اینان نمیرسیدند. دین آنها تا حد زیادی مقتبس از دین بابل بود (← بابل، دین). قوانین آشور بمراتب شدیدتر از قوانین بابل بود، و کتیبههای پادشاهان آشور عمدةً شرح جنگهای خونین است، و آشوریها مخصوصاً بسبب قساوت نسبت به ملل مغلوب معروف بودند.

تاریخ

سرزمین آشور در ح ۲۳۰۰- ح ۲۲۰۰ قم جزء امپراطوری سارگن اکدی و جانشینان او، و ح ۲۰۵۰ قم- ح ۱۹۵۰ قم قسمتی از آن مطیع پادشاهان بابلی اور بود. پس از آن دورهی امپراطوری آشور میآید که تاریخ آنرا به سه دوره-آشور قدیم (ح ۱۹۵۰- ح ۱۵۰۰ قم)، آشور وسطی (ح ۱۵۰۰-۹۳۴ قم)، و آشور جدید (۹۳۴- ح ۶۰۶ قم)-تقسیم میکنند.

(I) امپراطوری قدیم. تاریخ امپراطوری قدیم آشور از سلطنت (ح ۱۹۵۰ قم) پوزور-آشور I آغاز میگردد، و از آن ببعد تا مدت دو قرن قدرت سیاسی آشور ازدیاد و انبساط یافت، و آشور به امپراطوری تجارتی ثروتمندی مبدل شد. در ح ۱۹۰۰ بابل را تاراج کرد. روابط تجارتی پررونقی با آسیای صغیر برقرار نمود، و پاسگاههای تجارتی بسیاری دایر کرد. در سالهای بین ۱۹۵۰ و ۱۷۵۰ قم، نواحی آباد جغ آسیا مورد حملهی قومی سامینژاد قرار گرفت، و تحت اشغال آنان درآمد، و این مهاجمین را بابلیها و آشوریها آموزو [= غربیها] میخواندند، و بعدها این نام بصورت اموریان در تورات وارد شد. در ح ۱۷۴۸ قم، یکی از سرکردگان امورو، نامش شمشی آداد، سلطنت آشور را بدست گرفت، و در عهد او و پسرش، ایشمه-داگان، امپراطوری آشور مقتدرترین دولتهای آن عصر شد. سپس هرج و مرج روی داد، و سرانجام حموربی بابلی آشور را گرفت (ح ۱۶۹۶ قم) و این سرزمین تحت حکومت بابل درآمد، و از آن ببعد در مدت دو قرن (ح ۱۷۰۰-۱۵۰۰ قم) دولت آشور ضعیف و شاید دستنشاندهی دولتهای دیگر بود.

(II) امپراطوری وسطی. از ح ۱۵۰۰ قم تا مدت یک قرن آشور وضع ثابتی نداشته، و ظاهراً در قسمتی از این قرن استقلال داشته، و شاید مدتی هم تابع قوم میتانی بوده، و پس از اینکه دولت میتانی توسط حتیها از پا در آمد (ح ۱۳۶۰ قم) دگرباره قد برافراشته، و در سلطنت (ح ۱۳۵۶-۱۳۲۱ قم) آشور-اوبالیت I کشورگشائی را آغاز کرده، و بر بابل مستولی شده است. در سلطنت طولانی (ح ۱۱۱۶-۱۰۷۸ قم) تیگلت پیلسر I، کار آشور دگربار بالا گرفت، و او شام و فنیقیه را اشغال کرد، و کوهنشینان ارمنستان و زاگرس را مطیع ساخت. پس از وی، دولت آشور بتدریج در مقابل قوم آرامی ضعیف شد، و در سلطنت (ح ۹۶۶-۹۳۵ قم) تیگلت پیلسر II، آرامیان تا دجله پیش آمدند، و خاک آشور به حد اقل وسعت خود رسید.

(III) امپراطوری جدید. امپراطوری جدید آشور به دو مرحله منقسم میشود. در مرحلهی اول (۹۳۴-۷۴۶ قم) ابتدا سلاطین آشور به سرکوبی آرامیان پرداختند، و آسورنصیرپال III با منتهای بیرحمی در این امر اقدام کرد، و امپراطوری را به وسعتی که در زمان تیگلت پیلسر I داشت باز گردانید. پسرش شلمنصر III، با همان نیروی پدر ولی بدون قساوت او، اساس امپراطوری را مستحکم ساخت، و اگرچه بعد از او سرزمینهای اطراف آشور که بتصرف این دولت در آمده بود از دست رفت، در سلطنت (۸۱۰-۷۸۳ قم) آداد-نیراری III، دمشق و قسمتی از شام و فلسطین و قسمت اعظم سرزمین ماد تا دریای خزر مطیع دولت آشور شد. پس از آداد-نیراری دگربار انحطاط روی آورد. مرحلهی دوم (۷۴۶- ح ۶۰۶ قم) با روی کار آمدن تیگلت پیلسر III آغاز میشود که اعتبار آشور را بازگردانید. سارگن II آوازهی شهرت آشور را بلند کرد. پسرش سناخریب مواجه با قیام همسایگان شد. پسرش اسرحدون از شاهان بزرگ آشور است، و او شهر بابل را که پدرش ویران کرده بود از نو بنا کرد، و قسمتهائی از عربستان و ماد را که ظاهراً پدرش از دست داده بود مطیع ساخت و ممفیس را در مصر گرفت. پسرش آسوربانیپال ۳۶ سال سلطنت کرد (۶۶۸-۶۳۳ قم)، و او آخرین پادشاه بزرگ آشور است، و او دولت عیلام را منقرض کرد. در عهد وی فرهنگ آشوری به اوج رفعت رسید. ولی جنگهای دورهی وی اساس امپراطوری را متزلزل کرد. بعد از او، ظاهراً بین جانشینانش بر سر فرمانروائی نزاع در گرفت، و نبوپلسر که حکومت بابل داشت اعلام استقلال نمود، و با هووخ شتره، پادشاه ماد، عقد اتحاد بست. در ۶۱۴ قم، مادها شهر آسور را گرفته ویران کردند، و دو سال بعد نینوا نیز دوچار همان سرنوشت شد، و بین ۶۰۸ و ۶۰۶ قم حران (مقر جدید سلطنت آشور) را هم مادها متصرف شدند، و دولت آشور برافتاد؛ دولت بابل از نو قد برافراشت؛ و امپراطوری ایران تشکیل گردید. تا حدی که اطلاع داریم، از آن ببعد کوششی برای تجدید امپراطوری آشور بعمل نیامد.

آشوراده (āšurāde)، سه جزیرهی کوچک سابق (بزرگ، میانه، و کوچک)، جش دریای خزر، ش شبه جزیرهی میانکاله، که بواسطهی فرونشستن آب دریا به میانکاله متصل شدهاند، و دیگر بعنوان جزیره وجود ندارند. پاسگاه مرزی آشوراده (بخش بندرشاه، شهرستان گرگان، استان دوم) در انتهای میانکاله واقعست، و با اسکلهی بندرشاه ۳ کم فاصله دارد، و دارای شعبهی مهمی از شیلات میباشد.
آشوربانیپال: ← آسوربانیپال.
آشورنصیرپال: ← آسورنصیرپال.
آشوری، زبان: ← آسوری، زبان.
آشوط یا **آشوت**، سلاطین ارمنستان: ← باگراتید.
آشوکا (āšokā)، فت ح ۲۳۷ قم، امپراطور (ح ۲۵۵-ح ۲۳۷ قم) بزرگ هند، از سلسلهی ماوریا. کشور وی شامل قسمت اعظم هندوستان و افغانستان بود. وی در ح ۲۵۷ بکیش بودائی گروید، و علت عمدهی شهرت وی کوششی است که در ترویج این کیش کرد. کتیبههای متضمن فرامین و سخنان وی در بسیاری از نقاط هندوستان، از جمله در شهر شهبازگره (šahbāzgarh)، پاکستان غربی، محفوظ است.
آشوکا، تالار، دهلی: ← تالار کاخ رئیس جمهور.
اشویل[3] (ašvil)، شهر (جـ ۵۳٬۰۰۰)، غ ایالت کارولینای شمالی، کشمتا؛ مرکز مالی و تجارتی و حمل و نقل قسمت غربی ایالت. نساجی و کالاهای چرمی دارد.

(۱)Eschweiler (۲)Assyria (۳)Asheville

اشیان (ōsyān)، دهستان (جه ۴۷٬۷۹۰؛)، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۳۳ (؟) آبادی. کوههای قلعه‌بزی و دیزی حد طبیعی آن با دهستان اشترجان است. رشته‌کوههای بیدکان و کلاه سیاه از قسمت جنوبی آن میگذرد. زاینده‌رود از وسط دهستان میگذرد. هوایش معتدل است. محصولش غلات و پنبه و صنایع دستی کرباسبافی و قالیبافی است.

اشیر (āšir)، پسر یعقوب، جد یکی از قبایل دوازده‌گانه‌ی اسرائیل بنام اشیر. محل سکونت قبیله‌ی اشیر لغ فلسطین بود (پیدایش ۳۰؛ تثنیه ۲۴.۳۳؛ یوشع ۲۴.۱۹–۳۱؛ داوران ۱۷.۵، ۱۸؛ لوقا ۳۶.۲؛ مکاشفه ۶.۷).

اشیل[1] (ešil)، یند آیسخولوس (āysxulos)، ۵۲۵–۴۵۶ قم، درام‌نویس یونانی و پایه‌گذار ترازدی یونانی. در الئوسیس متولد شد، و در جلا (سیسیل) وفات یافت. در جنگهای ایران و یونان سرباز بود، و در نبردهای ماراتون و سالامیس شرکت داشت. اشیل پایه‌گذار ترازدی یونان است؛ ارسطو در کتاب بوطیقا در فن شعر، هنگام بحث در باره‌ی آفرینندگان ترازدی، کسی را پیش از او نام نمیبرد. پیش از اشیل، پرسوناژ-های نمایشنامه‌های یونانی ترکیبی بودند از گروه هماوازان (خوانندگان دسته‌جمعی)، و فقط یک بازیگر، و از گفتگو (دیالوگ) و عمل (آکسیون) خبری نبود. محتوای هر نمایشنامه عبارت بود از شعرها و قطعه‌های غنائی و دراماتیک که توسط بازیگر و گروه هماوازان ادا میشد. بنا بر این، درام بمعنای اخص کلمه وجود نداشت. اشیل، با افزودن "بازیگر دوم" به پرسوناژهای نمایش و تفکیک بازیگران و هماوازان و ایجاد گفتگو میان آنان، "تعارض دراماتیک" را، که عنصر اصلی درام بمعنای امروزی آنست، پایه‌گذاری کرد (← درام؛ ترازدی). در مسابقاتی که هر دو سال یکبار برای تعیین بهترین نمایشنامه در آتن بر پا میشد، در حدود ۲۰ بار شرکت کرد، و اقلا ۱۲ بار برنده شد. گویا جمعاً ۹۰ نمایشنامه نوشته، اما فقط هفت عدد از آنها بجا مانده است، ازین قرار: (۱) مُلتمسان، که بخشی از یک نمایشنامه‌ی سه بخشی (تریلوژی) است، و در میان هفت نمایش-نامه‌ی موجود، کهنترین و ابتدائی‌ترین آنهاست؛ (۲) ایرانیان؛ (۳) مخالفان هفتگانه‌ی تب، که آخرین بخش یک نمایشنامه‌ی سه بخشی است، و موضوع آن دشمنیها و برادرکشیهای دو تن از پسران اودیپ است؛ (۴) پرومتئوس، که نخستین بخش از یک نمایشنامه‌ی سه بخشی و داستان شکنجه‌ی طولانی و دردناک پرومتئوس است؛ (۵) و (۶) و (۷) اورستیا (oresteyā)، که تنها نمایشنامه‌ی سه بخشی کاملی است که از اشیل بجا مانده، و مرکب از سه نمایشنامه‌ی آگاممنون، خوئفوروئه (xoeforoe)، و ائومنیدس (← الاهگان انتقام) است، و موضوع آن داستان سرنوشت غم‌انگیز خاندان پلوپیدس است از نخستین گناه آگاممنون تا تطهیر اورستیا.

اشیل در نوشتن ترازدیهای خود بیش از هر چیز از اندیشه‌های مذهبی الهام گرفته، و با بینشی زاهدانه به تفسیر افسانه‌های خدایان و تأثیر قدرت بی‌پایان و گاه سهمگین آنان در سرنوشت بشر پرداخته است. سرنوشت اساس ترازدیهای اوست. وی شاعری سحار است. درامهایش از تصویرهای زنده‌ی شاعرانه سرشار میباشد. توانائی غریزی او در احساس اوزان و ترکیب اصوات به ابیات و عباراتش تناسب و تعادل و صلابتی بخشیده است که شاهکارهای معماری یونان قدیم از آن برخوردارند. با اینهمه، بزرگترین امتیاز وی آنست که، علاوه بر شاعر بودن، متفکری توانا است، و قدرت شاعریش را برای جان بخشیدن به مفاهیم مجرد بکار میگیرد. رنگ اخلاقی نمایش-نامه‌هایش حاکی از تفکرات او در باره‌ی مسائلی است (مانند عدالت و تعارض میان حق و قدرت، و سنتهای کهن و اندیشه‌های نو) که در قرن پنجم قم روشنفکران آتن را بخود مشغول داشته بود. با اینهمه، بلاغت سبکش بر حسب معیارهای قرن ما گاه به اغراق شبیه است. طرح داستانها و پرسوناژهای درامهایش نسبةً ساده است. نبوغ او در کار درام‌نویسی هنگامی باوج جلوه‌ی خود میرسد که با نمایاندن قدرت گریزناپذیر سرنوشت، فضائی ترازیک و مملو از هیجان و دهشت در درامهای خود میآفریند.

آشیل، در افسانه‌های یونانی؛ ← اخیلس.

اصابه: ← الاصابه فی تمییز الصحابه.

اصالت تجربه[2]**، مذهب** (esālate) یا **آمپیریسم** (āmpirism؛ از فنس) یا **امپیریسیزم** (empiri-sizm؛ از انگل)، عقیده‌ی فلسفی که کلیه‌ی معلومات بشری را حاصل از تجارب میداند. برخلاف مذهب اصالت تعقل، تصورات فطری و حقایق پیش از تجربی را نفی میکند، و فقط کلیات مبتنی بر مشاهده (تجربه) را معتبر میداند. این عقیده رکن مهم روش علمی است، و از زمان فرانسیس بیکن تا زمان جان استوارت میل بر فلسفه‌ی انگلستان تسلط داشته است.

اصالت تصور[3]**، مذهب** یا **ایدآلیسم** (ideālism؛ فنس)، در ما بعد الطبیعه، عقیده باینکه حقیقت اصلی عالم وجود در تصورات و یا صور مثالیه یا وجود مطلق است. انواع فلسفه‌ی اصالت ماده و عقاید مبتنی بر نسبیت امور نقطه‌ی مقابل آنست. از قدما افلاطون و از متأخرین گ. و. ف. هگل طرفدار آن بودند؛ مخصوصاً هگل، با عقیده به "وجود مطلق" و قوانین لایتغیری که بموجب آنها تغییر در عالم حاصل میشود، مهمترین نماینده‌ی این نحله‌ی فلسفی است. از معاصرین ب. بوزنکت و ا. ن. وایتهد را میتوان نامبرد. مذهب اصالت تصور ذهنی (یا درون-ذاتی) که ج. بارکلی آورده حقیقت را فقط در ذهن انسان موجود میداند. در خارج از مباحث ما بعد طبیعی، اصطلاح ایدآلیسم را در معانی بسیاری استعمال میکنند. مثلا در هنرهای زیبا به سبکی اطلاق میشود که در آن هنرمند اشیاء را چنانکه او مایل است باشند مجسم میسازد نه چنانکه واقعاً هستند.

اصالت تعقل[4]**، مذهب**، هر نظریه‌ی فلسفی که عقل یا خرد را وسیله‌ی عمده‌ی کسب معرفت شمارد، از فلسفه‌ی افلاطون تا عقلی‌مذهبان کنونی. معمولا به نظریه‌های فلاسفه‌ی روشنفکر قرن ۱۸م اطلاق میشود که دانش مبتنی بر ایمان و وحی و تنزیل را نفی میکردند. مذهب اصالت تعقل را در مقابل ← مذهب اصالت تجربه نیز می‌آورند، و باین معنی، اساس آن اینست که از "مقدمات بدیهی" بوسیله‌ی استدلال میتوان به حقیقت رسید. مذهب اصالت تجربه "مقدمات بدیهی" را مردود میشمارد.

اصالت رفتار[5] (esālate)، توجیه رفتار آدمی مطلقاً بعنوان پاسخ روانشناسی به محرکات (← محرک) محیط. نظریه‌ای است دایر بر اینکه روانشناسی بعنوان علم فقط رفتار را مطالعه میکند، یعنی آنچه را بطور عینی از طرف فرد دیگر قابل مشاهده است، نه خود شخص را. این نظریه بسال ۱۹۱۲ بوسیله‌ی ج. ب. واتسن عرضه شد. اساسش مفاهیم مکانیستیک ذیمقراطیس، اپیکوروس، و ت. هابز است که در آزمایشهای ا. پ. پاولوف و و. م. بختری در باره‌ی انعکاس مشروط تأیید شده است (← رفلکس). با آنکه بسیاری از پیروان این مکتب از معتقدان قشری و لسانی سازوکار و دترمینیسم بوده‌اند، باید این اعتقادات را از زمره‌ی تمایلات فلسفی آنان محسوب داشت نه جزو اصالت رفتار بعنوان علمی آن. واتسن و سایر پیروان افراطی این نظریه برای درون‌نگری و شعور و آگاهی ارزشی قائل نبوده آنها را مفاهیم غیر علمی میدانند، و کلیه‌ی فرایندهای ذهنی را نوعی حرکات بدنی محسوب میدارند (حتی هنگامی که حرکات قابل مشاهده نباشد). بنا بر این نظر، مثلا تفکر کلامی (یعنی فکر کردن بوسیله‌ی کلمات نه اشکال) تکلم صامت است. پیروان این مکتب عقیده دارند که تمام عواطف، جز ترس و عشق و خشم، بوسیله‌ی مشروط کردن پاسخها فراگرفته میشوند، و ممکن است بهمین نحو نیز محو و زایل گردند. اصالت رفتار در بین دو جنگ جهانی مخصوصاً در امریکا توسعه و نفوذ داشت. این نظریه سایر مکاتب روانشناسی جدید را تحت تأثیر قرار داده است. امروزه میتوان گفت که از یک طرف هیچیک از روانشناسان پیرو این مکتب نیستند، و از طرف دیگر، هر روانشناسی تا حدودی پیرو این نظریه است.

اصالت عمل[6]**، مذهب**، یا **پراگماتیسم** (prāgmā-tism؛ فنس)، مذهبی در فلسفه، مبتنی بر این اصل که حقیقت هر قضیه را باید از روی تطابق آن با نتایج تجربی و با فواید عملی که از آن بدست میآید تشخیص داد. باین ترتیب، در مذهب اصالت عمل جنبه‌ی ما بعد طبیعی فکر از اعتبار می‌افتد، و همه‌ی طریقه‌های مفروضی که بوسیله‌ی آنها از قبلیات عقلی حقیقتی را استنتاج میکنند طرد میشود. پیروان اصالت عمل معتقدند که حقیقت با پیشرفت اختراعات عوض میشود، و چون نسبت به زمان و مکان و غرض نسبی است، پیوسته تطور میپذیرد. اغلب آنان برآنند که در اخلاق معرفتی که در ارزشهای بشری سهیم است واقعیت دارد، و ارزشها به وسایل و غایت بستگی دارند. عموماً گفته میشود که توسعه‌دهنده‌ی نخستین این اصول ج. س پیرس بوده است. ویلیام جیمز در پیشرفت آنها تأثیر فراوان داشته، و از همان زمان این طرز

(۱)Aeschylus (۲)empiricism (empirisme فنـ) (۳)idealism (۴)rationalism (۵)behaviorism (۶)pragmatism

فکر در فلسفه نیروی عظیمی داشته است (مثلا در مذهب اصالت وسیله‌ی جان دیوئی).

اصالت لذت[۱]**، مذهب** (esālate)، عقیده باینکه کسب لذت غایت اصلی زندگی انسان است، خواه لذت جسمانی چنانکه کورنائیان قائلند، و خواه لذت معنوی بوسیله‌ی کف نفس از هوی و هوس‌ها چنانکه پیروان اپیکوروس میگفتند. کلیه‌ی فلسفه‌های مادی متضمن آثاری از اصالت لذت‌اند، مثلا در مذهب سودگری، غایت اصلی اخلاقی و اجتماعی زندگی انسان حصول خیر اکثر برای عده‌ی اکثر افراد است.

اصالت ماده[۲]**، مذهب یا ماتریالیسم** (-māteria lism؛ فنس)، هر نوع عقیده‌ی فلسفی که حقیقت نهائی عالم را عبارت از ماده میداند. در مقابل مذهب **اصالت تصور** است. از قدما ذیمقراطیس، رواقیون، و پیروان اپیکوروس مادی بودند. در قرن ۱۷م، فلسفه‌ی مادی دوباره بوسیله‌ی گاسندی و تامس هابز رواج گرفت، و در قرن ۱۸م فلاسفه‌ی عصر روشنفکری آنرا ترویج کردند. در قرون ۱۹م و ۲۰م انواع مختلف فلسفه‌ی مادی شیوع فوق العاده یافت. در اصطلاح عامه، مادیت بمعنی علاقه به پول و چیزهای دنیوی و بی‌علاقگی به ارزشهای فکری و معنوی است.

اصالت وسیله[۳]**، فنس انسترومانتالیسم** (-aNstru māNtālism). ۱ـ اساس فلسفه‌ی جان دیولی، که امروزه اصالت تجربه نامیده میشود. بنا بر این نظریه‌ی فلسفی، مبنای صحت یا سقم قضایا توافق نتایج احتمالی با نتایج واقعی است که در عمل حاصل میشود؛ یعنی ملاک رد یا قبول قضایا شواهد تجربی است. ۲ـ جنبه‌ای از مذهب **اصالت عمل**، که معتقد است فکر نسبت به رفتار ثانوی است، یعنی فکر وسیله و ابزاری است برای پیشرفت رفتار، نه اینکه بخودی خود غایت و هدف باشد.

اصحاب (ashāb) [مفردش صاحب]، لفظ عربی بمعنی یاران و پیروان. این کلمه با لفظ صحابه (که آن نیز جمع صاحب است) مترادف است، ولی اصطلاحاً لفظ صحابه فقط در مورد اصحاب پیغمبر اسلام بکار میرود، و باین معنی حالت عَلَم پیدا کرده، و منسوب به آن و نیز مفرد آن صحابی است.

اصحاب الاخدود (ashābo 'l.'oxdud)، ← ذونواس.

اصحاب الایکه (ashābo 'l.'ayka) [عربی، = قوم صاحب درخت پر شاخ و برگ]، در قرآن، قومی که نام آن، همراه اقوام منقرض دیگر لوط و عاد و ثمود، برای عبرت آمده (حجر ۷۸؛ شعراء ۱۷۶؛ صاد ۱۲؛ قاف ۱۳). از محل آن قوم اطلاعی بدست نیست. نیز ← مدین.

اصحاب الرس (ashābo 'r.rass) [عربی، = قوم چاه]، در قرآن، قومی که نامش دو بار همراه نام عاد و ثمود آمده (فرقان ۴۰؛ قاف ۱۲). از خصوصیات آنان خبری در دست نیست؛ بعضی رس را نام مکانی میدانند، و بعضی دیگر این قوم را بازمانده‌ی قوم ثمود میدانند که پیغمبر خود را در چاهی هلاک کردند.

اصحاب السبت: ← سبتیون.

اصحاب الشمال (ashābo 's.šemāl) [عربی، = یاران چپ]، تعبیر قرآنی برای معرفی بدکاران، از آن جهت که در قیامت نامه‌ی اعمال را بدست چپ خود دارند.

اصحاب الیمین (ashābo 'l.yamin) [عربی، = یاران راست]، تعبیر قرآنی برای معرفی نیکوکاران، از آن جهت که در قیامت نامه‌ی اعمال را بدست راست خود دارند.

اصحاب حدیث (ashābe) یا **اهل حدیث**، لقب عمومی آندسته از ائمه و فقها و اهل سنّت که در احکام فقهی متکی بر نقل اخبار و نص احادیث بوده‌اند، و از رأی و قیاس خودداری میکرده‌اند. فقهای حجاز، مانند مالک و شافعی و سفیان ثوری و امام حنبل و داود اصفهانی، هر یک بوجهی از اصحاب حدیث محسوبند. ← اصحاب رأی.

اصحاب دایرةالمعارف[۴]. این لفظ بعنوان اسم خاص به نویسندگان دایرةالمعارف بزرگ فرانسه اطلاق میشود. ← دایرةالمعارف (بعنوان اسم خاص).

اصحاب رأی (ra'y)، لقب عمومی آندسته از فقهای سنّت که در احکام فقهی رأی و قیاس را معتبر شناسند و قیاس جَلی را گاه بر بعضی اخبار ترجیح میدهند. ابوحنیفه نعمان ابن ثابت و فقهای عراق پیروان او اصحاب رأی بشمارند (در مقابل فقهای حجاز که اصحاب حدیث محسوبند).

اصحاب سبت: ← سبتیون.

اصحاب سلطنت پنجم[۵]، فرقه‌ی دینی مسیحی که در انقلاب پیرایشگری انگلستان پیدا شد، و پیروان آن معتقد بودند که در رأس هزار سال مسیح دوباره ظاهر خواهد شد، و پنجمین سلطنت جهانی را تأسیس خواهد کرد (چهار سلطنت جهانی قدیمتر، آشور، ایران، یونان، روم). اصحاب این فرقه با حکومت کلیسا و حکومت عرفی هر دو مخالف بودند.

اصحاب صفه: ← اهل صفه.

اصحاب کتب اربعه: ← کتب اربعه.

اصحاب کساء: ← آل عبا.

اصحاب کهف (kahf) [= اصحاب غار]. داستان اصحاب کهف از افسانه‌های مسیحی است که از منابع مختلف سرچشمه گرفته. ظاهراً قدیمترین اثری که از آن مانده مربوط بقرن ششم بم و بزبان سریانی است. قدیمترین مراجع اسلامی درین باب قرآن است. در سوره‌ی کهف (آیه‌ی ۸ ببعد) اشاره به چند تن است که در شهری از بت‌پرستان خدای یگانه را میپرستیدند و از ترس بغاری پناه بردند و سگی نیز همراهشان بود؛ بخواست خدا، در آن غار بخواب رفتند و پس از ۳۰۹ سال بیدار شدند و کسی را برای خریدن آذوقه بشهر فرستادند. قرآن بیش از این چیزی نمیگوید. بنا بر داستانهای دینی، شاه بت‌پرست دقیانوس (daqyānus) یا داقیوس (dāqius) نام داشت، و چون نتوانست بآن غار درآید و خداپرستان را گوشمالی دهد، فرمان داد تا در غار را محکم بستند. بعدها چوپانی برای جادادن گوسفندان خود در غار را گشود؛ چون اصحاب کهف بیدار شدند یکی از آنان با پول زمان خود برای خریدن آذوقه بشهر آمد؛ چون کسی آن پول را نمیشناخت، وی را نزد پادشاه زمان که نصرانی شده بود بردند، و او و کسانی همراه وی بغار آمدند، و از داستان آگاه شدند، و بر حقیقت بعث و معاد بالمعاینه واقف گشتند؛ خدا، بلا فاصله پس از آن، جان اصحاب کهف را گرفت و مردم بر گور ایشان کلیسائی ساختند. نیز بنا بر داستانها، محل این کهف را که کسی بر آن دست نیافته یکی از دو شهر افسوس یا ابسوس (نام امروز یِریوز) واقع در ترکیه میدانند. کلمه‌ی رقیم (raqim) را که در قرآن پس از اصحاب کهف آمده، بعضی نام سگ میدانند، برخی نام لوحی که داستان اصحاب کهف بر آن رقم شده، و جمعی نام بیابانی که کهف در آن بوده. نیز ← قطمیر.

اصطخر، شهر قدیم؛ ← استخر.

اصطخری [ابواسحاق ابراهیم ابن محمد فارسی]، نة اواسط قرن چهارم هق، جغرافیدان مسلمان، از مردم اصطخر فارس. در سال ۳۴۰ هق شروع به مسافرت کرد، و از عربستان تا حدود قطلا را سیاحت نمود. وی دو کتاب بتقلید صور الاقالیم ابوزید بلخی در جغرافیا نوشته، یکی کتاب الاقالیم یا صور الاقالیم و دیگری کتاب مسالک الممالک.

اصطرلاب: ← اسطرلاب.

اصطرلابی، علی ابن عیسی، منجم و سازنده‌ی معروف آلات رصد که در دهه‌ی دوم قرن سوم هق در بغداد و دمشق رونق داشت. از متولیان رصدهای **مامونی** بود. کتابش در اصطرلاب از قدیمترین آثار عربی در این موضوع است.

اصطفان (estefān)، اسم؛ ← ستفانوس.

اصطفن (estefan)، اسم؛ ← ستفانوس.

اصطفن ابن باسیل (یا **بسیل**) (estefane 'bne bāsil, basil) [صورت نام ستفانوس پسر باسیلیوس (stefānos, bāsilios) در مآخذ اسلامی]، از مترجمین عهد مأمون و از شاگردان و همکاران معتبر حنین ابن اسحاق. بقول حنین، بعضی تألیفات جالینوس را از یونانی به عربی ترجمه کرد. وی اولین مترجم آثار دیوسکوریدس بزبان عربی است، و ترجمه‌ی او را حنین و بعداً ابن جلجل تصحیح و تکمیل کردند.

اصطکاک[۶] (estekāk)، در فیزیک و مکانیک، مقاومت سطح مشترک دو جسم در مقابل حرکت نسبی آنها. علل عمده‌ی اصطکاک عبارتند از در هم افتادن ناهمواریهای سطوح تماس (که مربوط به جنس سطوح و نرمی و درشتی آنهاست)، نیروی دگرچسبی بین سطوح، و تضاریسی که جسم سخت‌تر در جسم نرمتر ایجاد میکند. بر حسب اینکه حرکت نسبی دو جسم لغزش یا غَلْطِش باشد، اصطکاک را لغزشی یا غلطشی گویند. شارل ا. دو **کولن** تجربیات زیادی در باب **اصطکاک لغزشی** بعمل آورده و این قوانین تقریبی را بدست آورده است، (۱) اصطکاک بلا فاصله پیش از شروع حرکت از اصطکاک در ضمن حرکت کمی بیشتر است؛ (۲) اصطکاک متناسب است با نیروئی که دو سطح را بهم میفشارد؛ (۳) اصطکاک از سطح تماس و (جز در

(۱)hedonism (۲)materialism (۳)instrumentalism (۴)(the) Encyclopedists (۵)Fifth Monarchy Men (۶)friction

شروع حرکت) از سرعت نسبی حرکت مستقل است. **ضریب اصطکاک** عبارتست از خارج قسمت ثابت اصطکاک بر نیروئی که دو سطح را در حال تماس نگاه میدارد. مثلا اگر قطعه چوبی بشکل مکعب مستطیل و بوزن ۲۰۰ گرم بر میز چوبی افقی واقع باشد، و نیروی افقی لازم برای براه انداختن آن قطعه بر میز ۷۰ گرم باشد، ضریب اصطکاک این دو چوب ۷۰/۲۰۰ یا ۰٫۳۵ است. ضریب اصطکاک بین مواد مختلف را بوسیلهٔ تجربه تعیین میکنند. ضریب اصطکاک چوب خشک با چوب خشک ۰٫۳۵، چرم با فلز ۰٫۵۵، و دو فلز که خوب روغنکاری شده باشند ۰٫۰۵ است. بوسیلهٔ ضریب اصطکاک میتوان مقدار اصطکاک را تعیین کرد، بشرط اینکه نیروئی که دو جسم را بهم میفشارد در دست باشد. **اصطکاک غلطشی** بمراتب از اصطکاک لغزشی کمتر است (کاسه ساچمه گواه این امر میباشد). اصطکاک فواید عملی بسیار دارد. امکان راه رفتن انسان بر زمین نتیجهٔ اصطکاک است؛ اگر اصطکاک نباشد، تسمه نمیتواند حرکت چرخی را به چرخ دیگر منتقل کند؛ ترمز وسایط نقلیه بر اساس اصطکاک کار میکند. از طرف دیگر، در اجزای متحرک ماشینها، اگر اصطکاک از حدی تجاوز کند، حرارتی که تولید میشود باعث انبساط اجزای ماشین و سرانجام از کار افتادن آن میگردد. روغنکاری و وسایلی از قبیل **کاسه ساچمه** تأثیر عمده در کم کردن اصطکاک دارند. در حرکت مایعات و گازها نیز اصطکاک در کار است (**اصطکاک سیالی**)، و آن به جنس سیال و قوهٔ التصاقیهٔ آن و نیز به سرعت و مجرای حرکت مربوط میباشد. امروزه مهندسین کوشش دارند که وسایط متحرک در هوا یا در آب را به اشکالی متشکل سازند که اصطکاک در ضمن حرکت بحد اقل ممکن کاهش یابد.

اصطلاحات الصوفیه (estelāhāto 's.sufiyye)، کتابی عرفانی، بعربی، در اصطلاحات صوفیان، از کمال‌الدین ابی الغنائم عبد الرزاق ابن محمد کاشی سمرقندی (فت۷۳۶هق). کتابی است مختصر، مشتمل بر دو قسمت. قسمت اول اصطلاحات است مرتب بر حسب حروف هجا، و قسمت دوم متفرعات اصطلاحات مزبور را در بر دارد. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۴۵ هق باهتمام شپرنگر در کلکته بطبع رسیده.

اصطلاحات صوفیه، کتابی عرفانی، بفارسی، در اصطلاحات صوفیان، منسوب به شاه نعمةالله ولی (۷۳۱–۸۳۴ هق). (طبع بمبئی، ۱۳۱۲ هق).

اصطنبول، شهر ترکیه، ← استانبول.

اصطهبانات (estahbānāt)، شهر (جـ ۱۶٬۳۵۸ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان اصطهبانات، استان هفتم (فارس)؛ ۷۲ کیلومتری لش فسا و ۳۶ کیلومتری جغ نیریز. بین دو کوه قرار دارد. اطرافش دارای باغها و مزارع است. کوهستانهای آن دارای رستنیهای طبی است که بعنوان تریاق ضد سم مار بکار میرود. محصولاتش غلات، زعفران، پنبه، انجیر، انگور، و بادام است. بقول نزهة القلوب، در حدود آن قلعهٔ محکمی بوده که در زدوخوردهای سلاجقه و امرای شبانکاره بدست اتابک چاولی خراب شد، و بعد دگربار معمور گردید.

اصطهبانات (estahbānāt)، شهرستان (جـ ۲۳٬۰۰۰؟). ش استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی؛ مرکزش شهر اصطهبانات. باریکه‌ای است بین شهرستانهای نیریز (در ش) و فسا (در غ)، و از ل به دریاچهٔ بختگان محدود است. رود بشار از آن میگذرد. قسمت شرقی آن گرم و هوای سایر نقاطش معتدل است. محصولاتش غلات، پنبه، زعفران، حبوبات، لبنیات، برنج، و گردو است. صنایع دستی قالیبافی و ساختن ظروف کاشی است. بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش)، اصطهبانات بخش شهرستان فسا بود؛ در اردیبهشت ۱۳۳۷ هش از آن منتزع و تبدیل به شهرستان درجهٔ سوم گردید.

آصف (āsaf؛ معمولا āsef) یا **آصف ابن برخیا** (āsafe 'bne baraxyā)، وزیر افسانه‌ای سلیمان پیغمبر، که گویند محرم او بود. چون جراده (jarāda)، زوجهٔ سلیمان، بت‌پرستی میکرد، آصف در میان جمع خطابه‌ای ایراد نمود، و به پیغمبران درود فرستاد، ولی سلیمان را فقط بجهت صفات عالیه‌ای که در جوانی داشت بستود. سلیمان خشمگین شد، و ازو بازخواست کرد، ولی آصف وی را بسبب راه‌یافتن بت‌پرستی بدربار ملامت کرد. سلیمان توبه کرد، و بت‌پرستی را برانداخت، و زوجهٔ خود را تنبیه نمود.

اصفاک (asfāk)، دهستان (جـ ح ۴۱۷؟)، غ بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای (۱۸؟) آبادی. مرکزش، ده **اصفاک** (جـ ۱۵۸ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۷ کیلومتری غ بشرویه واقعست.

آصف‌الدوله، اللهیار خان: ← اللهیار خان آصف الدوله.

آصف‌الدوله، مقبرهٔ، مدفن آصف‌الدوله، برادرزن جهانگیر، در شهر لاهور، پاکستان، واقع در محوطهٔ وسیعی متصل به صحن اولی آرامگاه جهانگیر. بنائی است هشتگوش، از دوران صفویه، با گنبد بزرگ، که بوسیلهٔ استادان ایرانی احداث گردیده است. کاشیهای گنبد و سنگهای نمای خارجی بنا در زمان سلطهٔ سیخها بر پنجاب کنده شده و معرقهای درشت کاشی آن باقی است.

اصفهان، از آوازهای معمولی ایرانی، که بعضی آنرا جزء دستگاه شور شمرده‌اند، و وزیری از نظر علمی آنرا جزء دستگاه همایون شمرده است. اصفهان، که آنرا بیات اصفهان نیز گویند، از آوازهای قدیم ایران و آوازیست که گاه شوخ و خوشحال و گاه غمگین ولی روی‌همرفته جذاب و دلرباست.

اصفهان، یـ **آسپادانا** (āspādānā)، در مآخذ اسلامی **اصبهان**، در بعضی مآخذ فارسی **سپاهان** (sepāhān)، شهر صنعتی (جـ ۲۵۴٬۷۰۸ سش ۱۳۳۵ هش)، غ قسمت مرکزی ایران؛ مرکز استان دهم و پایتخت چند سلسله از سلاطین سابق ایران؛ سومین شهر بزرگ و از شهرهای تاریخی کشور؛ در ۴۲۵ کیلومتری تهران. در درهٔ حاصلخیز زاینده‌رود (که از قسمت جنوبی شهر میگذرد) واقع و فرازای آن ۱٬۵۹۰ متر است. آب مصرفی آن از نهرهای منشعب از زاینده‌رود (این نهرها را در اصطلاح محلی مادی گویند) و چاهها تأمین میشود، و بسیار آلوده است (اخیراً ساختمان مجاری برای فاضلاب آغاز شده است). دارای آب و هوای معتدل و فصول منظم است؛ طبق آمار هواشناسی، در سال ۱۹۵۶ (دیماه ۱۳۳۴–آذر ۱۳۳۵ هش)، حد اکثر مطلق دما ۴۱٫۴° صدبخشی و حد اقل مطلق آن ۷٫۸°− بوده است. خاکش حاصلخیز است؛ از محصولاتش پنبه، تنباکو، غلات، برنج و صیفی است (خربزهٔ آن معروفست). از هنرها و صنایع دستی آن نقره‌کاری، برنجکاری، قلمکارسازی، مینیاتورسازی، خاتمسازی، و غیره است. کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی دارد. از مؤسسات فرهنگی و هنری آن ← دانشگاه اصفهان، ← موزهٔ اصفهان، مدارس قدیمه (اسم آنها ذیلا در آثار هنری آمده است)، هنرستان هنرهای زیبا، و مؤسساتی است که بتوسط مبلغین مسیحی دایر شده است.

اصفهان مملو از آثار هنری و اماکن تاریخی است، از جمله مسجد جمعه، مسجد شاه، و مساجد دیگر (جارچی، حکیم، خان، درب جوباره، ساروتقی، سرخی، سید، شعیا، شیخ لطف‌الله، ظلمات، علی، علیقلی آغا، لنبان، مصری)؛ مدرسه‌ها (جده، چهارباغ، کاسه‌گران، ملا عبدالله)؛ امکنهٔ زیارتی و مقبره‌ها و بقعه‌ها (امامزاده جعفر، امامزاده شاه زید، مقبرهٔ بابا رکن‌الدین، مقبرهٔ بابا قاسم، سر در بقعهٔ شیخ امیر مسعود، ستی فاطمه، بقعهٔ شهشهان، مقبرهٔ منسوب به ملکشاه و نظام الملک، هارون ولایت)؛ منارها (منارجنبان، منارهای چهل دختران، ساربان، و طوقچی، منارههای درب جوباره)؛ کاخها و میدانها و خیابانها و باغها و پلها (تالار اشرف، خیابان چهارباغ، چهلستون، درب کوشک، عالی قاپو، قیصریه، میدان شاه یا نقش جهان، کاخ هشت بهشت، سی و سه پل، پل خواجو). (برای تفصیل به مقالات مربوط به هر یک رجوع شود). جلفا از محلات اصفهان محسوبست، و کلیسای وانک در آن قرار دارد.

تاریخ. سرزمین اصفهان بعلت حاصلخیزی آن و واقع بودنش بین ناحیهٔ زاگرس و دشتهای مرکزی ایران، از قدیم الایام مورد توجه و محل تقاطع راهها بوده است. در داستانها بنای شهر را به کیکاوس نسبت داده‌اند. باحتمال قوی، در ایام باستانی اصفهان جزء مملکت آنشان، و در دورهٔ هخامنشی، بنام گابایاکی، محل قصور ییلاقی شاهان بود، و این نام ظاهراً در دورهٔ ساسانیان به جی تبدیل شد، و هنگام حملهٔ اعراب، اصفهان از دو شهر جی و یهودیه تشکیل یافته بود. در دورهٔ خلافت عمر بدست اعراب فتح شد (۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ هق). در خلافت معتز، بسبب شورش مردم آن، مردم شهر را قتل عام کردند. بعد از ۳۰۱ هق بدست سامانیان افتاد. رکن الدولهٔ دیلمی شهر را وسعت داد. محمود غزنوی کمی پیش از مرگش (۴۲۱ هق) شهر را از آل بویه گرفت. ملکشاه سلجوقی به اقامت در اصفهان علاقهٔ فراوان داشت. در قرن ۶م هق از دست اسماعیلیه آسیب دید. مدتی پایتخت طغرل سلجوقی بود. در حملهٔ مغول، جلال‌الدین منکبرنی آنرا از ویرانی نجات داد. امیرتیمور شهر را گرفت، و چون مردم آن شورش کردند، آنانرا قتل‌عام کرد (۷۹۵ هق)، و بامر او با

۷۰٬۰۰۰ سر بریده‌ی مردم هرمی ساخته شد. در شورش القاص میرزا (فت ۹۵۶ هق)، سلطان سلیمان (سلطان عثمانی) آنرا گرفت. در سلطنت (۹۷۸–۱۰۳۸ هق) شاه عباس I صفوی، اصفهان باوج شکوه و جلال رسید. وی این شهر را پایتخت قرار داد، و آنرا به شهری پررونق و پرجمعیت مبدل کرد، و ساختمانهای زیبائی در آن ایجاد نمود (عبارت "اصفهان نصف جهان" از همین زمان است)؛ سفرا و تجار از ممالک اروپا به دربار وی در اصفهان میآمدند، و شاردن، سیاح معروف، که در نیمه‌ی آخر قرن ۱۷م میلادی مدت مدیدی در اصفهان گذرانیده، شرح جالبی از این شهر آورده، و جمعیت آنرا ۶۰۰٬۰۰۰ تن تخمین کرده، و گوید ۱٬۵۰۰ دهکده‌ی آباد در حومه‌ی شهر بوده است. اولین ضربتی که به اصفهان وارد آمد حمله‌ی افاغنه بود؛ پس از جنگ گلون‌آباد (۱۱۳۴ هق)، محمود افغان شهر را محاصره و سرانجام تصرف کرد، و مردم آنرا قتل عام نمود. طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه) در ۱۱۴۱ هق آنرا از افاغنه پس گرفت. از مشکلات دیگر شهر اصفهان کشمکشهای حیدری و نعمتی بود. پس از انتقال پایتخت ایران از اصفهان به تهران، اصفهان رو بویرانی گذاشت. ظل‌السلطان، پسر ناصرالدین شاه، بسیاری از عمارات صفوی کنار زاینده‌رود را ویران کرد، و مصالح آنرا برای ساختن کاخ خود معروف به پارك ظل‌السلطان (محل کنونی وزارت فرهنگ) به تهران انتقال داد. در دوره‌ی پهلوی فعالیتهای اقتصادی و هنری و تأسیس کارخانه‌های متعدد ریسندگی و بافندگی باعث تجدید رونق شهر گردید. در این اواخر، گذشته از خارجیهائی که برای دیدن آثار تاریخی اصفهان باین شهر سفر میکنند؛ ایرانیان نیز بچنین مسافرتهائی میپردازند، و در واقع، اصفهان شهر سیاحتی معتبر ایران شده است.

اصفهان، شهرستان، غ قسمت مرکزی استان دهم؛ مرکزش شهر اصفهان. فعلا از ل به شهرستانهای کاشان و نطنز، از ل‌ش به شهرستانهای اردستان و نائین، از ش به شهرستان یزد، از ج به استان فارس و شهرستان شهرضا، از ج‌غ به فرمانداری کل چهار محال و بختیاری، از غ به شهرستانهای نجف‌آباد و گلپایگان، و از ل‌غ به شهرستان محلات محدود است. مشتمل بر پنج بخش حومه، ماربین (همایون‌شهر)، لنجان (فلاورجان)، کوهپایه، و میمه میباشد. شهرستان در دشت واقع است. رود عمده‌ی آن زاینده‌رود میباشد که در دهستان رودشت بخش کوهپایه به مرداب گاوخونی میریزد. راههای شوسه‌ی فراوان دارد. صادرات عمده‌اش میوه (مخصوصاً خربزه)، تنباکو، خشکبار، بادام، و پسته، و مصنوعات و کارهای هنری گوناگون (قالی و قالیچه، قلمکار، نقره‌کاری، منبت‌کاری، و منسوجات) است. نقاط ارمنی‌نشین دارد (مانند جلفا).

برای تاریخ اصفهان به شهر اصفهان رجوع شود. قبل از تقسیمات جدید کشور (۱۳۱۶ هش)، اصفهان یکی از ولایات ایران و از ل به کاشان، از ش به نائین و یزد، و از ج به ایالت فارس محدود بود. جبال شاهان در غ و کوه علیجوق در ج ولایت قرار داشت. توابع ولایات اصفهان عبارت بود از برخوار، اردستان، قهاب و کوهپایه، جرقویه، جی، قمشه، سمیرم، چهار محال، لنجان و فریدن، کرون و نجف‌آباد و تهران، ماربین، و ابرقو. بموجب قتک (۱۳۱۶ هش)، شهرستان اصفهان با ۱۱ بخش اصفهان، نجف‌آباد، شهرکرد، شهرضا، اردستان، کوهپایه، داران (فریدن)، فلاورجان، اردل، لوردگان، و آخوره تشکیل یافت. سپس مطابق معمول، قسمتهائی از شهرستان منتزع و بخشهائی بآن منضم گردید (رجوع شود به مقالات مربوط به نواحی و امکنه‌ای که در این مقاله از آنها نام برده شده است).

اصفهان، انقلاب: ← انقلاب اصفهان.

اصفهان، دانشگاه، تأسیس ۱۳۳۵ هش، در شهر اصفهان؛ مشتمل است بر دانشکده‌ی پزشکی، دانشکده‌ی داروسازی، و دانشکده‌ی ادبیات. دانشکده‌ی پزشکی اصفهان در ۱۳۲۹ هش افتتاح شد. در ۱۳۳۵ هش دانشکده‌ی داروسازی بآن اضافه گشت، و بدین ترتیب، دانشگاه اصفهان تشکیل یافت. دانشکده‌ی ادبیات در ۱۳۳۷ هش تأسیس گردید.

اصفهان، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

اصفهان، مسجد شاه: ← مسجد شاه.

اصفهان، موزه‌ی، در مهر ماه ۱۳۲۷ هش تأسیس شد، و محل آن باغ و عمارت چهلستون اصفهان است. آثار تاریخی معماری اصفهان که حفظ آنها در محل اصلی میسر نبوده کنار باغ چهلستون نصب و مرمت شده است. داخل تالار بزرگ موزه ظروف و فرش و آثار مختلف دوره‌ی اسلامی، خاصه عهد صفوی، تنظیم و بمعرض نمایش گذاشته شده است.

اصفهانی، ملا علی محمد [علی محمد ابن محمد حسین اصفهانی]، ۱۲۱۵–۱۲۹۳ هق، ریاضیدان ایرانی، مت اصفهان. وی ظاهراً اولین ریاضیدان مسلمان است که به حل عددی بعضی معادلات درجه‌ی سوم موفق شده، ولی تحقیقاتش در حل معادلات، که در رساله‌ی تکملة العیون او مندرج است، هنوز چنانکه باید بررسی نشده تا بتوان نسبت بآنها اظهار نظر کرد. عبد الغفار نجم‌الدوله پسر او بود.

اصفهبد (esfahbad)، صورت معرب لفظ اسپهبد، بمعنی سردار سپاه، و در تاریخ ایران اسلامی، این اسم لقب عمومی بعضی از امرای مستقل طبرستان از آل قارن و آل باوند بوده است. این عنوان بازمانده‌ی عنوان اسپهبد بشمار است، که فرمان‌روایان ایالات بزرگ ایران در اواخر عهد ساسانیان داشته‌اند.

اصفهبدان: ← آل باوند.

اصفهک (csfahak)، دهستان (جه ح ۹۳۰؟)، ج‌ش شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱(؟) آبادی. گرمسیر است. معدن زغال سنگ و زاج دارد. مرکزش، ده **اصفهک** (جه ۳۸۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۰ کیلومتری ج‌ش طبس واقعست.

اصفی، تفسیر (asfā)، تفسیر قرآنی بعربی، از ملا محسن فیض کاشانی. خلاصه‌ی تفسیر بزرگ فیض (موسوم به صافی) است. در ۱۰۸۷ هق تألیف شده. چاپ تهران، ۱۳۵۴ هق.

آصفی سرنای (āsefi sornāy)، باحتمال قوی، نام عمومی سرناهای پر زر و زیور دربار پادشاهان و امیران قدیم (← وزیری سرنای؛ شهری سرنای). همچنین گفته شده که بمناسبت نام آصف ابن برخیا، وزیر سلیمان پیغمبر، شاید این یک عنوان افتخاری است که به بهترین نوع سرنا داده شده (مانند نی داودی و حنجره‌ی سلیمانی).

آصفی هروی (āsefie haravi)، متخلص به **آصفی**، فت ۹۲۵ یا ۹۲۶ هق، شاعر ایرانی. معاصر سلطان حسین بایقرا بود. بسبک هندی شعر میسرود. چند مثنوی و دیوانی بزرگ دارد. مثنویی بنام مخزن الاسرار نیز بوی نسبت داده‌اند.

اصلاحات کاتولیکی[1]، عنوان اصلاحاتی‌که در قرن ۱۶م در داخل کلیسای کاتولیک بعمل آمد. پروتستانها این "اصلاحات" را عملی برای خنثی کردن اصلاح دینی شمرده‌اند، ولی کاتولیکها مدعی هستند که این اصلاحات پیش از "سر و صداهائی که بمنظور محو کردن سازمان قدیم کلیسا بر پا شد" آغاز شده بود، و هدف آن پاک کردن سازمان کلیسا از زیاده‌رویها بود. این "زیاده‌رویها" در واقع عبارت بود از خرید و فروش مقامات روحانی، و حتی آمرزش؛ دنیاپرستی و فساد مقامات عالی کلیسا؛ بیسوادی کشیشان؛ و بی‌اعتنائی به مسائل عمومی ایمانی. اگر چه کسانی چون قدیسه کاترین سینائی از قرن ۱۴م پرده از این رسوائیها برداشته بودند، منازعات داخلی کلیسا (خاصه شقاق کبیر)، نفوذ شاهان و امرا، موقعیت مستحکم ثروتمندان، و قدرت سران دنیاپرست کلیسا از هر گونه اصلاحی جلوگیری کرد. مثلا اقدامات نیکولای کوزائی برای اصلاح کلیسای آلمان در ۱۴۵۱ بعلت مخالفت اسقفان بجائی نرسید. از رسوائیهای دستگاه پاپی که زبانزد مردم بود دربار فاسد رنسانسی پاپ بود، که از نهضت رنسانس، جنبه‌های دنیائی آن و بالاخص علاقه به "هنر بت‌پرستان" را حمایت میکرد.

اصلاح کاتولیکی در اواخر قرن ۱۵م بدست عده‌ی معدودی، که کاردینال کارافا (بعداً پاولوس IV) و کاردینال کایتانوس هسته‌ی مرکزی آنرا تشکیل میدادند، آغاز گردید، و کسانی چون اراسموس، قدیس ت. مور، و کاردینال خیمنث از خارج بآنان کومک میکردند. اقدامات اولیه‌ی این گروه بسبب شکست پنجمین شورای لاتران عقیم ماند، ولی عده‌ی اصلاح‌طلبان فزونی مییافت، و مقارن طوفان اصلاح دینی، فرقه‌های تازه بدست آنان برای شناساندن مسیحیت بمردم عادی تأسیس گردید (از قبیل کاپوسنها). تاراج روم در ۱۵۲۷ بدست سربازان امپراطور شارل V، که از پشتیبانان اصلاحات بود، حتی آسوده‌خاطرترین کاردینالها را نگران ساخت. در ۱۵۳۴ پاولوس III به پاپی رسید. قدیس ایگناتیوس لویولائی و انجمن یسوع (← یسوعیان) شروع به فعالیت کردند. در ۱۵۴۵، پس از تأخیرهای طولانی و زمینه‌سازیهای زیاد، ← شورای ترانت تشکیل شد و آن مظهر اصلاحات کاتولیکی است. پاولوس IV دستگاه پاپی را اصلاح کرد، و زندگی نیمه‌رهبانی در واتیکان معمول ساخت، که هنوز در آنجا برقرار است. شوری در ۱۵۶۳ پایان یافت، ولی اصلاحاتی که از آن ناشی شده بود بدست

(1)Catholic Reform

فدیس پیوس V، گرگوریوس XIII، و سیکستوس V مستحکم شد. خرید و فروش مقامات کلیسائی منسوخ گشت، مراسم عبادت تثبیت شد، در سازمان کلیسا تجدید نظر بعمل آمد، برای تربیت کشیشان وسائل لازم فراهم گردید، و زندگی اخلاقی عموم کشیشان تحت نظر قرار گرفت.

اصلاح التقویم (eslāho 't.taqvim)، کتابی در اصلاح مبدأ تاریخ هجری، بعربی و ترکی، از مختار پاشا غازی عثمانی، که بوسیلهٔ شفیق بیگ منصور یکن بعربی ترجمه شده. متن کتاب (بعربی و ترکی) با جداول تطبیق سالهای هجری قمری و شمسی با سالهای میلادی تا سال ۲۲۱۲ بم در ۱۳۰۷ هق در مصر بطبع رسیده.

اصلاح المنطق (eslāho 'l.manteq)، کتابی ادبی و لغوی، از ابن السکیت، که بسیاری از لغت عرب در آن ضبط گردیده، و نویسندگان و ادبا را از جهت درست بکار بردن کلمات بکار آید. از قدیم مورد توجه بوده، و بر آن شرحها و ردیه نوشته، و آنرا تلخیصها و تهذیبها درست کرده‌اند، که از آن جمله است التهذیب از ابوزکریا خطیب تبریزی. در ۱۹۵۶ در مصر بطبع رسیده.

اصلاح دینی[۱]، انقلاب دینی در اروپای غربی در قرن ۱۶م، که بعنوان نهضتی برای اصلاح مذهب کاتولیک آغاز شد، و به ← نهضت پروتستان انجامید. مدتها پیش از این انقلاب، انحرافات کلیسای کاتولیک فاش و مورد اعتراض واقع شده بود، و نهضتهائی شبیه نهضت پروتستانی از قرن ۱۲م آغاز گردیده بود، که از آن جمله میتوان نهضتهای والدوسیان (در فرانسه و آلمان)، لالردها (در انگلستان)، و هوسیان (در بوهم) را نام برد. در قرن ۱۶م فساد دستگاه پاپی به منتهی رسید. بعضی پاپها در این ایام رسماً فرمانده قشون شده به جنگ میرفتند، و لذات دنیوی را بر حفظ مصالح روحانی ترجیح میدادند، و چون خوشگذرانیها و شکوه و جلال دستگاه آنها پول زیاد میخواست، آمرزش میفروختند، و مقامات روحانی را با گرفتن پول به اشخاص واگذار میکردند. عوامل چندی در آماده ساختن زمینهٔ انقلاب مؤثر بود، که از آن جمله است مذهب اومانیسم دورهٔ رنسانس، که مخالف اطاعت کورکورانه از اولیای دین بود؛ اختراع فن چاپ، که کتاب مقدس را در دسترس مردم قرار داد، و آنان را به این فکر انداخت که دستگاه پاپی باید به همان سادگی اوایل مسیحیت بر گردد؛ اختلافات دولتها با کلیسا در امور دنیوی؛ و بسط تجارت، و روی کار آمدن طبقهٔ متوسط. از عواملی که در پیشرفت نهضت اصلاح دینی زیاد مؤثر بود یکی طلوع حکومتهای مطلقهٔ متمرکز بود، که از قدرت سیاسی پاپ ناراضی بودند؛ و دیگر تغییرات زندگی مادی، که پادشاهان و اشراف را وادار به تصرف ثروت سرشار کلیسا کرد.

نهضت دینی بتوسط م. لوتر در آلمان و با اعتراض وی بر علیه آمرزش‌فروشی آغاز شد (استعمال عنوان "پروتستان"، بمعنی اعتراض کنندگان، در ۱۵۲۹ عمومیت یافت). عقاید لوتر را جمع بسیار زیادی پذیرفتند، و انقلاب در آلمان و خارج آن بسرعت دامنه یافت. شوراهای شپایر (۱۵۲۶، ۱۵۲۹) و آوگسبورگ (۱۵۳۰) در حل منازعاتِ سخت و ممتد امپراطور و کلیسا توفیق نیافت. صلح آوگسبورگ (۱۵۵۵)، که به دنبال سازش موقت آوگسبورگ (۱۵۴۸) آمد، قدمهائی برای رفع اختلافات برداشت، ولی نتیجهٔ قطعی حاصل نشد. بین پروتستانها نیز اختلافاتی بر سر بعضی مسائل (از قبیل عشای ربانی) بروز کرد، و از جملهٔ فرقه‌هائی که بین پروتستانهای آلمان پدید آمد آناباتیستها بودند. رهبرانی چون کارلشتات، یوهان لیدنی، و ت. مونتسر به پراکندن افکار جدید پرداختند. از همه مهمتر، در ۱۵۳۶ ژنو مرکز تعالیم بزرگترین الاهیون اصلاح دینی یعنی ژ. کالون گردید، که تأثیر شگرفی داشت. افکار کالون در فرانسه هوگنوها را سخت برانگیخت، و آنان در مقابل اکثریت کاتولیک مقاومت کردند تا آنکه هانری IV فرمان نانت را صادر کرد (۱۵۹۸). در هلند، مذهب کالونی جای مذهب لوتری را گرفت. در انگلستان انقلاب دینی در دورهٔ هنری VIII آغاز شد، که در ۱۵۳۴ دست پاپ را از کارهای انگلستان کوتاه کرده دیرها را منحل نمود، و کلیسای انگلستان را بوجود آورد. در اسکاتلند، با پیروزی ج. ناکس بر ماری استوارت، اصلاح دینی نیز پیروزی یافت. در قارهٔ اروپا، انشعاب پروتستانها باعث بپا خاستن کاتولیکها شد که تا حدی قدرت از دست‌رفتهٔ خود را باز یافتند. صلح وستفالی (۱۶۴۸) وضع را تثبیت کرد، و اگرچه دورهٔ اصلاح دینی به همین جا پایان مییابد، دین پروتستان که از آن ناشی شد تا کنون در دنیای غرب از نیروهای اساسی بوده است.

اصلاح قانون[۲]، تغییر یا تصحیح و یا تجدید نظر در قوانین. تغییر مقررات و مواد قانونی که از طرف قوهٔ مقننه وضع شده و بوسیلهٔ لایحهٔ اصلاحی تصویب میشود مشمول این اصطلاح است. تغییرات در قانون اساسی را نیز بهمین اصطلاح بیان میکنند.

اصل السوس: ← شیرین بیان.

اصل الکتاب: ← ام الکتاب.

اصل چهار[۳]، انگل. پوینت فور (poynt for)، چهارمین ماده از مواد اصلی نطق افتتاحیهٔ ترومن، رئیس جمهور کشمت، در ژانویهٔ ۱۹۴۹، که در آن وی پیشنهاد میکرد که کشمت، بوسیلهٔ تأمین کومکهای فنی در کشورهای توسعه‌نیافتهٔ جهان، نقش رهبری را در این کشورها بدست گیرد. ترومن مدعی بود که کشمت میتواند با تأمین کومکهای فنی به ممالکی که احتیاج یا تمایل به توسعه و اصلاح وضع اقتصادی و بالا بردن سطح زندگی خود دارند انگیزهٔ نیرومندی برای برقراری حکومتهای دموکراسی ایجاد کند. اجرای برنامهٔ اصل چهار در ایران بر اساس مقاوله‌نامهٔ سال ۱۹۵۱ بین سپهبد علی رزم‌آرا (نخست‌وزیر ایران) و دکتر گریدی (سفیر کبیر امریکا در ایران) بود، که منجر به تأسیس کمیسیون مشترک برای بهبود امور روستائی گردید. سپس، در دورهٔ نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، ویلیام وارن، رئیس هیئت همکاری فنی کشمت، در تاریخ ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۵۲ برنامه و طرز عمل همکاری فنی را طی نامه‌ای به دولت ایران پیشنهاد کرد، و نخست‌وزیر ایران در نامهٔ مورخ ۲۵ ژانویهٔ ۱۹۵۲ موافقت دولت ایران را با اجرای برنامهٔ همکاری فنی اعلام نمود.

اصل کمترین انرژی[۴]، اصلی کلی در باب تعادل پایدار که موارد استعمال بسیار دارد، و عبارت از اینست که یک دستگاه فقط در شرایطی تعادل پایدار دارد که انرژی پتانسیل آن مینیموم باشد (یعنی کمترین مقدار خود را داشته باشد).

اصل موضوع[۵] (asle mōzu')، هر یک از احکامی از یک علم استدلالی که در آن علم بدون برهان پذیرفته میشوند، و در اثبات سایر احکام آن علم، مستقیماً یا غیر مستقیم، بعنوان یکی از مقدمات دلیل یا برهان میتوان آنها را بکار برد (← روش قیاسی). در منطق قدیم، آن دسته از احکام موسوم به مبادی علم را که آنها را "بدیهی" و "غیر قابل انکار" میشمردند علوم متعارفه و دیگران را اصول موضوعه میخواندند، و بعضی نیز از مبادی، جز علوم متعارفه، آنچه را که (مثلا) متعلم آنها را بآسانی بپذیرد و نزد وی اعتقادی مخالف آنها نباشد اصول موضوعه و دیگران را مصادرات (mosāderāt) [مفردش مصادره (mosādere)] مینامیدند (مثلا، از اصول موضوعهٔ اصول هندسهٔ اقلیدس، حکم "خط مستقیم متناهی را میتوان بر استقامت خود امتداد داد" را اصل موضوع ولی اصل موضوع اقلیدس را مصادره میشمردند). این تقسیمات، مخصوصاً بعلت مبهم بودن الفاظی از قبیل "بداهت" و "غیر قابل انکار بودن" و غیره که در شرح آنها بکار رفته است، امروزه منسوخ میباشد.

اصل موضوع اقلیدس یا **اصل موضوع خطوط متوازی**، یکی از اصول موضوعه‌ای (← اصل موضوع) که اقلیدس در کتاب اصول هندسهٔ خود برای تأسیس علم هندسه آورده است، بدین مضمون که هرگاه خط مستقیمی دو خط مستقیم را چنان قطع کند که مجموع دو زاویهٔ داخلهٔ واقع در یک طرف خط قاطع از دو قائمه کمتر باشد، اگر آن دو مستقیم را امتداد دهیم، سرانجام در طرفی که مجموع زوایای داخله کمتر از دو قائمه است یکدیگر را تلاقی میکنند. اصل موضوع مذکور معادل این حکم است: "از نقطه‌ای واقع در خارج یک خط مستقیم فقط یک خط بموازات آن میتوان کشید". بداهت این اصل موضوع از ایام قدیم مورد تردید و انکار بوده (ریاضیون دورهٔ اسلامی آنرا مصادره شمرده‌اند نه اصل موضوع)، و ریاضیون شرق و غرب در اثبات آن کوششها کرده‌اند. از ریاضیدانانی که در این باب آثاری از آنان بجا مانده از یونانیان بروکلوس و ک. بطلمیوس، در دورهٔ اسلامی ابن هیثم، حکیم عمر خیام، و خواجه نصیرالدین طوسی، و از اروپائیان ج. ج. ساکری و آ. م. لژاندر را میتوان نام برد. در نتیجهٔ این کوششها معلوم شد که اصل موضوع اقلیدس قابل اثبات از

(۱)Reformation (۲)amendment (۳)Point Four (۴)least-energy principle (۵)postulate

روی سایر اصول موضوعه‌ی اقلیدس نیست، و صحت آن ضرورت ندارد، بلکه میتوان هندسه‌هائی تنظیم کرد که اصل موضوع خطوط متوازی در آنها برقرار نباشد (← هندسه‌ی نااقلیدسی).

اصله، مار بی‌زهر؛ ← پیتون.

اصم[1] (asamm)، در ریاضیات، عددی که نه صحیح باشد و نه مساوی کسری که صورت و مخرج آن صحیح باشند؛ بعبارت دیگر، عددی که منطق نباشد. مثلاً $\sqrt{2}$ و نیز عدد π (نسبت محیط دایره به قطر آن) اصم است.

اصمعی (asma'i)، شهرت **ابوسعید عبدالملک ابن قریب** (qorayb)، ۱۲۲-۲۱۳ هق، دانشمند عرب و از بزرگترین علمای لغت عرب؛ مت بصره. او و ابوعبیده و ابوزید انصاری شاگردان ابوعمرو ابن العلاء بودند، و علمای لغت عرب که بعد از این سه تن آمدند قسمت عمده‌ی اطلاعات خود را در لغت و شعر عرب از آنان گرفته‌اند. اصمعی با مردم قبایل معاشرت میکرد، و بدین طریق از لغتها و لهجه‌های بدویان اطلاع فراوان پیدا کرد. مدتی در بغداد ندیم هارون‌الرشید بود، و پس از مرگ او به بصره بازگشت، و در آنجا (و بقولی در مرو) وفات یافت، و در تاریخ وفاتش اختلاف است. از آثارش کتاب الخَیل، کتاب الإبل، کتاب الوحوش، کتاب خلق الانسان، و مجموعه‌ی شعری الاصمعیات است.

اصناف (asnāf)، مجموع دسته‌های مجزی و مستقل شامل تمام پیشه‌وران و صنعتگرانی که در هر شهر دارای شغل و پیشه‌ی واحد بوده‌اند، و ناچار بهمین سبب منافع و مضار مشترک و رقابتها و دوستیهای ثابت و واحد داشته‌اند. شروع تشکیلات اصناف را در اسلام بعضی از اهل تحقیق بعهد ظهور قرامطه مربوط دانسته‌اند، و برخی راجع بادوار قبل از اسلام شمرده‌اند. و در هر حال یقین است که این تشکیلات با دستگاه فتوت و طریقه‌ی جوانمردان از خیلی قدیم ارتباط داشته است. از قدیمترین مواضعی که بوجود اصناف و طبقات آنها اشارت رفته است رسائل اخوان الصفا است. باقتضای رسوم فتوت و جوانمردی، افراد هر صنف از قدیم در غم و شادی یکدیگر شریک بوده‌اند، و مثلاً در مراسم عروسی و تعزیه‌ی اعضای صنف همکاری و همدردی جوانمردانه در حق یکدیگر میکرده‌اند. ولیکن هر صنفی نسبت بصنف دیگر غالباً نوعی رقابت و همچشمی داشته است. چنانکه، مطابق نقل ابن بطوطه، وقتی سلطان ابواسحاق، پادشاه شیراز، میخواست در آن ولایت قصری نظیر قصر کسری بسازد، برای پی کندن آن بین اصناف مختلف شیراز رقابتی جالب پدید آمد، و در اصفهان نیز، چنانکه همان سیاح میگوید، بین اصناف مختلف رقابتی بارز و شدید وجود داشت. در عهد صفویه و قاجاریه هر یک از اصناف رئیسی داشت که او را کدخدا یا باشی میخواندند، و غالباً بطور انتخابی و گاه بطور ارثی تعیین میشد، و او بکومک ریش‌سفیدهای صنف در توزیع مالیات و رفع اختلافات جزئی و عادی بین افراد صنف اهتمام مینمود. عضویت در هر صنف غالباً موکول بطی دوره‌ی شاگردی و نیل بمرحله‌ی استادی در صنعت و پیشه‌ی خاص آن صنف بود، و در بعضی موارد با گذراندن امتحان و دادن ولیمه انجام میشد. عضویت در بعضی اصناف، مثلاً قصاب و قناد و ارسی‌دوز در اصفهان، جز با رضایت اکثریت افراد و یا ریش‌سفیدان صنف و یا خریدن حق بنیچه‌ی یکی از اعضای صنف ممکن نبود، و در اینگونه اصناف، مالیات از طریق بنیچه‌بندی (← بنیچه؛ کدخدا) و با نظر کدخدای صنف پرداخت میشد. در عهد صفویه غالب اصناف ناگزیر بودند مدت یا نوبت معینی برای سلطان به بیگاری بپردازند، و ژ. شاردن میگوید آنهائی که از بیگاری معاف بودند در عوض وجهی بنام خرج شاه میپرداختند. در هر حال، در عهد صفویه بعضی از اصناف مانند صنف طبیب، غسال، گورکن، مطرب، حمامی، سلمانی، حجام، ماما، روضه‌خوان، معرکه‌گیر، و درویش از تأدیه‌ی مالیات معاف بوده‌اند، و بموجب قصه‌ای، شاه عباس I صنف شمشیرساز را نیز از پرداخت مالیات معاف داشت. لوحه‌هائی مشتمل بر معافیت اتفاقی یا موقت بعضی اصناف نیز هنوز بر دیوارهای مساجد قدیم-مثلا مسجد گوهرشاد مشهد، مسجد جامع یزد، مسجد شاه و مسجد جامع اصفهان-باقی است. با آنکه شاردن بصراحت میگوید که در عصر او اصناف هرگز گرد نمی‌آمده‌اند و تشکیلات آنها کاملا بی‌پایه بوده است، ظاهراً در بعضی مواقع اصناف مجالس ملاقات داشته‌اند، و مخصوصاً در اجرای مراسم عید قربان و اقامه‌ی تعزیه‌ی عاشورا و تشکیل تکیه‌ها همکاری مؤثر و نزدیک و دائم داشته‌اند، و غالباً اصناف مختلف درین باب با یکدیگر رقابت میورزیده‌اند.

در انقلاب مشروطیت، اصناف تهران و ولایات از عوامل بسیار مؤثر بوده‌اند، و انجمن اصناف تهران که از قریب ۷۰ صنف مختلف (مانند خباز، آهنگر، زرگر، نجار، خیاط، خراط، بزاز، رفوگر، عباادوز، قلابدوز، شیشه‌بر، حلبی‌ساز، بلورفروش، دواتگر، قصاب، دباغ، مرغ‌فروش، بقال، آجیل‌فروش، علاف، رزاز، علاقه‌بند، یراقباف، یراقدوز، مقنی، معمار، فخار، تیرفروش، کاشی‌پز، کوزه‌فروش، نعل‌بند، عطار، سقط‌فروش، نفتی، صابون‌فروش، کفش‌دوز، پاره‌دوز، گیوه‌دوز، جوراب‌دوز، کلاه‌دوز، کلاه‌مال، پوست‌دوز، چادردوز، کبابی، کله‌پز، یخنی‌پز، آشپز، خرازی‌فروش، ساعت‌ساز، یخدان‌ساز، سراج، کالسکه‌ساز، قداره‌ساز، لباف، ترکش‌دوز، پالان‌دوز، عصار، شماع، صحاف، کتابفروش، کاغذفروش، کهنه‌فروش، مذهب، تفنگساز، مسگر، ریخته‌گر، حلاج، سمسار، لحاف‌دوز، کهنه‌دوز، قهوه‌چی، حمامی، سلمانی، میراب، آب‌بند، یخچالی) تشکیل مییافت در مبارزه‌ی با استبداد و مطالبه‌ی مشروطیت و مجلس عدالت بهمراهی و پشتیبانی علمای آزادیخواه تهران مجاهدات بسیار کرد، و در تحصن سفارت انگلیس پیمان دسته‌جمعی بادامه‌ی مبارزه امضا کردند. در مجلس اول، که انتخابات صنفی بود، نیز وکلای میرز و شجاع و دلسوز و ساده‌ای از بین ریش‌سفیدان اصناف بمجلس آمدند، که از آن میان نام مشهدی باقر بقال و نیز نام میرزا محمود کتابفروش و آقا سید حسین چراغچی معروف به مدیر الاسلام درخور ذکرست. طریقه‌ی قدیمی توزیع و سرشکن کردن مالیات بین افراد اصناف مختلف بوسیله‌ی ریش‌سفیدها و رؤسای اصناف تا قبل از آذرماه سنه‌ی ۱۳۰۵ هش همچنان در ایران رواج داشت. برای کلیات مربوط به اصناف در مغرب‌زمین ← صنف یا رسته.

اصناف، مالیات: ← مالیات اصناف.

اصول (osul) یا **علم اصول فقه**، شاخه‌ای از علوم اسلامی، و آن علم به قواعدی است که میتوان احکام شرعی را از روی آنها استنباط کرد. "علم اصول" به دو شاخه‌ی دیگر از علوم اسلامی نیز اطلاق میشود. یکی علم اصول دین، که مرادف با علم کلام است، و دیگری علم اصول حدیث، که در آن از اصطلاحات حدیث و روشهائی که در استنباط آن بکار میرود بحث میشود. عمده‌ترین قواعد علم اصول فقه دلایل چهارگانه است، و آنها عبارتند از کتاب (قرآن)؛ سنت (گفتار، کردار، و تقریرات پیغمبر اسلام)؛ اجماع (یکسخن شدن علمای دین در یک حکم فقهی که در کتاب و سنت یافت نشود)؛ و عقل (احکام و ادراکات جزمی عقل، مانند نیکوئی عدالت و زشتی ظلم). در نزد اهل تسنن قیاس بجای عقل معتبر است. فرقه‌ای از پیروان تشیع، که اخباری (axbāri) نام دارند، تنها کتاب و سنت را حجت میشمارند، و برآنند که جمیع احکام را به احادیثی که از ائمه نقل شده رجوع دهند، و تا ممکن است از استنباط عقلی بپرهیزند، و از این گذشته، هنگام تفسیر هر آیه از آیات قرآن، به حدیثی مربوط بآن متوسل میشوند. اصولیان، در برابر اخباریان، عقل و اجماع فقها را از زمان غیبت امام ۱۲م باین طرف نیز دو اصل از اصول فقه میشمارند. در اصول شیعه از استصحاب و دو روش استنباط شبیه بآن، بنام اشتغال و برائت، نیز بحث میشود، ولی قیاس را (که در منطق تمثیل مینامند) از درجه‌ی اعتبار ساقط میدانند.

اصول آدمیت (osule)، رساله‌ای اجتماعی، از میرزا ملکم خان، در ضمن کلیات ملکم مکرر بطبع رسیده.

اصول الدین (osulo 'd.din)، کتابی دینی و کلامی، از ابومنصور عبدالقاهر ابن طاهر بغدادی تمیمی اسفراینی (فت ۴۲۹ هق). موضوع این کتاب ۱۵ اصل از اصول دین میباشد، که هر اصل با ۱۵ مسئله از مسائل عدل و توحید و وعد و وعید و آنچه در خور آنهاست، از مسائل نبوات و معجزات و شروط امامت و غیره. (چاپ استانبول، ۱۹۳۸).

اصول بی‌نقطه (osule)؛ ← اسس الاصول.

اصول چهارده‌گانه[2]، طرح برنامه‌ای برای صلح که وودرو ویلسن، رئیس جمهور کشمت، در ۸ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ ضمن خطابه‌ای به کنگره‌ی کشمت اعلام کرد. این خطابه در حقیقت پیامی بود به مردم کشورهای جهان و بخصوص سران آزادیخواه دول مرکزی در کشور آلمان، و منظور ویلسن از طرح آن این بود که پایه‌ای برای مذاکرات صلح گذاشته شود. این پیام ویلسن را پیشوای اخلاقی

(۱)irrational; surd (۲)Fourteen Points

متفقین گردانید، اما پس از اعلام متارکه‌ی جنگ، مخالفت با این اصول آشکار شد. ← معاهده‌ی ورسای قسمتی از این اصول را با تغییراتی پذیرفت و قسمت عمده‌ی آنرا بکلی نادیده گرفت.

اصول دین (osule din)، اصولی که دین اسلام بر آنها بنا شده، و عبارتست از توحید (اعتقاد به خدای یگانه)، نبوت (اعتقاد باینکه محمد ص خاتم پیغمبران است)، و معاد. در مذهب شیعه دو اصل دیگر، بنام اصول مذهب، هست: یکی امامت (اعتقاد باینکه جانشین برحق پیغمبر علی ابن ابی طالب ع و یازده فرزند او هستند) و دیگری عدل (اعتقاد باینکه خدا عادل است). در مقابل اصول دین، عبادات و اعمالی را که مسلمان باید انجام دهد فروع دین مینامند، که هشت است: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر.

اصول فقه، علم: ← اصول.

اصول کافی [الاصول من الکافی]: ← کافی.

اصول محاکمات: ← آیین دادرسی.

اصول مذهب شیعه: ← اصول دین.

اصول هندسه، کتاب معروف اقلیدس در هندسه، که اولین کتاب در علم هندسه و اولین کتابی است که در آن ریاضیات یونانی تا ۳۰۰ قم بصورت علمی تنظیم و عرضه شده است. کتاب اصول دارای سیزده مقاله است، و بعداً دو مقاله (یکی احتمالا از قرن دوم قم و دیگری ظاهراً از قرن ششم بم) بآن الحاق شده است. کتاب اصول را اول‌بار حجاج ابن یوسف ابن مطر بزبان عربی ترجمه کرد، و پس از او نیز دانشمندان و مترجمین معتبر (مانند اسحاق ابن حنین، قسطا ابن لوقا، و ثابت ابن قره) دست بترجمه‌ی آن یا اصلاح ترجمه‌های دیگران زدند، و جمع زیادی از دانشمندان حواشی و شروحی بر آن نوشتند، که بعدها مورد استفاده‌ی مترجمین و محققین اروپائی قرار گرفت. از تحریرهای عربی معروف اصول کتاب معروف به تحریر اقلیدس از خواجه نصیرالدین طوسی است (چاپ تهران، ۱۲۹۸ هق). کتاب اصول تا زمان حاضر مبنای تعلیم هندسه‌ی مقدماتی بوده است.

اضحویه: ← الاضحویه فی المعاد.

اضحی، عید (azhā)، روز دهم ذو الحجه که حاجیان در منی قربانی میکنند. ← حج.

اطاق[1]، در اصطلاح علمی این لفظ به بسیاری از آلات یا قسمتهائی از آنها که عبارت از محفظه‌های مسدود است، و نیز به حفره‌هائی محتوی آلات مختلف، اطلاق میشود. از جمله محفظه‌ای است محفوظ از نور که، بوسیله‌ی عدسیهای مناسب، تصاویر اشیاء را بر صفحه یا فیلم عکاسی می‌اندازد. نیز ← اطاق تاریک؛ اطاق روشن.

اطاق ابری ویلسن[2] (wilsən)، اسبابی برای مطالعه در مسیر تشعشعات یونگر (مسبب یونش) (از قبیل اشعه‌ی آلفا و بتا)، که بوسیله‌ی چ. ت. ر. ویلسن اختراع شد. مبتنی بر این خاصیت است که بخار آب بر روی یونهائی که بار برقی دارند متراکم میشود، نه بر ذراتی که از جهت برقی خنثی هستند. شعاعهائی را که میخواهند در آنها مطالعه کنند وارد اطاقی میکنند که از جهت دارا بودن بخار آب در حالت فوق اشباع باشد. در اثر تابش اشعه، یونهائی تولید میشود، و بخار آب بر آنها متمرکز و متراکم میگردد، و بدین ترتیب، مسیر اشعه بشکل رشته‌هائی از قطرات خرد آب پدیدار میگردد، و میتوان از آنها عکسبرداری کرد. اطاق ابری یکی از وسایل اساسی مطالعات هسته‌ای است.

اطاق تاریک[3]، جعبه‌ای که دیواره‌ی پیشین آن سوراخ کوچکی دارد، و فقط از این راه اشعه‌ی نورانی وارد جعبه میشوند، و تصویر معکوسی از اشیاء خارجی بر دیواره‌ی مقابل میسازند (ابن هیثم اول کسی است که اطاق تاریک بکار برده است). و نیز در صورتی هم که سوراخ بزرگ باشد، و در آن یک یا مجموعه‌ای از عدسیهای محدب برای ساختن تصویر واضح گذاشته باشند، دستگاه را اطاق تاریک نامند (مانند جعبه‌ی عکاسی).

اطاق روشن[4]، اسبابی که دارای منشوری با انعکاس کلی است، و تصاویر اشیاء خارجی را بر روی صفحه‌ای می‌اندازد، و بدین وسیله امکان رسم شکل و حدود تصویر فراهم میشود. معمولا آنرا به میکروسکوپ وصل میکنند، و از آن برای کشیدن تصویر موجودات ذره‌بینی استفاده مینمایند.

اطاق‌سرا (otāq.sarā)، ده (جه ۱٬۳۴۰ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان مشهد گنج‌افروز، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۱۷ کیلومتری ج بابل.

اطاق فرهاد، دخمه: ← سر پل زهاب.

اطاق یونش[5] (yoneš)، اسبابی که برای مطالعه در گازهای یونیده یا عوامل یونگر (مسبب یونش) بکار میرود. اساساً مرکب از محفظه‌ای است بسته که محتوی گازی میباشد، و دو الکترود در آن جای داده شده. چون گاز بین الکترودها بوسیله‌ی عاملی (مانند اشعه‌ی ایکس، تشعشعات رادیواکتیو، و غیره) یونیده (← یونیدن)، یونها بجانب الکترودها به حرکت در میآیند، و جریانی برقرار میشود که میتوان آنرا با گالوانومتر اندازه گرفت.

اطباق الذهب (atbāqo 'z.zahab)، کتابی اخلاقی و ادبی بعربی، بپیروی و تقلید اطواق الذهب زمخشری. بقول لطفعلی بیگ آذر (در آتشکده) از شرف‌الدین شفروه است، ولی بعضی مآخذ آنرا به شرف‌الدین عبدالمؤمن ابن هبة‌الله معروف به شفروه یا شقورة الاصفهانی نسبت داده و مؤلف را از مشهوران اواسط قرن ۱۰م هق دانسته‌اند. مکرر در مصر و هند و بیروت بطبع رسیده، و بر آن شرح نیز نوشته‌اند.

اطراد (etterād) [عربی، = در پی یکدیگر آمدن]، در علم بدیع، نامها و لقبهای ممدوح را بی میانجی لفظی دیگر آوردن؛ مانند (ابوالفرج رونی)

ترتیب ملکت و قاعده‌ی دین و رسم داد
عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد.

اطرار (otrār)، شهر قدیم: ← اترار.

اطراف: ← استخوان‌بندی.

اطرش (atraš)، نام خانواده‌ای در جبل دروز شام که در انقلاب (۱۹۲۵) علیه فرانسویان رشادت و سرسختی فراوان نشان دادند.

اطروش (otruš)، ← ناصر کبیر.

اطریش، ضبط دیگر نام اتریش.

اطریفلن (etrifeln)، گیاه: ← شبدر.

اطلاعات، روزنامه‌ای خبری و تقریباً سیاسی، که عصرها منتشر میشود. آغاز انتشار آن سال ۱۳۰۴ هش است. اکنون اداره‌ی این روزنامه نشریات دیگری نیز دارد که عبارتند از اطلاعات هفتگی، اطلاعات بانوان، اطلاعات جوانان، اطلاعات کودکان، اطلاعات هوائی (برای ایرانیان مقیم خارج از کشور)، الاخاء (مجله‌ای بزبان عربی)، تهران جرنال (بزبان انگلیسی)، ژورنال دو تهران (بزبان فرانسوی).

اطلس[6] (atlas)، در افسانه‌های یونانی، یکی از تیتانها. پس از شکست تیتانها، محکوم شد باین که آسمان را بر سر و دستهای خود نگاه دارد.



اطلس

اطلس، اولین مهره‌ی گردن ← ستون فقرات.

اطلس، اقیانوس: ← اقیانوس اطلس.

اطلس[6]**، جبال** (jebāle atlas)، سلسله جبالی که بطول حـ ۲٬۵۰۰ کم، در لغ و ل افریقا، از دماغه‌ی نول (nul) (ساحل جغ مراکش) تا دماغه یا رأس بون (ساحل لش تونس) ممتد است. بلندترین قلل آن توبکل (tubkal) (۴٬۰۰۰ متر) در غ مراکش است، ولی بعضی ارتفاع قله‌ی تزن تمجورت (tezen tamjurt) را که آن نیز در مراکش است ۴٬۵۰۰ متر شمرده‌اند. در زمانهای قدیم، نام جبال اطلس منحصر به رشته‌ی اطلس بزرگ، واقع بر مرز جنوبی موریتانیا بوده است. سلسله جبال اطلس مشتمل بر چند رشته است، **اطلس بزرگ** یا **بلند**، در غ و ج مراکش، مشتمل بر بلندترین قلل این سلسله؛ **ماوراء اطلس** در ج و موازی آن، که بلندترین قله‌اش ۲٬۰۶۰ متر ارتفاع دارد؛ **اطلس متوسط**، در ل مراکش مرکزی، که بلندترین قله‌ی آن ۳٬۳۵۲ متر ارتفاع دارد؛ **اطلس ساحلی** یا **کوچک**، که عموماً کوتاهتر (ارتفاع متوسط ۱٬۵۰۰ متر) است، و از سبته بطرف مشرق در مراکش و الجزایر تا دماغه‌ی بونه در تونس ممتد میباشد؛ و **اطلس صحرائی** یا **جبل بنی** (jabale bani)، در ش مراکش و بین ل الجزایر و قسمت شمالی سرزمینهای جنوبی الجزایر، مشتمل بر رشته‌ی اوراس (ārās) در ش الجزایر که بلندترین قله‌ی

(۱)chamber; camera (۲)Wilson cloud chamber (۳)camera obscura (۴)camera lucida (۵)ionization chamber (۶)Atlas

آن جبل شیله (šeyla) ۲٬۳۲۰ متر ارتفاع دارد. تا قرن ۱۹م بیشتر جبال اطلس ناشناخته بود.

اطلسی، گیاه زینتی امریکای جنوبی از نوع پتونیا (*Petunia*) که در تمام نقاط سطح زمین منتشر شده است. گلهایش شیپوری و رنگ آنها گوناگون و مخصوصاً هنگام شب عطر آنها بسیار است.

آطن، پایتخت یونان: ← آتن.

اطناب (etnāb)، در علم معانی، معنیی را بقصد تأکید، روشنگری، اعتراض، و جز اینها به الفاظی بیش از اندازه آوردن. اطنابی بی‌فایده را که رعایت غرضی در آن نشده باشد **اطناب ممل** (momell؛ = ملال‌آور) خوانند. ← ایجاز.

آطنه (ātana)، شهر، ترکیه: ← ادنه.

آطنه، پایتخت یونان: ← آتن.

اطواق الذهب (atvāqo 'z.zahab) [اطواق الذهب فی المواعظ و الخطب]، کتابی اخلاقی و ادبی، بعربی، از زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ هق). مشتمل است بر 100 یا ۹۹ مقاله‌ی مقامه‌گونه‌ی مختصر بنثر تقریباً مسجع در پند و اندرز و نصیحت. ظاهراً اول‌بار باهتمام هامر-پورگشتال با ترجمه‌ی آلمانی در وین، و سپس بوسیله‌ی باربیه دو منار با ترجمه‌ی فرانسوی در ۱۸۷۶ در پاریس، و با شرح عربی یوسف اعتصامی، بنام قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب (qalā'edo 'l.'adab) در ۱۳۲۱ هق در مصر، و غیر از این جاپها مکرر در مصر بطبع رسیده، و بوسیله‌ی وصال شیرازی بفارسی ترجمه شده.

اطولوقس: ← آوتولوکوس.

اعتبار[۱] وسیله‌ایست برای انتقال سرمایه از آنانی که دارند به آنهائی که توانائی بکار انداختن آنرا برای تحصیل سود دارند. دادن اعتبار منوط است به اعتمادی که دهنده‌ی پول یا کالا به گیرنده دارد، و اطمینان از اینکه گیرنده توانائی پس دادن آنرا دارد. امروز گردش امور بازرگانی و صنعتی بیشتر بر اساس اعتبار قرار گرفته، و از تحویل دادن کالا و وصول بهای آن پس از مدتی گرفته تا وامهای کلانی که برای توسعه‌ی امور اقتصادی داده میشود، همه متکی باعتبار میباشد. در ایام قدیم اعتبار به مفاد امروزی آن معمول نبوده، و پس از توسعه‌ی بازرگانی این وسیله بمیان آمده و از آن استفاده شده است. اعطای اعتبارات زیاد در هر جامعه‌ای موجب تورم پول میگردد، و کمی اعتبار عکس آن را بوجود میآورد.

اعتبار اجتماعی[۲]، نظریه‌ای اقتصادی که بتوسط سرگرد ک. ه. داگلس در کانادا عنوان شد. در سال ۱۹۳۰ که بحران اقتصادی سختی در امریکا و اروپا رخ داد، داگلس در کانادا عنوان کرد که علت اصلی بحران مزبور سوء توزیع ثروت و کمی قوه‌ی خرید مردم است. او مدعی شد که مقدار تولید کالاهای مختلف در کشورهای صنعتی بر قوه‌ی خرید مردم برتری یافته و، باصطلاح دیگر، "فقر و بیچارگی توأم با فراوانی" شده است. درمانی که سرگرد داگلس برای این درد پیدا کرده بود این بود که دولت خرده‌فروشان را وادار کند که بهای کالای خود را بمیزان معینی پایین آورند، و زیان این تخفیف را دولت از بودجه‌ی خود تأمین نماید، تا قدرت خرید مردم افزایش یابد، و نام این کار را تولید اعتبار اجتماعی گذاشت. ضمناً داگلس میگفت که دولت نباید برای این کار وامی بگیرد، و بر مقدار مالیاتها هم نباید بیفزاید، بلکه باید از راه انتشار اسکناس این نظر را تأمین نماید. پیشنهاد داگلس از طرف یکی از احزاب سیاسی کانادا مورد قبول واقع شد، و حزب مزبور در ۱۹۳۵ توفیق بزرگی در انتخابات ایالتی حاصل کرد.

اعتدال خریفی: ← اعتدالین.

اعتدال ربیعی[۳] (e'tedāle rabi'i) [از عربی، = اعتدال بهاری]، نقطه‌ای از نقاط تقاطع دایرة البروج و معدل النهار (← اعتدالین) که خورشید، در حرکت ظاهری خود، از جنوب استوای زمین بجانب شمال آن، از آن نقطه میگذرد. عبور خورشید از اعتدال ربیعی تقریباً در اول فروردین واقع میشود، و آن در نیمکره‌ی شمالی زمین مقارن اول بهار است. درحدود ۲٬000 سال پیش از این، نقطه‌ی اعتدال ربیعی در صورت نجومی حمل بود، ولی بعلت حرکت تقدیم اعتدالین، اکنون در صورت حوت قرار دارد. اعتدال ربیعی در مختصات استوائی (بعد و میل) اجرام سماوی اهمیت بسیار دارد.

اعتدالین (e'tedāleyn) [از عربی، = دو اعتدال]، در نجوم، دو نقطه‌ی تقاطع دایرة البروج با دایره‌ی معدل النهار (استوای فلکی). اعتدالین دو نقطه‌ی متقاطر از کره‌ی آسمان‌اند، و بنظر ساکنین زمین، خورشید سالی یکبار از هر یک از آنها میگذرد، یکی در اول فروردین و دیگری در اول مهرماه. در هنگام این دو عبور، شب و روز برای تمام نقاط زمین برابر میشود. در نیمکره‌ی شمالی، آن نقطه‌ی اعتدال را که نظیر اول فروردین است اعتدال ربیعی [= اعتدال بهاری] و دیگری را اعتدال خریفی (xarifi) [= اعتدال پائیزی] خوانند. این دو نقطه، بسبب حرکت تقدیم اعتدالین، تغییر مکان میدهند. نیز ← انقلابین.

اعتراض، در علم بدیع: ← حشو ملیح.

اعتراض الکلام فی الکلام: ← حشو ملیح.

اعتراف[۴]، در نزد کاتولیکها: ← توبه.

اعترافات[۵]، زندگینامه‌ی ژ. ژ. روسو بتوسط خود او، که پس از مرگش به چاپ رسید (۱۷۸۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۸ هش). روسو با نوشتن این کتاب مبدع سبک جدیدی شد که عبارت است از بحث و موشکافی تطورات روحی نویسنده. او خود درین باره در مقدمه‌ی کتابش گوید: "من بکاری دست میزنم که در گذشته سابقه نداشته است، و در آتیه هم کسی از آن تقلید نخواهد کرد. ... درین کتاب میخواهم به اقران و آشنایان خود سرگذشت مردی را با تمام خصوصیات واقعیش نشان دهم؛ و این مرد من خود هستم". روسو این کتاب را با کمال صداقت و صراحت انشا کرده، و ازین جهت، و نیز از نظر روانی، حائز اهمیت بسیار است.

اعترافنامه، در نزد مسیحیان: ← اعتقادنامه.

اعتصاب[۶]، متوقف ساختن کار در کارگاه یا کارخانه‌ای از طرف کارگران بطور دسته‌جمعی. این عمل مهمترین حربه‌ای است که از طرف کارگران برای احقاق حق خود در اختلافات و منازعات صنعتی بکار برده میشود. اختلافات مزبور اغلب مربوط به تقاضای کارگران برای افزایش دستمزد، کاستن از ساعات کار، بهبود وضع کار، و برسمیت شناختن اتحادیه‌ی کارگران از طرف کارفرمایان است. در قانون کار ایران اعتصاب موقعی قانونی شناخته میشود که اختلافات بین کارگر و کارفرما بوسیله‌ی مقرراتی که وضع شده حل نگردد.

اعتصاب عمومی[۷]، دست از کار کشیدن تمام یا اکثریت کارگران یک منطقه. اگر بر علیه کار-فرمایان باشد جنبه‌ی اقتصادی و اگر برای گرفتن امتیازاتی از دولت یا بمنظور برانداختن حکومت باشد جنبه‌ی سیاسی دارد. پیروان سندیکالیسم و آنارشیسم طرفدار جدی اعتصاب عمومی برای پیشرفت مقاصد خود میباشند، و سایر رهبران کارگران ازین حربه‌ی مؤثر گاهی استفاده کرده‌اند.

اعتصام‌الملک، یوسف: ← اعتصامی، یوسف.

اعتصامی، پروین: ← پروین اعتصامی.

اعتصامی، یوسف، ملقب به **اعتصام‌الملک**، ۱۲۵۳ هش-۱۳۱۶ هش، نویسنده و ادیب و مترجم ایرانی؛ فرزند ابراهیم مستوفی (اعتصام‌الملک) آشتیانی؛ مت تبریز. از سرآمدان نثر معاصر بود. علاوه بر احاطه بادبیات عرب و علوم معقول و منقول، و مهارت در خطوط چهارگانه‌ی نستعلیق و نسخ و شکسته و سیاق، زبانهای ترکی اسلامبولی و فرانسه را نیز میدانست. مجله‌ی بهار را دو سال (۱۳۲۹ و ۱۳۴۱ هق) در تهران منتشر ساخت. دو کتاب قلائد الادب و ثورة الهند را بزبان عربی تألیف کرد، و بیش از ۲۴ کتاب و داستان از فرانسه بفارسی ترجمه نمود، از جمله خدعه و عشق (شیلر) و تیره‌بختان (ویکتور هوگو). هنگامی که رئیس کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی بود، سه جلد فهرست کتابخانه بهمت وی تنظیم و چاپ شد. دخترش پروین اعتصامی از سرآمدان شعر معاصر بود.

اعتضادالسلطنه، لقب **علیقلی میرزا**، ۱۲۳۴-دهم محرم ۱۲۹۸ هق، از فضلای مشهور سلسله‌ی قاجاریه؛ پسر فتحعلی شاه قاجار. وی در کسب کمال اهتمام ورزید. در زمان محمد شاه یکچند کارگزار امور مادر شاه بود. ناصرالدین شاه حکومت خلخال را بدو سپرد، و در ۱۲۷۲ هق لقب اعتضادالسلطنه بدو داد. در ۱۲۷۴ هق به ریاست مدرسه‌ی دارالفنون، و در ۱۲۷۵ هق به وزارت علوم منصوب شد. اعتضادالسلطنه در تهران وفات یافت، و تألیفات متعدد دارد که از آنجمله فلک السعاده (تهران ۱۲۷۸ هق)، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان (تهران ۱۲۷۳ هق)، اکسیر التواریخ، و تاریخ مُتَنَبِّئین است. قسمتی از کتاب اخیر، بنام فتنه‌ی باب، در تهران طبع شده است (۱۳۳۳).

اعتقادات، کتابی دینی و مذهبی، بعربی، از شیخ صدوق (فت ۳۸۱ هق)، در اعتقادات شیعه در باره‌ی توحید، صفات ذات، صفات افعال، تکلیف، افعال بندگان، نفی جبر و تفویض، اراده و مشیت، قضا و قدر، لوح و قلم، کرسی و عرش، نفوس و

---

(۱)credit (۲)Social Credit (۳)vernal equinox (۴)confession (۵)(Les) Confessions (۶)strike (۷)general strike

ارواح، مرگ و سؤال قبر، رجعت و بعث پس از مرگ، حوض کوثر، شفاعت، عدل الاهی، أعراف، صراط، عقبات قیامت، حساب و میزان، بهشت و دوزخ، کیفیت نزول وحی، قرآن و کمیت آن، و غیره. مؤلف آنرا در ۱۲ شعبان ۳۶۸ هق در نیشابور املا کرده. مکرر بطبع رسیده. بر آن شروحی نوشته‌اند که از آن جمله است شرح شیخ مفید. محمد علی ابن سید محمد حسنی قلعه‌کهنه‌ای (ظاهراً همان محمد علی مدرس، متخلص به حیران، که معاصر فتحعلی شاه بوده) در هنگام حکومت محمد ولی میرزا (پسر فتحعلی شاه) در یزد آنرا بفارسی ترجمه کرده (چاپ تهران ۱۳۷۹ هق).

اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین (e'teqā-dāto feraqe 'l.moslemine va 'l.mošrekin)، کتابی در ملل و نحل، از امام فخر رازی (فت ۶۰۶ هق). این کتاب مختصر مفید مشتمل بر 10 باب است، و بعضی از بابها دارای چند فصل، و شرح احوال بیشتر فرقه‌های اسلامی و بسیاری از فرق مجوس و یهود و نصاری، و فصلی خاص فلاسفه، و بابی در باره‌ی صوفیه (و چنانکه خود مؤلف هم متذکر گردیده، ظاهراً تا زمان او یگانه کسی است که صوفیه را فرقه محسوب داشته) و فرقهای آنها را در بر دارد. مؤلف در این رساله مطالب را در عین ایجاز بصراحت و وضوح بیان کرده، و موضوع هر باب را فرقه‌ای بزرگ قرار داده، و سپس بتعریف فرقه‌های کوچکی که آن فرقه‌ی بزرگ مشتمل بر آنهاست پرداخته، و کوشیده تا تقدم و تأخر فرقها بر حسب تاریخ پیدایش و یا معاصر بودن با یکدیگر و یا نسبت معلم و شاگرد داشتن مؤسسین آنها باشد. چاپ مصر، ۱۹۳۸.

اعتقادنامه[1]، در نزد مسیحیان، بیان مجمل اصول ایمان مسیحی. مثلا در اعتقادنامه‌ی نیقیه مندرج است که: "ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه‌ی چیزهای مرئی و نامرئی؛ و به خداوند واحد، عیسی مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است...". چند اعتقادنامه است که در نظر مسیحیان اهمیت اساسی دارد، و بعضی اعتقادنامه‌ها عنوان اعترافنامه[2] دارند. **اعتقادنامه‌ی رسولان** در کلیساهای نسبةً محافظه‌کار غربی خوانده میشود، و آن اساساً با اعتقادنامه‌ی نیقیه شباهت دارد، و احتمالا در قرن دوم یا سوم در رم تنظیم شده، ولی صورت کنونی آن از بعد از ۶۵۰ بم است. تسمیه‌ی آن ناشی از اینست که در دنیای مسیحی قرون وسطی آنرا از حواریون مسیح میدانستند. **اعتقادنامه‌ی نیقیه** اعتقادنامه‌ی رسمی ارتدوکسها و کاتولیکها و بعضی فرقه‌های پروتستان است، و بقول رایج، همان اعتقادنامه‌ی نخستین ← شورای نیقیه (۳۲۵ بم) است در باب مسائل ناشی از آریانیسم که در نخستین شورای قسطنطنیه تنقیح شد. برای **اعتقادنامه‌ی آتاناسیوسی** ← آتاناسیوس.

در دوره‌ی اصلاح دینی در قرن ۱۶م اعتقاد-نامه‌های زیادی تدوین شد. از جمله **اعتقادنامه** (یا **اعترافنامه‌ی**) **آوگسبورگ** (۱۵۳۰) است که اعتقادنامه‌ی رسمی پیروان مذهب لوتر است. اعتقادنامه‌ی معروف به **مواد سی‌ونه‌گانه** (۱۵۶۳) اعتقادنامه‌ی رسمی کلیسای انگلستان و کلیساهای ناشی از آن (معمولا اسقفی) است، و در مسائل الاهیات مبتنی بر مذهب کالون است. **اعترافنامه‌ی وستمینستر** (westminster) (۱۶۴۶) بیان اصول عقاید کالون برای پرسبیتریهای انگلیسی و اسکاتلندی است.

اعتقادنامه، مثنوی دینی و عرفانی، از جامی، که دفتر اول مثنوی معروف سلسلة الذهب را تشکیل میدهد. اعتقادات شاعر در این منظومه کاملا آشکار است، که با وجود صوفی و عارف بودن، سنی معتقدی میباشد، و اصول مذهب را عنوان قطعات آن قرار داده؛ از قبیل در وجود حق سبحانه، در وحدت حق، در صفات حق تعالی (مانند حیات، علم، اراده، قدرت، سمع، بصر، و کلام)، در افعال حق تعالی، در وجود ملائکه، در ایمان بانبیا، در فضیلت محمد بر سایر انبیا، در خاتمت نبوت او، در شریعت او، در معراج او، در فضیلت امت او بر سایر امم، در شرف آل و اصحاب و خلفای او، و غیره. در هند مکرر بطبع رسیده.

اعتکاف (e'tekāf)، در اسلام، یکی از عبادات، و آن عبارت از این است که مؤمن مدت چند روز در مسجد درنگ کند، و از آن خارج نشود، و به عبادت بپردازد. اغلب این کار در دهه‌ی آخر ماه رمضان، که احتمالا شب قدر در آن است، صورت میگیرد.

اعتمادالدوله، عنوان عالیترین مقامات دولتی در دربار صفویه. اعتمادالدوله وزیر اعظم بشمار میآمد. تمام مخارج و مصارف و عواید و احکام باجازه و تصویب و مهر او بستگی داشت، و تمام مدارک و اسناد حکام و عاملان دیوان از نظر او میگذشت. در کشیکخانه‌ی دولتخانه هر روز بعرایض مردم میرسید، و مستوفیان و وزیران از او اخذ دستور میکردند. وزیر اعظم و وزیر راست نام داشت، و امور مربوط بشورای سلطنت و مالیات و عواید و تجارت و خارجه تحت نظر او بود. در سفرنامه‌های اروپائیان و تواریخ عهد صفویه نام بعضی از کسانی که بدین نام شهرت داشته‌اند ذکر شده.

اعتمادالدوله، حاجی ابراهیم: ← ابراهیم شیرازی.

اعتمادالدوله‌ی تهرانی، آرامگاه، بنای مستطیل زیبائی بسبک ایرانی و هندی، در شهر آگره، هند، که بتوسط نور جهان احداث شد. در چهار گوشه‌ی آن چهار مناره قرار دارد. کلیه‌ی نمای خارجی مزین به مرمرکاری معرق عالی و کتیبه‌های ثلث قرآنی مربوط به اوایل قرن ۱۱م هق است.

اعتمادالسلطنه، لقب **محمد حسن خان**، فت شوال ۱۳۱۳ هق، از رجال و دانشمندان عصر ناصری، پسر حاجی علی خان مراغه‌ای. در آغاز، با لقب صنیع‌الدوله، ریاست دارالطباعه‌ی دولتی داشته، و بعدها جزو اعضای مجلس شورای دولتی و وزیر انطباعات شده، و همه‌ی عمر با همین سمت به تألیف و ترجمه‌ی کتاب و طبع و نشر روزنامه و سالنامه پرداخته است. از آثار متعدد او تاریخ ایران، مرآت البلدان، منتظم ناصری، مطلع الشمس، درر التیجان، التدوین فی جبال شروین، و المآثر و الآثار همراه با سالنامه‌های کشور ایران طبع شده است. وقایع یومیه‌ی پانزده سال آخر عمر او نیز حاوی اطلاعات مهم است. کتاب دیگر او، خیرات حسان، در تاریخ زنان مشهور اسلام است. عقیده‌ی بعضی محققان آنست که کتابهای منسوب باو همه از تألیفات دیگران است، و او فقط آنها را تدوین و طبع نموده است، ولی این قول ظاهراً مأخذی ندارد، و کتاب خوابنامه و یادداشتهای او، که قطعاً بقلم خود او نوشته شده است، موجب تردید در صحت این ادعا توانند بود.

اعتیاد[3] (e'tiād) [عربی، = خو گرفتن، عادت کردن]، حالتی که بسبب ادامه‌ی استعمال بعضی داروها در شخص پیدا میشود، و با احساس احتیاج مبرم به استعمال دارو، و لزوم افزودن مقدار آن برای حصول لذت، و بروز اختلالات مزاجی و عصبی در صورت محرومیت از آن، مشخص میشود. سردسته‌ی داروهائی که استعمال آنها به اعتیاد میانجامد تریاک و مشتقات آن (مرفین و هروئین)، کوکائین، حشیش، بنگ، الکل، و نیکوتین است. ساختمان بدنی و عصبی شخص عامل مهمی در پیدایش و شدت یافتن اعتیاد است.

اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن (e'jāzo 'l.ba-yān fi tafsire omme 'l.qor'ān)، تفسیری عرفانی از سوره‌ی فاتحه، بعربی، از **صدرالدین قونیوی**. آنرا اعجاز البیان فی کشف بعض اسرار ام القرآن نیز گفته‌اند. چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۱۵ هق.

اعجاز القرآن (e'jāzo 'l.qor'ān)، کتابی بعربی، در اثبات اعجاز قرآن و نفی شعریت و سجع بودن آن، از ابوبکر باقلانی. در مصر مکرر بطبع رسیده؛ طبع محققانه‌ی آن در ۱۹۵۴ در قاهره منتشر شد.

اعجاز خسروی (e'jāze xosrovi) یا **رسائل الاعجاز** (rasā'elo 'l.e'jāz) یا **کتاب انشاء امیر خسروی**، کتابی در انشای فارسی، از امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵)، که مشتمل است بر نامههائی از خود مؤلف، مراسلات رسمی، رسائلی در تصوف و موسیقی ایرانی و هندی، و آنچه بدینها ماند. این کتاب را باید یکی از منشآت قدیمی معدود زبان فارسی بحساب آورد. میان سالهای ۷۱۶ و ۷۱۹ هق تألیف شده؛ در هند مکرر بطبع رسیده.

اعجب العجب فی شرح لامیة العرب (a'jabo 'l.'ajab fi šarhe lāmiyyate 'l.'arab)، کتابی ادبی و لغوی، از زمخشری، در شرح لامیة العرب عمرو ابن مالک ازدی معروف به شنفری (azdi, šanfarā) (فت ح ۷۰ قه، از شاعران دوره‌ی جاهلی عرب). در استانبول (در ضمن مجموعه‌ای در ۱۳۰۰ هق) و در مصر مکرر بطبع رسیده.

اعجوبه‌ی قیطس (o'jubeye qaytos) یا **میرا** (mirā)، ستاره‌ی اومیکرون (قدر ۳٫۵ تا ۹) از صورت فلکی قیطس در نیمکره‌ی جنوبی. از معروفترین متغیرهای درازدوره و اولین ستاره‌ی متغیری (← ستارگان متغیر) است که باین عنوان شناخته شد. قطرش ح ۴۲۵ میلیون کم است.

اعداد، در ریاضیات، ← عدد.

اعداد[4]، **سفر** (sefre a'dād)، یکی از کتابهای

(۱)creed (۲)confession (۳)drug addiction (۴)Numbers

عهد قدیم، که چهارمین کتاب اسفار خمسه (تورات) و منسوب به حضرت موسی است. مشتمل است بر دنباله‌ی تاریخ (آغاز شده در سفر خروج) قوم یهود از هنگام خروج از مصر تا رسیدن به ارض موعود کنعان، و داستان پیشوا شدن یوشع ابن نون. چون دو بار سرشماری بنی اسرائیل در آن آمده باین نام نامیده شده است.

اعداد، نظریه‌ی[1] یا **حساب عالی** یا **علم حساب**، قسمتی از ریاضیات که بطریق استدلالی در خواص اعداد بحث میکند. بعضی از مباحث و قضایا و مسائل نظریه‌ی اعداد عبارتند از قابلیت تقسیم؛ اعداد اول (← عدد اول)؛ همنهشتی؛ معادلات سیاله؛ نمایش اعداد بصورت مجموع دو یا چند مجذور، دو یا چند مکعب، و امثال آنها. نظریه‌ی اعداد مسائل حل‌نشده‌ی فراوان دارد.

اعداد کوانتومی[2] (kuāntomi)، مجموعه‌ی چهار عدد که در مکانیک نوین کوانتوم برای تعیین حالت الکترونهای اتم بکار میروند (نیز ← اتم بور؛ قشر الکترونی)، و به عدد کوانتومی اصلی، عدد کوانتومی ثانوی، عدد کوانتومی مغناطیسی، و عدد کوانتومی چرخشی موسومند. هر یک از اعداد کوانتومی رشته‌ای از مقادیر میتواند بگیرد، و لهذا، این اعداد حالت الکترونها را کاملا مشخص نمیکنند، بلکه این منظور بکومک ← اصل پاولی حاصل میشود. در نظریات کنونی، که برای حرکت الکترونها، بجای مدارات مشخص، "جوّ الکترونی" یا "ابر الکترونی" قائلند، اعداد کوانتومی جو الکترونی را تا حدی مشخص میکنند.

اعداد متحابه[3] (motahābbe) [= اعداد دوست‌دارنده‌ی یکدیگر]، دو عدد صحیح که هر یک مساوی مجموع مقسوم علیه‌های دیگری که از آن کوچکترند باشد. مثلا اعداد ۲۲۰ و ۲۸۴ متحابه‌اند، زیرا مقسوم علیه‌های اولی که از آن کوچکترند ۱،۲،۴،۵،۱۰،۱۱،۲۰،۲۲،۴۴،۵۵، و ۱۱۰ اند، که مجموع آنها ۲۸۴ است، و مقسوم علیه‌های ۲۸۴ که از آن کمترند ۱،۲،۴،۷۱، و ۱۴۲ اند، که مجموع آنها ۲۲۰ است. متحابه بودن دو عدد ۲۲۰ و ۲۸۴ احتمالا بر فیثاغوریان معلوم بوده، و در هر حال، یامبلیخوس از آنها نام برده است. از ریاضیون دوره‌ی اسلامی که در باب اعداد متحابه تحقیقاتی کرده‌اند میتوان ثابت ابن قره را نام برد. از ریاضیون اروپائی ل. اویلر تحقیقات جالبی در این باب دارد. از زوجهای متحابه‌ی دیگر میتوان ۱۷٬۲۹۶ و ۱۸٬۴۱۶ را نام برد که در ۱۶۳۹ بتوسط پ. دو فرما کشف شد. اعداد متحابه مدتها در ساختن طلسمات مهر و محبت بکار میرفته است.

اعدام، سلب حیات شخص توسط دولت. در قدیم حتی برای ارتکاب گناههای کوچک هم اعدام میکردند، ولی موارد آن در زمان حاضر بر اثر مجاهدات کسانی چون بکاریا کم شده است. از وسایل امروزی برای اعدام میتوان دار، برق، گاز، تیرباران، و گیوتین را نام برد. اجرا کنندگان آنرا سابقاً میر غضب یا جلاد مینامیدند.

اعراب: ← عرب. برای عشایر عرب خوزستان ← خوزستان، عشایر عرب، و نیز به ارجاعات منکور در آن مقاله.

اعراف، سوره‌ی (a'rāf؛ = جاهای بلند)، سوره‌ی هفتم قرآن، مکی، ۲۰۶ آیه. درین سوره بیان میکند که قرآن کتاب راهنمائی است که مردم را بیم میدهد تا جز خدا را دوست نگیرند، و تکذیب و نافرمانی و ناسپاسی او نکنند، که جزای آن هلاک دنیا و عذاب آخرت است. در همین زمینه، بتفصیل داستان قومهای نوح و هود و ثمود و شعیب را بیان میکند، و نشان میدهد که با خارج شدن از راه راست چگونه گرفتار شدند. سپس داستان موسی و آنچه را میان وی و بنی اسرائیل و قوم فرعون گذشت میآورد، و آزارهائی را که بنی اسرائیل باو رساندند و لجاجتهای آنانرا نشان میدهد، و از بنی اسرائیل میخواهد که بنا بر آنچه در کتابشان هست به پیغمبر اسلام ایمان آورند.

اعزام محصل بخارجه. فکر اعزام محصل بخارجه برای فراگرفتن علوم و فنون جدید در اوایل قرن ۱۹م در زمان سلطنت فتحعلی شاه و امپراطوری ناپلئون پیدا شد، و بر اثر شکستهای ایران از روسیه قوت یافت. عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۲۶ هق چند نفر و چهار سال بعد ۵ نفر دیگر برای تحصیلات عالی به اروپا فرستاد. در ۱۲۶۰ هق، بموجب دستخط محمد شاه قاجار، ۵ نفر محصل به پاریس اعزام شدند. در سلطنت ناصرالدین شاه نیز عده‌ای به اروپا اعزام گردیدند (از جمله ۴۲ نفر از فارغ التحصیل‌های دارالفنون، در ۱۲۷۵ هق). بتدریج بعضی نیز بخرج خود برای تحصیل به اروپا رفتند، و راه فرنگستان مخصوصاً فرانسه برای مردم باز شد.

در ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۲۹ هق (۲۶ ثور ۱۲۹۰ هش) قانون راجع به اعزام سی نفر شاگرد به اروپا برای تحصیل به تصویب مجلس شورای ملی رسید، که مقرر میداشت اولا در سنه‌ی تنگوزئیل ۱۳۲۹ سی نفر شاگرد (۱۵ نفر برای معلمی، ۸ نفر برای علوم نظامی، ۲ نفر برای مهندسی طرق و شوارع، و ۵ نفر برای مدرسه‌ی حرف و صنایع و شیمی و فلاحت) به اروپا اعزام شوند؛ ثانیاً بعد از سنه‌ی تنگوزئیل تا مدت ۵ سال هر سال بیست نفر شاگرد جدید اعزام شوند، و بجای شاگردانی که تحصیلات خود را تمام کرده مراجعت میکنند یا از عداد محصلین خارج میشوند فرستاده شود (مخارج سی شاگرد دسته‌ی اول از قرار نفری ۵۵۰ تومان و مخارج رفت و آمد هریک ۱۰۰ تومان معین شده بود). قانون مهم اعزام محصل بخارجه (مصوب اول خرداد ۱۳۰۷ هش) دولت را مکلف کرد که از سال ۱۳۰۷ ببعد همه ساله عده‌ای محصل برای تحصیل علوم و فنونی که دولت تعیین میکند به مسابقه انتخاب و به خارجه اعزام کند (هر سال لا اقل ۳۵٪ برای تحصیل فن تعلیم و تربیت). بموجب قوانین ۶ تیر ۱۳۰۸ و ۱۰ اردیبهشت ۱۳۱۱ اجازه داده شد که ۲۵٪ محصلین از بین محصلینی که در خارجه مشغول تحصیل‌اند انتخاب شوند. محصلینی که بر طبق این قانون در خارجه تحصیل کردند نقش عمده‌ای در اداره‌ی دستگاهها و سازمانهای کشور داشته‌اند. در سنوات اخیر، علاوه بر محصلینی که بخرج خود به اروپا و امریکا میروند، و علاوه بر کسانی که دولت برای "تکمیل مطالعه" بخارجه میفرستد، ممالک خارجه (مخصوصاً کشمت) هر سال طبق برنامه‌های معینی وسایل مطالعه و کارآموزی عده‌ای از ایرانیان را در خارج فراهم میکنند.

اعشاری، شمار: ← شمار؛ شمار اعشاری.

اعشی (a'šā)، شهرت **میمون ابن قیس** (may-mune 'bne qays)، شاعر عرب و یکی از اصحاب **معلقات سبع**. پیش از ۵۷۰ بم در واحه‌ای در ج ریاض متولد شد، و بعد از ۶۲۵ بم در همانجا درگذشت. در جوانی برای تحصیل ثروت به بین النهرین و شام و عربستان جنوبی و حبشه و ایران مسافرت کرد. در عنفوان جوانی کور شد، ولی از مسافرت دست برنداشت، و برای گذرانیدن زندگی به مداحی پرداخت. اشعارش در وصف طبیعت و شراب و طربانگیزی ضرب المثل است. الفاظ فارسی در اشعارش بکار میبرد.

اعصاب: ← عصب؛ سلسله‌ی اعصاب.

اعلاق النفیسه: ← الاعلاق النفیسه.

اعلام السائلین (e'lāmo 's.sā'elin) [اعلام السائلین عن کتب سید المرسلین]، کتابی بعربی، مشتمل بر تعدادی از نامه‌های پیغمبر اسلام، از ابن طولون صالحی (شمس‌الدین محمد ابن علی، فت ۹۵۵ هق). چاپ دمشق، ۱۳۴۸ هق.

اعلام الناس (e'lāmo 'n.nās) [اعلام الناس بما وقع للبرامکة مع بنی العباس]، کتابی تاریخی غیر مستند و در بعضی موارد افسانه‌گونه، از اتلیدی. مؤلف در ۱۱۰۰ هق از تألیف آن فراغت یافته. بیشتر مطالب آن از کتابهای دیگر اقتباس گردیده، و در باره‌ی وقایع زمان خلفا است (بخصوص خلفای عباسی) از زمان عمر، و در باب برامکه بیشتر سخن گفته. در آخر کتاب اشعار منتخبی است که پیدا کردن آنها در جای دیگر کار مشکلی است. مکرر در مصر بطبع رسیده.

اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء (e'lāmo 'n-nobalā' be tārixe 'l.halabe 's.šahbā')، کتابی تاریخی، از محمد راغب الطباخ، دارای ۷ مجلد و مشتمل بر تاریخ حلب و زندگینامه‌ی ادبا و علما و بزرگان این شهر. چاپ حلب، ۱۳۴۱-۴۵ هق.

اعلام النبوة (a'lāmo 'n.nobovva)، کتاب مختصری بعربی، در خداشناسی و اثبات نبوت و زندگینامه‌ی پیغمبر اسلام، از ابوالحسن علی ماوردی. چاپ مصر، ۱۳۱۹ هق.

اعلام الوری فی اعلام الهدی (e'lāmo 'l.varā fi a'lāme 'l.hodā)، کتابی مذهبی و تاریخی، از ابوعلی طبرسی (فت ۵۴۸ هق)، مشتمل بر احوال و فضائل پیغمبر و ائمه‌ی شیعه، دلایل امامت ائمه‌ی اثنی عشر، و رد شبهات مخالفین بر غیبت امام ۱۲م. دارای ۴ رکن است، و هر رکن ابواب و فصولی را در بر دارد. از مدارک مجلسی در بحار بوده، و با کمی تغییر بنام ربیع الشیعه (rabi'o 's.ši'a) به رضی‌الدین علی ابن طاوس حلی نسبت داده شده. (طبع تهران ۱۳۱۲ هق).

اعلام جرم (e'lāme jorm)، آگاه ساختن افراد دادستان یا نمایندگان وی را از وقوع جرمی در حوزه‌ی قضائی دادستان. بیشتر به مواردی اطلاق میشود که عضو یا اعضای مجالس مقننه جرائمی را

---

(1) number theory (2) quantum numbers (3) amicable numbers

به دولت یا اعضای آن در مجلس اسناد دهند؛ شرح اتهام را (برای تسلیم به مقامات قضائی) کتباً تحت عنوان اعلام جرم به مجلس تقدیم میکنند.

اعلامیه‌ی استقلال[1]، در تاریخ کشمت. در اوایل **انقلاب امریکا** امریکائیان خواهان حقوق اتباع انگلستان بودند، و مسائل مورد بحث و اختلاف از قبیل اینکه آیا انگلستان حق وضع مالیات و تعیین خطوط سرحدی دارد و غیره بعنوان مسائل قضائی تلقی میشد. ولی بتدریج تغییرات عمیقی در طرز فکر امریکائیان راه مییافت. آنان احساس امریکائی بودن (نه "از اتباع انگلستان بودن") و وحدت ملی میکردند. امتیازات طبقاتی انگلستان و تمرکز ثروت و قدرت سیاسی در دست عده‌ای محدود، که در آن کشور جاری بود، در نظر امریکائیان جابرانه بود. باین جهات، در امریکا زمینه برای بسط نظریه‌های جدید و انقلابی تساوی سیاسی که در اروپا شیوع مییافت آماده بود. در همین اوان رساله‌ی مختصر کامن سنس [= عقل سلیم] از طرف ت. پین منتشر شد (۱۷۷۶) و در چهار ماه ۱۰۰٬۰۰۰ نسخه‌ی آن بفروش رسید. این رساله بر امریکائیان مسلم ساخت که تا زیر استیلای پادشاه انگلستان و پارلمان اشرافی آن کشور باشند نیل بآزادی و دموکراسی ممکن نخواهد بود. مردم برای اولین‌بار دریافتند که آزادی و استقلال قابل تفکیک نیست، و قلم مهیج پین هر تردیدی را در این امر از اذهان زدود. این فکر به **کنگره‌ی مهاجرین** نیز سرایت کرد. **ریچارد هنری لی**، بنمایندگی مهاجرنشین ویرجینیا، پیشنهادی بدین مضمون داد که "این کشورهای متحد کشورهای آزاد و مستقلی هستند و حقاً باید آزاد و مستقل باشند". پیشنهاد تصویب شد و کنگره هیئتی مرکب از تامس جفرسن، جان ادمز، راجر شرمن، رابرت د. لیوینگستن، و بنجمین فرانکلین را مأمور تهیه‌ی طرح مربوط کرد. این هیئت اعلامیه‌ی استقلال را، که عمدة بقلم تامس جفرسن است، تهیه کرد، و کنگره در چهارم ژوئیه‌ی ۱۷۷۶ آنرا تصویب نمود. از آن ببعد امریکائیان همه ساله چهارم ژوئیه را بعنوان **روز استقلال** جشن میگیرند. اعلامیه‌ی استقلال، علل انقطاع از دولت جباری را که از اعطای حقوق مردم بآنان امتناع دارد شرح داده ضرورت استقلال را توضیح میدهد. مقدمه‌ی اعلامیه، که حکومت بر اساس **حقوق طبیعی** را شرح میدهد، بدین مضمونست: "ما معتقدیم که این حقایق بدیهی و مستغنی از توضیح است که جمیع مردم یکسان آفریده شده‌اند و خدا برای آنان حقوقی مسلم کرده که سلب شدنی نیست، و از آن جمله است حق حیات و حق آزادی و حق طلب خوشبختی. که برای تأمین این حقوق، بین مردم حکومتهائی بوجود آمده که اختیارات حقه‌ی آنها ناشی از رضایت مردمی است که بر آنان حکومت میکنند. که هر زمان، هر نوع حکومتی مخرب این هدفها گردد، حق مردم است که آنرا تغییر دهند یا برکنار سازند، و بجای آن حکومت تازه‌ی مبتنی بر این اصول برقرار کنند، و اختیارات آنرا بنحوی که بنظر آنان تأمین‌کننده‌ی امنیت و سعادت مردم است سازمان دهند".

اعلامیه‌ی حقوق، در تاریخ انگلستان، ← بیله‌ی حقوق.

اعلامیه‌ی حقوق بشر[2]، سند تاریخی کشور فرانسه که بتوسط امانوئل ژوزف سیس تهیه شد (۱۷۸۹) و بعنوان دیباچه‌ی قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه بآن منضم گردید. اعلامیه‌ی حقوق بشر مبتنی بر نظریه‌های ژان ژاک روسو و اعلامیه‌ی استقلال امریکا بود، و مشعر برین بود که افراد بشر در برابر قانون مساوی‌اند، حق حاکمیت از آن مردم است، و حقوق افراد به "آزادی، مالکیت، امنیت" انتزاع‌ناپذیر میباشد. در سال ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را تصویب و اعلام نمود، و از کلیه‌ی کشورهای عضو دعوت کرد که متن اعلامیه را منتشر کرده موجبات پخش و انتشار و تفسیر آنرا مخصوصاً در مدارس و مؤسسات تربیتی و فرهنگی فراهم سازند. دولت ایران هم اعلامیه‌ی مزبور را تصدیق کرده و وابستگی خود را بآن اعلام داشته است. این اعلامیه دارای سی ماده است، و ماده‌ی اول آن میگوید که، "تمام افراد بشر آزاد بدنیا میآیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند و همه دارای عقل و وجدان میباشند و باید نسبت بیکدیگر با روح برادری رفتار کنند".

اعلی، سوره‌ی (aʿlā)، سوره‌ی ۸۷م قرآن، مکی، ۱۹ آیه، مشتمل بر فرمان به پیغمبر که پند دهد تا هر که خواهد بپذیرد.

اعمال حواریان: ← اعمال رسولان.

اعمال رسولان[3] یا **اعمال حواریان** (havāriān)، پنجمین کتاب عهد جدید، که اصلا ح ۶۰–۸۰ بم به یونانی نوشته شده، و بنقل روایات، نویسنده‌اش لوقا است. تنها شرح تاریخی بسط اوایل مسیحیت است که همزمان وقایع نوشته شده. سه موضوع مهم آن نزول روح القدس، شهادت قدیس استفانوس، و مسیحی شدن پولس حواری است.

اعمی، سوره‌ی (aʿmā؛ = کور) یا **سوره‌ی عبس** (abasa؛ = رو ترش کرد)، سوره‌ی ۸۰م قرآن، مکی، ۴۲ آیه، در تعجب از اینکه آدمی با همه‌ی آثار خدا منکر او میشود، و بیانی از روز قیامت.

اعنات (eʿnāt) [عربی، = خویشتن برنج افکندن] یا **التزام** یا **لزوم ما لا یلزم** (lozume mā lā yalzam)، در علم بدیع، تکرار یک یا چند حرف یا حرکت پیش از روی که قافیه یا سجع بی آن خود تمام باشد؛ و نیز تکرار یک یا چند کلمه در هر مصراع. مانند (منجیک)

ای خوبتر ز پیکر دیبای ارمنی،
وی پاکتر ز قطره‌ی باران بهمنی،
آنجا که موی تو همه برزن بزیر مشک،
و آنجا که روی توست همیشه برهمنی.

و نیز

تا دلبر سنگدل زر و سیمم خواست،
از سنگ زر و سیم تراشم چپ و راست.

که حرف میم پیش از روی (ن) در شعر اول، اگر چه نیازی بدان نبوده، تکرار شده است و نیز سنگ و زر و سیم در شعر آخر.

اعور (aʿvar)، قسمتی از روده؛ ← روده.

اعیان الشیعه: ← امین، محسن.

اعیانی (aʿyāni)؛ ← عرصه.

آغ یا آق، لفظ ترکی؛ ← آق یا آغ. برای اعلامی که بصورت "آغ..." میشناسید به "آق..." نیز رجوع کنید.

آغا، عنوان؛ ← آقا یا آغا.

آغاجاری (āqā.jāri)، ده (عل ۴۲´ ۳۰°، طش ۴۹° ۵۰´؛ جه ۲۴٬۱۹۵ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آغاجاری، شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، از مراکز نفتی معروف ایران؛ ۱۴۵ کیلومتری ش آبادان، ۱۶۰ کیلومتری ج مسجد سلیمان، و ۶۴ کیلومتری لش بندر معشور. از ایل آغاجری نام گرفته است.

ناحیه‌ی آغاجاری بزرگترین تولید کننده‌ی نفت خام در ایران است (بیش از ۶۰٪ نفت خام ایران از این ناحیه تولید میشود). عملیات حفاری در آغاجاری در ۱۹۲۶ شروع شد؛ در ۱۹۳۸ چاه شماره‌ی ۳ به نفت رسید؛ اول‌بار در ۱۹۴۴ نفت آغاجاری بوسیله‌ی لوله به آبادان حمل شد. با توسعه‌ی بندر معشور برای حمل نفت خام، نفت خام آغاجاری بیش از پیش به بندر معشور حمل و از آنجا صادر میشود. در سال ۱۹۶۰، از هفت خط لوله‌ی ۱۲ و ۱۶ و ۲۲ اینچی روزانه قریب ۷۰۰٬۰۰۰ چلیک نفت از بیش از ۳۰ چاه نفتی منطقه‌ی آغاجاری به بندر معشور (برای صدور) یا آبادان (برای پالایش) حمل شده است. نیروی برق آغاجاری از آبادان فراهم میشود و آب آن بوسیله‌ی تلمبه از رود مارون تأمین و در مخزنهائی که در ناحیه‌ی سربند برپا شده گرد‌آورده میشود. گازهای طبیعی منطقه‌ی نفتی آغاجاری برای تأسیسات نفت و مصرف مردم و نیز در پالایشگاه آبادان بکار میرود. آغاجاری با جاده‌های آسفالت‌شده به سایر نواحی نفتخیز و به بندر معشور مرتبط است.

آغاجری (āqā.jari)، یکی از ایلات کوه گیلویه، ساکن اطراف بهبهان، مشتمل بر ح ۵۰۰ (؟) خانوار. ظاهراً این ایل اصلا از ایلات مغول بوده، و اگرچه اغلب لرزبان هستند، نامهائی مانند تولی‌آقا و آتش‌آقا و جغتا در میان آنان رایج است. شغل عمده‌ی آنان گله‌داری و کشت و زرع دیم است. ناحیه‌ی نفتخیز آغاجاری ازین ایل نام گرفته است.

آغاجی (āqāji) یا **آغجی** (āqji)، عنوان و شهرت **ابوالحسن علی ابن الیاس**، امیر و سردار خاندان سامانی. وی در دربار نوح II سامانی (فت ۳۸۷ هق) منصب آغاجی داشته، و ظاهراً از ممدوحان دقیقی شاعر بوده است. ابوالحسن آغاجی از شاعران مشهور عهد خویش نیز بشمار می‌آمده است، و بزبان فارسی و عربی شعر میسروده است. در کتاب لغت فرس اسدی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، لباب الالباب عوفی، تتمة الیتیمه‌ی ثعالبی، و تذکره‌ها و فرهنگهای فارسی نمونه‌ی اشعار او هست.

آغاجی، یا **آغجی**، عنوان منصب خاصی در دستگاه سلاطین و امرای ماوراء النهر و خراسان، که صاحب آن واسطه‌ی بین سلطان و رعیت بوده است، و بسبب حشمت و نفوذی که داشته، بدون واسطه و میانجی و بدون التزام به رعایت نوبت و رخصت، نزد سلطان بار مییافته،

(۱)Declaration of Independence (۲)Declaration of the Rights of Man (۳)Acts of the Apostles

و در بعضی موارد (چنانکه از فحوای تاریخ بیهقی و راحة الصدور برمی‌آید) عنوان حاجب و پرده‌دار داشته است. در دوره‌ی مغول، برای متصدی عنوان آغاجی غالباً ترخان (tarxān) بکار میرفته است، که عبارت بوده است از عنوان سردار و امیری که بی‌واسطه و بدون رعایت نوبت میتوانسته است بدرگاه سلطان تردد حاصل نماید. ترخان در دوره‌ی مغول مخصوصاً این مزیت را داشت که از پرداخت بعضی یا تمام عوارض دیوانی معاف بود.

آغاز و انجام یا **مبدأ و معاد**، رساله‌ای بفارسی، در مبدأ و معاد و بحث در احوال قیامت و بهشت و دوزخ بروش عرفانی، از خواجه نصیرالدین طوسی، مشتمل بر ۲۰ فصل است. در تهران و شیراز مکرر بطبع رسیده. رساله‌ای دیگر بهمین نام بفارسی بخواجه نسبت داده شده که مشتمل است بر ۴ فصل و هر فصل دارای ابوابی در باره‌ی حیوان و نبات و معدن و متفرقات و نوادر (هنوز بطبع نرسیده).

آغازیان (āqāzian)، لتین پروتوزوئا[1] (protozoā)، سلسله‌ی حیوانات تک‌یاخته. اغلب منفرد و بعضی نیز بطور دسته‌جمعی زندگی میکنند. بیشتر آنها آبی هستند، و در آب شیرین یا آب شور زندگی میکنند، و برخی نیز در میان شنهای مرطوب یا خزه‌ها بسر میبرند. بسیاری از آغازیان زندگی انگلی دارند، و (مانند انگل مالاریا) باعث بیماریهائی میشوند. سلسله‌ی آغازیان را معمولا به چهار رده‌ی سارکودینا، ماستیگوفورا[2] (mästigo-forā)، نمرویان، و سپوروزوئا تقسیم میکنند. تکثیر آنها بوسیله‌ی نیمه شدن یا بهم پیوستن یا جوانه‌زدن یا هاگسازی است. نیز ← آمیب؛ روزن‌داران.

اغالبه (aqāleba) یا **بنو الاغلب** (bano 'l.ʿaq-lab)، سلسله‌ای از سلاطین عرب شمال افریقا. پایتخت ایشان قیروان بود. مؤسس این سلسله ابراهیم ابن اغلب در ۱۸۴ هق بسلطنت رسید؛ آخرین ایشان زیادةالله، از فاطمیان مصر شکست خورد (۲۹۶ هق = ۹۰۹ م).

اغانی (aqāni) یا **الاغانی** (al.ʿaqāni) یا **کتاب الاغانی** (ketābo 'l.ʿaqāni)، کتابی تاریخی و ادبی، بعربی، از ابوالفرج اصفهانی. مشتمل بر ۲۱ مجلد و اساس تألیف آن بر صد صوتی (لحن) است که برای هارون‌الرشید اختیار شده، و مؤلف تا توانسته اشعار قدیم و جدید عرب را که با اصوات مزبور جور میآمده جمع کرده تا گنجینه‌ای از اشعار و اخبار عرب قبل از اسلام تا قرن چهارم هق فراهم آورده، و اشعار را بگویندگان آنها نسبت داده، و بشرح احوال و انساب شعرا و مغنیها و بزرگانی که بمناسبتی از آنها ذکری در کتاب آمده پرداخته، و زندگینامه‌ی ۳۹۵ شاعر عرب و عربی‌زبان بتفصیل در این کتاب عظیم مندرج است. از مؤلف روایت کنند که پنجاه سال در تألیف آن صرف وقت کرده. گویند کتابهای ادبی کتابخانه‌ای را که صاحب عباد در سفرها با خود داشت سی شتر میبرد، و چون اغانی باو رسید بدان اکتفا میکرد، و از صاحب عباد روایت شده که گفت کتابخانه‌ی من مشتمل بر ۱۱۷٬۰۰۰ مجلد است، و مونس شبهای من جز اغانی نیست. این کتاب را در گذشته و حال تلخیصها کرده‌اند. اولبار ۲۰ مجلد آن در ۱۲۸۵ هق در بولاق مصر، و مجلد ۲۱م آن در ۱۳۰۵ هق در لیدن، و تمام ۲۱ جلد آن با ۴ مجلد ترجمه‌ی فرانسوی فهرستهای آن در ۱۳۲۲–۲۳ هق در مصر، و از ۱۹۲۷ تا کنون ۱۵ مجلد محققانه از آن (معروف به طبع دار الکتب المصریه) منتشر شده، و در بیروت نیز دوبار چاپ شده.

آغجی: ← آغاجی.

آغچه (āqce)، ده (جمع ۱٬۰۲۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۲۴ کیلو متری لغ داران.

اغراق [عربی، = سخت کشیدن کمان]، در علم بدیع، در وصف چیزی از اندازه در گذشتن چنانکه عقلا ممکن اما عادةً محال باشد (← غلو؛ مبالغه)؛ مانند (کمال‌الدین اسماعیل)

هرگز کسی ندیده بدین سان نشان برف،
گوئی که لقمه‌ای است زمین در دهان برف.

اغراض الطب (aqrāzo 't.tebb)، کتابی در علم طب، بفارسی، از اسماعیل جرجانی. این کتاب را مؤلف بنا بر خواهش مجدالدین ابومحمد صاحب ابن محمد بخاری، وزیر اتسز خوارزمشاه، از کتاب عظیم ذخیره‌ی خوارزمشاهی (اثر دیگر جرجانی) تلخیص کرده است. تا کنون بطبع نرسیده؛ نسخه‌های بسیاری از آن در ایران و اروپا وجود دارد.

آغری داغ، نام ترکی کوه آرارات.

اغریرث (aqriras)، برادر افراسیاب که بواسطه‌ی موافقت با ایرانیان بدست برادر کشته شد.

اغسطوس (aqostos)، ضبط عربی نام لاتینی آوگوستوس. ← آوگوستوس، اسم.

اغلب، ابراهیم ابن: ← ابراهیم ابن اغلب.

آغل چیل (āqol cil)، کوهی ببلندی ۱٬۴۶۵ متر، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان). دارای جنگلهای زالزالک و حیوانات وحشی است.

اغلمش (oqlomoš)، فت ۶۱۴ هق، از ممالیک ترک اتابکان آذربایجان. از سنه‌ی ۶۱۱ تا ۶۱۴ هق در بلاد جبال، یعنی ری و اصفهان و همدان، از جانب اتابکان آذربایجان حکومت داشت، اما بسبب آنکه با سلطان محمد خوارزمشاه روابط دوستانه داشت، بتحریک ناصر خلیفه‌ی عباسی عده‌ای از فدائیان اسماعیلیه او را در اوایل سال ۶۱۴ با کارد کشتند، و قتل او از اسباب عمده‌ی قشون‌کشی خوارزمشاه جهت تسخیر بغداد و جنگ با خلیفه‌ی بغداد بود، که البته خوارزمشاه بی هیچ نتیجه‌ای عقب‌نشینی کرد. مرکز حکومت اغلمش اغلب در همدان بوده است.

اغما[3] (eqmā)، فنس کوما (komā)، بیهوشی عمیق که در اثر آسیب دیدن مخ بواسطه‌ی ضربت، مسمومیت، شوک، آفتاب‌زدگی، خونروی، یا در اثر صرع عارض میشود.

اغناء الادیب، در شرح مغنی: ← مغنی اللبیب.

اغور شاه (aqur)، فت ح ۹۴۶ یا ۹۴۷ هق، فرمانروای لر کوچک و بیستمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. وی پسر شاه رستم عباسی بود، و بعد از او بامارت رسید. وی به شاه طهماسب I صفوی پیوست، و در سنه‌ی ۹۴۰ هق، در جنگی که شاه طهماسب با عبیدالله خان ازبک میکرد، در رکاب پادشاه صفوی بود، و در غیاب او برادرش جهانگیر ابن رستم امارت لرستان داشت. بموجب روایات، وی در منازعه‌ای که با جهانگیر ابن رستم کرد بقتل رسید، و چون جهانگیر نیز بحکم شاه طهماسب I مقتول گشت، امارت لر کوچک به شاه رستم ابن جهانگیر انتقال یافت. نام وی را در بعضی مآخذ اغوز خان ضبط کرده‌اند.

اغورلو محمد (oqorlu)، فت ظاهراً ۸۸۵ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی آق قوینلو؛ پسر اوزون حسن. حکومت شیراز داشت، و بر پدر بشورید. آنگاه به دربار قسطنطنیه گریخته نزد سلطان محمد فاتح رفت. سلطان محمد او را وعده‌ی یاری داد، اما قبل از آنکه او را یاری کند، اوزون حسن امرای خویش را وا داشت تا آوازه دراندازند که اوزون حسن مرده است، و اغورلو محمد را به سلطنت دعوت نمایند. اغورلو محمد فریب خورده به تبریز آمد و دستگیر شد. اوزون حسن فرمان داد تا او را بکشتند.

اغوز، طوایف ترک، ← غز.

اغوز خان: ← اغور شاه.

آفا[4] (āfā)، فت ۷۹۶، پادشاه (۷۵۷–۹۶) مرشا. بتدریج کنت و ساسکس و انگلیای شرقی را تحت فرمان آورد. در ۷۹۶ پیمانی با شارلمانی منعقد کرد، و آن اولین پیمان تجارتی انگلستان است که از آن خبر داریم. در اواخر قرن هشتم **خندق آفا**[5] را، بعنوان سدی در مقابل ویلزیها، در طول مرز انگلستان و ویلز ساخت.

اف. آ. او.[6] (ef ā o)، علامت اختصاری سازمان خواربار و کشاورزی جهانی.

افاته، در فکب: ← هیربدیز جدید.

اف. آر. اس.[7]: ← انجمن سلطنتی.

آفاران (āfārān)، ده (جمع ۲٬۱۲۲ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۹ کیلومتری ش سده. آب آن از زاینده‌رود تأمین میشود. محصولش غلات، تنباکو، و پنبه است.

آفازی[8]، در روانشناسی، ← بند آمدن زبان.

افاغنه، یا **افغانها**، عده‌ای از طوایف مختلف بومی که در حدود مشرق خراسان امروز در نواحی مجاور جبال هندوکش و کوه بابا و کوههای سلیمان از قدیم سکونت داشته و مدتها بطور بدوی زندگی میکرده‌اند. این طوایف، که خود را پشتون یا پختون یا پتان میخوانند، روی‌همرفته اندکی بیش از نصف سکنه‌ی مملکت فعلی افغانستان را، که باقی ساکنین آن از تاجیک و ازبک و ترک و هندو هستند، تشکیل میدهند، و نسب خود را نیز به طالوت پادشاه معروف یهود، میرسانند، و درین مورد شجره‌هائی هم دارند که حاکی از انساب قبایل و طوایف آنهاست، و البته در صحت آنها جای تردید هست.

افاغنه، بنا بر مشهور، در زمان خالد ابن ولید، و گویند بدست او، اسلام آورده‌اند. مع هذا، تا اواخر قرن ششم هق و حتی بعد از آن نیز ذکر

(1)Protozoa (2)Mastigophora (3)coma (4)Offa (5)Offa's Dyke (6)FAO (7)F. R. S. (8)aphasia

سواران افغانی در بین لشکریان راجه‌ها و سلاطین غیر مسلمان هند هست. و از این نکته برمی‌آید که تا آن تاریخ هنوز تمام طوایف افغان قبول اسلام نکرده بودند. افاغنه در هنگام فتح مرو بدست تاتار در لشکر مغول بوده‌اند، و در عهد تیمور نیز این طوایف غالباً راهزن و کوه‌نشین بوده‌اند. در هر حال، آغاز شهرت طوایف افغان ظاهراً از وقتی است که بعضی امرای افغان مانند بهلول لودی و شیر خان لودی، از قبایل غلجائی، در هند بقدرت و امارت میرسند. مع هذا، دولت مستقل آنها در مملکت افغانستان فعلی تقریباً با ظهور میر ویس افغان (غلجائی) و تحقیقاً با احمد شاه ابدالی (← احمد شاه درانی) آغاز شد، و از قدیم همواره بین دو طایفه‌ی غلجائی و ابدالی، که هر یک شعبه‌ها و شاخه‌های مختلف دارند، اختلاف و رقابت در میان بود. مقارن اواخر عهد صفویه، بلاد افغانستان فعلی بین دولت صفویه و گورکانیان هند بود، چنانکه کابل جزو قلمرو گورکانیان هند بود، و هرات و نواحی مجاور در تصرف ایران قرار داشت، لیکن ولایت قندهار گاه به هند تعلق میافت و گاه بتصرف ایران در می‌آمد.

مقارن عهد شاه سلطان حسین صفوی، طایفه‌ی غلجائی با شاه عالم I، امپراطور هند، مراوده یافته بتحریک او بنای مخالفت با دولت ایران را نهادند، و میر ویس افغان چندی بعد گرگین خان گرجی را کشته قندهار را بگرفت، و بعد از وفات او، برادرش عبدالعزیز یا عبدالله افغان بدست محمود افغان، پسر میر ویس، مقتول شد، و چندی بعد، محمود به ایران تاخت، و کرمان بگرفت. اما لطفعلی خان داغستانی او را از آنجا براند. لیکن سقوط فتحعلی خان داغستانی و نکبت و عزل لطفعلی خان به خیالات او کومک کرد، و او توانست دیگربار به ایران بیاید، و اصفهان را محاصره کند، و شاه سلطان حسین صفوی، بعد از ۷ ماه مقاومت بیهوده، عاقبت تاج سلطنت را بدو تفویض کرد. اما دولت محمود نپایید، و پسر عمش اشرف افغان جای او گرفت، و او نیز چند سال بعد با ظهور نادر و غلبه‌ی شاه طهماسب II صفوی مواجه گشت، و مغلوب و منهزم و مقتول شد، و افاغنه، بعد از ۸ یا ۹ سال استیلا بر قسمتی از ایران، با خواری و شکست از ایران رفتند، و در راه بسیاری از آنها از فقر و گرسنگی تلف شدند و یا آواره شدند، و سالها بعد، شیخ محمد علی حزین برادرزاده‌ی اشرف را در شهر مسقط مشغول آبکشی و سقائی دید.

استیلای افاغنه، بسبب تعصب آنها در تسنن و عداوت و نفرتشان نسبت به شیعه و قزلباش، با خونریزی و سفاکی بسیار مقرون شد، چنانکه محمود افغان، نه فقط ۳۰۰ نفر از نجبای اصفهان و ۲۰۰ تن از اطفال آنها را کشت، بلکه نزدیک ۳٬۰۰۰ نفر از قراولان خاص شاهی و عده‌ی کثیری از مخالفان را که از آنها بیم داشت هلاک نمود، و حتی تمام اعضای خاندان سلطنتی را باستثنای شاه سلطان حسین و دو پسر خردسالش کشت، و آنها نیز چندی بعد بدست اشرف کشته شدند. در طی محاصره‌ی اصفهان، قحطی هولناک و در پی آن طاعون عام آنجا را از پای درآورد، و گویند در آن ایام کار اهل شهر به خوردن سگ و گربه و اجساد مردگان کشید، و تفصیل آن احوال در تاریخ حزین و کتاب هنوی و کروسینسکی آمده است. نکته‌ی جالب در این واقعه‌ی استیلای افاغنه آن بود که، هنگام فتح کرمان، زرتشتی‌های آن ولایت، ظاهراً بسبب سختگیریهای ملاهای شیعه و از عداوت آنها، با محمود افغان متحد شدند، و نصرالله نام زرتشتی (← نصرالله خان زرتشتی) در خدمت محمود ابراز شجاعت کرد، و ظاهراً بهمین جهت، بعد از تسلیم اصفهان، چون لشکر افاغنه قصد یزد نمود، مسلمین آن شهر برای آنکه واقعه‌ی کرمان تکرار نشود، عده‌ی کثیری از زرتشتی‌های یزد را کشتند.

استیلای افاغنه سبب بروز هرج و مرج و ظهور مدعیان در گوشه و کنار مملکت شد، چنانکه شیخ محمد علی حزین در تاریخ حزین گوید "در آن اوان هجده کس صاحب جیش و حشم معدود شد که در ممالک ایران داعیه‌ی پادشاهی و سروری داشتند سوای غارتگران". علاوه برین، مقارن سقوط اصفهان و استیلای افاغنه، روسیه بر بلاد ساحلی دریای خزر و باکو و دربند استیلا یافت، و عثمانی قسمتی از آذربایجان و ایروان و نخجوان و حتی همدان را گرفت، و اشرف افغان و شاه طهماسب II صفوی را مجال دفع آنها نبود. نادر شاه افشار افاغنه‌ی غلجائی را از ایران دفع و اخراج نمود، و افاغنه‌ی ابدالی را نیز مقهور کرد. اما بعد از او، باهتمام احمد شاه درانی، افغانستان استقلال یافت.

افامیه[1] (afāmia) یا **فامیه**، ین. **آپامیا** (āpāmeyā)، شهر قدیم، غ سوریه، بر رود اورونتس (نهر العاصی). سلوکوس نیکاتور آنرا بنا کرد. بعدها بدست خسرو پرویز ویران شد (۵۴۵ بم). دوباره ساخته شد، و رونق یافت، ولی زلزله‌ی شدیدی آنرا ویران کرد (۱۱۵۲). ویرانه‌های شهر قدیم هنوز موجود است، و کنار آن قلعه‌ی شهر متأخر قرار دارد که حالیه قلعة المضیق (qal'ato'l.moziq) خوانده میشود.

آفاناسیف[2]، **آلکساندر نیکولایویچ** (āleksāndr nikolāyevic āfānāsief) (۱۸۲۶-۷۱)، فولکلوردان روسی. مجموعه‌های قصص مردم‌پسندش فولکلور روسی را وارد ادبیات جهانی کرد.

اف. بی. آی.[3] (ef bi āy) [علامت اختصاری *Federal Bureau of Investigation*] یا **اداره‌ی فدرال تحقیقات** (federāle)، یکی از ادارات "وزارت" دادگستری کشمت. در ۱۹۰۸ بنام اداره‌ی تحقیقات تأسیس گردید، و وظیفه‌ی آن تنها بعمل آوردن تحقیقات برای وزارت دادگستری بود. پس از اینکه ج. ا. هوور بریاست آن منصوب شد (۱۹۲۴)، کنگره‌ی کشمت تدریجاً بر وظایف و اختیارات آن افزود. از ۱۹۳۵ عنوان اداره‌ی فدرال تحقیقات دارد، و وظیفه‌دار رسیدگی به تخلفات از قوانین فدرال (قوانین دولت مرکزی) است، از جمله جنایاتی که امنیت داخلی کشمت را به مخاطره اندازد (مانند خرابکاری، توطئه، و خیانت).

آفتاب[4]، نوری که مستقیماً از خورشید میتابد و اجسام واقع بر سطح زمین را مرئی میسازد. آفتاب عبارتست از آن قسمت از تشعشعات خورشید که طول موجشان بین طول موج نور قرمز و طول موج نور بنفش است. در اقلیمشناسی و هواشناسی، آفتابداری یک محل را در دوره‌ی زمانی مفروضی بوسیله‌ی مقدار متوسط مدتهای تابش روزانه‌ی آفتاب در آن محل و در آن دوره اندازه میگیرند. اشعه‌ی ناپیدای فوق بنفش با آفتاب بستگی دارد. ← آفتابسنج.

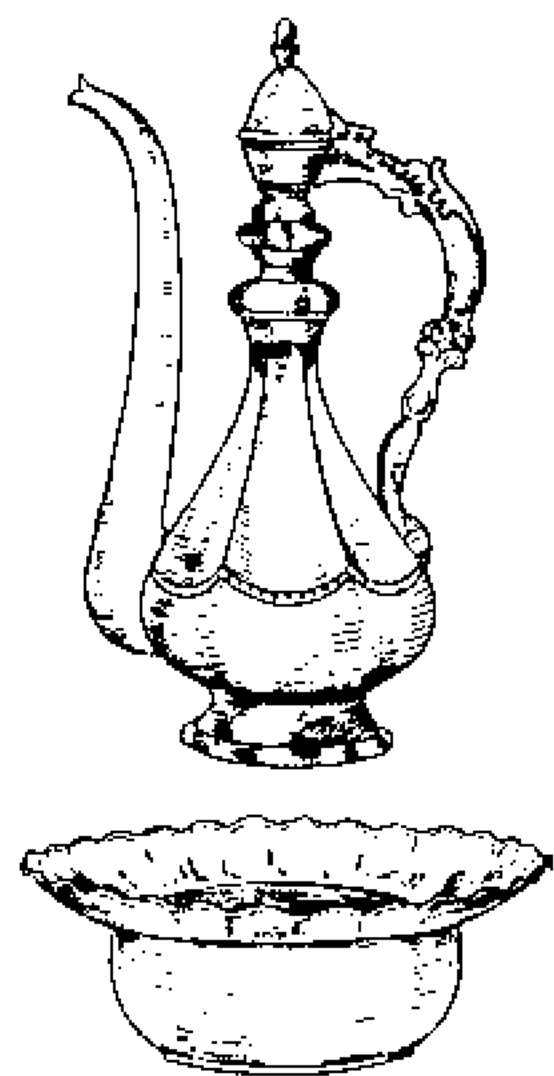
آفتاب‌پرست، گیاه چندساله از نوع هلیوتروپیوم (*Heliotropium*) با خوشه‌های گل معطر.

آفتابزدگی[5] یا **گرمازدگی**[6]، کسالتی که اسباب آن تابش آفتاب یا گرمای سخت است، و غالباً با اغمای عمیق و نفس سخت و نبض تند و تب زیاد همراه میباشد. منشأش را اختلال عمل مراکز تنظیم کننده‌ی حرارت و تلف شدن نمک رطوبات بدن در اثر تعریق شدید میدانند. لازم است بفوریت توسط پزشک اقدام به معالجه شود.

آفتابسنج[7] (āftābsanj)، اسبابی برای اندازه‌گیری مدت تابش روزانه‌ی آفتاب در یک نقطه. اساساً مرکب از نوار مقوائی مدرج و یک عدسی است. تصویر خورشید که بوسیله‌ی عدسی تشکیل میشود اثر سوختگی بر نوار میگذارد، و طول اثر سوختگی که در نتیجه‌ی حرکت خورشید در آسمان تولید میشود ساعات تابش روزانه‌ی آفتاب را نشان میدهد.

آفتاب‌گردان، گیاهان یکساله یا چندساله‌ی بر جدید از نوع هلیانتوس (*Helianthus*)، دارای گلهای مرکب آفتابی با شعاعهای زرد بسیار بزرگ. معمولترین آنها آفتابگردان یکساله (*H. annuus*) است که تقریباً در تمام سطح زمین برای استفاده از دانه‌های خوراکیش کاشته میشود؛ از دانه‌ها هم برای خوراک مرغان و هم برای استخراج روغن استفاده میکنند. جنس *H. tuberosus* همان سیب زمینی ترشی یا یرالماسی (yerālmāsi) است که تکمه‌های زیرزمینی آن برای خوراک انسان و حیوان بکار میرود.

آفتابه لگن (āftābe lagan) [آفتابه و لگن]، ظرف مخصوص شستشوی دست و رو، که سابقاً حتی با نقره و طلا نیز ساخته میشد.



افتخارنامه‌ی حیدری، مثنوی مذهبی، ببحر متقارب، از افتخار العلماء، متخلص به صهبا، از شعرای قرن ۱۳م و اوایل قرن۱۴م هق. مشتمل بر ۱۸٬۰۰۰ بیت است، و بقول خود ناظم، آنرا در ۶ ماه (در سال ۱۳۰۴ هق) پرداخته، و گویا مطالب ناسخ التواریخ را اساس کار خود قرار

(۱)Apamea (۲)Afanasyev (۳)FBI (۴)sunshine (۵)sunstroke (۶)heatstroke (۷)sunshine recorder

داده. موضوع این منظومه جنگهای حضرت علی است، و ناظم آنرا بدو قسمت تقسیم کرده: یکی در جنگهای آن حضرت در زمان پیغمبر، و دیگری در جنگهای او پس از رحلت رسول برای پیشرفت دین اسلام. در مقدمه‌ی کتاب مدح ناصرالدین شاه و ولیعهد او مظفرالدین دیده میشود. ظاهراً اول‌بار در ۱۳۱۵ هق بطبع رسیده؛ بعد از آن بنام حمله‌ی حیدری منتشر گردیده.

افترا (efterā) عبارتست از اینکه شخصی به یک یا چند نفر امری را صریحاً نسبت دهد که، مطابق قانون مجازات، آن امر جنحه یا جنایت محسوب شود، مشروط بر اینکه نتواند صحت آن اسناد را ثابت کند. افترا ممکن است کتبی باشد یا شفاهی (مثلا بوسیله‌ی نطق در مجامع).

آفت شیره: ← زنجیرک پسته.

افتنان (eftenān) [عربی، = گونه گونه آوردن]، در علم بدیع، دو معنی مخالف (چون مدح و ذم، تعزیت و تهنیت، آفرین و نفرین، غزل و حماسه) را با هم در سخن آوردن مانند (شرف‌الدین اصفهانی)

دی، که پایش شکسته باد، برفت؛
گل، که عمرش دراز باد، آمد.

افتیمون (aftimun)، (*Cuscuta epithymum*)، از اقسام سس که انگل انواع نعناع میشود. سابقاً در بیماریهای معدی و قلبی بکار میرفته است.

افجه (afje)، بخش سابق شهرستان تهران که بموجب قتک ۱۳۱۶ هش تشکیل یافت. مرکب از دهستانهای لواسان بزرگ، لواسان کوچک، و رودبار قصران بود. چون ده افجه بیرون جاده‌ی عمومی بود، مرکز بخش ده نجارکلا (جه ۲۰۹ سد ۱۳۳۵ هش) قرار داده شده بود.

افجه، ده (جه ۷۹۵ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان لواسان بزرگ، بخش لواسانات، شهرستان شمیرانات، استان تهران. کوهستانی و سردسیر، و از ییلاقات ساکنین پایتخت است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه، و شغل اهالی گله‌داری و زراعت است.

افخارستیا: ← قربانی مقدس، آیین.

افدرین (efedrin): ← ارمک.

افدیها و سهیگیهای سگستان (afdihāo sahigi-hāye sagestān) [پهلوی، = عجایب و شگفتی‌های سیستان]، رساله‌ای بزبان پهلوی، شامل حـ ۲۹۰ کلمه، در باب سیستان.

افرا (afrā)، درخت صنعتی و زینتی نیمکره‌ی شمالی از نوع آکر (*Acer*) که بنامهای آج، بوسیام، و کیکم (keykom) نیز خوانده میشود. برگهای آن دارای بریدگی زیاد یا کنگره‌ای است. افرای شکری (*A. saccharum*)، که در کانادا و کشمه میروید، دارای شیره‌ی شکری است که در بهار از آن استخراج میشود. چوب افرای سفید را در مبلسازی بکار میبرند. اقسام معروف افرا عبارتند از افرای سرخ (*A. rubrum*)، دارای برگهائی که در پائیز قرمزرنگ میشود؛ افرای نقره‌ای (*A. saccharinum*) که برگهای سفید دارد؛ افرای سوئدی یا افرای چناری (*A. platanoides*) که برگش مانند چنار است، و انواع کوچک آن در ژاپون دارای برگهای قرمز یا ارغوانی هستند. درجنگلهای شمالی ایران اقسام افرا بنامهای کرکف (karkaf) (*A. acutifolium*)، کرب (karb)(*A.*) (*campestris*)، و شیردار (*A. laetum*) میروید.

افرائیم[1]**، قدیس** (qeddis efrāim)، حـ ۳۰۸ - حـ ۳۷۳، روحانی و عالم الاهیات مسیحی. احتمالا در نصیبین متولد شد، و چون این شهر بتصرف ایران درآمد به ادسا مهاجرت کرد، و گویند دبستان ایرانی را در آنجا تأسیس نمود (۳۶۳). وی در رد طریقه‌ی مرقیونیه و مانویه و دیصانیه از فرق مسیحی مساعی زیاد بخرج داد. شرحی بر کتاب مقدس نوشته و اشعاری نیز از او باقی است.

افراته (afrāta)، ← بیت لحم.

افراسیاب (afrāsiāb)، در داستانهای ملی، پادشاه توران، پسر پشنگ و از اعقاب تور، که جنگهای طولانی و متعدد او به خونخواهی تور با ایرانیان مشهور است. برای پیروزی یافتن بر ایرانیان به نیرنگهای گوناگون توسل میجست، و فرزندان و نوادگان رستم را به جنگیدن با وی برمی‌انگیخت، و سهراب، فرزند دلیر رستم، بر اثر حیله‌گری افراسیاب بدست پدر کشته شد. افراسیاب، بتحریک برادرش گرسیوز، سیاوش را بقتل رسانید. کیخسرو، به خونخواهی پدرش سیاوش، به جنگ افراسیاب رفت؛ افراسیاب مغلوب و در آذربایجان متواری شد، ولی عابدی بنام هوم او را یافت، و سرانجام کیخسرو بکومک گودرز و گیو او را بقتل رسانید. افراسیاب را مخترع چنگ و رباب و سازنده‌ی کمند و زوبین گفته‌اند.

افراسیاب ابن کیا حسن: ← افراسیابیان مازندران.

افراسیاب I لر [اتابک افراسیاب I]، فت ذوالحجه‌ی ۶۹۵ هق، فرمانروای لر بزرگ و هشتمین اتابک (۶۸۸-۶۹۵ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از وفات پدرش یوسف شاه I لر به امارت رسید (۶۸۸ هق). اما در هنگام وفات ارغون، از پریشانی اوضاع دربار ایلخانی استفاده کرده طغیان کرد، و با امرای مغول در اصفهان و قهرود کاشان (بقولی در کرهرود) بمنازعه پرداخت، و عازم حمله به تبریز گشت. گیخاتو خان لشکر مغول و امرای لر کوچک را جهت دفع و تنبیه او اعزام داشت، و او تاب مقاومت نیاورده در قلعه‌ای متحصن شد، و عاقبت به اردو رفته امان یافت، و دیگربار امارت لر بزرگ بدو تفویض گشت. اتابک افراسیاب I به تعدی و استبداد و بدرفتاری با رعایا موصوف بود، و بهمین سبب، به امر غازان خان مقتول شد. بعد از او برادرش نصرت‌الدین احمد لر بامارت رسید.

افراسیاب II لر، ملقب به مظفرالدین، فت ظاهراً ۷۴۶ هق، فرمانروای لر بزرگ و یازدهمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از وفات یوسف شاه II لر به امارت لر بزرگ رسید (۷۴۰ هق). ابن بطوطه، که در زمان وی به ایذج رسید، از افراط او در شرابخواری سخن میگوید. بعد از او پسرش نور الورد به امارت نشست.

افراسیابیان مازندران، سلسله‌ای از امرای محلی مازندران که عده‌ای از آنها از ۷۵۰ هق تا حدود ۹۰۹ هق، با وجود توالی فِتَن و نَکَبات، در آن ولایت فرمانروائی داشته‌اند. مؤسس این سلسله، افراسیاب ابن کیا حسن، سپهسالار فخرالدوله حسن باوندی (آخرین امیر از شاخه‌ی کینه‌خوارِیه‌ی آل باوند) بوده است، که او را کشته مازندران را بدست گرفت، و بدین سبب اعقاب او را کیاهای چولاب یا چلابی (calābi) (منسوب به یکی از بلوکات آمل بدین نام) یا افراسیابیان مازندران خوانند. وی در سنه‌ی ۷۶۰ هق بدست مریدان سید قوام‌الدین مرعشی مقتول شد، و بعد از او کیا فخرالدین چلابی امارت یافت که نیز چندی بعد بقتل رسید، و بعد از او کیا گشتاسپ به امارت رسید، ولیکن بسبب مزید نفوذ سادات مرعشی، قدرت هیچ یک از این امرا قوام نیافت، تا آنکه اسکندر شیخی، پسر افراسیاب ابن کیا حسن، که به هرات گریخته بود، بکومک تیمور لنگ، دیگربار بر مازندران استیلا یافت؛ ولیکن چون بعد بر تیمور عصیان ورزید محبوس و مقتول شد. بعد از آن یک چند از احوال امرای این خاندان اطلاعی در دست نیست. آخرین کسی که از این سلسله ذکرش در تاریخ آمده است کیا حسن (یا حسین) ابن لهراسب ابن افراسیاب است که در سنه‌ی ۹۰۹ هق، با استیلای شاه اسماعیل I صفوی بر مازندران، حکومت او خاتمه یافت، و دولت افراسیابیان مازندران منقرض گشت.

افرایم[2] (afrāyem) [عبری، = دو بار بر دادن]، پسر یوسف و جد یکی از اسباط دوازده‌گانه‌ی اسرائیل، ساکن در اطراف شیلوه (پیدایش ۵۲.۴۱؛ ۲۰.۴۶؛ ۲۰.۴۸ -۱۴؛ یوشع ۱۶؛ اول تواریخ ۲۰.۷). سموئیل از خاندان افرایم بود.

آفرودیته[3] (āfrodite)، در دین یونان، از اولمپیان (خدایان اولمپی)، الاهه‌ی عشق و زیبائی و حاصلخیزی؛ زن هفایستوس؛ مطابق ونوس رومیها. بقولی از کفهای دریائی که خون اورانوس



آفرودیته (ونوس) و اروس (کوپیدو)

در آن ریخت برخاست، و بقول دیگر دختر زئوس و دیونه بود. مادر اروس (از آرس)، آینیاس (از آنخیسس)، و پریاپوس (از دیونوسوس) بود. از جنبه‌ی حاصلخیزی با آدونیس بستگی نزدیک دارد. مشابه آستارته یا ایشتار است، و پرستش وی ممکن است اصلا از مشرقزمین باشد. اعطای سیب نفاق باو از طرف پاریس باعث جنگ تروا شد.

افروزه[4] (afruze)، فند فیلامان (filāmāN)، در

(۱)Ephraem (۲)Ephraim (۳)Aphrodite (۴)filament

لامپهای معمولی برق، سیم (معمولا از تنگستن) درون حباب که بر اثر عبور جریان برق ملتهب میشود. در لامپهائی که بر اساس ترمیونی (یعنی رها شدن الکترونها و یونها از اجسام بر اثر حرارت) کار میکنند (مانند لامپ الکترونی)، افروزه قسمتی است که جریان را در آن وارد میکنند تا درجه‌ی حرارت لازم برای صدور الکترونها و یونها را فراهم کند؛ افروزه گاهی مستقیماً این ذرات را صادر میکند، و گاهی جسم دیگری را گرم میکند و ذرات از این جسم صادر میشوند.

افریدون (afridun) یا **آفریدون**: ← فریدون.

افریقا[1] (efriqā)، یکی از قاره‌های زمین، واقع در نیمکره‌ی شرقی در ج اروپا و جغ آسیا. از حیث وسعت دومین قاره‌ی زمین است؛ مساحتش با جزایر اطراف (از جمله ماداگاسکار) ح ۳۰٬۷۲۰٬۰۰۰ کمه میباشد، و ح ۲۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ جمعیت دارد. کانال سوئز آنرا از آسیا جدا میکند، و از این گذشته، اطرافش را آب گرفته است. بواسطه‌ی دریای مدیترانه از اروپا جدا میشود. بین افریقا و آسیا دریای سرخ و خلیج عدن واقعست که باب المندب آنها را بهم مرتبط میکند. قهد در ش و قطلا در غ قاره واقعند و در انتهای جنوبی آن بهم متصل میشوند.

تقسیمات سیاسی. تقسیمات سیاسی افریقا دستخوش تغییرات ناشی از نهضتهای استقلال‌طلبی مردم این قاره است. تقسیماتی که در اینجا ذکر شده بر اساس مدارک منتشره در سال ۱۹۶۰ است. (صفحه‌ی مقابل را ببینید).

کناره و جزایر. پهنای قسمت شمالی افریقا بیش از پهنای قسمت جنوبی آنست. منتهای عرضش ح ۷٬۴۰۰ کم است، که فقط ۶۴۵ کم کمتر از طول قاره میباشد. بین قسمت عریض غربی قاره و قسمت جنوبی آن خلیج گینه قرار دارد. تنها خلیج عمده‌ی دیگر آن سدرا (نزدیک قسمت مرکزی ساحل شمالی) است. خط ساحلی آن بسیار منظم میباشد. از سیماهای قابل توجه دیگر آن نداشتن جزایر عمده است. جزایر کوچک قاره آتشفشانی هستند، و ماداگاسکار از لحاظ ساختمان زمینشناسی با قاره متفاوت است. از جمله‌ی جزایر کوچک آن مادیرا، خالدات، کیپ ورد، آسانسیون، و سنت هلن در بیرون سواحل غربی، و زنگبار، موریشس، و سقطره در جانب ش است.

پستی و بلندی. بیشتر افریقا فلاتی است که باریکه‌ی ساحلی پستی بر آن احاطه دارد. قسمتهای جنوبی و شرقی فلات از قسمتهای دیگر مرتفعتر است؛ در قسمت شمالی، در داخله‌ی ناحیه‌ی معروف به صحرا، منطقه‌ای است که همتراز و بلکه پایین‌تر از سطح دریا است. در منتهای جنوبی قاره کوههائی دور قسمت شرقی فلات را میگیرد که ارتفاع آنها به ۲٬۷۴۵ متر میرسد.

قسمت شرقی افریقای مرکزی عبارتست از اراضی مرتفعی که دره‌ی بزرگ نشستی، مشتمل بر دریاچه‌های عظیم، از آن میگذرد. از آن جمله است دریاچه‌های ویکتوریا، تانگانیکا (طویلترین دریاچه‌های جهان)، و نیاسا (به عمق شگفت‌انگیز ۸۶۹ متر). مرتفعترین قلل قاره در این ناحیه واقعند (از جمله کوههای کیبو، کنیا، و روونزوری). اراضی مرتفع مذکور بجانب شمال باریک شده سرزمین مرتفع و کوهستانی حبشه را تشکیل میدهند. فرازای متوسط افریقای شمالی و غربی از ۶۱۰ متر کمتر است، ولی در بعضی قسمتهای آن قلل منفرد مرتفع وجود دارد (بلندترین آنها جبال اطلس در منتهای لغ قاره است، که موازی ساحل میباشد، و ارتفاعش به ۴٬۲۶۷ متر میرسد).

زهکشی. رودهای افریقا بدو دسته تقسیم میشوند: یکی رودهای دامنه‌های خارجی فلات این قاره، که کوتاه و جریان آنها تند است، و دیگری رودهائی که در داخل فلات سرچشمه میگیرند، و با طول زیاد و مسیری پر پیچ و خم در درونبوم قاره جاری شده، پس از عبور از کوههای حاشیه‌ی فلات و تشکیل دادن آبشارها، از مجاری تنگی به دریا میریزند، و اغلب بسبب رسوباتی که همراه دارند بندابهائی تشکیل میدهند. افریقا آبراهه‌ی بزرگ قابل کشتیرانی که بتوان از آن بآسانی بداخل قاره وارد شد ندارد، و همین امر سبب تأخیر در پویش قاره بوده است. چهار رود عمده‌ی افریقا عبارتند از نیل، کنگو، نیجر، و زامبزی. در افریقای جنوبی دو رود لیمپوپو و اورانژ قابل توجه است.

اقلیم. افریقا در دو طرف استوا تقریباً بیک اندازه ممتد است، و بهمین جهت، تغییر دما در آن نسبت به سایر اراضی پهناور زمین کمتر میباشد. در منتهای شمالی و منتهای جنوبی، مناطق معتدل و گِرْدِمداری دارد؛ بین این دو منطقه دما زیادتر است، ولی بسبب ارتفاع، بالاترین دمائی که ضبط شده در قسمتهای پست بیابان معروف به صحرا است نه در مجاورت استوا.

دره‌ی رود کنگو بالاترین ریزش را دارد. در هر طرف این منطقه‌ی استوائی منطقه‌ای دارای ریزش فصلی (فصل بارانی که بدنبال آن خشکی ممتدی میآید) واقعست، و این دو منطقه به دو بیابان **کالاهاری** در ج و **صحرا** در ل منتهی میشوند. در دنبال این دو بیابان، در منتهای شمالی و منتهای جنوبی افریقا، اراضی پست و باریک ساحلی واقعست که ریزش در آنها معتدل و گاهی بحد وفور میباشد.

گیا. گیای افریقا بر حسب ریزش تغییر میکند. در منتهای شمالی قاره گیا مانند گیای اروپا است. جنگلهای این قسمت بیشتر درختان بلوط دارد، ولی زیتون و مو و انجیر نیز فراوان است. منتهای جنوبی با خلنج فراوان و رستنیهای دارای گلهای پرجلوه ممتاز است؛ جنگل ندارد، ولی چراگاههای پرنعمت دارد.

بیابانها خیلی کم رستنی دارند، ولی اقاقیای خاردار (نوع آکاسیا) موجود است. در قسمت شمالی صحرا یونجه نواحی پهناوری را پوشانیده. در واحه‌ها و نیز در دره‌ی نیل نخل خرما وجود دارد. نواحی دارای باران فصلی دشتهای علفدار یا ساوانا هستند، و در آنها بائوباب و هندوانه و غیره بعمل میآید. منطقه‌ی استوائی، جز در اراضی مرتفع شرقی، مستور از جنگلهای استوائی انبوه است، که اقسام بسیار مختلفی از درختان دارند (اقسام نخل، آبنوس، ماهوگانی، و غیره). در قسمتهائی از سواحل شرقی و دامنه‌های کوهها که اقلیم مساعد و ریزش در طی سال معتدل است نیز جنگلهائی وجود دارد. در دامنه‌های کوهها انبوهه‌های خیزران موجود است.

از رستنیهائی که بومیان کشت میکنند یام، پیچک شیرین، موز، پسته‌ی زمینی، و ارزن است. قهوه بومی افریقا است، و از ناحیه‌ی کافا (ناحیه‌ای در ش قسمت مرکزی افریقا) نام گرفته.

زیا. افریقا مسکن اصلی اقسام زیادی از حیوانات از جمله پستانداران عظیم الجثه است. از پستانداران آن زرافه، اوکاپی، اسب آبی، گوریل، و شمپانزه است، که مخصوص افریقا هستند. از حیوانات جالب شکارچیان شیر، پلنگ، کرگدن دوشاخ، گورخر افریقائی، آهو، و بوفالوی افریقائی است. بمنظور جلوگیری از انقراض این حیوانات، در سال ۱۹۰۰ کنفرانسی بین المللی تشکیل یافت، و در نتیجه‌ی آن، پهنه‌هائی برای حفظ این حیوانات تخصیص داده شد (← **پناهگاههای وحوش**). فیل افریقائی را بجهت عاج آن شکار میکنند. مرغ گینه و بعضی اقسام کفتار مخصوص افریقا است. شترمرغ در نواحی نسبةً خشک زندگی میکند. پرنده‌های دیگر قاره مارابو، مرغ کاتب، طوطی، و غیره است. در رودهای بزرگ و دریاچه‌های استوائی تمساح زندگی میکند. انواع بسیاری از حشرات دارد، که از آن جمله تسه‌تسه است. زیای منتهای شمالی قاره شبیه زیای اروپا و مشتمل بر خرس، شغال، و روباه میباشد. الاغ وحشی قسمت شرقی افریقای مرکزی نیای الاغ اهلی است. شتر از ایام قدیم از آسیا وارد افریقا شده. در جاهائی که آب و هوا و رستنی مساعد است پرورش گاو و گوسفند و بز معمول میباشد.

منابع معدنی. تقریباً تمام محصول الماس جهان و بیش از ۱/۳ محصول سالیانه‌ی طلا از افریقا مخصوصاً از افریقای جنوبی بدست میآید، ولی طلا از نواحی اطراف خلیج گینه و غیره نیز حاصل میشود. بعضی از سرشارترین منابع مس جهان در غ دریاچه‌های داخلی قرار دارد. آهن از قدیم الایام بتوسط بومیان استخراج میشده است. نمک فراوان میباشد.

سکنه. مناطقی از افریقا که دارای جوامع متمدن است منتهای شمالی و منتهای جنوبی قاره میباشد. بقیه‌ی قاره مسکن اقوامی از نژاد و با زبانهای مختلف است، که از جهت شکل ظاهری و وسیله‌ی زندگی نیز متفاوت‌اند. پیگمه‌های جنگلهای استوائی و بوشمنهای نواحی کماب ج قاره نماینده‌ی قدیمترین سکنه‌ی افریقا محسوبند. بوشمنها و هوتنتوتها در ناحیه‌ی کالاهاری، جغ افریقا، و بچوانالند مسکن دارند. سیاهکان در کنگوی بلژیک، سیاهپوستان در غ افریقا، و حامیها در مصر و سودان و حبشه و سومالی و ل افریقا و قسمتهائی از صحرا سکنی دارند. نژادهای دیگر از قبیل سامی (اعراب ل و ش افریقا) و بانتو نیز وجود دارد.

بیشتر ۲۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر سکنه‌ی افریقا تحت نظامهای قبیله‌ای استبدادی زندگی میکنند. چندگانی رواج دارد، و برده‌داری در بعضی قسمتها معمول است. سحر و جادو در ادیان بومی نقش عمده دارد. بطور تخمین میتوان گفت که کمتر از نصف جمعیت قاره تحت تأثیر ادیان خارجی

(1) Africa

تقسیمات سیاسی افریقا

تقسیمات سیاسی	وضع کنونی (۱۹۶۵) و تاریخ استقلال ممالکی که پس از جج II استقلال یافته‌اند
افریقای جنوب غربی	سرزمین قیمومی تحت اداره‌ی اتحادیه‌ی افریقای جنوبی
افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی	مملکت مستقل؛ عضو ملل مشترک المنافع
افریقای مرکزی، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
الجزایر	جزء فرانسه و جزء جامعه‌ی فرانسه
آنگولا (مشتمل بر کابیندا)	ایالت ماوراء بحار پرتغال
اوگاندا	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
ایفنی	ایالت افریقائی اسپانیا
باسوتولند	مستعمره‌ی بریتانیا
بچوانالند	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
تانگانیکا	سرزمین قیمومی سازمان ملل؛ تحت اداره‌ی بریتانیا
توگو، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل
تونس	از ۱۹۵۶ مستقل؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
جمهوری متحد عرب (مصر را ببینید)	
چاد، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
حبشه (مشتمل بر اریتره)	امپراطوری مستقل
داهومی، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
رئونیون	ولایت ماوراء بحار فرانسه در جامعه‌ی فرانسه
رواندا-اوروندی	سرزمین قیمومی سازمان ملل؛ تحت اداره‌ی بلژیک
رودزیا و نیاسالند، فدراسیون	فدراسیون جزء ملل مشترک المنافع
رودزیای جنوبی	مستعمره‌ی بریتانیا؛ خودمختار در امور داخلی
رودزیای شمالی	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
نیاسالند	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
ریو مونی	ایالت افریقائی اسپانیا
زنگبار (بضمیمه‌ی پمبا)	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
سائو تومه و پرینسیپه	ایالت ماوراء بحار پرتغال
ساحل عاج، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
سبته	تابع ایالت کادیث (قادس) اسپانیا
سقطره	قسمتی از تحت الحمایه‌ی بریتانیائی عدن شرقی
سنگال	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
سوازیلند	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
سودان، جمهوری	از ۱۹۵۶ مستقل؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
سومالی (تحت الحمایه‌ی سابق سومالی بریتانیا و سومالی ایتالیا)	از ۱۹۶۵ مستقل
سومالی فرانسه	سرزمین ماوراء بحار فرانسه در جامعه‌ی فرانسه
سیرا لئون	مستعمره‌ی خودمختار بریتانیا (قرار است در ۱۹۶۱ مستقل شود)
سیشلز	مستعمره‌ی بریتانیا
صحرای اسپانیا	ایالت افریقائی اسپانیا

تقسیمات سیاسی	وضع کنونی (۱۹۶۵) و تاریخ استقلال ممالکی که پس از جج II استقلال یافته‌اند
غنا (مستعمرات بریتانیائی سابق ساحل طلا و آشانتی ،و تحت الحمایه‌ی سرزمینهای شمالی و توگولند بریتانیا)	از ۱۹۵۷ مستقل؛ عضو ملل مشترک المنافع
فرناندو پو	ایالت افریقائی پرتغال
کامرون، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل
کامرون (بریتانیا) (کامرون شمالی و کامرون جنوبی)	سرزمین قیمومی سازمان ملل؛ تحت اداره‌ی بریتانیا
کاناری، جزایر	ایالات اسپانیا
کنگو، جمهوری (کنگوی بلژیک سابق)	از ۱۹۶۵ مستقل
کنگو، جمهوری (سابقاً کنگوی وسطای فرانسه)	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
کنیا	مستعمره و تحت الحمایه‌ی بریتانیا
کومور، جزایر	سرزمین ماوراء بحار فرانسه در جامعه‌ی فرانسه
کیپ ورد، جزایر	ایالت ماوراء بحار پرتغال
گابون، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
گامبیا	مستعمره و تحت الحمایه‌ی بریتانیا
گینه، جمهوری	از ۱۹۵۸ مستقل
گینه‌ی اسپانیا (فرناندو پو و ریو مونی را ببینید)	
گینه‌ی پرتغال	ایالت ماوراء بحار پرتغال
لیبریه	جمهوری مستقل
لیبی	از ۱۹۵۱ مستقل؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
مادرا، جزایر (بخش فونشال)	جزء پرتغال
مالاگاش، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
مالی، جمهوری (سابقاً جمهوری سودانی)	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
مراکش	از ۱۹۵۶ مستقل؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
مصر	ناحیه‌ی جزء جمهوری متحد عرب؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
ملیلا	تابع ایالت مالاگا (اسپانیا)
موریتانیا، جمهوری اسلامی	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
موزامبیک	ایالت ماوراء بحار پرتغال
موریشس (و اراضی تابعه)	مستعمره‌ی بریتانیا
نیجر، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
نیجریه، فدراسیون	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو ملل مشترک المنافع
ولایات صحرائی	جزء فرانسه و جامعه‌ی فرانسه
ولتای علیا، جمهوری	از ۱۹۶۵ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه

واقع شده یا بآنها گرویده‌اند. ازین جهت دین اسلام درجه‌ی اول را دارد. عده‌ی مسیحیان بانضمام قبطی‌ها کمتر از ۴٪ تمام جمعیت است. استعمار افریقا از طرف سفیدپوستان سبب تشکیل مناطق اروپائی‌نشین شده است، ولی سکنه‌ی سفیدپوست در اقلیت هستند، و حتی در افریقای جنوبی عده‌ی بومیان چهار برابر عده‌ی سفیدپوستان است.

کشف و تاریخ. اگرچه دره‌ی نیل یکی از قدیمترین زادگاههای تمدن بوده، و تمدن مصری از پیش از ۳۰۰۰ قم سابقه دارد، داخل افریقا تا قرن ۱۹م ناشناخته بود، و هنوز هم کاملا پوییده نشده است. در ایام باستانی کوششهائی برای نفوذ در داخل قاره بعمل آمد. هرودوت در قرن پنجم قم و هیئت اعزامی نرون در قرن اول بم هر دو در صدد حل یکی از معماهای قدیم (یعنی کشف منبع نیل) برآمدند، ولی توفیق نیافتند. در ۱۴۶ قم دولت کارتاژ از رومیان شکست خورد، و ل افریقا مستعمره‌ی رومی شد (← افریقای روم). در قرون ۷م-۱۱م، اسلام در افریقا نفوذ یافت، و مسلمانان (خاصه مورها) از ل افریقا به اروپا تاختند، تا آنکه در قرن ۱۵م دست آنان از اروپا کوتاه شد.

پویش سواحل افریقا بتوسط اروپائیان با مسافرت (۱۴۸۸) ب. دیاش بگرد دماغه‌ی امید نیک آغاز گردید. در قرون ۱۶م-۱۷م بتدریج سوداگران پرتغالی، هلندی، بریتانیائی، و فرانسوی به افریقا روی آوردند. پویشهای ج. ه. سپیک (در ۱۸۷۶) و دیگران سرچشمه‌ی نیل را مکشوف ساخت؛ د. لیوینگستن افریقا را از طرفی به طرف دیگر پیمود. کشف ثروت سرشار داخل افریقا باعث استعمار پردامنه‌ی آن از طرف اروپائیان گردید. در ۱۹۱۲ قاره‌ی افریقا بین دولتهای مقتدر اروپائی تقسیم شده بود، و فقط مصر و حبشه و لیبریه تا حدی استقلال داشتند. پس از جج I مستعمرات آلمان بین فرانسه و انگلستان تقسیم شد (← **امپراطوری بریتانیا؛ فرانسه، جامعه‌ی**). اسپانیا و ایتالیا و بلژیک و پرتغال نیز در افریقا مستعمراتی داشته و دارند (بعد از جج II سازمان ملل دست ایتالیا را تقریباً از تمام متصرفات آن کوتاه کرد). در جج II پیکارهای مهمی در افریقای شمالی روی داد، که

منجر به شکست (۱۹۴۳) نیروهای محور گردید (← افریقای شمالی، پیکارهای). پس از جج II نهضتهای خودمختاری و استقلال‌طلبی شدیدی در افریقا بروز کرد، و بسیاری از مستعمرات و سرزمینهای افریقا کمابیش استقلال یافتند (رجوع کنید به جدول تقسیمات سیاسی افریقا در صفحه‌ی ۱۷۵ و به مقالات مربوط به هریک از آنها در این کتاب). نهضتهای ملی و ضد استعمار اروپائی رو بشدت است، و از جمله میتوان شورش مائومائو را در کنیا و وقایع الجزیره را نام برد.

افریقائی، موسیقی سیاهان: ← سیاهان افریقائی، موسیقی.

افریقائی، هنر سیاهان: ← سیاهان افریقائی، هنر.

افریقای اسپانیا[1]، عنوان متصرفات اسپانیا در افریقا، یعنی ایفنی، گینه‌ی اسپانیا، و صحرای اسپانیا (و. سابقاً، مراکش اسپانیا).

افریقای استوائی فرانسه[2] یا (از ۱۸۹۱ تا ۱۹۱۰) **کنگوی فرانسه** (kongoye)، واحد اداری سابق (۲٬۵۱۰٬۰۰۰ کمه؛ جه ۴٬۸۷۹٬۰۲۱) متعلق به فرانسه، غ افریقا، مرکز سابقش برازاویل. از ساحل قطلا (مرز ج‌غ آن) بصورت باریکه‌ای بطول ~ ۳٬۲۰۰ کم در جهت لل‌ش ممتد است. از ج به کابیندا و جمهوری کنگو (کنگوی بلژیک سابق)، از ش به سودان، از ل به لیبی، و از غ به افریقای غربی سابق فرانسه و نیجریه و جمهوری کامرون و ریو مونی محدود است . مشتمل است بر چهار سرزمین ماوراء بحار سابق فرانسه (سرزمینهای گابون، کنگوی وسطی، اوبانگی‌شاری، و چاد)، که در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸ بترتیب به ۴ جمهوری خودمختار عضو جامعه‌ی فرانسه-جمهوریهای گابون، کنگو، افریقای مرکزی، و چاد- تبدیل شدند. محصولات ناحیه چوب جنگلی، پنبه، قهوه، و پسته‌ی زمینی است.

این ناحیه تا سال ۱۸۴۹ که فرانسویان شهر لیبرویل را بنا کردند چندان مورد توجه نبود. در ۱۸۴۹ تماماً زیر استیلای فرانسه درآمد. در جج II مرکز عملیات فرانسه‌ی آزاد بود. پس از تبدیل (۱۹۵۸) اتحادیه‌ی فرانسه به ← جامعه‌ی فرانسه، افریقای استوائی فرانسه بعنوان یک واحد اداری از بین رفت، و چهار سرزمین جزء آن به جمهوریهای مذکور تبدیل شد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۹، چهار جمهوری موافقتنامه‌ای بمنظور برقرار کردن اتحادیه‌ی گمرکی و اداره‌ی مشترک بنادر و خطوط راه آهن و پست و مخابرات در پاریس امضا کردند.

افریقای جنوب غربی[3]، سرزمین (۸۲۳٬۸۷۵ کمه؛ جه ۵۳۹٬۰۰۰)، کنار قطلا، کرسی آن ویندهوک (vindhuk). از ل به آنگولا، از ش به بچوانالند، و از ج و ج‌ش به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی محدود است. ناحیه‌ی باریک کاپریوی (kāprivi) (در ل‌ش) جزء آنست. بیشتر آن فلاتی کم‌آب و کم‌زرع میباشد؛ بیابان نامیب در کنار ساحل ممتد است؛ در ش آن ← بیابان کالاهاری قرار دارد. رودهای عمده‌ی آن اورانژ، اوگاب، و کوننه (kunene) است. پرورش گاو و گوسفند و بز رواج دارد، و تجارت پوست مهم است. منابع معدنی آن مشتمل بر وانادیوم، قلع، لیتیوم، سرب، مس، و روی میباشد؛ در نواحی ساحلی الماس استخراج میشود. سکنه‌ی بومی آن از قبایل مختلف بانتو تشکیل یافته؛ فقط قریب ۱/۹ جمعیت آن اروپائی هستند.

ناحیه را ب. دیاش در ۱۴۸۶ دیدن کرد. در ۱۸۹۲ آلمان آنرا تصرف نمود، و عنوان رسمی آن افریقای جنوب غربی آلمان گردید. در جج I نیروهای اتحادیه‌ی افریقای جنوبی اشغالش کردند. پس از جج I تحت قیمومت جامعه‌ی ملل قرار گرفت، و اداره‌ی آن به اتحادیه واگذار شد. بعد از جج II سازمان ملل اصرار ورزید که تحت قیمومت سازمان ملل بماند، ولی اتحادیه که قصد الحاق آنرا به خاک خود داشت از قبول این امر امتناع کرد. در ۱۷ نوامبر ۱۹۵۹ سازمان ملل نقض شرایط قیمومت را از طرف اتحادیه محکوم کرد، و از اینکه آن دولت بومیان را از اراضی ایشان اخراج کرده و آنها را به اروپائیان واگذار نموده "اظهار تأسف" نمود.

افریقای جنوب غربی آلمان: ← افریقای جنوب غربی.

افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی[4]، دومینیون (۱٬۲۲۳٬-۷۵۵ کمه؛ جه ۱۴٬۱۶۷٬۰۰۰) عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا؛ پایتختش پرتوریا. قسمت جنوبی قاره‌ی افریقا را اشغال میکند. از غ به قطلا و از ش به قهند محدود است. مشتمل بر چهار ایالت است: ← ایالت کاپ؛ ناتال؛ ← کشور آزاد اورانژ؛ و ترانسوال. بعلاوه، افریقای جنوب غربی تحت اداره‌ی آن میباشد. سرزمین باسوتولند تماماً در داخل آن قرار دارد. قسمت عمده‌ی آن فلات است (بلندی ۶۱۰-۱٬۸۳۰ متر). کوههای دراکنزبرگ در قسمت شرقی آن قرار دارد. آب و هوایش ملایم و خشک است؛ بیشتر اراضی آن نیازمند آبیاری است. محصولاتش عبارتست از زرت، زرت خوشه‌ای، غلات، توتون، پنبه، پسته‌ی زمینی، میوه، و شکر. ثروت معدنی سرشار دارد، از جمله طلا (که عمدةً در ویتواترزرند استخراج میشود)؛ الماس (در کیمبرلی)، اورانیوم، زغال سنگ، مس، آهن، منگنز، پنبه‌ی کوهی، و کروم، که جملگی از صادرات عمده‌ی آن هستند. تجارت آن، که تا حد زیادی بوسیله‌ی س. ج. رودز توسعه یافت، در ژوهانسبورگ متمرکز است. بنادر عمده‌اش کیپ تاون و دوربن میباشد. فقط ۱/۵ سکنه‌ی کشور از سفیدپوستان هستند؛ بقیه از بانتوها، آسیائیها (تقریباً همگی هندی) و غیره میباشند.

تاریخ. اولین اروپائی که افریقای جنوبی را دیدن کرد (۱۴۸۸) ب. دیاش پرتغالی بود. اولین مهاجرنشین سفیدپوستان بتوسط شرکت هند شرقی هلند بر دماغه‌ی امید نیک تأسیس شد (۱۶۵۲). در ۱۸۴۱ بریتانیا بر افریقای جنوبی مستولی شد. مهاجرنشینان بوئر (← بوئرها) در ۱۸۳۵-۳۹ بجانب شمال مهاجرت نموده جمهوری‌های ترانسوال، کشور آزاد اورانژ، و ناتال را تأسیس کردند. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، که معادن الماس در اورانژ و معادن طلا در ترانسوال کشف شد، جمع زیادی، مخصوصاً از بریتانیائیها، بقصد استفاده ازین منابع گرانبها به سرزمینهای مذکور روی آوردند، و دولت بوئر به جلوگیری از ورود آنان اقدام کرد، و این امر باعث جنگ (۱۸۹۹-۱۹۰۲) معروف به ← جنگ بوئرها گردید. بریتانیا پیروز شد، و در ۱۹۱۰ اتحادیه‌ی افریقای جنوبی تأسیس گردید، که در آن حقوقی برای بوئرها نیز ملحوظ شد، از قبیل تبعیت از قوانین رومی‌هلندی و رسمی شناختن زبان آفریکانس به موازات زبان انگلیسی. دو حزب سیاسی عمده نشأت یافت؛ یکی حزب اتحادخواهان، برهبری ی. ک. سماتس، که طرفدار همکاری بوئرها و بریتانیائیها بود؛ و دیگری حزب ملیون که از تفوق بوئرها پشتیبانی میکرد، و حتی با ورود کشور در جج II مخالفت داشت. پس از جنگ، مسئله‌ی تضییقات و تبعیضات نژادی و فجایع سفیدپوستان نسبت به سیاهان بیش از پیش شدت یافت، و این امر ناشی از آن بود که ملیون، برهبری د. ف. ملان و سپس ی. گ. سترایدوم و بعده ه. ف. فروورد، به اجرای برنامه‌ی خود بنام آپارتهید پرداختند که حقوق مالکیت و رأی دادن را از اکثریت غیر سفیدپوست سلب میکند. ملیون، با اینکه از حیث تعداد آراء در اقلیت بودند، بواسطه‌ی تغییر حوزه‌های انتخاباتی و نفوذی که در دیوان کشور و در سنا داشتند، بر حکومت باقی ماندند. قانونی که غیر سفیدپوستان را از سکونت در کویهای سفیدپوستان منع میکرد بسرعت بموقع اجرا گذاشته شد، و جمع کثیری از مردم مناطق مسکونی به سختی افتادند. همین تبعیضات در دانشگاهها نیز اجرا شد. ضمناً نهضتی برای تشکیل یک حکومت جمهوری در خارج ملل مشترک المنافع آغاز گردید. در ۱۹۵۹، مجلس ضرب سکه را بر اساس شمار اعشاری تصویب کرد. فجایع دولت در این سال منجر به مقاومت غیر سفیدپوستان گردید، ولی دولت با کشتار و حبس و توقیف نهضتهای آزادیخواهانه را سرکوبی کرد. در ۱۷ نوامبر ۱۹۵۹، مجمع عمومی سازمان ملل، چنانکه معمول آن در این گونه موارد است، از سیاست نژادی اتحادیه "اظهار تأسف" کرد.

افریقای جنوبی، جنگ: ← بوئرها، جنگ.

افریقای روم[5]، نام ایالتی که رومیان، پس از تصرف (۱۴۶ قم) کارتاژ، از سرزمینهای اطراف آن تشکیل دادند. این ایالت بتدریج توسعه یافته مشتمل بر نومیدیا و قسمت شمالی لیبی کنونی گردید، و بعدها (بین ۳۰ قم و ۱۸۵ بم)، مصر، سیرنائیک، موریتانیا، و غیره تحت تسلط رومیان درآمد. ایالت افریقا، جز مصر که جزء امپراطوری بیزانس بود، در قرن پنجم بدست واندالها و سپس در ۶۴۱ بدست اعراب افتاد. قاره‌ی افریقا از این ایالت نام گرفته، و لفظ افریقیه نیز مشتق از لفظ افریقا است.

افریقای شرقی آلمان[6]، مستعمره‌ی سابق آلمان. بمساحت ۹۵۸٬۰۰۰ کمه، ش افریقا. پس از جج I به سه قسمت منقسم گردید. کیونگا به موزامبیک

(1) Spanish Africa (2) French Equatorial Africa (3) South-West Africa (4) Union of South Africa (5) Roman Africa (6) German East Africa

منضم شد، و تانگانیکا و رواندا-اوروندی بترتیب تحت قیمومت بریتانیای کبیر و بلژیک قرار داده شد.

افریقای شرقی ایتالیا[1]، مستعمره‌ی سابق ایتالیا، ش افریقا، که پس از اشغال حبشه بتوسط ایتالیا تأسیس گردید (اول ژوئن ۱۹۳۶). مشتمل بر حبشه، اریتره، و سومالی ایتالیا، و کرسی آن آدیس‌آبابا بود. در ۱۹۴۱ که نیروهای بریتانیائی بر ایتالیائیها در افریقای شرقی پیروز شدند مستعمره منحل شد.

افریقای شرقی بریتانیا[2]، ناحیه‌ی استوائی (۱٬۷۶۵٬۷۵۰ کمم)، ش افریقای مرکزی، کنار قهد؛ مرکب از کنیا، اوگاندا، تانگانیکا، و زنگبار، که در تصرف یا تحت اداره‌ی بریتانیای کبیر هستند.

افریقای شرقی پرتغال: ← موزامبیک.

افریقای شمالی، پیکارهای، عنوان رشته‌ای از پیکارهای جنگ جهانی II که در سپتامبر ۱۹۴۰– مه‌ی ۱۹۴۳ در افریقای شمالی بوقوع پیوست. پس از ورود (۱۰ ژوئن ۱۹۴۰) ایتالیا در جج II، افریقای شمالی میدان فعالیت نیروهای متخاصم بمنظور تسلط بر دریای مدیترانه گردید. پیکارهای افریقای شمالی پس از استیلای سریع ایتالیا بر سومالی بریتانیا آغاز شد (سپتامبر ۱۹۴۰)، و میدان این جنگهای بزرگ صحرائی، جز در مراحل نهائی، در امتداد سواحل لیبی و مصر بود. این ناحیه، بعلت همواری آن، برای جنگ دفاعی نامساعد بود، و پیروزی یا شکست بستگی به تسریع در گرد آوردن نیروهای زرهپوش و هوائی داشت.

در سپتامبر ۱۹۴۰، نیروهای ایتالیائی، بفرماندهی ر. گراتسیانی، از لیبی قریب ۹۰ کم به داخل مصر پیش رفتند، ولی در ۹ دسامبر ۱۹۴۰، نیروهای بریتانیا، برهبری آ. پ. ویول ناگهان به ایتالیائیها حمله بردند، و سپاهیان ایتالیائی را ح ۸۰۰ کم در داخل لیبی تعقیب نموده آنانرا تقریباً معدوم کردند. ولی، کمی بعد، "سپاه افریقا"ی ژنرال (بعداً مارشال) ا. رومل بسرعت خود را به یاری ایتالیائیها رسانید. در اواخر مارس ۱۹۴۱، رومل دست به حمله زد، و بریتانیائیها را از لیبی بیرون راند، و فقط طبرق (در لیبی) در دست پادگان استرالیائی آنجا ماند. پس از اینکه ژنرال ک. اوکینلک (okinlek) انگلیسی جانشین ویول شد، سپاه هشتم بریتانیا در نوامبر ۱۹۴۱، با حمله‌ی متقابل، رومل را بدرون لیبی پس راند. رومل بار دیگر به بریتانیائیها حمله کرده (۲۶ مه‌ی ۱۹۴۲) آنان را مقهور کرد، و اوکینلک ح ۴۰۰ کم بداخل مصر گریخت، و در آنجا در خطی بطول ۵۵ کم از العلمین تا قطاره سنگربندی کرد. سپس ژنرال سر ه. الکزاندر و بعد ژنرال (بعداً مارشال) ب. ل. مانتگامری به فرماندهی منصوب شدند. مانتگامری در مقابل آلمانیها مقاومت کرد، و در ضمن پی در پی نیروهای تقویتی (بخصوص تانک و هواپیما از کشمة) بیاری متفقین میرسید. پیشروی قاطع مانتگامری (۲۳ اکتبر ۱۹۴۲) سپاهیان محور را از لیبی به داخل تونس راند، و این عقب‌نشینی از طولانی‌ترین عقب‌نشینی‌های تاریخ است. در نوامبر ۱۹۴۲، سپاهیان متفقین بفرماندهی ژنرال د. آیزنهاور در مراکش و الجزیره پیاده شدند، و بسوی تونس پیش رفتند. نیروهای آیزنهاور از غ، سپاه هشتم بریتانیا از ش، نیروهای فرانسه‌ی آزاد از ج، و هواپیماها و کشتیهای متفقین از مدیترانه سپاهیان محور را محاصره کردند، و حلقه‌ی محاصره بسرعت تنگتر میشد. پس از جنگهای سخت (بخصوص در ← گردنه‌ی قصرین)، نیروهای محور در افریقای شمالی در ۱۲ مه‌ی ۱۹۴۳ تسلیم شدند. در افریقای شرقی جنگهای طرفین از اوایل کار بنفع متفقین تمام شده بود؛ سومالی بریتانیا و سومالی ایتالیا را در فوریه‌ی ۱۹۴۱ در دست داشتند، و اریتره در آوریل ۱۹۴۱ و حبشه در نوامبر ۱۹۴۲ در دست متفقین بود.

افریقای غربی بریتانیا[3]، ناحیه‌ای از ملل مشترک المنافع بریتانیا، در کنار ساحل غربی افریقا. مشتمل است بر فدراسیون نیجریه؛ کامرون بریتانیا؛ غنا (شامل ساحل طلا، آشانتی، سرزمینهای شمالی، و توگولند بریتانیا)؛ سیرا لئون؛ و گامبیا. مساحت کل آن ۱٬۲۸۷٬۰۰۰ کمم میباشد.

افریقای غربی پرتغال: ← آنگولا.

افریقای غربی فرانسه[4]، ناحیه (ح ۴٬۶۶۰٬۰۰۰ کمم؛ جه ح ۱۹٬۰۳۲٬۰۰۰)، غ افریقا، در ل خلیج گینه و نیجریه و در غ افریقای شرقی فرانسه، و مشتمل بر قسمت اعظم صحرای افریقا؛ شامل ۸ سرزمینی که سابقاً متعلق به فرانسه بود. این سرزمینها عبارت بودند از داهومی، گینه‌ی فرانسه، سودان فرانسه، ساحل عاج، موریتانیا، نیجر، سنگال، و ولتای علیا. در ۱۹۵۸ گینه کشوری مستقل گردید، و سایرین عضویت در ← جامعه‌ی فرانسه را پذیرفتند.

افریقای مرکزی، جمهوری[5]، کشور جمهوری (۷۳۲٬۹۰۰ کمم؛ جه ۱٬۱۳۵٬۰۰۰) عضو ← جامعه‌ی فرانسه، در افریقای مرکزی؛ پایتختش بانگوئی. بیشترش ساوانا است؛ در منتهای جنوبی جنگلهای انبوه دارد. صادراتش پنبه و قهوه و الماس است. سابقاً اوبانگی-شاری (ubāngi-šāri) نام داشت، و از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه و جزء افریقای استوائی فرانسه بود. بدنبال مراجعه بآراء عمومی ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸، اوبانگی-شاری بنام جمهوری افریقای مرکزی کشور خودمختار عضو جامعه‌ی فرانسه گردید. در ۱۳ اوت ۱۹۶۰ مستقل شد، و در سپتامبر ۱۹۶۰ عضو سازمان ملل گردید.

افریقای مرکزی، فدراسیون: ← رودزیا و نیاسالند، فدراسیون.

افریقیه (efriqiyye)، نامی که جغرافیانویسان عرب به قسمت شرقی ← ممالک بربر میدادند (قسمت غربی موسوم به مغرب بود). نامش از اسم ایالت افریقای روم گرفته شده. حدود افریقیه را بتفاوت ذکر کرده‌اند؛ در بعضی مآخذ مشتمل بر ایالت افریقای‌روم بمعنی اخص و طرابلس غرب و نومیدیا و حتی موریتانیا شمرده شده. بعلاوه لفظ افریقیه بمعنای محدودتری بکار رفته (مثلا قسمت مرکزی و شمالی مملکت تونس). در اوایل هجرت، افریقیه در دست دولت بیزانس (در مآخذ اسلامی، روم) بود، و ساکنین آن از قبایل بربر و اعقاب مهاجرین خارجی بودند. استیلای اعراب از بعد از ۵۰ هق که شهر قیروان بنا شد آغاز گردید. بعداً در زمان موسی ابن نصیر مرکز کشورگشائی اعراب در اسپانیا شد.

آفریکانس[6] (āfrikāns)، زبان رایج هلندیهای افریقای جنوبی، از زبانهای ژرمنی، هندو-اروپائی. ← زبان، جدول.

آفرینگان (āfaringān)، یک رشته از نمازهای زردشتیان که طی سال در جشنها و مواقع مختلف بجای آورده میشود. مهمترین آنها چهار است: آفرینگان دَهمان، آفرینگان گاتها، آفرینگان گهنبار، آفرینگان رَپیثْوین.

آفرین‌نامه، مثنویی ببحر متقارب، از ابوشکور بلخی. در حدود سیصد و اندی بیت از آن در لغتنامه‌ها بشاهد لغات و در برخی کتابهای ادب و تاریخ بر جای مانده است، و بنا بقول خود شاعر در سال ۳۳۳ هق بنظمش پرداخته، و آنرا بنام نوح I سامانی کرده. اگر تنوع مطالب و کثرت و قلت شواهد و امثالی که در لغتنامه‌ها از کتابی آرند دلیل بزرگی یا کوچکی آن باشد، میشود گفت این مثنوی بزرگ‌حجم و، بموجب آنچه از آن در دست است، در حکمت و پند و اندرز بوده.

افزر (afzar)، دهستان (جه ح ۲٬۲۰۰؟)، ج بخش قیر و کارزین، شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۵(؟) آبادی. هوایش گرم است. رود قره آغاج آنرا مشروب میکند. محصولش غلات، برنج، تنباکو، خرما، مرکبات، و فراورده‌های دامی است.

افست[7] (ofset؛ از انگل)، نوعی از چاپ که نوشته و عکس را بر سطح لاستیکی یک استوانه‌ی ("سیلندر") گردان بر میگرداند، و سپس آنرا با فشار استوانه‌ی دیگر روی کاغذ چاپ میکنند. ماشین معمولی چاپ افست دارای سه استوانه است. در چاپ افست، نخست آنچه را که باید چاپ شود بر روی صفحه‌ای از روی یا آلومینیوم و یا مس منتقل میکنند؛ سپس این صفحه را با مواد شیمیائی بطوری حساس مینمایند که فقط نوشته‌ها و تصاویر آن مرکب چاپ را به خود میگیرد. صفحه‌ی فلزی حساس را به دور نخستین استوانه میپیچند؛ نوشته‌ی آن بر اثر فشار روی پوشش لاستیکی استوانه‌ی دوم بر میگردد. کاغذ سفید که متوالیاً به دور استوانه‌ی سوم میپیچد مطالب را از روی پوشش لاستیکی استوانه‌ی دوم میگیرد.

چاپ افست بر دیگر انواع چاپ مزایائی دارد. نخست آنکه لاستیکِ انعطاف‌پذیرِ استوانه نوشته را بآسانی بر سطوح ناهموار منتقل میکند، و لهذا، سهولت چاپ بر روی کاغذ زبر و حلبی و غیره یکسان است. ثانیاً لاستیک استوانه با سطوح ناهموار بآسانی جفت میگردد، و در نتیجه، وقتی که برای تدارک فشار صرف میشود فوق العاده کاهش میابد، و لهذا سرعت کار ماشینهای چاپ افست بیش از چاپ مسطح (حروفی) میباشد.

---

(۱)Italian East Africa (۲)British East Africa (۳)British West Africa (۴)French West Africa (۵)Central African Republic (۶)Afrikaans (۷)offset printing

افسس، شهر قدیم آسیای صغیر؛ ← افسوس.
افسیان: ← افسوسیان.
افسنتین یا **افسنطین** (هر دو afsantin)، (*Artemisia absinthium*)، گیاه یکساله از تیره‌ی مرکبان، با برگهای خاکستری نقره‌ای و گلهای مرکب کوچک زرد. اصلش از بیز قدیم است ولی اکنون همه جا میروید. روغنش را بر ضد کرمها و حشرات بکار میبرند. مشروب الکلی آبسنت با آن ساخته میشود. این گیاه اقسام بسیار دارد که بنامهای آذربو، برنجاسف، خاراگوش، و عرطنیثا (artanisā) نامیده میشوند، وخواص داروئی همه شبیه بیکدیگر است.
افسنطین، گیاه؛ ← افسنتین.
افسوس[1] یا **افسس** (هر دو afasos)، شهر قدیم یونانی، غ آسیای صغیر، نزدیک ساحل دریای اژه، ۵۶ کیلومتری ج‌ج‌ش ازمیر و نزدیک دهکده‌ی کنونی آیاسلوغ. شهری پررونق و یکی از ۱۲ شهر یونیا بود. بتصرف ایران، اسکندر مقدونی، و رومیها درآمد؛ کرسی ایالت رومی آسیا گردید. پیش از دوره‌ی مسیحیت بواسطه‌ی ← معبد دیانا (آرتمیس) (یکی از عجایب سبعه) شهرت تمام داشت. بعضی غار اصحاب کهف را در آنجا دانسته‌اند. افسوس از مراکز اولیه‌ی مسیحیت بود؛ بولس حواری از آن دیدار کرد؛ شورای افسوس، که بدعت نسطوریه را محکوم کرد، در آنجا منعقد شد (۴۳۱ بم). شهر در دوره‌ی بیزانس رو بانحطاط گذاشت؛ در ۷۹۴ هق بتصرف عثمانیها درآمد، و بکلی خراب و معدوم شد. اکنون ویرانه‌های آن و معبدش باقی است.
افسوس، شورای، سومین شورای جامع که برای رسیدگی به ← مذهب نسطوری در افسوس تشکیل یافت. این شوری، پس از مشاجرات زیاد، بکوشش مخالفین مذهب نسطوری، که قدیس سیریل اسکندرانی رهبری آنان را داشت، نسطوریوس را تبعید و بدعت وی را محکوم کرد. شورای افسوس چنین رأی داد که مریم را میتوان "مادر خدا" خواند، زیرا خدا و مسیح یک شخصیت است، و بعدها ← شورای خالکدون این نظر رابسط داد.
افسوسیان[2] یا **افسیان، رساله‌ی** (هر دو afasosiān)، از رساله‌های عهج که، بنقل روایات، بولس حواری، در دوره‌ی اسارت (ح ۶۰ بم) در رم، آن را به مسیحیان افسوس نوشته است. در این رساله از فیض الاهی که با تولد مسیح بمردم رسیده سخن میگوید، و مردم را به پیروی از اصول اخلاق و زنان را باطاعت از شوهر میخواند.
افشار، طایفه‌ای از ترکمانان غز، که ظاهراً در عهد سلاجقه با سایر طوایف غز در حدود ایران آمده‌اند، و بعضی از آنها در خدمت سلاجقه بوده‌اند، و شاید در همان زمانها در سوریه و آسیای صغیر نیز پراکنده شده‌اند. مع هذا، بعضی مورخین، نام افشار را از اسم اوشار (ōšār) پسر ارشد یلدیز خان (yeldiz) منول مشتق دانسته‌اند. نام طوایف افشار در عهد سلطنت آق قویونلو مکرر ذکر شده است، و در عهد صفویه نیز این طایفه از ارکان قزلباش بوده‌اند. طایفه‌ی افشار بشعبه‌های چند مثل افشار قاسملو، افشار بکشلو (bakešlu)، افشار قرخلو (qerexlu) یا قرقلو تقسیم میشده‌اند، و نادر شاه افشار از شعبه‌ی اخیر بوده است، که آنها را شاه اسماعیل I صفوی از آذربایجان، برای جلوگیری از مهاجمات ازبک و ترکمن، به شمال خراسان کوچانیده بود. طایفه‌ی افشار در عهد صفویه در آذربایجان و خمسه و قزوین و تهران و فارس و کرمان و خوزستان پراکنده بوده‌اند. ← افشاریه.
افشار، قشلاقات، دهستان؛ ← قشلاقات افشار.
افشار بکشلو: ← افشار، طایفه.
افشار قاسملو: ← افشار، طایفه.
افشار قرخلو (یا **قرقلو**)**:** ← افشار، طایفه.
افشاری: ← شور، دستگاه.
افشاریه، دهستان، بخش آوه (آوج)، شهرستان قزوین، استان تهران؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی. خررود قسمتی از آنرا مشروب میکند. محصولاتش غلات، پنبه، و چغندر است.
افشاریه، سلسله‌ای از پادشاهان ایران که از ۱۱۴۸ تا حدود ۱۲۱۰ هق سلطنت کرده‌اند. چون مؤسس این سلسله نادر شاه به شعبه‌ی قرخلو (qerexlu) (یا قرقلو) از طایفه‌ی افشار منسوب بود، سلسله‌ی اعقاب و احفاد او در تاریخ به افشاریه موسوم شده است. قلمرو وسیع مملکت نادر شاه، بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) او، بسبب بی‌لیاقتی اعقاب او و هم بعلت ظهور مدعیان مختلف، تجزیه شد، و علیقلی خان برادرزاده‌ی او، که بنام عادلشاه (← عادلشاه افشار) بعد از او بسلطنت نشست، بعد از کشتن پسران و نوادگان نادر، با مخالفت برادر خود ابراهیم خان (← ابراهیم شاه افشار) مواجه گشت، و آخر، آن هر دو مدعی از دست امرای شاهرخ افشار، پسر رضاقلی میرزا و نواده‌ی نادر، مغلوب و مقتول شدند. اما با ظهور قدرت محمد حسن خان قاجار و کریم خان زند و آزاد خان افغان و احمد شاه درانی، حدود قلمرو شاهرخ بهمان ایالت خراسان محدود ماند، و هر چند احمد شاه درانی، پادشاه افغان، و کریم خان زند سلطنت آن ولایت را برای شاهرخ محفوظ شناختند، لیکن او حتی در قلمرو خود نیز چندان قدرت و حیثیت نداشت، و امرا و فرزندانش بر امور مستولی بودند. آقا محمد خان قاجار، بعد از آنکه سلسله‌ی زندیه را برانداخت، خراسان را نیز تسخیر کرد، و شاهرخ را با تعذیب و شکنجه‌ی بسیار هلاک نمود (۱۲۱۰ هق)، و هر چند بعد از او، در اوایل عهد فتحعلی شاه قاجار، باز نادر میرزای افشار، پسر شاهرخ، دو بار در خراسان علم طغیان برافراشت، اما این طغیانها، که عاقبت بقتل او منتهی گشت، نتوانست دولت متوفای افشاریه را احیا نماید.
افشان (afšān)، اصطلاحی برای نسخه‌ی خطی که صفحات آن خال خال است، و در آن لکه‌های ریز الوان سیاه یا طلائی دیده میشود.
افشان، از نقشه‌های بسیار متداول قالیبافی که از گل و برگ و طرحهای اسلیمی ترکیب یافته است.
افشره (afšore)، معرب آن افشرج (afšoraj)، آب میوه‌های آبدار (خواه ترش و خواه میخوش، مانند انار و سیب و زرشک یا لیمو) که با مالیدن یا فشردن گرفته میشود. آنرا صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات اضافه میکنند، و با طعام یا بی آن مینوشند. افشره یا آب میوه را ممکن است با آتش بقوام آورند یا در آفتاب غلیظ کنند، و در اینصورت آنرا رُب گویند.
افشین (afšin)، شهرت **خیدر ابن کاوس** (xeydare 'bne kāvus)، ف شعبان ۲۲۶ هق، آخرین امیر اشروسنه و سردار معروف معتصم عباسی؛ و همچنین عنوان عمومی امرای ولایت اشروسنه. خیدر ابن کاوس، امیرزاده‌ی اشروسنه، بسبب رنجشی از پدر و مخالفت با برادر خود، نزد مأمون رفت و اسلام آورد، و خلیفه را به تسخیر اشروسنه تشویق و لشکر عرب را بدانجا راهنمائی کرد، و بعد از پدرش حکومت اشروسنه از طرف خلیفه بدو رسید. در دوره‌ی خلافت مأمون و معتصم، افشین در رکاب خلیفه در مصر و در روم یک چند به غزا پرداخت. عاقبت معتصم او را به دفع بابک خرمدین و خرمدینان بجانب آذربایجان فرستاد، و او پس از چندین سال جنگ و لشکرکشی بابک را گرفت، و خرمیه‌ی آذربایجان را قلع و قمع نمود، و با فتح و ظفر به بغداد آمد، و خلیفه در حق او اعزاز و اکرام تمام بجای آورد، و این معنی از اسباب تحریک خشم و حسد مخالفین او که در دربار خلیفه بودند گشت. چندی بعد افشین متهم به همکاری و همدستی با بابک و مازیار شد، و بعد از پایان کار آن دو، معتصم بسبب فتنه‌ی منکجور در حق وی نیز بدگمان گشت، و افشین بنا بر مشهور در صدد قتل معتصم و فرار از بغداد و عزیمت به اشروسنه برآمد. اما نقشه‌ی او بر ملا گشت، و معتصم او را فروگرفت و سرای او را بغارت داد، و سپس افشین را در محکمه‌ای که از مخالفان او و مانند ابن ابی دؤاد و ابن الزیات و چند تن از درباریان معتصم تشکیل شد محاکمه کردند، و به اتهام زندقه و ارتداد و بعنوان همراهی و همکاری با مازیار و بابک محکوم نمودند، و در زندان ظاهراً با زهر کشتند، و سپس جسدش را بدار زدند، و عاقبت آن را سوخته خاکسترش را در دجله ریختند.
افضل‌الدین کاشانی: ← بابا افضل.
افضل‌الدین محمد کاشانی: ← بابا افضل.
افضل کرمانی (afzale)، شهرت **فضل‌الله** یا **افضل‌الدین**، شاعر ایرانی، از وزیران سلطان (۸۷۳-۹۱۱ هق) حسین بایقرا و معاصر امیر علیشیر نوائی.
افعی (af'i)، نام چند قسم مار سمی، از جمله افعیهای واقعی (*Vipera*) آسیا و اروپا و افریقا، و افعیهای چالدار (بمناسبت حفره‌ای که میان چشم و بینی دارند) امریکا و آسیا.
افغانستان، کشور پادشاهی (۶۵۵٬۰۰۰ کم؛ جم ۱۳٬۶۱۵٬۱۴۶)، غ آسیا؛ پایتخت آن کابل. قسمت شمال شرقی فلات ایران را تشکیل میدهد، و از ل به تجشس، از غ به ایران، و از ج و ش به پاکستان محدود است. از اواسط قرن ۱۸م که نژاد افغان در این سرزمین تفوق یافت به افغانستان (= سرزمین افاغنه) موسوم شد، و قبل از آن، این سرزمین واحد سیاسی مشخص نبود. افغانستان مشتمل بر ۷ ولایت و ۷ حکومت اعلا است. ولایات عبارتند از کابل، قندهار، هرات، مزار شریف، قطغن، ننگرهار (سابقاً ننگرهار مشرقی)، و پکتیا (سابقاً پکتیای جنوبی). حکومتهای اعلا عبارتند از فراه، میمنه؟ بدخشان، غزنی، پروان،

(1)Ephesus (2)Ephesians

 افغانستان

گرشک، و شبرغان. شهرهای عمده‌اش کابل، غزنی (← غزنه)، هرات، مزار شریف، و قندهار است.

افغانستان مملکتی کوهستانی است، و رشته کوههائی ممتد از وخان در لش به جغ کشور را به دو قسمت منقسم میکنند. رشته‌ی اصلی، یعنی هندوکش، عمده‌ترین سد بین افغانستان شمالی و جنوبی است، و از طرف غ وسعت یافته به رشته‌ی پاروپامیسوس میپیوندد که منتهی به مرز ایران میگردد. در افغانستان مرکزی کوه بابا از آن منشعب میشود که خود در هر جانب شاخه‌هائی دارد. رشته کوههای عمده‌ی دیگر در طرف مشرق واقعند، و از آن جمله سفید کوه است. در طرف جنوب انتهای شمالی جبال سلیمان واقعست که در پاکستان ممتد میباشد. در شمال هندوکش استپهای آمو دریا قرار دارد که ریزابه‌های این رود مشروبش میسازند. دامنه‌های جنوبی آن متدرجاً به دشتهای وسیع ماسه‌ای و ابلیزی و رستی و ریگزار منتهی میگردد، و این نواحی (ح ۱۰۳‘۰۰۰ کمم) بیشتر لم یزرع است، و قسمت واقع در ج قندهار از آنها ریگستان نام دارد. افغانستان چهار حوضه‌ی زهکشی دارد که عبارتند از دره‌های رود کابل و آمو دریا، و حوضه‌های بیابانی جنوب غربی و شمال غربی. ریزابه‌های کابل قسمتی از حاصلخیزترین نواحی کشور را مشروب میکنند. قسمتی از آمو دریا مرز بین افغانستان و تجشسر را تشکیل میدهد؛ ریزابه‌های عمده‌ی آن در خاک افغانستان کوکچه و قندوز است. رودهای عمده‌ی حوضه‌ی لغ مرغاب و هری رود میباشد. بیش از نیمی از افغانستان جزء حوضه‌ی جغ است، رودهای عمده‌ی آن هیرمند و فراه رود میباشند که به هامون هیرمند میریزند. افغانستان دریاچه‌ی چندانی ندارد؛ علاوه بر هامون، میتوان دریاچه‌ی آب ایستاده (ج غزنه) و پنج دریاچه‌ی موسوم به بند امیر (غ بامیان) را نام برد. آب و هوای افغانستان از گرمای بسیار سخت ناحیه‌ی سیستان تا زمستانهای بسیار سرد نواحی مرتفع تغییر میکند. هوای دره‌های مرتفع در بهار و پائیز معتدل است.

پهنه‌ی جنگلی افغانستان از ۱٪ خاک آن کمتر است. در کوههای بلند درختان پیوسته‌سبز میروید. محصولات زراعتی آن گندم، برنج، غلات، پنبه، و اقسام میوه است. دامداری اهمیت دارد، گوسفند قره گل در صفحات شمالی تربیت میشود، و پوست آن مهمترین صادرات کشور است. منابع معدنی سرشار و متنوع دارد. نهشتهای معدنی در ل هندوکش، نزدیک کابل، و ل قندهار موجود و مشتمل بر کانه‌های آهن، مس، سرب، روی، بریلیوم، میکا، سنگ لاجورد، و مرمر میباشد، که بعضی از آنها صادر نیز میشود، ولی دسترس نداشتن افغانستان به دریا از موانع صدور آنهاست. در ل هندوکش معادن زغال سنگ و ذخایر نفت وجود دارد، و در ۱۹۵۷ دولت هیئتی از کارشناسان سوئدی برای پویش منابع نفت استخدام کرد، و دولت شوروی کومکهای فنی و مالی اعطا نمود. لعل بدخشان از قدیم الایام شهرت داشته است، و در همین ناحیه طلا و یاقوت هم یافت میشود. از جنبه‌ی صنعتی هنوز افغانستان توسعه‌ای نیافته است.

افغانها (بمعنی سکنه‌ی افغانستان) از لحاظ نژادی به چهار گروه اصلی تقسیم میشوند: (۱) افاغنه یا افغانها (بمعنی اخص)، که بین ۵۰٪ و ۶۰٪ سکنه را تشکیل میدهند، و مسلمان سنی هستند؛ (۲) تاجیک‌ها (متجاوز از ۲ میلیون تن)، که فارسی‌زبان و بیشتر سنی و بعضی (در غ) شیعه هستند، و اغلب در دهات به زراعت اشتغال دارند؛ (۳) ترکها و مغولها؛ (۴) هندوآریائیهای هندوکش (مشتمل بر کافرها). ترکها و نژاد آمیخته‌ی ترک و مغول مدتهاست که در افغانستان سکونت دارند؛ در لغ ح ۲۰۰‘۰۰۰ ترکمن و در دشتهای شمالی ح ۵۰۰‘۰۰۰ ازبک سکنی دارند، و سنی میباشند؛ در قطعه‌ی دالان‌مانند وخان در منتهای لش کشور، ح ۳۰‘۰۰۰ قرقیز بحال صحراگردی زندگی میکنند. قسمت مرکزی افغانستان، از غزنه تا هرات، مسکن قبایل مغول یا آمیخته‌ی ترک و مغول است، از این جمله است قوم هزاره (احتمالا ۶۰۰‘۰۰۰ تن) که مذهب شیعه دارند؛ در دو طرف هری رود طایفه‌ی چهار آیماق (= چهار قبیله) سکونت دارند که تقریباً چادرنشین‌اند. عمده‌ترین قبایل هندوآریائی افغانستان قبیله‌ی پاشائی است که نام محلی آن دهگان است، و ساکن کوهستان کابل و دره‌ی سفلای کنار و از بقایای هندوان و بودائیان هستند. نورستان (کافرستان سابق) محل سکونت کافرها است که حالیه نورستانی یا جدیدی خوانده میشوند، و تا این اواخر مشرک بودند، و از لحاظ زبان از هندوآریائیها متمایزند. مذهب عمومی افغانستان از زمانی که کافرها اسلام آوردند اسلام است، و اکثر مردم سنی و در تسنن متعصب‌اند. طوایف هزاره، قزلباش، کیانی (سیستان و هرات)، و بعضی از کوهستانیها و بدخشیها (مخصوصاً طوایف غلجائی) شیعه هستند. در بعضی شهرها تعداد کمی یهود و هندو موجود است.

زبان اکثریت مردم فارسی است، اما پشتو (یا افغانی) زبان رسمی افغانستان و از زبانهای ایرانی میباشد. لهجه‌های ایرانی رایج در افغانستان از گروه شرقی است (← لهجه‌های فلات پامیر). از جمله‌ی زبانهای ایرانی قدیم پراچی است که هنوز در بعضی دهات ل کابل بآن تکلم میکنند. از زبانهای غیر هندوایرانی لهجه‌های ترکی است که ازبکها و ترکمنها و قرقیزها بدان تکلم میکنند. زبان عربی ظاهراً بین بعضی چادرنشینان غ مزار شریف رایجست.

حکومت افغانستان سلطنتی مشروطه است. پارلمان مرکب از مجلس شورای ملی (بانتخاب سه ساله) و مجلس اعیان (بانتخاب شاه) میباشد. قوه‌ی اجرائیه در دست "کابینه" (هیئت دولت) است، که مرکب از صدر اعظم (منتخب از طرف شاه) و وزرا میباشد.

تاریخ

قبل از قرن ۱۸م میلادی، سرزمین افغانستان وحدت سیاسی نداشت، و برای تاریخ این ناحیه در قرون متمادی پیش از وحدت ملی افغانستان باید به مقالات مربوط به هر یک از شهرها و نواحی آن در این کتاب رجوع شود. این مقاله مشتمل بر نظر اجمالی بتاریخ افغانستان و مشتمل بر دو قسمت است، (I) دوره‌ی پیش از وحدت ملی، (II) از تأمین وحدت ملی افغانستان تا زمان حاضر.

(I) سرزمینهائی که امروز افغانستان نامیده میشود، در مهاجرت آریائیها، در هزاره‌های دوم و اول قم تحت اشغال قبایل ایرانی درآمد، و در زمان داریوش I جزء امپراطوری هخامنشی گردید (۵۱۶ قم)، و در ۳۲۶ قم بتصرف اسکندر مقدونی درآمد. پس از اسکندر مورد نزاع یونانیان باکتریا و پارتیها گردید. در قرن اول قم قوم یوئه‌چی باین سرزمین حمله کرد؛ سلسله‌ی کوشان از این قوم دولتی در باکتریا تأسیس نمود که در قرون اول و دوم میلادی باوج خود رسید، و فرهنگ بودائی را در این سرزمین وارد کرد. پادشاهان متأخر کوشانی تابع سلاطین ساسانی بودند، و دولت آنان بدست هفتالیان برافتاد، و این قوم اخیر در ۴۸۴ بم دست ایران را کوتاه کرد، ولی در ۵۶۰ بم خسرو I ساسانی بکومک ترکان غربی قدرت هفتالیان را درهم شکست. سپس، امرای کوچک محلی، بعضی تابع ساسانیان و برخی مطیع ترکان، روی کار آمدند. در قرن ۷م سلسله‌ی چینی تانگ ترکهای غربی را مقهور کرد، و نواحی غ پامیر را مطیع ساخت، و مدت یک قرن (۶۵۹-۷۵۱) ممالک کوچک ل و ج هندوکش اسماً فرمانبردار امپراطور چین بودند.

کشورگشایان عرب که دولت ساسانی را مضمحل کردند بر نواحی جزء امپراطوری ساسانی از افغانستان استیلا یافتند، ولی سه قرن طول کشید تا دین اسلام بر سرزمینهای ج هندوکش استیلا یافت. از فرمانروایان اوایل دوره‌ی اسلامی میتوان طاهریان، صفاریان، و سامانیان را نام برد. سپس نوبت غزنویان رسید. پایتخت این سلسله غزنه بود، و از همین مرکز بود که سلطان محمود غزنوی کشورگشائی خود را آغاز کرد، و از همین زمان است که نام "افغان" در آثار مورخین دیده میشود. سرانجام امرای محلی غور دست غزنویان را کوتاه کردند، و فرمانروائی امرای غور را غزها و خوارزمشاهیان برانداختند؛ جلال‌الدین منکبرنی، آخرین سلطان سلسله‌ی اخیر، در برابر حمله‌ی مغول از افغانستان گریخت. در حمله‌ی مغول، تولی خان پسر چنگیز هرات و سیستان را گرفت (۶۱۹ هق)، و اوگتای قاآن غزنه را تصرف کرد (۶۲۵ هق) و سرزمین غور را گرفت؛ قسمت اعظم افغانستان جزء امپراطوری مغول گردید. پس از مرگ اوگتای، افغانستان به ایلخانیان ایران رسید، و در عهد آنان آل کرت قدرت یافتند، و قریب ۲۰۰ سال در قسمت اعظم افغانستان فرمانروائی کردند. این سلسله بدست امیر تیمور منقرض شد (۷۸۵ هق)، و از آن پس تا طلوع افاغنه در قرن ۱۲م هجری هیچ سلسله‌ی محلی بر افغانستان فرمانروائی پیدا نکرد. پس از مرگ (۸۰۷ هق) تیمور، همه‌ی افغانستان بتصرف شاهرخ درآمد، و در سلطنت ۴۰ ساله‌ی او خرابیهای گذشته ترمیم شد. در دوره‌ی ابوسعید گورکان، حسین بایقرا مدعی خراسان و افغانستان شد، و سرانجام خراسان و سیستان و غور و زمین داور را بدست آورد، و در دوره‌ی وی بار دیگر هرات رونق یافت. در اواخر سلطنت بایقرا، مملکت او از ل مورد تهدید خاندان شیبانی و ازبکان تحت فرمان ایشان قرار گرفت، و ولایات افغانستان نیز در صدد کسب استقلال برآمدند.

ظهیرالدین محمد بابر که ملک موروثی خود را از دست داده بود کابل را گرفت، و این شهر تا مدت ۲۰۰ سال در تصرف تیموریان هند بود. در دوره‌ی صفویه، سیستان و هرات در تصرف ایران، و قندهار گاه در دست ایران و گاه در تصرف تیموریان هند بود، و ازین دست‌بدست شدن قندهار قبایل نیرومند محلی استفاده کردند، و از جمله طایفه‌ی ابدالی ساکن اطراف قندهار از شاه عباس I امتیازاتی بدست آورد، و تیره‌ی سدوزائی از این طایفه فرمانروائی یافت. از طرف دیگر طایفه‌ی غلجائی با شاه عالم I بر ضد ایران همدست شد، و سرانجام میر ویس افغان غلجائی قندهار را از تصرف ایران خارج کرد، و پسرش محمود افغان در زمان شاه سلطان حسین صفوی به ایران تاخت، و او و پسرش اشرف افغان مدتی در ایران سلطنت کردند تا نادر شاه افشار دست آنها را کوتاه کرد. نادر با قبایل افغان مخصوصاً ابدالیها راه مسالمت پیش گرفت، و در ۱۱۵۰ هق در کابل سکه بنام خود زد، و باین ترتیب تمام افغانستان بتصرف ایران درآمد. در زمان وی احمد خان ابدالی، که بعداً بنام احمد شاه درانی بسلطنت رسید، مقام بلندی یافت.

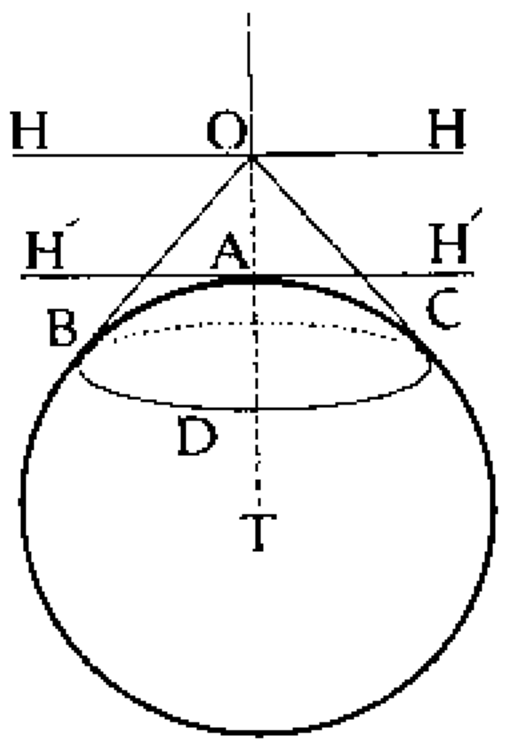
(II) احمد شاه درانی مؤسس دولت ملی افغانستان و مؤسس سلسله‌ی سدوزائی است، و قبیله‌ی درانی باو منسوب است. وی قندهار را پایتخت خود قرار داد، و به کشورگشائی پرداخت، و در هند فتوحاتی کرد. احمد شاه در ۱۱۸۷ هق (۱۷۷۳ بم) درگذشت، و مملکت وسیع و سست‌بنیادی برای جانشینان خود باقی گذاشت. سلسله‌ی سدوزائی، بر اثر نفاق و جنگ داخلی و مداخلات انگلستان، بدست دوست محمد خان افغان (از خاندان محمدزائی) از تیره‌ی بارکزائی برافتاد (قرن ۱۳م هق یا قرن ۱۹م بم). ← جنگهای هرات بین ایران و امرای افغان، که در عهد سلسله‌ی سدوزائی آغاز شده بود، در زمان دوست محمد پایان یافت.

در قرن ۱۹م میلادی افغانستان معرکه‌ی مبارزه‌ی روسیه و بریتانیا گردید. بریتانیا که پیشرفت روسیه را در افغانستان برای هند خطرناک میدید در صدد تأسیس یک خط دفاعی در ماوراء رود سند برآمد، و در ۱۸۳۹ میلادی (۱۲۵۴ هق)، بریتانیائیها، بعنوان حمایت از شجاع‌الملک سدوزائی، به افغانستان تاختند، و قندهار و کابل را اشغال کردند، ولی بعلت مخالفتهای قبایل محلی مجبور به بازگشت شدند، ولی قوای بریتانیا در راه برگشتن به هند بدست قبایل افغان مقتول گردید، و فقط یک تن از آنها جان سالم بدر برد، و کمی بعد اولین جنگ افغانستان و بریتانیا پایان یافت، و دوست محمد خان افغان که با بریتانیا سازش کرده بود فرمانروائی یافت. در زمان امارت شیر علی خان پسر دوست محمدخان دومین جنگ (۱۸۷۸–۸۰) افغانستان و بریتانیا آغاز شد، و با جلوس عبدالرحمان خان پایان یافت. عبدالرحمان مردی کاردان و توانا و نستوه بود، و سعی بسیار در تقویت وحدت ملی و سرکوبی قبایل جنگجو بعمل آورد. در زمان او مرز بین افغانستان و ایالت مرز شمال غرب هندوستان در امتداد خط معروف به خط دیورند [بنام سر مورتیمر دیورند (sər mortimər diurand*)] تعیین شد (۱۸۹۳). پس از مرگ او در ۱۳۱۹ هق (۱۹۰۱)، سلطنت به پسرش امیر حبیب‌الله خان افغان رسید، و کمی بعد از جلوس او موافقتی بین روسیه و بریتانیا منعقد شد که خطر دست‌اندازی دو دولت را در افغانستان برطرف ساخت، و در ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۳ هق)، امیر حبیب‌الله خان عهدنامه‌ی بین پدرش را با دولت بریتانیا در هند تأیید کرد، و روابط افغانستان را با ممالک دیگر در مقابل مبلغی معادل ۱۶۰٬۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی به بریتانیا واگذاشت. در دوره‌ی او در داخل افغانستان آرامش برقرار بود، و وی در جج I افغانستان را بیطرف نگاه داشت. امیر حبیب‌الله خان در ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ هق) مقتول شد و پسرش امان‌الله خان افغان فرمانروائی یافت، و او بلا فاصله سومین جنگ افغانستان و بریتانیا را آغاز کرد، ولی یک ماه بعد تقاضای صلح نمود، و بموجب پیمان اوت ۱۹۱۹ (ذو القعده‌ی ۱۳۳۷ هق) استقلال افغانستان شناخته شد، و پیمانهائی با تجشو و بریتانیای کبیر منعقد گردید (۱۹۲۱). امان‌الله خان سعی بسیار در غربیسازی افغانستان کرد، و در صدد تعلیم و تربیت زنان برآمد، ولی متأسفانه مواجه با مخالفت ملاها گردید، و شورشهائی برپا شد (← بچه سقا)، و سرانجام امان‌الله استعفا داد. وی اولین امیر از سلسله‌ی بارکزائی است که خود را شاه خواند (۱۹۲۶). پس از وی محمد نادر شاه بسلطنت نشست (۱۹۲۹ بم، ۱۳۴۸ هق)، و او در ۱۹۳۳ (۱۳۵۲ هق) مقتول شد، و پسرش محمد ظاهر شاه پادشاهی یافت. برنامه‌های اصلاحات نظامی و فرهنگی و اقتصادی آغاز شد. در ۱۹۳۴ افغانستان عضو جامعه‌ی ملل گردید؛ در ۱۹۳۷ پیمان سعدآباد را با ایران و ترکیه و عراق امضا کرد. در جج II بیطرف ماند. پس از جنگ، افغانستان توجه خاص بمسئله‌ی تقسیم هندوستان به هند و پاکستان ابراز نموده، و اصرار میورزیده است که از ایالت سابق مرز شمال غرب هندوستان، کشوری مستقل یا نیمه مستقل (بنام پشتونستان) تأسیس گردد، و در ۱۹۵۵ که اراضی آن طرف خط دیورند جزء پاکستان شد، افغانستان سخت اعتراض نمود، و این امر منجر بقطع روابط افغانستان و پاکستان گردید، ولی در ۱۹۵۷ دگربار رابطه برقرار شد. در ۱۹۵۵ افغانستان پیمان ۱۹۳۱ بین آن دولت و تجشو را تجدید نمود، و روسیه اعتباری بمبلغ 100 میلیون دلار برای طرحهای کشاورزی و صنعتی در اختیار آن کشور گذاشت، و سال بعد ترتیبی داد که افغانستان بتواند از چکوسلواکی اسلحه و مهمات خریداری کند. مع هذا، افغانستان بیطرفی خود را حفظ کرده است.

افغانها: ← افاغنه.

افغانی، زبان: ← پشتو.

افق[1] (ofoq). این لفظ بچند معنی استعمال میشود. **۱–** افق مرئی (یا ظاهری یا محلی یا حسی) دایره‌ای است (BDC) که، نسبت به شخص راصد (O)، قسمت مرئی زمین را محدود میکند (بعبارت معمولی: خطی که در امتداد آن زمین و آسمان بهم میرسند). **۲–** در اصطلاح نجوم. **(الف)** صفحه‌ای (H یا H′) که از چشم راصد یا از نقطه‌ای (A) از سطح زمین بر امتداد قائم (امتداد شاقول) محل عمود شود (افق حسی).



(ب) صفحه‌ای که از مرکز زمین بموازات افق حسی رسم شود (افق حقیقی یا آسمانی یا هندسی یا زمین‌مرکزی)؛ و نیز دایره‌ی عظیمه‌ای که فصل مشترک این صفحه است با کره‌ی آسمان. در علم نجوم معمولا زمین را مانند نقطه‌ای در مرکز کره‌ی آسمان میانگارند؛ در این صورت، افق حسی هر نقطه‌ی زمین همان افق حقیقی آنست، و آن کره‌ی آسمان را به دو نیمکره‌ی متساوی تقسیم میکند—نیمکره‌ی فوقانی از نقطه‌ی مذکور مرئی و دیگری مخفی است. زاویه‌ی COH را، که فروافتادگی افق مرئی نسبت به افق حسی است انخفاض افق خوانند.

افل[2]، **آلکساندر گوستاو** (āleksāNdr güstāv efel)، ۱۸۳۲–۱۹۲۳، مهندس فرانسوی. مهمترین اثر مهندسی او ← برج ایفل است که آنرا در ۱۸۸۷–۸۹ در پاریس ساخت. تحقیقات مهمی در آئرودینامیک نیز دارد.

افلاطون[3] (aflātun)، یـ پلاتون (plāton)، ۴۲۷؟–۳۴۷؟ قم، فیلسوف یونانی، یکی از مؤثرترین متفکرین عالم بشریت. در خاندانی از بزرگزادگان آتن بدنیا آمد. نزد سقراط تحصیل کرد، و پس از مرگ او، مدتی به جهانگردی گذرانید، و چندی در سیراکوز مقیم شد، و در مراجعت به آتن، آکادمیا را تأسیس کرد، و بقیه‌ی عمر را (غیر از مدت دو مسافرت کوتاه به سیراکوز) در آنجا به تعلیم و تدریس پرداخت، و شاگردان و پیروانش در آنجا گرد میآمدند، و بهمین جهت فلسفه‌ی او به فلسفه‌ی آکادمیائی و پیروانش به آکادمیائیان معروف شده‌اند. فلسفه‌ی او در رسالاتش بیان شده است، که همه بصورت مکالمه نوشته شده، و در آثار اولیه‌ی او، سقراط همواره سخنگوی مقدم است. این رسالات از نظر زیبائی سبک و عمق و نظم فکر برجسته‌ترین شاهکارهای عالم ادبیات است. آثار معروفش عبارتند از رساله‌ی دفاع از سقراط، خارمیدس، کریتون، پروتاگوراس (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۳ هش)، یون (ترجمه‌ی فارسی، بعنوان ایون، ۱۳۳۳ هش)، فیدروس (ترجمه‌ی فارسی، باسم فدر، ۱۳۳۵ هش)، گورگیاس، منون (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۵ هش)، تِئِتتوس (ترجمه‌ی فارسی، باسم تئتتوس، ۱۳۳۵ هش)، سوفیست، پارمنیدس، سومپوسیون (ترجمه‌ی فارسی، باسم رساله‌ی مهمانی، ۱۳۳۳ هش)، فیدون، فیلبوس، تیمائوس، کریتیاس، نوامیس، و کتاب سیاست (ترجمه‌ی فارسی، بنام جمهور، ۱۳۳۵ هش) (شاید مشهورترین آثار اوست، و در آن عدالت را با تجسم مدینه‌ی فاضله مستدل کرده است). آثار افلاطون جامع، پرمغز، پردامنه، و مشتمل بر موضوعات مختلف است.

فلسفه‌ی افلاطون بر این اساس است که محسوسات ظواهرند نه حقایق، و هر یک از امور

(1)horizon (2)Eiffel (3)Plato

عالم اصل و حقیقتی دارد که نمونه‌ی کامل اوست، و مِثال آن نامیده میشود. افلاطون در تعالیم خود اهمیت مثال را تأکید میکند، و آنرا صورت کلی میداند، و مبنای واقعیت حقیقی و اساس دائم و قطعی کلیه‌ی ظواهر میشمارد. دانش حقیقی را دائم و تغیرناپذیر میداند. بوسیله‌ی پرسش و پاسخ منطقی میتوان مُثُل [= مثالهای] کلی را از راه استقراء بدست آورد، و آنها را طبقه‌بندی کرد. مثال اعلی مثال خیر و خوبی است. افلاطون همچنین معتقد بوجود نفس برای عالم بود، و صادر اول را مسلم و آنرا صانع عالم طبیعی میدانست. میگفت که نفس مجرد باقی است. فضیلت عبارتست از توافق روح با عالم مثل، و بشر هنگامی باین مرحله تواند رسید که خرد بر رفتارش حاکم باشد. فضائل اساسی عبارتند از عدالت، اعتدال، شجاعت، و حکمت. دنیای افلاطون دنیای نظم است؛ و هر بی‌نظمی شر است. بنا بر این، بهترین دولتها آنست که حاکم حکیم باشد یا حکیم حاکم شود. در چنین دولتی است که هر طبقه و هر فرد محلی ثابت و مشخص دارد. در باب ادبیات و هنر معتقد است که عشق به زیبائی مثالی انسان را به مثال خیر راهبر میشود، و بنا بر این، هر چیز که فقط دنیای مادی را مجسم سازد مطرود است. تعالیم افلاطون و نظریه‌های شاگردش ارسطو هنوز هم در دنیای کنونی زنده است.

افلاطونیان اخیر: ← نوافلاطونی، فلسفه‌ی.

افلاطونیان کیمبریج[1] (aflātuniāne keymbrij)، عنوان نحله‌ی فلسفی که در اواخر قرن ۱۷م در دانشگاه کیمبریج (انگلستان) پیدایش یافت. افلاطونیان کیمبریج اصالت تصور را برای معارضه با مذهب ماشینی تامس هابز احیا کردند.

افلاق (eflāq)، نامی که ترکان عثمانی به **والاکیا** داده بودند.

افلاک (aflāk)، مفردش فلک (falak)، در هیئت قدیم، اجسامی کروی که دارای حرکت دورانی ذاتی شمرده میشدند، و برای توجیه حرکات اجرام سماوی متوسل بآنها شده بودند. افلاک را به کلی (آنهائی که جزء فلک دیگر نیستند) و جزئی تقسیم میکردند. هر یک از افلاک کلی محدود است به دو سطح کروی که مرکزشان مرکز عالم (مرکز زمین) است، و سطح مقعر هر یک با سطح محدب فلک زیرین مماس میباشد. عده‌ی افلاک کلی ۹ است، و از "بالا" بطرف زمین عبارتند از فلک الافلاک، فلک البروج، و افلاک سیارات سبعه (بترتیب، زحل، مشتری، مریخ، خورشید، زهره، عطارد، و ماه).

فلک الافلاک (falako 'l.'aflāk) محیط بر عالم جسمانی است، در آن هیچ ستاره نیست، و ورای آن نه خلأ است و نه ملأ؛ تقریباً شبانروزی یک دور بدور محور خود (محور عالم و محور معدل النهار) از مشرق بمغرب میگردد، و افلاک دیگر را با خود حرکت میدهد. این فلک را فلک اطلس، فلک اعظم، و فلک اعلی نیز خوانند، و آنرا مطابق عرش مصطلح اهل شرع شمرده‌اند. فلک البروج (falako 'l.boruj) یا فلک ثوابت (همه‌ی ستارگان، جز سیارات سبعه، در آن جا دارند) در حـ ۶۶ سال شمسی یک درجه از مغرب به مشرق در حول محور دایرة البروج میگردد. این فلک را با فلک الافلاک مطابق کرسی مصطلح اهل شرع شمرده‌اند. فلک کلی هریک از سیارات سبعه را، بمناسبت مشابهتهای آن با فلک البروج، فلک ممثل (momassal) خوانند. بسبب پیچیدگی حرکات مخصوص سیارات، توجیه حرکات آنها با افلاک ممثل مقدور نیست، و باین جهت، برای هریک افلاک دیگر با حرکات مخصوصی قائل بودند (افلاک خارج مرکز، حامل، تدویر، مایل، و مدیر). افلاک سیارات سبعه را با سماوات سبع مصطلح اهل شرع تطبیق کرده‌اند. نزدیکترین افلاک بزمین فلک ماه است، و کرات آتش و هوا و آب و خاک بترتیب در زیر آنند.

افلاکی، شمس‌الدین احمد، قرن هشتم هق، از مریدان و معاصرین مولانا جلال‌الدین مولوی رومی و از شاگردان شیخ جلال‌الدین عارف (جانشین مولوی). بفرمان استاد خود کتاب مناقب العارفین را در شرح حال مولوی و پدر و استادان و دوستان و پسر و خلفای او تألیف کرد. تألیف کتاب را در ۷۱۸ هق شروع کرد، و تا بعد از ۷۴۲ بآن مشغول بود، و این کتاب اطلاعات نفیسی راجع به مولوی و زمان افلاکی دارد.

آفلی[2] (āfəli)، سابقاً **کینگز**[3] (kingz)، ولایت (۱'۹۹۷کم۲؛ جه ۵۳'۶۸۶)، ایرلند مرکزی، در ایالت لنستر. بیشتر آن هموار است، و قسمت عمده‌اش را مرداب الن (alən) گرفته. مشاغل عمده کشاورزی و پرورش دام است.

افندی (afandi)، کلمه‌ی ترکی عثمانی، مأخوذ از لفظی یونانی بمعنی آقا، که در زمان عثمانیان به مردم درس‌خوانده و تربیت‌شده گفته میشد. هنوز هم در بسیاری از بلاد عربی، کلمه‌ی افندی برای احترامِ بیشتر نهادن مستعمل است.

افود (afud)، لباس متبرک: ← **ایفود**.

افوس (afus)، ده (جه ۱۲'۳۶۹)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۳۵ کیلومتری غ داران. در دامنه‌ی کوه و هوایش سرد است. محصولش غلات و حبوبات میباشد.

افوشته (afušte)، ده (جه ۴۱۶ سد ۱۳۳۵ هش)، شهرستان نطنز، سه کیلومتری جش نطنز. سر در خانه‌ی سید حسن حسینی در افوشته دارای کاشیکاریها و کتیبه‌ی معرق مورخ ۸۴۹ (هق) میباشد، و نام شیخ حسن ابن نظام‌الدین، بنای اصفهانی، بر آن مرقوم است. در گوشه‌ی محوطه‌ی وسیع خانه‌ی مذکور، خانقاه ویران وی (خانقاه افوشته) با گچبریهای ظریف کم‌نظیر موجود میباشد. برای مسجد جامع افوشته ← **مسجد جامع**.

افوشته، خانقاه: ← **افوشته**.

افوشته، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

افونسو (afonsu)، اسم پرتغالی برای مرد. ← **آلفونسو**. شاهان پرتغال که این نام را دارند در کتاب حاضر تحت عنوان آلفونسو آمده‌اند.

آق یا آغ، لفظ ترکی، بمعنی سفید، که در بعضی اعلام میآید، مانند آق چای و آق قوینلو. این گونه اعلام در این کتاب همه با "آق" ضبط شده است.

آقا یا آغا، عنوان مغولی، بمعنی برادر مهتر، و بطور کلی، مهتر خانواده. این لفظ قریب بهمین معنی در ترکی و اویغوری هم هست. "برادر کهتر" را در مغولی "اینی" میخوانده‌اند، و در تاریخ مغول "آقا و اینی" مکرر آمده، و مراد از آن، بتعبیر مؤلف جامع التواریخ، "اعمام و عمزادگان" و در حقیقت بر تمام برادران و اولاد و احفاد آنها در یک خانواده این عبارت اطلاق میشده. جمع آقا امروز آقایان است و در قدیم، غیر از آن، آقاوان و آقاآن هم آمده است، و چون در بین مغول برادر مهتر بر سایر برادران و برادرزادگان تفوق و تقدم قطعی داشته است، لفظ آقا تقریباً معنی مهتر و برتر و سید و رئیس خاندان را پیدا کرده است، چنانکه آغا نیز بهمین املا در آثار ترکی بهمین معنی بوده است. مع هذا صورت ترکی آغا از قدیم در معنی شاهزاده خانم و یا خاتونی از خاندان سلطنت بکار رفته است. این لفظ در آخر اسامی شاهزاده خانمهای عهد تیمور و صفویه (مثل گوهرشاد آغا، شاد ملک آغا و تومان آغا و غیره) آمده است و "آغایان و خواتین" و "آغایان و شاهزادگان" در کتب عهد مغول و تیمور نیز مکرر آمده است. در عهد صفویه و قاجاریه، مانند دستگاه خلفای عثمانی، لفظ آغا جهت خواجگان حرم نیز بکار میرفته است، و در نام آغا محمد خان قاجار بهمین معنی استعمال شده است.

آقا، مسجد، مسجد معظم مورخ ۱۲۶۳–۶۴ هق، از عهد قاجاریه، در کاشان؛ دارای گنبد آجری بزرگ و تزیینات کاشیکاری و نقاشی. تاریخ زیلوها ۱۲۶۰–۶۲ هق.

آقاآن یا **آقاوان**، جمع لفظ مغولی آقا.

آقابابا، ده (جه ۱'۱۳۳ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان قاقازان، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی، سر راه شوسه‌ی قزوین به رشت. در کوهستان و سردسیر است. محصولش غلات و انگور میباشد. آثار تاریخی در اطراف آن یافت میشود.

آقاخان، شهرت و عنوان امام فرقه‌ی نزاری (← **نزاریه**) اسماعیلیه. این لقب اولدفعه به حسن علی شاه (**آقاخان I**) (فت حـ ۱۲۹۹ هق، = ۱۸۸۱ بم)، پسر شاه خلیل‌الله محلاتی، داده شد که بعد از قتل پدر مورد لطف و انعام فتحعلی شاه قاجار واقع شد، و شاه یکی از دختران خود را بعقد ازدواج او درآورد. آقاخان I، بسبب تحریکات و توطئه‌های حاج میرزا آقاسی و بعضی درباریان، در سال ۱۲۵۶ هق سر بشورش بر داشت، و یک چند در کرمان عصیان نمود. اما کاری از پیش نبرد، و عاقبت به سند رفت، و در آنجا انگلیسها را در دفع غائله‌ی سند کومک نمود. پس از آن سعی کرد مگر از آنجا دیگرباره به ایران باز گردد، اما توفیق نیافت. ناچار به بمبئی رفت و در آنجا سکونت جست، و هر چند بدرخواست دولت ایران ناچار شد یک چند از بمبئی دور شود و در کلکته سکونت جوید، لیکن پس از اندکی باز از کلکته به بمبئی رفت، و آنجا را مرکز فرقه و دستگاه خویش ساخت. پس از وفات

(۱)Cambridge Platonists (۲)Offaly (۳)King's

آقاخان I، پسرش **علیشاه** یا **آقاخان II** (فت ۱۳۰۳ هق = ۱۸۸۵ بم)، بجای او امام اسماعیلیه شد، اما امامت او طولی نکشید، و در سنه‌ی ۱۳۰۳ هق، پسرش **سر سلطان محمد شاه** (sər*) یا **آقاخان III**، ۱۲۹۴ هق–۲۰ تیر ماه ۱۳۳۶ هش (= ۱۸۷۷–۱۹۵۷ بم)، که کودکی ۸ ساله بود بجای او نشست. در ۱۹۰۶ اتحادیه‌ی مسلمانان تمام هند را تشکیل داد تا طرفداری مسلمانان هند را به حکومت بریتانیا در آن کشور جلب کند. در دهه‌ی ۱۹۳۰ بعد نماینده‌ی هند در جامعه‌ی ملل بود. در طی عمر دراز خویش شهرت و جاه و مکنت فراوان یافت. به اسبدوانی علاقه‌ی بسیار داشت. آقاخان III در ژنو وفات یافت، و اگر چه قبلا پسر خود علی خان (۱۹۱۰–۶۰) را به ولیعهدی خویش انتخاب کرده بود، بر حسب وصیت وی نوه‌اش **کریم خان** یا **آقاخان IV** (۱۹۳۶–)، جانشین او شد، و اکنون امام اسماعیلیه است. آقاخان IV فرزند ارشد علی خان است، و در ژنو متولد شد، و در سویس و در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد. تشریفات رسیدن او به مقام امامت در شهر دار السلام تانگانیکا بعمل آمد.

آقاخان کرمانی، میرزا: ← میرزا آقاخان کرمانی.

آقاخان نوری، میرزا: ← میرزا آقاخان نوری.

آقا رستم روزافزون: ← رستم روزافزون.

آقاسی، حاجی میرزا: ← حاجی میرزا آقاسی.

اقاقیا (aqāqiā)، نام دو نوع درخت از تیره‌ی پروانه‌واران. **۱**– درخت یا درختچه‌ی گرمسیری یا استوائی از نوع آکاکیا (*Acacia*)، با گلهای زرد یا سرخ ابریشمی، که آنرا گل ابریشم و، در جنگلهای شمالی ایران، شب‌خسب (xosb) گویند. در استرالیا با چوبش سبد میسازند؛ جنس افریقائی آن صمغ عربی میدهد؛ در نجاری و دباغی نیز بکار میرود. جنس *A. arabica* را کرت (keret) میخوانند. **۲**– درختی از نوع روبینیا (*Robinia*) که اصلش از امریکاست. پوست اقاقیای معمولی (یا اقاقیای بدلی) (*R. pseudoacacia*) سیاه یا زرد، و خوشه‌گلهای بزرگ آن معطر و شبیه به گلهای لوبیا است. چوبش محکم است و فقط یک نوع موریانه آنرا سوراخ میکند. **اقاقیای سفید** درخت نواحی معتدل یا گرمسیری خشک از نوع روبینیا و دارای گلهای سفید خوشه‌ای معطر است.

اقاله (eqāle)، فسخ معامله با تراضی طرفین، بهر لفظ یا فعلی که دلالت بر بهمزدن معامله نماید.

اقالیم سبعه: ← اقلیم، در جغرافیای قدیم.

اقامت، در نجوم، ← سیارات.

اقامتگاه، در اصطلاح حقوق، محلی که شخص در آنجا سکونت دارد و مرکز مهم امور او نیز در آنجا است. اگر محل سکونت شخص غیر از مرکز مهم امور او باشد، مرکز امور او اقامتگاه محسوب است. اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها است. هیچ کس نمیتواند بیش از یک اقامتگاه داشته باشد.

آقا محمد خان، ۲۷ محرم ۱۱۵۵–ذیحجه‌ی ۱۲۱۱ هق، مؤسس و اولین پادشاه (رمضان ۱۲۱۰ –ذیحجه‌ی ۱۲۱۱) سلسله‌ی قاجاریه؛ پسر ارشد محمد حسن خان قاجار. وی در استراباد بدنیا آمد. در شش سالگی، بامر عادلشاه افشار، خصی گشت. قسمتی از دوران جوانی او در شیراز تحت نظر کریم خان زند گذشت. در طی ۱۶ سال اقامت او در شیراز، کریم خان در حق او لطف و مهربانی کرد، و چون او خود را نهانی برای جهانداری آماده میکرد، و غالب اوقات خود را به مطالعه‌ی کتاب میگذرانید. کریم خان مکرر در بعضی امور خویش با او مشورت میکرد، و او را پیران ویسه میخواند. در اوان بیماری کریم خان، غالباً ببهانه‌ی شکار در خارج شیراز بسر میبرد، و بوسیله‌ی عمه یا خاله‌ی خود که در حباله‌ی کریم خان بود از وفات او آگاه شد.

بعد از وفات (۱۱۹۳ هق) کریم خان، وی بدعوی سلطنت برخاست. به استراباد رفت و منازعات طولانی و مستمری را جهت تحصیل تاج و تخت شروع کرد، و یکچند نیز–مانند نادر و کریم خان–یکی از احفاد شاه طهماسب II صفوی را بنام سلطان محمد ثانی در تهران بسلطنت بر داشت (۱۲۰۰ هق). پس از فتح و تصرف اکثر بلاد شمالی و مرکزی ایران، خود را از معارضه‌ی برادران خود مرتضی قلی خان قاجار و سپس جعفر قلی خان قاجار آسوده کرد (۱۲۰۴ هق). آنگاه، فارس و کرمان را گرفت و لطفعلی خان زند را مغلوب و اسیر کرد، و با اهانت و عذاب سخت کشت (۱۲۰۸). پس از آن با ۶۰٬۰۰۰ سپاهی بقصد تسخیر گرجستان رفت، و هراکلیوس، والی عیسوی آن ولایت را، که تحت حمایت کاترین II، پادشاه روسیه، در آمده بود، مغلوب نمود، و تفلیس را بباد قتل و غارت داد (۱۲۰۹). در بازگشت به تهران تاجگذاری کرد (رمضان ۱۲۱۰)، و سپس به خراسان رفته شاهرخ افشار را، که پیری نابینا بود، بگرفت، و برای آنکه نهانگاه ذخائر و نفایس او را کشف کند، بر او شکنجه‌های سخت وارد آورد، و آن پیرمرد از آن شکنجه‌ها وفات یافت (۱۲۱۰). گویند چون جواهرات را از شاهرخ بستد، آنهمه را در رواقی بر نطعها بگسترد، و در آن رواق خلوت کرده چند بار بر آن جواهرات بغلطید. بعد از فتح خراسان، ببهانه‌ی دفع روسها، که در اواخر حیات کاترین II لشکر به تفلیس و گرجستان برده بودند، عازم آن ولایت شد، و هر چند روسها، بمناسبت وفات کاترین II و جلوس پسرش پاول I، از خیال تصرف گرجستان بطور موقت منصرف شدند، لیکن آقا محمد خان از رود ارس گذشته، در قره باغ، قلعه‌ی شوشی را که بی مستحفظ مانده و در سفر جنگی سابق بتصرف وی در نیامده بود گرفت. اما سه روز بعد ازین فتح، در همین قلعه بدست چند تن از ملازمان خود، که بسبب اندک تقصیری حکم بقتل آنها داده و سپس اجرای حکم را بروز دیگر موکول کرده بود، شبانه کشته شد (ذیحجه‌ی ۱۲۱۱). جنازه‌اش را به نجف بردند، و آنجا دفن کردند.

آقا محمد خان سرداری لایق و حاکمی جدی و خشن بود، اما خست و بیرحمی، که در او بدرجه‌ی افراط میرسید، نام او را آلوده کرد. کینه‌خواه و بیرحم و قدرت‌جوی و چارمگر بود. در راه قدرت از هیچ جنایت هراس نداشت. رفتاری که با لطفعلی خان زند کرد، و کلمنارهائی که در کرمان ساخت، و چشمهائی که در آنجا کند، شدت کینه‌جوئی او را نشان میدهد. با اینهمه، مدبر و حیله‌گر بود، و تا کار به تدبیر برمیآمد دست بشمشیر نمیبرد. وزیرش حاجی ابراهیم خان شیرازی درین باب به ← سر جان ملکم درست گفته بود که با همه‌ی شجاعتی که او داشت "سرش هرگز برای دستش کاری باقی نمیگذاشت". چون فرزند نداشت، بعد از او سلطنت به برادرزاده‌اش بابا خان رسید که بنام فتحعلی شاه بتخت نشست. (← فتحعلی شاه قاجار).

اقامه (eqāme)، ندای دومی که مؤذن با آن مسلمانان را برای نماز بمسجد میخواند، و لحظه‌ای پیش از نماز اجرا میشود. صورت آن چنین است: دو الله اکبر؛ دو اشهد ان لا اله الا الله؛ دو اشهد ان محمداً رسول الله؛ دو حی علی الصلاة؛ دو حی علی الفلاح؛ دو حی علی خیر العمل؛ دو قد قامت الصلاة؛ دو الله اکبر؛ یک لا اله الا الله. اقامه در نزد اهل تسنن کمی با آنچه گفته شد تفاوت دارد. نیز ← اذان.

آقا نجفی (āqā najafi)، شهرت **حاج شیخ محمد تقی اصفهانی**، ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۶۲–شعبان ۱۳۳۲ هق، مجتهد و روحانی متنفذ مشهور اصفهان در اواخر عهد ناصری و اوان مشروطیت. پدرش حاج شیخ محمد باقر نام داشته و اجداد او از قصبه‌ی ایوانکی مرکز ورامین بوده‌اند. وی امام جماعت مسجد شاه اصفهان و در آنجا متنفذ و مقبول الکلمه بوده است. ← حاج آقا نورالله برادر کهترش نیز به ثقة الاسلام مشهور بوده، و در امور مشروطیت شهرت و مداخله داشته است. آقا نجفی در تجاهل العارف و در تکفیر مخالفان ید طولی داشته، و داستانهای شیرینی درین باب از او نقل کرده‌اند. وی در اصفهان وفات یافته و در بقعه‌ی امامزاده احمد اصفهان مدفون شده است. آقا نجفی تألیفات و آثار متعددی داشته که از آنجمله عنوان ۲۴ مجلد از آنها در ریحانة الادب مدرس خیابانی آمده است.

آقاوان یا **آقاآن**، جمع لفظ مغولی آقا.

اقبال، محمد، ۱۲۸۹ هق–۱۳۱۷ هش، شاعر پارسی‌گوی و فیلسوف پاکستانی؛ متولد سیالکوت، پنجاب. برای فراگرفتن فلسفه چهار سال در اروپا بسر برد، و رساله‌ای بنام تحول علم ما بعد الطبیعه در ایران تألیف کرد. از ناموران غرب به آثار لاک، اوگوست کنت، هگل، گوته، تولستوی، و غیره، و از شرقیان به اشعار مولوی دلبستگی داشت. پس از بازگشت به وطن، به بیدار کردن هموطنان خویش و متحد ساختن مسلمانان جهان همت گماشت، و اندیشه‌های خود را در قالب شعر فارسی ریخت. مجموعه‌ی اشعار فارسی وی، مشتمل بر مقدار کثیری قطعه، دوبیتی، رباعی، غزل، مثنوی، و قصیده، به نامهای اسرار خودی، رموز بیخودی، زبور عجم، و غیره منتشر شده است. بزبان اردو نیز اشعاری دارد. از کتبی که به انگلیسی نوشته تجدید بنای الاهیات اسلام است.

اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۱۴ هق–۱۳۳۴ هش، ادیب و نویسنده و مورخ ایرانی، استاد دانشگاه تهران و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان ایران. پس از تحصیل و تدریس در ایران، به فرانسه رفت (۱۳۰۴ هش)، و در آنجا بتکمیل معلومات و مطالعات خود پرداخت. پس از مراجعت به ایران،

استاد دانشگاه شد. مجله‌ی ادبی و تاریخی یادگار را منتشر کرد (۱۳۲۴–۲۸ هش). در اواخر عمر نماینده‌ی فرهنگی ایران در ترکیه و ایتالیا بود. در رم در گذشت. از تألیفاتش، علاوه بر کتابهای تاریخ و جغرافیا برای مدارس متوسطه، اینهاست: قابوس وشمگیر زیاری (۱۳۴۲ هق)؛ شرح حال عبدالله ابن المقفع (۱۳۰۶ هش)؛ خاندان نوبختی (۱۳۱۱ هش)؛ تاریخ مغول (۱۳۱۲ هش). بعلاوه، بعضی از آثار خارجی را بزبان فارسی ترجمه کرد (مثلاً یادداشتهای ژنرال ترزل، ۱۳۰۸ هش؛ مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ۱۳۱۰ هش؛ طبقات سلاطین اسلام، ۱۳۱۲ هش)، و عده‌ی زیادی از متون ادبی و تاریخی را تصحیح و منتشر نمود.

اقبالنامه: ← اسکندرنامه‌ی نظامی.

آق بلاغ اینالو (āq bolāqe inālu)، ده (جـه ۱٬۳۳۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۵ کیلومتری ش اردبیل.

آقبوقا جلایر (āqbuqā jalāyer) یا **آقبوقا بهادر**، فـ ۶۹۴ هق، امیر و سردار مغول، از خاندان جلایر. وی از ایناقها [= ندیمان] و خواص تکودار خان (فـ ۶۸۳ هق) بود، و بعد به **گیخاتو** خان، که دختر وی در حباله‌ی او بود، پیوست، و در نزد او قربت تمام یافت. بایدو خان او را بقتل آورد. امیر شیخ حسن بزرگ، معروف به شیخ حسن جلایر و حسن ایلکانی، نواده‌ی او بود.

اقتباس [عربی، = پاره‌ی آتش گرفتن]، در علم بدیع، آوردن آیه‌ای از قرآن یا حدیثی در سخن بی اشارتی به آیه یا حدیث بودن آن. اگر نص آیه یا حدیث آورده شود آن را درج (darj) خوانند، مانند (کمال‌الدین اسماعیل)؛

گل در لحاف غنچه خوش خفته بد سحرگه
باد صبا بر او خواند یا ایها المزمل.

و آوردن ترجمه یا مضمون آنها را حل (hall) نامند، مانند (جامی)؛

شد برقع روی چو مهت زلف شب‌آسا
سبحان قدیراً جعل اللیل لباسا

که اصل آیه چنین است: و جعلنا اللیل لباساً؛ و (حافظ)؛

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه‌ی فال بنام من بیچاره زدند

که ترجمه‌ی این آیه است: انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها فحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا.

اقتصاد[1]**، علم.** بطور کلی علم اقتصاد عبارت از بررسی وسایلی است که برای رفع احتیاجات مادی بشر بکار برده میشوند؛ و بعبارت جامعتر، اقتصاد به بررسی پدیده‌های اجتماعی میپردازد که مربوط به فعالیت بشر در راه بدست آوردن و مصرف کردن ثروت است. در یونان و روم قدیم دانشمندان، ضمن مطالعات فلسفی و سیاسی خود، به برخی از جنبه‌های زندگانی اقتصادی اشاراتی کرده‌اند، ولی چون آنها توجه زیادی به علوم اجتماعی ـ که اقتصاد هم یکی از آنهاست ـ نداشتند، مطالعه‌ی بخصوصی در باره‌ی علم اقتصاد ندارند، و اساس علم اقتصاد از قرن ۱۶م ببعد، که تجارت رونقی یافت، پی‌ریزی شد. در اواخر قرن ۱۵م و اوایل قرن ۱۶م که کشف امریکا و باز شدن راه دریائی به هندوستان باعث رواج بازرگانی خارجی و افزایش ذخیره‌ی طلا و نقره در اروپا شده بود، تعارض منافع اقتصادی بین کشورهای بزرگ اروپا برای دست‌اندازی به کشورهای دیگر و بدست آوردن مستعمرات موجب گشت که توجه زیادتری به امور اقتصادی معطوف گردد، و نظریات و عقاید جدیدی ترویج یافت که مجموع آنها، بنام فرضیه‌ی مرکانتیلیسم یا سوداگری، اساس و مبدأ علم اقتصاد گشت، و این اولین مکتب علم اقتصاد بود که پدیدار شد. در قرن ۱۸م مکتب **فیزیوکراتها** یا طبیعیون بمیدان آمد که هواخواه روش آزادی عمل بود، و مدعی بود که امور اقتصادی باید تابع عوامل طبیعی باشد. چندی بعد اثرات انقلاب صنعتی در فرضیه‌های اقتصادی که ← ادم سمیث مروج آن بود منعکس گردید (۱۷۷۶)، و او هواخواهی از آزادی تجارت و تقسیم کار میکرد. افزایش جمعیت ت. ر. **مالتوس** را به فرضیه‌ی کمبود وسیله‌ی معیشت در قبال کثرت نفوس واداشت، و د. **ریکاردو** فرضیه‌ی "بهره‌ی نزولی" خود را عنوان کرد. در قرن نوزدهم پیروان مکتب **سوسیالیسم**، مانند **سن‌سیمون**، **پ. ژ. پرودون**، و **ش. فوریه**، آغاز سخن کردند، و بر علیه مالکیت خصوصی و اصول رقابت قیام کردند، و بالاخره کتاب معروف ← کارل **مارکس**، بنام سرمایه، بصورت یک اثر مهم اقتصادی سوسیالیستها جلوه‌گر شد.

(1) economics

اقتضاب، در علم بدیع، ← اشتقاق.

آق‌چای (āq.čāy)، رود، آذربایجان غربی (استان چهارم). از کوههای مرزی ایران و ترکیه سر چشمه میگیرد؛ راه شوسه‌ی خوی به ماکو را قطع میکند؛ در مراکند به **قطورچای** (ریزابه‌ی ارس) ملحق میشود.

آق‌خزک، بوته، ← تاغ.

آق‌داغ (āq.dāq) یا **سفیدکوه**، کوه، شهرستان خلخال، آذربایجان شرقی، بین دهستانهای خان اندبیل و شاهرود. بلندترین کوههای خلخال است؛ فرازای آن از ۳٬۰۰۰ تا ۳٬۵۰۰ متر تخمین شده.

آقراء، از ریزابه‌های شمالی رود ارس.

اقرار، اعتراف رسمی به گناه، که معمولا در مراحل تحقیق نزد پلیس، بازپرس، دادستان، یا در دادگاه صورت میگیرد. اقرار وقتی معتبر است که آزادانه بعمل آمده باشد، نه در اثر فشار و شکنجه و اجبار.

اقرب الموارد (aqrabo 'l.mavāred)، لغتنامه‌ای عربی، از سعید ابن عبدالله شرتونی (۱۸۴۹–۱۹۱۲)، که بر حسب حرف اول کلمات مرتب گردیده، و در کشورهای عربی‌زبان و ایران بسیار مشهور است. از جهت صحت نسبةً قابل اعتماد میباشد. در دو مجلد و یک ذیل در ۱۸۹۱ و ۱۸۹۳ در بیروت و در ۱۳۳۹ هش در تهران منتشر شده است.

اقریطش (eqritaš)، نام عربی جزیره‌ی **کرت**.

آق سنقر (āq sonqor)، مکنی به **ابوسعید** و معروف به **اتابک آق سنقر**، فـ جمادی الاولی ۴۸۷ هق، امیر ترک‌نژاد و مؤسس سلسله‌ی آل‌زنگی و اتابکان موصل و شام و جزیره. وی در زمان سلطان محمود سلجوقی امارت بغداد یافت. بامر سلطان، همت بدفع صلیبیهای فرنگ و استخلاص حلب از محاصره‌ی آنها گماشت. در بازگشت به موصل، در مسجد جامع آن ولایت بدست فدائیان اسماعیلیه مقتول شد، و پسرش عمادالدین زنگی بجای او نشست. مؤلف حبیب السیر تاریخ کشته شدنش را ۵۲۰ ذکر کرده است.

آق سو (āq su) [ترکی، = آب سفید]، نام چند رود در سرزمینهای ترک‌زبان. **۱-** یکی از سرچشمه‌های آمو دریا که بنام مرغاب معروف است. **۲-** نام دیگر **بوگ** جنوبی، اوکرائین. **۳-** رودی بطول ۲۵۶ کم، در قزاقستان شوروی، که به دریاچه‌ی بالخاش میریزد.

اقصر، مصر: ← الاقصر.

اقطاع (eqtāʿ) یا **قطیعه** (qatiʿa) یا **نان‌پاره** (nān.pāre)، ملک یا زمینی که از جانب خلیفه یا سلطان به یکی از امرا بعنوان استغلال (بهره برداری از عواید) یا تملیک (مالکیت ارضی) واگذار شود؛ و لفظ اقطاع در درجه‌ی اول عنوان همین واگذاری بوده و سپس مجازاً بمعنی ملک و زمین واگذارشده اطلاق شده است. واگذاری این ملک به صاحب اقطاع غالباً بعنوان پاداش و بجای مرسوم و مستمری او تلقی میشده است. رسم اقطاع از عهد حیات پیغمبر اسلام و بقولی لا اقل از عهد عثمان سابقه دارد، و خلفای بنی امیه و بنی عباس نیز گاه بعضی اراضی را به خاصان خویش به اقطاع میداده‌اند، و دیگر از آن اراضی خراج نمیگرفته‌اند. لیکن طریقه و رسم اقطاع مخصوصاً در عهد سلاجقه **قواعد** و نظامات معین و دقیق یافت. در عهد سلاطین ایوبی و ممالیک در شام و مصر نیز در رسم اقطاع تحولاتی پدید آمد. صاحبان اقطاع را مقطع (moqtaʿ) میخوانده‌اند، و حق آنها در عهد سلاجقه غالباً فقط آن بوده است که مال (= مالیات) دیوانی را از محل اقطاع خویش در ازاء مستمری خود بستانند؛ منتهی این امر غالباً منجر بتعدی و درازدستی نسبت برعیت میشده است، و گاه در بعضی ولایات، مقطعان بسالی دو یا سه بار از رعایا مطالبه‌ی خراج میکرده‌اند. البته اهل اقطاع، یعنی کسانی که بجای مواجب بآنها اقطاع واگذار میشده است، غالباً از امرا و سران لشکر بوده‌اند، و به عامه‌ی لشکر بجای اقطاع مواجب میداده‌اند، و غالباً از دیلمان و کوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره که اقطاع داشته‌اند کسانی را بعنوان گروگان در درگاه نگه میداشته‌اند. در ایران، عنوان اقطاع از دوره‌ی ایلخانیان مغول تدریجاً به تیول تبدیل یافت، و در ادوار بعد (حتی صفویه و قاجاریه) نیز همین عنوان رایج بود.

آقطی (āqti) یا **خمان** (xamān)، درخت یا درختچه‌ی نیمکره‌ی شمالی از نوع سامبوکوس (*Sambucus*). امریکائی آن دارای سته‌های ارغوانی خوراکی، و انواع آسیائی آن، بنام آقطی سیاه (*S. nigra*)، دارای مغز ساقه‌ی نرم است و برای زینت کاشته میشود.

آق قوینلو یا **آق قویونلو** (هر دو āq qoyonlu)، اتحادیه‌ای از طوایف ترکمان، که از حدود سنه‌ی ۸۰۰ هق تا حدود سال ۹۰۸، در دیار بکر و آذربایجان، و حتی یک چند در فارس و عراق عرب، امارت کرده‌اند. این طوایف، که مشهور-

ترین آنها طایفه‌ی بیات و مخصوصاً طایفه‌ی بایندر بود، بدان سبب که بر روی علم خویش صورت گوسفندی سپید نقش میکردند (و محتمل است که این شکل گوسفند سپید صورت متبرک توتم قدیم اجدادی آنها بوده است)، بدین نام آق قویونلو، یعنی سپیدگوسفندان، موسوم شدند. مؤسس دولت آنها قرا عثمان بود، از طایفه‌ی بایندر، که از جانب امیر تیمور امارت دیار بکر یافت. بعد از او پسرانش، **علی بیگ ترکمان** و **حمزه بیگ ترکمان** مدتی بنزاع پرداختند. عاقبت حسن بیگ، پسر علی، بقدرت رسید، و بنام **اوزون حسن** شهرت و اعتبار یافت، و او امارت سلسله‌ی **قرا قویونلو** را منقرض کرد، و از یکسوی تا بغداد، و از سوی دیگر تا هرات و خلیج فارس براند. پسر او، **یعقوب بیگ ترکمان**، یک چند بآرامی فرمانروائی کرد. اما بعد از او، اختلاف و ستیزه موجب ضعف و انحطاط دولت آنها گشت، و عاقبت شاه اسماعیل I صفوی، که خود از جانب مادر با آنها منسوب بود، نخست **الوند بیگ ترکمان** را در ۹۰۷، و سپس **مراد بیگ ترکمان** را در ۹۰۸ مغلوب کرد، و بساط دولت آنها را برچید. بعدها، یکی از اعقاب آنها سلسله‌ی **قطب شاهیه** را در هند تأسیس کرد. امرای آق قویونلو، بر خلاف امرای قرا قویونلو، مذهب سنی میورزیدند، و بسبب قدرت و اعتباری که مخصوصاً در عهد اوزون حسن یافتند، جلب اتحاد آنها در معارضه با مخاطرات و تهدیدات ترکان عثمانی محل توجه پاپ اعظم و دولت ونیز ایتالیا واقع گشت، و سفرائی از اروپا بدرگاه آنها آمدند. ولادیمیر مینورسکی، خاورشناس معاصر رساله‌ای در باب روابط این سلسله با دربارهای اروپا نوشته است.

آق قویونلو: ← آق قوینلو.

آق‌کرمان: ← بلگورود-دنسترفسکی.

آق‌گنبد (āq.gonbad)، بندر و ده (جه ۵۱۲ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان شرفخانه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، بر جزیره‌ی شاهی (در دریاچه‌ی رضائیه) در ۴۰ کیلومتری بندر شرفخانه.

اقلیت، در حقوق بین الملل، به جمعیت یا گروهی گفته میشود که دارای فرهنگ و آداب و رسوم یا مذهب معینی هستند، و در کشوری زندگی میکنند که اکثریت آن کشور دارای آن فرهنگ یا آن مذهب نیستند. اقلیتهای مذهبی از قرنها پیش در اغلب کشورهای جهان وجود داشته‌اند. ولی مسئله‌ی اقلیتهای نژادی از اوایل قرن نوزدهم، که مصادف با ظهور ناسیونالیسم بوده است، جزء مسائل معضل سیاسی قرار گرفت. پیروی از سیاست ناسیونالیسم افراطی غالباً منجر به فشار و تضییقات به اقلیتها شده است. گاهی هم اقلیت کشوری از طرف دولت دیگری که با آن وابسته و همنژاد بوده است پشتیبانی و تحریک میشده، و این امر موجب بروز اختلافات و جنگ بین ملل شده است. یکی از نمونه‌های این تحریکات مسئله‌ی اسلاوها در کشور اطریش و هنگری قبل از جج I و مسئله‌ی آلمانهای مقیم سودت در چکوسلواکی قبل از جج II بود. در بعضی موارد ممکن است موضوع اقلیت جنبه‌ی اجتماعی داشته باشد، مثل اقلیت سیاهپوستان در امریکا، و یا آنکه اقلیتهای مشابهی که در کشورهای مختلف تحت فشار و ظلم واقع شده‌اند (مانند یهودیان) با یکدیگر همدردی کرده و تقاضای رفع ظلم بنمایند، که جنبه‌ی بین المللی پیدا میکند.

اقلید (eqlid)، بخش، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس). بخش اقلید در آبان ۱۳۳۸ هش از دهستان اقلید (جه ح ۱۲٬۰۰۰؟) تشکیل یافت. هوای دهستان معتدل است. محصولاتش غلات، چغندر، و حبوبات میباشد. مرکزش، ده **اقلید** (جه ۱۱٬۸۵۹ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۳۲ کیلومتری ج آباده واقعست.

اقلیدس[1] (oqlides)، ریاضیدان یونانی حوزه‌ی علمی اسکندریه، که احتمالا در دوره‌ی بطلمیوس I از ۳۲۸ تا ۲۸۵ قم رونق داشت. عمده‌ترین اثر او کتاب **اصول هندسه** است، و اصل موضوع معروف به اصل موضوع اقلیدس در آن آمده. اثر دیگرش معطیات (moʿtiāt) یا کتاب المعطیات در هندسه‌ی مسطحه است. تألیفاتی نیز در علم هندسی نور و در موسیقی دارد.

اقلیم[2] (eqlim)، در استعمال کنونی. اقلیم یک محل معین مجموعه‌ی عوامل جوّیی است که مدتی بالنسبه طولانی دوام میکنند، و وضع آن محل را از لحاظ آب و هوا در طی مدتی نسبةً متمادی مشخص میسازند. از جمله‌ی عوامل مذکور دما، ریزش (← باران)، رطوبت، باد، و فشار جوّ است. عرض جغرافیائی عامل درجه‌ی اول مؤثر در آب و هوا است؛ عوامل درجه‌ی دوم عبارتست از موقعیت نسبت به خشکی یا دریا، فرازا، پستی و بلندی، بادهای غالب، جریانهای دریائی، و غیره.

کره‌ی زمین را از جهت اقلیم به مناطق اقلیمی تقسیم میکنند. از آن جمله‌اند منطقه‌ی استوائی (← منطقه‌ی آرامگان استوائی)؛ منطقه‌ی گِردِمداری، که مشتمل بر نواحی بادهای بسامان و عرضهای اسبی است؛ منطقه‌ی میانه (منطقه‌ی معتدله)، که بادهای غالب آن غربیوزان است؛ منطقه‌ی قطبی، که تابستانهای آن کوتاه و زمستانهایش بلند است، و در آنجا زمین پیوسته یخ زده است. اقلیم ناحیه‌ی انتقال از منطقه‌ی گِردِمداری به منطقه‌ی معتدله موسوم به اقلیم مدیترانه‌ای است، و آن در سواحل غربی قاره‌ها مشاهده میشود، و مشخص آن دمای ملایم، باران معتدل در زمستان (در اثر بادهای غربیوزان)، و تابستانهای خشک (بر اثر عرضهای اسبی یا بادهای بسامان) میباشد.

انواع مختلف اقلیمهای ناشی از ترکیب عامل اصلی (یعنی عرض جغرافیائی) با عوامل ثانوی عبارتند از اقلیم برّی (barri) که، جز در نواحی استوائی، آفتابی و خشک و همراه تغییرات شدید فصلی دما است (از نمونه‌های آن اقلیم صحرای افریقا و سیبریه میباشد)؛ اقلیم بحری (bahri)، که تغییر خفیف دمای روزانه و سالیانه از مشخصات آنست؛ اقلیم ساحلی، که در آن جهت وزش بادهای غالب نقش عمده‌ای دارد؛ اقلیم کوهستانی و اقلیم فلاتی، که در آنها ارتفاع محل و شکل برجستگیها عامل اساسی است.

اقلیمشناسی علمی است که در آن از اقلیمهای مختلف زمین و علل و اسباب آنها و پدیده‌های ناشی از آنها و ارتباط اقلیمها با زندگی گیاهی و حیوانی بحث میشود. نیز ← اقلیم، در جغرافیای قدیم.

اقلیم (eqlim) [از لفظ یونانی کلیما (klimā)، بمعنی شیب یا میل، که بمنطقه‌ای از زمین اطلاق میشد که بزعم یونانیان نسبت بامتداد تابش نور خورشید از طرف سمت الرأس مایل بود]، در جغرافیای قدیم، هر یک از هفت قسمت مقدار معمور کره‌ی زمین (بین استوا و مدار ۵۳° عرض شمالی) که اختلاف منتهای طول روز بین وسط هر قسمت و وسط قسمت بعد نیم ساعت است. این هفت قسمت را هفت اقلیم یا اقالیم سبعه (aqālime sabʿe) میخواندند. هر اقلیم بین دو مدار است. عرضهای مدارات جنوبی اقلیمها از اقلیم اول ببعد: ۱۲°۴۰′، ۲۰°۲۷′، ۲۷°۳۰′، ۳۳°۳۷′,۵، ۳۸°۵۴′، ۴۳°۲۲′,۵، ۴۷°۱۲′. منتهای طول روز در مدار جنوبی اقلیم اول ۱۲,۷۵ ساعت، و در مدار جنوبی هر اقلیم نیم ساعت بیش از اقلیم ماقبل است. امروز لفظ اقلیم باین معنی بکار نمیرود. ← اقلیم، در استعمال کنونی.

اقلیمشناسی: ← اقلیم، در استعمال کنونی.

اقمار مصنوعی: ← قمر مصنوعی.

آق‌میان (āq.miān)، دهستان (جه ح ۲۵٬۶۸۵؟)، لش بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۳۵(؟) آبادی کوهستانی؛ محصولش غلات. ده **آق‌میان** (جه ۲٬۲۷۷ سد ۱۳۳۵ هش) از این دهستان در ۸,۵ کیلومتری لش سراب است.

اقواء (eqvāʾ) [عربی، = تاب ریسمان را باز کردن]، در علم قافیه، دوگونگی **حذو** و **توجیه**؛ مانند پر (por) و پر (par)، بخت و دخت، سور (sur) [فارسی، = جشن] و جور (jūr) [عربی، = ستم]. اقواء از عیوب قافیه است.

اقونیطون (aqunitun) یا **خانق الذئب** (xāneqo'z.ze'b)، (*Aconitum*)، گیاهی از تیره‌ی آلاله‌ها، دارای گلهای خوشه‌ای کبود، ارغوانی، زرد، یا سفید. در ریشه‌های ضخیم آن آلکالوئید سمی آکونیتین یافت میشود. جنس *A. napellus* گلهای کوچک زرد دارد، و از برگ و ریشه‌ی آن بعنوان مسکن استفاده میشود.

اقیانوس[3] (oqyānus)، پهنه‌ی پیوسته‌ی آب شوری که قریب ۷۱٪ سطح زمین را میپوشاند. توزیع آن یکسان نیست؛ در نیمکره‌ی شمالی ۶۱٪ سطح زمین و در نیمکره‌ی جنوبی ۸۱٪ آنرا فرا گرفته است. این پهنه را معمولا به ۵ قسمت تقسیم میکنند، و هر یک را نیز اقیانوس نامند: **اقیانوس اطلس** (قطل)، **اقیانوس کبیر** (قکب)، **اقیانوس هند** (قهند)، **اقیانوس شمالگان** (قشم)، و **اقیانوس جنوبگان** (قجن). این تقسیم تا حدی مبنی بر مرزهای طبیعی (مانند قاره‌ها و رشته‌های جزایر) و تا حدی نیز دلخواه است؛ اقیانوس شمالگان را، بسبب ارتباط آزاد آن با قطل، میتوان جزء قطل شمرد. قجن مرزی طبیعی که آنرا از قطل و قکب و قهند جدا کند ندارد، و باین جهت این سه اقیانوس را از طرف جنوب در ناحیه‌ی جنوبگان ممتد محسوب میدارند.

---

(1)Euclid (2)climate (3)ocean

بعضی مشخصات اقیانوسها

نام	مساحت (میلیون کمه)	حجم (میلیون کمک)	عمق متوسط (متر)
بدون دریاهای مجاور			
اقیانوس اطلس	۸۲,۴۴۱	۳۲۳,۶۱۳	۳‘۹۲۶
اقیانوس کبیر	۱۶۵,۲۴۶	۷۰۷,۵۵۵	۴‘۲۸۲
اقیانوس هند	۷۳,۴۴۳	۲۹۱,۰۳۰	۳‘۹۶۳
هر سه اقیانوس	۳۲۱,۱۳۰	۱‘۳۲۲,۱۹۸	۴‘۱۱۷
با دریاهای مجاور			
اقیانوس اطلس (مشتمل بر قشه)	۱۰۶,۴۶۳	۳۵۴,۶۷۹	۳‘۳۳۲
اقیانوس کبیر	۱۷۹,۶۷۹	۷۲۳,۶۹۹	۴‘۰۲۸
اقیانوس هند	۷۴,۹۱۷	۲۹۱,۹۴۵	۳‘۸۹۷
هر سه اقیانوس	۳۶۱,۰۵۹	۱‘۳۷۰,۳۲۳	۳‘۷۹۵

پستی و بلندی کف اقیانوسها از سه جهت اهمیت دارد: مرزهای زیرین پهنه‌ی آب را تشکیل میدهد؛ ارتفاعات مانع جریان و مبادله‌ی آب است؛ در توزیع نهشتها و موجودات زنده مؤثر است. ارتفاعات و اعماق زمین را نسبت به دو سطح مأخذ مقایسه میکنند، که یکی اندکی بالاتر از سطح دریا است، و دیگری نظیر حوضه‌های عظیم اقیانوسی است که در اعماق بین ۴‘000 متر و ۵‘000 متر قرار دارد. ارتفاعات بیش از ۱‘000 متر و اعماق متجاوز از ۶‘000 متر فقط جزء کوچکی از زمین را تشکیل میدهند. ارتفاع متوسط خشکیها ۸۴۰ متر و عمق متوسط دریاها ۳‘۸00 متر است. بزرگترین عمقی که تا کنون شناخته شده ح 10‘900 متر در گودال ماریاناس (قکب غربی) میباشد.

اقیانوسها حرارت را در خود نگاه میدارند، جریانهای دریائی و بادها آنرا توزیع میکنند. پایینترین حد دمای اقیانوس °۲- صدبخشی و بالاترین مقدار آن در اقیانوس باز ظاهراً ح°۳۰ است. از لحاظ تغییر دما بر حسب عمق، اقیانوس را میتوان به سه طبقه تقسیم کرد: (۱) لایه‌ای سطحی که ضخامتش از 0 تا چند صد متر تغییر میکند، و در آن دما یکنواخت است؛ (۲) لایه‌ای که در آن دما بسرعت با ازدیاد عمق تنزل میکند؛ (۳) بقیه‌ی آب اقیانوس که در آن دما بکندی تنزل میکند، یا ابتدا تنزل و بعد ترقی مینماید. ولی این طبقه‌بندی را استثناهای بسیار هست، و عوامل گوناگون سبب تغییر آن میشود. بعلاوه، دمای سطحی دستخوش تغییرات فصلی و یومی است. فشار آب دریا بازاء هر 10 متر عمق یک جو زیاد میشود.

آب اقیانوسها مشتمل بر نمکهائی بصورت محلول است (→ آب دریا)، و اگر چه غلظت این نمکها تا حد زیادی متغیر است (عملا از صفر تا ۴0 در هزار بر حسب وزن)، ترکیب نسبی جامدات محلول عملا ثابت میباشد. شورای (درجه‌ی شوری) آب اقیانوس بسبب تبخیر و یخ‌زدن زیاد میشود؛ بر عکس، باران، آب رودخانه‌ها، و ذوب شدن یخ شورا را پایین میبرند (باید توجه داشت که این فرایندها در سطح اقیانوس روی میدهد). شورای متوسط آب اقیانوسها را ۳۵ در 1‘000 محسوب میدارند. جز در موارد استثنائی، شورای سطحی نسبةً زیاد است، و سپس شورا تنزل میکند و در عمق ح 1‘000 متر بحد اقل (۳۴ تا ۳۴,۵ در هزار) میرسد، و بعد متدرجاً تا قعر اقیانوس زیاد میشود. جرم مخصوص آب دریا تابع شورا و دما و بطور متوسط ح ۱,۰۲۶ است. توزیع موجودات زنده‌ی دریائی بر حسب دما، شورا، فشار، و نور متغیر است (→ زیستشناسی دریا). نیز → اقیانوسشناسی.

اقیانوس، جزیره‌ی، در قکب، → جزیره‌ی اقیانوس.

اقیانوس آرام: → اقیانوس کبیر.

اقیانوس اطلس[۱]، علامت اختصاری در این کتاب **قطلا**، دومین اقیانوس از حیث وسعت (اولی قکب و سومی قهند)، که بین امریکا و اروپا و افریقا، از نواحی شمالگان تا نواحی جنوبگان، ممتد است. مساحت آن ۸۲,۴۴۱ میلیون کمه (و با شاخه‌ها و دریاهای کنار آن و اقیانوس شمالگان، ۱۰۶,۴۶۳ میلیون کمه) میباشد. تنگه‌ی برینگ و خط موهومی اقصر فاصله‌ی بین دماغه‌ی هورن (طغ °۷۰) و جزایر شتلند جنوبی آنرا از قکب جدا میکنند. از جانب شرق، بواسطه‌ی نصف النهار دماغه‌ی امید نیک (طش °۲۰) از قهند جدا میشود. کانال پاناما آنرا با قکب و کانال سوئز آنرا (از طریق مدیترانه) با بحر احمر مرتبط میسازد. شاخه‌های غربی عمده‌ی آن خلیجهای هودسن و بافن، خلیج مکزیک، و دریای کارائیب، و شاخه‌های شرقی عمده‌اش دریای بالتیک، دریای شمال، خلیج بیسکی، دریای مدیترانه، و خلیج گینه است. عده‌ی رودهای بزرگی که به قطلا میریزند از واردات سایر اقیانوسها بیشتر است.

از سیماهای جالب قطلا رشته‌ی مرتفعاتی است که بعرض ۴۸۰–۹۶۰ کم از ایسلند تا مدار جنوبگان ممتد و ارتفاع متوسطش ح ۳‘0۵0 متر میباشد. این رشته مرکز فعالیت آتشفشانی و زلزله است؛ بعضی از قلل آن بصورت جزایری از آب بیرون آمده‌اند. ژرفناهای عمده‌ی قطلا یکی ژرفنای میلواکی (milwåki) (بعمق ۹‘۲۲0 متر) نزدیک جزایر باهاما و دیگر ژرفنای نارس (۸‘۵۲0 متر) نزدیک پورتو ریکو است. در سال ۱۹۵0 دره‌ی عظیمی بطول ح ۱‘۲۹0 کم بین برمودا و آسور در کف اقیانوس کشف شد.

شورای (درجه‌ی شوری) قطلا در آبهای سطحی منطقه‌ی بادهای بسامان به منتهی مقداری که در اقیانوسها مشاهده شده میرسد. جریانهای عمده‌ی قطلا عبارتند از جریانهای استوائی شمالی و جنوبی، جریان برزیل، جریان گینه، و جریان خلیج، که در گرند بنکس نزدیک ساحل نیوفندلند با جریان لابرادور تلاقی کرده مهای تیره تولید میکند. سپس، جریان خلیج بجانب شرق خم شده قسمتی از جریان آتلانتیک شمالی را تشکیل میدهد.

قطلا را بتقسیماتی و هریک از آنها را به اجزائی تقسیم میکنند. از آن جمله است تقسیم آن (بوسیله‌ی خط استوا) به قطلا شمالی و قطلا جنوبی. همچنین آبهای محیط بر ناحیه‌ی جنوبگان را گاهی تحت عنوان اقیانوس جنوبگان میآورند. بعضی قطلا بمعنی اعم (مشتمل بر دریاهای مجاور و قشم) را به سه قسمت بزرگ تقسیم کرده‌اند: مدیترانه‌ای شمالگانی، مدیترانه‌ای امریکائی، و مدیترانه‌ای اروپائی. مدیترانه‌ای شمالگانی مشتمل بر تمام آبهای واقع در ل عرض ایسلند است، و به دریای قطب شمال، دریای نروژ، خلیج بافن، و آبهای مجمع‌الجزایر ل کانادا تقسیم میشود. مدیترانه‌ای امریکائی عبارت از دریای کارائیب و خلیج مکزیک است. مدیترانه‌ای اروپائی مشتمل بر دریای مدیترانه و شاخابه‌های آن است، و دریای سیاه جزء آن محسوب میباشد.

اقیانوس اطلس، منشور: → آتلانتیک، منشور.

اقیانوس اطلس شمالی، جریان: → آتلانتیک شمالی، جریان.

اقیانوس جنوبگان[۲] (jonubgān)، نامی که گاهی به آبهای جنوبی قطلا و قکب و قهند، بین قطب جنوب و مدار جنوبگان، اطلاق میشود. عمیقترین ژرفناهای آن ژرفنای برد (bërd)، بعمق ۸‘۵۸0 متر، است که در عرض °۷0 جنوبی نزدیک نصف النهار °۱۸0 کنار قسمت شمالی دریای راس قرار دارد.

اقیانوس شمالگان[۳] (šemālgān) یا (سابقاً) **اقیانوس منجمد شمالی**، علامت اختصاری آن در این کتاب **قشم**، دریائی که از قطب شمال تا مدار عرض جغرافیائی ح °۷0 شمالی ممتد، و تقریباً بین گروئنلند، کانادا، آلاسکا، تجشم، و نروژ محصور است (→ اقیانوس). مساحتش ح ۱۴ میلیون کمه میباشد. جزایر فراوان دارد، که در آن تشکیل دریاهای بسیار میدهند (از قبیل دریاهای بارنتس، گروئنلند، کارا، لاپتف، سیبریه‌ی شرقی، چوکچی، و بوفورت). قشم در دو طرف گروئنلند به قطلا میپیوندد؛ دریاهای گروئنلند و نروژ و تنگه‌ی دانمارک از طرف شرق و خلیج بافن و تنگه‌ی دیویس و دریای لابرادور از طرف غ دو اقیانوس را بهم مرتبط میکنند. ارتباط قشم با قکب بواسطه‌ی دریای برینگ و تنگه‌ی باریک برینگ است. بسیاری از جغرافیدانان قشم را دریائی جزء قطلا و یا خلیجی از آن میشمارند. قشم، بر خلاف آنچه سابقاً میپنداشتند، خالی از حیوان و نبات نیست. حیوانات و گیاهان کوچک دروازی (پلانکتون) در همه‌ی آبهای قشم موجود است. بعضی انواع ماهی، و نیز شیر دریائی، فیل دریائی، بال، و خرس قطبی در این نواحی زندگی میکنند.

حوضه‌ی قشم تقریباً شکل خاگی دارد، و رشته کوه زیر آبی لامانوسوف (lāmānosof) آنرا بدو جزء تقریباً متساوی تقسیم میکند. این رشته از نووسیبیرسک به جزیره‌ی الزمیر ممتد میباشد، و ارتفاع بسیاری از قلل آن از کف اقیانوس به ۲‘۷۴0 متر میرسد. عمیقترین ژرفنای قشم نزدیک قطب شمال در جانب تنگه‌ی برینگ واقع و عمقش ح ۴‘۲۹0 متر است. آبهای قشم به سه طبقه-آبهای شمالگانی، آبهای جریان آتلانتیک شمالی، و آبهای عمیق شمالگانی-منقسم میشود. آبهای شمالگانی تا عمق ح ۱۸0 متر است. آبهای جریان آتلانتیک شمالی از

(۱) Atlantic Ocean (۲) Antarctic Ocean (۳) Arctic Ocean

دریاهای نروژ و گروئنلند وارد میشوند، و کف آنها ح ۷۶۰ متر زیر سطح اقیانوس است. آبهای عمیق شمالگانی از عمق ح ۷۶۰ متر تا کف اقیانوس ممتد میباشد.

عمده‌ترین جریان آبهای قشه گردشی است که جهت آنرا بر خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت میدانند. این جریانْ آبهای قشه را در طول ساحل شرقی گروئنلند حرکت میدهد (جریان گروئنلند شرقی)، و یخهای قطبی را بطرف جنوب در دریای گروئنلند میرانند. جریان آتلانتیک شمالی از چند طریق وارد اقیانوس شمالگان میشود. قسمت اعظم قشه در بیشتر سال مستور از توده‌های یخهای مواج است. بعضی ازین توده‌ها در قشه میمانند، و برخی را جریان گروئنلند شمالی بطرف جنوب میرانند، ولی پیش از اینکه به راههای دریائی قطط برسند آب میشوند. کوههای یخی که کشتیها را بمخاطره میاندازد از ساحل غربی گروئنلند بوسیله‌ی جریان لابرادور حمل میشود. جریانهای قطبی آب و هوای ساحل لش امریکای شمالی و آسیا را بمراتب سردتر از سواحل لغ اروپا و امریکای شمالی (که بواسطه‌ی جریان آتلانتیک شمالی، جریان خلیج، و جریان ژاپون گرم میشوند) میسازد.

برای تاریخ اکتشافاتی که در قشه بعمل آمده ← نواحی شمالگان. اختراع طیاره پرواز بر فراز قشه را ممکن ساخت، و تحقیقاتی که از راه هوا بعمل آمد اطلاعات انسان را در باب جریانهای دریائی، حرکت یخها، عمق آب، و کف اقیانوس توسعه داد. از تحقیقاتی که بعمل آمده معلوم شده است که آب قشه در حال گرم شدن است، ولی معلوم نیست که این امر جنبه‌ی موقت دارد یا دائمی است. تحقیقاتی که با همکاری دولتهای عمده‌ی جهان در سال زمینفیزیک بین الملل (۵۸–۱۹۵۷) بعمل آمد اطلاعات تازه‌ی فراوان در باب قشه بدست داد. پویش عمقی اقیانوس بوسیله‌ی زیردریائیهائی که با انرژی هسته‌ای کار میکنند مرحله‌ی جدیدی را در تحقیقات شمالگانی باز کرده است.

اقیانوسشناسی[۱] مطالعه و تحقیق در دریاها و اقیانوس‌ها. در این علم از جغرافیا، زمینشناسی، فیزیک، شیمی، زیستشناسی، و نیز از نجوم و هواشناسی استفاده میشود. اصطلاح اقیانوسشناسی گاهی منحصراً در مورد مطالعات مربوط به پستی و بلندی و نهشتهای قعر اقیانوسها و سواحل و مشخصات و حرکت آبهای اقیانوس استعمال میشود، ولی زیستشناسی دریا معمولا جزء آنست. این علم در کشتیرانی و ماهیگیری و کشیدن کابلهای تلگراف و تحقیقات اقلیمی اهمیت فراوانی دارد. بسیاری از پدیده‌های اقیانوسی (مثلا امواج و جریانهای بحری) هنوز کاملا توجیه نشده است.

اقیانوس کبیر[۲] یا **اقیانوس آرام**، علامت اختصاری در این کتاب **قکب**، بزرگترین اقیانوسهای زمین (← اقیانوس) که از تنگه‌ی برینگ تا نواحی جنوبگان و از سواحل غربی قاره‌های امریکا تا استرالیا و مجمع‌الجزایر مالزی و آسیای شرقی ممتد است. این اقیانوس را ماژلان، که بدون مواجه شدن با طوفانهای شدید آنرا نوردید، بنام "آرام" نامگذاری کرد. کمی بیش از ثلث سطح زمین را فرا گرفته است؛ مساحتش (۱۸۰ میلیون کمه) از سطح کلیه‌ی خشکیهای زمین (۱۴۹ میلیون کمه) بیشتر میباشد. منتهای طولش ح ۱۱٬۳۰۰ کم و منتهای عرضش ح ۱۷٬۷۰۰ کم است. جزایر بسیاری در آن قرار دارد که در ج و غ متمرکزند. قکب عمیقترین اقیانوسها است؛ عمق متوسط آن ح ۴٬۰۲۸ متر و عمیقترین نقطه‌ی آن (بعمق ح ۱۰٬۹۰۰ متر) گودال ماریاناس میباشد. جریانهای عمده‌ی آن عبارتند از جریانهای استوائی شمالی و جنوبی؛ جریان استرالیای شرقی، جریان باد غربی، و جریان هومبولت (یا پرو) در ج؛ و جریان ژاپن (کوروشیو) در ساحل آسیا.

کشف قکب را معمولا به و. ن. دِ بالبوآ نسبت میدهند که در ۱۵۱۳ از برزخ پاناما عبور کرد و ساحل شرقی قکب را کشف نمود، ولی باید توجه داشت که مردم میکرونزی و ملانزی و پولینزی و نیز ژاپنیها و چینیها قبل ازو در پهنه‌های وسیعی از قکب دریانوردی کرده بودند. در هر حال، میتوان تاریخ ۱۵۱۳ را آغاز شناسائی اقیانوس آرام بعنوان پهنه‌ای متمایز از قطط شمرد. در قرن ۱۶م قکب تحت استیلای پرتغالیها و اسپانیولیها بود؛ در قرن ۱۷م پای انگلیسها و هلندیها باز شد؛ در قرن ۱۸م فرانسویها و روسها و در قرن ۱۹م آلمان و ژاپن و کشمت وارد شدند. مسافرتهای (۷۹–۱۷۶۸) کوک را میتوان آغاز بررسی علمی قکب دانست. جج II اهمیت فراوان قکب را از لحاظ سوق الجیشی آشکار ساخت.

اقیانوس کبیر، سرزمین قیمومی جزایر[۳]، عنوان جزایری در اقیانوس کبیر، که بعد از جج I تحت قیمومت ژاپن قرار گرفت، و پس از جج II، سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ آنها را تحت قیمومت کشمت گذاشت. مساحت سرزمین ۱٬۷۷۵ کمه و جمعیت آن ۵۳٬۹۰۰ است. مشتمل بر ← جزایر کارولین، ← جزایر مارشال، و ← جزایر ماریاناس (باستثنای گوام) میباشد.

اقیانوس منجمد جنوبی، نام دیگر اقیانوس جنوبگان.

اقیانوس منجمد شمالی: ← اقیانوس شمالگان.

اقیانوس هند[۴]، علامت اختصاری در این کتاب **قهند**، سومین اقیانوس زمین از حیث وسعت، که از هندوستان تا قاره‌ی جنوبگان و از ش افریقا تا تاسمانی ممتد است. عرض آن در امتداد استوا ح ۶٬۴۰۰ کم و طولش از ل به ج ۹٬۶۵۰ کم میباشد. عمیقترین ژرفنای آن، بعمق ح ۷٬۳۰۰ متر، نزدیک جاوه قرار دارد. بزرگترین بادهای فصلی آن (بادهای موسمی) سبب بارندگیهای نواحی جش آسیا است. فقط قسمت شمالی آن از لحاظ کشتیرانی اهمیت دارد.

اقیانوسیه[۵] (oqyānusiyye)، اسم جمع جزایر واقع در اقیانوس کبیر مرکزی و جنوبی، شامل میکرونزی، ملانزی، و پولینزی، و (گاهی) استرالیا، زلند جدید، و مالزی. این لفظ معمولا مترادف با جزایر دریای جنوب شمرده میشود.

اقیانوسیه‌ی فرانسه: ← پولینزی فرانسه.

آکا[۶] (ākā)، رودهای جمشسر. ۱– بطول ۱٬۴۸۰ کم، در بخش مرکزی جمشسر اروپائی. بزرگترین شاخه‌ی راست ولگا است. در ج اورل سرچشمه گرفته بطرف ل و ش و لش جاری میشود، و در شهر گورکی به ولگا میریزد. قریب ۸۸۰ کیلومتر آن قابل کشتیرانی است. ۲– بطول ۹۷۰ کم، در ج سیبریه‌ی مرکزی. از کوههای سایان سرچشمه میگیرد، و بطرف شمال به آنگارا میریزد. قابل کشتیرانی است.

آکاپولکو[۷] (ākāpulko)، شهر (جم ۹٬۹۹۳)، ایالت گررو، مکزیک؛ کنار قکب. تفرجگاه زمستانی.

آکادمی: ← آکادمیا.

آکادمیا[۸] (ākādemiā) یا **آکادمی**، قطعه‌زمینی نزدیک آتن (یونان)، که اصلا متعلق به پهلوانی باسم آکادموس بود. بعداً باغی در آنجا تأسیس شد و کیمون آنرا با درختانْ چنار و زیتون و مجسمه‌ها و سایر آثار هنری مزین کرد. افلاطون و پیروانش در آنجا درس میگفتند، و بهمین جهت پیروان افلاطون را آکادمیان یا فلاسفه‌ی آکادمیائی گویند. این مدرسه تا ۵۲۹ بم، که یوستی‌نیانوس کلیه‌ی مدارس غیر دینی را بست، دایر بود. در زبانهای اروپائی لفظ آکادمی به انجمنهای ادبا، دانشمندان، یا هنرمندان اطلاق میشود. معروفترین آکادمیها آکادمی فرانسه است (تأسیس ۱۶۳۵)، و تقریباً آکادمیهای تمام ممالک بر اساس آن تأسیس شده. لفظ آکادمی ببعضی مدارس که رشته‌ی خاصی را تعلیم میدهند نیز اطلاق میشود، و در امریکا بعضی مدارس متوسطه آکادمی نامیده شده است.

آکادمیائیان یا **فلاسفه‌ی آکادمیائی**: ← افلاطون؛ آکادمیا.

آکادمی شاهی هنر[۹]، مؤسسه‌ای که در ۱۷۶۸ بوسیله‌ی جورج III و به پیشنهاد سر و. چیمبرز و ب. وست، بمنظور ترویج هنرهای نقاشی و پیکرتراشی و معماری، در لندن تأسیس شد. اولین رئیس آن سر ج. رنلدز بود. این آکادمی هر سال دو نمایشگاه، یکی از آثار استادان گذشته و یکی از آثار هنرمندان معاصر، ترتیب میدهد. عده‌ی اعضای آن ۴۰ تن میباشد.

آکادمی فرانسه (ākādemiye)، فنس آکادمی فرانسز (ākādemi frāNsez)، اولین و عمده‌ترین رکن انستیتو دو فرانس. در ۱۶۳۵ ریشلیو آنرا تأسیس کرد. در ۱۷۹۳ تعطیل و در ۱۸۰۳ مجدداً دایر شد. هدف اصلی آن نظارت بر کارهای ادبی، قواعد زبان، رسم الخط، و بلاغت بود. لغتنامه‌ی آن (۱۶۹۴؛ هشتمین چاپ، ۳۵–۱۹۳۲) و کتاب دستور زبانش (۱۹۳۲) نمونه‌ی محافظه‌کاری در زبان است. از کارهای دیگر آکادمی اعطای جوائز است. دارای چهل عضو است که آنانرا "جاودانان چهل‌گانه" مینامند. اغلب آنان از ادبا هستند، ولی فرانسویان عالیمقام دیگر، از جمله روحانیان و امرای ارتش، نیز ممکن است به

(۱)oceanography (۲)Pacific Ocean (۳)Trust Territory of the Pacific Islands (۴)Indian Ocean (۵)Oceania
(۶)Oka (۷)Acapulco (۸)Academy (۹)Royal Academy of Arts

عضویت درآیند. رئیس مملکت در انتخاب اعضا حق وتو دارد. از نویسندگان مشهور که موفق به عضویت نشدند: مولیر، روسو، بالزاک، ستندال، و فلوبر.

آکادیا[1] (ākādiā) **یا آکادی**، نام سابق ناحیه‌ی نووا سکوتیا، کانادا، که نخستین ماندگاران فرانسوی بآن ناحیه داده بودند (۱۶۰۴). اولین شهری که در آن تأسیس شد (۱۶۰۵) پور روایال بود (← آناپولیس رویال). در اوایل قرن ۱۷م ناحیه‌ی آکادیا تمام سرزمین بین رود و خلیج سنت لارنس و قطلا را شامل بود. حد غربی آن نامعین بود، ولی برونسویک جدید و قسمت شرقی ایالت مین در کشمت حالیه جزء آکادیا بود. در ۱۷۱۵ انگلیسها آکادیا را گرفتند، و در ۱۷۵۵ فرانسویانی را که حاضر بسوگند وفاداری نسبت به انگلستان نبودند نفی بلد کردند. امروز در کانادا لفظ آکادیائی بسکنه‌ی فرانسه‌زبان ایالات کرانه‌ای اطلاق میشود.

اکباتان: ← همدان.

اکبر، پادشاه تیموری هند، ← اکبر شاه.

اکبر، جلال‌الدین محمد: ← اکبر شاه.

اکبرآباد، ده (جه ۳۰۹ ۴۱° سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوار، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس).

اکبرآباد، نام سابق آگره، هند.

اکبر خان زند، فـ ۱۱۹۶ هق، از شاهزادگان و امرای زندیه، پسر ارشد زکی خان زند. هنگامی که زکی خان جهت دفع علیمراد خان زند به اصفهان میرفت، شیراز را به اکبر خان سپرد. پس از قتل زکی خان در منزل ایزدخواست، ابوالفتح خان زند به شیراز باز آمد، و به استقلال سلطنت کرد. اما صادق خان زند او را برکنار نمود، و خود امور سلطنت را بدست گرفت. درین جریان، اکبر خان از شیراز گریخته به علیمراد خان که پس دائی او بود پیوست، و با او عازم تسخیر شیراز شد، و پس از نه ماه محاصره، شیراز، بسبب خیانت عده‌ای از مدافعان، بدست علیمراد خان و اکبر خان افتاد. پس از چندی اکبر خان بامر علیمراد خان نابینا و سپس مقتول گردید.

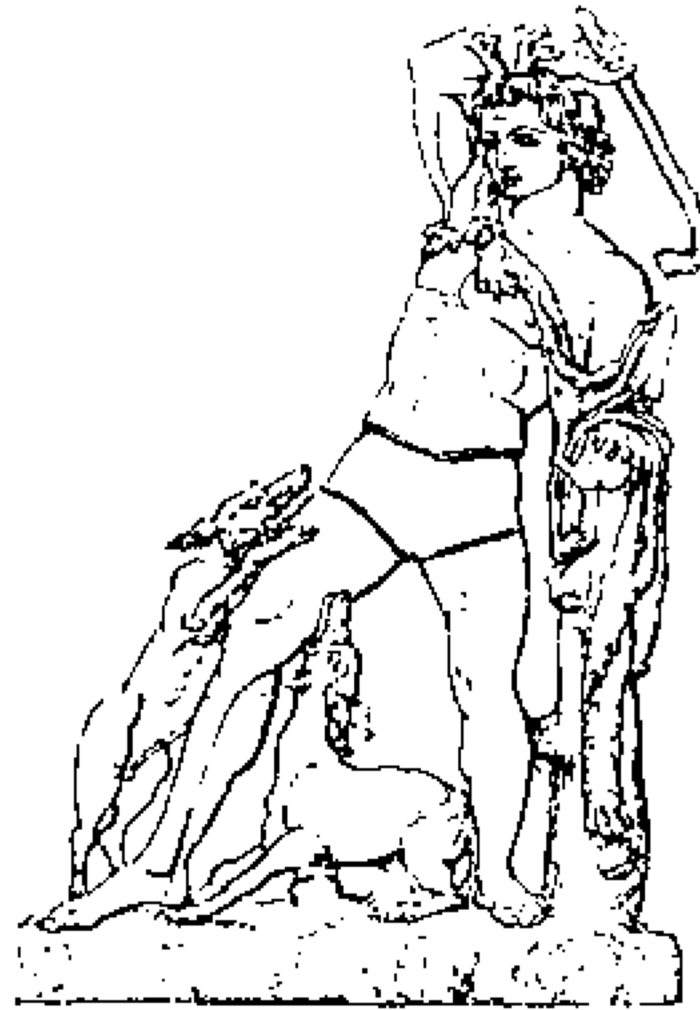
اکبر شاه، شهرت **ابوالفتح جلال‌الدین محمد اکبر**، ۹۵۰-۱۰۱۴ هق، سومین پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هق) از سلاطین تیموری هند، نواده‌ی ظهیرالدین بابر و پسر همایون شاه. بجای پدر بر تخت نشست و بکومک اتابک و نایب‌السلطنه‌ی خود، بیرام خان بهارلو، اوضاع آشفته‌ی مملکت را نظمی و قراری بخشید. در ۹۶۸ هق بیرام خان را عزل کرد، و زمام امور را خود در دست گرفت، و تا مدت هفت سال باز در دفع متمردان و سرکشان اهتمام نمود. پس از آن ببسط و توسعه‌ی مملکت پرداخت، و بتدریج بنگاله و کشمیر و سند و قندهار و احمدنگر را جزو قلمرو خویش درآورد. و برای اداره‌ی مملکتی چنین پهناور، قواعد و اصولی درست و عاقلانه بنیاد نهاد، و در جلب تاراضیان و دفع معاندان قوت و تدبیر تمام بخرج داد، و در واقع، بزرگترین سلطان عصر خویش گشت. مع هذا، در اواخر عمر مواجه با تحریکات و دسیسه‌هائی شد که فرزندش سلیم مشهور به جهانگیر در اکثر آنها دست داشت. عاقبت در آگره وفات یافت، و گمان میرود که مسموم شد.

اکبر در دوران سلطنت، سیرت و رفتاری متین و پسندیده داشت. در کشف حقیقت نیز شور و علاقه بخرج میداد. به ادیان و مذاهب توجه تمام میورزید، و گذشته از مقالات فرق اسلامی، از ادیان پارسیان و ترسایان و هندوان نیز وقوف تمام داشت. از قریحه‌ی شاعری نیز عاری نبود. مؤلف تاریخ فرشته گفته است که قصه‌ی امیر حمزه از مخترعات اوست. با اینهمه، از خط و سواد ظاهراً بکلی بی‌بهره بود. از عجایب احوال او اینست که دیانتی التقاطی بنام "توحید الاهی" بنیان نهاد که در آن پرستش آفتاب را توصیه مینمود، و مردم را بخداپرستی ساده و اعتقاد بمظهریت آفتاب دعوت میکرد. عجب آنست که عده‌ای معدود (قریب ۱۸ تن) از شاعران و متملقان و حتی امیران دربار او نیز باین آیین اختراعی او گرویدند. تأثیر عقاید هندی و عرفانی اسلامی در این دیانت اکبری بارز بود.

اکبر شاه، آرامگاه، باغ و بنای مجلل در سکندرا، بمسافت بیش از هفت کیلومتری خارج شهر آگره، هند، مشتمل بر سردر معظم بسبک ایرانی، باغ وسیع و رواق بسبک ایرانی، و مقبره‌ی سبک هندی. نمونه‌ی بسیار مشخص اختلاط دو سبک متفاوت معماری است. اشعار فارسی و امضای عبدالحق ابن قاسم شیرازی و تاریخ ۱۰۲۲ بالای سردر آن مرقوم است. رواق آن مزین به گچبریهای مطلای عالی است. اطراف مقبره، غرفه‌ها و آرامگاههای بانوان خاندان سلطنتی بسبک آثار صفویه است.

اکبرنامه یا آیین اکبری، کتابی تاریخی، بفارسی، از **ابوالفضل علامی** (۹۵۷-۱۰۱۱ هق)، که ظاهراً مفصلترین تاریخ زمان اکبر شاه، پادشاه هند، است، و شرح احوال شاعران عصر این پادشاه را نیز در بر دارد. در سال ۱۰۰۶ هق تألیف گردیده است. ظاهراً اولبار در ۱۸۷۷-۸۶ در سه مجلد بزرگ در کلکته، و سپس مکرر نیز در هند بطبع رسیده، و بانگلیسی ترجمه شده، و جلد اول این ترجمه در ۱۸۷۳ انتشار یافته.

اکتاو[2] (-ok-tāv؛ از فر.) **یا هنگام** (hengām)، دراصطلاح صوتشناخت، واحد نظری فاصله‌ی صوتی، و آن فاصله‌ی دو صوت است که ارتفاع یکی دو برابر ارتفاع دیگری باشد.


آکتایون

آکتایون[3] (āktāyon)، در اساطیر یونانی، شکارچی معروفی که روزی، بهنگام شکار، آرتمیس را در حال آبتنی دید. آرتمیس به خشم آمد و او را به مرالی تبدیل کرد. پنجاه سگ شکاری که همراه آکتایون بودند او را دریدند.

اکتبر یا اکتوبر (هر دو oktobr) [از ریشه‌ی یونانی اکتو (okto)، = هشت]، دهمین ماه سال در تقویم شمسی اروپائیان و غیره، دارای ۳۱ روز (نیز ← ماه). تقریباً دومین ماه پائیز است. تسمیه ناشی از اینست که هشتمین ماه تقویم قدیم رومی بود.

اکتبریان[4] (oktobriān) یا **حزب هفدهم اکتبر**، حزب سیاسی محافظه‌کاری که، پس از صدور اعلامیه‌ی مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ تزار روسیه (که در آن قانون اساسی آزادمنشانه‌ای برای روسیه تضمین شده بود)، از طرف اعتدالیون تأسیس گردید. اکتبریان طرفدار تعمیم حق رأی و تجدید سازمان دوما بودند. در دومای سوم اکثریت یافتند، ولی در این موقع هدفهای اولیه‌ی حزب فراموش شده بود، و اعضائی که مانده بودند طرفدار نیات شاه بودند، و بر روی هم، حزب ارتجاعی تلقی میشد.

اکتت[5] (oktet؛ از انگل)، قطعه‌ی موسیقی که برای هشت صدا یا هشت ساز مختلف نوشته شود.

اکتشافات جغرافیائی. پویش نواحی کره‌ی زمین بوسیله‌ی اقوام اولیه و بمنظور تأمین معاش آغاز شده، و بیشتر نواحی زمین را همان اقوام کشف کردند. پویشهای مستند از حدود سال ۳۰۰۰ قم شروع شد، و محرک آنها رغبت به تجارت و کشورگشائی و استعمار بوده است. فنیقیها و یونانیان پیش از ۶۰۰ قم نواحی مدیترانه و دریای سیاه را پوییدند. گویند هیئتی از فنیقیان بامر نخائو در ۶۰۰ قم دور افریقا را با کشتی پیمودند. بعد از ح ۵۰۰ قم کارتاژیها از تنگه‌ی جبل طارق گذشتند، و برای تجارت، سواحل اسپانیا و افریقا را پوییدند. پوتیاس یونانی احتمالا در ح ۳۳۵ قم به آبهای شمال جزایر بریتانیا رسید. فتوحات اسکندر مقدونی رابطه‌ی شرق و غرب را نزدیکتر ساخت. رومیان مقدار زیادی در اروپای شمالی پیش رفتند، و مستقیماً با چین تجارت میکردند. در ح ۱۵ بم، دریانوردی بنام هیپالوس (hip-pālus) کشف کرد که با استفاده از بادهای موسمی میتوان در دل اقیانوس هند کشتیرانی کرد، و این اکتشافات سبب رونق تجارت غرب با شرق گردید. پس از انحلال امپراطوری روم، پویندگان مسلمان راههای ارتباط با مشرقزمین را توسعه دادند. از سیاحان معروف دوره‌ی اسلامی اینان را میتوان نام برد: ابن واضح یعقوبی؛ سلام ترجمان؛ احمد ابن فضلان؛ اصطخری؛ ابودلف ینبوعی؛ ابوالحسن علی مسعودی؛ سلیمان تاجر؛ ابن حوقل؛ ابوعبدالله مقدسی؛ ناصر خسرو؛ ابن جبیر؛ شریف ادریسی؛ یاقوت حموی؛ ابن بطوطه. در اروپای قرون وسطی نورمانها به پویش مشغول بودند، و اریک سرخ به گروئنلند و لیف اریکسن به امریکای شمالی رسیدند.

جنگهای صلیبی توجه اروپائیان را بیش از پیش به ثروتهای مشرقزمین معطوف کرد، و در این دوره بر اطلاعات مربوط به شرق افزوده شد،

(۱)Acadia (۲)octave (۳)Actaeon (۴)Octobrists (۵)octet

و سیاحانی چون **مارکو پولو** بر وسعت این اطلاعات افزودند. در ح ۱۴۰۰، راههای مشرق‌زمین، بواسطهٔ تجزیهٔ امپراطوری مغول و برآمدن دولت عثمانی، مسدود شده بود. جستجوی راههای جدید سبب اکتشافات عمده گردید. **هانری دریانورد** پویش سواحل افریقا را تشویق کرد. از اقدامات اکتشافاتی که عظمت کرهٔ زمین را آشکار ساخت دور زدن دماغهٔ امید نیک بتوسط ب. **دیاش**، رسیدن **واسکو دو گاما** به هند، کشف امریکا بوسیلهٔ **کریستوف کلمب**، و نخستین کشتیرانی بدور زمین بتوسط ف. **ماژلان** میباشد. در قرن ۱۶م اسپانیائیها در نواحی مختلف امریکا باکتشافات پرداختند. بیشتر قسمتهای داخلی امریکای شمالی را فرانسویان در قرن ۱۷م پوییدند. انحصار راههای بازرگانی بدست اسپانیا و پرتغال، انگلیسها و هلندیان را بمسافرتهائی در اقیانوس کبیر برانگیخت. در اواسط قرن ۱۹م داخلهٔ استرالیا، و در اواخر این قرن بیشتر افریقا پوییده شد. پویش ← نواحی **شمالگان** و **جنوبگان** و اعماق اقیانوسها در قرن ۱۹م آغاز گردید، و در قرن ۲۰م توسعه یافت. انگیزهٔ بیشتر پویشهای جدید تحقیقات علمی و بدست آوردن منابع طبیعی و پایگاههای نظامی است؛ و ترقیات وسیع علم و صنعت مایهٔ تسهیل و پیشرفت کار پویندگان است. پرتاب اقمار مصنوعی از زمین (از اکتبر ۱۹۵۷ ببعد) بوسیلهٔ دولتهای شوروی و کشمت، تکامل موشکها، و تحقیقات سال بین‌المللی زمینفیزیک (۱۹۵۷–۵۸) مقدمات پویش فضا را آماده کرده است.

اکتشافات قطبی: ← شمالگان، نواحی؛ جنوبگان.

اکتفاء (ektefāʿ)، در علم بدیع، یک کلمه یا جمله‌ای کامل را از پایان کلام بقرینهٔ معنوی و دلالت سخنان پیشین، حذف کردن. مانند (عبید زاکانی)

ای بر دل هر کس ز تو آزار دگر،
بر خاطر هر کسی ز تو بار دگر.
رفتی بسفر عظیم نیکو کردی،
آن روز مبادا که تو یک بار دگر [بسفر بروی].

اکتفاء القنوع بما هو مطبوع (ektefāʿo ʾl-qanuʿ be mā hova matbuʿ)، فهرست مفیدی بعربی، از کتابهای عربی که در شرق و غرب بطبع رسیده، از قدیمترین زمانی که مؤلف بدان دست یافته تا زمان خود؛ از **وان دیک**. این کتاب بر حسب موضوع مرتب است. چاپ مصر ۱۸۹۶.

اکتن، جان امریک ادوارد دالبرگ: ← اکتن، لرد.

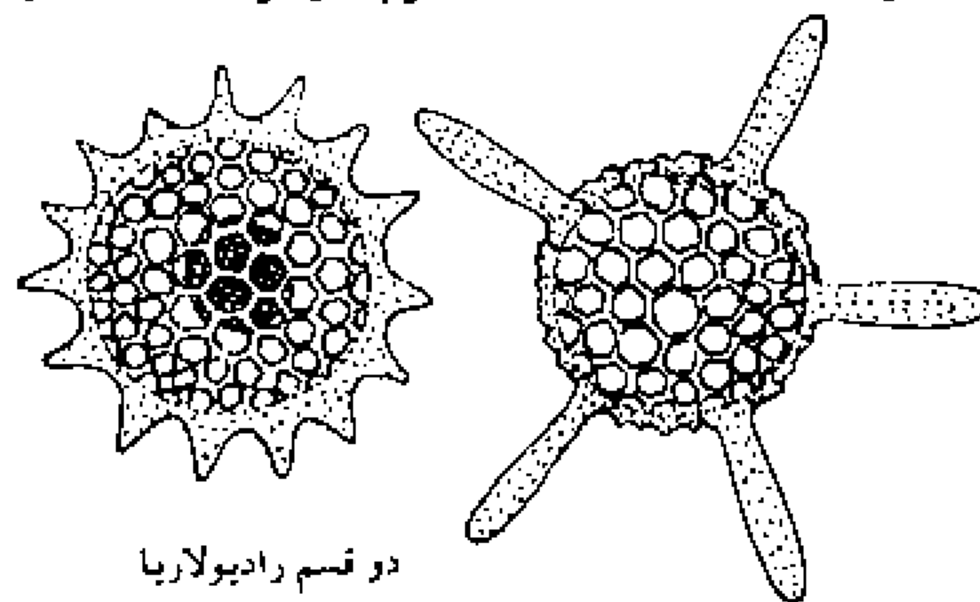
اکتن[1]، سر **جان فرانسیس ادوارد** (sər jān* frānsis edwārd aktən)، (۱۷۳۶؟–۱۸۱۱)، حادثه‌جوی بریتانیائی. در ناپل در دربار ماریا کارولینا تقرب داشت. در ۱۷۷۹–۱۸۰۴ نخست وزیر ناپل بود.

اکتن[1]، **لرد** (lord aktən*)، شهرت **جان امریک ادوارد دالبرگ‌اکتن** (jān emərik edwārd dālberg-)، ملقب به نخستین **بارون اکتن** (bāron*)، (۱۸۳۴–۱۹۰۲)، مورخ انگلیسی. از ۱۸۹۵ در دانشگاه کیمبریج تدریس میکرد. کتاب تاریخ جدید کیمبریج را طرح‌ریزی کرد. از آثارش کتاب تاریخ آزادی (۱۹۰۷) است.

اکتوئری[2] (aktueri؛ از انگل)، عنوان حسابگران متخصص در کارهای بیمه. در ابتدا کسانی که در انگلستان دادنامه‌های دادگاهها را نوشته و ثبت میکردند، یا شرکتهای سهامی را اداره مینمودند، باین نام خوانده میشدند. بعدها این عنوان به مدیران شرکتهای بیمه اختصاص یافت، ولی اکنون کسانی را باین نام میخوانند که حسابگر بیمه باشند، بدین معنی که از روی آمار طول عمر و دفعات خطر سوانح و امثال آن باحتمالات پی میبرند، و از روی احتمالات حق بیمه‌ای را که تعلق میگیرد تشخیص میدهند.

آکته[3] (ākte)، شبه جزیرهٔ یونان: ← آتوس.

آکتینوپودا[4] (āktinopodā؛ لتی)، در حیوان‌شناسی، قسمتی از سلسلهٔ آغازیان که معمولا ردهٔ جزء ردهٔ **سارکودینا** محسوب میشود، و مشخص آنها پاهای کاذبی است که مانند اشعه از بدن آنها خارج میگردد. راستهٔ فراوان رادیولاریا[5] (rā-diolāriā) جزء آکتینوپودا است.



دو قسم رادیولاریا

آکتینید، سلسلهٔ[6] (āktinid؛ از انگل)، عناصری که عدد اتمی آنها اقلا ۸۹ و منتهی ۱۰۳ است.

آکتینیوم[7] (āktiniom؛ فنس)، عنصر رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته)؛ علامت شیمیائی آن Ac (نیز ← عنصر، جدول). از سلسلهٔ آکتینید و عدد اتمی آن ۸۹ است. در ۱۸۹۹ کشف شد. در سنگ‌های معدنی اورانیوم یافت میشود. اشعهٔ بتا صادر میکند. پروتاکتینیوم محصول تلاشی آنست.

آکتیوم، دماغه، یونان: ← آکتیون.

آکتیون[8] (āktion) یا **آکتیوم** (āktium)، دماغه، لغ یونان. در اینجا قوای اوکتاویانوس (بعداً **آوگوستوس**) آنتونیوس و کلئوپاترا را شکست دادند (۳۱ قم).

اکثم ابن صیفی (aksame ʾbne sayfi)، فت ۹ هق، حکیم و دانای معروف عرب در **جاهلیت**. عمر دراز یافت، و در عهد پیغمبر، جهت قبول اسلام، با جماعتی از قوم خویش آهنگ مدینه کرد، اما در بین راه وفات یافت، و پیغمبر را درک نکرد، و کسانش به مدینه آمدند، و اسلام اختیار کردند. سخنان حکمت‌آمیز در کتابها بدو نسبت داده‌اند. احوال و اخبار او با افسانه‌ها آمیخته است.

اکد[9] (akkad)، قسمت شمالی بابل، در بین النهرین. (سومر قسمت جنوبی آن بود). اکد موقعیت تجارتی مساعدی داشت، و اقوام سامی چادرنشینی که در هزاره‌های چهارم و سوم قم باین ناحیه آمدند از راه تجارت رونق یافتند. اکد در دورهٔ سارگن I (اواسط هزارهٔ سوم قم) باوج قدرت خود رسید، و وی چند کشورشهر واقع در اکد را متحد ساخت، سومریها را مطیع کرد، و قدرت خود را از کوههای ایلام تا دریای مدیترانه و در آسیای صغیر بسط داد، و قدیمترین امپراطوری بزرگی را که در تاریخ شناخته شده بوجود آورد. پس از فتوحات سارگن، اکدیها بسیاری از آثار تمدن سومری را اتخاذ کردند. بعد از انقراض سلسلهٔ سارگن، حمورَبی اکد و سومر را متحد کرد، و دولت بابل را بوجود آورد. ناحیهٔ اکد از شهر اکد یا آگاده (āgāde) نام گرفته است، که شهری پررونق و در ح ۴۸ کیلومتری ل بابل واقع بود (محل دقیق آن معلوم نیست).

اکدش (akdaš): ← دورگه.

اکر (okar)، جمع لفظ عربی اکره (okra)، بمعنی کره: در اصطلاح علمای اسلامی، هندسهٔ کروی (یعنی علم اشکال مرسوم بر کره) علم اکر[10] خوانده شده است.

آکرا[11] (ākrā)، شهر (جمع ۱۶۵٬۰۰۰)، پایتخت غنا، بندر کنار خلیج گینه؛ محل دانشگاه غنا. سابقاً پایتخت ساحل طلا بود.

اکرام الناس (ekrāmo ʾn.nās) [اکرام الناس فی تاریخ البرامکه فی عهد بنی العباس]، کتاب تاریخی بفارسی، در بارهٔ برامکه، از ضیاءالدین برنی. در هند بطبع رسیده.

اکراه: ← تهدید و اکراه.

آکرد یا آکور، در صوتشناخت: ← آکورد.

اکرمان[12]، **یوهان پتر** (yohān peter ekermān)، ۱۷۹۲–۱۸۵۴، نویسندهٔ آلمانی. مدتها منشی گوته بود. اثر معروفش، گفتار با گوته (۱۸۳۶–۴۸)، برای فهم افکار گوته راهنمای سودمندی است.

اکرن[13] (akrən)، شهر (جمع ۲۷۴٬۶۰۵)، لش ایالت اوهایو، کشمت. در سال ۱۸۷۵ ب. ف. گودریچ کارخانهٔ لاستیکسازی در آنجا دایر کرد، و اینک بزرگترین مرکز صنایع لاستیکسازی جهان است.

آکروپول، یونان باستان: ← آکروپولیس.

آکروپولیس[14] (ākropolis) [= ارگ] یا **آکروپول**، قسمت مرتفع و مستحکم شهرهای یونان باستان. آکروپولیس شهر آتن تپه‌ای بارتفاع ح ۸۰ متر بود، و مخصوصاً در دوره **کیمون** و **پریکلس**، با آثار معماری مزین گردید. بعضی از این آثار عظیمترین آثار معماری در جهان است، و از جملهٔ آنها **پروپولایا**، **پارتنون**، و **ارختئوم** را میتوان نام برد. ← الگینی، مرمرهای.

آکروکورینتوس[15] (ākrokorintos)، صخره‌ای ببلندی ۵۷۵ متر، یونان مرکزی، مشرف بر **کورنت** کهنه. جایگاه **آکروپولیس** (ارگ) کورنت بود. معبد آفرودیته بر قله، و چشمهٔ پیرنه، که **پگاسوس** از آن نوشید، پایین آن قرار داشت.

آکره[16] (ākre)، رود امریکای جنوبی که در مرز پرو و برزیل سرچشمه میگیرد. قسمت اعظم اراضی اطراف آن متعلق به برزیل است.

اکسا (oksā) [از مصدر **اکسیدن**]، اکسایش‌پذیر.

---

(۱)Acton (۲)actuary (۳)Akte (۴)Actinopoda (۵)Radiolaria (۶)actinide series (۷)actinium (۸)Actium (۹)Accad; Akkad (۱۰)spherics (۱۱)Accra (۱۲)Eckermann (۱۳)Akron (۱۴)Acropolis (۱۵)Acrocorinthus (۱۶)Acre

→ اکسایش واحیا.

آکساکوف[1]، **سرگی تیمافیویچ** (sergey timāfe-yevic āksākof)، ۱۷۹۱–۱۸۵۹، نویسندهٔ روسی. از آثارش وقایع خانوادگی (۱۸۵۶) است که تصویر درخشانی از زندگی ملاکین روسیه در روزگار اوست.

اکسالیک، اسید: → اسید اکسالیک.

آکسان[2] (āksān؛ ازفنس) یا **تکیه** تأکیدی است که در تلفظ حرفی (معمولاً مصوتی) بکار میرود. مثلاً در زبان فارسی هجای آخر اسامی مؤکد است (آکسان دارد): دیوار (div'ār)، پریشان (pari-šān'). در افعال استمراری "می" مؤکد است: میگویم (mi-guyam')، میگفتم (mi-goftam')؛ اگر همین افعال منفی شوند آکسان به نون نفی منتقل میشود: نمیگویم (ne-mi-guyam'). تفاوت در لهجههای زبان واحدی یکی در نتیجهٔ تفاوت آکسان است: در فارسی غذا= qa'zā، در یزدی غذا= qazā'. در بعضی زبانها مثل انگلیسی و آلمانی تأکید هجاهای آکساندار و اهمیت این تأکید بیشتر و در بعضی زبانهای دیگر مثل فارسی و فرانسه کمتر است. در بعضی زبانها آکسان ناظر به زیروبمی صوت نیز هست. آکسانهای زبان فرانسه (´ ` ^) در اصل از خط یونانی اقتباس شده که محتملاً ناظر بارتفاع بوده است. تغییر آکسان میتواند موجب تغییر معنی شود. مثلاً برو با تأکید هجای اول (borŏ') فعل امر است و با تأکید هجای دوم در بابرو (bo'rŏ–) معنی اسمی دارد.

اکس-آن-پرووانس[3] (eksāNprovāNs)، لتی **آکوای سکستیای**[4] (ākuāy sekstiāy)، شهر (جه ۳۸٬۹۸۵)، ولایت بوش‌دوروون، جش فرانسه. رومیان آنرا، بنام آکوای سکستیای، بنا نهادند (ح ۱۲۲ قم). ماریوس در ۱۰۲ قم توتونها را درینجا شکست داد. در قرون وسطی مرکز فرهنگ پرووانسی، و تا ۱۷۸۹ پایتخت پرووانس بود. دانشگاه آن در ۱۴۰۹ تأسیس شد، و اینک قسمتی از آن در مارسی است.

اکسایش[5] **و احیاء**[6] (oksāyeš,chyā) [اکسایش اسم مصدر از اکسیدن است، و در این کتاب بجای لفظ فرانسوی اکسیداسیون (oksidāsion) بکار رفته است]، در اصطلاح شیمی. اصلاً ترکیب کردن با اکسیژن را اکسایش، و عمل عکس آن، یعنی گرفتن اکسیژن را از ترکیبی احیا میخواندند. چون ئیدروژن میتواند بسیاری از اکسیدها را احیا کند، و گرفتن ئیدروژن اغلب تحت تأثیر اکسیژن انجام میگیرد، بعداً تعریف اکسایش و احیا را تعمیم دادند، و اکسایش به گرفتن ئیدروژن و احیا به ترکیب کردن با ئیدروژن نیز اطلاق گردید. بالاخره، به بعضی فعل و انفعالاتی که اصلاً پای اکسیژن و ئیدروژن در آنها در کار نیست، بمناسبت مشابهت آنها با اکسایش و احیا، اصطلاحات اکسایش و احیا را اطلاق کردند، و معنی این اصطلاحات مبهم گردید. با بسط نظریهٔ الکترونی، این اصطلاحات دقیقاً تعریف شد. بر طبق این نظریه، اکسایش اساساً عبارت از اینست که اتم یا یونی الکترونهائی از دست بدهد، و احیا عکس آنست. اکسایش یک جسم همواره همراه با احیاء جسمی دیگر است. مادهای که اتمها یا یونهای آن در ضمن فعل و انفعال الکترون میگیرند عامل اکسنده (oksande) و آنکه الکترون از دست میدهد عامل احیاکننده نامیده میشود. در ضمن فعل و انفعال، عامل اکسنده از جسمی که میاکسد (→ اکسیدن) الکترونهائی میگیرد، و خودش احیا میشود، و عامل احیاکننده الکترونهائی از دست میدهد، و خودش میاکسد.

اکسپرسیونیسم[7] (ekspresionism)، شیوهای در هنر (نقاشی، پیکرتراشی، ادبیات، و سینما)، که هدف آن انتقال عواطف و احساسات درونی هنرمند به جهانی مرئی است. در آغاز قرن بیستم، در کشورهای اروپای مرکزی و شمالی، نهضت بزرگی بر ضد مکتب امپرسیونیسم نیرو میگرفت؛ اندک اندک شیوهای تازه از آن ببار آمد، و بسال ۱۹۱۲، هنگامی که هنوز در فرانسه ناشناخته بود، درآلمان نام اکسپرسیونیسم برآن نهاده شد. تعیین معنای دقیق این کلمه دشوار است؛ استعمال آن در آغاز جنبهٔ منفی داشت، و برای مقابله با عنوان امپرسیونیسم علم شد. برخی از صاحبنظران بر این عقیده بودند که اکسپرسیونیسم گویای معنویت و حالات ذهنی هنرمند است، و باید جایگزین عینیت شیوهٔ امپرسیونیسم شود. میگفتند که با حلول شیوهٔ اکسپرسیونیسم در هنر، تصویرهای زاده از ادراک عینی جای خود را به جهانی تازه داده است، که از نقشها و شکلهای ذهنی و عاطفی و پنداری منبعث میباشد. عنوان اکسپرسیونیسم در هنر نو، بر رویهم، در مورد آثاری بکار میرود که در آنها ارائهٔ طبیعت تحت‌الشعاع بیان عواطف و احساسات درونی قرار میگیرد.

وان گوگ هلندی و **ف. هودلر** سویسی در پیدایش این شیوه سخت مؤثر بودند، ولی وان گوگ معمولاً در عداد نقاشان مکتب فرانسه بشمار میآید، و رسماً جزء نقاشان مکتب اکسپرسیونیسم محسوب نمیشود. اما هودلر، با آنکه کارهای استادانهاش از هیچگونه بدعت فنی برخوردار نیست، بسبب تلاش بیپروائی که برای تبدیل حرکت بطرحهائی از خطوط موازی و هماهنگ بکار میبندد، از پیشاهنگان اکسپرسیونیسم بشمارست. در ناحیهٔ فلاندر، نقاشیهای شاعرانه و خروشان **ج. انسور** با این شیوه هماهنگ بود. اکسپرسیونیسم آلمان تحت تأثیر **ا. مونک** نروژی قرار گرفت، و گروههای تازهای پدید آورد. در کارهای **ا. نولده** هراس و آشفتگی با خشونت دهقانی و عواطف مذهبی آمیخته است. اما **ا. کوکوشکا** (اتریشی)، در عین خشونت و آشفتگی، شاعری افسانهپرداز است. باید گفت که در کشورهای لاتینی، شیوهٔ اکسپرسیونیسم رونق چندانی نیافت، مگر آنکه حالت و شیوهٔ طبیعی برخی از نقاشان اسپانیا را نوعی اکسپرسیونیسم بدانیم.

اکستر[8] (eksətər)، شهر (جه ۷۵٬۴۷۹)، مرکز ولایت دونشر، انگلستان، کنار رود اکس. سابقاً موقعیت سوق‌الجیشی داشت؛ در ۱۰۶۸ تسلیم ویلیام فاتح شد؛ در جنگ داخلی ۱۶۴۲–۴۶ از مواضع محکم سلطنت‌طلبان بود. در جج II بشدت بمباران شد. کلیسای جامع بزرگ جالبی دارد.

آکسفرد[9] (āksfərd؛ انگل āksford)، لتی **اوکسونیا** (oksoniā)، شهر (جه ۹۸٬۶۷۵)، مرکز ولایت آکسفردشر، انگلستان، بر رود تمز (یا آیسیس). → دانشگاه **آکسفرد** در اینجاست. در جنگهای داخلی پایتخت سلطنت‌طلبان بود. از آثار تاریخی آن (علاوه بر کالجهای دانشگاه) رصدخانهٔ ردکلیف (radklif)، تئاتر شلدونین (šeldŏniən) (معمار آن سر ک. رن) و کلیساها و مسافرخانههای قدیمی است. حومهٔ آن کارخانههای مهم اتومبیلسازی دارد.

آکسفرد، ولایت، انگلستان، → **آکسفردشر**.

آکسفرد، اولین **ارل آو:** → **هارلی، رابرت**.

آکسفرد، هفدهمین **ارل آو:** → **ویر، ادوارد د.**

آکسفرد[9]**، دانشگاه** (āksfərd)، یکی از دو دانشگاه قدیمی انگلستان (دیگری کیمبریج)، در شهر آکسفرد. دارای ۲۹ کالج است. آغازش از قرن۱۲م میباشد. در دورهٔ قرون وسطی از مراکز علم و ادب بود، و کالجهای آن تقریباً خودمختاری کامل داشتند (هنوز هم دارند). دانشگاه آکسفرد از معروفترین دانشگاههای جهان در ادبیات یونان و روم قدیم و در الاهیات مسیحی و علوم سیاسی است. "اتحادیهٔ آکسفرد" معروفترین باشگاههای مناظره و مباحثه در جهان میباشد. → **کتابخانهٔ بودلیان** جزء دانشگاه است. **سسیل ج. رودز** سرمایهٔ هنگفتی برای اعطای کومک خرج تحصیلی به دانشگاه تخصیص داد.

آکسفرد، شروط[10]، در تاریخ انگلستان، موادی برای اعمال اصلاحاتی در حکومت انگلستان، که در ۱۲۵۸ در آکسفرد بتصویب **پارلمنت دیوانه** رسید، و بارونها آنرا به هنری III تحمیل کردند. شروط آکسفرد برهبری س. **د مانفرت** تنظیم گردید، و در آن یک شورای رایزنی و محدودیتهائی در امر گرفتن مالیات پیش‌بینی شده بود. هنری III از اجرای شروط خودداری کرد (۱۲۶۱)، و این امر منجر به **جنگ بارونها** گردید.

آکسفرد، نهضت[11]، نهضتی دینی که در قرن ۱۹م در آکسفرد (انگلستان) بدست گروهی از روحانیان (از جمله **ج. ه. نیومن** و **ج. کیبل**) آغاز شد، و هدفش تجدید حیات کلیسای رسمی بود. در آغاز به نهضت تراکت‌نویسان[12] (trākt–) یا رسالهنویسان معروف بود. نیومن، کیبل، و **ا. ب. پیوزی**، در ضمن رسالاتی، مذهب انگلیکان را "راه وسط" بین کیش کاتولیک و مسیحیت انجیلی معرفی کردند. رسالهٔ ۹۰م نیومن برای "آرامش" کلیسا "خطرناک" تشخیص داده شد، و انتشار رسالات تعطیل گردید (۱۸۴۱). در ۱۸۴۲ گروهی از رهبران این نهضت (از جمله نیومن) به کلیسای رومی پیوستند. نهضت آکسفرد در اسکاتلند، ویلز، و ماوراء بحار اشاعه یافت. پیروان آنرا آنگلوکاتولیک (ānglo.kātolik)

---

(۱)Aksakov (۲)accent (۳)Aix-en-Provence (۴)Aquae Sextiae (۵)oxydation (۶)reduction (۷)expressionism (۸)Exeter (۹)Oxford (۱۰)Provisions of Oxford (۱۱)Oxford movement (۱۲)Tractarian movement

و نیز (بعلت اجرای مناسک خاص) مناسکیان[۱] مینامند. نهضت آکسفرد در تحول کلیسای انگلستان مؤثر بوده است.

آکسفرد اند اسکویث، اولین ارل آو: ← اسکویث، هربرت هنری.

آکسفردشر[۲] (āksfordšor) یا **آکسفرد**، ولایت (۱۹۳۷ کمه؛ جه ۲۷۵٬۷۶۵)، ج قسمت مرکزی انگلستان؛ کرسی آن آکسفرد (محل دانشگاه آکسفرد و دارای صنعت اتومبیلسازی). بیشترش هموار است؛ رود تمز (نام محلی آن آیسیس) آنرا زهکشی میکند. شغل عمده زراعت است. کاخ بلنم (blenem) در شهر وودستاک از این ولایت واقعست.

آکسل[۳] (āksel): ← آبسالون.

اکس-لاشاپل، آلمان: ← آخن.

اکس-لاشاپل[۴]، **پیمان** (eks-lā-šāpel) یا **صلح اکس-لاشاپل**، در تاریخ اروپا. **۱-** قرارداد دوم مهٔ ۱۶۶۸، که به جنگ انتقال بین فرانسه و اسپانیا پایان داد، و اتحاد سه‌گانه (انگلستان، سوئد، و هلند) آنرا تضمین نمود (۷ مهٔ ۱۶۶۹). فرانسه بیشتر متصرفات خود را در فلاندر نگاه داشت، ولی فرانش‌کنته را به اسپانیا بازگرداند. **۲-** پیمان ۱۸ اکتبر ۱۷۴۸ که ← جنگ جانشینی اتریش را پایان داد. تقسیم سرزمینهای اروپا را بوضع پیش از جنگ برگرداند، جز اینکه اتریش را وادار نمود که پارما، پیاچنتسا، و گواستالا را به اسپانیا واگذارد. این پیمان پراگماتیک سانکسیون را نیز تأیید کرد.

اکس-ل-بن[۵] (eks-le-baN)، شهر (جه ۱۲٬۷۹۹)، ولایت ساووا، ش فرانسه، بر دریاچهٔ بورژه. چشمه‌های معدنی دارد.

اکسنده[۶] (oksande) [اسم فاعل از مصدر اکسیدن]، چیزی که باعث اکسیدن شود. ← اکسایش و احیا.

اکس-وای-زی، قضیهٔ[۷] (eks-wāy-zi)، شهرت پیشامدی (۱۷۹۷-۹۸) در روابط سیاسی فرانسه و کشمت. جان ادمز، رئیس جمهور کشمت، یک هیئت سه نفری مرکب از جان مارشال، البریج گری، و چ. ک. پینکنی را برای حل مشکلاتی که بین دو دولت پیش آمده بود به فرانسه فرستاد. دولت فرانسه هیئت اعزامی را نپذیرفت، ولی سه نفر از عمال آن دولت غیر مستقیم بهیئت مذکور اطلاع دادند که اگر ۵۰٬۰۰۰ لیره به تالیران و وامی به فرانسه داده شود نمایندگان امریکا پذیرفته خواهند شد. ادمز قضیه را به کنگره گزارش داد، ولی برای اینکه نام سه عامل دولت فرانسه را نیاورد آنانرا "اکس" و "وای" و "زی" (اسامی سه حرف آخر الفبای انگلیسی) نامید. مطالبهٔ رشوه خشم ملت امریکا را برانگیخت، و هیئت اعزامی مذاکرات را پایان داد. بعداً در سال ۱۸۰۰ اختلافات خاتمه یافت.

اکسوم[۸] (aksum)، شهر (جمه ح ۱۰٬۰۰۰)، ل حبشه. از مراکز مسیحیان قبطی است. **مملکت اکسوم**، که بر طبق روایات حبشی بدست پسر سلیمان پیغمبر و ملکهٔ سبا تشکیل یافت، در قرن اول میلادی در اکسوم تأسیس شد، و تا قرن ۶م بر قسمتی از حبشهٔ کنونی و سودان فرمانروائی داشت، و از مراکز عمدهٔ تجارت بین هند و عربستان و یونان و روم بود. دولت اکسوم چند قرن با یمن در جنگ بود، و سرانجام، بعلت بدرفتاری ذونواس به مسیحیان و بتحریک رومیها، پادشاه اکسوم لشکری به یمن فرستاد، و بکومک سمیفع آنجا را فتح کرد (۵۲۵ بم).

اکسی استیلن، بوری (یا **مشعل**): ← جوش اکسیژن، دستگاه.

اکسید[۹] (oksid؛ فنس)، جسم حاصل از ترکیب اکسیژن با عنصری دیگر. اکسیژن مستقیماً با بسیاری از عناصر دیگر ترکیب میشود؛ عده‌ای از این ترکیبات دوتائی (یعنی مرکب از دو عنصر) در طبیعت فراوان است، و اکسیدهای بعضی از فلزات کانه‌های مهمی میباشند. اکسیدها را، بر حسب عدهٔ اتمهای اکسیژن در هر مولکول آنها، به مونوکسید (یا اکسید)، بیوکسید (bioksid)، تریوکسید (trioksid)، و غیره تقسیم میکنند، که بترتیب ۱، ۲، ۳، و غیره اتم اکسیژن در هر مولکول دارند. اکسیدی از یک جسم را که بیش از اکسید عادی آن اکسیژن دارد پروکسید (peroksid) خوانند. همچنین، اکسیدها را به اکسید اسیدی، اکسید بازی، و انیدرید تقسیم میکنند. بعضی عناصر (مثلا گازهای بی‌اثر) تشکیل اکسید نمیدهند. شورگنها و فلزات بی‌اثر مستقیماً با اکسیژن ترکیب نمیشوند، و اکسیدهای آنها را بوسائل غیر مستقیم بدست میآورند.

اکسیداسیون، اکسایش: ← اکسایش و احیا.

اکسید آلومینیوم: ← آلومین.

اکسید باریوم: ← باریت.

اکسیدریل[۱۰] (oksidril؛ از فنس)، در اصطلاح شیمی، گروهی (یا رادیکالی. ← رادیکال) یک ظرفیتی، مرکب از یک اتم ئیدروژن و یک اتم اکسیژن، که جزئی از مولکول بعضی مواد مرکب (مانند الکلها، فنولها، و غیره) را تشکیل میدهد. علامت شیمیائی آن OH است.

اکسید کربون[۱۱] (okside karbon)، فنس اکسید دو کربون (oksid dē)، گاز بیرنگ، بی‌بو، بی‌طعم، که از کربون و اکسیژن تشکیل یافته و فرمول شیمیائی آن CO است. گازی بسیار سمی است؛ استنشاق آن بمقدار زیاد مهلک است. از هوا سبکتر است؛ در آب تقریباً نامحلول میباشد. بعنوان سوخت (مثلا ← گاز آب)، و نیز بعنوان عامل احیاکننده (گیرندهٔ اکسیژن) در استخراج و تهیهٔ بعضی فلزات از کانهٔ آنها استعمال میشود. اکسید کربون از احتراق ناقص زغال تولید میشود. در گازهائی که از سوختن بنزین متصاعد میشود (مثلا در اتومبیل)، در گاز روشنائی، و در کوره‌هائی که در آنها هوا برای احتراق کافی نیست وجود دارد.

اکسیدن[۱۲] (oksidan) [مصدر ساخته شده از ریشهٔ یونانی اکسو (که اصل کلمات اکسید و اکسیژن و غیره است) +ی (ملایمت و خوشاهنگی) +دن (پسوند مصدری)]، در اصطلاح شیمی. **۱-** ترکیب کردن با اکسیژن، افزودن اکسیژن. **۲-** گرفتن ئیدروژن از یک جسم مرکب (بمناسبت مشابهت با عمل اکسیژن). **۳-** گرفتن الکترونهائی از یک اتم یا از یک یون. نیز ← اکسایش.

اکسیر (eksir)، بزعم اهل کیمیا، جوهری اسرارآمیز که بوسیلهٔ آن میتوان فلزات را به طلا و نقره تبدیل کرد. انتشار آن در فلزات مانند انتشار زهر در بدن است، و بهمین قیاس، مقدار قلیلی از آن میتواند هزاران هزار برابر وزن خود از فلز را تبدیل به طلا کند. لفظ اکسیر از طریق آثار عربی (مخصوصاً آثار ابن سینا) وارد اروپای دورهٔ سکولاستیک گردید. بعدها چنین پنداشتند که اکسیر، همچنانکه در فلزات اثر میکند، سبب درازی عمر نیز میگردد. لفظ فرانسوی الکسیر (eleksir) و الفاظ مشابه آن که هم‌امروز بسیاری شربتهای مقوی را بدان میخوانند ناشی از همین است.

اکسیر العارفین (eksiro 'l.ʿārefin)، رساله‌ای فلسفی و عرفانی‌گونه، بعربی، از ملا صدرا، مشتمل بر چهار مبحث و چهار باب (فی کمیة العلوم و قسمتها؛ فی محل المعرفة و الحکمة؛ فی معرفة البدایات؛ فی معرفة النهایات). با چند رساله از مؤلف در ۱۳۰۲ هق در تهران بطبع رسیده.

اکسیژن[۱۳] (oksižen؛ از فنس)، عنصر گازی بی‌رنگ، بی‌بو، و بی‌طعم؛ وزن اتمی آن ۱۶ و علامت شیمیائی آن O (نیز ← عنصر، جدول). از هوا سنگینتر است. در آب بمقدار بسیار کم حل میشود. هادی ضعیفی است. سبب احتراق میشود، ولی نمیسوزد. از لحاظ شیمیائی فعال و مهم است. در اکسایش (← اکسایش و احیا)، احتراق، تنفس، زنگ زدن و خورده شدن فلزات دخیل است. فراوانترین عناصر میباشد. ترکیبات متعددی تشکیل میدهد، و در تمام مواد زنده (یکی از مواد سازای پروتوپلاسم است) و نیز در جو وجود دارد. **اوزون** یکی از اشکال دگروار آنست. **اکسیژن سنگین** نام دو عنصر همجای اکسیژن است، که اوزان اتمی آنها ۱۷ و ۱۸ میباشد.

اکسیژن، دستگاه جوش: ← جوش اکسیژن، دستگاه.

اکفاء (ekfāʾ) [عربی،= به بیراه رفتن، روی از مقصود برگردانیدن]، در علم قافیه، دوگونگی روی چنانکه یکی با دیگری قریب المخرج باشد؛ مانند برگ و ترک، یا تب و چپ (از عیوب قافیه).

اکفانی: ← ابن الاکفانی.

اکلیل (eklil)، هفدهمین منزل از منازل قمر، مشتمل بر سه ستاره (β و δ و π) از برج عقرب.

اکلیل الجبل (eklilo 'l.jabal)، (*Rosmarinus officinalis*)، گیاه دائمی از تیرهٔ نعنائیان، مخصوص نواحی مدیترانه، که بسبب برگهای ریز و پیوسته‌سبز و معطرش، آنرا بجای شمشاد در حاشیهٔ باغها میکارند.

اکلیل الملک (eklilo 'l.malak)، گیاهی از تیرهٔ پروانه‌واران و از نوع ملیلوتوس (*Melilotus*)، با برگهای سه‌برگچه‌ای و خوشه‌های گل زرد. برای علوفه و پوشش زمین کاشته میشود. آنرا شبدر زرد، یونجهٔ زرد، و حندقوقی (handaquqi) نیز مینامند. نام فارسی آنرا بسک (basak) ضبط کرده‌اند.

اکلیل جنوبی[۱۴] (eklile)، صورت فلکی نیمکرهٔ

---

(۱)ritualists (۲)Oxfordshire (۳)Axel (۴)Aix-la-Chapelle (۵)Aix-les-Bains (۶)oxidizer (۷)XYZ Affair
(۸)Aksum (۹)oxide (۱۰)hydroxyl (۱۱)carbon monoxide (۱۲)oxydize (۱۳)oxygen (۱۴)Corona Australis

جنوبی. که از طرف جنوب مجاور برج قوس است.

اکلیل شمالی[1] (eklile)، صورت فلکی نیمکره‌ی شمالی، بین جاثی علی رکبتیه و حیه و عوا.

آکم، ویلیام آو: ← ویلیام آکمی

اکمال الدین و اتمام النعمه (ekmālo 'd.din va etmāmo 'n.ne‘ma)، کتابی مذهبی، بعربی، از شیخ صدوق (فت ۳۸۱ هق)، مشتمل بر اخباری در غیبت انبیاء و غیبت امام ۱۲م. این کتاب را کمال الدین و تمام النعمه نیز نامیده‌اند. چاپ تهران، ۱۳۰۱ هق. سید احمد ابن محمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳م هق) اکمال الدین را بفارسی ترجمه کرده.

آکمئیستها[2] (ākmeisthā)، پیروان مکتبی که شاعران روسی در ۱۹۱۲ در برابر سمبولیستها بوجود آوردند. سعی پیروان این مکتب بر این بود که شعر جنبه‌ی واقعی و محسوس داشته و بیان آن روشن باشد. آخماتووا از آکمئیستهای معروف بود.

اکنجی ابن قچقار (ekenjic 'bne qocqār) [اکنجی، النجی، التجی؛ (eltji)]، فت ۴۹۰ یا ۴۹۱ هق، غلام سلطان برکیارق، که سلطان او را ولایت خوارزم داد و به خوارزمشاه ملقب نمود. اکنجی در مرو بدست لشکریان خود کشته شد. قچقار بترکی بمعنی قوچ است.

اکنلو (akanlu)، ده (جه ۱٬۰۹۳ سثه ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهربان، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، استان پنجم، ۷۷ کیلومتری لغ کبودرآهنگ.

اکنوموس، سیسیل: ← لیکاتا.

اکو، در اساطیر یونان: ← اخو.

آکو[3]**، میشل** (mišel āko)، نة ۱۶۸۵-۱۷۵۲، پوینده‌ی فرانسوی در ناحیه‌ی میسی‌سیپی علیا؛ دستیار لا سال.

اکوادور[4] (ekuādor) [لفظ اسپانیائی، بمعنی (خط) استوا، بمناسبت عبور خط استوا ازین کشور]، جمهوری (۲۸۵٬۹۵۰ کمم؛ جه ۳٬۵۷۶٬۹۳۳)، غ امریکای جنوبی، کنار قکب؛ پایتختش کیتو. از ل به کولومبیا و از ش و ج به پرو محدود است. دو رشته از کوههای آند از آن میگذرند. چندین آتشفشان زنده (از جمله کوتوپاکسی) دارد، و زلزله‌های کثیرالوقوع خسارات بسیار وارد میکند. قسمت اعظم سکنه‌ی آن در اراضی مرتفع و دره‌های حاصلخیز بین مرتفعات زندگی میکنند، و از هندیشمردگان یا نژاد مختلط آنانند. قسمت واقع در ش کوههای آند را دشتهای وحشی و جنگلهای بارانی فراگرفته، و بیشترش ناپوییده است، و سکنه‌ی قلیل آن منحصر به هندیشمردگان وحشی و متفرق میباشند. در غ آند سواحل مرطوب و گرم قکب قرار دارد. از بندر گوایاکیل کاکائو، نفت، طلا، جوز تاگوا، و کلاه پاناما صادر میشود.

ناحیه‌ی اکوادور در ۱۵۳۴ بتصرف اسپانیا درآمد، و مدتی جزء قلمرو نایب‌السلطنه‌ی پرو و سپس جزء غرناطه‌ی جدید گردید. شورشهای نخستین برای استقلال از اسپانیا بی‌نتیجه ماند، ولی سرانجام، با پیروزی آ. خ. دِ سوکره در نبرد پیچینچا (۱۸۲۲)، استقلال یافت، و جزء جمهوری کولومبیای بزرگ س. بولیوار گردید. پس از انحلال این جمهوری، اکوادور جمهوری مستقلی شد (۱۸۳۰). در ۱۸۳۲ جزایر گالاپاگوس را بدست آورد. اکوادور از کشمکشهای مکرر مرزی با همسایگانش سودی نبرد. در ۱۹۴۸، منشور کیتو توصیه کرد که یک اتحاد گمرکی و سیاسی و نیز همکاری فرهنگی بین کشورهای کولومبیا، ونزوئلا، اکوادور، و پاناما برقرار شود. اکوادور در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد پیوست. در ۱۹۴۸ برنامه‌ای برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی آغاز گردید.

آکواریوم[5] (ākuāriom؛ فنس)، ظرف، استخر مصنوعی، یا موزه‌ای برای نگاهداری حیوانات و گیاهان آبی. ظرف نگاهداری ماهی باید از موادی غیر از مس و برنج و روی و آهن سفید ساخته شود. ظروفی را که با تخته‌ی نو یا سیمان نو ساخته شده‌اند باید در طی چند هفته چندین بار پر و خالی کرد، و سپس ماهی را در آنها انداخت. اگر آکواریوم درست تعبیه شده باشد، آب آن تا آلوده نشده احتیاج به تجدید ندارد، و فقط باید مقدار آبی را که تبخیر میشود بر آن افزود. وجود گیاهان سبز در آکواریوم مفید است، زیرا این گیاهان در اثر نور خورشید اکسیژن رها میکنند.

اکوان (akvān)، در روایات ملی، دیوی که رستم را به دریا انداخت، و خود عاقبت به دست او کشته شد.

آکوای سکستیای: ← اکس-آن-پرووانس.

آکورد[6] **یا آکرد** (هر دو ākord؛ از فنس) یا **آکور** (ākor؛ فنس)، در صوتشناخت، استماع توأم چند نُت. اگر تأثیر آن خوشایند باشد آنرا مطبوع و اگر ناخوشایند باشد آنرا نامطبوع خوانند. آکورد ساده آنست که از دو نت تشکیل شود؛ آکورد مرکب از بیش از دو نت تشکیل میگردد. بتجربه معلوم شده است که هر قدر فواصل (← فاصله) نتهائی که آکوردی را تشکیل میدهند اعداد ساده‌تری باشند آکورد مطبوعتر است.

آکوردئون[7] (ākordeon)، آلت موسیقی کوچک قابل حمل که از انبانهائی بشکل مستطیل تشکیل شده است، و بوسیله‌ی دست باز و بسته میشود، و دارای دگمه‌ها و شستیهائی است که معرف نُتها است. از اولین سازندگان آن دامیان است (در ۱۸۲۹ در وین)، ولی اصول آن را چینیها از مدتها پیش میدانستند.

آکوریری[8] (āküreyri)، بندر (جه ۷٬۵۱۷)، ل ایسلند؛ دومین شهر عمده‌ی ایسلند.

آکوزاتیو[9] (ākuzātiv)، حالت مفعول صریح در صرف اسامی. ← حالات اسم.

اکوس (ekos)، نام فرانسوی اسکاتلند.

اکوس جدید، کانادا: ← نوا سکوتیا.

اکول د بوزار: ← بوزار، مدرسه‌ی.

اکولوژی: ← بومشناسی.

آکومولاتور: ← انباره.

آکونکاگوا[10] (ākonkāguā)، قله‌ای بارتفاع ۶٬۹۶۰ متر، غ آرژانتین، در کوههای آند. یک چند آنرا مرتفعترین قلل نیمکره‌ی غربی میدانستند. ← اوخوس د سالادو.

آکونیا[11]**، کریستوبال د** (kristobāl de ākuniā)، ۱۵۹۷-۱۶۷۶؟، مبلغ یسوعی و پوینده‌ی اسپانیائی. در مسافرت (۱۶۳۸) پ. تیشیرا به آمازون همراه وی بود. توصیفی که از رودخانه نوشت (۱۶۳۹) از قدیمترین آثاریست که درین باب نوشته شده.

اکویتس[12] (ekuites) [لتی، = اسبسوار]، در تاریخ روم، سوارنظام اولیه‌ی ارتش روم که گویند رومولوس آنها را از سه قبیله‌ی قدیمی رومی انتخاب کرد و بعداً (۳٬۶۰۰ تن) بر اساس ثروتشان انتخاب میشدند. بموجب قانون ۱۲۳ قم س. گراکوس، وظایف قضائی سنا به طبقه‌ی اکویتس منتقل گردید، و اگرچه سولا این وظایف را از آنان گرفت، در کشور روم نفوذ بسیار داشتند. در قرن اول قم در واقع طبقه‌ی سرمایه‌دار را تشکیل میدادند، و متناوباً با احزاب طرفدار مردم و طرفدار سنا متحد شدند. طبقه‌ی اکویتس در دوره‌ی امپراطوری اعتبار و آبروی خود را از دست داد، و در زمان قسطنطین از بین رفت.

آکویلا یا آکویلا دلیی آبروتتسی[13] (ākuilā delyi ābruttsi)، شهر (جه ۴۴٬۵۳۱)، کرسی ناحیه‌ی آبروتتسی اِ مولیزه، ج ایتالیای مرکزی. ابنیه‌ی قرون وسطائی دارد.

آکویلا پونتیکوس[14] (ākuilā pontikus)، مترجم یهودی قرن دوم بم که عهق را از عبری به یونانی ترجمه کرد. از ترجمه‌ی او، که مورد استفاده فراوان یهودیان بود، نسخه‌ی کاملی در دست نیست.

آکویلیا[15] (ākuileyā)، شهر (جه ۱٬۸۷۷)، فریولی-ونتسیا جولیا، لش ایتالیا، نزدیک دریای آدریاتیک. در ۱۸۱ قم بنا شد، و از استحکامات مهم رومی بود. کلیسائی به سبک رومانسک دارد.

آکویناس، توماس: ← توماس آکویناس، قدیس.

اکهارت[16]**، مایستر** (māyster ekhārt)، ح ۱۲۶۰ - ح ۱۳۲۸، متأله عارف‌مشرب آلمانی از فرقه‌ی دومینیکیان؛ بانی نهضت عرفانی آلمانی در قرن ۱۴م. متهم به ارتباط با بگارها شد، و پاپ یوهانس XXII هفده فقره از تعالیم او را بدعت شناخت و محکوم کرد (۱۳۲۹).

اکهاوت[17]**، خربراند وان دن** (xerbrānd vān den ekhāt)، ۱۶۲۱-۱۶۷۴، نقاش و حکاک هلندی. شاگرد رامبران بود، و سخت از او پیروی میکرد. گاهی کارهای او و استادش را بجای یکدیگر میگیرند. برخی از بهترین تصویرهای او از این قرارند، آوردن حنا شموئیل را به پیشگاه کاهن اعظم (موزه‌ی لوور)؛ آرمیدن صیاد و زنی که بزنا رفته (موزه‌ی رایکس، آمستردام)؛ چهار تن سران صنف شرابساز (گالری ملی، لندن).

آکیتن[18] (ākiten)، دوکنشین پیشین، جغ فرانسه،

---

(۱)Corona Borealis (۲)Acmeists (۳)Aco; Accault (۴)Ecuador (۵)aquarium (۶)chord (۷)accordion (۸)Akureyri (۹)accusative (۱۰)Aconcagua (۱۱)Acuña (۱۲)equites (۱۳)Aquila degli Abruzzi (۱۴)Aquila Ponticus (۱۵)Aquileia (۱۶)Eckhart (۱۷)E(e)ckhout (۱۸)Aquitaine

بین رودهای گارون و لوار، پایتخت تاریخی آن بوردو. مرزهای آن غالباً در تغییر بود. نخست یکی از ولایات روم بود؛ در قرن ۵م بدست ویزیگوتها و سپس در ۵۵۷ بدست فرانکها افتاد. در ۷۸۱–۸۳۸ کشوری سلطنتی بود، و لوئی پسر شارلمانی و پپن نوه‌ی شارلمانی در آن سلطنت کردند. در اواخر قرن نهم دوکنشین و تابع تاج و تخت فرانسه شد. این دوکنشین رفته رفته نیرومند شد و بیشتر جغ فرانسه و ج قسمت مرکزی فرانسه را در بر گرفت. پس از ازدواج (۱۱۳۷) **الئونور د/آکیتن** با لوئی VII موقتاً بدست فرانسه افتاد؛ ازدواج (۱۱۵۲) الئونور با هنری II باعث آغاز کشمکش فرانسه و انگلستان بر سر این دوکنشین گردید. سرانجام، در پایان (۱۴۵۳) جنگ صدساله بتصرف فرانسه درآمد. نیز **گویین**؛ **گاسکونی**.

اکیر[1]**، یپه** (yepe okyer)، ۱۸۶۶–۱۹۳۰، شاعر دانمارکی. از آثارش ترانه‌های رای (۱۹۰۶)، و سرگردانیهای هیمدال (۱۹۲۴) است. چندین رمان هم نوشته.

آکیهیتو[2] (ākihito)، ۱۹۳۳–، شاهزاده‌ی ژاپنی، پسر امپراطور هیروهیتو. در نوامبر ۱۹۵۲ رسماً وارث تاج و تخت ژاپن اعلام شد. اولکس از خاندان سلطنتی ژاپن است که با فردی از مردم عادی ازدواج کرد (۱۹۵۹). پسرش، ناروهیتو (۱۹۶۰–)، وارث او خواهد بود. در ۱۳۳۹ هش (۱۹۶۰) باتفاق همسرش از ایران دیدار کرد.

آگاتارخوس[3] (āgātārxos)، نقاش یونانی قرن ۵م قم که اکتشافاتی در علم مناظر باو منسوبست.

آگاده، شهر باستانی بین النهرین: ← **اکد**.

اگادی، جزایر[4] (egādi)، مجمع‌الجزایر، ایتالیا، غ سیسیل. پیروزی دریائی (۲۴۱ قم) رومیها در آنجا اولین جنگ کارتاژی را پایان داد.

اگادیر[5] (agādir)، شهر (جه ۳۰٬۱۰۰)، جغ مراکش، کنار قطلا. در اوایل قرن ۱۶م بتوسط پرتغالیها بنا شد؛ بعدها از بنادر مهم مراکش گردید. در جج II قوای متفقین در نوامبر ۱۹۴۲ در اگادیر پیاده شدند.

آگار آگار[6] (āgār-āgār؛ فنس) یا **ژلوز** (ǰeloz؛ فنس)، ماده‌ی ژلاتینی که از جلبکهای سبز دریائی تهیه میشود، و بعنوان ملین، چسب، و آهار بمصرف میرسد. در تهیه‌ی کشت باکتریها از آن استفاده میکنند.

آگاسیاس[7] (āgāsiās)، نام دو پیکرتراش یونانی. یکی فرزند دوسیتئوس (dositeos) و متولد در شهر افسوس بود، و مجسمه‌ی جنگجوی بورگزه را صد سال قم پرداخت، که اینک در موزه‌ی لوور است. دیگری فرزند منوفیلوس (menofilos) بود، و از کارهای او مجسمه‌ای در موزه‌ی ملی آتن بجا مانده است.

اگالیته، فیلیپ: ← **اورلئان، لوئی فیلیپ ژوزف د/.**

آگاممنون[8] (āgāmemnon)، در افسانه‌های یونانی، رهبر سپاهیان یونان در ← جنگ تروا؛ برادر منلائوس. نزاعش با اخیلس موضوع اصلی ایلیاد است. الکترا، اورستس، و ایفیگنیا فرزندان او و کلوتایمنسترا هستند. بدست آیگیستوس که عاشق زنش بود کشته شد. اورستس انتقام او را گرفت.

آگانیا[9] (āgāniā)، شهر، گوام، نزدیک پایگاه دریائی آپرا هاربر. پیش از اینکه بدست ژاپنیها منهدم شود (۱۹۴۵) بزرگترین شهر گوام بود (در ۱۹۴۰ جمعیتش ۱۰٬۰۰۴ و در ۱۹۵۰ برابر ۱٬۳۳۰ بود).

آگانیپه[10] (āgānippe)، در افسانه‌های یونانی، یکی از پریان، که چشمه‌اش در هلیکون بکسانی که از آن بیاشامند الهام شعری میبخشد. موزها را اغلب آگانیپیدس [= دختران آگانیپه] خوانند.

آگاو[11] (āgāv؛ فنس)، گیاهی از نوع آگاو، (*Agave*) از تیره‌ی نرگسیان، دارای برگهای ضخیم نیزه‌ای. در امریکای مرکزی از الیاف بافتنی آن (مثلا ← کتان سیسال) استفاده میشود، و نیز در تهیه‌ی صابون (مثلا ← صابونی) و غذا و نوشابه بکار میرود. بعضی اجناس آن برای زینت در گرمخانه و گلخانه نیز کاشته میشود.

اگبرت[12] (egbərt)، فت ۸۳۹، شاه (۸۰۲–۸۳۹) وسکس. پسر فرمانروای کنت بود. سرانجام، علاوه بر کنت، بر انگلیای شرقی، مرشا، و نورثامبریا دست یافت، و برای اولین‌بار انگلستان را تحت فرمان یک پادشاه درآورد.

آگدن[13] (āgdən)، شهر (جه ۵۷٬۱۱۲)، ل ایالت یوتا، کشمت.

اگر[14] (eger)، چک **شب**[15] (šeb)، شهر (جه ۱۴٬۵۳۳؛ در ۱۹۳۹ جه ۳۵٬۵۵۷)، لغ بوهم، چکوسلواکی؛ از مراکز بازرگانی. عمارت شهرداری و قلعه‌ی آن صحنه‌ی قتل والنشتاین و افسرانش بوده (۱۶۳۴). سکنه‌ی آلمانی‌زبانش بعد از جج II اخراج شدند.

اگر[14]، آلمانی **ارلاو**[16] (erlă)، شهر (جه ۳۲٬۰۸۵)، لش مجارستان، بر رود اگر. قدیس ستفن آنرا اسقف‌نشین کرد (اینک مقر اسقف اعظم است)؛ بعلت کلیساهای فراوانش "رُم مجارستان" خوانده میشود. قلعه‌ی آن در برابر محاصره‌ی (۱۵۵۲) ترکهای عثمانی مقاومت نمود، ولی در ۱۵۹۶ بعلت خیانتی سقوط کرد.

آگرا، شهر، هند: ← **آگره**.

آگرافای عیسی[17] (āgrāfāye) [ید. = نانوشته‌ها]، سخنانی منسوب به عیسی که در انجیلها نیست. ازین سخنان بعضی در عهج (مثلا اعمال رسولان ۲۰.۳۵) نقل شده و برخی در آثار اوایل مسیحیت آمده. احتمالا بسیاری از آنها جزو عهدین غیر قانونی است.

آگرام[18] (āgrām)، شهر، یوگوسلاوی: ← **زاگرب**.

آگروستیس (āgrostis؛ لتی)، نوعی از گیاهان تیره‌ی گندمیان، با برگهای باریک و ساقه‌های خزنده. برای سبز کردن زمینهای چمنی در باغها میکارند.

آگره (āgra) یا **آگرا** (āgrā)، سابقاً **اکبرآباد**، شهر (جه ۳۷۵٬۶۶۵)، غ اوتار پرادش، هند، بر رود جمنا. مدتها پایتخت تیموریان هند بود؛ آثار معروفی ازین دوره دارد. محل تلاقی خطوط راه آهن و دارای کارخانه‌های پنبه‌ریسی و فرش‌بافی است، و دانشگاه نیز دارد. مجللترین ابنیه‌ی آن تاج محل است. دیگر از بناهای جالب آن قلعه‌ی سرخ، ← **آرامگاه اعتمادالدوله‌ی تهرانی**، مسجد جمعه، مسجد مروارید، و مؤسسه‌ی دایالباغ، متعلق بفرقه‌ی راذها سوامی میباشد.

آگره و اوده، هند: ← **اوتار پرادش**.

اگریا[19] (egeriā)، در دین روم، الاهه‌ی چشمه‌ها و زایمان. چشمه‌ی مقدسی داشت که وستالها برای مناسک خود از آنجا آب میبردند. کنار همین چشمه بود که شبها شاه‌نوما او را ملاقات و با وی مشورت میکرد. بهمین جهت نام وی بهر زن بافرهنگی که نویسندگان و هنرمندان را اندرز دهد اطلاق میشود.

آگریپا، هرودس (herodes āgrippā)، در تاریخ فلسطین: ← **هرودس**.

آگریپا[20]**، مارکوس ویپسانیوس** (mārkus vip-sānius āgrippā)، ح ۶۳ قم–۱۲ قم؛ سردار رومی. علیه سکستوس پومپیوس و (در آکتیون) علیه آنتونیوس جنگید.

آگریپینای I[21] (āgrippināye)، فت ۳۳ بم، بانوی رومی، دختر آگریپا، زن گرمانیکوس، مادر کالیگولا. به جهت پرهیزکاری و دلاوریهایش مشهور و مورد محبت مردم بود.

آگریپینای II[21]، فت ۵۹ بم، دختر آگریپینای I. از شوهر اولش نرون را زاد. شوهر دوم خود، **کلاودیوس I**، را برانگیخت تا نرون را بفرزندی اختیار کند. گویند کلاودیوس را برای پیشرفت کار نرون مسموم کرد. نرون او را کشت.

آگریجنتو[22] (āgrijento)، شهر (جه ۳۷٬۵۰۶)، ج سیسیل، ایتالیا؛ بر ارتفاع ۳٬۲۰۰ متر از دریا. تا ۱۹۲۷ جیرجنتی (jirjenti) نام داشت. در حدود ۵۸۰ قم مهاجرین یونانی آنرا بنام آکراگاس بنا نهادند؛ یکی از شهرهای باشکوه یونانی بود. بقایای معابدی (قرون ۶–۵ قم) به سبک دوریک دارد. زادگاه فیلسوف یونانی، امپدوکلس، است.

آگریکولا[23] (āgrikolā)، ح ۳۷ بم–۹۳ بم، سردار رومی. در ۷۷ کنسول روم و سال بعد والی بریتانیا شد. حاکمی مقتدر بود. ناوگان وی برای نخستین‌بار کرانه‌های شمالی اسکاتلند راپیمود و ثابت کرد که بریتانیا جزیره است. **تاسیت**، مورخ مشهور، دامادش بود و شرح حال او را نوشت.

آگریکولا[23]**، گئورگ** (georg āgrikolā)، ۱۴۹۰؟–۱۵۵۵، فیزیکدان و دانشمند آلمانی. در طبقه‌بندی علمی کانیها پیشقدم بود، و کتابی بنام د ِر متالیکا نوشت (چاپ ۱۵۵۶).

اگزیستانسیالیسم: ← وجود، مذهب.

آگساندر[24] (āgesānder)، حجار یونانی: ← **لائوکوئون**.

اگسی[25]**، لوئی** (lui agəsi)، ۱۸۰۷–۷۳، حیوان‌شناس و زمین‌شناس سویسی. تحقیقات و تعالیم او دانشگاه نوشاتل را از مراکز تحقیقات علمی ساخت. در ۱۸۴۶ به کشمت رفت، و در ۱۸۶۱ به

---

(۱)Aakjaer (۲)Akihito (۳)Agatharchus (۴)Aegadian Isles (۵)Agadir (۶)agar-agar (۷)Agasias (۸)Agamemnon (۹)Agana (۱۰)Aganippe (۱۱)agave (۱۲)Egbert (۱۳)Ogden (۱۴)Eger (۱۵)Cheb (۱۶)Erlau (۱۷)Agrapha of Jesus (۱۸)Agram (۱۹)Egeria (۲۰)Agrippa (۲۱)Agrippina (۲۲)Agrigento (۲۳)Agricola (۲۴)Agesander (۲۵)Agassiz

تبعیت امریکا درآمد. در هاروارد تدریس میکرد.

آگسیلائوس[1] **II** (āgesilāose)، حـ ۴۴۴–۳۶۰ قم، پادشاه اسپارت. در ۳۹۶ قم، برای حفظ شهرهای یونانی از حملات ایرانیان، به آسیا اعزام شد؛ تیسافرن را مغلوب کرد؛ با فرناباذ معاهده‌ای بست. بعلت بروز جنگ بین اسپارت و بعضی دیگر ممالک یونان، به اسپارت خوانده شد، ولی بعلت شکست مهلکی که جهازات نیرومند ایران بفرماندهی کونون و فرناباذ در کنیدوس ببحریه‌ی اسپارت وارد کرده بودند کاری از پیش نبرد. در جنگهای تب و اسپارت (۳۷۹–۳۶۲ قم) در لئوکترا مغلوب اپامینونداس شد.

آگلایا[2] (āglāyā)، از الاهگان رحمت.

اگم[3] (egəm)، شهر (جـ ۲۴٬۵۱۵)، ساری، انگلستان، بر رود تمز، رانیمید نزدیک آنست.

اگمنت، از گوته؛ ← **اگمونت**.

اگ‌مورت[4] (egmort)، شهر (جـ ۳٬۴۷۵)، ولایت گار، ج فرانسه، نزدیک مدیترانه. لوئی IX درینجا بندری ساخت که اکنون در زیر فرش مدفون است. برج و باروهای قرون وسطائی دارد.

اگمون[5]**، لامورال** (lāmorāl egmoN)، ملقب به **کنت د/اگمون** (kont degmoN*)، سیاستمدار فلاندری، فرماندار برابان و آرتوا. اگر چه کاتولیکی مؤمن و خدمتگزار وفادار فیلیپ II اسپانیا بود، بر له پروتستانها که مورد آزار و شکنجه بودند اقدام کرد. دوکـِ د آلوا او و کنت دو هورن را خودسرانه بازداشت کرد (۱۵۶۷)، و پس از یک محاکمه‌ی غیر قانونی سرآنها را برید، و این عمل باعث شورش علنی مردم هلند گردید. اگمون شخص عمده‌ی نمایشنامه‌ی غمانگیزی است از گوته، و پیش‌درآمد و آهنگهای ضمن آنرا بتهوون ساخته است.

اگمونت[6] (egmont)، تراژدیی در پنج پرده، از **گوته** (۱۷۸۸؛ ترجمه‌ی فارسی بعنوان اگمنت، تهران ۱۳۳۴). در این نمایشنامه‌ی غمانگیز، قواعد و آداب کهن و جاافتاده و تشکیلات عمومی و آزاد ملتی در برابر جبر و استبداد حسابگر ملت یگری قرار میگیرد؛ قهرمان نمایشنامه در نتیجه‌ی اعتماد بنفس مفرط خود، در برابر مقتضیات روز در مقابل دشمن حسابگر شکست میخورد؛ و تفاوت میان آرزو و واقعیت به بهترین وجهی تجلی میکند.

اگناتیوس (egnātius)، نام لاتینی؛ ← ایگناتیوس.

آگنس (āgnes)، نام لاتینی (*Agnes*) برای زن. صورتهای مطابق یا مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیولی	Inés	اینس (ines)
»	Inez	اینث، اینس
آلمانی	Agnes	آگنس (āgnes)
انگلیسی	Agnes	اگنس (agnəs)
ایتالیائی	Agnese	آنیزه (ānieze)
پرتغالی	Inês	اینش (inēš)
فرانسوی	Agnès	آنیس (ānyes)

آگنس[7]**، قدیسه** (qeddise āgnes)، قرن چهارم بم، دوشیزه‌ی نجیبزاده‌ی رومی، که گویند چون بازدواج با خواستگار بت‌پرست خود تن درنداد، او را به فاحشه‌خانه سپردند، و سپس در ۱۲ یا ۱۳ سالگی گردنش را زدند. ذکرانش ۲۱ ژانویه است.

آگنور[8] (āgenor)، پادشاه فنیقیه، پدر **کادموس** و **ائوروپه**.

اگو (ego)، در روانشناسی: ← **خویشتن**.

آگو[9]**، کنتس د/** (kontes dāgu*)، شهرت **ماری دو فلاوینیی** (māri dë flāvinyi)، دارای نام مستعار **دانیل سترن** (dāniel stern)، ۱۸۰۵–۷۶، بانوی نویسنده‌ی فرانسوی که بیشتر آثارش ماجراهای عاشقانه‌ی زندگی خود، و نوشته‌های اجتماعی و سیاسی است. معشوقه‌ی لیست و مادر کوزیما واگنر بود.

آگوا[10] (āguā)، آتشفشان خاموش، بارتفاع ۳٬۷۵۲ متر، ج گواتمالا.

آگواسکالینتس[11] (āguāskālientes)، ایالت ـ۶٬ (۴۷۰ کمم؛ جـ ۱۸۸٬۱۰۴)، ل قسمت مرکزی مکزیک. کرسی آن آگواسکالینتس (جـ ـ۸۲٬ ۲۳۴) در ۱۵۷۵ بنا شده. ایالت از حیث محصولات کشاورزی و مواشی ثروتمند است، و منابع معدنی بکر دارد.

آگوتی (āguti؛ اسپانیولی)، پستاندار جونده از انواع داسیوپروکتا (*Dasyprocta*) و مولوپروکتا (*Myoprocta*) در امریکای مرکزی و جنوبی و جزایر آن. بطول حدود ۵۰ سم و برنگ سرخ مایل بسیاهی است و پاهای دراز و باریک دارد.

آگولاس[12]**، دماغه‌ی** (āgulās)، غ ایالت کاپ، افریقای جنوبی؛ جنوبی‌ترین نقطه‌ی قاره‌ی افریقا. بر خط فاصل بین قطلا و قهن واقعست.

آگهی کردن وسیله‌ای است برای فروش کالا و تشویق مردم بخرید و استعمال کالاهای مختلف. جراید، مجلات، رادیو، تلویزیون، و تابلوهائی که در معابر نصب میشود وسایلی میباشد که آگهی کننده برای ترویج کالای خود بکار میبرد. در کشورهای سرمایه‌داری آگهیهای متنوع بکار برده میشود، و هر سال میلیونها پول باین مصرف میرسد. در کشورهای سوسیالیستی آگهی برای فروش کالا موردی پیدا نمیکند، و چنین هزینه‌ی گزافی صرفه‌جوئی میشود. دادن آگهیهای بازرگانی بجراید و مجلات از طرف صاحبان صنایع یکی از وسایل مؤثری است که برای جلب مساعدت جراید در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری بکار برده میشود.

اگیر ترکی (egire torki) یا **وج** (voj)، ساقه‌ی گیاه معطری از تیره‌ی گندمیان از جنس کالاموس آروماتیکوس (*Calamus aromaticus*).

آگیره[13]**، لوپه د** (lope de āgire)، حـ ۱۵۱۰–۱۵۶۱، شورشی اسپانیائی در مستعمرات امریکای جنوبی، که بشدت و قساوت معروفست. با هیئتی بریاست پ. دِ اورسوا به مارانیون و آمازون اعزام شد (۱۵۶۰)، و او رئیس هیئت را کشته دهکده‌های بومیان را ویران کرد، و بر ضد اسپانیا اعلام شورش نمود. سرانجام محاصره شد، و پیش از اینکه تسلیم و تیرباران شود، دخترش بامر وی مقتول گردید.

آگیس[14] **I** (āgise)، فـ ۳۹۸؟ قم، پادشاه اسپارت. در مانتی‌نیا پیروز شد (۴۱۸ قم؛ ← آلکیبیادس). جانشین آگسیلائوس II.

آگینالدو[15]**، امیلیو** (emilio āgināldo)، ۱۸۶۹؟–، قائد فیلیپینی. شورش ۱۸۹۹–۱۹۰۱ را علیه اشغال فیلیپین بدست قوای کشمة رهبری میکرد تا دستگیر شد.

اگینهارد، مورخ فرانکی: ← آینهارد.

ال (al)، حرف تعریف عربی. در اول بعضی از کلمات عربی ال زاید است و معنی تعریف نمیدهد، و آن گاهی لازم است مانند العزی (al.ʿozzā)، اللات (al.lāt)، السموال (as.samāʾal)، و غیره، که ظاهراً در حال وضع کلمه همراه آن بوده و هرگز از آن جدا نمیشود؛ و گاهی غیر لازم است، مانند آنکه بر اسامی خاص منقولِ از اصلی درآید برای توجه بمعنی اصلی، مثل الفضل، الحارث، النعمان، الرشید، و غیره.

اگر ال بر سر کلمه‌ای که با یکی از حروف شمسی (ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن) شروع شده باشد درآید، ل در تلفظ بحرف شمسی مزبور بدل میگردد، و آن حرف مشدد تلفظ میشود، مثل الشمس که تلفظ آن aš-šams است. بسیاری از کلمات و اسامی خاص که در عربی با ال شروع میشوند در فارسی غالباً بدون این حرف تعریف بکار میروند، مانند زمخشری (بجای الزمخشری) و بیرونی (بجای البیرونی). در کتاب حاضر، این نوع اعلام بصورتی که در نزد فارسی‌زبانان رایجتر تشخیص داده شده ضبط گردیده، و عند اللزوم صورت دیگر نیز ضبط و بصورت رایجتر ارجاع گردیده است (مانند ارجاع اصابه به الاصابه).

ال، (*Cornus australis*)، درختی جنگلی که در جنگلهای خزر فراوان است. نیز ← شمشاد رسمی.

آل، لفظ عربی به معنی خاندان و دودمان. عنوان سلسله‌های فرمانروایان و نیز خاندانهای بزرگ که با لفظ آل شروع میشود معمولا صورت دیگری (مثلا با لفظ بنی یا بنو بجای آل، یا مشتق از جزء دیگر اسم) نیز دارند؛ مانند آل زیار و زیاریان، آل عباس یا بنی عباس یا عباسیان، و غیره. برای عناوینی که به یکی از این صورتها نمییابید به صورتهای دیگر نیز رجوع کنید.

آل، موجودی افسانه‌ای، به شکل زنی لاغر، با دستها و پاهای استخوانی، چهره‌ای سرخ‌رنگ، و بدنی پوشیده از موها و پرهای فراوان، و بینی گِلی. معتقد بودند که در شب ششم ولادت فرزند به سراغ مادر میآید، و جگر او را میبرد و میخورد، و سبب مرگ وی میشود، اما تا جگر زائو از آب نگذشته است او را میتوان معالجه کرد. برای جلوگیری از آمدن آل و خطرات او متوسل بتدابیر خرافی میشدند. با پیدایش داروهای شفابخش بیماریهای عفونی، اعتبار آل تقریباً از میان رفته است.

الئا[16] (eleā) یا **ولیا**[17] (veliā)، شهر قدیم لوکانیا، ج ایتالیا، که خرابه‌هایش در کامپانیای حالیه نزدیک ساحل موجود است. در حـ ۵۳۰ قم بتوسط فوکائیائیان بنا شد. پارمنیدس و زنون الئائی اهل آنجا بودند، و نحله‌ی فلسفی الئائی بآنجا منسوب

(۱)Agesilaus (۲)Aglaia (۳)Egham (۴)Aigues-Mortes (۵)Egmont (۶)Egmont (۷)Agnes (۸)Agenor (۹)Agoult (۱۰)Agua (۱۱)Aguascalientes (۱۲)Agulhas (۱۳)Aguirre (۱۴)Agis (۱۵)Aguinaldo (۱۶)Elea (۱۷)Velia

است.

الثانی، نحله‌ی[1] (nehleye eleā'i)، نحله‌ی فلسفی پیش از سقراط در الئا، ایتالیا. کسنوفانس، پارمنیدس (برمانیدس)، ملیسوس (melissos)، و زنون الئائی منتسب بآن بودند. بر طبق تعالیم این نحله، وجود حقیقت نهائی است، و ادراکات حسی و تغیر (حرکت) وهم و پندارند. در مآخذ اسلامی آنرا نحله‌ی ایلیائی گویند.

الائمة الاثنا عشر (al.'a'emmato 'l.'esnā asar) [الشذرات الذهبیه فی تراجم الائمة الاثنی عشر عند الامامیه]، کتابی تاریخی در شرح احوال ۱۲ امام شیعیان، بعربی، از شمس‌الدین محمد ابن طولون صالحی دمشقی (۸۸۰-۹۵۳ هق). مؤلف مطالب کتاب را از مآخذی نقل کرده است که بعضی از آنها امروز از میان رفته. دانشمندان اهل سنت در این موضوع کمتر تألیف کرده‌اند، و بخصوص کتاب مستقلی بندرت در آن تألیف نموده. چاپ بیروت، ۱۹۵۸.

آلاباما[2] (ālābāmā)، ۲۲مین ایالت (۱۳۳'۶۶۷ کمم؛ جم ۳'۰۶۱'۷۴۳)، ج‌ش کشمت؛ کرسی آن مانتگامری. مخرجی به خلیج مکزیک دارد، و بندر عمده‌اش موبیل است. منطقه‌ایست فلاحتی، و از محصولاتش پنبه، شکر، توتون، برنج، و میوه‌جات میباشد. راه آبی عمده‌اش رودخانه‌ی آلاباما است. بزرگترین شهرش بیرمنگام است که از مراکز صنایع آهن و فولاد میباشد. اسپانیولیها (مخصوصاً دِ سوتو) در ۱۵۴۰ از آن دیدن کردند و اول‌بار در ۱۷۰۲ بتوسط مهاجرنشینان فرانسوی مسکون شد. در ۱۷۶۳ بدست بریتانیا و در ۱۷۸۳ بدست کشمت افتاد و در ۱۸۱۹ از ایالات (برده‌دار) شناخته شد. در جنگ داخلی امریکا جزء ائتلافیه بود.

آلاباما[2]، رود قابل کشتیرانی، بطول ۸۲۵ کم، که در بالای شهر مانتگامری از ایالت آلاباما (کشمت) تشکیل یافته بطرف غ و ج‌غ و ج جاری شده به رود موبیل میریزد.

الابنیه عن حقایق الادویه (al.'abnia an haqā-yeqe 'l.'advia)، کتابی در داروشناسی، بفارسی، از ابومنصور موفق هروی. نسخه‌ای از این کتاب بخط علی ابن احمد اسدی طوسی، شاعر و لغوی و ادیب قرن پنجم هق، در وین موجود است، که در ماه شوال ۴۴۷ هق استنساخ شده، و ظاهراً قدیم‌ترین نسخه‌ی خطی فارسی است که تا کنون بدست آمده، و یکی از آثار منثور معدود قدیمی زبان فارسی میباشد. بقول فلوگل، مجموع مفرداتی که در آن عنوان شده ۵۴۷ کلمه است، که بحروف هجا مرتب گردیده، ولی فقط بر حسب حروف اول، و حروف دوم و سوم در آنها رعایت نشده. این کتاب را زلیگمان در ۱۸۵۹ در وین بطبع رسانیده، و ترجمه‌ی آلمانی آن (بوسیله‌ی عبدالخالق آخوندف) بدون تاریخ در هاله (آلمان) چاپ شده.

آل ابی طالب (āle abi tāleb)، عنوان کلی اعقاب و فرزندان ابوطالب ابن عبدالمطلب، عم پیغمبر اسلام. گذشته از امیرالمؤمنین علی، پسران دیگر ابوطالب عبارت بوده‌اند از عقیل ابن ابی طالب و جعفر ابن ابی طالب (← جعفر طیار)، که اعقاب و اخلاف اینها جمعاً عنوان آل ابی طالب دارند. ابوطالب پسر دیگری هم بنام طالب داشته که از دیگر فرزندانش بزرگتر بوده، و از او (که گویند مقارن جنگ بدر، که قریش او را به اکراه بدان جنگ آورده بودند، ناپدید شده است) اولادی باقی نمانده است.

آلاتائو[3] (ālātāu)، نام شش رشته جبال مرتفع آسیای مرکزی. ارتفاع چهار رشته از آنها متجاوز از ۴'۸۷۵ متر است. عموماً نزدیک دریاچه‌ی ایسیک کول و جزء شبکه‌ی کوههای تین شان هستند.

الاحاطه فی اخبار غرناطه (al.'ehāta fi axbāre qarnāta)، یکی از معتبرترین و مهمترین مراجع اسلامی در باره‌ی تاریخ مملکت غرناطه و بزرگان و آداب و رسوم و تمدن این سرزمین، از لسان الدین ابن الخطیب (۷۱۳-۷۷۶ هق). این کتاب را بطور کلی میتوان دایرةالمعارف زندگینامه‌ی بزرگان و ادبای اندلس نامید. این کتاب را در مصر شروع به نشر کرده‌اند، و مجلد اول آن در ۱۳۷۵ هق در سلسله‌ی ذخائر العرب منتشر گردیده است.

الاحتجاج علی اهل اللجاج: ← احتجاج طبرسی.

الاحجار (al.'ahjār) [کتاب الاحجار]، کتابی در باره‌ی سنگهای قیمتی، بعربی. اصل آن منسوب به ارسطو است، و بوسیله‌ی ابن سرافیون بعربی ترجمه شده. در ۱۹۱۲ با ترجمه‌ی آلمانی و شروح و تعلیقات در هایدلبرگ بچاپ رسیده است.

الاحساء، ناحیه: ← احساء.

آل اخشید: ← اخشیدیه.

الاداب العربیه فی القرن التاسع عشر، کتابی در تاریخ ادب عرب در قرن نوزدهم، بعربی، از لویس شیخو (۱۸۵۹-۱۹۲۷)، دارای دو جزء (جزء اول تاریخ ادب در ۱۸۰۰-۷۰، جزء دوم در ۱۸۷۰-۱۹۰۰). مؤلف کتاب دیگری نیز دارد بنام تاریخ آداب العربیه فی الربع الاول من القرن العشرین، که میشود آنرا جزء سوم کتاب مزبور دانست. این سه جلد کتاب، علاوه بر اهمیتی که در تاریخ ادب عرب (بخصوص در لبنان و سوریه و مصر) دارد، از جهت زندگینامه‌ی مستشرقینی که در این مدت در زبان و ادب عرب کار کرده‌اند، و آثار آنها، بسیار مفید میباشد.

آلاداغ، رشته‌کوه، ل خراسان، لش ایران، در ج بجنورد. بلندترین قله‌ی آن، شاه جهان (بلندی ۳'۰۵۱ متر)، در ل دهستان بام قرار دارد. در ج آلاداغ دره‌ی حاصلخیز اسفراین واقعست.

الاربعین، برای کتابهائی که این نام را دارند به اربعین رجوع کنید.

الارجوزة القطربیه: ← ارجوزة قطرب.

آلارکون[4]، **ارناندو د** (ernāndo de ālārkon)، نة ۱۵۴۰، پوینده‌ی اسپانیائی در امریکا؛ کاشف رود کولورادو.

آلارکون[4]، **پدرو آنتونیو د** (pedro āntonio de ālārkon)، ۱۸۳۳-۹۱، نویسنده و منتقد و شاعر اسپانیائی. داستانهای معروفی دارد از جمله کلاه سه‌گوش (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۵ هش، بنام آسیابان عشوه‌گر).

آلارکون ای مندوثا[5]، **خوان رویث د** (xuān ruiṯ de ālārkon i mendoṯā)، ح ۱۵۸۰-۱۶۳۹، شاعر درام‌نویس اسپانیائی؛ مت مکزیک. بعد از ۱۶۰۶ به اسپانیا رفت، و در ۱۶۲۸ به نشر کمدیهای خود شروع کرد. بعضی از منقدین کمدیهای او را زیباترین کمدیهائی میدانند که بزبان اسپانیائی نوشته شده. معروفترین آنها حقیقت مشکوک میباشد، که کورنی در کمدی دروغگو از آن تقلید کرده است.

آلاریک[6] **I** (ālārike)، ح ۳۷۰-۴۱۰، پادشاه ویزیگوتها. پس از مرگ تئودوسیوس I قیام کرده در ج بالکان تاخت و تاز نمود تا ستیلیکو او را متوقف ساخت. در ۴۰۸ به ایتالیا تاخت؛ در ۴۱۰ رم را غارت کرد.

آلاریک[6] **II**، فت ۵۰۷، شاه (ح ۴۸۴-۵۰۷) ویزیگوت اسپانیا و گل جنوبی. ← قوانین آلاریک را صادر کرد. از کلوویس I شکست خورد و کشته شد.

آلاریک، قوانین[7] (ālārik)، مجموعه‌ی قوانین حقوق رومی که بامر آلاریک II برای اتباع رومی او در اسپانیا و ج گل گرد آورده و در ۵۰۶ صادر شد. عموماً آنرا عمده‌ترین مجموعه‌ی قوانین رومی میدانند که از طرف فرمانروایان غیر رومی فراهم شده است.

الازهر (al.'azhar) یا **جامع الازهر** (jāme'o 'l.'azhar)، مسجد و دانشگاه دینی معروف قاهره، مصر. ساختمان مسجد در ۳۵۹ هق بدست ابوالحسن جوهر آغاز شد، و شاید نام آن مأخوذ از زهراء، لقب فاطمه ع (دختر پیغمبر اسلام). باشد. بعداً بسیاری از خلفای فاطمی آنرا وسعت دادند، و موقوفاتی برای آن مقرر کردند، و در این دوره ازهر نقش عمده‌ای در نشر عقاید فاطمیان داشت، و بهمین جهت، پس از روی کار آمدن ایوبیان رونق خود را از دست داد، و ابنیه‌ی آن رو بانحطاط گذاشت، ولی از دوره‌ی ممالیک ببعد دگربار مورد توجه واقع گردید. مسجد ازهر، مانند مساجد بعضی دیگر ممالک اسلامی، مرکز فعالیتهای اجتماعی نیز بود، و در مواقع سختی (مثلا در قحطی و جنگ) مردم برای دعا کردن در آنجا گرد میآمدند. در ایام اخیر بعضی فعالیتهای ملی نیز در آنجا صورت گرفته است.

آغاز اعتبار الازهر بعنوان یک مرکز علمی از دوره‌ی استیلای عثمانیها بر مصر است، که تقریباً عموم مدارس مصر تعطیل شد، و الازهر یگانه مدرسه‌ی زبان و ادب عرب و دین اسلام گردید. اداره‌ی الازهر و تعلیم و تعلم در آنجا قرنها بسبک قدیم بود، و اولیاء آن در مقابل هر تغییری سخت مقاومت میکردند، ولی از اواخر قرن ۱۳م هق اصلاحات اداری و تعلیماتی در آن راه یافت، و اکنون الازهر بزرگترین مرکز تعلیم فقه و علوم اسلامی مطابق مذاهب اربعه‌ی اهل تسنن است، و دانشکده‌هائی بسبک جدید ساخته و ضمیمه‌ی آن شده است، و شعبه‌های ابتدائی و متوسطه نیز دارد.

---

(۱)Eleatic school (۲)Alabama (۳)Ala-Tau (۴)Alarcón (۵)Alarcón y Mendoza (۶)Alaric (۷)Breviary of Alaric

الاس[1] (elās) یا **هلاس**: ← یونان.

آلاستور[2] (ālāstor)، در اساطیر یونانی، مظهر انتقام.

الاستیسیته (elāstisite؛ فنس)؛ ← کشسانی.

الاستیک (elāstik؛ فنس) یا **کشسان**: ← کشسانی.

آل اسحاق: ← نظامیه.

آلاسکا[3] (ālāskā)، ۴۹مین ایالت (۱٬۴۷۹٬۰۵۵ کمم؛ جم ۱۲۸٬۶۴۳) کشمت، لغ امریکای شمالی؛ کرسی آن جونو و بزرگترین شهرش انکرج. از ل به قشم، از ج به قکب، از ش به کانادا، و از غ به دریای برینگ محدود است. ← تنگهٔی برینگ آنرا از تجشم آسیائی جدا میکند. قسمت غربی مشتمل بر ← شبه جزیرهٔی سیوارد است، و قسمت جغ آن بصورت دنبالهای (موسوم به شبه جزیرهٔی آلاسکا) بطول ح ۷۶۰ کم بطرف تجشم آسیائی ممتد میباشد. در طرف جش نیز منتهی به دنبالهٔی باریکی میشود معروف به پنهندل (panhandəl) [= دستهٔی تابه] که در کولومبیای بریتانیا (از ایالات کانادا) پیش میرود، و پرجمعیت‌ترین نواحی ایالت است. جزایر آلئوسین، جزایر پریبیلوف، جزیرهٔی کودیک، جزیرهٔی سنت لارنس، و مجمع‌الجزایر الگزاندر جزء ایالت آلاسکا است. سواحل نامنظم و ناهموار و کوههای بلند (مشتمل بر قلهٔی مکینلی، بارتفاع ۶٬۱۷۸ متر؛ بلندترین قلهٔی امریکای شمالی) آنرا به مناطق مجزائی تقسیم میکنند، و تأمین ارتباط از مشکلات آلاسکا است. رشته‌کوه بروکس (bruks) اراضی داخلی را از اراضی لم‌یزرع شمالی جدا میکند؛ در ج قسمت مرکزی، بین ← رشتهٔی آلاسکا و کوههای ساحلی، دره‌های حاصلخیزی واقعست. مسیر سفلای رود یوکون از ش آلاسکا بطرف غ جاری است. شغل عمدهٔی اهالی ماهیگیری است، و صنعت ماهی عمده‌ترین صنایع میباشد. طلا، زغال سنگ، طلای سفید، آنتیموان، و قلع استخراج میشود. تجارت پوستهای قیمتی هنوز اهمیت تجارتی دارد.

تاریخ. اولبار در ۱۷۴۱ و. ی. برینگ و آ. ا. چیریکوف از روسیه به آلاسکا رسیدند. در ۱۷۸۴، گ. ا. شلخوف اولین ماندگاه دائمی را در جزیرهٔی کودیک تأسیس نمود. در ۱۷۹۹، آ. بارانوف شهر سیتکا را بنا نهاد. در ۱۸۶۷ کشمت آلاسکا را بمبلغ ۷٬۲۰۰٬۰۰۰ دلار خریداری کرد. کشمکش بین‌المللی بر سر صیادی در دریای برینگ بموجب ← پیمان داوری دریای برینگ تصفیه شد (۱۹۱۱). در آغاز، مردم کشمت خرید آلاسکا را دیوانگی میشمردند، ولی در ۱۸۹۷ که طلا در یوکون کشف شد، نظر آنها تغییر کرد، و جمع کثیری باین سرزمین هجوم آوردند، ولی در دههٔی اول قرن بیستم که مقدار طلای سهل‌الحصول کاهش یافت، عدهٔی معتنابهی از سکنهٔی آلاسکا به کشمت باز گشتند. در ۱۹۲۵-۳۵، ساختمان راه آهن آن بپایان رسید، سیاحان بیش از پیش بدانجا روی آوردند، و جامعه‌های فلاحتی کوچک در آنجا تشکیل یافت، و این امور سبب آبادی آن شد. اهمیت سوق‌الجیشی آلاسکا در جج II ثابت شد، و از آن ببعد توجه نظامی و اقتصادی بیشتری باین ناحیه مبذول میشود. آلاسکا در ۱۹۱۲ عنوان سرزمین یافت، و در ۱۹۵۸ ایالت شد. دانشگاه آلاسکا (تأسیس ۱۹۳۵) دانشکدهٔی معدنی، رصدخانهٔی زمین‌فیزیک (ژئوفیزیک)، و لرزه‌نگار دارد. نیز ← آلاسکا، شاهراه.

آلاسکا، رشتهٔی[4] (ālāskā)، رشته‌کوه، ج آلاسکای مرکزی. قلهٔی مکینلی (makinli) ازین رشته ۶٬۱۷۸ متر ارتفاع دارد، و بلندترین نقطهٔی امریکای شمالی است.

آلاسکا، شاهراه[5]، شاهراهی بطول ح ۲٬۴۶۰ کم، که از دهکدهٔی داسن کریک (dåsən krik) در ش ایالت کولومبیای بریتانیا (کانادا) تا شهر فربنکس (آلاسکا) ممتد است. در ماههای مارس-اکتبر ۱۹۴۲ بتوسط سپاهیان کشمت ساخته شد. ابتدا شاهراه نظامی آلاسکا نام داشت.

الاش یا **آلاش**، درخت: ← راش.

الاشارات و التنبیهات: ← اشارات.

الاشت (alāšt)، ده (جم ۱٬۱۷۷ سد ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان ولویی، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۲۶ کیلومتری غ پل سفید و ۳۰ کیلومتری جغ زیراب. مولد رضا شاه کبیر.

الاصابة فی تمییز الصحابة (al.ʿesāba fi tamyize 's.sahāba) یا **اصابه**، کتابی در رجال، از ابن حجر عسقلانی. مؤلف در این کتاب معتبر مطالب استیعاب و ذیل آن و اسد الغابه را جمع نمود، و اشتباهات آنها را تصحیح و ترمیم کرد، و مطالبی افزوده. سیوطی اصابه را مختصر نموده و مختصر را عین الاصابه (ayno 'l.ʿesāba) نامیده. ظاهراً اولبار در ۱۸۴۸-۵۷ در کلکته و سپس مکرر در مصر بطبع رسیده.

الاضحویه فی المعاد (al.ʿazhaviyya fe 'l.maʿād) [الرسالة الاضحویه فی المعاد؛ رسالة اضحویه فی امر المعاد]، رسالهای فلسفی، بعربی، در معاد، از ابن سینا، مشتمل بر هفت فصل (چاپ مصر، ۱۹۴۸). ترجمهٔی لاتینی آن در ۱۵۴۶ در ونیز منتشر گردیده. ترجمهٔی فارسی آن (بدون نام مترجم) در دست است.

الاضداد (al.ʿazdād) یا **کتاب الاضداد** (ketābo 'l.-...)، عنوان کتابهائی که موضوع آنها کلماتی است که دو معنی ضد یکدیگر دارند (مانند مولی، بمعنی آقا و بنده). از قدیم بتألیف در این موضوع توجه شده، و ظاهراً اولین کسی که بدان پرداخته قطرب (فت ۲۰۶ هق) است (چاپ ۱۹۳۱، در مجلهٔ پنجم مجلهٔی اسلامیکا).

الاضداد یا **کتاب الاضداد**، کتابی در اضداد، بعربی، از ابن الانباری ۲ (← الاضداد، عنوان). بزرگترین و جامعترین اثر در موضوع خود میباشد. مؤلف ۳۵۷ کلمه از اضداد را با شرح و تفصیل و شواهد بسیار از آیات و احادیث و اشعار عرب ذکر کرده است. ظاهراً اولبار در ۱۸۸۱ در لیدن و سپس در مصر و در (۱۹۶۰) در کویت منتشر گردیده.

الاعلاق النفیسة (al.ʾaʿlāqo 'n.nafisa) یا **اعلاق النفیسه**، کتابی جغرافیائی و تاریخی از ابن رسته. در ح ۲۹۰ هق تألیف شده، و مؤلف پس از بحث در بارهٔی افلاک و زمین بوصف کشورها و شهرها پرداخته، و مآخذ او تألیفات پیشینیان و معاصران خود بوده است. ظاهراً جز جلد هفتم آن در دست نیست که در ۱۸۹۲ باهتمام دخویه در لیدن بطبع رسیده (قبل از آن، خوولسن قسمتهائی از آن را با ترجمهٔی روسی منتشر کرده بود).

الاعلام (al.ʾaʿlām)، کتابی تاریخی، بعربی، از زرکلی، مشتمل بر زندگینامهٔی علما و ادبا و شعرا و بزرگان (اعم از زن و مرد و عرب و مستعرب و مستشرق) از قدیم تا زمان مؤلف. اولبار در ۱۹۲۷-۲۸ در سه مجلد و پس از آن در ۱۹۵۴-۵۹ در ده مجلد در مصر منتشر شده است.

الاغ: ← خر، پستاندار چارپا.

الاغانی، از ابوالفرج اصفهانی: ← اغانی.

آل افراسیاب: ← ایلکخانیان.

آلافرنک (ālāfrank)، از شاهزادگان و امیران معروف عهد ایلخانیان مغول؛ پسر گیخاتو خان (فت ۶۹۴ هق). در سال ۷۰۳ هق. جمعی از مخالفان غازان در صدد برآمدند او را بسلطنت بردارند؛ اما غازان ملتفت شد و آنها را نابود کرد، و چندی بعد، مقارن جلوس اولجایتو، آلافرنک نیز بقتل رسید.

الاقصر (al.ʾaqsor)، انگل **لوکسور**[6] (luksor)، شهر (جم ۲۴٬۱۱۸)، مصر مرکزی، کنار رود نیل. نزدیک کرنک است و بر محل قسمتی از شهر باستانی طیوه جای دارد. اثر مهم آن ویرانه‌های معبد الاقصر است که در سلطنت آمنحوتپ III بعنوان معبد آمون ساخته شده.

الاگابالوس[7] (elāgābālus)؛ ← هلیوگابالوس.

آلاگوز[8]، **کوه** (ālāgēz)؛ ← آراگاتس، کوه.

الالفاظ الفارسیة المعربة (al.ʾalfāzo 'l.fārsiyyato 'l.moʿarraba)، کتابی در کلمات فارسی عربی‌شده، از آدی‌شیر کلدانی آثوری (در ۱۹۱۵ بدست ترکها کشته شد). با اشتباهاتی که دارد در موضوع خود از کتابهای مفید است. چاپ بیروت، ۱۹۰۸.

الالفین الفارق بین الصدق و المین (al.ʾalfayne 'l.fāreqo bayna 's.sedqe va 'l.mayn)، کتابی مذهبی و استدلالی (بر اساس عقاید شیعه)، از علامهٔی حلی. گویند مشتمل بر ۱٬۰۰۰ دلیل در اثبات خلافت بلا فصل علی ابن ابی طالب و ۱٬۰۰۰ دلیل در رد شبهات مخالفین است، اما در نسخ متداول خطی و نسخهای که در ۱۲۹۶ هق در تبریز چاپ شده بیش از هزار و بیست و چند دلیل نیست. شیعه آنرا از کتابهای معتبر در باب امامت میدانند.

آلاله‌ها، تیرهای از گیاهان دولپهٔی جداگلبرگ که پرچم بسیار و مادگی مرکب دارند. آلاله‌ها بیش از ۱۲۰۰ جنس مختلف دارند که تمام آنها علفی و در مناطق معتدل و سرد نیمکرهٔی شمالی پراکنده‌اند. رجوع کنید به جدول رده‌بندی رستنیها در مقالهٔی رستنی.

الامامة و السیاسة (al.ʾemāmato va 's.siāsa)، معروف به **تاریخ الخلفاء**، از کتابهای مختصر و مفید و مهم تاریخی، از ابن قتیبه (چاپ دوم، مصر ۱۳۷۷ هق). مشتمل است بر تاریخ خلفای راشدین و بنی امیه و عباسیان تا آغاز خلافت مأمون. بعضی در صحت انتساب این کتاب به ابن قتیبه شک

(۱)Hellas (۲)Alastor (۳)Alaska (۴)Alaska Range (۵)Alaska Highway (۶)Luxor (۷)Elagabalus (۸)Alagez

کرده‌اند (مانند دخویه که گوید این کتاب در زمان ابن قتیبه توسط شخصی از مردم مصر و یا مغرب تألیف شده و سپس بدو منتسب گردیده است).

آلامانی، قوم ژرمنی: ← آلمانی.

آلامبر، ژان لو رون د/: ← د/آلامبر.

آلامبرا، اسپانیا: ← الحمراء.

الامتاع و المؤانسه (al.ʿemtāʿo va 'l.moʿā-nasa)، کتابی ادبی و تاریخی و فلسفی و اجتماعی، بعربی، از ابوحیان توحیدی. ابوحیان بوسیله‌ی ابوالوفای بوزجانی ظاهراً به ابوعبدالله حسین ابن احمد ابن سعدان، وزیر (۳۷۳-۳۷۵ هق) صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، نزدیک شده است، و از خواص و مصاحبان او گردیده، و وزیر مزبور شبها سؤالهائی از ابوحیان میکرده است و ابوحیان جواب میداده، و گاهی در بین سؤالی پرسش دیگری بمیان میآمده و مورد بحث قرار میگرفته. ابوالوفا از ابوحیان خواسته است آنچه را که در بین او و وزیر مذکور مورد سؤال و جواب و بحث بوده برشته‌ی تحریر درآورد، و ابوحیان این کتاب مفید را که مطالب اجتماعی بسیاری از قرن چهارم هق در بر دارد تألیف کرده، و موضوع سؤال و جواب ۴۰ شب میباشد، و مشتمل بر مطالب بسیار متنوع است از هر فنی، مانند ادب، فلسفه، اخلاق، تاریخ، بلاغت، حدیث، تفسیر، لغت، تحلیل شخصیتهای فلاسفه و ادبا و علمای زمان، و عادات و موضوع مجالس آن روزگار. در ۱۹۵۳ در سه جلد در مصر بطبع رسیده است.

الاملیک (alāmalik)، ← قاشرا.

آلامو[1] (ālāmo)، انگل المو (aləmŏ)، دژی در سن انتونیو، تکزاس، کشمت، که بمناسبت دفاع (۱۸۳۶) شجاعانه‌اش در جنگ استقلال تکزاس از مکزیک به "مهد آزادی تکزاس" معروف شد.

آلان، ده (جه ۱'۴۶۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان آلان براغوش، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۶ کیلومتری ش مهربان. کوهستانی و معتدل و محصولش غلات است.

آلان، دهستان (جه ۵۸۰'۲؟)، جغ بخش سردشت، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. از ج به رود زاب صغیر (مرز ایران و عراق) و از غ به عراق محدود میباشد. کوهستانی و جنگلی و سردسیر است. محصولش غلات، میوه، توتون، و فراورده‌های دامی است.

آلان، غربی اللان (al.lān)، قوم ایرانی ساکن قفقاز شمالی که از قرن اول بم نام آنان در تاریخ میآید. در ۳۷۱ مغلوب هونها شدند. دسته‌ای از آنان با واندالها به فرانسه و اسپانیا مهاجرت کردند، و در تأسیس پادشاهی واندالها در شمال افریقا سهمی داشتند (۴۱۸-۵۳۴). آلانها اسلاف مردمی هستند که امروز در زبانهای اروپائی آنانرا آستها (āset-) یا آستیان (āsetiān) میخوانند (← آستیا)، و نام آنها از نام قوم آس (ās) یا آسیها مشتق شده که ظاهراً بستگی نزدیکی با آلانها داشته‌اند.

آلان براغوش (ālān barāquš)، دهستان (جه ۲۷'۷۱۰ ؟)، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در دامنه‌ی کوه قوشه‌داغ؛ دارای ۳۳(؟) آبادی. مرکزش مهربان و از دهات آن آلان است. رود چکی‌چای از آن میگذرد. اراضی آن حاصلخیز است؛ محصولش غلات میباشد. این دهستان بخش شهرستان سراب بود؛ در شهریور ۱۳۳۳ هش بخش آلان براغوش ضمیمه‌ی شهرستان تبریز گردید.

آلانسون[2] (ālāNsoN)، شهر (جه ۱۹'۲۴۷)، کرسی ولایت اورن، ل فرانسه، بر رود سارت. تورهای آن معروف است.

الانصاف (al.ʿensāf) [الانصاف فیما یجب اعتقاده و لایجوز الجهل به]، کتابی کلامی و دینی، بعربی، از ابوبکر محمد باقلانی (فت ۴۰۳ هق). از آثار مهمی است که قدما در توحید نوشته‌اند. چاپ مصر، ۱۹۵۰.

الانموذج (al.ʿonmuzaj) یا **انموذج**، کتابی مختصر و مفید در نحو زبان عرب، بعربی، از زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ هق). این کتاب مختصرشده‌ی کتاب مشهور مفصل زمخشری است، و در ایران از کتابهای معروف درسی مقدماتی میباشد، و در ضمن مجموعه‌ی معروف به جامع المقدمات مکرر در تهران بطبع رسیده.

آلانها: ← آلان، قوم.

آلانی، زبان: ← آسی یا آلانی.

آلاوا[3] (ālāvā)، ایالت (۰۴۵'۳ کمم؛ جه ۱۲۴'-۲۳۴)، ل اسپانیا؛ یکی از ← ایالات باسک؛ کرسی آن ویتوریا. مردم آن زبان و آداب و عادات باسکها را محفوظ داشته‌اند. زمینش کوهستانی و اقلیمش مرطوبتر از نقاط دیگر اسپانیا است.

الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه (al.ʿavāme-ro 'l.ʿalāʿiyya) یا (در بعضی مآخذ) **الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه**، کتابی در تاریخ سلاجقه‌ی روم، بفارسی، از ابن بی‌بی. چون قسمت عمده‌ی این کتاب در تاریخ زمان علاءالدین کیقباد است بنام مذکور نامیده شده. در ۱۹۵۶ با چاپ عکسی، و جلد اول آن با چاپ سربی در ۱۹۵۷ در انقره منتشر گردیده. آنرا مختصر نیز کرده‌اند، و این مختصر را بترکی ترجمه نموده، و اصل مختصر در ۱۹۰۲ و ترجمه‌ی ترکی بطور ناتمام در ضمن مجموعه‌ی تواریخ مربوط بسلاجقه بطبع رسیده است.

الئوسی، اسرار[4] (eleusi)، مشهورترین اسرار دین یونان قدیم، که مناسک آن در الئوسیس بعمل میآمد. اسرار الئوسی مربوط به افسانه‌های دمتر، پرسفونه، و دیونوسوس، و نماینده‌ی مرگ و تجدید حیات سالیانه‌ی نباتات بود، و معتقد بودند که اجرای مناسک آن به محارم اسرار سعادت بعد از مرگ میبخشد. مناسک الئوسی باین طریق انجام میگرفت که ابتدا، بوسیله‌ی روزه گرفتن و استحمام در دریا، تطهیر میکردند، و سپس بصورت دسته‌ی با شکوهی از آتن به الئوسیس میرفتند، و در آنجا مناسک سری را (که اطلاعی از آنها در دست نیست) انجام میدادند.

الئوسیس[5] (eleusis)، شهر قدیم آتیک، یونان، ح ۲۵ کیلومتری لغ آتن. در ایام باستانی ← اسرار الئوسی در آنجا انجام میگرفت. ویرانه‌ای شهر و معبد آن، نزدیک دهکده‌ی کنونی الئوسیس، مورد کاوش و تحقیق بوده است.

آلئوسین[6]**، جزایر** (āleusian)، رشته‌ای از جزایر آتشفشانی که در طول ۱'۹۳۰ کم در غ آلاسکا ممتد است، و دریای برینگ را از قکب شمالی جدا میکند. این جزایر جزء آلاسکا محسوب و بچند دسته منقسم میشود: جزایر فاکس (fāks)، جزایر آندریانوف، جزایر رت (rat)، جزایر نیر (niər). آب و هوای جزایر آلئوسین نسبةً معتدل است ولی مه و باران زیاد میباشد. خاک آنها حاصلخیز است؛ ماهیگیری و تربیت حیوانات پوستدار معمول میباشد. دسته‌ی غربی این جزایر را ← ویتوس برینگ کشف کرد (۱۷۴۱). این جزایر پایگاه دست‌اندازی روسیه به آلاسکا بود، و در ۱۸۶۷ کشمت در جزء معامله‌ی آلاسکا آنها را نیز از روسیه خرید. در جج II ژاپن بعضی جزایر غربی را اشغال کرد (۱۹۴۲).

آلئوسین[6]**، کوههای**، سلسله‌کوهی در قسمت جغ آلاسکا، که در سراسر شبه جزیره‌ی آلاسکا، و دنباله‌ی آن بصورت ← جزایر آلئوسین در قکب ممتد است (قسمتی ازین دنباله در زیر آبست). آتشفشان کتمای (katmāy) ازین رشته یکی از بزرگترین آتشفشانهای جهان میباشد، و ارتفاعش ۹۱۴ متر است.

الئونور د/آکیتن[7] (eleonor dākiten)، انگل الر آو اکویتین (elənər āv akuiteyn)، ۱۱۲۲؟-۱۲۰۴، ملکه‌ی هنری II انگلستان. دختر ویلیام X (دوک آکیتن) بود، و پس از مرگ (۱۱۳۷) پدر وارث وی شد. همان سال با لوئی (بعداً لوئی VII فرانسه) ازدواج کرد، و شوهرش بعد از یک ماه پادشاه فرانسه شد. در ۱۱۵۲ لوئی او را طلاق داد (یا ازدواج را باطل کرد). کمی بعد با هانری، که آن زمان دوک نورماندی بود، ازدواج کرد. دو تن از پسران آنها ریچارد I و جان لکلند پادشاه انگلستان شدند. بسبب هوسرانیهای هنری (← رازمند)، الئونور درباری در پواتیه برقرار کرد (۱۱۷۰). پسران خود را در شورشی بی‌نتیجه (۱۱۷۳) بر ضد هنری یاری کرد، و هنری او را سالها زندانی زیر نظر نگاه داشت. الئونور ریچارد را در رسیدن به سلطنت یاری نمود. دربار وی صحنه‌ی فعالیتهای هنری بسیار بود. نامش را به فرانسوی آلینور (ālienor) نیز ضبط کرده‌اند.

الاهرام (al.ʿahrām)، روزنامه‌ای سیاسی و خبری، بعربی، که باهتمام دو برادر بنام سلیم تقلا (۱۸۴۹-۹۲) و بشارة تقلا (۱۸۵۳-۱۹۰۱) اول‌بار در ۱۸۷۵ در اسکندریه بطور هفتگی و سپس روزانه منتشر گردید. پس از مرگ سلیم، بوسیله‌ی بشارة به قاهره منتقل شد، و در آنجا روزانه انتشار یافت. پس از مرگ بشارة، پسرش جبرائیل تقلا (۱۸۹۰-۱۹۴۳) انتشار آنرا بعهده گرفت. اکنون نیز منتشر میگردد.

الاهگان انتقام[8]، یذ ارینوئی[9] (erinues)، در دین یونان، خدایان انتقام، که معمولا بصورت سه دختر بالدار با مارهائی در گیسوان تصویر

---

(1)(the) Alamo (2)Alençon (3)Álava (4)Eleusinian Mysteries (5)Eleusis (6)Aleutian (7)Eleanor of Aquitaine (8)Furies (9)Erinyes

میشوند. بروایتی از خون اورانوس که بزمین ریخت برخاستند.

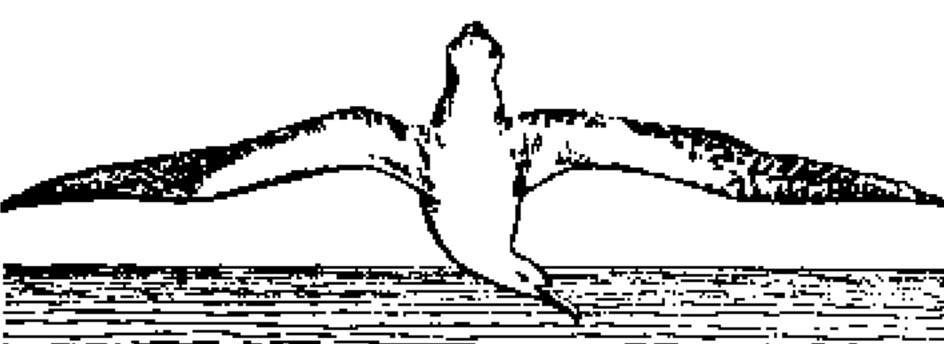

الاهگان انتقام

اسامی آنها مگایرا[1] (megāyrā) [= حسود]، تیسیفونه[2] (tisifone) [= گیرندهٔ‌انتقام‌خون]، و آلکتو[3] (ālekto) [= همواره در تعقیب] بود. این الاهگان مجرمین را تعقیب مینمودند، و بیطرفانه و بدون کینه‌جوئی، در هایدس شکنجه میکردند. یونانیان بعنوان تفأل بخیر آنانرا ائومنیدس[4] (eumenides) [= مهربانان] و سمنای[5] (sem-nāy) [= مقدسین] مینامیدند. رومیان آنها را دیرای[6] (dirāy) و نیز فوریای[7] (furiāy) میخواندند.

الاهگان رحمت[8]، ید خاریتس[9] (xārites)، لتی گراتیای[10] (grātiāy)، سه الاههٔ یونان، دختران زئوس و ائورونومه. عبارتند از آگلایا[11] (aglā-yā)، تالیا[12] (tāle-yā,tāliā)، و ائوفروسونه[13] (eufro-sune)، مظهر زیبائی و دلربائی بودند.


الاهگان رحمت

الاهگان سرنوشت[14]، ید مویرای[15] (moyrāy)، در اساطیر یونان، سه الاهه که رشتهٔ عمر انسان بدست آنها است؛ دختران زئوس و تمیس.


آلتاپا و الاهگان سرنوشت

عبارتند از کلوتو[16] (kloto) که رشته عمر را میبافد، لاخسیس[17] (lāxesis) که درازی آنرا میسنجد، و آتروپوس[18] (ātropos) که آنرا قطع میکند. الاهگان سرنوشت را رومیان پارکای (→ پارکا) میخواندند. نیز → نورنها.

آلای[19] (ālāy)، رشته‌کوهی در آسیا، در قرقیزستان، جمشسر. ارتفاع قلل بلند آن از ۵٬۷۹۵ تا ۶٬۰۹۵ متر است.

الایام و الشهور و اللیالی (al.ʿayyāmo va ʾš.šohuro va ʾl.layāli)، کتابی بعربی، ازفراء (۱۴۴–۲۰۷ هق)، در اطلاعات و عقاید عربها در بارهٔ نام روزهای هفته و ماهها، معنی و وجه تسمیهٔ آنها، نامهای دیگری غیر از معمول که بر آنها اطلاق میشده، و شب و روز و نام ساعتهای مختلف آنها، و ماه و خورشید و آنچه در بارهٔ آنها گفته شده (البته نه از جهت علمی امروزی)، و مطالبی که بدین موضوعها مربوط است. در موضوع خود ظاهراً قدیمیترین تألیف است، و نکات مهم لغوی و صرفی و نحوی و تاریخی در بر دارد. برای اولبار در ۱۹۵۶ در مصر بطبع رسیده.

الاینس[20] (əlāyəns)، شهر (جم ۲۶٬۱۶۱)، لش ایالت اوهایو، کشمتد. رصدخانهٔ کلارک در آنجاست.

الب[21] (elb)، ایتالیائی **البا**، جزیره (۲۲۳ کم۲؛ جم ۲۶٬۸۸۸)، نزدیک کرانهٔ توسکان، ایتالیای مرکزی، در دریای تیرنه؛ شهر عمده‌اش پورتوفرایو. معادن آهن دارد. تبعیدگاه ناپلئون بود (۱۸۱۴–۱۵).

الب[22] یا **البه** (elbe)، چک **لابه** (lābe)، رودی بطول ح ۱٬۱۳۵ کم، چکوسلواکی و آلمان. از بوهم شمالی سرچشمه گرفته در امتداد لغ در بوهم و ساکس و آلمان شمالی جاری شده به دریای شمال میریزد. از درسدن، ماگدبورگ، و هامبورگ میگذرد. با شبکه‌ای از کانالها به رود اودر مرتبط است، و ۸۴۵ کم آن قابل کشتیرانی میباشد؛ یکی از راههای آبی عمدهٔ اروپا است. آلمان در ۱۹۳۸ بین‌المللی بودن آنرا که در معاهدهٔ ورسای مقرر شده بود لغو کرد.

آلبا، دوکه د: → آلوا، دوکه د.

آلباتروس[23] (ālbātros؛ فنس)، پرندهٔ دریائی از راستهٔ لوله‌منقاران شناگر که بیشتر در اقیانوس کبیر جنوبی یافت میشود. طول بالهای گستردهٔ برخی از انواع آن تا سه متر میرسد.

آلباتگنیوس یا **آلباتنیوس**، نام لاتینی بتانی.

آلباثته[24] (ālbātete)، عربی **البسیط** (al.basit)، شهر (جم ۷۱٬۸۲۲)، کرسی ایالت آلباثته، جش اسپانیا، در مورثیا؛ از مراکز کشاورزی.

الب ارسلان (alb arslān) یا **الپ ارسلان** [عضد الدوله ابوشجاع الب ارسلان محمد ابن داود]، ملقب به **برهان امیرالمؤمنین**، فت ربیع الاول ۴۶۵ هق، پادشاه معروف از سلسلهٔ سلاجقه و دومین پادشاه (۴۵۵–۴۶۵ هق) آن سلسله؛ پسر **چغری بیگ داود**. وی در محرم ۴۲۱ و بقولی در سنهٔ ۴۲۴ ولادت یافت. الب ارسلان، بعد از وفات (۴۵۱ یا ۴۵۲ هق) پدرش امارت بلخ یافت. چون عمش، **طغرل بیگ**، وفات یافت، بر برادر خویش **سلیمان ابن داود**، که طغرل بیگ او را بجانشینی خویش برگزیده بود، فائق آمد، و عم خود **قتلمش ابن میکائیل** را نیز دفع کرده بسلطنت نشست، و بدینگونه، تمام قلمرو سلاجقه را مالک شد (۴۵۵). پس از آن، **عمیدالملک کندری** را از وزارت معزول کرده بکشت، و وزارت خویش به خواجه **نظام‌الملک طوسی** داد. الب ارسلان، بعد از جلوس بمسند سلطنت، آهنگ غزاء بلاد نصاری نمود، و در بلاد گرجستان و ارمن کر و فری تمام و قتل و غارت نمود. در سنهٔ ۴۵۸ فارس را گرفت، و در ذو القعدهٔ ۴۶۳ لشکر بیزانس را در مناذگرد (= ملاذکرد) مغلوب نموده رومانوس IV (رومانوس دیوگنس)، قیصر بیزانس، را اسیر نمود. دو سال بعد، با ۲۰۰٬۰۰۰ سوار، از جیحون گذشت، و بقصد شمس‌الملک نصر ابن طفغاج (tafqāj) آهنگ سمرقند نمود، اما در قلعه‌ای بنام برزم (بعضی مآخذ فربر ضبط کرده اند)، بدست **یوسف برزمی**، کوتوال آن قلعه، کشته شد، و در مرو در مقبرهٔ پدرش مدفون شد. بعد از او پسرش **ملکشاه سلجوقی** بسلطنت رسید.

الب ارسلان ابن رضوان: → الب ارسلان اخرس.

الب ارسلان اخرس (alb arslāne axras)، شهرت **الب ارسلان ابن رضوان**، ملقب به **تاج‌الدوله**، فت ۵۰۸ هق، از سلاجقهٔ شام؛ پسر رضوان ابن تتش. وی در سنهٔ ۵۰۷، بسن ۱۶ سالگی، بجای پدر بتخت نشست. خادم او لؤلؤ نام، بر امور استیلا یافت. الب ارسلان، بر خلاف مستفاد از لقب اخرس [= گنگ]، گنگ نبود، اما زبانش میگرفت. در امور خویش مکرر از باطنیه و اسماعیلیه استمداد میکرد. وی دو برادر خویش را بکشت، و خود نیز بسبب سفاکی که داشت بدست غلامان خویش کشته شد.

الب ارغو (alb arqu) یا **الب ارغون**، ملقب به **شمس‌الدین**، فت ۶۷۲ هق، فرمانروای لر بزرگ و ششمین اتابک (۶۵۶–۶۷۲ هق) از سلسلهٔ اتابکان **لر بزرگ**. وی بعد از کشته شدن برادرش اتابک **تکلهٔ ابن هزاراسپ** بامارت لر بزرگ رسید (۶۵۶)، و مدت ۱۵ سال امارت کرد. در زمان امارت او واقعهٔ مهمی در حوزهٔ امارتش روی نداد. بعد از او پسرش **یوسف شاه I** لر بامارت رسید.

آلبالو (ālbālu) یا **آلوبالو** (ālubālu)، درخت میوه‌ای از تیرهٔ گل‌سرخیان و از نوع کراسوس (*Cerasus*) که میوه‌های کروی آن تلخ یا ترش و سیاهرنگ است.

آلبا لونگا[25] (ālbā longā)، شهر لاتیوم قدیم؛ مولد **رومولوس** و **رموس**. تولوس هوستیلیوس، پادشاه روم، ویرانش کرد (ح ۶۰۰؟ قم).

آلبانو[26]، **دریاچهٔ** (ālbāno)، دریاچهٔ دهانهٔ آتشفشانی، ایتالیای مرکزی، جش رم؛ بمحیط حدود ۱۰ کم. هنوز تنها مخرج آب آن تونل زیرزمینی ساخت قرن چهارم قم است. آلبا لونگا

---

(۱)Megaera (۲)Tisiphone (۳)Alecto (۴)Eumenides (۵)Semnae (۶)Dirae (۷)Furiae (۸)Graces (۹)Charites (10)Gratiae (۱۱)Aglaia (۱۲)Thal(e)ia (۱۳)Euphrosyne (۱۴)Fates (۱۵)Moirai (۱۶)Clotho (۱۷)Lachesis (۱۸)Atropos (۱۹)Alai (۲۰)Alliance (۲۱)Elba (۲۲)Elbe (۲۳)albatross (۲۴)Albacete (۲۵)Alba Longa (۲۶)Albano

نزدیک آن بود.

آلبانی (ālbāni). برای اعلامی که با این نام میشناسید و تحت این عنوان نمییابید به معادل انگلیسی آن آلبنی (ālbəni) نیز رجوع کنید.

آلبانی[1] یا **آلبانیا**، بزبان آلبانی **شکیپنی** (škipni) یا **شکیپری**، ترکی عثمانی **آرناؤدلق** (ārnāʻud.leq) [→ آرناؤد]، جمهوری (۲۷٬۵۵۰ کمم؛ جم ۱٬۳۹۴٬۳۱۰)، ج‌ش اروپا، بر ساحل شبه جزیره‌ی بالکان کنار دریای آدریاتیک، بین یوگوسلاوی و یونان؛ پایتختش تیرانا. دیگر شهرهای عمده‌اش سکوتاری، دوراتسو، و والونا است. سرزمینی بسیار کوهستانی است (بجز باریکه‌ای ساحلی و حاصلخیز، مشتمل بر بنادر دوراتسو و والونا). از رودهای عمده‌اش درین است. ذخایر نفت و مس و زغال دارد، ولی از جنبه‌ی اقتصاد توسعه نیافته است. مردمش بیشتر قبایل کوهنشین و از نژادهای بسیار قدیمند. حدود ۶۰٪ سکنه مسلمان، ۲۰٪ ارتدوکس یونانی، و ۱۰٪ کاتولیک رومی هستند. اقلیتهای آلبانیائی وسیعی در یوگوسلاوی و یونان بسر میبرند.

تاریخ. آلبانی مشتمل بر قسمتهائی از **ایلیریا** و **اپیروس** قدیم است، و چندین صاحب بخود دیده (مخصوصاً مقدونیه، روم، بیزانس، و عثمانی). نفوذ ایتالیا در زمان روبر گیسکار (قرن ۱۱م) آغاز شد، و دولتهای ناپل و ونیز آنرا ادامه دادند. و دوراتسو در ۱۳۹۲–۱۵۰۱ در دست دولت ونیز بود. علی رغم مقاومت (۱۴۴۳–۶۸) اسکندر بیگ، قهرمان ملی آلبانی، ترکهای عثمانی آنرا گرفتند (۱۵۰۱)، و تا ۱۹۱۲ جزء امپراطوری عثمانی بود. سرانجام در سپتامبر ۱۹۱۲ دولت عثمانی ناچار به تقاضای مردم آلبانی دایر به خودمختاری تن درداد، ولی جنگهای بالکان وضع شبه جزیره‌ی بالکان را دگرگون ساخت؛ کمی پیش از اعلان جنگ، آلبانی استقلال خود را اعلام کرد؛ کنفرانس لندن آلبانی را امیرنشینی خودمختار اعلام کرد، و شش دولت امضاکننده‌ی آن این موضوع را تضمین کردند (ژوئیه‌ی ۱۹۱۳). **ویلهلم فو وید** به امارت آنجا انتخاب شد، ولی کمی پیش از آغاز جج I، **اسعد پاشا** او را مجبور کرد که کشور را ترک گوید. بطور کلی، در دومین جنگ بالکان و در جج I و بعد از آن، آلبانی صحنه‌ی نبردها و هرج و مرجهای سیاسی بود. در ۱۹۲۰ پیمانی با ایتالیا منعقد کرد و عضو جامعه‌ی ملل گردید؛ اختلافاتش با یوگوسلاوی بوسیله‌ی جامعه‌ی ملل حل و فصل شد. در ۱۹۲۵–۲۸ حکومت جمهوری داشت؛ در ۱۹۲۷ پیمان تدافعی با ایتالیا منعقد کرد، و ایتالیا تمامیت ارضی آنرا تضمین نمود. در ۱۹۲۸ احمد زوغو خود را پادشاه اعلام کرد. آلبانی در ۱۹۳۹ بتوسط سپاهیان ایتالیا اشغال شد، و در جج II با نیروهای محور جنگید. در ۱۹۴۴ متفقین در آنجا پیاده شدند، و قدرت بدست انور خواجه افتاد، و او در ۱۹۴۶ دیکتاتوری کمونیستی در آنجا برقرار کرد. آلبانی از دولتهای عضو → معاهده‌ی ورشو و از ۱۹۵۵ عضو سازمان ملل متحد است.

آلبانیا (ālbāniā)، سرزمین قدیم، ش قفقاز، در جانب غربی دریای خزر، که از رودهای ارس و کورا بجانب ل ممتد و تقریباً مطابق ش‌ل آذربایجان شوروی کنونی و ج داغستان حالیه بود. مردم آن، که از سکاهای جنگجو بودند، همراه مهرداد VI، پادشاه پونتوس، با پومپیوس جنگیدند. نیز → اران.

آل باوند (āle bāvand) یا **باوندیان**، سلسله‌ای از امرای محلی مازندران که سه شاخه از آنها، بنامهای کیوسیه (kayusiyye) و اصفهبدان و کینه‌خواریه (kinexāriyye)، تقریباً بطور متوالی و روی‌هم‌رفته نزدیک هفتصد سال، یعنی از حدود سنه‌ی ۴۵ هق تا ۷۵۰ هق، در طبرستان فرمانروائی کرده‌اند. هر سه شاخه‌ی این سلسله منسوب بوده‌اند به باوند ابن شاپور، اصفهبد طبرستان، که نسب خود را به کیوس (که نام کیوسیه نیز منسوب بدوست) برادر خسرو انوشیروان میرسانید، و در روزگار آزرمیدخت و یا یزدگرد III، بعد از آنکه یک چند بجنگ و زد و خورد با مخالفان و دشمنان شاهنشاه پرداخت، عزلت و انزوا گزیده بخدمت آتشکده‌ای اشتغال جست.

کیوسیه. شاخه‌ی کیوسیه از آل باوند در واقع اخلاف مستقیم باوند بوده‌اند، و اولین آنها باوند ابن شاپور محسوبست که گویند مقارن هجوم عرب بدان بلاد از جانب اهل طبرستان بامارت انتخاب شد (سال ۴۵ هق)، و در سال ۵۹ یا ۶۹ هجری بدست غاصبی، نامش ولاش (valāš)، بقتل رسید. ولاش نیز بعد از ۸ سال فرمانروائی بدست پسر باوند، نامش سرخاب ابن باوند (sorxāb)، مقتول شد (سال ۶۸ هق)، و فرمانروائی سرخاب تا سال ۹۸ (و بقولی ۱۱۰) طول کشید. و بعد از او نیز کسانی که ازین سلسله امارت کرده‌اند بترتیب عبارت بوده‌اند از مهرمردان ابن سرخاب (mehr-mardān)؛ سرخاب II ابن مهرمردان؛ شروین I ابن سرخاب (šarvin)؛ شهریار I ابن شروین؛ شاپور ابن شهریار؛ قارن ابن شهریار (qāren)؛ رستم I ابن سرخاب ابن قارن؛ شروین II ابن رستم؛ شهریار II ابن شروین؛ دارا ابن رستم ابن شروین؛ شهریار III ابن دارا؛ رستم II ابن شهریار. در بعضی مآخذ نام شهریار I رستم ابن شروین ذکر شده، و گفته شده است او نخستین کسی بود که عنوان ملك الجبال (← maleko 'l-jebāl) برگزید. همچنین نام شاپور ابن شهریار در برخی مآخذ جعفر(؟) و نام پدرش رستم آمده است. در هر حال، بنا بر مشهور، اصفهبد قارن، هشتمین امیر این سلسله، اولین کسی بود که از این سلسله اسلام اختیار کرد، و ابوالملوک نام یافت. از امیرزادگان این سلسله، مرزبان ابن رستم ابن شروین، که برادر دارا ابن رستم است، کتاب مرزبان‌نامه را تألیف کرده است. همچنین فخرالدوله‌ی دیلمی دختر مرزبان شروین را تزویج کرد که بنام **سیده خاتون** مشهورست. اصفهبد شهریار III با **قابوس وشمگیر** روابط داشت و عاقبت بدست او هلاک گشت. آخرین امرای این سلسله، اصفهبد رستم II، تا ۴۱۹ هق فرمان راند، و با **علاءالدوله‌ی کاکویه** روابط صلح و جنگ داشت، و با او حکومت این شاخه از آل باوند خاتمه یافت. مرکز امرای این شاخه از باوندیان در پریم بود.

اصفهبدان. شاخه‌ی اصفهبدان یا ملوک جبال، غیر از طبرستان، بر گیلان و ری و قومس نیز فرمان میراند، و غالباً دست‌نشانده‌ی سلاجقه و در آخر تحت تبعیت خوارزمشاهیان بود. امرای این سلسله نیز نسب خود را به باوند ابن شاپور میرسانیده‌اند. مؤسس این شاخه از آل باوند حسام‌الدوله شهریار ابن قارن بود، که در ۴۶۶ هق امارت یافت، و بعد از او از اخلاف او کسانی که بامارت رسیدند بترتیب عبارت بوده‌اند از نجم‌الدوله قارن ابن شهریار؛ شمس‌الملوک رستم ابن قارن؛ علاءالدوله علی ابن شهریار؛ نصرةالدوله رستم شاه غازی ابن علی؛ علاءالدوله حسن ابن رستم؛ حسام‌الدوله اردشیر ابن حسن؛ شمس الملوک رستم ابن اردشیر. شاعران اواخر قرن ششم هق، مانند ظهیر فاریابی و کمال اسماعیل، بعضی از امرا و رجال این شاخه از باوندیان را ستایش کرده‌اند. همچنین عمادی شهریاری ستایشگر عمادالدوله فرامرز ابن رستم، برادرزاده‌ی علاءالدوله علی ابن شهریار، بوده است که با عم خود ستیزه داشته است. آخرین امرای این شاخه از باوندیان، شمس‌الملوک رستم، در سنه‌ی ۶۰۷ هق مقتول شد، و مملکت او بدست محمد خوارزمشاه افتاد. مرکز امرای این شاخه شهر ساری بود، و در بلاد تابعه‌ی آنها نیز بعضی از امرای فرعی این سلسله امارت داشته‌اند که نام آنها در اشعار بعضی شعرا آمده است.

کینه‌خواریه. شاخه‌ی کینه‌خواریه، که بعد از مغول و غالباً بعنوان عمال و دست‌نشاندگان آنها از سنه‌ی ۶۳۵ تا ۷۵۰ هق در طبرستان حکومت کرده‌اند، نسب خود را به شاخه‌ی اصفهبدان آل باوند میرسانیده‌اند. اولین امیر از این شاخه‌ی باوندیان حسام‌الدوله اردشیر ابن کینخوار بوده است، که بعد از هرج و مرجی ممتد، از جانب مردم بامارت طبرستان انتخاب شد (۶۳۵ هق)، و مرکز حکومت را از ساری به آمل منتقل نمود، و در عهد او مغول بر طبرستان استیلا یافت. بعد از او پسرش شمس‌الملوک محمد ابن اردشیر امارت یافت، که در ۶۶۳ بامر اباقاخان کشته شد، و بعد از او باوندیان منقاد و تابع مغول شدند، و بترتیب کسانی که از آن پس امارت راندند عبارت بودند از علاءالدوله علی ابن اردشیر؛ تاج‌الدوله یزدگرد ابن شهریار؛ ناصرالدوله شهریار ابن یزدگرد؛ رکن‌الدوله کیخسرو ابن یزدگرد؛ شرف‌الملوک ابن کیخسرو؛ فخرالدوله حسن ابن کیخسرو. و این هشتمین امیر در ۷۵۰ هق مقتول شد، و با قتل او آل باوند انقراض یافت، و امارت طبرستان به **افراسیابیان مازندران** رسید.

آلبا-یولیا[2] (ālbā-yuliā)، آلمانی **کارلسبورگ** (kārlsburg)، شهر (جم ۱۴٬۴۲۰)، رومانی مرکزی؛ در ناحیه‌ای انگورخیز. مقر سابق شاهزادگان ترانسیلوانی بود. قلعه‌ی آنرا امپراطور شارل VI ساخته است.

البتکین (albtakin) یا **الپتکین**، ف شعبان ۳۵۲ هق، مؤسس دولت غزنویان. وی در آغاز از غلامان درگاه سامانیان بود، و سپس ترقی یافته بدرجه‌ی حاجب‌سالاری در نزد آنها رسید، و در دستگاه **عبدالملک I** سامانی قدرت و نفوذی یافت. عاقبت به سپهسالاری خراسان و امارت نشابور رسید

(1)Albania (۲)Alba-Iulia

(ذو الحجه‌ی ۳۴۹). اما چون با سلطنت منصور I سامانی موافقت نداشت، از آن سمت معزول شد، و به بلخ رفت، و لشکری را که امیر سامانی بدفع او فرستاد شکست داد (ربیع الاول ۳۵۱)، و سپس از آنجا به غزنه رفت، و آن ولایت را از امیر محلی آنجا که لاوک نام داشت بگرفت، و دولت غزنویان را تأسیس کرد. و خود چندی بعد وفات یافت، و بعد از او پسرش اسحاق ابن البتکین بامارت غزنه نشست.

البحیره، اسپانیا: ← آلبوفرا.

البخلاء یا **کتاب البخلاء** (ketābo 'l.boxalā'')، کتابی ادبی و تاریخی‌گونه، از جاحظ. از آثار مهم زبان عربی و از جهت فن نویسندگی، بخصوص دقت در بیان مطالب، اهمیت دارد. در ضمن بیانی که جاحظ از احوال بخیلان زمان خود میکند، نکات اجتماعی و تدبیرمنزلی و تاریخی از اوضاع بغداد و بصره در قرن سوم هق وجود دارد که در جای دیگر کمتر دیده میشود؛ نام غذاها و کلمات فارسی و معربی که در این کتاب بکار رفته جالب توجه است. ظاهراً اول‌بار در 1900 در لیدن منتشر شد، و سپس مکرر در مصر بطبع رسید.

البدء و التاریخ (al.bad'o va t.tārix)، کتابی تاریخی، بعربی، از مطهر ابن طاهر مقدسی (فت ظاهراً در اواخر قرن ۴م هق)، که مشتمل بر مطالبی است از آغاز آفرینش تا زمان مؤلف. خرافات آن از کتابهای دیگر کمتر است، و از جهت تاریخ ایران و بخصوص ادیان ایران در قبل از اسلام اهمیت خاص دارد. بقول مؤلف در مقدمه‌ی آن، در ۳۵۵ هق تألیف شده است. کلمان هوار آنرا بفرانسوی ترجمه کرده و با متن عربی در ۱۸۹۹–۱۹۱۹ در پاریس در ۶ مجلد بچاپ رسانیده.

البدایة و النهایه (al.bedāyato va 'n.nahāya)، کتابی تاریخی، بعربی، از عمادالدین ابوالفداء اسماعیل ابن عمر ابن کثیر قرشی بصری دمشقی (۷۰۰ یا ۷۰۱–۷۷۴ هق)، معروف به ابن کثیر. مطالب کتاب بر حسب سنوات بروش کامل ابن اثیر تدوین گردیده، و تا حوادث سال ۷۶۷ هق را در بر دارد. در ۱۴ مجلد در مصر بطبع رسیده.

آلبر (ālber)، اسم اروپائی برای مرد. ← آلبرتوس.

آلبر[1] I (ālberc)، ۱۸۷۵–۱۹۳۴، شاه (۱۹۰۹–۳۴) بلژیک. در جج I رهبر مقاومت بلژیک در برابر تجاوز آلمانها بود؛ اوضاع اجتماعی بلژیک و کنگوی بلژیک را اصلاح کرد؛ بسبب رفتار آزادیخواهانه‌ای که داشت، محبوبیت بسیار بدست آورد. در 1900 با الیزابت ازدواج کرد. در یک حادثه‌ی کوهنوردی در گذشت.

آلبر[1]، اوژن فرانسیس شارل د/ (ĕjen frāNsis šārl dālber)، ۱۸۶۴–۱۹۳۲، پیانونواز و آهنگساز آلمانی-فرانسوی، مت گلاسکو. اپراهای تیفلاند (۱۹۰۳) و چشمهای مرده (۱۹۱۶) ازو معروف است.

آلبر، دریاچه‌ی، افریقای مرکزی: ← آلبر نیانزا.

آلبر، کانال[2] (kānāle ālber)، ترعه‌ای بطول ۱۳۰ کم، بلژیک، که از رود موز در لیژ به رود سکلت در آنورس ممتد است. در ۱۹۳۹ افتتاح شد؛ بنام آلبر I که در ۱۹۳۰ ساختمان آنرا آغاز نمود نامیده شده است.

البرایت[3]، ویلیام فاکسول (wilyām fākswəl al-brāyt)، ۱۸۹۱–، مستشرق امریکائی. چندین سفر پویشی بشرق نزدیک (مخصوصاً فلسطین) رفته، و در بعضی مواضع باستانی بحفاری پرداخته است. بیش از ۸۰۰ مقاله در موضوعات باستان‌شناسی و کتاب مقدس و مطالب شرقی نوشته. از آثارش از عصر حجر تا مسیحیت (۱۹۴۰) و باستان‌شناسی فلسطین (۱۹۴۹) است.

البرت، اسم انگلیسی برای مرد؛ ← آلبرتوس.

البرت[4] (albərt)، معروف به **پرینس البرت** (prins)، ۱۸۱۹–۶۱، همسر ویکتوریا، ملکه‌ی انگلستان؛ پسر ارنست I (دوکِ ساکس-کوبورگ-گوتا). در آغاز محبوبیتی نداشت، ولی بعلت دلبستگی زیادش به ملکه و علاقه بکارهای عام المنفعه جلب توجه کرد.

آلبرتا[5] (ālbertā)، ایالت (۶۶۱٬۱۸۵ کمm؛ جم ۱٬۱۲۳٬۱۱۶)، غ کانادا؛ کرسی آن ادمنتن و از شهرهای دیگرش کلگری. بین سسکچوان و کوههای روشوز، که بسیاری از قلل مرتفع این کوهها در آن واقعست. قسمت عمده‌ی آن قابل کشت و زرع میباشد، و قسمت مرکزی و جنوبی آنرا چمنزارهای خشک و بی‌درخت فراگرفته است. رودهای پیس، اثبسکا، و رِدْ دیر در آن جاریست. از دریاچه‌های عمده‌اش دریاچه‌ی اثبسکا میباشد. سکنه‌ی آن عمدةً در قسمت جنوبی و در گندم‌زارهای رود پیس متمرکزند. آلبرتا سرزمینی است فلاحتی و دامداری نیز در آن معمول است. وسیع‌ترین منابع زغال کانادا در آن واقع و از عمده‌ترین فراورندگان نفت و گاز طبیعی کشور میباشد. ناحیه را سوداگران پوست در اواسط قرن ۱۸م پوییدند. شرکت خلیج هودسن در ۱۸۶۹ آنرا به کانادا واگذاشت. در 1905 ایالت شد.

آلبرتوس (ālbertus)، نام لاتینی (*Albertus*) برای مرد. بعضی اعلام مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Adalbert	آدالبرت (ādālbert)
»	Albrecht	آلبرشت (ālbrešt)
»	Albert	آلبرت (ālbert)
انگلیسی	Albert	البرت (albərt)
ایتالیائی	Alberto	آلبرتو (ālberto)
اسپانیولی	Alberto	آلبرتو (ālberto)
فرانسوی	Albert	آلبر (ālber)

آلبرتوس کبیر، قدیس (qeddis ālbertuse) یا **آلبرتوس ماگنوس[6]،** ملقب به **استاد کل،** ۱۱۹۳ یا ۱۲۰۶–۱۲۸۰، حکیم مدرسی، از فرقه‌ی دومینیکیان؛ متولد سوابیا. در آلمان (خاصه در کولونی) و پاریس تدریس میکرد. در کتاب مختصر الاهیات کوشید که بین حکمت ارسطو و دین مسیح وفق دهد، و طریقه‌ی ابن رشد را در توفیق بین آندو رد کند. در عقائد شاگردش قدیس توماس آکویناس نفوذ بسیار داشت. مثل راجر بیکن، بعلوم طبیعی علاقه‌مند بود، و تألیفاتی در گیاهشناسی و فلزات دارد.

آلبرتی[7]، لئونه باتیستا (leone bāttistā āl-berti)، ۱۴۰۴–۷۲، معمار، موسیقیدان، نقاش، و اومانیست ایتالیائی. در جنووا زاده شد، و در رم درگذشت. در معماری از پایه‌گذاران رنسانس ایتالیا بود. کتاب وی بنام در بناها نخستین کتابی است که در باره‌ی معماری بچاپ رسیده، و در شناساندن معماری روم باستان تأثیری بسزا داشته. بناهای او از سبک کلاسیک خالصی برخوردارند. از آن جمله است کلیسای سانت آندرئا در شهرمانتوا، که الگوی بسیاری از کلیساهای عصر رنسانس بود، و نمای سانتا ماریا نوولا در فلورانس.

البرز (alborz)، سلسله‌کوه پیوسته‌ای در ایران شمالی که بطول متجاوز از ۱٬۰۰۰ کم از ساحل غربی دریای خزر تا لش خراسان ممتد است. سلسله‌ی البرز را میتوان به سه قسمت تقسیم کرد. قسمت اول، بطول ۱۹۰ کم، دارای امتداد عمومی ل به ج؛ قسمت دوم، بطول ۳۸۰ کم، دارای امتداد عمومی لغ به جش؛ و قسمت سوم، بطول ۴۷۰ کم، از جغ به لش. قسمت اول، که به جبال طالش (tāleš) موسومست، با کوههای قفقاز مرتبط است، و از غ لنکران آغاز میشود، و تقریباً بموازات ساحل غربی دریای خزر ممتد است، و در غ آستارا فقط ۱۶ تا ۲۰ کم از ساحل فاصله دارد. از نقطه‌ای در غ رشت، امتداد عمومی سلسله‌ی البرز تغییر میکند، و قسمت دوم آغاز میگردد که تا قله‌ی دماوند (۵٬۶۵۴ متر) و پس از آن امتداد دارد. در ج رشت، سفیدرود تقریباً عمودی این رشته را قطع میکند. سپس البرز به سه رشته‌ی تقریباً موازی منقسم میگردد که در بسیاری از مواضع بوسیله‌ی رشته‌های فرعی بیکدیگر مرتبط میشوند. بسیاری از قلل این قسمت البرز از ۳٬۳۵۰ تا ۳٬۹۶۰ متر ارتفاع دارند، و فرازای گردنه‌های آنها بین ۲٬۱۳۰ تا ۳٬۰۵۰ متر است. مرتفعترین قلل البرز در ناحیه‌ی طالقان (لغ تهران) و از آنجا بجانب شرق تا کوه دماوند و پس از آن واقعند. قسمتی از البرز که بلا فاصله در ل تهران است به کوه شمیران موسوم است، که بلندترین نقطه‌ی آن قله‌ی توچال (۳٬۹۶۷ متر) میباشد. رود هراز از دامنه‌ی شرقی کوه دماوند میگذرد. رشته‌ی اصلی سومین قسمت البرز از جغ به لش تا نزدیک بجنورد در خراسان ممتد است، و در آنجا به جبال آلاداغ متصل میشود، و باسامی مختلف در افغانستان شمالی امتداد یافته به رشته‌ی پاروپامیسوس متصل میگردد؛ این قسمت از سه رشته‌ی سلسله‌ی البرز، بسیاری قلل بلندتر از ۳٬۰۵۰ متر دارد.

دامنه‌های شمالی البرز و اراضی پست بین آنها و دریای خزر ولایات سابق گیلان و مازندران و استراباد را تشکیل میدهند، و مستور از جنگلهای انبوه هستند، و صدها رودخانه‌ی دائمی از آنها میگذرد. عرض اراضی بین دامنه‌های تپه‌ها و دریا از ۳ کم تا ۴۰ کم است، و عریضترین آنها بر نصف النهار رشت و در نواحی آمل، ساری، و بابل قرار دارند. دامنه‌های داخلی و رشته‌هائی از البرز که در ج آبپخشان خزر واقعند، و عموماً دومین قسمت از سه قسمت مذکور میباشند، از رطوبت بارآور دریا

---

(۱)Albert (۲)Albert Canal (۳)Albright (۴)Albert (۵)Alberta (۶)Albertus Magnus (۷)Alberti

محرومند، و رستنیهای طبیعی در آنها کم است، و آنها که در انتهای جنوبی هستند تقریباً همگی کماب و لخت میباشند. قلل مرتفع البرز بیشتر سال پوشیده از برف هستند، و آنها که در معرض حرارت منعکس بتوسط نواحی کماب داخل ایران نیستند، تقریباً پیوسته برفگرفته هستند. در ناحیه‌ی کوههای البرز آب فراوان است، و در دره‌ها و تنگهای پرآب این ناحیه دهکده‌های آباد بسیار با مزارع سبز و خرم و باغهای میوه و علفزارها است، و در نقاط مرتفع فلاتهای کوچکی قرار دارد، که تا فروردین ماه از برف پوشیده است، و در تابستان ییلاق چادرنشینان ساکن دشتها و چراگاه احشام آنها است. ظاهراً جبال البرز منابع معدنی فراوان (خاصه زغال سنگ و سرب و آهن) دارد.

البرز، از کوههای قفقاز: ← **البروس**.

البرز، دبیرستان، یکی از بزرگترین دبیرستانهای پسرانه‌ی تهران، که بصورت ملی و با کومک وزارت فرهنگ اداره میشود. اصلا کالج امریکائی نام داشت، و یک هیئت امریکائی آنرا اداره میکرد، و این کالج در ۱۳۱۹ هش بوزارت فرهنگ منتقل و به دبیرستان البرز تبدیل شد. در ۱۲۸۸ هق یک هیئت امریکائی به ایران آمد، و در ۱۲۵۲ هش دبستانی نزدیک دروازه قزوین افتتاح کرد، که بعدها پایه‌ی کالج امریکائی شد. این هیئت در ۱۲۶۴ هش محل فعلی میسیون امریکائی (خیابان قوام‌السلطنه، تهران) را خرید، و در همان محل دست بکار ساختمان شد، و اولین کلنگ بنا بدست ناصرالدین شاه قاجار بزمین زده شد. در ۱۲۷۷ هش، دکتر جردن به ایران آمد، و ریاست مدرسه را بعهده گرفت، و مدرسه بزودی توسعه یافت، و در ۱۲۹۲ هش، در محل فعلی دبیرستان، ساختمان شبانه‌روزی و منزلی برای رئیس مدرسه ساخته شد. در ۱۳۰۳ هش، یکی از امریکائیان مخارج ساختمان فعلی مدرسه را داد، و مدرسه بمحل فعلی (خیابان شاهرضا) منتقل گردید. در ۱۳۱۹ هش این بنا تحویل وزارت فرهنگ شد، و نامش از کالج امریکائی بدبیرستان البرز تغییر یافت، و از آن ببعد بر تأسیساتش افزوده شده است.

آلبرشت (ālbrešt)، اسم آلمانی برای مرد. نیز ← آلبرتوس.

آلبرشت[1] I (ālbrešte)، ح ۱۲۵۰–۱۳۰۸، شاه (۱۲۹۸–۱۳۰۸) آلمان؛ پسر رودولف I. پس از پیروزی بر آدولف ناسوئی بپادشاهی آلمان برگزیده شد. سلطنت مجارستان و بوهم را برای پسرش رودولف بدست آورد (۱۳۰۶). بدست توطئه کنندگان کشته شد.

آلبرشت[1] **II**، ۱۳۹۷–۱۴۳۹، پادشاه (۱۴۳۸–۳۹) آلمان، و پادشاه بوهم و مجارستان؛ داماد امپراطور زیگیسموند. فرمانروائی طولانی خاندان **هابسبورگ** بر **امپراطوری مقدس روم** از زمان او آغاز گشت. در اتریش و مجارستان و بوهم مواجه با شورشهائی بود. در جنگ با ترکان عثمانی به مرض اسهال در گذشت.

آلبرشت براندنبورگی[2] (albrešte bränden-burgi)، ۱۴۹۰–۱۵۶۸، مهین‌سرور (۱۵۱۱–۲۵) ← **شهسواران توتونی**، و نخستین دوک (۱۵۲۵–۶۸) **پروس**. در ۱۵۲۵ به مذهب پروتستان گروید، و سرزمینهای زیر فرمان خود را بصورت دوکنشین موروثی تابع لهستان درآورد.

آلبرشت خرس[3] (ālbrešte xers)، ح ۱۱۰۰–۱۱۷۰، نخستین مرزدار (← مارکگراف) (۱۱۵۰؟–۱۱۷۰) براندنبورگ. پیرو باوفای لوتار II و کونراد III بود، و مدتی اتریش و ساکس را در دست داشت، ولی شهرت او بیشتر بسبب گرفتن سرزمین **براندنبورگ** از وندها است، که قسمتی از آنرا با روشی صلحجویانه بدست آورد. در مسیحی کردن لش آلمان مؤثر بود.

البرفلد[4] (elberfeld)، شهر سابق، ناحیه‌ی دوسلدورف، آلمان. از ۱۹۲۹ جزء **ووپرتال** شد.

آل برمک: ← **برامکه**.

آلبر نیانزا[5] (ālber niānzā) یا **دریاچه‌ی آلبر**، دریاچه‌ای بوسعت ۵٬۳۴۵ کمم، افریقای مرکزی، بر مرز بین کنگوی بلژیک سابق و اوگاندا. فرازای آن ۶۱۵ متر است.

البروس[6] (elbrus) یا **البرز**، بلندترین کوههای قفقاز و اروپا، لغ جشم گرجستان. از دو مخروط آتشفشانی خاموش بارتفاعات ۵٬۶۳۳ متر و ۵٬۵۹۵ متر تشکیل میگردد.

آلبرونی[7]**، جولیو** (julio ālberoni)، ۱۶۶۴–۱۷۵۲، کاردینال ایتالیائی، وزیر اعظم فیلیپ V اسپانیا. برای لغو کردن صلح اوترشت سخت کوشید، ولی اتحاد چهارگانه مانع شد که بمقصود برسد. در ۱۷۱۹ برکنار شد.

آلبره[8] (ālbre)، دوکنشین سابق، ناحیه‌ی لاند، ایالت گاسکونی، جغ فرانسه، که مهد آن کاخ آلبره بود. خاندان آلبره از این ناحیه نام گرفته است. این خاندان، که در آغاز مالک اراضی مختصری بود، در قرن ۱۳م رو بترقی گذاشت، و در جنگ صدساله انگلستان و ناوار را یاری کرد، ولی بعداً جانب فرانسه را گرفت. **شارل د/آلبره** (šārl dālbre) شهربان فرانسه و در نبرد آژنکور (۱۴۱۵) فرمانده سپاهیان فرانسوی بود. **ژان د/آلبره** (jāN)، فت ۱۵۱۶، از راه ازدواج (۱۴۹۴) با ملکه‌ی ناوار، که وارث **فوا** نیز بود، ناوار و فوا و بئارن را بدست آورد، و او از سلسله‌ی سلاطین ناوار است. خواهرش، **شارلوت د/آلبره** (šārlot)، در ۱۴۹۹ بازدواج سزار بورژیا درآمد. پسر ارشد ژان، **هانری د/آلبره** (hānri) [هانری II، شاه ناوار]، ۱۵۰۳–۵۵، در ۱۵۲۷ با مارگریت د/آنگولم، خواهر فرانسوای I فرانسه، وصلت کرد، و پس از مرگ مادر، مدعی سلطنت ناوار شد، ولی فردیناند II اسپانیا مدعی او گردید، اما هانری از ۱۵۱۷ تا آخر عمر عنوان شاه ناوار داشت. در ۱۵۵۰ دوکِ آلبره و از نجبای فرانسه گردید. ژان د/آلبره، ۱۵۲۸–۷۲، ملکه‌ی ناوار، مادر هانری III است که بعداً بعنوان هانری IV پادشاه فرانسه شد، و این هانری دوک‌نشین آلبره را به سرزمینهای شاهی فرانسه ملحق کرد.

آلبره[8]**، ژان د/**: ← ژان د/آلبره. نیز ← آلبره.

آل برهان یا **بنی مازه** (bani māza)، از خاندان‌های مشهور و بزرگ بخارا در قرن ششم هق. گذشته از ریاست مذهبی، در بعضی مواقع بزرگان این خاندان مقام امارت بخارا نیز داشته‌اند، و در اواخر دولت قراختائیان، امور بخارا بکلی در اختیار آنها بود، و آنها به قراختائیان باج میگزاردند. چون جد بزرگ این خاندان امام برهان‌الدین عبدالعزیز ابن مازه نام داشته است این سلاله را هم آل برهان و هم بنی مازه خوانده‌اند. چند تن از آنها نیز عنوان صدر جهان داشته‌اند، و بعضی از شعرای قرن ششم هق در ستایش آنها قصاید گفته‌اند. خاندان آل برهان تا ظهور مغول در ماوراء النهر قدرت و حشمت تمام داشته‌اند، و در بعضی آثار در باب حشمت و قدرت آنها حکایتهائی نقل شده است. در زمان سلطنت الجایتو نیز، بنا ببعضی مآخذ، ظاهراً ریاست مذهب حنفی بخارا با این خاندان بوده است، و بعد از آن از تاریخ ایشان بدرستی چیزی معلوم نیست.

البسیط، شهر، اسپانیا: ← **آلباثته**.

البصائر و الذخائر (al.basā'ero va 'z.zaxā'er) یا **بصائر القدماء و بشائر الحکماء**، کتابی ادبی، بعربی، از **ابوحیان توحیدی**. مشتمل است بر مطالبی ادبی و لغوی و گاهی فلسفی و مربوط به متصوفان، و در ضمن آن هزل و فحش نیز دیده میشود (بعضی از این جهت بر او خرده گرفته‌اند). ابوحیان در ۳۷۵ هق شروع بتألیف آن نموده است، و ۱۵ سال در آن وقت صرف کرده. چاپ مصر، ۱۹۵۳.

الب غازی (albe qāzi) [ملک ناصرالدین الب غازی]، فت ۶۰۰ هق، از امرای بزرگ و مقتدر غوریان؛ خواهرزاده‌ی سلطان غیاث‌الدین غوری. در بیشتر جنگها با سلطان غیاث‌الدین همراه بود. در اواخر از جانب سلطان شهاب‌الدین، برادر غیاث‌الدین، ولایت هرات یافت، و در سال ۶۰۰ هق که سلطان محمد خوارزمشاه هرات را محاصره کرد وی ناگهان وفات یافت.

البکرکی[9] (albəkërki)، فنـ **آلبوکرک** (al-bükerk)، شهر (جـ ۹۶٬۸۱۵)، غ قسمت مرکزی ایالت نیو مکسیکو، کشمتـ، بر مسیر علیای ریو گرانده. بزرگترین شهر ایالت و از مراکز تجارتی و صنعتی و حمل و نقل هوائی و راه آهن است. در پهنه‌ای دارای منابع سرشار زغال و الوار واقع است. شهر کهنه در ۱۷۰۶ و شهر تازه در ۱۸۸۰ بنا شد. دانشگاه نیو مکسیکو در آنجاست.

البلدان، کتاب: ← کتاب البلدان.

البلغه فی اصول اللغة (al.bolqa)، کتابی لغوی و تاریخی، بعربی، از محمد صدیق حسن خان (۱۲۴۸–۱۳۰۷ هق؛ شوهر ملکه‌ی بهوپال). مشتمل است بر مقدمه و دو باب. مقدمه در وصف و حد و تعریف لغت و بعضی مبادی علم لغت و دوازده مسئله‌ی مربوط بموضوع در آن مطرح است. باب اول در انواع لغت و در آن ۵۰ مسئله مورد بحث است. در باب دوم، لغتنامه‌ها و کتابهای لغوی عربی و فارسی و ترکی و هندی بر حسب حروف هجا مرتب گردیده است، و در باره‌ی

(۱)Albert (۲)Albert of Brandenburg (۳)Albert the Bear (۴)Elberfeld (۵)Albert Nyanza (۶)Elbrus (۷)Alberoni (۸)Albret (۹)Albuquerque

کتابهای مزبور و مؤلفین آنها بحث میشود. در ۱۲۹۴ هق در بهوپال و در ۱۲۹۶ هق در استانبول بطبع رسیده.

البمارل، اولین **دیوک آو**: ← مانک، جورج.

آلبنی[1] (ālbəni)، نام قدیم و ادبی اسکاتلند.

آلبنی[1]، رود کانادا که در غ قسمت مرکزی ایالت اونتاریو سرچشمه گرفته پس از طی ح ۹۸۰ کم به خلیج جیمز میریزد.

آلبنی[1]، شهر (جه ۱۳۴٬۹۹۵)، ش ایالت نیویورک، کشمت، بر ساحل غربی رود هودسن، کرسی ایالت. هنری هودسن در ۱۶۰۹ ازین محل دیدار کرد. مدتی از مراکز تجارت پوست بود. با افتتاح کانال ایری بازرگانی آن رونق گرفت. اینک از بنادر عمده‌ی کشتیرانی و دارای تصفیه‌خانه‌های نفت و صنایع ماشینسازی و کاغذسازی و تهیه‌ی مواد شیمیائی است.

آلبنی[1]، **دیوک آو** (diuk āv ālbəni*). لقب چند تن از اشراف اسکاتلندی از خاندان استوارت. ← استوارت، الگزاندر؛ استوارت، رابرت.

آلبنی[1]، **کاونتس آو** (kāntes āv ālbəni*)، نامش **لویزا** (luizā)، ۱۷۵۲-۱۸۲۴، زن چارلز ادوارد استوارت. در ۱۷۷۲ با چارلز ازدواج کرد، و پس از هشت سال، شوهر زشتکار و فاسد خود را ترک کرد. معشوقه‌ی ویتوریو آلفیری شاعر، و پس از مرگ (۱۸۰۳) او، معشوقه‌ی هنرمند فرانسوی، فرانسوا فابر، بود.

آلبنیث[2]، **ایساآک** (isāak ālbeniṯ)، ۱۸۶۰-۱۹۰۹، پیانونواز و آهنگساز اسپانیائی. مایه‌های عامیانه‌ی اسپانیائی را در موسیقی خود بکار برده؛ سویت ایبریا که برای پیانو ساخته شهرت فراوان دارد.

آلبوئین[3] (ālboin)، فت ۵۷۲؟، سرکرده‌ی لومباردها. بیشتر ایتالیای شمالی و مرکزی را متصرف شد (۵۶۸-۷۲)؛ در ۵۶۹ بعنوان (نخستین) پادشاه لومباردها تاجگذاری کرد. نیز ← روزاموند.

آلبورگ[4] (olborg)، شهر (جه ۸۳٬۲۱۵)، دانمارک، ژوتلند شمالی؛ بندری بر ساحل جنوبی لیم فیورد.

آلبورنوث[5]، **خیل آلوارث کاریلیو د** (xil āl-vāreṯ kārilio de ālbornoṯ)، ۱۳۱۰؟-۱۳۶۷، کاردینال و سیاستمدار و سردار اسپانیولی طرفدار پاپ؛ اسقف اعظم تولدو. در ۱۳۵۳، پاپ (که آن زمان در آوینیون بود) او را بعنوان خلیفه به ایالات پاپی فرستاد، و او با رینتسو به رم وارد شد. قدرت پاپ را موقتاً در مارکه و رومانیا برقرار ساخت.

آلبوفرا[6] (ālbuferā) [از لفظ عربی البحیره (al.bohayra)، = دریاچه، دریای کوچک]، مردابی بطول ۱۸ کم و بعرض ۶٫۴ کم، ساحل شرقی اسپانیا، ۱۱ کیلومتری ج والانس.

آلبوکرک (ālbukerk)، ضبط فارسی (مقتبس از فرانسوی) اعلام انگلیسی البکرکی و پرتغالی آلبوکرکه.

آلبوکرکه[7]، **آلفونسو** (ālfonso ālbukerk)، ملقب به **کبیر**، پرتغالی افونسو د آلبوکرکه (afonsu de –e)، ۱۴۵۳-دسامبر ۱۵۱۵ (= ذیقعده‌ی ۹۲۱ هق)، دریاسالار و سردار پرتغالی و فاتح جزیره‌ی هرمز. وی در دربار آلفونسوی V پرورش یافت. در سالهای ۱۵۰۳ و ۱۵۰۶ به هند رفت، و در راه بر سواحل بحر احمر حمله‌هائی کرد. در ۱۵۰۷ (۹۱۳ هق) از طریق خلیج فارس و عمان به جزیره‌ی هرمز تاخت، و آنجا را گرفته امیر سیف‌الدین فرمانروای هرمز را خراجگزار دولت پرتغال نمود، و در هرمز قلعه‌ای مستحکم ساخت، و در صدد جنگ با شاه **اسماعیل I صفوی** برآمد که ناگاه، بسبب بروز اختلاف بین ملاحان و صاحب‌منصبان بحریه، ناچار شد هرمز را ترک کرده به هند برگردد و از تعقیب فتوحات صرف نظر کند (۹۱۴ هق= ۱۵۰۸ بم). در اول سال ۱۵۰۸ به ساحل مالابار رسید، و فرمانی از پادشاه پرتغال به ← فرانسیشکو د آلمیدا، نایب‌السلطنه‌ی پرتغال در هند، ارائه داد که وی را بجانشینی آلمیدا منصوب میداشت، ولی آلمیدا او را محبوس کرد، و پس از رسیدن بحریه‌ی مجهزی از جانب دولت پرتغال، آلبوکرک از زندان رهائی یافت، و نایب السلطنه‌ی پرتغال در هند گردید. سپس بندر گوآ (در ۱۵۱۰)، مالاکا، ساحل مالابار (در ۱۵۱۲)، و سیلان و جزایر سوندا را متصرف شد. در سنه‌ی ۹۱۸ هق (۱۵۱۳) بجانب عدن تاخت، ولی کاری از پیش نبرد، و از مسافرت خود بداخل بحر احمر نیز طرفی برنبست. در محرم ۹۲۱ هق (۱۵۱۵ بم) بار دیگر لشکر به هرمز برده آنجا را گرفت، و امیر جدید هرمز را که بطاعت شاه اسماعیل درآمده بود دیگر باره مطیع نمود. بعد از آن، با شاه اسماعیل معاهده‌ای بست که بموجب آن پادشاه صفوی تسلط پرتغال را بر هرمز تصدیق نمود، و آلبوکرک متعهد شد در تسکین و اطفاء انقلابات سواحل بلوچستان و مکران با شاه ایران کومک نماید، و در جنگ با دولت عثمانی با ایران متحد باشد. آلبوکرک دشمنانی چند در دربار پرتغال داشت، و چندی بعد که از هرمز بجانب هند بازمیگشت، در بندرگاه گوآ فرمان عزل او و انتصاب یکی از دشمنان شخصی وی بجای او بوی ابلاغ شد. آلبوکرک در کشتی وفات یافت و جسدش را در گوآ بخاک سپردند.

آلبوماسار، نام لاتینی **ابومعشر بلخی**.

آلبومینها[8] (ālbuminhā) [لتی،=سفیده‌ی تخم مرغ]، گروهی از **پروتئینها** که در اغلب نسجها و مایعات حیوانی و نیز در نسجهای گیاهی یافت میشوند. آلبومینها از کربون، ئیدروژن، نیتروژن، اکسیژن، و گوگرد (به نسبتهای مختلف) تشکیل یافته‌اند. آلبومین سفیده‌ی تخم مرغ اوالبومین (-ovāl)، آلبومین شیر لاکتالبومین (-lāktāl)، و آلبومین خون سرومالبومین (-seromāl) نام دارد. آلبومینها در آب حل میشوند، و حرارت آنها را منعقد میکند. اگر در مایعی حرارت بآنها بدهیم، یا رسوب میکنند و یا کفی بر سطح مایع تشکیل میدهند، و در هر حال، مواد خارجی آمیخته با مایع را از آن جدا میکنند. باین جهت است که بسیاری از آلبومینها در صنعت (مثلا در تصفیه‌ی قند) بکار میروند. آلبومینها (از جمله اوالبومین) با بعضی املاح سمی سفت میشوند، و باین جهت بعنوان ضد زهر بکار میروند. در بدن انسان، آلبومین خون با سایر پروتئینهای موجود در پلاسمای خون نقش عمده‌ای در تنظیم توزیع آب در بدن دارند.

آلبوهازن، نام لاتینی **ابن ابی الرجال**.

آل بویه یا **دیالمه** (dayalema) یا **دیلمیان** (dey-lamiān)، سلسله‌ای از امرای دیلمی که چند شعبه‌ی مختلف از آنها بعناوین **دیالمه‌ی فارس، دیالمه‌ی بغداد، دیالمه‌ی ری، دیالمه‌ی اصفهان و همدان، و دیالمه‌ی کرمان**، روی‌هم‌رفته از حدود سنه‌ی ۳۲۵ تا سال ۴۴۸ هق بتفاوت در ولایات فارس و عراق و خوزستان و کرمان و ری و همدان سلطنت کرده‌اند. آل بویه منسوبند به ابوشجاع بویه پسر فنا خسرو دیلمی از خاندان شیرزیل آوندان، که بعدها نسب خود را به بهرام گور، پادشاه ساسانی، رسانیدند. هرچند صحت این نسب را بعضی از محققان بجهت عیاشی و شهوترانی و احتمال کثرت اولاد بهرام گور محتمل شمرده‌اند، و بعضی دیگر آن را در واقع به نسب مهرترسی وزیر بهرام گور ملحق کرده‌اند، ظاهراً حق با ابوریحان بیرونی است که اصلا در صحت این نسب‌نامه شک کرده است، و در حقیقت بُعدِ فاصله و گمنامی ممتد و مستمر پدران بویه و اشتهار و تداول این نسب در دوره‌ی بعد از آغاز سلطنت آل بویه این شک و تردید را موجه و معقول میکند، و ظاهر آنست که آل بویه یا متملقین دربار آنها، صرفاً جهت مقابله و رقابت در برابر نسب‌نامه‌ی نسبةً معتبری که بموجب آن نسب سامانیان (رقبای آل بویه در گرگان و خراسان) به بهرام چوبین رسانیده شده است، این نسب‌نامه را جعل کرده‌اند تا نسب آل بویه را به سلاطین ساسانی برسانند.

مؤسس سلطنت این سلسله علی و حسن و احمد، پسران ابوشجاع بویه‌ی ماهیگیر بودند، که بعداً بترتیب لقب **عمادالدوله‌ی دیلمی و رکن‌الدوله‌ی دیلمی و معزالدوله‌ی دیلمی** از جانب خلیفه بآنها داده شد. اما آل بویه در بغداد تسلط تمام یافتند، و بعد از عزل و خلع مستکفی خلیفه، ابوالقاسم پسر مقتدر عباسی را بنام مطیع خلیفه کردند، و بغداد و دستگاه خلافت دستخوش آنها گشت. مع ذلک، بروز اختلاف بین اخلاف آنها سبب ضعف و تجزیه‌ی دولت آل بویه گشت، و عاقبت حکومت آنها در ری بدست غزنویان و در بغداد بدست سلاجقه منقرض شد. آل بویه که از حدود ۴۲۱ هق، بلکه از سنه‌ی ۴۰۴ هق، با عنوان شاهنشاه در مساجد و منابر بغداد برای خویش خطبه خواندند و خلافت عباسیان را بنهایت درجه ضعیف و موهون کردند، به ادب و زبان فارسی دری چندان توجه ننمودند، و غیر از زبان عربی که بعضی از سلاطین آنها مانند عضدالدوله‌ی دیلمی در آن مهارت و تبحر کسب کردند و سایرین نیز غالباً بدان تکلم مینمودند، زبان آنها لهجه‌ی مخصوص دیلمی بود، و شاعران طبری و دیلمی مانند علی پیروزه و مسته مرد و امثال آنان بدربار آنها انتساب داشتند. معذلک از شاعران

(۱)Albany (۲)Albéniz (۳)Alboin (۴)Aalborg (۵)Albornoz (۶)Albufera (۷)Albuquerque (۸)albumins

فارسی‌گوی نیز کسانی مانند غضائری رازی، منطقی رازی، و بندار رازی بدربار دیالمه‌ی ری منسوب و مربوط بوده‌اند. اما آل بویه و وزرای معروفی مانند ابن العمید و صاحب ابن عباد و ابن سینا که بدربار سلاطین مزبور منسوب بودند اکثر بادب و لغت و معارف عربی و اسلامی توجه کردند و در ترویج و نشر آن اهتمام نمودند.

آل بویه پیرو مذهب شیعی بودند، و اقامه‌ی مراسم عزاداری ماه محرم، که هنوز تقریباً همه‌جا در بین شیعه رواج و شیوع دارد، بوسیله‌ی این قوم که در سوگواریها همواره مراسم خاص انجام میداده‌اند در بغداد شیوع و رواج یافت، و همچنین مراسم جشن عید غدیر نیز بوسیله‌ی آنها در بغداد با تشریفات خاص اجرا گشت. مع ذلک، ظاهراً بسبب غلبه‌ی حالت خشونت و بداوت، در امر دین و مذهب چندان مبالغه و تعصب نداشتند، و حتی گاه زیاده اهل مسامحه و تحمل و گذشت بنظر می‌آمدند، چنانکه وزیر آنها نصر ابن هارون نصرانی بود و از آنها در بنای کلیسا اجازه یافت. همچنین کاتب معز الدوله، بنام سعد اسرائیل ابن موسی، نصرانی بود، و حاکم بندر معروف و مهم سیراف یهودی بود، چنانکه کاتب معروف عزالدوله بختیار، موسوم به ابواسحاق صابی از صابئین بشمار می‌آمد، و آل بویه درین باره، ظاهراً نه از جهت علو اخلاق، بلکه بسبب عدم تقید بمذهب، مسامحه‌ای کم‌نظیر از خود نشان دادند.

البه، رود اروپا: ← الب.

آلبی[1] (ālbi)، نام قدیمش **آلبیگا** (ālbigā)، شهر (جه ۲۷٬۷۶۸)، کرسی ولایت تارن، ج فرانسه. سابقاً مرکز **آلبیگائیان** بود. آثار جالبی (اغلب با آجر سرخ) از معماریهای قرون وسطائی دارد؛ از جمله کلیسای جامعی به سبک گوتیک از قرن ۱۳م و کاخ اسقف اعظم.

البیان و التبیین (al.bayāno va 't.tabyin)، کتابی ادبی و لغوی و تاریخی، بعربی از **جاحظ** (۱۵۰-۲۵۵ هق). این کتاب از قدیم مورد توجه بوده است، و آنرا یکی از کتابهای بزرگ بلاغت و یکی از کتابهای چهارگانه‌ی اساسی (← ادب الکاتب) میدانند. میتوان مطالب آنرا تقریباً چنین طبقه‌بندی کرد: بیان و بلاغت، قواعد بلاغی، خطابه، شعر، اسجاع، نمونه‌ای از وصایا و نامه‌ها، قسمتی از سخنان افسانه‌سرایان، برخی از سخنان احمقها و مردم نادان و کندذهن، انواع منتخبات مربوط به بلاغت. از جهت کلمات فارسی که در آن بکار رفته هم برای ما اهمیت دارد. در مصر مکرر بطبع رسیده؛ طبع ۱۹۴۸-۵۰ (۴ مجلد، قاهره) بواسطه‌ی فهرستهای دقیق و مفصل بیشتر مفید فایده است.

آلبیگا[2] (ālbigā)، نام قدیم شهر آلبی، ولایت تارن، ج فرانسه. آلبیگائیان بدانجا منسوب‌اند.

آلبیگائیان[3] (ālbigaʿiān) [منسوب به آلبیگا، نام لاتینی شهر آلبی، ج فرانسه]، فرقه‌ی دینی قرون وسطائی در ج فرانسه که در قرن ۱۱م در آلبی پیدایش یافت. این فرقه رسماً اهل بدعت در دین مسیح بشمار میآمد، ولی در واقع آلبیگائیان از کاتارها بودند، و بهیچوجه مسیحی نبودند، بلکه پیرو آیین ثنویت مانی بودند که قرنها در نواحی مدیترانه رواج داشت. آلبیگائیان مردمی بسیار ریاضت‌کش و باحرارت بودند، و واعظان زبردستی داشتند، و بزودی حامیانی یافتند، که معروفترین آنها رمون VI (کنتِ تولوز) بود. قدیس برنار کلرووئی و نیز دومینیکیان کوشیدند که آنان را مسیحی کنند. در ۱۲۰۸، یکی از سیسترسیان که نماینده‌ی پاپ بود ظاهراً بدست آلبیگائیان بقتل رسید، و پاپ اینوکنتیوس III اعلان جهاد کرد (۱۲۰۸)، و این جهاد به **جهاد آلبیگائی**[4] معروفست. از همان آغاز کار، جنبه‌ی سیاسی جهاد جنبه‌ی دینی آنرا تحت الشعاع قرار داد. رهبر مجاهدین سیمون دو مونفور بود که کاتولیک و از حمایت فرانسه برخوردار بود، و پدروی II آراگون، که او نیز کاتولیک بود، از رمون پشتیبانی میکرد. در ۱۲۱۳ سیمون در موره پیروز شد، و پدرو بقتل رسید. پس از مرگ (۱۲۱۸) سیمون، جنگ ادامه یافت، و سرانجام با تسلیم رمون VII پایان پذیرفت، و در نتیجه، کنت‌نشین تولوز بتصرف لوئی IX درآمد. نتیجه‌ی دینی جهاد ناچیز بود. در ۱۲۳۳، پاپ گرگوریوس IX دستگاهی برای تفتیش مراکز آلبیگائیان برقرار کرد، و این آغاز تفتیش افکار قرون وسطائی بود. پس از 100 سال تفتیش و موعظه، آیین آلبیگائی از بین رفت.

آلبیگائی، جهاد: ← آلبیگائیان.

البینگ[5] (elbing)، شهر (جه ۲۵٬۹۲۴؛ در ۱۹۳۹ جه ۸۵٬۹۵۲)، ایالت سابق پروس شرقی، ش دانتزیگ؛ بندری بر دهانه‌ی رود البینگ. از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود. عضو اتحادیه‌ی هانسائی بود. در قرن ۱۵م بدست لهستان و در ۱۷۷۲ بدست پروس افتاد.

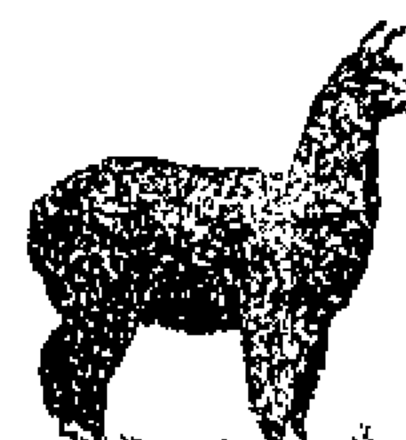
آلبینو: ← بوربور.

آلبیون[6] (ālbion؛ لتی)، انگا **البین** (albiən)، قدیمترین نام بریتانیا. بعنوان نام ادبی انگلستان باقی مانده است.

آلپ[7] (ālp)، سلسله‌جبالی در ج اروپای مرکزی، که بصورت قوس عظیمی از سواحل مدیترانه بین فرانسه و ایتالیا تا سواحل آدریاتیک در یوگوسلاوی ممتد است. کوههای آلپ را به سه دسته‌ی شرقی، غربی، و مرکزی (منقسم به مرکزی جنوبی و مرکزی شمالی) تقسیم میکنند. این کوهها بیشتر سویس و اطریش را فراگرفته، و دشت رود پو (ل ایتالیا) را از فرانسه (غ)، آلمان (ل)، و دشت دانوب (ش) جدا میکند. چندین رود (راین، رون، پو) از آبریزهای آن سرچشمه میگیرند. دامپروری و لبنیات‌سازی در ارتفاعات آلپ، و باغداری و موکاری در دره‌ها رایج است. کارخانه‌های نیروی برقابی دارد. مناظر متنوع و زیبای آن جالب سیاحان است. قله‌های بلند پوشیده از یخچالهای طبیعی و برف دائمی و دریاچه‌های زیبائی (چون ژنو، لوسرن، کومو، گاردا، و ماجوره) دارد. قله‌های معروفش عبارتند از مون بلان (۴٬۸۵۷ متر، بلندترین قله)، کوه روزا، ماترهورن (همه در آلپ غربی)؛ برنینا (آلپ مرکزی)؛ اورتلس، گروسگلوکنر، تسوگشپیتسه (آلپ شرقی). تونلها و گردنه‌های مهم آن عبارتند از سمپلون، سن گوتار، آرلبرگ، گردنه‌ی برنر، سن برنار بزرگ و کوچک، مالویا، و گردنه‌ی ستلویو.

الپ ارسلان: ← الب ارسلان.

آلپاکا[8] (ālpākā؛ اسپانیولی) یا **آلپاگا** (فنس)، پستاندار شمدار امریکای جنوبی از تیره‌ی شترها که تا حدی آنرا اهلی و رام کرده‌اند. لاما، گواناکوی وحشی، و ویکونیا نیز از همین نوع محسوب میشوند. بومیان امریکائی از مدتها پیش آنرا برای استفاده از پشم براق (سیاه متمایل به خرمائی یا سفید) در نواحی بلند پرو، شیلی، و بولیوی پرورش داده‌اند.



آلپاگا، پستاندار: ← آلپاکا.

آلپتراگیوس، صورت لاتینی نام بطروجی، منجم.

الپتکین، مؤسس دولت غزنویان: ← البتکین.

ال پسو[9] (el pasō)، شهر (جه ۱۳۵٬۴۸۵)، غ ایالت تکزاس، کشمتد. بندری است بر ریو گرانده و مقابل شهر خوارس مکزیک واقعست، و تاریخ گذشته‌ی آن با تاریخ شهر اخیر پیوستگی دارد. دارای پالایشگاههای نفت و صنایع نساجی و تهیه‌ی مواد غذائی، و مرکز ناحیه‌ای فلاحتی و معدنی میباشد.

آلپ‌ماریتیم[10] (ālp-māritim)، ولایت (۴٬۲۶۰ کمم؛ جه به انضمام بریگ و تاند ۵۱۵٬۴۸۴)، ج‌ش فرانسه، در ریویرای فرانسه؛ کرسی آن نیس.

آلپهای استرالیائی[11]، سلسله‌کوه، ج‌ش استرالیا، مشتمل بر قسمت جنوبی رشته‌ی آبپخشان بزرگ. قله‌ی کازیسکو (بارتفاع ۲٬۲۲۷ متر) ازین سلسله بلندترین قلل استرالیا است.

آلپهای برنی[12] (ālphāye berni)، آلمانی **برنر اوبرلاند**[13] (berner oberlānd) یا **اوبرلاند**، قسمتی از کوههای آلپ در قسمت ج‌غ سویس، که ناحیه‌ای کوهستانی در قسمت جنوبی ایالت برن تشکیل میدهد. دره‌ی رود رون آنرا از آلپهای پنین جدا میکند. بجهت مناظر زیبایش مشهور و دارای مراکزی جالب سیاحان میباشد.

آلپهای پنین: ← پنین، آلپهای.

آلپهای جنوبی[14]، رشته‌کوهی در جزیره‌ی جنوبی، زلند جدید، بموازات ساحل غربی. کوه کوک (بلندی ۳٬۷۶۴ متر) جزء آن و بلندترین قلل دومینیون زلند جدید است.

آلپهای سفلی، ولایت فرانسه: ← باسزالپ.

آلپهای علیاء، ولایت فرانسه: ← اوتزالپ.

آلت (ālat)، قطعه‌ی باریک چوب یا کاشی و امثال آنها، که جداگانه تهیه میشود، و در ساختن در و پنجره و غیره، برای پیوست دادن قطعات دیگر یا در ترکیبات تزیینی بکار میرود.

آلتائی، سلسله‌کوه، آسیا: ← آلتای.

التاج فی اخلاق الملوک (at.tāj) [کتاب التاج فی

(۱)Albi (۲)Albiga (۳)Albigenses (۴)Albigensian Crusade (۵)Elbing (۶)Albion (۷)Alps (۸)alpaca (۹)El Paso (۱۰)Alpes-Maritimes (۱۱)Australian Alps (۱۲)Bernese Alps (۱۳)Berner Oberland (۱۴)Southern Alps

اخلاق الملوك؛ اخلاق الملوك]، کتابی بعربی، در اخلاق و آداب و رسوم پادشاهان در معاشرت با ندیمان و نزدیکان خود، و انتخاب سفرا و وظائف آنها نسبت باو، از جاحظ (۱۵۰–۲۵۵ هق). در ضمن این کتاب مهم بسیاری از آداب و رسوم ایران قبل از اسلام که در دربار عباسی رواج داشته است دیده میشود، و یکی از مراجع مهم تأثیر تمدن ایرانی در تمدن اسلامی محسوب میگردد، و در خلال آن مطالبی تاریخی و اجتماعی حتی در بارهٔ زندگی خصوصی (مانند لباس پوشیدن و خواب و اخلاق بعضی از بزرگان اسلام و پادشاهان ایران قبل از اسلام) میبینیم که در جای دیگر کمتر دیده میشود. از مطالب کتاب چنان بر میآید که بر اساس کتابهائی که از فارسی (پهلوی) ترجمه شده است تألیف گردیده، وشاید که مؤلف در این تألیف بر کتاب تاج که بنام انوشروان تألیف شده و ابن مقفع آنرا ترجمه و تفسیر کرده و اکنون از میان رفته است اعتماد داشته. در ۱۹۱۴ در مصر و در ۱۹۵۵ در بیروت منتشر شده است.

آلتامیرا[1] (āltāmirā)، نام غارهائی در قسمت شمالی اسپانیا، نزدیک سانتاندر، که بسال ۱۸۷۹ تصویرهای شگفتی از دورانهای پیش از تاریخ بر دیوارهای آنها کشف شد. امروزه آلتامیرا از جایگاههای مهم تحقیقات در بارهٔ دورانهای پیش از تاریخ بشمار میرود، و تصویرهای آن از سرچشمههای الهام هنرمندان است.

آلتای[2] (āltāy) یا **آلتائی** (āltāi)، سلسلهجبال عظیمی بطول ح ۱٬۶۰۰ کم، بین مغولستان غربی و ولایت سینکیانگ، و بین جمشسر و جشسر قزاقستان. بلندترین قلهٔ آن، بلوخا (beluxā) (بارتفاع ۴٬۶۲۵ متر)، در مغولستان است. جنگلها و معادن قلع، روی، نقره، ولفرام، مس، جیوه، و طلا دارد. از جنبهٔ اداری قسمت اعظم آن جزء **سرزمین آلتای**[3] (۲۶۱٬۶۰۰ کمم، جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۲٬۵۷۹٬۰۰۰) از جمشسر است، و قسمتی از پهنهٔ سیاهخاک سیبری نیز جزء آن و کرسی آن بارنائول میباشد. رود اوب آنرا زهکشی میکند. سکنهٔ قسمت شمالی روس و کوهنشینها از طایفهٔ اویرات (oyrāt) هستند.

التبصر بالتجارة (at.tabassoro be 't.tejāra)، کتابی بعربی در وصف و بیان فراوردههای کشورها و سرزمینهائی که در قرن سوم هق مسلمانان آنها را میشناختهاند، از جاحظ. در این رسالهٔ مختصر، که ظاهراً برای راهنمائی بازرگانان نوشته شده است، کالاهای نفیس هر کشور (از قبیل پارچه، مصنوعات قیمتی، جواهر، و حتی حیوانات خوب مخصوص بآن) شرح داده شده، و نکات اجتماعی و لغوی مهمی را در بر دارد. از جهت کلمات معرب، بخصوص آنهائی که اصل فارسی دارند، و همچنین نامهای جواهر و انواع آنها جالب توجه است، و ظاهراً در موضوع خود در اسلام قدیمترین اثر میباشد. چاپ دمشق، ۱۹۳۲.

التبصیر فی الدین (at.tabsir fe 'd.din) [التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجیة عن الفرق الهالکین]، معروف به **کتاب الملل و النحل**، کتابی در ملل و نحل، بعربی، از ابوالمظفر اسفراینی (ف ۴۷۱ هق)، دارای ۱۵ باب. مؤلف در ۱۳ باب از کتاب به بیان عقاید فرقههای متفرع از اسلام پرداخته است، و بخلاف روش علمی بدانها تاخته، و بعضی (مانند شهرستانی) از این جهت باو خرده گرفته اند؛ باب ۱۴م در معتقدات فرقههای غیر مسلمان است؛ در باب ۱۵م اعتقاد اهل سنت (که آنها را فرقهٔ ناجیه میداند) بتفصیل مورد بحث میباشد. طبع دوم آن در ۱۹۵۵ با کشف اسرار الباطنیه و اخبار القرامطه (از محمد ابن مالک حماوی یمانی) منتشر شده است.

آلتدورف[4] (āltdorf)، شهر (جه ۶٬۵۷۶)، مرکز اوری، سویس. صحنهٔ عملیات ویلیام تل.

التزام [عربی، = بگردن گرفتن]، در علم بدیع، ← اعنات.

التعرف (at.ta'arrof) [التعرف لمذهب اهل التصوف]، کتابی در تصوف، بعربی، از ابوبکر محمد کلاباذی (ف ۳۸۵ هق). از قدیمترین و دقیقترین و صافیترین کتابهائی است که در آن از تصوف بحث میشود، و در بارهٔ آن گفته شده است که اگر تعرف نبود تصوف شناخته نمیشد. این کتاب را شرحی است بفارسی، بسیار مفصل، بعنوان شرح تعرف، که علاوه بر اینکه یکی از مراجع مهم تصوف است، یکی از متون بسیار معتبر زبان فارسی محسوب میشود، و این ترجمه و شرح بوسیلهٔ ابوابراهیم ابن اسماعیل مستملی بخاری (ف ۴۲۹ هق) صورت گرفته است. متن عربی تعرف در ۱۹۳۴ و در ۱۹۶۰ (مصر)، و ترجمهٔ فارسی در ۱۳۳۰ هق در هند بطبع رسیده است.

التفات [عربی، = روی کردن]، در علم بدیع، نخست سخنی بیکی از طرق سهگانهٔ کلام (تکلم، خطاب، و غیبت) گفتن، و آنگاه روی از آن بطریق دیگر آوردن. التفات از خطاب به غیبت مانند (سعدی)

نامزائی را که بینی بختیار
عاقلان تسلیم کردند اختیار.

التفهیم (at.tafhim) [کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم]، کتابی در مقدمات هندسه و حساب و هیئت و نجوم، بطریق سؤال و جواب از ابوریحان بیرونی. در سال ۴۲۰ هق (و بقولی ۴۲۱) تألیف شده. ابوریحان این کتاب را بدو زبان فارسی و عربی نوشته، باین طریق که آنرا نخست بفارسی یا عربی نوشته است، و سپس بزبان دیگر ترجمه کرده، و این کار بطوری استادانه انجام گرفته که تمیز اصل از ترجمه و اینکه نخست بکدام زبان نوشته شده آسان نیست. متن فارسی آن یکی از آثار بسیار مهم زبان فارسی است (چاپ تهران، ۱۳۱۶–۱۸ هش). از متن عربی نسخههای معدودی با وسائل چاپ دستی در لندن منتشر گردیده.

آلتن[5] (āltɛn)، ۱۱۲۰–۱۱۸۷ هق (۱۷۱۱–۷۴ بم)، کشاورز ایرانی. نامش یحیی بود، و آلتن نامی است که ترکان عثمانی باو دادند، و نام فرانسوی وی ژان آلتن (jāN) است. ظاهراً پدرش از حکام بود، و بدست طهماسب قلی خان مقتول شد. در یکی از جنگهای ایران و عثمانی، ترکان یحیی را باسارت بردند، و بغلامی فروختند. یحیی ۱۴ سال در آناطولی به کشت روناس و پنبه اشتغال داشت و سرانجام با مقداری بذر و محصولات شرقی فرار کرد، و به کومک قنسول فرانسه در ازمیر به فرانسه رفت، و در ورسای نزد لوئی XV بار یافت، و اجازهٔ زراعت روناس و مأموریت اجرای طرق جدیدی در زراعت و ابریشمسازی بوی اعطا شد. آلتن در این کار توفیقی نیافت، و حتی جهیزیهٔ زنی را که در مارسی گرفته بود بمصرف رسانید. سپس مادام دو کلوزنت[6] (mādām dě klozenet) برای دستگیری از وی اراضی خود را در کنتاونسن در اختیار آلتن گذاشت، و زحمات او بثمر رسید، اما چون بازاری برای محصول خود نداشت از موقعیت خویش سودی نبرد. پس از اینکه کنتاونسن به خاک فرانسه ملحق شد، زراعت روناس اهمیت یافت، ولی آلتن در فقر و فاقه درگذشته بود، و یگانه دخترش نیز در تنگدستی وفات یافت (۱۸۲۱). در ۱۸۴۶ مجسمهای از آلتن نزدیک شهر آوینیون بر پا کردند.

آلتنبورگ[7]، آلمان، ← ساکس-آلتنبورگ.

التنبیه و الاشراف (at.tanbiho va 'l.eŝrāf)، کتابی در تاریخ و جغرافیا و هیئت، بعربی، از مسعودی (ف ۳۴۵ یا ۳۴۶ هق). نخست در ۳۴۴ هق در مصر تألیفش کرده، و در ۳۴۵ هق در همانجا مطالبی بر آن افزوده. مشتمل است بر قسمتی از تاریخ ایران قبل از اسلام، تاریخ یونان و مقدونیه و روم، و تاریخ بعد از اسلام تا زمان تألیف کتاب. از جهت تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام اهمیت خاصی دارد. در ۱۸۹۳–۹۴ باهتمام دخویه در لیدن و در ۱۳۵۷ هق در مصر بطبع رسیده. بوسیلهٔ کارا دو وو بزبان فرانسوی ترجمه شده.

آلتو آدیجه[8]، ایتالیا ، ← ترنتینو-آلتو آدیجه.

التوسل الی الترسل (at.tavassol ela 't.tarassol)، کتابی ادبی و تاریخی، بفارسی، از بهاءالدین محمد ابن مؤید بغدادی، منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه (سلطنتش در ۵۶۸–۵۹۶ هق)، که عبارتست از مجموعهای از منشآت او. مشتمل است بر دیباچه، دو فصل مقدمهمانند، و سه قسمت. دیباچه در حمد و ثنای خداوند و نعت رسول و اصحاب او و ستایش سلطان و سبب تألیف کتاب است. فصل اول را مؤلف بمدح بهاءالدین وزیر مخصوص داشته، و در فصل دوم مختصری مفید در انشای فارسی و سبکهای مختلف نویسندگان و طریقهٔ مختار خویش بیان کرده است. قسمت اول مشتمل است بر فرمانها و منشورهای دیوانی و عهدنامهها و فتحنامهها؛ قسمت دوم مشتمل بر نامههائی است که از جانب سلطان بامرا و ملوک اطراف نوشته شده؛ قسمت سوم اخوانیات (نامههای خصوصی و دوستانه) مؤلف را که ببزرگان عصر و دوستان نوشته شده است در بر دارد، و مؤلف در پایان این قسمت چند قطعه انشا، که آغاز انواع مراسلات را شاید بطور نمونه درج کرده است، آورده. این کتاب از جهت نثر فارسی و اشتمال بر نکات تاریخی اواخر دورهٔ خوارزمشاهیان و معاصران ایشان از غوریان و اتابکان آذربایجان و جز آنها اهمیت تاریخی و ادبی دارد. در ۱۳۱۵ هش در تهران بطبع رسیده.

---

(۱)Altamira (۲)Altay (۳)Altai (۴)Altdorf (۵)Althen (۶)Clausenette (۷)Altenburg (۸)Alto Adige

آلتونا[1] (āltonā)، آلمان، ← هامبورگ.

آلتون اردو: ← اردوی زرین.

آلتونتاش (āltuntāš)، فت ۴۲۳ هق، حاجب محمود غزنوی. در ۴۰۷ هق، پس از قتل مأمون خوارزمشاه، محمود خوارزم را گرفت و آلتونتاش را خوارزمشاه نمود. آلتونتاش در اوایل سلطنت سلطان مسعود I غزنوی وفات یافت. بعد از او پسرش هارون، به نیابت امیر سعید ابن مسعود غزنوی، خوارزمشاه شد. اخبار و احوال آلتونتاش در تاریخ بیهقی ذکر شده است.

آلتیکیرو دا تسویو[2] (āltikiero dā tsevyo)، ح ۱۳۳۰–ح ۱۳۹۵، نقاش ایتالیائی، از پیروان جوتو، و پایه‌گذار مکتب ورونا. نقاشیهای دیواری درخشانی در شهر پادوا از او بجا مانده است.

آلتیمتر: ← فرازیاب.

آلتین بوینوز، ترکیه، ← شاخ زرین.

آلثیرا[3] (āltirā) [از لفظ عربی الجزیره]، نام باستانی آن **سوکرو** (sukro)، عربی **جزیرة شقر** (jazirato šoqar, šoqr)، شهر (جم ۲۴٬۵۱۸)، ایالت والانس، ش اسپانیا، بر رود خوکار.

آلثینگ[4] (ālting)، پارلمان ایسلند. قدیمترین پارلمان اروپا است؛ نخست در ۹۳۰ تشکیل شد. در ۱۸۰۰ منحل گردید، در ۱۸۴۳ بعنوان یک انجمن رایزنی از نو بوجود آمد؛ در ۱۸۷۴ مجدداً بعنوان پارلمان برقرار شد.

الجاء (eljāᶜ)، ← فئودالیته.

الجامع الاموی، دمشق، ← جامع اموی.

الجامعة العربیة، ← اتحادیه‌ی عرب.

الجایتو یا **اولجایتو** (هر دو oljāytu)، معروف به **سلطان محمد خدابنده**، فت ۷۱۶ هق، هشتمین پادشاه (۷۰۳–۷۱۶ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ برادر و جانشین غازان خان. الجایتو در ۵ ذی الحجه‌ی ۷۰۳ در تبریز بمسند ایلخانی نشست، و بنام سلطان محمد خربنده و خدابنده معروف شد. مقارن جلوس او **آلافرنگ** که مدعی سلطنت بود بقتل رسید. الجایتو شهر **سلطانیه** را بنا کرد و آنجا را مرکز سلطنت قرار داد (۷۰۴). گیلان را که تا آن هنگام بتصرف مغول در نیامده بود فتح کرد (۷۰۶). سپس لشکر بشام برد و یک چند رحبه (rahba) را محاصره کرد و بی‌نتیجه بازگشت (۷۱۲). الجایتو در آخر رمضان ۷۱۶ هق بسن ۳۵ سالگی در سلطانیه وفات یافت و مقبره‌ی او هم آنجاست. گویند الجایتو پادشاهی خوشخوی و بزرگوار بود. وی در کودکی بر حسب میل مادر غسل تعمید مسیحی کرده و نیکولاس لقب یافته بود. اما در جوانی برحسب میل زوجه‌ی خویش قبول اسلام کرد. مع‌هذا، از وجود اختلاف در بین مذاهب اسلام در خاطر او شک و تردید راه یافته بود. عاقبت بمذهب شیعه گرائید و در ترویج آن اهتمام نمود. سلطان الجایتو با خاقان مغولستان و همچنین با پاپ و سلاطین فرنگستان روابط دوستانه داشت، و آنها چون از تردد خاطر وی در مذاهب اسلام اطلاع یافته بودند، وی را مخالف اسلام میپنداشتند و بمخالفت با پیروان محمد ترغیب مینمودند.

الجزایر[5] (al.jazāyer)، سرزمین (۲۹۴٬۹۶۰ کم۲؛ جم در ۱۹۶۰ تخمیناً ۹٬۹۲۵٬۰۰۰، که از آنها ۸٬۸۵۰٬۰۰۰ تن مسلمان و ۱٬۰۷۵٬۰۰۰ اروپائی هستند)، افریقای شمالی، کنار دریای مدیترانه. از ل به مدیترانه، از ش به تونس، از غ به مراکش، و از ج به سرزمینهای جنوبی (که در ماه اوت ۱۹۵۷ به دو ولایت تقسیم شد) محدود است. در سازمان کشور فرانسه، این سرزمین جزء جمهوری فرانسه محسوب است، و فعلا (اوت ۱۹۶۰) منقسم به ۱۳ ولایت (= دپارتمان) میباشد. شهرهای عمده‌اش عبارتند از الجزایر، وهران، قسنطینه، بونه، سیدی بن عباس، تلمسان، و فیلیپویل. الجزایر را به سه منطقه‌ی موازی افقی میتوان تقسیم کرد: منطقه‌ی حاصلخیز تل؛ دشتهای داخلی؛ و جبال اطلس صحرائی. منطقه‌ی تل بعرض ۸۰ کم تا ۱۹۰ کم بین جبال اطلس و مدیترانه در طول ساحل مدیترانه ممتد است؛ در کنار خط ساحلی ۱٬۲۰۰ کیلومتری الجزایر موج‌شکنهای عظیم برای حفاظت بنادر ساخته شده. منطقه‌ی دشتهای داخلی در ج منطقه‌ی تل واقع و ناحیه‌ای استپی است، که با زندگی چادرنشینان مساعد میباشد. منطقه‌ی سوم، یعنی جبال اطلس صحرائی، مرز شمالی ناحیه‌ی صحرا را تشکیل میدهد، و به کمابی دشتهای داخلی نیست، و جنگلهای تُنُک دارد. طویلترین رود الجزایر وادی الشلف (vāde 'š.šalaf) است، که در اطلس صحرائی سرچشمه گرفته، پس از طی ۷۲۵ کم بطرف ل و غ، به مدیترانه میریزد. بسبب تنوع سرزمین الجزایر، دامنه‌ی تغییر دما زیاد است، ولی بیشینه‌ی متوسط دما ۲۵° صدبخشی میباشد. اقلیم آن بر روی هم مدیترانه‌ای است.

اگر چه فقط ۱/۱۰ خاک الجزایر قابل کشت و زرع است، ۳/۴ مردم از طریق کشاورزی زندگی میکنند. محصولات زراعتی عمده‌ی آن جو، مرکبات، روغن زیتون، توتون، گندم، خرما، و شراب میباشد. پرورش گوسفند و گاو و اسب و شتر معمول است. چوب پنبه‌ی آن خالی از اهمیت نیست. صنایع ماهیگیری دارد. بعضی منابع طبیعی دارد (آهن، فوسفاتها، زغال سنگ)، ولی از بعضی مواد ضروری عاری است. در ۱۹۵۶ منابع وسیع نفت در صحرا کشف شد، و این امر در صنعتی کردن الجزایر تأثیری بسزا دارد. بیش از ۴/۵ صادرات الجزایر به فرانسه حمل میشود. صادرات عمده‌ی آن شراب، اقسام میوه و سبزی، و مواد معدنی است. واردات عمده منسوجات، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، وسایل نقلیه، و قند میباشد. با اینکه الجزایر سرزمینی کوهستانی است، شبکه‌ی پهناوری از جاده‌ها و راه‌آهن دارد.

تاریخ. الجزایر، که از آغاز تاریخ مسکن بربرها بوده است، چندین بار مورد هجوم کشورگشایان واقع شده. نخستین مردمی که بآنجا هجوم آوردند فنیقیها بودند، که در قرن ۱۲م قم مهاجرنشینهائی در سواحل الجزایر تأسیس کردند. سپس قسمت شرقی آن تحت استیلای دولت کارتاژ درآمد. رومیان، که به ناحیه‌ی تل نظر داشتند، در جنگهای نومیدیا و موریتانیا شرکت کردند، و پس از برانداختن (۱۴۶ قم) دولت کارتاژ وارد داخله‌ی الجزایر شدند. در زمانی که مسیحیت در امپراطوری روم رواج مییافت، سواحل افریقای شمالی جزئی از امپراطوری بود، و قدیس آوگوستینوس اسقف هیپو رگیوس (بونه‌ی حالیه) بود. هجوم قبایل وحشی و مخصوصاً نارضائیهای مردم مستعمرات رومی تسلط دولت روم را ضعیف کرد، و پیروزیهای (۴۳۰–۳۱ بم) واندالها دست رومیها را کوتاه کرد، و اگرچه در ۵۳۴ امپراطوری بیزانس قسمتی از افریقای رومی را باز گرفت، استیلای آن دولت استوار نبود و تمدن و فرهنگ رومی در افریقای شمالی تجدید حیات نکرد.

در اواسط قرن اول هجری (قرن هفتم میلادی)، اعراب مسلمان به افریقای شمالی تاختند، و اگرچه قدرت نظامی دولت بیزانس بسرعت منحل شد، بربرها در مقابل اعراب مقاومت کردند، ولی در ۷۴ هق (۶۹۳ بم) استقلال خود را از دست دادند، و بتدریج دین اسلام و زبان عربی را اخذ کردند. سلسله‌های کوچکی (با پایتختهای تیاره، بجایه، و تلمسان) برآمدند، و سقوط کردند، و گاه تمام این سرزمین یا قسمتی از آن را بصورت یک قدرت سیاسی و مذهبی در آوردند. مثلا مرابطون و موحدون قسمت اعظم الجزیره‌ی کنونی را با مراکش و اسپانیا تحت لوای واحد در آوردند. در قرن ۱۶م میلادی (قرن دهم هجری) الجزایر تحت استیلای دولت عثمانی درآمد (← بارباروسا، خیرالدین) ولی قدرت این دولت در الجزایر به ناحیه‌ی تل و مخصوصاً سواحل الجزایر محدود بود، و این سواحل مأمن دریازنان گردید (← بربر، ممالک). مدت سه قرن دولتهای اروپائی با فعالیتهای دریازنان بربر مبارزه کردند، ولی کاملا از عهده‌ی آنها برنیامدند مگر در ۱۸۳۰ که فرانسه شهر الجزایر را تصرف کرد. در دوره‌ی تسلط عثمانی، الجزایر تا ۱۵۸۷ (۹۹۵ هق) بدست بیگلربیگی‌ها، و سپس تا ۱۶۵۹ (۱۰۷۰ هق) بدست پاشاها، و بعداً بدست آغاها و بالاخره تا زمان استیلای فرانسه بدست دای‌ها اداره میشد.

در ۱۸۳۰، بر اثر توهینی که از طرف دای الجزایر به قنسول فرانسه شده بود، علی رغم مخالفت انگلستان، دولت فرانسه به شهر الجزایر لشکر کشید، و آن را متصرف شد، و در آغاز در بنادر مهم بجایه و بونه و وهران مستقر گردید، و بزودی جنگ فرانسه با عبدالقادر جزایری آغاز شد که منجر به پیروزی فرانسویان گردید. سپس دوران استعمار شروع شد، و در اوایل قرن حاضر تمام الجزایر کنونی بتصرف فرانسه در آمد. الجزایر در پیروزی متفقین در جج I نقش عمده‌ای داشت. در جج II، اگرچه الجزایر تحت حکومت ویشی بود، پنهانی متفقین را یاری کرد، و در سوم ژوئن ۱۹۴۳ رسماً پیوستگی خود را به کمیته‌ی نجات ملی فرانسه اعلام نمود، و ژنرال دوگل شهر الجزایر را مقر خود قرار داد، و این شهر تا رهائی پاریس بدست متفقین در ماه اوت ۱۹۴۴ پایتخت موقت دولت فرانسه بود.

در نتیجه‌ی افکار استقلال‌طلبی که همراه جنگ در جهان و از جمله در دنیای عرب انتشار یافته بود، پس از جج II نهضت استقلال‌طلبی در

(1)Altona (۲)Altichiero da Zevio (۳)Alcira (۴)Althing (۵)Algeria

الجزایر آغاز گردید، و در ۱۹۵۴ به شورش علنی انجامید. در پائیز ۱۹۵۵ مجمع عمومی سازمان ملل تصمیم گرفت که مسئلهی الجزایر را در دستور خود قرار دهد، ولی فرانسه تحت این عنوان که الجزایر جزء خاک فرانسه است چند هفته از حضور در جلسات خودداری کرد تا این موضوع از دستور مجمع حذف شد. در ۱۹۵۶، گی موله، نخستوزیر فرانسه، با تصدیق اینکه صرفاً با عملیات نظامی در مقابل استقلالطلبان نمیتوان الجزایر را جزء فرانسه نگاهداشت، پیشنهاد بعضی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کرد، ولی با مخالفت سخت مسلمانان و فرانسویان افراطی مواجه شد. موله اعلام کرد که فرانسه هیچگاه الجزایر را از دست نخواهد داد، و نیروهای فراوان و اختیارات کامل به فرماندار کل الجزایر، روبر لاکوست، داد. در فرانسه افکار متفاوت بود ــ محافظهکاران و طرفداران دوگل پشتیبان سکنهی اروپائی الجزایر و سوسیالیستها طرفدار خودمختاری آن بودند. در ماه مهی ۱۹۵۸، دست راستیها و رهبران نظامی، بگمان اینکه دولت فرانسه در صدد مذاکره با "شورشیان" است، در شهر الجزایر قدرت را بدست گرفتند. این طغیان دست راستیها و تزلزل دولت فرانسه در انتخاب یک خط مشی قاطع منجر به سقوط جمهوری چهارم و روی کار آمدن دوگل گردید. وی از موافقت با استقلال الجزایر امتناع کرد. جنگ ادامه یافت، ولی دوگل تا حدی آرامش را برقرار نمود، و در ژانویهی ۱۹۵۹ فرمان عفو عمومی شورشیان را صادر کرد. ضمناً در ۱۹۵۸ جبههی ملی نجات الجزایر تبدیل به دولت موقت جمهوری الجزایر گردید. در مهی ۱۹۵۹ انتخابات الجزایر بنفع دوگل تمام شد و دست راستیها شکست خوردند. در سپتامبر ۱۹۵۹، دوگل الجزایریها را در انتخاب استقلال، جزء فرانسه شدن، یا خودمختاری و اتحاد با فرانسه مخیر کرد. مبارزهی ملیون الجزایر هنوز ادامه دارد، و در طی این مبارزات دهها هزار از مردم الجزایر بدست فرانسویان کشته شدهاند.

الجزایر[1] (al.jazāyer)، فنس **آلژه** (ālje)، شهر (جه ۳۶۱٬۲۸۵)، ل الجزایر و کرسی آن، از بنادر مهم افریقای شمالی. در اواخر قرن ۱۰م میلادی توسط بربرها بر محل شهر قدیمی رومی ایکوسیوم (ikosium) ساخته شد. پس از اینکه تسلط عثمانیها بر آن بتوسط بارباروسا برقرار شد (۱۵۱۸)، اهمیت پیدا کرد. از پایگاههای دریازنان بود، و اروپائیان چند بار برای سرکوبی دزدان بآنجا لشکرکشی کردند. در ۱۸۳۰ فرانسویان اشتغالش کردند، و بعداً شهر جدید را در امتداد بندرگاه ساختند. در جج II، در نوامبر ۱۹۴۲ بتصرف متفقین درآمد، و سپس مرکز ستاد ژنرال دوگل گردید.

الجزایر، جنگ: ← دیکیتر، ستیون؛ طرابلس، جنگ.

الجزایر الشرقیه: ← بالتار، جزایر.

الجزیره (al.jazira) یا **جزیره** (بعنوان اسم خاص)، مخفف **جزیرة آقور** (jazirato āqur)، نامی که جغرافیدانان عرب به قسمت شمالی اراضی بین دجله و فرات داده بودند. بگفتهی ابوالفدا، از جانب شمال از ملطیه و آمد آغاز میشد، و از طرف جنوب خط واصل بین انبار و تکریت آنرا از عراق جدا میکرد.

الجزیرة الخضراء، اسپانیا: ← آلخثیراس.

آل جلایر (āle jalāyer) یا **جلایریان** یا **ایلکانیان** (ilkānian)، سلسلهای از امرا و سلاطین مغول‌نژاد که از اواسط قرن هشتم هق تا اوایل قرن نهم هق در آذربایجان و عراق عرب فرمانروائی مستقل کردهاند، و در واقع وارث مستقیم دولت متوفای ایلخانیان بودهاند. این سلسله را مورخین جلایریان و ایلکانیان نیز میخوانند و نام ایلکانی منسوب است باسم جد بزرگ مؤسس این سلسله، شیخ حسن ایلکانی یا شیخ حسن جلایر، که ایلکا یا ایلکا نویان نام داشته، و از سران طایفهی جلایر مغول بوده است، و با هولاکو خان به ایران آمده است. از جملهی اولاد این ایلکا نویان یکی آقبوقا نام داشت، که نزد گیخاتو خان تقرب و حشمت تمام یافت، و در فتنهی بایدو خان بقتل رسید. پسر او امیر حسین نزد الجایتو و ابو سعید بهادر خان نفوذ فوق العاده پیدا کرد، و پسر او امیر شیخ حسن ایلکانی، معروف به شیخ حسن بزرگ، با امرای چوپانی (← چوپانیان) معارض گشت، و قدرت و نفوذ بسیار بدست آورد. امیر شیخ حسن ایلکانی در دورهی انحطاط ایلخانیان بتدریج سه نفر مدعی برای تخت ایلخانی تراشید، و عاقبت در حدود سنهی ۷۴۰ هق، بعد از عزل شاه جهان تیمور، بدعوی استقلال برخاست، و بر عراق تسلط یافته بغداد را پایتخت خویش کرد. وی مؤسس سلسلهای گشت که پس از آن تا سنهی ۸۱۳ هق باستقلال باقی ماند، و چندی بعد از آن نیز در تحت تبعیت و حمایت تیموریان دوام یافت. قدرت آل جلایر در عهد سلطان اویس جلایر، پسر شیخ حسن بزرگ، توسعه یافت، و با مرگ او روی بانحطاط آورد. پسر و جانشین او حسین ایلکانی بدست برادر خود سلطان احمد ایلکانی بقتل رسید، و سلطان احمد نیز با مخالفت برادران خود بایزید ایلکانی و علی ایلکانی و با تحریکات سردار معروف خود عادل آقا مواجه گشت، و عاقبت، ظهور و استیلای امیر تیمور او را به مصر انداخت، و بعد از وفات تیمور نیز، دولت او قوام نیافت، و بدست قرا یوسف ترکمان کشته شد (۸۱۳ هق)، و جانشینان او مانند شاه ولد و تندو خاتون، و فرزندان شاه ولد، بغداد را از دست دادند، و در عراق عرب و قسمتی از خوزستان باجگزار شاهرخ تیموری بودند، تا آنکه عاقبت بساط آنها بدست ترکمانان قرا قویونلو برچیده شد.

پادشاهان آل جلایر غالباً بادب و هنر اظهار علاقه میکردند، و بعضی از آنها نیز خود شاعر و اهل هنر بودهاند. در قسمت عمدهی دوران حکومت آنها بغداد، که بعد از فتح آن بدست هولاکو خان دستخوش انحطاط گشته بود، دیگر باره رونق و ترقی یافت، و شعرا و فضلا بدان روی آوردند، و مدارس و مساجد تازه در آن بنا کردند. از جملهی این گونه ابنیهی عهد آل جلایر در بغداد میتوان مدرسهی مرجان (← خواجه مرجان)، مسجد سراجالدین، و مسجد سید سلطان علی را نام برد؛ و از فضلا و شعرائی که بدربار آنها انتساب و ارتباط یافتهاند، سلمان ساوجی، عبید زاکانی، ناصر بخارائی، و شرفالدین را میتوان ذکر کرد. امرای کوچک آل جلایر، که در خوزستان و واسط و حله حکومت میکردند، دستنشاندهی اخلاف تیمور بودند، و در مدت و ترتیب و سنین امارت آنها بین مورخین اختلاف هست.

الجماهر فی معرفة الجواهر (al.jamāher) [کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر]، کتابی بعربی، در شناختن جواهر، از ابوریحان بیرونی، که نکات تاریخی و جغرافیائی نیز در بر دارد، و از جهت لغات فارسی و معرّب در اصل فارسی که در آن آمده دارای اهمیت میباشد. از آنجائیکه این کتاب به سلطان مودود ابن مسعود غزنوی تقدیم شده، چنان مینماید که ابوریحان آنرا در سن پیری نوشته است. چاپ حیدرآباد، ۱۳۵۵ هق.

آلچ[2] (ālec)، بزرگترین یخچال طبیعی آلپهای سویس، بین کوههای یونگفراو و آلچهورن. مساحتش ح ۱۷۵ کمه است.

آل چوپان: ← چوپانیان.

الحاد[3] (elhād)، نفی وجود فوق طبیعی. در طی تاریخ بسیاری موحدین را بسبب اینکه عقایدشان خلاف مذهب سنت بوده متهم به الحاد کردهاند (مانند سقراط، اسپینوزا، و خدایرستان منکر دین). الحاد با مذهب لا ادری ارتباط نزدیک دارد و اغلب با آن اشتباه میشود.

الحاق[4]، در اصطلاح سیاسی بینالمللی، اقدام رسمی یک دولت برای ضمیمه کردن ناحیهای بقلمرو حکومت خود. در گذشته کشورهای استعمارطلب تحت عناوین مختلف ــ مانند اینکه ساکنین ناحیهای متمدن نیستند، یا اینکه اتباع آن کشور در آن ناحیه مسکن گزیدهاند، یا اینکه ناحیهی مزبور تحت حمایت بوده، و یا اینکه آن ناحیه را با غلبه تصرف کرده است ــ توجیهی برای الحاق و ضمیمه کردن نواحی مختلف به خاک خود اظهار میداشتند. بطور کلی اینگونه الحاقات مشروط باین بوده است که دولتهای دیگر چنین عملی را برسمیت بشناسند. در قرن ۱۹م، که کشورهای بزرگ غرب اروپا دایرهی استعمارطلبی خود را توسعه میدادند، هر یک ملحق کردن نواحی را بخاک دیگری برسمیت میشناخت، و مقدرات مردم نواحی مزبور دستخوش داد و ستد و حرص کشورهای بزرگ بود.

آل حرم (āle haram)، دهستان (جه ح ۳٬۳۰۰)، بخش گاوبندی، شهرستان بندر لنگه، کنار خلیج فارس؛ مرکب از ۱۰ (؟) آبادی. قبلا جزء بخش کنگان بود؛ در بهمن ۱۳۳۷ هش ضمیمهی بخش گاوبندی گردید.

الحضر (al.hazr)، نام باستانی آن **هاترا**[5] (hātrā) یا **هتره**[5] (hatra)، شهر و دژ قدیم، بین النهرین، بفاصلهی ۸۸ کیلومتری جغ موصل، که اکنون در محل آن دهکدهایست در لغ عراق که محل کاوشهای باستانشناسی است. در دورهی پارتیان رونق داشت؛ رومیان چند بار در صدد

(1)Algiers (۲)Aletsch (۳)atheism (۴)annexation (۵)Hatra

گشودن آن بر آمدند؛ در سال ۱۱۷ بم اشکانیان در آنجا حمله‌ی ترایانوس را دفع کردند. شاپور I ساسانی شورش (۲۴۰ بم) حاکم آنجا را مقهور و شهر را ویران کرد. در ضمن کاوشهای اداره‌ی باستانشناسی عراق در سال ۱۹۵۴، مجسمه‌ی بتهای اعراب جاهلیت (لات و منات و عزی) در آنجا کشف شد.

الحکمة فی مخلوقات الله (al.hekmato)، کتابی فلسفی‌گونه، بعربی، در تفسیر آیه‌های دال بر اثبات مبدأ و خداشناسی و بیان وجوه حِکَمی که آیات مزبور در بر دارند، از ابوحامد محمد غزالی. در مصر مکرر بطبع رسیده.

الحمراء[1] (al.hamrā') [عربی، = سرخ]، اسپانیائی **آلامبرا** (ālāmbrā)، مجموعه‌ای از بناهای دوره‌ی اسلامی (مشتمل بر بقایای دژها، قصرهای سلطنتی، و جایگاه رجال و کارگزاران دولتی)، بر تپه‌ای مشرف بر غرناطه، اسپانیا. اطلاعاتی که از تاریخ قلعه‌ی الحمراء داریم بسیار مختصر است. ظاهراً اولبار اسم آن در وقایع سال ۲۷۷ هق (۸۹۰ بم) میآید. در سال ۶۲۹ هق (۱۲۳۲ بم) بنو نصر دولت مستقلی دایر کردند، و غرناطه را پایتخت خود قرار دادند، و از آن ببعد الحمراء شهرت یافت. محمد I که مؤسس این سلسله بود کاخ سلطنتی مشهور الحمراء را بنا کرد، و او و جانشینانش بر شکوه و جلال و ساختمانهای آن افزودند، و از آن جمله میتوان ابوعبدالله محمد III (سلطنتش ۷۰۱–۷۰۸ هق، = ۱۳۰۲–۱۳۰۹ بم) و ابو الحجاج یوسف I (سلطنتش ۷۳۳–۷۵۵ هق، = ۱۳۳۳–۵۴ بم) و محمد V (سلطنتش ۷۵۵–۷۶۰ هق، = ۱۳۵۴–۵۹ بم) را نام برد. الحمراء شاهد طلوع و انحطاط و زوال بنو نصر بود، و آخرین فرمانروای این سلسله، ابوعبدالله محمد XI مغلوب اسپانیا شد، و در ۱۴۹۲ الحمراء بدست مسیحیان افتاد، و آسیب بسیار دید. شارل کن (امپراطور شارل V) یکی از مساجد آنرا به نمازخانه تبدیل کرد، و قسمتی از کاخ سلطنتی را ویران نمود. و نیز مسجد بزرگ محمد III را خراب کردند، و بجایش کلیسائی بنا نهادند (۱۵۸۱). از سال ۱۸۲۸ دست به مرمت الحمراء زدند.

الحمراء نموداری زنده از روزگار عظمت تمدن اسلامی، و نمونه‌ای والا از معماری اعراب مغربی در اسپانیاست. طالارها و اطاقهای آن بر گرد حیاطهای چندی بنا شده، که معروفترین آنها "حیاط ریحان" و "حیاط شیرها" است. طاقنماهای پیرامون حیاط شیرها بر ۱۲۴ ستون مرمرین قرار دارند. در میان آن حوضی از رخام بر دوش دوازده شیر مرمرین نهاده شده است. طاقهای مقرنس الحمراء در نوع خود نمونه‌های درخشانند؛ دیوارها و سقفهای آن، با طرحهای تو در تو و ظریف هندسی، از مرمر و رخام و کاشی و گچبری زینت یافته. نمای کاخ سنگینی خاصی دارد؛ اما پس از ورود به "تالار داوری"، شکوه تزیینات و سبک معماری چشم را خیره میسازد.

الحوادث الجامعه (al. havādeso 'l.jāme'a) [الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائة السابعة]، کتابی در تاریخ قرن هفتم هق، بعربی، از ابن الفوطی. بر حسب سنوات مرتب است، و در ضمن وفیات دانشمندان، طبیبان، سیاحان، مورخان، نویسندگان، شاعران، خطاطان، صوفیان، و پادشاهان و رجال، و قسمتی از امور اجتماعی آن عصر (مانند منصبها، قوانین، تدریس و انواع مدارس، رسمهای خلافت عباسی و دولت ایلخانیان، پول و انواع آن، و خراج عراق)، و ذکر مساجد و کاروانسراها و کتابخانه‌ها و غیره را در بر دارد. ظاهراً اولین کتابی است که پس از مرگ سعدی نام او را ذکر کرده، و یگانه مرجعی است که وفات او را در ۶۹۴ هق آورده. از نسخه‌ای که از این کتاب بدست آمده است، و در ۱۳۵۱ هق در بغداد بطبع رسیده، حوادث ۲۵ سال مفقود میباشد، و از سال ۶۲۶ هق شروع میشود.

الحیوان (al.hayavān) یا **کتاب الحیوان** (ketā-bo 'l.-)، کتابی در حیوانشناسی، از جاحظ (۱۵۰–۲۵۵ هق). دایرةالمعارف‌گونه‌ای است از تمدن مهم زمان عباسیان، و مشتمل است بر مطالب طبیعی، جغرافیائی، ادبی، تاریخی، لغوی، نژادشناسی، فلسفی، کلامی، ملل و نحل، و غیره. اساس کار جاحظ در تألیف این کتاب قرآن و حدیث، شعر عرب، قسمتی از ترجمه‌ی کتاب الحیوان ارسطو، و عقاید فلسفی معتزله بوده، و گویند آنرا بنام محمد ابن عبدالملک زیات (فت ۲۳۳ هق) نوشته، و تألیف آن پیش از کتاب معروف البیان و التبیین است. الحیوان مشتمل بر هفت جزء است که مؤلف هر یک را مصحف (moshaf) نامیده. صفدی بر مؤلف خرده گرفته و گوید اشتباهاتی در آن است، و دیگران گفته‌اند این اشتباهات در مطالب طبیعی است، چونکه جاحظ از بزرگان فصاحت و بلاغت بوده است نه عالم طبیعی. این کتاب را در قدیم و همچنین در عصر حاضر مختصر نموده‌اند. در مصر دو بار بچاپ رسیده (طبع ۱۹۳۸–۱۹۴۵ بواسطه‌ی فهرستهای مفصل و تصحیح دقیق دارای اهمیت است).

آل خاقان: ← ایلکخانیان.

آلخاندرو، نام اسپانیولی: ← آلکساندر.

آلخثیراس[2] (ālxetirās)، لت **پورتوس آلبوس** (portus ālbus)، عربی **الجزیرة الخضراء** (al-jazirato 'l.xazrā')، شهر (جم ۵۲٬۷۳۲)، ج اسپانیا، در اندلس؛ بندری کنار مدیترانه بر خلیج آلخثیراس مقابل جبل طارق. اولین شهری بود که در رمضان ۹۱ هق (ژوییه‌ی ۷۱۰) بتصرف طَریف درآمد، و تا سال ۱۳۴۴، که بتصرف آلفونسوی XI کاستیل افتاد، محل عبور اعراب از افریقا به اسپانیا بود. در اینجا در ۱۸۰۱ ناوگان انگلستان بر ناوگان فرانسه و اسپانیا پیروز شد.

آلخثیراس، کنفرانس: ← مراکش.

آل خجند (āle xojand) یا **خجندیان**، از خاندانهای بزرگ و معروف اصفهان در قرن ششم هق. اصل آنها از شهر خجند ماوراء النهر بوده و در اصفهان غالباً ریاست شافعیه با آنها بوده است. اولکسی که از این خاندان شهرت یافته ابوبکر محمد ابن ثابت خجندی بوده است که بدعوت خواجه نظام‌الملک طوسی (۴۰۸–۴۸۵ هق) از مرو برای تدریس در نظامیه‌ی اصفهان بدان شهر آمده است، و پس از وی، فرزندانش در آن شهر با جاه و حشمت تمام میزیسته‌اند، و شاعرانی مانند جمال‌الدین اصفهانی آنها را ستایش کرده اند. آل خجند نسب خود را به مهلب ابن ابی صفره از امراء معروف عرب در عهد اموی میرسانیده‌اند. نیز ← آل ساعد.

الخصائص (al.xasā'es)، کتابی نحوی و ادبی و لغوی، از ابن جنی (فت ۳۹۲ هق) (چاپ مصر، ۱۹۵۲–۵۶). این کتاب بسیار مفصل را تلخیصها کرده‌اند و حواشی نوشته. تلخیص سیوطی، بنام الاقتراح فی علم اصول النحو یا اقتراح فی اصول النحو و جدله، مکرر در حیدرآباد بطبع رسیده.

آلخین[3]، **آلکساندر آلکساندروویچ** (āleksāndr āleksāndrovic ālexin)، ۱۸۹۲–۱۹۴۶، شطرنج‌باز روسی و قهرمان جهانی شطرنج در ۱۹۲۷–۳۵ و ۱۹۳۷–۴۶؛ مت مسکو. تألیفاتی نیز در شطرنج دارد. در لیسبون در گذشت.

الدارس فی تاریخ المدارس (ad.dāres fi)، کتابی تاریخی، بعربی، از عبدالقادر ابن محمد نُعیمی دمشقی (فت ۹۲۷ هق). ظاهراً بُعد از تاریخ ابن عساکر مهمترین تاریخ دمشق است، و مشتمل بر تاریخ مراکز علمی و دینی و خیریه (از قبیل مراکز خواندن قرآن و حدیث، مدرسه‌ها، خانقاهها، تکیه‌ها، زاویه‌ها، و مسجدهای معروف دمشق) از قرن پنجم تا دهم هق میباشد، و در ضمن بزندگینامه‌ی اصحاب مراکز مزبور و بزرگانی که در آنها تدریس کرده‌اند و یا درس خوانده پرداخته. چاپ دمشق، ۱۹۴۸–۴۹.

آلدان[4] (āldān)، شهر (جم در ۱۹۳۹ بیش از 10٬000)، جخشس یاکوت، جمشسر، در سیبریه‌ی شرقی. استخراج طلا.

آلدانوف[5]، **مارک** (mārk āldānof)، ۱۸۸۶–۱۹۵۷، نویسنده‌ی روسی. بعد از انقلاب ۱۹۱۷ به فرانسه رفت. در ۱۹۴۱ به امریکا مهاجرت کرد، و به تابعیت کشمت درآمد. از آثارش متفکر (۱۹۲۱–۲۷، در باب عصر ناپلئون)، مهر پنجم (۱۹۳۹)، فرار (۱۹۳۹)، آنطور که میخواهیم زندگی کنیم (۱۹۵۲) است.

آلدئید[6] (āldeid؛ فنس)، ترکیب آلی دارای گروه کربون‌ئیدروژن‌اکسیژن (CHO). در تهیه‌ی رزینهای مصنوعی و مواد رنگی بکار میرود. اصطلاح آلدئید اغلب بمعنی استالدئید بکار میرود. ساده‌ترین آلدئیدها فورمالدئید است. نیز ← فورفورول.

آلدئید استیک: ← استالدئید.

الدبران، ستاره: ← دبران.

آلدر[7]، **کورت** (kurt ālder)، ۱۹۰۲–۵۸، شیمی‌دان آلمانی. بجهت کارهائی که در طرز ساختن کربورهای ئیدروژن حلقه‌ی بنزن بعمل آورد سهمی از جایزه‌ی نوبل شیمی سال ۱۹۵۰ را برد.

الدرر الکامنه (ad.doraro 'l.kāmena) [الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابن حجر عسقلانی. مشتمل است بر زندگینامه‌ی ادیبان و شاعران و دانشمندان و بزرگان اعم از مرد و زن، و پادشاهان و وزیرانی

---

(۱)Alhambra (۲)Algeciras (۳)Alekhine (۴)Aldan (۵)Aldanov (۶)aldehyde (۷)Alder

که در بین سنه‌ی ۷۰۱ و ۸۰۰ هق بخصوص در مصر و شام وفات کرده‌اند، مرتب بر حسب حروف هجا. در این کار از صفدی، ذهبی، عمری، و مقریزی استفاده کرده است، و در سال ۸۳۰ هق از تألیف آن فراغت یافته، و سپس تا ۸۳۷ مطالبی بر آن افزوده. سیوطی و ابن المبرد آنرا مختصر کرده‌اند. از خاصیات این کتاب بزرگ، که ۵٬۳۲۰ زندگینامه را در بر دارد، اینست که زندگی بعضی از شاهان مغول و جنگهائی که در این قرن روی داده است در آن ذکر گردیده. در ۱۳۴۸–۵۰ هق در حیدرآباد دکن بطبع رسیده.

آلدرشات[1] (āldəršāt)، شهر (جه ۳۶٬۱۸۴)، همپشر، انگلستان؛ محل بزرگترین و کاملترین مراکز آموزش نظامی انگلستان (تأسیس ۱۸۵۴).

آلدرنی (āldərni)، جزیره، ← چنل، جزایر.

الدن[2]، اولین **ارل آو** (ĕrl āv eldən*)، لقب **جان سکات** (jān skāt)، ۱۷۵۱–۱۸۳۸، سیاستمدار و حقوقدان انگلیسی. در ۱۸۰۱–۲۷ تقریباً لا ینقطع لرد چانسلر و در ۱۸۰۷–۱۲ عملا نخست‌وزیر انگلستان بود. از توریهای مرتجع و با آزادی کاتولیکان و اصلاحات آزادیخواهانه مخالف بود.

ال دورادو[3] (el dorādo) [از اسپانیولی، = آدم زرینه‌پوش]، کشور افسانه‌ای بسیار ثروتمند که، در قرون ۱۶م و ۱۷م و قسمتی از قرن ۱۸م، آنرا در ل امریکای جنوبی میدانستند. از ح ۱۵۳۲ هیئتهائی اسپانیائی بجستجوی آن رفتند، و همین امر منجر بکشف قسمتهائی از قاره‌ی جدید و استعمار آنها گردید.

الدیارات (ad.diārāt)، کتابی تاریخی و جغرافیائی و ادبی، بعربی، از ابوالحسن علی ابن محمد شابستی (فت ۳۸۸ هق). مشتمل بر تاریخ ۵۳ دیر از دیرهای عراق و شام و مصر است، که بیشتر آنها از میان رفته، و اشعاری که در باره‌ی آنها گفته شده. در موضوع خود کم‌نظیر و معتبر و یکی از مراجع تاریخی و اجتماعی و ادبی قرن چهارم هق توانند بود. در باره‌ی بنی عباس و امرا و وزرای آنان و ادبا و شعرای معاصر آنها مطالبی دارد که در کتابهای دیگر دیده نمیشود. یاقوت و عمری و بزرگانی دیگر پیوسته ازو نقل میکنند. چاپ بغداد، ۱۹۵۱.

آلدینگتن[4]**، ریچارد** (ricard āldingtən)، ۱۸۹۲–، شاعر انگلیسی. چندی از پیشوایان ایماژیستها بود. ولی بعدها بمخالفت ایشان برخاست. داستان‌نویس، زندگینامه‌نگار، نقاد، و مترجم نیز بود.

الذخیره (az.zaxira) [الذخیرة فی محاسن اهل الجزیرة]، کتابی تاریخی و ادبی، بعربی، از ابوالحسن علی ابن بسام شنترینی (bassāme šantarini) (فت ۵۴۲ هق)، معروف به ابن بسام. مشتمل است بر زندگینامه‌ی ادبا و شعرا و پادشاهان و امیرانی که شعر گفته‌اند و اثری از خود گذاشته، و بشاعران و ادیبان از مردم اندلس که معاصر مؤلف بوده‌اند توجه داشته. ابن بسام کتاب خود را بتقلید یتیمة الدهر ثعالبی تألیف کرده است، و آنرا مانند یتیمه بنثر مسجع نوشته، ولی دقت مؤلف در تعریف شعرا و ادبا از ثعالبی در یتیمة الدهر بیشتر است، و از مراجع مهم ادب عرب در اندلس میباشد. سه مجلد ازین کتاب که گویا هشت جلد خواهد بود در ۱۹۳۹–۴۵ بطبع رسیده است.

آلرژی[5] (ālerji؛ فنس)، حساسیت بی‌اندازه نسبت بمواد بی‌آزار معمولی (از قبیل بخارات، گرد، و بوی گلها)، یا میکروبها و اقسام پروتئین‌ها، یا عوامل فیزیکی (مانند نور، سرما، و غیره). این عوامل دربن مورد آلرژیزا نامیده میشود. آلرژی‌زاها سبب تولید پادگن در خون و هیشتامین در انساج (بافتها) میگردند.

الرسالة الکمالیة فی حقایق الالهیة (ar.resāla-to 'l.kamāliyya fi haqāyeqe 'l.ʿelāhiyya)، کتابی فلسفی و کلامی، بفارسی، از امام فخر رازی. مشتمل بر ده مقاله است، در منطق، در مقولات، در معرفت باری‌تعالی، در صفات واجب الوجود، در افعال باری‌تعالی، در احوال اجسام و حرکات، در بیان صفت افلاک، در ارکان و عناصر، در علم نفس، در بیان آنکه آسمانها و ستاره‌ها و چهار عنصر همه کره اند. چاپ تهران، ۱۳۳۵ هش.

آل رشید (āle rašid)، یا **ابن رشید** (ebne)، سلسله‌ی امرای وهابی جبل شمّر در نجد که از اوایل قرن ۱۳م هق در شمر امارت داشتند، و بتدریج دولت خود را بسط دادند، و سرانجام بدست آل سعود منقرض شدند. مؤسس سلسله، عبدالله ابن رشید، از یاران فیصل ابن ترکی بود، و در ۱۲۵۵ حائل را گرفت. پس از او پسرش طلال ابن عبدالله امارت کرد (۱۲۶۳–۸۳). دیگر از امرای معروف خاندان، یکی محمد ابن رشید است که در ۱۳۰۷ هق ریاض را گرفت، و دولت دوم آل سعود را منقرض کرد، و دیگر عبدالعزیز ابن متعب است که عبدالعزیز III ابن سعود ریاض را از وی باز گرفت (۱۳۱۹ هق). در ۱۳۴۰ هق، با تسخیر حائل بدست همین ابن سعود، دولت آل رشید منقرض شد.

الرها یا الرهاء: ← ادسا.

آلزاس[6] (ālzās)، آلمانی **الزاس**[7] (elzās)، ناحیه‌ای در قسمت لش فرانسه، بین رود رن و کوههای وژ، که مدتها موضوع اختلافات و کشمکشهای شدید در اروپا بوده است. مشتمل بر ولایات اورن، بارن، و بلفور، و شهرهای عمده‌اش ستراسبورگ، کولمار، و مولوز میباشد. بیشتر سکنه به هر دو زبان آلمانی و فرانسه تکلم میکنند؛ ۲۵٪ مردم پروتستان هستند. خاکش حاصلخیز است. معادن آهن و زغال و صنایع آن اهمیت بسیار دارد.

در ایام قدیم آلزاس تحت حکومت رومیان بود؛ بتدریج ژرمنها در آن نفوذ یافتند، و سپس، از ممالک فرانکها گردید. در قرون نهم و دهم جزئی از لوتارنگیا بود، و بعد جزء سوابی شد و بتدریج بین شهرهای آزاد امپراطوری آلمان و اسقفها و دیگر فرمانروایان منقسم گردید. در جنگ سی‌ساله فرانسه قسمتی از آن را اشغال کرد، لوئی XIV ستراسبورگ را تصرف کرد (۱۶۸۱)، و بقیه‌ی آلزاس در ۱۷۹۱ به فرانسه ملحق کرده شد. در نتیجه‌ی جنگ فرانسه و پروس به آلمان واگذار شد (۱۸۷۱). بموجب پیمان ورسای به فرانسه باز گشت (۱۹۱۹). در ۱۹۴۰–۴۴ تحت اشغال سپاهیان آلمان بود. نیز ← آلزاس-لورن.

آلزاس-لورن[8] (ālzās-loren)، ناحیه‌ای در قسمت شرقی فرانسه‌-بین لوکزامبورگ و پروس و راینلاندپفالتس (ل)، بادن (ش) (بوسیله‌ی رود راین از آلزاس-لورن جدا میشود)، فرانسه و سویس (ج)، و فرانسه (غ)- که در ۱۸۷۱–۱۹۱۸ جزء امپراطوری آلمان بود. کرسی آن ستراسبورگ بود. در دوره‌ی استیلای آلمان به سه قسمت-آلزاس علیا (قسمت جنوبی آلزاس)، آلزاس سفلی (قسمت شمالی آلزاس)، و لورن- منقسم بود. از مردم آن ۷۸٪ کاتولیک رومی هستند. بیشتر سکنه به هر دو زبان آلمانی و فرانسه تکلم میکنند. این ناحیه در ۱۸۷۱ به آلمان واگذار شد. مدتها منشأ کشمکشهای شدید بین فرانسه و آلمان بود. پس از جج I، بموجب پیمان ورسای به فرانسه باز گشت (۱۹۱۹). در ۱۹۴۰–۴۵ تحت اشغال آلمانها بود.

الزام النواصب (elzāmo 'n.navāseb) [الزام النواصب بامامة علی ابن ابی طالب]، رساله‌ای در موضوع امامت و احتجاجات بر اهل سنت، منسوب به ابن طاووس (فت ۶۶۴ هق)، و بعضی آنرا مجهول المؤلف دانسته‌اند. در ۱۳۰۳ هق با قواعد العقاید خواجه نصیرالدین طوسی در تهران بطبع رسیده.

الزمیر[9]**، بارون** (bāron elzmir*)، لقب **تامس اجرتن** (tāməs ejərtən)، ح ۱۵۴۰–۱۶۱۷، لرد چانسلر انگلستان. در محاکمه‌ی ماری استوارت شرکت کرد (۱۵۸۶)، و طرف توجه و رایزن ملکه‌ی الیزابت بود. در آغاز دوست ر. دورو (دومین ارل آو اسکس) بود، ولی در دادرسی که منجر به اعدام او شد علیه دورو شهادت داد. در دوره‌ی جیمز I سر کار بود، و از سیاست خشن جیمز نسبت به پیرایشگران پشتیبانی کرد، و نسبت به کاتولیکها سختگیری نمود. مردی فاضل و قاضی درستکاری بود.

الزمیر[9]**، جزیره‌ی** (elzmir)، جزیره‌ای بوسعت ح ۲۰۰٬۰۰۰ کمه، واقع در قشم، که بزرگترین جزایر کوین الیزابت از بخش فرانکلین از سرزمینهای شمال غرب کانادا است. مقابل لغ گروئنلند قرار دارد، و شمالیترین جزیره‌ی ← مجمع‌الجزایر شمالگان است. بیشتر قسمت ج‌ش آن از توده‌های عظیم یخ و برف مستور است.

آلزن (ālzen)، جزیره، دانمارک: ← آلس.

آل زنگی، سلسله‌ی امرای مستقل ترک‌نژادی که از ۵۲۱ تا حدود ۶۴۸ هق در موصل و سنجار و جزیره و شام، بنام اتابکان موصل، اتابکان سنجار، و اتابکان شام حکومت کرده‌اند، و چون همه‌ی آنها از اولاد عمادالدین زنگی، اتابک موصل، بوده‌اند، باین نام آل زنگی یا امرای زنگی موسوم شده‌اند.

---

(۱)Aldershot (۲)Eldon (۳)El Dorado (۴)Aldington (۵)allergy (۶)Alsace (۷)Elsass (۸)Alsace-Lorraine (۹)Ellesmere

الزورث[1]، **لینکن** (linkən elzwërt)، ۱۸۸۰–۱۹۵۱، پوینده‌ی امریکائی. در پروازهای پر خطر ر. آموندسن بر فراز شمالگان همکار و شریک او بود، و کومک مالی نیز بوی میکرد. در ۱۹۲۶ از فراز قطب شمال پرواز کرد. در ۱۹۳۵ نخستین پرواز بر فراز جنوبگان را انجام داد. چندین گزارش از پویشها و سرگذشت خود منتشر کرده است.

آل زیار (āle ziār) یا **زیاریان** (ziāriān)، سلسله‌ای از امرا و پادشاهان، که از اوایل قرن چهارم (۳۱۶ هق) تا اواسط قرن پنجم (۴۳۵ یا ۴۴۱ هق) غالباً در حدود گرگان و طبرستان و گیلان حکومت میکردند، و در بعضی مواقع حتی ری و اصفهان و همدان و دینور را نیز در تصرف داشتند. مرداویج، مؤسس این سلسله، نسب خود را بشاهان قدیم ایران میرسانید، و خیالات بلند و دعاوی غریب داشت، و در صدد بود بغداد را فتح و دولت عرب را منقرض نماید، و ایوان مدائن را عمارت کند، و تاج قدیم ایران را بر سر نهد. اما خیالات او پیش نرفت، و جانشینانش از خلیفه، و حتی از سامانیان و حتی احیاناً از آل بویه، فرمانبرداری کردند. غزنویان آنها را دست‌نشانده‌ی خویش کردند، و آخر سلاجقه دولت آنها را منقرض نمودند.

آلژوبروتا[2] (āljubarotā)، دهکده، استرمادورا، غ پرتغال مرکزی. در اینجا پرتغالیان بکومک انگلستان اسپانیا را شکست داده استقلال خود را حفظ کردند (۱۳۸۵).

آلس[3] (āls)، آلمانی **آلزن**[4] (ālzen)، جزیره (۳۱۳ کمم؛ جه ۳۷‘۹۱۰)، دانمارک، در بلت کوچک؛ شهر عمده‌اش سوندربورگ. تنگه‌ی آلس آنرا از ژوتلند جنوبی جدا میکند. کشاورزی، میوه‌جات. در ۱۸۶۴–۱۹۲۰ در تصرف پروس بود.

ال سالوادور، امریکای مرکزی: ← سالوادور.

آلساندرو، نام ایتالیائی برای مرد: ← آلکساندر.

آلساندریا[5] (ālessāndriā)، شهر (جه ۷۵‘۲۳۸)، پیمون، ل ایتالیا. تجارت و کلاهسازی (کلاه بورسالینو) دارد. در ۱۱۶۸، بعنوان پایگاه اتحادیه‌ی لومبارد، بنا شد.

آلستر[6] (ālstər)، شمالی‌ترین چهار ایالت تاریخی ایرلند؛ مرکب است از ۹ ولایت. ولایات انتریم، آرما، داون، فرمنه، لاندندری، و تیرون ایرلند شمالی (یا آلستر) را تشکیل میدهند، ولایات کون، دانیگال، و مانگن جزء جمهوری ایرلند هستند.

آل سعود (āle saʿud) یا **ابن سعود** (ebne) یا **سلسله‌ی سعودی**، سلسله‌ای از امرای عرب نجد که در قرن ۱۲ هق در درعیه امارت یافتند، و در مدت دو قرن مذهب وهابی را ترویج کردند، و بتدریج ریاض و بلاد نجد و عربستان را گرفتند، و مملکت عربستان سعودی را تأسیس کردند. این سلسله منسوبست به سعود ابن محمد (فت ۱۱۳۷ هق) که در درعیه سکنی داشت. تاریخ دولت سعودی را از تأسیس آن بدست محمد ابن سعود تا کنون میتوان به سه دوره تقسیم کرد. (۱) از تأسیس سلسله تا انقراض (۱۲۳۵ هق) آن بدست مصریان؛ در این دوره درعیه پایتخت بود. (۲) از استقرار مجدد دولت سعودی در ۱۲۳۵ هق بدست ترکی ابن عبدالله تا تصرف (۱۳۰۷ هق) ریاض بدست آل رشید؛ در این دوره ریاض پایتخت بود. (۳) از تسخیر (۱۳۱۹ هق) مجدد ریاض بدست عبدالعزیز III.

مؤسس سلسله، **محمد ابن سعود** با **ابن عبد الوهاب** در نشر مذهب وهابی کوشید. جانشینش **عبدالعزیز ابن محمد ابن سعود** دولت سعودی را وسعت داد، و پسر و جانشین وی **سعود ابن عبد العزیز** با دولت عثمانی درافتاد، و جانشینش **عبدالله ابن سعود** مغلوب و اسیر ابراهیم پاشا، سردار مصری، گردید، و با اسیر شدن برادرش **مشاری ابن سعود** دوره‌ی اول دولت سعودی پایان یافت. مؤسس دوره‌ی دوم **ترکی ابن عبدالله** است که در ریاض مستقر شد. در زمان **فیصل ابن ترکی** خاندان آل رشید رونق گرفتند، و از زمان **عبدالله ابن فیصل** مبارزات دو خاندان آل سعود و آل رشید آغاز گردید، و سرانجام ریاض بدست **محمد ابن رشید** افتاد، و دوره‌ی دوم پایان پذیرفت. دوره‌ی سوم با **عبدالعزیز III ابن سعود** آغاز میگردد که مؤسس **عربستان سعودی** است، و اینک سلطنت آن در دست پسر وی **سعود ابن عبدالعزیز** میباشد.

آل سلجوق: ← سلاجقه.

آل سلغر (یا **سلغور**)، ← اتابکان فارس.

السون[7] (olesun)، شهر (۱۸‘۱۴۳)، غ نروژ. بر سه جزیره‌ی کوچک در دهانه‌ی آبدره‌ی ستور. بزرگترین بندر ماهیگیری نروژ؛ پایگاه صید بالن.

السون نو (olesune nŏ)، ← سپیتزبرگ.

آلسه، شاعر یونانی: ← آلکایوس.

آلسیا[8] (ālesiā)، شهر گل قدیم. یولیوس قیصر آنرا محاصره کرده (۵۲ قم) از دست ورسنژ-توریکس خارج ساخته مقاومت گل را در برابر رومیان درهم شکست.

آلسیبیاد، سیاستمدار آتنی: ← آلکیبیادس.

آلسیفرون: ← آلکیفرون.

السینور[9] (elsinor)، دانمارکی **هلسینگور** (hel-singër)، شهر و دریابندر (جه ۲۳‘۸۹۷)، لش جزیره‌ی زیلند، دانمارک، کنار تنگه‌ی اورسوند. تا ۱۸۵۷ که ایستگاه گرفتن حق العبور کشتیها از اورسوند بود رونق داشت. حوادث نمایشنامه‌ی هملت شکسپیر مربوط باین شهر است.

الش (alaš)، درخت: ← راش.

الشتر (alaštar) یا **الیشتر** (-ališ)، ده (جه ح ۶۵۰)، دهستان حسنوند، بخش سلسله، شهرستان خرم‌آباد، ۵۴ کیلومتری ل خرم‌آباد؛ مرکز بخش.

الشعر و الشعراء (aš.šeʿro va ʾš.šoʿarāʾ) یا **طبقات الشعراء** (tabaqāto ʾš.šoʿarāʾ)، کتابی از ابن قتیبه، مشتمل بر زندگینامه‌ی ۲۰۶ شاعر از شاعران مشهور عصر جاهلی و صدر اسلام تا زمان مؤلف که در درجه‌ی اول اهمیت میباشند و به شعر آنها استشهاد میشود (مؤلف نمونه‌ای از اشعار آنها را نیز آورده است). (طبع دخویه، لیدن، ۱۹۰۲–۴؛ طبع قاهره، ۱۳۶۴–۶۶ هق).

آل شنسب (šansab) یا **شنسبانیان** یا **غوریان**، سلسله‌ای از سلاطین و امرای محلی ولایت غور که از عهد صفاریه در آن ولایت حکومت مستقل کم اهمیتی داشته‌اند، و بعدها، رفته رفته قدرت و نفوذی در آن حدود کسب کرده از حدود سنه‌ی ۵۴۳ تا ۶۱۲ هق، گذشته از ولایت غور و فیروز کوه، در غزنین و بلاد مجاور نیز حکومت کرده‌اند، و در این سال دولت آنها بدست سلطان محمد خوارزمشاه منقرض گشته است. امرای این سلسله نسب خود را به شنسب نامی از اهل غور میرسانیده‌اند که گویند از نژاد ضحاک تازی بوده، و در زمان امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب و بدست او اسلام آورده است. مقارن دوران سلطنت **محمود غزنوی**، امیر محلی این ناحیه از شنسبانیان محمد ابن سوری نام داشت که غالباً متعرض بلاد سبکتکین و محمود بود. سلطان محمود در سنه‌ی ۴۰۱ هق وی را مغلوب کرد، و ولایت غور بگرفت، و محمد ابن سوری را محبوس داشت تا خود را در حبس هلاک نمود، و سپس حکومت غور را به پسر وی ابوعلی داد. از آن پس، امرای غور دست‌نشانده و مطیع سلطان غزنوی شدند، و سلطان مسعود غزنوی نیز چند بار در ولایت غور لشکرکشی نمود، و شنسبانیان، که امرای محلی آن ولایت بودند، پس از آن، با وجود ضعف و انحطاط تدریجی غزنویان، همواره از آنها اطاعت و تبعیت مینمودند. در عصر بهرامشاه غزنوی فرمانروای غور ملک عزالدین حسین غوری نام داشت، و از فرزندان او، قطب‌الدین محمد غوری از دیگر برادران رنجیده نزد بهرامشاه غزنوی رفت، و او چندی بعد وی را بکشت. برادرش سیف الدین سوری بانتقام او لشکر به غزنین برد، و بهرامشاه را از آنجا براند. اما بهرامشاه دیگر بار غزنین را گرفته سیف‌الدین سوری را با خواری تمام کشت، و بهاءالدین سام برادر او، که بقصد انتقام عازم غزنین بود، در راه وفات یافت. اما برادر دیگرش علاءالدین حسین غوری غزنین را بگرفت و بسوخت، و جهانسوز لقب یافت (← علاءالدین جهانسوز)، و پس از آن، با سنجر نیز درافتاد و قدرت بسیار پیدا کرد. و از آن پس، شنسبانیان غور اهمیت و حیثیت بسیار یافته بسیاری از بلاد مجاور، مانند بلخ و هرات و بست و سیستان و طخارستان، بر حوزه‌ی سلطنت آنها افزود، و اخلاف او با خوارزمشاهیان نیز درافتادند، و معزالدین محمد سام (معروف به شهاب الدین غوری) لاهور را گرفته غزنویان را بکلی برانداخت، و حتی در بلاد شمالی و مرکزی هند نیز فتوحات نمایان کرد. اما با قتل او دولت شنسبانیان بضعف و تجزیه افتاد، و عاقبت بدست سلطان محمد خوارزمشاه دولت آنها برافتاد. غیر از شنسبانیان غور، یکدسته‌ی دیگر از شنسبانیان در طخارستان حکومت میکرده‌اند. پایتخت شنسبانیان غور شهری بنام فیروزکوه بوده و شنسبانیان طخارستان مرکزشان بامیان بوده است. شاخه‌ای از آنها نیز، بعد از تصرف غزنین، در آنجا حکومت کرده‌اند.

(۱)Ellsworth (۲)Aljubarrota (۳)Als (۴)Alsen (۵)Alessandria (۶)Ulster (۷)Ålesund; Aalesund (۸)Alesia (۹)Elsinore

آل صاعد (āle sā'ed)، خاندانی از معاریف اصفهان که ریاست حنفیان آنشهر در قرن ششم هق با آنها بوده. آل صاعد غالباً با آل خجند که رؤسای شافعیان اصفهان بوده‌اند رقابت داشته‌اند. بعضی از شعرا نیز مانند جمال‌الدین اصفهانی و پسرش کمال اسماعیل آنها را ستوده‌اند. اختلاف و رقابت بین آل صاعد و آل خجند غالباً منتهی بمنازعه بین حنفیان و شافعیان میشده است، و غالباً درین منازعات قتلها و غارتها واقع میشده است و هر بار محله‌ای در اصفهان زیر و رو میشده است.

الصداقة و الصديق (as.sedāqato va 's.sadiq)، کتابی فلسفی و اخلاقی، بعربی، از **ابوحیان توحیدی**، در باب دوستی و دوست. ظاهراً آنرا برای ابوعبدالله ابوالحسن ابن عمارة عارضی، از بزرگان دوران سلطنت صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، تألیف کرده است. در قسطنطنیه و مصر بطبع رسیده است.

الضوء اللامع (az.zā'o 'l.lāme') [الضوء اللامع لأهل القرن التاسع]، کتابی تاریخی، بعربی، از **سخاوی**. دایرةالمعارف‌گونه‌ای است در باب زندگینامه‌ی بزرگان علم و ادب (اعم از مرد و زن) در قرن نهم هق و کسانیکه قسمتی از زندگانی آنها در قرن دهم هق بوده است، و در باره‌ی عده‌ای از بزرگان قرن هشتم نیز بر استاد خود ابن حجر در الدرر الکامنه خرده گرفته و اقوال او را اصلاح کرده است. این کتاب بزرگ را بعضی انتقاد کرده‌اند (مانند سیوطی که در نقد آن کتابی بنام الکاوی فی تاریخ السخاوی نوشته است) و بعضی آنرا بی‌مانند دانسته‌اند. ابن عبد السلام (فت ۹۳۱ هق) آنرا بنام البدر الطالع من الضوء اللامع مختصر نموده، و زین‌العابدین شماع حلبی (فت ۹۳۶ هق) نیز مختصری از آن بنام القبس الحاوی لغرر ضوء السخاوی تألیف کرده. الضوء اللامع در ۱۳۵۳–۵۵ هق در ۱۲ جلد در مصر بطبع رسیده است.

آل طاهر: ← طاهریان.

الطبقات (at.tabaqāt) یا **طبقات**، عنوان بعضی کتابها. مسلمانها از اواخر قرن اول، و بخصوص قرن دوم هق، بعلوم قرآن و حدیث و نحو و ادب و متفرعات آنها توجه کردند، و علمائی که بدین علوم پرداختند ناچار شدند در اسناد و مدارک آنها و فرق میان ضعیف و صحیح این اسناد تحقیق و تدقیق نمایند، و این امر باعث شد که به راویان اسناد و مدارک مزبور توجه کنند که کدام یک ثقه و کدام ضعیف و مردود است، و لذا راویان هر فن را به طبقات تقسیم نمودند، و کتابهائی در باب زندگینامه‌ی دانشمندان و ادیبان و فقیهان و نحویان و جز اینها بوجود آمد، مانند طبقات الشعراء، طبقات الادباء، طبقات النحاة، طبقات الفقهاء، طبقات الصحابه و التابعین، طبقات المحدثین و المفسرین، طبقات الاطباء، و غیره.

الطبقات الکبیر (at.tabaqāto 'l.kabir) یا **الطبقات الکبری** (l.kobrā –') یا **طبقات ابن سعد**، کتابی در طبقات (← الطبقات، عنوان) صحابه و تابعین، از محمد ابن سعد (۱۶۸–۲۳۵ هق)، که در موضوع خود قدیمترین کتاب است، و از کتابهای معتبر و سند محسوب میشود. اساس تألیف این کتاب بزرگ بر اطلاعات وسیع استاد مؤلف، ابوعبدالله محمد ابن عمر واقدی (فت ۲۰۷ هق)، نهاده شده، و مؤلف در تألیف و ترتیب کتاب و افزودن مطالب بسیاری بر آن کوشش نمود. مشتمل است بر هشت مجلد که دو جلد اول و دوم آن مخصوص سیره‌ی رسول و غزوات او است، و شش جلد دیگر آن مخصوص اخبار صحابه و تابعین میباشد، و در این کار صحابه را بر حسب شهری که از آن بوده‌اند و بزرگان هر شهر را بر حسب شهرت و زمانشان مرتب کرده. اول‌بار باهتمام عده‌ای از مستشرقین در ۱۹۰۵–۱۹۲۱ در لیدن و سپس در بیروت منتشر شده.

آل عبا (āle abā)، یا **پنج تن آل عبا** یا **اصحاب کساء** (kasā')، پیغمبر اسلام، دخترش فاطمه، علی ابن ابی طالب، امام حسن، و امام حسین، که مطابق حدیثی معروف به حدیث کساء جامه‌ای بخود پیچیدند، و درین هنگام فرشته‌ای بر پیغمبر نازل شد، و سخنانی در فضایل این پنج تن الهام کرد. حدیث کساء روایتی مشتمل بر این داستان است که سند آن قطعیت ندارد، ولی مردم بآن بسیار توسل میجویند.

آل عباس: ← عباسیان.

العبر فی خبر من غبر (al.'ebar fi xabare man qabar)، کتابی تاریخی، بعربی، از ذهبی (۶۷۳–۷۴۸ هق). مختصری است از اثر عظیم مؤلف بنام تاریخ الاسلام، و این تاریخ الاسلام ۲۱ مجلد بزرگ میباشد، و مشتمل بر حوادث تاریخی و وفیات بزرگان (از خلفا، زاهدان، محدثان، دانشمندان، پادشاهان، وزیران، نحویان، شاعران، و جز آنها) از اول اسلام تا اول قرن هشتم هق میباشد، و بر حسب سنوات مرتب است. ذهبی در العبر، علاوه بر اختصار کتاب مذکور، به کم کردن و افزودن بعضی مطالب نیز پرداخته است. تألیف تاریخ الاسلام در سال ۷۱۴ هق بپایان رسیده است، و ظاهراً در همان سال مؤلف دست بتلخیص آن زده، و از تألیف العبر در ۷۱۵ هق فراغت یافته. دو مجلد آن (تا آخر حوادث سال ۳۷۵ هق) در ۱۹۶۰–۶۱ در کویت بطبع رسیده.

آل عثمان (āle osmān)، خاندان مسلمان ترک که در آسیای صغیر کسب قدرت کردند، و امپراطوری عثمانی را تأسیس نمودند، و از ح ۱۳۰۰ تا ۱۹۲۳ (تأسیس جمهوری ترکیه بدست مصطفی کمال پاشا) در آن مملکت و توابع و متصرفات آن فرمانروائی کردند. برای تاریخ آل عثمان ← عثمانی، امپراطوری.

العرائش[1] (al.'arā'eš)، نام باستانی **لیکسوس** (liksus؛ لتی)، فنس **لاراش**، اسپانیولی **لاراچه**، شهر (جم ۴۱٬۹۱۷)، ل مراکش، کنار قطل. در محل یا نزدیک آن یک ماندگاه فنیقی واقع بود که در دوره‌ی رومیان مهاجرنشین رومی گردید. در ۱۶۱۰–۸۹ در دست اسپانیا و سپس از ۱۹۱۲ جزء مراکش اسپانیا بود. از صادراتش غلات، پوست، و میوه است.

آل عراق (āle erāq) یا **خوارزمشاهیان قدیم** یا **حکام قدیم خوارزم**، خاندان حکام قدیم خوارزم که در شهر کاث یا کات واقع در مشرق جیحون بعنوان خوارزمشاه حکومت میکرده‌اند، و نسب خود را به کیخسرو ساسانی میرسانیده‌اند، و ظاهراً از دوره‌ی قبل از اسلام در این ناحیه حکومت میکرده‌اند، و ذکر آنها در ضمن اخبار ماوراء النهر و جنگهای عرب در آن حدود در کتب و تواریخ آمده است. از مشاهیر امرای این خاندان یکی ابوسعید احمد ابن محمد ابن عراق است که بموجب قول ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم اصلاحاتی در تاریخ خوارزمی کرد، و یک چند در زندان سامانیان بود. دیگر پسر او ابو عبدالله محمد است که در سنه‌ی ۳۸۵ هق بدست **مامون ابن محمد** مقتول شده و ولایت کات ضمیمه‌ی قلمرو **مامونیان** گشته است. از رجال معروف این خاندان یکی نیز **ابونصر عراق** است که مربی ابوریحان بیرونی بوده و خود در ریاضی تألیفات و در نقاشی مهارت داشته است، و در سنه‌ی ۴۰۸ هق با ابوریحان و ابوعلی سینا در دربار مأمونیان میزیسته است. خاندان آل عراق حکام قدیم خوارزم نیز خوانده میشوند، و امارت آنها در سنه‌ی ۳۸۵ هق بدست مأمونیان برافتاد.

العقد الفرید (al.'eqdo 'l.farid)، کتابی ادبی و تاریخی و لغوی، بعربی، از ابن عبد ربه، مشتمل است بر ۲۵ جزء (کتاب). مطالبی در تاریخ و لغت و امثال و شعر و عروض و قواعد آن و حتی طب و موسیقی در بر دارد که بعضی از آنها کمتر در کتابهای دیگر دیده میشود. ظاهراً اول بار در ۱۲۹۳ هق و سپس مکرر در مصر بطبع رسیده است.

العلا (al.'olā)، واحه‌ای در قسمت شمالی حجاز، عربستان سعودی، مطابق ددان (dadān) یا دیدان (daydān) مذکور در تورات (اشعیا ۱۳.۲۱؛ ارمیا ۲۳.۲۵؛ حزقیال ۱۳.۲۵). العلا در قدیم پاسگاه اصلی شمالی دولت سبا بود، و در اطراف آن کتیبه‌های فراوان مربوط به تمدن عرب قبل از اسلام کشف شده است.

العلمین[2] (al.'alamayn)، شهر، ل مصر، کنار مدیترانه، بفاصله‌ی ۱۱۰ کیلومتری غ اسکندریه. در جج II در اینجا سپاهیان بریتانیا (بفرماندهی مانتگامری) سپاهیان آلمان (زیر فرمان رومل) را شکست دادند (۱–۲ نوامبر ۱۹۴۲).

العمده (al.'omda) [العمده فی محاسن الشعر و آدابه]، کتابی ادبی و تاریخی، بعربی، در صناعت شعر و نقد و عیوب آن، از ابن رشیق قیروانی. مشتمل است بر ۱۰۶ باب در شعر و فنون مربوط بآن (مانند فضل شعر، اشعار خلفا و قضاة، و کسانی را که شعر ترقی و یا تنزل داده است، حدود و اوزان و بحور شعر و بلاغت و ایجاز و استعاره)، و در آخر آن فصلهائی است در نسب و ایام پادشاهان و اسبهای عرب و تفأل و تطیر، و بحثی انتقادی و تحلیلی در شعر و معانی آن و غیره. بالجمله، در موضوع خود یکی از کتابهای مهم و در آن منتخبی از بهترین اشعار عربی موجود است. نصف آن در تونس و تمام آن در مصر مکرر بچاپ رسیده است.

آل عمران، سوره‌ی (āle emrān) [= خاندان عمران]، سوره‌ی سوم قرآن، مدنی، ۲۰۰ آیه، که از ایمان و پافشاری در آن بحث میکند، بذکر توحید و صفات خدا میپردازد، و جز خدا هیچ چیز را لایق دل بستن نمیداند. پس از ذکر نام برگزیدگانی چون یحیی و مریم و عیسی و داستان ولادت عیسی، میگوید که دین اسلام

(۱) Larache (۲) Alamein

همان دین پاک دست‌نخورده‌ی پیامبران گذشته است، و همه باید بآن ایمان آورند. آنگاه از مسلمانان میخواهد که فریب گفتارهای نادرست اهل کتاب را نخورند، و بر ایشان اعتماد نکنند. سپس از غزوه‌ی احد و علت شکست مسلمانان که فریب منافقان را خوردند سخن بمیان میآید، و مؤمنان را بیم میدهد که جز بر مسلمانان بر دیگران تکیه نکنند. در پایان سوره میآید که هرچه هست مال خدا است و او بکسانی که برد-باری کنند در دنیا و آخرت بهترین پاداشها را میدهد.

الغاگران[1] (elqāgarān)، در تاریخ کشمت، عنوان کسانی که در الغای برده‌داری در امریکا کوشیدند، و خاصه طرفداران الغای اجباری بردگی سیاهان که در سالهای ۱۸۳۰-۶۰ فعالیت داشتند. اگرچه الناگران از حدود ۱۷۷۵ درکار بودند، مبارزات شدید آنان، برهبری و. ل. گریسن و دیگران، در ۱۸۳۰-۴۰ صورت جهاد گرفت. جراید دایر و انجمنهائی (مانند انجمن امریکائی ضد برده‌داری، ۱۸۳۱) تأسیس گشت، و رساله‌ها و کتابهای الغاگران نشر و توزیع شد (مثلا کلبه‌ی عمو تم). قوانین سخت سال ۱۸۵۰، معروف به قوانین بردگان فراری، فعالیت راه آهن زیر زمینی را تشدید کرد. مبارزات سرانجام منجر به جنگ داخلی امریکا گردید که در نتیجه‌ی آن برده‌داری باصطلاح منسوخ شد. الناگران را نباید با طرفداران فری‌سویل که فقط مخالف توسعه‌ی برده‌داری بودند اشتباه کرد.

الغای قوانین فدرال[2] (federāl)، در تاریخ کشمت، نظریه‌ای بدین مضمون که هریک از ایالات کشمت حق دارد قوانین دولت فدرال (دولت مرکزی) را در صورتی که با پیمان عضویت ایالات (که جزء قانون اساسی کشمت است) متناقض باشد ابطال کند (← حقوق ایالات). در سال ۱۸۳۲ هیئت مقننه‌ی ایالت کارولینای جنوبی قانون تعرفه‌ای را که دولت فدرال تصویب کرده بود، و مالیاتهائی بر آهن و منسوجات مقرر میکرد، لغو نمود. عکس العمل این اقدام تصویب قانون زور بود. پس از تصویب قانون تعرفه‌ی سازشکارانه‌ی ۱۸۳۳، ایالت مذکور لغو قانون تعرفه و در عین حال قانون زور را ملغی ساخت. مسئله‌ی الغای قوانین فدرال و اعمال حقوق ایالات ازین حد تجاوز نکرد مگر بعد از انتخاب لینکلن بریاست جمهور و جدا شدن بعضی ایالات از جامعه‌ی ایالات متحده، که منجر به جنگ داخلی امریکا گردید.

الغ بیتکچی، رئیس بیتکچیها: ← بیتکچی.

الغ بیگ (oloq beyg) [میرزا الغ بیگ]، ملقب به علاءالدوله، ف۸۵۳ هق، پادشاه (۸۵۰-۸۵۳ هق) سلسله‌ی تیموریان. وی پسر شاهرخ تیموری بود، و در زمان حیات پدر از ۸۱۴ هق حکمرانی ترکستان و ماوراء النهر داشت. در لشکرکشی هند و کابل و بعضی لشکرکشیهای دیگر، با جد خود تیمور همراه بود. در ۸۲۴ هق رصدخانه‌ی معروف سمرقند را آغاز نهاد، و زیج الغ بیگی را، بکومک علماء مشهوری مانند غیاث‌الدین جمشید و معین‌الدین کاشانی و قاضی‌زاده‌ی رومی که در دستگاه او بودند، در ۸۴۱ هق بپایان آورد. الغ بیگ بعد از وفات پدر بسلطنت نشست (۸۵۰)، اما از آغاز با مخالفت برادرزاده‌ی خویش میرزا علاءالدوله‌ی تیموری و میرزا ابوالقاسم بابر مواجه شد، و علاءالدوله پسر وی عبداللطیف تیموری را بگرفت، و بزندان انداخت، اما چندی بعد او را آزاد کرده باحترام نزد الغ بیگ فرستاد. لیکن چون عبداللطیف حکومت بلخ را که پدر باو داده بود لایق شأن خویش نمیدانست بر وی شورید، و چون بر او دست یافت امر داد او را کشتند.

الغ ترکان: ← ترکان خاتون.

الغرب، پرتغال: ← آلگاروه.

الغ نویان [= امیر بزرگ]: ← نویان.

آلفا (ālfā)، نام حرف اول الفبای یونانی که بصور α (کوچک) و A (بزرگ) نوشته میشود. این حرف و اسم آن در علوم بعناوین خاص (مثلا ذرات آلفا، اشعه‌ی آلفا) و عام (مثلا در نام بردن از زوایای دلخواه) بکار میرود. نیز در نجوم بعضی ستاره‌های درخشان (معمولا درخشانترین) یک صورت فلکی را ستاره‌ی آلفای آن صورت خوانند.

آلفا، اشعه‌ی: ← رادیوآکتیویته؛ ذرات آلفا.

آلفا، ذرات: ← رادیوآکتیویته؛ ذرات آلفا.

الفاظ الادویه (alfāzo 'l.'advia)، کتابی لغوی و طبی، از نورالدین محمد شیرازی (از مردم قرن ۱۲م و ۱۳م هق)، که معنی کلمات طبی در آن بفارسی شرح داده شده. در ۱۲۳۶ هق تألیف گردیده است، و در هند بطبع رسیده.

آلفالفا، گیاه دائمی: ← یونجه.

الف النهار (alfo 'n.nahār)، کتابی حاوی افسانه-ها و سرگذشتهای دلپذیر که بشیوه‌ی هزار و یکشب تألیف شده است. متن فارسی کتاب اکنون در دست نیست، اما ترجمه‌ای از روی ترجمه‌ی فرانسوی آن توسط دو نفر از مترجمان دوره‌ی قاجاریه صورت گرفته است. مترجم فرانسوی کتاب مدعی است که این کتاب را شخصی بنام درویش مخلص، که از قطبهای بانفوذ صوفیان در دوره‌ی صفویه بوده و نسب به رسول اکرم میرسانیده است، تألیف کرده، و نسخه‌ای از آن را نیز بدو داده است. جستجوهای فراوانی که برای بدست آوردن این نسخه کرده‌اند بجائی نرسیده، و بهمین سبب، عده‌ای چنین پنداشته‌اند که گفتار مترجم فرانسوی در مقدمه‌ی کتاب موافق حقیقت نیست.

الفانتا[3] (elefāntā)، جزیره‌ای بوسعت ح ۳۵ کمم، در بندرگاه بمبئی، هند. بسبب معابدش مشهور است.

آلفانسو (alfānsŏ)، نام انگلیسی برای مرد. ← آلفونسو.

الفبا علاماتی است که در شیوه‌ی معمول نوشتن بکار میرود، و فرض اینست که هر علامت از الفبا برابر با یک واحد صوتی (فونم) باشد. اما کمتر الفبائی بحد کافی برای ادای اصوات یک زبان دقیق است. "الفبای بین‌المللی فونتیک"، که مبتنی بر خط لاتینی است، دقیق‌ترین الفبائی است که تاکنون تنظیم شده است. خط اختراعی اوستا را نیز باید از دقیق‌ترین الفباها شمرد. اختراع الفبا تاریخ روشنی ندارد، ولی خطوط الفبائی و خطوط هجائی، یعنی خطوطی که علامات آنها بیشتر نماینده‌ی یک هجا (سیلاب) است تا یک واحد صوتی (فونم)، همه بالفبای تصویری (مانند خط هیروگلیفی مصریان) برمیگردد. خطوط عموماً از مرحله‌ی تصویری بمرحله‌ی هجائی و بعداً بمرحله‌ی الفبائی رسیده‌اند. الفبای اروپای غربی و امریکا الفبای رومی (لاتینی) است که خود از الفبای یونانی اقتباس شده. الفبای یونانی اصولا از الفبای فنیقی گرفته شده. الفبای سیریلی (sirili) که برای نوشتن روسی و بلغاری و صربی و بسیاری زبانهای دیگر که در اتحاد جماهیر شوروی رایج است بکار میرود از الفبای یونانی اقتباس گردیده. الفبای ارمنی نیز بالفبای یونانی برمیگردد. خط چینی هنوز جنبه‌ی تصویری دارد، اما در ژاپن خط الفبائی نیز رایج است. مهمترین الفباهای هندی الفبای دوانگاری (devānegāri) است که تا حدی هجائی است و زبان سانسکریت بآن نوشته میشود. الفباهای رایج سامی، مثل الفبای عربی و الفبای عبری، عموماً بالفبای آرامی یا فنیقی باز میگردد. در ایران، زبان فارسی باستان (فارسی هخامنشی) را در کتیبه‌ها با خط میخی خاصی که مقتبس از خط میخی بابلی است مینوشته‌اند، که خطی میان خط الفبائی و خط هجائی است. اما الفبای آرامی از همان اوان در ایران و آسیای غربی رواج داشت. الفبای خط پارتی و خط پهلوی و خط سغدی از انواع الفبای آرامی است. الفبای اختراعی مانویان، که انواع آثار مانوی بآن نوشته میشده، از الفبای سریانی اقتباس شده، که خود از الفبای آرامی اقتباس گردیده. الفبای سغدی بعداً منشأ الفبای "رونی" و الفبای "اویغور" گردیده است. الفبای فارسی، با اضافاتی، از الفبای نسخ عربی اقتباس شده است.

الفتوحات المکیه: ← فتوحات مکیه.

الفخری (al.faxri) [کتاب الفخری فی آداب السلطانیه و الدول الاسلامیه یا منیة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابن الطقطقی. از کتابهای معتبر تاریخی و مشتمل است بر رؤوس مسائل مهمه‌ی راجع به مملکتداری، خلفا و وزرای ایشان، بحث در علل تاریخی وقایع، و سر ترقی و تنزل سلاله‌های مختلف سلاطین و خلفا. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۶۰ در گوتا و در ۱۸۹۵ در فرانسه و در ۱۹۱۰ در پاریس، و مکرر در مصر، و در ۱۹۶۰ در بیروت منتشر گردیده است، و بسیاری از مستشرقین منتخباتی از آن نیز بطبع رسانیده‌اند، و متن و ترجمه‌ی فرانسوی آن در ۱۳۱۷ هق انتشار یافته. الفخری را ترجمه‌ایست بفارسی بنام تجارب السلف، که بوسیله‌ی هندو شاه ابن سنجر ابن عبدالله صاحبی کیرانی در ۷۲۴ هق صورت گرفته است، و از مترجم مطالبی بر آن افزوده شده، و یکی از متون مهم زبان فارسی بشمار است (چاپ تهران، ۱۳۱۳ هش).

الفخری، کتاب مهمی در علم جبر: ← کتاب الفخری.

آلفراگانوس، نام لاتینی ابن کثیر فرغانی.

---

(۱)abolitionists (۲)nullification (۳)Elephanta

الفرج بعد الشده (al.farajo baʿda 's.šedda)، کتابی ادبی و تاریخی، بعربی، از تنوخی. مشتمل بر مجموعه‌ی اخبار مردمی است که پس از سختی برای آنها گشایشی حاصل گردیده؛ نکات تاریخی و اجتماعی مفیده‌ی را در بر دارد. این کتاب را ظاهراً اولبار نورالدین محمد عوفی بفارسی ترجمه کرده است، و قسمتی از آنرا در جوامع الحکایات خود (بخصوص در باب هفتم از قسم چهارم) آورده، و سپس بوسیله‌ی حسین ابن اسعد مؤیدی دهستانی در زمان صفویه نیز به فارسی ترجمه شده. ترجمه‌ی دهستانی در هند و ایران مکرر بطبع رسیده، و به ترکی نیز ترجمه گردیده.

الفرد کبیر[1] (alfrede)، ح ۸۴۸ یا ۸۴۹–۸۹۹ یا ح ۹۰۰، شاه انگلستان، و یکی از محبوبترین شخصیتهای آن کشور؛ کوچکترین پسران اِتِلوولف. در ۸۷۱، در اشداون (asdăn) (ج انگلستان)، پیروزی درخشانی بر نورمانها نصیبش شد، و بجای برادرش، اتلرد، بسلطنت نشست. در نتیجه‌ی حملات نورمانها در ۸۷۶ و ۸۷۸ ناچار بعقب‌نشینی گردید، ولی سرانجام در محل ادینگتن حالیه (در ولایت ویلتشر) پیروزی نهائی بدست آورد. پس از آن، دست باصلاحات و تدوین قانونهائی زد که در آنها عقاید مسیحی با اصول پادشاهی مرکزی نیرومندی ترکیب شده بود. از بزرگترین کارهایش ایجاد نیروی دریائی، زنده کردن علم و دانش در میان کشیشان، آموزش و پرورش برای جوانان و اشراف درباری، برقرار کردن نثر ادبی انگلیسی کهن (شخصاً بعضی آثار لاتینی را بزبان انگلیسی ترجمه کرد)، و سرپرستی ← سالنامه‌ی آنگلوساکسون است. افسانه‌های قهرمانی بسیار، که بعدها در باب وی نوشته شد، زندگانی او را شاخ و برگ و آرایش داده است.

ال فرول[2] (el ferrol)، شهر (جم ۳۵٬۰۰۰؍۷۷)، لغ اسپانیا، در گالیسیا، کنار قطا. پایگاه دریائی عمده‌ایست. مولد ژنرال فرانکو.

آل فریغون (āle fariqun)، سلسله‌ی امرای مستقل ولایت جوزجانان که از ح ۲۷۹ تا سنه‌ی ۴۰۱ هق در آن ولایت فرمانروائی کرده‌اند، و قبل از آن نیز این خاندان باحتمال قوی در آن ولایت اقتدار داشته‌اند. ولایت جوزجانان ناحیه‌ای بوده است بین مرو الرود و بلخ، و مرکز آن ولایت یهودیه نام داشته. امرای آل فریغون در حمایت و نگهداری و تشویق اهل فضل و ادب اهتمام داشته‌اند، چنانکه بدیع‌الزمان همدانی، ابوبکر خوارزمی، مؤلف مفاتیح العلوم، و ابوالفتح بستی بدانها انتساب داشته‌اند. از امرای این خاندان، ابوالحارث محمد ابن فریغون با سبکتکین غزنوی خویشی داشت، و در اوایل استیلای محمود غزنوی به خراسان وفات یافت. بعد از او پسرش ابونصر احمد ابن ابوالحارث بامارت جوزجانان نشست، و او در سنه‌ی ۴۰۱ هق وفات یافت، و با مرگ او ولایت جوزجانان ضمیمه‌ی قلمرو محمود غزنوی گشت.

الفریک[3] (alfrik)، ح ۹۵۵–۱۰۲۰، کشیش انگلیسی، نویسنده‌ی مواعظ، حیات قدیسین، و ترجمه‌ی آزاد هفت سفر اول کتاب مقدس بزبان آنگلوساکسون.

الفسبوری، سوئد، ← الوسبورگ.

الفصول و الغایات (al.fosulo va 'l.qāyāt) [الفصول و الغایات فی تمجید الله و المواعظ یا فی معارضة السور و الآیات]، کتابی ادبی و لغوی، بعربی، از ابوالعلاء معری، مشتمل بر مطالب ادبی، تاریخی، حدیثی، فقهی، فلکی، و غیره. مطالب در قسمتهائی گاه کوتاه و گاهی مفصل‌تر به نثر مسجع بیان گردیده است. گویند این کتاب را ابوالعلاء بمعارضه‌ی قرآن تصنیف کرده است. جلد اول آن در ۱۹۳۸ در مصر بطبع رسیده است.

الفقه الاکبر (al.feqho 'l.ʿakbar)، کتابی کلامی و دینی، بعربی، منسوب به ابوحنیفه. بر آن شروح و حواشی بسیار نوشته‌اند، و بعضی آنرا مختصر نموده. بزبان اردو ترجمه شده. کتاب خود بتنهائی و یا با بعضی از شروح در هند و مصر مکرر بطبع رسیده است.

الف کلمة (alfo kalematen)، هزار کلمه در حکمت و پند و اندرز، بعربی، از علی ابن ابی طالب ع. در ۱۳۲۹ هق در بیروت بطبع رسیده است.

الف لیله: ← الف لیلة و لیله.

الف لیلة و لیله (alfo laylaten va layla)، کتابی بزرگ، بعربی، در افسانه‌ها وقصه‌های عامیانه‌ی مربوط به انس و جن و ارواح و ملائکه و انسان و حیوان و مرد و زن و امرا و حکام و غیره، که در ادب شرق و غرب معروف شده و در آن تأثیر کرده. اصل این داستانها را بعضی ایرانی و بعضی هندی دانسته‌اند، و آنچه بحقیقت نزدیک است اینکه کتاب مزبور از نتایج افکار مردم شرق (هند، ایران، مصر، سوریه، و عراق) است. زمان تألیف کتاب نیز معلوم نیست، بعضی گویند که اولین جمع و تدوین آن در زمان خلفای عباسی (۷۵۰–۱۲۵۸ بم) و قبل از قرن پانزدهم میلادی صورت گرفته، و بعضی دیگر بر این عقیده‌اند که در بغداد و قاهره و دمشق در روزگار فاطمیان و ایوبیان و امویان قصه‌های بسیاری بر تدوین اصلی افزوده شده است. و نیز گفته شده است که در زمان مسعودی (قرن چهارم هق) وجود داشته، و بعضی از قسمتهای آن در همان زمان ترجمه‌ی کلیله و دمنه ترجمه شده است، و در زمان عباسیان الف حکایة (= هزار افسانه) خوانده میشده. در هر صورت، اگر هم چنین بوده، عبارت فعلی تمام کتاب قدیمی و یکدست نیست، و بسیاری از آن عامیانه است، و بیشتر محققین بر این عقیده‌اند که بصورت فعلی در قرن ۱۳م یا ۱۴م میلادی در آمده است. این کتاب در ۱۷۱۲–۱۴ بوسیله‌ی آ. گالان بفرانسوی ترجمه شد، و این ترجمه باعث شهرت آن در مغرب‌زمین گردید، و در ادب اروپا تأثیر کرد. سپس بزبانهای انگلیسی (ویلیام لین، ۱۸۴۰؛ سر ر. برتن، ۱۸۸۵)، آلمانی، فرانسوی (۱۸۹۹)، و روسی ترجمه و طبع شد. متن عربی آن در برسلاو (۱۸۳۵–۴۳)، کلکته (۱۸۳۹–۴۲)، و مصر (۱۲۵۱ هق) منتشر شد، و پس از آنها در مصر و لبنان مکرر طبع شده است.

این کتاب به نثر فارسی سلیسی بنام الف لیله ترجمه شده است، و سروش اصفهانی مأمور گردیده که بجای اشعار تازی آن اشعار فارسی بگذارد، و این ترجمه در ح ۱۲۵۹ هق در زمان محمد شاه بامر بهمن میرزا بوسیله‌ی عبداللطیف طسوجی تبریزی صورت گرفته و در ۱۲۶۱ هق در تبریز و سپس در ۱۲۷۵ هق در تهران، و پس از آن مکرر باسم الف لیله و هزار و یک شب چاپ شده است. ابوالفتح خان دهقان سامانی اصفهانی آنرا برشته‌ی نظم کشیده، و نامش را هزاردستان گذاشته (چاپ تهران، ۱۳۱۳ هق).

الفوز الاصغر (al.făzo 'l.ʿasqar)، کتابی استدلالی و فلسفی، از ابوعلی مسکویه، در اثبات مبدأ و معاد و نبوت. در مصر و بیروت مکرر بطبع رسیده.

آلفونس، اسم اروپائی برای مرد. ← آلفونسو. برای شاهان آراگون، اسپانیا و نواحی آن، پرتغال، و ناپل که ممکن است باین صورت بشناسید به ماده‌ی آلفونسو رجوع کنید.

آلفونسو، اسم خاص اسپانیائی برای مرد. در مآخذ عربی این نام را بصورت اذفنش (azfonš) نیز ضبط کرده‌اند. بعضی اسامی اروپائی مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب	
اسپانیائی	Alfonso	آلفونسو	(ālfonso)
»	Alonso	آلونسو	(ālonso)
»	Ildefonso	ایلدفونسو	(ildefonso)
آلمانی	Alfons	آلفونس	(ālfons)
انگلیسی	Alphonso	الفانسو	(alfānsŏ)
ایتالیائی	Alfonso	آلفونسو	(ālfonso)
پرتغالی	Affonso	افونسو	(afonsu)
فرانسوی	Alphonse	آلفونس	(ālfoNs)
لاتینی	Alphonsus	آلفونسوس	(ālfonsus)

آلفونسوی I (آراگون): ← آلفونسوی I (آراگون و ناوار).

آلفونسوی[4] **II** (آراگون) (ālfonsoye)، ۱۱۵۲–۹۶، شاه (۱۱۶۴–۹۶) آراگون و کنت (۱۱۶۲–۹۶) بارسلون. پروونس را در ۱۱۶۶ و روسیون را در ۱۱۷۲ بارث برد. حامی تروبادورها بود؛ اشعاری بزبان پروونسال سروده است. آلفونسوی I در سلسله‌ی شاهان کاتالونیا هموست.

آلفونسوی[4] **III** (آراگون)، ملقب به **باشکوه**، ۱۲۶۵–۱۲۹۱، شاه (۱۲۸۵–۹۱) آراگون و کنت (۱۲۸۵–۹۱) بارسلون؛ پسر پدرو‌ی III. آلفونسوی II در سلسله‌ی شاهان کاتالونیا هموست.

آلفونسوی[4] **IV** (آراگون)، ملقب به **خوب**، ۱۲۹۹–۱۳۳۶، شاه (۱۳۲۷–۳۶) آراگون و کنت (۱۳۲۷–۳۶) بارسلون؛ پسر جیمز II آراگون. دوره‌ی پادشاهی او به جنگ با دولت جنوا بر سر جزایر کورس و ساردنی گذشت. آلفونسوی III در سلسله‌ی شاهان کاتالونیا هموست.

آلفونسوی[4] **V** (آراگون)، ملقب به **بزرگ‌منش**، ۱۳۹۶–۱۴۵۸، شاه (۱۴۱۶–۵۸) آراگون، و (بعنوان آلفونسوی I) شاه سیسیل و ساردنی و ناپل، و کنت بارسلون. پسر فردیناند I آراگون بود، و پس از او بسلطنت آراگون و سیسیل و ساردنی نشست. رنه دانژو را شکست داده پادشاهی ناپل را نیز گرفت (۱۴۴۳). دربار باشکوه وی

---
(۱) Alfred (the Great) (۲) El Ferrol (۳) Ælfric (۴) Alfonso

در ناپل مرکز هنر و ادب بود. آلفونسوی IV در سلسله‌ی شاهان کاتالونیا هموست.

آلفونسوی[1] I (آراگون و ناوار) (ālfonsoye)، فت ۱۱۳۴، شاه (۳۴–۱۱۰۴) آراگون و ناوار؛ شوهر اوراکا و پدر آلفونسوی VII لئون و کاستیل. ساراگوسا (سرقسطه) را از مورها (اعراب) گرفت.

آلفونسوی I (اسپانیا): ← آلفونسوی I (آستوریاس).

آلفونسوی II (اسپانیا): ← آلفونسوی II (آستوریاس).

آلفونسوی III (اسپانیا): ← آلفونسوی III (آستوریاس).

آلفونسوی IV (اسپانیا): ← آلفونسوی IV (لئون و کاستیل).

آلفونسوی V (اسپانیا): ← آلفونسوی V (لئون و کاستیل).

آلفونسوی VI (اسپانیا): ← آلفونسوی VI (لئون و کاستیل).

آلفونسوی VII (اسپانیا): ← آلفونسوی VII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی VIII (اسپانیا): ← آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی IX (اسپانیا): ← آلفونسوی IX (لئون و کاستیل).

آلفونسوی X (اسپانیا): ← آلفونسوی X (لئون و کاستیل).

آلفونسوی XI (اسپانیا): ← آلفونسوی XI (لئون و کاستیل).

آلفونسوی[1] XII (اسپانیا) [آلفونسوی XII در سلسله‌ی شاهان لئون و کاستیل]، ۸۵–۱۸۵۷، شاه (۸۵–۱۸۷۰) اسپانیا؛ یگانه پسر ملکه‌ی ایزابل II. در قیام کارلوسیان، با مادرش از اسپانیا خارج شد (۱۸۶۸). دو سال بعد، ایزابل بنفع او استعفا داد. آلفونسو در فرانسه و انگلستان و اتریش تحصیل کرد، و در ۱۸۷۴ به شاهی اعلام شد؛ در ۱۸۷۵ به مادرید بازگشت. شورش کارلوسیان در عهد او پایان یافت (۱۸۷۶). بسبب خیراندیشی و بسط عدل و داد در دوره‌ی وی محبوب بود.

آلفونسوی[1] XIII (اسپانیا) [آلفونسوی XIII در سلسله‌ی شاهان لئون و کاستیل]، ۱۹۴۱–۱۸۸۶، شاه (۱۹۳۱–۱۸۸۶) اسپانیا؛ پسر و جانشین آلفونسوی XII. در کودکی وی مادرش نایب السلطنه بود. در ۱۹۰۲ شخصاً بسلطنت نشست. با شاهزاده خانم ویکتوریا (از خاندان باتنبرگ)، نوه‌ی ملکه‌ی ویکتوریا (انگلستان)، ازدواج کرد (۱۹۰۶)، و در روز عروسی سوء قصد بجان آن دو شد. در دوره‌ای که مادرش نایب‌السلطنه بود فیلیپین و کوبا از دست اسپانیا خارج شد، و سیاست پرخرج و بی‌توفیق اسپانیا در مراکش منجر به شورشهائی در مادرید و بارسلون گردید (۱۹۰۹ و ۱۹۱۱). در نتیجه‌ی مشکلات ناشی از جج I (که اسپانیا در آن بی‌طرف مانده بود) و عقب‌نشینیهای اسپانیا در مقابل فعالیتهای عبدالکریم جزایری، آلفونسو به حکومت دیکتاتوری پریمو د ریورا رضا داد (۱۹۲۳). حکومت پریمو موجب عدم رضایت مردم شد، و پس از سقوط (۱۹۳۰) آن، آلفونسو اسپانیا را ترک گفت (۱۹۳۱). پس از جنگ داخلی (۳۹–۱۹۳۶) اقدامی برای باز گرفتن تاج و تخت نکرد، ولی فقط چند هفته پیش از مرگش بنفع سومین پسر خود، دون خوان، از سلطنت استعفا داد.

آلفونسوی[1] I (آستوریاس) (ālfonsoye)، معروف به **کاتولیک** (kātolik)، ۷۵۷–۶۹۳؟، شاه (۵۷–۷۳۹) آستوریاس. بخشهائی از گالیثیا، لئون و سانتاندر را از مورها (اعراب) گرفت. بسبب کلیساها و دیرهائی که ساخته معروف است. آلفونسوی I در سلسله‌ی شاهان لئون و کاستیل و در سلسله‌ی شاهان اسپانیا هموست.

آلفونسوی[1] II (آستوریاس)، معروف به **عفیف**، ۸۴۲–۷۵۹؟، شاه (۸۴۲–۷۹۱) آستوریاس؛ نوه‌ی آلفونسوی I. آلفونسوی II در سلسله‌ی شاهان لئون و کاستیل و در سلسله‌ی شاهان اسپانیا هموست.

آلفونسوی[1] III (آستوریاس)، ملقب به **کبیر**، ۹۱۰–۸۳۸؟، شاه (۹۰۹–۸۶۶) آستوریاس. سلطنت لئون را نیز گرفت. مملکت خود را متحد ساخت، ولی سرانجام ناچار به کناره‌گیری شد، و کشور را بین سه پسرش تقسیم کرد. بعلت پیروزیهایش در جنگ با مورها (اعراب)، لقب کبیر یافت. آلفونسوی III در سلسله‌ی پادشاهان لئون و کاستیل و در سلسله‌ی شاهان اسپانیا هموست.

آلفونسوی[1] I (پرتغال)، ۱۱۸۵–۱۱۱۱؟، (نخستین) شاه (۸۵–۱۱۳۹) پرتغال؛ پسر هانری دو بورگونی. سانتارم و لیسبون را از مورها (اعراب) گرفت (۱۱۴۷). از معروفترین شهسواران عصر خود بود.

آلفونسوی[1] II (پرتغال)، معروف به **فربه**، ۱۱۸۵–۱۲۲۳، شاه (۲۳–۱۲۱۱) پرتغال؛ پسر و جانشین سانچوی I. در زمان او کشمکش شاه با روحانیون بر سر املاک و مالیاتها آغاز شد.

آلفونسوی[1] III (پرتغال)، ۷۹–۱۲۱۰، شاه (۱۲۴۸–۷۹) پرتغال؛ پسر آلفونسوی II. بازگرفتن پرتغال از مورها در عهد او انجام پذیرفت. با آلفونسوی X کاستیل بر سر آلگاروه زدوخورد داشت، و با کلیسا نیز در نزاع بود. کورتس (مجلس نمایندگان) لیریا را تشکیل داد (۱۲۵۴؛ این نخستین مجلسی بود که نمایندگان عامه‌ی مردم نیز در آن شرکت داشتند). تجارت و فرهنگ و ادب را تقویت و پشتیبانی نمود.

آلفونسوی[1] IV (پرتغال)، ۱۳۵۷–۱۲۹۱، معروف به **دلیر و شرزه**، شاه (۵۷–۱۳۲۵) پرتغال؛ پسر و جانشین دینیز. قتل ا. دِ کاسترو بتصویب او انجام گرفت.

آلفونسوی[1] V (پرتغال)، معروف به **آلفونسوی افریقائی**، ۸۱–۱۴۳۲، شاه (۸۱–۱۴۳۸) پرتغال. طنجه را گرفت (۱۴۷۱). ازدواج او با خوانا لا بلترانخا منجر به جنگ با فردیناند و ایزابل I گردید، و در این جنگ آلفونسو توفیقی نیافت. فرمانروائی روشنفکر و جوانمرد بود. اولین قانون‌نامه‌ی بزرگ پرتغال را طرح ریخت (۱۴۴۶). سیاحتهای مهم هانری دریانورد در دوره‌ی او ادامه یافت.

آلفونسوی[1] VI (پرتغال)، (از طریق استهزا) ملقب به **پیروز**، ۸۳–۱۶۴۳، شاه (۶۷–۱۶۵۶) پرتغال؛ پسر و جانشین ژان IV. در سه سالگی فالج شد، و در عقلش نقصان بود. در ۱۶۶۲، بکومک کاستِلهو مِلهور که از درباریان بی‌بندوبار ولی لایق بود، مادر خود را از نیابت سلطنت بر کنار کرد. سپس، کاستلهو قدرت را بدست گرفت، و سازمان ارتش را تجدید کرد، و در ۱۶۶۳ حمله‌ی اسپانیا را دفع نمود. در ۱۶۶۶، آلفونسو با ماری فرانسواز دو ساووا ازدواج کرد، و ملکه نیز بمداخله در حکومت پرداخت، و کمی بعد از عروسی، عاشق برادر جوان شاه (بعداً پدروی II) گردید، و عاشق و معشوق دست کاستلهو را از کار کوتاه و شاه را وادار به کناره‌گیری بنفع برادر کردند، و پدرو بعنوان نایب السلطنه بفرمانروائی پرداخت. سپس ماری ازدواج خود را با آلفونسو لغو کرد و با پدرو ازدواج نمود.

آلفونسوی I (سیسیل و ساردنی و ناپل): ← آلفونسوی V (آراگون).

آلفونسوی I (کاتالونیا): ← آلفونسوی II (آراگون).

آلفونسوی II (کاتالونیا): ← آلفونسوی III (آراگون).

آلفونسوی III (کاتالونیا): ← آلفونسوی IV (آراگون).

آلفونسوی IV (کاتالونیا): ← آلفونسوی V (آراگون).

آلفونسوی I (کاستیل): ← آلفونسوی VI (لئون و کاستیل).

آلفونسوی II (کاستیل): ← آلفونسوی VII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی III (کاستیل): ← آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی I (لئون و کاستیل): ← آلفونسوی I (آستوریاس).

آلفونسوی II (لئون و کاستیل): ← آلفونسوی II (آستوریاس).

آلفونسوی III (لئون و کاستیل): ← آلفونسوی III (آستوریاس).

آلفونسوی[1] IV (لئون و کاستیل) (ālfonsoye) [آلفونسوی IV در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، معروف به **راهب**، فت ۹۳۱؟، شاه (ح ۹۲۴–۹۲۷) لئون. پدرش پادشاه آستوریاس و لئون بود. آلفونسو پس از مرگ زوجه‌اش بنفع برادر خود، رامیرو، استعفا داد، و در دیری مقیم شد. چندی بعد دگربار بخیال سلطنت افتاد، ولی اسیر شد؛ کورش کردند و در دیری مقیمش ساختند.

آلفونسوی[1] V (لئون و کاستیل) [آلفونسوی V در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ملقب به **شریف**، ۹۹۴؟–۱۰۲۷، شاه (۹۹۹–۱۰۲۷) لئون و کاستیل.

آلفونسوی[1] VI (لئون و کاستیل) [آلفونسوی I در سلسله‌ی شاهان کاستیل و آلفونسوی VI در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ۱۱۰۹–۱۰۳۰، ملقب به **دلاور**، شاه (۱۰۶۵–۱۱۰۹) لئون و شاه (۱۰۷۲–۱۱۰۹) کاستیل. لئون را از پدرش، فردیناند I، بارث برد، ولی از برادر خود، سانچوی II (شاه کاستیل)، شکست خورد، و در تولدو (طلیطله) بدربار مأمون پناهید. بعد از کشته شدن (۱۰۷۲) سانچو، شاه کاستیل شد، و در ۱۰۷۳ گالیثیا را از برادر دیگرش گارثیا، و در ۱۰۸۵ تولدو را از مورها (اعراب) گرفت، ولی در ۱۰۸۶ در زلاقه

(1) Alfonso

و در ۱۱۰۸ از مورها شکست خورد. بعد از او دخترش **اوراکا** بسلطنت نشست. سید معاصر او بود. آلفونسوی I در سلسلهٔ شاهان کاستیل هموست.

آلفونسوی[1] VII (لئون و کاستیل) (ālfonsoye) [آلفونسوی II در سلسلهٔ شاهان کاستیل و آلفونسوی VII در سلسلهٔ شاهان اسپانیا]، ملقب به **امپراطور، ۱۱۰۴–۵۷**، شاه (۱۱۲۶–۵۷) کاستیل و لئون. پسر **اوراکا** از شوهر اول وی بود. پس از مرگ مادر بسلطنت رسید، و قسمتهائی از کاستیل را که شوهر دوم اوراکا، آلفونسوی I (آراگون)، گرفته بود بازستاند. در ۱۱۳۵، بعنوان امپراطور اسپانیا، در لئون تاجگذاری کرد. آلمریا را از مورها (اعراب) گرفت (۱۱۴۷)، و این بزرگترین پیروزی او بر اعراب است. آلفونسوی II در سلسلهٔ شاهان کاستیل هموست.

آلفونسوی[1] VIII (لئون و کاستیل) [آلفونسوی III در سلسلهٔ شاهان کاستیل و آلفونسوی VIII در سلسلهٔ شاهان اسپانیا]، ملقب به **شریف و خوب، ۱۱۵۵–۱۲۱۴**، شاه (۱۱۵۸–۱۲۱۴) کاستیل؛ پسر و جانشین سانچوی III. چون به سن رشد رسید، کشور را با کاردانی اداره کرد. النر (elənər)، دختر هنری II (شاه انگلستان)، را بزنی گرفت؛ فرزند آنان، بلانش دو کاستیل، زن لوئی VIII (شاه فرانسه) شد. با گرفتن سرزمینهای اطراف، کشور خود را توسعه داد، ولی در ۱۱۹۵ (شعبان ۵۹۱ هق) از ابویوسف یعقوب، خلیفهٔ موحدی، شکست یافت. بعداً ائتلافیه‌ای از مسیحیان کاستیل، لئون، ناوار، و آراگون بر ضد موحدون تشکیل داد، و محمد الناصر را در ناواس دِ تولوسا (حصن العقاب) شکست قطعی داد (۱۲۱۲، مطابق صفر ۶۰۹ هق). اولین دانشگاه اسپانیا را تأسیس کرد.

آلفونسوی[1] IX (لئون و کاستیل) [آلفونسوی IX در سلسلهٔ شاهان اسپانیا]، ۱۱۷۱–۱۲۳۰، شاه (۱۱۸۸–۱۲۳۰) لئون؛ پسر و جانشین فردیناند II (لئون و کاستیل). مورها (اعراب) را در مریدا (مارده) شکست داد (۱۲۳۰). ابتدا با دختر سانچوی I پرتغال و سپس با دختر شاه کاستیل وصلت کرد، ولی پاپ هر دو ازدواج را ملغی نمود.

آلفونسوی[1] X (لئون و کاستیل) [آلفونسوی X در سلسلهٔ شاهان اسپانیا]، ملقب به **دانا و منجم، ۱۲۲۱–۸۴**، شاه (۱۲۵۳–۸۴) لئون و کاستیل؛ پسر و جانشین فردیناند III. مبارزات پدر را با مورها (اعراب) ادامه داد؛ قادس را گرفت (۱۲۶۲). در ۱۲۵۶، دسته‌ای از امرای آلمان او را به شاهی آلمان برگزیدند؛ در ۱۲۷۵ از ادعای سلطنت آلمان چشم پوشید. در ادارهٔ امور ضعیف و در مقابل اشراف گردنکش ناتوان بود، اما حامی فضل و دانش بود، و مترجمین بسیار را مأمور ترجمهٔ آثار علمی (مخصوصاً نجومی) از زبان عربی به زبانهای اسپانیائی و کاستیلی کرد، و در تحت حمایت او آثاری از بتّانی، ابن ابی الرجال، ابن هیثم، عبدالرحمان صوفی، قسطا ابن لوقا، زرقالی، و غیره ترجمه شد، و بحق باید آلفونسو را یکی از بزرگترین واسطه‌های نقل علوم دورهٔ اسلامی به اروپا دانست. ← زیج آلفونسی نیز بدستور او فراهم شد.

آلفونسوی[1] XI (لئون و کاستیل) (ālfonsoye) [آلفونسوی XI در سلسلهٔ شاهان اسپانیا]، ۱۳۱۱–۱۳۵۰، شاه (۱۳۱۱–۵۰) لئون و کاستیل؛ پسر و جانشین فردیناند IV. با مورهای (اعراب) غرناطه جنگید، ولی شکست خورد، و مورها جبل طارق را گرفتند (۱۳۳۳). سپس، در رأس ائتلافیه‌ای از مسیحیان (از جملهٔ پرتغال و ناوار و آراگون) با مورها جنگید، و در تاریفا (طریفه) پیروزی مهمی بدست آورد (۱۳۴۰)، و چهار سال بعد آلخثیراس (الجزیرة الخضراء) را گرفت. سرانجام در ضمن محاصرهٔ جبل طارق درگذشت.

آلفونسوی XII (لئون و کاستیل) همان آلفونسوی XII اسپانیا است.

آلفونسوی XIII (لئون و کاستیل) همان آلفونسوی XIII اسپانیا است.

آلفونسوی[1] II (ناپل)، ۱۴۴۸–۹۵، شاه (۱۴۹۴–۹۵) ناپل؛ پسر ارشد فردیناند I ناپل و ایزابل. عثمانیها را شکست داد (۱۴۸۱). اتباعش از او دل خوشی نداشتند، و چون ناپل در معرض تهدید شارل VIII فرانسه واقع شد، بنفع پسر خود فردیناند II استعفا داد.

آلفونسوی افریقائی: ← آلفونسوی V (پرتغال).

آلفونسوی امپراطور: ← آلفونسوی VII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی باشکوه: ← آلفونسوی III (آراگون).

آلفونسوی بزرگ‌منش: ← آلفونسوی V (آراگون).

آلفونسوی پیروز: ← آلفونسوی VI (پرتغال).

آلفونسوی خوب: ← آلفونسوی IV (آراگون)؛ آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی دانا: ← آلفونسوی X (لئون و کاستیل).

آلفونسوی دلاور: ← آلفونسوی VI (لئون و کاستیل).

آلفونسوی دلیر: ← آلفونسوی IV (پرتغال).

آلفونسوی راهب: ← آلفونسوی IV (لئون و کاستیل).

آلفونسوی شرزه: ← آلفونسوی IV (پرتغال).

آلفونسوی شریف: ← آلفونسوی V و آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی عفیف: ← آلفونسوی II (آستوریاس).

آلفونسوی فربه: ← آلفونسوی II (پرتغال).

آلفونسوی کاتولیک: ← آلفونسوی I (آستوریاس).

آلفونسوی کبیر: ← آلفونسوی III (آستوریاس).

آلفونسوی منجم: ← آلفونسوی X (لئون و کاستیل).

آلفونسی، زیج (ālfonsi)، زیجی که بدستور آلفونسوی X، پادشاه (۱۲۵۳–۸۴) لئون و کاستیل، در تولدو فراهم گردید، تا جایگزین زیجی که دو قرن پیشتر بتوسط زرقالی در تولدو تهیه شده بود گردد. آلفونسو قریب ۵۰ تن از منجمین را مأمور تهیهٔ این زیج کرد، و آن در ح ۱۲۷۲ فراهم گردید (تاریخ ۱۲۵۲ که معمولاً ذکر میشود صحیح نیست).

الفهرست (al.fehrest) یا **فهرست شیخ طوسی** یا **فهرست کتب الشیعه**، کتابی تاریخی و مذهبی، بعربی، از شیخ طوسی (فت ۴۶۰ هق). از کتابهای مختصر و معتبر رجال شیعه است با ذکر آثار آنها. ظاهراً اولبار در ۱۸۵۳ در کلکته و سپس در نجف بطبع رسیده است.

الفهرست (al.fehrest) یا **کتاب الفهرست** (-ketā bo 'l.fehrest) یا **فهرست ابن ندیم**، کتابی تاریخی، مشتمل بر فهرست کتابهای تألیف‌شده تا زمان مؤلف در موضوعهای مختلف و کتابهای منقول از زبانهای یونانی و ایرانی و هندی بعربی، از ابن الندیم (فت اواخر قرن چهارم هق). این کتاب معتبر، که در باب خود دایرةالمعارف ویکی از اسناد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی است، در حدود ۳۷۷ هق تألیف شده، و مشتمل بر مطالب کم‌نظیر و گاهی بی‌نظیر در باب خط و زبان قومی که کتاب از آنها ترجمه گردیده میباشد، و آنچه در بارهٔ بعضی ادیان و مذاهب آورده (از قبیل دین زردشت ومزدک و مانی و صابئه و غیره) از اسناد معتبر است، و مفصلترین و صحیحترین مطالبی که در بارهٔ مانی در کتب اسلامی آمده در این کتاب است، و این قسمت از جهاتی تا مدتها در موضوع خود مرجع منحصر بوده، و هم اکنون نیز از مراجع اساسی بشمار میآید. الفهرست یگانه کتاب اسلامی است که در آن بتفصیل در بارهٔ قسمت مهمی از انواع خطوطی که در ایران پیش از اسلام بکار میرفته بحث شده است، و حتی شکل بعضی از آنها رسم گردیده. قسمت مربوط به مانی این کتاب را با ترجمهٔ آلمانی و حواشی و تعلیقات، فلوگل در ۱۸۶۸، و همهٔ کتاب را فلوگل و ردیگر و مولر در ۱۸۷۱–۷۲ در لایپزیگ منتشر کرده‌اند. الفهرست در ۱۳۴۸ هق در مصر نیز بطبع رسیده.

آلفیری[2]، کُنته ویتوریو (konte vittorio* ālfieri)، ۱۷۴۹–۱۸۰۳، شاعر تراژدی‌نویس ایتالیائی که آثارش تأثیر فراوان در ناسیونالیسم ایتالیا داشت؛ مت پیمون. ثروت هنگفتی بارث برد، و مدتی (۱۷۶۷–۷۴) را در اروپا بسیاحت و خوشگذرانی و عاشقی گذرانید، و سپس مدتی در تورن اقامت کرد. حیات ادبی او با اولین نمایشنامه‌اش، کلئوپاترا (۱۷۷۵)، آغاز شد. در فلورانس عاشق لویزا (← آلبنی، کاونتس آو) شد (۱۷۷۷)، و در ۱۷۸۴–۱۸۰۳ با وی در آلزاس و پاریس و فلورانس بسر برد. در آغاز هواخواه انقلاب فرانسه بود، ولی بسبب افراطهای انقلابیون از آن متنفر شد، و میزوگالو را بر ضد فرانسه منتشر کرد (۱۷۹۹). در حدود ۱۹ تراژدی نوشته است، از جملهٔ سائول (۱۷۸۲)، آنتیگونه (۱۷۸۳)، سوفونیسبا (۱۷۸۸)، ماریا ستوارت (۱۸۰۴). از آثار دیگرش چند کمدی و زندگینامهٔ خودش میباشد.

آلفیوس[3] (ālfeyos)، رودی بطول ۱۱۰ کم، ج یونان، در پلوپونز. بدریای یونیائی میریزد. بقول اساطیر، آبش از زیر دریا گذشته در سیراکوز بصورت چشمهٔ آرتوسا ظاهر میشود. **هرکول** برای تنظیف اصطبل آوگیاس جریان آنرا منحرف ساخت.

الفیه (alfiyya؛ عربی، = هزارتائی) [منسوب به

(۱)Alfonso (۲)Alfieri (۳)Alpheus

الف، = هزار]. این عنوان بر قصیده‌های هزار بیتی که در باره‌ی موضوعهای مختلف گفته شده است و رساله یا کتابی را تشکیل داده اطلاق میگردد. عربها میل و توجه خاصی باین عدد دارند، و کتابهای بسیاری بدین عنوان معروف شده، مانند الفیه‌ی ابن معطی و الفیه‌ی ابن مالک در نحو.

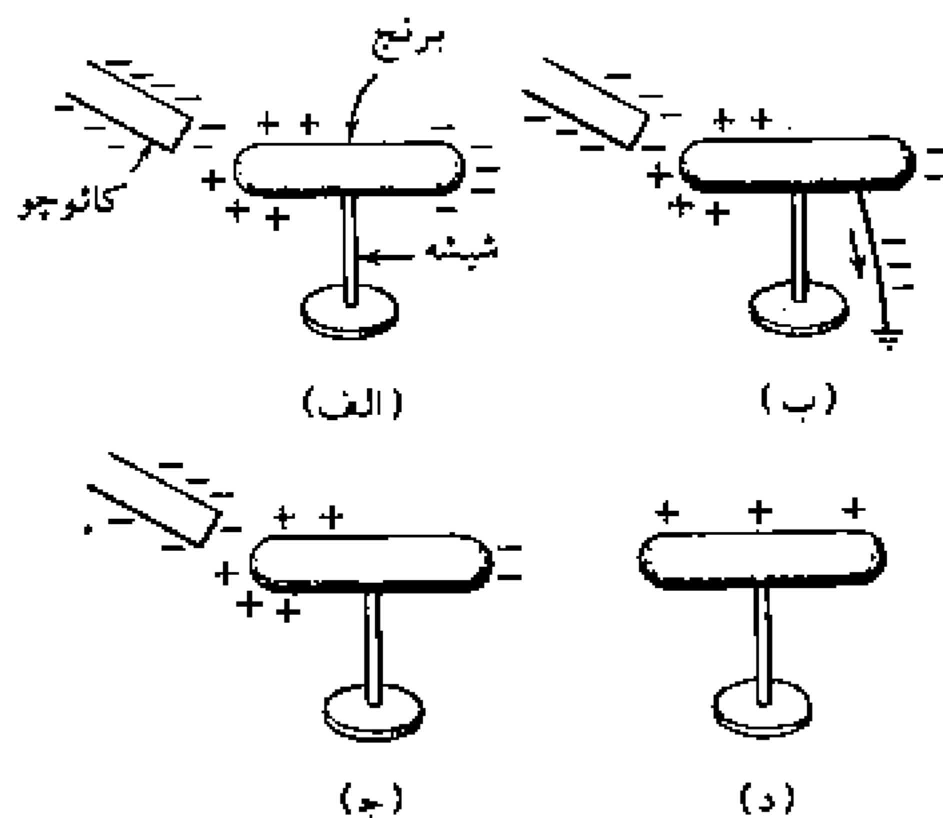
الفیه شلفیه (alfie šalfie) ظاهراً کتابی است مشتمل بر تصاویری در انواع گردآمدن با زنان برای تحریک شهوت. مؤلف اصلی آن معلوم نیست، و باشتباه به ازرقی شاعر نسبت داده شده، در صورتی که در الفهرست (که در ۳۷۷ هق تألیف شده) در قسمت "الکتب المؤلفة فی الباه الفارسی و الهندی و الرومی" دو کتاب الالفیة الصغیر و الالفیة الکبیر را اسم میبرد، و شاید بود که ازرقی و یا دیگری دستی در آن برده باشد.

الفیه‌ی ابن مالک [الالفیه؛ الالفیة فی النحو؛ الخلاصة الالفیه؛ الخلاصه]، منظومه‌ای به بحر رجز در نحو، از ابن مالک (نیز ← الفیه). چون خلاصه‌ی منظومه‌ی دیگر مصنف است در نحو، بنام الکافیة الشافیه (۲٬۷۵۷ یا ۳٬۰۰۰ بیت)، به الخلاصه معروف شده است. ظاهراً اولبار در ۱۸۳۳ در پاریس و لندن، و سپس اولبار در شرق در ۱۲۵۱ هق در بولاق مصر بطبع رسیده است، و به زبانهای فرانسوی و ایتالیائی و آلمانی ترجمه شده.

الفیه را شرحهای بسیار و بر شرحها حواشی و تعلیقات نوشته‌اند، از جمله شرح ابن الناظم از ابن الناظم (هلسینکی، ۱۸۵۱؛ لایپزیگ، ۱۸۶۶؛ و چاپهای بیروت و ایران و دمشق و مصر)؛ شرح ابن عقیل (لایپزیگ، ۱۸۵۲، با ترجمه‌ی آلمانی، و چاپهای برلین و بیروت و مصر)، که از شرحهای روشن و واضح الفیه و از کتابهای مشهور نحو است؛ شرح ابن هشام انصاری، بنام اوضح المسالک الی الفیة ابن مالک، که در مصر مکرر چاپ شده؛ شرح أشمونی (ابوالحسن نورالدین علی ابن محمد، فت ح ۹۰۰ هق)، بنام منهج السالک، که در مصر مکرر چاپ شده؛ شرح سیوطی، معروف به البهجة المرضیه، که در مصر و ایران مکرر بطبع رسیده، و در ایران از کتابهای مشهور درسی نحو است؛ شرح فارسی احمد بهمنیار کرمانی، بنام تحفه‌ی احمدیه در شرح الفیه، که شرحی است بسیار مختصر، و در ۱۳۳۵ هق در کرمان تألیف شده، و در همانجا بطبع رسیده.

الفیه‌ی ابن معطی [عربی الفیة ابن معط، نام اصلی آن الدرة الالفیه فی العلم العربیه]، منظومه‌ای بعربی، در نحو، از ابن معطی (← الفیه). این الفیه، که شاید قدیمترین منظومه در نحو باشد، قبل از الفیه‌ی ابن مالک در سال ۵۹۵ هق بنظم درآمده، و بر آن شرحها و حواشی و تعلیقات بسیار نوشته‌اند. ظاهراً اولبار در ۱۸۹۵ با ترجمه و تعلیقات بزبان هلندی در لایپزیگ منتشر شده.

القا[1] (elqā)، در برق. **۱- القای ایستانبرقی** (الکتروستاتیک. ← ایستانبرق) عبارتست از تولید بار برقی در یک جسم بوسیله‌ی نزدیک کردن آن به جسمی که بار (برقی) دارد. طریق عمل اینست که (الف) جسم بارداری (منبع) را بجسم هادی مورد نظر نزدیک میکنند؛ (ب) جسم هادی را بزمین وصل میکنند؛ (ج) اتصال بزمین را قطع میکنند؛ (د) منبع را دور میکنند؛ درین صورت جسم هادی دارای باری مخالف بار منبع میگردد. در شکل، منبع میله‌ای از کائوچو و دارای بار منفی است، و جسمی که میخواهیم بآن برق بدهیم استوانه‌ای برنجی است که پایه‌ای شیشه‌ای دارد. بوسیله‌ی



عمل (الف) میله بعضی از الکترونهای استوانه را میراند، و لهذا قسمتی از استوانه که مجاور میله است دارای بار مثبت میشود. پس از عمل (ب) عده‌ای از الکترونهائی که در طرف دیگر استوانه مجتمع شده‌اند بزمین میروند. پس از عمل (ج) استوانه دارای بار برقی مثبت خواهد بود (زیرا الکترونهائی از دست داده است). بالاخره، پس از عمل (د)، برق بر تمام سطح استوانه منتشر میشود. **۲- القای برقاطیسی** عبارتست از تولید جریان برق در مداری بوسیله‌ی حرکت دادن آن مدار در یک میدان مغناطیسی ثابت یا بواسطه‌ی قرار دادن آن مدار در یک میدان مغناطیسی متغیر. جریانی که باین طریق حاصل میشود جریان القائی نام دارد. جریان القائی را اولبار فاراده در ۱۸۳۱ کشف کرد. میدان مغناطیسی را میتوان بوسیله‌ی یک آهنربای معمولی یا بوسیله‌ی مداری که برق در آن جریان دارد ایجاد کرد (زیرا هر جریان برق در اطراف خود تولید یک میدان مغناطیسی میکند. ← برقاطیس). میدان مغناطیسی متغیر را بدو وسیله میتوان ایجاد کرد: یکی با حرکت دادن آهنربا یا مداری که میدان را تولید میکند، و دیگری بوسیله‌ی زیاد یا کم کردن شدت جریان برق در این مدار. بالاخص، تغییر جریانی که از مداری میگذرد در همان مدار تولید جریان القائی میکند، و این پدیده را خود‌القائی گویند. کشف جریان القائی در پیشرفت علم و صنعت برق تأثیری شگرف داشته است؛ مولد برق، موتور برق، جریان متناوب، و مبدل مبتنی بر جریان القائی است.

القاب، جمع لقب، عناوین تعارف‌آمیز تشریفاتی که بطور رسمی و بموجب حکم از طرف خلیفه یا سلطان باشخاص داده میشده و در مکاتبات رسمی و مخاطبات اداری جهت آن اشخاص بکار میرفته است (القاب غیر رسمی که از جانب عامه یا افراد باشخاص داده میشد و القاب قدح و القاب و عناوین اشرافی اروپائی درینجا مورد نظر نیست). عنوان خلیفه‌ی رسول‌الله جهت ابوبکر و عنوان امیر المؤمنین در مورد عمر ابن خطاب هرچند مستند باحکام رسمی نبوده در واقع جزو القاب محسوب میشده. خلفای عباسی از همان آغاز دولت باتخاذ القاب جهت خویش پرداختند و لقب سفاح را از اولین خطبه‌ای که آن خلیفه در کوفه خواند گرفته‌اند. همچنین خلفای مزبور جهت وزرا و امرای خویش القاب فخرآمیز وضع و اعطا کردند، چنانکه ابوسلمه‌ی خلال را وزیر آل محمد و ابومسلم خراسانی را امین آل محمد خواندند، و مخصوصاً رفته رفته القاب پرطنطنه مثل اکفی الکفاة و سیدالوزراء بوزرای خویش عطا کردند. عباسیان اندک اندک در اعطای این گونه القاب دروغین افراط بسیار کردند، و بقول ابوریحان، دوست و دشمن را یکسان القاب دادند، و همه را بدولت منسوب کردند، و این امر چنانکه ابوریحان میگوید از اسباب تباهی کار ایشان گشت، و رفته رفته هریک از اهل درگاه آنها برای آنکه بین او و دیگران تفاوت باشد علاوه بر لقبی که داشت لقبی دیگر نیز درمیخواست، و خلیفه لقب دومی نیز بدو میداد، و البته دیگران نیز همین را توقع میکردند، و همین گونه لقب دیگر میبافتند، و ناچار باز کسانی از خاصان میخواستند که بین آنها و سایرین تفاوت باشد و لقب سومین درمیخواستند، و خلیفه نیز بآنها میداد، و رفته رفته لقبهای دراز (مثل بهاء الدوله، و ضیاءالملة، و غیاث‌الامم) پدید آمد، و چنان شد که کار گوینده و نویسنده در ذکر ردیفهای طولانی القاب ملال‌انگیز شد، و سلاطین و امرا از خلیفه القاب باشکوه مطالبه کردند. خلفا در القاب وزرا نیز بهمین گونه تکلفات افتادند، و غالباً آنها را به اذواء (← ذو) ملقب میکردند، مثل ذوالیمینین، ذوالریاستین، ذوالکفایتین، ذوالقلمین، و ذوالسیفین. امرا و سلاطین مستقل نیز، مانند آل بویه، به وزرای خویش القاب پرتکلف چون کافی‌الکفاة و کافی اوحد و اوحدالکفاة میدادند. پادشاهان سامانی در حیات خویش غالباً بکنیه و گاه بالقاب شخصی مثل مؤید و منصور و منتصر و موفق و معظم مشهور و بعد از وفات القاب حمید و سعید و شهید و عادل و سدید و رضی داشتند. امرای بزرگ آنها، مانند عباسیان، القاب مضاف به الدوله داشته‌اند (عمادالدوله، ناصر الدوله، حسام‌الدوله، سیف‌الدوله، معین‌الدوله، نصیر الدوله، و سنان‌الدوله).

در عصر سلاجقه القاب تداول و انتشار بیشتر یافت؛ و از مکاتبات دیوانی و سلطانیات آن عصر وفور و کثرت این القاب پیداست. چنانکه در نامه‌ای که خلیفه مقتفی عباسی به سلطان مسعود سلجوقی پسر محمد ابن ملکشاه نوشته است یازده لقب متواتر برای سلطان ذکر شده است، و سلاطین سلجوقی القاب پرشکوه داشته‌اند، چنانکه طغرل بیگ لقب ملک المشرق و المغرب از خلیفه قائم عباسی گرفت، و سنجر لقب ذو القرنین یافت. القاب وزرای سلاجقه غالباً با اضافه به مُلک بود، مثل عمیدالملک، نظام‌الملک، فخرالملک، و تاج‌الملک. کثرت و تداول القاب از اسباب ابتذال آن در عصر سلاجقه گشت، و خواجه نظام‌الملک طوسی مکرر از این وضع اظهار تأسف و رعایت

(۱) induction

قاعده و ترتیب و صلاحیت را دریـن امر توصیه میکند. اضافه به دین در القاب در عهد اتابکان انتشار تمام یافت، مثل مظفرالدین، ظهیرالدین، شهاب‌الدین، و فخرالدین، و حتی در بین لشکریان و کاتبان دیوان نیز اینگونه القاب انتشار یافت، و بعدها در تخلص شعرا هم مانند ظهیر (ظهیر الدین) و مجیر (مجیرالدین) و جمال (جمال‌الدین) بکار رفت. در عهد صفویه عناوین و القاب ثابت، مثل مقرب‌الخاقان، و مقرب‌الحضرت، و القاب مخصوص به ارباب مناصب مثل اعتمادالدوله و معیرالممالک و مستوفی دیوان و امثال آن رائج بود، و عنوان خان جهت حکام ولایات و عنوان سلطان برای زیردستان آنها بمنزله‌ی القاب از طرف پادشاه اعطا میشده است. شاه طهماسب II صفوی، عنوان طهماسب قلی خان را بمثابه‌ی لقبی تشویق‌آمیز به ندرقلی افشار (بعداً نادر شاه) عطا نمود.

در عهد قاجاریه بازار القاب دیگربار رواج یافت، و حتی زنان حرمسرا نیز مشمول این گونه القاب واقع میشدند، چنانکه طاوس خانم نام، از زنان فتحعلی شاه، لقب تاج‌الدوله یافت، و فرمان و خلعت نیز بدو اعطا شد. اعطای القاب ظاهراً یک چند برای ناصرالدین شاه ممر عایدی و مداخل محسوب میشد. فهرست نسبةً مفصلی از القاب بسیاری که در طی ۴۰ سال اول سلطنت ناصر الدین شاه متداول و از جانب او صادر شده است در کتاب المآثر و الآثار ذکر شده است، و نیز از همان کتاب برمیآید که در مکاتیب اداری و رسمی، بموجب قانونی جداگانه، تکرار القاب اشخاص در طی نامه‌های رسمی ممنوع شده است. همچنین، در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه ضمن قانون‌نامه‌ی امتیازات دولتی (۱۳۱۱ هق) در باب القاب و قرار و قاعده‌ی اعطای آن مقرراتی نسبةً سخت تعیین شد. رسم تغییر و انتقال القاب، مانند انتقال مناصب، که در عهد ناصری مخصوصاً رواج بسیار یافت از مشکلات عمده‌ی مورخ است، و تحقیق آنکه لقبی (فی المثل مشیرالدوله یا نصر السلطنه) بترتیب بچه کسانی و در چه زمانی داده شده است در تاریخ این دوره، از جهت تحقیق درست هویت اشخاص، مهم و در عین حال مشکل است. بعد از آنکه تداول القاب در اواخر قاجاریه بنهایت ابتذال رسید، و اشخاص نالایق، از طریق تشبث به حیله و وعده، القاب رسمی گرفتند، مجلس بموجب قانونی القاب و درجات نظامی سابق را لغو نمود. نیز ← **القاب و عناوین اشرافی اروپائی.**

القاب و عناوین اشرافی اروپائی (کلماتی که در ضمن این مقاله در داخل علامت [ ] قرار داده شده صورت مؤنث القاب است). القاب اروپائی یادگار دوره‌ی فئودالیته است. در دوره‌ی امپراطوری مقدس روم سازمان اشرافی پیچیده‌ای در کار آمد که محدود به سرزمینهای امپراطوری نبود، بلکه القاب اشرافی به بعضی کسان بیرون از قلمرو امپراطوری نیز اعطا میشد. القاب دوره‌ی امپراطوری مقدس روم (پایین امپراطور یا شاه) بترتیب نزولی باین شرح بود: (۱) هرتسوگ (hertsog) (فنس دوک) [هرتسوگین (in–)]؛ (۲) پفالتسگراف (pfältsgrāf) (کنت کاخنشین) [پفالتسگرفین(grefin–)]؛ (۳) مارکگراف (mārkgrāf) (فنس مارکی) [مارکگرفین]؛ (۴) لاندگراف (lāndgrāf) [لاندگرفین]؛ (۵) گراف (grāf) (فنس کنت) [گرفین (grefin)]؛ (۶) بارون (bāron) (فنس بارون) [بارونین (in–)]؛ (۷) فرایهر (frāyher) (فنس بارون) [فرایهرین (in–)] یا فرایر (frāyer)؛ (۸) ریتر (riter) (فنس شوالیه). القاب (۲) و (۳) و (۴) تقریباً در یک ردیف بودند. بعد از ۱۸۰۶، عنوان گروسهرتسوگ (-grosher tsog) (دوک بزرگ یا مهین‌دوک) [گروسهر-تسوگین] نیز معمول شد. عنوان فورست (fürst) (فنس پرنس) [فورستین (in–)] پایینتر از هرتسوگ (دوک) بود؛ عنوان پرینتس (prints) (فنس پرنس) [پرینتسسین (esin–)] بعنوان احترام در مورد اشخاص مختلف (خاصه پسران دوکها یا شاهها) استعمال میشد. الحاق پیشوند رایش (rāyŝs) [= مملکت] بهر یک از القاب نشانه‌ی آن بود که دارنده‌ی آن لقب مستقیماً زیر دست شاه است. پس از انحلال امپراطوری روم، اشراف و نجبای آلمان و اتریش القاب دوره‌ی امپراطوری را حفظ کردند، و بعلاوه اعضای ذکور خاندان سلطنتی اتریش عنوان آرشیدوک (ārŝiduk) یافتند، که مطابق دوک بزرگ در روسیه بود.

القاب اشرافی فرانسه بترتیب نزولی بشرح ذیل است: دوک (dük؛ فارسی duk) [دوشس (düŝes)]؛ پرنس (praNs) [پرنس (es–)] (پرنسهای خاندان سلطنتی برتر از دوکها بودند)؛ مارکی (mārki) [مارکیز (iz–)]؛ کنت (koNt؛ فارسی kont) [کنتس (es–)]؛ ویکنت (-vi) [ویکنتس]؛ بارون (bāroN) [بارون (bāron)]؛ سنیور (senyër) یا سیر (sir)؛ شوالیه (ŝëvālie).

القاب انگلیسی بترتیب نزولی: پرینس (prins)؛ دیوک (diuk) [داچس (dāces)]؛ مارکوئس (-mār kues) [مارشنس (mārŝənəs)]؛ ارل (ërl) [کاونتس (kăntəs)]؛ وایکاونت (vāykănt) [وایکاونتس (es–)]؛ برن (barən) (در این کتاب بصورت بارون که معمول است ضبط شده) [برنس (es–)]؛ برنت (barənət)؛ نایت (nāyt) [دیم (deym)]. نیز ← **پرینس آو ویلز.**

القاب ایتالیائی بترتیب نزولی: دوکا (dukā) [دوکسا (dukessā)]؛ پرینچیپه (principe) [پرینچیپسا (ssā–)]؛ مارکزه (mārkeze) [مارکزا (mārkezā)]؛ کنته (konte) [کنتسا (ssā–)]؛ ویسکنته (viskonte) [ویسکونتسا (ssā–)]؛ بارونه (bārone) [بارونسا (ssā–)].

القاب اسپانیائی بترتیب نزولی: دوکه (duke) [دوکسا (dukesā)]؛ پرینثیپه (prinţipe) [پرینثیپسا (sā–)]؛ مارکس (mārkes) [مارکسا]؛ کنده (konde) [کندسا]؛ ویسکنده (viskonde) [ویسکندسا]؛ بارون (bāron) [بارونسا (esā–)].

القاص میرزا (alqās)، فـ ۹۵۶ هق، از شاهزادگان زیرک و سلحشور سلسله‌ی صفوی؛ پسر شاه اسماعیل I صفوی. برادرش شاه طهماسب در سنه‌ی ۹۳۲ هق ولایت شروان را بدو داد، اما او مکرر سر بشورش برآورد، و عاقبت در سال ۹۵۵ هق، سلطان سلیمان پادشاه عثمانی را واداشت که به ایران لشکر بکشد، و فتنه‌ای بزرگ از این قضیه برخاست، و سلطان عثمانی تا تبریز آمد و رفت. القاص میرزا در ربیع الاول سال ۹۵۶ در قلعه‌ی الموت محبوس شد، و چند روز بعد عده‌ای که القاص وقتی پدر آنها را کشته بود، بقصاص خون پدر، او را از قلعه بزیر افکندند تا هلاک شد.

القاگر[1] (elqā.gar)، یکی از دو قسمت اساسی مولد برق و موتور برق و سایر ماشینهای برقی، و آن آهنربائی است که میدان مغناطیسی نیرومندی تولید میکند، و القاگیر در آن تغییر مکان میدهد.

القاگیر[2] (elqā.gir)، یکی از دو قسمت اساسی مولد برق و موتور برق (قسمت دیگر **القاگر** است). در مولد، بوسیله‌ی القای برقاطیسی (← **القا**) جریان برق در آن تولید میشود. در موتور، القاگیر حامل جریانی است که، در معرض یک میدان مغناطیسی، گشتاوری تولید میکند و باعث تبدیل انرژی برقی به انرژی مکانیکی میگردد. القاگیر در نزد کارگران فنی برق در ایران به آرمیچر (ārmicer) معروفست که از لفظ انگلیسی آن گرفته شده.

القدس (al.qods) یا **القدس الشریف** (al.qodso 's.ŝarif)، نام عربی اورشلیم در زمانهای متأخر. در قدیم آنرا بیت المقدس (bayto 'l.maqdes, moqaddas) مینامیدند. نیز نویسندگان عربی‌نویس آنرا ایلیاء هم خوانده‌اند، که از نام رومی آن آیلیا گرفته شده است.

القسطاس المستقیم (al.qestāso 'l.mostaqim)، کتابی دینی و کلامی و ردّی، بعربی، از ابوحامد غزالی (۴۵۰–۵۰۵ هق). مشتمل است بر محاوره‌ای بین غزالی و یکی از اهل تعلیم. در مصر و بیروت مکرر بطبع رسیده.

القصر الکبیر[3] (al.qasro 'l.kabir) یا **قصر الکبیر**، اسپانیائی **آلکاسارکیویر** (-ālkāsār kivir)، شهر (جم ح ۳۱٬۵۰۰)، غ مراکش، ح ۸۰ کیلومتری ج طنجه. محل آن احتمالا مطابق یکی از شهرهای رومی است که در دوره‌ی کشورگشائی مسلمانان بکلی نابود شده بود. در قرن ۲م هق مسلمانان قلعه‌ای در این محل ساختند، و شهر بتدریج در اطراف آن بوجود آمد، و اگر چه توسعه‌ی سریع فاس از رونق آن کاست، تا حدی اهمیت تجارتی داشت. با مستقر شدن پرتغالیها در سواحل افریقا، شهر در معرض تهدید آنان قرار گرفت، ولی حمله‌ی (۱۵۰۳ بم) آنان برای گرفتن آن بی‌نتیجه ماند، و در طی قرن بعد قصر الکبیر عمده‌ترین مرکز دستبردهای مسلمانان به مسیحیان ساکن سواحل مراکش بود. سرانجام در ۱۵۷۸، احمد ابن محمد منصور (احمد IV) پرتغالیها را در قصر الکبیر شکست قطعی داد، و سباستیان (شاه پرتغال) و سپاهیانش را نابود ساخت.

القلعه، در اسپانیا: ← **آلکالا.**

القنطره، اسپانیا: ← **آلکانتارا.**

القورات (alqurāt)، دهستان (جم ۱۷٬۸۵۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بیرجند؛ دارای ۱۵۳ (؟) آبادی. مرکزش، **القور** (جم ۸۸ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۲۹ کیلومتری ل‌ش بیرجند واقعست.

---

(1) field-magnet (2) armature (3) Alcazarquivir

الک[1] (elk؛ از انگلـ)، (*Alces alces*)، یکی از اقسام تیره‌ی آهو، که بتعداد کم در قسمتهائی از اروپای شمالی و آسیا یافت میشود.



آلکاپون[2] (ālkāpon)، شهرت فارسی **الفانسو کپون** (alfānsŏ kə-pōn)، معروف به **ال کپون**، ۱۸۹۹–۱۹۴۷، گانگستر معروف امریکائی. در ۱۹۲۰ در شیکاگو سکنی گزید، و با تبهکاران آنجا همدست شد، و از طریق فساد و فحشا وقمار و تهدید ثروت هنگفتی بدست آورد (عایدی "دسته‌ی آلکاپون" در سال ۱۹۲۷ به ۱۰۵٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار تخمین شده است)، و بوسیله‌ی رشوه دادن از چنگ قانون مصون ماند. سرانجام در ۱۹۳۱ بعنوان تقلب در پرداخت مالیات محکوم به ۱۱ سال حبس شد. در ۱۹۳۹ آزاد گردید، ولی وضع روحی و مزاجی او مانع از ادامه‌ی فعالیتهای سابقش بود.

آلکاسارکیویر، مراکش: ← القصر الکبیر.

الکافی فی الحساب (al.kāfi fe 'l.hesāb) یا **الکافی فی علم الحساب**، کتابی در علم حساب، بعربی، از کرخی. این کتاب عمدةً مبتنی بر کارهای یونانیان است، و باهتمام هوخهایم (hox-hāym) بزبان آلمانی ترجمه و در سه جزء در هاله منتشر شده است (۱۸۷۸–۸۰).

آلکالا[3] (ālkālā)، نام چند شهر در اسپانیا، که از لفظ عربی القلعه (al.qal'a) گرفته شده است. مثلا ← آلکالا د انارس.

آلکالا ثامورا[4]، **نیثتو** (niθeto ālkālā θāmorā)، ۱۸۷۷–۱۹۴۹، (نخستین) رئیس جمهور (۱۹۳۱–۳۶) اسپانیا. محافظه‌کار بود.

آلکالا د انارس[5] (ālkālā de enāres) [از لفظ عربی القلعه. ← آلکالا]، شهر (جم ۱۹٬۴۱۵)، اسپانیای مرکزی، در کاستیل جدید. دانشگاه بزرگی داشت (۱۵۰۸–۱۸۳۶). مولد سروانتس.

آلکالوئیدها[6] (ālkāloidhā؛ فنس) یا **شبه قلیائیها** (šebhe-qalyā'ihā)، ترکیبات آلی که از کربون و ئیدروژن و نیتروژن و (معمولا) اکسیژن ساخته شده، و از بعضی گیاهان استخراج میشود. آلکالوئیدها خاصیت بازی دارند (← باز، در شیمی). آلکالوئیدها موادی سمی هستند، و خواص طبی نیز دارند. عمده‌ترین آنها عبارتند از آتروپین، استریکنین، آکونیتین (← اقونیطون)، کافئین، کوکائین، کینین، مرفین، نیکوتین، تئوبرومین (از دانه‌های کاکائو استخراج میشود)، سیکوتین (از برگهای شوکران بدست میآید)، و هیوسیامین (از بذر البنج استخراج میشود).

آلکالوز: ← اسیدوز.

الکامل (al.kāmel) [الکامل فی اللغة و الادب و التصریف]، کتابی ادبی و لغوی، بعربی، از ابو العباس محمد مبرد (۲۱۰–۲۸۵ هق). مشتمل بر مباحث ادبی و شرح نکات لغوی و صرفی و نحوی بنا بعقیده‌ی بصریها، و از کتابهای چهارگانه‌ی اساسی ادب (← ادب الکاتب) است، و ابو الحسن علی ابن سلیمان اخفش (فت ۳۱۵ هق) آنرا از مؤلف روایت کرده، و میتوان گفت در موضوع خود دایرةالمعارف‌گونه‌ای است. چاپ لایپزیگ، ۱۸۶۴–۸۲؛ چاپ اسلامبول، ۱۲۸۶ هق؛ چاپهای مصر، ۱۹۳۶، ۱۹۶۱، و غیره. محمد ابن یوسف مازنی سَرَقُسطی (فت ۵۳۸ هق) الکامل را شرح کرده، و سید ابن علی مَرصفی (فت ۱۳۴۹ هق) شرحی بر آن نوشته.

الکامل (al.kāmel) یا **الکامل فی التاریخ** یا **تاریخ الکامل** یا **کامل التواریخ**، کتابی بعربی، از عزالدین ابن اثیر، مشتمل بر مطالب تاریخی از آغاز خلقت تا سنه‌ی ۶۲۸ هق. در ۱۸۵۱–۷۱ در ۱۲ مجلد و فهرستهای آن در ۱۸۷۴–۷۶ در دو مجلد باهتمام تورنبرگ در لیدن منتشر شده؛ در مصر مکرر بطبع رسیده. ابوطالب علی ابن انجب ابن الساعی (فت ۶۷۴ هق) ذیلی بر آن تألیف کرده در پنج مجلد و مشتمل بر حوادث تاریخی تا سنه‌ی ۶۵۶ هق؛ جمال‌الدین محمد ابن ابراهیم وطواط (فت ۸۱۸ هق) حواشی مفیدی بر آن نوشته است. نجم‌الدین طارمی، باشاره‌ی میرزا میرانشاه پسر تیمور، آنرا بفارسی ترجمه کرده، و قسمتی از آن بعنوان تاریخ الدولة الاتابکیه بالموصل با ترجمه‌ی فرانسوی (از دسلان) در ضمن مجموعه‌ی تواریخ جنگهای صلیبی در ۱۸۷۲ در پاریس بطبع رسیده.

آلکامنس[7] (ālkāmenes)، پیکرتراش آتنی قرن پنجم قم، که گویند شاگرد و رقیب فیدیاس بود. مجسمه‌های خود را از طلا و عاج و مرمر و برنز میساخت. تعداد این مجسمه‌ها، و بدعتی که در پرداختن آنها بکار میزد، او را اعتبار بخشیده بود. از کارهای وی آفرودیته‌ی باغها است، که از شاهکارهای بزرگ باستانی است.

آلکانتارا[8] (ālkāntārā) [اسپانیولی، = پل. از لفظ عربی القنطره (al.qantara)]، عربی **قنطرة السیف** (qantarato 's.sayf)، شهر (جم ۳٬۱۵۱)، غ اسپانیا، در استرمادورا، بر رود تاگوس نزدیک مرز پرتغال. در قرن ۱۲م یک فرقه‌ی نظامی دینی برای بیرون راندن مورها (اعراب) از سرزمین اسپانیا در اینجا تشکیل شد. پلی از دوره‌ی رومیها و ویرانه‌های کلیسای فرقه موجود است.

آلکایوس[9] (ālkāyos)، فنس آلسه (ālse)، فت ح ۵۸۰ قم، شاعر غنائی یونانی. با سافو مبادلات شعری داشت. قالب مخصوصی (قالب آلکایوسی) در غزلسرائی بصورت ترجیع‌بند ابتکار کرد که گویندگان یونان و همچنین هوراس از آن تقلید کرده‌اند.

آلکت[10]، **ایمس برانسن** (eymǝs brānsǝn ālkǝt)، ۱۷۹۹–۱۸۸۸، مصلح فرهنگی و فیلسوف امریکائی؛ پدر ل. م. آلکت.

آلکت[10]، **لویزا می** (luizā mey ālkǝt)، ۱۸۳۲–۸۸، نویسنده‌ی امریکائی ادبیات اطفال و نوجوانان. معروفترین اثرش زنان کوچولو (۱۸۶۸–۶۹) است.

الکتاب (al.ketāb) یا **کتاب سیبویه**، کتابی در نحو، بعربی، از سیبویه. نخستین و معتبرترین کتابی است که در نحو تألیف شده. گفته شده است که سیبویه کتاب الجامع تألیف عیسی ابن عمر ثقفی را گرفته و بسط داده و از اقوال خلیل بر آن حواشی نوشته، تا آنکه کتابی بزرگ گردیده. الکتاب از قدیم مورد توجه بوده و بر آن شرحها و حاشیه‌ها و تعلیقه‌ها و ردیه‌ها نوشته‌اند. (چاپ پاریس، با حواشی و تعلیقات بزبان فرانسوی، ۱۸۸۱؛ برلین، ۱۸۹۴–۱۹۰۰؛ کلکته، ۱۸۸۷؛ بولاق مصر، ۱۳۱۶–۱۸ هق. ترجمه‌ی آلمانی آن نیز بطبع رسیده).

الکترا[11] (elektrā)، در اساطیر یونان. **۱-** دختر آگاممنون و کلوتایمنسترا. برادر خود اورستس را در گرفتن انتقام خون پدر از مادر یاری کرد. ائوریپیدس، سوفوکلس، و اشیل هر یک نمایشنامه‌ای در باب سرگذشت او نوشته‌اند. **۲-** یکی از پلیادها؛ دختر اطلس و مادر داردانوس از زئوس. **۳-** دختر اوکئانوس و مادر ایریس و هارپیها.

الکترا، عقده‌ی: ← اودیپ، عقده‌ی.

آلکترز[12] (alkǝtraz)، جزیره‌ای در خلیج سان فرانسیسکو، غ ایالت کالیفرنیا، کشمت. از ۱۹۳۳ زندان دولت مرکزی است.

الکترود[13] (elektrod؛ فنس)، جسمی هادی که بوسیله‌ی آن جریان برق وارد یک الکترولیت (← الکترولیز) یا یک لوله‌ی خلأ میگردد یا از آنها خارج میشود. الکترودی که جریان از آن وارد میشود الکترود مثبت یا آنود (ānod) و آنکه جریان از آن خارج میگردد الکترود منفی یا کاتود (kātod) نام دارد. نقاط نهائی یا قطبهای پیل برقی و سایر مولدهای برق، و همچنین تیغه‌های گرافیت یا فلزی یک لامپ قوسی را که بین آنها تولید جرقه‌ی برق میشود نیز الکترود خوانند.

الکترودینامیک: ← روانبرق.

الکتروستاتیک: ← ایستابرق.

الکتروسکوپ[14] (elektroskop؛ فنس)، از آلات ساده و قدیمی برای تشخیص اینکه جسمی بار برقی دارد یا نه. مرکبست از دو ورقه‌ی نازک طلا یا آلومینیوم که بانتهای یک میله‌ی فلزی، که از ماده‌ی عایقی میگذرد، آویخته شده‌اند. اگر میله بوسیله‌ی تماس یا مجاورت با جسم بارداری دارای بار برقی شود، دو ورقه دارای بارهای برقی همجنس میشوند، و از یکدیگر دور میگردند. هر قدر مقدار بار جسم بیشتر باشد زاویه‌ی دو ورقه بیشتر خواهد بود. باین ترتیب میتوان الکتروسکوپ را مدرج کرده برای تعیین مقدار بار برقی نیز بکار برد.

الکتروشیمی: ← برقاشیمی.

الکترولیت[15] (elektrolit؛ فنس)، جسم مرکبی که بحالت محلول یا مذاب هادی جریان برق است و بر اثر عبور جریان تجزیه میشود (← الکترولیز). معمولا محلول الکترولیت را نیز الکترولیت گویند. عمده‌ترین الکترولیتها محلول اسیدها، بازها، و املاح است (معمولا در آب). در الکترولیت، جریان برق بوسیله‌ی یونها هدایت میشود.

---

(۱)elk (۲)Al Capone (۳)Alcalá (۴)Alcalá Zamora (۵)Alcalá de Henares (۶)alkaloids (۷)Alcamenes (۸)Alcántara (۹)Alcaeus (۱۰)Alcott (۱۱)Electra (۱۲)Alcatraz (۱۳)electrode (۱۴)electroscope (۱۵)electrolyte

الکترولیز[1] (elektroliz؛ فنس)، تجزیه‌ی یک الکترولیت بوسیله‌ی عبور جریان برق از آن؛ ورود و خروج جریان برق از الکترولیت بوسیله‌ی دو جسم جامد هادی واقع در آن انجام میگیرد که هر یک را یک الکترود خوانند (آنکه جریان از آن وارد میشود الکترود مثبت یا آنود، و دیگری که جریان از آن خارج میشود الکترود منفی یا کاتود است). چون جریان برق از الکترولیت بگذرد، آنرا تجزیه میکند؛ محصولات تجزیه بر الکترودها مجتمع میشوند. بالاخص ئیدروژن یا فلز حاصل از تجزیه همواره بر کاتود مینشیند (آبکاری برقی مبتنی بر همین امر است). مثلا در تجزیه‌ی نیترات نقره، نقره بر کاتود جمع میشود؛ مقدار نقره‌ای که باین طریق بر کاتود جمع میشود متناسب است با مقدار برقی که صرف الکترولیز میگردد (بدین وسیله میتوان واحد مقدار برق و شدت جریان برق را تعریف کرد. ← کولن؛ آمپر). الکترولیز در تصفیه‌ی فلزات نیز بکار میرود. از نظریات معروف در توجیه الکترولیز نظریه‌ی یونش (از آرنیوس) است.

الکترومانیتیسم: ← برقاطیس.

الکترون[2] (elektron؛ از فنس)، از ذرات ماده، دارای بار منفی $1{,}6019 \times 10^{-19}$ کولن (← خرده بار)، که جرمش در حال سکون $9{,}107 \times 10^{-28}$ گرم (قریب ۱/۱۸۴۵ جرم سبکترین اتمها، یعنی اتم ئیدروژن) است. اول‌بار بموجب نتایج حاصله در الکترولیز، بقیاس آنچه بر طبق ← نظریه‌ی اتمی در ساختمان ماده قائل بودند، برای الکتریسیته نیز قائل به "اتمها" یا اجزای تجزیه‌ناپذیر شدند، و در ۱۸۴۷، ج. ج. ستونی اسم الکترون باین اجزا داد. سر ج. ج. تامسن ثابت کرد که اشعه‌ی کاتودی مرکب از الکترونها هستند، و جرم الکترون را تعیین کرد. رابرت ا. میلیکن بار الکترون را معلوم ساخت. اشعه‌ی بتا مرکب از الکترونها است، و این ذرات در ساختمان ماده مقام بسیار مهمی دارند (← اتم). در سنوات اخیر مفهوم الکترون تا حدی تغییر یافته و برای آن جنبه‌ی موجی قائل شده‌اند. باید دانست که گاهی لفظ الکترون را بهر ذره‌ی دارای جرم و بار (اعم از مثبت یا منفی) منکور اطلاق میکنند، و درین صورت، الکترون منفی را نگاترون (negātron) گویند (الکترون مثبت پوزیترون است)، اما اصطلاح معمول همانست که گفته شد.

الکترون‌ولت[3] (elektron volt؛ از فنس)، واحد اندازه‌گیری انرژی در فیزیک هسته‌ای، معادل $1{,}602 \times 10^{-12}$ ارگ یا $1{,}602 \times 10^{-19}$ ژول.

الکترونیک[4] (elektronik؛ فنس)، شعبه‌ی وسیعی از فیزیک و مهندسی برق که از صدور الکترونها (← الکترون) از اجسام، حرکت الکترونهای صادر در خلا یا لوله‌های محتوی گاز و امثال آنها، و استعمال عملی آنها بحث میکند. اسبابهائی را که باین وسیله کار میکنند اسبابهای الکترونی خوانند. آلاتی مانند بادزن برقی، مولد برق، و موتور برق، که در آنها الکترونها در سیمهائی حرکت میکنند، اسباب الکترونی نیستند. در الکترونیک همواره صحبت از روانه‌ی الکترونها و تابه‌ی الکترونها است. روانه‌ی الکترونها یعنی الکترونهائی که، بمثابه‌ی آبی که در مجرائی جریان دارد، جریان دارند. تابه‌ی الکترونها روانه‌ایست از الکترونها که کمابیش با یک سرعت و در یک جهت جریان دارند.

اساس الکترونیک و اسبابهای الکترونی (۱) آزاد کردن الکترونها، (۲) تولید تابه‌ی الکترونی، و (۳) تنظیم حرکت آنهاست. الکترونها در شرایط عادی از اتمی (← اتم) که بآن تعلق دارند خارج نمیشوند، ولی بوسیله‌ی بعضی عوامل خارجی میتوان از سطوح فلزی (جامد یا مایع) الکترونهائی آزاد ساخت. مثلا بر اثر حرارت (ترمیون)، تابانیدن نور بر سطح بعضی فلزات (← نوربرق)، یا بمباران سطوح فلزی با الکترونها یا یونها (صدور ثانوی) میتوان الکترونهائی از سطح فلز رها کرد. بعلاوه، در سیکلوترون و سایر ماشینهای اتمشکنی نیز صدور الکترونها واقع میشود، و اجسام رادیوآکتیو طبیعةً الکترون صادر میکنند. الکترون بار برقی منفی دارد؛ پس، الکترونهای صادر از یک فلز بوسیله‌ی یک آنود (الکترود مثبت) جذب و بوسیله‌ی یک کاتود (الکترود منفی) دفع میشوند. باین طریق میتوان روانه‌ای متوجه از کاتود بطرف آنود تولید کرد. بالاخره تنظیم حرکت الکترونها بوسیله‌ی این خاصیت انجام میگیرد که میدانهای برقی ومغناطیسی تابه‌های الکترونی را منحرف میسازند (مثلا ← اشعه‌ی کاتودی). با تنظیم این میدانها بنحو مطلوب میتوان حرکت الکترونها را تنظیم کرد، و حتی میدانهائی ایجاد کرده‌اند که تأثیرشان بر تابه‌های الکترونی مانند تأثیر عدسیها بر اشعه‌ی نور است، یعنی تابه‌های الکترونی را متقارب یا متباعد یا متمرکز میسازند (میکروسکوپ الکترونی مبنی بر این امر است). از وسایل الکترونی عمده میتوان لوله‌ی خلأ، لوله‌ی شعاع کاتودی، طپانچه‌ی الکترونی، و لوله‌های تولید اشعه‌ی ایکس را نام برد.

علم الکترونیک از تجربیاتی که در اوایل قرن ۱۹م در باب عبور جریان برق از لوله‌های شیشه‌ای خالی از هوا یا محتوی گازی کم‌فشار بعمل آمد بوجود آمد. از کسانی که بچنین تجربیاتی دست زدند میتوان ه. گایسلر آلمانی و سر و. کروکس بریتانیائی را نام برد. اولین آزمایش عمده در باب ترمیونی را تامس ادیسن بعمل آورد. اکتشافات و تحقیقات رونتگن آلمانی، ژ. ب. پرن فرانسوی، ج. ج. تامسن بریتانیائی، ر. ا. میلیکن امریکائی، و ج. ا. فلمینگ بریتانیائی در اواخر قرن ۱۹م آغاز الکترونیک بمعنای واقعی آن بود. در طی جج II دامنه‌ی علم و صنعت الکترونیک توسعه‌ی فراوان یافت.

الکترونیک در علم و صنعت و زندگی عادی بحدی اهمیت دارد که عصر حاضر را بعضی عصر الکترونیک خوانده‌اند. رادیو، تلویزیون، و ضبط صوت از محصولات الکترونیک هستند. سیکلوترون، بتاترون، و شمارگر گایگرـمولر وسایل تحقیقات عمده‌ی فیزیکی بوده، و علم زیستشناسی از میکروسکوپ الکترونی بهره‌ی فراوان برده است. ماشینهای تولید اشعه‌ی ایکس و اسبابهای الکترونی دیگر در طب استعمال بسیار دارد. استعمال صنعتی الکترونیک نیز متنوع و مهم است، و مثلا اتوماسیون مبتنی بر الکترونیک میباشد. بالاخره بعضی از وسایل جنگی و دفاعی کنونی مجهز به اسبابهای الکترونی میباشند یا خود از اسبابهای الکترونی هستند (مثلا ← رادار).

الکتریسیته: ← برق.

الکتریک (elektrik). این لفظ در زبانهای اروپائی بمعنی الکتریسیته‌ای [= منسوب یا وابسته به الکتریسیته] است، و (گاهی هم بصورت الکتریکی) بهمین معانی در بعضی کتابهای فارسی استعمال میشود. درین کتاب بجای این لفظ معمولا لفظ برقی استعمال شده است.

آلکتو، از الاهگان انتقام.

الکتور (elektor)؛ ← برگزینندگان.

آل کثیر (āle kasir)، از عشایر عرب خوزستان، ساکن نقاط غربی و جنوبی رود دزفول. عده‌ی خانوارهای آنرا ح ۳٬۰۰۰ نوشته‌اند، که در سیاه‌چادرها زندگی میکنند.

آل کرت (āle kart)، عنوان سلسله‌ای از امرا که از حدود ۶۴۳ تا ۷۸۳ هق در خراسان استقلال داشته‌اند. اولین امیر این سلسله، و در واقع مؤسس آن، ملک شمس‌الدین محمد ابن ابوبکر (← شمس‌الدین کرت) نام داشته، و نسب او بسلاطین غور میپیوسته است، و ظاهراً از همین طریق با سلاجقه و سلطان سنجر نیز خویشاوندی داشته است. مرکز امارت این خاندان در هرات بوده، و مجموعاً هشت تن از آنها در خراسان امارت کرده‌اند: شمس‌الدین کرت (مؤسس سلسله)، رکن‌الدین کرت، فخرالدین کرت، غیاث‌الدین I کرت، شمس‌الدین محمد کرت، حافظ کرت، معزالدین کرت، غیاث‌الدین II کرت. از مشاهیر ملوک کرت ملک شمس‌الدین، ملک رکن‌الدین، ملک فخرالدین، و ملک معزالدین بوده‌اند. استقلال ملوک آل کرت با استیلای امیر تیمور از میان رفت، و هرچند باز تا سال ۷۹۱ با قبول تبعیت تیمور در خراسان همچنان یک چند قدرتی داشته‌اند، لیکن استیلای تیمور در واقع به استقلال آنها خاتمه داد. ربیعی پوشنجی تاریخ این خاندان را در منظومه‌ای از بحر متقارب موسوم به کرت‌نامه بنظم درآورده، و نیز کتاب روضات الجنات (تألیف معین‌الدین اسفزاری) محتوی تاریخ این خاندان است. درین کتاب نام این خاندان آل کرت (kort) ضبط شده است.

آلکساندر (āleksānder)، اسم لاتینی (*Alexander*) برای مرد، مشتق از آلکساندروس (ālek-sāndros) یونانی. بعضی نامهای مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Alejandro	آلخاندرو (ālexāndro)
آلمانی	Alexander	آلکساندر (āleksānder)
هلندی	Alexander	آلکساندر (āleksānder)
انگلیسی	Alexander	الگزاندر (alegzāndər)
ایتالیائی	Alessandro	آلساندرو (ālessāndro)
فارسی	اسکندر	اسکندر (eskandar)
عربی	اسکندر	اسکندر (eskandar)
فرانسوی	Alexandre	آلکساندر (āleksāNdr)

(1) electrolysis (۲)electron (۳)electron-volt (۴)electronics

آلکساندر[1] (āleksāndr)، ۱۸۹۳–۱۹۲۰، پادشاه (۱۹۱۷–۲۰) یونان. متفقین او را بر برادر بزرگترش (بعدها ژرژ II) ترجیح میدادند، و وی را یاری کردند تا بجای پدر مخلوعش، کنستانتین، بسلطنت رسید. در اثر گزیدگی میمونی که محبوبش بود درگذشت.

آلکساندر[1] **I** (پاپ) (āleksāndere)، پاپ (۱۰۵–۱۱۵ بم) در شمار قدیسین است.

آلکساندر[1] **II** (پاپ)، فت ۱۰۷۳، پاپ (۱۰۶۱–۷۳)؛ مت میلان. اولین پاپی بود که از طرف انجمن کاردینالها انتخاب شد. مردی اصلاح‌طلب بود. مخالفین اصلاحات کلیسا، که طرف حمایت امرای رم و اشراف نیرومند ژرمن بودند، اسقف پارما را در مقابل او علم کرده بنام هونوریوس II پاپ خواندند، ولی آلکساندر با طرفداران عمده‌ی هونوریوس توافق کرد، و در ۱۰۶۴ همه رسماً او را پاپ شناختند.

آلکساندر[1] **III** (پاپ)، فت ۱۱۸۱، پاپ (۱۱۵۹–۸۱). از اهل سینا و اصلا نامش رولاندو باندینلی (rolāndo bāndinelli) بود. از علمای دین بود، و مقررات قانونی بسیار برای اداره‌ی کلیسا وضع کرد. اتحادیه‌ی لومبارد را در مقابل امپراطور فردریک I پشتیبانی نمود. امپراطور سه تن ناپاپ را –ویکتور IV، پاسکالیس III، و کالیکستوس III– تأیید کرد، و آلکساندر ناچار به فرانسه (در ۱۱۶۲–۶۵) و دگربار (در ۱۱۶۷) به ونیز و غیره پناهید. با هنری II انگلستان نیز، که تامس اِ بکت را بقتل رسانیده بود، مخالفت کرد، و سرانجام هنری توبه نمود (۱۱۷۴). ضدیت او با امپراطور منجر بشکست قطعی (۱۱۷۶) امپراطور در لینیانو، و آشتی (۱۱۷۷) آن دو در ونیز، و استعفای (۱۱۷۸) ناپاپ کالیکستوس III گردید. سومین ← شورای لاتران را منعقد ساخت.

آلکساندر[1] **IV** (پاپ)، فت ۱۲۶۱، پاپ (۱۲۵۴–۶۱). ایتالیائی و اصلا نامش رینالدو (rinaldo) بود. تفتیش افکار را در فرانسه برقرار کرد. با خاندان هوهنشتاوفن مبارزات طولانی داشت.

آلکساندر[1] **V** (پاپ)، ح ۱۳۳۹–۱۴۱۰، ناپاپ؛ اهل کرت. از ۱۴۰۹ تا ۱۴۱۰، بعنوان جانشین دو پاپ رقیب–بندیکتوس XIII و گرگوریوس XII، که شورای پیزا آنها را خلع کرده بود–مدعی پاپی بود. بعضی مآخذ او را پاپ محسوب کرده‌اند، ولی کاتولیکهای رومی او را ناپاپ و پاپی را حق گرگوریوس XII میدانند.

آلکساندر[1] **VI** (پاپ)، ۱۴۳۱–۱۵۰۳، پاپ (۱۴۹۲–۱۵۰۳). اصلا اهل اسپانیا و از خاندان بورژیا و نامش رودریگو د بورخا (rodrigo de borxa) بود. وی نمونه‌ی پاپهای ثروتمند و فاسد و دنیاپرست دوره‌ی رنسانس است. حامی هنرمندان (از جمله برامانته، میکلانژ، و رافائل) بود، و سعی در تأمین عظمت مادی دستگاه پاپی کرد، و بطریق بیسابقه‌ای کلیسا را به انحطاط و فساد و پستی کشانید، و خاندانهای نیرومندی چون سفورتسا و اورسینی و کولونا را که با وی مخالفت داشتند برانداخت. وقتی که کاردینال بود، از زنی از اهل روم صاحب چهار فرزند نامشروع شد، که معروفترین آنها سزار بورژیا و لوکرس بورژیا بودند، و فرزندانش در توطئه‌های پدر دستیار او بودند، و آلکساندر مزایای مادی بسیار به آنها اعطا کرد. در ۱۴۹۳ توقیعی صادر کرد که دنیای جدید را بین اسپانیا و پرتغال منقسم میساخت. مخالفت او با شارل VIII فرانسه سبب تاختن شارل به ایتالیا گردید. در ۱۵۰۱ سانسور کتب را مقرر کرد.

آلکساندر[1] **VII** (پاپ) (āleksāndere)، ۱۵۹۹–۱۶۶۷، پاپ (۱۶۵۵–۶۷)؛ متولد سینا (ایتالیا). به هنر و فلسفه توجه داشت، و کتابخانه‌ی واتیکان را وسعت داد.

آلکساندر[1] **VIII** (پاپ)، ۱۶۱۰–۹۱، پاپ (۱۶۸۹–۹۱)؛ مت ونیز. دولت ونیز را در مقابل دولت عثمانی یاری کرد. مجموعه‌ی کتب و نسخ خطی ملکه‌ی سوئد (کریستینا) را خریداری نمود، و بدین ترتیب، بر ذخائر کتابخانه‌ی واتیکان افزود.

آلکساندر[1] **I** (روسیه) یا **آلکساندر پاولوویچ** (āleksāndr pāvlovic)، ۱۷۷۷–۱۸۲۵، امپراطور (۱۸۰۱–۲۵) روسیه؛ پسر پاول I. کاترین II در تربیت وی کوشید، و پس از کشته‌شدن پدرش (که گویند وی در آن دست داشت) بسلطنت نشست. در دوره‌ی سلطنت وحشت‌آور پدرش باین فکر افتاد که در روسیه، بوسیله‌ی قانون اساسی، مردم را در حکومت شرکت دهد، و پیدایش چنین فکری در زمان وی و در کشور وی جای شگفتی است، ولی، در هر حال، در سالهای آخر سلطنت خود از این فکر منصرف شد، و از نظریات مترنیخ تبعیت نمود. در آغاز با بریتانیای کبیر صلح کرد (۱۸۰۱)، و بعد با فرانسه و اسپانیا معاهداتی برقرار نمود (۱۸۰۱). در ۱۸۰۳ در سن پطرزبورگ (لنینگراد حالیه) آکادمی علوم، و سال بعد، دانشگاههای قازان و خارکوف را تأسیس کرد. ولی این دوره‌ی آرامش دیری نپائید، و علیه ناپلئون I به متحدین پیوست (۱۸۰۵)؛ در اوسترلیتز و فریدلاند شکست خورد؛ در تیلزیت با ناپلئون صلح کرد (۱۸۰۷). بعداً فرانسویها را از کشور خود بیرون راند (۱۸۱۲)، قشون متحدین را وارد پاریس کرد (۱۸۱۴)، و در ← کنگره‌ی وین شرکت جست. در تحت تأثیر مترنیخ و کرودنر سخت بارتجاع گرائید، و بنیان اتحاد مقدس را گذاشت (۱۸۱۵). بقیه‌ی عمر را به اصلاحات داخلی و لغو تدریجی بردگی و بسط فرهنگ و کشاورزی و دریانوردی و صنایع پرداخت، ولی از آزادیخواهی و گذشت‌های سیاسی دلسرد و تلخکام شد، و در آخر عمر دستخوش تعصب مذهبی شدیدی گردید. با عثمانی و ایران نیز جنگ کرد. در زمان او گرجستان (در ۱۸۰۱)، فنلاند (در ۱۸۰۹) و بسارابی (در ۱۸۱۲) ضمیمه‌ی روسیه شد. طبق اطلاعات رسمی، آلکساندر در تاگانروگ درگذشت، ولی طبق عقیده‌ی رایج، که بعضی مورخین نیز با آن همداستان هستند، در آخر عمر برای توبه انزوا گزید. در ۱۹۲۶ که قبرش را نبش کردند چیزی در آن نیافتند. بعد از وی، برادرش نیکولای I بجایش نشست.

آلکساندر[1] **II** (روسیه) یا **آلکساندر نیکولایویچ** (āleksāndr nikolāyevic)، ۱۸۱۸–۱۸۸۱، امپراطور (۱۸۵۵–۸۱) روسیه؛ پسر و جانشین نیکولای I. اصلاح‌طلبی آزادیخواه بود؛ بردگی را لغو کرد (۱۸۶۱؛ ← آزادی، منشور)، و انجمنهای محلی موسوم به زمستوو را تأسیس نمود، و نظام قضائی جدیدی روی کار آورد (۱۸۶۴). ولی این اصلاحات افراطیها را راضی نساخت. تروریسم و نیهیلیسم قوت گرفت، و سرانجام آلکساندر بقتل رسید. وقایع دیگر سلطنت او پایان ← جنگ کریمه، جنگ (۱۸۷۷–۷۸) روسیه و عثمانی، و توسعه‌طلبی روسیه در آسیا (تصرف شرق اقصی، ساحل چپ آمور، اردهان، باطوم، و آسیای وسطی) است. بعد از او پسرش آلکساندر III بسلطنت رسید.

آلکساندر[1] **III** (روسیه) (āleksāndre) یا **آلکساندر آلکساندروویچ** (āleksāndr āleksāndrovic)، ۱۸۴۵–۹۴، امپراطور (۱۸۸۱–۹۴) روسیه؛ پسر و جانشین آلکساندر II. مردی متعصب و مرتجع بود. پایه‌های حکومت مطلقه‌ی خود را با دادن امتیازات زیاد به درباریان، که آنان را حافظ تاج و تخت خود میدانست، تقویت کرد. اصلاحاتی را که در دوره‌ی پدرش در باب اراضی و در امور قضائی و خودمختاری بوجود آمده بود تقلیل و ظلم و آزار نسبت به یهودیان را رواج داد. اقلیتها را مجبور کرد که زبان و آداب و رسوم روسی را بپذیرند. جلو افکار آزادیخواهانه را گرفت، ولی توسعه‌ی صنایع را تشویق کرد. در حفظ صلح و آرامش کوشا بود، ولی در مورد آسیا وبالکان سیاست خارجی خشنی داشت. نیکولای II جانشینش شد.

آلکساندر[1] **I** (یوگوسلاوی) یا **آلکساندر کاراژرژویچ** (āleksāndr kārājorjevic)، ۱۸۸۸–۱۹۳۴، شاه (۱۹۲۱–۳۴) یوگوسلاوی از سلسله‌ی کاراژرژویچ؛ پسر پطر I. در روسیه و ژنو تربیت یافت. در ۱۹۱۴–۱۹ فرمانده کل نیروهای صربستان بود. در ۱۹۱۸ نایب‌السلطنه شد، و اتباع خود (مردم صربستان و کروآسی و سلوونیا) را رقیب یکدیگر دید. کوشش بسیار در تأمین وحدت در کشور خویش نمود، و برای این منظور در ۱۹۲۹–۳۱ حکومت دیکتاتوری برقرار کرد؛ مملکت را یوگوسلاوی نامید. جدائی‌طلبان کروآسی و مقدونیه با وی به دشمنی برخاستند. در سیاست خارجی به اتحاد با فرانسه و اتفاق صغیر وفادار بود. سرانجام او و ل. بارتو در مارسی (فرانسه) بدست یک نفر تروریست اسلاو بقتل رسیدند.

آلکساندرا، کوه، افریقا؛ ← رووِنزوری.

آلکساندرا فیودوروونا[2] (āleksāndrā fiodorovnā)، ۱۸۷۲–۱۹۱۸، ملکه‌ی همسر نیکولای II روسیه؛ دختر فردریک ویلهلم III و نوه‌ی ملکه‌ی ویکتوریا. در تحت تأثیر راسپوتین مشوق روش ارتجاعی تزار بود. در ۱۹۱۸ بلشویکها اعدامش کردند.

آلکساندر اوبرنوویچ[3] (āleksāndr obrenovic)، ۱۸۷۶–۱۹۰۳، شاه (۱۸۸۹–۱۹۰۳) صربستان؛ پسر و جانشین میلان اوبرنوویچ. قانون اساسی را لغو کرد (۱۸۹۴). وصلت (۱۹۰۰) او با

(۱)Alexander (۲)Alexandra Feodorovna (۳)Alexander

زنی بدسابقه بر نارضائی مردم افزود. سرانجام، او و زوجه‌اش بدست گروهی از نظامیان بقتل رسیدند، و سلسله‌ی اوبرنوویچ بر کنار شد، و پطر I (از سلسله‌ی کاراژرژویچ) سلطنت یافت.

آلکساندر باتنبرگی[1] (äleksändre bätenbergi)، ۱۸۵۷–۹۳، امیر (۱۸۷۹–۸۶) بلغارستان (← باتنبرگ). با پشتیبانی روسیه انتخاب شد و زیر دست ترکهای عثمانی فرمانروائی میکرد. در ۱۸۸۵ روملیای شرقی را ضمیمه‌ی بلغارستان کرد، و این کار دشمنی روسیه را برانگیخت و سبب شد که صربستان اعلان جنگ بدهد. اگرچه در این جنگ پیروز شد، ولی طرفداران روسیه او را خلع کردند.

آلکساندر بالاس[2] (äleksänder baläs)، قد ۱۴۵ قم، شاه (ح ۱۵۲–۱۴۶ قم) سوریه، از سلسله‌ی سلوکیان. مدعی بود که فرزند آنتیوخوس IV است. سلطنت را از دمتریوس I غصب کرد؛ یوناتان مکابی او را یاری نمود. سرانجام بطلمیوس VI او را مغلوب کرد (اول مکابیان ۱۰–۱۱).

آلکساندرت، ترکیه، ← اسکندرون.

آلکساندر دوما: ← دوما، آلکساندر.

آلکساندر سوروس[3] (äleksänder severus)، قد ۲۳۵، امپراطور (۲۲۲–۳۵) روم. پس از هلیوگابالوس بامپراطوری رسید. مردی پرهیزکار و ساعی بود، ولی نتوانست انضباط را در بین نظامیان برقرار سازد. در دوره‌ی او دولت اشکانیان در ایران منقرض شد، و اردشیر بابکان سلسله‌ی ساسانی را تأسیس کرد، و روایات مربوط به جنگ او با آلکساندر مختلف است، و ظاهراً رومیان پیشرفت ایرانیان را موقتاً متوقف ساختند. در مسافرتی که برای سرکوبی ژرمنهای مهاجم به گل رفت بقتل رسید.

آلکساندر کاراژرژویچ[4] (صربستان) (äleksändr käräjorjevic)، ۱۸۰۶–۸۵، امیر (۱۸۴۲–۵۸) صربستان از سلسله‌ی کاراژرژویچ؛ پسر کاراژرژ. بجای میخائیل اوبرنوویچ امارت یافت، ولی میلوش اوبرنوویچ (پدر میخائیل) او را خلع کرد.

آلکساندر کاراژرژویچ (یوگوسلاوی): ← الکساندر I (یوگوسلاوی).

آلکساندر نفسکی[5]، قدیس (qeddis äleksändr nefski)، ۱۲۲۰؟–۱۲۶۳، قهرمان ملی روسیه. از ۱۲۲۸ امیر نوگورود، از ۱۲۴۸ امیر کیف، و از ۱۲۵۲ مهین‌دوک ولادیمیر-سوزدال بود. در ۱۲۴۰ سوئدیها را در نوا شکست داد (لقب نفسکی از این لحاظ باو داده شد)؛ در ۱۲۴۲ ← شهسواران لیوونیائی را نزدیک دریاچه‌ی پیپوس مغلوب کرد، و پیشروی آنها را بسمت شرق متوقف ساخت. با سیاست معتدل خود تاتارها را از حملات مخرب به روسیه باز داشت. با نروژ و لیتوانی معاهده بست.

آلکساندروس، در افسانه‌های یونان: ← پاریس.

آلکساندروفسک‌ساخالینسکی[6] (äleksän-drofsk-säxälinski)، شهر (جه با حومه ح ۱۰۰٬۰۰۰)، شرق اقصای جمشسر، بر ل ساخالین؛ بندری کنار تنگه‌ی تاتار. معادن زغال سنگ دارد. در دوره‌ی تزاری مرکز محکومین باعمال شاقه بود.

آلکساندر هالنسیس[7] (äleksänder hälensis)، صورت لاتینی نام **الگزاندر آو هیلز** (alegzän-dər äv heylz)، معروف به **استاد مجاب‌نشدنی**، فد ۱۲۴۵، فیلسوف مدرسی انگلیسی و عالم الاهیات. در شهر هیلز (گلاسترشر، انگلستان) متولد شد. در ۱۲۲۲ به فرانسیسیان پیوست. در پاریس تحصیل و تدریس کرد، و در همانجا وفات یافت. کتابش در الاهیات (چاپ ۱۴۷۵) مبنی بر تعالیم مسیحی، فلسفه‌ی ارسطو و شروح و حواشی فلاسفه‌ی مسلمان (خاصه ابن سینا) بر آن، و آثار یهودیان (خاصه ابن جبرون و موسی ابن میمون) است. توماس آکویناس و دیگران از این کتاب استفاده‌ی فراوان بردند.

آلکستیس[8] (älkestis)، در اساطیر یونانی، دختر پلیاس. پدرش شرط کرده بود که او را بخواستگاری بدهد که با ارابه‌ای که ددان آنرا میکشند بخواستگاری بیاید. آدمتوس شرط را برد و او را بزنی گرفت. عمر خود را داد تا شوهرش جاودان بماند. هرکول او را از هایدس نجات داد.

آلکسیسهافن[9] (äleksishäfen)، بندرگاه، ش گینه‌ی جدید، در سرزمین گینه‌ی جدید. پایگاه هوائی ژاپن در آنجا در ۱۹۴۴ بدست متفقین افتاد.

آلکسی[10] **میخایلوویچ** (äleksey mixäylovic)، ۱۶۲۹–۷۶، تزار (۱۶۴۵–۷۶) روسیه؛ پسر میخائیل رومانوف. در شرایط سخت سیاسی و اجتماعی که جنبشهای ملی بوجود آورده بود، بجای پدر، بر تخت نشست. با خلع نیکون شکافی در کلیسا ایجاد کرد. قیامهای (۱۶۴۸–۱۶۶۲) مسکو، و شورش کشاورزان را که ستنکا رازین رهبری میکرد فرونشانید. قانون ۱۶۴۹ را، که وضع طبقات متوسط را بهبودی میداد ولی روستائیان را جزء زمین میساخت، صادر کرد. با لهستان و عثمانی بر سر اوکرائین جنگید (۱۶۵۴–۶۷)؛ با سوئد بر سر سواحل بالتیک جنگ کرد. طبق پیمان ۱۶۶۷ اوکرائین را ضمیمه‌ی روسیه ساخت. پسرش، فیودور III، جانشین او شد. پطر کبیر نیز پسر او (از ازدواج دوم) بود.

آلکسیوس I (äleksiuse I) [آلکسیوس I کومننوس[11] (komnenus)]، ۱۰۴۸–۱۱۱۸؛ امپراطور (۱۰۸۱–۱۱۱۸) بیزانس، برادرزاده‌ی اسحاق I. با برانداختن امپراطور نیکفوروس III تاج و تخت را بدست آورد. در برابر تاخت و تاز نورمانها، که بفرماندهی روبر گیسکار و بوهموند I بود، ایستادگی کرد؛ پچنکها را در ۱۰۹۱ و کومانها را در ۱۰۹۵ شکست داد. در جنگ صلیبی اول، رهبران جنگ را بر آن داشت که عهد کنند که کشورگشائی خود را زیر فرمان او انجام دهند؛ بعداً بوهموند را وادار کرد که تسلط او را بر انطاکیه قبول کند. در سالهای آخر عمر گرفتار نزاع با ترکها و تحریکات دخترش آنا کومننا بر ضد پسرش، یوحنای II، گردید. اعتبار بیزانس را تجدید کرد.

آلکسیوس II (äleksiuse II) [آلکسیوس II کومننوس[11] (komnenus)]، ح ۱۱۶۸–۱۱۸۳، امپراطور (۱۱۸۰–۸۳) بیزانس؛ پسر و جانشین مانوئل I. مردم از او سخت ناراضی بودند. آندرونیکوس I وی را خلع و خفه کرد.

آلکسیوس III [آلکسیوس III آنگلوس[12] (änge-lus)]، فد ۱۲۱۰ یا بعد از آن، امپراطور (۱۱۹۵–۱۲۰۳) بیزانس. سلطنت را از برادر خود اسحاق II غصب کرد. رهبران جنگ صلیبی باین بهانه به قسطنطنیه تاختند (۱۲۰۳). آلکسیوس III گریخت، و اسحاق با پسرش، آلکسیوس IV آنگلوس، متفقاً امپراطور شدند.

آلکسیوس IV [آلکسیوس IV آنگلوس[12]]، فد ۱۲۰۴، امپراطور بیزانس در ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴؛ پسر اسحاق II. آلکسیوس V پس از شش ماه امپراطوری او را بقتل رسانید.

آلکسیوس[13] **V**، معروف به **دوکاس مورتزوفلوس**[14] (dukäs murtzuflos)، فد ۱۲۰۴، امپراطور بیزانس. در ۱۲۰۴ امپراطوری را از آلکسیوس IV غصب کرد، ولی سرکردگان چهارمین جنگ صلیبی، که تصمیم به منحل کردن امپراطوری داشتند، به قسطنطنیه تاخته آنجا را تاراج و آلکسیوس را مقتول کردند، و امپراطوری لاتینی قسطنطنیه را بر پا نمودند.

الکشف عن مناهج الادلة فی عقائد الملة (al.kašfo an manäheje ʾl.ʿadella)، کتابی بعربی، در اثبات و توافق عقاید حکما و فلاسفه با شریعت، از ابن رشد. مؤلف در این کتاب متکلمین را رد کرده و فرق حشویه و اشعریه و معتزله و صوفیه را باطل و گمراه و دور از طریق شرع و درک شارع دانسته. بضمیمه‌ی کتاب فصل المقال (از ابن رشد) در ۱۳۲۸ هق در مصر بطبع رسیده.

الکل[15] (alkol، فنس)، ترکیب آلی از کربون، ئیدروژن، و اکسیژن. هر مولکول الکل یک یا چند گروه اکسیدریل ($-OH$) دارد، که به اتمهای کربون پیوسته‌اند. الکلها را بر حسب عده‌ی اکسیدریلهای آنها طبقه‌بندی میکنند. در اصطلاح عادی مقصود از الکل الکل اتیلیک است.

نیز ← الکل متیلیک؛ الکل مطلق؛ الکل تقلیبی.

الکل، درجه‌ی: ← درجه‌ی الکل.

الکل اتیلیک[16] (alkol etilik؛ فنس) یا **اتانول** (etänol، فنس)، الکل مایع قابل اشتعال بی‌رنگ و با طعمی سوزان، که هر مولکول آن عبارت از یک گروه اتیل ($-C_2H_5$) پیوسته به یک گروه اکسیدریل ($-OH$) است (فرمول شیمیائی آن C_2H_5OH). در ۷۸٫۵° صدبخشی بجوش میآید. میل ترکیبی زیاد با آب دارد. وقتی بکلی خالی از آب باشد آنرا الکل (اتیلیک) مطلق گویند، و آن بسیار سمی است. در هوا با شعله‌ی آبی میسوزد. از فعل و انفعال آن با بعضی اسیدها استرها تولید میشود. در صنعت آنرا از تخمیر

---

(۱)Alexander of Battenberg (۲)Alexander Balas (۳)Alexander Severus (۴)Alexander Karageorgevic (۵)Alexander Nevski (۶)Aleksandrovsk-Sakhalinski (۷)Alexander of Hales (۸)Alcestis (۹)Alexishafen (۱۰)Alexis (۱۱)Alexius Comnenus (۱۲)Alexius Angelus (۱۳)Alexius (۱۴)Dukas Murtzuphlos (۱۵)alcohol (۱۶)ethyl alcohol

قند یا نشاسته بدست میآورند. موارد استعمال فراوان دارد. بعنوان حلال، و در تهیهی اسانسها و تنتورها و بسیاری از داروها، و نیز بعنوان سوخت بکار میرود. الکل تقلیبی از افزودن مادهای سمی یا مهوع به الکل اتیلیک حاصل میشود، و آنرا الکل صنعتی نیز میخوانند.

الکل تقلیبی[1] (taqlibi)، سوخت مایعی که معمولاً، بر حسب حجم، ۹۰٪ الکل اتیلیک، ۹٫۵٪ الکل متیلیک، و اغلب ۰٫۵٪ پیریدین دارد. آنرا الکل صنعتی نیز مینامند.

الکل چوب: ← الکل متیلیک.

الکلسنج: ← چگالیسنج؛ درجهی الکل.

الکلم الروحانیه فی الحکم الیونانیه (al.kalemo 'r.ruhāniyya fe 'l.hekame)، کتابی فلسفی و اخلاقی، از ابوالفرج ابن هندو. مجموعهای است از کلمات فلاسفهی یونان که بعربی ترجمه گردیده (چاپ دمشق، ۱۳۱۳ هق).

الکل متیلیک[2] (alkol metilik؛ فنس) یا **الکل چوب**[3] یا **متانول**[4] (metānol؛ از انگل)، الکل مایع بیرنگ قابل اشتعال، و بابوی ضعیف، دارای فرمول شیمیائی CH_3OH. در ۶۴٫۵° صدبخشی بجوش میآید. با آب بهر نسبت قابل مخلوط شدن است. از فعل و انفعال آن با اسیدها تولید استرها میشود. سمی مهلک است؛ آشامیدن مقدار کم آن یا استنشاق مداوم بخار آن سبب کوری میشود. در صنعت از تقطیر چوب بدست میآید. بعنوان حلال، و برای ساختن الکل تقلیبی، و نیز در صنایع شیمیائی بکار میرود.

الکل مطلق[5]، الکل اتیلیک خالی از آب. الکل مطلق تجارتی کمتر از یک در صد آب دارد. بسیار سمی است.

آلکمار[6] (ālkmār)، شهر (جمع ۴۲٬۴۴۳)، نورد هولاند، لغ هلند. مرکز معاملات و دارای کارخانههای ذوب آهن است. هفتهبازار پنیر آن معروف است.

آلکمئون، در افسانههای یونانی، ← آلکمایون.

آلکمایون[7] (ālkmāyon) یا **آلکمئون** (ālk-meon)، در افسانههای یونانی، یکی از **اپیگونها**. چون بر حسب وصیت پدرش، **آمفیارائوس**، مادر را بکشت، تحت تعقیب الاهگان انتقام واقع شد. بعداً تا حدی بخشوده شد و آرسینوئه (ārsinoe) را بزنی گرفت. سپس با کالیرهوئه وصلت کرد، و خواست گردنبند هارمونیا را از آرسینوئه بگیرد، ولی بدست برادران آرسینوئه کشته شد.

آلکمایونیدای[8] (ālkmāyonidāy)، خانوادهی مقتدر آتنی قرون ۷م-۵م قم. از اعضایش کلیستنس، پریکلس، و آلکیبیادس.

آلکمنه[9] (ālkmene)، در افسانههای یونانی، زن آمفیتروئون؛ مادر هرکول (از زئوس).

آلکوباسا[10] (ālkubāsā)، شهر (جمع ۴٬۵۱۶)، استرمادورا، غ پرتغال مرکزی، نزدیک لیریا. دیری از فرقهی سیسترسیان (آغاز بنا ۱۱۵۲) دارد که بزرگترین اثر قرون وسطائی پرتغال و آرامگاه شاهان قدیم این کشور است.

الکوس (alkus)، در روایات ملی ایران، از پهلوانان مبارز توران که بدست رستم کشته شد.

الکولیسم (alkolism)؛ ← میخوارگی.

آلکوین[11] (ālkuin)، ح ۷۳۵-۸۰۴، مربی و کشیش انگلیسی در دربار شارلمانی؛ مت یورک. در ۷۸۰ به رم رفت، و در ۷۸۱ در پارما بخدمت شارلمانی رسید، و وی تجدید سازمان فرهنگی امپراطوری خود را به آلکوین سپرد. در ۷۹۶ در دیری در تور انزوا جست و در همانجا درگذشت. آلکوین بزرگترین نمایندهی علم و فرهنگ مغربزمین در عصر خود میباشد. مدارسی در تور و اکس-لا-شاپل تأسیس کرد. فرهنگ نسبةً بلندپایهای را که به سرپرستی بید در صومعههای انگلستان پیدایش یافته بود به فرانکهای جاهل منتقل ساخت. رسائلی در الاهیات و فلسفه نوشت. رسالهی او در معماهای ریاضی قریب ۱٬۰۰۰ سال مورد استفادهی مؤلفین بود.

آلکیبیادس[12] (ālkibiādes)، فنس آلسیباد (ālsibiād)، ح ۴۵۰-۴۰۴ قم، سیاستمدار آتنی. در ← جنگ پلوپونزی رهبر آتنیها بود، و در مانتینیا شکست خورد (۴۱۸ قم). جنگ علیه سیسیل را براه انداخت (۴۱۵ قم)، ولی باتهام (شاید خلاف) توهین بمقدسات مذهبی، برای محاکمه به آتن احضار شد، ولی آلکیبیادس به اسپارت گریخت و سپس به تیسافرن پناهید (۴۱۲ قم)، و مورد توجه او واقع شد، و در تحت نفوذ او از پشتیبانی اسپارت منصرف شد، و آتنیها او را فرا خواندند. در ۴۰۷ قم به آتن بازگشت، و فرمانده کل نیروی زمینی و دریائی شد. پس از سقوط (۴۰۴ قم) آتن، به فرناباذ پناهید، و سرانجام ظاهراً بتحریک دولت اسپارت کشته شد.

آلکیفرون[13] (ālkifron)، فنس آلسیفرون، نة ح ۲۰۰؟ بم، هجانویس یونانی. مؤلف مجموعهای از نامههای خیالی است (۱۱۸ عدد از آنها منتشر شده) از زبان طبقات پایین مردم آتن. این نامهها از جهت سبک نویسندگی سرمشق بشمار میرود، و متضمن شرح گرانبهائی از اوضاع اجتماعی و آداب آن عصر میباشد.

آلکینوئوس[14] (ālkinoos)، در افسانههای یونانی، مهماندار اودوسئوس، یاسون، و مدیا.

آلگ (ālg؛ فنس)، رستنی؛ ← جلبک.

آلگاروه[15] (ālgārve)، از صورت عربی **الغرب** (al.qarb)، جنوبیترین ایالت (۵٬۰۷۰ کمم؛ جم ۳۱۷٬۶۲۸)، پرتغال؛ کرسی آن فارو. الغرب سابقاً به تمام قسمت جغ شبه جزیرهی ایبری اطلاق میشد. پس از سقوط دولت امویان قرطبه، آلگاروه بدست ملوک الطوایف افتاد، ولی سانچوی I و سانچوی II قسمتهائی از آنرا گرفتند، و آلفونسوی III در ۱۲۴۹ تمام آنرا فتح کرد.

آلگانکین[16] (algānkiən)، نام دستهای از زبانهای هندیشمردگان امریکا. ← زبان، جدول.

آلگانی[17] (ālegāni)، رودی بطول ۵۲۵ کم، کشمت، که در قسمت شمالی ایالت پنسیلوانیا سرچشمه میگیرد. به رود اوهایو میریزد.

آلگانی[18]، **کوههای** (ālegāni)، از رشتههای غربی کوههای آپالاش، کشمت، که در امتداد عمومی جغ-شق در ایالات پنسیلوانیا، مریلند، ویرجینیا، و ویرجینیای غربی ممتد است. ارتفاعش از ۶۱۰ متر تا ۱٬۴۶۳ متر تغییر میکند.

ال گرکو، نقاش، ← گرکو، ال.

آلگرو[19] (āllegro) [ایتالیائی، = بشاش]، در موسیقی، نشان میدهد که قطعهی موسیقی که این لفظ در ابتدای آن نوشته شده باید تند اجرا شود.

آلگرتو[20] (āllegretto) نشانهی حرکتی ملایمتر از آلگرو و تندتر از آندانته میباشد.

الگزاندر (alegzāndar)، اسم انگلیسی برای مرد، مطابق اسکندر و آلکساندر. ← آلکساندر، اسم.

الگزاندر I[21] (alegzāndəre)، ح ۱۰۷۸؟-۱۱۲۴، شاه (۱۱۰۷-۲۴) اسکاتلند. در دورهی سلطنت خود برای تفوق کلیسای اسکاتلند در کشور خویش کوشید.

الگزاندر II[21]، ۱۱۹۸-۱۲۴۹، شاه (۱۲۱۴-۴۹) اسکاتلند؛ پسر و جانشین ویلیام شیر.

الگزاندر III[21]، ۱۲۴۱-۸۶، شاه (۱۲۴۹-۸۶) اسکاتلند؛ پسر و جانشین الگزاندر II. از یاران هنری III انگلستان بود، ولی با مسئلهی تفوق انگلستان بر اسکاتلند مخالفت کرد. نروژیها را در ۱۲۶۳ شکست داد، و پیوند جزایر مجاور اسکاتلند (از جمله جزیرهی مَن) را با این کشور مستحکم ساخت. پس از مرگش کشمکش بین رابرت I و ج. دِ بیلیل آغاز شد.

الگزاندر[21]، **سمیوئل** (samyuəl alegzāndər)، ۱۸۵۹-۱۹۳۸، فیلسوف بریتانیائی؛ مت سیدنی (ویلز جدید جنوبی). در ۱۸۹۳ در منچستر استاد فلسفه شد. وی از واضعین نظریهی فلسفی صدور یا تحول صُدوری است، که بموجب آن ماده صادر از فضازمان است، و حیات صادر از ماده؛ عقل بنوبهی خود از حیات و خدا از عقل صادر شده است. از آثارش فضا، زمان، و الوهیت (۱۹۲۵) است.

الگزاندر[21]، **مجمع الجزایر**، مجمع الجزایری کنار ساحل جش آلاسکا. این جزایر و سواحل کوهستانی مجاور آن پنهندل آلاسکا را تشکیل میدهند، که پرجمعیتترین نواحی آلاسکا میباشد. جزایر عمدهی آن عبارتند از جزایر چیچاگوف، ادمیرلتی، بارانوف، ورانگل، و پرینس آو ویلز.

الگزاندر[21]، **هرلد روپرت لیافریک جورج** (harəld rupərt liāfrik jorj alegzāndər)، ملقب به **ارل الگزاندر آو تیونیس** (ërl, āv tiunis*)، ۱۸۹۱-، فیلد مارشال انگلیسی. در جج II فرمانده عقبنشینی دونکرک و برمه و پیروزیهای افریقای شمالی و سیسیل، و در ۱۹۴۵-۵۲ فرماندار کل کانادا بود. در کابینهی ۱۹۵۲ چرچیل وزیر دفاع شد. لفظ "تیونیس" در لقب او صورت انگلیسی لفظ تونس است.

---

(۱)methylated spirit (۲)methyl alcohol (۳)wood alcohol (۴)methanol (۵)absolute alcohol (۶)Alkmaar (۷)Alcmaeon (۸)Alcmaeonidae (۹)Alcmene (۱۰)Alcobaça (۱۱)Alcuin (۱۲)Alcibiades (۱۳)Alciphron (۱۴)Alcinoüs (۱۵)Algarve (۱۶)Algonquian (۱۷)Allegheny (۱۸)Allegheny; Alleghany (۱۹)allegro (۲۰)allegretto (۲۱)Alexander

الگزاندرا[۱] (alegzāndrā)، ۱۸۴۴–۱۹۲۵، ملکه‌ی همسر ادوارد VII (شاه بریتانیای کبیر). دختر کریستیان IX دانمارک بود. در ۱۸۶۳ با ادوارد ازدواج کرد.

الگزاندریا[۲] (alegzāndriā)، شهر (جم ۶۱٬۷۸۷)، ل ویرجینیا، کشمت، ج شهر واشینگتن، بر رود پوتومک.

الگود[۳]**، سیریل لوید** (siril loyd elgud)، ۱۸۹۲–، طبیب انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد، و در ۱۹۲۶–۳۱ در خدمت سفارت انگلیس در تهران بود. از آثارش طب در ایران (۱۹۳۴) و تاریخ طب در ایران (۱۹۵۱) است.

الگین، ارل آو: ← بروس، تامس؛ بروس، جیمز؛ بروس، ویکتور الگزاندر.

الگینشر[۴] (elginšər)، ولایت، اسکاتلند: ← ماریشر.

الگینی، مرمرهای[۵] (elgini)، قطعاتی از حجاری‌های یونان باستان، که در سال ۱۸۰۶ بدست ت. بروس (ملقب به ارل آو الگین) از آتن به لندن برده شد. از آن جمله است برجسته‌کاریهائی از معبد پارتنون و ستونی از معبد ارختئوم، که در ۱۸۱۶ بدولت انگلستان فروخته شد، و اینک در موزه‌ی بریتانیائی محفوظ است.

اللمع فی التصوف (al.loma‘ fe ’t.tasavvof) [کتاب اللمع]، کتابی معتبر و مفصل در تصوف، بعربی، از سراج طوسی (فت ۳۷۸ هق). مشتمل است بر مقدمه‌ی مفصل و ۱۳ قسمت بعنوان کتاب، که هر کتاب دارای چندین باب در اصول تصوف است، و کتاب سیزدهم دارای ۳۲ باب در تفسیر شطحیات و کلماتی است که ظاهر آنها نادرست و زشت و باطن آنها صحیح و مستقیم است. از جهت تفسیر شطحیاتِ قدمای صوفیه اهمیت خاص دارد. در سال ۱۹۱۴ در لیدن بطبع رسیده است.

الله‌آباد یا الاه‌آباد (elāh-)، شهر (جم ۳۳۲٬۲۹۵)، ج اوتار پرادش، هند. از شهرهای عمده‌ی اوتار پرادش و از مراکز بازرگانی است. دانشگاه و مؤسسات فرهنگی دیگر دارد. الله‌آباد در محل شهر قدیم پرایاگ (prāyāg)، واقع بر ملتقای رودهای مقدس جمنا و گنگ و از شهرهای مقدس آریائیان، واقع شده. در زمان اکبر شاه رونق بسیار یافت. از بناهای تاریخی عمده‌ی آن قلعه‌ای است که اکبر شاه بنا نهاده و بجهت ستون آشوکا و کتیبه‌ی معروفش شهرت دارد. هر دوازده سال یکبار جمعه‌بازاری بنام کومب (kumb) در شهر منعقد میشود، که در ضمن آن، جمع زیادی برای زیارت مکانهای مقدس میآیند.

الله اکبر، رشته‌کوه، لش خراسان، در ناحیه‌ی قوچان و درجز (دره‌گز)، گردنه‌ی معروف الله اکبر (بارتفاع ۲٬۰۱۱ متر) در این کوه واقعست، و جاده‌ی قوچان به درجز از آن میگذرد.

الله‌بخش‌زائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

الله‌وردی خان، فت ۱۰۲۳ هق، از سرداران نامدار شاه عباس I صفوی. اصلا از ارامنه‌ی گرجستان بود و بغلامی افتاده بود. در خدمت شاه طهماسب I جزء غلامان شاهی درآمد، و مسلمان شد، و در خدمت او اندک اندک بمقام **قوللرآقاسی**، یعنی ریاست غلامان خاصه، رسید. شاه عباس باو توجه و عنایت خاص یافت، و در سال ۱۰۰۴ هق حکومت فارس و سپهسالاری ایران را بدو تفویض کرد، و سال بعد حکومت کوه گیلویه را هم بر عمل او افزود. الله‌وردی خان در نزد شاه عباس احترام و نفوذ فوق العاده داشت و شاه او را پدر خطاب میکرد. در مقبره‌ای که خود ساخته بود در جوار آستانه‌ی رضا مدفون شد.

اللهیار خان ابدالی، حکمران هرات از طایفه‌ی ابدالی و از رؤسای آنها. وی مقارن ظهور دولت افاغنه‌ی غلزائی، در دنبال طغیانها و اختلافات محلی طایفه‌ی ابدالی و از جانب آنها بحکومت انتخاب شد (۱۱۳۸ هق). نادرقلی افشار (← نادر شاه) در شوال ۱۱۴۱ هق در نزدیک هرات چند بار وی را شکست داده مجبور بمطالبه‌ی صلح کرد، و او با سایر رؤسای ابدالی به تبعیت شاه طهماسب II صفوی ناچار شده در دفع افاغنه‌ی غلزائی قول مساعدت به نادر و شاه طهماسب داد، و شاه طهماسب او را دیگربار حکومت هرات داد. هنگام اشتغال نادر بجنگ عثمانی در تبریز، چون افاغنه‌ی ابدالی بتحریک حسین غلزائی، حکمران قندهار، طغیان کرده عازم تسخیر خراسان شدند، اللهیار خان به ایران وفادار مانده به مشهد نزد ابراهیم خان ظهیرالدوله رفت (شوال ۱۱۴۲ هق). نادر در محرم ۱۱۴۴ یاغیان هرات را مغلوب کرده دیگربار اللهیار خان را بحکومت هرات نشاند. اما چندی بعد اللهیار خان در صدد طغیان و تجاوز بر آمد؛ لیکن نادر هرات را محاصره کرد، و اللهیار خان را مغلوب کرده هرات را بگرفت، و اللهیار خان را با کسانش به مولتان تبعید نمود (رمضان ۱۱۴۴).

اللهیار خان آصف‌الدوله، از وزرا و امرای معروف دولت قاجاریه؛ پسر محمد خان دولوی قاجار. وی در دوره‌ی فتحعلی شاه یک چند بمنصب صدارت رسید، و چندی بعد، بتهمت قصور و تقصیر در امور جنگهای ایران و روس، بر کنار شد. در دوره‌ی محمد شاه قاجار که خواهرزاده‌ی وی بود، باشارت قائم‌مقام فراهانی، حکومت خراسان یافت، و باتفاق پسر خود محمد حسن خان سالار بآنحدود رفت. بعد از کشته شدن قائم‌مقام، وی بی‌رخصتی خراسان را گذاشته به طمع صدارت به تهران آمد اما بی‌نتیجه به خراسان باز گشت. هنگام توجه محمد شاه به هرات نیز، وی در دفع افغان و ازبک اهتمام بسیار نمود. در سنه‌ی ۱۲۶۲ هق، مقارن شروع خیالات پسرش سالار، که داعیه‌ی سلطنت و استقلال بهمرسانیده بود، وی خراسان را گذاشته با اموال و نقدینه و جواهر به تهران آمد، و پسر دیگر خود محمد خان بیگلربگی را به نیابت خویش به مشهد فرستاد. و چون فتنه‌ی سالار آشکار شد، راه مکه پیش گرفت، و باتفاق خواهر خود، که مادر محمد شاه بود، بسفر حج رفت، و در بازگشت، مادر محمد شاه را به تهران فرستاد، اما خود او، بحکم دولت، در عتبات اقامت نمود. بعد از قتل سالار نیز، امیر کبیر او را اجازه‌ی بازگشت به تهران نداد. کلنل شیل، وزیرمختار انگلیس در تهران، که در باره‌ی پسرش سالار نزد امیر کبیر شفاعت کرده بود، در مورد اللهیار خان نیز بوساطت پرداخت، اما نتیجه‌ای نگرفت. اللهیار خان آصف‌الدوله مریم خانم دختر فتحعلی شاه را گرفت، و پسران او، از جانب مادر، نوادگان فتحعلی شاه محسوب میشدند.

آلما آتا[۶] (ālmā ātā)، شهر (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳۳۰٬۰۰۰)، کرسی جشس قزاقستان، در دامنه‌ی جبال آلاتائو، بر راه آهن ترکستان‌سیبریه. محصولاتش پنبه، میوه، گوشت، شیر، توتون.

المآثر و الآثار (āl.ma‘āsero va ’l.‘āsār) [کتاب المآثر و الآثار]، کتابی تاریخی، بفارسی، از اعتماد السلطنه، که در سال ۱۳۰۶ هق که چهل سال شمسی از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار گذشته بود در باره‌ی سلطنت ۴۰ ساله‌ی او تألیف گردیده است. دارای ۱۶ باب است؛ در فضائل ناصرالدین شاه و تعداد اولاد و احفاد و زنان او، وزرا و امرا و رؤسا، دوایر و حکام و والیان، جنگهای داخله، و حدود و ثغور ایران در زمان او، و همچنین در ذکر بعضی عمارات و ابنیه و آبادانی و ترقیات آن زمان، و بیان سفرهای شاه و اسماء علما و متکلمین و عرفا و ادبا و اساتید و اطبا و شعرا و وعاظ آن دوره، و کسانی که در آن زمان نشان و لقب گرفته‌اند، و ترقی مالیات، و پادشاهان معاصر، و سفرائی که از ایران بخارج رفته‌اند و یا از خارج بایران آمده‌اند، و اجمالی از سوانح عمده‌ی عالم و حوادث بزرگ دنیا که در آن وقت روی داده. در سال ۱۳۰۶ هق در تهران بطبع رسیده است.

آلماده[۷] (ālmāda)، عربی **حصن المعدن** (hesno ’l.ma‘den)، شهر، پرتغال، ج لیسبون. اسم پرتغالی آن از اسم عربی گرفته شده (هنوز هم آب دریا براده‌های طلا بر ساحل میریزد).

آلماذن[۸] (ālmāḏen)، نام باستانی **سیساپون** (sisāpon)، عربی **المعدن** (al.ma‘den) یا **معدن الزاووق** (ma‘deno ’z.zāvuq) [= معدن زیبق]، شهر (جم ۱۲٬۳۷۵)، ج اسپانیای مرکزی، در کاستیل نو. معادن جیوه‌ی آن شهرت جهانی دارد، و ۱/۳ محصول جیوه‌ی سالیانه‌ی جهان از آنها میآید، و اسم عربی آن (که اصل اسم اسپانیائی است) ناشی از همین معادن است. قلعه‌ی ویرانه‌ای از دوره‌ی اعراب و مدرسه‌ی معدنشناسی دارد.

الماس، کربون خالص متبلور که از سنگهای قیمتی و سخت‌ترین جسمی است که شناخته شده. انواع پست آنرا برای سایش و تراش اجسام دیگر بکار میبرند. نخستین منبع استخراج آن آبرفت رودهای هند و بورنئو بوده. قسمت عمده‌ی الماس‌های قیمتی کنونی را از تنوره‌های آتشفشانی افریقای جنوبی بدست آورده‌اند. کنگو و برزیل از منابع استخراج کربونادو (الماس سیاه) است. تمام الماسهای قیمتی قدیم از هند بوده. از الماس‌های معروف **کوه نور** است.

الماس سیاه: ← **کربونادو**.

---

(۱)Alexandra (۲)Alexandria (۳)Elgood (۴)Elginshire (۵)Elgin Marbles (۶)Alma-Ata (۷)Almada (۸)Almadén

آلماگرو[1]، **دیگو د** (diego de ālmāgro)، ح ۱۴۷۵–۱۵۳۸، کشورگشای اسپانیائی. از دستیاران ف. پیتارو در فتح پرو بود. در ۱۵۳۵ در رأس هیئتی به شیلی اعزام شد.

آلمان[2] (ālmān)، آلمانی **دویچلاند** (doycland) یا **دویچس رایش** (doyces rāyš)، مملکتی در اروپای مرکزی که حدودش در طی تاریخ متغیر بوده، و در حال حاضر (دی ۱۳۴۰ هش؛ ژانویه‌ی ۱۹۶۲)، بعلت اینکه تا کنون پیمان صلح بین آن و دشمنانش در حج II منعقد نشده، مرزهای آن نامعین است. در سال ۱۹۳۹ پایتختش برلین، مساحتش ۴۷۲٬۵۰۰ کمم، و جمعیتش ـ۶۹٬۶۲۲٬ ۴۸۳ و بانضمام اتریش و سرزمین سودت و ناحیه‌ی ممل (که در آن سال جزء آلمان بودند) مساحتش ۵۸۶٬۱۰۰ کمم و جمعیتش ـ۷۹٬۴۱۵٬ ۰۹۵ تن بود. اراضی آلمان سابق واقع در ش رودهای اودر و نایسه از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود، بقیه‌ی سرزمین آلمان در ۱۹۴۹ به دو جمهوری‌ـجمهوری فدرال آلمان (غربی) و جمهوری دموکراتیک آلمان (شرقی)ـ منقسم شد. **جمهوری فدرال آلمان (غربی)**، یا بالاختصار، **آلمان غربی** (۲۴۹٬۴۷۲ کمم؛ جه در ۱۹۵۷ بانضمام ناحیه‌ی سار تخمیناً ۵۱٬۸۳۲٬۰۰۰)، از غ به فرانسه و لوکزامبورگ و بلژیک و هلند، از لغ به دریای شمال، از ل و لش به دانمارک و دریای بالتیک، از ش به جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی و چکوسلواکی، و از جش و ج به اتریش و سویس محدود، و پایتختش بن است، و مرکب از برلین غربی و ده ایالت یا کشور [آلمانی لاند (lānd)، جمعش لندر (lender)] **بادن‌ـوورتمبرگ**، **باواریا**، **برمن**، **راینلاند‌ـپفالتس**، **سار**، **ساکس سفلی**، **شلسویگ‌ـهولشتاین**، **نوردراین‌ـوستفالن**، **هامبورگ**، و **هسن** میباشد. شهرهای عمده‌ی آن عبارتند از هامبورگ، مونیخ، کولونی، اسن، دوسلدورف، فرانکفورت، دورتموند، شتوتگارت، هانوور، و برمن. بیش از ۹۶٪ مردم آلمان غربی تقریباً نیمی کاتولیک رومی و نیمی پروتستان هستند. **جمهوری دموکراتیک آلمان (شرقی)** (demokrātike)، یا بالاختصار، **آلمان شرقی** (۱۰۷٬۸۳۴ کمم؛ جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ـ۱۷٬ ۶۰۰٬۰۰۰)، از غ و جغ به جمهوری فدرال آلمان غربی، از ل به دریای بالتیک، از ش به لهستان (ایالات سابق آلمان که از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود)، و از ج به چکوسلواکی محدود، و پایتختش برلین شرقی است، و مرکب از ایالات سابق براندنبورگ، تورینگن، ساکس، ساکس‌ـآنهالت، و مکلنبورگ میباشد، که جملگی در ۱۹۵۲ منحل گردید، و بجای آنها ۱۴ بخش اداری بدون وحدت تاریخی تأسیس شد. شهرهای عمده‌ی آلمان شرقی عبارتند از برلین شرقی، لایپزیگ، درسدن، کارل‌ـمارکس‌ـشتات (کمنیتس)، هاله، ماگدبورگ، ارفورت، روستوک، تسویکاو، و پوتسدام. قریب ۸۵٪ مردم آلمان شرقی پروتستان و ۱۲٪ کاتولیک رومی هستند.

قسمت شمالی آلمان عموماً هموار و پست است. آلمان مرکزی و آلمان جنوبی عموماً کوهستانی و جنگلی است؛ کوههای هارتس و جنگلهای تورینگن در قسمت مرکزی و کوههای سوابیا و فرانکونیا و آلپهای باویر در آلمان جنوبی است. مرتفعترین نقطه‌ی آلمان، قله‌ی **تسوگشپیتسه** (۲٬۹۶۲ متر)، جزء آلپهای باویر در آلمان غربی است. رودهای عمده‌ی آلمان **الب**، **امس**، **اودر**، **دانوب**، **راین** و ریزابه‌هایش (مخصوصاً **ماین** و **موزل**)، و **وزر** میباشد. تنها دریاچه‌ی عمده‌ی آلمان (غربی) دریاچه‌ی **کنستانس** است. نهشتها و منابع زغال آلمان غربی عمده‌ترین منابع زغال سنگ در اروپای غربی است. در سار و آخن و رور (جملگی در آلمان غربی) نهشته‌های فراوان زغال وجود دارد. دیگر منابع معدنی آلمان لیگنیت، آهن، نمک، روی، مس، اورانیوم، و نفت است. در بادن‌ـبادن و امس و غیره چشمه‌های آب معدنی موجود است. در ۱۹۴۵ که ناحیه‌ی سار و ایالات شرقی سیلزی و پومرانی و پروس شرقی از آلمان منتزع گردید، بعضی از مراکز صنعتی و نواحی زراعتی این کشور از دست آن خارج شد. در ۱۹۵۷ سار به آلمان مسترد شد، و دهمین ایالت جمهوری فدرال آلمان گردید.

پیش از جج II آلمان از جهت فراورده‌های کشاورزی، منابع معدنی، و مصنوعات آهنی و فولادی و برقی و مواد شیمیائی و منسوجات و غیره یکی از بزرگترین کشورهای جهان بود. سنگینترین صنایع آلمان در قسمت لغ آن (ل راینلاند و ناحیه‌ی رور؛ با مراکز عمده‌ای چون کولونی، دوسلدورف، و اسن) و در برلن و ساکس (با مراکز عمده‌ای مانند لایپزیگ، درسدن، و کمنیتس) متمرکز است. از دیگر مراکز صنعتی و تجارتی آن میتوان اینها را نام برد: شتوتگارت، مونیخ، نورمبرگ (در ج)؛ فرانکفورت، مانهایم (در غ)؛ دورتموند، دوسبورگ (لغ)؛ ماگدبورگ، هانوور (ل)؛ و بندرشهرهای برمن، کیل، لوبک، و هامبورگ. صنایع عظیم فلزگری آلمان تا حد زیادی وابسته به زغال ناحیه‌ی رور و مواد معدنی وارداتی است. دیگر محصولات صنعتی آن شیشه، چینی، مصنوعات سفالی، مواد شیمیائی، منسوجات، آلات بصری و علمی، مواد رنگی، و ماشین‌آلات برقی است. محصولات زراعتی آن غلات، سیب زمینی، چغندر قند، انگور، حیوانات اهلی و مرغ میباشد. شبکه‌ی خطوط آهن آلمان عالی است، و جاده‌های آن (ح ۱۲۸٬۷۰۰ کم) مشتمل بر جاده‌های معروف اتوبان (otobān) برای حرکت وسایل موتوری میباشد. رودهای عمده‌ی آن قابل کشتی‌رانی هستند، و کانالهای راین‌ـهرنه، دورتموند‌ـامس، کیل، برلین‌ـشتتین، و لودویگ واجد اهمیت میباشند.

تاریخ

تاریخ آلمان از قرون نهم و دهم آغاز میگردد، و تاریخ این سرزمین در زمانهای پیشتر همان تاریخ **گرمانیا** و **ژرمنها** است. بعلاوه، تا پیش از ۱۸۷۱، اگر چه کشورهای مختلف سرزمین آلمان زبان مشترک و سنن وحدت‌بخش داشتند، تاریخ ملت آلمان بعنوان یک ملت واحد از ۱۸۷۱ آغاز میگردد. آلمان در ۱۸۷۱–۱۹۱۸ یک امپراطوری (رایش دوم)، در ۱۹۱۸–۳۳ یک کشور جمهوری، و در ۱۹۳۳–۴۵ (رایش سوم) زیر حکومت دیکتاتوری هیتلر بود. پس از شکست (۱۹۴۵) آن در جج II، بریتانیای کبیر و تجشد و فرانسه و کشمد آنرا اشغال کردند، و سرانجام در ۱۹۴۹ به دو قسمت (جمهوری فدرال آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان) منقسم گردید.

(I) آلمان پیش از ۱۸۷۱. در ایام باستانی، سرزمین آلمان مسکن عده‌ای از قبایل ژرمن (← ژرمنها) بود. دولت روم نواحی اطراف رود راین و آلمان جنوبی را تسخیر کرد (قرن اول قم‌ـقرن اول بم)، ولی نبرد **توتوبورگر والد** (سال نهم بم) پیشرفت رومیان را متوقف ساخت. در قرون ۴–۵ بم، قبایل ژرمن به امپراطوری روم تاختند، و قبایل اسلاو اراضی ش رود الب را اشغال کردند. کمی بعد **فرانکها** سایر قبایل ژرمن را مطیع ساختند، و در سرزمینهای آلمان و گل امپراطوری وسیعی بوجود آوردند (نیز ← **مرووِنژیان**؛ **کارولنژیان**؛ **شارلمانی**). مسیحی شدن آلمان در زمان ← قدیس **بونیفاکیوس** (ح ۶۷۵–۷۵۴ ؟) آغاز شد، و در قرون ۱۲م–۱۳م، با استیلای ژرمنها بر اراضی ش الب (← **وندها**؛ **توتونی، شهسواران**)، انجام یافت.

کمی پس از شارلمانی، امپراطوری پهناور وی تجزیه شد. بموجب ← **پیمان وردن** (۸۴۳) قسمت شرقی امپراطوری فرانکها، یعنی آلمان، تحت حکومت **لوئی ژرمنی** درآمد، و بدین ترتیب، امپراطوری قرون وسطائی آلمان پیدایش یافت. در طی قرن نهم در هر یک از کشورهای فرانسه و ایتالیا و آلمان فکر وحدت ملی رشد میافت، و از طرف دیگر، نیروهای مرکزگریز این ممالک را در معرض خطر تجزیه قرار میداد. اولین مملکتی از این ممالک که وحدت و نظم در آن برقرار شد آلمان بود. عواملی که باعث ضعیف شدن این کشور بود یکی حملات مهاجمین خارجی (نورمانها، اسلاوها، و مجارها) بود، و دیگر اینکه دوکهای پنج قبیله‌ی عمده‌ی ژرمن، که "تنه"ی این قوم محسوب میشدند، در دوکنشینهای خود (**فرانکونیا**، **سوابیا**، **باواریا**، **ساکس**، و **لورن**) گردنکشی میکردند. در دوره‌ی **هانری I** (هانری شکارچی) و **اوتوی I** قدرت سلطنت استقرار یافت. اوتو در دوره‌ی فرمانروائی (۹۳۶–۹۷۳) خود وحدت آلمان را تأمین کرد، و این کشور را بپایه‌ای رسانید که تا یک قرن بعد مقتدرترین ممالک اروپا بود. وی در ۹۶۲ بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد، و بدین ترتیب تاریخ آلمان با تاریخ **امپراطوری مقدس روم** وجوه مشترک یافت.

در دوره‌ی امپراطوری **هانری III** و **هانری IV**، بین امپراطور و پاپ (که میخواست فرمانروای بلا منازع عالم مسیحیت در غرب باشد) سخت نزاع افتاد، و مخصوصاً پاپ بر ضد حق امپراطوری در برگزیدن اسقفها بپا خاست، و این امر منجر به مداخله‌ی میهن‌پرستان آلمانی و ایتالیائی در اختلاف فیما بین شد، و در آلمان عده‌ای بطرف‌داری پاپ و در ایتالیا جمعی بجانبداری از امپراطور برخاستند. کار اختلاف در دوره‌ی سلسله‌ی **هوهنشتاوفن** (۱۱۳۸–۱۲۵۴) باوج رسید،

(1) Almagro (2) Germany

و سرانجام، امپراطور فردریک II از طرفداران آلمانی و ایتالیائی پاپ شکست خورد. در ضمن، فردریک اختیارات وسیعی به امرای آلمان و به شهرهای آزاد امپراطوری داد، و بدین ترتیب، حکومتهای محلی خودمختار، در مقابل دولت مرکزی، قوت گرفت، و آلمان بصورت اتحادیه‌ی سست‌بنیادی درآمد که استیلای امپراطورها بر آن متغیر بود. پس از جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸)، اختیارات پادشاهان جنبه‌ی اسمی یافت، و در داخل این سرزمین، که دستخوش فئودالیته بود، دو دولت نیرومند و رقیب یکدیگر بوجود آمد، یکی اتریش یا امپراطوری پهناور خاندان هاپسبورگ، و دیگر کشور نوین و متمرکز پروس. ناپلئون I، در ۱۸۰۶ امپراطوری مقدس روم را برانداخت، و اتریش را از آلمان جدا کرد، و موقتاً به رقابت اتریش و پروس خاتمه داد، و همپیمانان راین را علم نمود، و آن در ۱۸۱۳ منحل شد. **اتحادیه‌ی آلمانی** (یا ژرمنی) که بتوسط کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) و تحت نفوذ اتریش تشکیل شد خشم میهنپرستان آلمان را برانگیخت، و دوره‌ی ۱۸۱۵–۱۸۵۰ را میتوان دوره‌ی عکس العمل و شورش آنان شمرد؛ و انقلاب ملی و آزادیخواهانه‌ی سال ۱۸۴۸ در اواخر آن روی داد. ضمناً، دولت پروس که نقشه‌ی وحدت آلمان را در سر میپخت، موافقت‌نامه‌های تجارتی با کشورهای آلمان منعقد کرد و اتریش را از آن بیرون گذاشت (۱۸۳۵). سپس نهضت و انقلاب ۱۸۴۸ (← **انقلابهای ۱۸۴۸**) روی داد، که اگر چه موقتاً فرونشانیده شد، سرانجام وحدت آلمان را تأمین کرد. در نتیجه‌ی مساعی **بیسمارک** دست اتریش از آلمان کوتاه شد (← **اتریش و پروس، جنگ، ۱۸۶۶**)، و در پایان ← **جنگ فرانسه و پروس**، ویلهلم I (پادشاه پروس) امپراطور (قیصر) آلمان اعلام گردید (۱۸۷۱). اگر چه این امپراطوری جدید، بضمیمه‌ی آلزاس و لورن، تحت حکومت فرمانروای واحدی قرار گرفت، و مجلس شور واحد (رایشستاگ) و اتحادیه‌ی گمرگی (← **تسولفراین**) داشت، در واقع کنفدراسیونی (← **کنفدراسیون**) از چند کشور (پروس، باواریا، وورتمبرگ، ساکس)، چند میهن‌دوکنشین (بادن، هسن، ساکس-وایمار، مکلنبورگ)، امیرنشینهای کوچک، و شهرهای ← **اتحادیه‌ی هانسائی** (هامبورگ، برمن، لوبک) بود.

(II) رایش دوم (۱۸۷۱–۱۹۱۸) تا ظهور هیتلر. بترتیبی که گفته شد، در طی نیم قرن، آلمان، که مملکتی فئودال و فاقد وحدت و از جنبه‌ی صنعتی و اجتماعی عقب‌افتاده بود، به عمده‌ترین مملکت بر اروپا از جنبه‌ی نظامی و اقتصادی تبدیل شد. پیشرفت سریع صنعتی و توسعه‌طلبی تجارتی آلمان بعد از ۱۸۷۱ ادامه یافت، و این امر، و توسعه‌طلبی مستعمراتی و دریائی **ویلهلم II**، انگلستان را مواجه با خطری جدی ساخت. تا ۱۸۹۰ که بیسمارک سر کار بود، دولت آلمان با برقراری روابط صلحجویانه با همسایگان مایل بود، ولی سیاست تجاوزکارانه‌ی ویلهلم II در پیشامد **جنگ جهانی I** (۱۹۱۴–۱۸) مؤثر بود. در ۱۹۱۴ آلمان در اوج رونق خود بود، ولی در ۱۹۱۸ رمقی برای آن نمانده بود. آلمان مغلوب شد، ویلهلم II استعفا داد، و مخاصمات ترک شد. در ۱۹۱۹، آلمان به شرایط سخت ← **معاهده‌ی ورسای** گردن نهاد، و قانون اساسی جمهوری را که در وایمار طرح شده بود پذیرفت، و بهمین جهت، جمهوری آلمان را که تا روی کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ دوام یافت **جمهوری وایمار** گویند. جمهوری وایمار سازمان فدرال آلمان را با بعضی تغییرات مختصر ارضی محفوظ داشت، ولی از همان آغاز تأسیس دستخوش تشنجات ناشی از فعالیتهای افراطیهای ناسیونالیست و کمونیست، بیکاری پردامنه، و تورم پولی شدید گردید. بعد از ف. ابرت، که مردی میانه‌رو بود، **هیندنبورگ** به ریاست جمهور رسید. پس از ۱۹۲۵، وضع اقتصادی بهبود یافت، و سیاست خارجی **شترزمان** آلمان را دگربار در جرگه‌ی دولتهای مقتدر درآورد. ولی بحران اقتصادی عالمگیری که در ۱۹۲۹ آغاز شد کار آلمان را دگربار تقریباً به ورشکستگی کشانید. کمونیستها و ناسیونال سوسیالیستها (← **ناسیونال سوسیالیسم**) در انتخابات پیروزیهای عمده‌ای بدست آوردند، و در ۱۹۳۲ حزب هیتلر بزرگترین حزب در رایشستاگ بود، و سرانجام، در نتیجه‌ی نفاق مخالفین وی، هیتلر به صدراعظمی آلمان منصوب گردید.

(III) رایش سوم و سقوط آن. هیتلر در طی یک سال کلیه‌ی اختیارات را در دست گرفت، حکومت دیکتاتوری مطلق برقرار کرد، و همه‌ی امور آلمان را تحت نظارت نازیها درآورد. معاهده‌ی ورسای را طرد کرد، و برنامه‌ی تنجیده‌ای برای تجدید تسلیحات آغاز نمود، راینلاند را دیگربار مسلح ساخت (۱۹۳۶)، و اتریش را به آلمان ملحق کرد (مارس ۱۹۳۸). از ۱۹۳۶ با ایتالیای فاشیست متحد شد (← **محور**). در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹) مداخله کرد، و در سپتامبر ۱۹۳۸، با توافق دولتهای غربی، قسمتی از چکوسلواکی را گرفت (← **مونیخ، پیمان**). در آوریل ۱۹۳۹ بوهم و موراوی را و در همان سال ناحیه‌ی ممل را گرفت، و سپس خواستار دانتزیگ و جزئی از **دالان لهستان** شد، و پس از انعقاد (ماه اوت ۱۹۳۹) پیمان عدم تجاوز با تجشس، به لهستان حمله برد، و **جنگ جهانی II** آغاز گردید، و تا سال ۱۹۴۲ پیروزیهای خیره‌کننده‌ای نصیبش شد، ولی سرانجام مغلوب گردید، و در ماه مه‌ی ۱۹۴۵، آلمان با شهرهای ویران خود، بلا شرط تسلیم شد.

در ۵ ژوئن ۱۹۴۵ فرماندهان متفقین در برلین امور آلمان را بدست گرفتند، و در اوایل ژویه‌ی همان سال نیروهای متفقین طبق توافق قبلی در آلمان مستقر شدند. دولت شوروی تمام قسمت واقع در ش الب از آلمان و بیشتر آلمان مرکزی (از جمله ساکس و تورینگن) را اشغال کرد. منطقه‌ی اشغالی بریتانیا عبارت از قسمت شمال غربی آلمان و مشتمل بر ناحیه‌ی رور بود. کشمهٔ بیشتر آلمان جنوبی و بندر برمن، و فرانسه قسمتهای جنوبی وورتمبرگ و بادن و راینلاند را اشغال نمودند. برلین بعنوان مقر شورای نظارت متفقین تعیین شد، و معذلک به چهار بخش، هریک تحت اشغال یکی از متفقین، تقسیم گردید. ← **کنفرانس پوتسدام**، در باب آلمان، فقط مسائل خلع سلاح و منحل کردن نیروی نظامی آلمان و برقرار کردن رژیم دموکراسی را در این کشور مورد نظر قرار داد، و اجرای این برنامه به شورای نظارت متفقین، مرکب از فرماندهان چهار دولت، محول گردید، و سران غرب موافقت کردند که دولت شوروی اداره‌ی ایالاتی از آلمان را که در ش رودهای اودر و نایسه‌ی غربی واقع بود به لهستان وا گذارد، مشروط بر اینکه مرز قطعی لهستان و آلمان در کنفرانس صلح تعیین شود. در ۱۹۴۶ مشهود بود که همکاری شرق و غرب در اداره‌ی آلمان عملی نیست. اختلاف بین تجشس و دولتهای غربی کار شوری را فلج ساخت، و در ۱۹۴۸ تجشس از شوری خارج شد. از عوامل عمده‌ای که مانع از انعقاد پیمان صلح عمومی با آلمان گردید مسئله‌ی غرامات جنگ بود. محاصره‌ی برلین غربی در ۱۹۴۸–۴۹ بتوسط تجشس شکاف بین دو قسمت شرقی و غربی آلمان را وسیعتر کرد، و در ۱۹۴۹ آلمان به دو جمهوری مجزا تقسیم شد. جمهوری فدرال آلمان غربی از نواحی اشغالی انگلستان و فرانسه و کشمهٔ (باستثنای ناحیه‌ی سار)، با حکومت دموکراسی پارلمانی، تشکیل شد، و تحت نظارت یک "هیئت عالی ناظرین متفقین" بود. بمناسبت جنگ (۱۹۵۰) کره، سه دولت مذکور شرکت آلمان را در جبهه‌ی ضد شوروی لازم دیدند، و لهذا، طرحی برای تجدید استقلال کامل آلمان ریختند. ضمناً، برای رفع نگرانی از تجاوز آلمان در صورت زورمند شدن آن، این کشور را وارد اتحادیه‌هائی با دولتهای دیگر اروپائی کردند. بدین ترتیب، آلمان غربی در ۱۹۵۲ اسماً استقلال یافت، و بعد از اینکه ← **پیمانهای پاریس** بتصویب رسید (۱۹۵۵)، و طرح ← **اتحادیه‌ی اروپای غربی** بمرحله‌ی اجرا درآمد، استقلال کامل یافت (۵ ماه مه، ۱۹۵۵) و در نهم همان ماه به سازمان ← **پیمان آتلانتیک شمالی** پیوست. فعالیتهای صنعتی آلمان که در سال ۱۹۵۲ از زیر بار نظارت متفقین رهائی یافته بود بسرعت رو بترقی گذاشت، و آلمان بار دیگر در جرگه‌ی ممالک بزرگ صنعتی جای گرفت. آلمان غربی عضو ← **سازمان همکاری اقتصادی اروپا** (تأسیس ۱۹۴۸)، ← **شورای اروپا** (تأسیس ۱۹۵۰)، ← **جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا** (تأسیس ۱۹۵۲)، و **جامعه‌ی اروپائی انرژی اتمی** و **جامعه‌ی اقتصادی اروپا** (تأسیس ۱۹۵۷) است. ثبات سیاسی آلمان غربی متکی به دو حزب عمده (حزب دموکرات مسیحی و حزب سوسیال دموکرات) است، که در انتخابات ۱۹۵۷ هشتاد و دو در صد آراء را بدست آوردند. کونراد آدناوئر (از حزب دموکرات مسیحی)، که از ۱۹۴۹ صدر اعظم آلمان غربی بوده، از طرفداران جدی دولتهای غربی است. جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی در اکتبر ۱۹۴۹ در منطقه‌ی اشغالی تجشس تشکیل گردید، و آن تحت تسلط حزب (کمونیست) سوسیالیست وحدت است. در ۱۹۵۵ تجشس جمهوری آلمان شرقی را برسمیت شناخت، ولی ارتش شوروی بر طبق توافق دو دولت در آلمان شرقی ماندند. آلمان شرقی از نو مسلح شد، و به ← **معاهده‌ی ورشو** پیوست. یکی شدن دو قسمت آلمان یکی از مسائل عمده‌ی مختلف

فیه بین شرق و غرب میباشد، و تا این تاریخ (دی ۱۳۴۰ هش) حل نشده است.

آلمان، افریقای جنوب غربی: ← افریقای جنوب غربی.

آلمان، افریقای شرقی: ← افریقای شرقی آلمان.

آلمان، گینه‌ی جدید: ← گینه‌ی جدید، سرزمین.

آلمان[1]، **ماتئو** (mātẹo ālemān)، ۱۵۴۷– ح ۱۶۱۰، رمان‌نویس و طبیب اسپانیائی، که بر طبق اطلاعات موجود اولین نویسنده‌ایست که رمانی از نوع پیکارسک نوشته است. در دوره‌ی فیلیپ II اسپانیا متصدی امور مالی بود (۱۵۷۱–۸۸)، و در ۱۶۰۸ به مکزیک مهاجرت کرد. اثرش بنام زندگی و کارهای گوتمان دِ آلفاراچه (۱۵۹۰–۱۶۰۴) در طی ۵ سال بیش از ۱۶ بار بچاپ رسید، و به فرانسه (۱۶۰۰)، انگلیسی (۱۶۲۳)، و لاتینی (۱۶۲۳) ترجمه شد.

آلمان[1]، **میگل** (migel ālemān)، ۱۹۰۲–، رئیس جمهور (۱۹۴۶–۵۲) مکزیک.

آلمان شمالی، اتحادیه‌ی[2]، اتحاد میان ۲۲ کشور آلمانی شمال رود ماین، برهبری پروس. این اتحادیه، جایگزین اتحادیه‌ی آلمانی شد، که بر اثر جنگ (۱۸۶۶) اتریش و پروس از میان رفته بود. گرچه کشورهای آلمان جنوبی از این اتحادیه بیرون بودند، از راه عضویت در تسولفراین با آن بستگی نزدیک داشتند. طرح اولیه‌ی قانون اساسی اتحادیه را بیزمارک فراهم آورده بود، و در آن یک شورای فِدرال یا بوندس‌رات (bundesrāt)، مرکب از نمایندگان کشورهای عضو، و یک رایشستاگ (rāysštāg)، که اعضایش انتخابی بودند، مقرر شده بود. هر دو مجلس سخت تحت نفوذ پروس بود. قوه‌ی مجریه را رئیس اتحادیه یعنی پادشاه پروس در دست داشت، و همو صدر اعظم فدرال را منصوب میکرد. در ۱۸۷۱ این قانون اساسی با تغییراتی بعنوان قانون اساسی امپراطوری آلمان پذیرفته شد.

آلمانی[3] (ālemānni) یا **آلامانی**[4]، قوم ژرمنی که در قرن پنجم میلادی زمینهای اطراف رود راین (نواحی کنونی آلزاس، بادن، و لش سویس) را اشغال کرده بودند. در ۴۹۶ از کلوویس I، شاه فرانکها، شکست خوردند، و در ۵۳۶ تحت سلطه‌ی فرانکها درآمدند. نیز ← ژرمنها.

آلمانی، اتحادیه‌ی: ← اتحادیه‌ی آلمانی.

آلمانی[5]، **زبان**، یکی از ← زبانهای ژرمنی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که خود لهجه‌های مختلف دارد. ← زبان، جدول.

آلمانی پنسیلوانیائی[6]، لهجه‌ی مخلوطی که اخلاف گروهی از مردم آلمانی که به پنسیلوانیا (کشمع) مهاجرت کردند بآن سخن میگویند، و از اختلاط چند لهجه‌ی مختلف، از جمله آلمانی و انگلیسی، پیدا شده است. این مردم (که بغلط آنها را هلندیان پنسیلوانیائی میخوانند) در اصل غالباً به فرقه‌های ممنوع مسیحی اروپا متعلق بودند. در پنسیلوانیا بزراعت پرداختند، و بتدریج کارشان رونق گرفت. در حفظ رسوم مذهبی و زبان و لباس و آداب و هنر محلی خود تا کنون توفیق یافته‌اند.

المپ (olamp). این لفظ درین کتاب بصورت اولمپ ضبط شده است. برای مشتقات آن از قبیل المپیا، المپیاد، و (خدایان یا مسابقات) المپی نیز بآن ردیف رجوع کنید.

المجسطی: ← مجسطی.

المحاسن و الاضداد (al.mahāseno va 'l.'az-dād)، کتابی ادبی و لغوی، بعربی، از جاحظ (بعضی در انتساب این کتاب به جاحظ شک کرده اند). مولف در این کتاب بذکر محاسن صفات یا اشیاء میپردازد، و سپس بدیها و زشتیهای آنرا بیان میکند. اول‌بار در ۱۸۹۸ در لیدن و سپس مکرر در مصر و بیروت بطبع رسیده است.

آل محتاج، سلسله‌ای از امرای محلی خراسان، تابع دولت سامانی، که ظاهراً مانند اجداد خود از اوایل اسلام تا عهد سلطان محمود غزنوی در ولایت چغانیان حکومت میکرده‌اند، و بعضی از آنها نیز گاه سپهسالار خراسان بوده‌اند. این سلسله منسوبند بنام جد مؤسس امارت خویش، که خود از امرا و سرداران سلسله‌ی سامانی بوده، و ابوبکر محمد ابن مظفر ابن محتاج چغانی (فت ۳۲۹ هق) که یک چند از جانب نصر II سپهسالار خراسان بود. پس از او پسرش ابوعلی چغانی (ابو علی احمد ابن محمد) (فت ۳۴۴ هق) امارت یافت که در دستگاه سامانیان نفوذ و قدرت یافت، و در یک جنگ ماکان کاکی را بکشت، و چند بار با امیر نوح I سامانی اختلاف یافت. و دیگر پسرش ابومنصور نصر ابن احمد چغانی که از جانب پدر یک چند در چغانیان حکومت داشت. دیگر ابوالمظفر طاهر ابن فضل چغانی (مقتول در ۳۷۷ هق) که ممدوح منجیک ترمذی شاعر و بر حسب روایت عوفی امیری فاضل و ادب‌پرور بوده است. دیگر ابوالمظفر فخرالدوله احمد ابن محمد چغانی که ممدوح دقیقی و نیز ممدوح فرخی شاعر در قصیده‌ی معروف به کاروان حله بوده است. نام چند تن دیگر از مشاهیر رجال این خاندان نیز در تواریخ عهد سامانی ذکر شده است که، هرچند در دستگاه سامانیان متصدی مقامات و منصب مهم بوده‌اند، لیکن ظاهراً امارت چغانیان نداشته‌اند. آل محتاج نسب خود را به چغان خداة (caqān-xodāt) (امرای قدیم ولایت چغانیان) میرسانیده‌اند. با استیلای غزنویان و اعتلای دولت محمود غزنوی، بساط استقلال این خاندان نیز برچیده شد.

المحکم (al.mohkam)، لغتنامه ای عربی بعربی، از ابوالحسن علی ابن اسماعیل، معروف به ابن سیده (ح ۳۹۸–۴۵۸ هق). مؤلف در ترتیب حروف روش خلیل ابن احمد را در کتاب العین پیروی کرده است. مطالب صرف و نحوی این کتاب از لغتنامه‌های دیگر بیشتر است. از ۱۹۵۸ در مصر شروع بطبع آن شده است و تا کنون دو مجلد آن منتشر گردیده.

المختصر فی اخبار البشر (al.moxtasar fi ax-bāre 'l.bašar)، معروف به **تاریخ ابوالفداء**، کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالفداء. مشتمل است بر تاریخ قبل از اسلام و بعد از اسلام. تاریخ قبل از اسلام را بر یک مقدمه و پنج فصل قرار داده، و تاریخ اسلامی را بر حسب سنوات مرتب نموده تا سال ۷۲۱ هق. ابن الوردی (ebno 'l.vardi) (فت ۷۵۰ هق) ذیلی بر آن نوشته است بنام تتمة المختصر، که وقایع را تا سال ۷۴۹ هق در بر دارد. المختصر با ترجمه‌ی لاتینی در ۱۷۸۹–۹۴ در کپنهاگ بطبع رسیده است، و در مصر و استانبول نیز منتشر شده، و قسمتهای مختلفی از آن با ترجمه بزبانهای فرنگی در اروپا انتشار یافته است.

المخصص (al.moxassas)، لغتنامه‌ای موضوعی، عربی بعربی، از ابوالحسن علی ابن اسماعیل، معروف به ابن سیده (ح ۳۹۸–۴۵۸ هق). بنام امیر ابوالجیش مجاهد ابن عبدالله عامری (فت ۴۳۶ هق) تألیف شده، و بزرگترین لغتنامه‌ای است که بر حسب موضوع مرتب گردیده، و چون مؤلف از نحویان بزرگ نیز بوده است، مطالب نحوی و صرفی این کتاب بیش از لغتنامه‌های دیگر میباشد. چاپ مصر، ۱۳۱۶–۲۱ هق.

المده (alamdeh)، ده (جـ ۱‘۵۷۴ سـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز قشلاقی دهستان کجور، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، ۴۲ کیلومتری ش نوشهر. راه شوسه‌ی معدن زغال سنگ گلندرود ازین ده منشعب میشود.

آلمریا[7] (ālmeriā)، نام باستانی **اونکی** (unki) و **پورتوس ماگنوس** (portus māgnus). عربی **المریه** (al.meriyya). شهر (جـ ۷۶‘۴۹۷)، کرسی ایالت آلمریا، ج اسپانیا، در اندلس؛ بندری کنار مدیترانه. میوه و سنگهای معدنی صادر میکند. احتمالا از بناهای فنیقیان است. در دوره‌ی مورها (اعراب) رونق فراوان داشت؛ در ۱۱۴۷ آلفونسوی VII لئون و کاستیل آنرا گرفت، ولی در ۱۱۵۷ موحدون تاراجش کردند؛ بعد از ۱۲۸۸ بدست امرای غرناطه افتاد، و در مقابل محاصره‌ی (۱۳۵۹–۱۳۱۰) مسیحیان مقاومت کرد. سرانجام، فردیناند V آراگون تصرفش کرد (۱۴۸۹).

المریه، اسپانیا: ← آلمریا.

المسائل الخمسون (al.masā'elo 'l.xamsun)، رساله‌ای در اصول علم کلام، مشتمل بر ۵۰ مسئله، از امام فخر رازی. در ضمن مجموعة الرسائل در ۱۳۲۸ هق در مصر بطبع رسیده.

آل مسافر یا **مسافریان** یا **کنگریان** یا **سالاریان**، سلسله‌ای از امرای دیلم که در قرن چهارم و پنجم هق شاخه‌ای از آنها در طارم رودبار و شاخه‌ی دیگر در آذربایجان و اران و ارمنستان فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله، محمد ابن مسافر دیلمی، در حدود سنه‌ی ۳۰۷ در طارم قزوین قدرتی بهمرسانید، و در شمیران طارم بناهای رفیع ساخت که ابی دلف خزرجی با اعجاب و تحسین از آنها سخن رانده است. وی در سنه‌ی ۳۳۵ بدست دو پسرش مرزبان ابن محمد و وهسودان ابن محمد (vahsudān) دستگیر و زندانی شد. مرزبان در آذربایجان و اران به بسط نفوذ پرداخت، و در سنه‌ی ۳۳۸ هق از رکن الدوله‌ی دیلمی شکست خورده باسارت افتاد،

(۱)Alemán (۲)North German Confederation (۳)Alemanni (۴)Alamanni (۵)German (۶)Pennsylvania Dutch (۷)Almería

ولیکن در ۳۴۲ هق از اسارت نجات یافته بر آذربایجان استیلا یافت، و در رمضان ۳۴۶ وفات یافت. بعد از مرزبان ابن محمد، پسرش جستان ابن مرزبان (jostān) امارت یافت، اما کاری از پیش نبرد و با مادر و برادرش ناصر بدست عم خویش وهسودان گرفتار و مقتول شد. وهسودان با آنکه بعضی از نواحی و بلاد مجاور طارم رودبار را، مانند زنجان و ابهر و سهرورد، ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد، ولی توسعه‌ی قدرت دیالمه‌ی ری و عراق قلمرو اعقاب او را غالباً محدود بهمان طارم و رودبار میداشت، و هرچند ناصر خسرو در سفرنامه از جستان ابن ابراهیم، صاحب شمیران، بتجلیل یاد میکند، و بموجب قول حمدالله مستوفی در نزهة القلوب، قزوین هم در حدود سال ۴۱۱ در تصرف این سلسله بوده است، مع هذا حدود قلمرو این سلسله غالباً محدود به رودبار طارم بود، و ظاهراً اسماعیلیه‌ی الموت بقدرت آنها در آن حدود پایان بخشیده‌اند، هر چند بموجب بعضی اقوال، امرای این خاندان خود باطنی و اسماعیلی شمرده شده‌اند، چنانکه مرزبان ابن محمد و وزیر او علی ابن جعفر را بعضی باطنی شمرده‌اند، و وهسودان ابن محمد نیز چنانکه از بعضی سکه‌هایش برمیآید بر همین مذهب بوده است.

المسالک و الممالک (al.masāleko va 'l.ma-mālek) [= راهها و کشورها]، عنوان بعضی کتابهای جغرافیائی که مؤلفین عربی‌نویس تألیف کرده‌اند. مسلمانها برای اداره‌ی کشورهائی که فتح کرده بودند، و تعیین مقدار خراج و جزیه‌ی هر شهر یا مملکت، احتیاج باطلاع از شهرها و کشورهای مزبور و مسافت میان آنها پیدا کردند. از طرف دیگر، فریضه‌ی حج و سفر برای طلب علم و رزق نیز این احتیاج را بیشتر مینمود. لذا نخست مورخین و نویسندگان مغازی و فتوح و راویان اخبار، در ضمن آثار خود، بتوصیف شهر-ها و کشورها پرداختند، و سپس کتابهای مستقلی در این باب‌بعنوان‌های المسالک و الممالک، مسالک الممالک، البلدان [کتاب البلدان]، الخراج [کتاب الخراج]، و غیرمتألیف گردید. و آنچه از آنها بما رسیده و در دست است در حدود سی اثر معتبر میباشد، که مجموعه‌ی آنها یکی از منابع مهم تمدن اسلامی بشمار میآید. جغرافیادانهای مسلمان به راهها و مسافات، که رابطه‌ی محکمی با سفر دارد، توجه داشتند، و آنها را تقریباً صحیح و دقیق بیان مینمودند، و برای ذکر مسافت فرسخ و میل بکار میبردند (فرسخ عبارت بوده است از سه میل و هر میل کمی کمتر از یک کیلومتر)، و برای مسافتهای دور واحد "یوم" (= روز) را نیز داشته‌اند، مثلا میگفتند "طول سوریه ۱۵ روز است"، و بعضی (مانند ادریسی) "یوماً طویلا" نیز گفته‌اند.

المسالک و الممالک [کتاب المسالک و الممالک]، کتابی جغرافیائی و تاریخی، از ابن خرداذبه (فت ح ۳۰۰ هق) (← المسالک و الممالک، عنوان). قدیمترین و مستندترین کتابی است که بدین نام در موضوع خود نوشته شده، چونکه مؤلف آن سمت "صاحب البرید و الخبر" (تقریباً رئیس پست و اطلاعات) قسمت غربی ایران (آن قسمت که به "جبل" معروف بوده است) داشته، و نوشته‌های او در باره‌ی خراج و مسافتها بر اساس اسناد رسمی است. دخویه معتقد است که اساس تألیف این کتاب در ۲۳۲ هق گذاشته شده، و مؤلف پیوسته مطالبی بر آن می‌افزوده، و اتمام تألیف آن بعد از ۲۷۲ هق است، و نیز گوید که نسخه‌ی خطی کاملی از آن در دست نیست. این کتاب را اول بار باربیه دو منار بفرانسوی ترجمه کرده، و ترجمه و متن عربی را در ۱۸۶۵ طبع نموده، و سپس دخویه آنرا با ترجمه‌ی فرانسوی و قسمتی از کتاب الخراج قدامة ابن جعفر در ۱۳۰۶ هق در لیدن منتشر کرده است.

المسالک و الممالک (al.masāleko va 'l.ma-mālek) [المسالک و الممالک و المفاوز و المهالک] یا **صورة الارض** (surato 'l.ʿarz)، کتابی جغرافیائی و تاریخی، از **ابن حوقل** (← المسالک و الممالک، عنوان). مؤلف در ۳۳۱ هق بقصد تحقیق در احوال ممالک مختلف و مردم آنها و تجارت بغداد را ترک گفته، و مدت سی سال در کشورهای اسلامی، از قبیل ایران و عراق و اسپانیا، بسیر و سیاحت پرداخته، و بعضی از نواحی را چنان مفصل شرح داده که فواید اجتماعی و حتی نژادشناسی نیز بر آن مترتب است (مثلا از سیسیل، و بخصوص پایتخت آن پالرم، تقریباً آمار بدست میدهد). دوزی گوید که ابن حوقل در حدود سال ۳۴۰ هق اصطخری را ملاقات کرده، و اصطخری کتاب مسالک الممالک خود را بدو نموده که آنرا مراجعه کند، و بعضی از نقشه‌های جغرافیائی آنرا تهذیب نماید، ولی ابن حوقل قصد تألیف جدیدی از این کتاب کرد، و چون آنرا باتمام رسانید (ظاهراً پس از سال ۳۶۷ هق) همان نام کتاب اصطخری را با کمی تغییر و همچنین نام خود را بر آن نهاد، و باید گفت که کتاب ابن حوقل همان کتاب اصطخری است که آنرا شرح و بسط داده و مفصل نموده. تمام این کتاب اول‌بار در ۱۸۷۳ در لیدن، و سپس در ۱۹۳۸–۳۹ در دو مجلد (یک مجلد آن در باره‌ی ایران است) بعنوان صورة الارض نیز در لیدن منتشر گردیده. قسمتی از آن که مربوط به ایران است در ۱۸۲۲ با ترجمه‌ی لاتینی در لیدن، و مطالب مربوط به سند (هندوستان) با ترجمه‌ی لاتینی در ۱۸۳۸ در بن، و مطالب مربوط به پالرم با ترجمه‌ی فرانسوی در ۱۸۴۵ در پاریس بطبع رسیده است. گویند این کتاب بفارسی ترجمه شده، و ترجمه‌ی فارسی به انگلیسی ترجمه گردیده است.

المستطرف (al.mostatraf) [المستطرف فی کل فن مستظرف]، کتابی ادبی، بعربی، از بهاءالدین ابو الفتح محمد ابن احمد، معروف به ابشیهی (ebši-hi) (۷۹۰–۸۵۰ هق). از کتابهای مفصل و دایرة المعارف‌گونه‌ی ادبی و تاریخی است، مشتمل بر ۴۸ باب در مطالب گوناگون، از قبیل اسلام، قرآن و فضل آن، عقل و هوش، علم و ادب، آداب، حکم و امثال، بیان و بلاغت، بلیغان و فصیحان، جوابهای ساکت‌کننده، وظایف پادشاهان و بزرگان دولت، اخبار عرب و ادیان آنها در جاهلیت، و جز اینها. در مصر مکرر بطبع رسیده، و بفرانسوی ترجمه شده (چاپ پاریس، ۱۸۹۹–۱۹۰۲).

المشترک وضعا و المفترق صقعا (al.moštare-ko vazʿan va 'l.moftareqo soqʿan)، کتابی جغرافیائی و تاریخی، بعربی، از یاقوت حموی. ظاهراً مختصری است از کتاب عظیم **معجم البلدان** با اضافاتی. از کتب معتبر بلدان بشمار میآید. چاپ گوتا، ۱۸۴۶.

آل مشعشع: ← مشعشعیان.

المشیر (alamšir)، ده (جـ ۱۱۳ ۱°۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان نوکندکا، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۱۰ کیلومتری ل شاهی.

المصون (al.masun) [المصون فی الادب]، کتابی ادبی، بعربی، از ابواحمد حسن ابن عبدالله عسکری (فت ۳۸۲ هق). از کتابهای معدود و معتبر نقد الشعر است. چاپ کویت، ۱۹۶۰.

آل مظفر (āle mozaffar)، عنوان سلسله‌ای از امرای مستقل محلی که از حدود سال ۷۱۳ تا ۷۹۵ هق در فارس و کرمان و یزد و احیاناً بعضی بلاد دیگر فرمانروائی داشته‌اند. مؤسس این سلسله شرف‌الدین مظفر I حکومت میبد یزد داشت، و در خدمت قراختائیان کرمان و ایلخانیان مغول ابراز لیاقت کرد. جانشین او مبارز الدین محمد از فترت اواخر عهد ایلخانیان استفاده کرد، و کرمان و فارس را گرفته شیخ ابواسحاق اینجو را هلاک کرد، اما بدست پسران خویش شاه محمود و شاه شجاع مقید و محبوس گشت. اخلاف او، که در واقع وارث مملکت قسمت-یافته‌ی او گشتند، همواره با یکدیگر در منازعه بودند. جانشین شاه شجاع پسرش سلطان زین العابدین با کارشکنی بنی اعمام خویش و با استیلای امیر تیمور مواجه شد، و عاقبت بدست پسر عم خویش شاه منصور افتاد، چنانکه بین شاه منصور و برادرش شاه یحیی نیز نزاع افتاد، و عاقبت با استیلای تیمور و در میان جنگ خانگی سلطنت آل مظفر بپایان آمد (۷۸۹)، و بقایای شاهزادگان آنها، بجز زین‌العابدین و سلطان شبلی، بامر تیمور جملگی مقتول شدند (رجب ۷۹۵)، و سلطنت آنها که مجموعاً قریب ۸۰ سال دوام داشت بپایان آمد. حافظ با امرای این سلسله خاصه شاه شجاع و شاه منصور و شاه یحیی ارتباط داشت، و در اشعار او نام آنها آمده است.

المعارف (al.maʿāref) یا **کتاب المعارف** (ke-tābo 'l.maʿāref) یا **معارف ابن قتیبه**، کتاب تاریخی مختصر ولی بسیار جامع و مفیدی، از ابن قتیبه (چاپ گوتینگن، ۱۸۵۰، بتصحیح ووستنفلد؛ مصر ۱۳۵۳ هق). در این کتاب از آغاز خلقت تا زمان مؤلف سخن رفته، و مطالب مهمی را شامل است که شاید قبل از مؤلف کسی آنها را بدان ترتیب تدوین نکرده باشد (مانند فصل مربوط به ادیان عرب در جاهلیت و فِرَق، فصل مخصوص به مساجد، و غیره). در آخر کتاب قسمتی است بعنوان کتاب الملوک که موجزی است در احوال ملوک یمن و شام و حیره و عجم، و فصل ملوک عجم مشتمل بر مختصری از تاریخ ایران است از زمان جمشید تا آخر دولت ساسانیان و فتح ایران بدست اعراب.

المعجم فی معاییر اشعار العجم (al.moʿjam fi maʿāyire ašʿāre 'l.ʿajam)، کتابی در عروض و قافیه و نقد الشعر، بفارسی، از شمس‌الدین محمد ابن قیس رازی (فت ظاهراً در نیمه‌ی اول

قرن هفتم هق). جامعترین و دقیقترین کتابی است که بزبان فارسی در باره‌ی فنون مذکور نوشته شده. ظاهراً مؤلف کتاب مفصلی بعربی در عروض و قوافی و نقد الشعر بطور کلی، چه در اشعار عرب و چه در اشعار فارسی، داشته و شاهدهای مطالبی را که مربوط بزبان فارسی بوده از اشعار فارسی آورده، و سپس مطالب مربوط بفارسی را از آن استخراج و بفارسی نوشته و بنام فوق الذکر نامیده، و مطالب متعلق بزبان عرب را المعرب فی معاییر اشعار العرب نام گذاشته. المعجم اول‌بار در ۱۹۰۹ در بیروت و سپس در تهران مکرر بطبع رسیده.

المعدن، اسپانیا: ← آلماذن.

المعرب (al.mo'arrab) [المعرب من کلام الاعجمی علی حروف المعجم]، عنوان کتابی لغوی، بعربی، در باب کلمات غیر عربی عربی‌کرده‌شده، از جوالیقی (۴۶۵–۵۴۰ هق). در موضوع خود جامعترین کتابی است که تا قرن ششم هق تألیف گردیده، و ح ۱٬۶۶۲ کلمه‌ی معرب مرتب بر حسب حروف هجا در آن فراهم آمده. مؤلف حتی‌الامکان خواسته است اصل کلمات را بدست دهد، ولی در این راه دوچار لغزشی گردیده، و آن اینست که اصل بسیاری از کلمات را باشتباه فارسی دانسته، و ظاهراً، چنانکه لفظ "عجمی" را، که مقصود از آن هر غیر عرب بوده، تقریباً مخصوص فارسی و ایرانی کرده‌اند، نویسندگانی که در موضوع معرب نوشته‌اند کلمه‌ی "اعجمی" (a'jami) را، که مقصود از آن هر کلمه‌ی غیر عربی است، نیز بر کلمات فارسی اطلاق نموده‌اند. اول‌بار در ۱۸۶۷ در لایپزیگ و سپس در ۱۳۶۱ هق در مصر بطبع رسیده.

المغرب (al.maqreb) یا **مغرب**، ناحیه‌ای در قسمت شمالی افریقا، مشتمل بر طرابلس غرب و تونس و الجزایر و مراکش. این ناحیه را جغرافیادانهای کنونی عربی‌زبان بلاد البربر (belādo 'l.barbar) یا افریقیا الصغری نامند. گروهی از مورخین، مانند عبدالواحد مراکشی (۵۸۱–۶۴۷ هق)، سرزمین اندلس را نیز بر قسمتهای مزبور می‌افزایند، و بعضی، مانند ابن سعید اندلسی، این ناحیه را تا دریای قلزم امتداد داده‌اند، و مصر و برقه را، علاوه بر اندلس، جزء سرزمین مغرب محسوب داشته‌اند.

المفضلیات (al.mofazzaliyyāt)، مجموعه‌ای از اشعار برگزیده‌ی شعرای بزرگ عرب، از مفضل ابن محمد ضبی (فت ۲۷۸ هق). بر این مجموعه، که از کتابهای مهم ادبی است، ادبای بزرگی مانند ابومحمد انباری (فت ۳۰۵ هق) و ابوالفضل میدانی (فت ۵۱۸ هق)، و جز آنها شرح نوشته‌اند. ظاهراً اول‌بار مجلد اول آن در ۱۸۸۵ در لایپزیگ، و نیز جزء اول آن با شرح انباری در ۱۳۵۸ هق در استانبول، و مکرر در مصر، و با شرح انباری در ۱۹۲۰ در بیروت بطبع رسیده.

المفید للمستفید (al.mofid le 'l.mostafid)، کتابی عرفانی و فلسفی‌گونه، بفارسی، از بابا افضل کاشانی. به نثری است شیرین، که خلال آن اشعار فارسی و آیات و گاهی احادیث دیده میشود. مشتمل است بر پنج باب (در بعث مستفید بر طلب، در طریق شناخت جسم و جان، در صفات جسم و جان، در اعمال جسم و جان، و در مراتب جسم و جان). چاپ تهران، ۱۳۱۰ هش.

المقابسات (al.moqābasāt)، کتابی فلسفی، بعربی، از ابوحیان توحیدی، مشتمل بر ۱۰۶ مقاله در موضوعهای فلسفی و کلامی و ادبی و اخلاقی. پیشینیان آنرا از کتابهای بسیار مهم فلسفی دانسته‌اند. در هند و در ۱۹۲۹ در مصر بطبع رسیده.

المقتطف (al.moqtataf)، مجله‌ای علمی و تاریخی و تحقیقی و ادبی، ماهانه، بعربی، باهتمام صروف (دکتر یعقوب ابن نقولا، ۱۸۵۲–۱۹۲۷) و همکاری فارس نِمر (۱۸۵۶–۱۹۵۱) و شاهین مکاریوس (۱۸۵۳–۱۹۱۰). در ۱۸۷۶ در بیروت تأسیس شد، و در ۱۸۸۶ آنرا به مصر منتقل کردند، و تا سال ۱۹۵۲ در مصر انتشار یافت، و در تاریخ مذکور تعطیل گردید.

المقطع، رود، فلسطین: ← قیشون.

المقنع: ← مقنع.

المگوردو[1] (alamogordō)، شهر (جم ۶٬۷۸۳)، ج قسمت مرکزی ایالت نیو مکسیکو، کشمت. اولین بمب اتمی را، که در لوس آلاموس ساخته شده بود، در ۱۶ ژوییه‌ی ۱۹۴۵ در بیابان واقع در لغ المگوردو منفجر کردند.

الملک ال-. برای کسانی که نام آنها باین صورت آغاز میشود بصورت بدون "ال" رجوع کنید. مثلاً برای "الملک الصالح" ← ملک صالح.

المنتظم (al.montazam) [المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالفرج ابن الجوزی ۱ (فت ۵۹۷ هق)، مفصل و مرتب بر حسب سنوات تا سال ۵۷۴ هق. علاءالدین علی ابن محمد معروف به مصنفک در ۸۰۴ هق آنرا مختصر نموده، و مختصر را مختصر المنتظم و ملتقط الملتزم نامیده. شش جلد از آن، یعنی قسمت دوم جلد پنجم (از سنه‌ی ۲۷۵ هق) تا آخر کتاب، در ۱۳۵۷–۵۹ هق در حیدرآباد بطبع رسیده است.

المنجد (al.monjed)، لغتنامه‌ای عربی بعربی، از لویس معلوف (luis ma'luf). این لغتنامه‌ی مدرسی، که بر حسب حرف اول مرتب گردیده است، اول‌بار در ۱۹۰۸ در بیروت منتشر شده، و بتدریج در چاپهای بعد بر آن مطالبی افزوده اند، و تاکنون ۱۷ بار طبع شده. در چاپهای اخیر آن اسمهای خاص اشخاص و امکنه را بر آن افزوده‌اند.

المنقذ من الضلال (al.monqezo mena 'z.zalāl) [المنقذ من الضلال و المفصح عن الاحوال، یا المنقذ من الضلال و الموصل الی ذی العزة و الجلال]، کتابی فلسفی و انتقادی و ردی، بعربی، از غزالی (۴۵۰–۵۰۵ هق). در ۴۹۹–۵۰۰ هق در نیشابور پس از حدود ۱۰ سال اعتزال و گوشه‌گیری نوشته شده، و میشود آنرا اعترافنامه‌ای دانست در باره‌ی تحول و تطور فکری و روحی نویسنده. و شک و عدم اعتماد او به تقلید، و پیروی تحقیق، و انتقاد کلام و فلسفه و مذهب اسماعیلی، و گرویدن به تصوف (بر پایه‌ی قرآن و حدیث). و از کتابهای مهم غزالی است که شخصیت واقعی او را در آن میتوان یافت. دو بار به فرانسوی ترجمه شده (چاپ پاریس ۱۸۴۲ و ۱۸۷۷). متن عربی در استانبول (۱۲۸۷ و ۱۳۰۳ هق)، مصر (۱۳۵۳ و ۱۳۰۹ هق)، بمبئی (۱۸۹۱)، و دمشق (۱۹۳۴، با مقدمه‌ی مفصل در تحقیق کتاب و تحلیل آن) بطبع رسیده.

المنهل الصافی (al.manhalo 's.sāfi) [المنهل الصافی و المستوفی من الوافی]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی (فت ۸۷۴ هق). مفصل و دنباله‌ی الوافی بالوفیات صفدی است، و مشتمل است بر زندگینامه‌ی ادبا و دانشمندان و بزرگان از سال ۶۵۰ هق تا زمان مؤلف. جلد اول آن در مصر منتشر شده.

المو (alamō)، تکزاس: ← آلامو.

المواعظ و الاعتبار: ← خطط مقریزی.

الموت (alamut)، دهستان، بخش معلم‌کلایه، شهرستان قزوین، استان مرکزی؛ دارای ۶۲(؟) آبادی. رود شاهرود (از شعب سفیدرود) از آن میگذرد. از آثار تاریخی دهستان قلعه‌ی نوذر در ده گرمارود بر قله‌ی کوه، قلعه‌ی ایلان در دهی بهمین نام، و قلعه‌ی شهرک الموت در مقابل ده شهرک در کنار رودخانه‌ی شاهرود است.

الموت، قلعه‌ی قدیم، واقع بر قله‌ی صخره‌ای صعب الوصول در دل کوههای البرز، للش قزوین، بفاصله‌ی ۵۰۰ متری لش ده گازرخان از دهستان الموت بخش رودبار الموت (معلم‌کلایه) از شهرستان قزوین. نام آنرا مشتق از الفاظ اله (ale) یا آلوه (āloh) [هر دو بمعنی عقاب] و اموت (amut) [= آموخت] گفته‌اند، و تسمیه‌ی قلعه را باین نام بدین مناسبت دانسته‌اند که عقابی یکی از شاهان دیلمی را متوجه آن ساخت و وی در آنجا قلعه‌ای بنا نهاد؛ و نیز الموت را بمعنی آشیانه‌ی عقاب گفته‌اند.

در ۲۴۶ هق، در دوره‌ی خلافت متوکل، بدست حسن ابن زید باقری، معروف به الداعی الی الحق، ساخته و یا تجدید بنا شد، ولی اهمیت واقعی قلعه از سال ۴۸۳ آغاز میشود که حسن صباح آنرا گرفت، و مرکز اسماعیلیه قرار داد. ناحیه‌ی الموت و قلاع مجاور آن در ۴۸۳–۶۵۴ هق تحت حکومت خداوندان الموت بود، که آخرین آنها، رکن‌الدین خورشاه، تسلیم هولاکو خان مغول شد (۶۵۴ هق)، و امارت خداوندان الموت برافتاد. دگربار اسماعیلیه قلعه‌ی الموت را گرفتند (۶۷۳ هق)، ولی کمی بعد آنرا از دست دادند. در دوره‌ی صفویه زندان دولتی بود. بقایای حصارها و ابنیه‌ی آن هنوز باقیست.

الموت، خداوندان یا **کیاهای**: ← خداوندان الموت.

آلموحاد (ālmohād)، نام اروپائی سلسله‌ی موحدون.

آلموراوید (ālmorāvid)، نام اروپائی سلسله‌ی مرابطون.

آل مؤید (āle mo'ayyed)، سلسله‌ی کوچکی از امرا و غلامان سنجر که از ۵۴۸ تا ۵۹۵ هق در قسمتی از خراسان حکومت کرده‌اند. این سلسله منسوبند بنام مؤسس آنها مؤید آی ابه، که بعد از گرفتاری (۵۴۸ هق) سنجر بدست غز کسب قدرت کرد. در عهد قدرت او حادثه‌ی عمده‌ای که روی داد جنگها و نزاعهای خونین بود بین شافعیه و حنفیه، که شافعیه غلبه و استیلا داشته‌اند. مؤید آی ابه در ۵۶۸ هق در جنگ کشته شد، و بعد از او پسرش طغانشاه ابن مؤید بقدرت رسید، که در

(1) Alamogordo

۵۸۲ هق پسرش سنجر شاه (فت ۵۹۵ هق)، آخرین امیر آل مؤید، بجایش نشست، و او مقهور سلطان تکش خوارزمشاه شد. مرکز امارت این سلسله نیشابور بوده است.

آلمیدا[1]، **فرانسیشکو د** (frānsišku de ālmey-dā)، ح ۱۴۵۰–۱۵۱۰، دریاسالار پرتغالی. در ۱۵۰۵ نایب‌السلطنه‌ی هند پرتغال شد؛ فرمانروایان هندی را باطاعت درآورد، و تجارت ادویه را از دست اعراب خارج کرد. کرانه‌ی شرقی افریقا را مستحکم ساخت. مصریها که تجارت خود را در خطر دیدند، بکومک دولت ونیز، بحریه‌ای ساختند، و پسر آلمیدا را در جنگ مغلوب (۱۵۰۸) و مقتول کردند، ولی در ۱۵۰۹، در جنگ دریائی، مغلوب آلمیدا شدند. هدف آلمیدا این بود که دریاها را تحت استیلای پرتغال درآورد. آلبوکرک را که بجای او فرستاده شده بود، ابتدا محبوس ولی سپس آزاد کرد، و کارها را به وی سپرد، و خود روانه‌ی پرتغال شد، ولی نزدیک دماغه‌ی امیدنیک بدست هوتنتوتها بقتل رسید.

ال میستی[2] (el misti)، آتشفشان (ارتفاع ۵٬۸۴۲ متر)، ج پرو، نزدیک آرکیپا. بشکل مخروطی کامل و قله‌اش پوشیده از برف است. در بسیاری افسانه‌ها و اشعار پروئی از آن یاد شده است.

النبض (an.nabz) یا **مقالة فی النبض** یا **نبضیه** یا **دانش رگ**، کتابی طبی در رگشناسی، بفارسی، از ابن سینا. در ۱۳۱۷ هش و ۱۳۳۵ هش در تهران بطبع رسیده است.

النبی[3]، **ادمند هنری هینمن** (edmǝnd henri hinmǝn alǝnbi)، ملقب به نخستین **وایکاونت النبی** (vāykānt*)، ۱۸۶۱–۱۹۳۶، فیلد مارشال انگلیسی. در جج I از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ فرمانده نیروهای بریتانیا در شرق نزدیک بود، و قوای ترکان عثمانی را در فلسطین در هم شکست (۱۹۱۸). در ۱۹۱۹–۲۵ فرماندار کل بریتانیا در مصر بود.

النتاون[4] (alǝntăn)، شهر تجارتی و صنعتی (جم ۱۰۶٬۷۵۶)، ش ایالت پنسیلوانیا، کشمت، بر رود لیهای؛ دارای صنایع فلزی و نساجی.

آلنتژو[5] (ālentejo)، ایالت تاریخی، جش پرتغال، که اکنون منقسم به آلنتژوی علیا (۱۲٬۶۶۰ کمم؛ جم ۳۷۵٬۵۱۱) و آلنتژوی سفلی (۱۳٬۷۷۵ کمم؛ جم ۳۵۵٬۷۷۱) است. مرکز اولی اوورا و مرکز دومی بژا است. ناحیه‌ی آلنتژو به انبار غله‌ی پرتغال معروفست. دامداری، شراب، زیتون، و میوه دارد.

النجق (alanjeq)، ده (جم ۱٬۶۰۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودقات، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۶ کیلومتری ش مرند.

النجوم الزاهره (an.nojumo 'z.zāhera) [النجوم الزاهره فی اخبار ملوک مصر و القاهره]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی. در موضوع خود، که تاریخ مصر و بزرگانی است که در آن سرزمین بسر برده‌اند، معتبر و بسیار مفصل و مشتمل بر تاریخ کشور مزبور از هنگام فتح آن بدست مسلمانان تا ۸۵۷ هق (سقوط قسطنطنیه بدست ترکها) است. قسمتی از آن (تا اوائل حکومت فاطمیان) در ۱۸۵۵–۶۱ و بقیه‌ی آن در ۱۹۰۹–۲۳ در لیدن، و سپس در مصر بطبع رسیده است.

الند (aland)، دهستان (جم ۳٬۲۳۵؛)، لغ بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم، (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۳ (؟) آبادی؛ مرکزش الند. از ل به دهستان چالدران و از غ به ترکیه محدود است. رود الند، که از کوههای مرزی ایران و ترکیه سرچشمه میگیرد، از آن میگذرد. دهستان الند کوهستانی و سردسیر است. محصول عمده‌اش پشم و لبنیات میباشد.

آلند[6]، **جزایر** (āland)، فنلاندی **آخوناما** (āx-venāmā)، مجمع‌الجزایر (۱٬۴۸۵ کمم؛ جم ۲۲٬۵۶۹)، فنلاند، در دریای بالتیک، در مدخل خلیج بوتنی و دارای موقعیت سوق الجیشی است. شهر عمده‌اش ماریهامن (mārihāmn) است. مردمش اکثر سوئدی هستند. ماهیگیری و کشاورزی رایج است. در ۱۸۰۹ سوئد آنرا به روسیه وا گذاشت. در ۱۹۱۷ جزئی از کشور مستقل فنلاند شد. اختلاف سوئد و فنلاند در باره‌ی جزایر بوسیله‌ی جامعه‌ی ملل حل شد (۱۹۲۱)، بدین طریق که جزایر به فنلاند واگذار ولی تسلیح آن ممنوع گردید. قرار (۱۹۴۰) بین روسیه و فنلاند دایر به خلع سلاح جزیره پس از جج II تجدید گردید.

النر، صلیبهای: ← النر آو کستیل.

النر آو اکویتین، ملکه‌ی انگلستان: ← النونور د/آکیتن.

النر آو کستیل[7] (elanǝr āv kastil)، فت ۱۲۹۰، ملکه‌ی همسر ادوارد I انگلستان؛ دختر فردیناند III کاستیل (لفظ کستیل در نام وی صورت انگلیسی لفظ کاستیل است). در ۱۲۵۴ با ادوارد، که هنوز بشاهی نرسیده بود، ازدواج کرد. در ۱۲۷۰ همراه وی به جنگ صلیبی رفت. گویند پس از مرگش ادوارد بر مسیر حمل جنازه‌ی وی به وستمینستر ابی ۹ صلیب بر پا کرد. این صلیبها به صلیبهای النر معروفست، و از آنها سه صلیب در نورثمتن، گدینگتن، و والتم کراس باقی است.

آلنشتاین[8] (ālenštāyn)، لهستانی **اولشتین** (olštin)، شهر (جم ۲۹٬۰۵۳)، ج پروس شرقی، که از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود. مرکز تجارت و راه آهن است. در ۱۳۴۸ بدست شهسواران توتونی تأسیس شد که قلعه‌ی عظیم آنرا ساختند.

آل نظام: ← نظامیه.

النکت الاعتقادیه (an.nokato 'l.e'teqādiyya)، کتابی مذهبی و کلامی بر حسب معتقدات شیعه، بعربی، از شیخ مفید. در ۱۳۴۳ هق در بغداد بطبع رسیده.

النوار[9] (elaNvār، فنس)، نوعی فولاد، دارای ۳۶٪ نیکل و ۱۲٪ کروم، که تغییرات دما در کشسانی آن تقریباً بی‌اثر است. اغلب فنرهای ساعتها از النوار ساخته میشود.

آل نوبخت، خاندان ایرانی: ← نوبختیان.

آلنیوک[10] (āleniok)، رودی بطول ۲٬۱۶۲ کم، که در سیبریه‌ی مرکزی، جمشس، سرچشمه میگیرد و بدریای لاپتف میریزد. ۸۰۵ کم از آن قابل کشتیرانی است.

آلو (ālu)، نام درختان کوتاهی از نوع پرونوس (*Prunus*) که عموماً میوه‌ی آنها خوراکی و بصورت شفت با هسته‌ی سخت است، و در نواحی معتدل میرویند. آلوها را از ایام قدیم در کشورهای مختلف کاشته‌اند، و شاید باستثنای سیب قدیمترین میوه‌هائی است که کاشته شده. تمام اقسام آلو از آلوی معمولی (*P. domestica*)، که شاید اصلش از آسیا باشد، منشعب شده‌اند، و از ایام قدیم آنها را در اروپا کاشته‌اند. از صد قسم آن ۳۰ قسم مخصوص امریکای شمالی است، و مشهورترین آنها، آلوی امریکائی (*P. maritima*)، در سواحل شرقی بعمل میآید. آلوهای ایران برنگ زرد یا سیاه در اغلب نقاط بعمل میآیند، و خشک آنها بنام آلوبخارا مشهور است. اقسام زینتی آلو با برگهای قرمز یا ارغوانی و گلهای پرپر بنام آلوی ژاپونی برای زینت باغها کاشته میشود. نیز ← آلبالو؛ آلوچه؛ هلو؛ زردآلو؛ گیلاس.

الوا (alvā) یا **الوای** (alvāy)، در روایات ملی ایران، پهلوان زابلی و نیزه‌دار رستم، که بدست نوش‌آذر کشته شد.

آلوا[11]، **دوکه د** (duke de ālvā*)، لقب **فرناندو آلوارث د تولدو** (fernāndo ālvāreṯ de toledo)، ۱۵۰۸–۸۲، ژنرال اسپانیائی. فیلیپ II اسپانیا او را بجای مارگریت پارما به نیابت سلطنت هلند منصوب کرد (۱۵۶۷). برای سرکوبی شورشیان هلندی دادگاهی معروف به دادگاه خون برپا کرد، که ۱۸٬۰۰۰ تن (از جمله اگمون) را اعدام نمود. در ۱۵۷۳ کناره‌گیری کرد. پرتغال را فتح کرد (۱۵۸۰)؛ لیسبون را گرفت، و اجازه‌ی قتل عام مردم آنرا داد. صورت دیگر عنوان او آلبا است.

الواح، از کتب بهائیان: ← بهاءالله.

الواح دوازده‌گانه[12] (alvāhe)، الواحی که در سالهای ۴۵۱ و ۴۵۰ قم در رم منتشر شد، و موادی از قوانین رومی که مربوط به اهم امور روزمره‌ی زندگی بود با عباراتی کوتاه بر آنها حک شده بود. این الواح اساس قوانین روم قرار گرفت، و ازین نظر اهمیت دارد.

الوار[13]، **پول** (pol eluār)، ۱۸۹۵–۱۹۵۲، شاعر فرانسوی که مدتها وابسته به مکتب سوررئالیسم بود، و بعداً به کمونیسم گرائید. از آثارش از بی کفنی زنده بودن (۱۹۳۴)، شعر و حقیقت (۱۹۴۲)، و در میعادگاه آلمانی (۱۹۴۵) است. در جج II در نهضت مقاومت بر ضد آلمانها فعالیت داشت.

آلوارادو[14]، **پدرو د** (pedro de ālvārādo)، ۱۴۸۵؟–۱۵۴۱، کشورگشای اسپانیائی. در فتح مکزیک در خدمت ا. کورتز بود. سپس گواتمالا و سالوادور را گرفت (۱۵۲۳). بحکومت گواتمالا منصوب شد و تا آخر عمر درین سمت بود، و پس از کشته شدن وی در جنگ، زنش ب. د لا کوئوا بجایش نشست.

---

(۱)Almeida (۲)(El) Misti (۳)Allenby (۴)Allentown (۵)Alentejo (۶)Aaland; Aland (۷)Eleanor of Castil (۸)Allenstein (۹)elinvar (۱۰)Olenek (۱۱)Alva (۱۲)Twelve Tables (۱۳)Eluard (۱۴)Alvarado

آلوارت(1)، **تئودور ویلهلم** (teodor vilhelm ālvārt)، ۱۸۲۸–۱۹۰۹، مستشرق آلمانی، متخصص در زبان و ادبیات عربی. فهرست نسخ عربی کتابخانه‌ی برلین را در ده جلد تألیف کرد؛ چند متن مهم عربی، مانند الفخری (ابن طقطقی)، العقد الثمین، دیوان ابونواس، و فتوح البلدان (بلاذری) را نیز بطبع رسانید. تألیف دیگرش مجموع اشعار العرب است.

آلوارسی (ālvārsi)، ده (جم ۱٬۲۲۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش نیر، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۰ کیلومتری غ اردبیل.

الوار گرمسیری (alvāre garmsiri)، بخش (جم ح ۱۰٬۲۴۰؟؟)، ج شهرستان خرم‌آباد، استان ششم؛ دارای ۵ (؟) دهستان و ۶۰ (؟) آبادی. کوهستانی است. محصولش لبنیات و غلات و پشم است. مرکزش ده حسینیه میباشد.

الوافی بالوفیات (al.vāfi be 'l.vafayāt)، کتابی تاریخی، بعربی، از صفدی، در زندگینامه‌ی صحابه، تابعین، دانشمندان، ادیبان و شاعران و نحویان، طبیبان، حکیمان، شاهان و امیران، قاضیان، قاریان و محدثان و فقیهان، صالحان و مشایخ و اولیا، اصحاب نحل، و بزرگان هر فن، و ظاهراً در موضوع خود بزرگترین کتاب است، و در حدود ۵۰ جلد میباشد. مؤلف کتاب را بر حسب حروف هجا مرتب کرده است، ولی آنرا با نام محمد شروع کرده، و پس از اتمام زندگینامه‌های کسانی که نامشان با حرف م آغاز گردیده، به بیان زندگینامه‌ی کسانی که اسم آنها با حرف الف شروع شده پرداخته و ترتیب حروف هجا را پیروی کرده است. جلد اول در ۱۹۳۱ در استانبول، جلد دوم در ۱۹۴۹ نیز در استانبول، و جلد سوم و چهارم در ۱۹۵۳ و ۱۹۵۹ در دمشق منتشر شده، و تا آخر جلد چهارم این کتاب عظیم (تا "محمد ابن محمود ابن خمارتاش") ۱٬۹۵۳ زندگینامه است.

آلوئک: ← آلووک.

آلوئه(2)، **کلود ژان** (klod jāN ālue)، ۱۶۲۲–۸۹، مبلغ یسوعی فرانسوی در کانادا و ناحیه‌ی شمال غرب کهن.

الوای، پهلوان زابلی: ← الوا.

آلوبالو، درخت میوه: ← آلبالو.

الوت (alut)، دهستان (جم ح ۳۰۰٬؟؟)، غ شهرستان بانه، استان کردستان. از ج رود بانه آنرا از عراق جدا میکند، از غ به رود زاب صغیر محدود است. ناحیه‌ای کوهستانی و جنگلی و سردسیر میباشد. مرکزش، **الوت** (جم ۴۳۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷ کیلومتری مرز عراق کنار رود زاب صغیر قرار دارد. دهستان الوت تبدیل به بخش شهرستان بانه شده است.

آلوتروپ و آلوتروپی: ← دگروارگی.

آلوچه یا **گوجه**، (*Prunus spinosa*)، درخت خاردار از تیره‌ی گل‌سرخیان که در آسیا و اروپا میروید. میوه‌های زرد، قرمز، یا سیاهش خوراکی و چوبش سخت است.

الورا(3) (elorā)، دهکده، ج هند مرکزی، ۲۴ کیلومتری ل‌غ اورنگ‌آباد. بجهت معابد سنگیش مشهور است. معبد دراویدی کایلاس (kāylās) مشتمل بر بعضی از گرانبهاترین حجاریهای هند است.

آل وردان(زور): ← اتابکان یزد.

آلوری(4)، **آلساندرو** (ālessāndro āllori)، ۱۵۳۵–۱۶۰۷، نقاش و صورتساز فلورانسی. شاگرد و پسرخوانده‌ی ایل برونتسینو و پدر کریستوفانو آلوری بود. پس از مرگ استادش، او را آلساندرو برونتسینو نیز گفته‌اند. از مقلدان نسبةً معمولی میکلانجلو بوده؛ و بسیاری از صورتهای او در کاخ اوفیتسی در فلورانس است.

آلوری(4)، **کریستوفانو** (kristofāno āllori)، ۱۵۷۷–۱۶۲۱، صورتساز فلورانسی؛ پسر و شاگرد آلساندرو آلوری. تصویرهای زیبائی از او بجا مانده است.

الوسبورگ(5) (elvsburg)، سوئدی **الفسبوری** (elfsbury)، ولایت (۱۲٬۷۴۰ کمم؛ جم ۳۵۸٬۵۰۶)؛ ج‌غ سوئد؛ مرکزش ونرسبورگ (veners-borg). قسمت شمالی آن، در غ دریاچه‌ی ونرن، ناحیه‌ای روستائی و از مراکز تولید الوار است؛ قسمت جنوبی آن کارخانه‌های معتبر نساجی دارد؛ در ترولهتان تأسیسات وسیع نیروی آبی موجود است.

آلوست(6) (ālost)، شهر (جم ۴۴٬۱۷۹)، فریسلاند شرقی، بلژیک. صنایع نساجی دارد.

الوسیوس(7)، **کلود آدرین** (klod ādriaN elve-sius) یا **هلوسیوس** (helve-)، ۱۷۱۵–۷۱، فیلسوف فرانسوی، از اصحاب دایرةالمعارف. پس از یک دوره خدمت در دربار، در سال ۱۷۵۱ ترک شغل دیوانی کرد. از جمله‌ی عقاید او، چنانکه از کتاب او موسوم به رسائل در باره‌ی ذهن (۱۷۵۸) برمیآید، اینست که افراد همه از لحاظ استعداد یکسانند، و اختلافات آنها از تأثیرات تربیت است. میگفت فعالیتهای عقلانی ناشی از ادراکات حسی است، و حتی نفس هم در ابتدا استعدادی برای ادراک حسی است. حب نفس را تنها محرک اعمال انسانی میدانست، و از این راه در پیروان مذهب سودخواهی تأثیر داشت. در فرانسه، دانشگاه سوربون عقاید او را تخطئه کرد.

الوسیون(8) (elusion)، فنس الیزه (elize)، در دین یونان، منزلگاه ارواح نیکان و پهلوانان، که جایگاه خوشبختی بود (نقطه‌ی مقابل تارتاروس). بعضی آنرا در مرکز زمین، برخی در جزایر سعادت (← خالدات، جزایر)، و جمعی در خورشید یا در وسط هوا گفته‌اند.

آلومین(9) (ālumin؛ از فنس)، نام اکسید آلومینیوم (فرمول شیمیائی Al_2O_3). بصورت تقریباً خالص در سنباده، و بحالت ترکیب با سیلیس در خاک رس یافت میشود. سنباده و خاک سنباده (شکل ناخالص آن) از سخت‌ترین سایاها هستند. آلومینی که از بوکسیت بدست میآید از منابع مهم استخراج آلومینیوم است.

آلومینیوم(10) (āluminiom؛ از فنس)، عنصر فلزی سفید نقره‌ای رنگ (علامت شیمیائی Al؛ نیز رجوع کنید به جدول عناصر در مقاله‌ی عنصر). قابل مفتول شدن و تورق است. در مقابل خوردگی مقاومت دارد. حرارت و برق را بخوبی هدایت میکند. بسیار سبک است. در ساختن هواپیما، اتومبیل، ظروف آشپزخانه، و مفتولهائی که باید کشش زیاد تحمل کنند استعمال میشود. در طبیعت بحالت ترکیب فراوان است (مثلا در خاک رس)؛ منبع مهم استخراج آن بوکسیت است.

الوند (alvand) یا **الوند کوه**، باستانی **اورونتس** (orontes؛ ینـ)، دستکوهی در ج همدان، که ارتفاعش به ۳٬۵۷۰ متر میرسد. هسته‌ی مرکزی آن از گرانیت است. در طرف ل و ل‌ش با شیب تند منتهی به دشتی میگردد. بطور کلی مرکب از پرتگاهها و تندانها و گردنهها و مراتع حاصلخیز کوهستانی است؛ دامنه‌های جنوبی آن تا ارتفاع ح ۲٬۹۰۰ متر مستور از درختهای گردو، توت، و درختهای میوه است. آب فراوان دارد؛ بسیاری از شعبه‌های سفیدرود، گاماساب، و قره‌چای از آن سرچشمه میگیرند. در نتیجه‌ی این فراوانی آب، دشت همدان همواره از نقاط پرنعمت ایران محسوب بوده است. محل موسوم به گنجنامه، در دامنه‌ی الوند، در ارتفاع ۲٬۱۳۳ متر، دارای دو کتیبه از داریوش I و خشیارشای I است. نام آنرا اروند نیز ضبط کرده‌اند.

الوند بیگ (alvand beyg)، فت ۹۱۰ هق، از امرای سلسله‌ی ترکمان آق قوینلو؛ پسر یوسف بیگ ابن اوزون حسن. وی در ۹۰۳ هق در آذربایجان بسلطنت برخاست. در ۹۰۴ از محمدی میرزا شکست خورده به دیار بکر گریخت. در ۹۰۵، بعد از کشته شدن محمدی میرزا، به تبریز آمده بسلطنت نشست. در ۹۰۷ هق شاه اسمعیل I صفوی در نزدیک نخجوان او را شکست داد و تبریز را گرفت. الوند بیگ به دیار بکر گریخته آنجا وفات یافت.

آلونسو (ālonso)، اسم اسپانیائی برای مرد: ← آلفونسو.

آلونک (ālunak)، اطاق کوچک و موقت که برای حفاظت محصول در مزرعه ساخته میشود.

آلووک (āluvak) یا **آلوئک** (āluak)، خرده آهک آب‌ندیده که درون آجر میماند و بر اثر آب دیدن باز شده قسمتی از آجر را "میپراند". در بعضی نقاط به آهک زمین اطلاق میشود.

الوهیم(elohim)، نام معمولی خدا بزبان عبری.

آلوی(11)، **ژاک فرومانتال** (jāk fromāNtāl āle-vi)، ۱۷۹۹–۱۸۶۲، آهنگساز فرانسوی. در کنسرواتوار پاریس تحصیل کرد، و در ۱۸۲۷ استاد آنجا شد. بیزه از شاگردانش بود. از اپراهای بسیارش یهودی (۱۸۳۵) و یهودی سرگردان (۱۸۵۲) است. لودوویک آلوی برادرزاده‌ی او بود.

آلوی(11)، **ژوزف** (jozef ālevi)، ۱۸۲۷–۱۹۱۷، مستشرق یهودی فرانسوی. در ادرنه (ترکیه) متولد شد، و به تبعیت فرانسه درآمد. پس از مسافرتهائی که در حبشه کرد، به یمن مأموریت یافت، و نسخه‌هائی از ۶۸۶ کتیبه (عمدةً سبائی و حمیری) بدست آورد، و بخواندن آنها توفیق حاصل نمود. وی مدعی بود که قوم سومری اصلا وجود نداشته، و نوشته‌های منسوب به سومریها همان نوشته‌های بابلی است که برمز تحریر شده

---

(۱)Ahlwardt (۲)Allouez (۳)Ellora (۴)Allori (۵)Alvsborg (۶)Alost (۷)Helvétius (۸)Elysium (۹)alumina (۱۰)aluminium (۱۱)Halévy

است.

آلوی[1]، **لودوویک** (lüdovik ālevi)، ۱۸۳۴–۱۹۰۸، درام‌نویس و نویسنده‌ی فرانسوی؛ برادرزاده‌ی ژ. ف. آلوی. پدرش لئون آلوی (۱۸۰۲–۸۳) نیز درام‌نویس بود. لودوویک با ا. کرمیو در تهیه‌ی لیبرتو برای اپرای اورفئوس در دوزخ (از اوفنباخ) همکاری کرد. باشتراک ه. میاک کمدیها و اپرتهائی نوشت، از جمله هلن زیبا (۱۸۶۴)، دوک کوچک (۱۸۷۸)، و فروفرو (۱۸۶۹). از آثاری که بتنهائی نوشته رسوائی (۱۸۶۰) و آقا و خانم کاردینال (۱۸۷۳) است. در ۱۸۸۴ بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

آلوی خشک، آلوهای مختلف، مخصوصاً نوع پرونوس دومستیکا (← آلو) را، پس از آنکه کاملا رسید، در محلولهای محافظ فرو برده در آفتاب خشک میکنند، و برای جلوگیری از تخمیر، با گاز گوگرد ضد عفونی میکنند، و بمصرف می‌رسانند.

آلهازن، نام لاتینی ابن هیثم.

الهلال (al.helāl)، مجله‌ای علمی و تاریخی و تحقیقی و اجتماعی و ادبی ماهانه، بعربی، که در ۱۸۹۲ در مصر بوسیله‌ی جرجی زیدان (۱۸۶۱–۱۹۱۴) تأسیس شده است. پس از مرگ او، امیل زیدان و شکری زیدان آنرا منتشر کردند. هنوز هم منتشر میشود.

الهوامل و الشوامل (al.havāmelo va 's.šavā-mel)، کتابی فلسفی و لغوی و ادبی و اجتماعی، بعربی، از ابوحیان توحیدی و ابوعلی مسکویه. در این کتاب ابوحیان سؤالهای فلسفی و لغوی و ادبی و اجتماعی از مسکویه میکند، و آنها را الهوامل مینامد؛ جوابهای مسکویه الشوامل نامیده شده. چاپ مصر، ۱۹۵۱.

الهی‌نامه (elāhi.nāme)، منتخبی از حدیقه‌ی سنائی. در مقدمه‌ی منظوم این منتخب، سنائی تصریح میکند که بخواهش گروهی از دوستان از حدیقه انتخابی کردم، و پس از آن نیز از آن منتخب انتخاب دیگری نمودم، که این انتخاب دوم، بعدد اسماء الله [= نامهای خدا]، ۱٬۰۰۱ بیت است. این کار در سال ۵۲۵ هق انجام شده. الهی‌نامه را علینقی مؤتمن‌دیوان در ۱۳۱۶ هق بنام ساختگی لطیفة العرفان با مقدمه‌ای از خود در تهران منتشر کرده است.

الهی‌نامه، رساله‌ای عرفانی بنثر فارسی، از خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶–۴۸۱ هق). در ۱۳۱۹ هش در تهران منتشر گردیده.

الهی‌نامه، مثنوی عرفانی از شیخ فریدالدین عطار، در حدود ۷٬۰۰۰ بیت. مطالب آن بزبان حکایت و داستان در ۲۱ مقاله مرتب گردیده، و شاعر پیش از آغاز مطلب بحمد و ثنای الاهی و نعت رسول ص و مدح خلفای راشدین پرداخته. مکرر بطبع رسیده است (از جمله در استانبول، ۱۹۴۰؛ در تهران، با ترجمه‌ی فرانسوی، ۱۳۴۰ هش).

آلیا[2] (āllīā)، رود، لاتیوم، ایتالیا؛ ریزابه‌ی تیبر. طوایف گل رومیان را در ۳۹۰ قم کنار آن شکست دادند.

آلیاژ[3] (ālyāž؛ فنس)، جسم حاصل از ترکیب یا اختلاط دو یا چند فلز، یا (توسعاً) یک فلز با عناصر فلزی و غیر فلزی، و دارای خواص فلزی (مثلا ← برنج؛ مفرغ؛ فولاد). خواص آلیاژها با خواص عناصر سازای آنها متفاوت است، و با ترکیب عناصر مناسب به نسبتهای مناسب میتوان آلیاژهائی دارای خواص مطلوب بدست آورد.

آلیاژ بابیت: ← بابیت، آلیاژ.

آلیاژ چاپ[4] (ālyājc)، آلیاژ سرب با آنتیموان و قلع و گاهی مس، که در حروفریزی استعمال فراوان دارد. این آلیاژ بهنگام انجماد منبسط میشود، و بداین جهت، نقش قالبی را که در آن سخت میشود بخوبی بخود میگیرد. برای ساختن قسمتهای فلزی سازها و در زینت‌آلات نیز بکار میرود.

الیاس (elyās)، شکل یونانی و قرآنی ایلیا. ← ایلیا.

الیاس ابن اسحاق، از امیرزادگان سلسله‌ی سامانیان؛ پسر اسحاق سامانی. در فتنه‌ی پدر باو پیوست، و با امیر نصر II سامانی به معارضه برخاست، لیکن بعد از شکست پدر و اسارت او بگریخت، و به فرغانه افتاد (۳۰۱ هق)، و آنجا در سنه‌ی ۳۱۰ هق دیگربار خروج کرده آهنگ سمرقند نمود؛ اما شکست خورده به کاشغر گریخت، و باز چندی بعد بدعوی برخاست. عاقبت بدرگاه امیر نصر رفت و مورد محبت و نواخت او واقع گشت.

الیاس شیرازی، شهرت **نجم‌الدین محمود**، فت ۷۳۱ هق، طبیب ایرانی؛ مؤلف دایرة‌المعارف طبی الحاوی الصغیر فی علم التداوی یا حاوی صغیر. (حاوی کبیر از رازی است).

الیاقوت (al.yāqut)، کتابی در اصول علم کلام بر حسب عقاید شیعه، بعربی، از ابواسحاق ابراهیم ابن نوبخت، از مردم نیمه‌ی اول قرن چهارم هق. طبق تحقیقاتی که تا کنون شده قدیمترین کتاب کلامی است که از فرقه‌ی امامیه باقی مانده. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه‌ی خود گوید آنرا شرح کرده است (این شرح ظاهراً از میان رفته). علامه‌ی حلّی شرحی بنام انوار الملکوت فی شرح الیاقوت در ۶۸۴ هق بر آن نوشته، و بعد ازو خواهرزاده‌اش سید عمیدالدین عبدالمطلب حسینی حلی (۶۸۱–۷۵۴ هق) انوار الملکوت را شرح کرده است، و بین ابواسحاق و علامه محاکمه نموده. یکی از امامیه که قبل از تألیف بحار الانوار میزیسته از انوار الملکوت منتخباتی ترتیب داده است. الیاقوت را منظوم نیز کرده‌اند.

الیاقیم، شاه یهودا. ← یهویاقیم.

الیت[5]، **تامس سترنز** (tāməs stërnz eliət)، ۱۸۸۸–، شاعر و منتقد انگلیسی؛ مت کشمت. در دانشگاههای هاروارد و سوربون و آکسفرد تحصیل کرد. از ۱۹۱۴ در انگلستان اقامت گزید، و در ۱۹۲۷ به تبعیت آن کشور درآمد. شعرهای او در ادبیات معاصر نفوذ بسیار دارد، و بشدت مورد تقلید قرار گرفته است، ولی بعلت اشارات و کنایات فراوان، فهم آنها دشوار است. شعرهای اولیه‌ی او، مانند سرزمین بایر (۱۹۲۲؛ قسمتی بفارسی ترجمه شده) و مردان توخالی (بفارسی ترجمه شده) گویای نومیدی و یأسی است که شاعر در زندگی عصر جدید احساس میکند، و وزن و آهنگی عصبی و تشنج‌آمیز دارد. بعدها که به مذهب کاتولیک گرائید، شعرهایش آکنده از مفاهیم مذهبی گردید (مانند چهارشنبه‌ی خاکستر، ۱۹۳۰). نمایشنامه‌های منظوم اولیه‌اش (مانند آلام سوینی، ۱۹۳۲) صرفاً جنبه‌ی ادبی داشت، اما نمایشنامه‌های اخیر او (قتل در کلیسا، ۱۹۳۵؛ جمع خانوادگی ۱۹۳۹؛ کاکتیل پارتی، ۱۹۵۰) با موفقیت تمام بروی صحنه آمد. رسالات انتقادی وی، که مبتنی بر اصول کلاسیک است، شاعران و نویسندگان عهد الیزابت و جیمز I را دو باره مورد توجه قرار داده. جایزه‌ی ادبی ۱۹۴۸ نوبل بوی اعطا شد.

الیت[5]، **سر جان** (sər jān eliət*)، ۱۵۹۲؛ – ۱۶۳۲، سیاستمدار انگلیسی. طرفدار درخواست حق (۱۶۲۸) بود، و از تسلیم شدن به چارلز I خودداری کرد. در زندان در گذشت.

الیت[5]، **جورج** (jorj eliət)، نام واقعی او **مری ان اونز** (meri an evənz)، ۱۸۱۹–۸۰، بانوی داستان‌نویس انگلیسی. قیدهای اجتماعی را زیر پا گذارد، و با ج. ه. لویس که در کار نویسندگی مشوق او بود زندگی خوشی را بسر آورد. داستانهای او تصاویر واقع‌بینانه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط و با تمایلات خشک اخلاقی همراه است (مانند آدام بید، ۱۸۵۹؛ آسیاب روی نهر، ۱۸۶۰؛ سایلاس مارنر، ۱۸۶۱). شعر هم میسروده است. پس از مرگ لویس، بهمسری جان کراس درآمد (۱۸۸۰).

الیت[5]، **چارلز ویلیام** (cārlz wilyām eliət)، ۱۸۳۴–۱۹۲۶، مربی امریکائی، رئیس دانشگاه هاروارد (۱۸۶۹–۱۹۰۹). مقام بلند این دانشگاه مرهون اصلاحات و مساعی او است.

الیز (eliz)، اسم؛ ← الیزابت، اسم.

الیزا (elizā)، اسم؛ ← الیزابت، اسم.

الیزابت (elizābet)، اسم اروپائی برای زن، از اصل عبری. صورت عربی آن الیصابات (alisā-bāt, eli–) است. بعضی صورتهای آن و اعلام مشتق از آن:

زبان	املای اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Elisabeth	الیزابت
آلمانی	Elise	الیزه (elize)
انگلیسی	Elizabeth	الیزابت
انگلیسی	Elisabeth	الیزابت
انگلیسی	Eliza	ایلایزا (ilāyzā)
ایتالیائی	Elisabetta	الیزابتا (elizābettā)
فرانسوی	Elisabeth	الیزابت
فرانسوی	Elisa	الیزا
فرانسوی	Elise	الیز
هلندی	Elizabeth	الیزابت
هلندی	Eliza	الیزا

الیزابت[6]، شهر (جه ۱۱۲٬۸۱۷)، لش ایالت نیو جرزی، کشمت. محل آنرا انگلیسها از بومیان خریدند (۱۶۶۴). دانشگاه پرینستن اصلا در اینجا واقع بود. کارخانه‌های چرخ خیاطی زینگر در ۱۸۷۳ افتتاح شد. دارای صنایع ماشینسازی، مواد شیمیائی، رادیو، اتومبیل، اجزای هواپیما، و پالایش نفت است.

الیزابت[6] (اتریش و مجارستان)، ۱۸۳۷–۹۸؛ ملکه‌ی

(۱)Halévy (۲)Allia (۳)alloy (۴)type metal (۵)Eliot (۶)Elizabeth

اتریش و مجارستان، همسر فرانسوا ژوزف، از شاهزاده‌خانمهای باواریا. زندگانی او حوادثی سخت غم‌انگیز داشت؛ پسرش، مهین‌دوک رودولف، را از دست داد؛ خودش بدست یک آنارشیست ایتالیائی در ژنو بقتل رسید.

الیزابت[۱] (انگلستان) (elizābet)، ۱۹۰۰–، ملکه‌ی همسر جورج VI. در ۱۹۲۳ با جورج ازدواج کرد، و ازین وصلت الیزابت (الیزابت II) و مارگریت بدنیا آمدند. در ۱۹۳۶ که شوهرش بعنوان جورج VI بسلطنت نشست، ملکه شد.

الیزابت[۱] **I** (انگلستان) (elizābete) یا **الیزابت تودور** (elizābet tudor)، معروف به **ملکه‌ی باکره**، ۱۵۳۳–۱۶۰۳، ملکه‌ی (۱۵۵۸–۱۶۰۳) انگلستان؛ آخرین فرمانروای سلسله‌ی تودور. پدرش هنری **VIII** بود، و مادرش ان بولین، که هنری پس از کاترین آراگونی او را بزنی گرفته بود. بسبب اقدامات کاترین و همدستانش مسئله‌ی جانشینی الیزابت، حتی در دوره‌ی سلطنت وی، مورد بحث بود، و همین مطلب مستمسک توطئه‌هائی بر ضد او گردید. در ۱۵۳۴، پارلمنت اولاد بولین و هنری را وارث سلطنت انگلستان شناخت، ولی پس از قتل (۱۵۳۶) بولین و ازدواج هنری با جین سیمور، دگربار مسئله‌ی جانشینی مطرح شد، و سرانجام، بنا بخواست هنری، پارلمنت در ۱۵۳۷ بموجب قانونی ترتیب جانشینی را چنین تعیین کرد: ادوارد (بعداً ادوارد VI انگلستان)، پسر ج. سیمور؛ ماری (تودور)، دختر کاترین؛ و الیزابت. و اینان بهمین ترتیب سلطنت کردند. الیزابت در دوره‌ی سلطنت ماری تودور، بسبب رأفت نسبت به پروتستانها، مورد سوء ظن واقع شد، و در هتفیلد در انزوا بزیست.

پس از مرگ ماری، علی‌رغم مخالفت کاتولیکها بسلطنت نشست، و چون خاطره‌ی کشتارهای زمان ماری تودور هنوز در ذهن مردم بود، مخالفت کاتولیکها بر محبوبیت او افزود، و پس از کشمکش کوتاهی با اسقفهای انگلستان، بموجب قانونی (۱۵۵۹) "حاکم عالی" امور دینی کشور شناخته شد. در دوره‌ی او مذهب انگلیکان دگربار استقرار یافت، و بتدریج بر فشار به کاتولیکها افزوده شد. الیزابت معتقد به حکومت مقتدر بود، و در عین حال میدانست که توفیق حکومت مربوط به پشتیبانی مردم از آنست؛ باین جهت مشاورین صالح و کاردانی برگزید. اگر چه مردم خواستار ازدواج ملکه بودند، الیزابت (بقولی بسبب نقص جسمانی) شوهر نکرد (هنوز بعضی معتقدند که وی مرد بود)، ولی قول و قرار ازدواج را برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود بکار میبرد.

از جنبه‌ی سیاست خارجی، قسمت اعظم دوره‌ی سلطنت الیزابت با احتراز از جنگ علنی مشخص است، زیرا وی میدانست که برای تأمین مخارج اضافی جنگ باید پارلمنت را فرا خواند، و آن ممکن است اختیارات او را محدود سازد. باین جهت، اگر چه کشتیهای مسلح خصوصی بطور غیر رسمی با اسپانیا میجنگیدند، و اموال آنها را تاراج کرده به خزانه‌ی سلطنتی میبردند، رسماً انگلستان مدت ۳۰ سال در صلح گذرانید، و الیزابت، با اقدامات سیاسی، سرانجام اسپانیا را شکست داد، و فرانسه را درمانده کرد. در اوایل سلطنت او، انگلستان و اسپانیا موقتاً جانب یک دیگر را گرفتند، و فیلیپ II اسپانیا از الیزابت خواستگاری کرد. اما از طرف اسکاتلند مشکلاتی در کار آمد. ماری استوارت، که شوهرش در ۱۵۵۹ باسم فرانسوای II بسلطنت فرانسه رسید، خود را ملکه‌ی اسکاتلند و انگلستان میدانست. الیزابت پروتستانهای اسکاتلند را در مقابل کاتولیکها یاری کرد، و بوسیله‌ی پیمان (۱۵۶۰) ادینبورگ فرانسویها را وادار کرد که اسکاتلند را ترک گویند. سرانجام، ماری از اسکاتلند به انگلستان گریخت؛ الیزابت او را پناه داد، و مدت ۲۰ سال محبوس بداشت، و بالاخره اعدامش نمود (۱۵۸۷). پیش از این واقعه، الیزابت خواستگاری فیلیپ II اسپانیا را رد کرده بود، و انگلستان از اسپانیا بریده و، با مذاکرات وصلت الیزابت با دوک آنژو (بعداً هانری III فرانسه) و فرانسوا د/آلانسون، به فرانسه نزدیک شده بود. در شورش هلندیها بر ضد اسپانیا، الیزابت هلندیها را یاری کرد (پیمان ۱۵۷۷). در نتیجه‌ی اقدامات دریازنان انگلیسی، فیلیپ مصمم به جنگ با انگلستان شد؛ در ۱۵۸۸ جنگ علنی در گرفت، ولی بخت و طبیعت بیاری الیزابت آمد، و **جهازات شکست‌ناپذیر** اسپانیا نابود شد، و این امر غرور ملی انگلستان را تقویت کرد، و قدرت اسپانیا را در هم شکست، و کشتیهای انگلیسی باجازه‌ی الیزابت سواحل اسپانیا را مورد حمله قرار میدادند. از وقایع دیگر زمان او شورشهای ایرلند است، که سرانجام در ۱۶۰۰–۱۶۰۳ پایان یافت. بعد از واقعه‌ی جهازات شکست‌ناپذیر، محبوبیت الیزابت رو به افول گذاشت، و مالیاتهای متزایدی که برای تأمین مخارج جنگ با اسپانیا وضع شد باعث نارضائی گردید. طغیان محبوب الیزابت، ر. دورو (دومین ارل آو اسکس)، موجب تیرگی سالهای آخر عمر او گردید.

الیزابت شخصی خودپسند، هوسباز، غرض‌ورز، و مذبذب، و ظاهراً زیبا بود، و در مورد محبوبهای خود از چیزی دریغ نداشت (مثلاً ← ر. دورو و ر. دادلی)، ولی در عین حال فرمانروائی با جرئت و بمسئولیت خطیر خود کاملاً واقف بود. **عصر الیزابت**، یعنی دوره‌ی ۴۵ ساله‌ی سلطنت وی، از درخشانترین ادوار تاریخ انگلستان است. هنگامی که وی بسلطنت رسید کشور گرفتار کشمکشهای مذهبی و وام سنگین دولت بود، و روحیه‌ی مردم بسبب شکست در جنگ با فرانسه ضعیف بود. در سلطنت طولانی الیزابت، انگلستان به کشوری متحد و دارای تجارت و صنعت پررونق تبدیل شد، که از حیث نیروی دریائی اولین دولت اروپائی بود؛ استعمارگری انگلستان در همین دوره آغاز گردید (شرکت هند شرقی بریتانیا در در ۱۶۰۳ رسماً مشغول کار شد). از اصلاحات داخلی عصر وی اصلاحات مالی و بالا بردن اعتبار انگلستان در خارج، و قوانین تثبیت وضع کارگران، بهبود وضع فقرا، و تشویق زراعت و تجارت و صنعت است. در دوره‌ی ممتد صلح و آرامش، الیزابت درباری باشکوه و جلال برپا کرد. ادبیات بمقامی شامخ رسید، و اگر چه قسمت زیادی از آنچه به ادبیات عصر الیزابت معروف است از دوره‌ی (۱۶۰۳–۲۴) پادشاهان اولیه‌ی سلسله‌ی استوارت است، کسانی چون شکسپیر، ا. سپنسر، ف. بیکن، و. رالی، م. فروبیشر، ف. دریک، و غیره پرورده‌ی این عصر هستند.

الیزابت[۱] **II** (انگلستان) (elizābete)، ۱۹۲۶–، ملکه‌ی (۱۹۵۲–) بریتانیای کبیر؛ بزرگترین دختر **جورج VI** و الیزابت. در لندن متولد شد. در جج II در سازمان "خدمات امدادی زمینی" (جزء ارتش بریتانیا) خدمت کرد. در ۱۹۴۷ با فیلیپ ماونتبتن (← ادینبره، **دیوک آو**) وصلت نمود. سه فرزند آنها چارلز (۱۹۴۸–)، آن (۱۹۵۰–)، و آندرو (۱۹۶۰–) هستند. در ۱۳۳۹ هش با شوهرش مسافرت کوتاهی به ایران کرد (۱۱–۱۵ اسفند ماه).

الیزابت[۱] (بلژیک) (elizābet)، ۱۸۷۶–، ملکه‌ی بلژیک، همسر آلبر I؛ از شاهزاده‌خانمهای باواریا. چون در دوران جج I در بیمارستانها کار میکرد، و نیز بسبب علاقه به اصلاح اوضاع اجتماعی و حمایت از فضل و هنر، مورد احترام است.

الیزابت[۱] (بوهم)، ۱۵۹۶–۱۶۶۲، ملکه‌ی بوهم و کنتس کاخنشین؛ همسر **فردریک پادشاه زمستانی**؛ دختر جیمز I انگلستان. بسبب زیبائیش "ملکه‌ی دلها" لقب یافت. پس از شکست (۱۶۲۰) شوهرش با تنگدستی در هلند زندگی میکرد؛ در ۱۶۶۱ به انگلستان برگشت. از ۱۳ فرزند او یکی ← پرنس روپرت بود، و دیگری **سوفیا** (برگزیننده‌ی هانوور).

الیزابت[۱] (رومانی)، نام مستعارش **کارمن سیلوا** (kārmen silvā)، ۱۸۴۳–۱۹۱۶، ملکه‌ی رومانی، همسر کارول I. از شاهزاده‌خانمهای آلمانی بود. با نام مستعار، کتابهای بسیاری بزبانهای آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، و رومانی نوشته است؛ از جمله فکرهای یک ملکه (۱۸۸۲)، و سراینده‌ی دیمبوویتسا (۱۸۹۱؛ قصه‌های عامیانه‌ی رومانی).

الیزابت، عصر: ← **الیزابت I**، انگلستان.

الیزابت، قدیسه[۲] (qeddise elizābet)، ۱۲۰۷–۳۱، دختر اندراش II مجارستان و زوجه‌ی لوئی II تورینگیا. بسبب مهربانی به مستمندان و فداکاری در راه آنان مورد ستایش مردم تورینگیا بود. در کلیسای زیبای ماربورگ مدفون است.

الیزابت آو والوا: ← **الیزابت دو فرانس.**

الیزابت[۱] **پتروونا** (elizābet petrovnā)، ۱۷۰۹–۶۲، ملکه‌ی (۱۷۴۱–۶۲) روسیه؛ دختر پطر کبیر و کاترین I. بعد از خلع **ایوان VI** از سلطنت بتخت نشست. نفوذ آلمان را در روسیه از بین برد. در **جنگ هفتساله** با موفقیت علیه پروس جنگید. دانشگاه مسکو را بنیاد گذارد. برادرزاده‌اش پطر III بجای او نشست.

الیزابت تودور: ← **الیزابت I**، انگلستان.

الیزابت دو فرانس[۳] (elizābet dē frāNs) یا **الیزابت آو والوا**[۴] (āv vāluā)، اسپانیولی **ایسابل** (isābel)، ۱۵۴۵–۶۸، ملکه‌ی اسپانیا، زوجه‌ی

(۱)Elizabeth (۲)(Saint) Elizabeth (۳)Elisabeth de France (فند) (۴)Elizabeth of Valois

سوم فیلیپ II؛ دختر هانری II فرانسه. در ابتدا وعده داده بودند که او را به کارلوس پسر فیلیپ بدهند، ولی داستان غم‌انگیز عشق او با کارلوس بنیادی ندارد.

الیزابت فارنسه[1] (elizābet fārnese)، ۱۶۹۲–۱۷۶۶، ملکه‌ی اسپانیا، زوجه‌ی دوم فیلیپ V؛ برادرزاده‌ی دوک پارما. شوهر سست‌عنصرش بفرمان او بود؛ فرمانروائی ناپل و پارما را برای پسرانش شارل و فیلیپ بدست آورد.

الیزابتویل[2] (elizābetvil)، شهر (جه ۶۷ʹ۹۸۰)، جش کنگوی (سابق) بلژیک، در کاتانگا، نزدیک مرز رودزیای شمالی. در ۱۹۱۰ ساخته و بنام ملکه‌ی بلژیک نامگذاری شد. شهر عمده‌ی کاتانگا است. دارای صنعت تصفیه‌ی مس، قلع، طلا، و اورانیوم میباشد. بر خط آهن تراقاره‌ای که لواندا (ساحل غربی افریقا) را به بیرا (ساحل جش افریقا) وصل میکند قرار دارد.

الیزه (elize)، اسم، ← الیزابت، اسم.

الیزه، در دین یونان، ← الوسیون.

الیزه[3]، **کاخ**، کاخی در پاریس (فرانسه) که در ۱۷۱۸ بنا شد، و از دوره‌ی سلطنت لوئی XV متعلق به دولت است. ناپلئون I در اینجا استعفای خود را امضا کرد (۱۸۱۵). در حکومت جمهوری ۱۸۴۸ مقر رسمی رئیس جمهور بود، و اینک اختصاص به رئیس جمهور دارد.

الیس (ollays)، عنوان جنگی که در صفر ۱۲ هجری بین خالد ابن ولید، سردار عرب، با بهمن جادویه و یا جابان، سردار ایرانی، در محل قریه‌ی الیس واقع بین حیره و ابله روی داد، و ایرانیها شکست خورده هزیمت یافتند، و عده‌ی زیادی از آنها اسیر و مقتول شدند.

الیس[4] (elis)، ناحیه‌ی یونان قدیم، در ساحل غربی پلوپونز، که بجهت اسبهایش و بازیهائی که در اولمپیا انجام میگرفت معروف بود.

الیس[5]، **الگزاندر جورج** (alegzāndər jorj elis)، ۱۸۵۸–۱۹۴۲، مستشرق انگلیسی. در ۱۸۸۳–۱۹۰۹ کارمند موزه‌ی بریتانیائی بود، و سپس چند سالی در کتابخانه‌ی اداره‌ی امور هند کتابدار کتب شرقی بود، و در ۱۹۳۵ به موزه بازگشت. از آثارش فهرست کتابهای عربی موزه‌ی بریتانیائی (۱۸۹۴–۱۹۳۵) و فهرست توصیفی نسخه‌های خطی عربی که از ۱۸۹۴ ببعد تهیه شده (با ادوارد ادواردز، ۱۹۱۲) است.

الیس[6]، **جزایر** (elis)، دسته‌ای از آتولها (۲۵ کم‌م؛ جه ۴ʹ۴۸۷)، قکب جنوبی؛ جزء مستعمره‌ی بریتانیائی جزایر گیلبرت و الیس. اهم صادراتش کوپرا است. از جزایر عمده‌ی آن فونافوتی (funāfuti) است.

الیس، جزیره‌ی، کشمه: ← الیس آیلند.

الیس[7]، **ویلیام** (wilyām elis)، ۱۷۹۴–۱۸۷۲، مبلغ انگلیسی، از ناسازگاران. الفبائی برای زبان هاوائی بعمل آورد، و در تاهیتی چاپخانه‌ای دایر نمود. کتابی در تاریخ ماداگاسکار نوشت.

الیس[7]، **هولاک** (havlāk elis)، ۱۸۵۹–۱۹۳۹، روانشناس و طبیب انگلیسی. کتاب معروفش، مطالعاتی در باره‌ی روانشناسی روابط جنسی (۱۸۹۷–۱۹۲۸)، در عقاید و افکار عامه نسبت بمسائل جنسی تأثیری بسزا داشته است.

الیس آیلند[8] (elis āylənd) [= جزیره‌ی الیس]، جزیره، کشمه، در خلیج نیو یورک و جغ جزیره‌ی مانهاتن. در ۱۸۰۸ ایالت نیو یورک آنرا بدولت امریکا فروخت. در ۱۸۹۲–۱۹۴۳ پایگاه مهاجرین بود، و اکنون نیز آندسته از مهاجرین و مسافرین به کشمه که "اشکالاتی" در ورود آنان موجود باشد در آنجا موقتاً بازداشت میشوند.

آلیس در سرزمین عجایب[9]، کتابی برای کودکان، از ل. کرل. آلیس دختر خردسالی است که در عالم پندار خود به دنبال خرگوشی به لانه‌ی آن میرود، و در آنجا با حوادث شگفت‌انگیز و موجودات عجیب و گوناگون روبرو میشود. این کتاب، که مشهورترین اثر نویسنده‌ی آنست، نخست در ۱۸۶۵ بچاپ رسید، و بعداً به غالب زبانها ترجمه شد (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۸ هش).

الیس سپرینگز[10] (alis springz)، شهر (جه ۲ʹ۷۸۵)، سرزمین شمالی، استرالیا. سابقاً استوارت نام داشت، و در ۱۹۲۶–۳۱ کرسی استرالیای مرکزی بود. معادن اوپال دارد.

الیسع (elyasaʿ)، پیغمبر بنی اسرائیل؛ ← الیشع.

الیسون (alisun)، بوته‌ی دائمی از تیره چلیپائیان و از نوع آلوسوم (*Alyssum*)، با گلهای زرد، که برای زینت حواشی باغها کاشته میشود.

الیشتر، ده، ← الشتر.

الیشع[11] (ališaʿ) [عبری، = خدا نجات است]، در قرآن **الیسع** (elyasaʿ)، نق ح ۸۷۵ قم، پیغمبر بنی اسرائیل. کار ایلیا را در زمان جانشینان اخآب ادامه داد. معجزاتی که در عهد قدیم برای وی آمده عبارتست از زنده کردن بچه‌ی مرده و شفا دادن جذام نعمان و کومک کردن به بیوه‌زن وام‌دار (اول پادشاهان ۱۶.۱۹–۲۱؛ دوم پادشاهان ۹.۲؛ ۱۴.۱۳–۲۱؛ لوقا ۲۷.۴). در قرآن دو جا فقط نام وی با نام پیغمبران آمده (انعام ۸۶؛ ص ۴۸).

الیصابات (alisābāt, eli-)، اسم: ← الیزابت، اسم.

الیصابات[12]، [عبری، = خدا سوگندش داد]، نام زن زکریا و مادر حضرت یحیی که، با وجود نازادی و پیری وی و شوهرش، خداوند یحیی را از ایشان بدنیا آورد (قرآن، سوره‌ی مریم ۱–۱۵؛ انجیل لوقا ۱). نیز ← الیزابت، اسم.

الیعازر[13] (eliʿāzar) [عبری، = خدا یار است] یا **لعازر** (leʿāzar)، نام مردی که با خواهرش مرتا در قریه‌ی بیت عنیا نزدیک اورشلیم میزیست، و گویند عیسی در برابر خانواده‌ی او و گروهی از یهودیان وی را پس از مرگ زنده کرد (انجیل یوحنا ۱.۱۱–۴۴؛ ۱.۱۲–۵). امروز بیت عنیا را لعازریه نیز مینامند.

آلیکانته[14] (ālikānte)، عربی **لقنت** (laqant)، شهر (جه ۱۰۴ʹ۲۲۲)، کرسی ایالت آلیکانته، جش اسپانیا، در والانس؛ کنار مدیترانه.

الیکون، دسته‌کوه، یونان، ← هلیکون.

آلیگاتور[15] (alligātor؛ از فنس)، خزنده‌ی بزرگ از راسته‌ی کروکودیلها، شبیه نهنگ. طول آلیگاتور امریکائی از ۴ تا ۵ متر است، و از نواحی کارولینای شمالی تا فلوریدا و اطراف خلیج



مکزیک دیده میشود. رنگ آلیگاتورهای مسن سیاه و رنگ جوانها خرمائی تیره با خطوط زرد است. خوراک آنها موجودات زنده‌ی آبی است.

آلیگاتور، گلابی: ← آووکادو.

الیگودرز (aligudarz)، شهرستان، غ قسمت مرکزی ایران، غ شهرستان گلپایگان و ج شهرستان اراک؛ مرکزش شهر الیگودرز (جه ۹ʹ۵۹۲ سش ۱۳۳۵ هش). مرکب از سه بخش حومه، جاپلق، و زز و ماهرو است. رشته‌ی اشتران کوه و رود الیگودرز در ناحیه‌ی الیگودرز واقعست. راه آهن سرتاسری ایران از غ بخش جاپلق میگذرد. الیگودرز بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان گلپایگان بود؛ در فروردین ۱۳۲۱ بخش تابع شهرستان بروجرد و در اسفند ۱۳۳۶ مجزا و شهرستان (با بخشهای حومه و جاپلق) شد.

آلینور د/آکیتن: ← النونور د/آکیتن.

الیواقیت و الجواهر (al.yavāqito va 'l.javā-her) [الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر]، کتابی عرفانی، بعربی، از عبدالوهاب ابن احمد شعرانی (فت ۹۷۳ هق). مؤلف کوشیده است که در این کتاب عقاید صوفیه را با عقاید اهل فکر و برهان توفیق و تطبیق دهد، و در ۹۵۵ هق در مصر از تألیف آن فراغت یافته. در مصر مکرر بطبع رسیده است.

الیوت (eliot)، برای اعلام انگلیسی که باین صورت میشناسید به الیت (eliət) رجوع کنید.

آلیه[16] (ālie)، ولایت (۷ʹ۳۸۵ کم‌م؛ جه ۳۷۲ʹ۶۸۹)، فرانسه‌ی مرکزی، در ناحیه‌ی بوربونه؛ کرسی آن مولن. رود آلیه (ریزابه‌ی لوار) از آن میگذرد.

الیهو[17] (alihu) [عبری، = خدای من اوست]، یکی از سه تسلیت‌دهنده‌ی ایوب (ایوب ۲.۳۲–۲۴.۳۷).

آماتی[18] (āmāti)، خانواده‌ای از ویولون‌سازان کرمونا (ایتالیا) که با **آندرئا آماتی** (āndreā) (نتة ۱۵۳۵–۸۰) شروع میشود. **نیکولو آماتی** (nikkolo) (۱۵۹۶–۱۶۸۴) ویولون آماتی را به اوج شهرتش رسانید. سترادیواریوس شاگرد او بود.

آمادئوس[19] (āmādeus)، اسم لاتینی برای مرد. صورت ایتالیائی آن آمدئو[20] (āmedeo) و صورت فرانسوی آن آمده[21] (āmede) است.

آمادئوس[19]، ۱۸۴۵–۹۰، پادشاه (۱۸۷۰–۷۳) اسپانیا، دوک آئوستا؛ پسر ویکتور امانوئل II (شاه ایتالیا). پس از اخراج ایزابل II بپادشاهی برگزیده شد. بسبب مشکلاتی که با دولت خود و با کارلوسیان انقلابی داشت، از سلطنت استعفا داد.

---

(۱)Elizabeth Farnese (۲)Elisabethville (۳)Élysée (۴)Elis (۵)Ellis (۶)Ellice (۷)Ellis (۸)Ellis Island (۹)Alice's Adventures in Wonderland (۱۰)Alice Springs (۱۱)Elisha; Eliseus (۱۲)(Saint) Elizabeth (۱۳)Lazarus (۱۴)Alicante (۱۵)alligator (۱۶)Allier (۱۷)Elihu (۱۸)Amati (۱۹)Amadeus (۲۰)Amedeo (۲۱)Amédée

آمـادئـوس[1] **VIII** (āmādeuse)، ۱۳۸۳–۱۴۵۱م، کـنـت (۱۳۹۱–۱۴۱۶) و دوک (از ۱۴۱۶) ساووا، کـه در ۱۴۳۹–۴۹ بـا عنوان فلیکس V ناپاپ بود. در ۱۴۳۴ پسر خود را بـه نیـابـت حکومت ساووا تعیـین نمود، و خود در دیری که کنـار دریاچهی ژنو تـأسیس کـرده بود انـزوا گـزیـد. در ۱۴۳۹ شورای بال ائوگنیوس IV را مخلوع اعلام نمود، و آمادئوس را که بسبب امانتش مورد احترام فراوان بود بـه پاپی برگـزید، و وی بامید اینکه بتواند به دستگاه مسیحیت آرامشی ببخشد باکراه قبول کرد. وقتی که نیکولاوس V پاپ شد، فلیکس کـه دیگر طرفداری نداشت از ادعای پاپی منصرف شد.

آمادن گوشت[2] (āmādane) از بزرگترین صنـایع امروزی و مشتمل بـر سازمانهـای بـزرگی بـرای خرید، بازرسی، کشتار، آماده کردن گوشت برای خـوردن، استفـاده از فـضـولات، و پـخش گـوشت بوسیلهی انبـارهـای یخچالی راه آهن و کامیون و کشتی میباشد. تکامل کنونی آن نـاشی از اختراع وسایل مصنوعی سردسازی است که اولبار در ۱۸۷۰ در حمـل گوشت بـا راه آهن بکـار رفت. سازمان آمادن گوشت شیکـاگو شهرت جهانی دارد. آمادن لفظ فارسی و بمعنی مهیا کردن است.

آمادی دو گل[3] (āmādi dë gol)، داستانی پهلوانی از قرن ۱۳م یـا ۱۴م، کـه نخستینبـار در اسپانیـا یا پرتغـال نوشته شده و محتملا بر مآخذ فرانسوی مبتنی است. این داستان بارهـا از نو نوشته شده و بزبانهای دیگر نیز ترجمه شده است. قهرمـان آن نمونهی کامل یک سلحشور و شهسوار میباشد.

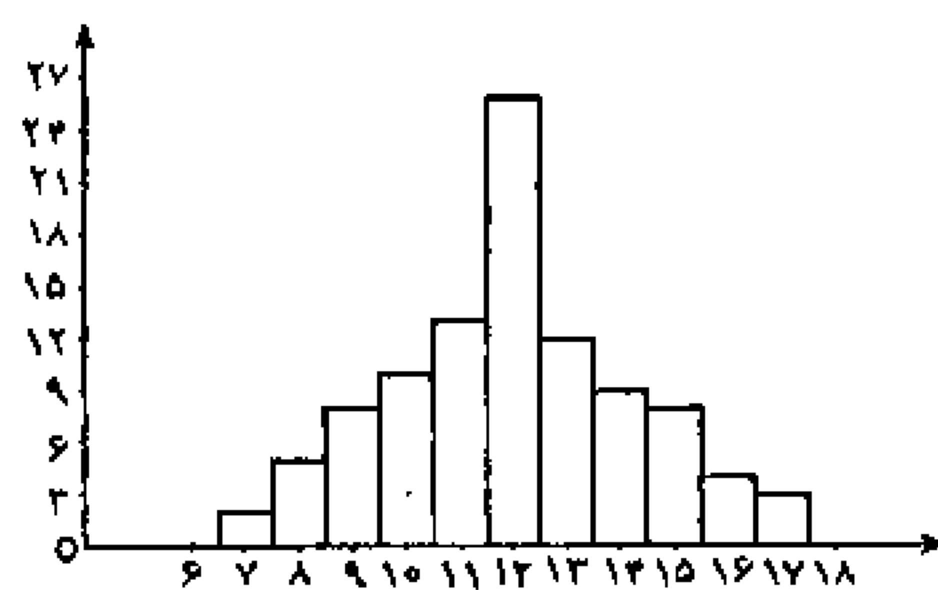
آمار[4]، سابقاً **احصائیه** (ehsāʿiyye)، فـن **ستاتیستیک** (stātistik)، مجموعهی دادههـای عددی مربـوط بـه یـک موضوع (معمولا مهـم)، مـانـنـد جمعیت، متوفیات، میزان تجارت داخلی یا خارجی، دما یا بارش ماهیانه، و غیره. **علم آمار** یا **آمارشناسی** علم و فن فراهم کـردن دادههای کـمّـی و تحلیل آنهاست بمنظور بـدست آوردن نتایجی، که اگر چه احتمالی هستند، درخـور اعتماد میبـاشند. مثال استنتاج آماری نتیجهای است کـه از آزمودن نمونهای از یک مجموعه (یـا بـاصطلاح علم آمـار، "جمعیت") در بـارهی آن مجموعه گـرفـتـه میشود. جنبهی عـدم قطعیت نتایـج آمـاری نـاشی از نقص دادههائی است که آماردان (عالم آمار) با آنها سر و کار دارد. علم آمـار در نجوم، فیـزیـک، زمینشناسی، هواشناسی، زیستشناسی، علوم اجتمـاعی، تحقیقات طبی و بهداشتی، امور دولتـی و صنعتی و تجارتی و بیمه، و غیره موارد استعمال زیـاد یافته، و مراجعات عدیدهای کـه در این قـرن بـه آمـارگـران و آماردانها میشود بـاعث اختراع ماشینهای الکترونی بـرای آمودن دادههـا و محـاسبات علمی بوده است. مبحث آمـار را بـه آمارشناسی توصیفی و آمارشناسی تحلیلی و نیز بـه روشهـای آماری و نظریهی آماری تقسیم میکنند.

موضوع آمارشناسی توصیفی تنظیم و طبقـهبندی دادهها، نمایش ترسیمی، و محاسبهی مقادیری است (از قبیل نما، واسطه یا متوسط، و میانه) حـاکی از مشخصات دستهجمعی دادههای مورد بحث (هر یـک ازین مقادیر در حکم مرکزی است که دادهها کمابیش در حول آن گرد آمدهاند، و باین جهت، هر یـک از آنها را اصطلاحاً "اندازهی گرایش بمرکز" دادهها میخوانند). تنظیم دادههای کـمّـی در آمار اهمیتی بسزا دارد، زیـرا از دادههای پـراکنده و نامنظم نمیتوان نتیجهای گـرفت. همچنین لازمست که از دادههـای فراوانی کـه فـراهم میشود عـدهی قلیلی از اعداد استخراج شود کـه اطلاعـات اساسی مندرج در دادهها را لااقل از جهاتی بتوان از آنها استنباط کرد. برای تأمین منظور اخیر به اندازههای گرایش بمرکز متوسل میشوند. مثلا اگر اقطار 100 درخت همجنس و هـمسال را کـه در پـهنـهای کاشته شده در ارتفاع معینی با یک سانتیمتر تقریب اندازهگیری کنیم، یکصد عـدد بـدست میآیـد، و اگر این اعداد را کیف اتفق و بـدون نقشهی معینی بر کاغذ ثبت کنیم، دشوار است که بتوان از آنهـا نتیجهی مفیدی گرفت. اما اگر ارقام حاصل را بـر حسب بسامد اقطار (یعنی عدهی دفعاتی که هر قطر مکرر شـده) در جـدولی تنظیم کنیـم، مثلا چنین جدولی بدست میآیـد:

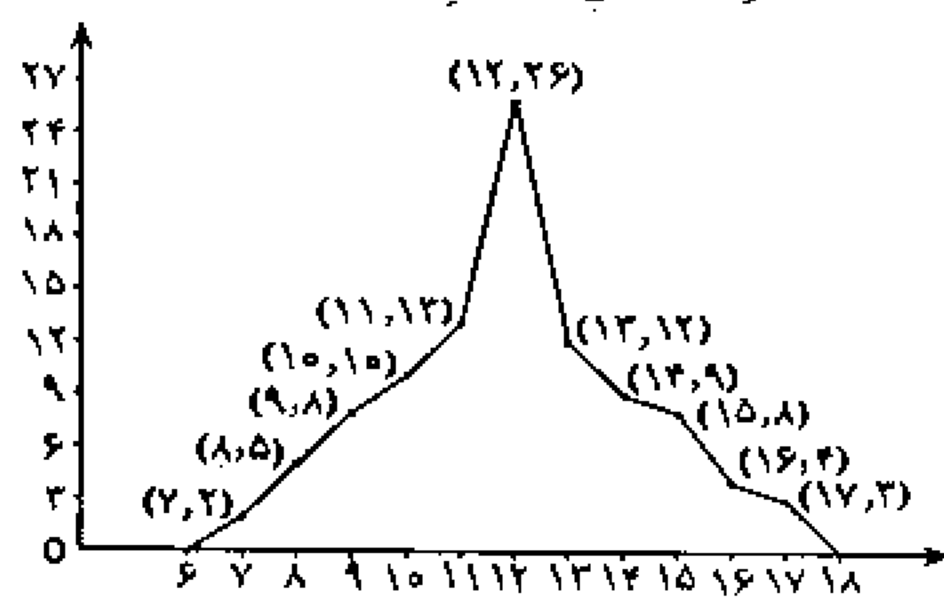
جدول بسامدهای اقطار

اندازهی قطر بر حسب سم	بسامد
۷	۲
۸	۵
۹	۸
10	10
۱۱	۱۳
۱۲	۲۶
۱۳	۱۲
۱۴	۹
۱۵	۸
۱۶	۴
۱۷	۳
جمع	100

ازین جدول بـه یـک نظر میتوان دریافت کـه قطر ۱۲ سم پُربسامدترین قطرهـا است، یعنـی بیش از دیگران تکرار شده است (این عـدد نمای توزیـع انـدازهی قطرهـا است). در آمـارشناسی از طرق ترسیمی استفـادهی فراوان میشود. در مثـال مذکور میتوان قطرها را بـر خطی افقی نشانه گـذاشت، و بطریقی کـه در شکل دیـده میشود، بازاء هر قطر



مستطیلی ساخت کـه ارتفـاعش مساوی بسامد نظیر آن قطر بـاشد. بوسیلـهی شکـل حاصل، تـوزیع اندازههای قطرها بالعیان دیده میشود. ضمناً، اگـر پهنهی مورد بحث مشتمل بـر عـدهی بسیار زیـادی درخت بـاشد، و چنین بیندیشیم کـه انـدازهگیری مذکور بـا دقت بیشتر (مثلا تـا یـکدهم میلیمتر) برای همهی درختان بعمل آمده باشد، خط منکسر مربوط بـآن کـه بطریق فوق الذکـر رسم شود بـه خطی منحنی نـزدیک خواهـد بود (منحنی بسامد) کـه جمعیتِ فـرضی بیشمارِ انـدازههـای اقطـار را



نمـایش میدهد. عـلاوه بـر محاسبهی انـدازههـای گـرایش بمرکز، معمولا اعـدادی حـاکی از میزان پراکندگی دادهها نیز حساب میکنند (← **انحراف**).

آمارشناسی تحلیلی بـا طرح نقشه برای فـراهم کردن دادهها، تحلیل آنها، و نتیجه گرفتن از آنها سر و کار دارد (اگر چه آمـاردان بعنوان آماردان متصدی اجرای آزمایشها و مشاهدات نیست، ولـی بـرای اینکـه استنتاج از آزمـایشهـا و مشاهـدات بدرستی امکان پذیرد باید این آزمایشها و مشاهدات بر طبق طرحهائی ناظر بـه مقصود انجـام گیرد، و همچنین است در مورد نمونهگیری). مبحث روشهای آماری از جهتی جزء مبحث وسیع روشهـای علمی است، و مشتمل است بر طرقی کـه بـاید در جمعآوری، تنظیم، تحلیل، و تعبیر دادههای کمّی بکار برد. بالاخره، مبحث نظریهی آمـاری اساس کشف و بسط و تکمیـل روشهای آمـاری است، و بـرای نیل بمقصود از ریـاضیات عـالـی (مخصوصاً حساب احتمالات. ← **احتمال**) استفاده میکنند.

از جنبـهی تـاریخی، علم آمار کنونی حـاصل وحدت یافتن چند موضوع است که بظاهر ارتباطی بـا یکدیگر نداشتهاند. آمارهـای رسمی در موارد غیـر تجربی، کـه در آنهـا از اصول آمـارشناسی توصیفی استفاده شده، از آغاز تاریخ مضبوط سابقه دارد؛ از مصریهای قدیم (ح ۳۰۵۰ قم) و بابلیها و رومیها مدارکی مشتمل بر اطلاعات تفصیلی در باب سکنهی کشورهای تحت فرمان آنها در دست است. بتدریج در ممالک مختلف بر حسب احتیاجات (مثلا گرفتن خراج یا مـالیات یـا حقوق گمرکی) انواع مختلف آمار فراهم شد. ثبت متوفیات در ۱۵۳۲ در انگلستان آغاز گردید (در ایران اولین قانون سجل احـوال در خـرداد ۱۳۰۴ هش در پنجمین دورهی مجلس شورای ملی بتصویب رسید). لفظ ستاتیستیک را اولبـار گوتفرید آخنوال (gotfrid āxenvāl) (۱۷۱۹–۷۲)، محقق و فیـلسوف آلمـانـی و استاد دانشگاه گوتینگن، در مقدمهی کتابی در باب آمار بکار برد، و بعضی از محققین او را واضع علم آمار میشمارنـد. در اواسط قرن ۱۷م سرشماری ادواری شبیه به آنچه امروز معمول است آغاز شد، ولی در قرن ۱۹م بود که توجه خاص باین امر مبذول گردید. از نهضتهای قرن ۱۷م کـه در بسط روشهای آماری کنونی جـداً تـأثیر داشت استعمال روشهـای آمارشناسی تحلیلی در مسائل تجربی و غیر تجربی بود، و در همین قرن احتیاج بـه اصلاح و تنقیح طرق تحلـیل و تعبیر دادههـا محسوس شد، و نظریـهی آماری مورد توجـه واقع گردید؛ از اولین کـسانی که در این بـاب کار کردند ل. ا. ژ. **کتله** بود. با بسط حساب احتمالات نظریهی آمـاری نیـز توسعه

(۱)Amadeus (۲)meat packing (۳)Amadis of Gaul; Amadis de Gaule (فـ) (۴)statistics

یافت. مقارن ایامی که علمای بتر اروپا مشغول تنقیح و اثبات اصول نظری آمارشناسی بودند، در انگلستان توجه بیشتری به استفاده‌ی عملی از آمار مبذول شد، و سر ف. گالتن و ک. پیرسن دست به تکمیل زیستسنجی زدند، ولی اول کسی که راههای دقیق برای طرحریزی آماری آزمایشها و برای استنتاجات آماری بعمل آورد سر ر. ا. فیشر بود، و کارهای او اهمیت فراوان دارد. بسط روشهای نمونه‌گیری عمدةً در انگلستان و هند و کشمة صورت گرفت. علم آمار و وسایل آن مخصوصاً از دهه‌ی سوم قرن بیستم بسرعت پیشرفت کرد، و موارد استعمال عملی آمارشناسی در مسائل جنگی و صنعتی و تغییراتی که در فیزیک در مفاهیم قوانین ماده و انرژی روی داد (اکنون بعضی قوانین فیزیکی بر حسب اصول آماری بیان میشود) در این امر بسیار مؤثر بود.

آمارا‌پورا[1] (āmārāpurā)، شهر (جم ۸٬۲۵۴)، بخش مندله، برمه، بر ساحل شرقی رود ایراوادی. از حومه‌های جنوبی شهر مندله است. در ۱۷۸۳–۱۸۲۳ و ۱۸۳۷–۶۰ پایتخت برمه بود. در حریق ۱۸۱۰ بکلی سوخت. در زلزله‌ی ۱۸۳۹ آسیب فراوان دید.

آماردها (āmārdhā) یا **ماردها**، قبیله‌ی مقتدر و جنگجوی قدیم، که در ساحل جنوبی دریای خزر سکنی داشتند. گویند شهرهای آمل مازندران و ترکمنستان از آنها نام گرفته‌اند.

آمارشناسی: ← آمار.

آماری[2]، **میکله** (mikele āmāri)، ۱۸۰۶–۸۹، مستشرق و مورخ و میهن‌پرست ایتالیائی و از رجال ایتالیا، مت پالرم. با حکومت خاندان بوربون در ناپل مخالف بود، و به دسته‌ی کاربوناری پیوست، و بعلت کتابی که نوشت (۱۸۴۲) ناچار شد از ایتالیا برود. در انقلاب ۱۸۴۸ به سیسیل بازگشت، ولی بعد از بازگشت خاندان بوربون دگربار به غربت رفت. در ۱۸۵۹ به ایتالیا برگشت و بتدریس زبان عربی در پیز و سپس در فلورانس پرداخت. از طرفداران جدی کاوور بود، و چندی وزارت فرهنگ داشت. کتاب تاریخ مسلمانان در سیسیل (۱۸۵۴–۱۸۷۲) او هنوز معتبرترین مأخذ در باب تاریخ فرمانروائی مسلمانان در سیسیل است. آثار دیگری نیز ازو باقیست.

آماریلیس (āmārilis؛ فنس)، گل پیازدار افریقای جنوبی از نوع آمارولیس (*Amaryllis*) از تیره‌ی نرگسیان که بسبب زیبائی گلهای رنگین یا ابلق برای زینت کاشته میشود. در ایران بیشتر به آملیس (āmelis) مشهور است. بعضی گلهای شیپوری‌شکل دیگر از نوع هیپاستروم (*Hippeastrum*) را که خوشه‌های گل بزرگ دارد بهمین اسم نامیده‌اند.

آمازون[3] (āmāzon) [احتمالا از لفظ بومی آموتونا، = نابودکننده‌ی قایقها]، رود امریکای جنوبی و عظیمترین رودهای جهان (رود نیل از حیث طول از آن بزرگتر است). در کوههای آند در کشور پرو از دو شاخه–مارانیون و اوکایالی–تشکیل میشود، و از برزیل گذشته بر خط استوا به قطلا میریزد. از حیث حجم آبی که حمل میکند اولین رود جهان است. طولش با مارانیون ۴٬۸۲۸ کم و با اوکایالی ۶٬۴۳۷ کم میباشد. تمام شبکه‌ی آن ۴۸٬۲۸۰ کم آبراهه‌ی قابل کشتیرانی تشکیل میدهد، و پهنه‌ای بوسعت ۵٬۸۳۰٬۰۰۰ کم‌م (قریب نصف اراضی امریکای جنوبی) را زهکشی میکند. کشندان آن ۸۰ کم عرض دارد، و حجم آبی که بدریا میریزد چنان عظیم است که آب روی دریا تا ۶۴ کیلومتری شیرین است. بعلت طغیانها و تندابها و امواج کشندی، کشتیرانی بر آن دشوار است. بعضی ریزابه‌های آن از شمال ریو نگرو، ناپو، پوتومایو و از جنوب ژوروا، پوروس، مادرا، شینگو، تاپاژوس، و توکانتینس میباشد. حوضه‌ی آن خیلی کم‌جمعیت است، و سکنه اغلب از هندیشمردگان میباشند. منابع حوضه‌ی آمازون کائوچوی وحشی (در اوایل قرن بیستم اهمیت داشت)، کاکائو، و ژوت است. دولت برزیل از ۱۹۴۰ بعد اقداماتی برای عمران این پهنه کرده است.

آمازون را و. ی. پینثون اسپانیائی در ۱۵۰۰ کشف کرد، و در ۱۵۴۱ ف. د اورلیانا از ناپو بپایین و در ۱۶۳۷–۳۹ پ. تیشیرا از پایین ببالا پیمودند، و گویند بجهت افسانه‌هائی که اورلیانا از زنان جنگجوی این ناحیه روایت کرد نام آمازون بر رود نهادند (← آمازونها). از آن پس تا اواسط قرن نوزدهم پویشی در حوضه‌ی آمازون بعمل نیامد، تا در ۱۸۵۰ که امپراطور برزیل رود را بروی تجارت جهانی بگشود.

آمازونها[3] (āmāzonhā)، در افسانه‌های یونانی، قبیله‌ای از زنان که هیچ مردی را به سرزمین خود (در آسیای صغیر) راه نمیدادند، و وقت خود را به شکار و جنگ میگذرانیدند. یکی از اعمال شاقه‌ی هرکول دزدیدن کمربند هیپولوته، ملکه‌ی آمازون‌ها، بود. در جنگ تروا، آمازونها علیه یونانیان جنگیدند، و سرکرده‌ی آنان، پنتسیلیا، بدست اخیلس کشته شد.

آماسیس: ← احمس I ؛ احمس II.

آماگاساکی[4] (āmāgāsāki)، شهر صنعتی (جم ۳۳۵٬۵۱۳)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، بندر کنار خلیج اوزاکا.

آماگر[5] (āmāger)، جزیره (۶۵ کم‌م؛ جم ۱۷۴٬۸۲۲)، دانمارک، در اورسوند. قسمتی از کپنهاگ در انتهای شمالی آنست.

آمالاسونتا[6] (āmālāsuntā)، فت ۵۳۵، ملکه‌ی اوستروگوتها در ایتالیا؛ دختر تئودوریک کبیر. در ۵۲۶–۳۴ نایب‌السلطنه‌ی پسرش بود؛ پس از مرگ (۵۳۴) فرزند، آمالاسونتا فرمانروائی کرد، تا آنکه بفرمان شوهرش کشته شد.

ام البنین (ommo 'l.banin)، شهرت **فاطمه‌ی کلابیه** (kolābiyye)، زوجه‌ی علی ع و مادر حضرت عباس. اول زنی بود که بعد از وفات فاطمه‌ی زهراء ع بازدواج امیرالمؤمنین درآمد. ازین ازدواج چهار فرزند بدنیا آمدند که جملگی در روز عاشورا بشهادت رسیدند.

آمالتیا[7] (āmālteyā)، دایه‌ی زئوس. اغلب به صورت بزی با شاخهای زیبا نموده میشود. یکی از شاخهایش کورنوکوپیا شد.

ام الحکم: ← زینب بنت جحش.

ام الدرداء: ← ابودرداء.

آمالریک[8] I (āmālrike) یا **آموری**[9] I (āmorie)، ح ۱۱۳۵–۷۴، شاه (۱۱۶۳–۷۴) مملکت لاتینی اورشلیم؛ پسر فولک و جانشین برادر خود بودوئن III. آمالریک در صدد بسط حکومت خود بر مصر بود، و دوران سلطنتش صرف این کار شد. او و نورالدین محمود زنگی کوشیدند که وزرای مصر را تحت نفوذ خود درآورند (مثلا ← شاور)، و چند سالی آمالریک با شیرکوه که مامور نور الدین بود کشمکش داشت، و سه بار وارد خاک مصر شد (۱۱۶۴، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸)، ولی سرانجام صلاح‌الدین ایوبی بر مصر مستولی گردید.

آمالریک[8] II یا **آموری**[9] II، فت ۱۲۰۵، شاه قبرس و شاه اسمی مملکت اورشلیم. در ۱۱۹۴، بجانشینی برادرش گی دو لوزینیان، شاه قبرس شد. از طریق ازدواج با ایزابل دختر آمالریک I، پادشاهی اورشلیم یافت (۱۱۹۷). در ۱۱۹۸ پیمان پنجساله‌ی ترک مخاصمه با مسلمانان منعقد کرد، که در ۱۲۰۴ برای شش سال دیگر تمدید شد.

ام الصخر (ommo' s.saxar)، دهستان (جم ح ۱۱٬۰۰۰؛)، ل و لش بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۱(؟) آبادی. رود جراحی آنرا مشروب میکند. مرکزش، **ام الصخر** (جم ۲۸ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری لش شادگان واقعست.

آمالفی[10] (āmālfi)، شهر (جم ۶٬۲۳۷)، کامپانیا، ج ایتالیا، بر خلیج سالرنو. در قرن نهم نخستین جمهوری بحری ایتالیائی، و از ۹۵۳ تا ۱۱۳۱ (سقوط نورمانها) دوکنشین بود. ساختمان کلیسای جامع آن (بسبک عربی-سیسیلی) در قرن دهم آغاز شد.

ام الکتاب (ommo 'l.ketāb) [= مادر یا اصل کتاب]، در دین اسلام، کتابی که نزد خدا محفوظ و منشأ وحیهای (← وحی) قرآنی است. در احادیث اصل الکتاب نیز خوانده شده. از کتاب دیگری، که پس از ام الکتاب و مشهور به لوح محو و اثبات است، آنچه را خدا بخواهد محو میکند و آنچه را بخواهد اثبات مینماید (رعد ۳۹). در دوره‌ی اول نزول قرآن، لفظ ام الکتاب به مجموعه‌ی آیات محکمات اطلاق شده است (آل عمران ۵). ← قرآن؛ آیه. سوره‌ی حمد را نیز ام الکتاب خوانده‌اند.

ام الکتاب، از کتابهای مذهبی اسماعیلیه، بفارسی، مشتمل بر ۳۸ سؤال و جوابهای آنها که منسوب به امام محمد باقر میباشد. سؤالهای مزبور را جابر ابن عبدالله انصاری، جابر جُعفی، جعفر جعفی، ابوخالد کابلی، ابوالخطاب، و محمد ابن المفضل جعفی از امام کرده‌اند، و امام جواب آنها را داده، و بعدها بفارسی درآمده. با مقدمه‌ی انگلیسی بطبع رسیده است، و نیز با حواشی و تعلیقاتی بزبان فرانسوی در ۱۹۳۳ در پاریس چاپ شده.

ام المؤمنین (ommo 'l.mo'menin)، لقب هر یک از زنان حضرت محمد ص، غیر از کنیزان آن حضرت که سمت زوجیت او را داشته‌اند.

امالی (amāli) [جمع املاء] یا **الامالی** (al.'amā-

(۱)Amarapura (۲)Amari (۳)Amazon (۴)Amagasaki (۵)Amager (۶)Amalasuntha (۷)Amalthaea (۸)Amalric (۹)Amaury (۱۰)Amalfi

li) یا **کتاب الامالی** (– ketābo)، عنوان عده‌ای از کتابها که مطالب آنها بشکل گفتارهای مختلف و مجالس مرتب شده باشد، مانند امالی قالی، امالی سید مرتضی، و امالی صدوق.

امالی (amālī)، کتابی مذهبی، بعربی، از ابوجعفر محمد ابن علی، معروف به شیخ صدوق. مشتمل بر ۹۷ مجلس و هر مجلس احادیث و مسائل و مباحث مختلفی را در بر دارد. از کتب مهم و معتبر شیعه محسوب میشود. ظاهراً اول‌بار در ۱۳۰۰ هق در تهران بطبع رسیده است.

امالی، کتابی مذهبی، بعربی، از شیخ طوسی (بروایت فرزندش، شیخ ابوعلی حسن طوسی، که از بزرگان فقها و در ۵۱۵ هق زنده بوده است). این کتاب را شیخ در ۴۵۵–۴۵۸ هق برای فرزند خود املا نموده است. ظاهراً مشتمل بر ۲۷ جزء است، و چون در آغاز ۱۸ جزء آن نام راوی موجود است و بقیه‌ی اجزاء نام راوی را ندارد (در صورتیکه راوی همه‌ی اجزاء یکی است)، در نسخه‌ی چاپی، ۱۸ جزء اول بنام امالی از فرزند شیخ، و قسمت آخر را بنام امالی (یا مجالس) شیخ طوسی نامیده‌اند. چاپ تهران، ۱۳۱۳ هق.

امالی، از کتابهای مهم ادب عرب، از ابوعلی اسماعیل ابن قاسم قالی (۲۸۸–۳۵۶ هق). قالی را کتاب ادبی و لغوی دیگری است بنام کتاب النوادر (ketābo 'n.navāder)، که یکی از کتابهای چهارگانه‌ی اساسی (→ ادب الکاتب) ادب است. هر دو مکرر در مصر بطبع رسیده است.

امالی یا **غرر الفوائد و درر القلائد** (qoraro 'l.favā'ed va doraro 'l.qalā'ed)، کتابی در تفسیر و کلام و ادب و لغت، بعربی، از علی ابن حسین، معروف به شریف مرتضی (۳۵۵–۴۳۶ هق). آنرا مؤلف در سفر مکه در هشتاد مجلس املاء کرده است. نکاتی در موضوعهای مذکور در بر دارد که در کتابهای دیگر کمتر دیده میشود. در ایران و مصر مکرر بطبع رسیده است.

امام، در تعزیه، کسی که نقش حضرت امام حسین ع را اجرا میکرده است. لباس شبیه امام قبای راسته‌ی سفید یا سیاه، شال و عمامه‌ی سبز، و عبای نازک زری سبز یا قرمز بود؛ هنگام جنگ چکمه و شمشیر و در مواقع عادی نعلین داشت. نیز → امام‌خوان.

امام، لفظ عربی بمعنی نشانه و نمونه و پیشوا، که در نزد عامه غالباً بمعنی خلیفه و متولی امور مسلمین بکار رفته است، و شیعه آن را عنوان خاص علی ابن ابی طالب و اولاد او میدانند. شیعه‌ی امامیه و همچنین اسماعیلیه معتقدند که عالم هرگز از وجود امام که از اولاد علی باشد خالی نیست، و آن را لقب "امام عصر" و "صاحب الوقت" یا "صاحب الزمان" میدهند، و بعضی از خلفای فاطمی لقب "امام العصر و الزمان" بخود داده‌اند، و گوئی این لقب را مخصوص بخود میشمرده‌اند. زیدیه تعدد امام را در عصر واحد و همچنین امکان خُلُوّ عصری را از وجود امام جایز میدانند. لفظ امام در عهد بنی امیه برای هیچ یک از خلفا، شاید جز عبدالملک مروان، در عهد حیات آنها استعمال نشده است. لیکن از علی ابن ابی طالب بعنوان "الامام علی کرم الله وجهه" تعبیر شده است. گویند اولین کس که لقب امام یافت ابراهیم ابن محمد (→ ابراهیم امام)، برادر خلیفه سفاح و منصور عباسی بود، و ظاهراً از زمان خلیفه مهدی عباسی این کلمه بصورت لقب در سکه‌های خلفای عباسی دیده شده، و بعضی از خلفا مانند مستظهر و مستنصر و مستعین لقب الامام الاعظم داشته‌اند، و القابی مانند امام المسلمین (مأمون) و امام الوقت (مستنجد عباسی) در باره‌ی بعضی از آنها بکار رفته است. بعد از مهدی عباسی، عموم مدعیان خلافت کلمه‌ی امام را بعنوان لقب بکار میبرده‌اند، چنانکه امرای ادارسه در مراکش و فاطمیین در مصر و امویان در اندلس این لقب داشته‌اند، و بعضی از سلاطین ممالیک مصر نیز بعد از عهد خلفا لقب امام را در دنبال اسامی خویش استعمال میکرده‌اند. بعدها لقب امام از طرف عامه و از جهت تعظیم و تفخیم در باره‌ی بزرگان دین بکار رفت، چنانکه مجتهدین چهارگانه‌ی اهل سنت (ابوحنیفه و مالک ابن انس و شافعی و احمد ابن حنبل) را ائمه‌ی چهارگانه خواندند، و از مشاهیر علما کسانی مانند ابوحامد غزالی و فخر رازی و امثال آنها نیز بعنوان امام یاد شدند.

شیعه عنوان امامت را مخصوص علی ابن ابی طالب و عده‌ای از اولاد او (بر حسب آنکه اثنی عشری باشند یا اسماعیلیه و یا زیدیه) میدانند، و اکثر فرقه‌های شیعه امام را منصوص و معصوم و مفترض الطاعه و غالباً عالم به ضمایر و صاحب کرامات و معجزات نیز میشمارند، و بعضی از آنها ائمه‌ی خویش را از انبیاء سلف نیز برتر میدانند. در باب عقاید راجع به امام و امامت بین فرق مختلف شیعه اختلاف هست که در کتب کلام بتفصیل ذکر شده است. نیز لفظ امام در عرف عام بمعنی پیشنماز متداول است.

امام الحرمین (emāmo 'l.haramayn)، لقب **عبد الملک نیشابوری**، ۴۲۵–۴۷۹ هق، فقیه شافعی. چون طغرل بیگ معتزلیان را تحت فشار قرار داد وی به مکه و مدینه پناه برد، و بهمین جهت لقب امام الحرمین یافت. هنگام بازگشت به نیشابور، خواجه نظام‌الملک مدرسه‌ی نظامیه را برای محل تدریس او بنا کرد. نهایة المطلب فی درایة المذهب در فقه از او است.

امام جعفر صادق ع، شهرت **ابوعبدالله جعفر ابن محمد**، ملقب به **صادق**، ۸۰ (یا ۸۳)–۱۴۸ هق، ششمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه نزد شیعه‌ی امامیه. وی از سادات و علمای اهل بیت بود، و در مدینه میزیست، و اصول مبادی فقه شیعه در واقع از او مستفادست، و اهل علم در آن زمان وی را "عالم" مطلق میخواندند. امام جعفر صادق در مدینه شهید شد. و در قبرستان بقیع مدفون گشت، و بقولی منصور خلیفه او را زهر داد. مع هذا روایاتی هست که منصور در عزای او بسختی بگریست.

امام جمعه‌ی خوئی، شهرت **حاجی میرزا یحیی خوئی**، فت ۱۳۶۴ هق، از علمای مشهور و از زعمای عهد مشروطیت. چندین دوره در مجلس نمایندگی داشت، و در تهران وفات یافت.

امام جواد، نهمین امام، → امام محمد تقی.

امام حسن ع یا **امام حسن مجتبی**، شهرت **حسن ابن علی** [ابومحمد حسن ابن علی ابن ابی طالب]، ۳ هق–۵۰ هق، دومین امام شیعه‌ی اثنی‌عشری، و پنجمین و آخرین خلیفه از خلفای راشدین. در مدینه از فاطمه دختر پیغمبر بدنیا آمد، و در سال ۴۰ هق، بعد از قتل پدر، با او بخلافت بیعت کردند، و او با یاران آهنگ جنگ با معاویه نمود. در مسکن (masken) (ناحیه‌ای نزدیک شهر انبار) بین دو لشکر تلاقی افتاد، اما جنگ درنگرفت، و کار بصلح کشید، و امام حسن از خلافت صرف نظر نمود، و بمدینه رفت، و خلافت بر معاویه قرار گرفت. حسن ابن علی در مدینه شرف شهادت یافت، و مطابق بعضی روایات مسموم شد.

امام حسن عسکری ع، شهرت **ابومحمد حسن ابن علی الهادی**، ۲۳۲–۲۶۰ هق، یازدهمین امام شیعه‌ی اثنی‌عشری. در مدینه ولادت یافت و با پدر بسامراء رفت. بعد از رحلت پدر، با او بامامت بیعت نمودند. در سامراء فیض شهادت را دریافت.

امام حسن مجتبی: → امام حسن.

امام حسین ع، شهرت **حسین ابن علی** [ابوعبدالله حسین ابن علی ابن ابی طالب]، ۴ هق–۶۱ هق، سومین امام از ائمه‌ی شیعه‌ی اثنی‌عشری. از فاطمه دختر پیغمبر در مدینه ولادت یافت. بعد از رحلت امام حسن، امامت شیعه باو رسید، و یزید ابن معاویه که بعد از پدر بخلافت نشست از او بیعت خواست، و او ابا کرد. درین بین عده‌ای از شیعیان کوفه امام را دعوت نمودند تا با او بخلافت بیعت کنند، و امام از مکه آهنگ عراق کرد. یزید، چون از آهنگ او مطلع شد، والی کوفه را بجلوگیری او واداشت، و در کربلا بین یاران حسین و لشکر اموی جنگ درگرفت، و حسین با یارانش شهید شدند (۱۰ محرم سنه‌ی ۶۱ هق). سرش را با زنان و کودکانش به دمشق فرستادند. → کربلا، واقعه‌ی.

امام‌خوان (emām.xān) یا **مظلوم‌خوان** (maz-lum–)، در تعزیه، کسی که نقش یکی از امامان را ایفا کند. این شخص به اعتبار نقشی که بعهده دارد بنام ابوالفضل‌خوان یا حُرّخوان نامیده میشود. نیز → امام (در تعزیه)؛ مظلوم‌خوان؛ شبیه.

امام رافعی (emāme rāfe'i)، شهرت **ابوالقاسم عبدالکریم ابن محمد رافعی قزوینی**، فت ۶۲۳ هق، از علمای حدیث و تفسیر. مشهورترین اثرش تدوین در تاریخ قزوین است. در قزوین درگذشت، و در همانجا مدفون شد.

امام رضا ع، شهرت **ابوالحسن علی ابن موسی**، ملقب به **رضا**، ۱۴۸ یا ۱۵۱–۲۰۳ هق، هشتمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه نزد شیعه‌ی امامیه. امام رضا از بزرگان اهل بیت و بفضل و زهد و خرد مشهور بود. در مدینه از مادری ایرانی، نامش تکتم (taktom)، ولادت یافت. مأمون خلیفه‌ی عباسی او را از مدینه بخراسان خواند، و او را ولیعهد خویش کرد، و دختر خود نیز بدو داد. همچنین بنام او سکه زد، و بخاطر او لباس سیاه را که شعار عباسیان بود بلباس سبز که شعار اهل بیت بود تبدیل نمود. این معنی بر عباسیان بغداد گران آمد و شوریدند و مأمون را خلع نمودند، و با عمش ابراهیم ابن مهدی بیعت کردند. کار این فتنه بالا گرفت و فضل ابن سهل وزیر مأمون آن را یک چند از خلیفه نهان داشت. سرانجام مأمون آگاه شد، و بشتاب از خراسان روانه‌ی بغداد شد. درین بین فضل ابن سهل را در حمام سرخس کشتند، و گفته شد که مأمون در تحریک قاتلان دست داشته است. نیز در طوس امام رضا به شهادت رسید، و گفتند خود مأمون او را زهر داده است، اما مأمون در عزای او سخت جزع کرد، و او را در سناباد طوس، نزدیک قبر پدر خود هارون‌الرشید، دفن نمود، و

خود بجانب بغداد رفت، و فتنه‌ی ابراهیم‌ابن مهدی را خوابانید. امام رضا، گذشته از قرآن و اخبار، در تاریخ و ادیان و ادب تبحر تمام داشت، و چنانکه علمای شیعه و بعضی مورخین دیگر نقل کرده‌اند، با اهل ادیان و مقالات و متکلمین مناظره‌ها کرد. مرقد مطهر او هم‌اکنون در مشهد طوس زیارتگاه شیعه‌ی جهان و از ابنیه‌ی مهم ایران اسلامی است.

امامزاده، عنوان مقابر مربوط یا منسوب به اعقاب ائمه، که از رایجترین ابنیه‌ی مذهبی مورد علاقه‌ی شیعیان است، و در بسیاری موارد فرق اسلامی دیگر ایران هم پاس حرمت آنها را دارند، و بزیارت آنها میروند. پس از رحلت امام رضا ع، سادات علوی که به ایران رو آورده بودند، مورد آزار و قتل واقع گشتند. در نتیجه، تعدادی مقابر مربوط یا منسوب بآنان و به اعقاب ائمه‌ی اطهار در ایران بوجود آمد، و بسبب اعتقاد قلبی ایرانیان بایشان و بجهت روحیات مخصوص مردم ایران، هر جا چنین قبری سراغ میرفت زیارتگاه مردم گردید، و بفراخور شأن مدفون و چگونگی محل بقعه بارگاهی بر آن ساختند. در دوره‌ی مغول (قرون ۷م و ۸م هق) چنین ابنیه بسیار ساخته شد؛ در دوران صفوی هم (قرون ۱۰م تا ۱۲م هجری) رونق فراوان یافت. تعداد امامزاده‌های ایران بیش از هزار است. معدودی از آنها که از نظر تاریخی و جنبه‌های معماری و هنری اهمیتی دارد بر حسب جزء دوم اسم، بشرح ذیل در این کتاب آمده: اباذر؛ ابراهیم؛ احمد؛ جعفر؛ حبیب ابن موسی؛ حسین؛ حمزه؛ زید؛ زین‌العابدین؛ سلطان محمد عابد؛ سهل ابن علی؛ سید محمد؛ شاهزاده ابراهیم؛ شاه زید؛ صالح؛ طاهر؛ عباس؛ عبدالله؛ عبدالله و فضل‌الله؛ قاسم؛ محمد طاهر؛ محمد محروق؛ مطهر؛ میر احمد؛ نور؛ هادی؛ هادی ابن علی؛ هاشم؛ هفتاد و دو تن؛ هفده‌تن؛ هود؛ یحیی. نیز ← حضرت عبدالعظیم، آستانه‌ی؛ حضرت معصومه، آستانه‌ی.

امامزاده جعفر یا پیشوا، ده (جه ۴٬۴۶۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی، ۶ کیلومتری ش ورامین و ۲ کیلومتری ایستگاه پیشوا. دارای بقعه‌ی مرتفعی است از عهد صفویه، بنام امامزاده جعفر، که گنبد کاشی و صحن بزرگ با دو چنار کهن دارد.

امامزاده حسین و امامزاده ابراهیم، بنای عهد سلجوقی، شهرستان اصفهان.

امامزاده قاسم، ده (جه ۸۸۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش جاپلق، شهرستان الیگودرز، استان ششم، ۴۱ کیلومتری لغ الیگودرز و ۶ کیلومتری ش راه آهن اراک به دورود. تا تیر ماه ۱۳۳۸ هش مرکز بخش جاپلق بود.

امامزاده قاسم، ده (جه ۲٬۰۰۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی، ۱٫۵ کیلومتری ل تجریش، از ییلاقات پایتخت.

امام زمان: ← امام قائم.

امام زین‌العابدین ع، شهرت **ابومحمد علی ابن حسین**، ملقب به **زین‌العابدین**، ۳۸-۹۵ هق، امام چهارم از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه؛ پسر امام حسین. مادرش، چنانکه بعضی از مورخین گفته‌اند، شاه زنان یا شهربانویه نام داشته، و گویند دختر یزدگرد شهریار ساسانی بوده است. امام بزهد و حلم و پارسائی شهرت داشته و مورد اکرام و تعظیم اهل مدینه بوده است. وی در مدینه ولادت یافت و در همانشهر رحلت کرد، و قبرش در بقیع است. در تاریخ شهادتش اقوال دیگر نیز هست و سال ۹۲ و ۹۴ و ۹۹ را نیز ذکر کرده‌اند. وی بدستگیری فقیران و محتاجان رغبت و علاقه‌ی تمام داشت، و گویند در مدینه معیشت صد خانواده را بی‌آنکه خود آنها از محل آن مطلع باشند تأمین مینمود، و تازه بعد از شهادت او بود که معلوم شد وی نهانی بآنها کومک مالی میکرده است.

امام عصر: ← امام قائم.

امام علی النقی ع، شهرت **ابوالحسن علی ابن محمد**، ملقب به **هادی و نقی**، ۲۱۴ هق-۲۵۴ هق، دهمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه نزد شیعه‌ی امامیه. گویند متوکل عباسی، بسبب سعایتی که دشمنانش در حق وی کردند، او را بگرفت و دیگربار آزاد کرد. عاقبت دستور داد تا او را از مدینه بیاوردند، و در سامرا (= سر من رای) بنشست، و بهمین سبب به عسکری ملقب شد. بسن ۴۰ سالگی در سامرا شهادت یافت، و بقولی معتز خلیفه وی را مسموم نمود. وی در سامرا بخانه‌ی خویش مدفون گشت، و امامت بعد از او باعتقاد شیعه‌ی اثنی‌عشریه به پسرش حسن ابن علی، مشهور به امام حسن عسکری رسید.

امام غایب: ← امام قائم.

امام فخر: ← فخرالدین رازی.

امام قائم ع یا **مهدی منتظر** (montazar)، شهرت **ابوالقاسم محمد ابن حسن عسکری**، دوازدهمین و آخرین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه نزد شیعه‌ی امامیه. نزد شیعه ملقب به مهدی، حجت، قائم آل محمد، امام عصر، امام زمان، امام غایب، و صاحب الزمان نیز هست. بنا بر اخبار شیعه، در سنه‌ی ۲۵۵ هق در سامرا ولادت یافت، و پنجساله بود که پدرش امام حسن عسکری رحلت فرمود. امام قائم در سن ۹ یا ۱۰ و بقولی دیگر ۱۹ سالگی در سامرا به سردابی در خانه‌ی پدر فرو شد، و از انظار غایب گشت (غیبت صغری)، و فقط بواسطه‌ی نواب خاص خویش، که موسوم به نواب اربعه و عبارت بوده‌اند از عثمان ابن سعید عمری، ابوجعفر عمری، حسین ابن روح نوبختی، و ابوالحسین علی ابن محمد سمری، با شیعه و پیروان خویش ارتباط داشت. با وفات چهارمین کس از نواب اربعه، بعقیده‌ی شیعه‌ی امامیه، دوره‌ی غیبت صغری باتمام رسیده و دوره‌ی غیبت کبری آغاز گشت. شیعه‌ی اثنی‌عشری وی را امام غایب و حیّ میدانند، و ظهور او را منتظرند، و معتقدند که وی سرانجام در آخر الزمان ظهور خواهد کرد، و دنیا را پر از عدل و داد خواهد فرمود.

امامقلی، گردنه‌ی (emāmqoli)، گردنه‌ای (عا ۲۵´ ۳۷°، طه ۳۱´ ۵۸°) در کوههای ل خراسان، سر راه قوچان به باجگیران.

امامقلی خان، فت ۱۰۲۴ هق، از رجال دوره‌ی شاه عباس I صفوی؛ پسر الله‌وردی خان. بعد از وفات پدر حکومت فارس و سپهسالاری ایران از جانب شاه عباس بدو تفویض گشت، و با آنکه بعد مقام سپهسالاری را از او گرفت (۱۰۲۶ هق) و به قرچقای خان داد، امامقلی خان در فارس همچنان بقدرت حکومت میکرد، و حتی جزایر قشم و هرمز را نیز از پرتغالیها گرفت، و در سراسر ایالت فارس و کوه گیلویه و بنادر با قدرت و اختیار تام فرمانروائی داشت. نسبت به شاه عباس نیز دقیقه‌ای از انقیاد و اطاعت و فداکاری و وفاداری فرونگذاشت. اما سرانجام مورد سوء ظن شاه واقع گشت و در سال ۱۰۲۴ با سه پسرش از فارس احضار شد و در قزوین مقتول گشت.

امامقلی میرزای افشار، از شاهزادگان افشار؛ پسر کهتر نادر شاه افشار. در آخر عمر، نادر شاه او را با برادر دیگرش نصرالله میرزای افشار بقلعه‌ی کلات فرستاد. علیقلی خان، که بعد لقب عادلشاه و علیشاه یافت (← عادلشاه افشار)، بدعاعیه‌ی سلطنت برخاست، و کس بتسخیر کلات فرستاد، و آندو برادر در صدد فرار برآمدند، اما دستگیر شدند و بامر عادلشاه در مشهد کور و سپس کشته شدند.

امام محمد باقر ع، شهرت **ابوجعفر محمد ابن علی**، ملقب به **باقر**، ۵۷-۱۱۴ هق، پنجمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه؛ پسر امام زین‌العابدین. در فقه و تفسیر اقوال و آرائی داشت و با زهد و پرهیز زندگی میکرد. در مدینه بدنیا آمد و در حمیمه رحلت کرد. تاریخ شهادت وی را بعضی مآخذ سنوات ۱۱۳ و ۱۱۷ و ۱۱۸ نیز نقل کرده‌اند.

امام محمد تقی ع یا **امام جواد**، شهرت **ابوجعفر محمد ابن علی**، ۱۹۵-۲۲۵ هق، نهمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه؛ پسر امام رضا. در مدینه ولادت یافت، و به بزرگواری و هوشمندی و شیوائی شهره بود. مأمون عباسی، بعد از رحلت امام رضا، وی را گرامی داشت، و دختر خویش ام الفضل را بدو داد. امام جواد در بغداد فیض شهادت را دریافت. در تاریخ شهادت او سنه‌ی ۲۱۹ هق را نیز ذکر کرده‌اند.

امام موسی کاظم ع، شهرت **ابوالحسن** (یا **ابو ابراهیم** یا **ابوعلی**) **موسی ابن جعفر**، ملقب به **کاظم**، ۱۲۸ هق-۱۸۳ هق، هفتمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه نزد شیعه‌ی امامیه. گویند مهدی یا هادی خلیفه وی را از مدینه به بغداد آورد و یک چند بزندان کرد، سپس او را آزاد نمود، و دیگر بار با حرمت تمام به مدینه فرستاد. در سنه‌ی ۱۷۹ هق هارون الرشید او را از مدینه به بغداد آورد، و دیگربار بزندان کرد تا در آن زندان شهید شد. وی بزهد و سخا و تقوی شهرت تمام داشت، و بسبب کثرت عبادت "عبد صالح" خوانده میشد. گویند هارون اورا بوسیله‌ی سندی ابن شاهک یا، بقولی ضعیف‌تر، یحیی برمکی مسموم نمود. مدفن او در کاظمین مشهور و مزار شیعه است. بعد از وی باعتقاد شیعه‌ی اثنی‌عشریه امامت به پسرش علی ابن موسی مشهور به امام رضا رسید.

اماموردی میرزا: ← علیشاه ظل‌السلطان.

امامه (amāme)، ده (جه ۱٬۴۹۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان لواسان کوچک، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی. کوهستانی و سردسیر است، و از اطراف رشته‌های البرز مرکزی آنرا احاطه کرده.

امامی، مدرسه‌ی، بنائی (← مدرسه) در اصفهان؛ دارای صحن کوچک، حجرات در دو طبقه، و کتیبه‌های معرق ثلث و کوفی مورخ ۷۵۵ هق. محراب کاشی معرق آنرا از ایران برده‌اند. در سالهای اخیر تعمیرات فراوان یافته ولی محتاج تعمیرات زیاد دیگر است.

امامیه (emāmiyye)، نام عمومی فرقه‌هائی که علی ابن ابی طالب را جانشین منصوص و بلا فصل پیغمبر

میدانند، و میگویند دنیا از امام خالی نتواند بود. این نام بیشتر بر طایفه‌ی اثنی‌عشری اطلاق میشود.

امامی هروی (emāmie haravi)، شهرت **رضی الدین عبدالله ابن محمد**، متخلص به **امامی**، فت ۶۸۶ هق، از شعرای پارسی‌گوی. در هرات پرورش یافت و در کرمان و مدتی نیز در اصفهان بسر برد. ملوک کرت و سلاطین و وزرای کرمان را مدح گفته. در بلاغت عربی و فنون ادب نیز شهرتی بسزا داشته است.

اماناسیون (emānāsion؛ از فنس)، نام دیگر عنصر رادون.

امان‌الله خان افغان، فت ۱۱۳۷ هق، از رؤسای افغان. با محمود افغان در محاصره و تصرف اصفهان همراه بود. در موقع محاصره‌ی اصفهان، وی قافله‌ی لارستان را که آذوقه به اصفهان میآورد بزد، اما مورد دستبرد اهالی بن‌اصفهان (bonesfahān) سده واقع شد، و عده‌ای از همراهان او اسیر شده و به قتل رسیدند. پس از تسخیر اصفهان، امان‌الله خان با ۵ هزار نفر جهت دفع شاه طهماسب II صفوی به قزوین رفت. طهماسب از قزوین خارج شد، و امان‌الله خان قزوین و قم و کاشان را گرفت. بعدها امان‌الله خان از محمود رنجید، و با او همکاری نمینمود، و کارشکنی میکرد. اشرف افغان، چون بجای محمود بسلطنت نشست، امان‌الله خان را هلاک کرد.

امان‌الله خان افغان، ۱۸۹۲–۱۹۶۰، امیر (۱۹۱۹–۲۹) افغانستان، سومین پسر حبیب‌الله خان افغان. پس از کشته شدن (فوریه‌ی ۱۹۱۹) پدرش، برادرش نصرالله خان حکومت را بدست گرفت، ولی چند روز بعد امان‌الله خود را امیر اعلام کرد، و بلافاصله (سومین) جنگ افغانستان و بریتانیا را اعلام نمود، اما یک ماه بعد طرفین صلح کردند، و بموجب پیمان اوت ۱۹۱۹ (ذو القعده‌ی ۱۳۳۷ هق) استقلال افغانستان شناخته شد. سپس پیمانهائی با روسیه (۱۹۲۱)، ترکیه (۱۹۲۱)، فرانسه، ایتالیا، آلمان، و ایران منعقد کرد. امان‌الله خان سعی فراوان در غربیسازی افغانستان بعمل آورد، و در صدد تأمین آزادی نسوان از طریق تعلیم و تربیت برآمد، ولی مواجه با مخالفت و تحریکات ملاها و شورش سال ۱۹۲۴ گردید. در ۱۹۲۸ که از مسافرت به اروپا و شرق نزدیک بازگشت، مخصوصاً بر اثر مشاهدات خود در ترکیه و ایران، دست باقدامات اصلاحی زد، ولی بسبب قیام بچه‌سقا و شورشهای دیگر در ژانویه‌ی ۱۹۲۹ استعفا داد، و چندی بعد به اروپا رفت. وی اولین امیر از سلسله‌ی بارکزائی است که خود را شاه خواند (۱۹۲۶).

امانت پستی[1]، بسته‌هائی که به پست تسلیم و بتوسط آن حمل میشود. شالوده‌ی بین‌المللی سازمان امانت پستی در سال ۱۸۷۸ برقرار شد، و بسیاری از کشورهای جهان این شالوده را پذیرفتند. امروز تقریباً در تمام کشورهای جهان سازمان امانت پستی متداول است.

امانوئل، اسم اروپائی برای مرد؛ ← عمانوئیل.

امانوئل. فرمانروایان دولت بیزانس و مملکت پرتغال که در بعضی مآخذ نامشان امانوئل ضبط شده در کتاب حاضر بعنوان مانوئل آمده است.

امانوئل فیلیبر[2] (emānüel filiber)، معروف به **تت دو فر** (tet dë fer) [= کله‌آهنی]، ۱۵۲۸–۸۰، سردار ایتالیائی؛ دوک (۱۵۵۳–۸۰) ساووا. در خدمت اسپانیا بود، و با فرانسویها که ساووا را گرفته بودند جنگید؛ پیروزی درخشانی در سن‌کانتن بدست آورد (۱۵۵۷)، ساووا را در پیمان کاتو-کامبرزی پس گرفت (۱۵۵۹). اصلاح‌طلب فعالی بود، و دوک‌نشین خود را رونق داد؛ پایتخت خود را به تورن برد. ساووا را بیشتر جنبه‌ی یک دولت ایتالیائی داد تا فرانسوی.

ام ایمن (omme ayman)، کنیه‌ی **برکه** (bara-ka)، دایه‌ی حضرت محمد ص. کنیزکی حبشی و مملوک عبدالله یا آمنه‌ی بنت وهب بود، و بعداً آزاد شد، و بازدواج عبید ابن حارث خزرجی و پس از وفات او بازدواج زید ابن حارثه درآمد، و ازو اسامة ابن زید را بزاد. وفاتش ۵ ماه بعد از رحلت حضرت رسول و یا در سال ۲۴ هق در اوایل خلافت عثمان واقع شد.

آمبرواز، اسم فرانسوی؛ ← آمبروسیوس، اسم. نیز ← آمبروسیوس، قدیس.

آمبروجو، اسم ایتالیائی؛ ← آمبروسیوس، اسم.

امبروز، اسم انگلیسی؛ ← آمبروسیوس، اسم. نیز ← آمبروسیوس، قدیس.

آمبروزیا[3] (āmbroziā؛ فنس)، گیاه یکساله‌ی امریکائی از نوع آمبروسیا (*Ambrosia*)، با برگهای کنگره‌ای. دانه‌های گرده‌ی جنسی از آن از علل عمده‌ی تب یونجه است.

آمبروزیان[4]، **کتابخانه‌ی** (āmbroziān)، کتابخانه‌ی معروفی در میلان (ایتالیا). در ۱۶۰۹ بتوسط کاردینال فدریکو بورومئو (federigo borromeo) (۱۵۶۴–۱۶۳۱)، اسقف اعظم میلان، تأسیس و بنام قدیس آمبروسیوس نامیده شد. متجاوز از ۵۰۰٬۰۰۰ کتاب چاپی و ۳۰٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی دارد. مجموعه‌ی متون یونانی قدیم آن بسیار مهم است. فهرست نسخ خطی عربی و فارسی و ترکی آن در مجموعه‌ی ببلیوتکا ایتالیانا طبع شده است.

آمبروزیو، اسم پرتغالی؛ ← آمبروسیوس، اسم.

آمبروزیوس، نام آلمانی و هلندی؛ ← آمبروسیوس، اسم.

آمبروسیو، اسم اسپانیائی؛ ← آمبروسیوس، اسم.

آمبروسیوس (āmbrosius)، اسم لاتینی (املای اصلی Ambrosius) یونانی‌الاصل برای مرد. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	املای اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Ambrosio	آمبروسیو (āmbrosio)
آلمانی	Ambrosius	آمبروزیوس (āmbrozius)
هلندی	Ambrosius	آمبروزیوس (āmbrozius)
انگلیسی	Ambrose	امبروز (ambröz)
ایتالیائی	Ambrogio	آمبروجو (āmbrojo)
پرتغالی	Ambrosio	آمبروزیو (āMbroziu)
فرانسوی	Ambroise	آمبرواز (āMbruāz)

آمبروسیوس[5]، **قدیس** (qeddis āmbrosius)، انگل امبروز (ambröz)، فنس آمبرواز (āMbruāz)، ۳۳۹؟–۳۹۷، اسقف میلان، عالم الاهیات مسیحی؛ متـ تریر. در مقام فرمانداری لغ ایتالیا اعتبار فراوان یافت. در ۳۷۱ به اصرار مردم بمقام اسقفی رسید؛ اسقف‌نشین خود را با توانائی اداره کرد، و در مقابل امپراطوران سر فرود نیاورد. با آریانیسم، که از طرف والنتی‌نیانوس II حمایت میشد، مخالف بود، و گراتیانوس را واداشت که آنرا براندازد. تئودوسیوس I را نیز وادار کرد که بجهت قتل عام شورشیان سالونیک توبه کند. قلم توانائی داشت و دانش کلاسیک را در قالب مسیحیت آورد. از شخصیتهای برجسته‌ی حیات فکری نیمه‌ی دوم قرن چهارم محسوب است. ذکرانش روز هفتم دسامبر میباشد.

امبریج[6] (ambrij)، شهر (جم ۱۶٬۴۲۹)، غ پنسیلوانیا، کشمت، بر رود اوهایو. در ۱۸۲۵–۱۹۰۶، هماهنگیان یک جامعه‌ی اشتراکی در آنجا دایر کرده بودند.

آمبواز[7] (āMbuāz)، شهر (جم ۵٬۷۳۵)، ولایت اندر-ا-لوار، فرانسه‌ی مرکزی، بر رود لوار. قصر معروفش در قرون ۱۵م–۱۶م مسکن پادشاهان فرانسه و بعداً زندان دولتی بود؛ عبدالقادر جزایری در آنجا زندانی بود (۱۸۴۸–۵۲).

آمبواز[7]، **توطئه‌ی**، ۱۵۶۰، توطئه‌ی هوگنوهای فرانسه و جمعی دیگر، برای ربودن فرانسوای II از آمبواز، و بیرون آوردن او از تحت نفوذ خاندان گیز. لوئی I دو بوربون، ملقب به پرنس دو کنده، رهبری توطئه را داشت. شورشیان کامیاب نشدند و همگی بقتل رسیدند.

آمبواز[7]، **ژرژ د/** [ژرژ د/آمبواز] (jorj dāM-buāz)، ۱۴۶۰–۱۵۱۰، کاردینال و سیاستمدار فرانسوی؛ صدر اعظم لوئی XII. پشتیبان هنر و ادب بود.

آمبون[8] (āmbon) یا **آمبوینا**[9] (āmboynā)، جزیره (۸۱۳ کمه)، جزایر ادویه، اندونزی. محصولاتش جوز بویا، میخک، برنج، شکر. پرتغالیها در ۱۵۱۲ کشفش کردند؛ در ۱۶۰۰ بدست هلندیها افتاد. بندر آمبون (جم ۳۷٬۷۰۰) در جج II پایگاه دریائی متفقین بود.

آمبوینا، جزیره، اندونزی؛ ← آمبون.

آمبیوریکس[10] (āmbioriks)، نة ۵۴ قم، از سرکردگان گل. بعلت جنگهایش (۵۴–۵۳ قم) با رومیان معروف است. دو بار در بلژیک حالیه رومیها را شکست داد. چون از نزدیک شدن یولیوس قیصر خبر یافت از رود راین گذشته متواری شد.

امپایر ستیت بیلدینگ[11] (empāyr steyt bil-ding)، بلندترین ساختمانهای جهان، در خیابان پنجم شهر نیو یورک، کشمت. بنای آن در مارس ۱۹۳۰ آغاز گردید و در مه‌ی ۱۹۳۱ پایان رسید. ۱۰۲ طبقه، ۳۸۱ متر ارتفاع، حـ ۲۵٬۰۰۰ اطاق، و ۶۷ بالابر دارد. در طبقات هشتادوششم و آخر دیدگاههائی ساخته شده که از آنها در روزهای روشن تا حدود ۸۰ کیلومتر را میتوان دید. از ۱۹۵۰ به بعد از برج فوقانی آن برای پخش امواج بسیاری از ایستگاههای تلویزیونی نیو یورک استفاده میشود.

امپدوکلس[12] (empedokles)، در مآخذ اسلامی **انبدقلس** (anbadoqles)، حـ ۴۹۵–حـ ۴۳۵ قم، فیلسوف یونانی. عالم را ترکیبی از عناصر اربعه

(۱)parcel post (۲)Emmanuel Philibert (۳)ragweed (۴)Ambrosian (۵)Ambrose (۶)Ambridge (۷)Amboise (۸)Ambon (۹)Amboina (۱۰)Ambiorix (۱۱)Empire State Building (۱۲)Empedocles

(آب، باد، خاک، آتش) و جمع و تفریق آنها را نتیجه‌ی دو عامل متضاد مهر و کین میدانست. نام او در مآخذ اسلامی بصورتهای دیگر، از جمله انباذقلس (anbāzoqlos)، ضبط شده است.

آمپر[1] (āmper) [بنام آ. م. آمپر]، واحد شدت جریان برق. اگر در سیمی جریان ثابتی برقرار باشد، هرگاه اختلاف سطح دو سر سیم را بر حسب ولت به مقاومت آن بر حسب اهم تقسیم کنیم، شدت جریان بر حسب آمپر بدست میآید. آمپر بوسیله‌ی خواص مغناطیسی جریان برق تعریف میشود. اگر در دو سیم مستقیم موازی جریان برق برقرار باشد، بر حسب اینکه جریانها دارای یک جهت یا مختلف الجهت باشند، دو سیم، مانند دو مغناطیس، یکدیگر را جذب یا دفع میکنند، و مثلا هر یک بر هر سانتیمتر از طول دیگری نیروئی جاذب یا دافع وارد میکند. آبامپر (ābāmper) شدت جریانی است که اگر در دو سیم مستقیم و موازی و بسیار طویل که بفاصله‌ی یک سم از یکدیگر در خلأ قرار دارند بگذرد، هر یک از دو سیم نیروئی مساوی ۲ دین بر هر سانتیمتر طول دیگری وارد کند. آبامپر واحد برقاطیسی سلسله‌ی سگث شدت جریان برق است. بنا بر تعریف، آمپر (مطلق) یک دهم آبامپر است. بر طبق توافق بین‌المللی، از سال ۱۹۵۰ آمپر واحد قانونی شدت جریان است. آمپر بین‌المللی سابق از روی خواص الکترولیز تعریف میشد: آمپر شدت جریانی است که اگر از محلولی از نیترات نقره در شرایط معینی عبور کند در هر ثانیه ۱٫۱۱۸ میلیگرم نقره بر کاتود جایگزین نماید. یک آمپر بین‌المللی برابر ۰٫۹۹۹۸۳۵ آمپر مطلق میباشد.

آمپر[2]**، آندره ماری** (āNdre māri āMper)، ۱۸۳۶–۱۷۷۵، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی. رابطه‌ی برق و مغناطیس را، که اساس علم روانبرق است، کشف کرد. واحد شدت جریان برق (آمپر) بنام اوست. از آثارش نظریه‌ی پدیده‌های روانبرقی (۱۸۳۵) است.

امپراطور[3] (emperātur)، فرمانروای امپراطوری، و توسعاً، فرمانروای مملکتی پهناور (مانند چین و هند). معمولا قلمرو امپراطور مرکب از ملل و ممالک مفتوحه یا متحده است، و حال آنکه شاه بر یک ملت فرمانروائی دارد. مثلا امپراطورهای قدیم روم (که لفظ امپراطور از آنجا آمده است)، علاوه بر ایتالیا، فرمانروای عالی دولتشهرهای یونانی و دولتهای دست‌نشانده‌ی آسیائی و افریقائی و ممالک و قبایل مفتوحه‌ی داخل در حدود امپراطوری بودند. حتی پس از انقراض امپراطوری روم در قرن پنجم میلادی، امپراطورهای روم اسماً فرمانروای عالی اغلب سلاطین قبایل وحشی بودند، که در اروپای غربی، بر ویرانه‌های امپراطوری روم، ممالکی تأسیس کرده بودند.

لفظ امپراطور از لفظ لاتینی ایمپراتور (im-perātor) گرفته شده که بمعنی فرمانده است، و در دوره‌ی جمهوری روم در مورد بعضی رجال عالیرتبه و آنهم فقط بهنگام فرماندهی در میدان جنگ اطلاق یا پس از پیروزی مهمی گفته میشد. بعداً اعطای عنوان ایمپراتور از طرف مجلس سنا بعمل میآمد. آوگوستوس و جانشینانش این عنوان را داشتند، و سپس بتدریج بمعنای امپراطور بکار رفت. نیز ← قیصر.

امپراطوری[4] (emperāturi)، دسته‌ای از ملل یا ممالک که تحت لوای یک فرمانروا (امپراطور) وحدت یافته‌اند؛ و بالاخص، چنین دسته‌ای که از دولتی مستولی بر ملل و ممالک مفتوحه تشکیل یابد (مانند امپراطوریهای باستانی مصر و بابل و آشور و ایران و امپراطوری مغول). عنوان امپراطوری به دولتی تحت فرمان یک فرمانروا و دارای قلمرو وسیع و مردم متنوع، و نیز به دولتی که فرمانروای آن عنوان امپراطور دارد (مانند امپراطوری سابق فرانسه) نیز اطلاق میشود.

سازمان سیاسی معروف به امپراطوری، بمراتب از ممالک ملی جدید، که در طی ۴۰۰ سال اخیر بوجود آمده‌اند، و مشخص آنها جمع آمدن فرهنگ ملی و استقلال سیاسی است، قدیمتر است، و بسیار ممکن است که از آنها دیرتر بپاید. امپراطوری بمعنی اخص از ایام بسیار قدیم وجود داشته، و امپراطوریهای مصر و ایران گواه این مدعا است. امپراطوری اسکندر مقدونی نمونه‌ی بارزی از گرد آوردن ملل مختلف در تحت لوای یک قدرت مرکزی است. نماد این قدرت مرکزی امپراطور بود، که کمابیش جنبه‌ی خدائی برای او قائل بودند. در ادوار بعد، طبقه‌ی حاکمه‌ی اشرافی ملتِ غالب رسولان توسعه‌طلبی امپراطورها بودند. در ایام متأخر، در مواردی امپراطوریسازی با ملاحظات نژادی توأم گردید (مثلا در امپراطوری آلمان)، و "نژاد برتر"، که هدفش تشکیل دادن امپراطوری جهانی بود، مطیع کردن سایر ملل را حق و وظیفه‌ی خود میدانست. نیز ← امپریالیسم.

امپراطوری، سبک یا سبک آمپیر[5] (āMpir؛ فنس. = امپراطوری)، سبکی در تزیینات داخلی، که بر اساس سبک دیرکتوار، در فرانسه پدید آمد، و رونق آن در دوران سلطنت ناپلئون بود. در این سبک، شکوه عصر ناپلئون با بکار بردن اشکال رومی بتأکید نموده میشد، و نشانه‌های جلال امپراطوری بطرحهای کلاسیک افزوده میگشت. چوبهای گرانبها فراوان بکار میرفت، و اغلب با برنج و مفرغ زرنما تزیین میشد. این سبک بسال ۱۸۴۰ متروک شد، و شکل ساده‌تری از آن در انگلستان و امریکا رواج یافت. بورژوازی آلمان نیز سبک بیدرمایستر (bidermāyster) را بر اساس آن پدید آورد.

امپراطوری اول[6]، در تاریخ فرانسه، امپراطوریی که در سال ۱۸۰۴ بتوسط ناپلئون I تأسیس شد، و در ۱۸۱۵ از بین رفت.

امپراطوری بریتانیا[7]، جامعه‌ی ۱۱ کشور مستقل (مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی، کانادا، استرالیا، زلند جدید، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی، هند، پاکستان، سیلان، غنا، فدراسیون مالایا، و فدراسیون نیجریه)، بانضمام کلیه‌ی آحاد جغرافیائی و سیاسی تابعه‌ی آنها (مشتمل بر مستعمرات، تحت‌الحمایه‌ها، اراضی تابعه، و سرزمینهای قیمومی و دومینیونهای مشترکی که مقررات قیمومت یا موافقتنامه با سایر دول اداره‌ی آنها را مشروط و مقید ساخته است). مساحتش طبق مآخذ ۱۹۶۰ ح ۳۱٬۰۰۰٬۰۰۰ کمم (بیش از ۱/۵ سطح خشکیهای زمین) و جمعیتش (۱۹۵۹) ح ۶۸۰٬۰۰۰٬۰۰۰ (قریب ۱/۴ عده‌ی افراد بشر) است. نامش در ۱۹۳۱ به ملل مشترک المنافع بریتانیا و در ۱۹۴۹ به ملل مشترک المنافع[8] تبدیل شد.

ملل مشترک المنافع قانون اساسی رسمی یا نوشته ندارد، بلکه آرمانها و منافع مشترک و سوابق تاریخی و نفوذهای سیاسی و نظامی آنها را بهم پیوسته است. شخص اول هر یک از ملل مشترک المنافع‌ـجز هند و پاکستان و غنا که جمهوری هستند، و فدراسیون مالایا، که سلطنت انتخابی دارد‌ـملکه‌ی الیزابت II است. مستعمرات امپراطوری سرزمینهائی است تحت سلطنت بریتانیا، و **مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند** شمالی در مقابل پارلمنت مسئول حسن اداره‌ی آنهاست. رشد سیاسی آنها متفاوت است؛ بعضی تحت اداره‌ی وزارت مستعمرات اند، و برخی آماده برای استقلال میباشند، و تا حد زیادی خودمختاری داخلی دارند. تحت‌الحمایه‌ها سرزمینهائی هستند تحت استیلای مملکت متحد، و حکومت بعضی مانند حکومت مستعمرات است، و حکومت برخی در دست مقامات محلی ولی تحت نظارت مأموران بریتانیا است. کشور مورد حمایت کشوری است که فرمانروای محلی دارد، ولی وی از حمایت مملکت متحد برخوردار است. سرزمینهای قیمومی سرزمینهائی است که اداره‌ی آنها تحت قیمومت سازمان ملل بدست یکی یا چند از ملل مشترک المنافع سپرده شده (نیز ← **دومینیون؛ دومینیون مشترک**). فهرست ممالک و توابع امپراطوری بریتانیا در آخر مقاله آمده است.

تاریخ. اگر چه اولین مهاجرنشین انگلیسی، نیوفندلند، در ۱۵۸۳ تأسیس شد، بنیان امپراطوری در اوایل قرن ۱۷م که شرکت هند شرقی بریتانیا رسمیت یافت و در مشرقزمین با هلند و پرتغال کشمکش پیدا کرد، گذاشته شد. دو عامل عمده‌ی توسعه‌طلبی بریتانیا در آن ایام یکی تجارت و دیگری اشتیاق به استقرار در سرزمینهای جدید بود. طریق معمول این بود که عده‌ای بعنوان برقرار کردن حق داد و ستد در محلی مستقر میشدند، و سپس، عده‌ای از این استقرارگاهها، بر طبق قرارداد یا بزور، تبدیل به یک مستعمره میشد، و اداره‌ی آن به وزارت مستعمرات انگلستان واگذار میگردید. در قرون ۱۷م و ۱۸م، بمقتضای نظریات مرکانتیلیسم، انگلستان مستعمرات را فقط وسیله‌ای برای تهیه‌ی مواد اولیه و بازاری برای فروش کالاهای خود میشمرد، و برای اجرای این نظریات، **قوانین دریانوردی** وضع شد. بریتانیا عده‌ای از جزایر متفرق و پایگاههای سوختگیری را، بعنوان حلقه‌های ارتباطی راههای دریائی بین انگلستان و مستعمرات دوردست آن، تصرف کرد، و نیروی دریائی خود را برای حمایت تجارت و مستعمرات تقویت نمود. پارلمنت انگلستان برای مستعمرات قانون وضع میکرد، و مالیاتهای گوناگون بر آنها تحمیل مینمود. بریتانیا در ۱۷۵۴

---

(۱)ampere (۲)Ampère (۳)emperor (۴)empire (۵)Empire style (۶)Premier Empire (فنس) (۷)British Empire (۸)Commonwealth of Nations

تنگه‌ی جبل طارق را تصرف کرد؛ در قرن ۱۸م مهاجرنشینهای سیزده‌گانه را در دست داشت؛ بر مستعمرات خود در هند افزود؛ و در نتیجه‌ی شکست فرانسه در جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳)، آرکادیا، کانادا، و دره‌ی شرقی میسی‌سیپی را گرفت، و تسلط خود را بر هند مستقر نمود. عدم موافقت با درخواست مستعمرات دایر به آزادی در حکومت و در تجارت منجر به خارج شدن مهاجرنشینهای سیزده‌گانه از دست بریتانیا گردید (۱۷۷۵–۸۳). از طرف دیگر، در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون، دماغه‌ی امیدنیک، سیلان، و مالت را گرفت، و نیروی دریائی آن بیش از پیش قوت یافت. در ۱۸۳۹ عدن، و در ۱۸۴۱ هونگ‌کونگ را تصرف نمود، و در ۱۸۷۵ بر کانال سوئز استیلا یافت.

در قرن ۱۹م نظر استعمارگران بریتانیائی بر این قرار گرفت که مستعمرات را به واحدهای ظاهراً خودمختاری در جزء امپراطوری بریتانیا تبدیل کنند. در ۱۸۳۳ تجارت برده لغو شد، و در ۱۸۴۲–۴۶ آزادی تجارت رواج یافت، و کسانی که به استرالیا و زلند جدید مهاجرت میکردند این نظر جدید را داشتند. کانادا که پیشرفته‌ترین مستعمرات بود در ۱۸۶۷ عنوان دومینیون یافت. در ۱۸۵۸، دستگاه شرکت هند شرقی برچیده شد، و هند تحت حکومت تاج و تخت بریتانیا قرار گرفت، و در ۱۸۷۷ ملکه‌ی ویکتوریا امپراطور هند اعلام شد، و در ۱۸۸۵ برمه به هند ملحق کرده شد.

در مسابقه‌ی کشورگشائی دولتهای اروپا در ۲۰ سال آخر قرن نوزدهم، بریتانیای کبیر بر متصرفات افریقائی خود افزود، بر مصر بیش از پیش استیلا یافت، و مالایا و بورنئو و بیش از صد جزیره در قکب و قسمتی از گینه‌ی جدید را گرفت، و در آخر قرن ۱۹م، قریب ۱/۴ کره‌ی زمین را از حیث وسعت و جمعیت تحت نظارت داشت، و بزرگترین امپراطوری جهان بود. "حمایت" مردم عقب‌مانده و رقابت با دول دیگر، امپراطوری را مواجه با مشکلاتی ساخت. مستعمرات سابق تبدیل به دومینیون‌ها شد. پس از جج I، افریقای شرقی آلمان، کامرون، قسمتی از توگو، افریقای جنوب غربی آلمان، عراق، فلسطین، و قسمتی از متصرفات آلمان در قکب تحت قیمومت جامعه‌ی ملل به بریتانیا واگذار گردید. در ۱۹۲۱ کشور آزاد ایرلند عنوان دومینیون یافت. در ۱۹۲۳ مصر مستقل شد، ولی نظارت بریتانیا بر کانال سوئز محفوظ ماند.

بموجب ← قوانین وستمینستر (۱۹۳۱)، سازمان امپراطوری تغییر یافت، و ملل مشترک المنافع بریتانیا بوجود آمد؛ دومینیونها مستقل ولی وفادار به سلطنت انگلستان شناخته شد. در ۱۹۳۷، برمه از هند جدا شد، و ایرلند استقلال خود را از بریتانیا، جز در سیاست خارجی، اعلام نمود. در جج II، دومینیونها و امپراطوری، بجز ایرلند، دوشادوش ممالک متحد بریتانیای کبیر و ایرلند جنگیدند، و با دادن وام و انعقاد موافقتنامه‌های تجارتی بریتانیای کبیر را یاری کردند. پس از جج II، فلسطین از زیر قیمومت بریتانیا خارج شد (۱۹۴۸)، هند و پاکستان و سیلان دومینیون شدند (۱۹۴۸)، و جمهوری برمه تشکیل یافت (۱۹۴۸). در ۱۹۴۹، هند به مملکتی جمهوری در داخل ملل مشترک المنافع تبدیل شد، و جمهوری ایرلند از بریتانیا جدا گردید. در ۱۹۵۶ سودان استقلال یافت. در ۱۹۵۷ غنا و فدراسیون مالایا عضو ملل مشترک المنافع گردیدند. قبرس در ۱۹۶۰ مستقل شد.

امپراطوری بریتانیا (ملل مشترک المنافع)

(I) ممالک مستقل

مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی
کانادا
ملل مشترک المنافع استرالیا
زلند جدید
اتحادیه‌ی افریقای جنوبی (در ۱۹۶۰ تصمیم به حکومت جمهوری گرفت. اعلام رسمی به ۱۹۶۱ موکول شده است).
هند
پاکستان
سیلان
غنا
فدراسیون مالایا
فدراسیون نیجریه
[قبرس. در ۱۹۶۰ جمهوری شد. اخذ تصمیم در باب عضویت آن در جامعه‌ی ملل مشترک المنافع به ۱۹۶۱ موکول شده است].

(II) اراضی تابعه

نام	موقعیت
آسانسیون	قطب جنوبی
اوگاندا	افریقای شرقی
باربادوز (فدراسیون هند غربی را ببینید)	
باسوتولند	افریقای جنوبی
باهاما	آنتیلها
بچوانالند	افریقای جنوبی
برمودا	قطب غربی
برونی	قکب غربی
بورنئوی شمالی	قکب غربی
پاپوا، سرزمین	قکب جنوب غربی
پیتکرن، جزیره‌ی	قکب غربی
تریستان دا کونیا	قطب جنوبی
ترینیداد و توباگو (فدراسیون هند غربی را ببینید)	
تونگا	قکب غربی
جبل طارق	دریای مدیترانه
جزایر بادپناه	آنتیلها
جزایر بادگیر (فدراسیون هند غربی را ببینید)	
راس، اراضی تابعه‌ی	قاره‌ی جنوبگان
رودزیای جنوبی	افریقای مرکزی
رودزیای شمالی	افریقای مرکزی
زنگبار (مشتمل بر پمبا)	افریقای شرقی
زامائیک (فدراسیون هند غربی را ببینید)	
سراواک	قکب غربی
سرزمین جنوبگان	قاره‌ی جنوبگان
سلیمان بریتانیا، جزایر	قکب غربی
سنت هلن	قطب جنوبی
سنگاپور	آسیای جنوب شرقی
سوازیلند	افریقای جنوبی
سیرا لئون	افریقای غربی
سیشلز	قهند
عدن	قهند
فالکلند، جزایر	قطب جنوبی
فیجی	قکب مرکزی
کنیا	افریقای شرقی
گامبیا	افریقای غربی
گویان بریتانیا	امریکای جنوبی
گیلبرت و الیس، جزایر	قکب غربی
مالت	دریای مدیترانه
مالدیو، جزایر	قهند
موریشس	قهند
نورفک، جزیره‌ی	قکب جنوبی
نیاسالند	افریقای مرکزی
ورجین بریتانیا، جزایر	دریای کارائیب
هند غربی، فدراسیون مشتمل بر آنتیگوا، بارباوز، ترینیداد و توباگو، جزایر بادگیر، زامائیک، سنت کیتس-نویس، و مونتسرات	آنتیلها
هندوراس بریتانیا	امریکای مرکزی
هونگ‌کونگ	قکب غربی.

(III) سرزمینهای قیمومی

افریقای جنوب غربی	افریقای جنوب غربی
تانگانیکا	افریقای شرقی
ساموآی غربی، سرزمین	قکب غربی
کامرون	افریقای غربی
گینه‌ی جدید، سرزمین	قکب جنوب غربی
نائورو، جزیره‌ی	قکب مرکزی.

(IV) دومینیونهای مشترک

کانتون و اندربری (با کشمة)	قکب غربی
هبریدیز جدید (با فرانسه)	قکب جنوبی.

امپراطوری دوم[1]، در تاریخ فرانسه، امپراطوریی که در سال ۱۸۵۲ بتوسط ناپلئون III تأسیس شد، و در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ سرنگون گردید.

امپراطوری روم[2]، امپراطوری قدیم رم که در ۲۷ ب‌م در دوره‌ی حکمفرمائی **آوگوستوس** آغاز شد، و در اوج وسعت خود (ح ۱۱۷ ب‌م) تمام اروپای جنوبی، بریتانیا، افریقای شمالی، مصر، آسیای صغیر، سواحل شمالی دریای سیاه، نواحی جنوبی قفقاز و ارمنستان، بین النهرین، سوریه، فلسطین، و گوشه‌ی ل‌غ عربستان را شامل بود. در ۳۹۵ ب‌م در امتداد خطی ممتد از رود دانوب به دریای آدریاتیک در ج دالماسی به دو قسمت تقسیم شد: امپراطوری غربی و امپراطوری شرقی یا ← امپراطوری بیزانس. امپراطوری غربی در ۴۷۶ منقرض شد (نیز ← امپراطوری مقدس روم). امپراطوری روم شرقی با سقوط قسطنطنیه در ۱۴۵۳ بدست سلطان محمد II برافتاد، و عصر جدید در اصطلاح مورخین ازین تاریخ آغاز میگردد. برای تاریخ مختصر دولت روم به مقاله‌ی رم در کتاب حاضر رجوع کنید.

امپراطوری روم غربی: ← امپراطوری غربی.

امپراطوری روم شرقی: ← بیزانس، امپراطوری؛ روم (در مآخذ اسلامی).

امپراطوری شرقی یا **امپراطوری روم شرقی:** ← بیزانس، امپراطوری؛ روم (در مآخذ اسلامی).

امپراطوری غربی یا **امپراطوری روم غربی**[3]، در مآخذ اسلامی **رومیة الکبری** (rumiyyato 'l-kobrā)، قسمت غربی امپراطوری روم، پس از

(۱)Second Empire (فر.) (۲)Roman Empire (۳)Western (Roman) Empire

تقسیم آن در سال ۳۹۵ بم به دو قسمت مستقل (قسمت دیگر امپراطوری بیزانس یا امپراطوری روم شرقی). این امپراطوری در نتیجه‌ی مهاجمات اقوام وحشی بسرعت رو بانحطاط رفت، و در ۴۷۶ (آغاز قرون وسطی) منقرض گردید. ← رم.

امپراطوری لاتینی (قسطنطنیه)[1] (lātinie)، امپراطوریی که، پس از سقوط (۱۲۰۴) امپراطوری بیزانس، بتوسط رهبران چهارمین جنگ صلیبی (← جنگهای صلیبی) در قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی بالکان و جزایر دریای اژه تأسیس گردید، و در ۱۲۶۱ منحل شد. این امپراطوری شبیه ← مملکت لاتینی اورشلیم بود. فرمانروایان آن بودوئن I، هانری دو فلاندر، روبر دو کورتنه، ژان بریِنی، و بودوئن II بودند. از همان آغاز تأسیس، بوسیله‌ی فرمانروایان یونانی نیقیه و اپیروس، هجوم بلغارها برهبری ایوان II، ترکهای عثمانی، و اختلافات داخلی، رو بانحطاط گذاشت. در ۱۲۶۱ میخائیل VIII قسطنطنیه را گرفت، و امپراطوری بیزانس را تجدید کرد؛ ولی اغلب جزایر یونان در دست ونیز ماند؛ آتن به کاتالونیا منتقل شد؛ آخایا بدست خاندان ویلاردوئن افتاد.

امپراطوری مقدس روم[2] یا (بمعنی اخص آن) **امپراطوری رومی ملت آلمان**، عنوان یک سازمان سیاسی که قسمت اعظم اروپای مرکزی را، بمعنای وسیع از سال ۸۰۰ (تاجگذاری شارلمانی در رم) و بمعنای اخص از ۹۶۲ (تاجگذاری اوتوی I در رم)، تا ۱۸۰۶ در بر داشت. وجه تسمیه این بود که این سازمان مدعی جانشینی امپراطوری باستانی روم و مدعی تفوق بر سایر ممالک مسیحی بود، اگر چه عنوان "مقدس"، که آنرا امپراطور فردریک I بنام امپراطوری الحاق کرد، ظاهراً پیش از سال ۱۱۵۸ در جزء عنوان امپراطوری دیده نمیشود، و در هر حال، از سال ۱۲۵۰ ببعد، این سازمان نه "رومی" بوده و نه "مقدس"، و از امپراطوری هم جز اسم نداشته است. شارلمانی که سرزمین پهناوری را در اروپا تحت فرمان آورده بود، در سال ۸۰۰، بعنوان امپراطور روم غربی (که در ۴۷۶ منقرض شده بود) در رم تاجگذاری کرد. بعد از مرگ او، امپراطوری کارولنژیان تجزیه شد، ولی جانشینان وی تا خلع (۸۸۷) شارل III (شارل فربه) عنوان امپراطوری را حفظ کردند. با خلع شارل، امپراطوری عملا از بین رفت، و عنوان امپراطور که امرای ناتوان بخود میدادند چیزی جز نام نبود. اسامی و دوره‌ی امپراطوری هر یک از امپراطوران امپراطوری مقدس روم تا زمان اوتوی I، که امپراطوری بمعنی اخص تشکیل گردید، بشرح زیر است.

امپراطورهای سلسله‌ی کارولنژیان

شارلمانی	۸۰۰–۱۴	لوئی II	۸۵۵–۷۵
لوئی I	۸۱۴–۴۰	شارل II	۸۷۵–۷۷
لوتار I	۸۴۰–۵۵	شارل III	۸۸۱–۸۷

امپراطورهای خاندانهای مختلف

گی شپولتوئی ۸۹۱–۹۴

لامبرت	۸۹۴–۹۶	لوئی III	۹۰۱–۹۰۵
آرنولف	۸۹۶–۹۹	برنگار I	۹۱۵–۲۴

سرانجام، اوتوی I کشورهای آلمان و ایتالیا را تحت لوای واحد درآورد، و در ۹۶۲ بعنوان امپراطور در رم تاجگذاری کرد، و این تاریخ مبدأ امپراطوری مقدس روم یا امپراطوری رومی ملت آلمان است. اوتو امپراطوری را بر اساس فئودالیته بنا نهاد. تنها دوره‌ای از حیات قریب هزار ساله‌ی این امپراطوری مقدس که در طی آن امپراطوری واقعیتی داشت دوره‌ی از ۹۶۲ تا مبارزات خلعت‌پوشان (۱۰۷۵–۱۰۸۵) میباشد.

امپراطوری مقدس روم، در طی قرون وسطی، امید مسیحیان اروپای غربی، اعم از روحانیون و غیر آنها، بود که آرزوی آرامش و وحدت مغرب‌زمین را داشتند، و تأمین این منظور را در همکاری دو فرمانروای دنیائی و دینی، یعنی امپراطور و پاپ، میدیدند. از جنبه‌ی نظری، امپراطور خلیفه‌ی خدا بود در امور اینجهانی، و پاپ خلیفه‌ی خدا در امور روحانی. امپراطور فرمانروای دنیائی عالم مسیحیت بود، و تاج امپراطوری را پاپ بر سر او میگذاشت. در عمل، قدرت امپراطورها هیچگاه باین پایه نرسید. تا قرن ۱۸م امپراطورها فرمانروایانی برتر از سایر فرمانروایان محسوب میشدند، ولی این امر هم جنبه‌ی تشریفاتی داشت و بس. از همان اوایل، فرانسه، ایتالیای جنوبی، دانمارک، لهستان، و مجارستان از شناسائی تفوق آنها امتناع کردند، و در انگلستان و سوئد و اسپانیا احتمالا هرگز آنها را بجد نگرفتند. معذلک، لااقل تا قرن ۱۶م، امپراطوری مقدس روم حکم یک جامعه‌ی مشترک المنافع اروپائی داشت، و در موارد مختلف، امرای فرانسوی و انگلیسی و اسپانیائی کوشیدند تا مقام امپراطوری را بدست آورند. قدرت امپراطورها در آلمان و ایتالیا متغیر بود. حدود امپراطوری نیز در تغییر بود؛ بعضی ممالک (مثلا مجارستان)، اگر چه تحت حکومت امپراطورها یا امرای امپراطوری بودند، از حدود امپراطوری خارج محسوب میشدند؛ بعضی دیگر (مانند فلاندر، پومرانی، شلسویک، و هولشتاین در ادوار مختلف) جزء امپراطوری اما تحت حکومت سلاطین خارجی بودند، ولی این سلاطین سرزمین خود را از جانب امپراطور داشتند، و در دیت یا مجلس شور شرکت میکردند. اجمالا میتوان گفت که امپراطوری مشتمل بر اتریش، آلمان، قسمتهائی از ایتالیای شمالی، بلژیک حالیه، بوهم و موراوی، سویس (تا ۱۶۴۸)، و هلند (تا ۱۶۴۸) بود.

امپراطوری اساساً انتخابی بود، و از ۱۳۵۶ ترتیب خاصی پیدا کرد (← برگزینندگان). ولی عملا برگزینندگان اغلب وارث امپراطور درگذشته را انتخاب میکردند، و بدین ترتیب، امپراطوری موروثی میشد. امپراطوران را پاپ تاجگذاری میکرد، و پادشاهان آلمان، پس از اینکه بسلطنت آلمان انتخاب میشدند، روانه‌ی ایتالیا میشدند تا پاپ ایشان را بعنوان امپراطور تاجگذاری کند، و ضمناً، فرمانروائی آنان بر ایتالیا مسلم شود. بسیاری از امپراطورها اقدام میکردند که در حیات ایشان وارثشان بعنوان "شاه رومیها" (یعنی شاه آلمان) انتخاب شود، تا امپراطوری را در خاندان خود موروثی بدارند. تاجگذاری شاهان آلمان (بعنوان شاه آلمان) معمولا در آخن بعمل میآمد. بسیاری از امپراطوران بدست پاپ تاجگذاری نشدند، و بعد از تاجگذاری (۱۵۳۰) امپراطور شارل V رسم تاجگذاری بدست پاپ برافتاد؛ بعدها امپراطورها حتی از تحصیل تأیید پاپ هم منصرف شدند، و تاجگذاری آنان در فرانکفورت بعمل میآمد.

جنبه‌های مختلف امپراطورها سبب اشکالات اساسی در کار امپراطوری بود. امپراطورها تا حدی جنبه‌ی دینی هم داشتند، و چون حدود اختیارات امپراطور و پاپ در اداره‌ی امور مشخص نبود، از همان اوایل اختلافاتی بین دستگاه امپراطوری و دستگاه پاپی بروز کرد (نمونه‌ی آن مناقشات بر سر مسئله‌ی خلعت‌پوشان است که در ۱۱۲۲ بوسیله‌ی ← کنکوردای ورمس فیصله یافت)، و این اختلافات در زمان امپراطور (۱۱۵۲–۹۰) فردریک I و امپراطور (۱۲۱۲–۵۰) فردریک II با آلکساندر III و گرگوریوس IX و اینوکنتیوس IV باوج رسید. سرانجام پاپ پیروز شد، و امپراطورها از مداخله‌ی جدی در امور پاپی خودداری کردند، مگر در شقاق کبیر قرن ۱۵م و در جنگهای ایتالیا در قرن ۱۶م. مشکل دیگر در کار امپراطورها، که ارتباط کامل با مشکل اول داشت، مسئله‌ی فرمانروائی آنان بر دو کشور ایتالیا و آلمان بود که از جهات جغرافیائی و فرهنگی و شرایط سیاسی بکلی از هم جدا بودند. در آلمان نظام فئودالیته استیلا داشت. از زمان اوتوی I تا دوره‌ی فردریک I، آلمان منقسم به دوکنشینهای بزرگی بود، که دوکهای آنها اغلب بسیار مقتدر بودند. امپراطوران، که بزحمت از عهده‌ی حفظ وحدت آلمان و دفاع از حدود و ثغور آن برمیآمدند، بکرات در صدد برآمدند که تسلط خود را بر ایتالیا تحمیل کنند؛ اگر در آلمان میماندند این منظور تأمین نمیشد، و اگر به ایتالیا لشکرکشی میکردند، پاپها در آلمان معمولا شورش بپا میکردند، و امپراطور ناگزیر بود به آلمان باز گردد. فردریک I در کشمکش خود با ← اتحادیه‌ی لومبارد (که از پشتیبانی پاپ برخوردار بود) شکست خورد. فردریک II، که ناپل و سیسیل را بارث برده بود، بیشتر جنبه‌ی ایتالیائی داشت تا آلمانی، و در زمانی که در پالرمو اقامت داشت، آلمان راه خود را میرفت. کشمکشهای او با پاپ سرانجام منجر بزوال قدرت امپراطور در ایتالیا شد.

بعد از فردریک II، سلطنت به کونراد IV رسید، و پس از مرگ (۱۲۵۴) وی، دوره‌ی فترتی (فترت بزرگ) روی داد که تا ۱۲۷۳ طول کشید، و در طی آن، امرای مختلف اروپائی برای گرفتن عنوان امپراطوری رقابت داشتند. در این دوره در آلمان هرج و مرج سخت پدید آمد، و مملکت گرفتار خاوندان راهزن و اشراف فئودال گردید. در ۱۲۷۳، رودولف I بسلطنت آلمان انتخاب شد، و تا حدی نظم و آرامش استقرار یافت. رودولف از خاندان هاپسبورگ بود، و بعد از مرگ او، دگربار پادشاهان بر سر امپراطوری به زد و خورد پرداختند. ← جنگهای هوسی تشنجات اجتماعی قرن ۱۵م را تشدید کرد، و این تشنجات فرونشست مگر در قرن ۱۶م که دهقانان در جنگ دهقانان (۱۵۲۴–۲۶) سرکوبی شدند. در ضمن، شهرهای آلمان، که رونق و قدرت یافته بودند، بتقلید از بلاد ایتالیا، اتحادیه‌های دفاعی تشکیل داده بودند، و امپراطوران نیز برای اینکه آنها را در مقابل اشراف علم کنند باآنها فرامین مخصوص میدادند، و بسیاری از آنها به پایه‌ی شهرهای آزاد امپراطوری رسیدند، و عمدةً بکومک همین شهرها

(۱)Latin Empire (of Constantinople)　(۲)Holy Roman Empire

بود که امپراطورها تا حدی قدرت خود را حفظ میکردند. بعلاوه، قدرت امپراطورها بستگی به وسعت و ثروت سرزمین موروثی خودشان نیز داشت، و در دورهٔ سلطنت خاندان هاپسبورگ، امپراطورها توجه خاص خود را معطوف به توسیع و حفظ سرزمین پهناور موروثی خود نمودند نه به حفظ وحدت امپراطوری. اما چون نوبت به **شارل IV** رسید، وی بر وسعت و اعتبار امپراطوری بیفزود، و **ماکسیمیلیان I**، بتقاضای دیت (مجلس شور)، اصلاحات مهمی بعمل آورد. با روی کار آمدن **شارل V** در ۱۵۱۹ و مخصوصاً **فردیناند I** در ۱۵۵۸، امور امپراطوری عملا با امور اتریش انطباق یافت. اصلاح دینی این وضع را تشدید کرد؛ امرای پروتستان آلمانی بضد امپراطورها، که دفاع از مذهب کاتولیک را بر عهده گرفته بودند، قد برافراشتند. و اگر چه شارل V پروتستانها را مغلوب کرد، پیروزی او دیری نپایید. در **جنگ سی‌ساله** (۱۶۱۸-۴۸) امپراطوری در واقع منحل شد (← **وستفالی، صلح**)، و بیش از ۳۰۰ تن از امرای محلی امپراطوری استقلال یافتند، و این استقلال محدود به شرایطی مبهم بود (از قبیل اینکه در هیچ اتحادی بر ضد امپراطور وارد نشوند). دیت از کار افتاد، و عنوان امپراطوری بیشتر جنبهٔ افتخاری یافت. معذلک، ظاهر امپراطوری محفوظ ماند، و امپراطورها، بواسطهٔ سرزمینهای موروثی خود، شاهان مقتدری بودند. در جنگهای امپراطوری با لوئی XIV (← **جنگهای هلند؛ اتحاد بزرگ، جنگ؛ اسپانیا، جنگ جانشینی**) و نیز در ← **جنگ جانشینی اتریش** (۱۷۴۰-۴۸) و **جنگ هفتساله** (۱۷۵۶-۶۳) امپراطورها بیش از پیش اعتبار خود را از دست دادند. دو سال پس از مرگ (۱۷۹۰) **یوزف II**، **جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه** آغاز شد. فرانسهٔ پیروز طرح انحلال امپراطوری را ریخت. در ۱۸۰۳، دیت بیشتر امرا را خلع کرد، و خساراتشان را پرداخت، و عدهٔ کمتری کشورهای بزرگتر تأسیس کرد، و آنها هم سرانجام به **هم‌پیمانان راین** پیوستند (۱۸۰۶)، و تحت حمایت ناپلئون I درآمدند. در ۱۸۰۴، امپراطور **فرانسیس II** عنوان فرانسیس I، امپراطور اتریش، گرفت، و در ۱۸۰۶ از تاج امپراطوری مقدس روم دست کشید، و امپراطوری منحل شد. نیز رجوع کنید به مقالات مربوط به امپراطورهای امپراطوری که در فهرست ذیل مندرج است.

امپراطورهای امپراطوری مقدس روم و سلاطین آلمان

(تواریخ دورهٔ سلطنت در آلمان است. اسامی ممتاز به * از کسانی است که بعنوان امپراطور تاجگذاری نکرده اند. بعد از ماکسیمیلیان I، عنوان امپراطوری را بدون تاجگذاری بتوسط پاپ بخود میدادند. اسامی ممتاز به + از مدعیان امپراطوری است).

سلسلهٔ ساکسون

اوتوی I	۹۳۶-۷۳	اوتوی III	۹۸۳-۱۰۰۲
اوتوی II	۹۷۳-۸۳	هانری II	۱۰۰۲-۲۴

سلسلهٔ فرانکونیائی (سالیان)

کونراد II	۱۰۲۴-۳۹	هانری IV	۱۰۵۶-۱۱۰۵
هانری III	۱۰۳۹-۵۶	هانری V	۱۱۰۵-۲۵

لوتار II ۱۱۲۵-۳۷

سلسلهٔ هوهنشتاوفن

*کونراد III (آلمان) ۱۱۳۸-۵۲

فردریک I	۱۱۵۲-۹۰	هانری VI	۱۱۹۰-۹۷

+*فیلیپ سوابی ۱۱۹۸-۱۲۰۸

اوتوی IV	۱۱۹۸-۱۲۱۵	فردریک II	۱۲۱۲-۵۰

*کونراد IV (آلمان) ۱۲۳۷-۵۴

فترت کبیر (۱۲۵۴-۱۲۷۳)

خاندانهای مختلف

*رودولف I	۱۲۷۳-۹۱	لوئی IV	۱۳۱۴-۴۶
*آدولف ناسوئی	۱۲۹۲-۹۸	شارل IV	۱۳۴۶-۷۸
*آلبرشت I	۱۲۹۸-۱۳۰۸	*ونسسلاوس	۱۳۷۸-۱۴۰۰
هانری VII	۱۳۰۸-۱۳	*روپرت	۱۴۰۰-۱۴۱۰

سیگیسموند ۱۴۱۰-۳۷

سلسلهٔ هاپسبورگ

*آلبرشت II	۱۴۳۸-۳۹	رودولف II	۱۵۷۶-۱۶۱۲
فردریک III	۱۴۴۰-۹۳	ماتیاس	۱۶۱۲-۱۹
*ماکسیمیلیان I	۱۴۹۳-۱۵۱۹	فردیناند II	۱۶۱۹-۳۷
شارل V	۱۵۱۹-۵۸	فردیناند III	۱۶۳۷-۵۷
فردیناند I	۱۵۵۸-۶۴	لئوپولد I	۱۶۵۸-۱۷۰۵
ماکسیمیلیان II	۱۵۶۴-۷۶	یوزف I	۱۷۰۵-۱۱

شارل VI ۱۷۱۱-۴۰

سلسلهٔ باواریائی

شارل VII ۱۷۴۲-۴۵

سلسهٔ هاپسبورگ-لورن

فرانسیس I	۱۷۴۵-۶۵	لئوپولد II	۱۷۹۰-۹۲
یوزف II	۱۷۶۵-۹۰	فرانسیس II	۱۷۹۲-۱۸۰۶

آمپر-ساعت[۱] (-āmper)، واحد عملی مقدار برق، و آن مقدار برقی است که در مدت یک ساعت بوسیلهٔ جریان ثابتی با شدت یک آمپر از یک جسم هادی میگذرد. آمپر-ساعت برابر ۳٬۶۰۰ کولن است. ظرفیت انباره‌ها (آکومولاتور)، یعنی مقدار برقی که در طی تخلیهٔ انباره میتوان بدست آورد، معمولا با آمپر-ساعت سنجیده میشود. مثلا از یک انبارهٔ ۶۰ آمپر-ساعتی میتوان ۵ آمپر جریان در مدت ۱۲ ساعت گرفت.

آمپرسنج: ← **گالوانومتر.**

امپرسیونیست، پیرو امپرسیونیسم.

امپرسیونیسم[۲] (ampresionism؛ از فنس) [از لفظ فرانسوی امپرسیون؛ = احساس، تأثر]، نهضتی در نقاشی که در قرن ۱۹م از اندیشهٔ آزاد کردن این هنر از قید قوانین متصلب نقاشی کلاسیک در فرانسه بوجود آمد، و اساس آن تأثرات بصری گذرای هنرمند بود. پایه‌گذاران آن ک. مونه، پ. ا. رنوار، ا. مانه، ک. پیسارو، آ. سیسله، پ. سزان، ا. دگا، ژ. ب. آ. گیومن، و ب. موریزو بودند. این نقاشان از آنرو امپرسیونیست (-ampre sionist) خوانده شدند که روزنامه‌نگاری یکی از نقاشیهای مونه را که امپرسیون طلوع خورشید نام داشت دستاویز کرد، و این نام را بر ایشان نهاد؛ گمانش بر این بود که بدین طریق آنان و کارهای غریب و دور از سنت ایشان را مسخره کرده است. اما نقاشان بندگسل، که از زیادتی کار فرصت جستن نامی برای خود نیافته بودند، همین نام را با چهرهٔ باز پذیرفتند. اما این نامگذاری دقیق نبود، و هر یک از هنرمندان، بر حسب نظرهائی که در بارهٔ جهان و زیبائی و فن نقاشی داشتند، بآن معنائی بخشیدند. این نقاشان تازه‌جو، که قالب‌های کهن را برای بیان یافته‌های تازهٔ خود کافی نمیدیدند، اعتماد به القائات جهان پهناوری بستند که خود بر آن دست یافته بودند. این القائات بهیچ وجه یکسان نبود، اما عوامل مشترکی وجود داشت که نقاشان را، در عین اختلاف، بهم پیوند میداد؛ نخست آنکه، به پیروی از **کوربه**، نقاش واقعپرداز (رئالیست)، که پایان عمرش مقارن با اوج امپرسیونیسم بود، افزار نقاشی را از کارگاه بهوای آزاد منتقل کردند، و مانند او، بصحنه‌های عادی روزانه توجه داشتند. دیگر آنکه همگی برای یافتن ترکیبهای تازهٔ شکل و رنگ در تکاپو بودند؛ و نیز نظریه‌ها و کشفیات فیزیکی در مورد نور و رنگ در آنان سخت مؤثر افتاده بود؛ و بدین سبب جستجوهاشان حاصلی مشترک نیز داد؛ دریافتند که از روشنی یا تیرگی هر رنگی بیاری رنگی دیگر کاسته یا بر آن افزوده میشود. رنگ دوم را مکمل رنگ اول خواندند؛ و ازینجا نظریهٔ مشهور "رنگهای مکمل" پدید آمد؛ ازین قرار، روشنی یا تیرگی هر یک از سه رنگ اصلی (سرخ و آبی و زرد) بر حسب رنگ مکمل آن شدت و ضعف میباید. رنگ سبز (ترکیب آبی و زرد) مکمّل رنگ اصلی سرخ است؛ نارنجی (ترکیب زرد و سرخ) مکمل آبی است؛ و بنفش (ترکیب آبی و قرمز) مکمل زرد است. (بهمین سبب، مونه به گل شقایق، چترهای آفتابی سرخ، سبزه‌ها و تابش نارنجی خورشید بر آبهای آبی رنگ، و به سایه‌های آبی‌رنگ بر دیواره‌های نارنجی سخت علاقه نشان میداد). این کشف نقاشان را چنان بخود مشغول داشت که از آن پس از طبیعت تنها صحنه‌هائی را برای کار برمیگزیدند که استفاده از نظریهٔ رنگهای مکمل را امکان‌پذیر میساخت. در جستجوی مناظر پرنور و بازیگری نور در آب، نخست در بیشهٔ فونتنبلو به کار پرداختند، و سپس کنارهٔ رود سن و ساحل دریای مانش را برگزیدند. پس از چندی، بجدا کردن مایه‌های مختلف هر یک از رنگها پرداختند، و با قرار دادن مایه‌های مختلف هر یک از رنگها در کنار هم، شیوه‌ای جدید پدید آوردند، و بیاری آن راه تازه‌ای برای نشان دادن تابش نور یافتند. این شیوه بارورترین و مهمترین خصیصهٔ مکتب امپرسیونیسم است. نقاشان امپرسیونیست این شیوه را بسط دادند، و با حرکات تند قلم مو (خصیصهٔ دیگر این مکتب)، آسمان و خانه‌ها و تپه‌ها و دیگر عناصر دورنما را نیز در بر گرفتند. خطوطی را که حدود اشیاء را نشان میداد رها کردند، و نیز سایه‌روشن و جزئیاتی را که تا آن زمان مقبول بود بیکسو نهادند. باین طریق، "اشکال گشوده" پدید آمد، و تصاویر حالتی زنده و متحرک، و در نتیجه، "ناتمام"، بخود گرفت، که معاصران و نیز نقاشان بعدی را سخت بخود مشغول داشت. امپرسیونیسم، پس از آنکه بعنوان مکتب مهمی در نقاشی تثبیت شد، و سنّتها و قوانین خاص خود را بوجود آورد، مانند هر مکتب دیگری، کم‌کم بحد خود رسید، و شور و نشور نخستین را از دست داد، بطوری که تا سال ۱۸۹۰، بیشتر پیروان سرسخت این مکتب روی از آن برتافتند، و هر یک راهی جداگانه در پیش گرفتند. اما نقاشیهای این مکتب، که زمانی مطرود بشمار آمده بود، قبول عام یافت. اثر آزادیبخش امپرسیونیسم در سیر هنر نقاشی بیحساب است. اصطلاح امپرسیونیسم در موسیقی به نهضتی که در اواخر قرن ۱۹م در فرانسه بتوسط

---

(۱) ampere-hour (۲) impressionism

دیوسی آغاز شد نیز اطلاق میگردد. این اصطلاح در ادبیات نیز بکار میرود.

امپریالیسم[1] (amperiālism؛ از فنس) سیاست دولتی را گویند که در صدد بسط حکمرانی و برقراری سلطه‌ی خویش بمردم دیگری است که نمیخواهند زیر بار چنین اجحافی بروند. چون طبیعةً مردم از قبول سلطه‌ی بیگانگان بیزار میباشند، سیاست امپریالیسم همیشه توأم با اعمال زور و ستمگری و اجحاف بوده است. آزادمردان جهان همواره سیاست امپریالسم را مردود شناخته از لحاظ اخلاقی آنرا مورد سرزنش و نکوهش قرار داده‌اند. امروز اصطلاحات "امپریالیسم" و "استعمارگری" و امثال آن نوعی دشنام بشمار میآید که در تبلیغات کشوری بر علیه کشور دیگر بکار برده میشود، و اگر چه در گذشته کشورگشائی و تجاوز بمردمان دیگر و بنا کردن امپراطوریهای بزرگ جزو مفاخر محسوب میشده است، اکنون بشر متمدن از آن رو برگردانده آنرا درخور سرزنش میداند.

اصطلاح "امپریالیسم" بمعنی امروز آن، که نکوهیده میباشد، از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م متداول شده است، ولی امپراطوری‌سازی و تجاوز بمردم دیگر از زمانهای بسیار قدیم رواج داشته است، و کتابهای تاریخ که در گذشته نوشته شده است این گونه فجایع بشر را تحسین و تکریم کرده است. این امپراطوری‌سازی هم تاریخ بسیار کهنه‌ای دارد. در شرق دور امپراطوری چین در زمان سلسله‌های چو، چین، هان، و تانگ سلطه‌ی خود را به سرزمینهای دیگر تحت عنوان ترویج تمدن چینی و منکوب کردن بربرها و مردم نیمه‌متمدن برقرار کردند. در شمال هندوستان سلاطین سلسله‌ی ماوریا و سلسله‌ی گوپتا کشورگشائی کرده بسرزمین مردمان مجاور دست انداختند، و برای چنین تجاوزاتی هم دلیلی جز زور و ستمگری نداشتند. در آسیای غربی و مدیترانه‌ی خاوری امپراطوری‌های متعددی یکی بعد از دیگری بنا شده بتجاوز پرداختند. قریب بیست و پنج قرن قبل از میلاد لوگال‌زاگیسی (lugāl-zāggisi) سومری‌ها را تحت انقیاد خود درآورد، و آنها را با یکدیگر متحد ساخت، و اولین امپراطوری سومر را تشکیل داد. در حدود ۲۵۵۰ قم سارگن، پادشاه اکد، جانشین او شد. سپس دومین امپراطوری سومر ایجاد شد که از قرن ۲۲م تا قرن ۲۱م قم دوام کرد. بعد از آن امپراطوری بابل روی‌کار آمد که شخص برجسته‌ی آن حمورابی (قرن ۱۹م قم) بود و نفوذ او مدتها در تمدن این قسمت جهان مستقر گردید. دیری نگذشت که پرده عوض شد و جهانگشائی بساحل رود نیل در مصر انتقال یافت. از قرن ۱۶م تا ۱۳م قم فراعنه در مصر امپراطوری نیرومندی برقرار کردند، ولی نتوانستند آن را توسعه دهند، و در نبرد با حتی‌ها در شمال سوریه شکست خوردند، و باصطلاح امروز، قرار همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر گذاشتند. ارث این دو امپراطوری نصیب آشوریها شد که در ۶۶۵ قم باوج قدرت رسیدند. از قرن ششم تا چهارم قم امپراطوری ایران بتمام آسیای غربی حکمفرمائی داشت، و همه‌ی مورخین نوشته‌اند که ایرانیان، بر خلاف آشوریها، با مردمی که مغلوب خود میکردند با مهربانی و مسالمت رفتار مینمودند، و به آداب و رسوم ملی آنها احترام میگذاشتند، و این خود دلیل دوام حکمروائی آنها بود. پس از امپراطوری ایرانیان، اسکندر مقدونی بجهانگشائی پرداخت، و پس از او امپراطوری روم برقرار گشت، که مدعی بود نیروئی دارد که ملل مختلف را با یکدیگر متحد میسازد. از آن پس اعراب امپراطوری بزرگی ایجاد کردند، و بعد از آنها امپراطوریهای دیگری در شرق و غرب ایجاد گشت که هریک چندی دوام کرد و بعد از میان رفت.

در زمانهای اخیر امپریالیسم و جهانگیری صورت دیگری پیدا کرده است، و نیروهای قدیم بشکل دیگری جلوه‌گر شده‌اند. حس ملیت، بمیان آمدن صنایع جدید، بهبود طرق مواصلات، و کشف امریکا همه‌ی طبقات مردم کشورهای جهانگشا را در امپریالیسم نوین شریک کرده است. علاوه بر جنگجویان و ماجراجویان، بازرگانان، مبلغین دینی، سیاستمداران، و صاحبان صنایع هم درین کار ذیدخل شده در توسعه‌ی امپریالیسم کوشیده‌اند. از قرن ۱۵م تا اواسط قرن ۱۸م، انگلستان، فرانسه، هلند، پرتغال، و اسپانی هر یک در حدودی بایجاد امپراطوری در قاره‌ی امریکا و هندوستان و شرق دور پرداختند. اختلافات و رقابتها بین این کشورها بر سر چپاول و غارت و دست‌اندازی بکشورهای دیگر مدتی دوام داشت، تا با هم سازش کردند، و دنیای آنوقت را بین خود تقسیم کردند، و این سازش قریب یک قرن دوام یافت. از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم تا جج I معترضین جدیدی پیدا شدند، و روسیه و آلمان و ایتالیا و کشمة و ژاپن هم در صدد برآمدند که ازین خوان گسترده نصیبی برای خود تحصیل نمایند. بین دو جنگ جهانی کشمکش بسیاری بین کشورهای بزرگ بر سر استفاده از سیاست امپریالیسم درگرفت، و پس از جج II، بی‌اعتباری سیاست مزبور مشهود گشت، و بتدریج کشورهای استعمارشده در صدد تحصیل استقلال برآمدند، و درین راه کامیابی بسیار یافتند، و هم اکنون کشورهای قاره‌ی افریقا بدین کار پرداخته‌اند، و بتدریج آزادی خود را بدست میآورند.

تردیدی نیست که امروز اکثریت مردم جهان سیاست امپریالیسم را مردود شناخته‌اند، و طولی نخواهد کشید که بقایای آنهم نابود و معدوم خواهد شد. ولی باید گفت که در قرون گذشته هم متفکرین و خیراندیشانی بوده‌اند که همواره بر علیه این سیاست قیام و اقدام کرده‌اند. در قرنهائی که کشورهای نیرومند اروپا بکشورگشائی و استعمار میپرداختند، زمامداراتی بودند که این عمل نکوهیده را باشکال مختلف توجیه میکردند، و ذکر استدلال آنها بی‌مورد نیست. یک عده میگفتند که باید بازارهای جدید برای عرضه‌ی کالا یافت، و در کشورهای ضعیف سرمایه‌گذاری کرد تا منابع طبیعی آنها کشف و استخراج شود، و ضمناً قسمتی از جمعیت روزافزون اروپا را هم بسوی کشورهای مزبور سوق داد. مخالفین این دسته میگفتند تعقیب چنین سیاستی شاید برای سرمایه‌داران و طبقات حاکمه سودمند باشد، ولی برای توده‌ی ملت مفید نخواهد بود، زیرا پرداخت مالیاتهای سنگین و تحمل هزینه‌ی ارتشی نصیب توده‌ی مردم میشود، و درآمد سیاست امپریالیسم فقط بجیب عده‌ای معدود خواهد رفت. گروه دیگری مانند ماکیاولی، هیتلر، و موسولینی مدعی بودند که امپریالیسم نتیجه‌ی طبیعی اصل تنازع بقا میباشد، و طبیعت مردم جهان را یکسان خلق نکرده است؛ لهذا آنانکه داناتر و تواناترند باید بر ناتوانان حکومت کنند. علمای زیستشناسی این فرضیه را رد کرده با دلایل علمی بر علیه آن مبارزه کردند. دسته‌ی دیگر متوسل بدلایل نظامی شده میگفتند که دول بزرگ باید برای حفظ امنیت خود خطوط مواصلات بازرگانی را در دست داشته باشند، و بوسیله‌ی تصرف پایگاهها و ایجاد حکومتهای پوشالی و دست‌نشانده، بر کشورهای ضعیف تسلط یابند. مخالفین این گروه جواب میدادند که تصرف سرزمین دیگران خود موجب عدم امنیت میشود، زیرا ایجاد کمربندهای امنیت و مناطق نفوذ منتهی باصطکاک منافع بین دول بزرگ شده تولید اختلافات و جنگ میکند. گروه دیگری که جنبه‌ی ریاکاری و عوامفریبی را پیشه‌ی خود ساخته بودند مدعی میشدند که امپریالیسم سبب میشود که مردم از یوغ حکومتهای فئودال و مستبد خارج شده از تمدن جدید اروپا بهره‌مند شوند. انگلیسها "بارگران سفیدپوستان" را برای ترویج تمدن در میان نژادهای دیگر عنوان کردند. فرانسویان اعمال خود را تحت عنوان ترویج اصول انقلاب فرانسه در بین کشورهای دیگر توجیه میکردند. ژاپنیها بهره‌مند ساختن کشورهای شرق دور را از فوائد اقتصادی سیاست خود اعلام میداشتند. روسهای تزاری متحد کردن نژادهای اسلاو را کمال مطلوب خود میگفتند، و آلمانها برتری نژاد خود را برخ دیگران میکشیدند، و محسنات رژیم خود را ترویج میکردند. لکن تمام این عناوین عباراتی فریبنده برای اغفال مردم کشورهای بزرگ بود و اساس و پایه‌ای نداشت. بتدریج مردم جهان دریافته‌اند که مبنای حقیقی امپریالیسم طمع و تجاوز بحقوق دیگران و هدف آن سودجوئی و تحصیل منافع سرشار است. امروز بشر متمدن سیاستهای امپریالیسم و مروجین آنها را در هر لباسی که باشند نکوهیده و مطرود میداند.

آمپیر، سبک: ← امپراطوری، سبک.

آمپیریسم یا امپیریسیزم: ← اصالت تجربه، مذهب.

امت، رابرت[2] (rābərt emət) (۱۷۷۸-۱۸۰۳)، میهن‌پرست ایرلندی؛ مت دوبلن. در خانواده‌ی پروتستان ثروتمند و وسیعی متولد شد. برادرش تامس ادیسن امت (tāməs adisən) (۱۷۶۴-۱۸۲۷) طرفدار ایرلندیان متحد بود، و رابرت به برادر پیوست. پس از شورش ۱۸۰۳، که بدست انگلیسها فرونشانده شد، رابرت با بعضی از پیروانش به کوههای ویکلو گریختند، و اگر چه رابرت میتوانست از ایرلند خارج شود، برای حمایت سایر پیروان خود و محبوبه‌اش، سره کارن (sarə kārən)، به دوبلن بازگشت، ولی در آنجا دستگیر و باتهام خیانت محاکمه شد. محاکمه‌اش یک روز طول کشید، و در پایان آن نطقی بر ضد ظلم و ستمگری ایراد کرد که هنوز صدای آن از گوشها زایل نشده. در سن ۲۵ سالگی بدار آویخته شد، و سرش را نیز بریدند. تامس مور، دوست ایام جوانی رابرت، شعری بیادبود داستان او و محبوبه‌اش سروده است.

(۱)imperialism (۲)Emmet

امتدادیاب[1] (emtedād.yāb)، اسم انواع رادیو، رادار، و سایر دستگاههای الکترونی که در کشتی‌رانی و هوانوردی برای تعیین موضع کشتی و طیاره و امثال آنها بکار میرود. اسبابهای امتدادیاب در طی جج II تکامل بسیار یافت. بوسیله‌ی امتدادیابهای پربسامد میتوان پیامهای رادیوئی را از راه دور و از هر امتدادی گرفت. نیز دستگاههائی با دامنه‌ی عمل وسیع برای تعیین موضع طیاره‌های آسیب‌دیده یا بازماندگان کشتیهای غرق‌شده اختراع شده است.

آمتیست[2] (āmetist؛ فنـ)، نوعی **کوارتز**، بنفش یا ارغوانی‌رنگ. سنگی نیمه‌قیمتی است.

امثال سلیمان[3]، کتابی از عهد قدیم، که مجموعه‌ای از گفته‌های منسوب به سلیمان پیغمبر است. بسیاری از آنها نصایح اخلاقی است. این کتاب از نخستین نمونه‌های ادبیات حکمت‌آمیز است، و بین یهودیان دوره‌ی پس از خروج از مصر رواج داشت (← حکمت).

امثال و حکم (amsālo hekam)، کتابی ادبی، در امثال و حکم، بفارسی، از علی اکبر دهخدا. مؤلف در این کتاب حکم و امثال منثور و منظوم فارسی و بسیاری از امثال عربی و برخی اخبار و احادیث و اصطلاحات و نکات تاریخی و ادبی را جمع‌آوری کرده است، و در این کتاب مجموعه‌ای از اشعار برگزیده‌ی فارسی نیز فراهم گردیده. اول‌بار در ۱۳۰۸–۱۰ هش و سپس در ۱۳۳۸–۳۹ هش در تهران بطبع رسیده است.

امثله (amsela) [الامثله یا کتاب الامثله]، کتابی مقدماتی در صرف زبان عربی، بفارسی، ظاهراً از میر سید شریف جرجانی (۷۴۰–۸۱۶ هق). این کتاب را شرحی است بفارسی از محمد ابن سلیمان تنکابنی (فت ۱۳۰۲ هق). متن و شرح امثله در ایران از کتابهای معمول و معروف درسی است و در ضمن مجموعه‌ی موسوم به جامع المقدمات مکرر بطبع رسیده.

امجز (amjaz)، دهستان (جه ح ۲٬۷۵۰؟)، بخش جبال بارز، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۶۳ (؟) آبادی. رود روداب آنرا مشروب میکند. دارای جنگلهائی است؛ مرکزش ده **امجز** (جه ۳۳۵ سنه ۱۳۳۵ هش) است.

ام جمیل (omme jamil)، معروف به **حمالة الحطب** (hammālato 'l.hatab)، خواهر ابو سفیان، عمه‌ی معاویه، و زوجه‌ی ابولهب. با محمد ص سخت عداوت داشت، و شبها خار و خسک بر سر راه آن حضرت میریخت، و بهمین جهت به حمالة الحطب معروف شد. نام او را جمیله یا صخره (saxra) ضبط کرده‌اند.

امچیتکا[4] (amcitkā)، جزیره‌ای بطول ۶۴ کم. کنار ساحل غربی آلاسکا؛ یکی از جزایر آلئوسین.

ام حبیبه (omme habiba)، شهرت **رمله‌ی بنت ابی سفیان** (ramlaye bente)، فت ۴۴ هق، از زنان پیغمبر اسلام و خواهر معاویه. اول زوجه‌ی عبیدالله ابن جحش بود و با او به حبشه رفت؛ اما چون عبیدالله مرتد شد و ترک اسلام نمود، وی او را ترک نمود تا عبیدالله بمرد. بعد از وفات او، پیغمبر ام حبیبه را بنکاح خویش درآورد.

آمد (āmed)، ترکیه؛ ← دیاربکر.

ام درمان[5] (omme dormān)، شهر (جه ۱۱۳‘-۶۸۶)، قسمت مرکزی سودان، کنار ساحل چپ نیل ابیض؛ مقابل خرطوم. در ۱۸۸۴ بتوسط **محمد احمد ابن عبدالله** (مهدی سودانی) تأسیس شد. در ۱۸۹۸ نیروهای مختلط بریتانیائی و مصری کیچنر مهدیه را در اینجا شکست قطعی دادند. از مراکز داد و ستد محلی است.

آمدروز[6]، **هنری فردریک** (henri fredrik ā-medrŏz)، ۱۸۵۴–۱۹۱۷، مستشرق انگلیسی. چند نسخه‌ی فارسی و عربی را چاپ و منتشر کرد (تاریخ الوزراء صابی، تجارب الامم ابوعلی مسکویه، وغیره). کتاب سقوط خلافت عباسی (باشتراک مارگلیوث) پس از مرگش انتشار یافت (۱۹۲۰–۲۱).

امدن[7] (emden)، شهر (جه ۴۳‘۰۳۱)، ساکس سفلی، لغ آلمان، شهر عمده‌ی فریسلاند شرقی؛ بندری کنار دریای شمال بر دهانه‌ی رود امس و کنار کانال دورتموند-امس. دارای کشتیسازی و صید ماهی است. از قرن ۱۰م سابقه دارد. در جج II شدیداً بمباران شد.

آمده (āmede)، اسم فرانسوی. ← آمادئوس، اسم.

آمر (āmer)، شهرت **ابوعلی منصور**، ملقب به **الآمر باحکام الله** (al.ʿāmer be ahkāme 'l-lāh)، ۴۹۰–۵۲۴ هق، دهمین خلیفه‌ی (۴۹۵–۵۲۴ هق) فاطمی مصر (← فاطمیان). پس از مرگ پدرش، مستعلی، افضل (الافضل) که وزیر مستعلی بود او را بخلافت اعلام کرد، و خود مدت ۲۰ سال حکومت راند تا آنکه بدست نزاریه کشته شد. در دوره‌ی خلافت آمر قسمت اعظم فلسطین و سواحل شام بدست صلیبیان افتاد، و بودوئن در ۵۱۱ هق (۱۱۱۷ بم) به مصر لشکر کشید، ولی بعلت بیماری ناچار به بازگشت شد، و در راه در گذشت. آمر بدست نزاریه بقتل رسید.

امـرأة المسلسله[8] (emraʿato 'l.mosalsala) [عربی، = زن بسته بزنجیر]، صورت فلکی نیم‌کره‌ی شمالی. برونکهکشان عظیم امرأة المسلسله تنها برونکهکشان قابل رؤیت با چشم و عظیمترین سحابیهای مارپیچی است، و ح ۸‘۰۰۰ سال نور از زمین فاصله دارد. نیز ← آندرومده.

امر بمعروف و نهی از منکر (monkar)، دو فرع از فروع دین اسلام. امر بمعروف خواندن دیگران است به کار نیک، و نهی از منکر جلوگیری از کار بد ایشان است. امر بمعروف و نهی از منکر بر هر مسلمان واجب است. بدین ترتیب، مسلمانان واقعی دارای مسئولیت مشترک اجتماعی هستند.

امر بهائی: ← بهاءالله.

امرتسر، شهر هند: ← آمریتسار.

امرداد (amordād) [= بی‌مرگی، جاودانی]، در آیین زردشتی، یکی از امشاسپندان (← امشاسپند)، مظهر جاویدانی اهورمزدا، و در جهان مینوی، بخشایش ایزدی جزای کارهای نیکوکاران است. وی موکل روز هفتم (موسوم به امرداد) هر ماه شمسی و ماه پنجم (موسوم به امرداد) هر سال شمسی است. ← تقویم اوستائی.

آمرزش[9]، در مذهب کاتولیک رومی، گذشت از مجازات اینجهانی گناه پس از توبه کردن گناهکار. پس از آنکه گناهکار بوسیله‌ی آیین توبه بخشیده شد، باید گناهانی را که مرتکب شده در این جهان یا در برزخ جبران کند. ولی مسیح و قدیسین او بوسیله‌ی اعمال نیک خود "انبار کفاره"ای فراهم کرده‌اند، که بعلت کثرت کارهای خوب ایشان "مازاد" دارد؛ این "انبار" را "گنج بی‌پایان مکافاتها" نامند. کلیسا که خدمتگزار خدا است، بوسیله‌ی این گنج، گناهکار را از کیفری که مستوجب آنست معاف میکند. این معافیت بوسیله‌ی آیین آمرزش بعمل میآید که بطرق مختلف بجا آورده میشود (مانند دعا کردن و بکلیسا رفتن). قبل از ← شورای ترانت از آیین آمرزش بانحاء مختلف سوء استفاده میشد (مخصوصاً با فروش آمرزش در ازاء پول). **لوتر** پرده از این استفاده‌های ناشایست بر داشت.

امرست[10] (amərst)، شهر (جه ۱۰‘۸۵۶)، غ ماساچوست، کشمة؛ محل دانشگاه ماساچوست. بنام ج. امرست نامیده شده است.

امرست[10]، **جفری** (jefri amərst)، ملقب به **بارون امرست** (bāron*)، ۱۷۱۷–۹۷، افسر ارتش بریتانیا. در جنگ فرانسه و هندیشمردگان فرمانده سپاهیان انگلیسی بود. شهر امرست در ایالت ماساچوست (کشمة) بنام اوست.

امرسن[11]، **رلف والدو** (ralf wāldŏ emərsən)، ۱۸۰۳–۸۲، نویسنده و شاعر امریکائی؛ مة بستن. در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد، و ابتدا کشیش شد، ولی با مقامات مربوط کلیسا اختلاف پیدا کرد، و استعفا داد (۱۸۳۲). در ۱۸۳۳ به اروپا سفر کرد، و با ادبیات زمان خود آشنائی بیشتر یافت، و مطالعه‌ی آثار اروپائی و ادبیات شرقی فکر او را وسعت داد. پس از بازگشت، به سخنرانی و ایراد خطابه‌ها در باب فلسفه‌ی زندگی پرداخت. در ۱۸۳۶ اولین اثر خود را بنام طبیعت، در باب فلسفه‌ی ایدآلیستی خویش و بر ضد فلسفه‌ی مادی امریکائی نشر کرد. در ۱۸۳۶ در تشکیل گروهی که طرفدار مذهب وجود برترین بودند همکاری نمود. در خطابه‌ای که در ۱۸۳۸ در مدرسه‌ی الاهیات هاروارد ایراد کرد، اظهار داشت که راه رستگاری را باید در نفس خود جستجو کرد، و این امر مسیحیان را چنان خشمگین ساخت که تا ۱۸۶۶ دیگر او را به هاروارد دعوت نکردند. از آثارش مقالات (۱۸۴۱–۴۴)، مردان نماینده (۱۸۵۰)، خصوصیات انگلیسی (۱۸۵۶)، راه زندگی (۱۸۶۰)، اجتماع و انزوا (۱۸۷۰)، نامه‌ها و هدفهای اجتماعی (۱۸۷۵)، و تاریخ طبیعی فهم (۱۸۹۳) است. دیوان اشعارش اول‌بار در ۱۸۴۷ بطبع رسید. در نثر سبکی زیبا و خالی از ابهام داشت.

امرؤ القیس (emraʿo 'l.qays)، شهرت **حندج ابن حجر** (hondoje 'bne hojr)، ۵۰۰–۵۴۰ بم، شاعر بزرگ عرب در قبل از اسلام؛ مة نجد یا یمن. در نام او اختلاف است. پدرش امیر بنی اسد و بنی غطفان و مادرش خواهر مهلهل شاعر بود. امرؤ القیس زندگانی پرماجرائی دارد. از جوانی بواسطه‌ی تلقین مهلهل بشعر گفتن آغاز کرد، و با صعلوکان عرب مشاعره مینمود. پدرش را این

---

(1) direction finder (2) amethyst (3) Proverbs (4) Amchitka (5) Omdurman (6) Amedroz (7) Emden (8) Andromeda (9) indulgence (10) Amherst (11) Emerson

کار ناخوش آمد، و او را که حـ ۲۰ سال داشت به موطن آباء و عشیره‌ی او در حضرموت تبعید کرد، و قریب پنج سال در آنجا بود، و پس از آن با یاران خود در قبایل عرب در جولان بود، و به عیش و نوش و جنگ میپرداخت، تا اینکه بنی اسد بر پدرش شوریدند، و او را بقتل رسانیدند. امرؤ القیس بخونخواهی پدر برخاست، و چون دولت ایران، که بنی آکل المرار (bani ākelo 'l-morār) (قبیله‌ی امرؤ القیس) را دشمن میداشت، در صدد دستگیری او برآمد، وی بگریخت و این در و آن در میزد و بر ضد ایران کومک میطلبید، و سرانجام یوستی‌نیانوس، امپراطور روم، بتوصیه‌ی حارث V غسانی او را به قسطنطنیه فراخواند (۵۳۰ بم) تا از وی بر ضد ایران استفاده کند، و بالاخره او را امیر فلسطین کرد، و وی در راه فلسطین در آنقره بیمار شد، و بر بدن او قرحه‌هائی پدید آمد، و در آنجا بماند تا زندگی را بدرود گفت، و از این جهت او را ذو القروح (zo'l.qoruh) گفتند، و از جهت اضطراب زندگی وی او را الملک الضلیل (al.maleko 'z.zellil) نیز گویند. در دین او اختلاف است، و بعضی گفته‌اند که مزدکی‌منصب بوده. وی یکی از اصحاب معلقات است و بر دیوانش از قدیم تا کنون شرحها نوشته اند. دیوانش ظاهراً نخستین‌بار باهتمام دسلان در ۱۸۳۷ در پاریس و سپس در اروپا و مصر مکرر بطبع رسیده. بعضی (مثل طه حسین) ماجراهای زندگی و حتی وجود خود او را افسانه و ساختگی میپندارند.

امرود (amrud)، میوه، ← گلابی

آمریتسار (āmritsār) یا **امرتسر** (amretsar)، شهر (جه ۳۲۵٬۷۴۷)، لغ پنجاب، هند. دارای مصنوعات ابریشمی و فرش است. شهر را رام داس، چهارمین گوروی [= استاد بزرگ] (۱۵۷۴–۸۱) سیخها، در محلی که اکبر شاه اعطا کرده بود بنا نهاد، و آرجون، پنجمین گورو (۱۵۸۱–۱۶۰۶)، معبد زرین آنرا تمام کرد، و آن مرکز دینی عمده‌ی سیخها است. پس از استقلال سیخها در ۱۷۶۴، بر اهمیت شهر و شکوه و جلال معبد بیفزود. در ۱۸۴۹ شهر بدست انگلیسها افتاد. جنایت معروف به ← کشتار آمریتسار درین شهر و بدست یکی از تبهکاران انگلیسی، بنام ر. ا. ه. دایر واقع شد.

آمریتسار، کشتار، شهرت یکی از فجایع ننگین انگلیسها در هند، که در روز ۱۳ ماه آوریل ۱۹۱۹ واقع شد. در آن روز قریب ۵٬۰۰۰ زن و مرد و بچه در باغ ملی معروف به جلیانوالا باغ (jalyānvālā)، در شهر آمریتسار، برای شرکت در مراسم دینی گرد آمده بودند. ژنرال انگلیسی، ر. ا. ه. دایر، بسربازان خود فرمان داد که آنان را بمسلسل بستند، و نیز فرمان داد که هیچکس حق پرستاری از مجروحین و حتی اجازه‌ی آب دادن بآنان را ندارد. درین فاجعه ۴۰۰ نفر مقتول و ۱٬۲۰۰ نفر مجروح شدند. بعداً عبارت "آمریتسار را بخاطر داشته باش" شعار میهن‌پرستان هند گردید، و امروز اغلب مورخین معتقدند که جنایت ژنرال دایر در بیرون راندن نهائی انگلیسها از هند تأثیر مهمی داشته است.

آمریسیوم[1] (āmerisiom؛ فنس)، عنصر رادیوآکتیو (علامت شیمیائی Am؛ نیز رجوع کنید به جدول عنصرها). اول‌بار از تلاشی پولونیوم در سیکلوترون بدست آمد. اشعه‌ی آلفا از آن صادر میشود.

امریکا[2] (emrikā) یا **آمریکا**، نام اراضی نیمکره‌ی غربی (یعنی امریکای شمالی، امریکای جنوبی، و امریکای مرکزی). در ایران (و نیز در زبان انگلیسی) الفاظ امریکا و امریکائی اغلب در مورد کشمتهٔ بکار میرود. سرزمین امریکا را اغلب بتر جدید یا قاره‌ی جدید یا دنیای جدید میخوانند، و این عنوان را مردم نیمکره‌ی شرقی که آنرا کشف کردند بر آن نهادند، و در مقابل، نیمکره‌ی شرقی را دنیای قدیم یا بتر قدیم نامند. لفظ امریکا از نام آمریگو وسپوتچی گرفته شده، و نخستین دفعه م. والدزمولر آنرا عنوان قاره‌ی جدید قرار داد.

امریکا، ائتلافیه‌ی ایالات:← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا.

امریکا، انقلاب:← انقلاب امریکا.

امریکا، ایالات متحده‌ی:← کشورهای متحد امریکا.

امریکا، ایالات مؤتلفه‌ی:← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا.

امریکا، جنگ داخلی:← جنگ داخلی امریکا.

امریکا، کارگران همپیمان:← کارگران همپیمان امریکا.

امریکا، کشورهای متحد:← کشورهای متحد امریکا.

امریکا، کشورهای مؤتلفه‌ی:← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا.

امریکائیسازی[3] [= امریکائی+سازی]، اصطلاحی برای توصیف فعل و انفعال فرهنگی و اجتماعی که بوسیله‌ی آن مهاجرین به کشمتهٔ زبان و افکار و عقاید و رسوم و آداب زندگانی امریکائی را فراگیرند. سابقاً ادارات مرکزی فرهنگ و تابعیت سازمانهای خصوصی امریکائیسازی را تقویت و یاری میکردند. پس از تصویب قوانین مربوط به تربیت مهاجرین در ایالات مختلف و اعاده‌ی وضع عادی بعد از جج I، و مخصوصاً بعد از تعیین سهمیه برای مهاجرین نقاط مختلف جهان، نهضت امریکائیسازی تقریباً موقوف شد.

آمریکانا[4]**، دایرةالمعارف** (āmerikānā)، دایرةالمعارف عمومی معروف امریکائی، که باهتمام فرانسیس لیبر (frānsis liber) (۱۸۰۰–۷۲) آغاز شد. لیبر از فضلای آلمان بود، و در ۱۸۲۷ بجهات سیاسی به کشمتهٔ مهاجرت کرد، و در ۱۸۲۹ آمریکانا را بر اساس هفتمین چاپ فرهنگی آلمانی که ف. آ. بروکهاوس منتشر کرده بود آغاز نمود. نخستین چاپ آن در ۱۳ جلد در ۱۸۳۳ بپایان رسید. از آن ببعد تا کنون مکرر تجدید چاپ و در هر چاپ بر مزایای آن افزوده شده است، و چاپ ۱۹۶۱ آن (۳۰ جلد) مشتمل بر تازه‌ترین اطلاعات در رشته‌های مختلف دانش بشری میباشد. از مزایای آن، علاوه بر خوبی چاپ و تصاویر، تخصیص دادن مقالات مستقل و منقح است به هر موضوع مهم. در تهیه‌ی دایرةالمعارف حاضر از آمریکانا استفاده‌ی فراوان برده شده است.

امریکای اسپانیائی[5]، عنوان کشورهای اسپانیائی‌زبان امریکای لاتین. مشتمل است بر مکزیک، امریکای مرکزی (باستثنای هندوراس بریتانیا)، امریکای جنوبی (باستثنای برزیل و گویان)، کوبا، جمهوری دومینیک، و پورتو ریکو.

امریکای جنوبی[6]، قاره‌ی جنوبی نیمکره‌ی غربی، به مساحت حـ ۱۹٬۴۲۵٬۰۰۰ کمم و دارای حـ ۱۰۰ میلیون جمعیت. از حیث وسعت چهارمین قاره‌ی کره‌ی زمین است.

تقسیمات سیاسی. امریکای جنوبی مشتمل بر قسمت اعظم امریکای لاتین و تقسیمات سیاسی آن باین شرح است: (۱) ده جمهوری آرژانتین، اکوادور، اوروگه، برزیل، بولیوی، پاراگه، پرو، شیلی، کولومبیا، ونزوئلا؛ (۲) مستعمرات ممالک اروپائی که عبارتند از گویان بریتانیا، گویان فرانسه، سورینام (هلند)، جزایر فالکلند (بریتانیا)، و کوراسائو (هلند).

کناره و جزایر. امریکای جنوبی از جهت شکل شبیه مثلثی است که قاعده‌اش در ل قرار دارد. منتهای طول قاره حـ ۷٬۴۰۰ کم و منتهای عرضش حـ ۵٬۱۵۰ کم است. از ل بدریای کارائیب، از لش و ش به قطلد، از غ به قکب، و از لغ به جمهوری پاناما محدود است، و ← تنگه‌ی پاناما آنرا از امریکای شمالی جدا میکند. در طرف ج، ← تنگه‌ی ماژلان آنرا از جزایر تیرا دل فوئگو و جزایر مجاور جدا میسازد، و ← دماغه‌ی هورن که انتهای جنوبی قاره محسوبست بر یکی ازین جزایر قرار دارد. خط ساحلی آن، بر خلاف امریکای شمالی، نسبةً ساده است، ولی شاخابه‌های چندی در سواحل آن (خاصه در سواحل جغ شیلی) پیش رفته است، و دو کشندان بزرگ (کشندان آمازون و ریو د لا پلاتا) و خلیجهای چندی (از جمله گوایاکیل، باهیا بلانکا، و ماراکایبو) دارد. از جمله‌ی جزایری که جزء قاره محسوبست، علاوه بر تیرا دل فوئگو، میتوان اینها را نام برد: گالاپاگوس (متعلق به اکوادور)؛ خوان فرناندس (شیلی)؛ فالکلند (بریتانیای کبیر)؛ فرناندو دا نورونیا (برزیل)؛ کوراسائو و آروبا (هلند)؛ ترینیداد و توباگو (بریتانیای کبیر)؛ نوئوا اسپارتا (از ایالات ونزوئلا).

ارتفاعات و زهکشی. امریکای جنوبی از جهت ارتفاعات به سه پهنه‌ی طولی تقسیم میشود: ← کوههای آند؛ دشتهای عظیم مرکزی؛ و مرتفعات برزیل و گویان. آند عمده‌ترین شبکه‌ی کوههای امریکای جنوبی است، و در غ قاره بموازات قکب قرار دارد، و از سیماهای عمده‌ی آن قله‌های عظیم آتشفشانی کناره‌ی قکب است، و از آنجمله میتوان اوخوس د سالادو، آکونکاگوا، چیمبورازو، کوتوپاکسی، و ایلیمانی را نام برد. دشتهای عظیم مرکزی ازحوضه‌ی رود اورینوکو تا پاتاگونیا ممتد و مشتمل بر نواحی معروف به لانوس، سلواس، چاکو و پامپاس است. بسبب وضع ارتفاعات، تقریباً تمام زهکشی امریکای جنوبی بجانب ش و لش است، و بعضی از سواحل غربی بیابان میباشد. رودهای عمده‌ی قاره از ل به ج عبارتند از ماگدالنا، اورینوکو، آمازون، و ریو د لا پلاتا، که جملگی به قطلد میریزند. دریاچه‌ی تیتیکاکا (پرو و بولیوی) یکی از مرتفع-

(1)americium (۲)America (۳)Americanization (۴)Americana (۵)Spanish America (۶)South America

امریکای شمالی

ترین دریاچه‌های جهان است.

اقلیم. بیش از دو ثلث قاره‌ی امریکای جنوبی در ناحیه‌ی مدارگان واقعست (خط استوا از قسمت شمالی از مصب رود آمازون میگذرد)، و در این ناحیه بادهای بسامان از قطلا بجانب غرب میوزند، و تا کوههای آند پیش میروند، و باعث بارانهای شدید میشوند. سواحل قکب ناحیه‌ای بیابانی است؛ صحرای **آتاکاما** (ل شیلی) را خشکترین پهنه‌های زمین گفته‌اند. در قسمت جنوب، بادهای مرطوبی که از قکب میوزد باعث بارانهای سنگین در دامنه‌های غربی کوههای آند میگردد. تغییرات دما درین قاره بآن شدت که در امریکای شمالی دیده میشود نیست. در دره‌ی مرطوب آمازون دما تقریباً ثابت و حـ °۲۶ صدبخشی است، و در ساحل ج‌غ نیز دما کمابیش ثابت است. اما در نواحی خشک ساحل قکب و در نواحی معروف به پامپاس تغییرات دما فاحشتر است. دمای متوسط در بعضی نواحی جنوب تا °۲ صدبخشی تنزل میکند. زیادترین دمای متوسط تابستانی°۳۰ صدبخشی است (ل آرژانتین). ولی قلل مرتفع کوهها، در زیر آفتاب استوائی، از برف مستورند.

گیا و زیا. گیا و زیای قاره بسیار متنوع است. درنواحی داغ و مرطوب انتهای شمالی رستنیهای نواحی حاره میروید، و نخل و خیزران و سرخس درختی فراوان است. انبوهترین جنگلهای جهان در دره‌ی آمازون قرار دارد. سیب زمینی بومی قاره است، و امریکای جنوبی منبع عمده‌ی محصول قهوه در جهان میباشد. از جنگلهای استوائی کائوچو و گنه‌گنه بدست میآید، و نواحی معتدل قاره از حیث محصول گندم و پرورش مواشی یکی از مهمترین مناطق جهان است. از حیوانات امریکای جنوبی میتوان آلپاکا، ویکونیا، لاما، کندر، و بعضی چهارپایان بیدندان از قبیل مورچه‌خوار، آرمادیلو، و خفاش خون‌آشام را نام برد. از لاما در نواحی کوهستانی برای بارکشی استفاده میشود، و از آلپاکا پشم مرغوبی بدست میآید. در نواحی استوائی پرندگان دارای بال و پر بسیار زیبا فراوان است. اجناس مختلف میمونها و خزندگان و حشرات و ماهیها، مخصوصاً در دره‌ی آمازون، موجود میباشد.

منابع معدنی. اگر چه امریکای جنوبی منابع معدنی عظیم دارد، بعلت مشکلات حمل و نقل و شرایط اقلیمی، هنوز استفاده‌ی کامل از آنها بعمل نیامده است. این منابع در کوههای آند متمرکز است، ولی فلات برزیل معادن بسیار دارد. پیش از ورود اروپائیان به امریکای جنوبی استخراج طلا و نقره معمول و برزیل مدتها عمده‌ترین منبع تهیه‌ی الماس بوده است. اقسام نیترات از شیلی بنقاط مختلف جهان صادر میشود. نیز امریکای جنوبی منبع عمده‌ی تهیه‌ی موتازیت و وانادیوم است، و مقادیر هنگفتی نفت در ونزوئلا، مس در شیلی، و قلع در بولیوی وجود دارد. و نیز در گویان سنگ معدنی آلومینیوم و در کولومبیا طلای سفید و زمرد تهیه میشود.

سکنه. از حدود 100 میلیون جمعیت قاره، ۳٬000٬۳۷۱ تن در بوئنوس آیرس (بزرگترین شهر قاره) زندگی میکنند. اکثر سکنه‌ی قاره از نژاد معروف به مستیسو و احتمالا ۱/۵ آنها از هندیشمردگان خالص‌اند. اغلب سکنه اسپانیولی صحبت میکنند، ولی در برزیل زبان رسمی پرتغالی است. مذهب غالب کاتولیک است.

تاریخ. امریکای جنوبی در ۱۴۹۸ بتوسط کریستوف کلمب کشف شد. بعدها بتصرف اسپانیا و پرتغال و اعقاب آنها از نژاد مختلط اسپانیائی و پرتغالی و هندیشمردگان و سیاهان درآمد. هلند و فرانسه مهاجرنشینهائی در برزیل تأسیس کردند که دیری نپایید؛ و نیز انگلستان و فرانسه و هلند **گویان** را استعمار کردند که هنوز در دست آنهاست. میتوان گفت که برزیل معرف فتوحات پرتغال و سایر ممالک امریکای جنوبی معرف فتوحات اسپانیا درین قاره است، ولی البته از زمان استقلال یافتن این ممالک تغییرات شگرفی در آنها پدید آمده است. ← **انقلاب امریکای جنوبی**؛ و نیز رجوع کنید بمقالات مربوط بهر یک از قسمتهای سیاسی این قاره در کتاب حاضر.

امریکای شمالی[1]، قاره‌ی شمالی نیمکره‌ی غربی (نیز ← **امریکا**) که از قشم تا ← **تنگه‌ی پاناما** ممتد و مشتمل بر **کانادا**، **آلاسکا**، **کشورهای متحد امریکا**، **جمهوری مکزیک** (و بقول بعضی مآخذ کشورهای **امریکای مرکزی**) است، و بعلاوه جزیره‌ی **گروئنلند** و جزایر **هند غربی** نیز معمولا جزء آن شمرده میشود. مساحتش خ ۲۰٬۷۲۰٬000 کمه است، و دارای حـ ۲00 میلیون نفر جمعیت میباشد. از جهت وسعت سومین قاره‌ی کره‌ی زمین است.

کناره و جزایر. امریکای شمالی نیز مانند امریکای جنوبی شبیه مثلثی است که قاعده‌اش در ل قرار دارد. از ل به قشم، از ش به قطلا شمالی، از ج‌ش به خلیج مکزیک و دریای کارائیب، از غ به قکب شمالی، و از ج به قکب محدود است. ساحل شرقی امریکای شمالی بمراتب نامنظم‌تر از ساحل غربی آنست و بندرگاهها و کشندانهای متعدد دارد. از خلیجها و تنگه‌ها و جزایر آن میتوان اینها را نام برد. (۱) ل و ل‌ش کانادا: تنگه‌ی **وایکاونت ملویل**، **خلیج هودسن**، **تنگه‌ی هودسن**، **خلیج بافن**، **تنگه‌ی دیویس**؛ **جزایر بافن**، **ویکتوریا**، و **پری**. (۲) در ش قاره: خلیجهای **سنت لارنس**، **فاندی**، و **چیسپیک**؛ جزایر **نیوفندلند**، **انتیکاستی**، **پرینس ادوارد**، **کیپ برتن**، **لانگ آیلند**، و **برمودا**. (۳) در ج: خلیجهای **پاناما**، و **کالیفرنیا**. (۴) در غ، خلیج **آلاسکا**، دریای **برینگ**؛ جزایر **ونکوور** و **کوین شارلت**.

ارتفاعات و زهکشی. سیماهای طبیعی عمده‌ی امریکای شمالی سلسله‌کوههای غربی، سلسله‌کوههای شرقی، و اراضی پست مرکزی است. شبکه‌ی کوههای غربی، که به **کوردیلرا** معروف و از آلاسکا به پاناما ممتد میباشد، مشتمل است بر کوههای روشوز، **کوست رینجز**، **سیرا نوادا**، کوههای **کسکید**، و کوههای **سیرا مادره** در مکزیک. شبکه‌ی شرقی شبکه‌ی کوههای **آپالاش** است که از ← خلیج **سنت لارنس** به ایالت آلاباما کشیده شده، و مشتمل بر کوههای **آلگانی**، کوههای **کتسکیل**، و غیره است. اراضی پست مرکزی پهنه‌ی پهناوری است که از نواحی شمالگان تا ← **خلیج مکزیک** ممتد است، و مشتمل بر حوضه‌های رود **سنت لارنس** و **دریاچه‌های بزرگ** و رودهای **میسی‌سیپی**، **نلسن** و **مکنزی** میباشد. قله‌های آتشفشانی متعددی در کوههای کوردیلرا و در ج مکزیک مرکزی و در امریکای مرکزی قرار دارد. بلندترین نقطه‌ی قاره کوه مکینلی (۶٬۱۸۷ متر) و پست‌ترین نقطه‌ی آن (۸۵ متر زیر سطح دریا) در دره‌ی **مرگ** واقعست. رودهای عمده‌ی امریکای شمالی رودهای **سنت لارنس**، **میسوری**، **آرکانساس** است که بجانب ش جاری است؛ **یوکون**، **سنیک**، و **کولورادو** بجانب غ؛ **میسی‌سیپی** بسوی ج؛ و **مکنزی** بطرف ل جریان دارند.

اقلیم. اقلیم امریکای شمالی بسیار متنوع و از زمستانهای بسیار سرد داخل آلاسکا و ل کانادا تا اقلیم مرطوب و داغ اراضی پست کنار دریای کارائیب در امریکای مرکزی تغییر میکند. از مشخصات عمده‌ی اقلیم قسمتهای مرکزی و شرقی تغییرپذیری آن بسبب سهولت عبور هوای سرد شمالگانی یا هوای گرم خلیج مکزیک است، که باعث تغییر ناگهانی دما و تولید طوفان میشود.

گیا و زیا. گیا و زیای قاره نیز متنوع است. در نواحی معتدل اجناس زیادی از درختها موجود است، و از جنگلهائی که صدها میلیون هکتار زمین را پوشانیده مقادیر هنگفتی چوبهای سخت و نرم بدست میآید. گیای اراضی پست امریکای شمالی، که در قسمت جنوبی کشمة واقع است، بجهت تنوع گلها و درختان ممتاز است. از جنگلهای مکزیک و امریکای مرکزی ماهوگانی، وردچوب، آبنوس، و چوبهای قیمتی دیگر بدست میآید. کاج‌ها و صنوبرها و سرخ‌چوبهای سواحل قکب از حیث اندازه در سایر نقاط امریکا بینظیر است. از جهت حجم درختهای **سکویا** در کالیفرنیا در جهان بی‌مانند میباشد. اغلب حیوانات بومی امریکای شمالی شباهت زیادی بحیوانات نواحی معتدل اروپا و آسیا دارند، ولی اجناسی هست که مختص امریکای شمالی است، و از آن جمله میتوان مرغ مقلد، مرغ زمزمه‌گر، و بوقلمون وحشی را نام برد. بعضی حیوانات امریکای شمالی که در بر قدیم یافت نمیشود بوفالو، خرس خاکستری، گاو مشک، بز کوه‌های روشوز، مار زنگی، و جانور خیلا است.

منابع معدنی. اغلب منابع معدنی بحد وفور در امریکای شمالی موجود است، و محصول طلا، نقره، آهن، مس، روی، سرب، نیکل، و زغال سنگ هنگفت است. قاره‌ی امریکا عمده‌ترین منبع نفت جهان میباشد: در بسیاری نواحی مقادیر عظیمی گاز معدنی موجود است.

سکنه. هنگامی که کریستوف کلمب امریکای شمالی را کشف کرد کناره‌ی شمالی این قاره مسکن **اسکیموها** و قسمت مرکزی مسکن بومیانی کمابیش چادرنشین بود (← **هندیشمردگان**)، و در بعضی مناطق جنوبی مردمی از قبیل **آزتک‌ها**، **مایاها**، و غیره مستقر بودند. در کشمة و کانادا، بتدریج مهاجرین اروپائی جای بومیان را گرفتند، و آنان را در سکنی‌گاهها یا در نقاط دوردست مرزها ساکن کردند. در مکزیک و امریکای مرکزی مهاجرین اروپائی تا حد زیادی با بومیان درآمیختند، ولی در مناطقی که هجوم اروپائیان بآنها زیاد نبود هنوز هم هندیشمردگان خالص وجود دارند. اگر چه اغلب مردم امریکای شمالی از اعقاب آلمانها، ایرلندیها، انگلیسیها، اسکاتلندیها، اسپانیائیها، و فرانسویها هستند، تقریباً تمام ملل درین قاره اعقابی دارند، و از آنجمله میتوان چینیها و ژاپونیها و (مخصوصاً در قسمت جنوبی کشمة) افریقائیها را نام برد. زبان

---
(1) North America

های عمده‌ی رایج در امریکای شمالی انگلیسی و اسپانیولی و فرانسوی است، ولی انواع زبانهای بومی هندیشمردگان باقی است.

تاریخ. آثاری در نقاط مختلف قاره، مخصوصاً در دره‌ی میسی‌سیپی، از انسان پیش از تاریخ به دست آمده، و احتمال میرود که هندیشمردگان امریکائی از اعقاب مردمی هستند که این آثار بآنان نسبت داده شده. محققاً در حدود 1000 بم کسانی از قبایل نورس از امریکای شمالی دیدن کرده‌اند، و احتمالاً قبل از کشف (۱۴۹۲) مجدد امریکا بوسیله‌ی کریستوف کلمب، کسانی دیگر نیز امریکا را دیدن کرده‌اند. آ. وسپوتچی و ج. کبت هر دو در ۱۴۹۷ به زمینلاد امریکا رسیدند. نخستین ماندگاه دائمی اروپائی در بر جدید در محل سنت اوگاستین حالیه در کشمت تأسیس شد (۱۵۶۵)، و اولین ماندگاه دائمی انگلیسی در ۱۶۰۷ در جیمز-تاون بنا گردید، سال بعد س. شاملن پاسگاه تجارتی در شهر کبک کانادا تأسیس نمود، و در ۱۶۲۰ مهاجرین انگلیسی دومین ماندگاه را در پلیموت (ماساچوست) برپا کردند. کمی بعد هلندیها در شهر نیو یورک حالیه ماندگار شدند. سرانجام بریتانیای کبیر بر قسمت شمالی امریکای شمالی (جز آلاسکا) تسلط یافت. قسمت جنوبی قاره تحت استیلای اسپانیا بود. مهاجرنشینهای سیزده‌گانه در ۱۷۷۶ استقلال خود را اعلام کردند، و کشورهای متحد امریکا را تشکیل دادند، و سپس بتوسعه‌ی قلمرو خود پرداختند. اسپانیا بتدریج امریکای مرکزی و مکزیک و کوبا و متصرفات خود را در هند غربی از دست داد. آلاسکا را دولت روسیه در ۱۸۶۷ به کشمت فروخت. برای تاریخ ممالک جزء امریکای شمالی به مقالات مربوط بآنها درین کتاب رجوع شود.

امریکای شمالی بریتانیا: ← کانادا.

امریکای شمالی بریتانیا، قانون[1]، قانون اساسی دومینیون کانادا، که طرح آن در کنفرانس ۱۸۶۴ کبک ریخته شد، و در ۱۸۶۷ بتصویب پارلمنت انگلستان رسید. درین قانون اختیارات هیئتهای مقننه‌ی محلی مشخص و سایر اختیارات به دومینیون واگذار شده است. اختیار اصلاح و الحاق مواد اضافی اسماً در دست پارلمنت انگلستان است، ولی عملا بتقاضای پارلمان کانادا انجام میگیرد. بموجب این قانون هر دو زبان فرانسه و انگلیسی در کبک، در پارلمان، و در دادگاهها رسمی است.

امریکای صغیر[2]، انگل **لیتل امریکا** (litəl ame-rikā)، پایگاه اکتشافی در جنوبگان، بر ← سد راس، ج خلیج ویلز. ریچارد برد آن را تأسیس کرد (۱۹۲۹)، و مورد استفاده‌ی او و دیگر پویندگان قرار گرفت.

امریکای لاتین[3]، در اصطلاح جغرافیا، معمولا باراضی واقع در ج و ج‌ش کشمت اطلاق میشود، و مشتمل بر امریکای جنوبی و امریکای مرکزی و هند غربی است. از جنبه‌ی فرهنگی فقط بهینه‌هائی که زبان غالب در آنها اسپانیائی یا پرتغالی یا فرانسوی است اطلاق میگردد. اصطلاح سیاسی جمهوریهای امریکای لاتین اطلاق میشود به ۲۰ جمهوری مستقل آرژانتین، اکوادور، اوروگه، برزیل، بولیوی، پاراگه، پاناما، پرو، جمهوری دومینیک، سالوادور، شیلی، کوبا، کوستا ریکا، کولومبیا، گواتمالا، مکزیک، نیکاراگا، ونزوئلا، هائیتی، و هندوراس.

امریکای مرکزی[4]، برزخ بین امریکای شمالی و امریکای جنوبی. مشتمل است برجمهوریهای کوستا ریکا، گواتمالا، هندوراس، نیکاراگا، و سالوادور، و مستعمره‌ی هندوراس بریتانیا (پاناما و قسمتی از مکزیک جنوبی نیز از نظر جغرافیائی جزء امریکای مرکزی محسوب میشود). این سرزمینها در دوره‌ی تسلط اسپانیا حکومت واحد و عنوان "مملکت گواتمالا" داشت، و مرکزش شهر گواتمالا بود. بدنبال نهضتهای انقلابی در امریکای اسپانیا، این مملکت استقلال یافت (۱۸۲۳)، و در انجمن مؤسسان ملی که در شهر گواتمالا تشکیل شد (ژوییه‌ی ۱۸۲۳)، ایالات عضو کشورهای آزاد و مستقل و اعضای ملت واحدی بنام "ایالات متحده‌ی امریکای مرکزی" اعلام گردید، و همان انجمن برده‌داری را ملغی ساخت. در نوامبر ۱۸۲۴، ظاهراً تحت تأثیر قانون اساسی کشمت، انجمن طرحی صادر کرد که تشکیل یک اتحادیه‌ی سیاسی بنام فدراسیون یا اتحادیه‌ی امریکای مرکزی را مقرر میداشت. در نتیجه‌ی کشمکشهائی که پیش آمد، سرانجام در ۱۸۳۹ فدراسیون منحل گردید، و از آن پس تا کنون همواره کوششهائی در متحد ساختن کشورهای امریکای مرکزی بعمل آمده که اغلب ناشی از جاه‌طلبی دیکتاتورهای محلی بوده، و منجر بجنگهائی شده است. در ۱۹۵۱ سازمانی بنام سازمان ممالک امریکای مرکزی برای کومک به حل مسائل مشترک تشکیل گردید.

امریکای مرکزی، اتحادیه‌ی: ← امریکای مرکزی.

امریکای مرکزی، ایالات متحده‌ی: ← امریکای مرکزی.

امریکای مرکزی، سازمان ممالک: ← امریکای مرکزی.

امریکن[5] (amerikən)، رودی که در ل قسمت مرکزی ایالت کالیفرنیا (کشمت) سرچشمه گرفته بجانب غ و ج‌غ روان شده در ساکرامنتو به رود ساکرامنتو میریزد. کشف (۱۸۴۸) طلا در ساحل آن باعث هجوم جمع زیادی از مردم کشمت بآنجا گردید.

امریلو[6] (amərilō)، شهر (جمـ ۷۴٬۲۴۶)، ل تکزاس، کشمت.

امزاجرد (amzājerd)، ده (جمـ ۳٬۰۸۲ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، استان پنجم، ۱۵ کیلومتری ل همدان. سردسیر است.

امس[7] (ems)، رودی بطول ۳۳۵ کم، لغ آلمان. نزدیک پادربورن سرچشمه گرفته بجانب لغ جاری شده نزدیک شهر امدن به دریای شمال میریزد. مصب عریضش دولارت (dolārt) نام دارد. قسمت اعظم مسیر آن موازی کانال دورتموندامس است. بعد از ۱۹۴۰ نفت و گاز طبیعی در امسلاند (ems-lānd) (ناحیه‌ی اطراف قسمت سفلای مسیر امس) کشف شد.

امس یا **باد امس**[8] (bād ems)، شهر (جمـ ۸٬۴۵۴)، راینلاندپفالتس، غ آلمان، بر رود لان. چشمه‌های معدنی مشهور آن از قدیم برای استحمام مورد استفاده بوده است.

امس، پیام[9] (ems)، عنوان واقعه‌ای که منجر به جنگ فرانسه و پروس گردید. در ژوئن ۱۸۷۰، از یکی از شاهزادگان هوهانزولرن از بستگان ویلهلم I پروس (بعداً امپراطور ویلهلم I) برای سلطنت اسپانیا دعوت شد. بسبب اعتراض فرانسه، شاهزاده این دعوت را رد کرد. ضمناً، کنت و. بندتی، سفیر فرانسه، در امس از ویلهلم I دیداری کرد، و از او اطمینان خواست که در آتیه هیچیک از شاهزادگان هوهانزولرن سلطنت اسپانیا را طلب نکند. ویلهلم این درخواست عجیب را صریحاً رد کرد. بیسمارک که خواهان جنگ با فرانسه بود این ملاقات را با مهارت تمام بصورتی دگرگون و اهانت‌آمیز به فرانسه منتشر کرد (۱۲ ژوییه‌ی ۱۸۷۰). در ۱۹ ژوییه فرانسه اعلان جنگ داد، و جنگ فرانسه و پروس آغاز گردید.

امسا (emesā)، ← حمص، سوریه.

آمستردام[10] (āmsterdām)، بخش (جمـ ۸۷۱٬۵۷۷) و شهر، پایتخت و بزرگترین شهر هلند، در نورد هولاند. قسمت عمده‌ی آن بر ساحل جنوبی رود آی واقع و بوسیله‌ی کانالها با دریای شمال و رود راین مرتبط است. از بنادر عمده و مرکز بزرگ تجارتی و فرهنگی و هنری است. بورس و صنعت الماستراشی آن اهمیت دارد. آمستردام بر پایه‌های چوبی بنا شده، و دارای ۴۰۰ پل است که کانالهای متحدالمرکز و شعاعی آنرا بهم مرتبط میسازند. در ۱۳۶۹ به اتحادیه‌ی هانسائی و در ۱۵۷۸ به ایالات متحده‌ی هلند پیوست. سیل پناهندگان ملل مختلف (مخصوصاً پروتستانهای فرانسوی و یهودیان اسپانیولی و پرتغالی) در پیشرفت سریع آن از اواخر قرن ۱۶ام مؤثر بود. زادگاه سپینوزا و مسکن رامبران بود، و در قرن ۱۷ام از جنبه‌ی فرهنگی باوج تعالی خود رسید. در ۱۷۹۵ بتصرف فرانسه درآمد؛ در زمان لوئی بوناپارت پایتخت مملکت هلند بود؛ طبق قانون اساسی ۱۸۱۴ رسماً پایتخت شد، ولی مقر دولت هلند در لاهه است، و شاهان و ملکه‌ها در آمستردام فقط سوگند یاد میکنند. در ۱۹۴۰-۴۵، در جج II، تحت اشغال آلمان بود، و سخت دوچار تنگدستی شد، و از یهودیان فراوان این شهر فقط معدودی زنده ماندند. از نقاط جالب آن یکی کلیسای کهنه است که در ۱۳۰۰ بنا شده؛ دیگر برج گریان (از ۱۴۸۲)، که مردم برای خداحافظی با مسافرینی که بقصد پویش میرفتند در آنجا گرد میآمدند؛ دیگر موزه‌ی رایخس که دارای آثاری از نقاشان بزرگ هلندی است؛ و بالاخره، دانشگاه آمستردام، که در ۱۶۳۲ تأسیس شد، و در ۱۸۷۶ تجدید سازمان یافت.

آمستردام جدید[11] (āmsterdāme)، نام اولیه‌ی شهر نیو یورک، کشمت. از مهاجرنشینهای هلندی بود (۱۶۲۵-۶۴). بر جزیره‌ی مانهاتن بر مصب رود هودسن واقع و پایتخت هلند جدید بود.

ام سلمه (omme salama)، شهرت **اسماء بنت یزید ابن سکن** (asmāʿe bente yazide 'bne sa-kan)، فت ح ۲۵ هق، از زنان دلاور و سخنور عرب.

---

(1)British North America Act (2)Little America (3)Latin America (4)Central America (5)American (6)Amarillo (7)Ems (8)Bad Ems (9)Ems dispatch (10)Amsterdam (11)New Amsterdam

در سال اول هجری بر پیغمبر وارد شد و اسلام آورد. در واقعه‌ی یرموک (سنه‌ی ۱۳ هق) به پرستاری مجروحان پرداخت، و چون جنگ سخت شد، گویند ستون خیمه‌ای را برگرفت و بر صف رومیان زد.

ام سلمه (omme salama)، شهرت **هند بنت ابی امیه** (hende bente abi omayya)، فت ۵۹ و بقولی بعد از ۶۱ هق، از زنان پیغمبر اسلام. قبل از آن زوجه‌ی ابوسلمه‌ی مخزومی بود، و چون او در اُحُد شهادت یافت، پیغمبر قبل از واقعه‌ی احزاب زنش ام سلمه را تزویج نمود.

امشاسپند (amešāspand) [= جاودان مقدس]، در دین زردشتی، عنوان هفت فرشته‌ی ارجمند و مقرب: بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسپندارمذ، خرداد، امرداد. در آغاز پیدایش آیین زردشت، در رأس این شش، سپنتامینو (spentā minu) (خرد مقدس) قرار داشت؛ بعدها بجای او اهورمزدا را قرار دادند، و گاه نیز بجای اهورمزدا، سروش را جای داده‌اند.

امشاسپندان: ← امشاسپند.

امشه (omše)، ده (جه ۹۰۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنگر کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۲ کیلومتری ج‌ش رشت. محصولش برنج است.

امصیا[۱] (amasyā) [عبری، = نیرویافته‌ی از خدا]، فت ح ۷۷۵ قم، شاه (ح ۸۰۲ قم–ح ۷۷۵ قم) یهودا، پسر و جانشین یهوآش (شاه یهودا). دو حادثه‌ی مهم سلطنت او یکی تسخیر ادوم و دیگری جنگ با یهوآش (شاه اسرائیل) بود. یهوآش وی را اسیر کرد و به اورشلیم درآمد و معبد را غارت کرد. امصیا کشته شد. (دوم پادشاهان ۱۴؛ دوم تواریخ ۲۵).

امعاء یا معاء: ← روده.

ام عقیل: ← فاطمه‌ی بنت اسد.

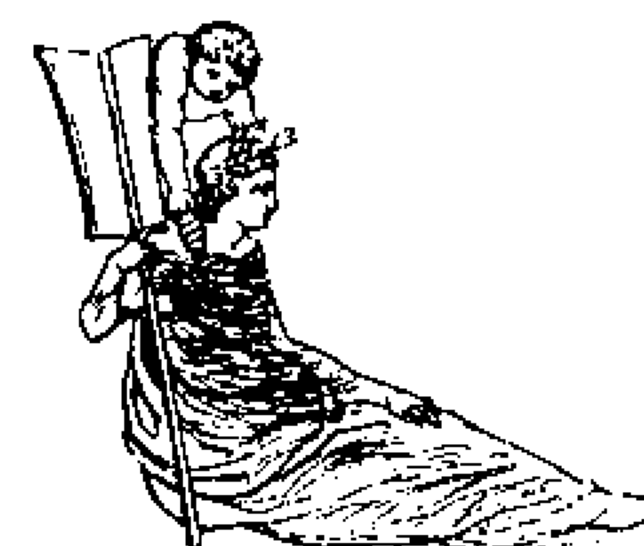
آمفوتر، در اصطلاح شیمی، ← دوکاره.

آمفیارائوس[۲] (āmfiārāos)، در افسانه‌های یونانی، قهرمان و پیشگوی یونانی که در شکار گراز کالودون و در مسافرت آرگونوتها شرکت داشت. اریفوله (erifule) را بزنی گرفت. پولونیکس زن او را با گردن‌بند نامیمون هارمونیا بفریفت تا شوهر را وادار بشرکت در لشکرکشی مخالفان هفتگانه‌ی تب کند. آمفیارائوس که میدانست جان سالم بدر نمیبرد بفرزندان خود وصیت کرد که مادرشان اریفوله را بخونخواهی پدر بکشند. آلکمایون بر حسب وصیت پدر عمل کرد.

آمفی‌تئاتر[۳] (āmfiteātr، از فنس)، بنای وسیعی بشکل دایره یا بیضی که در دوره‌ی رومیها برای نمایش مسابقات گلادیاتوری، جنگ جانوران وحشی، و نمایشهائی نظیر آنها بکار میرفت، و در آن، جایگاه تماشاچیان گرداگرد میدان نمایش قرار داشت. نمونه‌هائی از آمفی‌تئاترهای رومی که کمابیش بخوبی محفوظ مانده در رم (← کولوسئوم) و ورونا و کاپوا (در ایتالیا)، نیم و آرل (در فرانسه)، و نیز در انگلستان و سیسیل و یونان و افریقای شمالی موجود است. تا پیش از بنای (۸۰ بم) کولوسئوم، تقریباً همه‌ی آمفی‌تئاترهای رومی از چوب ساخته میشد.

آمفیتروئون[۴] (āmfitruon)، در افسانه‌های یونانی، شوهر آلکمنه. زئوس بصورت او نزد آلکمنه آمد. از اینجا هرکول به وجود آمد، و آمفیتروئون او را به پسری قبول کرد.

آمفیتریته[۵] (āmfitrite)، در دین یونان، ملکه‌ی دریا؛ زن پوسیدون و مادر تریتون.


آمفیتریته

آمفیلوخوس[۶] (āmfiloxos)، در افسانه‌های یونانی، پسر آمفیارائوس و اریفوله. یکی از اپیگونها بود و در تروا جنگید.

آمفیون[۷] (āmfion)، در افسانه‌های یونانی، پسر آنتیوپه و زئوس، شوهر نیوبه. باتفاق برادرش زتوس شهر تب را گرفت، و دیرکه و شوهرش را بانتقام رفتار آنان با آنتیوپه بقتل رسانید. آمفیون و برادرش دیوارهای شهر تب را ساختند (گویند وقتی که آمفیون چنگ خود را مینواخت، آجرها بخودی خود حرکت میکردند، و دیوار را تشکیل میدادند).

ام قرفه، جانور، ← پانگولن.

ام کلثوم (omme kolsum)، فت ۹ هق، سومین دختر حضرت محمد ص، که بعد از وفات رقیه (دختر دیگر آن حضرت) بازدواج عثمان ابن عفان درآمد. عثمان که با دو دختر محمد ازدواج کرده بود لقب ذوالنورین یافت.

ام کلثوم، ۱۸۹۳–، زن آوازه‌خوان معروف مصری. آوازهای فراوانی از او ثبت شده (نهج البردة، سلوا قلبي، یا بلد المحبوب، و غیره). در فیلمهائی نیز بازی کرده است.

آمل (āmol)، شهر (جه ۲۲'۲۵۱ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان آمل، استان دوم، در گوشه‌ی ج‌غ دشت مازندران شرقی بر ساحل غربی رود هراز، ۱۹ کیلومتری دریای خزر. شهریست قدیمی، واقع در ناحیه‌ای که بقول مورخین قدیم مسکن قوم مازد یا آمارد بود، و شاید آمل ازین قوم نام گرفته باشد. بنای آنرا به آمله، دختر یکی از سرکردگان دیلمی، و بعضی نیز به طهمورث نسبت داده‌اند. در دوره‌ی اسلامی از مراکز مهم تجارت و صنعت گردید، و زمانی پایتخت طبرستان بود. مسعود ابن محمود غزنوی در ۴۲۶ هق و امیر تیمور ۳۵۰ سال بعد آنرا تاراج کردند. سر تامس هربرت که در ۱۶۲۸ آمل را دیده آنرا شهری "غریق نعمت" و "دارای ۳'۰۰۰ خانه" یاد کرده است. آمل را چند بار زلزله و سیل ویران کرد. آمل جدید که کمی در ش آمل قدیم است شهری آباد و دارای منظره‌ای جالب است. بوسیله‌ی پلی با حومه‌اش واقع بر ساحل شرقی هراز و بوسیله‌ی جاده‌هائی با بندر محمودآباد (کنار دریای خزر) و با بابل مرتبط میباشد. از جمله‌ی بناهای قدیمی آن ← امامزاده ابراهیم، و مقبره‌های سه سید، شمس طبرسی، و ناصر الحق است.

آمل، شهرستان، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر، ش شهرستان نور و غ شهرستان بابل؛ مرکزش شهر آمل. تنها بخش آن لاریجان است. ناحیه‌ایست پرباران، مرطوب، و جنگلی؛ قسمت جنوبی آنرا کوههای البرز فراگرفته؛ قسمت شمالی دشت آبرفتی حاصلخیزی است. رود هراز در امتداد ج-ل از آمل (مرکز شهرستان) گذشته بدریای خزر میریزد. در کوههای جنوبی شهرستان معادن آهن وجود دارد. محصولاتش برنج، کنف، کتان، و غلات است. بر طبق فتک (۱۳۱۶ هش)، آمل بخش شهرستان ساری بود؛ در بهمن ۱۳۲۲ بخش تابع شهرستان بابل گردید؛ در خرداد ۱۳۲۵ از بابل منتزع و به شهرستان (با بخشهای نور و لاریجان) تبدیل شد.

آمل (āmol)، نام کنونی آن **چارجو** یا **چارجوی** (cārjuy)، شهر ایالت خراسان قدیم، که فعلا در جشـ ترکمنستان شوروی، بفاصله‌ی ح ۵ کیلومتری ساحل چپ آمو دریا واقعست. برای تمیز آن از آمل مازندران، آنرا آمل زم (āmole zamm) (بنام شهر زم، در ۲۰۰ کیلومتری ج‌ش آمل)، آمل جیحون، و آمل الشط (āmolo'š.šatt) میخواندند، و نام دیگر آن آمو یا آمویه (āmuya) بود که آمو دریا از آن نام گرفته است. اسم این آمل، مانند آمل مازندران، محتملا با نام قوم مارد یا آمارد مرتبط است.

اگر چه اطراف شهر آمل را صحرا گرفته بود، زمانی این شهر از مراکز عمده‌ی کاروانها و داد و ستد آنها بود. نزدیک آنجا اسماعیل سامانی محمد ابن بشیر را شکست داد (۲۸۷ هق). نام چارجوی از دوره‌ی تیموریان است. در دوره‌ی ازبکان و پیش از آن، عمده‌ترین معبر آمو دریا در چارجوی بود، و همواره قایقهائی بدین منظور در آنجا آماده بود، و گاهی برای عبور لشکرهای بزرگ پلهائی از قایقها ترتیب میدادند (مثلا در عبور سپاهیان نادر شاه در ۱۱۵۳ هق).

چارجوی در ۱۸۸۴ بتصرف روسیه درآمد؛ بجای جاده‌ی کاروانرو قدیم راه آهنی ساخته شد، که در ۱۸۸۶ به آمو دریا رسید، و این راه بر اهمیت چارجوی افزود. بعداً دولت روسیه در ۱۶ کیلومتری چارجوی قدیم شهر جدیدی ساخت، و آن از ۱۹۲۴ از مراکز عمده‌ی اداری و تجارتی بوده است. چارجوی نو (جه ۵۴'۰۰۰) در ۱۹۵۵ دومین شهر جشـ ترکمنستان بود، و اینک شهری مُدرن، دارای صنایع گوناگون، و بوسیله‌ی راه آهن با مرو و کراسنوودسک و بخارا و سمرقند و تاشکند مرتبط است. چارجوی کهنه، که حالیه کاگانوویچسک (kāgānovicesk) نام دارد، شهر کارگری کوچکی بیش نیست، ولی جنبه‌ی بومی قدیمی خود را حفظ کرده است.

املاک نازخاتونی (nāzxātuni)، اراضی و املاک منسوب ببانوئی، نامش نازخاتون، دختر امیر کردستان، که چون پدر امیر چوپان آن بانو را اسیر گرفته بود املاک او به امیر چوپان (فت ۷۲۸ هق) میرسید. حدود و اندازه‌ی این املاک و نیز هویت درست نازخاتون معلوم نبود. مع ذلک، قاضی همدان در اواخر عهد الجایتو قباله‌کهنه‌ای بنام نازخاتون بدست آورد، و آن را نزد ← امیر چوپان برده و باو چنین القا کرد که این

(۱)Amaziah (۲)Amphiaraus (۳)amphitheater (۴)Amphitryon (۵)Amphitrite (۶)Amphilochus (۸)Amphion

نازخاتون اسیر ملک بهادر پدر امیر چوپان بوده، و بحکم قانون، املاک او تعلق به ملک بهادر داشته، و اکنون بموجب ارث متعلق به امیر چوپان است. امیر چوپان عده‌ای از نوکران خود را با آن قاضی بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان را تحت تصرف او درآوردند، و این داستان در بین مردم شهرت کرد، چنانکه هر برزگری که از مالک مزرعه‌ی خویش ناراضی بود میگفت که این مزرعه جزو املاک نازخاتون است، و قضیه‌ی املاک نازخاتون زحمت کلی برای مردم فراهم آورد. در اوایل عهد ابوسعید بهادر خان، که قدرت امیر چوپان افزایش یافت، مغرضان و تملق‌گویان در هر گوشه و هر ولایت مزرعه‌ها و ملکهائی را جزو املاک نازخاتون قلمداد میکردند، و قباله‌های مجعول میساختند، و امیر چوپان را بتصرف آنها وامیداشتند، و مردم ولایات املاک و مزارع خود را، از بیم آنکه جزء املاک نازخاتون قلمداد نشود، ببهای نازل میفروختند و فریاد مردم برآمد. عاقبت ← خواجه علیشاه گیلانی ولایتی را در آسیای صغیر با بیست هزار دینار نقد به امیر چوپان داد تا امیر چوپان از ادعای املاک منسوب به نازخاتون درگذشت و آن قضیه خاتمه یافت (۷۲۳ هق).

آمل الشط: ← آمل، ترکمنستان.

امل الآمل (amalo 'l.'āmel) [امل الآمل فی علماء جبل عامل]، کتابی در رجال شیعه، بعربی، از محمد ابن حسن عاملی، معروف به شیخ حُرّ عاملی (مت ۱۰۳۳ هق). مشتمل است بر زندگینامه‌ی علمای متقدم و متأخر شیعه و مصنفات آنها، و دارای دو قسمت میباشد: قسمت اول علمای شیعه‌ی جبل عامل، و قسمت دوم دیگر علمای شیعه. چاپ تهران.

املج (amlaj): ← آمله.

آمل جیحون: ← آمل، ترکمنستان.

آمل زم: ← آمل، ترکمنستان.

املش (amlaš)، دهستان (جم ح ۱۲٬۰۰۰؟) استان یکم (گیلان)؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. مرکزش، **املش** (جم ۳٬۳۰۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری جش لنگرود و ۱۲ کیلومتری جغ رودسر واقعست. در کاوشهائی که از چند سال پیش در نواحی مختلف املش بعمل آمده ظروف نقره و طلا، اشیاء مختلف سفالی و مفرغی، و تزییناتی از طلا و نقره و غیره از دورانهای پیش از تاریخ و هخامنشی و سلوکی و اشکانی و ساسانی و قرون اول اسلام، و نیز قبور پیش از تاریخ بدست آمده است.

آمله (āmole) یا **املج** (amlaj)، میوه‌ی درخت نواحی گرمسیر از جنس موروبولانیس امبلیکا (*Myrobolanis emblica*)، بدرازی ۲ تا ۴ سانتیمتر، دارای سطحی براق و زرد یا خاکستری و ده‌خط، طعمی گس، و مغزی تخم‌مرغی‌شکل سفیدرنگ، که در طب قدیم بعنوان قابض مصرف میشده است. پرورده‌ی آنرا در داروهای قدیمی بعنوان مقوی معده استعمال میکنند.

آملی (āmeli)، شهرت **شمس‌الدین محمد ابن محمود**، فیلسوف و دانشمند شیعه‌ی ایرانی در نیمه‌ی دوم قرن هشتم هق. در دوره‌ی سلطنت (۷۵۳–۷۱۶ هق) الجایتو مدرس مدرسه‌ی سلطانیه بود، و با علمای اهل تسنن (از جمله قاضی عضدالدین ایجی) مباحثه و مناظره داشت. مدتها بعد از الجایتو و ابوسعید میزیست، و پس از مدتی سیاحت، در عهد سلطنت ابواسحاق اینجو به فارس رفت. معروفترین اثرش دایرةالمعارف فارسی نفایس الفنون است. نیز کلیات قانون ابوعلی سینا را شرح کرد (۷۵۳ هق).

آملیس: ← آماریلیس.

آمن، خدای مصریان؛ ← آمون.

امنای رشدیه: ← انجمن معارف.

آمنحوتپ[1] (āmenhotep) یا **آمنوفیس**[2] (āmenofis)، نام چهار پادشاه (فرعون) مصر قدیم از سلسله‌ی XVIII. **آمنحوتپ I** پسر احمس I و دومین پادشاه سلسله بود، و در ح ۱۵۵۷–۱۵۴۰ قم سلطنت کرد. مرز جنوبی مصر را تا آبشار دوم نیل پیش برد. به سوریه حمله کرد. مومیائی او در دیر البحری کشف شد، و اینک در موزه‌ی جیزه است. **آمنحوتپ II** پسر و جانشین تحوطمس III بود، و در ح ۱۴۴۷–۱۴۲۵ قم سلطنت کرد. سرزمینهائی را که از پدرش بارث برده بود حفظ کرد. **آمنحوتپ III** پسر تحوطمس IV بود، و در ح ۱۴۱۱–۱۳۷۵ قم سلطنت کرد. قسمت زیادی از متصرفات آسیائی خود را از دست داد. بسبب معابدی که ساخت (مخصوصاً معبد بزرگ طیوه) شهرت یافت. پسرش **آمنحوتپ IV** بجایش نشست (برای احوال او ← اخناتون).

آمنزی (āmnezi)، در روانشناسی: ← نسیان.

آمنمحت[3] (āmenemhat)، نام چند تن از پادشاهان (فراعنه‌ی) مصر قدیم، از سلسله‌ی XII. **آمنمحت I**، فت ۱۹۷۰ قم، مؤسس سلسله بود. حکومت را مرکزیت داد، و اشراف را مطیع کرد. پسر و جانشینش سنوسرت I از ۱۹۸۰ قم با وی در سلطنت شریک بود. **آمنمحت II**، فت ۱۹۰۳ قم، پسر سنوسرت I و در ۱۹۳۸–۱۹۳۵ قم در سلطنت شریک او بود، و در ۱۹۳۵–۱۹۰۶ قم شخصاً و سپس باتفاق پسر و جانشینش سنوسرت II فرمانروائی کرد. **آمنمحت III**، فت ۱۸۰۱ قم، پسر و جانشین سنوسرت III و مدتی شریک سلطنت پدرش بود. شبکه‌ی آبیاری را توسعه داد. اولین نیلسنج (اسباب اندازه‌گیری ارتفاع آب رود نیل مخصوصاً در ادوار طغیان) نصب شد. اراضی وسیعی در فیوم آباد گردید. جانشینش **آمنمحت IV**، فت ۱۷۹۲ قم، بود، و در دوره‌ی او قدرت سلسله رو بانحطاط گذاشت، و بعد ازو زنی بسلطنت رسید، و وی آخرین شاه سلسله‌ی XII است.

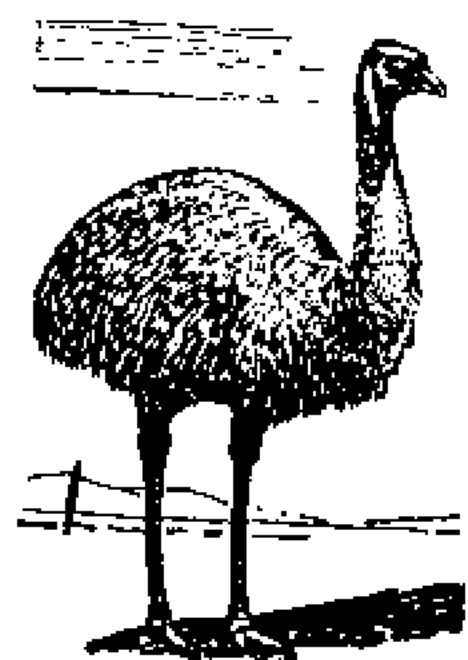
آمنوفیس، فراعنه‌ی مصر: ← آمنحوتپ.

امنون[4] (amnun) [عبری، = امین]، پسر بزرگ داود. تامار را، که خواهر برادرش ابشالوم بود، ربود و گریخت؛ برادرش بانتقام او را کشت (دوم سموئیل ۲.۳؛ ۱۳).

آمنه بیگم، از زنان فاضله‌ی ایرانی در اوایل قرن یازدهم هق؛ دختر ملا محمد تقی مجلسی و همسر ملا محمد صالح مازندرانی. بر حقوق اسلامی تسلط و وقوف داشته و در مسائل علمی با شوهرش کومک میکرده است.

آمنه‌ی بنت وهب (āmenaye bente vahb)، مادر پیغمبر اسلام. عمش وهیب ابن عبد مناف (vohaybe 'bne abde manāf) او را تربیت کرد، و عبدالله ابن عبدالمطلب او را بزنی گرفت. عبدالله بتجارت رفت و هنگام بازگشت در مدینه رنجور شد و وفات یافت. بعد از وفات او، محمد ص از آمنه بدنیا آمد. آمنه هر سال از مکه به مدینه میرفت، و تربت عبدالله را زیارت میکرد، و بازمیگشت تا در یکی ازین سفرها بیمار شد، و در محلی بین مکه و مدینه، بنام ابواء، وفات یافت. هنگام وفات او محمد ششساله بود.

امنیوئل، اسم انگلیسی؛ ← عمانوئیل.



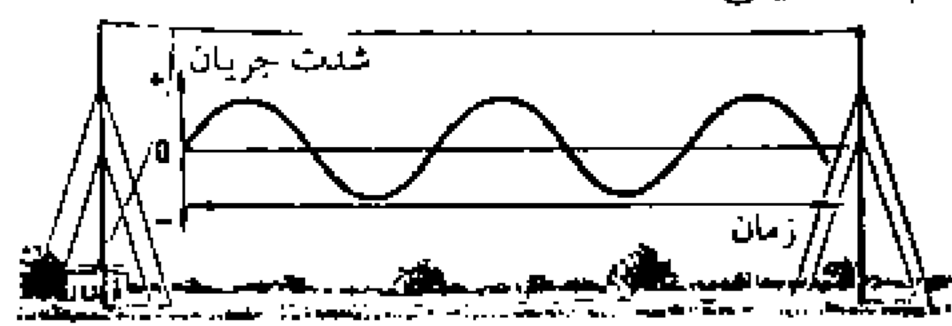
امو[5] (emu؛ از انگل)، پرنده‌ی بزرگ بی‌پرواز استرالیائی. بلندی آن از ۱٫۵ تا ۲ متر میباشد. بسیار تیزدو است. بآسانی اهلی میشود. فقط دو جنس از آن شناخته شده، و احتمال انقراض آن میرود.

آمو یا **آمویه**، از نامهای آمو دریا یا جیحون. نیز ← آمل، ترکمنستان.

امواج، در فیزیک: ← موج.

امواج آسمانی[6]، قسمتی از امواج رادیوئی صادر از آنتن، که رو ببالا میروند نه در امتداد سطح زمین. ← امواج رادیوئی.

امواج برقاطیسی[7] (barqātisi)، امواجی (← موج) که در آنها آشفتگی عبارتست از تغییر شدت میدانهای برقی و مغناطیسی در فضا. توضیح امواج رادیوئی (نوعی از امواج برقاطیسی) موضوع را روشن میکند. منبع امواج رادیوئی در دستگاه فرستنده آنتن است که جریانی، که شدت و جهتش بسرعت تغییر میکند، از آن میگذرد. در لحظه‌ای جریان صفر است (یعنی جریانی در آنتن نیست)؛ سپس جریان تولید میشود و بر شدتش میافزاید، و بحد معینی که رسید تنزل کرده صفر میشود؛



نمایش ارتعاشات شدت جریان در آنتن

بعد، جریان در خلاف جهت اولیه براه افتاده بر شدتش میافزاید، و چون بمنتهای شدت رسید تنزل کرده صفر میشود؛ همین ارتعاش برقی پی در پی تکرار میشود (یک ارتعاش کامل را یک سیکل گویند). جریان متناوب مصرفی خانه‌ها نیز ارتعاشی است، اما در این مورد، بسامد جریان (عده‌ی سیکلها در ثانیه) کوچک است (در تهران ۵۰ سیکل در ثانیه)؛ بر خلاف، بسامد ارتعاشات برقی در آنتن به چندین میلیون سیکل در ثانیه میرسد. جریان پُربسامدی که از آنتن میگذرد میدانهای برقی و مغناطیسی متغیری در فضا تولید میکند. در هر نقطه‌ی فضا، شدتهای دو میدان متناوباً تغییر میکنند، و این حالت آشفتگی همان موج برقاطیسی است، که مانند امواج آب ولی با سرعت نور (۳۰۰٫۰۰۰ کم در ثانیه) در فضا منتقل میشود. هر ارتعاش کامل برقی در آنتن یک

(۱)Amenhotep (۲)Amenophis (۳)Amenemhet (۴)Amnon (۵)emu (۶)sky waves (۷)electromagnetic waves

این امواج یکی بعد از دیگری در فضا منتشر شده یک قطار موج تشکیل می‌دهند. جدول مقابل، موسوم به طیف برقاطیسی، مشتمل است بر سلسله‌ی جامع و منظم امواج برقاطیسی که تا کنون شناخته شده، بضمیمه‌ی طولها و بسامدهای امواج، و نام هر دسته از آنها. بالاخص، امواج راديوئی در مخابرات راديوئی (← راديو) به کار میرود.

طول موج بحسب سانتیمتر		بسامد بحسب مگاسیکل در ثانیه
۱۰۰۰۰۰۰		۰٫۰۳۰
۱۰۰۰۰۰		۰٫۳۰
۱۰۰۰۰		۳
۱۰۰۰	امواج راديوئی	۳۰
۱۰۰		۳۰۰
۱۰		۳۰۰۰
۱		۳۰۰۰۰
۰٫۱	امواج حرارتی	۳۰۰۰۰۰
۰٫۰۱	یا	۳۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۱	اشعه‌ی زیر قرمز	۳۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۱		۳۰۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۰۱	نور مرئی	۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۰۰۱	اشعه‌ی فوق بنفش	۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۰۰۰۱		۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۰۰۰۰۱	اشعه‌ی ایکس	۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۰۰۰۰۰۱		۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۰۰۰۰۰۰۱	اشعه‌ی گاما	۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۱		۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۱	اشعه‌ی کیهانی	۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
۰٫۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۱		۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

امواج راديوئی، امواج برقاطیسی دارای بسامد راديوئی، که در مخابرات راديوئی (← راديو) بکار میروند. آنتن فرستنده‌ی راديو دستگاه صدور این امواج و آنتن گیرنده دستگاه گرفتن آنها است. انتشار امواج راديوئی از آنتن ساده مانند امواجی است که از انداختن سنگریزه‌ای در استخر آرامی تولید میشود (← موج). امواج راديوئی با سرعت نور (۳۰۰٬۰۰۰ کم در ثانیه) از آنتن فرستنده بخارج رهسپار میشوند، و از میان اغلب موانع میگذرند، ولی اوضاع جوی و نور خورشید و پهنه‌های آب در آنها مؤثر است. بعلاوه، هر قدر از آنتن دور شوند از شدت آنها میکاهد. در اینجا است که یونکره، با منحرف ساختن امواج راديوئی بجانب زمین، مددکار میشود. از امواج راديوئی، آنهائی که موربا رو ببالا میروند امواج فضائی یا آسمانی و آنها که در امتداد سطح زمین منتشر میشوند امواج سطحی یا زمینی نامیده میشوند. امواج فضائی، بر حسب طول موج و زاویه‌ی برخورد خود با یونکره، منعکس یا منکسر میشوند؛ هر قدر طول موجی کمتر باشد موج بیشتر در یونکره نفوذ میکند (امواج فوق العاده کوتاه از یونکره گذشته وارد فضای کیهانی میشوند). امواج کوتاه بازگشته از یونکره، در برخورد به زمین، مجدداً منعکس می‌شوند، به علت همین رفت و آمد مکرر امواج کوتاه است که از این امواج میتوان در میدان بالنسبه وسیعی استفاده کرد. اگر بعضی از امواج فضائی منعکس‌شده بر یونکره و موجهای زمینی با هم به نقطه‌ای برسند، بر اثر تداخل آنها ممکن است اثر نامطلوب معروف به فیدینگ پدید آید.

موج آسمانی
موج زمینی
زمین

موج بسیار کوتاه موج کوتاه موج بلند

تأثیر یونکره بر امواج راديوئی

گرفتن امواج کوتاه در همه جا ممکن نیست، بلکه فقط در مواضعی ممکن است که امواج پس از انعکاس بر یونکره بزمین باز میگردند. اگر ناحیه‌ای از اطراف یک ایستگاه فرستنده را که در آنها امواج پخش‌شده‌ی از این فرستنده مسموع میشود با دایره‌ای محدود کنیم، منطقه‌ی کوچکی بدست میآید که منطقه‌ی عمل امواج زمینی است، و شعاع آن از ده‌ها کیلومتر تجاوز نمیکند. پس از آن یک منطقه‌ی سکوت یا طفره میآید که در آن امواج مسموع نمیشوند، زیرا امواج زمینی که بآن میرسند ضعیف اند و امواج آسمانی اصلا بآن نمیرسند. این منطقه بفاصله‌ی چند صد و گاهی چند هزار کیلومتر از ایستگاه فرستنده ختم میشود، و دگربار گرفتن امواج ممکن می‌گردد. بسبب انعکاسهای مکرر امواج بر زمین و بر یونکره، مناطق طفره و استماع متناوباً بدنبال یکدیگر میآیند. باید دانست که درجه‌ی یونش یونکره، ارتفاع لایه‌های آن، ضخامت آنها، و غلظت یونها و الکترونهای آزاد در آنها تغییر میپذیرند، و این امر در انتشار امواج کوتاه مؤثر است. مثلا در نتیجه‌ی این عوامل، بهنگام شب، نقاط منعکس‌کننده‌ی امواج از زمین دورتر قرار دارند، و لهذا ممکن است محلی که امواج راديوئی را در روز بخوبی میگیرد، شبهنگام در یکی از از مناطق سکوت واقع شود.

در نتیجه‌ی انعکاس امواج کوتاه بوسیله‌ی یونکره و زمین، ازین امواج میتوان در میدان وسیعی استفاده کرد.

منطقه‌ی سکوت
منطقه‌ی استماع

امواج طولی[1]، در اصطلاح فیزیک، امواجی (← موج) که در آنها ارتعاش یا جابجائی در امتداد انتشار امواج صورت میگیرد، مانند امواج صوت. مقایسه کنید با **امواج عرضی**.

امواج عرضی[2]، در اصطلاح فیزیک، امواجی (← موج) که در آنها ارتعاش یا جابجائی در امتدادی عمود بر امتداد انتشار امواج صورت میگیرد، مانند امواج نور و سایر **امواج برقاطیسی**.

امواج مکانیکی، امواجی (← موج) که در آنها انتشار آشفتگی همراه با جابجا شدن ذرات محیط منتشرکننده است، مانند امواج آب و امواج صوت.

اموال غیر منقول: ← اموال منقول.

اموال مشاع (amvāle mošāʿ)، اموالی که مالکیت آنها بدو یا چند نفر متعلق باشد و میان آنها تقسیم نشده باشد. هیچکس را نمیتوان مجبور کرد که دارائی خود را در حال اشاعه نگاهدارد، و بموجب ماده‌ی ۵۸۹ قانون مدنی، هر شریک المال میتواند هر وقت بخواهد تقاضای تقسیم اموال مشترک را بنماید، مگر در موردی که تقسیم مالی بموجب قانون ممنوع باشد، یا شرکا بوجه ملزمی ملتزم بر عدم تقسیم شده باشند.

اموال منقول (amvāle manqul)، اموالی که نقل آنها از محلی به محل دیگر، بدون اینکه به مال یا محل آن خرابی وارد آید، ممکن باشد. در مقابل آن اموال غیر منقول است، که نمیتوان آنها را از محلی به محل دیگر منتقل کرد (مثل زمین و بنا).

آمو دریا (āmu daryā) یا **جیحون** (jeyhun)، نام باستانی آن **اوکسوس** (یذ oksos؛ لتِ oksus)، رودی بطول ۲٬۵۴۰ که در آسیای مرکزی، در دامنه‌های جبال هندوکش سرچشمه گرفته مرز بین تاجیکستان و ل‌ش افغانستان را تشکیل میدهد، و سپس، عموماً بجانب غ و ل‌غ، از ش ترکمنستان و غ ازبکستان گذشته به دریاچه‌ی آرال میریزد. مسیر علیای آن، که نزد جغرافیدانهای مسلمان نهر جریاب (jaryāb) نامیده شده، رود پنج خوانده میشود. از آبریزهای عمده‌ی آن مرغاب و وخشاب است. آمو دریا، که گویا در ایام قدیم به دریای خزر میریخته، باسامی آمو و آمویه (āmuya) نیز خوانده شده، که گویند از نام شهر آمل ترکمنستان گرفته شده است. جغرافیدانان مسلمان ناحیه‌ی واقع در شمال آمو دریا را ماوراء النهر خوانده‌اند.

آمودن[3] (āmudan)، بوسیله‌ی خاصی بعمل آوردن، بصورتی قابل عرضه برای داد و ستد درآوردن. (مانند حرارت دادن میوه تحت فشار بمنظور پختن یا سترون کردن آن).

آمور (āmor)، خدای عشق رومیها؛ ← **کوپیدو**.

آمور[4] (āmur)، چینی **هیلونگکیانگ**[5] (hey-lungkiāng)، رودی بطول ۲٬۸۴۰ کم، ل‌ش آسیا. از التحاق رودهای شیلکا (šilkā) و آرگون بر مرز روسیه و منچوری تشکیل و ۱٬۷۷۰ کم بر امتداد مرز جاری میشود؛ نزدیک خاباروفسک بجانب

(۱)longitudinal waves (۲)transverse waves (۳)(to) process (۴)Amur (۵)Heilungkiang

ل‌ش منحرف میگردد، و مقابل جزیره‌ی ساخالین به تنگه‌ی تاتار میریزد. در ماههائی که خالی از یخ است از راههای عمده‌ی حمل و نقل است.

آمورف (āmorf)، ← بیشکل.

آموری، شاهان مملکت اورشلیم: ← آمالریک.

آموزش بصری[۱]، طریقی در تعلیم و تربیت که در آن، بمنظور آسان کردن فهم مطالب برای محصل و توسعه دادن اطلاعات او، از چیزهائی که برای چشم جالب است استفاده میشود. معمولاً، علاوه بر وسایل بصری، از وسایل سمعی نیز در تعلیم و تربیت استفاده میشود، و در این صورت اصطلاح **آموزش سمعی و بصری**[۲] بکار میرود. آموزش سمعی و بصری مخصوصاً در کشمة رایج است، و در ایران بعد از جج II مورد توجه واقع شده. از وسایل آموزش سمعی و بصری میتوان تصاویر، فیلم، رادیو، ضبط صوت، و تلویزیون را نام برد.

آموزش حرفه‌ای[۳]، تعلیماتی که هدفش آموختن حرفه‌ای و یا تقویت مهارت شخص است در امور مربوط به حرفه‌ی فعلی یا آینده‌ی او. قبل از انقلاب صنعتی، این مقصود بوسیله‌ی کارورزی و کار در خانه حاصل میشد. آموختن کارهای دستی در ح ۱۸۶۶ در ممالک اسکاندیناوی و بعداً در سایر ممالک رواج یافت. در ممالک صنعتی آموزش حرفه‌ای با آموزش صنعتی درآمیخت. در تهیه‌ی برنامه‌های آموزشگاههای حرفه‌ای و صنعتی صاحبان صنایع و ارباب حرفه‌ها با مدارس همکاری نزدیک دارند. علمای نظری آموزش حرفه‌ای هدف آموزش حرفه‌ای را دارای دو جنبه‌ی فرهنگی و فنی میدانند.

در ایران از ۱۳۰۱ هش مدارس صنعتی در تهران و بعضی شهرستانها دایر شد، ولی مخصوصاً از ۱۳۱۴ هش ببعد آموزش حرفه‌ای مورد توجه قرار گرفت، و در برنامه‌های دانشسراهای مقدماتی کار دستی منظور شد. از سال ۱۳۳۳ هش، آموزش حرفه‌ای در بسیاری از دبستانها و دبیرستانهای دخترانه و پسرانه وارد شد، و بعلاوه مدارس و مؤسسات مختلف برای بسط تعلیمات حرفه‌ای تأسیس شد یا باین کار پرداختند. از آن جمله است کانون کار و آموزش سازمان شاهنشاهی، آموزشگاههای روستائی، آموزشگاههای حرفه‌ای، هنرستانهای صنعتی، دانشسراهای کشاورزی (اولین آنها در ۱۳۲۶ هش در ساری دایر شد)، و غیره.

آموزش سمعی و بصری: ← آموزش بصری.

آموزشگاه عالی شهربانی بموجب قانون اجازه‌ی تأسیس آموزشگاه شهربانی (مصوب ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۲ هش) در تهران دایر شد، و هدف آن تعلیم و تربیت کادر افسری شهربانی است.

آموزش و پرورش. بعضی مقالات مربوط باین موضوع در کتاب حاضر تحت عناوین "تعلیمات" یا "تعلیم و تربیت" آمده است، مانند تعلیمات اکابر.

آموزگار، در دستگاه فرهنگی ایران: ← تربیت معلم، قانون.

آموفیل (āmofil؛ فنس) یا **شندوست** (šendust)، مَرغ دائمی از گروه گندمیان و از نوع آموفیلا (*Ammophila*) که برای جلوگیری از حرکت ریگ روان کاشته میشود.

آمولسیون: ← نامیز.

آمولیوس (āmulius)، در افسانه‌های رومی: ← رومولوس.

آمون[۴] (āmun) [عبری، = سازنده]، فت ح ۶۴۱ قم، شاه (ح ۶۴۳–۶۴۱ قم) بت‌پرست یهودا. نوکرانش او را کشتند، و یوشیا بجایش نشست. با ارمیای نبی معاصر بود. (دوم پادشاهان ۲۱: ۱۹–۲۶؛ دوم تواریخ ۳۳: ۲۰–۲۵).

آمون[۵] (āmon) یا **آمن**[۶] (āmen)، از خدایان مصریان قدیم، که اصلا خدای محلی طیوه بود. وی را گاهی بصورت قوچ، گاه با بدن انسان و کله‌ی قوچ، و گاه بصورت انسان مجسم میکردند. بر سرش دو پر بزرگ (نماد شاهی) و در دستهایش عصای سلطنتی و نماد حیات را داشت. معبد عمده‌ی او در واحه‌ی سیوه در صحرای لیبی نزدیک ممفیس بود. بعدها او را با رع (خدای آفتاب) یکی شمردند، و بعنوان آمون‌رع مورد پرستش قرار گرفت.



آمون را یونانیان مطابق زئوس و رومیان مطابق یوپیتر میشمردند. از سلسله‌ی XII ببعد کهنه‌ی آمون در امور مصر اهمیت تمام داشتند.

آموندسن[۷]، **روآل** (roal āmundsen)، نروژی آمونسن (āmunsen)، ۱۸۷۲–۱۹۲۸، پوینده‌ی نروژی نواحی قطبی. فرمانده نخستین ناوی بود که از گذرگاه شمال غرب گذشت (۱۹۰۶). در ۱۹۱۰ عازم کشف قطب شمال شد، و چون شنید که ر. ا. پیری در این کار بر او سبقت گرفته، بجانب قطب جنوب رفت، و نخستین کسی است که به قطب جنوب رسید (۱۹۱۱). در ۱۹۲۶ او و ل. الزورث به ا. نوبیله پیوستند، و بر فراز قطب شمال پرواز کردند. بعداً ضمن کوششی که برای نجات نوبیله کرد جان خود را از دست داد.

آمون‌رع: ← آمون، خدا.

آمونیاک[۸] (amoniāk؛ فنس)، گازی بیرنگ و با بوی تند، که هر مولکول آن مرکب از یک اتم نیتروژن و سه اتم ئیدروژن است (فورمول شیمیائی آن NH_3). در آب بخوبی حل میشود (در مصارف خانگی محلول آن در آب بکار میرود)؛ محلولش خاصیت بازی دارد. در فشار معمولی در دمای $-33^\circ,4$ صدبخشی بحالت مایع و در -78° بحالت جامد درمیآید. در تهیه‌ی نوشادر، جوهر شوره، و سود، و نیز در سردسازی و در پزشکی بکار میرود. از تقطیر تخریبی زغال سنگ به ← طریقه‌ی هابر و نیز از راه تثبیت نیتروژن هوا بدست میآید. در هوا و در محصولات تجزیه‌ی نباتی و حیوانی و در مدفوعات حیوانی وجود دارد. آمیدها و آمینها از مشتقات آن هستند.

آمونیوس[۹] (āmmonios)، ملقب به **ساکاس** (sākkās)، فیلسوف یونانی اسکندرانی؛ استاد (ح ۲۴۲–۲۳۲) پلوتینوس. مسیحی بدنیا آمد، و سپس به آیین یونانی گروید. اغلب او را واضع فلسفه‌ی نوافلاطونی میشمارند.

آمونیوم[۱۰] (amoniom؛ از فنس)، رادیکال یک ظرفیتی، با فورمول شیمیائی NH_4 که تاکنون بحالت آزاد بدست نیامده است، ولی در ترکیباتش مانند فلزات قلیائی عمل میکند، و املاح امونیوم میدهد.

اموی (omavi, amavi)، منسوب به امویان یا بنی امیه.

آموی[۱۱] (āmoy)، شهر تجارتی (جه ۳۰۰°۲۴، ۲۲۴°) و بندر پیمانی، ایالت فوکین، چش چین؛ بر جزایر آموی و کولانگسو (kulāngsu) در تنگه‌ی فرمز. از صادراتش شکر، توتون، و چای است. دانشگاه دارد. اولین بندر تجارت انگلستان و هلند با چین بود. در ۱۸۴۱ انگلیسها اشغالش کردند؛ در ۱۸۴۲ بندر پیمانی شد. در ۱۹۳۸، در جنگ ژاپن با چین، بدست ژاپن افتاد، و تا آخر جج II در تصرف آن دولت بود.

اموی، جامع، دمشق: ← جامع اموی.

امویان (omaviān, amaviān) یا **بنی امیه** (bani omayya)، عنوان کلی شاخه‌ای از قریش، منسوب به امیة ابن عبد شمس، که دو دسته از آنها، بنام سفیانی (sofyāni) (۳ نفر) و مروانی (marvāni) (۱۱ نفر)، از سنه‌ی ۴۱ تا ۱۳۲ هق در شام عنوان خلافت را احراز کرده‌اند. جد این سلسله، امیة ابن عبد شمس، برادرزاده‌ی هاشم ابن عبد مناف (که جد بنی هاشم است) و با عم خود غالباً رقابت و حتی خصومت داشت، و این خصومت بعد از اسلام نیز همچنان بین این دو شاخه از قریش قائم بود. در عهد حیات محمد ص، از رجال امویان، حکم ابن ابی العاص (hakame 'bne abe 'l.'ās) (عموی عثمان ابن عفان) و ابوسفیان هر دو در مکه و بعد از آن از خصومت و اهانت و ایذاء نسبت به پیغمبر خودداری نکردند، و عثمان که بعدها بخلافت رسید نیز ازین طایفه بود. باری، ابوسفیان و پسرانش در آخر اسلام آوردند. مع هذا، خلافت عثمان و قتل او و دیگربار نزاع قدیم بین بنی امیه و بنی هاشم را تجدید کرد، و معاویه ابن ابی سفیان، حاکم شام، بمخالفت علی ابن ابی طالب برخاسته، بعد از جنگ صفین (← صفین، واقعه‌ی) و بموجب نتیجه‌ای که از حکمیت عمرو عاص گرفته بود، دعوی خلافت کرد، و چندی بعد چون علی ابن ابی طالب در کوفه بدست خوارج مقتول شد و خلافت امام حسن نیز پا نگرفت، خلافت معاویه در شام قوام یافت. و ازین سلسله جمعاً با خود معاویه ۱۴ تن (که از آن جمله سه نفر اول سفیانی و باقی مروانی بودند) بشرح ذیل به خلافت رسیدند:

نام	تاریخ جلوس
(۱) معاویة ابن ابی سفیان	ربیع یا جمادی الاولی ۴۱ هق
(۲) یزید ابن معاویه	رجب ۶۰ هق
(۳) معاویة ابن یزید (معاویه‌ی II)	ربیع الاول ۶۴ هق
(۴) مروان ابن حکم	ذو القعده‌ی ۶۴ هق
(۵) عبدالملک ابن مروان	رمضان ۶۵ هق
(۶) ولید ابن عبدالملک (ولید I)	شوال ۸۶ هق

---

(۱)visual education (۲)audio-visual education (۳)vocational training (۴)Amon (۵)Am(m)on (۶)Amen (۷)Amundsen (۸)ammonia (۹)Ammonius (۱۰)ammonium (۱۱)Amoy

(۷) سلیمان ابن عبدالملک جمادی الثانیه‌ی ۹۶ هق
(۸) عمر ابن عبدالعزیز صفر ۹۹ هق
(۹) یزید ابن عبدالملک (یزید II) رجب ۱۰۱ هق
(۱۰) هشام ابن عبدالملک شعبان ۱۰۵ هق
(۱۱) ولیدابن یزید II (ولید II) ربیع الثانی ۱۲۵ هق
(۱۲) یزید ناقص (یزید ابن ولید I) رجب ۱۲۶ هق (یزید III)
(۱۳) ابراهیم ابن ولید I ذو الحجه‌ی ۱۲۶ هق
(۱۴) مروان ابن محمد ابن مروان صفر ۱۲۷ هق

خلافت امویان در دوره‌ی مروان ابن محمد، معروف به مروان حمار، بسعی ابومسلم خراسانی و تبلیغ و مجاهده‌ی دعاة بنی عباس منقرض گشت. خلافت موروثی بنی امیه در واقع یک دولت عربی محض محسوب میشد، و هیچ با خلافت نسبهٔ معنوی و انتخابی خلفای راشدین شباهت نداشت. در داخل قلمرو خویش مخالفان را یا مانند شیعه و خوارج بدست زیاد ابن ابیه و عبیدالله ابن زیاد و حجاج ابن یوسف و قتیبة ابن مسلم باهلی میکوفتند، و یا مانند بعضی عناصر ناراضی دیگر بوسیله‌ی بذل و بخشش و دادن حکومت و ولایت راضی میکردند. در خارج قلمرو نیز اهتمام در بسط حوزه‌ی اسلام و در واقع توسعه‌ی مملکت موروثی خویش که عُمّال آن از بین اعراب انتخاب میشد نمودند. نسبت به موالی غالب آنها، تقریباً بجز عمر ابن عبدالعزیز، خشونت تمام داشتند، و بهمین سبب شعوبیه نیز در مبارزه با آنها غالباً با شیعه و خوارج همداستان بودند. با وجود کوششی که عباسیان بعد از شکست مروان حمار در قلع و قمع و استیصال و قتل عام امویان کردند، اعقاب آنها در اسپانیا سلسله‌ی امویان اسپانیا را تأسیس کردند. از خلفای این سلسله تقریباً بجز عمر ابن عبدالعزیز دیگران بامور مربوط بدیانت و بعضی از آنها حتی برعایت ظواهر اسلام نیز چندان توجه و اعتنا نداشته‌اند، و بهمین سبب عامه‌ی مسلمین و مخصوصاً زهاد آنها در حق این طایفه بدبین بوده‌اند. مخصوصاً اقدام خلیفه یزید در قتل امام حسین و در اهانت به مدینه و مکه، و همچنین خشونت عمال آنها مخصوصاً زیاد ابن ابیه و عبیدالله زیاد و حجاج نسبت به مسلمین و شیعه‌ی عراق و شدت عمل آنها در دفع قیام زید ابن علی و پسرش یحیی ابن زید از اسباب مزید بدنامی آنها شده است. علاقه‌ی بعضی از این خلفا بتجمل و ثروت سبب سعی آنها در آبادانی و زراعت شده و بعضی از آنها نیز نسبت بتربیت شعرا و جلب مدایح علاقه و اهتمام ورزیده‌اند.

امویان اسپانیا یا **امویان اندلس**، سلسله‌ای از امرای اسلامی اندلس که از ح سال ۱۳۸ تا ۴۲۲ هق در قسمتی از اسپانیا فرمانروائی میکردند، و نسب خود را بخلفای بنی امیه (← امویان) می‌رسانیدند، و بعضی از آنها دعوی خلافت هم داشتند. اولین امیر این سلسله عبدالرحمان I، نواده‌ی هشام ابن عبدالملک دهمین خلیفه‌ی اموی، بود. عبدالرحمان I، بعد از انقراض خلافت بنی امیه، مدتی در شمال و مغرب افریقا بسرگردانی گذراند، و عاقبت از بی‌نظمی و پریشانی اسپانیا استفاده کرد و در سال ۱۳۷ هق بآنجا رفت، و سال بعد غالب مسلمین جنوب اسپانیا را به تبعیت خویش درآورد. جانشینان او در قرطبه به بسط نفوذ خود پرداختند و یک چند با امرای عیسوی نواحی شمال اسپانیا همسایه شدند و بمعارضه برخاستند. این امرا غالباً تا مدتی بهمان عنوان امارت قانع بودند، اما عبدالرحمان III در ۳۱۷ هق عنوان خلافت اختیار کرد، و قدرت و نفوذی تمام بهمرسانید، و بعضی از سلاطین عیسوی اسپانیا را نیز مقهور نمود. جانشینان او نتوانستند نفوذ و قدرت او را حفظ نمایند، و اندک اندک امرا و ملوک الطوایف بر متصرفات آنها استیلا یافتند و دولت امویان اسپانیا تجزیه شد. امویان اندلس در نشر تمدن اسلامی در اسپانیا تأثیری بسزا داشتند و بترویج ادب و فرهنگ عربی و ساختن مساجد و قصور عالی اهتمام نمودند.

فهرست امویان اسپانیا

نام	دوره‌ی فرمانروائی
(۱) عبدالرحمان I	۱۳۸–۱۷۲ هق
(۲) هشام I	۱۷۲–۱۸۰ »
(۳) حکم I	۱۸۰–۲۰۶ »
(۴) عبدالرحمان II	۲۰۶–۲۳۸ »
(۵) محمد I	۲۳۸–۲۷۳ »
(۶) منذر	۲۷۳–۲۷۵ »
(۷) عبدالله ابن محمد	۲۷۵–۳۰۰ »
(۸) عبدالرحمان III	۳۰۰–۳۵۰ »
(۹) حکم II	۳۵۰–۳۶۶ »
(۱۰) هشام II	۳۶۶–۳۹۹ »
	۴۰۰–۴۰۳ »
(۱۱) محمد II	۳۹۹–۴۰۰ »
(۱۲) سلیمان ابن حکم	۳۹۹–۴۰۷ »
(۱۳) عبدالرحمان IV	۴۰۸–۴۰۹ »
(۱۴) عبدالرحمان V	۴۱۴ »
(۱۵) محمد III	۴۱۴–۴۱۶ »
(۱۶) هشام III	۴۱۸–۴۲۲ »

امویان اندلس: ← امویان اسپانیا.

آمویه: ← آمل (ترکمنستان)؛ آمو دریا.

ام هانی (omme hāni)، دختر ابوطالب و خواهر پدری و مادری امیرالمؤمنین علی ع. زوجه‌ی هبیرة ابن عمرو مخزومی بود. احادیثی از پیغمبر روایت کرده است.

امهری (amhari)، زبان رایج حبشه، متعلق بدسته‌ی زبانهای حبشی از زبانهای سامی. ← زبان، جدول.

آمیب[1] (āmib؛ فنسـ)، جانوری از نوع آمویبا (*Amoeba*) از سلسله‌ی آغازیان. یکی از جنسهای معمولی آن (*A. proteus*) در آبهای شیرین یافت میشود، و طولش ح ربع میلیمتر است. آمیب سلولی است (← سلول) دارای هسته‌ی بیضی، و پروتوپلاسمی دانه‌دار که طبقه‌ای رقیقتر و روشنتر آنرا فراگرفته است. حرکت آن بوسیله‌ی زایده‌هائی است که از پروتوپلاسم دانه‌دار پیش رفته طبقه‌ی رقیق را میشکافد و بخارج میرود، و آنها را پاهای کاذب میتوان گفت. پاهای کاذب برای ربودن مواد غذائی (حیوانات کوچک و گیاهان) هستند؛ این مواد در تمام پروتوپلاسم میگردند، و بتدریج هضم میشوند. آمیب نسبت به نور و گرما و مواد غذائی حساسیت دارد.

امیدنیک[2]، **دماغه‌ی** (omid.nik)، دماغه‌ای بر ساحل جغ ایالت کاپ، ج افریقای جنوبی. ب. دیاش در ۱۴۸۸ آنرا دور زد و نام کابو تورمنتوزو (turmeNtozu) [= دماغه‌ی طوفانها] بر آن نهاد. واسکو دو گاما در مسافرت به هند از آن گذشت (۱۴۹۷). اولین مهاجرنشین هلندیها ح ۱۶۵۲ نزدیک آن تأسیس گشت.

آمیدها[3] (āmid.hā؛ از فنسـ)، نام دسته‌ای از ترکیبات آلی که از تعویض یک یا چند اتم ئیدروژن آمونیاک (NH_3) با رادیکالهای اسیدهای آلی بدست می‌آیند؛ مانند اَستامید (CH_3CONH_2). عده‌ای از آمیدها در صنعت شیمی حائز اهمیت هستند.

امیدی رازی، ارجاسب، فـ ۹۲۵ هق، شاعر ایرانی؛ شاگرد جلال‌الدین دوانی. در قصیده‌سرائی مهارت داشت و بیشتر مداحی میکرد؛ ساقی‌نامه‌ای هم بتقلید شاعران دیگر سرود.

امیرآباد، ده (جه ۳۵° ۳۵′ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش صیدآباد، شهرستان دامغان، ۳ کیلومتری ج راه شوسه‌ی دامغان به سمنان.

امیرآباد، ده سابق، لغ شهر تهران، غ جلالیه، که در جج II اردوگاه نظامی امریکائیها بود، و اکنون جزء دانشگاه تهران است.

امیر ارسلان یا **امیر ارسلان رومی**، یکی از معروفترین داستانهای عامیانه‌ی زبان فارسی، شامل سرگذشت امیر ارسلان (پسر پادشاه روم) و عاشق شدن وی بر فرخ لقا (دختر پطرس شاه فرنگی) از راه دیدن تصویر او، و مبارزات قهرمان داستان برای رسیدن بوصال معشوقه. امیر ارسلان ضمن ماجرائی عجیب و غریب و دور از ذهن برای رسیدن به فرخ لقا جنگهای نمایان میکند، و با دیو و جن و اژدها و جادوگران و عفریتان در نبرد میشود، و موانع گوناگونی را که دشمنان در سر راه وی ایجاد میکنند از پیش برمیدارد، و با فرخ لقا وصلت میکند. نام بعضی از بازیگران داستان (مانند قمر وزیر و فولادزره دیو و مادر او) در میان مردم بعنوان نمونه‌ی ناپاکی و بدنهادی مثل شده است.

در باره‌ی مؤلف کتاب اختلاف است. بعضی آنرا از یکی از دختران ناصرالدین شاه میدانند، و بعضی دیگر نویسنده‌ی آنرا دیگری دانسته‌اند. آنچه از اسناد و شواهد برمیآید اینست که داستان مزبور ظاهراً زائیده‌ی فکر نقیب‌الممالک (نقال‌باشی زمان ناصرالدین شاه) و تحریر فخرالدوله (توران آغا)، دختر ناصرالدین شاه، میباشد، و ترتیب تألیف آن چنین است که چون شب ناصرالدین شاه به بستر میرفت، نقیب‌الممالک داستان‌سرائی آغاز میکرد تا شاه را خواب دررباید، و این داستان امیر ارسلان از همان نوع داستانها میباشد که مورد پسند شاه افتاده، و سالی یک بار هنگام خواب برای او تکرار میگردیده، و چون نقیب‌الممالک به داستانسرائی مینشسته است، فخرالدوله با لوازم نوشتن پشت در نیمه‌باز اطاق خواجه‌سرایان قرار میگرفته، و گفته‌های نقالباشی را مینوشته، و این کار نیز شاه را خوش آمده بود، و اوقاتی که فخرالدوله در خانه‌ی خود بسر میبرد، امر میکرد که قصه‌های دیگر گفته شود تا او از نوشتن باز نماند. چون در ضمن این کتاب اشعاری از قاآنی دیده میشود، و دیوان قاآنی بطور کامل

(1)amoeba (۲)Good Hope (۳)amides

چهار سال بعد از مرگش یعنی در ۱۲۷۴ هق منتشر شده، بتقریب میشود گفت که داستان امیر ارسلان پس از ۱۲۷۴ هق و پیش از ۱۳۰۹ هق (سال مرگ فخرالدوله) بوجود آمده. مکرر بطبع رسیده است.

امیر اسفهسالار: ← قزل ارسلان.

امیر اسفهسالار قماج: ← قماج.

امیر اصلان خان قرخلو (qerexlu)، فت ۱۱۶۱ هق، از دلاوران و شجاعان روزگار و از سرداران و امرای افشار. وی عمه‌زاده‌ی نادر شاه بود، و از جانب نادر شاه یک چند سردار آذربایجان شد. بعد از قتل نادر و بهنگام ظهور **عادلشاه افشار**، بسبب بیمی که از عادلشاه داشت، بمدعی او ابراهیم خان (← **ابراهیم شاه افشار**) پیوست. اما پس از دفع عادلشاه، داعیه‌ی استقلال یافت، و به آذربایجان رفت. ابراهیم شاه بدفع او لشکر به تبریز برد، و با او جنگ نمود. امیر اصلان به قراجه‌داغ فرار کرد. اما در آنجا بوسیله‌ی کاظم خان قراجه‌داغی دستگیر شد، و ابراهیم خان او را کشت. امیر اصلان خان را پسری بود بنام شرف خان که "شاه **سلیمان II صفوی** در دوره‌ی سلطنت کوتاه خویش چند روزی او را، بجای **میر علم خان خزیمه**، وکیل السلطنه نمود.

امیر اعظم، نصرالله خان، فت ۱۳۳۳ هق، از شاه‌زادگان قاجار و از رجال و حکام دولت در اوایل عهد مشروطیت؛ پسر وجیه‌الله میرزای سپهسالار. وی در هر یک از بلاد استراباد و گیلان و سمنان و دامغان و مازندران و کرمان یک چند حکومت کرد، و چندی نیز در تهران معاونت وزارت جنگ داشت. بخودسری و غرور و گستاخی مشهور بود و بدست یکی از نوکران خویش بقتل رسید.

امیر الامراء (amiro 'l.ʿomarāʾ)، عنوان و لقب مخصوص بزرگترین امرای دولت عباسیان در دوره‌ی ضعف و انحطاط خلفای عباسی. اولین کسی که این عنوان را در دوره‌ی عباسیان یافت ابن رائق بود که از طرف خلیفه راضی عباسی این عنوان بدو تفویض شد، و او بر دستگاه خلافت استیلای تمام یافت، و بعد از او ناصرالدوله‌ی حمدانی در عهد خلیفه متقی این عنوان را یافت، و بعد از آن امرای دیلمی آل بویه عنوان امیر الامراء را بخود اختصاص دادند.

امیر الایلکاه: ← ایلکانویان.

امیر الحاج (amiro 'l.hājj)، سرپرست قافله‌ی حج. در سال نهم هجری که کفار از شرکت در حج ممنوع شدند، پیغمبر اسلام ابوبکر را به سرپرستی زیارت خانه‌ی خدا گماشت، تا از شرکت آنان در این امر جلوگیری کند. در سال دهم آن حضرت شخصاً سرپرستی حج را داشت. بعدها این وظیفه به خلفا اختصاص یافت که یا شخصاً قافله‌ی حج را سرپرستی میکردند، و یا کسی را به امیری حاج منصوب مینمودند. اواخر در ایران نیز مرسوم شده است که هر سال کسی را بسمت امیر الحاج همراه کاروان حج میفرستند.

امیرالمؤمنین، عنوان و لقب عمومی خلفای اسلام، و در نزد شیعه‌ی امامیه عنوان مخصوص امام علی ابن ابی طالب. با آنکه عبدالله ابن جحش در زمان حیات پیغمبر، در سنه‌ی دوم هق، هنگام نیل به امارت لشکری که مأمور نخله شد، عنوان موقت امیرالمؤمنین یافت، لیکن بنا بر مشهور، اولین کسی از خلفا که این لقب را اختیار کرد عمر خطاب (خلیفه‌ی ثانی) بود. بعد از او تمام خلفای اموی و عباسی و همچنین مدعیان خلافت، مانند عبدالله ابن زبیر و امثال او، و امویان اندلس و حتی امرای اغالبه و بنی حماد و بنی زیبری و بعضی ملوک کم اهمیت مغرب و اسپانیا و همچنین خلفای فاطمیین نیز این عنوان را بعنوان لقب بکار برده‌اند. گذشته از آن، خود این لقب مضاف الیه و مأخذ القاب دیگری شد که از جانب خلیفه، بعنوان تفخیم و تحبیب، برجال و امرا و سلاطین داده شد، چنان که در اوایل لقب مولی امیرالمؤمنین و در اواخر عهد آل بویه و سلاجقه لقب قسیم امیرالمؤمنین [= شریک امیرالمؤمنین] به رجال و سلاطین داده میشد. همچنین، القابی مانند ناصر امیرالمؤمنین [= یاور امیرالمؤمنین] (الب ارسلان)، برهان امیر المؤمنین (غالباً برای سلاجقه‌ی روم)، صنیع امیر المؤمنین [= دست‌پرورده‌ی امیرالمؤمنین]، یمین امیرالمؤمنین (ملکشاه)، ولی امیرالمؤمنین [= دوست امیرالمؤمنین]، و نظایر آنها بسلاطین، و القابی مانند ثقة امیرالمؤمنین، عدة امیرالمؤمنین [= تکیه‌گاه امیرالمؤمنین]، عمدة امیرالمؤمنین [= محل اعتماد امیرالمؤمنین]، مصطفی امیرالمؤمنین، خاصة امیرالمؤمنین، خلیل امیرالمؤمنین، وزیر امیرالمؤمنین، رضی امیرالمؤمنین [= پسندیده‌ی امیرالمؤمنین]، و محیی دولة امیرالمؤمنین جهت امرا و وزرا بکار میرفته است. در زمان حاضر، شریف مراکش عنوان امیرالمؤمنین دارد.

امیرانشاه ابن قاورد: ← امیرانشاه سلجوقی.

امیرانشاه سلجوقی [امیرانشاه ابن قاورد]، شاه‌زاده‌ی سلجوقی، از سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر قاورد. در زمان امارت پدر در دربند سیستان یک چند فتوحات کرد. در ۴۶۵ هق با پدر و برادرش سلطانشاه اسیر شد، و او را در حبس کور کردند.

امیر بار: ← حاجب، عنوان.

امیر باربیگ: ← حاجب، عنوان.

امیر بهادر جنگ (amir bahādore jang)، لقب و شهرت **حسین پاشا خان قراباغی**، فت ح ۱۳۳۶ هق، از امرا و درباریان مظفرالدین شاه و محمد علی شاه قاجار و از مخالفین مشروطیت. در زمان مظفرالدین شاه رئیس کشیکچیان خاصه بود. در واقعه‌ی تحصن علما در حضرت عبدالعظیم، که وی برای ارضاء و اسکات و استمالت آنها بدانجا رفت، در مقابل اسائه‌ی ادب آنها نسبت به مظفرالدین شاه برآشفت و در مقام اثبات شاهدوستی خویش نیز غش کرد، و پس از آن همه‌ی عمر با مشروطیت مخالفت ورزید. محمد علی میرزا پس از جلوس، با وجود سفارشات پدرش، او را از ریاست کشیکخانه خلع نمود، اما چندی بعد وی دوباره بدربار نزدیک شد، و شاه دیگربار او را بکار سابق گماشت. بمرور ایام بوزارت جنگ منصوب شد (۱۳۲۶ هق)، و عنوان سپهسالار اعظم یافت، و کم‌کم مقام اول را در دربار یافت، و در مخالفت با مجلس و اساس مشروطه و مشروطه‌خواهان جد تمام ورزید. بعد از فتح تهران بدست مجاهدین، وی نیز بسفارت روس پناه برد و بعد از خلع محمد علی شاه تبعید گشت. امیر بهادر شاهنامه‌ی فردوسی و سه جلد کتاب وسایل را طبع نمود، و شاهنامه‌ی طبع او بنام شاهنامه‌ی امیر بهادری مشهورست. خود او علاقه‌ای تمام بشاهنامه داشت.

امیر تومان، در نظام عهد قاجار، عنوان و درجه‌ای بالاتر از سرتیپ اول و میرپنج، و مخصوص عده‌ای از صاحبان عنوان امیر الامراء العظام؛ و همچنین امتیاز و نشان و حمایل مخصوص این عنوان که بطور افتخاری و تشریفاتی ببعضی از شاهزادگان و حکام درجه‌ی اول و حتی بعضی از سفرا و رجال ایرانی داده میشده است. تقسیم‌بندی‌هائی بنام تومان‌بندی در عهد ناصری در قشون ایران متداول بوده است که جمیع افواج پیاده را به ده تومان تقسیم میکرده‌اند، و هر تومانی تحت فرمان یک امیر تومان (و گاه یک سرتیپ اول) بوده و بتفاوت شامل ۴ فوج یا بیشتر (تا ۱۱ فوج) میشده است. در آن زمان روی بیرقها غالباً اسم و عدد تومان و افواج نقل میشده است. تومان لفظ ترکی یا مغولی است بمعنی ده هزار، و در عهد مغول امیر تومان عنوان امیری بوده است که بر ۱۰٬۰۰۰ تن فرماندهی داشته است. در سنه‌ی ۱۳۱۱ هق ناصرالدین شاه، در قانونی که برای "بذل مناصب عالیه‌ی عساکر دولت علیه‌ی ایران" وضع نمود، مقرر شد که در تمام قشون بیش از هفت نفر امیر تومان نباشد، و در بذل و اعطای این منصب و سایر مناصب عالیه مقررات سخت وضع کرد. مع ذلک، نه خود آن قانون را چندان رعایت کرد، و نه مظفرالدین شاه در مراعات آن اهتمام نمود.

امیر تیمور یا **تیمور لنگ**، شعبان ۷۳۶–۱۸ شعبان ۸۰۷ هق، مؤسس دولت تیموریان یا گورکانیان در ایران و ماوراء النهر و فاتح معروف آسیا. در شهر کش ماوراء النهر بدنیا آمد. پدرش طراغای (-torā qāy) نام داشت، و از جانب مادر نسب بخاندان چنگیز خان میرسانید. پدران تیمور در ماوراء النهر ظاهراً یک چند وزارت و امارت داشته‌اند (مع هذا، ابن عربشاه، نویسنده‌ی معاصر تیمور، با لحنی که از خصومت خالی نیست، آنها را چوپان و رجاله و اوباش خوانده است). در باره‌ی اوایل حال او مورخین تفصیلاتی نوشته‌اند. گویند در آن ایام، در جنگی که بر حسب تقاضای امیر سیستان در آن ولایت با مخالفین آن امیر کرد، پایش مجروح و لنگ شد؛ و ابن عربشاه میگوید در جوانی هنگام غارت گوسفند پایش تیر خورد و لنگ شد. در هر حال، در ایام جوانی در خدمت بعضی از امرای ماوراء النهر جنگ میکرد، و اندک اندک قدرت و نفوذی بدست آورد، و عاقبت بعد از سالها، رقیب و برادر زن خود امیر حسین را مغلوب و مقتول نمود، و خود باستقلال در ماوراء النهر بسلطنت نشست، و لقب صاحبقران یافت (۷۷۱ هق). بعد از آن، یک چند در بلاد ماوراء النهر بدفع مخالفان پرداخت. بعد از فتح جند و خوارزم، داعیه‌ی جهانگشائی یافت. نخست یورش به ایران آورد (۷۸۲)، و در طی چهار سال متوالی، چهار لشکرکشی کوتاه کرد، و هر بار از سمرقند به خراسان تاخت، و در طی این لشکرکشی‌ها، سرخس و پوشنگ فتح شد، هرات تصرف و ملک غیاث‌الدین کرت مقهور شد، اسفراین با خاک یکسان گشت، سیستان غارت و مازندران و ری و سلطانیه مفتوح گشت (۷۸۶ هق). دو سال بعد باز به ایران یورش آورد. نخست به لرستان تاخت، و **ملک عزالدین لر** را مغلوب کرد، و بروجرد و خرم‌آباد را ویران نمود، و پس از آن به آذربایجان شتافت. **سلطان احمد ایلکانی** از پیش او گریخت، و تبریز بدست تیمور افتاد. بعد از

آن، تیمور از ارس گذشت و قارص و تفلیس و وان و اخلاط را گرفت. سپس بقصد تنبیه سلطان زین‌العابدین مظفری آهنگ فارس نمود. در اصفهان، چون مردم شوریده و محصلان او را کشته بودند، حکم بقتل عام داد، و در آن واقعه ۷۰٬۰۰۰ و بقولی ۲۰۰٬۰۰۰ کس بقتل رسید. سپس به شیراز تاخت، و آنجا را گرفت (۷۹۰ هق). ملاقات او با حافظ، اگر آنگونه که دولتشاه و مؤلف کتاب لطائف الطوائف نوشته‌اند درست باشد، باید در همین سفر اتفاق افتاده باشد نه در سنه‌ی ۷۹۵ که دولتشاه نوشته است، و در آن تاریخ ۴ سال از وفات حافظ میگذشته است. باری، تیمور از فارس، جهت دفع فتنه‌ای که در ماوراء النهر روی داده بود، به سمرقند برگشت، و بعد از ۴ سال و نیم محاربات در ماوراء النهر، دیگربار به ایران یورش آورد (۷۹۴ هق). بعد از فتح گرگان و مازندران، از طریق بروجرد به دزفول و شوشتر رفت، و سپس شاه منصور آل مظفر را در شیراز مغلوب و مقتول کرده به شیراز درآمد (۷۹۵)، و از طریق اصفهان و همدان، به بین النهرین رفت، و بغداد را گرفت، و سلطان احمد ایلکانی از پیش او گریخت. تیمور یک چند در شمال بین النهرین فتوحات و محاربات کرد، و سپس به گرجستان تاخت، و از راه دربند بدشت قبچاق تاخت، و از آنجا بسوی روسیه رفت، و مسکو را تسخیر نمود (۷۹۸ هق)، و سال بعد به سمرقند بازگشت. اما این بار نیز اقامت او در سمرقند بیش از دو سال نکشید، و بعد از اندکی آرامش، تیمور آهنگ غزای هند کرد، و از رود سند گذشته (محرم ۸۰۱) بسوی دهلی تاخت. در نزدیک دهلی، ۱۰۰٬۰۰۰ تن اسیر هندی را، که در طی راه گرفته بود، سر برید، و در مقابل این جنایت، قتل عام دهلی که چند روز بعد از آن اتفاق افتاد اهمیتی نداشت. چندی بعد، بسبب ظهور اغتشاشی به ایران بازگشت (۸۰۲ هق). اما پس از دفع فتنه‌ی آذربایجان، که بسبب پسرش میرانشاه گورکانی روی داده بود، روی به آسیای صغیر آورد، و بعد از تصرف بلاد ارزروم و ارزنجان، در سیواس ۴٬۰۰۰ ارمنی را زنده بگور کرد. سپس حلب و دمشق را فتح نمود، و دمشق را بعد از فتح غارت کرد و آتش زد (۸۰۳ هق). پس از آن، بغداد را محاصره و مفتوح ساخت، و اهالی آنجا را، بجرم قتل عده‌ای از سرداران وی، قتل عام نمود، و هر یک از ۲۰٬۰۰۰ لشکر خود را مأمور کرد دو سر آدمی از اهل بغداد برای وی بیاورند. پس از آن به قراباغ رفت، و سال بعد، از آنجا لشکر بجنگ بایزید ایلدرم سلطان عثمانی برده او را در جنگ آنقره مغلوب کرد، و بسبب نامه‌های اهانت‌آمیزی که در امتناع از استرداد سلطان احمد ایلکانی و قرا یوسف ترکمان بوی نوشته بود، او را اسیر کرده در قفسی آهنین بداشت (۸۰۴ هق). این حکایت قفس آهنین، که ابن عربشاه بدان تصریح کرده است، و ادوارد براون آن را بعید شمرده است، ← کریستوفر مارلو، شاعر و نویسنده‌ی معروف انگلیسی، در نمایشنامه‌ی تیمور لنگ بزرگ خود، بدان آب و رنگی شاعرانه داده است، اما حکایت عرابه‌ای، که او پنداشته است تیمور پادشاه سوریه و طرابوزان را بدان بست و خود در آن نشست، ظاهراً اصلی ندارد، و از روی قصه‌ی شاپور و قیصر وضع شده است. باری، تیمور، سالی بعد از فتح آسیای صغیر، به ماوراء النهر بازگشت، و چندی بعد، بقصد غزای کفار چین، از سمرقند بیرون آمد. اما در شهر اترار، بسبب افراط در شرب باده، که منتهی بترک هر نوع غذائی گشت، بیمار شد و بعد از یکهفته، از شدت تب و فواق و امراض مختلف دیگر وفات یافت (۱۷ شعبان ۸۰۷)، و روز بعد، نعش او را به سمرقند برده در آرامگاه او بخاک سپردند.

تیمور سراسر عمر خویش را در جنگ بسر-آورد؛ رویهمرفته بیش از ۳۵ لشکرکشی کرد، و تاج ۲۷ سلطان را بر سر نهاد. از دیوار چین تا مسکو و از دهلی تا آسیای صغیر را بتصرف در-آورد. در موکب او، همه جا سایه‌ی مرگ و ویرانی بر بلاد معمور و نفوس بیگناه میافتاد. با بیرحمی و سفاکی، جهت اجرای خیال جهانگشائی که در سر داشت، همه جا در سر راه خویش کله‌منارها ساخت. تیمور موقر و بااراده و بیرحم و تند خوی بود، از شوخی اجتناب میورزید، و جز بندرت تبسم نمیکرد. از لهو و سبکروحی نفرت داشت، و از دروغ و تملق اظهار بیزاری میکرد. باهل علم و هنر غالباً حرمت مینهاد، و نسبت بصوفیه اظهار تواضع مینمود. نقش خاتم و شعار عمده‌ی او "راستی رستی" بود. کلاویخو او را بعدالت‌دوستی ستوده است، و حق آنست که او نسبت بظالمان بی‌گذشت بود، هرچند در طریق نیل بمقاصد خویش از تعدی بمظلومان نیز هرگز ابا نداشت. شقاوت و بیرحمی او، با وجود تمدن و تدینی که ادعا داشت، رویهمرفته حکایت چنگیز را از یاد برد. از قرار معلوم، لشکریانش نسبت باو خلوص و علاقه‌ای تمام داشته‌اند. دو کتاب تزوکات (tezukāt) و ملفوظات، که در انتساب آنها بدو جای تأمل است، از افکار و عقاید او اطلاعات جالب بدست میدهد.

امیر تیمورتاش: ← تیمورتاش چوپانی.

امیر چوپان: ← چوپان، امیر.

امیر حرس: ← سیاست، مجازات.

امیر حسن دهلوی (dehlavi) [امیر نجم‌الدین حسن ابن علی سنجری دهلوی]، متخلص به **حسن**، فت ۷۲۷ هق، شاعر پارسی‌گوی و عارف اهل هندوستان، معاصر امیر خسرو دهلوی بود، و بتشویق وی بتصوف گرائید، و در حلقه‌ی مریدان شیخ نظام‌الدین اولیاء درآمد.

امیر حسینی، شهرت **امیر فخرالسادات حسین ابن عالم حسینی هروی**، فت ۷۱۸ هق، شاعر پارسی-گوی و عارف مشهور. از سادات غور بود، و در هرات پرورش یافت. از امارت و حکومت دست کشید و روی بریاضت آورد، و بکسب علوم ظاهری و باطنی پرداخت، و به مقام بلندی در تصوف و عرفان نائل آمد. علاوه بر دیوان شعر، تألیفاتی هم در تصوف دارد مانند زاد المسافرین و نزهة الارواح.

امیر حمزه، نام یکی از کتابهای قصه و افسانه‌ی فارسی، که خلاصه و مسخ‌شده‌ی کتاب رموز حمزه‌ی معروف است. مکرر بطبع رسیده.

امیر حمید: ← نوح I سامانی.

امیر خان سردار، شهرت **شاهزاده وجیه‌الله میرزا**، فت ۱۳۲۲ هق، از رجال و امرای مشهور عهد ناصری؛ پسر عضدالدوله‌ی قاجار و برادر عین‌الدوله. یک چند لقب سیف‌الملک داشت، و یک بار از جانب ناصرالدین شاه بدفع ترکمانان پرداخت، و در اثر ابراز لیاقت امیر خان سردار لقب یافت. بعد از ناصرالدین شاه، از جانب مظفر الدین شاه با هیئتی جهت شرکت در مراسم تاجگذاری نیکولا، امپراطور روسیه، به روسیه رفت. یک بار نیز وزارت جنگ با لقب سپهسالاری یافت. در آخر عمر یک چند به خراسان رفت، و در مراجعت وفات یافت، و در حضرت عبدالعظیم مدفون شد.

امیر خسرو، مقبره‌ی، مدفن امیر خسرو دهلوی (فت ۷۲۵ هق). شاعر پارسی‌گوی هندی، که بفرمان همایون شاه در قرن دهم هق در دهلی، احداث شده است. مقابر بزرگان دیگر، از قبیل مقبره‌ی (مورخ ۹۷۱ هق) خواجه نظام‌الدین چشتی، محمد شاه هندی (معاصر نادر شاه)، و جهان آرا (خواهر داراشکوه)، و مسجد زیبائی از آثار عهد صفوی نیز در همین محل است. اشعار فارسی فراوان بر محجر اطراف مقبره‌ی امیر خسرو نوشته شده است.

امیر خسرو دهلوی (dehlavi)، ۶۵۱–۷۲۵ هق، مشهورترین شعرای فارسی‌زبان هندوستان؛ متولد دهلی. پدرش از ترکان ختائی ترکستان بود، و لاچین نام داشت، و در غائله‌ی مغول از بلخ به هندوستان گریخت، و در خدمت شمس‌الدین التتمش درآمد، و به امیر سیف‌الدین محمود شمسی مشهور گردید. امیر خسرو از شاعران متصوف بود، و در غزل از سعدی تقلید میکرد. در موسیقی نیز دست داشت. منظومات او، علاوه بر دیوان، عبارتند از خمسه‌ی امیر خسرو (مشتمل بر مطلع الانوار، شیرین خسرو، لیلی و مجنون، آئینه‌ی اسکندری، و هشت بهشت) که آنرا در مقابل خمسه‌ی نظامی ساخته و به پنج گنج معروف است؛ مفتاح الفتوح در فتوحات جلال‌الدین فیروز شاه، قران السعدین، و غیره. از مؤلفات منثور او خزائن الفتوح یا تاریخ علائی (تاریخ سلطنت علاءالدین محمد شاه خلجی)، تاریخ دهلی، قانون استیفا، و غیره است.

امیرداد حبشی: ← حبشی ابن التونتاق.

امیر رشید: ← عبدالملک I سامانی.

امیر رضی: ← نوح II سامانی.

امیر سدید: ← منصور I سامانی.

امیر سعید: ← نصر II سامانی.

امیر شهید: ← احمد سامانی.

امیر علیشیر نوائی: ← علیشیر نوائی.

امیر علی لر، از سران و امیرزادگان لر کوچک؛ پسر بدر ابن خورشید. وی رستم لر را بخونخواهی پدر بقتل آورد، و چندی بعد، خود بدست **گرشاسف لر** بقتل رسید.

امیرک بلعمی: ← ابوعلی بلعمی.

امیر کبیر، شهرت **میرزا تقی خان امیر نظام**، فت ۱۲۶۸ هق، صدر اعظم معروف ایران در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار. وی در حدود سال ۱۲۲۵ هق، یا دو سالی بعد از آن، در هزاوه، از محال فراهان عراق (= اراک)، بدنیا آمد. پدرش، کربلائی قربان، آشپز قائم‌مقام فراهانی بود، و او در دستگاه آن وزیر تربیت خوب یافت، و ترقی کرد، و جزو منشیان و دبیران دستگاه وزیر قرار گرفت. در سال ۱۲۴۴ هق، متعاقب قتل گریبایدوف سفیر روس، بهمراه خسرو میرزا و میرزا محمد خان زنگنه بدربار روسیه رفت، و چون از آن مأموریت بازآمد در سلک اطرافیان میرزا محمد

خان زنگنه درآمد، و بامور نظام پرداخت، و نخست "مستوفی نظام" و سپس "وزیر نظام" آذربایجان شد، و پس از فوت (۱۲۵۷ هق) میرزا محمد خان زنگنه، که "امیر نظام" بود، جمیع امور نظام دستگاه ولیعهد را در آذربایجان قبضه کرد، اما لقب "امیر نظام" نیافت. در فوت محمد شاه وسایل و اسباب تحکیم سلطنت ناصرالدین میرزا را بتدبیر و کیاست فراهم آورد، و با ناصرالدین شاه بتهران آمد، و در راه لقب امیر نظام یافت (۱۲۶۴ هق). بعد از آن بلا فاصله بصدارت نشست و با قدرت تمام برتق و فتق امور پرداخت.

لیاقت و تدبیر و طهارت اخلاقی او که موجب وحشت درباریان و حاسدان گشت، اصلاحات مهم و عمده‌ای را در امور اداری سبب گشت، و قدرت و مرکزیت حکومت را موجب گردید. اقدامات جالبی در ایجاد امنیت و اصلاح مالیه و تنظیم محاکم و تعدیل محاضر و تأسیس چاپارخانه و ترتیب قشون و ترویج صنایع نمود که بسیار اهمیت داشت، و از همه مهمتر اقدام بتأسیس دارالفنون بود که ترتیب استخدام استادان فرنگی را جهت تأسیس آن مدرسه نیز داد؛ اما استادان وقتی به تهران رسیدند که شاه بی‌تجربه، بر اثر دسایس و تحریکات درباریان، میرزا تقی خان را که لقب امیر کبیر را نیز بحق احراز کرده بود معزول نموده و جای او را به میرزا آقاخان نوری داده بود. بدینگونه، امیر کبیر، که بقول واتسن، مورخ انگلیسی، در بین جمیع رجال مشرق‌زمین مقام بی‌نظیری داشت، سرانجام بسعایت کسانی که وجود وی را خار راه مقاصد خویش میشمردند از کار برکنار شد و به کاشان تبعید گردید. آنجا در قریه‌ی فین، هنگامی که بحمام بود، بموجب دستخطی از شاه که متضمن حکم قتل او بود، شریان بازویش را گشودند، و با این حال، علی خان حاجب‌الدوله، که مأمور ابلاغ حکم قتل او بود، او را هلاک کرد (ربیع الاول ۱۲۶۸). چند روزی بعد از قتل او، میرزا آقاخان نوری صدر اعظم طی اعلامیه‌ای از بیماری سخت و ورم صورت و پای میرزا تقی خان سخن گفت. بعدها لسان‌الملک سپهر مؤلف ناسخ التواریخ نیز، که از دشمنان امیر کبیر و از برکشیدگان میرزا آقاخان نوری است، در بیان فرجام کار او از ذکر داستان کشته شدن او چیزی نگفته است، و فقط نوشته است که امیر کبیر بعد از ۴۰ روز اقامت در قریه‌ی فین از شدت حزن و اندوه بیمار گشت، و از "فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم" شد و شب دوشنبه‌ی هیجدهم ربیع الاول درگذشت. رضا قلی خان هدایت نیز در روضة الصفای ناصری از اشارت به قتل امیر خودداری کرده و مرگ او را بسبب غلبه‌ی اندوه و بیماری دانسته است.

امیر کبیر از زن اول خود پسری داشت بنام میرزا احمد خان امیرزاده که بعدها لقب ساعد الملک یافت، و از زن دوم خود شاهزاده خانم عزةالدوله، یگانه خواهر تنی ناصرالدین شاه، دو دختر داشت که پس از وی نامزد دو پسر شاه، مظفرالدین میرزا و ظل‌السلطان، شدند.

امیرکلا (amir.kalā)، ده (جه ۴٬۵۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان پازوار، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۴ کیلومتری ل بابل. از محصولاتش پنبه است.

امیر معزی (amir mo'ezzi)، شهرت **ابوعبدالله محمد**، متخلص به **معزی** و ملقب به **امیرالشعراء**، فت ۵۲۰ هق، شاعر معروف ایرانی، متولد نیشابور؛ پسر عبدالملک برهانی شاعر. بیشتر عمر خود را در دربار سلطان ملکشاه سلجوقی گذراند، و بفرمان آن پادشاه، تخلص خود را از لقب او که معزالدنیا و الدین بود گرفت. معزی جزو سه نفری است که در تاریخ ادبیات ایران در گذشته، بواسطه‌ی توجه فوق العاده‌ی پادشاهان ممدوح و دریافت جوایز زیاد معروفند (دو نفر دیگر رودکی و عنصری). بعد از فوت (۴۸۵ هق) ملکشاه، امیر الشعرای دربار سلطان سنجر شد. دیوانش در حدود ۱۹٬۰۰۰ بیت دارد. هنر معزی در قصیده‌سرائی است، و در مدح استاد است. اشعار او ساده، پرمغز، و خالی از تکلف میباشد. گاه در اشعارش وعظ، اندرز، حکمت، توحید، و همچنین اشاره بوقایع تاریخی عصر سلجوقی یافت میشود. مرگش در نتیجه‌ی اصابت تیر خطای سلطان سنجر اما بهر حال مدتی بعد از آن واقعه بود.

امیر معصوم خان: ← معصوم خان خزینه.

امیر مملان: ← مملان.

امیر نظام، عنوان و سمت فرمانده کل قوای نظام در عهد دولت قاجاریه.

امیر نظام، میرزا تقی خان: ← امیر کبیر.

امیر نظام گروسی، لقب **حسنعلی خان** (پسر محمد صادق خان کبودوند گروسی)، ۱۲۳۶–۱۳۱۷ هق، سردار و وزیر و امیر معروف، و از رجال و مستوفیان و حکام و منشیان فاضل و با کفایت و ترقیخواه و اصلاح طلب عهد قاجاریه. در بیجار گروس ولادت یافت، و چون خاندانش در دستگاه عباس میرزا ولیعهد خدمتانی کرده بودند، محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۳ هق وی را سرهنگ فوج گروس و چندی بعد رئیس قراولان ارگ تبریز نمود. بعد از محمد شاه، در ۱۲۶۵ با سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه بدفع طغیان سالار رفت و بعد رتبه‌ی سرتیپی یافت. چندی بعد درجه‌ی ژنرال آجودانی شاه یافت. در ۱۲۷۱ هق به مشهد، و در ۱۲۷۲ بجنگ هرات رفت، و در ۱۲۷۳ بحکومت هرات و در ۱۲۷۵ بسفارت ایران در فرانسه و انگلستان رفت. در ۱۲۸۲ به تهران باز گشت، و در ۱۲۸۸ بسفارت استانبول رفت، و در بازگشت رتبه‌ی امیرتومانی و وزارت فواید عامه یافت. در ۱۲۹۷ فتنه‌ی کردان نقشبندی را فرونشاند، و حکومت ساوجبلاغ و صائین‌قلعه را یافت. در ۱۲۹۹ ریاست قشون و سپس پیشکاری آذربایجان یافت، و چندی بعد ملقب به امیر نظام گشت. در ۱۳۰۹ هق به تهران احضار و چندی بعد بحکومت کردستان و کرمانشاه منصوب شد. در ۱۳۱۲ حکومت ملایر و تویسرکان و همدان نیز ضمیمه‌ی قلمرو او شد. در ۱۳۱۵ هق باز پیشکاری آذربایجان یافت. در ۱۳۱۷ به ایالت کرمان رفت، و در ۵ رمضان همین سال در کرمان وفات یافت، و در ماهان مدفون شد. امیر نظام از رجال بسیار مقتدر و با شخصیت عهد قاجاریه بود، و در پیشکاری تبریز همه‌ی رجال، حتی ولیعهد، نیز از او حساب میبردند، و ملاحظه‌ی او را میکردند. وی در انشاء خط نیز صاحب سبک و اسلوب ممتاز و مبتکرانه بود، و نمونه‌ی منشآت او باقی است.

امیر نوروز (amir nŏruz)، فت ۶۹۶ هق، از سرداران بزرگ مغول در عهد ایلخانیان؛ پسر ارغون آغا (از امرای چنگیز خان). وی بسال ۶۸۰ هق سمت اتابکی و پیشکاری غازان خان پسر ارغون خان را که در سن 10 سالگی حاکم خراسان بود یافت، و چون خود قبول اسلام کرده بود، غازان را نیز بقبول اسلام تشویق و ترغیب نمود. اما در سنه‌ی ۶۸۷ هق بر ارغون عاصی شد، و با غازان خان حاکم خراسان جنگ کرد و او را شکست داد، و بعدها به ترکستان رفت. در ۶۹۳ هق در نیشابور به غازان خان پیوست، و با او از در صلح درآمد، و در رسیدن بسلطنت او را یاری نمود، و در ۴ شعبان ۶۹۴، غازان را واداشت که بآیین اسلام درآید. در سنه‌ی ۶۹۵ هق، بامر غازان، تمام کلیساها و کنیسه‌ها و بتخانه‌ها را در تبریز خراب نمود. امیر نوروز مورد اکرام غازان بود، تا آنکه در آخر کار، بتهمت دوستی و ارتباط با سلطان مصر، مورد سخط واقع شد و بخراسان گریخت اما گرفتار و بامر غازان کشته شد.

امیر نویان (amire nuyān, noyān)، عنوان و درجه‌ی نظامی بالاتر از امیر تومان و سردار در نظام عهد ناصری، و همچنین امتیاز و نشان و حمایل مخصوص این عنوان که گاه بطور افتخاری و تشریفاتی ببعضی از شاهزادگان داده میشده است. نظام‌الملک وزیر لشکر که بعد از وزیر جنگ در نظام عهد ناصری مقام اول داشته است لقب امیر نویان اعظم داشته است. همچنین کنت دو مونت‌فرت، رئیس کل اداره‌ی پلیس، در ۱۳۰۴ هق، لقب امیر تومان گرفته و سال بعد از طرف ناصر الدین شاه قاجار نشان و حمایل امیرنویانی بدو اعطاء شده است. لفظ نویان مغولی یا ترکی و به معنی امیر و شاهزاده است.

امیری، تخلص ادیب‌الممالک فراهانی.

امیری (amiri)، ترمه‌ی نوع متوسط که معمولا در کرمان بافته میشد.

امیری، دهستان (جه ح ۲٬۰۰۰؟)، ل‌ش بخش لاریجان، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای 10 (؟) آبادی. ده شاهاننشت از این دهستان قلعه‌ی خرابه‌ای بنام ملک‌بهمن و آبشاری بارتفاع ح ۵۰ متر دارد.

امیگره[1] (emigre) [فنـ = مهاجرین]، در تاریخ فرانسه، عنوان سلطنت‌طلبانی که در سال ۱۷۸۹ و سالهای بعد از فرانسه خارج شدند، و به آلمان و سویس و بریتانیای کبیر و دیگر ممالک اروپا پناه بردند. عده‌ای از آنها با سپاهیان دولتهای انقلابی فرانسه (← انقلاب فرانسه) جنگیدند. بعضی در دوره‌ی کنسولا و در دوره‌ی امپراطوری ناپلئون به فرانسه بازگشتند، و برخی تا دوره‌ی بازگشت بوربونها پس از سقوط ناپلئون در ممالک خارجه ماندند. تقریباً همه‌ی آنها املاک خود را از دست دادند.

امیل[2] (emil)، کتابی در تعلیم و تربیت، بزبان فرانسوی، از ژ. ژ. روسو، که اولبار در ۱۷۶۲ در آمستردام انتشار یافت، و از آغاز انتشار مورد توجه بسیار واقع گردید، تا جائی که آن را مؤثرترین اثر روسو میدانند. غرض روسو در این کتاب شرح اصول و نکات برجسته‌ای است که بعقیده‌ی او در تعلیم و تربیت باید مورد عمل قرار گیرد. امیل پسر ثروتمندی است که در شرایط خاص

(1) Émigrés (فنـ) (2) Émile

استثنائی، که حصول آن برای همه کس مقدور نیست، تعلیم و تربیت میابد؛ مربی او نیز از جملهی مربیان نادر و استثنائی است. روسو مربی را صرفاً واسطهای میان طفل و طبیعت میداند، و معتقد است که انسان طبیعةً خوب است، و بنا بر این، هدف تعلیم و تربیت نباید این باشد که وجودی مصنوعی از طفل بسازد، بلکه باید این باشد که از کنه ذات او خصوصیات خفته را بیرون بکشد، و با پرورش آنها طفل را برای زندگی آماده سازد.

آمیل[1] (āmil؛ فنس)، در اصطلاح شیمی، رادیکال یکظرفیتی C_5H_{11}.

آمیلاز: ← دیاستاز.

آمیلکار بارکا، فرمانده کارتاژی؛ ← هامیلکار بارکا.

امیلیا-رومانیا[2] (emiliā-romāniā)، ناحیه (۲۲٬۱۲۵ کمم؛ جم ۳٬۵۴۴٬۳۴۰)، ل ایتالیای مرکزی؛ مرکزش بولونیا. ازرود پو بطرف ج ممتد است. دیگر شهرهای عمدهاش پارما، پیاچنتسا، راونا، رجو نل/امیلیا، ریمینی، فرارا، فورلی، و مودنا است. دشتی حاصلخیز میباشد. در ۱۸۶۰ به ساردنی ملحق شد. برای تاریخ پیش از آن به مقالات مربوط به شهرهای آن و نیز به رومانیا رجوع شود.

امین (amin)، از القاب محمد ص.

امین یا **محمد امین**، شهرت **ابوعبدالله محمد**، ملقب به **الامین بالله** (al.ʿamino be 'l.lāh)، فت ۱۹۸ هق، ششمین خلیفهی (۱۹۳-۱۹۸ هق) عباسی، پسر و جانشین هارونالرشید. خلیفهای عشرتجوی و هوسباز و بیفکر بود. خلافت او پنج سال دوام یافت و اکثر آن در زد و خورد با برادرش مأمون عباسی گذشت. زیرا، چون بر خلاف وصیت پدر، در صدد برآمد برادرش مأمون را از ولیعهدی خویش خلع کند، بین دو برادر کار اختلاف بالا گرفت. عاقبت پس از چند زد و خورد، طاهر ذوالیمینین و هرثمة ابن اعین، سرداران مأمون، بغداد را بمحاصره گرفتند. امین تسلیم شد و طاهر او را کشت و سرش را بخراسان جهت مأمون فرستاد (محرم ۱۹۸ هق).

آمین[3] (āmiaN)، شهر (جم ۸۷٬۱۲۶)، مرکز ولایت سوم، ل فرانسه، بر رود سوم؛ پایتخت تاریخی پیکاردی. صنعت نساجی دارد. در جج I میدان نبرد بود، و در جج II نیمی از آن ویران شد. کلیسای جامع آن (آغاز ساختمانش ۱۲۲۰)، که بزرگترین و ظریفترین کلیساهای گوتیک فرانسه است، سالم ماند.

آمین[3]**، پیمان**، نام پیمانی که در ۱۸۰۲ انگلستان با فرانسه، اسپانیا، و جمهوری باتاو منعقد کرد. فرانسه موافقت نمود که ناپل را تخلیه کند؛ انگلستان موافقت کرد که بیشتر جاهائی را که در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه گرفته بود رها کند.

امین، قاسم (amin)، ۱۸۶۵-۱۹۰۸، روزنامهنگار و نویسندهی مصری؛ اصلا کرد. از شاگردان جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده بود. امین از پیشقدمان آزادی نسوان در مشرقزمین است. از آثارش تحریر المرأة و المرأة الجدیدة میباشد.

امین، محسن [سید محسن ابن عبدالکریم]، ۱۲۸۲-۱۳۷۱ هق، از علمای شیعه. در جبل عامل متولد شد، و در آنجا و در نجف تحصیل کرد، و از ۱۳۱۹ هق در دمشق سکنی گزید، و به تدریس و حل و عقد امور دینی پرداخت. و در تعلیم و تربیت و ایجاد مدرسه برای شیعیان این شهر سخت کوشید. تألیفات زیادی دارد، از جمله اعیان الشیعة در رجال، که ۳۵ جلد از آن بطبع رسیده است.

امین الحسینی، حاج (amino 'l.hoseyni)، معروف به **مفتی فلسطین** (moftie) و **مفتی اعظم**، ح ۱۸۹۶-، از رجال سیاسی معروف عرب که بسبب مخالفت شدیدش با تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین معروفست. در جج I از افسران عثمانی بود. هنگام تسلط انگلیسها بر فلسطین رهبری مقاومت مسلحانهی مردم را بدست گرفت؛ محکوم به اعدام و سپس بخشیده شد، و در ۱۹۲۱ دولت بریتانیا او را بسمت مفتی بیت المقدس منصوب نمود. پس از آن چند بار رئیس مجالس و کنگرههای اسلامی شد. در ۱۹۳۷ مقامات بریتانیا او و چند تن دیگر از زعمای کمیتهی عالی عرب (تأسیس ۱۹۳۶) را، که هدفش متحد ساختن ممالک عرب بر ضد ادعاهای یهودیان بود، توقیف کردند، ولی مفتی موفق به فرار شد، و تا ۱۹۳۹ در لبنان اقامت داشت، و کمی پیش از جج II به عراق رفت. در انقلاب (۱۹۴۱) رشید عالی بطرفداری از محور دست داشت، و پس از اینکه انقلاب درهم شکسته شد به ایران و سپس به آلمان گریخت، و اعراب را به انقلاب بر ضد متفقین تحریض کرد. بعد از سقوط آلمان به فرانسه رفت، و در ۱۹۴۶ که دستگیریش در پاریس قریب الوقوع بود به مصر گریخت، و ملک فاروق او را پناه داد. پس از پایان دورهی تسلط انگلیسها بر فلسطین بریاست حکومت فلسطین منصوب گردید (۱۹۴۸). متفقین او را از جنایتکاران جنگ محسوب داشتهاند.

امینالدوله، لقب **حاجی میرزا علی خان سینکی** (sinaki)، ۱۲۵۹-۶ صفر ۱۳۲۲ هق، از رجال و وزرای مشهور عصر قاجار؛ پسر مجدالملک سینکی. در تهران ولادت یافت، و در قریهی لشتهنشا درگذشت. از وزرا و رجال مشهور عصر ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار بود، و باصلاحطلبی و آزادیخواهی شهرت داشت. در سنهی ۱۳۱۵، در عهد مظفرالدین شاه، بصدارت رسید، و پس از عزل و روی کار آمدن امینالسلطان، در قریهی لشتهنشا سکونت جست. خط خوش ملیحی داشت که، بنام او، بسبک امینالدوله معروفست.

امینالدوله، فرخ خان: ← فرخ خان غفاری.

امینالدولهی اصفهانی، لقب **عبدالله خان**، از وزرا و رجال و مستوفیان معروف عهد دولت قاجاریه؛ پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی. وی در هنگام صدارت پدر مقام مستوفیالممالکی یافت (۱۲۳۴ هق)، و چند سال بعد، چون پدرش وفات یافت، فتحعلی شاه او را بصدارت گزید (۱۲۳۹). اما بعد از چندی، چون حاجی هاشم اصفهانی، والی اصفهان، که از خویشان وی بود، عصیان کرد، فتحعلی شاه او را گرفته نابینا کرد، و امینالدوله را نیز معزول نموده اللهیار خان آصفالدوله را باین سمت انتخاب کرد (۱۲۴۰). اما او را عزل کرد، و بار دیگر صدارت را به امینالدوله داد (۱۲۴۳)، و او تا پایان حیات فتحعلی شاه در همین سمت بود. بعد از وفات فتحعلی شاه، بعلت آنکه از محمد شاه قاجار و آصفالدوله و سایر اطرافیان محمد شاه نگران بود، بدرگاه محمد شاه نرفت، و نخست شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما، والی فارس، را بطلب سلطنت واداشت، و بعد، چون از او مأیوس شد، بتحریک علیشاه ظل السلطان، مدعی دیگر سلطنت، پرداخت. چون کار سلطنت بر محمد شاه قرار گرفت، یک چند در اصفهان در خانهی یکی از علما متحصن بود. عاقبت در اوایل صدارت حاجی میرزا آقاسی از طریق بختیاری به عتبات رفت (۱۲۶۸؟ هق). و در آنجا بود تا وفات یافت.

امینالدولهی کاشی: ← فرخ خان غفاری.

امینالدین بلیانی (balyāni)، معروف به **شیخ امینالدین کازرونی**، فت ۱۱ ذی القعدهی ۷۴۵ هق، عارف مشهور فارس و از مشایخ طریقت در قرن هشتم هق. وی با شاه ابواسحاق اینجو و پدر و برادران او معاصر بوده و نزد آنها حرمت تمام داشته است، و حافظ و خواجو (در پایان مثنوی گل و نوروز) او را بتعظیم یاد کردهاند. امینالدین بلیانی ذوق شاعری نیز داشته است، و در تذکرهها اشعاری بدو نسبت کردهاند.

امینالدین عبدالرزاق: ← عبدالرزاق سربداری.

امینالدین کازرونی: ← امینالدین بلیانی.

امینالدین کازرونی، شهرت **خواجه امینالدین ابوالحسن ابی الخیر بنجیر کازرونی** (bonjire)، فت بین ۵۷۱ تا ۵۹۱ هق، وزیر مظفرالدین تکلة ابن زنگی (اتابک فارس). وی در عهد خویش بسخاوت و عدل شهرت داشت، و در نزدیک جامع عتیق شیراز مدرسهای و رباطی بنا کرد که به مدرسهی امینی شهرت داشته است، و خود او نیز در همان مدرسه مدفون شده است.

امین الریحانی (amino 'r.reyhāni)، ۱۸۷۶-۱۹۴۰، نویسنده و جهانگرد عرب، از مردم لبنان. در امریکا حقوق تحصیل کرد. پس از چندی اقامت در لبنان به امریکا بازگشت. کتابهائی به انگلیسی و عربی نوشت. کتاب ملوک العرب او مشتمل بر شرح بلاد و فرمانروایان معاصر وی در جزیرة العرب است.

امینالسلطان [میرزا علی اصغر خان امینالسلطان]، ملقب به **اتابک اعظم**، فت ۱۳۲۵ هق، از مشاهیر رجال و وزرای عهد قاجاریه. وی پسر آقا ابراهیم امینالسلطان بود، و در اواخر عهد ناصرالدین شاه صدر اعظم بود. نیز یک چند در عهد مظفرالدین شاه صدارت داشت، و محمد علی شاه قاجار نیز او را باصرار از اروپا خواست، و بصدارت برگزید. اما این صدارت او طولی نکشید، و در شب ۲۲ رجب ۱۳۲۵ هق، هنگام خروج از مجلس، بسن پنجاه سالگی مقتول شد.

امین آل محمد، لقب ابومسلم خراسانی. نیز ← القاب.

امینالملک، فرخ خان: ← فرخ خان غفاری.

امینانس گریز: ← ژوزف پدر روحانی.

امین پاشا (amin pāšā)، نام اصلی او **ادوارد شنیتسر**[4] (eduārd šnitser)، ۱۸۴۰-۹۲، طبیب و پویندهی آلمانی در افریقا. در آغاز بخدمت

(۱)amyl (۲)Emilia-Romagna (۳)Amiens (۴)Schnitzer

دولت عثمانی پیوست، و در آلبانی و مصر خدمت کرد. در ۱۸۷۶ به ژنرال چارلز گوردن، که در آن زمان حاکم سودان بود، پیوست، و رود نیل را تا دریاچه‌ی آلبر پویید، و در ۱۸۷۶ گوردن او را حکومت ایالت استوائی (جنوبیترین بخش سودان مصر و انگلیس) داد، و او در رفاه مردم و بهبود وضع آنها کوشید. از ۱۸۸۳، در نتیجه‌ی شورش مهدیه، ارتباط او با مصر قطع شد، و جانش به مخاطره افتاد؛ هنری ستنلی مأمور نجات او گردید، و در ۱۸۸۹ او را به مومباسا بردند. سپس بخدمت آلمان درآمد، و در پویش ناحیه‌ی دریاچه‌ی تانگانیکا بقتل رسید.

امینسکو[1]**، میهائیل** (mihāil eminesku)، ۱۸۵۰-۸۹، بزرگترین شاعر رومانی. بسیاری از اشعارش بزبانهای اروپائی ترجمه شده است.

آمینو[2]**، مجموعه‌ی** (āmino)، در اصطلاح شیمی، مجموعه‌ی یک‌ظرفیتی NH_2.

آمینو-اسیدها[3] (āminoasid.hā؛ از فنس)، دسته‌ای از ترکیبات آلی ساده، مشتمل بر کربون، ئیدروژن، اکسیژن، نیتروژن، و (در بعضی حالات) گوگرد. هر مولکول یک آمینو-اسید دارای اقلا یک گروه آمینو ($-NH_2$) و یک گروه کربوکسیل ($-COOH$) است، ومعمولا یک اتم کربون بین این دو گروه قرار دارد؛ اختلاف آمینو-اسیدهای مختلف در اتم یا گروه اتمهائی است که باین اتم کربون چسبیده‌اند. برای تصویر و نیز برای اهمیت آمینو-اسیدها در موجودات زنده ← **پروتئینها** (پروتئینها از ترکیب زنجیری آمینو-اسیدها ساخته میشوند). برای تصویر صفحه‌ی ۵۳۶ را ببینید.

آمینها[4] (āmin.hā؛ از فنس)، نام ترکیباتی که از تعویض یک یا چند اتم ئیدروژن امونیاک (NH_3) با رادیکالهای ئیدروکربورها بدست میآیند، مانند آنیلین ($C_6H_5NH_2$)، که از آمینهای مهم میباشد.

آمیو[5]**، ژاک** (jāk āmio)، ۱۵۱۳-۹۳، اومانیست فرانسوی؛ مترجم بعضی از آثار کلاسیک، از جمله زندگیها (از پلوتارک).

آمیو[6]**، ژوزف** (jozef āmio)، ۱۷۱۸-۱۷۹۴؛ مبلغ یسوعی فرانسوی در چین. از اولین اروپائی‌هائی است که ادبیات و آثار و آداب چینی را به اروپا شناسانید، و نیز از اولین ائمه‌ی زبان منچو بود.

امیة ابن ابی الصلت (omayyate 'bne abe 's-salt)، فت ۸ یا ۹ هق، شاعر عرب دوره‌ی جاهلیت و اوایل اسلام. در جوانی با کشیشان در ارتباط بود، و اخبار دینی بسیار میخواند. بدین اسلام نگروید. اشعارش در باره‌ی بهشت و دوزخ، پیغمبران، فرشتگان، و داستانها و اساطیر است، و از الفاظ دشوار و ترکیبهای نامأنوس خالی نیست.

امیة ابن خلف (omayyate 'bne xalaf)، فت ۲ هق، از جباران قریش در عهد جاهلیت. در مکه بلال حبشی معروف را شکنجه کرد، و ازین رو، وقتی در جنگ بدر عبدالرحمان ابن عوف او را اسیر نمود، بلال تا او را دید فریاد برآورد، و مردم را بقتلش واداشت؛ مردم هم او را کشتند. برادر او **ابی ابن خلف** (obayye 'bne) نیز از کسانی بود که پیغمبر و مسلمین را زیاد آزار و تحقیر میکرد. در جنگ احد پیغمبر او را بکشت.

امیة ابن عبد شمس: ← **امویان**.

ان (an)، ملکه‌ی بریتانیا: ← **آن استوارت**.

ان[7] (aN)، ولایت (۵٬۸۲۵ کمه؛ جه ۳۱۱٬۹۴۱)، ش فرانسه، در ناحیه‌ی برس؛ کرسی آن بورگ-آن-برس.

ان[8] (en)، ولایت (۷٬۴۳۵ کمه؛ جه ۴۸۷٬۰۶۸)، لش فرانسه؛ کرسی آن لائون. شهرهایش سواسون، شاتو-تیری، و سن-کانتن است. رود ان (ریزابه‌ی اواز) در جه I اهمیت جنگی داشت.

انا[9] (ennā)، نام سابقش **کاستروجووانی** (kās-trojovānni)، شهر (جه ۲۵٬۷۸۴)، سیسیل مرکزی، ایتالیا. معادن گوگرد در حوالی آن یافت میشود. در ۳۹۶ قم بتصرف سیراکوز و در ۲۵۸ قم بتصرف روم درآمد. مرکز انقلاب غلامان در سیسیل بود (۱۳۵-۱۳۲ قم). قلعه‌ی قرون وسطائی دارد.

آنا ایوانوونا[10] (ānna ivānovnā)، ۱۶۹۳-۱۷۴۰، ملکه‌ی (۱۷۳۰-۴۰) روسیه؛ دختر ایوان V، برادرزاده‌ی پطر I، و جانشین پطر II. بکومک اطرافیان آلمانی خود با اقتدار حکومت کرد. با اتریش متحد شد، و در ← **جنگ جانشینی لهستان** مداخله کرد؛ با دولت عثمانی جنگید (۱۷۳۶-۳۹). پیشروی پردامنه‌ی روسها در آسیای مرکزی در دوره‌ی او آغاز شد. جانشینش ایوان VI.

آناباپتیستها، فرقه‌های پروتستان: ← **آناباتیستها**.

آناباتیستها[11] (ānābātist.hā) یا **آناباپتیستها** [از ین. = دوباره تعمیددهندگان]، فرقه‌هائی از مسیحیان پروتستان که تعمید دوره‌ی کودکی را فاقد ارزش میشمارند، و معتقدند که مؤمنان واقعی باید بار دیگر تعمید یابند. بعلت هواخواهی از انفکاک کلیسا از دولت، تحت شکنجه قرار گرفته بدستجاتی تجزیه شدند. لوتر با عقیده‌ی آنان مخالف بود. از رهبران آنها ت. مونتسر و یوهان لیدنی بودند. نیز ← **منونیتها**.

آناباز[12] یا **بازگشت ده‌هزارنفری**، ین **آناباسیس**، داستان منثور بیکار **کوروش کوچک**، نوشته‌ی **گزنوفون**، که در آن مؤلف بازگشت ده‌هزار سرباز مزدور یونانی را پس از نبرد **کوناکسا** شرح میدهد.

آناباسیس: ← **آناباز**.

انابت (anābat)، ده (جه ۱٬۱۲۱ سـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان کنارشهر، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۱۵ کیلومتری غ بردسکن.

آناپورنا[13] (ānnāpurnā)، کوه، نپال، در هیمالایا. مرتفعترین دو قله‌اش **آناپورنای I** (بارتفاع ۸٬۰۷۸ متر) است، که هیئتی فرانسوی در سال ۱۹۵۰ از آن بالا رفت. قله‌ی دیگرش، **آناپورنای II**، ۷٬۹۳۷ متر ارتفاع دارد.

آناپولیس[14] (ānāpolis)، انگلا انپولیس (ənapo-lis)، شهر (جه ۱۰٬۰۴۷)، کرسی ایالت مریلند، کشمت، بر ساحل جنوبی رود سورن. از مراکز داد و ستد محصولات کشاورزی است. آکادمی دریائی کشورهای متحد در آنجا است.

آناپولیس رویال[15] (ānāpolis royāl)، شهر (جه ۷۸۴)، غ ایالت نووا سکوتیا، کانادا، بر رود آناپولیس. یکی از قدیمترین مهاجرنشینهای اروپائی امریکای شمالی است. در ۱۶۰۵ بتوسط سیور دو مون و شامپلن، بنام پور روایال (por ruāyyāl)، تأسیس شد. چندین بار بین فرانسه و انگلستان دست بدست گشت. در ۱۶۱۴ انگلیسها ویرانش کردند، و فرانسویان دوباره آنرا ساختند. سرانجام صلح اوترشت (۱۷۱۳) آنرا بتصرف انگلستان داد. نامش را بافتخار آن استوارت تغییر دادند.

آناتول فرانس[16] (ānātol frāNs)، نام مستعار **ژاک آناتول تیبو** (jāk – tibo)، ۱۸۴۴-۱۹۲۴، نویسنده‌ی فرانسوی. سبک آثار اولیه‌اش جذاب و طنزآمیز است؛ ازین جمله است جنایت سیلوستر بونار (۱۸۸۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)؛ کتاب دوست من (۱۸۸۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)؛ تائیس (۱۸۹۰؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۵ هش)؛ بریان‌پزی ملکه‌ی سبا (۱۸۹۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۳ هش)؛ زنبق سرخ (۱۸۹۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران). پس از قضیه‌ی دریفوس و مدافعاتی که ا. زولا از وی بعمل آورد، آناتول فرانس به هجای سیاسی پرداخت، و کتابهای جزیره‌ی پنگوئنها (۱۹۰۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) و عصیان فرشتگان (۱۹۱۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۵۹ هش) را نوشت. در ۱۸۹۶ بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۱ در ادبیات به وی اعطا شد.

آناتولیا: ← **آسیای صغیر**.

آناتولیوس[17] **اسکندرانی** (ānātoliose eskanda-rāni)، ریاضیدان یونانی و عالم گاهشماری. در اسکندریه استاد فلسفه‌ی ارسطو بود. در ۲۶۹ بم اسقف لاذقیه در سوریه شد.

آناتومی: ← **تشریح**.

اناجیل، انجیلها: ← **انجیل**.

آناخارسیس[18] (ānāxārsis)، قرن ۶م قم، شاهزاده‌ی سکائی که گویند یونان را سیاحت کرد. در افسانه‌ها مردی بسیار خردمند و نکته‌سنج محسوب است.

آنادولو: ← **آسیای صغیر**.

آنادیر[19] (ānādir)، رودی بطول ۱٬۱۲۷ کمه، جمشس. از منتهای شمال شرقی سیبریه شروع میشود و بدریای برینگ میریزد. در سواحل آن معادن طلا و زغال سنگ یافت میشود.

انار، (*Punica granatum*)، درخت یا درختچه‌ی زیبای خاردار که اصلش از آسیای جنوبی است، و میوه‌های کروی آن (موسوم به انار) برنگ سبز یا قرمز تیره است. برگهای آن براق و گلهای آن سرخ نارنجی است. اقسام مختلف آن در دره‌های مرکزی ایران و اقسام پستتر در جنگلهای کناره‌ی دریای خزر بحالت خودرو دیده میشود. در داخل میوه، که از بزرگ شدن تخمدان و ضخیم شدن کاسبرگها تشکیل میشود، دانه‌های قرمز بسیار با هسته‌ی سخت قرار دارد. پوست ریشه‌ی آن از ایام قدیم بر ضد کرمهای طفیلی بکار میرفته،

(۱)Eminescu (۲)amino (۳)amino acids (۴)amines (۵)Amyot (۶)Amiot (Amyot) (۷)Ain (۸)Aisne (۹)Enna (۱۰)Anna (Ivanovna) (۱۱)Anabaptists (۱۲)Anabasis (۱۳)Annapurna (۱۴)Annapolis (۱۵)Annapolis Royal (۱۶)France (۱۷)Anatolius (۱۸)Anacharsis (۱۹)Anadyr

و پوست میوه‌اش در رنگرزی مستعمل است.

انار (anār)، دهستان (جمعـ حـ ۴٬۵۰۰ ؟)، لغ شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۹ (؟) آبادی. در دهات بشرآباد و سعیدآباد ازین دهستان آثار تاریخی دیده میشود. مرکزش، **انار** (جم ۴۶۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۸۰ کیلومتری لغ رفسنجان واقعست.

ان اربر[1] (an arbər)، شهر (جم ۴۸٬۲۵۱)، ج ایالت میشیگان، کشمتم، بر رود هورون. دانشگاه میشیگان در آنجاست.

آنارشی[2] (ānārŝi) [از ریشه‌ی یونانی آنارخوس (ānārxos)، = فاقد فرمانروا]، وضع جامعه‌ای که در آن حکومت یا قانونی وجود ندارد. لهذا، به حالت جامعه‌ای که در آن بی‌نظمی و هرج و مرج حکمفرما است گفته میشود. اصطلاحاً آنارشی حالت اجتماعیی است که طرفداران آنارشیسم خواهان آن هستند.

آنارشیزم: ← آنارشیسم.

آنارشیست[3] (ānārŝist)، پیرو یا طرفدار آنارشیسم؛ نیز بمعنی هرج و مرج‌طلب یا کسی که میخواهد با إعمال زور و ترور هر نوع حکومت یا نظامی را در جامعه براندازد.

آنارشیسم[4] (ānārŝism) یا **آنارشیزم**، نظریه یا اصلی حاکی از اینکه هر حکومتی شر است. آنارشیستها، یعنی طرفداران این نظریه، خواهان جامعه‌ای هستند که در آن حکومتی وجود نداشته باشد، و میگویند که مردم چنین جامعه‌ای، در عوض تسلیم بقانون و اطاعت از قدرت حکومت، باید آزادانه قراردادهائی بین گروههای مختلف خود منعقد سازند که امور تولید و مصرف جامعه را تأمین نماید. آنارشیسم و کمونیسم هر دو مخالف مالکیت خصوصی هستند، ولی آنارشیسم حکومت را عامل بدی میشناسد، در صورتی که کمونیسم و سوسیالیسم عکس آن را قائل است. نوشته‌های فلسفی و ادبی در باره‌ی آنارشیسم از زمانهای بسیار قدیم سابقه دارد. مثلا زنو، فیلسوف یونانی که سه قرن قبل از میلاد میزیسته، هواخواه این فکر بوده، و نوشته است که اگر چه غریزه‌ی حفظ نفس انسان را به خودپرستی میکشاند، ولی طبیعت غریزه‌ی دیگری در نهاد ما گذاشته است که ما را بسوی زندگی اجتماعی سوق میدهد؛ لذا، بشر احتیاجی به قانون و دولت و دین و مال و منال ندارد، و شخصیت او در جامعه بدون دولت بهتر و آزادتر پرورش مییابد. در قرون وسطی هم نظیر همین اصل از طرف گروههای دینی مانند آناباتیستها و مساواتیان ترویج میشد. نظریه‌ی آنارشیسم، بمفاد کنونی آن، ابتدا از طرف و. گادوین انگلیسی در اوایل قرن ۱۹م آغاز گشت. او مینویسد که قوانین امروزی نتیجه‌ی عقل و خردمندی نیاکان ما نیست، بلکه حاصل شهوات و ترسها و حسادتها و جاه‌طلبی‌های آنها میباشد، و علاجی که چنین قوانینی عرضه میدارند بمراتب از مفاسدی که مدعی دفع آنها هستند بدتر است. گادوین با وجود حکومت مخالف بود، و مدعی بود که مردم میتوانند در نهایت صلح و صفا زندگی کنند مشروط باینکه به جامعه‌های کوچک تقسیم شده و آزاد و مستقل باشند. بعد از او، پ. ژ. پرودون، فیلسوف فرانسوی، کتابهائی در باره‌ی این نظریه نوشت. وی معتقد بود که هر گونه مایملکی ناشی از دزدی است. برای آنکه مالکیت خصوصی را از بین ببرد، میگفت که باید یک بانک ملی در هر جامعه‌ای تشکیل شود که اساس و سرمایه‌ی آن اعتماد مولدین ثروت بیکدیگر باشد، تا بتوانند بوسیله‌ی آن بانک محصولی را که عمل میآورند بین خود ببهای تمام‌شده معاوضه نمایند. پس از پرودون، دو نفر از اشراف‌زادگان روسیه بنام م. باکونین و کروپوتکین به ترویج این نظریه پرداختند؛ اولی لحن بسیار تندی برای نوشته‌های خود اختیار کرده بود، و لحن دومی ملایمتر بود. این نظریه در اواخر قرن ۱۹م به امریکا هم سرایت کرد، و یکی از هواخواهان آن و. مکینلی، رئیس جمهور کشمتم، را بقتل رسانید (۱۹۰۱)، و این امر موجب شد که دولت امریکا قانونی وضع کند و ورود آنارشیستها را بآن کشور منع نماید. روسیه‌ی شوروی با آنارشیسم سخت مخالف است، و به هواخواهان آن اجازه‌ی ترویج این اصل را نمیدهد.

انارک (anārak)، بخش (جم ۲٬۴۷۰؟)، لش شهرستان نائین، استان دهم؛ دارای ۱۱(؟) آبادی. از ل به دشت کویر محدود است. قسمت لغ آن را ریگزاری خشک فراگرفته که باطلاق شور در آن قرار دارد. بطور کلی ناحیه‌ایست هموار و فقط یک رشته ارتفاعات در امتداد جش-لغ در آن کشیده شده که در طرف شمال بکوههای منفرد ختم میشود. هوایش خشک و گرم است. معادن سرب، مس، زغال سنگ، نیکل، و آنتیموان دارد. مرکزش، **انارک** (جم ۱٬۳۴۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۵ کیلومتری لش نائین واقعست.

انارکی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

آن استوارت[5] (ān estuārt)، انگلـ ان (an)، ۱۶۶۵–۱۷۱۴، ملکه‌ی (۱۷۰۲–۷) انگلستان و اسکاتلند و ایرلند؛ نخستین ملکه‌ی (۱۷۰۷–۱۴) بریتانیای کبیر؛ دختر جیمز II و جانشین ویلیام III؛ آخرین فرمانروای خاندان استوارت. پروتستان بارآمده بود، و به انقلاب ۱۶۸۸ که ویلیام و خواهرش (مری) را بسلطنت رسانید رضا داد. آن استوارت در قسمت اعظم عمر خود تحت نفوذ سرا جنینگز، ندیمه‌ی او از ایام جوانی و زوجه‌ی جـ چرچیل (بعداً دیوک آو مارلبره)، بود، و همین نفوذ سرا باعث تیرگی روابط آن استوارت با ویلیام و مری گردید. عمده‌ترین وقایع سلطنت او ← جنگ جانشینی اسپانیا (۱۷۰۲–۱۳)، پیروزی‌های جان چرچیل، و یکی شدن (۱۷۰۷) مجالس انگلستان و اسکاتلند بود. ولی هزینه‌ی سنگین جنگ منشأ اختلاف و تصادم میان توریها و ویگها گردید. از فرزندان آن هیچیک پس از وی باز نماند، و بموجب قانون جانشینی (۱۷۰۱)، جورج I بعد از او بسلطنت رسید. اگر چه آن شخصاً زنی متوسط بود، دوره‌ی سلطنت وی با بیداری فکری و رشد امپراطوری و حکومت مشروطه و قدرت سیاسی مطبوعات مشخص است. در ۱۷۱۰ آن از خاندان مارلبره ببرید، و لیدی ا. مشم مورد توجه وی واقع شد.

اناضول (anāzul): ← آناطولی.

آناطولی[6] (ānātoli)، قسمت آسیائی ترکیه، که در واقع همان آسیای صغیر است. در مآخذ عربی این نام را اناضول (anāzul) ضبط کرده‌اند.

آناغالس (ānāqāles)، گیاه زینتی بتِ قدیم از نوع آناگالیس (*Anagallis*). عمده‌ترین جنس آن، آناغالس سرخ (*A. arvensis*)، گلهای ستاره‌ای سرخ (گاهی سفید یا آبی) دارد که فقط در آفتاب باز میشود.

آنافیلاکسی[7] (ānāfilāksi؛ از فنـ)، حالت حساسیت فوق العاده، که ممکنست بسبب ورود یک پروتئین خارجی (یا سایر پادگن‌ها) در نسجهای بدن تولید شود. بدن معمولا برای از بین بردن پروتئین‌های خارجی پادتن میسازد. بار اول که یک پروتئین یا پادگن دیگر ببدن وارد میشود، ساخته شدن پادتن تدریجی است، و عکس العمل شدیدی ایجاد نمیکند، اما اگر همین نوع پادگن بعد از مدتی وارد بدن شود، چون مقدار زیادی پادتن برای مقابله با آن هست، عکس العمل بسیار شدیدی ظاهر میگردد، و مواد فرعی حاصله از این عکس العمل (از جمله هیستامین) موجب حالت آنافیلاکسی میشود. تفاوت آنافیلاکسی با ایمنی اینست که در ایمنی پادتن‌ها، بجای نسوج، بیشتر در خون وجود دارند، و بدون واکنش شدید، پادگن‌ها را خنثی میکنند.

آنا کارنینا[8] (ānnā kāreninā)، داستانی از تولستوی، نویسنده‌ی معروف روسی، که در ۱۸۷۵–۷۷ نوشته شد (ترجمه‌ی فارسی). آنا کارنینا، قهرمان داستان، که زنی زیبا، اشراف‌زاده، حساس، و تندخو است، از شوهر پیر و خودبین خود خسته میشود. عشق دوجانبه‌ی او با افسری جوان و خونگرم، همراه با کشمکشهای درونی و تسلیم شدن آنا و نیز ناامیدیهای ناشی از آن، بصورت یک تراژدی درمیآید؛ و سرانجام، آنا، بعنوان تنها راه گریز از ناامیدی، دست بخودکشی میزند. روسها این کتاب را دقیقترین توصیف از وضع کشور و جامعه‌ی اشرافی در قرن ۱۹م میدانند.

آناکرئون[9] (ānākreon)، تق حـ ۵۲۱ قم، شاعر غنائی یونان. مصنف اشعاری راجع بعشق و مستی است. از اشعارش زیاد بجا نمانده، و بیشتر اشعاری که به او نسبت میدهند از دیگران است.

آناکساگوراس[10] (ānāksāgorās)، در مآخذ اسلامی **انکساغورس**، حـ ۵۰۰ قم–حـ ۴۲۸ قم، فیلسوف یونانی. بعقیده‌ی او عقل محیطی یا نوئوس (noos)، با ترکیب جرم ذرات و تبدیل آنها باشیاء واقعی، حرکت و نظام عالم را ایجاد کرده است. ظاهراً وی اولین فیلسوفی است که عقل را ناظم امور عالم دانسته.

آناکسیماندروس[11] (ānāksimāndros)، در مآخذ اسلامی **انکسیمندروس**، حـ ۶۱۱ قم–حـ ۵۴۷ قم، فیلسوف یونانی. معتقد بود که اصل موجودات چیزی است غیر متعین و غیر متشکل، بی‌پایان و بی‌آغاز و جامع اضداد، که حرکت دائمی آن طبیعت را بوجود آورده است. آناکسیماندروس نظریه‌ی تطوری نارسی داشته است.

آناکسیمنس[12] (ānāksimenes)، در مآخذ اسلامی

(۱)Ann Arbor (۲)anarchy (۳)anarchist (۴)anarchism (۵)Anne (۶)Anatolia (۷)anaphylaxis (۸)Anna Karenina (۹)Anacreon (۱۰)Anaxagoras (۱۱)Anaximander (۱۲)Anaximenes

انکسیمانوس، فیلسوف یونانی قرن ششم ق‌م که میگفت هوا جوهر اصلی کائنات است.

آناکلتوس[1] **II** (ānākletuse)، فت ۱۱۳۸، ناپاپ (۱۱۳۰–۳۸). کاردینالها او را در مقابل اینوکنتیوس II علم کردند، و چون در رم محبوبیت داشت، اینوکنتیوس به فرانسه گریخت. شقاقی که بعلت انتخاب او پدید آمد، پس از مرگش، تحت تأثیر قدیس برنار کلروئی ترمیم شد.

آناکلتوس، قدیس: ← کلتوس، قدیس.

آنا کومننا[2] (ānnā komnenā)، مت ۱۰۸۳، فت پس از ۱۱۴۸، مورخ و شاهزاده‌خانم بیزانسی؛ دختر آلکسیوس I. برای اینکه شوهر خود را بتخت رساند، بر ضد برادر خود یوحنای II توطئه کرد. توطئه کشف گردید، ولی آنا بخشوده شد، و در دیری گوشه‌نشینی گزیده بنوشتن آلکسیاد (āleksiād) پرداخت، که تاریخ پادشاهی آلکسیوس I و شرح اولین جنگ صلیبی است.

آناکوندا[3] (ānākondā؛ فنس)، مار بیزهر امریکای جنوبی که اغلب در آب و گاهی بر روی درختان بسر میبرد. بزرگترین قسم آن بوآی آبی (بطول ح ۱۰ متر) است.

انالوجه (enāluje)، ده (جه ۱٬۰۶۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۱۸ کیلومتری جش داران.

انالوطیقا: ← ارغنون.

آنام[4]، کشور (ح ۱۴۷٬۶۳۰ کمم؛ جه ح ۷٬۲۰۰٬۰۰۰)، ش هندوچین؛ پایتختش هوئه. از ل به تونکن، از غ به لائوس، و از جغ به کامبوج و کوشنشین محدود است. طول خط ساحلی آن (کنار دریای چین جنوبی) ح ۱٬۳۷۰ کم میباشد. در سراسر آن رشته‌کوهی دارای قللی بارتفاع ۱٬۵۲۵ تا ۲٬۴۰۰ متر ممتد است. محصولات مناطق حاره، خاصه برنج، بعمل میآید؛ نیز شکر، پنبه، منسوجات ابریشمی، کاغذ، و غیره صادر میکند.

آنام در ح ۲۱۴ قم بتصرف چین درآمد، و چینیها نام آن‌نام [= جنوب آرام] بآن دادند. استیلای چین تا ۱۴۲۸ ادامه یافت، و آنگاه آنام مملکت مستقلی گردید. پس از ۱۵۸۸، بین دو سلسله‌ی فرمانروایان هوئه و تونکن تقسیم شد؛ در ۱۸۰۲ تحت سلطنت هوئه وحدت یافت. فرانسویان، بعنوان بدرفتاری مأمورین محلی نسبت به مبلغین فرانسوی، از ۱۸۵۸ دست به عملیات نظامی در آنام زدند، و در ۱۸۸۴–۸۶ سرزمینِ آنام را تحت الحمایه‌ی خود ساختند، و پادشاهان آنام عملا دست‌نشانده‌ی آنان گردیدند. در جه II ژاپنیها تمام هندوچین و ضمناً آنام را متصرف شدند. پس از ۱۹۴۱ نهضت ملی شدیدی پدیدار گشت. در ۱۹۴۵ آنامیها استقلال کامل آنام، تونکن، و کوشنشین، و تشکیل جمهوری ویتنام را از فرانسویان خواستار شدند، و چون موافقت نشد زد و خورد آغاز گردید. در ۱۹۴۹ فرانسویان بائو دائی را بر سر کار آوردند، و در ۱۹۵۰ او را بعنوان امپراطور جمهوری ویتنام در داخل اتحادیه‌ی فرانسه شناختند. ولی مقاومت ملیون افراطی، برهبری هو چی‌مین، تا ۱۹۵۴ ادامه یافت. در ۱۹۵۰–۵۴ آنام، با عنوان ایالت ویتنام مرکزی، جزء جمهوری ویتنام (داخل اتحادیه‌ی فرانسه) بود. بموجب پیمان ژنو (۱۹۵۴) آنام بدو قسمت منقسم شد: ناحیه‌ی ل مدار ۱۷° جزء جمهوری دموکراتیک ویتنام و بقیه جزء ویتنام جنوبی گردید.

انامق (anāmeq)، ده (جه ۱٬۰۹۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان یامچی، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۰ کیلومتری جغ مرند.

آنامکه (ānāmaka)، نام ماهی در عهد هخامنشی بزبان پارسی باستان، مطابق ماه بابلی تبتو و دسامبر و ژانویه‌ی فرنگی.

انان ابن داود: ← قرائیم.

آناناس (ānānās)، (*Ananas comosus*)، گیاه دائمی ناحیه‌ی گرمسیری امریکا، و میوه‌های خاردار مطبوع آن. کوبا، پورتو ریکو، و هاوائی از نظر محصول آناناس در رتبه‌ی اول قرار دارند. آب و گوشت میوه را بمقدار زیاد کنسرو میکنند. از برگهای خاردار آن رشته‌هائی بدست میآید که در جزایر فیلیپین با آن پارچه میسازند.

آناواک[5] (ānāwāk) [بزبان آزتک بمعنی نزدیک آب]، فلات مرکزی پهناور کشور مکزیک، بین سیرا مادره‌ی شرقی و سیرا مادره‌ی غربی. مشتمل بر دره‌ایست که شهر مکزیکو در آن قرار دارد. از مراکز تمدن آزتک بود.

ان آو دنمارک[6] (an āv denmārk)، ۱۵۷۴–۱۶۱۹، ملکه‌ی همسر جیمز I انگلستان؛ دختر فردریک II دانمارک.

ان آو کلیوز[7] (an āv klivz)، ۱۵۱۵–۵۷، ملکه‌ی انگلستان، زوجه‌ی چهارم هنری VIII؛ مت کلوه (انگلـ: کلیوز). هنری در ۱۵۴۰، زیر نفوذ تامس کرامول، بمنظورهای سیاسی او را بهمسری گرفت، ولی این ازدواج را در همان سال لغو کرد.

اناهیته (anāhita)، ← ناهید.

اناهید (anāhid)، ← ناهید.

انئید (eneid)، ← انه.

انباذقلس، فیلسوف یونانی؛ ← امپدوکلس.

انبار (anbār) یا **الانبار** (al.ʿanbār)، خرابه‌های شهری قدیم، کنار فرات، ۶۲ کیلومتری غ بغداد، در عراق کنونی. بمناسبت موقعیت مهم آن، شاپور I ساسانی آنرا از نو ساخت، و مستحکم نمود، و به انبار اسلحه و مهمات تبدیل کرد، و به یادبود پیروزی (۲۴۳ بم) خود بر گوردیانوس، پیروز شاپور نامید. اعراب ناحیه‌ی اطراف آنرا فیروز شاپور و شهر را انبار خواندند. انبار در زمان خلافت ابوبکر بدست مسلمین افتاد (۱۲ هق، مطابق ۶۳۴ بم). ابوالعباس سفاح مقر خود را به انبار منتقل کرد (۱۳۴ هق)، و منصور خلیفه نیز تا پیش از بنای (۱۴۵ هق) بغداد در آنجا مقام داشت. انبار در قرن سوم بدست قرامطه افتاد، و رو به انحطاط گذاشت.

انبارک (anbārak)، در عهد ساسانیان، به انبارها و ذخایر و مخازن مهمات اطلاق میشد. رئیس انبارک را انبارک‌بذ (-bad) یا انبارک‌سالار، و رئیس کل ذخایر را ایران انبارک‌بذ (irān) میگفتند.

انبارک‌بذ، در عهد ساسانیان؛ ← انبارک.

انبارک‌سالار، در عهد ساسانیان؛ ← انبارک.

انباره[8] (anbārc) یا **آکومولاتور** (ākumulātor؛ از فنس)؛ اسبابی برای ذخیره کردن برق. انباره مبنی بر این خاصیت است که، در بعضی حالات، عبور جریان برق بین دو صفحه‌ی فلزی که در مایعی جا دارند بر صفحات و بر مایع تغییرات شیمیائی واگشت‌پذیر تولید میکند (در نتیجه‌ی الکترولیز). بالنتیجه، وقتی انباره پر شد (یعنی تغییرات مذکور دوره‌ی خود را طی کردند)، هرگاه دو صفحه را با جسمی هادی برق متصل کنیم، تغییرات مذکور در جهت عکس انجام گرفته تولید جریانی میکنند که تا هنگام خالی شدن انباره (یعنی بازگشتن آن بحالت اولیه) در جسم هادی ادامه مییابد. در انباره‌های معمولی سربی، مایع جوهر گوگرد است. انباره موارد استعمال عملی و فراوان دارد. در بعضی موارد، صفحات آهن-نیکل یا کادمیوم-نیکل بکار میبرند. ظرفیت انباره مقدار برقی است که در تخلیه میتواند بدهد، و بر حسب آمپر-ساعت سنجیده میشود.

انباری: ← ابن الانباری.

انباری (anbāri)، شهرت **ابومحمد قاسم ابن محمد**، فت ۳۰۴ یا ۳۰۵ هق، نحوی و محدث عرب؛ پدر ابن الانباری I. از آثارش الامثال، المذکر و المؤنث، غریب الحدیث، و غیره است.

انباط (anbāt)، قوم قدیم: ← نبطیان.

انباه الرواة علی انباه النحاة (enbāho 'r.rovāt alā anbāhe 'n.nohāt) [إنباء = آگاه و مطلع کردن؛ أنباه = شریف و بزرگ و مشهور]، کتابی تاریخی بعربی، از جمال‌الدین ابن القفطی. مشتمل است بر ۸۱۳ زندگینامه‌ی بزرگان نحو و لغت، و دیگر دانشمندانی که در نحو و لغت نیز دست داشته‌اند. کسانی که از آن نقل کرده‌اند آنرا بنام تاریخ النحاة، اخبار النحاة، و اخبار النحویین نیز ذکر کرده‌اند. چاپ مصر، سه مجلد، ۱۹۵۰–۵۵.

انبدقلس: ← امپدوکلس.

انبساط[9]، در فیزیک، افزایش ابعاد جسم بر اثر افزایش دمای آن. علت آن ازدیاد سرعت حرکت مولکولها و فاصله‌ی آنها از یکدیگر است بسبب ازدیاد دما. انقباض عکس انبساط است. میزان انبساط برای هر ماده از خواص مشخصه‌ی آنست. ضریب انبساط خطی (یا سطحی یا حجمی) یک جسم جامد عبارتست از انبساط واحد طول (یا سطح یا حجم) آن در اثر یک درجه افزایش دما، و کما بیش با دما تغییر میکند.

اغلب مایعات بر اثر افزایش دما منبسط میشوند، و جرم مخصوص آنها کم میشود، و عموماً قوانین انبساط آنها مانند جامدات است، ولی در این مورد باید بین انبساط مطلق (یعنی انبساط واقعی) و انبساط ظاهری (که انبساط ظرف نیز در آن دخیل است) تفاوت گذاشت. انبساط آب، مخصوصاً نزدیک $0°$ صدبخشی، حالت استثنائی دارد. اگر آب را از $100°$ صدبخشی سرد کنیم، ابتدا منظماً منقبض میشود، و در نتیجه، جرم مخصوص آن زیاد میگردد؛ سپس در مجاورت $4°$ صدبخشی جرم مخصوص به منتهای بزرگی میرسد (جرم مخصوص آب در این دما، بنا بر تعریف، مساوی واحد است). سپس، با تنزل دما، آب

---

(۱)Anacletus (۲)Anna Comnena (۳)anaconda (۴)Annam (۵)Anáhuac (۶)Anne of Denmark (۷)Anne of Cleves (۸)accumulator (۹)expansion

منبسط میشود، و در °0 صدبخشی جرم مخصوصش ۰٫۹۹۹۸۷ میگردد؛ و چون منجمد شود باز هم منبسط میشود (علت ترکیدن حوض و لوله‌های آب بهنگام یخ زدن همین است) و تولید یخ میشود، که جرم مخصوصش در °0 صدبخشی ۰٫۹۱۶۸ است.

در انبساط گازها عامل فشار (که در انبساط یا انقباض جامدات و مایعات تأثیر محسوس ندارد) تأثیر کلی دارد. هرگاه دمای گاز از °0 صدبخشی تغییر کند، ضریب انبساط حجمی بشرط ثابت بودن فشار، و نیز ضریب ازدیاد فشار بشرط ثابت بودن حجم، برای تمام گازهای کامل یکسان و مساوی ۱/۲۷۳ است، و گازهای واقعی بتقریب تابع این حکم هستند. درجه‌بندی کلوین (← دما) مبتنی بر تغییر فشار گاز با ثابت بودن حجم آن است.

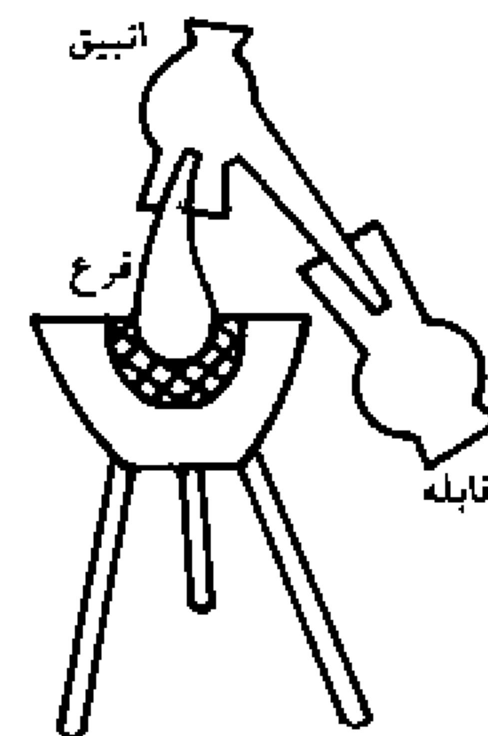
انبساط جهان: ← جهان.

انبوهه[1] (anbuhe)، درختزاری کوچک و انبوه، مخصوصاً آنکه زیررستهای انبوه داشته باشد.

انبه (anbe) یا **منجو** (manju)، (*Mangifera indica*)، درخت پیوسته‌سبز آسیای گرمسیری که در نواحی گرم دیگر برای میوه‌های درشت مطبوعش کاشته میشود. پوست میوه‌ی آن سبز زردرنگ و گوشت آن طلائی است. کاشت آن پیوسته زیادتر میشود.

انبیاء، سوره‌ی (anbiā')، سوره‌ی ۲۱م قرآن، مکی، ۱۱۲ آیه. مانند دیگر سوره‌های مکی، در موضوعات اساسی مربوط بعقیده، یعنی توحید و نبوت و معاد، بحث میکند، و بهمین جهت قوانین کلی جهانی را نمایش میدهد. از وحدت اصل زندگی (آب) و از وحدت پایان آن که همان مرگ است، و نیز از وحدت سرنوشت که برای همه بازگشت بسوی خدا است یاد میشود. مثالهای فراوانی از پیامبران گذشته میآورد در این باب که از سنتهای تغییرناپذیر غلبه‌ی حق بر باطل است، و رستگاری پیغمبران و مؤمنان، و هلاک شدن ستمگران و تکذیب‌کنندگان، و اینکه زمین خدا میراثی است که ببندگان نیکوکار وی میرسد.

انبیق (anbiq)، قسمتی از دستگاه تقطیر. قرع و انبیق از قدیم در تقطیر بکار میرفته است. ظاهراً دیوسکوریدس (قرن اول بم) اولین کس از یونانیان است که دستگاه تقطیر را، بنام آمبیکس (āmbix) [ین. = ظرف]، توصیف کرده است، و این لفظ در زبان عربی بصورت انبیق درآمد، و لفظ آلامبیک (ālāmbik) که امروز در بعضی زبانهای اروپائی بدستگاه کامل تقطیر اطلاق میشود از لفظ عربی الانبیق گرفته شده است.



آلامبیک، که در نزد ما در آزمایشگاهها "قرع و انبیق" نامیده میشود، اساساً مرکبست از دیگی که موادی را که میخواهند تقطیر کنند در آن میریزند، و سرپوشی که روی دیگ را میپوشاند و بخارات حاصل را بوسیله‌ی لوله‌ای متوجه دستگاه سردساز یا ظرفی که این بخارها در آن بصورت قطرات مایع درمیآیند میکنند. در دوره‌ی اسلامی، جابر ابن حیان و رازی و ابن عوام در باب دستگاه تقطیر بتفصیل نوشته‌اند، و کیمیاگران اسلامی دستگاههای تقطیر را تا حدی تکمیل کردند. دستگاه تقطیر نزد آنان مرکب از سه پارچه بوده است، قرع، انبیق، و قابله (qābele). ماده‌ای را که میخواستند تقطیر کنند در قرع حرارت میدادند، و بخارات حاصل، در انبیق تبدیل به مایع میشد، و این مایع در ظرف موسوم به قابله گرد میآمد.

آنتالسیداس[2] (āntālsidās)، ین. آنتالکیداس، نة نیمه‌ی اول قرن ۴م قم، سیاستمدار و جنگجوی اسپارتی. برای برهم زدن روابط آتن با تیری‌باذ، والی ایرانی لیدیا، به آسیای صغیر اعزام شد (ح ۳۹۳ قم). از آنجا بدربار اردشیر II هخامنشی رفت، و کومک دولت ایران را بر ضد آتن جلب نمود، و کمی بعد نیروی دریائی آتن را نزدیک هلسپونت شکست داد. "صلح آنتالسیداس" یا "صلح شاه" را با ایرانیان منعقد ساخت (۳۸۶ قم) که بموجب آن تمام آسیای صغیر و قبرس بدولت ایران تعلق میگرفت، اغلب دولتشهرهای یونانی مستقل میشد، و برای آتن مختصری بیش نمیماند.

آنتایوس[3] (āntāyos)، در اساطیر یونان، یکی از غولها، پسر پوسیدون و گایا. هرگاه که بمادرش (زمین) میخورد قوت میگرفت. هرکول در هوا بلندش کرده خفه‌اش نمود.

انتبه[4] (entebbe)، شهر (جه ۷٬۹۴۲)، کرسی اوگاندا، کنار دریاچه‌ی ویکتوریا نیانزا.

انتحال (entehāl) [عربی، = بخود بستن و ادعا کردن چیزی که از دیگری است]، یکی از سرقات شعر، و آن چنان است که شاعری شعر شاعری دیگر را عیناً بی‌تغییر و تصرف در لفظ و معنی آن، یا با اندک تغییر، و با آوردن بیت یا ابیاتی بیگانه در میان ابیات شعر، و تغییر تخلص، بخود منسوب سازد. امیر معزی گفته است:

گرچه بجفا دست برآوردستی،
بردارم دست تا فرود آری دست.

و رافعی ازو برده و گفته:

زین پس بخدا ای صنم عشوه‌پرست
بردارم دست تا فرود آری دست.

انتخاب یا انتخاب طبیعی[5]، فر. سلکسیون (selek-sioN)، انتخابی که طبیعت از شایسته‌ترین انواع حیوانی و نباتی میکند. انتخاب طبیعی، در داروینیسم، از عوامل بسیار مهم تکامل محسوب است. بر طبق نظریه‌ی داروین، بسبب عوامل مختلف محیط (مثلا مقدار غذا و آب موجود، دما، و فشار جو) و نیز بسبب زیاد شدن نباتات و حیوانات، نزاعی بین افراد و انواع درمیگیرد (تنازع بقا)، و فقط آنهائی که با محیط سازگار اند باقی میمانند (بقای اصلح) و توالد میکنند. انسان، در پرورش حیوانات و نباتات، افراد قابلتر و مساعدتر با منظور خود را انتخاب میکند، و این انتخاب مصنوعی است.

انتخابات، جریان رسمی انتخاب کردن اشخاص برای احراز مقام یا منصبی در جامعه از طریق آراء عمومی. در یونان قدیم، مأمورین دولت انتخابی بودند، و گاهی هم با قرعه تعیین میگردیدند. در روم قدیم، انجمنها مأمورین را از طریق رأی دادن انتخاب میکردند. در قرون وسطی انتخابات آزاد بکلی متروک گشت. ولی بعدها انتخابات با نمو اصول دموکراسی پیشرفت نمود. در انگلستان از قرن سیزدهم انتخاب نمایندگان مجلس آغاز گشت، و از سال ۱۶۸۸ صورت مرتب‌تری بخود گرفت. در سال ۱۸۷۲ رأی مخفی در انتخابات انگلستان معمول گشت، و آزادی رأی دادن بمفهوم حقیقی آن برقرار شد.

در سایر کشورها هم که اصول دموکراسی قبول شده است انتخاب نمایندگان پارلمان بوسیله‌ی رأی مخفی انجام میگیرد، و رأی‌دهندگان بهر نامزدی که میپسندند رأی میدهند. در برخی از کشورها که اسماً پیرو اصول دموکراسی شده‌اند انتخابات آزاد بمعنای حقیقی آن وجود ندارد، و غالب دولتها متوسل بوسایلی میشوند که نامزدهای خود را از صندوق بیرون میآورند، و حق رأی‌دهندگان را تضییع مینمایند. در کشورهای کمونیستی رأی دهندگان حق دارند که یا به کسانی که از طرف حزب کمونیست نامزد شده‌اند رأی دهند و یا از رأی دادن خودداری نمایند.

انتخابات البهیه من الکتب العربیه و الفارسیه و الترکیه (entexābāto 'l.bahiyya)، عنوان کتابی تاریخی، مشتمل بر متون فارسی و عربی و ترکی، که در باره‌ی تاریخ طبرستان و گیلان در پیش از اسلام و بعد از آن در آثار مورخان دوره‌ی اسلامی آمده. بوسیله‌ی ی. آ. ب. دورن تألیف شده است، و در ۱۸۵۷–۵۸ باهتمام او در سن پطرزبورغ بطبع رسیده.

آنتراسن[6] (āntrāsen؛ از فنس)، ئیدروکربور سفید متبلور (فورمول شیمیائی آن $C_{14}H_{10}$)، دارای فلوئورسانی آبی. در °۲۱۷ صدبخشی ذوب میشود؛ در ح °۳۵۰ صدبخشی میجوشد. از قطران زغال سنگ بدست میآید. در تهیه‌ی بعضی مواد رنگی بکار میرود.

آنتراسیت[7] (āntrāsit؛ از فنس)، نوعی زغال سنگ محکم، برنگ سیاه، دارای آب و مواد فرار بسیار کم و کربون ثابت زیاد. با شعله‌ی بسیار کوتاه میسوزد.

آنترفرانس، در فیزیک: ← تداخل.

آنترکاستو[8]، **آنتوان برونی د/** (āNtuān brüni dāNtrkāsto)، ۱۷۳۹–۹۳، دریانورد فرانسوی. فرمانده هیئت اعزامی برای جستجوی لا پروز بود (۱۷۹۱–۹۲)، و سواحل کالدونی جدید، تاسمانی، و هلندجدید را پویید.

آنترکاستو، جزایر: ← د/آنترکاستو، جزایر.

آنتریم[9] (antrim)، ولایت ساحلی (۲٬۸۴۵ کمم؛ جه باستثنای بلفاست ۲۳۱٬۰۹۹)، ایالت آلستر، ایرلند شمالی. مرکزش، بلفاست، از بنادر مهم انگلستان و مرکز صنعتی عمده‌ی ایرلند است. بیشتر آن زراعتی است، ولی ماهیگیری و دام‌پروری نیز معمول میباشد. قسمت شرقی آن کوهستانی است. سنگهای جاینتز کوزوی در ساحل شمالی است.

آنتسنگروبر[10]، **لودویگ** (ludwig āntsengru-

(۱)thicket (۲)Antalcidas (۳)Antaeus (۴)Entebbe (۵)natural selection (۶)anthracene (۷)anthracite (۸)Entrecasteaux (۹)Antrim (۱۰)Anzengruber

ber)، ۱۸۳۹–۸۹، نویسنده‌ی اتریشی. نمایشنامه‌ی دستور چهارم (۱۸۷۷) او یکی از اولین نمایشنامه‌هائی است که طبق اصول ناتورالیسم نوشته شده است.

انتسیو[1] (entsio) یا **انتسو**[2] (entso)، ح ۱۲۲۰–۷۲، شاه (۱۲۳۸–۴۹) ساردنی، پسر نامشروع امپراطور فردریک II. در ۱۲۴۹ اسیر شد، و تا آخر عمر در سیاهچالی محبوس گوئلفها بود.

آنتسیو[3] (āntsio)، لتیـ **آنتیوم** (āntium)، شهر (جم ۹°۵۸۴ی)، لاتیوم، ایتالیای مرکزی، کنار دریای تیرنه. از زمان رومیان شناگاه بوده؛ آثار مخروبه‌ی مهم رومی دارد. در جج II، میدان جنگ سخت متفقین (که رو بساحل میآمدند) با آلمان بود (ماههای ژانویه–مه‌ی ۱۹۴۴).

انتصار (entesār) یا **الانتصار** یا **انتصار الشیعة**، کتابی در فقه شیعه، بعربی، از سید مرتضی، در بیان مسائل انفرادی شیعه در فروع، که مؤلف در آنها اهل سنت را رد کرده است، و بر هر مسئله اقامه‌ی دلیل نموده، و اقوال موافق مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت را آورده. دارای مقدمه‌ای احتجاجی و تحقیقی میباشد. ظاهراً اول‌بار در ضمن مجموعه‌ای بنام جوامع الفقه در ۱۲۷۶ هق در تهران و سپس جداگانه نیز بطبع رسیده.

انتظامیه‌ی دوشیزگان، مدرسه‌ی، از مدارس قدیمی ملی دخترانه‌ی تهران، که در ۱۲۹۱ هش تأسیس و از ۱۳۳۴ هش، بنام مؤسس، دبستان صدوقی نامیده شد.

انتعاش دینی[4] (ente'āše)، تجدید ایمان دینی و خدمت در راه ترویج آن. در تاریخ مسیحیت بالاخص به نهضتی گفته میشود که در ح ۱۷۳۷ برهبری جان وسلی و چارلز وسلی و جورج وایت‌فیلد بر پا شد. مقارن همین احوال نهضت معروف به بیداری عظیم در امریکا ظاهر گردید.

انتقال خون: ← خون دادن.

انتقال عواطف[5]، در پسیکانالیز، ظهور حالتی عاطفی (اعم از مثبت یا منفی، محبت یا نفرت) در بیمار نسبت به پسیکانالیست. ← پسیکانالیز؛ عاطفه.

آنتمیوس ترالسی[6] (āntemiuse trällesi)، معمار و ریاضیدان یونانی در قرن ۶م. با ایسیدوروس ملطی کلیسای ایاصوفیه را در قسطنطنیه ساخت (۵۳۲–۳۷ بم).

آنتن[7] (änten؛ از فنس)، قسمتی از دستگاه رادیو که امواج رادیوئی را در فضا متشعشع میکند یا آنها را از فضا میگیرد. در برقرار کردن ارتباط رادیوئی، باید اولا انرژیی را که در دستگاه فرستنده تولید میشود بصورت امواج برقاطیسی منتقل کرد، و ثانیاً قسمتی ازین انرژی منتقل‌شده را در دستگاه گیرنده گرفت. هر دو عمل بوسیله‌ی آنتن انجام میگیرد. آنتن ممکن است یک سیم کوتاه (در گیرنده) باشد یا دستگاه مفصلی از سیمها و یا برجهای فولادی (در فرستنده). حسن عمل آنتن در منتقل کردن انرژی مربوطست به طول و شکل آن و وضعش نسبت بزمین و اشیاء مجاور و غیره. آنتن متوجه آنست که امواج رادیوئی را در امتداد معینی پخش میکند یا میگیرد. دستگاههای تلویزیون آنتنهای مخصوص دارند.

آنتو، پیکو دِ[8] (piko de āneto) یا **قله‌ی نتو**[9] (netu فنس) یا **قله‌ی آنتو**[10] (ānetu)، قله‌ای بارتفاع ۳٬۴۰۴ متر، لش اسپانیا، نزدیک مرز فرانسه؛ بلندترین نقطه‌ی پیرنه.

آنتوان دو بوربون: ← بوربون، آنتوان دو.

آنتورپ (āntwerp)، بلژیک: ← آنورس.

آنتوفاگاستا[11] (āntofāgāstā)، شهر (جم ۶۲٬ـ ۲۷۲)، ل شیلی، کنار قکب؛ کرسی ایالتی بهمین نام. شوره و مس صادر میکند. در ۱۸۸۴ بولیوی آنرا به شیلی واگذاشت (← پاسیفیک، جنگ).

آنتونسکو[12]، **یون** (yon āntonesku)، ۱۸۸۲–۱۹۴۶، مارشال و دیکتاتور رومانی. در ۱۹۴۰ به نخست‌وزیری تعیین شد؛ کارول II را وادار کرد که بنفع میخایل از سلطنت کناره‌گیری کند؛ رومانی را به اردوی محور کشانید؛ اختیار واقعی کشور را بدست هیتلر داد. در ۱۹۴۴ بازداشت و سپس اعدام شد.

آنتونگ[13] (āntung)، شهر صنعتی (جم ۳۶۰٬ـ 000)، ج منچوری، بر مصب رود یالو. در ۱۹۰۷ بروی تجارت خارجی باز شد.

آنتونی[14]، **سوزن براونل** (suzan brănel anto-ni)، ۱۸۲۰–۱۹۰۶، مصلح اجتماعی امریکائی، رهبر نهضت طلب حق رأی برای زنان.

آنتونی شرلی: ← شرلی، سر آنتونی.

آنتونینوس، دیوار: ← آنتونینوس پیوس.

آنتونینوس پیوس[15] (āntoninus pius)، ۸۶–۱۶۱، امپراطور (۱۳۸–۱۶۱) روم. هادریانوس او را بجانشینی برگزید. مملکت را خوب اداره کرد. **دیوار آنتونینوس** (بطول ۶۰ کم) در ل بریتانیا در عهد او ساخته شد (احتمالا در ۱۴۰–۴۲). پسرخوانده‌اش مارکوس آورلیوس جانشین او شد.

آنتونینها[16] (āntonin.hā)، نامی که به ۷ تن از امپراطوران روم که از ۹۶ بم تا ۱۹۲ بم حکومت کردند داده شده (نروا، ترایانوس، هادریانوس، آنتونینوس پیوس، مارکوس آورلیوس، وروس، کومودوس). بیشتر آنها لایق و عادل بودند و نظم و آرامش در امپراطوری برقرار کردند. این دوره عصر آنتونینها نام دارد.

آنتونیوس[17] (āntonius) یا **مارکوس آنتونیوس** (mārkus)، ح ۸۳ قم–۳۰ قم، سردار و سیاستمدار رومی. از خاندانی ممتاز و مادرش از بستگان یولیوس قیصر بود، و از جوانی حتی دشمنانش شجاعت و تحمل او را در جنگ میستودند. در شرق در خدمت گابینیوس و در گل در خدمت قیصر جنگید. در کشمکش بین قیصر و پومپیوس به قیصر پیوست، و پس از شکست پومپیوس قدرت یافت. در هنگام کشته شدن قیصر کنسول بود، و با فصاحت و بلاغتی که داشت مردم را بر ضد مسببین قتل برانگیخت (۴۴ قم)، و بر رم استیلا یافت. جنگ داخلی درگرفت، و در همین زمان بود که سیسرون جمهوریخواهان را بر ضد او برانگیخت. آنتونیوس با اوکتاویانوس (بعداً **آوگوستوس**) و لپیدوس دومین تریومویراتوس را تشکیل دادند، که در دوره‌ی حکومت آن جمع زیادی از جمله سیسرون به قتل رسیدند. در ۴۲ قم آنتونیوس و اوکتاویانوس جمهوریخواهان را در فیلیپی شکست دادند، و امپراطوری روم را تقسیم کردند، و متصرفات شرقی روم به آنتونیوس رسید. در طی اقامت آنتونیوس در مشرق‌زمین، زوجه‌ی او، فولویا (fulviā)، مشغول تحریک بر ضد اوکتاویانوس شد، و جنگ داخلی در ایتالیا درگرفت. مقارن این ایام آنتونیوس به ایتالیا وارد شد. فولویا درگذشت (۴۰ قم)، و صلحی بین آنتونیوس و اوکتاویانوس منعقد گردید، و آنتونیوس خواهر اوکتاویانوس را، نامش اوکتاویا، بزنی گرفت. در سال ۴۱ قم، آنتونیوس در کیلیکیا در آسیای صغیر **کلئوپاترا**، ملکه‌ی مصر، را ملاقات کرده و بدام عشق او افتاده بود. اتحاد آن دو برای هر دو سودمند بود: آنتونیوس به منابع مصر دست مییافت، و کلئوپاترا وضع خود را مستحکم میکرد. در ۳۶ قم آنتونیوس در صدد لشکرکشی به مملکت اشکانی برآمد (← فرهاد IV)، ولی کاری از پیش نبرد، و به اسکندریه نزد کلئوپاترا بازگشت، و درباری با شکوه و جلال دربار سلاطین مشرق دایر نمود. در ۳۲ قم اوکتاویا را طلاق داد و بین اوکتاویانوس از یک طرف و آنتونیوس و کلئوپاترا از طرف دیگر جنگ درگرفت. ناوگان اوکتاویانوس در جنگ دریائی آکتیون پیروز شد (۳۱ قم)، و آنتونیوس و کلئوپاترا به اسکندریه گریختند. در ۳۰ قم که اوکتاویانوس به مصر حمله برد، آنتونیوس خودکشی کرد. داستان او را شکسپیر در جولیس سیزار و آنتونی و کلئوپاترا آورده است.

آنتونیوس[18]، **قدیس** (qeddis āntonius)، ۲۵۱؟–ح ۳۵۰، راهب مصری. در ۲۰ سالگی راهب شد، و در ۳۵ سالگی بکلی منزوی گردید. بر طبق روایات، شیطان انواع حیلهها را برانگیخت تا او را منحرف سازد ولی موفق نشد. گروهی از راهبان دور او گرد آمدند، و تحت فرمانش درآمدند. پس از چند سالی به صحرائی نزدیک طیوه روی آورد، و بقیه‌ی عمر دراز خود را اغلب در آنجا گذرانید. وی پدر رهبانیت مسیحی محسوب است.

آنتونیوس پادوائی[19]، **قدیس** (qeddis āntoniuse pāduāi)، ۱۱۹۵–۱۲۳۱، روحانی پرتغالی، از فرقه‌ی فرانسیسیان. گویند در عالم مکاشفه عیسای کودک را در آغوش گرفت. در آثار هنری به همین صورت پرداخته میشود.

آنتیب[20] (āNtib)، نام قدیم آن **آنتیپولیس** (āntipolis)، شهر (جم ۱۸٬۰۱۸)، ولایت آلپ‌ماریتیم، جش فرانسه، کنار مدیترانه، بفاصله‌ی ۱۸ کیلومتری جغ نیس. در ح ۳۴۰ قم بنا شد. مشتمل بر ژوان‌ل‌پن و دیگر تفرجگاههای ریویرای فرانسه است. **دماغه‌ی آنتیب**، در ۵ کیلومتری ججغ آن، نیز از تفرجگاههای زمستانی است.

آنتی‌بیوتیک[21] (āntibiotik؛ از فنس) [= ضد حیات]، موادی که از سازواره‌های زنده بدست

---

(1)Enzio (2)Enzo (3)Anzio (4)religious revival (5)transference (6)Anthemius of Tralles (7)antenna; aerial (8)Pico de Aneto (9)Néthou (10)Anethou (11)Antofagasta (12)Antonesku (13)Antung (14)Anthony (15)Antoninus Pius (16)Antonines (17)(Marc) Antony (18)Anthony (19)Anthony of Padua (20)Antibes (21)antibiotics

میآیند، و کشنده‌ی بعضی میکروبها یا مانع رشد و نمو آنها هستند. آنتی‌بیوتیکها گزینندگی دارند، بدین معنی که چون وارد بدن شوند، بعضی میکروبها را میکشند اما به نسجهای انسانی آسیب نمیرسانند. آنتی‌بیوتیکها از قارچها و باکتریها بدست میآیند، و بعضی را میتوان مصنوعاً ساخت. پنی‌سیلین یکی از آنتی‌بیوتیکها است، و سر ا. فلمینگ انگلیسی آنرا از ترشحات قارچ مخصوصی بدست آورد (۱۹۲۸). نخستین آنتی‌بیوتیکهای مفید، یعنی گرامیسیدین و تیروسیدین، را ر. ژ. دوبو در ۱۹۳۹ از باکتریهای خاکی تهیه کرد. در نتیجه‌ی تحقیقات سر ه. و. فلوری و ا. ب. چین و دیگران، در ۱۹۴۰ معلوم شد که پنی‌سیلین نسجهای انسانی را مسموم نمیکند، و در مبارزه با باکتریهای بیماریزا مفید است. سایر آنتی‌بیوتیکهائی که در معالجه‌ی بیماریهای انسان بکار میروند عبارتند از استرپتومیسین، که در ۱۹۴۳ بتوسط س. آ. واکسمن امریکائی کشف شد؛ کلرامفنیکول؛ نئومیسین؛ و تتراسیکلین. استعمال ناشیانه‌ی آنتی‌بیوتیکها در معالجه خطرناک است. بی‌احتیاطی در استعمال آنها ممکن است مخل به ایمنی باشد. از جمله‌ی تأثیرات سوء آنها واکنش شدید آنافیلاکسی، اختلالات معده و روده، بیماریهای خون، و غیره است، که ممکن است منجر به مرگ شود. آنتی‌بیوتیکها برای تقویت رشد حیوانات اهلی و گیاهان و در حفظ مواد غذائی بکار میروند. نیز ← سولفامیدها.

آنتی‌پاتر[1] (āntipāter)، یـ آنتی‌پاتروس (-pāt-ros)، فت ۳۱۹ قم، سردار مقدونی. از رجال مورد اعتماد فیلیپ II و از دوستان اسکندر مقدونی بود. در دوره‌ی جنگهای اسکندر در آسیا، آنتی‌پاتر نایب‌السلطنه بود (۳۳۴–۳۲۳ قم) و در مقدونیه مقام داشت. بعد از مرگ اسکندر، به مخالفت با پردیکاس برخاست، و بعد از شکست خوردن پردیکاس، آنتی‌پاتر وحدت کشور را حفظ کرد.

آنتی‌پاتروس یا آنتی‌پاتر: ← هرودس.

آنتیپاس: ← هرودس.

آنتیپروتون[2] (āntiproton؛ از فنس) یا **پروتون منفی**، از ذرات زیر اتمی، همجرم پروتون، که بار برقی آن منفی و مساوی خرده‌بار است. در ۱۹۵۵ کشف شد. از برخورد آن با پروتون ممکن است اشعه‌ی گامای دارای انرژی بسیار تولید شود.

آنتی‌توروس[3] (āntitoros) یا **آنتی‌تاوروس** (-tāros؛ ینـ)، رشته‌کوهی در قسمت شرقی ترکیه‌ی آسیائی، لش کوههای توروس، که دنباله‌ی کوههای توروس و بطرف کوههای ارمنستان ممتد است.

انتیتم[4] (antitəm)، رود کوچکی در ج ایالت پنسیلوانیا و غ مریلند، کشمت، که در حـ ۹٫۵ کیلومتری ل هارپرز فری به پوتومک ملحق میشود. بعلت پیکار انتیتم (سپتامبر ۱۸۶۲) از جنگ داخلی امریکا، که منتهی به عقب‌نشینی ر. ا. لی شد، معروفست.

آنتی‌سپتیک، پلشت‌بر، ← پلشت‌بری.

آنتی‌سمیتیسم[5] (ānti.semitism؛ از فنس)، ضدیت با قوم یهود و کینه‌ورزی با یهودیان و تحریک بر علیه آنان. پیش از قرن ۱۹م، احساسات ضد یهودی، که بیشتر جنبه‌ی مذهبی داشت، بصورت قتل و غارت و تبعید دسته‌جمعی و محرومیتهای اجتماعی ابراز میشد (← گتو). شغل مجاز یهودیان محدود به کارهائی از قبیل رباخواری شد، و در نتیجه، آنتی‌سمیتیسم جنبه‌ی اقتصادی پیدا کرد. پس از قرن ۱۹م و آزادی یهودیان، که احساسات نژادی همراه با بیداری حس ملیت و ناسیونالیسم در اروپا توسعه یافت، از طرف عوام‌فریبان یا از طرف دولتها (مانند روسیه‌ی تزاری)، برای تسکین مردم ناراضی، اتهامات گوناگون به یهودیان منسوب گردید. در اوایل قرن ۲۰م، سند مجعولی بنام اعلامیه‌ی عقلای صهیون در روسیه انتشار یافت، که در آن از نقشه‌ی تسلط یهود بر عالم صحبت میشد. نظریه‌ی برتری نژاد "آرین" که در قرن ۱۹م با تعالیم گوبینو و ه. ا. چیمبرلین پیدایش یافته بود، بتوسط ا. روزنبرگ باوج شهرت رسید، و در نظریه‌ی ناسیونال سوسیالیسم درج شد. هیتلر بین سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵ قریب ۶ میلیون یهودی را نابود کرد. سقوط هیتلر آنتی‌سمیتیسم را متوقف نساخته است.

انتیکاستی[6] (antikāsti)، جزیره، ش ایالت کبک، کانادا، بر دهانه‌ی رود سنت لارنس. در ۱۵۳۴ بتوسط ژ. کارتیه کشف شد.

انتیگوا[7] (antiguā)، جزیره (۲۸۰ کمم؛ در ۱۹۵۷ جمـ ۵۵‘100)، هند غربی بریتانیا، در جزایر بادپناه. کریستوف کلمب کشفش کرد (۱۴۹۳)؛ انگلیسها در آن مهاجرنشین دایر کردند (۱۶۳۲).

آنتیگوا[7] (āntiguā)، شهر (جمـ 10‘۶۹۱)؛ گواتـ مالا؛ بنای ۱۵۴۲. در قرن ۱۸م شکوه بسیار داشت.

آنتیگونوس[8] I (āntigonose)، ملقب به **کوکلوپس** (kuklops) [ینـ = یک‌چشم]، حـ ۳۸۲–۳۰۱ قم، شاه (۳۰۶–۳۰۱ قم) مقدونیه. از سرداران اسکندر مقدونی بود، و در ۳۳۳ قم بحکومت فریگیا منصوب شد. در جنگ جانشینان اسکندر (← دیادوخوی) نقش عمده‌ای داشت. در ۳۱۶ قم آسیای صغیر و سوریه و بین النهرین تحت استیلای او بود. سرانجام لوسیماخوس، سلوکوس I، و بطلمیوس I که از قدرت او هراسناک بودند بر ضد وی متحد شدند. آنتیگونوس با پسرش دمتریوس (بعداً دمتریوس I مقدونیه) در تجدید امپراطوری اسکندر کوشیدند، و به یونان لشکر کشیدند، و آنتیگونوس در ۳۰۶ قم بطلمیوس را شکست داد، ولی بعداً پدر و پسر در نبرد ایپسوس مغلوب شدند. آنتیگونوس بقتل رسید.

آنتیگونوس[9] II، معروف به **آنتیگونوس گوناتاس** (āntigonos gonātās)، حـ ۳۲۰–۲۳۹ قم، شاه مقدونیه. پس از مرگ پدرش، دمتریوس I، جانشین وی شد، ولی فقط بعد از شکست دادن گلها در تراکیا و تصرف (۲۷۶ قم) مقدونیه سلطنت او تحقق یافت. در دوران سلطنت خود گرفتار جنگ با مصر و یونان بود. معذلک، موقعیت خود را حفظ کرد. دربارش مرکز شعرا و فلاسفه بود. قدرت مقدونیه را تجدید نمود، و یونان را برای مدت کوتاهی تحت لوای واحد درآورد. جانشینش دمتریوس II.

آنتیگونوس[10] III (āntigonose)، معروف به **آنتیگونوس دوسون** (āntigonos doson)، فت ۲۲۱ قم، شاه مقدونیه. پس از مرگ دمتریوس II نایب‌السلطنه‌ی پسرش فیلیپ (فیلیپ V) گردید. زوجه‌ی بیوه‌ی دمتریوس را بزنی گرفت، و در ۲۲۷ قم خود را شاه اعلام کرد. اتحادیه‌ی آخایائی (← آخایا) را در مقابل کلئومنس III یاری کرد. پس از مرگش یونان و مقدونیه‌ی مقتدری برای فیلیپ V بجا ماند.

آنتیگونه[11] (āntigone)، در افسانه‌های یونانی، دختر اودیپ. چون بر خلاف امر کرئون شعائر تدفین برادرش پولونیکس را بجا آورد، کرئون او را زنده‌بگور کرد.

آنتیل، جزایر: ← آنتیلها.

آنتیلها[12] (āntilhā) یا **جزایر آنتیل**، نام عمومی جزایر هند غربی جز باهاما، در دریای کارائیب، ج غ کشمت. آنتیلهای بزرگتر مشتمل است بر کوبا، ژامائیک، هیسپانیولا، و پورتو ریکو. آنتیلهای کوچکتر مشتمل بر چهار مجمع‌الجزایر عمده است: جزایر ورجین (متعلق به کشمت و انگلستان)، جزایر بادپناه (انگلستان و فرانسه)، جزایر بادگیر (انگلستان و فرانسه)، و جزایر نزدیک ساحل شمالی ونزوئلا (هلند و ونزوئلا).

آنتیلیبانوس (āntilibānus)، ← جبل الشرقی.

آنتیموان[13] (āntimuān؛ از فنس)، لتیـ ستیبیوم (stibium)، عنصر نقره‌فام متبلور (علامت شیمیائی Sb؛ نیز رجوع کنید به جدول عنصرها)، دارای خواص فلزی و نافلزی. با ئیدروژن گازی سمی تشکیل میدهد. با اکسیژن، گوگرد، فسفر، و شورگنها بآسانی ترکیب میشود. بهنگام انجماد منبسط میگردد. در ساختن آلیاژ چاپ و ← آلیاژ بابیت و آلیاژهای ضد اصطکاک، و در ریخته‌گری و پزشکی بکار میرود. کانه‌ی عمده‌ی آن ستیبین است.

آنتیمونیت: ← ستیبین.

آنتینوئوس[14] (āntinous)، حـ ۱۱۰–۱۳۰ بم، جوان زیبائی که محبوب امپراطور هادریانوس بود. پیوسته در مصاحبت امپراطور بود تا در سفری به مصر در رود نیل غرق شد (بقولی برای اینکه امپراطور را نجات دهد). هادریانوس شهری در مصر بنام او بنا کرد، و آیین پرستشی بافتخار او تأسیس نمود. سکه‌هائی با تصویر وی ضرب و مجسمه‌هائی ازو ساخته شد.

آنتینومیانیسم[15] (āntinomiānism) [از ینـ = خلاف شریعت]، عقیده‌ای در مسیحیت مبنی بر اینکه مسیحیان، چون بتوسط مسیح نجات یافته و با ایمان برائت حاصل نموده‌اند، نیازی بپیروی از قوانین اخلاقی (خاصه قوانین عهد عتیق) ندارند. آناباتیستها یگانه فرقه‌ی بزرگی است که از این عقیده پیروی میکند.

آنتیوپه[16] (āntiope)، در افسانه‌های یونانی. ۱- دختر پادشاه بئوسی. از زئوس آمفیون و زتوس را

---

(۱)Antipater (۲)antiproton (۳)Anti-Taurus (۴)Antietam (۵)anti-Semitism (۶)Anticosti (۷)Antigua (۸)Antigonus (Cyclops) (۹)Antigonus (Gonatas) (۱۰)Antigonus (Doson) (۱۱)Antigone (۱۲)Antilles (۱۳)antimony (۱۴)Antinoüs (۱۵)antinomianism (۱۶)Antiope

بزاد. ۲- خواهر هیپولوته، ملکه‌ی آمازونها. بروایتی مادر هیپولوتوس است از تسئوس.

آنتیوخوس[1] I (āntioxose)، ملقب به **سوتر** (soter)، ۳۲۴-۲۶۱ قم، شاه (۲۸۰-۲۶۱ قم) سلوکی (← **سلوکیان**)؛ پسر و جانشین سلوکوس I. معاصر بطلمیوس II بود، و در جنگ با مصریان مقدار زیادی از متصرفات سلوکی را از دست داد. جانشینش آنتیوخوس II.

آنتیوخوس[2] II، ملقب به **تئوس** (teos)، ۲۸۶-۲۴۷ قم، شاه (۲۶۱-۲۴۷ قم) سلوکی (← **سلوکیان**)؛ پسر و جانشین آنتیوخوس I. جنگهای پدر را با مصر تعقیب کرد؛ این امر، و شورش ایالات پارت و باکتریا، بیش از پیش دولت سلوکی را ضعیف نمود، و ارشک اشکانی سلسله‌ی اشکانیان را تأسیس کرد. آنتیوخوس ناچار زوجه‌ی خود لائودیکه (lāodike) را رها نمود، و با برنیکه (berenike)، دختر بطلمیوس II، ازدواج و با مصر صلح کرد (۲۵۰ قم). بعد از مرگ بطلمیوس لائودیکه را نیز نزد خود خواند، و گویند لائودیکه او را بقتل رسانید.

آنتیوخوس[3] III، معروف به **آنتیوخوس کبیر**، ۲۴۲-۱۸۷ قم، شاه (۲۲۳-۱۸۷ قم) سلوکی (← **سلوکیان**)؛ پسر و جانشین سلوکوس II. در موقع جلوس او دولت سلوکی در شرف انحلال بود، و آنتیوخوس نتوانست قدرت آنرا کاملا بازگرداند. در مشرق دولت جوان اشکانی و در مغرب دولت روم در بسط و توسعه‌ی خود میکوشیدند. آنتیوخوس برای تثبیت تسلط خود به ماد تاخت و معبد اناهیته (ناهید) را غارت نمود، و از آنجا به پارت لشکر کشید، و **اردوان I** ناچار پادشاهی سلوکی را شناخت. سپس آنتیوخوس پادشاه باکتریا را مغلوب و دست‌نشانده‌ی خود کرد. آنگاه به هند لشکر کشید، و هفت سال در آنجا ماند (۲۱۲-۲۰۵ قم)، و سپس از طریق خلیج فارس و جزیره‌ی بحرین به سوریه بازگشت، و سوریه‌ی جنوبی و آسیای صغیر را گرفت. وی متوجه خطری که از جانب رومیان او را تهدید میکرد نبود، و بر خلاف نصایح هانیبال (که در ۱۹۳ قم در دربار آنتیوخوس بود)، در موقعی که رومیها گرفتار جنگ با گلها بودند بآنها حمله نکرد، و بعداً در ۱۹۱ قم در ترموپیل و در ۱۹۰ قم در ماگنسیا از رومیان شکست خورد، و بموجب پیمان صلح ۱۸۸ قم تمام متصرفات خود را در غ کوه توروس و نیز فیلها و کشتیهای جنگی خود را از دست داد، و پرداخت غرامت هنگفتی را تعهد کرد، ولی اگر چه یکی از شرایط صلح تسلیم کردن دشمنان روم بود که بدربار او پناه آورده بودند، هانیبال را مجال فرار داد. سرانجام در حینی که مشغول تاراج یکی از معابد عیلام بود بقتل رسید.

آنتیوخوس[4] IV، معروف به **اپیفانس** (epifānes) [یو. = مشهور]، فت ۱۶۳ (یا ۱۶۴) قم، شاه (۱۷۵-۱۶۳ یا ۱۶۴ قم) سلوکی سوریه؛ پسر آنتیوخوس III؛ جانشین برادرش سلوکوس IV. ارمنستان و فلسطین را گرفت. کوشید که فرهنگ یونانی را وارد سرزمین یهودا کند، و یهودیت را براندازد، و این امر باعث شورش مکابیان شد. حمله‌ی وی به مصر بعلت مداخله‌ی رومیان بجائی نرسید.

آنتیوخوس[5] V (āntioxose)، ملقب به **ائوپاتور** (eupātor) [یو. = نیک‌پدر]، ح ۱۷۳-۱۶۲ قم، شاه (۱۶۴-۱۶۲ قم) سلوکی سوریه؛ پسر آنتیوخوس IV. در ۹ سالگی بجای پدر نشست، و لوسیاس ولی او بود. با یهودیان صلح کرد. دمتریوس سوتر (دمتریوس I) که مدعی سلطنت بود او را مغلوب و مقتول نمود.

آنتیوخوس[6] VII، ملقب به **سیدتس** (sidetes)، ح ۱۵۹- ح ۱۲۹ قم، شاه (ح ۱۳۹- ح ۱۲۹ قم) سلوکی سوریه؛ دومین پسر دمتریوس I. جنگ با یهودیان را ادامه داد، و در ۱۳۳ قم اورشلیم را گرفت، و سپس با آنان صلح کرد. در جنگ با اشکانیان بقتل رسید.

آنتیوخوس[7] XIII، ملقب به **آسیاتیکوس** (āsiā-tikos) [= آسیائی]، فت ۶۳؟ قم، آخرین پادشاه سلوکی سوریه. در ۶۹ قم لوکولوس مملکت سوریه را بوی واگذاشت، ولی در ۶۵ یا ۶۴ قم پومپیوس دست او را کوتاه کرد، و سلطنت سلوکیان برافتاد.

آنتیوخوس کبیر: ← آنتیوخوس III.

آنتیوم، ایتالیا: ← آنتیو.

انجبار (anjebār)، (*Polygonum bistorta*)، گیاهی دائمی که ریشه‌ی ضخیم آن قابض است، و در پزشکی برای درمان اسهال بکار میرود.

انجدان (anjodān)، صمغهائی که از انواع گیاهان چتری بدست میآیند، و معمولا بوهای تند دارند. بعضی از آنها دارای بوی خوش (مانند باریجه) و برخی بوی نامطبوع (مانند انغوزه) دارند. مخلوط این صمغها را نیز انجدان میگویند که میتوان آن را برابر کلمه‌ی لاتینی گالبانوم (*Galbanum*) دانست.

انجدان تلخ: ← انغوزه.

انجدان سفید، صمغ: ← باریجه.

انجره، علف: ← گزنه.

آنجلیکو، فرا[8] (frā ānjeliko)، ۱۳۸۷-۱۴۵۵، نقاش فلورانسی، مت توسکان. تصویرهای مذهبی میکشید. در ۱۴۰۷، در فیزوله، وارد صومعه‌ی دومینیکیان شد، و برخی از بهترین کارهای خود را در همانجا بوجود آورد. دویست تا سیصد اثر از او بجا مانده، از جمله تصاویر دیوارهای دیر مرقس حواری در فلورانس و صحنه‌هائی از زندگانی قدیس استفانوس و قدیس لاورنتیوس در واتیکان. زیبائی رنگ و لطافت روح از عوامل مشخص نقاشیهای اوست. وی در هنر خود همان منطق جوتو را بکار میبرد، اما مهیب‌ترین داستان‌ها را چنان با لطافت و اعتماد شرح میداد که گوئی افسانه‌ای برای کودکان نقل میکند. با اینکه سخت دوچار کشمکشهای قرن خود بود، توانائی آنرا داشت که چشمانش را از مناظر پرخشونت و مصیبت‌بار زندگی برگیرد، تا سبزه‌ها، گلها، و آسمانهای پرستاره را بنگرد.

انجماد[9] (enjemād)، تغییر حالت جسم از مایع به جامد در اثر تنزل دما. انجماد عکس ذوب است. برای تفصیل ← ذوب.

انجمن‌آرای ناصری، لغتنامه‌ای فارسی بفارسی، از رضا قلی خان هدایت. کلماتِ دراصل عربی مستعمل در زبان فارسی در این کتاب نیامده است، و مؤلف در بسیاری از موارد در بیان اصل و اشتقاق کلمه بتوجیهات عامیانه و خیالی پرداخته، و لغات نادرست و دساتیری (← دساتیر) را نیز بکار برده. ظاهراً اول‌بار در ۱۲۸۸ هق و سپس در ۱۳۴۰ هش از روی همان چاپ بطور افست در تهران منتشر شده است.

انجمن آسیائی: ← انجمن سلطنتی آسیائی.

انجمن امریکائی کوچنشینی[10]، در تاریخ کشمت، انجمنی که در دسامبر ۱۸۱۶- ژانویه‌ی ۱۸۱۷ در شهر واشینگتن، کشمت، سازمان یافت تا سیاهانی را که از قید بندگی آزاد میشدند از کشمت به افریقا منتقل سازد. خرید (۱۸۲۲) اراضی در افریقا منجر بتأسیس لیبریه گردید. پس از ۱۸۴۰ انجمن انحطاط یافت.

انجمن بازرگانی آزاد اروپائی: ← اروپا، انجمن بازرگانی آزاد.

انجمن پیکها (peyk.hā)، انگلا هرالدز کالج[11] (he-rāldz kālej) یا **کالج آو آرمز[12]** (kālej āv ārmz)، مجمعی که بفرمان ریچارد III، شاه انگلستان، تأسیس شد (۱۴۸۳)، و کار و وظیفه‌اش اعطای نشانهای اشرافی، تنظیم مقررات استفاده از آنها، و مسائل مربوط به نسب و شجره‌ی خانواده‌ها در انگلستان است. سران انجمن (سه تن) عنوان کینگز آو آرمز[13] (kingz؛ مفردش کینگ، = شاه) دارند؛ اعضای دیگرش ۶ هرالد یا پیک و ۵ پرسویونت[14] (pērsuivant) یا پیرو هستند. انجمن پیکها در تشریفات اعلام جلوس پادشاه، تاجگذاریها، وصلتهای خاندان سلطنتی و مراسم دفن آنها، اجرای آیین عید میلاد مسیح در دربار، و امثال آنها نیز شرکت میکنند.

انجمن ترقی نسوان: ← رفع حجاب.

انجمن جوانان اناث مسیحی[15] (enāse)، انجمنی که همان هدفهای انجمن جوانان ذکور مسیحی را برای جوانان اناث دارد. در نیمه‌ی قرن ۱۹م مستقلا در بریتانیا و کشمت تأسیس شد، و اینک در سراسر جهان فعالیت دارد.

انجمن جوانان ذکور مسیحی[16] (zokure)، علامت اختصاری (از انگلا) **وای.ام.سی.ای.[17]** (wāy em si ey)، سازمانی که هدفش بهبود بخشیدن به وضع زندگی جوانان ذکور و فراهم کردن فرصتهای مناسب برای آنهاست. اول‌بار در ۱۸۴۴ در لندن تشکیل گردید، در کشمت از ۱۸۵۱ شروع شد. این انجمنها در تهیه‌ی مسکن و آماده کردن اردوگاه‌های تابستانی و فراهم نمودن وسایل تفریحات سالم برای جوانان کومک میکنند. درین انجمنها مطالعه‌ی کتاب مقدس تأکید میشود. انجمن جوانان

---

(۱)Antiochus (Soter) (۲)Antiochus (Theos) (۳)Antiochus (۴)Antiochus (Epiphanes) (۵)Antiochus (Eupator) (۶)Antiochus (Sidetes) (۷)Antiochus (Asiaticus) (۸)Angelico (۹)freezing; solidification (۱۰)American Colonization Society (۱۱)Heralds' College (۱۲)College of Arms (۱۳)Kings of Arms (۱۴)Pursuivant (۱۵)Young Women's Christian Association (Y.W.C.A. (علامت اختصاری) (۱۶)Young Men's Christian Association (۱۷)Y.M.C.A.

ذکور مسیحی در تهران و عده‌ای از شهرستانهای ایران شعبه‌هائی دارد.

انجمن خاقان (anjomane xāqān)، کتابی تاریخی و ادبی، بفارسی، از راوی باینذری (محمد گروسی، ملقب به فاضل خان، و متخلص به راوی، ۱۱۹۸–۱۲۵۳ هق). در ۱۲۳۴ هق تألیف شده، و مشتمل است بر مقدمه‌ای و چهار انجمن و خاتمه. مقدمه در شمه‌ای از آثار پادشاه عصر (فتحعلی شاه) و معرفی ایل قاجار؛ انجمن اول در زندگینامه‌ی فتحعلی شاه و برخی از اشعار او و قسمتی از کتابهای نفیس دربار و غیره؛ انجمن دوم در خلاصه‌ی افکار و آثار ۱۶ تن از شاهزادگان و بعضی از بزرگان سلسله‌ی قاجار؛ انجمن سوم در زندگینامه‌ی ۴۳ تن از شعرای دربار فتحعلی شاه، و زندگینامه‌ی فتحعلی خان صبا (ملک الشعرای آن دوران) در این قسمت بتفصیل ذکر گردیده است؛ انجمن چهارم در زندگینامه‌ی ۱۱۹ تن از شعرای شهرهای ایران که معاصر و یا نزدیک بعصر مؤلف بوده‌اند؛ و خاتمه در زندگی مؤلف میباشد. این کتاب تا کنون بطبع نرسیده ولی نسخه‌های آن فراوان است.

انجمن دانش، کتابی ادبی، بفارسی، از احمد وقار شیرازی (۱۲۳۲–۱۲۹۸ هق)، که بتقلید گلستان سعدی نوشته شده است. چاپ تهران، ۱۲۸۹–۹۰ هق.

انجمن دوستان[1]، گروهی مذهبی که در قرن ۱۷م برهبری ← جورج فاکس در انگلستان پیدایش یافت. فاکس معتقد بود که انسان بدون واسطه و بهدایت "نور درونی" که روح القدس باو اعطا میکند قادر است با خدا رابطه‌ی شخصی و مستقیم برقرار کند. پیروان او بنام انجمن مذهبی دوستان معروف شدند، و معمولا کویکرز[2] (kueykerz) [انگل.، = لرزانها] خوانده میشدند، زیرا هنگام عبادت از هیجان میلرزیدند. از عبادت در کلیسای رسمی، ادای سوگند، و حمل اسلحه در جنگ امتناع میکردند. القاب اجتماعی و رسمی نزد آنان مطرود بود. برای تبلیغ به آسیا، افریقا، و امریکا رفتند. چون در نیو انگلند آزار دیدند، به رود آیلند و به مهاجرنشینی که ویلیام پن در پنسیلوانیا برای آنان تأسیس کرد (۱۶۸۲) کوچ کردند. مجامع عبادت دوستان بسکوت برگزار میشود، و تنها کسانی که "نور درونی" آنانرا برمی‌انگیزد به صدای بلند دعا میخوانند یا اندرز میدهند. "دوستان" در امور تعلیم و تربیت و خیریه خدمات بسیار کرده‌اند. کمیته‌ی امریکائی خدمات دوستان و شورای خدمات انجمن بریتانیائی دوستان متفقاً در ۱۹۴۷ بدریافت جایزه‌ی صلح نوبل نائل شدند.

انجمن زردشتیان تهران در ۱۳۲۵ هق بسرپرستی و کومک مانکجی لیمجی، نماینده‌ی انجمن پارسیان هندوستان، و عده‌ای دیگر، بمنظور سرپرستی امور اجتماعی و اداره‌ی آموزشگاهها و مؤسسات خیریه‌ی زردشتیان تشکیل شد. از تأسیسات فرهنگی آن یکی دبیرستان دخترانه‌ی ملی انوشیروان دادگر و دیگر دبیرستان پسرانه‌ی فیروز بهرام (تأسیس ۱۲۸۵ هش، محل فعلی در ۱۳۱۲ هش ساخته شد) است. ارباب کیخسرو شاهرخ (فت ۱۳۱۹ هش) ۳۲ سال ریاست انجمن را داشت.

انجمن سری یا مجمع سری، عنوان انجمنهائی که اعضای آنها ضمن قبول عضویت تعهد میکنند که نام اعضا و اسرار انجمن را فاش نکنند. اسرار انجمن، فقط پس از آزمایش لازم و اطمینان از قدرت سرنگهداری اعضای جدید، در اختیار آنها گذارده میشود. انجمنهای سری تقریباً در تمام کشورهای جهان بصور مختلف وجود داشته‌اند. تاریخ نشان میدهد که از قدیم الایام این قبیل انجمنها بصورت مذهبی و یا سیاسی تشکیل میشده، و شواهد بسیاری از آنها در تاریخ اسلام و ایران موجود است (مثلا ← اخوان الصفا؛ کمیته‌ی مجازات). نیز ← فراماسون.

انجمن سلطنتی (بریتانیائی)[3]، انگل. رویال سوسایتی (royāl sosāyeti)، قدیمترین انجمن علمی بریتانیا. آغازش در ۱۶۴۵ بود و فرمانش در ۱۶۶۲ صادر شد. مؤسسین آن دانشمندانی بودند که برای مباحثات علمی گرد میآمدند. با اعانه‌ی دولت اداره میشود، و مشوق تحقیقات علمی و طرف مشورت دولت است. عضویت در انجمن مقامی بسیار شامخ است. اعضای انجمن معمولا بدنبال اسم خود علامت F.R.S. [اف. آر. اس. (ef ār es)] را میگذارند، که علامت اختصاری *Fellow of the Royal Society* [= عضو انجمن سلطنتی] است.

انجمن سلطنتی آسیائی[4]، انجمنی که بمنظور تحقیق در باب زبانها و آداب و رسوم و تمدن شرقی در ماه مارس ۱۸۲۳ در لندن تأسیس گردید. از مؤسسین انجمن میتوان هـ. ت. کولبروک، سر جورج ستانتن (stāntən)، و سر جان ملکم را نام برد. پس از تشکیل رسمی انجمن، شاه انگلستان ریاست افتخاری آنرا قبول کرد. نخستین "گزارش" انجمن در ۱۸۲۷، و هفت سال بعد مجله‌ی انجمن سلطنتی آسیائی انتشار یافت. بسیاری از دانشمندان و مستشرقین بزرگ و نیز عده‌ی زیادی از رجال عضو این انجمن بوده‌اند، و انجمن متون و ترجمه‌ی عده‌ای از کتابهای فارسی را طبع و منتشر کرده است.

انجمن معارف، در تاریخ فرهنگ ایران، شورائی از علاقه‌مندان بمعارف جدید و ازدیاد مدارس، که در زمان صدارت میرزا علی خان امین‌الدوله که پشتیبان و طرفدار معارف جدید بود تشکیل شد (۱۳۱۵ هق). امین‌الدوله، در زمانی که در تبریز پیشکار مظفرالدین میرزا، ولیعهد وقت، بود، میرزا حسن رشدیه و دبستان او را تحت حمایت گرفت. وقتی که در سلطنت مظفرالدین شاه بصدارت رسید (۱۳۱۴ هق) مدرسه‌ی رشدیه را در پارک خود دایر کرد، و رشدیه را از تبریز احضار نمود و بمدیری آن گماشت. در مدرسه‌ی رشدیه بشاگردان ناهار و لباس داده میشد. برای مخارج آن، علاوه بر کومکهای امین‌الدوله، پولها و اعانه‌هائی نیز میرسید. برای نظارت در مخارج پولهائی که میرسید انجمنی باسم امنای رشدیه تشکیل شد، و این انجمن هسته‌ی انجمن معارف گردید. در این موقع تعداد مدارس نو رو بازدیاد میرفت. برای اداره‌ی آنها و تقسیم اعانات واصله وجود انجمنی لازم بود. همچنین شخصی بنام میرزا کریم خان سردار مکرم، که در صدد ایجاد دار الایتامی بود، از امین‌الدوله اجازه خواست که عده‌ای از معارف‌خواهان را بخانه‌ی خود دعوت و در کار تأسیس دار الایتام با آنان مشورت کند. این مجلس در ماه رجب ۱۳۱۵ هق با حضور شاهزاده‌ی عمادالدوله (نوه‌ی فتحعلی شاه قاجار)، حسینقلی خان صدر السلطنه‌ی نوری، محمود خان احتشام‌السلطنه، حاجی علی قلی خان سرتیپ بختیاری، میرزا حسن خان شوکت (منشی سفارت عثمانی در تهران)، مدیرالدوله‌ی گیلانی، میرزا حسن رشدیه‌ی تبریزی، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، و عده‌ی دیگر تشکیل شد، و فی الواقع اساس انجمن معارف ریخته شد. اسامی اعضا را نزد امین‌الدوله بردند، و او نام نیرالملک وزیر علوم را نیز که رئیس دارالفنون بود بالای صورت نوشت. در شوال ۱۳۱۵ اولین جلسه‌ی رسمی انجمن معارف که انجمن مکاتب ملیه‌ی ایران نیز نامیده میشد در مدرسه‌ی رشدیه تشکیل شد. اعضای این جلسه جعفر قلی خان نیرالملک (وزیر علوم)، میرزا محمود خان مفتاح‌الملک، میرزا محمود خان احتشام‌السلطنه، علی خان ناظم‌العلوم، مهدی خان ممتحن‌الدوله، میرزا عباس خان مهندس‌باشی، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، و میرزا حسن رشدیه بودند. انجمن مرتب تشکیل جلسه میداد. ابتدا محل آن در مدرسه‌ی رشدیه بود، و بعد بعلت اختلافی که بین مدیر مدرسه‌ی رشدیه و اعضای انجمن حاصل شد محل آن تغییر یافت، و هر دفعه انجمن در یکی از مدارس تشکیل میشد. انجمن معارف خدمتهای زیادی بپیشرفت معارف کرد؛ از جمله افتتاح مدارسی مانند مدرسه‌ی علمیه و ابتدائیه، افتتاحیه، شرف، ادب، دانش، سادات، کمالیه، مظفریه، و غیره؛ تشکیل صندوق معارف و گرفتن و جمع‌آوری اعانه‌هائی برای اداره‌ی مدارس موجود و ازدیاد آنها، تأسیس کتابخانه و دار الترجمه و دار التألیف و کلاسهای شبانه برای اکابر، تأسیس کتابخانه‌ی ملی؛ و غیره. بعد از عزل امین‌الدوله (محرم ۱۳۱۶)، انجمن دوچار مشکلات خارجی و اختلافات داخلی شد، و رو بانحطاط گذاشت، تا بالاخره در زمان صدارت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان شورای عالی معارف تشکیل یافت.

انجمن مکاتب ملیه‌ی ایران: ← انجمن معارف.

انجمن ناصری، تذکره‌ی، کتابی تاریخی و ادبی، بفارسی، از ابراهیم مدایح‌نگار، که بنام ناصرالدین شاه تألیف گردیده. مشتمل است بر چهار انجمن (اول در ذکر حسب و نسب ناصرالدین شاه و منتخبی از اشعار او، دوم در ذکر حالات و بسط مقالات شاهزادگان دوره‌ی ناصری، سوم در شرح احوال و نشر اقوال وزرا و امنای دولت، چهارم در ثبت معلومات و ضبط منظومات امرای دولت و مختصری از احوال مؤلف). چاپ تهران.

انجمن نسوان وطنخواه در ۱۳۰۰ هش برهبری ← محترم اسکندری تشکیل شد، و تا ۱۳۰۷ هش دایر بود. مرامش احقاق حقوق زنان و ضمناً تشویق منسوجات وطن و ترک اشیاء تجملی بود. مستوره‌ی افشار، نورالهدی منگنه، فخر عادل خلعتبری، ملوک اسکندری، و عده‌ی دیگر از زنان روشنفکر عضوش بودند، و مردانی آزادیخواه (چون حسین عدالت، میرزاده‌ی عشقی، یوسف اعتصام‌الملک، کمال‌الوزاره‌ی محمودی، و علی نصر) با آن همکاری میکردند. انجمن مدرسه‌ی اکابری (اکابر

(۱)Society of Friends (۲)Quakers (۳)Royal Society (۴)Royal Asiatic Society

نوان وطنخواه) تأسیس کرد (۱۳۵۵ هش).

انجمن همکاری خانه با مدرسه، عنوان انجمنهائی که، بمنظور تأمین همکاری متقابل مدارس و اولیاء شاگردان در پیشرفت امور تحصیلی و اخلاقی و بهداشتی محصلین و کومک به فراهم کردن وسایل کار و امثال آنها، از اولیاء مدرسه و اولیاء شاگردان آن تشکیل میگردد. در ایران اولبار در سال ۱۳۲۶ هش بموجب تصمیم شورای عالی فرهنگ در مدارس تشکیل گردید.

انجو (enju) یا **اینجو**: ← اینجویان.

انجوین (anjovin)، نام انگلیسی دو سلسلهٔ قرون وسطائی: ← آنژون.

انجیر، نام درختهائی از نوع فیکوس (*Ficus*). انجیر معمولی (*F. carica*) بومی ناحیهٔ مدیترانه است و بسبب میوه‌های خوراکی (انجیر) بسیار کاشته میشود، و به امریکا نیز برده شده است. برگهایش دارای شیرابهٔ سفید سوزآور و میوه‌هایش بشکل کوزه‌ای است که دانه‌های خشک دارد. قسمت خوراکی انجیر پایهٔ دانه‌ها است که بکوزه چسبیده. باروری بعضی انجیرها بوسیلهٔ حشرات است. نیز ← انجیر بنگالی؛ انجیر معبد.

انجیر امریکائی: ← گلابی خاردار.

انجیر بنگالی یا **بانیان**[1] (bānyān؛ انگلیسی و هندی)، (*Ficus bengalensis*)، جنسی از انجیر



که بومی هندوستان و در آن سرزمین مقدس است. شاخه‌های آن ریشه‌های هوائی بسیار میدهند که چون بزمین برسند در خاک فرو رفته تنهٔ جدیدی میسازند و هر درخت دارای چندین تنه میشود.

انجیرک (anjirak)، گیاهی از تیرهٔ آلاله‌ها و از نوع فیکاریا (*Ficaria*) که بر روی ساقه‌های آن دانه‌های کوچکی میروید که چون بر زمین افتند گیاهی جدید میدهند. این دانه‌ها غیر از تخم اصلی گیاه است که از گلها پدید میآیند و مطابق معمول سبز میشوند.

انجیر معبد یا **درخت بو**[2] (bō) [پالی، = حکمت] یا **پیپال**[3] (pipāl؛ هندوستانی)، (*Ficus religiosa*)، جنسی از انجیر که بومی هندوستان و نزد بودائیان مقدس است. بودائیها معتقدند که در زیر چنین درختی بود که نور معرفت بر بودا تابید، و قلمه‌ای از آن درخت را در آنورادهاپورا کاشتند. درخت بو از حیث سن و ابعاد بسیار بزرگ میشود.

انجیل[4] (enjil) [از یو.، = مژده، بشارت]، جمعش اناجیل (anājil)، هر یک از چهار زندگینامهٔ حضرت مسیح در کتاب عهد جدید. انجیلهای چهارگانه عبارتند از انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، و انجیل یوحنا. در سه انجیل اول داستان زندگی حضرت مسیح آمده است، ولی انجیل چهارم (یوحنا) در واقع رساله‌ای فلسفی در رسالت عیسی است. سه انجیل متی و مرقس و لوقا را بمناسبت مشابهت آنها انجیلهای (یا اناجیل) نظیر[5] میخوانند. در بسیاری از کلیساها تلاوت منظم روزانهٔ اناجیل با تشریفات خاص صورت میگیرد. پیش از این در محاکم دادگستری سرزمینهای مسیحی بجای کتاب مقدس با یکی از اناجیل سوگند میخوردند. نیز ← عهدین غیر قانونی.

انجیل السبعین (enjilo 's.sab'in)، یکی از کتابهای مذهبی منسوب به مانی. در آثار الباقیه و در خطط مقریزی آمده است که این کتاب به بلامس (که بصورت تلامس و ملامس نیز آمده) منسوب میباشد. شاید بود که این تلامس محرف تلامید [= شاگردان] باشد، یعنی کتاب بشاگردان مانی منسوب است.

انجیل برای عبریان: ← عهدین غیر قانونی.

انجیل زنده: ← انجیل مانی.

انجیل عربی کودکی عیسی: ← عهدین غیر قانونی.

انجیل مانی (enjile) یا **انجیل زنده** یا **انجیل بزرگ** یا **انگلیون** (engalyun, an-)، کتابی مذهبی از مانی، که بعدد حروف تهجی آرامی، ۲۲ باب داشته است، و ظاهراً یک جلد آلبوم تصاویر که مبین و نشان‌دهندهٔ مطالب کتاب بوده است بنام ارتنگ ضمیمهٔ آن بوده. این کتاب را ابو ریحان بیرونی دیده است، و گوید مطالب آن سر تا پا مخالف انجیل مسیحیان میباشد. قطعاتی از این کتاب در تورفان بدست آمده است.

انجیل مصریان: ← عهدین غیر قانونی.

انجیلی (anjili)، (*Parrotia persica*)، درختی جنگلی، مخصوص شمال ایران، که چوب بسیار محکم دارد و آنرا دمیر آغاجی (damir) [= درخت آهن] نیز میگویند.

انچوچک (ancucak)، (*Pirus glabra*)، نوعی گلابی که دانه‌های بسیار دارد و فقط دانه‌های آن مصرف میشود.

انحراف (enherāf)، در آمارشناسی (← آمار)، هر یک از مقادیری که بمنظور نمایش دادن پراکندگی داده‌های مربوط به یک جمعیت محدود یا یک نمونه محاسبه میشوند. دامنهٔ داده‌ها، یعنی اختلاف بزرگترین و کوچکترین آنها نمایندهٔ واقعی پراکندگی نیست. از جملهٔ انحرافاتی که در آمارشناسی بکار میرود انحراف استانده و انحراف متوسط است. **انحراف استانده** (estānde) باین طریق حاصل میشود که تفاضل هر یک از داده‌ها را با واسطهٔ عددی آنها حساب کرده مجموع مجذورات تفاضلها را برعدهٔ داده‌ها منهای یک تقسیم کنیم و از حاصل جذر بگیریم. مثلا اگر از نمونه‌ای مقادیر ۱، ۴، ۴، ۷، ۷، ۸، ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۲، و ۱۵ حاصل شده باشد، واسطهٔ عددی این داده‌ها ۸ است، و انحراف استانده برابر است با

$$\sqrt{\frac{(۱-۸)^{۲}+(۴-۸)^{۲}+\cdots+(۱۵-۸)^{۲}}{۱۱-۱}}=۴.$$

انحراف متوسط، که کمتر از انحراف استانده مورد استعمال دارد، باین طریق حاصل میشود که مقدار مطلق تفاضل هر یک از داده‌ها را با واسطهٔ عددی آنها حساب کرده مجموع تفاضلها را بر عدهٔ داده‌ها تقسیم کنیم. در مثال مذکور، مقادیر مطلق تفاضلها بترتیب ۷، ۴، ۴، ۱، ۱، ...، و ۷ است، و انحراف متوسط چنین است:

$$\frac{۷+۴+۴+\cdots+۷}{۱۱}=۳,۰۹.$$

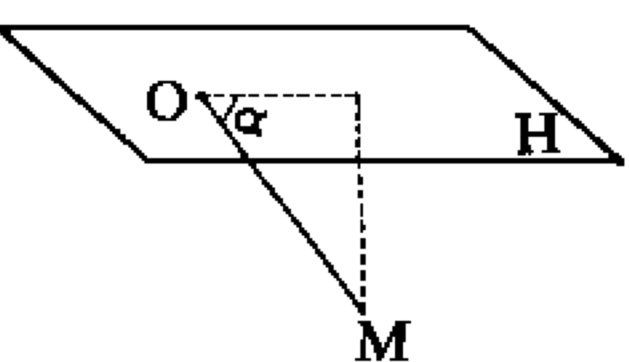
انحراف قبله در هر نقطهٔ زمین زاویهٔ نصف النهار آن نقطه است با دایرهٔ عظیمه‌ای که بر سمت‌الرأس این نقطه و مکه بگذرد. انحراف قبله در تهران ۳۷°,۵، در شیراز ۵۶° ۴۶'، در مشهد ۵۴°، و در اصفهان ۴۶° است.

انحراف مغناطیسی[6]، زاویهٔ صفحهٔ نصف النهار جغرافیائی محل با نصف النهار مغناطیسی؛ بعبارت دیگر، زاویهٔ یک عقربهٔ مغناطیسی که در صفحه‌ای افقی میتواند نوسان کند با نصف النهار محل. ← مغناطوری زمین.

انحصار[7]، قبضه کردن و در اختیار آوردن کالائی که عرضه میشود، تا خریدار مجبور شود هر مبلغی که فروشنده مطالبه میکند بپردازد. بعضی از انحصارات هست که بوسیلهٔ دولت اداره میشود (مانند پست و تلگراف)، ولی طرز ادارهٔ آنها طوری است که درآمد زیادی برای دولت ندارد، و بمنظور خدمت بجامعه ایجاد گشته‌اند. سوسیالیستها معتقدند که این نوع انحصار باید در مورد تمام صنایع اساسی کشور تعمیم داده شود تا نفع جامعه تأمین گردد. انحصار ممکن است بصورت قبضه کردن تولید و توزیع یک کالا باشد (← کارتل)، یا بوسیلهٔ سازش بین تولیدکنندگان یا فروشندگان برای محدود کردن رقابت بین آنها صورت گیرد (← تراست). در بسیاری از کشورها قوانینی هست که ایجاد انحصار را منع میکند. در کشمهٔ قوانین ضد تراست برای جلوگیری از انحصارات خصوصی وضع شده است. نیز ← انحصارات.

انحصارات، بعضی از سلاطین ایران، برای احداث مؤسسات عام‌المنفعه یا تأمین هزینه‌های عمومی، فروش یا کشت بعضی محصولات را بخود اختصاص داده و عوارضی باین عنوان یا عناوین مشابه از کالاهای مزبور میگرفتند. مثلا عضدالدولهٔ دیلمی فروش برف و یخ را مخصوص دولت کرده بود. در زمان صفویه یک‌سوم از کل محصول پنبه و ابریشم که تولید میشد متعلق به دولت بود. از تنباکو نیز در زمان صفویه عوارض مخصوص گرفته میشد. در زمان ناصرالدین شاه حق انحصار انتشار اسکناس به بانک شاهی داده شد که هر سال مبلغی بعنوان حق السهم بدولت پرداخت میشد. در سلطنت مظفرالدین شاه امتیاز نفتی داده شد که حق استخراج در تمام کشور باستثنای ایالات شمالی مخصوص به امتیازگیرنده بود، و او باید هر سال حق السهمی بدولت بپردازد. نیز ← انحصار.

انخفاض[8] (enxefāz)، پایین‌افتادگی یک نقطه از افق چشم ناظر، که بوسیلهٔ زاویهٔ شعاع رؤیت نقطه با افق چشم ناظرسنجیده میشود (زاویهٔ انخفاض). مثلا اگر M نقطهٔ مفروض و O چشم



(۱)banyan (۲)bo (۳)pipal (۴)Gospel (۵)Synoptic Gospels (۶)magnetic declination (۷)monopoly (۸)depression

ناظر و H صفحه‌ی افقی مار بر O باشد، زاویه‌ی α انخفاض نقطه‌ی M است نسبت به چشم ناظر. برای انخفاض افق ← افق.

آنخیسس[1] (ānxises)، در افسانه‌های یونانی، یکی از پهلوانان تروا؛ پدر آینیاس از آفرودیته.

آند[2]**، کوههای** (ānd)، انگــلـ اندیز (andiz)، سلسله‌ی کوههای عظیم امریکای جنوبی، که بطول متجاوز از ۷٬۰۰۰ کم در سراسر ساحل غربی قاره، از تیرا دل فوئگو تا پاناما، ممتد است. یکی از سلسله‌کوههای عظیم جهان است، و فقط ارتفاع قلل هیمالایا از ارتفاع قلل آن میگذرد. ازجنبه‌ی زمینشناسی، کوههای آند نسبةً جدید است، ولی ساینش بسیار دیده، و رودها گردنه‌های عمیق در آن احداث کرده، و یخچالها دره‌هائی در آن ایجاد نموده‌اند. اغلب کوههای آن آتشفشانی و بعضی هنوز زنده‌اند. سلسله بدو رشته‌ی تقریباً موازی منقسم میشود. انتهای جنوبی آن در بر امریکا ← دماغه‌ی هورن است، ولی در دریا نیز ممتد میباشد، و جزایری تشکیل میدهد. از قلل مرتفع آن کوتوپاکسی (kotopāksi) (آتشفشان زنده، بارتفاع ۵٬۸۹۶ متر) و چیمبورازو (cimborāzo) (خاموش، بارتفاع ۶٬۲۷۲ متر) در اکوادور مرکزی؛ سرو د پاسکو و ال میستی در پرو؛ ایییمانی (iyyimāni) (۶٬۴۵۷ متر) و ایامپو (iyyāmpu) (۶٬۴۸۵ متر) در بولیوی؛ و آکونکاگوا (۶٬۹۶۰ متر) و اوخوس د سالادو (۷٬۰۹۶ متر؛ بلندترین قله‌ی قاره‌ی جدید) بر مرز آرژانتین و شیلی است. آند منابع معدنی سرشار دارد، و هنوز طلا و نقره از آن استخراج میشود. کانیهای عمده‌ی آن تنگستن و بیسموت (بولیوی)، و وانادیوم و مس و سرب (پرو) است. کوههای آند در اقلیم، وسایل ارتباطی، و زندگی تمام امریکای جنوبی تأثیری بسزا دارد. سکنه‌ی آن رویهم‌رفته کم است، و اکثر بکشاورزی مشغولند. فلات و دره‌های آند مرکزی (در بولیوی و پرو) مهد تمدن اینکا بوده است.

اندامان[3] **و نیکوبار**[4]**، جزایر** (andāmān, nikobār)، ایالت (۸٬۳۲۵ کمم؛ جم ۳۰٬۹۷۱)، هند، در خلیج بنگال؛ مرکزش پورت بلر. از محصولاتش الوار و کوپرا است. در زمان حکومت انگلیسها زندان رهبران سیاسی هند و محکومین بحبس ابد بود.

اندان (andān)، ده (جم ۳٬۶۳۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم، یک کیلومتری ج‌ش سده. غلات، پنبه، تنباکو.

آندانته[5] (āndānte؛ ایتالیائی)، اندازه‌ی متوسط، یعنی نه تند و نه کند، در حرکت موسیقی. برای نشان دادن اینکه یک قطعه‌ی موسیقی باید با این حرکت نواخته شود، لفظ "آندانته" را در اول قطعه در بالای کلید مینویسند. آندانتینو[6] (āndāntino) یعنی کمی تندتر از آندانته.

اندبیل (andabil)، ده (جم ۱٬۰۰۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان خان اندبیل، شهرستان هروآباد (خلخال)، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲ کیلومتری ل هروآباد.

آن دتریش[7] (آن د/اتریش) (ān dotriš)، ۱۶۰۱–۶۶، ملکه‌ی فرانسه، دختر فیلیپ III (شاه اسپانیا). در ۱۶۱۵ به همسری لوئی XIII درآمد. شوهرش باو توجهی نداشت، و ریشلیو وی را آزار میکرد. در ۱۶۴۳–۶۱ نایب‌السلطنه‌ی پسرش لوئی XIV بود (دوران تسلط مازارن و آشفتگی فروند).

اندخود، افغانستان، ← اندخوی.

اندخوی (andxuy) یا **اندخود** (andaxud)، شهر (جم ح ۲۵٬۰۰۰)، ایالت مزار شریف، لغ افغانستان، بر رود اندخوی و در ۵۰ کیلومتری آمو دریا. از مراکز عمده‌ی تجارت پوست قراکل.

اندر[8] (aNdr)، ولایت (۶٬۹۰۰ کمم؛ جم ۲۴۷٬۴۳۶)، فرانسه‌ی مرکزی، در ناحیه‌ی بری. رود اندر از آن میگذرد. مرکزش شاتورو (šātoru).

آندرئا دل سارتو: ← سارتو، آندرئا دل.

آندرئاس (āndreās)، اسم لاتینی (*Andreas*) برای مرد که در فارسی و عربی بصور اندراوس (andarāvos) و اندریاس (andriās) نیز نقل شده است. بعضی اسامی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Andrés	آندرس (āndres)
آلمانی	Andreas	آندرئاس (āndreās)
هلندی	Andreas	آندرئاس (āndreās)
انگلیسی	Andrew	اندرو (andru)
فرانسوی	André	آندره (āNdre)
فرانسوی	Andrieu	آندریو (āNdrië)

آندرئاس[9]**، فریدریش کارل** (fridriš kārl āndreās)، ۱۸۴۶–۱۹۳۰، مستشرق آلمانی؛ متو جاکارتا. در برلین و ارلانگن تدریس کرد، و از ۱۹۰۳ استاد زبانهای ایرانی در دانشگاه گوتینگن بود. عضو هیئتی بود که برای رصد زهره در ۱۸۷۵ به ایران آمد؛ تا ۱۸۸۲ برای مطالعه و تحصیل در ایران ماند. در لهجه‌های ایرانی (و از جمله افغانی و آستی و کردی) تخصص یافت؛ و نیز تحقیقات وی در تاریخ الفبای اوستا و خواندن نوشته‌های تورفان معروف است.

آندرئاس، قدیس (qeddis āndreās)، انگل **سنت اندرو**[10] (sənt andru)، یکی از ۱۲ حواری، برادر پطرس (متی ۱۸.۴؛ ۲.۱۰؛ مرقس ۱۶.۳؛ ۳.۱۳؛ لوقا ۱۴.۶؛ یوحنا ۱.۴۰–۴۲؛ ۶.۸،۹؛ ۱۲.۲۲؛ اعمال رسولان ۱۳.۱). بر طبق روایات، در آسیای صغیر، مقدونیه، و ج روسیه تبلیغ کرد. گویند بر صلیب مخصوصی ("صلیب سنت اندرو") بشکل X مصلوب شد. قدیس حامی روسیه و اسکاتلند است. اسم او را اندراوس (andarāvos) و اندریاس (andriās) هم ضبط کرده‌اند. ذکرانش ۳۰ نوامبر است.

اندرآب (andarʿāb)، ده (جم ۱٬۲۳۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان هریس، شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۵ کیلومتری ج سراب.

آندراده[11]**، اولگاریو ویکتور** (olegārio viktor āndrāde)، ۱۸۳۹؟–۱۸۸۲، شاعر و روزنامه‌نویس آرژانتینی که، به مناسبت میهن‌پرستیش، شاعر ملی آرژانتین محسوب است.

آندراسی[12]، کنت **دیولو** (kont diulo āndrāsi*)، مجارستانی اندراشی (ondrāši)، ۱۸۲۳–۹۰، سیاستمدار مجارستانی. از رهبران برجسته‌ی شورش ۱۸۴۸–۴۹ بود؛ تا ۱۸۵۸ در تبعید میزیست. در ۱۸۶۱ دگر بار عضو دیت (مجلس شور) بود، و با ف. دئاک سازشی کرد (۱۸۶۷) که پادشاهی دوگانه‌ی اتریش-هنگری را بوجود آورد. در ۱۸۶۷–۷۱ نخست‌وزیر مجارستان بود؛ تسلط مجارها را بر اقلیتهای اسلاو و غیره تثبیت کرد. در ۱۸۷۱–۷۹ وزیر خارجه‌ی اتریش-هنگری بود؛ پیمان اتحاد با آلمان را امضا نمود (۱۸۷۹). پسرش، **کنت دیولو آندراسی**، ۱۸۶۰–۱۹۲۹، در ۱۹۱۸ وزیر خارجه‌ی اتریش-هنگری بود. کوشید که با متفقین جج I پیمان صلح جداگانه منعقد کند، ولی موفق نشد. بعداً برهبری سلطنت‌طلبان مجار پرداخت.

اندراش[13] I (ondrāše)، فت ۱۰۶۰، شاه (۱۰۴۶–۶۰) مجارستان، از سلسله‌ی مشهور آرپاد. با علاقه‌ی بسیار مسیحیت را در مقابل بت‌پرستی حمایت کرد، و با امپراطور هانری III بر سر استقلال مجارستان کشمکشها داشت.

اندراش[13] **II**، ۱۱۷۵–۱۲۳۵، شاه (۱۲۰۵–۳۵) مجارستان، از سلسله‌ی مشهور آرپاد؛ پسر بلای III و پدر بلای IV و قدیسه الیزابت. در ۱۲۱۷ در پنجمین جنگ صلیبی شرکت کرد، و پس از بازگشت مواجه با شورش مردم گردید، و فرمان معروف به منشور زرین را صادر نمود (۱۲۲۲)، که آنرا ماگنا کارتای مجارستان خوانده‌اند، و تجاوز شاه را به حقوق و امتیازات نجبا دلیل موجهی برای قیام مسلح بر ضد شاه میشناسد. اصلاحات بعدی (۱۲۳۱) حقوق شاه را محدودتر و وضع نجبا را محکمتر ساخت.

اندراش[13] **III**، معروف به **اندراش ونیزی** (venizi)، فت ۱۳۰۱، شاه (۱۲۹۰–۱۳۰۱) مجارستان، آخرین شاه سلسله‌ی مشهور آرپاد؛ نوه‌ی اندراش II. اوایل سلطنت او صرف مبارزه با دو مدعی نیرومند—شارل مارتل و آلبرت (دوک اتریش)—گردید. شارل را مغلوب کرد (۱۲۹۱)، و دختر آلبرت را بزنی گرفت (۱۲۹۶).

اندراشی، سیاستمداران مجار: ← آندراسی.

اندر-ا-لوار[14] (aNdr-e-luār) [= اندر و لوار]، ولایت (۶٬۱۶۰ کمم؛ جم ۳۶۴٬۷۰۶)، ل قسمت مرکزی فرانسه، در ناحیه‌ی تورن؛ مرکزش تور.

اندراوس: ← آندرئاس، اسم. نیز ← آندرئاس، قدیس.

آندرئینی[15] (āndreini)، خانواده‌ی هنرپیشگان ایتالیائی در قرون ۱۶م–۱۷م که مخصوصاً در کمدیا دل/آرته شهرت داشت. اعضای معروف خاندان عبارتند از **فرانچسکو آندرئینی** (frāncesko)، ۱۵۴۸–۱۶۲۴؛ زوجه‌اش **ایزابلا آندرئینی** (izābellā)، ۱۵۶۲–۱۶۰۴؛ پسر ایزابلا، **جووانی باتیستا آندرئینی** (jovānni bāttistā) یا **جامباتیستا آندرئینی** (jāmbāttistā)، ۱۵۷۹؟–۱۶۵۴؛ و زوجه‌ی زیبایش **ویرجینیا آندرئینی** (virjiniā)، ۱۵۸۳–ح ۱۶۲۸.

---

(۱)Anchises (۲)Andes (۳)Andaman (۴)Nicobar (۵)andante (۶)andantino (۷)Anne of Austria; Anne d'Autriche (فنس) (۸)Indre (۹)Andreas (۱۰)Andrew (۱۱)Andrade (۱۲)Andrassy (۱۳)Andrew (۱۴)Indre-et-Loire (۱۵)Andreini

اندربری[1]**، جزیره‌ی** (endərberi)، بمساحت ح ۱۰ کم۲، جزء ← جزایر فینیکس، قک‌ی مرکزی، نزدیک ← جزیره‌ی کانتون. از ۱۹۳۹ تحت حکومت مشترک کشمه و بریتانیا است.

اندربی، ارض[2] (endərbi)، قسمتی از قاره‌ی جنوبگان مقابل انتهای جنوبی افریقا. در ۱۸۳۱ بتوسط یک نفر انگلیسی کشف شد، و همین امر سبب ادعای انگلستان بر آن گردید.

اندرز آذرپاد مارسپندان (یا **مهرسپندان**) یا **اندرز آتورپات مارسپندان**، رساله‌ای بزبان پهلوی، در پند و اندرز آذربد مهرسپندان بفرزند خود. این رساله با ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی در ۱۹۳۳ در بمبئی بطبع رسیده، و بوسیله‌ی دین‌شاه ایرانی بفارسی ترجمه شده (چاپ بمبئی، ۱۹۳۰؛ چاپ تهران). ترجمه‌ی دیگری بفارسی نیز دارد که هم در تهران انتشار یافته.

اندرز اوشنر داناک (ošnare dānāk) [اوستائی اوشنره (aošnara)، پهلوی اوشنر، در کتابهای متأخر پهلوی هوشور یا هوش‌آور، بمعنی استاد]، رساله‌ای اخلاقی بزبان پهلوی که ظاهراً در حدود ۱٬۶۰۰ کلمه است، و نسخه‌ی این متن که با دو ورق نقص بدست آمده و در ۱۹۳۰ بطبع رسیده در حدود ۱٬۴۰۰ کلمه میباشد. ترجمه‌ی فارسی، چاپ تهران، ۱۳۱۳ هش.

اندرزبذ (andarz.bad) در عهد ساسانی آموزگار را میگفتند.

اندرز خسرو کواتان (xosrō kavātān) [اندرز خسرو پسر قباد]، رساله‌ای بزبان پهلوی، در پند و اندرزهای منسوب به خسرو انوشروان پسر قباد، پادشاه ساسانی. مشتمل است بر ۱۳ بند و در حدود ۴۰۰ کلمه. اول‌بار با ترجمه‌ی گجراتی و ترجمه‌ی هفت بند آن بانگلیسی در ۱۸۸۵ باهتمام پشوتن دستور بهرام جی سنجانا در بمبئی ضمن مجموعه‌ی گنج شایگان، و سپس مکرر نیز در بمبئی با ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی بطبع رسیده است. ترجمه‌ی فارسی در ۱۳۲۶ هش در تهران منتشر شده.

اندرز داناکان و مزدیسنان (dānākāno maz-dayasnān)، رساله‌ای در اندرز، بزبان پهلوی (← اندرزنامه). با ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی در ۱۹۳۳ در بمبئی بطبع رسیده است.

اندرزگر (andarz.gar) در عهد ساسانی مشاور را میگفتند.

اندرزنامه: ← تحفة الوزراء.

اندرزنامه (andarz.nāme) یا **پندنامه**. از جمله‌ی رساله‌هائی که بزبان پهلوی باقی مانده رساله‌ای چند است به عنوان اندرزنامه، هر یک مشتمل بر حِکَم و پند و اندرز و دستورهای اخلاقی و دینی، و متعلق به دوره‌ی ساسانیان میباشد، و مفاد بسیاری از آنها در دوره‌ی قبل از ساسانیان و در اوستا نیز موجود است. هر یک از اندرزنامه‌های مزبور بیکی از بزرگان دین زردشت و یا بیکی از سران و پادشاهان باستانی و یا داستانی نسبت داده شده، و ترجمه‌ی فارسی برخی از آنها در شاهنامه محفوظ مانده. متون پهلوی قسمتی از این اندرزنامه‌ها امروز در دست است، و بعضی از آنها بزبانهای انگلیسی و گجراتی و فارسی ترجمه گردیده و بطبع رسیده. از آن جمله است اندرز خسرو کواتان؛ اندرز آذرپاد مارسپندان؛ اندرز بزرگمهر؛ اندرز زردشت پسر آذرپاد؛ اندرز آذرپاد زرتشتان؛ اندرز اوشنر داناک؛ اندرز بخت‌آفرید؛ اندرز آذرباد فرابغ؛ و غیره. تاریخ تألیف این رساله‌ها درست معلوم نیست، و برخی از حکم آنها بعربی ترجمه شده و در کتب اسلامی ضبط گردیده، و گاهی بیکی از فلاسفه‌ی یونانی نسبت داده شده، و چه بسا که کلمات یونانیان و ایرانیان درهم آمیخته شده و بیکی از بزرگان اسلام منسوب گردیده.

اندرز وهزاد فرخوپیروز (vehzād farxo-pi-ruz)، رساله‌ای مختصر در پند و اندرز، بزبان پهلوی (← اندرزنامه). با ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی در ۱۹۳۳ در بمبئی بطبع رسیده است.

آندرس (āndres)، اسم اسپانیولی؛ ← آندرئاس.

اندرسن[3] (andərsən)، شهر صنعتی (۴۶٬۸۲۰)، ش قسمت مرکزی ایالت ایندیانا، کشمه، بر رود وایت.

اندرسن[3]**، الیزابت گرت** (elizābet garət andər-sən)، ۱۸۳۶-۱۹۱۷، طبیب انگلیسی. بر اثر کوششهای او، در انگلستان حق شرکت در امتحانات طب بزنان داده شد. اولین زنی بود که در انگلستان شهردار شد.

اندرسن[3]**، کارل دیوید** (kārl deyvid andər-sən)، ۱۹۰۵-، فیزیکدان امریکائی؛ سهیم جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۶ برای کشف **پوزیترون**؛ سهیم در کشف مزون.

اندرسن[3]**، مری آنتوانت** (meri āntuānet andər-sən)، ۱۸۵۹-۱۹۴۰، بانوی هنرپیشه‌ی امریکائی. در اجرای نمایشنامه‌های شکسپیر در انگلستان و امریکا شهرت داشت. در ۱۸۸۹ از هنرپیشگی کناره گرفته شوهر کرد، و به نام شوهرش به مادام د ناوارو (mādām de nāvārro) معروف شد.

اندرسن[3]**، مرین** (meriən andərsən)، ۱۹۰۷؟-، خواننده‌ی (کنترالتو) سیاهپوست امریکائی. اولین موفقیت بزرگ در اروپا نصیبش شد. پس از مراجعت (۱۹۳۵) به کشمه یکی از محبوبترین خوانندگان کنسرت گردید.

اندرسن[3]**، مکسول** (makswəl andərsən)، ۱۸۸۸-۱۹۵۹، درام‌نویس امریکائی. در آغاز روزنامه‌نویس بود، و پس از اینکه نمایشنامه‌ی بهای سرافرازی (۱۹۲۴) که باتفاق ل. ستالینگز نوشته بود مقبول افتاد، بنویسندگی پرداخت. از نمایشنامه‌هایش اطفال شنبه (۱۹۲۷)، الیزابت ملکه (۱۹۳۰)، هر دو خانه‌ی شما (۱۹۳۳)، و غیره است.

آندرسن[4]**، هانس کریستیان** (hāns kristiān ān-dersen)، دانمارکی آنرسن (ānnersen)، ۱۸۰۵-۷۵، شاعر و نویسنده‌ی دانمارکی و استاد قصص پریان. پسر کفاش مستمندی بود، و در ۱۸۱۸ به کپنهاگ رفت تا هنرپیشه شود. در این حرفه توفیقی نیافت، اما در محافل موسیقی و هنری دوستانی یافت، و طرف توجه فردریک ۷ واقع شد، و وی او را به مدرسه فرستاد. پس از انتشار داستان حاضر جواب (۱۸۳۵)، شهرتی بدست آورد، و از همین سال تا ۱۸۷۲ بطور متوسط سالی یک قصه از نوع قصه‌های موسوم به قصه‌ی پریان نوشت. آندرسن بهترین نویسندگان دانمارک و از بهترین داستانسرایان جهان است. از قصه‌های معروفش میتوان جوجه‌اردک زشت، سرباز شجاع حلبی، پری آبی، کفشهای قرمز، درخت صنوبر، و جامه‌ی نو امپراطور را نام برد. بعضی داستانهایش بزبان فارسی ترجمه شده است.

آندرسن نکسو[5]**، مارتین** (mārtin āndersen neksē)، ۱۸۶۹-۱۹۵۴، رمان‌نویس دانمارکی. پسر ماهیگیر فقیری بود. در ۲۰ سالگی به مدرسه رفت، و سرانجام شهرت جهانی یافت. داستانهائی که در حمایت از رنجبران و فقرا نوشته در بهبود اوضاع اجتماعی دانمارک سهمی بسزا داشته است. در ۱۹۴۰ آلمانها او را توقیف کردند، و به اردوگاه کار اجباری فرستادند. سالهای آخر عمرش بیشتر در روسیه گذشت، و چند کتاب در باب این کشور نوشته است.

اندرقاش (enderqāš)، ده (جه ح ۱٬۵۴۱؛ ؟)، دهستان شهر ویران، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۰ کیلومتری لش مهاباد. نزدیک آن ویرانه‌های جالبی است که بعضی آنرا از دوره‌ی ماد شمرده‌اند. دهکده‌ی دریاس در لغ آنست.

اندرو، اسم انگلیسی؛ ← آندرئاس.

آندروئه دو سرسو[6] (āNdrue dü serso)، خاندان معماران فرانسوی. مؤسس خاندان، **ژاک آندروئه**، ح ۱۵۱۰- ح ۱۵۸۵، معمار و حکاکی هنرمند، از علمداران سبک رنسانس ایتالیا در فرانسه، و نویسنده‌ی دو کتاب مهم معماری و عالی‌ترین بناهای فرانسه بود. پسرش، **باتیست آندروئه دو سرسو** (bätist)، ح ۱۵۴۴-۱۶۰۲، پل معروف پون‌نوف (poN-nëf) را در پاریس طرح ریخت، و در کار ساختن موزه‌ی لوور جانشین لسکو گردید. پسر دیگر، **ژاک آندروئه دو سرسو**، فت ۱۶۱۴، از معماران کاخ تویلری و موزه‌ی لوور بود.

اندرود (andarud)، دهستان (جه ح ۳٬۹۰۰؛ ؟)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. رود تجن مشروبش میسازد. برنج، پنبه، مرکبات.

اندروز[7]**، روی چپمن** (roy čapmən andruz)، ۱۸۸۴-، طبیعیدان و پوینده‌ی امریکائی؛ متخصص پستانداران آبی آلاسکا و سواحل شرقی آسیا. مسافرتهای اکتشافی در آسیای مرکزی بعمل آورد. از آثارش غول دریاها و دینوسورها بفارسی ترجمه و چاپ شده است.

آندروس[8] (āndros)، جزیره (۳۷۵ کم۲؛ جه ۱۷٬۹۲۶)، ش یونان، در دریای اژه. شمالیترین جزایر سیکلاد و از حیث بزرگی دومین آنها است. صنایع ابریشم و تصفیه‌ی نفت دارد. شهر عمده و بندرش، **آندروس** (جه ۳٬۵۲۸)، دارای ابریشم، انواع میوه، شراب، و منگنز است.

آندروسوف[9]**، پیمان** (āndrusof)، پیمان صلحی که در ۱۶۶۷ در دهکده‌ی آندروسوف (ج غ سمولنسک) بین روسیه و لهستان منعقد شد. بر طبق آن، سمولنسک و قسمتی از اوکرائین در ش دنیپر (شامل کیف) بدست روسیه افتاد.

(۱)Enderbury (۲)Enderby Land (۳)Anderson (۴)Andersen (۵)Andersen Nexo (۶)Androuet du Cerceau (۷)Andrews (۸)Andros (۹)Andrusov

آندروماخه[1] (āndromāxe)، در افسانه‌های یونانی، زن تروائی هکتور و مادر آستواناکس.

آندرومده[2] (āndromede)، در دین یونان، شاه‌زاده خانم حبشی، دختر کِیفئوس (پادشاه حبشه) و کاسیوپه. چون کاسیوپه بزیبائی وی غره شد، پوسیدون خشمگین گردید، و جانوری دریائی بر انگیخت که فقط با قربان کردن دختر شاه


آندرومده و پرسئوس

تسکین مییافت. پرسئوس وی را نجات داد و بزنی گرفت. بر طبق داستانها، آندرومده و پرسئوس و آن جانور، پس از مرگ، به سه صورت فلکی تبدیل شدند (اولی به امرأة المسلسله و دومی به برشاوش).

آندرونیکوس، لیویوس: ← لیویوس آندرونیکوس.

آندره، اسم فرانسوی؛ ← آندرئاس.

آندره[3]**، سالومون آوگوست** (sālumon ăgust āndre)، ۱۸۵۴–۹۷، پوینده‌ی قطبی سوئدی. مهندس هواشناسی و نخستین کسی بود که در صدد برآمد با بالون به پویش شمالگان بپردازد، ولی با همگی همراهانش هلاک شد.

اندریاس: ← آندرئاس، اسم. نیز ← آندرئاس، قدیس.

اندریان (anderyān)، ده (جم ۱٬۴۷۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیزمار غربی، بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۱٫۵ کیلومتری غ ورزقان.

آندریانوف[4]**، جزایر** (āndreyānof)، ← آلئوسین، جزایر.

آندریف[5]**، لئونید نیکولایویچ** (leonid nikolā-yevic āndreyef)، ۱۸۷۱–۱۹۱۹، نویسنده‌ی روسی. با آنکه مردی انقلابی و دوست ماکسیم گورکی بود، در ۱۹۱۷ از بالشویسم برگشت؛ و در فنلاند مرد. در کتاب به دار آویختگان (۱۹۰۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، مخالفت خود را با مجازات اعدام شرح داده است. آثار دیگرش، از قبیل تبسم سرخ (۱۹۰۵) و درام سلطان گرسنه (۱۹۰۷)، مبین روح بدبینی و منفی او نسبت به جامعه میباشد.

اندریمان (andarimān) یا **اندیرمان** (andir-mān)، در شاهنامه، یکی از مبارزان تورانی که در جنگ دوازده‌رخ بر دست گرگین میلاد کشته شد. نامش در اوستا نیز آمده، و برادر ارجاسپ بشمار رفته است.

آندرینوپل (āNdrinopl)، شهر ترکیه؛ ← ادرنه.

اندکان، ازبکستان؛ ← اندیجان.

اندلس (andalos و گاهی andolos)، اسپانیولی آندالوثیا (āndāluṯiā)، ناحیه (۸۷٬۵۷۰ کمم)، ج اسپانیا، کنار دریای مدیترانه و قطلا، مشتمل بر ایالات کنونی آلمریا، غرناطه، خائن، مالاگا، کادیث، قرطبه، اوئلوا، و سویل. کوههای سیرا نوادا و سیرا مورنا و رود گواداالکیویر از آن میگذرند. شهرهای عمده‌اش عبارتند از سویل، غرناطه، قرطبه، کادیث، و مالاگا. آب و هوای آن گرمسیری و قسمتی از آن حاصلخیز است. محصولاتش غلات و میوه و زیتون میباشد. پرورش گاو و اسب معمول است. منابع معدنی آن (مس، آهن، روی، و سرب) از قدیم الایام مورد استفاده بوده است.

اصطلاحات جغرافیائی اندلس و جزیرة الاندلس در عالم اسلام تا اواخر قرون وسطی به تمام شبه جزیره‌ی ایبری (یعنی اسپانیا و پرتغال حالیه) اطلاق میشده، و نیز نویسندگان عرب نام اندلس را را به اسپانیای تحت حکومت اسلامی، قطع نظر از وسعت آن (رجوع کنید به قسمت تاریخی همین مقاله)، اطلاق میکردند.

تاریخ اجمالی اندلس. فنیقیها در ح ۱۱۰۰ قم در اندلس مهاجرنشینهائی داشتند. سپس بدست یونانیان و کارتاژیها و بعد رومیان افتاد. در قرن پنجم بم مورد هجوم واندالها و ویزیگوتها واقع شد. در ۷۱۱–۱۴۹۲ کمابیش تحت حکومتهای اسلامی بود (رجوع کنید به قسمت بعد در این مقاله). مسیحیان در ۱۲۱۲ اندلس سفلی (دره‌ی سفلای رود گواداالکیویر) را گرفتند؛ و دولت غرناطه که آخرین دولت اسلامی در اسپانیا بود در ۱۴۹۲ بدست فردیناند I و ایزابل برافتاد، و با طرد مسلمانان اسپانیا رو به انحطاط گذاشت. با کشف امریکا دگرباره رونقی گرفت. تا ۱۸۳۳ یکی از ایالات اسپانیا بود، و سپس به هشت ایالت کنونی سابق الذکر منقسم شد.

تاریخ اسلامی اندلس. انحطاط دولت ویزیگوتها موسی ابن نصیر را، که از طرف خلفای اموی حاکم افریقیه و مغرب بود، به تسخیر شبه جزیره‌ی ایبری تحریص کرد، و خود مردم اسپانیا نیز که از مظالم ویزیگوتها بتنگ آمده بودند بیاری او برخاستند. غلام وی طارق ابن زیاد با ۷٬۰۰۰ سرباز در ماه رجب یا شعبان ۹۲ هق (آوریل‌-مه‌ی ۷۱۱) نزدیک جبل طارق به اسپانیا پیاده شد، و پادشاه ویزیگوتها، رودریگه، را شکست داد و تا قلب اسپانیا پیش رفت. موسی، که نمیخواست همه‌ی افتخار پیروزی نصیب طارق شود، با ۱۸٬۰۰۰ تن به اسپانیا تاخت (۹۳ هق)، و چندین شهر را گرفت، و در تولدو (طلیطله) به طارق رسید، و تا شمال اسپانیا پیش رفت. در عین پیروزی، او و طارق هر دو را ولید خلیفه به دمشق خواند، و آنان دیگر روی اسپانیا را ندیدند. پس از آن والی‌هائی از دمشق برای اسپانیا معین میشد، و اختلافات قبیله‌ای مایه‌ی پریشانی کارها بود. در این فاصله مسلمانان مقداری در جنوب فرانسه پیش رفتند، و به دره‌ی رود رون رسیدند، و بالاخره با شکست خوردن (رمضان ۱۱۴ هق) عبدالرحمان غافقی از شارل مارتل پیشرفت بیشتر مسلمانان متوقف شد.

از زمان پیروزی موسی ابن نصیر و طارق تا ۱۳۸ هق (۷۵۶ بم) اندلس بدست حکامی که خلفای دمشق منصوب میکردند اداره میشد، و آخرین آنان یوسف ابن عبدالرحمان فهری (fehri) نزدیک قرطبه از عبدالرحمان I شکست خورد. عبدالرحمان در ۱۳۸ هق خود را امیر اندلس خواند، و بدین ترتیب سلسله‌ی امویان اسپانیا تأسیس شد، که فرمانروایان آن در ۱۳۸–۳۰۰ هق با عنوان امیر، و از ۳۱۷ هق که عبد الرحمان III به تخت خلافت نشست بعنوان خلیفه حکمرانی کردند. در دوره‌ی عبدالرحمان III دولت اسلامی اندلس به اوج عظمت رسید، ولی کمی پس از آن رو به انحطاط گذاشت، و در ۴۲۲ هق (۱۰۳۱ بم) منقرض شد، و بجای آن سلطنت‌های کوچک محلی پیدا شد که در تاریخ بنام ملوک الطوائف خوانده میشوند. این تفرقه فشار مسیحیان را نسبت بمسلمانان برای پس‌گرفتن سرزمینهای خود زیادتر کرد، و ناچار ملوک طوایف از مرابطون که فرمانروایان بربر شمال افریقا بودند کومک خواستند، و اینان از ۴۷۹ ببعد متدرجاً بر اسپانیا مسلط شدند. در سالهای میان ۵۵۱ و ۵۵۶ هق طایفه‌ی دینی و سیاسی دیگری بنام دولت موحدون تسلط مرابطون را در افریقا و اندلس هر دو برانداخت، و این دولت جدید نیز بعد از شکستی که در ۶۰۹ هق (۱۲۱۲) در واقعه‌ی العقاب از مسیحیانِ متحد دید از میان رفت.

پس از آن تا مدت دو قرن و نیم دیگر تنها امارت اسلامی اسپانیا امارت غرناطه بود، و سلسله‌ی امرای بنی نصر یا بنی الاحمر (bane 'l-'ahmar) بر آن حکومت میراندند. مؤسس این سلسله محمد I، ملقب به الغالب‌بالله در ۶۳۵ هق (= ۱۲۳۷–۳۸ بم) غرناطه را بتصرف درآورد، و قصر معروف سلطنتی الحمراء را بنا نهاد، ولی خراجگزار فردیناند II (پادشاه کاستیل) و، پس از او، آلفونسوی X شد. در تاریخ دوم ربیع الاول ۸۹۷ هق (۳ ژانویه‌ی ۱۴۹۲) غرناطه نیز بدست مسیحیان تسخیر شد، و حکومت مسلمانان بر اندلس خاتمه یافت. موریسکوها، یعنی مسلمانانی که پس از سقوط دولت غرناطه در اسپانیا ماندند، دستخوش آزار مسیحیان شدند، و سرانجام مسیحیان مستعربون و مدجنون و یهودیان همه را از اسپانیا اخراج کردند.

مسلمانان در دوره‌ی حکومت خود در اسپانیا در نشر تمدن اسلامی کوشیدند، و تمدنی درخشان با شهرهای معمور و کشاورزی و صنایع منظم و معماری پرشکوه (که نمونه‌ی آن قصر الحمراء در غرناطه است؛ نیز ← اسلامی، هنر و معماری) بوجود آوردند، و بدین وسیله تمدن اسلامی و قسمت مهمی از علم و ادب یونان از طریق اسپانیا به اروپای غربی انتقال یافت. دانشمندانی چون ابن رشد و موسی ابن میمون سهم عمده‌ای در نشأت فلسفه‌ی مدرسی مسیحی داشتند. مسلمانان در دوره‌ی حکومت خود بر اندلس، این سرزمین را به چند کوره (شهرستان) تقسیم کرده بودند، و هر کوره را عموماً بنام مرکز آن میخواندند (مانند کوره‌های قرطبه و اشبیلیه)، که نام بعضی معرب نامهای قدیمتر و نام برخی عربی بوده و بهمان صورت یا با تحریفاتی تا کنون باقی مانده است.

اندمان، در شاهنامه؛ ← اندیان.

آن دو برتانی[6] (ān dë brëtāny)، ۱۴۷۷–۱۵۱۴،

---

(۱)Andromache (۲)Andromeda (۳)Andree (۴)Andreanof (۵)Andreyev (۶)Anne of Brittany; Anne de Bretagne (فـ)

ملکه‌ی فرانسه (در ۱۴۹۱–۹۸ همسر شارل VIII، و در ۱۴۹۹–۱۵۱۴ همسر لوئی XII). دختر فرانسوای II (دوک برتانی) بود. در ۱۴۸۸ بجای پدرش فرمانروای برتانی شد، و برای حفظ این سرزمین در مقابل فرانسه، در ۱۴۹۰، بوسیله‌ی وکیل خود، بهمسری ماکسیمیلیان (بعداً امپراطور ماکسیمیلیان I) درآمد؛ ولی تأخیری که از جانب ماکسیمیلیان در این کار افتاد، و نیز مداخله‌ی فرانسه، وی را ناگزیر ساخت که این وصلت را لغو کند. ازدواج او با شارل و لوئی سرانجام منجر به اتحاد فرانسه و برتانی شد (۱۵۳۲).

آن دو بوژو[1] (ān dë bojë) یا **آن دو فرانس** (frāNs)، ح ۱۴۶۰–۱۵۲۲، نایب‌السلطنه‌ی فرانسه (۱۴۸۳–۹۰)؛ دختر لوئی XI و خواهر شارل VIII. پس از مرگ پدر، نایب‌السلطنه‌ی برادر شد. وصلت شارل را با آن دو برتانی ترتیب داد.

آندورا[2] (āndorrā)، کشور کوچک (۴۹۵ کمم؛ جه ۵٬۲۳۱)، جغ اروپا، بر دامنه‌های جنوبی پیرنه‌ی شرقی بین فرانسه و اسپانیا؛ پایتختش آندورا لا ولا (vellā). مرکب از گردنه‌ها، دره‌های باریک، و قله‌های بلند است. چراگاههای عالی دارد. مردم بزبان کاتالانی صحبت میکنند، و از راه دامپروری و قاچاق روزگار میگذرانند. آندورا در ۱۲۷۸ تحت حکومت مشترک کنتهای (فرانسوی) فوا و اسقفهای (اسپانیائی) اورجل (در ایالت لریدا، لش اسپانیا) قرار گرفت. حقوق فرانسه در ۱۵۸۹ به هانری IV فرانسه، و سرانجام، به رئیس جمهور فرانسه منتقل گردید. ناپلئون به آندورا رژیم جمهوری اعطا نمود (۱۸۰۶). حالیه بتوسط یک شورای ۲۴ نفری بریاست یک "کدخدا" اداره میشود.

آن دو فرانس: ← آن دو بوژو.

آندوکرین، غدد: ← غده.

آندومیون[3] (endumion)، در افسانه‌های یونان، چوپان جوان زیبائی در کوه لاتموس در کاریا که سلنه (ماه) عاشق او بود. زئوس او را عمر و جوانی جاودانی و خواب ابدی عطا کرد. بقول دیگر سلنه او را بخواب فروبرد تا دیدار شبانه‌اش ازو قرین آرامی باشد.

اندونزی[4] (andonezi)، جمهوری (۱٬۴۹۱٬۵۶۰ کمم؛ جه ۸۷٬۰۰۰٬۰۰۰)، جش آسیا؛ پایتختش جاکارتا. جزء مالزی و مشتمل است بر ← جزایر سوند؛ (از جمله جاوه، سوماترا، و بالی)، سلب، جزایر ادویه، قسمتی از بورنئو و تیمور، و هزاران جزیره‌ی کوچکتر. از تولیدکنندگان عمده‌ی قلع و نفت، و دارای معادن منگنز، طلا، نقره، مس، و روی است. محصولات کشاورزی و جنگلی مشتمل است بر برنج، کائوچو، گنه‌گنه، توتون، شکر، قهوه، چای، و فلفل.

در قرون اولیه‌ی میلادی، این ناحیه بواسطه‌ی کهنه‌ی هندی و بودائی تحت نفوذ تمدن هندی درآمد؛ امپراطوریهای بومی بزرگی که پس از قرن هفتم تشکیل شد بستگی نزدیک با آیین‌های هندی و بودائی داشت.

اسلام از قرن ۱۳م بتوسط سوداگران مسلمان از جانب هند وارد شد، و بتدریج سایر ادیان را تحت الشعاع قرار داد. دولت اتجه در پراکندن اسلام در سوماترا ظاهراً تأثیری بسزا داشته است. در جزایر ادویه، که مرکز کشت ادویه، و باین جهت از قدیم جالب ممالک خارجی بود، از اواخر قرن ۱۵م دین اسلام رونقی بسزا یافته بود. در جاوه از اواسط قرن ۱۶م اسلام بسرعت نشر یافت، و در همان قرن در شبه جزیره‌ی جغ سلب وارد شد.

در قرن ۱۶م که سوداگران پرتغالی به اندونزی آمدند، این سرزمین به چندین مملکت ضعیف منقسم شده بود. کمی بعد شرکت هند شرقی هلند پرتغالیها را بیرون راند، و در ۱۶۰۲–۱۷۹۸ اندونزی عرصه‌ی فعالیتهای آن شرکت بود، و پس از بنای (۱۶۱۹) باتاویا، نفوذ شرکت زیاد شد. شرکت هند شرقی هلند دست رقیب خود شرکت هند شرقی بریتانیا را کوتاه کرد (۱۶۱۰–۲۳). در ۱۷۹۸ شرکت هند شرقی هلند منحل شد، و اندونزی تحت حکومت مستقیم هلند قرار گرفت، و متصرفات آن دولت در مالزی عنوان هند شرقی هلند یافت. در طی جنگهای ناپلئون اغلب جزایر را بریتانیا تصرف کرد، و در ۱۸۱۱–۱۵ در دست آن دولت بود، و در ۱۸۱۶ دگر بار به هلند انتقال یافت.

نهضت استقلال‌طلبی از اوایل قرن ۲۰م شروع شد. در جج II، در ژانویه–مارس ۱۹۴۲ ژاپنیها هند شرقی هلند را اشغال کردند، و تا رهائی (۱۹۴۵) جزایر از استیلای ژاپن بدست متفقین، ملیون در فعالیت بودند، و در ۱۷ ماه اوت ۱۹۴۵ جمهوری اندونزی را تشکیل دادند که مدعی مالکیت جاوه، مادورا، و سوماترا بود.

دولت هلند ابتدا از شناختن این دولت امتناع کرد، و جنگهائی بین طرفین درگرفت، و سرانجام آن دولت ناچار بموجب موافقتنامه‌ی چربون که در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۶ آغاز و در ۲۵ مارس ۱۹۴۷ امضا شد جمهوری اندونزی را–مشتمل بر جزایر مذکور–شناخت. در ماه اوت ۱۹۴۷ هلند قسمتی از جاوه و غیره را اشغال کرد، ولی در ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۴۸ بوساطت سازمان ملل متحد ترک مخاصمه بامضا رسید. دگر بار هلند به جزایر حمله کرد (۱۸ دسامبر ۱۹۴۸)، و جوگجاکارتا را تصرف نمود (۱۹ دسامبر) و سران جمهوریخواه را بازداشت کرد، ولی سرانجام در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۹ اندونزی کشور مستقلی شد. این کشور عنوان ممالک متحده‌ی اندونزی داشت، و مشتمل بود بر جمهوری اندونزی، که ملیون آنرا بوجود آورده بودند، و ۱۵ مملکت دیگر که هلند پشتیبان آنها بود.

ممالک متحده‌ی اندونزی در ماه اوت ۱۹۵۰ برهبری سوکارنو به جمهوری واحدی تبدیل شد که اتحاد سست‌بنیادی با سلطنت هلند داشت. در ۱۹۵۶ اندونزی این اتحاد را پایان داد، و مطالبات ادعائی هلند را رد کرد، و بسرعت املاک هلندیها را تصرف نمود، و آنانرا از خاک خود بیرون راند. در ۱۹۵۷ افسران ناراضی در جاوه شورش کردند؛ ارتش شورش را فرونشاند (۱۹۵۸–۵۹)، و این امر بر اعتبار آن افزود.

از وقایع عمده‌ی سال ۱۹۵۹ اقدام در اصلاح قانون اساسی بود، و بدین منظور مجلس مبعوثانی تشکیل یافت که چون کارش بطول انجامید، سوکارنو اعمال قانون اساسی سال ۱۹۴۵ را، که در سالهای بعد از اعلام استقلال کارهای اندونزی را سر و سامان داده بود، پیشنهاد کرد، و چون رأی کافی حاصل نشد، سوکارنو بعنوان فرمانده کل نیروهای مسلح مجلس مبعوثان را منحل کرد، و همان قانون اساسی سال ۱۹۴۵ را بموقع اجرا گذاشت. اختلاف اندونزی و هلند بر سر گینه‌ی جدید غربی ادامه دارد.

اندوهجرد (anduhjerd)، ده (جه ۱٬۱۵۴ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان اندوهجرد، بخش شهداد، شهرستان کرمان، استان هشتم، ۲۴ کیلومتری ج شهداد.

اندیان (andiān) یا **اندمان** (andamān)، بروایت شاهنامه، از سرداران خسرو پرویز در جنگ با بهرام چوبینه.

اندیجان (andijān)، شهر (جه ۸۳٬۶۹۱)، ش جش ازبکستان، در فرغانه بر ساحل چپ مسیر علیای سیر دریا؛ از مراکز عمده‌ی کشت پنبه. در قرن ۱۰م (۴م هق) اندکان (andokān) یا اندگان نامیده میشد. در قرن ۱۲م کرسی فرغانه بود. در حمله‌ی مغول آسیب بسیار دید. در اواخر قرن ۱۳م از نو ساخته شد، و در قرن ۱۴م و ۱۵م کرسی فرغانه و مرکز تجارت با کاشغر بود، و در قرن ۱۵م پایتخت خان‌نشین خوقند شد. در ۱۸۷۵ که خان‌نشین تحت انقیاد روسها درآمد بدست آنان افتاد. در ۱۹۳۷–۳۸ مناطق نفت در اطراف آن کشف شد.

اندیرمان: ← اندریمان.

اندیشه‌ی نو[5]، نهضتی فلسفی و دینی مبتنی بر "نیروی خلاقه‌ی فکر سازنده". اساس آن از معالجات ف. پ. کویمبی و "علم دماغی" و. ف. اونز (evənz) است. تطور بعدی آن بطرف فلسفه‌ی خوش‌بینی حیات است. نهضت در دهه‌ی آخر قرن ۱۹م نامگذاری شد؛ اولین مجمع سالیانه در ۱۸۹۴ تشکیل گردید. اتحادیه‌ی بین‌المللی اندیشه‌ی نو در ۱۹۱۴ تأسیس شد. اصحاب این نهضت، بر خلاف پیروان معرفت مسیحی، وجود ماده را قبول دارند، ولی آنرا فقط مظهری از ذهن میدانند. اساس فلسفه‌ی اندیشه‌ی نو اینست که انسان روح یا جان است، و بوسیله‌ی تفکر قادر است که جسم و اوضاع و احوال را طوری تغییر دهد که خواهشهای او برآورده شود.

اندیکا (andikā)، بخش، قسمت مرکزی شهرستان ایذه، غ فرمانداری کل بختیاری و چهار محال. سابقاً دهستان (جه ۱۱٬۰۰۰؟؛ دارای ۸۵؟ آبادی) و جزء بخش قلعه زراس از شهرستان اهواز بود.

آندیمان کاران سردار (āndimān kārān)، در عهد ساسانیان، رئیس تشریفات سلطنتی. نیز ← استبد.

اندیمشک (andimešk)، سابقاً **صالح‌آباد**، شهر (جه ۷٬۳۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اندیمشک، ۱۰ کیلومتری لغ دزفول، بر راه آهن سرتاسری بفاصله‌ی ۶۷۵ کیلومتری از تهران. ایستگاه درجه‌ی اول راه آهن دارد. بخش **اندیمشک** (جه ۲۵٬۰۰۰؟)، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، دارای ۶۰ (؟) آبادی و مرکب از دو دهستان قیلاب و منکره است. دهستان **اندیمشک** در دی ماه ۱۳۲۵ هش تبدیل به بخش

(1)Anne de Beaujeu (France) (2)Andorra (3)Endymion (4)Indonesia (5)New Thought

اندیمشک گردید.

آندیو (āndiv) ← کاسنی.

اندیوم[۱] (andiom؛ از فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی In؛ نیز رجوع کنید به جدول عنصرها)، برنگ سفید نقره‌ای، و شبیه آلومینیوم. نسبةً نرم و قابل مفتول شدن و تورق میباشد.

انر (onar)، فت ۴۹۲ هق، غلام محبوب سلطان ملکشاه سلجوقی. برکیارق هنگام عزیمت به خراسان امارت فارس بوی داد، اما او از شبانکاره و سلاجقه‌ی کرمان شکست خورده به اصفهان رفت، و برکیارق حکومت عراق بدو داد. انر بتحریک مؤیدالملک (پسر خواجه نظام‌الملک طوسی)، که بوی پیوسته بود، و همچنین، ظاهراً تا حدی به استظهار سلطان محمد ابن ملکشاه که در گنجه بود، به داعیه‌ی سرکشی برخاست، و از اصفهان با برگ و ساز تمام روی به ری نهاد، و در انجیلاوند ساوه بضرب کارد ترکان خیل خویش بقتل رسید. بموجب بعضی روایات، وی داعیه‌ی فرمانروائی نیز داشت و سلطنت را برای خود میخواست.

انرژی[۲] (enerĵi؛ فنس). مفهوم انرژی یکی از اساسیترین مفاهیم فیزیکی است، ولی تعریف ساده و در عین حال دقیق آن دشوار است. معمولا انرژی را توانائی یا قابلیت انجام دادن کار تعریف میکنند. مثلا اسب انرژی دارد، زیرا میتواند باری را بکشد؛ فنر کوک‌شده‌ی ساعت دارای انرژی است، زیرا میتواند عقربه‌ها را حرکت دهد؛ خازنی (← خازن) که بار برقی دارد در ضمن تخلیه کار میکند، و لهذا انرژی دارد. اغلب انرژی را با نیرو (عامل سبب تغییر حرکت جسم) و قدرت (کاری که در واحد زمان انجام میگیرد) اشتباه میکنند. انرژی از جنس کار است، و با آحاد کار اندازه‌گیری میشود. هرگاه کاری بر جسمی انجام گیرد، معادل آن کار بر انرژی آن جسم افزوده میشود، و اگر جسمی کاری انجام دهد، معادل آن کار از انرژی جسم کاسته میشود. انرژی را میتوان به انرژی سینتیک یا انرژی حرکتی و انرژی پتانسیل تقسیم کرد. انرژی اشکال مختلف دارد؛ از آن جمله است انرژی شیمیائی، که در فعل و انفعالهای شیمیائی ظاهر میشود (← فعل و انفعال)؛ انرژی اتمی؛ انرژی تشعشعی (← تشعشع)؛ و انرژی هسته‌ای. بعلاوه، برق و حرارت و نور نیز از اشکال انرژی هستند. در مثال خازن که در ابتدای این مقاله ذکر شد، انرژی (برقی) خازن را مستقر در میدان بین دو صفحه‌ی خازن میشمارند. در بعضی موارد دیگر (مثلا انرژی حرکتی)، انرژی را مستقر در جسم محسوب میدارند. انرژی برقی و مکانیکی را همیشه بوسیله‌ی بیشینه‌ی کاری تعریف میکنند که چون دستگاه از حال فعلی بحال تعادل ستاتیک درآید انجام میدهد. در مورد سایر اشکال انرژی (مثلا انرژی حرارتی یا شیمیائی)، تعریف مقدماتی کاملا رضایت‌بخش نیست، زیرا کاری که دستگاه میتواند انجام دهد، نه فقط به حالت جسم، بلکه به محیط اطراف نیز مربوطست.

فعالیت عالم مادی متضمن تبدیل دائمی انواع و اشکال انرژی به یکدیگر است، و تاریخ پیشرفت بشر همان تاریخ کشف منابع جدید انرژی برای رفع حوائج و خواسته‌های انسان میباشد. انرژی خورشید که منبع اصلی کلیه‌ی انرژیهای ارضی است، بوسیله‌ی فوتوسنتز در گیاهان نشاسته فراهم میکند. در عمل شیمیائی گوارش، انرژی ذخیره‌شده در نشاسته رها میشود، و در بدن حیوان بکار می‌افتد؛ در بسیاری از اعمال حیاتی دیگر (مثلا تنفس)، در پدیده‌های طبیعی، و در بسیاری از عملیات صنعتی، تبدیل انرژی اهمیت درجه‌ی اول دارد.

تبدیل انرژی تابع **قانون** (یا **اصل**) **بقای انرژی** است: انرژی را نه میتوان ایجاد کرد و نه معدوم، و بعبارت دیگر، انرژی کلی عالم مادی مقدار ثابتی دارد. وقتی که جسمی کار میکند، از توانائیش در انجام دادن کار، یعنی از انرژی آن میکاهد، ولی معادل این کاهش بر انرژی جسم دیگری اضافه میشود. مثلا اگر جسمی را ببالای سطح موربی ببریم، مقداری کار انجام میدهیم که معادل آن به انرژی پتانسیل جسم اضافه میشود؛ اگر جسم را رها کنیم تا بپایین بلغزد، متدرجاً از انرژی پتانسیل آن کم میشود و بر انرژی سینتیک آن میافزاید. در اغلب مواردی که انرژی در مقابل نیروی اصطکاک مصرف میشود، این انرژی ضایع میشود، بدین معنی که دیگر فایده‌ی عملی از آن نمیتوان برد، ولی معدوم نمیشود، بلکه تبدیل به حرارت میشود که صورت دیگری از انرژی است. وقتی که ترنی بر جاده‌ی افقی با سرعت ثابتی حرکت کند، انرژیهای حرکتی و پتانسیل آن ثابت میمانند، و تمام سوختی که مصرف میشود در مقابل اصطکاک کار میکند. نظریه‌ی نسبت و پیشرفت فیزیک اتمی، هر دو قانون بقای انرژی و بقای ماده (← جرم) را متزلزل ساخته است. معادل بودن جرم و انرژی (← اینشتین، معادله‌ی) و حتی امکان تبدیل ماده به انرژی بتحقیق پیوسته است (← انرژی اتمی؛ انرژی هسته‌ای). بنا بر این، قوانین بقای جرم و بقای انرژی نادرست اند، مگر اینکه ماده و انرژی را مظاهر موجود واحدی شمرده حکم ببقای این موجود بکنیم، و بعبارت دیگر، قانون بقای جرم و انرژی (← جرم) را جایگزین دو قانون مذکور بشماریم. نیز ← کوانتوم؛ ترمو دینامیک؛ ماشین.

انرژی، اصل کمترین: ← اصل کمترین انرژی.

انرژی، قانون بقای: ← انرژی.

انرژی اتمی[۳] (enerĵie atomi)، انرژیی که در نتیجه‌ی متلاشی شدن هسته‌ی اتم رها میشود. این انرژی در واقع انرژی هسته‌ای است. ولی اصطلاح انرژی اتمی برای آن معمول شده است، و این اصطلاح مخصوصاً در مورد انرژی حاصل از شکافت هسته‌ی اتم، یعنی تقسیم هسته به دو جزء تقریباً هم‌جرم بکار میرود (← اتمشکنی). از جنبه‌ی نظری، منبع این انرژی در ← معادله‌ی اینشتین است. تجربیات فیزیک هسته‌ای صحت این معادله را تأیید نموده، و مدلل کرده است که ممکن است جرم از از بین برود و انرژی معادل آن آزاد گردد.

معدوم شدن جرم توأم با رها شدن انرژی در شکافت هسته‌ی اورانیوم واقع میشود. این پدیده را اول‌بار اوتو هان و فریتس شتراسمان (frits štrāsmān) در ۱۹۳۸ در آلمان کشف کردند، ولی اینان در تعبیر نتایج آزمایشهای خود مشکوک بودند. لیزه مایتنر و ا. ر. فریش نتایج آزمایشها را با شکافت هسته‌ی اورانیوم تعبیر کردند، و نیلس بور نظر آنانرا تأیید کرد. بور و اینشتین از کسانی بودند که رئیس جمهور روزولت را برانگیختند که تحقیق در شکافت هسته را بمنظور استفاده از انرژی ناشی از آن در کشمة آغاز کند. تحقیقات منظم در کشمة شروع شد (۱۹۴۰) و منجر به ساختن بمب اتمی گردید.

بنا بر نتایج حاصله در آلمان (۱۹۳۸)، هسته‌ی اتم اورانیوم (بنا بر آنچه بعداً معلوم شد، عمدةً U۲۳۵) اگر نوترونی (← نوترون) بگیرد سخت ناپایدار میشود، و به دو جزء (محصولات شکافت) میشکافد، و بعلاوه، در ضمن شکافت، نوترونهائی (احتمالا ۳ عدد) آزاد میگردند. محصولات شکافتِ هسته‌ی U۲۳۵ هسته‌های دو عنصر از عناصر پایدار و دارای اوزان اتمی متوسط هستند، و اگر چه این محصولات در همه‌ی شکافتها یکسان نیستند، عموماً عدد جرمی یکی بین ۸۵ و ۱۰۴ و عدد جرمی دیگری بین ۱۳۵ و ۱۴۹ است. این نتایج از دو جهت اهمیت دارد. اول اینکه در هر شکافت انرژی معتنابهی رها میشود. این انرژی ناشی از اینست که جرم متوسط پروتونها و نوترونها در هسته‌های عناصر متوسطْ کمتر از جرم متوسط آنها در هسته‌ی اتم اورانیوم است، و در نتیجه، هر شکافت همراه با "معدوم شدن" ماده و آزاد شدن انرژی معادل آن است. این انرژی ۲۰۰ میلیون الکترون‌ولت در هر شکافت میباشد، که قریب ۸۰٪ آن بصورت انرژی حرکتی محصولات شکافت پدیدار میگردد. اگر چه انرژی رهاشده در یک شکافت بسیار کم است، انرژی حاصل از شکافت همه‌ی اتمهای یک گرم اورانیوم معادل ۸ میلیارد کیلوگرمتر یا ۲۰ میلیارد کالری است، که با آن مثلا میتوان ۸٬۰۰۰ تن بار را هزار متر بالا برد، یا ۱۵٬۰۰۰ چراغ ۶۰ واتی را ۲۴ ساعت برق داد.

اهمیت دوم تجربیات مذکور در رها شدن نوترونها است در ضمن شکافت. چنانکه اشاره شد، انرژی حاصل از یک شکافت معتنابه نیست، و برای استفاده‌ی عملی از انرژی شکافت وسیله‌ای باید برانگیخت که شکافته شدن هسته‌ها، پس از آغاز، خود بخود ادامه یابد، چنانکه در مورد احتراق سوختهای معمول. احتراق، پس از اینکه آغاز شد، خودبخود ادامه مییابد. رها شدن نوترونها در ضمن شکافت این مشکل را بر طرف و فعل و انفعال زنجیری را ممکن ساخت: در هر شکافت ۲ یا ۳ نوترون آزاد میشود، که بنوبه‌ی خود هسته‌های اتمهای دیگری از اورانیوم را می‌شکافند، و بتدریج که فعل و انفعال پیش میرود، عده‌ی نوترونها، و در نتیجه، عده‌ی شکافتها زیاد میشود. مثلا اگر فرض کنیم در هر شکافت دو نوترون رها شود، و هر یک از اینها باعث شکافت هسته‌های دیگر شود، و این عمل ادامه یابد، عده‌ی نوترونها، و در نتیجه عده‌ی شکافتها، ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶، ... خواهد بود. و اگر این تصاعد تا 80 "نسل" ادامه یابد، نسل آخر مشتمل بر قریب 10^{24} نوترون خواهد بود، که 10^{24} هسته را میشکافند. و قریب 10 میلیون کیلووات‌ساعت انرژی تولید میکنند. اگر مدت هر شکافت را حـ 10^{-8} ثانیه

(۱)indium (۲)energy (۳)atomic energy

بگیریم، ۸۵ نسل مذکور در مدتی کمتر از ۱/۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ثانیه تولید میشوند، و انرژی شگرفی که در این مدت فوق العاده کوتاه رها میشود باعث انفجار فوق العاده شدیدی میگردد.

اما عملا مطلب باین سادگی نیست. زیرا اورانیوم طبیعی عمدةً مشتمل بر دو همجای اورانیوم است، یکی U۲۳۸ (۹۹٫۳٪) و دیگری U۲۳۵ (۰٫۷٪)، که از جهت شکافتپذیری مختلف اند. هستهی U۲۳۵ را هم نوترونهای سریع السیر و هم نوترونهای کندرو میتوانند بشکافند، ولی هستهی U۲۳۸ را فقط نوترونهائی که بیش از یک میلیون الکترون‌ولت انرژی دارند توانند شکافت. اگر یک نوترونِ کم‌انرژی داخل هستهی U۲۳۸ شود، این هسته نمیشکافد، بلکه U۲۳۹ که همجای رادیوآکتیو و بسیار ناپایداری از اورانیوم است تولید میشود، که نصف عمرش ۲۳ دقیقه است، و پس از صدور یک ذرهی بتا به نپتونیوم (Np۲۳۹) تبدیل میشود، که آنهم رادیوآکتیو و ناپایدار است (نصف عمرش ۲٫۳ روز)؛ و پس از صدور یک ذرهی بتا به پلوتونیوم (Pu۲۳۹) مبدل میگردد، که عنصری است پایدار (نصف عمرش ۲۴٬۰۰۰ سال). پلوتونیوم، مانند U۲۳۵، با نوترونهای بطیء السیر میشکافد، و این شکافت همراه مقدار عظیمی انرژی و آزاد شدن نوترونهای تازهای است. بعلاوه، علاوه بر نوترونهائی که ممکن است بوسیلهی اتمهای U۲۳۸ "دستگیر" شوند، بعضی نوترونها از قطعهی اورانیومی که در آن تولید میشوند خارج میگردند، و برخی نیز بوسیلهی اتمهای مواد خارجی موجود در اورانیوم دستگیر میشوند. برای جلوگیری از خارج شدن نوترونها، جرم اورانیوم باید از حد معینی (موسوم به جرم بحرانی) بزرگتر باشد، و الا شکافت متوقف میشود. تصفیهی اورانیوم و افزودن غلظت U۲۳۵ (که بمراتب آسانتر از U۲۳۹ دستخوش شکافت میشود) وسیلهی تقلیل دستگیریهای نامطلوب نوترونها است. هرگاه این پیشبینیها بعمل آید، شکافت، پس از شروع، خودبخود ادامه مییابد، و انرژی شگرفی تولید میکند. استفادهی عملی از انرژی شکافت موقوف است به مهار کردن فعل و انفعال زنجیری. اولین فعل و انفعال مهارشده در دوم دسامبر ۱۹۴۲، بوسیلهی گروهی که بسرپرستی انریکو فرمی در دانشگاه شیکاگو کار میکردند، در اسبابی موسوم به پیل اتمی یا رئاکتور تولید شد، که در آن از دو موضوع استفاده کردند: (۱) شکافتپذیری U۲۳۵ بوسیلهی نوترونهای کندرو یا کم‌انرژی (بر خلاف U۲۳۸)؛ (۲) نوترونهای حاصل از شکافت را، که سریع السیر اند، میتوان بوسیلهی موادی موسوم به کندساز (kond.sāz)، به نوترونهای کندرو تبدیل کرد (← رئاکتور).

اولین استفادهی عملی از انرژی اتمی در ساختن بمب اتمی بعمل آمد. از آن زمان ببعد کوششهای فراوان برای استفاده از انرژی اتمی در زمان صلح بعمل آمده، ولی در مسابقهی تسلیحاتی کنونی بین دولتهای بزرگ، بیشتر توجه معطوف به استفاده ازین انرژی در جنگ است، و مذاکراتی که بین آن دولتها راجع بنظارت بین‌المللی در مصرف انرژی اتمی بعمل آمده و اقدامات سازمان ملل متحد بجائی نرسیده است.

انرژی بالفعل: ← انرژی سینتیک.

انرژی بالقوه: ← انرژی پتانسیل.

انرژی پتانسیل[1] (enerjie potansiel؛ از فر.) یا **انرژی ذخیرهای** یا **انرژی بالقوه** (be 'l.qov-ve)، انرژیی (← انرژی) که جسم یا دستگاهی به مقتضای وضع یا حالت خود دارد. مثلا جسمی که در ارتفاعی از سطح زمین قرار دارد توانائی انجام دادن کار، و لهذا انرژی پتانسیل دارد؛ بخار متراکم، فنر کوک‌شدهی ساعت، تودهای از زغال، و انبارهی پرشده جملگی انرژی پتانسیل دارند. حقاً نباید انرژی پتانسیل را در یک شیء معین جایگزین دانست. مثلا اگر باری بوزن ۲ کیلوگرم را از زمین بلند کرده در ارتفاع ۳ متری قرار دهیم، ۶ کیلوگرمتر بر آن بار کار انجام دادهایم؛ درین عمل، ۶ کیلوگرمتر بر انرژی پتانسیل دستگاه مرکب از بار و زمین افزوده میشود؛ اما چون قسمتی ازین دستگاه که عملا آمادهی کار و پس دادن این انرژی است همان بار است (که مثلا اگر رها شود تا بر زمین سقوط کند، ۶ کیلوگرمتر کار انجام میدهد)، معمولا انرژی پتانسیل را جایگزین در آن میشمارند. تغییر مکان جسم فقط وقتی بر انرژی پتانسیل آن میافزاید که در وضع جدید جسم توانائی بیشتری برای انجام کار داشته باشد؛ اگر جسمی بر صفحهی افقی تغییر وضع دهد، ازین جهت چیزی بر انرژی پتانسیل آن افزوده نمیشود. نیز ← قانون بقای انرژی در مادهی انرژی. نیز ← پتانسیل.

انرژی تشعشعی[2]، انرژیی که به صورت تشعشع برقاطیسی منتقل شود. ← تشعشع.

انرژی حرکتی: ← انرژی سینتیک.

انرژی ذخیرهای: ← انرژی پتانسیل.

انرژی سینتیک[3] (enerjie sinetik؛ از فر.) یا **انرژی حرکتی** یا **انرژی بالفعل** (be 'l.fe'l)؛ انرژیی (← انرژی) که جسم یا دستگاهی بمقتضای حرکت خود دارد. انرژی حرکتی بارزترین اقسام انرژی است. ما بر حسب تجربه از سر راه جرم نسبةً بزرگی که با سرعت نزدیک میشود کنار میرویم، زیرا میدانیم که هر قدر جرم جسم زیادتر یا سرعتش بیشتر باشد، در موقع تصادم کار بیشتری انجام میدهد (و خسارت بیشتری وارد میکند). بر طبق ملاحظاتی مربوط به علوم فیزیک و مکانیک، انرژی حرکتی یک ذره را نصف حاصلضرب جرم آن در مجذور سرعتش تعریف کردهاند. نیز ← قانون بقای انرژی در مادهی انرژی.

انرژی شیمیائی[4] (enerjie)، صورتی از انرژی که در فعل و انفعالات شیمیائی پدید میآید (← فعل و انفعال). در سوختن شمع (← احتراق)، انرژی شیمیائی به حرارت و نور تبدیل میشود. در پیل برقی، انرژی شیمیائی به انرژی برقی تبدیل میگردد.

انرژی هستهای[5]، انرژیی که در فعل و انفعالات هستهای (یعنی فرایندهائی که در آنها هستهی اتم از حیث عدد اتمی یا عدد جرمی یا خواص رادیوآکتیو دستخوش تغییر میشود. ← فعل و انفعال هستهای). مبنای نظری انرژی هستهای چند چیز است. یکی اینکه هستهی اتم مرکب از نوکلئونها (پروتونها و نوترونها) است. دوم اینکه جرم هر هسته از مجموع اجرام نوکلئونهای سازای آن کمتر است (اختلاف آنها کاهش جرمی است). سوم اینکه بموجب قانون بقای جرم و انرژی، هر جا ماده از بین برود انرژی معادل آن (که بر طبق ← معادلهی اینشتین حساب میشود) آزاد میگردد. در فراهم شدن یک هسته از نوکلئونهای آن، جرمی برابر کاهش جرمی ظاهراً از بین میرود؛ ولی در واقع، انرژی معادل این جرم آزاد میگردد، و این انرژی آزادشده عبارتست از انرژی همگیری هسته، یعنی مقدار کاری که برای شکستن هسته به نوکلئونهای آن باید انجام داد (مثلا در فراهم آمدن هستهی هلیوم از نوکلئونهای سازای آن، کاهش جرمی برابر ۰٫۳۰۲ واحد اتمی جرم است، که معادل ۲۸٫۱ میلیون الکترون‌ولت میباشد).

بررسی جرم متوسط نوکلئونها در هستههای عناصر مختلف و انرژی همگیری هستهای بازاء هر نوکلئون منجر به دو طریق برای بدست آوردن انرژی هستهای شده است: یکی ترکیب عناصر سبک و فراهم کردن عناصر سنگینتر و پایدار از آنها (← همجوشی هستهای)، و دیگری شکافتن عناصر سنگین به عناصر سبکتر (← انرژی اتمی). انرژی حیرت‌انگیز بمب اتمی و بمب ئیدروژنی انرژی هستهای است، و انرژی خورشید و ستارگان را نیز از همین منبع میدانند. نیز ← حلقهی کربون؛ زنجیر پروتون-پروتون.

انرژی همگیری[6] (enerjie hamgiri). این اصطلاح در فیزیک اتمی به دو معنی، که ارتباط نزدیکی دارند، استعمال میشود: انرژی همگیری یک ذره از یک دستگاه انرژی لازم برای جدا کردن آن ذره است از آن دستگاه؛ انرژی همگیری یک دستگاه انرژی لازم برای متفرق ساختن اجزای سازای آن دستگاه میباشد. مثلا **انرژی همگیری الکترون** انرژی لازم برای جدا کردن یک الکترون از یک اتم، و **انرژی همگیری ذرهی آلفا** انرژی لازم برای جدا کردن یک ذرهی آلفا از یک هسته است. **انرژی همگیری هستهای** انرژی لازم برای متفرق کردن پروتونها و نوترونهای هستهی اتم میباشد، و معادل کاهش جرمیی (← کاهش جرمی) است که در صورت تشکیل یافتن هستهی معینی از پروتونها و نوترونهای سازای آن پیش میآید (در واقع، کاهش جرمی بتمام اتم تعلق میگیرد، و شامل انرژی همگیری الکترونها نیز هست). هر قدر انرژی همگیری یک هسته بیشتر باشد آن هسته پایدارتر است. در تحلیل خواص هستهی اتم "انرژی همگیری مخصوص" یا "انرژی همگیری بازاء هر نوکلئون" را حساب میکنند، و آن مساوی خارج قسمت تقسیم انرژی همگیری هستهای است بر عدهی نوکلئونهای آن (یعنی بر عدد جرمی). مقدار انرژی همگیری و انرژی همگیری مخصوص در هستههای مختلف متفاوت است.

آنرسن. برای اسامی دانمارکی که باین صورت

---

(۱)potential energy (۲)radiant energy (۳)kinetic energy (۴)chemical energy (۵)nuclear energy (۶)binding energy

میشناسید به آندرسن رجوع کنید.

انرود[1]، هانس (hāns onrud)، ۱۸۶۳–۱۹۵۳، نویسنده‌ی نروژی داستانها، نمایشنامه‌ها، و کتابهای کودکان.

آنری (āNri)، اسم فرانسوی؛ ← هانری، اسم.

انریکو (enriko) **و انریکه**، اسم: ← هانری، اسم.

انزاب (anzāb)، ده (جه ۱'۳۲۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۷ کیلومتری اردبیل.

انزال، فرستادن وحی. ← وحی.

انزان (anezān)، دهستان (جه ح ۲۵'۷۰۰؟)، بخش بندر گز، شهرستان گرگان، استان دوم، کنار دریای خزر؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. محصول عمده‌اش پنبه است. راه آهن سرتاسری از بندر گز میگذرد.

انزان (anzān) یا **انشان**: ← عیلام.

انزروت (anzarut): ← **کنجیده**.

انزل (anzal)، دهستان (جه ح ۸'۹۷۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی؛ مرکز آن قره‌باغ. کوهستانی است؛ کوه آغ‌کان‌داغ (بارتفاع ح ۳'۰۰۰ متر) در قسمت غربی آن قرار دارد. محصولات عمده‌اش غلات، میوه (بخصوص انگور و بادام) و فراورده‌های دامی است.

انزلی، نام سابق بندر پهلوی.

انزلی، مرداب (mordābe anzali)، پهنه‌ی آرام آب شیرین (بطول ح ۳۲ کم و عرض ح ۱۱ کم)، ل گیلان، در ج‌غ دریای خزر، که بوسیله‌ی دو زبانه از دریای خزر جدا و بوسیله‌ی تنگه‌ای (بطول ح ۸ کم) با آن مرتبط است. مدخل مرداب دارای دو موج‌شکن است. عمق آن کم است؛ تمام نقاطش قابل کشتیرانی نیست. اطرافش نیزار میباشد. صید ماهی در آن رایج و ماهی سفیدش معروفست. رسوبات رودهائی که بآن میریزند بتدریج از وسعت آن میکاهند. بندر غازیان و بندر پهلوی (سابقاً انزلی) در دو طرف آن قرار دارند.

آنزیم[2] (ānzim؛ از فنس)، ماده‌ای آلی که توسط یاخته‌های گیاهی و حیوانی ساخته میشود، و عملی شبیه **کاتالیزگرهای** شیمیائی دارد، یعنی مقدار کمی از آن سبب تسریع فعل و انفعالات شیمیائی میشود. تفاوت آنزیم با کاتالیزگر اینست که آنزیمها خود در ضمن فعل و انفعال شیمیائی تغییر شکل میدهند یا از بین میروند، فعالیت آنها بمحیط شیمیائی خاصی بستگی دارد، و حرارت و مجاورت فلزات سنگین فعالیت آنها را از بین میبرد. علاوه بر این، آنزیمها، بر خلاف کاتالیزگرها، فقط در فعل و انفعالات شیمیائی یک ماده‌ی خاص دخالت دارند؛ مثلا پروتئاز (proteāz) در هضم مواد پروتئینی، لیپاز در هضم چربی، و آمیلاز در هضم نشاسته مؤثر است، و در فعل و انفعالات دیگر دخالتی ندارد. ساختمان شیمیائی آنزیمها مخلوطی از پروتئین و اسید نوکلئیک است. آنزیمها در فعل و انفعالات شیمیائی بسیاری که در بدن در جریان است (← **سوخت و ساز**) تأثیر کلی دارند. کار همه‌ی آنزیمها منحصر به هضم مواد مرکب یا شکستن آنها نیست، بلکه بعضی آنزیمها از مواد نسبةً ساده مواد مرکبی میسازند، و این آنزیمها هستند که در نباتات بساختن نشاسته و چربی از انیدرید کربونیک و آب، و به ساختن پروتئین‌ها از انیدرید کربونیک و آب و نیتروژن و گوگرد کومک میکنند. آنزیمها در اثر حرارت و بعضی در اثر نور از میان میروند. آنزیمها در همه‌ی یاخته‌ها وجود دارند؛ عمل طبیعی آنها برای حیات یاخته ضروری است. بعضی آنزیمها سبب تخمیر میشوند، و بهمین دلیل مخمّر نامیده میشوند.

انژکسیون: ← تزریق.

آنژلیک: ← آرنو، ژاکلین ماری.

آنژو[3] (āNju)، ناحیه و دوک‌نشین سابق، لغ فرانسه، تقریباً منطبق با ولایت کنونی من‌اِ‌لوار؛ کرسی تاریخی آن آنژه. رود لوار مشروبش میکند. زمینش حاصلخیز است؛ موستانهای عالی دارد. ناحیه‌ی آنژو را شاهان سلسله‌ی کاپسین بعنوان تیول خود تأسیس کردند. کُنتهای قدیم آنژو (← آنژون) تورن را در ۱۰۴۴ و من را در ۱۱۱۰ گرفتند، و نورماندی را نیز متصرف شدند. هنری II انگلستان آنژو را از پدر بارث برد (۱۱۵۱)، و در ۱۱۵۴ که بسلطنت جلوس کرد، آنژو جزء انگلستان گردید. در ۱۲۰۴ فیلیپ II فرانسه آنرا ضبط کرد؛ تیول خاندان سلطنتی شد؛ در ۱۳۶۰ دوک‌نشین گردید؛ سرانجام، لوئی XI آنرا به فرانسه ملحق نمود (۱۴۸۰).

آنژون[4] (āNjəvaN) [فنس، = اهل آنژو، آنژوئی]، انگلا انجوین (anjəvin)، نام دو سلسله از فرمانروایان قرون وسطائی که اصلا از فرانسه برخاستند. سلسله‌ی اول بر قسمتهائی از فرانسه و بر اورشلیم و انگلستان فرمانروائی داشت، و سلسله‌ی دوم بر قسمتهائی از فرانسه و بر ناپل و مجارستان و لهستان سلطنت کرد، و مدعی اورشلیم نیز بود. سلسله‌ی قدیمتر از اولاد فولک‌نامی بود که در قرن دهم کُنتِ آنژو شد. از اعقاب او، **فولک V** (۱۰۹۲–۱۱۴۳) پادشاه اورشلیم شد. یکی از پسرانش سلطنت اورشلیم را، با نام **بودوئن III**، بارث برد، و پس از وی **آمالریک I**، **بودوئن IV**، و **بودوئن V** (فت ۱۱۸۶) روی کار آمدند، و در سال ۱۱۸۶ این شاخه بآخر رسید. پسر ارشد فولک V، معروف به **ژوفروا پلانتاژنه** (jofruā plāntājene)، آنژو را بارث برد، و نورماندی را تصرف کرد، و با **متیلدا** (دختر هنری I انگلستان) ازدواج نمود، و پسر آنها بنام **هنری II** پادشاه انگلستان شد، و او اولین پادشاه انگلستان از سلسله‌ی آنژون یا **پلانتاژنه** است. جانشینان او **ریچارد I**، **جان لکلند**، **هنری III**، **ادوارد I**، **ادوارد II**، **ادوارد III**، و **ریچارد II** بودند، و پس از ریچارد، شاخه‌ی انگلیسی به دو شاخه‌ی لنکستر و یورک تجزیه شد (← **لنکستر، خاندان**؛ **یورک، خاندان**). یکی از نوادگان ریچارد I و جان لکلند در ۱۱۹۶ دوکِ برتانی شد (بنام **آرتور I**). فرمانروایان برتانی که بعد از او آمدند اولاد خواهر آرتور از **پیر I** (از خاندان کاپسین) بودند.

دومین سلسله‌ی آنژو شاخه‌ی کهتری از کاپسین‌ها بود، و با شارل، از برادران کهتر لوئی IX فرانسه، آغاز گردید، و او همان **شارل I** ناپل و سیسیل است. جانشینانش **شارل II** (ناپل و سیسیل)، روبر، و **خوانای I** بودند. پس از مرگ (۱۳۸۲) خوانا، دوشاخه‌ی کهتر بر سر سلطنت ناپل برقابت برخاستند، و این دو شاخه هر دو از اعقاب شارل II ناپل بودند. نماینده‌ی شاخه‌ی اول شارل III ناپل بود، که خود و فرزندانش لانسلو و **خوانای II**، علی رغم شاخه‌ی رقیب، ناپل را در تصرف داشتند، و این شاخه‌ی دوم از اولاد مارگریت نام، دختر شارل II، بود. مارگریت با **شارل دو والوا** وصلت کرد، و پسر و نوه‌ی آنها فیلیپ VI فرانسه و ژان II فرانسه بودند. ژان پسری داشت بنام لوئی که دوک آنژو بود، و خوانای I ناپل او را وارث خود قرار داد، و بدین ترتیب، لوئی ناپل را بارث برد، و او همان **لوئی I** ناپل است. جانشینانش **لوئی II**، **لوئی III**، و رنه د/آنژو بودند. اگر چه خوانای II لوئی III و رنه را بترتیب وارث خود معین کرد، ناپل را آلفونسوی V آراگون گرفت، و بالمآل در دست اسپانیا ماند. رنه د/آنژو، از طریق وصلت، دوکِ لورن شد. بعد از مرگ (۱۴۸۰) رنه، تنها کسی که از او باقی ماند برادرش شارل (فت ۱۴۸۶) بود، و او بی عقبه مرد، و آنژو و مِن و پرووانس و ادعای خاندان آنژون بر ناپل به پادشاه فرانسه منتقل شد. ادعای این شاخه‌ی دوم از خاندان آنژون بر اورشلیم ناشی از اینست که پاپ یوهانس XXI در ح ۱۲۷۶ شارل I ناپل را عنوان شاه اورشلیم داد. ادعای رنه بر این عنوان به خاندان لورن منتقل شد. شاخه‌ی مجارستانی خاندان آنژون باشارل‌ـروبر (**شارل I مجارستان**) آغاز گردید (۱۳۰۸). وی نوه‌ی شارل II ناپل و امپراطور رودولف I بود. پسر شارل I، باسم لوئی I، پادشاه مجارستان و لهستان شد. مجارستان به دخترش ماری و شوهر او امپراطور سیگیسموند منتقل گردید، و لهستان به لادیسلاوس II، که شوهر دختر لوئی بود.

آنژه[5] (āNje)، شهر (جه ۹۳'۸۳۸)، کرسی ولایت من‌اِ‌لوار، غ فرانسه، بر رود من؛ پایتخت تاریخی ناحیه‌ی آنژو. از زمانهای پیش از رومیان قدمت دارد. دارای کلیسای جامع (قرون ۱۲م–۱۳م)، قلعه‌ی قرون وسطائی، و موزه میباشد.

آنژین صدری: ← سکته‌ی قلبی.

آنسا[6]، خوان باوتیستا د (xuān bătistā de ānsā)، ۱۷۳۵–۸۸، پوینده‌ی اسپانیائی در امریکا؛ بانی سان فرانسیسکو.

انساب (ansāb) [جمع نسب] یا **الانساب** یا **علم الانساب** بر قسمتی از علم تاریخ اطلاق میشود که بوسیله‌ی آن اشخاص بواسطه‌ی پدر و یا جد و یا قبیله شناخته میشوند. در قدیم در یونان و سپس نزد عربهای جاهلی، برای تفاخر و مباهات بپدر و جد و خانواده نسبت به بیگانگان مورد توجه بوده. انساب عرب بر شش مرتبه مترتب است، که از بالا بپائین عبارتند از: شعب (ša'b) (مثل قحطان و عدنان)؛ قبیله (مثل مُضَر و ربیعه)؛ عماره (amāra) (مثل قریش و کنانه)؛ بطن (batn) (مثل بنی عبد مناف)؛ فخذ (faxz) (مثل بنی هاشم و بنی امیه)؛ و فصیله (fasila) (مثل بنی ابی طالب و بنی عباس). عربها در نسب مبالغه میکردند، و حتی بنای شهرها را بیکی از اجداد نسبت میدادند که غالباً بیکی از آبائی که در تورات مذکورند منتهی میشود، و نسابه‌های (nassāba) [= نسبشناس] بسیاری در اغلب قبایل وجود داشت، مثل دغفل

(1)Aanrud (2)enzyme (3)Anjou (4)Angevin (5)Angers (6)Anza

سدوسی شیبانی (daqfale sadusi-)، صعصعة ابن صوحان (sa'sa'ate 'bne sŏhān)، و غیره. در اوایل اسلام از جهت گرفتن وظیفه از بیت المال، بخصوص بر حسب دیوان عُمَر، و تعیین مقام و منزلت هر شخص، این علم اهمیت خاص داشته است، و در زمان بنی امیه که یکی از پایه‌های خلافت آنها بر تعصب عربی نهاده بود، موضوع انساب قوت گرفت. گویند اول کسی که در انساب کتابی ساخت زیاد ابن ابیه بود که کتابی در نسب خود درست کرد، و آنرا به پسر خود سپرد، که اکنون از میان رفته است.

انساب الاشراف (ansābo 'l.-ašrāf) یا **تاریخ الاشراف**، کتابی تاریخی، بعربی، از بلاذری (فت ۲۷۹ هق). از کتابهای مفصل و معتبر تاریخ اسلام و یکی از مراجع کم‌نظیر تاریخ دوره‌ی بنی امیه و خوارج میباشد. آغاز کتاب از زمان نوح است. مجلد یازدهم آن در ۱۸۸۳ و مجلد پنجم آن در ۱۹۳۶ (در فلسطین) بطبع رسیده است، و اکنون تمام آن در مصر در دست طبع است، و مجلد اول در ۱۹۵۹ منتشر گردیده.

انساب السمعانی (ansābo 's.sam'āni) یا **انساب سمعانی** یا **کتاب الانساب**، کتابی تاریخی، از عبدالکریم ابن محمد سمعانی. کتابی است عظیم در هشت جزء، و مشتمل است بر بیش از ۴٬۰۰۰ زندگینامه‌ی بزرگان علم و ادب و دین، و بر حسب حروف هجا بر اساس نسبت اشخاص به شهر یا قبیله یا صناعت یا تجارت یا لقب آنها مرتب گردیده، و ظاهراً از آنچه که امروز در دست است مفصلتر بوده. در ۱۹۱۲ با مقدمه‌ای بانگلیسی باهتمام مارگلیوث با چاپ عکسی در لیدن منتشر شده است. ابن الاثیر آنرا تلخیص کرده است و ملخص را اللباب فی تهذیب الانساب (al.lobāb fi tahzibe 'l.'ansāb) نامیده، و قسمتی از آن در ۱۸۳۵ در گوتینگن و تمام آن در ۱۳۵۶–۵۷ هق در مصر بطبع رسیده. سیوطی اللباب را مختصر کرده است و آنرا لب اللباب (lobbo 'l.lobāb) نام نهاده که در ۱۸۳۲ در لیدن منتشر گردیده.

انساب سمعانی: ← انساب السمعانی.

انس ابن مالک (anase 'bne mālek) [ابوثمامه انس ابن مالک انصاری (abu somāma)]، فت ۹۱ یا ۹۳ هق، از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر. در مدینه بدنیا آمد و در کودکی اسلام آورد و بخدمت پیغمبر پرداخت. بعد از رحلت پیغمبر، انس به دمشق و از آنجا به بصره رفت، و هم در آن شهر بسن ۹۷ و بقولی ۱۰۷ سالگی وفات یافت.

انسان: ← مردمشناسی؛ انسان اولیه؛ تشریح؛ فیزیولوژی.

انسان، سوره‌ی: ← دهر، سوره‌ی.

انسان ابتدائی: ← انسان اولیه.

انسان اولیه یا **انسان ابتدائی** یا **انسان ماقبل تاریخ**. اغلب دانشمندان تاریخ پیدایش انسان را از ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ تا ۵۰۰٬۰۰۰ سال قبل (در عصر یخ یا دوره‌ی پلئیستوسن) میدانند، و بدین ترتیب، انسان نسبت به سایر موجودات حیه موجودی تازه‌وارد است. از دوره‌ی طولانی مذکور، فقط از حد ۳٬۰۰۰ سال قبل از میلاد است که آثار مضبوط از تاریخ انسان بدست آمده، و دوره‌ی طولانی ماقبل آنرا ماقبل تاریخ میخوانند. بیشتر بقایای انسان ماقبل تاریخ در اروپا و افریقا و آسیا بدست آمده است (بقایائی که در امریکا یافت شده مربوط به ادوار اخیر، احتمالا از ۱۰٬۰۰۰ تا ۱۵٬۰۰۰ سال قبل، میباشد). دانشمندان بوسیله‌ی تغییراتی که در نتیجه‌ی حرکات یخچالها در اقلیم و نباتات روی داده، و نیز از طریق مقایسه‌ی فسیلهای انسانی با فسیلهای حیوانی که مقارن آنها کشف شده، توانسته‌اند عصر این فسیلها را تعیین کنند؛ بوسیله‌ی مقایسه‌ی مقدار فلوئور در استخوانهای انسانی و حیوانی میتوان تشخیص داد که این استخوانها مربوط به موجودات معاصر بوده یا نه؛ و بالاخره، با اندازه‌گیری کربون رادیوآکتیو در یک شیء میتوان زمان آنرا معین نمود (← تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته).

مقایسه‌ی انسان با سایر حیوانات نشان میدهد که انسان با میمونهای موسوم به آدم‌نما (← آدم‌نمایان) رابطه‌ی نزدیک دارد، و بهمین جهت



انسان گوریل شمپانزه اورانگوتان گیبون

دانشمندان بر زمینه‌ی نظریه‌ی تکامل چنان معتقدند که این میمونها و انسان از یک جد مشترک پیدا شده‌اند، و آن میمون بزرگی بوده است بنام دروئوپیتکوس (druopitekus)، که بقایای فسیل آن در نهشتهای قسمت متأخر دوره‌ی میوسن (۷٬۰۰۰٬۰۰۰ تا ۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال پیش از این) در سرزمینهای ممتد از اسپانیا و شمال افریقا تا جنوب و شرق افریقا و تا هند یافت شده است. گویا این میمون غول‌پیکر زندگی بر درختان را ترک کرده، و برای دست یافتن به خوراک بیشتر، زندگی بر روی زمین را انتخاب کرده است. استخوانهای پای او نشان میدهد که عملا بحالت راست راه میرفته است. بقایائی از دروئوپیتکوس در چینه‌های متأخر ازمنه‌ی پلیوسن بدست آمده است، و در همین دوره است که میمونهای شبیه انسان ظاهر شده‌اند.

دوره‌ی پلئیستوسن یا عصر یخ با دوره‌ی انسان اولیه و قسمت اعظم عصر حجر قدیم منطبق است. از میلیونها انسانی که در این دوره زندگی کرده‌اند، تنها پاره‌هائی از معدودی از آنها بدست آمده که در میان آنها قریب ۲۵ اسکلت تقریباً کامل وجود دارد. سابقاً از اهمیت بقایای مکشوفه بیخبر بودند، ولی پس از کشف دومین فسیل نئاندرتال در ۱۸۸۶ در سپی (spi؛ بلژیک، حد 10 کیلومتری غ نامور)، که در کنار آن استخوانهای جانوران منقرض و ابزارهای سنگ چخماقی عصر حجر قدیم وجود داشت، دانشمندان متوجه شدند که با نمونه‌ی جدیدی از انسان سر و کار دارند. جستجوی انسان اولیه آغاز شد، و هر فسیل انسانی تازه‌یافته را "حلقه‌ی گمشده"ی زنجیری پنداشتند که، بر طبق نظریه‌ی داروین، انسان کنونی را با نیای میمون او پیوند میدهد. در ۱۸۶۸ فسیلهای انسانی در کرو-مانیون کشف شد، و این امر تاریخ پیدایش انسان جدید را در ۲۵٬۰۰۰ سال قبل ازین قرار داد. در ۱۸۹۱–۹۲ در جاوه بقایای "انسان جاوه" (نام علمی آن پیتکانتروپوس ارکتوس *Pithecanthropus erectus*) کشف شد، که از ابتدائیترین اقسام انسان میمون‌وار است. از کاوشهائی که در دهه‌ی سوم قرن بیستم در کوه کرمل فلسطین بعمل آمد اطلاعات تازه‌ای در باب تکامل انسان حاصل شد. در ۱۹۴۰ تقسیمی برای فسیلهای انسانی که تا آن زمان شناخته شده بود به سه جنس پیشنهاد شد: هومو ارکتوس (homo erektus) [لتی، = انسان راست]، هومو نئاندرتالنسیس (neāndertālensis) [انسان نئاندرتال]، و هومو ساپینس (sāpiens) [انسان دانا].

ابتدائیترین انسانها، یعنی انسان جاوه (پیتکانتروپوس) و انسان پکن (سینانتروپوس *Sinanthropus*)، از اقسام هومو ارکتوس محسوب میشوند. فک آنها درشت و دندانها تقریباً شبیه به دندان انسان و استخوان ابرو برجسته و پیشانی صاف و خوابیده است، که همه‌ی اینها از خصوصیات میمون‌نمائی است. علاماتی که در داخل استخوان کاسه‌ی سر دیده میشود، نشان میدهد که شکل دماغ تقریباً شبیه دماغ انسان بوده و مرکز تکلم نیز در دماغ وجود داشته است. هر دو انسان جاوه و پکن از استعمال آتش باخبر بوده و احتمالا با افراد دیگر بصورت دسته‌جمعی زندگی میکرده و نوعی زبان مکالمه داشته‌اند. زمان این دو انسان را اوایل دوره‌ی پلئیستوسن میدانند.

بقایای انسان نئاندرتال و فرهنگ او بمقدار فراوان در غ اروپا در نهشتهای دوره‌ی فترت بین یخچالی سوم و آخرین دوره‌ی یخچالی (از ۳۵٬۰۰۰ تا ۱۵۰٬۰۰۰ سال پیش از این) بدست آمده است (← نئاندرتال). از قدیمترین نمایندگان هومو ساپینس انسان کرو-مانیون است، ولی بسیاری معتقدند که هومو ساپینس پیش از اینکه انسان نئاندرتال از بین برود وجود داشته است. شواهدی که از کوه کرمل بدست آمده حاکی است که انسان جدید مخلوطی از انسان نئاندرتال و اقسام دیگر (مانند کرو-مانیون) بوده است. حتی فسیلهای مختلط‌تری، مانند انسان سولو (جاوه) بدست آمده، که نشانهائی از انسان جاوه، انسان نئاندرتال، و هومو ساپینس دارد. در هر حال، هومو ساپینس، قطع نظر از منشأ آن، تا حدی نتیجه‌ی آمیزش اقسام مختلف میباشد.

انسان پکن: ← انسان اولیه.

انسان جاوه: ← انسان اولیه.

انسان‌دزدی، ربودن شخص بطور غیر قانونی، بخصوص ربودن زنی که به سن قانونی نرسیده، یا ربودن زن شوهردار بدون رضایت شوهر، یا ربودن اطفال تا سن شانزده سال. اگر این عمل بعنف یا تهدید و یا حیله، خواه مستقیماً یا بوسیله‌ی دیگری، صورت گیرد، و یا بقصد عمل منافی عفت باشد، مجازات مرتکب شدیدتر میشود؛ حتی اگر کسی طفلی را که تازه متولد شده باشد بدزدد، یا مخفی کند، یا بجای طفل دیگر یا متعلق بزن دیگر غیر از مادر طفل قلم دهد، مرتکب جرم شده است. مواد ۱۹۵–۲۰۳ قانون مجازات عمومی در مورد ربودن اطفال، و ماده‌ی ۲۰۹ همان قانون در مورد بزرگسالان موارد مختلف را مفصلا تشریح و مجازات مرتکب را تعیین کرده است. مرادف با این عنوان در زبان انگلیسی در مورد

ربودن زنان بقصد عمل منافی عفت *abduction*، و در سایر موارد *kidnaping* آمده است.

انسان کامل [الانسان الكامل في معرفة الاوائل و الاواخر]، کتابی عرفانی، بعربی، از عبدالکریم ابن ابراهیم گیلانی (۷۶۷-ح۸۳۲ هق). مشتمل است بر ۶۳ باب و مکرر در مصر بطبع رسیده.

انسان کامل یا **الانسان الکامل**، نامی که صوفیه بر کسی اطلاق میکنند که ببالاترین مقامی که انسان بدان میتواند رسید (یعنی مرتبه‌ی فنا فی اللهی) رسیده باشد. ظاهراً اولبار محیی‌الدین ابن العربی آنرا در کتاب معروف فصوص الحکم آورده است، و سپس عبدالکریم گیلانی (۷۶۷-ح۸۳۲ هق) کتاب عرفانی خود را بدین نام نامیده. دیگر مسلمانان پیغمبر را انسان کامل میگویند. انسان کامل بعقیده‌ی مانویان همان "انسان قدیم" است.

انسان کرومانیون: ← انسان اولیه؛ کرومانیون.

انسان ماقبل تاریخ: ← انسان اولیه.

انسان نئاندرتال: ← انسان اولیه؛ نئاندرتال.

انسانیات[1]: ← اومانیسم.

انسانیت، مذهب: ← اومانیسم.

آنسباخ[2] (ānsbāx)، شهر (جم ۳۳٬۲۳۳)، کرسی فرانکونیای وسطی، غ باواریا. صنایعش اتومبیل، موتور، و مواد شیمیائی است. اطراف دیری از قرن ۸م توسعه یافت؛ از ۱۳۳۱ مقر شاخه‌ی فرانکونیائی سلسله‌ی هوهانزولرن بود. در ۱۷۹۱ به پروس و در ۱۸۰۶ به باواریا منتقل شد. کلیسای رومانسک (قرون ۱۲م-۱۵م) دارد.

انستاس کرملی (anastāse kermeli) [انستاس ماری الکرملی (anastās māriyyo 'l.kermeliyy)]، ۱۸۶۶-۱۹۴۷، ادیب و محقق عرب مسیحی؛ مت بغداد. در بغداد و بیروت و بلژیک و فرانسه تحصیل کرد. مجله‌ی لغة العرب را سه سال پیش و شش سال بعد از جج I منتشر نمود. در دوره‌ی جنگ، عثمانیها او را به آناطولی تبعید کردند (۱۹۱۴-۱۶)، و سپس به بغداد بازگردانیده شد. علاوه بر تألیفات ادبی (مثلا نشوء اللغة العربية؛ ادیان العرب؛ العرب قبل الاسلام)، بعضی متون را با تعلیقات و حواشی طبع کرده است (مانند نخب الذخائر فی احوال الجواهر، از ابن اکفانی، که از مزایای آن تطبیق اسامی احجار با اسامی اروپائی است).

انسترومانتال (anstrumāntāl): ← حالات اسم.

انسترومانتالیسم: ← اصالت وسیله.

آنستزی (ānestezi؛ فنس): ← بیحسی.

انستیتو پاستور[3] (anstitu pāstor؛ از فنس) یا **بنگاه پاستور**، مؤسسه‌ای برای تحقیقات طبی که اولبار در سال ۱۸۸۸ در پاریس دایر شد، و مشتمل بر یک درمانگاه برای معالجه‌ی هاری و مرکزی برای تعلیم و تحقیق در بیماریهای مسری بود. این مؤسسه بنام لوئی پاستور نامگذاری شده است. از متصدیان آن دانشمندان عالیمقامی چون امیل رو و ا. مچنیکوف بودند. بعدها مؤسسات مشابهی در بعضی دیگر از ممالک (از جمله ایران) دایر و بهمان نام انستیتو پاستور نامیده شد.

انستیتو دو فرانس[4] (aNstitü dë frāNs)، مؤسسه‌ی فرهنگی کشور فرانسه که در ۱۷۹۵، بجای پنج آکادمی سلطنتی که در ۱۷۹۳ بسته شده بود، تأسیس شد. انستیتو آکادمی‌های سابق را، با تغییر اسامی بعضی، احیا کرد. این آکادمی‌ها عبارتند از: آکادمی فرانسه؛ آکادمی کتیبه‌ها و ادبیات (تاریخ و باستانشناسی؛ نخست در ۱۶۶۳ تأسیس شده بود)؛ آکادمی علوم (۱۶۶۶)؛ آکادمی هنرهای زیبا (۱۶۴۸)؛ آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی (۱۷۹۵).

انسداد تاجی: ← ترومبوز.

آنسفالیت لتارژیک: ← بیماری خواب.

انسکو[5]، **ژرژ** (jorj enesko)، ۱۸۸۱-۱۹۵۵، ویولون‌نواز، رهبر ارکستر، و آهنگساز رومانیائی. در کنسرواتوار وین و در پاریس نزد ماسنه و فوره و دیگران تحصیل کرد. در اروپا و امریکا شهرت تمام داشت. از آهنگهای متعددش دو راپسودی رومانیائی برای ارکستر است.

انسلم[6]، **قدیس** (qeddis anselm)، ۱۰۳۴؟-۱۱۰۹، اسقف اعظم (۱۰۹۳-۱۱۰۹) کنتربری، مجتهد مسیحی؛ مت ایتالیا. پیش از اینکه، بجای دوست و استادش لانفرانک، اسقف اعظم شود، رئیس صومعه‌ی بک در نورماندی بود، و در این مقام شهرت یافته بود. در نزاع کلیسا با شاهان انگلستان بر سر حق انتخاب اسقفها (← خلعت‌پوشان)، جانب پاپ را گرفت، و با ویلیام II و هنری I منازعات طولانی داشت. تألیفات او در الاهیات (از قبیل مقال و سر حلول) تأثیر زیادی داشته. برهان او در اثبات صانع اینست که صرف توانائی ذهن انسان بتصور یک وجود نامتناهی مستلزم اینست که چنین وجودی بالضروره موجود باشد.

انسن[7]، **جورج** (jorj anson)، ملقب به **بارون انسن** (bāron*)، ۱۶۹۷-۱۷۶۲، دریاسالار انگلیسی. برای حمله به متصرفات اسپانیا در امریکای جنوبی دور جهان گشت. زمانی که وزیر دریاداری بود، سازمان آن وزارت را تجدید کرد، و "سپاه دریائی" را بصورت نوین آن درآورد (۱۷۵۵).

انسور[8]، **جیمز** (jeymz ensor)، ملقب به **بارون انسور** (bāron*)، ۱۸۶۰-۱۹۴۹، نقاش امپرسیونیست بلژیکی. در ترکیب رنگها ظرافت و دقت فراوان داشت. مردی گوشه‌نشین بود. برخی از تصویرهای او گوئی صبغه‌ای از اندیشه‌های بوش و بروگل دارند. در هنر قرن بیستم بلژیک تأثیر بیحساب داشته است.

آنسولند: ← مالزی.

انسولین[9] (ansulin؛ از فنس)، هورمونی که ذخیره و سوخت و ساز مواد قندی را در بدن تنظیم میکند، و کمبود آن موجب بروز بیماری قند (دیابت) میشود. سلولهای سازنده‌ی انسولین بصورت جزایری [لتی اینسولا] پراکنده در لوز المعده قرار دارند، و بهمین مناسبت هورمون مترشح از آنها انسولین نام گرفته است. انسولین نخستین‌بار در سال ۱۹۲۱ بوسیله‌ی بنتینگ و بست کشف و از بافت لوز المعده استخراج شد، و در مداوای بیماری قند بکار رفت.

آنسی[10] (ānsi)، شهر (جم ۳۵٬۱۹۶)، کرسی ولایت اوت‌ساووا، ش فرانسه، بر دریاچه‌ی زیبای آنسی. آنسی کهنه نزدیک آن و دارای کلیسای جامع و قلعه‌ی قدیمی است. قدیس فرانسوای سالی در اینجا متولد شد. در ۱۴۰۱-۱۸۶۰ تحت حکومت کُنتهای ساووا بود.

آنسین رژیم[11] (āNsiaN rejim) [فنس، = رژیم سابق]، در تاریخ فرانسه، حکومتی که قبل از سال ۱۷۸۹ در فرانسه موجود بود. ← انقلاب فرانسه.

انشاء [عربی، = پدید آوردن]، در علم معانی، کلامی که، برخلاف خبر، محتمل صدق و کذب نباشد، و آن امر، نهی، استفهام، تمنی، ترجی، ندا، دعا، و تعجب است، که مضمون آنها بگفتن پدید میآید.

انشاء (enšā') یا **علم الانشاء**، یکی از فنون مهم ادب، که نوشتن نامه‌های خصوصی و رسمی و عهدنامه‌ها و غیره را در بر دارد. عهده‌دار این کار را منشی (= دبیر) گویند، که در همه‌ی علوم ادبی باید دست داشته باشد. دیوان انشاء در تاریخ اسلام اهمیت خاص داشته است، و در حکم یکی از وزارتخانه‌های بزرگ امروزی بوده. خوارزمی (ف ۳۸۷ هق) در مفاتیح العلوم گوید کلمه‌ی انشاء از الفاظی است که در دیوان رسائل بکار میرود، و عبارت از مطلبی است که نویسنده آماده میکند و آنرا بر صاحب دیوان عرض مینماید که در صورت لزوم چیزی بر آن بیفزاید و یا مطلبی از آن کم کند و یا به همان وضع اجازه‌ی تحریرش را بدهد؛ و باصطلاح امروز باید گفت پیش‌نویس‌گونه‌ای بوده است. اولکسی که در اسلام در این فن شهرت یافته عبدالحمید ابن یحیی، کاتب مروان II (آخرین خلفای بنی امیه)، است. در عربی و فارسی و ترکی کتابهائی در این باب نوشته‌اند که مطالب مهمی را در باره‌ی تاریخ تمدن اسلامی در بر دارد، از آن جمله است کتاب عظیم صبح الاعشی (عربی)؛ التوسل الی الترسل، منشآت میرزا مهدی خان استرابادی، و منشآت قائم‌مقام (فارسی)؛ و منشآت فریدون بک (ترکی).

انشاء الدوائر (enšā'o 'd.davā'er)، کتابی عرفانی، بعربی، از ابن العربی. مشتمل است بر مقدمه‌ای و دو فصل و سه باب، در باره‌ی مرتبه‌ی انسان در عالم وجود. در ۱۹۱۹ با ترجمه‌ی آلمانی در لیدن بطبع رسیده.

إن شاء الله یا **انشاء الله** (هر دو en šā'a 'l.lāh) [= اگر خدا بخواهد]، عبارتی که یک مسلمان، از جهت اعتقاد بقدرت پروردگار و خضوع نسبت بآن و عجز و ناتوانی خود و انتساب افعال به مشیت او، غالباً در کار خیر و خوبی که بوقوع آن میل و رغبت دارد بکار میبرد. بیشتر در مواردی که در انجام کار شکی باشد استعمال میشود، و چنانکه از قرآن و حدیث برمیآید، در مواردی که انجام کار قطعی است نیز بکار میرود. بعضی از فرق اسلامی در بکار بردن انشاء الله مبالغه کرده‌اند.

انشاء امیر خسروی: ← اعجاز خسروی.

انشان (anšān) یا **انزان:** ← عیلام.

آنشان[12] (ānšān)، شهر (جم ۵۴۸٬۹۰۰)، منچوری، بر شاخه‌ای از راه آهن منچوری جنوبی. از مراکز عمده‌ی صنایع فولاد است.

انشای ابوالفضل یا **مکاتبات ابوالفضل** یا **مکاتبات**

---

(1)the humanities (2)Ansbach (3)Pasteur Institute (4)Institut de France (5)Enesco (6)Anselm (7)Anson (8)Ensor (9)insulin (10)Annecy (11)Ancien Régime (فنس) (12)Anshan

علامی (allāmi)، کتابی ادبی و تاریخی، بانشاء فارسی ابوالفضل ابن مبارک، وزیر اکبر شاه و برادر فیضی دکنی. مشتمل است بر سه قسمت، و نامه‌هائی را که بانشاء نویسنده، بنام شاه، به شاهزادگان و امرا نوشته شده، و همچنین نامه‌هائی را که خود ابوالفضل به شاه و رجال در باره‌ی امور کشوری نوشته، و نیز نامه‌های دیگری را در بر دارد، و علاوه بر جنبه‌ی ادبی، از جهت اشتمال نکات تاریخی نیز مهم میباشد. این کتاب پس از کشته شدن نویسنده، بوسیله‌ی برادرزاده‌اش عبد الصمد در ۱۰۱۵ هق جمع‌آوری گردیده، و ظاهراً اولبار در ۱۸۱۰ در کلکته، و سپس مکرر در هند بطبع رسیده است.

انشراح، سوره‌ی (enšerāh) [= گشوده شدن]، سوره‌ی ۹۴م قرآن، مکی، ۸ آیه. در آن خداوند، برای تسلی خاطر پیغمبر، نعمتهای خود را از انشراح دل و سبک کردن بار و بلند کردن نام او یادآور میشود، و میگوید که در پی دشواری آسانی خواهد بود.

انشقاق، سوره‌ی (enšeqāq) [= شکافته شدن]، سوره‌ی ۸۴م قرآن، مکی، ۲۵ آیه، در بیان روز قیامت و رسیدگی بحساب مردم.

آنشلوس[1] (ānšlus)، لفظ آلمانی، بمعنی الحاق، که بالاخص در مورد اتحاد (۱۹۳۸) آلمان و اتریش بکار میرود. از جنبه‌ی تاریخی، موضوع اتحاد ملل آلمانی‌زبان سابقه‌ی ممتدی دارد، ولی این موضوع پس از سقوط امپراطوری اتریش-هنگری در ۱۹۱۸ صورت جدیتری گرفت. مجلس مؤسس اتریش این کشور را جزئی از آلمان اعلام کرد، و جمهوری وایمار از این امر استقبال نمود. ولی متفقین جج I بمخالفت برخاستند، و بموجب پیمان صلح سن-ژرمن، اتریش را ملزم کردند که استقلال خود را حفظ کند. اقداماتی که از آن ببعد آلمان و اتریش برای عملی ساختن آنشلوس بعمل آوردند، و حتی کودتای ۱۹۳۴ ساخته‌ی هیتلر، که منجر به قتل دولفوس گردید، نتیجه‌ای نداد، و اتریش مستقل ماند تا آنکه هیتلر، که زمینه را با تبلیغات پردامنه آماده کرده بود، در مارس ۱۹۳۸ قشون به اتریش برد، و آنجا را بدون مقاومتی ضمیمه‌ی آلمان نمود.

آنشیتا[2]**، ژوزه د** (žuze de ānšietā)، ملقب به **رسول برزیل**، ۱۵۳۵-۹۷، مبلغ یسوعی پرتغالی در برزیل. در ۱۵۵۳ به برزیل رفت، و در آنجا زندگی خود را وقف مسیحی کردن و تعلیم و تربیت بومیان برزیل نمود. علاوه بر اولین دستور زبان در باب زبان بومیان (۱۵۹۵)، چندین نمایشنامه نوشته و منظومه‌هائی سروده که غالباً آنها را از زمره‌ی نخستین تجلیات ادبیات برزیلی میدانند.

انصار (ansār) [جمع نصیر و ناصر، = یاری‌کننده]، لقب آن دسته از مسلمانان اهل مدینه که، پس از هجرت پیغمبر از مکه به مدینه، در این شهر باو ایمان آوردند، و او را حمایت و یاری کردند، و در پیشرفت اسلام کومکهای بسیار نمودند. این صفت چنان بر این دسته غلبه یافت که حکم اسم را پیدا کرد، و چون نام قبیله‌ای گردید، و مانند اسم مفرد بدان نسبت دادند و انصاری [= یک نفر از انصار] گفتند. و این لقب چنان اهمیت یافت و موجب مباهات و مفاخره گردید که انصار آنرا بر نام قبیله‌های خود ترجیح دادند، و چون از دو قبیله‌ی خزرج و اوس بودند، و مردم خزرج در مدینه از قبیله‌ی اوس بیشتر، بدین سبب، انصار، افراد هر دو قبیله را خزرج میگفتند. نام این دسته از مسلمانان در تاریخ اسلام غالباً با نام دسته‌ی دیگری که بنام مهاجرین معروف اند همراه است، و مهاجرین مسلمانانی هستند که با پیغمبر از مکه به مدینه هجرت کردند، و فارسی‌زبانان معمولا مهاجرین را بصورت مفرد (مهاجر) بکار میبرند، و "مهاجر و انصار" میگویند. میان این دو دسته از زمان پیغمبر اختلافاتی وجود داشت، و بعد از او بیشتر گردید، و چون خلافت بدست خانواده‌ای مکی و قرشی افتاد، انصار برای همیشه از حکومت دور گردیدند، ولی تقوی و دین و تفوق در علم حدیث را برای خود حفظ کردند.

انصاری، شیخ مرتضی، ۱۲۱۴-۱۲۸۱ هق، از فقهای بزرگ و مراجع تقلید شیعه؛ مت دزفول. نسبش به جابر ابن عبدالله انصاری میرسد. چندی در دزفول و کربلا و نجف تحصیل کرد، و سرانجام در نجف سکنی گزید، و در همانجا وفات یافت. از آثارش فرائد الاصول (معروف به رسائل شیخ مرتضی) و مکاسب از کتب معروف درسی است.

انصاری، عبدالله: ← خواجه عبدالله انصاری.

انطاکی (antāki) بمعنی منسوب به انطاکیه است.

انطاکی، ابوالفرج یحیی ابن سعید، ۹۸۵-۱۰۶۶ (۴۵۸ هق)، طبیب و مورخ عرب مسیحی. در ۴۰۵ هق از مصر به انطاکیه رفت، و در آنجا اقامت گزید. از بستگان نزدیک سعید ابن البطریق بود، و ذیلی بر نظم الجوهر او نوشت.

انطاکی، داود [داود ابن عمر]، فت ۱۰۰۸ هق، طبیب معروف عرب؛ مت انطاکیه. با اینکه نابینا بود، به سفرهای طولانی پرداخت، و بتوصیه‌ی یک طبیب ایرانی، در آسیای صغیر زبان یونانی آموخت تا بتواند از متون طبی یونانی استفاده کند. چندی نیز در دمشق و قاهره زیست، و سپس به مکه آمده، و پس از یکسال در همانجا وفات یافت. اثر عمده‌اش کتاب جامع تذکرة اولی الالباب و الجامع للعجب العجاب در طب و حکمت است. از آثار دیگرش تزیین الاسواق، انموذج فی علم الفلک، الفیه فی الطب، و رساله‌ای در شرح عینیه‌ی ابن سینا است.

انطاکیه[3] (antākia)، باستانی **آنتیوخیا** (āntio-xeyā'؛ ین)، شهر (جه ۳۵'۳۸۵)، ج ترکیه، بر رود اورونتس (نهر العاصی)، ۲۲ کیلومتری ساحل مدیترانه. آنتیوخیا را سلوکوس I در حدود ۳۰۰ قم بنا کرد، و بنام پدرش، آنتیوخوس، نام نهاد. بزودی از مراکز معتبر تجارتی گردید، و شکوه و جلالش شهرت یافت. در ۶۴ قم پومپیوس آنرا گرفت، و انطاکیه بزرگترین و مهمترین شهرهای آسیائی دولت روم و کرسی ایالت آسیائی امپراطوری روم گردید. انحطاط آن از دوره‌ی ساسانیان شروع شد. اولبار در ۲۵۸ بم و سپس در ۲۶۰ شاپور I آنرا اشغال و تاراج کرد، و سکنه‌اش را به جندی شاپور منتقل نمود. در ۲۶۶-۲۷۲ تحت حکومت زباء بود. در ۵۴۰ خسرو انوشروان محاصره و ویرانش نمود، و اگر چه یوستی‌نیانوس آنرا از نو بنا نهاد، از آن ضربت کمر راست نکرد، و سپاهیان ایران در ۶۰۲ و ۶۱۱ نیز تاراجش کردند.

انطاکیه در ۱۶ هق (۶۳۷-۳۸ بم) بتصرف اعراب درآمد. در ۳۵۸-۴۷۷ هق (۹۶۹-۱۰۸۴ بم) تحت حکومت دولت بیزانس بود، و سپس سلیمان ابن قتلمش سلجوقی آنرا گرفت، و تا ۴۹۱ هق (۱۰۹۸) که صلیبیان آنرا گرفتند در تصرف سلاجقه بود. در دوره‌ی حکومت بوهموند I و جانشینانش، عملا از مملکت لاتینی اورشلیم مستقل بود. در ۶۶۶ هق (۱۲۶۸ بم) بیبرس آنرا گرفت، و انطاکیه از توابع ممالیک مصر گردید، و در ۱۵۱۶ بم بتصرف دولت عثمانی درآمد. پس از جج I فرانسویها آنرا اشغال کردند (۱۹۱۹)، و انطاکیه به سرزمین قیمومی شام منضم شد، ولی در ۱۹۳۹ به ترکیه بازگشت.

انطاکیه در تاریخ مسیحیت، بسبب شوراهای دینی که در آنجا تشکیل شده، اهمیت دارد. در آنجا بود که پیروان عیسی برای اولدفعه مسیحی خوانده شدند (اعمال رسولان ۱۱. ۲۶). انطاکیه یکی از سه بطرک‌نشین قدیمی، و مقر بطرکهای ملکائیه و مارونیه و یعاقبه است. انطاکیه‌ی کنونی فقط قسمت کوچکی از انطاکیه‌ی قدیم را اشغال کرده است. از شهر قدیم، باروها، آباره، تئاتر و قلعه‌ای باقیست. در کاوشهائی که در آنجا و در اطرافش بعمل آمده موزائیکهای عالی از شش قرن اول میلادی بدست آمده است. "جام بزرگ انطاکی" که در ۱۹۱۰ بدست آمد، بزعم بعضی، همان جام مقدس است.

انطالیه[4] (antālia) یا **ادالیه** (adālia)، شهر (جه ۲۷'۴۷۸)، ج غ ترکیه؛ کنار مدیترانه. مصنوعات ابریشمی دارد؛ نزدیک آن معادن کروم و منگنز موجود است. در ۶۰۱ هق سلطان کیخسرو I (از سلاجقه‌ی روم) آنرا گرفت؛ در ۸۲۶ هق بتصرف دولت عثمانی درآمد.

انظار، در احکام نجوم: ← نظر.

انعام، سوره‌ی (an'ām) [= چهارپایان]، سوره‌ی ششم قرآن، مکی، ۱۶۵ آیه. مانند سایر سوره‌های مکی، از ایمان و عقیده و توحید و قیامت و جزای خیر و شر بحث میکند. دست آدمی را میگیرد، و او را در سراسر جهان (از آسمان، خورشید، ستارگان، زمین، باغها، آبهای روان، زنده‌ای که از مرده بیرون میآید، و مرده‌ای که از زنده بیرون میآید) و در سرگذشت پیشینیان گردش میدهد، و همه جا اثر خدا را باو مینماید، و اثر طبیعی نیکی و بدی را آشکار میسازد، و چنان میشود که آدمی جز آنکه بخدای یگانه معترف گردد چاره‌ای ندارد. میگوید این همه آیات و معجزات الاهی را میبینند و باز هم معجزه می‌خواهند؛ و اگر چنان معجزه‌ای هم بیاید، باز ایمان نخواهند آورد. فرمان میرسد که حلال و حرام شمردن بیجا ناروا است، و آنگاه بتفصیل اصول عقاید پاکیزه و حلال و حرام درست را شرح میدهد. چون درین سوره خرافات خاصی که مشرکان در باره‌ی محصول چهارپایان (= انعام) خود داشتند تقبیح شده بدین نام نامیده شده است.

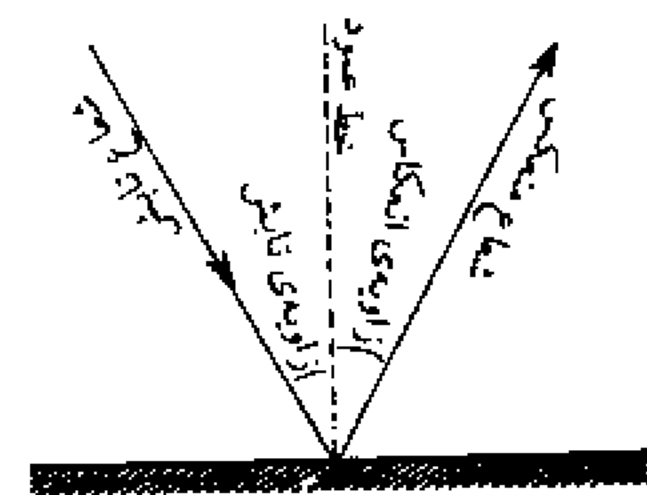
انعام ثلاثه (an'āme salāse) [= چهارپایان سه‌گانه]، در فقه، شتر و گاو و گوسفند، که زکات بآنها تعلق میگیرد.

(1)Anschluss (آلمانی) (2)Anchieta (3)Antioch (4)Antalya

انعقاد[1] (en'eqād)، بستن و رسوب ذرات ریز ماده‌ای که در سراسر ماده‌ی دیگر پراکنده است.

انعقاد خون: ← بستن خون.

انعکاس[2]، بازگشتن امواج (مثلا امواج صوت یا نور) به محیطی که در آن حرکت میکنند پس از برخورد به یک سطح. اگر امواج نور یا صوت که در محیطی حرکت میکنند بمحیط دیگری برخورد کنند، عموماً قسمتی از آنها بمحیط اول بازمیگردد (یعنی منعکس میشود)، و قسمت دیگر انکسار پیدا میکند. انعکاس در برخورد امواج آب بساحل یا بمانع دیگر نیز مشاهده میشود. برای سهولت، معمولا پدیده‌ی انعکاس را در مورد شعاع موج توضیح میدهند. سطوح خشن شعاع نوری را که بر آنها بتابد (شعاع تابش) در جهات مختلف متفرق میکنند. در غیر این صورت، انعکاس تابع قوانین ساده‌ای است (قوانین انعکاس): اگر از نقطه‌ی تابش عمودی بر سطح منعکس‌کننده رسم شود، اولا این عمود و شعاعهای تابش و منعکس در یک صفحه اند؛ ثانیاً زاویه‌ی تابش (یعنی زاویه‌ی شعاع تابش با خط عمود) با زاویه‌ی انعکاس (زاویه‌ی شعاع منعکس با عمود) مساوی است. بالاخص شعاعی که عموداً بر سطحی بتابد بر امتداد خود منعکس میشود. اشیاء بوسیله‌ی نوری که از سطح آنها منعکس میشود مرئی میشوند، و رنگ آنها بستگی دارد بطول موجهائی که منعکس میکنند. خواص آینه‌ها (← آینه) نتیجه‌ی قانون انعکاس است. انرژیهای حرارتی و سایر انرژیهای تشعشعی نیز منعکس میشوند. در هر حال، نسبت انرژی تابش به انرژی منعکس قابلیت انعکاس سطح منعکس‌کننده است. پژواک ناشی از انعکاس امواج صوت است. لفظ انعکاس را در مورد بازگشت اشیاء و ذرات پس از برخورد به یک مانع نیز بکار میبرند. برای انعکاس کلی ← انکسار.



انعکاس، عمل: ← رفلکس.

انعکاس کلی: ← انکسار.

انغوزه (anquze)، صمغ گیاهی از تیره‌ی چتریان و از نوع آسا (*Assa*) که چون در آتش نهند بوئی بسیار عفن دارد. این صمغ را آسا فِتیدا (لتی *Assa foetida*) یا انجدان تلخ نیز میگویند.

انف، عظم: ← سر.

انفال، سوره‌ی (anfāl) [= غنیمتهای جنگ]، سوره‌ی هشتم قرآن، مدنی، ۷۵ آیه. در غزوه‌ی بدر، بمناسبت اختلافی که میان مسلمانان بر سر تقسیم غنائم جنگی پیدا شده بود، نازل شد. مشتمل است بر حکم تقسیم غنائم، آداب جهاد، وظایف مجاهدان، رفتار با اسیران، و دستور پیمان بستن و بر سر آن ایستادن. با بیان حال مشرکان مکه پیش و پس از هجرت و همچنین بیان حال گردن‌کشان پیش از ایشان (همچون قوم فرعون و آنان که قبل از وی بوده‌اند) این سنّت الاهی بیان میشود که پیروزی با مؤمنان است و آنان که منکر خدایند پیوسته شکست میبینند.

انفراروژ، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی زیر قرمز.

انفصالیون[3] (enfesāliyyun)، عنوان دسته‌هائی از مسیحیان که در بریتانیای کبیر از کلیسای رسمی جدا شدند. در قرن ۱۶م دسته‌ای از انفصالیونِ اوایل، بنام ر. براون که رهبرشان بود، به براونیان معروف شدند. اصطلاح استقلالیان در قرن ۱۷م معمول شد. نیز ← آزادی کلیساهای محلی، نظام؛ پیرایشگری.

انفطار، سوره‌ی (enfetār) [= شکافته شدن]، سوره‌ی ۸۲م قرآن، مکی، ۱۹ آیه؛ در بیان روز قیامت و تعجب از اینکه چه چیز آدمی را نسبت بپروردگارش مغرور کرده.

انفلوانزا[4] (anfluānzā، از فر)، بیماری عفونی بسیار مسری که بصورت همه‌گیریهای بزرگ درمیآید. سببش را ویروس میدانند. تب سخت و التهاب مخاط مجاری تنفسی از علائم نمایان آنست.

انقباض، در فیزیک، ← انبساط.

انقره، شهر، ترکیه، ← آنکارا.

انقلاب ۱۹۰۵: ← انقلاب روسیه.

انقلاب آذربایجان، مقاومت و مبارزه‌ی آزادی‌خواهان و مجاهدین تبریز در مقابل استبداد صغیر (← انقلاب مشروطیت) محمد علی شاه قاجار، که جمعاً قریب یکسال طول کشید، و در اواخر منجر به محاصره‌ی طولانی چهارماهه‌ی تبریز از طرف قوای مستبدین شد، و عاقبت با ورود قوای روس به تبریز ببهانه و عنوان حفظ جان اتباع خارجه در آنجا، محاصره‌ی آنجا خاتمه یافت. آزادی‌خواهان آذربایجان، بمجرد اطلاع از خبر توپ بستن مجلس بوسیله‌ی محمد علی شاه، انجمن ایالتی آذربایجان را تشکیل دادند و در مقابل عین‌الدوله، که مقارن همان ایام بجای مخبرالسلطنه به ایالت و فرماندهی قوای آذربایجان منصوب شده و مستبدین هم همهٔ جا او را حمایت مینمودند، ایستادگی کردند، و بعد از مدتی مقابله و منازعه‌ی داخلی با مستبدین شهر و اعضای انجمن موسوم به اسلامیه، عاقبت تمام تبریز را بدست گرفتند، و اردوی عین‌الدوله از محل باغ صاحب دیوان عقب‌نشینی کرده به باسمنج در ۲ فرسخی شهر رفت، و مجاهدین تبریز را امن نموده از اطاعت محمد علی شاه سر فروپیچیدند، و چندی بعد به خوی و سلماس و مرند و مراغه نیز مجاهد روانه کردند. از این رو، محمد علی شاه بر عین‌الدوله فشار آورد و او را که ظاهراً از قوای ملیون مرعوب شده بود واداشت که بجدّ تمام بدفع غائله بپردازد. و بدین سبب، عین‌الدوله بکومک صمد خان شجاع‌الدوله و رحیم خان چلبیانلو و دیگر خوانین مستبد، تبریز را در محاصره‌ی کامل انداخت (ذیقعده‌ی ۱۳۲۶ هق)، و بر اثر این محاصره، بتدریج در تبریز ارزاق نایاب شد و عرصه بر محصورین تنگ گشت، و چون این محاصره مدتی طولانی دوام یافت، قحط و گرسنگی بنایت رسید و مردم از فقر و بی‌برگی تلف شدند. مع هذا، در طی این چهار ماه محاصره‌ی کامل و قحط شدید، مردم و مجاهدین آذربایجان مقاومت و رشادت بسیار از خود نشان دادند. عاقبت نمایندگان دولتین روس و انگلیس بعنوان ضرورت حفظ جان اتباع خود در تبریز، بعد از مذاکرات مفصل قبلی با محمد علی شاه و یأس از جلب موافقت او در رفع محاصره‌ی شهر، و با وجود اکراه و مخالفتی که مجاهدین و آزادیخواهان تبریز نسبت باین امر داشتند، با یکدیگر موافقت نمودند که تعدادی از قشون روس از طریق جلفا وارد تبریز شوند و راه آزوقه را بگشایند، و بدینگونه، قشون روس از ارس گذشته وارد خاک ایران شد و با ورود آن قشون اجنبی به تبریز (۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷) تبریز از محاصره نجات یافت. و چون در تهران نیز مقارن همان اوقات محمد علی شاه ظاهراً با خیالات مشروطه‌خواهان روی موافق نشان میداد، و اردوی عین‌الدوله و عشایر نیز دست از محاصره کشیده پراکنده شدند، انجمن ایالتی تبریز، بوسیله‌ی مبادله‌ی تلگراف با تهران و ولایات دیگر، مشغول تهیه‌ی قانون انتخابات شد که بصحه‌ی شاه هم رسید. درین بین بعضی از رؤسای مجاهدین مانند ستار خان و باقر خان و دیگران، بسبب عدم اعتماد به روسها، در جنرال قونسولگری عثمانی در تبریز متحصن شدند، تا آنکه چندی بعد تهران بدست مجاهدین گیلان و بختیاری فتح شد و بساط استبداد صغیر در هم نوردید. (← انقلاب مشروطیت).

انقلاب اصفهان یا **انقلاب بختیاری،** عنوان ازدحام و شورش و کشمکشی که، در عهد استبداد صغیر محمد علی شاه قاجار، در اصفهان بین عمال او و مشروطه‌خواهان آن ولایت درگرفت و منتهی بمداخله‌ی بختیاریها در قضیه و فتح اصفهان بدست آنها شده اردوی بختیاری از اصفهان عازم فتح تهران شد. بعد از بمباران مجلس، محمد علی شاه اقبال‌الدوله‌ی کاشی را بحکومت اصفهان فرستاد، و رفتار او در آن ولایت نیز موجب ناراحتی عامه گشت، و آقا نجفی و برادرش حاج آقا نورالله اصفهانی با او بخصومت برخاستند. چون درین میان صمصام‌السلطنه‌ی بختیاری نیز بفرمان محمد علی شاه از ایلخانیگری بختیاری معزول شد از جریان امور ناراضی گشته، بتحریک و تشویق برادر کهتر خویش، سردار اسعد که در آن ایام در پاریس بود، عازم قیام بر ضد دولت و حاکم اصفهان گشت. درین میان تطاول و تعدی سربازان دولتی اهل بازار را بخروش آورد. مردم در مسجد شاه اجتماع کرده بازارها را بستند، و از اهل دهات نیز کسانی باَنها پیوست، و اقبال‌الدوله جهت تهدید مردم توپ بمیدان شاه آورد. بعد از سه روز تعطیل و ازدحام عامه، ضرغام‌السلطنه‌ی بختیاری بعزم تسخیر شهر آمد، و بعد از جنگی، بکومک اهل شهر برآنجا استیلا یافت. پس از آن صمصام‌السلطنه بشهر درآمد، و حاکم و اعوانش بقنسولگری انگلیس متحصن شدند، و بدینگونه انجمن ولایتی در اصفهان تشکیل شد. محمد علی شاه فرمانفرما را عنوان حکومت اصفهان داده او را بقلع و قمع شورشیان مأمور کرد و او، بی‌آنکه خود جرئت خروج از تهران را داشته باشد، سردار ظفر بختیاری را با عده‌ای بختیاری‌ـ‌از طرفداران محمد علی شاه‌ـ بدان صوب فرستاد، و سردار ظفر هم هرگز از قم تجاوز نکرد. صمصام‌السلطنه در اصفهان بود تا سردار اسعد از اروپا رسید، و با اخذ ارتباط با

(۱)coagulation (۲)reflection (۳)separatists (۴)influenza

مجاهدین گیلان و تبریز، آهنگ فتح تهران نمود.

انقلاب اکتبر: ← انقلاب روسیه.

انقلاب امریکا[1] یا **جنگ استقلال امریکا** (۱۷۷۵–۸۳)، نبردهائی که در نتیجه‌ی آنها مهاجرنشینهای سیزده‌گانه، واقع بر ساحل قطلا در امریکای شمالی، از زیر استیلای بریتانیا خارج شده استقلال یافتند. در اواسط قرن ۱۸م بین بریتانیا و مهاجرنشینها اختلافات زیادی در منافع و طرز فکر پیدا شده بود. پس از پایان **جنگ هفتساله** (۱۷۶۳)، انگلستان، که گرفتار وامهای سنگین شده بود، در صدد وضع مالیاتهای جدید و بسط استیلای خود بر مستعمرات برآمد. قانون معروف به قانون تمبر (۱۷۶۵)، که مالیاتی بصورت الصاق تمبر بروزنامه‌ها و اسناد رسمی و غیره در مستملکات و مهاجرنشینها مقرر میکرد، با مخالفت شدید مردم مواجه شد. کنگره‌ی قانون تمبر (نیو یورک، اکتبر ۱۷۶۵)، مرکب از نمایندگان مهاجرنشینها، بعنوان اینکه مالیات در پارلمانی وضع شده که آنان در آن نماینده نداشته‌اند، بمخالفت برخاستند. این قانون در ۱۷۶۶ لغو، ولی قوانین ۱۷۶۷ تاونزند (← تاونزند، چارلز) وضع شد که بر اجناس وارد بمستملکات امریکائی حقوق گمرکی مقرر میکرد. مردم از وارد کردن اجناس انگلیسی و پرداخت حقوق امتناع کردند. بتقاضای تجار انگلیسی، که نمیخواستند مشتریهای خود را در مستملکات از دست بدهند، این قوانین جز در مورد حقوق چای لغو شد. اگر چه چای انگلیسی جمعاً ارزانتر از سایر چایها وارد میشد، مهاجرنشینها، که تصمیم گرفته بودند بهیچ مالیاتی جز آنچه مجالس مقننه‌ی خودشان تصویب کند گردن ننهند، از خرید چای انگلیسی خودداری کرده بوارد کردن چای قاچاق پرداختند. بین مردم و سپاهیان انگلیسی زد و خوردهائی درگرفت. پافشاری مردم شهر بستن (ماساچوست) بالاخص معروف است، و آن منجر به تیراندازی سربازان انگلیسی و قتل ۵ نفر از اهالی شد (۱۷۷۰)، و این واقعه در تاریخ امریکا به قتل عام بستن مشهور است؛ و نیز عده‌ای با لباس بومیان شبانه به کشتی انگلیسی چای حمله برده محمولات آنها را بدریا ریختند (واقعه‌ی چای بستن، ۱۷۷۳). در رود آیلند، مردم کشتی انگلیسی موسوم به گسپی را آتش زدند (۱۷۷۲). پارلمان انگلستان، برای گوشمالی مردم، خاصه اهالی ماساچوست که چایها را بدریا ریخته بودند، قوانینی وضع کرد (۱۷۷۴) که نزد وطن‌پرستان امریکائی به قوانین تحمل‌ناپذیر معروف شد، و آزادی سیاسی و جغرافیائی مهاجرنشینان را محدود میساخت. این فشارها بیش از پیش باعث تهییج افکار و ایجاد مقاومت شدید و اتحاد مهاجرنشینان شد. **کنگره‌ی مهاجرین** (۱۷۷۴)، مرکب از نمایندگان مهاجرنشینها، عریضه‌ای بپادشاه انگلستان نوشته لغو قوانین شاق را خواستار شد. پادشاه از پذیرفتن نامه هم امتناع کرد. رهبران مهاجرنشینها از مردم تقاضا کردند که خود را برای جنگ آماده کنند. جنگ در ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ با نبردهای **لکسینگتن و کانکرد** آغاز شد. **کنگره‌ی مهاجرین** ج. واشینگتن را بفرماندهی سپاهیان مهاجرنشینان منصوب کرد (ژوئن ۱۷۷۵). در ژوییه‌ی ۱۷۷۶ اعلامیه‌ی استقلال صادر شد. در سه سال اول جنگ (۱۷۷۵–۷۷) میدان عملیات نظامی نواحی شمالی و دره‌ی هودسن هدف اصلی انگلیسها بود، ولی مساعی آنها در نبرد معروف به نبرد سرتوگا درهم شکست (۱۷۷۷)، و در نتیجه‌ی پیروزی مهاجرنشینان، فرانسویها نیز بیاری آنان برخاستند، و کشتیهای خود را بر ضد انگلستان بکار انداخته ناوگانی در اختیار مهاجرنشینان گذاشتند. انگلیسها، که دیگر نمیتوانستند در ساحل قطلا آزادانه رفت و آمد کنند، جنگ را به نواحی جنوبی کشانیدند، و جنگهای ۱۷۷۸–۸۱ در این نواحی واقع شد. انگلیسها سونا (اواخر ۱۷۷۹) و چارلزتن (۱۷۸۰) را گرفته بفرماندهی کورنوالیس به ویرجینیا تاختند، ولی پس از نبرد **کارولینا**، در **یورکتاون** کورنوالیس ناچار تسلیم واشینگتن گردید (اکتبر ۱۷۸۱) و جنگ پایان یافت، و بموجب پیمان پاریس (۱۷۸۳) ایالات متحده بعنوان ملتی مستقل شناخته شد. از نبردها و پیکارهای عمده‌ی انقلاب امریکا، علاوه بر آنچه ذکر شد، میتوان آنهائی را که بنام این امکنه شهرت یافته است نام برد، برندیواین؛ پیتسبرگ؛ پرینستن؛ ترنتن؛ جرمنتاون؛ سرتوگا (← سرتوگا، پیکار)؛ **کارولینا**؛ **لانگ آیلند**؛ **یورکتاون**.

انقلاب امریکای جنوبی[2]، نهضت سیاسی و جنگهائی که بواسطه‌ی آنها مستعمرات اسپانیا در امریکای جنوبی در اوایل قرن نوزدهم استقلال یافتند. علل اصلی انقلاب محدودیتهای بازرگانی بنفع انحصارات اسپانیائی، مالیاتهای گزاف، قوانین ظالمانه، منع مهاجرنشینها از رسیدن بمناصب عالی، تفتیش افکار، و نتایج انقلابهای فرانسه و کشورهای متحد امریکا بود. سبب مستقیم آن هرج و مرجی بود که در نتیجه‌ی حمله‌ی ناپلئون به اسپانیا در امور این کشور روی داد. اغلب مهاجرنشینان از شناختن ژوزف بوناپارت بعنوان پادشاه اسپانیا امتناع کردند. در سال ۱۸۱۰ در **ونزوئلا**، **غرناطه‌ی جدید**، بولنوس آیرس، و شیلی شورشهائی بر پا شد؛ شورشیان، بعنوان حفظ این سرزمینها برای فردیناند VII اسپانیا، مأمورین پادشاهی را خلع و شوراهائی تأسیس کردند، و بعداً استقلال خود را اعلام نمودند (در پرو که مرکز استیلای اسپانیا بود انقلاب مدتها بعد آغاز شد). جنگ بین شورشیان و مأموران اسپانیا درگرفت، و در آغاز شورشیان پیروز شدند. زلزله‌ی ۱۸۱۲ ونزوئلا را فلج کرد و اسپانیائیها ازین موضوع استفاده نموده دگرباره بر اوضاع مسلط شدند، و شورشیان را در نواحی مختلف سرکوبی کردند. وضع بدین منوال بود تا خ. دِ سان مارتین و س. **بولیوار** وارد میدان شدند. پیروزیهای بولیوار در ۱۸۱۹ و ۱۸۲۱ و پیروزی سردار وی آ. خ. دِ سوکره در ۱۸۲۲ باعث رهائی غرناطه‌ی جدید و ونزوئلا و اکوادور از قید استعمار اسپانیا شد. سان مارتین نیز به پرو تاخت (۱۸۲۰) و لیما را گرفت (۱۸۲۱)، و کناره‌گیری اختیار کرد. پس از پیروزیهای نهائی میهنپرستان در **خونین** (۱۸۲۴) و **آیاکوچو** (۱۸۲۴) نیروهای اسپانیائی از پروی علیا اخراج شدند، و آخرین پایگاه اسپانیا در ژانویه‌ی ۱۸۲۶ تسلیم شد، و جنگ پایان یافت.

انقلاب ایران، عنوان ترجمه‌ی کتابی تاریخی در باره‌ی تاریخ مشروطیت ایران، از ادوارد براون. کتابی مفصل و در موضوع خود معتبر و مفید است. دو بار در تهران منتشر شده است (طبع ۱۳۳۵ هش بواسطه‌ی بسیاری تصاویر رجال دوره‌ی مشروطیت قابل ملاحظه است).

انقلاب باشکوه[3]، در تاریخ انگلستان، عنوان حوادث سالهای ۱۶۸۸–۸۹ که منتج به برکناری جیمز II گردید. این "انقلاب" ناشی از تولد پسر جیمز، نامش جیمز ادوارد، بود، زیرا جیمز II آشکارا از کیش کاتولیک پیروی میکرد، و با تولد پسرش بیم آن میرفت که سلطنت انگلستان بدست یک نفر کاتولیک بیفتد. پس، توریها و ویگها متحد شدند، و هفت تن از اشراف از ویلیام اورانژ و همسرش مری (دختر پروتستان جیمز) دعوت کردند که بکومک انگلستان بشتابند. پس از "انقلاب بیخون"، این دو تن مشترکاً بنام ویلیام III و مری II سلطنت کردند. پذیرفتن بیله‌ی حقوق از طرف آنها، سرانجام تفوق حکومت پارلمانی را بر "حق الاهی پادشاهان" محقق کرد.

انقلاب بختیاری: ← انقلاب اصفهان.

انقلاب پیرایشگر (pirāyeš.gar) یا **انقلاب پیوریتن**[4] (piuritən)، شهرت زد و خوردهای جیمز I (پادشاهیش ۱۶۰۳–۲۵) و چارلز I (پادشاهیش ۱۶۲۵–۴۹) با مردم طبقه‌ی متوسط که طرفدار پارلمنت بودند (وجه تسمیه اینست که بیشتر مخالفین شاه از پیرایشگران بودند). علل عمده‌ی آن یکی کشمکش بین اسقفها و پیرایشگری بود، و دیگر اینکه پارلمنت میخواست با حقوق قانونی حکومت کند، و حال آنکه شاه سلطنت خود را "عطیه‌ی الاهی" و حقوق پارلمنت را ناشی از "الطاف شاهانه" میدانست. معذلک، جیمز I جرئت نداشت که بی تصویب پارلمنت مالیات بگیرد، و چون احتیاجات مالی داشت، با پارلمنت مدارا میکرد. چارلز I سرسخت‌تر بود. اگر چه برای گرفتن پولی که برای جنگ با فرانسه لازم داشت به تقاضای پارلمنت دایر به امضای درخواست حق تن درداد، بعداً پارلمنت را بعلت مخالفت با وصول مالیاتهای اجباری غیر قانونی منحل ساخت، و ۱۱ سال بمیل خود حکومت کرد. برای احتیاجات مالی ← جنگ اسقفها، پارلمنت را از نو فراخواند (۱۶۴۰). این پارلمنت، که به **پارلمنت طویل** معروفست، با عزم راسخ به مبارزه با استبداد و بحفظ خود در مقابل شاه، ۱۳ سال دوام یافت. در اعتراض‌نامه‌ای که بنام "اعتراض بزرگ" صادر کرد، خلافکاریهای دهساله‌ی شاه را برشمرد. چارلز تقاضاهای ۱۹گانه‌ی پارلمنت را رد کرد، و در صدد دستگیر کردن پنج تن از وکلای مخالف برآمد، و این امر جنگ داخلی را اجتناب‌ناپذیر ساخت. در اوت ۱۶۴۲، چارلز به پارلمنت اعلان جنگ داد. دو طرف برای بدست‌آوردن پشتیبانانی تلاش نمودند. چارلز از کومک اشراف، انگلیکانها، و کاتولیکها برخوردار بود؛ پارلمنت کومک سوداگران، پیشه‌وران، و پیمانگران اسکاتلندی را جلب کرد. پیروزیهای آ. کرامول در مارستن مور و نیزبی منجر به تسلیم (۱۶۴۵) شاه و پایان جنگ داخلی اول شد. فرار چارلز باعث جنگ داخلی دوم

(۱)American Revolution (۲)South American Revolution (۳)Glorious Revolution (۴)Puritan Revolution

گردید (۱۶۴۷) که بزودی پایان یافت. ← تصفیه‌ی پراید کسانی را که با ارتش مخالف بودند از پارلمان بیرون راند؛ اعضای باقی‌مانده چارلز را بجرم خیانت محکوم به اعدام کردند، و در ۱۶۴۹ گردنش زده شد. پارلمنت طویل، که از زمان تصفیه به پارلمنت دنباله معروف شده بود، پادشاهی را لغو کرد، و جمهوری را برقرار ساخت. در ۱۶۵۳، کرامول پارلمنت دنباله را منحل کرد، و **حکومت سرپرستی** برقرار شد. از نتایج انقلاب پیرایشگر برآمدن طبقه‌ی متوسط، کومک به رواداری دینی، و پایان دادن به کشمکش شاه و پارلمنت بر سر قدرت بود. انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ نتایج آنرا استوارتر ساخت.

انقلاب پیوریتن: ← انقلاب پیرایشگر.

انقلاب روسیه[1]. برای اطلاع اجمالی از شرایطی که منجر به انقلابات ۱۹۰۵–۱۹۱۷ روسیه شد ← روسیه. نارضایتی از حکومت استبداد تزاری تمام طبقات—طبقات محروم، کشاورزان گرسنه، پرولتاریای صنعتی جدید، درجه‌داران ارتش، روشنفکران، اقلیتهای مذهبی و ملتهائی که در تحت فشار بودند، و بالاخره گروه کثیری از بورژواها و اشراف—را فرا گرفته بود. مهمترین گروههای مخالف عبارت بودند از دموکراتهای اعتدالی، سوسیالیستهای انقلابی (اکثر کشاورزان و روشنفکران)، و سوسیال دموکراتهای پیرو مارکس (که به منشویکها و بولشویکها تقسیم شدند. ← بولشویسم و منشویسم).

در ۱۹۰۵ که روسیه در ← جنگ روس و ژاپن شکست خورد، نارضائیهای مردم بصورت اعتصابات و شورشهائی، که مجموعاً انقلاب ۱۹۰۵ نامیده میشود، ظاهر شد. تنها نتیجه‌ی این انقلاب اعطای حقوق مدنی و برقراری پارلمان (← دوما) بود، ولی این امتیازات کوچک را هم ستالیپین بزودی از دست مردم گرفت.

شکست روسیه در جج I و سیاست ارتجاعی نیکولای I اوضاع را به منتهی درجه وخیم کرد. در ماه مارس ۱۹۱۷ (ماه فوریه در تقویم قدیم روسی. اصطلاح "انقلاب فوریه" ناشی از همین است) بیشتر کارگران در پتروگراد (لنینگراد) و مسکو در اعتصاب بودند، و سربازان با آنان همدردی می‌کردند؛ نیکولا فرمان انحلال دوما را صادر کرد، ولی دوما گردن ننهاد؛ کارگران اعتصابی پتروگراد پایتخت را گرفتند؛ و دوما یک حکومت موقت بریاست لووف تشکیل داد. نیکولا در ۱۵ مارس از سلطنت استعفا داد. تصمیم لووف برای ادامه‌ی جنگ مواجه شد با تقاضای "صلح بلا درنگ"، که توسط شوراهای (← سویت) کارگران، کشاورزان، و سربازان، و بالاخص توسط بولشویکها تحت رهبری لنین، ترویج میشد. با اینکه در نخستین کنگره‌ی شوراهای "سراسر روسیه" (ژوئن ۱۹۱۷) سوسیالیستهای انقلابی و منشویکها اکثریت داشتند، لنین قیامی در پتروگراد بر پا کرد (ژوبه)، ولی به نتیجه نرسید. لووف استعفا داد، و کرنسکی دولتی از سوسیالیستهای اعتدالی تشکیل داد.

کرنسکی در اخذ تصمیم نسبت به بولشویکها متزلزل بود، و بعلاوه در هیچیک از دو جناح راست و چپ وجهه‌ای نداشت. در نتیجه، بولشویکها در پتروگراد حکومت را بدست گرفتند، و این واقعه در ۷ نوامبر ۱۹۱۷ اتفاق افتاد، که در تقویم قدیم مطابق ماه اکتبر بود، و اصطلاح انقلاب (کبیر) اکتبر ناشی از همین است. بولشویکها هیئت دولت را توقیف کردند، و دومین کنگره‌ی شوراهای "سراسر روسیه" منعقد شد، و برنامه‌ی بولشویکها را تصویب نمود. دولتی بنام "شورای کمیسرهای مردم" بریاست لنین تشکیل یافت، و **تروتسکی** و ریکوف و ستالین از اعضای آن بودند. دولت جدید بلا فاصله الغای مالکیت اراضی را اعلام کرد، و "دیکتاتوری پرولتاریا" را برقرار نمود. مذاکرات صلح با دول مرکزی آغاز و به ← **پیمان برست لیتوفسک** (مارس ۱۹۱۸)، که بزیان روسیه بود، منجر شد.

بولشویکها بر قسمت اعظم روسیه‌ی اروپائی تسلط یافتند، ولی در جاهای دیگر با مخالفت احزاب ضد بولشویک، که مورد حمایت سوسیالیستهای انقلابی و طرفداران حکومت تزاری بودند، مواجه شدند. جنگ داخلی بین "سرخها" و "سفیدها" درگرفت، و تا ۱۹۲۰ ادامه یافت، و مداخله‌ی دولتهای خارجی بر وخامت اوضاع می‌افزود. میدانهای عمده‌ی جنگ بین سرخها و سفیدها عبارت بود از (۱) ج روسیه و قفقاز، که در آنجا بترتیب **کورنیلوف** و **دنیکین** و **ورانگل** فرماندهی قوای "سفید" را داشتند؛ (۲) **اوکرائین**، که در آن آلمان و فرانسه و لهستان مداخله داشتند؛ (۳) روسیه‌ی شمالی، که در آنجا نیروهای بریتانیائی و فرانسوی و امریکائی مورمانسک و آرخانگلسک را اشغال کرده بودند (۱۹۱۸–۱۹)؛ (۴) ممالک بالتیک، که در آنجا سپاهیان "سفید" باتفاق آلمانها با "سرخها" میجنگیدند؛ (۵) سیبریه، که در آنجا **کولچاک** حکومتی برقرار کرده بود، و ژاپنیها ولادیوستوک را تا ۱۹۲۲ در دست داشتند. اگر چه ارتش سرخ سازمان خود را مدیون نبوغ **تروتسکی** بود، عدم هماهنگی نیروهای سفید سهم عمده‌ای در پیروزی ارتش سرخ داشت. در آخر سال ۱۹۲۰ آخرین دسته‌ی سربازان سفید کریمه را تخلیه کردند. روسیه استقلال فنلاند و جمهوریهای کنار بالتیک را شناخت، و با لهستان صلح کرد (← **ریگا، پیمان**)، ولی بر سایر سرزمینهای خود جز بسارابی فرمانروائی یافت. در ۱۹۲۲ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سازمان یافت، و برای بر پا نگاهداشتن روسیه‌ی ویران و ورشکسته، برنامه‌ی معروف به **سیاست اقتصادی نوین** جایگزین "کمونیسم زمان جنگ" گردید.

انقلاب ژوبه[2] (juyye)، انقلابی که در ماه ژوبه‌ی ۱۸۳۰ در فرانسه بر ضد حکومت **شارل X** بر پا شد، و در نتیجه‌ی آن **لوئی فیلیپ** بسلطنت فرانسه رسید. علت آن این بود که، در دوره‌ی شارل، سلطنت‌طلبان افراطی میکوشیدند که نتایج انقلاب فرانسه را به یکسو نهند، و رژیم سابق را بازگردانند، و این امر طبقه‌ی متوسط را که قسمت اعظم ثروت اشراف را بدست آورده بودند برانگیخت، و کسانی چون آ. تیر آنانرا رهبری میکردند. طبقه‌ی کارگر نیز طبعاً با دولتهای موافق اشراف مخالف بود. شارل ناچار ویلل را معزول کرد، و **مارتینیاک** را بجای او منصوب نمود. ولی بعداً وی را معزول کرد، و **پولینیاک** را که مردی مرتجع بود نخست‌وزیری داد، و او مقررات خفقان‌آور معروف به "مقررات ژوبه" را صادر کرد، و این امر منجر به انقلابی گردید که دو روز در پاریس طول کشید، و در نتیجه‌ی آن شارل تبعید شد، و بدین ترتیب، سلطنت از دست شاخه‌ی ارشد خاندان بوربون خارج گردید، و در ۳۰ ژوبه لوئی فیلیپ از شاخه‌ی جوانتر (شاخه‌ی اورلئان) بسلطنت دعوت شد.

انقلاب شتوی: ← انقلابین.

انقلاب صنعتی[3]. این اصطلاح بدوره‌ای از تاریخ انگلستان، تقریباً از ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰، اطلاق میشود، که در طی آن تغییرات اساسی و مهمی در ساختمان اقتصادی انگلستان بوجود آمد، و آن کشور از مرحله‌ی کشاورزی و بازرگانی بمرحله‌ی صنعتی بمعنای نوین تحول یافت. مسافرتهای دریائی قرون ۱۵م و ۱۶م راه را برای بازرگانی جهانی باز کرد. در قرن ۱۷م سرمایه‌داری پیدایش یافت. ماشینهای چوبی ساخته شد که با نیروی آب و باد کار میکرد. در قرن ۱۸م، بوسیله‌ی جیمز وات، نیروی بخار جانشین آنها گردید. بواسطه‌ی اختراع ماشینهای ریسندگی و بافندگی (مثلا ← **آرکرایت، سر ریچارد؛ کارترایت، ادمند**) انگلستان مرکز تهیه‌ی منسوجات جهان شد. زغال کوک در تهیه‌ی آهن بکار رفت؛ استفاده از زغال سنگ و فولاد اهمیت فوق العاده پیدا کرد. کارخانه‌ها و شهرهای صنعتی پیدایش یافت. در قرن ۱۹م راه آهن و کشتیهای بخار منشأ تغییرات تازه‌ای شدند. نیروی برق و استفاده از ماشینهای گازولینی انقلاب صنعتی را وسیعتر و دامنه‌دارتر گردانید.

انقلاب صنعتی که از انگلستان شروع شده بود کم‌کم جهانگیر شد. آلمان از ۱۸۵۰ به بعد، بکشمت بعد از جنگ داخلی، کشورهای غربی اروپا در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، و ژاپون در قرن بیستم بکشورهای صنعتی تبدیل شدند. همراه با انقلاب صنعتی، عقیده‌ی ← **ادم سمیت**، اقتصاددان مشهور انگلستان، در باره‌ی آزادی عمل در امور صنعتی و بازرگانی و تحریم هر گونه نظارت دولتی در چنین اموری طالب بسیاری پیدا کرد و رواج یافت. در عین حال که انقلاب صنعتی موجد پیشرفتهای عمده در امور صنایع و تولید گشت، و کشورهای غربی اروپا را ثروتمند و مقتدر نمود، بدبختی‌های بیشماری هم ایجاد کرد. در کشورهای غرب که این انقلاب ظهور کرده بود معدودی سرمایه‌دار از آن بهره‌مند گشته و اکثریت مردم استثمار میشدند، و در سایر کشورها که از فیض چنین انقلابی برخوردار نشده بودند، دولتهای مقتدر اروپائی با وسایل جدید خود بآنها تجاوز کردند، و قسمت عمده‌ی بشریت را تحت استیلای استعمار خود درآوردند. با جرئت تمام میتوان گفت که انقلاب صنعتی توأم با بدبختی‌های بسیاری برای کشورهای گوناگون بود. اما از ابتدا هم آشکار بود که ظهور چنین انقلابی واکنشهای بسیاری هم خواهد داشت. ابتدا در همان کشورهائی که صنایع جدید رواج یافت، فاصله‌ی بین سرمایه‌دار و کارگر توسعه یافت، و مبارزه‌ی طبقاتی شروع گشت. اجحافات سرمایه‌داری **سوسیالیسم** را بوجود آورد، و بتدریج کارگران استثمارشده بمبارزه برخاستند، و اکنون

(1)Russian Revolution (۲)July Revolution (۳)Industrial Revolution

ملاحظه میشود که فاصله‌ی طبقاتی در کشورهای مزبور تنگتر شده، و اصلاحات اجتماعی رونق بسزائی یافته است. در کشورهائی هم که از نعمتهای صنایع جدید بهره‌مند نبودند کوشش بسیاری برای ایجاد صنایع شده و میشود، و بتدریج صنایع ماشینی در تمام اقطار جهان رواج میگیرد. در روسیه‌ی شوروی و چین و سایر کشورهای کمونیست، سرعت ایجاد صنایع شگفت‌انگیز بوده، و در سایر کشورها هم که پیشرفت صنایع بطیء‌تر بوده است روش استعماری اروپا رو بزوال میرود. علاوه برین، موجودیت کشورهای صنعتی وابسته باین است که بازاری برای کالای خود داشته باشند، و این امر خود سبب شده است که در صدد برآیند سطح زندگی در کشورهای کم‌رشد ترقی کند. انقلاب صنعتی در اروپا و امریکا همواره رو بتکمیل است؛ و در سایر کشورها هم اکنون آغاز گشته و در برخی از آنها بسرعت و در بعضی دیگر با کندی پیشرفت میکنند. از سال ۱۹۲۵ صنایع جدید در ایران هم ایجاد شده و کم و بیش پیشرفت‌هائی کرده است.

انقلاب صیفی: ← انقلابین.

انقلاب فرانسه(۱)، انقلاب سیاسی که در سال ۱۷۸۹ در فرانسه شروع شد، و نه فقط در این کشور، بلکه در سراسر جهان تأثیری عمیق کرد. آغاز آن انعقاد جلسه‌ی اتا ژنرو (مجمع عمومی طبقاتی) در پنجم ماه مه‌ی ۱۷۸۹ است، و پایان آنرا ۱۷۹۵ (پایان کنوانسیون) یا ۱۷۹۹ (پایان دیرکتوار) یا ۱۸۰۴ (پایان کنسولا) شمرده‌اند، و گاهی تمام دوره‌ی ناپلئون را تا ۱۸۱۵ نیز در جزء انقلاب فرانسه میآورند، ولی اغلب آغاز عصر ناپلئون را پایان دوره‌ی انقلاب میشمارند.

باید گفته شود که فرانسه در ۱۷۸۹ مملکت فقیری نبود، و کار روستائیان آن هم نسبت به روستائیان دیگر ممالک بتر اروپا چندان بد نبود، بلکه احتمالاً حـ ۹۰٪ دهقانان فرانسه آزاد و اقلیت معتنابهی از آنان مالک بودند، و این شرایط مسلماً در کشورهای دیگر بتر اروپا صدق نمیکرد. معذلک عللی مستقیم و غیر مستقیم، که در باب آنها مورخین مختلف الرأی اند، آتش انقلاب را برانگیخت. از عمده‌ترین اسباب غیر مستقیم انقلاب طلوع سرمایه‌داری و توسعه‌ی تجارت در قرون ۱۷م و ۱۸م بود. در نظام ثابت رژیم سابق (حکومت فرانسه پیش از ۱۷۸۹، یا باصطلاح فرانسه، آنسین رژیم)، طبقه‌ی جدید بورژوای (← بورژوازی) سرمایه‌دار مجالی برای اعمال نفوذ سیاسی و اجتماعی که شایسته‌ی وضع اقتصادی آن باشد نداشت. حکومت فرانسه در دست طبقات ممتاز (روحانیون و اشراف) بود، و بار کسر درآمد این طبقه را طبقه‌ی مولد ثروت بر دوش داشت. بعلاوه، در نظام رژیم سابق، طبقه‌ی بکلی جدید کارگران صنعتی محلی نداشت، و این امر سبب عدم رضایت این طبقه بود. روستائیان نیز فشار نظام فئودال (← فئودالیته) را بر دوش داشتند، و مجبور بودند که عوارض مختلف (از قبیل سهم خاوندهای فئودال) بپردازند، و کیسه‌ی طمع مأموران دربار را پر کنند. نهضت روشنفکری قرن ۱۸م بسهم خود زمینه را برای واژگون کردن نظام اقتصادی پوسیده‌ی رژیم سابق آماده کرده بود. حمله‌های ولتر به کلیسا و حکومت مطلقه، نشر منهب مادی علمی بتوسط دیدرو و اصحاب دایرة‌المعارف، تبلیغ حکومت مشروطه‌ی انگلستان از طرف لاک و مونتسکیو، و از همه مهمتر، طرح نظریه‌ی حاکمیت مردم از طرف ژ. ژ. روسو چشم و گوش مردم را باز کرده بود. اما علت مستقیم انقلاب ورشکستگی خزانه‌ی عمومی بود. جنگهای قرون ۱۷م و ۱۸م، دستگاه نالایق و بیدادگر مالیاتی، اتلاف ثروت ملی، و مداخله در انقلاب امریکا قرضه‌ی ملی هنگفتی ببار آورده بود، که ژ. نکر و ش. آ. دو کالون و لومنی دو برین، هیچیک نتوانست آنرا ترمیم کند.

مدتی پیش از انقلاب، لوئی XVI، پادشاه فرانسه، تورگو را بوزارت منصوب کرد (۱۷۷۴)، ولی وی پس از چندی مواجه با مخالفت پارلمان و زوجه و برادر شاه گردید، و در ماه مه‌ی ۱۷۷۶ معزول شد، و نکر بجای او منصوب گردید، و او در ۱۹ ماه مه‌ی ۱۷۸۱ استعفا داد، و در اواخر سال ۱۷۸۳، لوئی XVI کالون را بوزارت منصوب نمود. کالون، که میدانست لوایح اصلاحی او در پارلمان مواجه با اشکالاتی میشود، مجلس بزرگان را گرد آورد، ولی این مجلس وضع مالیاتهای جدید را موکول نمود باینکه معلوم شود که کسر حقیقی خزانه چقدر است و سببش چیست، و نیز از دولت تقاضای انتخابات اتا ژنرو را کرد. سرانجام کالون معزول شد (آوریل ۱۷۸۷) و لومنی دو برین بوزارت منصوب گردید، و او نیز در صدد وضع مالیاتهای جدید برآمد، ولی پارلمان موافقت نکرد، و از دولت خواست که اتا ژنرو را دعوت نماید (ژوئیه‌ی ۱۷۸۷). سرانجام، لوئی XVI لومنی دو برین را عزل کرد، و دگر بار نکر را بوزارت منصوب نمود (اوت ۱۷۸۸)، و ناچار ترتیب انتخابات اتا ژنرو داده شد.

اتا ژنرو (مجلس عمومی طبقاتی)، برای اولین بار پس از سال ۱۶۱۴، در پنجم مه‌ی ۱۷۸۹ در ورسای تشکیل جلسه داد. هدف عمده‌ی لوئی و نکر از تشکیل دادن اتا ژنرو این بود که بکومک آن ترتیبی برای حل مشکلات مالی داده شود، ولی سیل شکایاتی که از ایالات و ولایات باین مجلس روان شد، آشکار ساخت که مردم به اصلاحات مالی قانع نیستند، بلکه خواستار اصلاحات عمیق سیاسی و اجتماعی هستند. رساله‌ی طبقه‌ی سوم از ا. ژ. سیس، حاکی از اینکه "ملت در واقع همان طبقه‌ی سوم است"، نمونه‌ای از طرز فکر مردم در آن ایام میباشد. بسبب اختلافاتی که در امر تشکیل جلسات و اخذ آراء بین طبقات سه‌گانه (روحانیون، نجبا، طبقه‌ی سوم) روی داد، سرانجام طبقه‌ی سوم، که شاه را در اخذ تصمیم مردد میدید، مجلس خود را مجلس ملی اعلام کرد (۱۷ ژوئن ۱۷۸۹)؛ بر حسب دعوت این مجلس، بسیاری از افراد طبقه‌ی پایین روحانیون و تنی چند از اشراف نیز بآن پیوستند، و چون بامر شاه محل جلسات محاصره و بروی اعضا بسته شد، نمایندگان در اطاقی مخصوص نوعی بازی تنیس قدیم بنام بازی پوم [فنـ. ژو دو پوم (jë dë pom)] گرد آمدند، و در این "تالار ژو دو پوم" تشکیل جلسه داده سوگند یاد کردند (۲۰ ژوئن) که تا قانون اساسی کشور را تدوین نکنند متفرق نشوند. چند روز بعد شاه در مجلس حضور یافت، و اخطار کرد که هر طبقه از طبقات سه‌گانه باید در اطاق خاصی بنشینند؛ پس از خروج وی از مجلس، که رئیس تشریفات فرمان او را تذکر داد، رئیس مجلس جواب داد، "ملت در حال اجتماع فرمانبردار کسی نیست" و میرابو گفت، "بروید بآقای خود بگوئید که ما باراده‌ی ملت در اینجا گرد آمده‌ایم، و جز بزور سر نیزه ما را از اینجا بیرون نتوان کرد". در ۲۷ ژوئن شاه تسلیم شد، و مجلس ملی را قانونی شناخت، ولی ضمناً ورسای را تحت محاصره‌ی سربازان قرار داد، و بتحریک جمعی از درباریان، که ماری آنتوانت آنان را رهبری میکرد، نکر را معزول نمود (۱۱ ژوئیه). گروهی از مردم پاریس، بتحریک روزنامه‌نویسی بنام ک. دمولن، سر بشورش برداشتند، و به زندان باستیل هجوم بردند (۱۴ ژوئیه). لوئی XVI، که همواره از خونریزی احتراز داشت، تسلیم شد، نکر را دگربار وزارت داد (۱۶ ژوئیه)، و تأسیس کمون پاریس را بعنوان حکومت جدید پاریس تصویب کرد، و گارد ملی، یا پادگان ملی، بفرماندهی مارکی دو لافایت تشکیل گردید. ولی شورشی که در پاریس روی داد به ولایات سرایت کرد، و روستائیان به سوزانیدن کاخها و آزار مالکین خود پرداختند، و دولت، برای اینکه خونریزی نشود، این اعمال را نظاره میکرد. در ۴ اوت، نجبا و روحانیون عضو مجلس ملی، از طرفی بعلت رعب و هراسی که بر کشور مستولی بود، و از طرف دیگر، شاید تحت تأثیر اوضاع هیجان‌آور آن ایام، از حقوق فئودال و امتیازات خود چشم پوشیدند، و باین ترتیب، در یک شب تمام سازمان فئودال فرانسه فروریخت. در پاریس باشگاههای سیاسی اصلاح‌طلب، مخصوصاً ژاکوبنها، قوت میگرفتند. ضمناً شایع بود که دربار دست در کار تحریکات ضد انقلابی است. در ۵ اکتبر ۱۷۸۹، جمعیتی از مردم پاریس بسوی ورسای روانه شدند، و خانواده‌ی سلطنتی را جبراً به کاخ تویلری در پاریس بردند، و در ۱۶ اکتبر، مجلس ملی نیز به پاریس منتقل شد. میرابو، رئیس غیر رسمی مجلس ملی، که انقلاب لجام‌گسیخته‌ای را که بر اثر ضعف و سستی شاه در شرف وقوع بود پیشبینی میکرد، کوشید تا مگر قوه‌ی مجریه نیروی خود را باز یابد، ولی مجلس ملی، که در آن وقت مجلس مؤسس خوانده میشد، طرحی برای قانون اساسی تهیه کرده بود که قوه‌ی اجرائیه را بکلی ناتوان ساخت. شاه باکراه اعلامیه‌ی حقوق بشر را تصویب کرد، و قانون اساسی، که در ۱۷۹۱ بانجام رسید، حکومت سلطنتی با اختیارات محدودی برای شاه مقرر داشت. مشکل دیگری که پیش آمده بود اقدامات ضد روحانی مجلس مؤسس بود. اراضی متعلق به کلیسا در ۱۷۸۹ ملی شد، و در ژوئیه‌ی ۱۷۹۰ مقرر گردید که کشیشها در اداره‌ی مخصوصی سوگند یاد کنند، و این امور مخصوصاً در مناطق روستائی خشم متدینین را برانگیخت، و لوئی XVI که کاتولیک بود دریافت که دیگر حتی در مذهب هم آزادی ندارد. پس، مصمم شد که به اشرافی که بخارج کشور گریخته بودند ملحق شود (←

(1)French Revolution; Révolution Française (فنـ.)

امیگره)، ولی در وارن از فرار (۲۰ ژوئن–۲۱ ژوئن ۱۷۹۱) او ممانعت شد، و مردم شاه و ملکه را با خفت تمام به پاریس بازگردانیدند. سرانجام، قانون اساسی در ۱۳ سپتامبر ۱۷۹۱ بامضای شاه رسید، و روز ۳۰ سپتامبر، مجلس مؤسس اعلام داشت که خدمتش تمام و دوره‌اش منقضی شده است.

مجلس مقنن، که در قانون اساسی پیشبینی شده بود، در اول اکتبر ۱۷۹۱ منعقد شد. جناح راست آنرا دسته‌ی معروف به **فویان** تشکیل میداد؛ اکثریت نمایندگان از طبقه‌ی متوسط میانه‌رو بودند، و **ژاکوبنها** و شاخه‌های آنها یعنی **ژیروندیان** و **کوردلیه‌ها** آنان را تحت تأثیر قرار دادند، و بر مجلس تسلط یافتند؛ "آزادی، برادری، برابری" شعار روز شد؛ **سان‌کولوتها**، بعنوان نماد روز، جامه‌ی کارگری پوشیدند. از طرف دیگر، دلسوزیهائی که در مراحل اولیه در کشورهای خارجی نسبت به انقلاب فرانسه اظهار میشد تبدیل به تنفر گردیده بود. اشراف فرانسوی مهاجر (← **امیگره**) دولتهای اروپا را تحریک به مداخله میکردند. در داخل فرانسه نیز سلطنت‌طلبان تنها راه بازگشت به رژیم سابق را جنگ خارجی میدیدند، و جمهوریخواهان نیز بجنگ خارجی راغب بودند، چه امید داشتند که از این راه انقلاب در خارج فرانسه بسط یابد، و یا اینکه باین وسیله ملت فرانسه را زیر لوای خود گرد آورند. در ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ فرانسه اعلان جنگ به اتریش داد، و **جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه** آغاز گردید. هجوم اولیه‌ی اتریش و پروس به فرانسه و شایعه‌ی خیانت شاه، و مخصوصاً **ماری آنتوانت**، منجر به شورش ۱۰ اوت ۱۷۹۲ گردید، که در آن جماعتی به **تویلری** هجوم بردند، و **گارد سویس** را بقتل رسانیدند. مجلس، که خاندان سلطنتی بآن پناه برده بود، لوئی XVI را معلق کرد، و مقرر نمود که ملت از بین افراد خود مجلسی بنام کنوانسیون (koNvāNsion) یا مجلس مؤسسان انتخاب کند، و خاندان سلطنتی، تا تعیین تکلیف قطعی آن، در قصر لوکزامبورگ تحت نظر باشد. ضمناً تمام پلیس پاریس بدست کمون پاریس افتاد، که **دانتون** و **مارا** زمامدارانش بودند. جمع کثیری از هواخواهان سلطنت‌طلبان توقیف شدند، و در روزهای دوم و سوم سپتامبر ۱۷۹۲ واقعه‌ی معروف به کشتار سپتامبر روی داد که در طی آن اجامر و اوباش و دسته‌های "خودرو" در سراسر فرانسه به زندانها ریخته صدها زندانی را بقتل رسانیدند.

کنوانسیون در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ اولین‌جلسه‌ی خود را تشکیل داد، و بلا فاصله سلطنت را ملغی کرد و اولین جمهوری را تأسیس نمود، و این واقعه را مبدأ تاریخ قرار داد. محاکمه‌ی شاه بجرم خیانت آغاز شد. لوئی محکوم و اعدام گردید (ژانویه‌ی ۱۷۹۳)، و این امر باعث شورش سلطنت‌طلبان (بخصوص در **وانده**) شد، و در نتیجه، انگلستان وارد جنگ گردید. کنوانسیون، در حالی که سخت گرفتار جنگ بود، در داخل مملکت گرفتار نزاع **ژیروندیان** و **مونتانیارها** بود. سرانجام، **مارا** و **روبسپیر** بر ژیروندیان فائق شدند. قانون اساسی جمهوری تدوین گردید، ولی هیچگاه عملی نشد، بلکه کنوانسیون حکومتی دیکتاتوری برقرار کرد، که در آن اختیار کارها بدست کمیته‌ی امنیت عمومی و دادگاه انقلابی و سازمان‌هائی از این قبیل افتاد، و بدین ترتیب **دوره‌ی وحشت** آغاز گردید. هزاران تن از سلطنت‌طلبان و ژیروندیان، بصرف سوء ظن نسبت بآنها، تسلیم گیوتین شدند. در اکتبر ۱۷۹۳ ماری آنتوانت اعدام شد. سپس روبسپیر بجان خودیها افتاد؛ ژ. ر. ابر اعدام شد، و دانتون که سعی در تخفیف کشتارها داشت تسلیم گیوتین گردید. روبسپیر در صدد تحمیل عقاید دینی خود نیز برآمد (ژوئن ۱۷۹۴). این زیاده‌رویها کنوانسیون را بیمناک ساخت، و سبب کودتای نهم ترمیدور (۲۷ ژویه‌ی ۱۷۹۴) گردید؛ روبسپیر اعدام شد (۲۸ ژویه)؛ دوره‌ای نسبةً ارتجاعی آغاز گردید؛ مقررات انقلابی که از جانب مجلس مؤسسان وضع شده بود بتدریج ملغی شد. در ۲۲ اوت ۱۷۹۵، مجلس کنوانسیون قانون اساسی جدیدی وضع کرد، که قوه‌ی مجریه را به یک هیئت پنج نفری (**دیرکتوار** یا هیئت مدیره) وامیگذاشت. پس از اینکه **شورش واندمیر** (پنجم اکتبر ۱۷۹۵) بدست **ناپلئون بناپارت** ۲۶ ساله فرونشانده شد، این قانون بمرحله‌ی اجرا درآمد، و کنوانسیون در ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ انحلال خود را اعلام نمود.

دیرکتوار چهار سال دوام کرد (۲۷ اکتبر ۱۷۹۵–۱۹ نوامبر ۱۷۹۹)، و حکومت آن با فساد، بی‌لیاقتی، ورشکستگی، و تحریکات مداوم قرین بود. شکستهای نظامی (۱۷۹۹) فرانسه را در پرتگاه سقوط آورد، و در این هنگام بود که ناپلئون از مصر بازگشت، و بکومک سپاهیان و بعضی اعضای دولت، دیرکتوار را در ۱۸ **برومر** (۱۹ نوامبر ۱۷۹۹) برانداخت، و **کنسولا** را برقرار کرد، و از آن زمان تا **بازگشت خاندان بوربون** (۱۸۱۴)، وی فرمانروای واقعی فرانسه بود.

اگر چه ممکن است بنظر آید که انقلاب فرانسه در ۱۷۹۵ شکست خورد، و در ۱۸۱۵ نابود شد، آثار و نتایج واقعی آن از حساب بیرون است. در فرانسه قدرت بدست طبقه‌ی بورژوا و سرمایه‌داران افتاد؛ فئودالیته منقرض شد؛ ← **قانون‌نامه‌ی ناپلئون** عدالت اجتماعی را برقرار ساخت؛ و پاریس مرکز افکار آزادیخواهانه در اروپا گردید. جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون سازمان کهن اروپا را در هم ریخت، و رونق ناسیونالیسم را تسریع کرد. در هنر و ادبیات، رومانتیسم جانی تازه گرفت. کوششهائی که در دوره‌ی بازگشت و بوسیله‌ی **اتحاد مقدس** برای خنثی کردن نتایج انقلاب فرانسه بعمل آمد منجر به تشنجات ۱۸۳۰ و **انقلابهای ۱۸۴۸** گردید؛ و مساعی پرولتاریا برای جلب مزایای بیشتر، اگر چه بجائی نرسید، زمینه را برای نهضت مارکسیسم در قرن ۱۹م آماده ساخت.

انقلاب فرانسه، جنگهای اروپائی: ← **جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه.**

انقلاب فوریه: ← **انقلاب روسیه.**

انقلاب فوریه[1] (fevrie)، در تاریخ فرانسه، انقلابی که در ماه فوریه‌ی ۱۸۴۸ در فرانسه روی داد، و منجر به استعفای (۲۴ فوریه‌ی ۱۸۴۸) **لوئی فیلیپ** و تأسیس جمهوری دوم گردید (نیز ← **انقلابهای ۱۸۴۸**). سبب انقلاب جنبه‌ی ارتجاعی روزافزون سیاست شاه و بزرگ‌وزیر او **گیزو**، و نارضائی کارگرانی بود که در نتیجه‌ی انقلاب صنعتی وضع وخیمی داشتند. پس از استعفای لوئی فیلیپ، حکومتی موقت تشکیل یافت که **لامارتین**، شاعر معروف، و **لدرو-رولن** عضو آن بودند. این حکومت، بمحض تشکیل، جمهوری بودن فرانسه را اعلام کرد، ولی مشکلاتی چند در پیش داشت. حزب سوسیالیست (یکی از دو حزبی که از زمان انقراض شارل X در فرانسه پیدا شده بود؛ دیگری حزب کاتولیک بود) که از کارگران و جمعی از طبقات متوسط تشکیل یافته بود، در زمان حکومت موقت طرفداران بسیار یافت، و **لوئی بلان**، پیشوای این حزب، عضو حکومت موقت بود. حکومت موقت در آغاز به سوسیالیستها روی مساعد نشان داد، و این امر آنان را گستاخ کرد، و هر روز غوغائی تازه بپا میکردند، و درخواستی تازه داشتند. دولت موقت ناچار بموجب فرمانی (۲۷ فوریه‌ی ۱۸۴۸) عموم کارگران بیکار را به مشاغلی که از طرف دولت تعیین میشد دعوت کرد، و آنان را بکار گماشت، و برای کسانی هم که کاری برای آنان نبود مقرری روزانه برقرار کرد، و این امر تحمیلی فوق العاده به خزانه‌ی کشور بود. در ماه مه‌ی ۱۸۴۸، بر خلاف میل سوسیالیستها، مجلس مؤسسان تشکیل یافت؛ کارگران جوان به خدمات لشکری دعوت شدند، و بدیگران توصیه شد که در ولایات بکارهائی که دولت معین میکند مشغول شوند. کارگران در پاریس شورشی برپا کردند که بشدت سرکوبی شد (← **روزهای ژوئن**). در اوایل ماه نوامبر ۱۸۴۸، مجلس مؤسسان به وضع قانون اساسی تازه‌ای پرداخت، و این قانون حکومت فرانسه را به ملت فرانسه تفویض کرد. در دسامبر ۱۸۴۸، ناپلئون III به ریاست جمهور فرانسه انتخاب گردید.

انقلاب کبیر اکتبر: ← **انقلاب روسیه.**

انقلاب گیلان، نهضت آزادیخواهان گیلان در اواخر عهد استبداد صغیر بر ضد محمد علی شاه قاجار، و تصرف دار الحکومه‌ی رشت، و قتل حاکم مستبد گیلان و جمعی دیگر از مستبدان آن سامان، که منتهی به استیلای مشروطه‌خواهان برآن ولایت و عزیمت مجاهدین گیلان از رشت، بسرپرستی **سپهدار تنکابنی** و سایر رؤسای مجاهدین گیلان، بقصد تسخیر تهران و پیوستن بقوای مجاهدین بختیاری و سرانجام فتح تهران و اعلان مشروطیت گشت. کمیته‌ی آزادیخواهان گیلان، بعد از بمباران مجلس بوسیله‌ی محمد علی شاه، فعالیت نهائی خود را جهت اعاده‌ی مشروطیت، با وجود شدت و خشونت آقابالا خان سردار افخم، حاکم گیلان، همچنان ادامه داد، و با حزب سوسیال دموکرات باکو و انجمن انقلابی تفلیس رابطه یافت، و بدین سبب تدریجاً، غیر از مشروطه‌طلبان گیلان، عده‌ای فدائی گرجی و قفقازی نیز بهدایت و دستور آزادیخواهان باکو به آن ولایت رفته بهمراهی کسانی مانند عبدالحسین خان معزالسطان و یفرم ارمنی و میرزا حسین خان کسمائی بفعالیت پرداختند، و حیدر خان عمواغلی و سپس میرزا کریم خان رشتی (برادر کهتر معزالسلطان) نیز از قفقاز بجمع آنها پیوستند، و یک کمیته‌ی سری بنام کمیته‌ی ستار تشکیل داده اسلحه و مهمات از قبیل بمب و نارنجک نیز پنهانی تهیه نمودند. در ۱۶ محرم ۱۳۲۷، مخصوصاً بتدبیر و تشویق میرزا کریم خان، فدائیان و اعضای کمیته‌ی سری آقابالا

---

(۱) February Revolution

 انقلاب مشروطیت

خان حاکم گیلان را در باغ یکی از اعیان شهر غافلگیر کرده کشتند، و پس از توقیف و قتل عده‌ی دیگر از مستبدین و تصرف دار الحکومه و خلع سلاح قشون دولتی، رشت و گیلان را ضبط کرده تفنگداران ملی و انجمن ولایتی در آنجا تشکیل دادند، و آمادگی خود را جهت اعاده‌ی مشروطیت به تهران و تبریز خبر دادند. روز بعد (۱۷ محرم) سپهدار تنکابنی، که خود قبلا در تنکابن قیام کرده مجلس شوری در آنجا تشکیل داده بود، با عده‌ای سوار به انزلی و سپس به رشت وارد شد، و حکومت گیلان از طرف کمیته بوی پیشنهاد و واگذار شد. درین بین شعاع‌السلطنه را که از اروپا بازمیگشت در انزلی توقیف کرده بعد از اخذ جریمه آزاد نمودند. باری، مجاهدین گیلان، با وجود تهدیدات شدید مرکز، بعد از مشاوره و مخابره با رؤسای مجاهدین بختیاری، عازم قزوین شدند، و شهر قزوین تقریباً بدون مقاومت و خونریزی بدست مجاهدین تسخیر شد (۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۷)، و بعد از چند روز توقف در قزوین، قوای مجاهدین و سپهدار تنکابنی‌با وجود نصیحت و منع و حتی تهدید عمال سفارت روس، که برای انصراف و منع آنها از حمله به تهران، علی الخصوص بعد از صدور دستخطها و فرمانهای امیدبخش محمد علی شاه، اصرار داشتند بجانب تهران حرکت کردند (۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷)، و بعد از ارتباط و اتصال با مجاهدین بختیاری (← انقلاب اصفهان)، بجانب تهران رفتند و آنجا را فتح کردند.

انقلاب مشروطیت، مجموع کشمکشها و زد و خوردهائی که آشکارا از حدود سنه‌ی ۱۳۲۳ تا اواسط سال ۱۳۲۷ هق بین طرفداران حکومت قانون [مشروطیت] و مخالفان آن در غالب بلاد ایران، خاصه تهران و تبریز و اصفهان و مشهد و گیلان وقوع یافت، و عاقبت با وجود استنکاف شدید محمد علی شاه قاجار از امضاء و اجرای مفاد فرمانی که پدرش مظفرالدین شاه قاجار در باب قبول و اعلان مشروطیت (یا بعبارت صحیح‌تر، تأسیس مجلس عدالت) داده بود، و علی رغم اقدام او بتخریب و تعطیل مجلس، عاقبت در اثر مجاهدات مشروطه‌طلبان، نهایت انقلاب منجر بخلع محمد علی شاه از سلطنت و استقرار مجلس شورای ملی و اعلان حکومت مشروطه در ایران گشت.

انقلاب مشروطیت، که در واقع دوره‌ی جدیدی از تاریخ ایران بعد از اسلام با آن آغاز میشود، مقدماتش در واقع از اواسط‌و حتی شاید بتوان گفت از اوایل‌سلطنت ناصرالدین شاه قاجار شروع شد، و تأسیس دارالفنون، و افتتاح باب مراودات نسبةً منظم و مستمر ایرانیان با اروپا، و ایجاد پست و تلگراف، و نشر بعضی جراید، و ظهور کسانی مانند سید جمال‌الدین افغانی و میرزا ملکم خان و همفکران آنها در ایران، و ظهور واقعه‌ی باب و بابیه که سبب نفرت عده‌ای از عامه‌هر چند ظاهراً عده‌ای بسیار محدود‌نسبت بسلطنت و روحانیت گشت، و وقوع بعضی تحولات مدنی در مملکت عثمانی (در سنه‌ی ۱۲۵۵ و سپس در ۱۲۹۳ هق)، و اطلاع مردم ایران از انقلابات بزرگ فرانسه و امریکا و اروپا، و ملاحظه‌ی رواج فساد و رشوه و تعدی و تجاوز و بی‌قانونی و تبعیض در امور مملکت خود، و خاطره‌ی شکستها و اشتباههای مکرر در قفقاز و مرو و هرات و خوارزم، و مشاهده‌ی ضعف و تسلیم رجال در مقابل نفوذ متزاید روس و انگلیس، و مسافرتهای تفریحی و پرخرج پادشاه به اروپا، و انتشار آثاری مانند نوشته‌های آخوندزاده و طالبوف و میرزا آقاخان کرمانی و احمد روحی و حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، همه از معدات و مقدمات پیدایش فکر مشروطه‌طلبی در بین عامه‌ی مردم ایران بشمارست. اجتماع این عوامل و مقدمات، که حصول غالب آنها در اواخر عهد ناصرالدین شاه قاجار، سلطنت این پادشاه مستبد را برای طبقات آزاده و نسبةً باغیرت، از خاصه و عامه، تحمل‌ناپذیر کرده بود، در عهد مظفرالدین شاه، که برای مخارج عیاشیها و مسافرتهای اروپا به استقراضهای پی در پی و کمرشکن از خارجی‌ها دست زد و در اسراف مالیه‌ی مملکت افراط داشت، اکثر مردم را متوجه ضرورت و لزوم استقرار حکومت قانون و تشکیل مجلس عدالت نمود، و عدم توفیق امین‌الدوله در اصلاح اوضاع، و استبداد و خودکامگی امثال امین السلطان و مخصوصاً عین‌الدوله، عدم رضایت عامه را از ادامه‌ی سلطنت استبدادی آشکار ساخت. عاقبت عده‌ای از کسبه و تجار و طلاب بعنوان اعتراض بر مظالم عین‌الدوله و عمال او در مسجد شاه تهران اجتماع نمودند، و چون آنها را امام جمعه‌ی تهران بخواهش عین‌الدوله از آنجا متفرق نمود، به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصن شدند (۱۶ شوال ۱۳۲۳) و عزل عین‌الدوله را تقاضا نمودند، و چون طرفداران امین‌السلطان صدر اعظم سابق و همچنین محمد علی میرزا ولیعهد (← محمد علی شاه قاجار)، بسبب خصومت با عین‌الدوله، آنها را در نهان تقویت و ترغیب مینمودند (محمد علی میرزا گمان میکرد وی میخواهد شعاع‌السلطنه را ولیعهد کند)، آنها درین تحصن اصرار ورزیدند، و شاه، هر چند عین‌الدوله را معزول نکرد، اما بموجب دستخطی تأسیس مجلس عدالت را بآنها وعده داد. لیکن چون بعد از پایان این تحصن، شاه در اجرای قول و وعده‌ی خویش تعلل کرد، و بسبب عروض سکته و شدت کسالت او، عین‌الدوله همچنان به استبداد و تعدی خویش ادامه داد، دیگر بار عدالت‌طلبان باعتراض برخاستند. اما عین‌الدوله با خشونتی که داشت در صدد دفع آنها برآمد؛ سید جمال واعظ را به قم تبعید کرد، و حاج شیخ محمد واعظ را توقیف نمود، و در ازدحام و غوغائی که بمناسبت اعتراض مردم دیگر بار بر رفتار عین‌الدوله روی داد، سید طلبه‌ای مقتول شد، و در تشییع جنازه‌ی او نیز حوادثی خونین روی داد. عده‌ای از علما و طلاب و تجار و کسبه از مظالم عین الدوله دیگربار به مسجد جامع تهران متحصن شدند، و چون آنجا بسختی افتادند، بعضی از آنها متفرق شدند، و از آن میان، علما به قم مهاجرت کردند، و در بین راه عریضه‌ای بشاه نوشته تهدید کردند که اگر قولها و وعده‌های شاه باجرا نرسد آنها ایران را ترک خواهند گفت. مقارن همین ایام، عده‌ای کسبه و تجار از اصناف طهران در باغ سفارت انگلیس متحصن شده تقاضای عزل عین الدوله و اعلان عدالت و معاودت مهاجرین قم را کردند، و عده‌ی آنها نیز تدریجاً افزایش گرفت، و عاقبت تعداد آنها بنزدیک ۱۴ هزار تن رسید (جمادی الاخره‌ی ۱۳۲۴ هق). عاقبت شاه عین الدوله را معزول نمود، و میرزا نصرالله خان مشیر الدوله را بصدارت گماشت، و مجتهدین را از قم بمراجعت به تهران دعوت نمود، و بعد از چند روز مذاکرات، فرمانی دایر بتأسیس و تشکیل "مجلس شورای ملی" جهت "مشاوره و مداقه" در "مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه" صادر نمود (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴)، که عین آن فرمان در باغ سفارت برای متحصنین خوانده شد، و با شور و شعف عامه تلقی گشت. پس از آن مردم از تحصن سفارت بیرون آمدند، و چند روز بعد علما نیز از قم مراجعت نمودند. و چندی بعد، با وجود تحریک و تحذیر عین‌الدوله، صدر اعظم معزول، شاه قانون انتخابات را کهٔ نظامنامه خوانده میشد توشیح نمود (۲۳ رجب ۱۳۲۴)، و عاقبت، مجلس اول با حضور شاه و نمایندگان تهران و عده‌ی معدودی از ولایات در قصر گلستان تشکیل شد (۱۷ شعبان ۱۳۲۴)، و قانون اساسی را تدوین کرد و بامضا رسانید (۱۴ ذیقعده).

چندی بعد مظفرالدین شاه وفات یافت (۲۳ ذی القعده‌ی ۱۳۲۴)، و جانشین او محمد علی شاه قاجار از همان آغاز سلطنت بر خلاف مجلس بنای اسباب‌چینی گذاشت، و نمایندگان مجلس را در مجلس تاجگذاری خویش دعوت نکرد، و وزرا را بر ضد نمایندگان تحریک و تقویت نمود، و چندی بعد میرزا علی اصغر خان اتابک (← امین‌السلطان) را برای هدم اساس مجلس و اعاده‌ی بساط استبداد بصدارت برگزید. اما او بدون آنکه توفیقی درین کار بیابد بقتل رسید، و کابینه‌ی مشیرالسلطنه هم که بعد از او تشکیل شد بزودی ساقط گشت، و ابوالقاسم خان قراگوزلو، ملقب به ناصرالملک، بصدارت انتخاب شد، و او چون بعنوان وزیر مالیه در حذف مستمریها و تعدیل مخارج با مجلس همداستان گشت، و در واقع اختیارات شاه را محدود نمود، مورد عداوت شاه واقع گشت، و چندی بعد محمد علی شاه، علی رغم میل مجلس، ناصرالملک را با وزرای او توقیف کرده چندی بعد او را به اروپا تبعید نمود، و در صدد برآمد که بکومک الواط و اجامر و قزاقان مجلس را منحل کند (ذیقعده‌ی ۱۳۲۵). اما بسبب مراقبت مجلسیان و انجمن‌ها و تلگرافات تهدیدآمیز ولایات، این نقشه‌ی کودتای او عقیم ماند، و شاه پس از منازعات زیاد و زد و خوردهای جزئی تسلیم شد، و پشت قرآن مهر کرده سوگند یاد کرد که مشروطیت را تقویت نماید، و حتی در صدد استمالت ناصرالملک برآمد؛ و بهرحال، یک چند با مجلس و ملت گرگ‌آشتی نمود. لیکن در اواخر محرم ۱۳۲۶، چون اتومبیل شاه مورد اصابت نارنجک دستی قرار گرفت، و هویت سوء قصدکنندگان معلوم نشد، شاه نسبت به مجلس بدگمان شد و از امکان ادامه‌ی سازش و آشتی با مجلس مأیوس گردید، و چندی بعد، بتحریک کسانی مانند کامران میرزا و شاپشال و بعضی علمای مستبد، در صدد تغییر وضع و هدم بنیان مجلس و مشروطیت برآمد. باین مقصود در ۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هق از تهران خارج شده به باغ شاه رفت، و لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق، را بحکومت نظامی تهران منصوب نمود. عده‌ای از رؤسای مشروطیت، مانند ملک المتکلمین و سید جمال واعظ و میرزا جهانگیر خان شیرازی، در مجلس متحصن شدند، و عاقبت

بعد از ۲۰ روز کشمکش بین دربار و مجلس، در روز ۲۳ جمادی الاولی قزاقها مجلس را محاصره کرده بتوپ بستند. جمعی از آزادیخواهان، مانند ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیر خان شیرازی، درین واقعه گرفتار شده در باغ شاه بامر محمد علی شاه مقتول شدند، و عده‌ای دیگر بسفارت انگلیس (قریب ۷۰ تن) یا سفارت فرانسه یا سفارتهای دیگر متحصن، و جمعی دیگر متواری شدند، و بدینگونه، شاه مجلس را منحل کرده مشروطیت را تعطیل نمود، و دوره‌ای را که بدوره‌ی استبداد صغیر معروف است قریب یکسال ادامه داد. اما بزودی با انقلاب آذربایجان و مقاومت مردم تبریز مواجه شد، و چندی بعد با قیام بختیاریها و فتح اصفهان (ذی الحجه‌ی ۱۳۲۶) و قیام مجاهدین گیلان (محرم ۱۳۲۷) روبرو شد، و با آنکه در اواخر با تشکیل نوعی از مجلس و با اعاده‌ی صوری و ظاهری مشروطیت موافق شده و تا حدی تظاهر به اهتمام در رفع موجبات نارضائی عامه مینمود، عاقبت اردوی مجاهدین گیلان از راه قزوین و اردوی مجاهدین بختیاری از طریق اصفهان، بقصد تجدید اساس مشروطیت، بسوی تهران حرکت نمودند، و در ۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۷ وارد تهران شدند، و محمد علی شاه تحت حمایت دولتین روس و انگلیس در سفارت روس در زرگنده تحصن جست. وی بحکم مجلس عالی از سلطنت خلع شد، و پسر ۱۲ ساله‌اش بنام احمد شاه بسلطنت نشست، و عضدالملک قاجار نایب السلطنه گشت. تا افتتاح مجلس دوم (ذیقعده‌ی ۱۳۲۷) هیئت مدیره‌ی موقتی جهت مراقبت در جریان مشروطیت زمام امور را بدست گرفت، و بساط استبداد صغیر برچیده شد، و دیگر باره مشروطیت اعاده یافت، و شیخ فضل‌الله نوری، مجتهد معروف، و عده‌ای دیگر نیز بجرم مخالفت با مشروطه و معاونت با استبداد، محکوم و مصلوب گردیدند، و بعد از آن، تلاش شاه مخلوع و برادرانش سالارالدوله و شعاع‌السلطنه جهت اعاده‌ی بساط استبداد قاجاریه به نتیجه نرسید. نیز ← انقلاب آذربایجان؛ انقلاب اصفهان؛ انقلاب گیلان.

انقلاب مشروطیت ایران، عنوان ترجمه‌ی فارسی رساله‌ای تاریخی در باره‌ی مشروطیت ایران، از م. س. ایوانوف. در تهران بطبع رسیده.

انقلابهای ۱۸۴۸، در تاریخ اروپا، نهضتهای ملی و آزادیخواهانه که در سال ۱۸۴۸ در اروپا درگرفت، و اگر چه موقتاً فرونشانیده شد، سرانجام حیات سیاسی اروپا را تغییر داد، و وحدت هر یک از ممالک آلمان و ایتالیا و استقرار حکومت جمهوری را در فرانسه تأمین کرد. در این زمان لوئی فیلیپ پادشاهی فرانسه را داشت؛ ایتالیا که پس از شکست و تبعید ناپلئون در ۱۸۱۵ بین دولت‌های بزرگ اروپا منقسم شده بود بهمان حال باقی بود؛ اتریش بر ملل و ممالک مختلفی ریاست داشت که از جمله‌ی آنها آلمان بود. انقلابهای ۱۸۴۸ در بعضی ممالک (مانند فرانسه) بیشتر حائز جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی بود، و در بعضی دیگر جنبه‌ی ملی و کوتاه کردن دست تسلط خارجی و ایجاد اتحاد میان قطعات مختلف کشورها و تشکیل دولت واحد داشت. این انقلابها با شورش محلی ژانویه‌ی ۱۸۴۸ سیسیل در ایتالیا آغاز شد، و پس از انقلاب فوریه در فرانسه، در سراسر اروپا، جز روسیه و اسپانیا و ممالک اسکاندیناوی، گسترش یافت. نهضتهای انقلابی در بریتانیای کبیر از تظاهرات طرفداران چارتیزم و تشنجاتی در ایرلند تجاوز نکرد، و در بلژیک و هلند و دانمارک صورت اصلاحات صلحجویانه‌ی تشکیلات موجود را گرفت، اما در سایر ممالک انقلابهای ملی و آزادیخواهانه‌ی سخت پدید آمد، که در فرانسه منجر به عزل (۲۴ فوریه‌ی ۱۸۴۸) لوئی فیلیپ و استقرار حکومت جمهوری گردید. در ایتالیا موفقیتهائی بدست آمد، ولی پس از چندی دگر بار استبداد مطلق اتریش بر این سرزمین حاکم شد. در امپراطوری اتریش، که مرکب از اقوام اسلاو و ژرمن و مغول و لاتین بود، انقلابها شدت بیشتری داشت، ولی دولت اتریش موفق به فرونشاندن نهضتهای انقلابی گردید. ممالک مختلف آلمان نیز اقدام به تأسیس کشور واحد آلمان کردند، ولی دولت اتریش، پس از غلبه بر آزادیخواهان در امپراطوری و در ایتالیا، بر آلمان نیز پیروز شد. خلاصه آنکه انقلابهای سال ۱۸۴۸، جز در فرانسه، به نتیجه نرسید، و ملل و سرزمینهائی که دست به انقلاب زده بودند به همان وضع پیش از انقلاب بازگشتند، و در فرانسه نیز ناپلئون III موفق شد که رژیم سلطنتی استبدادی را بر فرانسه تحمیل نماید (۱۸۵۱). معذلک، اوضاع اروپا آرام نماند، و منجر به جنگهای دولتهای بزرگ با ملیون و با یکدیگر گردید. بر اثر مساعی ویکتور امانوئل II، کاوور، ناپلئون III، و گاریبالدی، قسمت عمده‌ی ایتالیا تحت حکومت واحد درآمد، و پس از گرفتن ونیز از اتریش و رم از ناپلئون III، وحدت ایتالیا تأمین گردید (۱۸۷۰). مقدمات وحدت آلمان در دوره‌ی سلطنت ویلهلم I، پادشاه پروس، که کینه‌ی شدیدی با اتریش داشت، و با مساعی صدر اعظم او، بیسمارک، پس از ← جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) فراهم شد، و امپراطوری آلمان در ۱۸۷۱ تشکیل گردید. در فرانسه هم پس از شکست ناپلئون III در ← جنگ فرانسه و پروس، وی خلع شد (۱۸۷۱) و حکومت جمهوری استقرار یافت.

انقلابین[1] (enqelābeyn) [از عربی؛ = دو انقلاب]، در نجوم، دو نقطه‌ی دایرة البروج که در آنها میل خورشید به منتهی میرسد (یعنی خورشید بمنتهای فاصله‌ی خود از معدل النهار یا استوای فلکی میرسد). انقلابین دو نقطه‌ی متقاطر از کره‌ی آسمان اند، و بنظر ساکنین زمین، خورشید سالی یکبار از هر یک از آنها میگذرد، یکی در اول تابستان، و دیگری در اول زمستان. در حوالی هنگام این دو عبور، میل خورشید (← میل کلی) مدت چند روز تقریباً ثابت میماند (۲۳° ۲۷′)، و در این ایام چنین بنظر میرسد که خورشید متوقف است. در نیمکره‌ی شمالی، آن نقطه‌ی انقلاب را که نظیر اول تیر ماه است انقلاب صیفی (seyfi) [= انقلاب تابستانی] و دیگری را انقلاب شتوی (šatvi) [= انقلاب زمستانی] خوانند.

آنکارا[2] (ānkārā) یا **انقره** (anqara, -qe-)، باستانی **آنکورا**[3] (ānkurā)، شهر (جم ۴۵۳‘ ۱۵۱)، پایتخت ترکیه، آناطولی مرکزی. از زمان حتی‌ها شهر مهمی بود، و در دوره‌ی رومیها کرسی ایالتی شد. در ۶۲۰ بم خسرو پرویز ساسانی آنرا گرفت. هارون‌الرشید و معتصم آنرا محاصره و تاراج کردند. در آنجا امیر تیمور بایزید I، سلطان عثمانی، را مغلوب و دستگیر کرد (۱۴۰۲). تا پیش از جج I شهر کوچکی بود. در ۱۹۲۳ پایتخت ترکیه شد، و اهمیت یافت. باستثنای ارگ قدیمی، شهری کاملا جدید است. دانشگاهش در ۱۹۲۵ تأسیس شد. ناحیه‌ی آنکارا بسبب پشم موهر معروفست.

آنکارا، کتابخانه‌ی دانشکده‌ی تاریخ و جغرافیای. این کتابخانه در ۱۹۳۴ از طرف اداره‌ی اوقاف ترکیه در شهر آنکارا تأسیس شد. اساس آن مجموعه‌هائی است که بصورت کتب وقفی در مساجد و مدارس قدیم وجود داشته است. نسخ خطی آن بالغ بر ۲۴‘000 جلد میباشد که 10‘000 جلد آن فارسی است.

انکار بقید قسم یک نوع دفاع برای متهم است، مشروط بر اینکه چند نفر دیگر هم قسم خورند که متهم قسم راست خورده است. در اروپا این اصل دفاعی مربوط بقرون وسطی و قوانین ژرمنی و قانون کلیسای انگلستان بوده است. در قانون ایران هم این اصل در دادگاهها در مسائل جزئی قابل اجرا است.

آنکتیل‌دوپرون[4]، **آبراآم یاسنت** (ābrā-āM yāsaNt āNktil-düperoN)، ۱۷۳۱-۱۸۰۵، مستشرق مشهور فرانسوی. زبانهای شرقی را فراگرفت، و به زبان و مذهب قدیم ایران علاقه‌مند شد، و تصمیم به گرد آوردن آثار مستند زردشت گرفت. بدین منظور به هند رفت (۱۷۵۵)، و با زردشتیان آمیخت، و بکومک استاد و دوست خود، داراب نام، زبان و اسرار دین قدیم ایران را فراگرفت، و مجموعه‌ای از نسخ خطی نفیس شرقی را گرد آورد. پس از بازگشت به فرانسه، ۱۸۰ نسخه‌ی خطی (از جمله دو نسخه از کتابهای مقدس ایران قدیم) به کتابخانه‌ی سلطنتی پاریس تقدیم کرد (۱۷۶۲). معروفترین اثرش ترجمه‌ی فرانسوی اوستا (۱۷۷۱) است، که اولین ترجمه‌ی اروپائی این کتاب است. از آثار دیگرش قانونگذاری شرقی (۱۷۷۸) و ترجمه‌ی لاتینی اوپانیشاد میباشد.

انکرج[5] (ankərej)، شهر (جم ۱۱‘۲۵۴)، ج آلاسکای مرکزی؛ بنای ۱۹۱۵. بزرگترین شهر آلاسکا، از مراکز تجارتی و ارتباطی و توزیع کالا، و دارای اهمیت دفاعی است.

انکسار[6]، در فیزیک، شکستن موج در عبور از محیطی بمحیطی دیگر که در آن سرعت انتشار موج با سرعت آن در محیط اول متفاوت است. معمولا، مخصوصاً در مورد نور، برای تسهیل، انکسار را بر حسب تغییر امتداد شعاع نور توصیف میکنند. شعاعی را که در محیط اول بر سطح فاصل دو محیط میتابد شعاع تابش، و شعاع حاصل از انکسار را شعاع منکسر نامند. زوایای اشعه‌ی تابش و انکسار با خطی که از نقطه‌ی تابش بر سطح فاصل عمود شود بترتیب زاویه‌ی تابش (i) و زاویه‌ی انکسار (r) است. اگر شعاع عموداً بتابد منکسر نمیشود (تغییر امتداد نمیدهد). در غیر این صورت، اولا شعاعهای تابش و انکسار با خط عمود مذکور در یک صفحه اند، و ثانیاً زاویه‌ی انکسار

(1)solstices (۲)Ankara (۳)Ancyra (۴)Anquetil-Duperron (۵)Anchorage (۶)refraction

مربوطست به زاویه‌ی تابش و به ضریب انکسار محیط دوم نسبت بمحیط اول (یعنی نسبت سرعت نور در محیط اول بـه سرعت آن در محیط دوم). اگـر محیط دوم منکسرکننده‌تر از محیط اول بـاشد (مانند ورود نور از هوا در آب یـا در شیشه)، هر شعاع تـابش منکسر و بخط عمود نـزدیک میشود. اما اگـر محیط اول منکسرکننده‌تر از دومی باشد، تا زاویه‌ی تابش از حد معـینـی (موسوم به زاویه‌ی حد) تجاوز نکرده است، شعاع تـابش منکسر و از خـط عمود دور میشود (بهمین جهت، چوبـی کـه قسمتی از آن در آب باشد شکسته مینماید، و اشیاء غـوطه‌ور در آب بـالاتر از محل واقعی خود دیـده میشونـد). اما اگـر زاویه‌ی تـابش از زاویـه‌ی حد تجاوز کند انعکاس روی میدهد، و ایـن انعکاس را انعکاس کلی گویند. زاویـه‌ی حد در عبور نـور از آب بهوا ۴۸°,۵، از شیشه بهـوا ۴۲°، و از الماس بهوا ۲۴° است. کوچکی زاویه‌ی حد الماس موجب تلألؤ الماس جواهـر است (تـراشیدن وجوه بسیار، بزوایـای مناسب، موجب انعکاسات کلی زیـاد میگردد). ستارگـان، بعلت انکسارهای متوالی نـور آنها در طبقات جو، "بـالاتر" از محل واقعی خـود دیده میشوند، و فی المثل، خورشید اندکی قبل از طلوع و کمی بعد از غروب دیده میشود (← انکسار جوی). سراب و قوس قزح نیز نـاشی از انـکسار و انعکاس کـلی است. انکسار اختصاص بنور ندارد و در سایر پدیده‌های موجی هم روی میدهد. نیز ← منشور، در فیزیک. در شکل ذیل تأثیر انکسار در رؤیت دیده میشود.

موضع یک ماهی در نظر یک پرنده و بالعکس

انکسار جوی[1]، انحراف شعاعهای تـابنده از اجرام آسمانی در عبور آنهـا از طبقات جوّ زمین. علت آن اینست که سرعت نور در خلأ از سرعت آن در هـوا بیشتر است، و در طبقـات هـوا نیز هر قـدر طبقـه‌ای رقیقتر بـاشد سرعت نـور در آن بیشتـر است. بنا بـر ایـن، در هنگـام ورود اشعه‌ی نور ستارگان از خلأ بـه جو زمین و نیز از هـر طبقه‌ی جـو بـه طبقه‌ی دیگـر، شعاع منکسر و بخط عمود نزدیک میشود (← انکسار)، و در نتیجه ستارگان "بالاتر" از محل واقعی خود دیده میشونـد، و مثلا خورشید مدتی قبل از طلوع و مدتی بعد از غروب مرئی میباشد.

انکسار مضاعف[2]، پدیده‌ای که در عبور نور از بعضی از اجسام شفاف (مانند اسپات ایسلند) روی میدهد، و مشخص آن تشکیل یافتن دو شعاع منکسر است، یـکـی شعاع عادی، که تـابع قوانین معمولی انکسار است، و دیگـری شعاع غیر عادی کـه تـابـع ایـن قوانین نیست. نیز ← قطبش.

انکساغورس: ← آناکساگوراس.

انکسیمانوس: ← آناکسیمنس.

انکسیمندروس: ← آناکسیماندروس.

انکشاریه: ← ینی‌چری.

آنکورا (ānkurā)، نام باستانی آنکارا.

آنکولی (ānkoli؛ فنـ)، گیاه دائمی زینتی از نوع آکویلگیا (*Aquilegia*) از تیره‌ی آلالـه‌ها، بـا پنج گلبرگ مهمیزدار و بـرگهای بـریده، نزدیک بـه زبان در قفا.

انکومیندا[3] (enkomiendā)، سیستم اعطای زمین از طـرف پـادشاه اسپانیا به کسانـی که بـر علیه مسلمین اقدام نموده و آنها را مغلوب کرده بودند. همین روش اعطای زمیـن در قسمتهائی از قـاره‌ی امـریکا کـه بـدست اسپانیائیهـا افتاده بـود معمول گشت. در قرن ۱۶م، به سرکردگانی که به امریکا رفته و توفیق یافته بودند که به بعضی نـواحی تسلط یابند، از طـرف پادشاه اسپانیا اجازه داده میشد که یک قسمت اراضی را بـپاداش کشورگشائـی خـود تصـرف نموده مالک شونـد. سرکردگان مزبور از هندیشمردگان سلب مالکیت کرده آنهـا را مجبور میکردنـد کـه در ازای قوت لایموتی بـرای آنها کار کنند.

آنکونا[4] (ānkonā)، شهر (جه ۶۸٬۵۰۱)، مـرکز نـاحیه‌ی مارکه، ایتالیـای مـرکزی؛ بنـدری کنار آدریـاتیک. در قـرن چهارم قم بدست یـونـانیان سیراکوزی تأسیس شد؛ در قـرون وسطی جمهوری بحـری بـود؛ در ۱۵۳۲ زیـر فـرمان مستقیم پـاپ درآمد. کلیسای جامعی (قرون ۱۱م-۱۳م) بسبک مختلط بیزانسی و رومانسک دارد، کـه در جج II آسیب دید.

انکیانو (ankiāno)، قـرن هفتـم هق، از امـرای مغـول در فـارس. اباقا خان، پسر هـلاکو خان، در سنه‌ی ۶۶۷ هق او را بحکومت فارس فرستاد، و او نزدیک چهار سال در آنجا با قدرت تمام حکومت کـرد. شیخ سعـدی در حق او چند قصیده سروده است که اکثر مشتمل است بـر نصیحت و موعظه و رساله‌ای هم به نثر خطاب باو نوشته است.

آنکینگ[5] (ānking)، سـابـقـاً (در ۱۹۱۲-۴۹) **هوایـنینگ**[6] (huāyning)، شهـر تجـارتـی (جه ۱۰۵٬۳۰۰)، ایـالـت آنهـوئـی، ش چین، بـر رود یانگتسه. در ۱۹۰۲ بندر پیمانی شد.

انگادین[7] (engādin)، فـنـسـ. **آنگادین** (āN-)، قسمتی (بطـول ح ۹۵ کـم) از دره‌ی رود این کـه در سویس (در ش ایالت گراوبوندن) واقعست.

آنگارا (āngārā)، رود سیبریه، ← تونگوسکا.

انگالی (angāli)، دهستان (جه ح ۱٬۲۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهـرستان بـوشهر، استان هفتم (فـارس)، دارای ۱۳(؟) آبادی. حد شمالی آن رود حله است.

آنگاوا[8]، **خلیج** (āngāvā)، شاخابه‌ی بـزرگ ج تنگه‌ی هودسن، لش ایـالت کبک ش کانـادا. ناحیه‌ی **آنگاوا** (۶۲۱٬۰۳۰ کمم)، ج خلیج آنگاوا، فلاتی مـرتفع و آبپخشان بین رود سنت لارنس و خلیج هودسن است. منابع معدنی سرشار دارد.

انگر[9]، **ژان اوگـوست دومینیک** (jāN ogüst dominik aNgr)، ۱۷۸۰-۱۸۶۷، نقاش فرانسوی؛ مت مونتوبـان. هنگامیکـه در پـاریس نـزد ژ. ل. داوید شاگـردی میکرد، برای بـدست آوردن نـان روزانـه‌ی خود شبـها در دسته‌ی نوازندگان یکی از تئاترها ساز مینواخت. در ۱۸۰۱ برنـده‌ی جایزه‌ی بزرگ رم شد، و پنجسال بعد بـآن شهر رفت، و تا ۱۸۲۴ در آنجا بود، و از راه صورتسازی برای این و آن خـود و خـانـواده‌ی خـود را اداره میـکرد. برخی از صورتهای سیاه‌قلمی که دریـن دوره کشیده از بهترین کارهـای او بشمار میروند. در ۱۸۲۴ به پـاریس بـازگشت، و بـا کشیدن تصویر سوگند لوئی سیزدهم (در کلیسای جامع مونتوبان) اعتباری عظیم یـافت. در روزگـار جوانیش، بعنوان نقاشی سنت‌شکن، بـر او تـاخته بودند، امـا اینـک، بعنوان پناهگاه کلاسیسیسم داویدی در دورانی رمانتیک، او را میستایند. ولی منبع الهـام واقعی او، در سراسر عمرش، داوید نبود، بلکه رافائل بود. تا ۱۸۳۴ در پاریس زندگی کرد، و افتخارات بسیار بدست آورد. سپس بـا مقام ریـاست آکادمی فرانسه در رم، بـآن شهر بـازگشت، و تـا آخر عمر دراز خود، بعنوان هنرمند و استادی ارجمنـد، مقامی والا داشت. پس از مرگش، در زادگاهش، مونتوبـان، موزه‌ی انگر بر پا شد، و اینک مجموعه‌ی بزرگی از کارهای وی در آنجا محفوظ است. انگر بحق از استادان بزرگ طراحی بشمار میرود؛ و دلبستـگی خلل‌نـاپذیر او به "زیبائی خالص"، در دوران سلطه‌ی رمانتیسم باو شهرت و اعتبار فراوان بخشیده است. بسیاری از نقاشان بعدی، از جمله ← ا. دگا، خود را مـدیون او دانسته‌انـد. برخی از کـارهـای معتبـر او ازین قرارنـد: ژوپیتر و تـتیس (اِکس)؛ صورتهـای مـادام دِووسی (شانتیی) و صورتهـای کنتس د/اوسونویـل (مجموعـه‌ی فـریک، نیو یورک)؛ چشمه، تن‌شوئی، اودالیسک، و صورت مادام ریویـر (موزه‌ی لوور).

انگرمان[10] (ongermān)، رودی بطول ح ۴۵۰ کم، کـه در ل سوئد مرکزی سرچشمه میگیـرد، و در هرنوسانـد بـه خلیج بوتنی میریـزد. قسمتی از آن قابل کشتیرانی است. آبشارهـا و مناظر زیبا دارد.

انگرمانلاند[11] (ongermānlānd)، ایالت تاریخی، لش سوئد. حالیه بـه دو ولایت وسترنورلاند (-vesternorlānd) و وستـربوتـن (-boten) منقسم است.

انگره مئینیوه [اوستـائی، = خـرد خبیث]: ← اهریمن.

انگس[12] (angəs)، ولایت ساحلی (۲٬۲۶۵ کمم، جه ۲۷۴٬۸۷۰)، ل اسکـاتلند؛ مـرکزش فورفر (forfər). عمدةً فلاحتی است؛ کارخانجات نساجی

(۱)atmospheric refraction (۲)double refraction (۳)encomienda (۴)Ancona (۵)Anking (۶)Hwaining (۷)Engadine (۸)Ungava (۹)Ingres (۱۰)Angerman (۱۱)Angermanland (۱۲)Angus

نین دارد. سابقاً فورفرشر (-sər) نام داشت.

انگس[1]، **ارل آو** (ërl āv angəs*)، برای صاحبان این لقب ← داگلس (خاندان) و نیز به اعضای خاندان (مثلاً داگلس، آرچیبالد؛ داگلس، جورج؛ داگلس، جیمز).

آنگستروم[2] (āngstrom)، واحد طول که مخصوصاً برای اندازه‌ی طول موج تشعشعات نورانی بکار میرود، و برابر 1/100'000'000 سم است. بنام آ. ی. انگستروم نامیده شده، و در نزد ما بتلفظ فرانسوی خوانده میشود.

انگستروم[3]، **آندرس یونس** (āndərs yëns ongstrëm)، ۱۸۱۴–۷۴، فیزیکدان سوئدی. تحقیقاتی در نور و تجزیه‌ی طیفی کرده. پسرش **کنوت یوهان انگستروم** (knut yuhān)، ۱۸۵۷–۱۹۱۰، در تشعشع خورشید تحقیق کرد.

انگشت‌پیچ (angošt.pič)، مربای لەشده و غلیظ. در مورد گز و شراب نیز گفته میشود.

انگشت عروسان، گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران از نوع تتراگونولوبوس (*Tetragonolobus*)، که سر گلهای باریک آن ارغوانی‌رنگ است.

انگشت‌نگاری، تهیه‌ی اثر قسمت داخلی سر انگشت یا شست بمنظور تشخیص هویت صاحب آن. بنا بر این نظر که ترتیب قرار گرفتن خطوط انگشتان افراد مختلف متفاوت است، و هیچ دو فردی دارای خطوط انگشتان کاملا یکسان نیستند. اولین طبقه‌بندی عملی خطوط انگشتان بوسیله‌ی ← سر فرانسیس گالتن و خوان ووستیچ در سال ۱۸۹۱ صورت گرفت.

آنگکور توم[4] (āngkor tom) یا **آنگکور**، شهر قدیم ویران، پایتخت ← امپراطوری خمر، غ کامبوج، هندوچین. در حـ ۸۵۰–۹۰۰ بنا شد. دارای ویرانه‌های معابد و کاخ سلطنتی و برج بزرگ موسوم به بایون (مزین به سنگتراشیهای فراوان، از جمله صورت شیوا) میباشد.

آنگکور وات[5] (āngkor vāt)، معبد بزرگ امپراطوری خمر در کامبوج، هندوچین. این معبد در حومه‌ی جنوبی شهر آنگکور توم قرار دارد، و بعنوان یک شاهکار معماری، با تاج محل قابل قیاس است. در مرکز آن پنج برج رفیع دوکی شکل، ببلندی ۶۵ متر، بنا شده؛ و از میان خندقی که آنرا در بر گرفته، گذرگاهی بطول ۱۸۰ متر کشیده شده است که دروازه‌ی معبد را بخارج پیوند میدهد. حیاطهای وسیع و تالارهای دراز معبد به مرقد ویشنو منتهی میشوند. برای رسیدن به مرقد باید از ۳۸ پله‌ی سنگی بالا رفت. در این معبد، حجاریهای پرشکوه بسیار دیده میشود. آنگکور وات، که امروزه از نوادر جهان بشمار میرود، قرنها از نظرها پنهان مانده بود، و کسی از وجود آن آگاهی نداشت، تا آنکه در ۱۸۵۸، یک سیاح فرانسوی بنام هانری موئو (muo)، که در جنگلهای انبوه وادی علیای رود مکونگ میگذشت، آنرا کشف کرد. آنگاه هیئتهای علمی بآن گوشه‌ی دورافتاده اعزام شدند، و "مدرسه‌ی خاور دور" پاریس، تمامی دستگاه خود را وقف طرحبرداری و مطالعه درین نویافته کرد.

انگل.، علامت اختصاری زبان انگلیسی در این کتاب.

انگل[6] (angal)، گیاه یا حیوانی که تمام یا مدتی از عمرش از موجود زنده‌ی دیگری (میزبان) غذا دریافت میکند. بسیاری از باکتریهای بیماریزا، آغازیان، کرمها، قارچها، و حشرات جزء انگلها هستند. **پوده‌رست** (puderost) انگلی است که از مواد آلی تغذیه میکند (مانند قارچها).

انگلز (angəlz)، قوم قدیم، ← آنگلها.

انگلس[7]، **فریدریش** (fridriš engels)، ۱۸۲۰–۱۸۹۵، سوسیالیست آلمانی که باتفاق ← کارل مارکس اساس **کمونیسم** جدید را بنا نهاد. پس از تشکیل دادن (۱۸۴۵–۵۰) نهضتهای انقلابی اروپا، در انگلستان رحل اقامت افکند، و در آنجا برای انتشار مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) با کارل مارکس همکاری کرد. پس از فوت مارکس مجلدات دوم و سوم داس کاپیتال را منتشر کرد. نظریه‌های مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک (← مادی احتجاجی، مذهب) را که از مبانی اساسی کمونیسم است تکمیل کرد. عمده‌ترین تألیفات او عبارتند از راهنمای سوسیالیزم علمی (۱۸۷۸) و منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت (۱۸۸۴) که از مدارک مهم کمونیسم بشمار میروند.

انگلستان[8] (engelestān) یا **انگلیس** (engelis) [از نام آنگلها]، مملکت اروپائی (۱۳۰'۳۵۰ کمم؛ جم ۴۱'۱۴۷'۹۳۸. این ارقام مشتمل بر ارقام مربوط به مانمثشر نیست)، که قسمت اعظم بریتانیای کبیر را اشغال کرده، و هسته‌ی مرکزی امپراطوری بریتانیا را تشکیل میدهد؛ پایتختش لندن. از ل به اسکاتلند و از غ به ویلز محدود است؛ سواحل شرقی آن مواجه دریای شمال، سواحل جنوبی مواجه دریای مانش، و سواحل غربی مواجه قطلا و دریای ایرلند است. دریای مانش و دریای شمال آنرا از بر اروپا جدا میکنند. ترقی انگلستان مرهون آب و هوای معتدل، سهولت دفاع در مقابل مهاجمات خارجی، و سهل الوصول بودن از طریق بنادر جنوبی و شرقی و کشندانهای رودخانه‌های غربی بوده است. مشتمل بر چند ولایت است که آنها را کاونتی گویند (نیز ← شایر)، ازین قرار:

اسکس	سامرست	ناتینگمشر
آکسفردشر	ستفردشر	نورثامبرلند
بارکشر	شراپشر	نورثمتنشر
باکینگهمشر	کامبرلند	نورفک
بدفردشر	کنت	واریکشر
چشر	کورنوال	وستمرلند
داربیشر	کیمبریجشر	ووسترشر
دارم	گلاسترشر	ویلتشر
دورستشر	لسترشر	هارتفردشر
دونشر	لندن	هانتینگدنشر
راتلند	لنکشر	هرفردشر
ساری	لینکنشر	همپشر
ساسکس	مانمثشر (اغلب جزء ویلز محسوب میشود)	یورکشر
سافک	میدل سکس	

(به مقالات مربوط به هر ولایت رجوع کنید). قسمتهای جنوبی و جنوب شرقی پست و حاصلخیز است؛ بیشتر قسمت باطلاقی لش خشکانیده و آباد شده است. قسمت غربی کوهستانی است، و به شبه جزیره‌ی کورنوال منتهی میشود. کوهها و ارتفاعات آن در شمال عبارتند از ← سلسله‌ی پناین، کوههای **کامبرین** (kāmbriən) (مشتمل بر قله‌ی **سکافل**، بارتفاع ۹۷۸ متر، که بلندترین نقطه‌ی انگلستان است)، و ← تپه‌های **چویت** (در مرز اسکاتلند)؛ در ج‌ش داونز و در ج ← دشت سالزبری واقعست. سراسر انگلستان آب فراوان دارد، و کشندانهای متعدد رودخانه‌ها سبب توسعه و رونق بنادر عظیم (لندن بر تمز، بریستول بر ایون، لیورپول بر مرزی، هال بر هامبر، و نیوکاسل-آن-تاین). بسیاری ازین بنادر بواسطه‌ی شبکه‌ای از کانالها به مراکز صنعتی درونبومی مرتبط اند. عمده‌ترین رود انگلستان تمز است، که از آکسفرد و وینزر و لندن میگذرد، و به دریای شمال میریزد. رودهای دیگرش سورن، ترنت، اوز (اوز بزرگ)، و مرزی است. در کوههای کامبرین، ویندرمیر و دریاچه‌های دیگری واقعست که بسبب مناظر زیبایش شهرت دارد (← لیک دیستریکت). اقلیم انگلستان معتدل است (دمای متوسط از ۴°,۵ تا ۱۶° صدبخشی تغییر میکند)، و در بیشتر سال این کشور در معرض بادهای متغیری است که در امتداد ج‌غ میوزند، و خنک و اغلب بارانآور میباشند.

در اراضی پست انگلستان بسیاری از غلات بعمل میآید، ولی فقط عده‌ی نسبةً کمی از سکنه بزراعت اشتغال دارند، وقسمت عمده‌ی مواد غذائی از خارج کشور میآید، و حیات اقتصادی کشور بر صنایع آن استوار است. در ۲۰۰ سال اخیر منابع عمده‌ی ثروت انگلستان ناشی از صنایع عظیم سرزمین معروف به بلک کانتری (سرزمین سیاه) و زغال و آهن قسمت شمالی دشت میدلندز، از مراکز صنعتی لنکشر و یورکشر، و از کشتیرانی و کارخانه‌های شهرهای بزرگی چون لندن، منچستر، لیورپول، لیدز، شفیلد، بیرمنگام، بریستول، بردفرد، و هال بوده است. رهبری انگلستان در انقلاب صنعتی قرن ۱۹م ناشی از منطقه‌ی صنعتی میدلندز بود (نیز ← چارتیزم). بسط داد و ستد باعث توسعه‌ی فوق‌العاده‌ی شهرها شد. در قرن ۱۹م، انگلستان از جهت صدور مصنوعات مملکت درجه‌ی اول جهان بود. حملات هوائی جج II خسارات بسیار به کشور وارد کرد. پس از جنگ، صنایع ملی شد، و تفوق مالی انگلستان نصیب کشمة گردید.

حکومت انگلستان مشروطه‌ی سلطنتی است، و انگلستان و اسکاتلند و ایرلند شمالی مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی را تشکیل میدهند. قوه‌ی مقننه و حکومت واقعی در دست پارلمنت است. قوه‌ی مجریه اسماً در دست مقام سلطنت میباشد، اما واقعاً در دست دولت است که در مقابل پارلمنت مسئول میباشد. مذهب رسمی ← کلیسای انگلستان است. یازده دانشگاه دارد (آکسفرد، بریستول، بیرمنگام، دارم، ردینگ، شفیلد، کیمبریج، لندن، لیدز، لیورپول، و منچستر) که قدیمترین و معروفترین آنها ← دانشگاه آکسفرد و ← دانشگاه کیمبریج است. مردم انگلستان بیشتر اعقاب آنگلوساکسونها و دانمارکیها هستند،

(۱)Angus (۲)angstrom unit (۳)Angstrom (۴)Angkor Thom (۵)Angkor Wat (۶)parasite (۷)Engels (۸)England

ولی در چغ و در مرز ویلز اصل سلتی متمایزی موجود میباشد.

تاریخ انگلستان

برای دوره‌ی ماقبل تاریخ و دوره‌ی رومیان و نیز تفصیل بیشتر در باب مهاجمین اولیه ← بریتانیا. دنباله‌ی تاریخ انگلستان در چهار قسمت، باین شرح

(I) دوره‌ی آنگلوساکسون (۴۵۷–۱۰۶۶)،
(II) قرون وسطی (۱۰۶۶–۱۴۸۵)،
(III) سلسله‌ی تودور (۱۴۸۵–۱۶۰۳)،
(IV) سلسله‌ی استوارت و انقلاب (۱۶۰۳–۸۹) انگلستان،

در این مقاله ذکر میشود. برای بقیه‌ی تاریخ انگلستان ← بریتانیای کبیر؛ امپراطوری بریتانیا.

(I) رومیها در ۴۵۷ از انگلستان رفتند، و از آن پس تا ۲۰۰ سال، انگلستان (باستثنای کورنوال، ویلز، و کامبرلند) میدان هجوم اقوام ژرمن (آنگلها و ساکسونها ← **آنگلوساکسونها**) قرار گرفت، و معلوم نیست که سلتها (← بریتانیا) تا چه حد از این معرکه جان بدر بردند. در قرن ششم مسیحیت دگربار وارد انگلستان شد (بوسیله‌ی مبلغین ایرلندی و آنهائی که از رم میآمدند). انگلستان منقسم به چندین مملکت بود که اهم آنها **نورثامبریا**، **مرشا**، **کنت**، و **وسکس** بود، که برای بسط قدرت با هم جنگ و ستیز داشتند، تا سرانجام در ۸۲۹ جملگی **اگبرت**، شاه وسکس، را بعنوان شاه شاهان شناختند. جانشینان اگبرت مواجه با هجوم نورمانها شدند، و اگر چه **الفرد کبیر** آنانرا از وسکس بیرون راند (۸۷۸)، ناچار قسمتهای شمالی و شرقی انگلستان را بایشان واگذاشت. در قرن دهم، این قسمتها بازگرفته شد، و وحدت واقعی تأمین گردید، ولی در ۹۹۱ هجوم دانمارکیها آغاز شد، و در ۱۰۱۶–۴۲، انگلستان تحت سلطنت پادشاهان دانمارکی بود. نفوذ نورمانها در دوره‌ی **ادوارد خستوان** غلبه یافت، و زمینه را برای ← کشورگشائی نورمانها در ۱۰۶۶، که پایان این دوره است، آماده ساخت.

آنگلوساکسونها تأثیر عمده‌ای در فرهنگ انگلستان داشتند. مسیحیت را ترویج و داد و ستد و توسعه‌ی شهرها را تشویق کردند. واحد اجتماعی اساسی مهاجمین اولیه‌ی ژرمن اشراف نبودند، بلکه مردان آزاد بودند، که بر بردگان و بردگان آزادشده برتری داشتند، و فقط در مقابل شاه مسئول بودند. اما جنگهائی که طی چند قرن اتفاق افتاد، و نیاز به زراعت برای امرار معاش، سرانجام این طبقه را به وابستگی به خاوندان و به بردگی کشانید. نظام قبیله‌ای تبدیل به حکومت سلطنتی شد که در آن شاه معمولا قوای اجرائیه و قضائیه را در دست داشت.

(II) انگلستان در ۱۰۶۶–۱۱۵۴ تحت سلطنت پادشاهان نورمان بود. سلطنت **ویلیام I** (ویلیام فاتح) آغاز دوره‌ی جدیدی در تاریخ این کشور است. وی پادشاهی مقتدر بود، و جدیت او در ایجاد یک حکومت متمرکز از **نامه‌ی روز داوری** مشهود میباشد. نظام **فئودالیته** و خاوندی (← **روستای خاوندی**)، که در دوره‌ی ساکسونها از جنبه‌ی اقتصادی برقرار شده بود، در دوره‌ی ویلیام جنبه‌ی نظامی و سیاسی نیز یافت. آخرین شاه سلسله‌ی نورمان ستیون بود. اوضاع آشفته‌ی زمان او روی کار آمدن حکومتی مقتدر را مطلوب ساخت. معذلک، چون **جان لکلند** (سلطنتش ۱۱۹۹–۱۲۱۶) خواست پا را از آنچه بموجب قوانین فئودال باو تعلق میگرفت فراتر نهد، بارونها و کلیسا و شهرها بر ضد او متحد شدند، و امتیازات خود را بموجب **ماگنا کارتا** (۱۲۱۵) تثبیت کردند. همین اتحاد بر ضد **هنری III** تجدید شد، و منجر به پیدایش مجلس عوام در کنار مجلس اعیان (لردها) گردید. فتح ویلز که بتوسط نورمانها شروع شده بود بدست **ادوارد I** بانجام رسید، ولی وی نتوانست اسکاتلند را مطیع کند.

وقایع قسمت آخر قرون وسطی، یعنی سالهای ۱۳۵۷–۱۴۸۵، اجمالا ازین قرار است. در ۱۳۳۷–۱۴۵۳ جنگهای معروف به **جنگ صدساله** بین فرانسه و انگلستان روی داد، که یکی از علل عمده‌ی آنها منافع تجارتی بود. مشکلات مالی ناشی از این جنگها وسیله شد که پارلمنت نظارت در امر مالیات را بدست گیرد، و در انتخاب وزرا نیز نظارت نماید. در اواخر قرن ۱۴م اوضاع متشنجی پیش آمد. مرگ سیاه (۱۳۴۸–۴۹) مسئله‌ی کمبود کارگر را بصورت وخیمی درآورد، و تلاشهائی که برای حل این مسئله شد منجر به مبارزات طبقاتی شدیدی گردید، و اگر چه شورش ۱۳۸۱ دهقانان برای الغای بردگی سرکوبی شد، این رسم در طی قرن ۱۵م رو بزوال گذاشت. نهضت **لالردها** و ازدیاد قدرت پارلمان نیز (که **هنری IV** را بجای **ریچارد II** بسلطنت نشانید) قابل ذکر است. در اواخر این دوره بین دو خاندان **لنکستر** و **یورک** جنگهای معروف به **جنگ گلها** (۱۴۵۵–۸۴) روی داد، که در پایان آنها **هنری VII** از خاندان تودور بسلطنت رسید، و او قدرت سیاسی اشراف فئودال را در هم شکست، و تاریخ جدید انگلستان از سلطنت وی آغاز میگردد.

(III) این دوره یکی از ادوار مشعشع تاریخ انگلستان است. بموازات اصلاح دینی که بتوسط **هنری VIII** وارد شد، انوار رنسانس میدرخشید. هنری VIII کلیسا را تحت نظارت شاه درآورد، و اختیارات پاپ را طرد کرد، و دیرها را منحل و اموال آنها را مصادره نمود. در زمان ادوارد VI، انگلستان مذهب پروتستان را پذیرفت؛ در زمان **ماری تودور** کاتولیکها عکس العملی ظاهر ساختند، ولی الیزابت I راه وسطی اتخاذ کرد. کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) بمعنی جدید آن، بوسیله‌ی توسعه‌ی صنعت پشم و برقرار کردن تجارت با روسیه و عثمانی و بعداً با هند، آغاز شد. رقابتهای تجارتی و جهات سیاسی، در زمان الیزابت، منجر به جنگی بین انگلستان و اسپانیا شد، که انگلستان از آن بصورت یک قدرت دریائی درآمد.

(IV) در زمان **جیمز I**، سرسلسله‌ی شاهان **استوارت**، همکاری پارلمنت و شاه، که در دوره‌ی تودور تا حدی برقرار بود، پایان یافت. طبقه‌ی متوسط و بازرگانان، که بوسیله‌ی اراضی کلیسا و **محصور کردن اراضی عام** و تجارت خارجی و صنعت، ثروتمند شده بودند، از احتیاجات مالی دستگاه سلطنت استفاده کرده نفوذ بسیار در امور یافتند. اختلافات کلیسای رسمی و پیرایشگران (← پیرایشگری)، که منطبق با دسته‌ی طرفدار پارلمنت در مقابل شاه بشمار میآمدند، مزید بر علت شد، و سرانجام منجر به **انقلاب پیرایشگر** و جنگ داخلی و اعدام **چارلز I** گردید، و در پایان آن حکومت جمهوری و، سپس، دیکتاتوری آ. **کرامول** آمد. پس از **بازگشت خاندان استوارت**، در ۱۶۶۰، بازگشت قدرت سلطنت ظاهری بود. **چارلز II** کوشش زیادی در خنثی کردن آثار انقلاب بعمل آورد، ولی زیاده‌روی **جیمز II** منجر به **انقلاب باشکوه ۱۶۸۸** و برانداختن جیمز و روی کار آمدن **ویلیام III** گردید، و قدرت بدست تجار و ملاکین حزب **ویگ** افتاد. ایرلند، که سرانجام در دوره‌ی تودور مقهور شده بود، در ۱۶۴۱ و ۱۶۸۹ سر به استقلال‌طلبی برافراشت، ولی منکوب شد، و بصورت **مستعمره** درآمد. ضمناً بنیاد **امپراطوری بریتانیا** در امریکای شمالی و در هند گذاشته شد، و این امر باعث به جنگ بین انگلستان و هلند گردید. در دوره‌ی جیمز I، انگلستان و اسکاتلند تحت سلطنت یک پادشاه درآمدند، و از نتایج انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ یکی شدن (۱۷۰۷) پارلمنتهای این دو کشور بود.

برای دنباله‌ی تاریخ انگلستان ← **بریتانیای کبیر؛ امپراطوری بریتانیا**.

سلاطین انگلستان

ساکسونهای غربی

اگبرت	۸۲۹–۳۹	اتلستن	۹۲۴–۴۵
اتلولف	۸۳۹–۵۸	ادموند	۹۴۰–۴۶
اتلبالد	۸۵۸–۶۰	اِدْرِد	۹۴۶–۵۵
اتلبرت	۸۶۰–۶۶	اِدْوی	۹۵۵–۵۹
اتلرد I	۸۶۶–۷۱	ادگر	۹۵۹–۷۵
الفرد کبیر	۸۷۱–۹۹	ادوارد شهید	۹۷۵–۷۸
ادوارد مهین	۸۹۹–۹۲۴	اتلرد II	۹۷۸–۱۰۱۶

ادمند آیرنساید ۱۰۱۶

دانمارکیها

کنوت	۱۰۱۶–۳۵	هرلد I (باخرگوشی)	۱۰۳۵–۴۰

هاردیکنوت ۱۰۴۰–۴۲

ساکسونهای غربی (بازگشت)

ادوارد خستوان	۱۰۴۲–۶۶	هرلد II	۱۰۶۶

نورمانها

ویلیام I	۱۰۶۶–۸۷	هنری I	۱۱۰۰–۳۵
ویلیام II	۱۰۸۷–۱۱۰۰	ستیون	۱۱۳۵–۵۴

خاندان پلانتاژنه

هنری II	۱۱۵۴–۸۹	ادوارد I	۱۲۷۲–۱۳۰۷
ریچارد I	۱۱۸۹–۹۹	ادوارد II	۱۳۰۷–۲۷
جان لکلند	۱۱۹۹–۱۲۱۶	ادوارد III	۱۳۲۷–۷۷
هنری III	۱۲۱۶–۷۲	ریچارد II	۱۳۷۷–۹۹

خاندان لنکستر

هنری IV	۱۳۹۹–۱۴۱۳	هنری V	۱۴۱۳–۲۲

هنری VI ۱۴۲۲–۶۱ و ۱۴۷۰–۷۱

خاندان یورک

ادوارد IV ۱۴۶۱–۷۰ و ۱۴۷۱–۸۳

ادوارد V	۱۴۸۳	ریچارد III	۱۴۸۳–۸۵

خاندان تودور

هنری VII	۱۴۸۵–۱۵۰۹	ادوارد VI	۱۵۴۷–۵۳
هنری VIII	۱۵۰۹–۴۷	ماری تودور	۱۵۵۳–۵۸

الیزابت I ۱۵۵۸–۱۶۰۳

سلاطین بریتانیای کبیر

خاندان استوارت

جیمز I	۱۶۰۳–۲۵	چارلز I	۱۶۲۵–۴۹

ملل مشترک المنافع و حکومت سرپرستی (۱۶۴۹–۶۰)

خاندان استوارت (بازگشت)

چارلز II	۱۶۶۰–۸۵	جیمز II	۱۶۸۵–۸۸

فترت (دسامبر ۱۶۸۸–فوریه‌ی ۱۶۸۹)

ویلیام III و مری II	۱۶۸۹–۱۷۰۲		
آن استوارت	۱۷۰۲–۱۴		
خاندان هانوور			
جورج I	۱۷۱۴–۲۷	جورج IV	۱۸۲۰–۳۰
جورج II	۱۷۲۷–۶۰	ویلیام IV	۱۸۳۰–۳۷
جورج III	۱۷۶۰–۱۸۲۰	ویکتوریا	۱۸۳۷–۱۹۰۱
خاندان ساکس-کوبورگ-گوتا			
ادوارد VII	۱۹۰۱–۱۰		
خاندان ویندزر			
جورج V	۱۹۱۰–۳۶	جورج VI	۱۹۳۶–۵۲
ادوارد VIII	۱۹۳۶	الیزابت II	۱۹۵۲–

انگلستان، بانک: ← بانک انگلستان.

انگلستان، کلیسای، کلیسای رسمی انگلستان. رسماً پروتستان اسقفی است. دو اسقف اعظم دارد: یکی اسقف اعظم کنتربری (نخست‌کشیش) و بعد ازو اسقف اعظم یورک. اعتقادنامه‌هائی که در کلیسای انگلستان بکار میرود عبارتند از اعتقادنامه‌های نیقیه، رسولان، و آتاناسیوسی.

دین مسیح در دوره‌ی رومیان وارد انگلستان شد، و در زمان قدیس آوگوستینوس باین کشور بازگشت (۵۹۷). در دوره‌ی قرون وسطی، مسیحیان انگلستان تحت سلطه‌ی پاپ بودند. در قرن ۱۶م، که هنری VIII از فرمان پاپ سر فروپیچید و شاه انگلستان را رئیس دینی انگلستان اعلام کرد، کلیسای انگلستان تأسیس شد؛ قانون معروف به "قانون تفوق" (۱۵۳۴)، رأی شاه را تأیید نمود. هنری صومعه‌ها را کوبید، و خواندن "کتاب مقدس کبیر" را، که صورت تجدید نظرشده‌ی ترجمه‌های انگلیسی تیندل و کاوردیل بود، مجاز شمرد (۱۵۳۹). در سلطنت ادوارد VI، مذهب پروتستان قوت گرفت؛ در سلطنت ماری، کیش کاتولیک بازگشت؛ ولی الیزابت I مجدداً مذهب پروتستان را احیا کرد. قانون تفوق سال ۱۵۵۹ رابطه‌ی کلیسا را با مقام سلطنت مشخص ساخت. در زمان جیمز I، رونق پیرایشگری سبب انعقاد ← کنفرانس همتن کورت گردید، که در آن شاه از کلیسای رسمی حمایت کرد. در سلطنت چارلز I، اقدامات ویلیام لاد بر ضد پیروان مذهب کالون جنگ داخلی ۱۶۴۲ را دامن زد. پارلمنت طویل نظام پرسبیتری را رسمی اعلام داشت (۱۶۴۶). با بازگشت خاندان استوارت (۱۶۶۰)، نظام اسقفی نیز بازگشت، و از آن زمان ببعد، کلیسای انگلستان، علی رغم کشمکشهای داخلی، موقعیت خود را حفظ کرده است.

کلیسای انگلستان منقسم به سه فرقه‌ی عمده است. یکی انجیلیها یا پیروان کلیسای ادنی، که جنبه‌ی پروتستانی ناشی از اصلاح دینی را دارند. دوم آنگلوکاتولیکها (-ānglo) یا پیروان کلیسای اعلی، که به وجهه‌ی کاتولیکی کلیسا اهمیت میدهند. و سوم متجددین که خواهان مطابقت دادن کلیسا با افکار نوین هستند.

انگلستان جدید[1]، انگ **نیو انگلند** (niu eng-land)، نامی که در قرن ۱۷م بناحیه‌ی مشتمل بر شش ایالت شمال شرقی کشمت (مین، نیو همپشر، ورمانت، ماساچوست، رود آیلند، و کونکتیکت)، بجهت مشابهت آن با سواحل انگلستان، داده شده بود. کوههای آپالاش قسمتی از آنرا از بقیه‌ی کشمت جدا میسازد. یگانه رود بزرگش کونکتیکت است. در دوران کشتیهای چوبی از مراکز عمده‌ی کشتی‌سازی بود. آتش انقلاب امریکا از اینجا زبانه کشید. حالیه بدرجه‌ی عالی صنعتی است. انگلستان جدید از مدتها پیش در فعالیتهای ادبی و فرهنگی پیشرو بوده، و مردم معروف به ینکی پرورده‌ی شرایط جغرافیائی و سیاسی سابق این ناحیه بوده‌اند.

انگلستان جدید، ائتلافیه‌ی[2]، در تاریخ کشمت، اتحادیه‌ای که در ۱۶۴۳ توسط مهاجرنشینهای خلیج ماساچوست، پلیموت، کونکتیکت، و نیو هیون، بمنظور "تأمین امنیت و آسایش" تأسیس شد. این اتحادیه پس از چندی بر اثر رقابت مهاجرنشینها و بجهت اینکه اساساً جنبه‌ی مشورتی داشت ناتوان گشت، و از نیمه‌ی دوم قرن هفدهم رو بانحطاط گذاشت.

انگلسی[3] (angəlsi)، ولایت جزیره‌ای (۷۱۵ کمم؛ جه ۵۰٬۶۳۷)، لغ ویلز. دارای آثار سکونت ماقبل تاریخ است. شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی، پرورش گوسفند، و ماهیگیری است. شهر و بندر عمده‌ی آن هالیهد (hālihed) (جه ۱۰٬۵۶۹) میباشد.

آنگلوس[4] (āngelus)، نام خانوادگی سه امپراطور بیزانس: اسحاق II، آلکسیوس III، و آلکسیوس IV.

آنگلوساکسون[5]**، ادبیات** (ānglo-sākson) عنوان آثار ادبیی که بزبان انگلیسی کهن نوشته شده است. بسیاری از اشعار اولیه، اگر چه پس از گرویدن مردم انگلستان به مسیحیت ضبط شده، مشتمل بر افکار بت‌پرستانه یا سنتهای ژرمنی است (مانند حماسه‌ی بیوولف). اولین شعر مذهبی سرود کدمن است؛ اشعار شاعران بعدی اغلب مقتبس از مطالب کتاب مقدس میباشد. کینولف (kinəwulf) (اوایل قرن نهم؟) و پیروانش بشرح زندگی قدیسها پرداختند. نثرنویسی با ترجمه‌ی متون لاتینی الفرد کبیر آغاز گردید. عالیترین نثر این دوره را در مواعظ الفریک میتوان یافت.

آنگلوساکسون، سالنامه‌ی[6]، نام عادی سالنامه‌های انگلیسها تا سال ۱۱۵۴. مرکب از چند جزء با سبکهای مختلف است. صورت موجود آن احتمالا در ح ۸۹۲ بوسیله‌ی راهبان وینچستر، تحت سرپرستی الفرد کبیر آغاز شد؛ مواد مربوط به ادوار پیش از آن از آثار بید و راهبان پیشین الحاق گردید.

آنگلوساکسونها[7] (ānglo-sāksonhā)، نام مردمی ژرمنی‌زبان که پس از دوره‌ی حکومت رومیها در بریتانیا باین کشور هجوم آوردند، و بریتانیا را بین قرون ۵م و ۷م فتح کردند. این مردم مرکب بودند از آنگلها، که در انگلیای شرقی، نورثامبریا، و مرشا اقامت گزیدند، و ساکسونها، که در اسکس، ساسکس، و وسکس ماندگار شدند، و جوتها، که در کنت و همپشر جنوبی سکنی کردند. جوتها احتمالا از راینلاند آمده بودند. آنگلها و ساکسونها از شلسویگ-هولشتاین آمده بودند، و شاید پیش از هجوم به بریتانیا متحد شده بودند. محتملا آنگلوساکسونها با سلتهائی که به تمدن و آداب رومی خو گرفته بودند وصلت کردند و با آنها درآمیختند. آنگلوساکسونها، پس از پیروزی بر انگلستان، ممالکی تأسیس کردند که در قرن نهم تحت سرکردگی وسکس متحد شدند. اصطلاح آنگلوساکسون بمعنی سکنه‌ی غیر سلت بریتانیا از قرن ۱۶م متداول شد. امروزه این لفظ بر سبیل تسامح به همه‌ی مردم بریتانیا (یا اعقاب آنها)، از جمله نورمانها، و نیز به مردم انگلیسی‌زبان بریتانیا و دومینیونهای آن و کشمت اطلاق میشود، ولی این اطلاق از جنبه‌ی علمی صحیح نیست، و مثلا ویلزیها و اسکاتلندیها و ایرلندیها بیشتر از اعقاب سلتها، و از امریکائیها فقط ۳۵٪ بریتانیائی‌الاصل هستند.

آنگلها[8] (ānglhā)، لتی آنگلی (āngli)، انگ انگلز (angəlz)، مردمی ژرمنی‌زبان که از زمانی که از آنها خبر داریم در ناحیه‌ی شلسویگ میزیستند، و در قرن ۵م با ساکسونها و جوتها و غیره به بریتانیا هجوم بردند، و قسمت اعظم آنرا تصرف کردند. آنگلها در آغاز از حیث عده بر دیگران فزونی داشتند، و سه مملکت انگلیای شرقی و نورثامبریا و مرشا را تأسیس نمودند. انگلستان از این مردم نام گرفته است.

آنگلی (āngli)، قوم قدیم: ← آنگلها.

انگلیای شرقی[9] (angliāye)، انگ **ایست انگلیا** (ist)، مملکتی قدیم در انگلستان، شامل ولایات کنونی نورفک و سافک. در قرن ۵م آنگلها در آنجا مستقر شدند؛ در اواخر قرن ۶م مملکتی نیرومند بود. بعداً دست‌نشانده‌ی کشور مرشا گردید، ولی در ۸۲۵ بر مرشا شورید، و تابع مملکت وسکس شد. مهاجمین دانمارکی در ۸۶۵–۶۶ در انگلیای شرقی مستقر شدند، و بعداً تمام آنرا تصرف کردند (۸۶۹). بموجب عهدنامه‌ی ۸۸۶ جزئی از دینلا گردید. از ۹۱۷ ببعد یکی از ارل‌نشینهای انگلستان شد.

انگلیس و ایران، جنگ: ← ایران و انگلیس، جنگ.

انگلیسی، زبان[10]، یکی از زبانهای هندواروپائی، از دسته‌ی ژرمنی، که در بریتانیا، کشمت، قسمت عمده‌ی کانادا، قسمتی از افریقای جنوبی، استرالیا، زلند جدید، و بعضی نواحی دیگر رایج است، و باستثنای چینی شمالی بیش از هر زبان دیگری بآن سخن میگویند. همچنین، بعنوان زبان مُبین، رواج بسیار دارد. زبان انگلیسی امروز دنباله‌ی زبان مردمی است که در قرن پنجم میلادی بجزیره‌ی انگلستان حمله‌ور شدند (← آنگلوساکسون، ادبیات). بعداً این انگلیسی کهن که تا نیمه‌ی قرن ۱۱م رایج بود جای خود را بانگلیسی میانه سپرد (← انگلیسی میانه، ادبیات)، و آن نیز بعدها جای خود را بانگلیسی کنونی، که اصلا از لهجه‌ی مردم لندن جدا شده است، داد. زبان انگلیسی گذشته از زبان انگلیسی کهن، کلماتی از زبان لاتینی مسیحیان، زبان مهاجمین اسکاندیناوی، فرانسوی، نورماندی، زبانهای کلاسیک، و زبانهای دیگر اقتباس کرده است.

انگلیسی میانه[11]**، ادبیات**، عنوانی که بادبیات انگلستان در دوره‌ی ۱۱۰۰–۱۵۰۰ داده شده است. علت تفکیک آن از سه ادبیات آنگلوساکسون و

(۱)New England (۲)New England Confederation (۳)Anglesey; Anglesea (۴)Angelus (۵)*Anglo*-Saxon (۶)Anglo-Saxon Chronicle (۷)Anglo-Saxons (۸)Angles (۹)East Anglia (۱۰)English language (۱۱)Middle English

ادبیات انگلیسی کنونی اینست که لهجه‌های انگلیسی میانه با آنها اختلاف داشته، و بعلاوه، پیروزی نورمانها و ظهور رنسانس در تغییر منابع و شکل ادبیات انگلیسی مؤثر بوده است. در دوره‌ی ۱۱۰۰–۱۵۰۰ در انگلستان، بسیاری از نوشته‌ها بزبانهای لاتینی و آنگلو-نورمان (فرانسوی) بوده است. تا حدود سال ۱۲۵۰ نوشته‌های انگلیسی بیشتر جنبه‌ی مذهبی داشت، اما بعضی آثار غیر مذهبی نیز بوجود آمد. از آثاری که به زبان آنگلو-نورمان (زبان طبقات ممتاز) نوشته شده بسیاری از آنها ظرافت و لطافت شاعرانه‌ای دارد (مانند داستان عشقی تریستان). در طی سالهای ۱۲۵۰–۱۳۵۰ زبان انگلیسی زبان متداول گردید، و آثار بسیاری، اعم از مذهبی و غیر آن، بوجود آمد. بیشتر داستانها عاشقانه، و برخی مقتبس از داستانهای فرانسوی (مانند ← افسانه‌ی آرتر) و بعضی مبنی بر روایات انگلیسی بود. نیمه‌ی دوم قرن ۱۴م شاهد اعتلای زبان انگلیسی میانه و برآمدن ج. چاسر بود، که هنرمند برجسته‌ی دوره‌ی انگلیسی میانه و از درخشانترین شخصیتهای ادبیات انگلیسی است. در قرن ۱۵م، نویسندگان زیادی به پیروی از چاسر پرداختند (مانند جیمز I، شاه اسکاتلند)، و درام انگلیسی قرون وسطائی به اوج خود رسید. از این دوران ترانه‌ها و اشعار بسیار لطیف و نثرهای روان و زیبائی (مانند مرگ آرتر، از سر ت. مالوری) باقی مانده است.

انگلیکان[1]، **جامعه‌ی** (anglikān)، هیئت کلیساهائی که با کلیسای انگلستان از یک خانواده اند، مانند کلیسای اسقفی پروتستان امریکا، کلیسای اسقفی اسکاتلند، و کلیسای ایرلند.

انگلین[2]، **مارگریت مری** (mārgərit meri ang-lin)، ۱۸۷۶–۱۹۵۸، بانوی هنرپیشه‌ی امریکائی؛ مت کانادا. در اجرای نقش روکسانه در نمایشنامه‌ی سیرانو دو برژراک شهرت یافت (۱۸۹۸). در بعضی تراژدیهای یونانی (خاصه آنتیگونه و الکترا، از سوفوکلس) نیز با موفقیت بازی کرد.

انگلیون: ← انجیل مانی.

انگم (angom)، صمغهای شکننده و قابل حل شدن در آب که پس از کهنه شدن سیاه‌درختها از تنه‌ی آنها خارج میشوند.

آنگماگسالیک[3] (āngmāgsālik)، پاسگاه بازرگانی، ساحل شرقی گروئنلند، ج مدار شمالگان. در ۱۹۲۵ بعنوان ایستگاه رادیوئی و سوق الجیشی و هواشناسی تأسیس شد.

آنگن[4]، **دوک د/** [دوک د/آنگن] (dük dāN-gaN)*، لقب **لوئی آنتوان هانری دو بوربون-کنده** (lui āNtuān hānri dë burboN-koN-de)، ۱۷۷۲–۱۸۰۴، شاهزاده‌ی فرانسوی. با پدر خود، لوئی هانری ژوزف دو کنده، مهاجرت کرد. ناپلئون بخطا او را شریک در توطئه‌ی کادودال شمرد. بدین جهت، آنگن را از بادن ربودند، و چند ساعت پس از یک محاکمه‌ی نظامی تیرباران شد.

انگوت (angut)، دهستان (جه ۱۵٬۶۹۰؟)، ل غ بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۵۶(؟) آبادی.

انگور، درخت بالارونده‌ای از نوع ویتیس (*Vitis*) که بیشتر در نیمکره‌ی شمالی برای استفاده از سته‌هایش (نیز موسوم به انگور) بعمل میآید. مهمترین جنس آن مو یا رز (*V. vinifera*) است که محل اصلی رویش آن نواحی اطراف مدیترانه بوده، و از آنجا بنقاط دیگر رفته، و از دورانهای بسیار قدیم کاشته شده است. انگور برای ساختن شراب و تهیه‌ی کشمش بکار میرود. در نواحی مرطوب نوع انگور دارای شیرینی زیاد نیست، و بیشتر برای تهیه‌ی شراب از آن استفاده میشود، ولی در نواحی خشک و معتدل (مانند قسمتهای مرتفع ایران)، بر حسب نوع خاک، تنوع آن بیشتر و کشمش آن بهتر میشود. نیز ← انگور فرنگی.

انگوران (angurān)، دهستان (جه ح ۲۱٬۰۰۰؟)، غ بخش ماهنشان، شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۷۵(؟) آبادی. در غ رود قزل‌اوزن قرار دارد. مرکزش، **ده انگوران** (جه ۳۶۱ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری ج ماهنشان واقعست.

انگور خرس: ← عنب الدب.

انگور فرنگی، نام بوته‌هائی از نوع ریبس (*Ribes*) که میوه‌های آنها شبیه انگور است. اجناسی که بانگلیسی کارنت (kārənt) یا انگور کورنتی (اصلا از کورنت بوده‌اند) نامیده میشوند مخصوص نواحی سردسیر اند، و ستهای گس سیاه، قرمز، یا سفید دارند که با آنها مربا و ترشی میسازند؛ بحالت طبیعی میوه‌های آنها چندان درشت نیست، ولی در اقسام پرورده اقسام درشت دارند. جنس *R. grossularia* متعلق بنواحی معتدل است، و میوه‌هایش برای ساختن مربا بکار میرود.

آنگوستورا (āngosturā)، شهر، ونزوئلا، ← سیوداد بولیوار.

آنگوستورا، پوست: ← پوست آنگوستورا.

آنگولا[5] (āngolā) یا **افریقای غربی پرتغال**، مستعمره (با کابیندا ۱٬۲۴۶٬۶۹۵ کمه؛ جه ۴٬۳۱۷٬۰۰۰)، جغ افریقا، کنار قطل؛ متعلق به پرتغال؛ کرسی آن لواندا. جز باریکه‌ی ساحلی و جنگلهای لش، قسمت اعظم آن صحرا یا ساوانا است. رودهای عمده‌اش کنگو (که ح ۱۶۰ که از مرز شمالی آنرا تشکیل میدهد)، کوانگو، کوانزا، کوینه، کوبانگو، و کوانذو (از ریزابه‌های علیای زامبزی) است. صادرات عمده‌اش شکر، قهوه، و روغن نخل است. منابع گرانبهای الماس دارد. اول‌بار در قرن ۱۵م پرتغالیها در آن مهاجرنشین تأسیس کردند. قسمت اعظم سیاهانی که در قرن ۱۹م به برزیل فرستاده میشدند از آنگولا بود. در سنوات اخیر نقشه‌های وسیعی برای استفاده از منابع معدنی آن (الماس، نفت، آهن، و فوسفات) طرح شده است.

آنگولم[6] (āNgulem)، شهر (جه ۳۸٬۰۶۰؟)، کرسی ولایت شارانت، غ فرانسه، بر رود شارانت. کنیاکسازی دارد. در قرون ۹م–۱۶م مقر کُنتهای آنگولم بود.

آنگولم[6]، **دوک د/** [دوک د/آنگولم] (dük dāNgulem)*، لقب **لوئی آنتوان دو بوربون** (lui āNtuān dë burboN)، ۱۷۷۵–۱۸۴۴، آخرین دوفن فرانسه؛ پسر شارل X. در زندگی او واقعه‌ی درخشانی دیده نمیشود. عمده‌ترین کارش فرماندهی سپاهیان فرانسوی بود که در ۱۸۲۳ بیاری فردیناند VII اسپانیا اعزام شدند. در ۱۸۳۰ که پدرش استعفا داد، وی نیز از ادعای خود بسلطنت بنفع هانری دو شامبور چشم پوشید، و بقیه‌ی عمر را در اتریش در تبعید گذرانید.

آنگولم، مارگریت د/: ← مارگریت دو ناوار.

آنگیرا[7]، **پیترو مارتیره د/** [پیترو مارتیره د/آنگیرا] (pietro mārtire dāngierā)، ۱۴۷۵؟–۱۵۲۶، جغرافیادان و مورخ ایتالیائی. در ۱۴۸۷ به اسپانیا رفت و از مکتشفان و دریانوردان (مخصوصاً از کریستوف کلمب و وسپوتچی و ماژلان) آخرین اطلاعات اکتشافی زمان خود را بدست آورد.

انگیزه[8] (angize)، در روانشناسی، کشش یا تمایل هدایت‌کننده‌ای در درون موجود، که اغلب آنقدر قویتر از **محرک** آنی است که ظاهراً پاسخ سازواره بهیچوجه با محرک حاضر تناسبی ندارد. انگیزه‌ها با یکدیگر تفاوت دارند. ساده‌ترین آنها احتیاجات ناآموخته یا فطری جسمانی است (مثل گرسنگی و تشنگی)، و پیچیده‌ترین آنها رویه، طرز تفکر، رفتار، هدفها، مقاصد و آمال، و عاداتی است که بصورت پاسخهائی ظاهر میشود، و این پاسخها را شخص در اجتماع کسب مینماید. چون محرک غالباً مانند جرقه‌ای است که باعث انفجار میشود و انگیزه را بوجود میآورد، گاه انگیزه و محرک از راه تسامح مترادف یکدیگر بکار رفته‌اند.

آنگیه[9]، **فرانسوا** (frāNsuā āngie)، ۱۶۰۴–۶۹، پیکرتراش فرانسوی. او و برادرش **میشل آنگیه** (mišel)، ۱۶۱۴–۸۶، از پیکرتراشان چیره‌دست قرن ۱۷م بشمار میروند. از میشل آثاری در کلیسای وال دو گراس پاریس و موزه‌ی لوور بجا مانده. برادر دیگر، **گیوم آنگیه** (giyyom)، ۱۶۲۸–۱۷۰۸، نقاش زینتگر، و مدیر کارگاه گوبلن بود.

انلیل[10] (enlil)، در اساطیر سومری، خدای زمین، هوا، و طوفان؛ یکی از خدایان بزرگ سه‌گانه (سایرین، آنو، ائا). معبدش در نیپور کشف شده.

انموذج: ← الانموذج.

آنمومتر (ānemometr)؛ ← بادسنج.

آنمون (ānemon؛ فنس)، گیاه دائمی از نوع آنمونه (*Anemone*) که اقسام مختلف زینتی دارد. در گلکاری انواع ژاپونی آن مشهورتر است. نوع خودروی آن هنگام بهار در جنگلها و در چمنزارها فراوان است. گاهی آنرا شقایق مینامند ولی شقایق اصلی با آن اختلاف کلی دارد و ساقه‌ی آن شیرابه‌ی سفیدرنگ میدهد. نیز ← شقایق نعمانی.

آنمی (ānemi؛ فنس)؛ ← کم‌خونی.

آنندآگا، قبیله، ← ایروکوئوی، اتحادیه‌ی.

آنندراج، فرهنگ (ānandrāj)، لغتنامه‌ای فارسی بفارسی، از محمد پادشاه ابن غلام محیی‌الدین، متخلص به شاد، که آنرا با کومک دو برادر خود شیخ محمد داود (متخلص به عزیز) و شیخ محمد امام، در ۱۳۰۶ هق بنام یکی از راجه‌های هند موسوم به آنند تألیف کرده است. مشتمل بر لغات

(۱)Anglican (۲)Anglin (۳)Angmagsalik (۴)Enghien (۵)Angola (۶)Angoulême (۷)Anghiera (۸)motive (۹)Anguier (۱۰)En-lil

فارسی (در بسیاری از موارد با شواهد شعری) و لغات تازی مستعمل در فارسی و مترادفات مفید و مباحث دستوری میباشد. این لغتنامه بر حسب حروف هجا مرتب گردیده است، و یکی از لغتنامه‌های جامع زبان فارسی است، ولی در موارد بسیاری خالی از تحقیق میباشد، و میشود گفت که مطالب بهار عجم، غیاث اللغات، انجمن‌آرای ناصری، برهان قاطع، هفت قلزم، منتهی الارب، صراح، مؤید الفضلا، کشف اللغات، شمس اللغات، منتخب اللغات، فرهنگ فرنگ، مصطلحات وارسته، مظهر العجائب، فرهنگ جهانگیری، تاج المصادر بیهقی، و غیره در آن خلاصه شده است. اول‌بار در ۱۳۰۷ هق در سه مجلد بزرگ در هند و سپس در ۱۳۳۵ هش در هفت مجلد در تهران بطبع رسیده.

انو[1] (eno)، ایالت (۳٬۷۲۵ کمم؛ جمـ ۱٬۲۴۷٬۲۹۹)، جغ بلژیک، همرز فرانسه؛ مرکزش مونس. رودهای سکلت، سامبر (sāmbr) و دندر (dender) آن را زهکشی میکنند. ناحیه‌ای زراعتی است، و در جنوب آن پرورش گاو و تهیه‌ی لبنیات معمول است. دارای معادن مهم زغال (ناحیه‌ی بوریناژ) و صنایع فلزگری (در شارلروا) و نساجی (در تورنه) است. اکثر سکنه‌اش بزبان فرانسه تکلم میکنند. انو در قرن نهم کنت‌نشین شد، و جزء لوتارینگیا بود. در ۱۱۹۱، فلاندر از طریق ازدواج به کنتهای انو رسید. در ۱۲۰۴، بودوئن VI (همان بودوئن IX در سلسله‌ی کنتهای فلاندر) بعنوان بودوان I امپراطور قسطنطنیه گردید. در ۱۲۷۸، این دو کنت‌نشین از یکدیگر مجزا شدند؛ فلاندر به گی نام و انو به ژان نام، که هر دو از اعقاب بودوئن بودند، رسید، و ژان کنت هولاند نیز شد. انو در جزء ولایت هولاند در ۱۴۳۳ به خاندان بورگونی و در ۱۴۸۲ به خاندان هابسبورگ منتقل شد. (برای دنباله‌ی تاریخ آن ← هلند اتریش و اسپانیا). قسمتهائی از انو در ۱۶۵۹ و ۱۶۷۸ به فرانسه ضمیمه شد.

آنو[2] (ānu)، در دین بابلی، خدای خدایان، که با انا و انلیل سه خدای مرتبه‌ی اول را تشکیل میداد. وی مخصوصاً خدای آسمان بود، و "زمین"، که همسرش بود، مادر خدایان بشمار میرفت. از مراکز عمده‌ی پرستش او نخست ارک، و بعداً اور بود.

انوار[3] (anvār)، آلیاژ آهن و نیکل (۳۶ در صد نیکل) که بر اثر حرارت عملا منبسط نمیشود، و باینجهت در ساختن رقاص ساعت و سایر اسبابهای دقیق بکار میرود. لفظ انوار مخفف لفظ فرانسوی انواریابل (aNvāriābl) [= تغییرناپذیر] است.

انوار التنزیل (anvāro 't.tanzil) [انوار التنزیل و اسرار التأویل]، معروف به **تفسیر بیضاوی**، کتابی در تفسیر قرآن، بعربی، از ناصرالدین عبدالله ابن عمر بیضاوی (فت ۶۸۵ هق). مؤلف در این تفسیر آنچه در باره‌ی إعراب و معانی و بیان است از کشاف زمخشری و آنچه راجع به حکمت و کلام میباشد از تفسیر کبیر امام فخر رازی خلاصه کرده است، و خود مطالبی بر آن افزوده. چهل و چند حاشیه و تعلیقه بر آن نوشته‌اند. در ۱۸۴۴–۴۸ در لایپزیگ بطبع رسیده، و از ۱۲۶۳ هق تا کنون در مصر، لکنهو، بمبئی، و استانبول جداگانه و در حاشیه‌ی قرآن مکرر چاپ شده است.

انوار الربیع (anvāro 'r.rabi') [انوار الربیع فی انواع (علم) البدیع]، کتابی ادبی و تاریخی در بدیع، بعربی، از سید علی ابن احمد معروف به کبیر (فت ۱۱۱۸ یا ۱۱۱۷ و یا ۱۱۲۰ هق). مؤلف در ۱۰۷۷ هق در دوازده شب قصیده‌ای در ۱۵۴ بیت در مدح پیغمبر گفته که هر بیت صنعتی از صنایع بدیعی را دربر دارد، و سپس خود بشرح مفصل آن پرداخته، و در ضمن شرح، اشعاری از شعرای معروف باستشهاد آورده، و گاهی زندگینامه‌ی مختصری از گوینده‌ی شعر را نیز ذکر نموده. در موضوع خود معتبر و ظاهراً بزرگترین و جامعترین کتاب میباشد. در ۱۳۰۴ هق در هند و ایران بطبع رسیده است.

انوار سهیلی (anvāre soheyli) [انوار السهیلی]، کتابی اخلاقی و ادبی، بفارسی، از ملا حسین واعظ کاشفی (فت ۹۱۰ هق). نویسنده بخواهش نظام‌الدین امیر شیخ احمد سهیلی ظاهراً خواسته است که ترجمه‌ی کلیله‌ی ابوالمعالی را به نثر ساده‌تری تحریر کند، و آنرا از اشعار و امثال تازی تهذیب نماید، ولی در کار خود موفق نشده است، و گرفتار اطناب و عبارت‌پردازی گردیده، و از اول کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی تا باب الاسد و الثور را حذف کرده است، و مقدمه‌ای از خود بجای آن گذاشته، و حکایتهای بسیاری از گلستان و مثنوی و کتابهای دیگر بدان افزوده، و کتاب خود را بنام نظام‌الدین مذکور انوار السهیلی نامیده. این کتاب بترکی نیز ترجمه شده است و ظاهراً فرنگیان بیشتر از راه این ترجمه با این کتاب آشنا شده اند. انوار سهیلی در هند شهرتی عظیم یافته است، و مدت مدیدی برای کسانی که خواستار آموختن زبان فارسی بودند از کتابهای درسی رسمی محسوب میشده. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۲۱ و سپس در ۱۸۲۷ منتخبی از آن در لندن، و تمام آن در ۱۸۵۱ در هارتفرد و در ۱۳۴۱ هق در برلین و مکرر در بمبئی و کلکته و لکنهو و تهران بطبع رسیده است.

انوار نعمانی (anvāre no'māni)، کتابی در اخبار شیعه، بعربی، از سید نعمت‌الله جزائری (از بزرگان محدثین شیعه در قرن دوازدهم هق). مشتمل است بر سه باب. در ۱۰۸۳ تألیف شده است، و ظاهراً اول‌بار در ۱۳۵۱ هق در تبریز بطبع رسیده.

انوالید، پاریس، ← هتل دز/انوالید.

آنوبیس[4] (ānubis)، در اساطیر مصری، خدای مقابر، که معمولا با هیکلی دارای کله‌ی شغال تصویر میشد. وی پسر اوزیریس بود، و اغلب آنرا با هرمس یونانیان یکی میدانند.



انوجور ابن اخشید: ← اخشیدیه.

انوج (anuc)، ده (جمـ ۱٬۰۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) سامن، شهرستان ملایر، استان پنجم، ۳۶ کیلومتری ج شهر ملایر.

آنود[5]: ← الکترود؛ الکترولیز.

آنور (āNver)، بلژیک، ← آنورس.

آنورادهاپورا[6] (ānurādhapurā) [= شهر آنورادها]، شهر (جمـ ۱۲٬۲۸۷)، ل سیلان. در محل شهری قرار دارد که در ۴۳۷ قم بنا شد، و در قرن ۴م قم–قرن ۸م بم پایتخت سیلان و یکی از بزرگترین مراکز بودائی بود. بسیاری از بودائیان بزیارت درخت بوئی (← انجیر معبد) میروند که از قلمه‌ای از درختی که در بوده گایا در زیر آن نور معرفت بر بودا تابید روئیده است.

انور پاشا (anvar)، ۱۸۸۱–۱۹۲۲، سردار و سیاستمدار دولت عثمانی. در انقلاب ۱۹۰۸ جوانان ترک و در جنگ (۱۹۱۲) طرابلس نقش عمده‌ای داشت. در دومین جنگ بالکان آدریانوپل را بازگرفت (۱۹۱۳). سخت طرفدار آلمان بود، و در ورود عثمانی به جج I مؤثر بود، و در دوره‌ی جنگ اختیار تام داشت. در حینی که دسته‌ای را بر ضد سپاهیان سرخ در بخارا رهبری میکرد بقتل رسید.

انور خواجه[7] (anvar xāje)، ۱۹۰۸–، سیاستمدار کمونیست آلبانی. پس از ۱۹۳۶ معلم زبان فرانسه بود. بعلت فعالیتهایش بر ضد احمد زوغو به زندان افتاد. در جج II نهضتی برای آزادی آلبانی براه انداخت، و در ۱۹۴۴ نخست‌وزیر شد. در ۱۹۴۶ دیکتاتوری کمونیستی در آلبانی برقرار کرد.

آنورس[8] (ānvers، از فنس) یا **آنور**[8] (āNver؛ فنس) یا **آنتورپ**[9] (āntwerp؛ از انگل) یا **آنتورپن** (āntverpen؛ فلاندری)، ایالت (۲٬۸۶۰ کمم؛ جمـ ۱٬۲۹۶٬۶۸۷)، ل بلژیک. دشتی است مزروع و بوسیله‌ی رود سکلت و کانال آلبر زهکشی میشود. بیشتر مردم بزبان فلاندری تکلم میکنند. این ایالت جزئی از دوکنشین برابان بود. کرسی ایالت، شهر **آنورس** یا **آنور** یا **آنتورپ** یا **آنتورپن** (جمـ ۲۶۶٬۶۳۶؛ با حومه ۵۹۹٬۲۴۵)، بر رود سکلت واقعست. از بین دریابندرها و بنادر ترانزیتی بتر اروپا، تنها روتردام با آن رقابت میکند. بعلاوه، از مراکز عمده‌ی تجارت و صنعت الماس و محل یکی از قدیمترین بورسها (تأسیس ۱۴۶۰) میباشد. پالایشگاههای نفت، کارخانه‌های اتومبیلسازی، و کارخانه‌های آردسازی دارد. در کلیساها و موزه‌های آن آثار هنر فلاندری مخزون است. آنورس با انحطاط بروژ و گان برآمد، و در قرن ۱۶م عمده‌ترین مرکز تجارتی و مالی اروپا بود. در ۱۵۷۶ گروهی از ملاحان شورشی اسپانیا تاراجش کردند، و این واقعه، که به "خشم اسپانیائی" معروفست، ضربت سختی به رونق آن وارد ساخت. در ۱۵۸۵، آ. فارنزه آنرا گرفت. صلح وستفالی (۱۶۴۸) کشتیرانی بر سکلت را ممنوع کرد. آنورس از اهمیت و اعتبار افتاد تا آنکه ناپلئون اصلاحاتی در بندرگاهش بعمل آورد (ح ۱۸۰۳). در ۱۸۱۵–۳۰ جزء مملکت هلند بود. از ۱۸۶۳ آزادی کشتیرانی بر سکلت تأمین شد، و آنورس رو بترقی و توسعه گذاشت. شهر در هر دو جج آسیب دید. در ماه اوت ۱۹۴۴ سپاهیان بریتانیائی اشغالش کردند، و از پایگاههای حیاتی متفقین شد، و بهمین جهت، هدف موشکهای آلمانی قرار

(۱)Hainaut (۲)Anu (۳)invar (۴)Anubis (۵)anode (۶)Anuradhapura (۷)Enver Hoxha (۸)Anvers (فنس) (۹)Antwerp

گرفت. آنورس مولد روبنس و وان دیک است. از بناهای عالی فراوان آن میتوان کلیسای جامع نوتر دام (notr dām) و تالار اصناف را نام برد. باغ وحش آن مدتها شهرت جهانی داشته است.

انوری ابیوردی (anvarie abivardi)، شهرت **اوحدالدین محمد** (یا علی؟) **ابن اسحاق**، متخلص به **انوری**، فت ۵۸۵ یا ۵۸۷ هق، شاعر نامدار ایرانی. در قریهٔ بدنه از ولایت ابیورد خراسان متولد شد، و چون ابیورد در جنب دشت خاوران بود، در آغاز خاوری تخلص میکرد. قسمت عمدهٔ ترقی او در دربار سلطان سنجر بود. هر چند در غزل و تغزل، و بویژه در قطعه نیز، مهارت تمام داشت، در قصیده‌سرائی پس از عنصری و فرخی سیستانی کسی بپایهٔ او نمیرسید. در ادب عربی و همچنین در علوم عقلی و نقلی و نجوم و موسیقی نیز دست داشت؛ و تأثیر و جلوهٔ این مایهٔ معلومات در اشعارش بعضی سخنان او را دشوار و محتاج بشرح و تفسیر کرده است.

انوشبرد (anušbard) [= قلعهٔ فراموشی]، قلعهٔ مستحکم قدیم در خوزستان، که در عهد ساسانیان متهمین سیاسی را که خطرناک شمرده میشدند در آنجا حبس میکردند. تسمیه از آنجاست که نام زندانیان را کسی حق نداشت بزبان براند، و حتی اگر کسی نام آن مکان را بزبان میراند حیاتش در خطر می‌افتاد.

انوشتکین غرچه: ← نوشتکین غرچه.

انوشروان (anušarvān)، پهلوی انوشک‌روان (anušak.rovān) [= (دارندهٔ) روان جاوید]، لقب خسرو I ساسانی (خسرو انوشروان). انوشیروان و نوشیروان نیز ضبط شده است.

انوشروان ابن خالد [انوشروان ابن خالد ابن محمد کاشانی]، فت رمضان ۵۳۲ هق، از رجال و مستوفیان و وزرای معروف در عهد سلاجقه. در ۵۲۱ هق وزارت سلطان محمود سلجوقی و در ۵۲۶–۵۲۸ هق وزارت خلیفه مسترشد و در ۵۲۸–۵۳۰ هق وزارت سلطان مسعود سلجوقی داشت، و ممدوح شعرای عصر بود، و حریری مقامات حریری را بنام او تألیف کرد. از آثار او کتابی بوده است بنام نفثة المصدور که نام آن در مقدمهٔ مرزبان‌نامه آمده است، و دیگر کتابی فارسی بنام فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور که عماد اصفهانی آن را به عربی نقل کرد، و بنداری ازین ترجمهٔ عربی خلاصه‌ای فراهم نمود.

انوشیروان: ← انوشروان.

انوشیروان ابن منوچهر، فت ۴۳۵ هق، ششمین و آخرین امیر (۴۲۰–۴۳۵ هق) از امرای آل زیار؛ پسر منوچهر ابن قابوس. بعد از فوت پدر بسلطنت نشست، اما بواسطهٔ خردی او، ادارهٔ امور مملکت بعهدهٔ خال پدرش باکالیجار کوهی بود. در سال ۴۳۳ هق، وی خود زمام امور بدست گرفت، اما ناچار شد تبعیت طغرل سلجوقی را بپذیرد.

انوشیروان خان عادل، از پادشاهان سلسلهٔ ایلخانیان و از احفاد چنگیز خان. ملک اشرف چوپانی، بعد از وفات برادر خود امیر شیخ حسن چوپانی، به داعیهٔ فرمانروائی برخاست، و انوشیروان خان را به ایلخانی برداشته انوشیروان خان عادل خواند (۷۴۴ هق)، و خود بنام او در عراق و آذربایجان یک چند سلطنت نمود، و انوشیروان خان عادل از سلطنت جز نامی نداشت. وزارت او را نخست خواجه عبدالحی و سپس خواجه مسعود دامغانی داشته‌اند. چنانکه از سکه‌های او برمیآید، وی تا حدود سنهٔ ۷۵۶ هق با سلطنت اسمی حیات داشت، و فرجام کار او درست روشن نیست.

آنونتسیو، گابریله د/: ← د/آنونتسیو، گابریله.

آنویل[1]**، ژان باتیست بورگینیون د/** [ژان باتیست بورگینیون د/آنویل] (jāN bātist burginyoN dāNvil)، ۱۶۹۷–۱۷۸۲، جغرافیادان و نقشه‌نگار فرانسوی. بعلت ترسیم نقشه‌های صحیح جغرافیای قدیم شهرت یافت. بیش از ۲۰۰ نقشهٔ جغرافیائی کشید.

انه[2] (ene؛ فنس)، یا آینیاس[3] (āyniās)، در افسانه‌های یونانی، شاهزادهٔ تروائی، پسر آنخیسس و ونوس. پس از سقوط تروا، پدر سالخوردهٔ خود را بر پشت گرفت و گریخت، و پس از چندی اقامت در کارتاژ، به ایتالیا رفت. اعقابش شهر رم را بنا نهادند. سرگذشت او را ویرژیل در داستان حماسی انئید (eneid) آورده است.

آنهالت[4] (ānhālt)، کشور آلمانی سابق (۲٬۳۳۵ کمم؛ در ۱۹۳۹ جه ۴۳۲٬۲۸۹)، آلمان شرقی. در ۱۹۴۹ جزء کشور ساکس-آنهالت از جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی شد. تا ۱۹۱۸ اعقاب خانوادهٔ آلبرشت خرس بر آن حکومت می‌کردند. در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست.

آنهوئی[5] (ānhuey)، ایالت (۱۳۹٬۸۶۰ کمم؛ جه ۳۰٬۳۴۳٬۶۳۷)، ش چین. مسیر سفلای رود یانگتسه در آن واقع و حـ ۱/۳ ایالت در ج رود است. قسمت جنوبی آن کوهستانی است؛ قسمت شمالی و درهٔ یانگتسه از اراضی پست تشکیل یافته. قریب ۶۰٪ محصول چای چین در این ایالت بعمل میآید. معادن زغال، آهن، و مس دارد. در ۱۹۳۸–۴۵ تحت اشغال ژاپن بود.

آنی (āni)، از پایتختهای قدیم ارمنستان، که اینک ویرانه‌های آن در ولایت قارص، ترکیه، بر ساحل راست رود آرپاچای بفاصلهٔ حـ ۳۵ کیلومتری ملتقای این رود با رود ارس و به فاصلهٔ ۴۵ کیلومتری شهر قارص موجود است. نامش بقولی از نام اناهیته، الاههٔ ایرانیان، مأخوذ است. آشوت III (← باگراتید) آنجا را پایتخت خود قرار داد. در ۱۰۶۴ الب ارسلان آنرا گرفته ویران کرد. دگرباره آنی رونق یافت. جلال‌الدین ملکشاه در ۱۲۲۶ و مغول در ۱۲۳۹ آنرا گرفتند. سرانجام، بر طبق روایات، در زلزلهٔ سال ۱۳۱۹ ویران شد، اگر چه سکه‌هائی از ادوار بعد در آنجا بدست آمده است.

آنیبال، سردار کارتاژی: ← هانیبال.

آنیبال و آنیباله، اسامی اروپائی، ← هانیبال، اسم.

انیدرید[6] (anidrid؛ فنس)، هر اکسید غیر فلزی که با آب تولید اسید کند. مثلا انیدرید سولفوریک (SO_3) انیدرید اسید سولفوریک (SO_4H_2) است.

انیدرید کربونیک[7] (anidrid karbonik) یا **گاز کربونیک** (gāze)، گازی بیرنگ و تقریباً بی‌بو، مرکب از کربون و اکسیژن (فرمول شیمیائی آن CO_2). از هوا سنگینتر است؛ نمیسوزد و نمیسوزاند؛ در آب حل میشود؛ با فشار تبدیل بمایع میگردد. در هوا موجود است. از سوختن زغال و ئیدروکربورها و نیز از تجزیهٔ کربوناتها حاصل میشود. محصول تنفس است. در تخمیر متصاعد میشود، و در فوتوسنتز بکار میرود. در آتشنشانی بکار میرود. چون محلولش در آب اسید ضعیفی است، گاز اسید کربونیک نیز نامیده میشود. انیدرید کربونیک جامد در ماشینهای سردساز بکار میرود.

انیران (anirān) [از پهلوی، = روشنی بی‌پایان]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، مظهر جلال اهورمزدا. موکل بروز سی‌ام (موسوم به انیران) هر ماه شمسی است. ← تقویم اوستائی.

آنیزوتروپ[8] (ānizotrop؛ فنس)، جسمی که ایزوتروپ نیست؛ بعبارت دیگر، جسمی که خواص فیزیکی آن در امتدادهای مختلف متفاوت است.

آنیزه (ānieze)، اسم ایتالیائی برای زن، مطابق آگنس. ← آگنس، اسم.

آنیس (ānyes)، اسم فرانسوی برای زن، مطابق آگنس. ← آگنس، اسم.

انیس العارفین، مثنوی عرفانی، از قاسم انوار (۷۵۷–۸۳۷ هق). مشتمل است بر مقدمه‌ای منثور و در حدود ۵۸۰ بیت. در ۱۳۳۷ هش در ضمن کلیات قاسم انوار در تهران بطبع رسیده است.

انیس العشاق (aniso 'l.'oššāq)، کتابی ادبی، بفارسی، از شرف‌الدین رامی. مشتمل است بر ۱۹ باب در اعضای بدن که در شعر فارسی چگونه و به چه چیزها تشبیه میشوند. بنش متکلف در مراغه بنام سلطان اویس تألیف گردیده. در ۱۳۲۵ هش در تهران انتشار یافته است، و بوسیلهٔ کلمان هوار بفرانسوی ترجمه شده، و ترجمهٔ مزبور در ۱۸۷۵ در پاریس بطبع رسیده است.

انیسون (anisun)، (*Pimpinella anisum*)، گیاهی یکساله که چترهای گل آن دانه‌های بسیار معطری بنام بادیان میدهند. روغن برگها و دانه‌هایش برای معطر ساختن شربتها و مشروبات الکلی بکار میرود. لیکور موسوم به آنیزت (ānizet) با انیسون معطر میشود.

انیسی شاملو، شهرت **علی قلی بیگ**، متخلص به **انیسی**، فت ۱۰۱۴ هق، شاعر پارسی‌گوی، از قبیلهٔ شاملو. نخست ندیم ابراهیم میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی بود، آنگاه به هرات و از آنجا به هندوستان رفت، و دیرگاهی در خدمت خان خانان بود، و با سید ذوالفقار و شکیبی اصفهانی مصاحبت داشت. دیوان و یک مثنوی بنام محمود و ایاز دارد.

انیکچک[9] (aniakcak)، آتشفشان، غ آلاسکا، در سلسلهٔ کوههای آلئوسین و شبه جزیرهٔ آلاسکا. قطر دهانه‌اش ۹٫۵ کم است. در ۱۹۳۱ آتشفشانی کرد.

آنیلین[10] (ānilin؛ فنس) یا **انیلین** (anilin)، مایع چرب بیرنگ، که ترکیبی است از کربون، ئیدروژن، و اکسیژن، و فرمول شیمیائی آن $C_6H_5NH_2$ است. از آمینهای بازی است. در ۱۸۴٫۴° صدبخشی بجوش میآید. در صنعت رنگ اهمیت فراوان دارد.

---

(1)Anville (2)Enée (فنس) (3)Aeneas (4)Anhalt (5)Anhwei; An-hui (6)anhydride (7)carbon dioxide (8)anisotropic (9)Aniakchak (10)aniline

برای ساختن بعضی رنگها (مانند نیل مصنوعی) بعنوان ماده‌ی اولیه و نیز در داروسازی بکار میرود. از احیاء نیتروبنزن تهیه میشود.

آنیمیسم[1] (ānimism؛ از فنس) یا **آنیمیزم** (از انگل) یا **مذهب نفس‌دهی بجمیع موجودات** (nafs-dehi)، عقیده باینکه کلیه‌ی اشیاء موجود در عالم دارای شعور و مقداری شخصیت اند. جامعه‌های ابتدائی درختان، کوهها، سنگها، و امثال آنها را دارای شخصیت و روح میپنداشتند، و معتقد بودند که این ارواح را باید ارضاء یا اغفال کرد. این ارواح ممکن است ارواح اموات باشند، که بعبادت اجداد سوق دهند، یا روحی غیر متشخص. آنیمیسم در ادوار اولیه‌ی فرهنگ انسانی شایع بوده، ولی پس از رشد دینهای منظم از میان رفته، و فقط در مذهب شینتوی ژاپنی آثاری از آن مانده است.

انیوس[2]**، کوینتوس** (kuintus ennius)، ۲۳۹ـ۱۶۹؟ قم، شاعر و درام‌نویس رومی، که رومیان او را پدر شعر لاتینی شمرده‌اند. شاهکارش حماسه‌ی آنالس است که تاریخ ادبی روم میباشد. ازین کتاب و همچنین از تراژدیهای وی قطعاتی بجای مانده است. ویرژیل و لوکرتیوس از آثار او اقتباس کرده‌اند.

آنیون[3] (ānion)، یونی که بار منفی دارد (← یون). نیز ← یونش.

انیویتاک[4] (eniwitāk)، آتول مستدیر، جزایر مارشال، قکب مرکزی؛ شامل ۴۰ جزیره‌ی کوچک. در ۱۹۴۴ بتصرف قوای کشمت درآمد؛ در ۱۹۴۵ پایگاه دریائی شد. دارای تأسیسات آزمایش بمب اتمی و ئیدروژنی است.

او[5] (o) [ایرلندی، = عقبه]، پیشوندی که بر سر اسامی خانوادگی قدیم ایرلندی میآید، مانند او‌نیل [= از اعقاب نیل] و او‌کانر [= از اعقاب کانر].

اوائل المقالات (avā'elo 'l.maqālāt) [اوائل المقالات فی المذاهب المختارات]، کتابی کلامی، بعربی، در عقاید شیعه‌ی اثنی‌عشری و فرق آنها با دیگر فرقه‌های شیعه، از شیخ مفید. از کتابهای معتبر کلامی و ملل و نحل شیعه محسوب میشود. ظاهراً اول‌بار در ۱۳۶۴ هق در تبریز و سپس نیز در همان جا با ترجمه‌ی فارسی بطبع رسیده است.

اوا پرون، آرژانتین؛ ← **لا پلاتا**.

آواجیق (āvājiq)، دهستان (جه ۶‘۹۰۰؟)، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۳۶(؟) آبادی؛ مرکزش کلیساکندی. از ل و غ به خاک ترکیه محدود است. ناحیه‌ای کوهستانی و سردسیر و دارای مراتع خوب میباشد. گله‌داری رواج دارد.

اواچیتا[6] (uācitā)، رود کشمت، که در غ آرکانساس در کوههای اواچیتا سرچشمه گرفته پس از طی ح ۹۷۰ کم در لوئیزیانا به شبکه‌ی رود سرخ ملحق میشود.

اوآخاکا[7] (oāxākā)، ایالت (۹۴‘۲۱۰ کمم؛ جه ۱‘۴۴۴‘۹۲۹)، ج مکزیک، کنار قکب. کوهستانی و دارای دره‌های عمیق پرپیچ و خم در ج و دره‌های عریض نیمکماب و فلاتها در ل است. کشاورزی و پرورش احشام اهمیت دارد. از امکنه‌ی باستانی مشهورش مونته آلبان است. کرسی آن، **اوآخاکا** (جه ۲۹‘۳۰۶)، عمده‌ترین شهر ج مکزیک است.

آوار[8]، قطعات موادی که بر اثر تلاشی یا بعلل دیگر از سطح سنگها جدا شده‌اند. سنگی را که از خرد و ریزهای سنگهای دیگر ساخته شده باشد سنگ آواری[9] گویند.

اوار، کلمان امبو، مستشرق فرانسوی؛ ← **هوار، کلمان**.

آواردوپوا، سلسله‌ی آحاد وزن؛ ← **اوردپویز**.

آوارگان[10]، انگل پیلگریمز (pilgrimz)، در تاریخ کشمت، بنیان‌گذاران ← مهاجرنشین **پلیموت** در ایالت ماساچوست، کشمت. این جماعت اصلا از انفصالیون انگلیسی تشکیل یافته بود که در ۱۶۰۷ـ۸ از انگلستان به هلند کوچ کردند، و سپس، بکومک تجار لندن، با کشتی **میفلاور** رهسپار امریکا شدند.

آواری[11]، منسوب به **آوار**.

اواز[12] (uāz)، ولایت (۵‘۸۸۷ کمم؛ جه ۴۳۵‘۳۰۸)، ل فرانسه، در ایل‌دوفرانس و پیکاردی؛ کرسی آن بووه. **رود اواز**، بطول ۳۰۰ کم، آنرا زهکشی میکند. این رود از کوههای آردن (بلژیک) سرچشمه میگیرد، و بطرف جغ در ل فرانسه جاری شده، در لغ پاریس به رود سن میریزد.

آواز پر جبرئیل (pare)، رساله‌ی عرفانی، بفارسی، از شهاب‌الدین سهروردی. در ۱۹۳۵ با ترجمه‌ی فرانسوی در مجله‌ی آسیائی (ژورنال آزیاتیک) و در ۱۳۲۵ هش در تهران منتشر شده است.

اوئسان[13]**، جزیره‌ی** (uesāN)، انگل **آشنت**[14] (āšant)، جزیره‌ای بطول ۸ کم، لغ فرانسه، در قطا، نزدیک منتهی‌الیه برتانی. ریچارد هاو ناوگان فرانسه را اینجا شکست داد (۱۷۹۴).

اوئسکا[15] (ueskā)، عربی **وشقه** (vašqa)، شهر (جه ۲۱‘۳۳۲)، کرسی ایالت اوئسکا، لش اسپانیا، در آراگون. از دوره‌ی رومیها سابقه دارد. در ۷۱۳ (۹۶ هق) بتصرف اعراب درآمد؛ در ۱۰۹۶ از دست آنان خارج شد؛ در ۱۰۹۶ـ۱۱۱۸ پایتخت شاهان آراگون بود. کلیسای جامعی بسبک گوتیک دارد.

اوال[16]**، یوهانس** (yohānes evāl)، ۱۷۴۳ـ۸۱، شاعر رمانتیک و نمایشنامه‌نویس دانمارکی. از آثارش درامهای رولف کراز (۱۷۷۰، اولین تراژدی اصیل دانمارکی)، و ماهیگیران (۱۷۷۹، حاوی سرودهای ملی دانمارک) است.

اوالد[17]**، گئورگ هاینریش آوگوست فون** (georg hāynriš āgust fon evāld)، ۱۸۰۳ـ۷۵، مستشرق و زبانشناس آلمانی، معتبر در زبان عبری و کتاب مقدس.

اوئلوا[18] (uelvā)، عربی **ولبه** (valba)، شهر (جه ۶۳‘۶۴۸)، پایتخت ایالت اوئلوا، جغ اسپانیا، در اندلس؛ بر رود اوذیل (odiel) و نزدیک قطا. از معادن نزدیک شهر مس و گوگرد استخراج و صادر میشود.

آوانتی[19] (āvānti)، مملکت قدیم (قرون ۶م‌ـ۴م قم) شمال هند، تقریباً مطابق مالوا؛ پایتختش اجین.

اواندر[20] (evānder)، در افسانه‌های رومی، پسر هرمس، که ۶۰ سال پیش از جنگ تروا دسته‌ای از مردم آرکادیا را به لاتیوم برد. بسیاری از محققین برآنند که از خدایان محلی ایتالیا بوده و رومیان برای پیوند دادن خدایان خود بخدایان یونانیان خصوصیات یونانی برای آن قائل شده‌اند.

آوانش[21] (āvāNš)، لتی **آونتیکوم** (aventi-kum)، شهر کوچک، ایالت (= کانتون) وو، سویس غربی. در قرون ۱ قم‌ـ۲ بم شهر عمده‌ی (جه ح ۸۰‘۰۰۰) هلوتیا بود، و رونق یافت. آثار متعدد از دوره‌ی رومیها دارد.

او اوغلی (ev oqli)، دهستان (جه ۱۸‘۲۳۰؟)، لش بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۴ (؟) آبادی. محصولش غلات، پنبه، و زردالو است. مرکزش، **او اوغلی** (جه ۲‘۷۷۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۵ کیلومتری لش خوی واقعست.

اواومیست (oomiset؛ فنس)، نام قارچهائی که تکثیر آنها بوسیله‌ی تشکیل تخم، یعنی از آمیزش یک سلول نر با یک سلول ماده، بعمل میآید.

اواهو[22] (oāhu)، جزیره (۱‘۵۲۶ کمم؛ جه ۳۵۳‘۰۲۰)، عمده‌ترین و سومین جزیره‌ی بزرگ جزایر هاوائی. **هونولولو** (کرسی ایالت هاوائی) بر ساحل جش و شناگاه ساحلی معروف وایکیکی (wāykiki) نزدیک آنست. از جنبه‌ی دفاعی اهمیت حیاتی دارد (**پرل هاربر** بر آنست). رشته‌های **کوئولائو** و دانشگاه هاوائی در آنجا است. در مناطق روستائی آناناس و نیشکر بعمل میآید.

اواینا کاپاک[23] (uāynā kāpāk) یا **واینا کاپاک** (wāynā)، فت ۱۵۲۵، اینکای پرو و آخرین امپراطور بزرگ آن. تصمیم گرفت که قلمرو خود را بین دو پسرش ـ **آتائوالپا** پسر محبوبش، و هواسکار (huāskār) وارث قانونی خویش ـ تقسیم کند. جنگی که بین دو پسر درگرفت امپراطوری اینکا را ضعیف و پیروزی ف. پیثارو را تسریع کرد.

اوب[24] (ob)، رودی بطول ۳‘۶۸۰ کم، جمشسر، در غ سیبریه. از پیوستن رودهای کاتون و بیا در ناحیه‌ی آلتای تشکیل میشود، و عموماً بجانب ل جریان یافته، پس از عبور از نووسیبیرسک، بخلیج اوب (شاخابه‌ای از دریای کارا) میریزد. آبریزهای عمده‌ی آن ایرتیش و توم میباشد. با اینکه شش ماه از سال یخ میبندد راه بازرگانی مهمی است.

اوب[25]، ولایت (۶‘۰۲۶ کمم؛ جه ۲۴۰‘۷۹۷)، لش فرانسه، در قسمت کماب شامپانی؛ کرسی آن تروا.

اوباتو (ōbātu)، دهستان (جه ح ۹‘۰۰۰؟)، ل بخش دیواندره، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. کوهستانی است؛ کوه حاجی سید در جغ آن واقعست، و ارتفاعش به ۳‘۶۱۵ متر میرسد. آبادی **کرفتو** (دارای غار معروف)

---

(1)animism (2)Ennius (3)anion (4)Eniwetok (5)O' (6)Ouachita (7)Oaxaca (8)detritus (9)detrital rock (10)Pilgrims (11)detrital (12)Oise (13)Ouessant (14)Ushant (15)Huesca (16)Ewald; Evald (17)Ewald (18)Huelva (19)Avanti (20)Evander (21)Avenches (22)Oahu (23)Huayna Capac (24)Ob (25)Aube

در این دهستان واقعست.

اوبانگی۱ (ubāngi)، رودی بطول حـ ۱٬۰۶۰ کم، افریقای مرکزی. از ریزابه‌های عمده‌ی رود کنگو است، و در غ دریاچه‌ی تومبا (tumbā) بآن میریزد.

اوبر و اوبرتو، اسامی اروپائی برای مرد؛ ← هوبرت، اسم.

اوبر۲، **دانیل فرانسوا** (dāniel frāNsuā ober)، ۱۷۸۲–۱۸۷۱، آهنگساز فرانسوی که اپرا کمیکهای او معروف است. از جمله آثارش فرا دیاولو [= برادر شیطان]، دومینوی سیاه، و لا موئت دو پورتیچی [= دختر لال اهل پورتیچی] است.

اوبرامرگاو۳ (oberāmergāu)، دهکده‌ای (جه ۵٬۱۰۱) در باواریای علیا، آلپهای باواریائی؛ نزدیک گارمیش‑پارتنکیرشن. نمایشهای آلام در اینجا جالب سیاحان است.

او'براین۴، **ویلیام** (wilyām obrāyən)، ۱۸۵۲–۱۹۲۸، روزنامه‌نگار و مرد سیاسی ایرلندی.

او'براین۴، **ویلیام سمیث** (wilyām smit obrā-yən)، ۱۸۰۳–۶۴، انقلابگر ایرلندی. پیرو د. او'کانل در مبارزات ملی بود، ولی از او جدا شد، و در سازمان دادن شورش بی‌نتیجه‌ی ۱۸۴۸ کوشید.

اوبرتو و اوبر، اسامی اروپائی برای مرد؛ ← هوبرت، اسم.

اوبرگون۵، **آلوارو** (ālvāro obregon)، ۱۸۸۰–۱۹۲۸، سردار مکزیکی و رئیس جمهور (۱۹۲۰–۲۴) مکزیک. در انقلاب ۱۹۱۱ بر ضد پ. دیاس به ف. ا. مادرو پیوست. در ۱۹۲۰ بوسیله‌ی کودتا رئیس جمهور شد. در دوره‌ی او اصلاحاتی در فرهنگ صورت گرفت. در ۱۹۲۸ نیز بریاست جمهور انتخاب شد، ولی قبل از جلوس کشته شد.

اوبرلاند: ← آلپهای برنی؛ برن، سویس.

اوبرنوویچ۶ (obrenovic)، سلسله‌ای از فرمانروایان صربستان، که بتوسط میلوش اوبرنوویچ تأسیس گردید (وی در ۱۸۲۷ امیر صربستان و امارت در خاندان او موروثی اعلام شد). جانشینان وی میخایل اوبرنوویچ، میلان اوبرنوویچ، و آلکساندر اوبرنوویچ بودند. جنگ داخلی این خاندان با خاندان کاراژرژویچ، بسبب قتل (۱۸۱۷) کاراژرژ بتحریک میلوش، مدتها از عوامل مهم در سیاست صربستان بود.

اوبروچف۷، **ولادیمیر آفاناسیویچ** (vlādimir āfānāsyevic obrucef)، ۱۸۶۳–۱۹۰۴، سیاح و زمینشناس روسی. رئیس هیئتهای پویندگی چین و سیبریه و غیره بود. پسرش، **سرگی ولادیمیرویچ اوبروچف** (sergey vlādimirovic)، ۱۸۹۱–، زمینشناس و از پویندگان شمالگان است. حوضه‌ی زغال تونگوسکا را کشف کرد.

اوبرون۸ (oberon)، در ادبیات اروپای غربی، شاه پریان و شوهر تیتانیا (ملکه‌ی پریان). در آثار قرون وسطائی فرانسه (مانند هوئون دو بوردو) آمده. نویسندگانی چون چاسر، سپنسر، و شکسپیر احتمالا از کتاب مزبور اقتباس کرده‌اند.
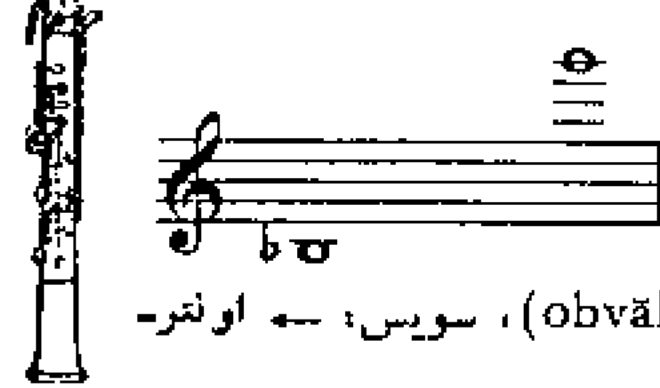
اوبرهاوزن۹ (oberhāzen)، شهر (جه ۲۴۲٬۹۵۵)، نوردراین‑وستفالن، لغ آلمان؛ از مراکز صنعتی ناحیه‌ی رور.

اوبری۱۰، **جان** (jān obri)، ۱۶۲۶–۹۷، زندگی‌نامه‌نویس انگلیسی؛ مؤلف زندگی مردان بزرگ.

اوبسیدین۱۱ (obsidien، فنس)، گدازه‌ی آتشفشانی شبیه شیشه‌ی سیاه. بافت شیشه‌ای آن ناشی از سرد شدن بسیار سریع است. انسان اولیه آنرا برای ساختن ابزار و اسلحه بکار برده است.

اوبلیسک: ← مسله.

اوبوا۱۲ (obuā)، ساز بادی چوبی، تقریباً شبیه قره‌نی. سازیست ملودیائی و حالت صدای آن چوپانی است. وسعت صدایش بین ۲٫۵ و سه اکتاو است. قطعات موسیقی را برای اوبوا با کلید سُل مینویسند.



اوبوالدن (obvālden)، سویس؛ ← اونتر‑والدن.

اوبوسون۱۳ (obüsoN)، شهر (جه ۴٬۹۶۹)، ولایت کروز، فرانسه‌ی مرکزی. صنعت مشهور قالی و پرده‌ی آن از قرن ۱۵م سابقه دارد.

اوبوسون۱۳، **پیر د/** [پیر د/اوبوسون] (pier do-büsoN)، ۱۴۲۳–۱۵۰۳، کاردینال فرانسوی و مهین‌سرور شهسواران مهمان‌نواز. از جزیره‌ی رودس دلاورانه در برابر ترکهای عثمانی دفاع کرد (۱۴۸۰).

اوبینیه۱۴، **تئودور آگریپا د/** [د/اوبینیه] (teo-dor āgripā dobinye)، ۱۵۵۲–۱۶۳۰، شاعر فرانسوی و از سربازان هوگنوها. شهرتش بواسطه‌ی لِ ترازیک است که منظومه‌ای نیمه‌حماسی و نیمه‌هجائی است.

اوپاس۱۵ (upās) [بزبان ماله، = زهر]، (*Antiaris toxicaria*)، درخت امریکائی از تیره‌ی توتها. هندیشمردگان شیره‌ی سفیدرنگ سمی آنرا برای زهرآلود کردن تیر بکار میبرند.

اوپال۱۶ (opāl؛ از لتیـ)، جواهری که بسبب بازیگری مخصوص رنگها در آن بسیار جالب و ممتاز است. برنگهای مختلف، از جمله نارنجی قرمز (اوپال آتشی)، دیده میشود. از مهمترین منابع آن چکوسلواکی، استرالیا، هندوراس، نوادا، و مکزیک است.

اوپانیشادها۱۷ (upānisād.hā)، رسالات فلسفی و عرفانی و دینی مربوط به کتاب مقدس هندوان، یعنی کتابهای چهارگانه‌ی ودا (ریگ ودا، ساما ودا، یاجور ودا، آتهروا ودا). تعداد اوپانیشادهائی که امروزه در دست است در حدود ۲۰۰ میباشد، که قسمتی از آنها اصلی و قدیمی است. تاریخ دقیق تألیف آنها، مانند خود وداها، معلوم نیست. ده اوپانیشاد در قرن دوم قبل از میلاد وجود داشته. در قرن ۱۱م هق (۱۶۵۷ بم)، محمد داراشکوه (۱۶۱۵–۱۶۵۹)، پسر شاه جهان، ترجمه‌ی پنجاه اوپانیشاد را از زبان سانسکریت بفارسی بپایان رسانید و آنرا سر اکبر (serre akbar) نامید (چاپ چیپور، ۱۹۱۰–۱۱؛ چاپ تهران، ۱۳۴۰ هش). ترجمه‌ی فارسی مزبور بوسیله‌ی آنکتیل‑دوپرون بزبانهای فرانسوی و لاتینی ترجمه گردیده است، و ترجمه‌ی لاتینی به آلمانی ترجمه و طبع شده (۱۸۸۲).

اوپاوا، شهر، چکوسلواکی؛ ← تروپاو.

اوپرا (operā)، ضبط دیگر لفظ اپرا. ← اپرا.

اوپرت (operet)، ← اپرت.

اوپس۱۸ (ops)، در دین روم، الاهه‌ی حاصلخیزی؛ زن ساتورنوس و مادر یوپیتر؛ مطابق رئا در نزد یونانیان.

اوپسالا۱۹ (upsālā) یا **آپسالا**۱۹ (āp-)، شهر (جه ۶۳٬۰۷۲)، ش سوئد مرکزی. از ۱۲۷۰ مقر اسقف اعظم (اکنون لوتری) است. دانشگاه آن (تأسیس ۱۴۷۷) قدیمترین دانشگاه سوئد و یکی از مراکز بزرگ علم و دانش در جهان است. کتابخانه‌ی دانشگاه نسخ خطی گرانبهای فراوان دارد. آرامگاه گوستاو I، لینایوس، و سودنبورگ در کلیسای جامع (از قرن ۱۳م) آنست.

اوپلن۲۰ (opeln)، لهستانی **اوپوله** (opole)، شهر (در ۱۹۳۹ جه ۵۲٬۹۷۷، در ۱۹۴۶ جه ۲۷٬۶۶۶)، سیلزی علیا، بر رود اودر. از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود. در ۱۱۶۳–۱۵۳۲ مقر دوکهای اوپلن از سلسله‌ی پیاست بود. این دوک‌نشین در ۱۵۳۲ به هاپسبورگها و در ۱۷۴۲ به پروس منتقل شد.

اوپورتو۲۱ (oporto)، پرتغالی **پورتو**، نام باستانی **پورتوس کاله**۲۲ (portus kāle)، شهر (جه ۲۸۴٬۸۴۲)، لغ پرتغال، بر ساحل راست رود دوئرو بفاصله‌ی ۳ کیلومتری مصب آن. دومین شهر بزرگ پرتغال و بندر مهمی است؛ بندرگاهش، لیشوئش (leyišoes)، کنار قطلا قرار دارد، و از قرن ۱۷م شراب معروف پورت را صادر میکند. صنعت نساجی دارد. طبق روایات، اوپورتو را رومیان در حـ ۱۳۸ قم، بنام کاله (بعداً پورتوس کاله) ساختند. هانری دو بورگونی در قرن ۱۱م عنوان دوک پورتوکالنسه (portukālense) یافت، و مملکت پرتغال از همین سابقه نام گرفته است.

اوپولو۲۳ (upolu)، جزیره‌ی آتشفشانی (۱٬۱۱۵ کمم؛ جه ۷۵٬۴۲۹)، ساموآی غربی (← ساموآ)، تحت قیمومت زلند جدید. آپیا مقر حکومت است.

اوپیتس۲۴، **مارتین** (mārtin opits)، ۱۵۹۷–۱۶۳۹، شاعر و منتقد آلمانی. بجهت ترجمه‌ها و نوشته‌هایش در باره‌ی شعر، و نیز اصلاحاتی که در اوزان شعری پدید آورد، معروف است. مهمترین اثرش کتاب در شعر آلمانی (۱۶۲۴) است.

اوت۲۵ (ut؛ از فنس)، فنس او۲۶، ماه هشتم سال شمسی مسیحی، دارای ۳۱ روز، مطابق حـ 10 مرداد – حـ ۹ شهریور.

اوت۲۷، **هربرت ویر** (hërbərt vir evat)، ۱۸۹۴–، سیاستمدار استرالیائی. در ۱۹۴۸–۴۹ رئیس مجمع عمومی سازمان ملل بود، و بجهت دفاع از حقوق ملل کوچک جلب توجه کرد.

اوتاد، در احکام نجوم؛ ← بیوت.

---

(۱)Ubangi (۲)Auber (۳)Oberammergau (۴)O'Brien (۵)Obregón (۶)Obrenovich (۷)Obruchev (۸)Oberon (۹)Oberhausen (۱۰)Aubrey (۱۱)obsidian (۱۲)oboe (۱۳)Aubusson (۱۴)Aubigné (۱۵)upas tree (۱۶)opal (۱۷)Upanishads (۱۸)Ops (۱۹)Uppsala (۲۰)Oppeln (۲۱)Oporto (۲۲)Portus Cale (۲۳)Upolu (۲۴)Opitz (۲۵)August (۲۶)août (فنس) (۲۷)Evatt

اوتار پرادش[1] (uttār prādeš)، ایالت (۲۹۳٬۷۰۰ کم؛ جه ۶۳٬۲۱۵٬۷۴۲)، ل هند؛ کرسی آن لکهنو. از دامنه‌های هیمالایا تا جلگه‌های دو رود گنگ و جمنا ممتد است. محصول عمده‌ی آن غلات و نیشکر میباشد، پنج دانشگاه و چند مرکز زیارتی هندوئی دارد (مخصوصاً الله‌آباد و بنارس). در قرون ۱۳م– ۱۸م در تصرف مسلمانان بود. در زمان استیلای مغول، این سرزمین تقریباً مشتمل بر ایالت آگره بود. بریتانیای کبیر اول‌بار در ۱۷۶۴ اراضی در این ناحیه بدست آورد، و در ۱۸۷۷ آگره و اوده (avadh) را بهم ملحق نمود، و در ۱۹۰۲ عنوان ایالات متحده‌ی آگره و اوده بآن داد. پس از تقسیم (۱۹۴۷) هندوستان، سرزمینهای چند نواب‌نشین بآن منضم شد، و در ۱۹۵۰ بنام اوتار پرادش موسوم گردید.

اوتارد[2] (utārd)، رودی بطول ۴۸۳ کم، ج کبک مرکزی، کانادا. از ریزابه‌های رود سنت لارنس است.

اوتارو[3] (otāru)، شهر (جه ۱۸۸٬۴۴۸)، ج‌غ جزیره‌ی هوکایدو، ژاپن؛ بندر عمده‌ی جزیره برای حمل دریائی زغال سنگ.

اوتامارو[4]، **کیتاگاوا** (kitāgāvā utāmāro)، ۱۷۵۳–۱۸۰۶، نقاش چاپ سنگی ژاپنی، و فرزند یکی از نقاشان مکتب کانو. در زمره‌ی نخستین نقاشان ژاپنی بود که آثارشان در مغرب‌زمین مقبولیت فراوان یافت. نخست از مکتب کلاسیک کانو پیروی میکرد، اما بزودی، بدنبال شیوه‌ی کیوناگا که سخت مقبول افتاده بود، بنقاشی چاپ سنگی پرداخت. نه تنها دورنماهای او، بلکه تصویرهائی که از حشرات کشیده و صورتهائی که از زنان ساخته به وی شهرت بخشیده است. مهارت وی در پرداختن جزئیات و بکار بردن رنگها (خاصه سرخ و سیاه) و بدعت و اصالتی که در کارهایش جلوه‌گر بود او را سرآمد استادان مکتب مردم‌پسند اوکیویه (ukiyoye) ساخت. مجموعه‌ای مرکب از ۱۳۰ تصویر از او در کتابخانه‌ی عمومی نیو یورک محفوظ است.

اوتاوا[5] (otāvā)، رودی بطول ۱٬۱۲۵ کم، ایالات اونتاریو و کبک، کانادا. بزرگترین ریزابه‌ی رود سنت لارنس است. قسمتی از مرز دو ایالت را تشکیل میدهد. از آبشارهای متعدد آن برای تولید نیروی برقابی استفاده میشود. بوسیله‌ی شبکه‌ای از کانالها بدریاچه‌ی اونتاریو مرتبط است. دره‌ی آنرا شامپلن در ۱۶۱۳–۱۵ پویید.

اوتاوا[5] یا **آتاوا**، شهر (جه ۲۲۲٬۱۲۹)، پایتخت کشور کانادا، در ج‌ش ایالت اونتاریو بر رود اوتاوا. کانال ریدو آنرا بدو قسمت غربی (معروف به "شهر علیا") و شرقی ("شهر سفلی") تقسیم میکند. صنعت عمده‌اش تهیه‌ی الوار است؛ کبریتسازی و کاغذسازی نیز دارد. در ۱۸۲۷ تأسیس و در ۱۸۶۷ پایتخت دومینیون کانادا گردید. ابنیه‌ی جالب توجه آن عبارتست از ادارات دولتی، کلیسای جامع نوتر دام، منزل فرمانفرمای کل، موزه‌ی ملی، و گالری ملی هنری. دانشگاه اوتاوا در آنجاست.

اوت‌ـ پیرنه[6] (ot-pirene) [= پیرنه‌ی علیا]، ولایت (۴٬۵۳۴ کم؛ جه ۲۰۳٬۵۴۴)، ج‌غ فرانسه، همرز با اسپانیا؛ مرکزش تارب.

اوتچلو[7]، **پائولو** (pāolo utcello)، ح ۱۳۹۶–۱۴۷۵، نقاش فلورانسی. نام اصلی وی پائولو دی دونو (di dono) بود. شاگرد گیبرتی بود، اما در کارش تأثیر دوناتلو دیده میشود. از نقاشانی بود که "رئالیستهای قرن پانزدهم" نام گرفته‌اند. از جمله کسانیست که کارشان سبب بارور شدن نقاشی در اواخر رنسانس شد. در ایجاد مناظر و مرایا بوسیله‌ی خطوط پیشقدم بود؛ و ازین لحاظ اهمیتی بسزا دارد. شکلهای او دارای ارزش انتزاعی است، و برخی از نقاشان انتزاعی امروز بکار او تکیه میکنند. معروفترین کار او سلسله تصویرهائی است که نمودار صحنه‌هائی از نبرد سان رومانو است. ازین تصویرها تنها سه مجلس بجا مانده، که در گالری ملی لندن، کاخ اوفیتسی، و موزه‌ی لوور محفوظ است.

اوتراکیان[8] (utrākiān) یا **کالیکستینها**[9] (kā-likstinhā)، جبهه‌ی اعتدالی هوسیان در بوهم در قرون ۱۵م و ۱۶م، که مرکزشان دانشگاه پراگ بود. در ح ۱۴۲۵ از تابوریان جدا شدند، و سال بعد اعتقادنامه‌ی خود را که به "مواد پراگ" معروفست منتشر کردند. در شورای بال (۱۴۳۳)، کلیسای کاتولیک رومی عمده‌ی این مواد را قبول کرد. پس از قوت گرفتن پروتستانها، اوتراکیان منقسم شدند، و بعضی به کاتولیکها و برخی به پروتستانها پیوستند.

اوترانتو[10] (otrānto)، شهر (جه ۳٬۰۳۱)، آپولیا، ج ایتالیا. در ۱۴۸۰ ترکهای عثمانی ویرانش کردند (پیش از آن، بندر پررونقی کنار تنگه‌ی اوترانتو بود). **تنگه‌ی اوترانتو**، بین ج‌ش ایتالیا و غ آلبانی، دریاهای آدریاتیک و یونیائی را مرتبط میکند. **دماغه‌ی اوترانتو** بر ساحل ج‌ش ایتالیا در جانب غربی تنگه‌ی اوترانتو واقعست.

اوترباین[11]، **فیلیپ ویلیام** (filip wilyām oter-bāyn)، ۱۷۲۶–۱۸۱۳، کشیش و مبلغ آلمانی امریکائی.

اوترخت، هلند؛ ← اوترشت.

اوترشت[12] (utrešt)، هلندی **اوترخت**، ایالت (۱٬۳۰۰ کم؛ جه ۶۵۰٬۳۰۴)، هلند مرکزی. از ل به آیسلمر محدود است. زمینهایش پست و زراعتی است. تاریخش همان تاریخ مرکزش، شهر **اوترشت** (جه ۲۴۹٬۳۲۴)، است، که بر شاخه‌ای از رود راین سفلی واقعست. شهر اوترشت مقر اسقف اعظم کاتولیک رومی است. دانشگاهش در ۱۶۳۶ تأسیس شد، و بیش از ۳۰۰٬۰۰۰ مجلد کتاب و نسخه‌ی خطی دارد. از صنایعش ماشینسازی، نساجی، و تهیه‌ی مواد غذائی است. شهر اوترشت بسیار قدیمی است، و در قرون وسطی یکی از شهرهای تجارتی مقتدر بود. قدیس ویلیبرورد (wilibrord) (ح ۶۵۷– ح ۷۳۸) آنجا را اسقف‌نشین کرد (۶۹۵)، و وی اولین اسقف اوترشت است. اسقفهای پس از وی، بعنوان امرای امپراطوری مقدس روم، بر اوترشت و اوورایسل فرمانروائی داشتند، و در ۱۵۲۷ اسقف وقت حقوق ارضی خود را به امپراطور شارل V فروخت. بموجب اتحاد اوترشت (۱۵۷۹)، ایالات هفتگانه‌ی هلند شمالی، بمنظور دفاع مشترک، بیکدیگر پیوستند. صلح اوترشت در اینجا منعقد شد. اوترشت شهری جالب است، و کلیسای جامع آن (از قرن ۱۴م) هنوز برجاست.

اوترشت[12]، **صلح** (utrešt)، عنوان چند پیمان که در ۱۷۱۳ در اوترشت بامضا رسید، و به ← جنگ جانشینی اسپانیا خاتمه داد. این پیمانها با پیمانهای (۱۷۱۴) راشتات و بادن میان فرانسه و اتریش تکمیل شد. مواد عمده‌ی صلح اوترشت: شناسائی فیلیپ V بپادشاهی اسپانیا؛ انتقال هلند اسپانیا، میلان، ناپل، و ساردنی به اتریش؛ انتقال جبل طارق و مینورکا به بریتانیا؛ انتقال سیسیل به ساووا؛ شناسائی خاندان هانوور بسلطنت انگلستان از طرف فرانسه؛ انصراف فیلیپ V از حق خود به جانشینی سلطنت فرانسه. بعلاوه، انگلستان و هلند مزایای تجارتی بدست آوردند.

اوتریو[13]، **موریس** (moris ütriyyo)، ۱۸۸۳–۱۹۵۵، نقاش فرانسوی. پسر نامشروع سوزان والادون نقاش بود، و جز مادرش استادی نداشت. بسال ۱۹۰۳ آغاز نقاشی کرد. کوچه‌های پاریس، بویژه مونمارتر، را نقاشی میکرد. تصاویرش روشن و جاندار اند. دلبستگی او به مناظر شهر پاریس دوستداران این شهر را شیفته‌ی کارهای او ساخته است.

اوتزالپ[14] (otzālp) [= آلپهای علیا]، ولایت (۵٬۶۴۳ کم؛ جه ۸۵٬۰۶۷)، ج‌ش فرانسه، در دوفینه؛ مرکزش گاپ.

اوتس[15]، **تایتس** (tāytəs ōts)، ۱۶۴۹–۱۷۰۵، کشیش توطئه‌گر انگلیسی. در ۱۶۷۸ برای جاسوسی به مذهب کاتولیک رومی گروید، و در ۱۶۷۸ اعلام کرد که توطئه‌ای ("توطئه‌ی پاپی") برای قتل چارلز II و بازگردانیدن مذهب کاتولیک کشف کرده است. در خشم و هیجانی که بدنبال این امر پیش آمد، بسیاری از کاتولیکها آزار و شکنجه دیدند و کشته شدند. بعدها دروغ بودن ادعای اوتس مکشوف شد.

اوت‌ـ ساووا[16] (ot-sāvuā) [= ساووای علیا]، ولایت (۴٬۵۹۸ کم؛ جه ۲۹۳٬۸۵۲)، ش فرانسه، در ساووا؛ مرکزش آنسی.

اوتستال[17]، **آلپهای** (ālphāye ötstāl)، دسته‌کوهی در ناحیه‌ی تیرول، غ اتریش، ج رود این. جزء آلپهای شرقی (← آلپ) است. قله‌ی ویلدشپیتسه (vildšpitse) (۳٬۷۷۳ متر) بلندترین قلل تیرول است.

اوت‌ـ سون[18] (ot-son) [= سون علیا]، ولایت (۵٬۳۷۵ کم؛ جه ۲۰۹٬۳۰۳)، ش فرانسه، در فرانش‌ـ کنته؛ مرکزش وزول.

اوت‌ـ گارون[19] (ot-gāron) [= گارون علیا]، ولایت (۶٬۳۶۷ کم؛ جه ۵۲۵٬۶۶۹)، ج فرانسه؛ مرکزش تولوز. قسمت جنوبیش در کوههای پیرنه است.

اوتل دیو، پاریس؛ ← هتل دیو.

اوت‌ـ لوار[20] (ot-luār) [= لوار علیا]، ولایت (۵٬۰۰۱ کم؛ جه ۲۱۵٬۵۷۷)، ج فرانسه‌ی مرکزی،

---

(۱)Uttar Pradesh (۲)Outardes (۳)Otaru (۴)Utamaro (۵)Ottawa (۶)Hautes-pyrénées (۷)Uccello (۸)Utraquists (۹)Calixtines (۱۰)Otranto (۱۱)Otterbein (۱۲)Utrecht (۱۳)Utrillo (۱۴)Hautes-Alpes (۱۵)Oates (۱۶)Haute-Savoie (۱۷)Ötztal (۱۸)Haute-Saône (۱۹)Haute-Garonne (۲۰)Haute-Loire

در اوورنی؛ مرکزش لو پوئی.

اوت‌سمارن[1] (ot-mārn) [= مارن علیا]، ولایت (۶٬۲۵۷ کمـ۲؛ جمـ ۱۹۷٬۱۴۷)، لش فرانسه، در شامپانی؛ مرکزش شومون.

اوتو[2] (oto)، ۱۹۱۲–، مهین‌دوک اتریشی و مدعی تاج و تخت اتریش-هنگری؛ پسر امپراطور کارل فرانتسیس یوزف و ملکه‌ی تسیتا.

اوتو[3]، **مارکوس سالویوس** (mārkus sālvius oto)، ۳۲ بم–۶۹ بم، امپراطور (ژانویه–آوریل ۶۹ بم) روم. از دوستان نرون بود، و زنش، پوپایا سابینا، رفیقه‌ی نرون شد. اوتو در ۶۸ بم به شورش گالبا پیوست، ولی بعد از پیروزی گالبا او را بقتل رسانید، و به امپراطوری نشست. ویتلیوس او را مغلوب کرد، و اوتو خودکشی نمود.

اوتو[4]، **نیکولاوس آوگوست** (nikolās āgust oto)، ۱۸۳۲–۹۱، مهندس آلمانی. موتور با احتراق داخلی را اختراع کرد (۱۸۶۷). تقسیم سیکل چهار زمانی موتور ازوست (۱۸۷۶).

اوتو-آزتک[5] (uto-āztek)، نام دسته‌ای از زبان‌های بومی امریکای شمالی. ← زبان، جدول.

اوتوپی (ūtopi)، ← یوتوپیا.

اوتوکار I[6] (otokāre)، فت ۱۲۳۰، پادشاه (۱۱۹۸–۱۲۳۰) بوهم، از سلسله‌ی پرمیسل. در ۱۱۹۲–۹۳ و ۱۱۹۷–۹۸ دوکِ بوهم بود. فیلیپ سوابی او را عنوان شاهی داد (۱۱۹۸)، و امپراطور فردریک II این امر را تأیید کرد (۱۲۱۲). در ۱۲۱۶ موافقت فردریک و اشراف را با جانشینی پسرش (بعداً ونسلاوس I) جلب نمود، و بدین ترتیب، سلطنت بوهم را در خاندان خود موروثی کرد.

اوتوکار II[6]، فت ۱۲۷۸، شاه (۱۲۵۳–۷۸) بوهم، از سلسله‌ی پرمیسل؛ نوه‌ی اوتوکار I. از طریق وصلت و جنگ و سیاست اتریش را در ۱۲۵۱، ستیریا را در ۱۲۶۰، و کارینتیا، کارنیولا، و ایستریا را در ۱۲۶۹ بدست آورد، و قلمرو او تا دریای آدریاتیک توسعه یافت. کارهای عمرانی شهرهای بوهم را تشویق کرد، و کوشید که از قدرت اشراف بکاهد. از راه احتیاط، کوششی برای اینکه تاج امپراطوری مقدس روم را بدست آورد نکرد، ولی در صدد بود که بعنوان داور امپراطوری انتخاب شود، اما انتخاب (۱۲۷۳) **رودولف I** بعنوان پادشاه آلمان نقش او را بر آب کرد. بسزای رقابتی که در انتخاب رودولف کرده بود، سرزمینهای خود را از دست داد، و رودولف فقط بوهم وموراوی را باو واگذاشت (۱۲۷۶). جاه‌طلبی اوتوکار و مداخله‌ی رودولف در امور بوهم منجر به جنگ تازه‌ای شد که با شکست و قتل اوتوکار در مارخفلد پایان یافت (در همین محل، سابقاً اوتوکار پیروزی عمده‌ای بر بلای IV، شاه مجارستان، بدست آورده بود).

اوت-ولتا، افریقا، ← ولتای علیا.

آوتولوکوس[7] (ātolukos)، در مآخذ اسلامی **اطولوقس** (otuluqos)، نق ح ۳۱۰ قم، ریاضیدان و منجم یونانی، معاصر اقلیدس. از آثارش کتاب کره‌ی متحرکه است.

اوتون[8] (otoN)، شهر (جمـ ۱۲٬۱۱۴)، ولایت سون-ا-لوار، ش فرانسه‌ی مرکزی. از مراکز اولیه‌ی فضل و دانش در قرون وسطی بود. ویرانه‌هائی از دوره‌ی رومیها و کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد.

اوتوی[9] (otöy)، شهری کهنه که حالیه جزء پاریس (فرانسه) است. کنار بوا دو بولونی واقع و میدان اسب‌دوانی معروفی است.

اوتوی I[10] (امپراطوری مقدس روم) (otoye)، ملقب به **کبیر**، ۹۱۲–۷۳، امپراطور (۹۶۲–۷۳) امپراطوری مقدس روم و شاه (۹۳۶–۷۳) آلمان؛ پسر هانری I (آلمان). وی مؤسس امپراطوری مقدس روم بشمار میآید. در ۹۳۶ جانشین پدرش در سلطنت آلمان شد. اشراف سرکش را، که برهبری ابرهارت فرانکونیائی شورش کرده بودند، در آندرناخ شکست داد (۹۳۹)؛ در امور فرانسه مداخله کرد (۹۴۰–۵۰)؛ توسعه‌طلبی آلمان را در طرف شرق ادامه داد؛ بطرفداری ملکه‌ی لومباردی، نامش آدلهاید (ādelhāyd)، بر ضد برنگار II به ایتالیا لشکر کشید (۹۵۱)، و برنگار را تحت فرمان آورد، و خود، بعنوان پادشاه لومباردها، با آدلهاید ازدواج کرد، و به آلمان بازگشت. مجارهای مهاجم را در لشفلد مغلوب کرد (۹۵۵. نیز ← کونراد سرخ). در همین ضمن، برنگار II تجاوزات خود را از سر گرفت. پاپ یوهانس XII از اوتو یاری خواست؛ اوتو به رم درآمد، و پاپ او را بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد (۹۶۲)، و این تاریخ مبدأ **امپراطوری مقدس روم** محسوب میشود. اوتو آلمان و ایتالیا را تحت لوای امپراطوری متحد ساخت، و این موضوع منشأ منازعه‌ی طولانی بین امپراطوران و پاپها گردید، و نمونه‌ی آن کشمکش بعدی اوتو با یوهانس XII است. در دوره‌ی اوتو، شهرهای آلمانی توسعه و رونق تجارتی روزافزون یافتند. اوتوی II جانشین او گردید.

اوتوی II[10] (امپراطوری مقدس روم)، ۹۵۵–۸۳، امپراطور (۹۸۵–۸۳) **امپراطوری مقدس روم** و شاه (۹۷۳–۸۳) آلمان؛ پسر **اوتوی I** و آدلهاید و جانشین اوتوی I. شورشهای داخلی و تاخت و تاز دانمارکیها و بوهمیها را سرکوبی کرد (۹۷۴–۷۷). تئوفانو (teofāno)، شاهزاده‌خانم بیزانسی، را بزنی گرفت (۹۷۲)، و ازین راه مدعی کالابریا و آپولیا در ایتالیای جنوبی گردید، ولی یونانیان، بیاری مسلمانان او را بکلی شکست دادند (۹۸۲). اوتوی III پسرش بود.

اوتوی III[10] (امپراطوری مقدس روم)، ۹۸۰–۱۰۰۲، امپراطور (۹۹۶–۱۰۰۲) **امپراطوری مقدس روم** و شاه (۹۸۳–۱۰۰۲) آلمان؛ پسر و جانشین اوتوی II. درست پیش از مرگ اوتوی II بپادشاهی آلمان انتخاب شد. نایب‌السلطنگی را مادرش، تئوفانو، و بعداً، مادربزرگش، آدلهاید، بعهده داشتند. در ۹۹۶ پسرعموی خود، برونو، را به عنوان پاپ گرگوریوس V مستقر کرد، و پس از مرگ او، مربی خود، گربرت، را بعنوان **سیلوستر II** پاپ ساخت (۹۹۹). وی در صدد تجدید امپراطوری قدیم روم بود. بعد از ۹۹۸ در رم اقامت گزید، و در نهایت خشونت، رفتار امپراطوران روم قدیم را در پیش گرفت. این امر محبوبیت او را در آلمان و ایتالیا از میان برد. در ۱۰۰۱، مردم رم شورش کردند؛ اوتو در حال محاصره‌ی شهر در سن ۲۲ سالگی درگذشت.

اوتوی IV[10] (امپراطوری مقدس روم) (otoye)، ۱۱۸۲؟–۱۲۱۸، امپراطور (۱۲۰۹–۱۵) **امپراطوری مقدس روم** و شاه (۱۱۹۸–۱۲۱۵) آلمان؛ پسر دوم هانری شیر. در ۱۱۹۸ در مقابل فیلیپ سوابی به پادشاهی برگزیده شد، و پس از قتل (۱۲۰۸) فیلیپ از نو بسلطنت انتخاب گردید، و در ۱۲۰۹ در رم تاجگذاری کرد. اگر چه حقوق پاپ را بر ایالات پاپی و سیسیل شناخته بود (۱۲۰۸)، بعدها عهد خود را شکست، و سرزمینهای **ماتیلدا** را گرفت (۱۲۱۰)، و در آپولیا بتاخت و تاز پرداخت. پاپ **اینوکنتیوس III** او را تکفیر کرد، و عده‌ای از اشراف آلمانی شوریدند و فردریک هوهنشتاوفن (بعدها امپراطور فردریک II) را بپادشاهی برگزیدند. در جنگی که بر سر این امر درگرفت، اوتو از پشتیبانی عمویش جان (پادشاه انگلستان) برخوردار بود، ولی در بووین بدست فیلیپ II فرانسه شکست خورد (۱۲۱۴). در ۱۲۱۵ اوتو خلع شد، و در ساکس اقامت گزید.

اوتوی I[10] (باواریا)، ۱۸۴۸–۱۹۱۶، شاه (۱۸۸۶–۱۹۱۳) باواریا، برادر لوئی II. از ۱۸۷۲ به جنون مبتلی شد. عمویش **لوئیتپولد** در ۱۸۸۶–۱۹۱۲ نایب‌السلطنه بود. در ۱۹۱۲ پسر لوئیتپولد نایب‌السلطنه شد، و او اوتو را خلع کرد، و خود بنام لوئی III بسلطنت نشست.

اوتوی I[10] (یونان)، ۱۸۱۵–۶۷، نخستین پادشاه (۱۸۳۲–۶۲) یونان، پسر لوئی I باواریا. در ۱۸۳۲ از طرف گروهی از کشورهای اروپائی در لندن برای پادشاهی یونان، که تازه استقلال یافته بود، انتخاب شد. کودتای نظامی ۱۸۴۳ او را وادار بپذیرفتن قانون اساسی کرد. در ۱۸۶۲ خلع شد، و یونانیان یکی از شاهزادگان دانمارکی را، با نام ژرژ I، بپادشاهی خود برگزیدند (۱۸۶۳).

اوتوی فرایزینگی[11] (otoye frāyzingi)، فت ۱۱۵۸، وقایع‌نگار آلمانی، اسقف فرایزینگ؛ نابرادری امپراطور کونراد III. کتابی در تاریخ جهان تا سال ۱۱۴۶ نوشت که به نام دو شهر معروف و یکی از عمده‌ترین کتابهای تاریخ قرون وسطائی است.

اوتوی کبیر: ← اوتوی I (امپراطوری مقدس روم).

اوت-وین[12] (ot-vien) [= وین علیا]، ولایت (۵٬۵۵۵ کمـ۲؛ جمـ ۳۲۴٬۴۲۹)، غ فرانسه‌ی مرکزی؛ مرکزش لیموژ.

اوتیس[13]، **ایلایشا گریوز** (ilāyšā greyvz ōtis)، ۱۸۱۱–۶۱، مخترع امریکائی. دستگاهی مانع افتادن ماشینهای بالابر اختراع کرد (۱۸۵۴)، که ساختمان آسمانخراش را عملی ساخت. شرکت اوتیس از مؤسسات بزرگ صنعتی گردید.

اوتیکه[14] (utike) یا **اوتیکا**، شهر قدیم، ح ۲۴ کیلومتری ل کارتاژ در افریقای شمالی. بر طبق روایات، فنیقیهای صوری آنرا بنا کردند (ح 1100 قم). در سومین جنگ کارتاژی بر ضد کارتاژ با روم متحد شد، و پس از اینکه کارتاژ ویران گردید پایتخت ایالت افریقائی روم شد. در قرن سوم اسقف‌نشین شد. سرانجام اعراب ویرانش

---

(۱)Haute-Marne (۲)Otto (۳)Otho (۴)Otto (۵)Uto-Aztecan (۶)Ottocar (۷)Autolycus (۸)Autun (۹)Auteuil (۱۰)Otto (۱۱)Otto of Freising (۱۲)Haute-Vienne (۱۳)Otis (۱۴)Utica

کردند (ح ۶۵۰؟). خرابه‌اش نزدیک بوشاطر کنونی است.

آوج، بخش و ... قزوین؛ ← آوه.

اوجا (ujā). ... نام درخت نارون.

اوجان (ujān) دهستان (جه ح ۱۷٬۷۰۰؟)، ش بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی تهران به تبریز و تبریز به اردبیل از آن میگذرد. ده ...ان‌آباد ازین دهستان حمام آب گرم دارد.

اوجنما: ← درزیاب.

اوجی (uji). یکی از اقسام نعناع از نوع منتا (*Mentha*) که برگهای آن ضخیم و ساقه‌ی آن کوتاه است.

اوجیبوا[1] (ojibwā)، قبایلی از هندیشمردگان امریکای شمالی از تیره‌ی زبانی الگانکین. در قرن ۱۷م در سواحل دریاچه‌ی سوپریور ساکن بودند. بتدریج بر قبایل سو و ایروکوئوی چیره شدند. در اواسط قرن ۱۸م قدرت بسیار داشتند. در جنگ فرانسه و هندیشمردگان بهمراهی فرانسویان و در جنگ ۱۸۱۲ بهمراهی انگلیسیها جنگیدند. بعدها به سکنیگاههای مخصوصی در میشیگان و ویسکانسین و مینسوتا و داکوتای شمالی منتقل کرده شدند.

اوجیجی[2] (ujiji)، شهر (جه ح ۱۰٬۰۰۰)، تانگانیکا، کنار دریاچه‌ی تانگانیکا. در اینجاه. ستنلی، در سال ۱۸۷۱ د. لیوینگستن را پیدا کرد.

اوجی‌ـیامادا، ژاپن؛ ← ایسه.

اوچ‌تپه (uc.tappe)، دهستان (جه ۱۶٬۲۳۰؟)، غ شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۵۸ (؟) آبادی. در بعضی مآخذ جزء بخش ترکمان از شهرستان میانه محسوب شده است.

اوچ کلیسا: ← اچمیادزین.

اوحدالدین کرمانی: ← اوحد کرمانی.

اوحد کرمانی (ōhade)، شهرت **ابوحامد اوحد الدین احمد**، فت ۶۳۵ هق، از شعرا و عرفای ایرانی. مدتی در اربل بسر برد؛ سپس به بغداد آمد، و در ۶۳۲ در یکی از رباطهای شهر مقیم شد، و بوعظ پرداخت، و در همانجا وفات یافت. از آثار فارسی او رباعیات و یک مثنوی بنام مصباح الارواح نیز بدو منسوب شده است.

اوحدی، شاعر؛ ← اوحدی مراغه‌ای.

اوحدی اصفهانی: ← اوحدی مراغه‌ای.

اوحدی مراغه‌ای (ōhadie)، شهرت **رکن‌الدین**، متخلص به **اوحدی**، ۶۷۵ هق–۷۳۸ هق، شاعر ایرانی، مت مراغه. معاصر آخرین ایلخان مشهور مغول سلطان ابوسعید بود. نخست صافی و آنگاه که به **اوحد کرمانی** انتساب یافت اوحدی تخلص میکرد. چون مدتی در اصفهان مقیم بود، گاهی او را اوحدی اصفهانی نیز میخوانند. بیشتر اشعارش در عرفان و مسائل اخلاقی و دینی است. دیوانش دارای قصائد، غزلیات، ترجیع‌بند، و رباعیات است. در مراتب غزل مهارت بسزائی داشت. علاوه بر دیوان ... ا مثنویاتی است بنام ده نامه و جام جم که در آن بشرح معانی عرفانی و فضائل و اخلاق بشری پرداخته است. قبر او در مراغه است.

اوخا، هند؛ ← دوارکا.

اوخوس، لقب یونانی داریوش II.

اوخوس د سالادو[3] (oxos de salādo)، قله‌ای در کوههای آند، بر مرز آرژانتین و شیلی. بر طبق پویشهای سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ ارتفاعش ح ۷٬۰۹۶ متر است، و بنا بر این، بلندتر از آکونکاگوا میباشد.

اود[4] (od)، ولایت (۶٬۳۴۰ کمم؛ جه ۲۶۸٬۲۵۴)، جش فرانسه، در ناحیه‌ی لانگدوک؛ کرسی آن کارکاسون.

اود[5] (ēd) یا **اودو**[6] (odo)، ح ۸۶۰–۸۹۸، شاه (۸۸۸–۹۸) فرانسه؛ عموی پدر اوگ کاپه. بعنوان کنت پاریس ازین شهر در برابر نورمانها دفاع کرد (۸۸۵–۸۷).

آود[7]، **یاکوبوس یوهانس پیتر** (yākobus yo-hānes piter ăd)، ۱۸۹۰–، معمار هلندی. در رشد معماری جدید مؤثر بود.

اوداس[8]، **اوکتاو ویکتور** (oktāv viktor udās)، ۱۸۴۰–۱۹۱۶، مستشرق فرانسوی. استاد زبان عربی در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه‌ی پاریس بود. چندی در الجزایر بسر برد. عده‌ی زیادی از نسخه‌های خطی عربی را بطبع رسانید. صحیح بخاری را به فرانسوی ترجمه کرد. در مآخذ فارسی نامش را هوداس نیز ضبط کرده‌اند.

اودایپور[9] (udāypur) یا **موار**[10] (mevār)، ایالت نواب‌نشین سابق، لغ هند. از ۱۹۴۸ جزء راجستان است.

اود ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

اودبان[11]، **جان جیمز** (jān jeymz odəbān)، فت ۱۸۵۱، پرنده‌شناس امریکائی.

اودر[12] یا **ادر** (هر دو oder)، رودی بطول ۹۰۰ کم، که در موراوی در چکوسلواکی سرچشمه میگیرد، و بجانب شمال از سیلزی، براندنبورگ، و پومرانی گذشته، در شتتین به دریای بالتیک میریزد. برسلاو و فرانکفورت‌ـآن‌ـدرـاودر بر سر راه آن قرار دارند. رود اودر از محل تلاقی خود با لاوزیتسر نایسه مرز میان منطقه‌ی روسی آلمان و نواحی سابق آلمان را که در ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان قرار داده شد تشکیل میدهد. از راتیبور قابل کشتیرانی است، و بوسیله‌ی کانالها به شپره، الب، و ویستول مرتبط است.

اودسا[13] یا **ادسا** (هر دو odesā)، شهر (در ۱۹۵۶ جه ح ۶۰۷٬۰۰۰)، جغ اوکرائین، کنار دریای سیاه. از بنادر عمده‌ی تجشه، مرکز صنعتی (ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، نفت، آرد)، و مرکز فرهنگی (دانشگاه، مدارس فنی، کنسرواتوار و اپراهای مشهور) است. در اواخر قرن ۱۸م در محل مهاجرنشین قدیم یونانی اودسوس (odessos) یا اودوسوس (odussos) بنا شد، و بزودی یکی از مراکز عمده‌ی صدور غلات از روسیه گردید. شورش (۱۹۰۵) ملوانان نبردناو پاتیومکین در اودسا باعث مهاجرت زیاد یهودیها شد که ح ۳۵٪ سکنه‌ی آنرا تشکیل میدادند. از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ که سرانجام بدست ارتش سرخ افتاد، متوالیاً تحت اشغال نیروهای دول مرکزی، فرانسویها، اوکرائینی‌ها، ارتش سرخ، و ارتش سفید بود. در جج II تحت اشغال رومانیها بود (۱۹۴۱–۴۳)، و خرابی بسیار بآن وارد شد. گویند سکنه‌ی غیر نظامی آن (۲۸۰٬۰۰۰ نفر) که اکثر یهودی بودند کشته و یا تبعید شدند.

اودمورت[14]، **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (udmurt)، بخش اداری (۴۲٬۲۰۰ کمم؛ جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۱٬۲۸۵٬۰۰۰)، ش قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، در اراضی مرتفع بین رودهای ویاتکا و کاما؛ کرسی آن ایژفسک. عمدةً منطقه‌ای زراعتی است. اودمورتها که سابقاً واتیاک (vātyāk) نام داشتند ۵۲٪ سکنه را تشکیل میدهند (بقیه بیشتر روس). این ناحیه در قرون ۱۳م–۱۵م تحت حکومت اردوی زرین بود.

اودن[15]، **ژان اوژن روبر** (jāN ĕjen rober udaN)، ۱۸۰۵–۷۱، چشم‌بند و جادوگر فرانسوی. در ایجاد خطاهای بصری ماهر بود؛ ادعای اینکه اعمالش جنبه‌ی فوق طبیعی دارد نداشت، و از این دو جهت معروف بود.

اودن[16]، **ویستن هیو** (wistən hiu odən)، ۱۹۰۷–، شاعر امریکائی، مت انگلیس. رهبر گروه ادبی جناح چپ آکسفرد بود، و بهمراهی ایشروود نمایشنامه‌های منظومی نوشته است (از جمله سگ در زیر پوست و در جبهه‌ی جنگ). مجموعه‌ی اشعار او در ۱۹۴۵ منتشر شد.

اودناتوس: ← اذینه.

اودنارد[17] (odenārd)، شهر (جه ۶٬۶۳۹)، ایالت فلاندر شرقی، لغ بلژیک، بر رود سکلت. در اینجا، در جنگ جانشینی اسپانیا، مارلبره و اوژن دو ساووا فرانسویان را که فرمانده آنان دوک دو واندوم بود مغلوب کردند (۱۷۰۸).

اودنبورگ[18]، مجارستان؛ ← شوپرون.

اودنسه[19] (odense) دانمارکی **اوذنسه** (-d̲-)، شهر (جه ۱۰۵٬۹۱۵)، دانمارک؛ بندری بر جزیره‌ی فون. مقر اسقف‌کلیسای لوتری است. صنایع بسیار دارد (کارخانه‌های ماشینسازی، لاستیکسازی، دخانیات، نساجی، قند، شیشه‌سازی، کنسرو، و کارگاههای کشتیسازی). کلیسای جامعی از قرن ۱۴م دارد. زادگاه ه. ک. آندرسن است.

اودو، شاه فرانسه؛ ← اود.

اودوآکر[20] (odoāker) یا **اودوواکر**[21] (odovā-ker)، ح ۴۳۵–۴۹۳، فاتح ژرمنی امپراطوری روم غربی. سرکرده‌ی قبیله‌ی هرولی (heruli) و با سربازانش از مزدوران خدمتگزار روم بود، ولی در ۴۷۶ قبیله‌ی هرولی شورش کرده و او را شاه اعلام کرد. اودوآکر اورستس را شکست داده، راونا را گرفته رومولوس آوگوستولوس (آخرین امپراطور روم غربی تا زمان شارلمانی) را خلع کرد، و زنو (امپراطور روم شرقی) خواهی نخواهی استیلای او را بر ایتالیا شناخت. سال ۴۷۶ تاریخ قراردادی سقوط امپراطوری روم غربی است، اگر چه از مدتی پیش امور دولت روم دستخوش آشفتگی بود. در ۴۸۸ زنو تئودوریک کبیر، پادشاه اوستروگوتها، را برای اخراج اودوآکر به ایتالیا فرستاد. اودوآکر، پس از چند شکست، در ۴۹۳ موافقت

---

(1)Ojibwa (2)Ujiji (3)Ojos de Salado (4)Aude (5)Eudes (6)Odo (7)Oud (8)Houdas (9)Udaipur (10)Mewar (11)Audubon (12)Oder (13)Odessa (14)Udmurt (15)Houdin (16)Auden (17)Audenarde (18)Ödenburg (19)Odense (20)Odoacer (21)Odovacer

کرد که تئودوریک را در حکومت شرکت دهد؛ آنگاه تئودوریک او را به ضیافتی دعوت کرده بقتل رساند.

اودوسئوس[1] (odusseus) یا **اولوسس**[2] (ulus-ses) یا **اولیس** (ulis)، در اساطیر یونان، پادشاه ایتاکا، شوهر پنلوپه و پدر تلماخوس. از رهبران جنگ تروا و بجهت خردمندی و حیله‌های جنگی معروف بود. بعداً ده سال سرگردان بود تا بوطن خود مراجعت کرد. داستان سرگردانی وی و چگونگی باز بدست آوردن پادشاهی او را همر در اودیسه آورده است.

اودون[3]**، ژان آنتوان** (jāN āNtuān udoN)، ۱۷۴۱–۱۸۲۸، پیکرتراش فرانسوی. در بیست سالگی موفق بدریافت جایزه‌ی رم شد، و ده سال در ایتالیا زندگی کرد. در صورتسازی چنان چیره‌دست بود، که پس از وی کمتر کسی بپای او رسیده است. از بیشتر معاریف زمان خود صورت ساخته. کاترین (ملکه‌ی روسیه) یکی از مدلهای او بود. ناپلئون او را گرامی میداشت.

اوده (avadh)، هند: ← **اوتار پرادش**.

اودیپ[4] (odip)، یند اویدیپوس (oydipus)، از پهلوانان داستانی یونان. پدرش لایوس (پادشاه تب) از غیبگویان شنید که اودیپ پدر خود را کشته مادر را بزنی میگیرد. باین جهت، اودیپ را در کودکی بر سر کوه کیتایرون گذاشت، ولی پادشاه کورنت او را نجات داده بزرگ کرد. وقتی که بزرگ شد، از گفته‌ی غیبگویان مطلع شد، و لهذا از کورنت به تب گریخت. در راه به لایوس برخورد و در نزاعی که پیش آمد ویرا کشت. سپس سؤالات سفینکس را جواب گفته مادر خود، یوکاسته، را بزنی گرفت. پس از سالها که حقیقت را دریافت خود را کور کرد و یوکاسته خودکشی نمود. **کرئون**، برادر یوکاسته، پادشاه شد. اودیپ آخر عمر را بآرامش در کورنت گذرانید، ولی گناهی که ندانسته مرتکب شده بود پاگیر تب گردید (← **مخالفان هفتگانه‌ی تب**). افسانه‌ی اودیپ در ادبیات، موسیقی، و هنر زیاد بکار رفته است. نیز ← **اودیپ، عقده‌ی**.

اودیپ، عقده‌ی[5]، در روانشناسی حالتی، که مخصوصاً در بین سنین چهار و پنج ظاهر میشود، و در آن، پسران بشدت به مادران مهر میورزند، و از پدران بیزاری میجویند، و دختران بالعکس (عقده‌ی اِلِکترا). اصحاب ز. فروید را عقیده بر این است که اگر این عقده در دوران کودکی و یا بعداً بوسیله‌ی پسیکانالیز گشوده نگردد، در رفتار و سلوک انسان بالغ تأثیر مشابهی خواهد داشت. نیز ← **اودیپ**.

اودیسه[6] (odise)، منظومه‌ای حماسی، مشتمل بر ۲۴ سرود، منسوب به هومر (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۷ هش). سراسر این منظومه شرح سفرهای **اودوسئوس** (اولیس) پس از جنگ تروا و بازگشت وی به کشورش ایتاکا است. در اودیسه، بر خلاف ایلیاد، که سراسر وجد و نشاط است و با بیانی شورانگیز و گیرا تنظیم شده، سلسله‌ی حوادث و وقایع بسرعت در پی یکدیگر میآیند.

اودینسک، جمشسر آسیائی: ← **اولان اوده**.

اودینه[7] (udine)، شهر (جه ۷۵٬۶۹۰)، کرسی فریولی‌ونتسیا جولیا، لش ایتالیا. در ۱۴۲۰ بتصرف دولت ونیز، در ۱۷۹۷ و ۱۸۱۴ بتصرف اتریش، و در ۱۸۶۶ بتصرف ایتالیا درآمد. در جج I از پایگاههای ارتش ایتالیا بود؛ در اکتبر ۱۹۱۷ سپاهیان اتریش اشغالش کردند.

اوُدونل[8]**، لئوپولدو** (leopoldo odonel)، ۱۸۰۹–۶۷، ژنرال و سیاستمدار اسپانیولی. نیاکان وی ایرلندی بودند. در ۱۸۵۶–۵۷، ۱۸۵۸–۶۳، و ۱۸۶۵–۶۶ نخست‌وزیر بود، و سیاستی نسبةً آزادیخواهانه داشت. قانون اساسی کهن را از نو برقرار کرد (۱۸۵۶). در جنگهای مراکش فرماندهی داشت (۱۸۵۹–۶۰).

اور[9] (ër)، ولایت (۶٬۰۳۷ کمم؛ جه ۳۳۲٬۵۱۴)، ل فرانسه، در نورماندی؛ مرکزش اورو.

اور[10] (ur) یا (در تورات) **اور کلدانیان**، شهر و ناحیه‌ی قدیم سومر، ج بابل. شهر اور مطابق مقیر (moqayyar) کنونی (ج عراق، نزدیک راه آهن بین بصره و بغداد)، و از مراکز مهم فرهنگ سومری و (بگفته‌ی تورات) محل تولد ابراهیم پیغمبر بوده است. نام این شهر بزرگ، که تأسیسش از ازمنه‌ی بسیار قدیم است، در قرن چهارم قم از تاریخ برافتاد، و پس از آن در زیر خاک و شن مدفون شد و فراموش گردید. محلش در قرن ۱۹م کشف شد، ولی فقط پس از کاوشهای (۱۹۳۴) بسیار دقیق سر ج. ل. وولی بود که تا حدی از تاریخ گذشته‌ی آن اطلاع بدست آمد. اگر چه اطلاعات مربوط به آغاز این شهر هنوز تا حدی جنبه‌ی حدس دارد، شواهدی حاکی است که شهر اور پیش از طوفان بزرگی (طوفان نوح؟) وجود داشته است. مقارن ۳۵۰۰ قم شهر آبادی بوده، و نخستین سلسله‌ی شاهان آن (حـ ۳۲۰۰ قم) که مدت ۱۷۷ سال سلطنت کرده‌اند، وارث فرهنگ ثروتمندی از گذشته بوده‌اند. پس از این سلسله، از مدت درازی از تاریخ اور اطلاعی در دست نیست، جز اینکه سلسله‌ی دیگری از شاهان در آن برخاسته و منقرض شده است. در حـ ۲۸۰۰(؟) قم اور مسخر سارگن شد، و این خود گام بلندی در آمیزش دو فرهنگ سومری و سامی با یکدیگر بود. در حـ ۲۰۶۰ قم (۲۳۰۰؟) سلسله‌ی جدیدی توسط اور-نمو (ur-nammu) یا اور-انگور (ur-engur) تأسیس شد، و همو بانی زیگورات بزرگ اور است، که ویرانه‌های آن قرنها زیر شن مدفون، و بعدها اعراب آنرا تل المقیر [= تپه‌ی قیری] نامیدند، و کاوش در همین تل بود که باکتشاف شهر اور انجامید. اور شهر تجارتی بزرگی بر کنار فرات بود، و پادشاهان سلسله‌ی سوم آن بر سرزمین وسیعی فرمان میراندند. پس از آن بتصرف عیلامیان و بعد بتصرف بابل درآمد، و فاتحان گوناگون (از جمله نبوکدنصر در قرن ۶م قم) گاهی آن را ویران و گاهی از نو آباد میکردند. از حدود نیمه‌ی قرن ۶م قم شهر دوچار انحطاطی شد که از آن کمر راست نکرد. سندی مورخ ۳۲۴ قم آن را (بنام دیگری) مسکن اعراب دانسته، ولی در آن هنگام دیگر عنوان شهر بزرگی نداشته است. شاید تغییر مجرای فرات، که مایه‌ی اصلی آبادی و برکت آن شهر بوده، سبب انحطاط و انقراض آن شده باشد. نام اور در عهد عتیق فراوان آمده است (از جمله: پیدایش ۱۱،۲۸، ۳۱؛ ۱۵،۷؛ نحمیا ۹،۷).

اور[11]**، جان بوید** (jān boyd or)، ملقب به (اولین) **بارون اور** (bāron)، ۱۸۸۰–، عالم انگلیسی کشاورزی و متخصص در امور غذائی. در ۱۹۴۹ جایزه‌ی صلح نوبل باو اعطا شد. در راه توزیع خواربار و رفع اشکالات غذائی مربوط بدان خدمات بسیار کرده است.

اوراتسیو، اسم ایتالیائی: ← هوراتیوس، اسم.

اوراتوریو[12] (orātorio) [ایتالیائی، = جای عبادت]، قطعه‌ی موسیقی با شعر که معمولا درباره‌ی موضوعهای دینی ساخته، و تقریباً همیشه (بر خلاف اپرا) بدون نمایش صحنه‌ای اجرا میشود. عنوان و رواج آن از قدیس فیلیپو د نری (qeddis filippo de neri) (۱۵۱۵–۱۵۹۵) است، که در ۱۵۷۵ در فلورانس مجمعی دینی تأسیس کرد، و برای آن نمازخانه‌ای بنام اوراتوری بنا نهاد. و در آنجا پس از وعظ اینگونه قطعات اجرا میشد، و بعلت مقبولیت آنها، این کار پس از مرگ وی ادامه یافت. از سازندگان معروف اوراتوریو میتوان پالسترینا، هندل، باخ، هایدن، و مندلسون را نام برد.

اوراثیو، اسم اسپانیولی: ← هوراتیوس، اسم.

اورادئا[13] (orādeā) یا **اورادئا‌ماره** (māre)، آلمانی **گروسوارداین**[14] (grosvārdāyn)، مجار **نادی‌واراد**[15] (nādyvārād)، شهر (جه ۹۹٬۰۰۷)، غ رومانی، بر رود کوروش. مرکز تجارتی و اسقف‌نشین است. مجارستان پس از جج I آنرا به رومانی واگذار کرد، ولی تقریباً نیمی از جمعیتش مجار است.

اورارتو[16] (urārtu) یا **وان** (vān)، عبری **آرارات**، مملکت قدیم (حـ ۱۲۷۰–۷۵۰ قم)، در اطراف دریاچه‌ی وان، ل آشور. از حـ ۱۲۷۰ تا ۷۵۰ قم دوام داشت. نخستین کتیبه‌ای که از آن بدست آمده از زمان شلمنصر I، شاه (حـ ۱۲۷۶–۱۲۵۷ قم) آشور، است. با هجوم سکاها و مادها از میان رفت.

اوراس، اسم فرانسوی: ← هوراتیوس، اسم.

اوراق قرضه: ← **سند قرضه**.

اوراکا[17] (urrākā)، فت ۱۱۲۶، ملکه‌ی (۱۱۰۹–۲۶) کاستیل؛ دختر آلفونسوی VI اسپانیا. شوهر دومش، آلفونسوی I آراگون، اراضی وی را گرفت، و او را طرد کرد (۱۱۱۴)، ولی اوراکا، بکومک اشراف کاستیل و پسرش (که با عنوان آلفونسوی VII جانشین او شد)، کاستیل را حفظ کرد.

اورال[18] (urāl)، رودی بطول ۲٬۴۴۰ کم، جمشسر و جشسر قزاقستان، که قسمتی از مرز جغرافیائی قراردادی بین اروپا و آسیا است. از ج کوههای اورال سرچشمه گرفته ابتدا بسمت ج و بعد بجانب غ و دوباره به ج سرازیر شده از ماگنیتاگورسک میگذرد و بدریای خزر میریزد. قسمتی از آن

---

(1)Odysseus (2)Ulysses (3)Houdon (4)Oedipus (5)Oedipus complex (6)Odyssey (7)Udine (8)O'Donnell (9)Eure (10)Ur (11)Orr (12)oratorio (13)Oradea (14)Grosswardein (15)Nagyvárad (16)Urartu (17)Urraca (18)Ural

قابل کشتیرانی است.

اورال[1] (urāl) یا **کوههای اورال**، رشته‌کوهی در تجشم که بطول ح ۲٬۶۴۰ کم، در امتداد ل‌ح بین اروپا و آسیا ممتد است. بلندترین قله‌ی آن نارودا (nārodā) (۱٬۸۸۵ متر) است. جز در قسمت سنگلاخ شمالی، جنگلهای فراوان دارد؛ دارای منابع معدنی سرشار (آهن، منگنز، نیکل، کروم، مس، فلزات و سنگهای قیمتی، بوکسیت، پنبه‌ی کوهی، زغال سنگ، و نفت) است. مراکز عظیم صنعتی آن در ۱۹۳۵–۳۹ در شهرهای **سوردلوفسک**، **ماگنیتاگورسک**، نیژنی تاگیل، مولوتوف، و چلیابینسک احداث شد. در جه II تمام صنایع از غ تجشم بناحیه‌ی اورال منتقل گردید.

اور-ا-لوار[2] (ēr-e-luār)، ولایت (۵٬۹۴۰ کمه، جه ۲۶۱٬۰۳۵)، ل فرانسه، در ناحیه‌ی بوس؛ مرکزش شارتر.

اورال‌وآلتائی[3]**، زبانهای** (urāl-o-āltāī)، نامی که بعده‌ای از زبانهای اروپا و آسیا، که تصور میرود با هم مرتبط باشند، داده شده است، زبانهای فینو-اویغوری و سامویدی از دسته‌ی اورالی، و زبانهای ترکی و منولی و تونگوزی از دسته‌ای که اصطلاحاً آلتائی خوانده میشود. ولی ارتباط میان این زبانها، هرچند محتمل است، مسلم نیست، و بخصوص خویشاوندی زبانهای آلتائی و اورالی هنوز جنبه‌ی فرضی دارد.

اورامان (ōrāmān)، ده (جه ۱٬۳۵۰ ؟)، غ ایران، در کردستان، ۲۱ کیلومتری غ رزاب.

اورامان تخت (ōrāmāne taxt)، دهستان (جه ح ۱۴٬۵۰۰ ؟)، شهرستان مریوان، استان کردستان؛ دارای ۴۷ (؟) آبادی. از غ به عراق محدود است. رشته‌کوه شاهو از قسمت جنوبی آن میگذرد. محصولش توتون و (در کنار رود سیروان) میوه است.

اورامان لهون (ōrāmāne lohon)، دهستان (جه ۱۵٬۰۰۰ ؟)، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاه)، کنار مرز عراق؛ دارای ۳۵ (؟) آبادی. رودهای سیروان و شمشیر و رشته‌کوه شاهو از آن میگذرند. محصولش گردو، کتیرا، سقز، و لبنیات است.

اوران (orān)، الجزایر: ← **وهران**.

اورانژ[4] (orānj)، رودی بطول ح ۲٬۱۰۰ کم، افریقای جنوبی. در باسوتولند سرچشمه گرفته بجانب غ روان میشود، و مرز جنوبی کشور آزاد اورانژ را تشکیل میدهد؛ مسیر سفلای آن مرز بین اتحادیه‌ی افریقای جنوبی و افریقای جنوب غربی را تشکیل میدهد؛ سرانجام به قطلا میریزد. نزدیک مصب آن نهشتهای سرشار الماس وجود دارد.

اورانژ[4] (orāNj)، شهر (جه ۱۰٬۵۱۵)، ولایت وکلوز، جش فرانسه، نزدیک آوینیون. ویرانه‌های تئاتر و طاق نصرتی از دوره‌ی رومیان دارد. اورانژ پایتخت امیرنشینی بود، و آن در ۱۵۴۴ به **ویلیام خاموش** از خاندان **ناسو** منتقل شد. لوئی XIV، پادشاه فرانسه، اورانژ را تصرف کرد، ولی لقب منتسب به اورانژ همچنان برای شاهزادگان هلندی اورانژ باقی ماند. خاندان اورانژ هنوز بر هلند سلطنت میکنند.

اورانژ، کشور آزاد[5] (orānj)، ایالت (۱۲۸٬۵۹۰ کمه، جه ۱٬۰۱۶٬۵۷۰)، ش قسمت مرکزی اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ کرسی آن بلومفونتین. به رودهای اورانژ (ج) و وال (ل) محدود است. قسمت عمده‌ی آن فلات است. گوسفندچرانی در آن رواج دارد. از محصولاتش غلات و گندم و منابع معدنی آن الماس و طلا و زغال سنگ است. در ۱۸۳۵–۴۸ بتوسط بوئرها مسکون شد، و آنان دولتی جمهوری بنام کشور آزاد اورانژ در آنجا تأسیس کردند (۱۸۵۴). بعداً بریتانیا آنرا گرفت، و بنام مستعمره‌ی رود اورانژ به دومینیونهای خود ملحق کرد (۱۹۰۰). در ۱۹۱۰ به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی پیوست.

اورانژ، مستعمره‌ی رود: ← **اورانژ، کشور آزاد.**

اورانگوتان[6] (orāngutān؛ از فنـ)، میمون آدم‌نمای سواحل باطلاقی جنگلهای بورنئو و سوماترا، از نوع پونگو (*Pongo*) یا سیمیا (*Simia*). با هوش و قابل تربیت است. با چهار دست و پا راه میرود یا خود را به درختان میآویزد. بدنش پوشیده از موهای زبر سرخ‌فام است، و قد افراد بالغ آن به ۱٫۵ متر و وزنشان به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد.



اورانوس[7] (urānos) [ینـ، = آسمان]، در دین یونان، خدای آسمان و اول فرمانروای جهان؛ پسر گایا و پدر تیتانها و سیکلوپها. چون از دیدن هیکل کریه فرزندان خود بیزار بود آنها را در تارتاروس محبوس کرد. گایا **کرونوس** را برانگیخت تا او را معزول کرده بجایش نشست. از خونش که بزمین ریخت عفریتها و ارینوئس برخاستند، و از آنچه بدریا ریخت آفرودیته بوجود آمد.

اورانوس[7] (urānus؛ از لتیـ)، در نجوم، هفتمین سیاره (از لحاظ فاصله از خورشید) در منظومه‌ی شمسی (← **سیارات**، **جدول مشخصات**). پنج قمر دارد (پنجمی در ۱۹۴۸ کشف شد). اورانوس را هرشل کشف کرد (۱۷۸۱). مطالعه در اختلالات حرکت آن منجر بکشف نپتون شد.

اورانیا[8] (urāniā)، در اساطیر یونان. **۱-** موز نجوم. ← **موزها**. **۲-** عنوان آفرودیته بعنوان الاهه‌ی آسمانها و حامی عشق آسمانی.

اورانینباوم (orānienbām)، جمشر: ← **لامانوسوف.**

اورانینبورگ[9] (orānienburg)، شهر (جه ۱۸٬۶۳۳)، براندنبورگ، ش آلمان، بر رود هافل. یکی از اولین اردوگاههای کار اجباری رژیم نازی آلمان بود.

اورانیوم[10] (urāniom؛ از فنـ)، عنصر فلزی رادیوآکتیو و نقره‌فام و بسیار سخت (علامت شیمیائی آن U؛ نیز به جدول عناصر در مقاله‌ی عنصر رجوع کنید). فعالیت شیمیائی آن زیاد است. کانه‌های عمده‌ی آن **پچبلند** و **کارنوتیت** میباشد، که عظیمترین نهشتهای آنها در کانادا و جمهوری کنگو (کنگوی سابق بلژیک) قرار دارد؛ نهشتهای موجود در چکوسلواکی از جنبه‌ی تاریخی اهمیت دارد. اورانیوم سه همجای (= ایزوتوپ) طبیعی دارد، و تا کنون چندین همجای مصنوعی آن ساخته شده است. همجاهای طبیعی اورانیوم دارای اعداد جرمی ۲۳۸ و ۲۳۵ و ۲۳۴ هستند، و آنها را بترتیب به U۲۳۸ و U۲۳۵ و U۲۳۴ نمایش میدهند؛ اورانیوم طبیعی مشتمل بر این سه همجا است (بترتیب ۹۹٫۲۷ و ۰٫۷۲ و ۰٫۰۰۶ در صد).

اورانیوم را م. ه. کلاپروت در ۱۷۸۹ کشف و بافتخار کشف (۱۷۸۱) اورانوس بتوسط هرشل نامگذاری کرد. اگر چه این عنصر در بعضی از اکتشافات فیزیکی (مانند رادیوآکتیویته) نقش عمده‌ای داشت، تا سال ۱۹۴۰ مورد استعمال صنعتی چندانی نداشت. کشف شکافت هسته‌ی اورانیوم و آزاد شدن **انرژی اتمی** اهمیت فراوان این عنصر را آشکار ساخت، و از سال ۱۹۴۵ مساعی فراوان برای کشف و بهره‌برداری منابع اورانیوم بعمل آمده است. شکافتن هسته‌ی اورانیوم بوسیله‌ی بمباران با نوترونها بعمل میآید. هسته‌ی U۲۳۵ با گرفتن یک نوترون میشکافد و انرژی رها میکند (← **انرژی اتمی**). اورانیوم ۲۳۸ (U۲۳۸) با گرفتن یک نوترون نمیشکافد، ولی میتوان از آن **پلوتونیوم** بدست آورد که عنصری شکافتپذیر است. نیز ← **رادیوآکتیویته**، **راکتور**.

اورئومیسین[11] (oreomisin؛ از فنـ) یا **اورئومایسین** (oreomāysin؛ از انگلـ)، یکی از آنتی‌بیوتیکها، که در ۱۹۴۸ کشف شد. در بعضی بیماریهای ویروسی مؤثر است.

اوربانوس[12] **I** (urbānuse)، فت ۲۳۰، پاپ (۲۲۲–۲۳۰) و از قدیسین؛ معاصر آلکساندر سوروس.

اوربانوس[12] **II**، ح ۱۰۴۲–۱۰۹۹، پاپ (۱۰۸۸–۹۹). فرانسوی و نامش اودو (odo) بود، و در رم بخدمت قدیس گرگوریوس VII پیوست، و از دستیاران لایق او در اصلاحات گردید، و چون به پاپی رسید اصلاحات را ادامه داد. وی همان کس است که خطابه‌اش در کلرمون (۱۰۹۵) باعث **جنگهای صلیبی** شد.

اوربانوس[12] **III**، فت ۱۱۸۷، پاپ (۱۱۸۵–۸۷)؛ از مردم میلان. نزاع دستگاه پاپی را با امپراطور فردریک I ادامه داد.

اوربانوس[12] **IV**، فت ۱۲۶۴، پاپ (۱۲۶۱–۶۴)؛ از مردم فرانسه. کشمکش خاندان هوهنشتاوفن و کلیسا در زمان او ادامه یافت.

اوربانوس[12] **V**، ۱۳۱۰–۷۰، پاپ (۱۳۶۲–۷۰)؛ از مردم پرووانس. از بندیکتیان و از علمای دین بود. بکومک کاردینال آلبورنوث کوشید که مقر پاپ را به رم منتقل کند (۱۳۶۷)، ولی در ۱۳۷۰ ناچار شد که به آوینیون بازگردد.

اوربانوس[12] **VI**، ۱۳۱۸؟–۱۳۸۹، پاپ (۱۳۷۸–۸۹)؛ از مردم ناپل. پس از مرگ گرگوریوس XI به پاپی نشست، ولی کاردینالها مدعی شدند که انتخاب او در نتیجه‌ی این بوده که مردم رم انتخاب‌کنندگان را تهدید کرده‌اند، و باین جهت،

---

(۱)Ural (۲)Eure-et-Loir (۳)Ural-Altaic (۴)Orange (۵)Orange Free State (۶)orangutan; orangoutang
(۷)Uranus (۸)Urania (۹)Oranienburg (۱۰)uranium (۱۱)aureomycine (۱۲)Urban

رم را تـرک گفتـند، و روبر ژنـوی را بـه پـاپـی برگزیدند (وی همان ناپاپ کلمنس VII است)، و بدین ترتیب شقاق کبیر آغاز شد. اوربانوس را، از همان آغاز انتخابش، در بیشتر ایتالیا و آلمان، فلاندر، و انگلستان به پاپی شناختند، ولی وی دست باقداماتی زد (از جمله قتل ۵ کاردینال) که در نتیجه متحدین سیاسی خود را از دست داد. بسیاری معتقدند که دیوانه بود.

اوربانوس[1] **VII** (urbānuse)، ۱۵۲۱–۹۰، پاپ (۱۳ روز در ۱۵۹۰)؛ مت رم.

اوربانوس[1] **VIII**، ۱۵۶۸–۱۶۴۴، پاپ (۱۶۲۳–۴۴)؛ مت فلورانس. در دورهی او آلمان گرفتار جنگ سیساله بود. در کارهای کلیسا فعال بود. بر شکوه و جلال رم بسیار افزود. همو بود که حکم تکفیر گالیله را تصویب کرد.

اوربرو[2] (ërebru)، شهر (جه ۶۶٬۵۴۸)، مرکز ولایت اوربرو، سوئد مرکزی، کنار دریاچهی یلمارن. کارخانههای کفشسازی و کلیسا و قلعهای از قرن ۱۳م دارد.

اوربینو[3] (urbino)، شهر (جه ۸٬۲۴۹)، مارکه، ایتالیای مرکزی؛ زادگاه رافائل. مکتب نقاشی معروفی داشت (قرون ۱۵م–۱۷م). کاخی از دورهی رنسانس دارد که حاوی آثار هنری گرانبهائی است.

اورتادو د مندوثا[4]، **دیگو** (diego urtādo de mendotā)، ۱۵۰۳–۷۵، نویسنده و مورخ و سیاستمدار اسپانیائی؛ مت غرناطه. اثر معروفش کتاب جنگ غرناطه است که با کمال بیطرفی در تاریخ شورش مورها (اعراب) نوشته است.

اورتز[5] (ortez)، شهر (جه ۴٬۸۳۱)، ولایت باس‌پیرنه، جغ فرانسه؛ پایتخت سابق بئارن. در اینجا ولینگتن فرانسویان تحت فرماندهی سولت را شکست داد (۱۸۱۴).

اورتگا ای گاست[6]، **خوسه** (xose ortegā i gā-set)، ۱۸۸۳–۱۹۵۵، نویسنده و فیلسوف اسپانیائی، استاد مابعد الطبیعه در دانشگاه مادرید. مصنفات بسیار در فلسفهی تمدن دارد، و معتقد است (مخصوصاً در طغیان تودهها، ۱۹۳۰؛ ترجمهی فارسی، ۱۳۳۴ هش) که اقلیتی از خردمندان و هوشمندان (انتلکتوئل) باید تودهها را رهبری کنند تا از هرج و مرج جلوگیری شود. از آثار دیگرش انتلکتوئل و دیگری (ترجمهی فارسی، ۱۳۳۳ هش) و دوراندیشی و تکنیک (ترجمهی فارسی، ۱۳۳۲ هش) است.

اورتگال[7]، **دماغهی** (ortegāl)، پیشرفتگی ناحیهی گالیشیا (اسپانیا) در قطل. حد جنوب غربی خلیج بیسکی است.

اورتلس[8] (ortles)، آلمانی **اورتلر** (ortler)، دستهای از کوههای آلپ، ناحیهی ترنتینو-آلتو آدیجه، ل ایتالیا، که ارتفاعش به ۳٬۹۰۰ متر میرسد.

اورتلیوس[9]، **آبراهام** (ābrāhām ortelius)، ۱۵۲۷–۹۸، جغرافیادان فلاندری آلمانیالاصل. معاصر مرکاتور و بعد ازو بزرگترین جغرافیادانان فلاندری قرن ۱۶م است. اثر عمدهاش یک اطلس جغرافیائی است.

اورخان، ضبط دیگری از کلمهی گورخان: ← گورخانیان.

اورخان[10] (orxān, ur-)، ۱۲۸۸–۱۳۵۹؟ (۶۸۷–۷۶۱؟ هق)، سلطان (۱۳۲۶–۱۳۵۹؟) عثمانی، پسر و جانشین امیر عثمان I. آندرونیکوس III، امپراطور بیزانس، را شکست داد، و قسمتهای زیادی از آسیای صغیر (از جمله نیقیه) را گرفت. در ۱۳۴۵ عثمانیها بیاری امپراطور یوحنای VI به اروپا رفتند (اولین ورود آنان به اروپا)، و اورخان دختر یوحنا را، نامش تئودورا، بزنی گرفت. اورخان دو بار دیگر برای یاری به یوحنا از داردانل عبور کرد. پس از مرگش مملکتی سازمانیافته برای پسرش مراد I باقی گذاشت.

اورخون[11] یا **ارخون** (هس دو orxon)، رودی بطول ح ۱٬۱۰۰ کم، که در کوههای خانگای (xāngāy)، لغ جمهوری خلق مغولستان سرچشمه میگیرد. بجانب لش روان شده کمی در ج مرز مغولستان و تجشس به رود سلنگا ملحق میشود. **کتیبههای اورخون**، که از قرن هشتم میلادی است، نزدیک مسیر سفلای آن، بفاصلهی ح ۶۵ کیلومتری ل شهر قراقروم، بدست آمد. این کتیبهها مشتمل بر قدیمترین آثار شناختهشده بیکی از زبانهای ترکی و نیز مشتمل بر بعضی متون چینی است.

اوردالی[12] (ordāli، فنس) یا **اوردیال** (ordiāl؛ از انگا)، آزمایشهای الیم یا خطرناکی که برای تشخیص گناهکار بودن یا بیگناهی متهم او را در معرض آنها قرار میدادند. این طریق بدوی قضاوت مبنی بر این فکر بود که خدا یا قوای مافوق طبیعی بر آزمایشها نظارت دارند، و بیگناهان را از گزند آنها حفظ کرده، بدین طریق بیگناهی آنانرا آشکار میسازند. اوردالی در نزد بسیاری از اقوام رواج داشت (مثلا ← محنه؛ ور)، و در اروپا حتی تا قرن ۱۳م و احیاناً پس از آن جزء روشهای رسمی دادرسی بود. از انواع آن جنگ تن بتن طرفین دعوا و به آب یا آتش انداختن بود.

اوردپویز[13] (averdəpoyz)، فنس آواردوپوا (āvuārdüpuā)، سلسلهای از آحاد وزن که در ممالک انگلیسیزبان در توزین هر گونه کالا جز احجار قیمتی، فلزات قیمتی، و داروها بکار میرود. در این سلسله ۱۶ درم معادل یک اونس و ۱۶ اونس معادل یک پوند است. پوند مشتمل بر ۷٬۰۰۰ گرین (حبه) و معادل ۴۵۳٫۵۹ گرم میباشد. در سلسلهی اوردپویز دو نوع تن بکار میرود: یکی تن بزرگ (۲٬۲۴۰ پوند) و دیگری تن کوچک (۲٬۰۰۰ پوند)؛ اولی در انگلستان و دومی در کشمت رایج است. نیز جداول مقالهی سلسلهی آحاد را ببینید. نیز ← تروی.

اوردژونیکیدزه: ← ولادیقفقاز.

اورده، وریدها: ← سیاهرگ.

اوردیال: ← اوردالی.

اوردینگن[14]، **آلارت وان** (ālārt vān everdin-gen)، ۱۶۲۱–۷۵، نقاش و حکاک هلندی. مناظر سوئد و نروژ موضوع برخی از کارهای اوست. رنگها، حالت، و ترکیب تصویرهای او اغلب به رنگها، حالت، و ترکیب کارهای ی. و. رویسدال تشبیه شده است.

آورزمان (āvarzamān)، دهستان (جه ح ۲۹٬۰۰۰؟)، غ شهرستان ملایر، دارای ۴۷ آبادی. مرکزش، **آورزمان** (جه ۲٬۱۵۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳ کیلومتری جغ شهر ملایر واقعست.

اورست[15] (everest)، قلهای بارتفاع ۸٬۸۸۲ متر، بر مرز تبت و نپال، در هیمالایا، بلندترین نقاط کرهی زمین. از سر ج. اورست نام گرفته است. کوششهای بسیاری برای صعود به قلهی اورست بعمل آمده و اشخاصی جان خود را بر سر این کار گذاشتهاند. در ۱۹۵۱ ا. ا. شیپتن راهی از جنوب اورست کشف کرد که صعود به قله را ممکن ساخت. در سال ۱۹۵۲ هیئتی از پویندگان سویسی عازم بالا رفتن از اورست شدند، و تا ارتفاع ۸٬۶۰۰ متر از آن صعود کردند، و این منتهای ارتفاعی بود که تا آن تاریخ بشر از کوه بالا رفته بود. بالاخره در سال ۱۹۵۳ هیئتی بریاست سر ج. هانت عازم صعود بر فراز اورست شد، و دو تن از اعضای هیئت، یکی سر ادمند هیلری (sər edmənd* hilëri) از اهل زلند جدید و دیگری شرپا تنسینگ (šerpā tensing) از مردم هند، برای نخستینبار به قلهی اورست رسیدند.

اورست[15]، سر **جورج** (sər jorj evərest*)، ۱۷۹۰–۱۸۶۶، نقشهبردار بریتانیائی. اهل ویلز بود، و در کارهای نقشهبرداری هند خدمت کرد (۱۸۰۶–۴۳). کوه اورست ازو نام گرفته است.

اورستد[16] (orsted)، شهرت فارسی **هانس کریستیان اورستد** (hāns kristiān ërsted)، ۱۷۷۷–۱۸۵۱، فیزیکدان و شیمیدان دانمارکی. وی کشف کرد (۱۸۱۹) که هر گاه سیمی حامل جریان برق بموازات یک عقربهی مناطیسی قرار گیرد، عقربه حرکت میکند و در امتدادی تقریباً عمود بر سیم قرار میگیرد. باین طریق، اورستد رابطهی برق و مناطیس را کشف کرد، و مبحث برقاطیس را بنیان نهاد. وی اول کسی بود که آلومینیوم را جدا کرد (۱۸۲۵).

اورستس[17] (orestes)، در اساطیر یونان، شاهزادهی میسنی؛ یگانه پسر آگاممنون و کلوتایمنسترا، برادر الکترا و ایفیگنیا. در دورهی کودکی او، کلوتایمنسترا و محبوبش آیگیستوس آگاممنون را کشتند، و از ترس انتقامجوئی اورستس، او را به سرزمین دوری فرستادند. ولی وقتی که اورستس بزرگ شد، بازگشت، و بکومک الکترا، مادر خود و آیگیستوس را کشت. باین جهت الاهگان انتقام بتعقیب او پرداختند تا به آتن رسید. در آنجا آریوپاگوس او را محاکمه و تبرئه کرد. برای اینکه بکلی پاک شود بدنبال تصویر مقدس آرتمیس به تاوریس رفت، و در آنجا ایفیگنیا را یافت.

اورستس[17]، فـ ۴۷۶، سردار رومی. پسر خود رومولوس آوگوستولوس را بتخت رسانید (۴۷۵). بدست اودوآکر در پیاچنتسا مغلوب و مقتول شد.

اورسک[18] (orsk)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۱۵۷٬۰۰۰)، ش جمشس اروپائی، بر رود اورال. کارخانههای تصفیهی فلزات و پالایشگاه نفت دارد.

اورسوا[19]، **پدرو د** (pedro de ursuā)، ح ۱۵۲۶

(۱)Urban (۲)Örebro (۳)Urbino (۴)Hurtado de Mendoza (۵)Orthez (۶)Ortega y Gasset (۷)Ortegal (۸)Ortles (۹)Ortelius (۱۰)Orkhan (۱۱)Orkhon (۱۲)ordeal (۱۳)avoirdupois (۱۴)Everdingen (۱۵)Everest (۱۶)Oersted (۱۷)Orestes (۱۸)Orsk (۱۹)Ursúa

-۶۱، کشورگشای اسپانیائی و پوینده در امریکای جنوبی. حادثه‌جوئی بیقرار بود، و در ۱۵۴۵ که به غرناطه‌ی جدید آمد بجستجوی ال دورادو و بتأسیس شهرها پرداخت. سرانجام بقتل رسید.

اورسوند[1] (ëresund)، تنگه‌ای بطول ۱۴۰ کم، میان سوئد و دانمارک، که کاتگات را به دریای بالتیک متصل میسازد. تنگترین نقطه‌اش (بعرض ۴ کم) بین السینور و هلسینگبورگ است.

اورسینی[2] (orsini)، خاندانی از اهل رم، که پاپ کلستینوس III، پاپ نیکولاوس III، و پاپ بندیکتوس XIII بدان تعلق داشتند. این خانواده در قرن ۱۳م برآمد. جنگ میان خاندان اورسینی (از گوئلفها) و خانواده‌ی کولونا (از گیبلینها) غالباً رم را گرفتار هرج و مرج میساخت (← گوئلفها و گیبلینها). اعضای خانواده‌ی اورسینی در قرن ۱۷م از امرای امپراطوری مقدس روم شدند.

آورشتت[3] (äwerštet)، دهکده‌ای در آلمان مرکزی، لش وایمار. در همان روزی که ناپلئون I در ینا پیروز شد (۱۴ اکتبر ۱۸۰۶)، مارشال فرانسه، داوو، سپاهیان پروس را درینجا مغلوب کرد.

اورشلیم: ← بیت المقدس.

اورشلیم، مملکت لاتینی[4] یا **مملکت اورشلیم**، مملکتی که رهبران اولین جنگ صلیبی، پس از گرفتن اورشلیم، در شام و فلسطین بوجود آوردند (۱۰۹۹؛ ← جنگهای صلیبی). این مملکت تا ۱۱۸۷، که صلاح‌الدین ایوبی اورشلیم را گرفت، برقرار ماند، و سپس در ۱۱۹۱ بتوسط رهبران سومین جنگ صلیبی در عکای حالیه دگر بار تشکیل گردید، و قریب صد سال دیگر دوام یافت، اگر چه در این مدت فقط در سنوات ۱۲۲۹-۴۴ بر اورشلیم حکومت داشت. تشکیلات مملکت اورشلیم بر اصول فئودالیته استوار بود، و عبارت بود از سرزمین شاهی اورشلیم (شامل زمینهای تابعه، از قبیل یافا، اشقلون، کرک، و غیره)، و سرزمینهای تابعه‌ی انطاکیه و ادسا و طرابلس، که پادشاهان فقط اسماً بر آنها فرمانروائی داشتند. پادشاهی اصولا انتخابی بود. عملا، استقلال خاوندها و برآمدن دسته‌های بزرگ نظامی (**شهسواران** پرستشگاه؛ شهسواران مهمان‌نواز) سبب ضعف پادشاهان گردید، و اختلافات داخلی پیشرفت مسلمانان ممالک همسایه را آسان نمود؛ ادسا در ۱۱۴۴، اورشلیم در ۱۱۸۷، و عکا، که آخرین دژ بود، در ۱۲۹۱ سقوط کرد. شاهان مملکت اورشلیم عبارت بودند از بودوئن I، بودوئن II (از خاندان بویون)؛ فولک V، بودوئن III، آمالریک I، بودوئن IV، بودوئن V (از سلسله‌ی آنژون). سپس عنوان شاهی به امیران مختلف (مخصوصاً امپراطور فردریک II) و بعدها به شاهان قبرس رسید.

اورشلیم نو، کلیسای، یا **کلیسای نو**، فرقه‌ی مذهبی که بتوسط پیروان **سودنبورگ** تأسیس شد. نخستین مجمع آن در لندن تشکیل گردید (۱۷۸۸). کلیسای نو با نظام اسقفی تعدیل‌شده‌ای اداره میشود، و کلیساهای محلی آن از آزادی فراوان برخوردارند.

اورفئوس[5] (orfeus)، در اساطیر یونان، شاعر و خواننده‌ی تراکیائی که نغمات چنگ وی حتی درختها و سنگها را افسون میکرد. مادرش کالیوپه و پدرش بروایتی آپولون بود. جزء آرگونوتها بود. ائورودیکه (eurudike) را که از پریان بود بزنی گرفت، و چون وی از گزیدگی ماری کشته شد، اورفئوس برای بازیافتن او به هایدس رفت. تحت تأثیر ساز او پرسفونه قبول کرد که زن را آزاد کند مشروط بر اینکه تا قبل از خروج از هایدس اورفئوس او را نگاه نکند. وقتی که نزدیک عالم زندگان رسیدند، اورفئوس شرط را فراموش کرد و بعقب نگریست، و ائورودیکه ناپدید شد. اورفئوس را بانی ← اسرار اورفئوسی و اورفیسم میدانند.


اورفئوس

اورفئوسی، اسرار[6] (orfeusi) [منسوب به اورفئوس]، مناسک دینی سری (← اسرار) در پرستش دیونوسوس، که مبتنی بر اسطوره‌ی دیونوسوس زاگرئوس بود. زاگرئوس (zägreus) پسر زئوس و پرسفونه بود، و تیتانها برای خوشامد هرای حسود او را خوردند. زئوس صاعقه‌ای برانگیخت که تیتانها را نابود کرد، و از خاکستر آنها نسل بشر بوجود آمد که جنبه‌ی الاهی (از زئوس) و شیطانی (از تیتانها) دارد. زئوس قلب زاگرئوس را بلع کرد، و از آن دیونوسوس زاگرئوس جدید بوجود آمد. باین جهت بود که محارم اسرار اورفئوسی بایستی گوشت خام بخورند تا با خدا یکی شوند. دین سری یونانی معروف به **اورفیسم**[7] (orfism) مبتنی بر اشعاری بود که آنها را از قرن ششم قم و اثر طبع اورفئوس میدانستند. اورفیسم خیر و شر را در وجود انسان از روی اسطوره‌ی دیونوسوس زاگرئوس بیان میکرد، و اهمیت صفای اخلاق و اجرای مناسک را برای حیات جاودانی ضروری میشمرد.

اورفرد، اولین ارل آو: ← والپول، رابرت.

اورفورس[8] (orefors)، دهکده، جش سوئد، ح ۴۲ کیلومتری لغ کالمار. ظروف بلور آن در سراسر جهان شهرت دارد.

اورفه[9] (orfa)، نام باستانی آن **ادسا**، شهر (جم ۳۷'۴۵۶)، ج ترکیه. شهر ادسا در ۱۶۳۷ بتصرف دولت عثمانی درآمد، و عثمانیان نام اورفه بر آن نهادند. در قرن ۱۹م بسیاری از ارمنیان مسیحی در آنجا قتل عام شدند. برای تاریخ شهر ← ادسا.

اورفه[10]**، اونوره د/** [د/اورفه] (onore dürfe)، ۱۵۶۷-۱۶۲۵، نویسنده‌ی فرانسوی. وی مؤلف آستره (ästre) (۵ جلد، ۱۶۰۷-10) است، که رمان عمده‌ی شبانی زبان فرانسوی است.

اورفیسم، دین یونان: ← اورفئوسی، اسرار.

اورک[11] (urk)، رودی بطول ۸۰ کم، ل فرانسه. از ریزابه‌های مارن است، و از شاتو-تیری میگذرد.

اورکانیا[12] (orkäniä) یا **آرکانیولو**[13] (ärkänio-lo)، ح ۱۳۰۸-۱۳۴۸، نقاش، پیکرتراش، معمار، موزائیک‌ساز، و زرگر فلورانسی، که نام حقیقیش آندرئا دی چونه (ändreä di cone) بود. یکی از بزرگترین هنرمندان عصر خود بود. زرگری را از پدرش و پیکرتراشی را از آ. پیزانو آموخت. نقاشیهای مهم او در کلیسای سانتا ماریا نوولا در فلورانس است. گچکاریهائی که بیاری برادرش درین کلیسا بوجود آورده بود از میان رفته، اما نقاشی درخشان او بنام مسیح شکوهمند میان قدیس توماس آکویناس و پطرس حواری (تنها تصویری که امضا بپای آن نهاده) بر محراب نمازخانه‌ی کاخ ستروتسی در فلورانس بر جای مانده است. در گالری ملی لندن تصویر تاجگذاری مریم عذرا و در آکادمی فلورانس مریم عذرا و سن برنار محفوظ است. اورکانیا در کار خود از **جوتو** سخت پیروی میکرد. نمونه‌ی پیکرتراشی او بر محراب مرمرین اور سان میکله در فلورانس دیده میشود. بر این محراب، ترکیبی از موزائیک و پیکرهای برجسته یکی از شاهکارهای برجسته‌ی هنر گوتیک را در ایتالیا تشکیل داده است.

اورکرت[14]، سر **تامس** (sər tämos ërkərt*)، ۱۶۱۱-۶۰، نویسنده‌ی اسکاتلندی. شهرتش بواسطه‌ی ترجمه‌ی قسمتی از گارگانتوای رابله است.

اورکنی[15] (orkni)، ولایت (۹۷۴ کمم، جم ۲۱'۲۵۸)، لش اسکاتلند، متشکل از **جزایر اورکنی** یا **اورکنیز** (orkniz) که مجمع‌الجزایری است بطول ۸۰ کم و مرکب از ۹۰ جزیره. کمتر از ثلث آنها مسکون است. مرکز ولایت، شهر کرکوال (kërkwâl)، در بزرگترین جزایر، موسوم به پمونا واقع است. بیشتر جزایر پست، سنگلاخ، و خالی از درخت است. مشاغل عمده ماهیگیری و زراعت است. در ۸۶۵-۱۴۶۸ متعلق به نروژ بود.

اورکنی جنوبی[16]، **جزایر** (orknie)، مجموعه‌ی چند جزیره، ج قطب، شج دماغه‌ی هورن، از توابع مستعمره‌ی بریتانیائی جزایر فالکلند. آرژانتین مدعی مالکیت آنهاست.

اورکوس[17] (orkus)، در اساطیر رومی، از خدایان جهان زیرین. بعدها او را با هادس یونانیان و سپس با پلوتون مطابق شمردند، و سرانجام مطابق هادس (جهنم) گردید.

اورکیزا[18]، **خوستو خوسه د** (xusto xose de urkizä)، ۱۸۰۱-۷۰، سردار و سیاستمدار آرژانتینی. در ۱۸۴۲ بحکومت ایالت انتره ریوس (entre rios) انتخاب شد، و در آنجا چون فرمانروائی مستقل حکمرانی کرد، و ثروت هنگفتی اندوخت. پس از اینکه بر خ. م. د روساس پیروز شد، دیکتاتور موقت اتحادیه‌ی ایالات آرژانتین اعلام شد، و فقط ایالت بوئنوس آیرس بمخالفت با او برخاست، ولی اورکیزا آن ایالت را نیز مطیع ساخت (۱۸۵۹)، اما بوئنوس آیرس

(۱)Oresund (۲)Orsini (۳)Auerstedt (۴)Latin Kingdom of Jerusalem (۵)Orpheus (۶)Orphic Mysteries (۷)Orphism (۸)Orrefors (۹)Urfa (۱۰)Urfé (۱۱)Ourcq (۱۲)Orcagna (۱۳)Arcagnolo (۱۴)Urquhart (۱۵)Orkney (۱۶)South Orkney (۱۷)Orcus (۱۸)Urquiza

دگرباره سر بشورش برداشت، و اورکیزا مغلوب ب. میتره گردید (۱۸۶۱)، و به‌انتره ریوس بازگشت، و تا هنگام قتلش در آنجا حکم راند.

اورگا، مغولستان: ← اولان باتور.

اورگتوریکس[1] (orgetoriks)، فت ۶۰ ق‌م، از سرکردگان هلوتها. طرحی که برای تسخیر گل ریخته بود کشف شد. کمی بعد مرد ولی هلوتها با تعقیب طرح او باعث جنگهای گالیائی شدند.

اورگلیدز[2] (evərgleydz)، پهنه‌ی گِرد‌مداری ماندابی، بطول ح ۱۶۰ کم و عرض ۸۰–۱۲۰ کم، که قسمت اعظم ج ایالت فلوریدا (کشمت) را پوشانیده است. گیا و زیای آن متنوع میباشد. قسمتهای بزرگی از آن بوسیله‌ی زهکشی آباد شده است.

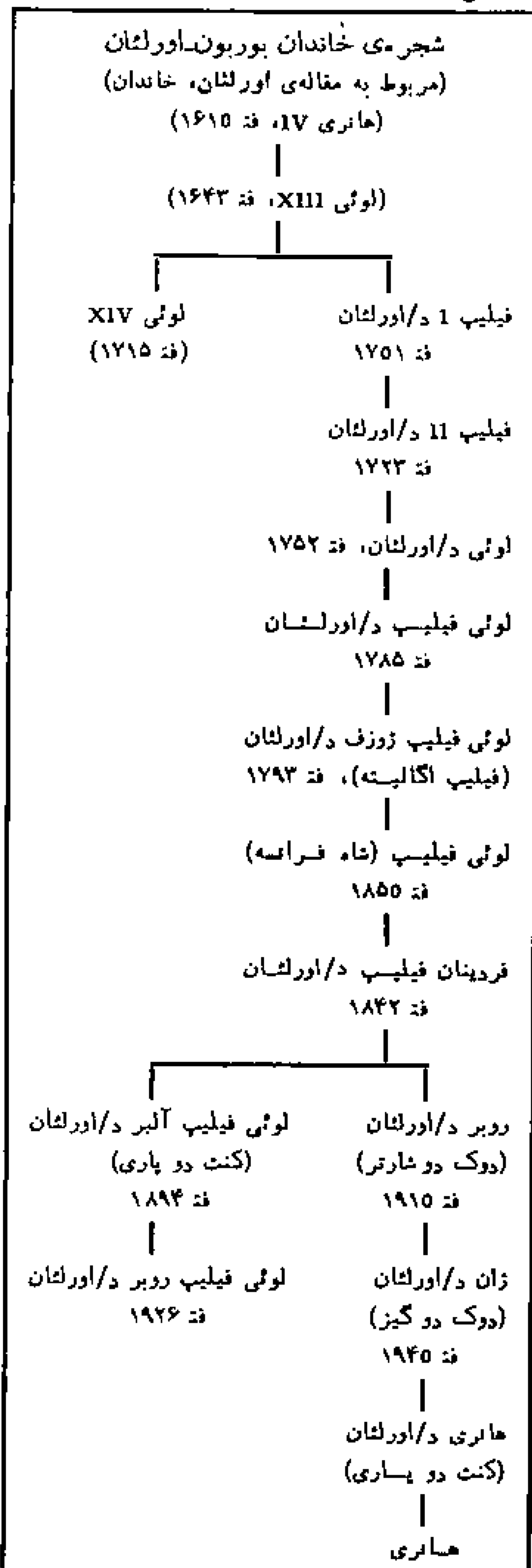
اورگنج[3] (urgenc)، شهر (جه بیش از 10٬000)، جشمـ ازبکستان، در واحه‌ی خیوه. از مراکز منسوجات نخی. تا ۱۹۳۷ اورگنج نو نام داشت. (← گرگانج).

اورگون[4] (oregon)، انگـ آریگن (ārigən)، ۳۳مین ایالت (۲۵۱٬۴۸۵ کمم؛ جه ۱٬۵۲۱٬۳۴۱)، لـ غ کشمت؛ کرسی آن سیلم و بزرگترین شهرش پورتلند. رود کولومبیا قسمتی از مرز شمالی و رود سنیک قسمتی از مرز شرقی آنرا تشکیل میدهد، و از غ به قکب محدود است. سرزمین بایر حوضه‌ی بزرگ در جش آنست. کوههای کسکید از ل به ج آن ممتد است. محصول آن میوه، غلات، دام، لبنیات، مرغ، الوار، و ماهی، و از صنایع آن تهیه‌ی ادوات کشاورزی و مواد شیمیائی است. مقداری طلا، نقره، مس، و منگنز نیز استخراج میشود. دعوی کشمت بر این سرزمین از ۱۷۹۲ آغاز گشت؛ در ۱۸۱۸–۴۶ تحت اداره‌ی مشترک بریتانیای کبیر و کشمت بود. در ۱۸۵۹ عنوان ایالت (آزاد) یافت.

اورل[5] (orel)، روسی آریول (āriol)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً 128٬000)، قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، بر رود آکا. از مراکز تهیه‌ی ماشینهای کشاورزی و نساجی. در جج II تحت اشغال آلمانها بود (۱۹۴۱–۴۳) و میدان نبردهای سنگین.

اورلئان[6] یا **ارلئان** (هر دو orleāN)، نام خانوادگی چهار شاخه از خاندان سلطنتی فرانسه، که شاهزادگان آن غالباً دوکنشین اورلئان را در تصرف داشتند، و نام خود را نیز از آن گرفته‌اند. (۱) تنها عضو شاخه‌ی اول فیلیپ، پسر فیلیپ VI، است، که در ۱۳۴۴ دوکنشین اورلئان تیول او گردید، و بی وارث درگذشت. (۲) شاخه‌ی والوا-اورلئان (vāluā)، که بتوسط لوئی د/اورلئان (فت ۱۴۰۷) تأسیس شد. پسرش شارل د/اورلئان وارث او گردید، و او پدر لوئی II (لوئی XII در سلسله‌ی شاهان فرانسه) است که آخرین عضو این شاخه میباشد. (۳) شاخه‌ی سوم با گاستون د/اورلئان آغاز و باو ختم میشود. (۴) شاخه‌ی بوربون-اورلئان (burbon) که با فیلیپ I د/اورلئان آغاز میگردد، و خاندان کنونی بوربون-اورلئان ازین شاخه است (رجوع شود به شجره‌ی خاندان و مقالات مربوط به اعضای آن).

در اسامی اعضای خاندان اورلئان الفاظ د/اورلئان یا د/ارلئان (هر دو dorleāN)، بمعنی منسوب به اورلئان، میآید، و این الفاظ را در کتب فارسی معمولا بصورت دورلئان یا درلئان مینویسند که گمراه‌کننده است.



اورلئان[6] یا **ارلئان** (هر دو orleāN)، شهر (جه ۷۱٬۵۳۳)، مرکز ولایت لوار، ل فرانسه‌ی مرکزی، بر رود لوار. کارخانه‌های نساجی و آمودن مواد غذائی دارد. از دوره‌ی رومیان وجود داشته؛ در قرن ۶م پایتخت یکی از ممالک فرانکها گردید، و آن در قرن ۷م با نوستریا متحد شد. شهر و نواحی اطرافش قسمتی از قلمرو اصلی کاپسینها بود، و گاهگاه بعنوان تیول باعضای خاندان سلطنتی (دوکهای اورلئان) واگذار میگردید. طی محاصره‌ی (۱۴۲۸–۲۹) اورلئان بدست انگلیسها، خطر آن میرفت که تمام فرانسه تحت حکومت انگلستان درآید، ولی ظهور ژاندارک وضع را تغییر داد، و پس از اینکه وی چند دژ انگلیسها را تصرف کرد، آنها بمحاصره‌ی اورلئان خاتمه دادند، و ورق جنگ صدساله برگشت. شهر و از جمله کلیسای جامع سنت-کروا (saNt-kruā) و موزه‌ی ژاندارک طی جج II سخت آسیب دید.

اورلئان[6]، **جزیره‌ی** (orleāN)، جزیره‌ای بطول ۳۲ کم و بعرض ۸ کم، ج ایالت کبک، کانادا، در رود سنت لارنس. در ۱۶۵۱ فرانسویان در آنجا سکنی گزیدند.

اورلئان[6]، **روبر فیلیپ لوئی اوژن فردینان د/** [د/اورلئان] (rober filip lui ëjen ferdināN dorleāN)، ملقب به **دوک دو شارتر**[7] (dük* dë šārtr)، ۱۸۴۰–۱۹۱۰، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ برادر ل. ف. آ. د/اورلئان. همراه برادر در جنگ داخلی امریکا جنگید. در جنگ فرانسه و پروس و در جنگهای الجزایر شرکت داشت، از ۱۸۸۶ در تبعید بسر برد.

اورلئان[6]، **ژان د/**[د/اورلئان] (jāN dorleāN)، ملقب به **دوک دو گیز**[8] (dük dë giz*)، ۱۸۷۴–۱۹۴۰، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ پسر ر. ف. ل. ا. ف. د/اورلئان. از ۱۹۲۶ ببعد مدعی سلطنت فرانسه بود.

اورلئان[6]، **شارل د/** [د/اورلئان] (šārl dorleāN)، ۱۳۹۱–۱۴۶۵، شاهزاده و شاعر فرانسوی، از شاخه‌ی والوا-اورلئان از خاندان اورلئان؛ پسر لوئی د/اورلئان (فت ۱۴۰۷). پس از کشته شدن پدر سرکرده‌ی آرمانیاکها شد (← آرمانیاکها و بورگینیونها). در آژنکور اسیر انگلیسها گردید، و تا ۱۴۴۰ در اسارت ماند. وی شاعری باقریحه و دربارش در بلوا مرکز اهل ادب بود. پسرش لوئی XII در سلسله‌ی شاهان فرانسه است.

اورلئان[6]، **فردینان فیلیپ د/** [فردینان فیلیپ لوئی شارل هانری د/اورلئان] (ferdināN filip lui šārl hānri dorleāN)، ۱۸۱۰–۴۲، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ پسر ارشد لوئی فیلیپ. در لشکرکشی فرانسه به بلژیک (۱۸۳۱–۳۲) و در جنگهای الجزایر (۱۸۳۵–۴۰) شرکت داشت. مردی محبوب بود، و مرگ او لطمه‌ی شدیدی به خاندان اورلئان وارد ساخت.

اورلئان[6]، **فیلیپ I د/** [د/ اورلئان] (filipe av-val dorleāN) یا **فیلیپ I**، ملقب به **دوک د/اورلئان** (dük*)، ۱۶۴۰–۱۷۰۱، شاهزاده‌ی فرانسوی، از شاخه‌ی بوربون-اورلئان از خاندان اورلئان؛ برادر لوئی XIV. مردی عیاش و بدنام بود، و از کارهای مملکت دستش کوتاه شده بود. زوجه‌ی اولش هنریتا ان و زوجه‌ی دومش الیزابت شارلوت (elizābet šārlot)، شاهزاده‌خانم باواریائی، بود.

اورلئان[6]، **فیلیپ II د/** [د/اورلئان] (filipe dov-vom dorleāN) یا **فیلیپ II**، ملقب به **دوک د/اورلئان** (dük*)، ۱۶۷۴–۱۷۲۳، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان، نایب‌السلطنه‌ی فرانسه در خردسالی لوئی XV؛ پسر فیلیپ I د/اورلئان. در جنگ اتحاد بزرگ و جنگ جانشینی اسپانیا خدمات شایان نمود. مسئول شورش ج. لا بود. اتحاد چهارگانه‌ی ۱۷۱۸ را ترتیب داد، و با اسپانیا جنگید (۱۷۱۹–۲۰). فیلیپ مردی باهوش و فاضل ولی دیکتاتورمنش بود، و مجالس عیاشی

(۱)Orgetorix (۲)Everglades (۳)Urgench (۴)Oregon (۵)Orel (۶)Orléans (۷)Chartres (۸)Guise

شبانه‌ی او مشهور است. جاه‌طلبی او و جانشینانش منجر به اختلاف و نزاع آنان با خاندان سلطنت گردید. پسرش، لوئی د/اورلئان (lui)، ۱۷۰۳–۵۲، شاهزاده‌ای خیر و ادیب بود. پسر لوئی، لوئی فیلیپ د/اورلئان، ۱۷۲۵–۸۵، پدر لوئی فیلیپ ژوزف د/اورلئان بود.

اورلئان[1]، گاستون د/ [د/اورلئان] (gāstoN dorleāN)، ۱۶۰۸–۶۰، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ برادر جوانتر لوئی XIII. در بسیاری از توطئه‌های ضد ریشلیو شرکت داشت، و چند بار از فرانسه گریخت. سرانجام، با خیانت به همدستان خود (مثلا مارکی دو سن‌مار و هانری دو مونمورانسی) مورد عفو واقع شد. وی و دخترش، دوشس دو مونپانسیه، نقش عمده‌ای در فروند داشتند.

اورلئان[1]، لوئی د/ [د/اورلئان] (lui dorleāN) یا **لوئی**، ملقب به **دوک د/اورلئان** (dük*)، ۱۳۷۲–۱۴۰۷، مؤسس شاخه‌ی والوا-اورلئان از خاندان اورلئان؛ برادر شارل VI فرانسه و مشاور عمده‌ی او از ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲. بعد از ۱۳۹۲ گرفتار منازعه‌ی ممتدی با فیلیپ جسور و جانشین وی ژان بی‌ترس گردید. سرانجام بامر ژان مقتول شد، و این امر باعث جنگ داخلی بین آرمانیاکها و بورگینیونها گردید. وی پدر شارل د/اورلئان بود.

اورلئان[1]، لوئی فیلیپ آلبر د/ [د/اورلئان] (lui filip ālber dorleāN)، ملقب به **کنت دو پاری[2]** (kont dë pāri*)، ۱۸۳۸–۹۴، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان. خواستار تخت سلطنت بود، و چون موفق نشد (۱۸۴۸) به کشمه رفت، و در جنگ داخلی امریکا جنگید. در ۱۸۷۱ به فرانسه بازگشت، و از ادعای خود بر سلطنت بنفع هانری دو شامبور منصرف شد (۱۸۷۳). پس از مرگ شامبور، رئیس همه‌ی خاندان بوربون شد. از آثارش انجمنهای کارگران در انگلستان (۱۸۶۹) و تاریخ جنگ داخلی امریکا (۱۸۷۴–۹۰) است و کتاب اخیر از کتابهای معتبر تاریخ نظامی است. وی در انگلستان درگذشت، و بعد ازو پسرش لوئی فیلیپ روبر د/اورلئان مدعی سلطنت فرانسه شد.

اورلئان[1]، لوئی فیلیپ روبر د/ [د/اورلئان] (lui filip rober dorleāN)، ۱۸۶۹–۱۹۲۶، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ پسر ل. ف. آ. د/اورلئان. بعد از پدر مدعی سلطنت فرانسه شد (۱۸۹۴). در انگلستان متولد شد و پرورش یافت، و زندگی خود را در آن کشور و در ارتش انگلستان در هند گذرانید. بدون فرزند درگذشت.

اورلئان[1]، لوئی فیلیپ ژوزف د/ [د/اورلئان] (lui filip jozef dorleāN) یا **لوئی فیلیپ ژوزف**، ملقب به **دوک د/اورلئان** (dük*)، معروف به **فیلیپ اگالیته[3]** (egālite) [= برابری]، ۱۷۴۷–۹۳، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ از طرفداران انقلاب فرانسه؛ نتیجه‌ی فیلیپ II د/اورلئان. در رسیدن ژاکوبنها بقدرت، آنان را یاری نمود، و نام خود را به "فیلیپ اگالیته" تغییر داد. عضو کنوانسیون بود، و به اعدام لوئی XVI رأی داد، ولی کمی بعد، بعنوان اینکه خواهان سلطنت است، با گیوتین اعدام شد.

پسرش، **لوئی فیلیپ**، شاه فرانسه بود (۱۸۳۰–۴۸).

اورلئان[1]، هانری روبر فردینان د/ [د/اورلئان] (hānri rober ferdināN dorleāN)، ملقب به **کنت دو پاری[4]** (kont dë pāri*)، ۱۹۰۸–، شاهزاده‌ی فرانسوی از شاخه‌ی بوربون-اورلئان از خاندان اورلئان؛ پسر ژان د/اورلئان. بعد از پدر مدعی سلطنت فرانسه بود؛ در ۱۹۵۰ به فرانسه بازگشت، و طرفدار جمهوریت و اصلاحات اجتماعی گردید. پسرش هانری (۱۹۳۳–) نام دارد.

اورلاندو[5]، ویتوریو امانوئله (vittorio emānuele orlāndo)، ۱۸۶۰–۱۹۵۲، نخست‌وزیر (۱۹۱۷–۱۹) ایتالیا. یکی از سران چهارگانه‌ی کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) بود و، بیشتر بعلت مخالفت ویلسن، نتوانست سرزمینهائی را که در پیمان سری لندن (۱۹۱۵) به ایتالیا وعده داده شده بود بدست آورد. کنفرانس را با اعتراض ترک گفت (آوریل‌سمه)، و کمی پس از آن کناره‌گیری کرد. مخالف فاشیسم بود. در ۱۹۴۸ بعضویت سنا منصوب شد.

اورلندو[5] (orlandō)، شهر (جمـ ۵۲٬۳۶۷)، قسمت مرکزی ایالت فلوریدا، کشمت.

اورلون[6] (orlon؛ از انگل)، نام تجارتی نخ مصنوعی که بوسیله‌ی شرکت ا. ای. دو پون دو نمور و شرکا تهیه و رایج شد. از گاز طبیعی، اکسیژن، و ازت جو ساخته میشود. در مقابل نور خورشید، رطوبت، قلیائیات، و اسیدها، و در مقابل فساد ناشی از قارچها و حمله‌ی حشرات مقاومت دارد.

اورلیانا[7]، فرانسیسکو د (frāntisko de oreliānā)، فت حـ ۱۵۴۶، پوینده‌ی اسپانیائی رود آمازون. در تصرف پرو شرکت داشت، و در مأموریت گ. پیثارو بداخله‌ی امریکای جنوبی، که در ۱۵۳۸ آغاز شد، از اعضای هیئت اعزامی بود، و سپس با عده‌ای از اعضای هیئت از رود آمازون پایین رفت، و در ۱۵۴۱ بمصب آن رسید. داستانهائی که از زنان جنگجوی آن نواحی نقل کرد سبب تسمیه‌ی آن رود به آمازون گردید (← آمازونها).

آورلیانوس[8] (āreliānus)، فنس اورلین (oreliaN)، حـ ۲۱۲–۲۷۵، امپراطور (۲۷۰–۷۵) روم. پس از اینکه بجای کلاودیوس II نشست، بجدیت بحفظ کشور در مقابل حملات قبایل وحشی و حکمرانان جاه‌طلب (از جمله زنباء، ملکه‌ی تدمر) پرداخت. حکومت روم را در بریتانیا، گل، اسپانیا، مصر، شام، و بین النهرین از نو مستقر ساخته جلال روم را تجدید کرد.

اورلین (oreliaN)، امپراطور روم: ← آورلیانوس.

اورمزد (urmozd یا urmazd): ← اهورمزدا.

اورمند[9]، ارل آو و دیوک آو، القاب عده‌ای از اعضای خاندان باتلر: ← باتلر، تامس؛ باتلر، جیمز.

اورمندی[10]، یوجین (yujin ormāndi)، ۱۸۹۹–، رهبر امریکائی ارکستر؛ مت بوداپست. در ۱۹۳۱–۳۶ رهبر ارکستر سمفونیک مینیاپولیس بود؛ در ۱۹۳۶ برهبری ارکستر سمفونیک فیلادلفی برگزیده شد.

اورموری، لهجه‌ی: از ← لهجه‌های فلات پامیر.

اورمی[11] (uremi؛ از فنس)، بیماری حاد یا مزمن ناشی از باقی ماندن فضولات ازت‌دار در خون بسبب بد کار کردن کلیه‌ها. علائم آن سردرد، تهوع، سرگیجه و اسهال است، و اغلب بیمار دوچار اختلالات دماغی و تشنج نیز میشود.

اورمیه، ضبط دیگر ارمیه: ← ارومیه.

اورن[12] (orn)، ولایت (۶٬۱۴۴ کمـ؛ جمـ ۲۷۴٬۸۶۲)، ل فرانسه، در نورماندی؛ کرسی آن آلانسون.

اورن[13] (o-raN) [رن علیا]، ولایت (۳٬۵۰۰ کمـ؛ جمـ ۵۰۹٬۶۴۷)، ش فرانسه، در آلزاس؛ مرکزش کولمار.

اورنان یا **ارنان** (هر دو ornān): ← ارونه.

اورنبورگ (orenburg)، جمشس: ← چکالوف.

اورنگ‌آباد (ōrangābād)، شهر (جمـ ۱۶۵٬۰۸۵)، بخش اورنگ‌آباد، ایالت بمبئی، هند، ۳۵۵ کیلومتری شرق بمبئی. در حمله‌ی مغول نابود شد (۱۶۱۲)، ولی از نو ساخته و بنام اورنگ‌زیب نامگذاری شد.

اورنگ‌زیب (ōrang.zib) یا **اورنگ‌زیب عالمگیر**، عنوان و لقب **شاهزاده محیی‌الدین محمد**، ۱۵ ذو القعده‌ی ۱۰۲۷–۲۸ ذو القعده‌ی ۱۱۱۸، ششمین امپراطور (۱۰۶۸–۱۱۱۸ هق) هند از سلسله‌ی تیموریان هند؛ سومین پسر شاه جهان، امپراطور دهلی. پس از نیل بسلطنت، چنانکه رسم تیموریان هند بود، بجای اورنگ‌زیب، لقب عالمگیر را برای خویش برگزید. مادرش ارجمندبانو نام داشت، که ملقب به ممتازمحل بود. در اوایل عمر سیرت اهل زهد میورزید، اما در رمضان ۱۰۶۸، هنگامی که پدرش بیمار بود، بکومک برادر خویش مرادبخش، شهر آگره را گرفته پدر را بزندان افکند. پس از آن مرادبخش را فروگرفت، و خود به دهلی رانده بسلطنت نشست. چندی بعد از جلوس، مرادبخش و برادر دیگری از آن خود را کشت. اورنگ‌زیب در توسعه‌ی قلمرو خویش اهتمام کرد. در مذهب سنت تعصب تمام داشت، و از هندوان جزیه گرفت، و درباری باشکوه ترتیب داد. بعد از قریب ۵۰ سال سلطنت عاقبت در شهر احمدنگر از توابع دکن درگذشت. بعد از مرگ عنوان حضرت خلدمکانی یافت. بعد از او، دومین پسرش محمد معظم با لقب شاه عالم بهادر شاه بسلطنت نشست.

آورنو[14] (āverno)، لتی **آورنوس[15]** (āvernus)، دریاچه‌ی دهانه‌ی آتشفشانی، کامپانیا، ایتالیای جنوبی، نزدیک کومه. بواسطه‌ی منظره‌ی گرفته و بخارهای گوگردی، رومیان آن را مدخل جهنم میپنداشتند. بعدها کلمه‌ی آورنوس بمعنی خود جهنم بکار رفت.

اورو[16] (evrë)، شهر (جمـ ۲۵٬۴۴۱)، کرسی ولایت اور، ل فرانسه، در نورماندی. کنتهای اورو در ضمن پادشاهان ناوار نیز بودند (۱۳۴۹–۱۴۲۵). کلیسای جامع (قرون ۱۴م–۱۷م) آن در جج II صدمه دید.

اوروآپان[17] (uruāpān)، شهر (جمـ ۲۵٬۵۸۳)، ایالت میچوآکان، مکزیک؛ بنای ۱۵۴۰. آتشفشان پاریکوتین نزدیک آنست.

آوروئس (āverroes)، صورت لاتینی نام ابن رشد.

اوروتت‌نره (urvatat-nara)، در روایات زردشتی،

(۱)Orléans (۲)Paris (۳)Philippe Égalité (۴)Paris (۵)Orlando (۶)Orlon (۷)Orellana (۸)Aurelian (۹)Ormonde (۱۰)Ormandy (۱۱)uremia (۱۲)Orne (۱۳)Haut-Rhin (۱۴)Averno (۱۵)Avernus (۱۶)Évreux (۱۷)Uruapan

پسر دوم زردشت.

آورورا[1] (ărorā)، در اساطیر رومی، الاههٔ سپیده‌دم، مطابق ائوس یونانیان.

اوروروا[2] (oruro)، شهر (جم ۵۲٬۶۰۰)، غ بولیوی، سومین شهر بزرگ بولیوی؛ بنای ۱۵۹۵. استخراج منابع معدنی باعث رونق آن بوده است.

اوروسکو[3]، **خوسه کلمنته** (xose klemente orosko)، ۱۸۸۳-۱۹۴۹، نقاش مکزیکی. مدرسهٔ ملی کشاورزی را در مکزیک بپایان رسانید، اما ترسیم نقشه‌های معماری را پیشهٔ خود ساخت. در ۱۹۰۹ بنقاشی پرداخت، و بهمراهی د. ریورا رنسانس مکزیک را رهبری کرد. کارهایش از سادگی بی‌منتهائی برخوردار است. بیش از هر چیز موضوعهای اجتماعی، بخصوص مقابلهٔ انسان و ماشین، در آنها بچشم میخورد، و شفقت در آنها موج میزند. بسیاری از کارهای او نقاشیهای دیواری است که مستقیماً بر گچ مرطوب نقش شده است. کارهای او و دوستانش بیشتر برپایهٔ کارهای ملی مکزیک است تا مکتبهای کلاسیک کشورهای دیگر. عامهٔ مردم مکزیک هنر این نقاشان را میستایند، و آنرا سخت میپسندند. نقاشی مکزیک ازین لحاظ بی‌همتاست؛ پیوندی که میان مردم و کارهای اوروسکو و دوستانش برقرار است از نکته‌های مهم هنر مکزیک است. اوروسکو در برخی از دانشگاههای امریکا و مکزیک نقاشیهای دیواری درخشانی بجا گذاشته است.

اوروسیوس[4]، **پاولوس** (pălus orosius)، ح ۳۸۵-۴۲۰، مورخ اسپانیائی و کشیش عالم الاهیات. مؤلف هفت کتاب تاریخ علیه بت‌پرستان است در تاریخ عمومی و دلالت سیر تاریخ بر صدق پیشگوئیهای کتاب مقدس.

اوروک[5] (uruk)، شهر قدیم سومری؛ ← ارک.

اوروکس[6] (oroks؛ فنس)، گاو وحشی اروپائی که اکنون از میان رفته. پوست آن برنگ خرمائی سیاه بوده، و تصور میرود که گاوهای کنونی اروپا از نسل آن هستند. بیزون اروپائی را غالباً اوروکس مینامند.

اوروگوایانا[7] (uruguāyānā)، شهر (جم ـ۳۳٬۲۷۲)، غ ایالت ریو گرانده دو سول، ج برزیل، بر رود اوروگه. از مراکز پرورش گاو و دارای کارخانه‌های فلزگری است.

اوروگه[8] (uruge)، رودی بطول ح ۱٬۶۰۰ کم، ج‌ش امریکای جنوبی، که در ج برزیل نزدیک قطلا سرچشمه میگیرد. قسمتی از مرز بین برزیل و آرژانتین و بین آرژانتین و جمهوری اوروگه را تشکیل میدهد. به ریو دِ لا پلاتا میریزد.

اوروگه[8]، اسپانیولی **اوروگوای** (uruguāy)، جمهوری (۱۸۶٬۸۷۰ کم‌م؛ جم ۲٬۲۵۲٬۹۳۶)، ج‌ش امریکای جنوبی؛ پایتختش مونتویدئو و از شهرهای دیگرش سالتو و کولونیا. کوچکترین جمهوریهای امریکای جنوبی است. ریو د لا پلاتا و رود اوروگه آنرا از آرژانتین جدا میکنند. از ل به برزیل و از ش به قطلا محدود است. قسمت اعظم سکنهٔ آن در دشت آبرفتی پرنعمت باندا اورینتال زندگی میکنند. رود عمده‌اش ریو نگرو است. اوروگه عمدهٔ دنبالهٔ پامپاها است، و پرورش گاو و گوسفند شغل عمدهٔ اهالی است. گوشت گاو و گوسفند آموده از صادرات آنست. از جنبهٔ اداری به ۱۹ ولایت تقسیم میشود. زبان رسمی اسپانیولی و مذهب غالب کاتولیک است.

قدیمترین شهر اوروگه کولونیا است، که در ۱۶۸۰ بتوسط پرتغالیها بنا شد. اسپانیائیها مونتویدئو را در ۱۷۲۶ تأسیس کردند. در قرون ۱۷م و ۱۸م اسپانیا و پرتغال بر سر مالکیت آن کشمکش داشتند، و سرانجام اسپانیا پیروز شد. اوروگه و بوئنوس آیرس در ۱۸۱۱-۱۴ از اسپانیا مستقل شدند. در ۱۸۱۴، در زمان آرتیگاس، نهضت استقلال‌طلبی مردم اوروگه آغاز شد. در ۱۸۲۱ اوروگه جزء برزیل گردید، ولی در ۱۸۲۵ اوروگه‌ایها شورش کردند، و در ۱۸۲۸ اوروگه کشوری مستقل شناخته شد. سپس جنگهای برادرکشی ۱۸۲۸-۵۱ بین دو حزب سیاسی کولورادوس [= سرخها] و بلانکوس [= سفیدها] روی داد. در ۱۸۶۴ نیز بین اوروگه و همسایگانش پاراگه و برزیل جنگ درگرفت (← اتحاد سه‌گانه، جنگ). در قرن بیستم اوروگه از انقلابات داخلی فراغت یافت، و اجرای برنامه‌های اصلاحات اجتماعی آغاز گردید، و اوروگه یکی از مترقی‌ترین کشورهای امریکای لاتین شد. در ۱۹۵۲، بموجب آراء عمومی، مقام ریاست جمهور ملغی شد، و یک شورای ملی نه‌نفری جانشین آن گردید، و این شوری هر چهار سال یک بار از طرف مجمع عمومی (سنا و مجلس نمایندگان) انتخاب میشود.

اوروِل[9]، **جورج** (jorj orwel)، نام مستعار **اریک بلر**[10] (erik bler)، ۱۹۰۳-۵۰، نویسندهٔ انگلیسی؛ مت هند. چندی در ادارهٔ پلیس بریتانیا در برمه خدمت کرد، و باین نتیجه رسید که امپریالیسم بریتانیا "عمدةً هیاهو است"، و لهذا و بجهت کسالت مزاج به اروپا بازگشت و ۱۸ ماه در پاریس با ظرفشوئی در رستورانها و غیره روزگار گذرانید، و در این دوره مستمندی در پاریس و لندن (۱۹۳۳) و روزهای برمه (۱۹۳۴) را نوشت. از آثار دیگرش شیر و اونیکورن (۱۹۴۱) است.

اورومچی[11] (urumci)، چینی **تیهوا** (tihuā)، شهر تجارتی (جم ۶۹٬۹۹۱)، کرسی ایالت سینکیانگ، لغ چین، در ناحیهٔ دزونگاری.

آوِرون[12] (āveroN)، ولایت (۸٬۷۷۰ کم‌م؛ جم ۲۹۲٬۷۲۷)، ج فرانسهٔ مرکزی، در روئرگ؛ مرکزش رودز.

اورونتس (orontes)، رود؛ ← نهر العاصی.

اورونتس[13]، نام کوه الوند در مآخذ یونانی.

اورویتو[14] (orvieto)، شهر (جم ۱۱٬۸۶۰)، اومبریا، ایتالیای مرکزی، بر تپه‌ای سنگی؛ احتمالا در محل شهر ولسینیئی از دورهٔ اتروسکها. کلیسای جامع آن، که بیادبود معجزهٔ بولسنا در ۱۲۹۰ آغاز شد، نمائی از مرمر سیاه و سفید دارد؛ در نمازخانهٔ آن نقوش برجستهٔ کار فرا آنجلیکو و لوکا سینیورلی موجود است.

اوره[15] (ure؛ از فنس)، ترکیب آلی سفید متبلور، با فرمول شیمیائی $CO(NH_2)_2$. در همهٔ پستانداران و بعضی ماهیها عمده‌ترین محصول نهائی ازت‌دار سوخت و ساز مواد پروتئینی است در بدن (در پرندگان، حشرات، و اغلب ماهیها، محصول نظیر آن اسید اوریک است). اوره نه فقط در ادرار پستانداران، بلکه در خون و صفرا و شیر و عرق و سایر مایعات بدن آنها موجود است. ادرار انسان از ۲ تا ۵ در صد اوره دارد که در انسان بالغ در حدود روزی ۳۵ گرم دفع میشود.

اوره اولین مادهٔ آلی است که مصنوعاً (بتوسط ف. ولر) ساخته شد (۱۸۲۸)، و این امر دارای اهمیت تاریخی است، زیرا تا آن زمان دانشمندان معتقد بودند که مواد آلی فقط در تحت تأثیر "نیروی حیاتی" که در بدن موجودات زنده در کار است ممکن است تشکیل یابد، و کشف ولر اولین ضربه‌ای بود که بر این نظریه، که به نظریهٔ نیروی حیاتی معروفست، وارد شد. اوره برای تهیهٔ کودهای شیمیائی و بعضی داروها و نیز در طب بکار میرود، و از موارد استعمال عمدهٔ آن تهیهٔ رزینهائی است که از اوره و فورمالدئید بدست میآیند، و در ساختن دسته‌ای از مواد پلاستیک بکار میروند.

اوری[16] (uri)، ایالت (= کانتون) (۱٬۰۷۵ کم‌م؛ جم ۲۸٬۵۵۶)، سویس؛ کرسی آن آلتدورف. قسمت آلپی آن یخچالهای طبیعی و مراتع دارد. رود رویس (roys) در آن سرچشمه میگیرد، و دره‌اش جنگلی و چمنزار است. وقایع افسانهٔ تل در اینجا روی داده. در ۱۲۹۱، اوری و شویتس و اونتروالدن اتحادیه‌ای تشکیل دادند که هستهٔ مرکزی کشور سویس شد.

اوریا[17] (uriā) [عبری، = روشنی یهوه]، شوهر بتشبع (دوم سموئیل ۱۱؛ متی ۱:۶).

اوریاد (uriād)، دهستان (جم ۱۳٬۰۰۰؟)، لغ بخش ماه‌نشان، شهرستان زنجان، استان یکم، در غ رود قزل‌اوزن؛ دارای ۳۹ (؟) آبادی.

اوریپید: ← اوریپیدس.

اوریسابا[18] (orisābā)، شهر (جم ۴۷٬۹۱۰)، ایالت وراکروز، ش مکزیک، در درهٔ حاصلخیزی واقع و از جهت مصنوعات شهر معتبری است.

اوریسابا[18]، یا **سیتلالتپتل** (sitlāltepetl) قلهٔ آتشفشانی بارتفاع ۵٬۷۰۰ متر، قسمت مرکزی ایالت وراکروز، مکزیک؛ بلندترین نقطهٔ مکزیک.

اوریک، اسید: ← اسید اوریک.

اوریکه[19] (ŏrike)، شهر (جم ۱٬۳۷۸)، ج‌ش پرتغال، در آلنتژو. بنقل روایات، صحنهٔ پیروزی (۱۱۳۹) آلفونسوی I پرتغال بر مورها (اعراب) بود، ولی واقعاً جنگ در جای دیگر (شاید نزدیک سانتارم) روی داد.

اوریگنس[20] (origenes)، ۱۸۵؟-۲۵۴؟، حکیم مسیحی، مت مصر. در اسکندریه حوزهٔ درسش مشهور شد، و سپس به قیصریه انتقال یافت. کتاب مقدس را در شش قرائت عبرانی و یونانی بموازات هم تدوین کرد (متون سته). صاحب تألیفات کثیره است، از جملهٔ کتاب در باب اصول (در الاهیات) و رد بر کلیت (در جدل).

آوریل[21] (āvril)، ماه چهارم سال شمسی در تقویم

---

(۱)Aurora (۲)Oruro (۳)Orozco (۴)Orosius (۵)Uruk (۶)aurochs (۷)Uruguaiana (۸)Uruguay (۹)Orwell (۱۰)Blair (۱۱)Urumchi (۱۲)Aveyron (۱۳)Orontes (۱۴)Orvieto (۱۵)urea (۱۶)Uri (۱۷)Uriah (۱۸)Orizaba (۱۹)Ourique (۲۰)Origen (۲۱)April

مسیحی، دارای ۳۵ روز، مطابق ⁓ ۱۲ فروردین– ⁓ ۱۰ اردیبهشت.

اورینوکو[۱] (orinoko)، رودی بطول ⁓ ۲٬۴۰۰ کم، در ونزوئلا. در ج ونزوئلا سرچشمه گرفته بجانب غ و سپس ل جاری شده قسمتی از مرز کولومبیا و ونزوئلا را تشکیل میدهد، و سپس بجانب ش در ونزوئلای مرکزی منحرف شده در دلتای وسیعی به قطلا میریزد. ریزابه‌های بسیار دارد. قسمت بیشتر مسیرش قابل کشتیرانی است. با شبکه‌ی رود آمازون مرتبط میباشد. بندر عمده‌اش سیوداد بولیوار است. احتمالا کریستوف کلمب آنرا کشف کرد (۱۴۹۸). لوپه دِ آگیره، و قرنها بعد، آلکساندر فون هومبولت آنرا پوییدند. سر-چشمه‌ی اصلی آن سرانجام در ۱۹۵۱ معین شد.

اورینیاک[۲] (orinyāk)، دهکده، ج فرانسه، در دامنه‌ی کوههای پیرنه و ج‌غ تولوز. غارهای محتوی آثار انسان ماقبل تاریخ (از دوره‌ی اورینیاکی) دارد. ← عصر حجر قدیم.

اوریول[۳]**، ونسان** (vaNsāN oriol)، ۱۸۸۴–، رئیس جمهور (۱۹۴۷–۵۴) فرانسه.

اوریون[۴] (orion)، در اساطیر یونان، شکارچی غول‌پیکر بئوسیائی. عاشق مروپه بود، ولی بعنف بوی تجاوز کرد، و پدر دختر او را کور کرد. بعداً بوسیله‌ی نور آفتاب شفا یافت. پس از مرگ به صورت فلکی جبار مبدل شد.

اوریون[۵] (oreyyon؛ از فنس) یا **بناگوشی**، بیماری عفونی مسری ناشی از ویروس. علائمش آماس و دردناکی غده‌ی بناگوشی و غدد دیگر بزاق، و تب، و کمونش ۱۲ تا ۲۶ روز است. یک دفعه ابتلا بآن ایمنی همیشگی میدهد. ممکن است سبب ورم بیضه و عقم (قطع نسل) شود.

اوز[۶] (uz)، نام چند رودخانه در انگلستان. **۱–** اوز بزرگ، بطول ۲۵۰ کم، در نورثمتن‌شر سرچشمه گرفته با مسیری پرپیچ و خم بجانب ش و ل‌ش جاری شده به خلیج واش میریزد. **۲–** در ساسکس. پس از طی ۴۸ کم، در نیو هیون به دریای مانش میریزد. **۳–** در یورکشر. در ل‌غ یورک تشکیل یافته پس از طی ۷۲ کم برود ترنت ملحق شده رود هامبر را تشکیل میدهد.

اوز (evaz)، شهر (جه ۶٬۰۶۴ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اوز، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، ۳۴ کیلومتری غ لار. بخش **اوز** در آذر ماه ۱۳۲۹ هش از دهات دهستان خلج (بخش حومه‌ی شهرستان لار) و بعضی دهات بخشهای جویم و بخش حومه‌ی لار تشکیل گردید، و مرکزش قصبه‌ی اوز تعیین شد. بخش اوز از ل به بخش جویم و از ش به بخش حومه‌ی شهرستان محدود است.

اوزارک[۷]**، فلات** (ŏzărk) یا **کوههای اوزارک**، فلاتی (⁓ ۱۵۵٬۴۰۰ کمم) در کشمت، که بیشتر آن در ایالت میسوری و قسمتهائی از آن نیز در ایالات آرکانساس، اوکلاهوما، و کانزاس واقع است. ارتفاع متوسط آن ۶۱۰ متر است.

اوزاعی (ŏzāʿi)، شهرت **ابوعمرو عبدالرحمان ابن عمرو**، ۸۸–۱۵۷ هق، از مشاهیر فقها و زهّاد عهد بنی امیه و امام شامیها. در بعلبک بدنیا آمد و در بیروت وفات یافت. در فقه صاحب فتوی و رأی بود. نسبت او به قبیله‌ای موسوم به اوزاع و بقولی به محله‌ای از دمشق است که اوزاع نام داشته است.

اوزاکا یا **ازاکا**[۸] (هر دو ozākā)، ژاپنی **اوساکا**، شهر (جه ۲٬۵۴۷٬۳۱۶)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج اوزاکا (شاخابه‌ی قکب). رود یودو از آن میگذرد. اوزاکا دومین شهر بزرگ ژاپن و عمده‌ترین مرکز تجارتی آن کشور، و با رعایت جمیع جهات، مهمترین بنادر آنست. مصنوعات بسیار و متنوع دارد؛ عمده‌ترین مرکز صنایع نساجی (پنبه و پشم)، و دارای صنایع شیمیائی و ماشینسازی، و صنایع آهن و فولاد است. دانشگاه اوزاکا (سابقاً بنام دانشگاه سلطنتی) در آنجاست. معبد بودائی از قرن ششم دارد. در قرن چهارم، بنام نانیوا، پایتخت ژاپن بود. در قرن ۱۶ام هیدیوشی آنجا را مقر خود ساخت. در ۱۸۶۸ حزب توکوگاوا قسمت عمده‌ی آنرا ویران کرد. در حریق ۱۹۰۹ سخت آسیب دید. در جج II، در سال ۱۹۴۵، هواپیما-های امریکائی آنرا بشدت بمباران کردند.

اوزاکی[۹]**، یوکیو** (yukio ozāki)، ۱۸۵۹–۱۹۵۴، سیاستمدار ژاپنی و برجسته‌ترین آزادیخواه ژاپن نوین. در تأسیس حزب اصلاح‌طلب کایشینتو سهیم بود. در ۱۹۰۰ به حزب سیوکای پیوست. در راه تأمین حق رأی برای مردان مبارزه کرد. در ۱۹۰۳–۱۲ شهردار توکیو بود. عضو دیت و وزیر نیز بود. پس از ۱۹۳۱ تقریباً تنها کسی بود که با توسعه‌طلبی نظامی ژاپن در چین مخالفت میکرد. در طی جج II در ژاپن محبوس بود.

اوزانام[۱۰]**، آنتوان فردریک** (āNtuān frederik ozānām)، ۱۸۱۳–۵۳، محقق کاتولیک فرانسوی و از رهبران افکار اجتماعی کاتولیکی قرن ۱۹م. فلسفه و حقوق تحصیل کرد. در پاریس با رهبران فکری کاتولیک (از جمله شاتوبریان و آمپر) معاشرت داشت. از مؤسسین انجمن خیریه‌ی معروف سن ونسان دو پول (saN vaNsāN dë pol) بود (۱۸۳۳). کتابهای معروفی در باره‌ی تاریخ اوایل قرون وسطی و ادبیات و افکار قرون وسطی نوشت. در آلمان و ایتالیا نفوذ بسیار داشت.

اوزان و مقیاسها. اندازه‌گیری بدوی طول و ظرفیت و وزن احتمالا از ادوار ماقبل تاریخ معمول بوده. آحاد اولیه مبتنی بر بدن انسان و دانه‌های گیاهان بوده (مانند وجب و گندم). در امپراطوری روم آحاد اوزان و مقیاسها تا حد معتنابهی استانده شد، ولی پس از سقوط امپراطوری دستخوش تشتت گردید. سلسله‌های آحاد عمده‌ی امروزی عبارتند از سلسله‌ی متری و سلسله‌ی اوزان و مقیاسهای رایج در بریتانیای کبیر و کشمت (← سلسله‌ی آحاد). نیز ← اوزان و مقیاسهای ایران.

اوزان و مقیاسهای ایران. پیش از سال ۱۳۱۱ هش، اوزان و مقیاسهای ایران (رجوع شود به جدول جزء این مقاله) متشتت و کمابیش دارای همان معایب اوزان و مقیاسهای رایج در فرانسه پیش از استعمال سلسله‌ی متری بود. بموجب ماده‌ی اول قانون اوزان و مقیاسها، مصوب ۱۸ دیماه ۱۳۱۱ هش، "اوزان و مقیاسهای رسمی مملکت ایران مطابق اصول متری بوده و واحد آنها برای طول متر، برای سطح متر مربع، برای حجم متر مکعب، و برای وزن کیلوگرم است. اضعاف و اجزای مقیاسهای مزبور مطابق اصول متری خواهد بود". بعلاوه در همان قانون بدولت اختیار داده شده که وزنه‌هائی با مقایسه با اصول متری، از قبیل من (معادل ۳ کیلوگرم) و سیر معادل (۷۵ گرم) تهیه نماید.

اوزان و مقیاسهای سابق ایران

(از دیماه ۱۳۱۱ هش سلسله‌ی متری جایگزین آنها شده است)

مقیاسهای طول		مقیاسهای حجم	
فرسنگ (رسمی)	۶٬۰۰۰ ذرع	ذرع مکعب	۱
فرسنگ جغرافیائی	۴٬۸۵۶ ذرع	گره مکعب	$۱/۱۶^{۳}$ ذرع مکعب
میل	۲٬۰۰۰ ذرع	بهر مکعب	۱/۸ گره مکعب
ذرع (رسمی)	۱	مقیاسهای وزن	
گره	۱/۱۶ ذرع	خروار	۱۰۰ من تبریز
بهر	۱/۲ گره	ری (یا من ری)	۴ من تبریز
مقیاسهای سطح		من شاه	۲ من تبریز
فرسنگ مربع	۳۶×۱۰^{۶} ذرع مربع	من تبریز	۱
جریب (زراعتی)	۶۵۷ ذرع مربع	سیر	۱/۴۰ من تبریز
ذرع مربع	۱	مثقال	۱/۱۶ سیر
گره مربع	۱/۲۵۶ ذرع مربع	نخود	۱/۲۴ مثقال
بهر مربع	۱/۴ گره مربع		

اوزرود (uz.rud)، دهستان (جه ⁓ ۹٬۵۰۰؟)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۹ آبادی.

اوزکند (uzkand)، روسی **اوزگن** (uzgen)، شهر، جشس قرقیزستان؛ مرکز ناحیه‌ی اوش و شرقی‌ترین شهر فرغانه. از شهرهای قدیمی آسیای مرکزی است.

اوزل، جزیره، استونی؛ ← ساره.

اوزلی[۱۱]**، سر ویلیام** (sər wilyām uzli*)، ۱۷۶۷–۱۸۴۲، مستشرق انگلیسی. نخست بخدمت نظام پرداخت، و چندی بعد از خدمات نظامی استعفا داد و بآموختن زبانهای شرقی خاصه فارسی پرداخت. در ۱۸۱۰ با برادرش سر ویلیام گور اوزلی از راه هند بمأموریت به ایران آمد. از آثار وی سیاحتنامه‌ی ممالک مختلف مشرق‌زمین خاصه ایران (لندن، ۱۸۱۹–۲۳) و جغرافیای ممالک شرقی ابن حوقل (۱۸۰۰) است. نیز جُنگ فارسی (۱۷۹۵) و مجموعه‌ای از حکایات و اشعار فارسی و عربی و ترکی بنام مجموعه‌ی شرقی (۱۷۹۷–۹۹) از آثار اوست. وی مقداری از اشعار حافظ را به نظم انگلیسی ترجمه کرد، و کتاب بختیارنامه را نیز به انگلیسی نقل نمود.

اوزلی[۱۱]**، سر ویلیام گور** (sər wilyām gor uzli*)، ۱۷۷۰–۱۸۴۴، سیاستمدار و مستشرق انگلیسی؛ برادر سر ویلیام اوزلی. در ۱۸۱۰ بسفارت به ایران آمد (← ابوالحسن ایلچی)، و برادرش درین سفر منشی او بود. قرارداد ۱۸۱۲ را با ایران منعقد کرد. در عقد قرارداد گلستان میان ایران و

(1)Orinoco (2)Aurignac (3)Auriol (4)Orion (5)mumps (6)Ouse (7)Ozark (8)Osaka (9)Ozaki (10)Ozanam (11)Ouseley

روس میانجی بود. زبانهای فارسی و عربی و سانسکریت میدانست؛ مقداری از اشعار حافظ را بکومک برادر به شعر انگلیسی ترجمه کرد.

اوزوسریت[1] (ozoserit) یا **اوزوکریت**[2] یا **موم معدنی**، جسم جامد مومی‌شکل که از لحاظ شیمیائی مخلوطی از ئیدروکربورها است. رنگش از سفید تا زرد، دودی، و سیاه متغیر است؛ گاهی نیز مایل بسبزی اسپ. در نهشتهای سنگی یافت میشود. در ساختن شمع و در قالبگیری برقی بکار میرود.

اوزوکریت: ← اوزوسریت.

اوزومدل (uzumdel)، دهستان (جه ۳۷'۱۹۰؟)، بخش ورزقان، غ شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۸۷ (؟) آبادی. رود اهرچای مشروبش میکند. محصولش غلات و حبوبات است.

اوزون[3] (ozon؛ از فنس)، شکل دگروار (← دگروارگی) اکسیژن، با فرمول شیمیائی O_3 (هر مولکول آن سه اتم اکسیژن دارد). گازی است آبی‌رنگ، بی‌ثبات، و با بوی نافذ. اثر آن از اکسیژن شدیدتر است؛ یک برابر و نیم از اکسیژن سنگینتر میباشد. در تخلیه‌ی برق در اکسیژن تشکیل میشود؛ پس از رعد و برق در هوا موجود است. بعنوان رنگزدا و برای تصفیه‌ی آب و هوا بکار میرود.

اوزون حسن (uzun hasan) [= حسن دراز]، شهرت **ابوالنصر امیر حسن بیگ**، فت ۸۸۲ هق، پادشاه (۸۵۷–۸۸۲ هق) معروف از سلسله‌ی امرای معروف به آق قوینلو؛ پسر علی بیگ ترکمان. وی در ۸۵۷ هق، در قلعه‌ی آمد، بجای برادر خویش جهانگیر ترکمان بامارت نشست. در ۸۶۱، در نزدیک فرات، طغیان برادرش جهانگیر را، که از جهانشاه قرا قوینلو مدد گرفته بود، بسختی فرونشاند، و چندی بعد، قلعه‌ی معروف به حصن کیف (hesne keyf) را از سلاطین ایوبی انتزاع نمود (۸۶۴). پس از آن، جهانشاه قرا قوینلو را کشت، و عراق و آذربایجان را ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد (۸۷۳). چند سال بعد با سلطان محمد فاتح، پادشاه عثمانی، مصاف داده مغلوب و منهزم شد (۸۷۸). آنگاه پسر خود اغورلو محمد را، که به سلطان عثمانی پناه برده بود، بحیله بدست آورده هلاک نمود (۸۷۹). دو سال بعد، لشکر به گرجستان کشیده تفلیس را بگشود (۸۸۱). اما چندی بعد، در تبریز وفات یافت، و پسرش سلطان خلیل ترکمان بجایش نشست.

اوزون حسن مقتدرترین و مشهورترین پادشاهان سلسله‌ی آق قوینلو بود. زنش، دسپینا خاتون (despinā)، دختر کالویوآنس، آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان، بود، و اوزون حسن، بسبب ارتباط با امپراطوران طرابوزان و مذاکرات با سلاطین مسیحی اروپا، مورد نفرت و خصومت دربار عثمانی بود. وی، بسبب کفایت و تدبیر، نه فقط آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کردستان و ارمنستان را بحوزه‌ی تصرف خویش درآورد، بلکه توانست مدعی و معارض سلطان محمد فاتح، پادشاه معروف عثمانی، بشود، و توجه جمهوری ونیز و سلاطین اروپا را در معارضه با نیروی دولت عثمانی جلب کند. سیاحان ونیزی که بدربار او آمده‌اند جلال و عظمت دربار او را ستوده‌اند. او را بسبب درازی بالا اوزون حسن خوانده‌اند. تاریخ حیات او را مولانا ابوبکر طهرانی، از معاصرینش، نوشته است.

اوزیریس[4] (oziris) یا **اوسیریس**، در دین مصر قدیم، خدای جهان زیرین. بر طبق اسطوره‌ی معروفی، وی پسر کِب (زمین) و نوت (آسمان)، شوهر ایسیس، و پدر هوروس بود. برادر خبیثش، ست (شب) او را بقتل رسانید، ولی اوزیریس دگر بار زنده شد، و خدای اموات گردید (← ایسیس). اوزیریس را نیروی خلاقه‌ای میدانستند که به بذرها حیات میبخشید. ثلاثه‌ی اوزیریس و ایسیس و هوروس مدتهای مدید در دین مصریها مقام شامخی داشت، و بعدها این ثلاثه مورد پرستش یونانیان و رومیها قرار گرفت. اوزیریس را با بسیاری از دیگر خدایان (مثلا دیونوسوس یونانیها) مطابق شمرده‌اند.

اوزینه (uzine)، ده (جه ۱'۰۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان گرگان، استان دوم، ۴ کیلومتری ش گرگان.

اوژگورود[5] (uǰgorod)، مجارستانی **اونگوار**[6] (ungvār)، شهر (جه ۳۵'۲۵۰)، غ اوکرائین، بر رود اوژ؛ پایتخت قدیم روتنیا، از مراکز کشاورزی. در قرن ۱۳م بنا شد. در ۱۹۲۰ مجارستان آنرا به چکوسلواکی و در ۱۹۴۵ چکوسلواکی آنرا به تجشد واگذار کرد.

اوژن (ējen)، اسم فرانسوی. ← الوگنیوس، اسم.

اوژن دو ساووا[7] (ējen dë sāvuā)، معروف به **پرنس اوژن** (prans*)، ۱۶۶۳–۱۷۳۶، ژنرال فرانسوی؛ پسر یکی از شاهزادگان ساووا-کارنیا و اولیمپ مانچینی. چون لوئی XIV از اعطای مأموریتی در ارتش فرانسه به اوژن امتناع کرد، وی بخدمت امپراطور لئوپولد I پیوست (۱۶۸۳). ترکهای عثمانی را در سنتا (۱۶۹۷) و بلگراد (۱۷۱۷) شکست داد، و موجبات پیمان موفقیت‌آمیز پاساروویتس (۱۷۱۹) را فراهم ساخت. در ← جنگ جانشینی اسپانیا، در فتح بلنهایم (۱۷۰۴) با مارلبره شریک بود؛ فرانسویان را در اودنارد (۱۷۰۸) و مالپلاکه (۱۷۰۹) شکست داد؛ مذاکرات صلح راشتات را بعمل آورد (۱۷۱۴). تنها شکست بزرگی که خورد از پسر عمویش، واندوم، بود (۱۷۰۵).

اوژنی[8] (ējeni)، ۱۸۲۶–۱۹۲۰، ملکه‌ی فرانسه، همسر ناپلئون III. اسپانیائی و بزیبائی شهره بود. پس از سقوط (۱۸۷۰) امپراطوری دوم، به انگلستان گریخت.

اوژنیک[9] (ējenik؛ فنس)، علم تحقیق در راههای اصلاح جسمی و روحی نژاد بشر بر اساس جلوگیری از توالد و تناسل افراد نامناسب و تشویق افراد مناسب باین کار. در بعضی کشورها قوانین خاصی برای عقیم کردن افراد دارای عیبهای روانی وضع شده، ولی در اجرای این قوانین مشکلات زیادی پیش میآید. ظاهراً امیدبخش‌ترین راههای اصلاح نژاد تربیت صحیح و اصلاح محیط است.

اوژنی گرانده[10] (ējeni grānde)، کتابی از ا. د. بالزاک (۱۸۳۳؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۲۸ هش، تهران). داستان عشق پاک و آرزوهای معصومانه و قیافه‌ی ملکوتی دختر جوانی است بنام اوژنی، که در شهری غم‌خیز با پدری دیوسیرت، بنام گرانده، بسر میبرد؛ موضوعی که بیش از هر چیز در آن جلوه‌گری میکند خست عمیق گرانده است، و بالزاک در تشریح این خست نهایت هنرمندی را بکار برده است، و خود گوید "مولیر خسیس را آفرید، و من خست را". بالزاک این کتاب را "یکی از کاملترین تابلوهای" خود میخواند، و آنرا با هیچیک از آثار خود همانند نمیداند.

اوژیاس، شاه افسانه‌ای: ← آوگیاس.

اوژیه، امیل[11] (emil ojie)، ۱۸۲۰–۸۹، درام‌نویس و هجانویس فرانسوی. معروفترین کمدی او داماد آقای پواریه (۱۸۵۴) است که با همکاری ساندو نوشته شده است.

اوس (ăs) [اوس ابن حارثة ابن... الازد (azd)]، نام قبیله‌ای بزرگ از قبایل قحطانی. اوسیها خود را بنی حارثه نمیگفتند، بلکه خود را به قیله (qayla)، که مادر آنهاست، منسوب میکردند، و بنی قیله مینامیدند. نام این قبیله در تاریخ اسلام غالباً با نام قبیله‌ی خزرج، که با یکدیگر مناسبات و منازعاتی داشته‌اند، با هم میآید، و گاهی هر دو قبیله را بنام خزرج ذکر کرده‌اند. موطن اصلی این قبیله یمن بوده است، و سپس به مدینه هجرت نموده و مدتها با قبایل یهود مدینه و قبیله‌ی خزرج در این شهر زندگی کرده‌اند، و میان آنها و قبیله‌ی خزرج جنگهائی روی داده است که بیش از ده سال دوام داشته؛ از جنگهای معروف آنها یوم بعاث (boʿās) و یوم الربیع و غیره است (← ایام العرب). قبیله‌ی اوس در جاهلیت منات را میپرستیدند، و چون پیغمبر اسلام به مدینه هجرت کرد، اوس و خزرج بیاری او برخاستند، و در پیشرفت اسلام کوشش کردند، و بنام انصار معروف شدند.

اوسا[12] (ossā)، قله‌ای بارتفاع ۱'۹۷۸ متر در تسالی شرقی، لش یونان، لش لاریسا و نزدیک ساحل. ← پلیون.

اوس ابن حجر (ăse 'bne hajar)، ۵۳۰–۶۲۵ بم، از بزرگان شعرای عرب جاهلی، از قبیله‌ی تمیم. زندگینامه‌ی وی روشن نیست. آنچه مسلم است اینکه وی معاصر عمرو ابن هند، امیر حیره، و ملازم دربار او بوده. دیوان او را ابن السکیت شرح کرده است، و این شرح تا اوایل قرن ۱۳م هق موجود بوده (زبیدی، ۱۱۴۵–۱۲۰۵ هق، مؤلف تاج العروس، ظاهراً آخرین کسی است که بدان اشاره میکند)، ولی اکنون معلوم نیست در کجاست. امتیاز اشعار اوس بواسطه‌ی تغزل و وصف شکار و جنگ و سلاح و بخصوص کمان و غیره است. مجموعه‌ای از اشعار او با ترجمه‌ی آلمانی در ۱۸۹۲ در وین، و مجموعه‌ای مفصلتر بعنوان دیوان اوس ابن حجر در بیروت طبع شده است (۱۹۶۰).

اوساکا یا **ازاکا**، شهر ژاپون: ← اوزاکا.

---

(۱)ozocerite (۲)ozokerite (۳)ozone (۴)Osiris (۵)Uzhgorod (۶)Ungvár (۷)Eugene of Savoy; Eugène de Savoie (فنس) (۸)Eugénie (۹)eugenics (۱۰)Eugénie Grandet (۱۱)Augier (۱۲)Ossa

آوسای[1]، **برنـاردو آلبرتو** (bernārdo ālberto āsāy)، ۱۸۸۷–، فیزیولوژیست آرژانتینی. ثابت کرد که ترشح غده‌ی هیپوفیز مانع اثر انسولین در بدن میشود، و باین جهت بسهمی از جایزه‌ی طب و فیزیولوژی سال ۱۹۴۷ نوبل نائل شد.

اوسپایاتا[2]، **گردنه‌ی** (uspāyātā)، گردنه‌ای به ارتفاع ح ۳٬۸۱۰ متر، بر کوههای آند، بین مندوسا (آرژانتین) و سانتیاگو (شیلی). سان مارتین ازین گردنه برای تصرف شیلی استفاده کرد (۱۸۱۷). قله‌ی آکونکاگوا از ل بر آن مشرف است.

اوستا (avestā) [= اساس، بنیاد، متن اصلی، پناه و یاوری]، در پهلوی **اوستاک**، در متون تاریخی عربی **بستاه، البستاه، ابستا، الابستا،** و **الابستاق**، کتاب مذهبی ایرانیان قدیم و زردشتیان، و یکی از آثار قدیمی و شاید قدیمترین اثر مکتوب مردم ایران. تعیین زمان و قدمت آن بسته بتعیین زمان زردشت میباشد. این کتاب در قدیم ظاهراً بسیار بزرگ بوده است، و در روایات اسلامی آمده که بر روی ۱۲٬۰۰۰ پوست گاو نوشته شده بوده که اسکندر آنرا سوزاند. در زمان بلاش I اشکانی و سپس در دوره‌ی ساسانیان (در زمان اردشیر بابکان بوسیله‌ی تنسر، و پسرش شاپور بوسیله‌ی آذربد مهرسپندان) بجمع‌آوری و ترتیب و تدوین اوستا پرداختند، و گویند اوستای کنونی ۱/۵ آن است. در زمان ساسانیان تفسیری بزبان پهلوی بر اوستا نوشتند که آنرا زند (zand) گویند [از کلمه‌ی آزنتی (āzanti)، = شرح، بیان، تفسیر]، و غالباً "اوستا" را با کلمه‌ی "زند" با هم میآورند، و "زند اوستا" گویند. سپس شرحی بر زند نوشتند و آنرا پازند (pāzand) نامیدند، که زبانش پاکتر و روانتر از زبان زند میباشد، یعنی هزوارش در آن وجود ندارد.

اوستا دارای ۲۱ نسک و در پنج قسمت است، یسنا (دارای ۷۲ فصل، که ۱۷ فصل آن گاتها را تشکیل میدهد)، ویسپرد، وندیداد، یشتها، خرده اوستا. قسمتهای مختلف اوستا در زمانهای مختلف و بوسیله‌ی اشخاص نوشته شده است، و گویند فقط گاتها از خود زردشت است. اوستا مشتمل است بر نیایش اهورمزدا و امشاسپندان و ایزدان، و موضوع‌های اخلاقی و دینی، و داستانهای ملی و غیره.

اوستا ظاهراً اول‌بار در قرن ۱۸م بوسیله‌ی آنکتیل‌دوپرون بزبان فرانسوی ترجمه و در ۱۷۷۱ در سه جلد در پاریس منتشر شد، وسپس مستشرقین بزرگ و بخصوص آلمانها باین کتاب توجه خاص کردند، و همه‌ی کتاب و یا قسمتی از آن را ترجمه کردند، مانند شپیگل (ترجمه‌ی آلمانی، سه جلد، ۱۸۵۲–۶۳، لایپزیگ)، دو هارله (ترجمه‌ی فرانسوی، ۱۸۸۱، پاریس)، و دارمستتر (ترجمه‌ی فرانسوی، سه جلد، ۱۸۹۲–۹۳، پاریس)، فریتس ولف (ترجمه‌ی آلمانی، ۱۹۱۰، ستراسبورگ)، بارتولومه، گلدنر، و غیره. یشتها (در دو مجلد) و یسنا (در دو مجلد) و گاتها و وندیداد بفارسی ترجمه شده و در بمبئی و ایران بطبع رسیده است.

اوستائی، زبان، از زبانهای هندواروپائی ایران که اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، بآن نوشته شده (→ ایرانی، زبانهای). اوستائی باحتمال قوی از زبانهای نواحی شرقی ایران بوده و در آن دو لهجه‌ی قدیم (گاثی) و جدید میتوان تشخیص داد. تاریخ متروک شدن اوستائی بدرستی دانسته نیست. کهنترین قسمت اوستا (سرودهای زردشت) محتملا میان قرون ۱۰م و ۶م ق‌م تنظیم شده، ولی قسمت عمده‌ی آن که جدیدتر است متعلق بدوره‌ی هخامنشی است. اوستا، که تنها اثر این زبان است، بخطی که در اواخر دوره‌ی ساسانی برای نوشتن اوستا از روی خط پهلوی تنظیم شده نوشته شده. تحقیق زبان اوستائی با توسعه‌ی زبانشناسی تطبیقی پیشرفت بسیار کرده، اما هنوز فهم همه‌ی نکات اوستا بآسانی ممکن نیست. → زبان؛ جدول.

اوستاش[3] II (ēstāse)، انگل یوستیس (yustis)، فت ۱۰۹۳، کنت بولونیا. بسته‌ی سببی ادوارد خستوان بود. در نتیجه‌ی وقایع مسافرت (۱۰۵۱) او به انگلستان، گادوین (ارل وسکس) از ادوارد ببرید. اوستاش پدر گودفروا دو بویون و اوستاش III، و اوستاش III پدرزن ستیون (شاه انگلستان) و پدربزرگ اوستاش IV بود.

اوستاش[3] **IV**، انگل یوستیس، فت ۱۱۵۳، کُنت بولونیا؛ نوه‌ی اوستاش III (→ اوستاش II) و فرزند ستیون (شاه انگلستان). مرگ او راه را برای نیل هنری II بسلطنت انگلستان هموار کرد.

اوستاشی، لوله‌ی: → لوله‌ی اوستاشی.

اوستاند[4] (ostāNd)، آلمانی **اوستنده** (osten-de)، انگل **آستند**[5] (āstend)، شهر (جم ۵۴٬۲۹۷)، ایالت فلاندر غربی، ل بلژیک؛ بندر و تفرجگاهی کنار دریای شمال. دارای ناوگان بزرگ ماهیگیری است. در ۱۵۸۳ مستحکم شد. در ۱۶۰۱–۴ شجاعانه در برابر محاصره‌ی اسپانیائیها مقاومت کرد، ولی بالاخره تسلیم شد. طی جج I پایگاه زیردریائی آلمانها بود؛ در ۱۹۱۸، انگلیس‌ها در یک حمله‌ی تهورآمیز، با غرق کردن چند کشتی در مدخل بندرگاههای اوستاند و زبروگه، آنها را مسدود ساختند. آلمانها بار دیگر در جج II از آن استفاده کردند، و این شهر تا حدی آسیب دید.

اوستاند، اعلامیه‌ی[6]، سندی که بتوسط وزرای مختار کشمت در بریتانیای کبیر و فرانسه و اسپانیا در اکتبر ۱۸۵۴ در شهر اوستاند (بلژیک) تهیه شد، و حاکی از اهمیت کوبا برای کشمت بود، و تلویحاً اعلام میکرد که اگر اسپانیا حاضر بفروش کوبا نشود کشمت آنرا قهراً تصرف خواهد کرد. اعلامیه‌ی اوستاند بقدری مفتضح بود که وزیر امور خارجه‌ی کشمت از طرف دولت امریکا آنرا بلا فاصله طرد کرد.

اوستئوپاتی[7] (osteopāti؛ از فنس)، روش معالجه بوسیله‌ی مالیدن عضلات و استخوانها. اوستئوپاتی مبتنی بر این اصل است که بدن در حال طبیعی نیروهای لازم برای مقاومت با بیماریها تولید میکند، و بسیاری از ناراحتیها ناشی از اختلال ساختمانی بدن است. بنیانگذار اوستئوپاتی ا. ت. ستیل (stil) بود (۱۸۷۴). کسی که با اوستئوپاتی درمان میکند اوستئوپات نامیده میشود. اوستئوپات‌ها معمولا دستور دوائی هم میدهند و جراحی نیز میکنند.

اوست اورت[8] (ust urt) یا **اوست یورت**، صحرائی (ح ۱۶۰٬۶۰۰ کمم) در قسمت آسیائی تجشم، بین دریاچه‌ی آرال و دریای خزر. پرورش گوسفند و بز و شتر.

اوستراسیا[9] (ostrāsiā)، مملکت شرقی سلسله‌ی مرووتژیان از فرانکها در قرون ۶م–۸م، مشتمل بر قسمت شرقی فرانسه، قسمت غربی آلمان، و هلند؛ پایتختش مس. برای تاریخ آن → مرووتژیان.

اوسترال، جزایر (ostrāl)؛ → توبوای، جزایر.

اوستراوا، چکوسلواکی؛ → موراوفسکا اوستراوا.

اوسترایش (ēsterrāyš)، نام آلمانی اتریش. → اتریش.

اوسترگوتلاند[10] (ēstergētland)، سوئدی **اوستریوتلاند** (ēsteryēt-)، ایالت تاریخی (۱۱٬۰۵۰ کمم؛ جم ۳۴۷٬۹۹۶)، جش سوئد، ش دریاچه‌ی وترن؛ مرکزش لینکوپینگ. زراعت، پرورش احشام، چوب‌بری، و استخراج معادن (آهن، روی) دارد.

اوسترلیتز[11] (osterlitz)، آلمانی **آوسترلیتس** (āsterlits)، چک **سلافکوف**[12] (slāfkof)، شهر کوچک چکوسلواکی، ش برنو. در اینجا ناپلئون I در تاریخ ۲ دسامبر ۱۸۰۵ ببزرگترین فتوحات خود بر ضد روسیه (آلکساندر I) و اتریش (فرانسیس I) نایل شد ("جنگ سه امپراطور")، و اتریش را وادار کرد که از جنگ خارج شود.

اوستروپ[13]، **یوهانس الیت** (yohānes elit ēstrup)، ۱۸۶۷–۱۹۳۸، مستشرق دانمارکی. در کپنهاگ زبان عربی تحصیل کرد. چند بار به شرق نزدیک (مخصوصاً عثمانی و مصر) مسافرت کرد (۱۸۹۴، ۱۹۰۷، ۱۹۱۰، ۱۹۲۳). از ۱۹۱۸ استاد تمدن اسلامی در دانشگاه کپنهاگ و در ۱۹۳۴–۳۵ رئیس دانشگاه بود. در باره‌ی الف لیله تحقیقات فراوان دارد.

اوستروفسکی[14]، **آلکساندر نیکولایویچ** (ālek-sāndr nikolāyevic ostrofski)، ۱۸۲۳–۸۶، درام‌نویس روسی. موضوع بیشتر نمایشنامه‌هایش انتقاد از تجار و کارمندان جزء است. از آثار معروفش طوفان (۱۸۶۰) است.

اوستروفسکی[14]، **نیکولای آلکسیویچ** (nikolāy ālekseyevic ostrofski)، ۱۹۰۴–۳۷، رمان‌نویس روسی. از آثار معروفش چگونه فولاد آبداده شد (۱۹۳۶) است، که داستان جنگ داخلی و یکی از محبوبترین رمانهای ادبیات روسیه‌ی شوروی است.

اوستروگوتها[15] (ostrogothā) یا **گوتهای شرقی**[16] (gothāye)، شعبه‌ای از گوتها و یکی از مهمترین دسته‌های اقوام ژرمنی قدیم. گوتها در قرن سوم بم در نواحی ل دریای سیاه سکنی داشتند، و در قرن چهارم به دو شعبه ـ ویزیگوتها یا گوتهای غربی، و اوستروگوتها ـ منقسم شدند. شعبه‌ی اول در نتیجه‌ی فشار هونها بجانب غ حرکت کردند، ولی اوستروگوتها مطیع هونها شدند، و جزء

---

(۱)Houssay (۲)Uspallata (۳)Eustace (۴)Ostende (فنس). (۵)Ostend (۶)Ostend Manifesto (۷)Osteopathy (۸)Ust Urt (۹)Austrasia; Ostrasia (۱۰)Ostergotland (۱۱)Austerlitz (۱۲)Slavkov (۱۳)Østrup (۱۴)Ostrovsky (۱۵)Ostrogoths (۱۶)East Goths

سپاهیان آنها درآمدند. پس از مرگ (۴۵۳) آتیلا، اوستروگوتها در پانونیا (مجارستان حالیه) مستقر و با روم شرقی متحد گردیدند. در ۴۹۳ پادشاه آنان، **تئودوریک کبیر**، ایتالیا را از **اودوآکر** گرفت، و ایتالیا را تحت فرمان اوستروگوتها درآورد. در ۵۳۵ که دختر وی آمالاسونتا بقتل رسید، امپراطور یوستی‌نیانوس I این موضوع را مستمسک کرد، و بوسیله‌ی سرداران خود **بلیزاریوس** و **نارسس** ایتالیا را بازگرفت. با پیروزی (۵۵۲) نارسس بر **توتیلا** بساط حکمرانی اوستروگوتها برچیده شد، و کمی بعد این قوم در مردم سرزمینهائی که در آنها سکونت داشتند مستهلک شدند. اوستروگوتها در دوره‌ی فرمانروائی خود قوانین و تأسیسات رومی و در عین حال دین آریائی خود را حفظ کردند.

اوسترولنکا[1] (ostrolenkā)، شهر (جه ۹‘۲۷۹)، لهستان، بر رود نارف. روسها در ۱۸۳۱ شورشیان لهستان را اینجا شکست دادند.

اوستن[2]، **جین** (jeyn ostən)، ۱۷۷۵–۱۸۱۷، نویسنده‌ی انگلیسی. دختر کشیشی بود، و در همپشر متولد شد، و از ۱۴ سالگی بنویسندگی پرداخت. تقریباً تمام عمر خود را در نقاط کوچک ییلاقی، که الهام‌بخش او بود، گذرانید، و زندگی آرام و محدودی داشت. صحنه‌ی داستانهای اجتماعی او محدود است، ولی نکته‌سنجی وی و مهارتی که در ترسیم صفات و اخلاق اشخاص داستانها بکار برده، و نیز سبک شیرین و محکم و سنجیده‌ی او، آثارش را در ردیف شاهکارهای ادبی قرار داده است، و اگر چه در زمان حیاتش شهرتی نیافت، بعداً یکی از معروفترین و محبوبترین داستان‌نویسان انگلیسی گردید. از آثارش که در حیات وی منتشر شد، شعور و حس تشخیص (۱۸۱۱)، غرور و تعصب (۱۸۱۳؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۶)، پارک منسفیلد (۱۸۱۴)، و اما (۱۸۱۶) است. اغوا در ۱۸۱۶ بپایان رسید، و در ۱۸۱۸ انتشار یافت.

اوستوالد[3]، **ویلهلم** (vilhelm ostvāld)، ۱۸۵۳–۱۹۳۲، شیمیدان آلمانی. برای کارهائی که در کاتالیز انجام داد و تجسساتی که در اصول اساسی تعادل و سرعت فعل و انفعالات شیمیائی کرد، جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۹ باو اعطا شد. **طریقه‌ی اوستوالد** را برای تهیه‌ی جوهر شوره (اسید نیتریک) بوسیله‌ی اکسایش امونیاک اختراع کرد. تحقیقات مهمی درباب رنگ بعمل آورد.

اوستی، زبان؛ ← آسی یا آلانی.

اوستیا[4] (ostiā)، شهر قدیم، ایتالیا، بر مصب تیبر. در قرن ۴م ق‌م برای حفاظت رم ساخته شد، و بندرگاه رم گردید. پس از قرن ۳م ب‌م رو به انحطاط گذاشت.

اوستین[5] (ostin)، شهر (جه ۱۳۲‘۴۵۹)، ج تکزاس مرکزی، کشمت؛ کرسی ایالت تکزاس و واقع بر رود کولورادو. از مراکز تجارتی و سیاسی و فرهنگی است. صنایع فلزی و ماشینسازی و تهیه‌ی مواد غذائی دارد. دانشگاه تکزاس در آنجاست.

اوستی ناد لابم[6] (usti nād lābem)، آلمانی **آوسیگ**[7] (āsig)، شهر (جه ۳۴‘۴۱۰)، ل بوهم، چکوسلواکی، بر رود الب، از مراکز صنعتی (مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، مواد غذائی). در قرن ۱۳م بنا شد؛ آثار معماری زیبائی بسبک گوتیک و رنسانس دارد.

اوسر[8] (oser)، شهر (جه ۲۳‘۱۰۰)، کرسی ایالت یون، ش فرانسه‌ی مرکزی؛ مرکز تجارت شراب شابلی. بناهای زیبای قرون وسطائی دارد، از جمله کلیسا و دیر سن ژرمن و کلیسای جامعی بسبک گوتیک.

اوسروئنه[9] (osroene)، ناحیه‌ی قدیم، لغ بین النهرین، ش فرات؛ مرکزش **ادسا** (الرها). ناحیه‌ی اوسروئنه را سلوکوس I تأسیس کرد. در ح ۱۳۵ ق‌م، قومی از اعراب ادسا را اشغال کرده دولتی در آنجا تأسیس کردند. ناحیه‌ی مذکور، بنام این قوم، اوروئنه نامیده شد، و بعداً به سبب التباس آن با لفظ اوسروئس (صورت یونانی نام خسرو اشکانی) به اوسروئنه تصحیف گردید. دولت اوسروئنه تابع اشکانیان شد، و در جنگهای این سلسله با رومیان (از جمله در لشکرکشیهای کراسوس و تراپانوس) نقش عمده‌ای داشت. در ۲۱۶ ب‌م، کاراکالا مملکت اوسروئنه را منحل کرد، و ادسا مستعمره‌ی روم شد.

اوسکار، اسم اروپائی؛ ← **آسکر**، اسم.

اوسکار[10] **I** (oskāre)، ۱۷۹۹–۱۸۵۹، شاه (۱۸۴۴–۵۹) سوئد و نروژ؛ پسر کارل XIV.

اوسکار[10] **II**، ۱۸۲۹–۱۹۰۷، شاه سوئد. بجای برادرش کارل XV، بسلطنت سوئد و نروژ نشست (۱۸۷۲)، ولی در ۱۹۰۵ که سوئد و نروژ از هم جدا شدند، سلطنت نروژ را از دست داد.

اوسکان[11] (oskān)، از زبانهای هندواروپائی، متعلق بدسته‌ی ← زبانهای ایتالیک. نیز ← زبان، جدول.

اوسلر[12]، سر **ویلیام** (sər wilyām oslər*)، ۱۸۴۹–۱۹۱۹، طبیب کانادائی که بعنوان معلم و مورخ طب مشهور است. از آثارش کتاب معروف اصول و عمل طب (۱۸۹۲؛ چاپ ۱۶م در ۱۹۴۷) است.

اوسلو[13] (oslo؛ نروژی uslu)، پایتخت و بزرگترین شهر نروژ، منطبق بر ولایت اوسلو (۴۵۳ کم‌م، جه ۴۱۷‘۲۳۸)، ج‌ش نروژ، بر انتهای آبدره‌ی اوسلو (از شاخابه‌های بزرگ سکاژراک). مرکز تجارتی، صنعتی، و فرهنگی نروژ است؛ دانشگاه (تأسیس ۱۸۱۱) دارد، و مؤسسه‌ی جایزه‌ی نوبل آنجا است. بندرگاه پرآمد و رفت آن را خالی از یخ نگاه میدارند. صنایع فلزکاری، تهیه‌ی مواد شیمیائی، پارچه‌بافی، کاغذسازی، مواد غذائی، و آبجوسازی دارد.

اوسلو در ۱۰۵۰ بدست هارولد III ایجاد شد؛ در قرن ۱۴م تحت سلطه‌ی اتحادیه‌ی هانسائی درآمد. پس از حریق مخرب ۱۶۲۴، کریستیان IV بنای آن را تجدید کرد، و تا ۱۹۲۵ بنام کریستیانیا (kristiāniā) خوانده میشد. در ۱۹۴۰–۴۵ تحت اشغال آلمانها بود. شهر اوسلو بسبک نوین شهرسازی ساخته شده، و در بناهای عمومی آن هنر معاصر جلوه‌گر است، و از جمله میتوان مجسمه‌های ساخت آ. ویگلان را نام برد. از نقاط جالب آن کاخ سلطنتی، عمارت پارلمان، موزه‌ی ملی، خرابه‌های اولین کلیسای جامع شهر، کلیسائی از قرن ۱۲م، و قلعه‌ای از قرن ۱۳م است.

اوسمال، مکزیک، ← اوشمال.

اوسمان[14]، بارون **ژرژ اوژن** (bāron jorj ējen*) (osmān)، ۱۸۰۹–۹۱، مهندس شهرساز فرانسوی. در کار طرحریزی شهر پاریس دستی بسزا داشت، و در شکل کنونی شهر پاریس سهم عمده‌ای دارد. یکی از خیابانهای پاریس به یادبود وی بولوار اوسمان نامیده شده است.

اوسمنیا[15]، **سرخیو** (serxio osmeniā)، ۱۸۷۸–، سیاستمدار و رئیس جمهور (۱۹۴۴–۴۶) فیلیپین.

اوسمیوم[16] (osmiom؛ فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Os، نیز جدول مقاله‌ی عنصر را ببینید). وزن مخصوص آن از سایر عناصر بیشتر است. بسیار دیرذوب است. اسیدهای معمولی بر آن بی‌اثر اند. عضو گروه فلزات طلای سفید است.

اوسنابروک[17] (osnābrük)، شهر (جه ۱۲۸‘۵۶۴)، ساکس سفلی، لغ آلمان، بر رود هازه، که توسط ترعه‌ای به کانال امس-وزر مرتبط است. بندر درونبومی و مرکز صنعتی (آهن، فولاد، ماشین‌آلات، منسوجات، کاغذ) است. در قرن ۸م اسقف‌نشین شد؛ بعداً به اتحادیه‌ی هانسائی پیوست؛ در ۱۵۴۳ اصلاح دینی را پذیرفت. برای عهدنامه‌ای که در ۱۶۴۸ اینجا امضا شد ← صلح وستفالی. طبق عهدنامه‌ی ۱۶۴۸، حکومت اسقفی آن بترتیب میان کاتولیکها و لوتری‌ها دور میزد. در ۱۸۰۳ حکومت مذهبی آن لغو شد، ولی در ۱۸۵۸ بار دیگر مرکز اسقف‌نشین کاتولیکی گردید. در ۱۸۱۵ ضمیمه‌ی هانوور شد، و از آن ببعد تاریخ آن با تاریخ هانوور یکی است. بیشتر بناهای گوتیک آن طی جج II ویران شد.

اوسورنو[18] (osorno)، شهر (جه ۴۵‘۱۲۰)، ج قسمت مرکزی شیلی؛ بنای ۱۵۵۸. شهری مترقی است.

اوسیتسکی[19]، **کارل فون** (kārl fon osietski)، ۱۸۹۸–۱۹۳۸، صلح‌طلب آلمانی. سردبیر و همکار نامه‌ی هفتگی ضد نظامی ولتبوهنه، و پس از جج I رهبر جنبش صلح آلمان بود. در ۱۹۳۱–۳۲ زندانی بود، و سالهای ۱۹۳۳–۳۶ را در یکی از اردوهای کار اجباری گذرانید. در ۱۹۳۵ جایزه‌ی صلح نوبل به او اعطا شد، و دستگاه نازی سخت باین کار اعتراض نمود.

اوسیج[20] (oseyj)، رودی بطول ۴۰۰ کم، که در قسمت غربی ایالت میسوری (کشمت) تشکیل یافته بطرف لش میپیچد، و به رود میسوری میریزد.

اوسیریس، خدای مصریان؛ ← اوزیریس.

آوسیگ (āsig)، چکوسلواکی؛ ← اوستی ناد لابم.

اوسییک[21] (osiyek)، آلمانی **اسگ**[22] (eseg)، شهر (جه ۵۷‘۳۲۰)، لش کرواسی، یوگوسلاوی؛ بر رود دراوا. شهر عمده‌ی اسلاوونیا و دارای مصنوعات متنوع است.

اوش[23] (oš)، شهر (جه ۱۲‘۱۵۸)، کرسی ولایت ژر، ج فرانسه. تجارت شراب و برندی دارد. از

(۱)Ostrolenka (۲)Austen (۳)Ostwald (۴)Ostia (۵)Austin (۶)Usti nad Labem (۷)Aussig (۸)Auxerre (۹)Osroene; Osrhoene (۱۰)Oscar (۱۱)Oscan (۱۲)Osler (۱۳)Oslo (۱۴)Haussmann (۱۵)Osmeña (۱۶)osmium (۱۷)Osnabrück (۱۸)Osorno (۱۹)Ossietzky (۲۰)Osage (۲۱)Osijek (۲۲)Esseg (۲۳)Auch

قرن نهم اسقف‌اعظم‌نشین بود. پایتخت آرمانیاک و گاسکونی بود. کلیسای جامع آن آینه‌های ملون مجلل دارد.

اوش[1] (oš)، شهر (جه ۳۳٬۳۱۵)، جشم قرقیزستان، در دره‌ی فرغانه. یکی از قدیمترین شهرهای آسیای مرکزی و در هزار سال اخیر از مراکز عمده‌ی تهیه‌ی ابریشم بوده است. بخشهای شرقی و روسی دارد. پاره‌سنگ معروف به تخت سلیمان در غ شهر است.

اوش[2]، **لازار** (lāzār oš)، ۱۷۶۸–۹۷، ژنرال فرانسوی. وانده را آرام کرد (۱۷۹۴–۹۶)؛ در لشکرکشی به ایرلند با شکست مواجه شد (۱۷۹۶)؛ اتریشیها را در نویوید شکست داد (۱۷۹۷).

اوشار: ← افشار، طایفه.

اوشکار، اسم پرتغالی: ← آسکر، اسم.

اوشمال[3] (ušmāl) یا **اوسمال**، شهر ویران، یوکاتان، ش مکزیک؛ مرکز امپراطوری مایا. در ۹۸۷ بنا و در ۱۴۴۱ متروک شد.

اوشن، جزیره‌ی، در قکب: ← جزیره‌ی اقیانوس؛ کوره، جزیره‌ی.

اوشنر (ošnar)، مردی دانا در ایران باستان که اندرزهائی از او روایت کرده‌اند. رساله‌ی اندرز اوشنر داناک شامل این اندرزهاست.

آوشویتس، لهستان: ← اوشویتسیم.

اوشویتسیم[4] (ošvietsim)، آلمانی **آوشویتس**[5] (āšvits)، شهر (جه ۶٬۷۰۸)، ج لهستان، ش کراکو. آلمانها در جج II اردوی کار اجباری در اینجا داشتند، و در آن ح ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ تن از اسرا (مخصوصاً یهودیان) بوسیله‌ی گاز، تزریق اسید فنیک، گلوله، دار، گرسنگی، و بیماری از بین رفتند.

اوشی[6] (uši)، سویس: ← لوزان.

اوشیان (ušiān)، دهستان (جه ۲٬۷۰۰؟)، ش شهرستان رودسر، استان یکم، کنار بحر خزر؛ دارای ۱۲ آبادی.

اوشیما[7] یا **اوشیما** (ošimā)، دسته‌جزیره‌ای مشتمل بر جزایر شمالی ایزو-شیچیتو، ژاپن. بزرگترین آنها اوشیما (۹۰ کمه) نام دارد، و اغلب دستخوش فورانهای آتشفشانی است. حالیه نام اوشیما گاهی به تمام جزایر ایزو-شیچیتو اطلاق میشود.

اوصاف الاشراف (osāfo 'l-'asrāf)، رساله‌ی مختصری بفارسی، در بیان اخلاق و اوصاف اهل سیر و سلوک و قواعد ایشان، از خواجه نصیرالدین طوسی. خواجه این کتاب را، بعد از اخلاق ناصری، بخواهش خواجه شمس‌الدین محمد جوینی وزیر تألیف نموده است، و آن را بر شش باب نهاده. این کتاب را شیخ رکن‌الدین جرجانی بعربی ترجمه کرده است. اوصاف الاشراف در تهران و تبریز و هند مکرر بطبع رسیده است، ولی بهترین طبع آن چاپ عکسی ظریفی است بخط عمادالکُتّاب سیفی (برلن، ۱۳۰۶ هش).

اوضح المسالک الی الفیة ابن مالک: ← الفیه‌ی ابن مالک.

اوغاز (oqāz)، دهستان (جه ۸٬۷۷۰؟)، جغ بخش باجگیران، شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۲(؟) آبادی. مرکزش، **اوغاز** (جه ۸۰۰؟)، در ۳ کیلومتری جغ باجگیران واقعست.

اوغسطوس (āqostus)، ضبط عربی نام لاتینی آوگوستوس. ← آوگوستوس، اسم.

اوغسطینوس (āqostinus)، ضبط عربی نام لاتینی آوگوستینوس. ← آوگوستینوس، اسم.

اوفا[8] (ufā)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۲۶۵٬۰۰۰)، کرسی جخشم باشقیرستان، ش جمشسر اروپائی؛ بندری بر رودهای بلایا (belāyā) و اوفا. کارخانه‌های طیاره‌سازی، پارچه‌بافی، و تهیه‌ی ماشین‌آلات، و استخراج معدن دارد. در ۱۵۸۶ بنا شده. دارای کلیسای جامع قدیمی و مؤسسات علمی و فرهنگی است.

او'فلهرتی[9]، **لیم** (liəm oflahərti)، ۱۸۹۶–، داستان‌نویس ایرلندی. اثر معروفش، بنام خبرچین (۱۹۲۵)، از جنبه‌های رئالیستی و روانشناسی جالب است، و هم بعنوان داستان و هم بعنوان سناریوی فیلم برنده‌ی جایزه شد.

اوفنباک[10]، **ژاک** (jāk ofenbāk)، ۱۸۱۹–۸۰، مصنف فرانسوی، مت کولونی. موجد اپرت در فرانسه است، و بیش از صد اپرت نوشته (از جمله اورفه در جهنم، زندگی پاریسی، هلن زیبا). یگانه اپرای جدی وی، بنام افسانه‌های هوفمان، از شاهکارهای اوست.

اوفیتسی[11] (ufitsi)، کاخی که در قرن شانزدهم، بدست جورجو وازاری، معمار و نقاش ایتالیائی، برای کوزیموی I د مدیچی، بعنوان دار الحکومه، ساخته شد. امروزه "کتابخانه‌ی ملی ایتالیائی" (حاوی ۱٬۵۰۰٬۰۰۰ جلد کتاب) و **گالری اوفیتسی** (gālerie) درین کاخ قرار دارند. این گالری از لحاظ مجموعه‌های هنری یکی از ثروتمندترین موزه‌های جهانست. علاوه بر مکتب نقاشی فلورانسی، آثاری از سایر مکتبهای ایتالیا و نیز از مکتبهای هلندی و فلاندری در این گالری ارائه شده است. شاهکارهای بسیاری از بوتیچلی، رافائل، لئوناردو دا وینچی، میکلانژ، تیسین، روبنس، و دیگران در آنجا محفوظ است. کاخ در جج II آسیب دید، اما آثاری که در آن بود محفوظ ماند.

اوفیر[12] (ufir)، در کتاب مقدس، دریابندر یا ناحیه‌ای که از آنجا کشتیهای سلیمان طلا و جواهرات و عاج و بوزینه و طاوس میآوردند. آن را بتفاوت با هندوستان، سیلان، افریقا، و عربستان تطبیق کرده‌اند.

اوفیون[13] (ofion)، یکی از تیتانها، که پیش از کرونوس بر عالم حکمفرمائی میکرد، شوهر ائورونومه.

اوک[14] (ōk؛ از انگلـ)، مرغ شناگر و غوطه‌زن قطب شمالی و قکب. پاهای آن بسیار در عقب قرار گرفته است. در خشکی لانه میسازد، ولی برای زندگی در خشکی نامناسب است. اوکهای بزرگ بی‌پرواز سابقاً در قطب شمالی فراوان بود، ولی در حدود ۱۸۴۴، برای استفاده از گوشت و پر و روغن، در آنها کشتار بیحساب بعمل آمد. اوکهای کوچک (بطول ح ۲۰ سم) در دریای برینگ فراوانند. بزرگترین اوکهائی که باقی مانده ۴۵ سم طول و منقارهای برنده‌ای شبیه به تیغ (استره) دارند.



اوکئانوس[15] (okeā-nos)، در اساطیر یونانی. ۱- رودخانه‌ی مستدیری که همواره گرداگرد "لبه"ی زمین میگردد و منبع رودها است. ۲- یکی از نره تیتانها که مظهر این رودخانه است.

اوکئانیدها[16] (okeanid.hā)، در اساطیر یونان، از پریان دریا، دختران اوکئانوس.

اوکاسن و نیکولت[17] (okāsaN va nikolet)، داستان عشقی منثور و منظوم قرون وسطائی (متحملا قرن ۱۳م)، بزبان فرانسوی. آهنگهای موسیقی این اشعار محفوظ مانده است. لطف داستان در سادگی آنست.

اوکالیپتوس[18] (okāliptus؛ از فنس)، درخت بزرگ یا درختچه‌ای از نوع ائوکالوپتوس (*Eucalyptus*) از تیره‌ی موردها که رستنگاه اصلی آن استرالیا و آسیا است. بعضی اقسامش شیرابه‌ی سرخ و برخی شیرابه‌ی سفید دارند. برگهای آنها روغن و اسانسهای معطر دارد که در پزشکی مصرف میشود.

اوکام، گیوم د/: ← ویلیام آکمی.

او'کانر[19]، **تامس پاور** (tāməs pāwər okānər)، ۱۸۴۸–۱۹۲۹، روزنامه‌نگار و میهنپرست ایرلندی. در ۱۸۸۰ به لندن رفت، عضو پارلمنت شد، و در راه فرمانروائی میهنی ایرلند از چ. ا. پارنل پشتیبانی نمود. روزنامه‌های بسیاری در لندن تأسیس کرد.

او'کانر[19]، **روری** (rōri okānər)، ۱۱۱۶؟–۱۱۹۸، آخرین شاه والای ایرلند. در ۱۱۵۶ شاه کانات شد، و در ۱۱۶۶ شاه والا گردید. دوره‌ی عظمت او کوتاه بود، زیرا درمت مکمارو نورمانها را به ایرلند کشانید، و او'کانر ناچار باطاعت هنری II انگلستان درآمد (۱۱۷۵). سرانجام در دیری انزوا گزید.

او'کانل[20]، **دنیل** (danyəl okānəl)، ۱۷۷۵–۱۸۴۷، رهبر سیاسی ایرلندی. انجمن نیرومند معروف به انجمن کاتولیک را تأسیس کرد، و قانون آزادی کاتولیکان (۱۸۲۹) از نتایج فعالیتهای این انجمن بود. در الغاء اتحاد با بریتانیای کبیر اصرار ورزید، و برای حل کردن مسئله‌ی اراضی ایرلند کوشش نمود.

اوکایالی[21] (ukāyāli)، رودی بطول ح ۱٬۶۰۰ کم، ش پرو؛ سرچشمه‌ی اصلی آمازون. در پروی مرکزی تشکیل یافته بجانب ل روان میشود، و بورود مارانیون ملحق شده آمازون را تشکیل میدهد.

اوکایاما[22] (okāyāmā)، شهر (جه ۲۳۵٬۷۵۴)، جغ جزیره‌ی هونشو، ژاپن. از مراکز راه آهن و تهیه‌ی ظروف چینی و منسوجات پنبه‌ای است.

---

(۱)Osh (۲)Hoche (۳)Uxmal (۴)Oświecim (۵)Auschwitz (۶)Ouchy (۷)O_Shima (۸)Ufa (۹)O'Flaherty (۱۰)Offenbach (۱۱)Uffizi (۱۲)Ophir (۱۳)Ophion (۱۴)Auk (۱۵)Oceanus (۱۶)Oceanides (۱۷)Aucassin et Nicolette (فنس) (۱۸)eucalyptus (۱۹)O'Connor (۲۰)O'Connell (۲۱)Ucayali (۲۲)Okayama

دانشگاه طبی دارد.

اوکتاویا[1] (oktāviā)، فت ۱۱ ق‌م، خواهر آوگوستوس و زوجه‌ی مارکوس آنتونیوس. پیش از اینکه آنتونیوس او را بخاطر کلئوپاترا رها کند در برقراری صلح و صفا بین آوگوستوس و آنتونیوس مؤثر بود.

اوکتاویا[1]، ۴۲ب‌م–۶۲ب‌م، دختر کلاودیوس I و زوجه‌ی نرون. نرون بخاطر پوپایا سابینا او را رها کرد و بعداً بتهمت دروغ بقتلش رسانید.

اوکتاویانوس و اوکتاویوس: ← آوگوستوس.

اوکتوپوس، جانور: ← هشت‌پا.

اوکرائین[2] (ukrāin)، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکرائین**، روسی **اوکراینا**، جمهوری (۶۰۲٬۶۰۰ کمم؛ جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۴۰٬۶۰۰٬۰۰۰) جزء تجشس، در ش اروپا؛ کرسی آن کیف. روسیه‌ی صغیر نیز نامیده میشود. رودهای بوگ جنوبی، دنیپر، و دونتس آنرا مشروب میکنند. بیشتر اراضی آن استپهای (← استپ) حاصلخیز (خاصه در ج اوکرائین) است که یکی از مناطق عمده‌ی گندم‌خیز اروپا است. در لغ آن ماندابهای پریپت و در غ کوههای کارپات قرار دارد. بنادر عمده‌ی آن بر دریای سیاه اودسا، خرسون، و ژدانوف است. صنایع عظیم اوکرائین در قسمتهای مرکزی و شرقی آن متمرکز و بر پایه‌ی معادن آهن کریووی روگ و زغال سنگ حوضه‌ی دونتس استوار است. مراکز صنعتی عمده‌ی آن، خارکوف؛ دنیپروپتروفسک؛ زاپاروژیه. اوکرائین غربی معادن نفت دارد، و مرکز عمده‌ی آن لووف است. سکنه‌ی آن قریب ۸۰٪ اوکرائینی (از اسلاوهای شرقی) هستند؛ اقلیتهای لهستانی، روسی، و یهودی نیز دارد.

برای تاریخ اوکرائین قبل از هجوم (قرن ۱۳م) مغول ← روسیه و کیف. پس از هجوم مغول به روسیه، قسمت اعظم اوکرائین بدست لیتوانی افتاد، و جزء دولت لهستان‌ـلیتوانی گردید؛ کرانه‌ی دریای سیاه تحت استیلای تاتارهای کریمه قرار گرفت. تعدی لهستان بدهقانان اوکرائینی و اتحاد (۱۵۹۶) کلیسای اوکرائین با کلیسای رم منجر بطغیان قزاقهای زاپاروژیه برهبری خملنیتسکی گردید (۱۶۴۸). پس از جنگهای طولانی بین روسیه و لهستان، در ۱۶۶۷ لهستان قسمت لش اوکرائین را (بانضمام کیف) به روسیه واگذاشت. پس از شورش مازپا، پطر کبیر خودمختاری قزاقها را ملغی کرد. روسها در ۱۷۸۳ خان‌نشین کریمه را بقلمرو خود ملحق کردند، و خلاصه، پس از تجزیه‌های لهستان در ۱۷۷۲ و ۱۷۹۳، و ۱۷۹۵، تمام اوکرائین، باستثنای گالیسی (اطریش) و روتنیا (مجارستان)، تحت فرمان روسیه درآمد. ملیون اوکرائین در ۱۹۱۸ اعلام استقلال کردند. در ۱۹۱۸–۲۰ اوکرائین میدان نبردهای خونین بین ملیون اوکرائین، ارتش سرخ، ارتش سفید دنیکین، و لهستانیها گردید، و مداخلات آلمان و، در پی آن، مداخلات فرانسه بر وخامت این نبردها افزود. سرانجام دولت شوروی قسمت اعظم اوکرائین را بچنگ آورد، و آن یکی از اولین جمهوریهای جزء **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** گردید. گالیسی شرقی، بوکووینای شمالی، بسارابی جنوبی، و روتنیا را روسها در نتیجه‌ی جج II بخاک خود ملحق کردند (۱۹۳۹–۴۵). در ۱۹۴۵ اوکرائین بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. در ۱۹۵۴ کریمه از جمشس به اوکرائین منتقل گردید.

اوکرائین کارپاتی: ← روتنیا.

اوک ریج[3] (ōk rij)، ناحیه (۱۵۲٬۸۱۰ کمم؛ جم ۳۰٬۲۲۹)، ش ایالت تنسی، کشمت، بر رود کلینچ. تأسیسات مهم انرژی اتمی دارد.

اوکریدا[4] (okridā)، شهر (جم ۱۱٬۴۱۹)، مقدونیه، جغ یوگوسلاوی، بر صخره‌ای بالای دریاچه‌ی اوکریدا. در دوره‌ی رومیان شهر تجارتی عمده‌ای بود؛ در قرن ۱۰م پایتخت سیاسی و فرهنگی بلغارستان شد. چند کلیسای قدیمی دارد، از قبیل کلیسای جامع سنت سوفیا (قرن نهم) و کلیسای جامع سنت کلمنت (۱۲۹۹). **دریاچه‌ی اوکریدا** (بمساحت ۳۴۵ کمم) قسمتی از مرز یوگوسلاوی و آلبانی را تشکیل میدهد.

اوکسنتیرنا[5]، کنت **آکسل گوستاوسون** (kont* āksel gustāvson oksentiernā)، سوئدی اوکسنشرنا (uksenšernā)، ۱۵۸۳–۱۶۵۴، صدر اعظم (۱۶۱۲–۵۴) سوئد، یکی از اشخاص برجسته‌ی جنگ سی‌ساله. در پادشاهی **گوستاو II** اداره‌ی کشور را در دست داشت، و سرزمینهائی را که پادشاه فتح میکرد، وی سازمان میداد. سیاستمداری توانا و در کار خود موفق بود. گرچه در آغاز، با ورود سوئد به جنگ سی‌ساله مخالف بود، ولی پس از مرگ (۱۶۳۲) گوستاو، اداره‌ی جنگ را در آلمان بدست گرفت، و راه را برای مداخله‌ی (۱۶۳۶) فرانسه تأمین کرد. در دوره‌ی خردسالی **کریستینا**، فرمانروای واقعی سوئد بود (۱۶۳۲–۴۴)؛ اصلاحات دامنه‌داری را آغاز کرد، و دستگاه اداری کشور را تمرکز داد. اغلب با ملکه اختلاف و کشمکش داشت، و ولی با کناره‌گیری ملکه مخالفت کرد (۱۶۵۴).

اوکسورهونخوس، مصر، ← بهنسا.

اوکسوس، رود آسیا، ← آمو دریا.

اوکسونیا (oksoniā): ← آکسفرد، انگلستان.

اوکلاهوما[6] (oklāhomā)، ۴۶مین ایالت (۱۷۹٬۴۴۰ کمم؛ جم ۲٬۲۳۳٬۳۵۱)، جغ کشمت؛ کرسی آن اوکلاهوما سیتی و شهر بزرگ دیگرش تالسا. قسمت عمده‌ی آن چمنزاری مرتفع است. از رودهای عمده‌اش آرکانساس و رود سرخ (مرز جنوبی) میباشد. عمده‌ترین کوههای آن ویچیتا است، و قسمتی از ← فلات اوزارک در آنست. محصولات فلاحتی آن گندم، ذرت، سیب زمینی، و پنبه، و صنایعش تصفیه‌ی نفت و تهیه‌ی کالاهای پنبه‌ای و آمودن گوشت میباشد. معادن نفت آن مهم است، و گاز طبیعی و زغال و سرب نیز دارد. پیش از ورود سفیدپوستها باین سرزمین چند تمدن بومی در آن نشأت یافته بود. در ۱۹۰۷ جزء ایالات متحده پذیرفته شد.

اوکلاهوما سیتی[7] (oklāhomā siti)، شهر (جم ۲۴۳٬۵۰۴)، قسمت مرکزی ایالت اوکلاهوما، کشمت؛ کرسی ایالت. از مراکز صنعتی و تجارتی و توزیع نفت و محصولات کشاورزی است.

اوکلند[8] (okland)، شهر (جم ۱۳۶٬۳۸۷؛ با حومه ۳۸۰٬۴۱۲)، ل جزیره‌ی شمالی، زلند جدید. در ۱۸۴۱ بنا شد؛ در ۱۸۴۱–۶۵ پایتخت زلند جدید بود، و از بنادر عمده‌ی آنست. صادراتش لبنیات، چرم، و الوار است. کارخانه‌های کشتیسازی و مهمات‌سازی، دانشگاه، و موزه‌ی هنرهای مائوری دارد.

اوکلند[9] (ōkland)، شهر (جم ۳۸۴٬۵۷۵)، غ کالیفرنیا، کشمت، بر ساحل شرقی خلیج سان فرانسیسکو. در ۱۸۵۰ بنا شد. بندر و شهر صنعتی، و دارای پالایشگاههای نفت است. محصولات صنعتی آن اتومبیل، شیشه، مصالح ساختمانی، و مواد شیمیائی میباشد.

اوکوبو[10]، **توشیمیچی** (tošimici okubo)، ۱۸۳۲؟–۱۸۷۸، سیاستمدار ژاپنی. پس از استقرار میجی، در دولت جدید اعتبار فراوان یافت، و در وارد کردن تمدن غربی به ژاپن کوشید. در شورش ۱۸۷۷ ساتسوما بر ضد حکومت سلطنتی، به مخالفت با اهل قبیله‌ی خود برخاست.

اوکوما، شیگنوبو[11] (šigenobu okumā)، ۱۸۳۸–۱۹۲۲، سیاستمدار ژاپنی. وی مؤسس حزب اصلاح‌طلب کائیشینتو بود که بعداً به حزب مینسیتو مبدل گردید. برای استقرار حکومت پارلمانی کوشید. بمنظور تقویت صنایع ژاپن طرفدار همکاری با زایباتسو بود. چندین بار به وزارت رسید، و در ۱۸۹۸ و ۱۹۱۴–۱۶ نخست‌وزیر ژاپن بود. در دوره‌ی دوم نخست‌وزیری او، ژاپن وارد جج I شد، و کیائوچو را گرفت، و بیست و یک درخواست را تسلیم دولت چین کرد.

اوکیچوبی[12]، **دریاچه‌ی** (ōkicōbi)، دریاچه‌ای بطول تقریبی ۵۶ کم و بعرض تقریبی ۴۸ کم، در ج قسمت مرکزی ایالت فلوریدا، کشمت. که بزرگترین دریاچه‌های ج کشمت است.

اوکیسی[13]، **شان** (šān okeysi)، ۱۸۸۴–، درام‌نویس ایرلندی و از نمایشنامه‌نویسان معروف ← تئاتر ابی. کتاب آینه‌ای در خانه‌ی من (۱۹۵۶) شرح اوایل زندگی او و حاکی از تمایلات ضد سرمایه‌داری وی میباشد، و از حیث نثر در سرحد کمال است. در آثار وی رئالیسم و سمبولیسم با هماهنگی کامل درهم آمیخته، و ازین جهت آثارش کم‌نظیر است.

اوکیناوا[14] (okināwā)، جزیره‌ی آتشفشانی (۱٬۲۱۰ کمم؛ جم ۵۱۷٬۶۳۴)، جغ قکب؛ بزرگترین جزایر اوکیناوا در رشته‌ی جزایر ریوکیو. کوهستانی و دارای رستنیهای فراوان است. از محصولاتش نیشکر است. شهر و بندر عمده‌اش ناها است. در جج II میدان آخرین نبرد بزرگ هوائی و دریائی کشمت بود (اول آوریل–۲۵ ژوئن ۱۹۴۵).

اوگاتا، کورین: ← کورین اوگاتا.

اوگادن[15] (ogāden)، ناحیه‌ای کماب، جش حبشه، مجاور سومالی بریتانیا و سومالی ایتالیا. تصادم سربازان حبشی و ایتالیائی در ۱۹۳۴ در دهکده‌ی

(۱)Octavia (۲)Ukraine (۳)Oak Ridge (۴)Ochrida; Okhrida (۵)Oxenstierna (۶)Oklahoma (۷)Oklahoma City (۸)Auckland (۹)Oakland (۱۰)Okubo (۱۱)Okuma (۱۲)Okeechobee (۱۳)O'Casey (۱۴)Okinawa (۱۵)Ogaden

والوال وقوع جنگ ایتالیا و حبشه را تسریع کرد.

اوگاریت[1] (ugārit)، شهر باستانی، پایتخت مملکت اوگاریت، غ سوریه. محل و تاریخ این شهر تا ۱۹۳۱ بکلی مجهول بود. اکتشاف تصادفی قبری در تپه‌ای نزدیک قریه‌ی کنونی رأس شمرة (نزدیک لاذقیه)، سبب کاوش علمی آن تپه شد، و معلوم گردید که این تپه ویرانه‌ی شهر قدیمی اوگاریت است، و آثار فراوانی بدست آمد، و اطلاعات تاریخی گرانبها فراهم شد. ظاهراً از هنگام پیدایش نخستین انسان در سوریه، اوگاریت محل سکونت بوده است. پایین‌ترین طبقه‌ی تپه از عصر حجر جدید (هزاره‌ی پنجم قم) است. از هزاره‌ی ۴م قم، اوگاریت بمرحله‌ای عالی از تکامل رسید. بین سالهای ۳۰۰۰ و ۲۰۰۰ قم، در نتیجه‌ی مهاجرتهای اموریان و کنعانیان سامی به این شهر، تغییرات نژادی مهمی در آن صورت گرفت. در اوایل هزاره‌ی دوم قم، برای جلوگیری از مهاجمین شمالی و شرقی، فرمانروایان اوگاریت با مصریان پیمان اتحادی بستند، و از آن ببعد مصر در این سرزمین بشدت نفوذ یافت. و نیز این شهر مرکز داد و ستد مردم مینوس با سوریه بود. در قرنهای ۱۵م و ۱۴م قم اوگاریت باوج رونق خود رسید، و تجارت آن عظیم شد، و شهر وسعت پیدا کرد. آثار هنری فراوان این دوره نشان میدهد که مهاجرین میسنی محله‌ی مهمی در شهر اوگاریت داشتند. در نتیجه‌ی حمله‌های خارجی و تغییر وضع اقتصادی، اوگاریت از قرن ۱۲م قم رو به انحطاط گذاشت، و گرچه در اواخر این قرن هنوز مسکون بود، شهر مهمی نبود. از اکتشافات مهم در اوگاریت الواحی از قرن ۱۴م قم است که بخط میخی، بزبانی که پیش از کشف این الواح مجهول بود، نوشته شده. باین زبان نام زبان اوگاریتی داده‌اند. مضمون نوشته‌ها آثار شعری و اساطیر کنعانیان باستانی را نشان میدهد. الفبای این نوشته‌ها یکی از کهنترین الفباهای شناخته‌شده‌ی جهان است. زبان اوگاریتی را یکی از زبانهای سامی وابسته به زبان عبری (زبان تورات) دانسته‌اند. الواح مذکور، که نخستین نمونه‌های قابل اعتماد ادبیات کنعانیان در مرحله‌ی بت‌پرستی ایشان است، کومک گرانبهائی به محققین در زبان و کتاب مقدس کرده است.

اوگاساوارا، دسته‌جزیره، ← بونین، جزایر.

اوگاست (ogāst)، اسم انگلیسی، ← **آوگوستوس**، اسم.

اوگاستا[2] (ogāstā)، شهر (جمـ ۷۱٬۵۰۸)، ش ایالت جورجیا، کشمت، بر رود سونا. از مراکز صنایع پنبه است. آب و هوایش معتدل میباشد، و از تفرجگاههای زمستانی است.

اوگاستا[2]، شهر (جمـ ۲۰٬۹۱۳)، جغ ایالت مین، کشمت؛ کرسی ایالت. صنایع چوب، کفش، کاغذ، و نساجی.

اوگاستس (ogāstəs)، اسم انگلیسی، ← **آوگوستوس**، اسم.

اوگاستین (ogāstin)، اسم انگلیسی، ← **آوگوستینوس**، اسم.

اوگاندا[3] (ugāndā)، تحت الحمایه‌ی بریتانیا (مساحت اوگاندا ۲۴۳٬۴۰۰ کمم؛ جمـ ۵٬۶۷۹٬۰۰۰)، واقع در ش قسمت مرکزی افریقا، ج سودان؛ کرسی آن انتبه. بیشتر آن فلاتی حاصلخیز و دارای تپه‌های جنگلی است، ولی اراضی پست باطلاقی و یک بیابان دارد. سکنه‌ی آن بانتو هستند، و به کشت محصولات صادراتی پنبه و قهوه و شکر و غیره اشتغال دارند.

در قرن ۱۹م اعراب زنگبار در صدد تصرف این ناحیه برآمدند. از اولین اروپائیانی که اوگاندا را دیدن کردند ج. ه. سپیک (در ۱۸۶۲) و ه. ستنلی (در ۱۸۷۵) بودند. در ۱۸۸۸ سوداگران عرب و مسلمانان بومی مملکتی بنام بوگاندا (bugāndā) در آنجا تأسیس نمودند، و آن در ۱۸۹۰ تحت استیلای شرکت افریقای شرقی بریتانیا درآمد. در ۱۸۹۴ بریتانیا بوگاندا را تحت الحمایه‌ی خود ساخت، و بعداً بعضی از سرزمینهای مجاور را بآن ضمیمه نمود.

اوگ بزرگ[4] (üge)، فت ۹۵۶، دوک فرانسوی، پسر روبر I فرانسه، و پدر **اوگ کاپه**. از ادعای خود بسلطنت بنفع **رائول** منصرف شد؛ **لولی IV** را بسلطنت فرانسه رسانید (۹۳۶)، و بعداً با او به منازعه پرداخت؛ از ۹۵۴ ببعد عملا فرمانروای فرانسه بود.

اوگتای قاآن (ugtāy)، فت ۶۳۹ هق، خان بزرگ و قاآن (۶۲۶-۶۳۹ هق) مغول؛ پسر سوم و جانشین چنگیز خان. وی در زمان پدر در بسیاری از مهاجمات مغول شرکت داشت، و علاوه بر سرداری قسمتی از سپاه مغول، غالباً تمشیت امور و تدبیر مصالح مملکت چنگیز خان بعهده‌ی او بود. و بهمین جهت، چنگیز خان او را، با آنکه مهتر فرزندانش نبود، جهت قاآنی و جانشینی برگزید. وی دو سال بعد از وفات پدر، بحکم مجلس مشاورت عالی (= قوریلتای)، بمقام قاآنی انتخاب شد (۶۲۶ هق). چند سال بعد، لشکر به ختای کشیده آنجا را مسخر نمود (۶۲۹). پس از آن **گیوک خان**، پسر خود، را با جمعی از برادرزادگان بفتح بلاد روس و چرکس و بلغار فرستاد (۶۳۳). پسرش گیوک خان جانشین او گشت.

اوگ دو سن‌ویکتور[5] (üg dë saN-viktor)، فت ۱۱۴۱، فیلسوف مدرسی فرانسوی یا آلمانی. از حـ ۱۱۳۳ ببعد رئیس مدرسه‌ی صومعه‌ی سن‌ویکتور پاریس بود، و آنجا را مرکز علم و مخالفت با تعالیم آبلار قرار داد. خود او کتابهائی عالمانه در الاهیات نوشت، که مهمترین آنها تألیفی در باب شعائر دین است. در مذهب صوفیانه هم رسالاتی دارد.

اوگری (ugri)، یکی از زبانهای فینو-اوینوری. ← زبان، جدول.

آوگسبورگ[6] (ăgsburg)، شهر جمـ (۲۰۱٬۳۲۷)، کرسی سوابیا، غ باواریا، بر رود لش. مرکز پارچه‌بافی آلمان جنوبی. بسال ۱۵ قم بامر آوگوستوس بنام آوگوستا ویندلیکوروم (ăgustā vindelikorum) تأسیس شد. در ۱۲۷۶ از شهرهای آزاد امپراطوری گردید. عضو برجسته‌ی اتحادیه‌ی سوابیائی بود (۱۴۸۸-۱۵۳۴). مسکن خانواده‌ی فوگر و زادگاه هولباین، و در قرون ۱۵م-۱۶م مرکز مهم بانکداری و تجارت و فرهنگ بود. ذخایر معماری آن در جج II آسیب سخت دید.

آوگسبورگ، اتحاد[7] (ăgsburg)، اتحاد دفاعی که در ۱۶۸۶، بر ضد لوئی XIV فرانسه، میان امپراطور لئوپولد I با سوئد، اسپانیا، باواریا، پالاتینا، و کشورهای دیگر آلمانی منعقد شد. در ۱۶۸۹، هلند، انگلستان، و ساووا بآن پیوستند، و به اتحاد بزرگ تبدیل گردید.

آوگسبورگ، اعتقادنامه‌ی: ← اعتقادنامه.

آوگسبورگ، جنگ اتحاد: ← اتحاد بزرگ، جنگ.

آوگسبورگ، سازش موقت: ← اصلاح دینی.

آوگسبورگ، صلح (ăgsburg)، ۱۵۵۵، تصفیه‌ی موقت کشمکشهائی که، در نتیجه‌ی اصلاح دینی، در امپراطوری مقدس روم پیش آمد. اصل عمده‌ی آن این بود که هر یک از امرای امپراطوری حق دارند یکی از مذاهب لوتری و کاتولیک را در داخل قلمرو خود بعنوان مذهب غالب تعیین کنند (پیروان کالون و سایر فرقه‌های مذهبی بحساب نیامدند).

اوگ کاپه: ← کاپه، اوگ.

اوگلثورپ[8]، **جیمز ادوارد** (jeymz edwārd ŏgəlţorp)، ۱۶۹۶-۱۷۸۵، ژنرال انگلیسی، بانی جورجیا در کشمت. در ۱۷۴۲ اسپانیائیها را شکست داده تسلط بریتانیا را بر سرزمین جورجیا تأمین کرد.

اوگوست (ogüst) و **آوگوست** (ăgust)، اسامی اروپائی؛ ← **آوگوستوس**، اسم.

آوگوستوس (ăgustus)، اسم لاتینی (*Augustus*) برای مرد، که در مآخذ عربی اغسطوس (aqostos) و اوغسطوس (ăqostus) ضبط شده است. بعضی اسامی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	August	آوگوست (ăgust)
انگلیسی	August	اوگاست (ogāst)
انگلیسی	Augustus	اوگاستس (ogāstəs)
فرانسوی	Auguste	اوگوست (ogüst)

آوگوستوس[9]، ۶۳ قم-۱۴ بم، اولین امپراطور روم، پسر خواهرزاده‌ی **یولیوس قیصر**، و پسرخوانده‌ی او. اسمش ابتدا اوکتاویوس (oktāvius) بود، و پس از اینکه پسرخوانده شد، به اوکتاویانوس (oktāviānus) تبدیل گردید. قیصر بدون اطلاع وی او را وارث خود کرد. پس از کشته شدن قیصر، در روم نفوذ یافت، و با آنتونیوس و لپیدوس **تریوم‌ویراتوس** دوم را تشکیل داد. او و آنتونیوس جمهوری‌خواهان را که تحت رهبری **بروتوس** و **کاسیوس** بودند در فیلیپی شکست دادند (۴۲ قم). با کومک آگریپا دریازنان سکستوس پومپیوس را از دریا بیرون راند. پس از سرکوبی آنتونیوس و کلئوپاترا، مالک الرقاب امپراطوری روم شد. و از طرف سنا بالقاب زیاد، از جمله ایمپراطور (imperātor) [= سردار؛ ریشه‌ی امپراطور] و آوگوستوس [= محترم]، ملقب شد. دستگاه حکومت را اصلاح کرده، متصرفات روم را تحت لوای واحد درآورده، شهرها را زیبا گرداند. جاده‌های روم را

(۱)Ugarit (۲)Augusta (۳)Uganda (۴)Hugh the Great (۵)Hugh of Saint Victor (۶)Augsburg (۷)League of Augsburg (۸)Oglethorpe (۹)Augustus

اصلاح کرده بسط داد. معماری در عهد او رونق گرفت. حامی ویرژیل، اووید، لیویوس، و هوراس بود. با دول متمدن آن عصر صلح برقرار کرد. از جمله با فرهاد IV پادشاه اشکانی، روابط دوستانه برقرار نموده فراریان ایرانی را که بدربارش پناه برده بودند پس فرستاد. تیبریوس جانشینش شد.

آوگوستوس I، شاه لهستان: ← سیگیسموند II.

آوگوستوس[1] **II** (ăgustuse)، ملقب به **نیرومند**، ۱۶۷۰–۱۷۳۳، شاه لهستان. با عنوان فردریک آوگوستوس I (frederik)، برگزیننده‌ی ساکس بود (۱۶۹۴–۱۷۳۳). در ۱۶۹۷، بجانشینی یان سوبیسکی، بپادشاهی لهستان انتخاب شد. چون مردی ابن الوقت بود کاتولیک شد، و به اشراف لهستان امتیازات بیسابقه داد، و با روسیه و دانمارک بر ضد کارل XII (پادشاه سوئد) همپیمان گردید (← جنگ شمالی). کارل او را وادار کرد که از تاج و تخت لهستان بنفع ستانیسلاس I دست بکشد (۱۷۰۶)، ولی پس از شکست (۱۷۰۹) کارل در پولتاوا، آوگوستوس لهستان را پس گرفت (۱۷۱۶). از معشوقه‌های بسیار او کنتس ماریا آوروا کونیگسمارک و از فرزندان نامشروع وی کنت موریس دو ساکس بود.

آوگوستوس[1] **III**، ۱۶۹۶–۱۷۶۳، شاه لهستان، پسر آوگوستوس II. بجای پدرش، بعنوان فردریک آوگوستوس II، برگزیننده‌ی ساکس شد، و لهستان را از ستانیسلاس I، که پس از مرگ آوگوستوس II دوباره بپادشاهی آنجا انتخاب شده بود، ادعا کرد. پس از ← جنگ جانشینی لهستان، آوگوستوس بپادشاهی لهستان برگزیده شد (۱۷۳۶). در ← جنگ جانشینی اتریش، بعنوان داماد امپراطور یوزف I، مدعی سرزمینهای هاپسبورگ گردید. در جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳) از ساکس گریخت و در لهستان اقامت گزید. چون تن‌پرور بود، فرمانروائی را به گراف ہ. فون برول واگذاشت.

آوگوستینوس (ăgustinus)، اسم لاتینی (*Augustinus*) برای مرد، که در مآخذ عربی بصورت اوغسطینوس (ăqos–) ضبط شده است. بعضی اعلام مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Augustin	آوگوستین (ăgustin)
انگلیسی	Augustin	اوگاستین (ogăstin)
ایتالیائی	Agostino	آگوستینو (ăgostino)
فرانسوی	Augustin	اوگوستن (ogüstaN)

آوگوستینوس[2]**، قدیس** (qeddis ăgustinus)، ۳۵۴–۴۳۰، مجتهد کلیسا، مت تاگاسته (سوق اهراس حالیه در افریقای شمالی). با اینکه مادرش مونیکا مسیحی بود، او بمذهب مانوی گروید. وقتیکه در میلان بتدریس صناعت خطابه مشغول بود مجذوب تعالیم قدیس آمبروسیوس گردید، و دوباره بدین مسیح درآمد (۳۸۷). بعداً به تاگاسته برگشته ترک دنیا کرد، و در ۳۹۶ به اسقفی شهر هیپو برگزیده شد. در تقریر تعالیم مسیحیت و رد منهب مانی و فرقه‌های دوناتیان و پلاگیوسیان علم و احاطه‌ی وسیعی بکار آورد. متألهان مسیحی، اعم از کاتولیک و پروتستان، او را استاد الاهیات دانسته از آثارش استفاده‌ی فراوان برده‌اند. از تألیفات وی کتاب اعترافات (حاوی اطلاعاتی در سرگذشت او) و کتاب مدینه‌ی الاهی (نظریه‌ای عمیق در باره‌ی حالت فعلی و کمال مطلوب در جامعه‌ی مسیحی) هنوز طالب بسیار دارند. ذکرانش روز ۲۸ اوت.

آوگوستینوس کنتربری[3]**، قدیس** (qeddis ăgustinuse kanterberi)، فت ح ۶۰۵، نخستین اسقف اعظم کنتربری. از طرف پاپ گرگوریوس I در رأس هیئتی از بندیکتیان به انگلستان اعزام شد. مورد توجه اتلبرت، پادشاه کنت، قرار گرفت. مناسک دینی و تقویم رومی را به انگلستان وارد کرد. او را "رسول انگلستان" نام داده‌اند. ذکرانش ۲۸ یا (در انگلستان) ۲۶ ماه مه.

اوگولینو دلا گراردسکا[4] (ugolino dellā gerār-deskā)، فت ۱۲۸۹، از اشراف ایتالیا، خاوند پیزا. باتهام خیانت در برجی زندانی شد، و در آنجا با فرزندان و نوادگانش، بدون غذا ماندند تا از گرسنگی جان سپردند. دانته داستان او را در اینفرنو (دوزخ) آورده است.

آوگیاس[5] (ăgeyās)، فنس اوژیاس (ojiās)، در افسانه‌های یونانی، پادشاهی که 3٬000 نره‌گاو داشت. اصطبلهای او ("اصطبلهای اوژیاس") مدت سی سال تنظیف نشده بود. هرکول مأمور شد که آنها را در یک روز تنظیف کند، و این عمل را با منحرف کردن رودهای پینیوس و آلفیوس و گذرانیدن آنها از اصطبلها انجام داد.

اولادیسلاوس[6] **I** (ulādislăse)، مجارستانی اولاسلو (ulāslŏ)، شاه مجارستان، ← لادیسلاوس III.

اولادیسلاوس[6] **II**، مجارستانی اولاسلو، ح ۱۴۵۶–۱۵۱۶، شاه (۱۴۹۰–۱۵۱۶) مجارستان، و [بعنوان لادیسلاوس II (lădislăse)] شاه (۱۴۷۱–۱۵۱۶) بوهم؛ پسر کازیمیر IV (شاه لهستان). ماتیاس کوروینوس، شاه مجارستان، به سرزمین او حمله برد، و در ۱۴۷۸ موراوی و سیلزی و لوزاس را ازو گرفت. در بوهم، اولادیسلاوس آشکارا از کلیسای کاتولیک رومی در مقابل هوسیان طرفداری کرد. اشراف بزرگ از ضعف او استفاده کرده در ۱۴۸۷ و ۱۴۹۷ قوانینی گذرانیدند که دهقانان را عملا به برده تبدیل نمود. پس از مرگ ماتیاس، اشراف مجارستان او را در مقابل ماکسیمیلیان (بعداً امپراطور ماکسیمیلیان I) بسلطنت مجارستان انتخاب کردند. در مجارستان نیز اشراف از ضعف او استفاده نموده اصلاحات ماتیاس را لغو کردند. در ۱۵۱۵، اولادیسلاوس پیمانی با ماکسیمیلیان I منعقد کرد که سرانجام مجارستان و بوهم را تحت استیلای خاندان هاپسبورگ درآورد، بدین معنی که قرار شد آنا، دختر اولادیسلاوس، بازدواج مهین‌دوک فردیناند (بعداً امپراطور فردیناند I) درآید؛ پسرش، لوئی (بعداً لوئی II)، ماری، خواهر فردیناند، را بزنی بگیرد؛ اگر لوئی بی فرزند بمیرد (چنانکه بی فرزند مرد)، مجارستان و بوهم به خاندان هاپسبورگ منتقل شود.

اولاف[7] **I** (olāfe) یا **اولاف تروگسواسون** (olāf trügvāson)، ح ۹۶۳–1000، شاه (۹۹۵–1000) نروژ. دین مسیح را با زور و استدلال و اصرار در نروژ رواج داد.

اولاف[7] **II** (olāfe) یا **اولاف هارالدسون** (olāf hārāldson) یا **قدیس اولاف** (qeddis)، ح ۹۹۵–1030، شاه (1015–۲۸) نروژ. خود به مسیحیت گرویده بود، و این دین را در نروژ توسعه داد، ولی نتوانست که مملکت خود را وحدت بخشد. بسبب شورشی که بنفع **کنوت**، پادشاه انگلستان و دانمارک، بوجود آمد، ناچار از نروژ گریخت (1028). در 1030، برای بدست آوردن تاج و تخت بازگشت، ولی شکست خورد و کشته شد. وی قدیس حامی نروژ است.

اولاف[7] **V**، 1903–، شاه (1957–) نروژ؛ پسر و جانشین هاکون VII. در جج II فرمانده کل سپاهیان نروژی بود.

اولان[8]**، شبه جزیره‌ی** (avəlān)، شبه جزیره‌ی عظیم (9٬270 کمم) جش ایالت نیوفندلند، کانادا، که پرجمعیت‌ترین قسمت ایالت است.

اولان اوده[9] (ulān ude)، شهر (جه در 1956 تخمیناً 158٬000)، کرسی جخشس بوریات، جمشس آسیائی، بر رود سلنگا (selengā) و بر راه آهن ماوراء سیبریه. مرکز حمل و نقل و صنایع گوناگون (لوکوموتیوسازی، تهیه‌ی چوب، پارچه، شیشه، و محصولات کشاورزی). در 1666 بنا شد. ابتدا نامش اودینسک (udinsk) بود و بعد ورخنئو-دینسک (verxneudinsk) شد (تا ح 1935). سکنه‌ی آن 80٪ روس و 20٪ مغول هستند.

اولان باتور[10] (ulān bātor)، شهر (جه 70٬000)، پایتخت جمهوری خلق مغولستان؛ مرکز عمده‌ی مغولستان خارجی. سابقاً اورگا نام داشت.

اولاند[11] (ēlānd)، جزیره‌ای (1٬345 کمم) در دریای بالتیک، جش سوئد، که بوسیله‌ی تنگه‌ی کالمار از زمینلاد سوئد جدا شده. زراعت، گاو-پروری، و استخراج معادن سنگ دارد. دارای تفرجگاههای تابستانی و آثاری از عصر حجر است.

اولئوبورگ، فنلاند، ← اولو.

اولباک[12]، **بارون پول هانری د/** [د/اولباک] (bāron pol hānri dolbāk*)، آلمانی هولباخ (holbāx)، ۱۷۲۳–۸۹، فیلسوف فرانسوی، مت آلمان. دوست دیدرو و کوندورسه و روسو، و از اصحاب دایرةالمعارف بود. شهرتش بیشتر بسبب مخالفت شدید وی با دین است. بعقیده‌ی وی انسان فطرةً اخلاقی است، ولی تعلیم و تربیت او را منحرف میسازد.

اول پادشاهان، کتاب: ← پادشاهان، کتاب.

اولپیانوس[13] (ulpiānus)، فت ۲۲۸، حقوقدان رومی. بیشتر کورپوس یوریس کیویلیس (مجموعه‌ی حقوق مدنی) مقتبس از نوشته‌های اوست.

اولترامیکروسکوپ: ← میکروسکوپ.

اولتراویوله، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی فوق بنفش.

اولتنیا، رومانی: ← والاکیا.

اول تواریخ (ایام)، کتاب: ← تواریخ ایام، کتاب.

اولتیما توله: ← توله یا توله‌ی اقصی.

اولتیماتوم[14] (ultimātom از لتی)، در حقوق بین الملل، شرایط قطعی و نهائی که دولتی برای قبول یا رد فوری به دولت دیگر تسلیم میکند. چون امتناع از قبول شرایط ممکن است منجر به جنگ یا اقدامات خصمانه شود، اولتیماتوم را

---

(۱)Augustus (۲)Augustine (۳)Augustine of Canterbury (۴)Ugolino della Gherardesca (۵)Augeas (۶)Uladislaus (۷)Olaf (۸)Avalon (۹)Ulan Ude (۱۰)Ulan Bator (۱۱)Öland (۱۲)Holbach (۱۳)Ulpian (۱۴)ultimatum

میتوان اعلان مشروط جنگ تلقی کرد. اولتیماتوم همیشه کتبی است. دولتهای شرکت‌کننده در دومین کنفرانس لاهه (۱۹۰۷) توافق کردند که بدون اخطار قبلی دست به عملیات خصمانه نزنند، و باین ترتیب، امروزه تسلیم اولتیماتوم از مراسمی است که قبل از آغاز جنگ باید بعمل آید. از معروفترین اولتیماتومها، که علت مستقیم جج I بود، اولتیماتوم ۲۳ ژوئیه‌ی ۱۹۱۴ اتریش به صربستان بود. هیتلر نیز در سالهای پیش از جج II چند اولتیماتوم (به چکوسلواکی و لهستان) تسلیم کرد.

اولجایتو، سلطان ایلخانی: ← الجایتو.

اولد سرم[1] (öld serəm) [= سرم کهنه]، محل شهر قدیم، ویلتشر، انگلستان، ل نیو سرم یا سالزبری. از کاوشهای باستان‌شناسی آثار مساکن قدیمی بریتانیائی، رومی، و ساکسونها بدست آمده است. قسمتهائی از کلیسای جامع کهن آن در ساختمان کلیسای جامع سالزبری بکار رفت. پس از انتقال (۱۲۲۰) مقر اسقف اعظم به نیو سرم، اولد سرم بانحطاط گرائید.

اولدکاسل[2]، سر جان (sər jān oldkāsəl*)، فت ۱۴۱۷، از شهدای انگلیسی و رهبر لالردها. برای هنری IV خدمت نظامی انجام داد، و دوست هنری V بود، ولی در ۱۴۱۳ بعلل دینی دستگیر و در برج لندن زندانی شد. اولدکاسل فرار کرد، و در چندین توطئه برای برانداختن شاه فعالیت نمود. سرانجام دستگیر شد، و او را بعنوان بدعت‌گذار در دین زنده سوزانیدند.

اولدم[3] (öldəm)، شهر (جه ۱۲۱٬۲۱۲)، لنکشر، انگلستان، مرکز عمده‌ی ریسندگی پارچه‌های پنبه‌ای در لنکشر.

اولدنبارنولت[4]، **یان وان** (yān vān oldenbār-nevelt)، ۱۶۱۹-۱۵۴۷، سیاستمدار هلندی. در مبارزات ویلیام خاموش برای مستقل کردن هلند از اسپانیا او را یاری کرد. سپس کوشید تا قدرت نظامی در دست موریس ناسوئی تمرکز یابد. از ۱۵۸۶، با سمتی نظیر نخست‌وزیری، امور غیر نظامی ایالات متحده (که هولاند عمده‌ترین آنها بود) باو سپرده شد. در دوره‌ی زمامداری وی تجارت هلند توسعه‌ی فوق العاده یافت، و شرکت هند شرقی هلند تأسیس شد. از مجلس ملی در مقابل اشراف و خاندان اورانژ طرفداری کرد. دشمنانش حمایت او را از معترضان دستاویز کردند، و وی بجرم خیانت محاکمه و اعدام شد، و حال اینکه کوچکترین دلیلی بر علیه این مرد، که یکی از بزرگترین رجال هلند بوده است، وجود نداشت.

اولدنبورگ[5] (oldenburg)، از کشورهای سابق آلمان، که اکنون ناحیه‌ای (۵٬۴۰۰ کمم؛ جه ۸۱۲٬۳۷۱) از ساکس سفلی، لغ آلمان، بر کنار دریای شمال است. بیشتر آن اراضی پست باطلاقی است، ولی مناطق حاصلخیز نیز دارد؛ پرورش گاو و اسب معمول است.

خاندان اولدنبورگ (خاندان فرمانروایان اولدنبورگ) از خاندانهای اشرافی معروف آلمانی است. این خاندان در قرن ۱۲م برآمد، و در ۱۴۴۸ که کنت کریستیان بپادشاهی دانمارک رسید (← کریستیان I)، سلسله‌ی اولدنبورگ اهمیت بین‌المللی پیدا کرد. شاخه‌ی اصلی این سلسله تا ۱۸۶۳ بر دانمارک سلطنت کرد، ولی بعداً یکی از شاخه‌های فرعی آن، یعنی سلسله‌ی شلسویگ-هولشتاین-سوندربورگ-گلوکسبورگ (ślesvig-holštāyn-sonderborg-glüksburg) جای آنرا گرفت. شاخه‌ی دیگری، یعنی دوکهای هولشتاین-گوتورپ (gotorp)، در ۱۸۱۸-۱۷۵۱ در سوئد سلطنت کردند، و چون پطر III به امپراطوری روسیه رسید، این شاخه با خاندان رومانوف درآمیخت. خودِ اولدنبورگ در ۱۶۶۷-۱۴۴۸ تحت حکومت شاخه‌ی جوانتری بود، ولی بعداً دوباره به شاخه‌ی اصلی (دانمارکی) رسید. در ۱۷۷۳، کریستیان VII اولدنبورگ را بجای قسمتی از شلسویگ که مورد ادعای مهین‌دوک (بعداً امپراطور) پاول روسیه بود باو واگذار کرد، و وی هم آن را به فردریک آوگوستوس که اسقف لوبک و از خاندان هولشتاین-گوتورپ بود واگذاشت. اولدنبورگ در ۱۳-۱۸۰۶ ضمیمه‌ی فرانسه بود؛ در ۱۹۱۸-۱۸۱۵ مهین‌دوک‌نشین بود. در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان و در ۱۹۱۹ به جمهوری وایمار ملحق شد؛ در ۱۹۴۶ جزء ساکس سفلی گردید. دو بخش دوردست بیرکنفلد (birkenfeld) و اسقف‌نشین سابق لوبک از ۱۸۱۵ تحت حکومت اولدنبورگ بود، و در ۱۹۳۷ ضمیمه‌ی پروس شد، و پس از جج II بترتیب جزء راینلاند-پفالتس و شلسویگ-هولشتاین گردید. مرکز اولدنبورگ، شهر **اولدنبورگ** (جه ۱۲۲٬-۲۶۴)، از مراکز تجارت و دارای صنایع گوناگون است، و قلعه‌ای از دوره‌ی رنسانس دارد.

اولرون[6] (oleroN)، جزیره (۱۷۵ کمم؛ جه ح ۱۴٬000)، ولایت شارانت-ماریتیم، غ فرانسه، در خلیج بیسکی؛ شهر عمده‌اش سن پیر (saN pier). مرکز استخراج صدف.

اولس (ulas)، درخت: ← ممرز.

اولسر، زخم: ← قرحه.

اول سموئیل، کتاب: ← سموئیل.

اولشتین[7]، پروس شرقی: ← آلنشتاین.

اولگ[8] (oleg)، فت ۹۱۲، فرمانروای نیمه‌افسانه‌ای روسیه، از وارانکیان؛ احتمالا متولد نروژ. پس از پدرش، روریک، به فرمانروائی نشست (۸۷۹). کیف را از خزرها گرفت (۸۸۲).

اولگا[9]، **قدیسه** (qeddise olgā)، فت ۹۶۹؟، زوجه‌ی ایگور (دوکِ کیف). پس از مرگ (۹۴۵) شوهرش، نایب‌السلطنه‌ی پسرش سویاتوسلاو (sviā-toslāv) بود (۵۷-۹۴۵). مسیحی شد و در ح ۹۵۷ در قسطنطنیه تعمید یافت، و مسیحیت را در روسیه رواج داد. نوه‌ی وی، ولادیمیر I، اولین فرمانروای مسیحی کیف بود.

اولم[10] (ulm)، شهر (جه ۹۱٬۲۵۰)، بادن-وورتمبرگ، جغ آلمان؛ بندری بر رود دانوب (که از اینجا قابل کشتیرانی است). مصنوعات فلزی، آبجو، و نساجی دارد. از لحاظ سیاسی و تجارتی در قرن ۱۵م باوج ترقی رسید، ولی در اثر جنگ‌های مذهبی و انقلاب در تجارت انحطاط یافت. در حدود ۱۵۳۰ اصلاح دینی را پذیرفت. پس از قرن ۱۴م از شهرهای آزاد امپراطوری (شامل اراضی وسیعی در ل دانوب) شد؛ در ۱۸۰۲ به باواریا و در ۱۸۱۰ به وورتمبرگ منتقل گردید. در جج II بیش از نیمی از آن ویران شد، ولی کلیسای آن (سبک گوتیک، آغاز بنا ۱۳۷۷) سالم ماند. آلبرت اینشتین در اینجا متولد شد.

اولمپ یا **المپ** (هر دو olamp)، یذ **اولومپوس**[11] (olumpos)، رشته‌جبالی بطول ۴۰ کم، ل یونان، بین تسالی و مقدونیه و نزدیک ساحل دریای اژه. قله‌اش (۲٬۹۱۷ متر) بلندترین نقاط یونان است، و در دین یونان مأوای ← خدایان اولمپی بود. بعدها لفظ اولومپوس به کاخ آسمانی خدایان اطلاق میشد.

اولمپی[12]، **خدایان** (olampi) یا **اولمپیان**، در دین یونان، خدایان عمده‌ی ۱۲گانه که بر کوه اولمپ مأوی داشتند. خدایان اولمپی از این قرار اند: زئوس و زن و خواهرش هرا؛ آتنه، هبه، آرتمیس، و آفرودیته (دختران زئوس)؛ هرمس، آرس، آپولون، و هفایستوس (پسران وی)؛ هستیا (خواهر بزرگتر او) و پوسیدون (برادرش). جایگاه مقدس آنان در اولمپیا بود، و ← مسابقات اولمپی بافتخار آنان انجام میگرفت. بعضی خدایان دیگر نیز جزء خدایان اولمپی بشمار آمده‌اند.

اولمپی[13]، **مسابقات** (یا **بازیهای**) یا **مسابقات اولمپیک**، بازیهای قهرمانی یونان قدیم که هر چهار سال یک مرتبه در تابستان بافتخار زئوس در دشت اولمپیا برگزار میشد. بر طبق روایات، این مسابقات از ۷۷۶ قم آغاز شد، و تئودوسیوس I، امپراطور روم، در اواخر قرن ۴م بم آنها را موقوف کرد. بازیهای مذکور ابتدا منحصر بانواع دو بود. بعدها مسابقه‌های پنجگانه، بوکس، ارابه‌رانی، و بعضی ورزشهای دیگر داخل شد. تجدید حیات مسابقه‌های اولمپیک در ۱۸۹۶ در آتن آغاز گردید. مسابقات اولمپیک برای زنان اول‌بار در ۱۹۱۲ شروع شد.

اولمپیا[14] یا **المپیا** (هر دو olampiā)، یذ **اولومپیا** (olumpiā)، دشت کوچکی در الیس، یونان قدیم، نزدیک رود آلفیوس. از ازمنه‌ی قدیم مرکز عبادت زئوس و محل بازیهای اولمپیک بود. در حفریات، معبد بزرگ زئوس و مجسمه‌ی او (کار فیدیاس و یکی از **عجایب سبعه**) کشف شد.

اولمپیاد[15] یا **المپیاد** (هر دو olampiād)، واحد گاهشماری چهارساله در یونان قدیم، که هر یک با ← مسابقات اولمپی آغاز میشد. اولین اولمپیاد را از ۷۷۶ قم شمرده‌اند.

اولمپیان: ← اولمپی، خدایان.

اولمپیک، مسابقات: ← اولمپی، مسابقات.

اولمستد[16] (olmsted)، شهرت فارسی **البرت تن آیک اومستد** (albort ten āyk ömsted)، ۱۹۴۵-۱۸۸۰، مستشرق امریکائی؛ مت نیو یورک. در ۸-۱۹۰۷ عضو هیئتی بود که از طرف دانشگاه کورنل به آسیای صغیر و بین النهرین اعزام شد. در ۴۵-۱۹۲۹ استاد تاریخ شرق در دانشگاه شیکاگو بود. برای تحقیق دقیق در مآخذ و منابع اهمیت فراوان قائل بود. از آثارش آسیای غربی در ایام سارگن، شاه آشور (۱۹۰۸)، تاریخ آشور (۱۹۲۳)، تاریخ فلسطین و سوریه (۱۹۳۱)، عیسی در پرتو تاریخ (۱۹۴۲)، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی (۱۹۴۳؛ ترجمه‌ی

(۱)Old Sarum (۲)Oldcastle (۳)Oldham (۴)Oldenbarneveldt (۵)Oldenburg (۶)Oléron (۷)Olsztyn (۸)Oleg (۹)Olga (۱۰)Ulm (۱۱)Olympus (۱۲)Olympians (۱۳)Olympic (۱۴)Olympia (۱۵)Olympiad (۱۶)Olmstead

فارسی، تهران، ۱۳۴۵ هش) است.

اولموتس[۱] (olmüts)، چک **اولوموتس** (olo-mōts)، شهر (جه ۵۸٬۶۱۷)، موراوی، چکوسلواکی، بر رود موراوا. دارای مصنوعات مختلف و صنعت آبجوسازی است. مقر اسقف اعظم میباشد. عهدنامه‌ی اولموتس (۱۸۵۰)، میان اتریش و پروس، اتحادیه‌ی ژرمنی (تحت ایالت پروس) را منحل و اتحادیه‌ی آلمانی (یا ژرمنی) (برهبری اتریش) را احیا کرد. این "سرافکندگی اولموتس" پروس را سخت ناراحت کرد، و سرانجام، با پیروزی (۱۸۶۶) بر اتریش، آنرا جبران نمود. اولموتس کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد، و عمارت شهرداری آن از قرن ۱۳م است.

اولو[۲] (ulu)، سوئدی **اولئوبورگ**[۳] (uleo-borg)، شهر (جه ۳۸٬۷۰۳)، لغ فنلاند؛ دریابندر بالتیک بر خلیج بوتنی و مصب رود اولو. کشتیسازی و صنایع الوار و سلولوز دارد. شهر گرداگرد قلعه‌ای که در ۱۳۷۵ بدست سوئدیان ساخته شد توسعه یافت.

اولوسس (ulusses)، اسم لاتینی (*Ulysses*) برای مرد، مطابق اودوسئوس یونانی. بعضی اعلام مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
انگلیسی	Ulysses	یولیسیز (yulisiz)
ایتالیائی	Ulisse	اولیسه (ulisse)
فرانسوی	Ulisse	اولیس (ülis)
فرانسوی	Ulysse	اولیس (ülis)

اولوسس، در اساطیر یونان: ← اودوسئوس.

اولومپیاس[۴] (olumpiās)، فت ۳۱۶ قم، زن فیلیپ II مقدونی و مادر اسکندر مقدونی. پس از مرگ اسکندر کوشید که مقدونیه را بگیرد، ولی شکست خورد و بدست کاساندروس کشته شد.

اولوموتس، چکوسلواکی: ← اولموتس.

اولونتوس[۵] (oluntos)، شهر یونان قدیم، در شبه جزیره‌ی خالکیدیکه. رهبر اتحادیه‌ی شهرهای خالکیدیکه بود و بمخالفت با آتن و اسپارت برخاست. ابتدا با فیلیپ II مقدونی بر ضد آتن متحد شد؛ بعد آتن را علیه فیلیپ بکومک طلبید. فیلیپ شهر را با خاک یکسان کرد (۳۴۸ قم).

اولیا چلبی (ōliā calabi)، ۱۰۲۰–د ۱۰۹۰ هق، جهانگرد ترک؛ مت قسطنطنیه. در طی چهل سال مسافرتهای بسیار کرد، و در جنگهای دولت عثمانی با کرت و مجارستان و اتریش شرکت نمود، و آذربایجان و کردستان و تبریز را دیدن کرد. اثر عمده‌اش تاریخ سیاح است، که مشتمل بر اطلاعات جغرافیائی و اجتماعی و مشاهدات وی در زمان صلح و جنگ میباشد. اولیا چلبی نویسنده‌ای خیالپرداز است، و افسانه‌گوئی را به حقایق خشک تاریخ ترجیح میدهد، و از افراط در مبالغه باکی ندارد.

اولیانوفسک[۶] (uliānofsk)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۱۸۳٬۰۰۰)، جمشسر؛ بر ساحل راست ولگای وسطی؛ زادگاه لنین. از مراکز صنعتی است (صنایع برقی، ماشین‌آلات، پارچه‌بافی، چوب‌بری، صنایع غذائی، و محصولات کشاورزی). در ۱۶۴۸ بنام سیمبیرسک (simbirsk) بنا شد؛ در ۱۹۲۴ باسم اصلی لنین (اولیانوف) نامگذاری گردید.

اولیس، اسم فرانسوی: ← اولوسس، اسم.

اولیس، در اساطیر یونان: ← اودوسئوس.

آولیس[۷] (ălis)، بندر کوچک یونان قدیم، در بئوسی. ازینجا بود که ناوگان یونان، پس از قربان کردن ایفیگنیا، عازم تروا شد.

اولیگوسن[۸]، **دوره‌ی** (oligosen؛ فنس)، سومین دوره از دوران سوم از ازمنه‌ی زمینشناسی (دومین دوره اگر پالئوسن و ائوسن یک دوره محسوب شوند). در ایران، رسوبهای اولیگوسن کم‌ضخامت‌تر از دوره‌ی ائوسن و غالباً از سنگهای آهکی نومولیت‌دار یا از توفهای آتشفشانی تشکیل شده است. در جنوب ایران طبقات اولیگوسن به خمیر (xamir) (بنام محلی در ساحل خلیج فارس) معروفست. درین دوره پستانداران قدیمی پالئوسن زوال یافتند، و گوشتخواران حقیقی (سگ، گربه، گربه‌های تیزدندان) و خرس، موش، خرگوش، و سنجاب جای آنها را گرفتند. اسبها بسیار زیاد شدند. گرازهای بزرگ و شترها در این دوره پدید آمده‌اند.

اولیمپیا[۹] (olimpiā)، شهر (جه ۱۵٬۸۱۹)، کرسی ایالت واشینگتن، کشمت، در غ ایالت در انتهای جنوبی خلیج پیوجت (piujet)، بنای ۱۸۵۰.

اولین[۱۰]، **جان** (jān evəlin)، ۱۶۲۰–۱۷۰۶، خاطرات‌نویس انگلیسی. اگر چه هوادار سلطنت بود، در جنگ داخلی زمان خود چندان فعالیتی نکرد. وی در موضوعات مختلف نوشته است. خاطرات او حاوی اطلاعات فراوانی در باره‌ی اوضاع انگلستان در اواخر قرن ۱۷م میباشد.

اولیوا[۱۱] (olivā)، حومه‌ی سابق شهر آزاد دانتزیک، که اکنون جزء شهر دانتزیک (ل لهستان) است. در ۱۱۷۰ بنا شد. در جنگهای قرون ۱۳م–۱۶م چند بار قسمتهائی از آن ویران گردید. **صلح اولیوا** عنوان پیمانی است که در ۳ ماه مه‌ی ۱۶۶۰ بین لهستان و سوئد در اینجا امضا شد، و جنگ (۱۶۵۵–۶۰) سوئد را پایان داد؛ لیوونیای شمالی به سوئد واگذار شد، و یان کازیمیر، شاه لهستان، از ادعای خود بسلطنت سوئد دست برداشت؛ فردریک ویلهلم، برگزیننده‌ی براندنبورگ، فرمانروای مطلق پروس شناخته شد، و در عوض، پروس غربی جزء لهستان اعلام گردید.

اولیوارس[۱۲]، **کنده د** (*konde de olivāres)، لقب **گاسپار د گوثمان** (gāspār de guṭmān)، ۱۵۸۷–۱۶۴۵، بزرگ‌وزیر (۱۶۲۱–۴۳) فیلیپ IV اسپانیا. مردی پرکار و درستکار بود، و دربار را از فساد پاک کرد، ولی اسپانیا را گرفتار جنگ سی‌ساله نمود، و برای تأمین مخارج لشکرکشیها مالیاتهای ظالمانه‌ای مقرر داشت، و از سیاست تمرکز پیروی کرد، و این امر سبب شورشهائی گردید که منجر به جدا شدن پرتغال از اسپانیا شد (۱۶۴۰). حامی روبنس، ولاسکوئز، موریلیو، و لوپه دِ وگا بود.

اولیویر[۱۳]، سر **لارنس کر** (*sər lārəns kĕr oli-viər)، ۱۹۰۷–، هنرپیشه و کارگردان انگلیسی. نه تنها در کار تئاتر، بلکه در سینما هم فعالیتهای فراوان داشته، و در انگلستان و هالیوود در فیلمهای بسیاری بازی کرده است، و بالاخص اقدام به ساختن فیلم برای نمایشنامه‌های شکسپیر نموده، و نمایشنامه‌های هنری ۷، هملت، و ریچارد III را به فیلم درآورده است، و ازین جمله مخصوصاً هنری ۷ ارزش خاصی دارد. در کار تئاتر هم اهمیتش در کارگردانی و بازی در نمایشنامه‌های شکسپیر است. در ۱۹۴۴ یکی از کارگردانان تئاتر اولد ویک (ŏld vik) گردید. بسبب کارهای عمده‌اش در تئاتر، در ۱۹۴۷ عنوان "سر" یافت.

اولیویه[۱۴]، **امیل** (emil olivie)، ۱۸۲۵–۱۹۱۳، سیاستمدار فرانسوی. از رهبران مخالفین آزادی‌خواه ناپلئون III بود، ولی بتدریج از همکاران سیاسی سابق خود برید، و در ۱۸۷۰ دعوت ناپلئون را برای تشکیل دادن دولت پذیرفت، و همین دولت بود که در ۱۸۷۰ به آلمان اعلان جنگ داد، و با رسوائی استعفا کرد (۱۸۷۰). در همان سال اولیویه بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد، و منزل او کانون ادب و موسیقی پاریس گردید (زوجه‌اش دختر ف. لیست بود).

اومانی، اثیرالدین: ← اثیرالدین اومانی.

اومانیست (umānist) یا **هومانیست**، پیرو اومانیسم؛ محقق در انسانیات. ← اومانیسم.

اومانیسم[۱۵] (umānism؛ از فنس) یا **هومانیسم** (از فنس) [از ریشه‌ی لاتینی هومو (homo)، = انسان] یا **مذهب انسانیت**، بمعنی اعم، هر نظام فلسفی یا اخلاقی که هسته‌ی مرکزی آن آزادی و حیثیت انسانی است. یونانیان و رومیان قدیم پیرو اومانیسم بودند، و فلاسفه‌ی اخلاقی یونان قدیم توجه بسیار بمسائل مربوط به انسان داشتند. بدین مناسبت است که ادبیات قدیم یونان و روم را، ازین جهت که آنها را مبین عالیترین ارزشهای انسانی میشمرده‌اند، انسانیات[۱۶] نامیده‌اند. پس از رواج مسیحیت، توجه انسان از انسان به خدا و ماوراء طبیعت معطوف شد. فلاسفه‌ی قرون وسطی انسان را موجودی گناهکار و بی‌ارزش در این جهان میشمردند. هنرمندان قرون وسطائی رنج و عذاب و مرگ را مجسم میکردند.

بمعنای اخص، اومانیسم اطلاق میشود به نهضتی که در قرن ۱۴م در اروپا پدید آمد، و بیشتر حالت طغیان علیه سلوک و سلطه‌ی اولیاء دین و الاهیات و فلسفه‌ی قرون وسطائی داشت؛ تحصیل و مداقه در انسانیات را تشویق میکرد، و انسان را واجد کمال اهمیت میشمرد. کشف آثار قدیم یونان و روم در پیدایش و بسط این نهضت مؤثر بود. نهضت اومانیسم کمابیش مقارن با نهضت اصلاح دینی بود، و بسیاری از اومانیستها (umānist.hā) [یا هومانیستها، یعنی پیروان اومانیسم] به مذهب پروتستان گرویدند. هنر از جنبه‌ی "عذاب‌نگاری" منحرف شد، و مبین "نشاط زیستن" گردید. اومانیستها در واقع "جامعه‌ای عقلی" بودند، و این جامعه از قرن ۱۴م تا اواخر قرن ۱۶م، که بواسطه‌ی منازعات مذهبی از بین رفت، برقرار بود. از جمله‌ی اومانیستها میتوان اینان را نام برد: **بوکاتچو**؛ **پترارک**؛ **پیکو دلا میراندولا**؛ **بوده**؛ **سکالیژر** (پدر و پسر)؛ **رویشلین**؛ **اولریش فون هوتن**؛ **اراسموس**؛ **ج. کولت**؛ **سر ت. مور**. اصطلاح اومانیسم به بعضی نهضتهای متأخر نیز اطلاق شده است (مخصوصاً در

(۱)Olmütz (۲)Oulu (۳)Uleåborg (۴)Olympias (۵)Olynthus (۶)Ulyanovsk (۷)Aulis (۸)Oligocene (۹)Olympia (۱۰)Evelyn (۱۱)Oliva (۱۲)Olivares (۱۳)Olivier (۱۴)Ollivier (۱۵)humanism (۱۶)the humanities

قرن بیستم، بواسطه‌ی ف. ک. س. شیلر و دیگران). در این قرن، اصطلاح اومانیسم به فلسفه‌هائی که انسان را مقیاس ارزشها میشمارند نیز اطلاق شده است.

اومبرتوی[1] I (umbertoye I)، ۱۸۴۴–۱۹۰۰، شاه (۱۸۷۸–۱۹۰۰) ایتالیا؛ پسر و جانشین ویکتور امانوئل II. مردی خیراندیش بود، و لقب "نیکو" یافت. سه بار بجانش سوء قصد شد؛ دفعه‌ی سوم بقتل رسید، و پسرش ویکتور امانوئل III بجایش نشست.

اومبرتوی[1] II، ۱۹۰۴–، آخرین شاه (۱۹۴۶) ایتالیا؛ پسر ویکتور امانوئل III. در ۱۹۴۴، پدرش اختیارات سلطنتی را باو واگذاشت، و در ماه مه‌ی ۱۹۴۶، که ویکتور امانوئل استعفا داد، وی بسلطنت رسید. بموجب رفراندوم ۱۹۴۶، ایتالیا جمهوری شد، و اومبرتو به تبعید به پرتغال رفت.

اومبریا[2] (umbriā)، ناحیه (۸٬۴۷۵ کم‌م؛ جم ۷۲۲٬۵۴۴)، ایتالیای مرکزی، کرسی آن پروجا. بیشتر آن زراعتی است، ولی در اطراف ترنی، که شهری صنعتی است، کارخانه‌های نیروی برقابی وجود دارد. از تاریخ اومبریائیان قدیم، که در قرن سوم قم مغلوب دولت روم شدند، چندان اطلاع نداریم. در قرون وسطی بعنوان زادگاه قدیس فرانسیس آسیزی معروف بود. پینتوریکیو و پروجینو از نقاشان معروف مکتب اومبریائی (قرون ۱۵م–۱۶م) بودند.

اومبریائی[3]، یکی از زبانهای متروک هندواروپائی که، مانند لاتینی، بدسته‌ی ← زبانهای ایتالیک متعلق است. ← زبان، جدول.

اومستد، البرت تن آیک، مستشرق، ← اولمستد.

اومسک[4] (omsk)، شهر (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۵۰۵٬۰۰۰)، جمشس، در غ سیبریه، بر ملتقای رودهای اوم و ایرتیش و بر راه آهن ماوراء سیبریه. از مراکز حمل و نقل و صنعتی (تهیه‌ی ماشین‌آلات، لوکوموتیو، واگون، اتومبیل، الوار). چندین مرکز تحقیقات علمی دارد. در ۱۸۲۴ مرکز اداری سیبریه شد. صنعتی کردن آن در زمان حکومت شوروی آغاز گردید.

اومفاله[5] (omfāle)، در افسانه‌های یونان، ملکه‌ی لیدیا. هرکول به کفاره‌ی قتل پسرش ناچار سه سال وی را خدمت کرد. اومفاله او را لباس زنانه پوشانده به پشم‌ریسی وامیداشت، و خودش پوست شیر وی را ببر میکرد و چماقش را بدست میگرفت.


اومفاله و هرکول

اوملاوت[6] (umlăt؛ آلمانی)، تغییر مصوتها در صرف اسامی؛ مانند تغییر مصوتهای رجل و قاضی در رجال و قضات. ← آبلاوت.

اومن[7]، سر چارلز ویلیام چدویک (sər cārlz* wilyām cadwik ōmən)، ۱۸۶۰–۱۹۴۶، مورخ انگلیسی، که مخصوصاً در تاریخ نظامی متبحر بود. از آثار فراوانی که بجای گذاشته تاریخ جنگهای شبه جزیره است (۷ جلد، ۱۹۰۲–۳۰).

اومنیبوس، وسیله‌ی نقلیه‌ی عمومی؛ ← اتوبوس.

اوموتا[8] (omutā)، شهر صنعتی (جم ۲۰۱٬۷۳۷)، غ کیوشو، ژاپن؛ بندر حمل زغال سنگ، بر کنار دریای آماکوسا.

اوماها[9] (ōməhā)، شهر (جم ۲۵۱٬۱۱۷)، ش ایالت نبراسکا، کشمتم، کنار رود میسوری؛ بزرگترین شهر ایالت. در ۱۸۵۴ بنا شد؛ چون بندر و مرکز تهیه‌ی مایحتاج مهاجران اولیه بود توسعه یافت. امروز از مراکز صنایع کشتیرانی و حمل و نقل است، و با راه آهن و خطوط اتوبوسرانی و شاهراهها و خطوط هوائی بنقاط دیگر کشمتم و جهان مرتبط میباشد. پالایشگاههای نفت، کوره‌های ذوب سرب، انبارهای گندم، و کارگاههای آمودن گوشت دارد.

اومی[10] (omey)، قله‌ای بارتفاع ۳٬۰۳۵ متر، ج‌غ ایالت سچوان، چین، نزدیک شهر لوشان. معابد و دیرهای فراوان بر دامنه‌های آن واقعست.

اومیروس، ضبط نام هومر در مآخذ اسلامی.

اون (avən)، رودهای انگلستان؛ ← ایون.

اونامونو[11]، میگل د (migel de unāmuno)، ۱۸۶۴–۱۹۳۶، فیلسوف، عالم، شاعر، و داستان‌سرای اسپانیائی از نژاد باسک. اثر مهمش مفهوم اندوهناک زندگی افراد و اقوام (۱۹۱۳) است که در آن فلسفه‌ی انفرادی خود را که مبتنی بر ایمان به نفس ایمان است بیان کرده است.

اونان[12] (unān) [عبری، = نیرومند]، پسر یهودا. بواسطه‌ی گناهی که کرد دوچار مرگ ناگهانی شد (پیدایش ۳۸).

اونایدا، قبیله، ← ایروکوئوی، اتحادیه‌ی.

اون‌باشی: ← یوزباشی.

آونبروگر[13]، لئوپولد (leopold āwenbruger)، ۱۷۲۲–۱۸۰۹، پزشک اتریشی (اهل وین)، مبتکر قرع برای تحقیق وضع ریه‌ها.

آونپاکه (āvenpāke)، نام لاتینی ابن باجه.

اونتاریو[13] (ontārio)، ایالت (سطح خشکی ۹۴۰٬۹۰۰ کم‌م، سطح کل ۱٬۰۶۸٬۵۸۰ کم‌م؛ جم ۵٬۴۰۴٬۹۳۳)، قسمت مرکزی کانادا؛ کرسی آن تورونتو. سایر شهرهای عمده‌اش اوتاوا (پایتخت کانادا)، همیلتن، ویندزر، و لندن است. از ل و ل‌ش به خلیجهای هودسن و جیمز، و از ج به دریاچه‌های بزرگ محدود است. قسمت لغ آن جزء ناحیه‌ی معروف به ← فلات لارنسی است، و سرزمینی است جنگلی و دارای منابع معدنی سرشار و دریاچه‌ها و رودخانه‌های متعدد، و شغل عمده‌ی اهالی این منطقه شکار حیوانات دارای پوست گرانبها است. استخراج معادن (نیکل، آهن، اورانیوم، طلا، نقره، مس) در قسمت مرکزی ایالت اهمیت دارد. اونتاریوی کهنه (شبه جزیره‌ی جنوبی که بین دریاچه‌های بزرگ محصور است) مرکز جمعیت و توسعه‌ی اقتصادی است. بعلت منابع نیروی آبی، اونتاریو عمده‌ترین مراکز تهیه‌ی مصنوعات گوناگون در کانادا است (وسایل کشاورزی، اتومبیل، منسوجات، کاغذ، و غیره).

اول‌بار شامپلن باین سرزمین پا نهاد (۱۶۱۵)، و کمی بعد پاسگاههای فرانسوی در آن دایر شد. در ۱۷۶۳ بتصرف انگلستان درآمد، و در ۱۷۷۴ جزئی از ایالت کبک گردید. پس از انقلاب امریکا وفاداران به امپراطوری متحد در آن سکنی گزیدند. در تقسیم (۱۷۹۱) ایالت کبک، به کانادای علیا معروف شد. در ۱۸۴۱ دگرباره به کانادای سفلی پیوست. در ۱۸۶۷، باسم اونتاریو، یکی از چهار ایالت دومینیون جدید کانادا گردید. اونتاریو، بجهت جمعیت و اهمیت اقتصادی، از جنبه‌ی سیاسی نقش عمده‌ای در حکومت کانادا دارد.

اونتاریو[14]، دریاچه‌ی (ontārio)، کوچکترین و شرقی‌ترین دریاچه‌های بزرگ امریکای شمالی، بین ایالات اونتاریو (کانادا) و نیو یورک (کشمتم). طولش ۳۱۰ کم و عرضش ۸۵ کم است، و کانالهای چندی آنرا به دریاچه‌های ایری و هورون، رود هودسن، و اوتاوا مرتبط میسازند. رود نیاگارا بآن میریزد، و رود سنت لارنس آنرا زهکشی میکند. اولین سفیدپوستی که آنرا دیدن کرد (۱۶۱۵) اتین برولە (etien brüle) بود، و در همان سال شامپلن نیز آنرا دیدن نمود.

اونتروالدن[15] (untervälden)، ایالت (= کانتون)، سویس مرکزی. کوهستانی و جنگلی و دارای مراتع فراوان است. به دو نیمکانتون اوبوالدن[16] (obvälden) (۴۹۰ کم‌م؛ جم ۲۲٬۱۲۵؛ کرسی آن زارنن) و نیدوالدن[17] (–nid) (۲۷۵ کم‌م؛ جم ۱۹٬۳۸۹؛ کرسی آن ستانس) تقسیم میشود. در ۱۲۹۱، اونتروالدن باتفاق اوری و شویتس اتحادیه‌ای تشکیل دادند که بعداً به کنفدراسیون سویس تبدیل شد. سکنه‌اش آلمانی‌زبان و کاتولیک میباشند.

آونتیکوم، سویس، ← آوانش.

آوند (āvand)، در گیاهشناسی، لوله‌هائی که در گیاهان شیره‌ی خام یا پرورده را از ریشه به برگ یا از برگ بقسمتهای مختلف انتقال میدهند. آوندهائی که مواد خام را از ریشه ببرگ میبرند آوندهای چوبی، و آوندهائی که شیره‌ی پرورده را منتقل میسازند آبکش یا غربال نام دارند.

اوندست[18]، سیگرید (sigrid undset)، نروژی سیگری اونست (unset)، ۱۸۸۲–۱۹۴۹، بانوی رمان‌نویس نروژی. آثار معروفش کریستین لاورانسداتر (۱۹۲۰–۲۲) و ارباب هستویکن (۱۹۲۵–۲۷) است. در ۱۹۲۴ بمذهب کاتولیک گروید، و این امر بر شدت جنبه‌ی دینی نوشته‌هایش افزود. جایزه‌ی ادبی ۱۹۲۸ نوبل باو اعطا شد.

اونرا[19]: ← اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد.

اونرو[20]، فریتس فون (frits fon unru)، ۱۸۸۵–، نویسنده‌ی آلمانی. اثر منثورش، راه فداکاری (۱۹۱۶–۱۸)، در ذم آتشین جنگ است. اثر دیگرش، هنوز کار بپایان نرسیده (۱۹۴۷)، مربوط

(۱)Umberto; Humbert (۲)Umbria (۳)Umbrian (۴)Omsk (۵)Omphale (۶)umlaut (۷)Oman (۸)Omuta (۹)Omaha (۱۰)Omei (۱۱)Unamuno (۱۲)Onan (۱۳)Auenbrugger (۱۴)Ontario (۱۵)Unterwalden (۱۶)Obwalden (۱۷)Nidwalden (۱۸)Undset (۱۹)UNRRA (۲۰)Unruh

به دوره‌ی نازیها است.

اونز[1]**، هربرت مکلین** (hërbərt makleyn evənz)، ۱۸۸۲–، عالم امریکائی تشریح و جنینشناسی، کاشف ویتامین اِ.

آونزوئار، نام لاتینی ابومروان عبدالملک ابن زهر. ← ابن زهر.

اونزویل[2] (evənzvil)، شهر (جمـ ۱۲۸٬۶۳۶)، ج‌غ ایالت ایندیانا، کشمتـ، بر رود اوهایو. در جج II بزرگترین کارخانه‌های کشتیسازی درونبومی جهان در آنجا بود.

اونس[3] (ǎns)، مقیاسی برای سنجش وزن در ممالک انگلیسی‌زبان. در اوزان اوردپویز برابر ۱/۱۶ پوند یا ۲۸٫۳۴۹۵ گرم، و در اوزان تروی و داروئی ۱/۱۲ پوند یا ۳۱٫۱۰۳۵ گرم میباشد و آنرا تروی اونس (troy ǎns) گویند. نیز جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید. نیز ← اونس سیال.

اونست، سیگری: ← اوندست، سیگرید.

اونستن[4] (evənstən)، شهر (جمـ ۷۳٬۶۴۱)، ل‌ش ایالت ایلینوا، کشمتـ، بر دریاچه‌ی میشیگان.

اونس سیال[5] (ǎnse)، مقیاسی برای سنجش ظرفیت در ممالک انگلیسی‌زبان، که در مورد مایعات بکار میرود. در بریتانیای کبیر ۱/۲۰ پاینت شاهی یا ۲۸٫۴ سانتیمتر مکعب، و در کشمتـ ۱/۱۶ پاینت یا ۲۹٫۶ سانتیمتر مکعب است. نیز جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید.

آونگ[6] (āvang)، هریک از آلات مختلفی (آونگ ساده، مرکب، و غیره) که میتوانند در حول محوری حرکت متناوب بکنند. آونگ ساده وزنه‌ای است ذره‌مانند [باصطلاح علمی، "نقطه‌ی مادی"] که بانتهای ریسمانی، که انتهای دیگرش ثابت و جرمش غیر قابل اعتنا است، آویخته شده. فاصله‌ی وزنه از نقطه‌ی ثابت تغییرناپذیر فرض میشود. در وضع تعادل، امتداد ریسمان قائم است. اگر آونگ را از وضع تعادل دور کرده رها کنیم، وزنه، بر اثر نیروی ثقل، در حول وضع تعادل بر یک قوس دایره حرکت رفت و آمد میکند. نوسان کامل آونگ عبارتست از حرکت آن از وضعی (مثلا وضع تعادل) تا بازگشت آن بهمان وضع و در همان جهت. گالیله بتجربه دریافت که نوسانهای یک آونگ همزمان هستند. مدت یک نوسان را دوره‌ی نوسان آونگ گویند. هویگنس قانون محاسبه‌ی دوره‌ی نوسان را کشف کرد، و آونگ را برای تنظیم کار ساعت بکار برد (۱۶۷۳). این قانون، بعبارت ریاضی، بصورت $T=2\pi\sqrt{l/g}$ (T مدت نوسان کامل؛ π نسبت محیط دایره بقطر؛ l طول آونگ؛ g شتاب ثقل) بیان میشود، و بموجب آن، اگر طول آونگ ۱۶،۹،۴، ... برابر شود، دوره‌ی نوسان ۴،۳،۲، ... برابر میگردد. در ۱۸۵۱، فوکو، فیزیکدان فرانسوی، در پاریس آونگ بسیار درازی را برای اثبات حرکت زمین بکار برد. آونگ مرکب جسمی است که میتواند در حول محوری افقی نوسان کند. آونگها برای تنظیم کار بعضی دستگاهها، اندازه‌گیری شتاب ثقل، ثبت جهت زلزله، و غیره بکار میروند.

اونگا[7] (onegā)، روسی **آنگا** (ānegā)، رودی به طول ۴۱۰ کم، ل جمشس اروپائی، که از دریاچه‌ی لاچا سرچشمه میگیرد و به خلیج اونگا در دریای سفید میریزد. **دریاچه‌ی اونگا**، بمساحت ۹٬۸۰۰ کمم، ج کارلیا و ل‌غ جمشس اروپائی، از لحاظ بزرگی دومین دریاچه‌ی اروپا است (طول ۲۲۵ کم، عرض ۸۰ کم، منتهای عمق ۱۱۰ متر). رود ویتگرا (vitegrā) از ج بآن میریزد. رود سویر (svir) آب آن را بدریاچه‌ی لادوگا میبرد. شهر و بندر عمده‌ی کنار آن پتروزاودسک (petrozāvodsk) است. **کانال اونگا**، بطول ۷۲ کم، که قسمتی از ← راه آبی ماری‌اینسک است، موازی ساحل جنوبی دریاچه میباشد و رودهای سویر و ویتگرا را بهم مرتبط میکند.

اونیتاریانیسم[8] (unitāriānism، از فنسـ)، عقیده‌ی دینی مبنی بر اینکه خدا در یک شخص متمرکز است، نه در سه شخص (چنانکه معتقدین به تثلیث میپندارند). این عقیده مقارن اصلاحات دینی توسط اشخاصی چون سروتوس و سوکینوس شایع گشت. در انگلستان جان بیدل این مکتب را رواج داد. در امریکا از ۱۷۸۵ شایع شد.

اونیفورمیسم[9] (uniformism؛ از فنسـ)، در زمین‌شناسی، فرضیه‌ای که بموجب آن، تغییرات حادث در قشر جامد زمین در دورانهای گذشته بهمان روشی ایجاد شده است که هم اکنون نیز آن حوادث روی میدهد. این فرضیه، که در ۱۷۸۵ بتوسط جیمز هاتن اظهار شد، ابتدا طرفدار زیاد پیدا نکرد، و تحت الشعاع فرضیه‌ی **کاتاستروفیسم** قرار گرفت، و بعلاوه، چون مخالف عقاید مذهبی بود، دستخوش مخالفتهای مذهبی شد. در قرن ۱۹م خاصه بر اثر مجاهدتهای سر چارلز لایل، کم‌کم پیشرفت کرد. دانشمندان ایام اخیر سعی دارند دو فرضیه را التیام داده تلفیق کنند.

اونیکورن، جانور اساطیری، ← اونیکورنیس.

اونیکورنیس[10] (unikornis) [لتی، = دارنده‌ی یک شاخ] یا **اونیکورن** (از لتی)، در افسانه‌ها، جانوری از هندوستان، اسب‌مانند و دارای یک شاخ که از وسط پیشانی بیرون آمده است. معمولا بکلی سفید است، و بعنوان نماد بکارت بکار رفته است و میرود. صورت شکار اونیکورنیس در قرون وسطی و رنسانس در نقوش فرشها و پرده‌ها زیاد بکار میرفت.



اوʻنیل[11]**، اوون رو** (owən rō onil)، ۱۵۹۰؟–۱۶۴۹، یاغی ایرلندی. از بستگان هیو اوʻنیل بود، و بعد از "فرار ارلها" در ۱۶۰۷ ایرلند را ترک کرد، و ۳۵ سال در ارتش اسپانی بسر برد. در ۱۶۴۲ به ایرلند بازگشت، و رهبر قبیله‌ی خود شد. هفت سال بعد را صرف رهبری کاتولیکها بر ضد انگلستان نمود. پیش از ورود آ. کرامول به ایرلند و درهم شکسته شدن مقاومت ایرلند درگذشت.

اوʻنیل[11]**، مارگریت** (mārgərit onil)، حـ ۱۷۹۶–۱۸۷۹، زن دوم ج. ه. ایتن. گفته میشد که پیش از ازدواج با ایتن با وی رابطه داشته، و باین جهت، و بعلت اینکه از خانواده‌ی فقیری بود، در اجتماعات بدیده‌ی تحقیر در وی مینگریستند. مساعی رئیس جمهور جکسن برای تثبیت موقعیت اجتماعی او در کابینه سخت نفاق انداخت، و روابط رئیس جمهور را با معاونش ج. ک. کلهون (که زن او از رهبران اجتماعی امریکا بود) تیره ساخت.

اوʻنیل[11]**، هیو** (hiu onil)، ملقب به (دومین) **ارل آو تیرون** (ërl āv tirōn*)، ۱۵۴۷؟–۱۶۱۶، سرکرده‌ی ایرلندی. در آغاز طرفدار انگلستان بود، ولی چون مشاهده کرد که این کشور، برای پیش بردن مقاصد خود همواره بین سرکردگان ایرلندی ایجاد جنگ و ستیز میکند، بتنگ آمد، و با دیگر سرکردگان ایرلندی سازش کرد، و از فیلیپ II اسپانیا بر ضد پروتستانهای انگلستان یاری خواست، ولی در ۱۶۰۱ شکست خورد، و با انگلستان صلح کرد (۱۶۰۳)، و از اختیارات قبیله‌ای چشم پوشید. در ۱۶۰۷ به لندن احضار شد، و چون میدانست که این امر مستمسکی برای دستگیر کردن اوست، با عده‌ای از اشراف ایرلندی به فلاندر گریخت، و این "فرار ارلها" را باید پایان نظام قبیله‌ای در ایرلند تلقی نمود.

اوʻنیل[11]**، یوجین (گلادستون)** (yujin glādston onil)، ۱۸۸۸–۱۹۵۳، سرآمد نمایشنامه‌نویسان امریکائی؛ مت نیو یورک. پدرش عضو یک گروه بازیگران سیار بود، و در بسیاری از سفرهای گروه فرزند خود را بهمراه داشت. یوجین در آن سفرها در کار نمایش تجارب بسیار اندوخت. مدتی در باراندازها کار میکرد؛ سپس دریانوردی پیشه کرد، و در این کار مهارت یافت. مدتی به کار جستجوی سنگها و فلزات گرانبها پرداخت؛ مدتی نیز روزنامه‌نویس بود. تجاربی که از این مشاغل گوناگون بدست آورد، بعدها موجد زمینه‌های متضاد و رنگارنگ نمایشنامه‌های او شد. نخستین بار بسال ۱۹۱۶ دو نمایشنامه‌ی کوتاه او بنام بسوی مشرق، بقصد کاردیف و عطش بروی صحنه آمد. نخستین نمایشنامه‌ی دراز او، آنسوی افق (۱۹۱۹)، جایزه‌ی ۱۹۲۰ پولیتزر را نصیب او ساخت (۱۹۱۹)، در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۸ نیز، بسبب نوشتن نمایشنامه‌های آنا کریستی و وقفه‌ی عجیب، این جایزه نصیبش شد. در درازترین درام او، نمایشنامه‌ی سه‌بخشی سوگواری برازنده‌ی الکترا است (۱۹۳۱)، سرنوشت، بآن معنی که مراد اشیل بود، موضوع اصلی داستان است، اما قالب زندگی عادی امریکائیان را یافته است. تراژدی مایه‌ی نمایشنامه‌های اوʻنیل است؛ کمدی مشهور او، ای بتر بیابان (۱۹۳۳)، ازین قاعده مستثنی است. اساطیر یونان، سمبولیسم، و نظریات فروید در او تأثیر بسیار داشته‌اند. در برخی از نمایشنامه‌های خود میکوشد تا نشان دهد که انسان در دام پندارهای واهی خود درباره‌ی خویش اسیر است، اما اگر این پندارها رهایش کنند، توانائی زندگی کردن را از دست خواهد داد. بسال ۱۹۳۶ جایزه‌ی ادبی نوبل به وی اعطا شد. برخی دیگر ازنمایشنامه‌های مهم اوʻنیل عبارتند از امپراطور جونز (۱۹۲۰)، عنتر پشمالو (۱۹۲۲)، هوس در زیر درختان نارون (۱۹۲۴)، مارکوی هزارهزاری (۱۹۲۸)، لازاروس خندید (۱۹۲۸)، دینامو (۱۹۲۹)، و روزهای بی‌پایان

---

(۱)Evans (۲)Évansville (۳)ounce (۴)Evanston (۵)fluid ounce (۶)pendulum (۷)Onega (۸)Unitarianism (۹)uniformism (۱۰)unicorn (۱۱)O'Neill

(۱۹۳۴).

اونیمَک[1] (unimak)، جزیره‌ی آتشفشانی، بطول ۱۱۲ کم، نزدیک ساحل غربی آلاسکا. یکی از جزایر آلئوسین و نزدیکترین آنها به شبه جزیره‌ی آلاسکا است.

اِوورا[2] (evurā)، شهر (جم ۲۵٬۴۵۹)، ج پرتغال، شهر عمده‌ی آلنتژو. در دوره‌ی رومیها ابورا (eborā) نام داشت؛ ویرانه‌های باشکوه دارد. در دوران مورها از مراکز تجارتی بود. پرتغالیها آنرا در ۱۱۶۶ تصرف کردند. کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد. دانشگاه سابق (۱۵۵۹-۱۷۵۸) آن اکنون دبیرستان است.

اوورایسل[3] (overāysel)، ایالت (۳٬۲۵۵ کمم؛ جم ۷۴۸٬۳۳۷)، ل‌ش هلند، بین آیسلمر (غ) و آلمان (ش)؛ کرسی آن زوئوله. رود آیسل و چندین کانال آنرا زهکشی میکنند. گله‌داری، لبنیات‌سازی، نساجی، و ماشینسازی دارد. در قرون وسطی زیر فرمان اسقفهای اوترشت بود، و در ۱۵۲۷ به امپراطور شارل V فروخته شد. در ۱۵۷۹ به اتحادیه‌ی اوترشت پیوست.

اووربِک[4]**، یوهان فریدریش** (yohān fridriš overbek)، ۱۷۸۹-۱۸۶۹، نقاش آلمانی که تصاویر مذهبی میکشید. بسبب مخالفت با کلاسیسیسم دروغین، از آکادمی وین اخراج شد، و به رم رفت، و در ایجاد گروه نازارن (← **نازارنها**) شرکت جست. از تصاویر مهم او ورود مسیح به اورشلیم، رنج مسیح در باغ، و پیروزی مذهب در جهان هنر است. اووربک مسیحی پرشوری بود، و هنر خود را بخدمت مذهب گماشت. نفوذ او بیشتر بسبب خلوص عقیده و صداقت اوست تا کار نقاشیش. رنگهائی که بکار میبرد چندان دلپسند نیست. کارهایش یکسره زائیده‌ی خیال اوست.

اوورتور[5] (uvertur؛ از فنس)، قطعه‌ی موسیقی که برای ارکستر نوشته میشود، و گاهی بشکل یک قطعه‌ی سمفونیک است، و گاهی بعنوان پیش‌درآمد برای یک اپرا، اوراتوریو، تراژدی، کمدی، و غیره نوشته میشود.

اوورنی[6] (overny)، ناحیه و ایالت سابق، فرانسه‌ی مرکزی، در گرانکوه مرکزی، در ولایات کانتال، پوئی‌دودوم، و اوت‌لوار، کرسی تاریخی آن کلرمون (کلرمون‌فران حالیه). دامپروری و لبنیاتسازی در کوهستانها و زراعت در دره‌ها معمول است. چشمه‌های معدنی دارد. مردم اوورنی از اعقاب قبیله‌ی آرورنی (ärverni) از قبایل سلت هستند که سرکرده‌ی ایشان، ورسنژتوریکس، بر ضد یولیوس قیصر قیام کرد. این ناحیه در ۱۱۵۴ بعنوان جزئی از آکیتن بتصرف انگلیسها درآمد؛ بعدها متدرجاً جزء متصرفات سلطنتی فرانسه شد.

آووست[7] (āvoset؛ فنس)، پرنده‌ی آبچر، دارای پاهای دراز، پنجه‌های پرده‌دار، و منقاری نازک و برگشته بطرف بالا. اجناس مختلف آن در استرالیا، اروپا، و امریکا یافت میشود.

آووکادو[8] (āvokādo؛ از انگل)، درخت بسیار زیبای امریکائی از نوع پرسئا (*Persea*)، با برگهای پیوسته‌سبز، و میوه‌های گلابی‌شکل (موسوم به گلابی آلیگاتور) که پوست نازک و درون‌بر خوراکی و روغن‌دار دارند.

آووگادرو[9]**، آمادئو** (āmādeo āvogādro)، ۱۷۷۶-۱۸۵۶، فیزیکدان ایتالیائی. **قانون آووگادرو:** حجمهای متساوی گازها در شرایط متساوی (از حیث فشار و دما) یک عده مولکول دارند. عده‌ی مولکولهای یک مولکول‌گرم یا اتمهای یک اتم‌گرم هر ماده در شرایط متعارفی (0° صدبخشی دما و ۷۶۰ ملم‌جیوه فشار) $6{,}02 \times 10^{23}$ است. این عدد را **عدد آووگادرو** نامند.

اوولوسیون (evolüsion)، ← تکامل.

اوون[10]**، جان** (jān owən)، ۱۶۱۶-۸۳، متأله پیرایشگر انگلیسی. در جنگ داخلی انگلستان طرفدار پارلمنت بود. در ۱۶۵۲ نایب رئیس دانشگاه آکسفرد شد.

اوون[10]**، رابرت** (rābərt owən)، ۱۷۷۱-۱۸۵۸، سوسیالیست انگلیسی، و هواخواه اصلاحات اجتماعی، و یکی از پیشروان اولیه‌ی شرکتهای تعاونی. مولدش شهر نیوتاون (niutăn) واقع در شمال ایالت ویلز بود، و در آن شهر تا سن نه سالگی بتحصیل پرداخت، و بعد مدرسه را ترک کرد، و در دکان بزازی شاگرد شد. پس از چند سال به شهر منچستر رفت، و در آنجا، بواسطه‌ی کفایت و لیاقت خود ترقی کرد، و در سن ۱۹ سالگی رئیس یک کارخانه‌ی ریسندگی شد که پانصد نفر کارگر داشت. در ۱۷۹۴ در شرکت ریسندگی بزرگی شریک شد، و ریاست شرکت مزبور را هم عهده‌دار بود. در سفری که به شهر گلاسکو کرد، دلباخته‌ی دختر رئیس کارخانه‌ی ریسندگی نیو لنارک شد، و با او ازدواج کرد. در ۱۸۰۰ شرکای خود را تشویق نمود که کارخانه‌ی نیو لنارک را خریداری کنند، و خود در آن سهیم و شریک شد، و در شهر گلاسکو ساکن گردید. این کارخانه ۲٬۰۰۰ نفر کارگر داشت که پانصد نفر آنها اطفال خرد سالی بودند که از گداخانه‌ها استخدام شده بودند. اوون در این کارخانه عقاید خود را درباره‌ی اصلاحات اجتماعی بکار بست. برای کارگران خانه ساخت، و مدرسه بنا کرد، و بتعلیم و تربیت آنها همت گماشت. مغازه‌ی بزرگی برپا ساخت که احتیاجات کارگران را بقیمت تمامشده رفع میکرد، و مصرف نوشابه‌های الکلی را دربین جامعه محدود کرد. بزرگترین خدمت او تربیت جوانان بود که علاقه‌ی بسیاری دربن امر نشان داد، و در مدت کوتاهی توانست جامعه‌ای راضی و باآسایش و مترقی بوجود آورد، و ضمناً امور کارخانه را هم بنحوی اداره میکرد که سود سرشاری عاید صاحبان سهام آن میشد. کم‌کم این جامعه و کارخانه شهرت بسیار پیدا کرد، و از اطراف برای دیدن آن میآمدند، و طرز کار اوون را تحسین میکردند. قانون کارگاهها که در ۱۸۱۹ بتصویب پارلمنت انگلستان رسید مرهون اقدامات او بود. اوون در ۱۸۱۳ کتابی بنام منظری جدید جامعه تألیف کرد که افکار سوسیالیستی خود را در آن شرح داد. در ۱۸۱۷ گزارشی به پارلمنت انگلستان داد، و در آن پیشنهادهای اصلاحی خود را برای رفع فقر و بیچارگی مردم بیان کرد. در آن ایام، اوون شهرت بسزائی یافته بود، و مردم نظریات او را با حسن قبول تأیید میکردند، و یکی از دوستان او که کومک بسیاری باو میکرد دیوک آو کنت، پدر ملکه‌ی ویکتوریا، بود. همه چیز بدلخواه او بود، و کار او پیشرفت سریعی داشت، که ناگاه در لندن نطقی کرده مخالفت خود را با مذهب اعلام نمود. این کار موجب سلب اعتماد مردم از او شد، ولی اوون از میدان بدر نرفت، و تحت هدایت او، یک جامعه‌ی تعاونی در اسکاتلند تشکیل شد (۱۸۲۵)، و سپس اوون به امریکا رفته جامعه‌ی تعاونی دیگری در ایالت ایندیانا برپا کرد که هر دو با شکست مواجه شدند. در سال ۱۸۲۸، اوون از امور کارخانه‌ی نیو لنارک کناره‌گیری کرد، و به لندن رفت، و در آنجا بتبلیغ عقاید خود پرداخت. در آنجا مرکزی برای کاریابی کارگران برپا کرد، و در ایجاد شرکتهای تعاونی جدیت بسیاری بخرج داد. اوون چهار پسر داشت، که هر چهار آنها به امریکا رفتند، و تابع آن کشور شدند. پسر بزرگ او، **رابرت دیل اوون** (rābərt deyl)، ۱۸۰۱-۷۷، پیرو عقاید پدرش بود، و بعضویت کنگره‌ی امریکا انتخاب شد، و عامل مهمی در تدوین قوانین مربوط باصلاحات اجتماعی بود.

اوون ستنلی[11] (owən stanli)، رشته‌کوهی در قسمت ج‌ش گینه‌ی جدید. قله‌ی ویکتوریا (۴٬۰۳۵ متر) بلندترین قلل سرزمین پاپوا است.

اوون گلنداور[12] (owən glendäwər)، ۱۳۵۹؟-۱۴۱۶؟، سرکرده‌ی ویلزی. با خانواده‌ی پرسی متحد شد، و شورش بر ضد هنری IV را رهبری کرد. اسکاتلند و فرانسه او را بعنوان امیر ویلز شناختند. در اثر شکستهای نظامی ضعیف و سرانجام در کوهستانها ناپدید شد.

اووید[13] (ovid)، لتی **پوبلیوس اوویدیوس ناسو** (publius ovidius nāso)، ۴۳ قم-۱۸ بم، شاعر رومی، و یکی از نویسندگان بزرگ عصر آوگوستوس. در رم میزیست، و بعلت نامعلومی به نقطه‌ای در کنار دریای سیاه تبعید شد (ح ۸ بم)، و در همانجا درگذشت. بجهت اشعار ساده و پرتخیلش همواره مورد علاقه‌ی عموم بوده است. اشعارش مبین افکار او در باره‌ی التذاذ از شعر میباشد، و بسه دسته تقسیم میشود: اشعار عاشقانه یا مغازلات (مخصوصاً کتاب هنر عشقبازی)؛ منظومه‌های اساطیری (مخصوصاً مسخ، که بزرگترین شاهکار اوست)؛ منظومه‌هائی که در تبعیدگاه سروده است.

اوویدو[14] (oviedo)، شهر (جم ۱۰۶٬۰۰۲)، کرسی آستوریاس، ل اسپانیا، نزدیک ناحیه‌ی آهن‌دار کوههای کانتابریائی. کارخانه‌های اسلحه‌سازی، صنایع شیمیائی، و شرابسازی دارد. در قرن ۹م پایتخت شاهان آستوریاس بود، و رونق یافت. کلیسای جامع معروفی (۱۳۸۸) دارد. دانشگاه آن در ۱۶۰۴ تأسیس شد.

آوه (āve)، ده (جم ۱٬۱۳۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش جعفرآباد، شهرستان ساوه، استان مرکزی.

آوه یا آوج (āvaj)، بخش، ج شهرستان قزوین؛ مرکب از سه دهستان افشاریه، خرقان شرقی، و خرقان غربی. مرکزش، **آوه یا آوج** (جم ۱٬۶۰۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۱۱ کیلومتری قزوین بر سر

(۱)Unimak (۲)Évora (۳)Overijssel; Overyssel (۴)Overbeck (۵)overture (۶)Auvergne (۷)avocet (۸)avocado (۹)Avogadro (۱۰)Owen (۱۱)Owen Stanley (۱۲)Owen Glendower (۱۳)Ovid (۱۴)Oviedo

راه شوسه‌ی قزوین به همدان واقعست. **گردنه‌ی آوه (آوج)**، بارتفاع ۲٬۲۶۰ متر، بر سر راه شوسه‌ی قزوین به همدان، در زمستان بواسطه‌ی برف زیاد صعب العبور است.

اوهام عظمت[۱]، در روانشناسی، مبالغه‌ی شدید در اهمیت دادن بنفس و خود را مقتدر و مافوق دیگران دانستن. در بعضی اختلالات روانی دیده میشود. نیز ← وهم.

اوهایو[۲] (ohāyo)، ۱۷امین ایالت (۱۰۶٬۹۳۵ کمم؛ جم ۷٬۹۴۶٬۶۲۷)، ل‌ش قسمت مرکزی کشمت. کرسی آن **کولامبس** و از شهرهای مهم دیگرش **کلیولند**، **سینسیناتی**، **تولیدو**، **دیتن**، **اکرن**، **یانگزتاون**، و **کنتن** است. از ج و ج‌ش برود اوهایو و از ل قسمتی بدریاچه‌ی ایری محدود است. اراضی آن عموماً هموار است. در قسمت شرقی منابع پهناور زغال و نهشتهای سرشار کانه‌ی آهن دارد، و کلیولند بزرگترین مراکز کانه‌ی آهن در جهان میباشد. از صنایع آن ساختن ماشین و وسایط نقلیه‌ی موتوری است. محصولات کشاورزی غلات و میوه دارد. پرورش مواشی و تهیه‌ی لبنیات معمول است. سرزمین اوهایو پس از انقلاب امریکا بتصرف کشمت درآمد، و در ۱۸۰۳ عنوان ایالت (آزاد) یافت.

اوهایو[۲]، رودی بطول ۱٬۵۸۰ کم، ش قسمت مرکزی کشمت، که از الحاق رودهای آلگانی و مونانگهیلا (monāngehilā) در شهر پیتسبرگ ایالت پنسیلوانیا تشکیل میشود. مرزهای ایالت اوهایو–ویرجینیای غربی، اوهایو–کنتوکی، ایندیانا–کنتوکی، و ایلینوا–کنتوکی را تشکیل میدهد، و در ایلینوا برود میسی‌سیپی میریزد. بعضی از ریزابه‌های عمده‌ی آن عبارتند از وابش، لیکینگ، کنتوکی، گرین، و تنسی. شهرهای مهم کنار آن عبارتند از پیتسبرگ و سینسیناتی. برای جلوگیری از سیل و تهیه‌ی نیروی برق در کنار آن سدهائی احداث کرده‌اند. هنوز یکی از راههای مهم حمل و نقل است.

اوهایو[۲]، **شرکت**، سازمانی که در ۱۷۴۸، بمنظور توسعه دادن مستعمرات واقع در ویرجینیا (کشمت) بطرف غ در دره‌ی رود اوهایو، تشکیل شد. اصطکاک ادعاهای فرانسه با منافع شرکت در ایجاد جنگ فرانسه و هندیشمردگان مؤثر بود.

آوه ماریا[۳] (āve māriā) [لتی، = درود؛ مریم]، دعائی خطاب به مریم عذرا، که کاتولیکهای رومی میخوانند. برای آن آهنگهای موسیقی متعدد ساخته‌اند (خاصه شوبرت و گونو).

آویاندا[۴] (āveyyānedā)، شهر صنعتی (جم ۲۷۸٬۶۲۱)، ایالت بوئنوس آیرس، آرژانتین.

اویپشت[۵] (uypešt)، آلمانی **نویپست** (noypest)، شهر (جم ۷۶٬۰۰۱)، ل مجارستان مرکزی؛ از حومه‌های صنعتی بوداپست.

اویپن[۶] (oypen)، شهر (جم ۱۴٬۰۴۸)، ایالت لیژ، ج‌ش بلژیک. سابقاً جزء آلمان بود؛ بموجب معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹) با مالمدی به بلژیک منتقل شد. اکثر اهالی بزبان آلمانی تکلم میکنند.

اویتسیلوپوچتلی[۷] (uitsilopoctli)، خدای جنگ آزتکها (← آزتک). افراد انسانی، مخصوصاً اسرای جنگ، را در معبد باشکوه تنوچتیتلان برای او قربانی میکردند.

اویرات (oyrāt)، نام قبیله‌ای از قبائل مغول که در قسمت شرقی بلاد مغول سکونت داشته‌اند. رئیس این قبیله در آغاز قدرت چنگیز خان با او مخالفت کرد و عاقبت با یکدیگر صلح نمودند. در ایام منکو قاآن، یکی از امرای آنها بنام ارغون آغا (arqun) والی خراسان شد و حکومت او ده سال طول کشید. بعد از فتح بغداد بدست هولاکو خان، در عهد ارپا خان نیز یکی از رؤسای این قبیله، علی پادشاه نام، والی بغداد شد، و در واقع حکومت مغول بدست او در ایران بانحطاط و انقراض روی آورد. محل سکونت این طایفه در مغولستان نزدیک شعب "آنقارا موران" (= رودخانه‌ی آنقارا) بود. نیز ← کلموکها.

آویرو[۸] (āveyru)، شهر (جم ۱۱٬۲۴۷)، بندری ساحلی، پرتغال. از قرن ۱۶م تا کنون از بنادر مهم صید ماهی است. قسمتی از آن بر روی آب ساخته شده؛ آن را "ونیز پرتغال" خوانند.

اویس، سلطان، امیر آل مظفر. ← سلطان اویس.

اویس ایلکانی (ovayse ilkāni) [اویس II ایلکانی] یا **اویس II جلایر**، فت ۸۲۴ هق، از امرای کوچک سلسله‌ی سلاطین ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر شاه ولد و تندو خاتون. وی در سنه‌ی ۸۱۸، بعد از برادرش محمود ایلکانی، بامارت نشست، و البته تا مادرش تندو خاتون حیات داشت، امارت واقعی با او بود. اویس II در جنگ بقتل رسید، و بعد از او برادرش محمد ایلکانی بامارت نشست.

اویس I ایلکانی: ← اویس جلایر.

اویس II ایلکانی: ← اویس ایلکانی.

اویستر بی[۹] (oystər bey) [= خلیج صدف]، شهر (جم ۲۴۳٬۲۱۲)، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمت، بر شاخه‌ای از تنگه‌ی لانگ آیلند. صنعت صدف خوراکی آن مهم است.

اویس جلایر (ovayse jalāyer) [معزالدین اویس I جلایر] یا **اویس ایلکانی** (ilkāni) [اویس I ایلکانی]، معروف به **سلطان اویس** یا **شیخ اویس**، ۷۳۹–۷۷۶ هق، دومین پادشاه (۷۵۷–۷۷۶ هق) از سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر و جانشین حسن ایلکانی. وی از دلشاد خاتون بدنیا آمد، و در ۷۵۷ در بغداد بجای پدر نشست. در ۷۵۹ تبریز را از امرای ازبک گرفت، و به بغداد بازگشت، و سال بعد نیز، پس از بازگشت و فرار محمد مظفر (مبارزالدین محمد؛) از آنجا دیگر بار به تبریز رفت. در ۷۶۵ بغداد را، که در غیبت او خواجه مرجان نام، از امرای او، در آنجا استقلال یافته بود، بگرفت. در سال ۷۶۶ موصل را از امیر ترکمان قرا قوینلو، بیرام خواجه، گرفت، و از آنجا به تبریز رفت. در ۷۶۸ کاوس ابن کیقباد شروانشاه را اسیر نمود، و سپس او را بسر ملک خویش فرستاد. در ۷۶۹ برادرش شاه قاسم و مصاحب محبوبش بیرام شاه وفات کردند، و سلطان از درگذشت آنها تأثر بسیار یافت. سلطان اویس، پس از تحکیم قدرت خود در مغرب و شمال، به بسط نفوذ خود در مشرق پرداخت. در سنه‌ی ۷۷۲ هق امیر ولی، فرمانروای ری و گرگان، را که دم از خلاف میزد مغلوب و منهزم نمود. در سنه‌ی ۷۷۳ برادر دیگرش، امیر زاهد، وفات یافت، و سه سال بعد خود او نیز بیمار گشته به بیماری سل، و بقولی بسبب صداع سخت متمادی، وفات یافت (ربیع الآخر ۷۷۶). بموجب وصیت او، پسرش سلطان حسین ایلکانی بجای او نشست. سلطان اویس پادشاهی مقتدر و خوش‌ذوق و شاعر و شاعرنواز بود، و سلمان ساوجی، شاعر معروف، ستایشگر او بوده، و در باره‌ی بسیاری از حوادث سلطنت او اشعار سروده است. نیز عبید زاکانی و خواجه محمد عصار و شرف‌الدین رامی با او همعصر بوده‌اند، و او را ستوده‌اند. خواجه حافظ نیز، که در غزلی گفته است "من از جان بنده‌ی سلطان اویسم"، ظاهراً او را در نظر داشته است نه سلطان اویس ابن شاه شجاع آل مظفر را، چنانکه بعضی چنین پنداشته‌اند.

اویس I جلایر: ← اویس جلایر.

اویس II جلایر: ← اویس ایلکانی.

آویسن (āvisen)، نام فرانسوی ابوعلی سینا.

اویش[۱۰] (aviš)، دهکده، پرتغال مرکزی. در حدود ۱۱۶۲ بشعبه‌ای از شهسواران کالاترااوا بخشیده شد، که بعداً فرقه‌ی اویش را تشکیل دادند. رئیس این فرقه بعنوان ژان I پادشاه پرتغال شد، و او مؤسس سلسله‌ی اویش است که در ۱۳۸۳–۱۵۸۰ در این کشور سلطنت کرد.

آویشن (āvišan)، گیاه یا بوته‌ی معطری از نوع توموس (*Thymus*) از تیره‌ی نعنائیان. آویشن معمولی (*T. vulgaris*) دارای اسانس معطر تیمول است، و برای عطر مواد غذائی بکار میرود. آویشن کوتاه (*T. serpyllum*) را برای پوشش زمینهای باغ و حاشیه‌های باغهای سنگستانی میکارند، و دارای گلهای کوچک ارغوانی است. آویشن شیرازی و آویشن کوهی از نوع اوریگانوم (*Origanum*) است.

آویشن شیرازی (āvišane širāzi)، گیاهی از نوع اوریگانوم (*Origanum*) از تیره‌ی نعناعیان که بسیار معطر است و از برگ آن استفاده‌ی ادویه میشود.

آویشن کوهی (āvišane kuhi)، گیاهی از تیره‌ی نعناعیان از نوع اوریگانوم (*Origanum*) که بوی معطر دارد.

اویغورها[۱۱] یا **ایغورها** (هر دو oyqor.hā)، قوم آسیائی ترک‌نژاد، که اول‌بار در قرن ۷م، که در اطراف رود اورخون سکنی گزیدند، اهمیت یافتند. چندین شهر بنا کردند، که از جمله قراقوروم است. اویغورها بسرعت قلمرو خود را بسط دادند، و در اوایل قرن هشتم تمام مغولستان را از دست سلسله‌ی تانگ خارج نموده مملکتی تأسیس کردند که از ۷۴۵ تا ۸۵۶ دوام یافت. سپس به ترکستان شرقی و به قسمتهائی از سرزمین ایالت کنونی سینکیانگ مهاجرت کردند. در آنجا مملکت دیگری تأسیس نمودند که در قرن ۱۳م مقهور مغول گردید. امروز قسمت زیادی از سکنه‌ی سینکیانگ بزبان اویغوری تکلم میکنند، و ممکن است از اعقاب اویغورها باشند.

آویکبرون (āvikebron)، نام لاتینی ابن جبرون.

---

(۱)grandeur delusion (۲)Ohio (۳)Ave Maria (۴)Avellaneda (۵)Ujpest (۶)Eupen (۷)Huitzilopochtli (۸)Aveiro (۹)Oyster Bay (۱۰)Aviz (۱۱)Uigurs; Uighurs

اویکن[1]، **رودولف کریستوف** (rudolf kristof oyken)، ۱۸۴۶–۱۹۲۶، فیلسوف آلمانی. تجربه را منشأ ارزش میدانست. جایزه‌ی ادبی ۱۹۰۸ نوبل باو اعطا شد.

آویکنا (āvikennā)، اسم لاتینی ابوعلی سینا.

اویگن (oygen)، اسم آلمانی؛ ← **الوگنیوس**، اسم.

اویـــل (avil)، ده (جـ ۹۴۷ سد ۱۳۳۵ هش)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، ۵ کیلومتری لغ کجور.

آویلا[2] (āvilā)، شهر (جه ۲۲٬۵۷۷)، کرسی ایالت آویلا، اسپانیای مرکزی، در کاستیل کهن.

آویلا، خیل گونثالث د: ← گونثالث د آویلا، خیل.

آویلا کاماچو[3]، **مانوئل** (mānuel āvilā kāmāco)، ۱۸۹۷–۱۹۵۵، رئیس جمهور (۱۹۴۰–۴۶) مکزیک.

اویلر[4]، **لئونهارت** (leonhārt oyler)، ۱۷۰۷–۸۳، ریاضیدان سویسی. از مؤسسین ریاضیات عالی است، و مخصوصاً بجهت تحقیقاتش در حساب تغییرات، مثلثات، نظریه‌ی اعداد، و مکانیک تحلیلی معروف است. در نجوم، ئیدرودینامیک، و نور نیز تحقیقات مهمی دارد. در ۱۷۲۷ بدعوت کاترین I به سن پطرزبورگ رفت، و در آنجا استاد بود (۱۷۳۰–۴۱). بدعوت فردریک کبیر، از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۶ که به سن پطرزبورگ بازگشت، در برلن تدریس نمود.

اویلر-کلپین[5]، **هانس فون** (hāns fon oyler-kelpin)، ۱۸۷۳–، شیمیدان سویسی؛ مت آلمان. بسبب کارهائی که در تخمیر قند و شیمی آنزیمها کرد سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۹ باو اعطا شد.

اویلنشپیگل[6]، **تیل** (til oylenšpigel)، دهاتی دلقکی که در قرن ۱۴م یا ۱۵م در آلمان شمالی میزیست، و با انتشار یافتن شرح نیرنگهایش مخصوصاً در مورد اشراف در سراسر اروپا شهرت یافت. ریشارد شتراوس در آهنگهای شاعرانه‌ی خود از داستانهای مربوط باو استفاده کرده است.

اویماق (oymāq) [= قبیله و طایفه]، در عهد تاتار، عنوان هر یک از دسته‌های مستقل و مجزای طوایف و قبایل. مثلا در عهد سلطان ابوسعید بهادر، طوایف قره تتار به ۵۲ اویماق تقسیم میشده‌اند. در عهد صفویه، عنوان هر یک از ۳۲ تیره‌ای که اتحادیه‌ی آنها در عهد صفویه و تحت ریاست و ارشاد پادشاه صفوی طبقه‌ی نظامی قزلباش را تشکیل میداد. از این تیره‌ها شانزده اویماق، بسبب آنکه رؤسای آن در جانب راست شاه جای میگرفته‌اند، **اویماقات راست**، و شانزده اویماق دیگر که در سمت چپ قرار میگرفته‌اند **اویماقات چپ** نام داشته‌اند. افراد یک اویماق با یکدیگر جز اشتراک در نام قبیله هیچ نسبت دیگر نداشته‌اند. لفظ اویماق در کتب عهد تیموریان ببعد بمعنی قبیله و طایفه آمده است.

اویماقات: ← اویماق.

اوینونه[7] (oynone)، در اساطیر یونان، از پریان کوه ایدا که پاریس قبل از دلباختگی به هلنه عاشق او بود. بعداً که پاریس زخم برداشت، اوینونه از اینکه با نیروی شفابخش خود او را درمان کند امتناع کرد. پس از مرگ پاریس خودکشی کرد.

آوینیون[8] (āvinyoN)، شهر (جه ۵۱٬۸۶۵)، کرسی **ولایت وکلوز**، جش فرانسه، در پرووانس. تجارت شراب و صنایع ابریشمی دارد. در دوره‌ی "اسارت بابلی" (۱۳۰۹–۷۸) مقر پاپ و در دوره‌ی شقاق کبیر (۱۳۷۸–۱۴۰۸) مقر چند ناپاپ بود. کلمنس VI شهر را از فرمانروای پرووانس خرید (۱۳۴۸)، و تا ۱۷۹۱ که ضمیمه‌ی فرانسه شد جزء املاک پاپ بود. آثار مهم آن کاخ پاپ (قرن ۱۴م)، کلیسای سن پیر، و قطعاتی از پل قرن ۱۲م است.

آویهنگ (āvihang)، ده (جه ۱٬۵۸۹ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان ژاورود، شهرستان سنندج، استان کردستان، ۳۵ کیلومتری جغ سنندج. در فتنک (۱۳۱۶ هش) از بخش آویهنگ از شهرستان سنندج اسم برده شده.

آهار، ده (جه ۸۳۸ سد ۱۳۳۵ هش)، رودبار قصران، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی.

آهار، گل، گیاه زمینی یکساله از نوع زینیا (*Zinnia*) که اصلش از مکزیک و دارای گلهای رنگین مرکب برنگهای گوناگون است. در اغلب کشورها اقسام مختلف آنرا در باغها میکارند.

اهتم (ahtam)، در علم عروض، ← هتم.

اهر (ahr)، ← **زبان گنجشک**.

اهر (ahar)، شهر (جه ۱۹٬۸۱۶ سد ۱۳۳۵ هش)، شهرستان ارسباران (← اهر، شهرستان)، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۹۵ کیلومتری لش تبریز. جغرافیانویسان قدیم از آن نام برده‌اند، و یاقوت آنرا شهری خوش‌ساخت خوانده است. از بناهای جالب آن ← بقعه‌ی شیخ شهاب‌الدین است.

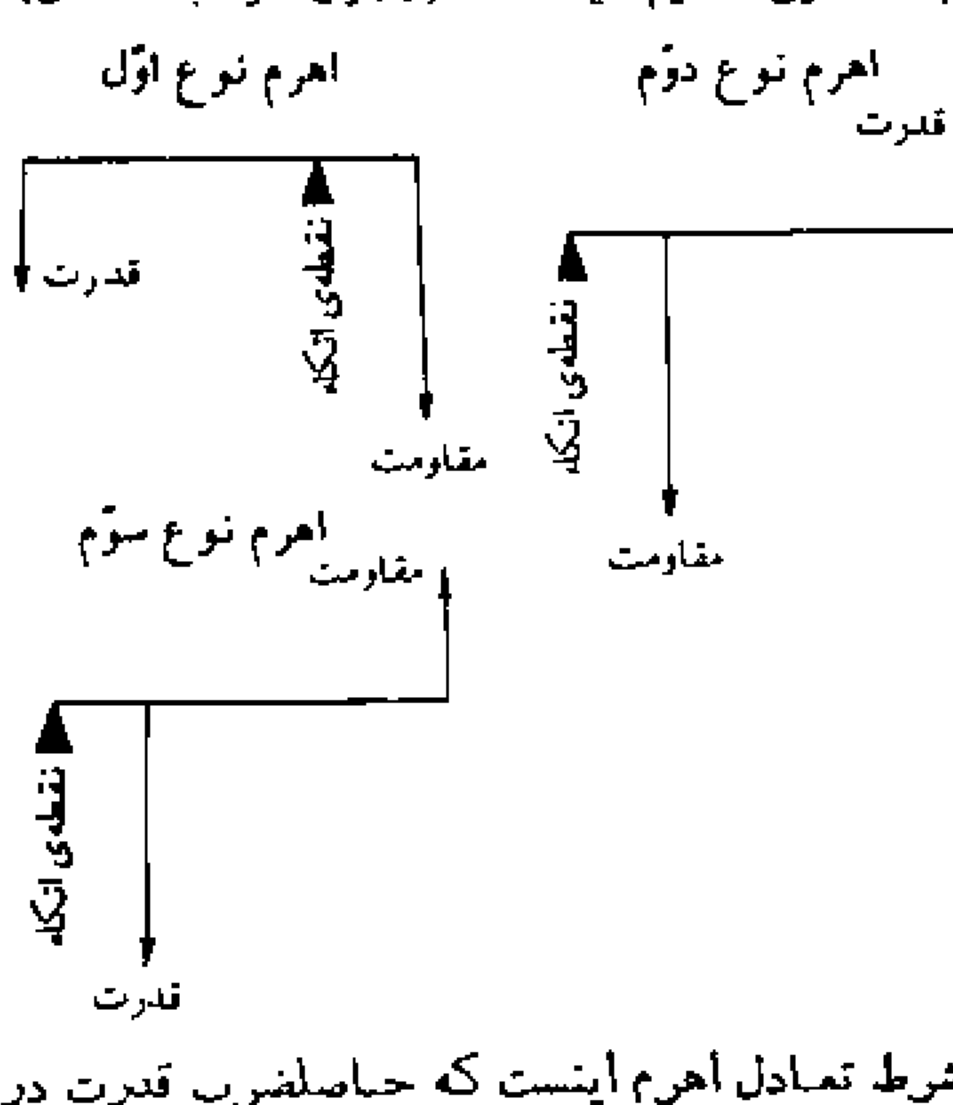
اهر، شهرستان، ل استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر اهر. رود ارس آنرا از آذربایجان شوروی جدا میکند. رود اهرچای از آن میگذرد. طبق فتنک (۱۳۱۶ هش)، اهر بخش شهرستان تبریز بود. در مهر ماه ۱۳۲۳ هش تبدیل به شهرستان شد، و دهستانهای هریس و کلیبر تبدیل به بخشهای تابع آن گردید، و چند روز بعد بخشهای هوراند و ورزقان در آن تشکیل شد. در اردیبهشت ۱۳۳۳ هش بخش هریس از آن منتزع و تابع شهرستان تبریز گردید. در آبان ۱۳۳۷ هش شهرستان استان سوم شد. در فهرست تقسیمات کشور (خرداد ۱۳۴۰) از شهرستانی از استان آذربایجان شرقی بنام ارسباران (arasbārān) نام برده شده که مرکزش شهر اهر، و دارای سه بخش ورزقان، کلیبر، و هوراند است، و ظاهراً همان شهرستان اهر مذکور در این مقاله میباشد.

اهرام[9] (ahrām) [مفردش هرم (haram)]، ساختمانهای عظیمی بشکل هرم مربع القاعده، که اقوام قدیم آنها را بعنوان مقبره و معبد میساختند. معروفترین اهرام قدیم اهرام مصر است. هر یک از فراعنه هرمی برای خود میساخت تا پس از مرگ جسد مومیائی شده‌اش در آن محفوظ بماند. احتمال میدهند که در اغلب اهرام ابتدا اطاق جای جنازه را در دل سنگ میتراشیدند، و ساختن هرم هر فرعون در دوره‌ی حیات او ادامه مییافت. هنوز محققین در حیرتند که بچه وسیله در آن زمان قطعات بزرگ سنگ را بارتفاعات معتنابه بالا میبردند، و در محل مناسب جا میدادند، و مهارتی که در ساختمان اهرام بکار رفته نیز باعث شگفتی است. از اهرام مصر قدیم ح ۴۰ هرم، جملگی در مصر وسطی، باقیست، که معروفترین آنها سه هرم واقع در جیزه (نزدیک قاهره) میباشند، و عبارتند از اهرام خوفو و خفرع و منکورع (جملگی از سلسله‌ی IV). بلندترین این اهرام هرم خوفو است که از عجایب سبعه محسوب بوده، و آن هرمی است مربع القاعده که قاعده‌اش بیش از پنج هکتار زمین را فرا گرفته، و چهار مثلث بدنه‌ی آن متوجه به چهار جهت اصلی است. ارتفاع کنونی آن ۱۳۸ متر، طول ضلع قاعده‌اش ۲۲۷ متر، و طول هر یالش ۲۱۷ متر میباشد. از آشوریها و قبایل باستانی مایا در امریکای مرکزی و مکزیک نیز آثار هرم‌مانند باقی مانده که در بالای آنها اطاقی مخصوص عبادت خدایان ساخته بوده‌اند.

اهرام، نبرد (ahrām)، نبرد (ژوییه‌ی ۱۷۹۸) ناپلئون با ممالیک مصر، در نزدیکی اهرام مصر، که در آن ناپلئون پیروز شد، و در نتیجه، مدت کوتاهی بر مصر استیلا یافت. تسلط وی دیری نپائید، و در ماه اوت ۱۷۹۸، نلسن ناوگان او را در ابوقیر نابود کرد.

اهرم (ahram)، دهستان (جه ح ۴٬۴۰۰؟)، بخش تنگستان، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴ (؟) آبادی. رود اهرم از آن میگذرد. محصولش غلات و خرما است. مرکز دهستان و بخش تنگستان، **اهرم** (جه ۲٬۰۵۲ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۵۴ کیلومتری ش بوشهر است.

اهرم (ahrom)، ماشین ساده‌ای مرکب از یک میله یا جسم دیگر که میتواند حول یکی از نقاط خود، که ثابت است، بگردد. نقطه‌ی ثابت را نقطه‌ی اتکاء یا تکیه‌گاه اهرم گویند. در عمل به اهرم دو نیروی قدرت (مثلا نیروی وارد از دست) و مقاومت (مثلا باری که مقصود بلند کردن آنست) وارد میشود. فواصل تکیه‌گاه را از دو نیرو بازوهای اهرم (بازوی قدرت و بازوی مقاومت) نامند. بر حسب اوضاع نسبی قدرت و مقاومت و تکیه‌گاه، اهرم را به سه نوع تقسیم میکنند (رجوع شود به شکل).

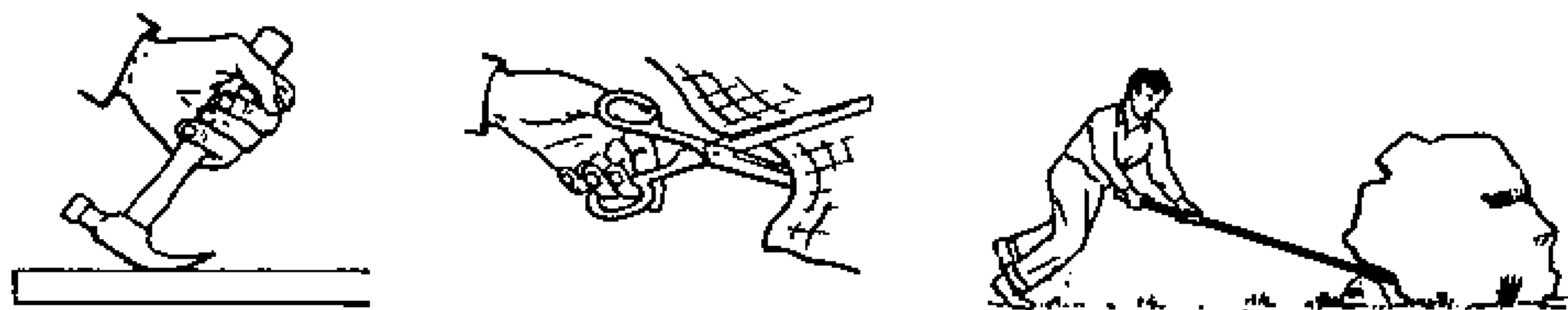


شرط تعادل اهرم اینست که حاصلضرب قدرت در

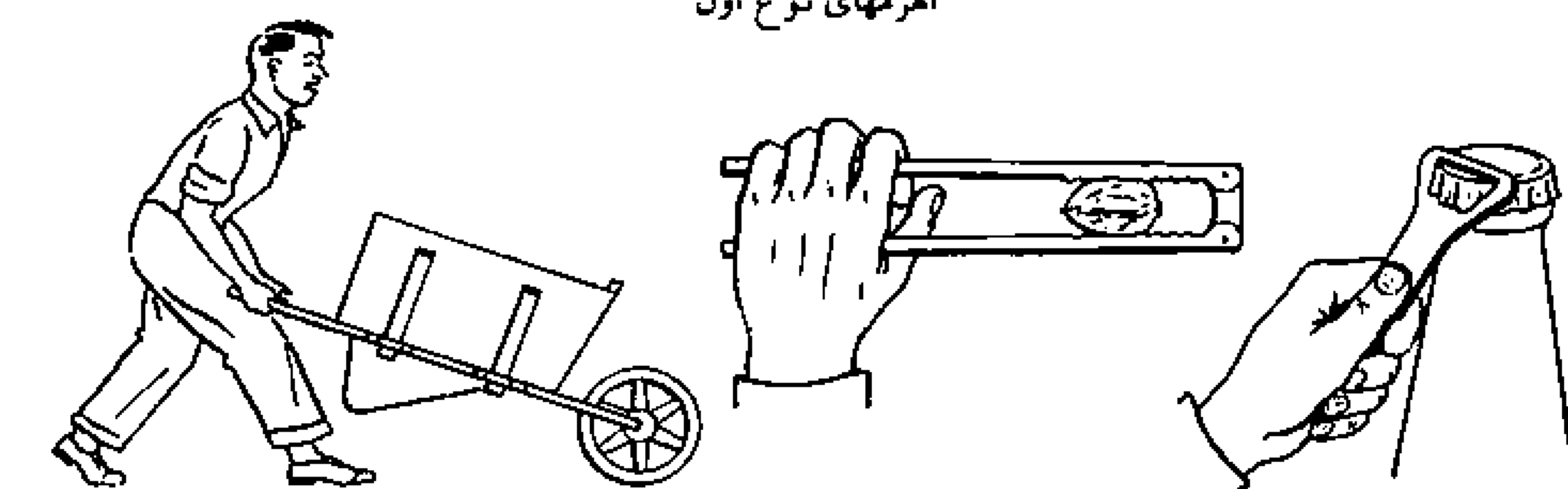
(1)Eucken (2)Ávila (3)Ávila Camacho (4)Euler (5)Euler-Chelpin (6)Eulenspiegel (7)Oenone (8)Avignon (9)pyramids

بازوی خود مساوی حاصلضرب مقاومت در بازوی خود باشد. نظر باین اصل، نیروی کوچکی که بفاصله‌ی مناسبی از تکیه‌گاه بر اهرم وارد شود میتواند با نیروی بزرگتری با بازوی کوتاهتر مقابله کند. اصل مذکور موارد استعمال عدیده دارد (مثلا در قیچی، کلبتین، انبردست، بیل، چرخ خاکروبه‌کشی، شاهین ترازو، و غیره. رجوع شود به شکل).

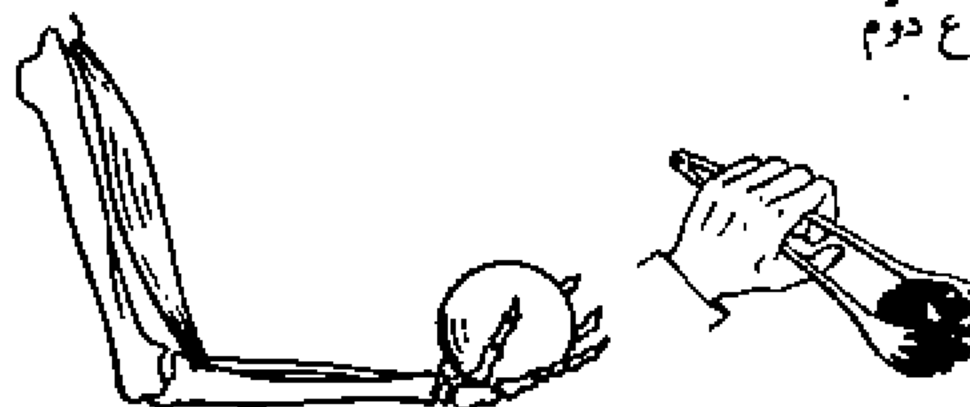
امثله از اقسام اهرم



اهرمهای نوع اوّل



اهرمهای نوع دوّم



اهرمهای نوع سوّم

اهرن[1] اسکندرانی (ahrone eskandarāni) یا **اهرن القس** (ahrone 'l.qess)، طبیب یهودی (؟) که احتمالا در دوره‌ی هراکلیوس از ۶۱۰ تا ۶۴۱ بم رونق داشت. دایرةالمعارفی طبی در ۳۰ مقاله بزبان یونانی تألیف کرد، که بزبانهای سریانی و عربی ترجمه شد. نامش را هارون نیز ضبط کرده‌اند.

اهریمن [= خِرَدِ خبیث]، اوستائی انگره مئینیو، (angra mainyava)، در آیین زردشتی، منشأ بدی، زشتی، پلیدی، تاریکی، جهل، و ستم. هر یک از پیروان شیطان را نیز گویند.

آهک[2]، اکسیدِ کلسیوم، که آنرا آهک زنده[3] نیز میخوانند، و جسمی جامد و سفید و بیشکل است. از حرارت دادن **سنگ آهک** در کوره بدست میآید. برای ساختن چینی، شیشه، و قلیائیات بکار میرود؛ در تصفیه‌ی قند، و برای مستعمد ساختن خاک، و بعنوان حشره‌کش نیز استعمال میشود. آهک اکسیدِ بازی است، و با آب تولید ئیدروکسید کلسیوم میکند که آنرا **آهک مرده**[4] نامند، و آن گردی است سفید، و برای ساختن شفته‌ی آهک، سفید کردن دیوار، خنثا کردن خاصیت اسیدی خاک، و در تصفیه‌ی نیشکر استعمال میشود. محلول آن آب آهک است. لفظ آهک گاهی از طریق اهمال به عموم املاح کلسیوم اطلاق میشود.

آهک آسماری: ← میوسن، دوره‌ی.

آهکدهی[5] (āhakdehi)، دادن ترکیبات مختلف کلسیوم (آهک، سنگ آهک، آهکرس، سفیدگل، و غیره) به خاک. بمنظور اصلاح جنس زمین (مخصوصا اراضی رستی)، تعدیل مقدار اسید خاک، و افزودن فعالیت باکتریهای خاک انجام میگیرد. افراط در آن ممکن است مضر بحال رستنیها باشد.

آهکرس[6] (āhakros) [= آهک + رس]، فنس مارل (mārl)، مخلوط سنگ آهک و خاک رس. بعضی آهکرسها نهشتهای دریائی هستند، و منشأ برخی آبهای شیرین است. بعنوان کود و برای اصلاح میزان اسیدی خاک بکار میرود.

آهک زنده: ← آهک.

آهک مرده: ← آهک.

اهل (ahl). این کلمه اصلا بمعنی کسانی است که در یک خیمه سکونت دارند، و اکنون بر خانواده و دوستان نیز دلالت میکند؛ و اگر این کلمه و جمع آن (اهالی) را به شهری یا کشوری یا فنی یا کاری یا هنری یا علمی اضافه کنند بمعنی مردم آن شهر یا کشور یا کسانی که بآن فن یا کار یا هنر یا علم علاقه دارند میباشد (مثلا اهل حدیث و اهل رأی). نزد عرب گاهی (چنانکه اکنون نیز هست) بر مردمی که در شهر مدینه تولد شده‌اند اطلاق میگردد.

اهل در معاملات کسی است که عاقل و بالغ و رشید باشد. متعاملین باید اهلیت داشته باشند؛ عدم اهلیت هر یک از آنان سبب بطلان معامله میگردد. مقابل اهل محجور (mahjur) است؛ معامله با محجور نافذ نیست.

اهل اخوت: ← جوانمردان.

اهل اقطاع، کسانی که بجای مواجب به آنها اقطاع واگذار میشده است.

اهل الاهواء (ahlo 'l.ʿahvāʾ)، عبارتی که متکلمین اهل سنت آنرا بر مسلمانانی که عقاید دینی آنها در بعضی از فروع از عقیده‌ی اهل سنت منحرف شده است اطلاق میکنند (اهواء جمع هوی، بمعنی رأی و میل نفس است). از جمله‌ی اهل اهواء جبریه، قدریه، رافضه، خوارج، مجسمه، و معطله اند، و ظاهراً اطلاق کلمه‌ی فِرَق بر اهل اهواء بعقیده‌ی متکلمین اهل سنت صحیح نیست.

اهل البیت: ← اهل بیت.

اهل البیوتات (ahlo 'l.boyutāt)، در مآخذ اسلامی، این عبارت نخست بر کسانی که به خانواده‌های شریف ایرانی انتساب داشته‌اند اطلاق میشده است، و سپس بطور کلی بمعنی اشراف بکار رفته. ← ویس پوهر.

اهل بیت یا **اهل البیت** (ahlo 'l.bayt) بعنوان اسم خاص، بر خاندان و ذریه‌ی پیغمبر اسلام اطلاق میگردد.

اهل تبری: ← تبرائیان.

اهل تعطیل: ← معطله.

اهل توحید، از عناوین معتزله.

اهل تولی: ← تولائیان.

اهل حدیث یا **اصحاب حدیث**، کسانی که در مسائل دینی بر احادیث پیغمبر ص و معصومین کار میکنند، و باصطلاح دیگر اخباریون نامیده میشوند. در مقابل آن اهل رای اند که بر استنباط عقلی خویش عمل میکنند.

اهل حق یا **علی اللهی**، فرقه‌ای مذهبی در بلاد غربی ایران، که دارای عقاید و آداب خاصی هستند، و مخصوصاً در ذهاب و کرند و همدان و نیز در بین ترکمانان و اکراد کرکوک و سلیمانیه‌ی عراق وجود دارند. دیانت آنها ترکیبی از عقاید غلاة و آداب صوفیه با بقایائی از مذاهب یهود و مجوس و مانوی است، و اعتقاد بحلول و تناسخ و تجسد جزو اصول عقاید آنهاست. نام علی اللهی که باین طایفه داده شده است ظاهراً از مسامحه خالی نیست.

اهل حق، مجموعه‌ی رسائل و اشعار، عنوان کتابی مذهبی، مشتمل بر مطالبی بنثر و نظم فارسی، در باب عقایدی شبیه به معتقدات قسمتی از اسماعیلیان (این عقاید در میان برخی از مردم کردستان رواج دارد). این مجموعه مشتمل است بر تذکره‌ی اعلی، ذیل تذکره‌ی اعلی، قرار حقیقت در جامه‌ی سلطان سحاک، منتخبات از رسائل خاکسار، و برخی اشعار ترکی. باهتمام و اصلاح ایوانوف در ۱۹۵۰ در بمبئی و سپس در تهران منتشر شده است. نظم و نثر بسیاری از قسمتهای این مجموعه سست و عامیانه است.

اهل ذمه (zemme) یا **ذمی** (zemmi)، در مقابل حربی (harbi)، کسانی از اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری و صابئین و مجوس) که در مملکت اسلام، با قبول جزیه و خراج، در ذمه‌ی اهل اسلام درآمده‌اند، و معاهد (moʿāhed) نیز خوانده میشوند. عنوان ذمه فقط شامل اهل کتاب است، و مشرکین و دهریه بهیچ وجه داخل ذمه نتوانند شد، و در صورت عدم قبول اسلام، حکم آنها کشتن بوده است. مع ذلک، عنوان ذمه، در عمل، علی الخصوص در قرون بعد از عهد فتوحات اسلامی، تا حدی شمول بیشتر یافته و گاه بعضی از مشرکین را نیز شامل شده است. باری، اهل ذمه تا مدتی که احکام مسلمانان را ملتزم میشوند و از آنچه

(۱)Aaron (۲)lime (۳)quicklime (۴)slaked lime (۵)liming (۶)marl

منافات با امان دارد (مثل کومک بمخالفین و سوء قصد بمسلمین) اجتناب مینمایند، و از فتنه و راهزنی و جاسوسی و قتل نفس و اظهار منکرات و سب رسول و استخفاف اسلام برکنارند، در ذمه‌ی اهل اسلام هستند، و مال و جان آنها در امان است. اما البته باید که معابد تازه، لااقل در جائی که سابقاً معبد نداشته‌اند، نسازند، و در خواندن کتابهای خویش آواز بلند نکنند، و ناقوس ننوازند، و دیوارهای خانه‌ی خویش کوتاه بسازند، و لباس و شعار دیگر بدارند، و شمشیر و سلاح نبندند، و کنیت و لقب نگیرند، و قرآن نخرند، و در حجاز توطن نجویند. و البته در اجرای این قیود و شروط شدت و دقت بر حسب مقتضیات و مناسبات تفاوت داشته است، ولیکن در اوایل اسلام و عهد قدرت خلفا غالباً اهل ذمه در پرداخت "جزیه" با نهایت انکسار و فروتنی ناچار بوده‌اند، و خراج ارضی نیز از آنها مطابق احکام و شروط اخذ میشده است.

اهل رأی یا **اصحاب رأی**. ۱- در اصطلاح اهل حدیث، کسانی که قیاس و استحسان را در فقه معتبر دانسته و احکام را به ظن و حدس خود تعمیم یا تغییر میدهند. ۲- در اصطلاح فقیهان، مجتهدینی که، پس از تحصیلات عالیه و طولانی، قدرت و ملکه‌ی استنباط مطلق دارند، و میتوانند احکام را از روی اصول و موازین بدست آورند.

اهل سنت و جماعت: ← سنی.

اهل صفه (soffa) یا **اصحاب صفه** (ashäbe.)، جماعتی از فقرای مدینه و مهاجرین که چون در مدینه مسکن و مأوائی نداشتند، در صفه‌ی مسجد پیغمبر که جائی سقفدار بود سکونت کردند، و در آنجا شب بتعلم قرآن اشتغال داشته و روز هسته‌ی خرما میخورده‌اند، و در تمام سریه‌هائی که پیغمبر باطراف میفرستاد شرکت میکردند. پیغمبر توانگران صحابه را ترغیب میکرد که بآنها صدقه دهند، و خود با آنها مینشست، و بدانها قرآن می‌آموخت. تعداد آنها را، بر حسب تفاوت احوال و مقتضیات زمان، از ۱۰ تا ۹۳ و بعضی تا ۴۰۰ شمرده‌اند. با آنکه اهل صفه بعدها با توسعه‌ی قدرت اسلام تا حدی مستطیع و بی‌نیاز شدند، لیکن عنوان اهل صفه بعنوان امتیازی بعدها نیز همچنان برای آنها باقی ماند. بعضی از صوفیه بخطا عنوان خود را باین جماعت منسوب داشته‌اند.

اهل فتوت: ← جوانمردان.

اهل قیاس، فقیهانی که قیاس را در استنباط احکام شرعی حجت دانند.

اهل کتاب، در اصطلاح اسلام و قرآن، یهودیان و مسیحیان را گویند که دارای کتاب آسمانی هستند، و اگر چه در آن تحریف کرده‌اند، باز با مشرکان تفاوت فراوان دارند.

اهلمرستاق (ahlam.rostāq)، دهستان (جم ح ۸٬۸۰۰)؛ شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۷(؟) آبادی؛ مرکزش محمودآباد. رود هراز آنرا مشروب میکند.

اهله‌ی ماه (ahelleye)، اشکال ظاهری ماه، که ناشی از تغییر سطح مرئی ماه است بسبب تغییر وضع ماه نسبت به خورشید و زمین. ← ماه.

اهلی، تخلص اهلی ترشیزی و اهلی شیرازی.

اهلی ترشیزی متخلص به **اهلی**، فت ۹۰۲ هق، شاعر ایرانی؛ مت ترشیز، خراسان. به تورانی هم شهرت داشت. در شعر پیرو سبک شاعرانی بود که در هرات نزد امیر علیشیر نوائی، وزیر سلطان حسین بایقرا، گرد آمده بودند. چون این سبک را ایرانیان کمتر میپسندیدند، اهلی در ایران چندان شهرتی نداشت، اما بسبب تقلید از سبک مزبور و نوشتن نثرهای مصنوع در هند شهرتی بسزا یافت.

اهلی شیرازی، محمد، متخلص به **اهلی**، فت ۹۴۲ هق، شاعر ایرانی؛ متولد شیراز. بسبک هندی شعر میسرود و میکوشید صنایع بدیعی و بویژه تجنیس را در غزلیات و قصائد خویش بکار برد. دیوانش ۱۲٬۰۰۰ بیت داشت. بعلاوه، پنج مثنوی (رساله‌ی نغز، ساقی‌نامه، سحر حلال، شمع و پروانه، و فوائد الفواید) و یک مثنوی ذو بحرین و ذو قافیتین و رساله‌ای در معما داشت.

اهلی کردن[1] **حیوانات و نباتات**. این اصطلاح معمولا، علاوه بر معنی خارج ساختن حیوانات و نباتات از حالت توحش، متضمن تحت اختیار آوردن رشد و تکثیر آنها و تبدیل کردن محصولاتشان بصورتی قابل استفاده برای انسان و آماده کردن نیروی آنها برای استفاده‌ی انسانی نیز میباشد. اهلی کردن سابقه‌ای بسیار طولانی دارد، و در رشد اجتماعی و فرهنگی انسان تأثیر عمده‌ای داشته است. زراعت مسکن انسان را جنبه‌ی دائمی داد، و منبع اطمینان‌بخشی برای تأمین غذا گردید. بیشتر غلات در عصر حجر جدید اهلی شد. گندم اقلا از ۵۰۰۰ قم در مصر و گندم و جو از حدود ۴۰۰۰ قم در بین النهرین کشت میشده. بعضی برآنند که چاودار اصلا از مزارع آسیای غربی است. مصریان نخستین باقلا، عدس، خربزه، سیر، پیاز، ترب، و انگور نیز زراعت میکردند. اصل زیتون و کتان را نیز از شرق نزدیک دانسته‌اند. برنج و نیشکر و محتملا موز و پنبه اولین‌بار در جش آسیا اهلی شده. زرت اصلا از امریکا است، و زراعت آن به تمدن پرو پیش از دوره‌ی اینکا میرسد. سیب زمینی نیز اصلا از امریکا است، و در زمانهای قدیم اهلی شده.

اهلی کردن و پرورش حیوانات محتملا مقارن با اهلی کردن گیاهان صورت گرفته، ولی اهلی کردن سگ را در اواخر عصر حجر قدیم میدانند. در عصر حجر جدید استفاده از حیوانات بارکش آغاز گردید. خر و گاو نر نخستین بار در شرق نزدیک اهلی شد. استفاده از اسب برای سواری ابتدا در آسیای مرکزی صورت گرفت. محتملا شتر اول‌بار در استپها و صحراهای آسیا اهلی شد، و از آنجا به افریقا راه یافت. بسیاری از مرغان خانگی (جز بوقلمون) نخست در جش آسیا اهلی شد. در امریکا، لاما و آلپاکا را در نواحی کوههای آند اهلی کردند. در ادوار تاریخ مضبوط حیوان تازه‌ای اهلی نشده است، ولی از طریق پرورش حیوانات و نباتات انواع بهتری بعمل آمده است.

اهلیلجیه (ehlilejiyya) یا **اهلیلجه** (ehlilaja)، رساله‌ای مذهبی و کلامی، بعربی، از مفضل ابن عمر (شاگرد امام جعفر صادق)، در توحید و اثبات خدا. حدیث مفصلی است در موضوع مذکور، که مفضل از امام جعفر صادق نقل میکند، و چون در مقدمه‌ی آن بمناسبتی نام هلیلج (هلیله) آمده، بنام اهلیلجیه معروف گردیده. بر این رساله شرح نیز نوشته‌اند، و با توحید مفضل و در ضمن جلد اول بحار الانوار بطبع رسیده است.

اهم[2] (ohm)، شهرت فارسی **گئورگ زیمون اوم** (georg zimon om)، ۱۷۸۷-۱۸۵۴، فیزیکدان آلمانی. از ۱۸۵۲ استاد دانشگاه مونیخ بود. در بررسی جریان برق قانون معروف به ← قانون اهم را کشف کرد. واحد مقاومت (← اهم) بافتخار او نامگذاری شده است.

اهم[3] [بنام گ. ز. اهم]، واحد عملی مقاومت برقی؛ علامتش Ω. اهم مطلق، که از ۱۹۵۰ واحد قانونی استانده‌ی مقاومت است، مقاومتی است که هرگاه اختلاف پتانسیل بین دو طرفش یک ولت مطلق باشد جریانی بشدت یک آمپر مطلق از آن عبور کند. اهم بین‌المللی، که قبل از ۱۹۵۰ واحد قانونی استانده بود، مقاومت ستونی است استوانه‌ای از جیوه بارتفاع ۱۰۶٫۳ سم و وزن ۱۴٫۴۵۲۱ گرم در دمای 0° صدبخشی (در این شرایط، مقطع قائم ستون تقریباً یک میلیمتر مربع است). یک اهم بین‌المللی برابر ۱٫۰۰۰۴۹۵ اهم مطلق است. گاهی مگوهم (megohm) (یک میلیون اهم) و میکروهم (mikrohm) (یک میلیونیم اهم) را نیز بکار میبرند.

اهم، قانون، قانونی منسوب به گ. ز. اهم، بدین مضمون که اختلاف پتانسیل (بر حسب ولت) بین دو انتهای یک جسم هادی که برق در آن جریان دارد مساوی حاصلضرب شدت جریان (بر حسب آمپر) در مقاومت (بر حسب اهم) آن جسم است. بعبارت دیگر اگر E اختلاف سطح بر حسب ولت، I شدت جریان بر حسب آمپر، و R مقاومت جسم بر حسب اهم باشد، $E=IR$.

آهن[4]، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Fe. نیز جدول مقاله‌ی عنصر را ببینید)، برنگ سفید نقره‌ای، براق، قابل مفتول شدن، و قابل تورق. آهنربا آنرا بخود میکشد. بسهولت زنگ میزند. از جنبه‌ی شیمیائی باائر است، و ترکیبات دو ظرفیتی، بنام ترکیبات فرو (ferro؛ از فنس)، و سه‌ظرفیتی، بنام ترکیبات فریک (ferrik؛ از فنس) میدهد. از جهت فراوانی چهارمین عنصر است، و ۵٪ قشر زمین را تشکیل میدهد. در طبیعت بشکل **مانیتیت، هماتیت، سیدریت، لیمونیت، و پیریت** وجود دارد. استخراج آن بوسیله‌ی **کوره‌ی بلند** انجام میگیرد. ترکیباتش در خاک، شن، نباتات، و حیوانات یافت میشود. آهن موجود در هموگلوبین خون اکسیژن را از ریه به سلولها میرساند. نقصان آهن سبب کمخونی است. خواص فیزیکی آهن بواسطه‌ی وجود اندک مقداری از فلز دیگر یا کربون تغییر فاحش میکند. اشکال تجارتی عمده‌ی آن **فولاد، چدن، و آهن ورزیده** است.

آهن، عصر: ← عصر آهن.

آهنربا: ← مغناطیس.

آهنربای برقی[5]، آهنربائی که خاصیت مغناطیسی آن ناشی از یک جریان برق است و با قطع این جریان تقریباً از بین میرود. مثلا اگر میله‌ای از

(1)domestication (2)Ohm (3)ohm (4)iron (5)electromagnet

آهن نرم را در پیچه‌ای قرار دهیم، مادام که جریان از پیچه بگذرد، میله خاصیت آهنربائی دارد؛ شدت آهنربائی با شدت جریان و عده‌ی حلقه‌های پیچه بستگی دارد. آهنربای برقی در زنگ اخبار، تلفن، تلگراف، مولد برق، موتور برق، و غیره بکار میرود.

آهن سفید[1]، ورق آهن پوشیده از لایه‌ای از روی، که معمولا بوسیله‌ی فروبردن آهن در روی مذاب بدست میآید.

آهنکروم[2] (āhan.krom)، آلیاژ کروم با ۳۰٪ یا ۴۰٪ آهن، که از احیا کردن کرومیت با کربون در کوره‌ی برقی بدست میآید.

آهنگرکلا (āhangar.kalā)، ده (جه ۱٬۸۵۶ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش بندپی، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۲۱ کیلومتری ج بابل.

آهنگرکلا، ده (جه ۱٬۱۷۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بیشه‌سر، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۶ کیلومتری ش شاهی.

آهن مرداب[3]، شکل ناخالص اکسید آبیده‌ی آهن، که در باطلاقها و مردابها یافت میشود. ← لیمونیت.

آهنمنگنز[4] (āhan.manganez)، آلیاژ منگنز و آهن، که ممکن است تا ۸۰٪ منگنز داشته باشد.

اهنوخوشی (ahnuxoši)، بروایت شاهنامه، جمشید مردم را به چهار گروه قسمت کرد، و هر یک را نامی نهاد، و کاری به آنها اختصاص داد. اهنوخوشی نام طبقه‌ی چهارم است که اهل کسب و حرفت باشند. این کلمه تحریف شده‌ی هوتخش (hutoxš) [پهلوی، = نیکوکوشیده] است، که مراد از آن طبقه‌ی صنعتگر است (← هتخشان).

اهنود (ahonvad)، اوستائی اهونه‌وئیتی (ahuna-vaiti)، نخستین بخش از پنج بخش گاتها.

آهن ورزیده[5] (varzide)، خالصترین شکل تجارتی آهن. از تصفیه‌ی چدن خام بدست میآید، فقط ۰٫۱٪ تا ۰٫۲٪ کربون دارد. برای ساختن میخ پرچ، لوله‌ی آب، زنجیر، لنگر کشتی، کارهای زینتی آهنی، و غیره بکار میرود.

آهو، پستاندار نشخوارکننده‌ی سمدار از راسته‌ی سم‌شکافته‌ها (*Artiodactyla*) و از تیره‌ی گاوان (در بعضی طبقه‌بندیها از تیره‌ی آهوها). آهوهای حقیقی منحصرند به آسیا و افریقا. آهوهای افریقائی عبارتند از آهوی جنگلی [به سودانی ابونباح (abu.nabbāh)]، آهوی آبی [به سودانی کتمبور (katambur)]، پالا یا ایمپالا، کودو (kudu) [به سودانی مرامری (morāmeri)]، نیالا (niālā)، بونگو (bongo)، دقدق (deqdeq)، آهوی ابلق، و گنو. در هندوستان انواع آن عبارتند از نیلگای (nilgāy)، آهوی چهارشاخ، و آهوی سیاه. نیز ← غزال.

اهواز، نام قدیمش **هرمزد اردشیر** و سپس **سوق الاهواز** (suqo 'l.ʿahvāz) و در ادوار متأخر **ناصری**، شهر (جه ۱۲۰٬۰۹۸ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز استان ششم (خوزستان) و مرکز شهرستان اهواز، بر دو طرف رود کارون و بر راه آهن سرتاسری. شهری است جدید که بر خرابه‌های شهر قدیم بنا شده. هوایش بسیار گرم است. اهواز را بعضی با شهر آگینیس که استرابون از آن نام برده تطبیق کرده‌اند، ولی باحتمال راجح اهواز در محل شهر قدیم تاریانا (tāreyānā) است که نثارخوس در سفر خود به خلیج فارس در کنار آن لنگر انداخت. اردشیر I ساسانی تاریانا را از نو ساخت، و آنرا هرمزد اردشیر نامید، و ساختن سد بزرگی را بر تُندآب کارون آغاز کرد. در دوره‌ی او و جانشینانش این شهر رونق فراوان یافت، و بجای شوش پایتخت سوزیانا (خوزستان) شد. هنگامی که اعراب مسلمان سوزیانا را گرفتند، هرمزد اردشیر را سوق الاهواز نامیدند، که بمعنی بازار هوزیها یا خوزیها است، و این هوزیها یا خوزیها از قبایل جنگجوی قدیم بودند، و خوزستان نیز از آنها نام گرفته است. اهواز در دوره‌ی امویان و عباسیان نیز آباد و پررونق و مرکز زراعت نیشکر بود، ولی در اواخر قرن سوم هق بسبب فتنه‌ی صاحب الزنج رو بانحطاط گذاشت. بعدها در آبادی آن کوشیدند، ولی از بین رفتن سد بزرگ آن در اواسط قرن نهم هق سبب خرابی واقعی این شهر گردید، و از مرکزیت افتاد. در اوایل قرن بیستم بیش از ۲٬۰۰۰ سکنه نداشت، ولی پیدا شدن نفت در خوزستان از نو سبب آبادی آن گردید، و دوباره مرکز خوزستان شد (۱۳۰۵ هش). خط آهن سرتاسری ایران در اهواز از روی پل ظریفی میگذرد که پایه‌های آن بر بازمانده‌های سد قدیم نهاده شده. پل عظیم دیگری نیز دارد که مردم و وسایط نقلیه از آن میگذرند.

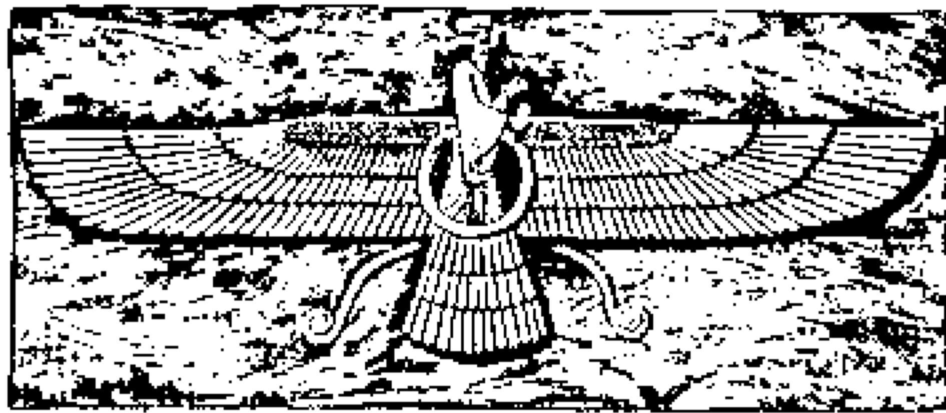
اهواز، شهرستان، استان ششم (خوزستان)؛ مرکزش شهر اهواز. از غ به عراق و شهرستان دشت میشان محدود است. آب و هوایش گرم است؛ دمای آن در تابستان گاهی به ۵۸° صدبخشی میرسد. بادهای جنوب شرقی (در اصطلاح محلی شرجی) هوا را در تابستان گرم و خفه‌کننده میسازد. رودهای عمده‌ی آن کارون و کرخه است. قسمت عمده‌ای از بخش جنوبی شهرستان را دشت رسوبی کارون فراگرفته است. استعداد کشاورزی آن زیاد است. زبان ساکنین فارسی است، و عربی هم رواج دارد.

اهواز، دانشگاه، تأسیس سال ۱۳۳۵ هش، در شهر اهواز. مشتمل بر دانشکده‌های پزشکی و کشاورزی است.

اهوازی، شهرت **حکیم ابوالقاسم هبةالله ابن حسین اهوازی اصفهانی**، پزشک ایرانی، صاحب تألیفات در طب و ادویه. بسال پانصد و پنجاه و اندی درگذشته است.

اهوازی، شهرت **علی ابن عباس مجوسی**، فت ۳۸۴ هق، طبیب بزرگ ایرانی؛ مت اهواز. در دوره‌ی عضدالدوله‌ی دیلمی رونق داشت، و دایرةالمعارف طبی معروف به کامل الصناعة الطبیه یا طب ملکی را بنام او نوشت. این کتاب مجموعه‌ی بزرگی از طب علمی و عملی بوده، و به لاتینی ترجمه شده (اولین چاپ، ونیز، ۱۴۹۲)، و منتهای اعتبار را داشته است.

اهورمزدا (ahura.mazdā) [از اوستائی، = سرور دانا]، پهلوی اوهرمزد (oharmazd)، خدای بزرگ ایرانیان باستان و زردشتیان، خالق زمین و آسمان و آفریدگان. امشاسپندان (← امشاسپند) و ایزدان (← ایزد) نیز آفریده‌ی اویند. او عین قدرت و دانش، و منبع خیر و راستی و تقدس و تقوی است. هر یک از امشاسپندان مظهر یکی از صفات اهورمزداست. بهر یک ازین مظاهر، پاسبانی و



حفظ قسمتی از عالم هستی سپرده شده تا در تحت امر آفریدگار جهان بکار پردازند. ایزدان نیز کارگزاران اهورمزدا بشمار آیند. اهورمزدا را در فارسی هرمزد (hormozd یا hormazd)، اورمزد (urmozd)، هورمزد، هرمز (hormoz یا hor-maz)، و مزدا (mazdā) نیز گفته‌اند. در فرهنگهای فارسی علاوه بر آنکه این واژه‌ها را بمعنی خدا ضبط کرده‌اند، آنها را مرادف با کلمه‌ی برجیس (ستاره‌ی مشتری) گرفته‌اند. ایرانیان باستان، بعنوان تبرک، نخستین روز ماه را بنام خدای بزرگ خود نامیده‌اند (← تقویم اوستائی).

آهوی مشک (āhuye mešk)، (*Moschus moschiferus*)، آهوی کوچک که در ارتفاعات سیبری، هیمالایا، کره، و ساخالین زندگی میکند. موی آن خشن و معمولا قهوه‌ای‌رنگ است. بلندی شانه‌اش ح ۵۰ تا ح ۶۰ سم میباشد. برای استفاده از مشک آنرا شکار میکنند، و بهمین جهت از حیث عده رو بکاهش است.

اهی (ahi) [سانسکریت، = مار] یا **وریتره** (vritra)، اوستائی **آژی**، در دین آریائی، یکی از اهریمنان، بصورت ماری عظیم که تمام آبهای کیهانی و ابرهای بارانی را فروبرده با هزاران حلقه و پیچ و تاب بر فراز کوهها پیچید. ایندرا با او مصاف داده وی را بکشت و آبها را از شکم او رها کرد، و بدین ترتیب زندگی نوع بشر را بر زمین ممکن ساخت. در ریگ ودا بارها ازین مبارزه سخن رفته، و احتمالا ماری که در اساطیر و ادبیات حماسی و افسانه‌های اغلب ملل موجود است همان اهی یا آژی آریائیان قدیم است. داستان آژی دهاک و ضحاک ادبیات اسلامی نیز با این افسانه مرتبط میباشد.

آهیانه، از استخوانهای کاسه‌ی سر.

آی[6] (āy)، شاخابه‌ی آیسلمر، لغ هلند، که آمستردام بر آن قرار دارد. بوسیله‌ی کانالهائی به دریای شمال و رودهای لک و وال مرتبط است.

آیات الاحکام (āyāto 'l.ʾahkām)، کتابی مذهبی و فقهی، بعربی، مبتنی بر تفسیر آیات قرآن بر حسب مذهب شیعه، از مقدس اردبیلی (فت ۹۹۳ هق). مؤلف از تألیف این تفسیر یا فقه قرآنی در ۹۸۹ هق فراغت یافته است، و آنرا مانند کتابهای فقهی بر ۱۸ کتاب مرتب کرده، که اول آن طهارت و آخر آن قضا و شهادت است، و آیات مربوط بهر قسمت را در جای خود ذکر کرده، و در اول کتاب تفسیر سوره‌ی فاتحه را آورده. در ایران مکرر بطبع رسیده است.

آیات الاحکام یا **تفسیر آیات الاحکام**، کتابی مذهبی و فقهی، بعربی، مبتنی بر تفسیر قسمتی از آیات قرآن که باحکام فقه ارتباط دارد بر حسب

(۱)galvanized iron (۲)ferrochrome (۳)bog iron ore (۴)ferromanganese (۵)wrought iron (۶)IJ; Y

عقائد شیعه، از محمد ابن علی استرابادی (فت ۱۰۲۸ هق). مشتمل بر همه‌ی ابواب فقه از کتاب طهارت تا کتاب قضا و شهادات است، و مؤلف در آخر کتاب قضا و شهادات احادیث و اخباری که راجع به ائمه‌ی اثنی عشر است نقل کرده.

آیات الاحکام (āyāto 'l.'ahkām) یا **تفسیر آیات الاحکام** یا **کنز العرفان** (kanzo 'l.'er-fān)، از کتابهای مهم و معتبر فقهی شیعه، بعربی، از فاضل مقداد. مشتمل است بر تفسیر قسمتی از آیات قرآن (بنا بعقیده‌ی شیعه) که مربوط بابواب فقه میباشد. مانند کتابهای فقهی مرتب گردیده است، و از کتاب طهارت شروع و بکتاب قصاص و دیات ختم شده. چاپ تهران، ۱۳۱۳ هق.

آیات الاحکام یا **تفسیر شاهی**، کتابی مذهبی و فقهی، بفارسی، مبتنی بر تفسیر قسمتی از آیات قرآن بر حسب عقاید شیعه، از میر ابوالفتح سید محمد ابن ابی سعید حسینی معروف به تاج سعیدی (فت ۹۵۰ هق). بامر شاه طهماسب تألیف شده است، و مانند کتابهای فقهی مرتب گردیده، و با کتاب طهارت شروع میشود، و آیات مربوط بهر موضوعی در کتاب مربوط بخود جمع و ترجمه و شرح شده. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده.

آیات جلی (jaliyy)، ترجمه‌ی منظوم صد کلمه از کلمات قصار منسوب به امیرالمؤمنین علی ع. هر یک از کلمات بوسیله‌ی جامی در یک رباعی بفارسی ترجمه گردیده است. چاپ هند، ۱۳۵۵ هق.

آیاتچو، جزیره‌ی کرس: ← آژاکسیو.

ایاتکار زریران (ayātkāre zarirān) یا **یاتکار زریران** [= یادگار زریر]، رساله‌ای حماسی و مذهبی، بزبان پهلوی، مشتمل بر قریب ۳'۰۰۰ کلمه، که ظاهراً در حدود قرن ۶م بم تدوین شده. مستشرق فرانسوی، بنونیست، در ۱۹۳۳ ثابت کرد که این رساله نظم است، و در زمان اشکانیان تصنیف گردیده، و در دوره‌ی ساسانیان تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی درآمده. ظاهراً کلماتی که برای توضیح و تفسیر اشعار این منظومه آورده شده است وارد متن کتاب گردیده، و آنرا از سیاق نظم دور کرده، و گویند این منظومه‌ی دوره‌ی اشکانیان، که اساس رساله‌ی فعلی یادگار زریران است، بتقلید و بر اثر منظومه‌ای که در دوره‌ی هخامنشیان منظوم گردیده بوجود آمده. موضوع ایاتکار زریران جنگ میان ایرانیان و تورانیان (گشتاسب و ارجاسب) بر سر دین زردشت میباشد. پهلوان این داستان زریر، برادر و سپهسالار گشتاسب، است، که بدست ویدرفش (vidarafš-) جادو کشته میشود، ولی پسر او بستور (bastavar) ویدرفش را بقتل میرساند، و ارجاسب به توران میگریزد. این رساله در ادب ایران تأثیر فراوان کرده است، و دقیقی (شاید با واسطه) از آن متأثر گردیده، و در شاهنامه (داستان نخستین جنگ گشتاسب با ارجاسب) این تأثیر نمایان است. این منظومه بفارسی ترجمه و در تهران طبع شده است.

ایاد (iād)، از قبایل بزرگ قدیم عرب، منسوب به بنی معد (bani ma'add) از نسل اسماعیل. مسکن آنان در تهامه تا حدود نجران بود. در اوایل قرن سوم بم در باب مالکیت کعبه بین ایاد و مضر کشمکش برخاست، و قبیله‌ی ایاد مغلوب شد، و به عراق عرب و بین النهرین مهاجرت کرد، و ظاهراً باطاعت ملوک لخمی حیره درآمد (گفته شده است که ایاد حروف عربی را به عراق آوردند). در اوایل قرن ۶م تاخت و تازهائی به خاک ایران کردند، ولی در دوره‌ی خسرو انوشروان شکست خوردند، و سپس بقولی به شام رفتند. در نبرد ذو قار بطرفداری دولت ایران جنگیدند. در دوره‌ی عمر خطاب در جزء قشون هراکلیوس با مسلمانان جنگیدند، ولی سرانجام باطاعت خلیفه درآمدند، و در ادوار بعد نامی از ایشان دیده نمیشود.

آیا د لا توره[۱]، **ویکتور رائول** (viktor rāul āyā de lā torre)، ۱۸۹۵-، رهبر سیاسی پروئی. بر ضد دولت دیکتاتوری آ. ب. لگیا اقدام کرد، و در ۱۹۲۵ تبعید شد، و هشت سال در مکزیک و انگلستان و فرانسه و آلمان و شوروی بمطالعات اجتماعی و اقتصادی پرداخت، و برنامه‌ای مناسب با وضع پرو تهیه کرد. وی مؤسس حزب اتحادیه‌ی انقلابی ملی امریکائی است که (بر حسب حروف کلمات آن در زبان اسپانیولی) به آپرا معروفست، و هدفش برانداختن حکومت جمعی انگشت‌شمار بر توده‌ی مردم است. در ۱۹۴۸ که آپرا از دولت در اجرای اصلاحات مأیوس شد دست بانقلاب زد، ولی کاری از پیش نبرد، و آیا د لا توره بدولت کولومبیا پناه برد.

ایار (ayyār). **۱-** ماه پنجم تقویم شمسی بعضی ممالک عربی، بین نیسان و حریزان، دارای ۳۱ روز، و مطابق ماه مه‌ی فرنگی. **۲-** ماه هشتم سال عرفی و ماه دوم سال دینی یهود، دارای ۲۹ روز، از آوریل تا ژوئن فرنگی تغییر میکند.

ایاز (ayāz, ayyāz) [ابوالنجم ایاز ابن ایماق (oymāq)]، غلام محبوب و مقرب سلطان محمود غزنوی که گویند سلطان محمود را در حق او نظری خاص بود. داستان علاقه‌ی محمود به ایاز مکرر موضوع حکایات و اشارات شعرای فارسی‌زبان (مثل سعدی و عطار و دیگران) واقع شده است، و زلالی خونساری منظومه‌ای دریـن باب ساخته است. بعد از وفات سلطان محمود غزنوی در سنه‌ی ۴۲۱ هق، ایاز خدمت امیر محمد غزنوی را رها کرد، و در نشابور به سلطان مسعود I غزنوی پیوست.

ایاز، قبر: ← سنگ‌بست.

آیاس[۲] (āyās)، در افسانه‌های یونانی، دو تن از مبارزان ← جنگ تروا. **۱- آیاس بزرگتر** غولی کندفهم و کندزبان بود. پس از مرگ اخیلس، او و اولیس خواستار سلاح او شدند. چون به اولیس داده شد خودکشی کرد. **۲- آیاس کوچکتر** در جنگ تروا فرمانده سپاهیان لوکریس بود، و در معبد آتنه به کاساندرا بعنف دست‌درازی کرد. آتنه سبب شد که در راه بازگشت کشتی او شکست. پوسیدون وی را نجات داد، ولی آیاس بخود بالید که علی رغم خدایان نجات یافته. پس برق او را بزد و بکشت.

آیاسلوغ یا **آیاصلوغ** (هر دو āyā.soluq)، دهکده، ع ولایت ازمیر، غ ترکیه، در آسیای صغیر؛ نزدیک شهر قدیم افسوس.

ایاصوفیه[۳] (ayā.sofia) یا **آیاصوفیه** (-.āyā) [تحریفی از نام یونانی هاگیا سوفیا == حکمت مقدس]، از بناهای بزرگ جهان، و شاهکار معماری بیزانس، در قسطنطنیه، که اصلا کلیسا بود، و بعد به مسجد مبدل شد، و اکنون موزه است. در محل کلیسائی قرار دارد که کنستانتیوس II در سال ۳۶۰ در شهر بیزانتیوم (قسطنطنیه) برپا کرد. این کلیسا آتش گرفت (۴۰۴)، و تئودوسیوس II آنرا دوباره ساخت (۴۱۵)، ولی آن نیز بآتش سوخت (۵۳۲). بنای فعلی که آتش در آن کارگر نیست در ۵۳۲-۳۷ بفرمان امپراطور یوستی‌نیانوس برپا شد؛ معماران آن آنتمیوس ترالسی و ایسیدوروس ملطی بودند. بر اثر زلزله‌هائی که در سالهای ۵۵۳ و ۵۵۷ روی داد، گنبد کلیسا در ۵۵۸ فروریخت؛ در ۵۶۳ گنبد را بشکل امروزی آن دوباره ساختند. پس از استیلای (۱۴۵۳) ترکان عثمانی بر قسطنطنیه، این کلیسا به مسجد مبدل شد. نشانه‌های مسیحیت را از میان بردند، بر نقش‌های موزائیک آن گچ کشیدند، و زیورهای تازه بر آن نقش کردند. بعدها چهار گلدسته‌ی شامخ و ظریف بر چهار گوشه‌ی بنا افزوده شد. بر تارک گنبد، هلال ترکان جایگزین صلیب مسیحیان گردید. گنبدی رفیع صحن گشاده‌ی مسجد را پوشانده، که قطرش ۳۱ و ارتفاعش ۵۶ متر است، و چهل پنجره‌ی طاقدار بر گرد آن قرار دارد، که نور از میان آنها بدرون میتابد. غرفه‌ها و راهروهای چندی بر گرد صحن مرکزی بنا شده؛ و گنبدهای آنها، که بر ستون‌های محکمی استوار اند، گنبد مرکزی را در میان میگیرند، و تکیه‌گاهی برای آن بشمار میروند، و فشار آنرا تحمل میکنند. بدین ترتیب، درون گنبد از هرگونه باری که سبب ایجاد احساس سنگینی در بیننده شود، یکسره آزاد است، و گنبد چون کاسه‌ی زرین بی وزنی به نظر میآید، که استحکام و ثباتی معجزآسا در ذات خود دارد. برای ساختمان بنا آجر بکار رفته و رویه‌های داخل آن با مرمرهای رنگارنگ و موزائیکهای زرین پوشیده شده است (باستان‌شناسان گچی را که بر آنها کشیده شده بود تراشیده و نقشها را آشکار ساخته‌اند). از بیرون، گنبدهای گوناگون بنا، در میان دیوارهای پهن گچبری‌شده، منظری پرشکوه دارند. در قسطنطنیه، چندین مسجد از روی ایاصوفیه ساخته شده است.

ایاصوفیه، کتابخانه‌ی، استانبول، ترکیه. این کتابخانه در عهد سلطان محمد I در ۱۱۵۲ هق تأسیس شد. دارای ۸'۸۰۰ نسخه‌ی خطی شرقی و از جمله ۶'۷۰۰ نسخه‌ی عربی است.

ایاغچی (ayāqci) بمعنی جام‌دار و آبدار است، و ساقی خاص سلطان را در عهد مغول و حتی صفویه باین عنوان خوانده‌اند، شربت‌دارخانه یا آبدارخانه ایاغی‌خانه گفته میشده است. ایاغچی در دستگاه قاآن مغول مقام مهمی بوده است، چنانکه یک چند یکی از پسران جوجی دارای این منصب بوده است. الفاظ ایاغچی و ایاغی‌خانه از لغت مغولی ایاغه (ayāqa) [== جام شراب] است، که در ترکی بصورت ایاغ و ایاق [== جام شراب] درآمده است.

ایاغه، لغت مغولی، بمعنی جام شراب: ← **ایاغچی**.

---

(۱)Haya de la Torre (۲)Ajax (۳)Hagia Sophia; Santa Sophia

اياغی‌خانه: ← اياغچی.

آياكوچو[۱] (āyākuco)، شهر (جه ۱۸'۲۷۵)، ج پرو. در اينجا آ. خ. دِ سوكره بر اسپانيائيها پيروز شد (۱۸۲۴). اين پيروزی، كه از فتوحات عمده‌ی انقلاب امريكای جنوبی بر ضد اسپانيا است، استقلال پرو را تأمين كرد.

آياكوس[۲] (āyākos)، در اساطير يونان، فرمانفرمای جزيره‌ی آيگينا، پسر زئوس، پدربزرگ آياس بزرگتر و اخيلس. بسيار پرهيزگار بود. زئوس **مورميدونها** را بخاطر او آفريد.

ايالات اطلس ميانه[۳]، عنوان ايالات نيو يورک، پنسيلوانيا، نيو جرزی، و (گاهی) مريلند و دلاور، كشمت، كه مشتمل بر منابع وسيع زغال سنگ و آهن و فولاد ناحيه‌ی پيتسبرگ و اراضی فلاحتی زيادی ميباشد.

ايالات اقيانوس آرام[۴]، عنوان ايالات كاليفرنيا، اورگون، و واشينگتن، كشمت، كه اولی بسبب صنعت سينما و مركباتش معروف است.

ايالات برده‌دار[۵]، در تاريخ كشمت، عنوان ايالاتی كه برده‌داری در آنها قانونی بود (← ايالت آزاد). ايالاتی كه معمولا تحت اين عنوان می‌آمدند عبارت بودند از ميسوری، مريلند، دلاور، و كنتوكی، كه از اتحاديه جدا نشدند (← ائتلافيه‌ی ايالات امريكا)، و ايالات ويرجينيا، كارولينای جنوبی، كارولينای شمالی، جورجيا، فلوريدا، آلاباما، ميسی‌سيپی، لويزيانا، تكزاس، آركانساس، و تنسی.

ايالات پاپی[۶] يا **ممالک كليسا**[۷]، سرزمين مستقل سابق كه مستقيماً تحت حكومت پاپ و پايتختش شهر رم بود. ايالات پاپی در شبه جزيره‌ی ايتاليا از دريای آدرياتيک و مسير سفلای رود پو بطرف جنوب تا دريای تيرنه ممتد، و مشتمل بر نواحی لاتيوم، اومبريا، ماركه، و اميليا‌رومانيا بود. منشأ ايالات پاپی اراضی بود كه در ايتاليا و سيسيل و ساردنی در قرن ۴م بعنوان "موقوفه‌ی پطرس حواری" به پاپها اعطا گرديد. اراضی دوردست بتدريج از دست پاپها خارج شد، ولی در دوكنشين رم اقتدار آنها ازدياد يافت، و رم را از امپراطورهای روم شرقی مستقل كردند. در ۷۵۴م، پين كوتاه راونا و پنتاپوليس را به پاپ اعطا كرد، و شارلمانی در ۷۷۴ اين امر را تأييد نمود. در نتيجه، قلمرو پاپ افزون گشت، و پس از قضيه‌ی ← عطيه‌ی قسطنطين، پاپها مدعی حكومت تمام ايتاليای مركزی و جنوبی و جزاير سيسيل و ساردنی شدند. وصيت ماتيلدا (كنتس توسكان) داير به واگذاری اراضی خود به پاپ سبب كشمكش‌های طولانی بين پاپها و امپراطورهای امپراطوری مقدس روم گرديد؛ در قرن ۱۴م، امپراطورها از ادعای خود بر سپولتو، رومانيا، و آنكونا منصرف شدند، اما شهرهای آزاد و حكام خودسر اين نواحی مدتها با استيلای پاپ مبارزه كردند، و ضمناً اسارت بابلی پاپها در آوينيون و شقاق كبير (۱۳۵۹-۱۴۲۵) ايالات پاپی را دستخوش هرج و مرج نمودند. حكمرانی واقعی پاپها بر قلمرو خود در قرن ۱۶م در دوره‌ی يوليوس II آغاز گرديد. پس از اصلاحاتی كه در مذهب كاتوليک بعمل آمد، قدرت معنوی پاپها افزون شد، ولی قدرت سياسی آنها رو بزوال گذاشت. بعد از هجوم ۱۷۹۶ فرانسويان در دوره‌ی بوناپارت، وسعت ايالات پاپی كاهش يافت، و ممالک كليسا دو بار بكلی منحل گرديد، ولی كنگره‌ی وين (۱۸۱۴-۱۵) آنرا برقرار كرد و تحت حمايت اتريش قرار داد. پاپ پيوس IX قانون اساسی به ايالات اعطا نمود، ولی بعد از انقلابهای ۱۸۴۸-۴۹ آنرا نسخ كرد. در دوره‌ی ريسورجيمنتو، بولونيا، رومانيا، ماركه، و اومبريا از ايالات پاپی خارج شد، و به ساردنی منتقل گرديد (۱۸۶۰)، و فقط مداخله‌ی فرانسه مانع شد كه ممالک كليسا بكلی از بين برود. گاريبالدی در بقيه‌ی ايالات تاخت و تاز كرد، ولی مداخله‌ی ويكتور امانوئل II (در ۱۸۶۲) و ناپلئون III (در ۱۸۶۷) مانع شد كه رم را بگيرد. پس از سقوط ناپلئون، ويكتور امانوئل رم را گرفت (۱۸۷۰). پيوس IX حاضر نشد زوال فرمانروائی دنيوی خود را بشناسد، و او و جانشينانش خود را "زندانی" واتيكان ميشمردند. سرانجام شورای لاتران (۱۹۲۹) اختلافات را پايان داد، و شهر واتيكان را بكلی تحت فرمانروائی پاپ قرار داد.

ايالات چمنی[۸] (camani)، عنوان ايالات مانيتوبا، سسكچوان، و آلبرتا، كانادا.

ايالات چمنی[۹]، عنوان ايالات مينسوتا، آيووا، داكوتای شمالی، داكوتای جنوبی، نبراسكا، و كانزاس، كشمت. ايالات چمنی پهنه‌ی عظيم غله‌خيزی تشكيل ميدهند.

ايالات كرانه‌ای[۱۰]، عنوان ايالات نووا سكوتيا، برونسويک جديد، و جزيره‌ی پرينس ادوارد، در قسمت شرقی كانادا، كه اولی و دومی كنار قطعا و سومی در آن قرار دارد. ناحيه‌ی ايالات كرانه‌ای جزئی از فرانسه‌ی جديد و به **آكاديا** موسوم بود. قبل از تشكيل ائتلافيه‌ی كانادائی (۱۸۶۷)، اين ايالات از جنبه‌ی سياسی از كانادا (بمعنی اخص) متمايز بود.

ايالات متحده: ← كشورهای متحد امريكا.

ايالات متحده يا **ايالات متحده‌ی آگره و اوده**، هند: ← اوتار پرادش.

ايالات متحده[۱۱] يا **ايالات متحده‌ی هلند**، عنوان هفت كشور هولاند، زيلاند، اوترشت، فريسلاند، گلدرلاند، گرونينگن، و اوورايسل، در ناحيه‌ی فروبومان، كه در ۱۵۷۹ اتحاديه‌ی اوترشت را تشكيل دادند، و بنيان جمهوری هلند را گذاشتند. ← هلند.

ايالات متحده‌ی امريكای مركزی: ← امريكای مركزی.

ايالات مرزی[۱۲]، در تاريخ كشمت، عنوان سابق ايالات برده‌دار دلاور، مريلند، ويرجينيا، كنتوكی، و ميسوری، كه نزديک ايالات آزاد واقع بودند. بمعنی وسيعتر، كارولينای شمالی، تنسی، و آركانساس نيز جزء ايالات مرزی محسوب بود.

ايالات مركزی و برار: ← مدهيا پرادش.

ايالات مؤتلفه‌ی امريكا: ← ائتلافيه‌ی ايالات امريكا.

ايالت، در سازمان اداری و سياسی سابق ايران، قسمتی از مملكت كه دارای حكومت مركزی و ولايات حاكم‌نشين جزء بود. بر طبق قانون تشكيل ايالات و ولايات (مصوب ۱۴ ذيقعده‌ی ۱۳۲۵ هق)، ايالات ايران منحصر به چهار ايالت بود: آذربايجان، كرمان و بلوچستان، فارس، خراسان. ← تقسيمات كشور.

ايالت آزاد[۱۳]، در تاريخ كشمت، پيش از جنگ داخلی امريكا، به ايالاتی كه برده‌داری در آنها ممنوع بود اطلاق ميشد. ← ايالات برده‌دار.

ايالت خودمختار يهودی، جمشس: ← بيروبيجان.

ايالت روحانی[۱۴]، هر يک از تقسيمات عمده‌ی يک كشور كه قلمرو فرمانروائی دينی يک اسقف اعظم يا يک مطران است. مثلا "ايالت" كنتربری قلمرو اسقف اعظم كنتربری است.

ايام العرب (ayyāmo 'l-'arab) [= روزهای عرب]، نامی كه در روايات عرب به جنگهای بين قبايل عرب در جاهليت (و گاهی در صدر اسلام) اطلاق شده است. هر حادثه را يک يوم ميگفتند، مانند يوم ذو قار (ذی قار). عده‌ی آنها زياد است، ولی بسياری از آنها مربوط بوقايع كم‌اهميت و كشمكشهای چند خانواده يا چند فرد بوده است. شرحهای ايام العرب از منابع عمده‌ی كسب اطلاع از اوضاع عرب قبل از اسلام و حاكی از روح رادمردی و شهسواری جنگجويان عرب ميباشد.

ايامبليخوس[۱۵] يا **ايامبليخس** (هر دو iāmbli-xos)، فيلسوف نوافلاطونی؛ مت خالكيس در نيمه‌ی دوم قرن سوم بم. شاگرد آناتوليوس اسكندرانی و فرفوريوس بود. اثر عمده‌اش دايرة‌المعارفی از نظريات فيثاغوريان است در ۹ مقاله، كه ۴ يا ۵ مقاله از آنها در دست است. در مقالات رياضی، جنبه‌ی الاهی اعداد را بكمال رسانيده است. ايامبليخوس دو زوج اول اعداد متحابه (۲۲۰ و ۲۸۴) را ذكر كرده است، ولی محتملا اين زوج قبل ازو بر فيثاغوريان معلوم بوده.

ايامپو[۱۶] (iyyāmpu)، قله‌ای بارتفاع ۶'۴۸۵ متر، ش بوليوی، در كوههای آند، نزديک درياچه‌ی تيتيكاكا.

ای. ای.[۱۷] (ey i)، نام مستعار ج. و. راسل، شاعر ايرلندی.

ايباگه[۱۸] (ibāge)، شهر (جه ۹۸'۶۹۵)، غ قسمت مركزی كولومبيا؛ از مراكز تجارتی. در ۱۵۵۰ بنا شد.

ايبال، كوه، فلسطين: ← عيبال.

ايبانيث، ويثنته بلاسكو: ← بلاسكو ايبانيث، ويثنته.

ايبر، قوم: ← ايبريان.

ايبرم (cybrəm)، اسم انگليسی برای مرد. ← ابرام، اسم.

ايبرويل[۱۹]، **سيور دِ/** (*siër dibervil)، لقب **پير لو موان** (pier lë muān)، ۱۶۶۱-۱۷۰۶، افسر دريائی و استعمارگر كانادائی فرانسوی. به مهاجرنشينهای بريتانيائی در امريكای شمالی

(۱)Ayacucho (۲)Aeacus (۳)Middle Atlantic States (۴)Pacific States (۵)Slave States (۶)Papal States (۷)States of the Church (۸)Prairie Provinces (۹)Prairie States (۱۰)Maritime Provinces (۱۱)United Provinces (۱۲)Border States (۱۳)Free State (۱۴)ecclesiastical province (۱۵)Iamblichus (۱۶)Illampú (۱۷)A. E. (۱۸)Ibagué (۱۹)Iberville

حمله‌ها کرد. با برادرش ← سیور دو بینویل مستعمره‌ای در دره‌ی رود میسی‌سیپی دایر نمود.

ایبرها، قوم قدیم: ← ایبریان.

ایبرهم (eybrəham)، اسم انگلیسی برای مرد. ← ابراهیم، اسم.

ایبری، شبه جزیره‌ی[1] (iberi)، شبه جزیره‌ای در ج‌غ اروپا، شامل اسپانیا و پرتغال، بین قطلا و مدیترانه. بوسیله‌ی کوههای پیرنه از بقیه‌ی بر اروپا و بواسطه‌ی تنگه‌ی جبل طارق از افریقای شمالی مجزا شده. از ایبریان نام گرفته است.

ایبریا[2] (iberiā)، نام قدیم سرزمینی در ج کوههای قفقاز که از غ به کولخیس، از ش به آلبانیا، و از ج به ارمنستان محدود، و تقریباً مطابق جشمه گرجستان حالیه بود.

ایبریا، دروازه‌ی[3] یا **تنگه‌ی**: ← داریال.

ایبریان[4] (iberiān) یا **ایبرها** (iberhā) یا **قوم ایبر** (iber)، قوم قدیم، که گویند در عصر حجر جدید از افریقا به ← شبه جزیره‌ی ایبری مهاجرت کردند. اولبار نام آنها در قرن ششم قم دیده میشود، و در این زمان در ش اسپانیا و دره‌ی رود ابرو و ج فرانسه سکنی داشتند. پس از مهاجرت سلتها به اسپانیا، این دو قوم با هم درآمیختند، و سلتیبریان[5] (seltiberiān) بوجود آمدند، که پس از تصرف اسپانیا بدست رومیها، فرهنگ رومی را اتخاذ کردند.

ایبسن[6]، **هنریک** (henrik ibsen)، ۱۸۲۸-۱۹۰۶، شاعر و درام‌نویس نروژی، و یکی از بارزترین شخصیتهای تئاتر جدید. نمایشنامه‌ی هجائی کمدی عشق (۱۸۶۲) طوفانی از انتقاد برانگیخت. سپس نمایشنامه‌ی منظوم براند (۱۸۶۶) و پر گونت (۱۸۶۷) انتشار یافت. از ۱۸۷۴ تا ۱۸۹۱ در آلمان میزیست، و یک رشته نمایشنامه‌های واقعبینانه نوشت که در آنها رأی خود را درباره‌ی ارزشهای انسانی و نظریات خود را در باب کشمکشهای فرد با جامعه و محیط آشکار ساخت. از جمله‌ی آثارش: ستونهای اجتماع (۱۸۷۷)، خانه‌ی عروسک (۱۸۷۹؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۹ هش)، اشباح (۱۸۸۱؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۹ هش)، دشمن مردم (۱۸۸۲؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۸ هش، و بنام دشمن ملت در ۱۳۴۰ هش)، مرغابی وحشی (۱۸۸۴)، بانوئی از دریا (۱۸۸۸)، استاد بنا (۱۸۹۲)، و غیره. نمایشنامه‌های او در اروپا و امریکا بصحنه آمد، و در تئاتر و ادبیات تأثیری فراوان کرد. برنارد شا از پیروان او بود.

ایبک، قطب‌الدین: ← قطب‌الدین ایبک.

ایبل (eybəl)، اسم انگلیسی برای مرد: ← هابیل.

ایبل[7]، **جان جیکب** (jān jeykəb eybəl)، ۱۸۵۷-۱۹۳۸، داروشناس امریکائی. ترشح غده‌ی روی کلیه (آدرنالین یا اپینفرین) و انسولین متبلور و بعضی اسیدهای آمینی مشتق از خون را بدست آورده است.

ایبل[7]، **سر فردریک اوگاستس** (sər fredrik ogāstəs eybəl*)، ۱۸۲۶-۱۹۰۲، شیمیدان انگلیسی که در مواد منفجره اعتبار خاص داشت. اصلاحاتی در طریق ساختن پنبه‌ی باروتی بعمل آورد. باتفاق دیوئر کوردیت را اختراع کرد. اسبابی برای تعیین نقطه‌ی اشتعال نفت اختراع نمود.

ایبیس[8] (ibis)، عربی ابو منجل (abu manjal)، پرنده‌ی آبچر نواحی گرمسیر دو نیمکره‌ی زمین، دارای منقاری دراز و باریک و خمیده که از ابتدا تا انتها شیار دارد. طول بدنش قریب ۶۰ سم است. ایبیسها معمولاً دسته‌جمعی زندگی میکنند. جنس *Ibis aethiopica* در دره‌ی نیل زندگی میکند، و نزد مصریان قدیم مقدس بود. ایبیس براق در هر پنج قاره یافت میشود.

ایپر[9] (ipr)، فلاندری **ییپر**[10] (yeper)، شهر (جه ۱۷٬۶۸۲)، ایالت فلاندر غربی، لغ بلژیک، نزدیک مرز فرانسه. در قرون وسطی از مراکز مقتدر صنعت نساجی و رقیب گان و بروژ بود. ولی، چون راهی بدریا نداشت، در قرن ۱۶م انحطاط یافت. قرنها میدان جنگ بوده و در جج I نبردهای سختی در آن صورت گرفت. در نبرد اول ایپر (اکتبر-نوامبر ۱۹۱۴)، انگلیسیها و بلژیکیها پیشروی آلمانها را بسوی بندرهای دریای مانش متوقف ساختند. در نبرد دوم (آوریل-مه‌ی ۱۹۱۵)، آلمانها با استعمال گاز سمی از پیشروی متفقین جلوگیری کردند. در نبرد سوم (ژوئیه-نوامبر ۱۹۱۷)، انگلیسیها ح ۴۰۰٬۰۰۰ سرباز قربانی دادند و جبهه‌ی خود را ۸ کیلومتر بمشرق پیش بردند. حمله‌ی آلمان در آوریل ۱۹۱۸ مواجه با شکست شد، و در اوایل اکتبر ۱۹۱۸، انگلیسیها پیشروی فاتحانه‌ی خود را بسوی شرق از این شهر آغاز کردند. شهر، که بکلی منهدم شده بود، از نو بنا گردید (از جمله کلیسای جامع بسبک گوتیک از قرن ۱۳م و تالار پارچه‌فروشان). در خارج دیوارهای شهر ح ۴۰ گورستان نظامی وجود دارد.

ایپسوس[11] (ipsos)، شهر، فریگیای قدیم، آسیای صغیر، مطابق ایپسیلی‌حصار حالیه. در آنجا آنتیگونوس I بدست سایر دیادوخوی (خلفای اسکندر) مغلوب و مقتول شد (۳۰۱ قم).

ایپسویچ[12] (ipswic)، شهر (جه ۱۰۴٬۷۸۸)، سافک شرقی، انگلستان. شهری بسیار قدیمی و دارای خانه‌ها و ابنیه‌ی کهن تاریخی است. از صنایعش ماشین‌آلات کشاورزی میباشد.

ایپسیلانتی[13] (ipsilānti)، خانواده‌ی مشهور یونانی، از فناریان. **کنستانتین ایپسیلانتی** (konstāntin)، ۱۷۶۰-۱۸۱۶، فرماندار مولداوی (در ۱۷۹۹) و والاکی (در ۱۸۰۲) شد، ولی در ۱۸۰۶، بمناسبت تمایلات روسی، سلطان عثمانی وی را برکنار ساخت. کنستانتین بخدمت روسیه درآمد، و پسرانش **آلکساندر ایپسیلانتی** (āleksāndr)، ۱۷۹۲-۱۸۲۸، و **دمتریوس ایپسیلانتی** (demet-rios)، ۱۷۹۳-۱۸۳۲، نیز در خدمت روسیه بودند. آلکساندر و دمتریوس، هر دو در جنگ استقلال یونان نقش مهمی داشتند. آلکساندر سرکرده‌ی انجمن سری میهنپرستان (هتائیریا فیلیکه) بود. در ۱۸۲۱، با پشتیبانی روسیه، در یاسی شورشی برپا کرد، و استقلال یونان را اعلام نمود. یونانیان مولداوی و والاکیا گرد او را گرفتند؛ ولی سکنه‌ی اهل رومانی، که از فرمانروائی فناریان بتنگ آمده بودند، بر ضد یونانیها برخاستند، و به عثمانیها کومک کردند، و یونانیان مغلوب شدند. آلکساندر به اتریش گریخت، و در آنجا تا ۱۸۲۷ زندانی بود. شورش مولداوی، اگر چه بجائی نرسید، مقدمه‌ی شورش یونانیان در پلوپونز بود، که در طی آن، دمتریوس کفایت و شایستگی خود را در مقابل عثمانیها آشکار ساخت.

ایپکا[14] (ipekā؛ فنس)، داروئی که از ریشه‌ها و ساقه‌های زیرین یک گیاه خزنده‌ی استوائی بدست میآید، و دارای مواد سمی و آلکالوئیدهای قی‌آور است که میتواند آمیبها (← آمیب) را از میان ببرد. گاهی آنرا در معالجه‌ی بعضی بیماریهای انگلی بکار میبرند.

ایپولیتوف-ایوانوف[15]، **میخائیل میخایلوویچ** (mixāil mixāylovic ipolitof-ivānof)، ۱۸۵۹-۱۹۳۵، آهنگساز روسی؛ شاگرد ریمسکی-کورساکوف. موسیقی او بیشتر جنبه‌ی ملی دارد. معروفترین اثرش طرحهای قفقازی است. چندین اپرا، آثار کورال، و نیز موسیقی مجلسی ساخته است.

ایپیرانگا[16] (ipirāngā)، دشتی نزدیک سائو پولو، ایالت سائو پولو، ج‌ش برزیل. در آنجا پدرو استقلال برزیل را از پرتغال اعلام کرد (۷ سپتامبر ۱۸۲۲).

ایتاکا[17] (itākā)، ین **ایثاکی** (itāki)، جزیره‌ی کوهستانی (۹۶ کمم؛ جه ۷٬۵۸۳)، غ یونان؛ یکی از جزایر یونانی؛ شهر عمده‌اش ایتاکا (جه ۳٬۱۲۵). در اساطیر یونانی بعنوان وطن اودیسه مشهور است.

ایتالیا[18] (itāliā)، جمهوری (۳۰۱٬۱۸۱ کمم؛ جه ۴۷٬۰۲۱٬۰۰۰)، ج اروپا؛ پایتختش رم. قسمت شمالی آن بوسیله‌ی کوههای آلپ از فرانسه، سویس، اتریش، و یوگوسلاوی مجزا شده. قسمت مرکزی و جنوبی شبه جزیره‌ای است چکمه‌مانند که میان دریاهای تیرنه و آدریاتیک در مدیترانه پیش رفته است. کشور جمهوری سان مارینو (۶۰٫۵ کمم) و کشور مستقل واتیکان (۰٫۴ کمم) در داخل خاک ایتالیا واقعند. ایتالیا به ۱۹ ناحیه منقسم میشود که مشتمل بر ۹۱ ایالت است. بر طبق قانون اساسی ۱۹۴۸، مقرر شده است که باین نواحی در امور داخلی حقوق خودمختاری اداری اعطا شود، ولی تا این تاریخ فقط نواحی مرزی وال د/آئوستا، ترنتینو-آلتو آدیجه، و فریولی-ونتسیا جولیا، و جزایر سیسیل و ساردنی خودمختاری یافته‌اند. دیگر نواحی عبارتند از آبروتسی ا مولیزه، آپولیا، امیلیا-رومانیا، اومبریا، بازیلیکاتا، پیمون، توسکان، کالابریا، کامپانیا، لاتیوم، لومباردی، لیگوریا، مارکه، و ونی.

سرزمین ایتالیا، باستثنای دره‌ی رود پو در ل و منطقه‌ی باریک ساحلی در ج، کوهستانی است. کوههای آلپ در ل در طول مرز فرانسه و سویس مشتمل بر سه دریاچه‌ی مشهور **کومو**، **ماجوره**، و گاردا است، و شش رود کوچک از آنها سرچشمه گرفته بطرف ج به رود پو میریزند. بلندترین قلل ایتالیا در کوههای آلپ واقعند (مرتفعترین آنها

(۱)Iberian Peninsula (۲)Iberia (۳)Iberian Gates (۴)Iberians (۵)Celtiberians (۶)Ibsen (۷)Abel (۸)ibis (۹)Ypres (۱۰)Ieper (۱۱)Ipsus (۱۲)Ipswich (۱۳)Ypsilanti (۱۴)ipecac (۱۵)Ippolitov-Ivanov (۱۶)Ipiranga; Ypiranga (۱۷)Ithaca (۱۸)Italy

گران پارادیزو، بارتفاع ۴٬۰۶۰ متر). عمده‌ترین رودهای ایتالیا رود پو است که در دامنه‌ی آلپ از غ به ش جاری است، و پهنه‌ای را برابر ۱۷٪ سطح ایتالیا زهکشی میکند، و این پهنه قلب زراعتی و صنعتی کشور است. کوههای آپنن در حکم ستون فقرات شبه جزیره‌ی ایتالیا است، و رودهای آرنو و تیبر از این کوهها بجانب ساحل غربی جریان دارند. کوه وزوو (۱٬۱۷۶ متر) تنها آتشفشان زنده‌ی شبه جزیره‌ی ایتالیا است. جزیره‌ی سیسیل، که بوسیله‌ی تنگه‌ی مسینا از زمینلاد ایتالیا جدا میشود، مشتمل بر آتشفشان زنده‌ی اتنا است. اقلیم ایتالیا بر حسب ارتفاع و ناحیه متفاوت است، ولی این کشور عموماً بین خطوط همدمای سالیانه‌ی ۱۱° و ۱۹° قرار دارد.

ثروتمندترین منطقه‌ی ایتالیا قسمت شمالی است که مشتمل بر دشت رود پو و مراکز صنعتی و تجارتی مانند میلان، جنووا، و تورن است. قسمت مرکزی دارای مراکز تاریخی و فرهنگی معتبری از قبیل بولونیا، پیزا، راونا، رم، و فلورانس میباشد. قسمت جنوبی بسیار فقیر و شهر عمده‌اش ناپل است. مناظر زیبای ایتالیا، سرسختی خاک فرسایش‌یافته‌ی آنرا، که مردمی رنجبر و مقتصد آنرا کشت میکنند، از نظر پنهان میسازد. از صادراتش میوه، شراب، روغن زیتون، و پنیر است. مواد غذائی و مواد خام صنعتی بیشتر از خارج وارد میشود. صنایعش (ابریشم، نساجی، اتومبیل، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، اجناس تجملی) متکی به بازارهای صادراتی و مواد خام خارجی است. منابع طبیعی مهم آن منحصر به نیروی برقابی، گوگرد، جیوه، و مرمر است.

ایتالیا در ایام قدیم مسکن اقوام مختلف بوده است: لومباردها و گتها در ل؛ یونانیان، ساراسنها، و اسپانیائیها در ج و در سیسیل، لاتینها در اطراف رم؛ و اتروسکها در اطراف فلورانس. ولی قرنها است که مردم مختلف‌الاصل ایتالیا تا حد زیادی تجانس یافته‌اند. طبق پیمان لاتران (فوریه‌ی ۱۹۲۹)، آزادی مذهب تضمین شده است ولی مذهب رسمی کاتولیک رومی است، و ۹۹٪ ایتالیائیها پیرو آنند.

تاریخ

(I) ایتالیای باستانی و هجوم قبایل وحشی. در حدود قرن هشتم ق‌م اتروسکها در ایتالیای شمالی و یونانیان، در سواحل جنوبی مستقر شدند (← **یونان بزرگ**). در قرن ۵م ق‌م سلتها (یا گلها در اصطلاح مورخین رومی) به ایتالیا هجوم آوردند، و اتروسکها را از دره‌ی رود پو بطرف ج راندند، ولی پیشروی اتروسکها را سامنیتها متوقف ساختند. لاتینها (که در سواحل لاتیوم میزیستند) با سابینها (که همسایه‌ی آنها بودند) نیای رومیان بودند. تاریخ ایتالیا از قرن ۵م ق‌م تا قرن ۵م ب‌م همان تاریخ برآمدن رم و امپراطوری روم است. در اوایل قرن ۵م ب‌م، ایتالیا، مانند بقیه‌ی امپراطوری روم، مورد هجوم اقوام وحشی (**ویزیگوتها، هونها، اوستروگوتها**) قرار گرفت. مورخین معمولا سال ۴۷۶ را که تاریخ خلع آخرین امپراطور روم غربی و استیلای اودوآکر بر ایتالیا است تاریخ انقراض امپراطوری روم میشمارند. امپراطورهای روم شرقی (← **بیزانس، امپراطوری**) همواره مدعی ایتالیا و جانشینی روم غربی بودند، و بتقاضای زنو، امپراطور روم شرقی، **تئودوریک کبیر**، به ایتالیا تاخته اودوآکر را بقتل رسانید، و بر اساس سنتهای رومی در ایتالیا حکومت کرد. پس از مرگ وی، تنها مقام ثابتی که در ایتالیا بماند پاپ بود. **یوستی‌نیانوس I** بار دیگر ایتالیا را گرفت (۵۳۵-۵۴)، ولی جانشینانش مغلوب **لومباردها** شدند، و فرمانروائی بیزانس فقط بر **راونا** و **پنتاپولیس** و سواحل جنوبی ایتالیا تا مدتی برقرار ماند. در رم، پاپ **گرگوریوس کبیر** در مقابل لومباردها مقاومت کرد، و **ایالات پاپی** را بنیان نهاد، و در ضمن رم را از اطاعت امپراطوران بیزانس آزاد ساخت. سرانجام لومباردها بجانب رم تاختند، و پاپ از **پپن کوتاه** (شاه فرانکها) یاری خواست، و او دست لومباردها را کوتاه کرد، و پسرش، **شارلمانی**، پادشاه لومباردها را مغلوب نمود، و در ۸۰۰ بعنوان امپراطور روم غربی، در رم تاجگذاری کرد، و این پدر و پسر قلمرو پاپ را توسعه دادند. این وقایع در تشکل تاریخ آتیه‌ی ایتالیا و پاپ نقش عمده‌ای داشت، و ادعای امپراطوران امپراطوری مقدس روم بر ایتالیا و بسط اختیارات پاپ در امور دنیوی از نتایج آن بود.

(II) ایتالیای قرون وسطائی. پس از تقسیم امپراطوری کارولنژیان در قرن نهم (← **وردن، پیمان؛ مرسن، پیمان**)، ایتالیا بتدریج از زیر فرمان امپراطوران خارج و دستخوش هرج و مرج گردید. سرانجام، **اوتوی I** (پادشاه آلمان) بدعوت پاپ به ایتالیا تاخت، و بعنوان شاه ایتالیا، و در ۹۶۲ بعنوان امپراطور، بدست پاپ تاجگذاری کرد، و این اتحاد آلمان و ایتالیا آغاز **امپراطوری مقدس روم** بود. اما امپراطوران این امپراطوری نتوانستند استیلای خود را بر ایتالیا حفظ کنند، و هر زمان که باین منظور به ایتالیا لشکر کشیدند، پس از بازگشت به آلمان، اقتدارشان در ایتالیا زوال یافت. در قرن ۱۱م، ج ایتالیا بدست نورمانها افتاد، و چندی بعد بتصرف خاندان **هوهنشتاوفن** درآمد، و سپس به آنژونهای ناپل و پادشاهان سیسیل (از خاندان آراگون) منتقل شد. در ایتالیای شمالی (که ← **اتحادیه‌ی لومبارد** در مقابل امپراطورها گردنکشی میکرد) و مرکزی، شهرها به کشورشهرهای مجزا و جنگجو تحول یافت، که بعضی حکومت جمهوری داشت، و برخی تحت حکومت امرا و شاهزادگان بود (مثلا ← **ویسکونتی؛ سفورتسا؛ گونتساگا؛ استه؛ مالاتستا**). شهرهای **ونیز** و **جنووا** امپراطوریهای وسیع تجارتی تأسیس کردند، و تجار **فلورانس** و **سینا** و **لوکا** قدرت و ثروت یافتند. با وجود کشمکشهائی که بین این شهرها و در داخل آنها (مثلا ← **گوئلفها و گیبلینها**) جریان داشت، کشورشهرهای ایتالیا رونق بسیار داشتند، و بوسیله‌ی صرافان زبردست خود (مثلا ← **مدیچی**)، بر امور مالی اروپائی مسلط بودند، و تحول فرهنگی شگفت‌انگیز معروف به **رنسانس** را بوجود آوردند.

(III) تجزیه و احیا. با شروع ← **جنگهای ایتالیا** در ۱۴۹۴، ایتالیا میدان جنگ کشورگشائی فرانسه و خاندان هابسبورگ گردید. پیمان **کاتو-کامبرزی** (۱۵۵۹) ممالک سیسیل و ناپل و دوکنشین میلان را به اسپانیا واگذاشت. جنگهای قرون ۱۷م و ۱۸م (← **اسپانیا، جنگ جانشینی؛ اوترشت، صلح؛ لهستان، جنگ جانشینی**) ایتالیا را بکلی تحت استیلای خارجی درآورد. در ۱۷۴۸، ناپل، سیسیل، پارما، و پیاچنتسا در دست خاندان بوربون اسپانیا، و میلان، مانتوا، توسکان، و مودنا در دست اتریش بود. ممالک مستقلی که مانده بود یکی ایالات پاپی بود، و دیگر ممالک ونیز و جنووا و لوکا که رو به انحطاط بودند، و بالاخره ← مملکت ساردنی که در ۱۷۲۰ از اتحاد پیمون و ساووا و ساردنی و در تحت ریاست خاندان ساووا تشکیل یافته بود.

جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه سازمان ایتالیای قرن ۱۸م را برهم ریخت. ناپلئون I چند بار نقشه‌ی ایتالیا را تغییر داد. جمهوریهای سیسپادان و ترانسپادان که در ۱۷۹۶ تشکیل شده بود با هم به جمهوری سیزالپین تبدیل شد (۱۷۹۷)، که پیمان **کامپو فورمیو** آنرا شناخت. در ۱۸۰۲، جمهوری سیزالپین، مشتمل بر لومباردی و امیلیا-رومانیا، جمهوری ایتالیائی نامیده شد، و در ۱۸۰۵ نامش به مملکت ایتالیا (تحت سلطنت ناپلئون و نیابت سلطنت اوژن دو بوآرنه) تبدیل گردید، و ونسی بآن منضم شد. بین ۱۷۹۵ و ۱۸۱۲، ساووا و پیمون و لیگوریا و توسکان و پارما و ایالات پاپی به فرانسه ملحق شد. ناپلئون امید میهن‌پرستان ایتالیائی را به وحدت کشور مبدل بیأس کرد، و جمعیتهای سری انقلابی چون **کاربوناری** تشکیل شد که بعدها نقش عمده‌ای در تأمین وحدت ایتالیا ایفا کردند. کنگره‌ی وین (۱۸۱۴-۱۵) وضع ایتالیا را تقریباً به پیش از زمان ناپلئون بازگردانید، ولی ونسی و لومباردی متحداً مملکت "لومباردی و ونسی" را تحت رهبری اتریش تشکیل دادند، و لیگوریا به ساردنی منتقل گردید. ناپل و سیسیل تحت عنوان مملکت **سیسیلهای دوگانه** متحد شدند (۱۸۱۶). اما تفوق اتریش و مساعی مترنیخ و اتحاد مقدس نتوانست نهضتهای میهن‌پرستان را فرونشاند (← **ریسورجیمنتو**؛ نیز ← **انقلابهای ۱۸۴۸**)، و سرانجام بکوشش **ویکتور امانوئل II** (از خاندان ساووا) و **کاوور** و **گاریبالدی**، وحدت ایتالیا جامه‌ی عمل پوشید. در ۱۸۶۱ که ویکتور امانوئل بپادشاهی رسید هنوز ونسی و رم و قسمتهائی از ایالات پاپی از تصرف ایتالیا خارج بود. پایتخت ایتالیا فلورانس بود. در جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) ایتالیا به طرفداری پروس وارد جنگ شد، و ونسی را بدست آورد، و رم را در ۱۸۷۰ گرفت. اختلاف سلاطین ایتالیا با پاپها (که خود را زندانی واتیکان میشمردند) در ۱۹۲۹ بر طبق ← **پیمان لاتران** مرتفع شد. پس از ۱۸۷۰، اتریش بعضی نواحی را که اکثریت سکنه‌ی آنها ایتالیائی بود (مثل تیرول و تریست) در تصرف داشت، و شورشهای ایتالیائیها (← **نارستگاری، نهضت**) برای الحاق این نواحی به ایتالیا فقط بعد از جج I به نتیجه رسید.

(IV) ایتالیای نوین. از ۱۸۶۱ تا ظهور دیکتاتوری فاشیستی موسولینی، ایتالیا بر طبق قانون اساسی که ساردنی در ۱۸۴۸ اتخاذ کرده بود اداره شد. در سلطنت (۱۸۶۱-۷۸) ویکتور امانوئل II و پادشاهی (۱۸۷۸-۱۹۰۰) **اومبرتوی I** و نیمه‌ی اول سلطنت (۱۹۰۰-۴۷) **ویکتور امانوئل III** حکومت ایتالیا نسبةً قرین آزادی بود. در این مدت، ایتالیا مستعمراتی (سومالی‌لند، اریتره، لیبی) بدست آورد، و از جنبه‌ی صنعتی توسعه یافت. جمعیت

آن بیش از اندازه زیاد شد، و مهاجرتهای دسته جمعی به قارهی امریکا این مشکل را برطرف ساخت. اگر چه ایتالیا با آلمان و اتریش عضو اتحاد مثلث بود، در جج I در جبههی متفقین وارد جنگ شد (۱۹۱۵). در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹)، تیرول جنوبی، تریست، ایستریا، قسمتی از کارنیولا، بعضی از جزایر دالماسی، و دودکانز به ایتالیا واگذار شد، و این بمراتب کمتر بود از آنچه پنهانی به وی وعده داده شده بود. تصرف (۱۹۲۱) فیوم بدست دستهای از میهنپرستان ایتالیائی علامت عدم رضایت ایتالیائیها بود. تشنجات و نارضائیهای سیاسی و اجتماعی منجر به پیدایش فاشیسم گردید. رهبر حزب فاشیست، بنیتو موسولینی، با وعدهی بازگردانیدن نظم اجتماعی و عظمت سیاسی، زمام امور را بدست گرفت (۱۹۲۲). وی مملکت را از مخالفین تصفیه کرد، و صنایع و کارگران را تحت نظارت دولت قرار داد، و حکومتی صنفی (← حکومت صنفی) تحت نظارت حزب فاشیست برقرار کرد. در دورهی او کارهای عام المنفعهی عمدهای انجام و بناهای عظیم برافراشته شد، و بعضی طرحهای مفید صورت گرفت. راهی که موسولینی برای حل مسئلهی ازدیاد روزافزون جمعیت ایتالیا اندیشیده بود "توسعهطلبی بالان (= دینامیک)"، یعنی تشویق ازدیاد جمعیت و در عین حال تأمین "فضای حیاتی" از طریق کشورگشائی بود. در ۱۹۳۵–۳۶ حبشه را گرفت؛ در ۱۹۳۶–۳۹ در جنگ داخلی اسپانیا مداخله نمود؛ در ۱۹۳۹ آلبانی را تصرف کرد؛ و سرانجام، رسماً با آلمان متحد شد (۱۹۳۹. ← محور). در ۱۹۴۰ وارد جج II شد. در ۱۹۴۳ متصرفات افریقائی خود و سیسیل از دستش خارج شده بود. شاه موسولینی را عزل کرد، بادوگلیو را به نخستوزیری منصوب نمود، و ایتالیا را تسلیم متفقین کرد. دولت بادوگلیو در اکتبر ۱۹۴۳ به آلمان اعلان جنگ داد، و متفقین ایتالیا را بعنوان "همنبرد" بر ضد آلمان شناختند. جنگ ایتالیا بطیء و طاقتفرسا بود. رم در ۱۹۴۴ سقوط کرد؛ در مهی ۱۹۴۵ آلمانها تسلیم شدند. در ۱۹۴۴ دولت بادوگلیو استعفا داد، و شاه اختیارات خود را به پسرش اومبرتوی II واگذاشت. در نتیجهی مراجعه به آراء عمومی ایتالیا جمهوری شد (۱۹۴۶). بموجب پیمان صلح ۱۹۴۷، مستعمرات ایتالیا و بعضی نواحی کوچکتر و بیشتر ونتسیا جولیا (از جمله تریست) از دست ایتالیا خارج شد. در ۱۹۵۴، ایتالیا مناطق ایتالیائینشین تریست را بدست آورد. با وجود کومک ادارهی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد و برنامهی احیای اقتصاد اروپا و اصلاحات ارضی در جنوب، بهبود اقتصادی بعد از جنگ بکندی صورت گرفت. دولتهای ائتلافی طرفدار غرب ایتالیا را در ۱۹۴۹ وارد سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، در ۱۹۵۲ داخل جامعهی زغال سنگ و فولاد اروپا، و در ۱۹۵۷ وارد جامعهی انرژی اتمی اروپا کردند. ایتالیا در ۱۹۵۵ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

ایتالیا، افریقای شرقی: ← افریقای شرقی ایتالیا.

ایتالیا، جنگهای[۱]، ۱۴۹۴–۱۵۲۹. کشور ایتالیا در دورهی رنسانس منقسم به ممالکی بود که با یکدیگر رقابت داشتند، و بیشتر آنها، برای اینکه قدرت خود را افزون سازند، با ممالک خارجی اتحادیههائی منعقد میکردند. باین جهت، ایتالیا هدف ممالک ملی نوبنیاد اروپا قرار گرفت. از جملهی این ممالک، فرانسه و اسپانیا در درجهی اول قرار داشتند، و مبارزات طولانی آنها بر سر تسلط بر ایتالیا آزادی را برای سه قرن ازین کشور سلب کرد. دستهبندی نیروهای ایتالیائی با نیروهای بیگانه همواره در تغییر بود. در مرحلهی اول (۱۴۹۴–۹۵)، شارل VIII فرانسه ناپل را گرفت، ولی اسپانیا، امپراطوری مقدس روم، پاپ، ونیز، و میلان بر ضد او متحد شدند، و وی ناچار ناپل را رها کرد. در مرحلهی دوم (۱۴۹۹–۱۵۰۴)، لوئی XII، شاه فرانسه، میلان و جنووا و (با شرکت اسپانیا) ناپل را اشغال کرد. میان فرانسه و اسپانیا اختلاف ایجاد شد و کار به جنگ کشید (۱۵۰۲)؛ لوئی در چرینیولا و گاریلیانو شکست خورد؛ پیمانهای بلوا (۱۵۰۴–۵) میلان و جنووا را به فرانسه و ناپل را به اسپانیا واگذار کرد. مرحلهی سوم (۱۵۰۸–۱۶) شامل سه مرحلهی فرعی بود: لشکرکشی فاتحانهی اتحادیهی کامبره بر ضد ونیز در ۱۵۰۹؛ تشکیل اتحادیهی مقدس و اخراج فرانسویها از لومباردی بدست سویسیها (۱۵۱۰–۱۳)؛ پیروزی فرانسوای I در مارینیانو در ۱۵۱۵، که در پی آن صلح نوایون اتفاق افتاد، که میلان را به فرانسه بازگردانید.

رقابت بین فرانسوای I و شارل V، شاه اسپانیا و (بعد از ۱۵۱۹) امپراطور امپراطوری مقدس روم، بار دیگر آتش جنگ را مشتعل ساخت (۱۵۲۱). فرانسوا در پاویا شکست خورد و اسیر شد (۱۵۲۵)، و با تن دردادن به پیمان مادرید (۱۵۲۶) آزادی خود را خرید. وی در این پیمان از همهی ادعاهای خود نسبت به ایتالیا و فلاندر و آرتوا چشم پوشید، و بورگونی را از دست داد، و پسران خود را بعنوان گروگان تسلیم نمود. اما پس از اینکه آزاد شد، پیمان را نقض کرد، و با پاپ کلمنس VII، سفورتسا (فرانچسکوی II)، ونیز، و فلورانس اتحادیهی معروف به اتحادیهی کنیاک را تشکیل داد، و این امر جنگ پنجم را تسریع کرد. در این جنگ شارل برای تنبیه پاپ لشکر به رم فرستاد، و آنان یک هفتهی تمام این شهر را تاراج کردند (مهی ۱۵۲۷). فرانسویها بیاری آندرئا دوریا جنووا را گرفتند، و بیاری پاپ شتافتند، اما کلمنس تسلیم شرایط امپراطور شد، و نیروی دریائی جنووا که دوریا فرماندهی آنرا داشت پیمان شکست (۱۵۲۸)، و فرانسویان جنووا را از دست دادند. با پیمان کامبره (معروف به صلح بانوان) جنگ پایان یافت (۱۵۲۹)، و فرانسوا از ادعاهای خود بر ایتالیا دست برداشت. فرانسوا به دو جنگ دیگر (در خارج ایتالیا) نیز دست زد، ولی کاری از پیش نبرد. سرانجام پیمان کاتو-کامبرزی منعقد گردید، که بموجب آن اسپانیا تسلط خود را بر ایتالیا حفظ کرد. جنگهای ایتالیا، اگر چه سبب ویرانی این کشور گردید، افکار رنسانس را در اروپای غربی منتشر ساخت. از مشخصات این جنگها استفاده از سربازان مزدور سویسی و آلمانی بود، و این جنگها اولین آزمایش عمدهی نیروی توپخانه بود.

ایتالیائی[۲]**، زبان،** نام زبان رایج ایتالیا، از ← زبانهای رومیائی (مشتق از لاتینی)، از ریشهی هندواروپائی. ← زبان، جدول.

ایتالیا، سومالی: ← سومالی.

ایتالیا ایردنتا: ← نارستگاری، نهضت.

ایتالیای نارستگار: ← نارستگاری، نهضت.

ایتالیک[۳]**، زبانهای** (itälik). این نام بدستهای از زبانهای هندواروپائی داده میشود که زبان لاتینی مهمترین آنهاست. زبان لاتینی بتدریج جانشین زبانهای دیگر این دسته (اومبریائی و اوسکان) گردید. از زبان لاتینی ← زبانهای رومیائی (مانند فرانسه، ایتالیائی، اسپانیائی) حاصل شد. ← زبان، جدول.

ایت ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

ایتربیوم[۴] (iterbiom؛ از فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Yb؛ نیز رجوع کنید به جدول مقالهی عنصر). در ۱۹۰۷ کشف شد. از فلزات خاکهای کمیاب است.

ایتریوم[۵] (itriom؛ از فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Y؛ نیز رجوع کنید به جدول مقالهی عنصر). در ۱۸۴۲ کشف شد. از فلزات خاکهای کمیاب است. در گادولینیت و بعضی مواد معدنی دیگر یافت میشود.

آیتس[۶] (āyetes)، پادشاه کولخیس، پدر مدیا. ← یاسون.

آیتسکا[۷]**، دریاچهی** (āytaskā)، دریاچهی کوچک کمعمقی در قسمت شمالی ایالت مینسوتا. کشمه. در ۱۸۳۲ کشف شد. بعضی آنرا سرچشمهی میسیسیپی میدانند.

ایتسوکو-شیما[۸] (itsuku-šimā) یا **میبا-جیما**[۹] (miyā-jimā)، جزیرهای (بطول حـ ۸ کم و عرض حـ ۴ کم) در دریای دورنبومی، ژاپن. از امکنهی مقدس و یکی از زیباترین نقاط ژاپن است. معابد و مقابر قدیمی بسیار دارد، از جمله معبد بودائی از قرن نهم، و مقبرهای مربوط به مذهب شینتو که مدخل عظیم جالبی دارد.

ایتکن[۱۰]**، رابرت گرانت** (räbart grānt eytkan)، ۱۸۶۴–۱۹۵۱، منجم امریکائی. بیش از ۳٬۰۰۰ ستارهی مزدوج کشف کرد. در ۱۹۳۲ مدال طلای انجمن سلطنتی نجومی باو اعطا شد.

آیتمور (āytemur) [امیر محمد آیتمور]، از بندگان خواجه فضلالله باشتینی، و از امرای مستقل سربداران؛ پدر امیر عبدالرزاق و امیر وجیهالدین مسعود سربداری. وی بعد از قتل امیر مسعود سربداری، در سبزوار بداعیهی امارت سربداران برخاست (۷۴۵ هق). اما حکومت او دو سال بیش طول نکشید، و علی شمسالدین او را محبوس کرده بقتل رسانید، و کلو اسفندیار را بجای او نشاند (۷۴۷).

ایتن[۱۱] (iton)، شهر (جم ۳٬۲۵۰)، باکینگمشر، انگلستان، بر ساحل چپ رود تمز. شهرتش بعلت **کالج ایتن** (kālejc) است که هنری VI در ۱۴۴۰ تأسیس کرد، و یکی از معروفترین مدارس ملی

(۱)Italian Wars (۲)Italian (۳)Italic (۴)ytterbium (۵)yttrium (۶)Aeëtes (۷)Itasca (۸)Itsuku-shima (۹)Miya-jima (۱۰)Aitken (۱۱)Eton

انگلستان میباشد. بر خلاف سایر آموزشگاههای مشابه، تحت نظر نمایندگان منتخب محصلین اداره میشود. بسیاری از مردان بزرگ انگلستان تربیت‌شده‌ی آن بوده‌اند.

ایتن[1]، جان هنری (jān henri itən)، ۱۷۹۰–۱۸۵۶، وزیر جنگ امریکا در ۱۸۲۹–۳۱. وضع اجتماعی دومین زوجه‌اش م. او‌نیل باعث نفاق سخت در دولت رئیس جمهور ا. جکسن گردید.

ایتن[1]، ویلیام (wilyām itən)، ۱۷۶۴–۱۸۱۱، افسر ارتش کشمت که بواسطه‌ی اقداماتش در جنگ طرابلسی شهرت یافته است. در ۱۷۹۹–۱۸۰۳ قنسول کشمت در تونس بود. در جنگهای مذکور برادر بای طرابلس را بر ضد بای برانگیخت تا با ایجاد نفاق پیروزی حاصل کند. با لشکر قلیلی براه افتاد تا طرابلس را از عقب بگیرد، ولی پیش از اینکه بآنجا برسد کشمت و بای صلح کردند (۱۸۰۵).

ایتو[2]، پرنس **هیروبومی** (prans hirobumi* ito)، ۱۸۴۱–۱۹۰۹، شاهزاده و سیاستمدار ژاپنی، که سهم عمده‌ای در وارد ساختن تمدن مغرب زمین در ژاپن دارد. در ۱۸۸۲ برای تحصیل به خارجه اعزام شد. چون متوجه مزایای تمدن غرب شد، به وارد کردن افکار سیاسی اروپائی در ژاپن همت گماشت. قانون اساسی سال ۱۸۸۹ را که عمدةً بر اساس قانون اساسی پروس بود طرح ریخت. در ۱۸۹۲–۹۶ و ۱۸۹۹–۱۹۰۱ نخست‌وزیر بود. از جنگ ۱۸۹۴–۹۵ چین و ژاپن پشتیبانی کرد، و در پیمان شیمونوسکی استقلال کره را تأمین نمود، و از آن پس دولت کره دست‌نشانده‌ی ژاپن گردید، و زمینه‌ی الحاق (۱۹۱۰) آن به ژاپن فراهم شد. ایتو اولین رئیس حزب سیوکای بود. سرانجام در منچوری بقتل رسید.

ایتوربیده[3]، آگوستین د (āgustin de iturbi-de)، ۱۷۸۳–۱۸۲۴، انقلابگر مکزیکی، امپراطور (۱۸۲۲–۲۳) مکزیک. در ارتش اسپانیا در مکزیک درجه‌ی سرهنگی داشت. در ۱۸۲۱ اعلامیه‌ی مشهوری نشر کرد که به طرح ایگوالا معروفست، و متضمن استقلال مکزیک تحت تاج و تخت شعبه‌ی اسپانیائی خاندان بوربون بود. پادشاه اسپانیا این طرح را نپذیرفت، و پس از چندی ایتوربیده بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد، ولی جمعی بمخالفت با او برخاستند، و او ناچار باستعفا گردید، و اجازه یافت که در اروپا بسر برد، و مقرری هنگفتی نیز برای وی تعیین شد بشرط اینکه به مکزیک باز نگردد. در ۱۸۲۴ که در صدد بازگشت بود دستگیر و تیرباران شد.

ایتورف[4]، ژاک اینیاس (jāk inyās itorf)، ۱۷۹۲–۱۸۶۷، معمار فرانسوی، و از رهبران نهضت احیای معماری کلاسیک. مهمترین کار او طرح کلیسای سن ونسان دو پول (saN vaNsāN dë pol) پاریس است. طرح فوارههای میدان معروف کونکورد و ستون میدان واندوم (هر دو در پاریس) نیز از اوست.

آیتولیا[5] (āytoliā)، فنس **اتولی** (etoli)، ناحیه‌ی یونان قدیم، ل خلیج کورنت. آیتولیائیان زارع و چوپان بودند. شهرهای آیتولیا در قرن ۴م قم **اتحادیه‌ی آیتولیائی** را در مقابل اتحادیه‌ی آخائی (→ آخایا) و مقدونیها تشکیل دادند. اتحادیه بکومک رومیها فیلیپ V مقدونی را شکست داد (۲۰۰ قم)، ولی بعداً با آنتیوخوس III متحد شد، و با شکست او رو بانحلال گذاشت (۱۸۹ قم).

آیتیوس[6] (āytius)، ح ۳۹۶–۴۵۴، سردار رومی. ژرمنها را در گل شکست داد. آتیلا و هونها را در شالون عقب راند (۴۵۱). والنتی‌نیانوس III او را کشت.

ایثاکی، جزیره، یونان: → ایتاکا.

ایثکا[7] (itəkā)، شهر (جه ۲۹٬۲۵۷)، غ قسمت مرکزی ایالت نیو یورک، کشمت. دانشگاه کورنل آنجاست.

ایج (ij)، ده (جه ۱٬۱۰۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم، ۴۵ کیلومتری جغ زنجان.

ایج، دهستان، شهرستان اصطهبانات، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۶ (؟) آبادی. مرکزش، **ایج** (جه ۲٬۱۹۸ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری جغ اصطهبانات واقعست. آبادی قدیم ایج یا ایگ مرکز ناحیه‌ی شبانکاره بود. عضدالدین ایجی به آنجا منسوبست.

ایج، مسجد، بنای (→ مسجد) ساده‌ی مورخ ۶۳۳ هق، نزدیک خرابه‌های آبادی ایج، لش نیریز.

ایجاز، در علم معانی، معنیی را بکمترین لفظ و کوتاهترین عبارت اما روشن و رسا گفتن. ایجاز دو گونه است. (۱) **ایجاز قصر** (معانی بسیار را بالفاظی اندک گفتن)، مانند (سعدی) "برادر که در بند خویش است، نه برادر و نه خویش است". (۲) **ایجاز حذف** (انداختن برخی از واژه‌های سخن چنانکه دریافتن معنی را دشوار نسازد). ایجازی را که در معنی سخن خلل پدید آورد **ایجاز مخل** (moxell؛ = تباه‌سازنده) خوانند. → اطناب.

ایج آقاسی: → منوچهر خان گرجی.

ایجرود (ijarud)، دهستان (جه ح ۳۷٬۰۰۰؛)، ج بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۷۲ (؟) آبادی. رود ایجرود از شعب قزل‌اوزن از آن میگذرد. از قراء مهم آن سعیدآباد، خوئین، و ایج است.

ایجی، عضدالدین (iji) [قاضی عضدالدین عبدالرحمان ابن احمد]، ۷۰۱–۷۵۶ هق، متکلم و حکیم ایرانی و عالم معانی بیان و اصول، اهل ایج. معاصر خواجه حافظ شیرازی و نزد امرای فارس و شبانکاره محترم بود، و در عهد سلطان ابوسعید منصب قاضی‌القضاتی داشت، و در سلطانیه مقیم بود. سرانجام در یکی از قلاع شبانکاره محبوس شد، و در حبس درگذشت. معروفترین اثرش کتاب مواقف در علم کلام است. فوائد غیاثیه و شرح مختصر ابن حاجب نیز ازوست.

ایچانگ[8] (icāng)، شهر دیواردار (جه ۸۵٬۹۷۹)، جغ ایالت هوپی، چین، بر ناورس رود یانگتسه.

ایخابود[9] (ixābud) [عبری، = بی‌افتخار]، نواده‌ی عیلی کاهن بزرگ (اول سموئیل ۲۱.۴، ۳.۱۴).

اید[10] (id)، در پسیکانالیز فرویدی، مخزنی از کششهای غریزی که در اعماق ذهن موجود است. وایسمان این اصطلاح را بمعنای علم‌الحیاتی آن بکار برده است. → پسیکانالیز.

ایدا[11] (idā)، ترکی **قازطاغی** (qāz.tāqi)، رشته‌کوهی در قسمت جنوبی فریگیا، آسیای صغیر، که مرز ناحیه‌ی تروآس (پایتختش تروا) بود. در اینجا بود که شبانان پاریس را نگاهداری کردند، و در همینجا وی عاشق اوینونه شد. از قله‌ی ایدا زئوس جنگهای تروا را تماشا میکرد. ایدا از مراکز قدیم پرستش کوبله نیز بود.

ایدا[11]، کوه، نام کنونی **پسیلوریتی** (psiloriti)، بلندترین قله‌ی جزیره‌ی کرت. ارتفاعش ۲٬۴۹۸ متر است. گویند زئوس در یکی از غارهای این کوه بدنیا آمد.

ایدآلیسم: → اصالت تصور، مذهب.

آیداهو[12] (āydāho)، ۴۳مین ایالت (۲۱۴٬۴۷۵ کمه؛ جه ۵۸۸٬۶۳۷)، لغ کشمت؛ کرسی آن بویزی. قسمت عمده‌ی آن اراضی کوهستانی و کماب است. رود عمده‌اش سنیک است که قسمتی از مرز غربی ایالت را تشکیل میدهد. کشاورزی (سیب زمینی، گندم، میوه) و دامپروری و استخراج معادن (سرب، روی، نقره، مس، طلا) معمول است. آیداهو در ۱۸۹۰ جزء ایالات کشمت پذیرفته شد.

آیدر[13] (āyder)، رودی بطول ۲۰۰ که، ل آلمان، که هولشتاین را از شلسویگ جدا میکند. در جهت غ جریان یافته به دریای شمال میریزد.

ئیدرات[14] (idrāt؛ فنس)، جسم حاصل از ترکیب شیمیائی یک جسم مرکب با یک یا چند مولکول آب. هر ئیدرات ترکیب وزنی مشخصی دارد، بدین معنی که عده‌ی مولکولهای آب موجود در هر مولکول آن مشخص است (این آب را **آب تبلور** خوانند). بعضی ئیدراتها آب تبلور خود را در دمای معمولی از دست میدهند، و این پدیده را شِکُفت خوانند. وقتی ئیدراتی آب از دست بدهد گویند پسابیده میشود (→ پسابیدن). نیز → آبیدن.

ئیدراتهای کربون[15] (idrāthāye karbon) یا **گلوسیدها** (glusid.hā؛ از فنس)، ترکیبات آلی کربون و اکسیژن و ئیدروژن. گلوسیدها دسته‌ی مهمی از مواد غذائی هستند، و انرژی حرارتی تولید میکنند. گروه گلوسیدها را به سه دسته‌ی عمده تقسیم میکنند، تکقندها، از جمله **فروکتوز و گلوکوز**؛ دوقندها، از جمله **لاکتوز، مالتوز، و ساکاروز**؛ چندقندها، از قبیل **سلولوز، دکسترین، گلیکوژن، و نشاسته**.

ئیدرودینامیک[16] (idrodināmik؛ فنس)، علمی که موضوعش تحقیق نظری در حرکت سیالات و انرژی و فشار سیالات متحرک است. ئیدرودینامیک شعبه‌ای از علم مکانیکه است، و در آغاز از سیالات "کامل"، که آنها را تراکم‌ناپذیر و بدون قوه‌ی التصاقیه فرض میکردند، بحث میکرد. چون سیال کامل در طبیعت وجود ندارد، نتایج علم ئیدرودینامیک با نتایج تجربی ئیدرولیکه ناسازگار بود، و بین محققین اختلافاتی پدید آمد. اگر چه امروز در ئیدرودینامیک به تراکم‌پذیری و قوه‌ی التصاقیه نیز توجه میشود، تحقیقاتی که در باب سیالات کامل شده موارد استعمال فراوانی داشته و دارد.

ئیدرور[17] (idrur؛ از فنس)، در اصطلاح شیمی، ترکیب دوتائی یک فلز با ئیدروژن.

---

(۱)Eaton (۲)Ito (۳)Iturbide (۴)Hittorff (۵)Aetolia (۶)Aetius (۷)Ithaca (۸)Ichang; I-ch'ang (۹)Ichabod (۱۰)id (۱۱)Ida (۱۲)Idaho (۱۳)Eider (۱۴)hydrate (۱۵)carbohydrates (۱۶)hydrodynamics (۱۷)hydride

ئیدروژن[1] (idrožen؛ فنس)، عنصر گازی بیرنگ، بی‌بو، و بی‌طعم، (علامت شیمیائی H؛ نیز رجوع کنید به جدول عناصر و مقاله‌ی عنصر). سبکترین گازی است که شناخته شده (یک لیتر آن در شرایط متعارفی ۰٫۰۸۹۸۸ گرم وزن دارد)، و بهمین جهت برای پر کردن بالونها بکار میرود، ولی چون قابل اشتعال است، گاز هلیوم برای این منظور بر ئیدروژن رجحان دارد. مخلوط آن با هوا یا اکسیژن قابل انفجار است، و با شعله‌ای داغ آبی‌رنگ میسوزد. در آب بمقدار کم حل میشود. با فشار ممکن است مستحیل به مایع شود (دمای بحرانی آن ۲۳۹٫۹°– صدبخشی است)، و مایع آنرا میتوان جامد ساخت. در دماهای عالی بااثر است. با اکسیژن میل ترکیبی شدیدی دارد، و عامل احیاکننده‌ای بسیار قوی است (← **اکسایش و احیا**). ترکیبات آلی و غیر آلی بسیار مهمی تولید میکند. در ۱۷۶۶ بتوسط هنری کوندیش کشف و در ۱۷۸۳ بوسیله‌ی لاووازیه نامگذاری شد. برای ئیدروژن سنگین ← دوتریوم. تریتیوم عنصر همجا (ایزوتوپ) و رادیوآکتیو ئیدروژن است. نیز ← **بمب ئیدروژنی**.

ئیدروژندهی[2] (idrožen.dehi)، قرار دادن در تحت تأثیر شیمیائی ئیدروژن، یا ترکیب شدن با ئیدروژن را فراهم کردن. ئیدروژندهی را ساباتیه بنیان گذاشت (۱۸۹۷)، و این عمل امروزه در صنعت و تجارت اهمیت فراوان دارد. روغنهای نباتی را میتوان بوسیله‌ی ئیدروژندهی (تحت فشار و در دمای ح ۲۰۰° و با حضور یک کاتالیزگر، مثلا نیکل) به ماده‌ای شبیه روغنهای حیوانی تبدیل کرد. بوسیله‌ی ئیدروژندهی میتوان از زغال سنگ نفت تهیه نمود. و این عمل در اروپا که نفت کم است پیشرفت عمده کرده است.

ئیدروژن سنگین: ← دوتریوم.

ئیدروستاتیک[3] (idrostātik؛ فنس)، علم تعادل مایعات و توزیع کمیات فیزیکی مربوط (مانند نیرو و فشار) در مایعاتی که در حال سکون اند (← **ئیدرودینامیک؛ ئیدرولیک**). ئیدروستاتیک شعبه‌ای از علم مکانیک است، و در آن اساساً مایعات را تراکم‌ناپذیر فرض میکنند، و این فرض پایه‌ی قوانین ئیدروستاتیک میباشد. از جمله‌ی این قوانین میتوان ← **قانون پاسکال** و ← **قانون ارشمیدس** را نام برد. ئیدروستاتیک موارد استعمال عملی بسیار و مهم دارد (مثلا در کشتیسازی و طرح سدها).

ئیدروسفر (idrosfer): ← آبکره.

ئیدروکربورها[4] (idrokarbur.hā؛ از فنس)، مواد آلی فراوانی (بصورت گاز، مایع، یا جامد) که مرکب از دو عنصر کربون و ئیدروژن بنسبتهای مختلف هستند. سابقاً گمان میکردند که ئیدروکربورها را فقط از منابع طبیعی میتوان بدست آورد، ولی امروزه بسیاری از آنها را (و حتی ئیدروکربورهائی را که هنوز در طبیعت نیافته‌اند) مصنوعاً در آزمایشگاهها ساخته‌اند. ئیدروکربورها را به رشته‌هائی تقسیم میکنند، که هر یک را یک رشته‌ی همخوان (hamxān) خوانند. فرمول ساختمانی هر عضو از یک رشته نسبت مشخصی با اعضای ماقبل و مابعد خود در آن رشته دارد (عده‌ی اتمهای کربون آن یک و عده‌ی اتمهای ئیدروژن آن ۲ با اعضای ماقبل و مابعد اختلاف دارد)، و بعلاوه، اختلاف خواص فیزیکی اعضای هر رشته تا حدی منظم است. از جمله‌ی این رشته‌ها میتوان رشته‌ی متان، رشته‌ی اتیلن، رشته‌ی استیلن، رشته‌ی بنزن، و رشته‌ی آنتراسن را نام برد.

بسیاری از مواد طبیعی معمولی مخلوطهای درهم‌پیچیده‌ی ئیدروکربورها هستند، مانند نفت خام، قیر، و گاز مرداب (متان). معرفهای معمولی در ئیدروکربورها بی‌اثرند، ولی ئیدروکربورها در هوا میسوزند، و تولید آب و گاز کربونیک می‌کنند. بسیاری از آنها سوختهای مهم هستند و برای روشنائی نیز بکار میروند. ترکیبات مهمی از آنها مشتق میشود، از قبیل الکلها، آلدئیدها، اترها، استرها، اسیدهای آلی، فنولها، نیتروگلیسرین، پنبه‌ی باروتی، و رنگهای آنیلینی.

ئیدروکسید[5] (idroksid؛ فنس)، جسم مرکب مشتق از آب (H_2O) وقتی که یک یون مثبت جایگزین یکی از اتمهای ئیدروژن در مولکول آب گردد. بعضی از ئیدروکسیدها بازهای قوی هستند، مانند پوتاس و سود و آهک. بعضی دیگر خواص اسیدی دارند. برخی هر دو خاصیت را دارند و آنها را دوکاره خوانند. بعضی دیگر خنثی هستند.

ئیدرولیز[6] (idroliz؛ فنس) یا **تجزیه‌ی آبی**، تجزیه‌ی یک ماده‌ی مرکب به دو یا چند ماده‌ی جدید در نتیجه‌ی فعل و انفعال شیمیائی آب با آن. تفاوت ئیدرولیز با آبش (← آبیدن) اینست که در آبش از فعل و انفعال آب با ماده‌ی دیگر فقط یک ماده‌ی جدید تشکیل میگردد. ئیدرولیز در بسیاری از اعمال حیاتی حیوان و نبات واقع می‌شود. مثلا در عمل تغذیه، مواد اساسی غذائی (ئیدراتهای کربون، چربیها، روغنها، و پروتئینها) تحت تأثیر آب در مجاورت آنزیمها (← آنزیم) تجزیه میشوند. قندهای مرکب به قندهای ساده‌تر منحل میشوند. محصول نهائی ئیدرولیز کامل نشاسته گلوکوز است، که از تکقندها است. روغنها و چربیها به گلیسرین و اسیدهای چرب تجزیه میشوند. محصول نهائی ئیدرولیز کامل پروتئینها آمینو-اسیدها میباشند. بعضی املاح چون در آب حل شوند دستخوش ئیدرولیز میگردند.

ئیدرولیک[7] (idrolik؛ فنس)، فن استفاده‌ی عملی از رفتار آب (و مایعات مشابه آن) در حال حرکت و در حال سکون در مسائل مهندسی. ئیدرولیک شعبه‌ای از مکانیک عملی، و فنی بسیار قدیمی است (قانون ارشمیدس در بیش از ۲٬۰۰۰ سال پیش کشف شد)، و پیش از زمان خاندان برنویی (قرن ۱۸م)، اطلاع مختصر انسان از رفتار مایعات منحصر به اصول تجربی ئیدرولیک بود. کارهای برنویی توجه خاص محققین را به رفتار مایعات افزون کرد، و سرانجام دو روش تحقیق ظاهر شد. یکی روش نظری علمای ئیدرودینامیک که موضوع را از جنبه‌ی ریاضی و بدون عطف توجه خاصی به مطابقت آن با واقع مورد بحث قرار دادند، و دیگر روش کسانی که به جنبه‌ی عملی موضوع توجه داشتند، و مطابقت با واقع را شرط اساسی میدانستند. حتی امروز هم که اصول اساسی مکانیک سیالات تا حد زیادی مقبولیت عمومی دارد، در ئیدرولیک همان تمایل اولیه به روش اختباری (extebāri) [بزبان فرانسوی آمپیریک] (روش مبنی بر تجربه و مشاهده، بدون توجه کافی به مبانی نظری) مشهود است. موارد استعمال ئیدرولیک و مسائل مهندسی ئیدرولیک فراوان و متنوع است. در ساختن تلمبه‌ها و توربینها، لوله‌کشی، استفاده از نیروی آب، و مهار کردن سیل از اصول ئیدرولیک استفاده میشود.

ایدرین، اسم انگلیسی: ← هادریانوس، اسم.

ایدرین[8]، **ادگر داگلس** (edgar dāglas eyd-rian)، ۱۸۸۹–، عالم انگلیسی فیزیولوژی، از دانشمندان معتبر سلسله‌ی اعصاب. بواسطه‌ی تحقیقاتش در عمل نورون بسهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۲ در فیزیولوژی و طب نائل گردید.

آیدغمش (āydoqmeš)، دهستان (جه ۲۴٬۷۶۰؟)، ج غ بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی. زاینده‌رود از وسط آن میگذرد. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. مرکزش، **آیدغمش** (جه ۷۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳٫۵ کیلومتری غ فلاورجان واقعست.

ایدغه یا **یدغه، لهجه‌ی:** ← **لهجه‌های فلات پامیر**.

ایدک[9] (eydak)، یکی از جزایر آلئوسین، واقع در کنار ساحل غربی آلاسکا؛ از پایگاههای دریائی کشمت.

آیدلوایلد[10] (āydelwāyld)، فرودگاهی بوسعت ۲۰ کمه، در قسمت جنوبی بخش کوینز از شهر نیو یورک، کشمت، بر جزیره‌ی لانگ آیلند. در ۱۹۴۸ افتتاح شد. از مراکز ورود به کشمت و یکی از نقاط نهائی مهم حمل و نقل هوائی بین‌المللی است.

ایدن[11]، سر **(رابرت) انتونی** (sər rābərt an-toni idən*)، ۱۸۹۷–، سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی. در ۱۹۲۲ تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفرد با درجه‌ی ممتاز در السنه‌ی شرقی تمام کرد. در ۱۹۱۵–۱۹ در جج I خدمت کرد. در ۱۹۲۳ بعضویت پارلمنت انتخاب شد. در ۱۹۳۵–۳۸، در دولت چیمبرلین، وزیر امور خارجه بود، و بعنوان اعتراض به سیاست مسالمت با تجاوز آلمان در اروپا، که از طرف چیمبرلین تعقیب میشد، استعفا داد. پس از آغاز جج II، دگر بار بعنوان وزیر امور دومینیونها وارد کابینه شد، و در دولت و. چرچیل، در ۱۹۴۰ وزیر جنگ شد. در ۱۹۴۰–۴۵ وزیر امور خارجه بود، و در کنفرانس پوتسدام شرکت داشت. در ۱۹۵۱، در دولت چرچیل، دگر بار وزیر خارجه و نایب نخست‌وزیر گردید. پس از چرچیل نخست‌وزیر شد (آوریل ۱۹۵۵). در دولت او انگلستان و فرانسه بر سر مسئله‌ی کانال سوئز به مصر تجاوز کردند، ولی بر اثر مداخله‌ی امریکا و روسیه ناچار کانال را تخلیه نمودند، و در نتیجه‌ی این شکست سیاسی و کسالت مزاج، ایدن در ژانویه‌ی ۱۹۴۷ استعفا داد. کتاب خاطرات او (ترجمه‌ی فارسی بنام خاطرات ایدن) قسمتهائی مربوط به وقایع اخیر ایران دارد.

آیدوئی[12] (āydui)، یکی از مقتدرترین طوایف

قدیم گل. مسکن آنان بین لوار و سون حالیه بود. اولین طایفه‌ای از مردم گل بودند که با رومیان عقد مودت بستند و اینان آنها را "برادران و خویشان" میخواندند. مرکز عمده‌ی آنان بیبراکته بود.

ایدومنئوس[1] (idomeneos)، در افسانه‌های یونان، پادشاه کهنسال کرت که در جنگ تروا رهبر سپاهیان کرتی بود. در بازگشت بوطن، در دریا دوچار طوفان شد، و نذر کرد که هرگاه کشتی بسلامت بساحل برسد اول موجودی را که ببیند در راه پوسیدون قربانی کند. اول موجود پسرش بود. ایدومنئوس نذر را بجا آورد (بروایتی کوشید که بجا آورد)؛ در نتیجه بلائی نازل شد و مردم کرت او را نفی بلد کردند.

آیدیلیس[2] (āydilis)، در دولت روم، هر یک از مأموران دولت که انتظامات شهری، تأمین ارزاق عمومی، و بعضی دیگر از امور عمومی بآنان محول بود.

ایدالگو[3] (idālgo)، ایالت (۲۰٬۸۷۰ کمم؛ جم ۸۴۵٬۷۶۰)، قسمت مرکزی مکزیک؛ کرسی آن **پاچوکا**. صنعت عمده استخراج معدنست. در ۱۵۳۰ بتصرف اسپانیا درآمد. در ۱۸۶۹ ایالت جداگانه گردید.

ایدالگو ای کوستییا[4]، **میگل** (migel idālgo i kostiyya)، ۱۷۵۳-۱۸۱۱، کشیش انقلابگر مکزیکی و از قهرمانان ملی. در طرح انقلاب بر ضد اسپانیا دست داشت، و در واقع مؤسس شورش ۱۸۱۰ بود که منجر باستقلال مکزیک گردید. سپاهی از بومیان تشکیل داد، و اگر چه در زد و خوردهای نخستین با نیروی اسپانیا توفیق یافت، سرانجام دستگیر و تیرباران شد.

ایذج: ← مال امیر؛ ایذه.

ایذه (ize)، شهرستان، ج و غ فرمانداری کل بختیاری و چهار محال. سابقاً **مال امیر** نام داشت؛ در تیر ماه ۱۳۱۴ هش فرهنگستان نام قدیم آن ایذه (ایذج) را احیا کرد. بر طبق قتک (۱۳۱۶) ایذه بخش شهرستان اهواز تعیین شد. در بهمن ۱۳۳۲ از شهرستان اهواز منتزع و جزء فرمانداری بختیاری و چهار محال گردید. در شهریور ۱۳۳۷ تبدیل به فرمانداری جزء فرمانداری کل بختیاری و چهار محال شد، و بخشهای آن ایذه، باغ ملک، دهدز، اندیکا، و سردشت تعیین گردید. مرکزش، **ایذه** (جم ۱٬۹۸۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵۴ کیلومتری ش اهواز واقعست. برای تاریخ ایذه ← مال امیر.

ایر[5] (eyr)، اسکاتلند، ← ایرشر.

ایرافشان (irafšān)، دهستان، بخش سیب و سوران، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، در مرز ایران و پاکستان؛ دارای ۹ (ء) آبادی. مرکزش، **ایرافشان** (جم ۱٬۵۴۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۶۵ کیلومتری ج سوران است.

ایران، مملکت (۱٬۶۴۸٬۰۰۰ کمم؛ جم ۱۸٬۹۵۴٬۷۰۴ سش ۱۳۳۵ هش)، ج‌غ آسیا، بین مدارات ۲۵° ۴۵′ و ۳۹° عل و نصف النهارات ۴۴° طش و ۶۳°٫۵ طش؛ پایتخت آن تهران. در این مقاله کلیات مجملی در باب جغرافیای ایران آمده است. برای مزید اطلاع میتوان به ارجاعات مذکور در این مقاله و به مقالاتی که در این کتاب با عناوین "ایران" و "ایرانی" آغاز میشود و ارجاعات مذکور در آنها رجوع کرد.

(I) تسمیه. لفظ ایران، که در فارسی میانه بصورت اران (ērān) بوده، مشتق از صورت قدیمی آریانا [= سرزمین آریائیها] است. در مآخذ تاریخی و جغرافیائی قدیم عربی، لفظ ایرانشهر بمعنی "مملکت ایران" بکار رفته است. استعمال رسمی لفظ ایران بمعنی مملکت ایران احتمالا از قرن ۱۹م است. در مغرب‌زمین، از قرون وسطی ایران را بنامهائی از قبیل پرس (pers؛ فنس) و پرشا (pěršā؛ انگل)، مقتبس از لفظ پرسیس (persis) که نام یونانی قسمتی از ایران (کمابیش مطابق فارس) بود، مینامیدند. در ۱۹۳۵ طبق تقاضای دولت ایران نام رسمی ایران (بجای پرس، پرشا، و غیره) برای کشور ما تثبیت شد، ولی در ۲۵ اکتبر ۱۹۴۹ دولت ایران تقاضا کرد که همان نام سابق بکار رود.

(II) حدود. ایران کنونی از ل در طرف شرق دریای خزر به ترکمنستان شوروی و در طرف غرب این دریا به آذربایجان شوروی و ارمنستان شوروی، از ش به خاک شوروی و افغانستان و پاکستان، و از غ به ترکیه و عراق محدود است، و در ج کنار خلیج فارس و دریای عمان قرار دارد. فاصله‌ی منتهای لغ ایران تا منتهای ج‌ش آن حـ ۲٬۲۵۰ کم است. نصف خاک ایران کوهستانی و یک ربع آن بیابان است. از جزایر ایران در خلیج فارس (تقریباً از غ به ش) خارکو، خارک، مجمع‌الجزایر بحرین، شیخ شعیب، هندورابی، کیش، سیری، ابوموسی، تنب کوچک، تنب بزرگ، قشم، هنگام، لارک، و هرمز را میتوان نام برد.

مرزهای ایران در طی تاریخ دراز این کشور بکرات تغییر یافته است. در اوج اقتدار هخامنشیان، امپراطوری ایران از رود سند تا دریای اژه و رود نیل و از سیحون و دریای خزر و جبال قفقاز و دریای سیاه تا خلیج فارس و بحر عمان ممتد بود. در طی قرون متمادی، مملکت ایران گاه تجزیه شد و گاه وحدت سیاسی یافت، گاه بر وسعتش افزود و گاه اراضی آن بدست اجانب افتاد، و پس از استیلای عرب، استقلال ایران از بین رفت، و این سرزمین جزء امپراطوری وسیع اسلام گردید (← **ایران قبل از اسلام؛ ایران بعد از اسلام**، تاریخ). ایران کنونی در عهد صفوی تشکیل شد، و وحدت ملی و سیاسی یافت، و مرزهای کنونی ایران بر طبق عهدنامه‌های منعقد با دولتهای همسایه از زمان شاه صفی صفوی آغاز میشود (۱۰۴۹ هق). مرز ایران و قفقاز ابتدا بموجب **معاهده‌ی گلستان** (۱۲۲۸ هق، = ۱۸۱۳ بم) تعیین شد. مرزهای کنونی ایران و شوروی، بر اساس عهدنامه‌ی **ترکمن چای** (۱۲۴۳ هق، مطابق ۱۸۲۸ بم) و معاهده‌ی ۱۲۹۹ هق (۱۸۸۱ بم) ایران و روس، در سال ۱۳۳۶ هش (۱۹۵۷) تثبیت گردید. مرزهای ایران و افغانستان در سالهای ۱۲۸۸ هق (۱۸۷۱) و ۱۳۱۲ هق (۱۸۹۵) و ۱۳۱۴ هش تعریف شد. مرز قطعی ایران و پاکستان به موجب قرارداد مورخ ۱۳۳۶ هش تعیین گردید. سرحدات غربی مدتها بین ایران و عثمانی متنازع فیه بود، و معاهده‌ی ارزروم بین ایران و عثمانی (۱۲۳۸ هق، مطابق ۱۸۲۳) هم اختلافات را مرتفع نکرد. پس از تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی در نتیجه‌ی جج I، ایران با عراق و ترکیه هممرز شد. برای رفع اختلافات مرزی، عهدنامه‌ای بین ایران و ترکیه (مورخ دوم بهمن ۱۳۱۰ هش، مطابق ۲۳ ژانویه‌ی ۱۹۳۲، و اصلاحیه‌ی مورخ ۵ خرداد ۱۳۱۶ هش، مطابق ۲۶ مه‌ی ۱۹۳۷)؛ و عهدنامه‌ای بین ایران و عراق (مورخ ۱۳ تیر ماه ۱۳۱۶، مطابق ۴ ژوئیه‌ی ۱۹۳۷) منعقد گردید.

(III) تقسیمات سیاسی و شهرها. در مقاله‌ی **تقسیمات کشور** در این کتاب مختصری از تاریخچه‌ی تقسیمات کشور ایران و آشفتگیهای کنونی آن ذکر شده است. فعلا (خرداد ماه ۱۳۴۰ هش) کشور ایران منقسم است به ۱۳ استان و پنج فرمانداری کل (بنادر و جزایر بحر عمان، بختیاری و چهار محال، سمنان، لرستان، و همدان). استانهای سیزده‌گانه عبارتند از استان مرکزی یا **استان تهران**؛ **استان یکم** (مشتمل بر گیلان)؛ **استان دوم** (مشتمل بر مازندران و استراباد)؛ **استان سوم** یا آذربایجان شرقی، و **استان چهارم** یا آذربایجان غربی (← آذربایجان)؛ **استان پنجم** یا کرمانشاهان؛ **استان ششم** (مشتمل بر قسمت عمده‌ی **خوزستان** و **لرستان**)؛ **استان هفتم** (مشتمل بر قسمتی از **فارس**)؛ **استان هشتم** (مشتمل بر کرمان)؛ **استان نهم** (مشتمل بر قسمتی از ایالت خراسان)؛ **استان دهم** (مشتمل بر اصفهان)؛ استان کردستان؛ استان **بلوچستان و سیستان**.

شهرهای مهم ایران (غیر از بنادر) عبارتند از اراک، اردبیل، اصفهان، آمل، اهر، اهواز، بابل، بروجرد، بیرجند، تبریز، تهران (**پایتخت**)، خرم‌آباد، دامغان، رشت، رضائیه، زابل، زاهدان، زنجان، ساری، سبزوار، سمنان، سنندج، **شاهرود**، شیراز، قزوین، قم، کاشان، کرمان، کرمانشاه، گرگان، مراغه، مشهد، نیشابور، همدان، و یزد.

از جمله‌ی بنادر بحر خزر آستارا، بابلسر، بندر شاه، بندر پهلوی، شهسوار، و نوشهر؛ از جمله‌ی بنادر خلیج فارس (از غ به ش) **خرمشهر**، آبادان، بندر شاهپور، بندر معشور، دیلم، **گناوه**، بندر ریگ، بوشهر، کنگان، عسلویه، نخیلو، چارک، بندر لنگه، و بندر عباس؛ و از بنادر بحر عمان (از غ به ش) جاسک، چاه بهار، و گواتر است.

(IV) پستی و بلندی. بیش از ۹۰٪ ایران کنونی در ناحیه‌ی معروف به **فلات ایران** قرار دارد، که از دره‌های فرات و دجله تا ارتفاعات پامیر ممتد است. سرزمین ایران عبارتست از یک فلات مرکزی پهناور، و یک حاشیه‌ی کوهستانی که خود به سه منطقه تقسیم میشود. کوههای زاگرس (کوههای غربی و جنوب غربی) و امتداد آنها تا مکران، کوههای شمالی، و مرتفعات شرقی. کوههای شمالی و ارتفاعات زاگرس در آذربایجان و خارج از آن در توده‌ای معروف به "گره ارمنستان" که مرکزش کوههای آرارات است، بهم متصل میشوند، و کوههای آسیای صغیر و قفقاز نیز بهمین گره متصل اند.

از سه منطقه‌ی مذکور، منطقه‌ی اول مشتمل

---

(۱)Idomeneus (۲)Aedile (۳)Hidalgo (۴)Hidalgo y Costilla (۵)Ayr

است بر کوههای کردستان، لرستان، بختیاری، فارس، مکران، و بلوچستان. کوهها و قلل عمده‌ی آن کبیرکوه، پشتکوه، پیشکوه، اشترانکوه (در ج‌ش الوند)، زردکوه، علیجوق، کوه گیلویه، دینار، و کوههای لارستان است. منطقه‌ی شمالی منقسم میشود به کوههای آذربایجان (مشتمل بر قراداغ، جبال طالش، آقداغ، سهند، سبلان، قوشه‌داغ، قافلان کوه)، جبال البرز (بلندترین قله‌اش دماوند، بارتفاع ۵٬۶۵۴ متر)، و کوههای خراسان (مشتمل بر هزارمسجد، قراداغ، آلاداغ، و بینالود). مرتفعات شرقی یک رشته کوههای غیر منظمی هستند که از ل به ج امتداد دارند، از جمله میتوان کوه تفتان را نام برد.

فلات مرکزی نیز هموار و بی‌عارضه نیست، بلکه دو دسته کوه از آن میگذرند. دسته‌ی غربی از میانه تا کرمان در امتداد ج‌ش ممتد است، و نزدیک کرمان ارتفاعش از ۴٬۲۰۰ متر تجاوز میکند. بین این دسته و دسته‌کوههای غربی و جنوبی حوضه‌های چندی (از جمله اصفهان) قرار دارد. رشته‌ی دیگر از نیشابور تا مرز بلوچستان کشیده شده، و حوضه‌ی سیستان را از کویرهای مرکزی جدا میکند. از کوههای فلات مرکزی میتوان کرکس (ج کاشان)، درویش (ج‌ش کرکس)، شیرکوه (ج یزد)، بنان (لغ کرمان)، بارز (ج‌غ کرمان)، هزار (ج کرمان)، و نوشادر و بزمان و بیرگ (دربلوچستان) را نام برد. فاصله‌ی میان این دو دسته‌کوه را بیابانهای معروف به کویر فرا گرفته، که سطح آنها تا ح ۲٬۰۰۰ متر پایینتر از مرتفعات مرزی آنهاست، و از جمله میتوان کویر لوت (بین قهستان و کوهستانات قهرود) و دشت کویر یا کویر نمک (از حدود قم و کاشان تا کویر لوت) را نام برد. در تمام این بیابانها مخصوصاً در کویر نمک و کویر لوت باطلاقهای متعدد واقع شده که آبهای گل‌آلود آنها در تابستان خشک شده نهشتهای نمک بجا میگذارند. مهمترین آنها عبارتند از دریای نمک یا حوض سلطان (ل قم)، باطلاق نمک (ل جندق)، شورگز هامون (لش بم)، و هامون جزموریان (غ بمپور).

(V) زهکشی. بتقریب میتوان گفت که ایران چهار دستگاه زهکشی دارد: دریاچه‌ی رضائیه (آذربایجان)، دریای خزر، خلیج فارس و بحر عمان، و فلات مرکزی. روانه‌های کوتاهی از جبال غربی و کوههای شمالی ایران به رضائیه میریزند (← رضائیه، دریاچه‌ی). واردات بحر خزر عبارتند از ارس، سفیدرود (قزل‌اوزن)، اترک، و گرگان، و رودهائی که از دامنه‌های شمالی البرز مرکزی در مازندران جاری میشوند (هراز، چالوس، بابل، تالار، تجن، نکا، و غیره). واردات مستقیم و غیر مستقیم خلیج فارس و بحر عمان عبارتند از کرخه، کارون (بزرگترین رود ایران و تنها رودی که قسمتی از آن قابل کشتیرانی است)، جراحی، طاب (تاب)، دالکی، مند، تابند، مهران، شور، میناب، و غیره. بعلاوه، قسمت علیای اغلب واردات سمت چپ دجله (مانند زاب و دیاله) در خاک ایران واقعست. در فلات مرکزی دامنه‌های شرقی کوههای زاگرس و البرز را رودهائی زهکشی میکنند که بزرگترین آنها زاینده‌رود است که به مرداب گاوخونی (ج‌ش اصفهان) میریزد. واردات حوضه‌ی دریاچه‌ی قم یا حوض سلطان عبارتند از زرینه‌رود، رود کرج، جاجرود، و حبله‌رود. از واردات دریاچه‌ی نیریز یا بختگان رود کر یا کوروش است. دیگر از حوضه‌های داخلی دریاچه‌ی مهارلو (ج‌ش شیراز)، دریاچه‌ی پریشان یا فامور (بین دهستانهای فامور و کازرون)، هامون جزموریان (وارداتش هلیل رود و رود بمپور) است. در قسمت شرقی ایران حوضه‌ی هامون قرار دارد که هیرمند بآن میریزد.

(VI) اقلیم. در باب اقلیم ایران هنوز مطالعات کافی بعمل نیامده است. اقلیم کشور بطور کلی بری است. ارتفاع کوههای شمالی و غربی و جنوبی بقدری زیاد است که از تأثیر کلی بادهای مرطوب بحر خزر و مدیترانه و خلیج فارس در نواحی داخلی ایران جلوگیری میکند؛ و باین ترتیب، دامنه‌های خارجی این کوهها مرطوب و دامنه‌های داخلی خشک است. بارش در ایران نتیجه‌ی فروبارهای مدیترانه‌ای و رطوبت بحر خزر است، و بهمین جهت، در لغ و ل زیادتر میباشد. بطور کلی، بارش رو به ج و ش رفته‌رفته کم میشود.

اقلیم سواحل شمالی و جنوبی بکلی متفاوت است. اقلیم سواحل دریای خزر بارانی و مرطوب و دارای تابستانهای ملایم میباشد. در سواحل شمالی (گیلان، مازندران، گرگان) دما ممکن است به ۴۰° برسد؛ از طرف دیگر، هنگام وزش هوای سرد قطب شمال، دما در کنار دریا هنگام شب ممکن است به ۱۲°− برسد. بارش سالیانه از ۱٬۵۰۰ ملا ممکن است تجاوز کند. بیشتر این نواحی ساحلی دارای رستنیهای پرپشت است، و دامنه‌های شمالی البرز مستور از جنگل میباشد. ارسباران، دشت مغان، و نواحی معتدل لرستان و فارس و بختیاری اقلیم مشابهی دارند. سواحل خلیج فارس بسیار گرم و از بندر لنگه تا بندر دیلم مرطوب است؛ دمای متوسط سالیانه بیش از ۱۸° میباشد؛ بارش سالیانه در بوشهر که از سایر نقاط سواحل جنوبی بارش بیشتری دارد ۲۶۳٫۸ ملا است؛ بارش در چاهبهار فقط ۱۱۸٫۵ ملا میباشد.

سراسر فلات مرکزی ایران و دشت خوزستان اقلیم خشک دارد، و ازین ناحیه‌ی وسیع، دشت کویر و کویر لوت و دشت سیستان کماب است. در این ناحیه‌ی پهناور، فقط سیستان و خوزستان و حواشی کویر و نواحی نسبةً مرتفع قابل سکونت اند (مانند بم، نرماشیر، طبس، شهداد)، و بقیه بیابانهای خشک و بی‌آب و علف و سنگلاخ یا ریگزارند که فرورفتگیهای آنها را نمکزارها فرا گرفته است.

اقلیمی که میتوان آنرا سردسیری نامید در منطقه‌ی وسیعی ممتد از آذربایجان تا فارس و کرمان دیده میشود، و قسمتی از خراسان شمالی (شامل مشهد) نیز همین اقلیم را دارد. در این ناحیه متوسط دمای سردترین ماه از ۳٫۵° کمتر میباشد.

البته اقلیم بعضی نواحی در قسمتهای مذکور با اقلیم عمومی آن قسمت تفاوت اساسی دارد، و مثلا ارتفاعات فوقانی کوهستانهای آذربایجان و دامنه‌های مرتفع دماوند و سایر قلل البرز و قلل زاگرس اقلیم قطبی دارند، و در آنها دمای متوسط سالیانه کمتر از ۰° است.

(VII) گیا و زیا. در ایران رستنیهای بسیار میرویند که عده‌ی زیادی از آنها بومی این سرزمین اند. بطور کلی، بعلت تنوع اقلیم، توزیع گیا و زیا در ایران بسیار متنوع است. کویرها و بیابانهای مرکزی از جهت گیا و زیا از تمام نقاط دیگر آسیا فقیرتر است، و از طرف دیگر، کرانه‌ی دریای خزر که باران فراوان و اقلیم گرمـ‌مداری دارد، سرشار از گیا و زیا است. در دامنه‌های شمالی البرز تا ارتفاع ۱٬۸۰۰ متر درختان گردو، بلوط، افرا، راش، زبان گنجشک، نارون، سرو، لالکی، شمشاد، و کرت وجود دارد، و مهمترین مناطق جنگلی ایران در این ناحیه میباشد. در خراسان، آذربایجان، لرستان، کردستان، کرمانشاهان، اصفهان، کهگیلویه، فارس، کوههای بختیاری، و کرمان نیز مناطق جنگلی وجود دارد. از گیاهان دانه‌دار (پنبه، بزرک، کنجد، و کرچک) روغن استخراج میشود. از گیاهان و بوته‌های وحشی صمغهای گوناگون (کتیرا، سقز، سریش، انقوزه) بدست میآید. از گیاهان رنگی نیل، روناس، مازو، حنا، زعفران، و غیره حاصل میگردد. بسیاری از گلها بومی ایران هستند: لاله، گل سرخ، علف مشک، جنتیانا، گل استکانی، شقایق، شمعدانی عطری، بنفشه، پامچال، زنبق، ختمی درختی، شمشاد پیچ، و یاسمن.

در جنگلهای البرز ببر، پلنگ، خرس، گوزن، گراز، و جوجه‌تیغی یافت میشود؛ روباه، یوزپلنگ، گرگ، شغال، سنجاب، و خرگوش فراوان است. در کویرها و نمکزارها گورخر، در دشتها آهو، در کوهها میش، قوچ، و بز، و در نواحی باطلاقی خرس یافت میشود. حشرات و خزندگان فراوان است. اطلاعاتی که از پرندگان ایران داریم بسیار ناقص است. از جمله‌ی پرندگان اهلی مرغ، خروس، اردک، غاز، کبوتر، و بوقلمون، و از پرندگان وحشی اردک وحشی، درنا، بلدرچین، خروس کولی، کبوتر چاهی، توکا، سار، تیهو، باقرقره، قرقاول، کبک، قمری، چکاوک، عقاب، باز، لک‌لک، قوش، قره‌قوش، قرقی، کرکس، سبزقبا، هدهد، حواصیل، و اقسام گنجشک و جغد است. در رودهای کنار دریای خزر اقسام فراوانی از ماهیها یافت میشود (ماهی آزاد، صوف، ماهی خاویار). صید ماهیهای گوناگون خلیج فارس در این اواخر اهمیت پیدا کرده است.

(VIII) منابع معدنی ایران. در ایران منابع نفت، گازهای طبیعی، زغال سنگ، آهن، منگنز، کروم، مس، سرب، روی، نقره، طلا، ارسنیک، جیوه، نیکل، کوبالت، ولفرام، مولیبدن، گوگرد، نمک، بور، نمکهای قلیائی، پنبه‌ی کوهی، سنگهای قیمتی و نیمه‌قیمتی، و سنگهای ساختمانی یافت میشود. عمده‌ترین منابع معدنی نفت است (مسجد سلیمان، لالی، هفتکل، نفت سفید، آغاجاری، گچساران، اهواز، بندر عباس، بینک، مند، پازنان، نفت شاه، سراجه). از سایر منابع معدنی میتوان اینها را نام برد: زغال سنگ، در ناحیه‌ی کوههای البرز (گاجره، شمشک، نسا، لالون، و گرمابدره در دامنه‌های جنوبی؛ الیکا، گلندرود، و زیراب در دامنه‌های شمالی)؛ حوالی سمنان و شاهرود؛ حوالی تربت جام (آقدربند و چشمه‌گل)؛ ناحیه‌ی ج کاشان و حوالی منطقه‌ی

مرکزی ایران (طرق، شمس‌آباد)؛ کرمان (هجدک، بادامویه). آهن، در اراک و ملایر (شمس‌آباد، قجراب)؛ کرمان و یزد (بافق، ساغند)؛ اصفهان و کاشان؛ دامغان و سمنان؛ اطراف تهران؛ آذربایجان و گیلان؛ زنجان؛ خراسان؛ جزایر خلیج فارس (لارک). مس، در انارک؛ آذربایجان (سونگون، مزرعه)؛ اردستان؛ شاهرود (عباس‌آباد)؛ زنجان (بایچه‌باغ، گلجه). سرب و روی، در انارک؛ شاه کوه اصفهان؛ طبس (سرب)؛ زنجان. آنتیموان، در همدان، آذربایجان (تکاب). منگنز، در رباط کریم؛ نائین؛ اردستان؛ اشتهارد. کرومیت، در عباس‌آباد شاهرود؛ سبزوار؛ فریمان؛ رباط سفید؛ کرمان (اسفندقه، باغ برج، مارسین، آبدشت)؛ فارس (خواجه جمالی). طلا، در موته. گوگرد، در سمنان (دلازیان، خوریان)؛ نواحی خلیج فارس. کائولن، در ل تهران (حوالی دماوند)؛ نطنز؛ مرند؛ ساوه؛ آباده؛ علی‌آباد قم. خاک سرخ، در جزیره‌ی هرمز؛ گناباد؛ بجستان؛ ورطون (اصفهان)؛ نهاوند. معادن سنگ مرمر در یزد موجود است. سنگهای ساختمانی، ماسه، گل رست، گرانیت، بازالت، سنگ گچ، و سنگ آهک در همه‌ی نقاط ایران یافت میشود. معادن فیروزه‌ی نیشابور از قدیم شهرت داشته است.

(IX) سکنه. نژاد آریائی، که در حدود اواسط هزاره‌ی دوم قبل از میلاد در ایران جایگزین شد (← آریائیها)، در طی تاریخ با اقوام مختلف عرب و ترک و غیره درآمیخت، و نژاد ایرانی بمعنی اخص از اعقاب این آریائیها محسوب میشود. در کشور ایران، علاوه بر کرد و لر و بختیاری، عناصر ترک و ترکمن و عرب و بلوچ و اقلیتهای ارمنی، آسوری، گرجی، و غیره وجود دارد.

طوایف ترک و ترکمان در آذربایجان و گرگان و خراسان و مازندران و فارس و بعضی نواحی دیگر سکنی دارند. از طوایف ترک میتوان شاهسون، افشار، قشقائی، خلج، و شقاقی را نام برد. در خراسان در نواحی مرزی ایران و شوروی بعضی طوایف ترکمن (از جمله کوکلان و یموت) و نیز قبایلی از کرد و بلوچ سکنی دارند.

کردها و لرها و بختیاریها در کردستان و لرستان و چهار محال سکنی دارند. کردها مشتمل بر مکری، بلباس، کرباغ، کلهر، گوران، و سنجابی هستند، و در خراسان و قزوین و آذربایجان غربی نیز بعضی طوایف کرد دیده میشود. لرها به لر بزرگ و لر کوچک منقسم میشوند؛ ایلات کوه گیلویه و ممسنی و لک نیز احتمالا از الوار هستند. بختیاریها در چهار محال و بروجرد و نواحی شوشتر و رامهرمز زندگی میکنند، و مشتمل برهفت لنگ و چهار لنگ میباشند. قبایل عرب مشتمل بر عشایر عرب خوزستان و بعضی ایلات فارس و خراسان است.

از لحاظ توزیع جمعیت ح ۷۵٪ سکنه‌ی ایران روستانشین هستند. تراکم نسبی کل جمعیت کشور ۱۱٫۵ در کم۲ است. پرجمعیت‌ترین نواحی ایران از لحاظ تراکم نسبی جمعیت باریکه‌ای کنار دریای خزر، تهران، لغ دریاچه‌ی رضائیه، نواحی کم‌وسعتی در اطراف مشهد و اطراف رود کارون است، که در آنها تراکم جمعیت متجاوز از ۴۵ نفر در کیلومتر مربع میباشد.

بیش از ۹۸٪ سکنه‌ی ایران مسلمان و ازین عده ۹۳٪ شیعه (مذهب رسمی کشور) و بقیه سنّی (عمدةً کردها، بلوچها، و ترکمنها) و اسماعیلی و غیره هستند. جامعه‌ی کوچک زردشتیها (۱۰٬۰۰۰–۱۵٬۰۰۰) عمدةً در یزد و کرمان و تهران و اطراف آنها سکنی دارند. اقلیتهای یهودی (ح ۴۰٬۰۰۰)، ارمنی (ح ۱۲۰٬۰۰۰ و عمدةً در رضائیه، تبریز، تهران، فریدن، وجلفای اصفهان)، آسوری (بیشتر در ناحیه‌ی رضائیه)، پروتستان، و کاتولیک رومی نیز وجود دارد (ارقام باستناد سرشماری آبان سال ۱۳۳۵ هش است).

زبان رسمی ایران زبان فارسی است، که نه فقط در ایران، بلکه از کوههای زاگرس تا پامیر و سیر دریا گسترش دارد.

بر طبق سرشماری آبان ماه ۱۳۳۵ هش، جمع کل افراد بزرگتر از ۱۰ سال کشور ایران ۱۲٬۶۹۰٬۵۸۴ تن بوده است، که از آن جمله ۱٬۹۰۸٬۴۸۴ (۱۵٫۰۴٪) دارای حد اقل سواد و بقیه (ح ۸۵٪) بیسواد بوده‌اند. از جمعیت باسواد مذکور، فقط ۱٫۷٪، یعنی ۳۲٬۶۵۳ تن، دارای تحصیلات عالیه و ۱۸٫۸۶٪، یعنی ۳۵۹٬۹۷۹ تن دارای تحصیلات متوسطه بوده‌اند.

(X) کشاورزی. اگر چه شغل اکثریت مردم ایران کشاورزی است، فقط قریب 1/10 خاک ایران تحت کشت است، و فقط 1/3 ازین پهنه آبیاری میشود. بعلاوه از ۱۵٪ خاک ایران بعنوان مرتع استفاده میشود. محصولات زراعتی عمده گندم و جو و برنج است. بسیاری از رستنیها و میوه‌ها در ایران بعمل می‌آید، و بسیاری از آنها بومی این سرزمین است. خشکه‌بار از صادرات مهم کشور است. مرکبات در کرانه‌ی بحر خزر و فارس و کرمان، خرما در خوزستان و سایر نواحی ساحلی گرم خلیج فارس و دریای عمان، و نیشکر در خوزستان، و چغندر قند در اغلب نواحی بعمل می‌آید. زراعت پنبه توسعه دارد (گرگان و مازندران). محصول چای گیلان مهم است. توتون و تنباکو (کردستان، گیلان، آذربایجان، اصفهان، شیراز) در انحصار دولت میباشد، و تجارت تریاک تا مهر ماه ۱۳۳۴ هش، که کشت خشخاش و استعمال تریاک ممنوع شد، نیز در انحصار دولت بود. آبیاری از مشکلات کشاورزی ایران است، و در اغلب نواحی متوسل به حفر قنات میشوند، و این روش که در فلات ایران منحصر به کشور ایران است از ادوار پیش از تاریخ سابقه دارد. در سنوات اخیر طرحهای سدسازی و حفر چاههای عمیق بموقع اجرا گذاشته شده است. تا پیش از جج II طرق کشاورزی ابتدائی بود، و از آن ببعد اقدامات اصلاحی بکندی آغاز شد، و در سنوات اخیر شدت یافته و طرحهای مخصوص برای استفاده از وسایل مکانیکی اجرا شده و میشود. دامپروری (گوسفند، بز، گاو، الاغ، شتر، و اسب) در نزد قبایل رایج است و در نواحی خراسان و آذربایجان نیز اهمیت دارد.

(XI) صنایع. از صنعت نفت که بگذریم، صنعتی‌سازی کشور در واقع از دوره‌ی رضا شاه کبیر آغاز میشود. صنایع عمده، بعد از صنعت نفت، نساجی (مخصوصاً تهران و اصفهان و مازندران) است. صنعت آمودن مواد غذائی توسعه مییابد (ماهی و خاویار در سواحل شمالی و ماهی در سواحل جنوبی؛ سبزی و میوه در شمال؛ کارخانه‌های تصفیه‌ی قند؛ کارخانه‌های روغن نباتی). آمودن دخانیات در تهران متمرکز است، و عمده‌ترین منبع درآمد دولت میباشد. نوشابه‌های الکلی تهیه میشود. کارگاههای قالیبافی دایر است. دیگر صنایع کبریتسازی، سیمان و سایر مصالح ساختمانی، تسلیحات، و کالاهای کائوچوکی و پلاستیکی است. پیش از نهضت صنعتی‌سازی تشکیلات کارگری بر طبق اصول معمول اصناف بود. بعد از جج II اتحادیه‌های کارگری (← **اتحادیه‌ی کارگری**) تشکیل یافت، و قانون کار مقرر شد.

(XII) راهها. راههای داخلی ایران عبارتست از راه آهن و جاده‌های آسفالت‌شده و شنی و خاکی. خطوط آهن در دست بهره‌برداری (جمعاً ۳٬۵۵۵ کم) عبارتند از خطوط تهران-بندر شاه (۴۶۴ کم)؛ تهران-بندر شاهپور (۹۲۸ کم)؛ تهران-تبریز (۷۴۲ کم)؛ گرمسار-مشهد (۸۱۱ کم)؛ اهواز-خرمشهر (۱۲۳ کم)؛ قم-کاشان (۹۸ کم)؛ تبریز-جلفا (۱۴۶ کم)؛ صوفیان-شرفخانه (۵۳ کم)؛ میرجاوه-زاهدان (۹۲ کم)؛ سربندر-بندر معشور (۱۲ کم)؛ بندر شاه-گرگان (۳۶ کم). راه آهن کاشان-یزد (۳۷۷ کم) در دست ساختمان است. طول راههای آسفالت‌شده ۲٬۵۱۴ کم، راههای شنی ۱۴٬۳۴۳ کم، و راههای خاکی ۱۱٬۳۱۴ کم است؛ بعلاوه ح ۱٬۷۹۰ کم در دست اقدام برای آسفالت میباشد. از لحاظ ارتباط هوائی فرودگاههائی در ایران ساخته شده است، که مهمترین آنها فرودگاه مهرآباد تهران و فرودگاه آبادان میباشد.

بنادر صادراتی ایران در جنوب آبادان (نفت) و بندر شاهپور و خرمشهر است. تجارت با کشور شوروی عمدةً از طریق بنادر دریای خزر (بندر پهلوی و بندر شاه) انجام میگیرد.

برای طرحهای عمرانی ← **سازمان برنامه**.

ایران، انجمن مکاتب ملیه‌ی: ← **انجمن معارف**.

ایران، اوزان و مقیاسهای: ← **اوزان و مقیاسهای ایران**.

ایران، بانک ملی: ← **بانک ملی ایران**.

ایران، تالار، دهلی: ← **تالار کاخ رئیس جمهور**.

ایران، راه آهن: ← **راه آهن ایران**.

ایران، فلات: ← **فلات ایران**.

ایران، کمدی: ← **کمدی ایران**.

ایران، لهجه‌های مرکزی: ← **لهجه‌های مرکزی ایران**.

ایران، مقیاسهای: ← **اوزان و مقیاسهای ایران**.

ایران، نیروی هوائی: ← **نیروی هوائی ایران**.

ایران، هنر و معماری. ریشه‌های هنر ایران را باید در ادوار پیش از تاریخ این کشور جستجو کرد. از اواسط قرن ۱۹م، دانشوران و هنرشناسانی بکار بازیافتن و طبقه‌بندی این ریشه‌ها پرداخته‌اند، و هنوز دانشوران و هنرشناسانی باین کار سرگرمند. از آغاز تاریخ ایران، بر اثر مهاجرت اقوام متعدد و فتوحات جهانگشایان ایرانی و فرمانروائی متناوب بیگانگان، شیوه‌های گوناگون هنری وارد این سرزمین شده است. این شیوه‌ها، همواره با سنتهای دیرین بومی درآمیخته، اما تا پایان عهد صفویه (۱۱۳۵ هق)، هیچگاه از اصالت آنها نکاسته است. بعکس، هنرهای خاص ایران ازین پیوندها

نیرو گرفته، و بی آنکه خصیصه‌ی خود را ببازد، گسترش و تکامل پذیرفته، و ارزشی جهانی یافته است.

ظروف و پیکره‌های کوچک سفالینی که از شوش بدست آمده، پیکره‌ها و اشیاء برنزی که در لرستان یافت شده، و حجاریهائی که بر صخره‌های چغ ایران بدست آمده، بتفاوت متعلق به ۴۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است. اگر چه میان این نمونه‌ها و نمونه‌های معاصر آنها که در نواحی بین النهرین بدست آمده قرابت بسیار دیده میشود، با این وصف، جنبه‌ی تزیینی و تمایل به سبکپردازی، که از خصایص برجسته‌ی این آثار است، اصالت ایرانی آنها را بازمینماید.

در عصر شاهان هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق‌م)، بابلیان، لیدیائیان، مصریان، و اقوام دیگری که مقهور کوروش بزرگ و جانشینان وی شده بودند، در ایجاد فرهنگ و هنری که بر پایه‌ی بزرگداشت شاهان استوار بود، ایرانیان را یاری کردند. رواج مذهب زرتشت، که ستایش آتش و هوا از اصول آن بود، سبب پیدایش نوعی «سمبولیسم» در هنر شد، که حلقه، هاله، بال، و مرغ علامات اصلی آن بودند. آیین زرتشتی در معماری سبب ایجاد مظاهر بیمانندی چون آتشکاهها و بقعه‌های راستگوشه‌ی سنگی (نظیر بقعه‌ی کوروش در پازارگاد) گردید. پایه‌های کاخ کوروش در پازارگاد، و کاخ اردشیر I در شوش، و نیز بقایای کاخهای باشکوه داریوش I و خشیارشا در تخت جمشید، نمودار بناهائی است که بنا بر رسم دیرین ایرانیان حاوی تالارهای عظیم پرستون است؛ در برابر تالارها، ایوانهای ستوندار قرار داشته که از دو سو برجهای چارگوش آنها را در میان میگرفته است. کاخها بر بلندی قرار داشته، و راه رسیدن بآنها پلکان‌هائی بوده است که از دو سوی بلندی بالا میآمده و در برابر بنا بهم میرسیده‌اند. در تخت جمشید، پلکانهای شاهوار کاخ آپادانا، در کنار صخره‌های تراشیده و کوه‌پیکر زیر بنا، همچنان برجا هستند، و مسافران راه شیراز به اصفهان از کنار آنها میگذرند. تأثیر سبکهای معماری مصری، یونانی، و آشوری درین کاخها آسان به چشم میآید. اما شیوه‌ی کلی معماری شیوه‌ی خاص ایرانی است، و از تماشای آنها احساس وسعت فضا و سکونی در بیننده پدید میآید که بناهای بعد از اسلام (نظیر مسجد شاه اصفهان) نیز به شکلی دیگر از آن برخوردارند. مایه‌ی اصلی این احساس را، باز به صورتی دیگر، در حیاطها و حوضخانه‌های قدیمی میتوان یافت. ستونهای تخت جمشید از ستونهای یونانی نازکتر اند، و شیارهای روی آنها باریکتر و بهم نزدیکتر؛ پایه‌هائی بلند و اغلب ناقوسی‌شکل دارند. سرستونها هر یک بشکل نیمتنه‌ی دو نره‌گاو است که پشت به پشت هم داده‌اند، و گلهای دوازده‌پر ساده‌ای، حاشیه‌وار، آنها را زینت بخشیده است. پیکره‌های سنگی کاخها گویا و ساده اند، و در تراشیدن آنها واقع‌پردازی و اندیشه‌های حماسی، با ظرافت و نظمی شگفت، بهم تلفیق شده‌اند. ازین قبیل اند نقشهای برجسته‌ی خراجگزاران و سربازان و بردگان و جانوران و گیاهان، که در کنار پلکانهای تالار بزرگ کاخ خشیارشا بر دیوارها حجاری شده‌اند؛ و نیز افریز مشهور کمانداران، که بخشی از آنرا از کاخ داریوش I در شوش به موزه‌ی لوور منتقل کرده‌اند. برای ساختن پیکره‌هائی از نوع کمانداران، شیوه‌ای که اصل آن آسوری است بکار میبردند، بوسیله‌ی قالبهای مخصوص آجرهائی میساختند که هر یک از آنها جزئی از نقش کلی را بشکل برجسته بر خود داشت. سپس رنگهای لعاب‌مانند بر آجرها میزدند، و کنار هم بر دیوار نصبشان میکردند.

اشیاء و پیکره‌های کوچک فلزی، بویژه زیورهای طلا و نقره، که از خاک بیرون آمده، نشانه‌ی رونق هنر فلزکاری در اعصار قدیم است. بر بعضی ازین اشیاء، تصاویر حیوانات بشکل طبیعی یا با طرحهای پرداخته و دور از طبیعت کنده شده. مهرهائی از سنگهای قیمتی بدست آمده که صحنه‌های مذهبی و تصاویر بزم و شکار بر آنها نقش گردیده، و شیوه‌ی صنعتگران یونانی در آنها بچشم میخورد.

پس از حمله‌ی اسکندر، تا پنج قرن، آثاری پدید آمد که معدودی از آنها بجا مانده، و تأثیر شدید هنرهای ولایتی یونان و مایه‌های رومی در آنها نمودار است. در عهد ساسانیان (۲۲۶-۶۴۰ ب‌م)، هنرهای بومی دوباره جان گرفت. بقایای کاخهای تیسفون و فیروزآباد نمودار بناهای عظیمی است که از آجر و سنگ ساخته شده بوده، و گچبریهای سنگین تالارهای آنها را زینت میداده است. ساختن گنبدهای عظیم بر اطاقهای مربع تا آن زمان ممکن نبود. معماران عهد ساسانی، با ابداع طرق جدید (از قبیل طاق ضربی) این مشکل را حل کردند، و تحول مهمی در کار معماری پدید آوردند. در نقشهای برجسته‌ای که پیکرتراشان این عهد بر صخره‌های نقش رستم و طاق بستان بجا گذاشته‌اند، شیوه‌ی مستقل بچشم میخورد، و سازندگان آنها به واقعپردازی سخت گرایش داشته‌اند. از نقاشیهای آن زمان آثار اندکی بر دیوارها بجا مانده است، اما همین اندک نمودار قدمت این هنر در ایران است. مانی، پایه‌گذار مکتب مانوی، که بسبب نقاشیهای خود شهرتی افسانه‌آسا یافته بود، هنر نقاشی را بعنوان جزئی از مذهب خود تبلیغ میکرد. درین عهد، برجسته‌کاری بر ظروف طلا و نقره رواج یافت. صحنه‌های شکار، تصاویر جانوران، و نیز نقش سیمرغ بر ظروف عهد ساسانی فراوان بود. نقشهائی ازین قبیل بر پارچه‌های لطیف ابریشمین نیز مینهادند.

پس از حمله‌ی اعراب، هنر و فرهنگ ایران بتدریج با هنر و فرهنگ دیگر کشورهای اسلامی درآمیخت، و بشکل تازه‌ای جلوه‌گر شد. از نخستین هنرهای اسلامی، در ایران نمونه‌های معدودی بجا مانده است. مهمترین این آثار سفال‌های ظریفی است که با نقوش جانوران و تصاویر دور از طبیعت آدمیان، گاه بشکل برجسته، زینت یافته است. هنر کتابسازی و خطنویسی در کشورهای اسلامی پیش از عهد عباسیان آغاز شده بود. در اواخر قرن ۷م ب‌م، قرآنهای خطی زیبا در شهرهای بصره و کوفه فراوان بود. بر اثر علاقه و تشویق خلفای بغداد، این هنر رو به ترقی نهاد، و در قرون ۸م و ۹م ب‌م نخستین بار عظمت یافت. کتابسازان و خوشنویسان ایرانی درین کار سهمی بزرگ داشتند. تأثیر ایرانیان در هنر نقاشی و تذهیب بیشتر بود. نقاشیهائی بر دیوارهای کاخ خلیفه در سامرا بدست آمده است، که هرتسفلد، ایرانشناس معروف، تصاویر رقاصگان، شکارچیان، جانوران، گلها، و زیورهای گوناگون آنها را مأخوذ از نمونه‌های عهد ساسانی میداند. در حدود قرن دهم میلادی کاغذ جای پوست آهو را گرفت، و بتدریج ساختن آن از سمرقند به تمامی کشور‌های اسلامی سرایت کرد، و کار کتابسازی آسانتر شد. و از آنجا که اسلام کشیدن تصویر انسان و حیوان را منع کرده بود، بسیاری از نقاشان ناگزیر کوشش خود را در راه تزیین و تذهیب کتاب بکار بستند. دیری نگذشت که بسط این هنر آنرا از نقاشی و خوشنویسی جدا ساخت، تذهیب و تزیین کتاب هنر مستقلی شد.

در قرون ۱۱م و ۱۲م ب‌م، تماس با کشور چین هنرهای ایران را شکفته‌تر ساخت. ظرافت طرح و کار سفالهای معروف ری و پارچه‌های ایرانی افزایش یافت. معماران با استفاده از سنتهای قدیم شاهکارهای بزرگ پدید آوردند. مقرنسکاری، گچبری، و کتیبه‌سازی رو به تکامل نهاد. مسجد جامع اصفهان، که بیشتر آن درین دوره ساخته شده، از شاهکارهای معماری جهان بشمار میرود. هجوم مغول و ویرانی شهرهای ایران، آسیبی به هنرهای ایران وارد نساخت؛ بعکس، روابط ایران و چین بسط یافت، برخی از صنعتگران چینی به ایران آمدند و سنتهای هنری آن سرزمین را با خود آوردند. هنرمندان ایرانی رهاورد آنان را با میراث گذشته‌ی خود پیوند دادند، و هنرهای ایران را بار دیگر نیرو بخشیدند، خطنویسان ایرانی به پیروی از شیوه‌ی مهرهای چارگوش چینی، نوعی خط کوفی راستگوشه پدید آوردند، که تا قرن ۱۷م میلادی در نوشتن کتیبه‌ها بکار میرفت. بکاربردن مایه‌های هنر چین، مانند ققنس، نیلوفر، کلید، و طرحهای پیچ در پیچ هندسی، در سفالگری و تزیین بناها رواج یافت. هلاکو و جانشینانش در ترویج هنر مصور ساختن کتاب کوشش بسیار کردند، و نقاشان ایرانی را با نقاشی خاور دور، که در آن زمان تکامل یافته بود، آشنا ساختند. بدینگونه، نقاشان ایرانی با موضوعهای تازه آشنا شدند، و افق دید هنری آنان وسعت یافت. شناختن آثار استادان چینی عهد سونگ احساس دورنماسازی را در آنها تقویت کرد. در تصاویر کتابهای خطی اوایل قرن ۱۴م میلادی مایه‌های خارجی در میان سنتهای قدیم بچشم میخورد. ازین امتزاج بتدریج شیوه‌ای مستقل پدید آمد، و در تبریز و بغداد، دو پایتخت ایلخانان مغول، این شیوه باوج خود رسید. رنگهای شورانگیز و خطوط جاندار از خصایص این شیوه است. دیگر، شرح تصویر را، بجای عربی، به فارسی مینوشتند. مینیاتور خاص ایرانی بوجود آمده بود. تلاشهای این دوره، و حاصلی که از آن بدست آمد، راه را برای نهضت بزرگ هنری عصر تیموریان باز کرد. درین عصر مینیاتور «کلاسیک» ایران پدید آمد. ازین هنر، بیشتر برای مصور کردن کتابهائی مانند شاهنامه‌ی فردوسی و داستانهائی مانند خسرو و شیرین نظامی سود میجستند. نقاشان مینیاتور نظری به واقع‌پردازی و ایجاد مناظر و مرایا نداشتند، طرحهای تزیینی میساختند، و در آنها پاکی و شدت رنگها را با صرفه‌جوئی در خطوط میآمیختند. بزرگترین

استاد این مکتب، بهزاد، نقاش هراتی، است. مسجد کبود تبریز و آستانه‌ی قدس مشهد نیز نمودار رونق معماری در عصر تیموریان است.

در عهد صفوی، بخصوص در دوران سلطنت شاه عباس I، هنر و معماری ایران بیش از پیش توسعه یافت. اصفهان مرکز اصلی هنرهای ایران شد. معماری بعد از اسلام باوج خود رسید. میدان شاه، مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله، عالی قاپو، و بناهای مهم دیگر بوجود آمد. میر عماد و علیرضا عباسی در کار خوشنویسی پیشرفتهای تازه کردند. رضا عباسی در کار مینیاتورسازی شیوه‌ای تازه پدید آورد، و شهرتی مانند بهزاد یافت. کارگاههای بزرگ قالیبافی در کرمان، شوشتر، هرات، همدان، تبریز، و کاشان برپا شد. آنچه امروزه استیل ایرانی نامیده میشود، در عهد صفویه بحد اعلای گسترش خود رسید. پس از این دوره، انحطاط هنر ایران تقریباً در همه‌ی رشته‌ها آغاز شد. این بار، تأثیر نیمه‌کاره‌ی سبک‌های اروپائی نه تنها نیروئی به هنرهای قدیم ایران نبخشید، بلکه بر اثر نادانی و تاجرمآبی صنعتگرانی که جانشین هنرمندان اصیل قدیم شده بودند، و برای رونق دکان خود از باسمه‌های مردم‌پسند اروپائی و بازاری تقلید میکردند، هرآنچه بود نیز رو به پستی نهاد. (از اواخر قرن ۱۹م بم، توجه روزافزون موزه‌ها و صاحبان مجموعه‌های هنری کشورهای مختلف به آثار ایرانی، بویژه مینیاتور، سبب پیدایش هزاران تصویر بدلی و حتی کتابهای خطی دروغین شده است.) در زمان فتحعلی شاه قاجار، برخی از مینیاتورسازهای ایرانی اقدام به ساختن شبیه‌هائی از او و برخی از شاهزادگان و بزرگان و نیز رقاصگان کردند؛ گمانشان بر این بود که از "سبک اروپائی" پیروی میکنند. این کار در زمان محمد شاه قاجار و پس از او ادامه یافت، و حاصل آن شیوه‌ای عامیانه بود، که "سبک طبیعی‌سازی قاجار" نامیده میشود. این نقاشیها، بسبب ساده‌اندیشی سازندگان آنها، از ملاحت بیمانندی برخوردار است. نمونه‌های این سبک را همچنین بر روی قلمدانها، بر دیوار برخی بناهای سلطنتی و شخصی، و نیز بر بسیاری از کتابهای آن زمان میتوان یافت. در زمان ناصرالدین شاه، کمال‌الملک، که بیاری امیر کبیر در فرانسه و ایتالیا نقاشی آموخته بود، "طبیعت‌سازی با رنگ و روغن" را با اسلوب صحیح در ایران پایه‌گذاری کرد. پس از چندی مدرسه‌ی صنایع مستظرفه را بوجود آورد، و شاگردانی تربیت کرد، که برخی از آنان کاری را که او پایه گذاشت هنوز دنبال میکنند. در زمان احمد شاه، نمایندگان شرکتهای تجارتی انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، و امریکائی به ایران آمدند، و در برخی از مراکز قالیبافی شعبه‌هائی تشکیل دادند؛ و قالیبافان ایرانی را بباقتن قالیهائی گماشتند که نقشه‌های بازاری آنها را از کشورهای خود آورده بودند، و بدینگونه، هنر قالیبافی نیز به صنعتی بازاری تبدیل شد. از رشته‌هائی که در زمان قاجاریه اصالتی داشت هنر میناکاری بود.

در اوایل سلطنت رضا شاه کبیر، برای احیای هنرهای ملی ایران کوششهائی شد. مؤسسه‌ی قالی ایران بوجود آمد. مسابقه‌های هنری برپا شد. به برخی از استادان مینیاتورسازی، خاتم‌سازی، قلمزنی، منبت‌کاری، و زری‌بافی، که هر یک در شهری سرگرم ساختن کارهای بازاری بودند، تأمین مالی داده شد، تا توانائی خود را برای احیای هنرهای اصیل ملی بکار بندند. چند تن ازین استادان درین راه کوششهای صادقانه کرده‌اند، و ضمن پیروی از شیوه‌های عهد صفویه، آثاری بوجود آورده‌اند؛ و برخی از آنها را در نمایشگاههای بین‌المللی به تماشا گذاشته‌اند.

نیز رجوع کنید به مقالات *استیل ایرانی؛ مینیاتورسازی؛ خاتم‌سازی؛ کاشی‌سازی؛ منبت‌کاری؛ قالیبافی؛ قلمکارسازی؛ میناسازی؛ قلمزنی؛ تذهیب؛ گچبری؛ سفالگری؛ نقده‌کوبی؛ ترصیع.*

ایران‌الدوله: ← جنت.

ایران آمارگر (irān āmār.gar)، در عهد ساسانی، رئیس شورای اداری را میگفتند.

ایران انبارک‌بذ: ← انبارک.

ایران باستان، کتابی مفصل، بفارسی، در تاریخ ایران قدیم تا آغاز دوره‌ی ساسانیان، از حسن پیرنیا (ملقب به مشیرالدوله). اول‌بار در سه مجلد در ۱۳۱۱–۱۳ هش و نیز بعد از آن در تهران منتشر شده است. متأسفانه این کتاب حجیم هیچگونه فهرستی ندارد، و ازین جهت استفاده از آن مشکل و محدود است.

ایران باستان، موزه‌ی، تأسیس ۱۳۱۴ هش، تهران. در ۱۲۹۵ هش موزه‌ی معارف در دارالفنون تأسیس شد. پس از تصویب قانون حفظ آثار ملی (۱۲ آبان ۱۳۰۹)، که دولت را موظف بحفظ آثار ملی و نظارت در آنها میکرد، و انجام شدن حفاریهای مختلف، آثار عتیقه‌ی زیاد فراهم شد، و در ۱۳۱۴ هش موزه‌ی ایران باستان تأسیس گردید. دارای آثار زیاد از تمدن ایران از ح ۴۰۰۰ قم تا قرن ۱۳م هق میباشد.

ایران بعد از اسلام، تاریخ. در این مقاله خلاصه‌ای از تاریخ ایران بعد از اسلام برای تسهیل مراجعه و بر حسب مشخصات تاریخی در طی سیزده فصل، باین ترتیب، شرح داده میشود: (I) فتوح و پیشرفت اعراب در ایران؛ (II) انتشار اسلام در ایران؛ (III) موالی و بنی امیه؛ (IV) ایرانیان و دعوت عباسیان؛ (V) نهضتهای ملی و دینی؛ (VI) تجدید استقلال ایران؛ (VII) از سامانیان تا مغول؛ (VIII) مغول و تیمور؛ (IX) صفویه؛ (X) افاغنه در ایران؛ (XI) نادر شاه و کریم خان زند؛ (XII) دوره‌ی قاجاریه؛ (XIII) سلسله‌ی پهلوی و ایران جدید.

I ـ تاریخ ایران بعد از اسلام از ← فتح نهاوند بدست اعراب، در حدود سنه‌ی ۲۱ یا ۲۲ هق آغاز میشود، که در دنبال ← جنگ قادسیه و ← جنگ مداین و ← جنگ جلولاء، شاهنشاه ساسانی را مقهور و از هر گونه مقاومت و مدافعه‌ی منظم مأیوس نمود، و هجوم اعراب و مسلمین را بداخل ایران (که در واقع با زد و خوردهای کوچک سرحدی، از قبیل ذو قار و ذات السلاسل و بویب و جسر، شروع شده بود) آسان نمود، و با فرار و تواری یزدگرد III و اسلام آوردن اساوره‌ی دیلم و قتل و یا اسارت بعضی از سرداران ساسانی، مانع عمده‌ای در پیش مهاجمات اعراب باقی نماند، و از آن پس اعراب به فتح بلاد شاهنشاهی ساسانی و بسط فتوح اسلام در اطراف اهتمام کردند. ترتیب این فتوح در مآخذ قدیم تا حدی به اختلاف نقل شده است. مع هذا، از مقایسه‌ی مجموع روایات بیش و کم میتوان خط سیر پیشرفت سریع اسلام را در فلات ایران بطور دقیق معین نمود. در هر حال، از فتح قادسیه نزدیک بیست سال طول کشید تا تمام بلاد ایران، تقریباً باستثنای مکران و کابل، بدست اعراب مفتوح گشت. این لشکرکشیها در اول از مدینه، که مرکز خلافت مسلمین بود، و بعدها از دو ولایت کوفه و بصره، که مرکز و ساخلو عمده‌ی مسلمین مأمور فتح ایران بودند، تجهیز میشد. فتح و تصرف قسمت عمده‌ی بلاد جبال و جنوب شرقی آذربایجان، در دنباله‌ی فتح مداین و بوسیله‌ی قسمتی از قوای **سعد ابن ابی وقاص** انجام یافت. بعد از واقعه‌ی جلولاء، سعد ابن ابی وقاص لشکری به جریر ابن عبدالله (jarir–) داده او را به تسخیر **حلوان** فرستاد. جریر حلوان را بصلح فتح کرد، و از آنجا به فتح کرمانشاهان شتافت، و آنجا را نیز بصلح گشود. فتح آذربایجان بعد از فتح نهاوند و بوسیله‌ی عده‌ای از همان مجاهدین آغاز گشت، اما در واقع حصول آن بوسیله‌ی عتبة ابن فرقد (otbate 'bne farqad) بود، که بعد از فتح موصل و از همان طریق شهرزور و اورمیه و بعضی دیگر از بلاد آذربایجان را گشود. مغیرة ابن شعبه از **کوفه** جهت فتح خوزستان اهتمام کرد، لیکن تسخیر آن ولایت بوسیله‌ی **ابو موسی اشعری** انجام یافت، که از بصره بدانجا تاخت. البته در خوزستان فقط شوشتر مقاومتی نسبةً جدی در مقابل اعراب کرد. ابوموسی از خوزستان لشکر به عراق فرستاده سیروان، صیمره، قم، و کاشان را گرفت، و اصفهان و از همان راه طبسین را نیز بوسیله‌ی نایب خویش عبدالله ابن بذیل (bozayl) تسخیر نمود. مقارن همین ایام، عثمان ابن ابی العاص از طریق بحرین به تسخیر فارس همت گماشت، و برادرش حکم ابن ابی العاص (hakam–)، در نزدیک راشهر واقع در کناره‌ی دریا، مرزبان فارس را در طی جنگی که بموجب روایت بلاذری کمتر از جنگ قادسیه نبود مغلوب نمود. ابوموسی نیز به حکم ابن ابی العاص پیوست، و بعد از تسخیر بلاد شاپور و شیراز و دارابجرد و فسا، به کرمان تاخت. پس از آن، عبدالله ابن عامر (← ابن عامر) نیز، چون بجای او والی بصره گشت، چند دفعه از شیراز لشکر به فتح بلاد فارس فرستاده استخر و جور را که تا آن زمان هنوز فتح نشده بود بگشود، و سپس، بنا بر مشهور، به دعوت مرزبان طوس آهنگ فتح خراسان نمود، و گویند مرزبان طوس از سعید ابن العاص، والی کوفه، نیز جهت تسخیر خراسان دعوت کرده بود؛ اما سعید از طبرستان فراتر نرفت، و عبدالله ابن عامر از راه کرمان به خراسان آمد، و بعد از چندین ماه محاصره، نیشابور را گشود، و نسا و باورد و بیهق را نیز بصلح فتح نمود. عبدالله لشکری به امارت ربیع ابن زیاد بجانب سیستان فرستاد، و این ربیع با زحمت و مشقت تمام زرنج را که مرکز سیستان بود بگرفت، و چند سالی هم در سیستان اقامت جست، و چون اهل سیستان نایب وی را از آنجا براندند، عبدالله لشکری به امارت عبدالرحمان ابن سمره (samora) بدانجانب فرستاد، و او دیگر *بار سیستان را بگرفت* و داور و بُست و زابل را نیز تصرف نمود. دریـن بین، عبدالله از طبسین احنف ابن قیس را به فتح قهستان روانه کرد، و خود بعد از تصرف نیشابور

مرزبان طوس پیمان صلح بست. مرو بدون جنگ بتصرف عرب درآمد، و اوس ابن ثعلبه (âse 'bne sa'laba)، بعد از چندی محاصره‌ی هرات، با فرمانروای آن ولایت صلح نمود. احنف ابن قیس در نزدیک مرو الرود جنگی کرد، و جوزجانان و بلخ را گرفته آهنگ خوارزم نمود. عبدالله ابن عامر، هنگام بازگشت، قیس ابن هیثم را به امارت خراسان گذاشت. این جنگها، که تا اواخر عهد عثمان دوام داشت، دروازه‌ی تقریباً تمام بلاد ایران را تدریجاً بر روی اعراب گشود. مع هذا، غالب این بلاد با یکدفعه فتح برای همیشه فتح نمیشد، و برای اعراب مستلزم لشکرکشیهای دیگر بود. مخصوصاً در خراسان و سیستان، که از مراکز و ساخلوهای دستگاه خلافت دور بود، تجدید لشکر-کشی همواره لازم میشد. در عهد معاویه، که دیگر بار عبدالله ابن عامر والی بصره شد، باز عبد الرحمان ابن سمره را به امارت سیستان فرستاد، و نیز نایب خود قیس ابن هیثم را به فتح خراسان و تسخیر هرات و بلخ روانه نمود. بعد از عبدالله ابن عامر نیز، چون امارت بصره به زیاد ابن ابیه رسید، اعراب در سیستان و خراسان کرّ و فرّی کردند. مرو پایگاه لشکر اعراب گشت، و نزدیک ۵۰٬۰۰۰ خانوار از مسلمین در خراسان سکونت جستند، و این کوچنشینی وضع اعراب را در خراسان مستحکم نمود. از آن پس، حجاج-ابن یوسف، بوسیله‌ی سرداران خود مهلب ابن ابی صفره و یزید ابن مهلب و مخصوصاً بوسیله‌ی قتیبة ابن مسلم باهلی، در خراسان لشکرکشیهای متعدد و خونین کرد، که داستانهای فتح سمرقند بوسیله‌ی قتیبه مشهورست. اما در بلاد غربی و جنوبی ایران، بسبب پایگاه‌هائی که اعراب در نهاوند و اهواز و شیراز داشتند، و بسبب نزدیکی این بلاد به دو مرکز بصره و کوفه، اهالی بلاد مفتوحه کمتر مجال طغیان یافتند، و در آن بلاد، هرچند حکام و مرزبانان عهد ساسانی در آغاز حال بکومک لشکریان چریک و محلی خویش یکچند بمقابله با مهاجمین اهتمام نمودند، اما عاقبت هر یک جداگانه تسلیم شدند، یا با قبول جزیه و خراج و عقد صلح جداگانه، قسمتی از مزایا و مواریث خاندانی خویش را حفظ نمودند.

II – گرویدن عامه‌ی اهل یک ولایت بدین اسلام، نظیر آنچه در باب قزوین روایت کرده‌اند، بندرت اتفاق افتاده است، و با آنکه در بلاد جنوبی و غربی ایران، از همان آغاز فتوح، بعضی عناصر بومی و محلی مانند زطها و سیابجه و اساوره‌ی دیلم اسلام آورده با عنوان موالی حتی در جنگهای داخلی ایران با اعراب یاری نمودند، لیکن بعضی بلاد، خاصه بلاد فارس و جبال و گیلان و دیلم، تا یک چند همچنان از قبول استیلای عرب خود-داری نمودند، و در بعضی دیگر نیز که اعراب بفتح آنها نائل شدند، خاصه در آذربایجان و فارس، قسمتی از مردم آیین اسلام را نپذیرفته، با قبول جزیه و خراج، اهل ذمه شدند، و بر آیین سابق خویش همچنان باقی ماندند. مع ذلک، بسبب فشار و تحقیر و آزار، عده‌ای از مجوس فارس به سیستان و مکران رفته از آنجا به مهاجرت راه هند را پیش گرفتند. بلادی که بجنگ بدست اعراب مفتوح میشد، اراضی آنها بتملک مسلمین درمیآمد، و مهاجرت و سکونت اعراب درین بلاد و در دیگر بلاد، که غالباً موافق معاهده در آن بلاد هم حق سکونت می‌یافتند، سبب تأمین استیلای عرب و موجب نشر و توسعه و ترویج اسلام در آن بلاد میشد. البته مزایائی که در دار الاسلام مسلمین نسبت بسایر اهل کتاب میداشتند، باضافه‌ی اهتمام و مجاهده‌ای که آنها در نشر و تبلیغ اسلام می-ورزیدند، سبب شد که اندک اندک آن عده‌ای هم از اهل ولایات و قوای ایران که اسلام نیاورده بودند به دیانت اسلام درآیند. علی الخصوص که طبقات کارگران و پیشه‌وران اهل شهر، بر خلاف اهل بیوتات و خاندانهای اشرافی و روحانی که زیاده در آیین مجوس تعصب میورزیدند، بتشکیلات روحانی و عقاید و مقررات موبدان چندان تعلق نداشتند، و مخصوصاً چون این طبقه، بسبب اشتغال و اعمال روزانه‌ی خود و تصادم و اصطکاک دائم و مستمر با قوانین آیین زرتشت راجع باجتناب از آلودن آتش و خاک و آب، در نظر موبدان و روحانیان زرتشتی بی‌مبالات و تا حدی سست‌اعتقاد بنظر میآمدند، طبعاً دیانت تازه‌ای را که اعراب آورده بودند بمذاق خویش گواراتر و آسانتر یافتند، و از آنجا که اسلام با بعضی از عقاید قدیم آنها نیز تا حدی موافقت داشت—و فی المثل اعتقاد به الله و ابلیس و ملائکه و یوم دین (= جزا) و جهنم و بهشت و حتی اجرای مراسم پنجگانه‌ی نماز در طی شبانروز همه تا حدی شباهت با عقاید و آداب آیین قدیم آنها میداشت—در قبول اسلام برای اکثر عامه‌ی ایران، که شاهد قوت نفس و ایمان مهاجمین عرب و ناظر فساد تشکیلات روحانی ساسانی بودند، تدریجاً دیگر تردیدی باقی نگذاشت، و بعد از مدتی تقریباً اکثریت عمده‌ی اهل ایران به دیانت اسلام درآمدند، و میراث تمدن و فرهنگ ایران که از عهد ساسانیان باقی مانده بود رنگ اسلامی گرفت، هرچند جوهر مستقل آن همچنان ایرانی باقی ماند.

III – پیدایش اختلافات داخلی در بین مسلمین از پس قتل عثمان، و مخصوصاً انتشار عقاید خوارج و شیعه در بین بعضی از موالی، ایرانیان را نیز وارد معرکه‌ی اختلافات داخلی سایر مسلمین کرد، و هر-چند، بر خلاف اظهار آنچه گاه بگاه گفته میشود، مذهب تشیع را ایرانیها اول ایجاد و ترویج نکرده اند، لیکن، غالباً جهت اظهار نفرت و بغض خویش در مقابل مظالم اعراب و بنی امیه، مذهب تشیع را، که قویترین جریان منظم بر ضد بنی امیه بود و با احساسات آنها مناسبت و موافقت تمام داشت، تکیه-گاه خویش کرده نهضت توابین و قیام مختار و خروج زید ابن علی و یحیی ابن زید را رنگی خاص بخشیدند، چنانکه در بعضی از منازعات خوارج نیز که در آن اوقات هدف آنها مبارزه‌ی با بنی امیه و سیاست آنها بود، ایرانیها دست اندر کار بودند، و چون سیاست بنی امیه مبتنی بر سیادت عرب و تحقیر موالی بود، و ناچار در آن زمان جاه‌طلبی و غرور قومی و نژادی عرب، همراه با حرص و طمع آن قوم، مانع غلبه‌ناپذیری برای بهبود و اصلاح حال آن طبقات بود، ایرانیها از دوام حکومت آنها ناراضی شده همواره مترصد اقدام به مخالفت با آنها بودند. چنانکه نه فقط با مختار و ابراهیم ابن مالک بر ضد عبدالملک ابن مروان قیام کردند، بلکه به اتفاق عبدالرحمان ابن اشعث نیز بر خلاف حجاج همداستان شدند. علی الخصوص که خلفای بنی امیه (تقریباً باستثنای عمر ابن عبدالعزیز) در امر جزیه و خراج خشونت و شدتی تمام بخرج میدادند، و حتی از آنهائی نیز که تدریجاً قبول اسلام می-کردند آن را مطالبه مینمودند، و حتی جهت مزید نظارت درین امر، دیوان خراج را نیز که تا عهد حجاج بدست کاتبان ایرانی و بزبان و خط ایرانی بود به عربی تحویل نمودند. و بدینگونه، سخت-گیری در امر خراج و خشونت و تحقیر در معامله با موالی و شدت تبلیغات خوارج و شیعه در اواخر عهد بنی امیه سبب شد که اعراب خراسان مورد نفرت و عداوت ایرانیان واقع شوند، و با وجود پایگاه و مرکزی بالنسبه قوی که در مرو میداشتند، بسبب ظهور و بروز تعصب دیرین قبیله‌ای یمانی و مضری در بین خودشان، نتوانستند در مقابل اقدامات راوندیه و هاشمیه و دعاة بنی عباس (← داعی) مقاومت بنمایند. و چون بسبب احتیاط و نظارت و مراقبت مستمر و دقیق خلفا در مورد عراق، که از قدیم مرکز مخالفین بنی امیه میبود، برای نشر دعوت جدید عباسیان، هیچ محلی از خراسان که از مرکز خلافت دور و نظارت در آن مشکل میبود بهتر و مناسبتر نمی‌نمود، نهضت جدید ضد بنی امیه، بکومک سیاه‌جامگان در آن ولایت به ثمر رسید، و بدینگونه، ایرانیها شکست قادسیه را در زاب جبران نموده خلافت بنی امیه را ساقط کرده، و خلافت عباسی را در عراق بر روی ویرانه‌های خلافت امویان و تقریباً در جای امپرا-طوری ساسانی بنا نمودند، و بدین ترتیب، عصری را که میتوان آن را عصر عربی خالص شمرد، و با زوال آن مکرر شاعران عرب بر زوال قدرت اعراب ندبه کرده‌اند، پایان دادند.

IV – کمترین تأثیر این واقعه آن شد که وضع ایرانیان را در عهد اسلام یکباره بکلی عوض کرد، و قومی را که تا چندی قبل تابع و خراج-گزار و معروض نفرت و اهانت عرب بود در رأس عالیترین مقامات قرار داد، و این نکته، مخصوصاً بعد از غلبه‌ی مامون عباسی بر برادرش امین، موجب مزید مداخله‌ی ایرانیان در دستگاه خلافت و سبب نشر و نفوذ ذوق و ادب و تمدن ایرانی در بین اعراب گشت. البته خاندانهائی مانند برامکه و آل سهل در آن امر تأثیر و مداخله‌ی تمام داشته‌اند. روی هم رفته، ظهور و تأسیس دولت عباسیان را، که ایرانیان و خاصه خراسانیان در ایجاد آن سهم بسزائی داشته‌اند، مبدأ تجدید استقلال واقعی ایران میتوان شمرد، و از شور و علاقه‌ای که خراسانیان درین مورد از خود نشان داده‌اند پیداست که آن هدفها و غایتهائی که در دعوت عباسیان تبلیغ و تعیین میشده است با آرمانها و آرزوهای مردم ایران مناسبت و موافقت تمام داشته است، و چون لااقل مقاصد طبقاتی را که عهده‌دار رهبری اجتماعی و فرهنگی مردم شمال شرقی ایران بوده‌اند کاملا برمی‌آورده است، میتوان یقین داشت که عناصر مختلف و پراکنده در پیش بردن این دعوت آگاهانه و از روی عمد و قصد با یکدیگر همکاری کرده‌اند، و از نهضتهائی که بلا فاصله متعاقب قتل ابومسلم خراسانی و بعنوان خونخواهی او در بلاد مشرق برخاست پیداست که نگرانی خلفای عباسی از ابومسلم و یاران او بی‌مورد نبوده، و درین نهضت، که سیاه‌جامگان بر خلاف امویان کرده بودند،

ایران بعد از اسلام

احتمالا هدفهائی برتر و دورتر نیز وجود داشته است. در هر حال، استیلا و اعتلای ایرانیها در دستگاه خلافت عباسیان بجائی رسید که خلفای عرب جشنهای باستانی ایران را احیا کردند، و حتی در پوشیدن لباس نیز از ایرانیها تقلید نمودند، و خلافت چنان رنگ ایرانی گرفت که محققی مانند ابوریحان بیرونی عباسیان را خراسانی و دولت آنها را خلافت شرقی خواند. و کار بجائی رسید که خلفای بنی عباس بمثابه‌ی ساسانیانی شده بودند که گوئی خون تازی در رگهاشان جریان میداشت.

V – مع هذا، مقارن همین احوال، مخصوصاً بعد از واقعه‌ی ابومسلم و شروع نفوذ ترکان در دستگاه خلافت از معتصم ببعد، نهضتهائی، غالباً ببهانه‌ی خونخواهی و گاه بعنوان تجدید خاطره‌ی ابومسلم، در اطراف خراسان روی داد، که قیام **سنباد** و **مقنع** و **استادسیس** و **یوسف البرم** و **اسحاق ترک** از آنجمله مشهورست. و همچنین شدت و حدت تبلیغات **شعوبیه** و فعالیت **زنادقه** و ظهور **بابک خرم‌دین** و **مازیار** و **افشین** همه موجب و هم حاصل انتباه حس ملی و یا لااقل بهانه‌ی نهضتهائی شد که تا حدی صبغه و داعیه‌ی استقلال‌جوئی ایرانی داشت. در واقع ایرانیها، خاصه شعوبیه، از همان اوایل امر مسئله‌ی عرب و اسلام را از هم جدا کرده قبول اسلام را مستلزم قبول حکومت و سیادت عرب نشمردند. بهمین جهت، در مورد مسئله‌ی استیلای عرب و قبول اسلام، لااقل چهار نوع فکر مختلف وجود داشت، که هر یک بنحوی در نهضتها و قیامهای ملی و محلی متجلی و منعکس بود: اول، فکر تأسیس یا اصلاح ادیان و مذاهب قدیم ایران که بدانوسیله آن عده از عامه را که هنوز خاطره‌ی عقاید کهن را فراموش نکرده بودند متحد کنند، و این فکر در قیام و اقدام کسانی امثال **بهافرید** و **سنباد** و **استادسیس** و **مقنع** و **بابک خرمدین** تجلی یافت، و ناچار، با روشنی و وضوح مبادی اسلام، و با وجود عدم رضایت اکثریت عامه از موبدان و رؤسای روحانی قدیم، و با اختلاط افکار و تصادم و اصطکاک مستمر عقاید تازه، امیدی بتوفیق آن نبود، و بهمین سبب نیز از پیش نرفت. دوم، فکر مقاومت و مبارزه‌ی شدید ملی و شعوبی ضد عرب بود، که حتی از مبارزه‌ی با اسلام نیز بیم و ابائی نداشت، و این طرز فکر همان بود که در قیام و اقدام مازیار و مرداویج و تا حدی افشین متجلی بود، و البته با نفوذ عمیقی که اسلام در طبقات عامه یافته بود، پیشرفت آن نیز امکان نداشت. سه‌دیگر فکر ایجاد مذاهب و عقاید تازه در اسلام بود، که بعضی از متکلمین اسلام از آن لحاظ بر ایرانیها طعن کرده‌اند، و در واقع نیز جالبترین فرقه‌های اسلامی از بین ایرانیها برخاسته است. و بی‌شک پیدایش این مذاهب و فرقه‌ها صورتی دیگر از تجلی روح استقلال‌طلبی ایرانی بوده است، و این فکر، بخصوص در ظهور **صاحب الزنج**، **صفاریان**، و **آل بویه**، بصورت قیام و اقدام بر ضد خلافت عربی تجلی یافت، اما نتیجه‌ی آن طبعاً بیش از ایجاد تفرقه و تجزیه و احیاناً ایجاد حکومتهای مستقل و محدود محلی نمیتوانست باشد. چهارم، فکر نفوذ و استیلای تدریجی در جامعه‌ی اسلامی و ایجاد طبقه‌ی آریستوکرات ایرانی جدیدی در داخل جامعه‌ی مسلمین بود که برامکه و طاهریان و سامانیان ظاهراً همین گونه فکر میکردند، و این فکر تا حدی پیشرفت یافت، و با شروع نفوذ ترکان در دربار خلفا و ضعف دستگاه خلافت، فرصت تحقق و اجرای آن نیز حاصل گشت.

VI – بدینگونه، با توسعه‌ی قدرت **طاهریان** در خراسان و سپس با قیام **یعقوب لیث** و **مرداویج زیاری** بر ضد خلفای عباسی، سلسله‌هائی تا حدی مستقل مانند **صفاریان** و **آل زیار** در اطراف ایران شروع بنمو کرد، و سامانیان که خود در آغاز حال عمال و اتباع طاهریان بودند در ماوراء النهر و خراسان قدرتی بدست آورده وارث حکومت طاهریان و صفاریان نیز شدند، و با آنکه در ظاهر نسبت به خلیفه اظهار طاعت و انقیاد نیز میکردند، در واقع استقلالی تمام یافته بترویج و احیاء ادب و فرهنگ ایرانی اهتمام نمودند، و بدین ترتیب، تجدید حیات ملی قوم ایرانی–که قدمت و سابقه‌ی تمدن و هوش و درایت او بالاتر و افزونتر از آن بود که بتواند در تاریخ اسلام و تاریخ عالم مدت زیادی فقط دارای نقش و نوبت درجه‌ی دومی باشد–بعد از آنکه بوسیله‌ی جنبشها و آزمایشهای دینی و شعوبی بحصول نرسید، از طریق قبول اسلام و نفوذ در جامعه‌ی مسلمین تا حدی تحقق یافت.

VII – دولت سامانیان، به کردار خوان یغما، بین ترکان آل افراسیاب (← **ایلکخانیان**) و عده‌ای از غلامان ترک خودشان تقسیم شد، و این غلامان ترک، که با عنوان **غزنویان** مشهورند، در غزنین تشکیل دولتی قوی داده، قلمرو خود را در مغرب تا حدود ری و عراق و در مشرق تا لاهور و هند رسانیدند. غزنویان مانند سامانیان بترویج ادب و شعر، و ظاهراً جهت نشر محامد خویش بوسیله‌ی زبان مدیحه‌سرایان و متملقان، اهتمام ورزیدند، و حشمت و جلال سلاطین گذشته را احیا و تقلید نمودند. از سلاطین این سلسله **محمود غزنوی** و پسرش **مسعود I غزنوی** قدرت و شهرت بسیار یافته‌اند. نیز غزنویان، مانند سامانیان نسبت به خلیفه‌ی بغداد، لااقل در ظاهر، اظهار اعتقاد و انقیاد میکردند، و غارتهائی را که در هند میکردند نزد او بحساب جهاد و غزا مینهادند، و برای جلب رضای او در دفع باطنیان (← **اسماعیلیه**) و **قرامطه** سختکشیها میکردند. مع هذا، خلیفه و بغدادش، هر دو در آن روزگاران دستخوش رقبای دیلمی آنها موسوم به **آل بویه** بود که خود مذهب تشیع داشتند، و نزد غزنویان بعنوان باطنی و قرمطی یاد میشدند. این آل بویه، که وارث آل زیار شدند، نه فقط در بعضی بلاد ایران شاخه‌هائی از آنها بنام **دیالمه‌ی فارس**، **دیالمه‌ی بغداد** و **دیالمه‌ی کرمان و اهواز** حکومت میکردند، بلکه در بغداد نیز با عنوان شاهنشاه بر خلیفه‌های ضعیف بی‌اراده‌ی عباسی حکومت واقعی مینمودند. مع ذلک، ظهور ترکمانان **سلاجقه**، که خراسان را از غزنویان گرفت، بغداد و بلاد ایران را نیز از دست دیالمه‌ی آل بویه خارج کرد، و با مزید قدرت آنها، طبقه‌ی آریستوکرات ایرانی بالنسبه کهنه‌ای، که در جامعه‌ی اسلامی روی کار آمده، و طاهریان و سامانیان و آل بویه مظاهر آن بودند، جای خود را به طبقه‌ی آریستوکرات ترک داد، که در دربار خلیفه و همچنین در دستگاه امرای سامانیان و حتی آل بویه نیز خود از مدتها پیش ظهور کرده بودند، و بدینگونه سلاجقه دولتی مقتدر تشکیل دادند، و مخصوصاً در عهد **ملکشاه سلجوقی** دولت آنها تا به حدود مرزهای عهد ساسانی رسید. ولیکن تجزیه و تقسیم آنها و ظهور خاندانهای بالنسبه مستقل سلاجقه، از قبیل **سلاجقه‌ی روم**، **سلاجقه‌ی شام**، **سلاجقه‌ی عراق**، **سلاجقه‌ی کرمان**، و **سلاجقه‌ی بزرگ**، دولت آنها را بضعف و انحطاط کشانید، و عاقبت آن دولت بین **خوارزمشاهیان** و اتابکان (← **اتابک**) تقسیم شد، و این سلسله‌ها نیز با ظهور **قراختائیان** و مغول از بین رفتند.

خاندانهای محلی و سلسله‌های کوچکی نیز تقریباً از همان حدود عهد سامانیان در بعضی بلاد ایران قدرت بهم رسانیده بودند، از قبیل **ساجیان**، **آل مسافر**، **آل محتاج**، **آل عراق**، **آل فریغون**، **آل باوند**، و **علویان طبرستان**، که در کشاکش حوادث قدرت و استقلال خود را از دست دادند. مع ذلک، بعضی از همین گونه ملوک طوایف، از قبیل **شروانشاهان**، **اتابکان فارس**، **اتابکان لرستان**، و **خداوندان الموت**، حتی با ظهور مغول نیز یک چند قدرت محلی خود را حفظ نمودند.

VIII – سانحه‌ی مغول، که با وجود تردید بعضی محققان، خلیفه ناصر تا حدی مسئول آن بود، در بلاد ایران همه جا با کشتار و ویرانی و غارت توأم گردید، و وحدت ایران را، که بعد از زوال عهد ملکشاه سلجوقی یکبار دیگر باهتمام **سلطان محمد خوارزمشاه** نزدیک بحصول بود، از میان برد، و لطمه‌ی کلی به آبادی و تمدن و فرهنگ ایران زد، و حتی خلافت عباسیان و دولت اخلاف ناصر نیز از آن آسیب مصون نماند، و با سقوط بغداد و استیلای هولاکو بر آنجا، مستعصم خلیفه طعمه‌ی مرگی پرشکنجه و مخوف گشت. اخلاف هولاکو، که بنام **ایلخانیان** در ایران حکومت کردند، بسبب تأثیر و نفوذ وزرا و مشاورین مسلمانی امثال خواجه نصیر الدین طوسی و شمس‌الدین محمد جوینی و رشید الدین فضل‌الله همدانی–و مخصوصاً بعد از آنکه از اقامه‌ی رسوم و ترویج اصول اداری مغولی و چینی (از قبیل آزمایش اجرای **یاسا**، و ترویج **چاو**) در ایران مأیوس شدند، و با وجود مراوده با پاپ و ارتباط با سلاطین مسیحی اروپای غربی جهت برانداختن بقایای سلاطین اسلام نیز کاری از پیش نبردند–عاقبت باختیار دیانت تازه که نوعاً برای آن قوم کاری دشوار تلقی نمیشد پرداخته به آیین اسلام گرویدند، و رفته رفته مقهور تمدن و تربیت اسلامی و ایرانی گشتند، و خاتمه‌ی کار دولت آنها که مستغرق در فساد و اختلاف شد منتهی به استیلای امرای مغول و ملوک طوایف گشت، و سلاله‌هائی مانند **چوپانیان**، **آل جلایر**، **اینجویان**، **آل مظفر**، **آل کرت**، و **سربداران** در اطراف مملکت سر برآوردند، که هم سرحدات و هم تخت و تاج آنها غالباً مورد منازعه‌ی مدعیان میبود، و این تشتت و ملوک طوایفی را ظهور فاتح خونخوار دیگر، نامش تیمور (← **امیر تیمور**)، خاتمه داد. تیمور، که سایه‌ی شوم او از چین تا مصر و از دهلی تا مسکو را بوحشت افکند، در طی یورشهای خونین مکرر خویش، بسیاری از بلاد ایران و حتی بلاد جنوبی و غربی را که تا حدی از آسیب چنگیز و هولاکو مصون مانده بود معروض غارت و کشتار کرد، و با خشونتی سبعانه ملوک طوایفی پایان عهد

ایلخانیان را در ایران خاتمه داده از سرهای بیگناه کله‌منارها ساخت. با اینهمه، دستگاه سلطنت او بنیادش بر آب بلکه بر باد بود، و پس از مرگ او، با وجود کفایتی که پسرش شاهرخ در مملکت‌داری نشان داد، قلمرو وسیع حکومت او گرفتار همان سرنوشتی شد که دولت چنگیز و حکومت سلاجقه و آل بویه بدان دچار گشته بود: تجزیه و تشتت. نیم قرن نگذشته بود که، با ظهور دولت آق قوینلو و قرا قوینلو، از ایران جز سیستان و خراسان در دست اعقاب تیمور نماند، و دولت طایفه‌ی آق قوینلو نیز با وجود لیاقت و کفایت اوزون حسن و با آنهمه امید بیهوده‌ای که دولت جمهوری ونیز در آن زمان جهت مقابله با خطر ترکان عثمانی بدان میبست، بسبب اختلافات داخلی و مزید غلبه‌ی عثمانیها، بضعف گرائید، و عاقبت ظهور شاه اسماعیل I صفوی و تأسیس دولت مقتدر صفویه باین تشتت و تجزیه پایان داد، و ایران را یک بار دیگر تحت رایتی واحد درآورده به مرحله‌ی دولت ملی ارتقا و اعتلا داد.

IX – صفویه که نسبت بشیخ صفی‌الدین اردبیلی، عارف معروف قرن هفتم هق، میرسانیدند، با اتخاذ شعار تشیع، بلاد شیعه‌نشین ایران را (از قبیل گیلان، لاهیجان، دیلمان، طالقان، قم، کاشان، سبزوار، مشهد، آمل، ساری، رستمدار، ساوه، آوه، حویزه، شوشتر، و جز آنها)–که قبل از آنها و حتی لااقل از اواخر عهد ایلخانیان، امرای سربداران و قرا قوینلو و مشعشعیان و بعضی امرای محلی دیگر در بعضی از آن بلاد بترویج و نشر آیین تشیع اهتمام کرده بودند–در برابر تجاوز اهل تسنن از ازبکان و آل عثمان متحد کرده اساس دولت خود را، بکومک اویماقات قزلباش و با تبلیغات و اقدامات پرسر و صدای تولائیان و تبرائیان (که تا حدی احوال آنها شباهت باحوال دعاة عباسیان میداشت)، بر ترویج مذهب تشیع و اقامه‌ی مراسم تعزیه‌ی محرم و غدیر و تکریم و زیارت بقاع متبرکه و بر اهتمام در نفی و طرد و حتی قلع و قمع اهل تسنن نهادند، و این معنی خطر تجزیه و تشتتی را که در آن عهد، با توسعه‌ی روزافزون قلمرو آل عثمان در مغرب ایران و با تجاوز و تعدی مستمر ازبکان (← ازبکه) به خراسان، ممکن بود بلاد ایران را بین آن دو دولت نوخاسته تقسیم کند از بین برده استقلال و موجودیت ایران را حفظ نمود. البته این اقدام عکس العمل شدیدی در بین اهل تسنن پدید آورده تخم نفاق و خصومتی بین ایرانیان و ترکان کاشت که افسانه‌ی دشمنی دیرین ایران و توران دیگر بار تجدید شد. وجود این اختلاف و عداوت، باضافه‌ی لزوم ایمنی طریق بازرگانی بین اروپا و هند، و همچنین مخاطره‌ای که استیلای ترکان عثمانی بر قسطنطنیه جهت امنیت و تجارت اروپا بوجود آورده بود، بعضی از دول اروپائی را واداشت تا در استقرار روابط و مناسبات سیاسی و تجارتی با سلاطین صفویه بکوشند، و سلاطین صفوی نیز با وجود جنگهای مستمر با عیسویان گرجستان، و با آنکه ایجاد و حفظ این مناسبات غالباً آسان نبود، و حتی با آنکه (بشهادت بعضی از سفرای فرنگی) بمواعید و اقوال سلاطین مسیحی چندان اعتماد نمیورزیدند، ولیکن از توجه بفواید ایجاد اینگونه روابط غافل نبودند، و بعضی مانند شاه عباس I صفوی خود سفرائی بدرگاه سلاطین اروپا گسیل کردند، و بعضی از سلاطین و امرا و بزرگان اروپا نیز (مانند کارل V، پاپ لوئی X، ماکسیمیلیان I، دوکِ هولشتاین، پادشاه انگلیس، و تزار روسیه) سفیران و نمایندگان بازرگانی به دربار صفویه ارسال نمودند. در هر حال، کثرت تردد ماجراجویان و مسافرین و سیاحان (از قبیل برادران شرلی، اولئاریوس، تاورنیه، شاردن) و مسافرت فرستادگان (مانند سر انتونی جنکینسن، سر تامس هربرت، سر د. کاتن) و آمد و رفت تجار و هیئتهای مذهبی، همه از اهمیت و عمق این مناسبات حکایت دارد.

سازمان نظامی شاهسون، اویماق، و قزلباش، و نظام اداری نسبةً مرتبی که مخصوصاً در عهد سلطنت شاه عباس I صفوی رونقی تمام داشت، هرچند بسبب ایجاد مرکزیت و برقراری امنیت منتهی به ثروت و رفاه عامه گشت، لیکن قدرت امرا و بیگلربیگی‌ها و صاحبان تیول و اختلافات وزرا و امرای آسایش‌طلب، مخصوصاً بعد از وفات شاه عباس II صفوی، ضعف و انحطاط در احوال دولت صفویه پدید آورد، و فقدان تربیت کافی و مناسب، و دوری از جریان احوال عالم، شاهزادگان نازپرورده و تقریباً پرده‌نشین ضعیف صفوی را از امکان تصرف و تدبیر عاقلانه در مجاری امور بازمیداشت، و غلبه‌ی امرای قزلباش و استیلای زنان و خواجه‌سرایان و مخصوصاً ملایان نیز، باضافه‌ی ظهور حس صلحجوئی و آرام‌طلبی و استغراق در شهوت و عشرت، اواخر عهد صفویه را غرق در ضعف و فساد کرد، و با آنکه آسایش و آرامش نسبی حاصل بود، و بقول ج. هنوی، معاهداتی که ایران با همسایگان داشت در آنزمان بخوبی مراعات میشد، و از داخل مملکت نیز بیم خطری نبود، لیکن باز در همان دوران ضعف و انحطاط صفویه، چنانکه ← سر جان ملکم میگوید، جان و مال همه معروض و دستخوش هوس عده‌ای سلاطین ضعیف و بیرحم و فاسق بود، و اینهمه دولت فرتوت صفویه را بورطه‌ی سقوط کشانیده آماده‌ی انقراض ساخت، و در چنین حالی ضربتی که از شمشیر افاغنه بر آن پیکر بیحس و بی‌رمق وارد آمد آن را یکباره از پای درآورد.

X – هجوم افاغنه‌ی غلجائی و جنگ گلناباد در پایان عهد صفویه، یکبار دیگر داستان هجوم عرب و جنگ قادسیه را در فرجام کار ساسانیان تجدید و تکرار کرد، و آن ضعف و انحطاط واقعی و معنوی سلاطین صفوی، که در زیر پرده‌ی جبروت و جلال ظاهری مستور بود، بخدعه‌ی میر ویس و حمله‌ی محمود افغان بر ملا گشت، و شگفت آن بود که درین حادثه اقلیت زرتشتی کرمان، ظاهراً بسبب خشونت رفتار ملایان، بر خلاف ایرانیان با دشمنان افغانی آنها همدست شدند، و حکومت خون‌آلود محمود و اشرف افغان را بر فرمانروائی خواجه‌سرایان و ملاباشیهای دربار صفویه ترجیح مینهاده‌اند. مقارن این جریان، پطر کبیر روسیه، تا حدی ببهانه‌ی معاونت و شاید بدعوت شاهزاده طهماسب II صفوی، لشکر بساحل خزر فرستاده دربند و باکو و ولایات داغستان و حتی قسمتی از گیلان و مازندران و استراباد را تصرف نمود، و اشرف نیز خود قسمتی از ولایات مغرب را به ترکان عثمانی میخواست واگذارد، و بدینگونه گوئی بین روسیه و عثمانی در سر تقسیم ایران قراری نهانی در میان بود، و سلطنت اشرف ایران را بورطه‌ی تجزیه و انقسام کشانیده بود، ولیکن ظهور نادر قلی افشار، که بعد عنوان نادر شاه یافت، تحقق این خیال را مانع آمد، و وی بعد از غلبه بر اشرف و اخراج افاغنه، طهماسب II صفوی را نیز بعنوان سستی و حتی خیانت خلع کرده، چندی بعد خود با معامله‌ای شبیه بمعامله‌ی یولیوس قیصر روم تخت و تاج ایران را بدست آورد.

XI – نادر شاه، با وجود سعی در رفع مایه‌ی عداوت بین اهل ایران و همسایگان سنّی آنها، در دفع تجاوز ترکان عثمانی کوشیده در طی چند جنگ بلاد مفتوحه‌ی ایران را از آنها مسترد کرد (← ایران و عثمانی، جنگهای، II)، و روسیه را به تهدید و پیام از ایران براند، و در صدد تشکیل بحریه نیز برمیآمد که مجال نیافت. وی در دنبال طرد و تنبیه افاغنه، لشکر به هند برده با غنایم بسیار بازگشت، ولیکن در مراجعت، از طول منازعات مستمر و بسبب عروض طغیانهای پی در پی، و مخصوصاً بجهت شکست نقشه‌ای که در ایجاد تحولی مذهبی و در توحید مذاهب اهل سنت و شیعه داشت، دوچار خستگی و نومیدی شده از بدگمانی تشنه بخون مردم گشت، و فرزند خود، رضا قلی میرزای افشار، را کور کرده در صدد قتل سرداران و نزدیکان خویش نیز برآمد، اما خود بدست آنها کشته شد، و با مرگ او دولت عظیم مقتدری که بتدبیر و شجاعت خویش بوجود آورده بود متلاشی گشت، و هرج و مرج تفرقه‌انگیزی که در تاریخ ایران غالباً بعد از وفات هر جبار مقتدری روی میدهد رخ نمود. در گیر و دار جنگهای خانگی خون‌آلودی که قلمرو احفاد او را تقریباً به خراسان محدود نمود، مدعیان سلطنت سر برآوردند، و بین علیمردان خان بختیاری و کریم خان زند و آزاد خان افغان و محمد حسن خان قاجار بر سر فرمانروائی منازعات ممتد درگرفت، و عاقبت کریم خان زند بعد از یک سلسله منازعات طولانی قدرت را قبضه کرده سلسله‌ی زندیه را پی افکند. کریم خان، که با عنوان ساده‌ی وکیل الرعایا در شیراز بسلطنت پرداخت، صلحجوی بود، و با اینهمه، بصره را از عثمانیها بجنگ گرفت، و با شفقت و نجابتی کم‌نظیر که با عاطفه و محبتی پدرانه توأم بود، درباری ساده و کم‌خرج تشکیل داد، که میتوانست سرمشق معدلت و اخلاق برای اخلاف بشمار آید، ولیکن با وفات او، دولت زندیه نیز در میان اختلافها و ستیزه‌های خون‌آلود خانگی ضعیف شد، و آقا محمد خان قاجار، با اراده و تصمیم و لجاج کم‌مانندی که داشت، مجال یافت سلطنت و قدرت را از لطفعلی خان زند، آخرین شاهزاده‌ی دلاور این خاندان، انتزاع کند، و دولت قاجاریه را بر روی ویرانه‌های خاندان زند بنا نهد.

XII – دولت قاجاریه، از همان بدو ولادت، مواجه شد با انقلاب کبیر فرانسه و با توسعه‌ی شرکت هند شرقی؛ و در واقع تاریخ مناسبات و روابط سیاسی قاجاریه عبارت شد از تاریخ رقابتهای سیاسی و بازرگانی بین انگلیس و فرانسه و سپس انگلیس و روس؛ چنانکه دربار فتحعلی شاه قاجار میدان تحریکات و رقابتهای بین ناپلئون و انگلیس بود، و دربار محمد شاه قاجار عرصه‌ی اختلافات و رقابت بین روس و انگلیس. در زمان فتحعلی شاه ← جنگهای ایران و روس و در زمان محمد شاه

← جنگهای هرات تنها حاصلی که بارآوردند آن بود که قوای ایران را تحلیل بردند، و ضعف و فقر مادی و معنوی ایران را افزودند و آشکار کردند. سلطنت طولانی ناصرالدین شاه که از میان فتنه‌ی سالار، واقعه‌ی باب، جنگهای خوارزم و مرو و هرات، و تهدید و فشار انگلیس (← ایران و انگلیس، جنگ) گذشت، عاقبت، با وجود لغو امتیاز رژی، منتهی به اعطای امتیازات و اخذ قروض از خارجه گشت، و با ظهور رجالی مانند امیر کبیر و سید جمال‌الدین افغانی، تأسیس دارالفنون، مزید مراودات با اروپا، مسافرتهای شاه به فرنگ، تأسیس روزنامه و تلگراف، تنظیم قشون، و ایجاد قزاقخانه (← بریگاد قزاق)، در حالی که طمعکاری و بیخبری رجال و وزرای دولت خزانه‌ی مملکت را تهی کرده بود، مقدمات انتباه عمومی و پیدایش افکار تجددطلبی و ترقیخواهی را در ایران سبب گشت، و ناصرالدین شاه خود قربانی همین حس انتباه عمومی شد، و پسرش مظفرالدین شاه ناچار در آخرین روزهای عمر خویش فرمان تأسیس مجلس شورای ملی را صادر نمود، و بدین گونه، انتباه عمومی که منجر به انقلاب مشروطیت شده بود، تا حدی بثمر رسید، و هرچند جانشین او، محمد علی شاه قاجار، بمخالفت مشروطیت برخاست، و مجلس را بتوپ بسته دوره‌ی استبداد صغیر را پیش آورد، اما انقلاب آذربایجان و قیام مجاهدین بختیاری و سپهدار تنکابنی، با فتح تهران و خلع محمد علی شاه، مشروطیت را اعاده نمود، و احمد شاه قاجار، آخرین پادشاه این سلسله، را در تحت مراقبت و ارشاد مجلس بتخت نشانید. سلطنت احمد شاه که با طغیانهای سالارالدوله و تحریکات محمد علی شاه مواجه شد، چند سالی بسبب خردسالی او تحت ارشاد و هدایت نایب‌السلطنه‌ها بود (← عضدالملک قاجار؛ ناصرالملک). بعدها، بسبب مزید اغتشاشات (مثلا ← نایب حسین کاشی) و ظهور جج I، دوچار مشکلات بسیار گشت. ضعف خزانه را، که از اسرافهای بیجا و قروض خارجی کارش بافلاس کشیده بود، اقدامات بیزو و شوستر نتوانست چاره کند. و امنیت راهها نیز با وجود تحریکات بیگانگان از عهده‌ی صاحبمنصبان و مستشاران سوئدی برنیامد. در جج I، ایران، با آنکه اعلام بیطرفی کرد، لیکن میدان تجاوز و تعارض روس و عثمانی واقع گشت. حرکت قوای روس بجانب تهران منتهی بقضیه‌ی مهاجرت شد، که در مغرب ایران کشمکش بین عثمانی و روسیه را رنگی خاص داد. تزلزل و بی‌ثباتی و ناامنی در تهران منجر به تشکیل مجامعی از قبیل کمیته‌ی مجازات و در فارس و کرمان بهانه‌ی تشکیل نیروی انگلیسی بنام پلیس جنوب گشت، و مزید توقع و تجاوز روس و انگلیس (قرارداد ۱۹۱۶)، علی الخصوص با غیبت و فترت مجلس، مشکلات بسیار ببارآورد، و حتی در پایان جج I، قراردادی با انگلیسها منعقد شد (۱۹۱۹) که تقریباً اختیار مالیه و نظام و طرق ایران را به انگلیسها وامیگذاشت، و این امر، باضافه‌ی ظهور انقلاب کبیر روسیه و رفتن قوای روس از ایران، در آذربایجان منتهی باعتراض خیابانی و در گیلان منجر به قیام کوچک جنگلی گشت، و این احوال تا کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ (سوم اسفند) دوام داشت، که در ورای گرد و غبار آن، قیافه‌ی قهرمان جدید تاریخ ایران، رضا خان سردارسپه (← رضا شاه کبیر)، نمایان گردید، و او از آن پس وزارت جنگ را بدست آورده به ریاست وزرا و فرماندهی کل قوا رسید، و با مزید قدرت او دولت قاجاریه روی بافول آورد (مثلا ← جمهوری یا غوغای جمهوری)، و با خلع احمد شاه از طرف مجلس، سلطنت قاجاریه انقراض یافت، و سردارسپه بنام رضا شاه زمام مملکت را در دست گرفت.

XIII– رضا شاه، بانی و مؤسس سلسله‌ی پهلوی، بیست سال با قدرت تمام حکومت کرد، و حکومت نظامی او، در آرامش نسبی بعد جج I و مخصوصاً در وضع جدیدی که روسیه و عثمانی (ترکیه) را از امکان نفوذ و مداخله در امور ایران برکنار کرده بود، توانست با توسعه‌ی طرق و ایجاد قشون ملی و متحدالشکل و مخصوصاً با الگوهای غربی کار آشفته‌ی ایران را قراری دهد، و این امور که البته با برخورد قهرآمیز با اسلام و مبانی دینی همراه بود با عدم رضایت طبقات مردم نیز مواجه بود، حکومت مستبدانه او سبب شد که ایران از جهت ظاهر و معنی عوض شده و از بسیاری جهات تمدن مغرب‌زمین را اخذ و اقتباس نماید، ولیکن ظهور جج II و استعفای اجباری او از مقام سلطنت و اشغال ایران از جانب متفقین مقارن جلوس جانشین او، محمدرضا شاه پهلوی، مشکلات تازه‌ای برای ایران پدید آورد (← جنگ جهانی II).

ایران دبیربذ، در عهد ساسانی: ← دبیر.

ایران در زمان ساسانیان، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی تاریخی، از کریستنسن، که در باره‌ی تاریخ و تمدن دوره‌ی ساسانیان، و از مراجع مفید میباشد. اول‌بار در ۱۳۱۷ هش و سپس با اضافاتی در ۱۳۳۵ هش دز تهران طبع شده. این کتاب را مصریها نیز بعنوان ایران فی عهد الساسانیین از فرانسوی ترجمه کرده‌اند (چاپ مصر، ۱۹۵۷).

ایران سپاهبذ، در عهد ساسانیان: ← ارتشتاران.

ایرانشاه ابن تورانشاه: ← ایرانشاه سلجوقی.

ایرانشاه سلجوقی [ایرانشاه ابن تورانشاه]، فت ۴۹۵ (یا ۴۹۴) هق، پنجم پادشاه از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر تورانشاه I. بعد از پدر بسلطنت نشست (ذی القعده‌ی ۴۹۰)، اما بسبب اشتغال بمناهی و تمایل بالحاد و زندقه، علما او را تکفیر نمودند، و فتوی بقتلش دادند، و عوام بردسیر نیز بر او شوریده یکی از خاصان او را، که کاکا بلیمان نام داشت و موجب تشویق او بکفر و الحاد بود بکشتند، و او خود از بردسیر به بم گریخت؛ اما مردم بم به پیشواز او رفته همراهانش را و سپس خود او را هلاک کردند. مدت سلطنت او ۵ سال بود، و بعد از او پسرعمش ارسلانشاه I بسلطنت نشست.

ایرانشهر (irānšahr)، شهرستان، استان بلوچستان و سیستان، جش ایران. از ج‌غ به پاکستان و از ل به شهرستان زاهدان محدود است. مرکزش ایرانشهر و آبادیهای عمده‌اش بزمان، بمپور، سرباز، راسک، و فنوج است. هوایش بسیار گرم است. رودهای عمده‌اش بمپور و سرباز است. بس طبق قتکا (۱۳۱۶ هش) ایرانشهر بخش شهرستان خاش تعیین شد. در اردیبهشت ۱۳۲۶ هش فرمانداری ایرانشهر تشکیل شد، و تابع حوزه‌ی بلوچستان که از استان هشتم مجزا گردیده بود قرار داده شد، و بخشهای تابع آن بمپور، سرباز، راسک، فیروزآباد، و بزمان تعیین گردید. فعلا (خرداد ۱۳۴۰ هش) راسک و فیروزآباد یکی از بخشهای شهرستان است. تیره‌های مختلف از طوایف بلوچ در شهرستان زندگی میکنند. مرکز شهرستان، **ایرانشهر** (جـ ۳٬۶۱۸ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در لش شهرستان بفاصله‌ی ۱۷۵ کیلومتری ج خاش و ۳۶۰ کیلومتری ج زاهدان قرار دارد، و در ۱۳۲۳–۲۶ هش مرکز شهرستان خاش بود. این شهر تا خرداد ۱۳۱۵ هش فهرج (fahraj) نام داشت، و نامش بهره نیز ضبط شده است.

ایرانشهر، دبیرستان: ← ثروت، مدرسه‌ی.

ایرانق (irānaq)، ده (جـ ۱٬۷۲۳ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۴ کیلومتری غ بستان‌آباد.

ایران قبل از اسلام. در ادوار تاریخی قسمت اعظم ایران را آریائیها یا آریاها اشغال کرده بودند، و ایران از همین قوم نام گرفته است. علاوه بر آریائیها، قبایل متعدد غیر آریائی نیز در ایران سکنی داشته‌اند، و مثلا جغرافیدانان یونانی از مردمی بنام آناریاکای (= غیر آریائی) نام برده‌اند، که ساکن سرزمین ماد بودند. و احتمالا تاپورها، آماردها، کاسیها، و مخصوصاً کادوسیها یا گِلاها (ساکن گیلان) ازین مردم غیر آریائی بودند. در سلسله‌کوههای زاگرس نیز گروههای غیر آریائی‌ـمانند گوتیها، لولوبیائیها، کوسائیها، و عیلامیها (در عیلام)ـسکونت داشتند، و این طوایف سرانجام مقهور هندواروپائیان شدند.

از جمله‌ی آریائیها مادها در لغ ایران (سرزمین ماد)، پارسیها در قسمت جنوبی (کمابیش مطابق فارس)، و پارتها در خراسان (← پارت) سکنی داشتند. نام مادها اول‌بار در ح ۸۳۶ قم در تاریخ میآید، و این قوم در اوایل قرن هفتم قم اولین دولت ایرانی را تأسیس نمودند. از پادشاهان بزرگ این سلسله هووخشتره (کواکسارس) بود، و او با دولت بابل متحداً دولت آشور را مقهور و مملکت آشور را بین خود تقسیم کردند، و قدرت دولت ماد نه فقط بر ایران بلکه بر ارمنستان غربی و کپدوکیه بسط یافت. دولت ماد در ۵۵۰ قم بدست کوروش بزرگ منقرض شد، و سلطنت ایران به پارسیان منتقل گردید (← هخامنشی، سلسله‌ی). در زمان داریوش بزرگ امپراطوری هخامنشی بمنتهای وسعت خود رسید، و از هند و پامیر تا دریای آدریاتیک و از دریای عمان تا کوههای قفقاز و دریای خزر و ماوراء سیحون منبسط بود. جنگهای ایران و یونان (← مدی، جنگهای) در زمان او آغاز گردید. دولت هخامنشی سرانجام در ۳۳۰ قم بدست اسکندر مقدونی منقرض شد، تخت جمشید بآتش بسوخت، داریوش III بقتل رسید، و ایران جزئی از امپراطوری مقدونیه گردید. پس از مرگ (۳۲۳ قم) اسکندر، ممالک مفتوحه‌ی او بین جانشینانش تقسیم شد، و بیشتر متصرفات آسیائی او، که ایران هسته‌ی آن بود، به سلوکوس I رسید، و ایران تحت حکومت سلوکیان درآمد، و این سلسله در ۳۱۲–۶۴ قم در ایران سلطنت کرد، و در این

دوره تمدن یونانی در ایران نفوذ نمود. سلطنت سلسله‌ی سلوکی را در ایران قوم آریائی پارت منقرض کرد، و از حـ ۲۵۰ قم تا ۲۲۶ بم سلسله‌ی اشکانیان در قسمتهائی از ایران و سرزمینهای مجاور آن سلطنت کردند، و امپراطوری اشکانی در دوره‌ی عظمت آن از رود فرات تا هندوکش و حدود پنجاب و از دریای عمان و خلیج فارس تا رود جیحون و دریای خزر و کوههای قفقاز انبساط یافت. در عهد اشکانی جنگهای ایران و روم آغاز گردید. سلسله‌ی اشکانی بعلت فساد و اختلافات داخلی ضعیف شد، و سرانجام بدست اردشیر I ساسانی منقرض گردید، و وی سلسله‌ی پارسی ساسانیان را تأسیس نمود که تا ۶۵۲ بم در ایران سلطنت کرد. ساسانیان حکومتی ملی و متکی به دین و تمدن ایرانی تأسیس کردند. جنگهای روم و ایران در دوره‌ی ساسانی ادامه یافت. امپراطوری پهناور ساسانی، که زمانی از رود سند تا دریای سرخ ممتد بود، سرانجام بر اثر مشکلات خارجی و گرفتاریهای داخلی ضعیف شد، و آخرین پادشاه این سلسله، یزدگرد III، مواجه با حمله‌ی اعراب مسلمان به ایران گردید. در جنگهای قادسیه (۱۳ هق)، مداین، جلولاء، و نهاوند (۲۱ هق) ایرانیان مغلوب شدند، و دولت ساسانی منقرض شد. برای خلاصه‌ی دنباله‌ی تاریخ ایران از فتح نهاوند ببعد ← ایران بعد از اسلام، تاریخ.

در باره‌ی تمدن ایران قبل از اسلام در ادوار تاریخی به مقالات مخصوص در کتاب حاضر رجوع کنید (مادها؛ هخامنشی، تمدن؛ سلوکیان؛ اشکانی، تمدن؛ ساسانی، تمدن). در اینجا کلیات بسیار مجملی از فرهنگ ایران تا آغاز دوره‌ی مادها ذکر میشود. فرهنگ عصر حجر قدیم ایران بوسیله‌ی کاوشهای سال ۱۳۱۸ هش (۱۹۴۹) هیئت اعزامی دانشگاه پنسیلوانیا در نزدیکی کرمانشاه و کنار دریای خزر شناخته شد. آثار انتقال به زندگی ده‌نشینی همراه با ساختن ظروف سفالی و کشاورزی در باکون و در غاری در مشرق شوش بدست آمده. رفته رفته با پیشرفت کشاورزی و اهلی کردن حیوانات، دهکده‌های فراوان پیدا شد، و دو منطقه‌ی فرهنگی مشخص در این سرزمین ظاهر گردید: یکی در شمال شرقی (سیلک، ری، حصار، آنو)، و دیگری در مغرب و جنوب غربی (گیان، شوش، باکون). مشخص فرهنگ لش سفالهای سرخ‌رنگ و مشخص فرهنگ غ و ج‌غ سفالهای زردرنگ است، که هر دو هنرمندانه با اشکال هندسی نقاشی شده. این هر دو فرهنگ، در اوج خود، از لوازم زندگی شهرنشینی برخوردار بوده‌اند (چرخ و کوره‌ی کوزه‌گری، آلات و ظروف ریختگی یا مسی چکشی)، و تشریفات خاصی برای دفن مردگان داشتند، و مجسمه‌های انسانی و حیوانی سفالی از آن زمان بدست آمده است.

در اوایل هزاره‌ی چهارم قم فرهنگهای جدیدی جانشین فرهنگ کهن شد. دو فرهنگ متوالی همراه با ظرفهای سفالی بی‌نقش در شمال غربی روی کار آمد که در حـ 2000 قم از میان رفت. در خوزستان نیز آثاری بدست آمده که با فرهنگ باستانی عراق ارتباط دارد. نوع تازه‌ای از سفال منقش نماینده‌ی فرهنگ غربی از آن ببعد ایران است (گیان، شوش، تل شغال نزدیک تخت جمشید). از آن زمان تا آغاز تسلط سلسله‌ی هخامنشی، عیلام (شوش) ایالت متمدن و خط و نوشته‌دار ایران، و از لحاظ فرهنگ شبیه سومر و بابل بود. در هزاره‌ی دوم قم دو فرهنگ بر مغرب ایران، میان کرمانشاه و شوش، سایه گسترد، که مشخص اولی تابوتهای سنگی دردار و ظرفهای منقش سه‌پایه، و مشخص دومی کوزه‌های دودسته‌ی تصویردار بود. باستثنای قبرستانی از عصر آهن در سیلک و ظروف خوش‌نقش آن، که حاکی از ارتباط آنها با قفقاز و فریگیا است، آثار باستانی شناخته‌شده‌ی اوایل هزاره‌ی اول قم همه منحصراً از مغرب است. آخرین مهاجرنشین در گیان تا پس از 1000 قم دایر بود. در این زمان، هنر ریخته‌گری جالب توجهی (مجسمه‌ی حیوانات) در لرستان و آذربایجان جنوبی ترقی فراوان کرد. نیز ← سفالگری؛ ایران، هنر و معماری.

ایران و انگلیس، جنگ، عنوان جنگهائی که در سنه‌ی ۱۲۷۳ هق، در حدود فارس و بنادر، بین سپاه ایران با قوای انگلیسی که از خبر محاصره و تصرف هرات بوسیله‌ی حسام‌السلطنه سخت ناراضی شده بودند، روی داد. بسبب عدم رضایت دولت انگلستان از استیلای ایران بر هرات، مستر موری، وزیر مختار انگلیس در ایران، تهران را ترک کرد، و جهت تهدید دولت ایران، انگلستان از هند جهازات جنگی برای تسخیر و تهدید ایران تجهیز نموده بالغ بر ۳۰ کشتی و بیش از ۸٬000 سرباز انگلیسی و هندی و بلوچ و عرب و مقادیر زیادی مهمات در حدود بندر بوشهر فرستاد (ربیع الثانی ۱۲۷۳). چون مقارن این اقدام و تصمیم ناگهانی دولت انگلیس در بندر بوشهر، دولت ایران قوه‌ای نداشت، با وجود اقدامات و تدارکات طهماسب میرزا مؤیدالدوله، حکمران فارس، قوای انگلیس در دو فرسخی خاک بوشهر پیاده شد، و با وجود مقاومت باقر خان تنگستانی و احمد خان و تفنگداران آنها، که در قلعه‌ی بهمنی (یک فرسنگی بوشهر) با انگلیسها مقاومت سخت نمودند، و در جنگی که بین فریقین روی داد بالغ بر ۷٬۴00 نفر انگلیسی و نزدیک ۷۲ نفر از دلیران تنگستانی مقتول شدند، و احمد خان تنگستانی نیز کشته شد. قلعه‌ی بهمنی بتصرف انگلیسها درآمد، و بندر بوشهر هم با وجود مقاومت تفنگچیان دشتی و برازجانی، بدست انگلیسها افتاد (۱۱ دسامبر ۱۸۵۶). مؤیدالدوله، حکمران فارس، بعد از اطلاع ازین واقعه، شجاع‌الملک نوری را که قبلا مأمور کرده بود با عده‌ای لشکر بجانب بوشهر فرستاد، و از تهران نیز میرزا محمد خان قاجار سرکشیک‌باشی (← محمد خان سپهسالار) را با عده‌ای قشون فرستادند. در حدود برازجان بین قوای انگلیس و سپاه شجاع‌الملک نوری تلاقی روی داده، بدون جنگی، انگلیسها بسوی چاه‌کوتاه روانه شدند، و در آنجا باز جنگی روی داده از طرفین عده‌ای مقتول شدند، و درین جنگها افواج قشقائی و عرب و شیرازی و قراگوزلو جلادت و شجاعت تمام ابراز کردند (جمادی الثانی ۱۲۷۳). محمد خان قاجار و مؤیدالدوله، حکمران فارس، بعد از آن لشکر به دالکی برده در صدد تجدید حمله بقوای انگلیس برآمدند، و تا چهار فرسخی بوشهر نیز پیش رفتند. ولیکن درین بین مذاکرات جهت مصالحه پیش آمد و انگلیسها بوشهر را تخلیه کردند.

ایران و روس، جنگهای، عنوان دو سلسله جنگ‌های طولانی که در عهد فتحعلی شاه قاجار بر سر گرجستان و قفقاز بین ایران و روس واقع شد، و عاقبت منجر بشکست ایران و قبول دو عهدنامه‌ی معروف گلستان و ترکمن چای و از دست رفتن متصرفات ایران در قفقاز گردید. این جنگها بدو دوره‌ی متمایز تقسیم میشود، دوره‌ی اول از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ هق، و دوره‌ی دوم از ذیحجه‌ی ۱۲۴۱ تا شعبان ۱۲۴۳ هق.

I – دوره‌ی اول (۱۲۱۸–۱۲۲۸ هق) بدین شرح است که از عهد آقا محمد خان قاجار، امرای مسیحی گرجستان، بسبب تمایلات دینی و بموجب مذاکرات خصوصی، با دربار تزار پاول I روسیه روابط یافته و در صدد قبول حمایت روسیه بودند. بعد از جنگهای آقا محمد خان و قتل او، ایراکلی یا هراکلیوس II، امیر گرجستان، نیز وفات یافت، و پسرش گرگین یا گئورگی XII در طی سلطنت کوتاه خویش بموجب معاهده‌ای که با پاول I بست (۱۲۱۴ هق) پذیرفت که امپراطور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد، و اعقاب وی در گرجستان از جانب تزار عنوان نایب‌السلطنه را داشته باشند، و پاول I فرمان تصرف گرجستان را صادر کرد، و پس از او پسرش آلکساندر I، جهت تسخیر و تصرف گرجستان، سیسیانوف، سردار روس، را روانه‌ی تفلیس کرد. این تحولات گرجستان موجب نارضائی شاهزاده‌ی گرجی، آلکساندر برادر گئورگی، گشت، و او بدربار فتحعلی شاه پناه آورده محرک وی در جنگهای ایران و روس گشت. قشون روس بعد از تصرف تفلیس عازم بردعه و قراباغ شد، و سیسیانوف قصد تسخیر گنجه کرد؛ جواد خان قاجار، حاکم گنجه، بدفاع و مقابله برخاست، اما کاری از پیش نبرد، و قبل از آنکه لشکر فتحعلی شاه بیاری جواد خان فرارسد، سیسیانوف گنجه را بگرفت، و آنجا را طی سه روز قتل عام کرد. جواد خان و پسرش درین واقعه بقتل آمدند، و اهل قراباغ و ایروان نیز خائف شده با سردار روس بنای مدارا نهادند (۱۲۱۸ هق). در سنه‌ی ۱۲۱۹ هق محمد خان قوانلوی قاجار، بیگلربیگی ایروان، بر ضد عباس میرزا ولیعهد، سیسیانوف را به ایروان دعوت کرد، و او با ۲۰٬000 سوار روسی و سی عراده توپ از تفلیس بجانب ایروان تاخت، و در اوچ کلیسا (← اچمیادزین) بین او و لشکر عباس میرزا جنگ روی داد. درین بین محمد خان، بیگلربیگی ایروان، از سازش و دعوت سیسیانوف پشیمان شد، و سیسیانوف بقهر و حیله قسمتی از ایروان را گرفت، و با محمد خان بجنگ پرداخت. فتحعلی شاه، که مقارن این وقایع از سلطانیه به تبریز آمده بود، از رود ارس بگذشت، و در یک فرسنگی ایروان فرود آمد، و چند روز جنگ سخت روی داد، و در یک موضع قریب ۴٬000 تن از لشکر روس کشته شد که گویند فتحعلی شاه از سرهاشان در کنار لشکرگاه خویش کله‌منار ساخت. عاقبت سیسیانوف ایروان را فروگذاشت و به تفلیس بازگشت، و فتحعلی شاه حکمرانی ایروان را همچنان به محمد خان قاجار واگذاشت، و ابوالفتح خان جوانشیر را مأمور نظم قراباغ کرده، خود بهمراهی عباس میرزا به تهران بازگشت. اندکی بعد ازین واقعه، ابراهیم‌خلیل خان

ایران و روس، جنگهای

جوانشیر، حاکم موروثی قراباغ، در پناه‌آباد تحصن جست، و با سیسیانوف بمذاکره پرداخت، و او را بکومک خویش خواند. اما لشکر عباس میرزا، با وجود ممانعت و مقاومت لشکر سیسیانوف و جوانشیر، از روی پل خداآفرین از ارس عبور کرده قلعه‌ی شوشی را که پناهگاه مهم و عمده‌ی لشکر ابراهیم‌خلیل خان بود محاصره کرد، و فتحعلی شاه نیز خود از ارس گذشته در تخت طاوس، هشت فرسنگی قلعه‌ی شوشی، فرود آمد. سیسیانوف سرهنگی را، نامش کرگین، با لشکر و تجهیزات بکومک قلعگیان شوشی فرستاد، و بین این سرهنگ روسی با قوای عباس میرزا در محلی بنام عسکران جنگی سخت روی داده، بعد از شش روز زد و خورد، سرهنگ روسی مقهور و مجروح گشت، و لشکری هم که سیسیانوف بمدد آن سرهنگ آورد از لشکر عباس میرزا شکست خورد (ربیع الثانی ۱۲۲۰ هق)؛ و چندی بعد گنجه نیز از تصرف روسیه خارج شد و بدست ایران افتاد. درین بین، سیسیانوف یکی از سرکردگان خود را واداشت که با سفاین روس از راه دریای خزر به گیلان بتازد، و آن سردار انزلی را گرفت ولیکن در بره‌بازار منلوب شده بگریخت. چون فتحعلی شاه و عباس میرزا از ارس گذشتند، سیسیانوف قلعه‌ی شوشی را تصرف کرده دیگر بار به گنجه رفت. پس از آن، سیسیانوف مصطفی خان شیروانی، حاکم شیروان، را بفریفت و بدان ولایت رفت؛ لیکن در نزدیک باکو از طرف قوای عباس میرزا محصور شد، و با تنگی آذوقه و شدت سرما از ناچاری با حسینقلی خان قاجار طالب ملاقات و مذاکره‌ی صلح شد، لیکن درین ملاقات بدست ملازمان حسینقلی خان قاجار بخدعه هلاک شد (ذی الحجه‌ی ۱۲۲۰)، و لشکریان وی ناچار بمقر خود در تفلیس مراجعت کردند. گفته‌اند ملا محمد اخباری قتل او را قبل از وقوع پیش‌بینی کرده و بدعوی طلسم و تسخیر ارواح قتل وی را سبب گشته بود. بعد از قتل سیسیانوف، با آنکه یک چند جز زد و خوردهای جزئی حادثه‌ی مهمی در تلاقی روس و ایران روی نداد، روسها غالباً در بلاد قراباغ و شکی و شیروان پیشرفت کردند، و گلازناپ (glāzenāp) نام، سردار آنها، دربند را تسخیر کرد، ولیکن عباس میرزا گودوویچ (gu-dovic) را که بقصد تسخیر ایروان آمد شکست داد (شوال ۱۲۲۳)، و با آنکه در سنه‌ی ۱۲۲۲ روسیه ستفانوف نام را بدرخواست صلح فرستاد، فتحعلی شاه از غرور و شاید باتکاء مواعید ناپلئون از قبول صلح خودداری کرد، و گودوویچ، فرمانروای گرجستان، نیز با وجود بذل جهدی که بوساطت ← ژنرال **گاردان** در راه تأمین صلح نمود (۱۲۲۳ هق) فایده نیافت، و سال بعد محمد علی میرزا دولتشاه در حدود ایروان و عباس میرزا ولیعهد در حدود گنجه کر و فری کرده تورماسوف (tormāsof)، سردار روس، را که بجای گودوویچ فرمانروای گرجستان شده بود بطلب مصالحه واداشت (۱۲۲۴ هق)، و سال بعد نیز تورماسوف از حاکم ایروان شکست سخت خورد (۱۲۲۵ هق)، و سردار دیگری که بعد از او بفرمانهی گرجستان مأمور شد نیز در محل موسوم به سلطان از دست عباس میرزا که لشکرش تحت نظر صاحب‌منصبان انگلیسی تربیت یافته بود شکست خورد (۱۲۲۶)، ولیکن کاتلیارفسکی (kātliārefski)، سردار روس، در محل موسوم به اصلاندوز عباس میرزا را شکست سخت داده (ذی الحجه‌ی ۱۲۲۷) ارکوان و لنکران را نیز گرفت (محرم ۱۲۲۸). بعد از شکست اصلاندوز، که گذشته از جهات دیگر تا حدی بسبب عدم همکاری و حتی نافرمانی صاحب‌منصبان انگلیسی اردوی عباس میرزا صورت گرفت، ارکوان و لنکران نیز بدست لشکر روس افتاد، و برای جبران این وهن، فتحعلی شاه بقصد آذربایجان حرکت کرده عده‌ای از سرداران و شاهزادگان را نیز بدان صوب مأمور نمود. درین بین، چون عزیمت ناپلئون بقصد مسکو (ژوئن ۱۸۱۲ بم) روسیه را با وحشت حریف تازه‌ای مواجه کرده بود، سردار روس، رتیشچف (rtiščef) نام، بوساطت ← سر ویلیام گور **اوزلی**، ایلچی انگلیس، جهت آسودگی از خطر حمله‌ی ایران، طالب صلح گشت، و بصوابدید **میرزا شفیع مازندرانی** صدر اعظم قرار مصالحه رفت، و **میرزا ابوالحسن ایلچی** مأمور قراباغ شده در چمن گلستان نمایندگان دولتین ملاقات کردند، و عهدنامه‌ی موسوم به ← **عهدنامه‌ی گلستان** با عجله‌ی تمام منعقد گردید (۹ شوال ۱۲۲۸ هق، اکتبر ۱۸۱۳)، و بدینگونه دوره‌ی اول جنگهای ایران و روس خاتمه یافت.

II – دوره‌ی دوم (از ذی الحجه‌ی ۱۲۴۱ تا شعبان ۱۲۴۳ هق) جنگهای ایران و روس نزدیک دو سال طول کشید، و منتهی به ← **عهدنامه‌ی ترکمن چای** شد. اسباب عمده‌ی تجدید جنگ بین ایران و روس—غیر از عدم رضایت علما و مجتهدین از نتیجه‌ی جنگهای سابق، و شکایت مستمر و مداوم رعایای بلاد گرجستان و مسلمین آن بلاد، و همچنین تحریکات مستمر رقبا و مخالفان عباس میرزا ولیعهد در دربار تهران که معاهده‌ی گلستان را سبب تحکیم موقعیت و تأمین سلطنت موروث عباس میرزا میشمردند—تا حدی در واقع تجاوز مستمر لشکر روس و پیشروی دائم آنها در داخل سرحدات مقرر در عهدنامه‌ی گلستان، و مماطله‌ی آنها در حل اختلافات سرحدی، و مخصوصاً عدم تمکین آنها از نتایج مذاکرات ممتد، و غرور و تعدی بی‌حساب سرداران روس در معامله با مسلمین، و تحریکات امرای محلی گرجستان در ایران بود. مجموع این اسباب منتهی شد باین امر که فتحعلی شاه، بعد از یأس کلی از مواعید ناپلئون بناپارت (امپراطور فرانسه) و ← ژنرال **گاردان** (مأمور و فرستاده‌ی او به ایران)، و بر خلاف میل انگلستان که با وجود تعهدات سابق ← سر جان ملکم و ← سر ویلیام گور **اوزلی** با روسیه بر ضد ناپلئون اتحاد داشت، و همچنین تا حدی باستظهار ترتیبات تازه‌ای که در قشون ایران بسبب اخذ تعلیمات نظامی اروپائی پیدا شده بود، و هم باتکاء فتوائی که مجتهدین در لزوم جهاد با روس داده بودند عاقبت مصمم بتجدید جنگ با روس گشت، و با وجود مأموریت منشیکوف، فرستاده‌ی جدید روس، که برای اعلام فوت تزار الکساندر I و ترتیب قرار حل اختلافات بدربار فتحعلی شاه آمده و در واقع بدون ملاقات شاه بازگشت، فتحعلی شاه در ذی الحجه‌ی ۱۲۴۱ هق، به فتوای بعضی از علمای شیعه از قبیل ملا احمد نراقی و آقا سید محمد اصفهانی و باصرار و تحریک آنها، و با وجود مخالفت حاجی میرزا ابوالحسن ایلچی، وزیر خارجه، و میرزا عبدالوهاب نشاط و معتمدالدوله که جنگ را مصلحت نمیدانستند، فتحعلی شاه دیگر بار جهت استرداد بلاد مفتوحه بمحاربه‌ی با روس مصمم شد. در زد و خوردهائی خونین که بین فریقین روی داد، روسها شیروان و شکی را تخلیه کردند، و بعد از دادن ۴٬۰۰۰ تن تلفات از آن حدود رفتند. عباس میرزا لنکران و سالیان را نیز از آنها بازگرفت، و فتحعلی شاه، که با اردوی خود به اردبیل رفت، عباس میرزا را بفتح شوشی فرستاد، ولی چون ژنرال مددوف، سردار روس، گنجه را در محاصره گرفت، عباس میرزا بعزم استخلاص گنجه از محاصره‌ی شوشی دست برداشت؛ اما گنجه بدست مددوف افتاد، و ژنرال ا. ف. **پاسکویچ** نیز از تفلیس بامداد او آمد، و لشکر عباس میرزا، غالباً بسبب بی‌نظمی اردو، منلوب شد. فتحعلی شاه نیز از آذربایجان به تهران بازگشت و عباس میرزا را در کنار ارس بداشت. پس از آن، دسته‌های مختلف لشکر ایران مددوف را در میان گرفته کر و فری تمام کرد، مع ذلک، درین میان فرمانروائی گرجستان به پاسکویچ محول گشت، و ژنرال پاسکویچ در ولایت گنجه در نزدیکی محلی موسوم به گنبد شیخ نظامی لشکر عباس میرزا را شکست سختی داد، و تلفات و خسارات بسیار بر ایرانیان وارد آمد، و لشکر ایران بسبب عدم آذوقه و عدم وسیله در بلاد سر راه دست بینما و فساد زد. عباس میرزا به حدود ارس عقب نشست، و با آنکه فتحعلی شاه نیز خود از تهران با لشکری به آذربایجان آمده در چمن موسوم به طویله‌ی شامی، واقع در قراجه‌داغ و در نزدیکی ارس، اردو زده بود، عباس میرزا از شرم شکست یک چند از ملاقات پدر تن زد، و عاقبت بعد از ملاقات، فتحعلی شاه در ماه صفر ۱۲۴۲ به تهران بازگشت، و عباس میرزا به تبریز رفت، و جهت جبران شکست سابق بتدارک مقدمات پرداخت. چندی بعد پاسکویچ ایروان را محاصره کرده نخجوان را گرفت، و فتحعلی شاه باز خود اردو به آذربایجان برده در حدود سالیان دسته‌ای از قوای روس از ایران شکست خورده فرار کردند. اما در تلاقی که بین عباس میرزا و سواره‌ی قزاق پاسکویچ روی داد، عباس میرزا با وجود ابراز رشادت شکست خورده بگریخت، و قلعه‌ی عباس‌آباد را واقع در ده فرسنگی مرند گرفت (۲۷ ذی الحجه‌ی ۱۲۴۲)، ولیکن در آنجا بسبب ظهور وبا عده‌ای از لشکرش تلف شد و درخواست مصالحه نمود. اما شاه از قبول مصالحه ابا کرد، و بعد از بازگشت شاه به تهران، عباس میرزا در محلی موسوم به آباران لشکر روس را شکست داده به خوی بازگشت. پاسکویچ بمحاصره‌ی ایروان پرداخت، و با آنکه امیدی بفتح آن نداشت، چون حسین خان برادر، سردار ایرانی، قلعه‌ی سردار-آباد را بتصرف او داد، وی در آن حدود مستقر شد؛ و مقارن این احوال، ژنرال اریستوف، سردار روس، بدعوت خوانین ناراضی مرند و باستظهار میر فتاح، مجتهد جوان و متنفذ تبریز، با ۳٬۰۰۰ سرباز روس تبریز را بدون مقاومت گرفت، و آصف‌الدوله، حکمران تبریز، را دستگیر نمود. ایروان، از خبر سقوط تبریز، ترک مقاومت گفته مأیوسانه تسلیم شد. پاسکویچ نیز بعد از فتح ایروان با ۳۰٬۰۰۰ لشکر از راه مرند به تبریز

آمد، و ۳۵٬۰۰۰ لشکر دیگر را که در ولایات قراباغ و گنجه و نخجوان بود به آذربایجان خواند، و بدین طریق روسیه بتسخیر و حفظ آذربایجان پرداخت. این حوادث، عباس میرزا را که در خوی بود پریشان کرد. عباس میرزا از خوی به اورمیه رفت، و آنجا کسی نزد پاسکویچ فرستاده طالب مصالحه شد، و پاسکویچ شرط مصالحه را قبول ارس بعنوان سرحد دولتین و پرداخت غرامت جنگ به روسیه شمرد، و در دهخوارقان، پنج فرسخی تبریز، با عباس میرزا ملاقات کرده، بعد از مذاکرات، غرامت بمبلغ ده کرور مقرر شد، که تخلیهٔ کامل آذربایجان از قشون روس موکول به تأدیهٔ تمام اقساط آن مبلغ گردد. لیکن مذاکرات دهخوارقان، بسبب مماطلهٔ تهران در پرداخت قسط اول غرامت و بجهت تظاهرات و تبلیغاتی که در تهران بر ضد روس و بر ضد عباس میرزا روی داد، بعد از دو ماه بدون نتیجه متوقف شد، و روسها به اردبیل نیز که تا آنوقت بدست محمد میرزا (← محمد شاه قاجار) بود وارد شده بر نفایسی از بقعهٔ شیخ صفی دست یافتند. عاقبت فتحعلی شاه شش کرور بابت قسط اول غرامت را، با وجود مخالفتهای درباریان، توسط منوچهر خان معتمدالدوله نزد عباس میرزا فرستاد، و مذاکرهٔ صلح دیگر بار در قریهٔ ترکمن‌چای شروع شده عهدنامهٔ موسوم به ترکمن‌چای را طرفین منعقد و امضا کردند (۵ شعبان ۱۲۴۳، اول فوریهٔ ۱۸۲۸)، و بدین ترتیب ایروان و نخجوان و اوچ کلیسا به روسیه واگذار شد، و ده کرور خسارت جنگ به ایران تحمیل گشت.

ایران و عثمانی، جنگهای، عنوان یک سلسله جنگها که از عهد صفویه تا اوایل قاجاریه مکرر بین دولتین ایران و عثمانی روی داده، و غالباً محرک عمدهٔ آنها اختلاف مذهب بوده است. این جنگها را روی هم رفته میتوان به سه دورهٔ مجزا تقسیم کرد: (I) عهد صفویه؛ (II) عهد افشاریه و زندیه؛ (III) دورهٔ قاجاریه.

I - عهد صفویه. جنگهای ایران و عثمانی در دورهٔ صفویه آغاز گردید. از اسباب آن یکی این بود که سلطان سلیم I عثمانی که داعیهٔ خلافت و ایجاد چیزی شبیه به "وحدت اسلامی" داشت، نمیتوانست ببیند که در آسیا دولت مقتدر شیعی‌مذهبی وجود پیدا کند، و دیگر اینکه سعی و اهتمام شاه اسماعیل I صفوی، مؤسس سلسلهٔ صفویه، و جانشینش، شاه طهماسب I صفوی، در ترویج تشیع در ایران، که غالباً همراه با تهدید و فشار و مقرون با تجهیز دسته‌های تولائیان و تبرائیان در بلاد بود، البته موجب تحریک خشم و نفرت عامهٔ مسلمین نسبت باین خاندان و سلطنت آنها بود، و در بلاد ایران فراوان بودند مسلمینی از اهل سنت که، بسبب تجاهر صفویه و اتباع آنها به لعن و طعن و تبری نسبت به خلفا و صحابه، خواستار زوال دولت نوخاستهٔ صفوی بودند، و حتی سلطان عثمانی را بتسخیر ایران دعوت مینمودند. وقوع شورش و طغیان شاه قلی تکلو در ربیع الاول ۹۱۷ هق در ولایت تکلوی عثمانی، که منتهی بقتل عام سبعانه و دهشتناک شیعه در ممالک عثمانی در زمان سلطان سلیم I گشت و نزدیک ۴۰٬۰۰۰ تن از شیعه از اهل ممالک عثمانی در آن حادثه مقتول شدند، سلطان سلیم را متوجه خطری کرد که از جانب ایران و دولت صفویه او را تهدید مینمود. این امور سبب بروز جنگهای ممتد بین صفویه و سلاطین عثمانی شد، و در این جنگها، چنانکه از اسناد و مکاتبات رسمی آن ادوار برمی‌آید، عثمانیها غالباً ازبکان و ترکمانان و سایر طوایف سنی مجاور ایران را نیز دعوت و تحریک میکرده اند که، در موقع هجوم لشکر عثمانی به ایران، آنها نیز در سایر حدود و ثغور بر مملکت صفوی هجوم بیاورند. بدین گونه، هرچند دولتین عثمانی و صفوی بحکم موقع جغرافیائی و احوال سیاسی تا حدی همان جنگهای مستمر هفتصد سالهٔ بین روم و ایران باستان را ادامه دادند، لیکن این بار محرک و بهانهٔ عمدهٔ طرفین تعصبات مذهبی بود، و بهمین جهت، مقارن اواخر عهد صفوی، که حدت تعصبات طرفین فرونشسته و هر دو طرف بسبب جنگهای متوالی و گرفتاریهای مختلف تا حدی فرسوده شده بودند، آمادهٔ ترک اختلافات گشته راضی بمصالحه شدند، و این جریان مقارن با ضعف و انحطاط طرفین و شروع دولت قاجاریه افتاد.

اولین جنگ ایران و عثمانی در سال ۹۲۰ هق روی داد، و موسوم است به جنگ چالدران. سلطان سلیم I، که یکی از کسانش از بیم او به ایران پناه آورده بود، از راه ارمنستان به ایران لشکر کشید، و در دشت چالدران، شاه اسماعیل با او جنگی سخت کرد، و دلاوریهای بسیار از خود نشان داد. اما بسبب آنکه سپاه عثمانی مجهز بتوپ و تفنگ بود، و لشکر ایران اسلحهٔ آتشین نداشت، سرانجام شاه اسماعیل مغلوب شد. و سلطان سلیم تبریز را گرفت؛ اما چند روزی بیش در آنجا نماند، و مردم تبریز ترکان او را آزار نمودند، و او آخر مجبور شد از خاک ایران خارج شود، و گرفتاریهائی که در خاک بالکان برای او پیش آمد سبب شد که دوباره مجال توجه به ایران نیابد.

شاه طهماسب I صفوی نیز در سالهای ۹۴۰-۴۲ هق گرفتار حملهٔ سلطان سلیمان قانونی، پادشاه عثمانی، گردید. سلطان سلیمان بین النهرین و تبریز را گرفت و تا سلطانیه پیش آمد؛ اما شدت زمستان او را مجبور ببازگشت کرد، و چهار سال بعد نیز باز لشکر آورد و تبریز را گرفت، لیکن باز بعقب‌نشینی مجبور شد، و متصرفات او باز بدست ایران افتاد. در ۹۵۳-۵۵ هق نیز، بتحریک القاص میرزا، برادر شاه صفوی، که بدرگاه عثمانی پناه برده بود، لشکر به ایران آورد و تبریز و اصفهان را گرفت؛ اما درین بین میانهٔ القاص میرزا با ترکان بهم خورد، و آنها بازگشتند، و القاص میرزا گرفتار شد، و پس از آن سلطان سلیمان یک بار در ۹۵۹ هق و یک بار دیگر در ۹۶۱ هق بخاک ایران تعرض کرد، اما کاری از پیش نبرد، و عاقبت در ۹۶۲ هق، نخستین معاهدهٔ صلح بین دولتین انعقاد یافت. در ۹۶۹ هق، بایزید، پسر سلطان سلیمان، بدربار شاه طهماسب پناه آورد، اما شاه بر خلاف مروت او را بدست مأمورین سلطان تسلیم نمود. مع هذا، صلح دولتین دیری نپایید، و در زمان سلطان محمد صفوی، ترکان عثمانی به ایران هجوم آوردند، و حمزه میرزای صفوی دو بار هجوم آنان را دفع کرد.

چون سلطنت به شاه عباس I صفوی رسید، وی در آغاز، که ازبکان به خراسان تاخته بودند، مصلحت وقت را در آن دید که با عثمانیها کنار بیاید، و ازین رو در ۹۹۸ هق با دولت عثمانی صلح کرد، و قسمتهائی از ولایت آذربایجان و شیروان و بنادر خزر و کردستان و لرستان را، که عثمانیها در دورهٔ بعد از شاه طهماسب I، یعنی در طی ۱۲ سالهٔ فاصلهٔ بین ۹۸۵ و ۹۹۸ هق، از ایران گرفته بودند، بآنها واگذاشت. اما بعد از اصلاح قشون خود، در سال ۱۰۱۱ هق، موقع و بهانهٔ مناسب جهت استرداد ولایات متصرفی ایران از دست ترکان عثمانی بدست آورد، و طی جنگی، تبریز (۱۰۱۲ هق) و ایروان و شیروان را از آنها، که در این زمان بسبب جنگهای مستمر اروپا و مخصوصاً بعلت مواجهه با طغیانهای داخلی تا حدی ضعیف شده بودند، مسترد کرد، و چندی بعد، در جنگی دیگر که نزدیک اورمیه (رضائیهٔ امروز) روی داد، تمام آذربایجان و کردستان و بغداد و موصل و دیاربکر را بتصرف درآورد، و حتی مشاهد مقدس، مانند کاظمین و نجف و کربلا، را نیز ضمیمهٔ قلمرو خویش کرد. در صلحی که پس از این واقعه انجام شد (۱۰۲۱ هق)، مقرر گردید دولت عثمانی دست از دعاوی خویش بردارد، و شاه عباس در عوض در هر سال دویست بار ابریشم بآن دولت بپردازد. اما، چون شرایط معاهده انجام نشد، دولت عثمانی لشکر بتسخیر تبریز و ایروان فرستاد، ولیکن شکست خورد؛ و دیگر بار بنای تاخت و تاز نهاد، تا سال ۱۰۲۷ هق که باز معاهدهٔ صلح برقرار شد. در ۱۰۳۴ هق، باز عثمانیها بغداد را محاصره کردند، اما کاری از پیش نبردند، و ببازگشت ناچار شدند، و شاه عباس همچنان در اوج قدرت خویش ماند.

در دورهٔ سلطنت (۱۰۳۸-۵۲ هق) شاه صفی، سلطان مراد IV، که در واقع آخرین سلطان جنگجوی از خاندان آل عثمان بشمار است، برای گرفتن انتقام شکستهای سابق، بعد از زد و خوردهائی در حدود عتبات، از طرف شهرزور و کردستان به همدان لشکر فرستاد (۱۰۳۹ هق)، و لشکریان او همدان را گرفته قتل و غارت کردند، و با مردم به وحشیگری تمام رفتار نمودند، و بعد مجدداً عازم بغداد شدند. ولی به گرفتن آنجا قادر نیامدند، و به موصل عقب نشستند، و جنگ دولتین مدتی متارکه شد. در ۱۰۴۵ هق، سلطان مراد متوجه ایروان شد، و پس از تسخیر آنجا به تبریز آمد، و آنجا را خراب کرده به قسطنطنیه مراجعت نمود، و سپس شاه صفی به آذربایجان آمد، و ایروان را گرفت، و به اصفهان مراجعت کرد. سه سال بعد سلطان مراد بطرف بغداد رفت، و آنجا را تصرف نمود، و قتل و کشتار بیرحمانه کرد، و شاه ضعیف صفوی نیز بقبول صلح تن در داد، و قرار شد بغداد را عثمانیها داشته باشند، و ایروان را ایرانیها.

بعد از مرگ (۱۰۵۰ هق) سلطان مراد IV، که در جوانی و در سن ۲۸ سالگی روی داد، تا مدت قریب یک قرن بین ایران و عثمانی صلح و صفا برقرار بود، اما در دورهٔ استقرار افاغنه در ایران و هرج و مرج اوضاع و دست‌اندازی پطر کبیر به سواحل گیلان، عثمانیها موقع را مغتنم شمرده تفلیس و گنجه و باکو را گرفتند، و با روسها راجع به تقسیم ایران معاهده‌ای منعقد کردند، و قرار گذاشتند که عثمانیها تبریز و همدان و کرمانشاه

یعنی ایران غربی را ضمیمه‌ی متصرفات خود نمایند. بعد از انعقاد این قرارداد، عثمانیها مشغول تصرف شهرهای ایران شدند، و همدان و تبریز را گرفتند، و اشرف افغان هم، که بجلوگیری آنها رفت و آنان را شکست داد، عاقبت ببهانه‌ی حفظ وحدت اسلام و اجتناب از محاربه با سنیهای همکیش، در ۱۱۴۰ هق با عقد و امضای صلحنامه‌ای ملتزم شد که سلطان عثمانی را خلیفه‌ی کل مسلمین بشناسد.

II . عهد افشاریه و زندیه. استرداد قسمتی از بلاد ایران که در عهد افاغنه بدست عثمانیها افتاده بود بوسیله‌ی طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه) انجام گرفت. طهماسب قلی، پس از کوتاه کردن دست افاغنه از ایران، متوجه عثمانیها شد، و آنانرا نزدیک همدان شکست داد، و عراق و آذربایجان را از ایشان گرفت، و به محاصره‌ی ایروان رفت، ولی بسبب انقلابات خراسان بآن سرزمین بازگشت. شاه طهماسب II شخصاً فرماندهی جنگ با عثمانی را بعهده گرفت، و به محاصره‌ی ایروان رفت، ولی نتوانست آن را بگیرد، و علاوه در نزدیک همدان از عثمانیها شکست بزرگی خورد، و آنچه را طهماسب قلی بدست آورده بود از دست داده به موجب معاهده‌ای رود ارس را سرحد ایران قرار داد، و گنجه و تفلیس و ایروان و شماخی و داغستان را به عثمانی واگذاشت، و فقط به گرفتن آذربایجان و ولایات غربی ایران قناعت کرد (۱۱۴۴ هق). چون خبر این معاهده به طهماسب قلی رسید، سخت برآشفت، و معاهده را بی‌اعتبار اعلام نمود، و پس از خلع شاه طهماسب، به محاصره‌ی بغداد شتافت، ولی از توپال عثمان، سردار عثمانی، شکست خورده به همدان عقب نشست (۱۱۴۶ هق)، اما اندکی بعد، در همان سال، توپال را مغلوب و مقتول نموده با والی بغداد عهدی بست، و سال بعد عبدالله پاشا، سردار عثمانی، را در حوالی ایروان مغلوب کرد، و ایروان و تفلیس را گرفت (۱۱۴۸ هق)، و دولت عثمانی بقبول شرایط طهماسب قلی تن در داد، و صلح برقرار شد (۱۱۴۹ هق). دیگر بار در ۱۱۵۷ هق، بسبب آنکه دولت عثمانی یکی از مدعیان سلطنت را بنام صفی میرزا تقویت میکرد، نادر شاه به سردار عثمانی اعلان جنگ داده عازم قارص گشت و آنجا را محاصره کرد، اما بعد از چندی از محاصره دست کشید. سال بعد، نادر در نزدیک ایروان سپاهیان عثمانی را مغلوب و منهزم نمود (۱۱۵۸ هق)، و سال بعد با عثمانیها ترتیب صلح داد (۱۱۵۹)، و تکلیف حدود مبادله‌ی اسرای طرفین معلوم گشت (۱۱۶۰ هق).

در اواخر عهد کریم خان زند، آن پادشاه بوسیله‌ی برادر خود صادق خان زند بصره را از دست عثمانیها انتزاع نمود (۱۱۹۰–۹۲ هق)، اما با وفات کریم خان، بصره بسبب بی‌مبالاتی صادق خان از تصرف ایران خارج شده باز بدست عثمانیها افتاد. در طی این حوادث، در حدود عراق بین ایران و عثمانیها زد و خوردهائی مختصر روی داد، اما با جنگهای سابق البته طرف نسبت نبود.

III . دوره‌ی قاجاریه. آخرین دوره‌ی جنگهای ایران و عثمانی جنگهای دوره‌ی سلطنت فتحعلی شاه قاجار است. عثمانیها، که از اواخر دوره‌ی کریم خان زند با ایران رسماً طرف نشده بودند، در سال ۱۲۳۶ هق بنای بدرفتاری با مأمورین ایران را گذاشتند، و دو قبیله از قبایل فراری آذربایجان را بخاک خود پناه دادند. فتحعلی شاه **عباس میرزا** ولیعهد را مأمور جنگ با عثمانی نمود، و او کردستان عثمانی را گرفت، و پسر دیگر فتحعلی شاه، **محمد علی میرزا دولتشاه**، از طرف دیگر بخاک عثمانی حمله برد، و نزدیک بود که بغداد را بگیرد، ولی بیمار شد و ناچار بازگشت، و کمی بعد درگذشت. در سال ۱۲۳۸ هق عثمانیها لشکری انبوه به آذربایجان فرستادند، ولی عباس میرزا، با وجود کمی نفرات، آنها را شکست داد، و عثمانیها از در صلح درآمدند، و معاهده‌ی ارزروم بین دولتین منعقد گردید (۱۲۳۸) باین شرط که ایرانیها ولایاتی را که فتح کرده بودند مسترد کنند، و عثمانیها دست از بدرفتاری بردارند.

ایران و مسئله‌ی ایران، عنوان ترجمه‌ی فارسی مجلد اول کتاب تاریخ ایران، تألیف ← لرد کرزن، که در سالهای ۱۸۸۵ و ۱۸۸۹ در ایران و افغانستان و شرق اقصی مسافرت کرده. این کتاب بوسیله‌ی میرزا محمد، شاگرد توپخانه‌ی دارالفنون، ترجمه گردیده (۱۳۱۱ هق)، و ظاهراً تا کنون طبع نشده، و نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی است.

ایران و یونان، جنگهای: ← مدی، جنگهای.

ایرانی، زبانهای، شعبه‌ای از زبانهای هندوایرانی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که شامل همه‌ی زبانهای آریائی رایج در ایران، ترکستان (← یغنابی)، قفقاز (آسی)، عراق (← کردی) و ترکیه، و قسمت عمده‌ی زبانهای آریائی افغانستان میشود (← زبان، جدول). این زبانها همه باصل واحدی میرسد که **ایرانی کهن** خوانده میشود. ازین زبان، زبانهای اوستائی، فارسی باستان، مادی، و سایر زبانهای قدیم ایرانی جدا شده‌اند. **ایرانی میانه** شامل زبانهای فارسی میانه (پهلوی)، پارتی، سغدی، خوارزمی، و ختنی است، که از زبانهای قدیمیتر ایرانی حاصل شده‌اند. "**ایرانی کنونی**" شامل فارسی و سایر لهجه‌های آریائی امروزی ایران و کشورهای مجاور (مانند زبانهای کردی، بلوچی، پشتو، تاتی، و آسی) است. زبانهای ایرانی را معمولا، برحسب شباهت یا جدائی صوتی و دستوری و لغوی آنها، بدو دسته‌ی عمده‌ی غربی و شرقی تقسیم میکنند.

جدول مختصر زبانهای ایرانی

(نیز ← زبان، جدول)

شعبه‌ی غربی	ایرانی کهن		اوستائی، فارسی باستان، مادی.
	ایرانی میانه		فارسی میانه (پهلوی)، پارتی.
	ایرانی کنونی	دسته‌ی جنوبی	فارسی، لری، لاری، بشکردی، کومزاری، و غیره.
		دسته‌ی شمالی	کردی، لهجه‌های اطراف دریای خزر، لهجه‌های مرکزی ایران، بلوچی.
شعبه‌ی شرقی	ایرانی میانه		ختنی، سغدی، خوارزمی.
	ایرانی کنونی		آسی، پشتو، یغنابی (سغدی جدید)، لهجه‌های فلات پامیر.

ایرانیان، نام بخشی از یک نمایشنامه‌ی سه‌بخشی، اثر اشیل، که یگانه درام تاریخی یونانی است که در دست است. موضوع آن نبرد ایران و یونان و شکست خشیارشا در سالامیس است. اشیل در جنگهای ایران و یونانیان سرباز بود، و در نبردهای ماراتون و سالامیس شرکت داشت. از اینجاست که در نمایشنامه‌ی ایرانیان، حس غرور ملی از عناصر اصلی داستان است.

ایرانی کنونی، زبانهای: ← ایرانی، زبانهای.

ایرانی کهن، زبانهای: ← ایرانی، زبانهای.

ایرانی میانه، زبانهای: ← ایرانی، زبانهای.

ایراوادی[1] (irāvādi)، رود عمده‌ی برمه، بطول ح ۲٬۱۷۰ کم، که در برمه‌ی علیا از التحاق رودهای مالی و نمای تشکیل یافته بجانب ج در برمه‌ی مرکزی روان میشود، و نزدیک رانگون به خلیج بنگال میریزد. دلتای پهناوری دارد. ریزابه‌ی عمده‌ی آن چیندوین است.

آیرتن[2]، **هنری** (henri āyərtən)، ۱۶۱۱–۵۱، ژنرال انگلیسی طرفدار پارلمنت در انقلاب پیرایشگر؛ شوهر دختر آلیور کرامول. در ۱۶۵۰ نایب‌السلطنه‌ی ایرلند بود، و سیاست کرامول را در گرفتن املاک ایرلندیها بنفع انگلیسها اجرا و دنبال نمود.

ایرتیش[3] (irtiš)، رودی بطول ح ۳٬۵۴۰ کم، که در ل‌ش قزاقستان و آسیای مرکزی و قسمت غربی تجشه آسیائی (ناحیه‌ی اومسک) جاری است. در دامنه‌های غربی کوههای آلتائی در ل سینکیانگ سرچشمه گرفته عموماً در امتداد ل‌غ در سیبریه‌ی غربی روان شده به رود اوب میریزد (طویلترین ریزابه‌های رود اوب است). قسمت اعظم مسیر آن قابل کشتیرانی است. شهرهای سمیپالاتینسک، پاولودار، اومسک، و توبولسک کنار آن واقعند. روسها در ۱۵۹۴ باین رود رسیدند.

ایرج (iraj)، در داستانهای ملی ایران، پسر کوچکتر فریدون. چون فریدون ممالک خود را بین او و سلم و تور تقسیم کرد ایران را به ایرج داد. سلم و تور حسد برده ایرج را کشتند. منوچهر انتقام خون او بگرفت.

ایرج یا ایرج میرزا، ملقب به **جلال‌الممالک**، ۱۲۹۱ هق–۲۸ شعبان ۱۳۴۴ هق، شاعر ایرانی؛ مت تبریز. بادب عربی و نیز زبان فرانسه واقف بود و به روسی و ترکی نیز آشنائی داشت. در شاعری سبک خاصی داشت که مهمترین خصوصیات آن سادگی و روانی و آراستگی بصفت سهل و ممتنع بود. ایرج پسر غلامحسین میرزا صدرالشعراء، نواده‌ی فتحعلی شاه قاجار، بود، و بعد از وفات پدرش، مظفرالدین میرزا ولیعهد عنوان و لقب پدر را باو داد. ایرج میرزا از امیر نظام گروسی تشویق یافت، و چندی منشی مخصوص امین‌الدوله بود، و هم یک چند باتفاق قوام‌السلطنه به اروپا رفت. در بازگشت رئیس اطاق تجارت تبریز شد. در ۱۳۳۴ هق فرزند ارشدش انتحار کرد و زندگی بر پدر سخت و تلخ شد. و او بهمراهی مستشاران امریکائی به خراسان رفت. هنگام قیام (۱۲۹۹ هش) کلنل محمد تقی خان، عارف به خراسان آمد، و در باغ ملی مشهد تئاتری بر ضد قاجاریه ترتیب داد. ایرج، که در آن زمان پیشکار دارائی خراسان بود، سخت رنجید و رساله‌ی عارفنامه را

(1) Irrawaddy (2) Ireton (3) Irtysh; Irtish

بسرود که بی‌اندازه مورد علاقه‌ی مردم واقع شد. ایرج در مشهد با ادیب نیشابوری و دیگر شاعران خراسان معاشرت داشت، و منزل او غالباً مرکز تجمع و محفل ادیبان و شاعران مشهد بود. دیوان او پس از مرگش چاپ شد. مثنوی زهره و منوچهر او نیز بارها طبع شده است.

ایرج میرزا، شاعر ایرانی؛ ← ایرج.

ایردانتیسم (irredāntism)، ← نارستگاری، نهضت.

ایرد موسی (ird musi)، دهستان (جه ۲۱٬۹۶۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. مرکزش، **ایرد موسی** (جه ۱٬۴۹۰ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری غ اردبیل است.

ایرشر[1] (eyršər) یا **ایر** (eyr)، ولایت ساحلی (۲٬۹۳۲ کمم؛ جه ۳۲۱٬۱۸۴)، ج‌غ اسکاتلند. دارای اراضی زیبا، و عموماً منطقه‌ای زراعتی و روستائی است. زادگاه رابرت بروس، رابرت برنز، و بازول میباشد. مرکزش، بندر **ایر** (جه ۴۳٬۰۱۱)، بر خلیج کلاید است.

ایرکوتسک[2] (irkutsk)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳۱۴٬۰۰۰)، جمشس، ج سیبریه‌ی مرکزی، غ دریاچه‌ی بایکال، بر رودهای آنگارا و ایرکوت و بر راه آهن ماوراء سیبریه. مرکز مهم صنعتی و فرهنگی سیبریه‌ی شرقی است. مصنوعاتش طیاره، اتومبیل، و وسایل استخراج معدن میباشد. در ۱۶۵۲ تأسیس شد. از اوایل قرن ۱۸م تا ۱۹۱۷ تبعیدگاه محکومین سیاسی بود.

ایرلند (irland)، انگا **آیرلند**[3] (āyrlənd)، ایرلندی **ایره**[4] (eyre)، نام ادبی آن **ارین**[5] (erin) و **اینیسفیل**[6] (inisfeyl)، لتی (احتمالا) **هیبرنیا**[7] (hibernīā)، جزیره (۸۴٬۴۶۰ کمم؛ جه ۴٬۳۲۹٬۵۸۷)، دومین جزایر بریتانیا از حیث وسعت. در غ بریتانیای کبیر واقع است، و بوسیله‌ی تنگه‌ی شمال و دریای ایرلند و تنگه‌ی سنت جورج از آن جدا میشود. فعلا از جنبه‌ی سیاسی بدو قسمت منقسم است: ایرلند شمالی (پایتختش بلفاست)، و جمهوری ایرلند (۶۸٬۸۹۵ کمم؛ جه ۲٬۹۵۸٬۸۷۸؛ پایتختش دوبلن). جزیره‌ی ایرلند دارای ۳۲ ولایت (← کاونتی)، و از جنبه‌ی تاریخی، مشتمل بر ۴ ایالت است. ایالت آلستر که منقسم بین ایرلند شمالی (ولایات انتریم، داون، آرما، فرمنه، تیرون، و لاندندری) و جمهوری ایرلند (ولایات مانگن، کون، و دانیگال) است. سه ایالت دیگر جزء جمهوری ایرلند اند، و عبارتند از لنستر (ولایات لاوت، میث، دوبلن، کیلدر، ویکلو، کارلو، وکسفرد، کیلکنی، لیش، آفلی، وستمیث، و لانگفرد)؛ مانستر (ولایات تیپرری، واترفرد، کورک، کری، لیمریک، و کلر)؛ کانات (ولایات لیتریم، راسکامن، گالوی، میو، و سلایگو).

جزیره‌ی ایرلند دشت مرکزی وسیع بسیار حاصلخیزی دارد که اطرافش را حلقه‌ای کوهستانی فرا گرفته. بلندترین قله‌ی ایرلند کرنتوئل (۱٬۰۴۵ متر) میباشد. بعلت باران زیاد (در ج سالیانه بیش از ۲۵۳ سم) زمینش بسیار سبز و خرم است، و بهمین سبب، به "جزیره‌ی زمردین" معروف میباشد. کنار ساحل غربی آن جزایر بسیار، و در داخله‌اش دریاچه‌های فراوان و پهنابهای وسیع رودخانه‌ها قرار دارند. رود شنن نیروی برق قسمت اعظم جمهوری را تولید میکند. اقتصادش عمدةً زراعتی و محصولات عمده‌اش لبنیات و کنف است. پارچه‌های کتانی و توریهای آن معروفیت جهانی دارد. فعالیتهای صنعتی در ناحیه‌ی بلفاست و منطقه‌ی مجاورش در جمهوری ایرلند متمرکز است. مذهب اکثریت عظیم مردم جمهوری ایرلند کاتولیک است. در ایرلند شمالی عده‌ی پروتستانها از کاتولیکها بیشتر است، ولی در سالهای اخیر بر عده‌ی کاتولیکها افزوده شده است، و این امر مبنای تقسیم جزیره را، که بملاحظات سیاسی و هم بملاحظات مذهبی بوده، متزلزل کرده است. بطور کلی، از قرن ۱۶م مسئله‌ی مذهب در ایرلند نقش عمده‌ای در معتقدات سیاسی و در تاریخ این کشور داشته است.

تاریخ

(I) ایرلند تا ۱۱۶۹ (آغاز کشورگشائی انگلستان). قبل از ظهور دین مسیح، ایرلند چندین بار مورد هجوم قبایل سلت واقع شد، و این قبایل آثار فرهنگ خود را در جزیره بجا گذاشتند. آنگلوساکسونها در ایرلند تأثیر معتنابهی نداشتند، و رومیها باین جزیره نیامدند. عصر طلائی فرهنگ ایرلند تا قرن ۸م، که هجوم نورمانها آغاز شد، دوام یافت. مردم منقسم به قبایلی تابع سلاطین یکی از پنج ایالت (آلستر، مانستر، لنستر، کانات، و میث) بودند، و این پادشاهان بنوبه‌ی خود تابع "شاه والا"ی ایرلند بودند، که در ترا مقر داشت. علی رغم جنگهای مداوم قبائل، ادبیات و هنر ایرلند رونق گرفت (← گیلی، ادبیات). ← قدیس پاتریکیوس در قرن ۵م مسیحیت را در تمام جزیره نشر داد. از رهبران دینی بعد از وی میتوان قدیس کولومبا، قدیس کولومبانوس، و قدیسه بریجت را نام برد. در ۱۰۱۴ براین برو سلطه‌ی مهاجمین نورمان را برانداخت، و پس از آن، ایرلند ۱۵۰ سال از مداخلات خارجی آزاد بود. در قرن ۱۲م، پاپ هادریانوس IV ایرلند را تحت فرمانروائی عالی هنری II انگلستان قرار داد، و انگلیسها از ۱۱۶۹ اشغال ایرلند را شروع کردند. مبارزات انگلستان و ایرلند بطور متناوب قریب ۸۰۰ سال ادامه یافت.

(II) ایرلند تا اتحاد ۱۸۰۰. انگلیسها و نورمانهای پرحرص و آز اراضی بسیاری را در ایرلند تصرف کردند، و مسئله‌ی اختلاف مالک و رعیت را بوجود آوردند که تا دوره‌ی معاصر از مسائل جانگزای ایرلند بود. ایرلندیها را از مزایای قوانین انگلستان محروم کرده و قوانین خودشان را هم برهم زده بودند. ولی تا زمان هنری VIII استیلای انگلستان بر ایرلند تقریباً محدود به دوبلن و اطراف آن بود. هنری VIII اولین پادشاه انگلستان بود که تمام ایرلند را تحت سیادت انگلستان آورد. قانون پوینینگز (۱۴۹۵) قدرت قانونگذاری را به پارلمنت انگلستان محول کرد. در قرن ۱۶م مردم ایرلند و حتی اشراف آن دوچار منتهای فقر و تنگدستی بودند، و این وضع قرنها دوام یافت. در همین ایام انگلستان مذهب پروتستان را اختیار کرد، و قوانین کیفری بر ضد کاتولیکها وضع شد، و کشمکش ایرلندیها و انگلیسها رنگ مذهبی گرفت. ایرلندیها از حقوق مدنی محروم شدند. این مظالم منجر به سه شورش سخت در زمان الیزابت I گردید، که هر سه، بوسیله‌ی سربازانی که دست آنان برای قتل و جنایات و چپاول باز بود، سرکوبی شد. دولت انگلستان مهاجرین اسکاتلندی را در آلستر سکنی داد، و بدین طریق دو جامعه که با هم در نزاع دائم بودند بوجود آورد. در سال ۱۶۴۱، مقارن جنگ داخلی انگلستان (← انقلاب پیرایشگر)، انقلابی بظهور پیوست که ده سال دوام یافت، و در ضمن آن ۶۰۰٬۰۰۰ تن کشته شدند. آ. کرامول انقلاب را با قساوت تمام فرونشاند، و همو بود که ایرلندیها را در دروپدا قتل عام نمود. طرفداری ایرلندیها از جیمز II، پس از نبرد بوین (۱۶۹۰)، منجر به قوانین کیفری جدید و استثمار اقتصادی گردید. انگلیسها صنعت پشم ایرلند را که تاحدی روبترقی بود نابود کردند، و صدور کالای ایرلند را ممنوع نمودند. جنگهای انقلاب امریکا بنفع ایرلندیها تمام شد، و پروتستانهای ایرلند سپاهی داوطلب برای دفاع در مقابل هر مداخله‌ی خارجی تشکیل دادند، و بکومک همین سپاه بود که هنری گرتن موفق به جلب موافقت انگلستان برای دایر کردن مجلس مستقلی شد (۱۷۸۲). این مجلس کاری از پیش نبرد. سرانجام، در سال ۱۸۰۰، در دوره‌ی نخست‌وزیری پیت، مجالس انگلستان و ایرلند یکی شد، و نمایندگان ایرلند، با اکراه در پارلمنت انگلستان عضویت یافتند.

(III) ایرلند در دوره‌ی اتحاد (۱۸۰۰-۱۹۲۱). اقدامات د. اوکانل منجر به تصویب (۱۸۲۹) قانون ← آزادی کاتولیکان گردید، اما سایر علل نارضائی ایرلندیها برجا ماند، و باعث اغتشاشاتی شد که شورش بی‌نتیجه‌ی ر. امت در ۱۸۰۳ از آن جمله است. در ۱۸۶۹ کلیسای ایرلند منحل گردید. مضار دورنشینان (← دورنشینی) انگلیسی شدت یافت (← ایرلند، مسئله‌ی اراضی). در دهه‌ی ۱۸۴۰-۵۰، آفت سیب زمینی شیوع یافت، و در عرض ۵ سال (منتهی به سال ۱۸۵۱)، ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ایرلندی از گرسنگی و بیماری جان سپردند، و قریب ۱٬۶۰۰٬۰۰۰ تن بخارج (مخصوصاً به کشمت) مهاجرت کردند. مهاجرین به مخالفت با حکومت ظالمانه‌ی انگلستان ادامه داده ← نهضت فینی را بر پا کردند. فشار مسئله‌ی اراضی و مشکلات دائمی اجتماعی و اقتصادی شدت یافت، و در ۱۸۷۰ ایرلندیها هدفهای خود را در فرمانروائی میهنی بمنظور پایان دادن به "اتحاد" با انگلستان متمرکز ساختند. چ. ا. پارنل با نقش رهبری دست بکار شد. سرانجام، نهضت شین فین، که خواستار استقلال کامل بود، جای مسئله‌ی فرمانروائی میهنی را گرفت. این نهضت باعث شورش عید ایستر (پاک) ۱۹۱۶ و جنگهای دسته‌های ایرلندی در سال ۱۹۱۸ گردید. انگلیسها دسته‌های امدادی نظامی برای درهم‌شکستن ایرلندیها فرستادند، و اگر چه این دسته‌ها سراسر ایرلند را دوچار وحشت و هراس کردند (۱۹۲۰)، مقاومت ایرلندیها بیش از پیش شدت یافت. انتعاش ادبی و فرهنگی اواخر قرن ۱۹م و پیدایش نویسندگانی چون ج. ب. شا، و. ییتس، و ج.

(۱)Ayrshire (۲)Irkutsk (۳)Ireland (۴)Eire (۵)Erin (۶)Inisfail (۷)Hibernia

جویس، و ← تئاتر ابی حس ملیت ایرلندیها را تقویت کرد.

(IV) کشور آزاد ایرلند و جمهوری ایرلند. در نتیجه‌ی مذاکرات لوید جورج، نخست‌وزیر بریتانیا، و د والرا، رهبر شین فین، در سال ۱۹۲۱ کشور آزاد ایرلند تشکیل گردید، و عنوان دومینیون امپراطوری بریتانیا را داشت. ضمناً شش ولایت پروتستان شمالی نیز دومینیون ایرلند شمالی را تشکیل دادند. عناصر جمهوریخواه ایرلند ناراضی شدند، و شین فین به دو جناح چپ (بریاست دِ والرا) و راست منشعب شد، و جنگ داخلی درگرفت، و سرانجام عناصر محافظه کار پیش بردند، و در ۱۹۲۲ و. ت. کازگریو رئیس شورای اجرائی کشور آزاد ایرلند شد. در ۱۹۲۷، دِ والرا با ریاست حزب جمهوریخواه به مجلس مقنن ایرلند بازگشت، و در ۱۹۳۲ جای کازگریو را گرفت. قانون اساسی سال ۱۹۳۷ کشور آزاد ایرلند را به جمهوری مستقل ایره (نام ایرلندی جزیره‌ی ایرلند) تبدیل نمود، که در سیاست خارجی با ملل مشترک المنافع بریتانیا بستگی داشت. جنگ تجارتی بین انگلستان و ایرلند خاتمه یافت. در طی جج II ایرلند بیطرف ماند، و به فعالیتهای متفقین در ایرلند شمالی معترض بود. ارتش غیر قانونی جمهوریخواهان ایرلند بتحریکات خود علیه جدائی ایرلند شمالی از مملکت ایره ادامه دادند. در انتخابات ۱۹۴۸، دِ والرا شکست خورد، و دولت ائتلافی جان کاستلو (kāstelō) روی کار آمد. بموجب "قانون جمهوری ایرلند"، که در ۱۹۴۹ بموقع اجرا درآمد، ایرلند کشوری بکلی مستقل شد، و از هرگونه تبعیتی از بریتانیای کبیر رهائی یافت. قوه‌ی مجریه در دست نخست‌وزیر و قوه‌ی مقننه در دست دایل ایرن (مجلس مقنن) میباشد. دِ والرا در ۱۹۵۱-۵۴ و در ۱۹۵۷-۵۹ نخست‌وزیر بود، و در ۱۹۵۹ استعفا داد، و رئیس جمهور شد. ایرلند در ۱۹۵۵ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

ایرلند[1]، جمهوری (irland): ← ایرلند.

ایرلند[1]، دریای، قسمتی از قطا، بطول ۲۱۵ کم، و بعرض تا ۲۱۵ کم، بین ایرلند و بریتانیای کبیر. بوسیله‌ی تنگه‌ی شمال و (از ج) تنگه‌ی سنت جورج به قطا مرتبط است.

ایرلند[1]، کشور آزاد: ← ایرلند.

ایرلند[1]، کلیسای، کلیسای رسمی سابق ایرلند. پیرو نظام انگلیکان (پروتستان اسقفی) بود. در ۱۸۶۹، باهتمام گلادستون، از رسمیت افتاد، و این یکی از موفقیتهای گلادستون بود.

ایرلند، مسئله‌ی اراضی، مسئله‌ی مالکیت اراضی ایرلند، که در قرن ۱۹م بصورت بحرانی درآمد، از قرنها پیشتر سابقه داشت. در قرن ۱۲م که آنگلونورمانها به ایرلند تاخته اراضی سرکردگان قبایل ایرلندی را تصرف کردند، نوعی نظام ملاکی فئودال بر ایرلند تحمیل شد، و این وضع قرنها دوام یافت. در دوره‌ی سلطنت سلسله‌ی تودور، مخصوصاً ماری تودور، ضبط کردن اراضی ایرلند از طرف ملاکین انگلیسی ساکن انگلستان با شدت بیشتری انجام گرفت، و این وضع نامطلوب در دوره‌ی آلیور کرامول بیش از پیش شدت یافت، و وی بعد از لشکرکشی (۱۶۴۹) به ایرلند، مقدار زیادی از بهترین اراضی ایرلند را گرفته بین سربازان خود تقسیم کرد. بسیاری از رعایای ایرلندی به ایالات بی‌حاصل غربی منتقل کرده شدند. ضبط اراضی در دوره‌ی ویلیام III ادامه یافت. قوانین کیفری قرن ۱۸م کاتولیکها را از خرید یا اجاره‌ی اراضی جز به بهائی که از پرداخت آن عاجز بودند ممنوع نمود. بعد از ← آزادی کاتولیکان هم در مسئله‌ی اراضی بهبودی حاصل نشد. قحطی بزرگ دهه‌ی چهارم قرن نوزدهم بر کینه‌ی ایرلندیها نسبت به انگلیسها افزود. پس از مبارزات بسیار و در نتیجه‌ی شدت عمل ← نهضت فینی و مساعی گلادستون، سرانجام اولین قانونی که تا حدی بنفع مستأجرین ایرلندی بود گذشت. شدت عمل اتحادیه‌ی اراضی ایرلند، که باهتمام چ. ا. پارنل و دیگران تأسیس شد، سبب تصویب قانون ارضی سال ۱۸۸۱ گردید، که از جمله اجاره‌ی عادله و ادامه‌ی تصرف زمین را از طرف مستأجر در صورت پرداخت اجرت المثل، که مدتها رعایا خواستار آنها بودند، تأمین نمود. از آن ببعد مسئله‌ی خرید اراضی از طرف مستأجرین اهمیت یافت. در نتیجه‌ی آشوبهائی که و. او'براین برپا کرد قوانین دیگری مفید بحال ایرلندیان بتصویب رسید. در ۱۹۲۱ دو ثلث اراضی ایرلند به ملکیت مستأجرین ایرلند درآمده بود، و کمی بعد مالکیت بقیه‌ی اراضی نیز بموجب قانونی به ایرلند تعلق گرفت. در ۱۹۳۲ کشور آزاد ایرلند از پرداخت اقساط سالیانه به انگلستان از بابت اراضی امتناع نمود، و کشمکشهائی که بر سر این موضوع بین دو کشور درگرفت در ۱۹۳۸ بنفع ایرلند خاتمه یافت.

آیرلند[1]، ویلیام هنری (wilyām henri āyr-lənd)، ۱۷۷۷-۱۸۳۵، سندساز انگلیسی که مدارک و نسخه‌هائی راجع به شکسپیر جعل کرد. دو اثر از آثار وی بعنوان آثار شکسپیر مقبولیت یافت. ولی ا. ملون در ۱۷۹۶ مجعول بودن آنها را آشکار ساخت، و آیرلند باین موضوع اعتراف کرد.

ایرلند جدید[2] (irlande)، جزیره‌ی آتشفشانی (۸'۶۵۰ کم؛ جه ح ۱۹'۰۰۰)، ج‌غ قکبـ، در ← مجمع‌الجزایر بیزمارک. سابقاً مکلنبورگ جدید (meklenburge) نام داشت.

ایرلند شمالی[3]، واحد اداری مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی؛ مساحتش ۱۳'۵۶۰ کم؛ جمعیتش ۱'۳۷۰'۷۰۹؛ پایتختش بلفاست. ایرلند شمالی (که اغلب آلستر خوانده میشود) در ۱۹۲۰ بموجب قانون حکومت ایرلند ایجاد گردید (← ایرلند) و دارای شش ولایت (= کاونتی) است: آرما، داون، انتریم، لاندن‌دری، تیرون، و فرمنه. جمهوری ایرلند این تقسیم جزیره را برسمیت نمیشناسد. اراضی ایرلند شمالی کوهستانی و شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی است. پارچه‌های کتانی آن معروف و صنایع سنگینش در اطراف بلفاست متمرکز است. ایرلند شمالی دارای ۱۲ نماینده در پارلمنت انگلستان و تا حد زیادی خودمختار است. تاریخش از اوایل قرن ۱۷م شروع میشود، که انگلستان بسیاری از اراضی را ضبط و مهاجرین اسکاتلندی و انگلیسی را در آنها اسکان داد. در ۱۸۸۶، که گلادستون اولین لایحه‌ی فرمانروائی میهنی را پیشنهاد کرد، مناقشه بین دو قسمت ایرلند آغاز گردید. مردم پروتستان ایرلند شمالی از سلطه‌ی مردم قسمت جنوبی، که در آنها کاتولیکها اکثریت داشتند، هراسناک بودند. در جج I بیم جنگ داخلی شدت یافت. بموجب لایحه‌ی ۱۹۲۰، دو مجلس جداگانه برای دو قسمت ایرلند تأسیس شد. اکنون افزایش اقلیت کاتولیک وضع پروتستانها را بمخاطره انداخته.

ایرلندی، ادبیات (irlandi): ← گیلی، ادبیات.

ایرلندی[4]، زبان، یکی از زبانهای هندواروپائی، از گروه سلتی. ← زبان، جدول.

ایرلندیان متحد[5] (irlandiāne) یا **انجمن متحد ایرلندی[6]**، سازمان سیاسی ایرلندی، که بتوسط وولف تون در ۱۷۹۱ تأسیس شد، و بسرعت توسعه یافت. در ۱۷۹۴ جلوی آن گرفته شد، و بصورت یک سازمان انقلابی سری درآمد، و از فرانسه یاری طلبید. پس از شکست شورش ۱۷۹۸، رهبران آن اعدام یا زندانی شدند.

ایرن اسکندرانی: ← هرون اسکندرانی.

ایرنائیوس[7]، قدیس (qeddis irenāyus)، ح ۱۲۵ - ح ۲۰۲، اسقف لیون (در فرانسه‌ی حالیه) ا مت آسیای صغیر؛ مؤلف رساله‌ی بر ضد بدعت (علیه گنوستیسیسم).

ایرنجین (irenjin)، فت ۷۱۹ هق، امیر و سردار مغول و حاکم دیاربکر. پدرزن سلطان الجایتو بود. باتفاق بعضی امرای دیگر، در سنه‌ی ۷۱۹ با سلطان ابوسعید بهادر خان از در مخالفت درآمدند، و در جنگی که بین فریقین در نزدیک شهر میانج (میانه) روی داد، امیر چوپان، سردار سلطان ابوسعید، برآنها غلبه کرده آنها را بقتل رسانید. کلمه‌ی ایرنجین (بر حسب تحقیق بلوشه) در چینی بصورت ای‌لین‌جن و ای‌رینچن و در تبتی بصورت رین‌چن بوده است.

ایرندگان (irandegān)، دهستان (جه ح ۳'۵۰۰؟)، بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۲۴(؟) آبادی. مرکزش، **ایرندگان** (جه ح ۳۰۰؟)، در ۷۱ کیلومتری ج خاش واقعست.

ایرنریوس[8] (irnerius)، ح ۱۰۵۵-ح ۱۱۳۰، معلم ایتالیائی و از شارحین حقوق روم، مؤسس مدرسه‌ی بولونیا.

آیرنساید، ادمند: ← ادمند آیرنساید.

ایرنه[9] (irene)، ۷۵۲-۸۰۳، ملکه‌ی (۷۹۷-۸۰۲) بیزانس. پس از ۷۸۰ نایب‌السلطنه‌ی پسرش قسطنطین VI بود، و هم خود را صرف از بین بردن تمثال‌شکنی کرد. در ۷۹۷، قسطنطین، بعلت رفتار ناپسندی که داشت، خلع شد؛ ایرنه او را کور کرد، و خود بتخت نشست، ولی نیکفوروس I ایرنه را برکنار و تبعید نمود (۸۰۲).

ایرنه[9] (cyrene)، یکی از هورای.

ایروان[10] (irvān)، ارمنی **یروان** (yerevān)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳۸۵'۰۰۰)، کرسی جشـ

(1)Ireland (2)New Ireland (3)Northern Ireland (4)Irish (5)United Irishmen (6)United Irish Society (7)Irenaeus (8)Irnerius (9)Irene (10)Erivan

ارمنستان، بر رود زانگا، واقع در میان باغهای میوه و کوهها. بسبب صنایع ماشینسازی و نساجی و شیمیائی، از ۱۹۲۶ ببعد جمعیتش چهار برابر شده است. در ح ۶۶۱ بم بنا شده. قرنها بین ایران و عثمانی دست بدست میشد؛ شاه عباس I آنرا از عثمانیها گرفت (۱۰۱۳ هق)؛ در جنگهای ایران و روسیه در زمان فتحعلی شاه بدست روسها افتاد (۱۲۱۸ هق)؛ بموجب ← عهدنامه‌ی ترکمن چای به روسیه واگذار شد (۱۲۴۳ هق). مساجد زیبا و چند کاخ از آثار ایرانیان دارد.

ایروکوئوی[1]، اتحادیه‌ی (irokuoy) یا **ملل پنجگانه**، اتحادیه‌ی پنج قبیله‌ی موهاک (mohâk)، اونایدا (onāydā)، آنانداگا (ānondāgā)، کایوگا (kāyugā)، و سنکا (senekā)، از هندیشمردگان امریکای شمالی، که در ۱۵۷۰ تأسیس گردید. با وجود بعضی جنگهای بین قبیله‌ای، اتحادیه وحدت کامل داشت، و از جهت سازمان سیاسی و ملکداری و تهور نظامی، در سرزمینهای واقع در ل مکزیک بینظیر بود. در نیمه‌ی دوم قرن هفدهم، اتحادیه بر قبایل مجاور استیلا یافت. در جنگهای فرانسه و هندیشمردگان و (جز قبیله‌ی اونایدا) در انقلاب امریکا، اتحادیه طرفدار بریتانیا بود. بقایای قبایل نخستین اینک در سکنی‌گاههائی در اونتاریو، نیو یورک، ویسکانسین، و اوکلاهوما سکنی داده شده‌اند.

ایرون، لهجه‌ی: ← آسی.

ایروینگ[2] (irving). برای اعلام انگلیسی که باین صورت میشناسید به اروینگ (ërving) رجوع کنید.

ایره (eyre): ← ایرلند.

ایری[3] (iri)، شهر (جم ۱۳۰٬۸۰۳)، لغ ایالت پنسیلوانیا، کشمت. مصنوعات برقی و فلزی.

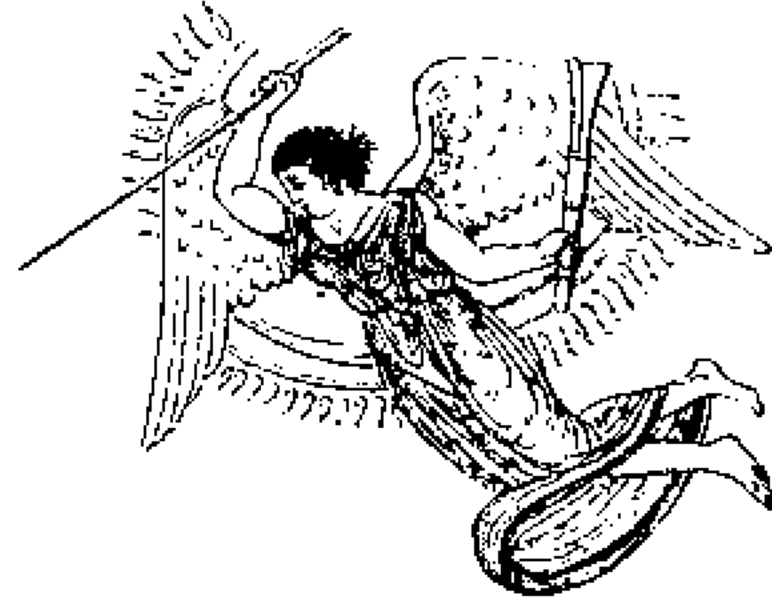
ایری[3]، دریاچه‌ی، دریاچه‌ای (۲۵٬۷۷۰ کمم) در امریکای شمالی، بطول ۳۸۵ کم و بعرض ۴۸–۹۲ کم، که کم‌عمقترین دریاچه‌های بزرگ و از حیث اندازه چهارمین آنهاست. رود نیاگارا آنرا بدریاچه‌ی اونتاریو، و **کانال ایری** (اتمامش در ۱۸۲۵) رود هودسن را بآن مرتبط میکند. احتمالاً لوئی ژولیه اولین سفیدپوستی بود که دریاچه را دیدن کرد (۱۶۶۹).

ایریارته[4]، ایگناثیو (ignātio iriārte)، ۱۶۲۵–۱۶۸۵، نقاش دورنماساز اسپانیائی؛ شاگرد فرانثیسکو دِ اررا (پدر) در سویل. اغلب با ب. ا. موریلیو همکاری داشت؛ موریلیو اشکال و صورتهای تصویر را میکشید و ایریارته زمینه و دورنمای آنرا. نمونه‌هائی از دورنماهای او، که بسبب لطافت رنگ شهرتی دارد، در موزه‌ی ملی اسپانیا و در موزه‌ی لوور موجود است.

ایریان غربی: ← گینه‌ی جدید.

ایریدیوم[5] (iridiom؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Ir؛ نیز جدول مقاله‌ی عنصر را ببینید). شبیه طلای سفید، بسیار سخت، و یکی از سنگینترین عناصر شناخته‌شده است. آلیاژهای آن برای ساختن وزنه‌های استانده [= استاندار]، نقاط اتصال دستگاههای برقی، و سر قلم خودنویس بکار میرود.

ایریس[6] (iris)، در دین یونان، الاهه‌ی رنگین‌کمان؛ دختر الکترا و از ملازمان زئوس و هرا.


ایریس (از یك ظرف قدیمی)

آیریش[7] (āyriš؛ انگل). این لفظ بمعنی ایرلندی یا منسوب به ایرلند است. مثلاً زبان آیریش یعنی ← زبان ایرلندی.

ایریگوین[8]، ایپولیتو (ipolito irigoyen)، ۱۸۵۰؟–۱۹۳۳، رهبر سیاسی آرژانتینی، رئیس جمهور (۱۹۱۶–۲۲، ۱۹۲۸–۳۰) آرژانتین.

ایزائی[9]، اوژن (ëjen izāi)، ۱۸۵۸–۱۹۳۱، ویولون‌نواز بلژیکی. یکی از بزرگترین ویولون‌نوازان عصر خود بود. در ۱۹۱۸–۲۵ رهبر ارکستر سمفونیک سینسیناتی (کشمت) بود.

ایزابل[10] (izābel)، فت ح ۸۴۶ قم، زن اخآب، مادر اخزیا و یهورام و عتلیا. زنی بااراده و بیرحم بود و بنی اسرائیل را به بت‌پرستی کشانید و بسیاری از پیمبران را کشت. در کودتای یهو کشته شد و جسدش را پیش سگان افکندند (اول پادشاهان ۳۱.۱۶؛ ۱۸؛ ۲۱؛ دوم پادشاهان ۱.۹–۱۰، ۳۵–۳۷).

ایزابل[11] II (اسپانیا) (izābelc)، اسپانیولی ایسابل، ۱۸۳۰–۱۹۰۴، ملکه‌ی (۱۸۳۳–۶۸) اسپانیا؛ دختر فردیناند VII. جانشین پدر شد، و مادرش **ماریا کریستینا** نایب‌السلطنه‌ی او بود. عمویش، دون کارلوس، بمخالفت با سلطنت او برخاست، و طرفداران او (← کارلوسیان) در ۱۸۳۳ شورش کردند. شورش فرونشانده شد، ولی سیاست خشنی معمول گردید. ایزابل در ۱۸۴۳ شخصاً فرمانروائی را بدست گرفت. دوران سلطنت او با زد و خوردهای دائمی حزبی و شورشهای بسیار قرین بود. سرانجام، در انقلاب ۱۸۶۸ خلع و تبعید شد، و به فرانسه رفت. در ۱۸۷۰ از حقوق خود بنفع پسر ارشدش (بعداً آلفونسوی XII) صرف نظر کرد.

ایزابل[11] I (کاستیل) (izābelc) یا **ایزابل کاتولیک** (kātolik)، اسپانیولی ایسابل لا کاتولیکا، ۱۴۵۱–۱۵۰۴، ملکه‌ی (۱۴۷۴–۱۵۰۴) کاستیل، و از طریق ازدواج (۱۴۶۹) با فردیناند (بعداً فردیناند V آراگون)، ملکه‌ی (۱۴۷۹–۱۵۰۴) آراگون. ادعای او بر کاستیل مورد اعتراض خوانا لا بلترانخا بود. در دوره‌ی سلطنت فردیناند V و ایزابل بر آراگون و کاستیل بود که اسپانیا به یک واحد سیاسی تحت لوای یک خاندان سلطنتی تبدیل شد. در باره‌ی این دوره‌ی پراهمیت ← فردیناند V. حمایت ایزابل از کریستوف کلمب سبب کشف قاره‌ی امریکا شد (گویند ایزابل حتی حاضر شد جواهرات خود را گرو بگذارد تا وسایل مسافرت پویشی کریستوف کلمب فراهم شود).

ایزابل[12] برزیلی (izābele brezili)، ۱۸۴۶–۱۹۲۱، شاهزاده خانم برزیلی؛ دختر پدروی II. در غیاب پدر نایب‌السلطنه بود، و قانون لغو برده‌داری را امضا کرد (۱۸۸۹).

ایزابل د/آنگولم[13] (izābel dāNgulem)، فت ۱۲۴۶، ملکه‌ی جان (شاه انگلستان). پدرش کنت آنگولم و مادرش نوه‌ی لوئی VI فرانسه بود. در ۱۲۰۰ با جان وصلت کرد. در ۱۲۱۴ بامر جان محبوس شد. در ۱۲۱۷ به فرانسه بازگشت.

ایزابل دو فرانس[14] (izābel dë frāNs)، ۱۲۹۲؟–۱۳۵۸، ملکه‌ی همسر ادوارد II انگلستان؛ دختر فیلیپ IV فرانسه. شوهرش با او بدرفتاری مینمود، و او هم از خاندان دسپنسر، که طرف توجه شاه بودند، نفرت داشت. ایزابل در ۱۳۲۵ از فرانسه دیدن کرد، و با راجر دِ مورتیمر رابطه‌ای برقرار نمود، و به انگلستان تاخت آورد. شاه استعفا داد، و بقتل رسید. ایزابل و مورتیمر فرمانروائی کردند تا ادوارد III قدرت را بدست گرفت (۱۳۳۰).

ایزابو دو باویر[15] (izābo dë bāvier)، ۱۳۷۱–۱۴۳۵، ملکه‌ی همسر شارل VI فرانسه. در ۱۳۸۵ به زوجیت شارل درآمد، و با او در پاریس تاج‌گذاری کرد (۱۳۸۹). چون شارل دیوانه شد (۱۳۹۲)، حکومت را بعنوان نایب‌السلطنه بدست گرفت، و معشوقه‌ی علنی لوئی دوک د/اورلئان گردید. از جنبه‌ی سیاسی، گاهی به آرمانیاکها و گاهی به بورگینیونها متمایل میشد. در جنگ صدساله اغلب از دشمنان فرانسه (انگلیسها و بورگینیونها) جانبداری میکرد. سهم عمده‌ای در انعقاد پیمان تروا (۱۴۲۰) دارد، و بموجب آن فرانسه را به انگلستان تسلیم کرد، و پسر خود (شارل VII) را از ارث محروم نمود. از دخترانش، کاترین دو والوا زن هنری V انگلستان، و ایزابل دو فرانس زن ریچارد II شد.

ایزاک، اسم اروپائی، مطابق اسحاق: ← اسحاق، اسم.

ایزاکو، اسم ایتالیائی، مطابق اسحاق: ← اسحاق، اسم.

ایزالده: ← تریسترم و ایزالده.

ایزد (izad) [= درخور ستایش]، در دین زردشتی، فرشتگانی که از جهت رتبه دون امشاسپند هستند. تعداد ایزدان بسیار است و بدو بخش تقسیم میشوند؛ مینوی، جهانی. اهورمزدا در رأس ایزدان قرار دارد. لفظ یزدان جمع یزد (yazd) است و در پهلوی و فارسی بجای مفرد و بمعنی خدا بکار میرود.

ایزدخواست: ← حاجی‌آباد ایزدخواست.

ایزدخواست (izad-xāst) یا **یزدخواست** (yazd-xāst)، دهستان، لغ بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس). رود یزدخواست از وسط آن میگذرد. مرکزش، **ایزدخواست** یا **یزدخواست** (جم ۳٬۵۴۴ سش ۱۳۳۵ هش)، سر راه اصفهان به شیراز، بر صخره‌ای واقع در دره‌ای قرار دارد. دارای قلعه‌ی نیمه‌ویران عهد ساسانی است. **مسجد یزدخواست** تنها مسجدی است که در آن چهارطاقی

---

(1)Iroquois (2)Irving (3)Erie (4)Iriarte (5)iridium (6)Iris (7)Irish (8)Irigoyen (9)Ysaÿe (10)Jezebel (11)Isabella (12)Isabel (13)Isabella of Angoulême (14)Isabella; Isabelle de France (فنس) (15)Isabeau of Bavaria; Isabeau de Bavière (فن)

عهد ساسانی (درون قلعه) تبدیل به مسجد شده است.

ایزدگشسپ (izad.gošasp)، در شاهنامه. ۱– از دانشمندان دربار انوشروان. ۲– سرداری از ایرانیان که در شورش بهرام چوبینه بر خسرو پرویز بیاری بهرام برخاست و با خسرو جنگید.

ایزده (izdeh)، ده (جه ۱٬۱۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ناتل‌کنار، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)، 10 کیلومتری ش سولده.

ایزر[1] (izer)، رودی بطول ۷۷ کم، در فلاندر فرانسه و بلژیک، که در نیوپور (niëpor) (بلژیک) به دریای شمال میریزد. پیشروی آلمانها بسوی کاله در جج I پس از نبردهای شدیدی در اینجا متوقف شد (اواخر ۱۹۱۴).

ایزر[2]، ولایت (۸٬۲۳۷ کمم؛ جه ۶۲۶٬۱۱۶)، ج‌ش فرانسه، در دوفینه؛ مرکزش گرنوبل. از رود ایزر (ریزابه‌ی رون) نام گرفته است.

آیزک (āyzək)، اسم انگلیسی، مطابق اسحاق؛ ← اسحاق، اسم.

ایزلینگتن[3] (izlingtən)، کوی (جه ۲۳۵٬۶۴۵)، ل لندن، انگلستان؛ ناحیه‌ی صنعتی. زندان پنتن‌ویل (pentənvil) و زندان زنانه‌ی هالوی (hāləwey) در آنجا است.

آیزناخ[4] (āyzenāx)، شهر (جه ۵۱٬۸۳۴)، تورینگن، آلمان مرکزی. صنایعش تهیه‌ی لوازم برقی و مواد شیمیائی است. در اینجا ی. س. باخ متولد شد؛ لوتر در ۱۴۹۸–۱۵۰۱ اقامت داشت؛ و حزب سوسیال دموکرات آلمان در کنگره‌ی سوسیالیستی ۱۸۶۹ تأسیس شد. **وارتبورگ** نزدیک آنست.

آیزنشتات[5] (āyzenštāt)، شهر (جه ۷٬۶۲۶)، کرسی بورگنلاند، ش اتریش. هایدن در این شهر تحت حمایت خاندان استرهازی میزیست.

آیزنشتاین[6]، **سرگی میخایلوویچ** (sergey mixāy-lovic āyzenštāyn)، ۱۸۹۸–۱۹۴۸، نقاش روسی، عالم نظری سینما، و (مهمتر از همه) کارگردان بزرگ فیلم. در ۱۹۲۴ نخستین فیلم خود، اعتصاب، را عرضه داشت. دومین فیلم او، بنام زره‌دار پاتیومکین، که در سال ۱۹۲۵ ساخته شد، نقطه‌ی تحولی در تاریخ سینما بشمار میرود، و هنوز گاه بگاه آنرا در باشگاههای سینمائی نشان میدهند. درین فیلم بازیهای دسته‌جمعی بر بازیهای انحصاری هنرپیشه‌ی اصلی ترجیح داده شده، و اهمیت هنر **مونتاژ** برای ایجاد رابطه‌ی دراماتیک میان تصویرهای پراکنده باثبات رسید. فیلمهای بعدی او عبارتند از اکتبر (۱۹۲۸)، کهنه و نو (۱۹۲۹)، زنده باد مکزیک (۱۹۳۲)، آلکساندر نفسکی (۱۹۳۸)، و ایوان مخوف (در دو قسمت، ۱۹۴۴ و ۱۹۴۶). هر یک ازین فیلمها شاهکاری در هنر سینما است. فیلمهای آیزنشتاین علاوه بر وسعت محتوی، از لحاظ شکل (فورم) در حد کمالند؛ و بدین سبب وی استاد فورمالیسم در هنر فیلم بشمار میرود. وی چند کتاب درباره‌ی علم نظری (تئوری) سینما نیز نوشته است.

آیزنشتاین[6]، **فردیناند گوتهولد** (ferdinānd gothold āyzenštāyn)، ۱۸۲۳–۵۲، ریاضیدان آلمانی که بسبب کارهایش در صورتهای (= فورم‌های) جبری و توابع بیضوی معروفست.

آیزنهاور[7]، **دوایت دیوید** (duāyt deyvid āy-zənhāwər)، ۱۸۹۰–، ژنرال امریکائی، ۳۳مین یا ۳۴مین رئیس جمهور (۱۹۵۳–۶۱) کشمت؛ اهل تکزاس. در جج II فرمانده نیروهای متفقین در افریقای شمالی بود، و در ۱۹۴۳ بفرماندهی عالی نیروهای مهاجم متفقین برگزیده شد. در ۱۹۴۴ به درجه‌ی "ژنرال پنج‌ستاره" ارتقا یافت. در ۱۹۵۰ بفرماندهی عالی نیروهای متفقین در اروپا (ناتو) برگزیده شد. در ۱۹۵۲ و دگر بار در ۱۹۵۶ به ریاست جمهور انتخاب شد. مردی علیل بود.

ایزو: ← تریسترم و ایزالده.

ایزوبار: ← همفشار.

ایزوترم: ← همدما، خط.

ایزوتروپ[8] (izotrop؛ از فنـ) یا **تکروند** (tak-ravand)، وصف ماده‌ای که خواص فیزیکی آن در همه‌ی امتدادها یکسان است. مواد بیشکل ایزوتروپ هستند. از مواد متبلور فقط آنهائی که در دستگاه مکعبی متبلور میشوند ایزوتروپ هستند. ناایزوتروپی سایر بلورها بالاخص در انکسار مضاعف آشکار میگردد. ← آنیزوتروپ.

ایزوتوپ: ← همجا.

ایزوستازی: ← همستادی.

ایزوشیچیتو[9] (izu-šicito) [ژاپنی، = هفت جزیره‌ی ایزو]، دسته‌ای از جزایر آتشفشانی، ژاپن، در قکبـ، نزدیک ساحل ج‌ش جزیره‌ی هونشو، ج یوکوهاما. این جزایر، که در طول ح ۴۸۰ کم در ج خلیج توکیو ممتد است، مشتمل بر هفت جزیره‌ی اصلی است، که بزرگترین آنها اوشیما است.

ایزومر و ایزومریسم: ← همپاری.

ایزومورف و ایزومورفیسم: ← همشکلی.

ایزونتسو[10] (izontso)، رودی بطول ح ۱۴۰ کم در یوگوسلاوی و ایتالیا. در جج I بر سر تصرف آن جنگهای شدید روی داد.

ایزوولسکی[11]، **آلکساندر پتروویچ** (āleksāndr petrovic izvolski)، ۱۸۵۶–۱۹۱۹، سیاستمدار روسی. در ۱۹۰۶–10 وزیر امور خارجه‌ی روسیه بود. در عقد قرارداد ۱۹۵۷، که ایران را به "مناطق نفوذ" روسیه و انگلستان تقسیم میکرد، نقش عمده‌ای داشت. با تقویت اتفاق مثلث، روسیه را برای جنگ آماده ساخت. در ۱۹۱۰–۱۷ سفیر کبیر روسیه در پاریس بود. دو ماه بعد از استعفای نیکولای II استعفا داد. در پاریس درگذشت.

ایزی (izi)، ده (جه ۱٬۰۰۳ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)، ۷ کیلومتری ل‌ش سبزوار.

ایژفسک[12] (ijefsk)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۲۵۲٬۰۰۰)، کرسی جخشس اودمورت، ش جمشسر اروپائی. از مصنوعاتش اسلحه و ماشین‌آلات است.

ایژور، اراضی، روسیه، ← اینگرمانلند.

ایساآک و ایساآکوس، اسامی لاتینی، مطابق اسحاق؛ ← اسحاق، اسم.

ایساغوجی (isāquji)، یـنـ ایساگوگه (isāgoge) [= مدخل]، نام مقدمه‌ای که **فرفوریوس** بر قاطیغوریاس ارسطو نوشت (← ارغنون). بقول قاضی سعید اندلسی، این کتاب را ابن مقفع مستقیماً از یونانی به عربی ترجمه کرد، و بقول ابن الندیم، ایوب ابن قاسم رقی آنرا از سریانی به عربی ترجمه نمود. از تحریرهای معروف اثر پورفیریوس تحریر اثیرالدین ابهری است.

ایساوریا، ناحیه‌ی قدیم؛ ← ایسوریا.

آیسبرگ: ← کوه یخ.

ایست[13] (ist)، لفظ انگلیسی، بمعنی شرق، شرقی، و مشرق، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

ایستاسیواتل[14] (istāsiwātl) [آزتک، = زن سفید]، آتشفشان خاموش، بارتفاع ۵٬۲۸۵ متر، مکزیک مرکزی، نزدیک پوپوکاتپتل.

ایستانبرق[15] (istān.barq) [= برق ایستاده] یا **الکتروستاتیک** (elektrostātik؛ فنـ)، مبحثی از علم برق که از تولید بارهای برقی و تأثیر میدان برقی بر آنها بحث میکند. بار برقی یک جسم مقدار برق آنست، و ممکن است مثبت (+) یا منفی (–) باشد (← برق). بارهای همنوع یکدیگر را دفع و بارهای مختلف‌النوع یکدیگر را جذب میکنند؛ مقدار نیروی جاذبه یا دافعه بر طبق قانون **کولن** مشخص میشود. ظرفیت گرفتن و نگاهداشتن بار برقی در اجسام متفاوت است؛ بعضی مواد (مانند فلزات) هادی برق هستند (← هدایت)، یعنی "سیاله‌ی برق" بسرعت و بلا مانع از آنها عبور میکند و، اگر عایقپوش نباشند، خارج میگردد؛ هدایت بعضی از اجسام ضعیف است؛ برخی عایق اند، یعنی برق بسختی از آنها عبور میکند. بطوری که در مقاله‌ی برق گفته شده، استعمال عباراتی از قبیل "سیاله‌ی برق" برای تسهیل فهم پدیده‌های برقی است، و امروزه این پدیده‌ها از روی ساختمان اتم توجیه میشوند.

اجسام را به سه طریق میتوان دارای بار برقی کرد، مالش، تماس با جسم باردار، و القای ایستانـ برقی. باردهی بوسیله‌ی مالش ناشی از اینست که اتمهای بعضی از اجسام، در اثر مالش، الکترونهائی رها میکنند. اگر کره‌ای فلزی با جسم بارداری تماس یابد، بار همنوع آن را میگیرد؛ زیرا مثلا اگر جسم بار مثبت داشته باشد، الکترونهای کره‌ی فلزی را بخود میکشد، و الکترونهائی از طریق محل تماس از کره میگیرد، و کره، بعلت از دست دادن الکترونها، دارای بار برقی مثبت میشود. برای باردهی القائی ← القا. تشخیص اینکه جسمی بار برقی دارد یا نه بوسیله‌ی **الکتروسکوپ** صورت میگیرد.

هر جسم باردار در ناحیه‌ای از فضای اطراف تأثیرات برقی محسوس دارد، بدین معنی که اگر ذره‌ی بارداری در این ناحیه قرار گیرد تحت تأثیر جاذبه یا دافعه‌ی برقی ناشی از آن جسم واقع میشود. ناحیه‌ی مذکور میدان برقی آن جسم است (← میدان، در فیزیک). در هر نقطه‌ی یک میدان، عاملی (نظیر ارتفاع در میدان جاذبه‌ی زمین) وجود دارد که آن را پتانسیل میدان در آن نقطه خوانند، و این عامل "تراز برقی" یا "سطح برقی" میدان را در آن نقطه مشخص میکند. اختلاف پتانسیل دو نقطه از میدان نظیر اختلاف سطح در مایعات است، و مانند این، در شرایط

(۱)Yser (۲)Isère (۳)Islington (۴)Eisenach (۵)Eisenstadt (۶)Eisenstein (۷)Eisenhower (۸)isotropic (۹)Izu-Shichito (۱۰)Isonzo (۱۱)Izvolsky (۱۲)Izhevsk (۱۳)east (۱۴)Ixtacihuatl (۱۵)electrostatics

مناسب باعث جریان برق میشود.

خازنها آلاتی هستند که بار برقی ذخیره میکنند. ماشینهای ایستانبرقی بارهای برقی هنگفت با پتانسیل زیاد تولید میکنند. اخیراً، در تحقیقات اتمی، ماشینهای بسیار نیرومند بر اساس ماشینهای قدیم ساخته شده است (مثلا ← **وان د گراف، مولد**).

ایست انگلیا، انگلستان، ← انگلیای شرقی.

ایستبورن[1] (istborn)، شهر (جه ۵۷٬۸۰۱)، ساسکس شرقی، انگلستان؛ تفرجگاه جالب کنار دریا.

ایستر (istər)، ← فصح، عید.

ایستر[2]**، جزیرهٔی،** اسپانیولی **پاسکوا** (pāskuā)، جزیره (ح ۱۲۰ کمم؛ جه ۵۶۳)، در قکب، ح ۳٬۷۸۰ کیلومتری غ شیلی و متعلق بآن. در روز عید ایستر سال ۱۷۲۲ کشف شد. بجهت کلههای سنگی یکپارچهٔی عظیم (بارتفاع ۹–۱۲ متر و وزن متوسط ۵–۸ تن) و کتیبههائی که تا کنون خوانده نشده، و منشأ هیچیک معلوم نیست، معروف میباشد.

ایست رایدینگ، انگلستان، ← یورکشر.

ایستریا[3] (istriā)، شبه جزیرهٔی کوهستانی، بوسعت تقریبی ۵٬۱۸۰ کمم، که در ل دریای آدریاتیک پیش رفته، و از ل به فلات کارست محدود است؛ شهر عمدهاش پولا. سکنهٔی آن ایتالیائی و یوگوسلاوی اند. حکومت اسمی بیزانس بر ایستریا در قرن ۸م خاتمه یافت، و این ناحیه بین ونیز، کارینتیا، اسقفهای آکویلیا، و کنتهای گوریتسیا تقسیم شد. در قرن ۱۵م قسمت جغ آن در دست ونیز و قسمت لش آن در دست اتریش بود، و در ۱۷۹۷ تماماً بتصرف اتریش درآمد. در ۱۹۱۹ به ایتالیا واگذار شد، و در ۱۹۴۷ بین یوگوسلاوی و کشور تریست منقسم گردید. در ۱۹۵۴ به یوگوسلاوی داده شد.

ایست ریور[4] (ist rivər)، تنگهٔی قابل کشتیرانی در شهر نیو یورک، کشمت، که خلیج نیو یورک را به تنگهٔی لانگ آیلند مرتبط میسازد، و مانهاتن و برانکس را از **بروکلین** و **کوینز** جدا میکند.

ایست سنت لویس[5] (ist sent luis)، شهر (جه ۸۲٬۲۹۵)، جغ ایالت ایلینوا، کشمت، بر رود میسیسیپی و مقابل سنت لویس. صنایع شیمیائی و مصنوعات فلزی و پالایشگاههای نفت دارد.

ایست شیکاگو[6] (ist šikāgo)، شهر (جه ۵۴٬۲۶۳)، لغ ایالت ایندیانا، کشمت. تأسیس ۱۸۸۸ و بزرگترین بندر ایالت است.

ایست گلوی، اسکاتلند، ← **کرکوبریشر.**

ایست لوذین[7] (ist lōd̲iən) [= لوذین شرقی]، سابقاً **هدینگتنشر** (hadingtənšər)، ولایت (۶۹۰ کمم؛ جه ۵۲٬۲۴۰)، جش اسکاتلند؛ مرکزش هدینگتن. رود عمدهاش تاین است. زراعت در اراضی پست حاصلخیزش رواج کامل دارد؛ در اراضی مرتفع پرورش گوسفند معمول است. مشاغل دیگر ماهیگیری، استخراج زغال سنگ، آجرپزی، و تقطیر مشروبات الکلی است.

ایستمن[8]**، جورج** (jorj istmən)، ۱۸۵۴–۱۹۳۲، مخترع و بشردوست امریکائی و از صاحبان صنایع، مؤسس کارخانهٔی ایستمن-کوداک، سازندهٔی (۱۸۸۸) اولین نوار فیلم نرم و دوربین عکاسی کوداک، سازندهٔی فیلم سینمائی ۳۵ میلیمتری با سوراخهائی در دو طرف (۱۸۸۹).

ایستویک[9]**، ادوارد بکهاوس** (edwārd bakhās istwik)، ۱۸۱۴–۸۳، مستشرق و سیاستمدار و نویسندهٔی انگلیسی. در ۱۸۳۶ به هند رفت، و در دستگاه اداری راه یافت، و سمت مترجمی زبان فارسی را داشت، و در ۱۸۴۵ استاد زبان هندوستانی و در ۱۸۵۰ کتابدار شرکت هند شرقی شد، و در ۱۸۵۹ باستخدام ادارهٔی امور هند درآمد. در ۱۸۶۰ منشی سفارت انگلیس در ایران بود، و در جزء چند هیئت انگلیسی مأموریت مطالعات در ناحیهٔی کنارهٔی خزر و خراسان را یافت. ایستویک از عاقدان قرارداد خط تلگراف در ایران است. مهمترین آثار او عبارت است از ترجمهٔی قصهٔی سنجان و زردشتنامه به انگلیسی، تصحیح گلستان سعدی با ترجمه و افزودن لغتنامه، ترجمهٔی باغ و بهار و انوار سهیلی به انگلیسی.

آیسخولوس، درامنویس یونانی، ← اشیل.

آیسخینس[10] (āysxines)، ح ۳۸۹–۳۱۴؟ قم، خطیب آتنی، رقیب دموستن.

ایسدواستر (isad.vāstr)، اوستائی ایستواستره (vāstra)، در روایات زردشتی، پسر بزرگ زردشت.

ایسرائلس[11]**، یوزف** (yozef israēls)، ۱۸۲۴–۱۹۱۱، نقاش هلندی، که از صحنههای عادی زندگی تصویر میساخت. مطالعات و کارهای اولیهٔی او در آمستردام و پاریس استعدادش را آشکار نساخت، اما در ۱۸۵۵ در آمستردام بساختن تصویرهای حزنآلود و مؤثری از زندگانی ماهیگیران و روستائیان هلندی آغاز کرد، و بزودی شهرت یافت. در تصویرهای نمونهٔی او رئالیسم پرمایهای بچشم میخورد. نورهای خاکسترین نقرهای که با حدتی دراماتیک برصحنهٔی تصویرهایش میتابد، با جنبههای دلخراش و غمانگیز موضوعهایش بسیار هماهنگ است. چیرهدستی ایسرائلس در کار رنگ و روغن و آب و رنگ برابر بود؛ در حکاکی نیز دستی تمام داشت. از کارهای مشهور او تنها در جهان، رنجبران دریا (هر دو در آمستردام)، و انتظار (موزهٔی متروپلیتن) است.

آیسک (āyesk)، ده (جه ۱٬۳۴۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سرایان، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)، ۲۸ کیلومتری جش فردوس.

ایسکیا[12] (iskiā)، جزیرهٔی کوهستانی (۴۷ کمم؛ جه ۳۰٬۴۱۸)، ج ایتالیا، در دهانهٔی خلیج ناپل. تفرجگاه بهداشتی و دارای چشمههای آب گرم معروف است. محصولش شراب.

آیسل[13] (āysel)، نام قدیمش **سالا،** رودی بطول ۱۱۵ کم، در هلند شرقی و مرکزی. نزدیک آرنم از راین سفلی جدا شده، بجانب ل جریان یافته، به آیسلمر میریزد. فرانکهای سالیان ساکن سواحل آن بوده و از آن نام گرفتهاند. نیز ← **هولاندسه آیسل.**

ایسلا[14]**، خوسه فرانثیسکو د** (xose frānt̲isko de islā)، ۱۷۰۳–۸۱، واعظ و هجانویس اسپانیائی. معتقد بود که واعظان وعظ را بپایهای از انحطاط رسانیدهاند که تحملناپذیر است، و در این زمینه کتاب معروف سرگذشت واعظ شهیر خروندیو (۱۷۵۸–۷۰) را نوشت، که در نتیجهٔی اعتراض فرقههای مذهبی جزء کتب ممنوعه محسوب شد (۱۷۶۰).

آیسلبن[15] (āysleben)، شهر (جه ۲۹٬۶۵۲)، ایالت سابق ساکس (پروس)، آلمان مرکزی، بر دامنهٔی کوههای هارتس. از ۷۵۰ سال پیش مرکز استخراج مس بوده است. خانهٔی محل تولد مارتین لوتر و خانهای که در آن درگذشت هنوز موجود است.

آیسلمر[16] (āyselmer)، دریاچهٔی کمعمق آب شیرین، در قسمت شمالی و مرکزی هلند، که از قسمتی از زوئیدر زه بواسطهٔی ساختن سدی (اتمامش در ۱۹۳۲) بطول ۳۰ کم بین ایالات نورد هولاند و فریسلاند تشکیل یافته است. مهمترین رودی که در آن میریزد آیسل (āysel) است. از ۱۹۳۲ به بعد نواحی وسیعی (۷۶۰ کمم) از زوئیدر زهٔی سابق خشکانیده شده است، و ناحیهٔی حاصلخیزی میباشد.

ایسلند[17] (island)، انگلا **آیسلند** (āyslənd)، جمهوری (ح ۱۰۳٬۵۶۰ کمم؛ جه ۱۶۲٬۷۰۰)، غربیترین کشور اروپائی، شامل جزیرهٔی ایسلند و چند جزیرهٔی کوچکتر در قطب، درست در ج مدار شمالگان، ح ۹۶۰ کیلومتری غ نروژ؛ پایتختش ریکیاویک. ایسلند فلاتی است بارتفاع متوسط ۶۱۰ متر، و مرتفعترین نقاطش در یخپهنههائی است که بزرگترین آنها **واتنایوکول** میباشد. آبدرههای عمیق سواحلش را مضرس ساخته. بیش از صد کوه آتشفشان دارد که بسیاری هنوز زنده است (بلندترینشان **هکلا**). چشمههای آب گرم و آبفشانهای فراوان دارد (← **گیسر**). هوایش بسبب ← جریان آتلانتیک شمالی ملایم و مرطوب است. فقط ۲۵٪ ایسلند قابل سکنی است، و اکثر شهرها در کنار دریا قرار دارد. ایسلند جنگل ندارد، ولی دارای مراتع فراوان (پرورش گوسفند، اسب، و گاو) میباشد. کشاورزی آن (علوفه، سیب زمینی، شلغم) محدود است. مهمترین شغل مردم ماهیگیری، و صادرات عمده ماهی روغن و شاهماهی است. حکومت آن دموکراسی پارلمانی است، و قوانین رفاه اجتماعی آن بسیار مترقی است. غالب مردم مذهب لوتری دارند. سطح فرهنگ در ایسلند بالا است، ولی این امر عمدةً مدیون سنن باستانی و تمدن دیرینهٔی کشور است.

تاریخ. راهبان ایرلندی پیش از قرن ۹م به ایسلند رفتند، ولی بعلت ورود (ح ۸۵۰–۸۷۰) مهاجرین نورمان آنجا را ترک گفتند. در ۹۳۰ یک مجلس عمومی بنام آلثینگ تأسیس شد، و در ح 1000 مسیحیت رواج یافت، اما یادگارهای بتپرستی تا قرن ۱۳م در ادبیات ایسلندی باقی بود، و در همین زمان بود که ادبیات نورس کهن (← **نورس، ادبیات**) در ایسلند باوج ترقی رسید (زبان جدید ایسلندی تقریباً همان زبان نورس قدیم

---

(۱)Eastbourne (۲)Easter (۳)Istria (۴)East River (۵)East Saint Louis (۶)East Chicago (۷)East Lothian (۸)Eastman (۹)Eastwick (۱۰)Aeschines (۱۱)Israëls (۱۲)Ischia (۱۳)Ijssel; Yssel (۱۴)Isla (۱۵)Eisleben (۱۶)Ijsselmeer (۱۷)Iceland

است). ستوری ستورلوسون (۱۱۷۹–۱۲۴۱) کوشید که ایسلند را تحت سلطه‌ی کامل هاکون IV (پادشاه نروژ) درآورد، و توفیق نیافت، ولی در ۱۲۶۱–۶۴ ایسلندیها حاکمیت پادشاه نروژ را برسمیت شناختند. نروژ بضمیمه‌ی ایسلند در ۱۳۸۰ بزیر لوای دانمارک درآمد. در قرون ۱۷م و ۱۸م، دریازنان تجارت را متوقف ساختند؛ در ۱۷۸۳ شیوع بیماریها و آتشفشانیهای فراوان عده‌ی کثیری را کشت؛ و در ۱۶۰۲ یک شرکت تجارتی در کپنهاگ تجارت ایسلند را بخود انحصار داد، و اقتصاد ایسلند را فلج کرد. تا ۱۸۵۴ به بازرگانان خارجی اجازه‌ی ورود به ایسلند داده نمیشد. بالاخره، در ۱۸۷۴ ایسلند خودمختاری پیدا کرد، و در ۱۹۱۸ کشوری مستقل و متحد با دانمارک گردید. طی جج II، هنگامی که قوای انگلیس و امریکا در ایسلند مستقر بود، آلثینگ اختیارات مخصوص پادشاه را بدست گرفت، و در ۱۷ ژوئن ۱۹۴۴، با مراجعه بآراء عمومی، اتحاد با دانمارک را لغو کرد، و کشور را جمهوری مستقل اعلام نمود. ایسلند در ۱۹۴۶ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد، و به برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ملحق گردید (۱۹۴۹).

ایسلندی، ادبیات (islandi)، برای ادبیات اولیه‌ی ایسلندی ← نورس، ادبیات. پس از اینکه استقلال سیاسی ایسلند از بین رفت (۱۲۶۱–۶۴)، ادبیات بانحطاط گرائید. از قرن ۱۴م تا اواسط قرن ۱۶م فعالیت ادبی منحصر به ترجمه‌ی آثار خارجی و گردآوری آثار ادبی نورس کهن و ساختن اشعار مذهبی بود. بعد از اصلاح دینی پروتستان تا دوره‌ی روشنفکری (۱۷۵۰–۱۸۳۵) جنبه‌ی دینی بر ادبیات ایسلندی غلبه یافت. نهضت رمانتیسم و ملی در دهه‌ی سوم قرن ۱۹م آغاز شد. سبک قدیم در قرون ۱۹م و ۲۰م تجدید حیات کرد. یون سیگوردسون (۱۸۱۱–۷۹) در بسط زبان و ادبیات ایسلندی سهمی بسزا دارد. در مقابل رمانتیسم، نهضت واقعپردازی (رئالیسم) پدید آمد که کلیسا و سازمانهای اجتماعی را مورد حمله قرار داد.

ایسلندی، زبان، از ← زبانهای ژرمنی (شمالی)، از ریشه‌ی هندواروپائی، که آثار قدیم آن از آثار مهم زبانهای ژرمنی است. ← زبان، جدول.

ایسمین، مسابقات (ismian): ← مسابقات برزخی.

آیسنر[1]**، کورت** (kurt äysner)، ۱۸۶۷–۱۹۱۹، سوسیالیست آلمانی. انقلابی را که در ۱۹۱۸ سلطنت باواریا را برانداخت سازمان داد؛ اولین نخست‌وزیر جمهوری باواریا بود. طرفدار جدائی از آلمان بود، و با تشکیل آلمان فدرال مخالفت کرد. بدست یکی از ملیون ضد یهودی کشته شد.

ایسوریا[2] یا **ایساوریا** (isăriā)، ناحیه‌ی قدیم آسیای صغیر، ل سلسله‌جبال توروس، در ج ترکیه‌ی مرکزی حالیه. ناحیه‌ای وحشی بود، و سکنه‌اش از دستبرد بنواحی اطراف میزیستند. رومیان تا حدی جلو آنان را گرفتند، ولی سرکوبی قطعی بدست ترکان سلجوقی انجام گرفت.

ایسوس[3] (issos)، شهر قدیم، انتهای جش کیلیکیا، آسیای صغیر. در آنجا اسکندر مقدونی داریوش III را شکست داد (۳۳۳ قم)، و هراکلیوس سپاهی از ایرانیان را مغلوب کرد (۶۲۲ بم).

ایسوکراتس[4] (isokrātes)، ۴۳۶–۳۳۸ قم، خطیب یونانی. از شاگردان سقراط و از شاگردان سوفسطائیان، و احتمالا بزرگترین معلم تاریخ یونان بود. مشهورترین خطبه‌ی او مدایح است، که در آن یونانیان را باتحاد بر ضد ایرانیان میخواند.

ایسه[5] (ise)، سابقاً **اوجی‌یامادا** (uji-yāmādā)، شهر (جه ۹۷٬۹۱۷)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج ایسه. از مراکز عمده‌ی آیین شینتو و دارای مقبره‌ی ایسه است.

آی. سی. ای. او.[6] (āy si ey o؛ از انگل)، علامت اختصاری سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری.

ایسیدوروس[7] **خاراکسی** (isidorose xārāksi)، نق ح اواخر قرن اول قم، جغرافیدان. در خاراکس در انتهای خلیج فارس متولد شد. از آثارش شرح جهان، مسافرت دور پارت، و پاسگاههای پارتها است.

ایسیدوروس سویلی[8]**، قدیس** (qeddis isidoruse sevili)، لتی **ایسیدوروس هیسپالنسیس** (-rus hispālensis)، ح ۵۶۰–۶۳۶، دانشمند اسپانیائی. اسقف سویل بود. شهرت او بیشتر به سبب تألیف پرحجم وی، موسوم به اشتقاقات یا اصول، است که مجموعه‌ای از دانش عصر او است.

ایسیدوروس ملطی[9] (isidoruse malati)، نام دو معمار در عصر یوستی‌نیانوس. ایسیدوروس بزرگتر در کار ساختن (۵۳۲–۵۳۷) کلیسای ایاصوفیه (امروزه مسجد ایاصوفیه) یاور آنتمیوس ترالسی بود. ایسیدوروس جوانتر گنبد ایاصوفیه را پس از انهدام آن بر اثر زلزله‌ی سال ۵۵۳، دوباره ساخت.

ایسیس[10] (isis)، در دین مصر قدیم، الاهه‌ی طبیعت، که پرستش وی در ح ۱۷۰۰–۱۱۰۰ قم آغاز شد، و در سراسر مصر و نواحی اطراف مدیترانه توسعه یافت. ایسیس نمونه‌ی جملگی الاهگان گردید، و پرستش وی منشأ یکی از نیرومندترین مقاومتهائی بود که مسیحیت در آغاز با آن مواجه شد. در اساطیر مصری، ایسیس زوجه‌ی باوفا و خواهر اوزیریس و مادر هوروس است. پس از اینکه اوزیریس بدست برادر خود، ست، مقتول و جسدش متفرق شد، ایسیس قطعات آنرا گرد آورد؛ آنگاه اوزیریس دگر بار زنده شد، و فرمانروای اموات گردید. در تجسم افسانه‌ی این داستان، خورشید (اوزیریس) مغلوب شب (ست) میشود، و دگر بار خورشیدِ روزِ نوین (هوروس) از آسمان شرقی (ایسیس) پدید میآید. ایسیس را مادر و صاحب انواع سحر و جادو میدانستند. پرستش وی تا ۵۶۰ بم رواج داشت، و از مراکز عبادت او ممفیس، آبیدوس، و فیلای بود.

آیسیس[10] (āysis)، نام محلی رود تمز در آکسفرد، انگلستان.

ایسیک کول[11] (isik kul)، دریاچه (۵٬۸۰۰ کمم)، لش قرقیزستان، تجشد آسیائی، در آسیای مرکزی، که در حوضه‌ای (با فرازای ۱٬۶۵۰ متر) بین تیغه‌های غربی تین شان قرار دارد. طولش ۱۸۵ کم و عرضش ۶۰ کم است.

ایسین (isin)، دهستان (جه ح ۲۰٬۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۳۵ (؟) آبادی. مرکزش، **ایسین** (جه ۱٬۶۷۶ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری ل بندر عباس واقعست.

آیش (āyes)، زمینی که پس از برداشت محصول مدتی در آن زراعت نمیکنند (در بعضی نقاط آنرا شخم میزنند). این مدت برحسب مقدار زمین و آب متغیر، و معمولا یک، دو، یا سه سال است. **آیش‌بندی** (-bandi) در اصطلاح کشاورزی عبارتست از تقسیم زمین و تعیین مساحتی که هر سال باید در یک مزرعه کاشته شود و قسمتی که باید بدون زراعت بماند.

آیش‌بندی: ← آیش.

ایشبوشت[12] (išbušat) [عبری، = مرد ننگین]، پسر شاؤل. مدت ۷ سال بر سر تاج و تخت با داود منازعه داشت (دوم سموئیل ۲؛ ۳؛ ۴).

ایشتار، الاهه: ← عشتر.

ایشتوویگو (ištuvigu)، ینه آستواگس[13] (āstuā-ges)، فنه آستیاژ (āstiāž)، قرن ششم قم، آخرین پادشاه (۵۸۴–۵۵۰ قم) ماد، پسر و جانشین **هوخشتره**. در ۵۵۰ قم از دخترزاده‌ی خود **کوروش** کبیر شکست یافت و دولت ماد منقرض گردید. اسم او را اژدهاک نیز ضبط کرده‌اند.

ایشروود[14]**، کریستوفر** (kristofər išərwud)، ۱۹۰۴–، نویسنده‌ی انگلیسی. بهمراهی اودن چند نمایشنامه نوشت. بعضی از آثارش حاکی از دلبستگی او به تصوف مشرق‌زمین است.

ایشل[15] (išl) یا **باد ایشل** (bād)، شهر (جه ۱۴٬۰۰۴)، اتریش علیا، در زالتسکامرگوت. چشمه‌های معدنی معروف دارد.

آیشندورف[16]، فرایهر **یوزف فون** (frāyher* yozef fon āysendorf)، ۱۷۸۸–۱۸۵۷، شاعر آلمانی. اشعار غنائی و موزونش مورد توجه آهنگسازان بزرگ (از جمله شومان) واقع شده، و بعضی دیگر از آثارش، از قبیل خاطرات یک بیکاره (۱۸۲۶)، جزو ادبیات عامیانه (فولکلور) درآمده است.

ایشی[17]**، کیکوجیرو** (kikujiro iši)، ۱۸۶۷؟–۱۹۴۵، سیاستمدار ژاپنی. نماینده‌ی ژاپن در شورای جامعه‌ی ملل و در کنفرانس (۱۹۲۷) دریائی ژنو بود.

ایشیک‌آقاسی: ← ایشیک‌آقاسی‌باشی.

ایشیک‌آقاسی‌باشی، در عهد صفویه و قاجار، عنوان وزیر تشریفات و سالاربار در دربار پادشاه. رؤسای تشریفات و مأمورین ایشیک‌خانه نیز عنوان ایشیک‌آقاسی داشته‌اند، و همه‌ی آنها تحت نظارت و ریاست ایشیک‌آقاسی‌باشی بوده‌اند. در عهد صفویه، ایشیک‌آقاسی‌باشی مسئول نظم و ترتیب مجلس پادشاه بود، و محل جلوس یا قیام حاضرین مجلس بوسیله‌ی او تعیین میشد. در مجالس و پذیرائیهای رسمی وی چماقی زرین و مرصع بنام دگنک (daganak) در دست گرفته مقابل پادشاه میایستاد. چنانکه سفیر تازه‌وارد را نیز وی

(1)Eisner (2)Isauria (3)Issus (4)Isocrates (5)Ise (6)ICAO (7)Isidorus (8)Isidore of Seville (9)Isidorus of miletus (10)Isis (11)Issyk Kul (12)Ish-bosheth (13)Astyages (14)Isherwood (15)(Bad) Ischl (16)Eichendorff (17)Ishii

بحضور میبرد. پیشکشها هم بوسیله‌ی وی از نظر پادشاه میگذشت، و معمولاً عشری از پیشکشها بین وی و پیشکش‌نویسی که حساب پیشکش‌ها را نگه میداشت تقسیم میشد. در عهد قاجاریه نیز عنوان و مقام ایشیک‌آقاسی‌باشی تقریباً همان مقام و عنوان عهد صفویه بود. در اواخر عهد ناصرالدین شاه ایشیک‌آقاسی‌باشی عنوان وزیر تشریفات داشت.

ایشیک‌خانه: ← ایشیک‌آقاسی‌باشی.

ایضاح المقاصد (izāho 'l.maqāsed) [ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد] یا **شرح حکمة العین،** کتابی فلسفی، بعربی، از علامه‌ی حلی (۶۴۸–۷۲۶ ه‍ق). این کتاب شرحی است به روش "قال اقول" بر حکمة العین (کتابی در حکمت طبیعی و الاهی، از کاتبی قزوینی). چاپ تهران ۱۳۳۷ ه‍ش.

ایطاء (itā') [عربی، = قدم بر قدم دیگر نهادن]، در علم قافیه، تکرار کردن قافیه. ایطاء دو گونه است: **ایطاء خفی** (xafiyy؛ = پنهان)، که تکرار بسبب کثرت استعمال و شدت ترکیب آشکار نباشد و بدقت نظر دریافته شود (چون رنجور و مزدور، و آب و گلاب)؛ **ایطاء جلی** (jaliyy)، که تکرار قافیه آشکار باشد (مانند هنرور و خردور، تاجدار و کاردار). تکرار یک واژه بمعانی گوناگون و رد مطلع در شمار ایطاء نیست. ایطاء از عیوب قافیه است.

ایطالیا، ضبط دیگر ایتالیا، جمهوری اروپائی.

ایغورها: ← اویغورها.

آیفل[1] (āyfel)، فلات، ل‌غ آلمان، ل رود موزل و ش آردن. ناحیه‌ای لم‌یزرع و دارای دره‌های عمیق و آتشفشانهای خاموش با دریاچه‌های دهانه‌ای است. بلندترین نقطه‌اش ۷۴۶ متر ارتفاع دارد.

ایفل[2]**، برج** (ifel)، فنس تور د/افل (tur defel)، برج فلزی، بارتفاع ۳۰۰ متر، که در سال ۱۸۸۹ بتوسط آ. گ. افل، مهندس فرانسوی، در میدان شان‌دومارس (šaN-dē-mārs) در پاریس برافراشته شد. دارای سه طبقه در ارتفاعات ۵۷، ۱۱۵، و ۲۷۶ متر است. بمناسبت ارتفاعش، برای پخش امواج رادیو و تلویزیون در منطقه‌ی پاریس از آن استفاده میشود.

ایفنی[3] (ifni)، مستملکه‌ی اسپانیا (مساحت مستملکه ۱٬۷۵۵ کمم؛ جم ۴۵٬۸۵۲)، ل‌غ افریقا، کنار ساحل ج‌غ مراکش بر قطلا، که تماماً در خاک مراکش واقعست. در ۱۸۶۰ مراکش آنرا به اسپانیا واگذاشت، ولی تا ۱۹۳۴ حکومت اسپانیا بر آن اسمی بود. اکنون مالکیت آن متنازع فیه بین مراکش و اسپانیا است.

ایفود[4] (ifud) یا **افود** (afud)، لباس متبرک کتانی که کاهنان بزرگ بنی اسرائیل میپوشیدند. ظاهراً برای کهانت و پیشگوئی بتن میکردند (خروج ۲۸؛ داوران ۸.۲۷؛ ۱۷.۵؛ ۱۸.۱۴؛ اول سموئیل ۲.۲۸؛ ۱۴.۳؛ ۲۲.۱۸؛ ۲۳.۶.۹؛ ۳۰.۷؛ هوشع ۳.۴).

ایفیژنی، در افسانه‌های یونانی، ← ایفیگنیا.

ایفیگنیا[5] (ifigeniā)، فنس ایفیژنی (ifijeni)، در افسانه‌های یونان، دختر کلوتایمنسترا و آگاممنون؛ خواهر اورستس و الکترا. چون کشتی آگاممنون که برای شرکت در جنگ تروا میرفت در آولیس آرامش یافت، وی خواست ایفیگنیا را قربانی آرتمیس کند، ولی آن الاهه او را نجات داده به تاوریس برد، و کاهنه‌ی معبد خویش ساخت. بعداً از آنجا با اورستس به یونان گریخت. داستان ایفیگنیا موضوع بعضی اشعار دراماتیک است. **اوریپیدس و گوته،** نمایشنامه‌هائی از سرگذشت او نوشته‌اند، و راسین درامی درین باب دارد.

ایقان، از کتب بهائیه؛ ← بهاءالله.

آیک[6]**، هوبرخت وان** (hoybrext vān āyk) **یا هوبرت**[7] **وان آیک** (hubert)، ح ۱۳۷۰–۱۴۲۶، و **یان وان آیک**[8] (yān)، ح ۱۳۹۰–۱۴۴۱، برادران پایه‌گذار مکتب فلاندری در نقاشی. برخی بخطا آنانرا کاشف نقاشی رنگ و روغن دانسته‌اند. اما مسلم اینست که این دو برادر نخستین کسانی بودند که برای عمق بخشیدن بفضای تصویر و مایه‌دار کردن رنگها، در نقاشی ناتورالیستی صمغ یا روغن بکار بردند، و در فن نقاشی انقلابی پدید آوردند. شاهکار مشهور این دو برادر نقاشی دوازده‌ترک محراب کلیسای گان است بنام ستایش بره. در باره‌ی اینکه کدام یک از دو برادر در پرداخت این شاهکار دست بیشتر داشته‌اند، اختلاف بسیار است. یکی از قسمتهای نقاشی دورنمائی بس زیباست، که در میان آن، فرشتگان بره‌ای را که مظهر الهام الاهی است ستایش میکنند؛ و صفهای شهیدان و کشیشان و مؤمنان، بر گرد آنان، ترتیب یافته‌اند. در جلو چشمه‌ی زندگی است، و از دور برجهای اورشلیم بچشم میخورد. قسمت دیگر نقاشی، صحنه‌ایست که در آن، قاضیان دادگر، نجبا، پاکان، و گوشه‌نشینان، همه با هم بستایش میروند. در قسمت دیگر، مسیح شاه است، و مریم عذرا و یوحنای معمدان را در کنار خود دارد؛ در دو سو فرشتگان آواز میخوانند، و بازی میکنند، و آدم و حوا در کنار آنان دیده میشوند. رنگهای این نقاشی، پس از قرنها، تازگی نخستین خود را حفظ کرده است، و تابشی گوهرآسا دارد. نوری یکدست سراسر نقاشی را در بر گرفته، و سایه‌روشن در آن دیده نمیشود؛ اما جزئیات هر یک از اشکال بتفصیل نقاشی شده، و به واقعیت نزدیک است. این نقاشی، بی‌تردید یکی از بزرگترین شاهکارهای هنری اروپاست. برادران آیک از فن ایجاد مناظر و مرایا بوسیله‌ی خطوط بیخبر بودند، اما کاملا مشهود است که در کارهای خود قصد ایجاد مناظر و مرایا را داشته‌اند؛ و نخستین کسانی بودند که از عمق رنگ و روغن برای نمایاندن عمق فضا استفاده کردند. دلبستگی آنان بجزئیات آنچنانست که، ازین لحاظ نیز سبک نوینی در نشان دادن واقعیت، حتی واقعیت روان آدمی، پدید آورده‌اند. میز، صندلی، در، دیوار، و جزئیات سیمای آدمها را با دقتی شگفت‌انگیز میدیدند، و نقاشی میکردند. میتوان گفت که "شاعران" واقعیت اند. کارشان چنان پخته مینماید، که بسختی میتوان آنها را از نقاشان اولیه بشمار آورد؛ گوئی در پشت خود سنتی عظیم داشته‌اند. نفوذ این دو برادر در هنر نقاشی شدید بوده است. از تصاویر دیگری که بدست یان ساخته شده سنت باربارا (آنورس)، تبشیر (گالری هنر ملی، واشینگتن)، و مصلوب شدن مسیح (موزه‌ی هرمیتاژ، لنینگراد) است. بسیاری کارهای درخشان دیگر نیز از این دو برادر بجا مانده، که معلوم نیست کدامیک در پرداختن آنها دست بیشتری داشته‌اند.

آیک، یان وان: ← آیک، هوبرخت وان.

ایکاروس[9] (ikāros)، در اساطیر یونان، پسر دایدالوس. هنگامی که با بالهائی که پدرش تعبیه کرده بود فرار میکرد زیاد بخورشید نزدیک شد؛ مومهائی که در ساختن بالها بکار رفته بود آب شد، و وی بدریا افتاد.

ایکاری یا **ایکاریا:** ← کابه، اتین.

ایکالمکیل (ikālmkil)، هبریدیز داخلی، اسکاتلند؛ ← آیونا.

ایکتینوس[10] (iktinos)، معمار بزرگ یونانی که در نیمه‌ی دوم قرن پنجم پیش از میلاد میزیسته. معبد پارتنون را بیاری کالیکراتس طرح‌ریزی کرد.

ایکر[11] (eykər)، واحد مساحت اراضی در ممالک انگلیسی‌زبان، برابر ۰٫۴۰۵ هکتار (۴٬۸۴۰ یارد مربع).

ایکس، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی ایکس.

ایکسیون[12] (iksion)، در اساطیر یونان، مردی از اهل تسالی که چون تمنای وصال هرا را داشت زئوس ابری بصورت هرا پرداخته نزد او فرستاد، و از آن ابر و ایکسیون قنطورسها بعمل آمدند. ایکسیون، بکیفر جرائمی که مرتکب شده، در هادس بچرخی آتشین که پیوسته میگردد بسته شده است.

آیکمان[13]**، کریستیان** (kristiān āykmān)، ۱۸۵۸–۱۹۳۰، پزشک هلندی. بسبب کارهایش در باب بری‌بری سهمی از جایزه‌ی ۱۹۲۹ نوبل در طب و فیزیولوژی باو اعطا شد.

ایکونوسکوپ (ikonoskop)؛ ← تلویزیون.

ایکونیون (ikonion؛ ین) یا **ایکونیوم** (لتی)، شهر قدیم، آسیای صغیر؛ ← قونیه.

ایکیتوس[14] (ikitos)، شهر (جم ۳۴٬۲۳۱)، ل‌ش پرو، بر رود آمازون؛ تأسیس ۱۸۶۳.

آی. کیو.[15] (āy kiu؛ از انگل)، ← خارج قسمت هوشی.

ایگ، اصطهبانات؛ ← ایج.

آیگئوس[16] (āygeus)، فنس اژه (eje)، پادشاه داستانی آتن. بگمان (باطل) اینکه مینوتاوروس پسرش، تسئوس، را کشته، خود را در بحر الجزایر غرق کرد، و از آن ببعد، این دریا باسم او خوانده شد (دریای اژه).

ایگدراسیل[17] (igdrāsil)، در اساطیر نورس، درخت زبان گنجشک عظیمی که بر فراز سراسر جهان شاخه افکنده است، و زمین و آسمان و دوزخ را بهم پیوند میدهد. در کنار ریشه‌هایش اژدهائی و در لای شاخه‌های آن عقابی جا دارد، و سنجابی پیوسته بین آنها میدود تا میان آنها نزاعی ایجاد کند.

ایگلو[18] (iglu)، مساکن گنبدی‌شکل اسکیموهای شرقی که از قطعات برف ساخته میشود. معمولا

(1)Eifel (2)Eiffel (3)Ifni (4)ephod (5)Iphigenia (6)Eyck (7)Hubert (8)Jan van Eyck (9)Icarus (10)Ictinus (11)acre (12)Ixion (13)Eijkman (14)Iquitos (15)I. Q. (16)Aegeus (17)Yggdrasill (18)igloo

جنبه‌ی پناهگاه موقت دارد، و در سفر بکار میرود.

ایگناتیوس (ignātios)، اسم یونانی برای مرد. بعضی اعلام مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درون کتاب
اسپانیولی	Ignacio	ایگناثیو (ignaṯio)
اسپانیولی	Ignacio	ایگناسیو (ignāsio)
آلمانی	Ignaz	ایگناتس (ignāts)
ایتالیائی	Ignazio	ایناتسیو (inyātsio)
فرانسوی	Ignace	ایناس (inyās)
لاتینی	Ignatius	ایگناتیوس (ignātius)
لاتینی	Egnatius	اگناتیوس (egnātius)

ایگناتیوس انطاکی[1]، قدیس (qeddis ignā-tiuse antāki)، فت ح ۱۱۰، اسقف انطاکیه؛ از شهدای مسیحیان. نخستین کسی است که لفظ کاتولیک را بکار برده.

ایگناتیوس قسطنطینی[2]، قدیس (qeddis ignā-tiuse qostantini)، ح ۸۰۰–۸۷۷، بطرک یونانی قسطنطنیه. فرزند میخائیل I بود، و لئوی ارمنی (لئوی V) برای اینکه از رسیدن او به امپراطوری مانع شود، وی را اخته و زندانی کرد (۸۱۳). در ۸۴۶ یا ۸۴۷ امپراطور تئودورا که از شور او بر ضد تمثال‌شکنی واقف بود وی را بطرکی داد. پس از تبعید شدن تئودورا، به ایگناتیوس تکلیف شد که بر کنار رود، و میخائیل III بطرکی را به فوتیوس داد. در دوره‌ی سلطنت باسیلیوس I، دگر بار مقام بطرکی یافت، و چهارمین شورای قسطنطنیه او را بطرک قانونی اعلام نمود.

ایگناتیوس لویولائی[3]، قدیس (qeddis ignā-tiuse loyolā'i)، ۱۴۹۱–۱۵۵۶، مؤسس اسپانیائی یسوعیان. درباری بود و سرباز شد و در ۱۵۲۱ متوجه دین گردید. در مونتسرات و چند جای دیگر تحصیل کرد، و خود را آماده ساخت. در ۱۵۳۴ او و شش تن از یارانش سوگند یاد کردند که فقر و تقوی پیشه سازند، و تصمیم گرفتند به بیت المقدس بروند. جنگ آنان را از این سفر بازداشت، ولی جملگی در ۱۵۳۷ ارتسام یافتند، و بخدمت پاپ رسیدند (۱۵۳۸)، و در رم از آنان نگاهداری شد. در ۱۵۳۹ پاپ پاولوس III اساس‌نامه‌ای را که ایگناتیوس تدوین کرده بود و یسوعیان هنوز از آن پیروی میکنند تصویب کرد. وی تا هنگام مرگ رهبر یسوعیان بود، و از رهبران اصلاحات کاتولیکی نیز بود. ایگناتیوس صوفی‌مشرب بود.

ایگنام (ignām)، گیاهی از تیره‌ی نرگسها و از نوع دیوسکورئا (*Dioscorea*) که ساقه‌ی زیرین آن بسیار درشت میشود. در چین کاشته میشود.

ایگواسو[4]، آبشار (iguāsu)، آبشاری بر رود ایگواسو، امریکای جنوبی. بلندتر و پهنتر از آبشار نیاگارا، قسمتی متعلق به آرژانتین و قسمتی از آن برزیل است.

ایگوان[5] (iguān؛ فنـ)، سوسمار بزرگ نواحی استوائی امریکا و بعضی از جزایر اقیانوس کبیر. جنس امریکائی آن سبزرنگ (برنگ شاخه‌ی درختانی که در آن زندگی میکند درمیآید)، و بطول یک تا دو متر است، و بر پشت آن تیغه‌ای از فلسهای خاری‌شکل از گردن تا دم کشیده شده است. خوراکش برگ درختان و میوه و گاهی جانوران کوچک است.

آیگوپتوس، در افسانه‌های یونانی؛ ← داناانوس.

ایگور[6] سویاتاسلاویچ (igor sviātāslāvic)، ۱۱۵۰–۱۲۰۲، شاهزاده‌ی روسی. در ۱۱۸۵ علیه کومانها لشکرکشی کرد، ولی بمقصود نرسید. وی قهرمان داستان حماسی سرود سپاه ایگور است، که در ۱۷۹۵ کشف شد، و منسوب به قرن ۱۲م میباشد؛ آ. بورودین اوپرای شاهزاده ایگور را از روی آن ساخت.

آیگوس پوتاموس[7] (āygos potāmos)، [ید. = رود بُز]، رود تراکیای قدیم. نبرد نهائی ← جنگ پلوپونزی در دهانه‌ی آن واقع شد، و در طی آن، لوساندروس اسپارتی بحریه‌ی آتن را نابود کرد (۴۰۵ قم).

ایگوویوم، الواح[8] (iguvium)، الواح مفرغی منقوش که در ۱۴۴۴ در گوبیو (ایتالیا) کشف شد، و بیشتر آنها در همانجا محفوظست. در فهم زبان قدیم اومبریا مفید بود، و از آنها اطلاعاتی در باب مناسک دین قدیم ایتالیا بدست آمد.

آیگیس[9] (āygis)، در افسانه‌های یونانی، سپر یا پوشش محافظ زئوس که هفایستوس آنرا ساخت. بعضی، ظاهراً باشتباه، آنرا پوست آمالتیا دانسته اند، و گفته‌اند که سر گورگونی در میانش جا داشته. هرگاه که زئوس خشمگین میشد، آیگیس را تکان میداد، و از آن چنان صدائی برمیخاست که شنوندگان را سخت هراسناک میکرد. با مرور زمان، آیگیس به زئوس و آتنه تخصیص یافت.

آیگیستوس[10] (āygistos)، در افسانه‌های یونانی، پسر توئستس. آتـرئوس را کشت. بعداً عاشق کلوتایمنسترا شد، و او را در کشتن شوهرش، آگاممنون، یاری کرد. اورستس عاشق و معشوق را بانتقام خون پدر بقتل رسانید.

آیگینا[11] (āyginā)، فنـ اژین (ejin)، جزیره (۸۳ کمم، جه ۱۰°۵۵۲)، جش یونان، جغ آتن، در خلیج آیگینا (سارونیک). شهر عمده‌ی آن آیگینا (جه ۵°۸۲۰) بر ساحل لغ است. ناحیه‌ای است کشاورزی و دارای چشمه‌های گوگردی. جزیره تحت تأثیر ← تمدن مینوسی بود. در ح 1000 قم دوریها بر آن استیلا یافتند. اولین سکه‌های یونانی در آنجا زده شد. اهمیت تجارتی زیادی داشت. در جنگ پلوپونزی علیه آتنیها جنگید، و آتنیان تاراجش کردند (۴۳۱ قم). مرمرهای آیگینائی نزدیک شهر آیگینا کشف شد (۱۸۱۱).

آیگینا، خلیج: ← سارونیک، خلیج.

آیگینائی[12]، مرمرهای (āyginā'i)، پیکره‌های مرمرین از یونان باستان، که بسال ۱۸۱۱ در جزیره‌ی آیگینا بدست آمد، و شاید پنج قرن پیش از میلاد مسیح پرداخته شده باشد. این پیکره‌ها شامل صحنه‌هائی از داستان جنگ تروا است، و در اصل زیور معابد بوده است.

ایل (il)، لغت ترکی یا اویغوری، بمعنی (۱) صلح و انقیاد؛ (۲) قوم، طایفه، و ملت؛ (۳) رعیت و تابع و منقاد؛ و (۴) مردم و اهل شهر یا ولایتی. این لغت از عهد مغول در تاریخ ایران مکرر بصورت مفرد و در ترکیبات بکار رفته، و ایلی (ili) بمعنی انقیاد و متابعت نیز استعمال شده.

ایل[13] (il)، لفظ فرانسوی بمعنی جزیره. در مواردی که این لفظ با لفظ یا الفاظ بعد جمعاً عَلَم شده است، این علم بصورت اصلی آن در ردیف "ایل" آمده است (مانند ایل‌دو‌فرانس). در سایر موارد باید بجزء دیگر اسم رجوع کرد؛ مثلاً برای "ایل دو سالو" [= جزیره‌ی سالو] ← سالو، جزیره‌ی. نظیر همین ترتیب در مورد لفظ انگلیسی **آیل[14]** (āyl) [= جزیره] اتخاذ شده است.

ایلا، بندر قدیم، کنار خلیج عقبه؛ ← ایله.

ایلات (ilāt) یا **ایلیات** (iliāt)، عنوان مجموع عشایر و قبایل مختلف و مجزّی که بطور مستقل، و البته (لااقل اسماً) بحالت تابع و ایلی (← ایل) نسبت بحکومت مرکزی، در نقاط مختلف مملکت تحت ریاست مطلق ایلخانی‌ها و ایل‌بیگی‌های خویش غالباً بتربیت احشام و چادرنشینی و گاه بزراعت معیشت کرده‌اند و میکنند. تعداد ایلات و عشایر ایران زیاد است، و آداب و رسوم و طرز معیشت آنها نیز با یکدیگر اختلاف بسیار دارد، و لیکن بطور کلی کوچ مرتب سالیانه بین ییلاق و قشلاق، و دوری و برکناری از لوازم تربیت مدنی و زندگی در سیاه‌چادرها (قرەچادر)، و تربیت مواشی از اوصاف مشترک آنهاست. مطالعه در احوال این عشایر، که عامل عمده‌ای در حیات اقتصادی و اداری ایران هستند، اهمیت تمام دارد، و تحقیق در زندگی آنها راجع است به شعب مردم‌شناسی ایران.

ایلات ایران از قدیم غالباً در خدمات نظامی بوده، و در واقع تا عهد ناصری (قبل از بریگاد قزاق) عمده‌ی سواره‌نظام ایران همواره از آنها بوده است، و غالباً غیر از فوج سواری که هر یک از آنها به دولت میداده، دسته‌هائی نامنظم از آنها هم بنام "سوار ردیف" بمنزله‌ی ذخیره‌ی آماده‌ی خدمت بوده‌اند. ایلات گاه حق چرا و هدایای جنسی (مخصوصاً از احشام و اغنام) بعنوان مالیات به دولت مرکزی پرداخت میکرده‌اند (← مالیات ایلات). ایلات ایران در مواقع ضعف حکومت مرکزی و ایام فترت گاه با ایلات دیگر و گاه با حکومتهای بلاد مجاور خویش نزاع و اختلاف داشته‌اند. در عهد ناصری اداره‌ی مخصوصی برای رسیدگی بامور ایلات در تهران وجود داشته، و غالباً ریش‌سفیدان ایلات مورد توجه بوده، و ابوابجمعی و فرماندهی افواج و سواران ایلیات اغلب تحت نظر ریش‌سفیدان خود آنها بوده است. اغلب عشایر ایران در زمان سلطنت رضا شاه کبیر اسکان و تا حدی خلع سلاح شدند.

ایلات، مالیات: ← مالیات ایلات.

ایلات خمسه‌ی فارس عبارتند از پنج ایل باصری، عرب، بهارلو، اینالو یا اینانلو، و نفر. این ایلات باستثنای شعبه‌ی عرب بیشتر از قشقائیها هستند، و محل اقامت آنها عمدةً در ش و جش ایالت فارس است.

ایـل ارسلان (il arslān)، فت رجب ۵۶۸ هق، پادشاه (۵۵۲–۵۶۸ هق) سلسله‌ی خوارزمشاهیان؛ پسر اتسز. از جند به خوارزم آمده ختای خان را مغلوب کرد و خود جای پدر را گرفت (۵۵۲ هق).

---

(۱)Ignatius of Antioch (۲)Ignatius of Constantinople (۳)Ignatius of Loyola (۴)Iguassu (۵)iguana (۶)Igor (۷)Aegospotamos (۸)Iguvine Tables (۹)aegis (۱۰)Aegisthus (۱۱)Aegina (۱۲)Aeginetan (۱۳)île (۱۴)isle

خراسان و ماوراء النهر را بگرفت، و در اواخر عمر لشکر او با قراختائیان جنگ کرد و شکست خورد. پس از وفات او، پسرش سلطانشاه در خوارزم و پسر دیگرش علاءالدین تکش در جنگ بجای او نشستند.

ایلام (ilām)، سابقاً **پشتکوه** یا **پشت کوه** (pošte kuh)، شهرستان، ج‌غ استان پنجم (کرمانشاهان). از غ و ج‌غ به خاک عراق محدود است. فعلا مرکب از بخشهای حومه، آبدانان، دهلران، مهران، چوار، صالح‌آباد، بدره، زرین‌آباد، و شیروان و چرداول میباشد. رشته‌ی کبیرکوه در امتداد لغ‌ـج‌ش از آن میگذرد. رودهای آن عموماً از کبیرکوه سرچشمه میگیرند؛ بعضی به صیمره میریزند، و برخی وارد عراق میشوند. محصولات عمده‌اش، گندم، حبوبات، توتون، و لبنیات است. مرکزش، **ایلام** (جم ۸٬۳۴۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۰۰ کیلومتری ج‌غ کرمانشاه واقعست، و تا خرداد ۱۳۱۵ به حسین‌آباد پشتکوه معروف بود.

ایلان ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

آیلاو[1] (āylā̆v)، شهر (جم ۷٬۴۸۵)، پروس شرقی سابق، نزدیک کونیگسبرگ. در ۱۹۴۵ جزء تجشد و نامش به باگراتیونوفسک (bāgrātionofsk) تغییر داده شد. ناپلئون I در فوریه‌ی ۱۸۰۷ در اینجا جنگ خونین و بیحاصلی علیه قوای روس و پروس کرد (که طی آن پرنس باگراتیون معروفیتی بدست آورد). بنام پروسیش آیلاو (proysiš) نیز خوانده میشود.

آیل آو ایلی[2] (āyl āv ili) [= جزیره‌ی ایلی]، ولایت اداری (۹۶۳ کمم، جم ۸۹٬۰۳۸)، ش انگلستان. شهر عمده‌اش ایلی ولی مرکز اداری آن مارچ است. باطلاقهای وسیع آن برای زراعت خشکانیده شده. از جنبه‌ی تاریخی جزء ولایت کیمبریجشر است.

ایل‌ـاویلن[3] (il-e-vilen)، ولایت (۶٬۹۸۵ کمم، جم ۵۸۶٬۸۱۲)، لغ فرانسه، در برتانی؛ کرسیش رن.

ایلایزا (ilāyzā)، اسم: ← الیزابت، اسم.

ایل‌تیمور (il.teymur)، دهستان (جم ۱۲٬۳۶۰؛)، غ بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۷۹ (؟) آبادی. رود مهاباد مشروبش میکند. محصولات عمده‌اش غلات، توتون، و فراورده‌های دامی است. مرکزش، اِسکی بغداد (جم ۳۵۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۰ کیلومتری ج‌ش مهاباد واقعست.

ایلچی (ilci) [از لفظ ایل (= صلح، انقیاد) و پسوند چی، تقریباً مرادف سلحچی و سلحساز، و مأمور ایجاد انقیاد و مصالحه]، در عهد مغول، عنوان مأمور صلح و فرستاده‌ی مخصوص جهت استقرار مصالحه بین قبایل و طوایف مغول و ترک، و نیز فرستاده‌ی مخصوص و فوق‌العاده‌ای که بر حسب استدعای متظلمان و شاکیان از جانب خان بولایات میرفته و بدعاوی مردم و برفع ظلم از آنها رسیدگی میکرده است. چون خود آنها علوفه و علیق خود را در بین راه از مردم میگرفته‌اند، گاه وجود آنها سبب مزید شکایت میشده است. غازان خان جهت آمد و شد ایلچی‌ها مقررات و قواعدی وضع نمود، و در رفع جور و تعدی ایشان اهتمام کرد. بعدها، مخصوصاً در عهد صفویه و قاجاریه (قبل از مشروطیت)، ایلچی عنوان سفیر و رسول رسمی که از طرف پادشاهان بدربار دیگر سلاطین میرفته است بوده، و غالباً وزرای مختار ایران در دربار سلاطین اروپا عنوان وزیر مختار و ایلچی مخصوص داشته‌اند. ورود و پذیرائی ایلچی در دربار سلاطین تشریفات و مقرراتی خاص داشته است که نمونه‌ی بعضی ازین تشریفات در سفرنامه‌ها و کتب تاریخ آمده است. در دربار صفویه و قاجاریه، غالباً ایشیک‌آقاسی‌باشی ایلچی خارجی را بحضور میبرده است.

ایلچی، مسجد (ilci)، بنای (← مسجد) کوچک مورخ ۱۰۹۴ و ۱۰۹۷ هق، در اصفهان؛ دارای صحن نامنظم و شبستان. بانی آن صاحب سلطان بیگم، دختر حکیم‌الملک ایلچی؛ خط از محسن امامی.

ایلخان (ilxān)، یا **ایلخانی**، در تاریخ ایران، عنوان خاص عده‌ای از سلاطین مغول، از اخلاف هولاکو خان مغول، که در ایران سلطنت کرده‌اند (← ایلخانیان)، و در ادوار اخیر بمعنی رئیس یا ریاست ایل. کلمه‌ی ایلخان از جهت لفظ و اشتقاق بمعنی رئیس ایل یا رئیس قوم و بقولی بمعنی خان تابع است، و هولاکو خان این لقب را بسبب آنکه دولت وی، لااقل از جهت اسم و عنوان، تابع دولت برادرش قوبلای قاآن بود بکار برد، و اخلاف او نیز آن را همچنان استعمال نمودند. بعد از زوال دولت مغول و تاتار، مخصوصاً در ادوار صفویه و قاجار غالباً بمعنی رئیس ایل بکار میرفته است، و هر یک از ایلات بزرگ مانند قاجار و بختیاری و دیگران ایلخانی داشته‌اند.

ایلخانی: ← ایلخان.

ایلخانیان، سلسله‌ای از پادشاهان مغول، که از حدود سنه‌ی ۶۵۴ هق تا حدود ۷۵۰ هق در ایران فرمان‌روائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله هولاکو خان مغول، پسر تولی خان و برادر کهتر منکو قاآن و قوبلای قاآن، بود، و چون منکو قاآن او را لقب ایلخانی داد، اعقاب و اخلاف او بهمین عنوان مشهور شدند. بعضی از پادشاهان این سلسله، مانند اباقا خان، بعیسویت تمایلی نشان دادند. اما، در بین آنها، کسانی مانند تکودار خان و غازان خان و الجایتو، ظاهراً با اخلاص باسلام گرویدند، و غازان، از جهت اهتمام و علاقه‌ای که در بسط معدلت و تأمین رفاه رعیت داشت، نمونه‌ی عادلترین سلاطین بشمارست. قلمرو ایلخانیان، در آغاز تأسیس دولت آنها، از سیحون تا دریای هند، و سند تا فرات، و حتی قسمتی از بلاد قفقاز و آسیای صغیر را شامل بود. اما بعدها، قسمتی از مشرق آن دولت باولاد جغتای واگذار شد، و در عین حال، قلمرو سلاطین و امرای فارس ضمیمه‌ی حوزه‌ی عمل ایلخانیان گشت. ایلخانیان، برای تسخیر مصر، در آغاز حال، اهتمام کردند، اما توفیق نیافتند. همچنین، ایلخانیان نخست سعی در نشر عیسویت کردند، لیکن بی‌نتیجه ماند؛ و از ارتباط با سلاطین اروپا نیز جهت دفع سلاطین مصر نتیجه‌ای حاصل نشد.

ایلخی، مالیات: ← مالیات ایلخی و شترگلالی.

ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی، ← بایزید I.

ایلدگز (ildgez)، معروف به **شمس‌الدین ایلدگز و اتابک اعظم**، فت ۵۶۸ هق، فرمانروای آذربایجان و اران در عهد سلاجقه‌ی عراق، و مؤسس سلسله‌ی اتابکان آذربایجان. وی در آغاز حال غلامی بود از آن سلطان مسعود سلجوقی، و در دستگاه او تربیت و ترقی یافت، تا برتبه‌ی امارت رسید، و حکومت آذربایجان یافت. پس از آن سلطان مسعود زوجه‌ی طغرل ابن محمد ـ برادر متوفای خود ـ را بدو داد، و او تربیت و اتابکی ملک ارسلان ابن طغرل را بر عهده گرفت، و بعدها او را بسلطنت رسانیده در دفع مخالفان او و قلع ماده‌ی باطنیان سعی تمام نمود. چنانکه مؤید آی ابه را در خراسان واداشت که خطبه بنام ارسلانشاه کند، و همچنین، در سنه‌ی ۵۵۷ هق، گرجیان را شکست سخت داده قسمتی از اران و آذربایجان را از آن قوم پس گرفت. پس از اتابک ایلدگز پسرش محمد، معروف به جهان‌پهلوان، اتابک آذربایجان شد. تاریخ وفات او را در ۵۶۹ و ۵۷۱ نیز ضبط کرده‌اند.

ایل دو دیابل: ← ابلیس، جزیره‌ی.

ایل دو سالو: ← سالو، جزایر.

ایل‌ـدوـفرانس[4] (il-dë-frāNs) [= جزیره‌ی فرانسه]، ناحیه و ایالت سابق، ل فرانسه. از ل به پیکاردی، از ش به شامپانی، از ج به اورلئانه (orleāne)، و از غ به نورماندی محدود، و مطابق ولایات کنونی سن، سن‌ـاِ‌ـاواز، اواز، و اِن بود، و چون بین رودهای سن، مارن، اِن، اواز، و اورک واقع بود بدین نام خوانده میشد. پایتخت تاریخی آن پاریس و دیگر شهرهایش بووه، سواسون، فونتنبلو، کومپینی، و ورسای بود. منطقه‌ی وسیع زراعتی است، و میوه و سبزیها و لبنیات مصرفی پاریس و حومه‌ی آنرا تأمین میکند. چندین جنگل بزرگ و زیبا دارد (از قبیل رامبویه، فونتنبلو، کومپینی). این ناحیه، که مهد پیدایش سلطنت فرانسه است، در اطراف کنت‌نشین پاریس توسعه یافت (ا. کاپه، کنت پاریس، در ۹۸۷ بسلطنت رسید)، و در قرن ۱۵م ایالت شد.

ایل دو فرانس، در قهند: ← موریش.

ایلزبری[5]، مرکز باکینگمشر، انگلستان.

ایل ژزو: ← ژزو، جزیره‌ی.

ایلف[6]، **ایلیا** (ilyā ilf)، نام مستعار **ایلیا آرنلدوویچ فاینزیلبرگ** (ārnoldovic fāynzilberg)، ۱۸۹۷–۱۹۳۷، نویسنده‌ی بذله‌گوی روسی. با همکاری کاتایف (kātāyef) (۱۹۰۳–۴۲)، که بنام مستعار یوگنی پتروویچ پتروف (yevgeni pet-rovic petrof) معروف بود، کتاب گوساله‌ی طلائی (۱۹۳۳) را در هجو بقایای سرمایه‌داری در جامعه‌ی شوروی نوشت. کتاب دیگرش، امریکای کوچک زرین (۱۹۳۷)، یادگار مسافرت وی به کشمت است.

ایلک (ilk)، ← ایلک خان.

ایلکانویان (ilkā.nuyān) یا **ایلکان نویان** (ilkān)، عنوان مغولی مخصوص عده‌ای محدود از امرا و شاهزادگان و رجال بسیار محترم مغول، که از صاحب آن به عنوان امیر الایلکا (amiro 'l-ilkāh) نیز یاد میکرده‌اند، و گویند صاحب این عنوان، در هر نقطه‌ای که سکونت میجسته، بر تمام عمال دولت و حتی بر حاکم و والی آنجا نیز تفوق داشته است. بعضی از امرای مغول بهمین عنوان در تاریخ مشهور شده‌اند. از جمله امیری از قوم

(۱)Eylau (۲)Isle of Ely (۳)Ille-et-Vilaine (۴)Île-de-France (۵)Aylesbury (۶)Ilf

جلایر، که جد شیخ حسن ایلکانی بوده، و ایلکانیان آل جلایر بنام او منسوبند. وی با هولاکو خان به ایران آمد و گویند ده پسر داشت؛ در سنه‌ی ۶۵۹ هق بامر هولاکو بجانب شام آهنگ کرد، و چون ملک صالح اسماعیل ابن بدرالدین لؤلؤ از عزیمت او بدانجانب آگاه گشت از موصل بگریخت. همچنین در عهد سلطان ابوسعید، چون امیر شرف الدین احمد ابن رشیدالدین مورد سخط ایلخانی واقع شد، او را از درگاه دور کردند، اما بسبب قربت و حشمت برادرش غیاث‌الدین، مرتبه‌ی امیر الایلکاه بدو دادند.

ایلکانیان: ← آل جلایر.

ایلک خان (ilek)، شهرت **شمس‌الدوله نصر ابن علی،** فت ۴۰۳ هق، پادشاه (۳۸۳–۴۰۳ هق) سلسله‌ی ایلک‌خانیان ترکستان؛ خواهرزاده و جانشین بغرا خان. وی بعد از برادر بسلطنت نشست، و چندی بعد بخارا را از دست عبدالملک II سامانی گرفت، و دولت سامانی را منقرض نمود (۳۸۹ هق). بعد بین او و امیر منتصر سامانی چند جنگ روی داد، و آخر امیر منتصر متواری و کشته شد. ایلک خان یک چند نیز با سلطان محمود غزنوی بر سر تقسیم ممالک سامانیان جنگ کرد. عاقبت مقرر شد ماوراء النهر از آن او باشد، و خراسان و غزنه از آن محمود باشد. لفظ ایلک که ظاهراً از لغت ایلک (ilk)، بمعنی نخست و اول، آمده است، بعدها یک چند لقب اعقاب شمس‌الدوله نصر ابن علی بوده است، و بمعنی "خان اول" و "خان نخستین" بکار میرفته است، و ملوک ایلک‌خانیان یا ملوک خانیه‌ی ترکستان یا آل افراسیاب بهمین جهت یک چند به ایلکخانیه معروف بوده‌اند.

ایلک خان احمد ابن علی: ← ایلک‌خانیان.

ایلک‌خانیان یا **آل افراسیاب** یا **آل خاقان** یا **خانان ترکستان** یا **ملوک خانیه،** عنوان مشهور سلسله‌ای از پادشاهان مسلمان ترک که، از قرن چهارم تا هفتم هق، جمعاً قریب ۲۳۵ سال در بلاد ترکستان و ماوراء النهر حکومت کرده‌اند، و چون بعضی از پادشاهان این سلسله عنوان ایلک (← ایلک خان) داشته‌اند، این سلسله باین نام مشهور شده‌اند. در باب امرای این سلسله و حدود قلمرو آنها اطلاعاتی که از تواریخ اسلامی بدست میآید مختصر و ناقص و تا حدی در بعضی موارد مشکوک است. در هر حال این سلسله ظاهراً بسبب انتساب به افراسیاب تورانی، از قهرمانان معروف اساطیر ایرانی، عنوان آل افراسیاب داشته‌اند. هرچند ابتدای ظهور این خاندان و آغاز انتشار اسلام در بین آنها درست روشن نیست، لیکن این طایفه بسبب آنکه سلسله‌ی سامانیان را در ماوراء النهر برانداخته‌اند، و در آنجا دولتی غالباً مقتدر بوجود آورده و بتربیت شعرا و ترویج ادب و فضل اهتمام کرده‌اند، در تاریخ ایران بعد از اسلام شهرت و اهمیت یافته‌اند، و از شعرا، امثال سوزنی و عمعق و رشیدی سمرقندی و رضی‌الدین نیشابوری و شهاب الدین نسفی و شمس طبسی و عثمان مختاری آنها را ستایش کرده‌اند. اولین کسی که ازین خاندان در تاریخ ایران مشهور شده است بغرا خان ثانی است که هارون ابن موسی یا سلیمان نام داشته است، و در سنه‌ی ۳۸۳ هق بخارا را گرفت، و چون اندکی بعد در مراجعت از آنجا وفات یافت، برادرزاده‌اش ایلک خان موسوم به احمد ابن علی بجایش نشست، و او در ۳۸۹ مجدداً بخارا را گرفته دولت سامانیان را در ماوراء النهر منقرض نمود. از اواسط قرن پنجم هق این سلسله بدو شعبه تقسیم شد که از آن جمله یکی در سمرقند و دیگری در کاشغر و بلاساغون حکومت کردند. آل افراسیاب در عهد سلاجقه تا حدی دست‌نشانده‌ی سلاطین بزرگ سلجوقی بودند، و با آنها نیز قرابت و پیوند داشتند. دولت آنها در ۶۰۹ بدست خوارزمشاهیان منقرض شد.

ایلمن[1] (ilmen)، دریاچه‌ی کم‌عمق، لغ جمشس اروپائی، در ناحیه‌ی نووگورود. مساحتش از ۲٬۱۰۰ کمم تا ۶۱۰ کمم متغیر است. رود والخوف آب آنرا بدریاچه‌ی لادوگا میبرد.

ایلوئیلو[2] (iloilo)، شهر تجارتی (جم ۱۱۰٬۱۲۲)، جش جزیره‌ی پانای، فیلیپین؛ بر تنگه‌ی ایلوئیلو.

ایلوریا، ایلوریس، و ایلوریکوم: ← ایلیریا.

ایلول (aylul). **۱–** ماه نهم تقویم شمسی بعضی ممالک عربی، بین آب و تشرین اول، دارای ۳۰ روز، و مطابق ماه سپتامبر فرنگی. **۲–** دوازدهمین ماه تقویم عرفی و ششمین ماه تقویم دینی یهود، دارای ۲۹ روز، که معمولاً مطابق قسمتی از ماه اوت و قسمتی از ماه سپتامبر فرنگی است.

ایلومیناتی[3] (illumināti) [لتی، = روشنفکر]، عنوان انجمنی از طرفداران اصالت عقل که بعد از ۱۷۷۶ بتوسط آدام وایسهاوپت (ādām vāyshăpt) (۱۷۴۸–۱۸۳۰)، نویسنده و متفکر آلمانی، تأسیس شد، و مدت کوتاهی رونق داشت. با فراماسونها مربوط بود. کلیسای کاتولیک رومی آنرا محکوم کرد، و در باواریا دولت آنرا در ۱۷۸۵ منحل نمود. بعداً جماعتهای دیگری این عنوان را بر خود نهادند.

ایلون[4] (ayyalun) [عبری، = بلوط]، دره‌ای که بر آن یوشع نبی ماه را در آسمان امر به توقف داد. (یوشع ۱۰.۱۲).

ایله[5] (ila) [عبری، = درختان]، فت ح ۸۸۵ قم، شاه (ح ۸۸۶–۸۸۵ قم) اسرائیل، جانشین بعشا. زمری او را کشت و بجایش نشست (اول پادشاهان ۱۶.۸–۱۴). دره‌ای که در آن داود جالوت را کشت نیز بنام ایله خوانده شده.

ایله[6] یا **ایلا** (ilā) [عبری، = درختان]، بندر قدیم، کنار خلیج عقبه. عقبه‌ی حالیه نزدیک یا بر محل آن واقع است. در قدیم گذرگاه میان مصر و اواسط بلاد عرب بود، و نیز میان بنادر فنیقیه و جنوب جزیرة العرب بود، و بنی اسرائیل در عبور از مصر به کنعان از آنجا گذشتند. عزیا، پادشاه یهودیه، آنرا بنا نهاد، و در زمان سلطنت آحاز بتصرف آرامیان درآمد.

ایلی: ← ایل، لغت.

آیلی[7] (āyley)، جزیره (جم ۴٬۹۷۰)، از جزایر هبریدیز داخلی، غ اسکاتلند، در آرگایل‌شر. طولش ۴۰ کم و عرضش ۳۵ کم است. زراعت، تهیه‌ی لبنیات، تقطیر مشروبات الکلی، و ماهی‌گیری معمول است.

ایلی[8] (ili) یا **سیتی آو ایلی** (siti āv)، شهر (جم ۹٬۹۸۹)، آیل آو ایلی، انگلستان، ل‌لش کیمبریج. کلیسای جامع معروف آن (آغازش ۱۰۸۳) یکی از بزرگترین کلیساهای انگلستان، و دارای آثار دوره‌های مختلف معماری است.

ایلی، آیل آو، انگلستان: ← آیل آو ایلی.

ایلیا[9] (iliā) یا **الیاس**[10] (elyās) [عبری، = خدای من یهوه است]، نق ح ۸۷۵ قم، پیغمبر بنی اسرائیل. مأموریت وی آن بود که بعل‌پرستی را، که ایزابل (زن اخاب) در اسرائیل رواج داده بود، از میان بردارد. قهرمان چند داستان عهد قدیم است (مثلاً زنده کردن پسر بیوه‌زن؛ روزی رسیدن به وی بوسیله‌ی کلاغها؛ کشته شدن کاهنان بعل بر جبل کرمل). ایلیا با ارابه‌ای آتشین به آسمان صعود کرد، و ردای مقدس خود را به شاگردش الیشع واگذاشت، و ادامه‌ی اعمال خویش را باو محول کرد. (اول پادشاهان ۱۷–۱۹؛ ۲۱.۱۷–۲۹؛ دوم پادشاهان ۱–۲؛ ملاکی ۴.۵؛ متی ۱۱.۱۴؛ ۱۶.۱۴؛ ۱۷.۳؛ لوقا ۴.۲۵؛ یوحنا ۱.۲۱؛ رساله‌ی یعقوب ۵.۱۷). در قرآن سه جا از وی بنام پیغمبر نام برده شده و تنها این آمده است که قوم خود را به دست کشیدن از پرستش بعل میخواند (انعام ۸۵؛ صافات ۱۲۳، ۱۳۵).

ایلیائی، نحله‌ی: ← النائی، نحله‌ی.

ایلیات: ← ایلات.

ایلیاد[11] (iliād) [از ایلیون، = تروا]، مجموعه‌ای از اشعار حماسی یونانی، منسوب به هومر. مرکب از ۲۴ کتاب است، و خشم اخیلس و عواقب آنرا در جنگ تروا شرح میدهد. ترجمه‌ی فارسی، تهران.

ایلیریا[12] (illiriā)، ید **ایلوریس** (illuris) و گاهی **ایلوریا،** سرزمین قدیم، مشتمل بر قسمت شرقی ساحل دریای آدریاتیک و پسکرانه‌ی آن. این ناحیه از ایلیریان نام گرفته که در ادوار پیش از تاریخ در آنجا مستقر شدند. ایلیریان مرکب از قبایل هندواروپائی (از قبیل دالماتیان و پانونیان)، و مردمی جنگجو و دریازن بودند، و در مقابل نفوذ یونان مقاومت کردند، و مقدونیان را شکست دادند. رومیان مملکت آنانرا تصرف کردند، و ایالت ایلوریکوم (illurikum) را از قسمتی از ایلیریا تأسیس نمودند (۱۶۷ قم). در سالهای ۶–۹ بم، که ایلیریان با سرسختی شورش کردند، ایلوریکوم منقسم به دالماسی و پانونیا بود، ولی همان نام ایلوریکوم بر آن اطلاق میشد. در ۱۸۰۹ ناپلئون این نام را احیا کرد، و قسمتی از ناحیه‌ی واقع در ل دریای آدریاتیک و قسمت شرقی یوگوسلاوی حالیه را بآن منضم نمود.

ایلینوا[13] (ilinuā)، انکا **ایلینوی** (ilinoy) یا (کمتر) **ایلینویز** (z-)، ۲۱مین ایالت (۱۴۴٬۹۰۰ کمم؛ جم ۸٬۷۱۲٬۱۷۶)، ل کشمهٔ مرکزی؛ مرکزش سپرینگفیلد و بزرگترین شهرش شیکاگو. سایر شهرهایش عبارتند از پیوریا، راکفرد، ایست سنت لویس، دیکیتر، و غیره. از غ برود میسیسیپی، از ج برود اوهایو، و از لش بدریاچه‌ی میشیگان محدود است. زمینش حاصلخیز و قسمت زیادی از آن بوسیله‌ی زهکشی آباد شده است. ایلینوا از ایالات عمده‌ی فلاحتی است. صنعت

---

(۱)Ilmen (۲)Iloilo (۳)Illuminati (۴)Aijalon (۵)Elah (۶)Elath (۷)Islay (۸)Ely (۹)Elijah (۱۰)Elias (۱۱)Iliad (۱۲)Illyria (۱۳)Illinois

عمده‌ی آن آمودن گوشت است که مرکزش شیکاگو میباشد. صنایع فولاد و ساختن ماشینهای کشاورزی نیز دارد. منابع معدنی آن مشتمل بر زغال سنگ، نفت، و آهن است. از اروپائیان اول‌بار فرانسویان آنجا را پوییدند (ژ. مارکت و ل. ژولیه در ۱۶۷۳ و لا سال در ۱۶۷۹)، و در ۱۷۶۳ از دست فرانسویان بدست بریتانیا افتاد. بعد از جنگهای انقلاب امریکا بتصرف کشمت درآمد، و در ۱۸۱۸ عنوان ایالت (آزاد) یافت. پس از جنگ داخلی صنایع آن توسعه‌ی زیاد یافت.

ایلینوا[1] (ilinuā)، انگـ **ایلینوی** (ilinoy) یا (کمتر) **ایلینویز** (z-)، رودی بطول ۴۴۵ کم، که در لش ایالت ایلینوا (کشمت) تشکیل یافته بطرف جغ روان شده به میسی‌سیپی میریزد.

ایلینوی یا **ایلینویز**، کشمت: ← ایلینوا.

ایلینیوم، عنصر: ← پرومتئوم.

ایلیوم، شهر باستانی: ← تروا.

ایلیون، شهر باستانی: ← تروا.

آیمارا[2] (āymārā)، از هندیشمردگان امریکای جنوبی، ساکن قسمت شمالی حوضه‌ی تیتیکاکا. در قرن ۱۵م مقهور اینکاها و در ۱۵۳۸ مقهور برادران پیشارو شدند. معذلک، هنوز آن ناحیه تحت تسلط آنان است.

ایماژیستها[3] (imājist.hā؛ از فنس) [از لغظ ایماژ، = تصویر، کنایه]، پیروان مکتب ایماژیسم در شعر، که در ۱۹۰۹–۱۹۱۷ در انگلستان و امریکا رونق داشت. این مکتب از مکتب کلاسیک و مکتب سمبولیسم فرانسه ناشی شد. اگر چه ایماژیستها از لحاظ سبک و عقیده بسرعت منشعب شدند، این مشخصات در آثار آنان موجود است، (۱) بیان فشرده و تلویحی و مشحون از اشارات به ادبیات قدیم و گاهی به وقایع زندگی شاعر؛ (۲) استعمال الفاظ محاوره‌ای و اوزان جدید؛ (۳) احتراز از بیان صریح و مستقیم احساسات و عواطف؛ (۴) استعمال کنایات و استعارات (گاهی دور از ذهن)؛ و (۵) لحن هجاآمیز و تعرض‌آمیز نسبت به آرمانها و جوامع معاصر. سردسته‌ی ایماژیستها ا. ل. پاوند بود که بعداً ترک این مکتب گفت. از جمله‌ی ایماژیستها ایمی لوول، دی. اچ. لارنس، و ر. آلدینگتن را میتوان نام برد.

ایماژیسم (imājism): ← ایماژیستها.

ایماق (aymāq)، لفظ ترکی شرقی و مغولی، بمعنی ایل یا طایفه (← اویماق). چهار قبیله‌ی چادرنشین افغانی (جمشیدی، هزاره، فیروزکوهی، و تیمانی) را جار (چهار) ایماق نامند.

ایمپالا[4] (impālā، از انگـ) یا **پالا**[5] (pālā، از انگـ)، (*Aepyceros melampus*)، آهوی بزرگ افریقائی. رنگش خرمائی مایل به سرخی است و در قسمتهای زیرین شکمش مایل به سفیدی میشود. ارتفاع شانه‌اش ح ۱ متر است. فقط نرهای آن شاخ دارند (دراز، خمیده، یا بشکل چنگ).

ایمپیریال، دره‌ی[6] (impiriāl)، دره‌ای در گوشه‌ی جش ایالت کالیفرنیا (کشمت) و ل کالیفرنیای سفلی (مکزیک). قسمت عمده‌ی آن پایینتر از سطح دریا است. سابقاً صحرائی غیر مسکون بود، ولی حالیه، در نتیجه‌ی آبیاری، میوه و خرما و پنبه و غلات و یونجه در آن بعمل میآورند.

ایمرمان[7]، **کارل** (kārl imermān)، ۱۷۹۶–۱۸۴۰، نویسنده‌ی آلمانی. در حیات او نمایشنامه‌هایش شهرت داشت. نامش بسبب داستان ایکونها (۱۸۳۶)، در هجو معاصرینش، و بسبب داستانهای کوتاهش باقی مانده است.

ایمر والانسی[8] (eymære vālānsi)، فت ۱۲۶۰، روحانی انگلیسی و فرانسوی؛ نابرادری هنری III انگلستان. در ۱۲۵۰ بامر شاه اسقف وینچستر شد. خصومت با او عامل مهمی در جنگ بارونها بود.

ایمز[9] (eymz)، شهر (جـه ۲۲٬۸۹۸)، قسمت مرکزی ایالت آیووا، کشمت. آزمایشگاه انرژی اتمی دارد.

ایمنی[10] یا **مصونیت**، در پزشکی، مقاومت در مقابل بیماری. ایمنی طبیعی ناشی است از استعداد ذاتی مزاج برای از بین بردن عامل مولد بیماری بتوسط گویچه‌های سفید و پادتنهای موجود در خون. معمولا بعد از بیماری یا مایه‌کوبی و تلقیح ایمنی حاصل میشود. ایمنی حاصل ازمایه‌کوبی یا تلقیح پادتن را ایمنی عمدی، و آنرا که از تزریق عوامل دفاعی شامل ضد سم حاصل میشود ایمنی قسری گویند. مدت ایمنی قسری از مدت ایمنی عمدی کوتاهتر است.

ایمنی از بطلان نفس در پناه خرد، رساله‌ای فلسفی و عرفانی‌گونه، بفارسی، از بابا افضل، در وقوف شخص بر حقیقت خود. در ضمن مصنفات افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی در ۱۳۳۷ هش در تهران منتشر گردیده است.

آیمیلیا ویا[11] (āymiliā viā) یا **جاده‌ی آیمیلیوسی** (āymiliusi)، از جاده‌های رومی. ← رومی، جاده‌های.

این[12] (in)، نام باستانی آن **آینوس**[13] (āynus)، رودی بطول ۵۱۵ کم، در سویس و اتریش و آلمان. در ایالت گراوبوندن (سویس) سرچشمه گرفته بجانب لش از دره‌ی انگادین وارد تیرول (جغ اتریش) میشود؛ سپس بجانب ش از اینسبروک و بعد بطرف لش از آلپهای باواریا گذشته وارد باواریا شده در پاساو به دانوب میریزد.

ایناق خان (ināq)، از خوانین و رؤسای ایل زند. کریم خان زند و برادرش صادق خان زند فرزندان او بودند. بعد از مرگ ایناق، زنش که مادر کریم خان و صادق خان بود، بازدواج برادر کهتر او، نامش بوداق خان، درآمد و زکی خان زند از او بزاد. بنا بر این، زکی خان از جانب مادر با کریم خان برادر بود، و از جانب پدر عموزاده‌ی او محسوب میشد. تاریخ تولد و وفات ایناق خان و بوداق خان درست معلوم نیست.

اینالو (inālu) یا **اینانلو** (inānlu)، از ایلات خمسه‌ی فارس، که در عراق و آذربایجان نیز شعبه‌هائی از آن زندگی میکنند. گویند قسمتی از آنها از عهد مغول به فارس آمده‌اند، و بیشتر اوقات چندین هزار نفر لشکر سواره و پیاده از ایل اینالو در رکاب پادشاهان خدمت کرده‌اند. در اوایل عهد صفویه، عشایر اینالو جزو اویماقات قزلباش بوده، و در عهد شاه عباس I صفوی، مهمترین طوایف شاهسون بشمار میآمده‌اند. در فارس ایلات اینالو اکنون دارای تیره‌های مختلف است؛ محل ییلاق آنها رامجرد و مرودشت و محل قشلاقشان خفر و داراب و فسا است. نام عده‌ای از مشاهیر و خوانین آنها در فارسنامه‌ی ناصری (جلد ۲) آمده است. در خرقان و ساوه نیز از شعب اینالو زندگی میکنند، چنانکه در اطراف اردبیل و مشکین‌شهر نیز بعضی شعب این عشایر سکونت و گاه ییلاق و قشلاق دارند. طوایف اینانلوی حدود ساوه، بنا بر مشهور، در زمان آقا محمد خان قاجار و بامر او، از حدود منان آذربایجان باین ناحیه کوچانده شده‌اند.

اینانج محمود: ← قتلغ اینانج.

اینانلو، ایل: ← اینالو.

اینترلاکن[14] (interlāken)، شهر (جـه ۴٬۳۶۸)، ایالت برن، سویس، بین دریاچه‌های بریئنتس (brients) و تون. منظره‌ی کوه یونگفراو از اینجا زیباست. یکی از تفرجگاههای سیاحتی عمده است.

آینتهوون[15]، **ویلم** (wilem āynthoven)، ۱۸۶۰–۱۹۲۷، فیزیولوزیست هلندی. دستگاه الکتروکاردیوگراف (دستگاهی که چگونگی کار قلب را با رسم منحنیهائی نشان میدهد) را بعمل آورد، و باین جهت، جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۴ طب و فیزیولوژی را برد.

اینت (inet)، اسم اروپائی: ← آگنس.

اینجل[16]، سر **نورمن** (sər norman eynjəl*)، ۱۸۷۴–، نویسنده‌ی انگلیسی که در باره‌ی مطالب بین‌المللی تألیفات متعدد دارد، و یکی از مبارزین جدی تأمین صلح جهانی است. شهرت او بیشتر بواسطه‌ی کتاب اندیشه‌ی بیهوده‌ی بزرگ (۱۹۱۰) بود که در آن بیهوده بودن جنگ را بواسطه‌ی منافع اقتصادی ملل شرح داده بود. در ۱۹۳۳ جایزه‌ی صلح نوبل باو اعطا شد.

اینجو یا **انجو** (enju): ← اینجویان.

اینجویان (injuyān)، سلسله‌ای از امرای فارس (۷۰۳–۷۵۸ هق)، منسوب به شرف‌الدین محمود شاه اینجو، وکیل املاک خاصه‌ی ایلخانی، یعنی املاک اینجو، که وزارت فارس و بحرین و یزد و کیش داشت، و نسب خود را به خواجه عبدالله انصاری میرسانید، و در اواخر سلطنت ابوسعید بهادر خان مکنت زیاد و استقلال تام یافت. بعد از او پسرانش مسعود شاه اینجو و شیخ ابواسحاق اینجو در فارس قدرت تمام بهم رسانیدند. اما استقلال واقعی آنها در واقع با شیخ ابواسحاق شروع شد که در ۷۴۲ هق ملک اشرف چوپانی را از آن ولایت رانده خود علم استقلال برداشت. با قتل او سلسله‌ی خاندان اینجو انقراض یافت (۷۵۸ هق). اینجو یا انجو (enju) لغت مغولی است بمعنی ملک خاص یا املاک اختصاصی سلطان، و بعدها بمعنی صاحب "دیوان انجو" و باصطلاح ضابط املاک پادشاه شده، و خلاصه بر "هر کسی که خاص پادشاه و از متعلقان و منسوبان او باشد" اطلاق یافته است.

ایندپندنس[17] (independens)، شهر (جـه ۳۶٬۹۶۳)، غ ایالت میسوری، کشمت، نزدیک کانزاس سیتی. از مصنوعاتش ماشینهای کشاورزی است. در

(1)Illinois (2)Aymara (3)imagists (4)impala (5)palla (6)Imperial Valley (7)Immermann (8)Aymer of Valence (9)Ames (10)immunity (11)Aemilian Way (12)Inn (13)Aenus (14)Interlaken (15)Einthoven (16)Angell (17)Independence

اواسط قرن ۱۹م مبدأ جاده‌های کاروانی سانتا فه و اورگون بود.

ایندرا[1] (indrā)، در دین ودائی و در آیین هندو، خدای آسمان و طوفان. از سرودهای فراوانی که در ریگ ودا (← ودا) درباب ایندرا آمده معلوم میشود که وی عمده‌ترین خدای خیّر آریائیهائی بود که به هند هجوم بردند. باران را او میفرستاد، و ارواح خبیثه را دفع میکرد. با طلوع مذهب برهمنی، تثلیث برهما-ویشنو-سیوا جای آن را گرفت.

ایندور[2] (indor)، کشور نواب‌نشین سابق، غ هند مرکزی. در ۱۹۴۸-۵۶ جزء مدهیا بهارت بود. در ۱۹۵۶ جزء مدهیا پرادش گردید.

ایندوس (indos)، رود هند؛ ← سند.

آیندهوون[3] (āyndhoven)، شهر (جم ۱۵۹٬۲۴۹)، ایالت نورد برابانت، ج هلند. مصنوعاتش اسبابهای برقی، رادیو، اشیاء پلاستیکی، و منسوجات است. در جج II سربازان متفقین با موفقیت در اینجا پیاده شدند (سپتامبر ۱۹۴۴).

ایندیانا[4] (indiānā)، ۱۹امین ایالت (۹۳٬۹۹۰ کمم؛ جم ۳٬۹۳۴٬۲۲۴)، ل کشمت مرکزی؛ کرسی آن ایندیاناپلیس، و از جملهٔ شهرهایش فورت وین، گری، ساوث بند، اونزویل. از ج برود اوهایو، از ج‌غ برود وابش، و از لغ بدریاچهٔ میشیگان محدود است. زمینش حاصلخیز است. محصولاتش غلات، گندم، میوه، احشام، و لبنیات میباشد. منابع معدنی آن زغال و سنگ آهک و نفت است. صنایع فولاد و ماشینسازی و مواد شیمیائی نیز دارد. اولین مهاجرنشین دائمی درین سرزمین بتوسط فرانسویان در وینسنز دایر شد (ح ۱۷۳۵). سپس بدست بریتانیا افتاد و در ۱۷۸۳ به کشمت واگذار شد. در ۱۸۱۶ عنوان ایالت (آزاد) یافت. در جنگ داخلی بطرفداری متحدین برخاست.

ایندیاناپلیس[5] (indiānāpolis)، شهر (جم ۴۲۷٬۱۷۳)، کرسی ایالت ایندیانا، کشمت، بر رود سفید و در ج‌ش شیکاگو. بزرگترین شهرهای ایالت و از مراکز حمل و نقل و داد و ستد محصولات کشاورزی است. صنایع آن مشتمل بر مواد ساختمانی، مصنوعات فلزی، مواد داروئی، و آمودن گوشت است.

آینزیدلن[6] (āynzideln)، شهر (جم ۸٬۴۲۳)، ایالت شویتس، سویس مرکزی. دیر (بنای قرن نهم) آن سقاخانه‌گونه‌ای با مجسمهٔ حضرت مریم دارد که زیارتگاه است.

اینس (ines)، اسم اروپائی؛ ← آگنس.

اینس[7]**، جورج** (jorj inos)، ۱۸۲۵-۹۴، نقاش دورنماساز امریکائی. نقاشیهای اولیهٔ او بسبک "مکتب رود هودسن" بود؛ بعدها زیر نفوذ مکتب باربیزون قرار گرفت، اما خود نیز سبکی آزاد و رنگین پدید آورد. هدف نقاشی او جستجوی عرفان در طبیعت بود. پسرش، **جورج اینس**، ۱۸۵۴-۱۹۲۶، نخست نزد پدر و سپس در پاریس نقاشی آموخت، و دورنما و تصاویر حیوانات میکشید.

اینسبروک[8] (insbruk)، شهر (جم ۹۴٬۵۹۹)، کرسی تیرول، غ اتریش، بر رود این. بسبب موقع زیبایش در کوههای آلپ و گنجینه‌های معماریش، مورد توجه سیاحان است. دانشگاهش در ۱۶۷۷ تأسیس شده.

اینس د کاسترو: ← کاسترو، اینس د.

اینش (ineš)، اسم اروپائی؛ ← آگنس.

اینشتین[9]**، آلبرت** (ālbert aynštayn)، ۱۸۷۹-۱۹۵۵، عالم بزرگ فیزیک نظری؛ مت اولم (آلمان). در مونیخ و آراو (سویس) و زوریخ تحصیل کرد، و در ۱۹۰۵ به تابعیت سویس درآمد. در همین سال سه مقاله منتشر کرد که هر یک پایهٔ شعبهٔ جدیدی در علم فیزیک گردید. در یکی از آنها نظریهٔ **کوانتوم** را در توجیه پدیدهٔ نورابرق بکار برد (جایزهٔ نوبل ۱۹۲۱ فیزیک را بمناسبت تحقیقاتش در این موضوع برد). مقالهٔ دوم در باب رابطهٔ جرم و انرژی بود (← اینشتین، معادلهٔ)، که اساس محاسبهٔ انرژی اتمی است. مقالهٔ سوم، بعنوان روانبرق اجسام متحرک، مشتمل بر نظریهٔ نسبیت (خاص) بود، که اسم اینشتین بآن پیوسته است (یک نسخهٔ دستی ازین مقاله در ۱۹۴۴ بمبلغ ۶٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار در کشمت فروخته شد، و اینک در کتابخانهٔ کنگره در واشینگتن است). در همان سال مقاله‌ای در حرکت **براونی** منتشر نمود. در ۱۹۰۹ استاد فیزیک نظری در دانشگاه زوریخ شد؛ در ۱۹۱۳ عضو آکادمی علوم پروس در برلین گردید؛ در ۱۹۱۴ استاد فیزیک نظری دانشگاه برلین شد، و دگربار بتابعیت آلمان درآمد، و در همان سال بمدیریت مؤسسهٔ فیزیکی کایزر ویلهلم در برلن منصوب گردید، و هر دو سمت را تا ۱۹۳۳ داشت. در ۱۹۱۶ نظریهٔ نسبیت عمومی را منتشر نمود. در ۱۹۲۹ نظریهٔ میدان واحد را اعلام کرد، که هدفش توجیه پدیده‌های گرانش و برقاطیس و زیر اتمی بوسیلهٔ یک دستگاه از قوانین است. در ۱۹۵۰ و دگر بار در ۱۹۵۳ صورت تجدید نظرشدهٔ این نظریه را منتشر ساخت. در اواخر سال ۱۹۴۹ نظریهٔ عمومی گرانش را منتشر کرد، که قدم دیگری در نظریهٔ میدان واحد بود. اینشتین ۲۵ سال آخر عمر را صرف تحقیق در نظریهٔ میدان واحد کرد، ولی تا هنگام مرگ تحقیقات خود را در اثبات این نظریه کافی نمیدانست. در ۱۹۳۳ که اینشتین در سفر انگلستان و کشمت بود، آلمان نازی اموال او را مصادره کرد، و وی را از کار برکنار نمود. اینشتین دعوت مؤسسهٔ تحقیقات عالیهٔ پرینستن را که قبل از این واقعه بعمل آمده بود پذیرفته به کشمت مهاجرت کرد، و در پرینستن سکنی گزید، و در ۱۹۴۰ بتابعیت کشمت درآمد.

اینشتین از پدران عصر اتم است. نظریات وی در بسط تحقیقات اتمی تأثیر فراوان داشته است. در ماه اوت ۱۹۳۹ در نامه‌ای که به روزولت، رئیس جمهور کشمت، نوشت، وی را از پیشرفتهای آلمان در شکافتن هستهٔ اتم آگاه کرد، و او را برانگیخت تا تحقیق جدی در اتم‌شکنی را در کشمت مقرر کند؛ این تحقیقات منجر به ساختن اولین بمب اتمی گردید.

اینشتین زندگی آرامی داشت. موسیقی کلاسیک را بسیار دوست میداشت، و خودش ویولن مینواخت. نسبت به مظلومین سیاسی و اقتصادی شفقت فراوان داشت. طرفدار نهضت صهیونی بود، و پس از مرگ (۱۹۵۲) وایزمن، ریاست جمهور مملکت اسرائیل باو پیشنهاد شد، ولی نپذیرفت. اگر چه ثروتی نداشت، به پول اهمیتی نمیداد.

اینشتین، معادلهٔ (aynštayn)، معادله‌ای مبیّن رابطهٔ جرم و انرژی معادل آن، بدین مضمون که انرژی (e) معادل حاصلضرب جرم (m) است در مجذور سرعت نور (c)، یعنی $e=mc^2$ (← جرم؛ انرژی). آزمایشهای فیزیک هسته‌ای صحت این قانون را تأیید کرده و نشان داده است که ممکن است جرم ماده "از بین برود" و انرژی معادل آن جرم آزاد شود؛ (این کیفیت در شکافتهای هسته‌ای واقع میشود. ← انرژی اتمی؛ بمب اتمی). بموجب معادلهٔ اینشتین، انرژیی که از بین رفتن یک واحد اتمی جرم رها میشود مساوی ۹۳۱ میلیون الکترون-ولت است.

اینشتینیوم[10] (aynštayniom)، عنصر شیمیائی رادیوآکتیو (علامت شیمیائی آن E؛ نیز جدول مقالهٔ عنصر را ببینید). در ۱۹۵۲ در بقایای انفجار بمب ئیدروژنی کشف شد. بافتخار اینشتین نامگذاری شد.

اینفوسوریا، در حیوانشناسی؛ ← نمرویان.

اینکا[11] (inkā)، امپراطوری بومی (ح ۶۸۳٬۵۰۰ کمم؛ جم ح ۶٬۰۰۰٬۰۰۰)، که مرکزش **کوسکو** (در پرو، امریکای جنوبی) بود، و ح ۱۲۰۰ تأسیس شد، و در ۱۵۵۳ بواسطهٔ اسپانیائیها انقراض یافت. قبیلهٔ اینکا در ارتفاعات پرو ساکن و در کوسکو و اطراف آن متمرکز بود، و در ح ۱۱۰۰ توسعه‌طلبی را آغاز کرد، و بتدریج حوزهٔ **تیتیکاکا** را تصرف کرد، و قبایل دیگر را مطیع ساخت، و امپراطوریی تأسیس نمود که از ج‌غ اکوادور، در طول دشتهای ساحلی و ارتفاعات، تا ل شیلی ممتد بود؛ لفظ اینکا عنوان امپراطور این دولت بود، که عالیترین مقام بود، ولی به مردم امپراطوری نیز اطلاق میشود. امپراطوری اینکا در دورهٔ (۱۴۹۳-۱۵۲۷) **اواینا کاپاک** بمنتهای وسعت خود رسید، و در زمان **آتاوالپا**، ف. **پیثارو** آنرا تصرف کرد (۱۵۳۳). دولت اینکا، در نتیجهٔ سازمانی خردمندانه، قبایل مختلف را متحد ساخت، و نظارتی دقیق برآنها اعمال مینمود. دولت مسئول رفاه اتباع خود و مالک همه چیز-جز خانه و اثاث البیت منقول-بود، و مردم را برای مصالح اقتصادی و سیاسی نقل مکان میداد. دین مردم اینکا پرستش آفتاب بود، و قربانی کردن (مخصوصاً قربانی اطفال) معمول بود، ولی بعدها قربانی لاما جای آنرا گرفت. مرده‌های خود را مومیائی میکردند. مردم اینکا در مهندسی و کشاورزی مهارتی داشتند؛ برای آبیاری، ساختمان راه و استحکامات و معابد، و استخراج معادن، دولت از بین مردم کارگر میگرفت. هنر و صنایع (از جمله نساجی، فلزکاری، و سرامیک) در نزد آنان تکامل عمده یافته بود. روستائیان کنونی ارتفاعات پرو از اعقاب مردم اینکا هستند.

اینکرمان[12] (inkermān)، حومهٔ شرقی سواستوپول، جمشس، میدان نبرد خطیری بین روسیه با قوای فرانسه و انگلیس در جنگ کریمه که منجر

(۱)Indra (۲)Indore (۳)Eindhoven (۴)Indiana (۵)Indianapolis (۶)Einsiedeln (۷)Inness (۸)Innsbruck (۹)Einstein (۱۰)einsteinium (۱۱)Inca (۱۲)Inkerman

بشکست روسیه شد (۱۸۵۴).

اینکونابولا[1] (inkunābulā، لتی)، کتابهائی که در ایام "طفولیت" فن چاپ (قرن ۱۵م) بچاپ رسید. از این جمله اند کتابهائی که گوتنبرگ، و. ککستن، و آ. مانوتیوس بچاپ رسانیدند. از مجموعه‌های جالب اینکونابولا میتوان مجموعه‌های پاریس، لندن، آکسفرد، وین، رم، میلان، بروکسل، و لاهه را نام برد. در کتابخانه‌ی کنگره‌ی کشمت نیز مجموعه‌ای وجود دارد.

اینگرمانلند[2] (ingermānland) یا **اینگریا** (ing-riā) یا **اراضی ایژور** (ijor)، ناحیه‌ی تاریخی، جمشس، ج خلیج فنلاند، بین دریاچه‌های پیپوس و اونگا. در قرون وسطی تابع مسکو بود؛ در ۱۶۱۷ بتصرف سوئد درآمد؛ در ۱۷۲۱ پطر کبیر آنرا از سوئدیها گرفت، و شهر سن پطرزبورگ (لنینگراد حالیه) را در آن بنا نهاد.

اینگریا، روسیه: ← اینگرمانلند.

اینگلزبی، تامس: ← بارم، ریچارد هریس.

اینگمان[3]، **برنهارد سورین** (bernhārd severin ingemān)، ۱۷۸۹–۱۸۶۲، شاعر دانمارکی. علاوه بر اشعاری که جزء ترانه‌های ملی دانمارک شده، دیوان مذهبی ترانه‌های بامداد و شامگاه (۱۸۳۹) را سروده، و چندین داستان تاریخی هم نوشته است.

اینگوش (inguš): ← چچن.

اینگولشتات[4] (ingolštāt)، شهر (جم ۴۶°۵۸۱)، باواریای علیا، بر رود دانوب. مصنوعاتش پارچه و اتومبیل است. شهر از قرن ۸م میباشد. دانشگاهش در ۱۴۷۲ تأسیس و در ۱۸۲۶ به مونیخ منتقل شد. بناهای قرون وسطائی آن از آسیب جج II مصون ماند.

آینو[5] (āynu)، بومیان اصلی ژاپن. در ایام قدیم به جزایر شمالی رانده شدند، و حالیه در جزایر هوکایدو و ساخالین و کوریل سکنی دارند، و در سواحل و کنار رودها و عمدةً با غذای دریائی و شکار زندگی میکنند. مردمی کوتاه‌قد، چهارشانه، و پُرمو هستند، و بیش از مغولواران به اروپائیها شباهت دارند. زبان آنها با هیچیک از زبانهای شناخته‌شده بستگی ندارد.

اینورنس[6] (invərnes)، شهر (جم ۲۸°۱۱۵)، کرسی ولایت اینورنس-شر، اسکاتلند. معروف به پایتخت هایلندز است. همه‌ساله از سراسر هایلندز گوسفند و پشم به بازار سالیانه‌ی آن میآورند. موزه‌هائی از آثار هایلندز دارد. قلعه‌ی آن بر محل قلعه‌ی مکبث و گویند قتلگاه دانکن است.

اینورنس-شر[7] (invərnes-šər) یا **اینورنس**، ولایت ساحلی (۱۰٬۹۰۰ کمم؛ جم ۸۴٬۹۲۴)، لغ اسکاتلند؛ مرکزش شهر اینورنس. بزرگترین ولایت اسکاتلند و شامل بسیاری از جزایر هبریدیز است. کانال کالدونیائی موربا از سراسر ولایت میگذرد. ناحیه‌ایست کوهستانی که بلندترین قله‌ی بریتانیای کبیر (بن نویس، ۱٬۳۴۳ متر) در آنست. شغل عمده پرورش گوسفند است، ولی استخراج سنگ و ماهیگیری آن نیز اهمیت دارد.

اینوسان[8] (inosāN)، صورت فرانسوی نام لاتینی اینوکنتیوس (innokentius). پاپهائی که نام فرانسوی آنها اینوسان است در کتاب حاضر تحت عنوان اینوکنتیوس آمده‌اند.

اینوسنت[8] (inosənt)، صورت انگلیسی نام لاتینی اینوکنتیوس (innokentius). پاپهائی که نام انگلیسی آنها اینوسنت است در کتاب حاضر تحت عنوان اینوکنتیوس آمده‌اند.

اینوکنتیوس[8] **I** (innokentiuse) [قدیس اینوکنتیوس I]، فت ۴۱۷، پاپ (۴۰۱–۱۷). از قدیس یوحنای زرین‌دهن پشتیبانی کرد، و با دوناتیان و پلاگوسیان مخالفت نمود. در دوره‌ی او آلاریک رم را تاراج کرد (۴۱۰). ذکرانش ۲۸ ژوئیه.

اینوکنتیوس[8] **II**، فت ۱۱۴۳، پاپ (۱۱۳۰–۴۳)؛ مت رم. پس از مرگ هونوریوس II به پاپی انتخاب شد، ولی اکثریت کاردینالها طریق انتخاب شدن او را نادرست میدانستند، و آناکلتوس II را در مقابل او علم کردند. اینوکنتیوس ناچار به فرانسه پناهید، و در آنجا بوسیله‌ی قدیس برنار کلرووئی مورد شناسائی دربار و روحانیون قرار گرفت. امپراطور لوتار II در ۱۱۳۳ او را در رم در لاتران مستقر کرد، ولی تا مرگ (۱۱۳۸) آناکلتوس وضعش متزلزل بود. پس از آناکلتوس بر جانشین وی ویکتور IV فائق آمد. دومین شورای لاتران را فراخواند، و بعضی از تعالیم آبلار و آرنلد برشائی را محکوم کرد.

اینوکنتیوس[8] **III**، ۱۱۶۱–۱۲۱۶، پاپ (۱۱۹۸–۱۲۱۶)؛ عالم الاهیات مسیحی؛ یکی از اشخاص برجسته‌ی تاریخ قرون وسطی. اهل ایتالیا و از خاندان معتبر کنتهای سنیی (senyi) بود. در رم و پاریس و بولونی تحصیل کرد، و در ۳۷ سالگی به پاپی رسید. وی مدعی بود که چون روح بر جسم حاکم است، فرمانروای کلیسا (پاپ) نیز حاکم بر فرمانروایان دنیائی است، و بلا فاصله بعد از نیل به مقام پاپی در صدد اجرای این نظریه و تأمین استیلای سیاسی و مذهبی پاپ برآمد. در امپراطوری مقدس روم، در کشمکش بین فیلیپ سوابی و اوتوی IV بنفع اوتو حکمیت کرد (۱۲۰۱)؛ بعداً جانب فیلیپ را گرفت (۱۲۰۷–۸)، ولی پس از کشته شدن فیلیپ، در ۱۲۰۹ اوتو را تاجگذاری کرد، اما در ۱۲۱۰ او را تکفیر نمود، و انتخاب فردریک II را به امپراطوری ترتیب داد (۱۲۱۱). در انگلستان، اینوکنتیوس دو نفر را که مدعی اسقف اعظمی کنتربری بودند طرد کرد، و شخصی را که مورد نظرش بود منصوب نمود، و این امر جان، شاه انگلستان، را خشمگین ساخت. در کشمکشی که روی داد، پاپ شاه را تکفیر (۱۲۰۹) و رسماً خلع کرد (۱۲۱۲). جان تسلیم شد، و پاپ انگلستان و ایرلند را تحت خداوندگاری خود باو سپرد. سپس بحمایت او ایستاد، و اعلام کرد که جان ملزم به اجرای ماگنا کارتا نیست، زیرا این منشور قهراً و بدون اطلاع خداوندگارِ جان، یعنی پاپ، به شاه تحمیل شده است. در فرانسه پاپ نتوانست قدرت سیاسی خود را به فیلیپ II تحمیل کند. در ایتالیا سرزمینهای پاپی را بازگرفت، و سازمان آنها را تجدید کرد، ولی شهرهای ایتالیای شمالی را نتوانست مطیع کند. خلاصه اینکه در تحمیل نظریه‌ی تفوق پاپ تا حد زیادی پیشرفت کرد، اگر چه سیر تاریخ بی‌ارزش بودن پیروزی‌های او را ثابت نمود. اینوکنتیوس چهارمین جنگ صلیبی را تشویق کرد، ولی صلیبیون به بیت المقدس نرفتند، بلکه به امپراطوری مسیحی بیزانس حمله کردند. پاپ در مقابل این نافرمانی سخت اعتراض کرد، ولی بعداً امپراطوری لاتینی قسطنطنیه را که صلیبیون برپا کردند شناخت، و کوشید که مناسک لاتینی را باین امپراطوری تحمیل کند، و این امر شقاق بین کلیساهای شرقی و غربی را شدیدتر ساخت. جهاد آلبیگائی را نیز آغاز کرد (← آلبیگائیان)، ولی چون متوجه شد که جهاد بوسیله‌ی عملیات سیمون دو مونفور جنبه‌ی سیاسی و اقتصادی یافته است سخت اعتراض کرد، اما سودی نبرد.

با تمام فعالیتهای سیاسیش، در اداره‌ی امور کلیسا جد بلیغ داشت. چهارمین شورای لاتران (۱۲۱۵)، که یکی از مهمترین شوراهای دینی است، تحت استیلای او بود. نظریات او در باب سلطنت پاپ تأثیری عمیق داشت، و سرانجام بضرر کلیسا تمام شد (مثلا در اقدامات بونیفاکیوس VIII در اجرای آنها)، و امروز کلیسای کاتولیک رومی پیرو آنها نیست. اینوکنتیوس آثار زیادی نوشت، و از جمله رساله‌ی در خواری این جهان در قرون وسطی رواج بسیار داشت.

اینوکنتیوس[8] **III** (innokentiuse)، فت ۱۱۸۰، ناپاپ (۱۱۷۹–۸۰) (در مقابل آلکساندر III)؛ اهل ایتالیا.

اینوکنتیوس[8] **IV**، فت ۱۲۵۴، پاپ (۱۲۴۳–۵۴)؛ مت جنووا. بیشتر دوره‌ی پاپی او در کشمکش با فرمانروایان خاندان هوهنشتاوفن گذشت. به مخالفت با امپراطور **فردریک II** برخاست، و ناچار به لیون گریخت، و در آنجا شورائی تشکیل داد (۱۲۴۵) که امپراطور را مخلوع اعلام نمود. اینوکنتیوس از مدعیان فردریک و **کونراد IV** و **مانفرد** پشتیبانی کرد. کمی پیش از مرگ، کونرادین را که مدعی سلطنت سیسیل بود پشتیبانی نمود. مالیاتهای گزافی که پاپ برای تهیه‌ی وسایل این کشمکشها و تحریکات تحمیل میکرد کشیشها و مردم عادی را ازو سخت رنجیده‌خاطر ساخت.

اینوکنتیوس[8] **V**، ۱۲۲۵–۷۶، پاپ (ژانویه–ژوئن ۱۲۷۶)؛ اهل ساووا. اولین کس از دومینیکیان بود که به پاپی رسید.

اینوکنتیوس[8] **VI**، فت ۱۳۶۲، پاپ (۱۳۵۲–۶۲)؛ فرانسوی. دربارش در آوینیون بود. کوشید که بین کاستیل و آراگون صلح برقرار کند، و کلیساهای شرق و غرب را از نو وحدت دهد.

اینوکنتیوس[8] **VII**، ۱۳۳۶–۱۴۰۶، پاپ (۱۴۰۴–۱۴۰۶)؛ ایتالیائی.

اینوکنتیوس[8] **VIII**، ۱۴۳۲–۹۲، پاپ (۱۴۸۴–۹۲)؛ مت جنووا. امور پاپی را یکی از دوستانش که بعداً بعنوان یولیوس II به پاپی رسید اداره میکرد. مانند پیشینیان برای جلوگیری از پیشرویهای دولت عثمانی کوشش کرد، و سرانجام سلطان بایزید II قرار گذاشت که از دست‌اندازی در خاک اروپا خودداری کند، و پاپ برادر او، جم، را در اسارت نگاه دارد.

اینوکنتیوس[8] **IX**، ۱۵۱۹–۹۱، پاپ (اکتبر–دسامبر

(۱)incunabula (۲)Ingermanland (۳)Ingemann (۴)Ingolstadt (۵)Ainu (۶)Inverness (۷)Inverness-shire (۸)Innocent

۱۵۹۱)؛ مت بولونیا.

اینوکنتیوس[1] **X** (innokentiuse)، ۱۵۷۴–۱۶۵۵، پاپ (۱۶۴۴–۵۵)؛ مت رم.

اینوکنتیوس[1] **XI**، ۱۶۱۱–۸۹، پاپ (۱۶۷۶–۸۹)؛ ایتالیائی. مردی پاک و اصلاح‌طلب بود. بر سر مسئله‌ی گالیکانیسم با لوئی XIV درافتاد.

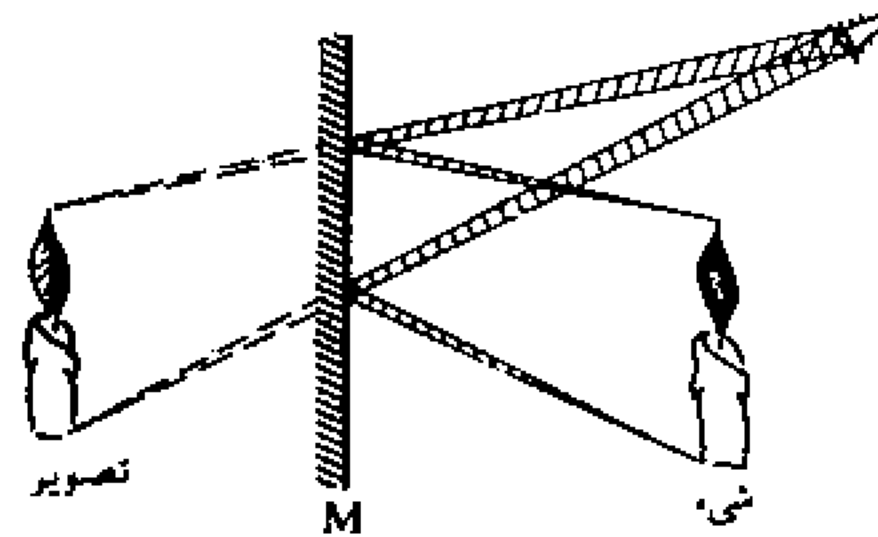
اینوکنتیوس[1] **XII**، ۱۶۱۵–۱۷۰۰، پاپ (۱۶۹۱–۱۷۰۰)؛ ایتالیائی. انتخاب او با سازش انجام گرفت. مردی اصلاح‌طلب و بعلت زهد و تقوایش محبوب بود.

اینوکنتیوس[1] **XIII**، ۱۶۵۵–۱۷۲۴، پاپ (۱۷۲۱–۲۴)؛ مت رم.

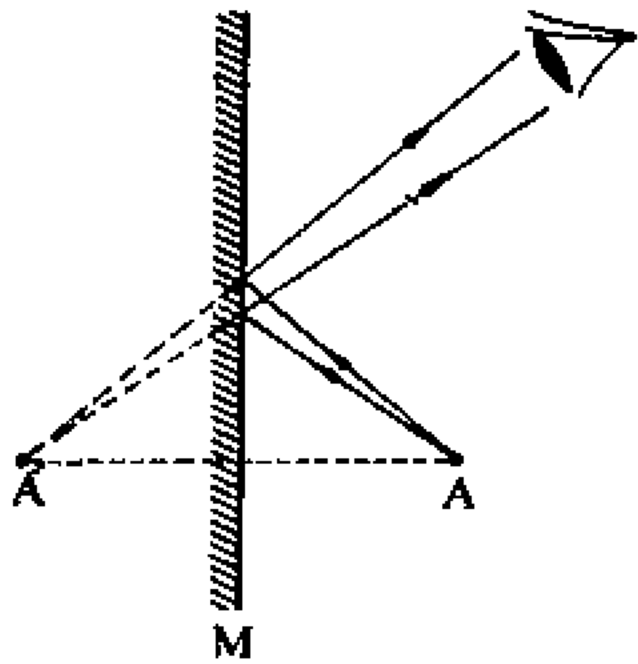
اینونو[2]، **عصمت** (inonu)، ۱۸۸۴–، سردار و سیاستمدار و رئیس جمهور (۱۹۳۸–۵۰) ترکیه. از همکاران آتاتورک بود، و بسبب دو پیروزی عمده‌ای که در ۱۹۲۱ در اینونو در آسیای صغیر در جنگ با یونانیان بدست آورد نام اینونو بر خود نهاد. چندین بار نخست‌وزیر بود. پس از آتاتورک به ریاست جمهور انتخاب شد (۱۹۳۸) و در انتخابات ۱۹۳۹، ۱۹۴۳، و ۱۹۴۶ در همین مقام ماند.

آینه[3]، در فیزیک، سطحی منعکس‌کننده‌ی نور (← انعکاس). آینه‌ها را در بعضی آلات بصری و نیز در تزیینات داخل ساختمانها بکار میبرند. آینه‌ها را بر حسب شکل سطح آنها به مسطح، کروی، و سهمی‌شکل تقسیم میکنند. **آینه‌ی مسطح** سطحی است مستوی و منعکس کننده‌ی نور. اشعه‌ای که از یک نقطه‌ی نورانی بر یک آینه‌ی مسطح بتابند، پس از انعکاس، از یکدیگر دور میشوند، ولی امتداد آنها از نقطه‌ای در پشت آینه میگذرد که آنرا تصویر نقطه‌ی نورانی در آینه خوانند، و آن مجازی و قرینه‌ی نقطه است نسبت بآینه. بطور کلی تصویر هر شیء در یک آینه‌ی مسطح مجازی و قرینه‌ی شیء است نسبت به آینه. میدان یک آینه‌ی مسطح نسبت بچشم ناظر قسمتی است از فضا که ناظر تصویر آنرا در آن آینه میبیند. اگر شیئی بین دو آینه‌ی موازی قرار گیرد تصاویر بیشماری از آن تشکیل میگردد که روشنائی آنها بتدریج کم میشود. اگر دو آینه نسبت بهم مایل باشند عده‌ی تصاویر محدود ولی هر قدر زاویه‌ی دو آینه کمتر باشد بیشتر است (مثلا عده‌ی تصاویر اگر زاویه‌ی دو آینه ۹۰ باشد ۳، و اگر ۶۰ باشد ۵ است). کالئیدوسکوپ مبتنی بر همین تصاویر مکرر است. معمولا آینه‌های مسطح صفحاتی از شیشه هستند که یک طرف آنها از لایه‌ای از نقره یا ملغمه‌ی قلع پوشیده شده است؛ دقت و وضوح تصاویر مربوط بجنس و چگونگی بعمل آوردن آینه است. **آینه‌ی کروی** عرقچینی است (← عرقچین) کروی که یک طرفش منعکس‌کننده است. بر حسب آنکه سطح محدب یا مقعر عرقچین منعکس‌کننده باشد، آینه را محدب (کوژ) یا مقعر (کاو) گویند. مرکز، شعاع، محور، و رأس عرقچین بترتیب مرکز، شعاع، محور اصلی، و رأس آینه است، و هر خطی که بر مرکز آینه بگذرد محور فرعی آینه میباشد. هرگاه دسته‌شعاعی بموازات محور اصلی بر آینه بتابد، اشعه‌ی منعکس اگر آینه مقعر باشد متقارب و جملگی در یک نقطه از محور اصلی جمع میشوند، و اگر آینه محدب باشد متباعد میشوند ولی امتداد همه از یک نقطه از محور اصلی میگذرد؛ در هر دو صورت، این نقطه را **کانون اصلی** آینه نامند. در آینه‌ی مقعر کانون اصلی حقیقی و بین رأس و مرکز، و در آینه‌ی محدب مجازی و در پشت آینه است، در هر حال فاصله‌ی کانون از رأس (فاصله‌ی کانونی) نصف شعاع آینه است. هرگاه شعاعی بر یک آینه‌ی کروی بتابد، اگر امتدادش از مرکز آینه بگذرد در امتداد خود منعکس میشود، و الا بر طبق قوانین **انعکاس** منحرف میگردد. تصویر حاصل از یک شیء نورانی در آینه‌ی مقعر، اگر شیء بین کانون و رأس باشد مجازی و مستقیم و الا حقیقی و

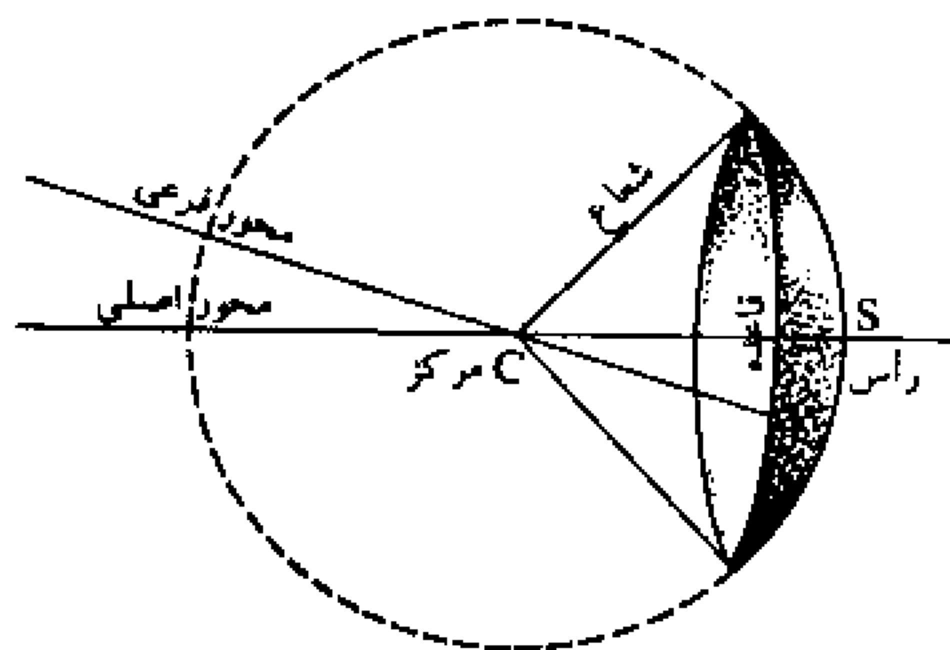
آینه‌ها



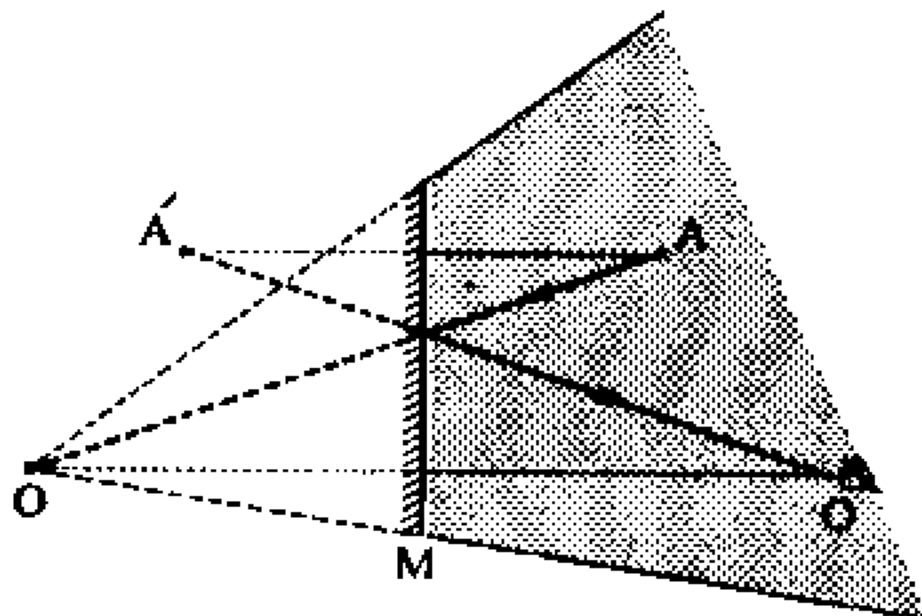
تشکیل تصویر یک شیء در یک آینه‌ی مسطح



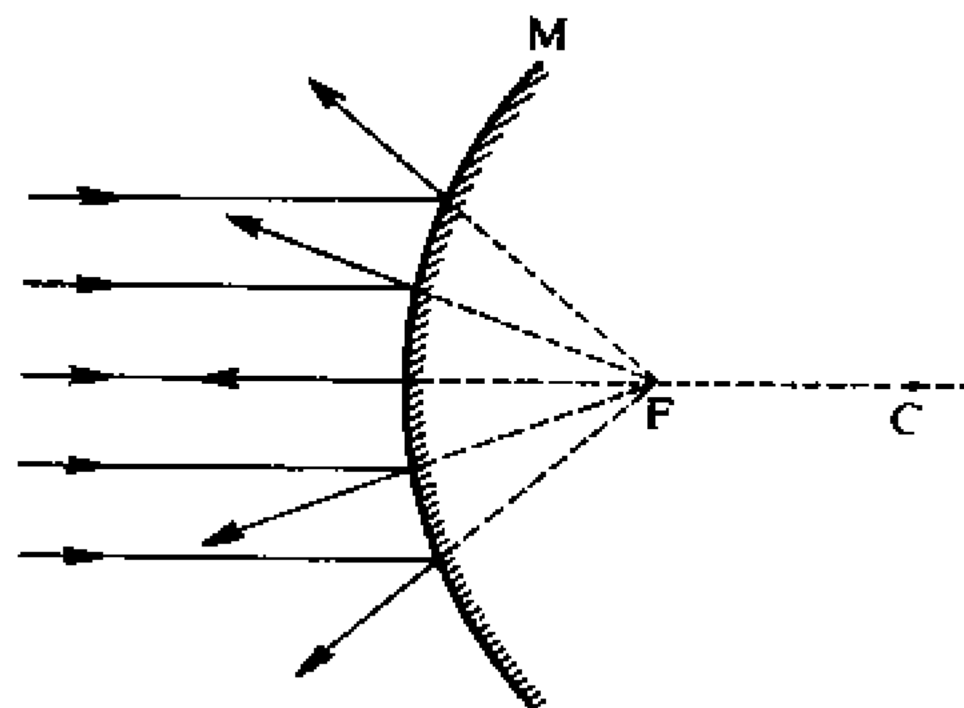
نقطه‌ی A' تصویر (مجازی) نقطه‌ی نورانی A درآینه‌ی M است.



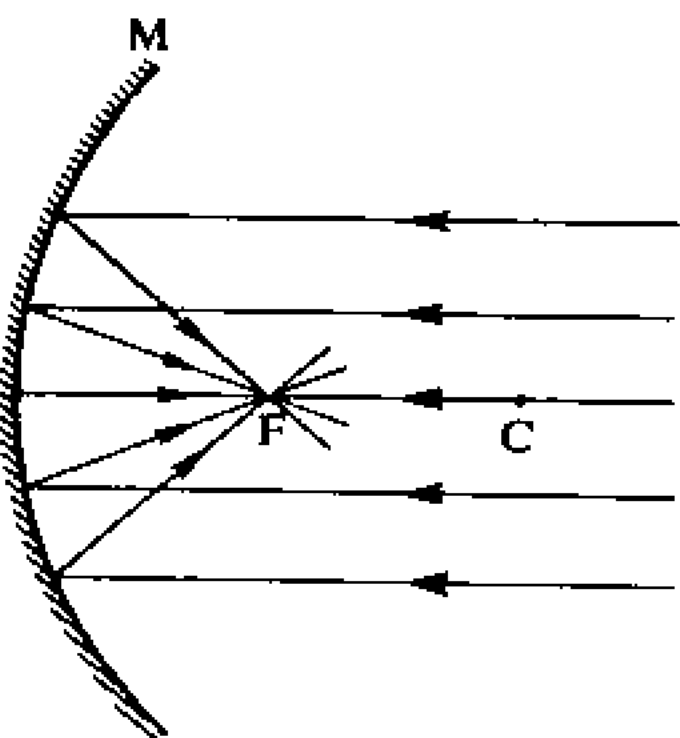
اجزای اصلی یک آینه‌ی کروی



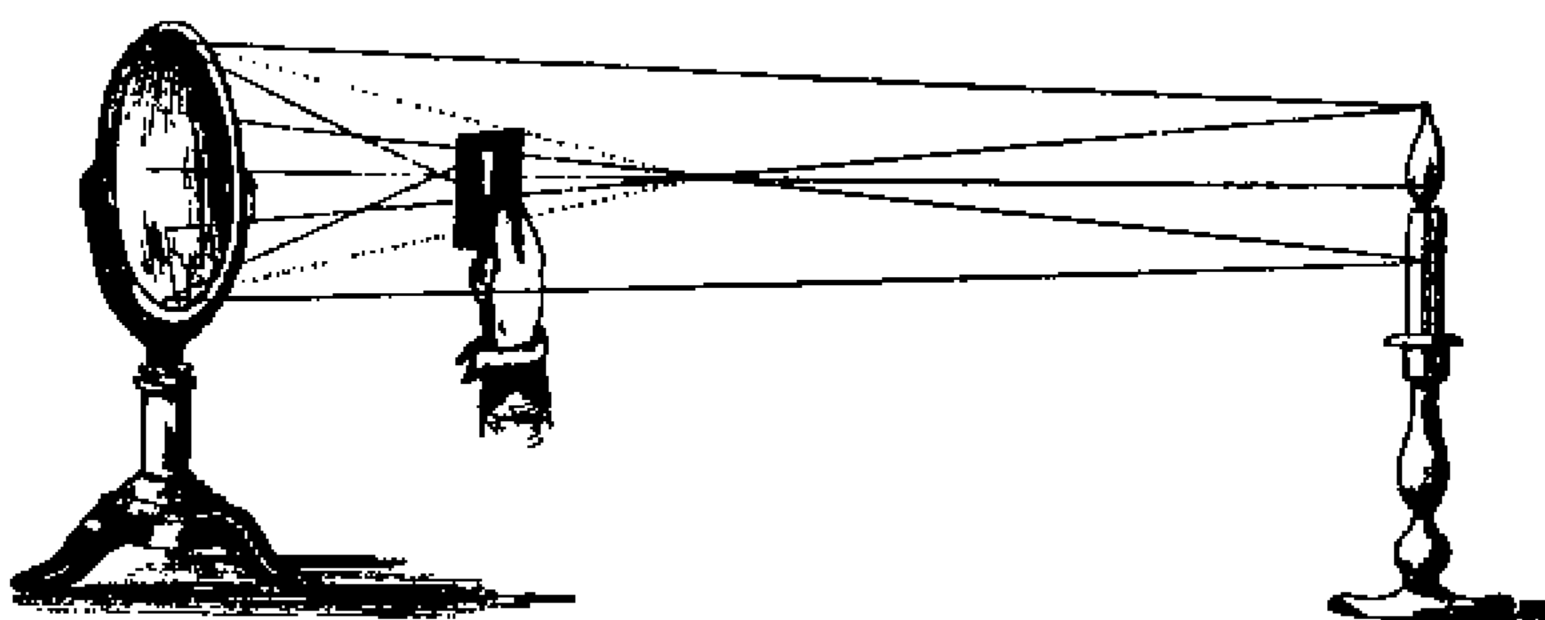
ناحیه‌ی نقطه‌چین میدان آینه‌ی M است نسبت به چشم ناظر (O)، یعنی هر نقطه مانند A از این ناحیه برای O مرئی است.



F کانون اصلی (مجازی) آینه‌ی محدب M است.



F کانون اصلی (حقیقی) آینه‌ی مقعر M است.


تشکیل تصویر در یک آینه‌ی مقعر

(۱)Innocent (۲)Inönü (۳)mirror

معکوس است، تصاویر اشیائی که جلو آینه‌ی محدب قرار گیرند مستقیم و مجازی و کوچکتر از شیء میباشد. آینه‌های مقعر دسته‌شعاعی را که از کانون اصلی بر آنها بتابد بموازات محور اصلی منعکس میکنند، و بهمین جهت این آینه‌ها را بعنوان پرتوافکن بکار میبرند. خواصی که گفته شد محدود است باینکه ابعاد نسبی آینه چندان بزرگ نباشد، و الا معایبی (از قبیل کجنمائی) پیش میآید. **آینه‌ی سهمی‌شکل** بشکل سطح حادث از دوران کامل قوسی (ابتدا از رأس) از یک سهمی در حول محور سهمی است. بنا بر خواص هندسی سهمی، این آینه‌ها همواره اشعه‌ی موازی با محور اصلی را در کانون اصلی و اشعه‌ی تابنده از کانون اصلی را بموازات محور اصلی منعکس می‌کنند، و بهمین جهت استعمال آنها برای متمرکز ساختن نور یا فرستادن آن بفواصل دور بر آینه‌های کروی مزیت دارد. در پرتوافکن‌های لوکوموتیو و اتوموبیل و در دوربینهای نجومی بکار میروند.

آینهارد[1] (āynhārd) یا **اگینهارد**[2] (eginhārd)، ح ۷۷۰-۸۴۰، مورخ فرانکی. بسبب زندگینامه‌ای که از شارلمانی نوشته است شهرت یافته است.

آینه ورزان: ← عین ورزان.

اینی، لفظ مغولی بمعنی برادر کهتر، ← آقا یا آغا.

اینیاس (inyās)، اسم فرانسوی، ← ایگناتیوس.

آینیاس، در افسانه‌های یونانی، ← انه.

اینیسفیل[3] (inisfeyl)، [ایرلندی، = جزیره‌ی سرنوشت]، نام ادبی ایرلند.

ایواسا ماتابی[4] (iwāsā mātābey)، ح ۱۵۷۸-۱۶۵۰، نقاش ژاپنی که در ساختن دورنما و صحنه‌های عادی زندگی چیره‌دست بود. مکتب اوکیویه (ukiyoye) را در نقاشی ژاپنی پایه گذاشت. وی پیروان بسیار داشت، که کارهایشان اغلب بجای کارهای او گرفته شده است. از خود صورتی ساخته است، که اعقابش آنرا در تصرف دارند.

ایوان (ivān)، دهستان (جم ۱۲٬۰۰۰؟)، ج‌ش بخش گیلان غرب، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۲۷(؟) آبادی. اطراف آن را کوهستانهائی فراگرفته که دشت مثلثشکلی در وسط بوجود آورده است. رود عمده‌ی آن کنگیر میباشد.

ایوان II (بلغارستان) (ivāne) یا **ایوان آسن**[5] (ivān āsen)، فت ۱۲۴۱، تزار (۱۲۱۸-۴۱) بلغارستان. اگر چه مرد صلحجوئی بود، در پادشاهی او بلغارستان باوج قدرت خود رسید، و نیرومندترین کشور بالکان گردید.

ایوان[6] **I** (روسیه) (ivāne) یا **ایوان کالیتا** (ivān kālitā) [= ایوان کیسه‌ی پول]، فت ۱۳۴۰، مهین‌دوک (۱۳۲۸-۴۰) مسکو. مهین‌دوک ولادیمیر بود، و مسکو را خان اردوی زرین باو سپرد. ایوان مقر مطران را به مسکو منتقل کرد، و از خان اجازه‌ی گردآوردن سپاهیان برای فرونشاندن امرای گردنکش گرفت، و ازین راه مسکو را مرکز دینی روسیه‌ی بزرگ و مقتدرترین شهر روسیه کرد. لقب او ناشی از مالیاتهائی است که باجازه‌ی خان برای پرداخت خراج میگرفت، و نیز از سختیی که در کشیدن حساب داشت.

ایوان[6] **II** (روسیه) (ivāne) یا **ایوان کراسنی** (ivān krāsni) [= ایوان سرخ]، ۱۳۲۶-۵۹، مهین‌دوک (۱۳۵۳-۵۹) مسکو؛ پس ایوان I.

ایوان III (روسیه)، ← ایوان کبیر.

ایوان IV (روسیه)، ← ایوان مخوف.

ایوان V (روسیه)، ← ایوان آلکسیویچ.

ایوان VI (روسیه)، ← ایوان آنتونوویچ.

ایوان آسن: ← ایوان II (بلغارستان).

ایوان[6] **آلکسیویچ** (ivān ālekseyevic) یا **ایوان V** (ivāne)، ۱۶۶۶-۹۶، تزار (۱۶۸۲-۹۶) روسیه، پس تزار آلکسی میخایلوویچ. در عقلش نقصان بود، و پس از مرگ برادرش، فیودور III، طرفداران پطر کبیر، که نابرادری او بود، با اینکه ایوان جانشین فیودور شود مخالفت کردند، و سرانجام ایوان و پطر تحت نیابت سلطنت سوفیا آلکسیونا (خواهر ایوان) مشترکاً جانشین فیودور شدند. بعد از سقوط (۱۶۸۹) سوفیا، دست ایوان از امور مملکت کوتاه شد. دختر ارشد او، کاترین، مادربزرگ ایوان VI بود. دختر کوچک‌ترش، آنا، در ۱۷۳۰ امپراطور روسیه شد.

ایوان[6] **آنتونوویچ** (ivān āntonovic) یا **ایوان VI** (ivāne)، ۱۷۴۰-۶۴، امپراطور و تزار (۱۷۴۰-۴۱) روسیه؛ نتیجه‌ی ایوان V. پدرش آلمانی بود، و پس از آنا ایوانونا بسلطنت نشست، ولی الیزابت پترونا، دختر پطر کبیر، او را خلع کرد. ایوان در صدد بازگرفتن تاج و تخت برآمد، ولی در قلعه‌ی شلوسلبورگ بدستور کاترین II بقتل رسید.

ایوان سرخ: ← ایوان II، روسیه.

ایوان طرق (toroq) یا **مصلای طرق** (mosal-lāye)، در سه کیلومتری ج‌غ شهر مشهد، ایوان آجری بلند از قرن نهم هق، با دو سنگ قبر بزرگ از قرن دهم هق در جلو ایوان.

ایوان[6] **کبیر** (ivāne) یا **ایوان III**، ۱۴۴۰-۱۵۰۵، مهین‌دوک (۱۴۶۲-۱۵۰۵) مسکو. نووگورود را مطیع ساخت (۱۴۷۸)، و ویاتکا، تور، یاروسلاول، و راستوف را تحت استیلا آورد، و بعضی از اراضی سابق روسیه را از لیتوانی گرفت. در ۱۴۸۰ خود را از بند اطاعت از اردوی زرین آزاد کرد. ایوان مردی محتاط و خردمند بود، و برای جلوگیری از طغیان در سرزمینهائی که تحت فرمان آورده بود، امرای آنها را به مسکو منتقل کرد، و جای آنها را به اشخاص مورد اطمینان داد. زوجه‌ی دوم او، سوفیا، از بستگان آخرین امپراطور بیزانس بود، و آداب دربار بیزانس را رواج داد، و اندیشه‌ی اینکه مسکو "رم سوم" و جانشین امپراطوری روم و بیزانس شود در محافل رسمی رواج یافت. در دوره‌ی او قوانین مدون شد، صنعتگران خارجی را به روسیه آوردند، و معماران ایتالیائی کلیساها و کاخها و استحکامات برپا نمودند.

ایوان کرخه، بقایای ابنیه و استحکامات نظامی متصل عهد شاپور II ساسانی، در کرانه‌ی راست رود کرخه، بمسافت تقریبی ۲۶ کیلومتری ل‌غ شوش. در ۱۳۲۸ هش، هیئت علمی فرانسوی مختصر کاوشی در آنجا معمول داشت. ادامه‌ی آن از طرف مقامات مربوط ایران مصلحت شناخته نشد. در ۱۳۲۹-۱۳۳۱ هش اداره‌ی کل باستانشناسی تنها بنای موجود بیرون خاک را تعمیر و پی‌بندی کرد.

ایوانکی (eyvānekey)، دهستان، بخش ایوانکی، شهرستان تهران، استان مرکزی. رود ایوانکی مشروبش میکند. محصولش پنبه و صیفی است؛ خربزه‌ی آن مشهور است. بخش **ایوانکی** از شهرستان تهران بموجب قتک (۱۳۱۶ هش) تشکیل گردید؛ سپس تابع شهرستان دماوند (۱۳۲۵) و بعد تابع شهرستان گرمسار (۱۳۳۷) و بالاخره در ۱۳۳۹ هش جزء شهرستان تهران شد. مرکزش، **ایوانکی** (جم ۳٬۱۸۶ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری ج دماوند واقعست.

ایوان[6] **مخوف** (ivāne) یا **ایوان IV**، ۱۵۳۰-۸۴، مهین‌دوک مسکو و اولین فرمانروای روسیه که عنوان تزار یافت. در ۱۵۳۳ جانشین پدرش واسیلی III شد، و در ۱۵۴۷ بعنوان تزار تاجگذاری کرد. همواره طرفدار مردم عادی و با اشراف در جنگ بود، و حکومتهای خودمختار محلی تأسیس نمود، و در ۱۵۵۰ اولین شورای عمومی را منعقد کرد. در ۱۵۵۲ قازان و در ۱۵۵۷ آستراخان را گرفت، و بدین ترتیب، توسعه‌طلبی روسیه را در طرف شرق آغاز نمود. تجارت با انگلستان را از راه دریای سفید شروع کرد. برای اینکه به دریای بالتیک راه یابد، در صدد گرفتن لیوونیا برآمد (۱۵۵۸)، و در جنگی که با لهستان و سوئد بر سر این کار پیش آمد در آغاز پیروز شد، ولی بعداً از س. باتوری شکست خورد، و به پیمان صلح ۱۵۸۲ که بزیان او بود تن درداد. در اواخر دوره‌ی او، قزاقهای یرماک سیبریه را فتح کردند. در ۱۵۶۰ زوجه‌ی اولش درگذشت، و خودش سخت بیمار شد. ایوان که همواره مردی تندخو بود، بر اثر این وقایع افسرده و دلتنگ شد، و ستمکاری پیشه کرد. همه جا و نسبت به همه (مخصوصاً از اشراف) ظنین شد، و در ۱۵۶۵ گروه مخصوصی معروف به آپریچنینا برای مبارزه با خیانت تشکیل داد، و بوسیله‌ی این جماعت، که فقط درمقابل تزار مسئول بودند، وحشت و هراس بر همه مستولی گردید. بسیاری از اشراف اعدام یا تبعید شدند؛ در ۱۵۷۰، ایوان نووگورود را بعنوان توطئه‌ی مردم آن ویران کرد، و پسر ارشد خود را بقتل رسانید. خلاصه، ایوان دستخوش حمله‌های خشم جنون‌آمیز و سپس دوره‌ی توبه و اظهار ندامت و دعا بود. هفت بار ازدواج کرد، و از هر زنی که سیر میشد او را مجبور میکرد که راهبه شود. با وجود ستمکاریهایش مردی با هوش و فاضل بود. در دوره‌ی او فن چاپ وارد روسیه شد. نتایج سیاسی عمده‌ی حکومت او از بین رفتن قدرت اشراف و استقرار خودمختاری تزارها بود. فیودور I و دمیتری از پسرانش بودند، ولی بعد از مرگ ایوان قدرت بدست ب. گادونوف افتاد.

ایوانوف[7]، **ولادیمیر آلکسیویچ** (vlādimir ālek-seyevic ivānof)، ۱۸۸۶-، مستشرق روسی، متخصص در تاریخ و آثار اسماعیلیه. از ۱۹۲۵ در هندوستان متوطن شد. در ۱۹۳۱ در دستگاه اسماعیلیه‌ی هند بخدمت مشغول شد، و انجمن اسماعیلی را برای تحقیق در باره‌ی آنان بنیاد گذاشت. پیش از انقلاب شوروی مدتی در ایران به

(۱)Einhard (۲)Eginhard (۳)Inisfail (۴)Iwasa Matabei (۵)Ivan Asen (۶)Ivan (۷)Ivanov

تحقیقات تاریخی و زبانشناسی مشغول بود، و اینک نیز در ایران بسر میبرد. از ۱۹۱۷ ببعد بیش از ۳۰ کتاب و رساله درباب اسماعیلیه نوشته است. از آثارش راهنمای ادب اسماعیلی (۱۹۳۳)، روایات اسماعیلیه درباب طلوع فاطمیان (۱۹۴۲)، تحقیقات درباب آغاز کار اسماعیلیه در ایران (۱۹۴۸ و ۱۹۵۲)، و بررسی اجمالی تحول اسماعیلیه (۱۹۵۲) است.

ایوانووو[1] (ivānovo)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳۱۹٬۰۰۰)، جمشسر، ح ۲۴۵ کیلومتری لش مسکو، از مراکز مهم نساجی. در ۱۳۲۸ شهریت یافت. نخستین کارخانه‌ی پارچه‌بافی در 1751 دایر شد. تا ح ۱۹۳۰ ایوانووو-وازنسنسک (vazne-sensk) نامیده میشد.

ایوب[2] (ayyub) [عبری، = آنکه بخدا رجوع میکند]، یکی از پیامبران که خدا او را به بلاهای فراوان مبتلی ساخت و عاقبت او را عافیت بخشید (قرآن، نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۴؛ انبیاء ۸۳؛ ص ۴۰).

کتاب ایوب یکی از کتابهای عهد قدیم است، بصورت مکالماتی میان ایوب و یاران او در باره‌ی خیر و شر در این جهان. مقدمه‌ی آن متضمن بیان نقشه‌ای است که خدا برای آزمودن ایوب که واقعاً مرد نیکی بوده میکشد. مال و زن و فرزند و سلامتی را خدا از او میگیرد. دوستی که برای تسلی خاطر ایوب نزد او میآید وی را متهم به ارتکاب گناه بزرگی میکند، و ایوب از بیگناهی خود دفاع مینماید. وی در مییابد که کیفیت مجازات الاهی از حدود فهم آدمی خارج است. در پایان، همه‌ی آنچه از ایوب گرفته شده بود باو باز میگردد. شاید قسمتهائی از متن اصلی از میان رفته و قسمتهای تازه‌ای بعدها بر آن افزوده باشند.

ایوب، الملک الصالح: ← ملک صالح.

ایوب خان، فت ۱۹۱۴، حاکم هرات؛ چهارمین پسر امیر شیر علی و برادر امیر یعقوب خان. در ۱۸۷۳ که شیر علی پسر محبوب خود عبدالله جان را بجانشینی خود نامزد کرد، ایوب خان به ایران گریخت. در ۱۸۷۹ که یعقوب بجای شیر علی بامارت نشست، ایوب بازگشت، و بحکومت هرات منصوب شد. در اواخر دومین جنگ (۱۸۷۸–۸۰) افغانستان، شکست فاحشی به انگلیسها وارد کرد (۱۸۸۰). وقتی که عبدالرحمان خان امیر کابل شد، ایوب که او را دست‌نشانده‌ی انگلیسها میدانست بر ضد وی اعلان جهاد کرد (۱۸۸۱)، ولی عبدالرحمان او را مقهور نمود، و ایوب خان به مشهد گریخت. بار دیگر در ۱۸۸۷ کوشید که منصب سابق را در افغانستان بدست آورد، ولی شکست خورد، و به هند گریخت، و در همانجا درگذشت.

ایوب مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

ایوبیان (ayyubiān)، یکی از مقتدرترین سلسله‌های قرون وسطائی مشرق‌زمین، که بوسیله‌ی صلاح الدین ایوبی تأسیس شد، و در اواخر قرن ششم و نیمه‌ی اول قرن هفتم هجری بر مصر، قسمت مسلمان‌نشین سوریه و فلسطین، قسمت عمده‌ی بین النهرین شمالی، و یمن فرمانروائی داشت. این سلسله‌ی کردنژاد منسوب است به نجم‌الدین ایوب ابن شاذی (فت ۵۶۸ هق)، که پدرش، شاذی ابن مروان، از اکراد ارمنستان بود، و با دو پسرش، نجم‌الدین ایوب و اسدالدین شیرکوه، به بغداد مهاجرت کرد. ایوب به حکومت تکریت رسید، و بعد در ۵۳۲ هق بخدمت اتابک عمادالدین زنگی پیوست، و حکومت بعلبک یافت (۵۳۴). بعد از مرگ زنگی، ایوب بفرمان امیر دمشق درآمد (۵۴۱ هق). ولی شیرکوه در خدمت نورالدین محمود زنگی باقی ماند، و حمص به اقطاع باو واگذار شد، و بعداً در خاندان او موروثی گردید. ایوب نیز بعداً بخدمت نورالدین پیوست.

اهمیت و اعتبار این خاندان ایوبی از زمانی آغاز شد که نورالدین شیرکوه را باتفاق صلاح‌الدین، پسر ایوب، بیاری شاور به مصر اعزام کرد (۵۵۸ هق). پس از چند سال کشمکش و بعد از کشته شدن شاور، عاضد، خلیفه‌ی فاطمی مصر، شیرکوه را بوزارت منصوب کرد (۵۶۴ هق)، و او کمی بعد وفات یافت، و برادرزاده‌اش صلاح‌الدین ایوبی وزارت یافت. صلاح‌الدین همینکه وضع خود را تا حدی مستحکم کرد، خلیفه‌ی فاطمی را خلع نمود، و چون فکر استقلال در سر میپخت، برادر خود تورانشاه ابن ایوب را به تسخیر یمن فرستاد. نورالدین زنگی که از استقلال‌طلبی صلاح‌الدین دلخوش نبود درگذشت (۵۶۹ هق)، و از آن پس صلاح‌الدین سوریه و قسمتی از جزیره را گرفت، و با استفاده از آشفتگی داخلی مملکت اورشلیم و گرفتاریهای امپراطوری بیزانس اقدام به اخراج صلیبیان از فلسطین و سوریه کرد، و اورشلیم را از دست مسیحیان خارج ساخت. در اواخر عمر، مملکت خود را بین پسرانش و برادرش، ملک عادل I، تقسیم کرد، الجزیره را به عادل، دمشق را به افضل، مصر را به عزیز، و حلب را به ظاهر (یمن در دست طغتکین، برادر صلاح‌الدین بود). پس از مرگ (۵۸۹ هق) صلاح‌الدین، بین فرزندانش اختلاف افتاد، و سرانجام عادل I دست آنها را کوتاه کرد، و تقریباً تمام مملکت ایوبی را تحت لوای واحد درآورد. او نیز در حیات خود مملکتش را بین پسرانش تقسیم نمود، و از جمله مصر را به ملک کامل I سپرد، و فقط حلب تحت حکومت اولاد صلاح‌الدین ماند. ملک کامل I (فت ۶۳۵ هق) نیز توانست تا حدی وحدت خاندان ایوبی را حفظ کند، ولی با مرگ وی دولت ایوبی در معرض زوال درآمد. در مصر پسرش ملک عادل II جانشین وی شد، ولی کمی بعد برادر بزرگتر او ملک صالح ایوب سلطنت مصر را گرفت. در شام صالح اسماعیل دمشق را گرفت، و با ممالک کوچک دیگر بر ضد مصر متحد شد. اگر چه ممالیک مصر بار دیگر با جنگهای خونین تقریباً امپراطوری ایوبی را متحد ساختند، این اتحاد فقط جنبه‌ی ظاهری داشت. مقارن مرگ ملک صالح، صلیبیان ششمین جنگ صلیبی، بفرماندهی سن لوئی، دمیاط را تصرف کردند، ولی وقتی که در صدد پیشروی از آنجا برآمدند تمام سپاهیان فرانسوی معدوم شدند. ملک صالح در ۶۴۷ هق درگذشت، و زوجه‌ی شجاع و سیاستمدارش، شجر الدر، مرگ او را پوشیده داشت تا پسرش تورانشاه IV به مصر رسید. تورانشاه بدست ممالیک پدرش مقتول شد (۶۴۸ هق)، و شجرالدر بسلطنت رسید. پس از وی، اگر چه ملک اشرف II (از نوادگان کامل) اسماً سلطان مصر بود و تا ۶۵۲ خطبه بنام او خوانده میشد، سلطنت در دست عزالدین ایبک بود، و او اولین سلطان ممالیک بحری مصر است که جانشین ایوبیان شدند.

سلطنت ایوبیان در یمن تا ۶۲۶ هق (← تورانشاه) و در الجزیره تا ۶۴۳، و در حلب و دمشق تا ۶۵۸ ادامه یافت. ایوبیان حمص (اعقاب شیرکوه) در ۶۶۱ منقرض شدند، ولی ایوبیان حماة مدتی تابع مغول شدند، و سپس تا ۷۴۲ از طرف ممالیک حکومت داشتند.

با وجود نزاعهای متعددی که بین فرمانروایان ایوبی روی داد، این سلسله در تاریخ اهمیت بسیار دارد. ایوبیان سرزمینهای ازهم‌گسیخته‌ی فاطمیان و اتابکان شام را وحدت دادند، و نیروی مهمی برای مقابله با صلیبیان بوجود آوردند، و در میان ایشان سلاطین مقتدری چون صلاح‌الدین و عادل I و کامل I ظهور کردند. از جنبه‌ی آداب شهسواری لااقل همپایه‌ی صلیبیان بودند. از معاصرین آنها اطلاعات کاملی در باب دستگاههای اداری آنها برجا مانده است. علاوه بر اهمیتی که شخصاً به زراعت و آبیاری میدادند، به تجارت توجه خاص داشتند، و در دوره‌ی آنها پیمانهای تجارتی بسیار با ممالک اروپائی منعقد شد که بعضی از آنها در دست است. ممالیک در ارتش آنها نقش عمده‌ای داشتند، و همین ممالیک بتدریج قدرت یافتند، و بر امرای ضعیف ایوبی مستولی شدند.

در دوره‌ی ایوبیان فرهنگ شرقی تازه‌ای پدید آمد، که از مظاهر آن سبک جدیدی در هنر، آداب نوین درباری، و نظام فئودال نوینی بود. این فرهنگ از طریق صلیبیان به اروپا منتقل شد، و بسیاری از آداب شهسواری اروپائی مقتبس از آداب و سنن ایوبی است. ممالیک هم که پس از ایوبیان آمدند در ابتدا همان سنن ایوبی را (حتی در اختیار کردن القاب) حفظ کردند.

ایوتو[3] (ivto)، شهر (جه ۶٬۱۱۹)، ولایت سن انفریور، ل فرانسه، در نورماندی. خاوندان ایوتو قلمرو بسیار کوچک خود را از دادن باج و خراج بسایر خاوندان رهانیده در قرون ۱۴م–۱۶م لقب پادشاه داشتند، و این خود از قدیمترین نمونه‌های حس انفرادطلبی فرانسویان است، و برانژه آنرا در ترانه‌ی پادشاه ایوتو (۱۸۱۳) جاودانی ساخته است.

آیوتهایا[4] (āyuthāyā)، شهر (جه ۱۵٬۸۲۱)، ج تایلند، بر رود مِنام؛ مرکز داد و ستد. در ح ۱۳۵۰–۱۷۶۷ پایتخت سیام بود.

آیودهیا، هند: ← فیض‌آباد.

ایور (ivar)، ده (جه ۱٬۲۲۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سرکوه، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۱۰ کیلومتری لش ریوش.

ایورئا[5] (ivreā)، شهر (جه ۱۲٬۶۰۸)، پیمون، لغ ایتالیا، بر رود دورا بالتئا. مارکی‌نشین قرون وسطائی ایورئا در قرن ۱۴م به ساووا منتقل شد.

ایوری-لا-باتای[6] (ivri-lā-bātāy)، دهکده‌ای نزدیک اورو، ل فرانسه، ۶۴ کیلومتری غ پاریس. در اینجا هانری IV فرانسه پیروزی عمده‌ای بر کاتولیکها بدست آورد (مارس ۱۵۹۰).

آیوز[7]**، چارلز** (cārlz āyvz)، ۱۸۷۴–۱۹۵۴،

---

(1)Ivanovo (2)Job (3)Yvetot (4)Ayutthaya; Ayuthia (5)Ivrea (6)Ivry-la-Bataille (7)Ives

آهنگساز امریکائی. اغلب آثارش تا ۱۹۳۹ ناشناخته ماند. بین آثارش چندین سمفونی، سویت، سونات، و موسیقی مجلسی است.

آیوس یا **آیون**، لفظ یونانی؛ ← سنت، لفظ.

ایوشم[1] (ivsəm)، شهر (جم ۱۲٬۰۶۶)، «ووسترشر»، انگلستان، بر رود ایون. در منطقه‌ی حاصلخیزی (میوه و سبزیجات) واقع است. صحنه‌ی پیروزی (۱۲۶۵) سلطنت‌طلبان بر سیمون دِ مانتفرت.

ایوق (ivaq)، ده (جم ۱٬۴۶۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ابرغان، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴۲ کیلومتری جغ سراب.

آیولاس[2]، **خوان دِ** (xuān de āyolās)، فت ۱۵۳۷؟، کشورگشای اسپانیائی، پوینده‌ی ناحیه‌ی ریو دِ لا پلاتا (مخصوصاً پاراگه)؛ از دستیاران پ. دِ منلوثا.

آیولوس[3] (āyolos)، در اساطیر یونان. ۱- خدای باد، که بادها را در غاری در آیولیا نگاه میداشت. ۲- پسر هلن، و نیای شاخه‌ی آیولیها از هلنیها.

آیولیا[4] (āyoliā) یا **آیولیس**[5] (āyolis)، فنـ **ائولی**[6] (eoli)، ناحیه‌ی قدیم قسمت غربی سواحل آسیای صغیر. این لفظ اصطلاح جغرافیائی نیست بلکه نام مجموعه‌ی شهرهائی است که آیولیها در این ناحیه دایر کردند.

آیولیائی، جزایر: ← لیپاری، جزایر.

آیولیس، ناحیه‌ی قدیم آسیای صغیر؛ ← آیولیا.

آیولیها[7] (āyoli.hā)، طایفه‌ای از هلنیها که در آیولیا سکنی گزیدند. آیولوس نیای اساطیری آنها است.

ایون[8] (eyvən) یا **اون** (avən) [سلتی، = رود]، نام چند رود در انگلستان. ۱- **ایون سفلی**، بطول ۱۲۱ کم، در گلاسترشر شروع شده پس از عبور از ویلتشر و سامرست و شهرهای بات و بریستول برود سورن میریزد. ۲- **ایون شرقی**، بطول ۷۷ کم، از ویلتشر و همپشر و شهر سالزبری گذشته بدریای مانش میریزد. ۳- **ایون علیا**، بطول ۱۵۴ کم، در ارتفاعات نورثمتن‌شر سرچشمه گرفته برود سورن ملحق میشود.

آیون یا **آیوس**، لفظ یونانی؛ ← سنت، لفظ.

آیونا[9] (āyōnā) یا **ایکالمکیل**[10] (ikālmkil)، جزیره (۵٬۶۰۰ متر طول، ۲٬۴۰۰ متر عرض)، از جزایر هبریدیز داخلی، در آرگایل‌شر، نزدیک کرانه‌ی غربی اسکاتلند. در ۵۶۳، قدیس کولومبا دیری در آنجا تأسیس کرد که از مراکز عمده‌ی مسیحیت سلتی گردید. بسیاری آثار کهن دارد. کلیسای آن از قرن ۱۲م یا ۱۳م است.

آیون اوروس: ← آتوس.

ایوند (ivand)، ده (جم ۱٬۰۶۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودقات، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۵ کیلومتری جش مرند.

ایونی، ناحیه‌ی قدیم آسیای صغیر؛ ← یونیا.

ایونیک، سبک: ← یونیائی، سبک.

آیووا[11] (āyowā)، ۲۹مین ایالت (۱۴۵٬۷۶۵ کمم؛ جم ۲٬۶۲۱٬۰۷۳)، ل کشمت مرکزی، در ناحیه‌ی معروف به میدوست [= غرب وسطی]؛ مرکزش دِ موین، و از دیگر شهرهایش سو سیتی و سیدر رپیدز. از ش به رود میسی‌سیپی محدود است. سرزمینی است دارای پستی و بلندیهای ملایم. محصول زراعتی عمده‌ی آن غلات است؛ دامداری و تهیه‌ی لبنیات معمول میباشد. مصنوعاتش ماشین‌های صنعتی و کشاورزی است. در جنگ داخلی پشتیبان اتحادیه بود. در ۱۸۴۶ عنوان ایالت (آزاد) یافت.

آیووا[11] (āyowā)، رودی بطول ۵۳۵ کم، که در ل آیووای مرکزی، کشمت، سرچشمه گرفته بجانب جش در ایالت آیووا جاریست. به میسی‌سیپی میریزد.

ایوو جیما[12] (iwo jimā)، جزیره‌ی آتشفشانی (ح ۲۱ کمم؛ جم ۱٬۰۵۱)، عمده‌ترین و بزرگترین جزایر آتشفشان، قکبـ غربی. آتشفشان خاموش سوری‌باچی (suribāci) در ج آنست. گوگرد استخراج میشود. پایگاه هوائی ژاپن در آنجا در اوایل ۱۹۴۵ بدست قوای کشمت افتاد.

ایوه (ive)، دهستان (جم ح ۵۰۰ ۱؟)، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی.

ایویثا[13] (ivitā)، جزیره (۵۷۰ کمم؛ جم ـ۳۵٬۳۱۲)، یکی از جزایر بالئار، اسپانیا؛ شهر عمده‌اش ایویثا (جم ۱۲٬۲۸۳).

ایویگتوت[14] (ivigtut)، شهر (جم ۱۱۸)، جغ گروئنلند. بزرگترین معدن کریولیت جهان در آنجاست.

آیه (āye) [عربی، = نشانه (مخصوصاً نشانه‌ی وجود و قدرت الاهی)]، در قرآن، هر یک از اجزائی که سوره‌ها بآنها تقسیم شده. بر حسب ادوار نزول قرآن، به مکی و مدنی تقسیم میشود. در متن قرآن (آل عمران ۵) آیات تقسیم میشود به محکمات (که ام الکتاب است) و متشابهات (که معانی آنها مبهم است و گمراهان بدنبال آنها و تأویل آنها میروند، و حال آنکه تأویل آنها را جز خدا کسی نمیداند). اول آیه‌ای که نازل شد آیه‌ی اول سوره‌ی علق است. مناسبتی را که بآن جهت آیه‌ای نازل شده شأن نزول (šaʿne nozul-) آن آیه گویند.

ایها الولد (ayyoha 'l.valad)، رساله‌ای اخلاقی و دینی، بعربی، از ابوحامد محمد غزالی. غزالی آنرا بنصیحت، در زهد و ترغیب بآن، بیکی از دوستانش نوشته، و آنرا بعد از احیاء العلوم تألیف نموده، چونکه در چند جا در این رساله از احیاء العلوم نام میبرد. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۳۸ با ترجمه‌ی آلمانی باهتمام هامر-پورگشتال در وین، و سپس در مصر و استانبول بطبع رسیده است، و یونسکو آنرا با ترجمه‌های فرانسوی و انگلیسی و اسپانیائی در ۱۹۵۱ منتشر کرده.

آیة الکرسی (āyato 'l.korsi)، آیه‌ی ۲۵۶م از سوره‌ی بقره که بعضی هنگام خفتن برای حفظ خانه از دستبرد دزد میخوانند.

ایهام (ihām) [عربی، = بگمان افکندن] یا **توریه** (tōrie) [عربی، = پوشاندن]، در علم بدیع، آوردن واژه‌ای در سخن که دارای دو معنی باشد، یکی نزدیک بذهن و دیگری دور از آن، و مقصود گوینده معنی دور آن باشد، مانند (سعدی)

از عنبر و بنفشه‌ی تر بر سر آمده است
آن موی مشکبوی که بر پای هشته‌ای

که مراد از "بر سر" "برتر" (معنی دور آن) است.

ایهود[15] (ihud)، مردی که عجلون، شاه موآب، را کشت، و بنی اسرائیل را از سلطه‌ی موآبیان آزاد کرد. وی سپس یکی از قضاة بنی اسرائیل شد (داوران ۳: ۱۲-۳۰).

آیی[16]، **پیر دا** (pier dāyyi) (پیـر د/آیـی)، ۱۳۵۰-۱۴۲۰، کاردینال فرانسوی. طرفدار تشکیل یک شورای عمومی برای پایان دادن به شقاق کبیر بود، و در شورای کنستانس نقش عمده‌ای داشت. کتاب صورت جهان را در علم نجوم نوشت، که کریستوف کلمب از آن استفاده کرد.

اییاسو[17] (**توکوگاوا**) (ieyāsu tokugāvā)، ۱۵۴۲-۱۶۱۶، دیکتاتور ژاپنی، مؤسس سلسله‌ی شوگون‌های موسوم به توکوگاوا. در ۱۶۰۱ در نبرد سکیگاهارا بر رقبای خود پیروز گشت، و بجانشینی هیدیوشی رهبری ژاپن را بدست گرفت. در ۱۶۰۳ عنوان شوگون یافت، و یدو (توکیو) را پایتخت قرار داد. نسبت به مسیحیان در اوایل امر سیاست روا‌داری پیش گرفت، ولی بعداً به آزار آنان پرداخت. تجارت خارجی را تشویق کرد.

اییمانی[18] (iyyimāni)، کوهی بارتفاع ۶٬۴۵۷ متر، ش بولیوی، جزء کوههای آند.

آیین اکبری، کتابی تاریخی و ادبی و علمی و اجتماعی، بفارسی، از ابوالفضل ابن مبارک علامی (۹۵۷-۱۰۱۱ هق). مطالب لغوی، نجومی، اداری، نظامی، کشورداری، آماری، جغرافیائی، و غیره نیز در بر دارد، و یکی از مراجع تاریخ تمدن هند در قرن دهم و اوائل قرن یازدهم هق میتواند باشد. مشتمل بر پنج دفتر است، و در سه مجلد منتشر گردیده. بر این کتاب شرح نوشته‌اند، و آنرا تلخیص نیز نموده، و در مجلد سوم آن قسمتی از زندگینامه‌ی بزرگانی که بیشترشان ایرانی هستند مذکور است. اول‌بار در ۱۸۵۵ جلد اول و سوم آن در دهلی و سپس تمام آن در لکنهو (۱۸۶۹ و ۱۸۸۲ و ۱۸۹۳) و کلکته (۱۸۶۷-۷۷) بطبع رسیده است، و ظاهراً دو بار بانگلیسی ترجمه گردیده است، و ترجمه نیز چاپ شده. بعضی (مانند اته، ریو، و ستوری) این کتاب را جلد سوم اکبرنامه قرار داده‌اند، و گویا این تقسیم از این جهت بوجود آمده که در بعضی نسخ خطی آیین اکبری و اکبرنامه با هم بوده است، و مانند جلد سوم کتاب مزبور مینموده، و از اکبرنامه و آیین اکبری مطبوع چنین چیزی برنمی‌آید، و اکبرنامه، که مشتمل بر وقایع تاریخی ۴۶ سال از دوره‌ی سلطنت (۹۶۳-۱۰۱۴ هق) ۵۱ ساله‌ی اکبر است، نخست در ۱۰۰۴ هق در حالی که وقایع ۴۱ سال از دوره‌ی سلطنت پادشاه مزبور را در بر داشته است تألیف گردیده، و سپس مؤلف کار خود را تا سال ۱۰۱۰ هق ادامه داده است، و وقایع را تا آخر ۴۶مین سال سلطنت او رسانیده، و در ۱۰۱۱ هق فوت نموده. بقیه‌ی وقایع دوره‌ی اکبر را، از ۴۷مین سال سلطنت او تا هنگام مرگش، ظاهراً عنایت‌الله ابن محبعلی بعنوان تکمله‌ی اکبرنامه تألیف کرده است (ظاهراً آیین اکبری بموازات اکبرنامه تألیف

---

(۱)Evesham (۲)Ayolas (۳)Aeolus (۴)Aeolia (۵)Aeolis (۶)Éolie (۷)Aeolians (۸)Avon (۹)Iona (۱۰)Icolmkill (۱۱)Iowa (۱۲)Iwo Jima (۱۳)Iviza (۱۴)Ivigtut (۱۵)Ehud (۱۶)Ailly (۱۷)Ieyasu (۱۸)Illimani

شده است، و بعضی که آیین اکبری و اکبرنامه را یکی دانسته‌اند محققاً اشتباه نموده‌اند).

آیین‌بذ (āyin.bad)، در عهد ساسانی، محافظ رسوم.

آیین دادرسی یا **اصول محاکمات**، مجموعه‌ی قوانین و مقرراتی که باید برای رسیدگی به دعاوی مراعات کرد. آیین دادرسی کیفری ناظر بر تشریفات اجرای قوانین جزا بوسیله‌ی دادستان یا ادارات مدعی عموم و محاکم جزاء، و آیین دادرسی مدنی ناظر بر تشریفات طرح دعوای حقوقی در محاکم حقوق (اعم از تنظیم دادخواست و ابلاغ آن بطرف، مبادله‌ی لوایح، رسیدگی دادگاه در مراحل بدوی، پژوهش، و فرجام) میباشد. عدم مراعات آیین دادرسی موجب نقض حکم از طرف دیوان کشور میگردد.

آیین‌گشنسب (āyin.gošnasb)، قرن ۶م، از بزرگان و سرداران **هرمز IV** ساسانی. بروایت طبری بجنگ **بهرام چوبین** رفت.

آیین‌نامک (āyin.nāmak) [پهلوی، = آیین‌نامه]، عنوان کتابی (و شاید کتابهائی) تاریخی و قانونی و اجتماعی از دوره‌ی ساسانیان. مسعودی در باره‌ی آن گوید کتابی است در رسوم، عظیم و در هزارها ورق، و کامل آن جز نزد موبدان و بزرگان بدست نیاید. ثعالبی (در غرر اخبار ملوک الفرس) و ابن قتیبه (در عیون الاخبار) و حمزه‌ی اصفهانی (در تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء) و جاحظ (در کتاب التاج) صراحةً از آن نام برده‌اند و نقل نموده، و بعضی مثل ابن البلخی (در فارسنامه) در جاهائی که در آیین دربار و غیره سخن میگوید، باحتمال قوی بدان نظر داشته. ابن المقفع کتابی بدین نام از پهلوی بعربی ترجمه کرده است، که بدبختانه از میان رفته است، و نامش در الفهرست و عیون الاخبار و غیره مانده، و چنانکه از کتابهائی که نام آنرا آورده‌اند برمیآید، مطالب آن در باره‌ی آداب و رسوم و عادات و بعضی قوانین و بعضی از فنون (مثل تیراندازی و اسبسواری و تطیر و غیره) بوده.

آیین‌نامه: ← آیین‌نامک.

آیین‌نامه‌ی قانونی یا **نظامنامه‌ی قانونی**، مقرراتی که، بر حسب دستور قانون، برای اداره یا اجرای امور سازمانهای قانونی وضع میگردد (مثل آیین‌نامه‌ی داخلی مجالس مقننه، که سازمان داخلی و اختیارات رؤسای مجالس و مقررات انضباطی نمایندگان را تعیین نموده است).

آیینهای سری، در یونان و روم قدیم. ← اسرار.

آیینهای مقدس(1)، نزد مسیحیان، مراسمی که مسیح هنگامی که درین جهان بود آنها را تأسیس کرد. کاتولیکهای رومی و ارتدوکسها معتقد به هفت آیین هستند، قربانی مقدس، تعمید، تأیید، توبه، تدهین نهائی، ازدواج، و انتصاب (← رتبه‌های مقدس). و معتقدند که تَفَسّی اجرای این آیینها سبب اعطای فیض الاهی به اجراکننده است. بیشتر پروتستانها آیین قربانی مقدس و تعمید را معمول میدارند، ولی آنها را نماد فیض الاهی میدانند و بس.

آیین هوشنگ، کتابی مذهبی و اخلاقی و فلسفی‌گونه، بفارسی، در بیان عقاید پارسیان. مشتمل است بر چهار رساله، (۱) نامه‌ی خویشتاب، در اثبات واجب، از پیشتاب شاگرد ساسان پنجم؛ (۲) زیر دست‌افشار، در شناختن گوهر خرد، از آهوشکوی شاگرد ساسان دوم؛ (۳) زنده‌رود، در بقای روح، از زنده‌آزرم؛ (۴) زوره‌ی باستان، در شناختن آغاز و انجام و زمان و جهان و جهانیان و شناخت راه نیک از بد، گفتار ابراهیم زردشت، ترجمه‌ی آذر شروه اسپهانی.

از دیباچه‌ی رساله‌های اول و دوم و سوم برمی‌آید که در زمان خسرو پرویز تألیف شده است، و رساله‌ی چهارم در زمان انوشیروان. مانکجی لمجی که بر رسائل مزبور مقدمه نوشته متذکر گردیده که ترجمه‌ی این رساله‌ها از پهلوی در ۳۰۰ سال قبل از طبع کتاب صورت گرفته است. در ۱۲۹۶ هق در تهران بطبع رسیده.

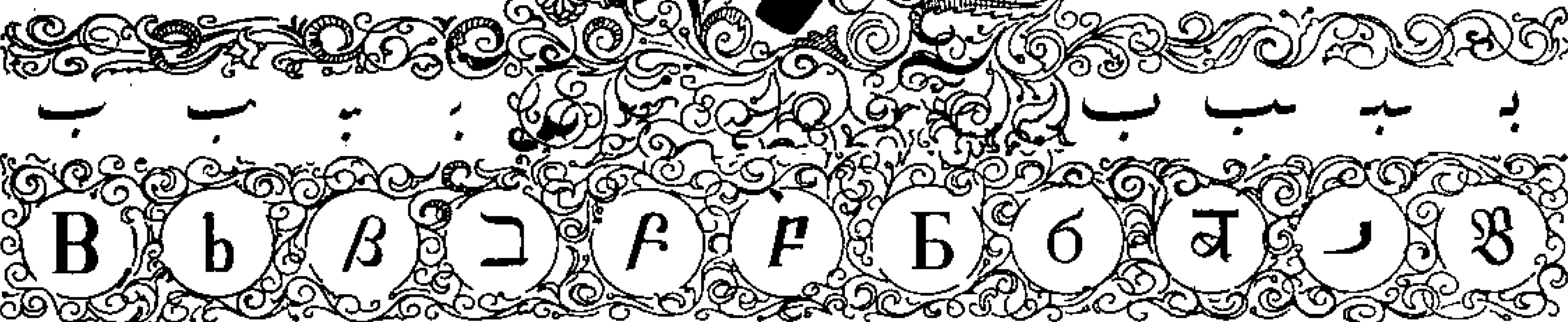
آیینه‌ی سکندری (sekandari)، مثنویی از امیر خسرو دهلوی، که آنرا در مقابل اسکندرنامه‌ی نظامی در ۶۹۹ هق بنام علاءالدین محمد شاه، پادشاه (۶۹۵–۷۱۵ هق) هند، برشته‌ی نظم کشیده است. چاپ بمبئی، ۱۳۳۶ هق.

آیینه‌ی سکندری، کتابی در تاریخ ایران باستان، بفارسی، از میرزا آقاخان کرمانی. مؤلف در این کتاب در تفسیر و تأویل کلمات مطالب بی‌اساس آورده است و باشتقاق عامیانه پرداخته. چاپ تهران، ۱۳۲۴–۲۶ هق.

آیینه‌ی گیتی‌نما: ← جام کیخسرو.

---

(1)sacraments



بئاتریچه (beātrice)، اسم ایتالیائی برای زن؛ ← بئاتریکس، اسم.

بئاتریچه پورتیناری[1] (beātrice portināri)، ۱۲۶۶–۹۰، بانوی فلورانسی، محبوبه و منبع الهام دانته. بنا بر کمدی الاهی، دانته، در ضمن سیر در قلمرو مردگان، در جنگلی تاریک راه گم میکند، و با سه حیوان درنده و خونخوار (شیر، پلنگ، و گرگی گرسنه) مواجه میشود. بئاتریچه ویرژیل شاعر را به کومک وی میفرستد، ولی چون ویرژیل در دوران حیات موحّد نبود، و حق ورود به بهشت را نداشت، فقط توانست او را در دوزخ و برزخ راهنمائی کند. سپس بئاتریچه بصورت فرشته‌ای بر دانته ظاهر میشود، و او را در بهشت سیر میدهد. نام بئاتریچه در ادبیات فرنگی توسعاً بعنوان محبوبه‌ای زیبا، دانا، و عفیف بکار میرود.

بئاتریس (beātris)، اسم فرانسوی برای زن؛ ← بئاتریکس، اسم.

بئاتریسه (beātrise)، اسم آلمانی برای زن؛ ← بئاتریکس، اسم.

بئاتریکس (beātriks)، اسم لاتینی (املای اصلی *Beatrix*) برای زن. بعضی اعلام مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	Beatriz	بئاتریث	(beātriṯ)
آلمانی	Beatrice	بئاتریسه	(beātrise)
انگلیسی	Beatrice	بیتریس	(biətris)
ایتالیائی	Beatrice	بئاتریچه	(beātrice)
پرتغالی	Beatriz	بئاتریش	(beātriš)
فرانسوی	Béatrice	بئاتریس	(beātris)

باللّه، عرب: ← عرب باللّه.

بئارن[2] (beārn)، ناحیه‌ی تاریخی و ایالت سابق، جغ فرانسه، در ولایت باس‌پیرنه؛ پایتخت تاریخی آن اورتز و سپس پو. کشاورزی و گاوداری دارد. در قرن ۱۱م ویکنت‌نشین شد، و در قرن ۱۳م به کنتهای فوا رسید، و پس از آن، با ناوار، در ۱۴۹۴ بتصرف خاندان آلبره و در ۱۵۷۲ بتصرف خاندان بوربون درآمد. در ۱۶۲۰ جزء فرانسه شد، در ۱۶۲۰–۱۷۸۹ از ایالات فرانسه بود.

بائو (bāu)، در اصطلاح تجاری، قطعاتی که قاب‌بندی هر لنگه از در و پنجره را تشکیل میدهد.

بائوباب[3] (bāobāb، فنس)، (*Adansonia digitata*)، درخت بزرگ سنگالی. میوه‌های خوراکی دارد؛ از پوستش طناب و پارچه میتوان بافت.

بائو دائی[4] (bāo dāi)، ۱۹۱۳–، امپراطور (۱۹۲۶–۴۵) آنام و امپراطور (۱۹۴۹–۵۵) ویتنام. در ۱۹۴۵ بر اثر فشار هو چی‌مین استعفا داد، و به چین و فرانسه سفر کرد. در ۱۹۴۹ به آنام بازگشت، و در رفراندوم ۱۹۵۵ خلع شد.

بائیا، برزیل؛ ← باهیا.

بائیف، آنتوان دو[5] (āNtuān dĕ bāif)، ۱۵۳۲–۸۹، شاعر فرانسوی، از گروه پلئیاد. اثر عمده‌اش سرگرمیها (۱۵۷۳) است که در آن اشعار مختلف، مکتوبات، ترانه‌ها، غزلیات، و تصانیف، و غیره دیده میشود.

بائیکلا (bāʿi.kalā)، ده (جـم ۱٬۶۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش بندپی، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۸ کیلومتری جغ بابل. برج خرابه‌ی قدیمی دارد.

باب، شهر، داغستان؛ ← دربند یا باب.

باب، عنوان و شهرت **میرزا سید علی محمد شیرازی** (پسر سید محمد رضا)، اول محرم ۱۲۲۵–۲۷ شعبان ۱۲۶۶ هق، مدعی مهدویت که در حدود سنه‌ی ۱۲۶۰ هق دعوی خویش را آشکار کرد. بابیه و بهائیه وی را "مهدی موعود" و "نقطه‌ی اولی" و "حضرت اعلی" میخوانند. وی در شیراز بدنیا آمد. در ۱۹ سالگی به بوشهر رفت، و پنج سال در آنجا تجارت پیشه داشت. پس از آن به عتبات رفت و در محضر سید **کاظم رشتی** راه یافت. پس از وفات او، خود را باب امام زمان خواند، و در مکه بدعوت پرداخت، و سپس به بوشهر رفت. حاکم فارس، حسین خان نظام‌الدوله، او را به شیراز خواند، و چوب زد و بحبس انداخت. **منوچهر خان گرجی معتمدالدوله**، حاکم اصفهان، برای تحقیق و اطلاع از عقاید و مقالات او، چند کس را به فارس فرستاد تا او را از زندان برگرفته به اصفهان بردند، و او یک چند باب را نزد خود نگهداشت. بعد از وفات او، باب را از اصفهان به آذربایجان بردند، و در قلعه‌ی چهریق ماکو محبوس نمودند (۱۲۶۳ هق)، و سپس در محضر ولیعهد او را وادار کردند تا با علما مناظره نماید، و پس از این مناظره، ناصرالدین میرزا او را چوب زد، و باز بقلعه‌ی چهریق فرستاد. چندی بعد، محمد شاه قاجار وفات یافت، و ناصرالدین شاه، در آغاز سلطنت، مواجه با اختلافات داخلی بود. پیروان باب در بعضی ولایات بنای شورش و تحریک را گذاشتند. از جمله، ملا حسین بشرویه در مازندران و قلعه‌ی شیخ طبرسی، و ملا محمد علی زنجانی در زنجان قیام کردند، و امیر کبیر برای از بین بردن اینگونه اغتشاشات قتل باب را لازم شمرد. ازین رو بفرمود تا حمزه میرزا حشمت‌الدوله، که والی تبریز بود، باب را از قلعه‌ی چهریق به تبریز آورد، و علمای تبریز حکم بقتلش دادند، و او را در میدان تبریز تیرباران نمودند (۲۷ شعبان ۱۲۶۶). نخستین اثر باب تفسیری بود بر سوره‌ی یوسف که نزد بابیه به قیوم الاسماء مشهورست؛ دیگر مجموعه‌ی الواح اوست خطاب بسلاطین و رجال؛ دیگر صحیفه‌ی بین الحرمین؛ دیگر کتاب الروح، خصائل سبعه؛ و از همه مشهورتر کتاب بیان است بفارسی و عربی که نزد بابیه اهمیت بیشتر دارد، و بابیه خود را اهل بیان نیز میخوانند. تعالیم باب، که مبتنی بر تبیین اصل رجعت، و تأویل معنی بهشت و دوزخ و صراط و ساعت و امثال آن، و تغییر و تبدیل بعضی مناسک و سنن (مثل نماز و روزه و قبله) است، از رنگ آراء صوفیه و شیخیه و اسماعیلیه و غلاة خالی نیست، و نکته‌ی جالب آنست که فکر انتظار "موعود" هنوز درین تعالیم باقی و بصورت بشارت بظهور موعودی موصوف بعنوان مبهم "من یظهره الله" [= کسی که خدایش آشکار خواهد ساخت] درآمده است، و همین عنوان است که بعد از باب، یکی از پیروانش بنام میرزا حسینعلی نوری مشهور به بهاءالله آن را ادعا نمود، و آیین تازه‌ای بنام بهائی تأسیس کرد. کلمه‌ی باب در اصطلاح بعضی از فرق قدیم شیعه (اسماعیلیه، نصیریه) عنوان اخص اصحاب امام بوده است، و سید علی محمد شیرازی، در دو سال و نیم آخر عمر که ادعای مهدویت و قائمیت داشت، لقب باب را به ملا حسین بشرویه داد، و ملا حسین بشرویه معروف به باب الباب شد.

باب[6] یا **تنگه**، در اصطلاح جغرافیا، پاره‌ی بالنسبه باریکی از آب بین دو پاره‌آب وسیعتر یا بین زمینلاد و یک جزیره.

بابا، صورت عربی لفظ پاپ.

بابا، کوه، افغانستان؛ ← کوه بابا.

بابا احمدی، تیره‌ای از طایفه‌ی دورکی ایل هفت لنگ از ایلات بختیاری.

---

(۱)Beatrice Portinari (۲)Béarn (۳)baobab (۴)Bao Dai (۵)Baïf (۶)channel; sound; strait

بابا آدم، ریشه‌ی، ریشه‌ی گیاهی (*Arctii lappa radix*) از تیره‌ی مرکبان که آنرا اراقیطون نیز میگویند و دارای برگهای پهن است و در نواحی سایه‌رو میروید. ریشه را سابقاً در درمان سیفیلیس بکار میبردند.

بابا افضل، شهرت **افضل‌الدین محمد ابن حسین کاشانی** (یا **کاشی**)، شاعر و عارف ایرانی. بقولی در حدود ۵۸۲ یا ۵۹۲ هق در قریه‌ی مرق (maraq) کاشان متولد شد (همانجا مدفون است)، و پس از ۶۵۴ یا ۶۶۴ هق و بقولی در اوایل قرن هفتم وفات یافت. در حکمت و عرفان پایه‌ای بلند داشت. از اصحاب نزدیک خواجه نصیرالدین طوسی بود. افکارش تحت تأثیر باطنیه و ابوعلی سینا بود. رساله‌های بسیاری (اغلب بفارسی) بدو منسوبست. از آثارش انجام‌نامه، جاودان‌نامه، ره‌انجام‌نامه، المفید للمستفید، ساز و پیرایه، سه گفتار، گشایش‌نامه، ینبوع الحیوة، و ایمنی از نفس در پناه خرد میباشد. اشعار پرمغز و خاصه رباعیات حکیمانه‌ی وی معروف است. نیز ← بابا افضل، مقبره‌ی.

بابا افضل، مقبره‌ی، مدفن افضل‌الدین کاشانی (بابا افضل)، در مرق (نزدیک نیاسر، کاشان)؛ دارای موقعیت زیبای کوهستانی، گنبد کاشی هرمی ۱۲ ترک، و صندوق مورخ ۹۱۲ هق.

بابا پیر، ده (جم ۲٬۱۳۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرزان‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۹ کیلومتری لغ تویسرکان.

بابا جانی، دهستان (جم ۷٬۰۰۰؟)، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز عراق؛ دارای ۵۷ (؟) آبادی. سه رشته کوهستان دارد، که رودهای زمکان، لوشه، و دشت حر بین آنها جاری است. محصولش غلات و فراورده‌های دامی است. طایفه‌ی بابا جانی در این دهستان زندگی میکنند.

بابا حیدر (bābā heydar)، ده (جم ۲٬۳۴۴ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش میزدج، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۳۷ کیلومتری غ شهرکرد.

بابا خان بختیاری [حاجی بابا خان بختیاری]، فت ۱۱۶۷ هق، از رؤسای بختیاری و عموی علیمردان خان بختیاری. علیمردان خان، پس از آنکه اصفهان را بیاری کریم خان زند از ابوالفتح خان بختیاری گرفت و شاه اسماعیل III صفوی را اسماً سلطنت داد، هنگامی که کریم خان بجانب کرمانشاه وهمدان رفته بود، ابوالفتح خان بختیاری را کشت و حاجی بابا خان را که عم خودش بود بیگلربیگی اصفهان کرد. اما وقتی کریم خان بخونخواهی ابوالفتح خان عزیمت تسخیر اصفهان نمود، حاجی بابا خان تاب مقاومت نیاورده گریخت و اصفهان بدست کریم خان زند افتاد.

بابا رتن (ratan)، ← حاجی رتن.

بابا رکن‌الدین، مقبره‌ی، مدفن رکن‌الدین مسعود عبدالله بیضاوی (فت ۷۶۹ هق)، در اصفهان. بنائی (مورخ ۱۰۳۹ هق) پنج‌ضلعی با گنبد هرمی ۱۲ ترک و بانی آن شاه عباس I صفوی است.

بابا زاهد، ده (جم ۹۵؟)، مرکز بخش اندیکا، شهرستان ایذه، ۶ کیلو متری لش قلعه زراس.

بابا سلطان، ده (جم ۱٬۵۸۵ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش خونسار، شهرستان گلپایگان، ۸ کیلومتری ل خونسار.

بابا سودائی: ← سودائی ابیوردی.

بابا شاه اصفهانی، مت ۹۹۶ هق، از مشاهیر خوش‌نویسان ایران. شاگرد سید احمد مشهدی بود، و در اصفهان میزیست، و بدرویشی و انزوا با وجه کتابت اعاشه میکرد، تا سرانجام در همان شهر درگذشت. باتفاق عموم خطشناسان، هیچیک از خوشنویسان ایران تا زمان بابا شاه کتابت را به شیرینی و شیوائی وی ننوشته‌اند. بابا شاه مؤلف رساله‌ایست بعنوان آداب المشق که متأخرین تألیف آنرا به میر عماد نسبت داده‌اند. مشهور است که از آثار خطوط بابا شاه قطعه و مرقعی دیده نشده است، و هرچه هست کتاب و رسالات است، که عموماً به قلم کتابت و در نهایت قدرت و ملاحت نوشته شده است، و تاریخهائی بین ۹۷۷ و ۹۹۴ هق دارد.

بابا طاهر یا **بابا طاهر عریان**، متخلص به **طاهر**، فت ۴۱۰ هق، شاعر و عارف ایرانی؛ مت همدان. از زندگی او اطلاعی در دست نیست؛ وی را معاصر دیالمه دانسته، و هم نوشته‌اند که در حدود ۴۴۷ یا ۴۵۰ هق ملاقاتی میان او و طغرل سلجوقی در همدان دست داد. کراماتی نیز به وی نسبت داده شده. آنچه مسلم است، بابا طاهر در تصوف مقامی بلند داشت، و از مشایخ عارفان بود. دوبیتیهای دلانگیز معروفش وی را سخنوری دردمند و پرسوز و گداز و عاشقی واله و شیدا معرفی میکند، و مجموعه‌ی کلمات قصارش، که در آن عقاید تصوف را با عبارات کوتاهی بزبان عربی بیان میکند، تبحر او را در زبان عرب و هم در عرفان و تصوف نشان میدهد. مقبره‌اش در همدان زیارتگاه است. ← بابا طاهر عریان، مقبره‌ی.

بابا طاهر عریان، مقبره‌ی، مدفن بابا طاهر عریان، در همدان. بنای جدید، بجای برج ویران عهد مغول، در زمان رضا شاه کبیر بوسیله‌ی شهرداری همدان احداث شده.

بابا عبدالله، مسجد، بنای (← مسجد) مورخ ۷۰۰ هق، در نائین. در ۷۳۷ هق مرمت شده.

بابا علی بیگ، فت ح ۱۱۳۶ هق، حاکم و ضابط ابیورد در اواخر عهد صفویه، و رئیس طایفه‌ی کوسهٔ احمدلو از طوایف افشار. وی در ابیورد دستگاه حکومت و عده‌ای سوار داشت. نادر قلی افشار (بعدها نادر شاه) در جوانی بخدمت او پیوست، و ریاست سواران او را یافت. پس از آن دو دختر او را یکی پس از مرگ دیگری گرفت. سه پسر نادر شاه، که عبارت باشند از رضا قلی میرزا، نصرالله میرزا، امامقلی میرزا، از دختران بابا علی بیگ بوده‌اند. بعد از بابا علی بیگ نادر قلی بجایش حکومت ابیورد یافت. بعد از آن فرزندان بابا علی بیگ نیز بخدمت نادر قلی درآمدند. اینکه بعضی نوشته‌اند بابا علی بیگ را بعدها نادر قلی هلاک کرد ظاهراً مأخذ معتبر ندارد و صحت آن محل تأمل است.

بابا فغانی، شاعر، ← فغانی شیرازی.

بابا قاسم، مقبره‌ی، مدفن بابا قاسم (از عرفا)، در اصفهان؛ از نمونه‌های زیبای معماری ایرانی، مزین به کاشیکاری و گنبد هرمی ۸ ترک مورخ ۷۴۱ هق. بانی ابی الحسن طالوت دامغانی از مریدان عارف مذکور، و کتیبه‌ی تعمیر سردر مورخ ۱۰۴۴ هق و بخط محمد رضا امامی است.

باباقوری، سنگ: ← سنگ سلیمانی.

بابا گوریو[1] (gorio)، عنوان ترجمه‌ی فارسی (تهران، ۱۳۳۴ هش) کتابی انتقادی از ا. د. بالزاک. جزئی از مجموعه‌ی کمدی انسانی است؛ در ۱۸۳۴ نوشته شده، و در ۱۸۳۵ بصورت کتابی مستقل انتشار یافت. در این کتاب "اجتماع خوش‌ظاهر و بدباطن" آن زمان پاریس ببهترین وجهی نموده شده، و اساس آن بر تشریح عواطف پدری است گوریو نام، که شغلش رشته‌سازی، است، و عشق سودائیش نسبت به دو دختر ناسپاس او را از همه چیز محروم ساخته است. دختران او که با مردانی ثروتمند از طبقه‌ی بالا ازدواج کرده‌اند، در حالی که از موقعیت اجتماعی پدر خود شرمنده‌اند، انتظار دارند که او اشکالات مالی‌شان را برطرف سازد. و گوریو رضا میدهد که چنین بیشرمانه از او سوء استفاده کنند، و بدین منظور در محله‌ای بسیار پست زندگی میکند، و زمانی که آخرین بشقاب نقره‌ی خود را در راه دخترانش از دست میدهد، بدنبال سکه‌ای ناقص، در عین فقر میمیرد؛ و آنان فقط درشکه‌های خالی خود را برای مراسم تدفین او میفرستند.

باب الابواب: ← دربند یا باب.

باب الباب: ← باب؛ بابیه.

باب الصدر: ← ارگ طهران.

بابا لقمان، مقبره‌ی، بنای آجری معظم، در سرخس (خراسان)؛ ظاهراً از آغاز قرن هفتم هق. بر طبق یکی از کتیبه‌ها در ۷۵۷ هق تعمیر شده.

باب المعده: ← معده.

باب المندب (bābo 'l.mandab)، تنگه‌ای بین عربستان و بر افریقا، که بحر احمر را به خلیج عدن و قهذ مرتبط میکند. عرضش ۳۲ کم است. جزیره‌ی بریم در آن قرار دارد.

باب انار (bābe anār)، ده (جم ۸۷۰ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش خفر، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)، ۸۲ کیلومتری لغ جهرم.

بابا نظر (bābā nazar)، ده (جم ۱٬۶۵۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سردرود، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۳۶ کیلومتری لغ رزن.

بابا نوئل: ← سانتا کلوز.

بابر، ابوالقاسم: ← ابوالقاسم بابر.

بابر، ظهیرالدین محمد (bābor)، فت ۹۳۷ هق، مؤسس سلسله‌ی تیموری هند؛ پسر عمر شیخ و نبیره‌ی میران شاه ابن تیمور گورکانی. در فرغانه بسال ۸۹۹ هق بجای پدر نشست. در ۹۰۳ سمرقند را گرفت، اما اندکی بعد آن را از دست داد. در ۹۰۶ که سمرقند بدست ازبک افتاد، تمامت ملک موروث از دست وی خارج شد، و او پریشان و پراکنده گشت. در ۹۰۹ هق بتسخیر کابل پرداخت، و سپس در صدد تسخیر هند برآمد. در ۹۱۷ هق، به استظهار و پایمردی شاه اسماعیل I صفوی، بخارا و سمرقند را بازگرفت، اما ازبکان چندی بعد دیگر بار آن بلاد را از او بازستاندند. در ۹۲۵ به کابل بازگشت، و در ۹۲۸ قندهار و در ۹۳۵ لاهور را تسخیر کرد، و بتدریج بر تمام مملکت ابراهیم لودی دست یافت و آگره را دار الملک خویش کرد. در نزدیک آگره وفات یافت، و پسرش همایون شاه بجای او نشست. بابر سرداری شجاع بود و زندگی او از سوانح و حوادث آگنده بود. سوانح

(1)Le Père Goriot (فنس)

حیات خود را در کتابی بنام بابرنامه بزبان جغتائی املا کرده است.

بابرنامه (bābor.nāme) یا **واقعات بابری** یا **تزوک بابری** (tezuke)، کتابی تاریخی بترکی جغتائی، از ظهیرالدین محمد بابر (فت ۹۳۷ هق)، مؤسس سلسلهٔ تیموری هند. این کتاب که یادداشتها و خاطرات واقعی بابر است وقایع را از رمضان ۸۹۹ هق، که بابر در ۱۲ سالگی به پادشاهی فرغانه رسید، تا سنهٔ ۹۳۶ هق در بر دارد، و بابر در این کتاب از زندگانی خود سرگذشت دقیقی، خالی از هرگونه پرده‌پوشی و خودداری و بدون احساسات مبالغه‌آمیز در تعصب، بیان کرده است. در بابرنامه خاصیات مملکت و مردم آن و ذوقیات و البسه و عادات و رسوم و اخلاق آنها، و مطالب جغرافیائی دقیق در بارهٔ شهرهائی که بابر بدانها مسافرت کرده، و محصولات و مصنوعات و صنایع ظریفهٔ آنها، و مطالبی در بارهٔ نباتات و حیوانات آسیای مرکزی، چنان خوب بیان شده که حتی در سفرنامه‌های سیاحان جدید نظیر آنرا کمتر میتوان یافت، و قسمتی که در وصف رجال ادب و هنر است جالب و مهم میباشد. این کتاب را تنها نمونهٔ تاریخ حقیقی در آسیا دانسته‌اند، و آنچه از آن در دست است وقایع سال ۹۱۵ تا ۹۲۴ و ۹۲۷ تا ۹۳۱ هق را نقص دارد.

بابرنامه ظاهراً اول بار در ۱۸۷۵ در غازان و سپس در ۱۹۰۵ در لیدن (با چاپ عکسی) منتشر شده است. در زمان خود بابر بوسیلهٔ وفائی (زین‌الدین خوافی، فت ۹۹۴ هق) و سپس بوسیلهٔ میرزا پاینده (حسن غزنوی) و محمد قلی مغول حصاری، و سوم بار بامر اکبر شاه، نوادهٔ بابر، در ۹۹۸ هق بوسیلهٔ عبدالرحیم بیرام خان معروف به خان خانان (فت ۱۰۳۶ هق) به فارسی ترجمه شده است، که به واقعات بابری و یا تزوک بابری معروف میباشد، و آنرا در ۱۳۵۸ هق، با غلطها و حذفهای بسیار، بعنوان تجارب الملوک در بمبئی چاپ کرده‌اند، و همین ترجمهٔ فارسی بانگلیسی ترجمه گردیده است، و در ۱۸۲۶ و ۱۸۴۴ در لندن بطبع رسیده. پاوه دو کورتی بابرنامه را از متن ترکی بفرانسوی ترجمه کرده است، و ترجمه را در ۱۸۷۱ در پاریس بطبع رسانیده. مجموعه‌ای مشتمل بر ۶۹ مینیاتور مربوط بترجمهٔ خان خانان در ۱۹۶۰ در مسکو منتشر گردیده.

باب عالی: ← ارگ طهران.

باب عالی، عنوان دیوان وزیر اعظم دولت عثمانی در استانبول، که منزل او نیز بود (قبل از ۱۷۱۸، باب عالی در واقع به کاخ سلطنتی عثمانی یا دفتر سلطنتی اطلاق میشد). تا آخر دورهٔ امپراطوری عثمانی، وزارتخانه‌های داخله و خارجه نیز در باب عالی جا داشت. باب عالی مجازاً بمعنی سلطنت عثمانی استعمال شده است.

بابک (bābak)، پهلوی پاپک، حاکم بخشی از پارس؛ پسر ساسان و پدر اردشیر بابکان.

بابک خرم‌دین (bābake xorram.din)، فت ۲۲۳ هق، رئیس فرقهٔ خرمیه یا خرم‌دینان و شورشگر معروف در عهد خلیفه مأمون و خلیفه معتصم عباسی. در باب نسب وی اختلاف است. نام پدرش را بعضی مرداس (merdās) نوشته‌اند، و بعضی بدون ذکر نام "روغن‌فروشی از اهل مداین" خوانده‌اند. برخی نیز نسب او را به ابومسلم خراسانی رسانیده‌اند. در هر حال، گویند وی در کودکی به جاویدان ابن سهل رئیس خرم‌دینان آذربایجان پیوست، و بعد از وفات او، بسمی زوجهٔ جاویدان که بازدواج بابک درآمد، ریاست خرم‌دینان به وی رسید. در حدود سنهٔ ۲۰۰ هق بابک در آذربایجان قیام کرد، و بر قلعه‌های چند دست یافت، و چند بار لشکر خلیفه را بشکست، و سرداران عرب بسبب تنگی راهها و سختی سرماهای آنحدود از دفع وی عاجز شدند. عاقبت بعد از بیست سال، معتصم، خلیفهٔ عباسی، افشین خیذر ابن کاوس را بدفع او گسیل کرد، و افشین بدانجا شتافت و در دفع بابک بجد اهتمام کرد، و بابک در دفع لشکر خلیفه به تئوفیل ابن میخائیل امپراطور بیزانس نامه کرد، و او را دعوت بلشکرکشی به آذربایجان نمود. اما قبل از آنکه امپراطور اقدامی کند، افشین بابک را بفریفت، و بعد از سه سال جنگ با او، بوسیلهٔ پیغامهای محبت‌آمیز او را بدام انداخته قلعهٔ او بگرفت و خود او را نیز که بیکی از امرای ارمنستان پناه برده بود بدست آورد، و او را نزد معتصم به بغداد فرستاد، و معتصم او را بشکنجه و خفت تمام بکشت، و جسدش را بر دار زد. در قیام بابک، که نزدیک بیست سال طول کشید، عدهٔ بسیاری از مسلمین و لشکر خلیفه بقتل آمدند. شمارهٔ کشتگان او را بعضی ۵۰۰٬۰۰۰ و بعضی ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ نوشته‌اند که البته مبالغه‌آمیز است.

بابل (bābol)، رودی بطول ۷۸ کم، در مازندران، که از سوادکوه سرچشمه گرفته از شهرستان بابل و از غ شهر بابل گذشته در بابلسر بدریای خزر میریزد. شیلات در مصب آن تأسیسات دارد. در این رود ماهیهای خاویاری صید میشود. پل معلق بابلسر بر روی آن ساخته شده است.

بابل[1] (bābel)، در تورات، شهری در ناحیهٔ بابل (بین النهرین)، که اخلاف نوح (که بیک زبان تکلم میکردند) بر آن شدند که در آن برجی بسازند (برج بابل) تا بدان وسیله بآسمان برسند. برای همین بلندپروازی، چنان شدند که سخن یکدیگر را نمیفهمیدند (پیدایش ۱۱.۱–۹). بعضی همین را توجیه تعدد زبانهای جهان میدانند.

بابل[2]، شهر قدیم بین النهرین، کنار فرات بفاصلهٔ ۸۸ کیلومتری ج بغداد حالیه و در ل حلهٔ کنونی در عراق. احتمالا از هزارهٔ چهارم قم وجود داشت، و اول بار در دورهٔ آموریان سامی اعتبار یافت. در دورهٔ حمورابی پایتخت امپراطوری بابل گردید. پس از سقوط امپراطوری قدیم بابل، شاخه‌ای از کاسیها آن را پایتخت خود قرار دادند، و سپس بدست آشور افتاد. سناخریب آنرا بکلی ویران کرد (۶۸۹ قم)، ولی دیگر بار ساخته شد، و پایتخت کلده یا امپراطوری نوین بابل گردید، و در دورهٔ نبوکدنصر II باوج شکوه و جلال رسید (باغهای معلق بابل، از عجایب سبعه، ازین دوره است). در ۵۳۹ قم بتصرف کوروش کبیر درآمد. اسکندر مقدونی قصد داشت که آنرا پایتخت شرقی امپراطوری خود قرار دهد، ولی بعد از مرگ او بابل از اعتبار افتاد. کاوش منظم بابل در سالهای اول قرن بیستم آغاز گردید.

ذکر بابل در روایات اسلامی بسیار آمده است، و قصه‌های مربوط بآن مقتبس از افسانه‌های یهودی، ایرانی، و مسیحی است. آدم پس از اخراج از بهشت، هابیل و قابیل، و نوح و پسرانش پس از طوفان در بابل سکنی گزیدند؛ و بابل مقر نمرود ابن کنعان بود؛ هاروت و ماروت در بابل به بنی اسرائیل تعلیم سحر میدادند. نیز ← بابل، در تورات؛ بابل، ناحیه و دولت قدیم.

بابل (bābol)، سابقاً (تا ۱۳۰۶ هش) **بارفروش** (bārforuš)، شهر (جه ۳۶٬۱۹۴ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، بفاصلهٔ ح ۶ کیلومتری ش رود بابل. این شهر در اوایل قرن دهم هق در محل شهر قدیم مامطیر (māmtir, māmatir) ساخته شد. شاه عباس I صفوی از آن دیدن میکرد، و باغی معروف به باغ شاه یا باغ ارم در قسمت ج‌ش شهر بنا نهاد. در زمان فتحعلی شاه قاجار شهر اهمیت یافت. قلعهٔ شیخ طبرسی، که در تاریخ بابیه اهمیت دارد، در دهکدهٔ شیخ کلی واقع بود. قبل از انقلاب روسیه، بابل توسط مشهدسر (بابلسر)، پیش‌بندرش، با روسیه مربوط و از مراکز بازرگانی شمال بود. شهر بابل توسط شهر شاهی که در ۲۵ کیلومتری ج‌ش آن قرار دارد با راه آهن سرتاسری مربوط است. از بناهای قدیم آن ← امامزاده قاسم و از بناهای جدیدش کاخ سلطنتی شاهپور است. از مصنوعات محلی پارچه‌های معروف به شیرینیر است.

بابل، شهرستان، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر؛ مرکزش شهر بابل. دارای سه بخش حومه، بابلسر، و بندپی است. رود عمده‌اش بابل میباشد. محصولاتش برنج، مرکبات، پنبه، کنف، و کتان است، کاهو و باقلای آن به تهران حمل میشود.

بابل[3] (bābel)، ناحیه و دولتی قدیم، در قسمت جنوبی بین النهرین، مطابق ج عراق حالیه، بین رودهای دجله و فرات. از ش به عیلام، از ج‌ش به خلیج فارس، از ج و غ به صحرای عربستان، و از ل به آشور محدود بود. از شهرهای عمده‌اش، علاوه بر شهر بابل، میتوان نیپور، ارک، لارسا، اور، و اریدو را نام برد. از مدتها پیش از سقوط سومریها، اقوام سامی در بین النهرین سکنی داشتند، و سرانجام در قرن ۲۴ قم بر این ناحیه استیلا یافتند، و سلسلهٔ سلاطین اکد که بدست سارگن تأسیس گردید اولین سلسلهٔ سامی بین النهرین بود. این سلسله بدست گوتیان، که از کوههای زاگرس هجوم آوردند، منقرض شد (ح ۲۱۸۵ قم). فرهنگ سومری تجدید حیات کرد، و سلاطین سومین سلسلهٔ اور بر سرزمینی تقریباً بوسعت امپراطوری اکد فرمانروائی داشتند. پس از ۱۹۰۰ قم، نواحی مختلف بین النهرین تحت نفوذ آموریان (از سامیهای غربی) درآمد، و دولتشهرهای مستقلی تحت حکومت اموریها تشکیل گردید، که از جمله میتوان لارسا و بابل را نام برد. سرانجام، حمورابی، ششمین شاه اولین سلسله از سلاطین بابل، که سلطنتش را در ۱۷۰۴–۱۶۶۲ قم (و بعضی در ۲۰۶۷–۲۰۲۵ قم) ضبط کرده‌اند، بر دیگر دولتشهرها استیلا یافت، و امپراطوری بابل را تأسیس کرد. بعد از مرگ او، دولت بابل رو بانحطاط گذاشت، و سرانجام حتیها از آسیای صغیر به بین النهرین لشکر کشیدند، و شهر بابل را ویران نمودند (ح ۱۵۳۰ قم). سپس حوریها (غیر سامی) و سرکردگان هندوآریائی آنها دولت

---

(1)Babel (2)Babylon (3)Babylonia

میتانی را در قسمت شمالی بین النهرین تأسیس کردند، و قوم سامی کاسی (← کاسیها) هم بر سلسله‌ی اموری بابل استیلا یافت، و دولتی در بابل تأسیس نمود که قریب ۴۰۰ سال دوام یافت. پس از سقوط سلسله‌ی کاسی (ح ۱۱۸۵ قم) بابل دستخوش هرج و مرج گردید. دولتشهرها همواره با یکدیگر در جنگ بودند، تا آنکه دولت آشور استقرار یافت، و بابل دولتی تابع آشور گردید. تحت استیلای آشور نیز بابل رونق داشت. دولت آشور مدت ۱۵۰ سال (ح ۱۰۷۵–۹۲۵ قم) در افول بود، ولی بابل گرفتار دسته‌ی دیگری از سامیها، یعنی آرامیان گردید، و نتوانست از ضعف آشور استفاده کند. در اواخر قرن دهم قم آشور دیگر بار قد علم کرد، و چند قرن بابل را تحت استیلا داشت، و کلدانیان را، که در اوایل هزاره‌ی آخر قم از سواحل خلیج فارس بطرف شمال پیش رفته در بابل جنوبی سکنی گزیده بودند، بیرون راند، ولی سرانجام کلدانیها بر تمام بابل استیلا یافتند. آخر الامر تیگلت پیلسر III آشوری کلدانیان و آرامیها را مغلوب کرد، و خود را شاه بابل اعلام نمود (۷۲۹ قم). کشمکش بین بابل و آشور ادامه یافت، و در ح ۶۸۹ قم شهر بابل ویران گردید، و مجسمه‌ی مردوک را آشوریها از شهر بابل به آشور بردند. اما اسرحدون شهر بابل را از نو ساخت و آباد نمود، ولی حتی پیش از مرگ وی امپراطوری او منقسم شد، و آسوربانی‌پال در آشور و برادرش شَمَش‌شوم‌یوکین در بابل بسلطنت نشستند، و این امر منجر به جنگ داخلی موحشی گردید، که در نتیجه‌ی آن دیگر بار بابل ویران شد (۶۴۸ قم). بعد از مرگ آسوربانی‌پال، یکی از امرای کلده بنام نبوپلسر بر بابل استیلا یافت، و با دولت ماد متحد شد، و این دو متحداً امپراطوری آشور را منقرض کردند، و نبوپلسر دولتی تشکیل داد که به دولت کلده یا امپراطوری نوین بابل معروفست، و آن در سلطنت پسرش نبوکدنصر II (۶۰۴–۵۶۲ قم) باوج قدرت خود رسید، و بر تمام سوریه و فلسطین تا مرز مصر استیلا یافت، و لشکریانش در مصر و کیلیکیه هم تاخت و تاز کردند. نبوکدنصر یهودا و اورشلیم را ویران کرد (۵۸۷ قم)، و اسارت بابلی در زمان او آغاز شد. وی بابل را تجدید بنا کرد، و معبد مردوک را در بابل از نو دایر نمود، و باغهای معلق بابل را که از عجایب سبعه محسوب است بنا نهاد، و نیز در دوره‌ی وی نجوم و احکام در کلده رونق یافت. اما دولت او مستعجل بود. امپراطوری ایران قدرت میگرفت، و سرانجام در ۵۳۹ قم شهر بابل بدست کوروش کبیر افتاد، و مدتی تحت حکومت ایران ماند. در ۵۱۴ قم بر ضد داریوش کبیر شورش کرد، و در این آخرین تلاش، باروهای شهر ویران گردید، در دوره‌ی بعد از اسکندر مقدونی شهر بابل رو بانحطاط گذاشت، و پیش از دوره‌ی مسیح متروک گردید.

سهم بابل در علم و هنر و سایر جنبه‌های تمدن از حساب بیرون است. خط میخی بابلی (مشتق از سومری)، تقسیم نیمه‌فئودال جامعه به طبقات (ملاکین ثروتمند، تجار، و کهنه؛ تجار متوسط، دهقانان، و ارباب حِرَف؛ و غلامان)، و ← دین بابل و خدایان و عادات و رسومی که بابل از سومریها بارث برده بود، جملگی وارد تمدن آشور گردید، و در تمام تاریخ آینده‌ی شرق نزدیک و اروپای غربی سهم عمده‌ای داشت. سلاطین آشور بابل را بنظر احترام مینگریستند، و تقریباً همه‌ی فرهنگ و تمدن بابلی را اخذ کردند، و بیشتر فرمانروایان آشور پرستش مردوک را در شهر بابل محترم میشمردند. ثروت بابل، که متکی بزراعت بوسیله‌ی آبیاری با شبکه‌ی منظمی از کانالها و نیز بر تجارت پردامنه‌ای بود، طمع قبایل چادرنشین همسایه را برمی‌انگیخت، و این امر یکی از علل هجومهای این قبایل به بابل بود. نیز ← بابل، دین؛ بابل، شهر قدیم.

بابل¹، ایساآک امانوئیلوویچ (isāāk emānuilo-vic bābel)، ۱۸۹۴–۱۹۳۹، رمان‌نویس روسی؛ م اودسا. اولین داستانهایش در سن پطرزبورگ بوسیله‌ی م. گورکی منتشر شد (۱۹۱۶). در جج I در جبهه‌ی رومانی جنگید؛ بعداً به انقلابیون پیوست، و در جنگهای استونی و لهستان شرکت کرد. آمیزش و برخوردهایش با قزاقهای سواره‌نظام الهام‌بخش وی در یک سلسله داستانهای جالبی گردید که از ۱۹۲۴ ببعد انتشار یافت. بهترین اثرش سواره‌نظام سرخ (۱۹۲۶) است؛ اثر معروف دیگرش داستانهای اودسا (۱۹۲۶) میباشد.

بابل، برج: ← بابل، در تورات.

بابل، دین (bābel). در ایام باستانی، دین سراسر دره‌ی دجله و فرات در واقع یکی بود. شهرهای مختلف این ناحیه خدایان محلی و اساطیر یکدیگر را اقتباس میکردند. معمولاً شهری که معتبرتر بود یا بر دیگران تسلط داشت میکوشید که خدای خود را در سرسلسله‌ی خدایان قرار دهد. مثلاً، در دوره‌ی اعتبار شهر بابل، مردوک، که خدای خاص این شهر بود، در سراسر امپراطوری بابل شاه خدایان بود. مردوک کمابیش مانند آسور آشوریها بود، که در دوره‌ی اقتدار دولت آشور بر دیگر خدایان استیلا داشت. سلسله‌ی خدایان این سرزمین مشتمل بر خدایانی مانند آنو (خدای آسمان)، نرگال (nergāl) (خدای مرگ)، و شمش (šamaš) (از خدایان خورشید، و تحت الشعاع مردوک) بود.

کهنه و سلسله‌ی مراتب آنان در دین بابلی اهمیت فراوان داشت، و بسیاری از شهرها تحت فرمان کهنه بودند. اساطیری که در بابل رشد یافت، و آشوریها تکمیلش کردند، قسمت عمده‌ی ادبیات بابلی و آشوری را تشکیل میدهد، که بوسیله‌ی الواحی با خط میخی محفوظ مانده است، و آن مشتمل بر داستانهای خلقت عالم، سیلی که سراسر جهان را فروگرفت، مسافرت عشتر در جهان زیرین، و سرگذشت گیلگمش میباشد. ادبیات آشوری مقتبس از اساطیر و ادبیات بابلی بود، و دین بابلی بنوبه‌ی خود تا حد زیادی مقتبس از فرهنگ سومری بود.

بابلسر (bābolsar)، بخش، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ مرکزش بابلسر. رودخانه‌ی بابل از آن میگذرد. بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان ساری بود؛ در بهمن ۱۳۲۲ هش بخش شهرستان بابل گردید.

بابلسر، سابقاً **مشهدسر** (mašhad.sar)، شهر و بندر (جمـ ۷٬۲۳۷ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۸ کیلومتری ل بابل بر مصب رود بابل در دریای خزر. در دوره‌ی قاجاریه بر اثر ارتباط تجارتی با روسیه دارای اعتبار و اهمیت بود، و پیش‌بندر بارفروش (بابل) محسوب میشد. در دوره‌ی پهلوی، پس از آبادی بندر شاه، نوشهر، و بندر پهلوی، اهمیت خود را از دست داد. امروز تنها از مراکز تفریحی بشمار میآید، و دارای پلاژ، مهمانخانه‌های بزرگ، و تأسیسات شیلات است؛ مهمانخانه‌های آن در جنب پل معلق آهنی (بطول ۸۰ متر، عرض ۸ متر، و ارتفاع ۶ متر) بفاصله‌ی یک کیلومتری از دریاست. فرودگاهش در اراضی احمدکلا واقعست.

بابل‌کنار (bābol.kenār)، دهستان (جمـ ۱۲٬؟ ۲۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. رود بابل مشروبش میسازد. محصول عمده‌اش نیشکر است.

بابلی، اسارت: ← اسارت بابلی.

بابلیون (bābalyun)، شهر قدیم مصر، نزدیک قاهره‌ی حالیه. نبردهای نهائی فتح مصر بدست عمرو ابن عاص در اینجا روی داد (ربیع الثانی ۲۰ هق، مطابق آوریل ۶۴۱). شهر فسطاط نزدیک آن بنا شد. در بعضی مآخذ اروپائی نام بابلیون به قاهره اطلاق شده است.

بابوئی (bābu'i) یا (در محل) **باوی**، از ایلات کوه گیلویه، که در نواحی باشت و پشتکوه و زیرکوه زندگی میکنند. ظاهراً اصلا از اعراب باوی (از عشایر عرب خوزستان) بوده‌اند که هماکنون در دشت بین اهواز و خرمشهر زندگی میکنند. ایل بابوئی سپس بحدود باشت مهاجرت کرده، و با مردم محلی درآمیخته، بطوری که امروز جزء لرهای کوه گیلویه بشمار میآید.

بابوف²، فرانسوا نوئل (frāNsuā noel babēf)، ۱۷۶۰–۹۷، از پیشوایان انقلاب فرانسه. هواخواه مساوات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بود. پس از گذراندن مدت کوتاهی در زندان، تشکیل گروهی داد که مساوات اقتصادی و کمونیسم را ترویج میکردند. هیئت مدیره‌ی انقلاب این گروه را مردود شناخت، و لذا بابوف و طرفداران او توطئه‌ای (که بنام توطئه‌ی طرفداران مساوات معروف شد) برای سقوط حکومت طرح کردند. یکی از افراد گروه مزبور بآنها خیانت کرده خبر توطئه را بدولت داد، و بابوف اعدام گردید.

بابوکان (bābukān)، ده (جمـ ۱٬۰۷۵ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۷ کیلومتری جغ شهرضا.

بابون³ (bābun؛ از انگلـ)، عربی ربح (robah)، بوزینه‌ی بزرگی از نوع پاپیو (*Papio*)، که در افریقا و عربستان زندگی میکند. صورتش شبیه به سگ، دندانهای انیابش بزرگ، و دست و پایش قوی است. بابونها بدسته‌های بزرگ حرکت میکنند، عقرب، حشرات، و حیوانات دیگر، و نباتات را میخورند. رنگ آنها بیشتر زرد یا خرمائی است. ماندریل (māndril) از اقسام بزرگ آنهاست.

بابونه: ← بابونه‌ی رومی؛ بابونه‌ی گاوی.

بابونه‌ی رومی، (*Anthemis nobilis*)، گیاه دائمی از تیره‌ی مرکبان، با گلهای مرکب سفید یا زرد و برگهای بسیار بریده. گلهای خشک آن معطر و

---

(۱)Babel (۲)Babeuf (۳)baboon

بخور آنها در معالجه‌ی زکام معمول است. در ایران برگهای تازه‌ی آن نیز مصرف میشود. عاقرقرحا از همان نوع است.

بابونه‌ی گاوی، گیاه یکساله از نوع ماتریکاریا (*Matricaria*)، با برگهای بریده‌ی بسیارتلخ و معطر، که در پزشکی بعنوان محرک و ضد کرم بکار میرود.

باب همایون: ← ارگ طهران؛ تهران (III).

بابی، پیرو سید علی محمد شیرازی، معروف به باب. پیروان وی همان بابیه هستند.

بابیت، آلیاژ[1]، از آلیاژهای ضد اصطکاک که اول بار بوسیله‌ی ببیت (babit) (۱۷۹۹–۱۸۶۲)، مخترع امریکائی، ساخته شد (۱۸۳۹). امروزه اصطلاح آلیاژ بابیت به دسته‌ای از آلیاژهای نقره‌فام، مرکب از آنتیموان، قلع، روی، ارسنیک، و مس به نسبتهای مختلف، اطلاق میشود. در ساختن یاتاقان ماشینها بسیار بکار میرود.

بابیه (bābiyye)، عنوان پیروان میرزا سید علی محمد شیرازی (۱۲۲۵–۱۲۶۶ هق)، مشهور به باب، که او را در آغاز ظهور دعوتش باب امام، و در اواخر، بموجب دعاوی خود او، مهدی موعود و امام زمان و نقطه‌ی اولی و مظهر الاهی میشمردند. اول کسی که میرزا سید علی محمد را باین عنوان شناخت ملا حسین بشرویه بود، که بابیه او را "اولُ مَنْ آمَنَ" و باب او را باب الباب لقب دادند. نخستین هجده نفری نیز که به باب گرویده و او را بعنوان مهدی و امام قائم شناخته‌اند به حروف حی مشهورند، که بر حسب حساب جمّل معادل ۱۸ میشود. باری، بابیه‌ی نخست، خاصه جماعت معروف به حروف حی، در ترویج و نشر عقاید باب اهتمام بسیار بکار بردند، و با آنکه خود باب در زندان بود، پیروانش در اکثر بلاد عقاید و دعاوی او را نشر و ترویج کرده مردم را به پیروی و طرفداری او دعوت نمودند. چنانکه ملا حسین بشرویه، مقارن قیام سالار در خراسان، اهتمام بسیار دراین باب کرد. حمزه میرزا حشمت‌الدوله او را بحبس افکند اما او از آنجا گریخته به قریه‌ی بدشت در شاهرود، و از آنجا به مازندران رفت. اولین مجمع بابیه در قریه‌ی بدشت شاهرود منعقد شد، که در آن بابیه‌ی تمام مملکت فراز آمدند، و ظهور تعالیم تازه را اعلام نمودند، و قرةالعین در آن مجمع بی‌حجاب ظاهر شد و برای قوم سخن گفت. ملا حسین بشرویه، در پایان این مجمع، بسوی بارفروش رفت، و آنجا در قلعه‌ی طبرسی قوائی جمع کرد، و چند دفعه قوای محلی، و حتی قوائی را که از مرکز بدفع او گسیل شده بود، شکست داد. عاقبت، ملا حسین بشرویه در ربیع الاول سنه‌ی ۱۲۶۶ هق کشته شد. لیکن بابیه قلعه‌ی طبرسی را همچنان نگهداشته از آن مدافعه کردند، اما عاقبت تسلیم شدند. قوای دولت آنها را قتل عام نمود، و از آن جمله، ملا محمد علی بارفروش، معروف به قدوس، که از "حروف حی" بود نیز بقتل رسید. جنگ طبرسی نزدیک ۹ ماه، از شوال ۱۲۶۴ تا جمادی الآخر ۱۲۶۵ طول کشید. اما دامنه‌ی این فتنه ببلاد دیگر نیز کشید. سید یحیی دارابی در نیریز خروج کرد، و در جنگی که بین سپاه حکومت و بابیه روی داد، سید یحیی با ۱۲ تن از یارانش بقتل رسید. در زنجان ملا محمد علی زنجانی، که در نزد بابیه ملقب به حجّت است، قیام کرد؛ حاکم زنجان، برای اطفاء فتنه، او را بمهمانی خواند و بازداشت؛ اما بابیه برای حاکم ریخته ملا محمد علی را رهانیدند؛ در زنجان شورش درگرفت، و امیر کبیر لشکر بدانجا گسیل کرد؛ ملا محمد علی زنجانی و عده‌ای از اصحاب بقتل رسیدند، و فتنه فروخفت (۱۲۶۶ هق).

بعد از قتل باب، باز بابیه، بسبب خشونتی که دولت در دفع آنها داشت، همواره در صدد شورش و طغیان بودند. عاقبت در نیاوران سوء قصدی در حق ناصرالدین شاه قاجار کردند (۲۸ شوال ۱۲۶۸)؛ تیر کارگر نشد، و در نتیجه‌ی آن، عده‌ی زیادی از بابیه دستگیر شده، هر یک را بصنفی از مردم سپردند تا آنها را در ولایات و تهران بفجیع‌ترین وضع هلاک نمایند، و حتی یکی از آنها را بمدرسه‌ی دارالفنون دادند تا معلمین و شاگردان او را قطعه قطعه کردند، و چند تن از آنها را شمع‌آجین کرده در شهر گردانیدند و کشتند (سلخ ذیقعده‌ی ۱۲۶۸). بعد از آن، بزرگان بابیه، و از آنجمله میرزا یحیی صبح ازل، خلیفه‌ی باب، و برادرش میرزا حسینعلی نوری ملقب به بهاءالله به عراق تبعید شدند، و بابیه‌ی ایران در همه‌ی بلاد معرض قتل و اهانت گردیدند. تعداد مقتولین بابیه که از ظهور باب تا این زمان در ایران بحساب آمد، مطابق ادعای کتب بابیه بالغ بر ۲۰ هزار بود، که ظاهراً این رقم از مبالغه خالی نباشد. باری، در سنه‌ی ۱۲۸۵ هق میرزا حسینعلی مدعی میرزا یحیی شد، و حتی خود را موعود باب و من یظهره الله خواند. پس از آن، بابیه بدو فرقه‌ی بهائی و ازلی تقسیم شدند، و بهاءالله تعالیم تازه‌ای آورد که به بهائیت (← بهائیه) معروف شد.

باپتیست (bāptist)، اسم آلمانی برای مرد، ← باتیست، اسم.

باپتیستها، فرقه‌ای از مسیحیان، ← باتیستها.

باتا[2]، خانواده‌ی کفاشان چکوسلواکی، که در زلین کارخانه‌ی کفاشی ایجاد کردند، و این شهر را بصورت شهر صنعتی نمونه‌ای درآوردند. میزان تولید روزانه‌ی کارخانه قبل از جج II بالغ بر ۷۰٬۰۰۰ جفت بود. مؤسس کارخانه **توماس باتا** (tomās) (۱۸۷۶–۱۹۳۲) بود. پس از جج II، کارخانه، ضمن دیگر صنایع چکوسلواکی، ملی شد. کفشهای باتا زمانی در ایران شهرتی بسزا داشت.

باتاآن[3] (bātāān)، شبه جزیره و ایالت (۴۵۷ کمم؛ جه ۹۲٬۹۰۱)، غ لوزون، فیلیپین. ساحل شرقی آن کنار خلیج مانیل است.

باتاو، جمهوری[4] (bātāv)، (۱۷۹۵–۱۸۰۶)، نامی که فرانسویان، پس از تصرف (۱۷۹۵) ایالات متحد هلند در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، بآن کشور دادند. جمهوری باتاو تا ۱۸۰۶ تحت الحمایه‌ی فرانسه بود. در ۱۸۰۶ ناپلئون آن را به مملکت هولاند مبدل کرد، و پادشاهی آن را به برادر خود لوئی داد.

باتاویا، اندونزی، ← جاکارتا.

باتای[5]، **هانری** (hānri bātāy)، ۱۸۷۲–۱۹۲۲، شاعر و درام‌نویس فرانسوی. نمایشنامه‌هایش مبتنی بر اصول روانشناسی است؛ معروفترین آنها عبارتند از کمدیهای تنه کولیبری (۱۹۰۴) و دوشیزه‌ی خُل (۱۹۱۰).

باتری[6] (bātri، از فر)، مجموعه‌ی چند پیل یا انباره که آنها را موازی یا زنجیروار (← مدار برق) متصل میکنند. در اتصال زنجیری چند پیل متماثل، برقرانی باتری مساوی حاصلضرب برقرانی یک پیل است در عده‌ی آنها. در اتصال موازی آنها، برقرانی باتری مساوی برقرانی هر یک از پیلها است، ولی ظرفیت باتری بیشتر است، یعنی جریان معینی را مدت طولانیتری میدهد.

باتلاق[7] یا **باطلاق** (هر دو bātlāq)، پهنه‌ی زمینی پست که از رطوبت اشباع شده و معمولاً رستنیهائی بر آن روئیده است. بر خلاف مانداب، پوشیده از آب نیست، و بر خلاف خلاش، نباتات آن در حال پوسیدن نیستند، اگرچه عرفاً الفاظ باتلاق و مانداب و خلاش مترادفاً استعمال میشوند. رطوبت باتلاق ناشی از مانعی بر سر راه زهکشی آنست، که ممکن است بسبب همواری سطح زمین یا وجود سنگهای نفوذناپذیر و یا روئیدن گیاهان پیش آید.

باتلر[8] (bātlər)، خاندانی از اشراف انگلیسی که اصلاً از ایرلند بودند. اعضای این خاندان با القاب خودارل آو اورمند (ērl āv ormənd*)، دیوک آو اورمند (diuk*)، و مارکوئس آو اورمند (mārkues*)نیز معروفند. شاخه‌ی جوانتری از خاندان باتلر به لقب ارل آو آسری (āsəri) نیز شهرت دارند. برای اعضای معروف خاندان ← باتلر، تامس؛ باتلر، جیمز.

باتلر[8]، **بنجمین فرانکلین** (benjamin frānklin bātlər)، ۱۸۱۸–۹۳، سیاستمدار امریکائی و از سرداران اتحادیه در جنگ داخلی امریکا.

باتلر[8]، **تامس** (tāməs bātlər)، ملقب به **ارل آو آسری**[9] (ērl āv āsəri*)، ۱۶۳۴–۸۰، از اشراف انگلیسی، از خاندان باتلر؛ پسر ارشد ج. باتلر (اولین دیوک آو اورمند) و پدر ج. باتلر (دومین دیوک آو اورمند). در جنگهای دریائی ۱۶۶۵ و ۱۶۷۲ با هلند خدمات برجسته کرد. بعد از ۱۶۶۵ نایب‌السلطنه‌ی ایرلند بود.

باتلر[8]، **تامس**، ملقب به (دهمین) **ارل آو اورمند**[10] (ērl āv ormənd*)، ۱۵۳۲–۱۶۱۴، از اشراف انگلیسی. اولین کس از خاندان باتلر بود که پروتستان شد. ملکه‌ی الیزابت را در فرونشاندن شورش ایرلندیها یاری کرد. نزاع خاندان باتلر با ارلهای دزمند در زمان او ادامه یافت.

باتلر[8]، **جوزف** (jōzəf bātlər)، ۱۶۹۲–۱۷۵۲، اسقف انگلیسی و عالم الاهیات مسیحی. اثر عمده‌اش قیاس دین با جریان طبیعت (۱۷۳۶) است که هدفش مبارزه با نفوذ خداپرستان در انگلستان بود.

باتلر[8]، **جیمز** (jeymz bātlər)، ملقب به (۱۲ مین) **ارل آو اورمند**[10] (ērl āv ormənd*)، و (اولین) **دیوک آو اورمند** (diuk*)، ۱۶۱۰–۸۸، از اشراف انگلیسی، از خاندان باتلر. در ۱۶۴۱–۵۰، در طی شورش ایرلندیها و انقلاب انگلستان، در ایرلند فرمانده سپاهیان سلطنت‌

---

(۱)Babbitt metal (۲)Bata (۳)Bataan (۴)Batavian Republic (۵)Bataille (۶)(electric) battery (۷)swamp (۸)Butler (۹)Ossory (۱۰)Ormonde

طلبان بود. از دوستان (اولین) ارل آو سترفرد و پشتیبان سیاست او (مقهور کردن مردم) در ایرلند بود. در ۱۶۴۴ نایب‌السلطنه‌ی ایرلند شد؛ در ۱۶۴۷ دوبلن را ناچار تسلیم شورشیان ایرلندی کرد، و در ۱۶۴۹، در شب محاکمه‌ی چارلز I، پیمان صلح با آنان منعقد نمود. پس از پیروزی آ. کرامول در ایرلند، به فرانسه رفت، ولی در ۱۶۶۱ دگر بار نایب‌السلطنه‌ی ایرلند شد، و در ۱۶۶۹، بعلت دسیسه‌ی درباریان، چارلز II او را برکنار کرد. در ۱۶۷۷–۸۴ نیز نایب‌السلطنه‌ی ایرلند بود. در زمان او نزاع خاندان باتلر با خاندان درمند پایان یافت.

باتلر[1]، جیمز (jeymz bātlər)، ۱۶۶۵–۱۷۴۵، ملقب به (دومین) **دیوک آو اورمند[2]** (diuk* āv ormənd)، از اشراف انگلیسی، از خاندان باتلر؛ پسر ت. باتلر (ارل آو آسری). از طرفداران ویلیام III بود، و در نبرد بوین جنگید. نایب‌السلطنه‌ی ایرلند (۱۷۰۳–۰۶ و ۱۷۱۰–۱۳) و فرمانده کل ارتش بود. در توطئه‌ی جلوگیری از رسیدن جورج I بسلطنت شریک بود، و متهم و استیضاح شد (۱۷۱۵). باتلر به فرانسه گریخت، و در شورش ژاکوبنها شرکت کرد (۱۷۱۵)، و سپس در اسپانیا سکنی گزید.

باتلر[1]، سمیوئل (samyuəl bātlər)، ۱۶۱۲–۸۰، شاعر هزل‌گوی انگلیسی. از آثارش هیودیبرس (hiudibras) (۱۶۶۳–۷۸) است، که بر ضد ریاکاری پیرایشگران میباشد.

باتلر[1]، سمیوئل، ۱۸۳۵–۱۹۰۲، نویسنده‌ی انگلیسی. در ۱۸۵۹ به زلند جدید رفت، و چند سالی در آنجا بسر برد؛ و مناظر آن سرزمین را در داستانهای اریون، یا بر فراز کوهها (eriwən) (۱۸۷۲) و بازدید اریون (۱۹۰۱) مجسم کرده است. رمان معروفش، راه و رسم بنی آدم (۱۹۰۳)، حمله‌ی تند طنزآمیزی به زندگی خانوادگی عهد ویکتوریا است. یادداشتهایش، که با لحن تلخ ولی بسیار صادقانه نوشته شده، هنوز بطور کامل بچاپ نرسیده است.

باتنبرگ[3] (bātenberg)، انگا بتنبرگ (batən-bërg)، خاندانی از نجبای اروپا، که اصلا (تا حـ ۱۳۱۴) مشتمل بر کنتهای آلمانی بود (← باتنبرگ، دهکده)، و در اواسط قرن ۱۹م تجدید شد. برآمدن مجدد این خاندان بدین نحو بود که پسر لوئی II (مهین‌دوک هسن-دارمشتات)، نامش آلکساندر (۱۸۲۳–۸۸)، با یکی از اشرافزادگان لهستانی بنام یولیا فون هاوکه (yuliā fon hāke) (۱۸۲۵–۹۵)، که با آلکساندر همپایه نبود، ازدواج کرد، و در ۱۸۵۸، آلکساندر عنوان "پرنس" [= شاهزاده خانم] بزوجه‌ی خود داد. آلکساندر و یولیا سه فرزند داشتند: لوئی آلکساندر (پسر ارشد)، آلکساندر باتنبرگی، و هانری. هانری دختر ملکه‌ی ویکتوریا را بزنی گرفت، و دختر آنها زوجه‌ی آلفونسوی XIII و آخرین ملکه‌ی اسپانیا بود. لوئی آلکساندر در ۱۸۶۸ به تابعیت بریتانیا درآمد، و در جج I نام خود را به ماونتبتن تبدیل کرد، و او نیای خاندان کنونی ماونتبتن انگلستان، پدر لوئی ماونتبتن، و جد ← دیوک آو ادینبره است.

باتنبرگ[3] (bātenberg)، دهکده، غ آلمان، در هسن-ناساو سابق، ۲۴ کیلومتری للغ ماربورگ. این دهکده مقر خاندانی از کنتها بود، که عنوان آنها در حـ ۱۳۱۴ برافتاد، و در ۱۸۵۱ تجدید شد. ← باتنبرگ، خاندان.

باتنی، خلیج[4] (bātəni) [انگا، ← گیاهشناسی]، شاخابه‌ی فکب جنوبی، ویلز جدید جنوبی، ج سیدنی. جیمز کوک و سر جوزف بنکس (گیاه‌شناس انگلیسی) آنرا نامگذاری کردند.

باتو خان (bātu)، فت ظاهراً ۶۵۳ هق (= ۱۲۵۵ بم)، شاهزاده‌ی مغول، فاتح روسیه، و مؤسس دولت اردوی زرین؛ پسر دوم جوجی خان (پسر چنگیز خان). پس از مرگ (۶۲۴ هق) جوجی، قسمت شرقی یورت او (سیبریه‌ی غربی، قزاقستان کنونی، و حوزه‌ی سفلای سیر دریا) به پسر ارشدش اوردا (ordā) و قسمت غربی (خوارزم و دشت قبچاق تا ل و لش دریای سیاه) به باتو رسید. در دوره‌ی قاآنی اوگتای قاآن، که تصمیم به تجدید جنگ با روسیه گرفته شد، باتو بفرماندهی سپاه مغول عازم آن سرزمین گردید (۶۳۳ هق. ازین تاریخ ببعد باتو هیچگاه به آسیای شرقی نیامد)؛ از ولگا گذشت (۶۳۵ هق، = ۱۲۳۷ بم)؛ شهرهای روسیه را یکی بعد از دیگری تصرف کرد، و راه نووگورود را گشود؛ سپاه مغول به لهستان و مجارستان حمله بردند؛ در رمضان ۶۳۸ هق (۱۲۴۱ بم) دوک سیلزی در نزدیکی لیگنیتس مغلوب شد، و مجارستان شکست قطعی یافت. باتو ظاهراً آماده‌ی حمله به اروپای غربی بود که خبر مرگ (۶۳۹ هق) اوگتای باو رسید، و وی در اواخر سال ۱۲۴۲ بم از طریق بالکان به ناحیه‌ی ولگای سفلی عقب نشست، و در آن ناحیه دولت اردوی زرین را بنیاد گذاشت، و سرای را پایتخت قرار داد. از ممالکی که مغول در ۶۳۵–۳۹ هق بآنها تاختند، فقط روسیه تحت تبعیت آنان ماند، و مملکتی که باتو تأسیس کرد تا ۱۵۵۲ میلادی تحت فرمانروائی اعقاب او بود. از وقایع زمان باتو، انتخاب (۶۴۴ هق) گیوک خان، پسر ارشد اوگتای و دشمن باتو، به قاآنی بود، ولی گیوک کمی بعد درگذشت، و منکو (پسر تولی خان) بیاری باتو به قاآنی رسید، و بدین ترتیب، تمام امپراطوری مغول بین منکو قاآن و باتو منقسم گردید، ولی باتو-هم از جهت اینکه عضو ارشد خاندان چنگیز بود، و هم ازین جهت که منکو را به قاآنی رسانیده بود-در سراسر این سرزمین پهناور احترام تمام داشت. در اواخر عمر قسمتی از اختیارات خود را به پسر ارشدش سرتق (sartaq)، که مسیحی نسطوری بود، واگذاشت.

باتوری[5] (bātori)، خانواده‌ی اشرافی مجار. **ستفان باتوری** (stefān)، ۱۴۷۷–۱۵۳۴، امیر (۱۵۲۹–۳۴) ترانسیلوانی بود، و پسرش ستفان باتوری بسلطنت لهستان رسید، و پسر دیگرش، **کریستوف باتوری** (kristof)، ۱۵۳۰–۸۱، امیر (۱۵۷۵–۸۱) ترانسیلوانی بود، و متفق دولت عثمانی. پسر کریستوف، **زیگیسموند باتوری** (zigismund)، ۱۵۷۲–۱۶۱۳، از طرف امپراطور رودولف II به امارت ترانسیلوانی و موروثی بودن امارت در خاندان وی شناخته شد (۱۵۹۴). مردی متلون و احتمالا دیوانه بود. گاهی جانب عثمانی و گاهی طرف رودولف را میگرفت. در ۱۵۹۶ استعفا داد، ولی کمی بعد بعنوان امیر دست‌نشانده‌ی دولت عثمانی بفرمانروائی بازگشت. بار دیگر، در ۱۵۹۹، مدت کوتاهی کناره‌گیری کرد، و سرانجام، در ۱۶۰۱ بنفع رودولف استعفا داد. **الیزابت باتوری** (elizābet)، فت ۱۶۱۴، بسبب جنایاتش مشهور است. گویند دوشیزگان را بقتل میرسانید و در خون آنها استحمام میکرد تا جوانی را بازیابد. سرانجام در زندان درگذشت. **گابریل باتوری** (gābriel)، ۱۵۸۹–۱۶۱۳، در ۱۶۰۸–۱۳ امیر ترانسیلوانی بود، و حتی در خاندانی که افرادی چون الیزابت باتوری داشت به بیرحمی شهره بود. بدست اشراف شورشی کشته شد.

باتیست، اسم فرانسوی برای مرد. صورت اصلی و بعضی اعلامی که با آن از یک ریشه اند:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	Bautista	باوتیستا	(bātistā)
آلمانی	Baptist	باپتیست	(bāptist)
انگلیسی	Baptist	بپتیست	(baptist)
ایتالیائی	Battista	باتیستا	(bāttistā)
فرانسوی	Baptiste	باتیست	(bātist)
فرانسوی	Batiste	باتیست	(bātist)

باتیستا، اسم ایتالیائی، ← باتیست، اسم.

باتیستا (ای سالدیوار)[6]، فولخنسیو (fulxensio bātistā i sāldivār)، ۱۹۰۱–، ژنرال کوبائی و رئیس جمهور (۱۹۴۰–۴۴، ۱۹۵۲–۵۹) کوبا. مردی زارع و مکانیسین بود، و سپس وارد ارتش شد، و در انقلاب (۱۹۳۳) بر ضد رئیس جمهور خ. ماچادو شرکت جست، و بدرجه‌ی سرهنگی و ریاست ستاد رسید، و بتجدید سازمان ارتش و نیرومند ساختن آن پرداخت. در ۱۹۴۰ بریاست جمهور رسید، و در ۱۹۴۵ به کشمت گریخت و تا ۱۹۴۹ در آنجا زیست. پس از مراجعت، در ۱۹۵۲ بوسیله‌ی کودتای نظامی دگر باره حکومت را بدست گرفت، ولی در ۱۹۵۹ که فیدل کاسترو قدرت را بدست گرفت استعفا داده فرار کرد، و پس از اقامت کوتاهی در امریکا، به لیسبون (پرتغال) پناه برد.

باتیستها[7] (bātist.hā) یا **باپتیستها** (bāp-)، فرقه‌ای از مسیحیان که معتقدند که تعمید باید منحصراً بمؤمنان داده شود و یگانه راه اجرای این رسم فروشدن در آب است. بعضی فرقه‌های قدیمتر، مانند آناباتیستها و منونیتها، در این باب عقایدی مشابه داشتند.

باث[8] (bāṯ)، شهر (جم ۷۹٬۲۷۵)، سامرست، انگلستان، بر رود ایون. رومیها در قرن اول بم چشمه‌های آب گرم در آنجا کشف کردند، و دیوارها و حمامهای مجللی ساختند. در دوره‌ی چاسر مرکز عمده‌ی پشم و پارچه‌بافی شد. در قرن ۱۸م تفرجگاه و ر. نش رهبر اجتماعی آن گردید. جان وود و پسرش خیابانها و عمارات آنرا طرح ریختند. اکنون نیز از نقاط ییلاقی، و چشمه‌های آب گرم آن مورد استفاده است.

باث[8]، شهسواران، از مراتب شهسواری بریتانیا.

(۱)Butler (۲)Ormonde (۳)Battenberg (۴)Botany Bay (۵)Bathory (۶)Batista (y Zaldívar) (۷)Baptists (۸)Bath

گویند در دوره‌ی سلطنت (۱۳۹۹–۱۴۱۳) هنری IV تأسیس گردید. رسماً در ۱۸۱۵ برقرار شد، و از ۱۸۴۷ بروی غیر نظامیها نیز گشوده گشت. نشان آن یک درجه پایینتر از نشان زانوبند است.

باثان، امیلیا پاردو: ← پاردو باثان.

باثول[1]، چهارمین **ارل آو** (ërl āv bāṯwəl*)، اسمش **جیمز هپبرن** (jeymz hepbërn)، ح ۱۵۳۶–۱۵۷۸، از اشراف اسکاتلند؛ شوهر سوم ماری استوارت. پس از قتل (۱۵۶۶) ریتسیو، تنها شخص مورد اعتماد ماری بود. متهم بقتل لرد دارنلی، شوهر ماری، شد، ولی در محکمه‌ای که قبلا آماده شده بود تبرئه گشت، و در ۱۵۶۷ با ماری ازدواج نمود. اشراف اسکاتلند ماری را وادار کردند که ازو دست بردارد. باثول به دانمارک گریخت، زندانی شد، و دیوانه درگذشت.

باج، در آیین زردشتی: ← باژ.

باج[2]، سر **ارنست الفرد والیس** (sər ërnəst* alfrəd wālis bāj)، ۱۸۵۷–۱۹۳۴، باستانشناس انگلیسی. در مصر قدیم و آشور معتبر بود.

باجروان (bājarvān)، شهر و دژ قدیم، در مغان (آذربایجان)، ج رود ارس بین اردبیل و برذعه، که نامش در تاریخ فتوحات اسلام آمده است. فتح آن بدست اشعث ابن قیس کندی نشانه‌ی سقوط مقاومت مردم سراسر آذربایجان بود. در زمان حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق) ویرانه‌ای بیش نبود. گویند عین الحیاة نزدیک آنست، و نیز گویند آنجا بود که موسی و خضر از مردم آن طعام خواستند.

باجگیران (bājgirān)، بخش (جم ۲٬۴۴۰؛)، ل شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، کنار مرز شوروی؛ دارای ۸۳ (؟) آبادی. مرکزش، **باجگیران** (جم ۱٬۱۵۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۸۳ کیلومتری ل قوچان سر راه شوسه‌ی قوچان به عشق‌آباد و نزدیک مرز شوروی واقعست. سابقاً از مراکز تجارتی بود.

باجوری (bājuri) یا **بیجوری** (bay-)، شهرت **ابراهیم ابن محمد**، ۱۱۹۸–۱۲۷۶ هق، ادیب و فقیه شافعی. در ۱۲۶۳ شیخ الازهر (رئیس جامع الازهر) گردید. تألیفات بسیار ازو مانده است.

باجه، پرتغال: ← بژا.

باجه (bāja)، باستانی **واکا** (vākkā)، شهر (جم ح ۲۳٬000)، ل تونس، ح 100 کیلومتری غ شهر تونس. بسبب فراوانی محصول گندمش آنرا "انبار غله‌ی افریقیه" و باجة القمح (bājato 'l.qamh) میخواندند.

باخ[3] (bāx)، خاندان موسیقیدان معروف آلمانی. سرسلسله‌ی این خاندان **هانس باخ** (hāns)، ح ۱۵۸۰–۱۶۲۶، ویولن‌نواز و از مردم تورینگن بود. از نوه‌هایش، **یوهان کریستوف باخ** (yohān kristof)، ۱۶۴۲–۱۷۰۳، آهنگساز و ارگ‌نواز، و **یوهان آمبروزیوس باخ** (āmbrozius)، ۱۶۴۵–۹۵، ویولن‌نواز بود، و هر دو در آیزناخ سکنی داشتند. از پسران آمبروزیوس یکی ← یوهان سباستیان باخ معروف بود، و دیگری **یوهان کریستوف باخ**، ۱۶۷۱–۱۷۲۱، که ارگ‌نواز بود، و پس از مرگ پدر، برادر خود سباستیان باخ را نزد خود برد، و او را تعلیم داد. بعضی از ۲۰ فرزند سباستیان موسیقیدان بودند. از جمله **ویلهلم فریدمان باخ** (vilhelm fridemān)، ۱۷۱۰–۸۴، ارگ‌نواز و آهنگساز بود، و در هاله مقام داشت؛ **کارل فیلیپ امانوئل باخ** (kārl filip emānuel)، ۱۷۱۴–۸۸، کانتاتها، اوراتوریوها، سمفونیها، موسیقی پاسیون، و دو جلد سونات نوشت؛ **یوهان کریستیان باخ** (kristiān)، ۱۷۳۵–۸۲، در ایتالیا و انگلستان زندگی کرد، و بمذهب کاتولیک گروید، و موسیقیهای کلیسائی، و چندین اوپرا و سونات و کنسرتو نوشت.

باخ[3] **آلکساندر** (āleksānder bāx)، ۱۸۱۳–۹۳، سیاستمدار اتریشی؛ وزیر کشور (۱۸۴۹–۵۹). در ۱۸۵۴ عنوان بارون گرفت. روش ارتجاعی او، موسوم به "روش باخ"، متضمن تمرکز کارها و آلمانی کردن امپراطوری هاپسبورگ بود، ولی اصلاحات سودمندی (مانند لغو موانع گمرکی داخلی) نیز در بر داشت.

باخ، گروه کورال: ← گروه کورال باخ.

باخ[3]**، یوهان سباستیان** (yohān sebāstiān bāx)، ۱۶۸۵–۱۷۵۰، آهنگساز آلمانی و یکی از بزرگترین موسیقیدانان جهان؛ مت آیزناخ. فرزند یوهان آمبروزیوس باخ و برادر کوچکتر یوهان کریستوف باخ بود (← باخ، خاندان). در 10 سالگی یتیم شد، و برادرش ازو سرپرستی کرد، و وی را در موسیقی تعلیم داد. در ۱۷۰۳ در ارکستر مجلسی دربار یوهان ارنست، امیر وایمار، ویولن‌نواز شد، و در اواخر همان سال در آرنشتات ارگ‌نواز گردید. در ۱۷۰۷ در مولهاوزن ارگ‌نواز بود؛ در ۱۷۰۸ ارگ‌نواز و ویولن‌نواز دربار وایمار شد؛ در ۱۷۱۷ بخدمت امیر کوتن پیوست. در ۱۷۲۳ در لایپزیک سکنی گزید، و تا آخر عمر در آنجا ماند، و علاوه بر اداره‌ی امور موسیقی در چندین کلیسای لایپزیک، بتعلیم نیز اشتغال داشت. در ۱۷۴۹ بکلی کور شد.

از آهنگهای باخ فقط عده‌ی قلیلی از آنها در زمان حیاتش بطبع رسید، و تا قریب یک صد سال پس از مرگش بزرگی مقام وی مجهول ماند. زندگینامه‌ی او که در ۱۸۰۲ منتشر شد، و اجرای پاسیون متّی بتوسط مندلسون، آغاز تجدید حیات وی بود. باخ صورت موسیقی معروف به فوگ را به سرحد کمال رسانید. استاد کنترپوان بود، و پرلودها و فوگهای فراوانش هنوز اغلب نواخته میشود. باخ آهنگهای مذهبی و هم غیر مذهبی ساخته است، ولی در درجه‌ی اول باید او را آهنگ‌ساز کلیسائی محسوب داشت. از معروفترین آثار غیر مذهبی سازی او شش کنسرتوی معروف به کنسرتوهای براندنبورگ است، که آنها را بر حسب تقاضای برگزیننده‌ی براندنبورگ برای موسیقی مجلسی ساخته است. مهمترین آثار آوازی وی کانتاتها و اوراتوریوهای مذهبی است، که معروف‌ترین آنها پاسیون قدیس یوحنا و پاسیون قدیس متی است. و نیز بیش از ۳۰ کانتات غیر مذهبی تصنیف کرد، و برای بیش از ۳00 از سرودهای مذهبی لوتر آهنگ ساخت. برای فرزندان وی ← باخ، خاندان.

باخرز (bāxarz)، ناحیه‌ی تاریخی در خراسان، بین هرات و نیشابور. به حاصلخیزی معروف و در قرن دهم صادرات غلات و انگورش مشهور بود. ناحیه‌ی باخرز دارای ۱۲۸ آبادی بود، از جمله جوذقان و مالین. مالین کرسی باخرز بود، و در قرن 10م جمعیت کثیری داشت، و در محل شهرنو کنونی واقع بود.

باخرزی (bāxarzi)، شهرت **ابوالحسن** (یا **ابو القاسم**) **علی ابن حسن**، فـ ۴۶۷ هق، ادیب و شاعر و فقیه شافعی؛ اهل باخرز (خراسان). در موطن خود و در نیشابور تحصیل کرد، و سپس به بغداد رفت، و به دبیری مشغول شد. بعداً به موطن خود بازگشت، و در آنجا بقتل رسید. از آثارش کتاب دمیة القصر و عصرة اهل العصر است، که ذیل کتاب یتیمة الدهر ثعالبی است.

باخمری یا **باخمرا** (هر دو bāxamrā)، محلی در بین النهرین، که موضع آن بدرستی معلوم نیست، و ظاهراً بین کوفه و واسط در ح ۹۶ کیلومتری کوفه واقع بوده است. شهرتش در تاریخ عباسیان بسبب جنگ سال ۱۴۵ هق بین سپاهیان منصور خلیفه و ابراهیم ابن عبدالله معروف به قتیل باخمری است، که با پیروزی خلیفه پایان یافت.

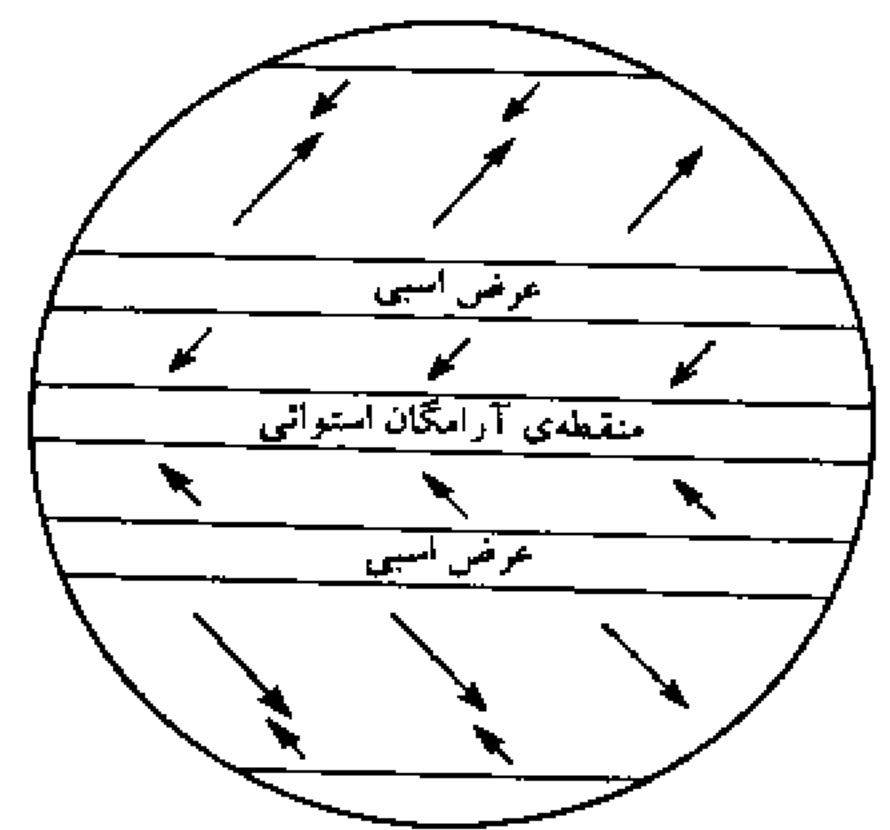
باد، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، موکل بروز بیست و دوم (موسوم به باد) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

باد[4]، حرکت طبیعی افقی هوا بر سطح زمین یا بر فراز آن. حرکت بادهای پردامنه بر سطح زمین ناشی از اختلاف فشار جو است، و همانطور که آب از بالا بپایین حرکت میکند، هوا نیز از ناحیه‌ای که فشار جو در آن بیشتر است بطرف ناحیه‌ای که فشار جو در آن کمتر است حرکت میکند؛ همه‌ی بادها، از نسیمهای ملایم گرفته تا طوفانهای سخت و توفندها بهمین سبب تولید میشوند. در اصطلاح هواشناسی ناحیه‌ای را که در آن فشار جو نسبت به اطراف بیشتر است فرابار[5] (-farā)، و ناحیه‌ای را که در آن فشار جو نسبت به اطراف کمتر است فروبار[6] (-foru) نامند. بادهای زودگذر و پر‌دامنه‌ی جو زمین عبارتست از جریان هوا بین دو ناحیه‌ی مجاور فرابار و فروبار، که بواسطه‌ی عوامل دیگر (حرکت وضعی زمین، اصطکاک با سطح زمین، عوامل محلی از قبیل دما و همرَفت، حرکت جبهه‌های توده‌های هوا، و پستی و بلندی زمین) تغییر میپذیرد. توزیع عمومی بادها در قسمت تحتانی جو باین شرح است، بادهای آرام منطقه‌ی آرامگان استوائی؛ بادهای بسامان که از منطقه‌ی گردمداری در نیمکره‌ی شمالی از لش و در نیمکره‌ی جنوبی از جش میوزند؛ بادهای غرب‌وزان، که نسبت به بادهای بسامان در طرف قطب قرار دارند، و عمدةً در نیمکره‌ی شمالی از جغ و در نیمکره‌ی جنوبی از لغ میوزند؛ بادهای قطبی، که در نیمکره‌ی شمالی از لش و در نیمکره‌ی جنوبی از جش میوزند. این نحوه‌ی توزیع بادها در هر سیاره‌ای که دارای جو و حرکت وضعی باشد برقرار است، و بهمین جهت است که بادهای مذکور را بادهای سیاره‌ای خوانند.

امتداد باد را بوسیله‌ی جهتی که از آنجا میوزد مشخص میکنند؛ مثلا باد جنوبی بادی است که از طرف جنوب میوزد. بادنما اسبابی است که امتداد باد را نشان میدهد. بادسنج سرعت باد (و اغلب

(۱)Bothwell (۲)Budge (۳)Bach (۴)wind (۵)high (۶)depression; low

امتداد آن را) معین میکند. بادها را میتوان بر



تصویر بادهای سیاره‌ای بر سطح زمین

حسب سرعت آنها طبقه‌بندی کرد. از طبقه‌بندیهای معروف طبقه‌بندی بوفرت است، که دریاسالار سر فرانسیس بوفرت (sər frānsis bofərt*) (۱۷۷۴-۱۸۵۷)، ابداع کرد (۱۸۰۶)، و وزارت دریاداری بریتانیای کبیر آنرا پذیرفت (۱۸۳۸)، و در ۱۸۷۴ مقبولیت جهانی یافت. این طبقه‌بندی از صفر شروع و به ۱۲ ختم میشود. صفر نمایش هوای آرام و ۱۲ نمایش توفند (سرعت بیش از ۱۲۰ کیلومتر در ساعت) است.

باد از عوامل مهم طبیعی است. دیوباد و ماسه‌باد و نیز ریگهای روان یا تلماسه‌ها و تغییر پستی و بلندی اراضی بیابانها از نتایج باد است. باد از عوامل اولیه‌ی برنهاد و برهنگی است. تأثیر باد در خشک کردن در زندگی روزانه و نیز تأثیر آن در انتقال مواد اهمیتی بسزا دارد. در گرده‌افشانی رستنیها و گلها مددکار است. از نیروی آن در قایقرانی و آسیای بادی استفاده میشود. در عین حال ممکن است سبب خطرات و خسارات فاحش نیز بشود.

بعضی از بادها که عنوان خاصی دارند در مقالات آتیه در ردیف "باد" یا "بادها" آمده است. نیز ← چرخه؛ واچرخه؛ توفند؛ طوفان؛ گردباد؛ غرب‌وزان؛ آرمگان جدیی؛ آرامگان سرطانی.

باد، ده (جه ۳°۸۵۵ سد ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان بادرود، شهرستان نطنز، ۲۷ کیلومتری ل‌ش نطنز. رود هنجن مشروبش میکند. قلعه‌ی خرابه‌ای بنام قلعه‌ی گبری دارد.

بادام، میوه‌ی درخت بستانی (*Prunus amygdalus*) از تیره‌ی گل‌سرخیان. گل درخت بادام شیرین صورتی و گل بادام تلخ سفید است، و مغز هر دو روغن دارد. بادام تلخ دارای آمیگدالین است که از تجزیه‌ی آن اسید پروسیک یا اسید سیانیدریک حاصل میشود و سمی است شدید. میوه‌ی نارس آنرا **چغاله** میگویند. انواع جنگلی و کوهی آن در ایران بسیار زیاد است، و بنامهای **ارژن** و **بادامک** خوانده میشود. چوب درخت بادام بسیار سخت و ناصاف است؛ سابقاً با آن چوبدستی و گرزهای گره‌دار میساختند؛ هنوز هم قبایل جنوب ایران برای ساختن گرز از آن استفاده میکنند.

بادام زمینی: ← پسته‌ی زمینی.

باد امس، آلمان: ← امس.

بادامک (bādāmak)، (*Amygdalus salicifolia*)، درختچه‌ائی که میوه‌هایش شبیه به بادام ولی ریز است. در کوههای ل و ج ایران فراوان است. نیز ← ارژن.

بادامیها، (لتی *Amygdalae*)، دسته‌ای از تیره‌ی گل‌سرخیان که همه بصورت درخت و میوه‌های آنها دارای هسته‌ی روغنی است.

بادآورد (bādāvard)، (*Cardus benedictus*)، گیاهی از تیره‌ی مرکبان خاردار که خار مقدس نیز نامیده میشود.

باد ایشل، اتریش: ← ایشل.

بادبان[1]، وسیله‌ای برای حرکت دادن کشتی بوسیله‌ی باد. مصریها در ح 6000 قم بادبانهای پاپیروسی و چینیها از قدیم الایام بادبانهای علفی و کتانی بکار میبردند. قرنها کتان برای ساختن بادبان استعمال میشد تا آنکه در اواسط قرن ۱۹م استعمال پنبه متداول گردید. بادبان یا به دیرکهای افقی که از وسط به دکل بسته شده متصل است، و یا از طرفی به دکل و از طرف دیگر بیک دیرک افقی. در کشتیهای بادی ممکن است هر دو یا یکی از دو نوع بادبان وجود داشته باشد. برای کم کردن سطح بادخور میتوان همه و یا قسمتی از بادبان را جمع کرد.

بادبان‌ماهی (bādbān.māhi)، (*Istiophorus nigricans*)، ماهی بزرگ صید آبهای هند غربی و آبهای مجاور، که بستگی نزدیک با شمشیرماهی دارد. طولش به دو متر میرسد. باله‌ی پشت آن بشکل بادبان و فک بالای آن بشکل سرنیزه است.

بادپناه[2] (bād.panāh)، طرفی که از باد در پناه است (مثلا بواسطه‌ی یک رشته‌کوه). نیز ← بادگیر.

بادپناه، جزایر، در قکب: ← جزایر بادپناه.

باد پیرمونت، آلمان: ← پیرمونت.

بادجان (bādjān)، ده (جه ۱°۰۱۰ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان ورزق، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۳ کیلومتری ل داران.

بادرفت[3] (bād.roft)، نهشت خاک نرم یا ابلیز که احتمالا بسبب باد به محل کنونی خود منتقل شده است. از مشخصات بادرفتها عده‌ی سوراخهای قائمی است که در اعماق آنها فرومیرود، و ظاهراً بسبب بقایای درختها تشکیل شده‌اند. بادرفتها پهنه‌های وسیعی را در اطراف داخله‌ی کماب آسیا فراگرفته‌اند. در چین شمالی پهنه‌ی عظیمی از بادرفتها دیده میشود، که جنس آنها ابلیز است، و از حیث مواد آهکی غنی و رنگشان مایل به زردی است. از مزایای مهم آنها اینست که خلل و فرج بسیار دارند، و آب بسرعت در آنها فرومیرود و سطحشان در شرایط عادی خشک است، ولی آبیاری آنها را بسیار حاصلخیز میکند. در اروپای مرکزی و کشمة مرکزی نیز نهشتهای وسیع بادرفت موجود است. سیاخاک حاصلخیز تجشه از بادرفت مخلوط با مقادیر فراوان گیاخاک تشکیل یافته است.

بادرنج (bādranj) یا **بادرنگ،** (*Citrus medica*)، درختی از دسته‌ی مرکبات که اصلا از آسیای گرمسیری است، و میوه‌ی آن، که دارابی نیز خوانده میشود. پوست ضخیم میوه‌های آن برای ساختن مربا بکار میرود؛ درون‌بر آنها ترش است. بادرنج را بنامهای اترج (otroj)، بالنگ (bālang)، و ترنج (toranj) نیز خوانده‌اند. نیز ← پتاوی.

بادرنجبویه یا **بادرنگبویه:** ← فرنجمشک.

بادرنگ: ← بادرنج.

بادرنگبویه یا **بادرنجبویه:** ← فرنجمشک.

بادروج یا **تخم شربتی:** ← ریحان.

بادرود (bādrud)، دهستان (جه ۸°۴۰۰؟)، ل شهرستان نطنز، کنار کویر؛ دارای ۵ (؟) آبادی، مرکزش باد.

بادزد[4] (bād.zad)، باد سخت ناگهانی که مدت کوتاهی (معمولا چند دقیقه) میوزد و ناگهان فرو‌مینشیند.

باد سرخ[5]، بیماری حاد تبدار، همراه با التهاب و آماس قسمتی از پوست بدن و طبقات زیر آن. نتیجه‌ی نفوذ استرپتوکوک خونکزا از موضع خراش و آسیب‌دیدگی پوست است.

بادسنج[6] (bād.sanj)، فنس آنمومتر (ānemo-metr)، اسبابی برای اندازه‌گیری سرعت باد (و بطور کلی سرعت هوا یا سایر مواد گازی متحرک). اقسام مختلف دارد. از جمله بادسنج جامی است، که اساساً مرکب از سه یا چهار نیمکره‌ی کوچک مجوف فلزی (جام) است که چون باد در آنها بگیرد آنها را در حول محور قائمی میگرداند. حرکت جامها را با وسایل برقی ثبت میکنند و از روی آن سرعت باد را بدست میآورند. **بادنگار**[7] (bād.negār) بادسنجی است که خود بخود سرعت و (اغلب) امتداد بادهای سطحی را بصورت خطی پیوسته ثبت میکند. تصویری که بوسیله‌ی بادنگار ثبت میشود **بادنگاشت**[8] (bād.negāšt) نامیده میشود.

بادشکن[9] (bād.šekan)، در اصطلاح داروسازی، داروهائی که از نفخ جلوگیری میکنند.

باد صد و بیست روزه، باد شمال شرقی سهمناکی که اغلب سرعتش از ۱۱۰ کم در ساعت میگذرد، و در ناحیه‌ی سیستان میوزد. این باد از یک طرف باعث خسارت و تلفات زیاد میشود، و از طرف دیگر کثافاتی را که در مسیر آن بواسطه‌ی وجود مردابها تولید شده بکلی پاک و هوا را صاف میکند. ابتدای شروع آن از اردیبهشت است، و تا مرداد جریان دارد. سختی و تندی آن بطوری است که غرس درخت را مشکل میسازد، و بهمین جهت قسمتی از سیستان که در مسیر آن واقعست از درخت عاری است.

باد غالب[10]، بادی که در محل یا پهنه‌ای میوزد، و وفور آن از سایر بادهای آن محل یا پهنه بمراتب بیشتر است.

بادغیس (bādqis) یا **باذغیس،** ناحیه‌ای در قسمت لغ افغانستان کنونی، در ایالت هرات. گویند از لفظ فارسی بادخیز نام گرفته است (بمناسبت بادهای شدیدی که در آنجا میوزد). در اصطلاح جغرافیون قرن ۴م هق، بادغیس نام ناحیه‌ی لغ شهر هرات، بین این شهر و سرخس، بود، و بعداً بتمام سرزمین بین هریرود و مرغاب اطلاق گردید. شهر عمده‌ی

(۱)sail (۲)leeward (۳)loess (۴)squall (۵)erysipelas (۶)anemometer (۷)anemograph (۸)anemogram (۹)carminative (۱۰)prevailing wind

آن قلعه‌ی نو است. خاکش حاصلخیز میباشد، و مراتعش معروف است (جنگ ۶۷۸ هق ایرانیان و منولها بر سر تصرف مراتع بادغیس درگرفت).

بادکنک، عضو بدن: ← مثانه.

بادکوبه: ← باکو.

باد گودسبرگ[1] (bād godesberg) یا **گودس‌برگ**، شهر (جه ۶۰٬۴۸۳)، نوردراین‌وستفالن، لغ آلمان. بر تپه‌ای بالای شهر بن، کنار راین واقعست، و منظره‌ای شاعرانه دارد. قلعه‌ی مخروبه‌ی آن در ۱۲۱۰ بنا شد. ملاقات ۱۹۳۸ هیتلر و ن. چیمبرلین در اینجا روی داد (← مونیخ، پیمان).

بادگیر (bād.gir)، برج هواکش، که در خانه‌های قدیمی (مخصوصاً در نواحی خشک و گرم) برای تهویه‌ی قسمتهای زیرین عمارت میساختند. از سرداب و زیرزمین تا بالاتر از بام ادامه داشت، و در درون آن، بوسیله‌ی تیغه‌های آجر، مجراهای متعدد و هواکش تعبیه میکردند.

بادگیر[2]، طرف مواجه با وزش باد. ← بادپناه.

بادگیر، نام یکی از کاخهای سلطنتی سابق، تهران، کنار باغ گلستان، که بمناسبت بادگیرهای کاشی‌کاری زیبایش بدین نام خوانده شده است.

بادگیر، جزایر، در قکب: ← جزایر بادگیر.

بادلی[3]، سر تامس (sər tāmas bādli*)، ۱۵۴۵-۱۶۱۳، سیاستمدار و از فضلای انگلیسی. در خدمت ملکه‌ی الیزابت بود، ولی در ۱۵۹۷ کناره گرفت، و به سازمان دادن به کتابخانه‌ای که بعداً بنام او موسوم گردید پرداخت. ← بودلیان، کتابخانه‌ی.

بادلیان، کتابخانه‌ی: ← بودلیان، کتابخانه‌ی.

بادن[4] (bāden)، شهر (جه ۱۱٬۵۷۵)، آرگاو، ل سویس، کنار رود لیمات. حمامهای گوگردی آن از قدیم معروف بوده. در ۱۴۲۴-۱۷۱۲ محل انعقاد دیت (مجلس شور) سویس بود. برای پیمانهائی که در ۱۷۱۴ در آنجا امضا شد ← اوترشت، صلح.

بادن[4]، کشور سابق آلمان، جغ آلمان، بر ساحل راست رود راین و ممتد از رود ماین تا دریاچه‌ی کنستانس؛ پایتخت آن کارلسروهه، و شهرهای مهم دیگرش فرایبورگ، بادن‌بادن، و مانهایم. پس از جه II به دو کشور بادن (تحت اشغال فرانسه) و وورتمبرگ‌بادن (تحت اشغال کشمتا) منقسم شد؛ در ۱۹۵۱ جزء کشور جدید بادن‌وورتمبرگ گردید. مناظر طبیعی آن، مخصوصاً دره‌ی رود نکار و جنگل سیاه، از حیث زیبائی معروفست. کشاورزی و موکاری دارد؛ مناطق صنعتی آن در ل است.

تا زمان انقلاب فرانسه، بادن وحدت سیاسی نداشت، و مرکب بود از چند مارکگرافنشین؛ اسقفنشینهای ماینتس، شپایر، ستراسبورگ، و کنستانس؛ بخشهای مانهایم و هایدلبرگ از پالاتینای راین؛ و برایسگاو که تحت حکومت خاندان هابسبورگ بود. در ۱۷۷۱ مارکگرافنشینهای بادن‌بادن و بادن‌دورلاخ تحت لوای یک شعبه از خاندان قدیمی تسرینگن وحدت یافتند. در ۱۸۰۶، کارل فردریک، که از مارکگرافها و از متحدین ناپلئون بود، عنوان مهین‌دوک یافت، و در ۱۸۱۰ تمام کشور بادن را زیر فرمان داشت. در جنگ (۱۸۸۶) اتریش و پروس، بادن جانب اتریش را گرفت؛ در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست؛ در ۱۹۱۸ جمهوری شد.

بادن یا **بادن‌بای‌وین**[5] (bāden-bāy-vin)، شهر (جه ۲۰٬۵۲۸)، اتریش سفلی. چشمه‌های گرم گوگردی دارد؛ تفرجگاه است.

باد ناوهایم[6] (bād nāhāym) یا **ناوهایم**، شهر (جه ۱۲٬۹۵۹)، هسن، غ آلمان، در کوههای تاونوس (tānus). آسایشگاه بیمارهای قلبی است، و از این جهت شهرت جهانی دارد.

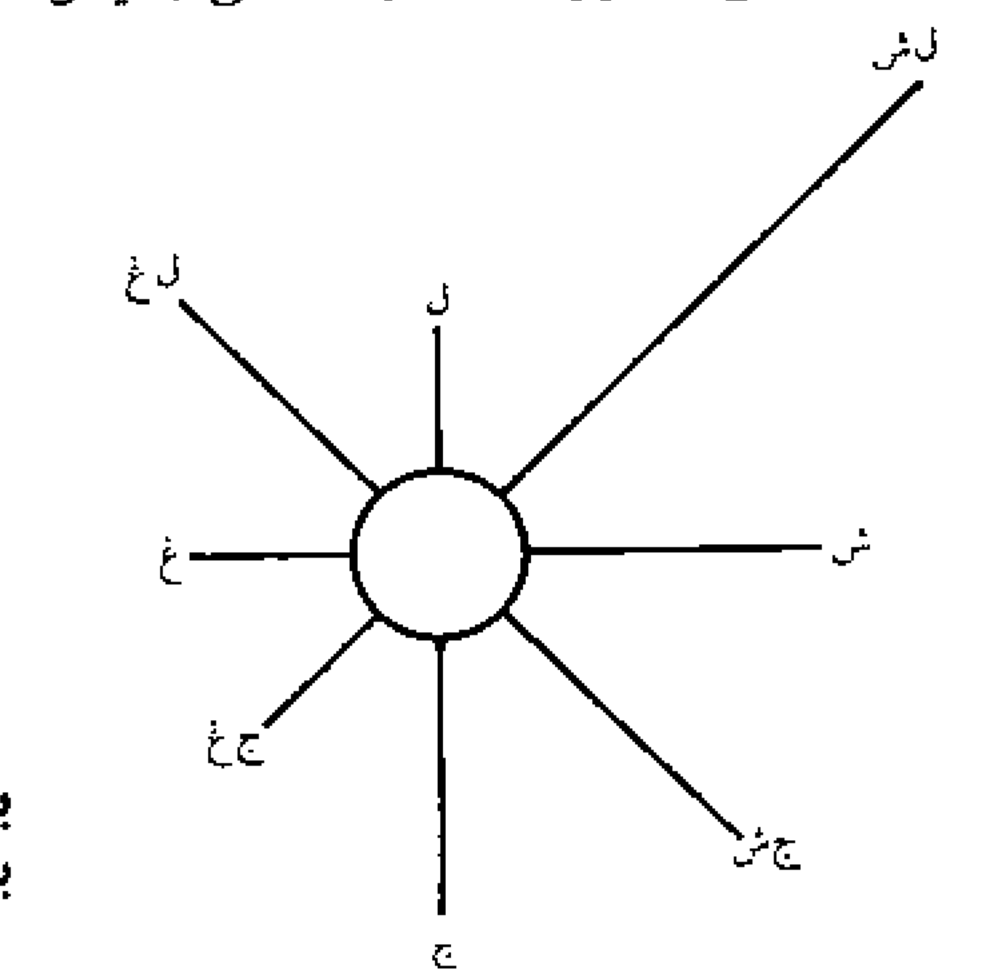
بادن‌بادن[7] (–bāden)، شهر (جه ۳۹٬۷۶۴)، بادن‌وورتمبرگ، جغ آلمان، در شوارتسوالد (جنگل سیاه). حمامهای آب معدنی آن معروفست.

بادن‌بای‌وین، اتریش سفلی: ← بادن.

بادنجان (bādenjān)، (*Solanum melongena*)، گیاهی از تیره‌ی بادنجانیان (*Solanacae*) که میوه‌های آن ممکن است سفید و کروی یا زرد یا قرمز و یا بنفش تیره‌ی سیاهرنگ باشد. اقسام سفید و قرمز و زرد آن خوراکی نیست. بهترین اقسام آن دارای میوه‌های دراز و سیاهرنگ است که کاسه‌ی گل بر آن باقی مانده کله‌ی سبزرنگ با دنباله‌ی دراز میسازد.

بادنجانیان، (*Solanacae*)، تیره‌ای از رستنیهای پیوسته‌جام، دارای ۵ پرچم و تخمدانی دوقسمتی، که در اغلب آنها آلکالوئیدهای سمی یافت میشود، و میوه‌ی برخی از اقسام آنها خوراکی است. ← بادنجان.

بادنقش[8]، تصویری که میزان نسبی بادهائی را که در محل معینی از هر یک از جهات اصلی و دیگر



بادنقش

جهات عمده میوزند نمایش میدهد، و بالاخص باد غالب محل را به یک نظر میتوان از روی آن دریافت.

بادنگار: ← بادسنج.

بادنگاشت: ← بادسنج.

بادنما[9] (bād.nemā)، اسبابی که برای نمایاندن امتداد باد بکار میرود. معمولا مرکبست از بازوئی افقی که میتواند آزادانه حول محور قائمی حرکت کند، و در زیر آن، صفحه‌ای که جهات اصلی بر آن مشخص شده است قرار دارد. نیز ← بادسنج.

بادن‌وورتمبرگ[10] (bāden-vürtemberg)، کشور (۳۵٬۷۵۰ کم‌م؛ جه ۷٬۱۳۳٬۲۰۰) جزء جمهوری فدرال آلمان (غربی)؛ کرسی آن شتوتگارت. از ج با فرانسه و از غ با سویس هم‌مرز است. در سال ۱۹۵۱ از التحاق کشورهای سابق بادن و وورتمبرگ و ایالت هوهنزولرن بوجود آمد.

بادوگلیو[11]، **پیترو** (pietro bādoglio)، ایتالیائی بادولیو (bādolio)، ۱۸۷۱-۱۹۵۶، فیلدمارشال ایتالیائی. حبشه را فتح کرد (۱۹۳۵-۳۶). پس از موسولینی نخست‌وزیر بود (۱۹۴۳-۴۴). پیمان متارکه‌ی جنگ را با متفقین امضا کرد (۱۹۴۳).

بادولیو، پیترو: ← بادوگلیو، پیترو.

بادویلا، شاه اوستروگوتها: ← توتیلا.

بادهای آلیزه: ← بادهای بسامان.

بادهای بسامان[12] (be.sāmān)، بادهای غالب و منظم اقیانوسها، از حدود °۳۰ عرض شمالی تا حدود °۳۰ عرض جنوبی، که بجانب استوا‌ـدر نیمکره‌ی شمالی از لش به جغ و در نیمکره‌ی جنوبی از جش به لغ‌ـمیوزند. تولید بادهای بسامان باین جهت است که هوای منطقه‌ی حاره بر اثر شدت دما گرم و سبک شده بطرف بالا میرود و هوای منطقه‌ی قطبی که سرد و سنگین است میخواهد جای آنرا بگیرد. در نتیجه، در طبقه‌ی مجاور زمین بادی از طرف قطب بجانب استوا تولید میشود، که بسبب حرکت زمین، مثلا در نیمکره‌ی شمالی جهت آن از لش بطرف جغ است. دریانوردان پرتغالی، نظر به استفاده‌ای که ازین باد برای حمل و نقل کالاهای بازرگانی میبردند، آنرا باد تجارتی نام داده بودند.

بادهای بسامان در مجاورت سطح زمین است، و در نتیجه‌ی آنها بادهای دیگری در طبقات عالی جو تولید میشود، زیرا هوای گرم و سبک استوائی که بالا رفته است از بالا بجانب قطب میرود که جای خالی‌شده از هوا را اشغال کند، و در نتیجه بادی در جهت عکس باد بسامان تولید میشود که آنرا باد واسامان[13] خوانند. سابقاً در کتابهای فارسی بادهای بسامان و واسامان را بنام فرانسوی آنها بترتیب بادهای آلیزه[14] (ālize) و کنترآلیزه[15] (kontr-ālize) میخواندند.

بادهای تجارتی: ← بادهای بسامان.

بادهای تنجیده[16] (tanjide)، بادهائی که کوهها مانع وزش آنهاست، و به این جهت، در فواصل بین کوهها و بر فلاتهای مرتفع متمرکز میشوند، و بالنتیجه سرعت آنها از حد متعارف بمراتب بیشتر است.

بادهای چهلگان[17] (cehel.gān)، بادهای غربی‌وزان غالب که در سراسر سال بر اقیانوسهای نیمکره‌ی جنوبی بین عرضهای °۴۰ و °۶۰ جنوبی میوزند، و چون توده‌های خشکی مانع آنها نیست، وزش آنها منظم و بسیار شدید است.

بادهای قطبی[18]، بادهای بسیار سردی که از نواحی

---

(۱)Bad Godesberg (۲)windward (۳)Bodley (۴)Baden (۵)Baden-bei-Wien (۶)Bad Nauheim (۷)Baden-Baden (۸)windrose (۹)wind vane (۱۰)Baden-Württemberg (۱۱)Badoglio (۱۲)trade winds (۱۳)anti-trades; counter-trades (۱۴)vents alizés (فىر) (۱۵)vents contre-alizés (فىر) (۱۶)stowed winds (۱۷)roaring forties (۱۸)polar winds

پرفشار اطراف قطبها به جانب نواحی معتدل میوزند.

بادهای کنترآلیزه: ← بادهای بسامان.

بادهای موسمی[1]، بادهائی که در قسمتی از سال در یک جهت و در قسمت دیگری از سال در جهت مخالف میوزند. این بادها را بزبان انگلیسی مانسون (mānsun) گویند، که از لفظ عربی موسم گرفته شده است، که اعراب آنرا به بادهای فصلی دریای عربستان، که قریب ۶ ماه از ل‌ش و ۶ ماه از ج‌غ میوزند، اطلاق کرده‌اند، و بعداً استعمال لفظ مانسون در مورد بادهای موسمی سایر نقاط زمین (مخصوصاً هند) نیز رواج یافت. قسمت ج‌ش آسیا از نواحی عمده‌ی بادهای موسمی است. توجیه رایج پیدایش بادهای موسمی این ناحیه اینست که در تابستان، گرمای شدید خشکیها و تقلیل فشار هوا که ناشی از آنست سبب جریان هوا از طرف دریا بداخله‌ی این ناحیه میگردد. بادهای موسمی در شبه جزیره‌ی ایبری، افریقا، و استرالیا نیز دیده میشود.

بادهای واسامان: ← بادهای بسامان.

بادیان (bādiān)، نام دو قسم دانه که از دو گیاه مختلف بدست میآید. ۱- دانه‌های انیسون که در ادویه‌ی خوراکی بکار میرود و بادشکن است. آنرا بادیان رومی گویند. ۲- دانه‌های درختچه‌ای (*Illicium anisatum*) که در میوه‌های خشکی شبیه ستاره قرار گرفته. آنرا بادیان خطائی خوانند. دارای همان خواص است.

بادیان خطائی: ← بادیان.

بادیان رومی: ← بادیان.

بادیة الجزیره: ← بادیة الشام.

بادیة السماوه: ← بادیة الشام.

بادیة الشام (bādiato 's.šām)، بیابانی که قسمت شمالی جزیرة العرب را از عرض °۳۰ ببالا و از حدود فلسطین تا ج‌غ عراق میپوشاند. حدود جنوبیش نسبةً آباد و دارای واحه‌های قابل سکنی است. قسمت شرقی آن را بادیة الجزیره (← الجزیره) یا بادیة السماوه (samāva) مینامند.

باذاخوث[2] (bādāxot)، عربی **بطلیوس** (batal-yus; -yās)، شهر (جه ۷۹٬۲۹۱)، کرسی ایالت باذاخوث، غ اسپانیا، در استرمادورا، بر رود گوادیانا. در ۱۰۲۲–۹۴ مقر امرای بنی افطس بود؛ در ۱۲۳۰، آلفونسوی IX لئون و کاستیل آنرا از دست مورها خارج کرد. در جنگ شبه جزیره، در مقابل محاصره‌ی فرانسه مقاومت کرد (۱۸۰۸–۹)، در ۱۸۱۱ فرانسویان آنرا گرفتند، در ۱۸۱۲ ولینگتن آنرا بازگرفت. ویرانه‌های قلعه‌ای از دوره‌ی مورها و کلیسای جامع بزرگی از قرن ۱۳م دارد. جمعی از فضلای عرب در آنجا متولد شده‌اند (از جمله بطلیوسی).

بار، ده (جه ۱٬۵۹۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ماروسک، بخش سرولایت، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان).

بئر (be'r)، لفظ عربی، بمعنی چاه، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

بار[3]، واحدی برای اندازه‌گیری فشار جوّ، و آن فشار نیروی ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ دین است بر یک سانتیمتر مربع. یک بار معادل 100 پیز، یک میلیون باری، و ۰,۹۸۷ جوّ است. از اجزای آن میلیبار است که 0,001 بار میباشد.

بار[4]، **ژان** (jāN bār)، ۱۶۵۰–۱۷۰۲، قهرمان دریائی فرانسوی. از ۱۶۷۲ در کشتی خصوصی مسلحی کار میکرد، و بپاداش دلیریهایش در جنگ اتحاد بزرگ، لوئی XIV او را در زمره‌ی اشراف درآورد و منصب دریاداری باو داد (۱۶۹۶). به ساده‌لوحی وبیریائی مشهور بود.

باراب، ضبط دیگر فاراب.

باراباس، در عهجد؛ ← برابا.

بارابرق[5] (bārā.barq) [بار (= فشار) + ا (= وَ) + برق]، فنس پیزوالکتریسیته (piezoelek-trisite)، تأثیر متقابل برق و تغییر شکل مکانیکی. بتجربه معلوم شده است که اگر بعضی از بلورها (از قبیل بلور کوارتز و نمک روشِل) تحت فشار قرار گیرند، بین وجوه مقابل آنها اختلاف پتانسیل برقی تولید میشود؛ بالعکس، بعضی از بلورها، چون در یک میدان برقی قرار گیرند، در امتدادهای معینی منقبض یا منبسط میشوند. این پدیده‌ها را اثر بارابرقی خوانند. اثر بارابرقی در تولید نوسانهای برقی دارای بسامد ثابت بکار میرود.

باراس[6]، **ویکنت پول فرانسوا دو** (vikont pol* frāNsuā dë bārās)، ۱۷۵۵–۱۸۲۹، انقلابگر فرانسوی. در آغاز از ژاکوبنها بود، ولی در واقعه‌ی نهم ترمیدور بضدیت با روبسپیر برخاست، و در برانداختن او نقش عمده‌ای داشت. در شورش ۱۳م واندمیر (۱۷۹۵) فرمانده کل قوای دولتی بود، و ناپلئون بوناپارت را به پاریس احضار کرد، و سپاهیان را باو سپرد. در ۱۷۹۵ عضو دیرکتوار و در ۱۷۹۷ دیکتاتور شد، و در ۱۷۹۹ از کار کناره‌گیری کرد. به فساد و بدکاری شهره بود.

باراق[7] (bārāq) [عبری، = برق]، پیشوای بنی اسرائیل که در جنگ با یابین و سیسرا به دبوره پیوست (داوران ۴–۵).

باراکودا[8] (bārākudā؛ از اسپانیولی)، ماهی دراز-اندام دریاهای گرم. پوزه‌ی دراز، دندانهای درشت تیز، و فک پیش‌آمده دارد. چابک و پر-خور است، و ماهیان دیگر را صید میکند و گاهی بشناگران نیز صدمه میزند. بعضی از اقسام آن را میخورند.

بار الکترونی[9] (bāre elektroni)، بار برقی الکترون (یعنی مقدار برق آن). تقریباً برابر $1{,}60204 \times 10^{-19}$ **کولن** است.

باران، قطرات آب که در نتیجه‌ی مایع شدن بخار آب موجود در جوّ زمین تولید شده بزمین میریزند. هوا همواره مقداری بخار آب دارد (از حیث وزن گاهی از ۲٪ تجاوز میکند، و گاهی هم از ۰٫۱٪ کمتر میشود). در مقاله‌ی ابر گفته شده که اگر توده‌ای از هوای گرم مرطوب خنک شود، مقداری از بخار آب موجود در آن بحالت مایع درمیآید. تبدیل قطرات خُرد آب موجود در ابر به قطرات باران ناشی از چند عامل است؛ از جمله جاذبه‌ی بین قطراتی که بارهای برقی مختلف الاسم (مثبت و منفی) دارند، و برخورد قطرات بیکدیگر بعلت تلاطم هوا یا در ضمن سقوط. در نتیجه‌ی این عوامل، قطرات متدرجاً درشت و سنگین میشوند، و بزمین ساقط میگردند. از هنگامی که قطرات از ابر جدا میشوند تبخیر آنها شروع میشود، و اگر ابر مرتفع و هوا گرم و خشک و قطرات کوچک باشند، ممکن است پیش از رسیدن بزمین بکلی تبخیر شوند.

باران از ارکان اساسی اقلیم و عامل مهمی در توزیع حیات گیاهی و حیوانی است. بارش سالیانه از کمتر از ۵۰ ملا در بیابانهای کماب تا بیش از ۱٬000 سه در ارتفاعات خاسی در آسام (هند) و در دامنه‌های بادگیر کوههای هاوائی تغییر میکند. عواملی که در توزیع باران دخالت دارند عبارتند از مناطق جریان صعودی هوا (← **منطقه‌ی آرامگان استوائی**)، دمای هوا، بادهای مرطوب، جریانهای دریائی، فاصله‌ی درونبوم از ساحل، و رشته‌کوهها. بر عکس، در مناطق عریضی که هوا فرود میآید (← **عرضهای اسبی**)، هوا در ضمن فرود آمدن، بسبب تراکم، گرم میشود، و لهذا، بجای اینکه رطوبت خود را رها کند رطوبت میگیرد؛ بهمین جهت است که نواحی بیابانی عظیم زمین در مناطقی که هوا فرود میآید قرار دارند. نیز ← **باران مصنوعی**.

باراندوزچای (bārānduz.cāy)، دهستان (جه ۱۶٬۸۳۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۱۰۲ (؟) آبادی. از ش به دریاچه‌ی رضائیه محدود است. رود باراندوزچای از آن میگذرد. محصولش غلات و میوه (بخصوص انگور) است.

باراندوزچای، رود آذربایجان غربی؛ از واردات غربی دریاچه‌ی رضائیه. از کوههای سرحدی ایران و ترکیه سرچشمه گرفته از ناحیه‌ی مرگور از شهرستان رضائیه و از قریه‌ی باراندوز گذشته به دریاچه میریزد. رود قاسملو، که ناحیه‌ی دشت بیل را مشروب میکند، از جنوب به باراندوزچای میریزد.

باران سرخ[10]، باران سرخ‌رنگ، که لکه‌های سرخ بر زمین میگذارد. رنگش بعلت ذرات غبار است که از بیابانها، اغلب پس از طی مسافات زیاد، بطبقات بالای جوّ منتقل و در قطرات باران محبوس میشوند. بارانهای سرخ ایتالیا بعلت ذرات منتقله از صحرای افریقا است.

بارانک (bārānak)، درخت یا بوته‌ای از نوع آملانکیر (*Amelanchier*) از تیره‌ی گل‌سرخیان. گلهای سفیدش اوایل بهار پدید میآید، و مبدل بمیوه‌های کوچک قرمز ترش یا بی‌طعم خوراکی میشود.

باران کوهزاد[11]، بارانی که بعلت وقوع کوهها در سر راه هوای حامل رطوبت تولید میشود.

بارانکیا[12] (bārānkiyyā)، شهر (جه ۲۷۹٬۶۲۷)، ل کولومبیا، کنار دریای کارائیب؛ بنای ۱۶۲۹.

باران مصنوعی. بشر همیشه چشم به آسمان داشته، و در خشکسالی از آن طلب باران میکرده است. در دوره‌های غیر علمی، این تقاضا با نذر و قربانی و انجام مناسکی صورت میگرفت. در قرن ۱۹م، تجربه‌های ظاهراً علمی (از قبیل افروختن آتش

---

(۱)monsoon (۲)Badajoz (۳)bar (۴)Bart (۵)piezoelectricity (۶)Barras (۷)Barak (۸)barracuda (۹)electronic charge (۱۰)blood rain (۱۱)orographic rain (۱۲)Barranquilla

فراوان و ایجاد انفجارات عظیم) برای بارور کردن ابر و ریزاندن باران صورت گرفت که به نتیجه نرسید. آخرین آزمایشها که در سالهای اخیر صورت گرفته مبتنی بر آن است که جسم سردی (مانند انیدریک کربونیک جامد) یا ذرات بسیار خردی از بعضی از اجسام (مانند یُدور نقره) را با هواپیما بر ابر بپاشند تا آب موجود در آن که درجه‌ی حرارتی زیر نقطه‌ی انجماد دارد به بلورهای یخ تبدیل شود، و با جذب کردن آبهای مجاور و درشت شدن باندازه‌ی کافی شروع به ریزش کند. بطور خلاصه باید گفت که ادعاهائی که برای ساختن باران مصنوعی شده مبالغه‌آمیز است، و این کار از مرحله‌ی تجربه و بمقدار محدود و آن هم بشرط وجود داشتن نوع خاصی از ابر (ابر فروتافته) در آسمان تجاوز نکرده است؛ در بعضی از موارد که ظاهراً باران زیادی بصورت مصنوعی بارانده‌اند، وضع چنان بوده است که اگر دخالت انسان هم نمیبود، آن گونه بارندگیها صورت میگرفت. اطلاع ما از فرایند فیزیکی تشکیل ابر و ریزش باران و برف هنوز کامل نیست، و تا وقتی که معرفت کامل حاصل نشود، نمیتوان گفت که آیا انسان میتواند باران مصنوعی بسازد یا نه.

بارانوف[1]، **آلکساندر آندریویچ** (āleksāndr āndreyevic bāranof)، ۱۷۴۶–۱۸۱۹، بازرگان روسی، اولین حاکم روسی آلاسکا. شخصیت ممتاز دولت روس در هنگام فرمانفرمائی آن دولت در آلاسکا و در فعالیتهای (۱۷۹۹–۱۸۱۷) آن در امریکای شمالی بود. جزیره‌ی بارانوف بنام او است.

بارانوف[2]، **جزیره‌ی** (bāranof)، جزیره (۴٬۱۶۰ کم؛ درازا ۱۶۰ کم)، روبروی ساحل ج‌ش آلاسکا، جزو ← مجمع‌الجزایر الگزاندر. از آ. آ. بارانوف نام گرفته است. شهر سیتکا در آنست.

بارانی[3]، **روبرت** (robert bārāni)، ۱۸۷۶–۱۹۳۶، پزشک اطریشی. بواسطه‌ی تحقیقاتش در باب دستگاه حلزونی گوش بجایزه‌ی نوبل ۱۹۱۴ در فیزیولوژی و طب نائل شد.

بارآوری، شعائر[4] یا **شعائر حاصلخیزی**، آداب و مناسکی دینی و سحری که هدف آنها تأمین فراوانی غذا و تولید مثل بود. در جامعه‌های اولیه، برای پدیده‌های طبیعی‌ـ از قبیل ریزش، حاصلخیزی زمین، و حیات و ممات ادواری رستنیهاـ نمادهائی قائل شده بودند، و این پدیده‌ها را با ازدواج خدایان زمین و خورشید و زادن و مردن اولاد آنها مجسم میکردند (مثلاً ← کوبله؛ عشتر؛ دمتر؛ آتیس؛ تموز؛ زئوس؛ اوزیریس؛ پرسفونه). شعائر بارآوری مشتمل بر اعمالی برای جلب لطف خدایان (از قبیل برافروختن آتش، که خورشید را مجسم میکرد)، پراکندن اعضای تناسلی حیوانات بر مزارع، و نمایش نمادهای آلت رجولیت بود، و حتی فاحشگی جزء شعائر بود. اسرار متأخر ظاهراً از شعائر بارآوری ناشی گردید. شعائر بارآوری با لباسهای دیگر هنوز هم فراوان است.

باربادوز[5] (bārbādoz)، جزیره (۴۳۵ کم؛ جم ۲۲۹٬۵۷۹)، هند غربی بریتانیا. مستعمره‌ی بریتانیا و کرسی آن بریجتاون (brijtān) است. از ۱۶۰۵ انگلستان مدعی مالکیت آن شد. از محصولاتش شکر و پنبه است.

بارباروسا[6] (bārbārossā) [ایتالیائی، = ریش‌قرمز] یا **بربروس** (barbarus)، شهرت **خیرالدین**، ح ۸۸۸ هق–۹۵۳ هق (ح ۱۴۸۳–۱۵۴۶)، دریازن معروف ترک و بیگلربیگی الجزایر. برادرش عروج (aruj) در اوایل قرن دهم هق (۱۶م) الجزایر را گرفت. پس از مرگ وی، خیرالدین جانشین او شد، ولی مواجه با شورشهائی گردید، و ناچار از سلطان سلیمان I عثمانی یاری طلبید، و تابع و خراجگزار وی شد، و سلیمان که در همان اوان مصر را گرفته بود (۱۵۱۷)، برای اینکه سواحل مدیترانه‌ی غربی را تحت استیلای خود درآورد، خیرالدین را مقام بیگلربیگی داد، و لشکریانی بیاری او فرستاد. خیرالدین متصرفات خود را توسعه داد. بین ۱۵۳۳ و ۱۵۴۴ دو بار آندرئا دوریا را مغلوب کرد. از ۱۵۴۱ تا ۱۵۴۴ عملاً فرمانروای بیشتر مدیترانه بود. سرانجام در قسطنطنیه درگذشت.

باربد (bārbod, bārbad)، آوازه‌خوان و مطرب معروف دربار خسرو پرویز. گویند سرکش، که او نیز خنیاگر دربار خسرو پرویز بود، بعلت حسادت پیوسته باربد را از دربار دور میداشت، اما سرانجام باربد آواز خود را بگوش خسرو رسانید، و خنیاگر مقرب شاه گردید. بر طبق روایات، باربد مخترع دستگاههای موسیقی ایرانی بوده است.

بار برقی، مقدار برق یک جسم: ← برق؛ ایستانبرق.

باربوس[7]، **هانری** (hānri bārbüs)، ۱۸۷۳–۱۹۳۵، نویسنده‌ی فرانسوی. از آثارش کتاب در زیر آتش (۱۹۱۶) است که داستان واقع‌بینانه‌ای از جج I میباشد.

باربه د/اورویی[8]، **ژول** (jül bārbe dorviyyi)، ۱۸۰۹–۸۹، نویسنده‌ی فرانسوی. رمانها و داستان‌های کوتاهش (مخصوصاً لِ دیابولیک) از جهت استحکام سبک و واقع‌بینی مورد توجه است. در انتقاد و مشاجرات قلمی سرسخت بود.

باربیزون[9]، **مکتب** (bārbizoN) یا **مکتب فونتنبلو**[10] (foNtenblo)، مکتبی در نقاشی که بین سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۷۰ رونق داشت، و از دهکده‌ی باربیزون، واقع در نزدیکی جنگل فونتنبلو (ل فرانسه)، نام گرفته است. گروهی از نقاشان، که "مردان سی‌گانه" نام گرفته‌اند، بآن دهکده میرفتند، و مناظر طبیعت را نقاشی میکردند؛ و هم اینان مکتب باربیزون را پدید آوردند. مهم‌ترین آنان، تئودور روسو، "گوشه‌نشین باربیزون" لقب یافته بود. از اعضای این گروه نقاشان سرشناسی مانند کورو، میه، ژول دوپره، شارل دوبینیی، و شارل ژاک بودند. اینان، در کار پرداختن منظره‌های طبیعت، سنتهای نقاشی کلاسیک و ایتالیائی را، که مرسوم آن زمان بود، منسوخ میشمردند، و بر ضد آن برخاسته خواهان مطالعه‌ی مستقیم طبیعت بودند. مکتب رمانتیسم انگلیس، که ستایشگر جنبه‌های والا و نظرگیر طبیعت بود، تا اندازه‌ای الهام‌بخش این گروه شد، و استادان منظره‌ساز هلندی در قرن ۱۷م (از قبیل رویسدال، کویپ، و هوبما) در کار آنان تأثیر فراوان داشتند. اصرار نقاشان باربیزون در ساختن منظره‌های ساده و سرراست از طبیعت بباز کردن راه برای ظهور نقاشان امپرسیونیست و رئالیست کومک کرد. نقاشان امریکائی اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م از این مکتب سخت متأثر شده‌اند.

باربیه دو منار[11]، **کازیمیر آدرین** (kāzimir ādriaN bārbie dë menār)، ۱۸۲۷–۱۹۰۸، مستشرق فرانسوی؛ مت مارسی. زبانهای شرقی را تحصیل کرد. مدتی وابسته‌ی سفارت فرانسه در ایران بود. پس از بازگشت به فرانسه، استاد زبان ترکی مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه، و سپس در کولژ دو فرانس استاد زبان فارسی (۱۸۷۸) و عربی (۱۸۸۵) گردید. از آثارش فرهنگ جغرافیائی و تاریخی و ادبی ایران و ممالک مجاور (۱۸۶۱)، ترجمه‌ی فرانسوی مروج الذهب (۱۸۶۱–۷۱) (با همکاری پاوه دو کورتی)، ترجمه‌ی فرانسوی المنقذ من الضلال، تصویر ادبی خراسان و ماوراء النهر در قرن چهارم هجری (۱۸۶۱)، ابراهیم ابن مهدی (۱۸۶۹)، شعر در ایران (۱۸۷۸)، لغتنامه‌ی ترکی به فرانسوی (۱۸۸۵–۸۷)، و غیره است.

بارتاس، گیوم دو سالوست دو: ← دو بارتاس.

بارتل (bārtel)، اسم آلمانی برای مرد؛ ← بارتولومایوس، اسم.

بارتلت[12]، **جان** (jān bārtlət)، ۱۸۲۰–۱۹۰۵، مؤلف (امریکائی) کتاب ضرب المثلهای معروف (اول بار در ۱۸۵۵ انتشار یافت).

بارتلت[12]، **رابرت ایبرم** (rābərt eybrəm bārt-lət)، ۱۸۷۵–۱۹۴۶، پوینده‌ی امریکائی نواحی شمالگان، که مخصوصاً پویشها و کارهای علمی جالبی در گروئنلند انجام داده است.

بارتلمی (bārtelemi)، اسم فرانسوی برای مرد؛ ← بارتولومایوس، اسم.

بارتن[13]، **الیزابت** (elizābet bārtən)، معروف به **دوشیزه‌ی کنت**[14] (kent)، ح ۱۵۰۶–۱۵۳۴، دوشیزه‌ی مذهبی و عارف‌مشرب انگلیسی. ظاهراً دوچار بیماری عصبی همراه با سودای مذهبی گردید، و پس از چندی شروع به پیشگوئی اوضاع سیاسی و غلبه‌ی مذهب کاتولیک رومی کرد، و حتی در مقامات عالیه نفوذ فراوان یافت. ازدواج هنری VIII را با ان بولین سخت نکوهش کرد، و پس از اینکه ازدواج صورت گرفت، اعلام نمود که هنری، مانند شاؤل کتاب مقدس، در نظر خدا دیگر شاه نیست. باین جهت، در ۱۵۳۳ توقیف شد، و با چند تن دیگر اعدام گردید.

بارتن[13]، **کلرا** (klerā bārtən)، ۱۸۲۱–۱۹۱۲، بانوی نوعدوست امریکائی. در زمان جنگهای داخلی امریکا از سربازان پرستاری میکرد. در سال ۱۸۷۷ "کمیته‌ی ملی امریکا" را تشکیل داد، که بعداً صلیب سرخ امریکا گردید.

بارتو[15]، **لوئی** (lui bārtu)، ۱۸۶۲–۱۹۳۴، وزیر خارجه‌ی (۱۹۳۴) فرانسه. همراه آلکساندر I، پادشاه یوگوسلاوی، بقتل رسید.

---

(۱)Baranov (۲)Baranof (۳)Barany (۴)fertility rites (۵)Barbados (۶)Barbarossa (۷)Barbusse (۸)Barbey d'Aurevilly (۹)Barbizon (۱۰)Fontainebleau (۱۱)Barbier de Meynard (۱۲)Bartlett (۱۳)Barton (۱۴)Maid of Kent (۱۵)Barthou

بارتوک[1]**، بلا** (belā bārtok)، ۱۸۸۱–۱۹۴۵، آهنگساز مجار، پیانونواز، و گردآورندهی موسیقی عامیانهی مجار (که آثار خودش را نیز تحت تأثیر قرار داد). در اروپا و امریکا نوازندگی کرد. از آثار معروفش شش کوارتت زهی، سه سویت برای ارکستر، یک دوره تمرین تدریجی برای پیانو، موسیقی برای دو پیانو با آلات کوبی، و چندین کنسرتو و راپسودی برای ویولون و برای پیانو است.

بارتولد[2]**، واسیلی ولادیمیرویچ** (vāsili vlā-dimirovic bārtold)، ۱۸۶۹–۱۹۳۰، مستشرق روسی که تحقیقاتش در بارهی تاریخ و جغرافیای منطقهی ماوراء النهر شهرت جهانی دارد. زبانهای ترکی و عربی و فارسی را میدانست. قریب 400 کتاب و رساله و مقاله نوشته است. از آثار معروفش ترکستان در دورهی هجوم مغول (۱۸۹۸–1900)، تاریخ مطالعات شرقی در اروپا و در روسیه (۱۹۱۱)، الغ بیگ و زمان وی (۱۹۱۸)، اسلام (۱۹۱۸)، تاریخ ترکستان (۱۹۲۲)، و ایران. تحقیق تاریخی (۱۹۲۶) است. آثارش از منابع تحقیق است، و اهم آنها بزبانهای دیگر ترجمه شده است.

بارتولدی[3]**، فردریک اوگوست** (frederik ogüst bārtoldi)، ۱۸۳۴–۱۹۰۴، پیکرتراش فرانسوی. در شهر کولمار زاده شد، و در پاریس درگذشت. کارهای معروف او شیر بلفور و مجسمهی آزادی جهانافروز است.

بارتولمئو، اسم اروپائی: ← بارتولومایوس، اسم.

بارتولومئو[4]**، فرا** (frā bārtolomeo)، نام اصلی وی **بارتولومئو دی پاگولو دل فاتورینو** (di pāgolo del fāttorino)، ۱۴۷۲؟–۱۵۱۷، نقاش فلورانسی که باتچو دلا پورتا (bātco dellā por-tā) نیز نامیده میشود. وی نقاش صحنههای مذهبی بود. بسال 1500 در سلک کشیشان دومینیکی درآمد، و هنرش را رها کرد، اما چهار سال بعد باصرار رئیس دیر و دوستانش دوباره آنرا از سر گرفت. دیدار (۱۵۰۶) رافائل از فلورانس موجب دوستی سودمندی میان وی و فرا بارتولومئو شد. فرا بارتولومئو بعدها در ونیز تحت تأثیر بلینی و جورجونه قرار گرفت. بهترین کارهای او ازین پس بوجود آمد. از آن جمله اند مریم میان سنت ستفان و سنت زان (کلیسای جامع لوکا)، ستایش مریم مجدلیه و سنت کاترین پدر ما خدا را (کلیسای جامع لوکا)، مریم و شش قدیس (کلیسای سان مارکو، فلورانس)، عروسی سنت کاترین (موزهی لوور)، سنت مارک (کاخ اوفیتسی، فلورانس)، آفرینش حوا (گالری ملی هنری، واشینگتن). بارتولومئو بسال 1509 با آلبرتینلی همکار شد، و با هم تصویرهای مریم و قدیسین و عروسی سنت کاترین (هر دو در کاخ پیتتی)، و قدیسان حافظ فلورانس و واپسین داوری (هر دو در کاخ اوفیتسی) را کشیدند.

بارتولومئوس (bārtolomeus)، اسم آلمانی برای مرد: ← بارتولومایوس، اسم.

بارتولومایوس (bārtolomāyos)، اسم یونانی (از ریشهی آرامی) برای مرد. بعضی اسامی مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	Bartolomé	بارتولومه	(bārtolome)
آلمانی	Bartholomäus	بارتولومئوس	(bārtolomeus)
آلمانی	Barthel	بارتل	(bārtel)
انگلیسی	Bartholomew	بارثالومیو	(bārtālomiu)
ایتالیائی	Bartolomeo	بارتولومئو	(bārtolomeo)
پرتغالی	Bartolomeu	بارتولومئو	(bārtulumeu)
عربی و فارسی	برتولماوس	برتولماوس	(bartulamāvos)
عربی و فارسی	برثولماوس	برثولماوس	(bartulamāvos)
عربی و فارسی	برتولما	برتولما	(bartulamā)
فرانسوی	Barthélemy	بارتلمی	(bārtelemi)
لاتینی	Bartholomaeus	بارتولومایوس	(bārtolomāyus)

بارتولومه (bārtolome)، اسم اسپانیولی برای مرد: ← بارتولومایوس، اسم.

بارتولومه[5]**، کریستیان** (kristiān bārtolome)، ۱۸۵۵–۱۹۲۵، مستشرق آلمانی. از ۱۹۰۹ استاد سانسکریت و زبانشناسی تطبیقی دانشگاه هایدلبرگ بود. از آثار او ابیت، افعال ایرانی کهن (۱۸۷۸)، تحقیقات آریائی (۱۸۸۳–۸۶)؛ کتاب لهجههای ایرانی کهن (۱۸۸۳)؛ تحقیقاتی در تاریخ زبانهای هندوژرمنی (۱۸۹۰–۹۱)؛ و لغتنامهی ایرانی کهن (۱۹۰۴).

بارثالومیو (bārtālomiu)، اسم انگلیسی برای مرد: ← بارتولومایوس، اسم.

بارجلو[6] (bārjello)، کاخی از قرن سیزدهم در فلورانس، ایتالیا. زمانی آنرا زندان کرده بودند، و زمانی داروغهی شهر در آن منزل داشت. بسال ۱۸۵۸ مرمت شد، و گنجینههای هنری شهر را در آن گذاشتند. بر دیوارهای نمازخانهی آن تصویرهائی کار جوتو و صورت معروف دانته منقوش است. حیاط این کاخ و مجسمههای رنسانس آن سخت مشهور است؛ مجسمهی داود (از میکلانژ)، و نیز آثاری از وروکیو، دوناتلو، و چلینی و دیگران در آن جای دارد.

بار دز/اکرن، قله: ← دوفینه.

باردسانس (bārdesānes)، نام لاتینی ابن دیصان.

باردو[7] (bārdo)، شهر (جم ۱۶٬000)، تونس، در ۴ کیلومتری شهر تونس. در اینجا بای تونس پیمان ۱۲ ماه مهی ۱۸۸۱ را، که تونس را تحت الحمایهی فرانسه کرد، پذیرفت. موزهی آن آثار عتیقه و موزائیکهای قدیمی دارد.

بارده (bārdeh)، ده (جم ۱٬۶۶۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومهی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۲ کیلومتری لغ شهرکرد.

بار رنگ[8] (bāre rang)، مادهای (معمولا رنگیزهای سفید) که برای تغییر دادن خاصیت رنگ روغنی (مثلا ازدیاد قابلیت گسترش آن با قلم مو) بر آن افزوده میشود. از موادی که برای این منظور بکار میرود سولفات باریوم مصنوعی است که آن را "سفید ثابت" مینامند، و اگرچه سفید است، عملا کَیری ندارد.

بار رود[9] (bāre)، مواد جامدی که جریان رود با خود حمل میکند، مشتمل بر مواد محلول در آب، مواد دَروا (معلق) در آن، و مواد سنگینتر و درشتتر که در طول بستر رود برده میشود.

بارز یا **جبال بارز** (jebāle bārez) یا (در محل) **جمال بارز**، رشتهکوهی در کرمان، بین بم و جیرفت. امتدادش لغ–جش است. ارتفاعش به ۳٬۹۶۰ متر میرسد. امتدادش بطرف جش کوه شاهسواران (šāhsavārān) است، که ارتفاعش به ۴٬۰۹۴ متر میرسد. بخش جبال بارز ازین کوه نام گرفته است.

بارزان (bārzān)، منطقهای کردنشین، ل عراق، که از ل به خاک ترکیه و از ش قسمتی به ایران محدود است. دهکدهی بارزان بر ساحل چپ (شرقی) زاب کبیر تقریباً در ۸۰ کیلومتری ل اربیل قرار دارد، و از قرن ۱۳م هق (۱۹ بم) مقر شیخهای نقشبندیه بوده. شیخها و پیروانشان (موسوم به بارزانیها) تا ۱۳۳۳ هق استقلال خود را در مقابل دولت عثمانی حفظ کردند، ولی در اوایل این سال مقامات موصل شیخ عبدالسلام II را دستگیر نمودند و بدار آویختند. جانشینش شیخ احمد خود را مسیحی اعلام کرد (۱۳۵۰ هق، = ۱۹۳۱)، و این امر منجر به جنگهائی با ایل برادوست و مداخلهی دولت عراق گردید. شیخ احمد به ترکیه گریخت، و در آنجا توقیف شد. در تابستان ۱۳۶۲ هق (۱۹۴۳)، ملا مصطفی بارزانی، برادر شیخ احمد، بر ضد دولت عراق شورش کرد، ولی سرانجام در اوایل سال ۱۳۶۴ هق به ایران گریخت. در تأسیس جمهوری خلق کردستان در مهاباد در تاریخ ۱۰ محرم ۱۳۶۵ هق (۱۹۴۵) یاری کرد، و پس از سقوط "جمهوری" به روسیهی شوروی گریخت، و شیخ احمد نیز تسلیم دولت عراق شد.

بارزد (bārzad)، گیاه: ← باریجه.

بارزشوار (bārez.šovār)، ده (جم ۱٬۴۹۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان جانکی، بخش لردگان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۰ کیلومتری غ لردگان.

بارس، موریس[10] (moris bāres)، ۱۸۶۲–۱۹۲۳، رماننویس، روزنامهنگار، و سیاستمدار ناسیونالیست فرانسوی. آثار اولیهاش حاکی از خویشتنپرستی افراطی اوست (مثلا کتاب ستایش خویشتن، ۱۸۸۸–۹۱). سپس متوجه میشود که نفس او جدا از نفوس فرانسویان ارزشی ندارد، و سرانجام به ناسیونالیسم میگراید. در ۱۸۸۹ به نمایندگی مجلس انتخاب شد، و از آن زمان تا آخر عمر فعالیتهای سیاسی داشت. معروفترین اثرش مستأصلها (۱۸۹۷) است، که معرف سبک روشن و توانای اوست.

بارس ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

بئر سبع[11] (beʿre sabʿ) یا **بئر شبع** [از عبری، = چاه سوگند]، شهر، ج اسرائیل، جغ اورشلیم. در زمان وقایع عهد قدیم، بئر سبع انتهای جنوبی فلسطین و دان انتهای شمالی آن بود. بئر سبع با سرگذشت ابراهیم و هاجر و اسحاق و الیاس بستگی خاص دارد (پیدایش ۲۱.۳۱؛ ۲۶.۲۳؛ یوشع ۱۹.۱،۲؛ داوران ۲۰.۱؛ اول تواریخ ۲۱.۲؛ دوم

---

(۱)Bartok (۲)Barthold (۳)Bartholdi (۴)Bartolomeo (۵)Bartholomae (۶)Bargello (۷)Bardo (Le) (۸)extender (۹)river load (۱۰)Barrès (۱۱)Beersheba

پادشاهان ۸.۲۳؛ دوم تواریخ ۴.۱۹؛ نحمیا ۳۰.۱۱).

بارسلون[۱] (bārselon)، اسپانیائی **بارثلونا** (bārθelonā)، عربی **برشلونه** (baršaluna)، شهر (جمـ ۱'۲۸۵'۱۷۹)، کرسی ایالت بارسلون و کاتالونیا، ل‌ش اسپانیا، کنار مدیترانه. دومین شهر اسپانیا از حیث بزرگی، و بزرگترین بندر و مرکز تجارتی و صنعتی عمده‌ی اسپانیا. کارخانه‌های ماشین‌سازی دارد.

بارسلون در دوره‌ی رومیان و ویزیگوتها رونق داشت. در ۷۱۴–۱۶ (۹۶–۹۸ هق) اعراب، به سرکردگی عبدالعزیز ابن موسی ابن نصیر، با یک حمله آنرا گرفتند. در ۸۰۱ (۱۸۵ هق)، لوئی پسر شارلمانی، شاه آکیتن، آنرا تصرف کرد، و از آن زمان بارسلون پایتخت ناحیه‌ی مرزی امپراطوری فرانکها با اسپانیا، و از ۸۸۸، پایتخت کنتهای مستقل بارسلون بود، و اینان کاتالونیا و قسمتهای جنوبی فرانسه را نیز تصرف کردند. در ۸۵۶ (۲۴۲ هق)، اعراب بار دیگر بارسلون را موقتاً اشغال نمودند، و در ۹۸۵ (۳۷۵ هق)، برای آخرین بار، منصور ابن ابی عامر آنرا تصرف کرد، ولی دو سال بعد از دستش بداد. ازدواج (۱۱۳۷) رمون برنگار IV با وارث سلطنت آراگون، بارسلون و آراگون را تحت لوای یک سلسله درآورد. بارسلون مقر سلطنتی و دارای تجارتی پررونق و از مراکز صرافی گردید. دانشگاه آن در ۱۴۵۰ تأسیس شد. پس از اینکه اسپانیا وحدت یافت رو به انحطاط گذاشت. بارسلون مرکز شورشهای بسیار بوده، و بعداً مرکز سوسیالیسم و سندیکالیسم و آنارشیسم در اسپانیا شد. در جنگ داخلی اسپانیا چند بار بمباران شد، و بعضی بناهای تاریخی آن آسیب دید. بارسلون کنونی شهری جدید و زیبا است، و بناهای جالب قدیمی نیز دارد (از جمله کلیسای سانتا ماریا دِل مار و تالار شهرداری، از قرن ۱۴م، و کلیسای جامعی از قرون ۱۴م–۱۵م). آثاری از دوره‌ی رومیان نیز دارد.

بارش[۲] (bāreš)، مقدار آبی که بصورت ریزش (باران، برف، تگرگ، و غیره) در زمان معین در محل معینی میریزد بر حسب آنچه بارشنج نشان میدهد. بارش در یک محل تا حد زیادی به بادهای غالب محل بستگی دارد؛ بعلاوه در بسیاری از نواحی دستخوش تغییرات فصلی است.

بئر شبع: ← بئر سبع.

بارشنج[۳] (bāreš.sanj)، دستگاهی که برای اندازه‌گیری بارش بکار میرود. مرکبست از ظرفی استوانه‌ای که قیفی در آن جا داده شده (بدین ترتیب، علاوه بر جلوگیری از ورود گرد و غبار و کثافات، از تبخیر آب نیز جلوگیری میشود). ریزش از طریق قیف وارد ظرف میگردد. آب مجتمع در ظرف را در ظرف مدرجی میریزند، و ارتفاع آنرا اندازه میگیرند. بدین ترتیب، ارتفاع ریزش بر سطح زمین (معمولا بر حسب میلیمتر یا اینچ) بدست میآید. بارشنگار[۴] (bāreš.negār) بارشنجی است که خود بخود مقدار ریزش را ثبت میکند.

بارشنگار: ← بارشنج.

بارفروش، مازندران: ← بابل، شهر.

بارکا[۵] (bārkā)، خانواده‌ی معروف کارتاژی که هامیلکار بارکا، هاسدروبال، و هانیبال از اعضایش بودند.

بارکزائی (bārakzā'i) یا **بارکزای** (–zāy)، تیره‌ای از طایفه‌ی درانی، که سلسله‌ی سلطنتی کنونی افغانستان از آنست. مؤسس این سلسله دوست محمد خان افغان (فت ۱۲۸۰ هق) است، که سلسله‌ی سدوزائی را برانداخت، و امارت افغانستان را بدست گرفت. جانشینان او بترتیب عبارت بودند از شیر علی خان، محمد یعقوب خان، عبدالرحمان خان، حبیب‌الله خان، امان‌الله خان، نادر شاه، محمد ظاهر شاه (شاه فعلی افغانستان).

بارکس، ولایت، انگلستان: ← بارکشر.

بارکشر[۶] (bārkšər) یا **بارکس**[۷] (bārks)، ولایت درونبومی (۱'۸۸۰ کمم؛ جمـ ۴۰۲'۹۳۹)، در حوضه‌ی رود تمز، انگلستان؛ مرکزش شهر ردینگ. عمدةً فلاحتی است. کاخ معروف وینزر در آنجا است.

بارکلا[۸]، **چارلز گلاور** (cārlz glāver bārklā)، ۱۸۷۷–۱۹۴۴، فیزیکدان انگلیسی، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۷ برای کشف اشعه‌ی ایکس مشخص عناصر.

بارکلای‌ـد‌ـتولی[۹]، پرنس **میخائیل باگدانوویچ** (prans mixāil bāgdānovic bārklāy-de-toli*)، ۱۷۶۱–۱۸۱۸، فیلدمارشال روسی. اصلا اسکاتلندی بود. در جنگ (۱۸۱۲) علیه ناپلئون فرمانده قوای روسیه بود، و حیله‌ی جنگی عقب‌نشینی بداخل و کشیدن قوای فرانسه را بقلب روسیه اتخاذ کرد. بعد از شکست در سمولنسک، کوتوزوف بجای او انتخاب شد، ولی مجدداً فرماندهی بوی واگذار گردید (۱۸۱۳).

بارکلی[۱۰]، **جورج** (jorj bārkli)، ۱۶۸۵–۱۷۵۳، فیلسوف بریتانیائی، مت ایرلند. در ۱۷۳۴–۵۳ اسقف کلیسای دهکده‌ی کلوین (kloyn) (ایرلند، ۲۴ کیلومتری شرچش کورک) بود. از آراء لاک فراتر رفت، و آنچه را اکنون به "اصالت تصور ذهنی" مشهور شده آورد. بموجب این عقیده، خواص اشیاء فقط معلوم ذهن انسان اند، و ماده جز در مواقعی که بوسیله‌ی ذهن ادراک میشود وجود ندارد، و بواسطه‌ی ذات مدرک خدا است که وجود ظاهری مداوم اشیاء مادی نزد ما ممکن میشود. کوشید تا مدرسه‌ای برای هندیشمردگان امریکا تأسیس و مسیحیت را بین آنها تبلیغ کند، ولی موفق نشد. آثار عمده‌اش نظریه‌ی جدید رؤیت (۱۷۰۹)، رساله در باره‌ی مبانی علم انسانی (۱۷۱۰)، و مکالمات (۱۷۱۳) است.

بارکلی[۱۰]، **سر ویلیام** (sər wilyām bārkli*)، ۱۶۰۶–۷۷، حاکم انگلیسی ویرجینیا (کشمة). ستمگریهایش باعث شورش ن. بیکن گردید (۱۶۷۶). بقصد انتقامجوئی خون بسیار ریخت، و از کار برکنار شد.

بارکوسرا (bārku.sarā)، ده (جمـ ۲'۴۲۵ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودبنه، بخش سیاهکل، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۲۸ کیلومتری ل‌ش سیاهکل.

بارکیسیمتو[۱۱] (bārkisimeto)، شهر (جمـ ۱۰۵'۰۸۰)، لغ ونزوئلا؛ تأسیس ۱۵۵۲؛ مرکز تجارتی و صادرکننده‌ی دام.

بارلو[۱۲]، **پیتر** (pitər bārlō)، ۱۷۷۶–۱۸۶۲، ریاضیدان و فیزیکدان انگلیسی. از آثارش کتابی در حساب عالی (۱۸۱۱)، جداول ریاضی (۱۸۱۴)، و رساله‌ای در جاذبه‌ی مغناطیسی (۱۸۲۵) است.

بارـلوـدوک[۱۳] (bār-lë-dük)، شهر (جمـ ۱۴'۹۶۹)، مرکز ولایت موز، ل‌ش فرانسه. پایتخت کُنت‌نشین (و بعد دوک‌نشین) بار بود (که در قرن ۱۵م با لورن متحد شد). صادرات مربا و زله‌ی آن معروفست.

بارم[۱۴]، **ریچارد هریس** (ricārd haris bārəm)، نام مستعارش **تامس اینگلزبی** (tāməs ingəlzbi)، ۱۷۸۸–۱۸۴۵، نویسنده‌ی بذله‌گوی و کشیش انگلیسی، که بسبب داستانهای منظومش که در افسانه‌های اینگلزبی منتشر شد نامش باقی مانده است.

بارمعدن (bār.ma'dan)، دهستان (جمـ ۶'۹۰۰؟)، بخش سرولایت، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۱(؟) آبادی. مرکزش، معدن (جمـ ۸۰۳ سد ۱۳۳۵ هش)، معدن فیروزه دارد.

بئر معونه (be're ma'una)، چاهی بر سر راه مکه به مدینه که در آنجا در ماه صفر سال ۴ هق عده‌ای از فرستادگان پیغمبر اسلام برای تعلیم قرآن به قبیله‌ی عامر بدست قبیله‌ی سلیم (solaym) بقتل رسیدند. بروایتی آیات ۱۶۳–۱۶۹ سوره‌ی آل عمران در باب مقتولین نازل گردید.

بارمن[۱۵] (bārmen)، شهر سابق (جمـ ۱۸۷'۰۰۰)، غ آلمان. از ۱۹۲۹ جزء ووپرتال است.

بئر میمون (be're maymun)، چاهی در حوالی مکه، که در صدر اسلام شهرت داشت. محل آن بدرستی معلوم نیست. بقول طبری، منصور خلیفه کنار آن وفات یافت. بعضی از مفسرین آنرا مطابق آبی که در آیه‌ی آخر سوره‌ی ملک قرآن مذکور است دانسته‌اند.

بارن[۱۶] (bā-raN)، ولایت (۴'۷۸۶ کمم؛ جمـ ۷۵۷'۹۳۴)، ش فرانسه؛ در آلزاس؛ مرکزش استراسبورگ.

بارناتو[۱۷]، **بارنت** (bārnət bārnāto)، ۱۸۵۲–۹۷، سرمایه‌دار انگلیسی. پدر و مادرش یهودیان مستمندی بودند. در ۱۸۷۲ یا ۱۸۷۳ از لندن به افریقای جنوبی رفت، و سرانجام از معادن الماس کیمبرلی و معادن طلای ژوهانسبورگ سرمایه‌ی هنگفتی اندوخت. در ۱۸۸۸ با سسیل رودز شریک شد. آخر الامر بسبب کثرت کار و اشکالات مالی مشاعرش مختل شد، و خودکشی کرد.

بارناو[۱۸]، **ژوزف** (jozef bārnāv)، ۱۷۶۱–۹۳، انقلابگر افراطی فرانسوی. در ۱۷۹۰ رئیس مجمع ملی بود. یکی از کسانی بود که لوئی XVI و خاندان سلطنتی فراری را از وارن به پاریس باز گرداندند (۱۷۹۱)، ولی بارناو طرفدار سلطنت و

---

(۱)Barcelona (۲)rainfall (۳)pluviometer; rain gauge (۴)hyetograph (۵)Barca (۶)Berkshire (۷)Berks (۸)Barkla (۹)Barclay de Tolly (۱۰)Berkeley (۱۱)Barquisimeto (۱۲)Barlow (۱۳)Bar-le-Duc (۱۴)Barham (۱۵)Barmen (۱۶)Bas-Rhin (۱۷)Barnato (۱۸)Barnave

رهبر دسته‌ی فویان گردید. در ۱۷۹۲، باتهام خیانت توقیف شد، و با گیوتین اعدام گردید.

بارنتس، جزیره‌ی: ← سپیتزبرگ.

بارنتس[1]**، دریای** (bārents)، شاخه‌ای از قسمت ل نروژ و جمشیر اروپائی. کم‌عمق است، و بازمانده‌ی جریان اقیانوس اطلس آنرا گرم میکند.

بارنتس[2]**، ویلم** (wilem bārents)، فت ۱۵۹۷، دریانورد و پوینده‌ی هلندی. فرمانده چندین هیئت پوینده در نووایا زملیا و سپیتزبرگ بود (۱۵۹۴–۹۷). پویشهای او در جستجوی گذرگاه شمال غرب از حیث وسعت دامنه‌ی عمل و دقتی که در تهیه‌ی نگاره‌ها کرده قابل توجه است. در ۱۵۹۶ سپیتزبرگ را کشف کرد. دریای بارنتس از او نام گرفته است.

بارنج (bārenj)، ده (جه ۱′۵۵۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۷ کیلومتری ج‌ش تبریز.

بارند (bārend)، اسم آلمانی: ← برنهارد، اسم.

بارنرد (bārnərd)، اسم انگلیسی: ← برنهارد، اسم.

بارنرد[3]**، ادوارد امرسن** (edwārd emərsən bārnərd)، ۱۸۵۷–۱۹۲۳، منجم امریکائی، از پیشقدمان عکسبرداری از آسمان؛ کاشف پنجمین قمر مشتری و ۱۶ ستاره‌ی دنباله‌دار.

بارنولت، یان وان اولدن: ← اولدنبارنولت.

بارو[4] (bārō؛ انگل)، در انگلستان، هر یک از پهنه‌هائی که دارای حکومت محلی هستند. باروها احتمالا قدیمترین تقسیمات کشوری دارای حکومت محلی هستند، و از ۱۸۳۵ ببعد بصورت کنونی درآمده‌اند. هر بارو دارای یک شهردار و چند عضو انجمن شهر است. شهردار را اعضای انجمن شهر انتخاب میکنند، و خود اعضا در انتخابات شهرداری با آراء عمومی بر سر کار میآیند. شوراهای بارو قدرت وضع قوانین محلی برای حسن اداره‌ی امور بارو، مخصوصاً بهداشت عمومی، مسکن، نقشه‌کشی شهر، و غیره دارند. هزینه‌ی فعالیتهای آنها تا حدی از عوارض شهرداری تأمین میشود، ولی قسمت اعظم مخارج را دولت مرکزی میپردازد. **باروی بلدی**[5] (baladi) محلی است که اهالیش طبق فرمان سلطنتی و قانون شهرداریها بصورت یک واحد سیاسی درآورده شده‌اند. اغلب باروها از این طبقه اند. **کاونتی بارو**[6] (kănti) باروئی است که طبق قانون حکومت محلی (۱۸۸۸) بوجود آمده. کاونتی باروها از خود قاضی و قوای تأمینیه دارند. همه‌ی شهرهای بزرگ انگلستان کاونتی بارو هستند؛ تعدادشان در انگلستان و ویلز به ۸۳ میرسد. **متروپالیتن بارو**[7] (metrəpālitən) هر یک از ۲۸ کوی ولایت (← کاونتی) لندن است. حقوق و اختیارات اینها بسیار شبیه باروهای بلدی است.

بارو[8]**، جورج هنری** (jorj henri bārō)، ۱۸۰۳–۸۱، نویسنده و سیاح انگلیسی. در انگلستان، فرانسه، آلمان، روسیه، و اسپانیا پیاده سفر کرد، و کتاب مقدس را در بین اروپا پخش نمود، و با کولی‌ها طرح دوستی ریخت. معروفترین اثرش کتاب مقدس در اسپانیا (۱۸۴۳) است.

بارو[9]**، ستیون** (stivən bārō)، ۱۵۲۵–۸۴، دریانورد انگلیسی. رئیس اولین کشتیی بود که دماغه‌ی شمال را دور زد (۱۵۵۳) و از طریق شمالگان به روسیه رسید. پس از آن بازرگانان ماجراجوی انگلیسی شرکت مسکووی را تشکیل دادند، و باب داد و ستد با روسیه را مفتوح کردند. بارو مدتی در خدمت شرکت بود، و در ۱۵۵۶–۵۷ به نووایا زملیا رسید، و تنگه‌ی جنوبی آنرا که به دریای کارا متصل میشود کشف کرد.

باروت[10]، نام عمومی دسته‌ای از مواد منفجره‌ی جامد. باروت سیاه مخلوطی است از نیترات پتاسیوم (۷۵٪) و گوگرد (۱۰٪) و زغال چوب مسحوق (۱۵٪)، و سابقاً در سلاحهای آتشین و برای ترکانیدن بکار میرفت، ولی بعلت بقایای جامد فراوانی که از انفجار آن باقی میماند، در سلاحهائی از قبیل توپ و تفنگ استعمالش متروک شد، و باروت بیدود جای آنرا گرفت. سابقاً اختراع آنرا به راجر بیکن (ح ۱۲۱۴–۱۲۹۴؟) و برتولد شوارتس (نیمه‌ی اول قرن ۱۴م) نسبت میدادند، ولی امروزه مسلم شده است که باروت سیاه در آسیا (احتمالا در قرن ۹م در چین) اختراع شده است. در قرن ۱۴م وارد اروپا شد، و فنون جنگی را بکلی دگرگون ساخت. در قرن ۱۹م بتدریج اقسام باروت بیدود جایگزین باروت سیاه گردید. در ۱۸۶۴ یکی از افسران توپخانه‌ی پروس، بنام ادوارد شولتسه (edwārd šultse)، نوعی باروت بیدود اختراع کرد، که شاید اولین نوع رضایتبخش آن بود، و عمدةً از نیتروسلولز ساخته شده بود، و از ۱۸۷۰ به باروت شولتسه معروف گردید، و در گلوله‌های توپ و تفنگ و خمپاره استعمالش رواج یافت. در ۱۸۸۵، پول وییی (pol vieyy) (۱۸۵۴–۱۹۳۴)، مهندس نظامی فرانسوی، باروت بیدودی معروف به باروت ب را برای تفنگ اختراع نمود. بعداً آ. نوبل باروت موسوم به بالیستیت را اختراع کرد. کوردیت (kordit) در ۱۸۸۹ بوسیله‌ی سر ف. ا. ایبل و سر ج. دیولر اختراع شد، و آن با نیترات سلولز و نیتروگلیسرین ساخته میشود. نیز ← پنبه‌ی باروتی؛ مواد منفجره.

باروت، توطئه‌ی: ← توطئه‌ی باروت.

باروت بیدود: ← باروت.

باروت سیاه: ← باروت.

باروخ[11] (bārux) یا **باروک** [عبری، = مبارک]، منشی ارمیای نبی، که ← کتاب باروخ بنام او است.

باروخ[11]**، کتاب**، کتابی از کتابهای عهد قدیم، که از شاهزاده‌ای یهودی بنام باروخ (نة ۶۰۰ قم)، که منشی مؤمن ارمیای نبی بود، نام گرفته است (ارمیا ۱۲.۳۲–۱۶، ۳۶؛ ۳.۴۳، ۶؛ ۴۵). این کتاب مشتمل است بر پیامهائی از یهودیان تبعید شده بآنان که در وطن بودند؛ اشاراتی به ظهور مسیح (۳۷.۳)؛ کلمات تسلی‌بخش؛ نامه‌ای از ارمیا. برای مکاشفه‌ی باروخ ← عهدین غیر قانونی.

باروخا[12]**، پیو** (pio bāroxā)، ۱۸۷۲–۱۹۵۶، رمان‌نویس اسپانیائی، از مردم باسک، عضو گروه نویسندگان معروف به "نسل ۱۸۹۸". احتمالا معروفترین داستان‌نویسان اسپانیائی قرن ۲۰م است. از آثارش تنازع بقا (۱۹۰۴) و خاطرات یک مرد فعال میباشد. آثارش جاندار و حاکی از عدم رضایت اجتماعی است، و بسبکی بی‌پیرایه نوشته شده است.

بارودا[13] (bārodā) یا **برودِه** (baroda)، کشور نواب‌نشین سابق، که از ۱۹۴۹ جزء ایالت بمبئی از مملکت هند است. پایتخت کشور سابق بارودا شهر **بارودا** یا **برودِه** (جه ۲۱۱′۴۵۷) بود. تاریخ بارودا با تاریخ گجرات ارتباط نزدیک دارد. در ۱۷۲۷ (۱۱۴۰ هق) پیلاجی گایکوار (pilāji gāyk-wār) بارودا را از سربلند خان (حاکم مغول گجرات) گرفت. پیلاجی سلسله‌ای تأسیس کرد که تا ۱۹۴۹ بر بارودا فرمانروائی کرد، و فرمانروایان این سلسله عنوان گایکوار داشتند. پیلاجی در ۱۷۳۲ (۱۱۴۵ هق) بقتل رسید، و جاماجی که از سرکردگان مراتهه بود بجایش نشست. سلسله‌ی گایکوار تا ۱۸۵۶ (۱۲۷۳ هق) باستقلال در بارودا فرمانروائی کرد، و سپس این سرزمین جزء قلمرو شرکت هند شرقی گردید. شهر بارودا بناهای زیبائی دارد. کتابخانه‌ی مؤسسه‌ی تحقیقات شرقی گایکوار آثار چندی را بزبان فارسی در باب تاریخ اسلامی هند منتشر کرده است.

بارودی (bārudi)، شهرت **محمود سامی**، ۱۲۵۵–۱۳۲۲ هق، از رجال و سرداران مصر و از ارکان و پیشروان مؤثر نهضت تجدید شعر عرب. در هفت سالگی یتیم شد. در مدرسه‌ی نظام قاهره تحصیل کرد، و در قسطنطنیه فارسی و ترکی آموخت، و به اروپا نیز سفر کرد. از ۱۲۹۶ هق تا سه سال هم خود را صرف تجدید سازمان ستاد ارتش مصر نمود. سپس وزیر اوقاف شد، و در ۱۲۹۸ هق وزارت جنگ نیز باو محول گردید، و بعداً به ریاست وزرا نیز رسید. در نهضت ملی مصر شرکت داشت، و پس از اشغال مصر توسط بریتانیا، مدت ۱۷ سال در سیلان در تبعید گذرانید، و وقت خود را صرف تحصیل زبان انگلیسی و مطالعه در شعر عرب کرد. در ۱۳۱۸ هق عفو شد، و به مصر بازگشت. دیوانش پس از مرگ وی بطبع رسید.

باروق (bāruq)، ده (جه ۱′۲۸۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیجویجین، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۰ کیلومتری غ اردبیل.

باروق، ده (جه ۱′۹۰۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۵۲ کیلومتری ج‌ش مراغه.

باروک[14] (bārok)، سبکی در معماری و تزیین، که علامات مشخص آن آزادی در طراحی، کثرت اشکال گوناگون، و درهم بودن شیوه‌ی ترکیب عناصر است. این سبک در اواخر قرن ۱۶م در ایتالیا بوجود آمد، و یک قرن بعد، در سراسر اروپا باوج خود رسید. مدتها بود که از شیوه‌ی باروک بتمسخر و تحقیر یاد میکردند، اما در سالهای اخیر این شیوه دوباره ارزیابی شد، و محسنات واقعی آن باز شناخته آمد. نهضت باروک مهمترین نتایج خود را در رم ببار آورد. این

---

(۱)Barents (۲)Barents (Barentz) (۳)Barnard (۴)borough (۵)municipal borough (۶)county borough (۷)metropolitan borough (۸)Borrow (۹)Borough (۱۰)powder (۱۱)Baruch (۱۲)Baroja (۱۳)Baroda (۱۴)baroque

نهضت پیش از هر چیز، شورشی بر ضد شیوه‌های سرد معماران پیرو کلاسیسیسم بود، و جزئی از آخرین مرحله‌ی نهضت رنسانس بشمار میآمد. تجمل و شکوه، نظرگیر بودن، و تزیینات فراوان، که از خواص سبک باروک است، با روحیات دوران وفق میداد؛ و رواج آن راههای تازه در پیش پای معماران گذاشت، و آنانرا در کار خود از آزادی بی‌سابقه‌ای برخوردار ساخت. در میان کارهای هنرمندان باروک نمونه‌های والائی دیده میشود، که از جمله‌ی آنها ایوانهای ستونداری است که در میدان سان پیترو بدست برنینی ساخته شده است. بسیاری از پیروان سبک باروک راه اغراق پیموده‌اند، و صداقت و اعتدال اصلی را فدای عوامل تزیینی سهل الوصول و نظرگیر کرده‌اند. در فرانسه، دوران اولیه‌ی سبک باروک مقارن سلطنت لوئی XIII بود؛ در عصر لوئی XIV به اوج خود رسید. در آلمان و اطریش نیز از سبک باروک بگرمی استقبال شد. در اسپانیا کار پیروان آن بافراط کشید؛ و از آنجا به امریکای جنوبی صادر شد، و بخصوص در مکزیک با سلیقه‌های محلی درآمیخت، و شیوه‌ی تازه‌ای از آن بوجود آمد که در قرن ۱۸م باوج خود رسید. در اروپا عمر سبک باروک تا قرن ۱۸م ادامه یافت، و در اواسط این قرن، بسبب گرایش باستان‌شناسی بسوی هنرهای یونان، از رواج افتاد.

باروک[۱] (bārok)، سبکی در موسیقی، که دوره‌ی آنرا از ح ۱۶۰۰ (سال پیدایش نخستین اپرا) تا ۱۷۵۰ (سال مرگ باخ) قرار داده‌اند. این سبک زائیده‌ی انقلابی است که در اواخر قرن ۱۶م بر ضد موسیقی چندصوتی بوجود آمد. خصوصیات اصلی سبک باروک در هنرهای پلاستیک (← باروک، سبکی در معماری) و در موسیقی یکسانند، این خصوصیات عبارتند از تنوع، شور و جوشش، هنرنمائی فنی، و تضاد و اختلاف بین قسمتهای مختلف. موسیقی باروک رمانتیک و دارای احساسات شدید است. خصایص فردی و قدرت سازها در موسیقی باروک مورد توجه است. اقسام عمده‌ی موسیقی باروک عبارتند از آوازی، مشتمل بر اپرا، اوراتوریو، کانتات؛ و سازی، مشتمل بر فوگ، سونات، کنسرتو، و اوورتور (درآمد).

باروک، منشی ارمیای نبی؛ ← باروخ؛ باروخ، کتاب.

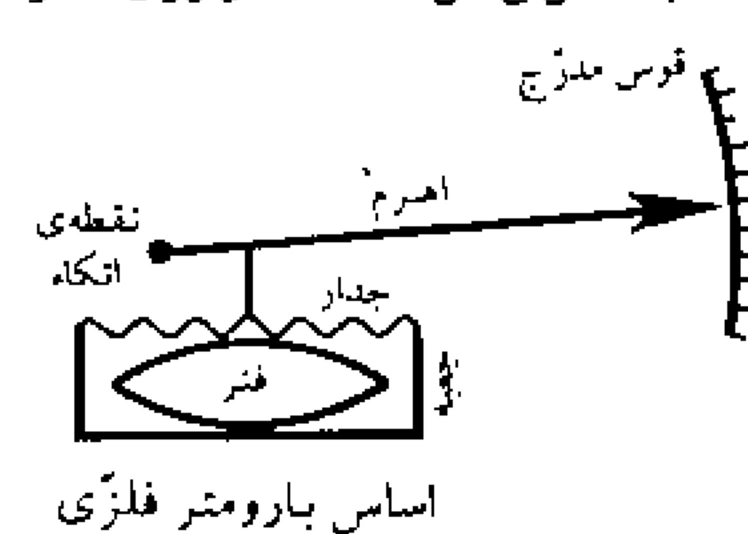
باروگراف، بارومتر ثبات؛ ← بارومتر.

بارومتر[۲] (bārometr؛ فنس)، اسبابی برای تعیین فشار جوّ. اولین بارومتر را توریچلی اختراع کرد. برای ساختن بارومتر ساده‌ی جیوه‌ای، لوله‌ای از شیشه را، که یک طرفش بسته و طولش لااقل ۸۰ سم است، از جیوه پر کرده سر دیگر آنرا موقتاً بسته بر طشتکی مملو از جیوه برمیگردانیم بطوری که لوله قائم باشد و سری که موقتاً بسته شده کمی در جیوه‌ی طشتک فرو رود. حال اگر این سر را باز کنیم، سطح جیوه در لوله پایین میآید، و در بالای لوله خلائی ایجاد میگردد (خلأ توریچلی). ارتفاع ستون جیوه نسبت بسطح آزاد جیوه‌ی طشتک میزان فشار جو است (زیرا وزن این ستون با فشار جو وارد بر جیوه‌ی طشتک در حال تعادل است). ارتفاع ستون جیوه، یا ارتفاع بارومتری، تابع تغییرات فشار هوا است.

خلأ توریچلی
ارتفاع بارومتری
تجربه‌ی توریچلی

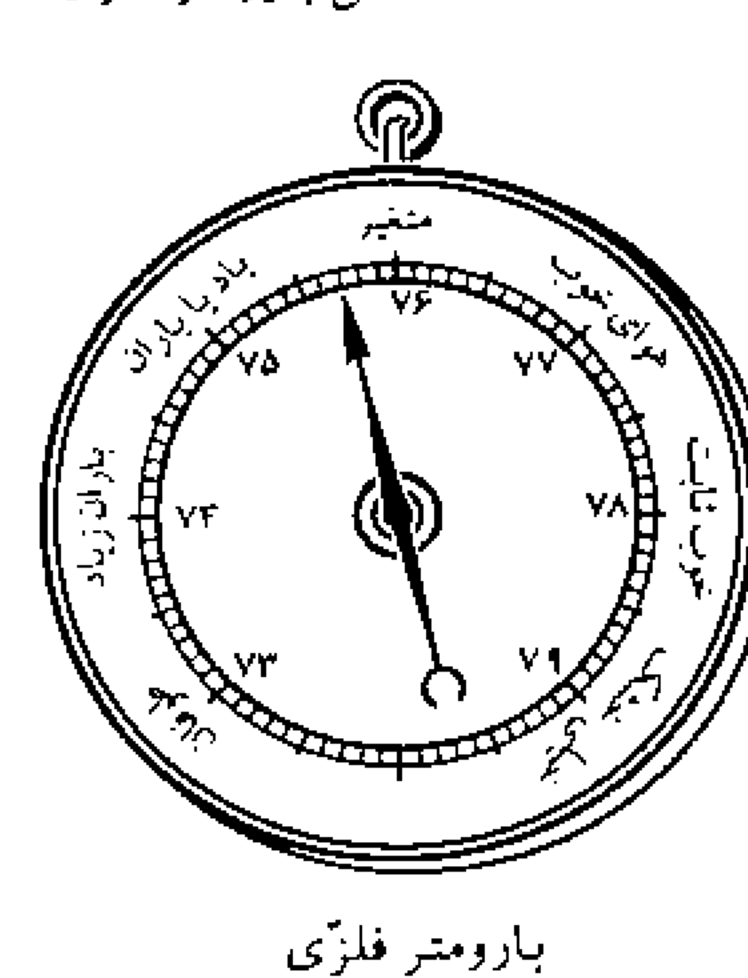
اگر تجربه در شرایط متعارفی و در سطح دریا بعمل آید ارتفاع بارومتری ۷۶ سم خواهد بود. هر قدر از سطح دریا بالاتر رویم فشار هوا کمتر میشود. در ارتفاعات کم، تقریباً در هر ۳۰۰ متر صعود، ارتفاع بارومتری ۲٫۵ سم پایین میآید؛ در ارتفاع ح ۵٬۶۰۰ متر نسبت بسطح دریا، فشار هوا نصف فشار در سطح دریا، و در ارتفاع ح ۱۶ کیلومتری به ۱/۱۰ فشار سطح دریا میرسد، و در ارتفاعات بیشتر سرانجام فشار هوا به صفر میل میکند.

بر اساس تغییر فشار جو با ارتفاع، بارومترهائی موسوم به فرازیاب اختراع کرده‌اند که از روی فشار جو، ارتفاع محل را نسبت به سطح دریا تعیین میکنند.

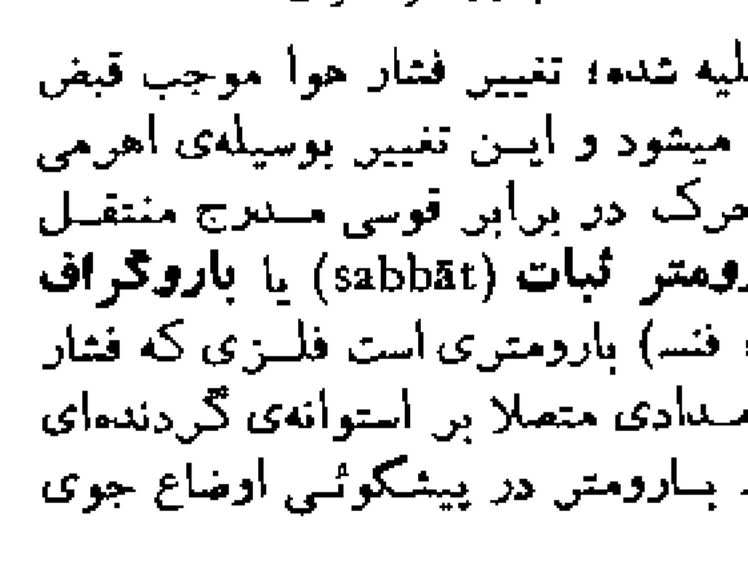


اساس بارومتر فلزّی

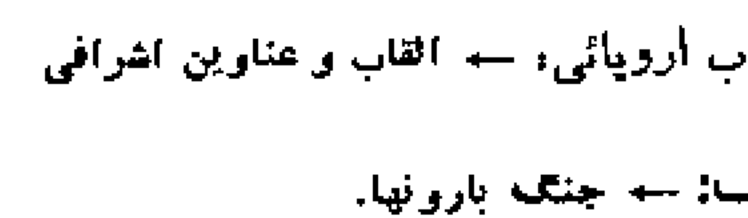
بارومتر خشک یا **بارومتر آنروئید** (ānero-id؛ فنس) یا **بارومتر فلزی** جعبه‌ای فلزی است که قسمتی از هوای آن تخلیه شده؛ تغییر فشار هوا موجب قبض یا بسط جعبه میشود و این تغییر بوسیله‌ی اهرمی بعقربه‌ای متحرک در برابر قوسی مدرج منتقل میگردد. **بارومتر ثبات** (sabbāt) یا **باروگراف** (bārogrāf؛ فنس) بارومتری است فلزی که فشار را بوسیله‌ی مدادی متصلا بر استوانه‌ی گردنده‌ای ثبت میکند. بارومتر در پیشگوئی اوضاع جوی بکار میرود.



بارومتر فلزّی

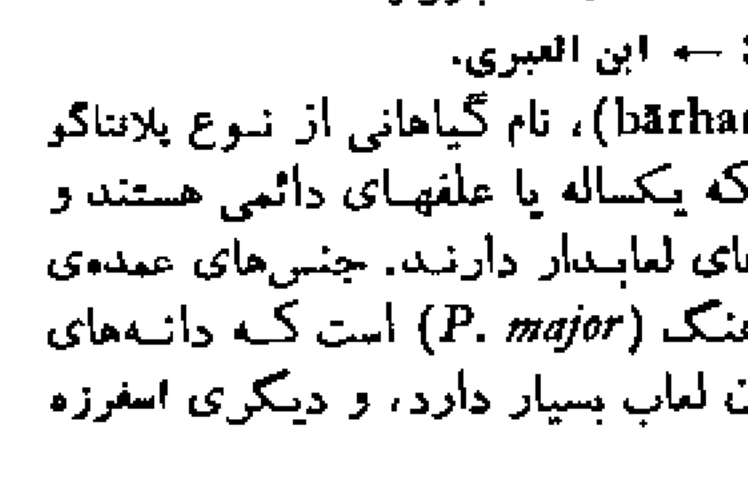


بارون، از القاب اروپائی؛ ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.



بارونها، جنگ: ← جنگ بارونها.

بارهبرایوس: ← ابن العبری.



بارهنگ (bārhang)، نام گیاهانی از نوع پلانتاگو (*Plantago*) که یکساله یا علفهای دائمی هستند و جملگی دانه‌های لعابدار دارند. جنس‌های عمده‌ی آن یکی بارهنگ (*P. major*) است که دانه‌های قرمزرنگ آن لعاب بسیار دارد، و دیگری اسفرزه میباشد.

باری[۳] (bāri)، واحد فشار در سلسله‌ی سگث، و آن فشار نیروی یک دین است بر یک سانتیمتر مربع. یک باری معادل ۰٫۰۰۰۱ پیز، ۰٫۰۰۰۰۰۱ بار، و ۰٫۱ پاسکال است.

باری یا **باری دله پولیه**[۴] (bāri delle pulie)، شهر (جم ۲۶۴٬۷۴۴)، کرسی آپولیا، ج ایتالیا؛ بندر کنار آدریاتیک، مرکز ناحیه‌ای زراعتی و حاصلخیز. رومیها آنرا بنا نهادند؛ نورمانها آن را از دولت بیزانس گرفتند (۱۰۷۱). در جنگهای صلیبی بندر بارگیری بود. از آثار جالب آن کلیسای قدیس نیکولاوس (بسبک رومانسک) است که زیارتگاه میباشد. دانشگاه آن در ۱۹۲۴ تأسیس گردید. در جج II بمباران شد.

باری ارمینیاس: ← ارغنون، از ارسطو.

باریت[۵] (bārit؛ فنس) یا **اسپات سنگین** (espāte)، سولفات معدنی طبیعی باریوم. تقریباً غیر محلول است. از منابع تهیه‌ی باریوم میباشد. نیز بعنوان محک برای سولفاتها، و در ساختن رنگ استعمال میشود.

باریتو[۶] (bārito)، رودی به طول ح ۸۸۵ کم، بورنئوی جنوبی. به دریای جاوه میریزد.

باریتون[۷] (bāriton؛ از فنس)، منطقه‌ی متوسط صدای مرد، بین تنور و باس. وسعت آن از لای یک (la_1) تا فای سه (fa_3) است.

باریجه (bārije) یا **وشا** (vašā)، صمغ گیاهی (*Ferula galbanifera*) از تیره‌ی چتریان، که آن را انجدان سفید میگویند. گیاه را بارزد (bārzad) و قاسنی (qāsni) مینامند.

باریس گادونوف: ← گادونوف، باریس.

باریلی[۸] (bārili, bāreyli)، شهر (جم ۲۰۸٬۰۸۳)، ل اوتار پرادش مرکزی، هند؛ از مراکز تجارتی. در ۱۵۳۷ (۹۴۴ هق) بنا شد.

باریوم[۹] (bāriom؛ فنس)، عنصر فلزی سفید نقره‌فام باثر و سمی [علامت شیمیائی Ba؛ نیز جدول مقاله‌ی عنصر را ببینید]. از قلیائیهای خاکی، و دوظرفیتی است؛ شبیه کلسیوم میباشد. در هوا میاکسد؛ در محلول می‌یونَد. با آب تولید ئیدروکسید میکند، و ئیدروژن آزاد میگردد. ترکیباتش در صنایع کاشیسازی، پزشکی، و غیره بکار میرود. کربونات و سولفات آن در طبیعت یافت میشوند (← باریت).

باریوم، سولفات: ← باریت.

باز[۱۰] (bāz؛ فنس)، در اصطلاح شیمی، ماده‌ای که اگر آنرا در آب حل کنند تولید یونهای ئیدروکسیل (OH) میکند. بازها را بعنوان ئیدروکسید فلز یا ئیدروکسید یک رادیکال مثبت نیز تعریف کرده‌اند. یون OH دارای بار برقی منفی است، مزه‌اش تلخ است، به لامسه چرب مینماید، و تورنسول قرمز را آبی میکند. بازها بحالت محلول هادی برق اند. با اسیدها فعل و انفعال میکنند (← خنثاسازی)؛ بازهای قوی (قلیائیها) بسهولت دستخوش یونش میشوند.

باز، نام چندین جنس مرغان بزرگ شکاری تیزپرواز، که در اغلب نقاط دیده میشوند. منقار آنها برگشته و محکم و دندانه‌دار، و خوراک آنها پرندگان و پستانداران کوچک و حشرات است.

---

(۱)baroque (۲)barometer (۳)barye (۴)Bari delle Puglie (۵)barite; barytes (۶)Barito (۷)baryton (۸)Bareilly (۹)barium (۱۰)base

ماده‌ی بعضی از اجناس باز را برای شکار پرندگان و پستانداران کوچک تربیت میکنند؛ این کار در ایران و چین و مصر معمول بوده است.

بازارجق، بلغارستان؛ ← تولبوخین.

بازارچه‌ی بلند، در اصفهان، بازار عهد شاه سلطان حسین صفوی، که با مدرسه‌ی چهارباغ و کاروانسرای متصل بآن، در یک زمان و متصل بدانها در سراسر جبهه‌ی شمالی دو بنای تاریخی مزبور ساخته شده است. سی سال پیش بر اثر تصرف غیر قانونی افراد متجاوز لطمات و خرابیهای زیاد بدان وارد آمد، و قسمت شرقی آن از میان رفت. در ۱۳۱۴ هش مجدداً موقوفه‌ی مدرسه‌ی چهارباغ شد. در ۱۳۳۷ هش برای احداث مهمانخانه‌ی بزرگ از طرف شرکت سهامی بیمه‌ی ایران اختصاص یافت؛ با حفظ وضع تاریخی، باحداث و تجدید و تغییر ابنیه پرداخته‌اند.

بازار سهام پیاده‌رو[1]، انگلـ کرب مارکت (kërb mārket). پیش از آنکه مراکز معینی برای خرید و فروش سهام (بورس) تأسیس شود، دلالان در کوچه‌ی مخصوصی اجتماع کرده و در پیاده‌رو آن سهام شرکتها را خرید و فروش میکردند، و ازینجا عنوان "بازار سهام پیادمرو" پدید آمد. اکنون در شهرهای بزرگ کشورهای اروپا و امریکا این کار در عمارات بزرگ مخصوص و تحت نظامات معینی انجام میگیرد. برای سهامی که در بورس مظنه‌ای نیست، یا معاملات راجع بآنها در بورس مجاز نمیباشد، دلالان در خارج عمارت بورس معاملاتی میکنند که آنرا معامله در "بازار سهام پیاده‌رو" مینامند. در برخی کشورها معاملات مزبور در پیاده‌رو نزدیک بعمارت بورس انجام میگیرد، و در بعضی دیگر عمارات بخصوصی برای این کار هست، لکن همه‌ی این معاملات خارج از بورس رسمی را معامله در "بازار سهام پیاده‌رو" میشناسند. نیز ← بورس.

بازار مکاره[2] (makāre). قبل از اینکه پیشرفت‌های چند قرن اخیر حمل و نقل و توزیع کالا را ببازارهای مختلف و دوردست آسان و امکان‌پذیر نماید، بهترین و مناسبترین فرصت عرضه‌ی کالا بخریداران احتمالی مواقعی بود که اشخاص برای انجام مراسم مذهبی در محل معینی اجتماع میکردند. در این قبیل مواقع فروشندگان و خریداران بهم نزدیک میشدند و کالاهای خود را معامله یا مبادله میکردند. این نوع بازار، که آن را بازار مکاره مینامند، در روم و یونان قدیم رونق فراوانی داشت. در قرون وسطی بازارهای مکاره در اروپا باوج وسعت و اهمیت رسید، و بزرگترین مراکز معامله و خرید و فروش شد. اما بتدریج که وسایل حمل و نقل توسعه پیدا کرد، و فروشندگان توانستند بطریق ثابت و مداوم کالاهای خود را بنقاط دیگر بفرستند، از رونق و رواج بازارهای مکاره کاسته شد، و فقط عده‌ی کمی از آنها (مانند بازار مکاره‌ی لایپزیک) بر جا ماند. امروز نمایشگاهها (اغلب ملی یا بین‌المللی) جای بازارهای مکاره را گرفته است. در ایران قدیم بازارهای مکاره بصورتهای مختلف تشکیل میگردید، چنانکه هنوز هم در بعضی از نقاط کشور، در یک روز بخصوص، کسانی که کالاهائی برای فروش دارند به محل معینی میروند و اجناس خود را مبادله میکنند؛ این بازارها که نوعی بازار مکاره هستند، باقتضای روزی که این اجتماع صورت میگیرد، چهارشنبه‌بازار، جمعه‌بازار، و غیره نامیده میشود.

بازافسرد[3] (bāz.afsord)، فرایند بستن یخ پس از ذوب شدن آن در نتیجه‌ی فشار، یا بهم بسته شدن قطعات یخ بر اثر فشار. ذوب شدن در نتیجه‌ی فشار باین سبب است که نقطه‌ی ذوب یخ در اثر فشار پایین میآید، ولی پس از برطرف شدن فشار، نقطه‌ی ذوب بالا میرود، و آب مجدداً منجمد میشود. حرکت یخچالها را از راه بازافسرد توجیه کرده‌اند.

بازالت[4] (bāzālt؛ فنـ)، سنگ آتشفشانی دانه‌ریز، برنگ خاکستری تیره یا سیاه. فلاتهای دکن، کولومبیا و ایسلند از بازالت است.

بازپخت[5] (bāz.poxt)، طریقه‌ی حرارت دادن و خنک کردن فلزات یا شیشه بمنظور نرم کردن و کاستن از شکنندگی آنها یا تغییرات دیگر در خواص آنها. در بعضی از موارد (مثلا شیشه و فولاد) خنکسازی باید بتدریج صورت گیرد؛ در برخی از موارد (مانند مس) میتوان این عمل را یکباره انجام داد. چنین میپندارند که دگروشیهائی که در نتیجه‌ی اعمال قبلی در ماده روی داده بر اثر بازپخت برطرف میگردد.

بازداده[6] (bāz.dāde). **۱–** محصولی که انسان یا ماشین یا کارخانه یا معدن یا صنعتی در مدت معین تولید میکند یا میتواند تولید کند. **۲–** قدرت یا انرژیی که یک ماشین یا باتری برق یا امثال آنها تولید میکند (در مقابل درداده).

بازدانه (bāzdāne)، (لتیـ *Gymnospermae*)، راسته‌ای از گیاهان گلدار که دانه‌های آنها باز است، مانند سرو و کاج.

بازدم یا **زفیر:** ← تنفس.

بازدو[7]، **یوهان برنهارد** (yohān bernhārd bāzedō)، ۱۷۲۳–۹۰، مربی آلمانی. معتقد بود که تعلیمات باید جنبه‌ی حقیقت‌بینی داشته باشد، و تربیت بدنی، کارهای دستی، و تأمل در طبیعت را تأکید میکرد.

بازده (bāz.deh)، ← ماشین.

بازرگانان ماجراجو[8]، شهرت یک شرکت انگلیسی که در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی در کشورهای بلژیک و هلند و بعضی از شهرهای آلمان به امر تجارت میپرداخت. این شرکت، که میتوان آنرا پیشرو شرکتهای با حقوق ویژه شمرد، کومک مؤثری به پیشرفت تجارت خارجی انگلستان کرد. شرکت در دوران جنگهای ناپلئون منحل گردید.

بازرگانی، قانون: ← قانون بازرگانی.

بازرود (bāzrud)، دهستان، شهرستان دماوند، استان تهران؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی.

بازفت (bāzoft)، دهستان (جه حـ ۴٬۸۵۰؟)، بخش شوراب، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۵۵ (؟) آبادی. از ل به کوه هفت‌تنان، از ش به زردکوه، و از غ به کوه دیناران و غیره محدود است. در دره‌ای طویل در میان جنگل بلوط قرار دارد. رود بازفت از آن میگذرد. محصولش غلات و فراورده‌های دامی است.

بازفت (bāzoft)، از ریزابه‌های رود کارون، که از کوهرنگ سرچشمه گرفته ابتدا بسمت ج‌ش جاری میشود، و در حوالی شیرکاب قوسی تشکیل داده متوجه لغ گشته به کارون میریزد.

بازقلعه (bāzqal‘e)، ده (جه ۱٬۰۹۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۱۹ کیلومتری ج‌ش رشت.

بازکیاگوراب (bāz.kiā.gurāb)، ده (جه ۲٬۵۲۸ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۳ کیلومتری غ لاهیجان. از محصولاتش چای و برنج و ابریشم است. کارخانه‌ی چای‌خشک‌کنی دارد.

بازگشت خاندان استوارت (estuārt)، انگلـ رستوریشن[9] (restoreyšən)، در تاریخ انگلستان، برقراری مجدد حکومت سلطنتی در انگلستان با جلوس (۱۶۶۰) چارلز II. توسعاً دوره‌ی سلطنت چارلز II، یا از ۱۶۶۰ تا سقوط (۱۶۸۸) جیمز II، و اغلب دوره‌ی بین ۱۶۶۰ و جلوس (۱۷۵۲) آن استوارت را دوره‌ی رستوریشن میشمارند. پس از مرگ آلیور کرامول، عکس العملی بر ضد نفوذ پیرایشگران و نظامیها و بر له چارلز (که در تبعید بود) پیدا شد. پس از بازگشت شاه، قدرت ابتدا بدست ارل آو کلرندن و سپس بدست مجمع کبل افتاد. مخالفین دستخوش آزار و شکنجه شدند، و مذهب انگلیکان از نو برقرار گردید. چارلز و جیمز هیچیک مایل بقبول اینکه اختیار امور مالی در دست پارلمنت باشد نبود، و همین امر یکی از علل خلع جیمز در انقلاب باشکوه بود. دوره‌ی رستوریشن با بسط و پیشرفت استعمار و تجارت، جنگهای هلند، پیدایش احزاب ویگ و توری، مخالفت با کاتولیکها، و تجدید حیات شعر و درام مشخص است.

بازگشت خاندان بوربون (burboN)، فنـ رستوراسیون[10] (restorāsioN)، در تاریخ فرانسه، دوره‌ای که با استعفای (۱۸۱۴) ناپلئون I و روی کار آمدن مجدد سلسله‌ی بوربون آغاز و به انقلاب ژویه‌ی ۱۸۳۰ ختم میشود. سلطنت لوئی XVIII و شارل X در این دوره بود. دوره‌ی آوریل ۱۸۱۴–مارس ۱۸۱۵ را بازگشت اول، و دوره‌ی بعد از صد روز (ژویه‌ی ۱۸۱۵–ژویه‌ی ۱۸۳۰) را بازگشت دوم میخوانند.

بازگشت ده‌هزارنفری: ← آناباز.

بازل (bāzel)، ایالت و شهر سویس؛ ← بال.

بازن[11]، **آشیل** (āšil bāzen)، ۱۸۱۱–۸۸، مارشال فرانسه. در جنگ فرانسه و پروس نوعی عمل کرد که آلمانها راه را در مس بر سپاه او بستند، و سرانجام با ۱۷۳٬۰۰۰ تن تسلیم شد (اکتبر ۱۸۷۰). بازن محاکمه و محکوم به خلع درجه و اعدام شد، ولی مجازات او به ۲۰ سال زندان تخفیف یافت، و نزدیک کان محبوس شد (دسامبر ۱۸۷۳)، اما از آنجا گریخت (اوت ۱۸۷۴). بعداً در مادرید اقامت گزید. کتابهائی در باب واقعه‌ی مس نوشته است.

---

(1)curb market (2)fair (3)regelation (4)basalt (5)annealing (6)output (7)Basedow (8)Merchants Adventurers (9)Restoration (10)Restauration (فنـ) (11)Bazaine

بازنامه (bāz.nāme)، کتابی بفارسی، در تربیت و نگاهداری باز و دیگر پرندگان شکاری، و آیین شکار با آنها، و روش معالجه‌ی آنها بطریق ایرانیان و تورانیان و هندیان، از داود عباسی معروف به خدایار خان ابن یار محمد که در سلطنت (۷۳۷–۷۵۳ هق) طُغان تیمور خان، یکی از شاهان خراسان، میزیسته است. این کتاب مشتمل است بر دیباچه، مقدمه، ۳۱ باب، و خاتمه (که خود دارای دو مقاله است، یکی در معالجه‌ی بلبل و طوطی و کبوتران و سایر جانوران با نی طرب، و دیگری در معالجه‌ی اسبان). مؤلف در دیباچه متذکر گردیده که چگونه این فن از قدیم در ایران مورد نظر بوده است، و گوید به پهلوی و یونانی و عربی در آن تألیف کرده‌اند، و چند کتاب را در این باب نام میبرد، مانند بازنامه‌ی انوشیروانی، جوارحنامه‌ی شاهنشاهی، صیدنامه‌ی ملکشاهی، و شکارنامه‌ی ایلخانی. این بازنامه فواید لغوی نیز در بر دارد. در ۱۹۰۸ در کلکته بطبع رسیده.

بازنامه‌ی ناصری، کتابی در باره‌ی باز و انواع آن، و دیگر طیور شکاری، و تربیت و بیماری و درمان این نوع از پرندگان، بفارسی، از تیمور میرزا حسام‌الدوله (فت ۱۲۹۱ هق)، پسر حسنعلی میرزای فرمانفرما. پس از ۱۲۷۲ هق بنام ناصر الدین شاه تألیف گردیده است. مطالب مفیدی در باره‌ی شکار پرندگان و معالجه‌ی پرندگان شکاری در بر دارد. اول بار در ۱۲۸۵ و ۱۲۸۹ هق در تهران و سپس در ۱۳۵۸ هق در بمبئی بطبع رسیده است، و بانگلیسی ترجمه گردیده.

بازنشستگی، حقوق: ← حقوق بازنشستگی.

بازنه (bāzne)، ده (جه ۱'۳۱۴ سـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان قره کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک، ۲۵ کیلومتری لش آستانه.

بازوبندی: ← قطع.

بازورث[1] (bāzwërt)، دهکده، غ لسترشر، انگلستان، ۱۹ کیلومتری غ لستر. آخرین نبرد (۱۴۸۵) جنگ گلها، که در آن ریچارد III کشته شد و سلطنت به هنری VII منتقل گردید، نزدیک آن روی داد.

بازول[2]، **جیمز** (jeymz bāzwel)، ۱۷۴۰–۹۵، زندگینامه‌نویس بریتانیائی، مت اسکاتلند، مؤلف کتاب زندگی سمیوئل جانسن (۱۷۹۱)، که یکی از مشهورترین زندگینامه‌هائی است که تا کنون نوشته شده است. وکیل دعاوی بود، و به برّ اروپا بسیار مسافرت کرد، و اوقات بسیاری را در لندن گذرانید. در ۱۷۶۳ با دکتر س. جانسن ملاقات کرد، و عضو محفل او گردید، و در زندگینامه‌ای که از او نوشته، جزئیات کردار و گفتار این دیکتاتور ادب را با دقت آورده است. از آثار دیگرش گزارش جزیره‌ی کرس (۱۷۶۸) و یادداشتهای روزانه‌ی گردشی در هبریدیز با سمیوئل جانسن (۱۷۸۵) است. یادداشتهایش که در قرن ۲۰م جمع‌آوری شد تحت عناوین نامه‌های خصوصی، یادداشتهای روزانه‌ی بازول در لندن، بازول در هلند، و غیره منتشر شده است.

بازه[3] (bāze) [فارسی، گشادگی میان دو دست چون آنها را از هم بگشایند]، در اصطلاح ریاضیات، مجموعه‌ی اعداد واقع بین دو عدد مفروض، اعم از اینکه یکی از این دو عدد یا هر دو آنها را شامل باشد یا نه. اگر هر دو عدد را شامل باشد آنرا بسته و اگر یکی از آنها را شامل باشد آنرا در طرف آن عدد بسته گویند، و اصطلاح مقابل "بسته" به هر دو معنی "باز" است. مثلا بازه‌ی بسته‌ی (۵ و ۲) یعنی مجموعه‌ی اعداد بین ۲ و ۵ بانضمام این دو عدد.

بازه‌ی هور (bāzeye hur) [= دره‌ی خورشید]، آثار عهد ساسانی در کنار راه مشهد به تربت حیدریه، نزدیک رباط سفید. مشتمل است بر چهارطاقی سنگی نزدیک راه، و آثار دو قلعه‌ی استحکاماتی بنام قلعه‌پسر و قلعه‌دختر در بالای کوه بر دو جانب تنگه‌ی کوهستان.

بازیل، اسم فرانسوی: ← باسیلیوس، اسم.

بازیلیکاتا[4] (bāzilikātā)، ناحیه (۹٬۹۸۷ کمه؛ جه ۶۲۷٬۵۸۶)، ج ایتالیا؛ کرسی آن پوتنتسا. شهرهای دیگرش ملفی و ماترا است. سرزمینی کماب میباشد؛ پرورش گوسفند و بز معمولست. مشتمل بر قسمتهائی از لوکانیا و سامنیوم قدیم است. در قدیم در دست لومباردها و دولت بیزانس بود. در قرن ۱۱م ضمیمه‌ی دوک‌نشین آپولیا شد که در دست نورمانها بود.

بازیلیوس، اسم اروپائی: ← باسیلیوس، اسم.

باژ، بقول نظامی عروضی در چهار مقاله، دهی از ناحیه‌ی طبران (← طابران) که فردوسی اهل آنجا بود.

باژ [معرب آن باج] یا **زمزم** (zamzam)، زمزمه‌ی زردشتیان (یعنی خواندن ادعیه بطوریکه شنیده نشود و مفهوم نگردد)، که هنگام غذا خوردن و مراسم دینی انجام میشود.

باس[5] (فنس، = بم)، در موسیقی. ۱- بمترین نت گام. ۲- منطقه‌ی بم صدای مرد، که معمولا از فای یک (fa_1) تا فای سه (fa_3) وسعت دارد. ۳- در ارکستر، سازهائی که بمترین نتها را اجرا میکنند.

باس[6]، **تنگه‌ی**، انگل **بس** (bas)، تنگه‌ای بعرض ۱۳۰–۲۴۰ کم، بین تاسمانی و ویکتوریا، استرالیا. جورج بس، جراح و دریانورد انگلیسی، آنرا کشف کرد (۱۷۹۸)، و بدین طریق معلوم شد که، بر خلاف آنچه قبلا میپنداشتند، تاسمانی جزء قاره‌ی استرالیا نیست.

باسانو[7] (bāssāno)، شهر (جه ۱۸٬۸۳۴)، ونسی، لش ایتالیا، بر رود برنتا (brentā). در قرون وسطی جامعه‌ای آزاد بود؛ در ۱۴۰۲–۱۷۹۷ در تصرف ونیز بود. خاندان دا پونته (ملقب به باسانو)، از نقاشان، در اینجا میزیستند؛ چاپخانه‌ی معروف رموندینی (قرون ۱۷م–۱۸م) در آنجا بود. قصرها و کلیساهای آن معرف شکوه گذشته است. باسانو میدان پیروزی (۱۷۹۶) ناپلئون بر اتریش بود.

باسانو[7]، **یاکوپو** (yākopo bāssāno)، ۱۵۱۰–۹۲، نقاش ونیزی، مت باسانو. نام حقیقی او جاکومو دا پونته (jākomo dā ponte) بود. وی شاید نخستین نقاش ایتالیائی است که بصحنه‌های عادی زندگی پرداخته. بیشتر عمر خود را در زادگاهش بسر برد، و حتی تصویرهای مذهبی او آکنده از چهره‌های دهقانی و صحنه‌های خانگی است. معاصر تینتورتو بود، و نورهای تندی که با آن جنبه‌ی دراماتیک به چهره‌های خود میدهد تینتورتو را بیاد میآورد. در نمایشگاههای غالب کشورهای اروپا تصاویر بسیاری از او بجاست. میلاد مسیح (باسانو)، اخراج صرافان (گالری ملی، لندن)، بازگشت یعقوب به کنعان (ونیز)، و بشارت به شبانان (گالری ملی هنر، واشینگتن)، از کارهای نمونه‌ی اوست. پسر و پیرو ارجمند او **لئاندرو باسانو** (leāndro)، ۱۵۵۸–۱۶۲۳، است، که کارهایش در بسیاری از نمایشگاههای اروپا دیده میشود.

باس‌پیرنه[8] (bās-pirene) [= پیرنه‌ی سفلی]، ولایت (۷٬۷۱۰ کمه؛ جه ۴۲۵٬۰۱۹)، جغ فرانسه؛ کرسی آن پو.

باستانشناسی[9]، تحقیق علمی در آثار بازمانده‌ی از انسان از آغاز زندگی بشر تا دوره‌ی تاریخی جدید. بوسیله‌ی باستانشناسی موادی برای تعیین تاریخ ازمنه‌ی ماقبل تاریخ و تکمیل مدارک دوره‌ی تاریخی فراهم میشود. باستانشناس، برای کاوش و تعیین محل کاوش، و خواندن و تعبیر کردن یافته‌های کاوشی و معین کردن اندازه‌ی قدمت آنها و نگاهداری این آثار، و در صورت لزوم، تعمیر و مرمت آنها، بکومک دستیاران کارشناس، از مورخ و دیرینشناس و زمینشناس و زبانشناس و شیمیدان و گیاهشناس و معمار و مهندس و عکاس، نیازمند است. از زمانهای قدیم بتدریج موادی، مخصوصاً توسط رومیان و در دوره‌ی رنسانس، جمع‌آوری شده است. پژوهش در زندگی و فرهنگ گذشتگان، پس از پراکنده شدن یونانیان در نتیجه‌ی تسخیر قسطنطنیه بدست ترکان (۱۴۵۳) و آمدن دانشمندان یونان به ایتالیا، در این سرزمین آغاز شد، و همین امر سبب پرداختن به کاوشهائی برای یافتن حجاریهای قدیم یونانی گردید. در قرن ۱۸م، باستانشناسی یونان و روم، بوسیله‌ی کارهای ی. ی. وینکلمان و ا. ک. ویسکونتی و بوسیله‌ی حفاریهائی که در هرکولانوم و پومپئی بعمل آمد، و در قرن ۱۹م بواسطه‌ی ← مرمرهای الگینی پیشرفت کرد. تحقیق در فرهنگهای قدیم نواحی اژه با کاوشهای هاینریش شلیمان در تروا و یونان و کاوشهای سر آرثر اونز در کرت براه افتاد. در حمله‌ی ناپلئون به مصر، توجه دانشمندان فرانسوی که همراه او بودند به آثار باستانی مصر جلب شد، و این امر سبب پیدایش رشته‌ی مصرشناسی از علوم باستانشناسی گردید.

باستانشناسی شرق نزدیک سابقه‌ی ممتدی دارد. در ۱۶۲۱ سیاح ایتالیائی پیترو دلا واله از کتیبه‌های تخت جمشید چند علامت میخی نقاشی کرده با خود به اروپا برد. در ۱۶۷۴، شاردن صورتی از کتیبه‌ای را در شرح مسافرت خود به ایران گنجانید. پس از آن سیاحان و محققینی سوادهائی از کتیبه‌های تخت جمشید برداشتند، که از جمله میتوان ک. نیبور را نام برد. گئورگ فریدریش گروتفند در خواندن کتیبه‌ها کوشید. کارهای ادوارد رابینسن در جغرافیای کتاب مقدس و موفقیت راولینسن در خواندن کتیبه‌ی داریوش I در بیستون باستانشناسی شرق نزدیک را بیش از پیش مورد توجه ساخت.

(۱)Bosworth (۲)Boswell (۳)interval (۴)Basilicata (۵)bass (۶)Bass (۷)Bassano (۸)Basses-Pyrénées (۹)archaeology

از طرف دیگر، در ۱۸۴۰-۴۱ ا. ن. فلاندن فرانسوی و پ. گ. کوست فرانسوی نقشه‌ی تخت جمشید را رسم و حجاریهای جالبی کشف کردند. در ۱۸۸۵ دیولافوا و زوجه‌اش در شوش مشغول تحقیق شدند، سپس هیئتی بریاست دمرگان کاوشها را تعقیب کردند. هنوز هم حفاریها و کاوشها ادامه دارد، و هرچند یک بار آثار گرانبهائی از ادوار باستانی ایران و نواحی مجاور آن کشف میشود. باستانشناسی بین النهرین مخصوصاً در قرن ۱۹م توسعه یافت.

توضیح علمی در باره‌ی یافته‌های ماقبل تاریخ از سال ۱۸۳۲ آغاز میشود که یکی از باستانشناسان دانمارکی فرهنگ و تمدن صنعتی بشر را بر پایه‌ی مواد و مصالحی که از آنها بعنوان سلاح و افزار کار در زندگی استفاده میشده است به دوره‌های مختلف تقسیم کرد. این دوره‌ها عبارتست از عصر حجر قدیم، عصر حجر جدید، عصر مفرغ، و عصر آهن. صحت توالی این عصرهای فرهنگی در بیشتر نواحی زمین، امروزه بطور کلی مقبول است، و این تقسیم در درجه‌ی اول نماینده‌ی وضع زندگی مردم در عصرهای متوالی است، نه نماینده‌ی تقسیم زمانی. در نواحی مختلف این عصرها با یکدیگر همزمان نیستند، و نیز طول هر عصر در همه جا بیک اندازه نیست. قسمتی از افریقا هنوز در عصر حجر جدید است، و قسمتهای دورافتاده‌ی سیبریه در عصر مفرغ. بعضی از اقوام بلافاصله از مرحله‌ی حجری به مرحله‌ی مفرغی درآمده‌اند. مطالعه و تحقیق در زمانهای گذشته در امریکا مخصوصاً با توجه به زندگی بقایای بومیان اصلی ترقی فراوان کرده است. از کارهای باستانشناسی امریکا میتوان تحقیقات در باره‌ی اقوام مایا (امریکای مرکزی) و آزتک و تولتک (مکزیک) و اینکا (امریکای جنوبی) را نام برد.

باس‌تر[1] (bās-ter) [فنس.= زمین پست]، بندر (جه ۱۱٬۸۳۷). کرسی گوادلوپ، هند غربی فرانسه.

باستر[2] (bāster)، شهر (جه در ۱۹۵۷ تخمیناً ۱۲٬۰۶۹)، کرسی سنت کیتس، جزایر بادپناه، هند غربی بریتانیا.

باستن[3] (bāstən)، برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین صورت بشناسید به بستن (boston) که ضبط فارسی رایج آنست رجوع کنید.

باستونی[4] (bāstony)، شهر (جه ۵٬۴۲۲)، ایالت لوکزامبورگ، ج‌ش بلژیک، در آردن. از میدان‌های نبرد پیشامدگی در جج II بود.

باستیا[5] (bāstiā)، شهر (جه ۳۷٬۱۲۲)، لش جزیره‌ی کرس، فرانسه؛ دریابندر و عمده‌ترین مرکز تجارتی جزیره. تا ۱۷۹۱ پایتخت کرس بود. قلعه‌ی قدیمی دارد.

باستیان[6]، **آدولف** (ādolf bāstiān)، ۱۸۲۶-۱۹۰۵، مردمشناس آلمانی که اغلب پدر نژادشناسی خوانده میشود. در استرالیا و آسیا و امریکا و افریقا سیاحتها کرد. مشاهدات خود را در باب مردم و فرهنگها در کتاب انسان در تاریخ (۱۸۶۰) گرد آورد. قریب ۶۰ اثر در باب جنبه‌های مختلف مردمشناسی ازو بجا مانده است. خدماتش به علم ارزش بسیار دارد.

باستیداس[7]، **رودریگو د** (rodrigo de bāsti-dās)، ح ۱۴۶۰-۱۵۲۶، کشورگشای اسپانیائی در کولومبیا. مصب ماگدالنا را کشف (۱۵۰۱) و سانتا مارتا را تأسیس کرد (۱۵۲۵).

باستیل[8] (bāstil)، زندان پیشین دولتی در پاریس، فرانسه. در ح ۱۳۶۹ بعنوان قلعه ساخته شد؛ در ۱۷۸۹ ویران گشت. مرد آهنین‌نقاب و ولتر در آنجا زندانی بودند. با اینکه داستانهای هراسناک از باستیل گفته‌اند، با اغلب زندانیان سیاسی در آنجا بملایمت رفتار میشد. در ۱۴ ژوئیه‌ی ۱۷۸۹، جمعی از مردم پاریس که به برکناری نکر اعتراض داشتند به باستیل حمله‌ی سختی کردند. این روز، که آغاز انقلاب فرانسه است، روز جشن ملی جمهوری فرانسه شد.

باسزالپ[9] (bāszālp) [= آلپهای سفلی]، **ولایت** (۶٬۹۸۸ کمم؛ جه ۸۴٬۳۳۵)، ج‌ش فرانسه، در پرووانس؛ کرسی آن دینی.

باسک (bāsk)، دهستان (جه ۲۴٬۶۷۰)، ج‌ش بخش سردشت، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار مرز عراق؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. کوهستانی و جنگلی است. از زاب صغیر مشروب میشود.

باسک[10]، **ایالات**، اسپانیولی **واسکونگاداس** (vās-kongādās)، عربی **بشکنش** (baškoneš)، ناحیه، ل اسپانیا، ج خلیج بیسکی. از لش با فرانسه هم‌مرز است. شهرهای عمده‌اش بیلبائو، سان سباستیان، و ویتوریا است. معادن آهن و سرب و مس، و صنایع کشتیسازی و ماهیگیری دارد. اکثر سکنه‌ی آن از باسکها هستند.

پیش از تسلط رومیان بر اسپانیا و گل، قلمرو باسکها در ل و ج توسعه‌ی بیشتری داشت. باسک‌های قسمت مرکزی ناحیه‌ی باسک‌نشین با رومیان و ویزیگوتها و مورها (اعراب) و فرانکها جنگیدند، و دست آنها را از قلمرو خود دور کردند. در ۷۷۸ سپاهیان شارلمانی را در رونسوو نابود کردند، و رولان را بقتل رساندند، و استیلای موقت شارلمانی را پایان دادند. در ۶۰۱ در گاسکونی دوکنشینی تأسیس کردند، که در قرن نهم تجزیه شد، ولی در ۸۲۴ دولتی در ناوار تشکیل دادند؛ در دوره‌ی سانچوی III تقریباً تمام باسکها تحت لوای واحد درآمدند (۱۰۰۰-۱۰۳۵). پس از استیلای کاستیل بر گیپوثکوئا (در ۱۲۰۰)، آلاوا (در ۱۳۳۲)، ویثکایا (در ۱۳۷۰)، و بیشتر ناوار (در ۱۵۱۲)، باسکها استقلال خود را از دست دادند، ولی حقوق دموکراتیک قدیمی خود را محفوظ داشتند. انجمنهای آنان در گرنیکا مشهور است. در ۱۸۷۳، بسبب پشتیبانی باسکها از کارلوسیان در جنگهای کارلوسیان، امتیازات آنها ملغی شد. در ۱۹۳۶، سه ایالت باسک خودمختاری یافتند. در مقابل فرانکو سخت مقاومت کردند، و در ۱۹۳۷ که وی بر آنها پیروز شد، خودمختاری آنان را لغو کرد.

باسک[10]، **زبان**، از زبانهای مستقلی که ارتباط آن با سایر زبانها آشکار نیست، و در ناحیه‌ی کوچکی نزدیک سرحد فرانسه و اسپانیا بآن سخن میگویند. بعضی کوشیده‌اند تا میان این زبان و زبانهای قفقازی رابطه‌ای استنباط نمایند.

باسک، قوم: ← باسکها.

باسکرویل[11]، **هاوارد** (hāward bāskervil)، ۱۸۸۵-۱۹۰۹، معلم امریکائی مدرسه‌ی امریکائی تبریز؛ مت ایالت نبراسکا (کشمد). در دانشگاه پرینستن فارغ التحصیل گشت، و بعنوان معلم پسرانه‌ی مرسلین تبریز آمد. اما در آنجا بسبب همدردی با آزادیخواهان بصفوف مجاهدین پیوست، و عده‌ای را تعلیم و مشق نظام داد. در ۱۹ آوریل ۱۹۰۹، هنگامی که در رأس عده‌ای از شاگردان و تربیت‌یافتگان ایرانی خویش برای شکستن خط محاصره‌ی تبریز میجنگید مجروح و مقتول شد.

باسکها[12] (bāsk.hā) یا **قوم باسک**، مردمی که اصل آنها معلوم نیست، و در قسمتهائی از ل اسپانیا و ج‌غ فرانسه سکنی دارند، و هنوز بزبان قدیم خود (← باسک، زبان)، که به هیچیک از زبانهائی که میشناسیم بستگی ندارد، تکلم میکنند. باسکها را قدیمترین مردم اروپا شمرده‌اند، و احتمالاً آنانرا از اعقاب انسان کرومانیون دانسته اند، که پیش از ایبریان به اسپانیا آمده‌اند؛ برخی نیز احتمال داده‌اند که باسکها از بقایای ایبریان هستند. باسکها مردمی چوپان و دهقان و ماهیگیر، و در مذهب کاتولیک سخت متعصب اند. امروزه ح ۱٬۵۵۰٬۰۰۰ تن باسک در قسمت اسپانیائی ناوار و در ← ایالات باسک، ح ۲۰۰٬۰۰۰ تن در ج‌غ فرانسه (نواحی لابور، سول، و ناوار سفلی)، و ح ۲۵۰٬۰۰۰ تن در سایر نقاط زمین زندگی میکنند. برای تاریخ آنها ← باسک، ایالات.

باسمنج (bāsmenj)، ده (جه ۳٬۳۷۳ سة ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۹ کیلومتری ج‌ش بستان‌آباد، سر راه شوسه‌ی تبریز به تهران.

باسمه، برگ نیمکوب نیل: ← وسمه.

باسوتو[13] (bāsuto) یا **سوتو**[14] (suto)، نام مردم بانتوزبان افریقای جنوبی که در باسوتولند و نواحی مجاور آن از اتحادیه‌ی افریقای جنوبی سکنی دارند. عده‌ی آنها را ح ۸۰۰٬۰۰۰ تخمین کرده‌اند.

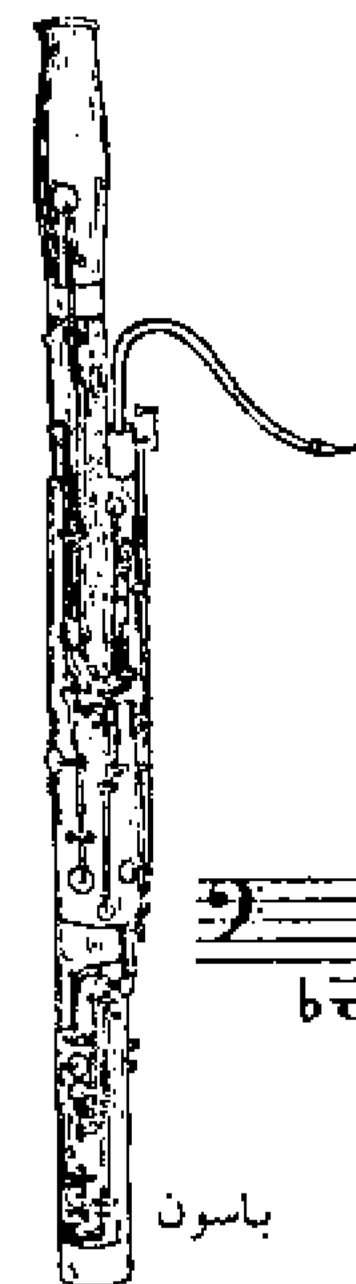
باسوتولند[15] (bāsutoland)، مستعمره‌ی (۳۰٬۳۴۴ کمم؛ جه ۶۴۳٬۰۰۰ که ح ۲٬۰۰۰ تن از آنها اروپائی هستند) بریتانیا، محصور در اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ کرسی آن مزرو (mazeru). کوهستانی است؛ کوههای دراکنزبرگ در طول مرز شرقی آن واقعست. پیش از ۱۸۰۰ بیشتر آن غیر مسکون بود. ملت باسوتو، که اکثریت سکنه‌ی آنرا تشکیل میدهند، در سالهای ۱۸۱۵-۳۱ از بقایای قبایلی که بسبب حملات اقوام زولو و ماتابله متفرق شده بودند تشکیل یافت. اول بار در ۱۸۴۳ تحت حمایت بریتانیا درآمد. در ۱۸۶۸ جزء مستعمره‌ی کاپ شد. از ۱۸۸۴ تحت اداره‌ی مستقیم دولت بریتانیا است.

باسومپیر[16]، **بارون فرانسوا دو** (bāron frāN-*

(۱)Basse-Terre (۲)Basseterre (۳)Boston (۴)Bastogne (۵)Bastia (۶)Bastian (۷)Bastidas (۸)Bastille (۹)Basses-Alpes (۱۰)Basque (۱۱)Baskerville (۱۲)Basques (۱۳)Basuto (۱۴)Suto (۱۵)Basutoland (۱۶)Bassompierre

(suā dë bāsoMpier)، ۱۵۷۹–۱۶۴۶، مارشال فرانسه. در خدمت هانری IV بود؛ بعدها با هوگنوها جنگید (۱۶۲۱–۲۲، ۱۶۲۷–۲۸). بسبب مخالفت با ریشلیو در باستیل محبوس شد (۱۶۳۱–۴۳). تذکرههائی نوشته است.

باسون[1] (bāson؛ از فنس)، ایتالیائی فاگوتو (fāgotto)، ساز بادی چوبی که از نظر ساختمان شبیه به اوبوا است. در قرن ۱۵م در ایتالیا وجود داشت، و در ۱۵۳۹ توسط اسقف آفرانیو (āfrānio) رایج گردید. باسون دارای کلیدهای متعددی است که به وسیلهٔ آنها صداها را تغییر میدهند، و به وسیلهٔ قمیشی (← قمیش) مرکب از دو تیغهٔ نیی بصدا درمیآید. باسون در ارکستر سمفونیک دارای ارزش بسیاری است. ← سازهای بادی.


باسون

باسیل: ← باکتریها.

باسیلی (bāsili)، منسوب یا مربوط به باسیلیوس کبیر یا به نظام او؛ ← باسیلیان.

باسیلیان (bāsiliān) یا **راهبان باسیلی**[2]، راهبان کلیسای شرقی که پیرو نظام قدیس باسیلیوس کبیر اند. در حجرههای محقر و بدون حکومت مرکزی بسر میبرند. اصلاحات تئودوروس ستودیومی (قرن ۹م) باین فرقه جان تازه بخشید. دیرهای مهم آنان در کوه آتوس و کوه سینا است.

باسیلیوس (bāsilius)، اسم لاتینی (املای اصلی *Basilius*) برای مرد. معادل آلمانی، دانمارکی، هلندی، و سوئدی آن بازیلیوس (املای اصلی *Basilius*)، معادل فرانسوی آن بازیل (bāzil؛ املای اصلی *Basile*)، و معادل انگلیسی آن بزیل (bazil؛ املای اصلی *Basil*) است. ضبط عربی آن بسیل (basil) میباشد.

باسیلیوس[3] **I** (bāsiliuse) یا **باسیلیوس مقدونی** (maqduni)، ح ۸۱۳–۸۶، امپراطور (۸۶۷–۸۶) بیزانس. در ح ۸۵۶ مورد توجه امپراطور میخائیل III واقع شد، و امپراطور بمناسبت هیکلش او را ندیم بزم خود کرد. باصرار وی، میخائیل او را شریک خود در امپراطوری کرد (۸۶۶). بعداً میخائیل را بقتل رسانید، و خود بامپراطوری نشست، و باین ترتیب، سلسلهٔ مقدونی امپراطوری روم شرقی را، که دو قرن دوام یافت، تأسیس نمود. فرمانروائی لایق بود. مالیه را اصلاح کرد، و برای نو کردن قوانین یوستینیانوس I قانوننامهٔ جدیدی آورد، و طبقهٔ فقیر را مورد حمایت قرار داد، و اعتبار نظامی امپراطوری را تجدید کرد. در عهد وی، هنر و معماری بیزانس وارد دومین عصر طلائی خود گردید. واقعهٔ عمدهٔ زمان او اختلاف بین کلیسای روم با کلیسای شرق بود. ایگناتیوس قسطنطنیی را به بطرکی بازگردانید (۸۶۷).

باسیلیوس[3] **II** (bāsiliuse)، معروف به **بلغارکش** (bolqār.koš)، ح ۹۵۸–۱۰۲۵، امپراطور (۹۷۶–۱۰۲۵) بیزانس. با برادرش، قسطنطین VIII، اسماً جانشین پدر خود رومانوس II گردید (۹۶۳)، ولی در دورهٔ طغیان نیکفوروس II و یوحنای I دستش از حکومت کوتاه بود. از ۹۷۶ عملا حکومت در دست وی بود، و برادر بدکارش از امپراطوری جز نام نداشت. شورشهای ملاکین را فرونشاند، و قوانین رومانوس I را که بر ضد آنها بود تقویت کرد. بلغارستان را مقهور و ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت (۱۰۱۸)، و مرز شرقی امپراطوری را تا قفقاز پیش برد.

باسیلیوس[3]**، قدیس** (bāsilius)، ← باسیلیوس کبیر، قدیس.

باسیلیوس کبیر[4]**، قدیس** (qeddis bāsiliuse)، ح ۳۳۰–۷۹، نخستکشیش یونانی، اسقف قیصریه در کاپادوکیا، مجتهد کلیسا، و یکی از آباء چهارگانهٔ کلیسای یونانی (← آباء کلیسا). قسمت اعظم مقررات دوگانهٔ باسیلیان از اوست. از آثار دیگرش در باب روح القدس و بر ضد الونومیوس است، که هر دو در دفاع از نظام کاتولیکی است.

باشان[5] (bāšān) [عبری، = خاک سبک]، در کتاب مقدس، ناحیهای در ش رود اردن، که بجهت گلههای گاو و گوسفند معروف بود (اعداد ۳۳.۲۱؛ تثنیه ۳؛ دوم پادشاهان ۳۳.۱۰؛ مزامیر ۱۲.۲۲؛ ۱۵.۶۸؛ عاموس ۱.۴).

باشت (bāšt)، نام بخشی از شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان)، که در آبان ماه ۱۳۳۸ هش تشکیل گردید. مشتمل بر دهستان باشت (۳۹ آبادی) است.

باشتین (bāštin)، ده، ← بیهق.

باشتین، دهستان (جه ۱۰۹'۴۶)، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۷ (۱) آبادی. راه شوسهٔ تهران به مشهد از این دهستان میگذرد.

باشقیر: ← باشقیرستان.

باشقیرستان[6] (bāšqirestān)، نام رسمی آن **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی باشقیر**، کشور خودمختار (۱۴۳٬۵۰۰ کمم؛ جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳٬۲۲۳٬۰۰۰)، ش جمشسر اروپائی، در دامنههای غربی کوههای اورال و در ج آنها؛ کرسیش اوفا. ناحیهای است زراعتی، و دارای معادن آهن، مس، منگنز، طلا، کروم، سرب، نفت، و بوکسیت. باشقیرها (۲۴٪ سکنه) مسلمان و ترکزبان هستند و از ۱۵۵۶ تابع روسیه بودهاند؛ باقی سکنه بیشتر (۴۰٪) روس و نژاد مختلط ترک و تاتار هستند.

باشقیرها: ← باشقیرستان.

باشکیرتسف[7]**، ماری** (māri bāškirtsef)، ۱۸۶۰–۸۴، خاطرهنویس و نقاش فرانسوی، مت روسیه. دوران کودکی را در تفرجگاههای ایتالیا و فرانسه گذرانید. نوشتن دفتر خاطراتی را که بوی شهرت بخشیده در ۱۲ سالگی آغاز کرد. این دفتر نمودار صادقانهٔ حالات کودک زودرس و خودخواهی است که جنون شهرت و محبوبیت بسر دارد. برای کسب شهرت، نخست بآموختن آواز پرداخت، و چون در اینکار توفیقی نیافت در پاریس دست بآموختن نقاشی زد. چند تصویر از کارهای او را در یکی از نمایشگاههای پاریس آویختند؛ صورتی که از خود ساخته اکنون در موزهٔ نیس است. نامههائی بمردان بزرگ زمان خود نوشت، و از میان آنان تنها موپاسان بنامهنگاری با او ادامه داد. قسمتهائی از دفتر خاطرات او در ۱۸۹۰ به انگلیسی و فرانسه، و نامههایش در ۱۸۹۱ انتشار یافت.

باشگاه هواپیمائی (ایران) در ۱۳۱۸ هش تأسیس شد، و منظور اصلی آن آشنا ساختن جوانان کشور بامور هواپیمائی بود. بتوسط شش هیئت (مدیره، فنی، عمومی، مالی، تبلیغاتی، و بازرسی) اداره میشد. تا شهریور ۱۳۲۰ هش فعالیت قابل توجهی داشت، و عدهای خلبان پسر و دختر تربیت کرد (اولین خانمهای خلبان ایرانی، اینا آوشید و عفت تجارتچی، جزء آنها بودند). پس از آن از فعالیت باشگاه کاسته شد، و فقط با خرید ۲۵ هواپیمای مشقی بتربیت خلبان همت گماشت. در ۱۳۲۸ هش در سازمان باشگاه تجدید نظر شد، و فعالیت خود را از سر گرفت. طبق قراردادی که با وزارت پست و تلگراف منعقد کرد، حمل پست هوائی را در سرتاسر کشور عهدهدار گردید. در مهر ۱۳۳۵ هش مجدداً در هیئت رئیسهٔ آن تغییراتی بعمل آمد، و باشگاه شروع به اقدامات تازهای کرده است. سرپرستی آن با والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی است.

باشی، رئیس صنف یا رسته، ← کدخدا؛ اصناف.

باشیگری: ← کدخدا.

باصر[8] (bāsar) [عبری، = کانه]، شهر، ش اردن. از مراکز بستنشینی بود (تثنیه ۴۳.۴؛ یوشع ۸.۲۰؛ ۳۶.۲۱).

باصری، ایل (bāseri)، از ایلات خمسهٔ فارس، دارای ۱٬۸۵۴ خانوار (ح ۱۲٬۶۰۰ نفر)، ساکن فارس. قشلاقشان در اطراف جویم و کربال، و ییلاقشان در اطراف ایزدخواست و مرودشت و رامجرد و بیضا است.

باطلاق: ← باتلاق.

باطنیان (bāteniān) یا **باطنیه** (bāteniyye)، نامی که بالاخص به فرقهٔ اسماعیلیه و بطور کلی به بعضی از فرقههائی که بقول خود به باطن کلام خدا توجه داشتند، و معانی ظاهری را در مقابل معانی باطنی بچیزی نمیشمردند، اطلاق میشد. بدین ترتیب، نام باطنی به فرقههای گوناگون متباین اطلاق میگردید، و استعمال آن حتی در مورد نویسندگان و متفکرین نیز تعمیم یافت، و عدهای از صوفیه و فلاسفهای مانند ابن رشد باطنی خوانده شدند.

باطنیه: ← باطنیان؛ اسماعیلیه.

باطوم[9] (bātum)، سابقاً **باطومی**، شهر (جه ۷۰٬۸۰۷)، کرسی جخشم آجارستان، جشم گرجستان، بر دریای سیاه. لولههای نفت آنرا به باکو متصل میکنند؛ از مراکز عمدهٔ تصفیه و حمل نفت است. بواسطهٔ زیبائی و باغ نباتاتش شهرت دارد. در

(۱)basson (فنس); bassoon (انگا) (۲)Basilian monks (۳)Basil (۴)Basil the Great (۵)Bashan (۶)Bashkir (۷)Bashkirtsev (۸)Bezer (۹)Batum

قرون ۱۷م و ۱۸م گاهی در تصرف روسها و گاه در تصرف ترکهای عثمانی بود؛ در ۱۸۷۸ بتصرف روسیه درآمد.

باغان، دهستان (جه ۲۹۰‘۶؛)، شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. راه شوسهٔ قوچان به بجنورد از آن میگذرد. مرکزش **باغان** (جه ۶۸۶ سش ۱۳۳۵ هش).

باغبانی، رشته‌ای از کشاورزی مشتمل بر کشت نباتات زینتی، درختان میوه، و سبزیجات، و تهیهٔ نقشهٔ باغ. مردم دوران ماقبل تاریخ باغبانی میدانستند، ولی باغبانی رسمی ابتدا در اراضی قابل آبیاری مشرق‌زمین رواج یافت؛ صلیبیون طرز عمل شرقی را به اروپا انتقال دادند. در ایران، ادارهٔ باغبانی وزارت کشاورزی، بنگاههای کشاورزی، دانشکده‌های کشاورزی، و مزارع آزمایشی، در وارد کردن و ترویج انواع خوب نباتات اقدام نموده‌اند.

باغ بهادران (bāqe bahādorān)، ده (جه ~۳‘؛ 000)، دهستان آیدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۲۷ کیلومتری جغ فلاورجان، کنار زاینده‌رود.

باغچه‌سرای[۱]، شهر (جه ح 10‘000)، اوکرائین، در ج ناحیهٔ کریمه، بفاصلهٔ ۳۲ کیلومتری سواستوپول. در تمام دورهٔ (ح ۱۴۲۳–۱۷۸۳) سلطنت سلسلهٔ خانهای تاتاری گرای (geray) بر کریمه، پایتخت خان‌نشین کریمه بود. در مرکز شهر کاخ معروف خانها (خان‌سرا) قرار دارد، که در ۱۵۱۹ ساخته شد، در هجوم ۱۷۳۶ روسها ویران گردید، و برای بازدید کاترین II از کریمه تجدید شد. مقبره‌های متعدد خانها و مساجد و کاخهای عالی دارد.

باغ‌چین (bāqcin)، ده (جه ح ۱‘۸۸۰؛)، بخش حومهٔ شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ ۸ کیلومتری لغ بجنورد.

باغ زندان، ده (جه ۱‘۹۷۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان زیراستاق، بخش حومهٔ شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، ۲ کیلومتری ش شاهرود.

باغ سنگستانی[۲]، باغی که میان تخته‌سنگهائی، بوضع طبیعی یا با ترتیب مصنوعی، فراهم شده باشد. میان سنگها، با عمق کافی، خاک میریزند تا ریشه‌ها بتوانند فرو روند. نباتات کوهستانی و بوته‌های کوتاه و نباتات علفی مناسب این گونه باغها است.

باغشاه فین (fin)، باغ سلطنتی دوران صفویه، در فین، کاشان. شاه سلیمان اول در مظهر چشمهٔ فین استخر و مقتم آب نیز ساخت. ابنیهٔ داخل باغ از شاهان صفوی، و فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار است. حمام کوچک آن مقتل میرزا تقی خان امیر کبیر است.

باغ قوشخانه، اصفهان: ← منار طوقچی، در مقالهٔ منار.

باغک (bāqak)، دهستان (جه ح ۵‘۸۰۰؛)، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. مرکزش، **باغک** (جه ۱‘۵۵۸ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری لغ اهرم واقعست.

باغ گیاهان: ← باغ نباتات.

باغ ملک (bāqe malek)، دهستان (جه ۲‘۵۰۰؛)، بخش باغ ملک، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. بخش **باغ ملک** (مشتمل بر دهستان باغ ملک)، بنام **جانکی** (jānaki) (جانکی گرمسیری)، بموجب قتک (۱۳۱۶ هش) جزء بخشهای شهرستان اهواز تشکیل گردید؛ در آبان ۱۳۲۶ هش نامش به باغ ملک تبدیل شد؛ پس از تشکیل (بهمن ۱۳۳۲) فرمانداری بختیاری و چهار محال، از اهواز منتزع و جزء آن فرمانداری گردید. مرکزش، **باغ ملک** (جه ۱‘۱۸۸ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵۰ کیلومتری لش اهواز است.

باغ نباتات[۳] یا **باغ گیاهان،** باغی که درختان و گیاهان را برای مطالعات علمی و نمایش دادن در آن پرورش میدهند. باغهای نباتات عموماً نزدیک شهرهای بزرگ و دارای کتابخانه و مجموعه‌های گیاهان است. نیز ← **کیو گاردنز؛ هرباریوم.**

باغ وحش[۴]، باغهای عمومی یا خصوصی برای نگاهداری و نمایش دادن و تحقیق در انواع مختلف حیوانات. در چین و مصر و روم باغهائی برای نگاهداری حیوانات وجود داشته است. در قرون وسطی فرمانروایان اروپا باغ وحشهای خصوصی داشتند که بعضی از آنها بعدها هستهٔ اصلی باغ وحش‌های کنونی کشورهای بزرگ شد. اغلب شهرهای بزرگ دنیا باغ وحش دارند.

باغین (bāqin)، دهستان (جه ح ۵‘۲۴۰؛)، غ بخش حومهٔ شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. قسمتی از زمین‌های آن توسط رود چاری مشروب میشود. در اطرافش تپه‌های ریگ روان وجود دارد که هنگام وزش باد مزارع و منازل سر راه را خسارت میرساند. مرکزش، **باغین** (جه ۲‘۶۷۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۹ کیلومتری جغ کرمان بر سر سه‌راه کرمان و یزد و بندر عباس واقعست.

بافت (bāft)، بخش (جه ۴۷‘۴۰۰؛)، ش شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۴۳ (؟) آبادی. از ل و ش بین کوهها محصور است. رودهای آن از ارتفاعات شمالی (کوههای لالهزار، شاه، و بیدخوان) سرچشمه میگیرند، و بطرف شرق جاری شده بنام هلیل‌رود وارد جیرفت میشوند. در کوهستانها کتیرا، زیره، بادام، ارجن، و بنه یافت میشود. محصولش قالی، کرک، زیره، و چوب است. در دیماه ۱۳۲۳ هش تابع شهرستان جدید التأسیس سیرجان شد. مرکزش، **بافت** (جه ۳‘۸۶۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲۲ کیلومتری ش سیرجان است.

بافت یا **نسج** (nasj)، در زیستشناسی، مجموعهٔ سلولهائی که، بمناسبت انجام دادن عمل مخصوصی، شکل و ساختمان آنها بیکدیگر شبیه است، و بوسیلهٔ جدار سلولها (در نباتات) یا مادهٔ بین سلولی (در حیوانات) بهم مرتبط اند. بافتها را میتوان بر حسب عملشان تقسیم‌بندی کرد. از اقسام بافتهای حیوانی بافت پوششی، بافت پیوندی یا ملتحمه (moltaheme)، بافت خونی، بافت عضلانی، و بافت عصبی را میتوان نام برد. **بافت پوششی** تمام سطح خارجی بدن و سطح داخلی اعضا را میپوشاند، و بعبارت دیگر، بمنزلهٔ پوشش داخلی و خارجی بدن است. بافت پوششی ممکن است ساده (یک طبقه سلول) یا مطبق باشد. بافتهای جدار مویرگها و جدار داخلی قلب و پوشش داخلی روده و معده ساده اند، و بشرهٔ پوست بدن مطبق است. بافت غده‌ای از اقسام بافت پوششی است. **بافت پیوندی یا ملتحمه** سلولهائی بشکل ستاره دارد، و دارای مادهٔ بین سلولی است، که در آن، علاوه بر سلولهای بافت، الیافی نیز قرار دارند. بافت پیوندی وسیلهٔ ارتباط بافتهای مختلف بیکدیگر است، و در واقع تکیه‌گاه آلات و اعضا میباشد. بافت موسوم به مخاط (moxāt) در واقع مجموعهٔ یک آستر پیوندی و یک رویهٔ پوششی است. منشأ بافتهای غضروفی (← **غضروف**) و استخوانی (← **استخوان**) همان بافت پیوندی است. نیز ← **خون؛ عضله؛ سلسلهٔ اعصاب.**

بافران (bāfrān)، ده (جه ۱‘۴۸۱ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان نائین، ۵۰ کیلومتری جش نائین.

بافق (bāfq)، بخش (جه ۱۴‘۲۷۰؛)، ش شهرستان یزد، استان دهم، مرکب از دو دهستان حومه (۲۴؛ آبادی) و بهاباد (۲۶؛ آبادی). از ل به کویر لوت محدود است. رود شور، که از ارتفاعات شهرستان کرمان سرچشمه میگیرد، به **کویر بافق** در مرکز این بخش میریزد. محصولش گندم، جو، خرما، پنبه، و روناس است. معادن آهن، سرب، و روی دارد. مرکزش، **بافق** (جه ۴‘۵۵۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۰۰ کیلومتری جش یزد واقعست. هوایش گرم و آبش کمی شور میباشد.

بافق، کویر: ← بافق.

بافن، پوینده و کاشف: ← بفین، ویلیام.

بافن[۵]، جزیرهٔ (bāfan)، انگل بفین (bafin) [بنام و. بفین]، جزیره (۵۱۲‘۱۸۵ کمم)، بزرگ‌ترین و شرقیترین جزایر مجمع‌الجزایر شمالگان، در قشم. سابقاً ارض بافن نام داشت. از نظر جغرافیائی دنبالهٔ لابرادور است، و تنگهٔ هودسن آنرا از زمینلاد جدا میسازد. در داخلش دریاچه‌های آب شیرین و در قسمت شرقی کوهها دارد. سکنهٔ آن اغلب اسکیمو هستند. اول بار م. فروبیشر آنرا پویید (۱۵۷۶–۷۸).

بافن[۵]، خلیج، انگل بفین [بنام و. بفین]، شاخهٔ قشم بین گروئنلند و مجمع الجزایر شمالگان، که بوسیلهٔ تنگهٔ دیویس (deyvis) به قطل مرتبط است. جریان دریائی لابرادور کوههای یخ بسیار بآن میآورد، و بهمین جهت کشتیرانی در آن خالی از خطر نیست.

باقر: ← امام محمد باقر.

باقر خان، معروف به **سالار ملی،** فت ح ۱۳۳۵ هق، مجاهد مشهور مشروطیت، و مدافع تبریز در قضیهٔ محاصره، و همکار ستار خان معروف. وی در مدت یازده ماه محاصرهٔ (۱۳۲۶–۱۳۲۷ هق) تبریز بوسیلهٔ قوای محمد علی شاه، در دفاع از شهر بهمراهی ستار خان و سایر مجاهدین اهتمام بسیار نمود. پس از ختم غائلهٔ تبریز و فتح تهران، مقارن جنگ بین الملل اول، همراه مهاجرین به کرمانشاه و قصر شیرین رفت، و در آنجا بقتل رسید.

باقر خان خراسکانی (xorāskāni)، از امرا و متنفذین اصفهان در اواخر دولت زندیه. علیمراد

(۱)Bakhchisarai (۲)rock garden (۳)botanic garden (۴)zoological garden (۵)Baffin

خان زند (پادشاهی ۱۱۹۶–۱۱۹۹ هق) او را لقب خانی و حکومت اصفهان داد. جعفر خان زند، در اوایل سلطنت صادق خان زند، وی را تحت الحفظ از اصفهان با خود به شیراز برد، و علیمراد خان پس از تسخیر شیراز او را خلعت داده باصفهان فرستاد. مقارن وفات علیمراد خان، وی دروازه‌های اصفهان را ببست و دعوی استقلال کرد، اما چون جعفر خان به اصفهان درآمد (ربیع الثانی ۱۱۹۸ هق)، باقر خان نخست متواری و سپس گرفتار شد. اما جعفر خان او را بخشود و از خونش درگذشت. هنگام استیلای آقا محمد خان قاجار بر اصفهان، باقر خان مورد نوازش خان قاجار واقع شد، و چون آقا محمد خان پس از دو ماه توقف در اصفهان بجانب تهران آهنگ نمود، حکومت اصفهان را به باقر خان داد. اما جعفر خان بلافاصله متوجه اصفهان شد (صفر ۱۲۰۰ هق) و باقر خان تاب مقاومت نیاورده در قلعه‌ای متحصن شد. جعفر خان قلعه را محاصره کرد و عاقبت آن را بگشاد. باقر خان گرفتار شد و بامر جعفر خان بقتل رسید.

باقریه (bāqeriyya)، فرقه‌ای از شیعه که امامت را بامام محمد باقر ع ختم‌شده میدانند و به رجعت او معتقدند.

باقلا یا **باقلی**، گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع فابا (*Faba*) که دانه‌های خوراکی دارد.

باقلانی (bāqellāni)، شهرت قاضی **ابوبکر محمد ابن طیب**، فت ۴۰۳ هق، از بزرگان متکلمین عهد عضدالدوله‌ی دیلمی، و از رؤسای اشعریه؛ مت بصره. چون پدرش باقلافروش بود به باقلانی معروف شد. در بغداد سکنی داشت. به جدل و مناظره مشهور بود. از آثارش اعجاز القرآن، الانصاف، کشف اسرار الباطنیه، و هدایة المسترشدین است.

باقلای سنت اینیاس: ← پاپیته.

باقلای قبطی: ← ترمس، گیاه.

باقلوا (bāqlavā)، نوعی شیرینی معروف ایرانی که در طبخ آن لواش آرد گندم، بادام، قند، و پسته بکار میرود.

باقلی: ← باقلا.

باک[1]، **پرل سایدنستریکر** (pērl sāydənstrikər bāk)، ۱۸۹۲–، بانوی رمان‌نویس امریکائی. مدتهای مدیدی در چین از مبلغین بود. سعی بسیار در تحکیم حسن تفاهم بین شرق و غرب بعمل آورد. بیشتر داستانهایش (خاصه خاک خوب، ۱۹۳۱؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۴۵ هش) زندگی چینی را مجسم میسازد. جایزه‌ی ادبی ۱۹۳۸ نوبل باو اعطا شد.

باکالیجار کوهی (bākālijār) [باکالیجار، پسر ویهان (veyhān)]، از مشاهیر و رجال دولت آل زیار؛ خال فلک المعالی منوچهر ابن قابوس. بعد از وفات منوچهر، بسبب خردسالی پسرش انوشیروان ابن منوچهر، یک‌چند زمام امور در دست او بود. باکالیجار یک بار نیز بر مسعود I غزنوی عصیان کرد (۴۲۵)، اما مسعود لشکر به گرگان برد، و او را تنبیه نمود (۴۲۶ هق). در سنه‌ی ۴۳۳ هق، باکالیجار را انوشیروان از کار برکنار کرد، و خود زمام امور را در دست گرفت.

باکالیجار مرزبان، صمصام‌الدوله: ← صمصام الدوله‌ی دیلمی.

باکالیجار مرزبان، عمادالدین: ← عمادالدین دیلمی.

باکانالیا[2] (bākkānāliā)، در دین روم، جشنی بافتخار **باکوس**. اوایل جنبه‌ی دینی داشت، ولی بعداً بمجالس عیاشی و میگساری تبدیل، و لهذا غیر قانونی شناخته شد.

باکانت‌ها[3] (bākānt.hā)، ید باکخای (bākxāy)، در دینهای یونان و روم، زنان پرستنده‌ی **باکوس**



باکانت

یا **دیونوسوس**. مناسک پنهانی آنها، که با بیخودی دیوانه‌وار بعمل میآمد، متضمن میگساری و موسیقی گرم هیجان‌انگیز بود. یونانیان آنانرا مایناداس (māynādes) نیز میگفتند.

باکتری (bākteri): ← باکتریها.

باکتریا (bāktriā) یا **باکتریانا** (bāktriānā)، نام قدیمی سرزمین میان رشته‌کوههای هندوکش و آمو دریا، که مرکز آن باکترا (بلخ کنونی) بود؛ در کتیبه‌های ایرانی نام آن بصورت باختری (bāxtri) آمده است. سرزمینی کوهستانی و دارای اقلیم معتدل و آب فراوان است، و اراضی آن بسیار حاصلخیز میباشد. باکتریا و نواحی مجاور آن در زیر فرمان سلاطین کوچکی بود که ویشتاسپ، حامی زردشت، یکی از ایشان بود. پس از آن احتمالاً بتصرف مادها درآمد، و سپس جزو امپراطوری هخامنشی شد. اسکندر مقدونی باکتریا را بسهولت فتح کرد، و باکتریا یکی از ایالات مقدونیه گردید، و پس از آن به سلاطین سلوکی آسیا منتقل شد، و فرهنگ و زبان یونانی در آنجا رواج یافت. در ح ۲۵۵ قم، دیودوتوس، حاکم باکتریا استقلال خود را اعلام کرد، و سغدیانا را متصرف شد، و مملکتی تأسیس نمود. جانشینان او قسمتهائی از ش ایران و دره‌ی سند را نیز مسخر کردند، و دولت یونانی بزرگی تشکیل دادند. این دولت دوام چندان نکرد، ولی بوسیله‌ی آن، هنر یونانی به افغانستان و هند راه یافت. با برآمدن اشکانیان، ضعف دولت باکتریا آشکار شد. مهرداد I و فرهاد II به کشورگشائی پرداختند. در جانب شمال سکاها وارد میدان شدند، و در ۱۳۹ قم باکتریا را تصرف کردند، و تنها فرمانروایان یونانی سرزمین هند مدت کمی بر جای ماندند. ولی در نیمه‌ی قرن اول قم تمام شرق ایران و غرب هند در تصرف امپراطوری هندوسکائی بود، که شاهان آن در سکه‌ها خود را کوشان مینامیدند. بزرگترین شاه این سلسله، کانیشکا (ح ۱۲۳–۱۵۳)، حامی بزرگ مذهب بودائی بود. در قرن سوم میلادی دولت کوشان رو بزوال رفت؛ در حدود ۳۲۰ بم امپراطوری گوپتا در هند تشکیل گردید، و دولت کوشانی منحصر به ایران شرقی شد، و در آنجا نیز با سلاطین ساسانی در جنگ بود. در قرن پنجم هفتالیان از شرق بر باکتریا تاخته و آن را متصرف شدند، و پس از ایشان، ترکان، که نخستین بار نامشان در حدود ۵۶۰ در تاریخ وارد میشود، نواحی شمال جیحون را تسخیر کردند. با برافتادن دولت ساسانی، علاوه بر ایران، تمام باکتریا تا رود سیحون مسخر مسلمانان گردید. ← بلخ.

باکتریخوار[4] (bākteri.xār)، نام هر یک از ذرات بسیار ریزی که تباه‌کننده‌ی باکتریها هستند؛ و بسیار ساده‌تر از سلول، و شبیه ویروسها و زن میباشند. باکتریخوارها مرکب از اسید نوکلئیک و پروتئین هستند. با میکروسکوپ الکترونی می‌توان آنها را دید. هر باکتریخوار سلول باکتری را فاسد میکند؛ سوخت و ساز سلول را مختل می‌سازد، و باعث میشود که در سلول، بجای محتویات عادی سلولی، ذرات باکتریخوار تولید شود؛ سرانجام، سلول میشکافد، و باکتریخوارهای تازه از آن بیرون میآیند. تا کنون چندین قسم باکتری‌خوار شناخته شده است؛ هر قسم روی باکتری مخصوصی عمل میکند.

باکتریها[5] (bākteri.hā؛ از فنس)، موجودات زنده‌ی بسیار ریز یک‌سلولی که آنها را جزو گیاهان از رده‌ی نزدیک به قارچها و ریسه‌داران میشمارند، و گاهی هم آنها را جزو جلبکها محسوب داشته‌اند. اگر شکل آنها کشیده و کوچک باشد، آنها را باسیل (bāsil؛ از فنس)؛ اگر کروی باشد، کوکوس (kokūs؛ فنس)؛ و اگر مارپیچی باشد، سپیریلیوم (spirilliom؛ فنـ) مینامند. اندازه‌ی آنها از 1/1'000'000 تا 1/100 میلیمتر است، و بطریق مستقیم تقسیم میشوند. باکتریهای انگل (angal) یا بیماریزا (bimāri.zā) موجب بیماریهای گوناگون (مانند سل، دیفتری، وبا، حصبه، ذات الریه، کزاز، قانقرایا، و کفگیرک) میشوند. بعضی از باکتریها مستقیماً ببافتها حمله میکنند، و برخی سمهائی بنام زهرابه ترشح مینمایند. بواسطه‌ی تلقیح میتوان از خطر بعضی از آنها جلوگیری کرد. بعضی باکتریها نیز مفیدند، مانند باکتریهای ازتی و باکتریهای شوره‌زا که مواد ازتی خاک را افزوده آنرا حاصلخیز میکنند، و باکتری‌های مخصوصی که مواد آلی را میپوسانند. نیز ← باکتریخوار.

باکتریهای ازتی[6] **و باکتریهای شوره‌زا**[7] (bāk-teri.hāye azoti, šure.zā)، باکتریهائی که ازت (نیتروژن) خاک را گرفته باشکالی درمیآورند که برای گیاهان عالیتر قابل جذب باشد. ازت عامل اصلی تشکیل هر پروتوپلاسم است؛ گیاهان پیوسته

(۱)Buck (۲)Bacchanalia (۳)Bacchantes (۴)bacteriophage (۵)bacteria (۶)nitrogen-fixing bacteria (۷)nitrifying bacteria

از خاک ازت میگیرند، و لهذا تجدید ترکیبات ازتی خاک اهمیت حیاتی دارد. باکتریهای ثابت‌کننده‌ی ازت، یعنی باکتریهای ازتی، در خاک یا در گره‌های ریشه‌های پروانه‌واران (مانند یونجه، شبدر، ترمس، سویا) زندگی میکنند؛ در هر دو صورت، ازت هوا یا منابع دیگر را بصورت قابل جذب برای گیاهان درمیآورند. باکتریهای شوره‌زا ترکیبات ازت‌دار را از مواد آلی خاک که تجزیه شده یا در حال تجزیه اند میگیرند و آنها را بصورتی درمیآورند که گیاهان طبقات عالی بتوانند بکار برند.

باکتریهای شوره‌زا: ← باکتریهای ازتی.

باکس[1] (bāks)، انگلستان: ← باکینگم‌شر.

باکسار[2] (bāksār)، دهکده، غ ایالت بهار، هند. در اینجا در ۱۷۶۴ بریتانیائیها بر نواب اوده پیروز شدند، و در نتیجه، بر ناحیه‌ی بنگال استیلا یافتند.

باکست[3]، **لف نیکولایویچ** (lef nikolāyevic bākst)، ۱۸۶۶؛–۱۹۲۴، نقاش و دکورساز روسی؛ مت سن پطرزبورگ. سبک بدیع و خیال‌پرورد او، و رنگهای پرمایه و تابناکی که بکار میبرد، در کار صحنه‌آرائی و لباس‌سازی تئاتر و هنرهای تزیینی تحولات بسیار پدید آورد. بسبب لباسها و صحنه‌هائی که برای دو بالت دیاگیلف (بنام کلئوپاتر و شهرزاد) طرحریزی کرد، شهرت جهانی بدست آورد. کارهای او را بارها در نمایشگاههای بسیار بتماشا گذاشته‌اند. در پاریس درگذشت.

باکستن[4] سر **تامس فاول** (sər tāməs fāwəl* bākstən)، ۱۷۸۶–۱۸۴۵، اصلاح‌طلب انگلیسی. در پارلمنت در الغای (۱۸۳۳) برده‌فروشی در مستعمرات انگلستان رهبری داشت.

باکل[5]، **هنری تامس** (henri tāməs bākəl)، ۱۸۲۱–۶۲، مورخ انگلیسی. ثروتی را که بارث برده بود صرف مسافرت در بر اروپا و مطالعه و تحقیق کرد. به تاریخنویسی زمان خود که توجهش معطوف به سیاست و جنگ و قهرمانان بود بدیده‌ی تحقیر مینگریست، و در صدد تحریر کتابی در تاریخ تمدن اقوام مختلف و ارتباط آنان با یکدیگر برآمد. بهنگام مرگش، فقط دو جلد از کتاب تاریخ تمدن در انگلستان تمام شده بود، که سخت مورد توجه واقع شد. باکل بطریق استقرا "قوانینی" برای تاریخ یافت. روش علمی و جامع الاطراف وی در تاریخنویسی تأثیر بسزائی داشته است.

باکلیت[6] (bākelit)، نام تجارتی رزین مصنوعیی برنگ زرد روشن یا بیرنگ (مگر اینکه رنگ شده باشد)، که از فعل و انفعال فنول و آلدئید فورمیک تحت فشار و حرارت بدست میآید. در ساختن تعداد زیادی وسایل کوچک (از قبیل گیلاس آبخوری) بکار میرود. باکلیت را لئو هندریک بکلند[7] (leo hendrik bekland) (۱۸۶۳–۱۹۴۴)، شیمیدان امریکائی، اختراع کرد.

باکن[8]، **الگزاندر** (alegzāndər bākən)، ۱۸۲۹–۱۹۰۷، هواشناس اسکاتلندی. در تأسیس (۱۸۸۳) رصدخانه‌ی بن نویس سهم عمده‌ای داشت.

باکن[8]، **جان** (jān bākən)، ملقب به (اولین)

بارون تویدزمیور[9] (bāron tuidzmiur*)، ۱۸۷۵–۱۹۴۰، نویسنده و از رجال اسکاتلندی. داستانهای پرحادثه‌ی چندی نوشت؛ از جمله سی و نه پله (۱۹۱۵)، روپوش سبز (۱۹۱۶)، و سه گروگان (۱۹۲۴). در ۱۹۳۵–۴۰ فرماندار کل کانادا بود.

باکو[10] (bāku) یا **بادکوبه** (bādkube)، شهر، کرسی آذربایجان شوروی، تجشس، بر ساحل غربی دریای خزر. باکوی بزرگ (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۹۰۱٬۰۰۰) مشتمل بر شبه جزیره‌ی آبشوران است، که دارای ۱۵٪ منابع نفتی جهان میباشد. باکو عمده‌ترین مرکز نفتی تجشس، و دارای بندرگاهی بزرگ و مؤسسات فرهنگی عدیده است. نامش در مآخذ اسلامی بصورت باکویه و باکوه نیز ضبط شده است.

اول بار در قرن ۵م بم ذکر این شهر رفته است. مردم آن (ظاهراً بمناسبت شعله‌های دائمی که منبع آنها گازهائی بوده که از چاههای نفت بیرون می‌آمده است) آتش‌پرست بودند، و شهر دارای مقابر زردشتی بوده است. از جنبه‌ی سیاسی مدتها تابع شروانشاهان بود، و پس از انقراض (۹۵۷ هق) این سلسله، بتصرف صفویه درآمد. بعداً مدت کوتاهی تحت استیلای ترکان عثمانی بود (۱۵۸۳–۱۶۰۶)؛ دیگر بار بدست ایران افتاد، و سرانجام در ۱۸۰۶ بتصرف روسیه درآمد؛ معاهده‌ی گلستان (۱۸۱۳) رسماً آنرا به روسیه واگذاشت. صنایع نفت آن در اواخر قرن ۱۹م آغاز شد، و باعث توسعه‌ی سریع شهر گردید.

باکوتس[11]، **توماس** (tomās bākots)، ح ۱۴۴۲–۱۵۲۱، سیاستمدار و کاردینال مجار. بیحد جاه‌طلب بود و از بندگی و نوکری به صدر اعظمی و ریاست کلیسای مجارستان رسید. در ۱۵۱۴ شورش روستائیان را بکومک ژان زاپولیا سرکوبی کرد، و آنان را بصورت بندگان درآورد. ثروت هنگفتی بر جا گذاشت.

باکوس[12] (bākkus)، ینـ باکخوس (bākxos)، در اساطیر یونان و روم، خدای شراب، مطابق



باکوس و آریادنه
(از نقش برجسته‌ای در واتیکان)

دیونوسوس، خدای زندگی نباتی و بارآوری نیز بود. مناسکش با عیاشی و میگساری همراه بود.

باکون، تل: ← تل باکون.

باکونین[13]، **میخائیل آلکساندروویچ** (mixāil āleksāndrovic bākunin)، ۱۸۱۴–۷۶، سوسیالیست انقلابی روسی که بنیانگذار آنارشیسم شمرده میشود. فعالیتهای او بیشتر در خارج روسیه بود. در ۱۸۴۰ روسیه را ترک گفته در آلمان، اتریش و فرانسه به اخلالگری پرداخت؛ دستگیر و به روسیه بازگردانده شد. در آنجا زندانی گردید و در ۱۸۴۹ به سیبریه تبعید شد، ولی فرار کرد و به انگلستان رفت (۱۸۶۱). به بین‌الملل اول پیوست، اما میانه‌اش با مارکس بهم خورد، و باتهام فعالیت برای متلاشی کردن بین‌الملل اول، اخراج گردید (۱۸۷۲). اواخر عمر را در ایتالیا و سویس گذرانید. باکونین طرفدار انقلاب شدید بود و معتقد بود که "آنارشیسم، کولکتیویسم، و بی‌اعتقادی به خدا" بانسان آزادی کامل میبخشد. پیروان زیادی، خاصه در ایتالیا و اسپانیا پیدا کرد.

باکوه، ضبطی از نام باکو.

باکویه، ضبطی از نام باکو.

باکینگم[14] (bākingəm)، ولایت، انگلستان: ← باکینگم‌شر.

باکینگم[14]، **دیوک آو** (diuk āv bākingəm*)، (شاخه‌ی ستفرد)؛ ← ستفرد، خاندان.

باکینگم[14]، اولین **دیوک آو**، لقب **جورج ویلیرز** (jorj viliərz)، ۱۵۹۲–۱۶۲۸، از اشراف و درباریان انگلستان و مشاور نزدیک جیمز I و چارلز I، که در تاریخ انگلستان بسبب سیاستهای ناپایدار و بی‌مطالعه‌اش، که منجر به کشمکشهای دائمی با پارلمنت و دولتهای فرانسه و اسپانیا و شکستهای نظامی و دریائی شد، معروفست. در ۱۶۱۴ به دربار جیمز I راه یافت، و بسبب زیبائیش مورد توجه خاص او واقع شد. در ۱۶۲۰ اختیار دربار را در دست داشت. کوشید که ازدواج شاهزاده چارلز را با ماریا، شاهزاده خانم خردسال اسپانیا، ترتیب دهد، ولی موفق نشد (۱۶۲۳). پس از بازگشت به انگلستان، ازدواج او را با هنریتا مریا، خواهر پادشاه فرانسه، ترتیب داد. در ۱۶۲۳ لقب دیوک آو باکینگم یافت. در سلطنت چارلز نیز طرف توجه بود، و کوشید که یک اتحادیه‌ی اروپائی از پروتستانها تشکیل دهد، و این امر روابط فرانسه و انگلستان را تیره کرد. شکستهای او در چند لشکرکشی منجر به اعتراض پارلمنت شد، ولی چارلز پارلمنت را منحل کرد تا اقدامی بر ضد جورج ویلیرز نشود. سرانجام بدست یک افسر دریائی ناراضی بقتل رسید.

باکینگم[14]، دومین **دیوک آو**، لقب **جورج ویلیرز**، ۱۶۲۸–۸۷، سیاستمدار و درباری و نویسنده‌ی انگلیسی؛ پسر ح. ویلیرز ملقب به (اولین) دیوک آو باکینگم. در جنگ داخلی از طرفداران جدی شاه بود. به چارلز II در ایام تبعید او خدمت کرد، ولی ازدواج او با دختر یکی از خاوندان پیرایشگر سبب سردی روابط آنها شد. پس از بازگشت چارلز بسلطنت، دگر بار مورد لطف او واقع و از مقتدرترین درباریان گردید. خوی تند، بی‌باکی، و زشتکاریهایش زندگی او را آشفته میداشت. در ۱۶۷۵ کبل را سازمان داد. در ۱۶۷۴ برکنار شد؛ در ۱۶۸۴، با وجود مخالفت سابقش با جیمز II، مورد لطف واقع گردید. حامی علم و دانش بود و ذوقی لطیف داشت. اشعار، رساله‌های مذهبی، و نمایشنامه‌هائی دارد.

باکینگم، کاخ: ← بوکینگهام، کاخ.

باکینگم‌شر[15] (bākingəmšər) یا **باکینگم** یا **باکس**[16] (bāks)، ولایت (۱٬۹۴۵ کمم؛ جم ۳۸۶٬

---

(۱)Bucks (۲)Baxar; Buxar (۳)Bakst (۴)Buxton (۵)Buckle (۶)Bakelite (۷)Baekeland (۸)Buchan (۹)Tweedsmuir (۱۰)Baku (۱۱)Bakocz (۱۲)Bacchus (۱۳)Bakunin (۱۴)Buckingham (۱۵)Buckinghamshire (۱۶)Bucks

۱۶۴)، ج انگلستان مرکزی؛ مرکزش شهر ایلزبری (eylzbari) (جه ۲۱'۰۵۴). ناحیه شامل تپه‌های چیلترن میباشد. مرز جنوبی آن رود تمز است. دارای آثار دوره‌ی رومیها و ماقبل رومیها است.

باگاتل[۱] (bāgātel؛ فنـ)، اثر موسیقی سازی خیلی کوتاه که اغلب برای پیانو نوشته میشود.

باگدانوف[۲] (bāgdānof)، نام مستعار **آلکساندر آلکساندرویچ مالینوفسکی** (āleksāndr ālek-sāndrovic mālinofski)، ۱۸۷۳–۱۹۲۸، فیلسوف سوسیالیست روسی. در ۱۹۰۳–۹ رهبر جناح چپ حزب سوسیال دموکرات روسیه بود، و از سال ۱۹۰۵ ببعد فعالیتهای انقلابی فراوان داشت. پس از تأسیس دولت شوروی، از رهبران تعلیم و تربیت و "فرهنگ پرولتاریا" گردید. چندین کتاب در فلسفه و اقتصادیات نوشته است.

باگراتید (bāgrātid)، عنوان سلسله‌ای از فرمانروایان ارمنستان که از قرن نهم بم تا قرن یازدهم بم بر آن سرزمین فرمانروائی کردند. **آشوت I** (āšot) یا **آشوط I** (عربی āšut)، فت ۸۹۰ بم، را متوکل عباسی امارت ارمنستان داد (۲۴۷ هق)، و معتمد خلیفه عنوان سلطان اعطا کرد (۲۷۳ هق). پسرش **سمباط I** (sambāt)، فت ۹۱۴ بم، فرمانروائی دلیر بود، ولی از عهده‌ی امرای شیبانی دیاربکر و خاندان آل ساجد آذربایجان برنیامد، و سرانجام محبوس و مقتول شد، و هرج و مرجی در ارمنستان روی داد. پسرش **آشوت II**، معروف به **شاه آهنین**، فت ۹۲۹ بم، بکومک دولت بیزانس بسلطنت رسید (۹۱۵). او دولت ارمنستان را توسعه داد، و در عهد وی قدرت سلسله‌ی باگراتید به اوج رسید. در تمام دوره‌ی سلطنت آشوت و قسمت عمده‌ی سلطنت (۹۲۹–۵۳) جانشینش آباس، اعراب با رومیان در جنگ بودند، و گاهی سرزمین ارمنستان میدان جنگ بود. **آشوت III** در ۹۵۲–۷۷ پادشاهی کرد، و پایتخت دولت باگراتید را به قلعه‌ی آنی منتقل ساخت، و در دوره‌ی او و جانشینش سمباط II، این محل رونق فراوان یافت و ابنیه‌ی باشکوه در آن ساخته شد. نیز در زمان آشوط III، سرزمین قارص عنوان مملکت یافت و تحت سلطنت یکی از شاهزادگان باگراتید قرار داده شد. **سمباط II** در ۹۷۷–۸۹، و برادرش **گاگیک I** در ۹۹۰–۱۰۲۰ سلطنت راندند، و در دوره‌ی آنان بین امرای باگراتید و نیز با فرمانروایان مسلمان همسایه اختلافاتی روی داد، و ضمناً امپراطور باسیلیوس II خیال تصرف ارمنستان را در سر میپرورد. پس از مرگ گاگیک، بین پسرانش یوحنا-سمباط و آشوط IV اختلاف افتاد، و باسیلیوس از این وضع برای بسط نفوذ خود در ارمنستان و تصرف قسمتهائی از آن استفاده کرد. پس از مرگ (۱۰۴۰ بم) آشوط IV و مرگ (۱۰۴۱) یوحنا، امپراطور میخائیل IV قصد تصرف تمام ارمنستان کرد، ولی شکست خورد، و اشراف ارمنستان **گاگیک II**، پسر آشوط IV، را که جوانی ۱۷ ساله بود، بسلطنت برداشتند (۱۰۴۲). ولی رومیان، در دوره‌ی قسطنطین مونوماخوس، آنی را از او گرفتند (۱۰۴۵)، و در عوض سرزمینهائی در کاپادوکیا بوی دادند، و مملکت قارص را نیز در ۱۰۶۴ به متصرفات خود ملحق کردند، و بدین ترتیب دولت باگراتید برافتاد.

باگراتیون[۳]، پرنس **پیوتر ایوانوویچ** (prans* piotr ivānovic bāgrātion)، ۱۷۶۵–۱۸۱۲، ژنرال روسی. فرمانده قوای روسیه در جنگهای ۱۸۰۵ و ۱۸۰۷ علیه فرانسه و قهرمان نبرد بورودینو بود. در جنگ اخیر مجروح شد. عالیترین مقام نظامی را در روسیه‌ی تزاری بدست آورد.

باگراتیونوفسک، تجشـ: ← آیلاو

باگواس (bāgoās)، خواجه‌ی معتمد و مقرب اردشیر III هخامنشی. اردشیر را بقتل رسانید (۳۳۸ قم)، و از پسران وی ارشک را بتخت نشانید، و سایرین را نابود کرد. ارشک، پس از اینکه از جنایات باگواس اطلاع یافت، در صدد کشتن او برآمد، اما باگواس پیشدستی کرده ارشک را مقتول نمود (۳۳۶ قم). سرانجام بدست داریوش III بقتل رسید. باگواس خصی بود، و بهمین مناسبت در بعضی مآخذ قدیم لاتینی لفظ باگواس را بمعنی عمومی **خواجه** بکار برده‌اند.

باگیادی (bāgayādi، پارسی باستان)، نام ماهی در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی تشریتو، و سپتامبر و اکتبر فرنگی.

باگیو[۴] (bāgio)، شهر (جه ۲۹'۲۶۲؛ فرازا حد ۱'۵۲۰ متر)، غ لوزون؛ پایتخت تابستانی جمهوری فیلیپین. از مراکز استخراج طلا است. در جج II بسختی آسیب دید.

بال[۵] پستاندار دریائی از راسته‌ی کتاکنا (*Cetacea*)، که پوستش تقریباً بی‌مو و در زیر آن یک لایه‌ی چربی قرار گرفته است. دستهای جلو بصورت آلت شناوری درآمده، و پاها بکلی از میان رفته، و دُم افقی و دوشاخه‌ی آن عمده‌ترین وسیله‌ی حرکت است. غالب اقسام آن میتوانند از پنج تا پانزده دقیقه زیر آب بمانند. خروج بخار آب متراکم از بینی آنها موجب فوران ستون سفیدی بهوا میشود. دو گروه اصلی در آنها تشخیص میدهند: یکی بالهای خاکستری، که تیغه‌های بلند قابل ارتجاعی بجای دندان دارند؛ و دیگر بالهای دندان‌دار، مشتمل بر بالهای عنبری (مولد عنبر) و دلفین. **روغن بال** از چربی زیر پوست و قسمتهای دیگر بال بدست میآید. سابقاً بعنوان روغن چراغ برای روشنائی بکار میرفت، ولی حالیه در صابونسازی و برای آماده کردن چرم و تهیه‌ی روغنهای نرم‌کننده مصرف میشود. **شکار بال** با تشکیلات وسیع اولین بار در آغاز قرن ۱۷م عمدةً بتوسط هلندیها در سپیتزبرگ شروع شد. در اواسط همان قرن صید بال از خشکی در امریکا آغاز گردید. بعدها نیو بدفرد (ایالت ماساچوست، کشمتد) بزرگترین بندر جهانی صید بال گردید، و تا حد ۱۸۵۰ که این صناعت انحطاط یافت همین جنبه را داشت. صید بال بطریق جدید از حد ۱۸۵۶ پس از اختراع قلابهائی با نوک قابل انفجار آغاز گردید. کمیسیون بین‌المللی صید بال صید را بچند ماه از سال محدود نموده است.

بال، دستگاه پرواز پرندگان و خفاش و حشرات. بال مرغان دارای پرهای متعدد و شکل و اندازه‌های مختلف است. در حشرات عدد و نوع و رگهای بال پایه‌ی رده‌بندی آنها است. ← پر

بال[۶] یا **بازل**[۷] (bāzel)، ایالت (= کانتون)، ل سویس، همرز با فرانسه و آلمان. رود راین (از اینجا قابل کشتیرانی است) و کوههای ژورا از آن میگذرند. سکنه‌اش پروتستان و آلمانی‌زبان هستند. از ۱۸۳۳، این ایالت به دو نیم‌ایالت مستقل منقسم است: نیم‌ایالت بازل-لانْد (۴۲۷ کمه: جه ۱۵۷'۵۴۹)، که کرسی آن لیستال است؛ نیم‌ایالت بازل-شتات، که منطبق با شهر **بال** و حومه‌ی آن (جمعاً ۳۶ کمه؛ جه ۱۹۶'۴۹۸) میباشد. شهر بال بر رود راین واقع، و از مراکز تجارتی و صنعتی و فرهنگی، و مقر بانک تسویه‌ی حسابهای بین‌المللی، و جایگاه بازار مکاره‌ی صنعتی سویس، و دارای صنایع مهم شیمیائی و غیره است. دانشگاه بال در ۱۴۶۰ تأسیس شد.

شهر بال مستعمره‌ی رومی بود؛ در قرن ۷م اسقف‌نشین شد. از قرن ۱۱م از شهرهای آزاد امپراطوری بود؛ در ۱۵۰۱ به کنفدراسیون (اتحادیه‌ی) سویس پیوست، و در ۱۵۲۳ اصلاح مذهبی را پذیرفت (امرای بال، که در عین حال اسقف نیز بودند، از شهر اخراج شدند، ولی تا ۱۷۹۲ از دلمون بر املاک وسیع خود حکومت میکردند). فشار حکومت اشراف سبب انقلابات داخلی (۱۸۳۱–۳۳) و جدا شدن بازل-لاند گردید. از ابنیه‌ی جالب آن کلیسای جامع (بنای ۱۰۱۹) و تالار شهرداری (از قرن ۱۶م) است. اراسموس و هولباین کهین در بال زیستند، و اویلر و خاندان برنویی در آنجا متولد شدند.

بال[۸]، **جان** (jān bâl)، معروف به **کشیش دیوانه**، فت ۱۳۸۱، کشیش انگلیسی که در شورش وات تایلر نقش عمده‌ای داشت. تساوی طبقه‌ی متوسط و بندگان و رعایا را موعظه میکرد، و مورد توجه مردم قرار گرفت. پس از مرگ تایلر گریخت، ولی در کاونتری دستگیر و در سنت البنز در حضور شاه اعدام شد.

بال، روغن: ← بال، پستاندار.

بال، شکار: ← بال، پستاندار.

بال[۹]، **شورای**، شورای کلیسای کاتولیک رومی که در ۱۴۳۱–۴۹ در شهر بال منعقد گردید. اهمیت عمده‌ی آن در کشمکش شوری با پاپ بود. در شورای کنستانس نظریه‌ی تفوق شورای عمومی کلیسائی بر پاپ و لزوم اطاعت پاپ از شوری مطرح، و پیشبینی شده بود که هر چند یکبار شورای عمومی منعقد شود. شورای بال اولین شورای مهم ازین قبیل بود. پاپ مارتینوس V که شوری را فراخوانده بود کمی بعد درگذشت، و اوگنیوس IV دعوت را تأیید کرد. از مسائلی که در شوری مطرح شد موضوع هوسیان و اصلاحات کلیسائی (مخصوصاً اصلاحات مالی) و مسائل مربوط بمذاکره برای رفع اختلافات کلیساهای شرقی و غربی بود. ائوگنیوس از شوری بدگمان بود، و میترسید که مسئله‌ی هوسیان دیگر بار موضوع تفوق شوری را بر پاپ پیش آورد، و لهذا شوری را تقریباً بلافاصله بعد از تشکیل آن منحل کرد، و این امر تا آخر کار شوری مایه‌ی کشمکش بین شوری و پاپ بود. در ۱۴۳۷ ائوگنیوس توقیعی بر ضد شوری صادر کرد. شوری او را خلع نمود، و آمادئوس VIII ساووا را به پاپی انتخاب نمود (و او

(۱)bagatelle (فنـ) (۲)Bogdanov (۳)Bagration (۴)Baguio (۵)whale (۶)Bâle (فنـ) (۷)Basel (۸)Ball (۹)Basel

همان ناپاپ فلیکس V است). اِئوگنیوس، که شورای **فرارا‌فلورانس** را فراخوانده بود، از پشتیبانی اغلب فرمانروایان اروپا برخوردار بود. اگرچه فرانسویها بسیاری از افکار شوری را پذیرفتند، و بسیاری از اصلاحات پیشنهادی را کلیسای رومی اقتباس کرد، سرانجام شوری ساقط شد. فلیکس V بنفع نیکولاوس V (جانشین اِئوگنیوس) استعفا داد، و نظریه‌ی تفوق شوری از بین رفت.

بالئار، جزایر[۱] (bālear)، اسپانیولی **بالئارس** (‎-es)، عربی **الجزایر الشرقیه**، مجمع‌الجزایری در مدیترانه‌ی غربی، که یکی از ایالات اسپانیا است. مساحت ایالت ۵٬۰۱۵ کمه، جمعیتش ـ۴۲۲٬ ۰۸۹، و کرسی آن پالما است. جزایر عمده‌ی آن مایورکا، منورکا، و ایویثا است. زراعت و ماهیگیری دارد؛ سیاحان از منابع ثروت آن هستند. جزایر بالئار از ماقبل تاریخ مسکون بوده و ایبریان، فنیقیان، یونانیان، کارتاژیها، رومیها، و بیزانسیها پیاپی جزایر را در تصرف داشته‌اند. مورها در قرن ۸م آنرا فتح کردند؛ در قرن ۱۱م مملکتی بود؛ در قرن ۱۳م سلاطین آراگون آنرا گرفتند. نیز ← **مایورکا**.

بالابان، از سازهای بادی که از نی ساخته میشود، و بیشتر در نواحی ترکمنستان معمول است. **عبدالقادر ابن غیبی** (فت ۸۱۴ هق)، موسیقیدان بزرگ ایرانی، مینویسد: "نای بلبان سازی است از نی بشکل استوانه که دامنه‌ی صوت آن باندازه‌ی سورنای است".

بالابر[۲] (bālābar) یا **آسانسور** (āsānsor؛ از فنس)، دستگاهی برای بالا بردن اشخاص یا کالاها از ترازی به تراز دیگر. از این قبیل است اطاق‌های دربسته یا سکوهای روبازی که برای انتقال قائم اشخاص و اشیاء در ساختمانها و در کشتیهای بزرگ و معادن بکار میرود، و نیز تسمه‌ها یا زنجیرهائی مجهز به سطلها که در کارخانه‌ها و سیلوها وسیله‌ی جابجا کردن مواد است. بالابرهای ساده، که با نیروی انسان یا حیوان کار میکرد، از زمانهای قدیم معمول بود. از اواسط قرن ۱۹م استفاده از نیروی بخار برای بکار انداختن بالابرها رواج یافت. پس از اختراع (۱۸۴۶) جر اثقال آبی توسط سر ویلیام آرمسترانگ، بالابرهای آبی جانشین بالابرهای بخاری شد. در بالابرهای آبی، قسمت اساسی دستگاه پیستون سنگینی بود که در استوانه‌ای بالا و پایین میرفت؛ حرکت پیستون ناشی از فشار آب یا روغنی بود که با تلمبه بداخل استوانه رانده میشد. در اواخر قرن ۱۹م بالابرهائی که با نیروی برق حرکت میکرد رواج یافت، و اینک تقریباً همه‌ی بالابرها چنین است. پیشرفت‌های بعدی عبارت از تکمیل وسایل ایمنی (از خطر پاره شدن بندها و سقوط) و خودکاری و ازدیاد سرعت عمل بالابرها بوده است. در این اواخر پلکان متحرک یا اسکالاتور[۳] (eskālātor؛ از فنس) در مغازه‌های بزرگ و راه آهنهای زیر زمینی جایگزین آسانسور شده است.

بالاتجن (bālā.tajan)، دهستان (جه ۱۰۰٬۱؟)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، بین رودهای تالار و بابل؛ دارای ۲۴(؟) آبادی. محصولش برنج و مرکبات و پنبه است. آبادی فومشرکنار دوشنبه‌بازار دارد.

بالاتون[۴] (bālāton)، آلمانی **پلاتنزه**[۵] (‎plāten-ze)، دریاچه (حـ ۶۰۰ کمه)، غ مجارستان؛ بزرگ‌ترین دریاچه‌ی اروپای مرکزی. ماهیگیری و موکاری و تفرجگاهها دارد.

بالاجاده، ده (جه ۲٬۳۲۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سدنرستاق، بخش کردکوی، شهرستان گرگان، استان دوم، ۷ کیلومتری ج‌ش کردکوی.

بالاجام، دهستان؛ ← **تربت جام**، شهرستان.

بالاخواف، دهستان، خراسان؛ ← **خواف**.

بالاخیابان، دهستان (جه ۵٬۷۰۰؟)، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۰(؟) آبادی. شعبات رود هراز مشروبش میکند. محصولش برنج است.

بالاده (bālā.deh)، ده، دهستان جره، ۵۴ کیلومتری ج‌ش کازرون. اطراف آن بمسافات دور و نزدیک بقایای ابنیه‌ی عهد ساسانی موجود است، که نیازمند تجسسات علمی و ترمیم است.

بالادهستان یا **دهستان بالا**، دهستان (جه حـ ۲۰٬۰۰۰؟)، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۶۷(؟) آبادی. رود گاماساب در این دهستان سرچشمه میگیرد. از دهاتش کوهانی (kuhāni) (جه ۱٬۱۳۲ سش ۱۳۳۵ هش) در ۶ کیلومتری ج‌ش نهاوند واقعست.

بالار[۶]، **آنتوان ژروم** (āNtuān ĵerom bālār)، ۱۸۰۲–۷۶، شیمیدان فرانسوی. بروم را کشف کرد؛ سولفات دو سود را از آب دریا استخراج نمود.

بالارخ، دهستان، خراسان؛ ← **کدکن**.

بالاسر، مدرسه‌ی (bālāsar)، بنائی (← مدرسه) از عهد تیموری (قرن نهم هق) در مشهد، مجاور حرم حضرت رضا، نزدیک صحن عتیق؛ دارای تزیینات کاشیکاری و گچبری. در ۱۰۹۱، ۱۲۷۱، و ۱۳۵۶ هق تعمیر و تغییر یافته.

بالاسنج[۷] (bālāsanj)، فنس کاتتومتر (‎kāteto-metr)، اسبابی برای اندازه‌گیری ارتفاعات و تغییرات مختصر ارتفاع، یا اختلاف تراز دو نقطه؛ مثلا تغییرات مختصر (در حدود میلیمتر) ستون جیوه در بارومتر. اساساً مرکبست از دوربینی که عمود بر میله‌ی مدرّجی سوار شده و میتواند در طول میله تغییر مکان دهد. ارتفاع یا تغییر ارتفاع را با نگاه کردن در آن دوربین اندازه‌گیری می‌کنند.

بالاشا[۸]، بارون **بالینت** (bāron bālint bālāššā*)، ۱۵۵۱–۹۴، شاعر مجار که خلاق شعر غنائی مجار بشمار میرود. اساساً شاعر مذهبی بود، ولی مفتون طبیعت و زیبائیهای آن بود، و یکی از نخستین سرایندگان مجار است که به توصیف طبیعت پرداخته است. بعضی از آثار لاتینی قرون وسطی را به زبان مجار ترجمه کرده است.

بالاق[۹] [عبری، = غارتگر]، شاه موآب که از بلعام خواست تا عبرانیان را لعنت کند (اعداد ۲۲–۲۴).

بالاکلاوا[۱۰] (bālāklāvā)، شهر (جه ۲٬۳۲۳)، جشس اوکرائین، در کریمه‌ی جنوبی، نزدیک سواستوپول؛ از بنادر ماهیگیری و تفرجگاههای دریای سیاه. محل پیروزی (۱۸۵۴) متحدین در جنگ کریمه. تا ۱۹۵۴ جزء جمشسر بود.

بالاکیرف[۱۱]، **میلی آلکسیویچ** (mili ālekseyevic bālākiref)، ۱۸۳۷–۱۹۱۰، آهنگساز روسی و رهبر ارکستر؛ یکی از **موسیقیدانان پنجگانه**. از آثار معروفش ایسلامی برای پیانو است.

بالاگریوه (bālā.gerive)، دهستان (جه ـ۱۷٬۸۰۰؟)، بخش ملاوی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۴۸ (؟) آبادی. قسمتی از آن از رود کشکان مشروب میشود.

بالالاریجان، دهستان (جه حـ ۷٬۵۰۰؟)، ج بخش لاریجان، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی. آب معدنی دارد.

بالالایکا[۱۲] (bālālāykā)، ساز زهی، شبیه گیتار ولی بشکل مثلث و با دسته‌ی بلند، که معمولا سه سیم دارد (دو سیم آن هم‌صدا هستند و سیم سوم یک پنجم پایینتر کوک میشود). با انگشت نواخته میشود. در روسیه خیلی شایع است.

بالان (bālān؛ از لتی) یا **بلوط دریائی**، جانور سخت‌پوست دریائی از تیره‌ی سیرپیده (*Cirripede*) که معمولا به سنگها، علفها، چوب‌بستهای ساحلی، کشتیها، یا جانوران دریائی دیگر میچسبد. تنه‌ی بالغ آنرا صفحات صدف‌مانندی میپوشاند. شش جفت پا بشکل پر دارد که بوسیله‌ی آنها غذا را بداخل دهان میکشاند.

بالاولایت، دهستان (جه حـ ۱۶٬۶۷۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۹ (؟) آبادی. آبادی **فهندر** (fahandar) (جه ۱٬۱۱۰ سش ۱۳۳۵ هش) ازین دهستان در ۶ کیلومتری لغ تربت حیدریه است. آبادی دیگر، فرزق (ferezq) (جه ۱٬۲۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳ کیلومتری ل تربت حیدریه قرار دارد.

بالاولایت، دهستان (جه حـ ۲۲٬۲۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. از دهات آن فدافن (‎fadā-fen) (جه ۱٬۸۲۶ سش ۱۳۳۵ هش) است که در ۴ کیلومتری ج‌ش کاشمر قرار دارد.

بالاولایت یا **بالاولایت باخرز** (bāxarz)، دهستان (جه ۲۳٬۰۵۰؟)، ل و غ بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۲(؟) آبادی. کوهستانی و معتدل است. مرکزش، شهرنو (جه ۱٬۰۷۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۶ کیلومتری لغ طیبات است.

بالبو[۱۳]، **ایتالو** (itālo bālbo)، ۱۸۹۶–۱۹۴۰، هوانورد ایتالیائی و از رهبران فاشیست. در ۱۹۲۲ سرکرده‌ی یکی از چهار ستون فاشیستها بود که، با تهدید به "پیشروی بسوی رم"، ویکتور امانوئل III را بقبول شرایط موسولینی مجبور کردند. در ۱۹۲۹ وزیر هواپیمائی و در ۱۹۳۳ فرماندار لیبی شد. در سانحه‌ی هوائی درگذشت.

بالبوآ[۱۴] (bālboā)، شهر (جه ۴٬۱۶۸)، منطقه‌ی کانال پاناما؛ کنار قکب. اداره‌ی مرکزی منطقه‌ی کانال در آنجاست.

بالبوآ[۱۴]، **واسکو نونیث د** (vāsko nunieṯ de

(۱)Balearic Islands (۲)elevator (۳)escalator (۴)Balaton (۵)Plattensee (۶)Balard (۷)cathetometer (۸)Balassa (۹)Balac; Balak (۱۰)Balaklava (۱۱)Balakirev (۱۲)balalaika (۱۳)Balbo (۱۴)Balboa

bālboā)، ح ۱۴۷۵-۱۵۱۹؟، کشورگشای اسپانیائی، کاشف "دریای جنوب" که بعدها ماژلان آنرا اقیانوس "پاسیفیک" (اقیانوس آرام) خواند. در ۱۵۱۱ بحکومت موقت دارین منصوب شد؛ با بومیان طرح دوستی ریخت، و بعدها دختر یکی از آنان را بزنی گرفت. چون از آنها شنیده بود که در جنوب تنگه‌ی پاناما پهنه‌ای از آبست و ساحل جنوبی طلای سرشار دارد، در اول سپتامبر ۱۵۱۳ عازم سفر پرحادثه‌ای شد، و در ۲۵م بکوهی رسید که از آن قکب را برای اولین بار مشاهده کرد؛ در ۲۹م بساحل رسید، و مدعی مالکیت اسپانیا بر قکب و سواحل آن گردید. پس از ورود (۱۵۱۴) پدراریاس بعنوان حاکم دارین، رابطه‌ی آندو تیره شد، و پدراریاس وی را بعنوان خیانت بپادشاه اسپانیا محاکمه کرده دستور داد در حضور وی او را گردن زدند.

بالت: ← باله.

بالتیک[۱]، دریای (bāltik)، شاخه‌ای از قطا در اروپای شمالی، که سوئد، فنلاند، تجشس (بضمیمه‌ی کشورهای بالتیک)، لهستان، آلمان، و دانمارک بآن احاطه دارند. مساحت آن، با خلیجهای بوتنی و فنلاند و ریگا، ح ۴۱۴٬۰۰۰ کمه است. جزایر فراوان دارد (← **دانمارک**). از راه **اورسوند** و **بلت بزرگ** و **بلت کوچک** (بوسیله‌ی **کاتگات** و **سکاژراک**) با دریای شمال مربوط است؛ ← کانال **کیل** راه ارتباط مستقیم‌تری است. رشته‌کانالهای دیگری آن را با دریای سفید و رود ولگا مرتبط میسازند. عموماً کم‌عمق است. شیلاتهای مهم دارد. بنادر عمده‌ی آن عبارتند از کپنهاگ، شتتین، گدینیا، دانتزیگ، لنینگراد، هلسینکی، استکهلم.

بالتیک[۱]، کشورهای، عنوان کشورها و سرزمین‌های مجاور منتهای سواحل شرقی ← دریای بالتیک: ← **کورلاند**؛ **لیوونیا**؛ **استونی**؛ **لتونی**؛ **لیتوانی**.

بالتیمور[۲] (bāltimor؛ انگلـ -bål)، شهر (جمـ ۹۴۹٬۷۰۸)، ل ایالت مریلند، کشمتـ، بر ساحل غربی خلیج چسپیک و مصب رود پتپسکو (pətapskŏ). بزرگترین شهر ایالت و از حیث بزرگی ششمین شهر کشمتـ است. از مراکز عمده‌ی فرهنگی، تجارتی، و صنعتی و بندر عمده‌ی ورود آهن و دیگر سنگهای معدنی است. از صنایعش کشتیسازی، آمودن گوشت، تهیه‌ی مواد غذائی، تصفیه‌ی نفت و مس، ماشینسازی، اتومبیل‌سازی، و تراکتورسازی است. دانشگاه جان هاپکینز، مؤسسه‌ی پیبادی، و موزه‌ی موسوم به گالری هنری والترز (wāltərz) (دارای ظروف ممتاز اسلامی ایران و نسخه‌های مذهب فارسی) در آنجا است. ساختن بالتیمور در ۱۷۲۹ آغاز شد و بندرگاه مساعد آن موجب رونق کشتیرانی شد. جلسات **کنگره‌ی مهاجرین** در ۱۷۷۶-۷۷ در آنجا تشکیل مییافت. در هر دو جنگ جهانی از پایگاههای کشتیسازی بود.

بالتیمور، اولین **بارون:** ← **کالورت، جورج**.

بالتیمور، سومین **بارون:** ← **کالورت، چارلز**.

بالخاش[۳] (bālxāš) یا **بلخش** (bålxəš)، شهر (جمـ ح ۷۰٬۰۰۰)، جش جشـ قزاقستان، بر ساحل شمالی دریاچه‌ی بالخاش؛ بنای ۱۹۲۹. انتهای راه آهن و بزرگترین مرکز ذوب فلزات در تجشس است. **دریاچه‌ی بالخاش** (یا **بلخش**) (۱۸٬۴۳۲ کمه؛ فرازا ۳۴۵ متر) در جش قزاقستان واقع و بعد از آرال بزرگترین دریاچه‌های درونبومی آسیای مرکزی است، و اگرچه مخرجی ندارد، میزان شوری آن کم است. رود ایلی و چند رود دیگر بآن میریزند. ساحل شمالی آن نهشتهای مهم مس دارد.

بالدر[۴] (bālder)، در اساطیر نورس، خدای روشنائی؛ پسر اودین و فریگ.

بالدوین (bālduin)، اسم یونانی برای مرد. بعضی از اسامی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Balduin	بالدوین (bālduin)
انگلیسی	Baldwin	بالدوین (båldwin)
ایتالیائی	Baldovino	بالدوینو (bāldovino)
ایتالیائی	Balduino	بالدوینو (bālduino)
فرانسوی	Baudouin	بودوئن (boduaN)
لاتینی	Balduinus	بالدوینوس (bālduinus)

بالدوین[۵]، ستنلی (stanli båldwin)، ۱۸۶۷-۱۹۴۷، سیاستمدار انگلیسی، رهبر حزب محافظه‌کار بود (۱۹۲۳-۳۷)، و سه بار نخست‌وزیر شد. اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ را درهم شکست. در سومین دولت او (۱۹۳۵-۳۷)، جامعه‌ی ملل رو بزوال رفت، فاشیستها برآمدند، و ادوارد VIII از سلطنت کناره گرفت.

بالدوینو (bāldovino)، اسم ایتالیائی؛ ← بالدوین، اسم.

بالدوینوس (bālduinus)، اسم لاتینی؛ ← بالدوین، اسم.

بالزاک[۶]، اونوره دو (onore dë bālzāk)، ۱۷۹۹-۱۸۵۰، رمان‌نویس فرانسوی، که به پیشوای رئالیسم مشهور است. در شهر تور در خاندان متوسط الحالی متولد شد، و لفظ دو را که جزء القاب اشراف است بعدها به نام خود ملحق کرد. اگرچه تحصیلاتش در حقوق بود، به نویسندگی گرائید، و مدتی را در پاریس در فقر و فاقه گذرانید. در دوره‌ی حیات خود با کوششی جنون‌آسا کار کرد، شبی بیش از چند ساعت نخوابید، و از نیمشب تا ظهر یا بعد از ظهر روز بعد نویسندگی میکرد. معهذلک، سراپایش در قرض بود. اولین اثر موفقیت‌آمیز وی لِ شوان (۱۸۲۹) بود، و داستان چرم ساغری (۱۸۳۱) بدنبال آن آمد. در ۲۰ سال بعد مجموعه‌ی وسیع رمانها و داستانهای کوتاه معروف به کمدی انسانی را نوشت، که بزرگترین آثار اوست.

بالزاک در کمدی انسانی، بی آنکه مدعی بنیان‌گذاری مکتب تازه‌ای در ادبیات باشد، پایه‌های رئالیسم را استوار ساخت، و راه تازه‌ای در رمان‌نویسی گشود. وی معتقد بود که در نوشته‌های رمانتیک "همه‌ی ترکیبات ممکن تمام شده و همه‌ی اشکال آن کهنه و فرسوده گردیده است"، و "نویسنده مورخ عادات و اخلاق مردم و اجتماع خویش است"، و کوشید که جامعه‌ی فرانسوی عصر خود را با خطوط و رنگهائی واقعی تصویر کند. از اینرو، کمدی انسانی مشحون از انتقادات و سخریه‌های بالزاک در باره‌ی جامعه‌ی فرانسه است؛ و قهرمانان هر یک از رمانها و داستانهای کوتاه این مجموعه نماینده‌ی طبقات گوناگون جامعه‌ای است که نیک و بدش با امعان نظر نموده شده.

بعضی از آثار معروف بالزاک که بفارسی ترجمه شده عبارتست از **اوژنی گرانده**؛ **بابا گوریو**؛ **گبسک رباخوار**؛ دختر زرین‌چشم؛ شاهکار گمنام؛ پیردختر؛ زن سی‌ساله؛ چرم ساغری؛ و زنبق دره. بعضی از داستانهای کوتاه وی از بهترین آنهائی است که تا کنون بزبان فرانسوی نوشته شده، ولی در نمایشنامه‌نویسی توفیقی نیافت.

بالزاک[۶]، ژان لوئی گه دو (jāN lui ge dë bālzāk)، ۱۵۹۷؟-۱۶۵۴، نویسنده‌ی فرانسوی. از آثارش نامه‌ها (چاپ اول ۱۶۲۴) است که تأثیری شگرف در اصلاح سبک نثر فرانسوی داشته است. از آثار دیگرش شاهزاده (۱۶۳۱) و سقراط مسیحی (۱۶۵۲) است.

بالسا (bālsā؛ فنـ)، درختی برگریز از نوع اوکروما (*Ochroma*)، با چوبی بسیار سبک و نرم (گاهی چوب‌پنبه نامیده میشود). در ساختمان هواپیما، و برای ساختن اجسام شناور و نیز برای محافظت از گرما و از تابش آفتاب بکار میرود.

بالسامو، جوزپه: ← **کالیوسترو**.

بالسین (bālsin)، ده (جمـ ۱٬۷۱۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان تیرچائی، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۹ کیلومتری لش ترکمان.

بالشویسم یا **بالشویزم**، ضبطهای دیگر لفظ **بلشویسم**.

بالشویک، ضبط دیگری از لفظ بولشویک؛ ← **بولشویسم**.

بالفور، ضبط فارسی نام انگلیسی بلفور. برای اعلامی که بصورت بالفور میشناسید به بلفور رجوع کنید.

بالق (bāleq) یا **بالیغ** (bāliq)، لفظ ترکی‌ـمغولی بمعنی شهر یا قلعه، که اغلب در جزء اسامی شهرها میآید، مانند بش بالق که خرابه‌های آن در محل گوچن حالیه در ترکستان چین واقعست، و خانبالق [= شهر خان] که نام ترکی‌ـمغولی پکن میباشد.

بالکان[۷]، جنگهای (bālkān)، ۱۹۱۲-۱۳، دو جنگ کوتاه بر سر استملاک قسمت اروپائی ممالک عثمانی. در جنگ اول صربستان، بلغارستان، یونان، و مونتنگرو عثمانیها را از تمام متصرفات اروپائی آنها، بجز قسطنطنیه، بیرون راندند (۱۹۱۲). مرزهائی که دولتهای بزرگ در ۱۹۱۳ تعیین کردند صربستان را ناامید ساخت، زیرا با تأسیس کشور مستقل آلبانی، صربستان از دریای آدریاتیک جدا شد. پس از آن، صربستان از بلغارستان واگذاری قسمت عمده‌ی مقدونیه را خواستار شد، و این امر جنگ دوم بالکان را موجب گردید. رومانی، یونان، و عثمانی بر ضد بلغارستان به صربستان پیوستند؛ بلغارستان شکست خورد، و بموجب پیمان بخارست (۱۹۱۳)، سرزمینهای آن بدست دشمنانش افتاد. جنگهای بالکان احساسات ناسیونالیستی را شدت داد، و راه را برای جج I آماده ساخت.

بالکان[۷]، شبه جزیره‌ی، شبه جزیره‌ی جش اروپا که از رودهای دانوب و ساوا بجنوب ممتد است. از غ به دریاهای آدریاتیک و یونیائی؛ از ج به بوسفور، دریای مرمره، داردانل، و دریای اژه؛ و از ش به دریای سیاه محدود است. مشتمل است

(۱)Baltic (۲)Baltimore (۳)Balkhash (۴)Balder (۵)Baldwin (۶)Balzac (۷)Balkan

بر کشورهای آلبانی و بلغارستان، قسمت اروپائی ترکیه، جنو رومانی، بیشتر یوگوسلاوی، و زمینلاد یونان. شبه جزیره بسیار کوهستانی است، و مشتمل بر ← آلپهای دیناریک، کوههای رودوپی، و ← کوههای بالکان میباشد.

بالکان[1]**، کوههای** (bālkān)، بلغاری **ستارا پلانینا** (stārā plāninā)، باستانی **هایموس**[2] (hāymus)، رشته‌کوه ← شبه جزیره‌ی بالکان که در ج رود دانوب و تقریباً بموازات آن قرار دارد. از سواحل دریای سیاه بجانب غ امتداد یافته بلغارستان را تقریباً نصف میکند، و سپس بجانب ل پیچیده وارد یوگوسلاوی میشود. بلندترین قله‌ی آن ح ۲٬۳۷۷ متر ارتفاع دارد. گردنه‌ی شیپکا از آن میگذرد.

بالکسیر[3] (bālekesir) یا **بالیکسری** (bāli-kesri)، شهر (جه ۳۶٬۰۰۱)، لغ ترکیه؛ محل تقاطع خطوط آهن، و مرکز کشاورزی. بازار مکاره‌ی بزرگ سالیانه دارد.

بالکن[4]**، برنت** (bernt bālken)، ۱۸۹۹–، هوانورد نروژی‌امریکائی. رئیس هیئتی بود که برای یافتن ر. آموندسن و ل. الزورث بقطب شمال رفت (۱۹۲۵)، و در ۱۹۲۶ به آنان پیوست. سرهوانورد هیئت اعزامی ر. برد بقطب جنوب بود (۱۹۲۸–۳۵).

بالن، ناو هوائی؛ ← بالون.

بالنگ (bālang)، ← بادرنج.

بالو[5]**، ژان** (jāN bālü)، ح ۱۴۲۱–۱۴۹۱، کاردینال و سیاستمدار فرانسوی، رایزن لوئی XI. با شارل دلیر، فرمانروای بورگونی، بر ضد لوئی توطئه کرد؛ لوئی او را در قفسی آهنی محبوس نمود (۱۴۶۹–۸۰). با وساطت پاپ آزاد شد.

بالون[6] یا **بالن** (هر دو bālon؛ از فنس)، ناو هوائیی که وسیله‌ی پیشروی ندارد و نیروی بالابر آن ناشی از گازی سبکتر از هوا است. اختراع (۱۷۸۳) آن ببرادران مونگلفیه منسوب است. اول کسی که با بالون (بسته بزمین و محتوی هوای گرم) صعود کرد (۱۷۸۳) پیلاتر دو روزیه[7] (pilātr dë rozie) (۱۷۵۶–۱۷۸۵)، فیزیکدان و هوانورد فرانسوی بود. در همان سال ژ. آ. س. شارل با بالونی محتوی ئیدروژن صعود و ۴۳ کم طی کرد. در محاصره‌ی پاریس (۱۸۷۰)، بالون برای فرستادن پیام بکار رفت. در جج I بالونهای دیده‌بانی استعمال شد. در جج II بالونهائی که با مهار بسته میشدند برای دفاع هوائی بکار رفت.

بالون خبرگیر[8] بالونی است بی‌سرنشین که آنرا بالا میفرستند تا جهت و سرعت باد را بنماید.

باله[9] (bāle)، عضو محرک ماهیها که از تیغه‌های غضروفی یا استخوانی پوشیده‌شده از نسج نازکی تشکیل شده. در بعضی از ماهیها (مانند مارماهی)، یک باله‌ی یکسره در تمام پشت تا دم کشیده شده است، و در زیر شکم هم ادامه دارد. اغلب ماهیها یک یا دو یا سه باله بر پشت، یکی در دم، و یکی در مخرج (بنام باله‌ی وسطی یا فرد) دارند. باله‌های جفت در سینه (عقب برانشی‌ها) و در شکم (محل آنها مختلف است، و گاهی اصلا وجود ندارد) قرار دارد. بعضی از ماهیها دارای باله‌های چربی‌دار (بافتهای چرب بدون تیغه) در عقب باله‌های پشتی میباشند.

باله[10] (bāle؛ فنس) یا **بالت** (bālet؛ از فنس)، رقصهای یک‌نفری یا دسته‌جمعی برای توصیف یک واقعه بهمراهی موسیقی. ابتدا بصورت قسمتی از اپرا ظهور کرد. اگرچه در قرن ۱۵م باله در ایتالیا معمول بود، بعنوان یک واحد هنری هماهنگ نخست در پاریس (۱۵۸۱) اجرا گردید. رامو پنج شکل اصلی رقص باله را وضع کرد (۱۷۲۵). در اوایل قرن ۱۹م در ایتالیا رونق فراوان یافت، و در اواسط همان قرن در روسیه باوج ترقی رسید. در اوایل قرن بیستم، طراحان روسی از قبیل **فوکین** و **دیاگیلف** (با کومک رقاصانی چون **نیژینسکی** و **پاولوا**) بالت روسی را در اروپا ترویج کردند. سپس بالت "غیر روسی" بهمت گروههائی مانند باله‌ی یوس (آلمان)، سدلرز ولز (انگلستان)، و تئاتر باله (کشمت)، و کوشش هنرمندانی چون انتونی تودور (انگلستان) و اگنس دِ میل (کشمت) آغاز گردید.

بالهارود (bālhā.rud)، رود آذربایجان، که در کوههای اجارود در لش آذربایجان ایران سرچشمه میگیرد، و از قریه‌های شیرین‌سو و بیله‌سوار گذشته در آذربایجان شوروی به دریاچه‌ی کوچک محمود چالەسی میریزد.

بالی[11] (bāli)، جزیره (۵٬۵۶۰ کمه؛ جه ۱٬۲۰۰٬۰۰۰)، از جزایر سوندا، اندونزی. تنگه‌ی بالی آنرا از جاوه جدا میکند. آب و هوایش مطبوع، زمینش حاصلخیز، و رستنیهای آن متنوع و باطراوت است. محصولات عمده‌اش کوپرا، برنج، قهوه، و چوب تِک است. بالی از نظر فرهنگی و اقتصادی مهمترین جزایر اندونزی است. بالیائی‌ها مردمی خوش‌اندام و زنان آنها اغلب بسیار زیبا هستند. پیرو آیین هندو و دلبسته به درام و موسیقی هستند، و رقصهای بالیائی شهرت جهانی دارد. در نقره‌کاری و طلاکاری و منبت‌کاری و بافندگی مهارت دارند.

کیش و فرهنگ هندی از قرن ۷م در بالی غلبه داشت. بعدها تحت حکومت شاهان هندی جاوه درآمد. هلندیها اول بار در ۱۵۹۷ در جزیره پیاده شدند. در اواسط قرن ۱۸م امرای محلی به حکومت هلند گردن نهادند، و در ۱۹۰۸ تمام جزیره تحت استیلای هلند درآمد. در ۱۹۴۲ ژاپنیها بآنجا تاختند؛ در ۱۹۴۵ از دست آنان بیرون آمد.

بالی آ کلی، ایرلند، ← دوبلن، شهر.

بالیستیک: ← پرتابشناسی.

بالیغ، لفظ ترکی‌مغولی؛ ← بالق.

بالیکسری، ترکیه، ← بالکسیر.

بالیم سلطان: ← بکتاشیه.

بالینگبروک، وایکاونت: ← سین جن، هنری.

بالینگبروک، هنری آو: ← هنری IV، شاه انگلستان.

بالیوس، در اساطیر یونان: ← زفوروس.

بام، دهستان (جه ح ٤٨٬٠٢٠)، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)، در دامنه‌ی کوه شاه‌جهان؛ دارای ۲۵ (٤) آبادی. مرکزش، **بام** (جه ۱٬۹۹۲ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۱۴ کیلومتری لش صفی‌آباد است.

بامبرگ[12] (bāmberg)، شهر (جه ۷۴٬۹۹۷)، فرانکونیای علیا، لش باواریا، بر رود رگنیتس. صنایع نساجی دارد. حالیه اسقف‌نشین است، ولی سابقاً تا ۱۸۰۲ پایتخت ناحیه‌ی معتبری تحت امارت اسقفها بود. کلیسای جامع باشکوهی از قرن ۱۳م، و قصرهای اسقفی از قرنهای ۱۶م و ۱۸م دارد.

بام دنیا: ← پامیر.

بام و صفی‌آباد، بخش، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان). در خرداد ۱۳۳۹ هش، بام و صفی‌آباد از شهرستان سبزوار منتزع و جزء بخش شهرستان جدید التأسیس اسفراین گردید.

بامیا (bāmiā) یا **بامیه** (bāmie)، گیاهانی از نوع هیبیسکوس (*Hibiscus*) که برخی بشکل بوته‌های دائمی و بعضی یکساله هستند. بعضی را بسبب گلهای رنگین برای زینت میکارند. جنس *H. esculenta* افریقائی است، و میوه‌ی سبز دراز با لعاب بسیار دارد که نارسیده‌ی آنرا میخورند. جنس *H. abelmoscus* حب المسک (habbo 'l-mesk) است که دانه‌های معطر دارد.

بامیان (bāmiān). **۱-** دره و گردنه‌ای در قسمت غربی کوههای هندوکش، لش افغانستان، بفاصله‌ی ح ۹۵ کیلومتری للغ کابل. فرازای آن ح ۳٬۸۱۰ متر است. سکنه‌ی آبادیهای کنونی آن بیشتر بزبان فارسی صحبت میکنند. **۲-** شهر قدیم در دره‌ی بامیان، ل کوه بابا، که زمانی از مراکز عمده‌ی مذهب بودائی بود، و خرابه‌های برجهای بزرگ و غارهای مسکونی و دو مجسمه‌ی عظیم بودا از آن باقیست. تاریخ اوایل آن روشن نیست. امرای بامیان ظاهراً در دوره‌ی عباسیان بدین اسلام درآمدند، ولی حتی تا قرن سوم هق معبد بودائی بزرگی در آنجا بود، که یعقوب لیث صفاری آنرا خراب کرد، و بتهایش را به بغداد فرستاد (۲۵۷ هق). بعداً امرای بامیان تابع غزنویان شدند؛ در ۵۵۰–۶۰۹ هق شاخه‌ای از خاندان غور در آنجا فرمان راندند؛ در ۶۱۸ هق بدست مغول ویران شد.

بامیه، گیاه، ← بامیا.

بانات[13]. این لفظ اصلا به بعضی از ایالات مرزی مجارستان و کروآسی اطلاق میشد، و حاکم بانات عنوان بان داشت. امروزه لفظ بانات به سرزمین سابق **بانات طمشوار** (bānāte temešvār) اطلاق میشود، که در ۱۵۵۲–۱۷۱۸ در تصرف دولت عثمانی بود، و سپس به خاندان هاپسبورگ منتقل گردید، و در ۱۷۷۹ جزء مجارستان شد، و تا ۱۹۱۸ بهمین حال بود. شهر عمده‌ی آن **طمشوار** بود. بانات سرزمینی است پست و حاصلخیز و رودهای دانوب و تایس و مورش و آلپهای ترانسیلوانی بآن احاطه دارند. پس از جج I، بموجب پیمان تریانون (۱۹۲۰)، بانات بین یوگوسلاوی و رومانی منقسم گردید.

بانتو[14] (bāntu)، شعبه‌ی مهم نژادی و (عمدةً) زبانی افریقا که تعداد افراد آن به ح ۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰ تن میرسد. بانتوها مردمی سیاه‌پوست هستند، و در تمام قسمتی از قاره‌ی افریقا که در ج کنگو واقعست، باستثنای منتهای جغ، زندگی میکنند.

---

(۱)Balkan (۲)Haemus (۳)Balikesir (۴)Balchen (۵)Balue (۶)balloon (۷)Rozier (۸)pilot balloon (۹)fin
(۱۰)ballet (۱۱)Bali (۱۲)Bamberg (۱۳)Banat (۱۴)Bantu

زبانهای آنها شامل چند صد زبان و لهجه است، که از جمله کافری، زولو، و سواحلی است. از ممالک پیشرفته‌ی بانتوها میتوان بوگاندا را نام برد. در قرن ۱۹ بانتوها ائتلافیه‌هائی تشکیل دادند (از قبیل ائتلافیه‌ی زولو و باسوتو). از قبایل معروف بانتو ماتابله است.

بانجا لوکا[۱] (bānjā lukā)، شهر (جم ۳۷٬۷۷۰)، بوسنی، ل یوگوسلاوی. در ۱۵۸۰–۱۶۴۰ مقر پاشاهای عثمانی بود. کلیسای جامعی از قرن ۱۶م، مسجد، و خرابه‌های حمامهای رومی دارد.

بانجو[۲] (bānjo) یا **بانژو**، ساز زهی، شبیه گیتار، دارای از ۵ تا ۹ سیم، که سطحش مانند تار از پوست ساخته شده ولی پشت ندارد. منشأ آن معلوم نیست. احتمالا سوداگران عرب سازی شبیه گیتار به افریقای غربی بردند، و سیاهان آنرا اخذ کردند، و سپس به امریکا وارد شد. در ارکستر جاز مصرف دارد.

بانچ[۳]، **رلف جانسن** (ralf jānsən bānc)، ۱۹۰۴–، سیاهپوست امریکائی و از متصدیان امور سازمان ملل متحد. جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۵۰ را برد.

باند[۴]، **ویلیام کرنچ** (wilyām kranc band)، ۱۷۸۹–۱۸۵۹، و پسرش **جورج فیلیپ باند** (jorj filip)، ۱۸۲۵–۶۵، منجمان امریکائی، از پیشقدمهای عکسبرداری از آسمان.

باندا[۵]، **دریای** (bāndā)، قسمتی از قکب، محدود به جزایر ادویه‌ی جنوبی (متعلق به اندونزی).

باندا[۶]، **ژولین** (jüliaN bāNdā)، ۱۸۶۷–۱۹۵۶، فیلسوف، رمان‌نویس، و منتقد فرانسوی. اومانیست (← اومانیسم) بود، و به فلسفه‌ی جمالشناسی برگسون حمله میکرد. داستان برگماشتن به منصب روحانی یا یوغ ترحم (۱۹۱۲) بلافاصله او را معروف ساخت. در کتاب خیانت روحانیان (۱۹۲۷) بر این نظریه تکیه میکند که متفکر در جستجوی حقیقت باید از نتایج عملی چشم بپوشد.

باندا اورینتال[۷] (bāndā oriental) [اسپانیولی، = ساحل شرقی (ریو دِ لا پلاتا)]، ناحیه، ج اوروگه. در دوره‌ی استعمار اسپانیا این نام به اوروگه اطلاق میشد. اغلب سکنه‌ی اوروگه درین ناحیه متمرکزاند.

باند ستریت[۸] (bānd strit) [انگل.، = خیابان باند]، خیابانی در لندن که بعلت مغازه‌هایش معروف است. در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م کوی مسکونی اعیانی بود.

باندلو[۹]، **ماتئو** (mātteo bāndello)، ح ۱۴۸۰–۱۵۶۲، کشیش و داستان‌نویس ایتالیائی. شکسپیر در نوشتن رومئو و ژولیت از یکی از داستانهای وی الهام گرفته است.

باندونگ[۱۰] (bāndung)، شهر (جم ۱٬۰۸۰٬۰۰۰)، غ جاوه، اندونزی. مدرسه‌ی مهندسی دانشگاه اندونزی در آنجاست، و رصدخانه نیز دارد. از محصولاتش کینین است. ← کنفرانس باندونگ در آنجا تشکیل یافت.

باندونگ[۱۰]، **کنفرانس**، یا **کنفرانس کشورهای افریقائی و آسیائی**[۱۱]، اولین کنفرانس نمایندگان ملل آسیائی و افریقائی، که در آوریل ۱۹۵۵ در باندونگ (اندونزی) منعقد شد. کشورهائی که در این کنفرانس نماینده داشتند عبارت بودند از اردن، افغانستان، اندونزی، ایران، پاکستان، تایلند، ترکیه، چین، حبشه، ژاپن، ساحل طلا، سودان، سوریه، سیلان، عراق، عربستان سعودی، فیلیپین، کامبوج، لائوس، لبنان، لیبریا، لیبی، مصر، نپال، ویتنام جنوبی، ویتنام شمالی، هند، و یمن. و نیز نمایندگانی از طرف قبرس (اسقف ماکاریوس)، کشمت (یک نفر سیاهپوست عضو کنگره)، و کنگره‌ی ملی افریقا بعنوان عضو ناظر شرکت داشتند. در این کنفرانس، اختلافاتی بین کشورهای هواخواه غرب، هواخواهان شرق، و گروه بیطرف وجود داشت، اما سرانجام قطعنامه‌ای در طرفداری از همکاریهای اقتصادی و فرهنگی و حق تعیین سرنوشت، و نیز قطعنامه‌ای بر ضد استعمار (از جمله استعمار فرانسه در مراکش و تونس و استعمار هلند در گینه‌ی جدید) تصویب گردید. چین کمونیست از اعضای برجسته‌ی کنفرانس بود.

بانر[۱۲]، **یوهان** (yuhān bāner)، ۱۵۹۶–۱۶۴۱، ژنرال سوئدی در جنگ سی‌ساله. پس از گوستاو آدولف فرمانده نیروهای سوئد در آلمان شد (۱۶۳۲). در نوردلینگن شکست سختی خورد (۱۶۳۴). پیروزی ۱۶۳۶ او در ویتشتوک (vitštok) (ل براندنبورگ) اعتبار سوئد را باز گرداند.

بانژو، ساز زهی: ← بانجو.

بانش (bāneš)، ده (جم ۱٬۱۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۶۹ کیلومتری ج‌ش اردکان.

بانصر (bānsor)، دهستان (جم ح ۱۰٬۰۰۰ ؟)، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. از ش به رود تالار و از غ به رود بابل محدود است. محصولش پنبه، برنج، و مرکبات است.

بانقلان (bānqalān)، ده (جم ۱٬۵۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش صالح‌آباد، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۵ کیلومتری غ ایلام.

بانک: ← بانکداری.

بانکا[۱۳] (bānkā)، جزیره (۱۱٬۹۴۰ کمم؛ جم ۲۰۵٬۳۶۳)، اندونزی، در دریای جاوه، ج‌ش سوماترا. از ح ۱۷۱۰ از تولیدکنندگان عمده‌ی قلع است.

بانک استقراضی روس. این بانک برای رقابت با بانک شاهنشاهی در زمان ناصرالدین شاه قاجار در ایران تأسیس گردید. در ۱۲۶۸ هق، ناصرالدین شاه امتیاز ایجاد بانک و حق انحصاری حراج عمومی بیکی از اتباع روسیه داد، و بانک استقراضی بصورت یک شرکت خصوصی تشکیل شد، و چندی به معاملات رهن اشیاء منقول پرداخت. بعداً دولت روسیه سهام شرکت را خریداری کرده اداره‌ی آنرا بدست خود گرفت. بانک استقراضی شعبه‌هائی در شهرهای شمالی ایران دایر کرد، و دامنه‌ی عملیات خود را از معاملات منقول به رهن اموال غیر منقول کشانید. این بانک، علاوه بر مردم (مخصوصاً ملاها و اعیان و درباریها)، بدولت نیز قرض میداد. در بهمن ماه ۱۲۹۹ هش، بموجب قرارداد ایران و شوروی، قروض دولت ایران که متجاوز از چهل میلیون مناط بود ملغی گردید، و دارائی بانک به دولت ایران واگذار شد.

بانک انگلستان[۱۴] در ۱۶۹۴، بتوسط ← ویلیام پترسن، بعنوان یک بانک بازرگانی تشکیل گردید. صاحبان سهام بانک کسانی بودند که وامی برای دولت تهیه کرده و سهام قرضه‌ی دولتی را خریده بودند، و بدین جهت، دولت مزایای خاصی برای آن بانک قائل شده بود. در سال ۱۶۹۷، انحصار نشر اسکناس به بانک انگلستان داده شد. سازمان فعلی بانک بر طبق اساسنامه‌ی سال ۱۸۴۲ پایه‌گذاری شده است. این بانک دارای دو قسمت عمده است: قسمت نشر اسکناس، و قسمت سایر عملیات بانکی (از جمله وامهای ملی). بانک انگلستان در ۱۹۴۶ ملی گردید.

بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه[۱۵] یا **بانک جهانی**[۱۶] بنگاه مستقلی است وابسته به سازمان ملل متحد که در ۱۹۴۵ تأسیس شد. مرکزش در واشینگتن و سرمایه‌ی آن ده میلیارد دلار است که بوسیله‌ی دول عضو سازمان ملل متحد پرداخت یا تعهد شده است. بانک بدولتهای عضو و سرمایه‌گذاران خصوصی وام میدهد تا سرمایه‌گذاری تولیدی را تسهیل کند و بازرگانی خارجی را توسعه دهد. بزرگترین سهام‌دار این بانک دولت کشمت است که قریب یک سوم سهام را دارا میباشد، و بعد از آن انگلستان است که قریب چهارده در صد سهام را دارد. دولت ایران ۳۶/100 یک در صد (= 0,0036) سهام را مالک میباشد، و دولتهای کمونیستی درین بانک سهمی ندارند. بعلت اینکه کشمت بزرگترین سهام‌دار این بانک میباشد و مرکز بانک هم در امریکاست، دولتهای کمونیست همواره در تبلیغات خود این بانک را مؤسسه‌ای معرفی میکنند که تحت امر و نفوذ کشمت قرار گرفته است.

بانک پستی پس‌انداز[۱۷]، بانک پس‌اندازی که توسط ادارات پست محل اداره میشود. این نوع بانک اول بار در سال ۱۸۶۱ در انگلستان متداول شد، و از سال ۱۹۱۰ در کشمت هم مرسوم گردید.

بانک پهلوی: ← بانک سپه.

بانک جهانی: ← بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه.

بانکداری[۱۸] (bānk.dāri). در ازمنه‌ی قدیم بانکداری عبارت بود از صرافی و معاوضه‌ی مسکوک و نگهداشتن پول بطور امانت. بانکداری بمعنی امروز آن یک سلسله‌ی عملیات مالی میباشد که مؤسسات بخصوصی که نام آنها بانک است انجام میدهند، و اصول عملیات مزبور عبارت است از قبول سپرده و دادن وام، و تجارت با پول و اعتبار. در بابل معاملات بانکی بطرز ابتدائی آن معمول بوده و در مجموعه‌ی احکام حمورابی مقرراتی برای وام دادن و قبول سپرده‌های تجارتی ذکر شده است. در یونان قدیم، علاوه بر بانکهای خصوصی، بعضی از معابد کارهای صرافی انجام داده سپرده‌های مردم

---

(۱)Banja Luka (۲)banjo (۳)Bunche (۴)Bond (۵)Banda (۶)Benda (۷)Banda Oriental (۸)Bond Street (۹)Bandello (۱۰)Bandung (۱۱)Afro-Asian Conference (۱۲)Banér (۱۳)Bangka (۱۴)Bank of England (۱۵)International Bank for Reconstruction and Development (۱۶)World Bank (۱۷)postal savings bank (۱۸)banking

را میپذیرفتند، و باشخاص یا شهرها وام میدادند. قبل از دوره‌ی هخامنشی، بانکداری بطرز ابتدائی آن عصر در انحصار معابد و شاهزادگان بود، و کمتر اتفاق می‌افتاد که افراد مردم بامور بانکداری اشتغال ورزند. پس از استقرار امپراطوری هخامنشیان، که امنیتی حاصل شد، و بازرگانی رونقی یافت، و پول مسکوک هم رواج گرفت، افرادی بانکدار شدند، و فرصتی یافتند که اصول بانکداری معمول در کشور بابل را تقلید و تعقیب نمایند. پس از فتوحات اسکندر مقدونی، بانکداری از یونان به مصر رفته در آنجا متداول گردید. در اوایل تأسیس دولت روم، که وصول مالیات بشکل مقاطعه باشخاص واگذار میشد، مأمورین غالباً بشهرها و مؤسسات دولتی وام داده تا حدی بانک‌داری میکردند. پس از تأثیر نفوذ یونان در روم، و رونق یافتن تجارت، بانکداری در آن کشور رواج بسزائی یافت، و دولت بانکدارها را مأمور توزیع سکه‌های جدید و جمع‌آوری سکه‌های معیوب و کشف تقلب در سکه‌ها نمود. بانکدارهای رومی، گذشته از تبدیل پولهای خارجی با پولهای کشور و تعیین عیار آنها و قبول سپرده و دادن وام، کار صندوقداری را هم برای مشتریان خود انجام میدادند. در دوره‌ی ساسانیان بانکداری رواج کامل داشت، و درین عصر بود که برات کردن پول از نقطه‌ای بنقطه‌ی دیگر آغاز گشت. لفظ چک، که امروز در همه‌ی بانکهای جهان معمول است، از زبان پهلوی گرفته شده، و در دوره‌ی ساسانیان معمول بوده است. لفظ آوالیزه هم، که در زبان فرانسه‌ی امروز بمعنی تضمین استعمال میشود، از زبان پهلوی به اروپا رفته است. در اوایل قرون وسطی، امور بانکداری در اروپا بیشتر بدست یهودیان انجام میگرفت، زیرا مسیحیان نظر خوبی بدریافت ربح نداشتند، ولی از قرن دوازدهم به بعد، بازرگانان مسیحی هم وارد این کار شدند، و با رونق تدریجی تجارت، بانکداری هم توسعه یافت. بانکداری بمفهوم امروز آن از قرن نوزدهم آغاز گشت، و در قرن بیستم رو بتکامل گذاشت.

در ایران، بانکداری بصورت معمول امروز در نیمه‌ی قرن نوزدهم آغاز شد، و قبل از آن بازرگانان و صرافها به خرید و فروش مسکوک و صدور برات و غیره میپرداختند. در سال ۱۲۶۷ هق (۱۸۸۸ میلادی) یک بانک انگلیسی بنام "بانک جدید شرقی"، که در سایر کشورهای آسیا به بانکداری اشتغال داشت، شعبات خود را در تهران و مشهد و اصفهان و رشت و شیراز و بوشهر و تبریز باز کرد، و این اولین بانک خارجی بود که در ایران چنین کاری مبادرت کرد، ولی فقط دو سال دوام کرد، و بعد، تأسیسات خود را به بانک شاهنشاهی واگذار نمود. در سال ۱۲۶۷ هق امتیاز بانک شاهنشاهی ایران به رویتر (royter) واگذار شد که دارای حق انحصاری صدور اسکناس بود. این مؤسسه‌ی انگلیسی قریب شصت سال در ایران بانکداری کرد. در سال ۱۲۶۸ هق، بانک استقراضی روس تأسیس شد، و تا انقلاب روسیه بکار مشغول بود. در اوایل قرن حاضر، چند بانک داخلی ایجاد شد که از آن جمله میتوان تجارتخانه‌های جمشیدیان و جهانیان و تومانیانس را نام برد، ولی مؤسسات مزبور دوام زیادی نکردند. در ۱۳۰۶ هش بانک ملی ایران تأسیس گردید، و از آنوقت به بعد بانکهای متعدد خصوصی تشکیل شده است که بامور بانکداری جدید اشتغال دارند.

بانک سپه، سابقاً **بانک پهلوی،** در اردیبهشت ۱۳۰۴ هش برای انجام امور مالی ارتش تأسیس گردید. بتدریج دامنه‌ی عملیات آن از امور مالی ارتش بعملیات بازرگانی توسعه پیدا کرد؛ امروز انواع عملیات بانکی را انجام میدهد. مرکز اصلی بانک در تهران است و در بسیاری از شهرستانها هم شعبه دارد.

بانک شاهنشاهی (ایران)، بانک انگلیسی که بموجب امتیاز سال ۱۸۸۹ میلادی در ایران تأسیس گردید، و در ۱۳۳۱ هش بساطش برچیده شد. در سال ۱۸۷۲ که ناصرالدین شاه در صدد مسافرت به اروپا بود، و میرزا حسین خان مشیرالدوله ناچار بود که برای او پول تهیه کند، پ. ی. رویتر، بکومک سفیر انگلستان و دادن رشوه‌های لازم، در مقابل پرداخت ۴۰٬۰۰۰ لیره، امتیاز بسیار وسیعی بمدت ۷۰ سال برای کشیدن راه آهن، حق انحصاری کلیه‌ی معادن جز طلا و نقره و سنگهای قیمتی، تأسیس بانک، و غیره گرفت (۲۵ ژوییه‌ی ۱۸۷۲، مطابق ۱۹ جمادی الاول ۱۲۸۹ هق)، که این امتیاز حتی بقول لرد کرزن "واگذاری کامل و فوق العاده عجیب تمام منابع صنعتی یک کشور بدست بیگانگان" بود. بعداً دولت ایران (ظاهراً بر اثر فشار روسیه) بعلت اینکه اجرای عملیات در مدتی که در امتیازنامه مقرر شده بود آغاز نگردیده امتیازنامه را لغو کرد، ولی چندی بعد، برای جلب رضایت انگلیسها، امتیاز دیگری بمدت ۶۰ سال به رویتر اعطا نمود (۳۰ ژانویه‌ی ۱۸۸۹، مطابق ۲۸ جمادی الاول ۱۳۰۶ هق)، که اساس آن تأسیس بانک شاهنشاهی ایران با حق انحصاری صدور اسکناس بود، ولی در این امتیازنامه فروعی زاید بر اصل درج شده بود، از قبیل اینکه بانک حق دارد "اقدام بهر عمل مالی، صنعتی، و تجارتی که صلاح بداند بکند"، و نیز حق انحصاری در تمام مملکت برای استخراج معادن آهن، مس، سرب، منگنز، زغال سنگ، و غیره بآن اعطا شده بود. بانک شاهنشاهی روز بروز توسعه یافت، و در امور تجارتی تقریباً بی‌رقیب بود، و نقش مؤثری در معاملات بازرگانی و سیاست پولی ایران ایفا میکرد. تا سال ۱۳۰۹ هش (۱۹۳۰ بم)، بانک شاهنشاهی امتیاز نشر اسکناس را دارا بود، و در این سال بانک حق صدور اسکناس را به دولت ایران واگذار کرد، و در مقابل مقرر شد که دولت ایران ۲۰۰٬۰۰۰ لیره به بانک مزبور در لندن پرداخت کند، و بانک از پرداخت صدی شش درآمد ویژه که بنام حق الامتیاز بدولت ایران میپرداخت معاف باشد. بانک شاهنشاهی تا بهمن ماه ۱۳۲۷ هش از سایر حقوق امتیازنامه بهره‌مند بود، و از آن تاریخ، که مدت ۶۰ ساله‌ی امتیاز منقضی گردید، بدون امتیاز و حقوق خاص، بنام بانک انگلیس در خاور میانه، به فعالیت ظاهراً بازرگانی و بانکی خود در ایران ادامه داد، تا آنکه در مرداد ماه ۱۳۳۱ هش در دوره‌ی حکومت دکتر محمد مصدق بساطش برچیده شد.

بانک کشاورزی، بانکی که بمالکین و زارعین برای انجام دادن کارهای عمرانی و بشرکتهای تعاونی تولید و مصرف وام میدهد. **بانک کشاورزی ایران** بموجب قانون ۲۱ خرداد ماه ۱۳۱۲ هش تأسیس شد، و در ۲ تیر ماه همان سال شروع بکار کرد. تمام سرمایه‌ی آن متعلق به دولت است. هدفش کومک به کشاورزان و بالا بردن سطح تولید کشاورزی است.

بانک مرکزی ایران: ← بانک ملی (ایران).

بانک ملی (ایران). در تاریخ پنجم آذر ۱۲۸۵ هش نمایندگان مجلس شورای ملی تأسیس یک بانک ملی را از دولت خواستار شدند. گروهی از بازرگانان و صرافان تعهد مشارکت کردند، و اجازه‌ی تشکیل بانک صادر گردید، و بوسیله‌ی اعلانی از عموم مردم تقاضا شد که سهام بانک ملی را خریداری نمایند. سرمایه‌ی اولیه‌ی بانک ۱۵۰ میلیون ریال و تا ۵۰۰ میلیون ریال قابل افزایش بود. استقبال شایان توجهی از این اعلان شد، و عده‌ی کثیری داوطلب خرید سهام بانک شدند، ولی مبلغ کافی جمع‌آوری نگردید، و کوشش فوق العاده‌ای برای جلب سرمایه‌های ایرانیان مقیم خارجه بعمل آمد. در بهمن ۱۲۸۵ هش فرمان سلطنتی دایر باعطای امتیازات گوناگون بمدت ۱۱۰ سال به بانک ملی صادر گردید. طبق این فرمان، به بانک ملی اجازه داده شد که به معاملات زراعتی، رهن املاک، خرید و فروش براتهای تجاری داخله و خارجه، و قرض و استقراض مبادرت ورزد، و نیز اجازه داشت که در اراضی موات و املاک دولتی بکشف و استخراج معادن اقدام نماید، و در خلیج فارس بصید مروارید بپردازد، و راههای آهن و شوسه احداث کند. بمنظور کومک باین بانک مقرر شد حسابهای دولتی، که تا آنوقت در بانک شاهنشاهی تمرکز داشت، به بانک ملی انتقال یابد، و در مواقعی که نقره جهت ضرابخانه لازم باشد حق تقدم فروش آن با بانک ملی باشد، و حق انتشار اسکناس، پس از انقضای مدت امتیاز بانک شاهنشاهی یا فسخ آن، بطور انحصار با بانک ملی باشد. متأسفانه کوششهائی که برای تأسیس بانک ملی شد و استقبال بینظیری که مردم برای ایجاد آن کردند مواجه با مخالفتهای بیگانگان گشت، و تغییر ناگهانی وضع سیاسی و انعقاد قرارداد ششم شهریور ۱۲۸۶ هش بین دولتهای روس و انگلیس مبنی بر تقسیم ایران بمناطق نفوذ همه‌ی این تلاشها را نقش بر آب کرد، و بانک ملی در آن زمان بوجود نیامد.

بموجب قانون ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ هش اجازه‌ی تأسیس بانک ملی ایران بتصویب رسید، و در ۱۷ شهریور ۱۳۰۷ بانک ملی ایران رسماً افتتاح شد و شروع بکار کرد. بانک ملی ایران بصورت شرکت سهامی تشکیل شد، و کلیه‌ی سهام آن متعلق بدولت است. سرمایه‌ی اصلی بانک ۲۰۰ میلیون ریال تعیین شده بود، که ۱۵۰ میلیون ریال آن از فروش جواهرات دولتی و خالصجات تأمین میشد، و ۵۰ میلیون ریال هم دولت از ودایع خود بایستی ببانک بپردازد. چون فراهم ساختن ۲۰۰ میلیون ریال در ابتدای کار مقدور نبود، سرمایه‌ی ابتدائی بانک ۲۵ میلیون ریال تعیین گردید که ۸ میلیون ریال آن از طرف دولت پرداخت شد.

در خرداد ۱۳۰۹ هش دولت توفیق یافت که حق انحصار نشر اسکناس را از بانک شاهنشاهی بمبلغ ۲۰۰٬۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی بازخرید نماید، و حق مزبور بموجب قانون مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۱۰ ببانک ملی ایران واگذار گردید، و از اول فروردین ۱۳۱۱

هش اسکناسهای بانک ملی ایران منتشر گردید.

سرمایه‌ی بانک ملی ایران تا سال ۱۳۱۴ هش همان ۲۰ میلیون ریال بود، و در سال مزبور به ۳۰۰ میلیون ریال افزایش یافت، و در سال ۱۳۳۱ به دو میلیارد ریال بالغ گردید.

بانک ملی ایران، تا سال ۱۳۳۹ هش که قانون بانکی و پولی کشور بتصویب رسید، دارای حق انحصار نشر اسکناس بود، و علاوه بر عملیات یک بانک تجارتی، وظایف بانک مرکزی کشور را نیز عهده‌دار بود. بموجب قانون هفتم خرداد ۱۳۳۹، عملیات بانک ملی بدو قسمت تقسیم شد، و آن قسمت که مربوط به حفظ ارزش پول و تنظیم اعتبارات و حق انحصار انتشار اسکناس و پول فلزی میباشد به بانک مرکزی ایران واگذار گردید، و قسمت عملیات تجاری و اداره کردن صندوق پس‌انداز و بانک کارگشائی مانند سابق بعهده‌ی بانک ملی ایران است. در پایان سال ۱۳۴۰، بانک ملی ایران دارای ۱۱۲ شعبه و ۷۶ نمایندگی در نقاط مختلف کشور بوده است. نمایندگی بانک ملی در نیویورک جزء بانک مرکزی گردیده است. سرمایه‌ی بانک ملی در آخر سال ۱۳۴۰ دو میلیارد ریال و اندوخته‌های آن ۹۳۲ میلیون ریال و جمع ترازنامه‌ی آن قریب به ۳۷ میلیارد ریال بوده است.

بانکوک[1] (bānkok)، شهر (جه ۱٬۲۵۸٬۸۶۵)، پایتخت تایلند، بر رود منام، نزدیک خلیج سیام. مرکز صنعتی و بندر عمده‌ی تایلند است. برنج، چوب تِک، کائوچو، و قلع صادر میکند. پالایشگاه نفت دارد. پیش از ۱۷۶۹ دهکده‌ی زراعتی و قلعه‌ای بیش نبود، و از آن پس از استحکامات مقابل حملات برمه شد. در ۱۷۸۲ بجای آیوتهایا پایتخت شد. در ۱۹۴۱ ژاپنیها آنرا گرفتند؛ در ۱۹۴۴–۴۵ هواپیماهای متفقین مکرر بمبارانش کردند.

بانکیپور (bānkipur)، حومه‌ی غربی شهر پاتنا، ایالت بهار، هند، بر ساحل راست رود گنگ. مجموعه‌های نسخ خطی عربی و فارسی موجود در آنجا، که بعضی از آنها بسیار نادرند، مشهور است. کتابخانه‌ی بانکیپور، معروف به کتابخانه‌ی عمومی شرقی پاتنا یا کتابخانه‌ی خدابخش، بوسیله‌ی مولوی خدابخش (فة ۱۹۰۸) تأسیس گردید، و وی عمر خود را صرف گردآوردن نسخه‌های نفیس از ایران و مصر و عربستان و غیره کرد. لرد کرزن، که در ۱۸۹۹–۱۹۰۵ فرماندار کل هند بود، سر ادوارد دنیسن راس را مأمور تهیه‌ی فهرست جامع و منظمی برای این کتابخانه نمود. تا کنون ۳۱ جلد فهرست مشتمل بر شرح ۴٬۰۰۰ نسخه از بیش از ۶٬۰۰۰ نسخه‌ی موجود در این کتابخانه منتشر شده است.

بانگ، بیماری: ← تب مالت.

بانگوئولو[2] (bānguculu)، دریاچه‌ای به طول ۹۵ کم و بعرض ۴۰ کم، در رودزیای شمالی. د. لیوینگستن آنرا کشف کرد (۱۸۶۸).

بانوگشسب (bānu-gošasb)، در داستانهای ملی، دختر رستم: ← بانوگشسب‌نامه.

بانوگشسب‌نامه (bānu-gošasb-nāme)، منظومه‌ای حماسی، به فارسی، ظاهراً از قرن پنجم هق، که موضوع اساسی آن داستان پهلوانیهای بانوگشسب میباشد، که دختر رستم و زن گیو و مادر بیژن، و از زنهای پهلوان ایران است. نام این زن در برزونامه و بهمن‌نامه بسیار آمده. نسخه‌ی موجود بانوگشسب‌نامه، که منظومه‌ی کوچکی است در حدود ۹۰۰ بیت به بحر متقارب، مشتمل بر شرح چهار واقعه‌ی جداگانه میباشد که ارتباط کاملی با هم ندارند، و یکی از این حکایات چهارگانه در باره‌ی جنگ میان فرامرز و بانوگشسب با رستم است، که در این جنگ، بانوگشسب پس از مجروح کردن رستم او را شناخت. ظاهراً این داستان منتخب از منظومه‌ی بزرگتری است. از این منظومه نسخه‌ای در کتابخانه‌ی ملی پاریس و نسخه‌ای در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی موجود است.

بانه (bāne)، شهرستان، غ استان کردستان، غ ایران، کنار مرز عراق. از ل به شهرستان مهاباد محدود است، و سابقاً بخش این شهرستان بود. فعلا مرکب از بخشهای حومه، نمشیر، پهلویدژ، و الوت است. رود زاب صغیر از قسمت غربی آن میگذرد. از اطراف به کوههای مرتفعی محدود است؛ دهستانهای آن در دره‌های جنگل بلوط قرار گرفته است. محصولش سقز، کتیرا، زغال، و لبنیات است. مرکزش، **بانه** (جه ۴٬۸۰۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۶۶ کیلومتری جش سقز و ۲۱ کیلومتری مرز عراق واقعست. در دامنه‌ی تپه‌ای قرار دارد، و کوهستانهای جنگلی اطراف زیبائی خاصی بدان میبخشد. در سال ۱۳۲۳ هش بدست یاغیان طعمه‌ی حریق شد.

بانی، کسی که هزینه‌ی تعزیه را بعهده میگیرد، و در خانه‌ی خود یا در تکیه‌ی محله مجلس تعزیه براه می‌اندازد، و از مردم پذیرائی میکند، و حق الزحمه‌ی شبیه‌خوانها را میپردازد.

بانیابانیا: ← آروکاریا.

بانیان (bānyān)؛ ← انجیر بنگالی.

بانیفیس، اسم انگلیسی: ← بونیفاکیوس، اسم.

بانیکان، استان پنجم: ← باینگان.

بانین[3]**، جان** (jān bānyan)، ۱۶۲۸–۸۸، نویسنده‌ی مذهبی انگلیسی، که مخصوصاً بجهت کتاب سیر یک زائر (از این جهان به جهان آینده)، که آنرا در زندان نوشته، معروفست. نزدیک بدفرد متولد شد. در ۱۶ سالگی جزء سپاهیان طرفدار پارلمنت شد، و در ۱۶۴۶ از زمره‌ی سپاهیان خارج گردید، و دورانی را در شک در اصول دین گذرانید، و در ۱۶۵۳ به باپتیستها پیوست، و بعلت بلاغتش شهرت یافت. در ۱۶۶۰، بعنوان اینکه بدون جواز وعظ کرده است، در زندان بدفرد محبوس شد، و ۱۲ سال در زندان گذرانید. دگر بار در ۱۶۷۵ توقیف و محبوس شد، و در زندان کتاب سیر یک زائر را آغاز کرد. این کتاب در ۱۶۷۸ بطبع رسید، و بلافاصله شهرت بسیار یافت، و بانین قسمت دیگری بر آن افزود (۱۶۸۴). آثارش مملو از شوق و شور روحانی است.

باواریا[4] (bāvāriā)، آلمانی **بایرن** (bāyern)، فنس **باویر** (bāvier)، کشور (۷۰٬۲۴۰ کمم؛ جه ۹٬۱۹۲٬۸۰۰)، ج آلمان، کرسی آن مونیخ. قسمت جنوبی آن مرتفع است و در مرز اتریش به آلپهای باواریا (بلندترین قله‌اش تسوگشپیتسه) منتهی میشود. ← جنگل بوهمی مرز شرقی آنرا با چکوسلواکی تشکیل میدهد. رودهای عمده‌اش دانوب و ماین است. کشور باواریا مرکبست از باواریا بمعنی اخص، یعنی باواریای علیا (مرکزش مونیخ) و باواریای سفلی (مرکزش لاندسهوت) در ج؛ فرانکونیای علیا و وسطی و سفلی (با بامبرگ، بایرویت، نورمبرگ، و وورتسبورگ) در ل؛ **سوابیا** (مرکزش آوگسبورگ) در غ؛ و پالاتینای علیا (مرکزش رگنسبورگ) در لش. باواریا از جنبه‌ی زراعتی و جنگل ثروتمند است، و دارای صنایع ماشینسازی، نساجی، آبجوسازی، و اسباب‌بازی‌سازی، و جالب سیاحان است. مذهب غالب، جز در ل، کاتولیک رومی است. فرانکونیا و سوابیا تا اوایل قرن ۱۹م جزء باواریا نبود، و این دو سرزمین تاریخ جداگانه دارند.

رومیها در سال ۱۵ قم باواریا را گرفتند؛ در قرن ۶م، یکی از قبایل مهاجم ژرمن آنجا را دوکنشین کردند. در ۷۸۸–۹۱۱ تحت حکومت کارولنژیان، در ۱۰۷۰–۱۱۸۰ بفواصل تحت حکومت **گوئلفها**، و در ۱۱۸۰–۱۹۱۸ در دست سلسله‌ی **ویتلسباخ** بود. در ۹۷۶، بمنظور درهم شکستن قدرت دوکها، اتریش و کارینتیا و پالاتینای علیا از دوکنشین اولیه‌ی باواریا منتزع شد. اراضی تیول سلسله‌ی ویتلسباخ مدتها بین شعب این خاندان منقسم بود، ولی در ۱۷۹۹ تحت لوای واحد درآمد. امپراطور فردیناند II پالاتینای علیا را به ماکسیمیلیان I داد، و مقام برگزینندگی (← برگزینندگان) باو اعطا کرد (۱۶۲۳). باواریا وسعت یافت، و در ۱۸۰۶ به مملکت تبدیل گردید. اراضی کنونی را بانضمام پالاتینای راین در کنگره‌ی وین بچنگ آورد (۱۸۱۵). در جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) جانب اتریش و در جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰–۷۱) جانب پروس را گرفت. در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست. بعد از پروس کشور عمده‌ی امپراطوری بود، و بهمین جهت موقعیتی خاص و تمایل به جدائی از امپراطوری داشت. در نوامبر ۱۹۱۸ حکومت جمهوری در آنجا برقرار شد؛ پس از انقلاب (۱۹۱۹) بی‌نتیجه‌ی کمونیستها به جمهوری وایمار پیوست. پس از ۱۹۴۵، تمام باواریا، جز پالاتینای راین و ناحیه‌ی لینداو که به اشغال فرانسه داده شد، جزء منطقه‌ی اشغالی کشمت بود. در ۱۹۴۶ قانون اساسی جدیدی برگزید. در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان غربی پیوست.

شاهان باواریا

نام	دوره‌ی سلطنت	نام	دوره‌ی سلطنت
ماکسیمیلیان I	۱۸۰۶_۲۵	لوئی I	۱۸۲۵_۴۸
ماکسیمیلیان II	۱۸۴۸_۶۴	لوئی II	۱۸۶۴_۸۶
اوتوی I	۱۸۸۶_۱۹۱۳	لوئی III	۱۹۱۳_۱۹۱۸

باواریا، جنگ جانشینی[5] (bāvāriā)، جنگ (۱۷۷۸–۷۹) بین اتریش از یک طرف، و پروس و ساکس و مکلنبورگ از طرف دیگر. این جنگ نمونه‌ای از جنگهای سیاسی قرن ۱۸م است که بیشتر جنبه‌ی مکاتبات سری داشت تا جنگ واقعی. در ۱۷۷۷ که ماکسیمیلیان III بی‌فرزند درگذشت، برگزینده‌نشین باواریا بوارث قانونی آن شارل تئودور، که برگزیننده‌ی پالاتینا بود، رسید، و او در عوض قسمتهائی از پالاتینا و تمام باواریای سفلی را به اتریش واگذاشت. فردریک II پروس باین انتقال اعتراض کرد. در جنگی که بدین

(۱)Bangkok (۲)Bāngweulu (۳)Bunyan (۴)Bavaria (۵)War of the Bavarian Succession

سبب برپا شد، هم بسیار صرف تهیه‌ی غذا برای سپاهیان گردید، و باین جهت، این جنگ را جنگ سیب زمینی هم میخواندند. بموجب پیمان تشن (۱۷۷۹)، اتریش از ادعاهای خود به باواریا گذشت.

باوتسن[1] (bätsen)، شهر (جه ۳۸٬۵۲۴)، ساکس، ج‌ش آلمان، در لوزاس علیا، بر رود شپره. کارخانه‌های ماشینسازی و نساجی دارد. نزدیک آنجا ناپلئون I قوای روس و پروس را شکست داد (۱۸۱۳).

باوتیستا (bätistä)، اسم اسپانیولی برای مرد؛ ← باتیست، اسم.

باورد (bävard)، در داستانهای ملی، یکی از فرزندان گودرز و برادران گیو. گویند کیکاوس سرزمینی را به اقطاع بدو بخشید، و او شهر باورد را در آن سرزمین بنام خود بنا کرد.

باورد، شهر قدیم؛ ← ابیورد.

باوری بازرگانی (bävarie)، سندی که دلالت میکند بر اینکه مقداری کالا توسط دارنده‌ی سند در انبار رسمی سپرده شده است. صاحب سند میتواند باعتبار کالای موجود در انبار از بانک یا اشخاص دیگر وام دریافت کند. در باوری، قیمت جنس، که توسط یک دلال رسمی معین شده است، نوشته میشود.

باوری کشاورزی، سندی که دلالت میکند بر اینکه مقداری محصول کشاورزی توسط دارنده‌ی سند در انبار رسمی کشاورزی سپرده شده است. صاحب سند میتواند باعتبار محصول موجود در انبار از بانک یا اشخاص دیگر وام دریافت کند. در باوری، قیمت جنس، که توسط یکنفر دلال رسمی معین شده است، نوشته میشود.

باورینگ[2]، سر جان (sər jān bäring*)، ۱۷۹۲-۱۸۷۲، زبانشناس و از رجال بریتانیا. در ۱۸۵۴ حاکم هونگ کونگ بود. بقصاص اینکه پاسداران چینی بر ضد دریازنان بریتانیائی اقدام کرده بودند، کانتون را بمباران کرد. با سیام پیمانی منعقد نمود که ورود تریاک را از مالیات معاف میکرد. آثاری از زبانهای مختلف به انگلیسی ترجمه کرده است.

بئوسی[3] (bcosi)، ناحیه‌ی یونان قدیم، ل خلیج کورنت؛ مرکزش تب. شهرهایش بوسیله‌ی اتحادیه‌ی بئوسیائی دولت متحده‌ای تشکیل دادند (قرن ۷م قم) که تحت نفوذ تب بود، و آتن پس از نبردهای زیاد آنرا درهم شکست (۴۵۷ قم). کمی بعد، بر اثر پیروزی اپامینونداس بر اسپارت در لئوکترا (۳۷۱ قم)، تب باز قدرت یافت، ولی با تمام بئوسی مقهور فیلیپ II و اسکندر مقدونی شد. آتنیها مردم بئوسی را کودن میشمردند.

باوکیس (bäkis)، ← فیلمون و باوکیس.

باونتی[4] (banti)، کشتی نیروی دریائی انگلستان که در طی مسافرت درازی در قکب ملوانان آن شورش معروف به شورش باونتی را برپا کردند (۱۷۸۹). شورشیان ناخدای کشتی، ویلیام بلای، و ۱۸ تن از ملوانان را با قایق کوچکی در دریا رها کردند. برخی از شورشیان در جزیره‌ی پیتکرن ماندگار شدند.

باوند ابن شاپور: ← آل باوند.

باوندپور (bāvandpur)، ناحیه‌ای در غ ایران، که از ل به کردستان، از ج به ایلام، از ش به کرمانشاهان، و از غ بخاک عراق محدود است. شاه‌آباد در این ناحیه قرار دارد. از دهستانهای آن دهستان **باوندپور** (دارای ۴۱؛ آبادی) است.

باوندی، منسوب به آل باوند.

باوندیان: ← آل باوند.

باوهاوس[5] (bāhās)، هنرستانی که در ۱۹۱۹، بریاست والتر گروپیوس، در وایمار (آلمان) تأسیس شد، و در تدریس هنرجویان، مطالب مربوط به "هنر محض" را با تحصیل صنایع دستی تلفیق کرد، و بدینسان، انقلابی در کار آموزش هنر پدید آورد. برنامه‌ی آموزش باوهاوس مواجه با مخالفتهائی گردید. در ۱۹۲۵ مدرسه به دساو که محیط مساعدتری داشت، و سپس به برلین منتقل گردید. در ۱۹۳۳، دولت جدید آلمان هنرستان را یکسره برچید، اما نظریات پایه‌گذاران باوهاوس، که از جمله شامل طراحی در معماری، مبلسازی، و نساجی نیز میشد، دیگر در سراسر جهان (مخصوصاً در کشمت) طرفداران بسیار یافته بود، و امروزه بسیاری از هنرکده‌ها آن نظریات را اساس کار خود قرار داده‌اند.

باوی (bāvi)، دهستان (جه ۲۷٬۰۰۰؟)، ش بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۵۷ (؟) آبادی. رود کارون مرز غربی آنرا تشکیل میدهد، و قسمتی از آنرا مشروب میکند. از دهات عمده‌ی آن کوت عبدالله است. راه آهن اهواز به بندر شاهپور ازین دهستان میگذرد؛ ایستگاههای میاندشت، خسروی، و منصوری در آن واقعست. راه شوسه‌ی اهواز به مسجد سلیمان و به آبادان بموازات لوله‌ی نفت مسجد سلیمان نیز از دهستان میگذرد.

باوی، از عشایر عرب خوزستان؛ ← بابولی.

باویر (bāvier)، نام فرانسوی باواریا، اروپا.

باهاما[6]، **جزایر** (bāhāmā)، مجمع‌الجزایر (۱۱٬۴۰۰ کمه؛ جه ۸۴٬۸۴۱)، هند غربی بریتانیا، ج‌ش ساحل فلوریدا. مرکبست از ۷۰۰ جزیره که فقط ۲۱ از آنها مسکونست. جزایر باهاما مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا است. جزایر را کریستوف کلمب در ۱۴۹۲ دیدار کرد. در قرون ۱۷-۱۸م مأمن دریازنان و متنازع فیه بین انگلستان و اسپانیا بود. در ۱۷۸۳ بتصرف انگلستان درآمد.

باهلی (bāheli)، شهرت **ابونصر احمد ابن حاتم**، فت ۲۳۱ هق، لغوی و نویسنده‌ی عرب. از شاگردان اصمعی و ابوعبیده و ابوزید بود. در آغاز در بغداد و سپس در اصفهان میزیست، و سرانجام در بغداد سکنی گزید. از آثارش چیزی باقی نمانده است.

باهو، رود، ج‌ش ایران، ← باهوکلات.

باهوکلات (bāhu-kalāt)، دهستان (جه ۱۰٬۰۰۰؟)، بخش دشتیاری، شهرستان چاه‌بهار، استان بلوچستان و سیستان، در ناحیه‌ی مکران کنار دریای عمان و کنار مرز پاکستان، دارای ۴۲ (؟) آبادی. رود **باهو** یا **باهوکلات** در کوهستان سرباز از شهرستان ایرانشهر سرچشمه میگیرد (پیش از ورود به دهستان بنام رود سرباز خوانده میشود)، و از دهستان گذشته نزدیک گواتر به دریای عمان میریزد. در محلی که وارد دهستان میشود جز در مواقع سیلاب تقریباً خشک است. مردم دهستان برای زراعت و تأمین آب آشامیدنی در کنار هر آبادی گودالی حفر میکنند، و با بستن بندها آب ذخیره مینمایند. مرکز دهستان، **باهوکلات** (جه ۳۶۵ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۲۸ کیلومتری ل‌ش دشتیاری واقعست.

باهیا[7] (bāhiā) یا **بائیا**[8] (bāiā)، ایالت (۵۶۳٬810 کمه؛ جه ۴٬۹۰۰٬۴۱۹)، ش برزیل؛ کرسی آن سالوادور. ناحیه‌ی ج‌ش باهیا یکی از بزرگترین نواحی بعمل آوردن کاکائو در جهانست.

باهیا بلانکا[9] (bāhiā blānkā)، شهر (جه ۱۲۲٬۰۵۹)، ج‌ش آرژانتین؛ بندر کنار قطلا.

بای (bāy)، عنوان فرمانروایان تونس از اواخر قرن ۱۶ام میلادی تا ۲۶ ژوئیه‌ی ۱۹۵۷ که الامین که بای وقت بود خلع شد، و حکومت جمهوری در تونس اعلام گردید. نیز ← بگ یا بیگ.

بایا[10] (bāyā)، لت **بایای** (bāyāy)، دهکده، کامپانیا، ج ایتالیا، کنار خلیج ناپل. در ادوار قدیم تفرجگاه مشهوری بود. بقایای حمامهائی از دوره‌ی رومیان دارد.

بایار[11]، **سنیور دو** (senyër dë bāyār*)، شهرت **پییر ترای** (pier terāy)، ح ۱۴۷۴-۱۵۲۴، قهرمان ملی فرانسه که به شهسوار پاک و بی‌باک معروفست. در جنگهای شارل VIII و لوئی XII و فرانسوای I در ایتالیا شرکت کرد. در جنگ کشته شد.

بایبورد (bāyburd)، شهر (جه ۱۰٬۲۱۱)، ترکیه، در آسیای صغیر بفاصله‌ی 100 کیلومتری لغ ارزروم. پس از نبرد ملازگرد تحت حکومت ترکان درآمد (۴۶۳ هق)، و سپس بدست سلاجقه‌ی روم، و بعد، ایلخانیان ایران افتاد، و تجارت پردامنه‌اش باعث رونق آن گردید. بعداً بدست آل جلایر، و سپس، آق قوینلو افتاد، و در ۹۲۵ هق در طی جنگ چالدران بتصرف ترکان عثمانی درآمد. در نبرد بایبورد، عثمانیها از روسها شکست خوردند (۱۹۱۶).

بایجو، سردار مغول، ← تایجو.

بایدو خان (bāydu xān)، ششمین پادشاه از سلسله‌ی ایلخانیان؛ پسر تُراغای ابن هولاکو خان. در ۶۹۴ هق بجای گیخاتو خان بسلطنت نشست. طغاجار نویان را حکومت روم و دیاربکر با منصب امیرالامرائی و خواجه جمال‌الدین دستجردانی را وزارت خویش داد. اما سلطنت او طولی نکشید و بعد از ۶ ماه از غازان خان پسر ارغون خان شکست خورده دستگیر و کشته شد.

بایر[12]، **فردریک** (fredrik bāyer)، ۱۸۳۷-۱۹۲۲، نویسنده‌ی دانمارکی و از طرفداران صلح. در تأسیس (۱۸۹۱) دفتر بین‌المللی صلح (در برن) مؤثر بود. سهمی از جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۰۸ را برد.

بایر[13]، **یوهان** (yohān bāyer)، ۱۵۷۲-۱۶۲۵، منجم آلمانی که معرفی ستارگان در صور فلکی (← صورت فلکی) با حروف الفبای یونانی و الفاظ لاتینی از اوست.

بایرن (bāyern)، نام آلمانی باواریا، اروپا.

---

(۱)Bautzen (۲)Bowring (۳)Boeotia (۴)Bounty (۵)Bauhaus (۶)Bahama (۷)Bahia (۸)Baía (۹)Bahía Blanca (۱۰)Baia (۱۱)Bayard (۱۲)Bajer (۱۳)Bayer

بایرن[۱] یا **بایرون** (هر دو bāyron)، شهرت فارسی **جورج گوردن نائل بایرن** (jorj gordən nāəl bāyrən)، ملقب به (ششمین) **بارون بایرن** (bāron*)، ۱۷۸۸–۱۸۲۴، شاعر رمانتیک انگلیسی؛ مت لندن. پدرش در ۱۷۹۱ درگذشت، و بایرن، که از هنگام تولد لنگ بود، متناوباً دستخوش محبت مفرط و تندخوئی مادرش گردید. حس تحقیری که نسبت به وی پیدا کرد بعداً متوجه همه‌ی زنها شد. در ۱۷۹۸ لقب بارون را بارث برد، و سپس در هرو و کیمبریج تحصیل کرد. در ۱۸۰۷ اثرش، بنام ساعات بطالت، منتشر شد، و مورد حمله‌ی سخت یکی از مجلات ادینبورگ قرار گرفت؛ بایرن در عوض در هجویه‌ی منظوم خود بنام منظومه‌سرایان انگلیسی و انتقادنویسان اسکاتلندی (۱۸۰۹) سخت بآن مجله تاخت، و این هجویه قدرت او را در هجاگوئی مسلم ساخت. سپس مسافرتی به پرتغال و اسپانیا و ایتالیا و بالکان کرد، و دو قسمت از اثر خود بنام چایلد هرلد (cāyld harəld) را در شرح این مسافرت منتشر نمود (۱۸۱۲)، و شهرتی عظیم یافت، و داستانهای منظومی که بعداً منتشر کرد بر شهرتش افزود. در این زمان ارتباط بایرن با عده‌ای از بانوان سرشناس زبانزد بود. در ۱۸۱۵ با بانوئی بنام ان میلبنک (an milbank) ازدواج کرد، ولی یک سال بعد زوجه‌اش (ظاهراً بسبب رابطه‌ی نامشروع بایرون با خواهر ناتنی خود) از او جدا شد، و رسوائیی که بر سر این موضوع بر پا گردید بایرن را در انگلستان منفور و مطرود ساخت، و وی ناچار این کشور را ترک گفت، و مدتی را با شلی در سویس گذرانید، و در آنجا قسمت سوم چایلد هرلد (۱۸۱۶) و نیز زندانی شیلون (۱۸۱۶؛ ترجمه‌ی فارسی) را سرود. سپس در ونیز سکنی گزید (۱۸۱۷)، و مدتی را به عیاشی گذرانید، ولی قسمت چهارم چایلد هرلد (۱۸۱۸) و نیز بپو (۱۸۱۸) و مازپا (۱۸۱۹؛ ترجمه‌ی فارسی) را فراهم ساخت، و شاهکار خود دون ژوان را آغاز نمود. در ۱۸۱۹ با کنتس ترزا گویتچولی (kontes terezā guit-coli*) ارتباط یافت، و وی تا آخر عمر بایرن رفیقه‌ی او بود. ورود وی به ایتالیا مقارن نهضت ریسورجیمنتو بود، و بایرون در ایتالیا بپشتیبانی از آزادیخواهان اقدام کرد. در ۱۸۲۳ بطرفداری از استقلال‌طلبان یونان عازم این سرزمین گردید، و در ۱۸۲۴ در میسولونگی پیاده شد، و همّ خود را صرف همکاری با ماوروکورداتس برای متحد ساختن نیروهای یونانی کرد، ولی در همانجا مبتلی به تب شد، و درگذشت.

بایرون مردی تیره‌رنگ و زیبا بود، و زنان بسیاری دلباخته‌ی او بودند. زندگی آشفته و اشعار آکنده از شور و احساسات بایرن مظهر رمانتیسم زمان اوست. بایرن قرار و آرام نداشت، و هر روز آتش عشق تازه‌ای در دلش زبانه میکشید. از آثار دیگرش یکی عروس ابیدوس (۱۸۱۳؛ ترجمه‌ی فارسی) است، و دیگری قابیل (۱۸۲۱)، که بسبب افکار تردیدآمیزی که در آن نسبت به مذهب دیده میشود بشدت مورد حمله قرار گرفت. منظومه‌ی دون ژوان (۱۸۱۹–۲۴؛ قسمتی از آن بفارسی ترجمه شده) جامع هنر بایرن در داستانسرائی، هجاگوئی، شعر غنائی، بدگمانی و بدبینی، و تنفر از آداب و رسوم است. بایرن در بر اروپا تأثیری بسزا داشته است.

بایرون، شاعر؛ ← بایرن یا بایرون.

بایرویت[۲] (bāyroyt)، شهر (جـ ۵۹٬۶۲۵)، کرسی فرانکونیای علیا، لش باواریا. صنایع نساجی، فلزکاری، و غذائی دارد. در ۱۱۹۴ بنا شد؛ در ۱۲۴۸–۱۸۰۷ در تصرف خاندان هوهانزولرن بود. ر. واگنر در اینجا سکنی داشت (۱۸۷۲–۸۳)؛ جشنهای سالانه‌ی موسیقی آن معروفست. مدفن واگنر و لیست است. خانه‌ی واگنر در جج II ویران شد.

بایزید I (bāyazide)، ملقب به **یلدیرم** (yeldi-rem) [ترکی، = صاعقه]، و (در فارسی) معروف به **ایلدرم بایزید** (ilderem)، ۷۵۵–۸۰۵ هق (۱۳۵۴–۱۴۰۳ بم)، سلطان (۷۹۱–۸۰۵ هق، مطابق ۱۳۸۹–۱۴۰۳ بم) عثمانی؛ پسر سلطان مراد I. سپاهی متهور و چالاکی بود (لقبش از همینجا است)، و در زمان پدر حکومت یافت (۷۸۳ هق). بعد از پدر بسلطنت نشست. امرای گردنکش و مدعیان سلطنت را مقهور نمود. بلغارستان و قسمت اعظم آسیای صغیر، مقدونیه، صربستان، و تسالی را گرفت، و نیروهای متحد مجار و لهستانی و فرانسوی را در نیکوپول مقهور کرد (۷۹۸ هق، = ۱۳۹۶ بم)، و شبه جزیره‌ی بالکان و قسطنطنیه در معرض تهدید عثمانیها قرار گرفت. اما سرانجام مواجه با کشورگشائی امیر تیمور گردید، و در جنگی که نزدیک آنکارا بین طرفین روی داد (۸۰۴ هق، = ۱۴۰۲ بم)، بایزید اسیر شد، و گویند تیمور او را در قفسی آهنین محبوس کرد، و آخرالامر در آقشهر در اسارت درگذشت، و امپراطوری مستعجل او سرنگون گردید.

بایزید II، فـ ۹۱۸ هق (۱۵۱۲ بم)، سلطان (۸۸۶–۹۱۸ هق، = ۱۴۸۱–۱۵۱۲ بم) عثمانی؛ پسر سلطان محمد II. در حیات پدرش حاکم ایالت اماسیه بود، و در جنگ با اوزون حسن شرکت داشت. پس از مرگ پدر، بین او و برادر کوچکترش، جم، بر سر سلطنت اختلاف افتاد، ولی بایزید پیروز شد، و جم که در نبردی نزدیک ینی‌شهر مغلوب شده بود (۸۸۶ هق، = ۱۴۸۱ بم)، به شام و از آنجا به مصر گریخت، و سرانجام در رودس به شهسواران قدیس یوحنا پناهنده شد (۸۸۷ هق، = ۱۴۸۲)، و آنان او را در همان سال به فرانسه نزد شارل VIII فرستادند، و فرمانروایان مسیحی اروپا جم را بعنوان آلتی بر ضد بایزید بکار میبردند، و بهمین جهت، تا جم زنده بود، بایزید در شرق و غرب در مسائل مهم به مدارا رفتار میکرد. هرزگووین را بکلی تحت استیلای عثمانیان درآورد (۸۸۸ هق، = ۱۴۸۳ بم)، ولی در جنگ (۸۹۰–۹۶ هق، = ۱۴۸۵–۹۱ بم) با ممالیک مصر و شام بر سر کیلیکیه توفیقی نیافت. سپس اقدام بتقویت ارتش و نیروی دریائی کرد. در ۱۴۹۵ جم درگذشت؛ بزرگان دولت عثمانی بایزید را تحریک بجنگ با مسیحیان کردند. در جنگ (۹۰۴–۹۰۹ هق، = ۱۴۹۹–۱۵۰۳ بم) با دولت ونیز، موفقیتهائی نصیب وی گردید. برآمدن خاندان **صفویه** در ایران در دوره‌ی بایزید روی داد.

در اواخر عمر بایزید، مملکت عثمانی گرفتار جنگ داخلی گردید. در دولت عثمانی رسم شده بود که هر سلطانی که بتخت مینشست برادران خود و اولاد ذکور آنان را بقتل میرسانید، و بهمین جهت، دو تن از پسران بایزید، احمد و سلیم، در صدد تحکیم موقعیت خود برآمدند، و پس از زدوخوردهائی بین آنها و بین آنها و پدر پیرشان، و بعلت تمایل دسته‌ی ینی‌چری به سلیم، و خطر اتحاد احمد با دولت صفوی، بایزید ناچار در ۹۱۸ هق (۱۵۱۲ بم) بنفع سلیم (بعداً سلطان سلیم I) از سلطنت کناره‌گیری کرد، و در همان سال درگذشت.

بایزید، سلطان، شاهزاده‌ی آل مظفر؛ ← سلطان بایزید.

بایزید ایلکانی یا **بایزید جلایر**، از پادشاهان و شاهزادگان سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر سلطان اویس جلایر. وی، بعد از کشته شدن برادرش سلطان حسین ایلکانی بدست سلطان احمد ایلکانی، از بیم جان گریخته نزد عادل آقا به سلطانیه رفت، و عادل آقا او را بسلطنت برداشته عازم تبریز شد. سلطان احمد از بیم بگریخت، و عادل آقا تبریز را بگرفت. اما ضبط آن نتوانست، و به سلطانیه بازگشت، و علی ایلکانی را بخلاف سلطان احمد تحریک نمود، و علی ایلکانی، با آنکه تبریز را گرفت، بدست قرا محمد تورمش کشته شد، و سلطان احمد دیگر بار به تبریز بازآمد. عادل آقا دیگر بار لشکر به تبریز آورد، و عاقبت مصالحه کردند، برین شرط که آذربایجان از آن سلطان احمد باشد، و عراق عجم از آن سلطان بایزید، اما بغداد و عراق عرب را سلطان احمد بشراکت عادل آقا اداره نماید. اما این صلح دوام نیافت، و بار دیگر بین دو برادر کار بجنگ کشید. این دفعه، بدعوت عادل آقا، شاه شجاع آل مظفر نیز بیاری بایزید ایلکانی آمد، اما کار به صلح انجامید، و دست عادل آقا از کار کوتاه شد. اما سلطانیه را شاه شجاع جهت بایزید گرفت. مع هذا، بایزید بیش از پنجاه روز در آنجا باستقلال فرمانروائی نکرد، و بسبب آنکه یکی از امرای معتبر خود را بکشت، امرا از او متوهم و متفرق شدند. سلطان احمد لشکر به سلطانیه آورد و بایزید را مقید کرده با خود به تبریز برد (۷۸۶ هق).

بایزید بسطامی (bāyazide bastāmi)، شهرت **طیفور ابن عیسی (ابن آدم) ابن سروشان** (teyfure 'bne, sorušān)، فـ ۲۶۱ یا ۲۶۴ هق، از مشایخ بزرگ صوفیه و از مشهورترین عرفای ایران. از زندگی او چندان اطلاعی در دست نیست، و در زندگینامه‌ی وی سخنها گفته‌اند و آنرا با افسانه مخلوط نموده. گویند جدش گبر و از بزرگان بسطام بود و مسلمان شد. بایزید، بعد از مدتها سیاحت و ریاضت کشیدن، به بسطام بازآمد؛ بیشتر عمر خود را در آنجا گذرانید، و در همانجا درگذشت. مقبره‌اش (← بایزید بسطامی، مقبره‌ی) زیارتگاه صوفیان و مردان خدا است.

بایزید معتقد به وحدت وجود و ظاهراً نخستین کس در اسلام بود که قائل به فناء بود. پیروان او را طیفوریه و بسطامیه گویند. وی شخصاً اثری از خود بجا نگذاشته است، اما سخنان او را پیروان و مریدانش گرد آورده‌اند، و قریب ۵۰۰ از گفته‌ها و شطحات او بما رسیده است. مهمترین مراجع سخنان وی عبارتند از طبقات الصوفیه، از ابوعبد

(1)Byron (۲)Bayreuth

الرحمان سلمی؛ حلیة الاولیاء، از ابونعیم اصفهانی؛ تذکرة الاولیاء، از شیخ عطار؛ و کتاب النور فی کلمات ابی طیفور، از ابوالفضل محمد سهلگی بسطامی (sahlagi-) (۳۸۹–۴۷۶ هق)، که باهتمام عبد الرحمان بدوی بعنوان شطحات الصوفیه در قاهره انتشار یافته است (۱۹۴۹).

بایزید بسطامی، مقبره‌ی، بنای زیبای عهد مغول، شهر بسطام (شهرستان شاهرود)، دارای سردر کاشیکاری عالی (۷۲۳ هق) عمل محمد ابن حسین حصاص دامغانی. تاریخ صومعه ۷۰۲ هق و تاریخ مسجد و منار عهد سلجوقی متصل بآن ۵۱۴ هق است.

بایزید جلایر: ← بایزید ایلکانی.

بایزیدی، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.

بایسنقر (bāysonqor)، ۸۰۲–۸۳۸ هق، از شاه‌زادگان خوش‌طبع و هنرمند و هنرپرور سلسله‌ی تیموریان. وی پسر میرزا شاهرخ تیموری بود. در استراباد فرمانروائی داشت، و همانجا بسن ۳۷ سالگی و از افراط در شرب خمر وفات یافت. وی اهل ادب و هنر بود، و از شعرا و فضلا و خطاطان و نقاشان حمایت و تشویق میکرد. گویند برای کتابخانه‌ی وسیع او بیش از چهل خطاط معروف، بسرپرستی جعفر بایسنقری، نسخه‌نویسی میکرده‌اند. ترتیب شاهنامه و الحاق مقدمه‌ی معروف بر آن، بوسیله‌ی وی صورت گرفته است (۸۲۹ هق)، و بنام او مشهور به شاهنامه‌ی بایسنقری شده. وی را یکی از بزرگترین کتابدوستهای جهان میشمرند. بایسنقر در خطوط اصول شاگرد شمس‌الدین محمد و در خط ثلث از خوشنویسان برجسته است. از آثار جاویدان وی کتیبه‌ی پیش‌طاق مسجد گوهرشاد در آستانه‌ی رضوی است.

بایسنقر ترکمان (bāysonqore torkamān)، فت ۸۹۸ هق، از پادشاهان و فرمانروایان سلسله‌ی امرای آق قویونلو؛ پسر و جانشین یعقوب بیگ ترکمان. وی در ۸۹۶ هق بجای پدر بسلطنت نشست، و بعد از ۲۰ ماه سلطنت، از دست رستم بیگ ترکمان، یکی از بنی اعمام خویش، به شیروان گریخت (۸۹۷ هق)، و چندی بعد در جنگ با سلطان علی پسر سلطان حیدر صفوی در نزدیک اهر بقتل رسید.

بایقرا، پادشاه تیموری: ← حسین بایقرا.

بایک (bāyk)، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۰ (۱) آبادی نسبةً بزرگ. مرکزش **بایک** (جه ۴‘۰۴۸ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری ل تربت حیدریه است.

بایکال[1] (bāykāl)، دریاچه‌ای بمساحت ۳۴‘۱۴۰ کمه، جمشس، در جش سیبریه؛ عمیقترین دریاچه‌ی زمین (عمقش ۱‘۷۴۰ متر). بزرگترین دریاچه‌ی آب شیرین آسیا است. رودهای متعدد بآن میریزند، ولی تنها مخرجش رود آنگارا است. ماهیهای فراوان دارد، که جنس بعضی غیر عادی است.

بایگاد[2]، **هیو** (hiu bāygād)، ملقب به (اولین) **ارل آو نورفک** (ërl āv norfək*)، فت ۱۱۷۷، از اشراف انگلستان. در ۱۱۳۵ بیاری ستیون و در ۱۱۵۳ بکومک هنری II برخاست. در ۱۱۷۳ بر ضد هنری شورش کرد، ولی کاری از پیش نبرد، و هنری املاکش را ضبط کرد.

بایلن[3] (bāylen)، شهر (جه ۱۲۹‘۱۰)، ج اسپانیا، در اندلس؛ محل شکست (۱۸۰۸) فرانسویان از اسپانیولیها.

باینگان (bāyengān)، ده (جه ۶۵۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان و بخش جوانرود، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۱۴ کیلومتری جغ پاوه. لفظ "باینگان" که در مآخذ رسمی وزارت کشور بعنوان نام بخشی از شهرستان پاوه ذکر شده ظاهراً همان باینگان است.

بایو[4] (bāyë)، شهر (جه ۹‘۰۷۷)، ولایت کالوادوس، ل فرانسه، در نورماندی. نخستین شهر فرانسه بود که در جج II بدست متفقین آزاد شد (۸ ژوئن ۱۹۴۴). کلیسای جامع زیبائی بسبک گوتیک دارد. **فرش بایو** در موزه‌ی شهر بایو است، و آن پارچه‌ی خشنی بطول ح ۷۰ متر و بعرض ۵۱ سم است، که قسمتی از وقایع کشورگشائی نورمانها و استیلای (۱۰۶۶) آنها بر انگلستان بر آن سوزن‌دوزی شده. تاریخش مختلف فیه است.

بایو، فرش: ← بایو، شهر.

بایون[5] (bāyon)، شهر (جه ۲۶‘۸۹۷)، ولایت باس‌پیرنه، جغ فرانسه، در ناحیه‌ی باسک، بر رود آدور، نزدیک خلیج بیسکی؛ بندر مستحکم. سرنیزه‌ی معروف به بایونت (bāyonet؛ فنس) درین شهر اختراع شد (قرن ۱۷م). کلیسای جامع بسبک گوتیک، و موزه‌های هنرهای زیبا و فولکلور باسک (← باسکها) دارد.

بایی[6]، **ژان سیلون** (jāN silvaN bāyyi)، ۱۷۳۶–۹۳، منجم و سیاستمدار فرانسوی. پیش از انتخاب شدن (۱۷۸۹) بریاست مجمع ملی شهرت علمی داشت. در ۱۷۸۹–۹۱ شهردار پاریس بود. توقیف شد (۱۷۹۳) و بزیر گیوتین رفت.

ببر (babr)، (*Panthera tigris* یا *Felis tigris*)، پستاندار درنده‌ی آسیائی از تیره‌ی گربه‌ها. یال ندارد. معمولاً برنگ زرد نارنجی و دارای خطوط سیاه میباشد. نر آن بطول ۲٫۵ تا ۳ متر است. بیشتر شبها بشکار میپردازد.

ببر بیان (babre bayān)، در داستانهای ملی ایران، نوعی زره یا جامه‌ی جنگ که رستم در بر میکرد.

ببسن[7]، **راجر وارد** (rājər wård babsən)، ۱۸۷۵–، آماردان امریکائی؛ مؤسس سازمان آماری ببسن (۱۹۰۴) و بنگاه ببسن (۱۹۱۹)، که اولی آمارهای بازرگانی منتشر میکند، و دومی آموزشگاهی است برای تربیت مدیران مؤسسات بازرگانی.

ببغاء (babbaqā‘) [عربی،= طوطی]، شهرت **ابوالفرج عبدالواحد ابن نصر**، ۳۱۳–۹۷ هق، شاعر و منشی معروف عرب؛ اهل نصیبین. پس از استقرار سیف‌الدوله‌ی حمدانی در حلب، بخدمت او پیوست. سپس مدتی در موصل اقامت کرد، و سرانجام در بغداد سکنی گزید، و در همانجا درگذشت.

ببل[8]، **فردیناند آوگوست** (ferdinānd ăgust bebel)، ۱۸۴۰–۱۹۱۳، سوسیالیست آلمانی. در تأسیس حزب سوسیال دموکرات آلمان دخالت مؤثر داشت (۱۸۶۹). از مخالفین بیسمارک بود، و در ۱۸۷۲، بعنوان خیانت به امپراطوری آلمان به دو سال و بعنوان توهین به امپراطور به ۹ ماه حبس محکوم شد.

ببینگتن[9]، **انتونی** (antoni babingtən)، ۱۵۶۱–۸۶، کشیش انگلیسی. کاتولیک رومی و در دوره‌ای که ماری استوارت در شفیلد محبوس بود پیشخدمت او بود، و سردسته‌ی توطئه‌گرانی گردید که نقشه‌ی قتل الیزابت I و آزاد کردن ماری و شورش عمومی کاتولیکها را میپختند. توطئه کشف و انتونی بجرم خیانت اعدام شد. دلایلی که بر علیه وی کشف شد در اعدام ماری استوارت مؤثر بود.

بپتیست (baptist)، اسم انگلیسی برای مرد؛ ← باتیست، اسم.

بت (bot)، تمثالی که، بتصور معتقدان بآن، جایگاه قوای فوق طبیعی است، و بهمین جهت توانائی انجام دادن کارهای فوق طبیعی دارد. بت نماینده‌ی استقرار نیروئی روحانی در جسمی مادی است (← آنیمیسم) و با آثار بازمانده‌ی قدیسان و فتیش‌ها از این جهت متمایز است که بت را بصورت حیوان یا انسان میسازند. فتیش (مثلاً طلسمی سنگی) ذاتاً نیروئی فوق طبیعی همراه دارد، ولی در مورد بت، پیش از پرستیدن آن، باید با انجام مراسم و مناسک خاص این نیرو را بآن وارد کنند. این عمل از راههای مختلف صورت میگیرد؛ مثلاً چینیان با گذاردن جانور زنده‌ای در سوراخ پشت مجسمه چنین میکردند، و هندوان را رسم آنست که کاهن ارواح را به داخل شدن در تمثال دعوت میکند. بتهائی را که بصورت حیوان یا انسان هستند دارای حیات میشمارند؛ بآنها خوراک میدهند، و شست و شو و روغنمالشان میکنند، و بر آنها لباس میپوشانند، و تاج بر سرشان میگذارند، و حتی همسری برای آنها انتخاب میکنند. در گذشته، فاتحان بتهای ملل مغلوب را میگرفتند، و گاهی آنها را زنجیر میکردند. بت‌پرستی منشأ بسیاری از آثار بزرگ هنری بوده، و در مواردی، توجه به زیبائی بت اعتقادات دینی را تحت الشعاع قرار داده است. در بعضی از دینهای بت‌پرستی قدیم، هنگامی که تلطیف بت به حد اعلا رسیده، عکس العملی دینی ایجاد شده، و مثلاً در دوره‌ی هلنیسم، یونانیان دوباره به پرستش خدایان ابتدائی باستان بازگشتند. پرستش تمثالهای انسان و حیوان به عصر حجر قدیم میرسد، و هم اکنون در قسمتهای بزرگی از جهان رایج است.

در زبان عربی لفظ صنم (sanam)، که جمع آن اصنام (asnām) است، بهر چیزی، جز خدا، که مورد پرستش قرار گیرد اطلاق میشود، و تقریباً مطابق وثن (vasan) است، و هر دو لفظ در قرآن آمده است. اعراب در دوره‌ی جاهلیت بت‌پرست بودند، و بعضی از اصنام آنها مجسمه‌های تراشیده بود، مانند هبل (hobal)، اساف (esāf)، و نائله (nā‘ela)، و بتهائی که در خانه‌ی کعبه میگذاشتند؛ بعضی دیگر درختانی بوده است، مانند عزی؛ و بسیاری از آنها پارسنگی بیش نبوده مانند لات.

(۱)Baikal (۲)Bigod (۳)Bailén (۴)Bayeux (۵)Bayonne (۶)Bailly (۷)Babson (۸)Bebel (۹)Babington

سنگهائی نیز که از حیث شکل یا رنگ یا بزرگی خصوصیتی داشت مورد پرستش قرار میگرفت، و آنها را نصب (nosob) مینامیدند [جمع آن انصاب (ansāb)]، و این کلمه نیز در قرآن آمده است. هر صنم متولی خاصی داشت بنام سادن (sāden)، که قربانی کردن برای صنم توسط او صورت میگرفت، و وی خون قربانی را به صنم میپاشید، و این منصب اغلب موروثی بود.

بتا (betā)، نام دومین حرف الفبای یونانی، بصورتهای β (کوچک) و B (بزرگ). این حرف و اسم آن در علوم بعناوین خاص (مثلا ذرات بتا و اشعهی بتا) و عام (مثلا در نام بردن از زوایای دلخواه) بکار میرود. نیز در نجوم بعضی از ستارههای یک صورت فلکی را ستارهی بتای آن صورت خوانند.

بتا، اشعهی: ← رادیوآکتیویته؛ ذرات بتا.

بتا، ذرات: ← ذرات بتا.

بتاترون[1] (betātron؛ از انگل)، دستگاهی شتابانندهی الکترونها که دستههائی از الکترونهای دارای انرژی زیاد و نیز اشعهی ایکس دارای قابلیت نفوذ فوق العاده تولید میکند. در ۱۹۴۱ بوسیلهی د. و. کرست (kerst) در کشمت اختراع شد. دو اختلاف اساسی با سیکلوترون دارد: (۱) شتاب دادن بوسیلهی یک میدان مغناطیسی که بسرعت تغییر میکند بعمل میآید؛ (۲) مسیرهای ذرات شعاعهای ثابت دارند. در مطالعهی اشعهی کیهانی و در پزشکی و صنعت بکار میرود.

بتانی (battāni)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن جابر ابن سنان الحرانی الصابی** (jābere 'bne senāne 'l.harrāniyye 's.sābi)، لتی **آلباتگنیوس** (ālbātegnius) یا **آلباتنیوس** (ālbātenius)، فت ۳۱۷ هق، از بزرگترین منجمین مسلمان. پیش از ۲۴۴ هق در حران یا نزدیک آنجا متولد شد. خاندانش اصلا صابئی بودند، ولی خودش مسلمان بود. بیشتر عمر خود را در رقه (بر ساحل چپ فرات) گذرانید و از ۲۶۴ هق ببعد تمام وقت خود را صرف ارصاد نجومی کرد، و سرانجام در قصر الجص نزدیک سامرا درگذشت. بزرگترین اثری که از وی بجا مانده زیج اوست که به زیج صابی معروفست، و آن در قرن ۱۲م میلادی دو بار به لاتینی و در قرن ۱۳م بامر آلفونسوی X کاستیل به اسپانیائی ترجمه شد، و سپس نالینو متن عربی آنرا با ترجمهی لاتینی و شرح در سه جلد در میلان طبع کرد (۱۸۹۹–۱۹۰۷). زیج بتانی که مشتمل بر نتایج رصدهای اوست نه فقط در بسط نجوم در دورهی اسلامی مؤثر بوده بلکه در قرون وسطی و اوایل دورهی رنسانس در تکامل علم نجوم و مثلثات کروی در اروپا تأثیری عظیم داشته است.

بتانی رصدهای فراوان و بسیار دقیق کرده است، و بسیاری از مقادیر نجومی را با کمال دقت تعیین نموده (تقدیم اعتدالین، ۵۴″٫۵ در سال، میل کلی، ۲۳°۳۵′؛ و غیره)، و امکان کسوف حلقوی را ثابت کرده، و بعضی اشتباهات بطلمیوس را اصلاح نموده است. فصل سوم زیج او در علم مثلثات است. بتانی، با توجه به مزیت استعمال جیب بر وتر، جیب را در محاسبات بکار برده است، و جدولی برای ظل تمام استخراج نموده، و بعضی مسائل مثلثات کروی را حل کرده است.

بتخانه (bot.xāne)، کتابی تاریخی و ادبی در شرح احوال شعرای فارسی با ذکر منتخباتی از آنها، که آنرا محمد صوفی و حسن بیگ در قرن ۱۱م هق تألیف نمودهاند، و ۱۰ سال بعد عبداللطیف ابن عبدالله گجراتی آنرا تکمیل کرده. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است.

بتر (batr) [عربی، = کندن، دم بریدن]، در علم عروض، اجتماع جب و خرم در مفاعیلن تا از آن فا بماند؛ بعبارت دیگر، نگاهداشتن یک هجای دراز (← هجا) ازین پایه و انداختن هجاهای دیگر آن. عروضیان، بجای فا، فع میگذارند و آنرا ابتر (abtar) میخوانند.

بترسی[2] (batərsi)، کوی (جه ۱۱۷٬۱۳۰)، ج غ لندن، انگلستان، در ساحل جنوبی رود تمز. بیشترش کوی کارگری است؛ در حملات هوائی ۱۹۴۰–۴۱ خسارات فراوانی دید.

بتشبع[3] (batšaba') [عبری، = دختر سوگند]، زن اوریای حتی. داود سبب کشته شدن اوریا شد و آن زن را تزویج کرد؛ سلیمان از او متولد شد (دوم سموئیل ۱۱؛ ۱۲؛ اول پادشاهان ۱؛ ۲؛ متی ۱:۶). در تفسیرهای قرآن (ص ۲۱–۲۳) آمده است که داود را برای تصرف زن اوریا وسوسهای بدل راه یافت، و خداوند او را متنبه ساخت، و داود از آن خیال منصرف شد و توبه کرد.

بتل[4] (batəl) [انگل، = نبرد]، محلی در ساسکس شرقی، انگلستان، لغ هیستینگز. نامش ناشی از نبرد هیستینگز (۱۰۶۶) است که در آنجا واقع و منجر برسیدن ویلیام I بپادشاهی انگلستان شد. ویرانههای دیر بتل که ویلیام پس از پیروزی ساخت موجود است.

بتل کریک[5] (batəl krik)، شهر (جه ۴۸٬۶۶۶)، ج ایالت میشیگان، کشمت؛ مرکز داد و ستد محصولات زراعتی، و از استراحتگاههای بهداشتی.

بتلن[6]، کنت **ستفان** (kont stefān betlen*)، ۱۸۷۴–۱۹۵۰؟، نخستوزیر (۱۹۲۱–۳۱) مجارستان. اگر چه شاهطلب بود، از بازگشت شارل (امپراطور شارل I) جلوگیری کرد تا کشور گرفتار مداخلهی نظامی اتفاق صغیر نشود. برای تجدید نظر در پیمان تریانون کوشش بسیار کرد. خبر وفات او در یکی از زندانهای روسیه تأیید نشده است.

بتلن[6]، **گابور** (gābor betlen)، ۱۵۸۰–۱۶۲۹، امیر (۱۶۱۳–۲۹) ترانسیلوانی. پروتستان بود، و با فردریک پادشاه زمستانی متحد شده به مجارستان تاخت، و در ۱۶۲۰ بپادشاهی آنجا برگزیده شد. پس از شکست فردریک، با امپراطور فردیناند II صلح کرد، و از عنوان پادشاهی صرف نظر نمود (۱۶۲۱). در ترانسیلوانی خردمندانه فرمانروائی کرد، و پشتیبان قانون و علم و دانش بود.

بتلیس، ترکیه، ← بدلیس.

بتمان-هولوگ[7]، **تئوبالد فون** (teobāld fon betmān-holveg)، ۱۸۵۶–۱۹۲۱، صدر اعظم (۱۹۰۹–۱۷) آلمان. تضمین بیطرفی بلژیک را یک "پاره کاغذ" خواند (۱۹۱۴)، و ازین جهت شهرت یافت. کوشید که صلحی ترتیب دهد، و بدین سبب در ۱۹۱۷ برکنار شد.

بتن، از مصالح ساختمانی: ← بتون.

بتنبرگ (batənbërg)، نام انگلیسی خاندان باتنبرگ. ← باتنبرگ.

بتن روژ[8] (batən ruž)، شهر (جه ۱۵۰٬۸۷۹)، ج ش ایالت لویزیانا، کشمت، واقع بر ساحل شرقی میسیسیپی؛ کرسی ایالت. از مراکز تجارتی و دارای یکی از بزرگترین پالایشگاههای نفت جهان است.

بتون[9] یا **بتن** (هر دو beton؛ از فنس)، از مصالح ساختمانی، مرکب از مخلوطی بنسبتهای مختلف از سیمان، ماسه، و سنگ خردشده یا شن، که پس از خشک شدن بصورت مادهی صلب سنگمانندی دارای دوام بسیار درمیآید. رومیان پیش از ۵۰۰ قم نوعی بتون بکار میبردند، و بسیاری از آثار بتونی رومی هنوز باقیست. نوع کنونی بتون پس از کشف (۱۸۲۴) سیمان پورتلند رواج یافت. بتون مسلح (بتون تقویتشده با میلههای فولادی) نخستین بار توسط یک نفر باغبان فرانسوی بنام ژوزف مونیه (jozef mënie) به ثبت رسید، ولی استعمال آن در اروپا تا سال ۱۸۸۰ رواجی نیافت. نخستین پل با بتون مسلح در ۱۸۷۱ و اولین ساختمان با بتون مسلح در ۱۸۷۵ در امریکا ساخته شد.

عمر بتون تقریباً نامحدود و سرما یا گرمای زیاد در آن بیاثر است. در حال حاضر بتون یکی از ضروریات تمدن بشمار میرود. قطعات ساخته و آمادهی بتونی (مانند الواحی که برای رهفرش بکار میرود، تیرهای چراغ، لولههای زهکشی، و غیره) موارد استعمال فراوان دارد، و در ساختن راهها، پلها، فرودگاهها، بندرگاهها، قطعات خانههای پیشساخته، و غیره نیز از بتون بسیار استفاده میشود. مصالح دیگر را بوسیلهی پوشش سیمانی میتوان با بتون اندود.

بتوند (batvand)، دهستان (جه ۲٬۵۰۰؟)، بخش حومهی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. مرکزش، **بتوند** (جه ۵۲۸ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳ کیلومتری ج ش شوشتر کنار راه شوسهی مسجد سلیمان به اهواز واقعست.

بته[10]، **هانس آلبرشت** (hāns ālbrešt bete)، ۱۹۰۶–، فیزیکدان آلمانی. در دانشگاههای فرانکفورت و مونیخ تحصیل کرد. در ۱۹۳۵ به کشمت رفت، و در آنجا مشغول تدریس شد. در ۱۹۴۳–۴۶ مدیر قسمت فیزیک نظری طرح بمب اتمی لوس آلاموس بود. تحقیقات و نظریاتش در خواص اتمی و منشأ انرژی خورشید و ستارگان مشهور است.

بتهوون[11]، **لودویگ وان** (ludvig vān bethoven)، ۱۷۷۰–۱۸۲۷، آهنگساز آلمانی، مت بُن. ابتدا نزد پدرش که خواننده بود مشق کرد. در ۱۷۸۷ چند درس از موتسارت گرفت. از ۱۷۹۲ در وین میزیست، و نزد هایدن و دیگران تحصیل کرد، و در همین حال بعنوان نوازندهی سولوی پیانو و بدیههنوازی شهرت یافت، ولی کری متزایدش مانع ازین شد که نوازندگی را پیشهی خود سازد. اغلب منتقدین آهنگهای او را به سه دوره تقسیم کردهاند. سالهای نخستین، که تا ۱۸۰۱

(۱)betatron (۲)Battersea (۳)Bath-sheba (۴)Battle (۵)Battle Creek (۶)Bethlen (۷)Bethmann-Hollweg
(۸)Baton Rouge (۹)cement (۱۰)Bethe (۱۱)Beethoven

دوام یافت، و در طی آن بیشتر پابند سنتهای کلاسیک بود. دورهٔ وسطی، که تا ۱۸۱۴ دوام داشت، و اگرچه در این دوره گرفتار کری شده بود، بعضی از برجسته‌ترین آثار خود را در این دوره ساخت؛ از آن جمله است سمفونی سوم، سمفونی پنجم، سمفونی ششم (یا سمفونی پاستورال)، پنجمین کنسرتوی پیانو (کنسرتوی امپراطور)، و اپرای فیدلیو (یگانه اپرائی که نوشته). دورهٔ سوم از ۱۸۱۷ آغاز میگردد، و در این دوره بتهوون شنوائی خود را بکلی از دست داد. از آثاری که در این دوره پدید آورده است سمفونی نهم (سمفونی کورال) و میسا سولمنیس است. بتهوون آهنگهای فراوان برای موسیقی مجلسی ساخته است (۱۶ کوارتت، ۱۰ سونات برای ویولن و پیانو، و ۳۲ سونات برای پیانو). از آهنگهائی که برای ارکستر ساخته یک کنسرتو برای ویولن، ۵ کنسرتو برای پیانو، و نه سمفونی است. بتهوون آخرین آهنگسازان کلاسیک و اولین آهنگسازان رمانتیک محسوب میشود.

بتیکچی، عنوان مغولی، ← بیتکچی.

بث الشکوی، رسالهٔ (basso 'š.šakvā)، عنوان رساله‌ای تاریخی و شکوائی، بفارسی، که اصل آن بعربی و از محمد ابن عبدالجبار عتبی (فت ۴۲۷ هق) است، و در آخر تاریخ یمینی مذکور میباشد. این ترجمهٔ فارسی بامر حسنعلی خان امیر نظام، پیشکار آذربایجان، بوسیلهٔ علی ابن موسی تبریزی صورت گرفته است، و در ۱۳۱۸ هق در تبریز منتشر گردیده.

بثلهم[1] (betlahem)، شهر (جه ۶۶°۳۴۰)، ش ایالت پنسیلوانیا، کشمت، ل فیلادلفی و بر رود لیهای.

بجایه[2] (bejāya)، فنـ بوژی (buži)، بندر و شهر (جه ۴۳°۹۰۰)، لغ ولایت قسطنطنیه، لش الجزایر، بر ساحل غربی خلیج بجایه بفاصلهٔ ۱۷۵ کیلومتری ش شهر الجزایر. بندرگاهش خوب و موقعیتش بسیار زیباست. روغن زیتون، پشم، پوست، و مواد معدنی از آنجا صادر میشود. از دورهٔ رومیان سابقه دارد. در ۱۸۳۳ بتصرف فرانسه درآمد. لفظ فرانسوی بوژی [= شمع] ناشی از شمعهائی است که از اینجا صادر میشده است.

بجت[3]**، والتر** (wāltər bajət)، ۱۸۲۶–۷۷، عالم اقتصاد و ادیب انگلیسی. نخست یک چند در لندن بانکداری کرد، و با اطلاعاتی که کسب کرده بود کتاب لامبرد ستریت (۱۸۷۳) را در باب بانکداری در انگلستان نوشت. از ۱۸۶۰ سردبیر مجلهٔ اکونومیست بود. از آثار دیگرش قانون اساسی انگلستان (۱۸۶۷) است. کتاب علوم فیزیک و سیاست (۱۸۶۹) او از نخستین آثاری است که در آنها رابطهٔ علوم طبیعی و اجتماعی تحلیل شده است.

بجستان (bejestān)، بخش، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان). از طرف ل قسمتی به کویر نمک محدود است. مرکب از دو دهستان میان‌تکاب و لب‌کویر است، که جمعاً ۴۷ (؟) آبادی دارند. مرکزش، **بجستان** (جمـ حـ ۲°۵۰۰؟)، در ۵۱ کیلومتری لغ گناباد واقع و دارای اقلیم گرمسیری است. محصول عمده‌اش غلات، زعفران، و میوه (مخصوصاً انار) میباشد. آب‌انبارهای بزرگی دارد که در آنها آب آشامیدنی ذخیره میکنند. مسجد جامع دارد.

بجکم (bajkam) [ابوعبدالله بجکم]، معروف به **بجکم رائقی** (e rā'eqi–)، فت رجب ۳۲۹ هق، امیر ترک در دستگاه خلفای بنی عباس. وی نخست در خدمت **ماکان کاکی** بود و سپس بخدمت **مرداویج** پیوست. بعد از قتل (۳۲۳ هق) مرداویج، به واسط رفت، و بخدمت ابن رائق، حاکم واسط و بصره، شتافت. چون ابن رائق از جانب خلیفه منصب امیرالامرائی یافت، بجکم در خدمت او شحنهٔ بغداد شد، و سپس در خوزستان کر و فری کرد. اما چندی بعد از **معزالدولهٔ دیلمی** شکست خورده به واسط گریخت. در سنهٔ ۳۲۶، خلیفه او را امیر الامراء کرد، و سال بعد، ابن رائق را که بر بغداد استیلا یافته بود از آنجا براند، و در دفع مخالفان خلیفه اهتمام کرد. پس از آن به واسط رفت و در آنجا اقامت گزید. عاقبت در هنگام شکار بدست راهزنان کرد مقتول شد. بجکم مردی دلیر و گستاخ اما جاه‌طلب و مال‌دوست بود. بعلما و فضلا عنایت داشت، و صولی و سنان ابن ثابت را بسیار بنواخت. جشن سده و نوروز را بعلت اقامت در بین ایرانیان بجا میآورد.

بجند (bejand)، ده (جه ۱°۸۳۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان هریس، بخش حومهٔ شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۰ کیلومتری ج سراب.

بجنورد (bojnurd)، شهرستان، لغ استان نهم (خراسان)، کنار مرز شوروی؛ دارای ۴ بخش حومه، مانه، جاجرم، و جرگلان. رود اترک از آن میگذرد. کوههای مهم آن آلاداغ، آغل چیل، و بزداغی است. باغهای میوه و چمنزارهای فراوان دارد. قسمتی از سکنهٔ آن را طوایف شادلو (کرد) و گرایلی تشکیل میدهند. محصولش میوه و فراورده‌های دامی است. مرکزش، شهر **بجنورد** (جه ۱۹°۲۵۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در دامنهٔ شمالی کوه آلاداغ واقع و فرازای آن ۶۹۸ متر است. قبل از دورهٔ صفوی که شاه عباس کبیر کردهای شادلو را در این شهر سکنی داد اطلاعی از شهر در دست نیست.

بچوانالند[4] (becuānāland)، تحت الحمایهٔ بریتانیا (مساحتش حـ ۷۱۲°۰۰۰ کمم؛ جه ـ۳۲۷°۰۰۰)، ج افریقا. مرکز اداری آن در مفکینگ است. از ج به اتحادیهٔ افریقای جنوبی محدود میباشد. شغل عمدهٔ اهالی دامپروری است. تقریباً تمام آن سکنی‌گاه بومیان میباشد. از ۱۸۸۵ تحت حمایت بریتانیا است.

بچه‌خوان (bace.xān)، هر یک از جوانانی که در تعزیه عموماً نقش فرزندان اولیا یا هواداران آنها را بازی میکنند (مثل قاسم، فرزند امام حسن ع؛ سکینه، دختر امام حسین ع؛ و طفلان مسلم). ← شبیه.

بچه‌سرا[5]، مؤسسهٔ تربیتی برای بچه‌های ۲–۴ ساله بمنظور پرورش سازگاری اجتماعی آنان. نخستین بچه‌سراها در ۱۹۰۷ در لندن دایر شد.

بچه سقا، فت ۱۳۴۸ هق، نام پادشاه غاصب افغانستان که امیر امان‌الله خان را مغلوب و منهزم ساخت، و خود بنام امیر حبیب‌الله خان بسلطنت نشست. بچه سقا بعد از هشت ماه بدست نادر خان مغلوب و گرفتار شد، و در ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۴۸ با چند تن از یارانش بهلاکت رسید. نادر خان، بعد از او بنام محمد نادر شاه بسلطنت افغانستان نشست.

بحار الانوار (bahāro 'l.'anvār)، کتابی مذهبی و تاریخی، بعربی، از محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷–۱۱۱۰ و بقولی ۱۱۱۱ هق). التقاط و انتخابی است از کتابهای معروف شیعه که بعضی از آنها امروزه در دست نیست، و تقریباً کلیهٔ احادیث مروی از پیغمبر (البته بعقیدهٔ شیعه) و ائمهٔ شیعه در آن جمع گردیده است، و میتوان آن را دایرةالمعارف شیعه نامید، و مطالب سست و بی‌اساس نیز در آن فراهم آمده. این کتاب مفصل در ۲۶ و بقول بعضی، که ابواب عشرت را جزء جلد ۱۵ میشمارند، ۲۵ مجلد است، و مؤلف توفیق پاکنویس کردن تمام آنها را نیافته، و ۹ مجلد آن بوسیلهٔ عبدالله افندی مؤلف ریاض العلما، شاگرد مؤلف پاکنویس شده، و اول بار در ۱۳۰۵–۱۳۱۵ هق در تهران، و سپس مجلدات مختلف آن در تهران و تبریز منتشر شده، و اکنون دورهٔ کامل در دست چاپ میباشد. یکی از علمای زمان مؤلف از این کتاب انتخابی نموده است. چند مجلد آن (مانند ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۱۷، و شاید بعضی مجلدات دیگر) بفارسی ترجمه شده است، و بعضی از این ترجمه‌ها بطبع نیز رسیده. ترجمهٔ جزء اول از جلد ۱۵ بنام بحر المعارف و الانوار است، که بوسیلهٔ آقا نجفی در ۱۲۹۶ هق صورت گرفته، و در ۱۲۹۷ هق در تهران بطبع رسیده.

موضوع ۲۶ جلد بحار الانوار بدین قرار است، (۱) در عقل و جهل. (۲) در توحید. (۳) در عدل و معاد و علل تکلیف عباد. (۴) در احتجاجات و مناظرات و جوامع العلوم. (۵) در نبوت و قصص انبیا. (۶) در تاریخ پیغمبر و فضایل و معجزات او. (۷) در احوال ائمه. (۸) در حوادث پس از پیغمبر و خلفای ثلاثه و جنگ جمل و صفین و نهروان. (۹) در احوال علی ابن ابی طالب. (۱۰) در حالات فاطمهٔ زهراء. (۱۱) در حالات امام زین‌العابدین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، و امام موسی کاظم. (۱۲) در احوال امام رضا، امام محمد تقی، امام علی نقی، و امام حسن عسکری. (۱۳) در شرح احوال امام ۱۲م شیعیان. (۱۴)، موسوم به السماء و العالم، در بیان کلیات راجع بآسمان و زمین و حدوث عالم، و مباحثی از هیئت و صید و ذباحه و اطعمه و اشربه و احکام ظروف طلا و نقره. (۱۵) که دارای سه جزء میباشد، جزء اول در اسلام و ایمان و صفت مؤمنین، جزء دوم در بیان اخلاق خوب و آنچه موجب رستگاری است، و جزء سوم در کفر و شعب آن و اخلاق رذیله. (۱۶) در آداب و سنن و اوامر و نواهی و معاصی و حدود؛ و ابواب عشرت در ضمن این مجلد است، و مؤلف در ضمن آن گوید ابواب عشرت را کتابی مستقل قرار دادم که شایستگی آنرا داشت، اگر چه آنها را در فهرست این مجلد مندرج کرده‌ایم. (۱۷)، موسوم به کتاب الروضه، دارای سه باب در حکم و مواعظ و خطب و امثال آن. (۱۸) مشتمل بر کتاب طهارت (کر

(1)Bethlehem (2)Bougie (3)Bagehot (4)Bechuanaland (5)nursery school

۶۰ باب) و کتاب صلوة (در ۱۶۱ باب) است، و تمام رسالهی ازاحة العله فی معرفة القبله، از شیخ شاذان ابن جبرئیل قمی، در آن ذکر گردیده. (۱۹) مشتمل بر دو کتاب است، یکی در فضایل قرآن، و دیگری در ابواب و اقسام ذکر و دعا و آداب آن. (۲۰) در زکات و روزه و صدقه و خمس. (۲۱) در حج. (۲۲) در مزار، یعنی زیارت پیغمبر و ائمه و آداب آن. (۲۳) در احکام عقود و ایقاعات، مشتمل بر ۲۹ باب. (۲۴) در احکام شرعیه، مشتمل بر ۷۰ باب. (۲۵ یا ۲۶) در اجازات، و مشتمل است بر تمام فهرست شیخ منتجب‌الدین قمی، و منتخبی از سُلافة العصر در باب علمای شیعه.

بحتری (bohtori)، شهرت **ابوعباده ولید ابن عبید** (abu.'obāda valide 'bne obayd)، ۲۰۶-۲۸۴ هق، شاعر عرب. بیشتر عمر را در بغداد گذرانید. خلفا (مخصوصاً متوکل) و بزرگان را مدح میگفت. قصیدهای در بارهی ایوان کسری دارد، که ظاهراً خاقانی در قصیدهی "ایوان مداین" خود از آن متأثر بوده است. علاوه بر دیوان، کتاب حماسه ازوست، و کتابی بنام معانی الشعر بوی منسوبست.

بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، کتابی تاریخی و تحقیقی، بفارسی، از دکتر قاسم غنی (فت ۱۳۳۰ هش). این کتاب مشتمل است بر دو جلد، جلد اول تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاور آن در قرن ۸م هق، و جلد دوم تاریخ تصوف در اسلام و تطوّرات و تحولات مختلفهی آن از صدر اسلام تا عصر حافظ. اول بار در ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ هش در تهران بطبع رسیده است، و سپس مکرر منتشر گردیده.

بحثی در تصوف، کتابی در تصوف، بفارسی، از دکتر قاسم غنی (فت ۱۳۳۰ هش). چاپ تهران، ۱۳۳۱ هش.

بحر (bahr)، در علم عروض قدیم، هر وزن که از تکرار یکی از پایههای اصلی، یا ترکیب دو پایه و تکرار آنها بتناوب، حاصل شود. بحر دو گونه است، اصلی و فرعی. بحرهای اصلی از تکرار یک یا دو پایهی اصلی پدید میآید، و شمارهی آنها نوزده است، هفت بحر یکپایهای بنامهای هزج، رمل، رجز، متقارب، متدارک، وافر، و کامل؛ و دوازده بحر دوپایهای بنامهای طویل، مدید، بسیط، منسرح، مضارع، مقتضب، مجتث، سریع، جدید یا غریب، قریب، خفیف، و مشاکل (شرح هر یک از بحرها، بر حسب جزء دوم نام بحر، در مقالهای جداگانه آمده است؛ مثلا برای بحر متقارب ← متقارب، بحر). بحرهای فرعی با تغییراتی در پایههای هر یک از اوزان اصلی حاصل میشود (← زحاف). بحری که پایههای اصلی در آن بکار رفته باشد سالم، و بحری که در پایههای آن تغییری راه یافته باشد مزاحف نامیده میشود. اما میان اوزانی که عروضیان قدیم آنها را فرع وزنی دیگر شمردهاند، اغلب وجه اشتراکی در کمیت و تناسب و نظم هجاها (← هجا) دیده نمیشود. بمثل، این مصراع "هر که چیزی دوست دارد جان و دل بر وی گمارد" را از بحر رمل و اصلی، و این یکی "من بیمایه که باشم که خریدار تو باشم" را وزنی فرعی از همان بحر میدانستند، در حالی که نسبت هجاهای کوتاه و دراز آنها بیکدیگر، در اولی ۱۲/۴ و در دومی ۸/۸ است بدینگونه،

(۱) - U - - / - U - - / - U - - / - U - -

(۲) U U - - / U U - - / U U - - / U U - -

از آنجا که اصل وزن عروضی در شعر فارسی سلسلهای نامحدود از ضربها یا هجاهای کوتاه و دراز است که بحسب نظمی معین در پی یکدیگر آمده باشند، (الف) چند وزن هنگامی همجنس اند که (۱) نسبت میان هجاهای کوتاه و دراز آنها در قطعاتِ مساویْ همانند باشد؛ (۲) نظم این هجاها در سلسلهای که از آن جدا شدهاند یکسان باشد؛ (ب) وزنی فرعی است که با حذف یک یا چند هجا از اول یا آخر یکی از وزنهای اصلی و همجنس پدید آید.

بحر (bahr)، لفظ عربی، بمعنی دریا یا دریاچه، که به رودهای بزرگ دائمی نیز اطلاق میشده است. نام بعضی "بحر"های معروف در مقالات آتیه آمده است.

بحر ابیض (bahre abyaz) یا **دریای سفید**: ← مدیترانه.

بحر احمر[1] (bahre ahmar) یا **دریای سرخ** یا **بحر** (یا **دریای**) **قلزم** (qolzom)، نام باستانی آن **سینوس آرابیکوس** (sinus ārābikus)، دریای باریکی، بطول ح ۲٬۴۰۰ کم، بین افریقا و عربستان. از جنوب بوسیلهی باب المندب با خلیج عدن و از شمال بوسیلهی کانال سوئز با مدیترانه مرتبط است. شاخابههای شمالی آن خلیج عقبه و خلیج سوئز است، که شبه جزیرهی سینا بین آنها قرار دارد. پیش از اتمام (۱۸۶۹) کانال سوئز، بحر احمر چندان اهمیت تجارتی نداشت، ولی امروزه یکی از جادههای عمدهی کشتیرانی بین اروپا و شرق اقصی و استرالیا است. عنوان بحر قلزم برای این دریا ناشی از شهر قلزم است.

بحرآسمان یا بهرآسمان (هر دو bahrāsemān)، دهستان (جه ح ۱٬۸۸۰؟)، بخش ساردویه، شهرستان جیرفت. استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۱۱ (؟) آبادی. کوهستانی و مستور از جنگل است. کوه بحرآسمان (بارتفاع ۳٬۴۹۷ متر) دارای معادن منگنز و کرومیت میباشد.

بحر اسود (bahre asvad)؛ ← دریای سیاه.

بحر الاخضر (bahro 'l.'axzar) یا **دریای اخضر**: ← بحر المحیط.

بحر الاسرار (bahro 'l.'asrār)، عنوان دیوان مجرم مراغهای (مجذوبعلی شاه میر سلام‌الله طریقی، مشهور به حاج کبیر آقا). ظاهراً اول بار در ۱۳۲۴ هق در تبریز بطبع رسیده.

بحر الاسرار، مثنویی در تفسیر عرفانی سورهی سبع المثانی (الحمد) و سورهی الناس و شرح حدیث کمیل، از محمد تقی ابن محمد کاظم کرمانی معروف به مظفر علی شاه (فت ۱۲۱۵ هق). در حدود ۵٬۰۰۰ بیت است. چاپ کرمان، ۱۳۲۹ هق.

بحر الجزایر (bahro 'l.jazāyer)؛ ← اژه، دریای.

بحر الجواهر (bahro 'l.javāher) [بحر الجواهر فی علم الدفاتر]، کتابی در حساب و سیاق و دفترداری، بفارسی، از عبدالوهاب ابن محمد امین شاهشهانی. مشتمل بر دو بحر و یک ساحل است. بحر اول در علم حساب و توابع آن، که خود منشعب میشود به سه شط، و هر شط بچند نهر، و هر نهر بچند رشحه و جدول، و هر رشحه بچند سحاب. بحر دوم در قوانین دفتر، و آن منشعب بدو شط است، شط اول دارای دو نهر؛ نهر اول در معانی الفاظ مصطلحه و صیغههای مشهور نزد اهل سیاق؛ نهر دوم در اسامی آداب صنایع و مکاسب و مشاغل. شط دوم در قواعد و آداب مصطلح مشهور، و آن دارای چهار رشحه است، و هر رشحه بچند قطره، و هر قطره بچند حباب تقسیم میشود. ساحل در مضافات القاب است (مانند نفر برای انسان و شتر، و قلاده برای سباع، و زنجیر برای میمون، و غیره). اول بار در ۱۲۷۱ هق و سپس مکرر در تهران، و در ۱۳۱۶ هق در اصفهان طبع شده است.

(1)Red Sea

بحر الجواهر (bahro 'l.javāher)، لغتنامهای طبی، بفارسی و بعربی، از محمد ابن یوسف هروی طبیب، که در ۹۳۸ هق بنام ظهیرالدوله محمد امین بیگ وزیر تألیف شده است. این کتاب تحریر مفصلتری است از تألیف دیگر مؤلف. موسوم به جواهر اللغه، که در ۹۲۴ هق بنام ملک دینار غز صورت گرفته. لغاتی که در بحر الجواهر آمده است از کتابهای معتبر، مثل حاوی، قانون، تقویم الابدان، موجز، و غیره، استخراج گردیده، و در بیشتر موارد بفارسی و در بعضی موارد بعربی ترجمه و شرح و تفسیر شده. در تهران بطبع رسیده است (۱۲۸۸ هق)، و در هند نیز چاپ شده، و در طبع هند معادل لغات بزبان هندی بر آن افزوده شده.

بحر الحوله (bahro 'l.hula) یا **دریاچهی حوله**، دریاچه، لش فلسطین. سرچشمههای رود اردن از آن میگذرند. ممکن است همان آبهای میروم مذکور در عهد عتیق باشد، که در آنجا پیروزی بزرگی نصیب یوشع گردید (یوشع ۱۱).

بحر الروس (bahro 'r.rus)؛ ← بحر بنطس.

بحر الروم (bahro 'r.rum) یا **دریای روم**: ← مدیترانه.

بحر الزنج (bahro 'z.zanj)، نامی که در تألیفات عربی به قسمت غربی قهذ (بحر الهند) که مجاور ساحل شرقی افریقا از خلیج عدن تا ماداگاسکار است اطلاق میشده است. نام آن از بلاد الزنج (زنگبار) مشتق است.

بحر الظلمات (bahro 'z.zolomāt)؛ ← بحر المحیط.

بحر العرب (bahro 'l.'arab)؛ ← عربستان، دریای.

بحر العلوم (bahro 'l.'olum)، شهرت **ابوالعیاش عبدالعلی محمد** (abo 'l.'ayyāš)، ۱۱۴۴-۱۲۲۵ هق، از فضلای هند؛ مت لکهنو. در فقه و اصول و فلسفه تبحر داشت. بیشتر عمر خود را به تألیف و تعلیم گذرانید. کتابهای فراوان بزبانهای عربی و فارسی دارد که شرح آثار دیگران است. وی از پیروان محیی‌الدین عربی بود، و به فصوص الحکم و فتوحات مکی اعتقادی راسخ داشت. در شرحی که بنام شرح مثنوی مولوی رومی بر مثنوی نوشته کوشیده است تا "اسرار" مثنوی را بر طبق افکار محیی‌الدین تفسیر کند.

بحر العلوم، شهرت **سید مهدی ابن مرتضی**، ۱۱۵۵-۱۲۱۲ هق، فقیه شیعه. اصلا بروجردی بود، و در کربلا متولد شد، و در نجف درگذشت. از آثارش الاجازات، اجتماع الامر و النهی، تحفة الکرام (تاریخ مکه)، و غیره است.

بحر القسطنطینیه (bahro 'l.qostantiniyya)؛ ← بحر بنطس.

بحر المحبه فی الاسرار الموده (bahro 'l.ma-habba fi asrāre 'l.mavadda)، کتابی در تفسیر سوره‌ی یوسف، بعربی، از ابوالفتح احمد ابن محمد غزالی. مؤلف سوره‌ی مزبور را بروش عرفانی و اخلاقی تفسیر کرده‌است. چاپ بمبئی.

بحر المحیط (bahro 'l.mohit) یا **بحر الاخضر** (bahro 'l.ʿaxzar) [= دریای اخضر (= سبز)] یا **اقیانوس**، در مآخذ اسلامی، دریائی که آنرا محیط بر قسمت معمور زمین میدانستند (→ اوکئانوس، که لفظ اقیانوس معرب آنست). معتقد بودند که دریاهای عمده (جز چند مورد استثنائی، خاصه دریای خزر) مستقیماً با بحر المحیط مرتبط اند. اصطلاح بحر المحیط اغلب بمعنی اقیانوس اطلس نیز بکار میرود، که قسمت شمالی آنرا، بسبب بدی اقلیم و مخاطرات کشتیرانی در آن، بحر الظلمات (bahro 'z.zolomat) [= دریای تاریکی] میخواندند.

بحر المعارف (bahro 'l.maʿāref)، کتابی عرفانی، بفارسی، از عبدالصمد همدانی (مقتول در ۱۲۱۶ هق). در این کتاب مفصل، گاهی اشعاری نیز در ضمن نثر ذکر گردیده است، و در بسیاری از موارد مطلب بزبان عربی بیان شده. چاپ تبریز، ۱۲۹۳ هق.

بحر المغرب (bahro 'l.maqreb) یا **دریای مغرب**: → مدیترانه.

بحر المیت[1] (bahro 'l.mayyet) یا **بحر لوط** (bahre lut) یا **بحیرة المنتنه** (bohayrato 'l.montena) [= دریاچه‌ی متعفن]، دریاچه‌ی شور، بر مرز اردن و اسرائیل. طولش ح ۸۰ کم و عرضش ح ۵–۱۶ کم است، و در فرورفتگی عظیم غور قرار دارد. سطحش قریب ۳۵۰ متر پایینتر از سطح اقیانوس است، و عمیقترین قسمت قعر آن ح ۷۹۰ متر زیر سطح دریا است. آبش شورتر از آب اقیانوسها میباشد، و مواد معدنی (مخصوصاً پوتاس و اقسام برومور) از آن میگیرند. نام دریای لوط برای این دریا از داستان لوط مذکور در تورات است (پیدایش ۱۹).

بحر المیت، طومارهای[2]، طومارهائی که در ۱۹۴۷ در غارهای واقع در لغ بحر المیت کشف شده، و از لحاظ باستانشناسی و تاریخ و مدارک کتبی قدیمی اهمیت فراوان دارد. باستانشناسان، از راه تعیین تاریخ بوسیله‌ی کربون رادیوآکتیو، ثابت کرده‌اند که طومارهائی که در اولین غار کومران در کوزه‌ها محفوظ و ظاهراً نوشته‌ی اسینیان است، بین قرن دوم قم و ۷۰ بم نوشته شده است. در میان این آثار، قدیمترین نسخه‌ی کتاب اشعیا، تفاسیری بر چند کتاب از عهد عتیق، و نوشته‌های اسینیان مشتمل بر آداب و تشریفات دینی و غیره وجود دارد. شباهت عجیب تعبیرات و افکار مندرج در طومارهای کومران با عهد جدید (خاصه با انجیل یوحنا) باعث تحقیقات تازه‌ای در باره‌ی اصول عقاید اسینیان و مسیحیت نخستین شده، و بعضی چنین نتیجه گرفته‌اند که حضرت عیسی و یوحنای معمدان از اسینیان بوده‌اند.

بحر الهند (bahro 'l.hend)، نام قهند در مآخذ عربی. بحر الزنج قسمتی از آنست. نیز → بحر فارس.

(۱)Dead Sea (۲)Dead Sea Scrolls

بحرانی (bahrāni)، شهرت **احمد ابن محمد ابن یوسف**، فت ۱۱۰۲ هق، از مشاهیر فقهای شیعه‌ی امامیه. از اهل بحرین بود و در عراق وفات یافت. کتاب ریاض الدلائل در فقه از تصنیفات اوست.

بحرانی، شهرت **یوسف ابن احمد**، ۱۱۰۷–۸۶ هق، فقیه و محدث شیعه. اثر معروفش کتاب حدائق الناضره در فقه استدلالی است که سبب شهرت وی به "صاحب حدائق" شده است.

بحر بنطس (bahre bontos)، نام دریای سیاه در مآخذ اسلامی، که از نام باستانی آن پونتوس اوکسینوس گرفته شده. آنرا بنام اقوام یا شهرهای مجاورش بحر الخزر (bahro 'l.xazar)، بحر الروس ('r.rus –)، بحر القسطنطینیه ('l.qos-tantiniyya –)، بحر طرابزنده (bahre tarāba-zonda) [= دریای طرابزون]، و غیره نیز نامیده‌اند. اسم آنرا بتحریف بحر نیطس (nitas) و بحر نیطش نیز ضبط کرده‌اند.

بحر خوارزم (bahre xārazm) یا **بحیره‌ی خوارزم**، نام → دریای آرال در مآخذ اسلامی.

بحر طرابزنده (bahre tarābazonda)، → بحر بنطس.

بحر طویل (bahre tavil)، → طویل، بحر،۲.

بحر عمان: → عمان، بحر.

بحر عمان، فرمانداری کل بنادر و جزایر: → بنادر و جزایر بحر عمان، فرمانداری کل.

بحر فارس (bahre fārs)، نام خلیج فارس در مآخذ اسلامی، که بعضی از جغرافیادانهای دوره‌ی اسلامی آنرا به تمام قهند نیز اطلاق کرده‌اند، و برخی دریای عمان را جزء آن شمرده‌اند.

بحر قلزم (bahre qolzom) یا **دریای قلزم**: → بحر احمر.

بحر لوط (bahre lut)، → بحر المیت.

بحر مایطس (bahre māyotes)، نام دریای آزوف در مآخذ اسلامی، که از صورت لاتینی نام آن گرفته شده است. → آزوف.

بحر نیطس (bahre nitas) یا **بحر نیطش**: → بحر بنطس.

بحر وصال، مثنویی بفارسی، از زلالی خوانساری (فت ۱۰۲۴ یا ۱۰۲۵ هق). موضوع آن داستان عشق خورشید شاه با چندا است، و ظاهراً مضمون آن از منابع ایران قدیم اقتباس شده.

بحره یا **بهره**، شاخه‌ای از مستعلویه.

بحری، ممالیک: → ممالیک.

بحرین (bahreyn)، مجمع‌الجزایر (ح ۵۲۰ کم۲، جم ۱۴۳٬۲۱۳)، ایران، در خلیج فارس بین شبه جزیره‌ی قطر و خاک عربستان سعودی؛ کرسی و بندر عمده‌ی آن منامه (manāma) (جم ۳۹٬۶۴۸). مشتمل است بر جزایر بحرین (بزرگترین جزایر، بطول ح ۴۸ کم و بمنتهای عرض ۱۹ کم)، محرق (moharraq)، ستره (setra)، ام نعسان (omme naʿsān)، و غیره، که همه بواسطه‌ی صید مروارید از قدیم اهمیت و شهرت داشته است. جزیره‌ی محرق بوسیله‌ی راهی بطول ح ۲٫۵ کم که در دریا ساخته شده به شهر منامه در جزیره‌ی بحرین مرتبط است. آب و هوای جزایر گرم و مرطوبست. محصولات نباتی آن خرما، یونجه، و سبزیجات میباشد. صید مروارید تا سال ۱۳۴۸ هق (۱۹۲۹)، که بحران اقتصادی جهانی و رواج روزافزون مرواریدهای ژاپنی باعث تنزل فاحش قیمت مروارید گردید، صنعت عمده‌ی بحرین بود، و پس از کشف (۱۳۵۱ هق مطابق ۱۹۳۲) نفت در جزیره‌ی بحرین، صنعت نفت جایگزین آن شد. از سکنه‌ی جزایر ۹۸٪ مسلمان (بیش از نیمی شیعه) و جمع کثیری از آنها ایرانی هستند.

ریشه‌ی لفظ بحرین معلوم نیست، و اینکه این لفظ را تثنیه‌ی لفظ عربی بحر و بمعنی دو بحر شمرده‌اند صحیح نمیباشد. لفظ بحرین پیش از اسلام و در صدر اسلام و حتی لااقل تا قرن ۴م هق به همه‌ی سرزمین ساحل جنوبی خلیج فارس از بصره تا عمان اطلاق میشده و مشتمل بر قطیف و کویت و هجر بوده، و بعداً به مجمع‌الجزایر بحرین تخصیص یافته است. طبق بعضی مآخذ، این ناحیه در دوره‌ی اشکانی جزء قلمرو ایران بوده. در دوره‌ی ساسانیان از زمان اردشیر I ببعد مسلماً جزء امپراطوری ایران بود، و هنگامی که پیغمبر اسلام علاء ابن عبدالله حضرمی را بتسخیر ناحیه‌ی بحرین فرستاد، این ناحیه مرزبان ایرانی داشت. در قرن اول هجری این ناحیه از مراکز قدرت خوارج بود. صاحب‌الزنج قیام خود را از آنجا آغاز کرد. قرامطه پیروان فراوان در ناحیه‌ی بحرین داشتند، و در ۳۱۷ هق حجر الاسود را از مکه به بحرین منتقل کردند، و قریب ۲۰ سال در آنجا نگاه داشتند. پس از سقوط قرامطه، قبیله‌ای بومی از الاحسا از طایفه‌ی عبد القیس (abdo 'l.qays) بکومک سلاجقه‌ی عراق بر ناحیه‌ی بحرین و سپس به جزایر بحرین استیلا یافتند. در ۶۳۳ هق، جزایر بحرین و قطیف بتصرف سپاهیان ابوبکر ابن سعد زنگی، اتابک سلغری فارس، درآمد، ولی در ۶۵۱ هق جزایر بحرین دگر بار استقلال یافت. پرتغالیها اول بار در سال ۹۲۵ هق (۱۵۱۴) از طریق قهند به جزایر بحرین رسیدند، و چند سالی بعد آنجا را تصرف کردند، و در دوره‌ی ۸۰ ساله‌ی آشفته‌ی استیلای آنان، اداره‌ی امور محلی در دست ایرانیان بود، و اگرچه در نیمه‌ی قرن ۱۰م هق دولت عثمانی برقابت با پرتغالیها در خلیج فارس برخاست، عثمانیها به بحرین دست نیافتند. در ۱۰۱۱ هق (۱۶۰۲) شاه عباس I صفوی بحرین را به ایران بازگردانید (در تواریخ مذکور اختلاف هست. بموجب بعضی مآخذ، پرتغالیها در ۹۱۳ هق جزایر بحرین را تصرف کردند، و تا ۱۰۳۲ هق در دست آنان بود)، و از آن ببعد تا مدت ۱۵۰ سال تقریباً بطور مداوم بحرین در دست ایران بود. در ۱۱۹۷ هق (۱۷۸۳)، احمد ابن خلیفه، از قبیله‌ی بنی عتبه (bani otba)، که از نجد به کویت مهاجرت کرده بود، بر جزایر بحرین استیلا یافت، و از آن زمان تا کنون حکومت بحرین غصباً در دست اعقاب اوست. این خاندان در ۱۲۳۵ هق (۱۸۲۰) پیمانی با دولت بریتانیا منعقد کرد، و بدنبال آن پیمانهای دیگری بین آنان منعقد گردید که در نتیجه‌ی آنها در سال ۱۳۳۲ هق (۱۹۱۴) جزایر بحرین بکلی تحت الحمایه‌ی بریتانیا گردید، و سیاست خارجی و توسعه‌ی منابع طبیعی جزایر یکسره تسلیم آن دولت شد. دولت ایران تا کنون بکرات، حتی باستناد مدارکی که در طی آنها دولت بریتانیا رسماً حقوق فرمانروائی ایران را بر بحرین شناخته است (از جمله عهدنامه‌ی مورخ ۱۲ ذیحجه‌ی سال ۱۲۳۷ هق، مطابق ۳۰ اوت ۱۸۲۲،

که در زمان سلطنت فتحعلی شاه بین حسینقلی میرزای فرمانفرما، حاکم فارس، و ویلیام بروس، کمیسر مخصوص دولت انگلستان در خلیج فارس، منعقد گردید)، باین تجاوز بریتانیای کبیر بقسمتی از خاک ایران اعتراض کرده است. در سالهای ۱۳۵۴–۷۸ هق (۱۹۳۵–۵۸) جزایر بحرین پایگاه دریائی عمده‌ی بریتانیا در خلیج فارس بود. شیخ سلمان، که در سال ۱۳۶۱ هق (۱۹۴۲) بحکومت غصبی بحرین رسید، در ۱۳۷۷ هق (۱۹۵۸) پیمان دوستی با عربستان سعودی منعقد کرد.

بحور الالحان (bohuro 'l.ʿalhān)، کتابی در علم موسیقی و نسبت آن با عروض، بفارسی، از میرزا نصیر ملقب به فرصت‌الدوله و متخلص به فرصت. در آن منتخباتی از شعرای پیشین و متأخر (در حدود چهل شاعر، مانند سعدی، حافظ، ابن یمین، عرفی، نشاط، و غیره) و قسمتی از خود فراهم آورده است، و در اول هر غزل یا قطعه یا مثنوی متذکر گردیده که از چه بحری است، و خواندن آن در کدام دستگاه از آواز متناسبتر و شایسته‌تر میباشد، و در نتیجه‌ی این کار، مجموعه‌ی لطیفی از اشعار بوجود آمده. چاپ بمبئی، ۱۳۳۲ هق.

بحیرا (bahirā)، نام راهبی نصرانی. مطابق روایات اسلامی، در آن هنگام که پیغمبر اسلام در سن ۹ یا ۱۲ سالگی با عموی خود ابوطالب بسفر شام میرفت، و قافله‌ی ایشان در بصری (bosrā) منزل گزید، بحیرا، که در دیر آنجا سکونت داشت، از روی علائم کتاب آسمانی، پیغمبر را شناخت، و او را بحق لات و عزی سوگند داد که هر چه پرسد براستی جواب گوید؛ محمد ص در پاسخ کینه‌ی خود را نسبت بآن بتان ابراز فرمود، و پاسخ راهب را گفت. پس از آن، راهب در باره‌ی وی بعمویش ابوطالب سفارش کرد، و گفت که او پیغمبر موعود است، و باید وی را از گزند یهودیان محفوظ نگاه دارد.

بحیره (bohayra)، کتابی تاریخی، بفارسی، از محمود فزونی استرابادی؛ مشتمل بر ۴۴ باب. مطالب متفرقه‌ی جغرافیائی و ادبی و علوم غریبه و غیره نیز در بر دارد، که بسیاری از آنها با خرافه آمیخته و بی‌اساس است. چاپ تهران، ۱۳۲۸ هق.

بحیره، لفظ عربی بمعنی دریاچه، مانند "بحیره‌ی خوارزم" (← آرال، دریای). این لفظ با تحریف در بعضی اعلام جغرافیائی اسپانیا و پرتغال دیده میشود (مثلا ← آلبوفرا).

بحیرة المنتنه: ← بحر المیت.

بخار، در اصطلاح فیزیک: ← گاز.

بخارا (boxārā)، شهر (جه ۵۰'۳۸۲)، غ جشس ازبکستان، در جلگه‌ی رود زرافشان. ابریشم، پوست قراکل، و قالیچه‌های آن معروف میباشد. بخارا یکی از قدیمترین شهرهای ترکستان است. در هنگام فتوحات اولیه‌ی اسلام، ناحیه‌ی بخارا در دست امرای محلی (بنام بخارا خُداه) بود. در اوایل استیلای اسلام تابع امیر خراسان قرار داده شد. در زمان سامانیان، شهر بخارا کرسی دولت سامانی، زادگاه تجدید حیات ادب ایرانی، از مراکز فرهنگ اسلامی، و بازار عمده‌ی تجارتی آسیای مرکزی گردید، و تا اوایل قرون وسطی شکوه و جلال خود را حفظ کرد. در ۶۱۶ هق قشون چنگیز خان آنجا را تاراج کردند و آتش زدند و دیگر بار در ۶۷۱ هق سپاهیان اباقا خان مغول شهر را گرفتند و ویران کردند. در اواخر سال ۹۰۵ هق، شیبک خان ازبک بخارا را گرفت، و از آن زمان تا انقلاب روسیه‌ـجز در دو دوره‌ی کوتاه، یکی بعد از قتل (۹۱۶ هق) شیبک و دیگری در ۱۱۵۳ هق که نادر شاه افشار بر بخارا مستولی شد‌ـاین شهر تحت حکومت ازبکان بود. از ۱۸۶۸ میلادی امرای بخارا تابع روسیه شدند، و از انقلاب روسیه ببعد بخارا جزء ازبکستان بوده است. از ابنیه‌ی عمده‌ی آن مقبره‌ی اسماعیل سامانی (از قرن ۴م هق)، مناره‌ی کلان (بارتفاع ۴۵٫۳ متر، از قرن ۶م هق)، مسجد نمازگاه (مصلی)، مدرسه‌ی الغ بیک، مسجد کلان، مدرسه‌ی میر عرب، و مسجد خواجه زین‌الدین است.

بخار اشباع‌شده، در فیزیک، بخاری که با مایع خود در حال تعادل باشد. این حالت را میتوان بوسیله‌ی تبخیر سطحی مایع در فضای سربسته فراهم ساخت. اگر در محفظه‌ای که خلأ در آن برقرار است ظرف سر بازی محتوی مایعی داخل کنیم، مولکولهای مایع بتدریج از مایع خارج شده بحالت بخار درمیآیند؛ از مولکولهای بخار، بعضی بسطح مایع برخورده بدان باز میگردند؛ این جریان ادامه میابد، تا سرانجام حالت تعادلی برقرار میشود. در این حالت گویند فضای بالای مایع از بخار اشباع شده است. در طی تبخیر، فشار بخار در محفظه متدرجاً زیاد میشود، و در نقطه‌ی اشباع به منتهی میرسد؛ این منتهای فشار را **فشار بخار اشباع‌شده** گویند. وجود گازهای دیگر در مقدار فشار بخار اشباع‌شده عملا تأثیری ندارد، مشروط بر اینکه فعل و انفعال شیمیائی روی ندهد. مثلا برای آب در صورتی که تبخیر در خلأ واقع شده باشد، فشار بخار اشباع‌شده در دمای °۲۰ صدبخشی ۱٫۷۵ سم جیوه است؛ اما اگر محفظه محتوی هوای خشک با فشار ۷۶ سم جیوه باشد، مقدار فشار در محفظه ۷۷٫۷۵ سم جیوه خواهد بود، که از آن ۷۶ سم ناشی از فشار هوای خشک و ۱٫۷۵ سم ناشی از بخار آب است. فشار بخار اشباع‌شده از حجمی که بخار اشغال میکند مستقل است، منتهی هر قدر حجم محفظه زیادتر باشد حالت اشباع دیرتر روی میدهد. فشار بخار اشباع‌شده بستگی به دما دارد.

در هواشناسی، نظر باینکه پدیده‌های مورد بحث در هوا روی میدهند، اشباع بخار آب را به هوای حامل آن نسبت میدهند، و اصطلاح هوای اشباع‌شده را بکار میبرند.

بخارست[1] (boxārest)، رومانیائی **بوکورشت** (bukurešt)، شهر (جه ۱'۲۳۶'۹۰۶)، پایتخت و مرکز عمده‌ی تجارت و صناعت رومانی، در والاکی. مقر بطرک کلیسای ارتدوکس رومانی. دانشگاه (تأسیس ۱۸۶۴). در قرن ۱۴م مقر امرای والاکی گردید؛ در ۱۸۶۱ پایتخت رومانی شد. چندین پیمان مهم در بخارست امضا شده است.

بخار فراتافته[2] (farātāfte)، بخار آب که دمای آن بیش از °100 صدبخشی است، و از حرارت دادن آب در فشاری بالاتر از فشار متمارفی جو بدست میآید.

بخاری (boxāri)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن اسماعیل بخارائی**، ۱۹۴–۲۵۶ هق، حافظ حدیث و صاحب یکی از شش کتاب عمده‌ی موسوم به صحاح سته. بخاری در بخارا بدنیا آمد، و در طلب حدیث به خراسان و عراق و مصر و شام سفر کرد، و از بسیاری مشایخ حدیث شنید، و نزدیک 600'000 حدیث جمع آورد، که از آن میان هر چه را براویان آنها اعتماد داشت در صحیح خویش ثبت نمود، و کتاب او اولین کتاب صحیح بشمارست. بخاری در آخر عمر بواسطه‌ی تعصب و مخالفت بداندیشان نتوانست در بخارا بماند؛ بیکی از قراء سمرقند رفت و همانجا وفات یافت.

بخاری[3]، وسیله‌ای برای گرم کردن منازل که گاهی برای پخت و پز هم از آن استفاده میشود. بخاری‌های گلی و کاشی از زمان رومیها تا اواخر قرن پانزدهم در اروپا متداول بود، و از اواخر قرن پانزدهم بخاریهای آهنی و چدنی جای آنها را گرفت. اولین نوع بخاریهای آهنی مرکب از پنج قطعه آهن بود که در داخل دیوار جا میگرفت، و از اطاق مجاور آتش میشد. این نوع بخاری از اروپا توسط مهاجرین به امریکا نیز برده شد. بعداً در اواخر قرن هیجدهم بخاریهای 10 صفحه‌ای انگلیسی جانشین این بخاریها گردید. بخاریهای انگلیسی از دیوار جدا بود، و برای پخت و پز هم از آن استفاده میشد. از اواسط قرن نوزدهم بخاریهای زغال سنگی در اروپا و امریکا متداول شد، تا آنهم بالاخره جای خود را به حرارت مرکزی و بخاریهای برقی داد.

بخت النصر، شاهان بابل، ← بختنصر.

بخترف[4]، **ولادیمیر میخایلوویچ** (vlādimir mi-xāylovic bexteref)، ۱۸۵۷–۱۹۲۷، عصبشناس و روانشناس روسی و یکی از بزرگترین متخصصین جهانی امراض روانی. در تمرکز اعمال در نواحی مختلف مغز تحقیق کرد، و بررسیهای خود را در رفلکسهای مشروط در سگها در توجیه رفتار آدمی بکار برد. وی معتقد بود که پدیده‌های روانی طبیعت وظایف الاعضائی دارند؛ پافشاری او در این عقیده در پیروان اصالت رفتار تأثیری عظیم داشت.

بختگان، دریاچه‌ی (baxtegān) یا **دریاچه‌ی نیریز** (neyriz, niriz)، دریاچه‌ی بسیار کم‌عمق آب شور (بطول ح 100 کم و بعرض ۳۰ کم)، فارس، ح ۵۰ کیلومتری ش شیراز. فرازای آن ح ۱'۵۵۰ متر است، از ل‌غ به ج‌ش بین دو رشته‌کوه موازی ممتد میباشد. اطرافش بریدگیهای زیاد دارد، و جزایر متعدد در آن دیده میشود. بواسطه‌ی دو زبانه‌ی باریک با دریاچه‌ی کوچکتری بنام نرگس (narges) یا طشت (tašt) مرتبط است، و بین این دو دریاچه جزیره‌ی علی یوسف قرار دارد. آب دریاچه‌ی بختگان بسیار شور است، و در فصل تابستان غالباً پارچه‌های نمک در روی آن شناور میباشد. از طرف غ به باطلاق مرودشت منتهی میگردد. واردات عمده‌ی آن رود کر است.

بخت نرسه و بخت نرسی: ← بختنصر.

بختنصر یا **بخت‌نصر**[5] (boxto-nassar, -nasar) یا **نبوکدنصر** (nabukadnassar) [از بابلی، = نبو تاج را نگهبانی میکند]، نام دو تن از سلاطین

(1)Bucharest (۲)superheated steam (۳)stove (۴)Bekhterev (۵)Nebuchadnezzar

بابل. صورتهای بختنصر و بخت‌نصر صورتهای عربی‌شده‌ی نام آنهاست، و بعضی بغلط آنرا بخت النصر (boxto 'n.nasr) نیز ضبط کرده‌اند، و ایرانیان این نام را بصورتهای بخت نرسه و بخت نرسی و غیره درآورده و افسانه‌هائی در باب صاحب نام ساخته‌اند. **بختنصر I** از ۱۱۴۶ تا ۱۱۲۳ قم سلطنت کرد. **بختنصر II**، که مراد از بختنصر مطلق هموست، در ۶۰۴-۵۶۲ قم سلطنت کرد. وی پسر نبوپلسر مؤسس دومین دولت بابل (یا دولت کلده)، و از بزرگترین شاهان قدیم است. در زمان سلطنت پدر بمقابله با مصریان که غ سوریه و فلسطین را اشغال کرده بودند اعزام شد. در کرکمیش فرعون مصر نکو را مغلوب کرد (۶۰۵ قم)، و خطر مصریها را برطرف ساخت. بگفته‌ی تورات، یهویاقیم پادشاه یهودا، بر وی بشورید؛ بختنصر شورش را فرونشاند (۵۹۷ قم)، و اورشلیم را گرفت، و یهویاکین و جمعی از اشراف یهود را به بابل منتقل نمود، و صدقیا را بتخت نشانید. سپس شورش دیگری روی داد؛ اورشلیم پس از محاصره‌ی طولانی سقوط کرد، و بختنصر آنرا ویران نمود، و شاه و بسیاری از اشراف را به بابل منتقل و یا در آنجا محبوس کرد (← اسارت بابلی). بختنصر پادشاهی مقتدر بود، و بساختن ابنیه شوقی تمام داشت. در زمان او امپراطوری متأخر بابل باوج شوکت خود رسید، و شهر بابل بزرگترین شهرهای دنیای قدیم گردید. باغهای معلق بابل که برای زوجه‌ی خود ساخت از عجایب سبعه است.

بخت نصر علی، ح ۴۴۱ هق: ← شروانشاهان.

بختیار، عزالدوله: ← عزالدوله‌ی دیلمی.

بختیارنامه یا **قصه‌ی ده وزیر**، کتابی داستانی، بفارسی، منسوب به دقایقی مروزی (قرن ششم هق). این کتاب مشتمل بر ده داستان و گویند از زمان ساسانیان است و از پهلوی ترجمه گردیده، و بروش هزار و یک شب و تقلیدی اسلامی از سندباد نامه یا حکایت هفت وزیر (که از اصل هندی گرفته شده) میباشد. موضوع آن حکایت پسر آزادبخت پادشاه ایران است، که اسیر دزدان گشت، و او را نزد پادشاه کرمان بردند، و در آنجا بزرگ شد و کوشید تا غضب پادشاه و تحریکات ده وزیر او را با ده قصه‌ی خود برطرف سازد. نولدکه، که در باره‌ی این کتاب تحقیقات عمیقی کرده است، گوید حکایات این کتاب، که بعربی نیز نوشته شده، بر اساس حکایات هزار و یک شب میباشد. قدیمترین نسخه‌ای که از تحریر فارسی این کتاب تا کنون بدست آمده نسخه‌ی لیدن است که در ۶۹۵ هق استنساخ شده، و نولدکه گوید مصنف آن معلوم نیست، و در باره‌ی تاج‌الدین محمود ابن عبد الکریم، امیر سمرقند، در حدود سنه‌ی ۶۰۰ هق بوجود آمده. نسخه‌ای از این کتاب که بزبان اویغوری و بتاریخ ۸۳۸ هق میباشد در کتابخانه‌ی بودلیان موجود است، و کدخدا مرزبان نام آنرا در ۱۱۶۰ هق بنظم فارسی درآورده است. این کتاب بوسیله‌ی سر ویلیام اوزلی به انگلیسی ترجمه گردیده است و با متن فارسی ظاهراً اول بار در ۱۸۰۱ در لندن، و ترجمه‌ی فرانسوی آن در ۱۸۰۵ در پاریس، و متن فارسی آن در ۱۸۳۸ باهتمام کازیمیرسکی نیز در پاریس، و در ۱۹۲۶ با لغتنامه‌ای فارسی بروسی باهتمام برتلس در لنینگراد، و در ۱۳۱۵ هش در تهران، و در بمبئی بطبع رسیده است.

بختیاری (baxtiāri)، عنوان مجموع طوایف و ایلاتی که در نواحی کوهستانی واقع بین چهار محال و فارس و خوزستان (میدان نفتون) و لرستان زندگی میکنند، و بدو شعبه‌ی جداگانه موسوم به هفت‌لنگ و چهارلنگ تقسیم میشوند. شعبه‌ی هفت‌لنگ مشتمل بر ۵۵ تیره و شعبه‌ی چهارلنگ دارای ۲۴ تیره است، و مجموع نفوس بختیاری در حدود ۴۰۰٬۰۰۰ نفر است، که مردان آنها در سواری و تیراندازی شهره اند، و در تیره‌ها و طوایف آنها تا حدی عرب و لر بهم آمیخته‌اند. طوایف بختیاری مذهب شیعه و آداب و رسوم و قصه‌ها و ترانه‌های خاص دارند، و رؤسای آنها بعنوان خان مشهورند، که رئیس کل طوایف ایلخانی خوانده میشود. طوایف بختیاری عنوان لر بزرگ دارند، و در باب اصل آنها اختلاف است. قولی که بموجب آن اصل این طوایف یا بعضی از آنها به سرزمین باکتریان منسوبند، با وجود شهرت، ظاهراً مأخذ درستی ندارد، چنانکه انتساب آنها به عزالدوله‌ی بختیار از ملوک آل بویه نیز افسانه‌ای موهوم و مجعول است، و حق آنست که این طوایف از شعبه‌های کرد هستند. خوانین بختیاری از اواخر عهد صفویه و نادر شاه در بعضی حوادث و وقایع تاریخ ایران مداخله داشته‌اند، و در عهد استبداد صغیر محمد علی شاه قاجار، قیام آنها و مساعی بعضی از رؤسای آنها مانند صمصام السلطنه و سردار اسعد بختیاری بکومک مجاهدین مشروطیت در فتح تهران مشهور است.

بختیاری، ناحیه‌ای بین اصفهان و خوزستان و لرستان و فارس، غ قسمت مرکزی ایران. تقریباً مطابق ← فرمانداری کل بختیاری و چهار محال. شامل چند رشته‌کوه است که امتداد اصلی آنها از لغ به ج‌ش میباشد. محل سکنای ایل بختیاری است. رشته‌ی عمده‌ی آن زردکوه است، که از اطرافش کوههای دیگر با اسامی مختلف جدا میشود، که در دامنه‌ها و دره‌های آنها جنگلهای انبوه و مراتع وسیع موجود است، و عمده‌ی رودهای مرکزی و ج‌غ ایران (مانند زاینده‌رود و کارون) از آنها سرچشمه میگیرند. از نواحی عمده‌ی آن مال امیر است، که آثار تاریخی معروف دارد. از نواحی زراعتی آن چهار محال (mahāl) است. خاک بختیاری به بختیاری چهارلنگ و بختیاری هفت‌لنگ منقسم میشود.

بختیاری چهارلنگ از ل به جاپلق، از ش به گلپایگان و خونسار و اصفهان، از ج به بختیاری هفت‌لنگ، و از غ به سیلاخور سفلی و لرستان محدود میباشد. از کوههای معروف آن غالیه‌کوه است که بسیار خرم و سرسبز و باصفا و دارای پرندگان و حیوانات شکاری است. اشتران‌کوه در لغ این ناحیه واقع و متصل به غالیه‌کوه میباشد.

بختیاری، طبقات: ← پلیوسن، دوره‌ی.

بختیاری و چهار محال، فرمانداری کل، یکی از تقسیمات کشور، غ قسمت مرکزی ایران تقریباً مطابق ناحیه‌ی بختیاری؛ مرکزش شهرکرد. فرمانداری بختیاری و چهار محال در بهمن ماه ۱۳۳۲ هش تشکیل یافت، و در شهریور ۱۳۳۷ هش به فرمانداری کل تبدیل گردید. فعلاً از ش به استان دهم (اصفهان) و از غ و ج به استان ششم (خوزستان) محدود است، و مشتمل بر سه فرمانداری (شهرستان) شهرکرد، ایذه و بروجن میباشد.

بختیشوع (boxtišuʿ, bax-)، خاندان مسیحی مشهور، از مردم جندیشاپور، که اطبای بزرگی از آن برخاسته‌اند. **جرجیس ابن جبریل ابن بختیشوع** (jorjise 'bne jebrile 'bne)، رئیس بیمارستان جندیشاپور بود، و در ۱۴۸ هق برای معالجه‌ی منصور خلیفه‌ی عباسی به بغداد احضار شد، و مورد اعتماد وی واقع گردید، و خلیفه او را در بغداد نگاهداشت، ولی در ۱۵۲ هق خود بیمار شد، و تقاضای مراجعت به جندیشاپور کرد. گویند وی اول کسی است که، بامر خلیفه، به ترجمه‌ی آثار طبی بزبان عربی پرداخته است. پسرش **بختیشوع ابن جرجیس**، فت ۱۸۵ هق، در زمان اقامت پدر در بغداد رئیس بیمارستان جندیشاپور بود. بعدها که در ایام مهدی خلیفه پسرش هادی بیمار شد، وی را به بغداد خواستند، ولی با سعایتی که از وی میشد نتوانست در آن شهر بماند. دیگر بار در ۱۷۱ هق هارون‌الرشید که بیمار شده بود او را به بغداد خواست، و بریاست اطباء منصوب نمود، و وی در این سمت باقی بود تا درگذشت. پسرش **جبریل ابن بختیشوع**، فت ۲۱۲ هق، طبیب جعفر برمکی و (بعداً) هارون الرشید و مأمون خلیفه بود، و در زمان مأمون چند بار بحبس افتاد و باز مورد لطف واقع گردید. وی برجسته‌ترین عضو خاندان بختیشوع است، و آثار طبی بسیاری نوشته و در پیشرفت علمی بغداد تأثیری فراوان داشته است. وی سعی بسیار در تحصیل نسخه‌های طبی یونانی مبذول کرد، و مترجمین را تحت حمایت خود قرار داد. پس از او نیز خاندان بختیشوع سالیان دراز نسلا بعد نسل در خدمت خلفای عباسی بودند، و مقام مهمی در بین اطبای بغداد و دربار خلیفه داشتند.

بخشایش (baxšāyeš)، ده (جه ۳٬۲۳۹ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۴ کیلومتری ل بستان‌آباد.

بخش کولومبیا[1] (kolombiā)، ناحیه (ح ۱۸۰ کمم؛ جه ۸۰۲٬۱۷۸)، ش کشمد و متعلق بدولت مرکزی، بر ساحل شرقی رود پوتومک، که قسمت عمده‌ی آنرا شهر **واشینگتن** (پایتخت کشمد) و حومه‌ی آن اشغال کرده است. از ل و ش و ج بایالت مریلند و از غ بایالت ویرجینیا محدود میباشد، و زمین آنرا همین دو ایالت بدولت مرکزی واگذار کردند (۱۷۹۰-۹۱). از ۱۸۷۴ بوسیله‌ی هیئتی که رئیس جمهور منصوب میکند اداره میشود. سکنه‌ی آن در انتخاب رئیس جمهور رأی نمیدهند، و در کنگره نماینده ندارند.

بخشی (baxši)، عنوان کاهن و روحانی بودائی در نزد مغول. کلمه‌ی بخشی لغت مغولی است و گفته‌اند بمعنی نویسنده و دبیر و خواننده و جراح است، ولیکن مطابق تحقیق کاترمر، این لفظ معادل کلمه‌ی چینی خوشانگ است، و همان لاما در تبت میباشد. در کتب تواریخ و ملل و نحل، بخشیان در ردیف ساحران و دیانت آنها عبادت

(1)District of Columbia

اصنام شمرده شده است. مارکوپولو، سیاح معروف ونیزی، نیز در باب غرایب اعمال و اقوال بخشیان، که آنها را عبارت از ساحران و منجمان مغول میشمارد، اطلاعات غریب و مفصلی داده است، و کلمه‌ی بخشی را بمعنی منجم و روحانی شمرده است، و با وجود اشاره بکثافت و پلیدی صوری و ظاهری آنها، میگوید که "در سحر و جادو بحدی خبرت و مهارت دارند که تقریباً هر کاری که بخواهند میکنند". سیاح دیگری بنام ریکو دو مون‌کروا[1] (riko dë moN-kruā) که در قرن ۱۴م میلادی مسافرتهائی در آسیا کرده است نیز اطلاعات جالبی در باب بخشی‌های تاتار بدست میدهد، و مثلا میگوید که یکی از آنها بدون آنکه پای بر زمین بگذارد از فراز زمین حرکت میکند، و نیز میگوید که آن جماعت خدایان متعدد دارند بعضی به ۳۶۵ خدا قائلند، و بعضی میگویند که یک تومان خدا دارند (تومان معادل 10٬000 است)ـ و جای دیگر میگوید که سلطان ارغون بجهت تعبیر خوابی که دید بخشیان را احضار کرد. کلمه‌ی بخشی بمعنی عالم و مجتهد و معلم و کاهن و روحانی هنوز در مغولی و زبان منجو و قلموق (qalmuq) و قرقیز باقی مانده است، و بخشیان در دیرها و معابد بودائیان محترم و معزز شمرده میشوند. در نزد سلاطین مغول بخشیان دارای حرمت و مکانت تمام بوده‌اند، چنانکه گیوک خان عده‌ی زیادی از آنها را در نزد خویش داشت، و یکی را مهر خاصه‌ی خویش بداد، و او را مأمور تفتیش و تحقیق احوال رعایا در تمام قلمرو خویش نمود؛ و قوبلای قاآن نیز در حق آنها اکرام تمام نشان میداد، و درین باب در تاریخهای قدیم چینی نیز اطلاعات جالبی در دست هست. همچنین در دستگاه ایلخانیان مغول نیز بخشی‌ها دارای مقام و منزلت عالی بوده‌اند، چنانکه اباقا خان تربیت نواده‌ی خویش غازان خان را بدانها واگذاشت، و ارغون نسبت بدانها احترام و ارادت فراوان داشت. مع هذا، غازان چون اسلام آورد بخشیان و لامایان را واداشت که یا اسلام آورند و یا بولایات خویش بازگردند. نیز بخشیان در دوران سلطان محمد الجایتو، بمناسبت صاعقه‌ای که در اران روی داد و سلطان از آن ترسید، کوشیدند که او را از اسلام بازگردانند و سلطان نپذیرفت. باری، بخشیان مسلمان به عنوان کاتب و شاید عارض در دستگاه تیمور نیز وجود داشته‌اند، و بمنزله‌ی کاتبان و عارضان لشکر و وقایع‌نگاران بوده‌اند، و منصب بخشی‌گری در دربار اعقاب تیمور غالباً مخصوص ترکان بوده، و ظاهراً غیر از کتابت در امور لشکری نیز دست داشته‌اند، و گاه در دربار گورکانیان هند "لشکرـ آرائی" و "امیری" نیز بآنها واگذار میشده است، و در دستگاه بابر و اکبر شاه نیز ظاهراً عنوان بخشی‌گری مخصوص امرای سوار و یا عارضان سپاه بوده است.

بخشیان: ← بخشی، عنوان.

بخورک (boxorak)، درختچه: ← ارژن.

بخور مریم: ← سیکلامن.

بداء (badā'), در علم کلام شیعه، پیدا شدن اوضاع و احوال جدیدی که بنا بر آنها خداوند در تقدیر سابق خود تغییری میدهد. چون بدین معنی مستلزم جهل و پشیمانی است، و این هر دو برای خداوند محال است، شیعه بداء را برای خداوند محال میدانند. اهل تسنّن در این باره با اهل تشیع اختلاف فراوان دارند. متکلمان شیعه، برای از بین بردن تناقض ظاهریی که میان حصول علم جدیدی برای خداوند متعال در نتیجه‌ی پیدا شدن احوال جدید (بنا بر اصل بداء) و میان علم مطلق و قدیم بودن علم الاهی مشاهده میشود، کوشش بسیار کرده و کتابهای بیشمار نوشته‌اند.

بداغ (bodāq)، نام بوته‌ها یا درختچه‌های زینتی از نوع ویبورنوم (*Viburnum*) که در نقاط معتدل میرویند. بداغها دارای خوشه‌های گلهای سفید بهم‌فشرده‌ی زیبا هستند که گلهای کناری خوشه‌ها سترون میباشند. گلها در بهار باز میشوند، و میوه‌های سته‌ای کوچک میسازند که بعضی از آنها خوراکی هستند. از اقسام آن **بداغ امریکائی** (*V. alnifolium*) است که از ساقه‌های آویخته‌ی آن ریشه‌های هوائی خارج میشود. درختچه‌های بلند **بداغ سفید** (*V. opulus*) مخصوص بر قدیم و دارای گلهای سفید زیبا است. انواع بداغ در ایران بداغ سفید و هفت کول (*V. lantana*) است.

بداوار، ده، شهرستان خوی: ← بدل‌آباد.

بداؤنی (bada'uni)، شهرت **عبدالقادر ابن ملوکشاه**، فت ح ۱۰۱۴ هق، مورخ و شاعر هندی. در سنه‌ی ۹۴۷ هق یا یک دو سالی بعد از آن بدنیا آمد. در جوانی به اکبر شاه امپراطور مغول پیوست، و در دستگاه او منصب هزاری یافت. بعدها در جزو مؤلفین تاریخ الفی درآمد، و گذشته از آن منظومه‌ی بزرگ، رامایانا را از سانسکریت و معجم البلدان یاقوت یا قسمتی از آن را از عربی بامر اکبر ترجمه نمود. اثر مهم او منتخب التواریخ است در تاریخ مسلمین هند، که در آن از اوضاع و احوال عصر اکبر انتقاد بسیار کرده است. بداؤنی شاعر نیز بود و بتخلص قادری شعر میسرود.

بدایع (badāye')، عنوان قسمت عمده‌ای از چهار قسمت غزلیات (طیبات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم) سعدی. در ۱۳۰۴ هش در برلین بطبع رسیده است، و مشتمل بر ۱۹۰ غزل میباشد. بانگلیسی نیز ترجمه گردیده و چاپ شده.

بدایع الازمان فی وقایع کرمان (badāye'o 'l-azmān) یا **تاریخ افضل**، کتابی تاریخی، بفارسی، از افضل‌الدین ابوحامد احمد ابن حامد کرمانی (فت ۵۶۲ هق). کار تألیف این کتاب، که از آثار مهم زبان فارسی است، در ۶۰۶ هق بپایان یافته، و بنا بر تحقیقاتی که در باره‌ی این کتاب شده، مشتمل است بر دو مقاله و یک خاتمه، و یا یک مقدمه و یک مطلب و خاتمه. مقاله‌ی نخستین یا مقدمه مختصری است از تاریخ اسلاف سلاجقه و امرای سلجوقی عراق و خراسان؛ مقاله‌ی دوم یا مطلب در تاریخ سلاجقه‌ی کرمان؛ و خاتمه در تاریخ حکومت ملک دینار تا سال ۶۰۶ هق. قسمت دوم بدایع الازمان که تاریخ سلاجقه‌ی کرمان است در ۱۳۲۶ هش در تهران بطبع رسید.

بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار (badāye'o 'l.'ashār) یا **کشف الاستار عن بدایع الاشعار** یا **قصیده‌ی قوامیه**، قصیده‌ای رائیه بفارسی در 100 بیت در صنایع بدیعی، از قوامی مطرزی گنجوی (براون و بعضی دیگر او را برادر نظامی گنجوی میدانند). این قصیده در جلد دوم تاریخ ادبی براون مندرج میباشد. محمود ابن عمر نجاتی نیشابوری شرحی بفارسی بر آن نوشته است؛ و فضل‌الله ابن ملا مراد خراسانی نیز آنرا شرح کرده است، و شرح را بدایع الاشعار فی شرح صنایع الاسحار نامیده (چاپ مشهد، ۱۳۳۶ هق).

بدایع الاشعار فی شرح صنایع الاشعار: ← بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار.

بدایع الانشاء (badāye'o 'l.'enšā') یا **انشاء یوسفی**، کتابی در ترسل، از یوسفی، منشی شاه همایون. این مراسلات (و بقول مؤلف محاورات) بر حسب طبقات مردم و در ۹۴۰ هق تألیف شده است، و مشتمل است بر مرقعات (moraqqa'āt)، که خطاب به بزرگان است، و رقاع (reqā')، که خطاب به طبقات پایینتر میباشد، و مراسلات که خطاب به اقران است. نثر آن از نثرهای مصنوع زبان فارسی است. ظاهراً اول بار در ۱۸۴۳ در دهلی بطبع رسیده.

بدایع الحکمة ناصری (badāye'o 'l.hekmate)، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی طبی، از حکیم طولوزان، حکیمباشی ناصرالدین شاه. بوسیله‌ی سید مصطفی ابن عقیل علوی اصفهانی از فرانسه ترجمه گردیده است. چاپ تهران، ۱۲۸۵ هق و ۱۲۸۷ هق.

بدایع الزهور فی وقایع الدهور (badāye'o 'z.zohur fi vaqāye'e 'd.dohur)، کتابی در تاریخ عمومی مصر، بعربی، از ابن ایاس (۸۵۲–۹۳۰ هق). مؤلف نخست به وصف مصر و خلاصه‌ی فتح این کشور بدست مسلمانان پرداخته، و سپس وقایع تاریخی را بر حسب سنوات مرتب کرده، و از سنه‌ی ۶۶۹ تا ۹۲۸ هق مطالب را مفصلتر آورده. اول بار در ۱۳۱۱–۱۲ هق و پس از آن نیز مکرر در مصر بطبع رسیده است. کتاب مختصری بعنوان مذکور نیز مکرر بطبع رسیده است و به اشتباه به ابن ایاس منسوب گردیده، که بیشتر مطالب آن بی‌اساس میباشد، و از این رو بعضی کتاب مفصل ابن ایاس را در باره‌ی مصر تاریخ مصر گفته‌اند. به سیوطی نیز کتابی تاریخی بدین نام نسبت داده شده است.

بدایع الوقایع (badāye'o 'l.vaqāye')، کتاب مفصل تاریخی، بفارسی، از زین‌الدین محمود ابن عبدالجلیل واصفی، مشتمل بر تاریخ بدخشان، سمرقند، تاشکند، بخارا، و هرات در نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق تا اوایل نیمه‌ی دوم قرن ۱۰م هق. ظاهراً کار تألیف آن پس از ۹۵۸ هق انجام یافته است. چاپ مسکو، در دو جلد بزرگ، ۱۹۶۱.

بدایع‌نگار (badāye'negār)، شهرت **میرزا فضل‌الله ابن ملا داود مشهدی**، فت ۱۳۴۳ هق، ادیب ایرانی. ازوست ازهار الربیع، البدایع (دیوان اشعار وی)، بدایع الاشعار فی شرح صنایع الاسحار، مطلع الشمس، مطلع الشموس، و غیره.

بدایة المجتهد و نهایة المقتصد (bedāyato 'l-mojtahed va nehāyato 'l.moqtased)، کتابی دینی، بعربی، از ابن رشد. این کتاب فقه استدلالی مشتمل است بر احکام و مسائل اتفاقی و اختلافی میان فرق اهل سنت. در عیون الانباء نام آن نهایة المجتهد آمده. در فاس و استانبول و مصر مکرر

(1)Ricold de Mont-Croix

بطبع رسیده است.

بداية الهداية (bedāyato 'l.hedāya) [بداية الهداية و تهذيب النفوس بالآداب الشرعية]، رساله‌ای عرفانی و دینی، بعربی، از امام محمد غزالی. مکرر در مصر بطبع رسیده است، و محمد نَوَوی جاوی شرحی بنام مَراقی العبودیه بر آن نوشته است که نیز مکرر در مصر چاپ شده.

بدبده (badbade)، ← بلدرچین.

بدبوم[1] (bad.bum)، پهنه‌ای بلند و کم‌آب، که بارانهای سیل‌آسا آبکندهای بسیار در آن ایجاد کرده‌اند، زیرا ریزش عادی در آن برای رویش رستنیهای محافظ زمین کافی نیست. اراضی بدبوم برای زراعت و چرا تقریباً خالی از ارزش میباشند. بدبومهای قسمت غربی کشمت معروفند.

بدخشان (badaxšān) یا **بذخشان**، ناحیه‌ای کوهستانی واقع بر ساحل چپ مسیر علیای آمو دریا (و بعبارت اصح، رود پنج که منبع اصلی آمو دریا است). لعل بدخشی در قرون وسطی در سراسر عالم اسلام شهرت داشت، ولی معادن آن در شُغنان بر ساحل راست آمو دریا و در خارج بدخشان بمعنی اخص بود، اما در ادوار تاریخی هر دو ناحیه تحت حکومت یک فرمانروا بود. رود کوکچه (kökce) یا خرناب (xernāb)، از ریزابه‌های آمو دریا، بدخشان را آبیاری میکند، و دره‌ی کوکچه و ریزابه‌های آن همواره در حیات اقتصادی این ناحیه نقش عمده‌ای داشته‌اند. سنگ لاجورد معروف بدخشان از معادن واقع بر مسیر علیای کوکچه استخراج میشده است. امروزه داد و ستد این سنگهای گرانبها در انحصار دولت افغانستان است، و فقط به هند صادر میشود. بعلاوه بدخشان معادن آهن و مس نیز دارد.

نام بدخشان نخست در مآخذ چینی مربوط به قرون ۷م و ۸م بم میآید، که در آنها ناحیه‌ی بدخشان جزء طخارستان بشمار آمده است. از تاریخ استیلای اعراب بر این سرزمین و ورود اسلام بدانجا اطلاع دقیقی نداریم. در قرن ۵م هق ناصر خسرو منهب اسماعیلی را بدانجا وارد کرد و در تبلیغ آن کوشید. تأثیر تعالیم او هنوز در بدخشان باقیست، و قبر وی بر مسیر علیای کوکچه دیده میشود. در نیمه‌ی دوم قرن ۶م هق، طخارستان تحت حکومت شاخه‌ای از سلسله‌ی غوریان درآمد، و دولت آنها در اوایل قرن ۷م هق بدست سلطان محمد خوارزمشاه منقرض گردید. بدخشان از حمله‌ی مغول آسیبی ندید. تیمور و جانشینانش نیز پس از جنگهای سخت فقط مورد شناسائی امرای بدخشان واقع شدند، و در زمان سلطان ابوسعید گورکان بود که این سرزمین ضمیمه‌ی قلمرو تیموریان گردید، و بعداً پس از کشمکشهای طولانی بتصرف ازبکان درآمد (۱۶۶۹ بم). در ۱۸۷۳ افغانستان بدخشان را ضمیمه‌ی خاک خود کرد. نفوذ روسیه از ۱۸۷۶ ببعد آغاز گردید. در ۱۸۹۱–۹۲ روسها تمام پامیر شرقی را تصرف کردند. در مارس ۱۸۹۵ بموجب یادداشتهائی که بین دولتین روسیه و بریتانیا در لندن مبادله شد، پامیر بین افغانستان و امیرنشین بخارا که تحت الحمایه‌ی روسیه بود منقسم شد؛ بدخشان بمعنی اخص در دست افغانستان ماند، و سرزمینهای پامیر غربی واقع در ل و ش رود پنج به بخارا تعلق گرفت. انقلاب ۱۹۱۸ روسیه امیرنشین بخارا را منحل نمود، و در سال ۱۹۲۵ ناحیه‌ی خودمختار گورنو-بدخشان (بدخشان کوهستانی) تشکیل گردید.

بدر، از اهله‌ی ماه: ← ماه.

بدر، غزوه‌ی (badr)، عنوان غزوه‌ای که در نزدیک بدر، واقع در بین مکه و مدینه، در سال دوم هجرت بین محمد ص و مشرکین قریش واقع شد. ریاست قریش را ابوسفیان داشت که در رأس کاروانی از شام باز میگشت، و او چون از قصد مسلمین آگاه شد از مکه استمداد نمود. در تلاقی که روی داد، مشرکین شکست خوردند. از آنها نزدیک ۷۰ تن مقتول و ۷۰ تن اسیر شدند.

بدر، یا **بدر حنین** (badre honayn)، دهکده‌ای در چغ مدینه، در دشتی (۸ کم در ۴ کم) که تپه‌های پرشیب و تلماسه‌ها بر آن احاطه دارد. بواسطه‌ی ← غزوه‌ی بدر مشهور است.

بدر ابن حسنویه (badre 'bne hasanvayh)، فت ۴۰۵ هق، امیر مستقل و مشهور کرد از خاندان بنی حسنویه؛ پسر حسنویه. در سنه‌ی ۳۶۹ هق بعد از پدر بحکومت نشست. نسبت به عضدالدوله‌ی دیلمی اظهار انقیاد و اطاعت نمود، و از خلیفه لقب ناصرالدوله یافت، و سیده خاتون مادر مجدالدوله‌ی دیلمی را در تسخیر ری و تنبیه پسر یاری نمود. یک بار نیز با پسر خویش هلال ابن بدر، که در دینور خروج کرده بود، جنگید و در قلعه‌ای مقید و محبوس گشت. اما بعد، آن قلعه را گرفت و از ملوک اطراف یاریها یافت، و هلال به بند افتاد، و بدر خود به تسخیر بعضی قلاع و ولایات دیگر پرداخت. عاقبت بدر ابن حسنویه بدست جمعی از اکراد خویش بقتل رسید.

بدر ابن خورشید (badre 'bne ...)، ولیعهد شجاع الدین خورشید لر، فرمانروای لر کوچک. وی در عهد حیات پدر متهم بخیانت و بدسکالی شد، و بامر او، بدست پسرعم خویش سیف‌الدین رستم لر، بقتل رسید.

بدر الجمالی (badro 'l.jamāli)، فت ۴۸۷ هق، فرمانده کل قوی (امیر الجیوش) و وزیر فاطمیان مصر. در آغاز غلام زرخرید ارمنی امیر شام بود، و در شام رونق یافت، و دو بار بحکومت دمشق رسید. در ۴۶۶ هق بیاری خلیفه مستنصر به مصر شتافت، و بوزارت رسید. بسیار کاردان بود. عایدات کشور را بیفزود. باروی دوم قاهره و سه دروازه‌ی مستحکم آن را بنا نهاد. بهنگام مرگ بیش از ۸۰ سال داشت.

بدرالدین جاجرمی: ← بدر جاجرمی.

بدرالدین چاچی: ← بدر چاچ.

بدرالدین لؤلؤ، فت ۶۵۷ هق، امیر مستقل موصل. وی نخست مملوک ارمنی‌نژاد و وزیر ملک قاهر عزالدین مسعود II، اتابک موصل بود. بعد از ناصرالدین محمود، وی در امارت موصل استقلال یافت (۶۳۱ هق)، و ملقب به ملک رحیم شد. بعد از او، پسرش اسماعیل ابن لؤلؤ امارت یافت.

بدرالدین مسعود لر، فت ۶۵۸ هق، فرمانروای لر کوچک و ششمین اتابک (۶۴۰–۶۵۸ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. وی بعد از پدرش حسام‌الدین خلیل لر بامارت رسید (۶۴۰)، و برای کشیدن انتقام قتل پدر، بدرگاه منکو قاآن رفت، و سپس باردوی هولاکو پیوست، و در واقعه‌ی فتح بغداد در رکاب هولاکو خان بود (۶۵۶ هق). وی، بنا بر مشهور، پادشاهی متدین و متقی بود، و گویند ۴٬۰۰۰ مسئله از مسائل فقهی را، مطابق فتوای امام شافعی، در حفظ داشت. بعد از او برادرش تاج‌الدین شاه لر بامارت نشست.

بدران مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

بدر جاجرمی (badre jājarmi) [بدرالدین جاجرمی]، فت ۶۸۶ هق، شاعر ایرانی عهد بهاء الدین محمد جوینی و شمس‌الدین محمد صاحب دیوان. بقولی شاگرد مجد همگر بود، و با او و امامی هروی در اصفهان میزیست. در صنایع شعری مهارت داشت. محمد ابن بدر جاجرمی پسر او بود.

بدر چاچ (badre cāc) [بدرالدین چاچی]، شاعر پارسی‌گوی؛ مت چاچ. در دهلی میزیست و سلطان محمد تغلق شاه (پادشاهیش ۷۲۵–۷۵۲ هق) را مدح میگفت. دیوانش ۲٬۰۰۰ بیت دارد.

بدر حنین: ← بدر، دهکده.

بدر مقنع: ← مقنع.

بدره (badrah)، بخش (جه ۷٬۴۰۰؟)، ش شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۴۱ (؟) آبادی. کوهستانی است؛ سلسله‌ی کبیر کوه در ج و چغ آن کشیده شده. رود گرو از لغ بخش به طرف جش جریان دارد، و در تنگ کافر به صیمره میریزد. محصولش غلات و لبنیات است.

بدعت، در دین، چیزی را که جزء دین نیست در دین داخل کردن و بعنوان دین قلمداد نمودن. در حدیث وارد است که کسی که سه مرتبه وضو بگیرد بدعت در دین کرده است، یعنی عملی که در دین نبوده به دین ارتباط داده است.

بدشت (bedašt)، ده (جه ۵۹۵ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان زیراستاق، بخش حومه‌ی شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، ۷ کیلومتری ش شاهرود. ← بابیه.

بدفرد[2] (bedfərd)، شهر (جه ۵۳٬۰۶۵)، مرکز ولایت بدفردشر، انگلستان، کنار رود اوز؛ مرکز داد و ستد. مدرسه‌ی بدفرد (تأسیس ۱۵۵۲) یکی از بزرگترین مدارس ملی انگلستان میباشد.

بدفرد[2]، ولایت انگلستان: ← بدفردشر.

بدفرد، ارل آو و دیوک آو: ← جان آو لنکستر؛ راسل، خاندان.

بدفردشر[3] (bedfərdšər) یا **بدفرد**[2]، ولایت (۱٬۲۲۵ کم‌م؛ جه ۳۱۱٬۸۴۴)، ج انگلستان مرکزی؛ مرکزش شهر بدفرد. بیش از ۴/۵ زمین‌های مسطح حاصلخیز آن تحت کشت (خاصه تره‌بار) میباشد. بزرگترین شهرش لوتن است. بدفرد جزئی از مملکت مرشا بود و کنوت آنرا خراب کرد.

بدل‌آباد (؟) یا **بدآوار** (beddāvār)، ده (جه ۲٬۱۷۱ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان فرورق، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۳٫۵ کیلومتری لغ خوی. قطورچای مشروبش میکند.

بدل‌چینی[4] (badal.cini)، نام عمومی هر نوع ظرف سفالی که از گل رس معمولی ساخته شده و

(1)bad lands (2)Bedford (3)Bedfordshire (4)faience

بر آن لعابی از اکسید قلع داده باشند. ساختن بدل‌چینی از دوره‌های قدیم در مشرقزمین رواج داشته است، و استعمال اکسید قلع از شرق نزدیک دوره‌ی اسلامی به اروپا وارد شد. در اروپای پیش از سال ۱۵۰۰، شهر فائنتسا در ایتالیا از مراکز عمده‌ی بدل‌چینی‌سازی به سبک رنسانس ایتالیا بود، و فن بعمل آوردن طرحهای هنری رنگینی که هنرمندان آنجا بر لعاب سفید بدل‌چینی نقش میکردند نخست به سایر شهرهای ایتالیا و سپس در قرن ۱۶م به فرانسه و آلمان و فروبومان و انگلستان وارد شد، و بهمین جهت، صورتهائی از نام شهر فائنتسا اسم بدل‌چینی در السنه‌ی اروپائی گردید (مانند فایانس در زبان فرانسوی، که بعضی به اشتباه آنرا مأخوذ از نام شهر فایانس واقع در ج فرانسه شمرده‌اند). نیز ← سفالگری؛ کاشی‌سازی.

بدلم[1] (bedləm)، تیمارستانی در انگلستان که بعد از تیمارستان غرناطه قدیمترین تیمارستانهای عمومی اروپا است. اصلا در ۱۲۴۷ در لندن بعنوان دیر تأسیس گردید، و از ح ۱۴۰۰ بعنوان تیمارستان از آن استفاده شد. در ۱۹۳۰ بنزدیک کرویدن انتقال یافت.

بدلو[2]، **جزیره‌ی** (bedlō) یا **جزیره‌ی آزادی**، جزیره‌ی کوچکی در خلیج نیو یورک، کشمد. مجسمه‌ی آزادی در آنجاست.

بدلیس (bedlis) یا **بتلیس**، شهر (جم ۱۱٬۱۵۲)، ولایت بدلیس، ترکیه، در آناتولی شرقی، بر رود بتلیس بفاصله‌ی ۲۵ کیلومتری ج‌غ غربیترین نقطه‌ی دریاچه‌ی وان. فرازای آن بین ۱٬۴۰۰ و ۱٬۵۸۵ متر تخمین شده است. تاریخ بنای شهر معلوم نیست. در سالهای اول فتوحات اسلامی فتح شد. در ۱۲۰۷ بدست ایوبیان افتاد، و آنان عده‌ی زیادی از اکراد را در این ناحیه مستقر کردند. بعداً خاندانی از اکراد در آنجا فرمانروائی یافتند، که متناوباً از تیموریان، قرا قوینلو، آق قوینلو، و شاهان صفوی اطاعت میکردند. در ۱۸۴۷، بعد از جنگهای سخت، ترکان عثمانی قدرت امرای کرد بدلیس و وان را درهم شکستند.

بدلیسی، ادریس (edrise bedlisi)، شهرت **مولانا حکیم‌الدین ادریس**، فت ۹۲۶ هق، مورخ (احتمالا) کردنژاد. در خدمت آق قوینلو بود، و چون کار شاه اسماعیل صفوی بالا گرفت به دربار عثمانی گریخت (۹۰۷ هق)، و بخدمت سلطان بایزید II پیوست، و مأموریت یافت که تاریخ دولت عثمانی را بزبان فارسی بنویسد. حق الزحمه‌ای که برای وی مقرر شده بود، بعنوان اینکه در کتاب خود نسبت به ایرانیان ملایمت نشان داده است، پرداخت نشد، و وی بعنوان حج به مکه رفت، و از آنجا تهدید کرد که در دیباچه و خاتمه‌ی تاریخ خود شرح این ناسپاسی را خواهد نوشت. سلطان سلیم I کمی بعد از جلوس او را به استانبول بازخواند، و بدلیسی نسخه‌ی کامل تاریخ خود را تقدیم وی نمود. بدلیسی در جنگ چالدران (۹۲۰ هق) همراه سلیم بود، و بعداً امرای سنی کرد را به عثمانیان متمایل ساخت، و از این راه خدمت عظیمی به دولت عثمانی کرد. اثر عمده‌ی وی تاریخ هشت بهشت است، در تاریخ سلطنت هشت تن از آل عثمان که از زمان عثمان تا بایزید II پادشاهی کردند. اثر دیگرش سلیم‌نامه است.

بدلیسی، شرف‌الدین (bedlisi)، معروف به **شرف خان**، ۹۴۹ هق-؟، مورخ ایرانی کردنژاد؛ مت کرهرود (نزدیک قم). خانواده‌اش در کنف حمایت شاه طهماسب صفوی میزیست، و بدلیسی در دربار وی پرورش یافت. شاه اسماعیل II صفوی او را حکومت نخجوان و شیروان و عنوان امیر الامرای اکراد داد. در حمله‌ی عثمانیها باین نواحی در سال ۹۸۶ هق در زمان سلطان مراد III، بدلیسی به سپاهیان خسرو پاشا که بر ایرانیان پیروز شده بود پیوست، و در نتیجه فرمانروائی بدلیس یافت. در ۱۰۰۵ هق بنفع پسرش شمس‌الدین خان کناره‌گیری کرد، و بنوشتن کتاب شرفنامه در تاریخ اکراد بزبان فارسی پرداخت.

بدندون: ← بذندون.

بدوح (bodduh)، طلسمی که عبارتست از یک مربع نه‌خانه که ارقام از ۱ تا ۹ یا همین ارقام بحساب ابجد بطوری در خانه‌های آن قرار داده شده که یک مربع وفقی تشکیل شود (در صورتی که حساب ابجد بکار رود، از حروف گوشه‌های مربع لفظ بدوح تشکیل میگردد):

د	ط	ب
ج	ه	ز
ح	ا	و

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

برای این طلسم خواص فراوان قائل بودند؛ سابقاً در ایران در پشت پاکتها، ارقام گوشه‌های مربع را بصورت "۸ ۶ ۴ ۲" مینوشتند تا نامه حتماً بدست طرف برسد.

بدوستان (bedostān)، دهستان (جم ۱۹٬۹۲۵؟)، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۶ (؟) آبادی. رود آجی‌چای (تلخه‌رود) از آن میگذرد.

بدول[3]، **ویلیام** (wilyām bedwəl)، ح ۱۵۶۱-۱۶۳۲، بنیانگذار مطالعات و تحقیقات عربی در انگلستان، و از مترجمین (۱۶۰۴-۱۱) کتاب مقدس معروف به کتاب مقدس جیمز (شاه انگلستان). رسالات یوحنا را در لیدن به عربی و انگلیسی ترجمه کرد (۱۶۱۲)، و بعضی آثار عربی را منتشر نمود. نسخه‌ی لغتنامه‌ی عربی تألیف وی را ا. کاستل در تألیف لغتنامه‌ی هفتزبانی خود مورد استفاده قرار داد.

بدوی (badavi)، نامی که به اعراب صحراگرد چادرنشین-در مقابل اعراب ساکن نواحی ساحلی یا مقیم در یک نقطه، که به فلاحین (fallahin) موسومند-داده میشود. بدویها در صحاری عربستان و افریقای شمالی و شام در سیاه‌چادرها زندگی می‌کنند، و تقریباً منحصراً از محصولات گله‌های شتر و گوسفند و بز امرار معاش مینمایند. مردمی جنگجو هستند، و آداب و سنن عربی به خالصترین صورت خود نزد آنان دیده میشود. بعلت عدم ارتباط با دنیای متمدنتر خارج، مردمی مستقل بارآمده‌اند. بدویان بانشاط و میهمان‌نواز و در دشمنی بیرحم و حیله‌گرند. پرورش اسب و شتر در نزد آنان رایج است، ولی از اسب فقط برای سواری و اسب‌دوانی استفاده میشود، و معیار ثروت هر خانواده عده‌ی شترهای آنست. بدویان مسلمان هستند، ولی دین و زندگی آنان بسیار ساده و خام است. رئیس هر قبیله عنوان شیخ دارد، و کارهای قبیله را او فیصله میدهد.

بدیع (badiʿ) [عربی، = تازه، نو]، علمی که از فنون آرایش سخن (نظم یا نثر) پس از فصاحت و بلاغت آن گفتگو میکند.

بدیع اصطرلابی (badiʿe ostorlābi)، شهرت **ابوالقاسم هبةالله ابن حسین**، فت ۵۳۴ هق، دانشمند و شاعر عربی‌نویس که مخصوصاً بسبب مهارتش در ساختن اصطرلاب و سایر اسبابهای نجومی معروفست. در طب و فلسفه و نجوم تبحر داشت. در ۵۱۰ هق در اصفهان بود و با ابن التلمیذ روابط نزدیک داشت. بعداً به بغداد منتقل گردید، و رصدهای سال ۵۲۴ هق در کاخ سلاطین سلجوقی بغداد بسرپرستی او انجام گرفت. زیج محمودی را بنام سلطان ابوالقاسم محمود ابن محمد سلجوقی تألیف کرد.

بدیع‌الزمان میرزای تیموری (یا **گورکانی**)، فت ۹۲۵ هق، پادشاه (۹۱۱-۹۱۲ هق) سلسله‌ی تیموریان؛ پسر سلطان حسین بایقرا. بعد از فوت پدر، بشرکت برادرش مظفر حسین میرزای گورکانی بسلطنت نشست، اما از همان آغاز بین امرا اختلاف افتاد، و شیبک خان ازبک در ۹۱۲ هق آنها را شکست داده خراسان را گرفت. بدیع‌الزمان میرزا با برادرش مظفر حسین گریخته به استرآباد رفتند. چندی بعد، از بیم شیبک خان، به شاه اسماعیل I صفوی پیوست، و از جانب وی حکومت ری و سپس تبریز را یافت. عاقبت همراه سلطان سلیم I عثمانی به استانبول رفت، و آنجا وفات یافت.

بدیع‌الزمان همدانی، شهرت **ابوالفضل احمد ابن حسین**، ۳۵۸-۳۹۸ هق، شاعر و ادیب و نویسنده‌ی عربی‌نویس. از مردم همدان بود، و در آنجا تحصیل کرد. در ۳۸۰ هق به ری رفت، و به صاحب ابن عباد پیوست، و سپس به جرجان و سرانجام به نیشابور رفت، و نبوغ خود را با تألیف مقامات و مناظره با ابوبکر خوارزمی آشکار ساخت. آخر الامر به هرات رفت و در آنجا سکنی گزید، و در همانجا وفات یافت. اثر معروفش همان مقامات است. بعلاوه یک دیوان شعر داشته. مجموعه‌ی منشآت وی معروف به رسائل بدیع‌الزمان میباشد. حریری مقامه‌نویسی را ازو تقلید کرده است.

بدیع اللغة (badiʿo 'l-loqa)، لغتنامه‌ای عربی بعربی در باره‌ی کلمات معرب، از سید علی یزدی میبدی (فت ۱۳۱۳ هق). در ۱۲۸۷ هق تألیف شده است، و در ۱۳۶۲ هق در تهران بطبع رسیده.

بدیه[4]، **ژوزف** (jozef bedie)، ۱۸۶۴-۱۹۳۸، ادیب فرانسوی. در ادبیات قرون وسطی معتبر بود. در افسانه‌های حماسی (۴ جلد، ۱۹۰۸-۱۳) نظریه‌ی جدیدی در باره‌ی منشأ داستانهای عاشقانه‌ی مهم قرون وسطی اظهار داشته است.

بدیهه‌گوئی، شعری یا لطیفه‌ای بمقتضای مقام بی‌درنگ و بی‌اندیشه‌ی قبلی گفتن (لفظ عربی بدیهه بمعنی ناگهانی است).

بذخشان، ناحیه: ← بدخشان.

بذندون (bazandun) یا **بدندون**، ید **پوداندوس**

(۱)Bedlam (۲)Bedloe (۳)Bedwell (۴)Bédier

(podāndos)، ترکی **بزنتی** (bozanti)، قریه، ایالت ادنه، ج ترکیه، بر رود بذندون بفاصله‌ی حـ ۱۳ کیلومتری ل‌ل‌ش گردنه‌ی معروف درب السلامه. پس از حملات مسلمانان از طریق درب السلامه به آسیای صغیر، از پایگاههای نظامی عمده‌ی دولت بیزانس گردید. مأمون خلیفه‌ی عباسی در جنگ با سپاهیان بیزانس در آنجا درگذشت (۲۱۸ هق).

بر[1]**، ارن** (arən bër)، ۱۷۵۶–۱۸۳۶، سیاستمدار امریکائی و از صاحب‌منصبان جنگهای انقلاب امریکا. پس از انقلاب در نیو یورک نفوذ سیاسی بسیار یافت. در ۱۷۹۱–۹۷ سناتور بود. در انتخابات ریاست جمهور سال ۱۸۰۰، ت. جفرسن بریاست جمهور و بر بمعاونت وی انتخاب شد. ظاهراً بر میتوانست بوسیله‌ی سازش با حزب فدرالیست بریاست جمهور برسد، ولی چون مردم را به جفرسن راغب میدید اقدامی ننمود. معذلک، جفرسن تا آخر عمر رقابت او را فراموش نکرد، و سالیان متمادی از هیچ اقدام سیاسی و شخصی برای آزار وی فروگذار ننمود. کوشش او برای رسیدن بحکومت نیو یورک، بسبب اتهامات ا. همیلتن، مواجه با شکست شد، و در دوئل همیلتن را کشت (۱۸۰۴). در ۱۸۰۷ باتهام خیانت (کشور-گشائی در ناحیه‌ی جغ کشمهٔ حالیه) محاکمه، و با وجود غوغائی که طرفداران جفرسن بپا کردند تبرئه شد. در ۱۸۰۸ به اروپا رفت، و مدتی در آنجا سرگردان و اغلب بنان شب محتاج بود. در ۱۸۱۲ به کشمهٔ بازگشته بوکالت دعاوی پرداخت.

بر[2]**، کارل ارنست فون** (kārl ernst fon ber)، ۱۷۹۲–۱۸۷۶، زیستشناس استونیائی آلمانی‌الاصل، که از بانیان رویانشناسی جدید محسوب میشود. در ۱۸۲۷ تخم پستانداران را مشاهده و وصف کرد. نظریه‌ی طبقات سه‌گانه‌ی یاخته‌های رویانی از افکار او سرچشمه میگیرد.

برا (barā)، در هواپیمائی: ← براور.

برء الساعه (bor'o 's.sā'a)، رساله‌ای طبی، بعربی، از محمد ابن زکریای رازی (۲۵۱–۳۱۱ هق). مختصر است و مشتمل بر ۲۳ باب، در بسیاری از امراض و درمان کردن آنها. مکرر بطبع رسیده است، و در زمان فتحعلی شاه قاجار بوسیله‌ی احمد ابن محمد حسین طبیب تنکابنی بفارسی ترجمه گردیده است، و وی هفت باب بر آن افزوده، و این ترجمه در ۳۰ باب در ۱۳۲۶ هش در تهران انتشار یافته.

براآن (barāān)، دهستان (جه حـ ۶‘۵۷۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۵۶ (؟) آبادی. قسمتی از اراضی آن توسط زاینده‌رود که از وسط دهستان میگذرد آبیاری میشود. محصولش غلات و پنبه است.

براءة، سوره‌ی: ← توبه، سوره‌ی.

برائیلا[3] (brāilā)، روسی **برائیلوف** (brāilof)، شهر (جه ۱۰۲‘۴۹۱)، جش رومانی، در والاکیا، بر دانوب سفلی. صادراتش غله است.

برابا[4] (bar'abbā) یا **باراباس**، در عهجد، دزد مشهوری که در موقع دستگیری عیسی محبوس بود، و مردم خلاصی او را در مقابل کشتن عیسی خواستند (متی ۱۵.۲۷–۱۸؛ مرقس ۶.۱۵–۱۴؛ لوقا ۱۳.۲۳–۲۵؛ یوحنا ۴۰،۳۹.۱۸).

برآباد (borābād)، ده (جه ۱‘۳۴۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان پایین خواف، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان).

برابان[5] (brābān) یا **برابانت** (t–)، دوکنشین سابق، که اکنون بین ایالتهای آنورس و برابان بلژیک و ایالت نورد برابانت هلند منقسم است. ایالت برابان بلژیک ۳‘۲۸۵ کمه مساحت و ۱‘۸۱۱‘۳۰۰ تن جمعیت دارد، و کرسی آن بروکسل است. در قرن پنجم فرانکها در برابان مستقر شدند؛ در قرن نهم جزء مملکت لوتارینگیا، و بعد از ۹۵۹، جزء دوکنشین لورن سفلی بود؛ در قرن ۱۲م دوکنشین مستقلی شد. بسبب تجارت و صنعت نساجی شهرهایش، در قرون وسطی رونقی عظیم داشت. دوکهای برابان به شهرها خودمختاری اعطا کردند، و در ۱۳۵۶ فرمانی معروف به ژوایوز آنتره (juāyyëz āNtre) [فنس، = مدخل شادمانی] صادر نمودند، که دوکها را از اعلان جنگ و عقد اتحاد و ضرب سکه بدون رضایت انجمن شهرها ممنوع میکرد، و این فرمان تا ۱۷۸۹ قوت داشت. در ۱۴۳۰ برابان به دوکهای بورگونی منتقل شد. برای تاریخ آن پس از ۱۴۷۷ ← هلند اتریش و اسپانیا.

برابانت شمالی، هلند: ← **نورد برابانت.**

برات[6] (berāt)، شهر (جه ۱۱‘۸۷۲)، ج قسمت مرکزی آلبانی، محتملا بر محل شهر قدیمی آنتیپاترئا (āntipātreā). قلعه‌ی بیزانسی از قرن ۱۳م و مسجدی از قرن ۱۵م دارد.

برات (barāt)، نوشته‌ای که بموجب آن شخص بدیگری دستور میدهد که مبلغی به رؤیت یا بوعده در وجه یا بحواله‌کرد خودش، یا بشخص ثالث یا بحواله‌کرد او، بپردازد. برات از اسناد مهم تجارتی است؛ قانون تجارت مزایائی برای آن قائل شده است.

براتسا، جزیره: ← براج، یوگوسلاوی.

براترکرش، قاتل زردشت: ← زردشت.

براتسلند: ← رودزیای شمالی.

براتیانو[7]**، یون** (yon brātiānu)، ۱۸۶۴–۱۹۲۷، نخست‌وزیر (۱۹۰۹–۱۱، ۱۹۱۴–۱۸، ۱۹۲۲–۲۷) رومانی. با دیکتاتوری حکومت کرد؛ مانع شد که کارول II بسلطنت برسد (۱۹۲۷).

براتیسلاوا[8] (brātislāvā)، آلمانی **پرسبورگ**[9] (presburg)، مجار **پوژونی**[10] (pojoni)، شهر (جه ۱۳۲‘۵۰۹)، کرسی سلوواکی، چکوسلواکی، بر دانوب، نزدیک مرزهای اطریش و مجارستان. بندری بزرگ و دارای صنایع گوناگون است. دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۹) دارد. در دوره‌ی رومیان تأسیس شد. در ۱۵۲۶–۱۸۴۸ محل اجتماع معمولی دیت (مجلس شور) مجارستان بود. در ۱۹۱۸ به چکوسلواکی منتقل شد. بناهای تاریخی فراوان دارد، از جمله قلعه و کلیسای جامع قرن ۱۳م و کاخ اسقفی قرن ۱۸م (اکنون تالار شهرداری). سکنه‌ی آن از ملیتهای گوناگون (سلوواک، مجار، یهودی، چک، اتریشی) هستند. پیمان پرسبورگ (۱۸۰۵) در اینجا امضا شد.

براج[11] (brāc)، ایتالیائی **براتسا**[12] (brāttsā)، جزیره (۳۹۴ کمه)، یوگوسلاوی، در دریای آدریاتیک، نزدیک ساحل دالماسی.

برادران کارامازوف (kārāmāzof)، نام داستانی از داستایفسکی که در ۱۸۷۹–۸۰ نوشته شده (ترجمه‌ی فارسی). برادران کارامازوف، که سرگذشت آنها موضوع این داستان است، نماینده‌ی حالات و رفتار طبقات مختلف و روح ملی روسیه در قرن ۱۹م میباشند: سرباز، روشنفکر، دیندار صوفی‌منش؛ و سراسر کتاب شرح تنازعات بین این طبقات است. این داستان مشهورترین اثر داستایفسکی است، و از جنبه‌ی درون‌نگری و تجزیه و تحلیل روانی از سایر آثار او ممتاز میباشد.

برادوست (berādust)، دهستان (جه ۵‘۶۳۰؟)، ج بخش صومای برادوست، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار مرز ترکیه؛ دارای ۵۲ (؟) آبادی. محصولش غلات و توتون است. مرکزش ده ایشکه‌سو (işge-su) یا اشکه‌سو (–eş) (جه ۱۶۴ سش ۱۳۳۵ هش) است.

برار، هند: ← مدهیا پرادش.

برازا[12]**، پیر پول فرانسوا کامی ساوورنیان دو** (pier pol frāNsuā kāmiyy sāvornyān dë brāzā)، ۱۸۵۲–۱۹۰۵، پوینده‌ی ایتالیائی‌الاصل. در ۱۸۷۵ به تبعیت فرانسه درآمد، و از طرف وزارت خارجه‌ی آن کشور برای استقرار نفوذ فرانسه در افریقای استوائی اعزام گردید. شهر برازاویل را بنا نهاد (۱۸۸۰).

برازاویل[13] (brāzāvil)، شهر (جه ۹۹‘۰۰۲)، پایتخت جمهوری کنگو، بر آبگیر ستنلی واقع بر رود کنگو، مقابل لئوپولدویل. در ۱۸۸۰ بتوسط برازا بنا شد. محصولش روغن نخل، چوبهای بادوام، و کائوچو است.

برازجان (borāzjān)، دهستان (جه حـ ۱۲‘۲۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان دشتی و دشتستان (طبق فهرست تقسیمات کشور که از طرف وزارت کشور تهیه شده، این شهرستان در اسفند ماه ۱۳۴۰ هش جزء فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس بوده است)؛ دارای ۷ (؟) آبادی. محصولات عمده‌اش غلات، خرما، و تنباکو است. راه شوسه‌ی شیراز به بوشهر از این دهستان میگذرد.

برازجان، شهر (جه ۱۰‘۲۳۳ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان دشتی و دشتستان (این شهرستان در اسفند ۱۳۴۰ هش جزء فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس بوده است)، ۶۷ کیلومتری ل‌ش بوشهر، کنار راه شوسه‌ی شیراز به بوشهر. از ابنیه‌ی آن کاروانسرای مشیرالملک است.

برازیلیا[14] (brāzilyā)، شهر (جه ۶۵‘۲۸۸)، پایتخت برزیل، امریکای جنوبی، بفاصله‌ی حـ ۹۶۰ کیلومتری ل‌غ ریو د ژانیرو (پایتخت سابق برزیل). بمنظور آباد کردن داخله‌ی برزیل، قانون اساسی سال ۱۹۴۶ مقرر کرد که پایتخت از ریو د ژانیرو به فلات مرکزی انتقال یابد، و در ۱۹۵۶ محلی بوسعت حـ ۱‘۰۴۰ کمه در گیاهستانی غیر مسکون و دور از راه آهن و شاهراه انتخاب گردید. ساختمان برازیلیا در مارس ۱۹۵۷ آغاز شد. در ۲۱ آوریل ۱۹۶۰ شهر برازیلیا رسماً

(۱)Burr (۲)Baer (۳)Braila (۴)Barabbas (۵)Brabant (۶)Berat (۷)Bratianu (۸)Bratislava (۹)Pressburg (۱۰)Pozsony (۱۱)Brac (۱۲)Brazza (۱۳)Brazzaville (۱۴)Brasília

پایتخت برزیل اعلام شد.

براسیداس[1] (brāsidās)، فت ۴۲۲ ق‌م، سردار فاتح اسپارتی درــه جنگ پلوپونزی.

براشوو[2] (brāšov)، آلمانی **کرونشتات**[3] (kronštāt)، شهر (جـه ۱۲۳٬۸۸۲؛ حدود ۳۵٪ مجار و آلمانی)، رومانی مرکزی، در ترانسیلوانی. دارای صنایع غذائی و نساجی و ماشین‌آلات است؛ الوار دارد. در قرن ۱۳م بدست شهسواران توتونی تأسیس شد. کلیسای جامع بسبک گوتیک (قرن ۱۴م)، بقایای باروی قرون وسطائی شهر، و قلعه‌ای از قرن ۱۷م دارد.

براعت استهلال (barāʿate estehlāl) [عـربی، براعت = سرآمد شدن؛ استهلال = بگریه بانگ بلند کردن نوزاد]، در علم بدیع، آوردن سخنانی در دیباچه‌ی کتاب یا آغاز نامه یا قصیده که، به اشارتی لطیف و متناسب، بمضمون کتاب یا نامه یا قصیده رهنمون باشد؛ مانند این مطلع از سعدی در مرثیه‌ی ابوبکر ابن سعد ابن زنگی:

دل شکسته که مرهم نهد دگر بارش
یتیم خسته که از پای برکند خارش.

براغوش (barāqūš)، ده (جـه ۱٬۶۴۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان آلان براغوش، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۱ کیلومتری ش مهربان.

براق (borāq)، مرکبی که حضرت محمد ص در شب معراج بر آن سوار شد. گفته‌اند که از خر بزرگتر و از شتر کوچکتر بود. بعضی نیز آنرا اسب دانسته‌اند.

براق حاجب (borāqe hājeb)، فت ۶۳۲ هق، مؤسس سلسله‌ی قراختائیان کرمان. وی در آغاز از امرای بزرگ سلطان غیاث‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه بود. هنگام شروع استیلای مغول بر عراق، وی از سلطان غیاث‌الدین رخصت یافت تا با لشکر و حشم خود از راه کرمان به هند برود. در کرمان با کوتوال قلعه‌ی گواشیر درآویخت، و او را مغلوب کرده بر کرمان مستولی شد، و سلسله‌ی قراختائیان را تأسیس کرد. براق حاجب نسبت به چنگیز خان از در اطاعت و انقیاد درآمد، و ازین رو، چنگیز و اوگتای قاآن او را در حکومت کرمان باقی نهادند. براق حاجب لقب قتلغ‌خانی داشت، و بدین جهت سلسله‌ی قراختائیان را که اعقاب او بودند قتلغ‌خانیان و قتلغ‌خانیه نیز میخوانند. بعد از او یک‌چند برادرزاده‌اش قطب الدین محمد امارت کرمان داشت و سپس پسرش رکن‌الدین مبارک خواجه بامارت نشست.

براک[4]، **ژرژ** (jorj brāk)، ۱۸۸۱–، نقاش فرانسوی. بسال ۱۹۰۵ به نهضت فویسم پیوست. بعد، از راه دورنماسازی به کوبیسم گرایش یافت، و بسال ۱۹۰۸، در اشاعه‌ی این مکتب با پیکاسو همراه شد، و از آن ببعد هنر او جنبه‌ی انتزاعی داشته است. در کار طراحی و ترکیب رنگها از تعادل و باریک‌بینی فراوان برخوردار است. در آغاز، بی‌شک از جستجوهای سزان متأثر شده و باین فکر افتاده بود که با رنگهای شن‌مانند و زرد به تابلوهای خود عمق بخشد. برای یافتن هماهنگی میان رنگها استعدادی عظیم دارد. گرایش او بیشتر بسوی رنگهای قهوه‌ای زرد و سبز تیره است. در هنر او انسان جای مهمی ندارد. اشیاء ساده و بیجان، مانند میوه و ساز و چوب جنگل، برای او بهانه‌ی ایجاد هماهنگی میان خطوط و رنگهاست. گاه کار را بجائی میرساند که قاب تصویر نیز وارد تصویر میشود، و بصورت جزئی از هماهنگی کلی آن درمیآید. برخی از منتقدان کارهای او را حاوی نوعی "کلاسیسیسم نو" میدانند.

براکوه (barākuh)، دهستان (جـه ۸٬۹۶۰؟)، بخش جغتای، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی. کوهستانی است. معدن زاج سیاه و سرب دارد. مرکزش، برغمد (barqamad) (جه ۱٬۹۱۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۵ کیلومتری ش جغتای واقعست.

براگا[5] (brāgā)، شهر (جـه ۳۲٬۶۲۴)، ایالت مینیو، لغ پرتغال. در قرون وسطی مقر اسقفهای مقتدری بود، و رونق یافت. کلیسای جامع قدیمی دارد.

براگا[5]، **تئوفیلو** (teofilo brāgā)، ۱۸۴۳–۱۹۲۴، متفکر سیاسی و اجتماعی، و شاعر و نقاد و مورخ و روزنامه‌نگار پرتغالی. در 1910 که حکومت جمهوری در پرتغال اعلام شد، رئیس دولت موقت گردید.

براگانزا[6] (brāgānzā)، خاندان سلطنتی که در پرتغال از ۱۶۴۰ تا 1910 و در برزیل (بعنوان مملکت مستقل) از ۱۸۲۲ تا ۱۸۸۹ فرمانروائی داشت. مؤسس این خاندان آلفونسو نام داشت، و او پسر نامشروع ژان I (شاه پرتغال) بود، و در ۱۴۴۲ دوک براگانزا شد. در ۱۶۴۰، یکی از اعقاب آلفونسو اسپانیولیها را از پرتغال بیرون راند، و بنام ژان IV پادشاه پرتغال گردید. اعقاب او تا 1910، که دولت جمهوری برقرار شد، در پرتغال سلطنت کردند.

براگانزا[6]، شهر (جـه ۶٬۹۷۷)، ایالت ترازوز-مونتش، لش پرتغال. قلعه‌ی آن مقر خاندان سلطنتی براگانزا بود.

براما[7]، **جوزف** (jōzef brāmā)، ۱۷۴۸–۱۸۱۴، مکانیسین و مخترع انگلیسی. نوعی قفل اطمینان (۱۷۸۴) و نوعی منگنه‌ی آبی (۱۷۹۵) اختراع کرد.

برامانته[8]، **دوناتو د/آنیولو** (donāto dāniolo brāmānte)، ۱۴۴۴؟–۱۵۱۴، معمار و نقاش ایتالیائی. وی نخست بآموختن نقاشی پرداخت، اما دیری نگذشت که معماری پیشه کرد و یکی از معماران بزرگ دوران اعتلای رنسانس شد. قسمتی از عمر خود را در میلان و قسمت دیگر را در رم گذرانید. کلیساهای سان ساتیرو (sān sātiro) و سانتا ماریا دله گراتسیه (sāntā māriā delle grātsie)، در میلان، نمودار سبکی است که در آغاز کار داشت. در رم، بر اثر مطالعه‌ی آثار باستانی و آموختن اندازه‌ها و نسبتهای آنها، سبک معماری وی سادگی و عظمت یافت. پاپ آلکساندر VI و پاپ یولیوس II او را بکار خواندند. کاخ کانچلریا (kāncelleriā) از کارهای بزرگ و در رم بشمار میرود.

برامس[9]، **یوهانس** (yohānes brāms)، ۱۸۳۳–۱۸۹۷، آهنگساز آلمانی، مت هامبورگ. روبرت شومان و کلارا شومان از دوستان صمیمی او بودند. از ۱۸۶۲ در وین اقامت گزید. در تمام فورمها غیر از اپرا آثاری دارد. از جمله‌ی آثارش چندین سونات و قطعات کوتاه برای پیانو؛ رقصهای مردم‌پسند مجار؛ موسیقی مجلسی؛ درآمد فستیوال آکادمیک؛ مرثیه‌ی آلمانی؛ و چهار کنسرتو است. مدتها در نوشتن سمفونی تردید داشت، ولی سرانجام در ۱۸۷۶ اولین سمفونی خود را، و بعداً سمفونیهای دوم (۱۸۷۷)، سوم (۱۸۸۳)، و چهارم (۱۸۸۴–۸۵) را نوشت. آثار موسیقی او بسیار مردم‌پسند و بحد اعلی رمانتیک است.

برامکه (barāmeke) یا **برمکیان** (barmakiān) یا **آل برمک** (āle barmak)، خاندان محتشم و معروف ایرانی، از اهل بلخ، که در دوره‌ی خلافت سفاح و منصور و مهدی و هارون‌الرشید عباسی بعضی از رجال آن وزیر و کاتب و امیر و ندیم خلفا بوده‌اند. رجال مشهور این خاندان، که گویند جد آنها در زمان خلیفه عثمان بنزد او رفته اسلام آورده و عبدالله نام یافته بود، در عهد عباسیان مشهور شدند، و مشاهیر آنها عبارت بوده‌اند از خالد برمکی و پسرش یحیی برمکی که مخصوصاً شخص اخیر با دو تن از پسرانش، جعفر برمکی و فضل برمکی، در دستگاه هارون‌الرشید قدرت و نفوذ تمام داشته‌اند، و عاقبت نیز بر اثر خشم و سخط آن خلیفه، جعفر برمکی مقتول و پدرش یحیی برمکی و برادرش فضل برمکی محبوس و غالب کسان و منسوبان آنها مقهور و متواری گشتند. رجال این خاندان، که گویند از قدیم در بلخ صاحب دستگاه بوده‌اند، در عهد اسلام بسبب ثروت و جود و سخای مشهور خویش مورد توجه و رجوع عامه و محل احترام عمومی بوده‌اند. عنوان برامکه و برمکی در شهرت و نام آنها بسبب انتساب جد آنها خالد برمکی است به نام برمک [از ریشه‌ی سانسکریت پراموکها (prāmukhā)، بمعنی رئیس]، که عنوان عمومی متولیان معبد بودائی نوبهار در بلخ بوده است. در باب سقوط برامکه اقوال مورخین مختلف است، و داستان رابطه‌ی بین جعفر برمکی و عباسه، خواهر هارون الرشید، که در صحت آن از جهات متعدد جای تردیدیست، اگر هم درست باشد نمی‌تواند پس از قتل جعفر سبب حبس پدرش یحیی برمکی و برادرش فضل برمکی و نکبت و تواری سایر رجال این خاندان باشد. اتهام به آتش‌پرستی و به زندقه، اگر بعد از سقوط و نکبت آنها جعل نشده باشد، و همچنین ازدیاد قدرت و ثروت و نفوذ آنها که در بعضی موارد حتی موجب مضیقه و سبب حسد خلیفه میشد، قطعاً مهمترین اسباب سقوط و نکبت برامکه بوده است.

برانت[10]، **زباستیان** (zebāstiān brānt)، ۱۴۵۸–۱۵۲۱، شاعر آلمانی. شاهکارش، بنام کشتی ابلهان، مجموعه‌ایست از منظومه‌های طنزآمیز و اخلاقی.

برانتوم[11]، **سنیور دو** (senyër dë brāNtom*)، لقب **پیر دو بوردی** (pier dë burdey)، ۱۵۳۵؟–۱۶۱۴، نویسنده و درباری و سرباز حادثه‌جوی فرانسوی. آثارش مردان شهیر و فرماندهان بزرگ و

---

(۱)Brasidas (۲)Brasov (۳)Kronstadt (۴)Braque (۵)Braga (۶)Braganza; Bragança (۷)Bramah (۸)Bramante (۹)Brahms (۱۰)Brant; Brandt; Brand (۱۱)Brantôme

صحیفه‌ی بانوان است که اوضاع زمان او را بخوبی نشان میدهند.

برانتینگ[1]، **یالمار** (yālmār brānting)، ۱۸۶۰-۱۹۲۵، سیاستمدار سوئدی و رهبر سوسیال دموکرات. سه بار نخست‌وزیر شد (۱۹۲۰ و ۱۹۲۱-۲۳ و ۱۹۲۴-۲۵). سهمی از جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۲۱ را برد.

براندنبورگ[2] (brāndenburg)، ایالت سابق (در ۱۹۳۹ مساحت ۳۸٬۲۸۵ کمه و جمـ ۳٬۰۰۷٬۹۳۳) پروس، لش آلمان مرکزی؛ کرسی تاریخی آن پوتسدام. شهرهای دیگرش فرانکفورت-آن-در-اودر، براندنبورگ، و کوتبوس است. برلن اگرچه در این ناحیه است از جنبه‌ی اداری از آن جداست. قسمت اعظمش هموار و جنگلزار است. رودهای هافل و شپره و اودر آنرا زهکشی میکنند. در اراضی شنزار آن سیب زمینی و غلات و چغندر قند و سبزیجات بعمل میآید. منبع معدنی عمده‌ی آن لیگنیت است. در مراکز صنعتی آن ماشین‌آلات، منسوجات، و آلات بصری و دقیق ساخته میشود.

وندها، که هم اکنون در جنگل شپره در (لوزاس سفلی) سکنی دارند، بازمانده‌ی اسلاوهائی هستند که سکنه‌ی اولیه‌ی ژرمنی این ناحیه را بیرون راندند، و حتی شارلمانی از عهده‌ی مطیع کردن آنان برنیامد. هانری I این ناحیه را متصرف شد. در حـ ۱۱۴۳ آلبرشت خرس این ناحیه را بارث برد، و او اولین مارکگراف معتبر براندنبورگ است، و وی بر وندها فائق آمد، و نظم و ترتیب را مستقر کرد، و مهاجرنشینان ژرمنی را در آنجا سکنی داد، و مسیحیت را ترویج کرد. اعقاب وی که به آسکانیان معروفند در این سرزمین فرمانروائی کردند، تا آنکه در ۱۳۲۰ منقرض شدند، و براندنبورگ موقتاً تحت حکومت خاندان ویتلسباخ درآمد. از ۱۳۵۶ مارکگرافهای براندنبورگ از برگزینندگان نیز بودند. در ۱۳۷۳، امپراطور شارل IV براندنبورگ را از دست خاندان ویتلسباخ خارج کرد و به پسر خود ونسسلاوس سپرد. در ۱۴۱۵ براندنبورگ به فردریک I از خاندان هوهانزولرن منتقل شد، و این خاندان تا ۱۹۱۸ آنرا تحت فرمان داشتند، و در قرن ۱۷م، از طریق وصلت یا اتحاد یا کشورگشائی، سرزمین‌های بسیاری را به براندنبورگ ملحق کردند (از جمله دوکنشین کلیوز، دوکنشین پروس، و قسمت شرقی پومرانی). در ۱۵۳۹ اصلاح مذهبی به براندنبورگ وارد گردید. براندنبورگ در جنگهای سی‌ساله (۱۶۱۸-۴۸) سخت آسیب دید، ولی در زمان فردریک ویلهلم (معروف به برگزیننده‌ی بزرگ) اعتبار و قدرت نظامی بسیار یافت، و پسر همین فردریک ویلهلم بود که در ۱۷۰۱ بنام فردریک I عنوان شاه پروس گرفت. از آن ببعد تا سال ۱۹۴۵ تاریخ براندنبورگ جزء تاریخ پروس است. در ۱۹۴۵، کنفرانس پوتسدام تمام اراضی براندنبورگ را واقع در ش رودهای اودر و نایسه تحت اداره‌ی لهستان قرار داد، و آن در ۱۹۴۹ کشور عضو جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی گردید. در ۱۹۵۲ این کشور به سه بخش اداری، بنام مراکز آنها (کوتبوس، فرانکفورت-آن-در-اودر، و پوتسدام)، تجزیه شد.

براندنبورگ[2] (brāndenburg) یا **براندنبورگ آن در هافل** (ān der hāfel)، شهر (جمـ ۷۵٬۶۳۲)، لش آلمان، بر رود هافل. صنایع کامیون‌سازی، نساجی، و ماشین‌آلات دارد. در قرن ۱۲م آلبرشت خرس آن را از اسلاوها گرفت، و نام آن را به مارکگراف‌نشین خود داد.

برانژه: ← برنگاریوس.

برانژه[3]، **پیر ژان دو** (pier jāN dë berāNje)، ۱۷۸۰-۱۸۵۷، شاعر غنائی فرانسوی. اشعارش، که در قالب ترانه‌های مردم‌پسند ریخته شده بود، محبوبیت یافت، و چون در اشعار خود اغلب افکار جمهوریخواهانه و ناپلئونی را بیان میکرد، تأثیری عظیم یافت. گوته و هاینه اشعار او را ستوده‌اند. نیز ← ایوتو.

برانشی[4] (brānši، از فنس)، دستگاه تنفسی بسیاری از جانوران آبی. در ماهیها برانشی در تمام دوره‌ی زندگی عضو عمده‌ی تنفس است. خونی که در رگهای باریک داخل رشته‌های برانشی جاری است اکسیژن هوا را میگیرد و انیدرید کربونیک پس میدهد. رشته‌های برانشیها بکناره‌ی خارجی قوسی استخوانی یا غضروفی چسبیده‌اند؛ پیشامدگیهای لبه‌ی داخلی این قوس تشکیل دندانه‌هائی میدهند که کار صافی میکند؛ این دندانه‌ها در همه‌ی ماهیها، بجز در آنهائی که ماهیهای درسته یا غذاهای درشت دیگر میخورند، وجود دارد، و مانع میشود که مواد غذائی، همراه آب، از دهان به برانشی وارد شوند.

برانکس[5] (brānks)، بخشی (۱۰۶ کمه؛ جمـ ۱٬۴۵۱٬۲۷۷) از بخشهای پنجگانه‌ی شهر نیو یورک، کشمت، که قسمت شمالی شهر نیو یورک را تشکیل میدهد. رود برانکس از آن میگذرد. در ۱۶۴۱ بتوسط شرکت هند غربی هلند مسکون شد. بیشترش مسکونی است، ولی قسمتهای کنار رود هارلم صنعتی شده است. قسمتی از دانشگاه نیو یورک در آن قرار دارد.

برانکوش[6]، **کنستانتین** (konstāntin brānkuš)، ۱۸۷۶-، پیکرتراش رومانیائی. بسال ۱۹۰۴ به پاریس رفت، و بهدایت مرسیه و رودن بکار پرداخت. دیری نگذشت که پیکرتراش انتزاعی سرشناسی گردید. مجسمه‌های وی، از قبیل بوسه (۱۹۰۸)، الاهه‌ی خفته (۱۹۱۰)، و صورت دوشیزه پوگانی، موجب گفتگوهای ضد و نقیض بسیار شده است. بسال ۱۹۲۷، در دعوائی که بر ضد مقامات گمرکی نیو یورک اقامه کرد حاکم شد، و این امر منجر به تغییراتی در قانون واردات امریکا گردید، که بر اثر آن، آثار هنر انتزاعی از پرداخت عوارض گمرکی معاف شد. جنبه‌ی انتزاعی و سمبولیک در کارهای وی شدید است، و برای ساختن آنها اجسام و مواد گوناگون بسیار بکار میبرد. مرغی در فضا (۱۹۲۵؛ موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) نمونه‌ی رسائی از روش کار اوست.

براور[7]، **لویتسن اخبرتوس یان** (loytsen ex-bertus yān brăer)، ۱۸۸۱-، ریاضیدان هلندی و از بنیانگذاران عمده‌ی ریاضیات شهودی، که مخصوصاً از این جهت معروفست.

براورد[8] (barāvar) [از برآوردن]، در هواپیمائی، مؤلفه‌ای از نیروی وارد از هوا بر یک هوابر (مثلا بال هواپیما)، که امتدادش عمود بر "باد نسبی" (حرکت هوا نسبت به هوابر) است. مؤلفه‌ی دیگر وارانه است. توانائی هواپیما باینکه در بالای زمین بماند در اثر نیروی براور است، که در ایران اهل فن آنرا برا (barā) میگویند.

براون[9]، **ادوارد (گرنویل)** (edwārd granvil brăn)، ۱۸۶۲-۱۹۲۶، مستشرق معروف و طبیب انگلیسی که سهم عمده‌ای در شناسانیدن ایران و ادبیات آن به اروپائیان داشته است. در سال ۱۸۷۷ بآموختن زبان ترکی پرداخت، و چون دریافت که آموختن این زبان منوط بآموختن زبانهای فارسی و عربی است مشغول تحصیل این دو زبان گردید، و از همان زمان مجذوب ادبیات فارسی گردید. ضمناً در ۱۸۷۹ در دانشگاه کیمبریج مشغول تحصیل طب شد، و در ۱۸۸۷ درجه‌ی دکتری در طب گرفت، ولی همه‌ی اوقات فراغت خود را صرف مطالعه‌ی کتابهای فارسی یا معاشرت با دوستان ایرانی خود میکرد. در ۱۸۸۷-۸۸ سفری بایران کرد، و پس از بازگشت به انگلستان مدرس زبان فارسی در دانشگاه کیمبریج شد، و تا آخر عمر این سمت را داشت. در ۱۸۹۳ نخستین کتاب خود را بنام یک سال در میان ایرانیان منتشر کرد. در ۱۹۰۲ باستادی زبان عربی در دانشگاه کیمبریج منصوب شد، و در همین سال جلد اول تاریخ ادبی ایران خود را منتشر ساخت. در واقعه‌ی انقلاب مشروطیت ایران چند سالی همت خود را از عالم ادبیات به عالم سیاست متوجه ساخت، و بطرفداری از آزادیخواهان ایرانی اقدام نمود، و با کومک ایرانیانی که از وطن متواری شده بودند انجمن ایران را در انگلستان تأسیس کرد، و عده‌ای از رجال آزادفکر انگلستان را نیز باین وسیله گرد هم جمع نمود، و منتهای کوشش را در پشتیبانی از مجاهدین آزادی و مشروطه‌ی ایران مبذول کرد. وی وقایع تاریخ مشروطه‌ی ایران را در چندین کتاب و رساله ضبط کرده است که مهمترین آنها انقلاب ایران و جراید و اشعار ایران جدید میباشد. از سال ۱۹۱۳ ببعد به تمام کردن تاریخ ادبی ایران (۴ جلد) که جلد دومش در ۱۹۰۶ از طبع خارج شده بود پرداخت، و تا ۱۹۲۴ غالب وقت او صرف این کار شد. از آثار دیگرش طب عرب و فهرست نسخ خطی کتابخانه‌ی کیمبریج (۳ جلد) است. از کتابهائی که بزبان انگلیسی ترجمه کرده چهار مقاله‌ی نظامی عروضی و تاریخ طبرستان، و از متنهائی که توسط او طبع شده تذکرة الاولیاء (عطار)، تذکرة الشعراء (دولتشاه)، و لباب الالباب (عوفی) را میتوان نام برد.

براون[9]، سر **تامس**، (sər tāməs brăn*)، ۱۶۰۵-۱۶۸۲، نویسنده و طبیب انگلیسی، که از جهت سبک نثر یکی از بزرگترین نویسندگان بزبان انگلیسی محسوبست. از آثار معروفش یکی مذهب یک طبیب است، که روزنامه‌ی شخصی اوست، و بزودی رواج بسیار یافت، بطوری که علاوه بر چاپهای مکرر انگلیسی و لاتینی، پیش از مرگ وی به هلندی و فرانسوی و آلمانی ترجمه شد، و دیگری هایدریوتافیا یا دفن در ظرف (۱۶۵۸) [اشاره به ظروف کشفشده‌ای که رومیان خاکستر و استخوان اموات خود را در آن مینهادند] است،

(۱)Branting (۲)Brandenburg (۳)Béranger (۴)gill (۵)Bronx (۶)Brancusi (۷)Brouwer (۸)lift (۹)Browne

که از جمله مشتمل بر افکار عمیق مؤلف در باب مرگ و ابدیت میباشد.

براون[1]، جان (jān brăn)، ۱۸۰۰-۵۹، الغاگر امریکائی (← الغاگران). در سازمان دادن به راه آهن زیر زمینی دخیل بود. پس از قتل چند تن از طرفداران بردگی، بعنوان مقدمه‌ی آزاد ساختن بردگان ایالات جنوبی، زرادخانه‌ی کشمت را در هارپرز فری تسخیر کرد (اکتبر ۱۸۵۹). مقامات ویرجینیا او را بعنوان خائن محاکمه کرده بدار آویختند. مردم ایالات شمالی او را قهرمان شهید میشمردند.

براون[2]، رابرت (rābərt brăn)، ح ۱۵۵۰- ح ۱۶۳۳، روحانی انگلیسی، رهبر گروهی از انفصالیون که به براونیستها (brănisthā) یا براونیان (brăniān) معروف شدند. رسالات او را نخستین نوشته‌ها در باب ← نظام آزادی کلیساهای محلی میدانند.

براون[3]، رابرت، ۱۷۷۳-۱۸۵۸، گیاهشناس اسکاتلندی. در ۱۸۲۷ ← حرکت براونی و در ۱۸۳۱ هسته‌ی سلول را کشف کرد.

براون[4]، کارل فردیناند (kārl ferdinānd brăn)، ۱۸۵۰-۱۹۱۸، فیزیکدان آلمانی. بجهت تحقیقاتی که در تلگراف بیسیم کرد، در جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۹ با مارکونی سهیم شد.

براونزویل[5] (brănzvil)، شهر (جه ۳۶٬۰۶۶)، ج ایالت تکزاس، کشمت، بر ریو گرانده. بندر دریائی و دارای صنایع نفت است.

براون-سکار[6]، شارل ادوار (šārl eduār brăn-sekār)، ۱۸۱۷-۹۴، فیزیولوژیست فرانسوی و امریکائی؛ پیشقدم تحقیق در باب غدد داخلی و موضوع جوان شدن.

براونشوایگ، صورت آلمانی نام برونسویک.

براونی، حرکت (brăni)، حرکت نامنظم ذرات جامد و بسیار ریز معلق در یک جسم سیال. این حرکت متصل و ارتعاشی است، و ارتباطی بحرکات خارج سیال ندارد. اولین بار توسط رابرت براون، گیاهشناس اسکاتلندی، کشف شد (۱۸۲۷). حرکت براونی را مؤید نظریه‌ی حرکتی ماده میدانند، که بموجب آن ماده مرکب از مولکولهائی است که همواره در حرکت ارتعاشی هستند. ذرات بسیار ریز معلق در مایع، بواسطه‌ی همین حرکت مولکولهای مایع بامتدادهای نامعین رانده میشوند.

براونیان: ← براون، رابرت.

براونیستها: ← براون، رابرت.

براونینگ[7]، الیزابت برت (elizābet barət brăning)، ۱۸۰۶-۱۸۶۱، شاعره‌ی انگلیسی، همسر رابرت براونینگ. در کودکی علیل شد. علی رغم پدر مستبدش، با براونینگ ازدواج کرد، و با او به ایتالیا رفت (۱۸۴۶)، و بیشتر بقیه‌ی عمر را با شوهرش در ایتالیا گذرانید، و در آنجا بطرفداری آزادی ایتالیا از اتریش اقدام نمود. منزل آنان در فلورانس، بنام کازا گوئیدی (guidi)، بعنوان یادبود محفوظ داشته شده است. از آثارش غزلهای پرتغالی (۱۸۵۰) (بر اساس داستان عشق خودش) و پنجره‌های کازا گوئیدی (۱۸۵۱) (در باب آزادی ایتالیا) است.

براونینگ[7]، جان موزس (jān mōzəs brăning)، ۱۸۵۵-۱۹۲۶، مخترع امریکائی. نوعی سلاح کمری خودکار، مسلسل، و تفنگ خودکار اختراع کرد.

براونینگ[7]، رابرت (rābərt brăning)، ۱۸۱۲-۸۹، شاعر انگلیسی. اولین اثر منظومش، بنام پولین، در ۱۸۳۳ انتشار یافت. در ۱۸۴۶ با ا. ب. براونینگ برخورد کرد، و عشق آنان به ازدواج انجامید (۱۸۴۶)، و آن دو به ایتالیا رفتند، و در پیزا و بعداً در کازا گوئیدی‌ی در فلورانس اقامت گزیدند. پس از مرگ زوجه‌اش، براونینگ اغلب در لندن و ونیز بسربرد. معروفترین اثرش، که او را به شهرتی که ۵۵ سال در طلبش بود رسانید، داستان انگشتری و کتاب (۱۸۶۸-۶۹) است، که مبنی بر یک داستان جنائی ایتالیائی میباشد، و این اثر منظوم براونینگ را در ردیف بزرگترین شعرای انگلستان قرار داد. از آثار دیگرش می‌توان اینها را نام برد: پرسلس (parəselsəs) (۱۸۳۵)، شب عید میلاد مسیح و روز ایستر (۱۸۵۰)، و مردان و زنان (۱۸۵۵).

براهماپوترا[8] (brāhmāputrā)، در تبت **تسانگپو** (tsāngpo) یا **ماتسانگ** (mātsāng)، در آسام **دیهانگ** (dihāng)، در بنگال شرقی **جمونا** (jamunā)، رود آسیا، بطول ح ۲٬۹۰۰ کم، در تبت و هند و پاکستان. سرچشمه‌هایش (هنوز پوییده نشده) نزدیک دریاچه‌ی ماناساروورا (mānāsārovārā) [ج‌غ تبت، در کوههای هیمالایا] و نزدیک سرچشمه‌های رود سند است. در تبت جنوبی ۱٬۱۲۵ کم بطرف ش جاری میشود؛ با پیچ تندی بطرف جنوب پیچیده از کوههای هیمالایای شرقی میگذرد؛ در ش آسام وارد این سرزمین میگردد، و بجانب غ در آسام و سپس بطرف ج در بنگال شرقی (پاکستان) روان میشود، و به رود گنگ میپیوندد، و رود حاصل از التحاق آنها با دلتای عظیمی به خلیج بنگال میریزد. تا ح ۱٬۲۸۵ کیلومتری از دریا قابل کشتیرانی است. دره‌ی آن در آسام یکی از عظیمترین پهنه‌های چای‌خیز جهان است. از حیث اهمیت تجارتی و زراعتی تالی گنگ میباشد.

براهمه (barāhema)، مفردش **برهمن** (barahman)، طبقه‌ی اعلی در ← آیین هندو و در نظام طبقاتی (← طبقه) هند. وظیفه‌ی اصلی برهمن مطالعه و تعلیم وداها و اجرای مراسم دینی است. منشأ برآمدن براهمه روشن نیست، و از قدیمترین زمانی که از آن خبر داریم برهمنان در هند قدرت داشته‌اند. برهمن حق پرداختن به کارهائی که هدف آنها بدست آوردن مال است ندارد، و مالک چیزی نتواند بود. زندگی برهمن به چهار مرحله تقسیم میشود، و در مرحله‌ی چهارم بکلی ازین دنیا و علایق آن منقطع میشود، و هم خود را وقف کارهای نیک و تفکر در امور الاهی میکند.

براهوئی[9] (brāhui)، اتحادیه‌ای از قبایل بلوچستان پاکستان، که در تپه‌های براهوئی از گردنه‌ی بولان تا مرز بلوچستان و سند در کنار دریای عربستان سکنی دارند. زبان براهوئی شعبه‌ای از زبانهای دراویدی شبه جزیره‌ی هندوستان است. مسلمان و سنی هستند. هسته‌ی اتحادیه مشتمل بر هشت قبیله است که، مانند بلوچها، خود را از اعقاب حمزه (عموی پیغمبر اسلام) میدانند. از این هشت قبیله رتبه‌ی اول با قبیله‌ی احمدزائی است. اتحادیه‌ی براهوئی در قرن ۱۷م توسط میر احمد، مؤسس احمدزائی، تشکیل شد، و در دوره‌ی ناصر خان (ف ۱۷۹۵) باوج خود رسید، و با مرگ او انحطاط یافت. براهوئیها زندگی جادرنشینی دارند، و با گله‌داری زندگی میکنند.

براهه، تیکو، منجم: ← تیکو براهه.

براهین العجم (barāhino 'l.ʿajam) [براهین العجم فی قوانین المعجم]، کتابی در عروض و قافیه و نقد الشعر، بفارسی، از محمد تقی سپهر. چاپ تهران، ۱۲۷۲ هق.

برای، روش: ← برای، لوئی.

برای[10]، لوئی (lui brāy)، ح ۱۸۰۶ یا ح ۱۸۰۹-۱۸۵۲، معلم و موسیقیدان فرانسوی که بعلت اختراع روش مخصوصی در چاپ و تحریر برای کورها معروف است. وی از سه‌سالگی کور بود، ولی چنان بتحصیل موسیقی همت گماشت که در شمار بهترین ارگ‌نوازان پاریس درآمد. **روش برای** در واقع اصلاح روش شارل باربیه (šārl bārbie) است که مبنی بر ترکیب "نقطه"هائی برجسته بود، و برای بوسیله‌ی همین روش بتحصیل موسیقی و مطالب دیگر توفیق یافت. برای روش باربیه را تسهیل و اصلاح کرد، و حروفی اختراع کرد که برجسته است و از "نقطه"هائی تشکیل میشود، و کورها با لمس کردن میتوانند آنها را بخوانند. روش برای امروزه در سراسر جهان برای تعلیم کوران رایج است.

برایت[11]، بیماری (brāyt)، بیماری ناشی از التهاب کلیه‌ها، که اشکال مختلف دارد، و علائم آن پیدا شدن آلبومین در ادرار، آماس، و افزایش فشار خون است. **ریچارد برایت** (ricārd)، ۱۷۸۹-۱۸۵۸، پزشک انگلیسی، که بواسطه‌ی مطالعات بالینیش معروف است، در ۱۸۲۷ این بیماری را وصف کرده است.

برایت[11]، جان (jān brāyt)، ۱۸۱۱-۸۹، خطیب و سیاستمدار انگلیسی. پدرش از پیروان انجمن دوستان (کویکرز) و صاحب یک کارخانه‌ی قماش بود. برایت و ریچارد کابدن بزرگترین میداندارانِ طبقه‌ی متوسط در قرن ۱۹م بودند. شهرت او بسبب طرفداری از نظریه‌ی آزادی عمل و پشتیبانی از تجارت آزاد و مبارزه برای لغو قوانین غله است.

برایت، ریچارد: ← برایت، بیماری.

برایتن[12] (brāytən)، شهر (جه ۱۵۶٬۴۴۰)، ساسکس شرقی، انگلستان، کنار دریای مانش. تحت توجهات پرینس آو ویلز (بعداً جورج IV) تفرجگاه جالب توجهی شد.

برایتنفلد[13] (brāytenfeld)، دهکده، ساکس، ج‌ش آلمان، نزدیک لایپزیگ. صحنه‌ی پیروزی (۱۶۳۱) سلطنت‌طلبان بر سوئدیها و پیروزی (۱۶۴۲) سوئدیها بر سلطنت‌طلبان در جنگ سی‌ساله.

برایجان (barāyjān)، ده (جه ۱٬۰۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش خفر، شهرستان جهرم، استان هفتم

(۱)Brown (۲)Browne (۳)Brown (۴)Braun (۵)Brownsville (۶)Brown-Séquard (۷)Browning (۸)Brahmaputra (۹)Brahui (۱۰)Braille (۱۱)Bright (۱۲)Brighton (۱۳)Breitenfeld

(فارس).

برایس[1]، **جیمز** (jeymz brāys)، ملقب به **وایکاونت برایس** (vāykānt*)، ۱۸۳۸–۱۹۲۲، مورخ، حقوقدان، و از رجال انگلستان. از آثارش تاریخ امپراطوری مقدس روم (۱۸۶۴)، است.

برایسگاو[2] (brāysgāu)، ناحیه، بادن‌وورتمبرگ، جغ آلمان. در ۱۳۶۸–۱۸۰۵ در تصرف خاندان هابسبورگ بود.

براین[3]، **ویلیام جنینگز** (wilyām jeningz brāyən)، ۱۸۶۰–۱۹۲۵، سیاستمدار امریکائی. نماینده‌ی مجلس (۱۸۹۱–۹۵) و در زمان ریاست جمهور ویلسن وزیر خارجه بود (۱۹۱۳–۱۵). در ← محاکمه‌ی سکوپس به شدت از بنیادپردازی طرفداری کرد. مردی درستکار و خطیبی زبردست و سخت مورد علاقه‌ی مردم بود.

براین برو[4] (brāyən boru)، ۹۶۲؟–۱۰۱۴، شاه والای ایرلند. از شاهان محلی بود، و سراسر ایرلند را مطیع خود کرد. اتحادیه‌ی نورمانها را با دشمنان ایرلندی خود نابود ساخت (۱۰۱۴)، ولی کمی پس از آن بقتل رسید. پیروزی او نیروی نورمانها را در ایرلند درهم شکست، ولی وحدتی را که برقرارکرده بود از میان برد.

براینت[5]، **ویلیام کالن** (wilyām kālən brāyənt)، ۱۷۹۴–۱۸۷۸، شاعر رمانتیک امریکائی. تا ۱۸۲۵ وکیل دعاوی بود، ولی از آن پس به روزنامه‌نگاری پرداخت. در کار شاعری از هنگام جوانی شهرت یافت. برخی از اشعاری که در وصف طبیعت سروده (از قبیل مرگ گلها و جنگلهای کنگره‌دار) محبوبیت عام یافته است. ایلیاد و اودیسه را نیز به "شعر سفید" به انگلیسی درآورد.

بربر: ← بربرها.

بربر، ممالک[6] (barbar)، نامی که خارجیان به ممالک افریقائی **طرابلس غرب** و **تونس** و **الجزایر** (و نیز معمولا **مراکش**)، که از قرن ۱۶م بیعد تحت حکومت عثمانی نیمه‌استقلالی داشتند، داده بودند. منبع عایدی عمده‌ی حکمرانان محلی دستبردی بود که به کشتیهائی که در مدیترانه رفت و آمد میکردند، و گاهی نیز به شهرهای ساحلی، میزدند. اگرچه فرمانروایان اروپائی گاه گاه حمله‌هائی بعنوان تنبیه دریازنان میکردند، معمولا برای حفظ اموال خود باج میپرداختند، و مملکت جوان کشمة نیز همین روش را اختیار کرد. در سال ۱۸۰۰ دای شهر الجزایر به ویلیام **بینبریج** توهین کرد، و از طرف دیگر پاشای طرابلس مطالبه‌ی باج بیشتری از کشمة نمود. این امور باعث ← جنگ طرابلسی گردید. با تسخیر (۱۸۳۰) شهر الجزایر بدست فرانسه، دوره‌ی دریازنی در این ناحیه پایان پذیرفت.

بربرود (borborud)، دهستان (جمـ ۹۰۰‘۳۳؟)، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۷۸ (؟) آبادی.

بربروس: ← باربا روسا.

بربرها[7] (barbar.hā)، نام ساکنین بربری‌زبان افریقای شمالی، که از حـ ۳۰۰۰ قم در این سرزمین سکنی داشته‌اند، و حالیه تعداد آنها حـ ۱۰‘۰۰۰‘۰۰۰ تن (بیش از نیمی از جمعیت افریقای شمالی) میباشد. بربرها به قبایل متعدد و اتحادیه‌هائی منقسم میشوند، و در ناحیه‌ی ممتد از سواحل قطلا تا مصر و از طرف جنوب در صحرای افریقا تا رود نیجر متفرقند، ولی تمرکز آنان در کوههای اطلس و در باریکه‌ی معروف به ساحل بربر (باریکه‌ای نزدیک مدیترانه بین طنجه و طرابلس غرب) میباشد. عموماً دارای مو و چشمان تیره، پوست روشن، سر گرد، و قامت متوسط هستند، ولی موی بور، چشمان آبی، سر کشیده، و قامت بلند نیز استثناءً در آنان دیده میشود. بربرها از طریق کشاورزی زندگی میکنند؛ بعضی (مانند طوارق) زندگی چوپانی دارند. استخراج معدن و فلزگری و بافندگی و سفالگری نیز نزد آنان معمولست. بربرها مذهب اسلام دارند. بزرگترین واحد سیاسی دائمی آنها دهکده است، که خودمختاری تقریباً کامل دارد. امور دهکده‌ها بوسیله‌ی شوراهائی اداره میشود. معمولا چند دهکده، بدون از دست دادن خودمختاری، تشکیل یک واحد اداری (قبیله) میدهند، که متصدی امور عمومی (راهسازی، اخذ مالیات برای حفظ مساجد و مقابر مقدسه، مؤسسات فرهنگی، داوری در اختلافات دهکده‌ها) است.

بربون[8]، **پریزگاد** (preyz.gād berbōn)، ۱۵۹۶؟–۱۶۷۹، واعظ انگلیسی، عضو مجلسی که کرامول در ۱۶۵۳ دایر کرد. اگرچه نقش بربون در این مجلس ناچیز بود، آنرا پارلمنت بربون خوانده‌اند.

بربیج[9]، **جیمز** (jeymz bërbij)، فت ۱۵۹۷، هنرپیشه‌ی انگلیسی. نخستین تئاتر دائمی لندن راکه بعدها به ← تئاتر **گلوب** تبدیل شد بنا نهاد (۱۵۷۶). پسرش **ریچارد بربیج** (ricārd)، ۱۵۶۷؟–۱۶۱۹، بزرگترین هنرپیشه‌ی روزگار خود و نخستین کسی بود که نقشهای بزرگ نمایشنامه‌های شکسپیر و بن جانسن را بازی کرد.

برت، الیزابت: ← براونینگ، الیزابت برت.

برتانی[10] یا **بروتانی** (brëtāny)، انگل **بریتانی**[11] (britāni)، ناحیه و ایالت سابق، لغ فرانسه. شبه جزیره‌ای است بین دریای مانش (در ل) و خلیج بیسکی (در ج)، و حالیه به ۵ ولایت ایل‌ـاویلن، کوت‌ـدو‌ـنور، فینیستر، موربیئان، و لوارـانفریور (لوار سفلی) منقسم است. سواحلش (مخصوصاً در منتهای غربی) نامنظم و سنگی و دارای بندرگاه‌های طبیعی و جزایر متعدد میباشد. قسمت داخلی آن پست و بلند است. شغل عمده‌ی اهالی زراعت و ماهیگیری است. شهرهای مهمش، بجز رن (پایتخت تاریخی آن)، جملگی بندر است، نانت (بر رود لوار)، سن‌ـنازر، برست، سن‌ـمالو، لوریان.

ناحیه‌ی برتانی جزئی از **آرموریکای** قدیم بود، و یولیوس قیصر آنرا فتح کرد. در حـ ۵۰۰ بم، بومیان بریتانیائی که بواسطه‌ی آنگلوساکسونها از جزیره‌ی بریتانیا رانده شده بودند در اینجا سکنی گزیدند، و ناحیه‌ی برتانی از آنها نام گرفته است، و زبان سلتی آنها هنوز در برتانی غربی (که بر طبق اصطلاح قدیمْ برتانی سفلی نامیده میشود) باقی است. سراسر تاریخ برتانی را مبارزات طولانی برای استقلال فراگرفته است، در قرون ۵م–۹م استقلال از فرانکها، سپس از دوکهای نورماندی و کنتهای آنژو (قرون ۱۰م–۱۲م)، و بالاخره از انگلستان و فرانسه. در ۱۱۹۶، آرتور I (از خاندان آنژون) دوکِ برتانی شناخته شد. آرتور احتمالا بواسطه‌ی جان (شاه انگلستان) مقتول شد (۱۲۰۳)، ولی جان نتوانست بر برتانی مستولی شود، و پیر I (پیر بدکیش) جانشین آرتور گردید، و پس از انقراض نسل مستقیم او، ← جنگ جانشینی برتانی (۱۳۴۱–۶۴) روی داد. جلوس آن دو برتانی مقدمه‌ی استیلای قطعی فرانسه بر برتانی بود، و در ۱۵۳۲، فرانسوای I فرانسه این ناحیه را رسماً به فرانسه ملحق کرد. در قرن ۱۹م موضوع خودمختاری برتانی دگر بار تجدید شد. مردم برتانی سنن محلی خود را محفوظ داشته‌اند.

برتانی، جنگ جانشینی[12] (brëtāny)، ۱۳۴۱–۶۴. چون ژان III که دوک برتانی بود بی‌فرزند درگذشت، بر سر جانشینی او میان برادر کوچکترش ژان دو مونفور (jāN dë moNfor)، که انگلیسها پشتیبانش بودند، و شارل دو بلوا، که برادرزاده‌ی ژان III را بزنی گرفته و از حمایت فرانسویان برخوردار بود، جنگ درگرفت. این جنگ از مراحل عمده‌ی جنگ صدساله بود، و با کشته شدن شارل پایان یافت، و فرانسه مونفور را حکمران حقیقی برتانی شناخت.

برتانیی (brëtānyi)، فنـ **برتون**[13] (brëtoN)، منسوب به ناحیه‌ی برتانی؛ بومی برتانی. **زبان برتانیی** را مهاجرین سلت که در قرون ۵م و ۶م از جغ بریتانیا به برتانی مهاجرت کردند باین ناحیه وارد نمودند، و آن از زبانهای هندواروپائی از دسته‌ی سلتی است. **ادبیات برتانیی** تا قرن ۱۹م عمدةً عبارت از نمایشنامه‌های مردم‌پسند (برخی مربوط به حـ ۱‘۵۰۰ سال پیش)، ترانه‌ها، و داستانها بود. جمع‌آوری این آثار از اواسط قرن ۱۹م آغاز شد. در قرن ۲۰م زبان برتانیی تجدید حیات و توسعه یافته است.

برتای بزرگ‌پا[14] (bertāye bozorg.pā)، فت ۷۸۳، ملکه‌ی فرانکها، مادر شارلمانی.

برترام (bertrām)، اسم آلمانی؛ ← برتران، اسم.

برتران، اسم فرانسوی برای مرد. صورت اصلی و بعضی اعلام وابسته یا مشابه:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Beltrān	بلتران (beltrān)
آلمانی	Bertram	برترام (bertrām)
آلمانی	Bertrand	برتراند (bertrānd)
انگلیسی	Bertram	برترم (bërtrəm)
ایتالیائی	Bertrando	برتراندو (bertrāndo)
فرانسوی	Bertrand	برتران (bertrāN)

برتران[15]، **ژوزف لوئی فرانسوا** (jozef lui frāN-suā bertrāN)، ۱۸۲۲–۱۹۰۰، ریاضیدان فرانسوی، منشی دائمی آکادمی علوم، استاد کولژ دو فرانس. از اوست در انتشار سوت (۱۸۴۶)، دوره‌ی حساب دیفرانسیل و انتگرال (۱۸۶۴–۷۵)، ترمودینا-

(1)Bryce (2)Breisgau (3)Bryan (4)Brian Boru (5)Bryant (6)Barbary States (7)Berbers (8)Barebone; Barbon (9)Burbage (10)Bretagne (فنـ) (11)Brittany (12)War of Breton Succession (13)Breton (14)Bertha of the Big Foot (15)Bertrand

ميک (۱۸۸۷)، حساب احتمالات (۱۸۸۹)، نظريه‌ی رياضی برق (۱۸۹۰).

برتران[1]، کنت هانری‌ـگراسين (kont hānri-grāsiaN bertrāN*)، ۱۷۷۳–۱۸۴۴، ژنرال فرانسوی. در پی ناپلئون I به سنت هلن رفت. کتاب خاطراتش ناپلئون در سنت هلن نام دارد.

برتراند (bertrānd)، اسم آلمانی؛ ← برتران، اسم.

برتراندو (bertrāndo)، اسم ايتاليائی؛ ← برتران، اسم.

برتران دو بورن[2] (bertrāN dë born)، ح ۱۱۴۰–۱۲۱۴؛ شاعر فرانسوی، از تروبادورهای ناحيه‌ی ليموزن. چهل منظومه ازو مانده است که در بعضی از آنها شرح عمليات برتران در جنگ ميان هنری II (شاه انگلستان) و پسرانش آمده است.

برترم (bërtrəm)، اسم انگليسی؛ ← برتران، اسم.

برتلس[3]، يوگنی ادواردوويچ (yevgeni eduār-dovic bertels)، ۱۸۹۰–۱۹۵۷، مستشرق روسی و متخصص در زبان و ادبيات فارسی. در ۱۹۳۹ رئيس شعبه‌ی ايرانشناسی مؤسسه‌ی زبانهای شرقی تجشد گرديد. دو بار به ايران سفر کرد. به متون فارسی توجه خاص داشت؛ شاهنامه، قابوسنامه، انوار سهيلی، طوطی‌نامه، اسرار التوحيد، سفرنامه‌ی ناصر خسرو، و اسکندرنامه‌ی نظامی را به روسی ترجمه نمود، و در تصحيح جلد سوم جامع التواريخ و اقبالنامه و شرفنامه‌ی نظامی با مصححان آنها همکاری داشت. از آثار ديگرش تئاتر در ايران (۱۹۲۴)، ادبيات زبان فارسی آسيای مرکزی (۱۹۴۸)، يک فرهنگ افغانی به روسی (۱۹۵۰) و يک فرهنگ تاجيک به روسی (۱۹۵۴) است.

برتلو[4]، پير اوژن مارسلن (pier ëjen mārslaN bertelo)، ۱۸۲۷–۱۹۰۷، شيميدان فرانسوی و از رجال فرانسه. يکی از مؤسسين شيمی آلی جديد است. در تهيه‌ی ترکيبات مصنوعی آلی از پيشقدمان بود؛ اول کسی بود که متان و استيلن و غيره را از مواد غير آلی مصنوعاً ساخت. در ترموشيمی و مواد منفجره نيز کارهائی کرده است. در ۱۸۵۹–۶۱ استاد مدرسه‌ی عالی داروسازی و در ۱۸۶۱–۱۹۰۷ استاد کولژ دو فرانس بود. نيز در ۱۸۸۱ مادام العمر به سناتوری منصوب شد، و در ۱۸۸۶–۸۷ وزير فرهنگ و در ۱۸۹۵–۹۶ وزير امور خارجه‌ی فرانسه بود.

برتن[5]، رابرت (rābərt bërtən)، ۱۵۷۷–۱۶۴۰، کشيش انگليسی، نويسنده‌ی رساله‌ی معروف تشريح ماليخوليا (۱۶۲۱).

برتن[5]، سر ريچارد فرانسيس (sər ricārd frān-sis bërtən*)، ۱۸۲۱–۹۰، نويسنده و زبانشناس و پوينده‌ی انگليسی. با درآمدن به هيئت مسلمانان به مکه و مدينه سفر کرد (۱۸۵۳)، و با لباس عربی به حبشه (۱۸۵۶). در برزيل و افريقا پويشهائی بعمل آورد. گزارشهائی از مسافرتهای خود نوشت. الف ليل را به انگليسی ترجمه کرد (۱۶ جلد، ۱۸۸۵–۸۸).

برتنگی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامير.

برتن وودز[6]، کنفرانس (bretən wudz)، نام کنفرانس پولی و مالی که در ۱۹۴۴ از طرف سازمان ملل در برتن وودز، واقع در ايالت نيو همپشر، کشمت، منعقد گشت. در نتيجه‌ی مذاکرات اين کنفرانس، صندوق بين‌المللی پول و بانک بين‌المللی ترميم و توسعه بوجود آمدند.

برتولما (bartulamā)، اسم؛ ← بارتولومايوس، اسم.

برتولماوس (bartulamāvos)، اسم؛ ← بارتولومايوس، اسم.

برتولماوس[7] يا **برثولماوس** يا **برتولما**، يکی از ۱۲ حواری و از قديسين. (متی ۳.۱۰؛ مرقس ۱۸.۳؛ لوقا ۱۴.۶؛ اعمال رسولان ۱۳.۱).

برتوله[8]، کنت کلود لوئی (kont klod lui bertole*)، ۱۷۴۸–۱۸۲۲، شيميدان فرانسوی. نظريه‌ی تعادل شيميائی و تجزيه‌ی مضاعف املاح را بيان و امونياک را تجزيه کرد. مکتشف خاصيت رنگزدائی کلور، تصفيه‌ی آب بوسيله‌ی زغال، و خواص انفجاری کلورات دو پوتاس است.

برتون (brëtoN)، ← برتانيی.

برتون[9]، آندره (āNdre brëtoN)، ۱۸۹۶–، شاعر و منتقد و داستان‌نويس فرانسوی. نخست پيرو مکتب دادائيسم بود، ولی بعداً از پيشوايان سوررئاليسم شد.

برتونو[10]، پير (pier brëtono)، ۱۷۷۸–۱۸۶۲، پزشک فرانسوی. در کتاب خود در باب ديفتری، ثابت کرد که ديفتری بيماری خاصی است، و اولين دفعه در ۱۸۲۵ شکافتن قصبة الريه را در ديفتری عملی نمود. نظريه‌ی ميکروبی بودن بيماری را، که بعدها پاستور بثبوت رساند، وضع کرد.

برته (borte)، پهلوانی ايرانی که در جنگ يازده‌رخ با کهرم روبرو شد، و او را با شمشير بدو نيم کرد.

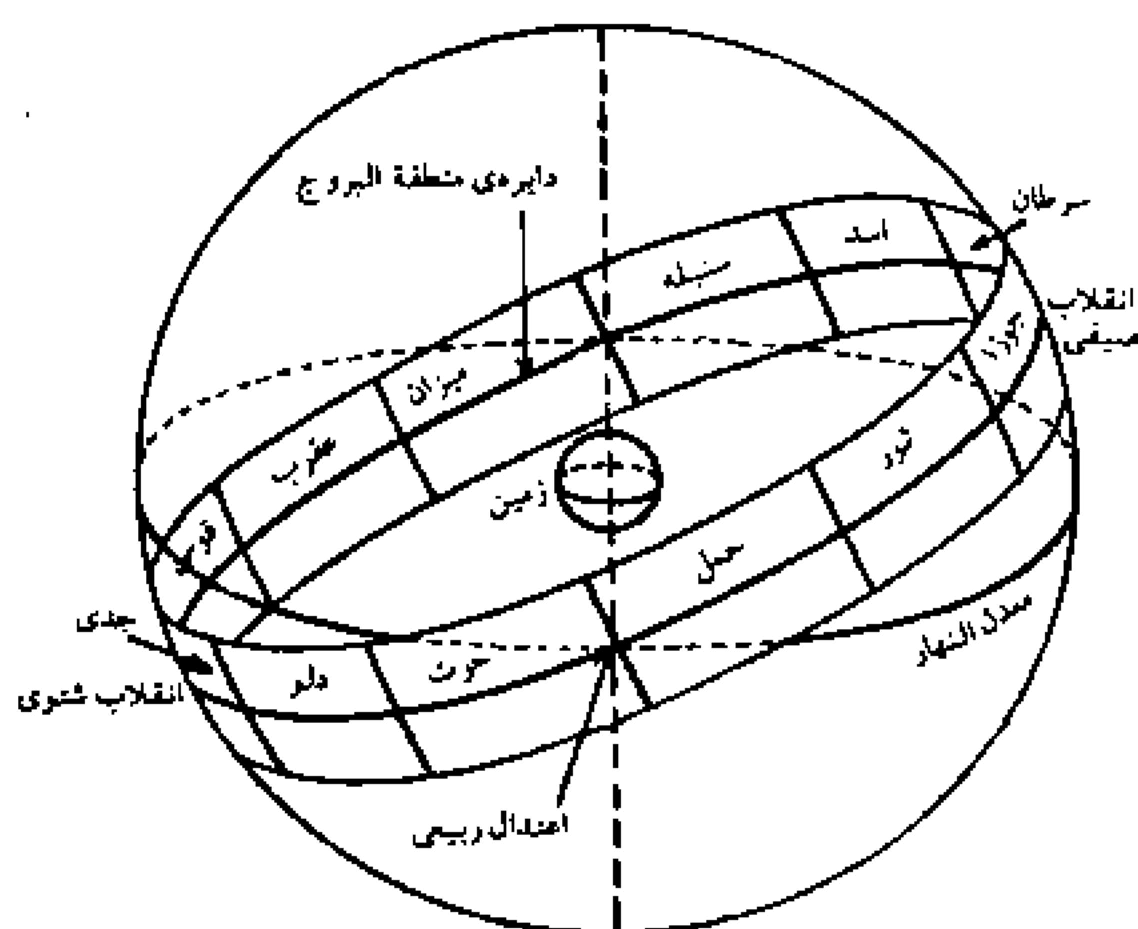
برتينيی[11]، پيمان (bretinyi) يا **صلح برتينيی**، پيمان موقت کوتاهی ميان انگلستان و فرانسه در جنگ صدساله، که در ۱۳۶۰ در برتينيی (نزديک شارتر) امضا شد. ژان II، پادشاه فرانسه، برای رهائی خود مبلغ هنگفتی به انگليسها فديه داد، و قسمت جغ فرانسه را بآنها واگذار کرد.

برتيون[12]، روش (bertiyyoN)، اولين روش علمی تشخيص هويت جنايتکاران، مبتنی بر طبقه‌بندی و تقسيم اندازه‌های اعضای بدن (بعداً انگشت‌نگاری جانشين آن گرديد). مبتکر آن **آلفونس برتيون** (ālfoNs)، ۱۸۵۳–۱۹۱۴، مردمشناس فرانسوی، است.

برتيه[13]، لوئی آلکساندر (lui āleksāNdr ber-tie)، ۱۷۵۳–۱۸۱۵، مارشال فرانسه و دوست محرم ناپلئون I؛ متـ ورسای. در انقلاب امريکا در خدمت لافايت جنگيد، و در زمان ناپلئون I رئيس ستاد او بود. القاب پرنس دو نوشاتل (praNs dë*) و پرنس دو واگرام يافت. بعداً طرفدار لوئی XVIII شد (۱۸۱۴)، و چون ناپلئون از الب بازگشت، در بامبرگ خودکشی کرد (يا کشته شد).

برثولماوس: ← برتولماوس، حواری. نيز ← بارتولومايوس، اسم.

برج[14] (borj)، نام هر يک از ۱۲ قسمت فرضی متساوی منطقة البروج ابتدا از نقطه‌ی اعتدال ربيعی. دوازده صورت فلکی منطقة البروج از ايام باستانی مورد توجه بوده است. اسامی اين صورتها در مآخذ عربی و فارسی عبارتند از حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، ميزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت. ظاهراً ابرخس (قرن ۲م قم) اول کسی است که منطقة البروج را ابتدا از نقطه‌ی اعتدال ربيعی به ۱۲ قسمت متساوی تقسيم کرد، و هر قسمت (برج) را بنام صورت فلکی محاذی آن ناميد (برج حمل، برج ثور، و غيره). در اصطلاح علم نجوم، هر حرکتِ کمابيش موازی معدل النهار را، اگر بترتيب بروج صورت گيرد، حرکتِ بر توالی يا مستقيم، و اگر بر خلاف آن صورت پذيرد، حرکتِ بر خلاف توالی يا معکوس خوانند. مثلا حرکت ظاهری ساليانه‌ی خورشيد و نيز حرکت وضعی زمين بر توالی و حرکت يومی بر خلاف توالی است. خورشيد در حرکت ظاهری ساليانه‌ی خود هر ماه از مقابل يکی از برجها



برجها

ميگذرد، و اين ماه بنام آن برج خوانده ميشود، و در ايران اين تسميه‌ی ماهها تا پيش از ۱۱ فروردين ۱۳۰۴ هش (که اسامی فروردين، ارديبهشت، و غيره برای ماههای شمسی مقرر شد) رواج داشت.

بايد دانست که در نتيجه‌ی تقديم اعتدالين، نقطه‌ی اعتدال ربيعی هر سال قريب ″۳۰ بر خلاف توالی حرکت ميکند، و لهذا، اين نقطه، که در زمان ابرخس محاذی آغاز صورت حمل بود، اينک تقريباً محاذی آغاز صورت حوت است، و مثلا صورت حمل محاذی برج ثور ميباشد، و صورت ثور محاذی برج جوزا، و غيره. بر حسب سنت قديم، هنوز گويند که در اول فروردين خورشيد وارد برج حمل ميشود، ولی در واقع وارد برج حوت ميگردد.

برج. بعضی برجها در ايران که اهميت هنری يا تاريخی دارد در اين مقاله معرفی ميشود.

برج رسکت (resket)، برجی بين دهات رسکت

(۱)Bertrand (۲)Bertran(d) de Born (۳)Bertel's (۴)Berthelot (۵)Burton (۶)Bretton Woods (۷)Bartholomew (۸)Berthollet (۹)Breton (۱۰)Bretonneau (۱۱)Brétigny (۱۲)Bertillon (۱۳)Berthier (۱۴)sign (of zodiac)

بالا و رسکت پایین در بخش مرکزی شهرستان ساری که بفاصله‌ی دو فرسنگی برج لاجیم و شبیه به آنست. باحتمال قوی از ۴۰۰ هق است. **برج طغرل،** برج آجری مدور در شهر ری، که نمای خارجی آن مضرس است، و از آثار اواخر عهد سلجوقی، محتملا از قرن هفتم هق، میباشد. تعمیرات اساسیی که در سال ۱۳۰۱ هق، بفرمان ناصرالدین شاه قاجار، در آن بعمل آمد باعث تغییر قسمتهائی از آثار قدیمی آن شد. **برج کاشانه،** برج مضرس بلند در بسطام، مجاور مسجد جمعه‌ی بسطام، و از آثار قرن هشتم هق، به مهندسی حسین ابن ابی طالب دامغانی. **برج کشمر،** برج مضرس بلند، با گنبد مخروطی از آثار قرن هفتم هق، در شهر کاشمر خراسان. **برج لاجیم،** برج مدور آجری، نزدیک آبادی لاجیم از بخش سوادکوه شهرستان ساری. دارای دو کتیبه‌ی پهلوی و کوفی مورخ ۴۳۰ هق و گنبد مخروطی منحني مقبره‌ی کیاشهریار ابن عباس است. مردم آنرا امامزاده عبدالله میخوانند. **برج مهماندوست،** برج آجری در آبادی مهماندوست دامغان، از آثار قرن پنجم هق. بنام ابوجعفر محمد ابن علی مهماندوستی و دارای کتیبه‌ی کوفی است.

برجاسپ (borjāsp)، مبارزی تورانی که با پیران فرزند ویسه، سرلشکر افراسیاب، به جنگ گودرز، سپهسالار لشکر ایران، آمده بود.

برج اکرم (borje akram)، دهستان (جه حـ ۵‘؛ ۷۰۰)، بخش نرماشیر (فهرج)، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۵ (؟) آبادی. محصولش خرما و مرکبات است. مرکزش **برج اکرم** (جه ۳۰۳ سش ۱۳۳۵ هش).

برج بابل: ← بابل، در تورات.

بر جدید (barre) یا **قاره‌ی جدید** یا **دنیای جدید:** ← امریکا.

برج رسکت: ← برج.

برجسته‌بینی: ← برجسته‌نما؛ رؤیت دوچشمی.

برجسته‌نما[1] (barjeste.nemā)، فنس **سترئوسکوپ** (stereoskop)، دستگاهی بصری که دو تصویر تقریباً مشابه از یک شیء را متحد ساخته سه‌بعدی مینمایاند. برجسته‌بینی[2] و برجسته‌نما مبتنی بر رؤیت دوچشمی است. از دو نقطه‌ی نظر که فاصله‌ی آنها تقریباً مساوی فاصله‌ی دو چشم انسان باشد دو تصویر یا دو عکس از شیء یا اشیائی تهیه میکنند. این دو تصویر را بر صفحه‌ای پهلوی هم قرار میدهند بطوری که هر یک از آنها از چشمی که نظیر آنست رؤیت شود. در این صورت انسان احساس شیء سه‌بعدی میکند. میزان کردن بوسیله‌ی دو عدسی صورت میگیرد؛ حجابی که بین دو عدسی است مانع میشود که دو تصویر با یک چشم دیده شوند.

برج طغرل: ← برج.

برج کاشانه: ← برج.

برج کشمر: ← برج.

برج لاجیم: ← برج.

برج لندن: ← تاور آو لاندن.

برج مهماندوست: ← برج.

برجی، ممالیک: ← ممالیک.

برجیس، در نجوم: ← مشتری.

برچتسگادن[3] (berctesgāden)، تفرجگاه زمستانی و تابستانی، ج باواریا، در آلپهای باواریا. اقامتگاه مطلوب هیتلر بود.

برختولد[4]، **گراف لئوپولد فون** (grāf leopold* fon berxtold)، ۱۸۶۳–۱۹۴۲، وزیر خارجه‌ی (۱۹۱۲–۱۵) اتریش-هنگری. سیاست او جنگ جهانی I را پس از قتل فرانتس فردیناند تسریع کرد.

برخم[5]، **ماکس فان** (māks fān berxem)، ۱۸۶۳–۱۹۲۱، مستشرق آلمانی که به سبب کارهایش در کتیبه‌های اسلامی و تاریخ هنر معروف است. ناشر مجموعه‌ی کتیبه‌های عربی بود، و شخصاً چند جلد کتاب تحت عنوان مواد برای یک مجموعه (۱۹۰۳–۳۰) تهیه نمود. از آثار دیگرش کتیبه‌های عربی سوریه (۱۸۹۷) و مسافرت به سوریه (۲ جلد، ۱۹۱۴–۱۵) است.

برخوار (borxār)، دهستان (جه حـ ۸۷۰‘۶۰؛)، ل بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. محصولش غلات و صیفی است (خربزه‌ی گرگاب معروف بود). مرکزش **دستجرد** و از دهات دیگرش **گرگاب** و **مورچه خورت** است.

برخوردار ترکمان (barxordāre torkamān)، شهرت **برخوردار ابن محمود فراهی** (farāhi)، قرن ۱۱م هق، از نویسندگان دوره‌ی صفوی. اثر معروفش داستان شمسه و قهقهه یا محبوب القلوب است. شعر نیز میگفت، و ممتاز تخلص میکرد.

برد[6]، **جان لوگی** (jān lŏgi berd)، ۱۸۸۸–۱۹۴۶، مخترع اسکاتلندی. در ۱۹۲۶ اولین دستگاه عملی تلویزیون را ارائه داد. در ۱۹۲۸ تلویزیون رنگی و ارتباط تلویزیونی را از یک طرف قطا بطرف دیگر آن عملی ساخت.

برد[7]، **رابرت مانتگامری** (rābərt māntgāməri bërd)، ۱۸۰۶–۵۴، نویسنده‌ی امریکائی. نمایشنامه‌های منظوم و داستانهائی ازو باقیست؛ از آن جمله است داستان شیطان جنگل (۱۸۳۷)، که سخت مورد پسند مردم واقع شد.

برد[8]، **ریچارد اولین** (ricārd evelin bërd)، ۱۸۸۸–۱۹۵۷، هوانورد امریکائی و پوینده‌ی قطبین. از ۱۹۲۵ در پروازهای قطبی و ترااطلسی شرکت داشت، و نخستین کسی بود که بر فراز هر دو قطب زمین پرواز کرد. رئیس هیئتهای اعزامی به ناحیه‌ی جنوبگان بود (۱۹۲۹، ۱۹۳۳). در ۱۹۳۳، از پایگاهی در امریکای صغیر، ۱۹۸ کم بقطب جنوب نزدیکتر رفت، و چند ماه از زمستان را بتنهائی صرف مشاهدات علمی کرد. سه بار نیز به ریاست هیئتهائی از طرف دولت مأمور پویش ناحیه‌ی جنوبگان شد (۱۹۳۹–۴۰، ۱۹۴۶–۴۷، ۱۹۵۵–۵۶). در ۱۹۵۵ بر تمام فعالیتهای کشت در جنوبگان ریاست یافت. پنجمین پویش او در ناحیه‌ی جنوبگان، در معیت دانشمندان کشورهای دیگر، به منظور تدارک مقدمات فعالیتهای سال بین‌المللی زمینفزیک ۱۹۵۷–۵۸ بود.

بردا[9] (bredā)، بخش (جه ۳۶۷‘۱۰۳) و شهر، ایالت نورد برابانت، چغ هلند. ماشینسازی و ریونسازی دارد. پادگان بردا، پس از قریب یک سال مقاومت دلیرانه، تسلیم اسپانیا شد (۱۶۲۵). صحنه‌ی تسلیم را ولاسکوئز نقاشی کرده است.

بردا[9]، **اعلامیه‌ی** (bredā)، اعلامیه‌ای که در ۴ آوریل ۱۶۶۰ بتوسط چارلز II انگلستان، بمنظور پایان دادن به جنگ هلند، از بردا صادر شد. وی در این پیمان، برای کسانی که با سیاست او در انگلستان مخالفت کرده بودند، عفو عمومی قائل شد. ← چارلز II.

بردا[9]، **پیمان،** پیمانی که در ۳۱ ژوئیه‌ی ۱۶۶۷ در بردا بین انگلستان و هلند و فرانسه و دانمارک منعقد شد. بموجب آن حق انگلستان بر نیو یورک و نیو جرزی، حق فرانسه بر آکادیا، و حق هلند بر سورینام تأیید شد. ← هلند، جنگهای.

بردا[9]، **سازش،** در تاریخ هلند، اتحادیه‌ی بین پروتستانها و کاتولیکها که در ۱۵۶۶ بمنظور مخالفت با تفتیش افکار و حمایت از آزادی سیاسی کشور در مقابل تجاوزات فیلیپ II اسپانیا تشکیل گردید. ← گو.

بردار، در ریاضیات: ← حامل.

بردالبن، اولین **ارل آو:** ← کمبل، جان.

بردان (bardān)، شاهنشاه اشکانی: ← وردان.

بردان (baradān)، شهری در بین النهرین در دوره‌ی خلفای عباسی، در ۲۴ کیلومتری ل بغداد بر جاده‌ی اصلی بغداد به سامرا کمی بالای ملتقای نهر الخالص با دجله. پیش از اینکه منصور خلیفه‌ی عباسی بغداد را بسازد، مدت کوتاهی دربار خود را در بردان برپامیداشت.

بردج (bardej)، ده (جه ۱۰۰‘۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دودج و داریان، بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۲۱ کیلومتری ش شیراز.

بردخون (bordxun)، دهستان (جه حـ ۷۰۰‘۳؛)، بخش کاکی، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)، کنار خلیج فارس؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. محصولش خرما و غلات است. جزیره‌ی نخیلو نزدیک ساحل دهستان واقعست. مرکزش **بردخون** (جه ۴۷۰‘۱ سش ۱۳۳۵ هش) میباشد.

بردستریت[10]، **ان** (an bradstrit)، حـ ۱۶۱۲–۱۶۷۲، شاعره‌ی امریکائی؛ مت انگلستان. نخستین بانوی امریکائی بود که به نویسندگی پرداخت. مجموعه‌ی اشعارش به نام دهمین الاهه‌ی شعر اخیراً سر از امریکا برآورد در ۱۶۵۰ منتشر شد. شوهرش، **سایمن بردستریت** (sāymən)، ۱۶۰۳–۹۷، متولد انگلستان و حاکم مهاجرنشین ماساچوست بود (۱۶۷۹–۸۶، ۱۶۸۹–۹۲).

بردسکن (bardeskan)، بخش (جه ۶۶۰‘۳۵؛)، غ شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، در دامنه‌ی جنوبی کوه سرخ و کوه میش؛ دارای ۸۰(؟) آبادی. آبادیهائی که در غ بخش واقع شده‌اند در معرض بادهای گرم و سوزان میباشند. محصولش غلات و خشکبار است. طایفه‌ی طاهری در دهستان کوهپایه از این بخش زندگی میکنند. مرکزش، **بردسکن** (جه ۶۵۲‘۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری لغ کاشمر سر راه شوسه‌ی سبزوار به کاشمر واقعست. باغهای میوه دارد.

بردسیر (bardasir)، نام یکی از پنج کوره‌ی قدیم

(۱)stereoscope (۲)stereoscopy (۳)Berchtesgaden (۴)Berchtold (۵)Berchem (۶)Baird (۷)Bird (۸)Byrd (۹)Breda (۱۰)Bradstreet

ایالت کرمان، که بنام مرکزش بردسیر (مطابق شهر **کرمان** کنونی) خوانده شده، و مشتمل بر دهستان خبیص (شهداد حالیه) (واقع در قسمت شمالی کوره) بود. شهر بردسیر در قرون وسطی یکی از دو کرسی ایالت کرمان بود (دیگری سیرجان). امروزه نام بردسیر فقط در مورد دهستان مشیز و مرکز آن بکار میرود. در باب لفظ بردسیر ← **کرمان**، شهر.

بردعه، شهر قفقاز، ← **برذعه**.

بردفرد[1] (bradfərd)، شهر (جمـ ۲۹۲٬۳۹۴)، یورکشر، انگلستان. از مراکز کارخانه‌های نساجی پشمی است.

بردگان فراری[2]**، قوانین**، در تاریخ کشمة، قوانینی که در ۱۷۹۳ و ۱۸۵۰ بتصویب دولت کشمة رسید، و هدفش این بود که ایالاتْ بردگان فراری یکدیگر را مسترد کنند. ایالات شمالی، پس از الغای برده‌داری، در اجرای قانون **۱۷۹۳** تسامح ورزیدند، و راه آهن زیر زمینی بکار افتاد. بسیاری از ایالات شمالی قوانینی برای آزادی فردی وضع کردند که بموجب آنها بردگان فراری قبل از مجازات میبایست مورد دادرسی قرار گیرند، و سایر ایالات شمالی مقامات دولتی را از دستگیری و بازداشت بردگان فراری در زندانهای دولتی منع کردند. بعداً در ۱۸۵۰ قانون شرم‌آور دیگری وضع شد که مجازاتهای سخت برای کسانی که ببردگان فراری کومک کنند مقرر میکرد، و حق تقاضای دادرسی و حق شهادت دادن را از بردگان فراری سلب مینمود. **الغاگران** بر علیه این قانون سخت بپاخاستند. سرانجام در سال ۱۸۶۴ کنگره هر دو قانون را لغو کرد.

بردگی[3] یکی از رسومی بود که از قدیم بین تقریباً تمام ملل جهان متداول بود. نه تنها اقوامی که به کشاورزی اشتغال داشتند از بردگان استفاده میکردند، بلکه آنهائی هم که به بیابانگردی و زندگی ایلی روزگار میگذرانیدند از بردگان استفاده مینمودند. اصولا تملک افراد، مثل تملک زمین و آب و خانه، یک نوع مالکیت مشروع محسوب میشد. بردگی حتی قبل از تاریخ هم در بین النهرین و مصر متداول بوده است. در یونان قدیم قسمت عمده‌ی اهالی شهرنشین بصورت بردگان زندگی میکردند. در زمان رومیها یک نوع بردگی متداول شد که آنرا "بردگی مزرعه" مینامیدند؛ از این نوع بردگان فقط در کارهای کشاورزی استفاده میشد. علاوه بر اینها، بردگان شخصی و خانگی نیز در شهرهای روم فراوان بودند. در قرون وسطی بردگی در کشورهای اروپائی و آسیائی متداول بود، ولی از تعداد بردگان و شدت عمل با آنها کاسته شده بود. کشف سرزمینهای جدید امریکا، و پی بردن باینکه سیاه‌پوستان افریقائی میتوانند در آب و هوای گرم قسمتهای جنوبی امریکا و در مزارع وسیع کار کنند، رونقی به تجارت برده داد، و این بازرگانی بصورت وسیع و دنیاگیری درآمد. اول بار در سال ۱۶۱۹ سیاه‌پوستانی از افریقا بصورت برده به امریکا برده شدند، و بیشتر در مزارع ایالات جنوبی کشمة بکار گماشته شدند. در ایالات شمالی عده‌ی آنان زیاد نبود و خرید و فروش برده در آنجا ریشه‌ای پیدا نکرد. انقلابات فرانسه و امریکا، که هر دو مبتنی بر تساوی حقوق و آزادی بود، بنای بردگی را متزلزل کرد. در سال ۱۸۰۴ بردگان سرزمین هائیتی طغیان کردند، و مالکین و اربابان خود را از کشور بیرون راندند، و کشور خود را مستقل و آزاد اعلام نمودند. بسیاری از کشورهای امریکای لاتین از بدو تشکیل خود بردگی را در کشور خویش ملغی ساختند. جنبشهای بشردوستی و نوع‌پروری موجب شد که تجارت برده در سال ۱۸۰۷ در انگلستان ملغی شود. در کشمة احساسات ضد بردگی از ایالات شمالی شروع شد، و کسانی که طرفدار الغای بردگی بودند این اصل را یکی از هدفهای مبارزات سیاسی خود قرار دادند. قسمت عمده‌ی زد و خوردهائی که بین ایالات شمالی و جنوبی درگرفت (۱۸۲۰–۶۰) بر اساس مبارزه با طرفداران آزادی بردگان و خرید و فروش آنها بود. اما اصول بردگی در کشمة ادامه داشت تا آنکه در سال ۱۸۶۳ ← **اعلامیه‌ی آزادی بردگان** توسط آبراهام لینکلن منتشر شد، و در نتیجه‌ی پیروزی ایالات شمالی بر ایالات جنوبی، این رسم در کشمة منسوخ گشت، و بردگان آزاد شدند. پس از آنکه، در سال ۱۸۸۸، کشور برزیل هم آزادی بردگان را اعلام کرد، در تمام قاره‌ی امریکا رسم بردگی برافتاد. کنفرانس برلین (۱۸۸۵)، قانون بروکسل (۱۸۹۰)، و فعالیتهای جامعه‌ی ملل (مخصوصاً پیمان‌نامه‌ی ۱۹۲۶) به بردگی در کلیه‌ی کشورهای جهان بخصوص در آسیا و افریقا خاتمه داد.

بردلو[4]**، چارلز** (cārlz bradlŏ)، ۱۸۳۳–۹۱، مصلح اجتماعی انگلیسی. در تحصیل حق رأی برای زنان، تشکیل اتحادیه‌های بازرگانی، و کنترل آبستنی کوششهای بسیار کرد.

بردلی[5]**، اومر نلسن** (ŏmər nelsən bradli)، ۱۸۹۳–، ژنرال امریکائی. در حمله (۱۹۴۴) به نورماندی، در جج II، فرماندهی لشکر اول کشمة را بعهده داشت. رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا بود (۱۹۴۹–۵۳).

بردلی[5]**، جیمز** (jeymz bradli)، ۱۶۹۳–۱۷۶۲، منجم انگلیسی. کجنمائی نور و رقص محور زمین را کشف کرد. از ۱۷۴۲ مدیر رصدخانه‌ی سلطنتی بود.

بردلی[5]**، فرانسیس هربرت** (frānsis hĕrbərt bradli)، ۱۸۴۶–۱۹۲۴، فیلسوف انگلیسی. از اصحاب مذهب اصالت تصور مطلق بود. با حکمای معاصر معارضه داشت، و میگفت واقعیت حقیقی کامل و لایتغیر است. اثر عمده‌اش نمود و بود (۱۸۹۳) است.

برد نشانده (barde nešānde) [= سنگ نشانده]، صفه‌ای در حدود ۲۵ کیلومتری لش صفه‌ی تاریخی مسجد سلیمان و نظیر و همزمان با آن، که معبد دیگری از دوره‌ی اشکانیان میباشد. دکتر گیرشمن فرانسوی آنرا هم از نخستین آثار هخامنشیان میداند. یک ستون سنگی معبد را در ادوار بعدی مجدداً برپا کرده‌اند، و اکنون بصورتی شگرف منحرف مانده است (نام محل نیز ناشی از آن میباشد).

بردوان (bardvān)، شهر (جمـ ۷۵٬۳۷۶)، ج بنگال غربی، هند. معابد متعدد و کاخ زیبائی دارد.

برده (borda)، تکه‌پارچه‌ی پشمی که از دوره‌ی جاهلیت هنگام روز بعنوان عبا و هنگام شب بعنوان روپوش بکار میرفت. برده‌ی پیغمبر اسلام، که آن را آن حضرت بعنوان صله‌ی قصیده‌ی مدحیه‌ی کعب ابن زهیر بوی بخشید، شهرت خاصی دارد؛ معاویه آن را از فرزند کعب خرید، و خلفای عباسی آن را در خزانه‌ی خود نگاهداری میکردند. هلاکو پس از اشغال بغداد امر به سوزانیدن آن داد، ولی بعداً جماعتی مدعی شدند که برده‌ی واقعی به قسطنطنیه برده شده و در آنجا محفوظ است.

برده، شهرت قصیده‌ی معروفی از بوصیری (فت ۶۹۴ هق) در مدح پیغمبر اسلام، که عنوانش الکواکب الدریه فی مدح خیر البریه بود. گویند بوصیری بیمار بود، و در عالم رؤیا پیغمبر او را با برده‌ی خود پوشانید، و وی شفا یافت، و این قصیده را در مدح آن حضرت بسرود. بیش از ۷۰ شرح به عربی و فارسی و ترکی دارد.

برده‌سور (barde.sur) [کردی، = سنگ سرخ]، رود آذربایجان غربی؛ از واردات غربی دریاچه‌ی رضائیه. در خاک ترکیه سرچشمه گرفته ناحیه‌ی کوهستانی دشت از شهرستان رضائیه را مشروب کرده، پس از عبور از شهر رضائیه (ارمیه یا ارومیه)، در ج دماغه‌ی حصار به دریاچه‌ی رضائیه میریزد. نامهای دیگرش ارمیه (یا ارومیه) چای و شهری‌چای (بمناسبت عبور از شهر ارمیه) است.

بردیا (bardiā)، قرن ششم قم، پسر **کوروش** بزرگ و برادر **کبوجیه**. کبوجیه پس از جلوس وی را مخفیانه کشت. هنگامی که کبوجیه در مصر بود **گوماتای** مغ خود را بردیا معرفی و قیام کرد. بهمین مناسبت به بردیای دروغین معروف است.

بردیای دروغین: ← **گوماتا**.

بردیایف[6]**، نیکولای آلکساندرویچ** (nikolāy āleksāndrovic berdiāyef)، ۱۸۷۴–۱۹۴۸، فیلسوف ارتدوکس روسی. دشمن سرسخت حکومت شوروی بود، و بعد از ۱۹۲۲ جزء مهاجرین سفید از روسیه بیرون رفت. اوایل طرفدار نظریات مارکس بود ولی بعدها نیاز به معنویات را در زندگی فردی و در تاریخ تأکید میکرد.

برذعه (barza‘a) یا **بردعه**، نام کنونی آن **باردا** (bārdā)، شهر (جمـ ۱۰٬۷۰۰)، آذربایجان شوروی، بفاصله‌ی ۲۲ کیلومتری رود کورا بر رود ترتر (terter) [در مآخذ اسلامی ثرثور (sarsur)]؛ پایتخت قدیم اران. بقول بلاذری، قباد I ساسانی آنرا بنا نهاد. برذعه در دوره‌ی ساسانی و بعداً در دوره‌ی اعراب شهری مستحکم در مقابل حملات مهاجمین شمالی و غربی بود. احتمالا پیش از ۳۲ هق (۶۵۲ بم) بدست اعراب افتاد. در ۳۳۲ هق (۹۴۳) روسها آنرا تصرف کردند، و چندین ماه در دست آنان بود. سپس بتدریج از اعتبار افتاد. ناحیه‌ی حاصلخیز و مصفای اطراف آن اندراب (andarāb) نام داشت.

برذول (barzul)، ده (جمـ ۱٬۳۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان پایین‌دهستان، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان؛ ۱۱ کیلومتری غ نهاوند. رود گاماساب

(۱)Bradford (۲)fugitive slave (۳)slavery (۴)Bradlaugh (۵)Bradley (۶)Berdyaev

مشروبش میکند.

برزان (barzān)، ده (جه ۲٬۵۱۴ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۸ کیلومتری ج‌ش سده. آبش از زاینده‌رود تأمین میشود.

برزاوند (barzāvand)، دهستان (جـه حـ ۱۵٬۴۴۰؟)، ج شهرستان اردستان، استان دهم؛ دارای ۲۹ (؟) آبادی. محصولات عمده‌اش غلات، سیب زمینی، کتیرا، و گردو است. مرکزش نیستان و از دیگر دهاتش کهنگ و کجان است.

برزخ (barzax). این لفظ بمعنی چیزی است که میان دو چیز مانع و حائل باشد. زمان از وقت مرگ تا روز قیامت را، که میان دنیا و آخرت است، برزخ گویند. و نیز برزخ خطی است میان بهشت و جهنم. در اصطلاح حکمای اشراقی، جسم را، که ذاتاً تاریک است و تا به نور غیر متصل نشود روشنی پیدا نمیکند برزخ نامند.

در اصطلاح کاتولیکها برزخ[1] به مرحله‌ای پس از مرگ گفته میشود، که در آن، روحی که قرار است به "آسمان" (بهشت) رود، از کلیه‌ی گناهان کم‌اهمیت که بجهت آنها شخص توبه نکرده یا مجازات نشده پاک میشود، زنده‌ها میتوانند، بوسیله‌ی دعا، به ارواحی که در برزخ اند یاری کنند.

برزخ، از دانته: ← **کمدی الاهی**.

برزخ[2]، در اصطلاح جغرافیا، باریکه‌ای از خشکی که دو پهنه‌ی خشکی وسیع (مانند دو قاره یا یک شبه جزیره و یک زمینلاد) را بهم وصل میکند.

برزخ قدیس پاتریکیوس[3] (barzaxe qeddis pātrikius) یا **برزخ سنت پتریک** (sent pat-rik)، در روایات مسیحی، محلی که قدیس پاتریکیوس در آن برزخ را در رؤیا دید. بر طبق روایات مسیحی، در جزیره‌ی کوچک ستیشن (steyšən) واقع در ج‌ش ولایت دانیگال (ایرلند) قرار دارد، و از قرون وسطی زیارتگاه بوده، ولی ارتباط این محل با پاتریکیوس مورد قبول محققین جدید نیست.

برزرود (barz.rud)، دهستان (جه حـ ۱۵٬۲۷۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۹ (؟) آبادی. از ج به کوه صفه محدود است. زاینده‌رود مشروبش میکند. محصولش پنبه و غلات است.

برزرود، دهستان (جه حـ ۵٬۴۰۰؟)، شهرستان نطنز؛ دارای ۷ (؟) آبادی، کوهستانی است. ابیانه از دهات آنست.

برزس[4] (brazəs)، رودی بطول ۱٬۴۰۰ کم در تکزاس مرکزی، کشمتة، که بخلیج مکزیک میریزد.

برزش[5] (barzeš)، اسم مصدر از برزیدن.

برزلیوس[6] (berzelius)، شهرت فارسی (مقتبس از فنـ) **یونس یاکوب برسلیوس** (yëns yākob berselius)، ۱۷۷۹–۱۸۴۸، شیمیدان سوئدی. علامات و فرمولهای شیمیائی را تکمیل کرد. جدولی از اوزان اتمی تهیه نمود که از لحاظ دقت جالب توجه است. ترکیبات شیمیائی بسیاری را تجزیه و توریوم و سلنیوم و سریوم را کشف کرد.

برزم (borzom)، نام قلعه‌ای در کنار جیحون؛ ← **یوسف برزمی**.

برزند (barzand)، دهستان (جه ۳٬۸۲۰؟)، بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۴ (؟) آبادی. مرکزش، قلعه‌ی برزند (جه ۱۳۹ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری غ گرمی واقعست. نام برزند از زمان افشین در تألیفات تاریخی و جغرافیائی قدیم میآید. وی در جنگ با بابک خرم‌دین شهر برزند را، که موقعیت سوق الجیشی بر جاده‌ی اصلی اردبیل به دشت منان داشت، از مراکز فرماندهی خود قرار داد (۲۲۰ هق). بعد از افشین، برزند شهری بزرگ و دارای بازارهای پررونق گردید. احتمالا در دوره‌ی کشورگشائی مغول آسیب دید، زیرا بقول حمدالله مستوفی، برزند در زمان وی (قرن هشتم هق) ویرانه‌ای بیش نبوده است. بعضی جغرافیانویسان قدیم، این شهر را با برزنج (نزدیک تفلیس) اشتباه کرده جزء ارمنستان شمرده‌اند.

برزو (borzu)، آتشکده‌ی عهد ساسانی در دوازده کیلومتری راهجرد اراک.

برزو، پسر سهراب: ← **برزونامه**.

برزوک (barzuk)، دهستان (جه ۸٬۳۰۰؟)، بخش قمصر، شهرستان کاشان، دارای ۱۱ (؟) آبادی. مرکزش، **برزوک** (جه ۲٬۴۳۷؛ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری قمصر واقعست. از دهات دیگرش مرق است.

برزونامه (borzu.nāme)، منظومه‌ای حماسی، به فارسی، منسوب به خواجه عمید عطائی ابن یعقوب (فت ۴۷۱ هق)، معروف به عطائی رازی، که معاصر مسعود سعد سلمان بوده، و مسعود در باره‌ی او مرثیه گفته است (آنان که گوینده‌ی این منظومه را نامعلوم میدانند آنرا از آثار قرن پنجم و یا اوائل قرن ششم هق گفته‌اند). یولیوس فون مول در مقدمه‌ی ترجمه‌ی شاهنامه در باره‌ی این منظومه مطالب مفیدی آورده است که خلاصه‌ی قسمتی از آن چنین است: "موضوع این منظومه، که از منظومه‌های بزرگ زبان فارسی است، داستان برزو پسر سهراب پسر رستم است، بضمیمه‌ی همه‌ی روایات مربوط به خاندان رستم و سیستان که فردوسی بدانها توجه نکرده، و میتوان گفت ذیل و متمم کتاب مزبور است، و آغاز سرگذشت برزو کاملا شبیه به آغاز داستان سهراب است، بدین معنی که سهراب، پیش از جنگ با ایرانیان، در سرزمین شنگان بدختری شهرو نام دل باخت، و با او بیارمید، و شهرو از او بار گرفت، و سهراب هنگام رفتن از آنجا انگشتر خود به شهرو داد تا نشانی از وی باشد. چون کودک بدنیا آمد بنام برزو نامیده شد، و مادرش تا هشت سالگی نسبش را از او پنهان داشت، زیرا میترسید که بگرفتن کین پدر بجنگ رستم رود، و چون افراسیاب هنگام فرار از برابر رستم به شنگان رسید، و برزو را آنجا دید، او را بپسندید و نزد خود نگاهداشت، و بجنگ ایرانیان فرستاد". مول میگوید نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه‌ی سلطنتی پاریس دیده‌ام که برای آنکتیل‌دوپرون در سورات استنساخ شده است، و شامل ۱٬۵۵۹ صفحه و ۶۵٬۰۰۰ بیت میباشد، و این خود کامل نیست، و در حدود ۳٬۰۰۰ بیت از آخر آن افتاده است.

از برزونامه اکنون دو نسخه در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود است که یکی از آنها در حدود ۳۸٬۰۰۰ بیت میباشد و ناقص است. طول این منظومه سبب شده است که منظومه‌های جداگانه‌ای از آن نقل کنند. آنکتیل‌دوپرون یکی ازین منظومه‌ها را بنام سوسن‌نامه از هند آورده است، و در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود میباشد. قسمتی از برزونامه در بعضی از نسخ شاهنامه راه یافته است (ماکان بخشی از آنها را در جلد چهارم شاهنامه‌ی چاپ خود آورده است)؛ و منظومه‌ی دیگری از برزونامه جدا شده است که در باره‌ی یکی از شکارهای برزو است، و ی. گ. ل. کوزگارتن آنرا به آلمانی ترجمه و طبع کرده است.

نظم برزونامه متین است، و بعضی مقام آنرا پس از گرشاسبنامه و برخی برتر از آن دانسته‌اند. در جنگ بر ضد صقالبه در این کتاب بتفصیل سخن رفته و پادشاه آنها دیو صقلاب نامیده شده.

برزویلا (borzvilā)، در داستانهای ملی، نام مبارزی تورانی از سران لشکر افراسیاب.

برزویه (borzuya)، طبیب خسرو انوشروان (سلطنتش ۵۳۱–۵۷۹). بدستور انوشروان به هندوستان سفر کرد، و کتابهائی در طب و نیز بازی شطرنج و داستان پنچتنتره (← **کلیله و دمنه**) را بارمغان آورد. این داستان را از سانسکریت به پهلوی ترجمه نمود.

برزیدن (barzidan) [فارسی، = مواظبت و مداومت کردن در کاری]. این لغت در این کتاب بمعنی عمل کردن یا عمل آوردن یا کار کردن یا اداره کردن با دست یا با وسایل مکانیکی، مخصوصاً با مهارت و استادی (مطابق مصدر *manipulate* در زبان انگلیسی) بکار رفته است.

برزیل[7] (brezil) یا **برازیل** (brāzil)، عنوان کاملش **ایالات متحده‌ی برزیل**، جمهوری (۸٬۵۱۵٬۴۸۵ کمه؛ در ۱۹۵۰ جه ۵۱٬۹۴۴٬۳۹۷)، ج امریکای جنوبی؛ پایتختش برازیلیا.) وسیعترین کشورهای امریکای جنوبی و از حیث وسعت چهارمین کشور جهان است، و مشتمل بر قریب نصف تمام پهنه‌ی امریکای جنوبی است، و با تمام کشورهای این قاره بجز اکوادور و شیلی مرز مشترک خشکی دارد. از ش و از قسمتی از ل به قطلا محدودست، و طول خط ساحلی آن ۷٬۴۰۰ کم میباشد. از جانب ش مقدار زیادی بطرف افریقا پیش رفته است.

برزیل سرزمینی است مرکب از دشتها و فلاتها. سه دشت عمده‌ی آن عبارتند از دشت آمازون، دشت رودهای پارانا و پاراگه، و اراضی پست ساحلی. دشت هموار و پست حوضه‌ی آمازون بیش از ۱٬۹۹۰٬۰۰۰ کمه از قسمت شمال برزیل را فراگرفته. در طول مرز شمالی رشته‌کوههائی واقعست. قسمت جنوبی و جنوب شرقی برزیل را شبکه‌ی عظیمی از تندانها و فلاتها فراگرفته است. عمده‌ترین رودهای آن آمازون است که حوضه‌ی زهکشی آن مشتمل بر بیش از نیمی از سرزمین است. رود سائو فرانسیسکو به قطلا میریزد، و رود پارانا و ریزابه‌اش پاراگه کشندان ریو د لا پلاتا را تشکیل میدهند. خط استوا از قسمت شمالی برزیل و مدار رأس الجدی از قسمت جنوبی آن میگذرد. حوضه‌ی آمازون همواره داغ و مرطوب و دارای رستنیهای

(1)purgatory (2)isthmus (3)Saint Patrick's Purgatory (4)Brazos (5)manipulation (6)Berzelius (7)Brazil

استوائی انبوه است. جنگلهای آمازونی، که ورود به آنها تقریباً غیر ممکن است، مشتمل بر درخت کائوچوی پارا، جوز برزیل، وردچوب، و درختان دیگری دارای ارزش تجارتی میباشد. در اراضی بلند جنوبی آروکاریا بعمل میآید. قسمت عمده‌ی فلات برزیل با گیاهستانها و درختهائی متفرق پوشیده شده است.

برزیل عمدةً سرزمینی فلاحتی است، و از جهت بعضی محصولات از قبیل قهوه (۳/۴ محصول جهان) و کرچک درجه‌ی اول را در جهان حائز است، و محصول کاکائو و شکر و توتون آن عظیم است. پنبه (لش)، نارگیل (کرانه‌های استوائی)، یربا ماتة (ج)، کائوچو و جوز برزیل (قسمت داخلی) نیز بعمل میآید. در جنوب برزیل گاو و گوسفند بسیار عالی پرورده میشود. منابع معدنی وسیعی دارد که اغلب دست نخورده است. آنچه مورد استفاده است عمدةً در ج و جش میباشد. زغال، آهن، منگنز، نیکل، طلا، و بوکسیت استخراج میشود. ایالت معدنی عمده‌ی آن مینس ژرایش است که در آن الماس نیز یافت میشود. زمرد، یاقوت کبود، یاقوت زرد، و غیره نیز دارد. نفت هم در آن کشف شده است.

ایالات متحده‌ی برزیل فدراسیونی است (→ فدراسیون) از ۲۱ ایالت و بخش فدرال (که پایتخت در آن قرار دارد)، و ۵ سرزمین. رئیس جمهور برای ۵ سال انتخاب میشود. شهرهای عمده‌ی برزیل عبارتند از **پارانائیبا**، **ترزینا**، **فورتالزا**، **ناتال**، **ژوائو پوآ**، **رسیفه**، **ماسیو**، و **سالوادور**. جزایر **فرناندو دا نورونیا** در قطط در لش برزیل واقع است. بندرگاههای عمده‌ی برزیل عبارتند از **ویتوریا**، **نیتروی**، **فلوریانوپولیس**، **پورتو الگره**، **ریو د ژانیرو** (پایتخت سابق)، **سانتوس**، و بندر درنبومی **مانائوس**. سکنه‌ی آن اغلب از اعقاب پرتغالیها هستند، ولی اختلاط زیادی با نژادهای رنگی بعمل آمده است. هندیشمردگان برزیلی در داخل برزیل سکنی دارند. در ۶۰ سال اخیر جمع زیادی از اروپائیان به برزیل مهاجرت کرده‌اند. سکنه‌ی آن اغلب در نواحی ساحلی سکنی دارند. زبان رسمی پرتغالی است.

تاریخ. اگرچه و. ی. پینثون اسپانیائی ساحل شمالی برزیل را کشف کرد (۱۵۰۰)، معمولاً پ. آ. **کابرال** پرتغالی، که در همان سال باین سرزمین پا نهاد، کاشف آن محسوب میگردد. پرتغال مدعی مالکیت آن گردید، و در ۱۵۳۲ اولین ماندگاه را در ایالت **سائو پولو** تأسیس کرد. فرانسویها در ۱۵۵۵–۶۰ در ریو د ژانیرو و هلندیها در ۱۶۳۰–۵۴ در **پرنامبوکو** ماندگاههائی داشتند. در دوره‌ی (۱۵۸۰–۱۶۴۰) استیلای اسپانیا بر پرتغال توجهی بدان معطوف نشد. در هجوم ناپلئون به پرتغال، ژان VI، پادشاه پرتغال به ریو د ژانیرو گریخت (۱۷۵۷–۸)، و این شهر پایتخت امپراطوری پرتغال گردید. پس از شکست ناپلئون، ژان به پرتغال بازگشت، و پسر خود را بعنوان ولیعهد در برزیل گذاشت. در ۱۸۲۲ این پسر استقلال خود را اعلام کرد، و بنام پدروی I امپراطور برزیل گردید، ولی بعد ناچار استعفا کرد، و پسرش پدروی II امپراطور شد، در ۱۸۳۱–۸۹ فرمان راند، و در ۱۸۸۹ خلع شد، و برزیل جمهوری فدرال گردید، و در ۱۸۹۱ بعنوان ایالات متحده‌ی برزیل سازمان یافت. در دوره‌ی اول ریاست جمهور (۱۹۳۰–۴۵) ژتولیو وارگاس (je-tuliu vārgās)، در ۱۹۳۴ و ۱۹۳۷ قوانین اساسی جدیدی اتخاذ شد که دومی حکومت برزیل را بحکومت دیکتاتوری مبدل ساخت، و هم در زمان او کوشش زیادی برای توسعه‌ی صنایع بعمل آمد. برزیل در هر دو جنگ جهانی بمتفقین پیوست، و در ۱۹۴۵ عضو سازمان ملل متحد گردید.

برزین، ایلیا نیکولایویچ (ilyā nikolāyevic berezin)، ۱۸۱۸–۹۶، مستشرق روسی. در قازان استاد زبانهای عربی و فارسی بود. در ۱۸۴۲ سفری به ایران کرد. از آثارش طبع جزئی از جامع التواریخ رشیدی و دستور زبان فارسی (به روسی) را میتوان نام برد.

برزینا[1] (berezinā)، رودی بطول ۵۸۷ کم، روسیه‌ی سفید؛ ریزابه‌ی رود دنیپر. میدان آخرین نبرد (نوامبر ۱۸۱۲) ارتش ناپلئون I که منجر بشکست قطعی او شد.

برژراک، سیرانو دو: → سیرانو دو برژراک.

برس (bors)، ده (جـه ۱٬۴۳۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان پایین‌رخ، بخش کدکن، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۷ کیلومتری ش کدکن.

برس[2] (bres)، ناحیه، ش فرانسه، بین سون و آن، در ولایت ان؛ شهر عمده‌ی آن بورگ‌ـآن‌ـبرس. زراعت و مرغداری و شرابسازی دارد. این ناحیه را ساووا در ۱۶۰۱ به فرانسه واگذار کرد، و جزء ایالت بورگونی گردید.

برسابا یا **بارسابا**: → یوسف برسابا.

برسانونه[3] (bressānone)، آلمانی **بریکسن**[4] (briksen)، شهر (جه ۱۱٬۸۸۸)، ترنتینو‌ـآلتو آدیجه، ل ایتالیا، بر جاده‌ی برنر. جنبه‌ی مختلط آلمانی و ایتالیائی دارد. با سرزمینهای اطرافش، از قرن ۱۱م تحت امارت اسقفها بود. در ۱۸۰۳ جنبه‌ی دینی امارت آن از بین رفت، و بعنوان جزئی از تیرول به اتریش منتقل گردید. در ۱۹۱۹ به ایتالیا داده شد.

برساوس، صورت فلکی، → برشاوش.

برسبای (barsbāy)، شهرت **الملک الاشرف ابو النصر**، فت ۸۴۱ هق، سلطان (۸۲۵–۸۴۱ هق) مصر از سلسله‌ی **ممالیک** برجی. مردی آزمند و بدخلق و بیرحم بود، و چون بسلطنت نشست، مسیحیان و یهودیان را از مشاغل دولتی محروم کرد. در دوره‌ی وی خرید و فروش مشاغل دولتی و مصادره‌ی اموال و انحصار کارهای بازرگانی در دست دولت رواج فراوان یافت. سرانجام بمرض طاعون درگذشت.

برست[5] (brest)، شهر (جـه ۱۰۰٬۷۳۳)، ولایت فینیستر، لغ فرانسه، بر شاخابه‌ای از قطلا که در نوک برتانی پیش رفته. از پایگاههای دریائی عمده‌ی فرانسه است. بندرگاهش را ریشلیو تأسیس کرد (۱۶۳۱). در جج II پایگاه زیردریائی آلمانها بود، و از بمباران متفقین سخت آسیب دید.

برست[6] (brest)، سابقاً **برست لیتوفسک** (brest litofsk)، شهر (جه ۶۵٬۱۰۰)، روسیه‌ی سفید، بر رود بوگ غربی. مرکز حمل و نقل آبی و زمینی؛ بندر سوق الجیشی. در ۱۷۹۵ از لهستان منتزع و جزء روسیه شد؛ در هر دو جنگ جهانی بدست آلمانیها افتاد؛ در ۱۹۲۱ به لهستان و در ۱۹۴۵ به روسیه واگذار شد. پیمان برست لیتوفسک (۱۹۱۸) در این شهر بامضا رسید.

برستد[7]**، جیمز هنری** (jeymz henri brested)، ۱۸۶۵–۱۹۳۵، مستشرق و باستانشناس امریکائی. در کشمت و برلین تحصیل کرد. در ۱۹۰۵–۱۹۳۳ استاد مصرشناسی و تاریخ مشرق‌زمین در دانشگاه شیکاگو بود. تحقیقات باستانشناسی مهم در مصر و بین النهرین کرد. مؤسسه‌ی شرقی دانشگاه شیکاگو را تأسیس نمود. از آثارش آثار قدیم مصر (۵ جلد، ۱۹۰۶–۷) و تاریخ مصر (۱۹۰۵) است.

برست لیتوفسک[8]**، پیمان** (brest litofsk)، مارس ۱۹۱۸، پیمان صلح جداگانه، که میان روسیه‌ی شوروی از یک طرف و دول مرکزی از طرف دیگر، در شهر برست (تجشـ) در پی متارکه‌ی دسامبر ۱۹۱۷ بامضا رسید. مأمور عمده‌ی روسها در مذاکرات تروتسکی بود. روسیه استقلال لهستان، کشورهای بالتیک، گرجستان، و اوکرائین را برسمیت شناخت؛ با اشغال روسیه‌ی سفید بدست آلمانها موافقت کرد؛ قارص و اردهان و باطوم را به ترکیه واگذار نمود؛ وعده‌ی پرداخت غرامت هنگفتی را داد. متارکه‌ی عمومی جنگ در نوامبر ۱۹۱۸، این پیمان را لغو کرد.

برسلاو[9] (breslā)، لهستانی **وروتسلاف**[10] (vrot-slāf)، شهر (جـه حـ ۳۴۰٬۰۰۰)، کرسی سابق سیلزی سفلی، بر رود اودر. از ۱۹۴۵ در دست لهستان اداره میشود. در سال ۱۰۰۰ مقر اسقفی شد؛ در ۱۱۶۳، در دوره‌ی سلسله‌ی پیاشت، کرسی دوکنشین سیلزی گردید. در ۱۲۴۱ منولها تاراجش کردند. در ۱۳۳۵ به بوهم منتقل شد؛ در ۱۵۲۶–۱۷۴۲ در تصرف خاندان هاپسبورگ بود. در قرن ۱۹م، صنایع فلزگری و نساجی و مواد غذائی رونق یافت، و برسلاو از مراکز عمده‌ی تجارتی و صنعتی گردید. دو بازار مکاره‌ی بزرگ سالیانه داشت. در جج II سخت آسیب دید. شهری بزرگ بود (جه پیش از جنگ ۶۱۵٬۰۰۰)، ولی بعد از ۱۹۴۵ آلمانها را اخراج کردند، و لهستانیها را مجدداً در آن مستقر نمودند. دانشگاه (تأسیس ۱۷۰۲) دارد، و اسقف‌اعظم‌نشین است.

برسلیوس، یونس یاکوب، شیمیدان سوئدی: → برزلیوس.

برسم (barsam)، در آیین زردشتی، شاخه‌های بریده از درخت که زردشتیان در مراسم دینی بکار میبرند. شاخه‌ها را با آداب و ادعیه‌ی مخصوصی با کاردی موسوم به برسم‌چین (cin–) میبرند. مدتها است که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی (از برنج یا نقره) بکار میبرند. برسمدان اسبابی است که برسمها را روی آن میگذارند. برسم گرفتن رسمی است بسیار قدیم، و ظاهراً برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان مرسوم بوده است.

برسم‌چین، در آیین زردشتی: → برسم.

---

(1)Berezina (2)Bresse (3)Bressanone (4)Brixen (5)Brest (6)Brest (Litovsk) (7)Breasted (8)Brest Litovsk (9)Breslau (10)Wroclaw

برسمدان، در آیین زردشتی؛ ← برسم.

برسوز[1] (bersëz؛ فنـ)، اثر موسیقی کوچک، برای آواز یا ساز، که اغلب با آهنگی یکنواخت و حرکتی موزون نوشته میشود، و آنرا برای بخواب بردن کودکان میخوانند (لالائی).

برسیان، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

برسیم (barsim)، گیاه؛ ← شبدر.

برسینه (barsine) یا **ستاتیرا** (stātirā)، دختر **داریوش III** که اسکندر مقدونی در شوش او را بزنی گرفت (۳۰۹ قم). کمی بعد از اسکندر بوسیله‌ی رکسانه کشته شد.

برشا[2] (brešā)، شهر (جه ۱۲۶°۵۵۷)، لومباردی، ل ایتالیا. مرکز صنعتی (فولاد، ماشین‌آلات). پیش از دوره‌ی رومیان وجود داشته؛ در قرون وسطی ناحیه‌ای مستقل بود. در قرن ۱۶م مکتب نقاشی آن رونق داشت. آثار رومی، و کاخها و کلیساهای قرون وسطی و رنسانس و باروک دارد.

برشاوش[3] (baršāvoš؛) یا **برساوس** یا **برشاویش** (baršāviš) یا **حامل راس الغول** (hāmele ra'-so 'l.qul)، صورت فلکی شمالی، بین ثور و ذات الکرسی، در کهکشان، که آنرا بصورت مردی تصویر کرده‌اند که برپای ایستاده است، و سری بریده بدست دارد (مانند پرسئوس اساطیر یونان، که لفظ برشاوش و غیره از آن گرفته شده است). ستاره‌ی بتای آن موسوم به راس الغول و از ستارگان متغیر گرفتی است.

برشت[4]**، برتولت** (یا **برت**) (bertolt brešt)، ۱۸۹۸–۱۹۵۶، شاعر و نمایشنامه‌نویس اکسپرسیونیست آلمانی. در مونیخ و برلین علوم طبیعی و فلسفه تحصیل کرد. اولین نمایشنامه‌ی خود را، بنام بَعَل، در ۱۹۱۸ نوشت، و تا زمان مرگش ۳۹ نمایشنامه‌ی دیگر برشته‌ی تحریر درآورد. وقتی که نازیها بقدرت رسیدند، آلمان را ترک گفت (۱۹۳۳)، و در دانمارک، سوئد، فنلاند، روسیه‌ی شوروی، و کشمة زندگی کرد. در ۱۹۴۸ بنا بدعوت دولت آلمان شرقی به برلین بازگشت، و بکومک زنش گروه تئاتری برلینر آنسامبل را تأسیس نمود (۱۹۴۹). برشت از مبلغین کمونیسم بود، و بسیاری از آثارش جنبه‌ی صلحجوئی شدید دارد؛ جایزه‌ی ۱۹۵۴ صلح ستالین را برد. مضامین بسیاری از آثار برشت مقتبس از آثار دیگران است، اما این مضامین در دست او جانی تازه یافته اند. مشهورترین اثرش اپرای سه‌پولی (۱۹۲۸) است که مقتبس از اپرای گدا (اثر جان گی) میباشد. از آثار دیگرش ننه کوراژ و فرزندانش (۱۹۳۹، در باره‌ی جنگ سی‌ساله)، آوای طبل در شب (۱۹۲۳) و دایره‌ی گچی قفقازی (۱۹۴۵) است.

برش زرین: ← تقسیم خط به نسبت ذات وسط و طرفین.

برشلونه، اسپانیا: ← بارسلون.

برصیصا (barsisā)، در داستانهای اسلامی، عابدی از بنی اسرائیل یا عیسوی، که شیطان او را بفریفت و به زنا کردن و قتل وادارش نمود، و چون گرفتار شد، شیطان از او خواست که سجده‌اش کند تا وی را برهاند، و چون چنین کرد، گرفتار شقاوت ابدی گردید.

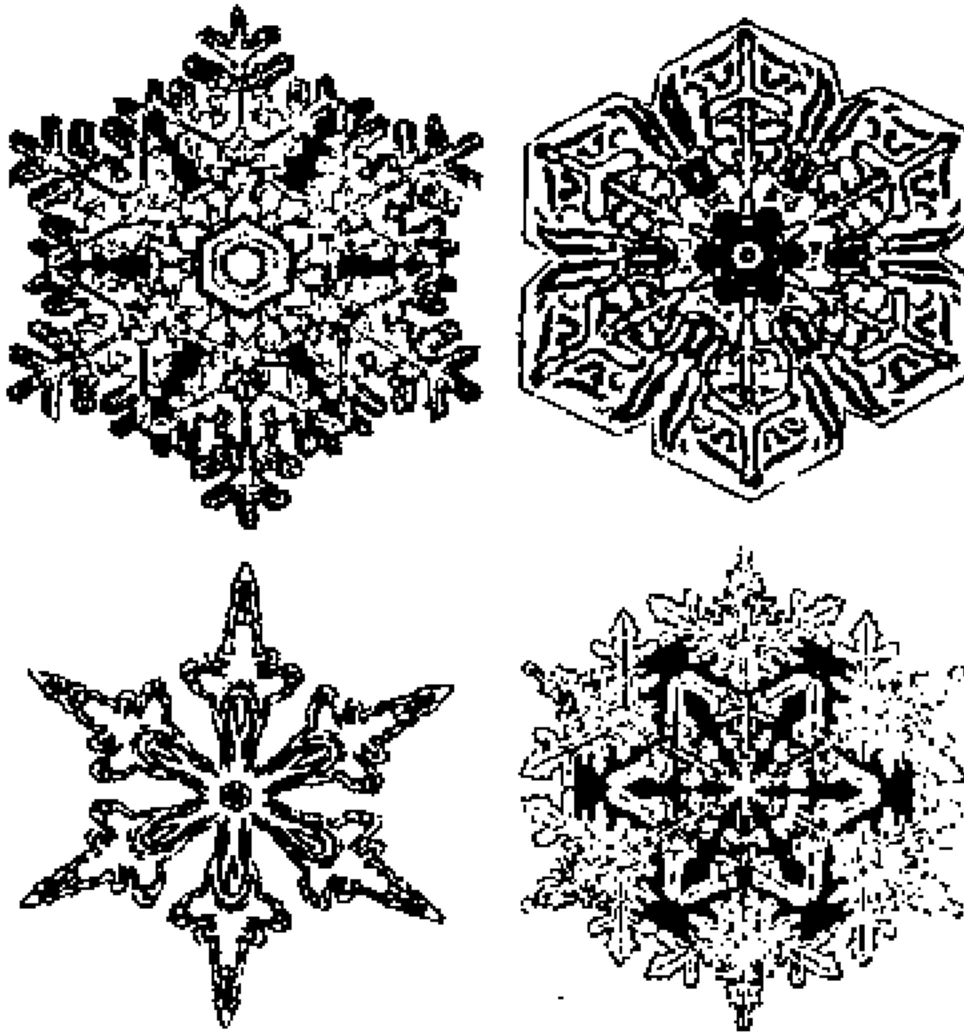
برغان (baraqān)، دهستان، بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. باغهای میوه دارد (گوجه‌ی برغانی مشهور است). مرکزش، **برغان** (جه ۱°۳۲۸ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری لغ کرج است.

برغش (borqoš)، اسپانیا: ← بورگوس.

برغمد، ده، شهرستان سبزوار: ← براکوه.

برف (barf)، یکی از ریزشهای آسمانی، و نیز نام پوششی که از آن بر زمین تشکیل میگردد. گرچه عرفاً لفظ برف هم به "برفی" که میبارد و هم به "برفی" که بر زمین نشسته است اطلاق میشود، ساختمان برف در این دو حالت متفاوت است. برفی که میبارد مرکب از یخ متبلور یا نیمه‌متبلور است، ولی این بلورها، پس از نشستن بر زمین، ساختمان ظریف خود را از دست میدهند، و بشکل دانه‌های نسبةً مدوّری درمیآیند، و باین جهت، برف نشسته معمولا عبارت از توده‌ای از دانه‌های ریز یخ میباشد.

بلورهای برف در واقع بلورهای یخ هستند، که در دمائی پایینتر از نقطه‌ی انجماد آب بسبب تراکم بخار آب بر ذرات ریز موجود در جوّ تشکیل میگردند. این تراکم بصورت انجماد مستقیم بخار آب است، یعنی بخار آب بی اینکه مایع شود منجمد میگردد. ذراتی که تراکم بخار بر آنها



چند نمونه از اشکال بیشمار بلورهای برف

صورت میگیرد بسیار ریز هستند، و بلور یخی که بر آنها تشکیل میگردد نیز اینچنین است. مه‌های یخ که در اقلیمهای شمالگانی دیده میشود، و نیز ابرهای نوع سیروس (← ابر) در ارتفاعات زیاد، مرکب ازین بلورها هستند. اندازه‌ی آنها حـ ۱/۴ میلیمتر میباشد، و صورت شش‌پهلو دارند، که بطور کلی مشخص بلورهای یخ میباشد. وقتیکه این ذرات خُرد در هوای مرطوب معلق بمانند، در نتیجه‌ی تراکمهای متوالی بخار آب بر آنها، بلورهای برف تشکیل میگردد. بلورهای برف معمولا مانند شیشه شفافند، و قطر آنها از حـ ۱۲ میلیمتر تا ۱/۲ میلیمتر تغییر میکند. با وجود کوچکی ابعاد، اگر در هوای سرد بر پارچه‌ی سیاهی قرار گیرند، شکل و ساختمان آنها را میتوان با چشم غیر مسلح مشاهده کرد. بلورهای برف زیباترین بلورهای قابل مشاهده در طبیعت هستند، و از حیث تنوع در شکل بیشمار ولی جملگی شش‌پهلو هستند.

برف بادآورده[5] (barfe bādāvard)، برفی که بوسیله‌ی باد جمع شده باشد.

برفپهنه[6] (barf.pahne)، ناحیه‌ای پوشیده از برف دائمی.

برفتان (baraftān)، ده (جـه ۱°۱۵۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کتول، بخش علی‌آباد، شهرستان گرگان، ۴ کیلومتری غ علی‌آباد.

برف ریم: ← زرد مرغک.

برفساب[7] (barf.sāb)، فرسایش ناشی از اثر برف.

برف کربونیک (barfe karbonik)، ← یخ خشک.

برفمرز[8] (barf.marz)، خطی بر دامنه‌ی یک کوه یا تپه که نماینده‌ی پایینترین حد برف دائمی است (در زیر برفمرز، برفها در تابستان آب میشوند).

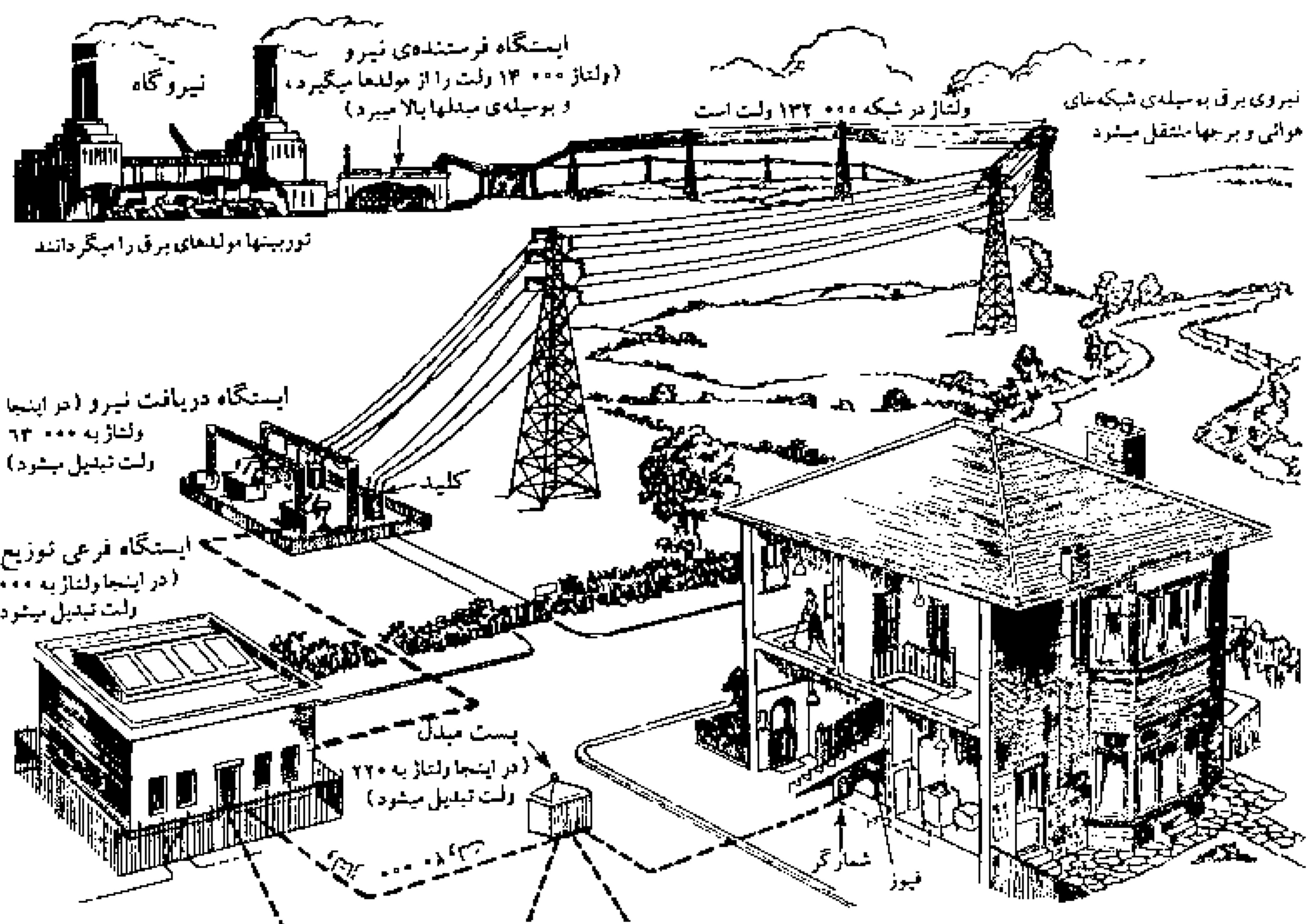
برق[9]، تخلیه‌ی برق، بشکل جرقه‌ای بزرگ (گاهی بطول چند کیلومتر)، که میان دو طرف یک ابر، یا میان دو ابر، یا میان ابر و زمین (صاعقه)، حادث میشود. قسمتهای بالای جوّ ظاهراً بار برقی مثبت دارد، و از سطح زمین که بالا رویم، پتانسیل برقی جو تقریباً در هر متر 100 ولت افزایش مییابد. در طوفانهای ناگهانی، سطح فوقانی ابر بار برقی مثبت و سطح تحتانی آن بار منفی پیدا میکند (علت این امر را بعضی از محققین اختلاف سرعت سقوط دانه‌های درشت و دانه‌های ریز باران میدانند، و معتقدند که، بعلتی، دانه‌های درشت بار مثبت پیدا میکنند و دانه‌های ریز بار منفی). چون اختلاف پتانسیل میان دو طرف یک ابر یا میان دو ابر یا میان ابر و زمین باندازه‌ی کافی برسد، تخلیه‌ی برقی صورت میگیرد، و رعد (صدای همراه با تخلیه) و برق (نور همراه با تخلیه) حادث میشود. از روی حسابی که شده، تقریباً در هر ثانیه 100 برق در نقاط مختلف زمین میزنند. بعلت اختلاف میان سرعتهای سیر نور و صوت، همیشه صدای رعد پس از دیدن برق شنیده میشود، و گاهی فاصله‌ی ابر باندازه‌ای زیاد است که تنها برق دیده میشود.

برق[10] یا **الکتریسیته** (elektrisite؛ فنـ)، عاملی که باعث پدیده‌های فیزیکی گوناگون ـ از قبیل جذب و دفع، آثار نوری و حرارتی، آثار شیمیائی، تولید تکان ناگهانی در بدن انسان، و غیره ـ میشود؛ و بعبارت اصح، صورتی از انرژی که قابل تبدیل به انرژیهای حرارتی، مکانیکی، و شیمیائی است. علمی که از خواص این انرژی بحث میکند علم برق یا برقشناخت است. کشف برق منسوب است به طالس (حـ ۶۲۴ قم ـ حـ ۵۴۸ قم) که بتجربه دریافت که اگر کهربا [بزبان یونانی الکترون (elektron)] با پشم مالش داده شود اجسام سبک را جذب میکند (لفظ الکتریسیته ناشی از همین سابقه است). در قرن ۱۸م دو نوع برق مختلف تشخیص داده شد: یکی آنکه از مالش کهربا با پشم در کهربا تولید میشود، و دیگر آنکه از مالش شیشه با ابریشم در شیشه پدید میآید. امروزه، این دو نوع را بترتیب برق منفی و برق مثبت خوانند

(۱)berceuse (فنـ) (۲)Brescia (۳)Perseus (۴)Brecht (۵)snowdrift (۶)snowfield (۷)nivation (۸)snowline (۹)lightning (۱۰)electricity

(عناوین "مثبت" و "منفی" از بنجمین فرانکلین است). در اواخر قرن ۱۸م لویجی گالوانی به جریان برق پی برد؛ آلساندرو ولتا تحقیقات او را تعقیب کرد. سر هامفری دیوی در الکترولیز کار کرد. اورستد و آ. م. آمپر در رابطه‌ی برق و مغناطیس تحقیق نمودند. اهم کشف کرد که برقراری جریان برق مستلزم قوه‌ی محرکه‌ای است (← برقرانی). فاراده جریان القائی را کشف کرد. از ۱۸۸۵ ببعد ترقیات وسیع و شگرف علمی و عملی بوسیله‌ی محققینی مانند ج. ک. مکسول، ه. ر. هرتس، لرد کلوین، سر ج. ج. تامسن، ر. ا. میلکین، و دیگران حاصل شد. بنجمین فرانکلین برق را سیال بی‌وزنی میدانست، و میپنداشت که در اجسام خنثی بمقدار معینی موجود است، و اگر ازین حد زیادتر یا کمتر شود جسم دارای برق مثبت یا منفی میگردد. بعلت اشکالاتی در توجیه بعضی پدیده‌های برقی، سیمر، فیزیکدان انگلیسی، قائل به دو سیال شد که بحالت ترکیب در تمام

نمونه‌ای از تولید و انتقال و توزیع برق



اجسام خنثی موجودند، ولی بر اثر بعضی عوامل (مثلا مالش) از هم جدا میشوند. الفاظی مانند "جریان برق" و غیره ناشی از همین تصویر برق بصورت ماده‌ای سیال میباشد. به نظریات جدید در ضمن شرح ذیل اشاره خواهد شد.

مبادی علم برق. برای تسهیل فهم مبادی علم برق، در بحث مقدماتی این علم همان تصور برق بصورت دو سیال (سیاله‌ی برق)، یکی مثبت (+) و دیگری منفی (−)، بکار میرود. اجسام در شرایط متعارفی از جنبه‌ی برقی خنثی هستند، یعنی از دو سیال مذکور بمقادیر مساوی دارند. بر اثر بعضی اعمال (مثلا گاهی بر اثر مالش. ← ایستانبرق) این تعادل در جسم بهم میخورد؛ درین صورت جسم را باردار (یعنی دارای بار برقی) خوانند، و مازاد برقی از نوع معین را که در پایان عمل در جسم مانده است بار برقی جسم گویند. مبحثی از علم برق را که از تولید بارهای برقی و تأثیر میدان برقی بر آنها بحث میکند **ایستانبرق** گویند. جریان برق حرکت بار برقی و موضوع مبحث روانبرق است، و تأثیر متقابل برق و مغناطیس موضوع برقاطیس میباشد.

بر طبق نظریات کنونی، برق اساس ماده است، و **اتم**، که واحد اصلی عناصر است، از الکترونها (دارای بار منفی)، پروتونها (دارای بار مثبت)، و نوترونها (ذرات خنثی) تشکیل یافته. در شرایط عادی بارهای الکترونها و پروتونهای اتم توازن دارند، و بالنتیجه اتم خنثی است. بر حسب اینکه یک یا چند الکترون از اتمی جدا یا بآن ملحق شوند، اتم دارای برق مثبت یا منفی میگردد؛ و هرگاه عملی (مثلا مالش) باعث شود که الکترونهائی از جسم خنثائی خارج یا بدان وارد شوند، جسم دارای بار مثبت یا بار منفی میگردد. نیز به ارجاعات مذکور در این مقاله و مقالات ارجاعی در آنها رجوع کنید.

برقاشیمی[1] (barqāšimi) [برق + ا (= ق) + شیمی]، فنـ الکتروشیمی (elektrošimi)، قسمتی از علم شیمی، در باب روابط فعل و انفعالات شیمیائی و برق. از جمله‌ی مسائل موضوع بحث برقاشیمی میتوان تولید جریان برق بوسایل شیمیائی، قابلیت هدایت محلولها، الکترولیز، و نظریه‌ی یون و یونش را نام برد.

برقاطیس[2] (barqātis) [= برق + ا (= ق) + (مغنا) طیس]، فنـ الکترومانیتیسم (elektromānye-tism)، مبحثی از علم برق که از آثار مغناطیسی جریان برق و تأثیرات متقابل برق و مغناطیس بحث میکند. اولین قدم را درین راه اورستد برداشت (۱۸۱۹)؛ وی بتجربه معلوم کرد که اگر جریان برق در سیمی موازی یک عقربه‌ی مغناطیسی بگذرد، عقربه میگردد و متمایل است که عمود بر امتداد جریان قرار گیرد. توجیه پدیده‌های برقاطیسی اینست که جریان برق در اطراف خود یک میدان مغناطیسی (← مغناطیس) تولید میکند، و بهمین جهت جریان برق و نیروی مغناطیسی متقابلا در یکدیگر تأثیر میکنند. کشف این تأثیرات متقابل اساس توسعه‌ی شگرف صنایع برقی بوده؛ بسیاری از آلات اندازه‌گیری برق مبتنی بر آن است (مثلا ← گالوانومتر)؛ جریان القائی (← القا) و جریان متناوب (برق) ناشی از همین تأثیر متقابل میباشند. از دانشمندانی که در بسط برقاطیس سهم عمده‌ای داشته‌اند میتوان آمپر، فاراده، مکسول را نام برد. نیز ← امواج برقاطیسی.

بر قدیم (barre)، قاره‌های اروپا و آسیا و افریقا. نیمکره‌ی شرقی را نیز بر قدیم میخوانند (در مقابل بر جدید. ← امریکا؛ نیمکره‌ی غربی).

برقرانی[3] (barq.rāni) یا **قوه‌ی محرکه‌ی برق**، مشخصه‌ی اصلی هر منبع انرژی برق، و آن عاملی است که سبب جریان برق میشود (مانند فشاری که سبب جریان آب در یک لوله میگردد). از جنبه‌ی علمی، برقرانی یک منبع انرژی برق عبارتست از اختلاف پتانسیل برقی بین دو انتهای آن (و بعبارت اصح، حد این اختلاف پتانسیل هرگاه شدت جریان حاصل از منبع بسمت صفر میل کند). واحد عملی آن **ولت** است.

برقراهه: ← مدار برق.

برقش[4] (barqeš)، اسم مصدر از برقیدن.

برقشناخت، علم برق؛ ← برق یا الکتریسته.

برقگیر[5] (barq.gir)، جسم هادی منتهی به چند نوک تیز که آنرا بر بالای بناهای بلند تک‌افتاده نصب و انتهای دیگرش را بزمین متصل میکنند. اگر ابری که فرضاً بار برقی مثبت دارد از فراز بنائی بلند بگذرد، در نتیجه‌ی مجاورت (← القا)، بار منفی در قسمت مرتفع بنا جمع میشود، و بار مثبت بزمین میرود. اگر برقگیر نباشد، ممکن است تخلیه‌ی برقی شدیدی تولید شود، و بنا را "برق بزند". اما با بودن برقگیر، باری که در بالای بنا مجتمع شده بوسیله‌ی نوکهای برقگیر متدرجاً وارد جو میشود، و این تخلیه‌های تدریجی مانع تخلیه‌ی شدید ناگهانی میگردد.

برقلس (boroqlos)، دانشمند و فیلسوف نوافلاطونی: ← پروکلوس.

برق‌وارانی[6] (barq.vārāni) یا **قوه‌ی ضد محرکه‌ی برق**، در موتور برق، برقرانیی (← برقرانی)، که بواسطه‌ی گردش القاگیر در میدان القاگر، در القاگیر تولید میشود، و جهت آن مخالف با جهت برقرانی محرک موتور است.

برقوق (barquq)، ملقب به **الملک الظاهر سیف‌الدین**، فت ۸۰۱ هق، اولین سلطان (۷۸۴–۸۰۱ هق) مصر از سلسله‌ی ممالیک برجی. در کریمه بغلامی خریده شده بود، و بعداً کارش بالا گرفت، و بسلطنت رسید. وی معاصر امیر تیمور بود، و تیمور با وی از در دوستی درآمد.

---

(۱)electrochemistry (۲)electromagnetism (۳)electromotive force (۴)electrification; electrization (۵)lightning rod (۶)counter-electromotive force; back electromotive force

برقه (barqa)، نامی که جغرافیانویسان عرب به ناحیهٔ سیرنائیک و به شهری (مطابق مَرج حالیه) واقع در این ناحیه اطلاق کرده‌اند.

برقیدن[1] (barqidan) [مصدر ساخته‌شده از برق (= الکتریسیته)]. ۱- برق دادن یا بار برقی دادن به چیزی (← برق یا الکتریسیته). ۲- باعث عبور جریان برق از چیزی شدن، یا تحت تأثیر ضربهٔ برقی قرار دادن.

برک[2]**، ادمند** (edmənd bërk)، ۱۷۲۹-۹۷، سیاستمدار و نویسندهٔ سیاسی بریتانیائی؛ مت دوبلن. از اعضای محفل س. جانسن بود. در حزب ویگ عضویت داشت، و از مخالفین سرسخت ویلیام پیت بود. با سیاست إعمال قدرت جورج III در امریکا مخالف و طرفدار سیاست خردمندانه‌تری بود. باعث محاکمهٔ طولانی وارن هیستینگز شد، و بدین طریق، از تعدیات مأمورین انگلیسی در هند پرده برداشت. مخالفتش با انقلاب فرانسه منجر بقطع رابطهٔ وی با حزب ویگ گردید (۱۷۹۱). پشتیبان بسیاری از اصلاحات عملی بود، ولی از اصلاحات سیاسی بیم داشت.

برک، حجاج ابن عبدالله (borak)، فت ۴۰ هق، یکی از خوارج. اولین کس بود که در لشکر علی ابن ابی طالب بر خلاف حکمیت خروج کرد، و شعار معروف لا حکم الا الله را اظهار نمود. برک یکی از سه نفر خارجی بود، که با یکدیگر همدست شدند، و اتفاق کردند که در یک روز علی و معاویه و عمرو ابن عاص را بکشند. برک قتل معاویه را بر عهده گرفت، اما کاری از پیش نبرد، و پس از سوء قصد بی‌نتیجه‌ای گرفتار و کشته شد.

برک[3]**، رابرت اوهارا** (rābərt ohārā bërk)، ۱۸۲۰-۶۱، پویندهٔ ایرلندی استرالیا. استرالیا را از ج به ل پویید. هنگام مراجعت از گرسنگی جان سپرد.

برکال (barkāl)، دهستان (جه ح ۳٬۸۴۰؟)، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. کنار رود کال شور واقست، و از آن نام گرفته. مرکزش، سعدالدین (جه ۱٬۲۷۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۲ کیلومتری ج‌ش بردسکن قرار دارد.

برکلی[4] (bërkli)، شهر (جه ۱۱۳٬۸۰۵)، غ ایالت کالیفرنیا، کشمت، بر ساحل شرقی خلیج سان فرانسیسکو. از مراکز علمی و فرهنگی است. دانشگاه کالیفرنیا در اینجاست. عنصر برکلیوم ازین شهر نام گرفته است.

برکلیوم[5] (berkeliom)، عنصر شیمیائی رادیو-آکتیو (علامت شیمیائی: Bk؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از شهر برکلی (محل دانشگاه کالیفرنیا) که در آنجا کشف شد نام گرفته است.

برکمستد[6] (bërkəmsted) یا **برکمستد بزرگ**، شهر (جه ۱۰٬۷۷۷)، هرتفردشر، انگلستان؛ دارای قلعه‌ای از قرن ۱۱م که به بسیاری اشخاص تاریخی وابسته است.

برکن، ولایت، ویلز: ← برکناکشر.

برکناک[7] (breknāk)، شهر (جه ۶٬۴۶۶)، مرکز ولایت برکناکشر، ویلز. کلیسای جامعی از قرن ۱۱م دارد.

برکناکشر[8] (breknākšər) یا **برکن**[9] (brekən)، ولایت (۱٬۸۹۸ کمم؛ جه ۵۶٬۴۸۴)، ج ویلز؛ مرکزش برکناک. ناحیه‌ایست کوهستانی. شغل عمدهٔ اهالی پرورش گوسفند و تهیهٔ لبنیات است، ولی زغال و آهن نیز استخراج میشود.

برکنهد[10] (bërkənhed)، شهر (جه ۱۴۲٬۳۹۲)، چشر، انگلستان، بندری مقابل لیورپول بر مصب رود مرزی. دارای آسیابهای غله، مصنوعات فولادی، و کارگاههای کشتی‌سازی است. در ۱۹۴۱ شدیداً بمباران شد.

برکوخبا[11]**، شمعون** (bar.koxbā) [عبری، = فرزند ستارگان]، فت ۱۳۵ بم، رهبر یهودی انقلاب (۱۳۱-۱۳۵) علیه دولت روم. خود را مسیح خواند. شورش او با شکست خونینی خاتمه یافت.

برکهٔ مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

برکیارق (barkiāroq) [رکن‌الدین ابوالمظفر برکیارق]، فت ۴۹۸ هق، از پادشاهان مشهور سلسلهٔ سلاجقه و چهارمین پادشاه (۴۸۶-۴۹۸ هق) آن سلسله؛ پسر ارشد ملکشاه سلجوقی. وی، بنا بر مشهور، در سنهٔ ۴۷۱، و مطابق قول ابن خلکان، در سنهٔ ۴۷۴ بدنیا آمد، و ظاهراً قول نخست اصح است. در هنگام وفات (۴۸۵ هق) ملکشاه، وی ۱۳ سال داشت، و در اصفهان بود. ترکان خاتون، زوجهٔ ملکشاه، که محمود ابن ملکشاه، پسر چهارسالهٔ خود، را میخواست به سلطنت بردارد، بفرمود تا برکیارق را بزندان افکندند. اما نظامیه، یعنی غلامان خاصهٔ نظام‌الملک طوسی، که در اصفهان قدرتی داشتند، علی رغم تاج‌الملک شیرازی، که رقیب و محرک قتل نظام‌الملک بود، و با ترکان خاتون همدست بود، بشوریدند، و برکیارق را از اصفهان بیرون برده در ری بسلطنت برداشتند. ترکان خاتون و تاج‌الملک بدفع نظامیه و برکیارق لشکر کشیدند، و در جنگی که، در اواخر ذی الحجهٔ سنهٔ ۴۸۵، در نزدیکی بروجرد روی داد، برکیارق ظفر یافت، و اصفهان را پس از مدتی محاصره گرفت، و در آنجا بسلطنت نشست (۴۸۶ هق)، و عزالملک حسین، پسر خواجه نظام‌الملک، را به وزارت گزید. اما بزودی عمش، تتش ابن الب ارسلان، مدعی او شد، و برکیارق از او شکست خورده (شوال ۴۸۷) به اصفهان گریخت، و آنجا مخالفانش در صدد برآمدند او را کور کنند. اما وفات ترکان خاتون و پسرش محمود ابن ملکشاه او را از آن بلیه نجات داد. چندی بعد بکومک وزیر خود مؤیدالملک، پسر دیگر خواجه نظام الملک، در نزدیک ری، تتش را مغلوب و مقتول نمود (صفر ۴۸۸). اما چندی بعد، مؤیدالملک را معزول کرد، و وزارت خویش به فخرالملک ابن خواجه نظام‌الملک، پسر دیگر خواجه نظام‌الملک، داد، و مؤیدالملک از او رنجیده به گنجه نزد برادرش محمد ابن ملکشاه رفت، و او را بر خلاف برادر بیاغالید. محمد ابن ملکشاه بدعوی ملک برخاست، و در طی سه سال، پنج بار بین دو برادر جنگ روی داد (رجب ۴۹۳، جمادی الاخری ۴۹۳، صفر ۴۹۵، جمادی الاولی ۴۹۵، جمادی الاخری ۴۹۶)، و عاقبت بین آنها صلح افتاد، و مقرر شد گیلان و آذربایجان و اران و ارمنستان و موصل و شام از آن محمد باشد، و عراق و اصفهان و جبل تحت فرمان برکیارق شود. و بدینگونه، در عهد سلطنت برکیارق وحدت دولت سلجوقی، که در عهد ملکشاه بنهایت وسعت و قدرت رسیده بود، بتجزیه گرائید. برکیارق در جوانی به بیماری سل مبتلی گشت، و هنگام عزیمت بنداد، بیماریش شدت یافت. ناچار چهل روز در بروجرد اقامت گزید، و همانجا در ربیع الاول یا ربیع الآخر سنهٔ ۴۹۸ هق وفات یافت. بعد از او پسر چهارساله‌اش ملکشاه ابن برکیارق عنوان سلطنت یافت، اما سلطان محمد ابن ملکشاه او را برکنار نمود.

برگ[12] (berg)، دوکنشین سابق (پیش از ۱۳۸۵ کُنت‌نشین بود)، لغ آلمان؛ شهر عمده‌اش دوسلدورف. در ۱۳۴۸-۱۵۲۴ زیر فرمان کنتهای یولیش، در ۱۵۲۴-۱۶۰۹ در تصرف دوکهای کلیوز، و در ۱۶۶۶-۱۸۰۶ جزء قلمرو سلسلهٔ ویتلسباخ بود. ناپلئون I آن را، بخاطر ژ. مورا، مهین‌دوک‌نشین کرد (۱۸۰۶). در ۱۸۱۵ به پروس منتقل شد.

برگ، یکی از عمده‌ترین اعضای رویشی گیاهان، که عموماً دارای یک قسمت پهن سبز، یک قسمت باریک بنام دمبرگ (dom.barg)، و یک قسمت نیمه‌استوانه‌ای باسم نیام (niām) است. رنگ سبز آن بسبب رنگیزه‌ای موسوم به **کلوروفیل** است که موجب عمل **فوتوسنتز** میشود، و ئیدراتهای کربون (قند و نشاسته) میسازد. باین جهت، برگ مایهٔ اصلی زندگی حیوانی است. رنگ زرد پائیزهٔ برگ بسبب کمی درجهٔ حرارت و عوامل دیگری است که کلوروفیل را از بین میبرند، و رنگیزه‌های دیگری را آشکار میسازند. ترکیب این رنگیزه‌ها در برگهای رنگین و ابلق وجود دارد؛ اگر رنگیزه‌های برگ بعلل طبیعی یا مصنوعی از میان برود برگ سفید میشود. برگهای بعضی سبزیها را بواسطهٔ پوشانیدن میتوان سفید کرد (چه باین ترتیب مادهٔ سبز ساخته نمیشود).

برگ، آلبان[12] (ālbān berg)، ۱۸۸۵-۱۹۳۶، آهنگساز اتریشی. شاگرد آ. شونبرگ و از پیروان او بود. اگرچه روش او مواجه با مخالفتهای شدید گردید، اپرای وُتسک (۱۹۲۵) وی سخت مقبول افتاد. از آثار دیگرش سویت لیریک (۱۹۲۶) برای کوارتت زهی، یک کنسرتو (۱۹۳۶) برای ویولن، و اپرای ناتمام لولو است.

برگ[13]**، سر ویلیام لارنس** (sər wilyām lārəns brag*)، ۱۸۹۰-، فیزیکدان انگلیسی، پسر سر و. ه. برگ؛ مت آدلائید (استرالیا). در ۱۹۳۸ استاد فیزیک تجربی در دانشگاه کیمبریج شد. در ۱۹۱۵ او و پدرش مشترکاً جایزهٔ نوبل را در فیزیک بردند. وی بالاخص بواسطهٔ تحقیقاتش در ساختمان بلورها و ساختمان اتمی ممتاز است.

برگ[13]**، سر ویلیام هنری** (sər wilyām henri brag*)، ۱۸۶۲-۱۹۴۲، فیزیکدان انگلیسی. او و پسرش سر و. ل. برگ طیف‌سنجی اختراع و به وسیلهٔ آن در ساختمان بلورها و ساختمان اتمی تحقیقات مهمی کردند، که در نتیجهٔ آن مشترکاً جایزهٔ نوبل ۱۹۱۵ را در فیزیک بردند.

---

(۱)electrify; electrize (۲)Burke (۳)Burke (۴)Berkeley (۵)berkelium (۶)Berkham(p)stead (۷)Brecknock (۸)Brecknockshire (۹)Brecon (۱۰)Birkenhead (۱۱)Bar Kokba (Cochba) (۱۲)Berg (۱۳)Bragg

برگ، هنری[1] (henri bërg)، ۱۸۱۱–۸۸، بشر-دوست امریکائی. در سال ۱۸۶۶ "انجمن جلوگیری از بیرحمی به حیوانات" را در امریکا تأسیس کرد. به ا. ت. گری در تشکیل "انجمن جلوگیری از ظلم نسبت به اطفال" (۱۸۷۵) کومک کرد.

برگ، هیوبرت د: ← هیوبرت د برگ.

برگامو[2] (bergāmo)، شهر (جـه ۹۵۶۵۱)، لومباردی، ل ایتالیا. صنایع نساجی دارد. در ۱۴۲۷–۱۷۹۷ زیر حکومت ونیز بود. از آثار جالبش کلیسای جامع به سبک رومانسک و نمازخانه‌ی دوره‌ی رنسانس (کار کولئونی) است. مولد دونیدزتی.

برگاموت (bergāmot؛ فنسـ)، (*Citrus bergamia*)، نارنجی که میوه‌ی آن دراز و بشکل گلابی و پوستش دارای روغن عطری است. در ساختن ادکلنی بکار میرود.

برگ بو (barge bu) یا **رند** (rand) یا **غار**، (*Laurus nobilis*)، درخت پیوسته‌سبزی مخصوص نواحی مدیترانه، که آنرا آس بری (āse barri) نیز میگویند. قدما آنرا نشانه‌ی قهرمانی و لیاقت میدانستند. برگهای آن برای معطر ساختن غذا، آشها، و ترشیها بکار میرود. سته‌ی آن بسیار کوچک و کروی است، و حب الغار (habbo 'l-qār) نامیده میشود.

برگردان: ← ترجیع.

برگریز (barg.riz)، در گیاهشناسی، گیاهانی که در زمستان برگهای آنها میریزد و دوباره در بهار پدید میآید.

برگزینندگان[3] یا **الکتورها** (elektor.hā؛ از لتیـ)، در تاریخ امپراطوری مقدس روم، امرائی که حق انتخاب پادشاهان آلمان، یا بعبارت دقیقتر، "پادشاه رومیان" را داشتند. تا دوره‌ی سلطنت (۱۴۹۳–۱۵۱۹) ماکسیمیلیان I، پادشاه منتخب، قبل از اینکه عنوان امپراطور بگیرد، بدست پاپ تاجگذاری میشد. عملا فقط از انتخاب (۱۱۲۵) لوتار II تا انتخاب (۱۴۳۸) آلبرشت II انتخاب صورت واقعی داشت؛ بعدها، برگزینندگان شاهان را فقط از خاندان هاپسبورگ انتخاب میکردند. در قرن ۱۳م، عده‌ی برگزینندگان به ۷ محدود شد، ولی اینکه چه کسانی از برگزینندگان باشند مورد اختلاف بود. نظر به اختلافاتی که مکرراً در باب منتخبین روی داده بود، امپراطور شارل IV در ۱۳۵۶ منشوری معروف به منشور زرین (بمناسبت مُهر زرین آن) صادر نمود که آیین و تشریفات انتخابات و تاجگذاری را معین میکرد. حق برگزینندگی به ۷ تن از امرا_اسقفهای اعظم ماینتس، تریر، و کولونی؛ شاه بوهم؛ کنتِ کاخنشین راین؛ دوکِ ساکس؛ و مارکگراف براندنبورگ_اعطا شد. شاهان در قدیم در آخن و از ۱۵۶۲ در فرانکفورت (فرانکفورت-آم-ماین) برگزیده میشدند. در ۱۶۲۳، امپراطور فردیناند II، بعنوان تنبیه فردریک پادشاه زمستانی، رأی کُنتِ کاخنشین را به دوکِ باواریا منتقل نمود، ولی در صلح وستفالی (۱۶۴۸)، رأی هشتمی برای کنت کاخنشین مقرر شد. در ۱۶۹۲، رأی نهمی برای هانوور مقرر شد، که رسماً در ۱۷۰۸ شناخته شد، و بدین ترتیب، شاهان انگلستان برگزیننده شدند (۱۷۱۴). منصب برگزینندگی با برافتادن امپراطوری مقدس روم در ۱۸۰۶ منسوخ شد، ولی لاندگرافهای هسن-کاسل تا ۱۸۶۶ عنوان برگزیننده بخود میدادند.

برگسون[4]**، هانری** (hānri bergsoN)، ۱۸۵۹–۱۹۴۱، فیلسوف فرانسوی؛ مت پاریس. پدر و مادرش یهودی انگلیسی بودند، و خودش به تابعیت فرانسه درآمد. مدتی در دبیرستانها و سپس در دانشسرای عالی پاریس و کولژ دو فرانس فلسفه تدریس کرد. در ۱۹۱۸ بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب گردید. از آن زمان تدریس را رها کرد، و به سیاست و امور بین‌المللی پرداخت. در ۱۹۲۸ جایزه‌ی ادبی نوبل سال ۱۹۲۷ باو اعطا گردید. پس از سقوط دولت فرانسه در جچ II، که حکومت پتن مقرراتی بر ضد یهودیان وضع کرد، برگسون را، بمناسبت مقام ارجمندش و خدمات عمده‌ای که به فکر اروپائی کرده بود، ازین مقررات معاف نمود، ولی وی بعنوان همدردی با همنژادان خود این معافیت را نپذیرفت.

برگسون از بزرگترین فلاسفه‌ی این زمان است. وی با افکار شایع و تحقیقی عصر خود_که گوئی حقیقت را چون ساختمانی منطقی و هندسی می‌پنداشت_بمخالفت برخاست. سِرّ نفوذ فکری او جنبه‌ی ابتکاری حملات وی به فلسفه‌ی مادی و ماشینی است. برگسون معتقد است که حقیقت ساختمان ثابتی ندارد، و ذاتاً متغیر است، و عقل از شناخت آن عاجز میباشد، و مدعی است که اگر چه علم قواعد کلی مفیدی در باب ماهیت عالم طبیعی بدست میدهد، شناخت مطلق ماهیت زمان حقیقی، تغییر، خلقت، و آزادی انسانی بوسیله‌ی فلسفه‌ای مبتنی بر "معلومات بیواسطه‌ی خود-آگاهی"، یعنی بر آنچه نفس بآنها علم حضوری دارد ممکن است. بعقیده‌ی او، فلسفه علم به کنه اشیاء و ادراک حقایق است، و ادراک حقیقی از راه استدلال و احتجاج حاصل نمیشود، بلکه از طریق "درون‌بینی" دست میدهد. بین زمان فیزیکی و مدت حقیقی یا استمرار تفاوت فاحش قائل است؛ زمان فیزیکی (که مثلا با ساعت اندازه‌گیری می‌شود) کمیت و ساخته‌ی عقل است، و حقیقت زمان نیست؛ حقیقت زمان "استمرار" است که جریان دائمی حالاتِ نفسِ خودآگاه است، و از راه "درون-بینی" درک میشود. "استمرار" هسته‌ی مرکزی فلسفه‌ی برگسون است. برگسون جهان مادی را بی‌حقیقت نمیداند، اما، در مقابل فلاسفه‌ی مادی و ماشینی، دوگانگی ماده و "نیروی حیاتی" را تأکید میکند. نیروی حیاتی اصل و حقیقت وجود است، و آن غیر مادی است، و خلاقیت دارد؛ در ماده عمل میکند، و از این راه انواع و اجناس موجودات پدید میآیند.

در آثار برگسون افکار عمیق وی با قدرت بیانش درهم آمیخته است. اولین اثر او کتاب معلومات بیواسطه‌ی خودآگاهی (۱۸۸۹) است که رساله‌ی دکتری وی بود، و اساس فلسفه‌ی اوست. آثار دیگرش عبارتند از ماده و حافظه (۱۸۹۶)، خنده (۱۹۰۰)، تطور خلاق (۱۹۰۷)، استمرار و مقارنه (۱۹۲۲)، دو منبع اخلاق و دین (۱۹۳۲)، و غیره.

برگشلو (bargešlu)، دهستان (جـه ۱۲۶۲۵؟)، ش بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۵۹ (؟) آبادی. رود برگشلو قسمتی از اراضی آنرا مشروب میکند. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، و انگور است. مرکزش، امامزاده (جـه ۳۱۹ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۱٫۵ کیلومتری جش رضائیه است. بندر گلمانخانه جزء این دهستان میباشد.

برگمان[5]**، ارنست فون** (ernst fon bergmān)، ۱۸۳۶–۱۹۰۷، جراح آلمانی، واضع (۱۸۸۶) طریقه‌ی ضد عفونی کردن اسبابها و البسه با بخار.

برگمان[6]**، اینگرید** (ingrid bergmān)، ۱۹۱۷–، بانوی هنرپیشه‌ی سوئدی؛ تبعه‌ی امریکا. کار خود را با بازی در فیلمهای سوئدی شروع کرد، و بجهت بازی در فیلمهای کازابلانکا، ناقوس برای که مینوازد (از روی رمانی از ارنست همینگوی بهمین نام؛ عنوان فارسی فیلم و رمان زنگها برای که بصدا درمیآید)، ژاندارک، و استرومبولی شهره گشت.

برگمان[6]**، اینگمار** (ingmār bergmān)، ۱۹۱۸–، سناریونویس سوئدی و کارگردان بزرگ سینما و تئاتر، برنده‌ی چند جایزه‌ی سینمائی. در کارهای خود با بینش فلسفی عمیق به موضوعهائی از قبیل مرگ و زندگی، جستجوی حقیقت، بیگناهی و گناهکاری، و عشق میپردازد. از فیلمهای معروفش بحران (۱۹۴۵) و مهر هفتم (۱۹۵۶) است.

برگمان[6]**، توربرن اولف** (torbern ulof berg-mān)، سوئدی بریمان (berymān)، ۱۷۳۵–۸۴، دانشمند سوئدی در فیزیک، شیمی، و طبیعیات. نظریه‌ی میل ترکیبی شیمیائی را بسط داد. تجزیه‌ی شیمیائی و طبقه‌بندی سنگها (علوم طبیعی) را اصلاح کرد. در بلورشناسی نیز مطالعاتی بعمل آورد.

برگ مخملی (barg-maxmali)، گیاه بلند یکساله از نوع ابوطیلون (*Abutilon*) که آنرا پنیرک هندی نیز مینامند. برگهایش مخملی و گلهایش زرد است. در آسیا بحالت خودرو دیده میشود، و آنرا برای رشته‌هایش، موسوم به ژوت چینی (-jut؛ از فنسـ)، میکارند.

برگن[7] (bergen)، شهر و دریابندر (جـه ۱۱۰‌۴۲۴)، جغ نروژ، بر دو شاخابه از دریای شمال. مهمترین مرکز کشتیرانی و دومین شهر بزرگ نروژ است. در ح ۱۰۷۰ تأسیس شد؛ در قرون وسطی شهر عمده و مقر سلطنتی و اسقف‌نشین و مرکز فرهنگی نروژ بود. ← اتحادیه‌ی هانسائی در ح ۱۳۵۰ یکی از چهار مرکز بزرگ خارجی خود را در آن تأسیس کرد، و تا ۱۵۶۰ بر این شهر تسلط داشت. تأسیسات دریائی که آلمان در آن برپا کرده بود در جچ II سخت بمباران شد. از بناهای قدیمی آن (غالباً تعمیر و تجدید شده) تالار هاکون (کاخی از قرن ۱۲م)، کلیسای جامع (قرن ۱۳م)، و برج روزنکرانتس (قرن ۱۶م) است. دانشگاه دارد. تئاتر آن در قرن ۱۹م، بواسطه‌ی مساعی ایبسن و بیورنسون اهمیت بین‌المللی پیدا کرد. فستیوال سالیانه‌ی بین‌المللی موسیقی دارد.

---

(۱)Bergh (۲)Bergamo (۳)electors (۴)Bergson (۵)Bergmann (۶)Bergman (۷)Bergen

برگن اوپ زوم[1] (bergen op zŏm)، بخش (جم ۳۴٬۴۴۸) و شهر، ایالت نورد برابانت، جغ هلند؛ بندری از دریای شمال بر سکلت شرقی. سابقاً بسیار مستحکم بود، و در جنگهای قرون ۱۶م–۱۸م اغلب در محاصره بود.

برگ نو (barge nŏ)، بوته یا درختچه‌ی برگریز یا پیوسته‌سبز بو قدیم از نوع لیگوستروم (*Ligustrum*) که برای پرچین باغها کاشته میشود. برگ نو کالیفرنیا (*L. ovalifolium*) و برگ نو معمولی (*L. vulgare*) یا مندارچه (mandārce) بیشتر معمول است.

برگوین[2]، **جان** (jān bërgoyn)، ۱۷۲۲–۹۲، ژنرال بریتانیائی در انقلاب امریکا. در پیکار سرتوگا تسلیم شد (اکتبر ۱۷۷۷).

برگه: ← زردآلو.

برگیوس[3]، **فریدریش** (fridriš bergius)، ۱۸۸۴–۱۹۴۹، شیمیدان آلمانی. زغال سنگ را به سوخت مایع و چوب را به قند تبدیل کرد. سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۱ را برد.

برلن، آلمان؛ ← برلین.

برلی[4]، اولین **بارون** (bāron bërli*)، لقب **ویلیام سسیل** (wilyām sesil)، ۱۵۲۰–۹۸، سیاستمدار انگلیسی، عمده‌ترین رایزنان ملکه‌ی الیزابت. مدت ۴۰ سال به ملکه خدمت کرد. مسئول قتل ماری استوارت و تحکیم مذهب پروتستان بود. سیاست او باعث توسعه‌ی صنعت و تجارت گردید.

برلیشینگن[5]، **گوتس فون** (gëts fon berlišin-gen)، ح ۱۴۸۰–۱۵۶۲، شهسوار و حادثه‌جوی آلمانی. در جنگ دهقانان رهبر روستائیان شورشی بود. گوته، در نمایشنامه‌ی گوتس فون برلیشینگن (۱۷۷۳)، از سرگذشت او الهام گرفته است.

برلین، اونتاریو، کانادا، ← **کیچنر**.

برلین[6] (berlin) یا **برلن** (berlan)، شهر (جم ح ۳٬۴۴۵٬۰۰۰)، پایتخت سابق آلمان و پروس، ل آلمان، در براندنبورگ (ولی از جنبه‌ی اداری مجزا از براندنبورگ)، بر رودهای شپره و هافل. منطقه‌ی برلن ۸۹۰ کمه مساحت دارد، و مشتمل بر جنگلهای وسیع و دریاچه‌ها است. تا پیش از ویرانی آن در جج II، دومین شهر بزرگ اروپا و مرکز سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آلمان بود. هنوز هم از بنادر درونبومی مهم و از مراکز عمده‌ی ارتباطی است، دارای ۶ ایستگاه راه آهن و چند فرودگاه، مخصوصاً تمپلهوف (tempel-hof)، میباشد. صنایع نساجی، شیمیائی، و ماشین‌سازی دارد.

تاریخ. برلین نسبت به شهرهای عمده‌ی اروپا شهری جوان است، و اول بار اسم آن در مآخذ سال ۱۲۳۵ میآید. در آن زمان برلین دهکده‌ی کوچکی در ج رود شپره بود، و در شمال شپره دهکده‌ی کولن (këln) قرار داشت، و این دو دهکده در ۱۳۰۷ بهم پیوستند، و سپس به اتحادیه‌ی هانسائی ملحق شدند، و از شهرهای عمده‌ی این اتحادیه گردیدند. شهر برلین که از ترکیب این دو دهکده پیدایش یافت در اواخر قرن ۱۵م مقر برگزینندگان براندنبورگ و از ۱۷۰۱ ببعد پایتخت پروس شد. در ۱۸۷۱ پایتخت آلمان گردید، و بسط و ترقی عظیم یافت. برلین را سپاهیان روس و اتریش در ۱۷۶۰، فرانسویان در ۱۸۰۵، و متفقین جج II در ۱۹۴۵ اشغال کردند. در جج II بکرات بمباران هوائی شد، ولی ویرانی عمده‌ی شهر نتیجه‌ی حملات توپخانه‌ی مارشال ژوکوف بود، که از حیث شدت سابقه نداشت، و منجر بتصرف شهر بدست وی گردید (۲۸ آوریل ۱۹۴۵).

در ← کنفرانس پوتسدام (۱۹۴۵)، برلین به چهار منطقه‌ی اشغالی (شوروی، کشمت، انگلستان، و فرانسه) تقسیم گردید. منطقه‌ی شوروی مشتمل بر برلین شرقی و برلین مرکزی، منطقه‌ی کشمت و انگلستان شامل بخشهای جنوبی و جنوب غربی و غربی، و منطقه‌ی فرانسه مشتمل بر قسمت شمال غربی بود. حکومت نظامی مشترک متفقین، یا کوماندانورا (komāndātura)، تشکیل شد، شورای نظارت متفقین بر آلمان نیز در برلین جایگزین گردید. در نتیجه‌ی تصادم سیاسی روزافزون بین دولت شوروی و متفقین غربی، کارهای حکومت نظامی مشترک فلج شد، و در ۱۵ ژوئن ۱۹۴۸ مقامات شوروی از حکومت نظامی مشترک کناره‌گیری کردند، و برلین به دو قسمت مجزا تقسیم شد: یکی برلین غربی (۴۸۷ کمه؛ جم ح ۲٬۲۲۸٬۰۰۰)، یعنی مجموعه‌ی مناطق اشغالی کشمت و انگلستان و فرانسه، که در ۱۹۴۹ از کشورهای عضو جمهوری فدرال آلمان غربی گردید؛ و دیگری "منطقه‌ی شوروی" (جم ح ۱٬۱۲۳٬۰۰۰) که در ۱۹۴۹ پایتخت جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی شد.

مهمترین وقایع برلین پس از جنگ محاصره‌ی این شهر از طرف دولت شوروی در سال ۱۹۴۸ است. در ژوئن ۱۹۴۸، دولت شوروی، بسبب ورود پول آلمان غربی به برلین، این شهر را، که در داخل جمهوری دموکراتیک آلمان واقع بود، محاصره کرد، و کلیه راههای ارتباط بین برلین و آلمان غربی را بربست، و این وضع ۱۱ ماه تا ماه مه‌ی ۱۹۴۹ ادامه داشت، و در این مدت متفقین غربی از طریق هوا آذوقه و سایر مایحتاج اساسی را به برلین غربی رسانیدند. اگرچه روسها محاصره را برداشتند، هر چند یکبار حوادثی روی میدهد. کوشش دولت شوروی برای پایان دادن به حالت اشغالی برلین و برای وادار کردن دولتهای غربی به تخلیه‌ی برلین منجر به مذاکرات سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ بین دولتهای بزرگ گردید، ولی تا این تاریخ (نوامبر ۱۹۶۱، مطابق آذر ۱۳۴۰) توافقی حاصل نشده است.

برلین، فرمان[7]، فرمانی که در ۲۱ نوامبر ۱۸۰۶ از طرف ناپلئون I، در پاسخ محاصره‌ی بندرهای تجارتی بدست انگلیسها، صادر شد. در این فرمان جزیره‌های بریتانیا زیر محاصره‌ی دریائی اعلام شد.

برلین، کنگره‌ی[8]، کنگره‌ای که، در سال ۱۸۷۸، امضا کنندگان معاهده‌ی پاریس (۱۸۵۶) برای تجدید نظر در ← پیمان سان ستفانو (که روسیه به عثمانی تحمیل کرده بود) تشکیل دادند. بیسمارک، با نقش "دلال درستکار"، رئیس این کنگره بود. دیگر از اعضای برجسته‌ی آن دیزریلی، آ. م. گارچاکوف، و آندراسی بودند. از تصمیمهای عمده‌ی کنگره میتوان اینها را نام برد: برسمیت شناختن استقلال صربستان، مونتنگرو، و رومانی؛ تقسیم بلغارستان به سه بخش؛ اشغال بوسنی و هرزگوین تحت اداره‌ی اتریش-هنگری؛ تجدید نظر در مرز یونان و عثمانی.

برلینر[9]، **امیل** (emil bërlinər)، ۱۸۵۱–۱۹۲۹، مخترع امریکائی. در تکمیل تلفن، صفحه‌ی گرامافون، و هلیکوپتر کوشید. در هانوور متولد شد، و در ۱۸۷۰ به کشمت رفت.

برلینگتن[10] (bërlingtən)، نام چند شهر در کشمت. از آن جمله است شهری (جم ۳۵٬۶۱۳) در جش ایالت آیوا، واقع بر چهار تپه‌ی مشرف بر میسی‌سیپی؛ و شهری (جم ۳۳٬۱۵۵) در لغ ایالت ورمانت، مشرف بر دریاچه‌ی شامپلن، که بزرگترین شهر ایالت است.

برلینگیم، انسن: ← برلینگیم، پیمان.

برلینگیم[11]، **پیمان** (bërlingeym)، نام پیمان مودتی بین چین و کشمت که در سال ۱۸۶۸ بتوسط سیاستمدار امریکائی، **انسن برلینگیم** (ansən) (۱۸۲۰–۷۰)، منعقد گردید. یکی از مواد پیمان مشوق مهاجرت چینیها به کشمت بود، و منجر به طرد چینیها گردید.

برلیوز[12]، **لوئی اکتور** (lui ektor berlioz)، ۱۸۰۳–۶۹، آهنگساز رمانتیک فرانسوی که افکار و ابتکارات او برای رنگ‌آمیزی ارکستر بسیاری از آهنگسازان بعد از وی را تحت تأثیر قرار داد. اولین اثر عمده‌ی او سمفونی فانتاستیک (۱۸۳۰) بود. در ده سال بعد سمفونیهای هارولد در ایتالیا و رومئو و ژولیت را نوشت. از آثار بزرگ درامی وی عذاب فاوست و مردم تروا است.

برمانیدس: ← پارمنیدس.

برمایون (bermāyun) یا **برمایه** (bermāye)، نام گاوی که گویند فریدون را در کودکی شیر داد.

برمایه: ← برمایون.

برم‌دلک (barme.delak)، بیشه‌زار و چشمه‌سار مصفائی بمسافت ح ۱۲ کیلومتری ش شیراز که از قصر ابونصر بآنجا میروند. در آنجا سه مجلس نقوش برجسته‌ی بسیار آسیب‌دیده از عهد ساسانی بر پیشامدگی کوه احداث شده است. احتمالا مجلس جانب راست نقش شاپور I و مجلس وسطی نقش بهرام V میباشد.

برمرهافن[13] (bremerhāfen)، شهر (جم ۱۳۱٬۸۸۷)، برمن، ل آلمان؛ بندر دریای شمال بر مصب رود وزر. در ۱۸۲۷ به عنوان بندر کشتیهای تراالطلسی تأسیس شد.

برمک: ← برامکه؛ نوبهار، معبد.

برمکیان: ← برامکه.

برمن[14] (bremen)، کشور (۴۰۰ کمه؛ جم ۶۴۴٬۱۰۰)، ل آلمان، کنار دریای شمال در حدود مصب رود وزر. تاریخ آن همان تاریخ کرسی آن، شهر **برمن** (جم ۵۱۲٬۱۸۷)، است، که دومین بندر بزرگ آلمان و یکی از مراکز صنعتی و تجارتی آنست. در ۷۸۸ اسقف‌نشین و در ۸۴۷ اسقف‌اعظم‌نشین گردید، و در قرون وسطی مرکز فعالیتهای تبلیغی مسیحیت در اروپای شمالی بود، ولی بتدریج

---

(۱)Bergen op Zoom (۲)Burgoyne (۳)Bergius (۴)Burghley (۵)Berlichingen (۶)Berlin (۷)Berlin Decree (۸)Congress of Berlin (۹)Berliner (۱۰)Burlington (۱۱)Burlingame (۱۲)Berlioz (۱۳)Bremerhaven (۱۴)Bremen

که بر رونقش افزود، دست اسقفهای اعظم از کار خود شهر کوتاه گردید. در ۱۳۵۸ وارد ← اتحادیه‌ی هانسائی شد؛ اصلاح دینی را پذیرفت؛ در ۱۶۴۶ از شهرهای آزاد امپراطوری گردید. در ۱۸۱۰–۱۳ جزء امپراطوری فرانسه بود. تأسیس (۱۸۲۷) برمرهافن بر رونق تجارتیش افزود. در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان، در ۱۹۱۹ به جمهوری وایمار، و در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان غربی پیوست. در جج II، از بمبارانهای هوائی سخت آسیب دید. در ۱۹۴۵ جزء منطقه‌ی اشغالی کشمة شد. از ابنیه‌ی آن که بجا مانده تالار شهرداری بسبک گوتیک و دارای مجسمه‌ی رولاند (در ۱۴۰۴ بعنوان نماد آزادی شهر برپا شد) و کلیسای جامع سانکت پتری (آغاز بنایش ۱۰۴۳) است.

برمودا[1] (bermudā)، مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا، بمساحت ۵۴ کمه و دارای ۳۷٬۴۰۳ نفر جمعیت، مشتمل بر ح ۳۰۰ جزیره‌ی مرجانی (ح ۲۰ از آنها مسکون)، ج‌ش ایالت کارولینای شمالی. کرسی آن، همیلتن (hamiltən) (جه ح ۲٬۸۱۶)، بندر عمده‌ی مستعمره است. جزایر بتوسط اسپانیائیها کشف شد (۱۵۱۵)، ولی تا ۱۶۰۹ غیر مسکون بود.

برمه[2]**، اتحادیه‌ی** (berme)، فنـ بیرمانی (birmāni)، جمهوری (۶۷۸٬۰۳۰ کمه؛ جه ـ۱۹٬۲۴۲٬۰۰۰)، ج‌ش آسیا، در شبه‌جزیره‌ی هندوچین؛ پایتختش رانگون. هند و خلیج بنگال در غ، تبت در ل، و چین و تایلند در ش آن واقعست. جنگلهای وسیع آنرا از هند و کوهستانها و گردنه‌های پهناور آنرا از چین جدا میکنند. از جنبه‌ی جغرافیائی به چند ناحیه تقسیم میشود: (۱) باریکه‌ی ساحلی از شهر اکیاب (akyāb) تا دماغه‌ی ویکتوریا (در انتهای جنوبی برمه)، بطول ح ۲٬۲۵۰ کم، که (۲) کوههای آراکان یوما آنرا از بقیه‌ی کشور جدا میسازد، جز در نزدیکی رانگون که دلتای رود ایراوادی آنرا به دشت برمه مرتبط میکند؛ (۳) دشت برمه از رانگون به جانب ل تا مندله بطول ح ۶۴۰ کم ممتد است؛ (۴) مملکت شان، واقع در ش دشت برمه، که فلاتی پست و بلند است؛ (۵) در ل مندله پهنه‌ی عظیمی بطول ۸۰۰ کم و بعرض ۳۲۰ کم قرار دارد، که مشتمل بر جنگلها، کوهها، و قطعات مزروعی در دره‌های رودخانه‌ها است. در غرب دشت برمه نیز جنگلها و پهنه‌های پست و بلند بی آب و علف قرار دارد که به ناگا و ← تپه‌های چین معروفست. بزرگترین رود برمه ایراوادی و ریزابه‌ی اصلی آن چیندوین (cindwin) است. رود سیتانگ به موازات ایراوادی و رود سالوین در ایالت شان جاریست. بیش از نیمی از برمه جنگلزار است که در قسمتهای مرطوبتر به جنگل انبوه استوائی تبدیل میشود. منابع معدنی سرشار دارد، از جمله نفت، تنگستن، قلع، نقره، سرب، و پنبه‌ی کوهی. صادرات عمده‌اش برنج و چوب تیک و نفت است.

سکنه‌ی آن مشتمل بر دسته‌های مختلف مغولوار—از جمله کارنها، شانها، و مونها—است؛ برمه‌ایها (بمعنی اخص) بیشتر در ناحیه‌ی اطراف مندله سکنی دارند. برمه به برمه‌ی سفلی و برمه‌ی علیا منقسم میشود. برمه‌ی سفلی (نواحی ساحلی) مشتمل است بر بخشهای آراکان، پگو، تناسریم، و ایراوادی. برمه‌ی علیا (قسمت شمالی) مشتمل بر بخشهای مگوی، مندله، و سگایینگ است.

تاریخ. برمه‌ایها (بمعنی اخص) در ۶۳۸ بم از ناحیه‌ی مرز تبت و چین وارد برمه شدند، و در آن زمان مردمی نیم‌وحشی بودند. در ۸۵۰ کشور کوچکی متمرکز در پاگان داشتند، و در قرن ۱۱م آناوراتا (ānăratā) آنانرا تحت حکومت واحد درآورده پاگان را پایتخت خود قرار داد، و همو دین بودائی را که امروز دین غالب برمه است باین سرزمین وارد ساخت. مملکتی که آناوراتا تأسیس کرد کمابیش مطابق برمه‌ی حالیه بود و تا ۱۲۸۷ دوام یافت. در ۱۲۸۷ دولت برمه مغلوب قوبلای قاآن مغول شد، و سلسله‌ی شاهان پاگان منقرض گردید. پس از قوبلای، سرکردگان قبایل مختلف سر برافراشتند، و برمه به کشورهای کوچک تحت فرمانروائی سرکردگان شانها تقسیم شد، و این وضع تا قرن ۱۶م دوام یافت. از ۱۵۳۱ سلسله‌ی پادشاهان تونگو روی کار آمدند، و قریب یک قرن فرمانروائی کردند، ولی از ۱۶۵۰ دگرباره هرج و مرج مستولی شد. در ۱۷۵۲، آلائونگپایا (ālāungpāyā) کشور را متحد ساخت، مونها را که قد علم کرده بودند سرکوبی کرد، و بعداً به هند تاخت و قلمرو خود را وسعت داد. تجارت بین اروپا و برمه که در قرن ۱۶م بتوسط پرتغال آغاز شده بود به آرامی ادامه داشت، ولی سلسله‌ی آلائونگپایا، پس از ۷۵ سال فرمانروائی، با شرکت هند شرقی بریتانیا تصادم یافت، و این امر منجر به جنگهای ۱۸۲۴–۲۶ و ۱۸۵۲ و ۱۸۵۵ بین برمه و بریتانیا شد، و بریتانیا برمه را، با عنوان ایالت، به هند بریتانیا ضمیمه کرد (۱۸۵۵). در ۱۹۳۷ از هند جدا شد، و اداره‌ی امور برمه در لندن دایر گردید. در ۱۹۴۱ ژاپنیها وارد برمه شدند، و آن تا اوایل تابستان ۱۹۴۵ تحت اشغال آنان بود. در ژانویه‌ی ۱۹۴۸ کشور مستقلی گردید.

دین اسلام از اوایل قرن ۱۵م از طریق آراکان وارد برمه شد. مسلمانان آراکان از اولین کسانی بودند که پس از استیلای بریتانیائیها بر برمه بخدمت بریتانیا درآمدند، و بعضی از آنان مناصب و مشاغل عمده در دستگاه دولت و بانکها و در تجارت یافتند. در سالهای بحرانی ۱۹۳۰–۳۹، مسلمانان برمه، بعلت نفوذ ایشان در امور اقتصادی، مورد خشم مردم واقع شدند، و در شورشهای ۱۹۳۸، که مخصوصاً در رانگون و مندله شدت داشت، ۲۰۰ تن از مسلمانان بقتل رسیدند. در ۱۹۴۵ سازمانی سیاسی بنام کنگره‌ی مسلمانان برمه تشکیل یافت. بطور کلی بودائیان و مسلمانان روابط حسنه دارند، و در آراکان بودائیان بعضی آداب مسلمانان (حتی خوردن گوشت گاو) را اخذ کرده‌اند. بر طبق قانونی که در سال ۱۹۵۳ گذشت زنان مسلمان همان حقوق زنان بودائی و از جمله حق طلاق یافتند، و اگرچه این امر در خارج برمه سروصدائی براه انداخت، کنگره‌ی مسلمانان برمه آنرا پذیرفت. عده‌ی مسلمانان برمه در سال ۱۹۳۱ برابر ۵۸۴٬۸۳۹ تن بوده، و اینک اندکی بیشتر از این است.

برمه، جاده‌ی (berme)، شاهراهی بطول ح ۱٬۱۰۰ کم، از لاشیو (در برمه‌ی شرقی) تا کونمینگ (ایالت یونان، چین). ساختمانش در ۱۹۳۷ آغاز شد، و در ۱۹۳۸ پایان یافت. پیش از ۱۹۴۲، که ژاپن برمه را اشغال کرد، تجهیزات جنگی از این راه برای دولت چین حمل میشد. در دسامبر ۱۹۴۲ مهندسین نظامی کشمة به ساختن جاده‌ی لدو (ledo) پرداختند، تا شهر لدو (ایالت آسام، هند) را به میتکینا در برمه و سپس به جاده‌ی برمه مرتبط سازند. در ژانویه‌ی ۱۹۴۵ جاده‌ی لدو به جاده‌ی برمه متصل و بنام جاده‌ی ستیلول (stilwəl) نامیده شد. جاده‌ی برمه دگر بار برای حمل مواد جنگی اهمیت حیاتی یافت. پایان یافتن جنگ از اهمیتش کاست.

برمه‌ای، زبان (berme'i)، از زبانهای هندوچینی. ← زبان، جدول.

برمینگم: ← بیرمنگام.

برن[3] (bern)، ایالت (= کانتون) (۶٬۸۸۴ کمه؛ جه ۸۰۱٬۹۴۳)، سویس؛ پرجمعیت‌ترین ایالات سویس. مرکب از سه منطقه است—آلپهای برنی یا اوبرلاند [آلمانی، = اراضی مرتفع]، که قله‌های بسیار (از جمله یونگفراو) دارد؛ میتلاند (mitlānd) [= اراضی وسطی]، در دامنه‌های شمالی کوههای آلپ؛ و زلاند (zelānd) [= سرزمین دریاچه‌ای] در ل‌غ، که مشتمل بر دریاچه‌ی بیل و ژورای برنی است. در اوبرلاند و میتلاند کشاورزی و لبنیات‌سازی رایج است، و سیاحان از منابع درآمد میباشند؛ در زلاند ساعتسازی معمول است. اغلب مردم پروتستان و (جز در ژورا) آلمانی‌زبانند. قسمت عمده‌ی تاریخ این ایالت همان تاریخ کرسی آن، **برن** (جه ۱۴۶٬۴۹۹)، واقع بر رود آر، است، که از ۱۸۴۸ پایتخت سویس نیز هست. شهر در ۱۱۹۱ تأسیس شد؛ در ۱۲۱۸ از شهرهای آزاد امپراطوری گردید؛ در ۱۳۵۳ به کنفدراسیون (اتحادیه‌ی) سویس پیوست، و پس از چندی عضو رهبر آن شد؛ در ۱۴۱۵ آرگاو و در ۱۵۳۶ وو را گرفت؛ در ۱۵۲۸ اصلاح مذهبی را پذیرفت. تا ۱۷۹۸ با حکومت استبدادی اشرافی اداره میشد، و در این سال نیروهای انقلابی فرانسه شهر را غارت کردند، و دولت برن را از هم پاشیدند. در کنگره‌ی وین (۱۸۱۵)، آرگاو و وو به برن باز نگشت، ولی ژورای برنی (اسقف‌نشین سابق بال) بآن رسید. شهر برن از جنبه‌ی معماری بیشتر جنبه‌ی قرون وسطائی دارد، و دارای کلیسای جامع، خیابانهای دارای پیاده‌روهای بازارمانند عجیب، و سقاخانه‌گونه‌ها است. از بناهای جدید آن عمارت دولت مرکزی، موزه، و دانشگاه (تأسیس ۱۸۳۴) میباشد. اتحادیه‌ی پستی‌جهانی و بعضی دیگر از ادارات بین‌المللی در آنجا است.

برن (baran)، هند: ← بلندشهر.

برن، قرارداد (bern)، ← حق طبع.

برنابا[4]**، قدیس** (qeddis barnābā) یا **برناباس،** نامش **یوسف،** فت ح ۶۱ بم، حواری و از مبلغین مسیحیت و از اصحاب پولس و مرقس (اعمال رسولان ۳۷،۳۶.۴؛ ۲۷.۹؛ ۲۲.۱۱–۴۱.۱۵؛ اول کورنتیان ۶.۹؛ غلاطیان ۱.۲، ۹، ۱۳؛ کولسیان

(۱)Bermuda (۲)Burma (۳)Bern (۴)Barnabas

10.4). رسالهٔ معروف به **انجیل برنابا** را مسیحیان جزء عهدین غیر قانونی میشمارند، و معتقدند که بتوسط یک نفر مسلمان نوشته شده است. این کتاب را حیدر قلی خان معروف به سردار کابلی (۱۲۹۳ هق-؟) در ۱۳۴۱ هق بفارسی ترجمه کرده است (چاپ کرمانشاه، ۱۳۵۰ هق). ظاهراً چند موضع از آن مشتمل بشارت به آمدن پیغمبر اسلام و حقانیت دین اسلام میباشد.

برنادت[1]**، قدیسه** (qeddise bernādet)، ۱۸۴۳-۷۹، قدیسهٔ فرانسوی، که دختری فقیر و بیسواد بود، و مریم در غاری بر او ظاهر گردید، و بهمین سبب شهر لورد از زیارتگاههای کاتولیکها شد.

برنادوت[2]**، کنت فولکه** (kont folke bernā-dot*)، ۱۸۹۵-۱۹۴۸، سیاستمدار سوئدی، برادرزادهٔ گوستاو V پادشاه سوئد. در ۱۹۴۸ میانجی سازمان ملل در فلسطین تعیین شد. بدست یک افراطی یهودی بقتل رسید. رلف جانسن بانچ جایش را گرفت.

برنار (bernār)، اسم فرانسوی؛ ← برنهارد، اسم.

برنار[3] **VII** (bernāre)، فت ۱۴۱۸، کنتِ آرمانیاک، شهربان فرانسه؛ پدرزن شارل د/اورلئان. پس از اسیر شدن شارل در ۱۴۱۵، رهبری دستهٔ آرمانیاک را (که بنام او خوانده میشد) بعهده گرفت. در قتل عام پاریس کشته شد (← آرمانیاکها و بورگینیونها).

برنار[4]**، سارا** (sārā bernār)، ۱۸۴۴-۱۹۲۳، نام مستعار روزین برنار (rozin)، بانوی هنرپیشهٔ فرانسوی. در اجرای نقشهای عمده در کینگ لیر (۱۸۶۷)، روی بلاس (۱۸۶۷)، فدر (۱۸۷۴)، و ارنانی (۱۸۷۷) بسیار ممتاز بود، تا جائی که "سارای خدائی" لقب یافت. در نمایشنامههای ساردو و روستان نیز بازی کرد. در کشورهای اروپا و امریکا سفر کرد، و از ۱۸۹۵ مدیر تماشاخانهٔ سارا برنار گردید. در ۱۹۱۲ دو فیلم صامت ساخت. در ۱۹۱۵ بعلت آسیبی که به وی رسید ناچار یکی از پاهایش را قطع کردند؛ معذلک به کار کردن در روی صحنه ادامه داد، و در جج I حتی به جبههٔ جنگ میرفت، و برای سربازان فرانسوی نمایش میداد.

برنار، سن (saN bernār)؛ ← برنار، قدیس.

برنار[5]**، قدیس** (qeddis bernār) یا **سن برنار** (saN) یا **برنار کلرووئی** (bernāre klervo'i)، ۱۰۹۰؟-۱۱۵۳، کشیش فرانسوی و عالم الاهیات مسیحی. در ۱۱۱۵ در کلروو دیری برای راهبان سیسترسی تأسیس کرد، و باقی عمر را بادارهٔ آن گذرانید، و از قبول مقامات عالی کلیسائی امتناع نمود. با این حال، بسبب پاکی و فکر وسیع و شخصیت نافذ و فصاحت آتشینش، مقتدرترین شخصیت زمان خود گردید. برای برقرار کردن صلح بین فرمانروایان اروپای غربی فعالیت کرد، و در بسیاری از ماجراهای سیاسی دست داشت. در مبارزه برای پاپی اینوکنتیوس II پیروز شد، و مشاور پاپ ائوگنیوس III بود. حملات شدید او منجر به محکومیت آبلار و آرنلد برشائی شد. دومین جنگ صلیبی با خطابهٔ او آغاز گشت. برنار بجهت نیکخواهی و حمایت از ناتوانان (مثلا یهودیان راینلاند) در برابر زورمندان نیز معروف بود. شهرت او مرهون مقالات و مواعظ و رسالات پرمغز و شیوائی است که در الاهیات، عرفان، و جنبههای مختلف زندگی مسیحی نوشته است. از آثار اوست: مدارج فروتنی و سربلندی؛ در عشق به خدا؛ در فیض و اختیار.

برنار[6]**، کلود** (klod bernār)، ۱۸۱۳-۷۸، فیزیولوژیدان معروف فرانسوی، از مؤسسین طب تجربی و صاحب تحقیقات در اعمال هضمی و چگونگی انقباض عروق و عمل سلسلهٔ سمپاتیک. اثر معروفش کتاب مدخل طب تجربی (۱۸۶۵) است، که در تاریخ روش علمی اهمیت فراوان دارد.

برنارد (bërnārd)، اسم انگلیسی؛ ← برنهارد، اسم.

برناردن (bernārdaN)، اسم فرانسوی؛ ← برنهارد، اسم.

برناردن دو سن-پیر[7]**، ژاک هانری** (ĵāk hān-ri bernārdaN dë saN-pier)، ۱۷۳۷-۱۸۱۴، نویسندهٔ فرانسوی. از دوستان ژ. ژ. روسو و سخت تحت تأثیر افکار وی بود. از آثار معروفش داستان مشهور پل و ویرژینی (۱۷۸۸)، کلبهٔ هندی (۱۷۹۱)، و هماهنگی طبیعت (۱۷۹۶) است.

برناردو (bernārdo)، اسم ایتالیائی؛ ← برنهارد، اسم.

برناردوس (bernārdus)، اسم لاتینی؛ ← برنهارد، اسم.

برناردینو (bernārdino)، اسم ایتالیائی؛ ← برنهارد، اسم.

برناردو (bernārdo)، اسم اسپانیولی؛ ← برنهارد، اسم.

برناردو دل کارپیو[8] (bernārdo del kārpio)، قهرمان داستانهای قرون وسطائی اسپانیولی، نظیر رولان در داستانهای فرانسوی.

برنار مانتونی[9]**، قدیس** (qeddis bernāre māN-toni)، معروف به **رسول آلپ** (ālp)، ۹۲۳-۱۰۰۸، کشیش کاتولیک از اهل ساووا. دار الضیافههای گردنههای سن برنار کوههای آلپ را (که ازو نام گرفته) تأسیس کرد، و جامعهای برای کومک به سیاحان آلپ دایر نمود. وی قدیس حامی کوهنوردان است.

برنال (bernāl)، اسم اسپانیولی؛ ← برنهارد، اسم.

برنامه: ← سازمان برنامه.

برنامههای اقتصادی: ← طرح نقشههای اقتصادی.

برنامهٔ احیای اقتصاد اروپا: ← اروپا، برنامهٔ احیای اقتصاد.

برنامهٔ امنیت متقابل[10]. قانون امنیت متقابل در سال ۱۹۵۱ بتصویب کنگرهٔ کشمة رسید. بموجب این قانون، ادارهٔ امنیت متقابل جانشین ادارهٔ همکاری اقتصادی گردید، و هماهنگ ساختن کومکهای فنی، نظامی، و اقتصادی کشمة بکشورهای دیگر بآن واگذار شد. در ۱۹۵۳ عنوان ادارهٔ کومکهای خارجی یافت. در ۱۹۵۵ بعنوان سازمان همکاری بین‌المللی جزء وزارت خارجهٔ کشمة گردید.

برنانوس[11]**، ژرژ** (ĵorĵ bernānos)، ۱۸۸۸-۱۹۴۸، نویسندهٔ فرانسوی. داستانهایش از قبیل زیر آفتاب شیطان (۱۹۲۶) و روزنامهٔ یک کشیش بیلاق (۱۹۳۶) معرف جنبهٔ عرفانی عمیق اوست. با آنکه کاتولیک و طرفدار سلطنت بود، در کتاب گورستانهای عظیم در پرتو ماه (۱۹۳۸) بر علیه شورشیان جنگ داخلی اسپانیا داد سخن داده است.

برنتانو، الیزابت: ← آرنیم، بتینا فون.

برنتانو[12]**، فرانتس** (frānts brentāno)، ۱۸۳۸-۱۹۱۷، روانشناس آلمانی، استاد فلسفه در وین (۱۸۷۴-۱۸۸۰). همش مصروف مستقل ساختن روانشناسی بعنوان علمی مجزی و مبتنی بر نتایج تجربی گردید.

برنتانو[12]**، کلمنس** (klemens brentāno)، ۱۷۷۸-۱۸۴۲، شاعر رمانتیک آلمانی. برادر بتینا فون آرنیم. داستانهائی برای بچهها نوشت. نامش بسبب همکاری او با شوهر خواهرش آخیم فون آرنیم در تألیف مجموعهای از ترانههای عامیانه بنام بوق سحری بچهها (۱۸۰۶-۸) باقی است.

برنتفرد[13] (brantfërd)، شهر (جه ۸۶۹، ۵۱)، ع ایالت اونتاریو، کانادا، بر رود گرند (grand). دارای کارخانههای تهیهٔ وسایل برقی و کشاورزی، ماشین، کاغذ.

برنتفرد اند چیزیک[14] (brentfërd and cizik) [= برنتفرد و چیزیک]، شهر (جه ۳۵۴، ۵۹)، میدلسکس، انگلستان، از حومههای لندن. مصنوعاتش وسایل برقی، مواد داروئی، و لاستیک اتومبیل است.

برنج[15] (berenj)، نام آلیاژهای مختلف مس (۶۰% تا ۹۰%) و روی (۴۰% تا ۱۰%). خواص آن با نسبت دو فلز تغییر میکند. سختی آن متناسب با مقدار روی است. چکشخوار و قابل تورق و قابل مفتول شدن میباشد، و در ریختهگری هم بکار میرود.

برنج، گیاهی یکساله، (*Oryza sativa*)، از تیرهٔ گندمیان، که در نواحی استوائی و گرمسیری و معتدل گرمسیری میروید. دانهٔ آنرا نیز برنج گویند. برنج مهمترین محصول دلتاهای رودهای بزرگ آسیا (گنگ، دجله، یانگتسه، و فرات) است. بلندی گیاه ۶۰ تا ۱۲۰ سم است. ساقههای گرد بندبند و برگهای دراز نوک تیز دارد. دانههای آن بصورت سنبلهای فشرده است که در انتهای ساقهها میروید.

برنج را بیشتر در اراضی پست آبگیر میکارند؛ نیز در ممالک شرق و غرب، کنار تپهها را برای کشت برنج کرتبندی میکنند، و با تلمبه یا وسیلهٔ دیگر آب میدهند. در کشورهای آسیائی هنوز کشت و درو با اسلوب قدیمی معمول است؛ ولی در کشورهای مترقی درو و خرمنکوبی بوسیلهٔ ماشین انجام میگیرد. برنج نکوبیده را شلتوک و مزارع برنج را شالیزار گویند. شلتوک پوشیده از پوستهٔ گندمیرنگی است، که آنرا بوسیلهٔ دنگ (dang) یا ماشینهای مخصوص برمیدارند؛ سپس دانهها را صیقلی میکنند (سفید

(1)Bernadette (2)Bernadotte (3)Bernard (4)Bernhardt (5)Bernard of Clairvaux (6)Bernard (7)Bernardin de Saint-Pierre (8)Bernardo del Carpio (9)Bernard of Menthon (10)Mutual Security Program (11)Bernanos (12)Brentano (13)Brantford (14)Brentford and Chiswick (15)brass

کردن) تا سفید و براق شود. برنج سفیدنشده ارزش غذائی بیشتر دارد، زیرا قسمت سطحی دانه‌ی برنج دارای مقدار فراوانی ویتامین مرکب ب و مواد معدنی است. برنج مقدار زیادی نشاسته دارد، ولی پروتئین و چربی آن کم است. مخلوط آن با گوشت، روغن، پنیر، و غیره غذای کاملی است. در مشرق‌زمین از سوفار ساقه‌ی آن، که گالی نامیده میشود، کلاه و کفش میسازند. از خرده‌برنج نشاسته و الکل میگیرند. مشروب الکلی ژاپون، بنام **ساکی**، از برنج فراهم میشود. مهمترین کشورهای تولیدکننده‌ی برنج چین، هندوستان، ژاپون، هندوچین، جاوه، مصر، برزیل، و کشمث است. در ایران بیشتر برنج در شهرستانهای سواحل دریای خزر کاشته میشود.

در ایران، از نظر بازرگانی، برنج را به اقسامی از قبیل چمپا (campā)، موازی (movāzi) (بنام ناحیه‌ی موازی، یعنی رشت و حومه‌ی آن)، دم‌سیاه، صدری (نوع رشتی که میرزا آقاخان نوری صدر اعظم در مازندران کاشته)، گرده (gerde) (که تقریباً گرد است)، زرچه (zarce) (بمناسبت رنگ پوست آن)، و غیره تقسیم میکنند. برنج مخلوط که از شمال صادر میشود باسم برنج خانسکی (xānski) معروفست.

برنجاسف (berenjāsaf)، نام گیاهان دائمی (*Artemisia*) از تیره‌ی مرکبان که اقسام بسیار دارند. بعضی از آنها خوراکی و برخی داروئی است. اقسام مختلف آنها در کشتزارها و بیابانها و کوهستانها روئیده ارتفاع بوته‌های آنها به ۲ متر میرسد. ساقه‌ی آنها سفیدرنگ و دارای خطوط قرمز است؛ برگهای آنها بریده و در بالا سبز و در زیر سفید میباشد. گلهای کوچک در سر ساقه‌ها و معطر و طعم آنها تند است. از گل و برگ و ریشه استفاده میشود. برگها و گلها مسقط جنین و مسکن اعصاب است. نیز ← آذربو؛ افسنتین؛ ترخون؛ درمنه.

برنج وحشی، (*Zizania aquatica*)، گیاه بلند آبی امریکائی که یکی از عمده‌ترین غذاهای قبایل بومی امریکائی، مخصوصاً در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ، است. فعلا در تجارت جنبه‌ی تجملی دارد. این گیاه پناهگاه مرغان و ماهیها، و دانه‌ی آن غذای آنهاست. نام دیگرش برنج امریکائی یا برنج کانادائی است.

برن‌جونز[1]، سر **ادوارد** (*sər edwārd bërn-jönz)، ۱۸۳۳–۹۸، نقاش و زینتگر انگلیسی، که از طرفداران سرشناس سبک پیش از رافائل بود. کار او از سبکهای قرون وسطی مایه میگرفت. کارگاه ویلیام ماریس طرحهای او را برای شیشه‌های رنگین اجرا کرد.

برند (berend)، اسم آلمانی؛ ← برنهارد، اسم.

برندن[2] (brandən)، شهر (جه ۲۴٬۷۹۶)، ججغ ایالت مانیتوبا، کانادا، بر رود آسینیبوین. مرکز منطقه‌ای گندم‌خیز و دارای صنایع پالایش نفت و آمودن گوشت است.

برندن[2]، **چارلز** (cārlz brandən)، ملقب به (اولین) **دیوک آو سافک** (*diuk āv sāfək)، فت ۱۵۴۵، از اشراف انگلستان. طرف توجه هنری VIII و از مأموران سیاسی او بود، و در یکی از مأموریتهای خود پنهانی با ماری دو فرانس، خواهر هنری و زوجه‌ی سابق لوئی XII، ازدواج کرد. از همراهان هنری در میدان قماش زرین بود (۱۵۲۰)، و فرماندهی سپاهیانی را داشت که در ۱۵۲۳ و ۱۵۴۴ به فرانسه تاختند.

برندی[3] (brandi؛ انگل)، مشروب الکلی قوی که از تقطیر شراب یا تفاله‌ی انگور ساخته میشود (برندي تفاله‌ی شراب الکل زیادتر دارد ولی نوعش پست‌تر است). در بسیاری از کشورها تهیه میشود. بهترین نوع آن کنیاک (konyāk) است که از انگور سفید در ناحیه‌ی شارانت فرانسه ساخته میشود و بنام شهر **کنیاک** نامیده شده. از بعضی میوه‌ها (مثلا هلو) یا دانه‌ها یا نی‌شکر هم برندی میسازند.

برندیواین[4] (brandiwāyn)، آبنایی در ایالات پنسیلوانیا و دلاور، کشمت، که بعلت نبردی (نبرد برندیواین) از جنگهای انقلاب امریکا که در سپتامبر ۱۷۷۷ بر آن در نزدیکی شهر ویلمینگتن روی داد معروفست. درین نبرد ویلیام هاو انگلیسی ج. واشینگتن را شکست داده بطرف فیلادلفی پیش رفت.

برنر[5]، **گردنه‌ی** (brener)، ایتالیائی **برنرو** (bren-nero)، گردنه‌ای بارتفاع ۱٬۳۷۰ متر در آلپهای تیرولی، بر مرز اتریش و ایتالیا. شاهراه آن در ۱۷۷۲ و خط آهن در ۱۸۶۷ ساخته شد.

برنر اوبرلاند: ← آلپهای برنی.

برنز[6]، **جیمز فرانسیس** (jeymz frānsis bërnz)، ۱۸۷۹–، سیاستمدار امریکائی. در ۱۹۴۳ بمدیریت تجهیز برای جنگ منصوب شد، و در ۱۹۴۴ وظیفه‌ی بازگردانیدن صنایع بتولید محصولات زمان صلح نیز باو واگذار گردید. در ۱۹۴۵–۴۷ وزیر خارجه بود.

برنز[7]، **رابرت** (rābərt bërnz)، ۱۷۵۹–۹۶، شاعر اسکاتلندی. فرزند کشاورزی فقیر ولی هوشمند بود که، در عین تنگدستی، در تربیت هفت فرزند خود کوشید. در نتیجه، برنز از کودکی بخواندن اشعار اسکاتلندی و انگلیسی پرداخت. در امور کشاورزی توفیقی نیافت، و زندگی بی بند و باری پیش گرفت، و گرفتار عشق چند تن گردید، و چون در این امر نیز ناکام شد در صدد مهاجرت به ژامائیک برآمد، ولی مقبولیت فراوان اشعارش که بنام اشعاری بیشتر به لهجه‌ی اسکاتلندی منتشر گردید (۱۷۸۶) او را ازین فکر منصرف کرد. دگر بار بزراعت پرداخت، ولی توفیقی نیافت، و سرانجام مأمور مالیات شد.

برنز طبعی لطیف و طیبت‌آمیز داشت، و در اشعار خود زندگی روستائی را با مهر و محبت سرشار توصیف کرده است. بلندی اشعارش بسبب سادگی و روانی آنها و عواطف بی‌شائبه‌ای است که در آنها دیده میشود. بعضی از قطعات وی در ممالک انگلیسی‌زبان محبوبیت فراوان دارد.

برنس[8]، **پتر** (peter berens)، ۱۸۶۸–۱۹۴۰، معمار آلمانی، که در تحولات معماری جدید دست داشته است. پیش از جج I، سبکی پدید آورد که در آن "سودمندبودن" از "زیبابودن" مهمتر شمرده میشد، اما در عین حال، از وقار و سادگی برخوردار بود. کلیسائی که در سالزبورگ و خانه‌هائی که در وین برای کارگران و دیگران ساخته است شهرت بسیار دارد. وی استاد لو کوربوزیه، معمار نابغه‌ی سویسی، و والتر گروپیوس معمار معروف آلمانی بود.

برنشتاین[9]، **ادوارد** (eduārd bernštāyn)، ۱۸۵۰–۱۹۳۲، سوسیالیست آلمانی. از ۱۸۷۲ عضو حزب سوسیال دموکرات بود؛ در ۱۸۷۸ از آلمان تبعید شد؛ در ۱۹۰۱ به آلمان بازگشت. برنشتاین از فرضیه‌های مارکس انتقاد میکرد، و منکر فرضیه‌ی اجتناب‌ناپذیر بودن انقلاب جهانی بود، و رهبر هواخواهان تجدید نظر در فرضیه‌ی مارکس محسوب میشد.

برنشتاین[9]، **هانری** (hānri bernštāyn)، ۱۸۷۶–۱۹۵۳، نمایشنامه‌نویس فرانسوی، که کمدیها و درامهای فراوان نوشته است. از نمایشنامه‌هایش دزد (۱۹۰۶)، تر (۱۹۱۳)، و امید (۱۹۳۴) است.

برنشتورف[10]، **آندرئاس پتر فون** (āndreās peter fon bernštorf)، ۱۷۳۵–۹۷، سیاستمدار دانمارکی، وزیر خارجه (۱۷۷۳–۸۰) و وزیر اعظم (۱۷۸۴–۹۷) دانمارک؛ از بستگان ی. ه. ا. برنشتورف. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه دانمارک را بیطرف نگاه داشت. اصلاحات فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی بعمل آورد.

برنشتورف[10]، **یوهان هارتویگ ارنست** (yohān hārtvig ernst bernštorf)، ۱۷۱۲–۷۲، سیاستمدار دانمارکی، آلمانی‌الاصل. در ۱۷۵۱–۷۰ وزیر امور خارجه بود، و دانمارک را در حال صلح نگهداشت، و ترتیب معاوضه‌ی اولدنبورگ را با هولشتاین، با روسیه داد. بر اثر اعمال نفوذ ی. ف. شتروئنزه، از کار برکنار شد.

برنطین (berentin)، ده (جه ۱٬۳۲۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودان، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۳۵ کیلومتری ل میناب.

برنگ (barang) یا **برنگ کابلی** (-e kāboli)، (*Embelia ribes*)، گیاهی که بر ضد کرمهای طفیلی بکار میرود.

برنگار[11] **I** (berengāre)، ایتالیائی برنگاریو (-rio)، لتی برنگاریوس (-rius)، فت ۹۲۴، شاه (۸۸۸–۹۲۴) ایتالیا، امپراطور اسمی (۹۱۵–۲۴) امپراطوری مقدس روم؛ نوه‌ی امپراطور لوئی I پرهیزکار و پدربزرگ برنگار II. در ۹۱۵ پاپ یوهانس X او را بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد، ولی نتوانست بر کونراد I فرانکونیا و هانری I آلمان استیلا یابد. از رودولف، شاه بورگونی، شکست قطعی خورد (۹۲۳)، و سال بعد مقتول گردید.

برنگار[11] **II**، ایتالیائی برنگاریو، لتی برنگاریوس، فت ۹۶۶، شاه (۹۵۰–۹۶۱) ایتالیا. در ۹۵۰ خود و پسرش سلطنت ایتالیا را بدست گرفتند، ولی نارضائی مردم از آنان و نقشه‌هائی که برای آدلهاید در سر داشت منجر به هجوم اوتوی I به ایتالیا گردید؛ برنگار باطاعت اوتو درآمد (۹۵۲). بعداً در ایتالیا تاخت و تاز کرد،

---

(۱)Burne-Jones (۲)Brandon (۳)brandy (۴)Brandywine (۵)Brenner (۶)Byrnes (۷)Burns (۸)Behrens (۹)Bernstein (۱۰)Bernstorff (۱۱)Berengar

و با پاپ یوهانس XII بر ضد اوتو مشغول تحریک شد. اوتو او را دستگیر کرد، و محبوس نمود (۹۶۳).

برنگار توری: ← برنگاریوس.

برنگاریوس[1] (berengārius) یا **برنگار توری**[1] (berengāre turi) یا **برانژه**[2] (berāNje)، ح ۱۰۰۰–۱۰۸۸، عالم فرانسوی الاهیات مسیحی، رئیس مدرسه‌ی کلیسای جامع تور. نظریات او در باب قربانی مقدس نزد بعضی مطرود و نزد بعضی دیگر مقبول بود (پاپ لئوی IX و پاپ گرگوریوس VII در آغاز ازو دفاع کردند). بین او و لانفرانک مشاجرات سختی روی داد، و برنگار بسبب جواب تندی که باو نوشت محکوم و بدعت‌گذار در دین شمرده شد.

برنگ کابلی، گیاه: ← برنگ.

برنم[3]**، دنیل هودسن** (danyəl hudsən bër-nəm)، ۱۸۴۶–۱۹۱۲، معمار امریکائی و طراح نقشه‌ی شهر. طرح او و شریکش جان و. روت برای بازار مکاره‌ی جهانی شیکاگو (۱۸۹۳) تأثیری شگرف در طراحی کنونی نقشه‌های شهرها داشته است.

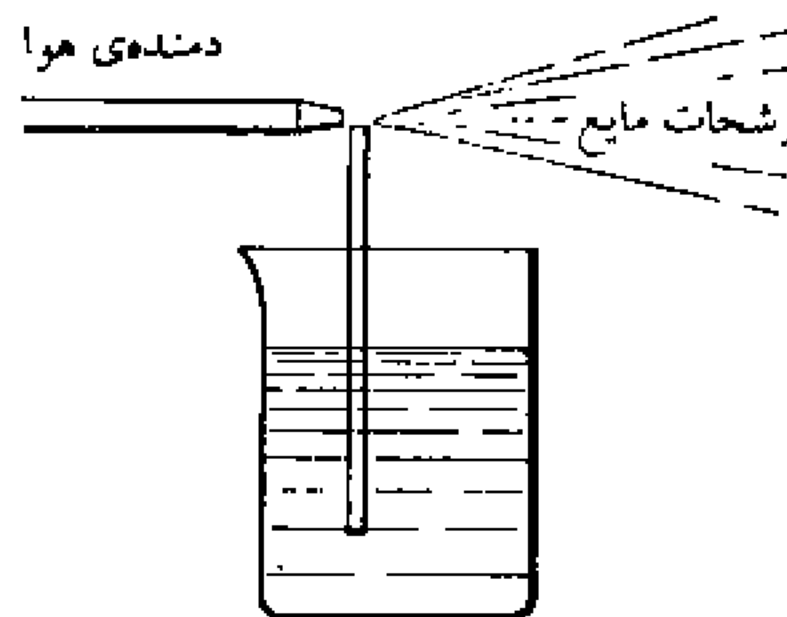
برنم[3]**، شربرن وسلی** (šerbërn wesli bërnəm)، ۱۸۳۸–۱۹۲۱، منجم امریکائی که مخصوصاً بجهت ستارگان مزدوج که کشف کرد شهرت یافت. ازوست فهرست عمومی ستارگان مزدوج (۱۹۰۶).

برنو[4] (bërno)، آلمانی **برون**[5] (brün)، شهر (جم ۳۳۷٬۶۳۷)، کرسی موراوی، چکوسلواکی. مرکز مهم صنعتی (نساجی، ماشین‌سازی، اسلحه‌سازی). محل دیوان کشور و دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۹) چکوسلواکی است. عده‌ی زیادی از مردم آلمانی‌زبان آن را در ۱۹۴۵ بیرون کردند. در قرن نهم تأسیس شد؛ در ۱۲۷۸ از شهرهای آزاد امپراطوری اتریش گردید؛ در جنگهای مختلف محاصره یا اشغال شد (بتوسط سوئد در ۱۶۴۵، پروس در ۱۷۴۲ و ۱۸۶۶، فرانسه در ۱۸۰۵ و ۱۸۰۹). جنگ اوسترلیتز (۱۸۰۵) نزدیک آن واقع شد. از آثارش کلیسای جامع (قرن ۱۵م)، دژ شپیلبرگ (که مدتها زندان سیاسی معروفی بود)، و کلیساها و ابنیه‌ی عمومی بسبک گوتیک و باروک است. در جج II آسیب سخت دید.

برنویلیه[6]**، مارکیز دو** (mārkiz dë braN-vilie)، لقب **ماری مادلن د/اوبره** (māri mād-len dobre)، ح ۱۶۳۰–۱۶۷۶، بانوی جانی فرانسوی، که سرانجام اعدام شد. با مارکی دو برنویلیه ازدواج کرد (۱۶۵۱)، و پس از اینکه اموال او را تلف کرد از وی جدا شد. از معشوق خود، ژان باتیست دو گودن (jān bātist dë go-daN)، ملقب به سنیور دو سنت کروا (senyër dë saNt kruā)، استعمال زهر لطیفی را آموخت، که آنرا "آب توفانا" (tofānā) مینامیدند، که ترکیبش معلوم نیست، و فقط میدانیم که بیرنگ و بدون مزه و احتمالا محتوی ارسنیک بوده، و زنی از اهل سیسیل بنام توفانا در اواسط قرن ۱۷م آن را میساخته، و با آن بیش از ۶۰۰ نفر را مسموم کرده است. خانم برنویلیه با این زهر یا زهری دیگر پدر و اعضای خانواده‌ی خود را بقتل رسانید تا ثروت آنها را بچنگ آرد. در نتیجه‌ی مسمومیت تصادفی سنت کروا در ۱۶۷۲، جنایت مذکور کشف شد، و محاکمه و محکومیت خانم برنویلیه منجر به ماجرای زهر گردید.

برنویی[7] (bernuyyi)، نام خاندانی که اعضای آن در ریاضیات و بعضی علوم دیگر مقام شامخی داشتند. این خاندان از مردم آنورس بود، و سرانجام در بال (سویس) سکنی گزید. **یاکوب** یا **ژاک برنویی** (yākob, jāk)، ۱۶۵۴–۱۷۰۵، در ۱۶۸۷ در بال مقام استادی یافت. وی اول کسی است که لفظ انتگرال را بکار برد. اعداد معروف به اعداد برنویی را کشف کرد. کتابی در حساب احتمالات تألیف نمود. جانشین وی در بال برادرش بود، موسوم به **ژان** یا **یوهان برنویی** (jāN, yo-hān)، ۱۶۶۷–۱۷۴۸، که بجهت کارهایش در حساب انتگرال (حساب جامعه) معروف است. پسرش **دانیل برنویی** (dāniel)، ۱۷۰۰–۸۲، عالم ریاضی و فیزیک بود. معادله‌ی دیفرانسیلی را که ریکاتی طرح کرد، و امروز به معادله‌ی برنویی معروفست، حل کرد. نظریه‌ی حرکتی گازها و سیالات را تکمیل نمود.

برنویی، اصل (یا **قانون**)، قانونی بدین مضمون که هر قدر سرعت حرکت یک جسم سیال (مایع، گاز) بیشتر شود فشار آن کمتر میگردد. مثلا سرعت حرکت آب در یک لوله‌ی افقی، در قسمتهای تنگتر بیشتر است، و لهذا فشار آب در این قسمتها کمتر میباشد. بموجب این قانون، هر گاه هوا از مقابل سوراخ لوله‌ای که



عموداً در مایعی فرو برده شده دمیده شود، مایع در لوله بالا میآید. عطرپاش و رنگپاش و اسبابهای شبیه آنها مبنی بر این خاصیت اند (مایعی که "بالا" میآید بصورت رشحات ظریف افشانده میشود). بالا رفتن هواپیما را نیز میتوان بوسیله‌ی قانون برنویی توجیه کرد، بال هواپیما بطوری ساخته میشود که سرعت هوا بر سطح فوقانی آن بیشتر از سرعت هوای زیرین است؛ پس، فشار وارد از هوا بر سطح زیرین بال بیشتر از فشار وارد بر سطح فوقانی آن میباشد، و در نتیجه، هوا قوه‌ای بطرف بالا بر بال وارد میآورد.

برنهاد[8] (bar·nahād)، فرایند بالا آمدن سطح زمین بواسطه‌ی نهشت مواد جامد در پهنه‌های پست. در مورد رودخانه‌ها، برنهاد متضمن نهشت رسوبات بر بستر رودخانه است.

برنهارد، اسم آلمانی برای مرد. صورت اصلی و بعضی اعلام وابسته بآن؛

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیولی	Bernardo	برناردو (bernārḏo)
اسپانیولی	Bernal	برنال (bernāl)
آلمانی	Bernhard	برنهارد (bernhārd)
آلمانی	Barend	بارند (bārend)
آلمانی	Berend	برند (berend)
انگلیسی	Bernard	برنارد (bërnārd)
انگلیسی	Barnard	بارنرد (bārnərd)
ایتالیائی	Bernardo	برناردو (bernārdo)
ایتالیائی	Bernardino	برناردینو (bernārdino)
فرانسوی	Bernard	برنار (bernār)
فرانسوی	Bernardin	برناردن (bernārdaN)
لاتینی	Bernardus	برناردوس (bernārdus)

برنهارد ساکس-وایماری[9] (bernhārde sāks-vāymāri)، ۱۶۰۴–۳۹، ژنرال آلمانی پروتستان در جنگ سی‌ساله. رگنسبورگ را گرفت (۱۶۳۳). در نوردلینگن شکست سختی خورد (۱۶۳۴). در ۱۶۳۵ بمزدوری فرانسه درآمد. سپاهیان امپراطوری را در برایزاخ شکست داد (۱۶۳۸).

برنی، آلپهای: ← آلپهای برنی؛ برن، سویس.

برنی، ضیاءالدین (barani)، مورخ و ادیب فارسی‌زبان هندوستان در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هق. از مریدان نظام‌الدین محمد بداؤنی معروف به نظام‌الدین اولیاء (فت ۷۲۵ هق) و از دوستان امیر خسرو دهلوی و امیر حسن دهلوی بود. برنی بیش از ۱۷ سال ندیم سلطان محمد ابن تغلق بود. در آغاز سلطنت سلطان فیروز شاه تغلق از دربار طرد شد، و مدتی نیز محبوس بود. اواخر عمر را در تنگدستی گذرانید. از آثارش اخبار برمکیان، تاریخ فیروزشاهی، و فتوحات فیروزشاهی است. وفات او کمی بعد از ۷۵۸ هق اتفاق افتاد، و در غیاثپور نزدیک مقبره‌ی نظام اولیاء مدفون شد.

برنی[10]**، فرانچسکو** (frāncesko berni)، ۱۴۹۷؟–۱۵۳۵، کشیش و شاعر بذله‌گوی ایتالیائی. در منظومه‌ی اورلاندو ایناموراتو (از بویاردو) تجدید نظر کرد و بر آن افزود.

برنیس[11] (berenis) یا **برنیکی** (barniki)، ینه برنیکه (berenike)، نة ۶ قم، شاهزاده خانم یهودی، خواهرزاده‌ی هرودس کبیر. بازدواج یکی از پسران هرودس بنام آریستوبولوس درآمد، و از او هرودس آگریپای I را بزاد. بهمدستی در قتل (۶ قم) شوهرش که بامر هرودس صورت گرفت متهم گردید. شوهر دومش که از بستگان هرودس بود بعنوان توطئه بر ضد هرودس بقتل رسید. شوهر سومش، آرخلائوس (ārxelāos)، مدت کوتاهی پادشاه مصر بود، و برنیس سالهای آخر عمر را با وی در رم گذرانید.

برنیس[11] یا **برنیکی**، ینه برنیکه، مت ح ۲۸ بم، شاهزاده خانم یهودی، دختر ارشد هرودس آگریپای I. بسیار زیبا بود، و در نتیجه در دسائس بسیار دست داشت. پس از مرگ شوهر اولش، بازدواج عمویش هرودس درآمد، و پس از مرگ (۴۸ بم) وی، چندی با برادر خود هرودس آگریپای II زندگی کرد. برنیس شوهر سوم خود پولمون (polemon) را که در قسمتی از کیلیکیه سلطنت داشت رها کرد، و نزد برادر بازگشت. برنیس و برادرش در

---

(۱)Berengar of Tours (۲)Bérenger (فـ) (۳)Burnham (۴)Brno (۵)Brünn (۶)Brinvilliers (۷)Bernoulli (۸)aggradation (۹)Bernhard of Saxe-Weimar (۱۰)Berni (۱۱)Berenice

مجلس محاکمه‌ی بولس حواری حضور داشتند. در کشمکش بین دولت روم و یهودا جانب روم را گرفتند. تیتوس در دوره‌ی اقامت (۶۷–۷۵) خود در یهودا عاشق برنیس شد، و در سال ۷۵ که برنیس به رم رفت، وی و تیتوس بی‌پرده با هم بسر میبردند. چهار سال بعد که تیتوس امپراطور روم گردید، برنیس به رم رفت، ولی تیتوس، ظاهراً بسبب عدم محبوبیت یهودیان در رم، وی را طرد نمود. داستان عشق تیتوس و برنیس موضوع درام برنیس از راسین است.

برنیس[۱] (berenis) یا **برنیکی** (barniki)، یذ برنیکه (berenike)، نق حـ ۳۲۵ قم، ملکه‌ی همسر بطلمیوس I، شاه مصر؛ مادر بطلمیوس II.

برنیس[۱] یا **برنیکی**، یذ برنیکه، فت ۲۴۶ قم، ملکه‌ی آنتیوخوس II سلوکی، دختر بطلمیوس II. پس از مرگ شوهر، خود و طفلش بامر سلوکوس II کشته شدند.

برنیس[۱] یا **برنیکی**، یذ برنیکه، فت حـ ۲۲۱ قم، ملکه‌ی مصر قدیم. در ۲۴۷ قم با بطلمیوس III ازدواج کرد. گویند گیسوان زیبای خود را نذر ونوس کرد که شوهرش بسلامت از جنگ بازآید، و باین جهت گیسوانش به یکی از صورتهای نجومی (ذوائب برنیس) تبدیل شد. پس از مرگ شوهر، با پسر خود بطلمیوس IV در سلطنت شریک شد، و بامر وی بقتل رسید.

برنیکه و برنیکی: ← برنیس.

برنینا[۲] (berninā)، دسته‌ای از کوههای آلپ در مرز ایتالیا و سویس. بلندترین قله‌ی آن (برنینا) ۴٬۰۵۵ متر ارتفاع دارد. از گردنه‌ی برنینا (ارتفاع ۲٬۳۳۰ متر) یک جاده و یک راه آهن میگذرد.

برنینی[۳]، **جووانی لورنتسو** (jovānni lorentso bernini)، ۱۵۹۸–۱۶۸۰، پیکرتراش و معمار ایتالیائی که از بزرگان سبک باروک بشمار میرود. چهار ردیف ستونهای طاقداری که بر گرد میدان سان پیترو (sān pietro) در برابر کلیسای سان پیترو در رم برپا کرده، و تزیینات همراه آنها، از شاهکارهای معماری است. معروفترین مجسمه‌های او مجسمه‌ی آپولون و دافنه در گالری بورگزه در رم است.

برو، براین، شاه ایرلند: ← براین برو.

برو[۴]، سر **جان** (sər jān barŏ*)، ۱۷۶۴–۱۸۴۸، جغرافیادان انگلیسی، مشوق پویشهای قطبی، و مؤسس انجمن سلطنتی جغرافیائی.

برو[۴]، **رأس** (barŏ)، انگـ پوینت برو (poynt barŏ)، شمالیترین نقطه‌ی آلاسکا، کنار اقیانوس شمالگان. در ۱۸۲۶ کشف شد. از جنبه‌ی پویش در منطقه‌ی قطبی واجد اهمیت است.

بروات (baravāt)، نام سه ده از بخش حومه‌ی شهرستان بم، استان هشتم، (کرمان). **بروات سفلی** (soflā) (جـ ۱٬۶۳۶ سش ۱۳۳۵ هش) و **بروات علیا** (olyā) (جـ ۴۸۹ سش ۱۳۳۵ هش) در ۵ کیلومتری ج‌ش بم واقعند. **بروات وسطی** (vostā) (جـ ۱٬۸۵۶ سش ۱۳۳۵ هش) در ۶ کیلومتری ج‌ش بم قرار دارد.

بروانان (barvānān)، دهستان (جـ ۲۵٬۶۱۰؟)، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی. رودهای ترکمن چای و یالقوز آغاج مشروبش میکنند. ده ترکمن چای که معاهده‌ی ترکمن چای منعقد بین دولتین ایران و روس در آنجا منعقد شد جزء این دهستان است. از دهات دیگرش ورزقان، صومعه‌ی علیا، یالقوز آغاج، کلهر، ورنکش، و ملاحاجی است.

برو-این-فرنس[۵] (barŏ-in-fĕrnes)، شهر (جـ ۶۷٬۴۷۳)، بر ساحل ج‌غ شبه جزیره‌ی فرنس، لنکشر، انگلستان؛ از شهرهای عمده‌ی فولادسازی انگلستان. دارای کارگاههای کشتیسازی و اسلحه‌سازی نیز هست.

بروتانی (brĕtāny): ← برتانی.

بروتوس[۶] (brutus)، خانواده‌ی قدیم رومی. **لوکیوس یونیوس بروتوس** (lukius yunius)، نق ۵۱۰ قم، عضو نیمه‌افسانه‌ای خانواده، برادر لوکرتیا بود. بانقراض سلسله‌ی تارکوینیوس کومک کرد. گویند پسرش را که در توطئه‌ی بازگردانیدن آن سلسله دست داشت کشت. بعنوان مؤسس جمهوری روم مورد احترام بود. **مارکوس یونیوس بروتوس** (mārkus)، ۸۵–۴۲ قم، قاتل اصلی یولیوس قیصر بود. از هواخواهان پومپیوس بود؛ بعد از جنگ فارسالوس، قیصر او را بخشیده منصب عالی داد، ولی وی با کاسیوس در قتل قیصر توطئه کرد. پس از اینکه از آنتونیوس و اوکتاویانوس در فیلیپی شکست خورد (۴۲ قم) خودکشی کرد. هنوز شخصیت او مورد بحث است. **دکیموس یونیوس بروتوس** (dekimus)، نیز که در توطئه دست داشت، بدست آنتونیوس کشته شد (۴۳ قم).

بروتیوم[۷] (bruttium)، ناحیه‌ی قدیم، ج ایتالیا، تقریباً مطابق کالابریای حالیه. در قرن ۸م قم مسکن بومیان بروتیومی و لوکانیائی و مهاجرنشینان یونانی بود. در پایان دومین جنگ کارتاژی استقلالش از دست رفت، و رومیان مردم آنرا بغلامی بردند.

بروج، سوره‌ی (boruj) [= برجها]، سوره‌ی ۸۵م قرآن، مکی، ۲۲ آیه؛ در بیان سرگذشت اصحاب الاخدود که مؤمنان را میآزردند و خود هلاک شدند، و اینکه عذاب خدا سخت است.

بروجرد (borujerd)، شهر (جـ ۴۹٬۱۸۶ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان. در دشت حاصلخیزی که از غ به کوههای زاگرس محدود است قرار دارد. آب و هوایش در تابستان معتدل و در زمستان سرد است. با راههای شوسه به ملایر، دورود، خرم‌آباد، و الیگودرز، و توسط ایستگاه دورود به راه آهن سرتاسری مرتبط است. صنعت ورشوسازی آن معروفست. در اینجا برکیارق سلجوقی سپاهیان مادر خود ترکان خاتون را مغلوب کرد (۴۸۵ هق)، و نیز وی در همین جا وفات یافت (۴۹۸ هق). از ابنیه‌ی جالب آن **مسجد جمعه‌ی بروجرد** و **مسجد شاه بروجرد** است.

بروجرد، شهرستان، ل فرمانداری کل لرستان؛ دارای دو بخش دورود و اشترینان؛ مرکزش شهر بروجرد. فعلا از غ به شهرستان خرم‌آباد، از ج و ش به الیگودرز، و از ش به اراک، و از ل به ملایر و نهاوند محدود است. رشته‌کوه گرو (garru) در قسمت غربی شهرستان قرار دارد؛ ارتفاعش به ۳٬۶۲۷ متر میرسد. قسمت علیای رود دز از غ آن میگذرد. راه آهن سرتاسری از شهرستان میگذرد. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، چغندر قند، توتون، و میوه است. از صنایع دستی ورشوسازی است.

بروجرد، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

بروجرد، مسجد شاه: ← مسجد شاه.

بروجن (borujen)، شهرستان، ش فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۳ بخش گندمان، لوردگان و اردل. کوهستانی است؛ هوایش در تابستان معتدل و در زمستان سرد است. مرکزش، **بروجن** (جـ ۱۱٬۷۴۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۸ کیلومتری ج‌ش شهرکرد است.

بروچ، بمبئی، هند: ← بهروچ.

بروخ[۸]، **ماکس** (māks brux)، ۱۸۳۸–۱۹۲۰، آهنگساز آلمانی. کنسرتوی ویولن (در سُل مینور) او معروفست.

برودری: ← گلدوزی.

برودز[۹] (brŏdz)، ناحیه‌ای در نورفک و سافک، انگلستان، شامل ۱۲ دریاچه‌ی بزرگ و بسیاری دریاچه‌های کوچک. ناحیه بجهت ماهیگیری و بعنوان تفرجگاه معروف است.

برودنل، جیمز تامس، ژنرال انگلیسی: ← کاردیگن، هفتمین ارل آو.

برودوی[۱۰] (brŏdwey)، خیابان معروفی در شهر نیو یورک، کشمت، که بسبب تماشاخانه‌هائی که در کنار یا نزدیک آن واقعست مشهور میباشد. بسیاری از خیابانهای معروف شهر (از جمله خیابان پنجم و وال ستریت) را قطع میکند. برودوی مرکز داد و ستد و تجارت است. از نقاط جالب آن میدان تایمز یا تایمز سکوئر (tāymz skuer) (محل تماشاخانه‌ها) و دانشگاه کولومبیا است. خیابان برودوی بطول ۲۴۰ کم در امتداد رود هودسن تا شهر آلبنی (ایالت نیو یورک) امتداد دارد.

برودِه، هند: ← بارودا.

برودی[۱۱]، سر **بنجمین کالینز** (sər benjamin kālinz brŏdi*)، ۱۷۸۳–۶۲، جراح انگلیسی؛ صاحب نظر در بیماریهای مفاصل.

بروژ[۱۲] (bruj)، فلانذری بروگه (bruge)، شهر (جـ ۵۲٬۹۸۴)، کرسی ایالت فلاندر غربی، ل‌غ بلژیک. بوسیله‌ی کانالی با زبروگه مرتبط است. زمانی بزرگترین بندر ل اروپا بود؛ اکنون شهر آرامی است که بسبب بناهای قرون وسطائی و کانالهای عجیب و پلها و صومعه‌ها و کلیساهایش مشهور است. صناعت توربافی و آبجوسازی و چاپ دارد. بروژ از شهرهای اولیه‌ی فلاندر است؛ در اواخر قرن ۱۲م بندر عمده و از مراکز صنایع پشم فلاندر گردید. امتیازات سیاسی فراوان داشت، و حکومت آن بتدریج از صورت اشرافی بصورت حکومت رؤسای صنفی (بافندگان، گازران، پشم‌چینان، رنگرزان) درآمد. در طغیان فلاندریها علیه فیلیپ IV فرانسه رهبری داشت، و فرانسویان را در نبرد مهمیزها (۱۳۰۲) شکست داد. بروژ انبار عمده‌ی ← اتحادیه‌ی هانسائی شد، و در قرن ۱۴م،

(۱)Berenice (۲)Bernina (۳)Bernini (۴)Barrow (۵)Barrow-in-Furness (۶)Brutus (۷)Bruttium (۸)Bruch (۹)the Broads (۱۰)Broadway (۱۱)Brodie (۱۲)Bruges

بعنوان بندر بین‌المللی، باوج عظمت خود رسید، ولی رقابت خارجی با صناعت پشم فلاندر و برآمدن آنورس سرانجام سبب انحطاط آن شد (قرن ۱۵م)، و بندرهای آن از کار افتاد. بروژ مهد هنر فلاندری بود، و اکنون خزانه‌دار آن است. بناهای بسیار بسبک گوتیک دارد، از جمله تالار پارچه، با برج و ناقوس مشهور؛ تالار شهرداری؛ کلیسای جامع، و کلیسای نوتر دام (قبر شارل دلیر آنجاست)؛ نمازخانه‌ی "خون گرانبها"، که از زیارتگاههای معروف مسیحی است. بیمارستان سن ژان آن (قرن ۱۲م) شاهکارهائی از هانس مملینگ دارد.

بروس[1] (brus)، خاندان مشهور اسکاتلندی که از اعقاب نورمانها بودند. اولین عضو این خاندان که در تاریخ اسمی دارد رابرت د بروس I (rābərt də) است که در خدمت ویلیام I (ویلیام فاتح، سلطنتش ۱۰۶۶–۸۷) به انگلستان آمد، و املاکی در یورکشر باو اعطا شد. در کشمکشی که پس از مرگ (۱۲۹۰) مارگریت دوشیزه‌ی نروژ پیش آمد، خاندان بروس مدعی سلطنت اسکاتلند شدند، و از این مدعیان رابرت دِ بروس بود، که جان دِ بیلیل با وی رقابت داشت. نوه‌اش رابرت ذ بروس معروف است که بعنوان رابرت I بپادشاهی اسکاتلند رسید. ادوارد بروس (edwārd)، برادر رابرت I، در ۱۳۱۶ پادشاه ایرلند شد. کوچکترین پسر رابرت I، بنام دیوید II، جانشین او گردید. جانشین وی رابرت II بود که از بستگان وی و نخستین پادشاه اسکاتلند از سلسله‌ی استوارت است.

بروس[1]، **تامس** (tāməs brus)، ملقب به (هفتمین) **ارل آو الگین** (ërl āv elgin*)، ۱۷۶۶–۱۸۴۱، سرباز و سیاستمدار بریتانیائی. ← مرمرهای الگینی را از آتن به انگلستان آورد.

بروس[1]، **جیمز** (jeymz brus)، ملقب به (هشتمین) **ارل آو الگین** (ërl āv elgin*)، ۱۸۱۱–۶۳، سیاستمدار بریتانیائی؛ پسر ت. بروس. فرماندار کل (۱۸۴۷–۵۴) کانادا بود، و نقشه‌هائی را که پدرزنش، ارل آو دارم، برای تأسیس حکومت خودمختار در کانادا کشیده بود بمرحله‌ی اجرا گذاشت.

بروس[1]، سر **دیوید** (sər deyvid brus*)، ۱۸۵۵–۱۹۳۱، میکروبشناس انگلیسی. صاحب تحقیقات در علت تب متموج (تب مالت) و بیماری خواب افریقائی.

بروس[2]، **سالومون دو** (sālomoN dë bros)، ۱۵۶۵–۱۶۲۶، معمار فرانسوی. کاخ لوکزامبورگ را برای ماری دو مدیسی ساخت (۱۶۱۵–۲۰). در ۱۶۲۴–۲۶ کاخی برای شکار برای لوئی XIII ساخت که بعداً هسته‌ی مرکزی کاخ ورسای گردید.

بروس[3]، **ستنلی ملبورن** (stanli melborn brus)، لقبش اولین **وایکاونت بروس آو ملبورن** (vāykānt, āv*)، ۱۸۸۳–، سیاستمدار استرالیائی. در دوره‌ی نخست‌وزیری (۱۹۲۳–۲۹) روابط استرالیا و امپراطوری بریتانیا را تحکیم کرد.

بروس[3]، **ویکتور الگزاندر** (viktor alegzāndər brus)، ملقب به (نهمین) **ارل او الگین** (ërl āv elgin*)، ۱۸۴۹–۱۹۱۷، سیاستمدار بریتانیائی؛ پسر ج. بروس. نایب‌السلطنه‌ی (۱۸۹۴–۹۹) هند، و وزیر مستعمرات (۱۹۰۵–۸) بود.

بروس[3]، **ویلیام سپیرز** (wilyām spirz brus)، ۱۸۶۷–۱۹۲۱، پوینده‌ی اسکاتلندی، متخصص در نواحی قطبی. رئیس هیئت اعزامی اسکاتلندی به جنوبگان بود (۱۹۰۲–۴).

بروستر[4]، سر **دیوید** (sər deyvid brustər*)، ۱۷۸۱–۱۸۶۸، فیزیکدان اسکاتلندی که بجهت تحقیقاتش در پراش و قطبش نور معروف است. اختراع کالئیدوسکوپ را بعضی باو نسبت داده‌اند.

بروسل، پایتخت بلژیک، ← **بروکسل**.

بروسلوز، بیماری، ← تب مالت.

بروسه، ترکیه، ← بورسه.

بروسه[5]، **فرانسوا ژوزف ویکتور** (frāNsuā jozef viktor bruse)، ۱۷۷۲–۱۸۳۸، طبیب فرانسوی، مدافع معالجه با امساک و استعمال زالو.

بروسه[6]، **ماری-فلیسیته** (māri-felisite brose)، ۱۸۰۲–۸۰، مستشرق فرانسوی. در پاریس متولد شد، و در روسیه اقامت گزید، و استاد ادبیات ارمنی و گرجی و عضو آکادمی سن پطرزبورگ شد، و در این شهر درگذشت. آثار چندی در باب تاریخ و باستانشناسی گرجستان و ارمنستان و زبان گرجی دارد.

بروک[7]، **الن فرانسیس** (alən frānsis bruk)، ملقب به (اولین) **وایکاونت النبروک** (vāy-kānt alənbruk*)، ۱۸۸۳–، فیلد مارشال بریتانیائی، رئیس (۱۹۴۱–۴۶) ستاد ارتش امپراطوری بریتانیا.

بروک[7]، سر **جیمز** (sər jeymz bruk*)، ۱۸۰۳–۶۸، راجه‌ی انگلیسی سراواک (واقع در بورنئو). پس از کومک بسلطان محلی در سرکوبی قبایل شورشی راجه شد (۱۸۴۱). سر **چارلز جانسن بروک** (cārlz jānsən)، ۱۸۲۹–۱۹۱۷، از بستگان او بود. برده‌فروشی را ملغی کرد. پسرش سر **چارلز واینر بروک** (vāynər)، ۱۸۷۴–، سراواک را بعنوان مستعمره‌ی فرمانگزار به انگلستان واگذاشت (۱۹۴۶).

بروک، سر **چارلز جانسن**: ← بروک، سر جیمز.

بروک، سر **چارلز واینر**: ← بروک، سر جیمز.

بروک[7]، **روپرت** (rupərt bruk)، ۱۸۸۷–۱۹۱۵، شاعر انگلیسی. در آغاز جج I به خدمت نیروی دریائی پیوست، و در جزیره‌ی سکوروس بر اثر مسمومیت خون درگذشت، و در همانجا مدفون شد. اشعار رمانتیک و مرگ تأثرانگیزش وی را به پایه‌ی یک شخصیت افسانه‌ای رسانید.

بروک، مزرعه‌ی[8] (bruk)، عنوان جامعه‌ی آزمایشی اشتراکی که در شهر سابق وست راکسبری (west rāksberi) در ش ایالت ماساچوست (کشمت) تشکیل گردید، و بین سالهای ۱۸۴۱ و ۱۸۴۷ رونق داشت. مؤسسین آن، جورج ریپلی (jorj ripli) و زوجه‌اش، دو تن از پیروان مذهب وجود برترین بودند، و هدف آنان تألیف "زندگی ساده و تفکر عالی" بود. مزرعه‌ی بروک متعلق به شرکتی دارای ۲۴ سهم بود، و هر یک از اعضا در مزرعه کار میکردند تا حوایج جامعه را تأمین کنند. اعضائی چون نتنیل هاثورن و بازدیدکنندگانی مانند امرسن سبب تقویت زندگی معنوی جامعه بودند. رواج نظریات شارل فوریه مزرعه‌ی بروک را به جامعه‌ای از آن نوع که فوریه توصیه میکرد تبدیل نمود (۱۸۴۵)، ولی کمی بعد از حریق ۱۸۴۶ که موجب خسارات مالی شدید گردید جامعه منحل شد.

بروکا[9]، **پول** (pol brokā)، ۱۸۲۴–۸۰، عالم فرانسوی دردشناس (عالم پاتولوژی) و مردمشناس، و جراح اعصاب. محل مرکز تکلم را در چین جبهه‌ای نیمه‌ی چپ مخ تشخیص داد؛ طرق دسته‌بندی رنگ پوست و مو را وضع کرد، و نسبت مخ را به جمجمه تعیین نمود.

بروکس[10]، **ون وایک** (van wāyk bruks)، ۱۸۸۶–، نویسنده و منتقد امریکائی. زندگینامه‌های انتقادی نوشت (مانند محنه‌ی مارک تواین، ۱۹۲۰)، و تسلط "پیرایشگری" مادی را بر فکر امریکائی مورد حمله قرار داد. کتاب شکوفائی انگلستان جدید (۱۹۳۶) او، که جایزه‌ی پولیتسر را برد، سرسلسله‌ی رسالاتی در تاریخ ادبی امریکا است.

بروکسل[11] (bruksel)، فلاندری **بروسل** (brüsel)، شهر (متمرکز در اطراف شهر مرکزی بروکسل، دارای ۱۷۱٬۰۲۰ تن جمعیت؛ جمع بروکسل بزرگ ۹۶۰٬۷۴۰)، پایتخت بلژیک و کرسی ایالت برابان. از مراکز عمده‌ی تجارتی و صنعتی و فرهنگی است. توربافی قدیمترین و معروفترین صنعت آنست. از قرن ۱۰م سابقه دارد، و در قرن ۱۵م بجای لوون پایتخت برابان شد، و در قرون ۱۶م–۱۸م مقر فرمانروایان اسپانیولی و سپس اتریشی هلند بود. مکرر در جنگهای آن دوره محاصره شد، و در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه دو بار بدست فرانسویان افتاد (۱۷۹۲، ۱۷۹۴)؛ در جنگ واترلو مرکز ستاد ولینگتن بود (۱۸۱۵)، و در ۱۸۳۰ پایتخت مملکت مستقل بلژیک شد. در هر دو جنگ جهانی باشغال آلمان درآمد (۱۹۱۴–۱۸ و ۱۹۴۰–۴۴)، ولی آسیب مادی ندید. در مرکز تاریخی آن، نامش گران پلاس (grāN plās)، تالار شهرداری (از قرون ۱۴م–۱۷م)؛ خانه‌ی شاه، از دوره‌ی رنسانس؛ و کاخ سلطنتی و عمارت پارلمان (از قرن ۱۸م) قرار دارد. با این همه، منظره‌ی عمومی شهر جدید است. دانشگاه بروسل در ۱۸۳۴ تأسیس شد.

بروکسل[11]، **پیمان**، پیمانی که در ۱۷ مارس ۱۹۴۸ در شهر بروکسل بامضای وزرای خارجه‌ی بریتانیای کبیر و فرانسه و دولتهای عضو بنلوکس (بلژیک، هلند، لوکزامبورگ) رسید، و بموجب آن دول امضاکننده تعهد کردند که لااقل مدت ۵۰ سال در امور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی متحد بمانند. پس از کنفرانس لندن (۱۹۵۴)، آلمان و ایتالیا به پیمان ملحق شدند، و سازمان پیمان بروکسل عنوان جدید ← اتحادیه‌ی اروپای غربی یافت.

بروکلمان[12]، **کارل** (kārl brokelmān)، ۱۸۶۸–۱۹۵۶، مستشرق آلمانی. استاد زبانهای سامی دانشگاه برسلاو و استاد شرقیات دانشگاه هاله، و

(۱)Bruce (۲)Brosse (۳)Bruce (۴)Brewster (۵)Broussais (۶)Brosset (۷)Brooke (۸)Brook Farm (۹)Broca (۱۰)Brooks (۱۱)Brussels (۱۲)Brockelmann

از بزرگترین سامی‌شناسان زمان خود بود، و بر زبان و ادبیات عربی تسلط داشت. از تألیفات بزرگ او است: لغتنامه‌ی سریانی (۱۸۹۳)، دستور تطبیقی زبانهای سامی (۱۹۰۸–۱۳)، تاریخ تألیفات عربی (۱۸۹۸–۱۹۰۲)، و نحو عبری (۱۹۵۶). نیز عیون الاخبار ابن قتیبه را تصحیح و منتشر کرد. تاریخ ملل و دول اسلامی او مشهور است.

بروکلین[1] (bruklin)، بخشی (۱۸۴ کم‌م؛ جم ۲٬۷۳۸٬۱۷۵) از بخشهای پنجگانه‌ی شهر نیو یورک، کشمت، واقع بر انتهای جغ لانگ آیلند، که قسمت شرقی شهر نیو یورک را تشکیل میدهد. پرجمعیت‌ترین بخشهای نیو یورک و بوسیله‌ی پلها و تونلها و معابر دیگر به بخش مانهاتن مرتبط است (ایست ریور دو بخش را جدا میکند). از مراکز عمده‌ی تجارتی و صنعتی (ماشین‌آلات، نساجی، کاغذ، مواد شیمیائی و غذائی، کفاشی) و دارای تسهیلات بندری زیاد و پراهمیت میباشد. از مؤسسات فرهنگی آن میتوان دانشگاه لانگ آیلند و مؤسسه‌ی فنون و علوم بروکلین را نام برد. **پل بروکلین** پل معلقی است بر روی ایست ریور (رود ایست) که بخشهای بروکلین و مانهاتن را بهم مرتبط میکند. طراحی و ساختن آن بوسیله‌ی روبلینگ (پدر و پسر) انجام گرفت، و تا سال ۱۹۰۳ که پل ویلیامزبرگ ساخته شد، طویلترین پل معلق جهان بود (طولش بیش از ۱٬۸۳۵ متر است)، و هنوز یکی از شاهکارهای طراحی با فولاد و سنگ محسوب میشود. بسیاری از اصولی که در ساختمان آن بکار رفت در پلهای معلقی که بعدها در ممالک مختلف ساخته شد بکار رفت.

بروکن[2] (broken) یا **بلوکشبرگ**[3] (bloks-berg)، قله‌ای بارتفاع ۱٬۱۴۲ متر، ساکس‌آنهالت، آلمان مرکزی؛ بلندترین قله‌ی کوههای هارتس.

بروکنر[4]، **آنتون** (ānton brukner)، ۱۸۲۴–۹۶، آهنگساز رمانتیک اتریشی. نُه سمفونی، چندین سرود مذهبی، و یک کوارتت زهی نوشته است.

بروکن هیل[5] (brŏkən hil)، شهر (جم ۳۱٬۳۸۷)، ویلز جدید جنوبی، استرالیا. یکی از بزرگترین مراکز استخراج معدن (نقره، سرب، روی) در جهان و بزرگترین آنها در استرالیا.

بروکولی (brokoli، از ایتالیائی)، نوعی کلم گل با برگهای پهن سبز و گلهای خوراکی (کلم گل ایتالیائی).

بروکهاوس[6] (brokhăs)، خاندانی از ناشرین معروف آلمانی که بعضی از آنان از محققین نیز بودند. سرسلسله‌ی خاندان **فریدریش آرنلد بروکهاوس** (fridriš ārnold)، ۱۷۷۲–۱۸۲۳، اداره‌ی خود را در ۱۸۰۵ در آمستردام تأسیس و در ۱۸۱۷ به لایپزیک منتقل نمود. در ۱۸۰۸ حقوق کتاب فرهنگی را که در ۱۷۹۶ آغاز شده بود خریده آنرا تکمیل و در ۱۸۱۱ منتشر کرد، و در چاپهای بعدی آنرا تنقیح و تکمیل نمود. دایرةالمعارف آمریکانا مبتنی بر چاپ هفتم این فرهنگ و دایرةالمعارف معروف بروکهاوس بزرگ (چاپ ۱۹۲۸–۳۵، در ۲۰ جلد)، هفدهمین چاپ آنست. پس از مرگ او پسرانش دستگاهش را توسعه دادند، و در ۱۸۳۱ چاپ دایرةالمعارف عمومی علوم و فنون را آغاز کردند. هرمان بروکهاوس یکی از پسرانش بود.

بروکهاوس[6]، **هرمان** (herman brokhăs)، ۱۸۰۶–۷۷، مستشرق آلمانی؛ سومین پسر ف. آ. بروکهاوس. از ۱۸۴۸ استاد هندشناسی در لایپزیک و از ۱۸۵۰ ناشر دایرةالمعارف عمومی علوم و فنون بود. بعضی آثار فارسی (از جمله دیوان حافظ، سه جلد، ۱۸۵۴–۶۱) و سانسکریت را نیز منتشر ساخت.

بروکهیون[7] (brukheyvən)، دهکده، جش ایالت نیو یورک، کشمت، بر ساحل جنوبی لانگ آیلند. آزمایشگاه ملی بروکهیون برای تحقیقات اتمی نزدیک آنست.

بروگش[8]، **هاینریش کارل** (hāynriš kārl brugš)، ۱۸۲۷–۹۴، مصرشناس آلمانی. کلید خواندن خط دموتی را کشف و لغتنامه‌ای دموتی به هیروگلیفی تألیف کرد.

بروگل[9] (brĕgel)، خاندان معروف نقاشان فلاندری. بزرگترین آنان **پیتر بروگل** (piter)، ح ۱۵۲۵–۱۵۶۹، است که او را "بروگل دهاتی" میخواندند. وی دهقانی بود، و در شهر آنورس، نزد پدرزن آینده‌اش، نقاشی آموخت؛ اما سخت تحت تأثیر ← هیرونیموس بوس بود. بسال ۱۵۵۱ بعضویت آکادمی آنورس درآمد. سپس با پول اندکی به ایتالیا رفت، و از آراء آزادی‌بخش و اومانیست رنسانس بهره‌ور شد. اما بجای آنکه قواعد و اصول خشکی را از آنجا بکشورش ارمغان ببرد، چشمانش را آماده ساخت تا زندگانی مردم فلاندر را بهتر ببیند. نه از نقاشان بزرگ ایتالیا تقلید کرد، و نه از عارفان فلاندر، بلکه بر نیروی درونی خود تکیه کرد، و بیاری چشم تیزبین و ریزبین خویش، روستاها و جنگلها و روستائیان، و زندگانی و کارها و بازیهای آنانرا، بر پرده‌های نقاشی زنده کرد. خود را بکوششها و کشمکشهای روزانه‌ی مردم کشوری میآمیخت، و با درک دشواریهای آنان، چهره‌ها و تلاشهای آنانرا نقاشی میکرد. هر پدیده‌ی اجتماعی او را سخت تکان میداد، و برمی‌انگیخت. با دقت بهمه چیز نگاه میکرد، و هماهنگی‌های رنگها و خطوط و شکلها را از میان اشیاء پیرامون خود بیرون میکشید، و بر پرده‌ی نقاشی، بصورت واقعیتی محسوس جلوه‌گر میساخت. در زمان حیاتش ناظر فجایع دستگاه تفتیش افکار بود؛ نمونه‌هائی از آنرا در چند تصویر خود آورده است. کشتار بیگناهان (بروکسل) نام یکی از تصویرهای اوست، که در آن، سواران دستگاه تفتیش افکار، هنگام کشتار بیرحمانه‌ی ساکنان یک روستای فلاندری در سرمای زمستان، نموده میشوند. تصویر حمل صلیب (وین) او نمودار شکنجه‌هائی است که در زمان او، مردم عادی بدانها دوچار میشدند. با اینهمه، کارهای او، بر رویهم، از نشاطی جوشان سرشار است. دورنماهای وی، با رنگهای زنده‌ی خود، از جنبش و حیات لبریزند؛ و شعر دلنشین و نافذی از آنها میتراود. سیاه‌قلمها و قلمزنیهای درخشانی نیز از او بجا مانده است. معروفترین تصویرهای او عبارتند از کور (ناپل)؛ ستایش مجوسان (گالری ملی، لندن)؛ رقص روستائیان (موزه‌ی لوور)؛ زمستان و برج بابل (وین)؛ و دروگران (موزه‌ی هنری متروپلیتن). پسر وی که او نیز **پیتر بروگل** (۱۵۶۴–۱۶۳۷) نام داشت، بسبب تصاویری که از دوزخ میکشید، به بروگل دوزخی معروف شده بود. وی تصویرهای روستائی نیز دارد. پسر دیگر، **یان بروگل** (۱۵۶۸–۱۶۲۵)، نقاش بهتری بود، و بروگل مخملین لقب یافته بود. کارهای او و پدرش را گاهی با هم اشتباه میکنند. وی دوست روبنس بود و مدتی با او همکاری داشت. دورنماهای زیبائی از او در نمایشگاههای مادرید و موزه‌ی متروپلیتن بجاست.

برول[10]، گراف **هاینریش فون** (*grāf hāynriš fon brül)، ۱۷۰۰–۱۷۶۳، سیاستمدار ساکسی؛ وزیر اعظم آوگوستوس III لهستان و ساکس. در جنگ هفتساله سیاستی خانه‌برانداز پیش گرفت. دارائی هنگفتی از راه خدعه و نادرستی گرد آورد.

بروم[11] (brom)، عنصر نافلز بااثر (علامت شیمیائی: Br؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). در ۵۸٫۸° سدبخشی میجوشد؛ در ۷°- منجمد میشود. در دمای معمولی مایعی با رنگ قرمز تیره است، و بخار آن بوئی خفه‌کننده دارد. عضو گروه شورگن‌ها است. قدرت شیمیائی آن از فلوئور و کلور کمتر و از یود بیشتر است. اکال (خورنده) میباشد. ترکیبات آن در آب دریا، چشمه‌های معدنی، و نهشتهای نمک معمولی وجود دارد.

برومبرگ، لهستان: ← بیدگوشچ.

برومر[12] (brümer)، ماه دوم تقویم انقلابی فرانسه. کودتای ۱۸ برومر (۹–۱۰ نوامبر ۱۷۹۹) دیرکتوار را برانداخت و کنسولا را زیر فرمان ناپلئون برقرار کرد.

برومور[13] (bromur، از فنس)، ترکیب بروم با عنصر دیگری (جز اکسیژن). ملح اسید برومیدریک و در طبیعت فراوان است. برومورهای سودیوم و پوتاسیوم بعنوان مسکن، و برومور نقره در عکاسی بکار میرود.

بروموس (bromus، لتی)، انواع چمنهای ریز منسوب به مجارستان. در چمنزارهای مصنوعی برای چرای دام کاشته میشود. بعضی اقسام آن میوه‌های کُرکدار دارند.

برون، نام آلمانی برنو، چکوسلواکی.

برونئو[14]، ملکه‌ی فرانکها: ← برونهیلدا.

برونبوم[15] (borun.bum)، سرزمینی جزء یک مملکت، که بتمامی در داخل اراضی مملکت دیگر قرار دارد. این اصطلاح گاهی از طریق تسامح به قسمتی از یک مملکت اطلاق میشود که "تقریباً" باین صورت محصور شده باشد، مانند آنکه از یک طرف به دریا محدود باشد.

برونتسینو، آلساندرو: ← آلوری، آلساندرو.

برونتسینو[16]، **ایل** (il brontsino)، ۱۵۰۳؟–۱۵۷۲، نقاش فلورانسی، که نام حقیقی وی آنیولو دی کوزیمو آلوری (āniolo di kozimo āllori) است. وی صورتسازی چیره‌دست و نقاش دربار کوزیمو دِ مدیچی بود، و صورت بسیاری از بزرگان

(۱)Brooklyn (۲)Brocken (۳)Blocksberg (۴)Bruckner (۵)Broken Hill (۶)Brockhaus (۷)Brookhaven (۸)Brugsch (۹)Bruegel (۱۰)Brühl (۱۱)bromine (۱۲)Brumaire (۱۳)bromide (۱۴)Brunehaut (۱۵)enclave (۱۶)Bronzino

عصر خود را نقاشی کرد. از آنجمله اند کوزیمو دِ مدیچی، دانته، بوکاتچو، و پترارک. نقاشیهای مذهبی و اساطیری وی از صورتهائی که ساخته بسیار پست‌تر اند.

برونتوزوروس[1] (brontozorus، از انگل.)، عظیمترین دینوزور گیاهخوار، شاید نیمه‌آبی، بطول ح ۲۳ متر و بوزن ۳۰ تن؛ با گردن و دم دراز.

برونته[2] (bronte)، انگل. برانته، نام خاندانی انگلیسی ایرلندی‌الاصل، که سه تن از بزرگترین داستان‌نویسان انگلیسی قرن ۱۹م از آن برخاسته اند. این سه تن عبارتند از سه خواهر بنامهای **شارلت برونته** (šārlət)، ۱۸۱۶–۵۵، **امیلی جین برونته** (emili jeyn)، ۱۸۱۸–۴۸، **و ان برونته** (an)، ۱۸۲۰–۴۹. زندگی آنان در محیط دینی در دهکده‌ی هاورث (ولایت یورکشر، ل انگلستان) سبب شد که از کودکی در دنیائی خیالی بسربرند، و به نوشتن آثار تخیلی بپردازند. بعداً، سه خواهر، با اسامی مستعار، دیوانی بنام اشعار (۱۸۴۶) منتشر کردند. اشعار امیلی و داستان بلندیهای بادخیز (۱۸۴۷؛ ترجمه‌ی فارسی) وی بالاخص جالب بود. ان داستانهای اگنِس گری (۱۸۴۷) و مستاجر وایلدفِل هال (۱۸۴۸) را نوشت. داستانهای شارلت، از جمله جین ایر (۱۸۴۷؛ ترجمه‌ی فارسی) و شرلی (۱۸۴۹)، سبب شهرت وی گردید، و این امر باعث شادکامی وی در سال آخر حیاتش گردید.

برونتیر[3]، **فردینان** (ferdināN brünetier)، ۱۸۴۹–۱۹۰۶، منتقد ادبی فرانسوی و از مخالفین ناتورالیسم. شاهکارش کتاب تاریخ ادبیات فرانسه (۱۸۹۷) است.

بروندیسیوم: ← برینْدیزی.

برونر[4]، **امیل** (emil bruner)، ۱۸۸۹–، عالم پروتستان سویسی الاهیات، استاد الاهیات دانشگاه زوریخ. از آثارش ایمان، امید، و عشق (۱۹۵۷) است.

برونزد[5] (borun.zad)، در اصطلاح زمینشناسی، قسمتی از یک سنگ یا ماده‌ی معدنی که در سطح زمین نمایان میشود.

برونسویک[6] (brunsvik)، آلمانی **براونشوایگ**[7] (brănšvāyg)، شهر (جمـ ۲۴۸٬۱۹۳)، ساکس سفلی، بر رود اوکر، بفاصله‌ی ۵۵ کیلومتری ش‌ج‌ش هانوور؛ پایتخت سابق کشور برونسویک. از مراکز تجارتی و صنعتی (اتومبیل، دوچرخه، لوازم راه آهن، محصولات غذائی، کالاهای فلزی) است. گویند برونو (bruno)، پسر دوک ساکس، آنرا در ۸۶۱ بنا نهاد، و بنام خود نامید. در قرن ۱۳م از اعضای برجسته‌ی اتحادیه‌ی هانسائی بود. در جج II بشدت بمباران شد، و بسیاری از ابنیه‌ی قدیمی آن ویران گردید. از آثار عمده‌اش کلیسای جامعی از قرن ۱۲م است که مقابر هانری شیر و امپراطور اوتوی IV در آنست.

برونسویک[6]، آلمانی **براونشوایگ**[7]، کشور سابق جزء آلمان (در ۱۹۳۹ مساحت کشور ۳٬۵۷۰ کمه و جمعیتش ۶۰۲٬۸۷۳ بود). در آلمان مرکزی واقع و مرکب از چند ناحیه‌ی محصور در اراضی پروس بود. پس از جج II، قسمت اعظم آن (۳٬۰۶۰ کمه) جزء ساکس سفلی (در منطقه‌ی اشغالی انگلستان) و بقیه جزء ساکس-آنهالت (در منطقه‌ی شوروی) گردید. معادن گرانبها (نقره، مس، سرب، آهن) و جنگلهای پهناور دارد؛ کشاورزی معمولست؛ مصنوعاتش کاغذ، بلور، چینی، ماشین‌آلات، و مواد غذائی است. مقر دوکهای برونسویک در ۱۷۵۳ از ولفنبوتل به شهر برونسویک منتقل گردید.

برونسویک تا ۱۹۱۸ دوکنشینی تحت فرمان خاندان برونسویک بود. این خاندان از سلسله‌ی فرمانروایان قدیمی آلمانی و از اعقاب خاندان نیرومند گوئلف (guelf) یا ولف (velf) است، و این خاندان اخیر از ولف I که در زمان شارلمانی میزیست نام گرفته. در ۱۱۸۱ که املاک هانری شیر تجزیه شد، فقط سرزمین موروثی او، یعنی قسمت اعظم برونسویک و لونبورگ، در دست او ماند، و بعداً این اراضی منتقل به نوه‌ی او اوتو (oto) گردید، و امپراطور فردریک II که خواهان آشتی با خاندان ولف بود، اوتو را عنوان دوک برونسویک و لونبورگ داد. در ۱۲۵۲، پسران اوتو-یوهان و آلبرشت (ālbrešt)-جانشین وی شدند، و در ۱۲۶۷، آلبرشت دوک برونسویک شد، و یوهان لونبورگ را بارث برد. آلبرشت ولفنبوتل را فتح کرد، و شاخه‌ی برونسویک-ولفنبوتل را تأسیس نمود. شاخه‌ی لونبورگ در ۱۳۶۹ منقرض شد، و پس از کشمکشهای طولانی لونبورگ ضمیمه‌ی قلمرو شاخه‌ی برونسویک-ولفنبوتل گردید (۱۳۸۸). در طی قرون متمادی شاخه‌های مختلف خاندان برونسویک چند بار متحد، و مجزا شدند، تا سرانجام بعد از ۱۵۴۶ دو شاخه‌ی نوین برونسویک-ولفنبوتل (بعداً موسوم به برونسویک) و برونسویک-لونبورگ (بعداً موسوم به هانوور) تأسیس شد، و شاخه‌ی اول از ۱۶۳۴ ببعد شعبه‌ای از شاخه‌ی لونبورگ بود.

شاخه‌ی برونسویک-ولفنبوتل بر دوکنشین برونسویک فرمانروائی داشت، و در ۱۸۸۴ منقرض شد. از اشخاص معروف این خاندان کارل ویلهلم فردیناند و فردریک ویلهلم را میتوان نام برد. فردریک ویلهلم دوکنشین برونسویک را که ناپلئون I ضمیمه‌ی وستفالی کرده بود (۱۸۰۷) بازگرفت. این شاخه در ۱۸۸۴ منقرض شد، و برونسویک تا ۱۹۱۳ نایب‌السلطنه داشت، و در این سال یکی از نوه‌های جورج V انگلستان دوک آنجا شد. برونسویک از ۱۸۶۶ ببعد عضو اتحادیه‌ی آلمان شمالی و بعد از ۱۸۷۱ عضو امپراطوری آلمان شد؛ در ۱۹۱۸ جمهوری شد، و سپس به جمهوری وایمار پیوست.

شاخه‌ی برونسویک-لونبورگ بعداً نام هانوور یافت، و در ۱۶۹۲ دوک برونسویک-لونبورگ برگزیننده‌ی هانوور شد. جورج I، که در ۱۶۹۸ برگزیننده شده بود، در ۱۷۱۴ بسلطنت انگلستان و ایرلند رسید، و از آن پس تا جلوس (۱۸۳۷) ملکه‌ی ویکتوریا، فرمانروایان انگلستان شاه هانوور نیز بودند. چون قوانین هانوور سلطنت زنان را ممنوع کرده بود، پس از جلوس ویکتوریا، ارنست آوگوست سلطنت هانوور یافت، و پس از استعفای (۱۸۶۶) پسرش، جورج V، هانوور ضمیمه‌ی پروس گردید. در ۱۸۸۴ ارنست آوگوست، پسر جورج V، دوک برونسویک گردید، ولی خاندان هوهانزولرن مانع فرمانروائی او شدند. در ۱۹۱۳، پسر این ارنست آوگوست، که او هم ارنست آوگوست نام داشت، با دختر امپراطور ویلهلم II وصلت کرد، و اختلاف دو خاندان مرتفع شد، و این ارنست آوگوست تا ۱۹۱۸ که استعفا داد در برونسویک فرمانروائی داشت.

برونسویک، دوکهای: ← برونسویک، کشور؛ کارل ویلهلم فردیناند؛ فردریک ویلهلم.

برونسویک جدید[8] (brunsvike)، انگل نیو برونزویک (niu brunswik)، ایالت (سطح خشکی ۷۱٬۱۵۵ کمه، سطح کل ۷۲٬۴۸۰ کمه؛ جمـ ۵۵۴٬۶۱۶)، ش کانادا؛ کرسی آن فردریکتن. از ایالات کرانه‌ای است، و سواحل آن بر کنار خلیج سنت لارنس و خلیج فاندی تسهیلات عالی برای ماهیگیری و دریانوردی دارد. سرزمینی است دارای پستی و بلندیهای ملایم و دارای دریاچه‌ها و رودهای قابل کشتیرانی (از جمله سنت جان). در داخل جنگلهای عظیم دارد، و صنعت الوارسازی آن دارای کمال اهمیت است. زمینش حاصلخیز است، و گندم و سیب زمینی و جو بعمل میآید. صنعت عمده‌اش کاغذسازی است. حمل کالا از بنادر سنت جان و مانکتن (mānktən) رونق فراوان دارد. این سرزمین را ج. کبت و س. کبت در ۱۴۹۷ دیدار کردند. اولین ماندگاه ۱۶۰۴ بتوسط سیور دو مون و شامپلن تأسیس شد. اوایل بین فرانسه و انگلستان متنازع فیه بود، و تمام ناحیه‌ی نووا سکوتیا و برونسویک جدید را فرانسویان آکادیا و انگلیسیها نووا سکوتیا میخواندند. در ۱۷۱۳ بموجب صلح اوترشت بدست انگلستان افتاد، و در ۱۷۸۴ از نووا سکوتیا تفکیک و ایالت جداگانه شد. در ۱۸۶۷ ائتلاف با سایر ایالات را بمنظور تشکیل دومینیون کانادا پذیرفت.

برونشیت یا **برنشیت**[9] (هر دو bronšit؛ از فنس)، التهاب یکی از برونشها (-bronš) (مجاریی که قصبة‌الریه را با نای یا یکی از دو ریه مربوط میسازد) یا شاخه‌های آنها در اثر تحریک یا جایگزینی میکروبها در آنها.

برون‌کهکشانها: ← کهکشانه‌ها.

برونگانی[10] (borun.gāni)، ازدواج با فردی خارج دسته، خانواده، دهکده، قبیله، یا طایفه‌ای که عرفاً باید ازدواج با افراد آن بعمل آید. ← زناشوئی.

برونگرائی[11] و **درونگرائی**[12]، در روانشناسی، اصطلاحاتی است که ک. گ. یونگ وضع کرده و حاکی از دو نوع شخصیت متناقض است. فعالیت کلی یا شوق و کشش (لیبیدو) در شخص برونگرا آفاقی (یعنی متوجه دنیای خارج)، و در درونگرا انفسی (یعنی متوجه به درون شخص) است. هرکس به این هر دو متمایل است، اما همواره، در اثر محیط و خصوصیات خلقی، یکی بر دیگری تفوق دارد، و بنحو بارزی آشکار میشود. برونگرائی حاد فرار نامعقول و غیر منطقی از نفس و نمایش دادن احساسات در جمع است (مانند هیستری و

---

(1)Brontosaurus (2)Brontë (3)Brunetière (4)Brunner (5)outcrop (6)Brunswick (7)Braunschweig (آلمانی) (8)New Brunswick (9)bronchitis (10)exogamy (11)extroversion (12)introversion

هیجان شدید)، و درونگرائی حاد عبارت از عقب‌نشینی به دنیای درون است، و درین حال خیالبافی جانشین واقع‌بینی میشود. یونگ بیماری تقسیم خاطر را اختلال شاعر شخص درونگرا میداند.

برونللسکی[1]، **فیلیپو** (filippo bruneleski)، ۱۳۷۷–۱۴۴۶، نخستین معمار بزرگ رنسانس ایتالیا؛ مت فلورانس. چون در پیکرتراشی و مفرغ‌کاری تعلیم یافته بود، طرح یک جفت در مفرغی برای تعمیدگاه فلورانس ریخت، که در مسابقه مقام دوم را یافت. سپس به رم رفت، و مدت چهار سال بمطالعه‌ی بناهای کلاسیک پرداخت. نمازخانه‌ی کوچک و زیبای پاتسی (pättsi)، که بسال ۱۴۲۵ در فلورانس بنا کرد، نخستین نمودار حلول روح رنسانس در معماری ایتالیا است. در ۱۴۲۵، از طریق مسابقه، ساختن گنبد کلیسای فلورانس باو واگذار شد. این گنبد هشت پهلوی ترک‌دار در تاریخ معماری از بدیعترین و معروفترین گنبدها بشمار میرود. کلیساهای سان لورنتسو (sān lorentso) و سانتو سپیریتو (sānto spirito) و کاخ پیتی (pitti) در فلورانس از جمله‌ی کارهای اوست. طرحهای او در عین اینکه استادی او را در پایه‌گذاری بناهای رفیع نشان میدهد، نمودار دقت و ظرافت وی در جزئیات نیز میباشد. برونللسکی به معماری ایتالیائی از نوع کاخ توسکان دلبستگی داشت. بازگشت به روم باستان را جایز نمیدانست، اما میکوشید که معماری ایتالیا را از تمایل بتقلید از سبک گوتیک، که با روح ملت ایتالیا ناسازگار بود، دور بدارد.

برونمرزی، حقوق: ← حقوق برونمرزی.

برونو[2]، **جوردانو** (jordāno bruno)، ۱۵۴۸–۱۶۰۰، حکیم ایطالیائی. در آغاز جوانی به دومینیکان پیوست، ولی به بدعت متهم شد، و بگریخت (ح ۱۵۷۶)، و در حال سرگردانی بعلم و تدریس پرداخت. در آثار فلسفی خود کلیه‌ی عقاید جزمی رایج را انکار کرد و گفت رأی هر فردی در باره‌ی عالم بستگی به نظرگاه او دارد؛ حقیقت مطلق را نمیتوان بلفظ آورد؛ و حدی برای علم متصور نیست. عالم را مرکب از عناصر لایتجزی، موسوم به موناد (monād)، میدانست، که بموجب قوانین نسبی که تابع یک اصل وحدت وجودی هستند عمل میکنند. در ۱۵۹۱ به ونیز مراجعت کرد، و در آنجا دستگاه تفتیش افکار او را به بدعت و آراء مضله محکوم و محبوس کرد، و سپس بآتش بسوخت.

برونو[2]، **قدیس** (qeddis bruno)، ح ۱۰۳۰–۱۱۰۱، راهب آلمانی، مؤسس فرقه‌ی کارتوزیان.

برونهشته[3] (borun.heŝte)، در اصطلاح زمین‌شناسی، پهنه‌ای از سنگهای نسبةً جدید که در سطح زمین بوسیله‌ی سنگهای قدیمتر احاطه شده باشد. ← درونهشته.

برونهیلد[4] (brunhild) یا **برونهیلده**[5] (brüne-hilde)، در اساطیر ژرمنی، زنی جنگجو و نیرومند و قهرمان. در نیبلونگنلید (← نیبلونگن)، وی ملکه‌ی ایسلند است، و از زیگفرید شکست میخورد. در ولسونگا ساگا، وی سرکرده‌ی والکوره‌ها و محبوبه‌ی زیگکورد است، ولی پس از اینکه زیگکورد او را رها میکند، وسیله‌ی قتل او را فراهم میسازد، و خود را هم در آتشی که برای سوزاندن جنازه‌ی محبوب برافروخته شده می‌افکند.

برونهیلدا[6] (brunhildā) یا **برونئو**[7] (brün°o)، ۵۳۴؟–۶۱۳، ملکه‌ی فرانکها؛ دختر آتاناگیلد و زوجه‌ی سیژبر I (شاه اوستراسیا). شوهر خود را بجنگ با شیلپریک I (شاه نوستری)، که زوجه‌ی خود گالسوینتا (خواهر برونهیلدا) را کشته بود، برانگیخت. پس از مرگ سیژبر، برونهیلدا نایب السلطنه شد، و پس از شکستها و پیروزیها، سرانجام در سن ۸۰ سالگی اسیر کلوتر II گردید، و کلوتر او را بوضع فجیعی بقتل رسانید.

برونی[8] (bruney)، کشور سلطنتی (ح ۵٬۷۶۵ کمم؛ جم ۴۰٬۶۷۵)، لغ بورنئو. از ۱۸۸۸ تحت الحمایه‌ی بریتانیا است. ساراواک همسایه‌ی آنست.

برونیابی[9] (borun.yābi). ۱– استخراج نتایجی در باره‌ی محیطی ناپوییده از مشاهدات و تجربیاتی که در محیطی دیگر بعمل آمده است بر اساس اتصال امور مورد بحث یا تناظر آنها در دو محیط؛ مانند حکم کردن در باره‌ی شرایط آب و هوا در محلی از روی گزارشهای ایستگاههای هواشناسی غیر واقع در آن محل. ۲– تعیین کردن مقادیر یک تابع در خارج فاصله‌ای که مقادیر تابع در آن معلوم است بقیاس با مقادیر آن در این فاصله. نتایج حاصل از برونیابی متضمن امکان خطا است. نیز ← درونیابی.

برونینگ[10]، **هاینریش** (hāynriŝ brüning)، ۱۸۸۵–، صدر اعظم (۱۹۳۰–۳۲) آلمان. از رهبران حزب مرکز کاتولیک بود، و در ۱۹۳۰ به صدارت عظمی منصوب شد تا امور مالی آلمان را سامان دهد. چون در رایشستاگ اکثریت کافی نداشت، با گذرانیدن تصویبنامه حکومت کرد. اقدامات شدید او برای رفع تورم باعث عدم رضایت فراوان شد. در ۱۹۳۲ دسته‌های معروف به "دسته‌های طوفان" هیتلر را منحل کرد، ولی ناگهان هیندنبورگ، رئیس جمهور، او را برکنار کرد، و فون پاپن را بجانشینی او تعیین نمود. برونینگ در ۱۹۳۴ آلمان را ترک گفت؛ و در ۱۹۳۷ به استادی علوم سیاسی در دانشگاه هاروارد (کشمتد) منصوب گردید.

بروی[11] (broy)، خاندان اشرافی فرانسه که اصلا اهل پیمون (ایتالیا) بودند. بعضی اعضای معروف این خاندان در مقالات آتیه آمده است.

بروی[11]، **آشیل شارل لئونس ویکتور دو** (āŝil ŝārl leoNs viktor dë broy) [آشیل شارل لئونس ویکتور، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۷۸۵–۱۸۷۰، سیاستمدار فرانسوی؛ پسر و. ک. دو بروی. وزیر خارجه‌ی (۱۸۳۲–۱۸۳۴) فرانسه. زوجه‌اش دختر مادام دو ستال بود.

بروی[11]، **ژاک ویکتور آلبر دو** (jāk viktor ālber dë broy) [ژاک ویکتور آلبر، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۸۲۱–۱۹۰۱، سیاستمدار و مورخ فرانسوی، نخست‌وزیر (۱۸۷۳–۷۴، ۱۸۷۷) فرانسه. دو نفر از نوادگانش–موریس دو بروی و لوئی دو بروی–از علمای بزرگ فیزیک هستند.

بروی[11]، **فرانسوا ماری دو** (frāNsuā māri dë broy) [فرانسوا ماری، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۶۷۱–۱۷۴۵، مارشال فرانسه. در خدمت لوئی XV در چندین جنگ شرکت داشت. ویکتور فرانسوا دو بروی پسرش بود.

بروی[11]، **لوئی دو** (lui dë broy)، شهرت **لوئی ویکتور** (lui viktor)، ملقب به **پرنس دو بروی** (praNs*)، ۱۸۹۲–، فیزیکدان معروف فرانسوی؛ نوه‌ی ژ. و. آ. دو بروی. در سوربون تحصیل کرد، و سپس بمعلمی آنجا رسید. در ۱۹۳۳ استاد فیزیک نظری در بنگاه هانری پوانکاره (پاریس) شد. بجهت تحقیقاتش در نظریه‌ی موجی ماده مشهور است. در ۱۹۲۹ جایزه‌ی نوبل برای فیزیک و نیز مدال هانری پوانکاره به وی اعطا شد. آثار بسیار دارد، از جمله فیزیک جدید و کوانتومها (۱۹۳۷)، ماده و نور (۱۹۳۷)، متصل و منفصل (۱۹۴۱)، و غیره.

بروی[11]، **موریس دو** (moris dë broy) [موریس، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۸۷۵–، فیزیکدان فرانسوی، نوه‌ی ژ. و. آ. دو بروی و برادر لوئی دو بروی. بجهت تحقیقاتش در اشعه‌ی ایکس و مواد رادیوآکتیو و فیزیک هسته‌ای معروفست.

بروی[11]، **ویکتور فرانسوا دو** (viktor frāNsuā dë broy) [ویکتور فرانسوا، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۷۱۸–۱۸۰۴، مارشال فرانسه، پسر ف. م. دو بروی. در جنگ هفتساله خدمات ممتاز کرد. در انقلاب فرانسه مهاجرت کرد. در ۱۷۹۴ بخدمت انگلستان و در ۱۷۹۷ بخدمت روسیه درآمد.

بروی[11]، **ویکتور کلود دو** (viktor klod dë broy) [ویکتور کلود، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۷۵۷–۱۷۹۴، سیاستمدار فرانسوی؛ پسر و. ف. دو بروی. در ۱۷۹۱ رئیس مجلس مؤسس شد. از شناسائی فرمان اوت ۱۷۹۲ که لوئی XVI را معلق میکرد امتناع نمود. بحکم دادگاه انقلابی با گیوتین اعدام شد.

برویر[12]، **یوزف** (yōzef broyer)، ۱۸۴۲–۱۹۲۵، پزشک اتریشی که تحلیل روحی فروید از نظریه و معالجات او ناشی شده است.

بره: ← گوسفند.

برهامپور (berhāmpur)، شهر (جم ۵۵٬۶۱۳)، ل بنگال غربی، هند، بر یکی از شعبه‌های رود گنگ. در ۱۷۶۷ بعنوان پاسگاه نظامی تأسیس شد. اولین شورش علنی سپاهیان (← شورش سپاهیان) در اینجا روی داد (۱۸۵۷).

برهان، تخلص **محمد حسین ابن خلف تبریزی**، معروف به **برهان خلف تبریزی** (borhāne xalafe)، شاعر و لغتنامه‌نویس ایرانی در قرن ۱۱م هق. در تبریز متولد شد، ولی در هند اقامت داشت. کتاب لغت برهان قاطع را تألیف کرد.

برهان ابن دریا: ← عمادشاهیه.

برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله، خواجه، فت ۷۸۵ هق، وزیر و قاضی معروف فارس در عهد امیر

---

(۱)Brunelleschi (۲)Bruno (۳)outlier (۴)Brunhild; Brynhild (۵)Brünehilde (۶)Brunhilda (۷)Brunehaut
(۸)Brunei (۹)extrapolation (۱۰)Brüning (۱۱)Broglie (۱۲)Breuer

مبارزالدین محمد؛ پسر خواجه ابوالمعالی کمال‌الدین محمد. وی ظاهراً در حق خواجه حافظ نیز عنایت و توجه تمام داشته است، و حافظ نیز او را در بعضی غزلهای خود به نیکی یاد کرده و او را "برهان دین و دولت" و "آصف جم‌اقتدار" خوانده است. وی در اوایل سلطنت شاه شجاع معزول گشت.

برهان‌الدین عبدالعزیز، [برهان‌الدین عبدالعزیز ابن (حسام‌الدین) عمر]، از رؤسا و بزرگان خاندان آل برهان در ماوراء النهر؛ پسر امام حسام‌الدین (فت ۵۳۶ هق). در باره‌ی حشمت و قدرت او عوفی در جوامع الحکایات داستان‌هائی نقل کرده است. محمد ابن زفر ابن عمر (zofar) تاریخ بخارای نرشخی را در سال ۵۷۴ هق بنام او تهذیب و تلخیص نموده است. برهان‌الدین عبدالعزیز، مانند برادرش شمس‌الدین محمد ابن عمر و چند تن دیگر از رؤسای آل برهان، لقب صدر جهان داشته است، و عوفی او را "سلطان دستارداران جهان" خوانده است.

برهان‌الدین عبدالعزیز ابن مازه: ← عبدالعزیز ابن مازه.

برهان‌الدین محمد [امام برهان‌الدین محمد ابن احمد]، فت ۶۱۶ هق، از رؤسا و صدور معروف خاندان آل برهان در ماوراء النهر؛ پسر تاج‌الاسلام. صدر جهان لقب داشت، و در بخارا، گذشته از ریاست مذهبی، حکومت و ریاست ظاهری نیز با او بود، و حشمت و نفوذ تمام داشت. در سنه‌ی ۶۰۳ هق به حج رفت، و قدرت و نخوت بسیار از خود نشان داد، چندانکه حجاج ازو برنجیدند، و او را صدر جهنم خواندند. در سنه‌ی ۶۱۴ که سلطان محمد خوارزمشاه عازم جنگ با خلیفه‌ی بغداد شد، او را با پسرانش از بخارا به خوارزم برد تا در غیبت او فتنه‌ای در ماوراء النهر برنینگیزند، و آنها در خوارزم بودند تا وقتی ترکان خاتون، مادر خوارزمشاه، از بیم مغول از خوارزم فرار کرد، و او و پسرانش را با سایر ملوک و امرائی که بر درگاه خوارزمشاه بودند مقتول کرد.

برهانپور (borhānpur)، شهر (جـ ۷۵°۰۶۶)، مدهیا پرادش، هند، کنار ساحل شمالی رود تاپتی. پارچه‌های زری و ابریشمی و گلدوزی آن مشهور است. این شهر را ناصر خان فاروقی، مؤسس سلسله‌ی فاروقی، در حد ۸۰۱ هق (۱۳۹۸–۹۹ بم) بنا نهاد، تا آنکه در سال ۱۰۱۰ هق این سلسله بدست اکبر شاه برافتاد، و قلمرو آن ضمیمه‌ی امپراطوری مغول گردید. در ۱۸۰۳ بریتانیا آنرا تصرف کرد؛ در ۱۸۶۰ بتصرف قطعی بریتانیا درآمد. از ابنیه‌ی جالب آن مقبره‌ی مبارکشاه فاروقی و مسجد جامع (۹۹۷ هق) است.

برهان جامع (borhāne jāmeʿ)، لغتنامه‌ای فارسی بفارسی، از محمد کریم ابن مهدیقلی سرابی تبریزی، معلم محمد میرزای ولیعهد (محمد شاه). در ۱۲۵۱ هق، در سال آخر سلطنت فتحعلی شاه و آغاز ولیعهدی محمد شاه، بامر بهمن میرزا، برادر محمد شاه، بتألیف آن شروع کرده است، و آنرا در اوایل سلطنت محمد شاه بپایان رسانیده، و فرهنگ محمدشاهی نامیده. مشتمل است بر یک مقدمه و ۲۹ باب. مقدمه که در ده "طراز" است مطالب دستوری مفیدی را در بر دارد، و در حواشی کتاب شواهد شعری ذکر گردیده است. اول بار بخط برادر مؤلف در ۱۲۶۰ هق در تبریز و سپس در تبریز و تهران مکرر بطبع رسیده است.

برهان خلف[1] (borhāne xolf)، طریقه‌ی توانائی در استدلال، و آن عبارتست از اثبات یک حکم از طریق اثبات دروغ بودن نقیض آن. در استدلال به برهان خلف، نقیض نتیجه‌ی مطلوب را مفروض میگیرند (فرض خلف)، و بر اساس این فرض، دو نتیجه‌ی متناقض یا نتیجه‌ای متناقض با حکمی که قبلا ثابت شده یا مفروض گرفته شده بدست می‌آورند، و سپس، باستناد اصل منطقی امتناع اجتماع نقیضین، حکم به راست بودن نتیجه‌ی مطلوب میکنند. برهان خلف را برهان غیر مستقیم نیز میخوانند.

برهان خلف تبریزی: ← برهان.

برهان شاه I و II: ← نظام‌شاهیه.

برهان علی ابن سلطان خلیل: ← شروانشاهان.

برهان قاطع (borhāne qāteʿ)، از لغتنامه‌های معروف و مفید فارسی بفارسی، از محمد حسین متخلص به برهان. در ۱۰۶۲ هق، بنام سلطان (۱۰۳۶–۸۳ هق) عبدالله قطب شاه، در حیدرآباد دکن تألیف گردیده. حـ ۱۹٬۴۱۷ لغت و کنایه و اصطلاح و استعاره‌ی مستعمل در زبان فارسی را در بر دارد، و در مقدمه‌ی آن مطالب دستوری مفیدی مذکور میباشد. ظاهراً اول بار در ۱۸۱۸ بم در کلکته و سپس در کلکته و بمبئی و لکنهو و تهران مکرر بطبع رسیده است.

برهان قاطع بر اساس چهار لغتنامه—فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس، سرمه‌ی سلیمانی، و صحاح الادویه—تألیف شده است. مؤلف در این کتاب لغات غیر فارسی مستعمل در زبان فارسی را نیز آورده است، و در بسیاری از موارد (از قبیل اصل کلمه و اشتقاق آن، معانی کلماتی که از یونانی و سریانی و لاتینی در زبان فارسی داخل شده، و همچنین در ذکر اعلام تاریخی و جغرافیائی، و ضبط حرکات کلمات) دوچار اشتباهاتی شده است، و گرفتار تصحیفات و تحریفات نسخ خطی مآخذ نیز گردیده. از نقائص عمده‌ی آن نداشتن شواهد است، جز در موارد بسیار محدود، در صورتی که در بیشتر مآخذ مؤلف موجود است.

برهان قاطع بنام تبیان نافع به ترکی عثمانی ترجمه شده (اوایل قرن ۱۳م. هق). بعضی از ادبای هند حواشی و تعلیقاتی در رد و یا حمایت آن نوشته‌اند. از آن جمله است کتاب انتقادی قاطع برهان، از اسدالله غالب دهلوی (۱۲۱۲–۸۵ هق)، (طبع هند ۱۲۷۸ هق)، که کتابهای محرق قاطع برهان، ساطع برهان، مؤید برهان و قاطع القاطع در رد آن نوشته شده، و جملگی در هند چاپ شده است. کتابهای دافع هذیان، لطائف غیبی (به اردو)، و سؤالات عبدالکرم (به اردو) رد بر محرق قاطع برهان است. نامه‌ی غالب مکتوبی است بزبان اردو، از غالب دهلوی، در رد ساطع برهان. منظومه‌ی فارسی قطعه‌ی غالب و تیغ تیز (به اردو)، از غالب، در رد مؤید برهان است. هنگامه‌ی دل‌آشوب و تیغ تیزتر (اردو و فارسی) در رد و تأیید رساله‌هائی که در باره‌ی برهان قاطع تألیف گردیده است. شمشیر تیزتر ردی است بفارسی بر تیغ تیز. عده‌ای نیز از فضلای هند ملحقاتی بر برهان قاطع نوشته‌اند، که بعنوان تتمه، ضمیمه‌ی برهان قاطع طبع کلکته (۱۸۳۴ و ۱۸۵۸)، بطبع رسیده.

برهان مآثر (borhāne maʿāser)، کتابی تاریخی، بفارسی، از علی ابن عزیزالله طباطبا (یا طباطبائی حسنی، متوفی در اوایل قرن یازدهم هق). این کتاب، که بامر برهان نظام شاه در سنه‌ی ۱۰۰۰ هق تألیفش شروع شده، مشتمل است بر قسمتی از تاریخ هند—یعنی تاریخ سلاطین بهمنی گلبرگه و بیدر (۷۴۸–۹۳۳ هق)، و نظامشاهیان در احمدنگر تا سال ۱۰۰۴ هق. در ۱۳۵۵ هق در حیدرآباد بطبع رسیده است، و دو خلاصه از آن بانگلیسی ترجمه شده، که یکی در ۱۹۰۰ در لندن و دیگری در ۱۹۲۳ در بمبئی انتشار یافته.

برهانی نیشابوری، عبدالملک، متخلص به **برهانی** و ملقب به **امیرالشعراء،** شاعر ایرانی؛ پدر امیر معزی نیشابوری (فت ۵۴۲ هق). الب ارسلان را مدح میگفت. در اوایل سلطنت (۴۶۵–۴۸۵ هق) ملکشاه سلجوقی، هنگام مسافرت به قزوین، درگذشت.

برهما[2] (brahmā)، از خدایان عمده‌ی ← آیین هندو، که با ویشنو و شیوا تثلیث هندوئی یا تریمورتی (trimurti) را تشکیل میدهد. وی خالق است، و ویشنو محافظ و شیوا مخرب. برهما را



برهما

بصورت انسانی مجسم میکنند که دارای چهار سر و چهار دست است، و در دستهای خود یک کوزه، یک تسبیح، یک قاشق مقدس، و نسخه‌ای از ودا را نگاهداشته است. وی مصنف وداها و قانونگذار هند است، و پرستش او قدیم‌ترین آیین پرستش در این کشور میباشد. ← هندو، آیین.

برهمگپت[3] (brahmagopta)، ۵۹۸–؟، ریاضیدان و از بزرگترین دانشمندان هندی. در اجین رونق یافت. صاحب کتابی است بنام براهمسپهط‌سدهانت (brāhmasphota-seddhānta) که عمدةً مبتنی بر سوری‌سدهانت و آریبهطیه است، و در حـ ۶۲۸ تألیف شده (← سدهانت؛ آریبهط).

برهمن: ← براهمه.

(۱)reductio ad absurdum (۲)Brahma (۳)Brahmagupta

برهنگی[1]، در اصطلاح زمین‌شناسی، سایش زمین بواسطه‌ی عوامل مختلف طبیعی: آفتاب، باد، باران، یخبندان، آبهای جاری، یخچالهای متحرک و دریا.

برهوت (barahut)، وادیی در حضرموت، جزیرة العرب. چاهی دارد (چاه معروف برهوت) که از آن بخارهائی با بوی ناخوش برمیخیزد، و در روایات صدر اسلام بدترین چاههای زمین و مقر ارواح کفار شمرده شده است. نزدیک آن قبر هود پیغمبر است که معتبرترین زیارتگاه عربستان جنوبی است، و مردم هر سال در ماه شعبان بزیارت آن میروند.

برهٔ تودلی: ← گوشت.

بری[2] (bari)، شهر (جه ۴۰'۹۷۹)، گلمورگن‌شر، ویلز؛ از بنادر عمده‌ی صدور زغال بریتانیا.

بری[3] (bri)، ناحیه، ولایات مارن و سن‌اِمارن، ل فرانسه، ش پاریس. گندم و گاو فراوان دارد، و پنیر نرم سفیدش معروف است. مزارعش بناهای عظیم دژمانند دارد. شهرهای عمده‌اش مو، ملن، و شاتوتیری است.

بری[4] (beri)، ناحیه و ایالت سابق، فرانسه‌ی مرکزی؛ پایتخت تاریخی آن بورژ. جز در دره‌های اندر و شر، فلاتی خشک است. در ح 1100 جزء املاک سلطنتی فرانسه شد؛ در ۱۳۶۰–۱۶۰۱ دوکنشین و تیول امرای مختلف بود.

بری[5]، سر جیمز متیو (sər jeymz matiu bari*)، ۱۸۶۰–۱۹۳۷، نمایشنامه‌نویس و داستان‌پرداز انگلیسی. داستانهای او در باره‌ی زادگاهش اسکاتلند است (مانند کشیش کوچک، ۱۸۹۱). نمایشنامه‌هایش احساساتی و وهم‌آمیز است (مانند خیابان کیفیت، ۱۹۰۱؛ آنچه هر زنی میداند، ۱۹۰۸؛ و بروتوس عزیز، ۱۹۱۷).

بری[6]، سر چارلز (sər cārlz bari*)، ۱۷۹۵–۱۸۶۰، معمار انگلیسی. از پیشروان احیای سبک گوتیک در انگلستان بود. برجسته‌ترین کار او کاخ وستمینستر (۱۸۴۰–۱۸۶۰) لندن است، که از بناهای مهم آن دوره بشمار میرود.

بری[7]، دوشس دو (düses dë beri*)، لقب کارولین فردیناند لویز (kārolin ferdināNd luiz)، ۱۷۹۸–۱۸۷۰، زوجه‌ی ← دوک دو بری. در ۱۸۳۲ در صدد برآمد که سلطنت فرانسه را برای پسرش (بعداً هانری دو شامبور) بدست آورد، ولی کاری از پیش نبرد. مدتی محبوس بود.

بری[7]، دوک دو (dük dë beri*)، نامش شارل (šārl)، ۱۷۷۸–۱۸۲۰، سلطنت‌طلب فرانسوی؛ پسر دوم کنت د/آرتوا (بعداً شارل X فرانسه) و پدر هانری دو شامبور. در انقلاب فرانسه مهاجرت کرد، و در سپاه لوئی ژوزف دو بوربون (ملقب به پرنس دو کنده) و بعداً در روسیه خدمت کرد. در پاریس بقتل رسید. وی شوهر ← دوشس دو بری بود.

بریا[8]، لاورنتی پاولوویچ (lāvrenti pāvlovic beriā)، ۱۸۹۹؟–۱۹۵۳، از رهبران روسیه‌ی شوروی. مهندس معمار بود. در ۱۹۱۷ به بولشویکها پیوست. در ۱۹۳۸، ستالین او را به وزارت امور داخلی (پلیس) منصوب کرد. در ۱۹۴۱ نایب نخست‌وزیر شد. در جج II در دولت زمان جنگ متصدی پلیس و تولید تسلیحات بود. در ۱۹۵۳، باتهام انحراف از اصول حزبی و توطئه علیه دولت، محاکمه و اعدام شد.

بریاجی (baryāji)، دهستان (جه ۱۱۰'۶؛ ۶)، بخش سردشت، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۹ (؟) آبادی. کوهستانی و هوایش سرد است. رود اردشیر قسمتی از اراضی آنرا مشروب میکند. محصولات عمده‌اش غلات و توتون است.

بریارئوس[9] (briāreos)، در دین یونان، جانور صددست که بجنگ خدایان رفت.

بریاساوارن[10]، آنتلم (āNtelm briyyā-sāvā-raN)، ۱۷۵۵–۱۸۲۶، وکیل دعاوی و عالم فرانسوی اقتصاد، و متخصص در فن خوش‌خوراکی. اثر معروفش فیزیولوژی ذائقه (۱۸۲۵).

بریان[11]، آریستید (āristid briāN)، ۱۸۶۲–۱۹۳۲، سیاستمدار فرانسوی. بین سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۲۱ یازده بار نخست‌وزیر شد. در اوایل سوسیالیست بود، ولی بعدها بعلت آزادیخواهیش، مورد حمله و اعتراض هر دو دسته‌ی چپ و راست واقع شد. در ۱۹۲۵–۳۲ وزیر خارجه بود، و موجبات تشکیل پیمان لوکارنو و پیمان کلاگ-بریان را فراهم ساخت. طرفدار همکاری بین‌الملل و کشورهای متحد اروپا بود. بریان و شترزمان مشترکاً جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۲۶ را بردند.

بریانسک[12] (briānsk)، شهر (جه ۴۷۳'۸۷)، غ قسمت اروپائی جمشسر، بر رود دسنا. مرکز حمل و نقل؛ کارخانجات ماشین‌سازی و چوب‌بری. در جج II، بریانسک و ویازما مراکز اصلی "حرکت گازانبری" ارتش آلمان بود (اکتبر ۱۹۴۱)؛ در ۱۹۴۳ روسها آنرا پس گرفتند.

بری‌بری[13] (beriberi؛ فنس)، بیماری عصبی ناشی از کمبود ویتامین ب در غذا. عده‌ای هم معتقدند که عفونی است. در نقاطی که سکنه‌ی آن منحصراً برنج پاک‌کرده میخورند شیوع دارد.

بریتانی، ناحیه، لغ فرانسه: ← برتانی.

بریتانیا[14] (britāniā، از لتی)، نام تاریخی جزیره‌ی بریتانیای کبیر پیش از هجوم ژرمنها در قرون ۵م و ۶م میلادی (پس از آن، جزیره منقسم به انگلستان، اسکاتلند، و ویلز محسوب میشود). نیز ← آلبیون. قدیمترین سکنه‌ی بریتانیا که از آنها خبر داریم ایبریان بودند که به کشاورزی اشتغال داشتند و ابزاری از سنگ چخماق صیقلی بکار میبردند، و به تمدن عصر مفرغ رسیدند. بنای عظیم میدن کاسل نزدیک دورچستر حاکی از قدرت آنها در سازمان دادن است، و ستونهنج نشانه‌ی استعداد مهندسی آنان میباشد. هجوم و مهاجرت اقوام مختلف به بریتانیا از ج و ش بطرف ل و غ صورت گرفته است. در حدود ۶۰۰ قم سلتها به بریتانیا روی آوردند، و این قوم بر ایبریان غلبه یافته با آنان درآمیختند. این قوم آهن و مفرغ بکار میبردند، و زیورآلات زرین داشتند. امور فرهنگی و قضا در دست طبقه‌ی نیرومند کهنه بود که به درولیدها معروفند. آخرین دسته از مهاجمین سلت بلژها بودند که در ح ۷۵ قم از گل به بریتانیا تاختند، و شخمزنی عمیق و ضرب سکه را وارد کردند.

نخستین هجوم رومیان به بریتانیا بسرکردگی ← یولیوس قیصر بود که در ۵۵ قم و سپس در ۵۴ قم در جزیره پیاده شد، ولی تا صد سال بعد رومیان چندان توجهی به بریتانیا نکردند، و در ۴۳ بم بود که امپراطور کلاودیوس I باین جزیره لشکر کشید، و قسمتی از آن را مطیع ساخت. در سال ۸۵ بم، علی رغم شورشهای محلی (مثلا ← بودیسیا)، قسمت واقع در ج رود کلاید از بریتانیا در دست رومیان بود. رومیان متعرض ایرلند نشدند، و اسکاتلند را نتوانستند مطیع سازند، و برای جلوگیری از پیکتها و گردنکشان نواحی شمال ناچار ← دیوار هادریانوس (در ۱۲۲ بم) و استحکامات دیگر ساختند. نیمه‌ی اول قرن سوم میلادی دوره‌ی تعالی سلطه و نفوذ رومیان در بریتانیا بود. شهرسازی و معماری رومی و احتمالا زبان لاتینی رواج داشت. ← جاده‌های رومی، که بیشتر جنبه‌ی نظامی داشت، و از لوندینیوم (لندن) آغاز میشد، ساخته شد. انحطاط دولت روم و هجوم ساکسونها و ایرلندیها قوه‌ی دفاعی رومیها را ضعیف کرد، و در ۴۰۱ دولت روم سپاهیان خود را از بریتانیا فراخواند، و بنقل روایات، در ح ۴۱۰ امپراطور هونوریوس به بریتانیای رومی خودمختاری اعطا کرد، و دفاع از جزیره را بعهده‌ی خود آن واگذاشت.

در دوره‌ی انحطاط روم، مهاجمینی از ل اروپا به جزیره رو آوردند. بنقل روایات، در ح ۴۵۵ یکی از شاهان محلی بریتانیا از جوتها در مقابل پیکتها و اسکاتها یاری طلبید، ولی جوتها ازو برگشتند، و مملکت کنت را تشکیل دادند. انگلها و ساکسونها نیز به بریتانیا تاختند، و اغلب مردم بریتانیا ناچار به جانب مغرب به کورنوال و ویلز و کامبرلند و بعضی نیز به برتانی روی آوردند. برای دنباله‌ی تاریخ جزیره ← انگلستان.

مسیحیت در قرون اوایل وارد بریتانیا شد، و در قرن ششم دگر بار از طریق ایرلند و رم وارد گردید.

بریتانیا، افریقای شرقی: ← افریقای شرقی بریتانیا.

بریتانیا، افریقای غربی: ← افریقای غربی بریتانیا.

بریتانیا، امپراطوری: ← امپراطوری بریتانیا.

بریتانیا، بورنئوی شمالی: ← بورنئوی شمالی.

بریتانیا، توگولند: ← توگولند.

بریتانیا، جزایر، گروه جزایر اروپای غربی، مشتمل بر بریتانیای کبیر و ایرلند و جزایر مجاور.

بریتانیا، سومالی: ← سومالی.

بریتانیا، کامرون: ← نیجریه؛ کامرون.

بریتانیا، کولومبیای: ← کولومبیای بریتانیا.

بریتانیا، گویان: ← گویان.

بریتانیا، گینه‌ی جدید: ← پاپوا، سرزمین.

بریتانیا، ملل مشترک المنافع: ← ملل مشترک المنافع بریتانیا.

بریتانیا، هند غربی: ← هند غربی.

بریتانیا، هندوراس: ← هندوراس بریتانیا.

---

(1)denudation (2)Barry (3)Brie (4)Berry (5)Barrie (6)Barry (7)Berry (8)Beria (9)Briareus (10)Brillat-Savarin (11)Briand (12)Bryansk (13)beriberi (14)Britain

بریتانیائی، موزه‌ی: ← موزه‌ی بریتانیائی.

بریتانیای جدید، در قکب: ← نیو بریتن.

بریتانیای کبیر[1] (britāniāye)، انگـلـ **گریت بریتن** (greyt britən)، بزرگترین جزایر اروپا، مشتمل بر انگلستان (در ج)، اسکاتلند (در ل)، و ویلز (در غ). بطول ح ۹۸۰ کم از ل به ج ممتد میباشد، و منتهای عرضش ح ۵۲۰ کم است. نامهای قدیم آن **آلبیون** و بریتانیا بود. بعداً، برای تمیز آن از ناحیه‌ی برتانی (در فرانسه)، عنوان بریتانیای کبیر یافت. پس از اتحاد با اسکاتلند در ۱۷۰۷ تا ۱۸۰۱ که اتحاد با ایرلند عملی شد، لفظ بریتانیای کبیر عنوان رسمی مملکت بریتانیا بود، و سپس **مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند** بوجود آمد. در استعمال عرفی لفظ بریتانیای کبیر به مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی اطلاق میشود.

تاریخ. برای تاریخ قدیم بریتانیای کبیر ← **بریتانیا**. برای تاریخ آن تا اتحاد با اسکاتلند ← **انگلستان؛ اسکاتلند**. نیز ← **ویلز؛ امپراطوری بریتانیا**.

از نتایج انقلاب ۱۶۸۸ یکی اتحاد پارلمنتهای انگلستان و اسکاتلند بود (۱۷۰۷)، و دیگری جنگ صدساله‌ی دوم با فرانسه که جایگزین هلند در رقابت تجارتی و استعمارگری با انگلستان شده بود. در این جنگها قدرت دریائی بریتانیا نقش قاطعی داشت، و دست فرانسه از امریکای شمالی و هند کوتاه شد، و در دوره‌ی جورجها و رجالی از رؤسای احزاب مانند **رابرت والپول**، **ویلیام پیت**، **ج. ج. فاکس**، و **ادمند برک** امپراطوری توسعه یافت. اگرچه **انقلاب امریکا** لطمه‌ای به امپراطوری وارد ساخت، کمی بعد استعمار زلند جدید و استرالیا و پیروزیهای انگلستان در **جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه** و بر **ناپلئون I** بر قدرت بریتانیای کبیر افزود. در قرن ۱۸م، در سیاست داخلی تفوق پارلمنت مسلم گردید، و نتیجه‌ی آن برقرار شدن دولت پارلمانی (بریاست سر رابرت والپول، که اولین نخست‌وزیر بریتانیا محسوب میشود) است. دولت والپول در ۱۷۲۱–۴۲ بر سر کار بود. ملاکین و تجار طرفدار حزب ویگ، که از ۱۷۱۴ بر امور مسلط بودند، با مخالفت جورج III مواجه شدند، در نتیجه در مدت ۷۵ سال (۱۷۶۰–۱۸۳۵) توریها تقریباً بلا انقطاع بر سر کار بودند. در این سنوات انقلاب امریکا و انقلاب فرانسه موجب اشکالات داخلی و رشد نهضت دموکراسی در انگلستان گردید. در ایرلند نهضت نیرومندی برای استقلال‌طلبی بوجود آمد، و ویلیام پیت برای خنثی کردن آن اتحاد پارلمانی بریتانیا و ایرلند را علم کرد (۱۸۰۰)، ولی تنها حاصل آن ازدیاد شکایات و نارضائی ایرلندیها بود. در انگلستان با اجرای طرح جدیدی برای **محصور کردن اراضی عام** انقلابی در امور کشاورزی پیش آمد، و زارعین و دهقانان از اراضی بیرون رانده شدند یا به حالت کارگر بی‌زمین درآمدند. در عین حال، **انقلاب صنعتی** انگلستان را از یک کشور زراعتی به کشور صنعتی بدون رقیب قابل توجهی تبدیل کرد. این تغییر منشأ پیدایش دو طبقه‌ی تازه و کشمکشهای آنان گردید: یکی صنعتداران و دیگر کارگران صنعتی.

در قرن ۱۹م، از اتحاد صنعتداران و ویگها ← **حزب لیبرال** بوجود آمد، که در ۱۸۳۲ قدرت سیاسی را از طبقه‌ی اشراف به طبقه‌ی متوسط منتقل نمود، و تا مدت ۴۰ سال آراء این حزب در باب **آزادی عمل** و **تجارت آزاد** غلبه داشت. در سلطنت (۱۸۳۷–۱۹۰۱) ملکه‌ی ویکتوریا رونق و شوکت انگلستان باوج خود رسید. **لوایح اصلاحی** منشأ اصلاحات سیاسی گردید؛ و قوانین اقتصادی بیعدالتیهای اجتماعی را از بین برد. طرفداری سر رابرت پیل از تجارت آزاد منجر به انشعاب **حزب محافظه‌کار** شد. منافع اقتصادی بریتانیای کبیر منجر به **جنگ تریاک** (۱۸۴۰) با چین گردید؛ سیاست اروپائی بریتانیا این کشور را وارد ← **جنگ کریمه** کرد. از رجال معروف بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم میتوان و. **گلادستون** و ب. **دیزریلی** را نام برد. از اصلاحات داخلی در قرن نوزدهم ایجاد طبقه‌ی کارمندان دولت است، که اداره‌ی امور را بهبود بخشید. در همین دوره اتحادیه‌های کارگری (← **اتحادیه‌ی کارگری**) بسط یافت.

پس از ۱۸۷۵، بریتانیای کبیر که انحصار صنایع را در دست داشت مواجه با رقبائی چون آلمان و کشمـ گردید، و بریتانیا ناچار به جستجوی بازار و منابع مواد خام پرداخت. محافظه‌کاران، که سخنگویان استعمارگری امپراطوری بریتانیا بودند، بریتانیا را بیش از پیش در راه توسعه‌طلبی در مصر و افریقای جنوبی و غیره وارد کردند (← **امپراطوری بریتانیا**). بحران اقتصادی قرن ۱۹م، در عین اینکه امپراطوریسازی را رونق داد، کارگران را که در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۸۵ حق رأی بدست آورده بودند تشویق به بسط اتحادیه‌های کارگری کرد، و **حزب کارگر** از اینجا بوجود آمد (۱۹۰۰). در دوره‌ی ادوارد VII و جورج V اصلاحاتی در تعرفه‌ی گمرکی و در امور اجتماعی بعمل آمد، و **لوید جورج** از قدرت مجلس لردها کاست. پس از سال ۱۹۰۰، بریتانیای کبیر که در تجارت و استعمارطلبی رقیبی چون آلمان را در مقابل خود میدید دست به انعقاد یک سلسله اتحادهائی در اروپا زد که این قاره را منقسم ساخت (← **اتحاد مثلث؛ اتفاق مثلث**)، و دوچار مسابقه‌ی تسلیحاتی نمود که منجر به **جنگ جهانی I** و **معاهده‌ی ورسای** گردید. بعد از جنگ بریتانیا مواجه با مسائل دشواری شد که **قروض جنگ**، شورشهای ایرلند (که استقلال خود را گرفت)، وقایع هند، و اعتصابهای دسته‌جمعی (که منجر به اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ شد) از آن جمله است. پس از آرامش و رفاهی موقت، بحران اقتصادی عالمگیر بیسابقه‌ای روی آورد که در سالهای ۱۹۲۹–۳۱ اغلب ممالک جهان را به پرتگاه نیستی کشانید، و بریتانیای کبیر فقط بکندی از زیر آن قد راست کرد. در دوره‌ی نخست‌وزیری (۱۹۳۷–۴۰) آ. ن. **چیمبرلین**، **جامعه‌ی ملل** رو بزوال رفت، بمنظور تسکین دول محور ← **پیمان مونیخ** (۱۹۳۸) منعقد گردید، در تجدید تسلیحات تأخیر شد، پیمانی با لهستان منعقد گردید، روسیه و آلمان هم‌پیمان شدند، و جنگ جهانی II روی داد.

در دوره‌ی جج II، پس از شکست بریتانیا در نروژ، و. چرچیل نخست‌وزیر دولت ائتلافی زمان جنگ شد. بعد از واقعه‌ی عقبنشینی دنکرک، بریتانیا مورد حملات هوائی پردامنه و مخرب قرار گرفت. کشمـ با کومکهای فراوان از بریتانیا دستگیری کرد؛ در ۱۹۴۱ ← **منشور آتلانتیک** اعلام شد. بریتانیا در کنفرانسهای بین‌المللی **کازابلانکا**، **قاهره**، **مسکو**، **تهران**، و **یالتا** شرکت کرد. در دوره‌ی جنگ سطح زندگی در بریتانیا سخت پایین آمد. پس از تسلیم (۱۹۴۵) آلمان، دولت کارگری (بریاست کلمنت اتلی) رشته‌ی امور را بدست گرفت. بریتانیا از هند دست برداشت (۱۹۴۸)، حل **مسئله‌ی فلسطین** را به سازمان ملل متحد واگذار کرد، و پیمان ۵۰ ساله‌ای با فرانسه، بلژیک، لوکزامبورگ، و هلند منعقد ساخت. برنامه‌های اصلاحی ملی کردن صنایع و خدمات پزشکی و اصلاحاتی در فرهنگ و مسئله‌ی مسکن بمرحله‌ی اجرا گذاشته شد. پس از پایان دوره‌ی **قانون وام و اجاره**، وامهای متنابه کشمـ (← **اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد**) از عهده‌ی جلوگیری از تقلیل ذخیره‌ی دلاری انگلستان و کم شدن ارزش لیره برنیامد. بعد از دولت کارگری، محافظه‌کاران دگر بار بر سر کار آمدند (چرچیل در ۱۹۵۱، ایدن در ۱۹۵۵، و مکمیلن در ۱۹۵۷). اگرچه از دست رفتن بازارهای انحصاری و منابع صنعتی در مستعمرات بریتانیا این کشور را سخت تحت تأثیر قرار داد، از ۱۹۴۸ ببعد اقتصادیات این مملکت همواره پیشرفت کرده است. در ۱۹۵۳ بریتانیا دست به اجرای برنامه‌ی تسلیحات اتمی زد، و چندین سلاح اتمی در استرالیا بمعرض آزمایش گذاشت. در ۱۹۵۶ ملکه‌ی الیزابت اولین کارخانه‌ی نیروی هسته‌ای بریتانیا (و جهان) را افتتاح نمود. بریتانیای کبیر سیاست دول غربی را تعقیب میکند (← **آتلانتیک شمالی، پیمان**). برای فهرست پادشاهان بریتانیا ← **انگلستان**.

بریتانیای کبیر و ایرلند، مملکت متحد: ← **مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند**.

بریتانیک[2]**، دایرةالمعارف** (britānik) یا **دایرة‌المعارف بریتانیکا**، دایرةالمعارف معروفی بزبان انگلیسی که اینک متعلق به دانشگاه شیکاگو (کشمـ) است، و هیئت مشاورین آن مرکب از استادان این دانشگاه و دانشگاههای آکسفرد و کیمبریج و لندن میباشد. اولین چاپ آن (سه جلد، ۲٬۶۷۰ صفحه) در ۱۷۶۸ در ادینبورگ (اسکاتلند) آغاز شد، و در ۱۷۷۱ بپایان رسید. در این چاپ مقالات طولانی به موضوعهای عمده تخصیص داده شده بود، و این روش تا چاپ نهم (۱۸۷۵–۸۹) ادامه داشت، و سپس بتدریج تغییر کرد، تا آنکه در چاپ چهاردهم (۲۳ جلد و یک جلد فهرست، ۱۹۲۹) مقالات مستقل نسبةً کوتاهتر جایگزین مقالات طولانی گردید. در فوریه‌ی ۱۹۲۰ یک شرکت امریکائی حقوق دایرةالمعارف بریتانیک را از صاحبان بریتانیائی آن خریداری کرد، و در ژانویه‌ی ۱۹۴۳ آنرا به دانشگاه شیکاگو منتقل نمود. سازمان دایرةالمعارف بریتانیک نشریات دیگری نیز دارد که از آن جمله است بریتانیک جوانان (چاپ اول، ۱۹۳۴، ۱۲ جلد؛ چاپ دوم، ۱۹۴۷، ۱۵ جلد).

بریتانیکا، دایرةالمعارف: ← **بریتانیک، دایرة‌المعارف**.

---

(۱)Great Britain (۲)Britannica

بریتانیکوس[1] (britānnikus)، ۴۱؛ ب‌م–۵۵ ب‌م، شاهزاده‌ی رومی، پسر کلاودیوس I و مسالینا. پدرش باغوای آگریپینای II او را بنفع نرون کنار گذاشت. ظاهراً بعداً مسموم شد.

بریتن[2]**، بنجمین** (benjamin britən)، ۱۹۱۳–، آهنگساز انگلیسی. از آثارش موسیقی کورال، چند اپرا، ترانه‌ها، موسیقی مجلسی، آثار سمفونی، و چند کنسرتو است.

بریتونیک[3] (britonic)، نام یکی از زبانهای هندواروپائی از دسته‌ی سلتی، مشتمل بر زبانهای ویلزی، برتانیی، و کورنوالی است. ← زبان، جدول.

بریتیش میوزیوم: ← موزه‌ی بریتانیائی.

بریج[4] (brij؛ انگل)، نوعی بازی با ۵۲ ورق و چهار بازیکن، که دو بدو شریکند. نوعی بریج در قرن ۱۹م در شرق میانه معمول بود، و از آنجا به اروپا و امریکا وارد شد. اکنون منظور از بریج همان بازیی است که هرلد س. وندربیلت، از مردم نیو یورک، در سال ۱۹۲۵ آنرا بعمل آورد.

بریجپورت[5] (brijport)، شهر (جه ۱۵۸٬۷۰۹)، ج‌غ ایالت کونکتیکت، کشمت، بر تنگه‌ی لانگ آیلند. عمده‌ترین شهر صنعتی ایالت است (کالاهای فلزی و ماشین‌آلات).

بریجت[6]**، قدیسه** (qeddise brijət)، ۴۵۳؟–۵۲۳؟، بانوی مؤمنه‌ی ایرلندی. از احوال وی اطلاعی در دست نیست، و همینقدر میدانیم که دیری در کیلدر بنا نهاد، و مقبره‌اش در داونپتریک است.

بریجتاون[7] (brijtăn)، شهر (جه تخمیناً ۱۸٬۵۰۰)، پایتخت باربادوز، جزایر هند غربی.

بریجز[8]**، رابرت سیمور** (rābərt simor brijəz)، ۱۸۴۴–۱۹۳۰، شاعر انگلیسی. از ۱۹۱۳ شاعر وابسته به دربار سلطنتی بود. از آثارش غزلیات و منظومه‌ها (از جمله وصیت زیبائی، ۱۹۲۹) و نمایشنامه‌های منظوم و مقالات انتقادی است.

بریجز[8]**، کالوین بلکمن** (kalvin blakmən brijəz)، ۱۸۸۹–۱۹۳۸، عالم امریکائی ژنتیک. نظریه‌ی کروموزومی وراثت را ثابت کرد. نظریه‌ی توازن ژنها را بیان نمود. توزیع ژنها را در کروموزوم بزاق پشه‌ی سرکه بررسی کرد.

بریجمن[9]**، پرسی ویلیامز** (pērsi wilyāmz brijmən)، ۱۸۸۲–، فیزیکدان امریکائی، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ برای تحقیقات مربوط به فشارهای زیاد.

برید (barid) [از ریشه‌ی لاتینی وردوس (veredus)]، در دوره‌ی اسلامی، دستگاه پست و ارتباطات و اطلاعات، و نیز بمعنی چاپار و اسب چاپار و قاصد یا پیک، و منزل بین دو مرکز چاپار. گویند اولین کسی که در اسلام بتعیین برید پرداخت معاویه بود، و غرض او از این امر ایجاد سرعت در امر ارتباطات بین ولایات و مرکز خلافت بود. پس از آن، در عهد امویان و مخصوصاً عباسیان اداره‌ی برید بسط یافت، و از ادارات عمده‌ی حکومت گردید، و اداره‌ی آن به نزدیکان و معتمدان خلیفه سپرده میشد. در قرن سوم هق منازل چاپاری در سراسر امپراطوری اسلامی منبسط بود. متصدی برید را صاحب برید میگفتند، و اصحاب برید، باصطلاح امروز، کارمندان دیوان برید [اداره‌ی پست و ارتباطات و اطلاعات] بودند.

بریدشاهیه (baridšāhiyye)، عنوان سلسله‌ای از امرای مسلمان ترک‌نژاد در هند، که از اواخر قرن نهم هق تا سال ۱۰۲۸ هق در بیدر کمابیش فرمانروائی داشتند. مؤسس سلسله، **قاسم برید** (فت ۹۱۰ هق)، غلام زرخرید محمد شاه III، ۱۳مین شاه سلسله‌ی بهمنیه، و مردی شجاع و باکفایت بود، و در زمان محمود شاه (فت ۹۲۴ هق) جانشین محمد شاه، به وزارت دولت متزلزل بهمنیه رسید. وی در بیدر استقرار یافت، و در تضعیف بهمنیه بنفع خود کوشید، و حتی گویند بنام خود سکه زد. پسر و جانشینش، **امیر برید** (فت ۹۵۰ هق)، قدرت خاندان بریدشاهی را حفظ کرد، و پس از فرار کلیم‌الله، آخرین شاه بهمنی، فرمانروای بیدر شد. پسر و جانشینش، **علی برید** (فت ۹۸۷ هق)، اولین کس از خاندان بریدشاهی است که عنوان پادشاهی بخود داد. وی دوستدار ادب و هنر و معماری بود، و بنای رنگین محل و مقبره‌اش در بیدر از آثار برجسته‌ی دوره‌ی اوست. پس از سلطنت طولانی علی، دولت بریدشاهی بسرعت رو بزوال گذاشت، و در ۱۰۲۸ هق، بیدر ضمیمه‌ی قلمرو سلطان بیجاپور گردید، و سلسله‌ی بریدشاهی منقرض شد.

بریزبن (brizbən)، استرالیا: ← بریسبان.

بریزبین[10]**، البرت** (albərt brizbeyn)، ۱۸۰۹–۹۰، عالم امریکائی علوم اجتماعی. از پیروان افکار شارل فوریه بود، و جامعه‌ی معروف به ← مزرعه‌ی بروک را بصورت جوامعی که فوریه توصیه میکرد در آورد.

بریسبان[10] (brisbān)، انگل بریزبن (brizbən)، شهر (جه ۵۰۲٬۳۵۳)، کرسی ایالت کوینزلند، استرالیا؛ بر رود بریسبان بالای مصب آن در خلیج مورتن. دانشگاه کوینزلند (۱۹۰۹) آنجاست. صادراتش منسوجات، پشم، گوشت، طلا، و قند. در ۱۸۲۴ بعنوان ماندگاه مجرمین تبعیدشده از انگلستان تأسیس شد.

بریستول[11] (bristol)، انگل بریسل (brisəl)، شهر (جه ۴۴۲٬۲۸۱)، گلاسترشر، انگلستان، بر رود ایون، نزدیک مصب رود سورن. از بنادر عمده‌ی جهان است، و تجارت وسیعی با امریکای شمالی و ایرلند دارد. از مراکز صنعتی و از مصنوعاتش آرد، مواد شیمیائی، کاغذ، بیسکویت، کاشی، کالاهای چرمی، و (مخصوصاً از ۱۹۱۰ ببعد) هواپیما میباشد. راه آهنی که از زیر رود سورن میگذرد آنرا به ویلز متصل میسازد. اولین کشتی‌های بخاری اقیانوس‌پیما در اینجا ساخته شد (۱۸۳۸). جان کبت از اینجا به امریکا عزیمت کرد.

بریستول، تنگه‌ی[12]، شاخابه‌ای (طول ۱۳۵ کم؛ منتهای عرض ۷۰ کم) از قطلا، که ویلز را از ج‌غ انگلستان جدا میکند. راه وصول به بریستول است (از طریق رود سورن).

بریسو دو واروویل[13]**، ژاک پیر** (jāk pier briso dë vārvil)، ۱۷۵۴–۹۳، انقلابگر فرانسوی و نویسنده‌ی رسائل سیاسی، رهبر ژیروندیان. عبارت "مالکیت دزدی است"، که بعدها بتوسط پرودون شهرت یافت، از اوست. با گیوتین مقتول شد.

بریک[14] (berik) یا **بریک شر** (–šər)، ولایت ساحلی (۱٬۱۸۰ کمم؛ جه ۲۵٬۰۶۰)، ج‌ش اسکاتلند؛ مرکزش شهر دانز. رود توید آنرا از انگلستان جدا میکند. مدتها صحنه‌ی اختلافات مرزی بود.

بریک[14]**، دیوک آو** (diuk āv berik*)، لقب **جیمز فیتس-جیمز** (jeymz fits-jeymz)، ۱۶۷۰–۱۷۳۴، مارشال فرانسه؛ پسر نامشروع جیمز II انگلستان. در جنگ بوین و در جنگ جانشینی اسپانیا شرکت جست (بارسلون را در ۱۷۱۴ گرفت). در جنگ جانشینی لهستان کشته شد. تذکره‌هائی نوشته است.

بریک-آن-توید[15] (berik-ān-tuid)، شهر (جه ۱۲٬۵۵۰)، نورثامبرلند، انگلستان، بر مصب رود توید. شهر عمده‌ی مرزی و مدتها بین انگلستان و اسکاتلند متنازع فیه بود؛ در ۱۸۸۵ جزء نورثامبرلند گردید.

بریکتو[16]**، اوگوست مارتن ژولین** (ogüst mārtaN jüliaN briktë)، ۱۸۷۳–۱۹۳۰، مستشرق بلژیکی. از ۱۹۰۰ به تدریس در دانشگاه لیژ پرداخت، و مقارن زمان مرگش استاد زبان و تاریخ عبری، عربی، فارسی، و ترکی در آن دانشگاه بود. در ۱۸۹۸ از دانشگاه لیژ فارغ التحصیل شد؛ برای تکمیل مطالعات خود به عثمانی و ایران سفر کرد (۱۹۰۳ و ۱۹۱۳). نشان شیر و خورشید از ایران و نشان ستاره از افغانستان داشت. ازوست، داستانهای فارسی (ترجمه، ۱۹۱۰)، نمایشنامه‌های ملکم خان (ترجمه، ۱۹۳۳)، و رستم و سهراب (ترجمه از فردوسی، ۱۹۳۸)، و ترجمه‌ی خسیس (از آخوندزاده) و ترجمه‌ی سلامان و ابسال و یوسف و زلیخای جامی.

بریکسم[17] (briksəm)، دریابندر (جه ۸٬۷۶۱)، دونشر، انگلستان. ویلیام III در ۱۶۸۸ اینجا پیاده شد.

بریگ[18] (brig)، لهستانی بژک[19] (bjek)، شهر (جه ۷٬۷۴۴؛ در ۱۹۳۹ جه ۳۱٬۴۱۹)، سیلزی سفلی. از ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان است. در زمان سلسله‌ی پیاست امیرنشین بود (۱۳۱۱–۱۶۷۵). قلعه‌ی قدیمی و تالار شهرداری (دوره‌ی رنسانس) آن در جج II سخت آسیب دید.

بریگا و تندا: ← بریگ و تاند.

بریگاد قزاق (brigāde؛ از فنس)، تیپ [= بریگاد] مستقل ایرانی، تحت ریاست صاحب‌منصبان روسی و مرکب از دو فوج سوار و یک دسته موزیک، که در سنه‌ی ۱۲۹۶ هق بموجب امتیاز و قرارداد مخصوص تحت نظر مربیان و مشاقان روسی و از روی اصول و نظامات قزاق تزاری، در ایران تشکیل یافت، و بعدها بتدریج تشکیلات آن توسعه پذیرفت، و واحدهای پیاده و آتشبار و افواج مختلف ولایات بآن ضمیمه شد، و عاقبت عملا تشکیلات آن از صورت بریگاد (= تیپ) به صورت دیویزیون (divizion؛ از فنس، = لشکر) درآمد.

---

(۱)Britannicus (۲)Britten (۳)Brythonic (۴)bridge (۵)Bridgeport (۶)Bridget (۷)Bridgetown (۸)Bridges (۹)Bridgman (۱۰)Brisbane (۱۱)Bristol (۱۲)Bristol Channel (۱۳)Brissot de Warville (۱۴)Berwick (۱۵)Berwick-on-Tweed (۱۶)Bricteux (۱۷)Brixham (۱۸)Brieg (۱۹)Brzeg

مؤسس و موجد اصل تشکیلات بریگاد قزاق ایران ناصرالدین شاه قاجار بود که بعد از مراجعت از سفر دوم فرنگ، بسبب آنکه تنظیمات قزاق روس را زیاده پسندیده بود، در صدد تقلید از آن تنظیمات و تشکیل سوارهقزاق در ایران برآمد، و از این رو بخواهش او، تزار روس هیئتی از صاحب‌منصبان روسیه را در قفقاز، تحت ریاست کلنل دومنتویچ به ایران فرستاد، و دولت ایران عده‌ای از سواران مهاجر قفقازی‌الاصل و عده‌ای ایرانی را بآنها سپرد (محرم ۱۲۹۶ هق)، و در رمضان همان سال، شاه عده‌ای از سواران قزاق ایرانی را سان دید. بعد از سه سال، چون مدت خدمت کلنل دومنتویچ منقضی شد، هیئت روسی دیگری تحت ریاست کلنل چورکوسکی (corkovski) استخدام شد (۱۲۹۹ هق)، و سپس بترتیب ژنرال کاساکوفسکی و کلنل چرنوزوبوف بریاست بریگاد قزاق نصب و به ایران اعزام شدند. ریاست و فرماندهی بریگاد قزاق در زمان محمد علی شاه قاجار به کلنل لیاخوف رسید، و چون محمد علی شاه و حکومت تزار درصدد قلع و قمع مجلس و مشروطیت ایران برآمدند، بریگاد قزاق توسعه یافت و واحدهای توپخانه و مسلسل سنگین بدان افزوده شد، و بعد از تخریب مجلس، تشکیلات و افراد آن نیز افزایش پذیرفت. چند سال بعد، یعنی اندکی قبل از شروع جنگ بین‌الملل اول، دولت روسیه از ضعف حکومت ایران استفاده کرده در تبریز (در ۱۳۳۰ هق) و استراباد (در ۱۳۳۱ هق) نیز بتشکیل فوج قزاق پرداخت، و در طول جنگ بین‌الملل اول بتدریج تشکیلات قزاقخانه را در رشت و اصفهان و کرمانشاهان و همدان و اورمیه (= رضائیه) و مشهد نیز توسعه داده بریگاد قزاق را، بدون داشتن اجازه و امتیاز رسمی، به دیویزیون (= لشکر) تبدیل نمودند (۱۳۳۴ هق). اما بعد از انقلاب بولشویکی در روسیه (۱۳۳۵ هق)، بتدریج تشکیلات قزاقخانه از دست صاحب‌منصبان روسیه خارج شد، و عاقبت با وقوع کودتای سوم حوت، ریاست دیویزیون قزاق به سردار سپه (← رضا شاه کبیر) رسید، و همان دیویزیون اساس قشون متحد الشکل ایران گشت. مخارج بریگاد قزاق در زمان سلطنت ناصرالدین شاه از خزانه‌ی دولت پرداخت میشد، و در عهد مظفرالدین شاه از محل عواید گمرکات شمال و تحت ممیزی و کنترل بانک استقراضی روس و رؤسای روسی بریگاد تأدیه میگشت. فرمانده روسی بریگاد نیز در اوایل تحت نظر وزارت جنگ بود، و بعدها تحت نظر مستقیم شاه واقع گشت، و بهمین عنوان بود که محمد علی شاه در مبارزه با مجلس و مشروطیت از آن سوء استفاده نمود.

بریگ و تاند[1] (brig va tāNd)، ایتالیائی **بریگا و تندا** (brigā, tendā)، بخشهائی کوچک (۵۲۳ کمه؛ جه ۱٬۱۶۸)، ولایت آلپ‌ماریتیم، ج‌ش فرانسه. بموجب معاهده‌ی پاریس (۱۹۴۷) از طرف ایتالیا به فرانسه واگذار شد.

بریگیتا، قدیسه[2] (qeddise brigittā)، ح ۱۳۰۰–۱۳۷۵، راهبه‌ی سوئدی. از خاندان اشرافی و صاحب هشت فرزند بود، و پس از مرگ شوهرش راهبه شد. سالهای آخر عمر را در رم گذرانید و رایزن پاپها بود.

بریل[3] (beril، فنس)، سیلیکات بسیار سخت بریلیوم و آلومینیوم که میتوان آنرا زمرد ناترس نامید. بهادارترین نوع آن زمرد است.

بریل[4]، **ابرهم آردن** (eybrəham ārdən bril)، ۱۸۷۴–۱۹۴۸، متخصص امریکائی بیماریهای روانی؛ مت اتریش. از اولین و فعالترین مروجین، معلمین، مؤلفین، و متخصصین پسیکانالیز، و اولین مترجم بسیاری از آثار عمده‌ی فروید و یونگ بزبان انگلیسی بود.

بریل[4]، **بیماری** (bril)، شکل خفیف تیفوس که اول دفعه **ادوین بریل** (edwin)، ۱۸۶۰–۱۹۲۵، پزشک امریکائی، آنرا بدون آنکه تشخیص بدهد وصف کرده است.

بریلیوم[5] (beriliom، فنس) یا **گلوسینوم**[6] (glu-sinom؛ فنس)، عنصر کمیاب فلزی نقره‌فام (علامت شیمیائی Be و گاهی Gl؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از لحاظ شیمیائی شبیه منیزیوم است. ترکیباتی دارد. سبکترین فلزات پایدار، بسیار سخت، و شکننده است. آلیاژهای آن در ساختن طیاره و موشک، و اکسید آن در رئاکتورهای انرژی اتمی بکار میرود. استنشاق غبار آن ممکن است موجب بیماری خطرناک بریلیوز بشود.

بریم (berim)، انگل **پریم**[7]، جزیره (۱۳ کمه؛ جه ۳۶۰)، متعلق بمستعمره‌ی انگلیسی عدن؛ نزدیک ساحل جغ عربستان در دهانه‌ی باب المندب. سابقاً محل سوختگیری کشتیها بود.

بریمور[8] (barimor)، نام خاندانی از هنرپیشگان. اولین آنها، **موریس بریمور** (moris)، ۱۸۴۷–۱۹۰۵، انگلیسی بود، و به کشمه رفت. زوجه‌ی وی، **درو بریمور** (dru)، ۱۸۵۶–۹۳، هنرپیشه‌ی امریکائی و معروفترین هنرپیشه‌ی کمدی زمان خود بود. پسر ارشد آنان، **لایونل بریمور** (lāyonəl)، ۱۸۷۸–۱۹۵۴، از هنرپیشه‌های معتبریست که در فیلم بازی کرده است. خواهرش، **اثل بریمور** (etəl)، ۱۸۷۹–۱۹۵۹، هنرپیشه بود، و از ۱۸۹۴ شروع بکار کرد، و در فیلم نیز بازی نمود. برادرش، **جان بریمور** (jān)، ۱۸۸۲–۱۹۴۲، ابتدا میخواست نقاش شود، ولی سرانجام به هنرپیشگی پرداخت. در اجرای نقش هملت ماهر بود. در فیلم نیز بازی کرد.

بریمی (boraymi)، واحه‌ای (جه ح ۱۰٬۰۰۰) در قسمت شرقی جزیرة العرب، که مرکز آن بهمین نام در فاصله‌ی ۱۵۰ کیلومتری ش ابو ظبی واقع است. وسعت آن تقریباً ۶ در ۹ کیلومتر است، و با قناتهائی، که از کوههای حجر (hajar) (بفاصله‌ی کمی در ش واحه) و جبل حفیت (jabale hafit) (ج واحه) سرچشمه میگیرند، آبیاری میشود. محصولات عمده‌اش خرما، یونجه، سبزیجات، انبه، و لیموی ترش و شیرین است، که از دبی (do-bayy) که بندر عمده‌ی واحه است صادر میشود. از تاریخ این واحه پیش از قرن ۱۹م اطلاع چندانی در دست نیست. اختلاف انگلستان و عربستان سعودی، که اولی واحه را متعلق به فرمانروایان ابو ظبی و مسقط و دومی آنرا متعلق به خود میدانست، در ۱۹۵۴ به حکمیت ارجاع گردید، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد، و در ۱۹۵۵ انگلیسها واحه را تصرف و بین ابو ظبی و مسقط تقسیم کردند.

برین، اتین شارل لومنی دو: ← لومنی دو برین، اتین شارل.

برین تراست[9] (breyn trāst)، اصطلاح جدیدی در زبان انگلیسی که معنی آن "تکیه‌گاه دماغی" است و اکنون در زبانهای دیگر نیز معمول شده. هنگامی که فرانکلین روزولت استاندار ایالت نیو یورک بود، گروهی از دانشمندان را بعنوان مشاور جمع کرده بود تا در امور دولتی باو کومک فکری بنمایند. پس از آنکه رئیس جمهور امریکا شد این کار را تا چندی ادامه داد، و مجمع دانشمندان مشاور معروف به "تکیه‌گاه دماغی" شد. اکنون در بسیاری از دستگاههای کشورهای مختلف از دانشمندان بهمین عنوان دعوت میشود که مطالب روز را برای هدایت افکار عامه بحث نمایند.

برینتری[10] (breyntri)، شهر (جه ۲۳٬۱۶۱)، ش ایالت ماساچوست، کشمت. دزدی مسلحانه و قتلهای آوریل ۱۹۲۰ که بسبب آنها ساکو و وانزتی اعدام شدند در اینجا روی داد.

برینداون، شهر هند: ← ورینداون.

بریندیزی[11] (brindizi)، لت **بروندیسیوم** (brun-disium)، شهر (جه ح ۵۳٬۴۳۷)، آپولیا، ج ایتالیا؛ بندر آدریاتیک. از پایگاههای دریائی مهم رومیان، و در جنگهای صلیبی مبدأ حرکت کشتیها بود. یکی از دو ستون علامت پایان جاده‌ی رومی آپیا ویا هنوز باقی است. ویرژیل در اینجا مرد.

برینگ[12]، **امیل آدولف فون** (emil ādolf fon bering)، ۱۸۵۴–۱۹۱۷، پزشک و میکروبشناس آلمانی، پیشقدم معالجه با سرم. بمناسبت کشف طریق مصونیت از دیفتری (۱۸۹۰) و کزاز (۱۸۹۲) با تزریق ضد سم آنها، بدریافت جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۱ در طب و فیزیولوژی نایل گردید.

برینگ[13]، **اولین** (evəlin bering)، ملقب به (اولین) **ارل آو کرومر** (ërl āv krōmər*)، ۱۸۴۱–۱۹۱۷، سیاستمدار و مدیر بریتانیائی در مصر. در ۱۸۸۳–۱۹۰۷، عملا فرمانروای مصر بود، و امور مالی و اداری و فرهنگی را اصلاح کرد.

برینگ[14]، **تنگه‌ی** (یا **باب**) (bering)، تنگه‌ای بعرض تقریبی ۹۰ کم، بین لش آسیا و لغ امریکای شمالی، که دریای شمالگان را بدریای برینگ متصل میسازد. ویتوس برینگ در ۱۷۲۸ از آن گذشت.

برینگ[14]، **جزیره‌ی**، جزیره‌ای نزدیک ساحل کامچاتکا، انتهای لش قسمت آسیائی جمشس، در دریای برینگ. بزرگترین ← جزایر کاماندورسکی است. ویتوس برینگ در این جزیره درگذشت.

برینگ[14]، **دریای**، امتداد شمالی قکب بین سیبریه و آلاسکا، بمساحت ح ۲٬۲۷۳٬۰۰۰ کمه. جزایر آلئوسین آنرا از اقیانوس کبیر بمعنی اخص جدا میکند، و تنگه‌ی برینگ آنرا به قشم مرتبط میسازد. مشتمل بر چندین جزیره است که بعضی به کشمت و برخی به تجشس تعلق دارد. دریای

---

(1)Brigue and Tende (2)Bridget of Sweden (3)beryl (4)Brill (5)beryllium (6)glucinum (7)Perim (8)Barrymore (9)Brain Trust (10)Braintree (11)Brindisi (12)Behring (13)Baring (14)Bering

برینگ را دژنیوف روسی در قرن ۱۷م پویید، ولی پس از مسافرتهای ویتوس برینگ بود که ثروت سرشار این دریا از جهت پوست گرانبهای جانور معروف به سیل معلوم شد. از اواسط قرن ۱۸م، کشتار بیحساب سیلها و آیرهای دریائی (دارای پوست گرانبها) نسل آنها را تهدید به انقراض میکرد. در ۱۸۸۶ مسئلهی حمایت این جانوران موضوع کشمکش بینالمللی شدیدی گردید که به **کشمکش پوست سیل دریای برینگ**[1] معروفست. کشمت که آلاسکا را از روسیه خریده بود، باستناد اینکه حق نظارت روسیه بر دریای برینگ بآن دولت منتقل شده، چند کشتی صیادی کانادائی را گرفت (۱۸۸۶). دولت بریتانیا حق نظارت کشمت را قبول نداشت، و به موجب **پیمان داوری دریای برینگ** (۱۸۹۲) بین کشمت و بریتانیای کبیر، موضوع به حکمیت ارجاع شد (۱۸۹۳)؛ دادگاه بر علیه ادعای کشمت رأی داد. در ۱۹۱۱، بموجب موافقتنامهای منعقد بین بریتانیای کبیر، روسیه، ژاپن، و کشمت، صید سیل در دریای آزاد ممنوع شد. در ۱۹۴۱ ژاپن موافقتنامه را لغو کرد. در ۱۹۵۷ موافقتنامهی موقتی در این باب بین کشمت، کانادا، ژاپن، و تجشـ بامضا رسید.

برینگ[2]**، ویتوس یوناسن** (vitus yonāsen bering)، ۱۶۸۱-۱۷۴۱، دریانورد و پویندهی دانمارکی، در خدمت روسیه. در ۱۷۰۴ بخدمت نیروی دریائی روسیه پیوست، و در جنگ بر ضد سوئد شهرتی یافت. پس از پایان جنگ، از طرف روسیه مأمور مسافرتهای پویشی گردید، و به جستجوی حدود شرقی سواحل شمالی آسیا پرداخت. تنگهی برینگ را کشف کرد. در جزیرهای که بعداً بنام وی ← جزیرهی برینگ خوانده شد درگذشت.

بریو[3]**، اوژن** (ëjen briē)، ۱۸۵۸–۱۹۳۲، نمایش‌نامهنویس فرانسوی. بیشتر نوشتههایش مربوط به مسائل زندگی خانوادگی و اجتماعی است. از نمایشنامههای معروفش جامهی قرمز (۱۹۰۰)، و تیره‌روزان (۱۹۰۱) است.

بریه[4] (brie)، شهر (جـ ۳٬۲۵۶)، ولایت مورت‌اِموزل، لش فرانسه، مرکز معادن آهن حوضهی لورن.

بز (boz)، حیوان نشخوارکننده، با شاخ مجوف، نزدیک با گوسفند. احتمالا در ایام باستانی در ایران آنرا اهلی کردند. بزهای حقیقی از نوع کاپرا (*Capra*) و از تیرهی بوویدای (*Bovidae*) و اصلا از بز قدیم هستند. بز را برای شیر و کرک و گوشت میپرورند. در بر قدیم استعمال شیر بز معمول است.

بز اخفش: ← اخفش.

بزاق[5] (bozāq) یا **آب دهن**، مایع قلیائی، شامل آنزیمی بنام پتیالین (ptiālin؛ فنس) که نشاسته را تبدیل بقند میکند. بتوسط غدد بزاقی ترشح میشود، و از مجاری آنها بداخل دهان میریزد.

بزاقه (bazzāqa)، مار زهری؛ ← ناشر.

بزاکوه (bozākuh)، قلهای بارتفاع ۳٬۵۰۰ متر، دهستان اشکور بالا. از قلل سلسلهی البرز است.

بزانسون[6] (bezāNsoN)، شهر (جـ ۶۱٬۱۳۹)، کرسی ولایت دو، ش فرانسه، در فرانش‌کنته. صنعت ساعتسازی دارد. مقر اسقف اعظم است. از پاسگاههای نظامی رومیان بود. امپراطور فردریک I آنرا از شهرهای آزاد امپراطوری کرد. در ۱۶۴۸ جزء فرانش‌کنته (که در آن زمان در دست اسپانیا بود) گردید. در ۱۶۷۴ که لوئی XIV برای دومین بار فرانش‌کنته را فتح کرد، بزانسون را پایتخت آن قرار داد (۱۶۷۶)، و دانشگاه دول (تأسیس حـ ۱۴۲۲) را به آنجا منتقل نمود. بزانسون آثاری از معماری قرون وسطی و دورهی رنسانس دارد. ویکتور هوگو در آنجا بدنیا آمد.

بزپار (bozpār)، رشتهکوه، جغ فارس، ش برازجان. از رشتههای ساحلی فارس است. به درهی رود مند منتهی میشود.

بزچلو (bozcallu)، دهستان (جـ حـ ۲۱٬۰۰۰؟)، بخش وفس، شهرستان اراک؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. بقول بعضی مآخذ، در اوایل عهد صفویه که ایل بزچلو از آذربایجان باین حدود کوچانده شد باین نام موسوم گردید. زبان مادری سکنه ترکی است. از صنایع دستی قالیبافی است. مرکزش ده کمیجان میباشد.

بزر البنج (bazro 'l.banj) یا **بنگ‌دانه** (bang-dāne)، گیاه وحشی یکسالهی بر قدیم، از تیرهی اطلسیها. بزر البنج سیاه (*Hyoscyamus niger*) را در ل امریکای شمالی بعمل آوردهاند. گلهای آن زردرنگ و سمی و دانههایش برای ماکیان مضر است.

بزرجمهر: ← بزرگمهر.

بزرگ ابن شهریار (bozorge 'bne)، ناخدای ایرانی، از مردم رامهرمز، که در نیمهی اول قرن ۴م هق میزیست. مؤلف کتابی است بنام عجایب الهند، بزبان عربی، که مشتمل بر داستانهائی در باب افریقای شرقی و هند و چین است، که مؤلف از دریانوردان شنیده، و اطلاعاتی در باب این سرزمینها و مردم آن نیز در بر دارد. بعضی از حوادث با ذکر تاریخ آمده است (متأخرترین آنها بتاریخ ۳۴۲ هق است).

بزرگ امید (bozorg ommid)، معروف به **کیا بزرگ امید رودباری**، فد ۵۳۲ هق، رئیس اسماعیلیهی الموت و جانشین و پیرو حسن صباح. وی در سنهی ۵۱۸ هق، بموجب وصیت حسن صباح، در الموت بجای او نشست، و قبل از آن، از سال ۴۹۵ هق، قلعهی لمسر (lommasar) رودبار را بحکم حسن تصرف کرد، و در مدت ۲۳ سال در آنجا میزیست. بزرگ امید شیوهی سلف خود را در نشر دعوت باطنیه و تهدید و تخویف مخالفان ادامه داد. در زمان او فدائیان اسماعیلیه خلیفه مسترشد را هلاک کردند (۵۲۹ هق). بعد از وی پسرش محمد ابن بزرگ امید بجای او نشست.

بزرگمهر (bozorg.mehr)، معرب آن **بزرجمهر**، وزیر (شاید داستانی) خردمند خسرو انوشروان، شاهنشاه ساسانی. داستانهای بسیار از خردمندی او گفتهاند، و نیز گویند وقتی که پادشاه هند دستگاه شطرنج نزد پادشاه ایران فرستاد، بزرگمهر اسرار این بازی را کشف کرد، و در مقابل بازی نرد را اختراع نمود. رسالهای پهلوی بنام پندنامک وزرگمهر بختکان (pandnāmage vozorgmehre boxtagān) [= پندنامهی بزرگمهر پسر بختک] باو منسوبست، و دارای حـ ۱٬۴۳۰ کلمه میباشد. ضبط نام او بصورت بوذرجمهر و ابوذرجمهر بنظر محققین نادرست است.

بزرگنمائی[7] (bozorg.nemā'i)، نسبت یکی از ابعاد خطی تصویر نهائی حاصل از یک دستگاه بصری به بعد نظیر آن از شیء. مثلا ← عدسی.

بزروچ[8]**، پتر** (petr bezruc)، اسم مستعار **ولادیمیر واشک** (vlādimir vāšek)، ۱۸۶۷–، شاعر چک، که بسبب ترانههای ناسیونالیستی معروف به ترانههای سیلزی (۱۹۰۳) مشهور است.

بزغنج (bozqonj)، گالهائی که از برگهای درختان پسته و شبیه بآن درست میشود، و دارای مازوی بسیار است. در رنگرزی بکار میرود.

بزغوش، کوه: ← بزقوش.

بزقوش یا **بزغوش** (هر دو bozquš)، رشتهکوهی در آذربایجان شرقی، که از حوالی بستانآباد بطول حـ ۱۲۰ کیلومتر بطرف مشرق تا کوههای طالش ممتد است. ارتفاعش در جنوب شهرستان سراب به حـ ۳٬۱۷۰ متر میرسد. شعبات رود قزلاوزن آنرا از قافلان کوه و کوههای قراول جدا میکنند.

بزمآرای (bazmārāy)، تذکرهی شعرائی بفارسی، از علی ابن محمود الحسینی، مشتمل بر شرح احوال شعرای فارسیزبان از قدیم تا زمان تألیف کتاب (سنهی ۱۰۰۰ هق). مؤلف تقریباً تمام لباب الالباب عوفی را، حتی دیباچهی آنرا، در کتاب خود نقل کرده است، جز در بعضی موارد که عبارات عوفی را مختصر نموده، ولی از عوفی و لباب الالباب نامی نمیبرد، و از تذکرههای قبل از کتاب خود، از تذکرة الشعرای دولتشاه و تحفهی سامی یاد میکند. نثر آن مانند خود لباب الالباب مصنوع و عبارت‌پردازی است. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است؛ نسخهای از آن در موزهی بریتانیائی موجود میباشد.

بزمان (bazmān)، بخش (جـ حـ ۱۲٬۵۰۰؟)، لغ شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان. مرکب از دهستان دلگان و دهستان مرکزی بزمان، و جمعاً دارای ۳۳ (؟) آبادی است. ناحیهای است گرمسیری. سکنهی آن بلوچ اند. مرکزش، **بزمان** (جـ ۱٬۰۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۸۰ کیلومتری لغ ایرانشهر واقعست. رشتهکوه **بزمان** مرکب از چند رشتهکوه موازی است. قلهی بزمان حـ ۳٬۴۹۰ متر ارتفاع دارد.

بزم و رزم، کتابی تاریخی، بفارسی، از عزیز ابن اردشیر استرابادی. این کتاب که مشتمل بر قسمتی از تاریخ دولت عثمانی است بنام سلطان احمد ابن محمد نوشته شده، و تألیف آن در سنهی ۸۰۰ هق در سیواس بپایان رسیده. نثر آن منشیانه و تقریباً متکلف و مصنوع میباشد، و در ضمن آن اشعار عربی و فارسی آمده است. چاپ استانبول، ۱۹۲۸.

بزم وصال (bazme vesāl)، مثنویی از وصال شیرازی (فد ۱۲۶۲ هق)، که در آن شیوهی فردوسی را تقلید کرده است. در هند بطبع رسیده.

بزنتی (bozanti)، ترکیه: ← بذندون.

---

(۱)Bering Sea Fur-Seal Controversy (۲)Bering (۳)Brieux (۴)Briey (۵)saliva (۶)Besançon (۷)magnification (۸)Bezruc

بزنجان (bezenjān)، دهستان (جه ح ۳۴'۸۵۰؟)، ش بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۷ (۴) آبادی در دامنه‌ی کوه شاه. هوایش سرد است. محصولش غلات و میوه و لبنیات است؛ قالیبافی دارد. مرکزش، **بزنجان** (جه ۷۲۲ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری ش بافت است.

بزنطیه: ← بیزانس، شهر.

بزوادا[1] (bezvādā)، نام رسمی آن **ویجایاوادا** (vijāyāvādā)، شهر (جه ۱۶۱'۱۹۸)، لش مدرس، هند، بر رود کریشنا. از مراکز بازرگانی و مرکز اصلی یک سلسله کانال آبیاری است.

بز وحشی (boze)، عربی وعل (va'l)، بز قوی چابک از نوع کاپرا (*Capra*) که در برفمرزهای کوههای آسیا و اروپا گله‌وار زندگی میکند. رنگش خاکستری یا خرمائی، بلندی شانه‌اش ۸۵ تا ۱۱۰ سم، و شاخهایش بلند و بعقب برگشته است.

بزیل (bazil)، اسم انگلیسی: ← باسیلیوس، اسم.

بزینه‌رود (bozine.rud)، دهستان، بخش خدابنده، ج شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۶۳ (۴) آبادی. رود **بزینه‌رود** در این دهستان سرچشمه گرفته به قزل‌اوزن میریزد.

بزیه[2] (bezie)، شهر (جه ۵۸'۸۱۴)، ولایت ارو، ج فرانسه. تجارت الکل و شراب دارد. رومیها در ۱۲۰ قم آنرا گرفتند. چون آلبیگالیان را پناه داده بود (۱۲۰۰)، ۲۰'۰۰۰ تن سکنه‌ی آن قتل عام شدند (۱۲۰۹).

بژا[3] (bejā)، عربی **باجه** (bāja)، باستانی **پاکس یولیا**[4] (pāks yuliā)، شهر (جه ۱۲'۹۸۵)، ج پرتغال، ۱۳۶ کیلومتری ج‌ش لیسبون. در دوره‌ی استیلای مسلمانان بر اسپانیا اهمیت داشت.

بژار[5] (bejār)، خانواده‌ای از هنرپیشگان فرانسوی، که از ۱۶۴۳ ببعد با مولیر بستگی و همکاری داشتند. اعضای آن عبارت بودند از ژوزف بژار (jozef) (ح ۱۶۱۶–۱۶۵۹)؛ خواهرانش مادلن بژار (mādlen) (۱۶۱۸–۷۲، معشوقه‌ی مولیر) و ژنویو بژار (jeneviev) (۱۶۲۴–۷۵)؛ برادرش لوئی بژار (lui) (۱۶۳۰–۷۸)؛ و آرماند گرزند بژار (ārmāNd grezaNd) (فت ۱۷۰۰)، که دختر یا خواهر مادلن بود، و در ۱۶۶۲ به ازدواج مولیر درآمد. گروه هنری آنها سرانجام منجر به پیدایش کمدی فرانز گردید (۱۶۸۵).


بس

بس[6] (bes)، از خدایان مصر قدیم، که آن را نگهبان خوشگذرانی و موسیقی و رقص و گاهی ولادت کودک میدانستند. وی را بصورت مرد کوتوله و درشتی نمایش میدادند که تاجی از پر بر سر دارد.

بس، تنگه‌ی: ← باس، تنگه‌ی.

بسارابی[7] (besārābi)، ناحیه‌ای در ج‌ش اروپا، محدود برودهای دنیستر و دانوب و پروت، و دریای سیاه. شهرهایش عبارتند از کیشینیوف، اسماعیل، و بلگورود-دنستروفسکی. قسمت عمده‌ی آن استپ حاصلخیز و چراگاه است؛ محصولاتش غلات، توتون، میوه، و پشم میباشد. همیشه ناحیه‌ی مرزی بوده. در دوره‌ی رومیان جزء داکیا بود؛ مورد حمله‌ی گوتها، پچنگها، کومانها و مغولها قرار گرفت؛ در قرن ۱۴م بتصرف مولداوی درآمد، و در قرن ۱۵م عثمانیان و در ۱۸۱۲ روسها آن را متصرف شدند. کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶) بسارابی جنوبی را به مولداوی واگذار کرد، و کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) آن را به روسیه بازگردانید. رومانی تمام آن را ضمیمه‌ی خود ساخت (۱۹۱۸)، ولی در ۱۹۴۰ ناچار آنرا به روسیه بازگرداند، و در ۱۹۴۱–۴۴ دوباره اشغالش کرد، و در ۱۹۴۷ رسماً بدولت شوروی تسلیمش نمود. قسمت اعظم آن اکنون جزو جشم مولداوی است (قسمت جنوبی با اوکرائین الحاق شده).

بساریون[8] (bessārion)، ۱۳۹۵؟–۱۴۷۲، اومانیست بیزانسی در دوره‌ی رنسانس ایتالیا. در ۱۴۳۹ کاردینال و در ۱۴۶۳ بطرک قسطنطنیه شد. بسیاری از آثار یونانی را به زبان لاتینی ترجمه کرد.

بساسیری (basāsiri)، شهرت **ابوالحارث ارسلان ابن عبدالله**، فت ۴۵۱ هق، از امرای ترکان در بغداد. از بندگان بهاءالدوله‌ی دیلمی بود، و در درگاه خلافت قدرت و نفوذ تمام داشت. اما بسبب کدورتی که با وزیر خلیفه یافت، بر خلیفه بشورید و او را از خلافت براند، و خطبه بنام فاطمیان مصر کرد. اما طغرل سلجوقی به بغداد لشکر آورد، و فتنه‌ی بساسیری را فرونشاند، و قائم عباسی دیگر بار خلافت یافت. بساسیری بدست لشکر طغرل کشته شد؛ جسدش را بر یکی از دروازه‌ها آویختند و سرش را در شهر گردانیدند. نیز← دبیس ابن علی.

بساطی سمرقندی، سراج‌الدین (besātie)، فت ۸۱۵ هق، شاعر پارسی‌گوی سمرقندی. نخست حصیرباف بود، و حصیر تخلص میکرد؛ آنگاه باشارت استاد خویش، عصمت بخاری، بساطی تخلص کرد.

بسامد[9] (basāmad) یا **وفور** (vofur)، فنس فرکانس (frekāNs)، در پدیده‌های متناوب، عده‌ی دفعاتی که پدیده در واحد زمان تکرار میشود. بسامد یک پدیده‌ی متناوب مساوی عکس دوره‌ی (مدت یک "رفت و آمد") آن پدیده است. مثلا بسامد حرکت آونگ عبارتست از عده‌ی نوسانات کامل آن در ثانیه. در صوتشناخت، عده‌ی امواجی که در ثانیه از نقطه‌ای، که در معرض عبور امواج است، میگذرند بسامد را نشان میدهد. در جریان متناوب برق، یک نوسان کامل جریان را سیکل (sikl) خوانند؛ بسامد جریان عبارتست از عده‌ی سیکلها در ثانیه (مثلا بسامد جریان برق تهران ۵۰ سیکل در ثانیه است). در مورد نور و سایر امواج برقاطیسی، بسامد را میتوان بهمین طریق بیان کرد، منتهی چون بسامد این امواج بسیار بزرگ است، آنرا بر حسب کیلوسیکل (kilo-sikl) [= هزار سیکل] در ثانیه یا مگاسیکل (megāsikl) [= یک میلیون سیکل] در ثانیه یا کیلومگاسیکل (هزار مگاسیکل) در ثانیه بیان میکنند. **بسامدهای سمعی** بسامدهای امواج صوتیی است (← صوت) که معمولا شنیده میشود. دو حد بسامدهای سمعی تقریباً ۱۵ و ۲۰'۰۰۰ سیکل در ثانیه است. هرگاه جریان متناوبی با بسامد بین ۱۵ و ۲۰'۰۰۰ سیکل در ثانیه وارد بلندگوئی شود، امواج صوتی حادث قابل تمیز با گوش است. امواج صوتی دارای بسامد کمتر از ۱۵ شنیده نمیشوند؛ اغلب مردم بسامدهای بالاتر از ۱۵'۰۰۰ را میشنوند، و عده‌ی قلیلی بسامدهای برتر از ۲۰'۰۰۰ را نیز میشنوند. **بسامدهای رادیوئی** بسامدهای امواج رادیوئی است، که در مخابرات رادیوئی بکار میروند. قسمتهائی از امواج رادیوئی را بشرح ذیل بر حسب بسامد آنها تقسیم کرده‌اند:

اسم	بسامد بر حسب کیلوسیکل در ثانیه
خیلی کوتاه	۱۰–۳۰
کوتاه	۳۰–۳۰۰
متوسط	۳۰۰–۳'۰۰۰
بلند	۳'۰۰۰–۳۰'۰۰۰
خیلی بلند	۳۰'۰۰۰–۳۰۰'۰۰۰
اولترا بلند	۳۰۰'۰۰۰–۳'۰۰۰'۰۰۰
سوپر بلند	۳'۰۰۰'۰۰۰–۳۰'۰۰۰'۰۰۰

بسپار (bas.pār)، جسم مرکب محصول بسپاری.

بسپاری[10] (bas.pāri)، فنس **پولیمریزاسیون** (polimerizāsion)، متصل شدن مولکولهای یک جسم مرکب با مولکولهای دیگر همان جسم و تشکیل یافتن جسم تازه‌ای از این اتصال، که در آن اوزان نسبی عناصر سازای این جسم جدید مانند اوزان نسبی این عناصر در جسم اولیه است، ولی مولکولهای جسم جدید سنگینتر (و اغلب بمراتب سنگینتر) از مولکولهای اولیه و از حیث خواص با آنها متفاوتند. مثلا پارالدئید، که دارای فرمول شیمیائی $(CH_3CHO)_3$ است، محصول بسپاری استالدئید، با فرمول شیمیائی CH_3CHO، میباشد. متصل شدن مولکولهای مختلف النوع را همبسپاری[11] (ham-) خوانند. محصول بسپاری را بسپار[12] (فنس پولیمر) نامند.

ئیدروکربورها و بسیاری دیگر از ترکیبات آلی قابلیت بسپاری دارند. بسپاری و همبسپاری در ساختن بسیاری از محصولات پلاستیک و مواد مصنوعی شبیه کائوچوی طبیعی بکار میروند. از بسپارهای طبیعی میتوان نشاسته و سلولوز را نام برد. اولین بسپار ساخته‌ی دست انسان که رواج فراوان یافت نایلون است. امروزه بسپارها در ساختن پلاستیکها، رنگ، پارچه، و لاستیک اتومبیل و غیره بکار میرود.

بسپایک، سرخس: ← بفایج.

بست (bost)، شهری ویران در سجستان، ج افغانستان حالیه، نزدیک ملتقای رود هیرمند با ارغنداب. از دوره‌ی اشکانیان سابقه داشته. احتمالا در ۲۹ هق در خلافت عثمان یا در ۴۲ هق در آغاز دولت اموی بتصرف سپاهیان اسلام درآمد. در ۳۶۶ هق سبکتکین بست را گرفت، و این شهر در دوره‌ی غزنویان تا مدت یک قرن رونق بسیار

(۱)Bezwada (۲)Béziers (۳)Béja (۴)Pax Julia (۵)Béjart; Béjard (۶)Bes (۷)Bessarabia (۸)Bessarion (۹)frequency (۱۰)polymerization (۱۱)copolymerization (۱۲)polymer

یافت. علاءالدین غوری، پس از تاراج (۵۴۴ هق) غزنه، بست را فتح و تاراج کرد و کاخهای سلطنتی آنرا بسوخت. در هجوم مغول و سپاهیان امیر تیمور شهر بکلی ویران شد. قلعهی آنرا نادر شاه ویران نمود. از بقایای جالب آن قلعهی بست و لشکریبازار است.

بست[1]، چارلز هربرت (cārlz hërbərt best)، ۱۸۹۹-، عالم کانادائی فیزیولوژی. او و بنتینگ کاشف معالجهی بیماری قند با انسولین میباشند. تألیفاتی در فیزیولوژی دارد.

بستاب[2] (bastāb)، بند موقت از چوب یا آهن یا سنگ و خاک و سایر مصالح، که برای جلوگیری از ورود آب به محل کار در ساختمان سدها و پلها و غیره ساخته میشود. اگر عمق آب از حـ ۹ متر زیادتر باشد پایههای پل را بوسیلهی صندوقه مستقر میسازند.

بستام (bestām)، پهلوی ویستخم (vistaxm)، پادشاه (۵۹۶-۵۹۲ قم) ماد.

بستان (bostān)، بخش (جه ۱۲٬۰۰۰؟)، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۰(؟) آبادی. ساکنین اغلب از قبیلهی بنی طرف هستند، و زبانشان عربی است. مرکزش، **بستان** (جه ۴٬۶۱۹ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۵ کیلومتری لغ سوسنگرد در کنار یکی از شعب کرخه قرار دارد.

بستانآباد (bostānābād)، بخش (جه حـ ۹۵٬۴۰۰؟)، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی). مرکب از چهار دهستان اوجان، عباسی، سهندآباد، و مهرانرود است، و جمعاً ۱۹۱(؟) آبادی دارد. سردسیر است. رودهای محلی شهری، اوجان، و بارنج قسمتهائی از آنرا مشروب میکنند. گردنهی معروف شبلی (بارتفاع ۱٬۶۵۴ متر) از آن میگذرد. محصول عمدهاش سیب زمینی است. مرکزش، **بستانآباد**، در دهستان اوجان واقع و با جادههای شوسه به تبریز و میانه و سراب مرتبط است. رود اوجان مشروبش میکند. چشمهی آب معدنی دارد. مرکب از دو قسمت متصل بنام **بستانآباد علیا** (جه ۶۸۵ سش ۱۳۳۵ هش) و **بستانآباد سفلی** (جه ۱٬۲۹۷ سش ۱۳۳۵ هش) میباشد.

بستانافروز، گیاه زینتی: ← تاج خروس.

بستان السیاحه (bostāno 's.siāha)، کتابی تاریخی و جغرافیائی و ادبی، بفارسی، از زینالعابدین شیروانی (از فضلای قرن ۱۳م هق). در این کتاب مفصل، که در ۱۲۴۷ هق تألیف شده است، بقدری موضوعهای متفرق در باب تاریخ و جغرافیا و رجال و ادیان فراهم گردیده که حکم جُنگی را پیدا کرده. مطالب بر حسب حروف تهجی در آن مرتب شده است، و آنچه در بارهی فرق و مذاهب آسیا در این کتاب آمده است اهمیت خاص دارد، و قسمت عمدهی مطالب آن مبتنی بر سفرهای فراوان مؤلف میباشد. اول بار در ۱۳۱۵ هق در تهران و پس از آن در ۱۳۴۰ هش بطور افست از روی چاپ مذکور نیز در تهران منتشر گردیده است.

بستانی (bostāni)، خانوادهای از مسیحیان مارونی لبنان که بلغت و ادبیات عربی خدمت فراوان کردند. بزرگترین ایشان **بطرس البستانی** (botroso'l-)، ۱۸۱۹-۸۳، مؤلف دو کتاب لغت محیط المحیط و قطر المحیط است. اثر معروف دیگرش دایرةالمعارف بستانی است، که ناتمام است. پسرش، **سلیم البستانی**، ۱۸۴۷-۸۴، در تألیف دایرةالمعارف با پدر همکاری داشت، و پس از مرگ وی مجلدات ۷م و ۸م آنرا بطبع رسانید. **سلیمان البستانی**، ۱۸۵۶-۱۹۲۵، از رجال و از ادبای لبنان و از بستگان بطرس بود، و او و پسران بطرس، نجیب البستانی و نسیب البستانی، مجلدات ۹م-۱۱م دایرةالمعارف را منتشر کردند.

بستر[3] (bastar)، در اصطلاح جغرافیا، قعر یک مجرای آب یا هر پهنهی آب.

بستره[4] (bastare)، در اصطلاح زمینشناسی، سطحی که مادهی تشکیلدهندهی یک چینهی سنگ بر آن نهشته شده است، و چینههای مختلف را از یکدیگر جدا میکند.

بستک (bastak)، بخش (جه ۳۱٬۰۰۰؟)، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۷۳ (؟) آبادی. هوایش گرم و خشک است؛ در تابستان در معرض بادهای سوزان است. مرکزش، **بستک** (جه ۲٬۴۷۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲۰ کیلومتری ج شهر لار در کنار شوسهی لار به لنگه و لار به بندر عباس قرار دارد.

بستن[5] (boston)، انگل **باستن** (bāstən)، شهر (جه ۲۴٬۴۵۳)، لینکنشر، انگلستان. سابقاً بندر عمدهای بود، ولی حالیه از مراکز ماهیگیری است. جان کاتن و سایر مؤسسان مهاجرنشین خلیج ماساچوست در ۱۶۳۳ از اینجا با کشتی عزیمت کردند.

بستن[5]، انگل **باستن**، شهر (جه ۸۰۱٬۴۴۴)، ش ایالت ماساچوست، کشمت، بر خلیج بستن؛ کرسی ایالت. بزرگترین شهر انگلستان جدید و دهمین شهر بزرگ کشمت، از مراکز عمدهی تجارتی و مالی و فرهنگی، و از بنادر مهم کشمت میباشد. بازار عمدهی پشم و ماهی و دارای صنایع مختلف نساجی، چرم، کالاهای کائوچوئی، ماشینآلات، مواد غذائی و شیمیائی، طبع و نشر، و کشتیسازی است. ← ارکستر سمفونی بستن شهرت جهانی دارد. دانشگاه بستن و موزهی هنرهای زیبای بستن (دارای مجموعهی جالبی از آثار هنری چینی و ژاپنی) در آنجاست، و دانشگاه معروف هاروارد نزدیک آنست. بستن در ۱۶۳۰ مسکون و مهاجرنشین عمدهی ← شرکت خلیج ماساچوست گردید. در مقدمات انقلاب امریکا اهمیت داشت، و اولین برخورد جنگهای انقلاب در بانکر هیل (bānkər hil) در نزدیک بستن بوقوع پیوست (۱۷۷۵). بستن از مراکز اولیهی پیرایشگری و سخت مقید بزندگی معنوی بود، و سکنهی آن، که اکثر اعقاب مهاجرین اولیهی انگلستان جدید بودند، مدتها طبقهی اشراف کشمت محسوب میشدند. مهاجرین بعدی (ایرلندی، ایتالیائی، لهستانی، و چک) تا حدی در تغییر زندگی محافظهکارانه و پیرایشگری اولیه مؤثر بودند.

بستن[5]، ارکستر سمفونی (orkestre samfonie boston)، از ارکسترهای معروف کشمت و یکی از بهترین ارکسترهای جهان، که در سال ۱۸۸۱ در شهر بستن تأسیس گردید. از رهبران معروف آن پییر مونتو (pier moNtë) (در ۱۹۱۹-۲۴)، سرگی کوسویتسکی (در ۱۹۲۴-۴۹)، و شارل مونش فرانسوی (از ۱۹۴۹) است.

بستن، قتل عام: ← انقلاب امریکا.

بستن، واقعهی چای: ← انقلاب امریکا.

بستن خون[6] یا **انعقاد خون**، تبدیل شدن خون مایع به لخته. بستن خون بدین نحو است که گویچههای سرخ و سفید و پلاکتهای خون در شبکهای از مادهی موسوم به فیبرین (fibrin) انباشته شده بصورت لخته درمیآیند، و باقیماندهی خون، که مایعی بنام پلاسما یا سروم است و قابلیت انعقاد ندارد، جدا میشود. فیبرین در نتیجهی گسیختگی پوست و جدار عروق تولید میشود. خون معمولاً در ۴ دقیقه منعقد میشود. تأخیر در انعقاد نتیجهی عیب مزاجی است، که از حالات مختلف ناشی میشود (مثلاً ← هموفیلی).

بستن کارخانهی بروی کارگران[7] عبارت است از اخراج کارگران یک کارخانه و خودداری از استخدام مجدد آنها. اغلب، کارفرمایان برای مقابله با اعتصاب کارگران و مقاومت در برابر تقاضای آنها دست باین اقدام میزنند، و بعضی اوقات هم کارگران جدیدی بجای کارگران قدیم استخدام مینمایند. در بسیاری از کشورها بستن کارخانه جایز است مشروط بر اینکه مخالف با مقررات قراردادهای منعقد بین کارگر و کارفرما نباشد.

بستنی (bastani)، شیرینی یخزده که با شیر، خامه، شکر، و مواد معطر ساخته میشود، و اغلب مشتمل بر مادهای رنگین، مادهای چسبنده (مانند نشاسته، ژلاتین، ثعلب، و غیره)، تخم مرغ، میوه، و مغز پسته (و امثال آن) است. بهم زدن آن بهنگام یخزدن بستنی را سبک و متجانس میکند. احتمالاً در قرن ۱۷م در ایتالیا پیدایش یافت.

بستی، ابوالفتح: ← ابوالفتح بستی.

بسحاق اطعمه یا **بسحق اطعمه** (هر دو boshāqe at'ema)، شهرت **فخرالدین ابواسحاق احمد ابن حلاج**، متخلص به **بسحاق** (یا **بسحق**)، فت ۸۲۷ یا ۸۳۵ هق، شاعر ایرانی. در شیراز متولد شد، ولی بیشتر در اصفهان در دربار اسکندر ابن عمر شیخ میزیست. تخلص او مخفف کنیهی وی میباشد. بسحاق در شعر طرز نوی ایجاد کرد، و مضامینی در وصف اغذیه سرود، و اشعار متقدمان را تضمین کرد، و نامهای خوراکها و نوشابهها را در آنها بکار برد. از آثارش کنز الاشتها، اسرار چنگال، دیوان اطعمه، و مناظرهی نان و حلوا است.

بسحق اطعمه: ← بسحاق اطعمه.

بسر ابن ارطاة (bosre 'bne artāt)، فت ۸۶ هق، از صحابهی پیغمبر، و از مشاهیر یاران معاویه. در سنهی ۳۹ هق معاویه او را به حجاز فرستاد، و در آنجا وی قتل و ستم بسیار کرد، و بامر معاویه بسیاری از یاران و دوستان علی ابن ابی طالب را کشت و به شام بازگشت، و سپس ولایت بصره یافت، و چندی بعد بجهاد روم رفت، و آخر عمر در عقلش خللی پدید آمد. اما معاویه و اخلاف او همواره در حق او اکرام و عنایت داشتند.

بسطام (bestām, bastām)، شهر (جه ۳٬۲۹۶ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش بسطام، شهرستان شاهرود،

(1)Best (2)cofferdam (3)bed (4)bedding plane (5)Boston (6)clotting of blood (7)lockout

فرمانداری کل سمنان، ۶ کیلومتری ل شاهرود. تاریخ پیش از اسلام شهر معلوم نیست. بروایتی بسطام نام، حاکم خراسان در دوره‌ی خسرو پرویز، آنرا بنا نهاد، و بقولی از تأسیسات دوره‌ی شاپور II ساسانی است. در دوره‌ی عباسیان، بسطام دومین شهر ایالت قومس و تالی دامغان (کرسی ایالت) بود. پس از هجوم مغول رو بانحطاط گذاشت. آثار جالب آن ← مقبره‌ی بایزید بسطامی و مسجد جمعه‌ی بسطام (← مسجد جمعه) است.

بسطام، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

بسطامی، بایزید: ← بایزید بسطامی.

بسطامی، عبدالرحمان، فت ۸۵۸ هق، صوفی حروفی (← حروفیه). ظاهراً شاهد تاراج (۸۰۳ هق) حلب بدست امیر تیمور بود. در قاهره تحصیل کرد، و در بورسه بخدمت سلطان مراد II عثمانی پیوست. از آثارش کشف اسرار الحروف، شمس الآفاق فی علم الحروف، و مفتاح الجفر الجامع است. از آثار وی در تصوف مناهج التوسل فی مباهج الترسل میباشد.

بسطامیه: ← بایزید بسطامی.

بسفاینج (basfāyaj) یا **بسپایک** (baspāyak)، سرخسی از نوع پولوپودیوم (*Polypodium*) که مقوی معده است.

بسفراوری[1] (bas.farāvari) اصلا بمعنی فراوردن (تولید) کالا است بمقدار زیاد. بمعنی امروزی آن، اگرچه تولید بمقدار زیاد بارزترین مشخصات بسفراوری است، بسفراوری صرفِ تولید بمقدار زیاد نیست، بلکه متضمن تدابیر علمی و فنی لازم بمنظور بدست آوردن حد اعلای محصولات همانند و دارای کیفیت یکنواخت به حد اقل واحد قیمت میباشد، و ازین جهت از انواع طرق تولید مصنوعات که سابقاً معمول بود متمایز است. ارکان عمده‌ی بسفراوری عبارتند از ساده کردن تولید، استاندن اجزا، بکار بردن وسایل ماشینی، تنظیم رشته‌ی فراوری، و هماهنگ ساختن همه‌ی فعالیت‌های مربوط به تولید و توزیع. (۱) اصطلاح "ساده کردن تولید" در مورد بسفراوری بمعنی جدا کردن یک کالای دارای ساختمان مفصل و درهم است به اجزای سازای آن و تألیف این اجزا به واحدهائی که از سوار کردن آنها کالای مورد نظر بدست میآید، چنانکه در مورد اتومبیل که از رایجترین کالاهای بسفراورده (= تولیدشده از طریق بسفراوری) است معمول میباشد. (۲) تولید اجزای همانند و استانده (← استاندن) هم برای سازنده و هم برای مصرف‌کننده اهمیت فراوان دارد؛ سازنده میتواند از ماشینها و ابزاری که بر طبق مشخصات معین بمنظور تولید بمقدار زیاد ساخته میشود استفاده کند، و مصرف‌کننده میتواند با خرج نسبةً مناسبی اجزائی را که از کار می‌افتد یا آسیب میبینند تعویض نماید (از تعویض لامپ چراغ برق یا رادیو گرفته تا تعویض قطعات اتومبیل یا ماشینهای عظیم صنعتی). (۳) استفاده از ماشینهای گوناگون از ارکان عمده‌ی بسفراوری است. اهمیت متزاید استانده کردن اجزای کالاها و تولید آنها بمقدار زیاد در قرن ۲۰م منجر به اختراع ماشینهائی گردید که هر یک کاری معین یا رشته‌ای از اعمال را بر جزء مشخصی از کالا انجام میدهند؛ چنین ماشینی، همین قدر که درست میزان شود، میتواند هزارها جزء همانند تولید کند، و بدین سبب، اینگونه ماشینها در بسفراوری ضروری میباشند. (۴) تنظیم رشته‌ی فراوری عبارتست از تقسیم و تنظیم مراحل تولید بنحوی که کارها لاینقطع، بدنبال یکدیگر یا بموازات هم، انجام گیرد. از مشخصات برجسته‌ی بسفراوری "خطِ فراوری" است، و آن رشته‌ای است از عملیاتِ ساختن یا سوار کردن کالا، که بنحوی مرتب و منظم شده است که اجرای مراحل مختلف فراوری کالا را رشته‌وار (یعنی یکی بعد از دیگری) ممکن میسازد. "خط سوار کردن" عبارتست از عده‌ای از ماشینها و تجهیزات و کارگران، که بطوری مرتب شده‌اند که کار مستقیماً از پای یک عمل به پای عمل دیگر منتقل میشود، و این امر آنقدر ادامه مییابد تا شیء مورد نظر تمام‌شده بیرون آید. در کارخانه‌های سوار کردن اتومبیل، اجزای اساسی اتومبیل که در انبار مخصوصی گردآورده شده در خطوط فرعی سوار کردن که هر یک به سوار کردن یکی از واحدهای سازای اتومبیل (شاسی، موتور، و غیره) تخصیص داده شده براه می‌افتند. جملگی این خطوط فرعی به خط اصلی سوار کردن اتومبیل منتهی میشوند، و این خط در حکم رودخانه‌ای است که در ضمن جریان بطرف دریا ریزابه‌های فراوان بآن میریزند. کارگران در طول خطوط ایستاده‌اند؛ هر یک وظیفه‌ی مشخصی دارند که آنرا با دست یا با وسایل ماشینی انجام میدهند. بدین طریق، اجزا و واحدها با حد اقل کار و تأخیر از پای یک عمل به پای یک عمل دیگر برده میشوند، و لزومی ندارد که کارگران از محلی به محل دیگر حرکت کنند، یا وقت آنان در انتظار تلف شود. (۵) تولید بمقدار زیاد، چنانکه اشاره شد، هدف و از مشخصات بسفراوری است، و بدون آن، صرف مبالغ هنگفت برای تهیه‌ی ماشینها و سایر تجهیزات و فراهم کردن محصولات استانده معقول نخواهد بود. (۶) بالاخره، هماهنگ ساختن همه‌ی فعالیتهای مربوط به تولید و توزیع را میتوان مهمترین رکن بسفراوری شمرد، زیرا هدف آن در واقع هماهنگ ساختن سایر ارکان بسفراوری است.

از جنبه‌ی تاریخی، رعایت ارکان بسفراوری پیش از قرن ۲۰م هم معمول بوده است، و مثلا "ساده کردن تولید" احتمالا از زمانی که تولید مصنوعات بوجود آمد سابقه دارد، زیرا در مورد هر کالای مصنوعی که در ساختن آن حرف و صنایع مختلف دخالت دارد ناچار باید به ارباب آن حرف و صنایع توسل جست. اولین قطعات استانده‌ی قابل تعویض بوسیله‌ی جیمز وات در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م فراهم شد. ابزارهای ماشینی نخست در ح ۱۷۸۵ بوجود آمد، و بتدریج تکامل یافت. استفاده از مراحل متتالی در تولید در ۱۸۷۹ مورد توجه هنری فورد بود. بطور کلی، کارخانه‌های اتومبیلسازی محیطی مساعد برای عملی ساختن روشهای فنی مترقی بوده است. اولین بار در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ در شرکت موتور فورد کلیه‌ی ارکان بسفراوری جامه‌ی عمل پوشید. موضوع جدید اتوماسیون سبب پیشرفت انقلاب بیسابقه‌ای در امر بسفراوری گردیده است.

بسکری[2] (beskrā)، شهر (جه ۵۱۱ ۵۲')، واحه‌ی بسکری، ج‌ش الجزایر، کنار حاشیه‌ی شمالی صحرای افریقا. آسمانش پیوسته آبی و زمستانش ملایم است، و بهمین جهت از تفرجگاههای زمستانی است. از ۱۸۴۴ پایگاه نظامی فرانسه بوده است. در محل پاسگاه رومی وسکرا[3] (veskerā) ساخته شده. نامش از قرن سوم هق است که اغالبه‌ی قیروان آنرا فتح کردند.

بسکیدز[4] (beskidz)، رشته‌ای از جبال کارپات در مرز لهستان و چکوسلواکی؛ منتهای ارتفاعش ۱٬۷۲۴ متر.

بسل[5]، **فریدریش ویلهلم** (fridriš wilhelm be-sel)، ۱۷۸۴-۱۸۴۶، منجم آلمانی. در ۱۸۱۰ مدیر رصدخانه‌ی جدید التأسیس کونیگسبرگ و استاد نجوم در دانشگاه آنجا شد. از ۱۸۲۴ تا ۱۸۳۳ تعداد ۷۵٬۰۱۱ ستاره را رصد کرد. نخستین محاسبه‌ی معتبر فاصله‌ی یک ستاره‌ی ثابت از زمین ازوست (۱۸۴۱). در کشف سیاره‌ی نپتون سهیم بود. توابع ریاضی معروف به توابع بسل را کشف کرد.

بسمر[6]، **طریقه‌ی** (besmer؛ از فنس)، انگل بسیمر (besimər)، طریقه‌ی صنعتی تبدیل چدن به فولاد. اکسیژن هوا را از داخل چدن مذاب می‌گذرانند؛ این عمل سبب اکسایش مقداری از زغال آن میشود، که خودْ دما را بالا میبرد، و چدن را مذاب نگاه میدارد. در این طریقه باید محفظه‌های فولاد بزرگ باشند، و داخل آنها از سیلیس و آهک یا دولومیت پوشیده شده باشد. برای بدست آوردن فولادهای مخصوص، پس از انجام یافتن اکسایش ماده‌ی دیگری (معمولا منگنز) اضافه میکنند. اساس این طریقه از **سر هنری بسیمر** (sər henri*)، ۱۸۱۳-۹۸، مخترع انگلیسی است، که کارخانه‌ی فولاد بسمر را در شفیلد انگلستان برپا کرد.

بسنت[7]، **انی (وود)** (ani wud besənt)، ۱۸۴۷-۱۹۳۳، بانوی انگلیسی که هواخواه سوسیالیسم، آزادی فکر، و اصلاحات اجتماعی، و پیرو تئوزوفی بود. مدتی باتفاق چارلز بردلو مجله‌ای باسم مصلح ملی مینوشت. در ۱۸۷۷ بعلت منتشر کردن کتابچه‌ای راجع بطرز جلوگیری از آبستن شدن زنهائی که بچه نمیخواستند، مورد تعقیب قضائی واقع شدند، ولی تبرئه شدند. بسنت در ۱۸۸۹ مرید بانو بلاواتسکی گردید. چندی بعد به هندوستان رفت، و مدتی در آن کشور بسر برد، و از هواخواهان جدی نهضت ملی هند شد. از ۱۹۰۷ رئیس پیروان تئوزوفی در انگلستان شد، و کتابهای متعددی در باره‌ی تئوزوفی نوشت. در ۱۹۲۶-۲۷ یکنفر هندی بنام جیدو کریشنامورتی را به انگلستان و امریکا برد، و او را بعنوان پیغمبر موعود معرفی کرد، ولی چندی بعد شخص مزبور از چنین ادعائی سر باز زد.

بسودی، در شاهنامه: ← نودی.

بسوس (bessus)، قرن چهارم قم، والی بلخ بزمان داریوش III. داریوش را زخمی مهلک زد و فرار کرد. بامر اسکندر مقدونی گرفتار و مقتول گردید.

---

(1)mass production (2)Biskra (3)Vescera (4)Beskids (5)Bessel (6)Bessemer (7)Besant

بسیط، بحر (basit) [عربی، = گسترده]، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار مستفعلن فاعلن (mostafʻelon fāʻelon) پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند

ای با وصالت دلم شادان ز دور فلک
هجر تو بر خاطرم چون بر جراحت نمک.
(– – U –/ – U – –/ – U –/ – U – –).

بسیل (basil)، ضبط عربی نام لاتینی باسیلیوس. ← باسیلیوس، آسم.

بسیمر، سر هنری: ← بسمر، طریقه‌ی.

بشار ابن برد (baššāre 'bne bord)، مکنی به **ابومعاذ** (abu.moʻāz) و ملقب به **مرعث** (moraʻʻas) [= گوشواره‌دار]، ۹۵؛ یا ۹۶؛ هق–۱۶۷ یا ۱۶۸ هق، شاعر بزرگ و خطیب و ادیب عرب؛ مت حوالی بصره. اصلا از طخارستان بود. نابینا بدنیا آمد، و گویند از ده سالگی شعر می‌گفت، و چون بسن رشد رسید از زبان او می‌ترسیدند. بشار ابن برد مقدّم شعرای زمان خود بوده، و دولتهای اموی و عباسی را درک کرده، و در این دو دولت مدحها و هجاها گفته، و به هجا بیشتر میل داشته. مهدی خلیفه‌ی عباسی و خالد برمکی از جمله‌ی ممدوحین او هستند. سرانجام، در عهد مهدی خلیفه، دشمنانش او را متهم به زندقه کردند؛ بشار دستگیر و محکوم به تازیانه شد، و سپس او را در باتلاقی در بطائح انداختند.

بشار ابن برد در انواع شعر بخصوص قصیده و رجز دست و ابتکار و ابداع داشته، و مقلد نبوده. اشعارش را ۱۲٬۰۰۰ و ۱۳٬۰۰۰ بیت و بنا بقول خودش ۱۲٬۰۰۰ قصیده گفته‌اند. این کور روشندل در شعر تشبیهاتی دارد که چشمدارها مانند آنرا نمیتوانستند آورد. در بعضی اشعارش علاقه‌ی وی به ایران کهن و تمایلات شعوبی او مشهود است. سه جلد از دیوان مفصل او در قاهره بطبع رسیده است.

بشاریات (besāriāt)، دهستان، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان تهران؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی.

بشاگرد (bašāgerd)، دهستان (جم ح ۶٬۷۰۰؟)، بخش کهنوج، ج شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۰۸ (؟) آبادی کوهستانی. هوایش در تابستان گرم سوزان و در زمستان سرد است. محصول عمده‌اش خرما است. مرکزش ده انگهران (angohrān) است.

بشام[1]، **پیر ژاک آنتوان** (pier jāk āNtuān beśāM)، ۱۸۱۶–۱۹۰۸، شیمیدان فرانسوی؛ نخستین کسی که آنیلین را از نیتروبنزن تهیه کرد.

بش بالق (beš bāleq) یا **بش بالیغ** (– bāliq) [= شهر پنج، ← بالق]، شهر قدیم ترکستان شرقی، که ذکر آن در نوشته‌های قرون ۲م–۷م هق فراوان آمده است، و محل آن بسال ۱۹۰۸ توسط پویندگان روسی، بکومک اطلاعات مندرج در مآخذ چینی، در ۴۷ کیلومتری غ شهر گوچن کشف شد. بش بالق از قرن ۲م بم ببعد در منابع چینی بعنوان کرسی امرای محلی ذکر شده. از ۶۵۸ ببعد مرکز یکی از بخشهای اداری چینی شد، در ۷۹۱ بدست تبت افتاد، و سپس بتصرف امرای ترک درآمد، و در ۸۶۰ اویغورها آن را تسخیر کردند. بنا بگزارشی از مبلغین چینی، این شهر در سال ۹۸۲ بیش از ۵۰ معبد بودائی و چند مقبره‌ی مانوی داشته است (تنها مآخذ قدیمی اسلامی که در آن ذکری ازین شهر رفته است حدود العالم است، که از همین زمان میباشد، و بش بالق را مرکز فرمانروایان تغزغز دانسته است). در ۱۲۰۹، امیر اویغوری آنجا شهر را بمیل خود تسلیم مغولان کرد، و در کشورگشائیهای مغولان شرکت جست، و در امپراطوری مغول بتدریج دین اسلام به این شهر راه یافت. از ۱۲۶۰ ببعد، این شهر ظاهراً در میان امپراطوری مغول و دولت جغتای استقلالی داشت، و مبدأ راه چاپاری میان چین و آسیای مرکزی بود، و پس از آن ضمیمه‌ی دولت جغتای شد، و ظاهراً در قرن ۱۴م میلادی از میان رفت.

بشر (bešr)، محلی در سوریه‌ی شرقی (احتمالا مطابق جبل البشری حالیه) که در سال ۷۳ هق در آنجا نبرد سختی میان دو قبیله‌ی عرب سلیم (solaym) و تغلب صورت گرفت، و یکی از ایام معروف عرب (← ایام العرب) همین نبرد است.

بشر[2]، **یوهان یوآخیم** (yohān yoāxim bešer)، ۱۶۳۵–۸۲، شیمیدان آلمانی، از مؤسسین نظریه‌ی فلوژیستیک.

بشر ابن معتمر، ابوسهل (abu.sahl bešre 'bne moʻtamer)، فت ۲۱۰ هق و بقولی ۲۲۶ هق، از فقها و متکلمین معتزلی و مؤسس دسته‌ی بشریه از فرقه‌ی معتزله. اصلش از کوفه بود، اما در بغداد زیست، و به بغدادی مشهور شد. گویند هارون الرشید او را بتهمت رفض یک چند به زندان انداخت. بشر در بغداد وفات یافت.

بشر حافی (bešre hāfi)، شهرت **ابونصر بشر ابن حارث**، ۱۵۰ یا ۱۵۲ هق–۲۲۶ یا ۲۲۷ هق، از بزرگان صوفیه و صالحین و زهاد و از علمای حدیث. در دهکده‌ای نزدیک مرو متولد شد، و در بغداد درگذشت. ازین جهت او را حافی گفته اند که در جوانی با پای برهنه بطلب علم میرفته است (در این باب اقوال دیگر هم هست). مأمون خلیفه در حق وی احترام تمام داشت، و احمد ابن حنبل باو ارادت میورزید. گویند از راه زهد و تقوی غله‌ی بغداد را نمیخورد. زندگینامه‌ی وی و نیز افکار و حالات او در بسیاری از کتب صوفیه و جز آنها آمده است.

بشرویه (bošruye)، بخش، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان). از ل به کویر لوت محدود است. مرکزش، **بشرویه** (جم ۴٬۶۲۴ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۱۰۷ کیلومتری ج‌غ فردوس واقعست.

بشره (bašare): ← پوست.

بشریه (bešriyye)، دسته‌ای از فرقه‌ی معتزله، پیرو ابوسهل بشر ابن معتمر معتزلی، که بسبب متابعت از او بنام او منسوب شده‌اند. پیروان بشر بسبب بعضی عقاید خاص خویش از دیگر فرق معتزله ممتازند، و بعضی از معتزله او را بدان سبب تکفیر کرده اند، و اشاعره نیز او را بسبب عقاید دیگر کافر شمرده‌اند. شرح و تفصیل این عقاید در الفرق بین الفرق بغدادی و التبصیر فی الدین اسفراینی و دیگر کتب ملل و نحل آمده است.

بشکنش (baškoneš): ← باسک، ایالات.

بشم[3] (bašm)، نهشت سفید بلورهای یخ، که چون بخار آب جو بدون عبور از حالت مایع جامد شود، بر سطح اشیاء نزدیک زمین مینشیند.

بشمه[4] (bašme)، ذرات یخ که از انجماد مستقیم بخار آب، در هوائی که **دما** و **نقطه‌ی شبنم** آن پایینتر از °0 صدبخشی است، بر سطح زمین یا سطح اشیاء تشکیل میشود.

بشنیبی[5]، **دیوردی** (diërdy bešenyey)، ۱۷۴۷–۱۸۱۱، درام‌نویس مجار. در جوانی در سلک درباریان وین درآمد، و تحت تأثیر ولتر و اصحاب دایرةالمعارف قرار گرفت، و به نویسندگی پرداخت. از آثارش ترازدی آگیس و کمدی فیلسوف و غیره است. اهمیت بشنیبی در اینست که بزبان مجار، که نزد طبقات بالای مجارستان متروک بود، مینوشت. مساعی او مشوق سایر نویسندگان بنوشتن بزبان مجار گردید، و باین جهت، بشنیبی بنیان‌گذار دوره‌ی جدیدی در ادبیات مجار محسوب میشود.

بشیر یا **ابوبشیر** (abu.bašir)، جنسی (*Polypterus bichir*) از ماهیان مخصوص رودخانه‌های بزرگ نواحی استوائی افریقا. فلسهای لوزی‌شکل براق دارد، و باله‌ی ظهری آن از یک رشته باله‌چه‌ها تشکیل شده. طولش به سه ربع متر میرسد. در مصر غذای مطبوعی است.

بشیر شهاب II (bašir šehābe II)، ۱۷۶۷–۱۸۵۱، امیر (۱۷۸۸–۱۸۴۰) لبنان، از خاندان شهابیون. بکومک خاندان جنبلاط بحکومت لبنان رسید. مردی محیل و باهوش، و هدف عمده‌اش آزاد ساختن لبنان از تحریکات عمال دولت عثمانی و تأمین خودمختاری آن بود. برای مستحکم کردن وضع خود جنبلاطها را مغلوب و متواری کرد (۱۸۲۴)؛ نسبت به مسیحیان سیاست رواداری پیش گرفت، و از کومک قنسول فرانسه برخوردار گردید، و مورد توجه پاپ پیوس VII و پاپ گرگوریوس XVI واقع شد. پس از چندی نشیب و فراز، از محمد علی پاشا، که پایه‌ی استقلال مصر را میریخت، یاری خواست (۱۸۲۱–۲۲)، ولی بسبب مداخله‌ی دولتهای خارجی نتیجه‌ای از اتحاد آنها حاصل نشد. سرانجام بشیر شهاب III به حکومت لبنان منصوب شد. بشیر II در صیدا تسلیم بریتانیا گردید، و به جزیره‌ی مالت تبعید شد، و چند ماه بعد اجازه‌ی اقامت در آسیای صغیر یافت. در ۱۹۴۶، که لبنان به استقلالی که بشیر خواهان آن بود رسید، دولت جمهوری لبنان جسد او را از غلطه (استانبول) به لبنان حمل نمود.

بشیریه (baširiyye)، از مدارس مهم بغداد. در سنه‌ی ۶۵۳ هق بنفقه‌ی یکی از کنیزکان مستعصم عباسی بسبک مدرسه‌ی مستنصریه بنا شد.

بش‌یوسقه، ده: ← پنج‌پیکر.

بشیوه (bešive)، دهستان (جم ۸۵۰٬؟؟)، ش بخش سر پل ذهاب، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. رودهای الوند و پاطاق اراضی آنرا مشروب میکنند. در کوه مجاور ده میانکل (miānkal) (یا حسن‌آباد)

(1)Béchamp (۲)Becher (۳)hoar frost (۴)frost (۵)Bessenyei

از این دهستان سه تصویر بر سنگهای صاف حجاری‌شده دیده میشود که گویا از آثار باستانی است.

بصائر الدرجات (basā'ero 'd.darajāt)، کتابی مذهبی، بعربی، از ابوجعفر محمد ابن حسن ابن فروخ (farrux)، معروف به صفار قمی (فت ۲۹۰ هق)، از اصحاب امام حسن عسکری. گویند این کتاب را دو تحریر است، یکی مختصر و دیگری مفصل. از کتابهای معتبر شیعه است. بطبع رسیده.

بصره (basre)، شهر (جمـ ۱۶۴٬۶۲۳)؛ کرسی ایالت بصره، جش عراق، بر شط العرب، بفاصله‌ی ۱۲۵ کیلومتری خلیج فارس و ۴۲۵ کیلومتری جش بغداد. بندر عمده و سومین شهر عراق است، و بیش از ۹۰٪ صادرات کشور (از جمله نفت) از آنجا حمل میشود. سکنه‌ی آن بیشتر عرب هستند. صادرات عمده‌اش خرما، پشم، پنبه، و پوست است. محل شهر بصره در طی تاریخ تا حدی تغییر کرده است. بصره‌ی قدیم در محل دهکده‌ی زبیر (zobayr–) کنونی قرار داشت، و بصره‌ی جدید در قرن ۱۱م هق نزدیک ابله‌ی قدیم بنا شد. شهر بصره از یک اردوگاه نظامی که در سال ۱۷ هق بامر عمر خطاب تأسیس شد پیدایش یافت، و در واقع در دوره‌ی معاویه بود که، بدست زیاد ابن ابی سفیان، تا حدی صورت شهر پیدا کرد. در قرن ۲م و اوایل قرن ۳م هق باوج رونق خود رسید. در این شهر بود که صرف و نحو عرب، بوسیله‌ی کسانی چون سیبویه و خلیل ابن احمد، پیدایش و تکامل یافت؛ مذهب معتزلی بوسیله‌ی واصل ابن عطاء، ابوالهذیل علاف، و نظام و دیگران پرورش یافت؛ ابوعمرو ابن العلاء، ابوعبیده، اصمعی، و دیگران به گردآوردن اشعار و روایات تاریخی پرداختند؛ و حسن بصری و پیروانش تصوف را بنیان گذاشتند. بزرگترین شعرای دوره‌ی اموی، و نیز شعرای متجدد—بشار ابن برد و ابونواس—از بصره برخاستند، و نثر عربی—بوسیله‌ی عبدالله ابن مقفع، سهل ابن هارون، و جاحظ—پیدایش یافت.

از آخر قرن سوم هق، بصره مخصوصاً از جهت سیاسی و اقتصادی رو بانحطاط گذاشت، و شهرهای دیگر از جمله بغداد جای آنرا گرفتند. خرابیهائی که بدنبال لشکرکشی هلاکو (۶۵۶ هق) به بین النهرین روی آورد انحطاط آنرا تسریع کرد، و این وضع در دوره‌ی استیلای (۷۴۰–۹۱۴ هق) آل جلایر و ترکمنها و سلطه‌ی (۹۱۴–۹۴۱ هق) شاه اسماعیل صفوی ادامه یافت. در ۹۴۱ هق بدست ترکان عثمانی افتاد. در جنگهای ایران و عثمانی نیز آسیب دید. از ۱۳۳۳ هق (۱۹۱۴)، که بریتانیا در آغاز جحـ I عراق را اشغال کرد، ترقی و توسعه‌ی بصره‌ی نوین آغاز گردید. صدور خرما سازمان و تمرکز یافت. در ۱۳۶۸ هق (۱۹۴۸) منابع نفتی مهمی نزدیک زبیر و بعداً در نقاط دیگر ایالت بصره کشف شد. عایدات نفت و برنامه‌های آبیاری و جلوگیری از خطرات طغیان آب بر آبادی شهر افزود.

بصری[1] (basari)، مربوط به رؤیت یا به نورشناخت (علم نور).

بصری، ده (جمـ ۱٬۲۱۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، ۳۲ کیلومتری غ آستانه.

بصری (bosrā)، لتیـ **بوسترا** (bostrā)، شهر، ج سوریه، در ولایت حوران، که امروز برای تمیز آن از شهر دیگری به همین نام، آنرا بصری اسکی‌شام (eski.šām) گویند. از امکنه‌ی بسیار قدیمی است. در اوایل قرن دوم میلادی که رومیان مملکت نبطیان را تصرف کردند، بصری نیز بدست آنها افتاد، و آثاری که از آن دوره بجا مانده حاکی از عظمت قدیم شهر است. گویند بصری اولین شهر شام است که (بتوسط خالد ابن ولید) به تصرف مسلمانان درآمد (۱۲ هق). علاوه بر اثر کلیسای قدیمی و مسجد عمر ابن خطاب، از دوره‌ی سلاطین ایوبی نیز مسجد و آثار دیگر دارد. ملاقات ابوطالب و بحیرا در این شهر واقع شد.

بصری، حسن (basri): ← حسن بصری.

بطائح (batā'eh)، در اصطلاح نویسندگان دوره‌ی عباسی، سرزمین وسیع و پست و باطلاقی مسیر سفلای رودهای دجله و فرات میان کوفه و واسط در ل و بصره در ج. لفظ بطائح جمع لفظ بطیحه (batiha) [= زمین باطلاقی] است، که بهمان سرزمین اطلاق میشد. گاهی نیز اسم شهرهای مجاور را بر این الفاظ ملحق میکردند (مانند بطیحة الکوفه یا بطائح الکوفه).

بطالسه (batālese)، سلسله‌ی سلاطین مقدونی الاصل مصر قدیم، که بعد از مرگ اسکندر مقدونی بدست بطلمیوس I تأسیس گردید، و تا سال ۳۱ قم که رومیان بر مصر استیلا یافتند در این کشور فرمانروائی کرد. این سلسله سی و یکمین سلسله‌ی سلاطین مصر قدیم است، و پادشاهان آن، جز کلئوپاترا که آخرین آنان است، نام یونانی پتولمایوس (ptolemāyos) داشتند، که معرب آن بطلمیوس (batlamyus) است.

بطالیه[2] (batālia)، شهر، استرمادورا، غ قسمت مرکزی پرتغال، ج لیریا. در اینجا ژان I دیر و کلیسائی بیادبود فتح (۱۳۸۵) آلژوبروتا بنا کرد.

بطراء (batrā')، پایتخت مملکت نبطیان؛ ← پترا.

بطرس (botros): ← پتروس، اسم. نیز ← پطرس.

بطرس، رسائل: ← پطرس، رسائل.

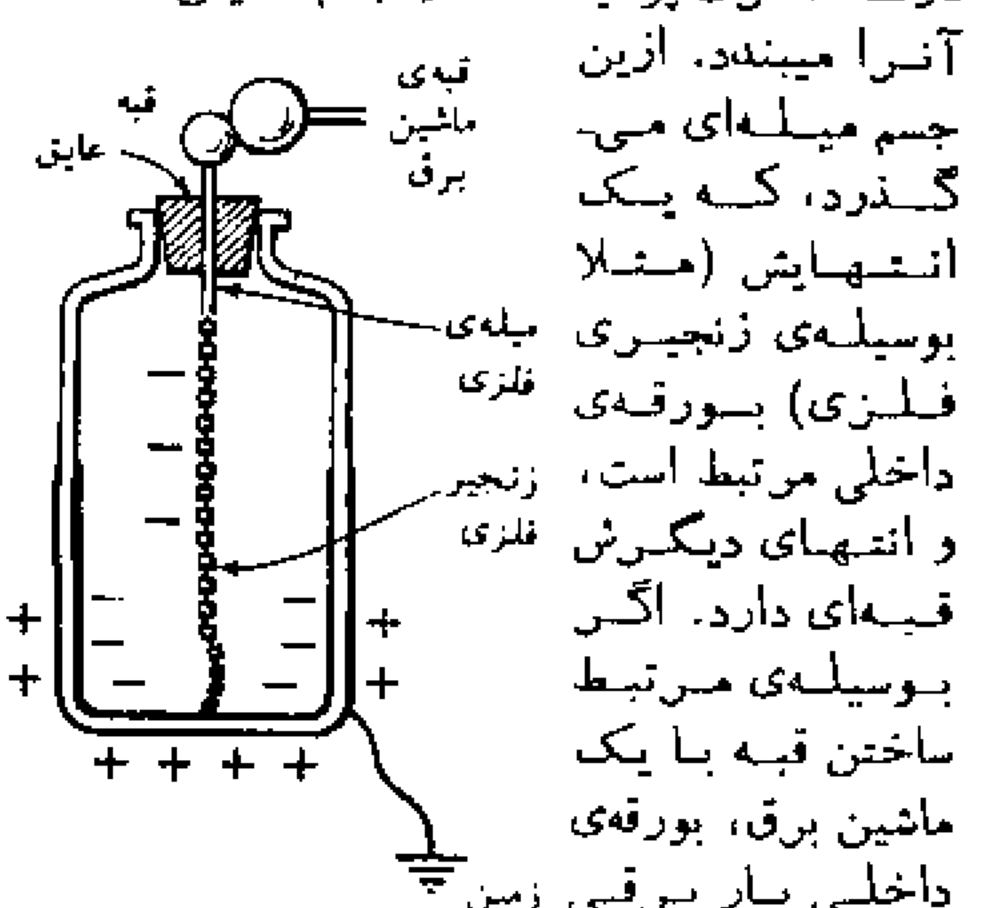
بطرک[3] (batrak) یا **بطریرک** (batrirak). این الفاظ معرب لفظ یونانی پاتریارخ (pātriārx) است که بمعنی رئیس خانواده میباشد، و اصطلاحاً به رئیس ذکور و متبوع گروهی خویشاوند اطلاق میشود. در روایات مربوط به کتاب مقدس، هر یک از نیاکان بشر قبل از طوفان نوح که در سفر پیدایش مذکور است یا هر یک از اجداد یهود (مانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب، و فرزندان یعقوب) بطرک یا پاتریارخ خوانده شده‌اند. در کلیساهای مسیحی، مخصوصاً کلیسای شرقی، بعضی اسقفهای عالیمقام، که بر عده‌ای از اسقفهای دیگر ریاست دارند، عنوان بطرک دارند. بطرکنشینهای اولیه عبارتند از رم (که بطرک آن همان پاپ است، ولی وی عنوان اسقف رم دارد نه بطرک)، اسکندریه، و انطاکیه. در قرون ۴م–۵م بطرکنشین قسطنطنیه و در ۴۵۱ بطرکنشین اورشلیم تأسیس گردید. پیروزی بدعتهائی که در دین مسیح پیدایش یافت منجر به تأسیس کلیساهای تازه‌ای گردید که رؤسای آنها عنوان بطرک دارند. در کلیسای روسیه، بطرکنشین مسکو در ۱۵۸۹ تأسیس، در ۱۷۲۱ بوسیله‌ی پطر کبیر ملغی، و در ۱۹۱۷ دگر بار دایر گردید. ← ارتدوکس شرقی، کلیسای.

بطروجی (betruji)، شهرت **نورالدین ابواسحاق**، لتیـ **آلپتراگیوس** (ālpetrāgius)، منجم مسلمان اسپانیائی؛ شاگرد و دوست ابن طفیل (فت ۵۸۱ هق). نظریه‌ی حرکت مارپیچی افلاک که در کتاب الهیئه آورده اوج نهضت ضد بطلمیوسی علمای اسلامی است.

بطریرک: ← بطرک.

بطریق: ← پاتریسین.

بطری لید[4] (leyd؛ فتـ)، از انواع اولیه‌ی خازن برق، که در اواسط قرن ۱۸م در دانشگاه لیدن تعبیه شد. عبارتست از یک بطری شیشه‌ای که قسمتی از سطوح داخلی و خارجی آن با ورقه‌ی نازک فلزی پوشیده شده و جسم عایقی دهانه‌ی آنرا میبندد. ازین جسم میله‌ای میگذرد، که یک انتهایش (مثلا بوسیله‌ی زنجیری فلزی) بورقه‌ی داخلی مرتبط است، و انتهای دیگرش قبه‌ای دارد. اگر بوسیله‌ی مرتبط ساختن قبه با یک ماشین برق، بورقه‌ی داخلی بار برقی منفی بدهیم، در نتیجه‌ی القای ایستانبرقی، در ورقه‌ی خارجی بار مثبت تولید میشود (بار منفی بزمین میرود). تخلیه‌ی بطری لید باین طریق صورت میگیرد که یک جسم هادی برق را به پوشش خارجی متصل کرده به قبه نزدیک کنیم؛ اگر جسم هادی بقدر کافی به قبه نزدیک شود، جرقه‌ی برقی تولید میشود، و بارهای مثبت و منفی خنثی میشوند. بطری لید امروز بیشتر در آزمایشگاهها بکار میرود.



پر کردن بطری لید

بطلمیوس، منجم: ← بطلمیوس، کلاودیوس.

بطلمیوس I[5] (batlamyuse)، ملقب به **سوتر** (soter) [ید، = رهاننده، نجات‌دهنده] و **لاگی** [ید، = پسر لاگوس]، فت ۲۸۳ قم، اولین پادشاه مقدونی مصر قدیم، مؤسس سلسله‌ی بطالسه؛ مت مقدونیه. از سرداران اسکندر مقدونی بود؛ در جنگهای وی در هند با شجاعت و لیاقت فرماندهی کرد. در وقایع بعد از وفات (۳۲۳ قم) اسکندر (← دیادوخوی)، به دسته‌ی پردیکاس پیوست و حکومت مصر را بدست آورد. سپس در مقام تحکیم وضع خود برآمد، و در نهان با آنتی‌پاتر بر ضد پردیکاس متحد شد. پس از مرگ پردیکاس، دختر آنتی‌پاتر را، نامش ائورودیکه (eurudike)، بزنی گرفت. بعد از وفات (۳۱۹ قم) آنتی‌پاتر، با کاساندروس و آنتیگونوس I بر ضد ائومنس (eumenes)، که در قسمتی از آسیای صغیر فرمانروائی داشت، متحد شد، و پس از

(۱)optic; optical (۲)Batalha (۳)patriarch (۴)Leyden jar (۵)Ptolemy

مغلوب شدن ائومنس، با کاساندروس و لوسیماخوس بر ضد آنتیگونوس متحد گردید. در ۳۱۲ قم سپاهیان آنتیگونوس را مغلوب کرد، ولی خود در ۳۰۶ قم در سالامیس شکست خورد. در وقایع بعد، سرانجام آنتیگونوس در ایپسوس مغلوب و مقتول شد (۳۰۱ قم). بطلمیوس در ۳۰۴ قم خود را بسلطنت اعلام کرد. وی از ائورودیکه دو پسر داشت، ولی در ۲۸۵ قم سلطنت را به پسری (بطلمیوس II) که از زن محبوبش برنیس داشت واگذاشت، و خود کناره‌گیری کرد. بطلمیوس محتاطترین جانشینان اسکندر بود. در اداره‌ی امور مصر توفیق یافت. در دوره‌ی او اسکندریه پایتخت مصر شد، و رونق بسیار یافت. بطلمیوس حامی علم و ادب بود، و کتابخانه و موزه‌ی اسکندریه را تأسیس کرد. اقلیدس ظاهراً معاصر او بود.

بطلمیوس[1] **II** (batlamyuse)، ملقب به **فیلادلفوس** (filādelfos) [یـنـ = محبوب پدر]، ۳۰۹–۲۴۷ قم، شاه (۲۸۵–۲۴۷ قم) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه. در زمان حیات پدرش، بطلمیوس I، بسلطنت نشست. در جنگهای کارتاژی متحد دولت روم بود. جنگهای وی با سلوکیان در سوریه با ازدواج دخترش برنیس با آنتیوخوس II پایان پذیرفت. در دوره‌ی او حبشه، عربستان، لیبی، ایالات فنیقیه و کویله سوریا (← بقاع)، و قسمتهائی از آسیای صغیر و جزایر دریای مدیترانه تحت استیلای مصر درآمد. بطلمیوس در اداره‌ی مملکت و بسط تجارت و تشویق علم و ادب جد بلیغ مبذول کرد، و کتابخانه‌ی اسکندریه را به اعلا درجه‌ی شکوه رسانید. فانوس دریائی جزیره‌ی فاروس از زمان اوست. و نیز شهرها و مهاجرنشینهای متعدد در مصر و شام و کیلیکیه بنا کرد. بنقل روایات، ترجمه‌ی کتاب عهد قدیم که به ترجمه‌ی هفتاد معروفست بامر او صورت گرفت.

بطلمیوس[1] **III**، ملقب به **ائوئرگتس** (euergetes) [ینـ = نیکوکار]، فت ۲۲۲ قم، شاه (۲۴۷–۲۲۲ قم) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه؛ پسر و جانشین بطلمیوس II. برای حمایت خواهرش برنیس، به مملکت سلوکی حمله برد، و تا مرزهای هند پیش رفت، ولی چون خبر فتنه‌ای در مصر به وی رسید، بآن کشور بازگشت، و مجسمه‌های خدایان مصری را که کبوجیه تاراج کرده بود همراه خود برد، و بهمین جهت اتباعش او را لقب ائوئرگتس دادند. نیروی دریائی مصر را توسعه داد، و سواحل شرقی مدیترانه را تحت تسلط خود آورد. مانند پدرش در حمایت اهل علم و ادب ساعی بود.

بطلمیوس[1] **IV**، ملقب به **فیلوپاتور** (filopātor) [ینـ = پدردوست]، فت ۲۰۵ قم، شاه (۲۲۲–۲۰۵ قم) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه؛ پسر و جانشین بطلمیوس III. مادر خود برنیس و بعضی دیگر از کسان خود را بقتل رسانید، و امور مملکت را به سوسیبیوس (sosibius) که رایزن وی در جنایاتش بود واگذاشت، ولی وقتی که آنتیوخوس کبیر متصرفات مصر را در فلسطین گرفت، بجنگ وی شتافت، و او را در رافیا بکلی مغلوب کرد (۲۱۷ قم)، و سپس صلحی برقرار نمود، و به عیاشی بازگشت. مانند اجدادش حامی ادب بود.

بطلمیوس[1] **V** (batlamyuse)، ملقب به **اپیفانس** (epifānes) [ینـ = مشهور]، ۲۱۰–۱۸۱ قم، شاه (۲۰۵–۱۸۱ قم) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه؛ پسر و جانشین بطلمیوس IV. بهنگام مرگ پدر طفلی پنجساله بود. فیلیپ V مقدونی و آنتیوخوس III (کبیر) سلوکی متحداً مستملکات مصر را در فلسطین و آسیای صغیر تصرف کردند. متولیان ملک از دولت روم استمداد کردند و بطلمیوس را تحت حمایت روم قرار دادند، و رومیان حیله‌گر این ترتیب را پذیرفتند، و به دو فاتح مذکور امر کردند که به مخاصمات پایان دهند، و سرزمینهای متصرفی را مسترد کنند. آنتیوخوس، که نمی خواست علناً با دولت روم درافتد، پیمان صلحی با مصر منعقد کرد که بموجب آن مقرر شد که بطلمیوس دختر آنتیوخوس را، نامش کلئوپاترا، به زوجیت بگیرد، و متصرفات مصر در سوریه بعنوان جهیزیه به مصر مسترد شود (این پیمان در ۱۹۹ قم منعقد شد، ولی وصلت در ۱۹۳ قم صورت گرفت). در ۱۹۶ قم، اپیفانس که به سن قانونی رسیده بود تاجگذاری کرد؛ در ۱۹۵ قم کهنه‌ی مصر لوح روزتا را بافتخار وی برافراشتند. بطلمیوس هنگامی که عازم لشکرکشی به کویله سوریا (← بقاع) برای جنگ با سلوکوس IV (جانشین آنتیوخوس) بود مسموم شد. در دوره‌ی خردسالی او عملا تقریباً تمام متصرفات خارجی مصر برای همیشه از دست رفت.

بطلمیوس[1] **VI**، ملقب به **فیلومتور** (filometor) [ینـ = مادردوست]، فت ۱۴۵ قم، شاه (۱۸۱–۱۴۵ قم) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه؛ پسر و جانشین بطلمیوس V. بهنگام مرگ پدر طفلی خردسال بود. مادرش کلئوپاترا زمام امور را بدست گرفت، و با کاردانی تمام مملکت را اداره کرد، اما کسانی که پس از مرگ (۱۷۳ قم) وی روی کار آمدند جنگ با آنتیوخوس IV سلوکی را برانگیختند که منجر بشکست مصریان گردید. آنتیوخوس بجانب ممفیس پیشروی کرد، و بطلمیوس را اسیر نمود (۱۷۰ قم). در نتیجه، برادر بطلمیوس، با برانگیختن وسائل، بعنوان بطلمیوس ائوئرگتس II (← بطلمیوس VII) در اسکندریه بسلطنت نشست. آنتیوخوس نیز بطلمیوس VI را در ممفیس بسلطنت نشانید، و خود به سوریه بازگشت. دو برادر تا ۱۶۸ قم مشترکاً سلطنت کردند، ولی سرانجام بین آنها اختلاف افتاد، و بطلمیوس VI از اسکندریه مطرود شد، و در ۱۶۴ قم به رم رفت. در نتیجه‌ی مداخله‌ی دولت روم، بطلمیوس به سلطنت بازگشت، ولی موافقت کرد که در کورنه سلطنت مستقلی برای برادر برپا کند. فیلومتور در ۱۴۵ قم در نبرد با آلکساندر بالاس در نزدیک انطاکیه زخم مهلکی برداشت و درگذشت. آرامی و اعتدال او را ستوده‌اند. در دوره‌ی او جمع کثیری از یهودیان از فلسطین به مصر مهاجرت کردند.

بطلمیوس[1] **VII**، ملقب به **ائوئرگتس II** (euergetese) [ینـ = نیکوکار] و **فوسکون** (fuskon) [= "شکم‌گنده"]، فت ۱۱۷ قم، شاه مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه. پسر بطلمیوس V بود، و بهنگام مرگ برادرش، بطلمیوس VI، سلطنت کورنه داشت. پس از مرگ بطلمیوس VI، زوجه‌ی او کلئوپاترا (که خواهرش نیز بود) طفل خردسال خود را بسلطنت نشانید، ولی بطلمیوس VII به مصر حمله کرد، و در نتیجه‌ی مداخله‌ی رومیان، قرار شد بطلمیوس کلئوپاترا را بزنی بگیرد، و بپادشاهی بنشیند. بلافاصله بعد از ازدواج، بطلمیوس برادرزاده‌ی خود را بقتل رسانید و کمی بعد برادرزاده‌ی دیگر خود (دختر کلئوپاترا) را که او نیز نامش کلئوپاترا بود بزنی گرفت. روابط مادر و دختر همواره تیره بود. سرانجام بطلمیوس که مردی ستمکار و خونخوار بود، در نتیجه‌ی شورشی که کلئوپاترای بزرگتر برپا کرده بود به قبرس گریخت (۱۳۰ قم)، ولی در ۱۲۷ قم دگر بار بسلطنت نشست، و به ترمیم خرابیهای گذشته پرداخت. وی نه فقط حامی علم و ادب بود، بلکه کتاب قابل توجهی در علوم طبیعی تألیف کرد.

بطلمیوس[1] **VIII** (batlamyuse)، ملقب به **سوتر II** (sotere) [ینـ = رهاننده، نجات‌دهنده] یا **لاتوروس** (lāturus)، فت ۸۱ قم، شاه (۱۱۷–۱۰۷ قم؛ ۸۹–۸۱ قم) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه؛ جانشین بطلمیوس VII و پسر وی از کلئوپاترای کوچکتر (← بطلمیوس VII). بهنگام جلوس، خواهر خود را، نامش کلئوپاترا، در حباله‌ی نکاح داشت، ولی مادرش اورا مجبور کرد که وی را طلاق دهد و خواهر دیگر و جوانتر خود سلنه (selene) را بزنی بگیرد. مادر و پسر مدت ده سال حکومت کردند، و سرانجام بطلمیوس ناچار از مصر گریخت، و مادرش پسر جوانتر خود را، نامش آلکساندر I (← بطلمیوس IX)، از قبرس فراخواند. بطلمیوس VIII نیز قبرس را گرفت، و ۱۸ سال در آنجا مستقلا سلطنت کرد. پس از اینکه آلکساندر I از مصر رانده شد، بطلمیوس VIII به مصر بازخوانده شد، و تا آخر عمر با دخترش برنیس مشترکاً سلطنت کرد. دوره‌ی سلطنت او دوره‌ی جنگ داخلی بود، و در همین دوره بود که شهر طیوه ویران شد.

بطلمیوس[1] **IX**، معروف به **بطلمیوس آلکساندر I** (batlamyus āleksāndere)، فت ۸۸ قم، شاه (۱۰۷–۸۹ قم) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه. پسر جوانتر بطلمیوس VII بود، و در قبرس سلطنت داشت. در ۱۰۷ قم، مادرش کلئوپاترا او را به مصر خواند، و بجای برادرش بطلمیوس VIII بسلطنت نشانید، و مادر و فرزند مشترکاً سلطنت کردند، ولی آلکساندر بکلی تحت الشعاع مادر بود، و گویند سرانجام مادر را بقتل رسانید (۱۰۱ قم). بطلمیوس IX مردی عیاش و مسرف بود. در ۸۹ قم شورشی در اسکندریه برخاست؛ شورشیان او را از اسکندریه بیرون راندند، و سرانجام در یک جنگ دریائی نزدیک قبرس درگذشت.

بطلمیوس[1] **X**، معروف به **بطلمیوس آلکساندر II**، فت ۸۰ قم، شاه (۸۰ قم) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه. پسر بطلمیوس IX بود، و پس از مرگ بطلمیوس VIII، تحت حمایت دولت روم وارد اسکندریه شد، و ملکه برنیس را بزنی گرفت، و ۲۰ روز بعد او را بقتل رسانید، و خود بدست مردم خشمگین بقتل رسید.

---

(1)Ptolemy

بطلمیوس[1] **XI** (batlamyuse)، ملقب به **آولتس** (ăletes) [ینه= نی‌زن] یا **فیلوپاتور نئوس دیونوسیوس** (filopātor neos dionusios)، فت ۵۱ قم، شاه (۸۰–۵۸ قم؛ ۵۵–۵۱ قم) مصر قدیم، از سلسلهٔ مقدونی‌الاصل بطالسه. پسر نامشروع بطلمیوس VIII بود، و در ۸۰ قم به سلطنت مصر خوانده شد. در این زمان مصر تحت نفوذ سیاسی روم و سخت دستخوش انحطاط اقتصادی بود. بطلمیوس بسبب اسراف و پرداخت اعاناتی به دولت روم کار مملکت را بافلاس کشانید. در ۵۸ قم، دولت روم قبرس را به قلمرو خود ملحق کرد. مصریان خشمگین شده بطلمیوس را طرد کردند، و دخترش برنیس را بسلطنت نشانیدند. بطلمیوس به رم رفت، و در ۵۵ قم، با سپاهی تحت فرماندهی آولوس گابینیوس وارد اسکندریه شد، و برنیس و شوهرش را بقتل رسانید و دگر بار بسلطنت نشست. بدین ترتیب، مصر بکلی تحت استیلای روم درآمد. بطلمیوس در وصیتنامهٔ خویش، که سنای روم را مجری آن قرار داد، پسر و دختر خود بطلمیوس XII و کلئوپاترا را جانشین خود تعیین نمود.

بطلمیوس[1] **XII**، ح ۶۱ قم–ح ۴۷ قم، شاه (۵۱–۴۷ قم) مصر قدیم، از سلسلهٔ مقدونی‌الاصل بطالسه. بر طبق وصیت پدرش بطلمیوس XI، قرار بود که او و خواهرش کلئوپاترا در سلطنت شریک باشند. بطلمیوس در خردسالی بسلطنت نشست (۵۱ قم)، و بکلی تحت نفوذ خواجه‌ای بنام پوتینوس (potinus) قرار گرفت، اما کلئوپاترا که زنی قوی الاراده بود زیر بار خواجه نرفت، و باغوای پوتینوس از مصر اخراج شد (۴۹ قم)، ولی وی لشکری گرد آورد، و به مصر حمله کرد (۴۸ قم). مقارن این ایام، پومپیوس که از مقابل یولیوس قیصر گریخته بود در اسکندریه پناه جست، ولی بامر بطلمیوس بقتل رسید. قیصر بعنوان مجری وصیت بطلمیوس XI لشکر در مصر پیاده کرد، و تحت نفوذ جمال کلئوپاترا او را بتخت نشانید. بطلمیوس از اطاعت از امر قیصر سر فرو پیچید، و در حین نبرد غرق شد.

بطلمیوس[1] **XIII**، ح ۵۸ قم–۴۴ قم، شاه (۴۷–۴۴ قم) مصر قدیم، از سلسلهٔ مقدونی‌الاصل بطالسه، برادر کلئوپاترا. پس از مرگ (۴۷ قم) بطلمیوس XII، یولیوس قیصر به جهات سیاسی بطلمیوس XIII را بسلطنت نشانید و کلئوپاترا را وادار بازدواج با وی کرد (۴۷ قم). در ۴۴ قم بطلمیوس ناپدید شد. ظاهراً کلئوپاترا او را بقتل رسانید تا سلطنت کایساریون (پسرش از قیصر) بلامعارض باشد.

بطلمیوس[1] **XIV** یا **بطلمیوس کایساریون** (bat-lamyus kāysārion)، ۴۷–۳۰ قم، پسر کلئوپاترا و (تقریباً بتحقیق) یولیوس قیصر. شریک مادر در سلطنت گردید، ولی در وقایع عمده‌ای که منجر به نابودی کلئوپاترا و انقراض سلطنت بطالسه شد نقشی نداشت. اوکتاویانوس (بعداً امپراطور آوگوستوس)، از ترس اینکه کایساریون محبوبیتی پیدا کند وی را بقتل رسانید.

بطلمیوس[1]**، کلاودیوس** (klădius batlamyus) یا **بطلیموس** یا **بطلمسوس** (batlimus) یا **بطلمیوس القلوذی** (batlamyuso 'l.qaluzi) [صورت معرب نام یونانی وی]، منجم و ریاضیدان و جنرافیادان معروف حوزهٔ علمی اسکندریه در قرن دوم میلادی. در بعضی مآخذ تاریخ تولد و وفات او را بترتیب ح 100 بم و 170 و در برخی ح ۸۵ و ۱۶۵ ذکر کرده‌اند. در دورهٔ از ۱۲۷ تا ۱۵۱ در اسکندریه رصد ستارگان میکرد. نفوذ وی در متفکرین ازمنهٔ بعد (تا اواسط قرن ۱۶م)، بعد از ارسطو، بیمانند است. اطلاعات و آراء پیشینیان و دانشمندان حوزهٔ اسکندریه را تنظیم و ضبط کرد و برآنها افزود. اثر عمده‌اش کتاب مجسطی است، که قسمت عمدهٔ آن مبتنی بر کارهای ابرخس میباشد (چنانکه بطلمیوس در اغلب موارد بااین امر اعتراف میکند)، و مشتمل بر شرح منظومهٔ بطلمیوسی یا هیئت بطلمیوسی برای توجیه حرکات آسمانی است. هیئت بطلمیوسی زمینمرکزی (zamin.markazi) است، زمین در مرکز عالم است، و خورشید و ماه و ستارگان در حول مرکز زمین میگردند؛ توجیه حرکات بوسیلهٔ توهم افلاک صورت میگیرد. این نظریه تا زمان کپرنیک معتبر بود.

کتاب بطلمیوس در جنرافیا از جهت اهمیت تالی مجسطی است. اثر دیگرش، بنام تترابیبلوس (tetrābiblos)، در احکام نجوم است، و بنام کتاب الاربعه و اسامیی شبیه آن بتوسط علمای اسلامی به عربی و هم به لاتینی و بعضی زبانهای دیگر ترجمه شده است. نیز تألیفاتی در نورشناخت (علم نور)، موسیقی، خواص سنگها، و غیره باو منسوبست.

بطلمیوس القلوذی: ← بطلمیوس، منجم.

بطلمیوسی، منظومهٔ (یا **هیئت**)؛ ← بطلمیوس، منجم.

بطلیموس (batlimus)، ضبطی از نام بطلمیوس. برای اشخاصی که ممکن است باین نام بشناسید به عنوان بطلمیوس رجوع کنید.

بطلیوس، اسپانیا: ← باداخوث.

بطلیوسی (batalyăsi)، شهرت **ابومحمد عبدالله ابن محمد ابن السید**، معروف به **ابن السید** (ebno 's.sid)، ۴۴۴–۵۲۱ هق، نحوی و ادیب و فیلسوف مسلمان اسپانیائی؛ متولد بطلیوس (← باداخوث). در والانس میزیست. ابن بشکوال از شاگردان وی بود. از آثارش الاقتضاب فی شرح ادب الکتاب (شرح ادب الکاتب ابن قتیبه)، کتاب الحدائق، شرح سقط الزند ابوالعلاء معری، و غیره است.

بطن، در انساب عرب؛ ← انساب.

بطن، نیمهٔ پایینی تنه؛ ← شکم.

بطن الحوت (batno 'l.hut)، منزل ۲۸م از منازل قمر.

بطیخه: ← بطائح.

بطین (botayn)، منزل دوم از منازل قمر.

بعد، در نجوم؛ ← مختصات استوائی.

بعد و میل، در نجوم؛ ← مختصات استوائی.

بعشا[2] (baʿšā)، فت ح ۸۸۶ قم، شاه (ح ۹۰۹– ح ۸۸۶ قم) اسرائیل. ناداب و خاندان سلطنتی را کشت تا خود شاه شود (اول پادشاهان ۱۵.۲۷–۱۶.۷؛ دوم تواریخ ۱۶).

بعقوبا (baʿqubā) یا **بعقوبه** (baʿquba)، شهر (جمـ ح ۸٬۰۰۰)، عراق، ۶۴ کیلومتری لش بنداد. بعقوبای قدیم در محل شهری بسیار قدیمی از ادوار پیش از اسلام بر جادهٔ بین بنداد و خراسان واقع بود. در دورهٔ خلفای عباسی رونق بسیار داشت، خرما و باغهای میوهٔ آن معروف و اراضی اطرافش حاصلخیز و پرجمعیت بود. بعقوبای کنونی نیز شهری پررونق و دارای بناهای نوین میباشد.

بعل[3] (baʿl) [سامی، = صاحب، خداوند]، نام هر یک از خداهای محلی اقوام سامی قدیم، و مخصوصاً ساکنین سوریه و فلسطین. بعل هر محل یا نامی مخصوص بخود داشت، مانند ملکارت (melkārt) که خدای محلی صور بود، و یا نامش از الحاق اسم محل یا صفت خاصی به کلمهٔ بعل تشکیل میافت، مانند بعل فغور و بعل زبوب (نیز ← بعلبک). پرستش بعل معمولا با مراسم باروری و قربانی انسان همراه بود. نام بعل را ابتدا عبرانیان برای خدایان خود اخذ کردند، ولی چون مبارزهٔ بین شرک کنعانیان و توحید عبرانیان شدت یافت، بعل با شیطان مرادف شد (شاید بمناسبت اطلاق بعل زبوب به شیطان). لفظ بل (bel) [= صاحب، خداوند] صورت اکدی بعل سامیهای غربی است، و آن یکی از خدایان بزرگ دین بابلی است که در مآخذ قدیمتر نامش انلیل آمده است.

بعلبک (baʿlabakk; baʿlbak)، باستانی **هلیوپولیس** (heliopolis) [ینه= شهر خورشید]، شهر کوچک (جمـ ح ۶٬۰۰۰؛ فرازا ح ۱٬۱۳۰ متر)، لبنان شرقی، بر دامنهٔ جبل الشرقی، کنار دشت مرتفع بقاع، به فاصلهٔ ۶۴ کیلومتری لش دمشق. بسبب ویرانه‌های آثار باستانیش مشهور است. زمانی از شهرهای مجلل سوریه و از مراکز پرستش خدای خورشید بود، و نامش را مرتبط با بعل شمرده‌اند [بعلبک = (؟) بعل+بقاع]. در دورهٔ یولیوس قیصر مهاجرنشین رومی شد؛ در زمان قسطنطین معابد آنرا به کلیسا مبدل کردند. در سال ۱۶ هق، مسلمانان تحت فرماندهی ابوعبیده آنرا تصرف کردند. بعدها جزء قلمرو دولت اموی و سپس عباسی گردید. بعلبک مشرف بر نواحی اطراف و بر جادهٔ اصلی دمشق به حمص و، بهمین جهت، مورد نظر جنگجویان ترک و عرب و مسیحی (در جنگهای صلیبی) بود، و چندی بدست ایوبیان و سپس مغول و بعد ممالیک مصر افتاد. زلزلهٔ ۱۷۵۹ سبب ویرانی آن گردید. هیئتهای پویندهٔ آلمانی (در ۱۸۹۸–۱۹۰۵) و فرانسوی (۱۹۳۳–۳۴) کاوشهای مهمی در آنجا بعمل آورده‌اند. عمده‌ترین آثار آن ویرانه‌های دیدنی معبد یوپیتر، با شش ستون بلند پابرجای آن است، که آنتونینوس پیوس یا سپتیمیوس سوروس آنرا ساخته‌اند (قرن ۲م بم)، و نیز معبد باکوس، که نسبةً سالم مانده است، و حجاریهای زیبا دارد.

بعل زبوب[4] (baʿl zabub) [عبری، = خدای مگسها]، نام خدای مردم عقرون (← فلسطین). ظاهراً این نام در اصل بعل زبول [عبری، = خدای مسکن (آسمانی)] بوده، و بسبب اینکه یهودیان خدای بت‌پرستان را تحقیر میکردند و حتی از شیاطین میشمردند، این نام را نیز تحریف نمودند، و بهمین جهت بعل زبوب از نامهای شیطان گردید.

---

(1)Ptolemy (2)Baasha (3)Baal (4)Baal-żebub

بعـل شم طوو[1] (baʿl šem tov)، ۱۷۰۰–۱۷۶۰، مـؤسس فـرقـهٔ جـدیـد حسیدیم؛ مت روسیـه. از تعلیماتش اینـکه تقرب بخـدا از راه نشاط میسرتر از طریق غـم و انـدوه است، و تـوبـه هـمواره ممکن است.

بعل فغور[2] (baʿl faqur)، نـام خـدای محلی **فغور** (ش اردن). مـراسم پـرستش وی را عـبـرانیـان شرم‌آور میشمردند، و بهمین جهت، نـام آن نمـاد عبادتهای شرم‌آور گردید. (اعداد ۲۵؛ تثنیه ۴.۳؛ مزامیر ۲۸.۱۰۶؛ هوشع ۱۰.۹).

بعل و اژدها: ← دانیال نبی، کتاب.

بغ (baq)، [= خـدا، دادار، آفـریـدگـار]، اسم معمولی خدای ایرانیان پیش از ظهور زردشت. در کتیبه‌های هخامنشی، اهورمـزدا بغ بـزرگ نـامیده شده.

بغاز یا بوغاز (هر دو boqāz)، لفظ ترکی کـه در اعلام جغرافیائی اغلب بمعنی گردنه یـا تنگه میآید. ایـن لفظ در ایـن کتاب همه جـا بصورت بغاز ضبط شده است.

بغاز ایچی: ← بوسفور.

بغازکوی[3] یـا **بوغازکوی** (هردو boqāzkëy)، ید **پتریا** (pteriā)، دهکـده (جـه ۹۲۹)، ل قسمت مـرکـزی تـرکیـهٔ آسیـائی، بفـاصـلهٔ ح ۱۵۰ کیلومتری ش آنکـارا، کـه بجهت آثـاری کـه از دورهٔ جتیهـا دارد معـروفست. از الـواح فـراوانـی که در قرن بیستم در اینجـا کشف شد معلوم میشود کـه در قـرون ۱۳م و ۱۴م قم بغـازکـوی پـایتخت امپراطوری حتی بود.

بغبور: ← فغفور.

بغداد (baqdād)، شهـر (جـه ۶۵۶‘۳۹۹؛ بـا حومه ۱‘۰۸۶‘۰۰۰)، پـایتخت جمهوری عـراق، بـر دو طرف دجله. بنای آن در ۱۴۵ هق بتوسط **ابوجعفر منصور**، خلیفهٔ عباسی، آغـاز گردید؛ تـا سقوط دولت عباسیان مرکز خلافت بود. در ۱۹۲۱ پایتخت مملکت عراق گردید.

اولین حوزهٔ علمی اسـلامی در بغـداد تأسیس شد، و نهضت علمی اسلامی کـه در ایـن شهـر در زمان منصور آغاز گـردید، در زمان هارون‌الرشید ادامه یافت، و در دورهٔ مأمون (مؤسس بیت الحکمه) بـاوج رسید، و اگرچـه از اواخر نیمهٔ اول قرن سوم هق متدرجاً بعضی از دانشمندان حوزهٔ بغداد این شهـر را تـرک گـفته بـه سایـر بـلاد اسلامی مهاجرت کردنـد، قـرون ۳م و ۴م هق را میتـوان عصر طلائی علوم در بغداد محسوب داشت. بغـداد مـدارس معـروفی مـانـنـد نظامیه (بنای ۴۵۹ هق)، مـدرسهٔ ابوحنیفـه (۴۵۹ هق)، مستنصریـه (۶۳۱ هق)، و بشیریه (۶۵۳ هق)، و بیمارستانهای مشهور از قبیـل بیمارستـان سیده (۳۰۶ هق)، بیمـارستان مقتدری (۳۰۶ هق)، و ← بیمارستان عضدی (۳۷۲ هق) داشت. از بنـاهـای قـدیم ایـن شهـر، بعـلت رطوبت زمیـن و ویـرانیهای پیـاپـی در نتیجـهٔ هجومهای مختلف، چیز قابل توجهی برجای نمانده است.

تاریخ. نام بغداد مأخوذ از نام آبـادیهائی است کـه در ادوار پیش از اسلام در این محل دایر بود، و بعضـی آنـرا از ریشهٔ فـارسی [بـغ+داد، = دادهٔ خدا، عطیهٔ الاهی] شمردهانـد، ولی آنچه مسلم است اینـکه در یکی از مآخذ عهـد حمورابی (ح ۱۸۰۰ قم) از شهر بغدادو اسم بـرده شده است. ابوجعفر منصور خلیفه شهری را کـه بنا نهاد مدینة السلام (madinato 's.salām) [= شهـر صـلح] نامید، و این عنـوان جنبـهٔ رسمـی داشت، و بـر اسناد و سکه‌ها و غیـره ثبت میشد، ولی ازین شهر بنامهای دیگر-خاصه بغدان (boqdān)، مدینة ابی جعفر، مدینة المنصور، مدینة الخلفاء، و الـزوراء (az.zărāʾ)- نام برده شده است.

منصور ابتـدا پـایتخت خـود را در هـاشمیه در نزدیکی کوفه قرار داد، ولی چون از طـرفـداران فراوان آل علی در کوفه بیمناک بود، و نیز بجهات نظـامی و اقتصادی و اقلیمی، محل بغـداد را برای پـایتخت خود برگزید، کـه در دشتی حاصلخیز بر جادهٔ خـراسان واقـع و محل تـلاقی جـادههـای کاروانـرو و انعقاد بـازار مکارهٔ مـاهیانه بود، و از شبکهٔ کانالهای آن هم برای کشت و زرع و هم برای حفظ شهر میشد استفـاده کرد. نقشهٔ شهر ظـاهراً در ۱۴۱ هق طرح شد، ولـی ساختمـان آن در ۱۴۵ هق آغاز گردید. گوینـد منصور ۱۰۰‘۰۰۰ کارگر و اربـاب حرف و صنایع را بکار گمـاشت، و ظاهراً در ۱۴۶ به بغداد نقـل مکان کرد، و آن شهـر را بیش از پیش بیـاراست. توسعـهٔ شهـر و ازدیاد جمعیت و ثروت و شکوه آن در عهد مهدی خلیفه و هـارون‌الـرشید و برامکـه و مـأمون ادامه یـافت. مأمون مؤسسهٔ علمی **بیت الحکمه** را تأسیس کرد، و رصدهای مأمونی و انـدازه‌گیری طول نصف النهار در عهـد او انجام گرفت. در سالهای ۲۲۱–۲۷۶ هق، کـه خلفای عباسی در سامرا مقر داشتند نیز بغـداد همچنان مـرکـز تجارت و فعـالیتهـای فرهنگی بود. در دورهٔ آل بویه، اگرچـه کسانی چون عضدالدولهٔ دیلمی در آبادی بغداد کوشیدند، این شهر رو بانحطاط گذاشت، و گرفتار نزاع شیعه و سنی و عیاران بـود. در ۴۴۷ هق طغـرل بیـک وارد بغـداد شد، و سیـاست آل بـویـه را دگـرگون کرده بتشویق سنیها پرداخت. در ۴۵۰ هق بساسیری بغداد را گرفت، ولی مغلوب سلاجقه شد.

در صفر ۶۵۶ هق هولاکـو خـان مغـول آنـرا گـرفت، و متجـاوز از یـک هفته سکنهٔ آنـرا قتل عـام کرد (عدهٔ مقتولیـن را بیـن ۸۰۰‘۰۰۰ و دو میلیون تن نوشته‌اند). بغـداد تـا ۷۴۰ هق در دست ایلخانیان مغول بود؛ در این دوره بسیاری از مصادر امور ایرانی بودند، و بغـداد مخصوصـاً در نتیجـهٔ سیاست و مساعی عطا ملک جوینی رو بترقی گذاشت. در ۷۴۰ هق اوزون حسن در بغـداد مستقـر شد، و سلسلهٔ آل جلایر را تأسیس کرد، که تا ۸۱۳ هق دوام یافت. امیر تیمور دو بـار-در ۷۹۵ هق و ۸۰۳ هق-بغداد را گرفت، و بار دوم مردم را قتـل عـام و بسیاری از ابنیه و محلات شهر را ویـران کـرد. در ۸۱۳–۸۷۲ در دست ترکمنهای قرا قوینلو بود، و سپس بـدست آق قـوینـلـو افتـاد، و در دورهٔ تـرکمنها بیش از پیش انحطاط یافت. در ۹۱۴ هق، شاه اسماعیـل I صفوی آنـرا گـرفت، و بـامر وی بسیاری از مقبرههـای بزرگان اهـل تسنن ویران شد. سپس مدتها بغداد در معرض جنگهای ایران و عثمانی بود؛ شاه طهمـاسب در ۹۳۶ هق، سلطـان سلیمان قانونی در ۹۴۱ هق، و شاه عبـاس I صفوی در ۱۰۳۲ هق آنـرا گرفتنـد. در همین ایـام پـای سیـاحـان خـارجی بدانجا بـاز شد. در ۱۰۴۸ هق (۱۶۳۸ بم) ترکان عثمانی آنرا گرفتند، و از این تاریخ تا جج I بغداد تحت استیلای دولت عثمانی و تحت حکومت پـاشاها بود. نـادر شاه افشار دو بار بغداد را محاصره کرد، و بغداد از محـاصرهٔ اول سخت آسیب دیـد. در ۱۹۱۷ بتصـرف بریتـانیـا درآمد.

بـا پـایـان یـافتن جج I، عـراق تحت قیمومت انگلستان درآمد، و دورهٔ نوینی در تـاریخ بغداد آغاز شد. از دههٔ سوم قرن بیستم تغییرات فراوان در آن روی داده و توسعه یافته است. بیشتر صنایع عراق در بغـداد متمرکـز است (نساجی، کالاهـای چرمی، و نقره‌کاری و طلاکاری).

بغداد، پیمان: ← سازمان پیمان مرکزی.

بغداد، راه آهن، راه آهنی که ده حیدر پاشا (انتهای شرقی دریـای مرمره، ترکیـهٔ آسیـائی، مقـابـل استانبول) را بـه بصره (عراق) مـرتبـط میسازد. شعبه‌هائی به ایران شمالی، تجشه، و فلسطین دارد. در ۱۸۹۶ بـا سرمایهٔ آلمانها آغاز شد، و مورد اعتراض بریتـانیـا (که آنرا بـرای هند خطرناک میـدانست) و دیگران واقع گردید. ساختمـان آن معلق شد، ولی در ۱۹۱۱ دگر بار آغاز شد، و این امر از اسبـاب جج I بود. آخرین قسمت آن بیـن موصل و سامرا در ۱۹۴۰ با سرمایهٔ بریتانیا بپایان رسید.

بغدادآباد، ده (جه ۴‘۱۴۸ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومهٔ بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم، ۶ کیلومتری غ مهریز.

بغداد خاتون، فت ۷۳۶ هق، از زنان مشهور دورهٔ ایلخانیـان؛ دختر ← امیر چوپان و زوجـهٔ امیر شیخ حسن جلایر. سلطان ابوسعید بهادر خان را در سال ۷۲۵ هق، کـه دو سال از ازدواج او بـا امیر شیخ میگذشت، عشق شدیدی نسبت باو پیدا شد، و از امیـر چـوپـان درخـواست کـه بمـوجب یـاسای چنگیز بغداد خاتون را که مورد محبت و علاقهٔ خان است طلاقش از امیر شیخ حسن بگیرد و بحرم وی فرستد. امیر چوپان از غیرت نکرد، و سلطان ابوسعید بـرنجیـد و بتحریـک و سعـایت حـاسدان، ببهانه‌جوئی، نخست دمشق خواجه را کشت، و سپس امیر چوپان را که عصیان ورزیده بود بهلاکت داد، و آخر امیر شیخ حسن را واداشت که بغداد خاتون را طلاق دهد و او را بعقد ازدواج خویش درآورد. و یک بار نیـز نسبت باو بدگمان شد و پنداشت که او را باز بـا شوهر سابق خویش سر و سری هست، اما باز با او دل خوش کرد و بدو محبت نمود. بعد از وفات ابوسعید بهادر خان، بر بغداد خاتون تهمت نهادند که سلطان را از فـرط رشک و بسبب محبت و عـلاقه‌ای که ابوسعیـد در حق دلشاد خاتون داشته است زهر داده است، و این تهمت که صحت و سقم آن درست معلوم نیست سبب شد کـه بغداد خـاتـون را بعد از وفات ابوسعید هلاک کردند.

بغدادی یا **ابومنصور بغدادی یا ابن طاهر**، شهرت **ابومنصور عبدالقاهر** (یا **عبدالقادر**) **ابن طاهر ابن محمد بغدادی**، فت ۴۲۹ هق، فـقیـه و ادیب و متکلم؛ مت بغـداد. بـا پدرش به نیشابور مهـاجرت کـرد، و در آنجـا علـم آموخت، و رونـق یـافت.

---

(۱)Baal-Schem-Tov (۲)Baal-peor (۳)Bogazkoy; Boghazkeui

گویند ۱۷ علم را (خاصه فقه، اصول، و حساب) تدریس میکرد. مردی ثروتمند بود، و از طالبین علم دستگیری مینمود، و بسیاری از دانشمندان خراسان از شاگردان وی بودند. بغدادی در اسفراین وفات یافت. معروفترین اثرش کتاب الفرق بین الفرق است که تقریباً بالتمام در باب فرقههای اسلامی است. آثار دیگرش الملل و النحل (بدست نیامده)، التکمله (در علم حساب)، الایمان و اصوله، و غیره است.

بغدادی، بهاءالدین: ← بهاءالدین بغدادی.

بغدادی، خطیب: ← خطیب بغدادی.

بغدان (boqdān): ← مولداوی.

بغراجق (boqrājoq)، فت ۳۸۹ هق، از فرمانروایان سلسلهی غزنویان آل ناصر؛ برادر سبکتکین غزنوی. وی حکومت قهستان داشت و خلف ابن احمد، بعد از وفات سبکتکین، پسر خود طاهر ابن خلف صفاری را بتسخیر قهستان فرستاد. طاهر بغراجق را شکست داده منهزم کرد، و قهستان بگرفت (۳۸۷ هق). و اما بغراجق چندی بعد بار دیگر بر قهستان دست یافت، و طاهر با او جنگ کرده او را کشت.

بغرا خان (boqrā) [شهابالدوله هارون بغرا خان ابن سلیمان (یا قرا خان)]، فت ۳۸۳ هق، اولین پادشاه معروف از سلسلهی ایلکخانیان ترکستان. وی در بلاد ترک، چون بلاساغون و کاشغر تا حدود چین، حکومت داشت، و مرکز حکومتش بلاساغون بود. چند دفعه با امرا و پادشاهان سامانی جنگ کرد. عاقبت بخارا را گرفت، اما هوای بخارا با مزاجش سازگار نبود، و بیماری بواسیر یافت. ناچار راه ترکستان پیش گرفت و در بین راه وفات یافت. بعد از او، ایلک خان ملقب به شمسالدوله سلطنت ایلکخانیان را یافت.

بغستان (baqestān): ← بیستون.

بغلبر (baqal.bor)، مجرای جدیدی که در قسمتی از قنات که ریزش کرده است و قابل استفاده یا تعمیر نیست از نو کنده میشود، و از بالا و پایین قسمتی که خراب شده است بمجرای اصلی متصل میشود.

بغلی: ← قطع.

بغوی (baqavi)، شهرت **ابومحمد حسین ابن مسعود،** ملقب به **فراء** (farrā'')، فت ۵۱۰ یا ۵۱۶ هق، فقیه و محدث شافعی و مفسر قرآن. اهل دهکدهی بغ یا بغشور هرات و بزهد و تقوی معروف بود. معروفترین اثرش کتاب مصابیح السّنه در حدیث است.

بغیة الوعاة (boqyato 'l.vo'āt) [بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة]، کتابی تاریخی، بعربی، از جلالالدین سیوطی (۸۴۹–۹۱۱ هق). مشتمل است بر زندگینامهی لغویان و نحویان و دانشمندان دیگر که در دو علم مزبور نیز دستی داشتهاند. مؤلف آنچه را پیشینیان در این باب در کتابهای خود آوردهاند فراهم آورده و آنرا در ۷ مجلد تالیف نموده است، و سپس آنرا در یک جلد تلخیص کرده و ملخص را باز مختصر ساخته، و آنرا بغیة الوعاة نامیده. در موضوع خود از کتابهای معتبر است. چاپ مصر، ۱۳۲۶ هق.

بفرولیه (bafru'iyye)، ده (جه ۱٬۹۳۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم، ۲٫۵ کیلومتری ج اردکان.

بفین، جزیرهی: ← بافن، جزیرهی.

بفین، خلیج: ← بافن، خلیج.

بفین[۱]، ویلیام (wilyām bafin)، فارسی (مقتبس از فنس) بافن (bāfan)، ح ۱۵۸۴–۱۶۲۲، پویندهی انگلیسی نواحی شمالگان. موفق بیافتن گذرگاه شمال غرب نگردید، ولی خلیج بافن و جزیرهی بافن را کشف کرد.

بقاع (beqā'') یا **البقاع** (al-)، ینـ **کویله سوریا**[۲] (koyle suriā) [سوریهی مجوف]، درهی عظیمی که، با فرازای متوسط ۸۰۰ متر، بطول ۱٬۶۰۰ کم و بعرض ۱۰–۱۶ کم، بین ← جبل لبنان و جبل الشرقی در سوریهی جنوبی ممتد، و از غ به فنیقیه و از ج به فلسطین منتهی است. مسیر علیای اورونتس (نهر العاصی) از آن میگذرد. در دورهی جنگهای سلوکیان و بطالسه، اصطلاح کویله سوریا به سرزمین وسیعتری مشتمل بر بیشتر سوریهی جنوبی اطلاق میشد.

بقای اصلح: ← انتخاب یا انتخاب طبیعی.

بقای انرژی: ← انرژی؛ جرم.

بقای جرم: ← جرم.

بقای جرم و انرژی: ← جرم.

بقای ماده: ← جرم.

بقای مقدار حرکت: ← مقدار حرکت.

بقراط[۳] (boqrāt)، ینـ هیپوکراتس (hippokrātes)، ح ۴۶۰– ح ۳۷۰ قم، طبیب یونانی، یکی از بزرگترین پزشکان بالینی، و معروف به پدر طب. اطلاعاتی را که در مصر و در مدارس کنیدوس و کوس گرد آورده بود تنظیم و تدوین کرد. با توجه به مشاهدات بالینی حال بیماران، طب را از خرافات پیراست، و بر اساس علمی قرار داد. رسالههای بقراط (که صحت بعضی از آنها مورد تردید است) بچندین زبان ترجمه شده (از جمله بزبان عربی در دورهی نهضت علمی اسلامی). سوگند بقراط که محصلین طب در موقع گرفتن عنوان دکتری یاد میکنند نشانهی فکر بلند او در باب چگونگی رفتار طبیب و آیین پزشکی است. بقراط در لاریسا در تسالی درگذشت.

بقراط[۳] **خیوسی** (boqrāte xiosi)، ینـ هیپوکراتس، ریاضیدان یونانی که از ح ۴۵۰ قم تا ح ۴۳۰ قم در آتن رونق داشت. در **تربیع دایره و تضعیف مکعب** تحقیقاتی نمود. هلالین بقراط را تربیع کرد (ظاهراً اولین سطح منحنی الدوری است که تربیع شده). اولین کتابی که در هندسه نوشته شده از اوست.

بقره، سورهی (baqara) [عربی، = گاو]، سورهی دوم قرآن، مدنی، ۲۸۶ آیه. مشتمل است بر توصیفی از مؤمنان بغیب و کافران و منافقان؛ داستان خلق آدم و عصیان شیطان و فریب خوردن آدم از شیطان و بیرون آمدن او از بهشت؛ و نیز یادآوری اینکه بنی اسرائیل چه آزارهائی به پیغمبران خود دادند، و چگونه در هر مورد لجاجت میکردند و بیجا ایراد میگرفتند، و چگونه گوسالهپرست شدند، و در زمان پیغمبر اسلام چگونه ناراحت بودند که پیغمبری در میان قومی جز ایشان قرار گرفته است. احکامی که در این سوره آمده عبارتست از حج، روزه، جهاد، آداب صدقه دادن، حرمت ربا و شراب و قمار و زناشوئی با مشرکان، احکام طلاق و شیردادن فرزندان، و بسیاری از احکام و داستانهای دیگر.

بقس (baqs): ← شمشاد.

بقعهی پیغمبریه، زیارتگاه معروفی در قسمت مرکزی شهر قزوین؛ مشتمل بر بنای آجری ساده و وسیع، با صحن مناسب. در کتیبههای آن اشاره شده است که صالح ابن مجتبی و چهار پیغمبر بنامهای سلام و سلوم و سلونی و القیا در آنجا مدفونند.

بقعهی سید واقف، برج هشت ضلعی، از قرن نهم هق، با گنبد کاشی فیروزهفام، بالای تپهای در قریهی افوشته، نطنز. دارای در منبت عالی با نوشتههای تاریخی و اشعار فارسی و صندوق منبت عالی مورخ به ۸۵۹ (هق) است.

بقعهی شهدا (šohadā)، بقعهی تاریخی از قرن نهم هجری، بمسافت قریب ۱۴ کیلومتری ج غ دهبید، فارس. مشتمل است بر صحن و شبستان و ایوانها و طاقنماها و غیره، که با سنگ سفید ساخته شده، و مزین به کتیبههای معرق و مقرنسهای کاشی میباشد. بعلت کنارافتادگی از راه، متروک مانده و نیازمند تعمیر و مراقبت است.

بقلة الرمل (baqlato 'r.raml) یا **علف شن،** گیاه یکساله از نوع آرناریا (*Arenaria*)، با گلهای سفید. بعضی اقسامش (مانند *Spergula arvensis*) برای علوفه در زمینهای شنی کاشته میشود. دانههای آن خوراکی و روغنی است.

بقلة الغزال (baqlato 'l.qazāl)، (*Dictamnus albus*)، گیاهی از تیرهی سدابیان که بوی معطر و تند و گلهای سفید دارد. مدر و ضد کرم است.

بقم (baqam)، (*Haematoxylon campechianum*)، درختی از تیرهی پروانهواران که مخصوص امریکای مرکزی است، و در بعضی قسمتهای امریکای جنوبی و هند غربی نیز دیده میشود. چوب قهوهای مایل بقرمز آن دارای رنگ قرمز هماتوکسیلین است که مصارف علمی و صنعتی دارد.

بقمج (boqmej)، ده (جه ۳٬۲۲۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان درزاب، بخش حومهی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، واقع در ۸۶ کیلومتری ل غ مشهد.

بقه (boqqe؛ سودانی)، بزرگترین اقسام آهوهائی که در افریقا زندگی میکنند. ارتفاع شانهی بقهی نر به ۲ متر و وزنش به ۵۵۰ کیلوگرم میرسد. شاخهای مارپیچی آن مستقیماً بطرف بالا امتداد دارد.

بقیع: ← بقیع الغرقد.

بقیع الغرقد (baqi'o 'l.qarqad) یا **جنة البقیع** (jannato 'l.-) یا **البقیع** (al-)، قدیمترین گورستان اسلامی، در انتهای ج ش شهر مدینه بفاصلهی کمی از مقبرهی حضرت محمد ص. لفظ بقیع بمعنی زمینی است که در آن بیخ درختان باشد، و غرقد نام قسمی خار است؛ چندین بقیع از این گونه در مدینه وجود داشت. اول کسی که در بقیع مدفون شد یکی از اصحاب پیغمبر بنام عثمان ابن مَظعون بود که در سال پنجم هق

(۱)Baffin (۲)Coele Syria (۳)Hippocrates

درگذشت. سپس آنجا را از بوته‌های خار ستردند، و به گورستان مسلمانان ساکن مدینه تخصیص دادند. فاطمه‌ی زهراء ع، ابراهیم فرزند محمد، زوجه‌های آن حضرت، و ائمه‌ی بقیع (امام حسن، امام زین العابدین، امام محمد باقر، و امام جعفر صادق-علیهم السلام) در آنجا مدفونند.

بقیة النقیه: ← بقیه‌ی نقیه.

بقیه‌ی نقیه (baqiyyeye naqiyye) یا **بقیة النقیه** (baqiyyato)، یکی از قسمتهای پنجگانه‌ی مجموعه‌ی اشعار امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ هق). این اشعار مربوط به دوره‌ی پیری شاعر است، و قسمتی از آنها در مدح علاءالدین محمد، پادشاه (۶۹۵-۷۱۵ هق) دهلی، و پسر او و امرای دیگر میباشد. چاپ لکهنو، ۱۳۳۴ هق.

بک[1] (bek)، دیر ویرانه‌ای در شهر لو بک-الوئن (lë bek eluaN)، ولایت اور، لغ فرانسه. در قرن ۱۱م تأسیس شد، و در دوره‌ی لانفرانک و ← قدیس انسلم از مراکز فرهنگی بود. در انقلاب فرانسه تعطیل شد، و رو بویرانی گذاشت.

بک (bak) یا **بیگ** (beyg) یا **بگ** (beg) یا **بی** (bey) یا **بای** (bāy) [ترکی، = بزرگ و مهتر]، لقب یا عنوان کلی نجبا و بزرگان ترک و غالب ممالک اسلامی و همچنین در ایران بعد از اسلام. این کلمه از قرن پنجم هق ببعد در آخر بعضی اعلام (مثل طغرل بک، آق سنقر بک، خواجه بک، یوسف بک) بعنوان لقب ذکر میشده است. در قرن نهم هق، کلمه‌ی بک در دنبال اعلام امرای ترکمان آذربایجان و دیاربکر بکار میرفته است (مثل حسن بک، یعقوب بک، و غیره). در ماوراء النهر نیز، مقارن استیلای ازبک، این عنوان در آخر اسم حکام محلی میآمده است. در عهد صفویه، عنوان تشریفاتی افراد قزلباش بوده است، و بعد از آن در غالب بلاد ایران و ماوراء النهر عنوان حکام محلی بوده، و هرچند شغل حکومت همیشه از پدر به پسر نمیرسیده، این عنوان معمولا از پدر به پسر انتقال مییافته است، و در عهد قاجاریه بتدریج عنوان تشریفاتی شده است. نیز ← بای؛ بگم.

بک[2]، **سر جورج** (sər jorj bak)، ۱۷۹۶-۱۸۷۸، پوینده‌ی بریتانیائی در ل کانادا. سواحل شمالگانی کانادا را پویید (۱۸۳۶-۳۷).

بک[3]، **زباستیان** (zebāstiān bek)، ۱۸۷۸-۱۹۵۱، مستشرق آلمانی. زبانهای فارسی و ترکی و عربی را نیک میدانست. در وزارت امور خارجه‌ی آلمان مترجم بود. در دانشگاه برلین فارسی تدریس میکرد. از تألیفاتش صرف و نحو زبان محاوره‌ای جدید فارسی (۱۹۱۴) و مفتاح صرف و نحو زبان محاوره‌ای جدید فارسی (۱۹۱۵) است. کتاب تاریخ اعراب کلمان هوار را به آلمانی ترجمه کرد.

بک[4]، **هانری** (hānri bek)، ۱۸۳۷-۹۹، درام-نویس فرانسوی. از آثارش لاشخورها (۱۸۸۲) و زن پاریسی (۱۸۸۵) است، که در آنها زندگی طبقه‌ی متوسط فرانسه را به سختی و با سبکی گزاینده مورد انتقاد قرار داده است.

بکاریا[5]، **مارکزه دی** (-mārkeze di bekkā*riā)، لقب **چزاره بونزانا** (cezāre bonezānā)، ۱۷۳۸-۹۴، اقتصاددان و قاضی ایتالیائی و متخصص جرم‌شناسی. برای اصلاحات اقتصادی محلی کومکهای زیادی کرد، ولی شهرت او بیشتر بواسطه‌ی اقداماتی است که در زمینه‌ی اصلاح قوانین جزائی کرده است. از اولین کسانی بود که ریاضیات را در مطالعات اقتصادی وارد کرد.

بکت، تامس: ← تامس ا بکت، قدیس.

بکتاش یا **بکتاش ولی**، مؤسس فرقه‌ی بکتاشیه؛ ← بکتاشیه.

بکتاشنامه (baktāš.nāme) یا **گلستان ارم** (eram)، یکی از مثنویهای ششگانه‌ی (معروف به سته‌ی ضروریه) رضا قلی خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ هق). چاپ تهران، ۱۲۷۰ هق.

بکتاش ولی: ← بکتاشیه.

بکتاشیه (bektāšiyye)، فرقه‌ای از صوفیه، منسوب به **حاجی بکتاش ولی** (vali)، که احوال او با قصه‌ها و افسانه‌ها آمیخته است، و گویند محمد نام داشته و اصلا از اهل نیشابور در خراسان بوده است، و در سنه‌ی ۷۳۸ هق وفات یافته است. ولیکن در کتابی عربی‌الاصل بنام مقالات حاجی بکتاش، که بعدها بشعر و نثر به ترکی ترجمه شده است، بهیچوجه در باب تعالیم و عقاید خاص فرقه‌ی بکتاشیه تأکید و اصراری نشده است. اما در هر حال درویشان بکتاشی، که مذهب شیعی دارند و در محبت علی و اقامه‌ی ماتم ماه محرم تأکیدی تمام میورزیده‌اند، در قرن ۱۵م میلادی در عثمانی تشکیلات مرتبی داشته‌اند، و در قرن ۱۶م میلادی بالیم سلطان (bālim)، مشهور به پیر دوم، مبانی و اصول عقاید بکتاشیه را ممهد و مرتب کرده است، و بکتاشیه، که تشکیلات نظامی ینی‌چری بآنها منسوبست، خانقاهها و تکیه‌های بزرگ در بلاد عثمانی داشته‌اند، و مشایخ آنها غالباً نزد عامه، و در بعضی موارد نزد سلطان و امرا نیز، محترم و بکرامات منسوب بوده‌اند، و ظاهراً با فرقه‌ی **حروفیه** نیز ارتباط داشته‌اند. بکتاشیه در عهد سلطان محمود II عثمانی، بواسطه‌ی انحلال (۱۸۲۶ بم) تشکیلات ینی‌چری ضعیف شدند، و بعضی تکایا و خوانق آنها ویران گشت. اما در اواسط قرن ۱۹م مجدداً بتجدید اساس تشکیلات خویش پرداختند تا آنکه در ۱۹۲۵ مجدداً مانند سایر فرق صوفیه از فعالیت ممنوع شدند، و هرچند در ترکیه‌ی جدید امروز دیگر فعالیت علنی و رسمی ندارند، اما ادب ترکیه از تأثیر افکار آنها برکنار نیست، و تشکیلات آنها در آلبانی هنوز تا حدی قوت دارد، و نیز در مقطم (moqattam)، نزدیک قاهره، تکیه‌ی بزرگ بکتاشیه هنوز دایر و برقرار است.

بکتغدی (baktoqdi) [= بزرگزاده. از بک، = بزرگ؛ و تغدی، = زاده]، فت ۴۳۱ هق، رئیس غلامان خاصه در عهد سلطان محمود و سلطان مسعود I غزنوی. وی در زمان محمود عنوان سالار غلامان سرائی و سالار مطلق داشته، و بعد از وفات او به سلطان مسعود I پیوست و نزد او مقام و عنوان حاجبی را نیز ضمیمه‌ی عنوان سالاری کرد. در لشکرکشی مسعود به آمل در رکاب بود، و یک بار نیز بر فیل نشست، و با فوج غلامان سلطانی بغارت بیشه‌ها و دهات آمل پرداخت و خلقی بیگناه را بقتل آورد. چندی بعد، مقارن آغاز فتنه‌ی ترکمانان سلاجقه در نسا، سلطان مسعود او را با لشکری آراسته بدفع آنان فرستاد، و او بسبب نافرمانی زیردستان خویش از ترکمانان شکست سخت خورد و بگریخت (۴۲۶ هق). مع هذا، وی همچنان نزد مسعود محترم بود، و سلطان دختر او را جهت پسر خویش مردانشاه تزویج کرد (۴۳۵ هق). اما بکتغدی چندی بعد از امیر برنجید، و چون سالار غلامان سرائی بود، و غلامان فرمان او را بهتر میبردند، سلطان بدلجوئی او برخاست. مع هذا، در واقعه‌ی دندانقان، بکتغدی با غلامان راه گریز پیش گرفتند، و سلطان پس از آن او را با چند کس دیگر از امرا فرو گرفت و اموالش بستد و کسانش را نیز بگرفت (۴۳۱ هق).

بکتوزون (baktuzun) [ابوالفوارس (و بقولی، ابو الحارث؛) بکتوزون] یا **بگتوزون** (begtuzun)، ملقب به **سنان‌الدوله**، سپهسالار خراسان و حاجب سالار اواخر عهد پادشاهان سلسله‌ی سامانی. وی، در عهد امیر منصور II سامانی، سپهسالار خراسان گشت، و ابوالقاسم سیمجور را که با او بمنازعه برخاست شکست داد (ربیع الاول ۳۸۸ هق). اما از عهده‌ی محمود غزنوی، که ظاهراً بدعوت و تحریک امیر منصور II بقصد نیشابور آمد، برنیامد و از پیش او بگریخت، و با فائق خاصه همدست شده امیر منصور II را معزول و کور نمودند، و برادرش عبدالملک II را بامارت نشاندند (۳۸۹ هق). در همین سال، چون ایلک خان به بخارا آمد، بکتوزون را نیز با سایر امرا و رجال و شاهزادگان سامانی بگرفت، و بند نهاده به اوزکند فرستاد، و بکتوزون هم در حبس فرو شد.

بکر[6]، **ژاک** (jāk beker)، ۱۹۰۶-۶۰، کارگردان فرانسوی فیلم. در کارهای خود روابط عادی زن و شوهرهای جوان را با شیرینی و طنز لطیفی بیان میکند. از فیلمهای معروف او کاکلزری (۱۹۵۲)، ادوار و کارولین، کوچه‌ی استراپاد، و سوراخ (۱۹۵۹) است.

بکر[6]، **کارل هاینریش** (kārl hāynriš beker)، ۱۸۷۶-۱۹۳۳، مستشرق آلمانی و از رجال آلمان. استاد دانشگاههای هامبورگ، بن، و برلین، و در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵-۳۰ وزیر علوم و هنر و فرهنگ بود، و اصلاحات عمده‌ای در دانشگاهها بعمل آورد. از آثارش مطالعات اسلامی (۱۹۲۴، ۱۹۳۲) و مسئله‌ی تعلیم و تربیت (۱۹۳۵) است.

بکرائی (bakrā'i)، (*Citrus reticulata*)، نوعی از نارنگی که از دورگه شدن نارنگی و لیمو بدست میآید. شیرینی آن از نارنگی اصلی کمتر است؛ پوستش نازک است و بآسانی کنده میشود.

بکر ابن وائل (bakre 'bne vā'el)، قبیله‌ای بزرگ از قبایل قدیم عرب در عربستان مرکزی و شرقی و (بعدها) شمالی. در ایام قدیم در یمامه (در عربستان مرکزی) میزیستند، و گاه شعبه‌های قبیله در جنگ و جدال بودند. در قرن ۴م بم قبایل تمیم و عبدالقیس از یمامه و بحرین به ایران میتاختند؛ شاپور II ساسانی لشکر بجنگ آنان فرستاد (ح ۳۵۰ بم)، و بسیاری از آنها مقتول گردیدند، و اسرا به اهواز و کرمان کوچانیده شدند. در قرن ۵م، قبیله‌ی بکر ظاهراً به مغرب یمامه (و شاید به مشرق آن) رفتند، و در اواخر

---

(1)Bec (2)Back (3)Beck (4)Becque (5)Beccaria (6)Becker

این قرن جنگ ۴۰ ساله‌ای معروف به جنگ بسوس (basus) بین آنان با قبیله‌ی تغلب درگرفت. کمی بعد از صلح دو قبیله، تغلب از عربستان مرکزی به بین النهرین مهاجرت نمود، و بعداً بکر ابن وائل نیز باین ناحیه روی آوردند. بکر ابن وائل در جنگ ذو قار (حوالی ۶۰۵ بم) ایرانیان را مغلوب کردند. در لشکرکشی اعراب به ایران، خالد ابن ولید را یاری نمودند، و نیز در لشکرکشی اعراب به خراسان شرکت داشتند، و در سال ۹۶ هق تعداد آنان را در خراسان ۷٬۰۰۰ تن گفته‌اند. در بین النهرین، بعداً بجانب شمال به ناحیه‌ی دیاربکر (که از آنان نام گرفته) تغییر مکان دادند، و دنباله‌ی سرنوشت آنان جزء تاریخ بین النهرین گردید.

بکرل[1] (bekrel)، خاندانی از فیزیکدانان فرانسوی. **آنتوان سزار بکرل** (āNtuān sezār)، ۱۷۸۸–۱۸۷۸، بسبب تحقیقاتش در برق و برقاشیمی معروفست. پسرش، **آلکساندر ادمون بکرل** (āleksāNdr edmoN)، ۱۸۲۰–۹۱، استاد موزه‌ی علوم طبیعی بود. تحقیقاتی در نور و عکاسی و مغناطیس دارد. پسرش، **آنتوان هانری بکرل** (hānri)، ۱۸۵۲–۱۹۰۸، از ۱۸۹۵ استاد مدرسه‌ی دارالفنون پاریس بود. تحقیقات اولیه‌اش در خواص مغناطیسی نور و قطبش آن بود. در ۱۸۹۶ تشعشع اورانیوم را، که بنام وی اشعه‌ی بکرل خوانده میشد، کشف کرد (← رادیو-آکتیویته). جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۳ در فیزیک به وی و پیر کوری و ماری کوری اعطا شد. در ۱۹۰۸ منشی دائمی آکادمی علوم گردید.

بکرل، اشعه‌ی: ← بکرل (آنتوان هانری).

بکری (bakri)، شهرت **ابوعبید عبدالله ابن عبدالعزیز**، فت ۴۸۷ یا ۴۹۶ هق، بزرگترین جغرافیادانان مسلمان اسپانیائی. از احوالش چندان اطلاعی در دست نیست. قسمتی از عمر خود را در قرطبه گذرانید، و در همانجا وفات یافت. اطلاعاتش وسیع بود، و علاوه بر جغرافیا، در الاهیات و لغت و گیاهشناسی دست داشت. شعر نیز میگفت و کتابدوست بود. تألیفات جغرافیائی وی، که سبب شهرت او میباشد، کتاب المسالک و الممالک و معجم ما استعجم است. از آثار دیگری که به وی منسوب است کتاب النبات در گیاهشناسی است.

بکس[2]، سر **آرنلد** (sər* ārnəld baks)، ۱۸۸۳–، آهنگساز انگلیسی. آثارش از سبک واگنر و دبوسی متأثر است. چند پوئم سمفونیک، هفت سمفونی، و آهنگهای سازی و آوازی نوشته است.

بکستر[3]، **ریچارد** (ricārd bakstər)، ۱۶۱۵–۹۱، کشیش ناسازگار انگلیسی (← **ناسازگاران**). طرفدار کرامول ولی اعتدالی بود. در دوره‌ی چارلز II متصدی نمازخانه‌ی سلطنتی گردید (۱۶۶۰). ولی سرانجام کلیسای انگلستان را ترک گفت (۱۶۶۲). مدتی در زندان گذرانید. آثاری ازو مانده است.

بکش (bakeš)، دهستان (جه ح ۲۰۰٬۴۸)، بخش ممسنی، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۶۱ (؟) آبادی. اطرافش را کوهها فرا گرفته است. قسمتهای جنوبی و جنوب غربی دهستان محل قشلاق طوایف دره‌شوری و کشکولی بزرگ از ایل قشقائی است.

بکشچابا[4] (bekeščabā)، شهر (جه ۴۸٬۴۴۲)، جش مجارستان. پرورش کرم ابریشم، **توتونکاری**، و نساجی دارد.

بکشلو (bakešlu)، شعبه‌ای از طایفه‌ی **افشار**.

بکفرد[5]، **ویلیام** (wilyām bekfərd)، ۱۷۶۰–۱۸۴۴، نویسنده‌ی انگلیسی. ثروتی عظیم بارث برد. در ۱۷۸۴ نماینده‌ی مجلس شد، ولی کمی بعد، بسبب رسوائیی که در زندگی خصوصی وی پیش آمد، ناچار از انگلستان خارج شد. در ۱۷۹۶ به انگلستان بازگشت، و کاخ مجللی بنا نهاد. در ۱۸۲۲ آنرا فروخت، و در بات انزوا گزید. مشهورترین اثرش داستان شرقی واثق است که آنرا به زبان فرانسوی نوشته، و اول بار در ۱۷۸۷ در پاریس انتشار یافت. واثق سرگذشت نوه‌ی هارون الرشید است که به اغوای مادر جادوگر، و بر اثر کنجکاوی بی‌حد خود، بخدمت ابلیس در میآید.

بکه (bakka)، در قرآن، نام دیگر مکه (آل عمران، ۹۰).

بگ (beg)، ← بک یا بیگ.

بگارها[6] (begār.hā)، انجمنهای دینی مردان که نخستین بار در ۱۲۲۰ در لوون (در بلژیک حالیه) شناخته شد، و سپس در هلند، آلمان، فرانسه، و ایتالیا منتشر گردید. سازمان آنها مانند سازمان بگینها بود. بگارها معتقد بودند که انسان در این دنیا میتواند بچنان مرحله‌ای از کمال برسد که اعمال صادر از او را نتوان گناه شمرد. اگرچه شورای دینی وین آنها را محکوم کرد (۱۳۱۱)، تا قرن ۱۵م باقی ماندند.

بگتوزون، سپهسالار خراسان؛ ← بکتوزون.

بگدلی (begdeli)، قبیله‌ای از ترکمنهای اغوز. بعضی انوشتکین، نیای خوارزمشاهیان، را ازین قبیله شمرده‌اند. ترکمنهای بگدلی در قرن نهم هق مهمترین قبایل ترکمن در سوریه بودند. شاخه‌ای از بگدلیهای سوریه با قبیله‌ی **شاملو** به ایران رفتند، و بسیاری از امرا و فرماندهان دوره‌ی صفوی ازین قبیله بودند. شاخه‌ای از آنها در بین طایفه‌ی کوکلان در ناحیه‌ی استراباد زندگی میکنند.

بگم (bagom) یا **بیگم** (beygom)، زن بگ یا بیگ (← بگ یا بیگ). در دوره‌ی امپراطوری مغول در هند، این لفظ فقط به شاهزاده‌خانمهای خاندان سلطنت اطلاق میشد. بعداً استعمالش در مورد بانوان مسلمان خانه‌انهای اشرافی تعمیم یافت، و امروزه در پاکستان به هر زن شوهردار، جز طبقات فقیر، اطلاق میشود (مانند استعمال لفظ خانم در ایران در گذشته). برای سلسله‌ی بگمهای معروف بهوپال ← بهوپال.

بگونیا (begoniā؛ لتین)، گیاه زینتی نواحی گرمسیر از نوع بگونیا (*Begonia*)، با گلهای زیبای ساده یا پُرپَر (مانند نوع براق و نوع تکمه‌دار) و برگها و ساقه‌های شکننده و آبدار و رنگارنگ. در حاشیه‌های باغها و در گلدان کاشته میشود. قلمه‌ی آن بآسانی میگیرد.

بگینها (begin.hā)، جامعه‌های دینی زنان که در قرن ۱۲م در فروبومان تشکیل گردید. هر یک ازین جامعه‌ها بگین‌نشین نام داشت. اعضای بگینها تعهدی نداشتند مگر اینکه تا در بگین‌نشین زندگی میکنند از سادگی و عفاف روی برنتابند. در قرون ۱۳م و ۱۴م بگین‌نشینها سوء شهرت یافت، و بیشتر آنها منحل گردید. بقایای بگینها در هلند و بلژیک باقیست. نیز ← بگارها.

بل، در دین بابلی، ← بعل.

بل[7] (bel) [بنام ا. گ. بل، مخترع **تلفون**]، واحدی برای بیان نسبت دو قدرت. نسبت **دو قدرت** بر حسب بل عبارتست از لگاریتم اعشاری نسبت آنها. مثلا اگر نسبت دو قدرت 100 باشد، نسبت آنها بر حسب بل ۲ است (زیرا لگاریتم اعشاری 100 مساوی ۲ است). نسبت شدتهای **صوت** دو منبع صوتی را بر حسب بل و مخصوصاً بر حسب دسیبل (desibel) (یکدهم بل) بیان میکنند.

بل[8]، **الگزاندر گراهام** (alegzāndər grāhām bel)، ۱۸۴۷–۱۹۲۲، دانشمند امریکائی، مخترع تلفون. در تعقیب کارهای پدرش، روش تعلیم کرها را اصلاح کرد. در ۱۸۶۵ بفکر انتقال گفتار بوسیله‌ی امواج برقی افتاد؛ اصول آنرا در ۱۸۷۵ ابتکار کرد، و اولین جمله را در ۱۸۷۶ منتقل ساخت. در ۱۸۸۷ شرکت تلفون بل را سازمان داد. آزمایشگاهی بنام آزمایشگاه ولتا تأسیس کرد، و در آنجا اولین صفحات موفقیت‌آمیز فونوگراف تهیه شد. اختراعات دیگرش فوتوفون (fotofon)، برای انتقال گفتار بوسیله‌ی امواج نور؛ اودیومتر (odiometr) یا شنوائی‌سنج؛ ترازوی القائی برای تعیین محل اشیاء فلزی در بدن، و دستگاه ضبط صوت فونوگراف است. رصدخانه‌ی فیزیک نجومی مؤسسه‌ی سمیثسونین را تأسیس کرد.

بل[8]، **اندرو** (andru bel)، ۱۷۵۳–۱۸۳۲، مربی انگلیسی. در مدرس (هندوستان) روش خلیفه‌ای را ابتکار کرد.

بل[9]، **پییر** (pier bel)، ۱۶۴۷–۱۷۰۶، فیلسوف عقلی‌مذهب فرانسوی. معتقد بود که امور دینی را از امور علمی باید جدا کرد. اگرچه بل صاحب فلسفه‌ی خاصی نیست، از طریق تألیفاتش در فلاسفه‌ی نهضت روشنفکری در فرانسه و نیز در خداپرستان انگلستان تأثیری عمیق داشته. از آثار معروفش فرهنگ تاریخی و انتقادی (۱۶۹۷) است.

بل، جان، جراح، ← بل، سر چارلز.

بل[8]، سر **چارلز** (sər* cārlz bel)، ۱۷۷۴–۱۸۴۲، کالبدشناس و جراح اسکاتلندی؛ اول کسی که بین اعمال حسی و حرکتی اعصاب فرق گذاشت. برادرش، **جان بل**، ۱۷۶۳–۱۸۲۰، از پایه‌گذاران جراحی عروق دموی است.

بل[8]، **گرترود (مارگریت لوذین)** (gërtrud mār-garit lōdiən bel)، ۱۸۶۸–۱۹۲۶، بانوی سیاح و باستانشناس انگلیسی و از مأمورین دولت بریتانیا در شرق نزدیک. پس از اتمام (۱۸۸۸) تحصیلات خود در دانشگاه آکسفرد، مدتی مسافرت کرد، و مسافرتی نیز بدور دنیا نمود، و مدتها در رومانی و ایران توقف کرد. بسبب علاقه‌ای که به شرق نزدیک داشت، زبانهای فارسی و عربی را آموخت. زنی بیباک بود، و در ایران، آسیای صغیر، سوریه، و صحرای عربستان مسافرتهای فراوان کرد، که شرح آنها را در آثار خود آورده است. در جه I بخدمت دولت بریتانیا درآمد، و در

(۱)Becquerel (۲)Bax (۳)Baxter (۴)Bekescsaba (۵)Beckford (۶)Beghards (۷)bel (۸)Bell (۹)Bayle

۱۹۱۵ عضو اداره‌ی جاسوسی در ممالک عربی گردید، و رابط بین بعضی از سران عرب با بریتانیا بود. بعد از جنگ، در بغداد اقامت گزید، و در تأسیس مملکت عراق و رسیدن فیصل I به سلطنت در ۱۹۲۱ مؤثر بود. بقیه‌ی عمر را صرف تأسیس و اداره‌ی موزه‌ی ملی باستانشناسی بغداد کرد. در بغداد درگذشت. از آثارش یکی سفرنامه (۱۸۹۴) است، که بعداً در ۱۹۲۸ بنام مناظر ایرانی بچاپ رسید، و دیگر کاخ و مسجد اخیضر (۱۹۱۴) و اشعاری از دیوان حافظ (۱۸۹۷) است. منتخبی از نامه‌های وی در ۱۹۲۷ بعنوان نامه‌های گرترود بل انتشار یافت.

بل[1]، هنری (henri bel)، ۱۷۶۷–۱۸۳۰، کشتی‌ساز اسکاتلندی؛ از پیشقدمان ساختن کشتی بخار. کشتیرانی عملی در رودخانه را در اروپا بنیان نهاد (۱۸۱۲).

بلاباد، عراق: ← بلاوات.

بلاد ارمن: ← ارمنستان.

بلاد البربر: ← المغرب.

بلادانه: ← بلادن.

بلادر (balādor)، (*Anacardii longifolii*)، گیاهی از تیره‌ی سماقیها که دانه‌های آن را در درمان سالک بکار میبردند.

بلادن یا **بلادون** (هر دو bellādon) یا **بلادانه** (balādāne) یا **شابیزک** (šābizak)، (*Atropa belladonna*)، گیاه دائمی بر قدیم از تیره‌ی اطلسیها. باسامی خانق النمر (xāneqo 'n.namr) [= خفه‌کننده‌ی ببر] و لفاح (laffāh) نیز خوانده شده. ماده‌ی سمی آن آتروپین است که خواب‌آور و مسکن است و مصرف داروئی دارد. نیز ← تاتوره؛ مهرگیاه.

بلاذری (balāzori)، شهرت **احمد ابن یحیی،** فت ۲۷۹ هق، از بزرگترین مورخین عرب در قرن سوم هق. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. ترجمه‌هائی از فارسی بعربی باو نسبت داده‌اند، و بهمین سبب، بعضی وی را ایرانی‌الاصل شمرده‌اند. بیشتر عمر خود را در بغداد و اطراف آن گذرانید. از آثار وی آنچه که باقی مانده دو کتاب تاریخی معروف **فتوح البلدان** و **انساب الاشراف** است.

بلارمینو[2] (bellārmino)، ۱۵۴۲–۱۶۲۱، کاردینال ایتالیائی. آثار جدلی او در طرفداری از مذهب کاتولیک بر ضد مذهب پروتستان سبب شهرتش گردید، در اصلاحات کاتولیکی مؤثر بود.

بلارنی[3] (blārni)، دهکده، ولایت کورک، ایرلند. قلعه‌ی آن (قرن ۱۵م) دارای سنگ بلارنی است که طبق افسانه‌ها بکسانیکه آنرا ببوسند نیروی نفوذ در دیگران میبخشد.

بلاروسیا: ← روسیه‌ی سفید.

بلاساغون (balāsāqun)، شهر قدیم، در دره‌ی رود چو، در قرقیزستان کنونی، که اکنون اثری از آن باقی نیست. بلاساغون از تأسیسات سغدیها بود. بعدها از مراکز لشکرکشی قراخانیان در ماوراء النهر گردید. در جنگ گورخانیان و سلطان محمد خوارزمشاه، گورخانیان آنرا پس از ۱۶ روز محاصره تصرف و سه روز تاراج کردند (۶۰۷ هق). در دوره‌ی مغول بندرت از آن نام برده میشود، و در دوره‌ی جنگهای امیر تیمور اسمی از آن نیامده است.

بلاسکت[4]، جزایر (blāsket)، مجموعه‌ی چند جزیره‌ی کوچک، نزدیک ساحل ولایت کری، ایرلند. فقط یکی مسکون است. پایگاه آخرین سرکردگان ایرلندی بود که تسلیم کرامول شدند.

بلاسکو ایبانیث[5]، ویثنته (viṯente blāsko ibā-nieṯ)، ۱۸۶۷–۱۹۲۸، رمان‌نویس و روزنامه‌نویس اسپانیائی. جمهوریخواه و سوسیالیست بود، و مدتی در زندان و سالهای متمادی در تبعید گذرانید، ولی در آغاز جج I به اسپانیا بازگشت. آثار بسیار دارد، و بیشتر آنها بزبانهای دیگر ترجمه شده است. از آن جمله است چهار اسب‌سوار مکاشفات (۱۹۱۶) در باره‌ی جج I، که سبب شهرت جهانی وی گردید؛ خون و شن (۱۹۰۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۵ هش)؛ و عبرت بودا (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۲ هش).

بلاش (balāš)، اسم چند شاهنشاه اشکانی. این نام را ولاش (valāš) و ولخش (valaxš) نیز ضبط کرده اند، و صورت یونانی آن ولوگسس[6] (vologeses) است.

بلاش I (balāše) [← بلاش، اسم]، شاهنشاه (۵۱ بم–۷۷ یا ۷۸ بم) اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر و جانشین ونن II (← گودرز). بلاش آخرین شاهنشاه بزرگ اشکانی است. پس از فرونشاندن شورشهای داخلی، سلطنت آذربایجان را ببرادرش پاکر (pākor) داد، و ارمنستان را گرفته ببرادر دیگر خود تیرداد واگذاشت. نرون، امپراطور روم، **کوربولو** را مأمور بازگرفتن ارمنستان کرد. جنگ ایران و روم بر سر این ناحیه از ۵۴ تا ۶۳ بم دوام یافت. سرانجام طرفین صلح کردند و قرار شد تیرداد پادشاه ارمنستان باشد ولی تاج سلطنت را در رم از نرون بگیرد. پذیرائی (۶۶ بم) از تیرداد در رم بسیار مجلل بود، و از آن زمان سلاطین ارمنستان از خاندان اشکانی ولی تابع روم بودند. صلحی که در زمان بلاش بین ایران و روم برقرار شد تا ۱۱۵ بم که امپراطور ترایانوس به ایران حمله کرد دوام یافت. گویند اوستا را که در زمان حمله‌ی اسکندر مقدونی پراکنده شده بود بلاش جمع‌آوری کرد. بعد از بلاش I دوره‌ی آشفتگی سخت و ممتدی پیش آمد (← اشکانیان).

بلاش II [← بلاش، اسم]، شاهنشاه اشکانی. بعضی بلاش II را از پادشاهان دوران آشفتگی بعد از بلاش I شمرده‌اند (← اشکانیان) که معارض خسرو اشکانی بود، و در قسمتی از ایران سلطنت کرد، و بعضی نیز دوره‌ی سلطنت او را از ۱۲۸ یا ۱۲۹ (مرگ خسرو) تا ۱۴۷ میدانند، و دوره‌ی پادشاهی او را از ۱۳۰ تا ۱۴۸ یا ۱۴۹ نیز نوشته‌اند. بعلاوه گویا شخصی بنام مهرداد (IV) نیز احتمالا از ۱۲۸ یا ۱۲۹ تا ۱۴۷ در قسمتی از ایران سلطنت کرده است. بلاش II معاصر **هادریانوس** و **آنتونینوس پیوس** (امپراطوران روم) بود، و در زمان وی تا حدی آرامش بین دولتین ایران و روم حکمفرمائی داشت. جانشینش **بلاش III.**

بلاش III [← بلاش، اسم]، شاهنشاه (۱۴۷–۱۹۱ بم)، اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر (؟) و جانشین بلاش II. در زمان او مملکت اشکانی دگر بار وحدت یافت، ولی صلحی که در امپراطوری هادریانوس با اشکانیان ایجاد شده بود بهم خورد. بلاش در زمان مارکوس آورلیوس ارمنستان را گرفت، و سپس به سوریه حمله برد. رومیان ل. آ. وروس و آ. کاسیوس را بجلوگیری او فرستادند (۱۶۲). بلاش شکست خورد، و رومیان بابل و سلوکیه و تیسفون را گرفتند، و کاسیوس سلوکیه را ویران کرد و کاخ سلطنتی تیسفون را آتش زد (۱۶۴)، و اگرچه بروز طاعون بین رومیان باعث عقب‌نشینی آنان شد، ارمنستان و قسمتی از بین النهرین در دست آنها ماند. جانشینش **بلاش IV.**

بلاش IV (balāše) [← بلاش، اسم]، شاهنشاه (۱۹۱–۲۰۹ بم) اشکانی (← اشکانیان)؛ جانشین **بلاش III.** در زمان او سپتیمیوس سوروس بطرف مشرق حمله کرد (۱۹۵) و متصرفات سابق رومیان را تسخیر نمود، ولی چون مدعی دیگری برای امپراطوری پیدا شد به روم بازگشت. بلاش مجدداً به تاخت و تاز پرداخت. سوروس به بین النهرین بازگشته تیسفون را تسخیر کرد، و اگرچه بعلت قحطی مجبور بعقب‌نشینی شد، جنگ بسود رومیان تمام شد. پس از او، دو پسرش **اردوان V** و **بلاش V** مدعی سلطنت شدند.

بلاش V [← بلاش، اسم]، پادشاه (۲۰۹– ح ۲۲۲) اشکانی (← اشکانیان). وی و **اردوان V** پسران بلاش IV بودند، و پس از پدر مدعی سلطنت شدند، اردوان بر قسمت اعظم دولت اشکانی مستولی شد، ولی بلاش فقط در قسمتی از بابل پادشاهی کرد.

بلاشر[7]، رژیس (rejis blāšer)، مستشرق معاصر فرانسوی، استاد فقه اللغه‌ی عرب در مؤسسه‌ی تتبعات اسلامی پاریس. قبلا در مؤسسه‌ی تتبعات عالی مراکش و مدرسه‌ی ملی زبانهای زنده‌ی شرقی پاریس کار میکرد. از اوست شاعری عرب از قرن چهارم هجری (۱۹۳۵)؛ قرآن (ترجمه‌ی فرانسوی، ۱۹۴۷–۵۰)؛ تاریخ ادبیات عرب (۱۹۵۲)؛ مسئله‌ی محمد (۱۹۵۲)؛ و اصول عربی کلاسیک (چاپ چهارم، ۱۹۵۸).

بلاط الشهداء (balāto 'š.šohadā')، نامی که در مآخذ اسلامی به جنگ **پواتیه** (رمضان ۱۱۴ هق، = اکتبر ۷۳۲ بم) بین **شارل مارتل** (در رأس سپاهیان مسیحی فرانکها) و **عبدالرحمان غافقی** (حاکم مسلمان اسپانیا) داده شده است. شکست مسلمانان پیشرفت اعراب را در فرانسه و اروپا متوقف ساخت.

بلاغت (balāqat)، در علوم معانی و بیان، رسائی کلام (= سخن)، و چیره‌زبانی متکلم (= سخنگو). رسائی سخن در آن است که مطابق مقتضای مقام و حال شنونده (کوتاه، دراز، باندازه، بی‌تأکید، یا مؤکد) گفته شود. چیره‌زبانی سخنگو در آنست که در هر زمان و حال بر گفتن سخنان بلیغ توانا باشد. چون بلاغت در معنی کلام و فصاحت در الفاظ و چگونگی ترکیب آنهاست، شرط نخستین بلاغت کلام فصاحت آن است.

بلاک[8]، فیلیکس (filiks blāk)، ۱۹۰۵–، فیزیکدان امریکائی، مت سویس؛ سهیم جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ برای کشف روش اندازه‌گیری

(۱)Bell (۲)Bellarmine (۳)Blarney (۴)Blasket (۵)Blasco Ibáñez (۶)Vologeses (۷)Blachere (۸)Bloch

میدانهای مغناطیسی در هسته‌ی اتم.

بلاک[۱]**، هیلر** (hiler belāk)، ۱۸۷۰–۱۹۵۳، رساله‌نویس کاتولیک، شاعر، و زندگینامه‌نویس انگلیسی. پدرش فرانسوی و مادرش انگلیسی بود، و در ۱۹۰۲ به تابعیت انگلستان درآمد. آثار متعدد دارد.

بلاگووشچنسک[۲] (blāgoveščensk)، شهر (جم ۵۸٬۷۶۱)، جمشس، در انتهای شرقی سیبریه، بر رود آمور.

بلال حبشی [ابوعبدالله بلال ابن رباح حبشی (balāle 'bne rabāhe habaŝi)]، فــ ۲۰ هق، مؤذن معروف پیغمبر و از سابقین در اسلام. در وفات پیغمبر اذان گفت و پس از آن دیگر هیچ اذان نگفت.

بل‌-آلیانس[۳] (bel-āliāNs)، دهکده‌ای نزدیک واترلو، بلژیک: ← **واترلو، جنگ.**

بلان[۴]**، لوئی** (lui blāN)، ۱۸۱۱–۱۸۸۲، سوسیالیست فرانسوی. در کتاب خود، بنام سازمان کار، که در سال ۱۸۴۰ منتشر گردید، نظام اجتماعی جدیدی را ترویج کرد که مبنای آن روی این اصل قرار گرفته بود: "از هر کس بفراخور استعدادش بگیرید و بهر کس طبق احتیاجش بدهید". وی از رهبران انقلاب ۱۸۴۸ بود، و چون، بواسطه‌ی مخالفت معاندین و کارشکنیهای آنها، نقشه‌ی ایجاد "کارگاه اجتماعی" او با شکست مواجه شد، کوشش نمود که کارگران را بشوراند، و چون توفیق نیافت، به انگلستان گریخت، و تا ۱۸۷۱ در آنجا بسر برد.

بلانت[۵]**، ویلفرید سکاون** (wilfrid skāwən blānt)، ۱۸۴۰–۱۹۲۲، شاعر و سیاح انگلیسی. در ۱۸۶۹ با نوه‌ی بایرون وصلت کرد، و با وی در عربستان و سوریه و ایران و بین النهرین سیاحت نمود. هواخواه نهضتهای ملی مصر و هند و ایرلند بود. چند کتاب بر ضد امپریالیسم نوشت. مجموعه‌ی اشعار (۱۹۱۴) و خاطرات روزانه‌ی (۱۹۱۹–۲۰) وی حاکی از شخصیت توانای اوست.

بلانشار[۶]**، ژان پیر** (jāN pier blāNŝār) یا **فرانسوا بلانشار** (frāNsuā)، ۱۷۳۵–۱۸۰۹، هوانورد فرانسوی که بنا بر معروف چتر نجات را اختراع کرد (۱۷۸۵). نخستین پرواز هوائی بر روی دریای مانش را باتفاق دکتر جان جفرین انجام داد.

بلانش دو کاستی[۷] (blāNŝ dë kāstiyy)، ۱۱۸۵؟–۱۲۵۲، ملکه‌ی لوئی VIII فرانسه، نایب‌السلطنه‌ی پسرش لوئی IX در ۱۲۲۶–۳۶ که وی به سن قانونی نرسیده بود، و در ۱۲۴۸–۵۲ که بجنگ صلیبی رفته بود. زنی باکفایت و مقتدر بود.

بلانکی[۸]**، لوئی اوگوست** (lui ogüst blāNki)، ۱۸۰۵–۸۱، متفکر انقلابی فرانسوی. از رهبران انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ بود، و در خلع ناپلئون III دست داشت، ۳۴ سال از ۵۰ سال عمر سیاسی خود را در زندان گذرانید؛ بعلت سهم بزرگی که در تأسیس **کمون پاریس** (۱۸۷۱) داشت، آ. تیر او را زندانی کرد. نظریه‌های اجتماعی وی در عقاید مارکس تأثیر داشت؛ گویند که عبارت "دیکتاتوری پرولتاریا" را او ساخته است. اثر عمده‌اش کتاب انتقادات اجتماعی (۱۸۶۹) است.

بلاو[۹]**، ویلم یانسون** (wilem yānsŏn blă)، ۱۵۷۱–۱۶۳۸، جغرافیادان و نقشه‌نگار هلندی؛ از شاگردان و از دوستان تیکو براهه. در آمستردام بنگاه مطبوعاتیی تأسیس کرد، که مخصوصاً بجهت انتشاراتش در جغرافیا شهرت یافت.

بلاوات (balāvāt) یا **بلاباد**، دهکده، حـ ۲۵ کیلومتری جش موصل، عراق. شهرت آن بسبب تپه‌ی تاریخی (تل بلاوات) است که در مجاورت آن قرار دارد، و در ۱۸۷۸، هرمزد رسّام، باستانشناس موصلی، در آنجا درهای مفرغی کاخ شلمنصر III، شاه (۸۵۹–۸۲۴ قم) آشور، را کشف کرد. این درها به موزه‌ی بریتانیائی در لندن برده شد. کتیبه‌ها و تصاویری که بر آنها ثبت شده مربوط به ثلث اول سلطنت این پادشاه است، و بعضی از اوضاع قرن نهم قم را در آن نواحی نیز روشن میسازد. بموجب بعضی متون آشوری، ظاهراً نام باستانی بلاوات ایمگور-انلیل (imgur-enlil) بوده است.

بلاواتسکی[۱۰]**، هلنا پتروونا** (helenā petrovnā blāvātski)، ۱۸۳۱–۹۱، بانوی روسی، عالم علوم غریبه، و از پیروان تئوزوفی. پدرش از اشراف آلمان بود، و در روسیه سکنی گزیده بود. بلاواتسکی به سرزمینهای مختلف (از جمله هند) مسافرت کرد، و توانست که وارد تبت شود. در ۱۸۷۳ به نیو یورک رفت، و با همکاری اشخاص معتبری که علاقه‌مند به مسائل روحی بودند، انجمن تئوزوفی را تأسیس نمود (۱۸۷۵). در ۱۸۷۷ کتاب ایسیس پرده‌برگرفته را نوشت، که کتاب مقدس پیروان تئوزوفی گردید (نام کتاب بمناسبت عبارت "هنوز کسی پرده از من برنگرفته" است که گویند بر مجسمه‌ی ایسیس منقوش بوده، و بدین مناسبت است که در زبانهای اروپائی امور خیلی سری را گویند با "پرده‌ی ایسیس" پوشیده شده است). در ۱۸۷۹ بلاواتسکی به مدرس رفت و آنجا را مرکز خود قرار داد، و بترویج و تبلیغ تئوزوفی پرداخت، و در آنجا بسیاری امور خارق العاده ازو دیده شد که پیروانش آنها را معجز شمردند. عده‌ی پیروان او بهنگام مرگش (در لندن) 100٬000 تن بود.

بل اوریزونته[۱۱] (bel orizonte)، شهر (جم ۳۴۶٬۲۰۷)، کرسی ایالت میناس ژرایش، ش برزیل. کارخانه‌ی نیروی برقابی؛ محصولات کشاورزی.

بلاهای مصر[۱۲]، در کتاب مقدس و قرآن، 10 بلائی که بخواهش موسی، بعلت اینکه فرعون اجازه‌ی خروج بنی اسرائیل را از مصر نمیداد، خداوند بر مصریان نازل کرد (خروج ۷.۱۹–۱۲.۳۶. قرآن: اعراف ۱۲۷–۱۳۰). از آن جمله بود تبدیل آبهای مصر به خون، هجوم ملخ و وزغ و شپش، بیماری عمومی دمل، و غیره. پس از آنکه مرگ همه جا را-از کاخ فرعون تا کوخ بیچارگان و آغل چهارپایان-فراگرفت، فرعون به بنی اسرائیل اجازه‌ی خروج از مصر داد. نخستین عید فصح مصادف با شب نزول آخرین بلا بود.

بلاهت، در روانشناسی: ← ضعف عقل.

بلای[۱۳] **IV** (belāye)، ۱۲۰۶–۷۰، پادشاه (۱۲۳۵–۷۰) مجارستان، از سلسله‌ی آرپاد. در ۱۲۴۱ از مغولها شکست خورد. پس از رفتن مغولها، مجارستان از جمعیت تهی شده بود، و او خارجیها را دعوت کرد که در آن کشور مقیم شوند. سالهای آخر سلطنت او، بسبب شورش پسرش (که بعداً بنام ستفان V جانشین وی شد) آشفته بود.

بلای[۱۴]**، ویلیام** (wilyām blāy)، ۱۷۵۴–۱۸۱۷، دریاسالار انگلیسی. بجهت شورش (۱۷۸۹) ملوانان کشتی وی باسم باونتی، نامش بجا مانده. در ۱۸۰۵–۱۸۰۸ فرماندار ویلز جدید جنوبی بود.

بل-ایل[۱۵]**، دوک دو** (dük dë bel-il*)، لقب **شارل فوکه** (ŝārl fuke)، ۱۶۸۴–۱۷۶۱، مارشال فرانسه. عقب‌نشینی متهورانه‌ی او از پراگ در سال ۱۷۴۲ در جنگ جانشینی اتریش موجب شهرتش گردید.

بلبل (bolbol)، نام هر یک از مرغان بر قدیم از نوع لوسکینیا (*Luscinia*) از تیره‌ی گنجشکها. بر عکس چهچه‌ی دل‌انگیزش، رنگ بال و پر آن زیبائی خاصی ندارد؛ در هر دو جنس نر و ماده، رنگ پرها در پشت قهوه‌ای مایل به سرخی، و در زیر شکم سفید مایل به خاکستری و در سینه تیره‌تر است، و تنها دم آن رنگ جالبی دارد. پرنده‌ای است مهاجر، و زمستانها را در عربستان و نوبی و حبشه و الجزایر میگذراند. بلبلی که شعرای ایران از آن سخن گفته‌اند احتمالا جنس *L. golzii* یا *L. hafizi* است.

بلبل از قدیم الایام بسبب چهچه‌ی دل‌انگیز و نغمات موزونش در ادبیات، خاصه ادبیات شرقی و بخصوص ادبیات فارسی، مقامی بلند داشته است. از زمان آریستوفانس تا کنون کوشش در تحلیل نغمه‌های آن به سیلابها بعمل آمده، ولی هنوز توفیق حاصل نشده است.

بلبل‌نامه، مثنوی عرفانی از شیخ عطار، در حدود ۶۰۰ بیت. در ۱۳۱۲ هش در تهران، و در هند مکرر بطبع رسیده.

بلبیس (belbays, belbis)، شهر (جم حـ 16٬000)، مصر سفلی، حـ ۴۸ کیلومتری ل‌ش قاهره. بمناسبت موقعیتش، در قرون وسطی اهمیت فراوان داشت، و مطمح نظر مهاجمین به مصر بود (مثلا در جنگهای صلیبی).

بلت، تنگه، دریای بالتیک: ← بلت بزرگ.

بلت[۱۶] **بزرگ** (belte) و **بلت کوچک**، تنگه‌های کم‌عمقی که کاتگات را بدریای بالتیک متصل میکنند. بلت بزرگ (بعرض حـ ۱۶ کم) جزایر زیلند و فون (دانمارک) را از یکدیگر جدا میکنند. بلت کوچک (بعرض ۸۰۰ متر تا حـ ۳۲ کم) میان فون و ژوتلند واقعست، و راه آهن و پل دارد.

بلتران (beltrān)، اسم اسپانیولی: ← برتران، اسم.

بلت کوچک: ← بلت بزرگ.

بلخ (balx)، دهکده‌ای در ل افغانستان حالیه، که در ایام باستانی و در قرون وسطی شهری مهم و

---

(۱)Belloc (۲)Blagoveshchensk (۳)Belle-Alliance (۴)Blanc (۵)Blunt (۶)Blanchard (۷)Blanche of Castile; Blanche de Castille (فر) (۸)Blanqui (۹)Blaeu (۱۰)Blavatsky (۱۱)Belo Horizonte (۱۲)plagues of Egypt (۱۳)Bela (۱۴)Bligh (۱۵)Belle-Isle (۱۶)Belt

مرکز ناحیه‌ی بلخ (مطابق باکتریا) و بر رود بلخ که اکنون خشک است واقع بود. در زمانهای پیش از اسلام، بلخ از مراکز دین بودائی و محل معبد معروف نوبهار بود، و در دین زردشتی نیز اهمیت داشت. اولین حمله‌ی مسلمانان به بلخ در ۳۲ هق بسرکردگی احنف ابن قیس بود. در ۴۳ هق دگر بار بتصرف مسلمانان درآمد، ولی در زمان قتیبة ابن مسلم (فت ۹۶هق) بود که کاملا مقهور آنان شد. در ۱۱۸ هق، اسد ابن عبدالله قسری کرسی خراسان را از مرو به بلخ منتقل کرد، و این شهر رونق یافت، و در دوره‌ی عباسیان، که حکام خراسان عملا استقلال داشتند، بر رونقش افزود. در ۲۵۶ هق بتصرف یعقوب لیث صفاری درآمد؛ در ۲۸۷ هق عمرو لیث صفاری نزدیک بلخ مغلوب اسماعیل ابن احمد سامانی شد، و بقتل رسید، و بلخ تحت حکومت سامانی درآمد. در سلطنت محمود غزنوی، ایلک خان مدت کوتاهی آن را تصرف کرد (۳۹۷)، ولی محمود دوباره آن را بازگرفت؛ در ۴۵۱ هق سلجوقیان تصرفش کردند؛ در پایان سلطنت سلطان سنجر بدست ترکهای غز افتاد، و در ۵۵۰ هق بدست آنان ویران شد. با آنکه بلخ تسلیم چنگیز خان شد (۶۱۷ هق)، مغولان آنرا ویران و مردمش را مقتول کردند. در دوره‌ی تیموریان تا حدی شکوه گذشته را بازیافت، ولی پس از بنای مزار شریف در ۲۰ کیلومتری ش بلخ، بلخ رو بانحطاط گذاشت. از ۹۱۲ هق تا برآمدن نادر شاه افشار بیشتر در دست ازبکان بود، و پس از او هم بدست آنان و سپس در اواسط قرن ۱۸م میلادی بدست افاغنه افتاد، و از ۱۸۴۱ در تصرف آنها مانده است.

اهمیت بلخ بسبب موقعیت جغرافیائی آن در دشتی حاصلخیز و بر ملتقای جاده‌های کاروانرو از هند، چین، ترکستان، و ایران بود. خرابه‌های بلخ قدیم اکنون ناحیه‌ی وسیعی را اشغال کرده است.

بلخان (balxān)، نام دو رشته‌کوه در شرق دریای خزر، غ جش ترکمنستان. **بلخان بزرگ** فلات آهکی صعب‌الوصولی دارای دامنه‌های پرشیب است، و منتهای ارتفاعش ۱٬۸۸۰ متر میباشد. **بلخان کوچک** ارتفاعش از ۸۰۰ متر تجاوز نمیکند. ظاهراً نام بلخان را ترکها به اروپا برده بکوههای بالکان و شبه‌جزیره‌ی بالکان اطلاق کردند. **خلیج بلخان** شاخابه‌ای از دریای خزر است در غ کوههای بلخان. روسها سواحل خلیج را در ۱۸۶۹ بتصرف درآوردند.

بلخش، قزاقستان، ← بالخاش.

بلخی، ابوزید (abu.zeyde balxi) [ابوزید احمد ابن سهل بلخی]، ح ۲۳۶–۳۲۲ هق، دانشمند و جغرافیادان؛ مت شامستیان (دهکده‌ای نزدیک بلخ). در جوانی پیاده به عراق مسافرت کرد، و ۸ سال در آنجا اقامت نمود، و جزء شاگردان کندی درآمد. معاصر ابوعلی چغانی و ابوعبدالله جیهانی بود. شهرتش بواسطه‌ی کتاب صور الاقالیم اوست در جغرافیا، که از میان رفته، ولی اصطخری تقریباً قسمت عمده‌ی آنرا در یکی از تألیفات خود آورده است.

بلد، سوره‌ی (balad) [= شهر]، سوره‌ی ۹۰م قرآن، مکی، ۲۰ آیه، مشتمل بر تحریک مردم بکارهای نیک و برشمردن این کارها.

بلدد[1] (beldad) [عبری، = پسر دشمنی]، یکی از سه تسلیت‌دهنده‌ی ایوب (ایوب ۸؛ ۱۸؛ ۲۵؛ ۹.۴۲).

بلداجی (boldāji)، ده (جه ۳٬۸۴۲ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش گندمان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۲۴ کیلومتری ج‌غ بروجن. محصولش غلات، کتیرا، و لبنیات است؛ صنعت دستی قالیبافی میباشد.

بلدرچین (beldercin) یا **بدبده** (badbade)، نام پرندگان کوچک بر قدیم و بر جدید، شبیه به کبک، که در دشتها و مزارع و کوهستانها بسر میبرند. خوراک بلدرچین دانه‌ها و حشرات است.

بلده (balade)، دهستان (جه ح ۳٬۱۰۰؟)، بخش بلده، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۷ (؟) آبادی. مرکزش، **بلده** (جه ۸۸۱ سش ۱۳۳۵ هش، فرازا ۱٬۹۵۲ متر)، در ۶۰ کیلومتری ج‌غ آمل واقع و سردسیر و ییلاقی است.

بلده (balda)، منزل ۲۱م از منازل قمر، در قسمتی از صورت فلکی قوس، که خالی از ستاره است.

بلده‌ی کجور (baladeye kojur)، دهستان (جه ح ۴٬۰۰۰؟)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ناحیه‌ی کجور؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی. از قراء عمده‌ی آن کجور است.

بلدیه: ← شهرداری.

بلر[2]**، فرانسیس پرستن** (frānsis prestən bler)، ۱۷۹۱–۱۸۷۶، روزنامه‌نویس و سیاستمدار امریکائی. از رهبران کابینه‌ی آشپزخانه بود. بتأسیس حزب جمهوریخواه کومک کرد. از مشاورین رئیس جمهور لینکلن بود. پسرش **فرانسیس پرستن بلر**، ۱۸۲۱–۷۵، سیاستمدار و در جنگ داخلی از ژنرالهای سپاهیان متحدین بود.

بلرت[3] (balərat)، شهر (جه ۳۸٬۱۴۰؛ با حومه ۴۰٬۱۸۱)، ایالت ویکتوریا، استرالیا؛ بنای ۱۸۵۱.

بلروفون[4] (bellerofon)، در افسانه‌های یونانی، یکی از پهلوانان. پس از کشتن برادر خود، به دربار پرویتوس (proytos)، شاه آرگوس، گریخت. زوجه‌ی پرویتوس، نامش آنتیا



بلروفون، پگاسوس، و خیمایرا

(āntevā)، عاشق او شد، ولی بلروفون به وی توجهی ننمود. پرویتوس، بسعایت آنتیا، برای نابود کردن وی او را با نامه‌ای که حکم قتلش بود نزد پادشاه لوکیا فرستاد، و این پادشاه او را مأمور کشتن خیمایرا کرد. بلروفون بیاری پگاسوس (اسب بالدار) خیمایرا را بقتل رسانید. سپس غره شد، و خواست با پگاسوس به آسمان پرواز کند، ولی خدایان از فراز آسمان بزمینش انداختند. اسبش که از نژاد آسمانی بود در صورت فلکی فرس اعظم جا گرفت.

بلریو[5]**، لوئی** (lui blerio)، ۱۸۷۲–۱۹۳۶، خلبان و مخترع فرانسوی. اولین کس است که با وسیله‌ای سنگینتر از هوا بر فراز دریای مانش پرواز کرد (۲۵ ژوییه‌ی ۱۹۰۹).

بلزن[6] (belzen)، دهکده، ساکس سفلی، لغ آلمان، نزدیک تسله؛ از مراکز معروف اردوی کار اجباری در حکومت هیتلر.

بلژها[7] (belj.hā)، لت بلگای (belgāy)، در تاریخ قدیم، مردمی در گُل شمالی، که اصلا از سلتها بودند، و در ناحیه‌ای که حالیه بلژیک، لوکزامبورگ، لش فرانسه، قسمتی از ج هلند، و قسمتی از غ آلمان را تشکیل میدهد سکنی داشتند.

بلژیک[8] (beljik)، مملکت (۳۰٬۵۰۰ کمم؛ جه ۸٬۵۱۲٬۱۹۵)، لغ اروپا؛ پایتختش بروکسل. از ل به دریای شمال و هلند، از ش به آلمان و مهین‌دوکنشین لوکزامبورگ، و از غ به فرانسه محدود است. مشتمل بر ۹ ایالت میباشد: انو، آنورس، برابان، فلاندر شرقی، فلاندر غربی، لوکزامبورگ، لیژ، لیمبورگ، و نامور. سلطنت مشروطه و دو مجلس دارد؛ ایالات آن تا حدی خودمختارند. کنگوی بلژیک مستعمره‌ی گرانبهائی است. سرزمین بلژیک، بجز فلات آردن (در ج)، پست است. رودهای موز و سکلت و شبکه‌ی مفصلی از کانالها و خطوط آهن از آن میگذرند. زراعت ماشینی و گاوداری اهمیت دارد، ولی بلژیک یکی از صنعتیترین کشورهای جهان میباشد. استخراج معادن (زغال سنگ، روی، آهن) و صنایع فولادی و شیمیائی در دره‌های سامبر و موز (در مونی، شارلروا، نامور، و لیژ) متمرکز میباشد. فلاندر غربی و انو صنایع عظیم نساجی دارد (مخصوصاً در کورتره و تورنه). توربافی بروکسل و بروژ و مالین مشهور است. بنادر عمده‌ی آن آنورس و گان میباشد. بلژیک از جهت ترانزیت و حمل و نقل کالا با کشتی از کشورهای درجه‌ی اول جهان است. با وجود توسعه‌ی صنعتی کشور، آثار هنر و معماری قرون وسطی در بسیاری از شهرهای قدیمی آن محفوظ مانده است. از جهت زبان، خطی که از بروکسل در امتداد ش‌غ رسم شود بلژیک را به دو منطقه‌ی فلاندریزبان در ل و فرانسوی‌زبان (← والونها) در ج قسمت میکند؛ در اوپن و مالمدی آلمانی رواج دارد. قسمت اعظم سکنه‌ی آن کاتولیک هستند، و کلیسا و اسقف مالین (که نخست‌کشیش است) نقش بسیار مهمی در امور آنان دارند.

تاریخ. تاریخ بلژیک بعنوان یک کشور مستقل از ۱۸۳۱ آغاز میگردد. بلژیک از بلژها نام گرفته. ناحیه‌ی بلژیک مهد سلسله‌ی کارولنژیان بود، و باستثنای فلاندر، جزء

---

(۱)Bildad (۲)Blair (۳)Ballarat (۴)Bellerophon (۵)Blériot (۶)Belsen (۷)Belgae (۸)Belgium

لوتارینگیا و بعداً جزء دوکنشین لورن سفلی بود، و این دوکنشین در قرن ۱۲م به دوکنشینهای برابان و لوکزامبورگ و کُنت‌نشین انو و ممالک خاوندنشین کوچکتر تجزیه شده بود. تاریخ بلژیک در قرون وسطی همان تاریخ این کشورها و فلاندر میباشد. در قرن ۱۵م تمام بلژیک حالیه در دست دوکهای بورگونی بود. مرگ (۱۴۸۲) ماری دو بورگونی آغاز استیلای سیصدساله‌ی خاندان هابسبورگ بود (← هلند اتریش و اسپانیا). در ۱۷۹۷ فرانسه این سرزمین را بخاک خود ملحق کرد. معاهده‌ی پاریس (۱۸۱۵) آنرا به هلند واگذاشت، ولی در ۱۸۳۰ بلژیک بر علیه ویلیام I قیام کرد، و استقلال خود را اعلام نمود. در ۱۸۳۱، لئوپولد I از خاندان ساکس‌ـکوبورگ‌ـگوتا بپادشاهی انتخاب شد؛ مداخله‌ی فرانسه و انگلستان جنگ با هلند را پایان داد (۱۸۳۲)؛ در ۱۸۳۹ پیمان صلح بامضا رسید. در دوره‌ی لئوپولد II، بلژیک بسرعت صنعتی شد، و این امر مشکلات اجتماعی دشواری ببار آورد. در هر دو جنگ جهانی، آلمان بیطرفی بلژیک را نقض کرد. در جج I، بلژیک تحت اشغال آلمانها بود (۱۹۱۴–۱۸)، ولی سپاهیان بلژیک تحت فرماندهی آلبر I دوش بدوش متفقین جنگیدند. در جج II، لئوپولد III، پس از دو هفته جنگ مخرب، بلژیک را تسلیم آلمانها کرد (۲۸ مه‌ی ۱۹۴۰)؛ ولی دولت بلژیک از لندن جنگ را ادامه داد. دوره‌ی اشغال بلژیک بدست آلمانها دوره‌ی هراس و وحشت بود. در سپتامبر ۱۹۴۴، متفقین و نیروهای زیرزمینی بلژیک این کشور را آزاد کردند. با وجود صدمات ناشی از جنگ، بلژیک بسرعت بهبود یافت. صلاحیت لئوپولد III برای سلطنت سخت مورد بحث واقع شد، و سرانجام، وی بنفع پسر خود بودوان استعفا داد (۱۹۵۱). در ۱۹۴۷، بلژیک و هلند و لوکزامبورگ اتحادیه‌ی گمرکی بنلوکس را تشکیل دادند. بلژیک عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (۱۹۴۹)، جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا (۱۹۵۲)، اتحادیه‌ی اروپای غربی (۱۹۵۵)، و جامعه‌ی اقتصادی اروپا و جامعه‌ی انرژی اتمی اروپا (۱۹۵۷) است.

بلسان (balesān)، مایع روغنی معطری که از چند گیاه مختلف بدست میآید. بلسان مکی از درخت بلسان (*Commiphora meccanensis*)، بلسان امریکائی از درخت کبوده‌ی کانادائی (*Populus canadensis*)، و بلسان افریقائی از بادرنجبویه‌ی کاناری (*Cedronella canariensis*) که گیاه کوچکی است گرفته میشود.

بلسان افریقائی: ← بلسان؛ مقل.

بلسان السماء (balesāno 'l.mā')، (*Viburnum prunifolium*)، درخت امریکای شمالی با میوه‌های کبود سیاهرنگ خوراکی.

بلسان راهب (balesāne rāheb)، محلول الکلی جوهر حسن‌لبه، میعه‌ی سائله، صبر، و بم تلو. برای التیام جراحات و قرحه‌ها بکار میرود.

بلسان مکی: ← بلسان.

بلسکو[1]، دیوید (deyvid bəlaskō)، ۱۸۵۳–۱۹۳۱، هنرپیشه و کارگردان و نمایشنامه‌نویس امریکائی. در هر نوع نمایشنامه، از هملت گرفته تا کلبه‌ی عمو تم بازی کرده است. با همکاری چند نویسنده آثار فراوانی نوشته و در صحنه‌سازی و استفاده از نور شهرت داشته است. در ۱۹۰۷ تماشاخانه‌ای ساخت که بنام خود او معروف است.

بلشر (belšer)، گیاه: ← اشق.

بلشصر[2] (balšassar) [= بعل شاه را حمایت کند]، در کتاب مقدس، پسر نبوکدنصر، آخرین شاه بابل. در مهمانی باشکوه وی دست غیبی بر دیوار چیزی نوشت، و دانیال آن را به انقراض دولت وی تفسیر کرد. همان شب بابل بتصرف کوروش درآمد (دانیال ۵). هویت تاریخی بلشصر بتحقیق معلوم نیست.

بلطشصر[3] (baltašassar) [= بعل زندگانی او را حفظ کند]، نام بابلی دانیال نبی.

بلع (bola')، ← منازل قمر.

بلعام[4] (bal'ām) [عبری، = شکم‌پرست]، پیغمبری از سرزمین بین النهرین که پادشاه موآب او را دعوت کرد که در مقابل اجرتی عبرانیان را نفرین کند. چون بلعام عازم شد، الاغ او از راه رفتن باز ایستاد و هر چه آنرا بزد پیش نرفت. سرانجام فرشته‌ای بر او ظاهر شد و امر خدا را رسانید که در برابر شاه موآب، بجای لعنت کردن عبرانیان، برای ایشان طلب برکت کند (اعداد ۲۲–۲۴؛ ۳۱.۸.۱۶؛ میکاه ۶.۵؛ دوم پطرس ۲.۱۵.۱۶؛ یهودا ۱۱؛ مکاشفه ۲.۱۴).

بلعم، قریه، مرو: ← ابوعلی بلعمی.

بلعمی، وزرای سامانیان: ← ابوالفضل بلعمی؛ ابوعلی بلعمی.

بلغار، بلغارهای شرقی و مملکت و پایتخت آنها: ← بلغارها.

بلغارستان[5] (bolqārestān)، جمهوری (۱۱۰٬۸۴۰ کم۲؛ جم ۷٬۶۲۹٬۲۵۴)، جش اروپا، در شبه جزیره‌ی بالکان؛ پایتختش صوفیه. از ش به دریای سیاه، از ج به قسمت اروپائی ترکیه و به یونان، از غ به یوگوسلاوی، و از ل به رومانی محدود است. بندر عمده‌ی آن وارنا است. کوههای بالکان از آن میگذرند، و رودهای دانوب و ستروما و ماریتسا آن را زهکشی میکنند. سرزمینی است زراعتی (غلات). منابع معدنی (آهن، مس، روی) و نفت دارد. در دو برنامه‌ی پنجساله‌ی اول (۱۹۴۸–۵۷) توجه خاصی به توسعه‌ی صنایع سنگین معطوف شده. سکنه‌ی آن بیشتر ارتدوکس یونانی و عده‌ای نیز مسلمانند. در ۱۹۵۰ اخراج سکنه‌ی ترک (ح ۲۵۰٬۰۰۰) آغاز گردید.

سرزمین بلغارستان مشتمل بر تراکیا و موئسیای قدیم است، و در ۶۶۰ بم بتصرف دسته‌ای از بلغارهای شرقی درآمد که بعداً با سکنه‌ی اسلاو درآمیختند، و زبان آنان را اتخاذ کردند. خان آنها از امپراطوری بیزانس باج میگرفت (قرن نهم)؛ بوریس I (← بوریس) مسیحیت را وارد کرد؛ سیمئون I قلمرو خود را وسعت داد، و عنوان تزار گرفت. بلغارستان در ۱۰۱۸–۱۱۸۶ مطیع دولت بیزانس بود، ولی در دوره‌ی ایوان I به امپراطوری مبدل شد، و پایتختش ترنووو بود؛ در زمان ایوان II باوج عظمت خود رسید؛ در ۱۳۳۰ خراجگزار صربستان شد. در دوره‌ی سلطان بایزید I عثمانیها بلغارستان را گرفتند (۱۳۹۳)، و آنرا بکلی بخاک خود ملحق کردند، و مسیحیان را تحت فشار گذاشتند. شورش ۱۸۷۵ برهبری س. ستامبولوف با کمال قساوت سرکوبی شد، و این امر مستمسک جنگ (۱۸۷۷–۷۸) روسیه با عثمانی گردید. بموجب پیمان سان ستفانو (۱۸۷۸) "بلغارستان بزرگ" امیرنشینی خودمختار و مشتمل بر قسمت بزرگی از مقدونیه شد؛ این پیمان در کنگره‌ی برلین مورد تجدید نظر واقع گردید، و بلغارستان محدود و به سه قسمت منقسم شد: بلغارستان شمالی (امیرنشینی اسماً تحت سلطنت عثمانی)؛ روملیای شرقی (ایالت عثمانی با حقوق خودمختاری)؛ و مقدونیه (مستقیماً تحت حکومت عثمانی). اولین امیر بلغارستان آلکساندر باتنبرگی، روملیای شرقی را بخاک خود ملحق کرد (۱۸۸۵)؛ جانشین وی، فردیناند، در ۱۹۰۸ بلغارستان را مستقل اعلام نمود، و عنوان تزار بخود داد. ادعای بلغارستان بر مقدونیه منجر به ← جنگهای بالکان (۱۹۱۲–۱۳) گردید، که در طی آنها بلغارستان سرزمینهای زیادی را ابتدا فتح کرد و سرانجام از دست داد.

در جج I بلغارستان از دول مرکزی بود؛ بموجب ← پیمان نویی (۱۹۱۹)، قسمت جنوبی دوبروجا و راه کشور به دریای اژه را از دست داد. در ۱۹۱۹–۲۳، آ. ستامبولیسکی نخست‌وزیر و از ۱۹۲۵ دیکتاتور واقعی بلغارستان بود. بعد از وی دو دیکتاتوری نظامی (۱۹۲۳–۲۶ و ۱۹۳۴–۳۵) و دیکتاتوری سلطنتی بوریس III (در ۱۹۳۵–۴۳) آمد. در جج II بلغارستان به محور پیوست (۱۹۴۱) و قسمتهائی از یوگوسلاوی و یونان را اشغال نمود. در سپتامبر ۱۹۴۴، روسیه به بلغارستان اعلان جنگ داد و بآن هجوم برد. دولتی ائتلافی و طرفدار روسیه بر سر کار آمد، و کمی بعد دولتی کمونیست جای آن را گرفت. سلطنت در ۱۹۴۶ ملغی شد، و در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۶ جمهوری خلق بلغارستان تشکیل یافت. در ۱۹۴۷ کمونیستها قانون اساسی جدیدی آوردند، و صنایع و معادن را ملی کردند. بر طبق پیمان صلح با بلغارستان (مصوب ۱۹۴۷)، دوبروجای جنوبی که در ۱۹۴۰ رومانی به بلغارستان واگذار کرده بود در دست این دولت بماند. بلغارستان عضو ← معاهده‌ی ورشو است، و در ۱۹۵۵ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

بلغارها[6] (bolqār.hā)، نام قومی از نژاد ترک که در اوایل قرون وسطی دو دولت، یکی در اطراف رود دانوب و دیگری در اطراف رود ولگا، تشکیل دادند. بلغارهای اولیه، ظاهراً با نخستین موج مهاجرت قبایل هون، از آسیای مرکزی به استپهای روسیه وارد شدند، و در مآخذ رومی اولین بار نام آنان در سال ۴۸۱ بم میآید. مرکز آنان در مجاورت رود کوبان و دریای آزوف بود، ولی دسته‌هائی از آنها نیز در دانوب سفلی و قفقاز مسکن گزیدند. در اواسط قرن ۷م که قبایل خزر قدرت یافتند وحدت بلغارها سستی یافت. دسته‌ی بزرگی از آنها ("بلغارهای غربی") در ۶۷۸ بم به بالکان و دانوب مهاجرت کردند، و مدت کوتاهی در میان قبایل اسلاو دولتی تشکیل دادند، ولی سرانجام در آنها منحل شدند.

(۱)Belasco (۲)Belshazzar (۳)Belteshazzar (۴)Balaam (۵)Bulgaria (۶)Bulgars

دسته‌ی کوچکی ("بلغارهای شرقی") در کنار ولگا بطرف شمال مهاجرت کردند، و در ملتقای رودهای کاما و ولگا در ش روسیه‌ی اروپائی مستقر شدند، و دولتی تشکیل دادند، و در منابع اسلامی لفظ بلغار باین دسته و به مملکت و پایتختشان اطلاق میشود، و مأخذ بسیار مهم اطلاعاتی که از آنان داریم ابن فضلان است، که در ۳۰۹-۱۰ هق (۹۲۱-۲۲ بم) از طرف خلیفه مقتدر بسفارت بدربار پادشاه بلغار رفت، و بلغارها را به شریعت اسلام آشنا کرد، و آداب دین را به ایشان آموخت. مملکت بلغارها، از آن جهت که محل تلاقی روسها و خزرها و مسلمانان بود، اهمیت تجارتی داشت، و وسیله‌ی ارتباط شرق و غرب بود. بلغارها تا مدتی به خزرها باج میدادند، ولی پس از اتحاد با خلیفه و مخصوصاً بعد از سقوط (۹۶۵ بم) دولت خزر، مستقل شدند، ولی همواره با روسها در کشمکش بودند، تا آنکه مغولها، پس از پیروزی (۱۲۲۴ بم) بر روسها، به مملکت بلغار تاختند، و پایتخت بلغارها و سکنه‌ی آنرا نابود کردند، و از آن زمان دولت بلغار جزئی از امپراطوری اردوی زرین شد، و پایتختشان دگر بار رونقی گرفت، ولی سرانجام دولتشان بدست روسها بر باد رفت (۱۳۹۹ بم). احتمالا چوواشهای کنونی از بقایای بلغارهای شرقی هستند. پایتخت بلغارها شهر بلغار بود، و نه فقط جنگهای مذکور، بلکه بنای شهر قازان یا بلغار نو در نزدیک آن بوسیله‌ی باتو خان، نیز از اسباب انحطاط آن بود.

بلغارهای شرقی: ← بلغارها.

بلغاری[1]**، زبان**، از زبانهای هندواروپائی، شعبه‌ی اسلاوی. ← زبان، جدول.

بلغه (bolqa) [البلغة المترجم فی اللغة]، لغتنامه‌ای تازی به پارسی که در ۴۳۸ هق تألیف گردیده است. مؤلف آن تا کنون معلوم نشده، و در موضوع خود یکی از قدیمترین کتابها میباشد. این فرهنگ مشتمل است بر ۴۵ باب و هر باب بر چند فصل، و کلمات در آن بر حسب معنی آنها مرتب گردیده است. تا کنون بطبع نرسیده، و ظاهراً شرحی بنام مشکلات البلغه بر آن نوشته‌اند که اوراقی چند از آن در دست است.

بلفاست[2] (belfāst)، شهر (جـه ۴۴۳'۶۷۰)، پایتخت ایرلند شمالی، در ولایات انتریم و داون. دارای بندرگاهی بطول ۱۳٫۵ کم است که بزرگترین کشتیها میتوانند در آن وارد شوند، و نیز کارگاههای بزرگ کشتیسازی دارد. مرکز منسوجات کتانی ایرلند است. در ۱۹۴۱ شدیداً بمباران هوائی شد. دانشگاه کوینز در آنجا و عمارت پارلمنت در حومه‌ی آنست.

بلفرج رونی، شاعر: ← ابوالفرج رونی.

بلفور[3] (belfor)، شهر (جـه ۳۵'۹۵۲)، کرسی سرزمین بلفور (۶۰۹ کمـ؛ جه ۸۶'۶۴۸)، ش فرانسه. در مستحکمی مسلط بر گردنه‌ی بلفور[4] میان کوههای ژورا و وژ دارد. مجسمه‌ی عظیم شیر بلفور (کار بارتولدی) یادگار مقاومت در برابر محاصره‌ی (۱۸۷۰-۷۱) شهر بدست آلمانها در جنگ فرانسه و پروس است. تنها قسمتی از آلزاس بود که در واگذاری (۱۸۷۱) آلزاس به آلمان در دست فرانسه ماند.

بلفور[5]**، آرتر جیمز** (ārtər jeymz balfur)، فارسی بالفور (bālfur)، ۱۸۴۸-۱۹۳۰، سیاستمدار انگلیسی. مشاغل بسیار داشت. در دوره‌ی تصدی وزارت خارجه، **اعلامیه‌ی بلفور** را صادر کرد (۱۹۱۷)، که در آن، پشتیبانی بریتانیای کبیر نسبت به ایجاد میهن ملی یهود در فلسطین تعهد شده بود. طرفدار صلح بین الملل بود.

بلقک (balqak) یا **شنگ سیاه** (šenge)، گیاهی از تیره‌ی مرکبان و از نوع سکورزونرا (*Scorozo-nera*) که برگهای خودروی آن خوراکی است.

بلقیس (belqis)، نام ملکه‌ی سبا در ادبیات فارسی و عربی. در عهد (اول پادشاهان ۱۰:۱-۱۳،۱۰) و نیز در قرآن (نمل ۱۵-۴۵) نام بلقیس نیامده و فقط عنوان ملکه‌ی سبا ذکر شده، و آنچه در عهد آمده تنها حکایت از آمدن وی بنزد سلیمان میکند. بروایت قرآن، سلیمان، که زبان پرندگان میدانست، در سفری گرفتار بی‌آبی شد، و از هدهد سراغ گرفت تا او را به آب رهبری کند. و چون او را نیافت، قسم یاد کرد که اگر برای غیبت خود عذر موجهی نداشته باشد سخت او را شکنجه دهد. هدهد، با خبر دادن از اینکه در سبا قومی را دیده است که زنی بر آنان حکومت میکند و خدا را نمیپرستند، از شکنجه رست، و سلیمان وی را با نامه‌ای نزد ملکه‌ی سبا فرستاد، و خواستار شد که ایمان آورد و نزد او آید. بلقیس با هدایای فراوان نزد سلیمان شتافت، و چون دانست که در برابر ثروت فراوان سلیمان هدایای او ناچیز است، و نیز دید که پیش از آمدن وی کسان سلیمان از راه علم و حکمت تخت او را در نزد سلیمان حاضر آورده‌اند، سخت متأثر شد، و با قوم خود ایمان آورد. بعضی از مفسران نوشته‌اند که سلیمان پس از آن بلقیس را بهمسری خود درآورد. بعضی از منابع یهودی بختنصر را نتیجه‌ی این ازدواج میدانند. منابع حبشی منلیک I، پادشاه حبشه، را ثمره‌ی ازدواج سلیمان و مکدا (makedā) (نام حبشی بلقیس)، و پادشاهان حبشه را از نسل سلیمان میدانند.

بلک[6]**، جوزف** (jōzəf blak)، ۱۷۲۸-۹۹، طبیب و شیمیدان اسکاتلندی؛ مت بوردو (فرانسه). از بنیانگذاران شیمی جدید است. نامش مخصوصاً بسبب نظریه‌هایش در حرارت نهانی و حرارت مخصوص و بجهت کشف انیدرید کربونیک (آنرا "هوای ثابت" مینامید) باقی مانده است.

بلکاتکین (belkātakin)، فت ۳۶۴ هق، فرمانروای مستقل ولایت غزنه، و از امرای دولت غزنویان در دوره‌ی قبل از سلطنت آل ناصر. وی بعد از اسحاق ابن البتکین به امارت غزنه نشست (ذو القعده‌ی ۳۵۵)، و در آنجا بنام خود سکه زد (۳۵۹). بعد از وفات وی (گویند کشته شد) پیری‌تکین بجایش نشست. بلکاتکین، مانند البتکین، از غلامان سامانیان بود، و قبل از آنکه به البتکین بپیوندد، یک چند در حدود سنه‌ی ۳۲۴ هق از جانب سامانیان در بلخ حکومت کرده بود.

بلکبرن[7] (blakbērn)، شهر (جـه ۱۱۱'۲۱۷)، لنکشر، انگلستان؛ از مراکز نساجی پارچه‌های نخی. جیمز هارگریوز ماشین نخریسی را در اینجا اختراع کرد (۱۷۶۴).

بلک بلت[8] (blak belt) یا **کمربند سیاه، منطقه‌ی** باریکی در دشت ساحلی ایالات آلاباما و میسی‌سیپی (کشمة) که بجهت خاک سیاه حاصلخیزش باین عنوان شهرت یافته است. قسمتی از کشمة جنوبی را که در آن عده‌ی سیاهان از سفیدپوستها بیشتر است نیز بلک بلت میخوانند.

بلکبیرد[9] (blakbird) [انگـ، = سیاه‌ریش]، فت ۱۷۱۸، دریازن معروف انگلیسی. در هند غربی و سواحل قطأ دریازنی میکرد (۱۷۱۶-۱۸)، و احتمالا حاکم کارولینای شمالی با او همدست بود. به بیباکی و قساوت شهره بود، و سرانجام کشته شد.

بلکت[10]**، پتریک مینارد استوارت** (patrik mey-nārd estuārt blakət)، ۱۸۹۷-، فیزیکدان انگلیسی. بجهت کارهایش در اصلاح و بسط استعمال اطاق ابری ویلسن و اکتشافات مربوط به اشعه‌ی کیهانی، جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۸ را برد.

بلک کانتری[11] (blak kāntri) یا **سرزمین سیاه**، منطقه‌ی بسیار صنعتی در انگلستان، شامل قسمت اعظم ستفردشر و قسمتهائی از ووسترشر و واریک‌شر. زغال، آهن، و فولاد تولید میکند. نامش ناشی از دود زیاد و کیفیت ساختمانهای آنست. شهر عمده‌اش بیرمنگام میباشد.

بلکمور[12]**، ریچارد دادریج** (ricārd dādrij blakmor)، ۱۸۲۵-۱۹۰۰، داستان‌نویس و شاعر و مترجم انگلیسی. معروفترین اثرش داستان عشقی لورنا دون (۱۸۶۹) است، که تحریر ملخص آن به فارسی ترجمه شده است (تهران، ۱۳۳۷ هش).

بلکول[13]**، الیزابت** (elizābet blakwel)، ۱۸۲۱-۱۹۱۰، اولین بانوی انگلیسی که به درجه‌ی دکتری در طب رسید. خانواده‌ی بلکول در ۱۸۳۲ در نیو یورک (کشمة) سکنی گزیدند، و با عده‌ای از الغاگران طرح دوستی ریختند. در ۱۸۳۸ به سینسیناتی نقل مکان کردند، و کمی بعد، پدر الیزابت درگذشت، و الیزابت ناچار به معلمی پرداخت، و چون علناً بر ضد برده‌داری اظهار نظر میکرد، دوچار اشکالاتی گردید. در ۱۸۴۴ تصمیم گرفت که وارد رشته‌ی طب شود، و پس از مواجه شدن با مشکلات فراوان، در ۱۸۴۹ درجه‌ی دکتری در طب گرفت. در ۱۸۶۹ در لندن سکنی گزید؛ در تأسیس (۱۸۷۵) مدرسه‌ی زنانه‌ی طب لندن مؤثر و در ۱۸۷۵-۱۹۰۷ استاد آنجا بود.

چند تن از اعضای (امریکائی) خاندان بلکول از مصلحین اجتماعی و از مجاهدین در راه گرفتن حق رأی برای زنان بودند، از آن جمله اند برادر الیزابت، **هنری براون بلکول** (henri brān)، ۱۸۲۵-۱۹۰۹، و زوجه‌اش ل. ستون؛ دختر آنان، **الیس ستون بلکول** (alis stōn)، ۱۸۵۷-۱۹۵۰؛ و زن برادر دیگر الیزابت، نامش **آنتوانت لویزا براون بلکول** (āntuānet luizā)، ۱۸۲۵-۱۹۲۱.

بلک هاک[14] (blak hāk)، ۱۷۶۷-۱۸۳۸، شهرت

(۱)Bulgarian (۲)Belfast (۳)Belfort (۴)Belfort Gap; Trouée de Belfort (فـ) (۵)Balfour (۶)Black (۷)Blackburn (۸)Black Belt (۹)Blackbeard (۱۰)Blackett (۱۱)Black Country (۱۲)Blackmore (۱۳)Blackwell (۱۴)Black Hawk

انگلیسی رئیس قبایل هندیشمردهٔی سَک و فاکْس امریکای شمالی. چون اتباعش، که سفیدپوستان آنانرا از مساکن خود رانده بودند، در قحط و غلا بسر میبردند، در جستجوی اراضی برآمد، ولی در کشتار معروف به **جنگ بلک هاک** (۱۸۳۲)، سربازان ایلینوا (کشمتـ) بی‌سببی باو حمله‌ور شده جمع زیادی زن و بچه را کشتند. در کتابی که در شرح حال خود نوشته (۱۸۳۳)، و از ادبیات کلاسیک امریکا است، دعوی خود و مردمش را با کمال وقار و سربلندی شرح داده است.

بلک هیلز[1] (blak hilz) [انگل، = تپه‌های سیاه]، نام دسته‌کوههائی در غ ایالت داکوتای جنوبی و لش ایالت وایومینگ، کشمتـ. پهنه‌ای حـ ۱۵٬۵۴۰ کمه را میپوشاند، و دارای معادن طلا و سرب و نهشتهای معدنی دیگر است.

بلکینگه[2] (blekinge)، ولایت (۳٬۰۴۰ کمه؛ جه ۱۴۵٬۹۰۹) و ایالت تاریخی، جش سوئد، کنار بالتیک؛ کرسی آن کارلسکرونا. بسبب دره‌های مزروعی و سرسبزش "بهشت سوئد" است. در ۱۶۵۸ از دانمارک بتصرف سوئد درآمد.

بلگای، مردم قدیم: ← بلژها.

بلگراد[3] (belgrād)، شهر (جه ۴۶۹٬۹۸۸)، پایتخت یوگوسلاوی و صربستان، بر رودهای دانوب و ساوا. دانشگاهش تأسیس ۱۸۶۳ است. مقر بطرک ارتدوکس، و اسقف اعظم کاتولیک رومی است. بلگراد به "کلید بالکان" معروفست، و از زمان رومیان عنوان دز سوق الجیشی داشته. در قرن ۱۲م پایتخت صربستان شد؛ در ۱۴۵۶ عثمانیها را دفع کرد؛ در ۱۵۲۱ بدست عثمانیها افتاد؛ در ۱۶۸۸ و ۱۷۱۷ و ۱۷۸۹ مورد حمله‌ی اتریش واقع شد، و در ۱۷۱۷–۳۹ در تصرف آن بود. پادگان عثمانی در ۱۸۶۷ از آن خارج شد. اتریش در جج I و آلمان در جج II آن را اشغال کردند، و صدمه و سختی بسیار دید.

بلگرام (belgrām)، شهر (جه ۹٬۵۶۵)، اوتار پرادش، هند. شهری است بسیار قدیمی. در دوره‌ی اسلامی، از زمان اکبر شاه تا قرن ۱۹م میلادی، از مراکز فضل و دانش بوده، و جمع کثیری از فضلا از بین سادات آنجا برخاسته‌اند، که از جمله میتوان میر غلامعلی آزاد بلگرامی و نوه‌ی وی امیر حیدر (مؤلف سوانح اکبری) را نام برد. سید مرتضی زبیدی (مؤلف تاج العروس) نیز اهل بلگرام بود.

بلگرامی، میر غلامعلی آزاد: ← آزاد بلگرامی.

بلگورود-دنستروفسکی[4] (belgorod-dnes-trofski)، ترکی **آق‌کرمان** (āq.kermān) [= کاخ سفید]، شهر (در ۱۹۳۰ جه ۲۵٬۹۰۷)، ج اوکرائین، در بسارابی. بندری است در دهانه‌ی رود دنیستر. ماهیگیری، صنعت کنسروسازی، و کارخانه‌های شراب‌سازی و روغن‌کشی دارد. مهاجرنشینان یونانی در قرن ۷م قم آنرا بنا نهادند. در ۱۴۸۴ بدست ترکها افتاد. بموجب پیمان (۱۸۱۲) صلح بخارست، آق‌کرمان و تمام بسارابی به روسیه واگذار گردید.

بلم[5] (belem) یا **پرا** (parā)، شهر (جه ـ ۲۳۰٬۱۸۱)، کرسی ایالت پرا، لش برزیل، بر رود پارا؛ بندر عمده‌ی حوزه‌ی آمازون.

بلمارل[6]**، کاخ** (balmārəl): ← ابردین‌شر.

بلمعالی رازی، شاعر عهد سلجوقیان: ← ابوالمعالی رازی.

بلنجر (balanjar)، شهر قدیم خزرها، بر رودی بهمین نام، ل گردنه‌ی دربند یا باب الابواب، بر انتهای شرقی کوههای قفقاز، در داغستان حالیه. بقولی، پیش از اتل پایتخت خزرها بود. در ۱۰۴ هق بتصرف مسلمانان درآمد، و ظاهراً بیشتر سکنه‌اش مهاجرت کردند. بعد از جنگ دوم اعراب با خزرها (۱۱۹ هق) تقریباً نامی از آن دیده نمیشود.

بلندشهر (boland.šahr)، شهر (جه ۳۴٬۴۹۶)، ناحیه‌ی بلندشهر، غ اوتار پرادش، هند، بر رود کالی نادی بفاصله‌ی ۷۲ کیلومتری شرجش دهلی؛ مرکز داد و ستد محصولات نواحی اطراف. نام قدیم آن برن (baran) بود (ضیاءالدین برنی منسوب بآنجاست)، و ظاهراً در دوره‌ی مغول بلندشهر نامیده شد. سلطان محمود غزنوی آنرا گرفت (۴۰۹ هق). در ۱۸۰۳ بتصرف انگلستان درآمد. مساجد قدیمی و چند مقبره دارد.

بلندگو[7] (boland.gu)، اسبابی که تغییرات جریان برق را در یک دستگاه مخابراتی تبدیل میکند به صوتی که برای شنیدن آن نیازی باینکه اسباب را به گوش نزدیک کنیم نیست (بر خلاف گوشی تلفن). هر رادیوی گیرنده دارای بلندگو است. ساختمان بلندگو اساساً مانند ساختمان گوشی تلفن است، و مرکب از غشائی است (بشکل مخروطی از کاغذ سِفت یا صفحه‌ای فلزی) که متصل به پیچه‌ای است که میتواند در میدان یک آهنربای دائمی در امتداد محور خود حرکت کند. امواج رادیوئی باعث تولید جریان متغیر برق در پیچه میشوند، و این جریان میدان مغناطیسی متغیری ایجاد میکند. در نتیجه‌ی تأثیر متقابل این میدان با میدان آهنربای دائمی بلندگو، پیچه مرتعش میشود، و سبب ارتعاش غشاء میگردد، و این ارتعاشات ذرات هوای مجاور را مرتعش میکنند، و تولید صوت میشود. بلندگو انواع دیگر نیز دارد، و اسباب ساده‌ای که شرح آن گذشت معمولا جزء دستگاه کاملتری برای تولید اصوات بنحو مطلوب میباشد.

بلنسیه (balansia): ← والانس، اسپانیا.

بلنم، دهکده، باواریا: ← بلیندهایم.

بلو (balu)، گیاه پیچنده: ← پیچک.

بلو[8]**، جنگل** (belo)، ناحیه‌ی جنگلی، ل فرانسه، ش شاتو-تیری. در اینجا، در جج I، نیروهای امریکائی پیشرفت قشون آلمان را متوقف ساختند. (ژوئن ۱۹۱۸)

بلو، ژان باتیست: ← بلو، یوحنا.

بلو[9]**، یوحنا** (yuhannā belo)، نام اصلی وی **ژان باتیست بلو** (jāN bātist)، ۱۸۲۲–۱۹۰۴، مبلغ و مستشرق فرانسوی. در دانشگاه سن ژوزف بیروت تدریس میکرد. بزبان و ادب عرب تسلط داشت، عمر خود را در کارهای لغت عربی صرف کرد. کتاب لغت فرانسه بعربی (۱۸۵۷) او چندین بار بچاپ رسید، و چاپ مکمل آن در ۱۹۵۲ انتشار یافت. کتاب دیگرش، الفوائد الدریه فی اللغتین العربیة و الفرنسیة (۱۸۸۳)، که عربی به فرانسه است، نیز مکرر چاپ شده، و مانند کتاب اول معتبر و مورد رجوع است.

بلوا[10] (bluā)، شهر (جه ۲۴٬۳۵۲)، کرسی **ولایت** لوار-ا-شر، فرانسه‌ی مرکزی، بر رود لوار. در قرن دهم، اولین کُنتِ بلوا، بنام تیبو (tibo) و معروف به حقه‌باز، شارتر و تورن را گرفت؛ جانشیناتش شامپانی و بری را به قلمرو خود ملحق کردند. خود بلوا به دوکِ اورلئان فروخته شد (۱۳۹۷)، و در ۱۴۹۸ جزء املاک سلطنتی شد. کاخ مشهورش (از دوره‌ی رنسانس) مقر فرانسوای I، ماری استوارت، و کاترین دو مدیسی بود، و قتل (۱۵۸۸) هانری دو گیز در آنجا صورت گرفت. پیمانهای بلوا (۱۵۰۴–۵) موقتاً ← جنگهای ایتالیا را فیصله داد.

بلوا[11]**، لئون** (leoN bluā)، ۱۸۴۶–۱۹۱۷، نویسنده‌ی فرانسوی. کاتولیک و طرفدار اصلاحات اجتماعی بود؛ جامعه‌ی عصر خود را با کمال شدت مورد حمله قرار داد. از آثارش داستانهای ناامید (۱۸۸۶) و زن فقیر (۱۸۹۷) است، که مبنی بر زندگینامه‌ی خود اوست. نامه‌های وی قسمت عمده‌ای از آثارش را تشکیل میدهد.

بلواسی، طایفه: ← ابوالعباسی.

بلوچزائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

بلوچستان (balucestān) [= سرزمین بلوچها]، ناحیه‌ای کماب، که قسمت جش فلات ایران را از کویر کرمان در ش کوههای بم و بشاگرد تا مرزهای غربی سند و پنجاب اشغال میکند. این سرزمین بشکل فلاتی است که کوههای سلیمان در شرق و چند رشته‌کوه (با قله‌ی آتشفشانی معروف تفتان، بارتفاع ۴٬۱۱۴ متر) در غ آن قرار دارند. رودهای آن کوچک و بی‌اهمیت است. سکنه‌ی آن از ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ تن تجاوز نمیکند، که بیشتر آنها بلوچ اند (← بلوچها) و قبیله‌های براهوئی بزرگترین اقلیتهای آن میباشند. بلوچستان بین ایران و پاکستان منقسم است. **بلوچستان ایران** (حـ ۱۵۵٬۰۰۰ کمه)، که اکنون کمابیش جزء ← استان بلوچستان و سیستان است، در جش ایران واقع، و از ل به سیستان و کویر لوت، از ش به بلوچستان پاکستان، از غ به کرمان و از ج به دریای عمان محدود میباشد. کوههایش بیشتر آتشفشانی و بعضی (مانند تفتان) زنده است. از رودهای آن میتوان باهوکلات (به دریای عمان میریزد) و رودهای داخلی بمپور، بمپشت، و ماشکید را نام برد. بیشتر رودهای بلوچستان به باطلاقهای پست شور موسوم به هامون میریزند. از جمله‌ی این هامونها دو هامون جزموریان و چاه عینی است. هوای بلوچستان در ارتفاعات شمالی و دامنه‌ی کوهها معتدل، در سواحل بسیار گرم و مرطوب، و در نواحی مجاور کویر تحمل‌ناپذیر است. ریگهای بیابان، همراه بادهای سموم، مزارع و جاده‌ها را مستور و صدمات فراوان وارد میکند. نواحی عمده‌ی آن سراوان، بمپور، و مکران است. از بنادرش گواتر، چاه بهار، و طیس میباشد. سکنه‌ی آن بیشتر از بلوچها هستند. بلوچستان

(۱)Black Hills (۲)Blekinge (۳)Belgrade (۴)Belgorod-Dnestrovsky (۵)Belém (۶)Balmoral (۷)loudspeaker; speaker (۸)Belleau (۹)Belot (۱۰)Blois ،(۱۱)Bloy

ایران منطقه‌ای است بتمام معنی توسعه‌نیافته؛ سکنه‌ی آن از ۲ تا ۳ نفر در کمه تجاوز نمیکند. در سالهای اخیر سازمان برنامه در صدد اجرای عملیات عمرانی در این ناحیه برآمده است، و بدین منظور با شرکت ایتالیائی ایتالکنسولت (italkonsult) موافقتنامه‌ای منعقد ساخته است (۱۹۵۸). **بلوچستان پاکستان** (۳۴۷٬۰۶۰ کمه؛ جه ۱٬۱۷۸٬۰۰۰) جزء پاکستان غربی، و از غ به ایران، از ل به افغانستان، از ش به ایالت کراچی، و از ج به دریای عربستان محدود است. منقسم میشود به ایالت بلوچستان (۱۴۱٬۰۴۵ کمه)، که مشتمل بر بلوچستان انگلیس سابق، و مرکزش کته است؛ و اتحادیه‌ی ممالک بلوچستان، که مرکزش کلات است، و تمام قسمت مرکزی و جنوبی و ساحلی بلوچستان را فراگرفته، و مشتمل بر کشورهای کلات و مکران میباشد.

تاریخ

نام بلوچستان در کتیبه‌های میخی داریوش در بیستون و تخت جمشید مکه (maka) ضبط شده است. اطلاع ما از دوره‌ی پیش از اسلام این ناحیه بسیار کم است. بلوچها، ظاهراً مقارن با حمله‌ی سلجوقیان به کرمان، از کرمان به ناحیه‌ی مکران درآمدند. کرمان را مسلمانان در سال ۲۳ هق در دوره‌ی خلافت عمر خطاب فتح کردند، و در کوه‌های کرمان با اقوام بیابانگردی بنام کوچ (koc) یا قفص (qofs) و بلوچ یا بلوص مواجه شدند. در دوره‌ی معاویه شهرهای مکران فتح شد (۴۴ هق)، و فتوحات اسلامی بطرف مشرق پیش رفت. در دوره‌ی امویان و عباسیان، غارتگری بلوچها و کوچها از کرمان به سیستان و خراسان بسط یافت. ظاهراً عضدالدوله‌ی دیلمی بسیاری از بلوچها را کشت، ولی دستبردهای آنان ادامه یافت، تا آنکه محمود غزنوی پسرش مسعود را بجنگ با آنان فرستاد، و وی بلوچها را در نزدیک خبیص مقهور نمود. کمی بعد، کوچیدن بلوچها به مکران آغاز گردید، و مهاجرت آنان بطرف شرق ادامه یافت. در ناحیه‌ی کلات، اتحادیه‌ی براهوئی که مشتمل بر طوایفی از بلوچ و افاغنه بود جلو هجوم قبایل عمده‌ی بلوچ را باین ناحیه گرفت، و این قبایل به سند و پنجاب رو آوردند. بلوچها هیچوقت مملکتی تشکیل ندادند، بلکه حکومت قبیله‌ای داشتند، و رؤسای آنان غالباً با هم در جنگ بودند.

اطلاعاتی که از تاریخ متأخر بلوچستان داریم مربوط به اتحادیه‌ی براهوئی و توسعه‌طلبی آنها در قرن ۱۷م میلادی است. در پایان قرن ۱۷م، میر عبدالله که از سرکردگان براهوئی بود بر مکران استیلا یافت. نادر شاه افشار نسبت به خانهای براهوئی نظر مساعد داشت، و پس از فتوحات هند، اراضی در سند بآنان واگذار کرد. بعد از تسلط احمد شاه درانی بر مکران، ناصر خان براهوئی (یا کلاتی) (فت ۱۲۱۵ هق) بسلطنت او گردن نهاد، و بتوسعه‌ی قلمرو خود پرداخت، ولی بعداً میان او و احمد شاه اختلاف افتاد؛ ناصر خان مغلوب شد (۱۱۷۲ هق)، و سرانجام طرفین صلح کردند، و قرار شد ناصر مستقل باشد، ولی به احمد شاه کومک نظامی بکند. در زمان پسر و جانشینش، محمود خان (فت ۱۸۲۱)، مکران غربی از دست براهوئی برفت، و بعضی از قبایل بلوچ کراچی را گرفتند. پسر و جانشینش، مهراب خان، در امور افغانستان مداخله کرد، و ناچار با بریتانیا درافتاد، و سرانجام پسر وی بنام ناصر خان II (فت ۱۸۵۷) به خانی شناخته شد (۱۸۴۱)، و او در ۱۸۵۴ تحت الحمایگی بریتانیا را پذیرفت. در نتیجه‌ی شورشهائی که پس از مرگ وی روی داد، دولت بریتانیا کلات را جزء امپراطوری هند آورد. در دوره‌ی قاجاریه، بلوچستان ایران از تحت استیلای خانات کلات بیرون آمد؛ مرز کلات با بلوچستان ایران در ۱۸۷۲ (۱۲۸۸ هق) تعیین گردید، و در ۱۸۹۵–۹۶ در آن تجدید نظر بعمل آمد. ناحیه‌ی بلوچستان پاکستان در ۱۹۴۶–۴۷ به پاکستان الحاق شد. اختلافات مرزی ایران و پاکستان در ۱۵ دیماه ۱۳۳۸ هش خاتمه یافت.

بلوچستان و سیستان، استان، استان جدید التأسیس، ش و ج‌ش ایران، کمابیش مطابق بلوچستان ایران (← بلوچستان) و سیستان؛ مرکزش **زاهدان**. از ل به افغانستان و خراسان، از غ عمدةً به کرمان، از ج به دریای عمان، و از ش به افغانستان و بلوچستان پاکستان محدود است. فعلا مشتمل بر شهرستانهای ایرانشهر، چاه بهار، زابل، زاهدان، و سراوان میباشد.

بلوچها (baluc.hā) **یا طوایف بلوچ،** نام طوایفی چند که در بلوچستان ایران، و نیز در سیستان و در سند و پنجاب، و همچنین عده‌ی قلیلی از آنها نزدیک مرو در ترکمنستان شوروی سکنی دارند. زبان آنها ← زبان بلوچی است. برای تاریخ بلوچها ← بلوچستان. بلوچهای ایران منقسم به چند طایفه است که بعضی منقسم به چندین تیره میباشد. از طوایف مهم میتوان اینها را نام برد (ارقام تعداد احتمالی خانوار است)

بارکزائی	(۵۱۰)	شهنوازی	(۴۰۰)
بامری	(۲٬۳۵۰)	گمشادزهی	(۱٬۵۶۵)
بزرگزاده	(۱٬۹۰۰)	لاشاری	(۳٬۸۰۲)
بلیده‌ای	(۲٬۳۸۷)	مبارکی	(۶٬۵۲۰)
دُزّازائی	(۱٬۳۵۰)	میرمرادزائی	(۲٬۸۸۰)
ریگی	(۷٬۴۴۵)	ناروئی	(۷۰۰)
زابلی کرد	(۹۷۵)	نعمت‌اللهی	(۱٬۵۵۰)
سردارزائی	(۱۱٬۵۵۰)	نوشیروانی	(۱٬۱۹۰)
شه‌بخش	(۳٬۵۷۰)		

بلوچی، زبان، از زبانهای ایرانی غربی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که در بلوچستان و بعضی نواحی دیگر رایج است. دو لهجه‌ی اساسی شرقی و غربی و لهجه‌های فرعی متعدد دیگر دارد. بلوچی، نظر بارتباطش با لهجه‌های ایرانی شرقی، بسیاری از خصوصیات آنها را اقتباس کرده است. ← زبان، جدول.

بلوچیتریوم[۱] (baluciteriom؛ از لتی)، کرگدن اولیه‌ی منقرض عهد میوسن، که استخوانهای فسیل‌شده‌ی آنرا در آسیای مرکزی یافته‌اند (نامش مأخوذ از نام بلوچستان است). احتمالا بزرگترین پستاندارانی است که تا کنون در خشکی زیسته‌اند؛ ارتفاع شانه‌اش قریب ۶ متر و وزنش ح ۱۰ تن تخمین شده است.

بلودره[۲] (belvedere)، تالار و نمایشگاهی در واتیکان، رم، که بسال ۱۴۹۵ برای پاپ اینوکنتیوس VIII ساخته شده و برخی از عالیترین نمونه‌های هنرهای باستان در آن جای دارد. از آنجمله اند: **آپولون بلودره؛** ایمتنه‌ی هرکول؛ و لائوکوئون. در شهر وین نیز کاخی باین نام هست که آنرا موزه‌ی تاریخ و هنر کرده‌اند.

بلو دو پروس: ← آبی پروس.

بلور[۳]، جسم جامدی دارای ساختمان داخلی مشخص که ناشی از ترتیب تألیف اتمهای سازای آنست، و شکل خارجی مشخص (بصورت کثیر الوجوه) که نمود ساختمان داخلی آن میباشد. فرایند درآمدن یک ماده را بصورت بلورها تبلور میخوانند. تقریباً همه‌ی عناصر خالص و مرکبات قابل تبلور اند. **بلورشناسی**[۴] شعبه‌ای است از علم فیزیک که در آن از شکل بلورها بحث میشود. از بررسی سطحی بلورهای طبیعی، بسبب تنوع اندازه و شکل و عده‌ی وجوه آنها، چنین بنظر میرسد که انواع بلورها بیشمار است، ولی با بررسی دقیقتر و رعایت تقارن بلورها، میتوان همه‌ی بلورها را به ۳۲ طبقه تقسیم کرد، و این طبقات را به هفت (و بعضی به شش) دسته تقسیم میکنند، و هر دسته را یک دستگاه میخوانند. در جدول ذیل اسامی هر

دستگاههای بلورها

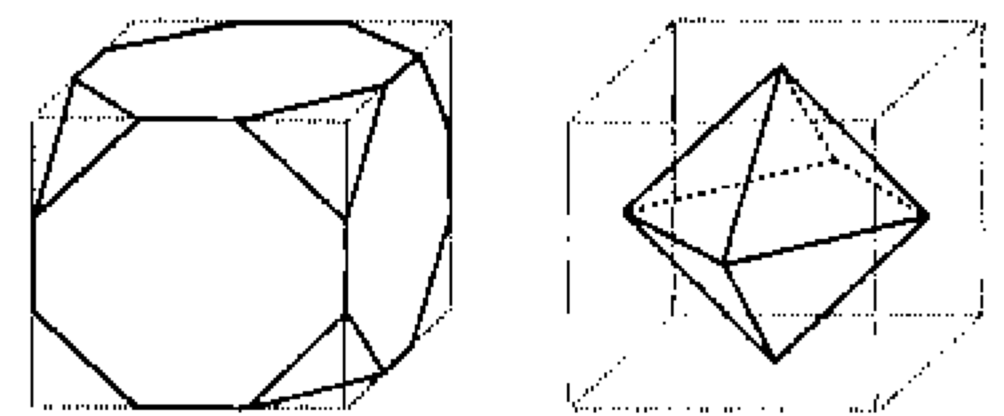
نام دستگاه	نمونه‌ی جسم هندسی	مثال از مواد
مکعبی[۵] یا منتظم[۶]	مکعب	گالن، پیریت، زاج
مربعی[۷]	منشور قائم مربع القاعده	روتیل، قلع
راستلوزی[۸] (rāstlŏzi)	منشور قائم لوزی القاعده	زبرجد، گوگرد
کجلوزی[۹] (kajlŏzi)	منشور مایل لوزی القاعده	بوراکس، گوگرد، آزوریت
لوزوجهی[۱۰] (lŏzvajhi)	لوزوجه	اسپات ایسلند
سه‌خواب[۱۱] (sexāb)	منشور مایل با قاعده‌ی متوازی الاضلاع	اسید بوریک، کات کبود
مسدسی[۱۲] (mosaddasi)	منشور قائم مسدس القاعده	تورمالین، هماتیت، کالسیت، زمرد

دستگاه، مثالی از جسم هندسی متعلق بآن دستگاه، و مثالهائی از موادی که در آن دستگاه متبلور میشوند آمده است. اجسام هندسی که در جدول ذکر شده بسیار ساده اند، ولی بوسیله‌ی قطع این اجسام به طرق معین میتوان سایر اشکال متعلق به هر دستگاه را تعیین کرد. مثلا، بعضی از اجسامی که از برش مکعب (ساده‌ترین شکل متعلق به دستگاه مکعبی) بدست میآید در شکل (صفحه‌ی ۴۴۵) دیده میشود.

بلورهای طبیعی و نیز آنهائی که مصنوعاً تهیه میشوند، بندرت با اجسام ساده‌ی هندسی مطابقت

(۱)baluchitherium (۲)Belvedere (۳)crystal (۴)crystallography (۵)cubic (۶)regular (۷)tetragonal (۸)orthorhombic (۹)clinorhombic (۱۰)rhombohedral (۱۱)triclinic (۱۲)hexagonal

دارند. معمولا در طی انجماد یک ماده‌ی مذاب



(← تبلور)، بلورها با هم تشکیل میشوند، و لهذا ناتمام بوجود میآیند، و نیز وقتی ماده‌ی محلولی متبلور میشود، بسبب یکنواخت نبودن تشکیل بلورها در ضمن تبلور، بلورها نامنظم بوجود میآیند. معذلک، علی رغم همه‌ی این نواقص و بینظمیها، در مورد بلورهای هر ماده، زاویه‌ی بین وجوه همواره ثابت است، و این یکی از قوانین اساسی بلورشناسی است (قانون ثابت بودن زوایای بین وجوه). بنا بر این، بوسیله‌ی مقادیر زوایای بین وجوه در یک بلور، همواره میتوان تعیین کرد که این بلور از کدام طبقه از کدام دستگاه است.

چنانکه گفته شد، شکل یک بلور ناشی از نحوه‌ی تألیف اتمهای آنست. اتمهای بلورها با نظم هندسی خاصی مرتب میباشند، و این ترتیب برای هر ماده در دمای معین همواره یکسان است. ترتیب تألیف اتمهای یک بلور با چشم دیده نمیشود، ولی بوسیله‌ی اشعه‌ی ایکس قابل تشخیص است، و این امر در شیمی، معدنشناسی، زمین‌شناسی، و علوم دیگر، و نیز در جواهرسازی حائز کمال اهمیت میباشد. بلورها از جهت خواص فیزیکی (مثلا سختی، شکافت‌پذیری در امتداد صفحات معین، خواص نوری، قابلیت هدایت حرارت، و قابلیت هدایت برق) متفاوتند. این خواص مبنای استفاده‌ی صنعتی از بلورها و لهذا حائز اهمیت خاصی است.

بلورد (balvard)، دهستان (جـه حـ ۹۲۵´۳؛؟)، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۶۰ (؟) آبادی. هوایش سرد است. مرکزش، **بلورد**، در ۴۲ کیلومتری ش سعیدآباد واقعست.

بلورشناسی: ← بلور.

بلوشر[۱]**، گبهارد لبرشت فون** (gebhārd lebe-rešt fon blüšer)، ۱۸۱۹–۱۷۴۲، ژنرال پروسی در جنگهای ناپلئونی. در پیروزی متحدین در لایپزیک (۱۸۱۳) و در ← جنگ واترلو سهم بسیار مهمی داشت.

بلوشه[۲]**، گابریل ژوزف ادگار** (gābriel jozef edgār bloše)، ۱۹۳۷–۱۸۷۰، مستشرق فرانسوی. زبانهای عربی و فارسی را در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقی پاریس فراگرفت. در ۱۸۹۵ کتابدار کتابخانه‌ی ملی پاریس گردید. از کتابداران نسخه‌های خطی آن کتابخانه بود، و فهرستهای بسیار از نسخه‌های خطی منتشر کرد. مدخلی بر تاریخ مغول (۱۹۱۰)، مجالس نقاشی نسخه‌های خطی عربی و فارسی و ترکی کتابخانه‌ی ملی پاریس، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی ملی پاریس (۴ جلد)، و فهرست نسخه‌های زند و پهلوی و فارسی مربوط به آیین زردشت، و نیز طبع قسمتی از جامع التواریخ رشیدی از آثار اوست.

بلوط (balut)، نام درختانی با برگهای ریزان یا پیوسته‌سبز و بوته‌هائی از نوع کوئرکوس (*Quercus*)، مشتمل بر حـ ۳۰۰ جنس، که در نیمکره‌ی معتدل شمالی بسیار پراکنده اند. بلوطها بسبب چوب بادوام خود مدتها ارزش بسیار داشته‌اند. پوست بعضی از آنها را در رنگرزی و پزشکی بکار میبرند. از پوست بلوط چوب‌پنبه (*Q. suber*) چوب‌پنبه‌ی تجارتی بدست میآید. گروهی که بنام بلوط سیاه یا قرمز معروف است (مانند بلوط سرخ، سیاه، زرد، خرمائی، و غار بلوط) دارای برگها یا کنگره‌ی برگهائی هستند که دندانه‌ی بسیار دارند، و بلوط آنها دوساله میرسد. بلوطهای سفید (مانند بلوط سفید، خاردار، چوب‌پنبه‌ای، و پیوسته‌سبز) دارای برگها یا کنگره‌هائی در برگ هستند که دندانه ندارند و اغلب گرد اند، و بلوط آنها یکساله میرسد.

بلوط اسبی (balute asbi)، (*Aesculus hippo-castanum*)، درخت بلندی مخصوص نواحی مدیترانه، که بیشتر برای زینت کاشته میشود. گلهای سفید یا خاکستری‌رنگش بصورت خوشه‌های هرمی بزرگ است. میوه‌اش خوراکی نیست.

بلوط چوب‌پنبه (balute)، (*Quercus suber*)، بلوط پیوسته‌سبزی که در اقلیم مدیترانه‌ای میروید. قسمت خارجی نرم پوست آن، بنام چوب‌پنبه، برای در شیشه و طبقات محافظ اشیاء صنعتی بکار میرود.

بلوط دریائی: ← بالان؛ لوتیا.

بلوفیلدز[۳] (blufildz)، بندر (جه ۷´۴۶۳)، ج‌ش نیکاراگا، کنار دریای کارائیب. سابقاً محل اجتماع دریازنان بود. در ۱۶۷۸ کرسی تحت الحمایه‌ی بریتانیائی موسکیتیا گردید. اسماً در ۱۸۵۰ و قطعاً در ۱۸۹۴ جزء نیکاراگا شد.

بلوک (boluk، از ترکی)، لفظ ترکی، بمعنی جزء و قطعه، که در ترکی شرقی و در فارسی بمعنی ولایت یا ناحیه بکار میرفت. بالاخص، در تقسیمات کشور ایران پیش از قانون سال ۱۳۱۶ هش، قسمتی از ولایت را که دارای یک قصبه و چند محال بود، و بتوسط یک نفر نایب الحکومه از طرف حاکم اداره میشد، بلوک میگفتند.

بلوک[۴]**، آلکساندر آلکساندرویچ** (āleksāndr āleksāndrovic blok)، ۱۹۲۱–۱۸۸۰، بزرگترین شعرای سمبولیست روسی. کتاب خانم زیبا (۱۹۰۴) سبب شهرتش گردید. منظومه‌ی حماسی دوازده تن (۱۹۱۸) را در طرفداری از انقلاب روسیه سرود.

بلوکسبرگ، قله، آلمان، ← بروکن.

بلوکهاوس[۵] (blokhās؛ آلمانی)، دژ کوچک و غالباً موقتی برای پادگانهای کوچک. احتمالا از قرن ۱۵ام بکار رفته است.

بلوم[۶]**، لئون** (leoN blom)، ۱۹۵۰–۱۸۷۲، سیاستمدار سوسیالیست و نویسنده‌ی فرانسوی. رئیس نخستین دولت جبهه‌ی مردم بود (۱۹۳۶–۳۷)، که از اتحاد سوسیالیستها، رادیکال سوسیالیستها، و کمونیستها تشکیل یافته بود. برای اصلاح اوضاع کارگری چند قانون مهم گذرانید. در ۱۹۴۰ دولت ویشی او را توقیف کرد؛ در دادگاه ریوم دلیرانه از خود دفاع نمود؛ تا ۱۹۴۵ زندانی آلمانها بود. مدت کوتاهی (۱۹۴۶–۴۷) رئیس دولت سوسیالیست بود. در سالهای آخر عمر، میانه‌رو شده بود.

بلومزبری[۷] (blumzbəri)، منطقه‌ی مسکونی، قسمت مرکزی لندن، انگلستان. موزه‌ی بریتانیائی و دانشگاه لندن در آن واقع اند. محل سکونت بسیاری از هنرمندان، نویسندگان، و دانشجویان است.

بلومفونتین[۸] (blumfonteyn)، شهر (جه ۱۴۱´؛ ۶۰۰)، کرسی کشور آزاد اورانش، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی.

بلومفیلد[۹]**، لنرد** (lenərd blumfild)، ۱۸۸۷–۱۹۴۹، زبانشناس امریکائی. تخصص وی در زبانهای ژرمنی مخصوصاً از جنبه‌ی تطبیقی بود. سپس توجه خود را معطوف به زبان از جنبه‌ی علمی و توصیفی کرد. شاهکارش، بنام زبان (۱۹۳۳)، از متون معتبر در این موضوع است.

بلومنباخ[۱۰]**، یوهان فریدریش** (yohān fridriš blumenbāx)، ۱۸۴۰–۱۷۵۲، طبیعیدان و مردم‌شناس آلمانی. علم تشریح تطبیقی را به آلمان وارد کرد و آنرا توسعه داد. تقسیم نژادها به پنج نژاد، که مبنای جملگی تقسیمات بعدی نژادها بوده، ازوست. تحقیقات و مطالعاتی در اندازه‌گیری جمجمه دارد.

بلونا[۱۱] (bellonā)، در دین روم، الاهه‌ی جنگ، خواهر یا زن مارس.

بلوندل[۱۲]**، فرانسوا** (frāNsuā bloNdel)، ۱۶۱۷–۱۶۸۶، معمار فرانسوی. طاق نصرت سن دنی (پاریس) را طرح ریخته است. برادرزاده‌اش **ژاک فرانسوا بلوندل** (jāk)، ۱۷۰۵–۷۴، نیز معمار سرشناسی بود.

بلوندل دو نل[۱۳] (bloNdel dë nel)، شاعر تروبادور فرانسوی، که در اواخر قرن ۱۲ام رونق داشت. نزد ریچارد I مقرب بود، و در ۱۱۹۰ همراه وی به جنگ صلیبی رفت. گویند بعد از اسارت (۱۱۹۳) ریچارد بدست لئوپولد II، مارکگراف اتریش، بوسیله‌ی نغمه‌هائی که فقط او و ریچارد آنها را میدانستند، موفق به نجات ولینعمت خود شد.

بلوهر و بوداسف (belăhar, budāsaf) (یا **بوداسف یا بوداسف**)، کتابی دینی و فلسفی‌گونه و اخلاقی، درباره‌ی طریقه‌ی هدایت بوداسف (بوداسف)، شاهزاده‌ی هندی، بوسیله‌ی بلوهر زاهد، که ظاهراً نخست بزبان پهلوی بوده، و مشتمل است بر اطلاعات ایرانیان از مذهب بودا. این کتاب به دو زبان یونانی و عربی بدست ما رسیده، و سپس بزبانهای مختلفی از قبیل عبری، حبشی، سریانی، ارمنی، گرجی، و بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه شده. ترجمه‌ی یونانی این کتاب رنگ مسیحیت دارد، و در آن بوداسف، بر خلاف میل پدر، بهدایت بلوهر مسیحی میشود و عاقبت پدر را نیز هدایت میکند، و شاید بود که این ترجمه در نیمه‌ی اول قرن ۷م بم در فلسطین در دیر قدیس ساباس صورت گرفته باشد، و روایت عربی نصرانی این داستان مبتنی بر این

(۱)Blücher (۲)Blochet (۳)Bluefields (۴)Blok (۵)blockhouse (۶)Blum (۷)Bloomsbury (۸)Bloemfontein (۹)Bloomfield (۱۰)Blumenbach (۱۱)Bellona (۱۲)Blondel (۱۳)Blondel de Nesle

ترجمه‌ی یونانی است، و از عربی به حبشی و عبری ترجمه گردیده. از آنجائی که میان ترجمه‌های قدیمی عربی و یونانی چندان ارتباطی نیست، بعضی گویند که ترجمه‌های عربی قدیم از اصل پهلوی این قصه ترجمه شده است. تحریری از عربی این کتاب در کمال الدین و تمام النعمه (از ابن بابویه، فت ۳۸۱ هق) و همچنین در عین الحیات (بفارسی) و در جلد ۱۷م بحار الانوار مندرج است. تحریری بفارسی از این قصه در کتابخانه‌ی ملی ملک موجود است که تاریخ کتابت آن ۸۱۰ هق است. ترجمه‌ای بفارسی از این داستان در ۱۳۲۲ هش در تهران و آنچه در کمال الدین است با کتاب مزبور در ۱۳۷۹ هق ترجمه و نیز در تهران طبع شده.

بلوی (balavi)، شهرت **ابومحمد عبدالله ابن محمد مدینی** (madini)، مورخ مصری که احتمالا در قرن چهارم هق میزیست. کتاب سیرة ابن طولون او را امروزه از مهمترین منابع تحقیق در تاریخ ابن طولون، و در تاریخ مصر و خلافت عباسی در نیمه‌ی دوم قرن ۳م هق میشمارند.

بلویلر[1]، **پاول اویگن** (pāl oygen bloyler)، ۱۸۵۷–۱۹۳۹، متخصص سویسی عصب‌شناسی و امراض روانی. تحقیقات عمده‌ای در جنون جوانی کرد (۱۹۱۱)؛ اصطلاح سکیزوفرنی بمعنی تقسیم خاطر ازوست. آثار متعدد دارد.

بله، ژوآشم دو: ← دو بله، ژوآشم.

بله‌بری (bale.bori)، اصطلاحی برای مذاکره کردن خانواده‌های داماد و عروس برای مخارج عروسی. مقدمه‌ی بله‌بری خواستگاری است، که درخواست ازدواج از خانواده‌ی عروس است.

بلهه[2] (belha) [عبری، = زن باوقار]، کنیز راحیل و همخوابه‌ی یعقوب و مادر دان و نفتالی (پیدایش ۲۹.۲۹؛ ۳۰.۱–۸؛ ۳۵.۲۲، ۲۵؛ ۴۶.۲۵؛ ۴۹.۴؛ اول تواریخ ۷.۱۳).

بلی[3]، **آندری** (āndrey beli)، نام مستعار **باریس نیکولایویچ بوگایف** (bāris nikolāyevic bugāyef)، ۱۸۸۰–۱۹۳۴، شاعر روسی و از پیشوایان مکتب سمبولیسم در روسیه. علاوه بر آثار منظوم (سمفونیها، ۴ جلد، ۱۹۰۱–۸)، رمانهای عالی و برجسته‌ای از قبیل کبوتر نقره‌ای (۱۹۱۰) و پطرزبورگ (۱۹۱۲) نوشته است. در ادبیات اولیه‌ی روسیه‌ی شوروی مؤثر بود.

بلیانی، امین‌الدین: ← امین‌الدین بلیانی.

بلیز[4] (beliz)، شهر (جه ۲۱٬۸۸۴)، کرسی و بندر عمده‌ی هندوراس بریتانیا، بر مصب رود بلیز.

بلیزاریوس[5] (belizārius)، لتی بلیساریوس، ح ۵۰۵–۵۶۵، سردار دولت بیزانس در زمان یوستینیانوس I. شورش معروف به شورش نیکا را فرونشاند (۵۳۲). واندالهای افریقا را شکست داد (۵۳۳–۳۴). برای بازگرفتن ایتالیا از اوستروگوتها جنگید (۵۳۵–۴۰؛ ۵۴۴–۴۸)؛ ناپل، رم، میلان، و راونا را گرفت. جنگش (۵۴۱) با خسرو انوشیروان بیحاصل بود. دسائس سیاسی مانع کارش بود. در ۵۴۸ نارسس جایش را گرفت. در ۵۵۹ قسطنطنیه را از مهاجمین بلغار نجات داد. مدت کوتاهی مغضوب و محبوس شد (۵۶۲).

بلیساریوس، سردار رومی: ← بلیزاریوس.

بلیک[6]، **رابرت** (rābərt bleyk)، ۱۵۹۹–۱۶۵۷، دریاسالار انگلیسی. قدرت بریتانیا را در مدیترانه برقرار کرد (۱۶۵۴). در بسط نیروی دریائی امپراطوری بریتانیا مؤثر بود.

بلیک[6]، **ویلیام** (wilyām bleyk)، ۱۷۵۷–۱۸۲۷، هنرمند و شاعر انگلیسی. حکاک بود و (بیاری همسر خود) برای طبع آثار بعضی از نویسندگان (منجمله ادوارد یانگ، دانته، و تامس گری) و نیز برای جملگی مجلدات اشعار خود، باستثنای طرحهای شاعرانه (۱۷۸۳)، تصاویر زنده و زیبائی ساخت. اشعارش و نیز تصاویری که ساخته ترکیبی است از رؤیاهای ماوراء طبیعی و خطوط محکم و ساده. از آثارش نغمه‌های بیگناهی (۱۷۸۹) و نغمه‌های تجربه (۱۷۹۴) است.

بلیکسلی[7]، **البرت فرانسیس** (albərt frānsis bleyksli)، ۱۸۷۴–۱۹۵۴، گیاهشناس امریکائی که تحقیقاتش در توارث و تکثیر مایه‌ها است.

بلیله (balile)، میوه‌ی درختی گرمسیری (*Terminalia bellerica*)، شبیه به هلیله، و دارای همان خواص.

بلین[8]، **جیمز گیلسپی** (jeymz gilespi bleyn)، ۱۸۳۰–۹۳، سیاستمدار امریکائی. در دوره‌ی تصدی وزارت خارجه، بین کشمت و امریکای لاتین روابط نزدیکتری ایجاد کرد، و نخستین کنگره‌ی پان آمریکن را ترتیب داد.

بلیناس (balinās)، ← ابلونیوس؛ پلینی.

بلینتسونا[9] (bellintsonā)، شهر (جه ۱۲٬۰۶۰)، کرسی تیچینو، ج سویس، بر رود تیچینو. چند کلیسا و قلعه‌هائی از قرون ۱۵م–۱۶م دارد.

بلیندهایم[10] (blindhāym)، انگل **بلنم**[11] (blenəm)، دهکده، غ باواریا، بر رود دانوب در ش اولم. بین آنجا و هوخشتات (hoxštāt)، که نزدیک آنست، در جنگ جانشینی اسپانیا، انگلیسیها (بسرکردگی مارلبره و یوجین) فرانسویها و باواریائیها (بسرکردگی مارشال تالار و مارشال مارسن) را مغلوب کردند (۱۳ اوت ۱۷۰۴).

بلینسکی[12]، **ویساریون گریگوریویچ** (visārion grigoryevic belinski)، ۱۸۱۰–۴۸، نویسنده‌ی روسی و مؤسس نقد ادبی روسی، که بعد از انقلاب روسیه هم از متفکرین مترقی در ادبیات و نیز در مسائل سیاسی و اجتماعی محسوب بوده است.

بلینوس (balinus)، ← ابلونیوس.

بلینی[13] (bellini)، خاندان مشهور نقاشهای ونیزی در اوایل دوره‌ی رنسانس. **یاکوپو بلینی** (yāko-po)، ح ۱۴۰۰–ح ۱۴۶۴، سرسلسله‌ی این خاندان و از پایه‌گذاران مکتب ونیزی بود، و دخترش را بزنی به مانتنیا داد. بسیاری از شاهکارهای او از میان رفته است. بعضی از آثار بجامانده‌ی او عبارتند از سه تصویر مریم عذرا (کاخ اوفیتسی؛ آکادمی ونیز، موزه‌ی لوور)؛ مصلوب شدن مسیح (در کاخ اسقف اعظم، ورونا)؛ نیمرخ یک پسر، و شستن مسیح پاهای حواریون را (گالری ملی هنر، واشینگتن)؛ و دو دفتر طراحی، شامل طرحها و تصاویر بسیار، که منبع اطلاعات گرانبها برای مطالعه و نقد آثار او بشمار میرود (یکی در گالری ملی هنری لندن و دیگری در موزه‌ی لوور).

پسرانش، **جووانی بلینی** (jovānni)، ح ۱۴۲۶–۱۵۱۶، و **جنتیله بلینی** (jentile)، ح ۱۴۲۷–۱۵۰۷، از شاگردان او و مانتنیا، و در آغاز کار از مانتنیا متأثر بودند، ولی بتدریج مکتب خشک و سختگیر وی را رها کردند، و بیش از پیش به واقعیت نزدیک شدند. خطوط آراسته و قانونی یونانیان را ترک گفتند، و از تلاطم و آشوب زندگی الهام گرفتند.

کارهای برتر جووانی نمودار احاطه‌ی وی در ترکیب رنگها و شور مذهبی و اعتماد و بزرگی روح اوست، و معاصران وی را سخت متأثر ساخته. شهرت او بیشتر بسبب تصاویری است که بر محرابها کشیده؛ معروفترین آنها دو شاهکار درخشان رنسانس در ونیز است. آثار مهم دیگر او در ونیز، گالری ملی لندن، و گالری ملی هنری واشینگتن دیده میشود.

جنتیله بلینی را حکومت وقت بسال ۱۴۷۹ به دربار سلطان محمد II به قسطنطنیه فرستاد. ارمغان این سفر صورتی از سلطان محمد (گالری ملی لندن)، و تصویر بار یافتن سفیر ونیز بدربار قسطنطنیه (موزه‌ی لوور)، و صورت یکی از مستوفیان حکومت عثمانی (موزه‌ی گاردنر، در بستن، کشمت) میباشد. دست وی در صورتسازی و ساختن تصاویر پرشکوه و تشریفاتی چیره‌تر بود، و نقاشیهای او، بسبب حفظ دقایق اوضاع و احوال ونیز در قرن ۱۵م، از لحاظ تاریخی اهمیتی بسزا دارد.

بلینی، جنتیله: ← بلینی، خاندان.

بلینی، جووانی: ← بلینی، خاندان.

بلینی[13]، **وینچنتسو** (vincentso bellini)، ۱۸۰۱–۳۵، آهنگساز ایتالیائی اپرا. از اپراهای معروفش نورما و سونامبولا (هر دو ۱۸۳۱) است. سخت مورد تحسین شوپن بود.

بلینی، یاکوپو: ← بلینی، خاندان.

بلیون: ← بیلیون.

بم، علامت اختصاری "بعد از میلاد مسیح".

بم[14] (bom؛ فنس)، رزین یا صمغ معطر درختان مختلف مخصوصاً درختان مناطق گرم که در داروسازی و صنایع بکار میروند. از آن جمله است بم تلو، بلسان مکی، بم کانادا.

بم (bam)، شهر (جه ۱۵٬۷۳۷ سش ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۱۰۰ متر)، مرکز شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)، در واحه‌ای واقع در حاشیه‌ی جغ کویر لوت، بفاصله‌ی ۱۹۳ کیلومتری کرمان. هوایش در تابستان گرم و در زمستان معتدل است. ناحیه‌ی بم در قدیم یکی از پنج کوره‌ی ایالت فارس بود. محصول عمده‌اش در گذشته و حال خرما و پنبه بوده است.

شهر بم بر جاده‌هائی که جغ ایران را با سیستان، افغانستان، و بلوچستان مرتبط میکند قرار دارد، و بهمین جهت، از دوره‌ی سامانیان که این شهر ساخته شده اهمیت سوق‌الجیشی و بازرگانی داشته است. قلعه‌ی آن در قرن ۴م هق

(1)Bleuler (2)Bilhah (3)Bely (4)Belize (5)Belisarius (6)Blake (7)Blakeslee (8)Blaine (9)Bellinzona (10)Blindheim (11)Blenheim (12)Belinsky (13)Bellini (14)balsam

معتبر، و سدی در مقابل مهاجمین شرقی بود. در ۱۱۳۱ هق محمود افغان بم را گرفت، ولی بسبب شورشی که در قندهار روی داد آنرا رها کرد. در ۱۱۳۴ هق دگر بار آنرا تصرف نمود، و شهر تا ۱۱۴۲–۴۳ که نادر شاه افشار قدرت افاغنه را در هم شکست در دست آنان ماند. نادر شاه بر استحکامات آن افزود. در همین شهر بود که آقا محمد خان قاجار لطفعلی خان زند را دستگیر کرد (۱۲۱۰ هق)، و بیادگار پیروزی خود منارهای از کلههای ۶۰۰ تن از مخالفین خود برافراشت. در شورش ۱۲۵۶–۵۷ هق آقا خان محلاتی دگر بار اسم بم بلند شد. بم کهنه ویرانهای بیش نیست، و تنها بنای جالب آن بقعهی امامزاده زید است. شهر جدید ح ۵۰۰ متری بم کهنه ساخته شده است.

بم (bam)، شهرستان (جه ۶۶٬۰۰۰؟)، ش و قسمت مرکزی استان هشتم (کرمان)؛ مرکزش بم. مرکب است از سه بخش حومه، راین (غ) و فهرج (ش). قسمتی از شمال آنرا لوت زنگی احمد فراگرفته است. دنبالهی جبال بارز از ج شهرستان میگذرد. قسمتهای کوهستانی (بخش راین و ارتفاعات جبال بارز) سردسیر است. دامنهها و دشتهای آن گرمسیر، و دامنهها در تابستان در معرض بادهای گرم و سوزان میباشد. قسمت مرکزی شهرستان حاصلخیز است. رودخانهی دائم ندارد؛ بزرگترین رود آن تهرود میباشد. محصولش غلات، لبنیات، بادام کوهی، خرما، حنا، و مرکبات است.

بم[1]، ارنست (ernst bem)، ۱۸۳۰–۸۴، جغرافیادان و آماردان آلمانی؛ مت گوتا. مؤسس و مدیر (۱۸۶۶–۸۴) سالنامهی جغرافیائی و متصدی (۱۸۷۶–۸۴) امور آماری سالنامهی گوتا بود.

بم اصلی[2] (bame asli)، جملهی کوتاه موسیقی که در نُتهای بم بصورت مداوم اجرا میشود، و تا آخر قطعه ادامه دارد. در دورهی باروک رواج یافت.

بمب اتمی (bombe atomi)، از سلاحهای اتمی، که نیروی آن ناشی از **انرژی اتمی** حاصل از شکافت هستهی اتم است (در مواد منفجرهی معمولی، نیروی انفجاری ناشی از جابجا شدن اتمها است، نه از تجزیهی هستهی اتم). چنانکه در مقالهی **انرژی اتمی** گفته شده است، برای اینکه از شکافت هستهی اتم انرژی معتنابهی تولید شود باید شکافت بصورت زنجیری ادامه یابد، و این خود مستلزم اینست که جرم مادهی شکافتپذیر از حد معینی (موسوم به جرم بحرانی) کمتر نباشد. تفصیل ساز و کار بمب اتمی از اسرار است. آنچه مسلم است اینست که برای موفقیتآمیز بودن عمل بمب، باید اولا فعل و انفعال زنجیری با چنان سرعتی انجام گیرد که، پیش از متلاشی شدن بمب، مقدار معتنابهی ماده شکافت یابد، و ثانیاً باید ساختمان بمب چنان باشد که فقط در موقع مطلوب منفجر شود. برای منظور اول بمب را با مادهی سنگینی میپوشانند که، بسبب جبر خود، مدت بین انفجار و ترکیدن بمب را تمدید میکند؛ و بعلاوه از فرار کردن نوترونها نیز تا حدی جلوگیری مینماید. برای مهار کردن انفجار بمب، دو جرم جداگانه که هر یک از جرم بحرانی کمتر ولی مجموعاً بیشتر از آن باشند بکار میبرند، و در موقع مطلوب، مثلا با منفجر ساختن مواد منفجرهی معمولی که در بمب کار گذاشته شده، آنها را با منتهای سرعت بهم میزنند. مواد مناسب برای بمب اتمی اورانیوم ۲۳۵ و پلوتونیوم است، زیرا در هر یک از این عناصر، نوترونهائی که بوسیلهی شکافت تولید میشود باعث شکافتهای تازه میگردد.

تاریخ بمب اتمی با کوششهائی که برای شکافتن هستهی اتم بعمل آمد آغاز میگردد (← **اتم؛ انرژی اتمی**). اولین بمب اتمی (ساخت کشمت) در ۶ ماه اوت ۱۹۴۵ بر هیروشیما انداخته شد و موجب کشتار جمع کثیری مردم بیگناه گردید. بمبهائی که بر هیروشیما و **ناگاساکی** انداخته شد در لوس آلاموس ساخته شده بود. روسها اولین بمب اتمی خود را در ماه اوت ۱۹۴۹ آزمایش کردند. پس از ۱۹۵۰، دولتهای بزرگ تهیه و آزمایش سلاحهای اتمی و تحقیق در قدرت تخریبی آنها را ادامه دادند.

انفجار بمب اتمی چهار پدیدهی مخرب همراه دارد: موج ضربهای بسیار قوی؛ تشعشعات نورانی شدید؛ صدور تشعشعات نافذ (اشعهی گاما و نوترونها)؛ پخش کردن محصولات رادیوآکتیو شکافت. دو پدیدهی اول ناشی از این است که انفجار بمب همراه است با صدور چندین هزار میلیارد کالری حرارت در مدتی بسیار کوتاه (چند میلیونیم ثانیه) در فضائی محدود. قسمت اعظم این انرژی تبدیل بحرارت میشود، و گویی آتشین و نورانی که دمای آن چند میلیون درجه و فشارش خارق العاده است تشکیل میدهد. گازهای محتوی در گوی نورانی بسرعت انبساط یافته هوای اطراف را با سرعت زیادی (بیش از یک کیلومتر در مجاورت محل انفجار) بحرکت میآورند. باین ترتیب، موج ضربهای تولید میشود که ممکن است ساختمانها و حتی استحکامات را خراب کند. انفجار بمب توأم با تشعشعات نورانی شدید است (۱/10٬000٬000 ثانیه بعد از انفجار، روشنائی بمب از ده کیلومتری صد برابر روشنائی خورشید از زمین است) که ممکن است نابینائی موقت ایجاد کند. انفجار بمب تشعشعات هستهای مرکب از ذرات آلفا و بتا، اشعهی گاما، و نوترونها تولید میکند. ذرات آلفا و بتا بزودی انرژی خود را از دست میدهند، ولی اشعهی گاما و نوترونها ممکن است تا مسافت زیادی (بیش از یک کیلومتر) پیش بروند؛ در انسان و حیوانات باعث بیماری یا مرگ میشوند. در نتیجهی انفجار بمب، زمین، هوا، آب، و غیره به مواد رادیوآکتیو آلوده میشود. نفوذ این مواد در بدن انسان از طریق مجاری تنفس و تغذیه خطرناک است. تحقیقاتی که در تأثیر انفجارهای اتمی در کائنات جو شده است ارتباطی بین انفجارها و اوضاع هوائی نشان نمیدهند. نیز ← **بمب ئیدروژنی**.

بمبئی[3] (bambei)، ایالت (۴۹۴٬۴۸۰ کمد؛ جه ۴۸٬۲۶۵٬۲۲۱)، غ هند، کنار دریای عربستان. از عمدهترین مناطق تجارتی و صنعتی هند است. باریکهی ساحلی آن از نواحی عمدهی برنجخیز میباشد. در قرن سوم قم جزء امپراطوری ماوریا بود. اکبر شاه قسمت شمالی آنرا به قلمرو خود ضمیمه کرد. پرتغالیها در ۱۵۱۰ گوآ و در ۱۵۳۴ شهر بمبئی را تصرف کردند. اولین پایگاه انگلیسی در ۱۶۱۲ در سورات دایر شد. بعد از قرن ۱۷م، مراتهها بر آن استیلا یافتند، ولی در قرن ۱۹م مغلوب بریتانیا شدند. در نیمهی اول قرن ۱۹م نواحیی از گجرات و مناطق دامنهی شرقی گهات، و نیز سند بآن منضم شد. در ۱۹۳۷ ایالت خودمختار گردید. در ماه اوت ۱۹۴۷ جزء اتحادیهی هند شد؛ مهمترین کشورهای نوابنشین که به بمبئی ملحق کرده شد **بارودا** و **کولهاپور** بود. حدود کنونی آن در تجدید سازمان ایالات هند در ۱۹۵۶ تعیین شد. پس از تقسیم شبه جزیرهی هند، جمع زیادی از مسلمانان به پاکستان مهاجرت کردند؛ معذلک مسلمانان (سنی) دومین گروه مذهبی عمده میباشند. کرسی آن، شهر **بمبئی** (جه ۲٬۸۳۹٬۲۷۰)، از مهمترین بنادر هند و از مراکز صنعتی است. صنعت نساجی پنبه، پالایشگاه نفت، و رئاکتور اتمی دارد. پرتغالیها در ۱۵۳۴ آنرا گرفتند، و در ۱۶۶۱ بعنوان قسمتی از جهیزیهی زوجهی چارلز II به انگلستان واگذار کردند. در ۱۶۶۸–۱۸۵۸ مرکز اصلی شرکت هند شرقی بریتانیا بود. پیش از اینکه بدست پرتغالیها افتد، تحت حکومت مسلمانان بود، و آثاری از آن دوره دارد.

بمب ئیدروژنی (bombe idrojeni)، از سلاحهای اتمی که انرژی آن ناشی از همجوشی هستههای اتمی کَمجرم (معمولا همجاهای ئیدروژن) میباشد (← **همجوشی هستهای**). در این همجوشی، در نتیجهی **کاهش جرمی**، انرژی شگرفی رها میشود. امروزه فعل و انفعالات وابسته به بمب ئیدروژنی را نظیر فعل و انفعالاتی میدانند که مولد حرارت فوق العادهی خورشید و ستارگان است (مثلا ← **حلقهی کربون**). اشکال عملی عمدهی کلیهی فعل و انفعالات همجوشی در اینست که این فعل و انفعالات در دماهای بسیار عالی (تخمیناً ۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰° صدبخشی) صورتپذیر اند، و فعلا حصول چنین دماهائی فقط بوسیلهی بمب اتمی ممکن است؛ باین جهت، بمب اتمی بعنوان چاشنی بمب ئیدروژنی بکار میرود. انفجار بمب ئیدروژنی در چند مرحله انجام میگیرد؛ ابتدا بمب اتمی منفجر میشود، و دما و فشار لازم برای همجوشی را تولید میکند؛ سپس فعل و انفعال همجوشی (مثلا بین دو دوترون) صورت میگیرد، و منجر به انفجار فوق العاده نیرومندی میگردد.

در نتیجهی انفجار بمب ئیدروژنی، انرژیهای چاشنی و همجوشی هستهای توأماً رها میشوند، و بعلاوه مشکل جرم بحرانی (← **انرژی اتمی**) در مورد این بمب پیش نمیآید. باین جهات، بمب ئیدروژنی بمراتب قویتر و مهلکتر از بمب اتمی است. انفجار بمب ئیدروژنی گلولهای آتشین بقطر چندین کیلومتر و ابری بشکل گل کلم و بارتفاع چندین کیلومتر و بپهنای چندین صد کیلومتر تولید میکند. ذرات رادیوآکتیو موجود در این ابر اتمی، بوسیلهی باد پراکنده شده گیاهان و حیوانات را مسموم میکنند، و بعضی امراض (مانند **لوکمی**) و نیز آسیبهای موروثی ممکن است از آنها ناشی شود. نیروی حاصل از انرژی همجوشی برای مصارف غیر جنگی عملا از حساب بیرون است، زیرا ئیدروژن در طبیعت بحد وفور وجود دارد (در هوا و در آب)، اما هنوز بشر موفق به

(1)Behm (2)ground bass (3)Bombay

مهار کردن فعل و انفعالات همجوشی نشده است.

تاریخ بمب ئیدروژنی مسبوق به تاریخ تجزیه‌ی اتم است (← اتم؛ انرژی اتمی). اولین سلاح ئیدروژنی را امریکائیها در اول نوامبر ۱۹۵۲ و روسیه‌ی شوروی در ۱۲ اوت ۱۹۵۳ منفجر کردند. در ۱۹۵۶ و ۱۹۵۸، کشمت بمبهای ئیدروژنی معروف به "بمب پاک" منفجر کرد (تسمیه ناشی از اینست که ظاهراً این بمبها نسبت به بمبهای ئیدروژنی قبلی ذرات رادیوآکتیو کمتری تولید میکنند). اولین بمب ئیدروژنی بریتانیا در ماه مه‌ی ۱۹۵۶ منفجر کرده شد.

بمبک (bambak؛) یا **سگ‌ماهی** (*Carcharias menisorrah*)، از ماهیهای خلیج فارس، بوزن متوسط ۲ کیلوگرم و طول یک متر. اهالی بندر لنگه روغن جگر آنرا بمصارف طبی میرسانند، از گوشت آن بعنوان خوراک حیوانات و کود استفاده میشود.

بم‌پشت (bam.pošt)، دهستان (جم ح ۵٬۵۰۰؟)، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۵۲ (؟) آبادی. از ش و ج به پاکستان محدود است. کوهستانی است، و بهمین جهت کوهستان بم‌پشت نیز نامیده میشود. زبان سکنه بلوچی مخلوط با اردو است.

بمپور (bampur)، شهر (جم ۱٬۵۸۵ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، در ۲۳ کیلومتری غ ایرانشهر، کنار رود بمپور. اخیراً سازمان برنامه سدی کنار شهر ساخته است. پس از مرگ (۱۱۶۰ هق) نادر شاه افشار، ناصر خان، حاکم بلوچستان، باطاعت احمد شاه درانی درآمد، و سپس مستقل گردید. در ۱۸۴۹ بمپور به ایران بازگشت. بخش **بمپور** ناحیه‌ای حاصلخیز و محصولش غلات و خرما است. سکنه‌اش سنی هستند، و بزبان بلوچی تکلم میکنند. شغل آنها زراعت و چوپانی است. رود **بمپور**، از رودهای معتبر بلوچستان، از ش ایرانشهر جاری شده، پس از عبور از بمپور، به شعبه‌های چندی تقسیم شده به هامون جزموریان منتهی میگردد. دره‌ی آن حاصلخیز است.

بم تلو (bome tolu؛ از فنس)، فنس بم دو تلو (bom dë tolü)، بم معطری که از درخت *Myroxylon balsamum*، بومی امریکای جنوبی، بدست میآید. رنگش زرد خرمائی است؛ در طب و عطرسازی بکار میرود.

بم دو تلو: ← بم تلو.

بم دو کانادا: ← بم کانادا.

بمزورته (bemzurte)، ده (جم ۱۷۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۷ کیلومتری ج غ ده اشنویه. در نشریات اداره‌ی کل آمار نامش بیمضرت ضبط شده است.

بمشیر (bamešir)؛ ← بهمنشیر، رود.

بم کانادا (bome؛ از فنس)، فنس بم دو کانادا (bom dë)، تربانتین زردرنگ روغنی که از بلسان کاج بدست میآید. مورد استعمال آن در چسباندن لام و لامل میکروسکوپ و ذره‌بینهای مرکب و در نقاشی است. ضریب انکسارش تقریباً با شیشه یکسان است.

بمو (bamu)، نام تپه‌هائی بوسعت چند کیلومتر مربع، در دامنه و بالای کوه، تقریباً در ح 100 کیلومتری ج‌غ پل زهاب، نزدیک ناحیه‌ی شیخان (مجاور مرز عراق)، که از نقاط بسیار مهم باستانی است. در ۱۳۳۴ هش مختصر گمانه‌ی علمی بوسیله‌ی اداره‌ی کل باستانشناسی در آن انجام گرفت. نقش برجسته‌ای از سر انسان (احتمالا از آثار دوره‌ی عیلام) کشف شد.

بن (ben)، ده (جم ۵٬۰۵۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهارمحال؛ ۲۵ کیلومتری ل شهرکرد. در دامنه‌ی کوه و هوایش معتدل است. غلات، کشمش، بادام؛ قالیبافی.

بن[1] (bon)، شهر (جم ۱۳۶٬۲۱۸)، نوردراین‌وستفالن، لغ آلمان، بر رود راین؛ پایتخت موقت جمهوری فدرال آلمان (از ۱۹۴۹). از زمان رومیان است. در ۱۲۶۳-۱۷۹۴ مقر برگزینندگان کولونی بود. در ۱۸۰۱ به فرانسه و در ۱۸۱۵ به پروس منتقل شد. دانشگاه بن در ۱۷۸۴ تأسیس شد. صومعه (قرون ۱۱م-۱۳م) و کاخ برگزینندگان در جه II ویران شد. خانه‌ی مولد بتهوون هنوز برپاست.

بناء، حسن ال: ← حسن البناء.

بنائی (banna'i) یا **بنائی هروی** (-e haravi)، شهرت **کمال‌الدین شیر علی**، فت ۹۱۸ هق، شاعر پارسی‌گوی؛ مت هرات. چون پدرش بنا بود بنائی، و در نظیره‌گوئیهای اشعار حافظ و سعدی حالی تخلص میکرد. در جوانی از اطرافیان علیشیر نوائی بود، ولی چون او را هجو گفت منضوب شد، و به دربار سلطان یعقوب آق قوینلو در تبریز پناه برد. دگر بار نزد علیشیر به هرات بازگشت، و سپس به سمرقند رفت. پس از تسلط محمد خان شیبانی (شیبک خان) بر ماوراء النهر، چندی محبوس بود، ولی عاقبت نزد محمد خان منصب ملک‌الشعرائی یافت، و بعد از مرگ (۹۱۶ هق) وی به هرات بازگشت، و در قتل عام شهر قَرشی، که بامر شاه اسماعیل I صفوی و بوسیله‌ی امیر نجم ثانی صورت گرفت، بقتل رسید. علاوه بر دیوان، منظومه‌ای بنام بهرام و بهروز یا باغ ارم دارد. بنائی موسیقیدان و آهنگساز نیز بود، و دو رساله‌ی کوچک در این موضوع نوشته است.

بنائی هروی، شاعر؛ ← بنائی.

بناب (benāb)، شهر (جم ۱۴٬۳۹۶ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بناب، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۶ کیلومتری ج‌غ مراغه و ۸ کیلومتری ش دریاچه‌ی رضائیه. هوایش معتدل است. رود صوفی‌چای مشروبش میکند. صنعت دستی جاجیم‌بافی و گلیم‌بافی است. بخش **بناب**، مشتمل بر دهستان بناجو، در آبان ماه ۱۳۲۶ هش تشکیل یافت.

بناپارت یا بوناپارت: ← بوناپارت.

بنات النعش: ← دب اصغر؛ دب اکبر.

بناجو (benāju)، دهستان (جم ح ۲۵٬۲۹۰؟)، بخش بناب، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۴۱ (؟) آبادی. از غ به دریاچه‌ی رضائیه محدود است. رود صوفی‌چای مشروبش میکند. محصولش غلات، پنبه، چغندر، و کشمش است.

بنادر ایران، توسعه‌ی: ← بندر.

بنادر و جزایر بحر عمان، فرمانداری کل، یکی از تقسیمات کشور، ج ایران؛ مرکزش بندر عباس. در آذر ماه ۱۳۳۳ هش تشکیل یافت. فعلا از ل به کرمان و فارس محدود، و مشتمل بر سه فرمانداری (شهرستان) ساحلی بندر عباس، میناب، و بندر لنگه است.

بنادر و جزایر خلیج فارس، فرمانداری کل، یکی از تقسیمات کشور، ج ایران، که از حوالی بندر دیلم بطرف ش تا حوالی غ گاوبندی در کنار خلیج فارس ممتد، و مشتمل بر جزایر مجاور نیز میباشد؛ مرکزش بوشهر. فعلا مشتمل بر دو فرمانداری (شهرستان) ساحلی بوشهر و دشتی و دشتستان است. فرمانداری بنادر و جزایر خلیج فارس در آذر ماه ۱۳۳۳ هش تشکیل یافت؛ در شهریور ماه ۱۳۳۴ هش، با حفظ سازمان خود تابع استان هفتم (فارس) گردید، و بر طبق مآخذ وزارت کشور تا خرداد ماه ۱۳۴۰ بهمین حال بود، ولی در مآخذ مورخ اسفند ماه ۱۳۴۰ مستقل بنظر میرسد.

بنادک (banādak)، ده (جم ۱٬۹۸۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان میانکوه، بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۲۴ کیلومتری ج مهریز. کرباسبافی.

بنادکوک (banādkuk)، ده (جم ۱٬۲۱۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش نیر، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۱۸ کیلومتری ل غ نیر. کرباسبافی، سبوسازی.

بنارس[2] (banāras)، شهر (جم ۳۵۵٬۷۷۷)، چش اوتار پرادش، هند، بر ساحل چپ رود گنگ. نامش از دو رود وَرونه و آسی که از قسمتهای شمالی و جنوبی شهر میگذرند مأخوذ است. از مراکز تلاقی خطوط آهن و بازرگانی، و دارای صنایع نساجی، جواهرسازی، و اشیاء برنجی است؛ پارچه‌های ابریشمی و گلدوزی آن، که بوسیله‌ی بافندگان مسلمان بعمل میآید، معروفست. این شهر، که گویند در ح ۱۲۰۰ قم بنا شده، از مراکز دینی عمده‌ی هندوان است، و در نزد بودائیان و پیروان آیین جین نیز مقدس میباشد. همه ساله قریب ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ زائر به گهاتها (-ghāt) [= حمام مقدس] و معابد مقدس آن، که در طول شش کیلومتر بر ساحل گنگ جا دارد، میروند، و جماعتی از مؤمنین هندی، خاصه بنگالیها، آخر عمر را در آنجا میگذرانند، زیرا معتقدند که مردن درین شهر مقدس مایه‌ی نجات است.

بنارس در ۵۹۰ هق بتصرف معزالدین محمد سام درآمد، و بسیاری از بتهای معابد متعدد آن نابود، و شهر ویران شد. بابر در ۹۳۶ هق آنرا گرفت. در دوره‌ی اکبر شاه، راجه جی سینگه معابد متعدد و نیز رصدخانه‌ای در آنجا ساخت. اورنگ‌زیب مسجدی بجای یکی از معابد قدیم هندی آن بنا نهاد. در ۱۱۸۹ هق (۱۷۷۵ م) بنارس به بریتانیا واگذار گردید. در ۱۹۵۰ جزء اتحادیه‌ی هند شد. از بناهای عمده‌ی آن مسجد اورنگ‌زیب و معبد زرین (از ۱۷۷۷) است. دانشگاه دارد.

بنارویه (bonāruye)، دهستان (جم ح ۵٬۸۰۰؟)، بخش جویم، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، در دامنه‌ی شمالی ارتفاعات قره عثمانلو؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. تیره‌هائی از طوایف باصری و عرب

(1)Bonn (2)Benares

در آن زندگی میکنند. مرکزش، بنارویه (جه ۲٬۲۶۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ج جویم است.

بناکت (banākat)، شهر قدیم، بر ملتقای رود آهنگران و سیر دریا، ج‌ش تاشکند، جشم ازبکستان حالیه. زمانی شهری پررونق بود. در ۶۱۶ هق بتصرف سپاهیان مغول درآمد، و سکنه‌اش مقتول شدند، و بقولی مغولان آنانرا به سپاهیان خود ملحق کردند، ولی گویا آسیبی به بناهای آن نرسید. در قرون بعد رو بانحطاط گذاشت. در ۷۹۴ هق تیمور آنرا دگر بار بساخت، و بنام پسرش، شاهرخیه نامید. ویرانه‌های آن (بنام شرقیه) اکنون باقیست.

بناکتی (banāketi) یا **فخر بناکتی** (faxre)، شهرت **فخرالدین ابوسلیمان داود ابن محمد بناکتی**، فت ۷۳۰ هق، شاعر و مورخ ایرانی. در ۷۰۱ هق غازان خان مغول او را منصب ملک‌الشعرائی داد. وی مؤلف تاریخ روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب است، که آنرا در ۷۱۷ هق در زمان سلطان ابوسعید نوشته، و قسمت اعظم آن تلخیصی از جامع التواریخ رشیدی است. برادر بناکتی، نامش سید نظام‌الدین علی (فت ۶۹۹ هق)، از عرفای مشهور تبریز بود.

بناگوشی، بیماری: ← اوریون.

بنالکاثار[1]، **سباستیان د** (sebāstiān de benāl-kātar)، ح ۱۴۷۹–۱۵۵۱، کشورگشای اسپانیائی؛ از همراهان کریستوف کلمب در سفر سوم (۱۴۹۸) وی. در فتح (۱۵۳۲) پرو به ف. پیثارو پیوست. از ۱۵۳۳ تا ۱۵۵۰ در فتح کشورهای کنونی اکوادور و کولومبیا فعالیت داشت.

بناور (benāvar)، ده (جه ۱٬۸۴۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش گمیشان، شهرستان گرگان، استان دوم؛ ۱۶ کیلومتری ج‌ش گمیشان.

بناونته[2] **(ای مارتینث)، خائینتو** (xātinto benāvente i mārtineṭ)، ۱۸۶۶–۱۹۵۴، درام‌نویس اسپانیائی؛ برنده‌ی جایزه‌ی ادبی ۱۹۲۲ نوبل.

بناهای آزاد: ← فراماسون.

بنبری[3] (banbəri)، شهر (جه ۱۸٬۹۱۷)، آکسفردشر، انگلستان.

بنبلونه (banbaluna)، اسپانیا: ← پامپلونا.

بنبو[4]، **ویلیام** (wilyām benbŏ)، نق ۱۸۲۵–۴۰، رساله‌نویس و ناشر انگلیسی. شهرتش بواسطه‌ی رساله‌ی تعطیل بزرگ ملی؛ یا، کنگره‌ی طبقات مولد (ح ۱۸۳۲) است، که در آن نظریه‌ی اعتصاب عمومی را وضع کرده است. در بیدار کردن حس طبقاتی و اتحاد بین کارگران مؤثر بود.

بنت (bent)، دهستان (جه ۷٬۵۰۰ ؟)، غ بخش نیکشهر، ل شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. محصولش غلات، لبنیات، و خرما است. سکنه‌ی آن بلوچ اند. مرکزش، بنت (جه ۲٬۵۰۰ ؟)، در ۷۵ کیلومتری غ نیکشهر واقعست.

بنت[5]، **آرنلد** (ārnold benət)، ۱۸۶۷–۱۹۳۱، رمان‌نویس انگلیسی. از آثارش داستانهای زنان قدیمی (۱۹۰۸) است. خاطرات روزانه (۳ جلد، ۱۹۳۲–۳۳)، داستانهای کوتاه، و نمایشنامه‌هائی نیز نوشته است.

بنت[5]، **جیمز گوردن** (jeymz gordən benət)، ۱۷۹۵–۱۸۷۲، روزنامه‌نگار امریکائی. در ۱۸۳۵ روزنامه‌ی هرالد نیو یورک را تأسیس کرد، و با استفاده از تلگراف و وسایل گوناگون دیگر دامنه‌ی اخبار را توسعه داد، و روزنامه‌اش رواجی عظیم یافت. در ۱۸۶۷، هرالد را به پسرش، **جیمز گوردن بنت**، ۱۸۴۱–۱۹۱۸، واگذار نمود. پویش ستنلی در افریقا در جستجوی لیوینگستن بخرج این بنت صورت گرفت.

بنت[5]، **ریچارد بدفرد** (ricārd bedfərd benət)، ۱۸۷۰–۱۹۴۷، نخست‌وزیر (۱۹۳۰–۳۵) کانادا؛ رهبر حزب محافظه‌کار.

بنت[5]، **فلوید** (floyd benət)، ۱۸۹۰–۱۹۲۸، هوانورد امریکائی. در ۱۹۲۶، باتفاق ر. ا. برد، یکسره از سپیتزبرگ به قطب شمال پرواز کرد و بازگشت، و این نخستین پرواز بر یکی از دو قطب زمین بود.

بنت، هنری: ← آرلینگتن، نخستین ارل آو.

بنت القنسل (bento 'l.qonsol) (*Euphorbia pulcherrima*)، بوته‌ی زینتی از تیره‌ی فرفیون، که اصلش از امریکای گرمسیری است. گلهای کوچک حقیقی آن در وسط دسته‌ای از برگهای سرخ قرار دارد. بیشتر در گلدان برای فصل زمستان و موقع عید میلاد مسیح کاشته میشود. در ایران باسم انگلیسی آن پوینستیا[6] (poynsetiā) و نیز باسم بنت قنسل (bente) شهرت یافته است.

بنتام، جرمی، فیلسوف انگلیسی: ← بنتم، جرمی.

بنتری، خلیج[7] (bantri)، پیشرفتگی قطاء بطول ۳۴ کم و عرض ۶٫۵ کم، در ولایت **کورک**، ایرلند؛ یکی از بهترین لنگرگاههای طبیعی اروپا.

بنتس، کارل: ← بنز، کارل.

بنت قنسل، بوته‌ی زینتی: ← بنت القنسل.

بنتلی[8]، **ریچارد** (ricārd bentli)، ۱۶۶۲–۱۷۴۲، از فضلای معروف انگلیسی در آثار یونانی و لاتینی، و از پیشروان نقد متون. شهرت وی مخصوصاً بسبب اینست که مجعول بودن مجموعه‌ای از ۱۴۸ مراسله‌ی معروف به مراسلات فالاریس (منسوب به فالاریس، جبار سیسیلی در قرن ۶م قم) را ثابت کرد.

بنتم[9]، **جرمی** (jerəmi bentəm)، ۱۷۴۸–۱۸۳۲، فیلسوف انگلیسی، مؤسس مذهب سودخواهی، که میگوید غایت اخلاق اجتماعی تحصیل حد اکثر خیر (یعنی لذت) برای حد اکثر افراد است. در بررسیهای مؤثری که راجع باصول سیاست نظری کرده معتقد است که نهادها و قوانین اجتماعی باید برای اخلاق اجتماعی سودمند باشند. دموکراسی سیاسی را تأیید میکرد، ولی به مساوات اقتصادی معتقد نبود. کتاب اصول اخلاق و قانونگذاری (۱۷۸۹) (قسمت دوم آن، تعریف حدود طریقه‌ی قضائی دادگاه در ۱۹۴۵ بطبع رسید) از او است. نامش را در بعضی کتابهای فارسی بنتام (bentām) ضبط کرده‌اند.

بنتم[9]، **جورج** (jorj bentəm)، ۱۸۰۰–۱۸۸۴، گیاهشناس معروف انگلیسی که در رده‌بندی گیاهان شهرت دارد.

بنتوس: ← بنزی؛ زیستشناسی دریا.

بنتونیت[10] (bentonit، از فتس)، نوعی رس که از تغییر شیمیائی مواد آتشفشانی حاصل میشود. دارای خواص مختلف از جمله جذب مواد چربی است.

بنتینک[11]، **ویلیام** (wilyām bentink)، ملقب به (اولین) **ارل آو پورتلند** (ërl āv portlənd*)، ۱۶۴۹–۱۷۰۹، سیاستمدار هلندی در انگلستان؛ رایزن مورد اطمینان ویلیام III. با ویلیام به انگلستان رفت، و ویلیام او را لقب و مناصب و املاک وسیع داد. پیمان ریسویک (۱۶۹۷) را با فرانسه ترتیب داد. پیمانهای معروف به پیمانهای تقسیم (میراث اسپانیا) را که از مقدمات جنگ جانشینی اسپانیا بود امضا کرد.

بنتینگ[12]، **سر فردریک گرانت** (sər fredrik* grānt banting)، ۱۸۹۱–۱۹۴۱، پزشک کانادائی. هورمونی را که بعداً به انولین معروف شد از لوز المعده مجزا کرد، و باین جهت، به سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۳ در فیزیولوژی و طب نایل گردید.

بنجار (bonjār)، ده (جه ۲٬۳۷۷ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان پشت‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۱۱ کیلومتری ش زابل. از هیرمند مشروب میشود.

بنجمین (benjamin)، اسم انگلیسی: ← بنیامین، اسم.

بنجمین[13]، **جودا فیلیپ** (judā filip benjamin)، ۱۸۱۱–۸۴، سیاستمدار ایالات مؤتلفه در جنگ داخلی امریکا که ایالات شمالی او را "مغز ائتلاف" میخواندند. وزیر جنگ و بعد وزیر خارجه‌ی ائتلافیه بود، و پس از سقوط ائتلافیه (۱۸۶۵) به انگلستان فرار کرده در آنجا بوکالت دعاوی پرداخت، و در این کار رونق بسیار یافت.

بنجیکت (bonjikat)، ← اشروسنه.

بنخامین (benxāmin)، اسم اسپانیولی: ← بنیامین، اسم.

بند (band)، مجموع بیتهائی (← بیت) از ۲ تا ۲۰ بیت و گاه بیشتر، همه بر یک وزن، که بخشهای مسمط یا ترجیع‌بند و ترکیب‌بند از آنها تشکیل یابد، و مصراع یا بیتی بهمان وزن و بقافیه‌ای جداگانه آنها را از یکدیگر جدا سازد.

بند، در تشریح: ← مفصل.

بند، سدی که بمنظور آبیاری ساخته شود، و بالاخص سد کوتاهی که برای ذخیره کردن آب میسازند. از بندهای معروف ایران میتوان بند امیر، بند بهمن، بند قیصر، و بند قیر را نام برد. نیز ← سد.

بنداب[14] (bandāb)، پشته‌ای از ماسه و قطعات سنگ در سراسر دهانه‌ی رودخانه یا مدخل خلیج.

بندار رازی (bondāre)، فت ۴۰۱ هق، شاعر مداح مجدالدوله‌ی دیلمی. بزبانهای فارسی و عربی شعر میگفت. معاصر صاحب ابن عباد بود.

بنداری (bondāri)، شهرت **قوام‌الدین فتح ابن علی ابن محمد اصفهانی**، مورخ عربی‌نویس. از زندگی وی اطلاعی در دست نیست، و ظاهراً عمر خود را در سوریه و عراق گذرانید. معاصر عمادالدین محمد اصفهانی بود، و کتاب نصرة الفترة

---

(۱)Benalcázar (۲)Benavente (۳)Banbury (۴)Benbow (۵)Bennett (۶)poinsettia (۷)Bantry Bay (۸)Bentley (۹)Bentham (۱۰)bentonite (۱۱)Bentinck (۱۲)Banting (۱۳)Benjamin (۱۴)bar

او را در تاریخ سلاجقه تلخیص کرد، و بنام زبدة النصرة، در ۶۲۳ هق تقدیم الملک المعظم ایوبی نمود. و نیز شاهنامه‌ی فردوسی را بعربی ترجمه و به همو اهدا کرد (۶۲۴ هق).

بند آمدن زبان[۱]، فنس آفازی، در روانشناسی، فراموش کردن موارد استعمال کلمات. انواع متعدد دارد.

بند امیر (bande amir)، ده (جه ۱'۳۸۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کربال، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۱۴ کیلومتری ش زرقان، بر طرفین رودخانه‌ی کر. در این ده سد و پلی از دوره‌ی عضدالدوله‌ی دیلمی دیده میشود. ← بند امیر.

بند امیر، یا **بند عضدی** (azodi)، بندی بطول ۱۰۶ متر بر رود کر، بفاصله‌ی ۸۰ کیلومتری ل شیراز و ۱۲ کیلومتری پایین پل خان. این بند در قرن ۴م هق بامر عضدالدوله‌ی دیلمی ساخته شده، ولی بعضی ساختمان اولیه‌ی آنرا مربوط به دوره‌ی هخامنشی میدانند. بند امیر مرکب از سه قسمت است: سد آبریز، دیوارهای حفاظتی، و پل روی سد. در حال حاضر برای ایجاد ارتباط بین دو ساحل رودخانه‌ی کر، آبیاری دهات پایین‌دست (ح ۱۹ ده)، و بکار انداختن ح ۳۵ آسیا از آن استفاده میشود. ساختمان دیوارها با قلوه‌سنگ و ملاط محلی بنام رونک (ترکیبی از ماسه، آهک، خاکستر، و سفال کوبیده) است. در ۲۰ کیلومتری بند امیر بندی‌بنام بند فیض‌آباد بر رود کر موجود است که ح ۸ قریه را مشروب میکند.

بند انداختن، از انواع آرایش زنان، و عبارتست از برداشتن موهای زاید صورت یا دستها و پاها بوسیله‌ی ریسمانی نازک. زنان دوره‌ی قاجاریه سبیل باریکی از مو بر پشت لب خود باقی می‌گذاشتند، یا آنرا رنگ میکردند.

بند بهمن، بندی از عهد ساسانی، بدرازای ۲۶ متر و بلندی ح ۱۰ متر، بر روی رودخانه‌ی قرا آقاج، در حدود ۸ کیلومتری غ کاروانسرای کوار (یک کیلومتری راه شیراز به فیروزآباد). نهر عظیمی از بالای بند جدا میشود؛ نزهتگاهی مناسب و شناگاه است.

بندپائیان[۲] (bandpā'iān)، لتـ آرتروپودا (*Arthropoda*)، سلسله‌ای از حیوانات بیمهره، که پاهای بندبند دارند، و شماره‌ی جنسهای آنها بیش از مجموع شماره‌های جنسهای سایر حیوانات است. بندپائیان مشتمل اند بر سخت‌پوستان، عنکبوتان، صدپایان، هزارپایان، حشرات، و تریلوبیت‌های زوال‌یافته. بدنشان حلقه‌حلقه و دارای ضمایم بندبند، اسکلت خارجی آنها شاخی، و تنفس با برانشی یا با نایچه است.

بندپی (band.pey)، بخش (جه ۳۳'۰۰۰)، ج شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۶۷ (؟) آبادی. رودهای کلارود، سجادرود، و شکرالله‌رود، مشروبش میکنند. مرکزش، مقری‌کلا (moqri.kalā) (جه ۴۰۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۲ کیلومتری ج غ بابل است.

بندتو (benedetto)، اسم ایتالیائی. ← بندیکتوس، اسم.

بندتی[۳]، کنت ونسان (*kont vaNsāN bene-detti)، ۱۸۱۷–۱۹۰۰، سفیر کبیر (۱۸۶۴–۷۰) فرانسه در پروس. مذاکره‌ی او با ویلهلم I در امس، بصورت تحریف‌شده‌ای بتوسط بیسمارک منتشر گردید (← امس، پیام)، و باعث جنگ فرانسه و پروس شد.

بندر[۴] (bender) [از لفظ فارسی بندر]، شهر (در ۱۹۳۰ جه ۳۱'۳۸۴)، ج جشه مولداوی، در بسارابی، کنار رود دنیستر. در ۱۵۳۸ بتصرف ترکها درآمد. در ۱۷۰۹–۱۳ مقر کارل XII (پادشاه سوئد) بود. روسها اول بار در ۱۷۷۰ تصرفش کردند.

بندر[۵] (bandar)، محلی که کشتیها میتوانند برای بارگیری و تخلیه‌ی بار بآنجا رفت و آمد کنند. همچنین به شهری دارای بندرگاه نیز گفته میشود. بسیاری از بنادر بزرگ از دریا دور هستند؛ از جمله‌ی این بنادر درونبومی میتوان لندن و بوردو را نام برد که بر رود قرار دارند. بعضی کنار خلیجهائی نزدیک دریا هستند (مانند نیو یورک و لیورپول)، و بالاخره برخی کنار دریا قرار دارند (مثل جنووا و بارسلون) و بوسیله‌ی موج‌شکن‌های مصنوعی و ساختمانهای مشابه محفوظ میشوند. معمولا فعالیتهای مناطق بندری بزرگ تحت اداره‌ی سازمان مخصوصی است (مانند سازمان بندر نیو یورک و سازمان بندر لندن). **دریابندر** (daryā-) بندری است که کشتیهای اقیانوس‌پیما میتوانند بآن رفت و آمد کنند. نیز ← بندر پیمانی.

توسعه و تجهیز بنادر ایران بطوریکه احتیاجات امروزی کشور را تأمین کند و تسهیلاتی در امر بازرگانی خارجی ایران فراهم نماید، در برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم (← سازمان برنامه) مورد توجه خاص بوده است. تا قبل از برنامه‌ی دوم، ظرفیت بنادر جنوب ایران و همچنین وسایل و تجهیزات آن طوری بود که نمیتوانست جوابگوی همه‌ی احتیاجات کشور باشد. کشتیهای خارجی که کالاهای وارداتی بازرگانان را به بنادر ایران حمل میکردند، میبایستی مدت زیادی در بنادر توقف نمایند و منتظر نوبت شوند؛ تخلیه‌ی بار کشتیها نیز مدتها طول میکشید. در مورد کالاهای صادراتی و بارگیری کشتیها نیز وضع بهمین منوال بود. این موضوع البته وقفه در امر تجارت خارجی کشور ایجاد میکرد، و مانع توسعه‌ی اقتصاد کشور میگردید. باین جهت، در برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم مطالعاتی برای توسعه‌ی بنادر بعمل آمد، و طرح‌هائی تهیه و بموقع اجرا گذاشته شد. در آغاز برنامه‌ی دوم، برای ساختمان و توسعه‌ی بنادر و خرید تجهیزات و غیره، تعداد ۲۸ طرح با اعتبار کل ح ۱'۹۸۴'۰۰۰'۰۰۰ ریال بموقع اجرا گذاشته شد. سپس، در سال ۱۳۳۷ هش در طرحهای ساختمان بنادر تجدید نظر بعمل آمد، و طرحهای جدیدی جایگزین طرحهای قبلی گردید، و عملیات آنها را ادامه داد. این طرحها که کار اجرائی بعضی از آنها خاتمه یافته و عملیات بقیه هنوز ادامه دارد عبارتند از طرحهای ساختمان بندر شاهپور، بندر عباس، بندر خرمشهر، بندر بوشهر، و بندر پهلوی، و طرح خرید وسایل و تجهیزات برای بنادر. عملیات طرح خرید وسایل و تجهیزات برای بنادر از ۱۳۳۵ هش تحت نظارت مهندسین مشاور کامپساکس آغاز گردید؛ در مرداد ۱۳۳۷ هش در طرح تجدید نظر شد. کارهائی که بموجب این طرح بایستی انجام گیرد عبارتند از (۱) خرید ۶ کشتی یدک‌کش (انجام شده)؛ (۲) خرید یک دستگاه کشتی لایروبی برای بندر خرمشهر؛ (۳) خرید لوله‌ی آب برای بنادر خرمشهر و شاهپور و سربندر و ساختمان ایستگاه تلمبه‌زنی (در دست اقدام). در نتیجه‌ی عملیاتی که اجرا شده، بنادر خرمشهر و شاهپور و سربندر مجهز گردیده، و عمل تخلیه و بارگیری کشتیها سریعتر انجام میگیرد.

بندر (bandar)، هند. ← ماسولیپاتام.

بندرآباد (bondarābād)، ده (جه ۷۴۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رستاق (بخش اشکذر)، شهرستان یزد، استان دهم، ۱۷ کیلومتری غ اشکذر، کرباس‌بافی دارد. **مسجد و خانقاه و مقبره‌ی بندرآباد** اصلا بوسیله‌ی یکی از عرفا بنام شیخ تقی‌الدین دادا محمد اصفهانی (فد ۷۰۰ هق)، ساکن اردکان یزد، بنا شد، و بعداً اولاد و مریدان شیخ در آن مدفون شدند. تزیینات کاشیکاری از قرن ۸م هق نیز دارد. طی سالیان دراز، بر اثر وزش بادهای کویر، قسمتهائی از ابنیه زیر شن مدفون گردید. در ۱۳۲۲ هش تعمیراتی در آن بعمل آمد.

بندر پهلوی، نام سابقش **انزلی** (anzali)، شهر و بندر (جه ۳۱'۳۴۹ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بندر پهلوی، استان یکم (گیلان)، کنار ← مرداب انزلی، ۳۵ کیلومتری ل غ رشت و ۱۳۶ کیلومتری ج ش آستارا، از بنادر مهم ایران در کنار دریای خزر. بجهت ارتباط با شوروی دارای موقعیت سیاسی و بازرگانی مهم است. صادرات مهمش خاویار و انواع ماهی است. کاخ سلطنتی در جزیره‌ی میان‌پشته قرار گرفته است. تابستانها جمعیت زیادی از مردم اطراف و تهران برای استفاده از کنار دریا به کناره‌های آن روی میآورند. در نتیجه‌ی اجرای طرح توسعه‌ی بندر پهلوی (قسمت آخر این مقاله را ببینید)، تأسیسات بندری این بندر توسعه و ظرفیت آن از ۵۰'۰۰۰ تن در سال به ۱۵۰'۰۰۰ تن در سال افزایش یافته است.

بمناسبت نزدیکی بندر پهلوی به روسیه، این بندر در گذشته محل حوادث گوناگون بوده است. در ۱۷۷۲، ۱۸۰۴، و مارس ۱۹۲۰ سپاهیان روسی در آنجا پیاده شدند. در جج II، از ۱۹۴۱ تا ماه‌ی ۱۹۴۶ تحت اشغال سپاهیان شوروی بود. در فاصله‌ی بین مارس ۱۹۵۱ تا مارس ۱۹۵۲ قریب ۲۹۸ کشتی باین بندر رفت و آمد کردند.

توسعه و تعمیر و تکمیل بندر پهلوی (برای اینکه کشتیهای بزرگتری بتوانند در آن لنگر بیاندازند، و در نتیجه کالای بیشتری بارگیری و تخلیه شود) جزء طرح توسعه‌ی بنادر در برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم بوده است (← بندر). عملیات ساختمانی از ابتدای سال ۱۳۳۷ هش تحت نظارت مهندسین مشاور کامپساکس آغاز گردید؛ در مرداد ۱۳۳۷ هش طرح جداگانه‌ای برای کارهای این بندر شروع شد. عملیاتی که بموجب این طرح میبایستی انجام شود عبارتست از (۱) لایروبی

(۱)aphasia (۲)arthropods (۳)Benedetti (۴)Bender (۵)port

بندر؛ (۲) ایجاد تعمیرگاه؛ (۳) تعمیرات و تهیه‌ی لوازم یدکی وسایل شناور؛ (۴) تجدید ساختمان اسکله. قسمتی از این عملیات باتمام رسیده و بقیه در دست اقدام است.

بندر پهلوی، شهرستان (جه ۴۹‘۱۲۷ سش ۱۳۳۵ هش)، ل استان یکم (گیلان)، کنار دریای خزر؛ مرکزش بندر پهلوی. ← مرداب انزلی و جزیره‌ی میان‌پشته جزء آنست، و غازیان بوسیله‌ی دو پل، بتوسط جزیره‌ی میان‌پشته، به بندرپهلوی مرتبط میشود. هوایش معتدل و مرطوب است. رودهای چاک‌رود، ماسال، و خمام‌رود مشروبش میکنند. محصولش برنج و کنف، و صادرات عمده‌اش ماهی است. دهات مهم شهرستان (مثلا آبکنار) کنار مرداب انزلی قرار گرفته‌اند، و رفت و آمد با آنها توسط قایق انجام میگیرد.

بندر پیمانی، بندری که بر طبق پیمانی بروی تجارت خارجی باز شود. در قرن ۱۹م که دولتهای غربی اروپا سیاست استعماری خود را در نقاط مختلف جهان تعقیب میکردند، به خاور دور هم راه یافتند، و دولت انگلیس در سال ۱۸۴۰ به دولت چین اعلان جنگ داد (← جنگ تریاک). دراین جنگ چین شکست خورد و هونگ‌کونگ را به انگلستان واگذار کرد، و مبلغی هم غرامت جنگی پرداخت. در سال ۱۸۴۲ پیمانی بین چین و انگلستان منعقد شد، که بموجب آن، چند بندر چین که تا آنوقت بروی تجارت خارجی بسته بود بندر پیمانی اعلام گردید، و بانگلیسها اجازه داده شد که به بنادر مزبور رفت و آمد کرده تجارت نمایند. اصطلاح بندر پیمانی از آنوقت معمول گردید. در سال ۱۸۵۳ هم کشمت تعدادی کشتی جنگی به ژاپن فرستاد، و سال بعد پیمانی بین کشمت و ژاپن منعقد شد که بموجب آن بنادر ژاپن برای تجارت خارجی باز گردید. افتتاح بنادر چین و ژاپن برای بازرگانی اروپائیان و امریکائیها توأم با تحصیل حقوق برونمرزی برای اتباع آنها بود. در سال ۱۸۹۹ ژاپن حقوق برونمرزی اتباع خارج را لغو و چین هم در سال ۱۹۴۶ همان کار را کرد، و از همان اوقات اصطلاح بندر پیمانی هم از بین رفت.

بندر جز: ← بندر گز.

بندر خمیر (bandare xamir)، بخش ساحلی، ج شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، مقابل جزیره‌ی قشم. این بخش کنار تنگه‌ی بین ایالت فارس و جزیره‌ی قشم (تنگه‌ی کلرنس در مآخذ اروپائی) قرار دارد. مرکزش، بندر **خمیر** (جه ۱‘۵۷۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۹۰ کیلومتری ج‌غ بندر عباس در دهستان خمیر واقع است.

بندر ریگ (bandare rig)، بندر و ده (جه ۱‘۸۸۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حیات داود، بخش گناوه، شهرستان بوشهر؛ استان هفتم (فارس)؛ ۱۸ کیلومتری ج‌ش گناوه. گرمسیر و مرطوب است. بندر ریگ ظاهراً زمانی مهمترین بنادر خلیج فارس بوده، و تمام تجارت ایران و هند بتوسط آن بوده است (کشتیها بارهای خود را در جزیره‌ی خارک که در ۳۵ کیلومتری آنست خالی می‌کردند)، ولی بعدها بندر بوشهر جانشین آن گردید.

بندر شاه (bandare šāh)، بندر و شهر (جه ۸‘۲۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بندر شاه، غ شهرستان گرگان، استان دوم، بر ج‌ش بحر خزر، در انتهای شمالی راه آهن سرتاسری ایران. در سال ۱۳۰۶ هش در دوره‌ی رضا شاه کبیر احداث گردید. از بنادر مهم شمال و دارای اسکله و بارانداز بود، ولی بسبب عقب‌نشینی دریا، اهمیت خود را از دست داده است. بخش **بندر شاه**، غ شهرستان گرگان، کنار دریای خزر واقع و آشوراده جزء اداری آنست.

بندر شاهپور، بندر و شهر (جه ۳‘۷۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بندر شاهپور، شهرستان بندر معشور، ج استان ششم (خوزستان)، کنار شاخابه‌ی خور موسی از خلیج فارس؛ انتهای جنوبی راه آهن سرتاسری کشور. در نتیجه‌ی اجرای طرح توسعه‌ی بندر شاهپور (مذکور در دنباله‌ی این مقاله)، ظرفیت این بندر از ۳۴۲‘۰۰۰ تن به ۵۵۰‘۰۰۰ تن در سال افزایش یافته، و طول اسکله‌ی بندر که قبل از برنامه‌ی دوم ۷۷۵ متر بوده به ۱‘۰۲۰ متر افزایش یافته، و بخوبی میتواند احتیاجات کشور را از لحاظ بارگیری و تخلیه‌ی کالا مرتفع سازد.

توسعه و تجهیز بندر شاهپور بمنظور ازدیاد ظرفیت بندر و سرعت در عمل تخلیه و بارگیری کشتیها جزء طرحهای توسعه‌ی بنادر در برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم بوده است (← بندر). اجرای طرح توسعه‌ی بندر شاهپور در سال ۱۳۳۴ هش آغاز شد. کارهای مربوط به بندر شاهپور شامل هفت قسمت است، که در هر قسمت بعضی از کارها انجام یافته است، باین شرح: (۱) تعمیر بارانداز شرقی (تعمیر پایه‌های اسکله باتمام رسیده)؛ (۲) توسعه‌ی بارانداز غربی (تعریض و تطویل اسکله‌ی موجود غربی بطول ۲۸۵ متر و خرید و نصب پایه‌های فولادی و پوشش اسکله خاتمه یافته)؛ (۳) تسطیح و تأسیسات بندر، شامل کارهای ساختمانی انبارها (احداث فضای مسطح بندر، تأمین برق و شبکه‌ی توزیع، تعمیر و توسعه‌ی انبارهای موجود، ساختمان بنای کارخانه‌ی برق، و ساختمان قسمتی از انبارهای ترانزیتی خاتمه یافته)؛ (۴) خرید چهار انبار ترانزیتی از خارجه و نصب آنها (باتمام رسیده)؛ (۵) ساختمان بنای اداری و تهویه‌ی مطبوع (خاتمه یافته)؛ (۶) جاده‌ی بندر شاهپور به سربندر (زیرسازی جاده باتمام رسیده)؛ (۷) توسعه‌ی دهکده‌ی سربندر (ساختمان کوی کارگران خاتمه یافته؛ ساختمان جاده‌ها و میدانها و تأمین آب و برق سربندر در دست اقدام است).

بندر عباس، بندر و شهر (جه ۱۷‘۷۱۰ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بندر عباس و مرکز فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار تنگه‌ی هرمز بفاصله‌ی ۱۶کیلومتری ل‌غ جزیره‌ی هرمز. بر کرانه‌ای برهنه و شنی قرار گرفته که هر چه بطرف شمال پیش میرود ارتفاعش بیشتر میشود؛ طول شهر در امتداد ساحل قریب ۲ کیلومتر است. بعلت موقعیتش بر دهانه‌ی خلیج فارس و بر راههای بازرگانی، واجد اهمیت تجارتی و سوق الجیشی است. چون دریای نزدیک کرانه چندان عمقی ندارد، کشتیهای بزرگ نمیتوانند نزدیک اسکله‌ی بندر عباس لنگر بیندازند، و بهمین جهت در فاصله‌ای از ساحل می‌ایستند، و بار آنها با کشتیهای کوچک تخلیه میشود. ساختمان بندر عباس جزء طرحهای سازمان برنامه برای توسعه‌ی بنادر میباشد (← بندر). مطالعات لازم بتوسط مهندسین مشاور ندکو انجام یافته، و نقشه‌های مربوط تهیه گردیده تا در برنامه‌ی سوم بموقع اجرا گذاشته شود.

دلایلی هست حاکی از اینکه بندر عباس در محل یا نزدیک یک دهکده‌ی ماهیگیری بنام شهرو (šahru) واقع شده است. در اوایل قرن ۸م هق که نام جزیره‌ی کنونی هرمز از جرون (jarun, jarrun) به هرمز تبدیل گردید، نام جرون، به شهرو انتقال یافت. با ترقی هرمز و درآمدن آن بصورت یک مرکز بزرگ تجارتی، جرون که مرکز تخلیه‌ی مال التجاره و بارگیری کشتیها بین جزیره‌ی هرمز و زمینلاد ایران شده بود، رفته‌رفته رونق پیدا کرد. در اوایل قرن ۱۵م میلادی پرتغالیان بر هرمز و باریکه‌ی ساحلی مقابل آن و در ضمن بر جرون نیز مسلط شدند، و همین جرون پس از آن بنام گمرو (gamru) نامیده شد. در ۱۶۱۵ ایرانیان گمرو را از تصرف پرتغالیان خارج کردند، و ۷ سال بعد، با کومک کشتیهای شرکت هند شرقی بریتانیا، دست پرتغالیان را از هرمز نیز کوتاه نمودند. شاه عباس I صفوی، بپاس این خدمت، و برای اینکه گمرو بزرگترین بندر قلمرو وی گردد، به شرکت هند شرقی مزایائی در گمرو، که انگلیسها آنرا گامبرون[1] (gāmbrun) مینامیدند، اعطا کرد، و نیز این محل را بنام خود بندر عباس خواند. آرزوی شاه بزودی برآورده شد؛ علاوه بر شرکت هند شرقی، شرکت هند شرقی هلند و فرانسویان نیز به این بندر درآمدند، و بندر عباس بزرگترین بندر ایران گردید.

سقوط دولت صفوی بدست افاغنه، و در پی آن، هجوم روسها و ترکهای عثمانی به ایران، و انقلابات داخلی، پیشرفت این بندر را متوقف ساخت. با بیرون راندن افاغنه، دوباره بندر عباس موقتاً رونقی پیدا کرد، ولی تحمیل مالیات و گمرک گزاف توسط مأمورین نادر شاه، و نیز تأسیس پایگاه دریائی بتوسط نادر شاه در بوشهر، رونق و تفوق بندر عباس را از بین برد، و چندی نگذشت که بوشهر عنوان بندر درجه‌ی اول را پیدا کرد. چند سال بعد شرکتهای انگلیسی و هلندی این شهر را ترک کردند، و این امر بیش از پیش سبب انحطاط آن گردید. در سال ۱۷۹۳، شهر با باریکه‌ای ساحلی بطول ۱۵۰ کیلومتر به سلطان عمان واگذار شد، و تا ۱۸۶۸ که دوباره به ایران بازگشت چنین بود.

در این اواخر بندر عباس کمی از رونق سابق خود را باز یافته است، و این امر در نتیجه‌ی ساختن جاده‌های شوسه از یزد و کرمان و نیز از شیراز به این بندر میباشد. تأسیس لوله‌کشی برای تأمین آب شهر وضع زندگی مردم را بهبودی بخشیده. خیابان رضا شاه کبیر، که بزرگترین خیابان شهر است، تقریباً بموازات دریا و در فاصله‌ی ۲۰۰ متری آن از میان شهر میگذرد، و بیشتر ابنیه‌ی دولتی در قسمت مرکزی این خیابان است. مساجد مهم آن عبارت از مسجد جامع (برای شیعه‌ها) و مسجد گله‌داری (برای سنی‌ها) است. صنعت آمودن ماهی از صنایع جدیدی است که در

(1)Gombroon

آن تأسیس شده است.

بندر عباس، شهرستان، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار خلیج فارس، ج ایران. مرکزش شهر و بندر بندر عباس. مرکب از ۶ بخش حومه، جاسک، قشم، بندر خمیر، فین، و سعادت‌آباد است. از دو ناحیه‌ی کوهستانی و دشت تشکیل شده. هوایش در ناحیه‌ی کوهستانی گرم و خشک و در پسکرانه‌ها گرم و مرطوب است. بادهای مرطوب که از سمت دریا میوزد و بادهای گرم و سوزان که از خشکی میوزد هوای شهرستان را دگرگون میسازد. کوه گینو (بلندی در قسمت جنوبی ۲٬۳۷۱ متر) و فارغان (بلندی ۳٬۲۸۵ متر) در ل آن قرار گرفته است. محصولش خرما، غلات، و فراورده‌های دامی است. مرکزش بندر عباس.

بندرگاه[1] (bandar.gāh)، پهنه‌ای از آب در کنار ساحل، دارای عمق کافی برای ورود کشتیها، که موقعیت آن (اعم از طبیعی یا مصنوعی) نسبت به اوضاع ساحلی چنانست که کشتیها را از باد، امواج، و جریانهای محلی محفوظ میدارد. بندرگاههای بزرگ با باراندازها، اسکله‌ها، لنگرگاهها، و تعمیرگاهها مجهزند. الفاظ بندر و بندرگاه اغلب مترادفاً استعمال میشوند.

بندر گز (bandare gaz)، سابقاً **بندر جزء**، بندر (جه ۴٬۶۹۳ سد ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بندر گز، شهرستان گرگان، استان دوم، ۴۸ کیلومتری غ شهر گرگان، کنار دریای خزر، در مسیر راه آهن سرتاسری ایران. بندر گز پیش از تأسیس بندر شاه اهمیت داشت، و بندر شهرهای گرگان و شاهرود و دامغان محسوب میشد، ولی بعد از تأسیس بندر شاه و عقبنشینی آب دریای خزر اهمیت خود را از دست داده است.

بندر لنگه (bandare lenge)، شهرستان، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار خلیج فارس، بصورت دنباله‌ای در قسمت غربی فرمانداری ممتد است. فعلاً مرکب از بخشهای حومه (لنگه)، شیبکوه، بستک، جزیره‌ی کیش، و گاوبندی میباشد. محصولش غلات و خرما است. مرکزش، **بندر لنگه** (جه ۴٬۹۲۰ سد ۱۳۳۵ هش)، در دهستان لنگه (ج‌ش بخش لنگه) در کنار خلیج فارس واقعست.

بندر معشور (bandare ma'šur)، بندر و شهر (جه ۱۵٬۶۹۴ سد ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)، در انتهای شاخابه‌ی عمیقی از خلیج فارس. یکی از مراکز عمده‌ی بارگیری نفت خام ایران است. صدور نفت خام از این بندر در سال ۱۳۲۴ هش (۱۹۴۵) آغاز گردید. در حال حاضر این بندر دارای شش اسکله است، و در سال ۱۳۳۸ هش (۱۹۵۹) حـ ۱٬۳۰۰ کشتی نفتکش تقریباً ۲۶٬۷۰۰٬۰۰۰ تن نفت خام از آنجا بارگیری نمودند. قسمت اعظم نفت استخراجی منطقه‌ی آغاجاری بوسیله‌ی خط لوله به بندر معشور ارسال و از آنجا بخارج کشور صادر میگردد.

بندر معشور، شهرستان، ج استان ششم (خوزستان)، کنار خلیج فارس. دارای ۳ بخش حومه، بندر شاهپور، و هندیجان است. توسط ایستگاه سربندر به راه آهن سرتاسری ایران مرتبط میشود. دو بندر بزرگ، بندر شاهپور و بندر معشور (مرکز شهرستان)، دارد.

بند شاهی (bande šāhi)، بندی بر رود شش‌طراز، در ششطراز، کاشمر (خراسان)، در ۱۸ کیلومتری چمن عباس‌آباد. ارتفاعش ۱۵ متر و عرضش ۱۶ متر است. اکنون ۱/۵ حجم مخزن آن از رسوب پر شده، و در زیر سد نیز شکافهائی بوجود آمده که مانع از نگاهداری آب در مخزن است.

بند عضدی: ← بند امیر.

بند فیض‌آباد: ← بند امیر.

بند قیر (bande qir)، ده (جه ۲۹۶ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان میان‌آب، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)، ۴۸ کیلومتری ج شوشتر، کنار ملتقای رودهای کارون و دز. این دهکده در ۵ کیلومتری ج شهر قرون وسطائی عسکر مکرم (askare mokram) قرار دارد، که خرابه‌های آن بنام لشکر موجود بوده است. نام بند قیر بمناسبت بند بزرگی است بنام **بند قیر**، که در قدیم با قیر در نزدیک آن ساخته شده بود، و ویرانه‌های آن هنوز باقیست.

بند قیصر (bande qeysar)، بندی که در قرن ۳م بم، بامر شاپور I ساسانی، در شوشتر بر رود کارون ساخته شده است. گویند رومیانی که در جنگ با ایران اسیر شده بودند در ساختن این بند بکار گرفته شدند، و بهمین مناسبت بند قیصر خوانده شده است.

بندقیه (bondoqiyya)، نام عربی شهر ونیز که از ونتیکوم (venetikum)، نام لاتینی شهر، گرفته شده است.

بندوی (banduy)، در داستانهای ملی، از سرداران ایران در دوران ساسانیان، که با خسرو پرویز یار بود، و او را از کور شدن و برکناری پدرش، هرمز، آگاهی داد.

بندهشن (bondehešn) [= اصل خلقت]، کتابی دینی و تاریخی، به پهلوی. یکی از کتابهای مهمی است که باین زبان بدست ما رسیده. در حدود ۱۳٬۰۰۰ کلمه است. مطالبی در باره‌ی خلقت و بعضی اطلاعات تاریخی و جغرافیائی در بر دارد. فصل ۳۱م آن در باره‌ی نواحی مهم ایرانشهر است، که مقر کیانیان بوده؛ فصل ۳۵م در باب اصل و نسب کیانیان است. فصل ۳۳م، که یک دوره از تاریخ داستانی ایران را تا آخر دوره‌ی ساسانیان نشان میدهد، دارای اهمیت خاص میباشد؛ و قسمتی از این فصل را دارمستتر به فرانسوی ترجمه کرده است، و با حواشی و تعلیقات در جلد دوم زند اوستای خود منتشر کرده (پاریس، ۱۸۹۲). بندهشن به فرانسوی و انگلیسی و آلمانی مکرر ترجمه و منتشر شده است. نسخه‌ی کامل آن بوسیله‌ی اروارد تهمورث دینشاهی انکلساریا در بمبئی انتشار یافته است.

بندیکت (benedikt)، اسم آلمانی: ← بندیکتوس، اسم.

بندیکتو (benedikto)، اسم اسپانیولی: ← بندیکتوس، اسم.

بندیکتوس (benediktus)، اسم لاتینی برای مرد (صورت لاتینی آن *Benedictus*). بعضی اعلام مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Benedicto	بندیکتو (benedikto)
اسپانیولی	Benito	بنیتو (benito)
آلمانی	Benedikt	بندیکت (benedikt)
انگلیسی	Benedict	بنیدیکت (benidikt)
ایتالیائی	Benedetto	بندتو (benedetto)
فرانسوی	Benoît	بنوا (benuā)

بندیکتوس[2] I تا IX (benediktuse)، پاپها، ← پاپ.

بندیکتوس[2] X، ناپاپ، ← پاپ.

بندیکتوس[2] XI، فت ۱۳۰۴، پاپ (۱۳۰۳-۴)، ایتالیائی. توقیع پاپی بونیفاکیوس VIII را بر ضد فیلیپ IV فرانسه لغو کرد.

بندیکتوس[2] XII، فت ۱۳۴۲، پاپ (۱۳۳۴-۴۲)، فرانسوی. از دوستان پترارک و در اصلاحات پافشاری داشت.

بندیکتوس[2] XIII، ناپاپ، ← لونا، پدرو د.

بندیکتوس[2] XIV، ۱۶۷۵-۱۷۵۸، پاپ (۱۷۴۰-۵۸)، ایتالیائی. مردی فاضل و حامی فضل و هنر بود.

بندیکتوس[2] XV، ۱۸۵۴-۱۹۲۲، پاپ (۱۹۱۴-۲۲)، ایتالیائی. در جه I بیطرفی واتیکان را حفظ کرد، و مورد احترام همه‌ی دولتهای متخاصم بود. برای برقرار کردن صلح سخت کوشید.

بندیکتوس[2]، **قدیس** (qeddis benediktus)، فت حـ ۵۴۷، راهب ایتالیائی، مؤسس فرقه‌ی بندیکتیان، در سوبیاکو زاهد شد، و راهبان بدورش گردآمدند. بعدها نخستین صومعه‌ی بندیکتی را در مونته کاسینو تأسیس، و نظام بندیکتی را، که اساس رهبانیت غربی است، ایجاد کرد.

بندیکتی (benedikti)، منسوب یا مربوط به ← قدیس بندیکتوس، یا بطریق وی در رهبانیت، یا به بندیکتیان (مثلاً دیر بندیکتی، نظام بندیکتی، راهب بندیکتی).

بندیکتیان[3] (benediktiān)، فرقه‌ی راهبان کاتولیک رومی که توسط ← قدیس بندیکتوس در مونته کاسینو تأسیس گردید. بندیکتیان، بخلاف راهبان اولیه، بزندگی جامعه‌وار اهمیت میدهند، و دیرهای آنان مانند خانه‌های مسیحیان است، و رؤسای دیر در آنها حکم پدر را دارند. اوقات بیداری آنان صرف عبادت و کار (خاصه کارهای دستی) میشود؛ با این حال، در اوایل قرون وسطی برای حفظ فضل و دانش کوشش کردند. بسیاری از مبلغین نامی مسیحی (مانند قدیس آوگوستینوس کنتربری و قدیس بونیفاکیوس) از میان این جماعت برخاسته‌اند، و بتشویق پاپ گرگوریوس I و دیگران، دیرهای بندیکتی در قرون وسطی چون پایگاههای مقدم تمدن در اکناف اروپا پخش شد. در نتیجه‌ی اصلاحات بعدی، بندیکتیان به فرقه‌هائی مانند کلونیان، سیسترسیان، و تراپیان منشعب گشتند.

بندیکتین[4] (benediktin)، لیکور شیرین قهوه‌ای‌رنگ که اول بار در ۱۵۱۰ بتوسط راهبان بندیکتی فرانسوی ساخته شد.

بندیگو[5] (bendigo)، شهر (جه ۲۶٬۷۳۹؛ با حومه ۳۰٬۷۷۹)، ایالت ویکتوریا، استرالیا. سابقاً شهر معدنی مهمی بود. اینک از مراکز داد و ستد گندم

(۱)harbo(u)r (۲)Benedict (۳)Benedictines (۴)benedictine (۵)Bendigo

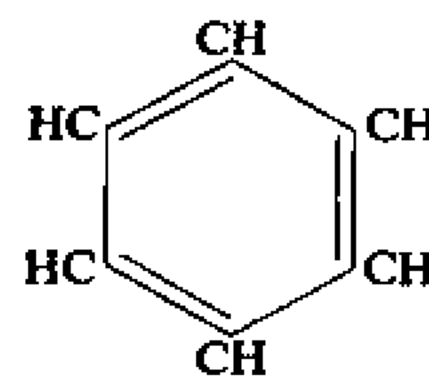
است.

بنز¹، کارل (kārl benz)، آلمانی بنتس (bents)، ۱۸۴۴-۱۹۲۹، مهندس و اتومبیل‌ساز آلمانی. از اولین کسانی بود که وسیله‌ی نقلیه‌ی موتوری ساخت؛ اختراع دیفرانسیل باو منسوبست. اولین اتومبیل خود را در ۱۸۸۵ ساخت. شرکت بنز را در مانهایم تأسیس کرد. در ۱۹۲۶، شرکت بنز با شرکت گ. دایملر یکی شد، و این شرکت به ساختن اتومبیلهای معروف به مرسدس بنز پرداخت.

بنزرت² (banzart)، فنس **بیزرت** (bizert)، شهر (جه ۶۸۱°۴۴)، ساحل شمالی تونس. بندرگاه و پایگاه دریائی آن کنار مدیترانه و کنار دریاچه‌ی بنزرت (ح ۱۱۰ کمه) قرار دارد. متوالیاً در تصرف فنیقیها، کارتاژیها، رومیان، و دولت بیزانس بود. در ۴۱ هق مسلمانان آنرا گرفتند. سپس بدست اسپانیائیها و بربرها افتاد. در ۱۸۸۱ باشغال فرانسویان درآمد، و آنان بندرگاهش را اصلاح و مستحکم کردند. در جج II از پایگاههای آلمانها بود، و سخت بمباران شد. در ۱۹۵۹ دولت تونس سخت کوشید که ترتیبی برای اخراج نیروهای فرانسوی از پایگاه هوائی و دریائی بنزرت بدهد.

بنزن³ (banzen؛ از فنس)، مایعی بیرنگ و با بوی تند مخصوص، کمی سبکتر از آب، که در ۸۰°,۱ صدبخشی بجوش میآید، و در ۵°,۴۸ صدبخشی متبلور میشود. بسیار فرار و سریع الاشتعال است. بنزن را نباید با بنزین که از مشتقات نفت است اشتباه کرد. فرمول شیمیائی بنزن C_6H_6 است، و عملا آنرا از تقطیر تدریجی قطران زغال سنگ بدست میآورند. با شعله‌ی دوددار میسوزد. در آب حل نمیشود، ولی حلالی بسیار خوبست؛ بعضی از اجسام بسیط (یود، گوگرد، فسفر) و بسیاری از مواد آلی (روغنها، مواد چرب، قطرانها، کائوچو، رزینها) را حل میکند. در ساختن رنگها، مواد منفجره، مواد معطر، و لاکها بکار میرود. بجهت ترکیبات متعددی که از آن بدست میآید (از قبیل اسید فنیک، اسید پیکریک، آنیلین، نیتروبنزن)، در صنعت اهمیت بسیار دارد.

بنزن در ۱۸۲۵ بتوسط م. فاراده کشف شد، و او آنرا "بیکربور ئیدروژن" نامید. هشت سال بعد میچرلیش این ماده را در محصولات تقطیر اسید بنزوئیک بدست آورد، و نام بنزین بر آن نهاد، ولی نام "بنزول" (benzol) که لیبیگ وضع کرد جای آنرا گرفت، و این نام در زبان آلمانی و تا حدی در زبان انگلیسی رایج است، ولی در نوشته‌های دقیق، لفظ بنزن (عنوان مقاله) که هوفمان پیشنهاد کرده است بکار میرود.



طرح ککوله

آوگوست ککوله، در نتیجه‌ی تحقیقات خود در فرمول ساختمانی بنزن، در ۱۸۶۵ به فرمولی مسدسی (حلقه‌ی بنزن) با بندهای ساده و مضاعف متناوب بین اتمهای کربون قائل شد. تحقیقات وی، که در بسط شیمی آلی تأثیر بسیار داشت، اساس طرح کنونی حلقه‌ی مسدسی بنزن است.

بنزن ساده‌ترین و سرسلسله‌ی ترکیبات آلی معروف به ئیدروکربورهای معطر یا بویا (بمناسبت بوی تند این ترکیبات) است، که یک یا چند حلقه‌ی بنزین در فرمول ساختمانی آنها میآید.

بنزوئیک، اسید: ← اسید بنزوئیک.

بنزول⁴: ← بنزن.

بنزی⁵ (bon.zi)، موجودی که در کف دریا زندگی میکند. ← زیستشناسی دریا. لفظ بنزی در این کتاب بجای بنتوس (bentos؛ از انگل) بکار رفته است.

بنزین⁶ (benzin؛ از انگل)، مایع بیرنگ و قابل اشتعال، که مخلوطی است از ئیدروکربورهای مختلف (مخصوصاً رشته‌ی متان). بنزین را نباید با بنزن اشتباه کرد. بنزین بوسیله‌ی تقطیر تدریجی از نفت خام بدست میآید. بعنوان عامل پاک‌کننده و حلال اجسام آلی بکار میرود؛ در ساختن بعضی رنگها استعمال میشود.

بنژامن (baNjamaN)، اسم فرانسوی؛ ← بنیامین، اسم.

بنژوان⁷ (banjuān؛ از فنس) یا **حسن‌لبه** (hasan-labe)، صمغی برنگ قهوه‌ای مایل به سرخی که از درخت بنژوان (*Styrax benzoin*) ترشح میشود، و محتوی اسید بنزوئیک (جوهر حسن‌لبه) است. درخت مذکور در سوماترا و جاوه و بعضی دیگر از نواحی مشرقزمین بعمل میآید. بنژوان در عطرسازی و در پزشکی بکار میرود.

بنژوان را اگر بسوزانند بوی خوشی از آن متصاعد میگردد، و بهمین جهت از قدیم الایام آنرا برای بخور بکار میبردند. اعراب آنرا از سوماترا بدست میآوردند، و چون آن نواحی را بنام جاوه میشناختند، این صمغ را بنامهای لبان جاوی (lobāne jāviyy) [= کندر جاوه‌ای] و بخور جاوی یا جاوی میخواندند. اروپائیان لفظ لبان جاوی را بصورت *Luban jawi* ضبط کردند، و سپس بگمان اینکه *Lu* حرف تعریف است آنرا اسقاط کردند، و نام صمغ را *banjawi* و سپس به صورتهای محرف دیگر نوشتند.

بنش⁸، ادوارد (eduārd beneš)، ۱۸۸۷-۱۹۴۸، سیاستمدار چک. همکار عمده‌ی ت. گ. مازاریک، وزیر خارجه (۱۹۱۸-۳۵)، نخستوزیر (۱۹۲۱-۲۲)، رئیس جمهور (۱۹۳۵-۳۸؛ ۱۹۴۵-۴۸)، و رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست (آزادیخواه) چکوسلواکی بود. اتحاد فرانسه و چکوسلواکی و اتفاق صغیر تا حد زیادی نتیجه‌ی مساعی او بود. پس از ← پیمان مونیخ تبعید شد؛ در جج II رئیس دولت موقت چکوسلواکی (در لندن) بود؛ بعد از آزاد شدن چکوسلواکی، بار دیگر بریاست جمهور برگزیده شد؛ پس از کودتای کمونیستی ۱۹۴۸ کناره‌گیری کرد.

بنشن (bonšan)، نام جنس‌ها و انواع بسیاری از گیاهان تیره‌ی پروانه‌واران که همه جا میروید و به آسانی بعمل میآید. دانه‌های بنشن از دوره‌های قبل از تاریخ شناخته شده و در تغذیه‌ی انسان و دام بکار رفته است. بعضی از آنها را برای علوفه و قوی ساختن خاک میکارند. پوست نیام و دانه و لپه‌ها، و حتی رشته‌های کناره‌ی آنها در نیام، نرسیده قابل خوردن است. نمونه‌های آن عبارتند از لوبیا، باقلا، نخود، عدس، ماش، خلر، و سویا.

بن صوی⁹، اسحاق (ben-sevi)، ۱۸۸۴-، سیاستمدار و مستشرق اسرائیلی، دومین رئیس جمهور اسرائیل، مت روسیه. در ۱۹۰۷ بفلسطین مهاجرت کرد. با بن گوریون همکاری نزدیک داشت. پس از وایزمن رئیس جمهور شد (۱۹۵۲).

بنغازی (benqāzi)، شهر (جه ۶۹°۷۱۸)، سیرنائیک، لیبی، کنار مدیترانه. در محل یک مهاجرنشین یونانی قرن ۵ م قم واقعست، که در دوره‌ی بطلمیوس III، بنام زوجه‌ی وی (برنیس یا برنیکه)، برنیک (bernik) نامیده شد، و در قرون وسطی بهمین نام معروف بود. در جج II از بمباراتهای اواخر سال ۱۹۴۲ و بسبب مهاجرت ایتالیائیها آسیب دید. در ۱۹۵۱ پایتخت لیبی گردید، ولی صنایع و اهمیت بندری خود را از دست داد. نیز ← طرابلس غرب.

بنف (banf)، اسکاتلند؛ ← بنفشر.

بنفشر¹⁰ (banfšər) یا **بنف**، ولایت (۶۳۵°۱ کمه، جه ۱۳۵°۵۰)، لش اسکاتلند؛ مرکزش بنف. عمدةً فلاحتی است؛ در دهکده‌های سواحل ماهیگیری معمول میباشد. ویسکی بنف مرغوب است. میدان جنگهای متعدد بین اسکاتلندیها و نورمانها بود، و پس از اصلاح مذهبی نیز دوچار کشمکشهای دینی گردید.

بنفشه، گیاه کوتاه دائمی گلدار از نوع ویولا (*Viola*). انواع بنفشه در جنگلها بحالت خودرو فراوان است؛ عمده‌ترین آنها: بنفشه‌ی معطر (*V. odorata*) که در اوایل بهار گلهای منفردش با دم‌گلهای بلند پدید میآید؛ بنفشه‌ی سه رنگ (*V. tricolor*) بی‌بو که برای زینت در باغها کاشته میشود، و گلهای آن بزرگتر و برنگهای گوناگون است، و بواسطه‌ی دورگه شدن اقسام دو رنگ یا چند رنگ آنها فراوان شده. بعضی بنفشه‌های خودرو دارای گلهائی هستند که هیچگاه گشوده نمیشود، ولی پس از بارورری کپسولهائی پر از تخم میدهند. نیز ← بنفشه فرنگی.

بنفشه فرنگی، (*Viola tricolor hortensis*)، گیاه زینتی بسیار نزدیک به بنفشه‌ی معطر. گلبرگهای آن نامنظم و برنگهای مختلف است. نیز ← بنفشه.

بنفیس¹¹ (benefis؛ از فنس)، در نظام فئودالیته، ملکی که مادام العمر و غیر موروثی به تیول کسی داده میشد. این اصطلاح از همان اوایل به املاک مقامات کلیسائی تخصیص یافت، و چون اغلب از طرف مقامات غیر دینی اعطا میشد، راه مداخله‌ی این مقامات را در امور کلیسائی باز کرد، و این امر سبب مشکلات و در قرون وسطی وسیله‌ی سوء استفاده‌هائی گردید. شورای ترانت بنفیسها را در کلیسای کاتولیک رومی منحل کرد. در انگلستان تا حدودی باقیست.

بنک (banak)، ده (جه ۴۳۰°۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ثلاث، بخش کنگان، شهرستان بوشهر؛ ۵ کیلومتری لغ کنگان.

بنکبرن¹² (banəkbërn)، محلی بر رود بنک،

(۱)Benz (۲)Bizerta (۳)benzene (۴)benzöl (۵)benthos (۶)benzine (۷)benzoin; benjamin (۸)Beneš (۹)Ben-Zvi (۱۰)Banffshire (۱۱)benefice (۱۲)Bannockburn

سترلینگ‌شر، اسکاتلند. در اینجا در ۲۳-۲۴ ژوئن ۱۳۱۴ نبرد بنکبرن روی داد، که در آن، رابرت ذ بروس (از خاندان بروس) ادوارد II انگلستان را شکست داد، و سلطنت اسکاتلند را بچنگ آورد.

بنکث (benkas)، شهر قدیم؛ ← چاچ.

بنکرافت[1]، جورج (jorj bankrāft)، ۱۸۰۰-۱۸۹۱، مورخ امریکائی، مؤلف کتاب عظیم تاریخ ایالات متحده‌ی امریکا (ده جلد، ۱۸۳۴-۷۴).

بنکس[2]، سر جوزف (sər jŏzəf banks*)، ۱۷۴۳-۱۸۲۰، طبیعیدان انگلیسی. در سفر دور دنیا (همراه با کاپیتن کوک) و در سفرهای دیگر، نباتاتی جمع‌آوری کرد که تا آن زمان ناشناخته بود.

بنکساید[3] (banksāyd)، محلی کنار رود تمز، لندن، انگلستان. در قرون ۱۶م-۱۷م از مراکز تفریح بود؛ تئاتر گلوب (glŏb) و سایر امکنه‌ی وابسته به شکسپیر و نیز کاخ اسقف وینچستر در آنجا بود.

بنگ (bang)، معرب آن **بنج**، نامهای دیگرش **شاهدانه‌ی هندی و کنف هندی** (kanafe)، گیاهی از جنس کانابیس ایندیکا (*Cannabis indica*) (← شاهدانه). مواد مخدر سمی مستخرج از آن (← حشیش) را نیز بنگ نامند. برگ بنگ را هم بنگ و همچنین اسرار (asrār) و ورق الخیال (varaqo 'l.xiāl) خوانده‌اند. بنگاب (bangāb) یا دوغ بنگ جوشانده‌ی برگ بنگ است در شیر. و در معالجه‌ی ورم مجرای ادرار بکار میرفت. از پختن جوانه‌های گل بنگ در روغن بادام شیرین یا کره‌ی تازه روغن بنگ بدست میآید.

بنگاب یا دوغ بنگ: ← بنگ.

بنگال: ← بنگاله.

بنگال[4]، خلیج (bangāl)، شاخابه‌ای از قهند، بطول ح ۲‘۱۰۰ کم و عرض ح ۱‘۶۰۰ کم، که هند در غ و برمه و مالایا در ش آن واقع است.

بنگال، کتابخانه‌ی انجمن آسیائی، در کلکته. انجمن آسیائی بنگال را سر ویلیام جونز تأسیس کرد (۱۷۸۴)، و شعبه‌ای هم در بمبئی دارد. در کتابخانه‌ی آنجا نسخ فارسی و عربی هست. فهرست نسخ فارسی آنرا ولادیمیر ایوانوف در دو جلد نوشت (۱۹۲۴-۱۹۲۶).

بنگال شرقی، پاکستان؛ ← بنگاله.

بنگال غربی، هند؛ ← بنگاله.

بنگالور[5] (bangālor) یا **بنگلور** (bangalor)، شهر (جه ۷۷۸‘۹۷۷)، جش میسور، هند؛ کرسی و مرکز تجارتی میسور. مصنوعات عمده‌ی آن فرش، پارچه، و کالاهای چوبی و چرمی است. دانشگاه میسور، مؤسسه‌ی تکنولوژی تاتا، و کارخانه‌ی هواپیماسازی هندوستان در آنجا واقع است. از آثار قدیم آن میتوان ویرانه‌های کاخ تیپو صاحب را نام برد.

بنگاله[6] (bangāle) یا **بنگال**، ناحیه‌ای در لش هند و ش پاکستان، کنار خلیج بنگال. بیشتر آن در دلتای رودهای گنگ و براهماپوترا بین بهار و آسام واقع است. جنگلهای هیمالایا در شمال و جنگلهای سوندروان (sundarvān) در جنوب آن است. انگلیسها در ۱۷۶۴ آن را از تصرف تیموریان هند خارج کردند. در ۱۹۴۷ میان هند و پاکستان تقسیم شد. **بنگال شرقی** (۱۴۱‘۱۵۰ کمم؛ جه ۴۱‘۹۳۲‘۳۲۹) از ایالات پاکستان و منطبق با پاکستان شرقی و کرسی آن داکا است. مشتمل بر پهنه‌های وسیع ژوت‌خیز میباشد. **بنگال غربی** (۸۷‘۹۵۰ کمم؛ جه ۲۶‘۳۰۶‘۶۰۲) از ایالات سازای هند و کرسی آن کلکته است. مشتمل بر مملکت سابق کوچ بهار و دارای نواحی عظیم زغالخیز و مناطق صنعتی است.

بنگالی، زبان، از زبانهای هندواروپائی، شعبه‌ی هندی (← هندی، زبان). نیز ← زبان، جدول.

بنگاه پاستور: ← انستیتو پاستور.

بنگاه حمایت مادران و نوزادان، از بنگاههای خیریه‌ی ایران، که در سال ۱۳۱۹ هش بمنظور کومک به مادران بیبضاعت تأسیس شد. بعد از جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران قدیمترین مؤسسات خیریه‌ی کشور است. زایشگاه، شیرخوارگاه، ماماهای سیار، و درمانگاه دارد.

بنگاه مستقل آبیاری، بنگاه مستقلی که برای توسعه و اصلاح امور آبیاری کشور ایران تحت نظارت وزارت کشاورزی انجام وظیفه میکند. قانون اجازه‌ی تأسیس آن در اردیبهشت ماه ۱۳۲۲ هش بتصویب مجلس شورای ملی رسید، و در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۲۴ به مرحله‌ی اجرا درآمد. از کارهائی که تا کنون بتوسط بنگاه انجام یافته، ساختمان چندین سد و نیز ساختمان تونل **کوهرنگ** است. از وظایف آن، علاوه بر مطالعه در مسائل مربوط به آبیاری، اداره‌ی رودخانه‌ها و تقسیم آب بین مالکین است.

بنگ‌دانه: ← بزر البنج.

بنگور[7] (bangor)، شهر (جه ۳۱‘۵۵۸)، ج ایالت مین، کشمت.

بن گوریون[8]، داوید (dāvid ben-gurion)، ۱۸۸۶-، سیاستمدار اسرائیلی، نخست‌وزیر (۱۹۴۸-) اسرائیل؛ مت لهستان. بعد از ۱۹۰۵ در فلسطین بسر میبرد. در جج I، بسبب تمایلات صهیونی و هواخواهی از انگلستان، ترکهای عثمانی تبعیدش کردند، لژیون یهود بکومک او تشکیل شد و دوش بدوش انگلستان در فلسطین جنگید. اولین نخست‌وزیر اسرائیل است.

بنگول داغ، کوه؛ ← بینگول داغ.

بنلوکس[9] (beneluks) [از حروف اول نام سه کشور بلژیک، نرلاند (= هلند)، و لوکزامبورگ]، نام اتحادیه‌ی گمرکی بین سه کشور بلژیک و هلند و لوکزامبورگ، که اول بار در ۱۹۴۷ برقرار و بعد از ۱۹۴۸ بموقع اجرا گذارده شد. اتحادیه‌ی اقتصادی کنونی بموجب پیمان ۱۹۵۸ برقرار شد.

بنمعلا (bon.mo‘allā)، دهستان (جه ح ۹‘۰۰۰؟)، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. رود کرخه آنرا مشروب میکند. ساکنین تیره‌هائی از طوایف لر هستند.

بن نویس[10] (ben nevis)، قله‌ای بارتفاع ۱‘۳۴۳ متر، اینورنس‌شر، اسکاتلند؛ بلندترین قله‌ی بریتانیای کبیر. در لش آن پرتگاهی است بعمق بیش از ۴۴۲ متر.

بنو (banu)، لفظ عربی، بمعنی پسران و اخلاف این لفظ و مخصوصاً (در فارسی) صورت دیگر آن بنی (bani)، جزء عنوان بعضی سلسله‌ها و خاندانه و طوایف و قبایل میآید، مانند بنو موسی، بنی آدم و بنی هاشم. برای اعلامی که با این لفظ شروع می شود و آنها را در ردیف این لفظ نمییابید به جزء دیگر نیز رجوع کنید. صورت اصلی الفاظ بنو و بنی بترتیب بنون و بنین است، که جمع لفظ ابن [= پسر]-اولی در حالت رفع و دومی در حالت نصب و جر-میباشد، و طبق قواعد زبان عربی، در حالت اضافه حرف "ن" از آنها اسقاط میشود [مثلا بنو(ن) موسی].

بنوا (benuā)، اسم فرانسوی؛ ← بندیکتوس، اسم.

بنوا[11]، آلکساندر نیکولایویچ (aleksāndr niko-lāyevic benuā)، ۱۸۷۰-، صحنه‌پرداز تئاتر، منتقد هنری، و نقاش روسی، که در باره‌ی هنر روسی مطالب بسیار نوشته است. صحنه‌های بسیار برای بالت نقاشی کرده، و برای چندین بالت سناریو نوشته است؛ درین کار با دیاگیلف همکاری داشته، و مهمترین بالتی که برای او تنظیم کرده پتروشکا (اثر استراوینسکی) است.

بنو ادریس: ← ادارسه.

بنوا دو سنت‌مور[12] (benuā dë saNtmor)، ن ۱۱۷۵، شاعر تروور فرانسوی. اثرش، بنام رمان تروا، منبع الهام روایات قرون وسطائی افسانه‌ی تروا (مخصوصاً ترویلوس و کرسیدا) بوده است.

بنوار ناظر (benvār nāzer)، دهستان (جه ح ۳‘۰۰۰؟)، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۹ (؟) آبادی. رود دز مشروبش میکند.

بنو الاحمر: ← بنو نصر.

بنو اماجور: ← ابن اماجور.

بنو طاهر: ← طاهریان.

بنو عباد[13] (banu abbād)، سلسله‌ای عرب‌نژاد که در قسمت اعظم قرن ۵م هق (قرن ۱۱م بم) در قسمتهای جنوبی و غربی اندلس فرمانروائی کردند، و پایتخت دولت آنان سویل (اشبیلیه) بود. مؤسس سلسله **ابوالقاسم محمد ابن عباد** (فت ۴۳۳ هق) قاضی سویل بود، و مقارن با تجزیه‌ی خلافت قرطبه و برآمدن ملوک الطوایف، فرمانروائی سویل را بدست گرفت (۴۱۴ هق). پسر و جانشینش، **ابوعمرو عباد ابن محمد** ملقب به **المعتضد بالله** (al.mo‘tazedo bellāh)، در ۴۳۳-۴۶۰ هق سلطنت کرد. مردی جاه‌طلب و خودرأی و سفاک بود. در نقش قهرمان اعراب اندلس در مقابل بربرها، قلمرو خود را وسعت داد، و بیشتر قسمت جغ شبه جزیره را متصرف شد. پسر و جانشینش، **محمد ابن عباد**، ملقب به **معتمد**، فت ۴۸۷ هق، بر سر امارت قرطبه با مأمون سلطان تولدو (طلیطله) جنگید، و سه سال پس از مرگ وی آنرا تصرف کرد (۴۷۱ هق)، و قسمتی از تولدو را نیز گرفت. در سال ۴۷۸ هق (۱۰۸۵ بم)، آلفونسوی VI (لئون و کاستیل) تولدو را تصرف کرد، و مطالبه‌ی قسمتی دیگر از متصرفات معتمد را نمود. معتمد و سایر امرای مسلمان اسپانیا از

(۱)Bancroft (۲)Banks (۳)Bankside (۴)Bengal (۵)Bangalore (۶)Bengal (۷)Bangor (۸)Ben-Gurion (۹)Benelux (۱۰)Ben Nevis (۱۱)Benois (۱۲)Benoît de Sainte-More (۱۳)Abbadides

یوسف ابن تاشفین که مقارن این ایام مراکش را گرفته بود استمداد کردند، و وی در نبرد خونین **زلاقه** مسیحیان را مقهور کرد (۴۷۹ هق، مطابق ۱۰۸۶ بم). بعداً، یوسف امرای مسلمان اسپانیا را خلع کرد و قلمرو آنانرا تصرف نمود. سویل نیز بدست سپاهیان او افتاد؛ محمد ابن عباد دستگیر و به اغمات (aqmāt) در نزدیکی مراکش تبعید شد، و همانجا درگذشت، و سلسله‌ی بنو عباد منقرض گردید. این سلسله، با وجود سفاکی و افراطکاری امرای آن، درخشانترین ملوک الطوایف اسپانیا بود، و در دوره‌ی آنها در اسپانیای اسلامی قرن ۱۱م هنر و ادب باوج رفعت خود رسید.

بنو عمون[1] (banu ammun)، در عهق، قوم غارتگر بیابانگرد ساکن ش بحر المیت، دشمن سرسخت بنی اسرائیل (پیدایش ۳۸.۱۹؛ تثنیه ۱۹.۲، ۳۷.۲۵، ۴،۳.۲۳؛ داوران ۱۳.۳؛ اول سموئیل ۱۱؛ دوم سموئیل ۱۰-۱۲؛ دوم تواریخ ۲۰؛ نحمیا ۱۰.۲، ۷.۴؛ ارمیا ۱.۴۹-۶).

بنو عناق[2] (banu anāq)، در عهق، مردمی عظیم الجثه که در زمان فتح کنعان بدست بنی اسرائیل در حبرون سکونت داشتند. عملا توسط یوشع و کالیب نابود شدند (اعداد ۲۲.۱۳، ۲۸، ۳۳؛ تثنیه ۲۸.۱، ۲.۹؛ یوشع ۲۱.۱۱؛ ۱۵.۱۴؛ ۱۳.۱۵، ۱۴؛ ۱۱.۲۱؛ داوران ۲۰.۱).

بنو موسی (banu musā)، شهرت سه برادر بنامهای **ابوجعفر محمد ابن موسی** (فت ۲۵۷ یا ۲۵۹ هق)، **ابوالقاسم احمد ابن موسی**، و **حسن ابن موسی**، از علمای معروف ریاضیات و نجوم و مکانیک حوزه‌ی علمی بغداد در قرن ۳م هق، و از حامیان علم و علما. پدر آنان موسی ابن شاکر (šāker) بود، که گویند در خراسان راهزنی میکرد، و سپس به هندسه و نجوم پرداخت، و جزء ملتزمین مأمون به بغداد آمد، و در عداد منجمین دربار وی درآمد. ظاهراً پس از مرگ موسی، مأمون فرزندان وی را به یحیی ابن ابی منصور سپرد، و این سه برادر در جوانی با دانشمندان حوزه‌ی علمی بغداد مأنوس شدند. بنو موسی ثروت سرشار خود را صرف گردآوردن نسخه‌های خطی یونانی و ترجمه‌ی آنها بزبان عربی کردند، و بعلاوه مترجمین عالیمقامی چون حنین ابن اسحاق و ثابت ابن قره در استخدام داشتند. بنو موسی، علاوه بر ترجمه‌ی آثار یونانی، تحقیقات نفیسی در ریاضیات و نجوم و مکانیک نمودند، ولی چون در کارهای علمی همکاری داشتند تشخیص آثار شخصی هر یک مقدور نیست. ظاهراً محمد اطلاعات وسیع داشت؛ حسن خاصه در ریاضیات و احمد در مکانیک و مسائل فنی تبحر داشت. از جمله‌ی آثار آنان کتابی در مخروطات، کتابی در مساحت کره و تثلیث زاویه، و کتاب معروف حیل بنو موسی (hiale) در مکانیک است. بعضی از آثارشان بزبان لاتینی ترجمه شده است.

بنونتو[3] (benevento)، شهر (جـ ۳۴'۴۵۵)، ج ایتالیا. شهر مهم رومی بر جاده‌ی آپیا ویا بود. در قرون ۶م-۱۱م پایتخت دوکنشین مقتدر لومباردها بود؛ سپس زیر فرمان پاپ درآمد. آثار رومی بسیار دارد. کلیسای سانتا سوفیا از قرن ۸م است. در جج II سخت آسیب دید.

بنو نصر (banu nasr) یا **بنو الاحمر** (bano l.ʿahmar)، سلسله‌ی مسلمانی که از ۶۲۹ هق تا ۸۹۷ هق (۱۲۳۱-۱۴۹۲ بم) در غرناطه (ل اسپانیا) سلطنت کردند. مؤسس این سلسله **ابو عبدالله محمد I** ملقب به **الغالب بالله** است، که از ضعف و زوال دولت موحدون استفاده کرده غرناطه را گرفت (۶۳۵ هق) و آنجا را پایتخت خود قرار داد، و کمی بعد در صدد ساختن کاخی بر تپه‌ی الحمراء برآمد. سپس قلمرو خود را وسعت داد، ولی برای مقابله با رقبای مسلمان خود باجگزار فردیناند I کاستیل گردید. وی در ۶۷۱ هق وفات یافت، و پس از او بیست تن از سلسله‌ی بنو نصر در غرناطه سلطنت کردند، که از معروفترین آنان **ابوالحجاج یوسف I** (abo'l.hajjāj) است که در ۷۳۳-۷۵۵ هق سلطنت کرد، و سرانجام در مسجد غرناطه بقتل رسید. وی با افزودن بناهای باشکوهی به قصر الحمراء نام خود را جاودانی ساخت. آخرین سلطان این سلسله **ابوعبدالله محمد XI** است، که در عهد او غرناطه بدست مسیحیان افتاد (۸۹۷ هق، مطابق ۱۴۹۲ بم)، و وی اواخر عمر را در مراکش در فقر و فاقه گذرانید.

بنونیست[4]**، امیل** (emil baNvenist)، ۱۹۰۲-، مستشرق فرانسوی، استاد صرف و نحو تطبیقی در کولژ دو فرانس، و متخصص در مطالعات ایرانی. آثار فراوان دارد؛ از آن جمله است صرف و نحو سغدی (۲ جلد، ۱۹۱۴-۲۹)، دین ایرانی مطابق نقل متون عمده‌ی یونانی (۱۹۲۹)، مغها در ایران قدیم (۱۹۳۸)، مجموعه‌های سغدی کتابخانه‌ی ملی (۱۹۴۰)، متون سغدی (۱۹۴۹)، و منتخباتی از اعمال قدیس جرجیس بروایت سغدی (۱۹۴۲-۴۵). و نیز کتاب صرف و نحو فارسی کهن (اثر آنتوان میه) را بطبع رسانید (۱۹۳۱).

بنویل[5]**، تئودور دو** (teodor dë baNvil)، ۱۸۲۳-۹۱، شاعر فرانسوی؛ از پارناسیان. دیوانش مشتمل بر قصائد شگفت (۱۸۵۷) و ترانه‌های غربی (۱۸۶۹) است.

بنه (bone)، در اصطلاح کشاورزی، مقداری از زمین زراعتی که عمل رعیتی در آن با ۴ یا ۶ (یا، در بعضی دهات، ۸) گاو انجام میگیرد. در ایران غالباً چند نفر زارع گاودار در کشت یک بنه با یکدیگر شرکت میکنند. نیز ← عوامل پنجگانه.

بنه (bene) یا **درخت سقز**، (*Pistacia terebinthus*)، درخت برگریز متوسطی که در نواحی مدیترانه میروید. قدیمترین نوع تربانتین که از آن خبر داریم از آن بدست میآمده. نیز ← پسته.

بنه[6]**، ستیون وینسنت** (stivən vinsənt bene)، ۱۸۹۸-۱۹۴۳، نویسنده و شاعر امریکائی. از آثار معروفش منظومه‌ی جسد جان براون (۱۹۲۸، در باب جنگ داخلی امریکا) و منظومه‌ی حماسی ناتمام ستاره‌ی غربی (۱۹۴۳) است. داستان کوتاه شیطان و دانیل وبستر بفارسی ترجمه شده است. برادرش، **ویلیام روز بنه** (wilyām rōz)، ۱۸۸۶-۱۹۵۰، نیز نویسنده و شاعر و از مؤلفین دایرة‌المعارف ریدرز (۱۹۴۸) بود.

بنهدد[7] (banhadad) [عبری، = پسر هدد]، نام چند تن از شاهان دمشق. **۱-** نة ۸۹۰ قم، متحد آسا (شاه یهودا) بر ضد بعشا (شاه اسرائیل) (اول پادشاهان ۱۷.۱۵-۲۵). **۲-** نة ۸۵۴ قم، دشمنی موروثی با اسرائیل را دنبال کرد، و اخاب و یهوشافاط را شکست داد. کشته شد و حزائیل بجای او نشست (اول پادشاهان ۲۰؛ ۲۲؛ دوم پادشاهان ۱۵.۸). **۳-** نة ۸۰۰ قم، پسر حزائیل. یهوآش اسرائیلی را شکست داد (دوم پادشاهان ۲۵.۱۳؛ عاموس ۴.۱).

بنی (bani)، لفظ عربی بمعنی پسران و اخلاف. ← بنو، لفظ عربی.

بنیادپردازی[8] (bonyād.pardāzi)، انگل فاندامنتالیزم (fāndāmentālizəm)، نهضت مذهبی محافظه‌کارانه‌ای در فرقه‌های پروتستان در اوایل قرن ۲۰م. هدفش حفظ تفسیرهای کهن کتاب مقدس و اصول عقاید ایمان مسیحی در برابر "خطر اکتشافات علمی" بود.

بنیاد پهلوی: ← پهلوی، بنیاد.

بنیاد فورد: ← فورد، بنیاد.

بنی اسد (bani asad)، از قبایل عرب عربستان شمالی، منسوب با کنانه. صحراگرد بودند، و مراتع آنان در نواحی جنوبی و جنوب شرقی نفود ممتد بود. از وقایع عمده در تاریخ پیش از اسلام این قبیله، شورش آنها بر ضد حُجر آخرین امیر بزرگ کنده و پدر امرؤ القیس (۵۰۰-۵۴۰ بم) است، و کشته‌شدن حجر، که از این طریق ضربتی مهلک بر دولت کنده وارد کردند. پس از ظهور اسلام، سران بنی اسد بعد از مدتی گردنکشی در سال ۹ هق اسلام آوردند، ولی بعد از وفات پیغمبر و احتمالا در حیات آن حضرت مرتد شدند، اما خالد ابن ولید آنانرا مغلوب و متواری ساخت (۱۱ هق)، و این پیروزی مقاومت گردنکشان عربستان شمالی را پایان داد، و قبایل این ناحیه و از جمله بنی اسد به اسلام گرویدند. در کشورگشائیهای بعدی مسلمانان، بنی اسد بیشتر در جبهه‌ی عراق میجنگیدند، و اغلب آنها بتدریج با مردم کوفه درآمیختند، و با گذشت ایام اشخاص برجسته‌ای مخصوصاً از بزرگان شیعه از آنان برخاستند. در نیمه‌ی دوم قرن ۴م هق، دسته‌ای از بنی اسد در نزدیکی حویزه (خوزستان) چادر برافراشتند، و از دسته‌ی دیگری از آنان سلسله‌ی بنی مزید برخاست، که از ح ۴۰۳ تا ۵۴۵ هق در حله و حوالی آن فرمانروائی کرد. بعدها دست بنی اسد از حله کوتاه شد، و (ظاهراً از اوایل قرن ۱۰م هق) در ناحیه‌ی الجزیره متوطن شدند. شیخ بنی اسد با انتخاب فیصل بسلطنت عراق بمخالفت برخاست، و در ۱۹۲۴ سربشورش برداشت، ولی دستگیر و محبوس و سپس تبعید گردید.

بنی اسرائیل (bani esrāʾil)، نام عمومی قوم یهود. ← یهود؛ نیز ← اسرائیل.

بنی اسرائیل، سوره‌ی یا سوره‌ی اسراء (esrāʿ)، سوره‌ی ۱۷م قرآن، مکی، ۱۱۱ آیه. بیشتر از موضوعات ایمانی بحث میکند، و باخلاق و آداب فردی و اجتماعی نیز توجه دارد. چیزی از

---

(۱)Ammon (۲)Anakim (۳)Benevento (۴)Benveniste (۵)Banville (۶)Benét (۷)Benhadad (۸)fundamentalism

داستانهای بنی اسرائیل مربوط به مسجد اقصی و گوشه‌ای از داستان آدم و ابلیس و تکریم خدا نسبت بانسان در آن آمده است. ولی موضوع برجسته شخص پیغمبر است، و وضع مردم مکه در برابر وی، و قرآنی که آورده، و هدایتی که همراه این قرآن است، و بمناسبت، از پیامبری بصورت کلی سخن میآید. سیر شبانه‌ی پیغمبر اسلام به مسجد اقصی درین سوره ذکر شده است. ← اسراء.

بنیامین (benyāmin) [عبری، = پسر دست راست]، اسم عبری برای مرد. بعضی از اسامی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Benjamín	بنخامین (benxāmin)
آلمانی	Benjamin	بنیامین (benyāmin)
انگلیسی	Benjamin	بنجمین (benjamin)
ایتالیائی	Beniamino	بنیامینو (benyāmino)
عربی		بنیامین (benyāmin)
فارسی		بنیامین (benyāmin)
فرانسوی	Benjamin	بنژامن (baNjāmaN)
هلندی	Benjamin	بنیامین (benyāmin)

بنیامین[1] [عبری، = پسر دست راست]، کوچک‌ترین پسر یعقوب و راحیل، جد یکی از قبایل [اسباط] دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل. این قبیله در ش فلسطین سکنی داشتند، و مردانش تیراندازان ماهری بودند. معروفترین فرد خاندان بنیامین شاؤول بود (پیدایش ۱۸.۳۵؛ ۴۲-۴۶؛ ۲۷.۴۹؛ اعداد ۳۶.۱؛ ۹.۱۳؛ ۲۶.۳۸-۴۱؛ ۳۴.۲۱؛ تثنیه ۱۲.۳۳؛ یوشع ۱۸.۱۱-۲۸؛ داوران ۱۵.۳؛ ۲۰-۲۱؛ اول تواریخ ۴۰.۸؛ ۲.۱۲؛ دوم تواریخ ۸.۱۴؛ ۱۷.۱۷). نام بنیامین در قرآن نیامده، ولی داستان او را، که برادرش یوسف وی را شناخت، و همین وسیله شد که پدر و خانواده‌اش از کنعان به مصر کوچ کنند، بتفصیل آورده است (سوره‌ی یوسف ۵۹ و بعد).

بنیامین تودلائی[2] (benyāmine tudelā'i) یا **بنیامین التطیلی** (benyāmino 't.totili)، فت ۱۱۷۳، خاخام و جهانگرد یهودی اسپانیائی، مت تودلا. در ۱۱۵۹-۷۳ از ساراگوسا به فرانسه، ایتالیا، یونان، فلسطین، ایران، و چین مسافرت کرد، و از طریق عربستان، مصر، و سیسیل به اسپانیا بازگشت. سفرنامه‌ی او در شرح این مسافرت است.

بنیامینو (benyāmino)، اسم ایتالیائی؛ ← بنیامین، اسم.

بنی امیه: ← امویان.

بنیتو (benito)، اسم اسپانیولی، ← بندیکتوس، اسم.

بنیچه (bonice)، در عهد صفویه، جدول مالیاتی، که در آن جمع کل مالیاتی که از اصناف باید اخذ شود و توزیع مالیات بین اصناف تعیین شده بود. نیز ← بنیچه‌بندی.

بنیچه‌بندی (bonice.bandi)، تعیین میزان و توزیع عادلانه‌ی مالیات بین اعضای یک صنف. بنیچه‌بندی از وظایف کدخدا بود. نیز ← بنیچه.

بنی حسن (bani hasan)، دهکده، مصر، بر ساحل شرقی نیل بفاصله‌ی ۱۲۰ کیلومتری ل اسیوط. نزدیک آن ۳۹ گور سلاطین قدیم (ح 2000 ق‌م) مصر است که در کوه تراشیده شده. نقاشیها و نقوش هیروگلیفی آنها جالب و در روشن ساختن تاریخ سلسله‌ی XII سلاطین مصر باستانی ارزش بسیار دارد. اعراب دهکده را اصطبل عنتر نامند.

بنی حسنویه (bani hasanvayh)، سلسله‌ای از امرای مستقل محلی کردستان، منسوب به حسنویه، که از ۳۴۸ هق تا ۴۰۶ هق در قسمت عمده‌ی کردستان حکومت میکردند. شمس‌الدوله‌ی دیلمی سلطنت آنها را منقرض نمود.

بنیدیکت (benidikt)، اسم انگلیسی؛ ← بندیکتوس، اسم.

بنیس (benis)، ده (جم ۲٬۰۶۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴ کیلومتری لش شبستر.

بنی طرف (bani torof)، از عشایر عرب خوزستان، مشتمل بر ح ۳٬۵۰۰ خانوار، که در بخش بستان از شهرستان دشت میشان زندگی میکنند. ناحیه‌ی دشت میشان تا تیر ماه ۱۳۱۴ هش، بنام این طایفه، بنی طرف خوانده میشد، و در آن تاریخ فرهنگستان ایران نام دشت میشان بر آن نهاد.

بنی طولون: ← طولونیان.

بنی عباس: ← عباسیان.

بنی فضلویه: ← شبانکاره؛ لر بزرگ.

بنی کاکویه (bani kākuye)، سلسله‌ای از امرای دیالمه، منسوب به علاءالدوله‌ی کاکویه، مشهور به ابوجعفر کاکویه و ابن کاکویه. لفظ کاکویه بدان سبب در حق پدر ابوجعفر استعمال میشده است که او برادر (برادر مادر؟) سیده خاتون، مادر مجد الدوله‌ی دیلمی، بوده است. فرزندان ابن کاکویه، که در تاریخ به بنی کاکویه مشهورند، در اصفهان و یزد، و مخصوصاً در همدان و نهاوند و بعضی از بلاد کردستان، حکومت داشته‌اند، و حکومت آنها، که از ۳۹۸ هق تا ۴۴۳ هق طول کشید، بدست سلاجقه منقرض شد، و بعضی از امرای این خاندان در عهد سلاجقه مطیع دولت آنها بودند. نیز ← اتابکان یزد.

بنی کعب (bani ka'b)، از عشایر عرب خوزستان، که طوایف مختلف آن در طرفین رود کارون در اطراف خرمشهر و شادگان، و بعضی نیز در کنار خلیج بوشهر و اهواز، و گروهی هم در اطراف شط العرب در خاک عراق سکنی دارند.

بنی مازه (bani māza)، خاندان بزرگی در بخارا. ← آل برهان.

بنی مزید (bani mazyad)، سلسله‌ای از امرای عرب، از طایفه‌ی بنی اسد، که از حدود ۴۰۳ هق تا ۵۴۵ هق در حله و حوالی آن فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله سندالدوله علی (sanado 'd-dōle) در سنه‌ی ۴۰۳ هق از جانب سلطان‌الدوله‌ی دیلمی بامارت حله رسید. بعد از او پسرش نور الدوله دبیس ابن علی امارت یافت، که بعد از او پسرش بهاءالدوله منصور بامارت رسید، و بعد از او چهارمین امیر این سلسله، صدقة ابن منصور (صدقه‌ی I)، از شجعان معروف عرب بود که شعرا و مورخین از محامد او سخن گفته‌اند، و در زمان او حله آبادی و رونقی تمام یافت. پسر او دبیس ابن صدقه ۱۸ سال امارت نمود، و بعد از او پسرش صدقة ابن دبیس حکمرانی داشت، که برادرش محمد ابن دبیس جانشین او گشت، و در زمان امارت برادر دیگرش علی ابن دبیس حکومت این خاندان بدست اتابکان زنگی منقرض گشت.

بنی نوبخت، خاندان ایرانی؛ ← نوبختیان.

بنی هاشم، طایفه‌ای از قریش، فرزندان هاشم ابن عبد مناف.

بو[3] (bō)، رود ج ایالت آلبرتا، کانادا. در دامنه‌ی شرقی کوههای روشوز سرچشمه میگیرد؛ پس از طی ح ۵۰۰ کم به رود اولدمن (ōldmon) پیوسته سسکچوان جنوبی را تشکیل میدهد.

بو، له، جش فرانسه؛ ← له بو.

بوآ[4] (boā)، ماری از تیره‌ی بویدای (*Boidae*)، که مانند پیتونها شکار خود را بوسیله‌ی پیچیدن بدور آن و فشار عضلات قوی خرد میکند، و زهر ندارد. در بیشتر نواحی گرمسیر زمین یافت میشود. بوآی معمولی (*Boa constrictor*) امریکای جنوبی بجهت پوست بادوام و زیبایش ارزش تجارتی دارد. طولش به ۴٫۵ متر میرسد.

بوآی معمولی

بوئبدیل: ← ابوعبدالله محمد XI.

بوئتیوس[5] [آنیکیوس مانلیوس سورینوس بوئتیوس (ānikius mānlius severinus boetius)]، ح ۴۷۵-۵۲۵، فیلسوف رومی. کنسول و از وزرای تئودوریک کبیر بود، و متهم بخیانت گردید. در حالی که در زندان در انتظار مرگ بود، کتاب تسلی فلسفه را نوشت که از آن زمان مورد توجه متفکرین بوده است. کتابی نیز در موسیقی تألیف کرد.

بوا دو بولونی[6] (buā dë bulony)، پارک بزرگی (۸۴۷ هکتار و ۸۸ آر) در غ پاریس، فرانسه. سابقاً جنگل بود، و در ۱۸۵۲ به شهر پاریس واگذار شد، و تفرجگاه گردید. بجهت سبزه، درختها، و پهنه‌های زینتی آب معروف است. میدانهای اسب‌دوانی معروف لونشان (loNšāN) و اوتوی (otëy) در آنست.

بوئدیسیا[7] (boedisiā)، فت ۶۲ بم، ملکه‌ی بریتانیای قدیم، شاه یکی از قبایل بریتانیای شرقی. بر ضد رومیها طغیان کرد، و شکست خورد، و خود را مسموم نمود.

بوآرنه[8]، **آلکساندر دو** (āleksāNdr dë boārne)، ملقب به **ویکنت دو بوآرنه** (vikont*)، ۱۷۶۰-۹۴، ژنرال فرانسوی، در جنگهای انقلاب امریکا و جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه. در دوره‌ی وحشت با گیوتین اعدام شد. ژوزفین زوجه‌ی او بود.

بوآرنه[8]، **اورتانس دو** (ortāNs dë boārne)، ۱۷۸۳-۱۸۳۷، بانوی فرانسوی، خواهر اوژن دو

(۱)Benjamin (۲)Benjamin of Tudela (۳)Bow (۴)boa (۵)Boethius (۶)Bois de Boulogne (۷)Boadicea (۸)Beauharnais

بوآرنه، و زوجه‌ی لوئی بوناپارت، که ناپلئون او را شاهی هولاند داد (۱۸۰۶–۱۰). ناپلئون III پسر او بود.

بوآرنه[1]، اوژن دو (ëjen dë boārne)، ۱۷۸۱–۱۸۲۴، ژنرال فرانسوی؛ پسر آلکساندر دو بوآرنه و ژوزفین. در خدمت ناپلئون I بود، و در ۱۸۰۵ نایب‌السلطنه‌ی ایتالیا شد. پس از سقوط ناپلئون در مونیخ اقامت گزید.

بوآرنه[1]، ژوزفین دو (jozefin dë boārne)، زوجه‌ی آلکساندر دو بوآرنه (۱۷۶۰–۹۴)، که بعداً با ناپلئون I ازدواج کرد. ← ژوزفین.

بوئرها[2] (boer.hā) [هلندی، = کشاورز]، ساکنین هلندی‌الاصل افریقای جنوبی. بوئرها اول بار در ۱۶۵۲ نزدیک دماغه‌ی امیدنیک مستقر شدند، و همواره در مقابل ورود آداب و سنن و فرهنگ انگلیسی به افریقای جنوبی به سرسختی مقاومت کرده‌اند. زبان آنها آفریکانس است. ← افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی؛ بوئرها، جنگ.

بوئرها[2]، جنگ یا جنگ افریقای جنوبی، جنگ (۱۸۹۹–۱۹۰۲) جمهوری افریقای جنوبی (ترانسوال) و ← کشور آزاد اورانژ با بریتانیای کبیر. بوئرها همواره از پیشرفت بریتانیا در سرزمینهای افریقای جنوبی نگران و ناراضی بودند، و پس از کشف (۱۸۸۶) طلا که سودجویان بریتانیائی به افریقای جنوبی هجوم آوردند عدم رضایت شدت یافت، و دولت بوئر، علی رغم اعتراضات بریتانیا، از اعطای حقوق شارمندی به تازه‌واردین امتناع کرد، و مالیاتهای سنگین بر آنها مقرر نمود. در ۱۸۹۵ سر ل. س. جیمسن به ترانسوال حمله کرد، و این امر در نظر پ. **کروگر** توطئه‌ی بریتانیا برای تصرف ترانسوال بود، و منجر به اتحاد نظامی ترانسوال و کشور آزاد اورانژ گردید (۱۸۹۶). بریتانیا، بقول خود برای حفظ منافع تجارتی خویش، لشکر کشید. و چون از بازگردانیدن آنها امتناع نمود، دولت بوئر اعلان جنگ داد (۱۲ اکتبر ۱۸۹۹). نیروهای وسیع و مجهز بوئرها پیروزیهای عمده‌ای یافتند، و مفکینگ را گرفته کیمبرلی و لیدیسمیث را محاصره کردند. ولی در ۱۹۰۰ که بریتانیا سپاهیان زیادی پیاده کرد، ورق برگشت. نیروهای بریتانیا تحت فرماندهی ف. س. رابرتس و لرد کیچنر شهرهای عمده‌ی بوئرها را اشغال و قسمت عمده‌ی مملکت آنان را رسماً به متصرفات خود ضمیمه کردند.

بریتانیا جنگ را تمام‌شده پنداشت، ولی بوئرها بسرکردگی کسانی چون ل. بوتا و ی. ک. سماتس دسته‌های کوچک جنگنده تشکیل داده به بریتانیائیها حمله کردند. کیچنر در مقابل از یک طرف زنان و کودکان آنانرا به حبس انداخت، و پهنه‌های وسیعی را با بلوکهاوس‌ها محصور کرد، و از طرف دیگر سپاهیان وی تمام کشور را قطعه به قطعه از وجود جنگجویان پاک کردند. تسلیم رسمی بوئرها بموجب پیمان ورینیگینگ (۳۱ مه‌ی ۱۹۰۲) صورت گرفت. بوئرها خاطرات تلخ این جنگ را فراموش نکرده‌اند، و هنوز هم زندگی سیاسی افریقای جنوبی خالی از تأثیر این امر نیست.

بوئز[3]، فرانتس (frānts bōaz)، ۱۸۵۸–۱۹۴۲، مردمشناس امریکائی. آلمانی بود، و به کشمة مهاجرت کرد، و به تابعیت امریکا درآمد. در تحقیقات خود سخت پابند روش بود. دامنه‌ی تحقیقاتش وسیع و مشتمل بر مردمشناسی فیزیکی و فرهنگی، باستانشناسی، و زبانشناسی بود. بیش از ۶۰۰ رساله و کتاب نوشته است، که از جمله فکر انسان اولیه (۱۹۱۱) است.

بواسیر یا تکمه، اتساع سیاهرگهای دور مخرج نشین. غالباً ناشی از یبوست و ضعف جریان خون و فشار وارد بر جدار معاء مستقیم (قسمت انتهائی قولون نازل) است.

بوئطیقا: ← ارغنون.

بوالحسن، کنیه؛ ← ابوالحسن، کنیه.

بوالدیو[4]، فرانسوا آدرین (frāNsuā ādriaN buāldiē)، ۱۷۷۵–۱۸۳۴، آهنگساز فرانسوی؛ استاد اپرا کمیک (← اپرا). از آثارش خلیفه‌ی بغداد و خانم سفیدپوش است.

بوالو[5]، نیکولا (nikolā buālo) یا **بوالو-دپرئو** (-depreo)، ۱۶۳۶–۱۷۱۱، شاعر و منتقد ادبی فرانسوی؛ عضو (از ۱۶۸۴) آکادمی فرانسه. سخنگوی مکتب **کلاسیسیم** بود، و در کتاب فن شعر (۱۶۷۴) اصول این مکتب را، با بررسی آثار معاصرینش و بخصوص دوستان همفکر خود یعنی راسین، مولیر، و لافونتن، بیان کرد. زندگی ادبی وی دارای سه مرحله است: (۱) دوره‌ی ۱۶۶۰–۶۷، که در آن به شعرائی که مورد توجه مردم بودند حمله میکند، و آثارشان را بباد طنز و سخریه میگیرد؛ (۲) دوره‌ی ۱۶۶۸–۷۷، که اصول و آرمانهای مکتب کلاسیک را مطرح میسازد؛ (۳) دوره‌ی ۱۶۷۷–۹۳، که به دفاع از اصول کلاسیسیسم میپردازد. آثار دیگرش عبارتند از رقعه‌ها و مجموعه‌ی معروف هجاها.

بوا-لو-دوک، هلند، ← سرتوخنبوس.

بوان، آنورین: ← بون، انایرین.

بوئن[6]، گاسپار (gāspār boaN)، ۱۵۶۰–۱۶۲۴، گیاهشناس سویسی. پیش از وضع طبقه‌بندی دوتائی بتوسط لینه، گیاهان را بر حسب جنس و نوع رده‌بندی کرده است.

بوانات (bavānāt)، دهستان (جه ح ۱۲٬۳۰۰؟)، ل بخش بوانات و سرچهان، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. رود بوانات از وسط دهستان میگذرد. محصولش غلات، بادام، کشمش، و گردو است.

بوانات و سرچهان (bavānāto sarcahān) یا **بوانات** (bavānāt)، بخش (جه ح ۲۷٬۶۰۰؟)، ج‌ش و قسمت مرکزی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۲۵ (؟) آبادی؛ مرکزش سوریان.

بوئناونتورا[7] (buenāventurā)، شهر (جه ۵۴٬-۹۷۳)، غ کولومبیا، بندر کنار قکب؛ تأسیس ح ۱۵۴۰.

بوئنوس آیرس[8] (buenos āyres)، شهر (جه ۲٬۹۸۲٬۵۸۰)، پایتخت آرژانتین، در بخش فدرال، ل آرژانتین، بر ساحل راست ریو دِ لا پلاتا. بزرگترین شهرهای نیمکره‌ی جنوبی، سومین شهر بزرگ نیمکره‌ی غربی، و بندر عمده و مرکز عمده‌ی مالی و صنعتی و اجتماعی آرژانتین است. بزرگترین کارخانه‌های سردسازی گوشت در جهان در آنجاست؛ صنایع دیگرش نساجی و طبع و نشر است. بتوسط پ. دِ مندوثا بنا شد (۱۵۳۶)، بسبب عملیات خصمانه‌ی بومیان متروک گردید (۱۵۴۱)، ولی دگرباره دایر شد (۱۵۸۰). در ۱۷۷۶ کرسی قلمرو نایب‌السلطنه‌ی ریو د لا پلاتا شد. در ۱۸۱۰ از اسپانیا مستقل شد. در ۱۸۸۰ از ایالت بوئنوس آیرس تفکیک و زیر اداره‌ی مستقیم دولت مرکزی قرار داده شد. ایالت بوئنوس آیرس (کرسی آن لا پلاتا) نزدیک آن و از حیث دام و غلات ثروتمند است.

بوئوناپارته: ← بوناپارت یا بناپارت.

بوئونینسنیا، دوتچو دی: ← دوتچو (دی بوئونینسنیا).

بوئیتو[9]، آریگو (ārrigo boito)، ۱۸۴۲–۱۹۱۸، آهنگساز و شاعر ایتالیائی. یگانه اپرای مهم او مفیستوفله است. لیبرتوهای او اهمیت بیشتری دارد، و برای بعضی از آنها وردی موسیقی ساخته است.

بوئین (buin)، ده (جه ۲٬۰۰۹ سه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی؛ ۵۴ کیلومتری ج قزوین. بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش سخت آسیب دید.

بوئین، ده (جه ۱٬۰۶۱ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سلطانیه، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۴۵ کیلومتری زنجان.

بوئین، ده (جه ۱٬۳۲۹ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۴ کیلومتری غ داران.

بوایه[10]، شارل (šārl buāyye)، ۱۸۹۹–، هنرپیشه‌ی فرانسوی. در ۱۹۲۰ در پاریس بر صحنه‌ی تئاتر ظاهر شد، و سپس در فیلمهای صامت فرانسوی شرکت کرد. نخستین فیلم ناطق او بارکارول (۱۹۳۰) بود. در ۱۹۳۴ به هالیوود رفت، و پس از موفقیتی که در فیلم مایرلینگ بدست آورد، در چندین فیلم مشهور شرکت کرد. چراغ گاز از جمله‌ی فیلمهای معروفی است که بوایه در آن بازی کرده است (همبازی او در این فیلم اینگرید برگمان بود).

بوبر[11]، مارتین (mārtin buber)، ۱۸۷۸–، فیلسوف یهودی، مت وین. در آلمان فلسفه‌ی یهودی تدریس میکرد. در پیشرفت نهضت صهیونی مؤثر بود. بعد از اینکه از آلمان اخراج شد (۱۹۳۸)، استاد دانشگاه عبرانی اورشلیم گردید. نوشته‌های مذهبی و عرفانی وی، که بیشتر در تعالیم حسیدیم است، در یهود و جز آن تأثیر داشته است.

بوبلوس[12] (bublos) یا **بیبلوس** (biblos)، عربی **جبیل** (jobayl)، دهکده‌ی ساحلی، جمهوری لبنان، ۳۲ کیلومتری ل بیروت. از شهرهای بسیار قدیمی فنیقیه و از مراکز پرستش آدونیس بود؛ کتیبه‌ی باستانی فنیقی در آنجا کشف، و در ضمن حفریات، بقایای معبد، قلعه، مقابر، و غیره پیدا شد. در ایام باستانی پاپیروس به مصر صادر میکرد، و بهمین جهت، لفظ یونانی بیبلوس معنی کاغذ یافت، و این لغت ریشه‌ی عده‌ای از لغات اروپائی گردید، مانند الفاظ فرانسوی بیبل و بایبل [= کتاب

(1)Beauharnais (2)Boers (3)Boas (4)Boieldieu (5)Boileau (6)Bauhin (7)Buenaventura (8)Buenos Aires (9)Boito (10)Boyer (11)Buber (12)Byblos

مقدس]، ببلیوگرافی [فنس، = فهرست کتب]، و غیره.

بوبوک (bubuak)، گیاه، ← سیزاب.

بوبیو[1] (bobbio)، شهر کوچک، امیلیا اِ رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، جغ پیاچنتسا. دیری که قدیس کولومبانوس در ۶۱۲ در اینجا ساخت قدیمترین دیرهای ایتالیای شمالی است، و در قرون ۹م-۱۲م از جنبه‌ی فرهنگی رونق داشت.

بوپ[2]، **فرانتس** (frānts bop)، ۱۷۹۱-۱۸۶۷، عالم آلمانی فقه اللغه. در کتاب گرامر تطبیقی (۱۸۳۳-۵۲) خود، رابطه‌ی زبانهای هندواروپائی را با یکدیگر ثابت کرد.

بوتا[3]، **لوئی** (lui botā)، ۱۸۶۲-۱۹۱۹، سرباز و سیاستمدار جنوب افریقائی. رهبر جنگ بوئرها بود، ولی پس از ۱۹۰۲ طرفدار همکاری با بریتانیا شد. نخست‌وزیر ترانسوال (در ۱۹۰۷-۱۰) و اتحادیه‌ی افریقای جنوبی (در ۱۹۱۰-۱۹) بود. در جج I سرکرده‌ی سپاهیانی بود که مستعمره‌ی آلمانی افریقای جنوب غربی را گرفتند.

بوتادس[4] (butādes)، ح ۶۰۰ قم، پیکرتراش یونانی که گویند قالبگیری با گل را آغاز کرد.

بوتان، تحت الحمایه‌ی هند: ← بهوتان.

بوتساریس[5]، **مارکوس** (mārkos botsāris)، ح ۱۷۸۸-۱۸۲۳، قهرمان یونانی در جنگ استقلال یونان. از میسولونگی در برابر ترکهای عثمانی دفاع کرد (۱۸۲۲-۲۳)؛ عثمانیها را در کارپنیسی شکست داد، ولی خودش در نبرد کشته شد.

بوتسر[6]، **مارتین** (mārtin butser)، ۱۴۹۱-۱۵۵۱، مصلح پروتستان آلمانی. تحت نفوذ موعظه‌های لوتر، در ۱۵۲۳ در ستراسبورگ به نهضت اصلاح دینی پیوست. سالهای آخر عمر را در انگلستان گذرانید. در کلیسای انگلستان مؤثر بود.

بوتسن، ایتالیا: ← بولتسانو.

بوتگر[7]، **یوهان فریدریش** (yohān fridriš bët-ger)، ۱۶۸۲-۱۷۱۹، شیمیدان آلمانی، که چینی درسدن را بوجود آورد. لعابهای گوناگون چینی ساخت، و در کار ساختن چینی سفید ظرافت را بکمال رسانید.

بوتنانت[8]، **آدولف** (ādolf butenānt)، ۱۹۰۳-، عالم آلمانی زیستشیمی (بیوشیمی). ساختمان پروژستین (هورمون جنس ماده) را مشخص ساخت؛ همچنین آندروسترون (هورمون نر) را بدست آورد و نامگذاری کرد. بعلت فرمانی که نازیها صادر کرده بودند، جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۹ شیمی را رد کرد.

بوتنی[9]، **خلیج** (botni)، شمالیترین قسمت دریای بالتیک، بین فنلاند و سوئد.

بوتولیسم[10] (botulism؛ فنس)، مسمومیت غذائی ناشی از سم باسیلی (*Clostridium botulinum*) که در اغذیه‌ی آلوده و مانده رشد میکند. این سم جهاز اعصاب را آسیب میرساند، و اگر تزریق سروم مخصوص ضد سم نشود، عاقبت آن معمولا فلج اعصاب تنفسی و مرگ است.

بوته[11] (bute)، محفظه‌ای از ماده‌ای نسوز یا از فلزی که نقطه‌ی ذوب آن عالی است (مانند طلای سفید)، که برای فعل و انفعالات شیمیائی در دماهای عالی بکار میرود.

بوته[12]، **والتر** (vālter bote)، ۱۸۹۱-۱۹۵۷، فیزیکدان آلمانی. بجهت ابداع طریقه‌ای برای اندازه‌گیری بسیار دقیق زمان، باتفاق ماکس بورن جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۴ را در فیزیک برد. از موارد استعمال این طریقه در تحقیقات هسته‌ای تعیین امتداد اشعه‌ی کیهانی است.

بوته جقه، طرح معروف متداول در تزیینات روی پارچه و جواهرات، بشکل نزدیک به گلابی با نوک خمیده.

بوتیا[13]، **شبه‌جزیره‌ی** (butiā)، شمالیترین گوشه‌ی ل کانادا، ناحیه‌ی فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، که بوسیله‌ی تنگه‌ی بوتیا به زمینلاد مرتبط است. سر ج. راس آنرا کشف کرد و پویید (۱۸۲۹-۳۳)، و وضع قطب شمال مغناطیسی زمین را در آن تعیین نمود (۱۸۳۱). بعدها سر ج. فرانکلین (در ۱۸۴۷-۴۸) و ر. آموندسن (در ۱۹۰۳-۹۰۵) آنرا پوییدند.

بوتیچلی[14]، **ساندرو** (sāndro botticelli)، ح ۱۴۴۴-۱۵۱۰، نقاش فلورانسی در عصر رنسانس. نام حقیقی وی آلساندرو دی ماریانو فیلیپی (ālessāndro di māriāno filipepi)، و فرزند دباغی توانگر بود. بشاگردی نزد فرا فیلیپو لیپی کار کرد، و نفوذ فرا در کارهای نخستین او، مانند ستایش شاهان (گالری ملی لندن)، دیده میشود. در ۱۴۷۸، با کشیدن ستایش مجوسان و بهار (هر دو در کاخ اوفیتسی) شهرت و اعتبار بسیار بدست آورد. در ۱۴۸۱، در ساختن تصویرهای دیواری نمازخانه‌ی سیستین شرکت جست؛ و سال بعد که به فلورانس بازگشت، اعتبارش باوج رسیده بود، و برای لورنتسو دِ مدیچی تصاویر دیواری بسیار کشید. تصویرهائی مانند ونوس، پالاس و کنتاورس، و مارس و ونوس، و تصاویری چند از مریم عذرا، و دو نقاشی دیواری دیگری که اینک در موزه‌ی لوور است، میان سالهای ۱۴۸۱ و ۱۴۹۷ بدست توانای او کشیده شد. معروفترین شاهکارهائی که پس از این دوره پدید آورد تمثیل بهتان (کاخ اوفیتسی) و میلاد مسیح (گالری ملی لندن) است. در سالهای آخر عمر کم کار میکرد، و تنها به موضوعهای مذهبی میپرداخت، اما اعتبار وی همچنان بر جای بود. خاصیت فردی و بدعتی که در کارهای او بود ستایش برخی و نکوهش برخی دیگر را سخت برانگیخت. وی بیشک، یکی از بزرگترین استادان رنگ‌پرداز فلورانس بود؛ در پرداختن خطوط موزون اعجاز میکرد؛ بر خلاف گیرلاندایو و فرا فیلیپو لیپی، بیشتر به جنبه‌های انتزاعی خطوط میپرداخت؛ انحنا و شکستگی خطوط بدن آدمیانی را که در نقاشیهای خود میآورد، بوجهی مبالغه‌آمیز تشدید میکرد؛ گوئی میخواست در بدنهای برهنه‌ی زنان و مردان جوان نشانه‌های انحطاطی را که گریبانگیر فلورانس بود نمودار سازد؛ با اندیشه‌ها و آرزوهای هنری خویش پیوسته در پیکار بود؛ تا پایان عمرش از رنج بخود میپیچید، زیرا خود را با جهان زنده‌ای که آنرا دوست میداشت یکی نمییافت؛ نومیدانه از جیرولامو ساوونارولا، که با انحطاط اخلاقی ستیزه داشت، پیروی کرد، و بیگمان در کنار این کشیش سهمگین، مقداری از کتابها و نقاشیهای خود را سوزانید.

بوث، ادوین: ← بوث، جونیس بروتس.

بوث[15]، **جان ویلکس** (jān wilks buṯ)، ۱۸۳۸-۶۵، هنرپیشه‌ی امریکائی و قاتل آ. لینکلن. از طرفداران سرسخت برده‌داری و در جنگ داخلی هواخواه ائتلافیه بود. توطئه‌ای برای دزدیدن لینکلن ریخت اما موفق نشد، و در تئاتر فورد (شهر واشینگتن) وی را تیر زده (آوریل ۱۸۶۵) بگریخت، ولی پس از دو هفته دستگیر و مقتول شد. نیز ← سارت، مری یوجینیا.

بوث[15]، **جونیس بروتس** (juniəs brutəs buṯ)، ۱۷۹۶-۱۸۵۲، هنرپیشه‌ی انگلیسی و اجراکننده‌ی آثار شکسپیر، و یکی از هنرمندان معتبر و سرشناس تئاتر در قرن ۱۹م. پس از ۱۸۲۱ در کشمت میزیست. پسرش، **ادوین بوث** (edwin)، ۱۸۳۳-۹۳، اولین هنرپیشه‌ی ترازدی در امریکا محسوب میشود. نقشهای ریچارد III و ریشلیو و غیره را با کمال گرمی و سنگینی و راحتی اجرا میکرد. در ۱۸۶۵ که برادرش، جان ویلکس بوث، آبراهام لینکلن را کشت کار او موقتاً تعطیل گردید.

بوث[15]، **چارلز** (cārlz buṯ)، ۱۸۴۰-۱۹۱۶، جامعه‌شناس انگلیسی. وضع زندگی طبقات فقیر لندن را بررسی و نتایج آنرا در کتاب زندگی و مشقات مردم لندن (۱۸۹۱-۱۹۰۳) منتشر نمود. در نهضت مستمری برای سن کهولت از پیشروان بود.

بوث[15]، **ویلیام** (wilyām buṯ)، ۱۸۲۹-۱۹۱۲، مؤسس و اولین "ژنرال" سپاه رستگاری؛ مت ناتینگم (انگلستان). کشیشی متودیست بود، ولی در ۱۸۶۱ از امور کلیسا کناره گرفت، تا هم خود را صرف خدمت به مستمندان کند. در ۱۸۶۵ بکومک زوجه‌اش انجمن تبلیغ مسیحی را تأسیس کرد، و آن در ۱۸۷۸ به سپاه رستگاری تبدیل شد. اگرچه در آغاز بوث مورد استهزا و مواجه با مخالفتهای سخت گردید، سرانجام احترام بسیار یافت. فرزندان و نوادگان وی در پیشرفت کار سپاه کوشیدند.

بوجار (bōjār)، کسی که محصول را پس از خرمن‌کوبی و بادادن پاک کند. عمل وی را بوجاری گویند.

بوجعفرک: ← بیهقی، احمد.

بوچکای[16]، **ایشتوان** (ištvān bockāy)، ۱۵۵۷؟-۱۶۰۶، از اشراف مجارستان، امیر (۱۶۰۴-۶) ترانسیلوانی. هدف عمده‌اش آن بود که ترانسیلوانی را از اتریش و عثمانی مستقل سازد. چون امپراطور رودولف II در صدد برآمد که مذهب کاتولیک را مجدداً بر مجارستان تحمیل کند، بوچکای، بیاری دولت عثمانی، قیام کرد (۱۶۰۴). پیمان وین (۱۶۰۶)، که وی پس از خلع رودولف ترتیب داد، آزادی مذهب را تضمین کرد، و تقسیم مجارستان را به سه بخش بصورت قانونی درآورد.

بوخارین[17]، **نیکولای ایوانوویچ** (nikolāy ivāno-vic buxārin)، ۱۸۸۸-۱۹۳۸، رهبر کمونیست

---

(۱)Bobbio (۲)Bopp (۳)Botha (۴)Butades (۵)Bozzaris (۶)Bucer; Butzer (۷)Böttger (۸)Butenandt (۹)Bothnia (۱۰)botulism (۱۱)crucible (۱۲)Bothe (۱۳)Boothia (۱۴)Botticelli (۱۵)Booth (۱۶)Bocskay (۱۷)Bukharin

روسی. از جوانی انقلابی بود؛ در انقلاب ۱۹۰۵ رهبری اعتصاب شاگردان دبیرستانها را داشت (پیش از آن مکرر توقیف و محکوم و محبوس شده بود). در ۱۹۰۶ به بالشویکها پیوست. از همکاران نزدیک لنین بود. پس از انقلاب ۱۹۱۷ مقامات عالی داشت. رئیس بین الملل سوم بود (۱۹۲۶–۲۹). در ۱۹۲۹، بعنوان "انحراف" از حزب کمونیست اخراج و در ۱۹۳۴ دوباره بعضویت برقرار شد. در ۱۹۳۷ دگر بار از حزب اخراج گردید، و سال بعد او و جمعی دیگر بعنوان خیانت محاکمه و اعدام شدند.

بوخنر (buxner). اسم آلمانی، صورت اصلی آن *Buchner*. در آثار فارسی گاهی اسم آلمانی *Büchner* را نیز بوخنر ضبط میکنند. اسم اخیر در این کتاب بصورت بوشنر (büšner) ضبط شده است.

بوخنر[1]، **ادوارد** (eduārd buxner)، ۱۸۶۰–۱۹۱۷، شیمیدان آلمانی. بجهت کشفیاتش در تخمیر جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۷ را برد.

بوخنوالد[2] (buxenvāld)، جنگلی نزدیک وایمار، تورینگن، آلمان مرکزی؛ محل اردوی معروف کار اجباری در دوره‌ی نازیها (← **اردوی کار اجباری**).

بوخوم[3] (boxum)، شهر (جم ۳۴۷٬۴۵۹)، نوردراین‌وستفالن، لغ آلمان؛ از مراکز منطقه‌ی رور.

بود، قانون (bod)، "قانونی" حاکی از فواصل نسبی سیارات از خورشید، که ی. ا. بوده آنرا بیان کرد. بیان قانون اینست که اگر بهر یک از اعداد رشته‌ی

0, ۳, ۶, ۱۲, ۲۴, ۴۸, ۹۶

(که، غیر از اولی، هر یک دو برابر ماقبل است) ۴ بیفزائیم و هر جمله را به ۱۰ تقسیم کنیم، جمله‌های رشته‌ی حاصل (غیر از ۲٫۸) تقریباً متناسب با فواصل سیارات معلوم (آن زمان) است از خورشید؛ از این قرار

(مریخ)۱٫۶ (زمین)۱ (زهره)۰٫۷ (عطارد)۰٫۴
(زحل)۱۰ (مشتری)۵٫۲ ۲٫۸ .

با کشف سیارکان معلوم شد که ۲٫۸ نظیر این اجرام میباشد. اگر رشته‌ی بود را ادامه دهیم در اورانوس نیز صدق میکند، ولی کشف نپتون "قانون" را از اعتبار انداخت. اساس قانون قبلا بیان شده بود.

بودا[4] (budā) [سانسکریت، = روشن، آگاه]، شهرت **گاوتمه** (یا **گوتمه**) **سدهارته** (gătama, gotama, seddhārta)، مؤسس ← آیین بودا. سرگذشت او توأم با افسانه‌ها است. تاریخ تولد او را حـ ۵۶۳ قم و وفاتش را در ۴۸۳ قم گفته‌اند. پدرش از قبیله‌ی ساکیا و مردی ثروتمند و فرمانروای ناحیه‌ای نزدیک نپال در ل بنارس کنونی بود. بودا در رفاه میزیست، و ازدواج کرد، و صاحب پسری شد، ولی در ۲۹ سالگی بدبختی نوع بشر را دریافت، و به دنیا پشت پا زد، و زاهد شد. سرانجام در بوده گایا در زیر یک درخت بو یا انجیر معبد "اشراق عظیم" بر وی تابید، و اصول آیین بودا را باو الهام کرد. نزدیک محلی که بر طبق روایات مولد او بوده است، در ۱۸۹۶ یک استل و در ۱۸۹۸ ظرفی پیدا شد، که هر دو از پیش از ۲۵۰ قم است، و گویند آن ظرف محتوی بقایای اوست.

بودا، آیین[5] (budā) یا **دین بودائی**، یکی از ادیان بزرگ جهان، که مجموعه‌ی اصول فلسفی و اخلاقی بودا است. در آغاز شبیه به آیین برهمائی بود (← هندو، آیین)، و با آن ارتباط نزدیک داشت، ولی ظاهرپردازی آن کمتر بود، و به ترک نفس و ترحم بیشتر توجه میکرد. چهار اصل مهم بودا این است: زندگی رنج است؛ منشأ رنج آرزوی نفس است؛ چون آرزوی نفس زائل شود رنج بپایان میرسد؛ راه زائل ساختن آرزوی نفس سلوک در "طریقت" است. ارکان هشتگانه‌ی طریقت عبارتند از اعتقاد درست، اراده‌ی درست (ترک لذات جسمی، خودداری از آزار جانوران، و غیره)، گفتار درست، رفتار درست، معیشت درست، کوشش درست، اندیشه‌ی درست، و خلسه و حال درست. غایت مرد دیندار آنست که از وجود به نیروانا (nirvānā) [سانسکریت، = نابودی] یا عدم سعادت‌آمیز پناه ببرد. فرد انسانی مرکب از عناصری است که قبل از او بوده است، و هنگام مرگش از هم جدا میشوند، ولی باز ممکن است بنحو مشابه بیکدیگر بپیوندند. انسان میتواند از این سلسله‌ی وجود بوسیله زندگی دینی "رهائی" یابد.

این تعالیم را رهبانان بودائی بسرعت انتشار دادند، و آن در زمان آشوکا (قرن ۳م قم) در هندوستان به اوج ترقی رسید، ولی بعد در آنجا از میان رفت، و در سیلان و برمه بشکل اولیه و ساده‌تر و پاکتر خود، که هینیانه (hinayāna) نام دارد، باقی ماند. در قرن اول بعد از میلاد به چین رسید، و از آنجا، از راه کره، ژاپن را فرا گرفت. در اینجا تغییر صورت داد، و بنام مهایانه (mahāyāna)، بسیاری از جنبه‌های ادیان محلی و خدایان آنها را اقتباس کرد. در تبت بشکل مذهب لاماپرستی درآمد. فرقه‌ها و جنبشهای متعددی در دین بودائی پدید گشت که اهم آنها فرقه‌ی بودائی زن است که در ژاپن رشد بسیار کرد. در سال ۱۹۵۶ گروهی قریب ۲۵۰٬۰۰۰ تن از "نجسها"ی هندی یکجا به آیین بودا گرویدند. تعداد پیروان آیین بودا بر طبق نشریات سال ۱۹۶۲ به ۱۵۱٬۸۱۰٬۰۰۰ تن تخمین شده است.

بوداپست[6] (budāpest)، شهر (جم ۱٬۷۸۳٬۰۰۳)، پایتخت مجارستان، بر دو کناره‌ی دانوب. در ۱۸۷۳ از التحاق بودا و اوبودا (ساحل راست) با پست (ساحل چپ) تشکیل شد. اوبودا و پست نزدیک محل دو شهر رومی واقعند که در ۱۲۴۱ بدست مغولان ویران شد. بودا در قرن ۱۳م بعنوان دژ نظامی ساخته شد، و بعدها مقر سلاطین گردید (قرن ۱۴م)، و در دوره‌ی ماتیاس کوروینوس مرکز معتبر فرهنگی شد. هر سه شهر در زمان اشغال عثمانیان (۱۵۴۱–۱۶۸۶) انحطاط پیدا کرد، ولی بودا بر اثر توجه شاهان در قرن ۱۸م از نو رونق یافت. دانشگاهی که پتر پازمانی در ترناوا بسال ۱۶۳۵ تأسیس کرده بود، در ۱۷۷۷ به بودا و در ۱۷۸۴ به پست انتقال یافت. پست که در قرن ۱۹م تجدید ساختمان یافت، مرکز تجارتی و هنری گردید، و تا جج I بازار مهم غله‌ی اروپا بشمار میرفت. ماشینسازی و نساجی و صنایع شیمیائی پس از جج I ترقی کرد. پیش از جج II بوداپست یکی از زیباترین شهرهای اروپا بود. در ۱۹۴۴–۴۵ مدت ۱۴ هفته تحت محاصره‌ی روسها بود و ۷۰٪ آن ویران شد.

بوداسف: ← بلوهر و بوداسف.

بوداق خان (budāq)، از خوانین و رؤسای ایل زند و برادر کهتر ایناق خان؛ عموی کریم خان و صادق خان زند، و پدر زکی خان و محمد رفیع خان زند.

بودایوس: ← بوده، گیوم.

بودل[7]، **ژان** (jāN bodel)، مـ حـ ۱۱۶۵، شاعر فرانسوی از دسته‌ی تروور. درام مذهبی او، بنام درام قدیس نیکولا، اولین نمایشنامه‌ی طولانی است که تماماً بزبان فرانسوی نوشته شده است. بر اثر ابتلای به جذام درگذشت.

بودلر[8]، **شارل** (šārl bodler)، ۱۸۲۱–۶۷، شاعر فرانسوی. مزاج عصبی و بی‌اعتدالش او را به وادی فقر و افراط و بیماری کشانید. بودلر سودای کمال در سر میپرورانید، و سالها برای تهیه‌ی منظومه‌ی گلهای بدی (۱۸۵۷؛ چند قطعه‌ی آن تحت عنوان گلهای رنج بفارسی ترجمه و در ۱۳۳۵ هش چاپ شده است)، رنج برد؛ ولی شش قطعه‌ی آنرا دادگاه بعنوان مخالفت با عفت توقیف کرد. بودلر هرگز از این ضربه قد راست نکرد. آثار دیگرش مشتمل بر قطعات ادبی و انتقادی برجسته و ترجمه‌ی بسیار زیبای بعضی از آثار پو است. تأثیر وی در اشعاری که پس از او سروده شده از حساب بیرون است.

بودلیان[9]، **کتابخانه‌ی** (bodliān) یا **کتابخانه‌ی بادلیان**، کتابخانه‌ی دانشگاه آکسفرد، انگلستان، که اصلا در ۱۴۴۵ تأسیس ولی عملا در ۱۴۸۸ افتتاح شد. در اغتشاشات زمان ادوارد VI منهدم گردید، و سر تامس بادلی آنرا از نو دایر کرد (۱۵۹۷–۱۶۰۲). از هر کتاب چاپی در انگلستان یک نسخه باین کتابخانه واصل میشود. قریب دو میلیون جلد کتاب و ۴۰٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی دارد. فهرست نسخ خطی فارسی آنرا زاخاو و اته نشر کرده‌اند (۱۸۸۹).

بودمر[10]، **یوهان یاکوب** (yohān yākob bod-mer)، ۱۶۹۸–۱۷۸۳، منتقد سویسی. با همکاری یوهان یاکوب برایتینگر، نشریه‌ای انتقادی تأسیس کرد، و به سبک کلاسیک فرانسه حمله کرد، و راه را برای کلوپشتوک، گوته، و شیلر آماده ساخت.

بودن[11]، **ژان** (jāN bodaN)، ۱۵۳۰–۹۶، فیلسوف سیاسی و اجتماعی فرانسه. کتاب او، بنام شش کتاب جمهوری (۱۵۷۶)، اولین اقدام و کوشش بمنظور تنظیم فلسفه‌ی علمی تاریخ و نخستین اثری است که در این موضوع تصنیف گردیده است.

بودنزه[12]: ← کنستانس، دریاچه‌ی.

بودوئن[13] (boduaN)، اسم فرانسوی؛ ← بالدوین، اسم.

بودوئن[13]، ۱۹۳۰–، شاه (۱۹۵۱–) بلژیک؛ پسر و جانشین لئوپولد III.

---

(۱)Buchner (۲)Buchenwald (۳)Bochum (۴)Buddha (۵)Buddhism (۶)Budapest (۷)Bodel (۸)Baudelaire (۹)Bodleian (10)Bodmer (11)Bodin (۱۲)Bodensee (۱۳)Baudouin

بودوئن[1] I (اورشلیم) (boduane)، ۱۰۵۸؟-۱۱۱۸، شاه (۱۱۰۰-۱۱۱۸) اورشلیم. برادر **گودفروا دو بوبون** بود، و همراه او به اولین جنگ صلیبی رفت، و پس از وی سلطان اورشلیم شد. ← مملکت لاتینی اورشلیم را وحدت بخشید؛ بنادر عمده‌ی فلسطین را گرفت.

بودوئن[1] II (اورشلیم)، فد ۱۱۳۱، کُنت ادسا و شاه (۱۱۱۸-۳۱) اورشلیم. با ترکها در ل سوریه جنگید، و صور و انطاکیه را تابع خود ساخت. در دوره‌ی او فرقه‌ی نظامی شهسواران پرستشگاه تشکیل یافت. پس از وی، فولک V بسلطنت رسید.

بودوئن[1] III (اورشلیم)، ۱۱۳۰-۶۳، شاه (۱۱۴۳-۶۳) اورشلیم، پسر فولک V. در دوره‌ی او مملکت لاتینی اورشلیم رو بانحطاط گذاشت. ادسا بدست مسلمانان افتاد (۱۱۴۴)؛ جنگندگان دومین جنگ صلیبی شکست خوردند؛ سلطان نورالدین محمود زنگی قسمت شمالی سوریه را گرفت (۱۱۵۴).

بودوئن[1] IV (اورشلیم)، معروف به **بودوئن جذامی**، ح ۱۱۶۱-۸۵، شاه (۱۱۷۴-۸۵) اورشلیم؛ پسر آمالریک I. دوره‌ی سلطنت او در جنگ با صلاح‌الدین ایوبی گذشت. چون مبتلا به جذام بود، گی دو لوزینیان را به نیابت خود منصوب کرد، ولی این فرمان را پس گرفت، و برادرزاده‌ی پنجساله‌ی خود را بعنوان **بودوئن V** (فد ۱۱۸۶) تاجگذاری نمود، و رمون (کُنتِ طَرابلس) را نایب‌السلطنه کرد.

بودوئن V (اورشلیم)؛ ← بودوئن IV (اورشلیم).

بودوئن[1] I (قسطنطنیه) [بودوئن IX در سلسله‌ی کُنتهای فلاندر]، ۱۱۷۱-۱۲۰۵، امپراطور امپراطوری لاتینی قسطنطنیه، کنتِ فلاندر. در ۱۲۰۱ به جنگندگان چهارمین جنگ صلیبی پیوست. صلیبیان، بتقاضای آلکسیوس، پسر اسحاق II (امپراطور بیزانس، که برادرش او را خلع کرده بود)، قسطنطنیه را گرفتند، و آلکسیوس و پدرش را بکار بازگردانیدند. چون امپراطور از عهده‌ی اجرای پیمان خود با صلیبیان (دایر به متحد ساختن کلیساهای رومی و یونانی و پرداخت مبلغ هنگفتی پول) برنیامد، نزاع درگرفت، و امپراطوری کوتاه‌عمر قسطنطنیه تأسیس و بودوئن امپراطور آن گردید (۱۲۰۴). در ۱۲۰۵ مغلوب شد، و در ادرنه اسیر بلغارها گردید. برادرش هانری دو فلاندر جانشین او شد.

بودوئن[1] II (قسطنطنیه)، ۱۲۱۷-۷۳، امپراطور (۱۲۲۸-۶۱) امپراطوری لاتینی قسطنطنیه. از بستگان بودوئن I قسطنطنیه بود، و در ۱۲۲۸ جانشین برادر خویش روبر دو کورتنه گردید، و تا ۱۲۳۷ ژان برینی نایب‌السلطنه بود. قطعه‌ای از "صلیب حقیقی" را به لوئی IX فرانسه فروخت و پسر خود را نزد ونیزیها بگروگان گذاشت تا پولی برای حفظ تاج و تخت لرزان خویش بدست آورد، ولی در ۱۲۶۱ امپراطور میخائیل VIII به قسطنطنیه لشکر کشید، و بدین ترتیب، امپراطوری لاتینی قسطنطنیه برافتاد، و بودوئن فرار اختیار کرد. نام بودوئن، بمناسبت کتابی در احکام نجوم که در ح ۱۲۷۰ بزبان فرانسه (در زمانی که آثار علمی بزبان لاتینی نگاشته میشد) برای وی نوشته شده، در تاریخ علوم میآید.

بودوئن جذامی: ← بودوئن IV (اورشلیم).

بودوایس[2] (budvāys)، چک **چسکه بودیوویتسه**[3] (ceske budeyovitse)، شهر (جه ۳۸'۱۹۴)، ج‌غ بوهم، چکوسلواکی، بر رود مولداو. آبجو، مداد، و ظروف لعابی تولید میکند. بناهای زیبائی از قرون وسطی دارد.

بوده[4]**، گیوم** (giyyom bude)، صورت لاتینی نام وی **بودایوس** (budāyus)، ۱۴۶۷-۱۵۴۰، از بزرگترین فضلا و اومانیستهای فرانسوی، و از برجسته‌ترین شخصیتهای دوره‌ی رنسانس. فرانسوای I را وادار بتأسیس **کولژ دو فرانس** کرد. روش نقد متن را در مطالعه‌ی حقوق روم بکار برد. از واضعین علم فقه اللغه (فیلولوژی) بود. تدریس دانش قدیم یونانی را در فرانسه تشویق کرد، و در مباحث مختلفه‌ی معارف قدیم کتابها نوشت.

بوده[5]**، یوهان الرت** (yohān elert bode)، صورت فارسی (مقتبس از فرانسوی) **بود** (bod)، ۱۷۴۷-۱۸۲۶، منجم آلمانی. کتاب اورانوگرافیا، مشتمل بر نقشه‌های آسمانی و فهرست ستارگان و سحابیها، را تألیف کرد. ← قانون بود از اوست.

بوده گایا[6] (bodh gāyā)، دهکده، غ قسمت مرکزی ایالت بهار، هند. بر طبق روایات، در اینجا در زیر درخت بوئی (← انجیر معبد) نور معرفت بر بودا تابید. بقایای فراوان از حجاری بودائی دارد که از قرن ۸م تا قرن ۱۲م بم است.

بودیوویتسه، چکوسلواکی: ← بودوایس.

بوذاسف: ← بلوهر و بوداسف.

بوذرجمهر: ← بزرگمهر.

بور[7] (bor)، عنصر شیمیائی (علامت شیمیائی B؛ نیز جدول عنصرها را ببینید)، که بحالت متبلور با بلورهای زرد، و نیز بصورت گرد قهوه‌ای بیشکل یافت میشود. در طبیعت بحالت آزاد یافت نمیشود. ترکیبات آلی و غیر آلی میدهد. در ۱۸۰۸ بتوسط سر ه. دیوی کشف شد. بور نوترونها را جذب میکند، و بهمین جهت در قرن بیستم اهمیت فراوان یافته است (میله‌های بور برای مهار کردن شکافت هسته‌ای در رئاکتور اتمی بکار میرود). نیز ← بوره؛ اسید بوریک.

بور، نظریه‌ی، در ساختمان اتم: ← اتم بور.

بور[8]**، نیلس** [اسم کاملش نیلس هنریک داوید بور (nils henrik dāvid bor)]، ۱۸۸۵-، فیزیکدان دانمارکی. در ۱۹۱۳ بارآورترین نظریه‌ها را در ساختمان اتم و موافق ساختن آن با نظریه‌ی کوانتوم آورد (← اتم بور). بعلت تحقیقاتش در ساختمان اتم، جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۲ را برد. در تحقیقات مربوط بساختن بمب اتمی در کشمت همکاری داشت (۱۹۳۸-۳۹، ۱۹۴۳-۴۵). در تأسیس مؤسسه‌ی فیزیک نظری در کپنهاگ عامل مؤثری بود.

بورا[9]**، کاتارینا فون** (kātārinā fon borā)، ۱۴۹۹-۱۵۵۲، راهبه‌ی (۱۵۱۵-۲۳) سیسترسی آلمانی، که در ۱۵۲۵ با مارتین لوتر ازدواج کرد.

بوراس[10] (boreās)، در افسانه‌های یونانی، مظهر باد شمال.



بوراس

بوراسیک، اسید: ← اسید بوریک.

بوراکس: ← بوره.

بوران (burān)، ده (جه ۳۴۸'۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دشتسر، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ ۳٫۵ کیلومتری ش آمل.

بوران، ۱۹۲-۲۷۱ هق، زوجه‌ی مأمون خلیفه‌ی عباسی؛ دختر حسن ابن سهل. در باره‌ی عروسی او با مأمون روایتهای جالبی در کتابها آمده است. گویند خورش بورانی منسوب بدوست.

پوراندخت (borān.doxt)، ملکه‌ی ساسانی (← ساسانیان)؛ دختر خسرو پرویز. در دوره‌ی هرج و مرجی که پس از قتل (۶۲۸) خسرو پرویز پیش آمد، در تیسفون تاج شاهی بر سر او نهادند. ح ۱۶ ماه پادشاهی کرد. صلح قطعی با روم منعقد ساخت. نام "پوران‌دخت" ضبط دیگری از "بوران‌دخت" است.

بورانی (burāni)، اسفناج پخته‌ی مخلوط با ماست. به بوران زوجه‌ی مأمون خلیفه منسوبست.

بوربور (burbur)، فنـ **آلبینو**[11] (ālbino)، حیوان یا گیاهی که رنگیزه‌های طبیعی خود را ندارد. در حیوانات، فقدان رنگیزه‌ها در پوششهای خارجی بدن (پوست، مو، پرها) و در عنبیه‌ی چشم مشاهده میشود. عنبیه‌ی چشم برنگ صورتی در میآید، و چشم در برابر روشنائی بسیار حساس میشود. در قوانین ارثی مندل، بوربوری یکی از صفات مغلوب توارثی محسوب میشود.

بوربون[12] (burboN)، خاندان سلطنتی، اصلا از فرانسه، که شاخه‌هائی از آن در اسپانیا، سیسیلهای دوگانه، و پارما فرمانروائی کردند. این خاندان شاخه‌ی جوانتری از سلسله‌ی کاپسین بود، و از قلعه‌ی بوربون، در بوربونه (اکنون در ولایت آلیه) نام گرفته است. این قلعه، که اکنون ویرانه است، مقر خانواده‌ی نیرومندی بود از اعقاب یکی از اشراف قرن نهم بنام آدمار. مؤسس خاندان بوربون پسر ششم لوئی IX فرانسه و نامش روبر (rober) بود، که در ۱۲۷۲ با وارث بوربون ازدواج کرد. پسر روبر، نامش لوئی (lui)، در ۱۳۲۷ (اولین) دوک بوربون شد، و لقب دوک بوربون تا ۱۵۲۷، که شارل دو بوربون بدون فرزند ذکور درگذشت، در اعقاب ذکور لوئی ماند. بسبب خیانت شارل، تیول او را شاه فرانسه ضبط کرد، و عنوان دوکِ بوربون ملغی شد. یکی از پسران کوچکتر لوئی سابق الذکر (اولین دوک بوربون) خاندان بوربون-واندوم (vāNdom) را

---

(۱)Baldwin (Baudouin فـ) (۲)Budweis (۳)České Budějovice (۴)Budé (۵)Bode (۶)Buddh Gaya (۷)boron (۸)Bohr (۹)Bora (۱۰)Boreas (۱۱)albino، (۱۲)Bourbon

خاندان بوربون

- هانری IV، فت ۱۶۱۰
  - لوئی XIII، فت ۱۶۴۳
    - لوئی XIV، فت ۱۷۱۵
      - لوئی دوفن، فت ۱۷۱۱
        - لوئی، دوک بورگونی فت ۱۷۱۲
          - لوئی XV، فت ۱۷۷۴
            - لوئی دوفن، فت ۱۷۶۵
              - لوئی XVI فت ۱۷۹۳
                - لوئی XVII فت ۱۷۹۵
              - لوئی XVIII فت ۱۸۲۴
              - شارل X فت ۱۸۳۶
                - شارل دو بری فت ۱۸۲۵
                  - هانری دو شامبور فت ۱۸۸۳
        - فیلیپ، دوک آنژو فیلیپ V اسپانیا فت ۱۷۴۶
          - فردیناند VI فت ۱۷۵۹
          - کارلوس III فت ۱۷۸۸
            - فردیناند I سیسیلهای دوگانه فت ۱۸۲۵
            - کارلوس IV فت ۱۸۱۹
              - کارلوس فت ۱۸۵۵
                - خوان فت ۱۸۸۷
                  - دون کارلوس فت ۱۹۰۹
                    - خاتمه
              - فردیناند VII فت ۱۸۳۳
                - ایزابل II فت ۱۹۰۴
                  - آلفونسوی XII فت ۱۸۸۵
                    - آلفونسوی XIII فت ۱۹۴۱
                      - دون خوان
            - شاخه‌ی پارما
          - فیلیپ دوک پارما فت ۱۷۶۵
    - خاندان بوربون‌ـاورلئان (← اورلئان)

بنیان گذاشت (← بوربون، آنتوان دو، فت ۱۵۶۲). برادر آنتوان دو بوربون، نامش لوئی I، مؤسس خاندانهای کنده و کونتی است. پسر آنتوان، هانری IV، در ۱۵۸۹ شاه فرانسه شد، و او اولین پادشاه فرانسه از خاندان بوربون است. اولاد مستقیم او، جز در سنوات ۱۷۹۲–۱۸۱۴، تا ۱۸۳۰ که شارل X خلع شد، در فرانسه سلطنت کردند. با مرگ (۱۸۸۳) هانری دو شامبور، شاخه‌ی ارشد بوربونهای فرانسه برافتاد. شاخه‌ی بوربون‌ـاورلئان از خاندان اورلئان بتوسط فیلیپ برادر لوئی XIV تأسیس گردید، و لوئی فیلیپ از این شاخه به سلطنت فرانسه رسید. شاخه‌ی **بوربون اسپانیا** (اسپانیولی borbon) با جلوس (۱۷۰۰) فیلیپ V، نواده‌ی لوئی XIV، بتخت سلطنت اسپانیا آغاز گردید. بعد از فردیناند VII، مسئله‌ی جانشینی دخترش ایزابل II، باعث شورش کارلوسیان گردید. آلفونسوی XIII از این خاندان در ۱۹۳۱ از سلطنت خلع شد. شاخه‌ی **بوربون سیسیل** از شاخه‌ی اسپانیائی منشعب است، و بتوسط فردیناند I، شاه سیسیلهای دوگانه، تأسیس شد (۱۷۵۹)، و با استعفای (۱۸۶۱) فرانچسکوی II برافتاد. شاخه‌ی **بوربون پارما** را فیلیپ نامی، از فرزندان فیلیپ V اسپانیا و الیزابت فارنه، بنیاد گذاشت (۱۷۴۸). روبر (rober) (۱۸۴۸–۱۹۰۷)، که پنجمین دوکِ این شاخه بود در ۱۸۶۰ خلع شد. از جمله‌ی ۱۸ فرزند او زیتا (امپراطور اتریش) بود.

بوربون[۱]، آنتوان دو (āNtuān dë burboN)، ۱۵۱۸–۱۵۶۲، از اشراف فرانسوی از خاندان بوربون، دوک واندوم، و (از طریق ازدواج با ژان دا/آلبره) شاه ناوار، پدر هانری IV فرانسه. در جنگ با پروتستانها در روئن کشته شد.

بوربون، بازگشت خاندان: ← بازگشت خاندان بوربون.

بوربون[۱]، شارل دو (šārl dë burboN) [شارل، ملقب به دوک دو بوربون (*dük)]، ۱۴۹۰–۱۵۲۷، شهربان فرانسه و حاکم میلان. در نبرد مارینیانو (۱۵۱۵) خدمات شایسته کرد. ولی بین او و فرانسوای I، شاه فرانسه، نفاق افتاد، و شارل با امپراطور شارل V و هنری VIII انگلستان بر ضد فرانسه وارد مذاکره شد. در ۱۵۲۳ از فرانسه گریخت. در ایتالیا بر ضد فرانسه جنگید (مخصوصاً در پاویا، ۱۵۲۵)، و در حمله به رم و تاراج آن مقتول شد.

بوربون اسپانیا: ← بوربون، خاندان.

بوربون‌ـاورلئان: ← اورلئان، نام خاندان.

بوربون پارما: ← بوربون، خاندان.

بوربون سیسیل: ← بوربون، خاندان.

بوربون‌ـواندوم: ← بوربون، خاندان.

بوربونه[۲] (burbone)، ناحیه و ایالت سابق، فرانسه‌ی مرکزی، در ولایات آلیه و شر؛ کرسی تاریخی آن مولن. شهرهای دیگرش ویشی و مونلوسون است. تا ۱۵۲۷ تیول دوکهای بوربون بود.

بورجا، خاندان اشرافی اروپائی؛ ← بورژیا.

بورخا، خاندان اشرافی اروپائی؛ ← بورژیا.

بوردر[۳] (bordər) [انگل.، = مرز]، در تاریخ انگلستان، ناحیه‌ای مجاور مرز انگلستان و اسکاتلند که در گذشته صحنه‌ی زد و خورد و کشمکش بسیار بوده است. وصف این سرزمین وحشی در افسانه‌ها، داستانهای عامیانه، و تصنیفها آمده است.

بوردل[۴]، امیل آنتوان (emil āNtuān burdel)، ۱۸۶۱–۱۹۲۹، پیکرتراش فرانسوی. بترتیب شاگرد ژ. آ. ژ. فالگیر، دالو، و رودن بوده است. وی سخت در بند رابطه‌ای بود، که میان معماری و پیکرتراشی موجود است، و ازین بابت با رودن تفاوت بسیار داشت. الهام خود را از یونان باستان و سبک گوتیک میگرفت، و از اینرو، در کارهای عظیم، مانند مجسمه‌ی هرکول (موزه‌ی لوکزامبورگ، پاریس)، توفیق بیشتر یافت. همچنین بسبب مجسمه‌ای که از ژنرال آلوآر در بوئنوس آیرس ساخته، و صورتهای بسیاری که از این و آن پرداخته است، شهرت دارد. وی از پیکرتراشان بزرگ عصر جدید بشمار میرود.

بوردو[۵] (bordo)، شهر (جم ۲۵۰٬۳۰۶)، کرسی ولایت ژیروند، جغ فرانسه، بر رود گارون؛ پایتخت تاریخی آکیتن و گویین. دریابندر و بواسطه‌ی رود ژیروند به قطلا مرتبط است؛ مرکز صدور شراب ناحیه‌ی بوردو میباشد. دانشگاه (تأسیس ۱۴۴۱) دارد. در دوره‌ی رومیان، بنام بوردیگالا کرسی ایالتی بود؛ در قرن ۴م اسقف‌اعظم‌نشین شد. در ۱۱۵۲–۱۴۵۳ تحت استیلای انگلستان بود. در ۱۹۱۴ و ۱۹۴۰ پایتخت موقتی فرانسه بود. بناهای زیبائی از قرن ۱۸م دارد که قسمتی از آنها در جج II آسیب دید.

بوردو، دوک دو: ← شامبور، هانری دو.

بوردو، مخلوط: ← مخلوط بوردو.

بوردو[۵]، هانری (hānri bordo) ۱۸۷۰–، رماننویس فرانسوی. داستانهای مردم‌پسند او جنبه‌ی اخلاقی دارد، و اغلب فضایل زندگی خانوادگی را تاکید میکند. از آثارش ترس از زیستن و دریاچه‌ی سیاه است.

بورده[۶]، ژول (jül borde)، ۱۸۷۰–، سرم‌شناس و ایمنی‌شناس بلژیکی. در تعبیه‌ی "تثبیت مکمل"، که بعدها اساس واکنش واسرمان قرار گرفت، سهم دارد. باسیل سیاه سرفه را کشف کرد (۱۹۰۶). بواسطه‌ی کارهایش در باب ایمنی، جایزه‌ی نوبل فیزیولوژی و پزشکی سال ۱۹۱۹ را برد.

بورژ[۷] (burj)، شهر (جم ۴۵٬۳۷۲)، کرسی ولایت شر، فرانسه‌ی مرکزی؛ پایتخت تاریخی ایالت سابق بری. اسلحه‌سازی و پارچه‌بافی دارد. در دوره‌ی رومیان معتبر بود. دانشگاهش در ۱۴۶۳ تأسیس در انقلاب فرانسه تعطیل شد. کلیسای جامع آن نیز خانه‌ی ژاک کور از نمونه‌های عالی معماری فرانسوی سبک گوتیک است.

بورژوا: ← بورژوازی.

بورژوا[۸]، لئون (leoN burjuā)، ۱۸۵۱–۹۲۵، از رجال فرانسه و فیلسوف اجتماعی. در ۸۹۵

(۱)Bourbon (۲)Bourbonnais (۳)(The) Border (۴)Bourdelle (۵)Bordeaux (۶)Bordet (۷)Bourges (۸)Bourgeois

۹۶ نخست‌وزیر بود. از نخستین طرفداران جامعه‌ی ملل بود؛ جایزه‌ی ۱۹۲۵ صلح نوبل را برد. اثر عمده‌اش مسئولیت مشترک (۱۸۹۶) است.

بورژوازی[1] (burjuāzi) [فنس. = مجموعه‌ی بورژواها؛ از لفظ فرانسوی بورژوا، که سابقاً به هر یک از شارمندان ساکن یک شهر گفته میشد، و امروز به هر یک از افراد طبقه‌ی مرفه شهرنشین اطلاق میگردد]، نامی که ابتدا به شارمندان شهرهای فرانسه داده شده بود، و اکنون در تمام کشورها بطبقه‌ی متوسط اطلاق میگردد. اگر این کلمه بمعنای طبقه‌ی کاسب و بازرگان تعریف شود، باید گفت که بورژوازی از ابتدای تاریخ وجود داشته، و در روم قدیم دارای نفوذ فراوان بوده است. بورژوازی در اوایل قرون وسطی تحت الشعاع اشراف بود، ولی بتدریج طبقه‌ی بازرگانان در مبارزه‌ی با اشراف و مالکین بزرگ فاتح شدند. این طبقه متوسل باصول مشروطیت و حقوق طبیعی مردم شده بر علیه آنان که مزایای خود را متکی به مواهب الاهی میدانستند قیام کردند، و مروج انقلابهای انگلستان و فرانسه و امریکا گردیدند. پس از انقلابهای مذکور و پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا، طبقه‌ی سرمایه‌دار بوجود آمد، که برخی از آنان اشراف قدیم و مالکین اراضی وسیع بودند، و برخی هم بازرگانان و توانگرانی بودند که به ترویج صنایع پرداختند، و ثروت بسیاری اندوختند؛ لهذا، قسمتی از طبقه‌ی بورژوازی در زمره‌ی سرمایه‌داران قرار گرفتند (کارل مارکس "بورژوازی" را بطبقه‌ی سرمایه‌دار اطلاق کرده است. ← مارکسیم). امروزه اصطلاح بورژوازی بطبقه‌ای اطلاق میشود که دارای سرمایه‌های کوچک هستند و جزو طبقه‌ی متوسط جوامع مختلف بشمار میآیند.

بورژه[2] (burje)، دریاچه‌ای بطول ح ۱۸ کم، ولایت ساووا، ش فرانسه. اکس‌لِ‌بن بر ساحل زیبای آن است.

بورژه[2]، **پول** (pol burje)، ۱۸۵۲–۱۹۳۵، نویسنده‌ی فرانسوی. کاتولیک و محافظه‌کار بود. بجهت رساله‌های انتقادی و تحلیلهای روانشناسی که در داستانهایش دیده میشود قابل توجه است. داستان شیطان نیمروز (۱۹۱۴) ازوست.

بورژه، لو، پاریس: ← لو بورژه.

بورژیا[3] (borjiā)، اسپانیولی بورخا (borxā)، ایتالیائی بورجا (bojrā)، خاندان اشرافی اسپانیولی‌ـایتالیائی که از اواخر قرن ۱۴م تا اوایل قرن ۱۶م رونق و اعتبار فراوان در اروپا داشت. اعضای معروف این خاندان عبارتند از آلفونسو (۱۳۷۸–۱۴۵۸)، که بنام کالیکستوس III به پاپی رسید؛ رودریگو (ح ۱۴۳۱–۱۵۰۳)، که بنام آلکساندر VI به پاپی رسید؛ سزار بورژیا و لوکرس بورژیا (فرزندان آلکساندر)؛ و قدیس فرانسوا بورژیا.

بورژیا[3]، **سزار** (sezār borjiā)، ملقب به **دوک دو والانتینوا** (dük dē vālaNtinuā*)، ایتالیائی چزاره بورجا (cezāre borjā)، ح ۱۴۷۶–۱۵۰۷، فرمانروای ایتالیائی و یکی از مردان برجسته‌ی دوره‌ی رنسانس اروپا؛ پسر نامشروع پاپ آلکساندر VI و برادر لوکرس بورژیا. در ۱۷ سالگی کاردینال شد (۱۴۹۲)، ولی پس از کشته شدن برادر بزرگترش (که گویا خود او هم در آن دست داشت)، کناره‌گیری کرد (۱۴۹۷)، و وارد سیاست شد. با لوئی XII فرانسه متحد شد، و لوئی دوکنشین والانتینوا را باو سپرد (۱۴۹۸)، و وی با شارلوت د/آلبره (دختر ژان د/آلبره، پادشاه ناوار) ازدواج کرد (۱۴۹۹). با کومک پدر، فرمانروائی رومانیا، دوکنشین اوربینو، و چند ناحیه‌ی دیگر یافت (۱۴۹۹–۱۵۰۲). سپس دشمنان عمده‌ی خود را با حیله و نیرنگ به قلعه‌ی سینیگالیا در ایتالیای مرکزی کشانید، و در آنجا همه را خفه کرد (۱۵۰۲). پس از مرگ (۱۵۰۳) پدرش، یولیوس II به پاپی رسید، و او جاه‌طلبیهای سزار را پایان داد، و املاک وی را به ایالات پاپی ملحق کرد، و لوئی XII نیز مخالف او شد. سرانجام، وی بدربار ژان د/آلبره پناهید، و در خدمت او بود تا در جنگ کشته شد. سزار مردی زیبا و باهوش و تیزبین و فاضل و بلیغ و حامی فضل و دانش بود، ولی در عین حال، بدکار و سنگدل، و در سیاست بیرحم و خیانت‌پیشه بود، و ماکیاولی در کتاب پرنس خود روش سیاسی او را، که در آن ایام رواج داشت، ستوده است.

بورژیا، قدیس فرانسوا: ← فرانسوا بورژیا، قدیس.

بورژیا[3]، **لوکرس** (lükres borjiā)، ایتالیائی لوکرتسیا بورجا (lukretsiā borjā)، ۱۴۸۰–۱۵۱۹، دختر نامشروع پاپ آلکساندر VI و خواهر سزار بورژیا. در ۱۴۹۳ با جوانی سفورتسا وصلت کرد، ولی پدرش خواستگار جاه‌طلبی برای او یافت و این وصلت را باطل کرد (۱۴۹۷)، و لوکرس را به آلفونسوی آراگون (پسر نامشروع آلفونسوی II ناپل) داد. این شوهر دوم بدست سزار بورژیا، کشته شد (۱۵۰۰)، و در ۱۵۰۱، لوکرس با آلفونسو د/استه ازدواج نمود، و این آلفونسو در ۱۵۰۵ دوک فرارا شد، و لوکرس از محیط نامطلوب خانوادگی خود دور گشت. لوکرس زنی بسیار زیبا و کاردان و حامی فضل و هنر بود؛ آریوستو از جمله‌ی کسانی است که در دربار پرشکوه او میزیستند. مدتها انواع جنایات موحش به لوکرس نسبت داده میشد، ولی نویسندگان اخیر او را از قسمت اعظم آنها تبرئه کرده‌اند.

بورس[4] (burs؛ فنس)، سازمانی برای خرید و فروش یا مبادله‌ی اوراق بهادار یا کالاها. در جهان سرمایه‌داری، بورس یکی از وسایل مهم تسهیل تأمین سرمایه برای شرکتهای صنعتی و بازرگانی است. در بورس کالا اغلب معاملاتی که روی کالاها میشود بصورت قول و وعده و تعهد است، زیرا غالباً کالای مورد معامله در دسترس خریدار نمیباشد؛ خریدار و فروشنده، بوسیله‌ی دلال مخصوص، تعهداتی میکنند، و چند روز بعد، هر یک از طرفین معامله، بوسیله‌ی همان دلال، موضوع تعهد خود را بدیگری تسلیم مینماید. در بعضی کشورها در یک بورس انواع کالاها مورد معامله واقع میشود. ولی پاره‌ای کشورهای دیگر برای هر کالای قابل توجهی بورس مخصوصی دارند (مثل بورس پنبه، بورس حبوبات، بورس سهام، و غیره). نیز ← بازار سهام پیاده‌رو.

بورستل[5]، **روش** (borstəl)، روشی برای معالجه‌ی منحرفین جوان (بین سنین ۱۶ تا ۲۱) از طریق تربیت بدنی و آموزش حرفه‌ای و زندگانی در محیط سالم. این روش در سال ۱۹۰۲ در زندان بورستل در ولایت کنت، انگلستان، آغاز گردید.

بورسه (bursa) یا **بروسه** (brussa) نام باستانی آن **پروسا** (prusā)، شهر (جم ۱۳۱٬۳۳۶)، لغ ترکیه، نزدیک دریای مرمره. صنایع ابریشمی و قالیبافی دارد. در ایام باستانی پایتخت شاهان بیتینیه بود؛ در دوره‌ی امپراطوران روم و بیزانس رونق داشت. در ۷۲۷ هق، اورخان آنرا تصرف کرد، و از آن زمان تا ۸۰۵ هق پایتخت مملکت عثمانی بود. پس از پیروزی (۸۰۴ هق) امیر تیمور بر سلطان بایزید I، سپاهیان تیمور شهر را چاپیدند و بسوختند، و پایتخت دولت عثمانی به ادرنه منتقل گردید. مساجد عالی و قبور سلاطین قدیم عثمانی در آنجاست. **کتابخانه‌ی عمومی بورسه** دارای ۷٬۱۰۰ نسخه‌ی خطی است، که ۵٬۷۰۰ از آنها عربی میباشد.

بورکهارت[6]، **یاکوب کریستوف** (yākob kristof burkhārt)، ۱۸۱۸–۹۷، مورخ سویسی و از بنیانگذاران تاریخ فرهنگی. اثر معروفش تمدن دوره‌ی رنسانس در ایتالیا (۱۸۶۰) است، که یکی از آثار بزرگ در این موضوع است.

بورکهارت[6]، **یوهان لودویگ** (yohān ludvig burkhārt)، ۱۷۸۴–۱۸۱۷، پوینده. در سویس متولد شد، و در آلمان تحصیل کرد. انجمنی که در انگلستان برای پیش بردن پویشهای افریقائی کار میکرد او را یاری نمود. در سوریه و مصر سیاحت کرد (۱۸۰۹–۱۳)، پترا را بازیافت (۱۸۱۲)، و سپس در لباس مسلمانان به مدینه رفت (اولین مسیحیی که به مدینه رفت)، و شرح این شهر را در سیاحت در عربستان (۱۸۲۹) آورد.

بورکی علیا (burakie olyā)، ده (جم ۱٬۲۷۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش خشت و کمارج، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس).

بورگاس[7] (burgās)، شهر (جم ۷۲٬۷۹۵)، ش بلغارستان؛ بندر دریای سیاه.

بورگ‌ـآن‌برس[8] (burg-āN-bres) یا **بورگ**، شهر (جم ۲۵٬۸۷۸)، کرسی ولایت آن، ش فرانسه؛ شهر عمده‌اش برس. کعبه‌ی خوراکشناسان است.

بورگر[9]، **گوتفرید آوگوست** (gotfrid āgust bürger)، ۱۷۴۷–۹۴، شاعر آلمانی، که بالاد (نوعی شعر) آلمانی را جان تازه بخشید. معروف‌ترین اثرش لنوره (۱۷۷۳) است، که فراوان ترجمه شده، و تأثیر بسیار داشته است.

بورگزه[10] (borgeze)، خاندان اشرافی که در دوره‌ی رنسانس در رم مشهور بود. این خاندان اصلا از سینا بود، و اول بار در ۱۲۳۸ نام آن در تاریخ دیده میشود. از اعضای معروف آن پاپ پاولوس V و چند تن کاردینال است، که یکی از آنان ← ویلا بورگزه را بنا نهاد.

بورگزه[10]، **ویلا** (villā borgeze)، کاخ تابستانی در شهر رم، که بتوسط یکی از کاردینالهای خاندان بورگزه ساخته شد (۱۶۱۳–۱۵). امروزه موزه‌ی هنری است، و بدست دولت اداره میشود. باغهای

(۱)bourgeoisie (۲)Bourget (۳)Borgia (۴)stock exchange (۵)Borstal (۶)Burckhardt (۷)Burgas (۸)Bourg-en-Bresse (۹)Bürger (۱۰)Borghese

وسیع اطرافش از گردشگاههای شهر رم است.

بورگلن[1] (bürglen)، دهکده، ایالت اوری، سویس. بنقل روایات، گیوم تل در آنجا بدنیا آمد.

بورگنلاند[2] (burgenländ)، ایالت (۴٬۰۸۰ کمم؛ جم ۲۷۵٬۹۱۱)، ش اتریش، هممرز مجارستان؛ کرسی آن آیزنشتات. ناحیه‌ای ناهموار است؛ دو ثلث شمالی دریاچه‌ی نویزیدلر در آن قرار دارد. موکاری دارد. این سرزمین بر طبق پیمانهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ از مجارستان به اتریش منتقل شد. شهر عمده‌ی آن، شوپرون، بوسیله‌ی مراجعه به آراء عمومی به مجارستان بازگشت (۱۹۲۱).

بورگوس[3] (burgos)، عربی **برغش** (borqoš)، شهر (جم ۷۴٬۰۶۳)، کرسی ایالت بورگوس، ل اسپانیا، در کاستیل کهنه. تا ۱۰۸۷ پایتخت کاستیل بود، و سپس تولدو جای آن را گرفت. کلیسای جامع آن (بنای ۱۲۲۱)، بسبک گوتیک، از زیباترین کلیساهای اروپای جنوبی است.

بورگونی[4] (burgony)، انگل برگاندی (bërgändi)، ناحیه و ایالت سابق، ش فرانسه، تقریباً مطابق ولایات کنونی کوت‌دور و سون‌ا‌لوار و قسمتهائی از ولایات اوب و یون، و بعدها ولایت آن؛ پایتخت تاریخی آن دیژون. شهرهای عمده‌اش، علاوه بر دیژون، عبارتند از بون، اوسر، شالون‌سور‌سون، و ماکون. منطقه‌ای است زراعتی، و دارای موکاری (مخصوصاً در ناحیه‌ی شابلی و ولایت کوت‌دور). از جنبه‌ی تاریخی حدود ناحیه‌ی موسوم به بورگونی متغیر بوده است. در دوره‌ی رومیان جزئی از گل بود. در قرن پنجم میلادی **اولین مملکت بورگونی** تشکیل گردید که مشتمل بر ج‌ش فرانسه و غ سویس بود، و آن در ۵۳۴ بتصرف فرانکها درآمد، و در دوره‌ی مروونژیان و کارولنژیان چند دفعه تقسیم شد، ولی اسم آن باقی ماند. در قرن نهم به دو مملکت تقسیم شد. یکی بورگونی سیسژوران (sisjürän) [بورگونی اینطرف ژورا] یا **پرووانس** در جنوب، و دیگری بورگونی ترانسژوران (träNsjürän) [بورگونی آنطرف ژورا] در شمال. این دو مملکت در ۹۳۳ متحد شده **دومین مملکت بورگونی** یا ← مملکت آرل را تشکیل دادند. در ۸۷۷ **دوک‌نشین بورگونی** در فرانسه تشکیل گردید، که مطابق سرزمینهای ولایات کنونی کوت‌دور و سون‌ا‌لوار، و قسمت جنوبی ولایت یون بود. دوک‌نشین بورگونی از قرن یازدهم تحت حکومت شاهزادگان فرانسوی قرار گرفت. بورگونی در قرون ۱۴م و ۱۵م، در دوره‌ی دوکی فیلیپ جسور، ژان بی‌ترس، فیلیپ نیکو، و شارل دلیر بمنتهای رونق خود رسید، و سرزمینهای بلژیک و هلند و فرانش‌کنته ضمیمه‌ی آن گردید. بورگونی نه فقط ثروتمندترین ممالک اروپای غربی و یکی از نیرومندترین دول اروپائی شد، بلکه از مراکز هنر و فرهنگ نیز بود. در جنگ صدساله از ۱۴۱۵ تا ۱۴۳۵ از انگلستان در مقابل فرانسه جانبداری کرد، و سپس با فرانسه متحد شد. (نیز ← آرمانیاکها و بورگینیونها). پس از شکست و مرگ (۱۴۷۷) شارل دلیر، ماری دو بورگونی وارث وی شد، و بواسطه‌ی او، سرزمینهای کشورهای کنونی هلند و بلژیک به خاندان هابسبورگ انتقال یافت، ولی خودِ دوک‌نشین را لوئی XI گرفت، و یکی از ایالات فرانسه کرد.

بورگینیونها، در تاریخ فرانسه در قرون وسطی، ← آرمانیاکها و بورگینیونها. لفظ بورگینیون بمعنی منسوب به بورگونی است.

بورل[5]، **فلیکس ادوار امیل** (feliks eduār emil borel)، ۱۸۷۱-۱۹۵۶، ریاضیدان فرانسوی. تحقیقات و آثار مهمی در نظریه‌ی توابع و در حساب احتمالات دارد.

بورلی[6] (bevarli)، شهر (جم ۱۵٬۴۹۹)، مرکز رایدینگ شرقی (یورکشر)، انگلستان. کلیسای معروفش (قرن ۱۳م) دارای "کرسی صلح" است که محل بست نشستن بوده.

بورلی هیلز[7] (bevarli hilz)، شهر (جم ۲۹٬۰۳۲)، ج ایالت کالیفرنیا، کشمت. جزء حومه‌ی لوس آنجلس و مسکن بسیاری از ستارگان سینما است.

بورن، برتران دو: ← برتران دو بورن.

بورن[8]، **رندالف سیلیمن** (randälf silimən born)، ۱۸۸۶-۱۹۱۸، نویسنده‌ی امریکائی. علاقمندی او با آزادیخواهی موجب شد که با شدت تمام بهواخواهی هدفهای آزادیخواهان از قبیل تجدد در فرهنگ، صلح‌طلبی، و اصلاحات سیاسی و اجتماعی برخیزد. در حیات او عقایدش مورد قبول معدودی واقع شد، ولی تأثیر آن بعدها افزایش یافت، و بسیاری مردم آنها را پذیرفتند. علاوه بر اینکه چلاق بود، مزاج نیرومندی هم نداشت، و در اثر انفلوانزا درگذشت.

بورن[9]، **ماکس** (māks born)، ۱۸۸۲-...، فیزیک‌دان آلمانی. بجهت تحقیقاتش در نظریه‌ی کوانتوم، ساختمان اتمی، و نظریه‌ی نسبیت معروف است. پس از برآمدن نازیها، آلمان را ترک گفت، و در ۱۹۳۶ استاد دانشگاه ادینبورگ گردید، و در ۱۹۳۹ به تبعیت بریتانیا درآمد. در ۱۹۵۳ به آلمان غربی بازگشت. جایزه‌ی ۱۹۵۴ نوبل در فیزیک بین او و والتر بوته تقسیم گردید.

بورنئو[10] (borneo)، جزیره (۷۴۳٬۲۵۰ کمم؛ جم ح ۴٬۷۰۰٬۰۰۰)، ج‌غ فیلیپین؛ بزرگترین جزایر مالزی و سومین جزیره‌ی بزرگ جهان. بیشتر آن جنگلزار و کوهستانی است. آهن، مس، و زغال استخراج میشود، و مناطق نفتخیز وسیعی دارد. در ۱۵۲۱ پرتغالیها و بعد هلندیها و انگلیسها به بورنئو آمدند. هلندیها در قرن ۱۹م قسمتهای غربی و جنوبی و شرقی بورنئو را متصرف شدند. این قسمتها (۵۳۹٬۴۶۰ کمم؛ جم ۳٬۷۰۰٬۰۰۰) در ۱۹۴۹ جزء اندونزی شد، و اینک کالیمانتان نام دارد. بیش از دو ثلث جزیره در دست اندونزی، و بقیه (برونی؛ سراواک؛ بورنئوی شمالی) متعلق به بریتانیا است.

بورنئوی شمالی[11] یا **بورنئوی شمالی بریتانیا**، مستعمره‌ی بریتانیا (مساحت مستعمره ح ۷۶٬۱۰۰ کمم، جم تخمینی ۳۸۹٬۰۰۰)، لش بورنئو؛ کرسی آن جسلتن (jeseltən). تا ۱۹۴۶ تحت الحمایه بود. کوه کینابالو، بلندترین قلل بورنئو، در آنست. از محصولاتش کائوچو و الوار است.

بورنمث[12] (bornmət)، شهر (جم ۱۴۴٬۲۷۶)، همپشر، انگلستان، کنار دریای مانش. تفرجگاه معروف و مرکز هنری.

بورنوف[13]، **اوژن** (ëjen bürnuf)، ۱۸۰۱-۵۲، مستشرق فرانسوی. در آغاز بتحصیل زبان پالی اهتمام جست، و بعد بفراگرفتن زبان و ادبیات اوستائی پرداخت. وی از بزرگترین علمای سانسکریت در زمان خود بشمار میرفت، و مطالعات زبانهای ایرانی را بسیار پیش برد. از مهمترین آثار او کتاب تعلیقات یسنا (۱۸۳۳-۳۵) است. اثر دیگرش مدخل تاریخ آیین هندی بودا (۱۸۴۵) میباشد.

بورنه[14]، **لودویگ** (ludvig bërne)، ۱۷۸۶-۱۸۳۷، روزنامه‌نگار آلمانی که اسم حقیقیش لوب باروخ (lëb bārux) است. با لحنی هجاآمیز به سانسور مطبوعات حمله میکرد. او و هاینه آغازکنندگان نهضت آلمان جوان بشمار میروند.

بورنهولم[15] (bornholm)، جزیره (۵۸۸ کمم؛ جم ۴۸٬۴۷۵)، دانمارک، در دریای بالتیک، ۳۹ کیلومتری ساحل سوئد. گرانیت و خاک چینی دارد.

بوروبودور[16] (borobudur)، بقایای یک بنای عظیم بودائی، محتملا از قرون ۸م و ۹م، در جاوه‌ی مرکزی، اندونزی. بشکل هرم ناقصی است که حجاریهای پیچ‌پیچ از سنگهای آتشفشانی آنرا پوشانده، و در داخل آن مجسمه‌ی نشسته‌ی بودا قرار دارد؛ بر گرد هرم ایوانهائی است، و سه صفه بر ایوانها بنا شده، که از فراز آنها میتوان بر مجسمه‌ی بودا نگریست.

بورودین[17]، **آلکساندر پورفیریویچ** (äleksändr porfiryevic borodin)، ۱۸۳۳-۸۷، آهنگساز روسی. اگرچه شیمیدان بود، از اعضای **گروه پنج‌نفری** نیز بود. آثار عمده‌اش عبارتند از دو سمفونی، یک پوئم سمفونیک بنام در استپهای آسیای مرکزی، و یک اپرا بنام شاهزاده ایگور.

بورودینو[18] (borodino)، دهکده، جمشس، در ۱۱۰ کیلومتری غ مسکو؛ محل وقوع نبرد ۱۸۱۲ بین ارتش روسیه (بفرماندهی کوتوزوف) و ناپلئون I، که منجر بشکست قطعی ناپلئون شد. تلفات این جنگ بالغ بر ۸۰٬۰۰۰ نفر بود. شرح نبرد را تولستوی در کتاب جنگ و صلح آورده است.

بوروستنس: ← دنیپر، رود تجشس.

بورومئو، فدریگو: ← آمبروزیان، کتابخانه‌ی.

بورومئه[19]، **جزایر** (borromee)، چهار جزیره‌ی کوچک در ← دریاچه‌ی ماجوره، لغ ایتالیا. بسبب زیبائی مناظرش معروفست.

بورومینی[20]، **فرانچسکو** (fräncesko borromini)، ۱۵۹۹-۱۶۶۷، معمار ایتالیائی، از بزرگان سبک باروک. از ۱۶۴۴ تا ۱۶۵۵ معمار رسمی شهر رم بود. نمای کلیسای سانت آنیزه بهترین کار او بشمار میرود.

بوره[21] (bure؛ فنس)، رقص تند با حرکت ۴/۴، که معمولا با یک سیاه روی ضرب بالا شروع میشود.

---

(۱)Bürglen (۲)Burgenland (۳)Burgos (۴)Burgundy (Bourgogne فنسـ) (۵)Borel (۶)Beverley (۷)Beverly Hills (۸)Bourne (۹)Born (۱۰)Borneo (۱۱)North Borneo (۱۲)Bournemouth (۱۳)Burnouf (۱۴)Börne (۱۵)Bornholm (۱۶)Borobudur (۱۷)Borodin (۱۸)Borodino (۱۹)Borromean (۲۰)Borromini (۲۱)bourrée (فنسـ)

این رقص در قرن ۱۷م رایج شد، و اغلب یک قسمت از سویت را تشکیل میدهد.

بوره[1] (bure)، فنس بوراکس (boräks) یا تنکال (taNkāl)، ملح متبلور و آبیده‌ی سودیوم و بور و اکسیژن. بعنوان پلشت‌بر و برای پاک کردن منسوجات و سطح فلزات، و نیز در تهیه‌ی شیشه، مینا، لاک، و لعاب ظروف سفالی، و همچنین در لحیمکاری، و در شیمی تحلیلی برای تشخیص دادن وجود بعضی از فلزات در یک ماده بکار میرود. مقدار زیادش مسموم‌کننده است.

بورهاوه[2]**، هرمان** (hermān burhāve)، ۱۶۶۸–۱۷۳۸، شیمیدان و طبیب هلندی. تعلیمات بالینی را در دانشگاه لیدن وارد کرد.

بوریات[3]**، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (buriät)، کشور خودمختار (۳۵۱'۴۰۰ کمم؛ جه ۶۵۰'۰۰۰)، جمشس، در ج سیبریه؛ کرسی آن اولان اوده. کوهستانی و جنگلی است. فلزات (تنگستن، مولیبدن، طلا، قلع، جیوه، آهن) در آنجا فراوان است. قریب ۵۰٪ سکنه‌ی آن بوریات و مغول هستند و بیشتر آنها بگله‌داری مشغول‌اند. در قرن ۱۷م ضمیمه‌ی روسیه شد. در ۱۹۵۸ نامش از جخشس بوریات‌مانگولیا (māngoliā) [= بوریات‌مغولستان] به جخشس بوریات تبدیل گردید.

بوریات‌مانگولیا: ← بوریات، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی.

بوریج[4]**، ویلیام هنری** (wilyām henri bevə-rij)، ۱۸۷۹–، اقتصاددان معروف انگلیسی. از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۹ در دستگاه دولتی انگلستان کار میکرد. جیره‌بندی غذائی دوران جنگ و تنظیم امور کاریابی از ابتکارات او است. در ۱۹۱۹–۳۷ رئیس دانشکده‌ی اقتصاد لندن، و در ۱۹۳۷–۴۵ استاد دانشگاه آکسفرد بود. در سال ۱۹۴۲، طی گزارش معروف خود بدولت، نظامی برای بیمه‌ی اجتماعی کلیه‌ی افراد کشور پیشنهاد نمود که معروفیت جهانی پیدا کرد، و چندی بعد در انگلستان اجرا گردید. در گزارش سال ۱۹۴۴ خود، طرحی برای تأمین اشتغال کامل افراد بوسیله‌ی صرف پول از طرف دولت تهیه کرد.

بوریدان[5]**، ژان** (jāN büridāN)، مت ح ۱۳۰۰، فیلسوف مدرسی فرانسوی. در ۱۳۲۷ و ۱۳۴۰ رئیس دانشگاه پاریس بود. بعد از ۱۳۵۸ وفات یافت. از پیروان ویلیام آکمی بود. عقیده داشت که انسان در مواجهه با دو خط مشی آنرا اختیار میکند که بنظر او برای وی متضمن خیر برتر است، و قادر است که اختیار را معلق ساخته در غرض از عمل نظر و تأمل کند. مثال معروف به **الاغ بوریدان** داستان الاغ گرسنه‌ای است که به یک فاصله از دو دسته یونجه قرار دارد، و چون قادر به اینکه یکی از آنها را اختیار کند نیست، از گرسنگی میمیرد. این مثال در آثار بوریدان دیده نمیشود، و باحتمال قوی انتساب آن باو درست نیست.

بوریس[6] (boris)، فرمانروایان بلغارستان. **بوریس I**، فت ۹۰۳، بعنوان خان فرمانروائی کرد (۸۵۳–۸۸). در ۸۶۵ تعمید یافت، و مسیحیت (بآیین یونانی) را در میان بلغارها رواج داد. **بوریس III**، ۱۸۹۴–۱۹۴۳، تزار (۱۹۱۸–۴۳) بلغارستان، پسر و جانشین تزار فردیناند. سلطنت دیکتاتوری برقرار کرد (۱۹۳۵)؛ رومانی را وادار کرد که قسمت جنوبی دوبروجا را به بلغارستان بازدهد (۱۹۴۰)؛ در ۱۹۴۱ به پیمان برلین پیوست (← محور). کمی پس از ملاقات با هیتلر بنحو اسرارآمیزی درگذشت. پسر کوچکش سیمئون II جانشینش شد.

بوریک، اسید: ← اسید بوریک.

بوریگارد[7] (borigārd)، ۱۸۱۸–۹۳، ژنرال ائتلافیه در جنگ داخلی امریکا.

بوریناژ[8] (borinäj)، ناحیه، ج انو، بلژیک، محیط بر مونس و از غ تا مرز فرانسه ممتد است. معادن زغال سنگ آن مهم است.

بورینی (burini)، شهرت **بدرالدین حسن ابن محمد**، ۹۶۳–۱۰۲۴ هق، مورخ و شاعر عرب، شیخ بهائی در مسافرت خود به دمشق او را ملاقات نمود. اثر عمده‌اش تراجم الاعیان من ابناء الزمان است که مشتمل بر ۲۰۵ زندگینامه میباشد، و در ۱۰۲۳ هق اتمام پذیرفته است. دیوانش در دست است.

بوزائو[9] (buzāu)، شهر (جه ۴۷'۵۹۳)، جش رومانی. پالایشگاههای نفت، کارخانه‌های ذوب فلز، و آسیاهای آرد دارد.

بوزابه (buzāba)، فت ۵۴۲ هق، از اتابکان سلاجقه و از حکام فارس. وی در سنه‌ی ۵۳۲ هق از جانب سلطان مسعود ابن محمد ابن ملکشاه سلجوقی بحکومت فارس منصوب شد، و ده سال در آنجا حکومت کرد، تا آنکه در سال ۵۴۲، در جنگی که بین او و سلطان مسعود مذکور اتفاق افتاد، کشته شد.

بوزار، مدرسه‌ی[10] (bozār) [فنس، = هنرهای زیبا]، فنس اکول د بوزار (ekol de)، مدرسه‌ی ملی هنرهای زیبای پاریس، در ۱۶۴۸ تأسیس شد. شامل سه بخش نقاشی و هنرهای ترسیمی، پیکرتراشی، و معماری است. شرط ورود بآن گذراندن امتحان ورودی میباشد. هر یک از هنرجویان، در رشته‌ی خود، برای شرکت در مسابقه‌ی "جایزه‌ی رم" خود را آماده میکنند؛ برندگان این مسابقه بشاگردی آکادمی فرانسه در رم پذیرفته میشوند. میزانها و معیارهای ترکیب و طراحی مدرسه‌ی بوزار در هنر فرانسه و دیگر کشورها تأثیر فراوان داشته است. استادان هنرکده از میان تواناترین هنرمندان فرانسوی انتخاب میشوند. هشت شهر دیگر در فرانسه چنین هنرکده‌ای دارند.

بوزانتیون: شهر قدیم، ← بیزانس.

بوزجان: ← تربت جام، شهر.

بوزجانی (buzjāni)، ← ابوالوفای بوزجانی.

بوزجه آده (یا آطه)، ← تندوس.

بوزنکت[11]**، برنارد** (bërnārd bozanket)، ۱۸۴۸–۱۹۲۳، فیلسوف انگلیسی، پیرو مکتب اصالت تصور. آثاری در منطق و مابعد الطبیعه، زیباشناسی، و فلسفه‌ی افلاطون دارد. کتاب نظریه‌ی فلسفی مملکت (۱۸۹۹) ازوست.

بوزونی[12]**، فروتچو** (ferrutco buzoni)، ۱۸۶۶–۱۹۲۴، پیانونواز و آهنگساز ایتالیائی. بسیاری از قطعات موسیقی باخ را که برای ارگ نوشته شده بود برای پیانو تنظیم کرد.

بوزی (buzi)، دهستان، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، دارای ۴۶ (؟) آبادی. رود جراحی مشروبش میکند. محصولش خرما است. ساکنین از عشایر عرب خوزستان هستند.

بوژان (bujān)، ده (جه ۱۲۲ ۱'۱ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان مازول، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ ۱۸ کیلومتری لش نیشابور.

بوژو، آن دو: ← آن دو بوژو.

بوژوله[13] (bojole)، ناحیه‌ای ناهموار، ولایت رون، ش قسمت مرکزی فرانسه، بین ماکون و لیون. شراب سرخ مشهور آن از شراب بورگونی روشنتر است. بوژوله در قدیم تیول خاوندان بوژو (bojë) (شهرکی که ناحیه از آن نام گرفته) بود، در ۱۵۳۱ جزو املاک سلطنتی فرانسه گردید.

بوژی، بندر، الجزایر، ← بجایه.

بوس[14] (bos)، ناحیه‌ی هموار، ل فرانسه، ج‌غ پاریس، شهر عمده‌اش شارتر. مستور از مزارع گندم و به "انبار غله"ی فرانسه معروفست.

بوس[15]**، سر جاگادیس چاندرا** (sor jāgādis* cāndrā bos)، ۱۸۵۸–۱۹۳۷، فیزیکدان هندی و عالم فیزیولوژی گیاهی. دستگاهی برای تعیین اندازه‌ی رویش گیاهان اختراع کرد.

بوس[15]**، سوبهاس چاندرا** (sobhās cāndrā bos)، ۱۸۹۷–۱۹۴۵؟، از رهبران ملی هند، در ۱۹۳۸ رئیس کنگره‌ی ملی هند بود، و در ۱۹۳۹ دگر بار انتخاب شد، ولی بسبب مخالفت گاندی استعفا داد. از دشمنان سازشناپذیر حکومت بریتانیا در هند بود، و در ۱۹۴۰ گروه معروف به گروه پیشرفته را تشکیل داد، که اقدامات شدید را بر علیه بریتانیا تبلیغ میکرد. در جه II فرمانده سپاه انقلابی هند بود، و از ژاپن و آلمان برای برقرار کردن یک حکومت موقت در هند یاری جست. ظاهراً بسبب سقوط هواپیمای حامل وی در ژاپن بقتل رسید.

بوس[16]**، هیرونیموس** (hironimus bos) یا **یروم بوس** (yerom)، ح ۱۴۶۰–۱۵۱۶، نقاش فلاندری. دنیای خیال او آکنده از خشونت و مبالغه و شوخی بود؛ ازینرو، نقاشیهایش مملو از مخلوقات مسخره و مهیب و شیطانی است، مردانی که قیف بجای سر دارند، غوکهائی که صورت انسان دارند، و صدها موجود خیالپرورد و غریب دیگر. و نیز بیم از دوزخ را با رنگها و حالات و شکلهای گوناگون و سهمگین مجسم میساخت. با اینهمه، ساخته‌هایش با چنان واقعبینی و دقتی نقاشی شده است، که میتوان گفت بوس پایه‌های مکتب رئالیسم تازه‌ای را استوار ساخته است. فیلیپ II، پادشاه اسپانیا، سخت دوستدار نقاشی او بود، ازینرو، برخی از بهترین تصاویر او اینک در مادرید است. "وسوسه کردن شیطان قدیس آنتونیوس را" و "روز رستاخیز" دو موضوع دلخواه او بود.

بوس، یروم، نقاش، ← بوس، هیرونیموس.

بوستان یا **سعدی‌نامه** یا (در بعضی کتب عربی) **بستان** (bostān)، مثنوی اخلاقی و اجتماعی و تربیتی، ببحر تقارب، از سعدی شیرازی. در ۶۵۵

---

(۱)borax (۲)Boerhaave (۳)Buryat (۴)Beveridge (۵)Buridan (۶)Boris (۷)Beauregard (۸)Borinage (۹)Buzau
(10)École des Beaux-Arts (فنس) (11)Bosanquet (12)Busoni (13)Beaujolais (14)Beauce (15)Bose (16)Bosch; Bos

هق بنظم درآمده است، و در حدود ۵٬۰۰۰ بیت میباشد در ده باب (عدل، احسان، عشق و مستی و شور، تواضع، رضا، قناعت، تربیت، شکر بر عافیت، توبه، مناجات). این کتاب در نسخه‌های قدیمی کلیات سعدی بنام سعدی‌نامه است و ظاهراً بعدها، و شاید بمناسبت نام گلستان، بعنوان بوستان معروف گردیده، و مدتها در ایران و ترکیه و هند تقریباً از کتابهای درسی بشمار میآمده، و به فارسی و ترکی بر آن شرحها نوشته‌اند که از آن جمله است شرح سروری (مصطفی ابن شعبان، فت ۹۶۹ هق) بفارسی؛ شرح شمعی (فت ح 1000 هق)، شرح سودی (فت ح 1000 هق)، و شرح هوایی برسوی (فت ۱۰۱۷ هق) بترکی؛ شرح فارسی ٹیکچند بهار بعنوان بهار بوستان (چاپ لکهنو، ۱۹۲۷)؛ و شرح فارسی ریاضعلی و قادر علی (چاپ کلکته، ۱۸۴۵ و ۱۸۴۹).

بوستان بزبانهای مختلف ترجمه گردیده که عمده‌ی آنها بدین قرار است: ترجمه‌ی منظوم بترکی از سعدالدین مسعود ابن عمر تفتازانی (۷۱۲–۷۹۱ یا ۷۹۳ یا ۷۹۷ هق)؛ ترجمه‌ی آلمانی بتوسط ک. ه. گراف (طبع ۱۸۵۰)؛ ترجمه‌ی فرانسوی از باربیه دو منار (طبع پاریس، ۱۸۷۰)؛ ترجمه‌ی انگلیسی از ه. و. کلارک (طبع لندن، ۱۸۷۹)؛ ترجمه‌ی ترکی (طبع استانبول، ۱۸۷۱). بوستان در ۱۸۵۰ با شرح فارسی بوسیله‌ی گراف در وین بطبع رسیده است که ظاهراً بهترین طبع آن است، و با یادداشتهائی از طرف راجرز در ۱۸۹۱ در لندن، و منتخبی از آن در ۱۸۳۸ در لندن انتشار یافته است، و در کلکته، کانپور، لکهنو، بمبئی، لاهور، دهلی، تبریز، و تهران مکرر بطبع رسیده است. قاسم انوار (فت ۸۳۷ هق) منتخباتی از بوستان بنام خلاصه‌ی بوستان تألیف کرده است.

بوسترا: ← بصری.

بوسعید (bu.sa'id)، سلسله‌ی سلاطین و فرمانروایان عمان و زنگبار، اصلا از قبیله‌ی ازد. مؤسس سلسله احمد ابن سعید در قرن ۱۲م هق بر عمان استیلا یافت. از اعقاب او سلطان ابن احمد (فت ۱۲۱۹ هق) است، و کمی بعد از او پسرش سعید ابن سلطان سلطنت یافت (۱۲۲۵–۱۲۷۳ هق)، و او از بزرگترین سلاطین سلسله است. سعید مستعمرات افریقائی خود را بسط داد، و امپراطوری تجارتی مجهز به نیروی دریائی تأسیس نمود. بعد از او یکی از پسرانش حکومت زنگبار و دیگری حکومت عمان یافت، و از این زمان حکومت زنگبار از حکومت عمان مجزی شد. در قرن ۱۹م که آلمان در افریقای شرقی نفوذ یافت، بموجب پیمانی (۱۸۹۰، مطابق ۱۳۰۷ هق) بین آلمان و بریتانیای کبیر، قسمتی از قلمرو افریقائی خاندان بوسعید را دولت آلمان خریداری کرد؛ بقیه تقریباً بتمامی تحت الحمایه‌ی بریتانیا گردید، و در ۱۳۳۱ هق (۱۹۱۳) مسئولیت امور زنگبار به وزارت مستعمرات بریتانیا محول گشت. سلطان فعلی عمان، سعید ابن تیمور، در ۱۳۵۰ هق (۱۹۳۲) جلوس کرد.

بوسفور (bosfor)، تنگه‌ی باریکی بطول متوسط ۳۰ کم و عرض از ۷۰۰ تا ۳٬۵۵۰ متر، که اروپا را از ترکیه‌ی آسیائی جدا، و دریای سیاه را به دریای مرمره مرتبط میکند. نام ترکی آن بغازایچی (boqāzici) [= داخله‌ی تنگه] است. شهر استانبول بر دو طرف آن واقعست. تنگه‌ی بوسفور از قدیم الایام شاهراه تجارتی بین دریای سیاه با دریای اژه و مدیترانه، و حائز اهمیت فراوان بوده است. نیز ← داردانل.

بوسکورئاله[1] (boskoreāle)، شهر کوچک، کامپانیا، ج ایتالیا، بر دامنه‌ی وزوو. در حفاریهای ۱۸۹۵ مجموعه‌ای از آثار نقره‌ای قرن اول میلادی در اینجا بدست آمد که اکنون در موزه‌ی لوور است.

بوسنه[2] (bosna)، رودی بطول ۲۴۵ کم، یوگوسلاوی غربی، که بطرف شمال جاری شده به رود ساوا میریزد. بوسنی از آن نام گرفته است (← بوسنی و هرزگووین).

بوسنه، نام ترکی بوسنی. ← بوسنی و هرزگووین.

بوسنی[3] **و هرزگووین**[4] (bosni, herzegovin)، جمهوری خودمختار (۵۱٬۵۶۰ کمم؛ جم ۲٬۸۴۷٬۷۹۰)، ل یوگوسلاوی؛ کرسی آن سارایوو. به دو واحد تاریخی و جغرافیائی متمایز منقسم میشود، یکی بوسنی [ترکی بوسنه (bosna)]، که قسمت شمالی و سارایوو در آنست، و دیگر هرزگووین [ترکی هرسک (hersek)] که قسمت جنوبی و شهر عمده‌اش موستار میباشد. آلپهای دیناریک و رود ساوا از آن میگذرد. بیشترش جنگلی و زراعتی است. سکنه صرب و کروآت و از حیث مذهب کاتولیک، مسلمان، و ارتدوکس میباشد.

بوسنی از رود بوسنه نام گرفته که اصلا ایلیریائی است. نام هرزگووین از قرن ۱۵م است که یکی از شورشیان این ناحیه بر ضد شاه بوسنی قیام کرد، و خود را هرتسگ (hertseg) [= دوک] خواند، و بعداً ناحیه به هرزگووین [= سرزمین هرتسگ] و به ترکی به هرسک معروف شد. بوسنی در قرن ۱۲م مملکتی بود؛ فرمانروایانش گاه تابع سلاطین مجارستان بودند؛ در قرن ۱۴م هرزگووین را از صربستان گرفت. در دوره‌ی سلطنت (۱۳۷۷–۹۱) تورکوی I (tver-koye)، مملکت بوسنی تقریباً مشتمل بر بوسنی و هرزگووین حالیه بضمیمه‌ی قسمت وسیعی از سواحل آدریاتیک بود. نفوذ اسلام با برآمدن دولت عثمانی قوت گرفت. اولین هجوم ترکهای عثمانی در ۱۳۸۶ (۷۸۸ هق)، در زمان تورکوی I، واقع شد؛ در ۱۴۶۳ (۸۶۷ هق) ناحیه بدست عثمانیها افتاد. در ۱۸۷۵، دهقانان، که حکم بردگان ملاکین مسلمان را داشتند، شوریدند. صربستان و روسیه بنفع آنها وارد کار شدند (← روس و عثمانی، جنگهای). کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) بوسنی و هرزگووین را تحت اداره‌ی اتریش‌هنگری ولی اسماً تحت حکومت عالیه‌ی عثمانی قرار داد. در ۱۹۰۸ اتریش‌هنگری آنرا بکلی ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد، و چیزی نمانده بود که بر اثر این مسئله بین آن دولت و روسیه و صربستان جنگ درگیرد، ولی مداخله‌ی آلمان در ۱۹۰۹ مانع از این امر گردید. واقعه‌ی قتل مهین‌دوک فرانتس فردیناند در سارایوو جج I را تسریع کرد. بوسنی و هرزگووین در ۱۹۱۸ ضمیمه‌ی صربستان شد، و در ۱۹۴۶ از جمهوریهای سازای یوگوسلاوی گردید.

بوسوئه[5]، **ژاک بنینی** (jāk beniny bosüe)، ۱۶۲۷–۱۷۰۴، واعظ و نویسنده‌ی فرانسوی و یکی از بزرگترین خطبای فرانسه. در ۱۶۷۰–۸۱ لله‌ی پسر لوئی XIV بود، و کتاب بزرگ گفتار در تاریخ عمومی (۱۶۸۱) را برای او نوشت. در ۱۶۸۱ اسقف مو شد. مراثی و مدایحی که برای بزرگان سروده مخصوصاً جالب است. مناظراتی بطرفداری گالیکانیسم بر ضد پروتستانها و بر علیه پیروان تسلیم و ترک نفس و بر علیه فنلون نوشته است. سبک ادبی او بسبب سادگی و بلاغتش ممتاز است.

بوسه‌ی عذرا (buseye azrā) [بت رولین و بوسه‌ی عذرا]، رمانی اجتماعی و ادبی، بفارسی، که اصل آن به انگلیسی نگاشته شده، و سید حسین صدر المعالی، مترجم زبان عربی و هندی وزارت خارجه، آنرا از هندی به فارسی ترجمه کرده و "کشف الاسرار معروف به بوسه‌ی عذرا" نامیده. ثلث آخر از جلد دوم آن بوسیله‌ی محمد علی ذکاءالملک از انگلیسی ترجمه گردیده است، و برای مزید صحت و استکمال مطالب، بنظر محمد حسین فروغی (ملقب به ذکاءالملک) نیز رسیده. ظاهراً اول بار در ۱۳۲۶ هق در دو جلد در تهران بطبع رسیده است، و پس از آن نیز منتشر گردیده.

بوسیام (busiām)، درخت، ← افرا.

بوسیکو[6] (busiko)، شهرت **ژان لو منگر** (jāN lē maNgr)، ح ۱۳۶۶–۱۴۲۱، مارشال فرانسه. در ۱۳۹۶ در نیکوپول اسیر ترکهای عثمانی شد. با پرداخت خونبها آزاد شد، و باز در جنگ با ترکان شرکت کرد، و در دفاع (۱۳۹۹) از قسطنطنیه خدمات شایان به مانوئل II (امپراطور بیزانس) نمود. در ۱۴۰۱–۷ حاکم جنوا بود. در جنگ آزنکور شرکت داشت، و اسیر انگلیسها شد (۱۴۱۵)؛ در انگلستان وفات یافت. بوسیکو شهسواری معروف بود، و شعر هم میسرود.

بوسیکولت[7]، **دایُن** (dāyən busikolt)، ۱۸۲۲–۱۸۹۰، نمایشنامه‌نویس و هنرپیشه‌ی بریتانیائی؛ مت دوبلن. بیش از ۳۰۰ نمایشنامه نوشته یا اقتباس کرده، و در بیشتر آنها بازی کرده است.

بوش[8]، **آدولف** (ādolf buš)، ۱۸۹۱–۱۹۵۲، ویولون‌نواز آلمانی‌سویسی. کوارتت زهی بوش و نوازندگان مجلسی بوش را، که هر دو در اجرای موسیقی مجلسی سرآمد اقران است، تشکیل داد. برادرش فریتس بوش (frits)، ۱۸۹۰–۱۹۵۱، رهبر ارکستر اپرا و سمفونی بود.

بوش[9]، **کارل** (kārl boš)، ۱۸۷۴–۱۹۴۰، شیمیدان آلمانی. طریقه‌ی هابر را برای تولید امونیاک مصنوعی بمقادیر زیاد اقتباس کرد، و برای این کار، سهمی از جایزه‌ی ۱۹۳۱ نوبل در شیمی به وی اعطا گردید.

بوش[8]، **ویلهلم** (vilhelm buš)، ۱۸۳۲–۱۹۰۸، کاریکاتورنگار و نقاش و شاعر آلمانی. در ۱۸۶۰ نشر یک سلسله تصاویر فکاهی خالی از کلمات را شروع کرد، و از این جهت مخترع "تصاویر داستان‌نما" محسوب میشود. اشعار مصور فکاهی برای اطفال تهیه کرد.

---

(۱)Boscoreale (۲)Bosna (۳)Bosnia (۴)Hercegovina (۵)Bossuet (۶)Boucicaut (۷)Boucicault (۸)Busch (۹)Bosch

بوش-دو-رون[۱] (buš-dü-ron)، ولایت (۵٬۲۴۷ کمم؛ جه ۱٬۵۴۸٬۷۶۲)، جش فرانسه، در پرووانس؛ کرسی آن مارسی. دلتای رون و جزیرهی **کامارگ** جزء آن است.

بوشگان (bušgān)، دهستان (جه حـ ۵٬۶۰۰؟)، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. رود دشت پلنگ از وسط آن میگذرد. محصولش خرما و غلات است. مرکزش، **بوشگان** (جه ۳۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۲ کیلومتری لش خورموج است.

بوشمنها[۲] (bušman.hā)، دستهای از سیاهکان قسمت جنوبی افریقا که شکارچیان بیابانگرد هستند و در غارها سکنی دارند. زبان مختلط آنها شبیه زبان هوتنتوتها است.

بوشنج (bušanj) یا **فوشنج**، صورت فارسی آن احتمالا **پوشنگ**، شهر قدیم ایران، در ج هریرود، بفاصلهی ۱۰ فرسنگی غجغ شهر هرات (در هریرود). پیش از اسلام وجود داشته، و بنقل روایات، سازندهی آن پشنگ (پسر یا پدر افراسیاب) یا شاپور I ساسانی بوده است. در حـ ۲۹ هق بتصرف مسلمانان درآمد. در ۴۱ هق و ۱۶۰ هق بر اعراب شورید. در ۹۲-۹۴ هق در دست خوارج بود. در دورهی طاهریان، که مؤسس آن از مردم همین شهر بود، آرامشی پیدا کرد. پس از آن ضمیمهی سیستان شد، و سپس بتصرف غزنویان درآمد (۳۹۲ هق). در سراسر قرون وسطی عنوان قلعهی مستحکمی داشت، و چون محل تقاطع راههای نیشابور به هرات و هرات به کوهستان بود، رونق تجارتی یافت. پس از فتوحات مغول، بدست آل کرت افتاد. سرانجام در ۷۸۲ هق بدست امیر تیمور ویران گردید. دگر بار بنا شد، ولی احتمالا بسبب هجومهای ازبکها و ترکمنها، از بین رفت. بقولی شهر غوریان کنونی در محل آن بنا شده است.

بوشنر[۳]**، گئورگ** (georg büšner)، ۱۸۱۳-۳۷. شاعر آلمانی. محصل طب و علوم طبیعی بود، ولی بیشتر سرگرم تحریکات سیاسی بود. در ۲۴ سالگی درگذشت، ولی چند اثر جاندار، از جمله درام مرگ دانتون (۱۸۳۵)، باقی گذاشت. لودویگ بوشنر برادرش بود.

بوشنر[۳]**، لودویگ** (ludvig büšner)، ۱۸۲۴-۹۹، فیلسوف و طبیب آلمانی؛ برادر گئورگ بوشنر. بمخالفت با فلسفهی اصالت تصور برخاست، و نوعی فلسفهی افراطی اصالت ماده آورد. از آثارش قوه و ماده (۱۸۵۵) و طبیعت و روح (۱۸۷۵) است.

بوشنل، دیوید: ← زیردریائی.

بوشه[۴]**، فرانسوا** (frāNsuā buše)، ۱۷۰۳-۷۰، نقاش و سنگنگار (لیتوگراف) فرانسوی، که سخت مورد پسند مردم عصر خود بود. تزیینات داخلی او شهرت فراوان داشت. بدربار راه یافت، و با شاهزادگان و بزرگان به آمد و رفت پرداخت، و مورد توجه مادام دو پومپادور واقع شد. در زمان او، میان اشراف و بورژواها و هنرمندان نشست و برخاست و گفت و شنود باب شده بود؛ و نیز فیلسوف و دانشمند و نویسنده با هم دوستی داشتند. بوشه، که در ساختن مجلسهای اساطیری و نیز تصویرهای غیر اخلاقی مهارتی داشت، حاصل برخوردها و گفتگوهای آنانرا در کارهای خود از یاد نبرده است.

بوشهر (bušehr)، بندر و شهر (جه ۱۸٬۴۱۲ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز فرمانداری (شهرستان) بوشهر و فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، واقع در انتهای لغ شبه جزیرهی بوشهر. برزخی که شبه جزیرهی بوشهر را بخشکی اتصال میدهد باندازهای پست است که در مدهای بزرگ زیر آب میرود. بفاصلهی ۱۲ کیلومتری ج بوشهر، ویرانههای شهر قدیمی ریشهر واقع است.

وجه تسمیهی بوشهر معلوم نیست؛ بعضی آنرا مخفف ابو شهر [= پدر شهر]، و برخی (بقیاس نام ریشهر) آنرا مخفف بخت اردشیر (boxt) [= نجاتیافتهی اردشیر] گفتهاند، و هر دو قول مورد تردید است. تا سال ۱۱۴۶ هق، که نادر شاه بوشهر را پایگاه نیروی دریائی ایران در خلیج فارس قرار داد و بر آن نام بندر نادریه گذاشت، بوشهر دهکدهای بیش نبود. با رنج فراوان، از مازندران الوار برای ساختن کشتی جنگی به بوشهر بردند. اگرچه کشتیسازی در بوشهر بجائی نرسید، بسبب توجه نادر شاه، بوشهر شهریت و رونق یافت. بعداً که شرکتهای هند شرقی بریتانیا و هلند تجارتخانههای خود را از بندر عباس باین شهر انتقال دادند، بوشهر رونق تجارتی یافت. عامل دیگری که در توسعهی بوشهر اهمیت داشت این بود که کریم خان زند شیراز را پایتخت خود قرار داد، و بوشهر با راهی کاروانرو به شیراز ارتباط داشت. در نتیجهی این عوامل، بوشهر بندر عمدهی خلیج فارس گردید، و جانشین بندر عباس شد، و مدت یک قرن و نیم رونق و اعتبار آن محفوظ ماند. در جنگ کوتاه ایران و انگلیس، انگلیسها در ← جنگ ایران و انگلیس بوشهر را اشغال کردند (۱۲۷۳ هق)، و تا انعقاد پیمان صلح قریب ۳ ماه آن را در تصرف داشتند. ارتباط انگلیسها با بوشهر در آغاز کار جنبهی بازرگانی داشت، ولی رفتهرفته رنگ سیاسی پیدا کرد، و این شهر مقر نمایندهی سیاسی بریتانیا در خلیج فارس گردید. ملل خارجی دیگر نیز در بوشهر تجارتخانه تأسیس کردند. بوشهر تا اواخر دورهی قاجاریه رونق خود را حفظ کرد، ولی با تمام شدن راه آهن سرتاسری ایران در ۱۳۱۷ هش و توسعهی بندر شاهپور و بندر خرمشهر، اهمیت سابق بوشهر از میان رفت.

طرح توسعهی بندر بوشهر جزء طرحهای عمرانی سازمان برنامه است (← بندر). برای ساختن بنادر عباس و بوشهر، مطالعات لازم توسط مهندسین مشاور نذکو بعمل آمده و نقشههای لازم تهیه شده که در برنامهی سوم بموقع اجرا گذاشته شود.

بوشهر، فرمانداری (شهرستان)، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، که در ج و جغ فارس کنار خلیج فارس ممتد است؛ مرکزش بندر بوشهر. فعلا دارای ۸ بخش است که از لغ به جش بترتیب عبارتند از دیلم، گناوه یا بندر ریگ، خارک، بخش حومه، تنگستان، دشتی، کاکی، و کنگان. هوایش در سواحل خلیج فارس گرم و مرطوبست. رشتهکوههای ساحلی از لغ به جش شهرستان کشیده شده. از رودهای آن مند، حله، رود شور، و اهرم است؛ بیشتر رودهای آن شورند، و استفادهی زراعتی ندارند. محصولش خرما و ماهی است.

بوشیدو[۵] (bušido) [ژاپنی، = آیین مرد جنگی]، آیین اخلاقی شهسواری در قرون وسطی در ژاپن، که بر رفتار عمومی سامورای حاکم بود. در قرون ۱۷م-۱۸م تدوین شد. از تعالیم آن وفاداری و از خودگذشتگی نسبت به مافوق و در راه حفظ شرافت بود.

بوصیری (busiri)، شهرت **شرفالدین محمد ابن سعید**، ۶۰۸-حـ ۶۹۵ هق، شاعر عرب. گویند در محلی بنام ابوصیر (یا بوصیر) در مصر متولد شد. معروفترین اشعارش قصیدهی برده است. در تاریخ وفاتش اختلاف هست.

بوطیقا: ← ارغنون.

بوعز[۶] (bu'az) [عبری، = نشاط]، شوهر روت، جد داود (روت ۲؛ ۳؛ ۴؛ متی ۱. ۵؛ لوقا ۳. ۳۲).

بوغاز: ← بغاز یا بوغاز.

بوفالو[۷] (bufālo)، شهر (جه ۵۸۰٬۱۳۲)، غ ایالت نیو یورک، کشمت، بر دریاچهی ایری و رود نیاگارا؛ دومین شهر بزرگ ایالت. از بنادر عمدهی دریاچههای بزرگ و از مراکز عمدهی صنعتی و راه آهن است. محصولاتش آهن، فولاد، آرد، و کائوچو میباشد. از صنایعش هواپیماسازی، اتومبیلسازی، ماشینسازی، و آمودن گوشت است.

بوفالو[۸] (bufālo؛ ایتالیائی)، نام عمومی بیزونهای امریکائی که به بعضی از پستانداران گاومانند آسیا و افریقا نیز اطلاق میشود. بوفالوی آبی آسیائی (*Bubalis*) یا بوفالوی هندی دارای شاخهای پیچیدهی برگشته است، و ارتفاع شانهاش به ۱٫۵ متر میرسد. بوفالوی کوتوله (*Anoa*) نام گاو وحشی جزایر سلب است. بوفالوی کاپ (*Syncerus*) در جنوب افریقا یافت میشود.

بوف کور (bufe kur)، داستانگونهای بصورت حکایت با نفس، که مشهورترین اثر صادق هدایت است، و بعضی آنرا عمیقترین نمونههای ادبیات جدید ایران و برخی از برجستهترین نمونههای آثار ادبی قرن حاضر شمردهاند. این داستان سوررئالیستی در ۱۳۱۵ هش که هدایت در هند بود بوسیلهی خود نویسنده در چند نسخه تکثیر شد، و از آن ببعد چندین بار بطبع رسیده، و به فرانسه و آلمانی و انگلیسی نیز ترجمه شده است.

بوفورت[۹]**، ادمند** (edmənd bŏfort)، ملقب به (دومین) **دیوک آو سامرست** (*diuk āv sā-mərset)، فت ۱۴۵۵، سیاستمدار و ژنرال انگلیسی. در جنگ صدساله در فرانسه جنگید، و در ۱۴۴۷ بجای ریچارد (دیوک آو یورک) منصوب شد، و در ۱۴۴۸ لقب یافت. در ۱۴۴۹ جنگ فرانسه و انگلستان دگر بار آغاز شد، و سپاهیان بوفورت پیاپی شکست خوردند، و در ۱۴۵۳ از متصرفات انگلستان در فرانسه جز کاله چیزی نماند. بوفورت طرفدار خاندان لنکستر و مورد حمایت هنری VI بود. سرانجام در اولین نبرد جنگ گلها بقتل

---

(۱)Bouches-du-Rhône (۲)Bushmen (۳)Büchner (۴)Boucher (۵)bushido (۶)Boaz (۷)Buffalo (۸)buffalo (۹)Beaufort

رسید.

بوفورت[1]**، دریای** (bŏfort)، قسمتی از اقیانوس شمالگان میان آلاسکای شمالی و مجمع‌الجزایر شمالگانی کانادا.

بوفورت[1]**، مارگریت** (mārgərit bŏfort)، ملقب به **کاونتس آو ریچمنـد اند داربی** (kāntəs* āv ricmənd and dārbi)، ۱۴۴۳–۱۵۰۹، بانوی نجیبزاده‌ی انگلیسی، مادر هنری VII. وی مؤسس دو "کالج" کرایست (krāyst) و سنت جان (sent jān) از دانشگاه کیمبریج است.

بوفورت[1]**، هنری** (henri bŏfort)، حـ ۱۳۷۷–۱۴۴۷، نخست‌کشیش و سیاستمدار انگلیسی؛ برادر ناتنی هنری IV. از رجال دوره‌ی هنری IV و هنری V بود. در شورای کنستانس نفوذ انگلستان را برای انتخاب مارتینوس V به پاپی بکار برد (۱۴۱۷). در ۱۴۲۲ که هنری VI در کودکی بسلطنت رسید، عضو شورای نیابت سلطنت گردید، و از اعضای متنفذ آن بود. در ۱۴۲۶ کاردینال شد و تا ۱۴۳۱ نماینده‌ی پاپ در آلمان و مجارستان و بوهم بود. در ۱۴۳۱ هنری VI را در پاریس تاجگذاری کرد.

بوفون[2]**، ژرژ لوئی لوکلر** (jorj lui lĕkler bü-foN)، ملقب به **کنت دو بوفون** (kont dĕ*)، ۱۷۰۷–۸۸، طبیعیدان و نویسنده‌ی فرانسوی. عمر خود را وقف تألیف کتاب عظیم تاریخ طبیعی (۴۴ جلد؛ ۱۷۴۹–۱۸۰۴) نمود. این کتاب مجموعه‌ای از اطلاعات مربوط به تاریخ طبیعی است، که با انشائی ساده و زیبا نوشته شده و مشتمل بر بعضی از مشاهدات و نظریه‌های بوفون (که بعضی از آنها خالی از شباهت با نظریه‌ی داروین نیست) میباشد. از این کتاب بالاخص مجلدات نظریه‌ی زمین (۱۷۴۹) و ادوار طبیعت (۱۷۷۹) اهمیت خاص دارد. خطابه‌ی معروف بوفون، بعنوان گفتار در سبک، هنگام پذیرفته شدن او در آکادمی فرانسه ایراد گردید (۱۷۵۳).

بوقلمون، پرنده‌ای از نوع ملئاگریس (*Meleagris*)، که اصلش از امریکای شمالی است، و در اغلب نقاط زمین اهلی شده است. بعضی پرنده‌های مشابه را نیز بهمین نام میخوانند.

بوقلمون، گل، گیاه یکساله یا بوته‌های چند ساله از نوع ایبریس (*Iberis*) از تیره‌ی چلیپائیان، با خوشه‌گلهای زیبا برنگهای مختلف. در حاشیه‌ها و باغهای سنگستانی میکارند.

بوقناق (buqenāq)، گیاهی از تیره‌ی چتریان خاردار و از نوع اروئگیوم (*Eryngium*)، که ریشه‌ی آنرا بر ضد تب و مالاریا بکار میبرند.

بوکاتچو[3]**، جووانی** (jovānni bokkātco)، فنس بوکاس (bokās)، ۱۳۱۳–۷۵، شاعر و داستان‌نویس ایتالیائی؛ مت پاریس. فرزند نامشروع تاجری از مردم توسکان و زنی فرانسوی بود. معاصر پترارک بود، و پیش از مرگ دانته بدنیا آمد. جوانیش در چرتالدو (certāldo) (نزدیک فلورانس) گذشت، و در همانجا مدفون است. در حـ ۱۳۳۰ پدرش او را به ناپل فرستاد، و محبت پترارک را جلب کرد، و نبوغش بشکفت. در ۱۳۴۱ پدرش او را به توسکان فراخواند، و بقیه‌ی عمرش را در فلورانس گذرانید. شاهکارش کتاب دکامرون است که یکی از بزرگترین کتابهای دنیا بشمار میرود. سایر آثارش عبارتند از فیلوکولو (حـ ۱۳۴۰)، لا فیامتا (حـ ۱۳۴۴)، داستان عاشقانه‌ی منظوم فیلوستراتو، و منظومه‌ی کورباتچو (در هجو زنان).

بوکارامانگا[4] (bukārāmāngā)، شهر (جه ۱۱۲'۲۵۲)، ل قسمت مرکزی کولومبیا، در ش کوههای آند؛ بنای ۱۶۲۲. بعد از ۱۸۸۵ از مراکز عمده‌ی قهوه گردید.

بوکاس، شاعر و نویسنده؛ ← **بوکاتچو، جووانی**.

بوکان (bukān)، بخش، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۱۳۸ (؟) آبادی. مشتمل بر دهستانهای آختاچی بوکان، بهی، و تورجان است. رود تاتائو (سیمینه‌رود) از ج به ش بموازات راه شوسه‌ی بوکان به میاندوآب از آن میگذرد. مرکزش، **بوکان** (جه ۵'۳۵۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۶ کیلومتری ج‌ش مهاباد است. آبش از تاتائو و چشمه‌ی معروف به حوض بوکان تأمین میشود. محصولش توتون و چغندر قند است.

بوکرینی[5]**، لویجی** (luiji bokkerini)، ۱۷۴۳–۱۸۰۵، آهنگساز ایتالیائی، از مشهورترین سازندگان موسیقی مجلسی. از آثار معروفش مینوئه از کونتت زهی او در می مینور است.

بوکس (boks) [از لفظ انگلیسی باکس، = مشت]، زد و خورد با مشت، با دستکش (که اکنون معمول است) یا بدون آن (باین معنی، لفظ بوکس مخفف بوکس‌بازی یا بوکس‌زنی است). از "ورزش"های قدیمی است؛ جزء بازیهای اولمپیک بود. اختراع دستکش بوکس منسوب به جک براتن (jak brā-tən) (۱۷۰۵–۸۹) از مردم انگلستان است که سالها قهرمان بوکس بود. بوکسبازی تا اواسط قرن ۱۹م با وحشیگری و قساوتی بیشتر از آنچه حالیه معمول است بعمل میآمد. در ۱۸۶۶، هشتمین مارکوئس آو کوینزبری قواعد معروف به "قواعد کوینزبری" را وضع کرد، که با تغییراتی هنوز هم معتبر است.

بوکسرها[6] (bokser.hā) [= مُشت‌زنندگان]، عنوان معروف دسته‌ای از نظامیان چینی، موسوم به ای هو چوان [= مشتهای هماهنگ عادل]، که بر ضد مداخلات روزافزون دول بزرگ غربی و ژاپن در چین، در سال ۱۸۹۹ به تشویق ملکه تسو شی، شورش معروف به **شورش بوکسرها** را بپا کردند. بوکسرها در ۱۹۰۰ سفارتخانه‌های دول خارجی را در پکن محاصره کرده مبلغین اروپائی و جمعی از چینیها را که به مسیحیت گرویده بودند بقتل رسانیدند. سرانجام نیروهای مختلط بریتانیائی، فرانسوی، ایتالیائی، آلمانی، اتریشی، روسی، امریکائی، و ژاپنی شورش را سرکوبی کرد، و در ماه اوت ۱۹۰۰ پکن را تصرف نمود. در ۱۹۰۱ چین را وادار کردند که غرامت هنگفتی بپردازد، و اجازه دهد که سپاهیان خارجی در پکن مستقر شوند.

بوکسیت[7] (boksit؛ فنس)، ئیدرات طبیعی آلومین همراه با اکسیدهای دیگر. شبیه خاک رس و رنگش از سفید تا قرمز یا قهوه‌ای است. مهمترین منبع آلومینیوم و ترکیبات آنست. از شهر قدیمی له بو نام گرفته است.

بوکفالوس[8] (bukefālos)، اسب اسکندر مقدونی.

بوکنن، جیمز، رئیس جمهور کشمتد؛ ← **بیوکنن، جیمز**.

بوکووینا[9] (bukovinā)، ناحیه، ش اروپا، در اوکرائین غربی و قسمت ل‌ش رومانی؛ شهر عمده‌ی آن چرنوفتسی (در اوکرائین). کوههای کارپات و قسمت علیای رود پروت از آن میگذرند. محصولاتش چوب و غلات و احشام است. سکنه‌ی آن مخلوطی از رومانیائیها، اوکرائینیها، روسها، یهودیها، و مجارها میباشند. هسته‌ی مرکزی مولداوی قدیم بود. در ۱۷۷۵ ترکهای عثمانی رسماً آنرا به اتریش واگذار کردند؛ در ۱۹۱۹ به رومانی منتقل شد. قسمت شمالی آن (حـ ۵'۲۰۰ کمم؛ جه حـ ۴۶۰'۰۰۰) در ۱۹۴۰ به تجشم واگذار گردید؛ در ۱۹۴۱–۴۴ دگر بار تحت اشغال رومانی بود؛ در ۱۹۴۷ رسماً به تجشم واگذار گردید. قسمت جنوبی (حـ ۵'۲۰۰ کمم) یکی از ایالات تاریخی رومانی را تشکیل میدهد.

بوکینگهام (bukinghām)، ضبطی از لفظ انگلیسی باکینگم (bākingəm). برای اعلامی که ممکن است بصورت بوکینگهام بشناسید—جز در مورد کاخ بوکینگهام، که بهمین صورت در فارسی رایج است—به ردیف باکینگم رجوع کنید.

بوکینگهام، کاخ[10]، انگلا باکینگم پلس (bākingəm paləs)، منزل پادشاهان انگلستان در لندن از ۱۸۳۷. اصلا برای دیوک آو باکینگم ساخته شد (۱۷۰۳)؛ جورج III آنرا خرید (۱۷۶۲). ملکه‌ی ویکتوریا آنرا محل اقامت دائمی خود قرار داد. در حملات هوائی جج II کمی آسیب دید.

بوگ[11] (bug) یا **بوگ جنوبی**، رودی بطول ۸۳۷ کم، اوکرائین، بجانب ج‌ش جریان یافته به دریای سیاه میریزد. تا شهر وازنسنسک قابل کشتیرانی است؛ شهر نیکولایف در کنار آنست. نام ترکی آن آق سو است.

بوگ[11] یا **بوگ غربی**، رودی بطول ۷۸۵ کم، ش اروپا. در شرق لووف سرچشمه میگیرد، و در امتداد مرز لهستان و اوکرائین بطرف ل میرود، و سپس در امتداد لغ جاری شده به نارف میریزد. بوسیله‌ی کانال با رود دنیپر مرتبط است.

بوگاندا[12]، افریقا؛ ← **اوگاندا**.

بوگایف، باریس نیکولایویچ: ← بلی، آندری.

بوگنویل[13] (bugaNvil)، جزیره‌ی آتشفشانی (۱۰'۰۵۰ کمم؛ جه ۵۰'۰۰۰)، ج قکب، بزرگترین جزایر سلیمان. در ۱۷۶۸ ل. آ. دو بوگنویل آنرا دیدار کرد. در ۱۸۸۴ مستملکه‌ی آلمان شد. از ۱۹۲۵ جزء حکومت ← سرزمین گینه‌ی جدید است. در جج II آخرین موضع مستحکم عمده‌ی ژاپنیها در جزایر سلیمان بود.

بوگنویل[13]**، لوئی آنتوان دو** (lui āNtuān dĕ bugaNvil)، ۱۷۲۹–۱۸۱۱، دریانورد فرانسوی. بدور زمین گشت (۱۷۶۷–۶۹)، و جزایر سلیمان را دگر بار کشف نمود (بزرگترین آنها بنام اوست)، کتاب شرح مسافرتی بدور جهان را نوشت.

بوگوتا[14] (bogotā)، شهر (جه ۶۴۸'۳۲۴؛ فرازا ۲'۶۴۰ متر)، قسمت مرکزی کولومبیا؛ پایتخت و

(۱)Beaufort (۲)Buffon (۳)Boccaccio (۴)Bucaramanga (۵)Boccherini (۶)Boxers (۷)bauxite (۸)Bucephalus (۹)Bukovina (۱۰)Buckingham Palace (۱۱)Bug (۱۲)Buganda (۱۳)Bougainville (۱۴)Bogotá

بزرگترین شهر کشور. بتوسط خیمنث د کاذا تأسیس شد (۱۵۳۸).

بوگور[۱] (bogor)، شهر (جه 103'000)، غ جاوه، اندونزی. در دامنه‌ی دو آتشفشان واقع و تفرجگاه تابستانی است. باغ گیاهان جالبی دارد. سابقاً بویتنزورگ (boytenzorg) نام داشت.

بوگومیلها[۲] (bogomil.ha)، فرقه‌ای دینی که ابتدا بین اسلاوها و مخصوصاً بلغارها پیدایش یافت، و از نیمه‌ی قرن ۱۰م تا قرن ۱۵م در بلغارستان و بالکان بازارش گرم بود. بوگومیلها نخستین دسته‌ی کاتارها بودند، و معتقدات آنان مأخوذ از معتقدات بیالقه و آمیخته با عقاید گنوسیان و مانویه بود. مؤسس این فرقه بقول بعضی کشیشی بلغارستانی بنام بوگومیل بود. بوگومیلها معتقد بودند که خدا دو پسر داشت، که عیسی دومین آنها بود، و پس از گردنکشی و فساد اولی، متولد گردید. نهضت بوگومیلها سخت جنبه‌ی ملی و سیاسی و بیمیلی نسبت به فرهنگ بیزانس داشت. این فرقه در ممالک مختلف باسامی گوناگون خوانده میشد، و بتدریج در ایتالیا انتشار یافت، و آلبیگائیان را پیرو خود کرد. مخالفت کلیساهای مسیحی با بوگومیلها اینان را ضعیف کرد، و با توسعه‌ی اسلام بکلی برافتادند.

بول (bul)، ← توقیع پاپی.

بول[۳]، **آندره شارل** (āNdre šārl bul)، ۱۶۴۲–۱۷۳۲، نجار ظریفکار فرانسوی. در کار مبلسازی سبکی تازه پدید آورد که بیشباهت به سبک لوئی XIV و سبک رژانس نیست. مبلهای منبت‌کاری او به مبل بول معروف است.

بول[۴]، **جورج** (jorj bul)، ۱۸۱۵–۶۴، ریاضیدان انگلیسی و از علمای منطق. کتاب تحقیقی در قوانین فکر (۱۸۵۴) او در پیدایش منطق جدید مؤثر بود.

بولاغ اوتی: ← آپ‌تره.

بولاق، بندر قاهره، مصر، کنار رود نیل. اکنون از محلات قاهره محسوبست، ولی اصلا شهر کوچکی بود، و بین زمان صلاح‌الدین ایوبی (فت ۵۸۹ هق) و قرن ۸م هق بنا گردید. شهرت آن بسبب **مطبعه‌ی بولاق** است که در تاریخ مطبوعات در عالم اسلامی اهمیت بسیار داشته است. اول بار ناپلئون در سال ۱۷۹۸ مطبعه‌ای از واتیکان باینجا آورد، که دیری نپایید. در ۱۸۲۱، معدودی از مصریان که در میلان کارآموزی کرده بودند، با وسایل چاپ به بولاق بازگشتند، و مطبعه‌ی بولاق در ۱۸۲۲ شروع بکار کرد. در آغاز دولتی بود، و چندی در دست اشخاص افتاد، و اینک نیز دولتی است. آثار متعدد عربی، فارسی، و ترکی را چاپ کرده است. پس از دایر شدن چاپخانه‌های خصوصی در مصر، جنبه‌ی انحصاری مطبعه‌ی بولاق از بین رفت.

بولان[۵]، **گردنه‌ی** (bolān)، گردنه‌ای بطول ح ۹۶ کم، ل قسمت مرکزی بلوچستان، پاکستان غربی. منتهای ارتفاعش ح 1'800 متر است. راه آهن و شاهراهی که کته (بلوچستان) را به قندهار مرتبط میسازند از آن میگذرند. از راههای مهم سیاحان و سوداگران و مهاجمین به هند بوده است.

بولاند[۶] (beveland)، نام دو جزیره (جمعاً ۴۴۰ کم‌)، یکی **بولاند جنوبی** و دیگری **بولاند شمالی**، جزء ایالت زیلاند، ج‌غ هلند، در کشندان سکلت. بوسیله‌ی راه آهن با زمینلاد هلند و با جزیره‌ی والخرن مرتبط اند. کشاورزی و دام‌پروری معمولست. در جه II، انگلیسها پس از نبرد سختی در اواخر ۱۹۴۴ آلمانها را مجبور بتخلیه‌ی آنها کردند.

بولاندیها[۷] (bolāndi.hā)، فرقه‌ای از یسوعیان در بلژیک، که بنام مؤسسشان، یوهان بولاند (۱۵۹۶–۱۶۶۵)، خوانده شده‌اند. دستگاه پاپ آنان را مأمور تألیف کتاب مستندی در زندگی قدیسین کرد. این کتاب زندگی قدیسین نام دارد، و اولین جلدش در ۱۶۴۳ بچاپ رسید، و هنوز هم بتوسط بولاندیان با تجدید نظر و اصلاح و نقد مداوم منتشر میشود.

بولانژه[۸]، **ژرژ** (jorĵ bulāNje)، ۱۸۳۷–۹۱، ژنرال فرانسوی، معروف به "مرد اسب‌سوار". وزیر جنگ (۱۸۸۶–۸۷)، و رهبر نهضت ارتجاعی ملی معروف به بولانژیسم (مقدمه‌گونه‌ای از فاشیسم) بود. در انتخابات ۱۸۸۹ پیروزی بزرگی بدست آورد. اگرچه شرایط برای کودتای نظامی مساعد بود، ولی چون بولانژه دریافت که برای محاکمه‌ی او، به اتهام اخلال در امنیت کشور، اقداماتی در جریان است، بیمناک شده به بلژیک گریخت، و کمی بعد خود را بر مزار محبوبه‌اش کشت.

بولانژه[۸]، **گوستاو رودولف کلارانس** (güstāv rodolf klārāNs bulāNje)، ۱۸۲۴–۸۸، نقاش فرانسوی که تصاویرش صحنه‌هائی از مشرقزمین است.

بولتسانو[۹] (boltsāno)، آلمانی **بولسن**[۱۰] (bot-sen)، شهر (جه 67'859)، ترنتینو-آلتو آدیجه، ل ایتالیا، در تیرول جنوبی. تفرجگاه و استراحت‌گاه است. بسبب واقع بودن بر جاده‌ی برنر در قرون وسطی از مراکز مهم بازرگانی بود. مردم بیشتر آلمانی‌زبانند.

بولتن[۱۱] (bōltən)، شهر (جه 167'162)، لنکشر، انگلستان، مرکز نساجی. توسط کانالی به منچستر مربوط است.

بولتن[۱۲]، **متیو** (matiu bōltən)، ۱۷۲۸–۱۸۰۹، مهندس و کارخانه‌دار انگلیسی. از ۱۷۷۵ شریک جیمز وات در تولید ماشین بخار بود.

بولتوود[۱۳]، **برترم بوردن** (bërtrəm bordən bōltwud)، ۱۸۷۰–۱۹۲۷، شیمیدان و فیزیکدان امریکائی. ثابت کرد که رادیوم از محصولات تلاشی اورانیوم است، عنصر یونیوم را کشف نمود. کارهای وی مبنای بررسی عناصر همجا و محاسبه‌ی عمر اورانیوم گردید. سرانجام خودکشی کرد.

بولداگ[۱۴] (buldāg، انگل) [= بول (گاو نر) + داگ (سگ)]، سگی دارای کله‌ی درشت، موی کوتاه نرم، و جثه‌ی نسبتاً کوچک و عضلانی. ابتدا آنها را برای جنگ با گاو نر تربیت میکردند، اکنون عموماً مهربان و بیباکند. بولداگ انگلیسی تنه‌ای سنگین و فروافتاده، فک عقب‌رفته، و گونه‌ی چین‌خورده دارد، و دستهایش از پاها کوتاهتر است.

بولدر، سد، کشمت، ← هوور، سد.

بول ران[۱۵] (bul rān)، نهری کوچک، ل‌ش ایالت ویرجینیا، کشمت. ح ۴۸ کیلومتری ج‌غ شهر واشینگتن، که میدان دو نبرد عمده از نبردهای جنگ داخلی امریکا بود. در **اولین نبرد بول ران** (۲۱ ژوئیه‌ی ۱۸۶۱)، که نخستین تصادم مهم جنگ بود، نیروی اتحادیه پس از برخورد بمقاومت سخت ت. ج. جکسن، که "چون دیوار سنگی" بر جای خود ایستاده بود، عقب نشست. **دومین نبرد بول ران** (۲۹–۳۰ اوت ۱۸۶۲) نیز به پیروزی ائتلافیه انجامید.

بولرو[۱۶] (bolero)، رقص اسپانیائی، با حرکت ۲/۴ و یا ۳/۴، که با گیتار و کاستانیت و آواز رقصندگان همراهی میشود. در ۱۷۸۰ پیدایش یافت.

بولز[۱۷]، **چستر بلیس** (cestər blis bōlz)، ۱۹۰۱–، سیاستمدار امریکائی، فرماندار کونکتیکت (۱۹۴۹–۵۱)، سفیر کبیر (۱۹۵۱–۵۳) کشمت در هند.

بولس (bulos)، اسم، ← پاولوس.

بولس، قدیس: ← بولس حواری.

بولس الاجانيطي: ← پاولوس آیگینائی.

بولس حواری (bulose havāri) یا **بولس رسول** یا **قدیس بولس** (qeddis bulos)، فنـ **سن پول** (saN pol)، انگل **سنت پول**[۱۸] (sent)، فت ۶۷؟ ب‌م، رسول امتها (رومیان ۱۳.۱۱)، یکی از بارزترین شخصیتهای تاریخ مسیحیت؛ مت طرطوس. ضبط دیگر نام وی پولس است. وی یهودیی از اتباع روم و نام اصلی وی شاؤل بود، و شغل خیمه‌دوزی داشت. در اورشلیم تحصیل کرد، و در یهودیت سخت متعصب بود. مآخذ عمده‌ی زندگی او کتاب اعمال رسولان و رسالات منتسب باو است. این رسالات، که بعضی از آنها بیگمان توسط وی نوشته شده و برخی بعقیده‌ی گروهی از محققین بزمان متأخرتری تعلق دارد، از شاهکارهای ادبیات جهان و در عین حال مأخذ بسیاری از عقاید مسیحیت اند. نخستین تماس بولس با مسیحیان هنگام شهادت قدیس استفانوس بود. اندکی بعد (سال ۳۵ ب‌م؟)، هنگامی که برای یاری به سرکوبی مسیحیان عازم دمشق بود، نوری خیره‌کننده بر او تابید، و ندائی شنید که "چرا بر من جفا میکنی؟" بدین سان، بولس بمسیحیت گروید. نامش را از شاؤل به بولس برگردانید، و همراه چند تن دیگر از رسولان مسیح، برای ترویج مسیحیت به شرق نزدیک و سرزمینهای یونانی سفر کرد. در اورشلیم باتهام تحریک مردم باغتشاش توقیف شد (۵۷ ب‌م)، دو سال محبوس بود، و سپس به رم فرستاده شد، و در آنجا نیز زندانی گردید (۶۰–۶۲ ب‌م)، و سپس از کلیه‌ی اتهامات تبرئه گشت. ظاهراً در دوره‌ی نرون بقتل رسید؛ بنقل روایات، در همان روز شهادت پطرس سرش را از تن جدا کردند.

رسالات منسوب باو عبارتند از رساله‌ای به افسوسیان؛ دو رساله به تسالونیکیان؛ رساله‌ای به تیطس؛ دو رساله به تیموتاوس؛ رساله‌ای به عبرانیان؛ رساله‌ای به غلاطیان؛ رساله‌ای به فلیمون؛ رساله‌ای به فیلپیان؛ دو رساله به کورنتیان؛ و رساله‌ای به کولسیان.

---

(۱)Bogor (۲)Bogomils (۳)Boulle; Buhl (۴)Boole (۵)Bolan; Bholan (۶)Beveland (۷)Bollandists (۸)Boulanger (۹)Bolzano (۱۰)Bozen (۱۱)Bolton (۱۲)Boulton (۱۳)Boltwood (۱۴)bulldog (۱۵)Bull Run (۱۶)bolero (۱۷)Bowles (۱۸)(Saint) Paul

بولس رسول: ← بولس حواری.

بولسلاس (boleslās) و **بولسلاو** (boleslāv) و **بولسلوس** (boleslos)، ضبطهای دیگر نام بولسلاف. برای اسامیی که به یکی از سه صورت مذکور میشناسید به ردیف "بولسلاف" رجوع کنید.

بولسلاف[1] I (boleslāfe)، معروف به **دلیر**، فت ۱۰۲۵، فرمانروای (۹۹۲–۱۰۲۵) لهستان. نخستین فرمانروای لهستان بود که خود را پادشاه خواند. در جنگ با آلمان و بوهم و کیف پیروز شد، ولی نتوانست همه‌ی اسلاوهای شمالی را زیر لوای لهستان وحدت بخشد. بسبب کوشش و شوقی که در ساختن مدارس و دیرها داشت (و شاید بسبب علاقه به کشورگشائی)، گاهی او را "شارلمانی لهستان" خوانده‌اند.

بولسلاف[1] II، ح ۱۰۳۹–۱۰۸۱ (یا ۱۰۸۳)، شاه (۱۰۵۸–۷۹) لهستان؛ پسر کازیمیر I. با مجارستان و بوهم اغلب در جنگ بود. پاپ گرگوریوس VII او را خارج از دین خواند و خلع کرد. بولسلاف به مجارستان رفت، و در همانجا درگذشت.

بولسلاف[1] III، ۱۰۸۵ (یا ۱۰۸۶)–۱۱۳۸، شاه (۱۱۰۲–۳۸) لهستان. چون مملکت لهستان بین او و برادر ناتنی و نامشروعش تقسیم شده بود، وی بیاری روسیه و مجارستان برادر را مغلوب کرد، و لهستان را وحدت داد. بموجب پیمانی که با امپراطور لوتار II بست، پومرانی و روگن، بعنوان سرزمینهای امانتی امپراطوری مقدس روم، بدست او سپرده شد (۱۱۳۵).

بولسلاو (boleslāv)، اسم، ← بولسلاس.

بولسلوس (boleslos)، اسم: ← بولسلاس.

بولسنا[2] (bolsenā)، دهکده، لاتیوم، ایتالیای مرکزی، نزدیک محل ولسینیئی دوم، کنار دریاچه‌ی دهانه‌ی آتشفشانی. در اینجا در ح ۱۲۶۵ "معجزه"‌ای معروف روی داد (کشیشی که در تردید بود مشاهده کرد که از نان عشای ربانی خون جاری است).

بولشویسم[3] و منشویسم[4] (bolševism, menše-vism) [ضبطهای دیگر: بولشویزم، بالشویسم، بالشویزم؛ منشویزم]، دو شاخه‌ی عمده‌ی سوسیالیسم مارکسی در روسیه از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۸. در ۱۹۰۳، حزب سوسیال دموکرات روسیه بدو شاخه منشعب شد. بولشویکها (bolševik.hā) [یا بلشویکها یا بالشویکها] (اعضای اکثریت)، برهبری لنین، طرفدار انقلاب فوری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بودند. منشویکها (menševik.hā) (اعضای اقلیت)، برهبری پلخانوف، معتقد بودند که روسیه، قبل از رسیدن به مرحله‌ی سوسیالیسم، باید مثل سایر کشورهای اروپا مرحله‌ی دموکراسی و بورژوازی را بگذراند. بلشویکها طرفدار حزبی کوچک ولی باانضباط بودند، در حالی که منشویکها کوشا بودند که از توده‌ی مردم استمداد کرده با احزاب بورژوا همکاری کنند. بلشویکها بزودی تفوق عددی خود را در حزب سوسیال دموکرات روسیه، که در ظاهر وحدت داشت، از دست دادند. در انقلاب روسیه (۱۹۱۷)، منشویکها با رژیم کرنسکی، که در نوامبر همان سال بدست بلشویکها منکوب شد، همکاری میکردند. حزب کمونیست روسیه‌ی شوروی، که در ۱۹۱۸ تشکیل شد، قسمت عمده‌ی منشویکها را به خود جلب نمود، و بقیه را هم "تصفیه" کرد.

بولشویکها و منشویکها: ← بولشویسم و منشویسم.

بولفینچ[5]، چارلز (cārlz bulfinc)، ۱۷۶۳–۱۸۴۴، معمار امریکائی. ظرافت ساختمانهائی که در شهر بستن بنا کرده است آنها را در شمار بهترین معماریهای امریکا قرار داده است.

بولگانین[6]، نیکولای آلکساندرویچ (nikolāy āleksāndrovic bulgānin)، ۱۸۹۵–، رهبر کمونیست روسی، مارشال تجشد. در اداره‌ی امور صنعتی مشاغل عمده داشت، و در ۱۹۳۱–۳۷ شهردار مسکو بود. در جج II افسر سیاسی در ارتش شوروی گردید. در طرح (۱۹۴۱) دفاع از مسکو نقش مهمی داشت. در ۱۹۴۷ بدرجه‌ی مارشالی رسید و نایب نخست‌وزیر شد، و نیز در ۱۹۴۷–۴۹ در زمان ستالین و در ۱۹۵۳–۵۵ در دوره‌ی مالنکوف وزیر دفاع بود، و در ۱۹۵۵ بجای مالنکوف نخست‌وزیر شد، و تا ۱۹۵۸ در این مقام بود، و سپس خروشف باین مقام رسید.

بولو[7]، فورست برنهارد فون (fürst bernhārd* fon bülō)، ۱۸۴۹–۱۹۲۹، صدر اعظم (۱۹۰۰–۱۹۰۹) آلمان. سیاست خارجی تجاوزکارانه‌ی او، بخصوص نسبت به فرانسه در بحران مراکش و نسبت به روسیه در بحران بوسنی در ۱۹۰۸، آلمان را از سایر دول اروپا جدا کرد، و باعث تقویت اتفاق مثلث گردید.

بولو[7]، هانس فون (hāns fon bülō)، ۱۸۳۰–۹۴، پیانونواز آلمانی و رهبر ارکستر. نزد لیست و واگنر پیانو آموخت. در ۱۸۵۷ با دختر لیست وصلت کرد، ولی وی او را رها نمود (۱۸۶۹)، و بعداً زوجه‌ی ر. واگنر شد. حافظه‌ی حیرت‌انگیزی داشت. موسیقی آلمانی (مخصوصاً موسیقی برامس) را ترویج کرد.

بولور-لیتن[8]، ادوارد جورج ارل لیتن (edwārd jorj ērl litən bulwər-litən)، ملقب به (اولین) **بارون لیتن** (bāron*)، ۱۸۰۳–۷۳، رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس انگلیسی. از آثار معروفش آخرین روزهای پومپئی (۱۸۳۴) و نمایشنامه‌های بانوی لیون (۱۸۳۸) و ریشلیو (۱۸۳۸) است. پسرش، **ادوارد رابرت بولور-لیتن**، ملقب به (اولین) **ارل آو لیتن** (ērl āv*)، ۱۸۳۱–۹۱، بنام مستعار **اوون مردیث** (owən meredit̤)، نویسندگی میکرد. سیاستمدار و نایب‌السلطنه‌ی هند بود. شهرت ادبی وی بسبب اشعارش (مخصوصاً منظومه‌ی لوسیل، ۱۸۶۰) میباشد.

بولونی، شهر ایتالیا، ← بولونیا.

بولونیا[9] (boloniā)، فنس **بولونی** (bolony)، شهر (جه ۳۲۳'۲۱۹)، کرسی امیلیا-رومانیا، ل ایتالیای مرکزی؛ از مراکز تجارتی و فرهنگی. قبل از دوره‌ی رومیان وجود داشته؛ در قرن ۸م تحت فرمان پاپ درآمد، ولی در قرن ۱۲م شهر نیرومند آزادی شد. در کشمکش گوئلفها و گیبلینها چند خاندان در قرون ۱۴م–۱۵م بر شهر استیلا یافتند، که معروفترین آنها خاندان بنتیوولیو (bentivolyo) است. در ۱۵۰۶ دوباره بفرمان پاپ درآمد، و (جز در سالهای ۱۷۹۷–۱۸۱۵) تا تأمین وحدت ایتالیا (۱۸۶۰) چنین ماند. دانشگاه بولونیا، که در اصل (قرن ۱۱م) یک مدرسه‌ی حقوق رومی بود، این شهر را یکی از مراکز مهم فرهنگی قرون وسطی ساخت. در قرون ۱۵م–۱۷م نقاشی در بولونیا رونق داشت، و استادانی چون فرانچا، خاندان کاراتچی، و گویدو رنی در آن پرورش یافتند. در جج II سخت آسیب دید، ولی کاخها و کلیساهای زیبای قرون وسطائی آن باقیست. دو برج مایل و کوچه‌های مسقف آن معروفست.

بولونیا[9]، جووانی دا (jovānni dā boloniā)، ۱۵۲۴–۱۶۰۸، پیکرتراش فلاندری. در شهر دوئه (فرانسه) زاده شد، اما از پیکرتراشان بزرگ رنسانس ایتالیا بشمار میرود. مهمترین شاهکارهای او مرکوریوس گشاده‌بال و غارت سابینها (فلورانس) است.

بولونی-سور-مر[10] (bulony-sür-mer)، شهر (جه ۴۱'۱۴۱)، ولایت پادوکاله، ل فرانسه؛ بندر دریای مانش. رومیان از این بندر در ۴۳ بم برای تسخیر بریتانیا شراع کشیدند. در جج II آسیب سخت دید. مجسمه‌ی مریم در کلیسای جامع آن زیارتگاه مسیحیان است.

بولی (buli)، دهستان، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز عراق؛ دارای ۱۳ (۹) آبادی.

بولید یا آذرگوی: ← شهاب.

بولین[11]، ان (an bulin)، ۱۵۰۷؟–۱۵۳۶، ملکه‌ی همسر هنری VIII؛ زوجه‌ی دوم هنری و مادر الیزابت I. هنری زوجه‌ی اول خود کاترین آراگونی را طلاق داد و او را گرفت (۱۵۳۳). این زناشوئی مقبول مردم نبود، و کاترین و همدستانش نیز سخت مشغول تحریک شدند. سرانجام، آتش هنری سرد گردید، و بولین بجرم ثابت‌نشده‌ی زنا بقتل رسید.

بولیوار[12]، سیمون (simon bolivār)، معروف به **آزادی‌بخش**، ۱۷۸۳–۱۸۳۰، سردار و سیاستمدار ونزوئلائی و قهرمان انقلاب امریکای جنوبی؛ مت کاراکاس. در انقلابی که در کاراکاس برپا شد شرکت کرد (۱۸۱۰)؛ در ۱۸۱۲ در خدمت ف. د. میراندا بود؛ کاراکاس را گرفت (۱۸۱۳)، و در آنجا بسمت سردار سپاهیان ونزوئلا و دیکتاتور موقت منصوب شد (۱۸۱۳) و القاب "منجی وطن" و "آزادی‌بخش ونزوئلا" یافت. پس از چند شکست چندی در ژامائیک پناه جست، ولی در ۱۸۱۷ بساحل ونزوئلا پیاده شد و آنگوستورا را گرفت. در بویاکا پیروز شد (۱۸۱۹)، و بدین ترتیب بر بوگوتا و غرناطه‌ی جدید استیلا و لقب "منجی غرناطه‌ی جدید" یافت. درین هنگام کنگره‌ای که در آنگوستورا منعقد گردید تصمیم بتشکیل **کولومبیای بزرگ** گرفت، و بولیوار را بریاست جمهور آن انتخاب نمود. بولیوار نیروهای اسپانیا را از ونزوئلا بیرون راند، و در ۱۸۲۲ وارد کیتو شد، و بدین ترتیب سرزمینهای کنونی اکوادور و کولومبیا را بقلمرو خود افزود. در ۱۸۲۳ در لیما به دیکتاتوری پرو منسوب شد (سان مارتین، میهن.

(1)Boleslav (2)Bolsena (3)Bolshevism (4)Menshevism (5)Bulfinch (6)Bulganin (7)Bülow (8)Bulwer-Lytton (9)Bologna (10)Boulogne-sur-Mer، (11)Boleyn (12)Bolívar

پرست معروف دیگر این دوره، بعللی که هنوز نامعلوم است از امور پرو کناره جست). با پیروزی (۱۸۲۴) آ. خ. دِ سوکره در آیاکوچو دست اسپانیا بکلی از امریکای جنوبی کوتاه شد، و دربن زمان بولیوار لقب "منجی پرو" نیز یافت. در ۱۸۲۵ بولیوار به پروی علیا (بولیوی حالیه) رفت، و شورائی که در آنجا تشکیل یافت، تصمیم بتشکیل دادن جمهوری بولیوی (بنام بولیوار) گرفت، و از بولیوار دعوت کرد که طرح قانون اساسی جمهوری را بریزد، و او را بعنوان حامی دائمی آن منصوب کرد. ولی در ۱۸۲۶ پرو بر ضد او رأی داد، و کمی بعد بولیوی نیز از پرو پیروی کرد، و سپس ونزوئلا و اکوادور نیز از کولومبیای بزرگ جدا شدند، و بولیوار در سال ۱۸۳۰ از قبول ریاست جمهور آنچه مانده بود امتناع کرد.

بولیوی[1] (bolivi)، اسپانیولی **بولیویا** [بنام س. بولیوار]، جمهوری (۱٬۰۶۹٬۰۹۰ کمم؛ جـ ح ۳٬۹۹۰٬۲۰۰)، غ امریکای جنوبی، محصور در خشکی. پایتخت قانونی آن **سوکره** ولی مرکز سیاسی و مالی و تجارتی آن **لا پاس** است. قسمت شرقی آن حاره‌ای، قسمت شمالی در جنگلهای بارانی حوضه‌ی آمازون، و قسمت جنوبی پیوسته به **چاکو** است. در قسمت غربی کوههای آند قرار دارد؛ یک رشته بر مرز بولیوی و شیلی است و رشته‌ی دیگر در امتداد لـج از مرکز بولیوی میگذرد. در جغ دشت نمکزار وسیعی قرار دارد، و در لغ حوضه‌ی پهناور دریاچه‌ی **تیتیکاکا** واقعست. مراکز عمده‌ی سکونت و صنایع و حمل و نقل در فلات بادگیر مرتفع بین رشته‌کوهها و در دره‌های کوهها میباشد. بعضی از سرشارترین منابع معدنی جهان (قلع، نقره، مس، ولفرام، بیسموت، آنتیموان، روی، سرب، طلا) در بولیوی جا دارد. شهرهای معدنی عمده‌ی آن **پوتوسی** و **اورورو** است. شهرهای **کوچابامبا** و **تاریخا** مراکز تجارتی و کشاورزی میباشد.

تاریخ. پیش از استعمار اسپانیا در قرن ۱۶م، بولیوی جزء امپراطوری وسیع اینکا بود. استعمار اسپانیا از ۱۵۳۸ که گ. پیثارو و ه. پیثارو در جستجوی منابع معدنی باین سرزمین آمدند آغاز گردید. انقلاب بر ضد اسپانیا در ۱۸۰۹ شروع شد، ولی سرزمین پس از پیروزی آ. خ. دِ سوکره در آیاکوچو استقلال یافت (۱۸۲۴)، و بنام س. بولیوار نامیده شد. تاریخ بولیوی پر از حوادث مرزی خطیر بوده است. در جنگ ۱۸۷۹-۸۴ با شیلی (← پاسیفیک، جنگ) ایالت ساحلی **آتاکاما** از دست بولیوی رفت، و در اختلافاتی که بر سر آکره با برزیل روی داد جنگلهای کائوچوخیز گرانبهائی بدست برزیل افتاد (۱۹۰۳). در جنگ‌های ۱۹۳۲-۳۵ با پاراگه نیز پاراگه پیروز شد. در دوره‌ی ریاست جمهور (۱۹۳۷-۳۹) بوش صنعت نفت ملی شد، و در دوره‌ی (۱۹۴۳-۴۶) ویاروئل اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مهمی آغاز گردید. در ۱۹۴۳ بولیوی بدولتهای محور اعلان جنگ داد. در ۱۹۴۵ عضو سازمان ملل شد. مذهب مردم کاتولیک و زبان رسمی اسپانیولی است، ولی اغلب هندیشمردگان بزبانهای بومی تکلم میکنند.

بوم (bum)، پرنده؛ ← جغد.

بوم[2]، محیط طبیعی زندگی یا نشو و نمای یک جانور یا گیاه. ← بومسانی؛ بومشناسی.

بومادران (bumādarān)، (*Achillea millefolium*)، گیاه بتی قدیم از تیره‌ی مرکبان، با بوی تند، که آنرا هزاربرگ نیز میگویند. خوشه‌های گلهای مرکب آن در بالای ساقه‌ها سطحی کروی تشکیل میدهند؛ گلهایش سفید، قرمز، یا زرد است. برگش شبیه به برگ هویج است، و برای گریزاندن حشرات بکار میرفته است.

بومارشه[3]، **پیر اوگوستن کارون دو** (pier ogüstaN kāroN dë bomārše)، ۱۷۳۲-۹۹، درام‌نویس فرانسوی. حرفه‌ی اولیه‌اش ساعتسازی بود. کمدیهای درخشانش، ریشتراش سویل (۱۷۷۵؛ ترجمه‌ی فارسی بنام ریشتراش اشبیلیه) و عروسی فیگارو (۱۷۸۴؛ ترجمه‌ی فارسی)، بخودی خود، و هم از آن جهت که منابع اپراهای روسینی و موتسارت بوده‌اند، شهرت فراوان دارند. بومارشه دعاوی و محاکمات متعددی با رجال و اشخاص برجسته داشت، و در این باب چندین رساله‌ی پرلطیفه نوشت. وی از مأمورین مخفی دربار بود، و در انقلاب کبیر مورد تعقیب واقع شد. در انقلاب امریکا ذینفع بود، و "بنگاهی" تأسیس کرد که به انقلابیون اسلحه میفروخت، ولی امریکائیها توتون و محصولاتی را که قرار بود در ازاء اسلحه بفرستند نفرستادند؛ ادعای بومارشه بر امریکائیان پس از مرگ وی با ورثه‌اش تصفیه شد (۱۸۳۵). از کارهای پرخرج دیگرش چاپ آثار ولتر در هفتاد مجلد است (۱۷۸۴-۹۰).

بومانت[4] (bŏmānt)، شهر (جـ ح ۹۴٬۰۱۴)، جش ایالت تکزاس، کشمت. از مراکز صنعتی و حمل و نقل. دارای پالایشگاههای نفت و صنایع کشتی‌سازی، کاغذسازی، کائوچوی مصنوعی، و مصنوعات فلزی است.

بومانت[4]، **فرانسیس** (frānsis bŏmānt)، ۱۵۸۴؟-۱۶۱۶، نمایشنامه‌نویس انگلیسی. از آثارش دشمن زن (۱۶۰۷) است. با جان فلچر همکاری داشت؛ با هم چند نمایشنامه نوشته‌اند.

بومانت[4]، **ویلیام** (wilyām bŏmānt)، ۱۷۸۵-۱۸۵۳، طبیب امریکائی؛ مؤلف کتابی (۱۸۳۳) حاوی نظریات مهمی در باب اعمال هضمی. نظریات وی مبنی بر مشاهداتش در مورد مجروحی بود که معده‌اش بواسطه‌ی سوراخی بخارج باز شده بود.

بومرنگ[5] (bumerang؛ استرالیائی)، پرانه‌ای بشکل چماقی خمیده، که عمدةً بومیان اصلی استرالیا آنرا بعنوان سلاح بکار میبرند. بعضی از انواع آن پس از برخورد با هدف بازمیگردند. بومرنگ کوچک از اسباب ورزشی، و بزرگ آن سلاح جنگی است. سلاحهائی شبیه بومرنگ نزد اقوام دیگر معمول بوده است.

بومروالد: ← بوهمی، جنگل.

بومسانی[6] (bumsāni) [= شباهت یافتن به بوم (← بوم، محیط طبیعی)]، در زیستشناسی، خاصیتی که بعضی موجودات زنده دارند، و در اثر آن میتوانند در موقع لزوم برنگ حیوانی از جنس دیگر درآیند، یا منظره و رنگ محیط را بخود بگیرند (این را معمولا **رنگپذیری حفاظی** گویند). بومسانی غالباً در حشرات دیده میشود. مطابق نظریه‌ی ه. و. بیتس، مثلا حشرات ماکول، از طریق انتخاب طبیعی، صورت فریبنده‌ی حشره‌ی غیر ماکولی را بخود میگیرند، و بدین طریق، از دشمن ایمنی مییابند؛ البته این صورت‌پذیری وقتی ممکن است که وضع تشریحی حیوان مناسب با چنین تغییری باشد، و هیچگاه تغییر اساسی در ساختمان امکان‌پذیر نیست. بعضی از حیوانات صورت طعمه‌ی خود یا صورت حیوانی را که دیگران از آن میترسند بخود میگیرند.

بومسلم رازی (bu.mosleme rāzi)، والی ری و داماد خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر معروف سلاجقه. وقتی هم از جانب خواجه بگرفتن حسن صباح مأمور شده بود. بعضی از شعرای آن عصر (مثل امیر معزی) او را ستوده‌اند. وی ظاهراً تا حدود سنه‌ی ۵۰۰ هق در حیات بوده است.

بومشناسی[7] (bumšenāsi) [= شناختن بوم (← بوم، محیط طبیعی)]، فنه اکولوژی (ekoloji)، بررسی علمی گیاهان و جانوران از نظر شرایط محیطی آنها، مانند دما، خاک، روشنائی، باد، و رطوبت. بعلاوه، در بومشناسی از روابط متقابل مابین اجتماعات گیاهی و حیوانی، و مراحل تدریجی رسیدن آنها به رشد نهائی در ناحیه‌ی معینی بحث میشود (این ناحیه را فضای نهائی رشد میگویند). علم بومشناسی بعنوان یک علم اجتماعی (ارتباط مابین انسان و محیط طبیعی) در قرن ۲۰م مورد بررسی قرار گرفته و توسعه و تکمیل یافته است.

بومن، نام آلمانی **بوهم**.

بوموسی، جزیره، خلیج فارس، ← ابوموسی.

بومه[8]، **آنتوان** (āNtuān bome)، ۱۷۲۸-۱۸۰۴، شیمیدان فرانسوی. اسبابی معروف به آرئومتر بومه (āreometre) اختراع کرد که بیشتر برای تعیین غلظت محلول اسیدها با آب بکار میرود. طرق متنوع صنعتی برای رنگ کردن پارچه، آتشنشانی، حفاظت گندم، چینی‌سازی، تهیه‌ی اموناک، و غیره کشف کرد.

بومه[9]، **یاکوب** (yākob bëme)، ۱۵۷۵-۱۶۲۴، عارف آلمانی. تعلیمات دینی او مبنی بر این اعتقاد بود که خدا در کلیه‌ی وجوه خلقت تجلی کرده است، و شر حاصل از این است که یک وجه آن (یعنی انسان) بخواهد جای کل را بگیرد. تعالیم او در اروپا و انگلستان نفوذ بسیار داشته است.

بومیان اصلی[10]، نخستین ساکنین شناخته‌شده‌ی یک سرزمین. این اصطلاح معمولا در مورد بومیانی که بهنگام کشف یک سرزمین در آنجا میزیسته‌اند، و مخصوصاً در مورد این بومیان در مقابل مهاجرنشینان خارجی، بکار میرود.

بون، الجزایر، ← بونه.

بون[11] (bon)، شهر (جـ ح ۱۲٬۳۱۶) ولایت کوت‌دور، ش فرانسه، در بورگونی. بعلت ذخایر هنری و بعنوان مرکز داد و ستد شراب بورگونی معروفست. زمانی مقر دوکهای بورگونی بود. بیمارستان آن، بنام هوتل دیو (hotel diē)، بهمان

(۱)Bolivia (۲)habitat (۳)Beaumarchais، (۴)Beaumont (۵)boomerang (۶)mimicry (۷)ecology (۸)Baumé (۹)Boehme; Böhme (۱۰)aborigines (۱۱)Beaune

صورت هنگام بنای آن (۱۴۴۳) باقیست، و تابلوی داوری از روزه وان در وایدن در آنست. قلعه‌ای از قرن ۱۵م دارد.

بون[1]، انایرین (ənāyrin bevən)، ۱۸۹۷–۱۹۶۰، رهبر سیاسی انگلیسی. نخست کارگر معدن زغال سنگ و عضو اتحادیه‌ی اصناف بود. در دوره‌ی حکومت حزب کارگر و ملی کردن پزشکی وزیر بهداری شد (۱۹۴۵). پس از بازگشت (۱۹۵۱) حکومت چرچیل رهبر مخالفان جناح چپ در داخل حزب کارگر بر ضد ک. ر. اتلی گشت. در نشریات فارسی نام او را آنورین بوان (ānorin bevān) ضبط کرده‌اند.

بون[1]، انتونی اشلی (antoni aŝli bevən)، ۱۸۵۹–۱۹۳۳، مستشرق انگلیسی. از ۱۸۹۳ تا زمان مرگ استاد زبان عربی در دانشگاه کیمبریج بود. کتابهای تفسیر کوتاهی بر کتاب دانیال (۱۸۹۲)، سرود نفس در کتاب سریانی اعمال سنت تامس (۱۸۹۷)، و نقائض جریر و فرزدق (۳ جلد، ۱۹۰۵–۱۲) ازوست.

بون[2]، راس (ra'se bon) یا **دماغه‌ی بون**، دماغه‌ای در لش تونس، که در مدیترانه پیش میرود. در جج II، نیروهای آلمان در افریقای شمالی در اینجا به متفقین تسلیم شدند (ماه مه‌ی ۱۹۴۳).

بوناپارت[3] یا **بناپارت** (هر دو bonāpārt)، ایتالیائی بوئوناپارته (buonāpārte)، نام خانوادگی ناپلئون I. خاندان بوناپارت از اهل کرس و ظاهراً ایتالیائی‌الاصل بود. از اعضای این خاندان ناپلئون I و ناپلئون III در فرانسه، ژوزف بوناپارت در ناپل و اسپانیا، لوئی بوناپارت در هولاند، و ژروم بوناپارت در وستفالی سلطنت کردند. برای اعضای معروف خاندان به مقالات آتیه و نیز به ناپلئون I، ناپلئون II، و ناپلئون III رجوع کنید.

بوناپارت[3]، الیزا (elizā bonāpārt)، ملقب به **پرنسس دو لوک** (praNses dë lük*) و **پرنسس دو پیومبینو** (piombino)، ۱۷۷۷–۱۸۲۰، خواهر ناپلئون I. در ۱۷۹۷ با باتچوکّکی، که افسر گمنامی بود ازدواج کرد، وباتچوکّکی از این راه ترقی بسیار کرد، و الیز' و شوهرش را ناپلئون عناوین و مناصب داد. الیزا زنی هوشمند و مدبر بود.

بوناپارت[3]، پولین (polin bonāpārt)، ملقب به **دوشس دو گواستالا** (düses dë guāstallā*)، ۱۷۸۰–۱۸۲۵، خواهر محبوب ناپلئون I. زنی زیبا ولی سبکسر بود. همراه شوهر اولش، ژنرال لوکلر، به هائیتی رفت. پس از مرگ لوکلر، ناپلئون ازدواج او را با یکی از اشراف عالیمقام رم، نامش کامیلو بورگزه (kāmillo borgeze)، ترتیب داد (۱۸۰۳)، و کمی بعد پولین با وی توافق به جدائی کرد. مدتی مورد بیمهری ناپلئون واقع شد، ولی پس از سقوط وی، معلوم شد که باوفاترین برادران و خواهران ناپلئون است.

بوناپارت[3]، پیر ناپلئون (pier nāpoleoN bonāpārt)، ۱۸۱۵–۸۱، پسر لوسین بوناپارت. وارد سیاست شد، و از ناپلئون III پشتیبانی کرد. در نزاعی روزنامه‌نگاری را مقتول کرد (۱۸۷۰)، ولی تبرئه شد. مردی بدمنش و بدنام بود.

بوناپارت[3]، ژروم (jerom bonāpārt)، ۱۷۸۴–۱۸۶۰، جوانترین برادران ناپلئون I، شاه (۱۸۰۷–۱۳) وستفالی. ولخرج و عاری از حس مسئولیت بود. در مسافرتی که به امریکا کرد، با الیزابت پترسن وصلت نمود (۱۸۰۳)، ولی این ازدواج به اصرار ناپلئون لغو شد، و بعداً با یکی از شاهزاده خانمهای وورتمبرگ وصلت کرد. در ۱۸۴۷ به فرانسه بازگشت، و در دربار ناپلئون III بسر برد. شاخه‌ی امریکائی خاندان بوناپارت از ازدواج او با پترسن بوجود آمد.

بوناپارت[3]، ژوزف (jozef bonāpārt)، ۱۷۶۸–۱۸۴۴، برادر ارشد ناپلئون I، شاه (۱۸۰۶–۸) ناپل و شاه (۱۸۰۸–۱۳) اسپانیا. ناپلئون او را سلطنت ناپل و اسپانیا داد، و در هر دو مقام بی‌کفایتی نشان داد. در ۱۸۱۵–۴۱ در نیو جرزی (کشمت) زیست. در ایتالیا درگذشت.

بوناپارت[3]، شارل لوسین (sārl lüsiaN bonāpārt)، ملقب به **پرنس دو کانینو** (praNs dë kānino*)، ۱۸۰۳–۵۷، طبیعیدان فرانسوی؛ پسر لوسین بوناپارت. چند سالی در فیلادلفی (کشمت) زیست.

بوناپارت[3]، کارلو (kārlo bonāpārt)، ۱۷۴۶–۸۵، وکیل عدلیه از اهل آژاکسیو (کرس)؛ پدر ناپلئون I. رهبر دسته‌ی طرفدار فرانسه در کرس. ل. ر. بوناپارت زوجه‌ی او بود.

بوناپارت[3]، کارولین (kārolin bonāpārt)، ۱۷۸۲–۱۸۳۹، خواهر ناپلئون I. با ژ. مورا ازدواج کرد (۱۸۰۰). در ۱۸۰۸–۱۴ ملکه‌ی ناپل بود، و در بسط ادب و هنر کوشید. زنی جاه‌طلب بود، و با شوهرش بر ضد ناپلئون وارد توطئه‌هائی شد. پس از اعدام مورا به اتریش گریخت. ژروم بوناپارت برادر وی بود.

بوناپارت[3]، لتیتسیا رامولینو (letitsiā rāmolino bonāpārt)، ۱۷۵۰–۱۸۳۶، مادر ناپلئون I. در ۱۷۶۴ با کارلو بوناپارت ازدواج کرد، و در ۱۷۹۹ در پاریس نزد پسرش رفت، و چون ناپلئون امپراطور شد، وی لقب مادام مِر [فنس= بانوی مادر] یافت. پس از سقوط ناپلئون، در رم انزوا گزید.

بوناپارت[3]، لوئی (lui bonāpārt)، ۱۷۷۸–۱۸۴۶، برادر ناپلئون I و پدر ناپلئون III. با اورتانس دو بوآرنه وصلت کرد (۱۸۰۲). در ۱۸۰۶ ناپلئون I او را سلطنت هولاند داد، ولی بسبب مخالفت با برنامه‌ی محاصره‌ی دریائی خلع شد (۱۸۱۰). در ایتالیا درگذشت.

بوناپارت[3]، لوسین (lüsiaN bonāpārt)، ملقب به **پرنس دو کانینو** (praNs dë kānino*)، ۱۷۷۵–۱۸۴۰، برادر ناپلئون I. در کودتای ۱۸ برومر ناپلئون را یاری کرد، ولی با تأسیس امپراطوری مخالفت ورزید، و به ایتالیا رفت، و در رم اقامت گزید، و پاپ او را لقب پرنس دو کانینو داد. شاعر بود و از هنر سررشته داشت.

بوناپارت[3]، ماتیلد (mātild bonāpārt)، ۱۸۲۰–۱۹۰۴، خواهر ن. ژ. ش. پ. بوناپارت و دختر ژروم بوناپارت؛ از اعضای برجسته‌ی دربار ناپلئون III.

بوناپارت[3]، ناپلئون اوژن لوئی ژان ژوزف (nāpoleoN ëjen lui jāN jozef bonāpārt)، ۱۸۵۶–۷۹، شاهزاده‌ی فرانسوی، یگانه پسر ناپلئون III. در خدمت ارتش انگلستان در جنگ با زولوها بقتل رسید.

بوناپارت[3]، ناپلئون ژوزف شارل پول (nāpoleoN jozef sārl pol bonāpārt)، معروف به **پرنس ناپلئون** (praNs*) و **پلون‌پلون** (ploN-ploN)، ۱۸۲۲–۹۱، سیاستمدار و سرباز فرانسوی؛ پسر ژروم بوناپارت. از درباریان ناپلئون III و طرفدار سیاست آزادیخواهانه بود.

بونا دئا[4] (bonā deā) [لتی،= الاهه‌ی خوب]، الاهه‌ی رومی زمین. در مناسکش فقط زنان حق حضور داشتند. کلودیوس حرمتش بشکست.

بونار[5]، پیر (pier bonār)، ۱۸۶۷–۱۹۴۷، نقاش و سنگنگار (لیتوگراف) فرانسوی، که از امپرسیونیستهای متأخر و ستایشگر هنر ژاپن بود. از اوایل کار به گروه نقاشان آزاد پیوست، و از ۱۸۹۱ ببعد مرتباً با آنان نمایشگاه نقاشی برپا میکرد. بسبب تابندگی خاصی که برنگها میبخشید، و نیز جنبه‌ی تزیینی که بآنها میداد، در نقاشی شهرتی یافته است. اما معروفیت او بیشتر بسبب سنگنگاشته‌ها و رنگ و روغن‌کاریهای دلنشین داخل بناها، و نیز طرحهائی است که برای کتابها کشیده است.

بوناونتوره[6]، قدیس (qeddis bonāventure)، ۱۲۲۱–۷۴، متأله مدرسی ایتالیائی و فرانسوی، کاردینال، مجتهد کلیسا، ملقب به استاد سرافیل‌صفت. نزدیک ویتربو متولد شد. در دانشگاه پاریس نزد آلکساندر هیلزی علم آموخت، و سپس بتدریس پرداخت تا بمقام ریاست فرقه‌ی فرانسیسیان رسید (۱۲۵۷)، و اسقف اعظم پاریس شد (۱۲۶۵). آثار اولیه‌ی او در الاهیات و فلسفه بیشتر در توفیق میان حکمت ارسطو و تعالیم قدیس آوگوستینوس بود. آثار اخیرش مبتنی بر عقاید صوفیانه‌ی قدیس برنار کلروونی است.

بوناویستا[7]، خلیج (bonāvistā)، خلیج نامنظمی مملو از جزایر، لش ایالت نیوفندلند، کانادا. دهکده‌های ماهیگیری متعدد بر سواحلش قرار دارد. **شبه جزیره‌ی بوناویستا** در قسمت جنوبی آنست، و به **دماغه‌ی بوناویستا** (مدخل جنوبی خلیج) منتهی میشود.

بوندستاگ: ← رایشستاگ.

بوندسرات: ← رایشستاگ.

بونر لا، اندرو: ← لا، اندرو بونر.

بونزلس[8]، والدمار (vāldemār bonzels)، ۱۸۸۱–۱۹۵۲، نویسنده‌ی آلمانی. از آثار معروفش یکی مایا، دختر گریزان کندو (۱۹۱۲؛ ترجمه‌ی فارسی) است، که از معروفترین کتابهای ادبیات اطفال است؛ و دیگری داستان سرگذشت ماریو (۱۹۲۷).

بونزن[9]، روبرت ویلهلم (robert vilhelm bunzen)، ۱۸۱۱–۹۹، دانشمند آلمانی. مطالعاتی در ترکیبات آلی ارسنیک و نوراشیمی انجام داد. طریقه‌ی تجزیه‌ی گازها را بعمل آورد. باتفاق کیرشهوف، سزیوم و روبیدیوم را بوسیله‌ی طیفنما کشف کرد. پیل برقی بونزن را اختراع کرد. **مشعل بونزن** عبارت از لوله‌ی مجوّفی است که از یک طرف آن هوا وارد میشود، و شعله‌ای کم‌نور و بیدود و با دمای خیلی زیاد تولید میکند.

بونصر پارسی (bu.nasre)، شهرت **قوام‌الملک خواجه ابونصر هبة‌الله فارسی**، از رجال و

(1)Bevan (2)Bon (3)Bonaparte (4)Bona Dea (5)Bonnard (6)Bonaventure (7)Bonavista (8)Bonsels (9)Bunsen

امرای دولت سلطان ابراهیم غزنوی و سلطان مسعود III غزنوی. وی یک چند نایب و سپهسالار شیرزاد غزنوی در هند بود، و همو بود که مسعود سعد شاعر را حکومت چالندر داد، و در آخر، خود از منضوب سلطان مسعود گشت، و مسعود سعد نیز دیگر بار، بسبب انتساب و ارتباط با او، بزندان افتاد. وفات وی در فاصله‌ی دو سال سلطنت (۵۰۹–۵۱۱ هق) ارسلانشاه غزنوی اتفاق افتاده است.

بونوئل[۱]**، لوئیس** (luis bunuel)، ۱۹۰۰–، کارگردان بزرگ فیلم و نویسنده‌ی اسپانیائی. سالها است که به مکزیک مهاجرت کرده و فیلمهای خود را در آنجا میسازد. فیلمهای معروف او عبارتند از سگ اندلسی (۱۹۲۸) و عصر طلائی (۱۹۳۰)، هر دو بشیوه‌ی سوررئالیسم؛ زمین بی‌نان (۱۹۳۲)، فراموش‌شدگان (۱۹۵۰)، صعود به آسمان (۱۹۵۲)، او (۱۹۵۳)، روبنسون کروزوئه (۱۹۵۴)، بلندیهای توفانی (۱۹۵۵)، این را عصر مینامند (۱۹۵۶)، زندگی جنائی د لاکروز (۱۹۵۶)، نازارین (۱۹۵۹)، و ویریدیانا (۱۹۶۰). واقع‌بینی تند و خشن و گاه موحش از خصایص کارهای اوست.

بونو-واریا[۲]**، فیلیپ ژان** (filip jāN büno-vāriyyā)، ۱۸۵۹–۱۹۴۰، مهندس فرانسوی که نقش عمده‌ای در قضیه‌ی ← کانال پاناما داشت. در خدمت فردینان دو لسپس بود، و پس از ورشکستگی او، شرکت جدیدی تأسیس کرد (۱۸۹۴)، و پس از جلب نظر ت. روزولت، رئیس جمهور کشمت، انقلاب (۱۹۰۳) پاناما را برپا کرد، و سپس به سفارت جمهوری جدید التأسیس پاناما در کشمت منصوب شد (۱۹۰۳)، و در این سمت، با جان هی، وزیر خارجه‌ی کشمت، پیمان معروف به پیمان هی-بونو-واریا را منعقد ساخت (۱۹۰۳) که منطقه‌ی کانال پاناما را تحت نظارت کشمت آورد. بعدها در افریقای غربی و رومانی بکارهای مهندسی اشتغال داشت.

بونه[۳] (buna) یا **عنابه** (annāba)، فنـ **بون** (bon)، لتیـ **هیپو رگیوس** (hippo regius)، شهر (جـ ۱۱۴٬۰۶۸)، ل‌ش الجزایر، کنار مدیترانه. فوسفات و آهن صادر میکند. زمانی مستعمره‌ی کارتاژ و پایتخت شاهان نومیدیا بود. در دوره‌ی رومیان بنام هیپو رگیوس رونق داشت؛ قدیس آوگوستینوس اسقف آنجا بود (۳۹۶–۴۳۰). در اواخر قرن ۷م یا اوایل قرن ۸م بتصرف مسلمانان درآمد.

بونی (buni)، شهرت **ابوالعباس احمد**، فـ ۶۲۲ هق، عالم علوم غریبه، و از معروفترین نویسندگان مسلمان در این رشته؛ مـ بونه (الجزایر). در علم حروف و جفر و اعداد ماهر بود. معروفترین اثرش شمس المعارف الکبری است. از آثار دیگرش السر الکریم فی فضل بسم الله الرحمن الرحیم و شرح اسم الله الاعظم است.

بونیفاسیو[۴]**، ژوزه** (juze bonifātsio)، ۱۷۶۳؟–۱۸۳۸، سیاستمدار و عالم و نویسنده‌ی برزیلی. در اروپا تحصیل کرد، و پس از مراجعت (۱۸۱۹) رهبر نهضت استقلال برزیل از پرتغال گردید.

بونیفاتسیوس، اسم آلمانی، ← بونیفاکیوس، اسم.

بونیفاثیو، اسم اسپانیولی، ← بونیفاکیوس، اسم.

بونیفاچو، اسم ایتالیائی، ← بونیفاکیوس، اسم.

بونیفاس، اسم فرانسوی، ← بونیفاکیوس، اسم. برای پاپهائی که ممکن است باین نام بشناسید بردیف بونیفاکیوس رجوع کنید.

بونیفاسیوس، اسم، ← بونیفاکیوس، اسم. برای پاپهائی که ممکن است باین نام بشناسید بردیف بونیفاکیوس رجوع کنید.

بونیفاکیوس (bonifākius)، اسم لاتینی برای مرد. صورتهای مختلف و بعضی از اسامی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Bonifacio	بونیفاثیو (bonifāṯio)
آلمانی	Bonifacius	بونیفاتسیوس (bonifā-tsius)
انگلیسی	Boniface	بانیفیس (bānifeys)
ایتالیائی	Bonifacio	بونیفاچو (bonifāco)
پرتغالی	Bonifácio	بونیفاسیو (bonifāsiu)
فرانسوی	Boniface	بونیفاس (bonifās)
لاتینی	Bonifacius	بونیفاکیوس (bonifā-kius)
لاتینی	Bonifatius	بونیفاتیوس (bonifā-tius)

صورت لاتینی ماقبل آخر در فارسی بشکل بونیفاسیوس نیز نقل شده است.

بونیفاکیوس[۵]، فـ ۴۳۲، سردار رومی، والی افریقا. در ۴۲۷ دولت روم احضارش کرد، ولی وی سر فروپیچید، و جنگ داخلی بین افریقا و دولت روم درگرفت. این جنگ زمینه را برای هجوم واندالها برهبری گنسریک به افریقا آماده ساخت. صلحی بین بونیفاکیوس و دولت روم برقرار شد، و بونیفاکیوس به واندالها حمله کرد، ولی در هیپو رگیوس (← بونه) شکست خورد (۴۳۰). سپس گالا پلاکیدیا او را به رم فراخواند تا وی را در مقابل آیتیوس یاری کند. بونیفاکیوس آیتیوس را شکست داد (۴۳۲)، ولی بر اثر جراحات وارده درگذشت.

بونیفاکیوس I تا VII، پاپها، ← پاپ.

بونیفاکیوس[۵] **VIII** (bonifākiuse)، ۱۲۳۵–۱۳۰۳، پاپ (۱۲۹۴–۱۳۰۳)، از مردم ایتالیا؛ جانشین کلستینوس V. برای تنفیذ اختیارات پاپ کوشید، ولی نتیجه نگرفت. در امور سیسیل مداخله کرد ولی کاری از پیش نبرد؛ جنگ **گوئلفها** و **گیبلینها** را دامن زد، و با فیلیپ IV فرانسه درافتاد. سعی بونیفاکیوس در این بود که فیلیپ را از تحمیل مالیاتهای خودسرانه بر روحانیون بازدارد، و در ۱۲۹۶ توقیعی (← توقیع پاپی) در این باب صادر کرد، ولی سرانجام ناچار با نظر فیلیپ موافقت نمود. در ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ توقیعهای دیگری در تفوق پاپ در امور دینی و دنیائی صادر نمود. فیلیپ هیئتی را مأمور توقیف پاپ کرد. یکی از فرستادگان پاپ را مضروب نمود؛ مردم خشمگین شده فرانسویان را بیرون راندند. بونیفاکیوس کمی بعد درگذشت. بعداً فیلیپ کلمنس V را واداشت تا فرامین بونیفاکیوس را طرد کند.

بونیفاکیوس IX: ← پاپ.

بونیفاکیوس[۵]**، قدیس** (qeddis bonifākius)، معروف به **رسول آلمان**، حـ ۶۷۵–۷۵۴؟، راهب و مبلغ مسیحی انگلیسی. نام اصلی او وینفرید (winfrid) بود. در ۷۱۸ از انگلستان عازم آلمان شد، و با همراهانش دست به مسیحی کردن ژرمنهای بت‌پرست زد، و این کار را تقریباً به انجام رسانید. دوایر اسقفی و دیرهای بسیار تأسیس کرد. سرانجام در هلند مقتول شد.

بونین[۶]**، ایوان آلکسیویچ** (ivān alekseyevic bunin)، ۱۸۷۰–۱۹۵۳، نویسنده و شاعر زبردست روسی. شهرتش بواسطه‌ی داستانهای کوتاه اوست، از جمله پولدار (۱۹۱۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۲ هش). از ۱۹۱۹ خارج از روسیه میزیست. جایزه‌ی ادبی ۱۹۳۳ نوبل را برد.

بونین[۷]**، جزایر** (bonin)، ژاپنی اوگاساوارا (ogā-sāwārā)، دسته‌ای از جزایر آتشفشانی (۱۰۳ کمه)، ل قکب، بفاصله‌ی حـ ۹۷۰ کیلومتری ج توکیو. بزرگترین آنها چیچی-جیما است. در ۱۵۴۳ اسپانیائیها آنها را کشف کردند. در ۱۸۷۵ ژاپنیها مدعی مالکیت آنها شدند. از ۱۹۴۵ تحت نظر کشمت است.

بونیوار[۸]**، فرانسوا دو** (frāNsuā dë bonivār)، حـ ۱۴۹۳–۱۵۷۰، نخست‌کشیش و سیاستمدار سویسی، قهرمان شعر زندانی شیلون (← شیون) از بایرن. از مخالفین برجسته‌ی شارل III (دوک ساووا) بود، که میخواست ژنو را تحت استیلای خود درآورد. شارل دو بار او را به زندان انداخت (۱۵۱۹–۲۱، ۱۵۳۰–۳۶)، و بار دوم در قلعه‌ی شیون محبوس بود. در مارس ۱۵۳۶ که سپاهیان برنی شیون را گرفتند، آزاد شد. کتاب وقایع ژنو (چاپ ۱۸۳۱) اثر اوست.

بووا[۹]**، لوسین** (lüsiaN buvā)، ۱۸۷۲–۱۹۴۲، مستشرق فرانسوی. با زبانهای فارسی و عربی آشنائی داشت؛ سالیان دراز مدیر کتابخانه‌ی انجمن آسیائی پاریس بود. اثر مهمش کتابی در تاریخ امپراطوری مغول (تیموریان) است. آثار دیگرش رساله‌ای در تاریخ تمدن تیموریان، کتاب تاریخ برامکه (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۶ هش)، و ترجمه‌ی فرانسوی بعضی از نمایشنامه‌های فتحعلی آخوندزاده است.

بوون[۱۰]**، الیزابت** (elizābet bowən)، ۱۸۹۹–، نویسنده‌ی بریتانیائی. از رمانهایش مهمانخانه (۱۹۲۷) و مرگ دل (۱۹۳۸)، و از مجموعه‌های داستانهای کوتاهش همه‌ی این گلها را بنگر (۱۹۴۱) است.

بووه[۱۱] (bove)، شهر (جـ ۲۴٬۶۴۵)، کرسی ولایت اواز، ل فرانسه. تا جـ II بسبب کارخانه‌های فرشبافی و پرده‌بافیش مشهور بود. قسمت مرکزی شهر، که آثاری بسیار گرانبها از معماری قرون وسطی داشت، در دوره‌ی جنگ بکلی از بین رفت. کلیسای جامع آن (ناتمام) از قرن ۱۳م است؛ کلیساهائی از قرون ۱۰م و ۱۲م، کاخی از قرن ۱۲م، و آثار قدیمی از دوره‌ی رومیان دارد.

بووین[۱۲] (buvin)، دهکده، ولایت نور، ل فرانسه، نزدیک لیل. میدان پیروزی (۱۲۱۴) فیلیپ II فرانسه بر جان (شاه انگلستان) و امپراطور اوتوی IV و کنتِ فلاندر.

(۱)Bunuel (۲)Bunau-Varilla (۳)Bône (۴)Bonifacio (۵)Boniface (۶)Bunin (۷)Bonin (۸)Bon(n)ivard (۹)Bouvat (۱۰)Bowen (۱۱)Beauvais (۱۲)Bouvines

بوهم[1] (bohem) یا **بوهمیا** (-iā)، **چک چخی** (cexi)، آلمانی **بومن** (bëmen)، ایالت تاریخی (۵۲'۰۶۴ کمم؛ جه ۵'۴۹۰'000)، غ چکوسلواکی؛ کرسی آن پراگ. بوهم را ← جنگل بوهمی از باواریا، ارتسگبیرگه از ساکس، و کوههای سودت از سیلزی جدا میکنند. ناحیه‌ای ناهموار و حاصلخیز است، و رودهای الب و مولداو آنرا زهکشی میکنند. صنایعش عبارتند از استخراج معادن (زغال سنگ، نقره، مس، سرب، رادیوم، و اورانیوم)، مخصوصاً در ارتسگبیرگه، نساجی و شیشه‌سازی؛ صنایع سنگین (متمرکز در ناحیه‌ی پراگ)؛ آبجوسازی (مخصوصاً در پیلسن). تفرجگاهها و امکنه‌ی سیاحتی فراوان دارد (از قبیل کارلسباد، مارینباد). پس از ۱۹۴۵ که اقلیت آلمانی‌زبان آن اخراج شدند، بیشتر سکنه چک هستند.

بوهم احتمالا از قوم سلتی بوئیئی نام گرفته، در قرون اول-۵م قوم چک جای بوئیئی را گرفت. آوارها و سپس دولت موراوی ناحیه‌ی بوهم را موقتاً باطاعت درآوردند، و قدیسان سیریل (فت ۸۶۹) و متودیوس (فت ۸۸۵) مردم را مسیحی کردند؛ در دوره‌ی ← قدیس ونسلاوس (فت ۹۳۵) از دوکنشین‌های امپراطوری مقدس روم شد. بعدها دوکهای سلسله‌ی پرمیسل موراوی و قسمت اعظم سیلزی را تصرف کردند، و **اوتوکار I** (دوک بوهم) در ۱۱۹۸ عنوان شاه یافت. **اوتوکار II** که در ۷۸-۱۲۵۳ در بوهم سلطنت کرد سرزمینهای پهناوری را تصرف نمود، ولی پیروزی او دیری نپایید، و در ۱۳۰۶ سلسله‌ی پرمیسل برافتاد. دوره‌ی سلسله‌ی لوکزامبورگ و مخصوصاً زمان امپراطور شارل IV، عصر طلائی بوهم بود. بموجب منشور زرین (۱۳۵۶) شارل، پادشاهان بوهم جزء **برگزینندگان** شدند. جنگهای هوسی در قرن ۱۵م بوهم را آشفته ساخت. ژرژ پودبرادی (فت ۱۴۷۱) نظم را مستقر کرد، ولی وی آخرین فرمانروای محلی بوهم است. سلطنت بوهم ابتدا بدست پادشاهان مجارستان (← یاگیلو) افتاد، و در ۱۵۲۶ به خاندان **هاپسبورگ** منتقل شد و تا ۱۹۱۸ در دست آن ماند. از مشکلات بوهم کشمکشهای مذهبی بود. در ۱۶۱۸ که امپراطور ماتیاس آزادی دینی را، که در ۱۶۰۹ اعطا شده بود، نقض کرد، دیت (مجلس شور) بوهم پادشاه خاندان هاپسبورگ این سرزمین را (بعداً امپراطور فردیناند II) خلع کرد، و فردریک پادشاه زمستانی را بسلطنت انتخاب نمود. این حوادث منجر به جنگ سی‌ساله (۴۸-۱۶۱۸) گردید. در ۱۶۲۰ پروتستانها در **کوه سفید** شکست خوردند، و آزادی چکها پایان یافت. بوهم مستقیماً تحت سلطنت پادشاهان هاپسبورگ قرار گرفت (۱۶۲۷)، و سخت دستخوش آلمانیسازی گردید. آتش انقلاب (۱۸۴۸) ملیون چک بشدت فرونشانده شد (۱۸۴۹). امتیازاتی که در **اتریش-هنگری** به چکها داده شد آنان را ناراضی کرد، و همین نارضائی چکها از علل شکست اتریش در جج I بود. از ۱۹۱۸ (که چکها استقلال یافتند) ببعد، تاریخ بوهم جزء تاریخ چکوسلواکی است.

بوهموند[2] **I** (bohemonde)، ح ۱۱۱۱-۱۰۵۶، امیر (۱۱۱۱-۱۰۹۹) انطاکیه، از رهبران اولین جنگ صلیبی؛ پسر روبر **گیسکار**. در قسطنطنیه نسبت به آلکسیوس I سوگند تبعیت یاد کرد (۱۰۹۷؛ ← جنگهای صلیبی). تصرف انطاکیه بدست صلیبیون به حیله‌ی جنگی او بود (۱۰۹۸). سپس، علی رغم مخالفت رمون IV تولوز (سرکرده‌ی صلیبیون) و سوگندی که نسبت به آلکسیوس یاد کرده بود، خود را امیر انطاکیه خواند. در ۱۱۰۰ اسیر مسلمانان و در ۱۱۰۳ آزاد شد، و در ۱۱۰۹ در حران مغلوب آنان گردید. پس از بازگشت به اروپا، با دختر فیلیپ I فرانسه ازدواج کرد، و سپاهی فراهم آورد، و عازم جنگ با آلکسیوس گردید، و در ۱۱۰۸ ازو شکست خورد، و ناچار تبعیت خود را نسبت به وی تأیید کرد. بوهموند به انطاکیه بازنگشت، و تانکرد که از بستگانش بود نایب‌السلطنه‌ی او بود.

بوهمی، جنگل[3] (bohemi)، **چک چسکی لس** (ceski les)، آلمانی **بومروالد**[4] (bëmervāld)، رشته‌کوه پوشیده از جنگل انبوه، در مرز بوهم (چکوسلواکی) و باواریا (آلمان). قسمت جنوبی آن بزبان چک شوماوا خوانده میشود. بلندترین قله‌ی آن، آربر (ārber)، بارتفاع ۱'۴۵۷ متر، در باواریا است.

بوهوسلن[5] (buhüslen)، ایالت تاریخی، جغ سوئد، که در ۱۶۵۸ از دانمارک گرفته شد.

بوهول[6] (bohol)، جزیره (۳'۸۶۰ کمم؛ جه ۴۴۹'۵۴۹)، فیلیپین، ل میندانائو و بین جزایر سبو و لیته. محصولاتش برنج، کنف، و منگنز.

بویاردو[7]، **ماتئو ماریا** (mātteo māriā boyār-do)، ح ۱۴۹۴-۱۴۳۴، شاعر ایتالیائی، کنت سکاندیانو. در دربار فرارا محبوب بود، و حکومت مودنا و ردجو داشت. اثر معروفش اورلاندو ایناموراتو (orlāndo innāmorāto) [= اورلاندوی عاشق] است، که از بهترین آثار ادب ایتالیا بشمار میرود، و در آن بویاردو از داستان رولان الهام گرفته است. زیبائی جاندار این اثر در تجدید نظری که فرانچسکو برنی در آن کرد از بین رفت. اورلاندو ایناموراتو را بویاردو ناتمام گذاشت؛ آریوستو دنباله‌ی داستان اورلاندو را در اورلاندوی خشمگین آورده است.

بویاکا[8] (boyākā)، محلی در ل قسمت مرکزی کشور کولومبیا، که در آنجا بولیوار اسپانیولیها را شکست داد (۱۸۱۹).

بویب، جنگ (bovayb)، عنوان جنگی که در رمضان سنه‌ی ۱۳ هجری بین مثنی ابن حارثه، سردار عرب، و مهران مهرویه‌ی همدانی، سردار ایرانی، در نزدیک نهری موسوم به بویب از شعب فرات روی داد. درین جنگ ایرانیها از اعراب شکست خورده مهران کشته شد، و ایرانیها پراکنده و بسیاری از آنها بدست اعراب کشته شدند. قتل مهران را یعقوبی در سال ۱۴ هجری و در ضمن واقعه‌ی دیگر ضبط کرده است.

بویتن[9] (boyten)، لهستانی **بیتوم**[10] (bitom)، شهر (جه ۹۳'۱۷۹)، سیلزی علیا. از ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان است. مرکز صنعتی ناحیه‌ی معدنی کاتوویتسه میباشد.

بویتنزورگ، جاوه؛ ← بوگور.

بوید[11]، **لویز آرنر** (luiz ārnər boyd)، ۱۸۸۷-، بانوی امریکائی، پوینده‌ی نواحی شمالگان.

بویر[12]، **یوهان** (yohān boyer)، ۱۹۵۹-۱۸۷۲، رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس نروژی. در آثار خود (از قبیل نیروی یک دروغ، ۱۸۹۶؛ آخرین وایکینگها، ۱۹۲۱) زندگی نروژی معاصر را مجسم کرده است.

بویر احمد سرحدی (boyer ahmade sarhad-di)، دهستان (جه ح ۱۷'000؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۲ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است.

بویر احمد سردسیر (boyer ahmade sardsir)، دهستان (جه ح ۸'000؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر و محصولش لبنیات است. ساکنین آن از تیره‌ی بویر احمدی هستند.

بویر احمد گرمسیر (boyer ahmade garmsir)، دهستان (جه ح ۷'000؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. رود خیرآباد از آن میگذرد. ساکنین از تیره‌ی بویر احمدی هستند. مرکزش ده آرو (āru) (جه ۸۴۱ سش ۱۳۳۵ هش) است.

بویر احمدی (boyer ahmadi)، تیره‌ای از طایفه‌ی چهار بنیچه از ایل جاکی از ایلات ناحیه‌ی **کوه گیلویه**، که در ناحیه‌ای ممتد از کوه دینار فارس (ش) تا هفتکل و آغاجاری (غ) و از جانکی و بختیاری (ل) تا خاک ممسنی و قشقائی و لیراوی (ج) سکنی دارند. این تیره ظاهراً در زمان محمد شاه قاجار در این ناحیه قدرت یافت. بویر احمدی به شجاعت و تیراندازی و سواری و مهمان‌نوازی موصوف است.

بویر احمدی به دو شاخه تقسیم میشود. **بویر احمدی گرمسیری** (ح ۱'۳۰۰ خانوار) بعلت مجاورت با بهبهان و مراکز نفتی نسبةً شهری و متمدن شده‌اند. **بویر احمدی سردسیری**، که ۸۰٪ آنان چادرنشین اند، و شهر بهبهان مرکز داد و ستد محصولات کشاورزی و دامی آنهاست، به دو شاخه منقسم میشوند: **بویر احمدی سردسیری سفلی** (ح ۳'۵۰۰ خانوار)، که مشتمل بر شعبه‌های فرعی (مانند تامرادی و دشت موری) است؛ و **بویر احمدی سردسیری علیا** (ح ۳'000 خانوار) که منقسم به شعبه‌های فرعی آقائی، کایدگیوی، تیرتاجی، و سادات است.

بویزی[13] (boyzi) یا **بویسی**، شهر (جه ۳۴'۳۹۳)، جغ ایالت آیداهو، کشمت، بر رود بویزی؛ کرسی و بزرگترین شهر ایالت.

بویس-بالو[14]، **کریستوف هاینریخ دیدریخ** (kris-tof hāynrix didrix boys-bālo)، ۹۰-۱۸۱۷، هواشناس هلندی. **قانون بویس-بالو**: در نیمکره‌ی شمالی، اگر پشت به باد بایستیم، ناحیه‌ای که در آن فشار کمتر است در طرف چپ میباشد. عکس این حکم در نیمکره‌ی جنوبی صادق است.

بویسون[15]، **فردینان ادوار** (ferdināN eduār büisoN)، ۱۹۳۲-۱۸۴۱، مربی فرانسوی. در

(1)Bohemia (2)Bohemond (3)Bohemian Forest (4)Böhmerwald (5)Bohuslan (6)Bohol (7)Boiardo; Bojardo (8)Boyacá (9)Beuthen (10)Bytom (11)Boyd (12)Bojer (13)Boise (14)Buys-Ballot (15)Buisson

۱۸۸۶ معلم تعلیم و تربیت در سوربون شد. عضو مجلس نمایندگان بود (۱۹۰۲–۱۴؛ ۱۹۱۹–۲۴). از طرفداران پرحرارت صلح بود. باتفاق لودویک کویده جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۲۷ را برد.

بویسی (boysi)، آیداهو، کشمت: ← بویزی.

بویکات[1] (boykāt)، تحریم کردن مراوده‌ی اقتصادی یا اجتماعی با فرد یا جماعت یا ملتی متخلف یا مقصر، یا تحریم کردن یک کالا، بعنوان ابراز انزجار یا تحمیل نظر خود. در فارسی آنرا بایکوت و تحریم (بطور مطلق) نیز میگویند. این اصطلاح از نام **چارلز بویکات** (cārlz) (۱۸۳۲–۹۷) مأخوذ است، که از عمال یکی از اشراف انگلستان در ایرلند بود، و بسبب شدت عمل و قساوتی که در خلع ید کردن صاحبان اراضی داشت، رعایا از هر گونه همکاری با او و خانواده‌اش امتناع کردند. بویکات در اختلافات کارگری و نیز در امور سیاسی و نژادی حربه‌ی مؤثری است. از موارد معروف آن در ایران تحریم دخانیات در سلطنت ناصرالدین شاه است (← رژی، کمپانی).

بویل[2]، **رابرت** (rābərt boyl)، ۱۶۲۷–۹۱، شیمیدان انگلیسی. برادر راجر بویل (ارل آو آرری). اولین کس است که بین عناصر شیمیائی و مواد مرکب تمیز گذاشت. فعل و انفعال و تحلیل شیمیائی را تعریف کرد. ← قانون ماریوت را بعضی قانون بویل و بعضی قانون بویل-ماریوت میخوانند. بویل از مؤسسین انجمن سلطنتی بریتانیائی بود.

بویل[2]، **راجر** (rājər boyl)، ملقب به **ارل آو آرری** (ërl āv ārəri*)، ۱۶۲۱–۷۹، سیاستمدار و نویسنده‌ی ایرلندی؛ پسر ریچارد بویل. طرفدار هر حکومتی بود که بتواند صلح را در ایرلند حفظ کند. تا ۱۶۴۷ سلطنت‌طلب بود، و سپس به طرفداران پارلمنت پیوست، و تا بازگشت چارلز II پیرایشگران را یاری نمود. ترازدیهائی ازو بجا مانده است.

بویل[2]، **ریچارد** (ricārd boyl)، ملقب به (اولین) **ارل آو کورک** (ërl āv kork*)، ۱۵۶۶–۱۶۴۳، سیاستمدار ایرلندی؛ مت انگلستان. در اوایل جوانی به ایرلند رفت، و در ۱۶۰۴ املاک و اراضی سر والتر رالی را در اطراف کورک و واترفرد و تیپرری با مبلغ کمی خریداری کرد، و به اصلاح اراضی و دایر کردن کارگاههای فلزگری و تأسیس شهرها و ایجاد داد و ستد همت گماشت، و در ایرلند و انگلستان شهرت یافت. در ۱۶۳۱ وزیر خزانه‌داری ایرلند شد، و کشمکش بین او و تامس ونتورث (بعداً اولین ارل آو سترفرد) آغاز گردید، و این امر از علل عمده‌ی سقوط ونتورث بود. از هفت پسر او راجر بویل و رابرت بویل معروفند.

بویل، قانون: ← ماریوت، قانون.

بویل-ماریوت، قانون: ← ماریوت، قانون.

بوین[3] (boyn)، رودی بطول ۱۱۲ کم، ایرلند، که در امتداد لش از ولایات کیلدر و میث گذشته نزدیک دروئدا بدریای ایرلند میریزد. ویلیام III در نبرد بوین جیمز II را شکست داد (اول ژوئیه‌ی ۱۶۹۰).

بوین[4]، **ارنست** (ërnəst bevin)، ۱۸۸۱–۱۹۵۱، از رجال انگلستان، که رهبر سیاسی و رهبر اتحادیه‌ی اصناف بود. با متحد کردن اتحادیه‌های مختلف، سازمانهای نیرومند اتحادیه‌ی حمل و نقل و اتحادیه‌ی کل کارگران را تشکیل داد. در دولت زمان جنگ وزیر کار بود (۱۹۴۰–۴۵). در حکومت کارگری وزیر خارجه (۱۹۴۵ تا مرگش) و در سیاست خود نسبت به تجشس آشتی‌ناپذیر بود. عربها و یهودیان، هر دو، از سیاست وی در مورد فلسطین ناراضی بودند.

بویون[5] (buyyoN)، خاندانی از اشراف فرانسوی که از دوکنشین و شهر کنونی بویون (حالیه در بلژیک) نام گرفته‌اند. خاندان بویون از اواخر قرن ۸م با عنوان کنت (kont*) و در قرن ۱۱م با عنوان دوک (dük*) در این ناحیه فرمانروائی داشتند. پنجمین و آخرین دوک این خاندان همان **گودفروا دو بویون** معروف است، که پیش از عزیمت به اولین جنگ صلیبی، دوکنشین خود را به اسقف لیژ فروخت (۱۰۹۵). بعداً ناحیه‌ی بویون، تحت تبعیت فرانسه، به خاندانهای لا مازک و اوورنی تعلق یافت، و از اعضای معتبر خاندان اخیر یکی هانری دو لا تور د/اوورنی و دیگری فردریک موریس دو لا تور د/اوورنی است، که هر دو ملقب به ← دوک دو بویون میباشند.

بویون[5]، شهر (جه ۳ʻ۸۳۵)، ایالت لوکزامبورگ، ج بلژیک، در آردن. قلعه‌ی قدیمی آن ملک گودفروا دو بویون بود که در ۱۰۹۵ آن را به اسقف لیژ فروخت. در ۱۶۷۸–۱۸۱۵ ضمیمه‌ی فرانسه بود. نیز ← بویون، خاندان.

بویون[5]، **دوک دو** (dük dë buyyoN*)، لقب **فردریک موریس دو لا تور د/اوورنی** (frede-rik moris dë lā tur doverny)، ح ۱۶۰۵–۱۶۵۲، ژنرال فرانسوی؛ پسر ارشد هانری (ملقب به دوک دو بویون). در توطئه‌ی سن‌مار شرکت داشت، ولی بخشیده شد. به مذهب کاتولیک گروید، و در وقایع فروند جانب شاهزادگان و امرا را گرفت، و سدان که امیرنشین او بود از دستش برفت و بتصرف فرانسه درآمد. ویکنت دو تورن برادر او بود.

بویون[5]، **دوک دو**، لقب **هانری دو لا تور د/اوورنی** (hānri dë lā tur doverny)، ملقب به **ویکنت دو تورن** (vikont dë türen*)، ۱۵۵۵–۱۶۲۳، مارشال فرانسه و از رهبران پروتستانها؛ نوه‌ی آن دو مونمورانسی. دوکنشین بویون را از راه ازدواج بدست آورد. در شورای سلطنت، که ماری دو مدیسی ریاست آنرا داشت، مدت کوتاهی عضویت داشت، ولی بسبب اختلاف با ماری، کناره‌گیری کرد، و در دوکنشین خود اقامت گزید.

بویون، گودفروا دو: ← گودفروا دو بویون.

بویه (bovayh, buye) یا **ابوشجاع بویه** یا **بویه‌ی ماهیگیر**، جد امرای آل بویه و پدر عمادالدوله و رکن‌الدوله و معزالدوله‌ی دیلمی. بعدها نسبش را به بهرام گور و یا وزیر او مهر نرسی رسانیدند. ابوشجاع بویه، که گویند در آغاز ماهیگیری ساده و فقیر بود، بعدها ریاست عده‌ای از جنگجویان دیلمی را یافت، و در منازعات بین علویان طبرستان و امرای سامانی ابراز کفایت نمود، ولیکن مؤسس سلسله‌ی موسوم به آل بویه در واقع پسران بویه بوده‌اند، نه خود او.

بویه‌ی ماهیگیر: ← بویه.

به (beh)، (*Cydonia oblonga*)، درختی کوتاه که اصلش از آسیا است ولی در نواحی دیگر برای استفاده از میوه کاشته میشود. گلهایش سفید یا صورتی، و میوه‌هایش، اگرچه قابض است، بسبب عطر خاص برای مربا و شربت بکار میرود. برای به‌های زینتی ← به ژاپنی.

بهاءالدوله‌ی دیلمی، شهرت **بهاءالدوله ابونصر خسرو فیروز**، فت ۴۰۳ هق، پادشاه (۳۷۹–۴۰۳ هق) سلسله‌ی آل بویه؛ پسر عضدالدوله‌ی دیلمی. وی بعد از برادر خویش شرف‌الدوله‌ی دیلمی در بغداد بسلطنت نشست (۳۷۹ هق)، و پس از وفات صمصام الدوله‌ی دیلمی بر اهواز نیز دست یافت. عاقبت فارس را نیز از فرزندان عزالدوله‌ی دیلمی بازستاند. آخر در ارجان فارس بمرض صرع وفات یافت، و جنازه‌اش را بنا بوصیت خودش بنجف بردند.

بهاءالدین، امیر (ح ۶۸۱ هق) شبانکاره.

بهاءالدین احمد، پسر مولوی رومی: ← سلطان ولد.

بهاءالدین اربلی: ← اربلی، بهاءالدین.

بهاءالدین بغدادی [بهاءالدین محمد ابن مؤید بغدادی]، نویسنده و شاعر ایرانی در قرن ششم هق. منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه (پادشاهیش ۵۶۸–۵۹۶ هق) بود. سرانجام بحبس افتاد. بعد از سنه‌ی ۵۸۸ هق درگذشت. اثر معروفش التوسل الی الترسل است.

بهاءالدین جوینی (jovayni) [بهاءالدین محمد جوینی]، ح ۶۴۸–۱۷ شعبان ۶۷۸ هق، حکمران فارس و عراق در عهد مغول؛ پسر شمس‌الدین جوینی. وی بسن سی‌سالگی وفات یافت. از حکمرانان جدی و سختگیر بود و نسبت بعمال و رعایا زیاده خشونت و هیبت داشت. از سطوت او نقل کرده‌اند که طفل خردسال خود را بجرم آنکه ببازی دست در ریش پدر زده بود بدست دژخیم سپرد. مؤلف تاریخ وصاف حکایات چند از شدت و سطوت او نقل کرده است. بادب و هنر علاقه میورزید و در تشویق و حمایت اهل فضل اهتمام تمام داشت.

بهاءالدین زکریا (zakariyyā)، معروف به **بهاء الحق** (bahāʾo 'l.haqq)، ۵۷۸–۶۶۱ هق، از مشایخ صوفیه، و از خلفای مشهور شیخ شهاب الدین سهروردی، و مؤسس طریقه‌ی سهروردیه در هند. نزدیک ملتان بدنیا آمد. برای تحصیل علم به خراسان و بخارا و مدینه سفر کرد. در مراجعت از حج در بغداد بخدمت سهروردی رسید، و مرید او شد، و بامر وی خانقاهی مجلل در ملتان دایر نمود. هیچکس را اجازه‌ی اینکه باو تعظیم کند نمیداد. در سند و پنجاب مریدان بسیار، و نیز در هرات و بخارا و همدان مریدانی داشت. بنا بر مشهور، فخرالدین عراقی و امیر حسین هروی از مریدان او بودند.

بهاءالدین سام I، از امرا و سلاطین آل شنسب در ولایت غور؛ پسر عزالدین حسین غوری و برادر قطب‌الدین محمد غوری. چون قطب‌الدین محمد فیروزکوه را گذاشته به غزنین رفت، بهاءالدین سام به فیروزکوه آمده بامارت نشست (۵۴۴ هق). بعد

(1)boycott (۲)Boyle (۳)Boyne (۴)Bevin (۵)Bouillon

از واقعه‌ی قتل برادرش سیف‌الدین سوری، وی غور و فیروزکوه را به برادر دیگر خویش علاءالدین جهانسوز سپرده، بقصد انتقام، لشکر بجانب غزنین برد؛ اما در راه، از شدت اندوه و تأثری که از واقعه‌ی سیف‌الدین سوری بر او دست داده بود، وفات یافت.

بهاءالدین سام II، فت ۶۰۲ هق، از امرا و سلاطین آل شنسب در ولایت طخارستان؛ پسر **شمس‌الدین محمد غوری**. بعد از وفات پدر، در بامیان بامارت نشست (۵۸۸ هق)، و مدت ۱۴ سال سلطنت کرد. بعد از حادثه‌ی قتل سلطان معزالدین محمد سام، امرا در صدد برآمدند در ولایت غور و فیروزکوه بنام او خطبه بخوانند، اما عمر او وفا نکرد، و ۱۹ روز بعد از معزالدین محمد سام وفات یافت (شعبان ۶۰۲). بهاءالدین سام II را به فضل‌پروری و علم‌دوستی ستوده‌اند، و امام فخر رازی یک چند در درگاه او بوده، و رساله‌ی بهائیه را بنام او تصنیف کرده است. بعد از وی پسرش **جلال‌الدین علی غوری** بامارت طخارستان نشست.

بهاءالدین سام III، از امرا و ملوک سلسله‌ی آل شنسب در ولایت غور؛ پسر سلطان **غیاث‌الدین محمود غوری**. بعد از کشته شدن پدر، در سن ۱۴ سالگی بامارت نشست، و قاتلان پدر را بدست آورده به کیفر رساند (صفر ۶۰۷ هق). اما با مخالفت **علاءالدین اتسز**، پسر عم خویش، مواجه شد که بکومک لشکر خوارزم بتسخیر فیروزکوه آمد. در جنگی که روی داد، علاءالدین غالب گشت، و بهاءالدین سام مغلوب و گرفتار شد (جمادی الاولی ۶۰۷). او را به خوارزم بردند، و آنجا مقارن فتنه‌ی مغول ظاهراً بامر **ترکان خاتون** مادر سلطان محمد در جیحون غرق گشت.

بهاءالدین محمد بغدادی: ← بهاءالدین بغدادی.

بهاءالدین محمد جوینی: ← بهاءالدین جوینی.

بهاءالدین محمد عاملی: ← شیخ بهائی.

بهاءالدین نقشبند: ← نقشبندیه.

بهاءالدین ولد (valad) یا **بهاء ولد**، شهرت **محمد ابن حسین خطیبی**، ملقب به **سلطان العلماء**، فت ۶۲۸؟ هق، از بزرگان صوفیه؛ پدر **مولوی**. در بلخ پیروان و مریدان بسیار داشت، ولی بر اثر رنجش خاطر سلطان محمد خوارزمشاه یا از ترس سپاه مغول، باتفاق فرزندش مولوی بلخ را ترک گفت (۶۱۷ هق)؛ در نیشابور با شیخ عطار و در بغداد با شیخ شهاب‌الدین سهروردی ملاقات کرد، و سپس به سفر حج رفت، و پس از مراجعت روانه‌ی شام شد، و چندی بعد شخصاً یا بخواهش علاءالدین کیقباد سلجوقی به قونیه رفت، و در آنجا در عزت و احترام میزیست تا درگذشت. تنها اثر موجود او کتابی بنام معارف است که صورت مجالس و مواعظ اوست، و در افکار و آثار مولوی تأثیری بسزا داشته است.

بهاءالله، شهرت **میرزا حسینعلی نوری**، ۲ محرم ۱۲۳۳–ذیقعده‌ی ۱۳۱۰ هق، مؤسس آیین جدیدی، که بنام خود او آیین بهائی، و باصطلاح پیروانش "امر بهائی" خوانده میشود (← بهائیه). میرزا حسینعلی نوری هنگام دعوت باب، بی آنکه هرگز با او دیدار کرده باشد، بدو گروید، و بعد از واقعه‌ی سوء قصد بابیه نسبت به ناصرالدین شاه، بزندان افتاد. پس از آن با کسانش به عراق عرب تبعید شد. یک چند در بغداد بین بابیه بسر برد، و سپس کسوت درویشی پوشیده در حدود سلیمانیه و کردستان بسیاحت پرداخت، و در مراجعت به بغداد، در باغ نجیب پاشا نزدیک بغداد، در پیش عده‌ای از بابیه دعوی کرد که "موعود" باب و کسی که باب بنام "من یظهره الله" ظهور او را پیش‌گوئی نموده است اوست (۱۲۸۰ هق). و از اینجا، بین پیروان او که "بهائی" و "بهائیه" خوانده شدند، و سایر بابیه که برادرش میرزا یحیی صبح ازل را خلیفه‌ی باب میشمردند، تفرقه پدید آمد، و بین دو برادر خلاف افتاد. چندی بعد، هر دو برادر را از عراق به قسطنطنیه و از آنجا به ادرنه تبعید نمودند. و چون کار میرزا حسینعلی در بین بابیه رواج بیشتر یافت، و اختلاف بهائی و ازلی افزون شد، دولت عثمانی میرزا حسینعلی را با پیروانش به عکا و صبح ازل را با پیروانش به قبرس فرستاد. میرزا حسینعلی در عکا بنشر تعالیم و دعاوی خویش پرداخت، و کتاب اقدس را که اساس تعالیم اوست در آنجا نوشت. آثار دیگرش عبارتست از ایقان، هفت وادی، کلمات مکنونه، کتاب الشیخ، و ادعیه. نیز مکاتیب او، که بنام الواح خوانده شده است، از جهت اشتمال بر افکار و آراء او اهمیت دارد، و غالب این آثار بزبانهای اروپائی نیز ترجمه شده است. میرزا حسینعلی در عکا وفات یافت. پیروانش او را "جمال مبارک" و "جمال قدم" میخوانند.

بهاء ولد: ← بهاءالدین ولد.

بهائی، پیرو بهاءالله؛ ← بهائیه.

بهائیان: ← بهائیه.

بهائی، شیخ: ← شیخ بهائی.

بهائیه یا **بهائیان**، پیروان میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله، که او را مؤسس شریعت تازه و عبارت از همان موعودی میدانند که سید علی محمد باب ظهور او را بشارت داده و او را بعنوان "من یظهره الله" خوانده است. تعلیم میرزا حسینعلی، که مخصوصاً بوسیله‌ی پسرش عباس افندی ملقب به عبد البهاء منتشر شده است، مخلوطی است از عرفان اسلامی و بعضی نتایج از حکمت و معرفت اروپا در قرن ۱۹م که با ذوق عرفانی بهم درآمیخته است. بهائیان انبیاء را "مظاهر الاهیه" میخوانند، و معتقدند بعد از محمد (ص) باب، و بعد از او میرزا حسینعلی بعنوان مظهر الاهی بعالم آمده است، اما گویند که بعد از بهاءالله، لااقل تا هزار سال دیگر، مظهر الاهی در عالم نخواهد آمد. مبادی عمده‌ی اخلاقی در نزد بهائیه عبارتست از وحدت افراد عالم، و مساوات بین زن و مرد، و مخالفت با تعصبات ملی و سیاسی و دینی. بهائیه نماز خاص دارند که هر روز سه نوبت میخوانند، و روزه‌ی آنها عبارتست از ۱۹ روز آخر هر سال (سال را به ۱۹ ماه و هر ماه را به ۱۹ روز تقسیم میکنند) و در آغاز هر ماه نوزده روزه، مجمعی دارند بنام "ضیافت روز نوزدهم" که در آن بخواندن اذکار و ادعیه و کتب مقدس میپردازند. در باره‌ی ازدواج و طلاق و زنا و ارث نیز احکام و مراسم خاص دارند. مراکز مهم اجتماعات رسمی آنها "حظیرة القدس" نام دارد که در خیلی از بلاد دارند. در عشق‌آباد در ۱۹۰۲ و در نزدیک شیکاگو (امریکا) در ۱۹۵۳ نیز مرکز و معبدی بنام "مشرق الاذکار" ساخته‌اند. مرکز محافل و امور آنها در ولایات و بلاد "بیت العدل ملی یا مرکزی" نام دارد که همه‌ی اعضای آنها انتخابی است.

بهاباد (behābād)، دهستان (جه ۵٬۶۴۰ ؛)، لش بخش بافق، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. از ل و ش کنار کویر لوت است. در کوههای آن معادن آهن و سرب یافت میشود. مرکزش، **بهاباد** (جه ۱٬۳۰۰ سش ۱۳۳۵ هش)، از دو محله‌ی قلعه و باغستان تشکیل شده است.

بهاتپارا[1] (bhātpārā)، شهر (جه ۱۳۴٬۹۱۶)، ج بنگال غربی، هند. از مراکز قدیم تعلیم سانسکریت است.

بهادر بیگ (bahādor beyg)، ده (جه ۱٬۳۵۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه رود، شهرستان همدان؛ ۱۲ کیلومتری لغ بهار.

بهادر شاه I (bahādor)، شهرت **قطب‌الدین محمد معظم** [عنوان کاملش: ابونصر سید قطب‌الدین محمد شاه عالم بهادر شاه پادشاه]، ۱۰۵۳–۱۱۲۴ هق، امپراطور (۱۱۱۸–۲۴ هق) تیموری هند؛ دومین پسر اورنگ‌زیب. بامر پدر با مملکت بیجاپور جنگید. در ۱۰۸۶ هق لقب شاه عالم یافت. سپس چندی محبوس، و بعد به حکومت کابل منصوب گردید. بعد از مرگ (۱۱۱۸ هق) پدرش، بتعجیل عازم لاهور شد، و خود را بهادر شاه خواند. در سلطنت کوتاه خود گرفتار مراتهه‌ها و راجپوتها و سیخها بود. پس از مرگ وی (در لاهور)، بین چهار پسرش اختلاف افتاد، و سرانجام یکی از آنان، معزالدین جهاندار شاه، سلطنت را بدست آورد. بهادر شاه مردی دانا و پرهیزکار و شجاع و باکفایت بود.

بهادر شاه II، ۱۱۸۹–۱۲۷۹ هق، آخرین امپراطور (۱۲۵۳–۷۴ هق) تیموری هند. امپراطوری او جنبه‌ی اسمی داشت، و وی در واقع مزدور شرکت هند شرقی بریتانیا و قلمروش محدود به قلعه‌ی مُعَلّا در دهلی بود. پس از شورشی که در دهلی روی داد تسلیم بریتانیائیها شد، و آنان او را بخواری به رانگون تبعید کردند، و در همانجا درگذشت. بهادر شاه بزبان اردو شعر میگفت، و از موسیقی بهره‌ی کافی داشت. غزلیاتش مدتها در دهلی رواج داشت.

بهار (behār)، ایالت (۱۷۳٬۹۵۰ کمم؛ جه ۳۸٬۷۷۶٬۸۶۰)، لش هند؛ کرسی آن پاتنا. از ل به نپال و از ش به بنگال و پاکستان شرقی محدود است. رود گنگ زمینهای زراعتی شمال آنرا آبیاری میکند. محصولات عمده‌اش برنج، زرت، گندم، نیشکر، ژوت، و تنباکو است. منبع عمده‌ی ثروت معدنی هند میباشد (میکا، مس، زغال، آهن). بهار مهد آیین بودا است (**بوده گایا** در بهار مرکزی واقعست). تاریخ آن از قرن ۱۷م به بعد با تاریخ بنگال مرتبط است.

بهار (bahār)، شهر (جه ۹٬۶۱۵ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمان‌داری کل همدان، ۱۴ کیلومتری لغ همدان. اطرافش تاکستان و چمنزار دارد. ظاهراً نام طایفه‌ی بهارلو با نام این شهر مرتبط است.

بهار، شهرت و تخلص **محمد تقی**، ملقب به **ملک الشعراء**، ۱۳۰۴ هق–۱۳۳۰ هش، شاعر و نویسنده و سیاستمدار ایرانی؛ متولد مشهد. پدرش، صبوری، ملک‌الشعرای آستان رضوی مشهد بود. پس از مرگ صبوری، مظفرالدین شاه این لقب را

(1)Bhatpara

به محمد تقی اعطا کرد. در انقلاب مشروطیت از راه نشر روزنامه‌های تازه‌بهار و نوبهار بسیاری این جنبش برخاست، و پس از تبعید به تهران، در ۱۳۳۵ هق چند شماره از نوبهار را انتشار داد. در ۱۳۳۶ هق مجله‌ی دانشکده را منتشر ساخت، و به شناساندن ادبیات اروپائی کومک بسزائی کرد. شش دوره بوکالت مجلس برگزیده شد؛ یکبار بوزارت فرهنگ رسید (۱۳۲۵ هش). بهار نه تنها بسبک خراسانی شعر میسرود، و استادانه معانی نو را در قالب شعری کهن میریخت، بلکه در فنون شعر قدیم و جدید مهارت داشت. علاوه بر تصحیح برخی از متون متقدمین (تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و القصص) و دیوان شعر و نشریه‌های سابق الذکر، کتاب سبک‌شناسی (سه جلد) و تاریخ احزاب سیاسی از آثار اوست.

بهارانچی (bahārānci)، ده (جم ۱‘۱۹۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۷ کیلومتری ش سده.

بهار دانش، داستانی عشقی، بفارسی، از عنایة‌الله کنبو (فت ۱۰۸۲ هق). در ۱۰۶۱ هق تألیف شده، و موضوع آن معاشقه‌ی جهاندار سلطان و بهره‌ور (مهرور) بانو است، و بر اساس حکایات قدیم هندی نهاده شده، و مؤلف مطالب آنرا از یک جوان برهمنی شنیده. محمد صالح کنبو، برادر و شاگرد مؤلف، مقدمه‌ای بر آن نوشته است. انشای این کتاب متکلف و به نثر تقریباً مسجع است. در هند مکرر بطبع رسیده. بهار دانش به انگلیسی و آلمانی و فرانسوی ترجمه شده، و حسنعلی عزت در زمان تیپو صاحب آنرا برشته‌ی نظم کشیده است.

بهارستان (bahārestān)، کتابی ادبی و تاریخی، از عبدالرحمان جامی (۸۱۷–۸۹۸ هق)، که آنرا روضة الاخیار و تحفة الابرار هم مینامند. جامی این کتاب را برای پسر خود ضیاءالدین یوسف و بنام سلطان حسین بایقرا در ۸۹۲ هق بتقلید گلستان تصنیف کرده است، و مانند گلستان که هشت باب است، به هشت روضه تقسیم نموده: روضه‌ی اول در حکایاتی از اولیاء الله و بزرگان صوفیه؛ روضه‌ی دوم در سخنان حکما؛ روضه‌ی سوم در عدالت سلاطین؛ روضه‌ی چهارم در سخا و کرم؛ روضه‌ی پنجم در تقریر حالت عشق؛ روضه‌ی ششم در نوادر و مطایبات؛ روضه‌ی هفتم در احوال شعرا (بیان جزئیاتی است از احوال ۳۶ شاعر باختصار)؛ روضه‌ی هشتم در حکایات و امثال حیوانات. بهارستان به نثری است مسجع و متکلف و آمیخته بنظم. ظاهراً اول بار در ۱۲۵۲ هق، با ترجمه و شرح ترکی، در استانبول، و سپس با ترجمه‌ی آلمانی در ۱۸۴۶ در وین، و سپس مکرر در استانبول و هند و تهران منتشر شده است، و به انگلیسی (طبع ۱۸۸۷) و فرانسوی نیز ترجمه گردیده، و ملخص آن با ترجمه‌ی روسی در ۱۹۳۵ در مسکو بطبع رسیده.

بهار شیروانی، شهرت میرزا نصرالله، ۱۲۴۷–۱۳۰۰ هق، شاعر ایرانی؛ مت شیروان. در جوانی به هندوستان رفت، پس از مراجعت به ایران، در اصفهان با صدرالشعرا، در تبریز با ادیب ناصر دیلمی، و در مشهد با صبوری ملک‌الشعرا (پدر ملک‌الشعرای بهار) دوستی و آمیزش داشت. سرانجام منشی قنسولگری فرانسه در تبریز شد. کتابی در لغت فرانسه بفارسی تألیف کرد. بهار بسبک خراسانی شعر میسرود؛ دیوانی بترکی و فارسی و دو مثنوی بنامهای تحفة العراقین و نرگس و گل دارد.

بهار عجم، لغتنامه‌ای فارسی بفارسی، از بهار (یکی از فضلای هندی در قرن ۱۲م هق). این کتاب مشتمل است بر کلمات فارسی و کلمات عربی و اصطلاحاتی که در زبان فارسی بکار میرود. تألیف آن ۲۰ سال طول کشیده است، و در ۱۱۸۲ هق بپایان رسیده، و بر حسب حروف تهجی مرتب گردیده است، و حرف اول را باب و حرف دوم را فصل میگوید (مثلاً حصار در باب حاء و در فصل صاد است). در هند مکرر بطبع رسیده است.

بهارلو (bahārlu)، نام یکی از طوایف ترک در ایران. نام بهارلو ظاهراً مرتبط با شهر بهار شهرستان همدان است. سلیمانشاه ایوائی ظاهراً در قلعه‌ی بهار مقر داشت، و بعداً بعلت نامعلومی به بغداد رفت. سلسله‌ی قرا قوینلو از طایفه‌ی بهارلو بودند. بقایای بهارلو در ایران جنوبی متفرقند؛ از جمله ایل **بهارلو** (۸‘۰۰۰ خانوار) از ایلات خمسه‌ی فارس میباشد.

بهاری (behāri)، از زبانهای هندواروپائی، شعبه‌ی هندی (← هندی، زبان). نیز ← زبان، جدول.

بهاریه (bahāriyye). ۱ـ اشعاری که در وصف بهار و آنچه مناسب آن است باشد. این گونه اشعار بیشتر در تشبیب قصاید (← تغزل و تشبیب؛ قصیده) آورده میشود. ۲ـ توسعاً، هر قصیده که تشبیب آن در وصف بهار باشد.

بهاریه یا **مثنوی پیر و جوان**، مثنویی ادبی و اخلاقی، از میرزا نصیر اصفهانی (فت ۱۱۹۱ هق). در تهران مکرر بطبع رسیده است.

بهاسکر[1] (bhāskara) یا **بهاسکراچاریا** (bhās-karācāryā) [= بهاسکرِ دانا]، ۱۱۱۴–ح ۱۱۸۵، ریاضیدان و منجم هندی. معروفترین اثرش سدهانتشیرومنی (seddhāntaširomeni) است که یکی از آثار بزرگ قدیم هندی در ریاضیات میباشد، و دو قسمت اول آن در ریاضیات و دو قسمت اخیر در نجوم است. قسمت اول، بنام لیلاوتی (lilāvati)، مشتمل بر حساب و مساحات میباشد، و آنرا فیضی بامر اکبر شاه بزبان فارسی ترجمه کرده است (۱۵۸۷؛ چاپ کلکته، ۱۸۲۸).

بهافرید (behāfarid)، فت ۱۳۱ هق، رئیس فرقه‌ی معروف به بهافریدیه و مدعی نبوت که در اواخر عهد بنی امیه در خوافی نیشابور پدید آمد، و بامر ابومسلم خراسانی کشته شد. بهافرید پسر ماه‌فروردین و از اهل زوزن بود، و گویند یک چند به چین رفت، و بعد از هفت سال بازگشت، و در خواف بدعوی پیغمبری برخاست، و چون نبوت زردشت را تصدیق داشت، عده‌ای از مجوس خراسان بدو گرویدند، و او کتابی بزبان فارسی برای پیروان خود آورد. خلاصه‌ای از تعالیم و عقاید او را که در واقع اصلاح و تجدید نظری در دیانت زردشت بوده است ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه آورده است. گویند موبدان و هیربدان خراسان در نیشابور از او به ابومسلم شکایت بردند که او دین اسلام و مجوسیت هر دو را تباه کرده است، و ابومسلم او را بکشت. قولی هم هست که او قبول اسلام کرد و سپس مرتد شد و بهمین سبب بقتل رسید.

به‌آفرید، در داستانهای ملی، ← به‌آفرین.

بهافریدیه (behāfaridiyye)، فرقه‌ای از مجوس، منسوب به بهافرید. آیین و مذهب این فرقه در واقع اصلاح و تجدید نظری در دین زرتشت بوده است. نویسندگان کتب ملل و نحل این فرقه را یکی از چهار فرقه‌ی مجوس شمرده‌اند. بهافریدیه ظاهراً تا زمان ابوریحان بیرونی وجود داشته‌اند، و معتقد و منتظر بازگشت بهافرید به عالم بوده‌اند. چون آیین این جماعت در واقع بدعت تازه‌ای در دیانت مجوس بوده است، بعقیده‌ی علمای اسلام قبول جزیه از آنها ممکن و روا نبوده است، و ظاهراً سبب عمده‌ی از بین رفتن آن فرقه نیز همین نکته بوده است.

به‌آفرین (beh'āfarin) یا **به‌آفرید**، نام خواهر اسفندیار که به چنگ ارجاسپ پادشاه توران افتاد، و در رویین‌دز محبوس شد، و سرانجام برادرش اسفندیار او و خواهر دیگرش هما را از آن زندان رهائی داد.

بهاگاوادـگیتا (bhāgāvād-gitā)، اشعاری فلسفی، بزبان سانسکریت، که جزئی از مهابهاراتا، و متضمن تعالیم فلسفی کریشنا و فلسفه‌ی ودانت است. تألیف آنرا از قرن ۲م قم دانسته‌اند. شش ترجمه‌ی فارسی از آن موجود است؛ از جمله ترجمه‌ی فیضی (اولین ترجمه‌ی فارسی) و ترجمه‌ی شوشتری است.

بهام[2] (behām) یا **بهم**[3] (behem) یا **پهام**[4] (pehām)، نام دو تن حکاک و نقاش آلمانی که از معروفترین افراد گروه حکاکان معروف به "استادان کوچک" بشمارند. هر دو برادر بسال ۱۵۲۵، بجرم آزاداندیشی از نورنبرگ تبعید شدند. **هانس زبالد بهام** (hāns zebāld)، ۱۵۰۰–۵۰، شاگرد دورر بود. کنده‌کاریهایش بر چوب و مس، که عده‌ی آنها به ۱‘۲۵۰ میرسد، از نقاشیهای وی بمراتب پرارج‌تر است. بهترین کارهایش (از جمله عروسی در روستا) نمودار زندگی مردم زمان اوست. **بارتل بهام** (bārtel)، ۱۵۰۲–۴۰، نقاش ویلهلم دوک باواریا بود. دوک او را به ایتالیا فرستاد. وی در آنجا تصویرهای بسیار کشید، که از آن جمله صلیب بر دوش مسیح از همه معروفتر است. اما شهرت وی نیز بیشتر بسبب کنده‌کاریهای او (از جمله مریم عذرا بر پنجره) میباشد.

بهاولپور (bahāvalpur)، شهر (جم ۶۰‘۰۰۰)، پاکستان غربی، نزدیک ساحل چپ رود ساتلج، ح ۸۰۰ کیلومتری ل کراچی. در ۱۷۴۸ بتوسط محمد بهاول خان تأسیس شد. کرسی کشور سابق **بهاولپور** بود. بر طبق آمار ۱۹۴۱، دارای ۱‘۳۴۱‘۲۰۹ تن جمعیت بود، که اکثریت آنرا مسلمانان (جاتها، راجپوتها، و بلوچها) تشکیل میدادند. در ۱۹۵۵، کشور بهاولپور جزء بخش بهاولپور از پاکستان غربی گردید.

بهاوه[5]، **آکهاریا وینوبها** (ākhāriā vinobhā bhāve)، ۱۸۹۵–، فیلسوف هندی، مصلح اجتماعی، و عالم سانسکریت. از نزدیکان گاندی بود. نهضت بهودان (bhudān) [= زمین‌بخشی]

(۱)Bhaskara (۲)Beham (۳)Behem (۴)Peham (۵)Bhave

را، که هدفش گرفتن مازاد اراضی ملاکین بزرگ بود، تأسیس کرد، و برای اجرای هدف خود پیاده از ولایتی به ولایتی میرفت، و از زمینداران بزرگ بکدائی زمین میگرفت، و بین فقرا و مستمندان تقسیم میکرد.

بهبود خان، معروف به **بهبود خان اتکی تاتار مروی** (etekie tātāre marvi)، از امرا و سرکردگان دستگاه افشاریه. شاهرخ افشار (سلطنتش ۱۱۶۱-۱۲۱۰ هق) او را، بوعده‌ی تفویض مقام وکیل السلطنه، بقتل میر سید محمد صفوی (← سلیمان II صفوی) تحریک کرد و او نپذیرفت؛ ازین رو، شاهرخ او را محبوس کرد. اما امرای شاهرخ از این کار رنجیدند، و او را از زندان بیرون آوردند، و بخانه‌ی میر سید محمد رفته او را بسلطنت برداشتند، و شاهرخ را معزول و نابینا کردند. "شاه" سلیمان II، پس از جلوس بسلطنت، بهبود خان را سپهسالار خراسان کرد و بیگلربیگی هرات داد. اما پس از خلع شاه سلیمان II، بهبود خان بسبب آنکه در خلع شاهرخ دست داشته بود به احمد شاه درانی پیوست.

بهبهان (behbahān)، شهرستان، ج استان ششم (خوزستان). فعلا از ش به کهگیلویه و از ج به فارس محدود، و مرکب از سه بخش حومه، آغاجاری، و گرمسیرات است. بخش حومه (جه حـ ۱۵٬۰۰۰ ؛) دارای ۵۷ (؟) آبادی است. رودهای عمده‌اش مارون و خیرآباد میباشد. محصولش غلات و لبنیات است. در آغاجاری نفت استخراج میشود. شهر قدیم ارجان نزدیک شهر بهبهان و شهر قدیم آسک نزدیک ارجان بوده است. مرکزش، شهر **بهبهان** (جه ۲۹٬۸۸۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۴۹ کیلومتری ج‌ش اهواز است.

بهبهانی، آقا سید عبدالله، فت ۱۳۲۸ هق، مجتهد و آزادیخواه معروف؛ پسر آقا سید اسماعیل. وی از پیشقدمان و رهبران انقلاب مشروطیت ایران و در واقع از ارکان مهم آن بود. در آغاز کار، ظاهراً بسبب خصومت شخصی با عین‌الدوله، در تقویت مخالفان او که مشروطه‌خواهان بودند کوشید، و سپس اندک‌اندک با افکار و مقاصد مشروطه‌طلبان همدست و همداستان گشت. در واقعه‌ی توپ بستن مجلس، آقا سید عبدالله دستگیر و تبعید شد، و پس از فتح تهران بدست مجاهدین، دیگر بار به تهران مراجعت کرد. سرانجام در روز جمعه‌ی هفتم ماه رجب سال ۱۳۲۸ هق در خانه‌ی خود بدست اشخاص ناشناس مقتول شد.

به‌جیک (babe.jik)، دهستان (جه ۵٬۳۴۰ ؛)، ش بخش سیه‌چشمه، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۵۳ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. در بعضی دهات آن تربیت زنبور عسل معمول است.

بهداری آموزشگاهها، از ادارات تابعه‌ی وزارت فرهنگ که در ۱۳۱۴ هش بمنظور مراقبت در بهداشت مدارس و شاگردان و معلمین تأسیس شد.

بهداشت، سابقاً **حفظ الصحه** (hefzo 's.sehhe)، علم تندرستی و حفظ آن. رجوع شود بمقالات آتیه.

بهداشت، بیمه‌ی: ← بیمه‌ی بهداشت.

بهداشت اجتماعی، قسمتی از بهداشت که بالاخص متوجه مسائل جنسی از لحاظ روابط آن با سلامت فردی و اجتماعی است. بهبود تربیت جنسی و اصلاح ناخوشیهای اجتماعی وابسته بآن (جنایات جنسی، فحشاء، و غیره)، و نیز وابستگی بیماریهای زهروی و ناموزونی زن و شوهر از جهت جنسی مورد توجه خاص بهداشت اجتماعی است.

بهداشت جهانی، سازمان[1]، از ادارات سازمان ملل متحد مستقر در ژنو، که در ۱۹۴۸ تأسیس شد. هدفش وصول تمام ملل بعالیترین حد تندرستی است. سازمان توسط هیئتهای محلی کار میکند، و خدمات مهمی در باب مبارزه با وبا، مالاریا، و سل انجام داده است.

بهداشت روانی[2]، علم ترویج صحت و سلامت روحی و جلوگیری از بروز بیماری روانی بوسیله‌ی درمان بیماریهای روانی و روانشناسی. مصلحین قرن ۱۹م گاه‌گاه نسبت باحوال دیوانگان ابراز علاقه و توجه میکردند، اما نهضت بهداشت روانی بنحو اخص محصول مستقیم کتاب کلیفرد و. بیرز، تحت عنوان ذهنی که خود را یافت (۱۹۰۸)، است. در این کتاب بیرز تجارب شخصی خود را در تیمارستانها شرح میدهد. کمیته‌ی ملی بهداشت روانی در سال ۱۹۰۹ در کشمت تأسیس شد. بتدریج نهضت بهداشت روانی در سراسر کشمت رواج یافت، و موجب اصلاحاتی در وضع تیمارستانها، تأسیس آسایشگاههای جدید و مراکز هدایت اطفال گردید. اولین کمیته‌ی جهانی بهداشت روانی در ۱۹۳۰ تشکیل یافت.

بهداشت همگانی، شعبه‌ای از علوم پزشکی و بهداشت که متضمن طرق جلوگیری از بیماری و ترویج تندرستی است. فعالیت در این زمینه عمدةً از وظایف وزارت بهداری و ادارات محلی آنست. از جمله‌ی کارهای مربوط ببهداشت همگانی نظارت در سالم ساختن نواحی (زهکشی، مبارزه با حشرات ناقل بیماری، و غیره)، مبارزه با بیماریهای واگیردار، جمع‌آوری آمار مربوط، ترویج دستورات بهداشتی، نظارت در بهداشت مدارس و کارخانجات و بهداشت مادران و نوزادان و غیره است.

بهدینان، پیروان آیین زردشت؛ ← گبر.

بهدینان، لهجه‌ی: ← زردشتیان، لهجه‌ی.

بهرآسمان، کرمان؛ ← بحرآسمان.

بهرام (bahrām) [از پهلوی، = اژدهاکش، پیروزمند]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، یار ایزد مهر و پاسبان عهد و پیمان. موکل بروز بیستم (موسوم به بهرام) هر ماه شمسی است. ← تقویم اوستائی.

بهرام، از پهلوانان داستانی، فرزند گودرز و برادر گیو. در لشکرگاه سیاوش بود، و سیاوش هنگام رفتن به نزد افراسیاب سپاه را بدو سپرد. بهرام در دوران فرمانروائی کیخسرو بدست تژاو به قتل رسید.

بهرام، در نجوم؛ ← مریخ.

بهرام یا وهرام (vahrām)، نام پنج تن از شاهنشاهان ایران، از سلسله‌ی ساسانیان.

بهرام I یا وهرام I، شاهنشاه (۲۷۳-۲۷۶ یا ۲۷۷) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر شاپور I. از وقایع ایام سلطنت وی اطلاعی مهم در دست نیست. مانی در زمان او بقتل رسید. نقش برجسته‌ای در شاپور (فارس) هست که بهرام را در حالیکه اهورمزدا مقام شاهی را باو اعطا میکند نشان میدهد. در زمان او رومیان دولت تدمر را منقرض کردند.

بهرام II یا وهرام II، شاهنشاه (۲۷۶ یا ۲۷۷-۲۹۳) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر و جانشین بهرام I. در زمان وی جنگ ایران و روم درگرفت. کاروس، قیصر روم، تا تیسفون پیش آمد اما بسبب مرگ ناگهانی وی رومیان عقب نشستند، ولی چون هرمزد، برادر بهرام و فرمانفرمای خراسان، بهمراهی سکاها و کوشانیان طغیان کرده بود، بهرام بعجله بجنگ روم خاتمه داده بموجب معاهده‌ای (۲۸۳) ارمنستان و بین النهرین را به رومیان واگذاشت، و تمام قوای خود را بمقابله‌ی برادر برد. شورش خاموش شد و سیستان مسخر گردید. نقوش جالبی از بهرام II باقی است. کتیبه‌ای در نقش رستم، در جوار صورت تاجگذاری اردشیر بابکان، بهرام را پیاده در وسط خانواده‌اش نشان میدهد؛ نقش دیگری در کوه شاپور (فارس) حاکی از غلبه‌ی بهرام بر دشمن است. بر سکه‌های او صورت نیمرخ شاه و ملکه نقش شده که شاهزاده‌ی کوچکی رو بسوی آنان کرده. پسر و جانشینش بهرام III.

بهرام III یا وهرام III، پادشاه ساسانی. وی پسر و جانشین بهرام II بود، و حـ ۴ ماه سلطنت کرد (۲۹۳ بم). نرسی بر او غالب شد (موضوع کتیبه‌ی بزرگ نرسی در پایکولی). ممکن است بهرام III پس از ۲۹۳ در بعضی قسمتهای شرقی ایران بشاهی مانده باشد.

بهرام IV یا وهرام IV، ملقب به **کرمانشاه** [= پادشاه کرمان]، شاهنشاه (۳۸۸-۳۹۹) ساسانی؛ پسر شاپور ذو الاکتاف و جانشین شاپور III. در آغاز سلطنت وی ایران و روم ارمنستان را بین خود بنحوی تقسیم کردند که قسمت شرقی (وسیعتر) تحت حمایت ایران و بخش غربی تحت تسلط رومیان قرار گرفت. جانشینش یزدگرد I.

بهرام V یا وهرام V: ← بهرام گور.

بهرام VI یا وهرام VI: ← بهرام چوبین.

بهرام، نقش: ← نقش بهرام.

بهرام بیگ ابن فرخ یسار، حـ ۹۰۶ هق، ← شروانشاهان.

بهرام پژدو: ← زردشت بهرام پژدو.

بهرامجرد (bahrāmjerd)، دهستان، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۳ آبادی.

بهرام چوبین (cubin) یا **بهرام VI** یا **وهرام VI،** قرن ششم میلادی، سردار بزرگ ایران، رئیس خانواده‌ی مهران. در ۵۸۸ که خبر تاخت و تاز ترکان به هرمز IV رسید، وی بهرام را به ترکستان فرستاد، و او مهاجمین را مغلوب و باجگزار ایران کرد. بعداً که بهرام مغلوب رومیان شد، هرمز بطرز موهنی او را خلع کرد. بهرام عصیان کرد، و چون خسرو پرویز بسلطنت رسید، تاج و تخت را غصب کرد (۵۹۰). خسرو بیاری رومیان او را شکست داد (۵۹۱). بهرام فرار کرده بخاقان ترک پناهنده شد، و کمی بعد بقتل رسید. فردوسی در شاهنامه بهرام را نواده‌ی گرگین خوانده است.

بهرامشاه ابن طغرلشاه: ← بهرامشاه سلجوقی.

---

(۱)World Health Organization (۲)mental hygiene

بهرامشاه ابن مسعود: ← بهرامشاه غزنوی.

بهرامشاه سلجوقی یا **بهرامشاه ابن طغرلشاه**، فت ۵۷۰ هق، نهمین پادشاه (۵۶۲–۵۷۰ هق) از سلسلهٔ سلاجقهٔ کرمان؛ پسر طغرلشاه. بعد از پدر در جیرفت کرمان به سلطنت نشست، و منازع و معارض برادر خویش ارسلانشاه II گردید. اما بواسطهٔ افراط در شراب بدخوی و بهانه‌جوی بود، و مردم از او وحشت و نفرت داشتند. وی برادر کوچکتر خود ترکانشاه را، بسبب آنکه با ارسلانشاه II موافقت داشت، کشت. خود او در جوانی به بیماری استسقا وفات یافت.

بهرامشاه غزنوی [یمین‌الدوله بهرامشاه ابن مسعود]، فت ۵۴۱ یا ۵۵۲ هق، پادشاه سلسلهٔ غزنویان آل ناصر؛ پسر مسعود III غزنوی. بکومک سلطان سنجر، برادر خود ارسلانشاه غزنوی را نزدیک غزنه مغلوب کرد (۵۱۰ هق). و بر تخت نشست. در ۵۱۲ هق دو بار به هند لشکر کشید، و محمد باهلیم را بگرفت و در بند کرد. در ح ۵۴۳ هق کشمکش سختی بین بهرامشاه و غوریان درگرفت. بهرامشاه قطب‌الدین محمد غوری را بقتل رسانید؛ سیف‌الدین سوری بخونخواهی برادرش قطب‌الدین غزنه را گرفت، اما بهرامشاه غزنه را بازگرفت، و سیف‌الدین را بخفت بکشت. در ۵۴۶ هق، علاءالدین جهانسوز بانتقام برادرش سیف‌الدین غزنه را گرفت، و آنرا بسوخت و خراب کرد. بهرامشاه به هند رفت، و بعد از انصراف و مراجعت لشکر غور، به غزنه بازآمد. تاریخ وقایع سالهای آخر عمر وی روشن نیست. بهرامشاه پادشاهی صاحب حشمت و حامی ادب و ادبا بود، و با فضلا (از جمله سید حسن غزنوی، سنائی، مسعود سعد سلمان، و ابوالمعالی نصرالله منشی) مصاحبت داشت.

بهرام گور یا **بهرام V** یا **وهرام V**، شاهنشاه (۴۲۰ یا ۴۲۱–۴۳۸ یا ۴۳۹) ایران، از سلسلهٔ ساسانیان؛ پسر و جانشین یزدگرد I. پس از فوت یزدگرد، بزرگان ایران شاهزاده‌ای را بنام خسرو بر تخت نشانیدند، اما منذر I ابن نعمان، امیر حیره، که سرپرست بهرام بود او را یاری کرد، و قوائی مجهز بفرماندهی پسر خود، نعمان ابن منذر، بسوی بهرام روانه نمود. نعمان بطرف تیسفون راند و بزرگان متوحش شده با منذر و بهرام داخل مذاکره شدند. عاقبت خسرو خلع شد و بهرام بر تخت نشست. (روایات ایرانی این واقعه را با افسانه آمیخته‌اند تا مسئلهٔ توهین‌آمیز مبتنی بر اینکه سپاهی حقیر از عرب توانسته است تصمیم بزرگان کشور را بهم زند بپوشانند). بهرام نخست با اقوام وحشی شمالی جنگید و آنان را شکست داد. در ۴۲۱ جنگی بین او و تئودوسیوس، امپراطور روم درگرفت. فرماندهی سپاه ایران با مهر نرسی بود. رویهمرفته رومیان درین جنگ تفوق داشتند؛ بموجب صلحنامه‌ای که در ۴۲۲ امضا شد، ایرانیان در کشور خود بمسیحیان آزادی دینی دادند و رومیان هم همین حق را برای زردشتیان مقیم بیزانس قائل شدند.

هیچیک از شاهنشاهان ساسانی، باستثنای اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان، مانند بهرام گور محبوب عام نبوده است. نسبت بهمه خیرخواهی میکرد و قسمتی از خراج ارضی را بمؤدیان بخشید. داستانهای بسیار در باب چابکی او در جنگ با اقوام شمالی و دولت بیزانس و عشق‌بازیها و شکارهای وی نقل کرده‌اند. این حوادث هم در ادبیات و هم در نقاشی ایران رواج و شهرت یافته است و قرنهای متمادی زیور پرده‌های نقاشی و قالیها و انواع منسوجات گردیده. بهرام پادشاهی نیرومند و کامران بود و مردم را باستفاده از لذات زندگانی تشویق میکرد. موسیقی را بسیار دوست میداشت و بنوازندگان و خوانندگان، حتی مقلدان دربار، مقامی عطا کرد که روز بار در ردیف عمال عالی‌رتبهٔ دولت یا فروتر از آنان قرار میگرفتند. جانشینش یزدگرد II.

بهرامی، شهرت و تخلص **ابوالحسن علی**، شاعر پارسی‌گوی و ادیب اوایل دورهٔ غزنویان. کتابهای خجسته‌نامه (در علم عروض)، غایة العروضین، و کنز القافیه باو منسوب است.

بهرام یشت (bahrām yašt)، یکی از یشتهای اوستا، که مخصوص به بهرام (ایزد پیروزی) است. این یشت نسبةً طولانی میباشد، و یکی از آثار حماسی و رزمی باستانی ایران است، و قطعات شاعرانه نیز در بر دارد، و از آن قسمتهائی از اوستا است که به زبان پهلوی ترجمه گردیده؛ در پهلوی ظاهراً در حدود ۲٬۰۰۰ کلمه است. مکرر بطبع رسیده و باغلب زبانهائی که اوستا ترجمه شده ترجمه گردیده.

بهرتپور (bharatpur)، شهر (جه ۳۷٬۳۲۱)، مرکز کشور سابق بهرتپور که اینک جزء ایالت راجستان، حج هند، است. شهر در ۵۵ کیلومتری آگرا قرار دارد. حوالی آنرا سپاهیان سلطان محمود غزنوی فتح کردند. در اواخر قرن ۶م هق بتصرف شهاب‌الدین محمد غوری درآمد. بعدها بابر آنرا گرفت، و از آن ببعد در دست تیموریان هند بود. شهر کنونی و قلعهٔ گِلی معروف آن ظاهراً در ح ۱۱۴۶ هق بنا شده است. در ۱۸۲۵–۲۶ بتصرف بریتانیا درآمد.

بهرستاق (beh.rostāq)، دهستان (جه ح ۹۰۰ ؟)، ل بخش لاریجان، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)، بر طرفین رود هراز؛ دارای ۷ (؟) آبادی.

بهروچ (bharoč)، انگا **بروچ**[1] (brŏč)، شهر (در ۱۹۴۱ جه ۵۵٬۸۱۰)، بخش بهروچ، ایالت بمبئی، هند، بر ساحل راست رود نربدا. قرنها مهمترین مرکز سیاحت و تجارت سواحل غربی هند و بجهت پارچه و مصنوعات عاجش مشهور بود. شهری است قدیم. از حملات (۱۵ هق، ۹۹ هق، و ۱۵۴ هق) مسلمانان آسیب دید. در ۹۸۰ هق اکبر شاه آنرا تصرف کرد. در ۱۷۷۲ میلادی (۱۱۸۶ هق) بریتانیا آنرا گرفت.

بهره یا **ربح**، مبلغی که وام‌گیرنده، در ازاء استفاده از پول، به وام‌دهنده میپردازد، و معمولا سالیانه و بر اساس صدچندی از سرمایه احتساب میشود. بهرهٔ ساده فقط بر اساس پولی که وام گرفته شده و بهرهٔ مرکب بر اساس اصل وام بعلاوهٔ بهرهٔ پرداخت‌نشده حساب میشود. در ۱۵۴۵ در انگلستان، بموجب قانونی، حد اکثری برای نرخ بهره معین گردید و هر نرخی که از نرخ قانونی تجاوز میکرد ربا محسوب میشد، و رباخوار مستوجب مجازات بود. هنوز گروه بسیاری هستند که هر نوع بهرهٔ پول را ربا خوانده حرام میدانند. در ایران مقدسینی که ربح میگیرند آنرا "اجرت المثل" یا "خسارت تأخیر تأدیه" نام گذاشته اند.

بهره یا **بحره**، شاخه‌ای از مستعلویه. ← **مستعلویه**.

بهرهٔ مکانیکی: ← **ماشین**.

بهزاد (behzād) [استاد کمال‌الدین بهزاد]، قرن ۱۰م هق، بزرگترین و مشهورترین نقاش مینیاتورساز ایرانی. تاریخ تولد و وفاتش معلوم نیست؛ بقولی در ۹۴۲ هق درگذشت. استاد او بقولی امیر روح‌الله معروف به میرک نقاش هراتی، کتابدار سلطان حسین بایقرا، و بقول دیگر پیر سید احمد تبریزی بود، و کسان دیگری را نیز نام برده‌اند. چیزی نگذشت که نزد امیر علیشیر نوائی، و سپس (پیش از ۸۹۳ هق) در دربار سلطان حسین بایقرا در هرات تقرب یافت، و پس از برافتادن سلسلهٔ تیموریان خراسان بدست شیبک خان ازبک، نیز در هرات ماند، و بعد از استیلای شاه اسماعیل I صفوی بر ازبکان، همراه وی به تبریز رفت، و در ۹۲۸ هق به ریاست کتابخانهٔ سلطنتی منصوب گردید. در دورهٔ شاه طهماسب صفوی نیز در کمال عزت و احترام میزیست، و سرانجام در تبریز درگذشت، و در همانجا در جوار کمال‌الدین خجندی شاعر مدفون شد، و نیز گفته‌اند که در هرات درگذشت، و در همانجا بخاک سپرده شد.

نظر به شهرت بهزاد، طی قرنها، کسان بسیاری کارهای او را تقلید کرده‌اند و نامش را بر تصویرهای بیشمار گذاشته‌اند. ازین رو تمیز دادن تصویرهای اصلی او کاری دشوار است، و مدتهاست که محققین درین راه میکوشند. این تحقیقات، مخصوصاً پس از برپا شدن نمایشگاه هنر ایرانی در لندن (۱۹۳۱) تا حدی به نتیجه رسیده است. اساس اطلاعاتی که از کار او در دست است تصویرهائی است که با امضای اصیل او در نسخه‌ای از بوستان سعدی نقش شده؛ این نسخه در رجب ۸۹۳ هق در هرات باتمام رسیده، و بدست سلطان علی کاتب برای بایقرا نوشته شده، و اینک در کتابخانهٔ ملی قاهره مخزون است. شیوهٔ بکار بردن رنگهای گوناگون و درخشان تصویرها از حساسیت عمیق بهزاد نسبت به رنگها حکایت میکند. ازین تصویرها چنین برمیآید که بهزاد بیشتر برنگهای باصطلاح "سرد" (مایه‌های گوناگون سبز و آبی) تمایل داشته، اما در همه جا با قرار دادن رنگهای "گرم" (بخصوص نارنجی تند) در کنار آنها، بآنها تعادل بخشیده است. تناسب یک یک اجزای هر تصویر یا مجموعهٔ آن تصویر شگفت‌انگیز است. شاخه‌های پرشکوفه، و نقش کاشیها و فرشهای پرزیور زمینهٔ تصویرها نمودار ذوق تزیینی و ظرافت بیحساب بهزاد است. اما بیش از هر چیز واقعبینی اوست که کارهایش را از آثار نقاشان پیش از او متمایز ساخته است. این واقعبینی بخصوص در تصویرهائی بچشم میخورد که صرفاً جنبهٔ درباری ندارند، و نشان دهندهٔ زندگی عادی و مردم معمولیند (شیر دادن مادیانها به کره‌ها در مزرعه، تنبیه کسی که به حریم دیگری تجاوز کرده، خدمتکارانی که خوراک میآورند، روستائیان در کشتزار و غیره). دیگر اینکه صورت آدمها به صورتهای عروسکوار و یکنواخت نقاشیهای پیش از بهزاد شبیه نیست،

(1)Broach

بلکه هر صورتی نمودار شخصیتی است و حرکت و زندگی در آن دیده میشود. آدمها در حال استراحت نیز شکل و حالاتی طبیعی دارند.

بر کارهای دیگری که به بهزاد منسوب است امضای مطمئنی دیده نمیشود. باین جهت، تنها سبک تصویرها (ترکیب بیمانند نقشهای تزیینی با صحنه‌های واقعی) میتواند راهنمائی برای تمیز دادن کارهای اصیل او بشمار آید. در میان تصویرهای بیشماری که در کتابها یا جداگانه بنام بهزاد موجود است اختلاف عقیده میان خبرگان بسیار است، اما بهر حال بسیاری ازین کارها اگر از آن خود استاد نباشند وابسته به مکتب او هستند. برخی از کتابهائی که با تصویرهای منسوب به بهزاد مزین اند ازین قرارند: خمسه‌ی امیر علیشیر نوائی (مورخ ۸۹۰ هق، در کتابخانه‌ی بودلیان)؛ گلستان (مورخ ۸۹۱ هق، جزء مجموعه‌ی روچیلد، پاریس)؛ خمسه‌ی نظامی (مورخ ۸۴۶ هق، موزه‌ی بریتانیائی).

نفوذ بهزاد بیش از هر چیز در کار شاگردان او دیده میشود. برخی از شاگردانش، مانند قاسم علی و آقا میرک، در کار خود بیش و کم به پای استاد رسیدند. با آنکه در زمان صفویه سبک مینیاتورسازی بار دیگر دوچار تحول شد، نزدیک نیم قرن پس از بهزاد نفوذ او در کار نقاشان بچشم میخورد. نقاشان هراتی سبک بهزاد را به بخارا بردند و آنرا در دربار خاندان شیبانی پرورش دادند. کتابی بنام مهر و مشتری که در ۹۲۹ هق در بخارا استنساخ شده نمودار آنست که سبک بهزاد در بخارا بهتر از تبریز حفظ شده است. مهاجرت برخی از نقاشان سبب اشاعه‌ی سبک بهزاد در هندوستان نیز گردید.

به ژاپنی (behe)، بوته‌ی خاردار آسیائی از نوع کاینوملس (*Chaenomeles*) که در آغاز بهار گلهای سفید تا سرخ میدهد. میوه‌های زردرنگ آن شبیه به به و ترش است.

بهستون: ← بیستون.

بهشت یا **فردوس** یا **جنت** (jannat)، در معتقدات دینی و اساطیری، جائی خوش آب و هوا و آراسته و پرنعمت، که مأوای نیکوکاران است پس از مرگ. بسیاری از اقوام قدیم داستانها و اساطیری در باب محلی که انسان در آن در عین سعادت میزیست و در نتیجه‌ی ارتکاب گناه آنرا از دست داد داشته‌اند. از آن جمله است ← باغ عدن مذکور در عهق (پیدایش ۲) که آدم و حوا در آن میزیستند، ولی بجهت نافرمانی از امر خدا از آن طرد شدند؛ این بهشت بهشت زمینی و دجله و فرات از رودهای آن بوده است. با پیدایش مفهوم مسیح در نزد یهود، امید بازیافتن بهشت زمینی از دست‌رفته در آنان راه یافت، و بهشت را همان مملکت مسیح منتظر دانستند.

مسیحیان بهشت را آسمان (روحانی) میخوانند، و آن اطلاق میشود به حالت متبارکی که در آن آدمی با خدا مواجه میگردد، و نیز به مأوای ارواح نیکوکاران که پس از مرگ دگر بار با جسم آنان متحد میشود. کاتولیکها معتقدند که روح آدمی قبل از ورود به بهشت باید در برزخ تصفیه شود. در نزد بعضی از مسیحیان، بهشت یک مرتبه از آسمان روحانی پایینتر است، و اهل بهشت از مواجهه با خدا محرومند.

در معتقدات اسلامی، در روز قیامت، پس از رسیدگی به حسابها، نیکوکاران مقام خاصی متناسب با درجه‌ی نیکوکاری خود در بهشت بدست میآورند، و بدکاران به دوزخ میروند. در قرآن، مأوای آنجهانی نیکوکاران جنة، و فقط در یک مورد فردوس و در یک مورد نیز جنة الفردوس و مکرراً جنات عدن خوانده شده است. بر طبق قرآن، بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده دارای جویهای آب و شیر و شراب و عسل و اقسام میوه است (سوره‌ی محمد ۱۶-۱۷)، و خداوند حوران بهشتی را با خلقتی خاص آفریده است (واقعه ۳۵)، و اهل بهشت بر تختهای زربفت مرصع تکیه زده‌اند، و پسران با پیمانه‌های شراب دورشان میگردند، و هر میوه یا گوشت پرنده یا هر یک از سفیدرویان سیاه‌چشم را که بخواهند در اختیار دارند (واقعه ۱۵-۲۱).

بهشهر (behŝahr)، شهرستان ساحلی، ش استان دوم (مازندران)، ج‌ش بحر خزر. فعلا مشتمل بر سه بخش حومه، گلوگاه، و بانه‌سر است. در اسفند ماه ۱۳۳۳ هش بخش بهشهر از شهرستان ساری مجزا و به شهرستان تبدیل گردید. مرکزش، شهر **بهشهر** [سابقاً **اشرف**] (جم ۱۶٬۱۷۲ سذ ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری ل‌ش ساری بر راه آهن سرتاسری واقع میباشد. بنای آن به شاه عباس I صفوی منسوبست. **کاخ بهشهر** (سابقاً **قصر صفی‌آباد**) از دوره‌ی صفوی و بر بالای تپه‌ای مشرف به شهر قرار دارد. در عهد رضا شاه کبیر تعمیر و تغییرات زیاد یافت، و از صورت تاریخی خارج شد.

بهقباد (behqobād)، در دوره‌ی خلفای عباسی، نام سه استان (عربی: کوره) در خاک عراق، بر شاخه‌ی شرقی رود فرات. لفظ بهقباذ [= نیکی قباذ] از نام قباد، پادشاه ساسانی در قرن ۵م، گرفته شده است، و اعراب همان نام و سازمان این نواحی را در عهد ساسانی اقتباس کردند. این سه استان، که گاهی آنها را بهقباذات میخواندند، از ج به ناحیه‌ی کوفه و اراضی باطلاقی فرات سفلی محدود بود.

بهلول (bohlul)، شهرت **وهیب ابن عمرو کوفی** (vohaybe 'bne amre kufi)، ف ≃ ۱۹۰ هق، فرزانه‌ی رند نکته‌گوی معروف که بدیوانگی مشهور بوده است. وی مطابق بعضی اقوال با هارون‌الرشید خلیفه‌ی عباسی خویشاوند بوده، و بعضی گفته‌اند از شاگردان امام جعفر صادق بوده است. سخنان لطیف و نکته‌های شیرین و نادر از قول او در کتابهای ادب ذکر کرده‌اند، که دلالت بر هوشمندی و نکته‌سنجی او دارد. گویند وی از فقیهان عصر خویش بوده است، و جهت رهائی از امضای فتوای قتل امام هفتم و باشارت او خود را بدیوانگی زده است. وفات بهلول بنا بر مشهور در حدود سال ۱۹۰ هجری واقع شده است، و اینکه بعضی او را با متوکل عباسی نیز همعصر شمرده‌اند بعید است و ظاهراً اساس درستی ندارد.

بهلول سلطان: ← بهلول لودی.

بهلول لودی (bohlule lōdi) یا **بهلول سلطان** (bohlul)، پادشاه (۸۵۵-۸۹۴ هق) دهلی و مؤسس ← سلسله‌ی لودی. از افغانان متوطن در پنجاب و پادشاهی قوی الاراده بود. بمصحبت علما اشتیاق و علاقه میورزید، و همواره جانب عدل و انصاف را مرعی میداشت.

بهم (behem)، حکاکان آلمانی، ← بهام.

بهمئی (bahma'i)، بخش، لغ شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان). در آبان ماه ۱۳۳۸ هش تشکیل یافت.

بهمئی، تیره‌ای (≃ ۳٬۰۰۰ خانوار) از طایفه‌ی لیراوی کوه از ایل جاکی از ایلات کوه گیلویه. به سه شعبه‌ی بهمئی احمدی، بهمئی علاءالدینی، و بهمئی محمدی تقسیم میشود، که هر کدام دارای شعبه‌های کوچک متعددی هستند. بعضی از شعبه‌های بهمئی در دهستانهای بهمئی سردسیر و بهمئی سرحدی و بهمئی گرمسیر زندگی میکنند.

بهمئی سرحدی (bahma'ie sarhaddi)، دهستان (جم ۹٬۰۰۰ ؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۲۱ (؟) آبادی. از ل به رود کارون، از ش به طیبی سرحدی، از ج به بهمئی سردسیر، و از غ به کوههای جانکی محدود است. محصولش فراورده‌های دامی است.

بهمئی سردسیر (bahma'ie sardsir)، دهستان (جم ۶٬۰۰۰ ؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی. از ل به بهمئی سرحدی، از ش به طیبی سرحدی، از ج به طیبی گرمسیر، و از غ به جانکی محدود است. کوهستانی و آب و هوایش معتدل است. معدن گچ دارد. محصولش فراورده‌های دامی است. ساکنین (از تیره‌ی بهمئی احمدی و بهمئی علاءالدینی. ← بهمئی) بیشتر در چادر زندگی میکنند.

بهمئی گرمسیر (bahma'ie garmsir)، دهستان (جم ۵٬۰۰۰ ؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۷ (؟) آبادی. بین رود مارون و طیبی گرمسیر و بهمئی سردسیر واقعست. محصولش پشم و لبنیات است. معدن گچ دارد. ساکنین آن از بهمئی‌ها هستند.

بهمبر (bahambar)، ده (جم ۱٬۳۶۸ سذ ۱۳۳۵ هش)، دهستان گسکرات، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، کنار مرداب انزلی، ۲۵ کیلومتری ل صومعه‌سرا. محصولش برنج، کنف، و توتون است. دوشنبه‌بازار دارد.

بهمشیر، خوزستان: ← بهمنشیر، شاخه‌ی کارون.

بهمن [= نیک‌اندیش]، در آیین زردشتی، یکی از امشاسپندان (← امشاسپند). در جهان مینوی نماینده‌ی منش نیک اهورمزدا است، و در جهان مادی نگهبانی چارپایان سودمند بدو سپرده است. وی موکل است بروز دوم (موسوم به بهمن) هر ماه شمسی و ماه یازدهم (موسوم به بهمن) هر سال شمسی. ← تقویم اوستائی.

بهمن[1]، توده‌ای وسیع از برف و یخ در ارتفاعات زیاد، که بسبب وزن خود بسرعت بر دامنه‌ی کوه سرازیر میشود، و اغلب هزارها تُن سنگ را با خود میآورد. بهمن ممکن است مخاطرات عظیم ببارآورد، و دهکده‌ها و جاده‌ها و جنگلهای سر راه خود را معدوم سازد. **باد بهمن** باد تندی است که بواسطه‌ی بهمن تولید میشود، و گاهی سبب ویرانی نقاطی که از خود بهمن فاصله‌ی زیادی دارند میگردد.

بهمن، در داستانهای ملی، پسر اسفندیار، که پس از کشته شدن پدرش، نیای او گشتاسب تاج و تخت را

---
(1)avalanche

بدو سپرد، و او پس از رسیدن به پادشاهی به خونخواهی پدر قیام کرد. بهمن را در حماسه‌ی ملی و تاریخهای داستانی اردشیر نیز خوانده‌اند. داستانش بتفصیل در بهمن‌نامه آمده است.

بهمن، ده (جه ۲٬۱۷۴ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان صفاد، بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ ۱۴ کیلومتری ش آباده.

بهمن ابن کیقباد، سراینده‌ی قصه‌ی سنجان.

بهمن اردشیر: ← بهمنشیر، شاخه‌ی کارون.

بهمن جابان، سردار ایرانی؛ ← الیس.

بهمن جادویه، سردار ایرانی، ← الیس؛ جسر، جنگ.

بهمنجنه: ← بهمنگان.

بهمن سرخ، گیاه، ← شاسترسون.

بهمن شاه، علاءالدین: ← حسن گانگو.

بهمنشیر (bahmanšir)، دهستان (جه حـ ۸٬۰۰۰؟)، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، کنار رود بهمنشیر؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی.

بهمنشیر، دهستان (جه حـ ۵٬۰۰۰ ؟)، بخش حومه‌ی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، در اطراف رود کارون و رود بهمنشیر؛ دارای ۷ (؟) آبادی.

بهمنشیر، یا **بهمشیر** (bahmešir) یا **بمشیر** (bamešir)، شاخه‌ای از رود کارون، خوزستان، که در حـ ۱۰ کیلومتری سابله از کارون منشعب شده از طریق خور بهمنشیر به خلیج فارس میریزد. طولش حـ۹۰ کم است. نامش ظاهراً تحریف‌شده‌ی بهمن اردشیر است، که منسوب به نخستین شاهنشاه ساسانی میباشد، که در قسمت جنوبی عراق و خوزستان کانالهای فراوان حفر کرد. جنوبیترین بخش ساحلی این ایالت، و نیز شهری مقابل ابله بر ساحل چپ شط العرب نیز بنام وی بهمن اردشیر خوانده میشد. بهمنشیر با شط الاعمی (شاخه‌ی دیگر کارون) جزیره‌ی قبان و با شط العرب جزیره‌ی آبادان را تشکیل میدهد.

بهمنگان (bahmangān)، معربش **بهمنجنه** (bahmanjana)، جشنی که ایرانیان باستان در "روز بهمن" (یعنی روز دوم) از ماه بهمن برپا میکردند (← بهمن، در آیین زردشتی).

بهمن میرزای قاجار، فت ۱۳۰۱ هق، از شاهزادگان باسواد و تربیت‌یافته‌ی قاجار؛ پسر عباس میرزا ولیعهد. در اواخر سلطنت محمد شاه قاجار مورد سوء ظن واقع شد، و بشرکت در توطئه بر ضد شاه متهم گشت. ازین رو به قفقاز گریخت، و در آنجا وفات یافت. از تألیفاتش تذکره‌ی محمدشاهی است که آن را بنام محمد میرزا، برادر خویش، در سال ۱۲۴۷ هق تألیف کرده است.

بهمن‌نامه، منظومه‌ای حماسی، به فارسی، منسوب به ایرانشاه ابن ابی الخیر و جمالی مهریجردی (منسوب مهریجرد یا مهریکرد، از نواحی قدیم کرمان، نزدیک بم). این منظومه که بتقلید شاهنامه تصنیف شده به بحر متقارب است، و در حدود ده هزار بیت. موضوع آن داستان بهمن پسر اسفندیار است و مشتمل بر چهار قسمت: (۱) در باره‌ی جلوس بهمن بتخت سلطنت و حدیث وی با کتایون دختر پادشاه کشمیر و همای دختر خدیو مصر؛ (۲) در جنگ بهمن با پهلوانان سیستان؛ (۳) در باب تعقیب بهمن دختران رستم را در سیستان و اسیر کردن آنان؛ (۴) بیشش در باره‌ی آذر برزین پسر فرامرز است.

از مقدمه‌های دو نسخه‌ای که از این کتاب در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی موجود است چنین بنظر میرسد که ناظم، پس از فوت (۴۷۸ هق) سلطان محمود سلجوقی، چند بار (در حدود ۴۹۵ و ۵۰۰ و ۵۰۱ هق) در منظومه‌ی خود تجدید نظر کرده است. و چون دو بار نام این کتاب در مجمل التواریخ و القصص، که در حدود ۵۲۰ هق تألیف گردیده، ذکر شده است، میتوان گفت که بطور قطع قبل از سنه‌ی ۵۲۰ هق برشته‌ی نظم درآمده.

بهمن‌نامه‌ی آذری، منظومه‌ای به فارسی، از آذری طوسی (فت حـ ۸۶۶ هق). این منظومه که در شرح سلطنت سلاطین بهمنی دکن است به بحر متقارب مثمن میباشد، و بعد از ناظم، شاعران دیگر مانند نظیری قطعاتی بر آن افزوده‌اند، و از این رو، اشعارش یکدست نمینماید.

بهمنی (bahmani)، ده (جه ۲٬۰۶۰؟)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)، ۸ کیلومتری ج بوشهر.

بهمنی، دهستان (جه حـ ۷٬۸۹۰؟) شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۹ (؟) آبادی. رود میناب مشروبش میکند. مرکزش، ده **بهمنی** (جه ۴۱۹ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۵ کیلومتری لغ میناب است.

بهمنیار، احمد، ۱۳۰۱–۱۳۷۵ هق، شاعر و ادیب و نویسنده‌ی ایرانی؛ متولد کرمان. در کرمان روزنامه‌ی دهقان را منتشر کرد (۱۳۲۹ هق) و به احمد دهقان معروف شد. آنگاه روزنامه‌ی فکر آزاد را نخست در مشهد (۱۳۰۳ هش) و پس از چندی در تهران منتشر ساخت. در سال ۱۳۱۵ هش باستادی دانشگاه تهران تعیین شد.

بهمنیار ابن مرزبان، ابوالحسن، فت ۴۵۸ هق، فیلسوف و از شاگردان معروف ابوعلی سینا. از زردشتیان آذربایجان بود، و نزد ابوعلی تقرب داشت. کتاب المباحثات ابن سینا عمدهٔ سؤالات بهمنیار و جوابهای ابن سینا است. از آثارش کتاب التحصیل در منطق و طبیعیات و الاهیات و کتاب فی مراتب الوجود است.

بهمن یشت (bahman yašt)، یکی از یشتهای اوستا. متن اوستائی آن از میان رفته، و کتابی پهلوی بنام زند وَهومن یَسن و زند بهمن یشت در دست میباشد، که دارای ۴٬۲۰۰ کلمه است، و ظاهراً در زمان انوشیروان از اوستائی ترجمه و تألیف شده (چونکه از پادشاهان پس از او در این کتاب نامی برده نشده)، ولی نسخه‌ای که امروز در دست است گویا بر اساس نسخه‌ی قدیمی، شاید در زمان مغول، فراهم گردیده باشد. دارمستتر تاریخ تألیف زند وهومن یسن را بین ۱۰۹۹ و نیمه‌ی قرن ۱۴م قرار داده، و نسخه‌ی خطی آن پیش از ۵۵۰ سال قبل نوشته شده.

موضوع این رساله پیشگوئیهائی راجع به آینده‌ی ملت و دین ایران و ظهور سوشیانتها و آخر الزمان است. در آخر زراتشت‌نامه، از بهرام پژدو، که در ۶۴۷ یزدگری (۱۲۷۸ میلادی) بنظم درآمده، اشعاری در پیشگوئیهای زردشت است که چنین مینماید طبق متن بهمن یشت باشد. از کتاب زند وهومن یسن نسخ متعددی به پازند و فارسی نیز وجود دارد، ولی نسخه‌ی پهلوی اصیلتر مینماید. این کتاب در ۱۸۸۰ بوسیله‌ی وست به انگلیسی ترجمه شده است، و در ضمن مجموعه‌ی متون پهلوی بطبع رسیده، و بهرام گور انکلساریا آنرا تصحیح و به انگلیسی ترجمه کرده و در ۱۹۱۹ در بمبئی بطبع رسانیده، و از روی این طبع بوسیله‌ی صادق هدایت بفارسی ترجمه شده است، و اول بار در ۱۳۱۸ هش در تهران منتشر گردیده.

بهمنیه (bahmaniyye)، سلسله‌ای از پادشاهان مسلمان هند که از حدود سنه‌ی ۷۴۸ تا ۹۳۲ هق در دکن فرمانروائی داشتند. این سلسله بوسیله‌ی حسن گانگو، از سرداران محمد ابن تغلق (سلطان دهلی) تأسیس گشت، و این سردار از فتنه‌ها و اغتشاشاتی که در مملکت سلطان دهلی پدید آمد استفاده کرد، و در دکن حکومتی مستقل تشکیل داد، و خود را علاءالدین بهمن شاه خواند. اعقاب او به بسط قلمرو خویش کوشیدند و غالباً با هندوان مجاور در حرب و ستیز بودند. عظمت این سلسله پس از مرگ محمد شاه III و وزیر او محمود گاوان روی بنقصان نهاد، و با برآمدن سلسله‌ی بریدشاهیه منقرض گردید، و مملکت سلاطین بهمنی بین امرای سلسله‌های نظام‌شاهیه، عادلشاهیه، عمادشاهیه، قطبشاهیه، و بریدشاهیه تقسیم شد.

تعداد سلاطین بهمنی ۱۸ نفر بوده که پایتخت ۸ تن اول از آنها در گلبرگه (احسن‌آباد) و پایتخت سایرین در بیدر (محمدآباد) بود.

سلاطین بهمنیه

(I) پایتخت، گلبرگه (احسن‌آباد)

	دوره‌ی سلطنت
(۱) علاءالدین حسن بهمن شاه I	۷۴۸–۵۹ هق
(۲) محمد شاه I	۷۵۹–۷۶ »
(۳) علاءالدین مجاهد	۷۷۶–۷۹ »
(۴) داود I	۷۷۹–۸۰ »
(۵) محمد شاه II	۷۸۰–۹۹ »
(۶) غیاث‌الدین تهمتن	۷۹۹ »
(۷) شمس‌الدین داود II	۷۹۹–۸۰ »
(۸) تاج‌الدین فیروز	۸۰۰–۲۵ »
(II) پایتخت، بیدر (محمدآباد)	
(۹) شهاب‌الدین احمد I	۸۲۵–۳۹ »
(۱۰) علاءالدین احمد II	۸۳۹–۶۲ »
(۱۱) علاءالدین همایون	۸۶۲–۶۵ »
(۱۲) نظام‌الدین احمد III	۸۶۵–۶۷ »
(۱۳) شمس‌الدین محمد شاه III	۸۶۷–۸۷ »
(۱۴) شهاب‌الدین محمود شاه	۸۸۷–۹۲۴ »
(۱۵) احمد IV	۹۲۴–۲۷ »
(۱۶) علاءالدین	۹۲۷–۲۹ »
(۱۷) ولی‌الله	۹۲۹–۳۲ »
(۱۸) کلیم‌الله	۹۳۲ »

بهنام پازکی، دهستان، ← ورامین.

بهنام سوخته، دهستان، ← ورامین.

بهنام عرب، دهستان، ← ورامین.

بهنام وسط، دهستان، ← ورامین.

بهنسا (bahnasā)، باستانی **اوکسورهونخوس**[1] (oksurhunxos؛ یـ)، محلی در مصر علیا، نزدیک فیوم، که در آنجا در ۱۸۹۶–۹۷ و ۱۹۰۶–۱۹۰۷ پاپیروسهای فراوان (بیشتر از دوره‌ی یونان و بیزانس) کشف گردید. در دوره‌ی بیزانس شهری پررونق و کلیساها و دیرهایش مشهور بود. در

(1)Oxyrhynchus

هنگام هجوم عرب، پادگان یونانی آن شجاعانه مقاومت کرد. در قرون وسطی نیز رونق فراوان داشت، و در قرن ۵م هق مرکز ناحیه‌ای بهمین نام گردید. اینک ویرانه‌ای بیش نیست.

بهوپال[1] (bhopāl)، شهر (جه ۱۰۲٬۳۳۳)، کرسی ایالت مدهیا پرادش، هند، کنار دو دریاچه‌ی زیبا. از مراکز داد و ستد و دارای صنعت نساجی است. شهر و قلعه‌ی آن را دوست محمد خان، اولین نواب کشور بهوپال، بنا نهاد (۱۱۴۱ هق)، و قلعه را بنام زوجه‌ی خود فتح بی‌بی، فتحگره (fath-garh) نامید.

بهوپال[1]، کشور نواب‌نشین سابق در هند مرکزی، که از ۱۹۵۶ جزء ایالت مدهیا پرادش هند است. از لحاظ اهمیت دومین کشور مسلمان (بعد از حیدرآباد) هند بود. مرکزش شهر بهوپال بود که اینک کرسی مدهیا پرادش است. شهر و دولت بهوپال را سپاهی حادثه‌جوئی بنام دوست محمد خان (فت ۱۱۵۳ هق) در زمان بهادر شاه I تأسیس کرد، و او بعداً از ضعف دولت تیموری هند استفاده نموده مستقل شد، و خود را نوّاب خواند. در ۱۲۳۶ هق، که نواب بهوپال درگذشت، زوجه‌ی وی قدسیه بگم، بعنوان نایب‌السلطنه‌ی دختر صغیرش، حکومت را بدست گرفت، و این دختر، که نامش سکندر بگم بود، در ۱۲۶۱ هق رسماً جلوس نمود، و سلسله‌ی بگمهای مشهور بهوپال از او شروع میشود. آخرین عضو این سلسله سلطان جهان بگم در ۱۳۴۵ هق (۱۹۲۶ بم) بنفع پسرش حمیدالله خان کناره‌گیری کرد.

بهوتان[2] (bhutān) یا **بوتان** (butān)، کشور (حـ ۴۶٬۶۰۰ کمم؛ جه حـ ۶۰۰٬۰۰۰) تحت الحمایه‌ی هند، در ش هیمالایا، بین هند و تبت؛ کرسی آن پوناکا. سابقاً یک فرمانروای دینی و یک فرمانروای دنیائی داشت، ولی از ۱۹۰۷ تحت حکومت یک مهاراجه است. مذهب غالب لامائی است. بیشترش کوهستانی و جنگلی است. در ۱۹۴۹، دولت هند جانشین بریتانیا در اعطای کومک مالی و اداره‌ی سیاست خارجی آنجا گردید.

بهودان: ← بهاوه، آکهاریا وینوبها.

بهوانشوار[3] (bhuvānešvār)، شهر، کرسی اوریسه، ش هند. از مراکز آیین شیوائی و از قرن ۵م تا قرن ۱۵م پایتخت سلسله‌ی کِساری بود. قریب پانصد مقبره‌ی بسیار جالب از چندین هزار مقبره‌اش باقی است؛ معبد بزرگ آن از زیباترین معابد هند است.

بهی (behi)، دهستان (جه ۱۶٬۲۰۰؟)، ش بخش بوکان، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۶ (؟) آبادی. رودهای زرینه‌رود و سیمینه‌رود در آن جاریست. محصولش غلات و توتون است. مرکزش ده تکان‌تپه (tekān–) (جه ۵۶۳ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری ش بوکان واقعست.

بهیلها[4] (bhil.hā)، مردمی (بیش از ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ تن) ساکن قسمت غربی هند مرکزی (مخصوصاً قسمت جنوبی ایالت راجپوتانا و قسمت شمالی ایالت بمبئی). زبان آنها بهیلی است که از زبانهای هند و اروپائی میباشد. فرهنگ آنها از آیین هندو متأثر است، ولی در آن مستهلک نشده است.

بی (bey)، لقب؛ ← بگ.

بیابان، بخش، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار قسمت شرقی تنگه‌ی هرمز؛ مرکزش سیرک. این بخش در آذر ماه ۱۳۳۳ هش از دهستانهای بیابان شرقی و بیابان غربی تأسیس گردید.

بیابان[5]، ناحیه‌ای کم‌آب و تا حدی پوشیده از ماسه که گیاه در آن کم میروید یا تقریباً هیچ نمیروید، و زیای آن محدود و منحصر به جانورانی مخصوص و متناسب با زندگی در چنین محیطی است. پهنه‌های بیابانی را، که بعلت سرمای شدید باین حال درمیآیند و اغلب مستور از برف و یخ دائمی هستند، "بیابان سرد" مینامند، و آنها را تحت عنوان بیابان (که به بیابانهای نواحی گرمسیر اطلاق میشود) نمیآورند. تخمیناً قریب ۱/۵ خشکیهای زمین بیابان است. بزرگترین نواحی بیابانی زمین بین عرضهای جغرافیائی ۲۰° و ۳۵° در شمال و جنوب استوا—در نواحیی که یا کوهها راه بادهای بسامان‌زا سد میکنند و یا پهنه‌های پرفشار جوّی باعث جریانهای نزولی هوا و فقدان ریزش میشوند—واقعند. عوامل دیگری که در پیدایش بیابانها مؤثرند عبارتند از مقدار آفتاب، سرعت تبخیر آب، و دامنه‌ی تغییر دما. عموماً اگر بارش سالیانه کمتر از حـ ۲۵ سم باشد شرایط بیابانی بوجود میآید. در بعضی بیابانها در فواصل چند سال باران نمیبارد. در بعضی نواحی که بارش تا حدود ۵۰ سم است، بسبب تبخیر شدید و آب کشیدن شدید زمین، ممکن است شرایط بیابانی یا نیمه‌بیابانی بوجود آید.

تنها قاره‌ای که بیابان ندارد اروپا است، ولی در اطراف دریای سیاه و دریای خزر و در قسمتهائی از اوکرائین و ل قفقاز نواحی نیمه‌بیابانی دیده میشود. صحرای گوبی در آسیا بعلت دوری از آب بحالت بیابان عظیمی درآمده است. در قسمتهای جنوبیتر قاره، نواحی بیابانی در غ هند، و در بلوچستان، افغانستان، ایران، عراق، و عربستان موجود است. صحرای افریقا بزرگترین بیابانهای زمین است، و بعد از آن صحاری استرالیای مرکزی و غربی است. امریکای جنوبی، بیابانهائی در نواحی ساحلی و داخلی شیلی و در آرژانتین و پاتاگونیا در ش کوههای آند دارد. در امریکای شمالی، از ل مکزیک بطرف شمال صحراهائی دیده میشود.

رستنیهای بیابانی بفاصله‌ی زیادی از یکدیگر میرویند، و برگها و ساقه‌هاشان بطوری با محیط تناسب یافته که سبب تقلیل تبخیر آب میگردد؛ ریشه‌های آنها مانند شبکه‌ی پراکنده‌ای است که تا عمق ۱۵ متر فرو میرود. نیز ← واحه؛ تلماسه.

بیابانک (biābānak)، ده (جه ۱٬۱۸۷ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان سرخه، بخش حومه‌ی شهرستان سمنان؛ ۲۲ کیلومتری ج‌غ سمنان. راه آهن تهران-مشهد ازین دهستان میگذرد.

بیابانک، ناحیه‌ای در کویر نمک، ایران مرکزی. مشتمل بر چندین واحه است که مهمترین آنها ۹ آبادی جندق، فرخی، جرمق (گرمه)، اردیب، ایراج، مهرجان، بیاضیه، چوپانان، و خور میباشد. بنقل روایات، ناحیه‌ی بیابانک در دوره‌ی ساسانیان تبعیدگاه بوده، و در هر حال قراینی حاکی است که این ناحیه پیش از اسلام مسکون بوده است. و نیز بقول بعضی مآخذ، اعراب در تعقیب یزدگرد III از کویر مرکزی ایران گذشتند، و مردم آنجا را مطیع ساختند، و از طرف دیگر، بنقل روایات محلی، بیابانک در قرن سوم هق در زمان امام رضا اسلام آورد.

بیات (bayāt)، دهستان، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی؛ دارای ۲۹ آبادی.

بیات، از قبایل اغز (ترکمن). این قبیله در فتوحات سلاجقه در آسیای صغیر شرکت داشت. در قرن ۸م هق، این قبیله در سوریه‌ی شمالی در بین ترکمنها دیده میشود؛ از شعبه‌های مهم آن شام بیات بود. بیاتهای سوریه‌ی شمالی در قرن ۹م هق در فعالیتهای آق قوینلو سهیم بودند. در قرن ۱۰م هق در ایران مخصوصاً در کرّاز و کرهرود تا ج همدان فعالیت داشتند. تعداد آنها را ۱۰٬۰۰۰ چادر تخمین کرده‌اند، و بعداً (ظاهراً برای تمیز آنها از سایر بیاتهائی که به ایران آمده بودند) به آق بیات معروف شدند. آق بیات‌ها اسبهای عالی تربیت میکردند، و شاه عباس صفوی آنها را بعنوان هدیه به هند میفرستاد. گویند مقام بیات در موسیقی ایرانی و ترکی مقتبس از آهنگهای این قبیله است. در حال حاضر شاخه‌هائی از قبیله‌ی بیات در خراسان زندگی میکنند، و معروف به قره بیات هستند.

بیات اصفهان: ← اصفهان، از آوازها.

بیات ترک: ← شور، دستگاه.

بیار، مرکز بخش بیارجمند، شاهرود.

بیار[6]، **پیر** (pier biār)، حـ ۱۵۶۷–۱۶۲۲، مبلغ یسوعی فرانسوی در امریکای شمالی. در رأس اولین هیئت مذهبی یسوعی به کانادا رفت (۱۶۱۱). کتاب گزارش فرانسه‌ی جدید (۱۶۱۶) او ارزش تاریخی دارد.

بیارجمند (biārjomand)، بخش (جه ۱۰٬۰۰۰؟)، ج‌ش شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، کنار دشت کویر. در زمستان تیره‌هائی از سنگسری و کردهای قوچانی برای چرای گله‌های گاو و گوسفند از مراتع آن استفاده میکنند. محصولش غلات، تنباکو، و پنبه است. مرکزش، **بیار** (جه ۲٬۰۶۵ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۱۱۴ کیلومتری ج‌ش شاهرود است.

بیاریتس[7] (biārits)، شهر (جه ۲۱٬۵۴۲)، ولایت باس-پیرنه، ج‌غ فرانسه، بر خلیج بیسکی، نزدیک مرز اسپانیا. از تفرجگاههای معروفست.

بیاضی: ← قطع.

بیالقه (bayāleqa) یا **پاولیسینها**[8] (pālisian.hā) [احتمالا از نام پاولوس سمیساطی یا از نام بولس حواری]، فرقه‌ای از مسیحیان که ظاهراً اصلا در قرن ۷م بم در ارمنستان پیدایش یافت. اصول عقاید آنها روشن نیست؛ تقریباً محقق است که قائل به ثنویت بودند، و ممکن است که مانویت را اقتباس کرده باشند. آیینهای مقدس و تمثالها و قسمتی از کتاب مقدس را مردود میدانستند. در دوره‌ی امپراطوری بیزانس، از قرن ۷م تا قرن ۱۲م قدرتی داشتند. از امپراطورهای بیزانس، جز آنهائی که طرفدار تمثال‌شکنی بودند، سایرین (و

(۱)Bhopal (۲)Bhutan (۳)Bhuvaneswar (۴)Bhils (۵)desert (۶)Biard (۷)Biarritz (۸)Paulicians

نیز کلیسای ارتدوکس شرقی) به تعقیب و آزار بیالقه پرداختند؛ بسیاری از آنان بقتل رسیدند یا به ممالک اسلامی گریختند. در قرن ۹م قدرت نظامی معتنابهی داشتند، ولی امپراطور باسیلیوس I آنها را مقهور کرد، و از آن زمان آزار کردن بآنان شدت یافت. بسیاری از بیالقه در قرن ۱۰م جبراً به تراکیه اعزام شدند تا سدی در مقابل قبایل مهاجم تشکیل دهند. در بلغارستان بیالقه به بوگومیلها پیوستند. بعقیده‌ی یکی از مورخین یونانی، بقایائی از بیالقه تا آغاز قرن ۱۹م در بلغارستان و ارمنستان موجود بود.

بیالیستوک[1] (biālistok)، شهر (جه ۶۵٬۸۰۰)، ل‌ش لهستان؛ از مراکز نساجی.

بیان (bayān)، نام کتابی از آثار میرزا سید علی محمد شیرازی معروف به باب. ← باب.

بیان، علم [بیان (عربی)، = روشنی، آشکاری]، در ادبیات، مجموع قواعدی که از چگونگی آوردن معنی واحد براههای گوناگون ـ که هر یک با دیگری در آشکاری یا پوشیدگی تعبیر اختلاف دارد ـ گفتگو میکند. (← حقیقت؛ مجاز؛ تشبیه؛ استعاره؛ کنایه).

بیان الادیان (bayāno 'l.ʿadyān)، کتابی در شرح ادیان و مذاهب، بفارسی، از ابوالمعالی محمد ابن عبیداله ابن علی (از فضلای متوفی در اواخر قرن پنجم هق)، که شاید در موضوع خود قدیمترین کتاب فارسی باشد، و از جهت انشاء یکی از کتابهای بسیار خوب زبان فارسی است. در ۴۸۵ هق تألیف شده و مشتمل است بر ۵ باب (که باب پنجم آن بدبختانه بدست نیامده)، و در هر باب از چند ملت نام برده شده. ظاهراً اول بار در ۱۸۸۳، با ترجمه‌ی فرانسوی، در جلد اول منتخبات فارسی (از شفر) در پاریس، و در ۱۳۱۲ هش باهتمام عباس اقبال آشتیانی در تهران بطبع رسیده.

بیان خوش (bayāne xoš)، رساله‌ای عرفانی در خلق انسان، بفارسی، از شاه نعمت‌الله ولی. در ۱۳۱۱ هش در ضمن رسائل شاه نعمت‌الله ولی در تهران بطبع رسیده است.

بیانی: ← عبدالله مروارید.

بیانیه: ← ازلیه.

بیبراکته[2] (bibrākte)، شهر قدیم گل، مرکز طایفه‌ی آیدوئی. در آنجا یولیوس قیصر طایفه‌ی هلوتها را شکست داد (۵۸ قم). شهر کنونی اوتون نزدیک آن ساخته شده.

بیبرس (baybars) [بیبرس I]، ملقب به **الملک الظاهر رکن‌الدین**، ۶۲۰ ؟-۶۷۶ هق، چهارمین سلطان (۶۵۸-۷۶) مصر از سلسله‌ی ممالیک بحری. در آغاز از غلامان ترک الملک الصالح نجم‌الدین ایوبی بود. در جنگ عین الجالوت و قتل قطز (۶۵۸ هق) که بدنبال آن روی داد شرکت داشت. در اوایل سلطنت خود بتصرف قلمرو امرای ایوبی پرداخت؛ در ۶۶۲ هق حمص را به متصرفات خود منضم کرد. سپس بفرماندهی لشکر عظیمی که فراهم کرده بود، در ۶۶۳ هق از قاهره عازم جنگ با صلیبیان شد؛ استحکامات آنان را یکی بعد از دیگری گرفت؛ در ۶۶۳ هق بندر قیصریه و در ۶۶۶ هق یافا و انطاکیه را تصرف نمود (انطاکیه از اوایل جنگهای صلیبی تا این زمان در تصرف مسیحیان بود). در سلطنت ۱۷ساله‌ی او، سپاهیان مصر ۲۱ بار صلیبیان را مغلوب کردند؛ صلیبیان هیچگاه از ضرباتی که بیبرس بر آنان وارد کرد کمر راست نکردند. نه بار با سپاهیان مغول جنگید؛ در ۶۷۴ هق اباقا خان را مغلوب نمود. سرانجام در دمشق وفات یافت.

بیبرس در امور داخلی مصر و متصرفات خود هماهنگی بیسابقه‌ای برقرار کرد. دستگاه اطلاعاتی منظمی تأسیس نمود که اخبار فوری را با کبوتر میفرستاد. فقط قریب نصف مدت سلطنت خود را در قاهره گذرانید. در بسیاری از جنگها شخصاً فرماندهی میکرد، و از خطر باکی نداشت. بازرسی‌های او غیر منتظره بود؛ در راه مسیر خود را تغییر میداد تا متصدیان امور مجال ظاهرسازی نیابند. در سال ۶۵۹ هق، که احمد نامی از خاندان عباسی در قاهره به وی پناهید، او را با لقب المستنصر بالله به خلافت شناخت، و برای او در قاهره دستگاه خلافت برپا کرد، و بدین طریق، مقر خلافت عباسی از بغداد به قاهره انتقال یافت. البته احمد در امور مملکت مداخله‌ای نداشت، و خلافت او فقط دینی بود، و هدف بیبرس از شناسائی او این بود که شهرهای مذهبی حجاز را تحت استیلای خود درآورد. سرگذشت حیرت‌انگیز بیبرس وی را بزودی بصورت مردی افسانه‌ای درآورد. داستان سیرة بیبرس در باب وقایع زندگی اوست.

بیبرشتاین‌ـکازیمیرسکی، آلبرت دو: ← کازیمیرسکی، آلبرت دو بیبرشتاین.

بیبلوس، لبنان؛ ← بوبلوس.

بیبلیوتک ناسیونال: ← پاریس، کتابخانه‌ی ملی.

بی‌بی (bibi)، لفظی از ریشه‌ی ترکی شرقی، بمعنی مادربزرگ و بانو، که در زبان فارسی از قدیم بمعنی خانم خانه بکار میرفت. در قرن ۱۳م در خراسان به زنان متشخص و محترم اطلاق میشد. شهرت بی‌بی منجمه و ابن بی‌بی و نیز عنوان بی‌بی شهربانو برای دختری یزدگرد III بدین مناسبت است.

بی‌بی شهربانو، بقعه‌ی سنگی از قرن چهارم هق، در کوهستان مشرق شهر ری (کوه بی‌بی شهربانو)، که گویند مدفن شهربانو، دختر یزدگرد III ساسانی، است. نمونه‌ای است از آبادیها و معماری عهد آل بویه و سلجوقی؛ صندوق منبت از ۸۸۸ هق، و در منبت از عهد صفوی است؛ الحاقاتی از دوره‌ی قاجاریه دارد.

بی‌بی منجمه (monajjeme)، بانوی ستاره‌شناس ایرانی؛ زوجه‌ی مجدالدین محمد ترجمان (فد ۶۷۰ هق) و مادر ابن بی‌بی. دختر کمال‌الدین سمنانی، رئیس شافعیه‌ی نیشابور، بود. در احکام نجوم شهرتی تمام داشت، و ظاهراً پیشگوئیهایش غالباً درست درمیآمد. در دستگاه جلال‌الدین منکبرنی تقرب داشت، و بعد از استیصال وی با شوهرش بخدمت علاءالدین کیقباد، از سلاطین سلجوقی روم، درآمد.

بیبینا[3]**، گالی دا** (gālli dā bibienā)، خاندان معروف نقاشان ایتالیائی در قرون ۱۷م و ۱۸م. از **جووانی ماریا گالی دا بیبینا** (jovānni māriā)، ۱۶۲۵-۶۵، نقاشیهائی بر محرابهای کلیساهای بولونیا بجا مانده است. یکی از پسرانش، **فردیناندو گالی دا بیبینا** (ferdināndo)، ۱۶۵۷-۱۷۴۳، معروفترین فرد خاندان است. طرحهائی که برای صحنه‌ی نمایش و برای تزیینات جشنهای درباری و عمومی بوجود آورده، و نیز طرحهای معماری او، در سراسر اروپا شهرت داشته است. وی رساله‌هائی درباره‌ی معماری نوشته. دیگر اعضای خاندان نیز بعنوان نقاشان تزیینی مشهورند.

بیت، در احکام نجوم؛ ← بیوت.

بیت (beyt) (نیز ← بیت، لفظ)، در علم عروض، شعری مرکب از دو نیمه، در وزن برابر یکدیگر، که بر یک قافیه باشند یا نباشند. هر نیمه را مصراع [عربی، = لنگه‌در] خوانند.

بیت (beyt؛ عربی bayt)، لفظ عربی، بمعنی منزل و خانه، که در جزء نام بعضی امکنه و جز آن میآید، مثلاً مقالات آتیه را ببینید. نیز ← بیت، در علم عروض. برای معنی نجومی بیت ← بیوت.

بیت الارقم: ← ارقم.

بیت الحرام (beyto 'l.harām) (نیز ← بیت، لفظ)، خانه‌ی کعبه در مکه، که چون ورود بدان برای مشرکین حرام است بدین نام خوانده شده.

بیت الحکمة (beyto 'l.hekma) (نیز ← بیت، لفظ)، مؤسسه‌ی علمی معروفی که مأمون خلیفه (۱۹۸-۲۱۸ هق)، بتقلید از دار العلم قدیم جندیشاپور، در بغداد تأسیس کرد. ظاهراً فعالیت عمده‌ی آن ترجمه‌ی آثار علمی و فلسفی یونانی الاصل بود. عده‌ای از مترجمین عالیمقام و نیز کاتبان و صحافان در آنجا کار میکردند. کتابخانه‌ای که بدین طریق فراهم آمد، و عنوان خزانة الحکمة (xezānato 'l.hekma) داشت، از زمان هارون‌الرشید و برامکه سابقه داشت. از مؤسسات وابسته به بیت الحکمة رصدخانه‌ای در بغداد و رصدخانه‌ای در دمشق بود، که منجمین اسلامی در آنجا به رصد کواکب و فراهم کردن زیجها اشتغال داشتند. بیت الحکمة بمعنی اخص با روی کار آمدن حکومت ارتجاعی متوکل خلیفه از بین رفت، ولی تأثیر آن در بسط علوم و معارف در دوره‌ی اسلامی از حساب بیرون است. نیز ← دار الحکمة.

بیت العتیق (beyto 'l.ʿatiq) (نیز ← بیت، لفظ) [عربی، = خانه‌ی آزادشده، یا، خانه‌ی کهن]، در قرآن (حج ۳۵، ۳۴) خانه‌ی کعبه، که چون مملوک نیست آزاد است، و چون قدیمترین جایگاه عبادت حق است، عتیق نامیده شده.

بیت العدل ملی (یا مرکزی): ← بهائیه.

بیت القصیده: ← قصیده.

بیت المال (beyto 'l.māl) (نیز ← بیت، لفظ)، مرکز محاسبات و خزانه‌ی اموال دولتی در دوران خلافت اسلامی. بیت المال را، بنا بر مشهور، اولین بار عمر خطاب خلیفه‌ی ثانی بوجود آورد، و همواره خلیفه یا نایب او یا مامور آن رسیدگی میکرد. خراج و جزیه و زکات و خمس و غیره در بیت المال جمع میشد.

بیت المقدس[4] (beyto 'l.maqdes یا beyto 'l-moqaddas) (نیز ← بیت، لفظ) یا **قدس** (qods) [عربی القدس یا القدس الشریف] یا **اورشلیم** (uršalim) [عبری، = شهر سلامتی]،

(۱)Bialystok (۲)Bibracte (۳)Bibiena (۴)Jerusalem

شهر (جـ منطقه‌ی اسرائیل حـ 160'000؛ جـ منطقه‌ی اردن هاشمی حـ 75'000)، بر مرز اسرائیل و اردن هاشمی، چ‌ش تل اویو. شهر جدید در 1950 پایتخت مملکت اسرائیل شد؛ شهر قدیم جزو مملکت اردن هاشمی است. بیت المقدس در نزد مسلمانان و یهودیان و مسیحیان هر سه مقدس و زیارتگاه است. پیش از آنکه کعبه قبله شود، مسلمانان بطرف آن نماز میگزاردند. در ادبیات یهودی و مسیحی غالباً از آن بنام صهیون (sehyun) یاد میشود. تقریباً تمام امکنه‌ی مقدس در شهر کهنه واقع است. از زیارتگاههای مسلمانان **قبة الصخره** و **مسجد الاقصی** است. دیوار ندبه در نزد یهودیان مقدس است. مسیحیان مخصوصاً کلیسای قبر مقدس یا کلیسای قیامت را که بنا بروایات بر محل **جلجتا** استوار است تقدیس میکنند. شهر کهنه باروئی دارد که آنرا سلطان سلیمان I بنا کرد (۱۵۴۲). در ش شهر کهنه دره‌ی قدرون است که در آن **باغ جتسیمانی** و کوه زیتون قرار دارد، در ل آن کوه سکوپوس و دانشگاه یهود واقعست. شهر جدید (قسمت غربی اورشلیم) مرکز سیاسی و اقتصادی، و مشتمل بر ادارات دولتی، آموزشگاهها، موزه‌ی باستانشناسی فلسطین، صومعه‌ها، و معابد یهودی است. کلیساها و زیارتگاههائی، که هر یک یادگار یکی از حوادث مذکور در کتاب مقدس یا قدیسین است، در اورشلیم فراوان است.

اورشلیم لااقل از قرن ۱۵م قم سابقه دارد. داود پیغمبر آن را از یبوسیان گرفت، و پایتخت خویش ساخت؛ سلیمان در آن معبدی ساخت، و بر شکوهش افزود؛ در اینجا سلاطین یهود برای حفظ قدرت خود تلاش میکردند؛ بسیاری از انبیای یهود در کوچه‌های همین شهر مردم را موعظه میکردند. در ۵۸۶ قم بتصرف بابل درآمد؛ عزرا و نحمیا، پس از بازگشت از اسارت، از نو آن را ساختند. پایتخت مکابیان و سلسله‌ی هرودس بود. نخستین امپراطوران روم دشمن بیت المقدس بودند؛ تیتوس شهر و معبد آنرا ویران کرد (۷0 بم). پس از شورش برکوخبا، رومیان اورشلیم را بصورت یکی از مراکز بت‌پرستی درآوردند، و آیلیا کاپیتولینا نامیدند (۱۳۴ بم). با مسیحی شدن امپراطور قسطنطین، اورشلیم تجدید حیات کرد. معروف است که مادر قسطنطین بسیاری از امکنه‌ی مقدس را اکتشاف و تعمیر کرد. چون قضیه‌ی **اسراء** و **معراج** پیغمبر اسلام با این شهر ارتباط داشت، در سال ۱۵ هق که توسط مسلمانان تسخیر شد آسیبی بآن نرسید. اختلاف میان مسلمانان و مسیحیان بر سر امکنه‌ی مقدس باعث **جنگهای صلیبی** گردید. در ۱0۹۹ اورشلیم بدست صلیبیان افتاد (← **اورشلیم، مملکت لاتینی**). در ۱۱۸۷، **صلاح‌الدین ایوبی** شهر را بازگرفت، و تقریباً پیوسته تحت تصرف مسلمانان ماند، تا آنکه بریتانیا در جهـ I بر آن مستولی گردید؛ از آن ببعد مرکز قیمومت بریتانیا بر فلسطین شد. وقتی که دوره‌ی قیمومت بپایان رسید، مسلمانان و یهودیان هر دو میخواستند اورشلیم را تحت اختیار خویش درآورند. پس از جنگهای فراوان، یهودیان شهر کهنه را تسلیم کردند و شهر نو را نگاه داشتند.

بیت ایل[1] یا **بیت ئیل** (هر دو beyte il) (نیز ← بیت، لفظ) [از عبری، = خانه‌ی خدا]، شهری ویران در فلسطین، حـ ۱۸ کیلومتری ل اورشلیم. در اینجا ابراهیم مذبحی ساخت (پیدایش ۸.۱۲). با سرگذشت یعقوب و سموئیل نیز بستگی دارد. تابوت عهد مدتی مدید در این شهر بود. یربعام کوشید که آن را پایتخت دینی و رقیب اورشلیم سازد، و گوساله‌ی طلائی برای پرستش در آن نصب کرد. نام بیت ایل با بت‌پرستی قرین شد، و انبیای اخیر بنی اسرائیل از خرابی آن پیشگوئی کردند. (پیدایش ۸.۱۲؛ ۱.۳۵–۱۵؛ داوران ۲۶.۲0، ۲۷؛ اول پادشاهان ۲۶.۱۲–۳۳؛ عاموس ۱۴.۳). شهر کنونی (بیتین) در اردن هاشمی واقعست.

بیت جبریل، فلسطین: ← بیت جبرین.

بیت جبرین (beyte jebrin) (نیز ← بیت، لفظ) یا **بیت جبریل** (jebril)، باستانی **الئوترو پولیس**[2] (eleuteropolis) [یـ، = شهر مردان آزاد]، شهری قدیم در فلسطین، در ج یهودا، حـ ۶۴ کیلومتری غ‌ل‌غ حبرون و ج‌غ اورشلیم. چندین بار تاراج و ویران شد. سپتیموس سوروس آنرا تجدید بنا کرد و الئوتروپولیس نامید (۲00 بم). در زمان خلافت ابوبکر، عمرو ابن عاص آنرا گرفت. در جنگهای صلیبی اهمیت داشت؛ در ۵۸۳ هق (۱۱۸۷ بم) صلاح‌الدین ایوبی آنرا از صلیبیان بازگرفت.

بیت حسدا[3] (beyte hasdā) (نیز ← بیت، لفظ)، حوضی در بیت المقدس که گویند بیماران را شفا میداد (یوحنا ۲.۵–۹). ممکن است همان حوضی باشد که اخیراً در گوشه‌ی ل‌ش شهر کشف شده است.

بیتریس (biətris)، اسم انگلیسی برای زن: ← بئاتریکس، اسم.

بیتس[4]، **هنری والتر** (henri wāltər beyts)، ۱۸۲۵–۹۲، طبیعیدان انگلیسی، پوینده‌ی مسیر علیای رود آمازون. اول کس است که نظریه‌ی موجهی برای بومسانی بیان کرد.

بیتسیوس، آلبرت: ← **گوتهلف، یرمیاس**.

بیت شان[5] (beyte šān) (نیز ← بیت، لفظ)، باستانی **سکوتوپولیس**[6] (skutopolis)، نام کنونی **بیسان** (baysān)، شهر، فلسطین قدیم، بر ملتقای دره‌های اردن و یزرعیل، حـ ۲۹ کیلومتری ج‌ش ناصره. در اوایل عصر مفرغ مسکون بود (حـ ۳000–۲000 قم)، و بقایای فراوان از دوره‌ی پیش از بنی اسرائیل دارد؛ در زمان حِتّی‌ها و در اوایل تاریخ مصر اهمیت داشت. مدتها بین کنعانیان و یهودیان متنازع فیه بود، تا آنکه سرانجام داود آنرا تحت فرمان آورد. در ۶۵ قم پومپیوس آنرا گرفت، و بنام سکوتوپولیس، از شهرهای عمده‌ی دکاپولیس گردید. شهر کنونی بیسان (جـ تخمیناً 5'540) در اسرائیل واقعست.

بیت صیدا[7] (beyte saydā) (نیز ← بیت، لفظ) [از عبری، = خانه‌ی شکار]، شهر، فلسطین قدیم، کنار ساحل شمالی دریای جلیل، کمی در مشرق مصب نهر الاردن. قدیس آندرئاس (اندراوس) و بطرس و فیلیپس، از حواریون مسیح، در اینجا متولد شدند.

بیت عبره[8] (beyte abra) (نیز ← بیت، لفظ) [از عبری، = گذرگاه]، محلی بر رود اردن، نزدیک بحر المیت، که گویند قوم اسرائیل در زمان یوشع از آن گذشتند. یحیی معمدان در آنجا مشغول تعمید دادن بود که عیسی نزد او آمد.

بیت عنیا[9] (beyte anyā) (نیز ← بیت، لفظ)، دهکده، فلسطین قدیم، بر دامنه‌ی کوه زیتون، حـ ۳ کیلومتری ش بیت المقدس. الیعازر و مرثا و مریم در آنجا منزل داشتند. گویند صعود عیسی در آنجا واقع شد. نام کنونی آن العازریه (al.ʿāzariyya) (در اردن هاشمی) است. نیز ← بیت عبره.

بیتکچی (bitekci)، عنوان مغولی، بمعنی منشی و محرر در نزد مغول. این کلمه بصورتهای بیتیکچی و بتیکچی هم در کتب تاریخ ضبط شده است. در تاریخهای عهد مغول از بیتکچیها گاه بعنوان "بیتکچیان دیوان" ذکر میشود، و در دیوان بزرگ قاآن و ایلخانیان بیتکچیها بوده‌اند. نام بیتکچیها در تاریخها در ردیف امرا ذکر شده، و حتی کلیددار "مهر بزرگ" قاآن و سلطان هم گاه از بین بیتکچیان انتخاب میشده است، و بعضی از بیتکچیها مقام وزارت هم داشته‌اند. کلمه‌ی الغ بیتکچی (oloq) عنوان خاص رئیس و مهتر بیتکچیها بوده است.

بیت لحم[10] (beyte lahm) (نیز ← بیت، لفظ) [از عبری، = خانه‌ی نان]، شهر (جـ در ۱۹۵۹ تخمیناً بین 21'000 و 22'000)، اردن هاشمی، در فلسطین، حـ ۱0 کیلومتری ج اورشلیم؛ مولد عیسی و از زیارتگاههای معتبر. نام قدیمترش افراته (afrāta) بوده است. سکنه‌ی آن بیشتر مسیحی هستند، و منبع درآمد آنها زوار میباشند. نام شهر در عهق و عهج مکرر آمده است. بقول عهق، مسکن روت و موطن داود بود. در ۳۲۶ بم، قسطنطین بر غاری که گویند عیسی در آن متولد شد کلیسائی بنا نهاد. در جنگهای صلیبی مسیحیان آنرا گرفتند (۴۹۲ هق، مطابق ۱0۹۹ بم)؛ صلاح‌الدین ایوبی در ۵۸۳ هق (۱۱۸۷ بم) آنرا اشغال کرد. در ۱۹۵0 با قسمتی از فلسطین به مملکت اردن هاشمی منتقل گردید.

بیتن[11]، **دیوید** (deyvid bitən)، ۱۴۹۴–۱۵۴۶، نخست‌کشیش کاتولیک و از رجال اسکاتلند. چند بار در فرانسه سفیر کبیر بود. در ۱۵۳۸ کاردینال و اسقف اعظم و در ۱۵۳۹ نخست‌کشیش اسکاتلند شد. ازدواج جیمز V اسکاتلند را با مری آو گیز ترتیب داد. کوشید که ماری استوارت را به نیابت سلطنت برساند (۱۵۴۲)، ولی توفیق نیافت. از مخالفین سرسخت اصلاح دینی بود، و بامر او ج. ویشرت توقیف و اعدام شد، ولی خودش بانتقام خون ویشرت بقتل رسید.

بیتولی[12] (bitoly) یا **مناستر**[13] (monāster)، شهر (جـ 37'732)، مقدونیه، ج یوگوسلاوی. در قرن ۱۱م اسقف‌نشین شد؛ در ۱۳۸۲ بدست ترکان عثمانی افتاد، و از مراکز نظامی و تجارتی گردید. بسبب مساجد و کلیساها و بازارهایش شهرت دارد.

بیتوم، سیلزی علیا: ← بویتن.

(۱)Bethel (۲)Eleutheropolis (۳)Bethesda (۴)Bates (۵)Beth-Shan (۶)Scythopolis (۷)Bethsaida (۸)Bethabara (۹)Bethany (۱0)Bethlehem (۱۱)Beaton (۱۲)Bitolj (۱۳)Monastir

بیتونیا، ناحیه‌ی قدیم؛ ← بیتینیا.

بیتی[1]، **دیوید** (deyvid biti)، ملقب به اولین **ارل بیتی** (ẽrl*)، ۱۸۷۱–۱۹۳۶، دریاسالار بریتانیائی. در شکست (۱۹۱۶) ناوگان آلمان در ژوتلند مؤثر بود.

بیتیکچی، عنوان منولی؛ ← بیتکچی.

بیتینیا[2] (bitiniā) یا **بیتینیه** (bitinia)، یـ **بیتونیا** (bituniā)، ناحیه‌ی قدیم، لغ آسیای صغیر، کنار دریای سیاه و دریای مرمره، در ترکیه‌ی آسیائی حالیه. سکنه‌ی اولیه‌ی آن از مردم تراکیه بودند، که در آنجا مملکتی مستقل تشکیل دادند. در زمان کوروش کبیر جزء امپراطوری ایران شد، ولی تا حدی خودمختاری داشت. پس از مرگ اسکندر مقدونی، از جنگهای دیادوخوی (خلفای اسکندر) استفاده کرده خود را از قید سلوکیان **آزاد** ساخت. سرکرده‌ی آنان زیپوئتس (zipoetes) بود، و پس از او نیکومدوس I (–nikomedus) بسلطنت نشست (ح ۲۸۰ قم)، و او شهر **نیکومدیا** را بنا کرد، و پایتخت دولت پررونق خود قرار داد. در زمان او، و نیز در عهد پروسیاس I (–prusiās)، پروسیاس II، و نیکومدوس II جنگ با سلوکیان و با پرگامون ادامه یافت. در قرن اول قم بیتینیا مطمح نظر مهرداد V پونتوس واقع شد. شاه بیتینیا در این زمان، نیکومدوس III، تابع دولت روم بود، و بر طبق وصیتنامه‌ی وی پس از مرگش (۷۴ قم) بیتینیا به دولت روم منتقل گردید، و این امر سبب جنگهائی با مهرداد گردید. بیتینیا از ایالات معتبر روم شد. حدود آن تغییراتی یافت، و در ۹۸–۱۱۷ بم بضمیمه‌ی پونتوس عنوان "بیتونیا و پونتوس" داشت.

بی. تی. یو.[3] (bi ti yu) یا **واحد بریتانیائی حرارت**[4]، مقدار حرارتی که باید به یک پوند آب داد تا دمای آن یک درجه‌ی فارنهایت بالا رود (هرگاه دقت بیشتری مطلوب باشد، ازدیاد دما از ۳۹° فارنهایت به ۴۰° فارنهایت ملحوظ میشود). یک بی. تی. یو. معادل ۲۵۱٫۹ کالری، ۷۷۷٫۹ فوت‌پوند، ۱۰۵۵ ژول، ۱۰۷٫۵ کیلوگرمتر، و ۰/۰۰۰۲۹۲۸ کیلووات‌ساعت است.

بیجاپور (bijāpur)، شهر (جـ ۶۵'۷۳۴)، چش ایالت بمبئی، هند. در ۸۹۰ هق، یوسف (یوسف عادلشاه) آنرا گرفت، و وی مؤسس مملکت بیجاپور و سلسله‌ی **عادلشاهیه** است، و این سلسله در ۱۰۹۷ هق بدست اورنگ‌زیب برافتاد. بیجاپور از طاعون سال ۱۱۰۰ هق (که ظاهراً سبب مرگ ۱۵۰'۰۰۰ تن شد) و از دو قحطی موحش ۱۱۳۰ و ۱۲۳۴ هق سخت آسیب دید. در ۱۲۶۶ هق (۱۸۴۸) بیجاپور جزء قلمرو بریتانیا در هند شد.

بیجار (bijār)، شهرستان، لش استان کردستان، کمابیش مطابق ناحیه‌ی **گروس**. در ل شهرستان رشته‌کوههائی از لغ به چش کشیده شده است که حد طبیعی شهرستان با بخشهای تکاب و ماهنشان میباشد. کوههای مرکزی شهرستان موازی با کوههای شمالی است؛ از قلل معروفش پنجه‌علی (۲'۴۵۷ متر) میباشد. رود قزل‌اوزن در چند نقطه کوههای مرکزی را قطع میکند. رشته‌کوههای جنوبی حد طبیعی شهرستان با شهرستان قروه است. رودهای قزل‌اوزن و تلوار از شهرستان میگذرند. مرکزش، شهر **بیجار** (جـ ۹'۰۹۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ارتفاع ۱'۹۲۵ متر قرار گرفته، و مرتفعترین شهر ایران محسوب میشود. اطراف آن را کوه فراگرفته؛ قله‌ی پنجه‌علی در ۴ کیلومتری غ شهر و کوه حمزه‌عرب (۲'۵۵۵ متر) در ۹ کیلومتری چش شهر است. باغها و مزارع و تاکستانهای اطرافش زیباست.

بیجارپس (bijār.pas)، ده (جـ ۱'۰۰۵ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۶ کیلومتری ش رشت.

بیجک (bijak)، سندی که صرافان ضمن آن وصول مبلغی را اعلام داشته بوعده‌ی کوتاه یا عند المطالبه تعهد پرداخت آن را مینمودند. معمولا صرافان بیجک را در مقابل بروات تسلیمی بازرگانان صادر میکردند، و بر حسب میزان معروفیت و اعتبار صراف در بازار، رواج مییافت. قبل از شیوع اسکناس، بیجک نقش مهمی در وضع پولی ایران داشت، و قسمت عمده‌ی معاملات توسط آن انجام میگرفت. انتشار آن، علاوه بر آنکه سود سرشاری عاید صرافان میکرد، وسیله‌ای برای رفع مضیقه‌ی پولی بازار بود، و از تأثیر کمبود مقدار مسکوک در جریان میکاست. پس از اعطای امتیاز بانک شاهنشاهی، که انتشار اسکناس را در انحصار آن مؤسسه گذاشت، رواج بیجک ممنوع گردید، ولی باز در بعضی از شهرستانها صرافان بیجکهای عند المطالبه منتشر میکردند. پس از تأسیس بانک ملی ایران انتشار بیجک بکلی موقوف گردید.

بیجنوند (bijenavand)، دهستان (جـ ۱'۵۵۰ ؟)، بخش شیروان و چرداول، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۸ (؟) آبادی. از چ و چغ به رود صیمره محدود است. رود چرداول مشروبش میکند.

بیجوری، ابراهیم: ← باجوری.

بیچر[5]، **لایمن** (lāymən bicər)، ۱۷۷۵–۱۸۶۳، کشیش پروتستان امریکائی. یکی از مؤثرترین واعظان زمان خود، و پدر ه. ب. ستو بود. یکی از پسرانش، **هنری وارد بیچر** (henri wārd)، ۱۸۱۳–۸۷، نیز کشیش و از رهبران نهضت ضد برده‌داری و واعظی بلیغ بود.

بیچر، هنری وارد: ← بیچر، لایمن.

بیچم[6]، سر **تامس** (sər tāməs bicəm*)، ۱۸۷۹–۱۹۶۱، رهبر انگلیسی موسیقی. پدرش، سر جوزف بیچم (sər jōzəf*) (۱۸۴۸–۱۹۱۶) میلیونر بود. تامس ارکستر سمفونیک بیچم و شرکت اپرای بیچم را تأسیس کرد، و طی چند سال اپراهای تازه‌ای نمایش داد. در نتیجه‌ی خسارات مالی سنگین، شرکت را منحل کرد، ولی بعداً شرکت اپرای ملی بریتانیائی را دایر نمود. در ۱۹۱۶ لقب سر یافت. پیش از جج II، مدتها رهبر دائمی ارکستر فیلارمونیک لندن بود. از خدمات دیگرش به رشد موسیقی انگلستان وارد کردن بالت روسی به لندن و تبلیغ و ترویج کارهای دلیوس است.

بیچم[7]، **تامس د** (tāməs də bicəm)، ملقب به **ارل آو واریک** (ẽrl āv wārik*)، فت ۱۴۰۱، از رجال انگلستان؛ پدر ریچارد دِ بیچم. از خاندان اشرافی قدیم و یکی از کسانی بود که در ۱۳۷۶ بتوسط پارلمنت خوب برای اصلاح اداره‌ی امور انتخاب شدند. در دوره‌ی صغر ریچارد II از سرپرستان او بود، و چون ریچارد بقدرت رسید، بیچم با بارونهائی که با درباریان مورد توجه ریچارد مخالفت داشتند همدست شد، و یکی از اعضای هیئتی بود (۱۳۸۷) که قدرت شاه را در هم شکست. در ۱۳۸۹ که ریچارد دگر بار قدرت یافت، بیچم کناره‌گیری کرد، ولی در ۱۳۹۷ توقیف و در تاور آو لاندن (برج لندن) محبوس گردید. پس از جلوس (۱۳۹۹) هنری IV آزاد شد. ریچارد د بیچم پسرش بود.

بیچم[7]، **ریچارد د** (ricārd də bicəm)، ملقب به **ارل آو واریک** (ẽrl āv wārik*)، ۱۳۸۲–۱۴۳۹، از اشراف انگلستان؛ پسر تامس دِ بیچم. در ۱۴۰۸ عازم اورشلیم شد، و از راه روسیه و لهستان و آلمان بازگشت (۱۴۱۰). در دولت هنری IV و هنری V خدمت کرد، و در ۱۴۲۹–۳۷ سرپرست هنری VI بود. دخترش با ریچارد نویل ازدواج کرد.

بیحسی (bihessi)، فنـ **آنستزی**[8] (ānestezi)، در اصطلاح پزشکی، رفتن حس در اثر استعمال دارو. بیحسی عمومی سبب بیهوشی میشود، و آن از راه استعمال داروهای بیهوشی صورت میگیرد. از جمله‌ی داروهائی که از راه نفس سبب بیحسی عمومی میشوند اتر، گاز خنده‌آور، و سیکلوپروپان است؛ کلوروفورم که سابقاً معمول بود اینک کمتر استعمال میشود. با تزریق باربیتوراتها در رگ نیز میتوان بیحسی عمومی تولید کرد. در بیحسی موضعی فقط ناحیه‌ی اطراف محل زرق یا مالیدن دارو بیحس میشود؛ سابقاً برای این منظور کوکائین بکار میرفت، ولی حالیه دواهائی که سمیت آنها کمتر است (از قبیل نووکائین و پروکائین) استعمال میشود. بیحسی در درمان بعضی از امراض روانی نیز بکار میرود. از کسانی که در تکمیل طرق بیحسی پیشقدم بوده‌اند میتوان ک. و. لانگ، و. ت. گ. مورتن، سر ج. ی. سیمپسن، و ه. ولز را نام برد.

بیخ بنفشه: ← زنبق.

بیخ شب‌بو (bixe šab.bu)، ریشه‌ی گیاهی (*Geum urbanum*) از تیره‌ی گل‌سرخیان که معطر است و بعنوان مقوی و مسقط بکار میرفته است.

بیخ گازران (bixe gāzorān)، ریشه‌ی گیاهی (*Veratrum album*) از تیره‌ی سوسنی‌ها که آنرا خربق سفید (xarbaqe) میگویند. قی‌آور و مسهل و ضد عفونی‌کننده و سمی است. نیز ← خربق.

بید (bid)، نام حشراتی از راسته‌ی پولک‌بالان (← پروانه). بید لباس از تیره‌ی تینئیدای (*Tineidae*) میباشد. بالغ آن رنگ زرد یا خرمائی و ح ۱٫۵ سم طول دارد. نوزادش از پشم و پوست و سایر محصولات حیوانی تغذیه میکند. دود دادن، آلودن بمواد شیمیائی، پاک کردن، هوا دادن (باد دادن)، و سرد نگاهداشتن لباس آنرا از بیدزدگی حفظ میکند.

---

(۱)Beatty (۲)Bithynia (۳)B.T.U. (۴)British thermal unit (۵)Beecher (۶)Beecham (۷)Beauchamp (۸)anesthesia

بید (bid)، درخت یا درختچه‌ی برگ‌ریز بسیار فراوان از نوع سالیکس (*Salix*)، با برگهای باریک دراز. گلهای نر و گلهای ماده‌ی آن بر روی سنبله‌هائی در دو درخت جداگانه پدید میآیند. انواع مختلف آن در ایران عبارتند از بید زرد (*S. acmophylla*)، بید سیاه (*S. australior*)، بیدمشک (*S. aegyptica*)، بید مجنون (*S. babylonica*) با ساقه‌های برگشته، و سرخ‌بید (*S. helix*) دارای شاخه‌های نازک فراوان. چوب بید را برای ساختن تخته و جعبه و شاخه‌های آنرا برای ساختن سبد بکار میبرند.

بید، ده (جـه ۱۲۵′۱° سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان براکوه، بخش جنتای، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۶۰ کیلومتری ل‌ش جنتای.

بید[1]، ملقب به **ونرابیلیس** (venerābilis) [لتی، = معزز، محترم]، حـ ۶۷۳–۷۳۵، مورخ انگلیسی و عالم الاهیات. از راهبان بندیکتی، و احتمالاً در عصر خود داناترین مردم اروپای غربی بود. آثارش مشتمل بر خلاصه‌ای از معارف اروپائی عصر اوست. معروفترین تألیفش تاریخ کلیسائی ملت انگلیس است، که به لاتینی نوشته شده و بارها ترجمه گردیده است.

بیداد: ← همایون، دستگاه.

بیداری عظیم[2]، عنوان نهضتی دینی که در نیمه‌ی آخر قرن ۱۸م در مهاجرنشینهای واقع در امریکا روی داد. نهضت در نیو جرزی در نتیجه‌ی تبلیغات کشیشی بنام گیلبرت تننت (gilbərt tenənt) (۱۷۰۳–۶۴) آغاز گردید، و بتدریج دامنه‌ی آن در نتیجه‌ی مساعی ج. وایتفیلد و دیگران توسعه یافت. در افکار سیاسی و اجتماعی و در ایجاد رابطه بین مهاجرنشینها و نیز در ایجاد روح دموکراسی در دین مؤثر بود.

بیداری نسوان: ← رفع حجاب.

بیدانجیر: ← کرچک؛ روغن کرچک.

بیدخت (bidoxt)، دهستان (جـه حـ ۵۲۰′۵° ؟)، بخش جویمند، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۹ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی مشهد به زاهدان ازین دهستان میگذرد. مرکزش، ده **بیدخت** (جـه ۳۵۱′۲° سد ۱۳۳۵ هش)، در ۸ کیلومتری ش گناباد واقعست. مقبره‌ی حاج ملا سلطانعلی گنابادی در این ده است.

بیدخشت (bidxešt)، گزی که از ساقه‌های درخت بید خارج میشود.

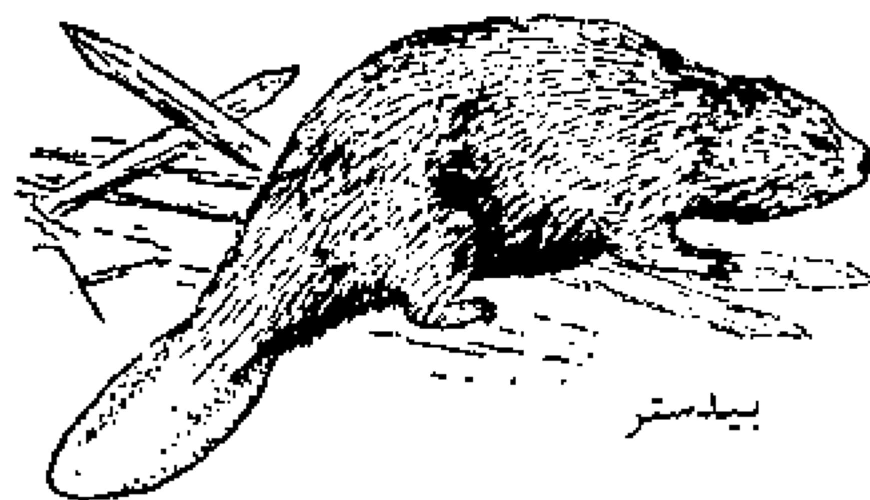
بیدخوان (bidxān)، دهستان، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۹ آبادی.

بیدر (*bidar*)، شهر (جـه ۵۱۴′۲۵°)، مرکز بخش بیدر، ج قسمت مرکزی هند، در ناحیه‌ی دکن، حـ ۱۳۲ کیلومتری ل‌غ حیدرآباد. در ۷۲۲ هق الغ خان (بعداً محمد ابن تغلق) آنرا گرفت؛ در ۷۴۸ هق، پس از نبرد خونینی، ظفر خان (بعداً علاءالدین حسن بهمن شاه، مؤسس سلسله‌ی بهمنیه) آنرا تصرف کرد. وی قلمرو خود را به چهار ایالت تقسیم نمود، و بیدر یکی از آنها بود. شهاب‌الدین احمد I پایتخت خود را از گلبرگه به بیدر منتقل کرد، و آنجا را محمدآباد نامید. در دوره‌ی سلاطین بهمنی، بیدر در زمان وزارت (حـ ۸۶۶–۸۸۶ هق) محمود گاوان باوج رونق خود رسید. سپس بدست بریدشاهیه افتاد؛ در ۱۰۲۸ هق ابراهیم عادلشاه، پادشاه بیجاپور، آنرا گرفت؛ اورنگ‌زیب آنرا به امپراطوری مغول ملحق کرد (۱۰۶۶ هق)؛ در ۱۱۳۷ بدست نظام‌الملک آصفجاه افتاد. آثار فراوان از دوره‌ی بهمنیه و بریدشاهیه دارد. ظروف فلزی بیدری معروفست.

بیدرفش (bidarafš)، از پهلوانان لشکر ارجاسپ، پادشاه توران، که معاصر گشتاسپ و اسفندیار بود.

بیدرمایر[3] (bidermāyer؛ آلمانی)، سبکی در مبلسازی و زینتگری، که در اوایل قرن ۱۹م در آلمان پدید آمد. این سبک ساده‌تر و کم‌خرج‌تر از سبکهای امپراطوری و دیرکتوار فرانسه و قرن ۱۸م انگلستان است. سطح قفسه‌ها و مجریهائی که باین سبک ساخته شده شامل خطوط مستقیم و محکم است، در حالی که صندلیها و مبلهای آن دارای خطوط ملایم و پیچ‌پیچ میباشد.

بیدستر (bidastar)، حیوان جونده‌ای از تیره‌ی کاستوریدای (*Castoridae*)، که در اروپا و امریکای شمالی یافت میشود. پوستی پرپشم، سری گرد، گوشهائی کوچک، و دُمی پهن (بدرازی حـ ۲۵ سم و عرض حـ ۱۵ سم) دارد؛ پاهای عقب آن پره‌دار است؛ طول بدنش ۷۵ سم، و وزنش از ۲۰ تا ۲۵



بیدستر

کیلوگرم میباشد. دمش چون سکانی در هنگام شنا، چون تکیه‌گاهی در هنگام جویدن درخت، و چون شلاقی برای صدا درآوردن از آب بمنظور خبر کردن بیدسترهای دیگر در موقع خطر بکار میرود. بیدسترهای امریکائی (*Castor canadensis*) از شاخه‌ها و گل خانه‌هائی در مدخل رودها میسازند که مدخل آن از زیر آب است. اگر عمق آب کم باشد، سدهائی از تنه‌ی درخت و گل بنا میکنند. برای تصویر لانه‌ی بیدستر ← لانه.

بیدشهر (bid.šahr)، دهستان (جـه حـ ۲۰۰′۳° ؟)، بخش جویم، شهرستان لار، استان هفتم (فارس). مرکزش، **بیدشهر** (جـه ۸۵۰ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری ج‌غ جویم است.

بیدگل (bidgol)، شهر (جـه ۱۸۵′۴° سد ۱۳۳۵ هش)، بخش آران، شهرستان کاشان؛ ۱۲ کیلومتری ل کاشان.

بیدگوشچ[4] (bidgošč)، آلمانی **برومبرگ**[5] (bromberg)، شهر (جـه ۶۱۴′۱۳۴°)، لغ لهستان، بر کانال بیدگوشچ (جزئی از آبراهه‌ی اودر-ویستول). مرکز بازرگانی. در ۱۷۷۲ بدست پروس افتاد؛ در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت. نزدیک آن معادن لینییت و نمک موجود است.

بیدل: ← بیدل دهلوی؛ بیدل شیرازی.

بیدل[6]، **جان** (jān bidəl)، ۱۶۱۵–۶۲، مؤسس اونیتاریانیسم در انگلستان. در نتیجه‌ی مطالعه‌ی کتاب مقدس، اعتقادش از تثلیث سلب شد، و عقیده‌ی خود را در دوازده دلیل مستخرج از کتاب مقدس نوشت. بسبب نشر این مقاله بزندان افتاد، و از آن ببعد نیز مکرر محبوس و چندی نیز تبعید شد، و سرانجام در زندان درگذشت.

بیدل دهلوی (bidele dehlavi)، شهرت **میرزا عبدالقادر ابن عبدالخالق ارلاس** (یا **برلاس**) (arlās, bar–)، متخلص به **بیدل**، ۱۰۵۴–۱۱۳۳ هق، شاعر پارسی‌گوی هندی؛ مت عظیم‌آباد (پاتنه). مدتی در هند سیاحت کرد؛ در ۱۰۷۹ هق بخدمت محمد اعظم ابن اورنگ‌زیب پیوست؛ سپس دگر بار بسیاحت پرداخت. سرانجام در ۱۰۹۶ هق در دهلی سکنی گزید، نزد آصفجاه I (نظام حیدرآباد) تقرب داشت. از آثارش چهار عنصر (۱۱۱۶ هق)، نکات، رقعات، و مثنویهای محیط اعظم، عرفان، طور معرفت، و طلسم حیرت است. اشعار بیدل از بهترین نمونه‌های سبک هندی است، و در افغانستان و قسمتی از ترکستان چین و تاجیکستان و ازبکستان محبوبیت بسیار دارد.

بیدل شیرازی (bidele)، شهرت **سید میرزا محمد رحیم**، ملقب به **فخرالدوله**، متخلص به **بیدل**، شاعر و طبیب ایرانی، ندیم و طبیب فتحعلی شاه قاجار (سلطنتش ۱۲۱۲–۵۰ هق)؛ مت شیراز. پدرش میرزا سید محمد طبیب اصفهانی بود، و به درخواست کریم خان زند در شیراز سکنی گزید. بیدل ظاهراً در اوایل سلطنت محمد شاه قاجار در قم درگذشت.

بید مجنون: ← بید، درخت.

بیدمشک: ← بید، درخت.

بیدن-پاول[7]، **رابرت ستیونسن سمیث** (rābərt stivənsən smit beydən-pāwəl)، ملقب به (اولین) **بارون بیدن-پاول آو گیلول** (–bāron* āv gilwəl)، ۱۸۵۷–۱۹۴۱، سپاهی انگلیسی و مؤسس **پیشاهنگی**. در هند و افغانستان و افریقای جنوبی خدمت کرد. بسبب دفاع شجاعانه‌اش از مفکینگ در جنگ بوئرها شهرت یافت. در دوره‌ی خدمت خود کسانی را که بخدمت سربازی میگرفت درس اعتماد بنفس و شهامت و چاره‌جوئی در برابر مشکلات میداد، و پس از مراجعتش به انگلستان از او دعوت شد که برنامه‌ای مبنی بر این اصول برای جوانان تهیه کند. نهضتی که بدین طریق پدید آمد در ۱۹۰۸ به پیشاهنگی منجر گردید. سال بعد، بنا بر درخواست جورج V، از خدمت سربازی کناره‌گیری کرد، و به ترویج پیشاهنگی پرداخت. در ۱۹۱۰ بکومک خواهرش پیشاهنگی برای دختران نیز تأسیس گردید. در ۱۹۱۲ سیاحتی به گرد جهان کرد، و در ۱۹۲۵، در جمبوری بین‌المللی لندن عنوان "سرپیشاهنگ جهان" یافت. در ۱۹۲۹ لقب بارون باو اعطا گردید. از تألیفات متعددش پیشاهنگی برای پسران (۱۹۰۸) است.

بید هند (۱)، ده (جـه ۵۶۷′۱° سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان قهستان، بخش کهک، شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۰ کیلومتری ج کهک.

بییر[8]، **آدولف فون** (ādolf fon beyer)، ۱۸۳۵–۱۹۱۷، شیمیدان آلمانی. بسبب کارهائی که در ترکیبات معطره و رنگهای آلی انجام داد جایزه‌ی

(۱)Bēde (۲)Great Awakening (۳)Biedermeier (۴)Bydgoszcz (۵)Bromberg (۶)Biddle (۷)Baden-Powell (۸)Baeyer

نوبل 1905 را برد. ساختمان مولکولی نیل، سرولین، و ائوزین را کشف کرد.

بیرا[۱] (beyrā)، ایالت تاریخی، ل قسمت مرکزی پرتغال، ج رود دوئرو؛ مرکزش کویمبرا. اکنون جزء سه ایالت است. (۱) بیرا آلتا (ālta) [= بیرای علیا] (۹'۵۳۶ کمه؛ جه ۶۹۱'۷۱۳)، کرسی آن ویزو؛ (۲) بیرا بایشا (bāyšā) [= بیرای سفلی] (۷'۵۰۳ کمه، جه ۳۵۵'۸۰۶)، کرسی آن کاشتلو برانکو (kāštelu brānku)؛ (۳) بیرا لیتورال (liturāl) [بیرای کرانه‌ای] (۷'۵۳۲ کمه؛ جه ۹۶۹'۱۶۶)، کرسی آن کویمبرا. بیشتر ناحیه‌ی بیرا کوهستانی است. کشاورزی و موکاری و زیتون دارد. مدتها بین کاستیل و پرتغال متنازع فیه بود.

بیرام بیگ: ← بیرام شاه.

بیرام خان (bayrām)، فت ۹۶۸ هق، از امرا و وزرای معروف سلسله‌ی تیموریان هند؛ پسر سیف علی بیگ از طایفه‌ی بهارلو. در بلخ ولادت یافت و در جوانی بخدمت ظهیرالدین بابر و سپس به همایون شاه پیوست. چندی بعد در رکاب همایون بدربار ایران پناه جست، و در اعاده‌ی سلطنت همایون سعی بسیار کرد. وقتی همایون وفات یافت، وی اکبر را امپراطور خواند و اسباب جلوس او را بر اریکه‌ی سلطنت فراهم آورد (← اکبر شاه). بیرام در قلع و قمع مفسدان و مخالفان اکبر اهتمام بسیار نمود. معهذا، اطوار خشن و مستبدانه‌ی بیرام و نفوذ دایه‌ی اکبر عاقبت بین بیرام و اکبر اختلاف پدید آورد. اکبر او را معزول کرد، و خود زمام امور را بدست گرفت. بیرام بعزم حج آهنگ مکه کرد، اما قبل از عزیمت در گجرات کشته شد، و جسد او را به مشهد نقل نمودند. بیرام آیین تشیع داشت و از قریحه‌ی شاعری نیز بهره‌مند بود. دیوان شعرش در دست هست.

بیرام خواجه، فت ۷۸۲ هق، امیر ترکمان، از طایفه‌ی بهارلوی قرا قوینلو. بخدمت سلطان اویس جلایر پیوست، و بعد از وفات او، موصل و سنجار و ارجیس را تسخیر نمود. بعد از وی پسرش قرا محمد تورمش بجای او نشست.

بیرام شاه یا **بیرام بیگ** (bayrām beyg)، فت ۷۶۹ هق، از امیران و ندیمان معروف سلطان اویس جلایر. وی مورد محبت و التفات مخصوص سلطان اویس بود، و سلطان نسبت باو محبتی نزدیک بسرحد عشق داشت. چنانکه وقتی، در مجلس عشرت، از سلطان سرکشید، و از تبریز به بغداد رفت؛ سلطان طاقت هجرانش نیاورد؛ چند کس از امیران را بفرستاد تا او را باز به تبریز آوردند. بیرام بیگ از افراط در شرابخوارگی وفات یافت، و سلطان در مرگ او سخت اندوهگین شد. سلمان ساوجی مثنوی فراقنامه را در بیان داستان عشق سلطان اویس و بیرام بیگ نظم کرد.

بیربوم[۲]، سر **مکس** (sər maks biərbŏm*)، ۱۸۷۲–۱۹۵۶، نویسنده و کاریکاتورنگار انگلیسی و منتقد آثار درامی.

بیرجند (birjand)، شهرستان، ش و ج استان نهم (خراسان)؛ کنار مرز افغانستان؛ کمابیش مطابق قهستان سابق. فعلا مرکب از ۵ بخش خوسف، درمیان، قائنات، حومه، و نهبندان است. اطراف آنرا کویر فراگرفته است؛ دشت ناامید از قسمت شرقی آن در افغانستان امتداد دارد. هوایش در قسمتهای جنوبی بسیار گرم است؛ بخش درمیان (ش) و قائنات (ل) کوهستانی میباشد. در کوههای آن بادام و پسته‌ی کوهی یافت میشود. رودهای دائمی ندارد. محصولش زعفران، قالی، و کرباس است. مرکزش، شهر **بیرجند** (جه ۱۳'۹۳۴ سئ ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱'۴۹۰ متر)، در بخش حومه‌ی شهرستان قرار دارد. بر جانب شمالی دره‌ای کماب بر دو تپه ساخته شده است. ظاهراً یاقوت حموی اولین کس از جغرافیدانهای اسلامی است که از بیرجند نام برده است (حـ ۶۲۳ هق)، و بقول حمدالله مستوفی زعفران و انگور و سایر میوه‌ها از محصولات اطراف آن بوده است. بیرجند، مانند قائن، چندی تحت استیلای اسماعیلیه بود.

بیرجندی، ملا عبدالعلی (mollā, birjandi)، فت ۹۳۴ هق، منجم ایرانی. از آثارش بیست باب در معرفت تقویم، شرح تذکره‌ی خواجه نصیرالدین طوسی، و شرح مجسطی است.

بیرد[۳]، **چارلز اوستین** (cārlz ostin bird)، ۱۸۷۴–۱۹۴۸، مورخ امریکائی. شهرتش مرهون کتابهای طلوع تمدن امریکا (۱۹۲۷)، امریکا در نیمه‌راه (۱۹۳۹)، و روح امریکا (۱۹۴۳) است.

بیرز[۴]، **کلیفرد ویتینگم** (klifərd witingəm birz)، ۱۸۷۶–۱۹۴۳، بشردوست امریکائی. سه سال مبتلا به اختلال قوای دماغی، و گرفتار بی‌اعتنائی و سوء رفتار بیمارستانهای بیماران دماغی بود. بعداً کتاب ذهنی که خود را یافت را در سرگذشت خود نوشت (۱۹۰۸)، که تأثیر فراوان در نهضت بهداشت روانی داشت.

بیرس[۵]، **امبروز گوینت** (ambrŏz guinet birs)، ۱۸۴۲–۱۹۱۴؟، نویسنده‌ی امریکائی. در جنگ داخلی از سپاهیان اتحادیه بود. سپس بیشتر عمر خود را در سان فرانسیسکو صرف روزنامه‌نویسی کرد. مفتون مطالب فوق طبیعی و وحشت‌انگیز بود، و داستانهایش در این زمینه (قصه‌های سربازان و غیر نظامیها، ۱۸۹۱؛ آیا چنین چیزهائی ممکن است؟، ۱۸۹۳) سبب شهرتش گردید. در ۱۹۱۳ به مأموریتی محرمانه به مکزیک رفت، و ناپدید شد.

بیرق: ← پرچم.

بیرق ستاره‌نشان[۶]، نام سرود ملی کشمت. شعر از فرانسیس سکات کی (frānsis skāt ki) (۱۷۷۹–۱۸۴۳)، شاعر امریکائی و وکیل دعاوی، است که برای استخلاص یک زندانی مأموریت داشت، و انگلیسها او را بازداشته مجبور بتماشای بمباران ← دژ مکهنری نمودند (سپتامبر ۱۸۱۴)، و منظره‌ی بیرقی که سحرگاهان هنوز بر فراز دژ در اهتزاز بود الهام‌بخش وی گردید. آهنگ آن (مقتبس از انگلیسی) بعداً ساخته شد، و در ۱۹۱۶ بفرمان رئیس جمهور سرود ملی اعلام گردید.

بیرکلان[۷]، **اولاف کریستیان** (olāf kristiān bir-kelān)، ۱۸۶۷–۱۹۱۷، فیزیکدان نروژی. در تکمیل طریقه‌ی تثبیت نیتروژن بوسیله‌ی قوس برقی سهیم بود. در مغناطیس کار کرد.

بیرکنس[۸]، **ویلهلم** (vilhelm bierknes)، ۱۸۶۲–۱۹۵۱، فیزیکدان نروژی. تحقیقاتش در هواشناسی و امواج برقی در تکامل تلگراف بیسیم مؤثر بود.

بیرگ (birg)، رشته‌کوه، جش ایران، در بلوچستان، در لش ایرانشهر. امتدادش لغ‌جش است. ارتفاعش به ۲'۷۴۰ متر میرسد.

بیرگان (birgān)، دهستان (جه ۱'۶۷۰ ؟)، بخش شوراب، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. کوههای بیرگان و زردکوه آنرا احاطه کرده است. قسمتی از رود کوهرنگ از ج آن میگذرد. محصولش کتیرا و فراورده‌های دامی است.

بیرم (beyram)، دهستان (جه حـ ۷'۰۰۰؟)، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. محصولش خرما است. مرکزش ده **بیرم** (جه ۱'۶۴۴ سئ ۱۳۳۵ هش) است.

بیرمانی، جش آسیا: ← برمه، اتحادیه‌ی.

بیرمنگام[۹] (birmangām)، انگا **برمینگم** (bër-mingəm)، شهر (جه ۱'۱۱۲'۳۴۰)، واریکشر، انگلستان؛ مرکز بزرگ صنعتی؛ بزرگترین شهر انگلستان پس از لندن. وسعتش ۲۰۷ کمه است. منابع زغال و آهن نزدیک آن و مصنوعات فلزیش معروف است. بیشتر سکه‌های مفرغی و برنجی انگلستان در اینجا ضرب میشود. ارکستر آن معروف میباشد. دانشگاه بیرمنگام در آنجا واقع است. در جج II بشدت بمباران شد.

بیرمنگام[۹]، انگا **برمینگم**، شهر (۳۲۶'۰۳۷)، ل قسمت مرکزی ایالت آلاباما، کشمت، نزدیک انتهای جنوبی کوههای آپالاش؛ بنای ۱۸۷۱. بزرگترین شهر ایالت و مرکز عمده‌ی آهن و فولاد منطقه‌ی جنوب است. صنایع نساجی و مواد شیمیائی و مصالح ساختمانی دارد.

بیروبیجان[۱۰] (birobijān) یا **ایالت خودمختار یهودی**، ولایت (۳۵'۸۰۰ کمه؛ جه ۱۰۸'۴۱۹)، جمشس، در جش سیبریه، بر سرحد منچوری؛ کرسیش **بیروبیجان** (جه ۲۹'۶۵۴). طلا، آهن، و کارخانه‌های چوب‌بری دارد. ولایت بیروبیجان در ۱۹۳۴، بکومک دولت، بوسیله‌ی یهودیهای روسیه و جاهای دیگر دنیا برای مهاجرین تأسیس شد. در ۱۹۴۸ از سکنه‌اش ۲۵–۵۰٪ یهودی بودند.

بیروت (beyrut)، باستانی **بروتوس** (berutus)، شهر (جه در ۱۹۵۳ حدود ۲۵۰'۰۰۰، دو ثلث مسیحی و بقیه مسلمان)، پایتخت و دریابندر عمده‌ی جمهوری لبنان، کنار دریای مدیترانه در دامنه‌ی کوههای لبنان. در طی یک قرن اخیر بسرعت ترقی کرده است. دارای دانشگاههای امریکائی و فرانسوی و لبنانی و جراید و مجلات و چاپخانه‌ها، و از مهمترین مراکز فرهنگی شرق میانه است. مقر چند اسقف اعظم و اسقف میباشد. از مراکز تجارتی است. فرودگاهش همرتبه‌ی فرودگاههای بین‌المللی و حلقه‌ی ارتباط بین شرق و غرب است.

بیروت از ادوار ماقبل تاریخ سابقه دارد. نامش در کتیبه‌های تل العمارنه (قرن ۱۴م قم) آمده است. اهمیت تاریخی آن از دوره‌ی رومیان آغاز میشود؛ در این دوره از پاسگاههای عمده‌ی تجارتی

(۱)Beira (۲)Beerbohm (۳)Beard (۴)Beers (۵)Bierce (۶)Star-spangled Banner (۷)Birkeland (۸)Bjerknes (۹)Birmingham (۱۰)Birobidzhan

و از مراکز مهم اداری گردید؛ هرودس کبیر و اعقابش در آنجا مقر داشتند. مدرسه‌ی حقوق آن با مدارس آتن و اسکندریه و قیصریه رقابت میکرد. در آخر قرن ۴م بم یکی از مهمترین شهرهای فنیقیه و اسقف‌نشین بود. زلزله‌ی سال ۵۵۱ همراه با امواج دریا ویرانش کرد. یوستی‌نیانوس آنرا ترمیم نمود.

در ۶۳۵ (۱۴ هق) ابوعبیده آنرا گرفت، و با استیلای مسلمانان دوره‌ی جدیدی در تاریخ بیروت آغاز گردید. معاویه مهاجرنشینانی از ایران بآنجا منتقل کرد. در جنگهای صلیبی، بتصرف صلیبیان درآمد (۱۱۱۰ بم، مطابق ۵۰۳ هق)؛ مدتی مورد نزاع بود، و سرانجام در دوره‌ی ممالیک مصر بتصرف قطعی مسلمانان درآمد (۱۲۹۱ بم، مطابق ۶۹۰ هق). عثمانیها آنرا از ممالیک گرفتند (۱۵۱۶ بم)؛ امیر فخرالدین (۹۸۰–۱۰۴۳ هق)، رئیس دروزها، آنرا مستحکم ساخت؛ اگرچه اسماً تحت حکومت عثمانی بود، دروزها بر آن استیلا داشتند؛ در دوره‌ی مبارزات بشیر شهاب II و استقلال‌طلبی ابراهیم پاشا، سرانجام ناوگان متحد اتریش و انگلستان و عثمانی آنرا بمباران کردند (۱۸۴۰)، و اهمیت تجارتی آن از میان رفت. در ۱۹۱۸ فرانسویان آنرا از عثمانیها گرفتند، و در ۱۹۱۹ آنرا پایتخت "لبنان بزرگ" که بعداً جمهوری لبنان گردید قرار دادند.

بیرون بشم (birun bašm)، دهستان (جه ح ۶٬۰۰۰ ؛)، بخش کلاردشت، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. مرکزش، مرزان‌آباد (marzānābād) (جه با هنگ نظامی ۱٬۲۴۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۸ کیلومتری ج چالوس و از مراکز نظامی است.

بیرونی: ← ابوریحان بیرونی.

بیریه[1] (biriyya)، ین **برویا**[1] (beroyā)، شهر قدیمی مقدونیه، یونان، غ سالونیک. نام دیگرش وریا[2] (veriā) است.

بیزانس[3] (bizāns)، ین **بوزانتیون** (buzān-tion)، شهر قدیم، در محل استانبول کنونی. در ۶۶۷ قم بدست یونانیان بنا شد، و بسبب موقعیتش بر تنگه‌ی بوسفور، از همان اوایل اهمیت یافت. در جنگ پلوپونزی دست بدست شد. در ۱۹۶ بم در دوره‌ی امپراطور سوروس رومیها آنرا گرفتند. در ۳۳۰ بم، بامر امپراطور قسطنطین I، شهر جدیدی در این محل ساخته شد، که همان قسطنطنیه است، که بعدها پایتخت امپراطوری بیزانس گردید. نام قدیم آن در مآخذ اسلامی بصورت بزنطیه (bozantie) ضبط شده است.

بیزانس، امپراطوری[4] یا **امپراطوری روم شرقی**[5] یا **امپراطوری شرقی** یا (در مآخذ اسلامی) روم (← روم، در مآخذ اسلامی)، امپراطوری جش و ج اروپا و غ آسیا در قرون ۴م–۱۵م میلادی، با حدود متغیر، که از تجزیه‌ی امپراطوری روم پدید آمد. نامش از نام شهر بیزانس گرفته شده است، که امپراطور قسطنطین I آنرا تجدید بنا کرد، و بنام قسطنطنیه پایتخت امپراطوری روم قرار داد. تقسیم امپراطوری روم به شرقی و غربی در سال ۳۹۵ بم که هونوریوس در غرب و آرکادیوس در شرق بسلطنت نشستند قطعیت یافت. قسمت عمده‌ی امپراطوری روم شرقی عبارت از شبه جزیره‌ی بالکان و آسیای صغیر بود. امپراطوری بیزانس در عمر هزارساله‌ی خود گرفتار مهاجمین خارجی (گوتها، هونها، آوارها، ایرانیها، بلغارها، اسلاوها، اعراب، نورمانها، ترکهای سلجوقی، صربها، فرانسویها، ایتالیائیها، و ترکهای عثمانی) بود، و مرزهای آن بر حسب پیروزیهای نظامی و قدرت دولت مرکزی همواره تغییر می‌کرد. اختلافات دینی نیز در تاریخ بیزانس سهم عمده‌ای داشت، و اغلب با کشمکشهای حزبی در هم میآمیخت (← نسطوری، مذهب؛ وحدت طبیعت، مذهب؛ وحدت مشیت، مذهب؛ تمثال‌شکنی؛ فوتیوس؛ ارتدوکس شرقی، کلیسای). این امپراطوری، با همه‌ی ضعفها و اختلافات و تحریکات درباری و فسادی که در آن بود، نیروی شگفت‌آوری برای تجدید حیات و حفظ بقای خود داشت، و مقارن ایامی که امپراطوری غربی آشفته و پریشان بود، تمدن و فرهنگ مختلط یونانی و رومی را که از فرهنگ شرقی نیز متأثر بود حفظ کرد.

امپراطوری بیزانس در دوره‌ی یوستی‌نیانوس I (امپراطوری وی ۵۲۷–۵۶۵ بم) بمنتهای وسعت خود رسید، و قسمت اعظم امپراطوری غربی بآن منضم شد. در دوره‌ی او قوانین رومی تدوین شد (← کورپوس یوریس کیویلیس)، فرهنگ هلنیسم رونق یافت، و هنر و معماری بیزانس به اوج شکوه خود رسید. پس از یوستی‌نیانوس، بیشتر ایتالیا بدست لومباردها، و سوریه و فلسطین و مصر و افریقا و سیسیل بدست اعراب افتاد. در سال ۸۰۰، در دوره‌ی امپراطوری ایرنه، شارلمانی بعنوان امپراطور روم غربی تاجگذاری کرد، و بدین ترتیب، حتی ادعای اسمی امپراطوری روم شرقی بر سلطنت اروپا نقش بر آب شد. کمی بعد شقاق بین کلیساهای شرقی و غربی بروز کرد، و در نتیجه، جامعیت امپراطوری شرقی از میان رفت. اگرچه امپراطوری بیزانس از جهت علما و نویسندگان و هنرمندانی که از آن برخاستند قابل مقایسه با امپراطوری غربی نبود، تاریخ دربار آن داستان استبداد مطلق و قساوت وحشیانه است. فساد و بدکاری در دربار قبحی نداشت؛ فرمانروایان با کور کردن یا قتل خلف خود، که اغلب از بستگان نزدیکشان بود، بسلطنت می‌نشستند؛ خیانت و تحریک و خونریزی وسایل عادی سیاسی بود؛ خواجه‌سرایان و بردگان به سرداری و وزارت میرسیدند. دوره‌ی دیگری از قدرت و عظمت بدست باسیلیوس I (قرن ۹م) آغاز شد، ولی با پیروزی (۱۰۷۱، مطابق ۴۶۳ هق) الب ارسلان سلجوقی بر رومیان در ملازگرد پایان یافت. دگر بار در دوره‌ی امپراطوری (۱۰۸۱–۱۱۱۸) آلکسیوس I، امپراطوری شرقی سر برافراشت، ولی پس از یک قرن فساد و انحطاط، عاقبت در چهارمین

امپراطورهای امپراطوری بیزانس

(تواریخ مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است)

آرکادیوس	۳۹۵–۴۵۸	میخائیل I	۸۱۱–۱۳
تئودوسیوس II	۴۰۸–۵۰	لئوی V	۸۱۳–۲۰
مارکیانوس	۴۵۰–۵۷	میخائیل II	۸۲۰–۲۹
لئوی I	۴۵۷–۷۴	تئوفیلوس	۸۲۹–۴۲
لئوی II	۴۷۴	میخائیل III	۸۴۲–۶۷
زنو	۴۷۴–۹۱	باسیلیوس I	۸۶۷–۸۶
آناستاسیوس I	۴۹۱–۵۱۸	لئوی VI	۸۸۶–۹۱۲
یوستینوس I	۵۱۸–۲۷	قسطنطین VII	۹۱۲–۱۹
یوستی‌نیانوس I	۵۲۷–۶۵	رومانوس I	۹۱۹–۴۴
یوستینوس II	۵۶۵–۷۸	قسطنطین VII	۹۴۴–۵۹
تیبریوس II	۵۷۸–۵۸۲	رومانوس II	۹۵۹–۶۳
ماوریکوس	۵۸۲–۶۰۲	نیکفوروس II	۹۶۳–۶۹
فوکاس	۶۰۲–۱۰	یوحنای I	۹۶۹–۷۶
هراکلیوس I	۶۱۰–۴۱	باسیلیوس II	۹۷۶–۱۰۲۵
قسطنطین III	۶۴۱–۴۲	قسطنطین VIII	۱۰۲۵–۲۸
کنستانس II	۶۴۲–۶۸	زوئه	۱۰۲۸–۵۰
قسطنطین IV	۶۶۸–۸۵	[با رومانوس III	۱۰۲۸–۳۴
یوستی‌نیانوس II	۶۸۵–۷۱۱	با میخائیل IV	۱۰۳۴–۴۱
فیلیپیکوس	۷۱۱–۱۳	با میخائیل V	۱۰۴۱–۴۲
آناستاسیوس II	۷۱۳–۱۶	با تئودورا	۱۰۴۲
تئودوسیوس III	۷۱۶–۱۷	با تئودورا و	
لئوی III	۷۱۷–۴۰	قسطنطین IX	۱۰۴۲–۵۰]
قسطنطین V	۷۴۰–۷۵	قسطنطین IX	
لئوی IV	۷۷۵–۸۰	و تئودورا	۱۰۵۰–۵۵
قسطنطین VI	۷۸۰–۹۷	تئودورا	۱۰۵۶
ایرنه	۷۹۷–۸۰۲	میخائیل VI	۱۰۵۶–۵۷
نیکفوروس I	۸۰۲–۱۱		

تأسیس سلسله‌ی کومننوس بوسیله‌ی اسحاق I

اسحاق I	۱۰۵۷–۵۹	میخائیل VII	۱۰۷۱–۷۸
قسطنطین X	۱۰۵۹–۶۷	نیکفوروس III	۱۰۷۸–۸۱
رومانوس IV	۱۰۶۷–۷۱		

بازگشت سلسله‌ی کومننوس

آلکسیوس I	۱۰۸۱–۱۱۱۸	[اسحاق II با پسرش	
یوحنای II	۱۱۱۸–۴۳	آلکسیوس IV	۱۲۰۳–۴]
مانوئل I	۱۱۴۳–۸۰	آلکسیوس III	۱۱۹۵–۱۲۰۳
آلکسیوس II	۱۱۸۰–۸۳	آلکسیوس IV	۱۲۰۳–۴
آندرونیکوس I	۱۱۸۳–۸۵	آلکسیوس V	۱۲۰۴
اسحاق II	۱۱۸۵–۹۵		

دوره‌ی فترت

(در ۱۲۰۴ ← امپراطوری لاتینی قسطنطنیه تشکیل یافت، و بقیه‌ی امپراطوری بیزانس به ممالک مستقلی تجزیه گردید). سلاطین نیقیه تا تشکیل مجدد امپراطوری بدین شرح است.

تئودور I	۱۲۰۶–۲۲	تئودور II	۱۲۵۴–۵۸
یوحنای III	۱۲۲۲–۵۴	یوحنای IV	۱۲۵۸–۶۱

تشکیل مجدد امپراطوری

تأسیس سلسله‌ی پالایولوگوس

میخائیل VIII	۱۲۶۱–۸۲	یوحنای V	۱۳۷۹–۹۱
آندرونیکوس II	۱۲۸۲–۱۳۲۸	مانوئل II	۱۳۹۱–۱۴۲۵
آندرونیکوس III	۱۳۲۸–۴۱	[با یوحنای VII	۱۳۹۹–۱۴۲۵]
یوحنای V	۱۳۴۱–۷۶	یوحنای VIII	۱۴۲۵–۴۸
یوحنای VI	۱۳۴۱–۵۵	قسطنطین XI	۱۴۴۸–۵۳
آندرونیکوس IV	۱۳۷۶–۷۹	(آخرین امپراطور بیزانس)	

(۱)Beroea (۲)Veria (۳)Byzantium (۴)Byzantine Empire (۵)East Roman Empire

جنگ صلیبی (← جنگهای صلیبی) قسطنطنیه تاراج شد (۱۲۰۴)، و امپراطوری به امپراطوری لاتینی قسطنطنیه و ممالک مستقل طرابزون و نیقیه و اپیروس و غیره تجزیه شد. در ۱۲۶۱، میخائیل viii، فرمانروای نیقیه، قسطنطنیه را گرفت، و امپراطوری را تجدید نمود. این امپراطوری متزلزل مدت دو قرن در مقابل ترکهای عثمانی مقاومت کرد، و استمداد آن از دولتهای اروپای غربی بی‌نتیجه ماند، و سرانجام در دورهٔ قسطنطین xi، قسطنطنیه بتصرف سلطان محمد فاتح درآمد (۱۴۵۳)، و امپراطوری بیزانس برافتاد، و دولت عثمانی جانشین آن گردید. عصر جدید در اصطلاح مورخین اروپائی از این تاریخ آغاز میشود.

بیزانسی، معماری و هنر (bizānsi)، سبکی در معماری و هنر که از ترکیب شیوه‌های یونانی و شرقی در ناحیهٔ مدیترانه‌ای شرقی بوجود آمد، و پس از آنکه قسطنطین شهر بوزانتیون (← بیزانس) را پایتخت امپراطوری بیزانس قرار داد (۳۳۰ ب‌م) باوج خود رسید. بر خلاف آنچه برخی گمان دارند، معماری و هنر بیزانسی در خود شهر بیزانس پایه‌گذاری نشد، بلکه مقدمات آن در شهرهای ش آسیای صغیر و شهرهای یونانی و مصر و سوریه بوجود آمد، و بعدها شهر بیزانس جایگاه بلوغ آن شد. این مقدمات از ترکیب عناصر و شیوه‌های هنری و معماری یونانی و شرقی، بخصوص ایرانی، بوجود آمد. بنا بر این، هنر بیزانسی در اصل هنری است مرکب از ترکیبات تزیینی و هماهنگی خطوط و رنگها، که در شرق باوج خود رسیده بود، و واقعیت‌طلبی یونانی که، در قالب قوانین دقیق و حتی ریاضی، سبب ایجاد شاهکارهای کلاسیک هنر یونان شده بود. عامل تلفیق این دو جنبهٔ دور از هم نیروی معنوی آیین مسیح بود. در معماری، شیوهٔ ساختمانهای ساسانی در مداین و فیروزآباد سرمشق اصلی بود. بر این پایه در سوریه و دره‌های میان دجله و فرات و ارمنستان و مصر علیا بناها و کلیساهای بسیار بوجود آمد. پس از آنکه بیزانس پایتخت امپراطوری روم شد (۳۳۰)، شیوه‌های هنری و معماری از هر سو در آن راه یافت. در قرن ۵م، دیوار مناره‌داری بر گرد شهر کشیده شد، که در آن اصول علمی با زیباشناسی در هم آمیخته بود. درین قرن بر عدهٔ کلیساهای بیزانس همچنان افزوده میشد، لیکن شیوهٔ معماری آنها اقتباس مستقیم از شیوه‌های خارج بود. در قرن ۶م، در عهد امپراطوری (۵۲۷–۶۵) یوستی‌نیانوس، بزرگترین معماران بیزانسی پدید آمدند. اصول معماری رومی با شیوه‌های شرقی درآمیخت، و درخشانترین جلوه‌های آن بصورت صومعهٔ سان ویتاله در راونا (ایتالیا) و کلیسای هاگیا سوفیا (← ایاصوفیه) در بیزانس پدیدار شد. از آن ببعد شیوهٔ مستقل بیزانسی نضج گرفت. شیوهٔ معماری بیزانسی بعدها از راه بالکان به روسیه راه یافت (کلیسای بزرگ مسکو از نمونه‌های دوران آخر بیزانسی است). خصیصهٔ بارز معماری بیزانسی ترکیب صومعهٔ مسیحی با گنبد شرقی است، که از آن کلیسای گنبددار بوجود آمد. معماران بیزانسی اصول ساختمانها و طاقهای ضربی ساسانی را گسترش دادند، و زمینه‌ها و نقشه‌های پیچیدهٔ معماری بیزانسی را فراهم کردند. در بناهائی مانند ایاصوفیه (عالیترین نمونهٔ معماری و هنر بیزانس) تمایل به عظمت نمودار است. وسعت درون گنبد، شکوه زیورها، و درخشش موزائیکها حال و کیفیتی فوق طبیعی ایجاد میکنند.

در قرن ۶م پیکرتراشان بیزانسی بر شیوه‌ای دست یافتند که میدان آزمایش هنر یونان بوده است. مجسمه‌های تمام‌نما یکسره از میان رفت. ازین دوران چند سرستون و چندین نردهٔ مرمرین و تابوت بجا مانده است. نقشهای تزیینی این آثار بشیوهٔ نقشهای برجسته ساخته نشده، بلکه در پرداختن آنها از رنگ‌آمیزی و اصول موزائیکسازی سرمشق گرفته شده است. با این وصف، پیکره‌های برجسته بر اشیاء تزیینی عاجی و طلائی از این دوره بر جای مانده است. و اما موزائیکسازی بزرگترین هنر عصر بیزانس است. هنرمند بیزانسی، بیاری رنگهای درخشان و زمینهٔ طلائی موزائیک، بیننده را از ظواهر جهان پیرامونش دور میکند، و راه جهانی نامرئی را بدو مینماید. در موزائیکهای راونا، معیارهای زیبائی شرقی بر معیارهای یونانی چیره شده است. الوهیت فوق انسانی شرق بر خدایان یونانی، که چهرهٔ انسانی دارند، سایه افکنده. شکلها بدون سایه‌روشن بر زمینهٔ طلائی گسترده شده، و با حدود مشخص خود در عین حال از زمینه جداست؛ جنبشها به سکون تبدیل شده؛ سه‌رخ از میان رفته، و جای خود را به چهرهٔ تمام ونیمرخ سپرده؛ تکرار عمدی حرکات کاشیکاریهای هخامنشی را بیاد میآورد. ذوق شدید قرینه‌سازی گوئی مبین این احساس است که همهٔ شکلهای آفرینش به وحدتی جاودانی منتهی میشوند. روشنی از زمینه‌های طلائی برمیخیزد، اما این روشنی از آن جهان گذران نیست.

در قرن ۹م، هنر بیزانسی جانی تازه گرفت. بر دیوار کلیساها تصویرهائی ظاهر شد که از روایات انجیل مایه گرفته بود. این نقشها از محتوی تاریخی تهی است، و از مفاهیمی رمزی و کنایه‌ای برخوردار است. مسیح همواره در برابر رنج و ناسزا خونسرد میماند. در روسیه هنر موزائیکسازی جای خود را به گچکاری میدهد. هنر عامیانهٔ گچنگاری جلوه‌های گوناگون مییابد. بهترین مکتب گچنگاری از آنِ یوگوسلاوی است. جریانهای گوناگون هنر بیزانسی در مینیاتور و تذهیب کتاب راه مییابد.

بیزرت، شهر، تونس؛ ← بنزرت.

بیزکی (bizaki)، دهستان (جـ ح ۶٬۳۷۵ ؟)، بخش حومهٔ شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۷ (؟) آبادی. از ش به دامنهٔ کوههای هزارمسجد محدود است. کشفرود مشروبش میکند.

بیزمارک (bizmārk). برای اعلامی که باین صورت میشناسید و در این ردیف نمییابید به **بیسمارک** نیز رجوع کنید.

بیزمارک[1]، شهر (جـ ۱۸٬۶۴۰)، ح قسمت مرکزی ایالت داکوتای شمالی، کشمت، بر رود میسوری؛ کرسی ایالت. نقطهٔ انشعاب خطوط آهن و از مراکز توزیع گندم و لبنیات است.

بیزمارک[1]، **دریای** (bizmārk)، شاخابهٔ جغ قکب، ل‌ش گینهٔ جدید.

بیزمارک[1]، **مجمع‌الجزایر**، دسته‌ای از جزایر آتشفشانی، بمساحت ۴۹٬۷۳۰ کمه، جغ قکب، جزء ← سرزمین گینهٔ جدید، مشتمل است بر نیو بریتن (بزرگترین جزیره)، ایرلند جدید، لاونگای، ← جزایر ادمیرلتی، جزایر دیوک آو یورک، و جزایر ویتو. در ۱۸۸۴ تحت الحمایهٔ آلمان شد؛ در ۱۹۲۵ به استرالیا سپرده شد.

بیزنت[2]، سر **والتر** (sər wāltər bizant*)، ۱۸۳۶–۱۹۰۱، نویسنده و اصلاح‌طلب انگلیسی. داستانهائی در مسائل اجتماعی و آثار انتقادی و نیز زندگینامه‌هائی نوشته است.

بیزون[3] (bizon؛ از فنس)، پستاندار شُمدار شاخ‌کوتاه وابسته به گاو اهلی، از نوع بیسون (*Bison*)، دارای یالی انبوه بر روی شانه که تا پهلوها پیش میرود. بیزون اصلا از بتز قدیم است، و فعلا دو جنس از آن باقی است، یکی بیزون اروپائی (*B. bonasus*) و دیگری بیزون امریکائی یا بوفالو (*B. bison*).

بیزه[4]، **ژرژ** (jorj bize)، ۱۸۳۸–۷۵، آهنگساز فرانسوی. در کنسرواتوار پاریس تحصیل کرد، و در ۱۸۵۷ "جایزهٔ بزرگ رم" را برد. پس از مراجعت از ایتالیا، بعنوان پیانونواز مشهور شد، و به ساختن اپراهائی (از جمله صیادان مروارید، ۱۸۶۳؛ دختر زیبای پرت، ۱۸۶۷؛ جمیله، ۱۸۷۲) پرداخت. اما شاهکار او اپرای مشهور کارمن است که مبنی بر داستانی از پ. مریمه میباشد، و چند ماهی پیش از مرگش اجرا گردید (۱۸۷۵).

بیژن (bijan)، در داستانهای ملی، پهلوان ایرانی، پسر گیو. بروایت شاهنامه، به فرمان کیخسرو همراه گرگین به جنگ با گرازها عزیمت کرد، ولی گرگین او را فریب داد و به دشتی که منیژه (دختر افراسیاب) در آن خیمه افراشته بود برد، و بیژن و منیژه عاشق یکدیگر شدند، و منیژه او را نزد خود برد. افراسیاب که از این قضیه آگاه شد بیژن را اسیر و در چاهی حبس کرد، و منیژه را از قصر خود بیرون راند. منیژه هر روز بر سر چاه میرفت، و نانی را که از گدائی بدست آورده بود به بیژن میرسانید. سرانجام، رستم در جامهٔ بازرگانان بجستجوی بیژن به شهر توران آمد، و براهنمائی منیژه او را نجات داد و به ایران آورد. داستان بیژن و منیژه در ادبیات فارسی بسیار آمده است.

بیژن‌نامه، داستانی حماسی منظوم، منسوب به خواجه عمید عطائی رازی (فت ۴۷۱ هق). ابیات آن بر حسب نسخه‌های مختلف از ۱٬۴۰۰ تا ۱٬۹۰۰ است. موضوعش، که داستان پهلوانیهای بیژن پسر گیو میباشد، از داستان بیژن و منیژه و رزم بیژن با گرازان در شاهنامه اقتباس گردیده، ولی در بسیاری از قسمتها با متن شاهنامه اختلاف دارد. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است.

بیساران (bisārān)، ده (جـ ۲٬۰۳۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ژاورود، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ ۳۵ کیلومتری ش رزاب.

---

(۱)Bismarck (۲)Besant (۳)bison (۴)Bizet

بیسان، شهر، اسرائیل؛ ← بیت شان.
بیساپاس، فیلیپین؛ ← ویساپان، جزایر.
بیسبال[1] (beysbāl)، بازی ملی کشمت، که در بعضی کشورهای دیگر نیز رایج است، و میتوان آنرا نوعی چوگان‌بازی شمرد، و بین دو گروه ۹ نفری انجام میگیرد. مأخوذ از بعضی بازیهای انگلیسی است.
بیست باب در معرفت اسطرلاب، عنوان رساله‌ای در معرفت اسطرلاب و طریق عمل بدان، بفارسی، از خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هق). چون بر ۲۰ باب مشتمل است به بیست باب معروف گردیده، و ظاهراً مؤلف این نام را بر کتاب نگذاشته. بر این رساله شرحها نوشته‌اند از قبیل مفتاح بیست باب اسطرلاب از کیاء جرجانی (مولی محمد)، که در ۸۱۷ هق تألیف شده است؛ و مطلع الانوار، از فصیح ابن عبدالکریم بسطامی، که بنام امیر علیشیر نوائی نوشته شده؛ و شرح محمد ابن سلیمان معروف به امه‌زاده، که برای سلطان بایزید تألیف شده؛ و شرح ملا عبدالعلی بیرجندی، که در ۸۸۹ هق تألیف شده؛ و شرح نظام‌الدین ابن حبیب‌الله حسینی، که در ۸۷۳ هق تألیف گردیده است؛ و جز اینها. بیست باب در ۱۳۱۶ هق، ۱۳۱۹ هق، و ۱۳۳۵ هش در تهران بطبع رسیده است.
بیست باب در معرفت تقویم، رساله‌ای در معرفت تقویم و اختیارات، بفارسی، از ملا عبدالعلی بیرجندی (فت ۹۳۴ هق)، که ملا مظفر جنابدی (گنابادی) شرحی نیز بفارسی بنام شاه عباس بر آن نوشته است که به بیست باب ملا مظفر معروفست. این رساله با شرح مزبور ظاهراً اول بار در ۱۲۷۱ هق در تهران و سپس در تهران و بمبئی با رسائل نجومی و ریاضی دیگر مکرر بطبع رسیده.
بیست باب ملا مظفر: ← بیست باب در معرفت تقویم.
بیستگان (bistgān)، ده (جه ۱٬۵۸۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۲ کیلومتری ج‌غ فلاورجان.
بیستگانی: ← مواجب.
بیست مقاله، کتابی تاریخی و تحقیقی و ادبی، از محمد قزوینی (۱۲۹۴ هق-۱۳۲۸ هش). این کتاب مشتمل است بر ۳۴ مقاله‌ی تحقیقی بزرگ و کوچک، و در دو جلد میباشد. جلد اول دارای ۱۴ مقاله است، و اول بار در ۱۳۰۷ هش در بمبئی چاپ شده، و جلد دوم بیست مقاله را در بر دارد، و در ۱۳۱۳ هش در تهران منتشر گردیده. سپس در ۱۳۳۲ هش تمام کتاب در تهران بطبع رسیده.
بیستون (bisotun)، فت ۳۶۶ هق، سومین امیر (۳۵۷-۳۶۶ هق) از امرای آل زیار؛ پسر و جانشین وشمگیر.
بیستون، ده (جه ۵۶۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان چمچال، بخش صحنه، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، در دامنه‌ی کوه بیستون، ۳۹ کیلومتری کرمانشاه و ۲۵ کیلومتری ج‌غ صحنه. کاروانسرای آن و نیز پل آجری نادرآباد احتمالا از دوره‌ی صفویه است.
بیستون، در مآخذ عربی **بغستان** (baqestān) و (بعدها) **بهستون** (behestun)،کوهی در حدود ۴۰ کیلومتری ش کرمانشاه کنار جاده‌ی همدان. حجاریها و کتیبه‌های بیستون از زمان داریوش I هخامنشی است. حجاریها داریوش را در حالی که ایستاده و دست راست را بتقدیس اهورمزدا بلند کرده و پای چپ را بر سینه‌ی بردیای دروغین نهاده نشان میدهد، در بالا فروهر در پرواز است، و پشت سر داریوش دو نفر ایستاده و در مقابل او نه تن دست‌بسته حجاری شده است. بامر داریوش، در اینجا دو کتیبه بزبان و خط فارسی کهن و اکدی و عیلامی نوشته شده است. این کتیبه‌ها مفتاح کشف رمز کلیه‌ی خطوط گردید، و مخصوصاً سر ه. راولینسن در این موفقیت سهمی بسزا دارد.
نقوش برجسته‌ی غیر مهمی از دوران اشکانیان بر صخره‌های کوچک کنار جاده و در پایین کوه دیده میشود. وقفنامه‌ی جدید دوران فتحعلی شاه قاجار در وسط نقش عهد اشکانی احداث شده است. در زمستان ۱۳۳۷ هش، ضمن عملیات جاده‌سازی، مجسمه‌ی هرکول و آثار معبد سلوکی در پایین کوه کشف گردید.
بیست و یک درخواست[2]، شهرت اولتیماتومی که در ۱۹۱۵ ژاپن تسلیم چین کرد. تقاضاهای ژاپن این بود که نظارت بر سرزمین کیائوچو (که در اجاره‌ی آلمان بود) به ژاپن واگذار شود، منچوری و مغولستان تحت حکومت ژاپن درآید، ژاپن معادن زغال چین را استخراج کند، چین به هیچ دولت خارجی دیگر امتیازات تازه ندهد، و ژاپن در امور داخلی و نظامی چین را هدایت کند. پیمانی که برای تأمین این مقاصد در ۱۹۱۵ امضا شد اجاره‌ی لیائوتونگ و راه آهن منچوری را تمدید کرد، و کیائوچو را به تصرف ژاپن داد.
بیسرنامه (bisar.name)، مثنوی عرفانی‌گونه، منسوب به شیخ فریدالدین عطار، که باحتمال قوی از او نیست. در ۱۳۵۲ هق در تهران، در ۱۳۱۵ هق (ضمیمه‌ی گنجینه‌ی عرفان) در لکهنو، و در کانپور (ضمیمه‌ی مجموعه‌ی مثنویات عطار) بطبع رسیده است.
بیسکایا، اسپانیا؛ ← ویثکایا.
بیسکی[3]، **خلیج** (biskey)، باستانی **ماره کانتابریکوم** (māre kāntābrikum) یا **آکویتانیکوس سینوس** (ākuitānikus sinus) یا **سینوس کانتابریکوس** یا **کانتابر اوکئانوس** (kāntāber okeānus)، پیشرفتگی عظیم قطا در ساحل غربی فرانسه و ساحل شمالی اسپانیا، از جزیره‌ی اولسان در ل تا دماغه‌ی اورتگال در ج. رودهای لوار و گارون و آدور بآن میریزند. قسمت ج‌ش آن خلیج گاسکونی است. بنادر عمده‌اش برست، نانت، بوردو، بیلبائو، و سانتاندر میباشد.
بیسمارک (bismārk). برای اعلامی که تحت این عنوان میجوئید و نمییابید به "بیزمارک*" نیز رجوع کنید.
بیسمارک[4] یا **بیزمارک**، عنوان کاملش **اوتو فورست فون بیسمارک** (oto *fürst fon)، معروف به **صدر اعظم آهنین**، ۱۸۱۵-۹۸، سیاستمدار آلمانی. موجد امپراطوری آلمان؛ نخست‌وزیر (۱۸۶۲-۹۰) پروس؛ صدر اعظم (۱۸۷۱-۹۰) آلمان. پارلمان را بعلت اینکه با بودجه‌ی تسلیحاتی او مخالفت کرد منحل ساخت (۱۸۶۲). بر سر مالکیت شلسویگ‌هولشتاین، باتفاق اتریش، با دانمارک جنگید (۱۸۶۴). پس از پیروزی، اختلاف نظر او با اتریش بر سر اداره‌ی نقاطی که از دانمارک گرفته بودند منجر به ← جنگ اتریش و پروس شد (۱۸۶۶) که دست اتریش را از امور آلمان کوتاه کرد. آنگاه بمنظور تجدید سازمان آلمان و قرار دادن آن تحت رهبری پروس، ← اتحادیه‌ی آلمان شمالی را ترتیب داد. عمداً ← پیام امس را تحریف کرد، و ← جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰-۷۱) را برانگیخت. در ژانویه‌ی ۱۸۷۱، ویلهلم I (پادشاه پروس) امپراطور آلمان اعلام شد. بیسمارک که وحدت آلمان را با جنگ تأمین کرده بود کوشید که با صلح آنرا استوار سازد. با تسلطی که بر امور داخلی و سیاست خارجی داشت، آلمان را در ۱۸۷۹ با اتریش و در ۱۸۸۲ با ایتالیا متحد ساخت، و با روسیه آشتی کرد، و در امور اروپا نقش داوری پیش گرفت. امپراطوری آلمان، پس از تأسیس، مواجه با کشمکش سخت معروف به کولتورکامپف بین دولت و کلیسای کاتولیک رومی گردید، که قریب ۲۰ سال طول کشید، ولی با توجه بیسمارک به خطر اتحاد (۱۸۷۵) سوسیالیستهای طرفدار لاسال و مارکس از شدت آن کاست. بیسمارک در آغاز دست به اقدامات شدید بر ضد سوسیالیستها زد، و قوانین ضد سوسیالیستی ۱۸۷۸ نشر آثار سوسیالیستها را ممنوع ساخت، و به پلیس اجازه‌ی جلوگیری از جلسات آنها و مجازات آنان را داد، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. پس، بیسمارک بین ۱۸۸۳ و ۱۸۸۷ یک سلسله قوانین اصلاحات اجتماعی (بیمه‌ی بیماری و حوادث و کبر سن، محدود کردن ساعات کار زنان و کودکان، تثبیت حداکثر ساعات کار، و غیره) گذرانید. در نتیجه‌ی سیاست اقتصادی جدید بیسمارک، تجارت و صنعت مستعمرات آلمان بسرعت توسعه یافت. ویلهلم II، که از قدرت و نفوذ بیسمارک خرسند نبود، در ۱۸۹۰ او را برکنار کرد. بیسمارک در دوره‌ی گوشه‌گیری بشدت از سیاستهای ویلهلم انتقاد کرد. خاطرات خود را نوشته است.
بیسموت[5] (bismut؛ از فنس)، عنصر فلزی متبلور شکننده‌ی نقره‌فام با پرتو گلگون (علامت شیمیائی، Bi؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از لحاظ هدایت برق و حرارت ضعیف است. در اثر انجماد منبسط میشود. برای پایین آوردن نقطه‌ی ذوب آلیاژها (آلیاژهای قالبگیری) و در چاپ پارچه‌های پنبه‌ای و ساختن لوازم آرایش بکار میرود. ترکیبات غیر محلول آن در طب استعمال میشود.
بی سیتی[6] (bey siti)، شهر (جه ۵۲٬۵۲۳)، ج ایالت میشیگان، کشمت، بر رود ساگینا نزدیک مصب آن در خلیج ساگینا. کشتیسازی دارد.
بیشا[7]، **ماری فرانسوا** (māri frāNsuā bišā)، ۱۷۷۱-۱۸۰۲، کالبدشناس فرانسوی و عالم فیزیولوژی. مطالعات او در باب بافتها اساس بافتشناسی بوده است.
بیشکل[8] (bišekl)، فنس آمورف (āmorf)، در اصطلاح شیمی و معدنشناسی، فاقد ساختمان منظم یا بلوری (← بلور و نیز بلورشناسی در همان مقاله)، مانند شیشه.

(۱)baseball (۲)Twenty-one Demands (۳)Biscay (۴)Bismarck (۵)bismuth (۶)Bay City (۷)Bichat (۸)amorphous

بیشوف[1]، **تئودور لودویگ ویلهلم** (teodor ludvig vilhelm bišof)، ۱۸۵۷–۸۲، عالم آلمانی فیزیولوژی، صاحب‌نظر در باب خون و روانشناسی.

بیشه (biše)، دهستان (جـه ح ۶٬۴۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. رودهای تالار و بابل مشروبش میکنند. راه شوسه‌ی بابل به شاهی از آن میگذرد.

بیشه‌سر (bišesar)، دهستان (جـه ح ۷٬۴۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی.

بیشه‌گردان مسلح[2]، انگـ بوشرینجرز (bušreyn-jərz)، دسته‌ای از محکومین فراری و حادثه‌جویان که در قرن ۱۹م نواحی روستائی استرالیا را دوچار وحشت ساخته بودند. بعداً بمحمولات طلا دستبرد میزدند.

بیشینه[3] (bišine) یا **ماکزیموم** (mākzimom؛ از فنـ)، بزرگترین مقداری که یک کمیت متغیر، در شرایط معین، میتواند بآن برسد (مانند بیشینه‌ی دما در فلان ماه). بعضی از کمیتهای متغیر بیشینه ندارند، مثلا مساحت مستطیلی که اضلاعش متغیر باشند بیشینه ندارد، بلکه میتواند از هر حدی تجاوز کند. از طرف دیگر، مساحت مستطیلهائی که محیطشان مقدار ثابت (مثلا) ۲۰ متر باشد هیچگاه از ۲۵ متر مربع تجاوز نمیکند، و وقتی که اضلاع مستطیل برابر یکدیگر شوند (یعنی مستطیل بصورت مربع درآید) مساحتش ۲۵ متر مربع میشود؛ بیشینه‌ی مساحت این مستطیلها ۲۵ متر مربع است (هر مستطیل دیگری که محیطش ۲۰ متر باشد مساحتش از ۲۵ متر مربع کمتر است).

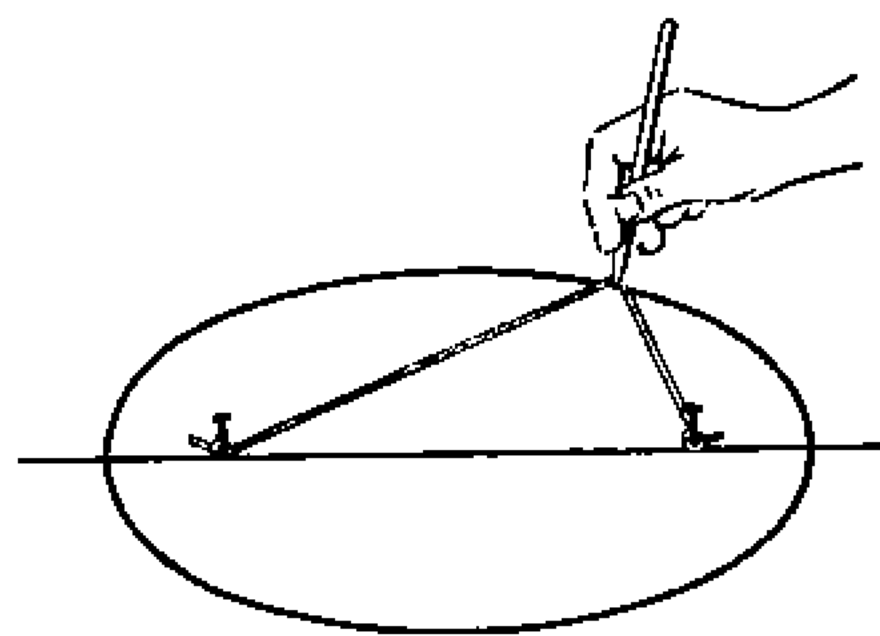
در ریاضیات، وقتی که تابعی (→ تابع) بوسیله‌ی منحنی نمایش داده شود، نقطه‌ی بیشینه‌ی منحنی نقطه‌ای است که در آنجا صعود (بالا رفتن) منحنی پایان میپذیرد (برای تصویر → تابع). اگر یک تابع فاقد بیشینه و **کمینه** باشد، منحنی نمایش آن پیوسته صعودی یا نزولی است.

بیضا (beyzā)، بخش، لغ شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ مرکزش اردکان. کوههای دشتک از ج‌ش آن میگذرد. محصولش غلات و لبنیات است. آنرا بنام مرکزش بخش اردکان نیز نامیده‌اند. مشتمل بر ۸ دهستان است، که از جمله دهستانهای حومه (دهستان اردکان)، کامفیروز، رامجرد، و بیضا میباشد. دهستان **بیضا** (جه ۱۵٬۰۰۰؟!) در ج‌ش بخش و دارای ۷۵ (؟) آبادی است. از دهاتش تل بیضا و ملیان میباشد. شهر قدیم **بیضا** [بعربی بیضاء (bayzā')، = سفید] بزرگترین شهر کوره‌ی استخر و در ل شیراز و غ استخر واقع بوده است. در تسمیه‌ی آن گفته‌اند که چون فارسیان آنرا در اسفید (dare esfid) میخواندند اعراب نام بیضاء بر آن نهادند. در کتاب آثار عجم، تحت عنوان بلوک بیضا، پس از ذکر تل بیضا گوید "آنجا شهر قدیم بوده، و در جائی دیگر دهی است موسوم به ملیان بمسافتی دور از تل بیضا. در آنجا نیز آثاری از آن شهر است. معلوم میشود که شهر بسیار بزرگی بوده، ولی اکنون بغیر از تلهای خاک چیزی دیگر مشاهده نمیشود". چند تن از فضلا باین شهر منسوب بوده‌اند (مثلا → بیضاوی)؛ منصور حلاج در آنجا متولد شد.

بیضاوی (beyzāvi)، شهرت **عبدالله ابن عمر**، فت ۶۸۵؟ یا ۶۹۲؟ یا ۷۱۶؟ هق، فقیه شافعی ایرانی و از مفسرین قرآن. نسبتش به بیضا (فارس) است. مدتی در عهد اتابکان فارس در شیراز قاضی القضاة بود، و پس از اینکه از این سمت عزل شد به تبریز رفت، و به تدریس پرداخت، و در همانجا درگذشت. معروف‌ترین اثرش تفسیر انوار التنزیل است که به تفسیر بیضاوی معروف میباشد. از آثار دیگرش منهاج الوصول الی علم الاصول، الغایة القصوی، و تاریخ فارسی نظام التواریخ است.

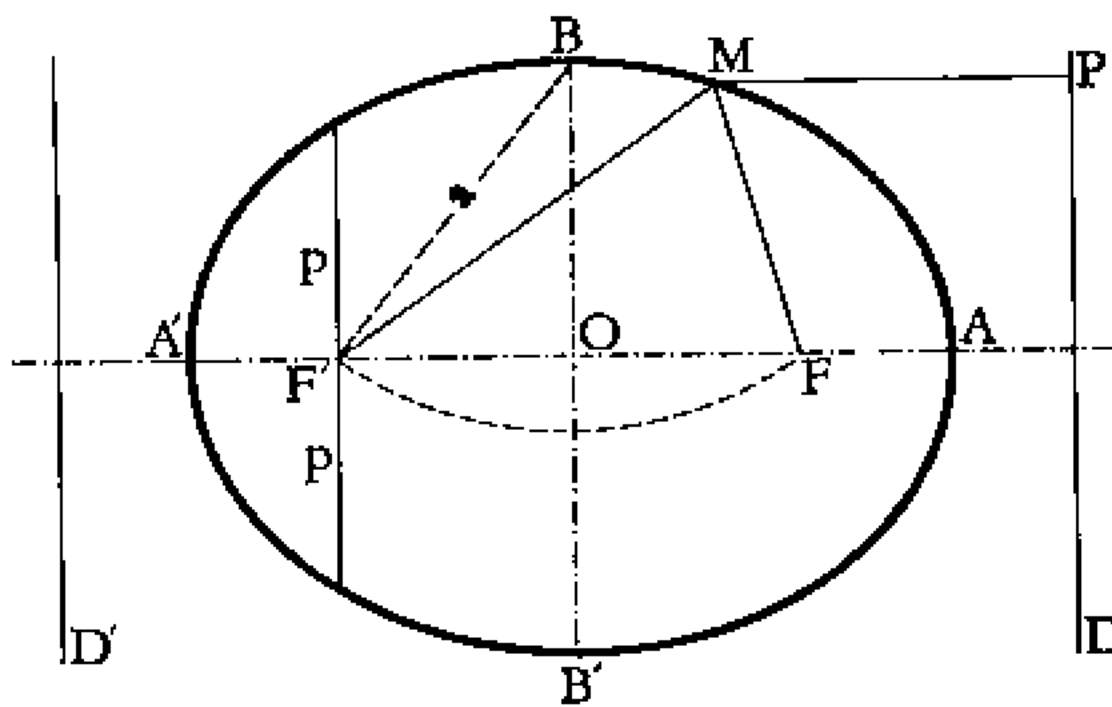
بیضه (beyze) یا **خایه** یا **خصیه** (xosye)، هر یک از دو غده‌ای که در حیوان نر هست، و کار آنها تولید نطفه و ترشح هورمونهای نری است مانند تستوسترون و غیره. چون حرارت داخلی عادی بدن برای بیضه‌ها مناسب نیست، نزد عموم پستانداران بیرون حفره‌ی عمومی بدن و در زیر شکم قرار دارد.

بیضی[4] (beyzi)، منحنی (مسدود) واقع در یک صفحه که مجموع فواصل هر نقطه‌ی آن از دو نقطه‌ی ثابت (موسوم به دو کانون بیضی) واقع در آن صفحه مقدار ثابتی باشد. یکی از طرق رسم بیضی اینست که، پس از انتخاب دو کانون، ریسمانی بلندتر از فاصله‌ی دو کانون اختیار کرده دو انتهایش را در دو کانون نصب کنیم، و مدادی را در داخل ریسمان انداخته بکشیم بطوری که دو قسمت ریسمان ممتد شود؛ حال اگر نوک مداد را با حفظ این حالت بر صفحه‌ی کاغذ بکشیم بیضی حاصل میشود (زیرا مجموع فواصل نوک مداد از دو کانون



همواره مساوی طول ریسمان است). این طریقه را رسم بیضی بحرکت اتصالی گویند، و مخصوصاً برای رسم بیضی بر زمین (مثلا برای طرح حوض یا باغچه‌ی بیضی‌شکل) میتوان آنرا بکار برد. برای رسم بیضی پرگارهای مخصوص نیز ساخته‌اند. بوسیله‌ی بریدن مخروط مستدیر القاعده با صفحه نیز میتوان بیضی بدست آورد (برای توضیح و تصویر → **قطعهای مخروطی**، که بیضی یکی از آنها است)؛ بیضی را قطع ناقص (qat'e) نیز میخوانند. مدار گردش هر سیاره بدور خورشید بیضیی است که خورشید در یکی از کانونهای آن قرار دارد (→ کپلر، قوانین).

نظر به اهمیت بیضی در مکانیک و علم نجوم، بعضی از اصطلاحات مربوط به بیضی با اشاره‌ی اجمالی به برخی از خواص آن ذکر میشود (شکل را ملاحظه کنید). **(۱)** دو کانون بیضی را معمولا به F و F′، فاصله‌ی آنها (فاصله‌ی کانونی یا بُعد کانونی) را به ۲c، و مقدار ثابت منکور در تعریف بیضی را به ۲a نمایش میدهند. اگر M نقطه‌ای از بیضی باشد، قطعات MF و MF′ را شعاعهای



حامل M نامند؛ بموجب تعریف بیضی، همواره MF+MF′=۲a. **(۲)** وسط FF′ (نقطه‌ی O) را مرکز بیضی، خط FF′ و خطی را که از O بر FF′ عمود شود دو محور بیضی، و نقاط تقاطع محورها را با بیضی (نقاط A و A′ و B و B′) رئوس بیضی خوانند. قطعه‌ی AA′ قطر اطول و قطعه‌ی BB′ قطر اقصر بیضی نام دارد؛ اولی مساوی ۲a است، طول دومی را به ۲b نمایش میدهند. مرکز بیضی مرکز تقارن آن و دو محورش محورهای تقارن آنند. فواصل دو انتهای قطر اقصر از دو کانون مساوی نصف قطر اطول است (مثلا BF=BF′=a). **(۳)** نسبت فاصله‌ی کانونی را به قطر اطول (یعنی c/a را) خروج از مرکز بیضی خوانند و آنرا به e نمایش میدهند. خروج از مرکز بیضی همواره کمتر از ۱ است، و هر قدر به ۰ نزدیکتر باشد بیضی گِردتر (یعنی به دایره نزدیکتر) است، و اگر خروج از مرکز صفر شود بیضی به دایره تبدیل میگردد. پس دایره حالت خاصی از بیضی است (بیضیی که دو قطرش با هم مساوی باشند). **(۴)** پارامتر بیضی نصف طول وتری است که از یکی از دو کانون بر محور کانونی (AA′) عمود شود. معمولا آنرا به p نمایش میدهند، و مقدارش برابر b^2/a است. **(۵)** دو خطی را (D و D′) که بفاصله‌ی a^2/c از مرکز بر محور کانونی عمود شود خطوط هادی بیضی نامند، و هر یک را نظیر کانونی که با آن در یک طرف مرکز است میشمارند (D نظیر F و D′ نظیر F′). فاصله‌ی هر هادی از کانون نظیرش برابر p/e است. نسبت فواصل هر نقطه‌ی بیضی از یک کانون و هادی نظیر آن برابر خروج از مرکز بیضی است (MF/MP=e)؛ این خاصیت را میتوان تعریف بیضی قرار داد. → **قطعهای مخروطی**). **(۶)** مساحت بیضی مساوی πab (یعنی حاصلضرب عدد پی در حاصلضرب دو نصف قطر) است. طول محیط بیضی را نمیتوان با عبارات معمولی بیان کرد. مقدار تقریبی آن $\pi\sqrt{2(a^2+b^2)}$ است.

بیضیوار[5] (beyzivār)، یکی از سطوح هندسی بسته‌ی محدب (باصطلاح ریاضی، یکی از "سطوح درجه‌ی دوم")، شبیه به تخم مرغی که دو طرفش به یک اندازه فرض شود. بیضیوار سه صفحه‌ی تقارن دارد که دو به دو بر هم عمودند، و نقطه‌ی مشترک آنها مرکز تقارن بیضیوار است؛ و نیز سه محور

---

(۱)Bischoff (۲)Bushrangers (۳)maximum (۴) ellipse (۵)ellipsoid

تقارن دارد که دو به دو بر هم عمودند، و از مرکز تقارن میگذرند. یکی از اقسام آن بیضیوار دوار (davvār) است که از دوران یک بیضی در حول یکی از دو قطر آن حاصل میگردد؛ اگر بیضی حول قطر اطولش دوران کند بیضیوار دوار کشیده و اگر حول قطر اقصرش بگردد بیضیوار دوار پخت (paxt) حاصل میگردد. زمین تقریباً بشکل بیضیوار دوار میباشد. نیز ← پختی.

بیطار: ← دامپزشکی.

بیطاری: ← دامپزشکی.

بیطرفی[1] (bitarafi)، در قوانین بین الملل، حالت کشوری که از ورود در جنگ بین کشورهای دیگر یا دخالت در آن و یا کومک یا ابراز خصومت نسبت ببعضی از کشورهای متخاصم خودداری کند. در موقع شروع جنگ بین دو کشور، کشورهای بیطرف طی اعلامیه‌ای بیطرفی خود را باطلاع متخاصمین میرسانند. اعلامیه‌ی بیطرفی ضمناً به اتباع کشور بیطرف نیز ابلاغ میشود، تا بدانند که اگر از حدود بیطرفی تجاوز کنند، دولت هیچگونه حمایتی از آنها نخواهد کرد. بموجب اعلامیه‌ی بیطرفی، کشور بیطرف موظف میگردد که جداً از دخالت در کار متخاصمین خودداری کند، و همچنین دولتهای متخاصم مکلف میگردند که از هر گونه تجاوز به خاک یا آبهای ساحلی کشور بیطرف احتراز جویند.

بیطرفی، قانون، در تاریخ کشمة، قانونی که در ۱۹۳۵ بتصویب کنگره رسید، و برای اینکه کشمة بجنگهای اروپائی کشانیده نشود، رئیس جمهور را از اینکه بصوابدید خود مواد جنگی بدولتهای وارد در جنگ بفرستد ممنوع میکرد. تجدید نظرهای بعدی و سیاست وام و اجاره حتی قبل از حادثه‌ی پرل هاربر آنرا عملا از قدرت انداخت.

بیطرفی مسلح[2]، در حقوق بین الملل، حالت یک یا چند ملت یا مملکت، که در عین بیطرفی در جنگ بین چند دولت دیگر، برای دفع تجاوز احتمالی دولتهای متخاصم مسلح میشوند. معروفترین آنها بیطرفیهای مسلح سالهای ۱۷۸۰ و ۱۸۰۰ است، که بتوسط دولتهای اروپای شمالی (دانمارک، سوئد، پروس، و روسیه) تشکیل گردید و بعداً بعضی ممالک دیگر بآنها پیوستند. هدف آنها این بود که بریتانیا را، که با فرانسه در جنگ بود، وادار به محترم شمردن بعضی حقوق مشخص دولتهای بیطرف کنند. بیطرفی مسلح ۱۷۸۰ مخصوصاً مقرر میکرد که کالاهائی که با کشتی یک دولت بیطرف بمقصد یکی از دولتهای متخاصم حمل میشود آزاد است، محاصره‌ی دریائی وقتی لازم الرعایه است که مؤثر باشد، و فهرست کالاهای قاچاق جنگی باید منحصر به کالاهائی باشد که صرفاً فایده‌ی نظامی دارد. بریتانیا اصول بیطرفی مسلح ۱۷۸۰ را در ضمن معاهده‌ی صلح ۱۷۸۳ با فرانسه پذیرفت، ولی جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه آنها را نقض نمود، و بیطرفی مسلح ۱۸۰۰ بر ضد آن دولت تشکیل گردید، که بیشتر اعضای آن بعداً وارد جنگ شدند. اصول عمده‌ی این بیطرفیهای مسلح در ← اعلامیه‌ی پاریس (۱۸۵۶) پذیرفته شد. نیز ← لندن، اعلامیه‌ی.

بیطره: ← دامپزشکی.

بیع (bey'), در اصطلاح فقه‌و حقوق مدنی، تملیک عین بعوض معلوم. بیع با ایجاب و قبول بایع و مشتری واقع میشود. احکام و شرایط آن در قانون مدنی مفصلا تشریح شده است.

بیعت (bey'at)، پیمان بستن به فرمانبرداری و اطاعت از کسی. در تاریخ اسلام چنین مرسوم بود که آنکس که پیمان طاعت میبست دست خود را در دست پیغمبر یا خلیفه یا امیر میگذاشت. گویند هنگام فتح مکه، همینکه پیغمبر اسلام از بیعت با مردان فراغت حاصل کرد بسوی زنان متوجه شد، و دست خود را در قدح آب فرو برد، و زنان نیز دستهای خود را در آن قدح فرو بردند، و بدین وسیله، پیمان با زنان مکه نیز انجام گرفت. در اصطلاح صوفیه، بیعت کردن (یا بستن) با کسی بمعنی مرید او شدن است.

بیعت رضوان: ← حدیبیه.

بیعت شجره: ← حدیبیه.

بیعت عقبه: ← محمد، پیغمبر اسلام.

بیفئیترز: ← گوساله‌خواران.

بیک[3]**، چارلز تیلستن** (cārlz tilstən bik)، ۱۸۷۴–۱۸۰۰، سیاح و جغرافیدان انگلیسی. پس از سیاحت فلسطین، حبشه را پویید، و نقشه‌ی قسمت زیادی از آنرا کشید. در ۱۸۴۷–۶۰ رسالاتی در السنه‌ی حبشی و منبع رود نیل نشر کرد. مسافرت پویشی دیگری به بعضی سرزمینهای مذکور در کتاب مقدس کرد، و چند کتاب در جغرافیای کتاب مقدس نوشت.

بیکا (bikā)، ده (جم ۱٬۶۰۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودان، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ ۳۸ کیلومتری ل میناب.

بیکانر: ← راجستان.

بیکر[4]**، جزیره‌ی** (beykər)، جزیره‌ی کوچک مرجانی بمساحت ۲٫۶ کمم، قکب مرکزی، نزدیک استوا؛ متعلق به کشمة.

بیکر[4]**، ری ستنرد** (rey stanərd beykər)، نام مستعارش **دیوید گریسن** (deyvid greysən)، ۱۹۴۶–۱۸۷۰، نویسنده‌ی امریکائی. از دوستان نزدیک وودرو ویلسن بود، و زندگینامه‌ی او را نوشت. مقالات و آثار دیگر نیز دارد.

بیکربونات[5] (bikarbonāt؛ از فتس)، ملح اسیدی اسید کربونیک (H_2CO_3)؛ بعبارت دیگر، جسم حاصل از اسید کربونیک در صورتی که فلزی جانشین نصف ئیدروژن آن گردد؛ مانند بیکربونات سودیوم ($NaHCO_3$) یا جوش شیرین. نیز ← کربونات.

بیکربونات سودیوم: ← جوش شیرین.

بیکن[6] (biken)، لفظ انگلیسی، بمعنی ساختمانی روشن یا پدیدار که اغلب در محل مرتفعی ساخته میشود، و مخصوصاً برای راهنمائی خلبانها و دریانوردان بکار میرود. بیکنهائی که کشتی را هدایت میکنند فانوس دریائی یا منارة البحر نامیده میشوند. در ایران، هوانوردان معمولا لفظ بیکن را بجای **بیکن رادیوئی**[7] بکار میبرند که، بنا بر تعریف، عبارتست از ایستگاه فرستنده‌ی رادیوئی که، با پخش علاماتی، طیاره و کشتی را در ناوبری یاری میکند. **بیکن رادیوئی امتدادنما**[8] بوسیله‌ی علامات رادیوئی دالان هوائی را مشخص میکند، باین طریق که، با طرحی شبیه برگ شبدر چهارپر برهم‌اوفتاده علاماتی مخابره مینماید. بر طبق رمزهای مورس، علامات ا (-.) و ن (.-) یک در میان مخابره میشود؛ در ناحیه‌ای که دو علامت بر هم می‌افتند صدای یکنواختی شنیده میشود، و این یکنواختی خلبان را رهبری میکند. اگر خلبان از مسیر مقرر دور شود، فقط علامت ا یا علامت ن را میشنود. بیکنهای رادیوئی امتدادنمای کنونی بوسیله‌ی عقربه‌ای که بر صفحه‌ای حرکت میکند نشان میدهند که حرکت بر مسیر مقرر است یا از آن منحرف شده است، و دیگر خلبان زحمت گوش دادن به علامت را ندارد. بیکنهای امتدادنمای پربسامد همه‌جانبه بعد از جج II تکامل یافت، و بوسیله‌ی علاماتی که در جهات مختلف میفرستند، خلبان میتواند وضع خود را نسبت به ایستگاه فرستنده دقیقاً تعیین کند.

بیکن[9]**، راجر** (rājər beykən)، ح ۱۲۱۴–۱۲۹۴؟، فیلسوف مدرسی انگلیسی. در آکسفرد و دانشگاه پاریس تحصیل و تدریس کرد، و ظاهراً آشنائی او با کتاب سر الاسرار ارسطو در پاریس توجهش را به علوم جلب نمود. مردی تندخو و ستیزه‌جو بود. در ح ۱۲۵۲ به فرانسیسیان پیوست، و از آغاز امر بین او یا ارشدهایش اختلاف افتاد. سرانجام هم، فرانسیسیان که نوشته‌های پیروان خود را سانسور میکردند، بعنوان تعلیم دادن "چیزهای تازه‌ی مظنون" محکومش کردند، و در ۱۲۷۸–۹۲ محبوس بود، و کمی بعد درگذشت.

بیکن از فضلای عصر خود بود، و یونانی و عبری و احتمالا عربی نیز میدانست. معتقد بود که علم مکمل دین است نه مخالف آن. به علوم طبیعی و تجربه و مشاهده‌ی مستقیم اهمیت میداد، و بهمین جهت او را از پیشروان روش تازه‌ی علمی شمرده‌اند. آثار معروفش کتاب اکبر، کتاب اصغر، و کتاب سوم است، که آنها را برای پاپ کلمنس IV نوشت. تألیفاتی در کیمیا داشته، و بهمین جهت کتابهای بسیار در سحر و کیمیا باو نسبت داده‌اند. اختراع باروت را نیز بغلط باو نسبت داده‌اند، و بعضی وی را سازنده‌ی تلسکوپ و میکروسکوپ شمرده‌اند، ولی سند این ادعا بسیار ضعیف است.

بیکن، شورش: ← بیکن، نثنیل.

بیکن[9]**، فرانسیس** (frānsis beykən)، ۱۵۶۱–۱۶۲۶، فیلسوف انگلیسی و از رجال انگلستان. پدرش از اطرافیان ملکه‌ی الیزابت بود. خودش در ۱۵۸۴ بعضویت پارلمنت رسید، ولی مخالفتش با برنامه‌ی مالیاتی الیزابت پیشرفت سیاسی او را بتأخیر انداخت، و فقط در نتیجه‌ی مساعی ارل آو اسکس بود که ملکه حاضر شد او را بعنوان عضو غیر رسمی "شورای دانایان" بپذیرد. معذلک، در محاکمه‌ی ارل آو اسکس سعی بسیار مبذول کرد تا ارل محکوم به خیانت گردید. در سلطنت جیمز I بسرعت ترقی کرد، و در ۱۶۱۸ لقب بارون و در ۱۶۲۱ لقب وایکاونت و منصب لرد چانسلر یافت. در همین سال متهم بقبول رشوه در مقام لرد

(۱)neutrality (۲)armed neutrality (۳)Beke (۴)Baker (۵)bicarbonate (۶)beacon (۷)radio beacon (۸)radio range beacon (۹)Bacon

چانسلری گردید، و باین امر اعتراف کرد، و به ۴۰٬۰۰۰ لیره جریمه و طرد از دربار و سلب صلاحیت از خدمات دولتی و حبس در برج لندن محکوم گردید. اگرچه شاه مجازاتش را بخشید، وی انزوا گزید، و به نوشتن پرداخت.
بیکن علی رغم مفاسد اخلاقیش فیلسوفی بزرگ و نویسنده‌ای توانا بود. بزرگترین خدمت وی به فلسفه تدوین و استوار ساختن و ترویج روش استقراء در علوم تجربی بود. اثر معروفش کتاب اینستاوراتیو ماگنا (instărātio māgnā) ("احیاء العلوم کبیر") است که فقط به اتمام دو جلد آن موفق شد، یکی پیشرفت دانش (۱۶۰۵) و دیگری ارغنون نو (۱۶۲۰) (بجای ارغنون ارسطو). اگرچه بیکن شخصاً کشف و اختراعی ندارد، در بسط علوم تجربی در انگلستان و در وارد کردن اروپائیان در تجدد علم و فلسفه تأثیری عظیم داشته است. از آثار دیگرش مقالات (۱۵۹۷) است که در ادبیات مقامی ممتاز دارد. در کتاب دیگرش، بنام آتلانتیس نو (۱۶۲۷)، مدینه‌ی فاضله‌ای مبتنی بر اصول علمی را شرح میدهد. بعضی معتقدند که اشعار و نمایشنامه‌هائی که معمولا به شکسپیر نسبت داده میشود در واقع از بیکن بوده است.

بیکن[۱]، نثنیل (notanyəl beykən)، ۱۶۴۷-۷۶، سرکرده‌ی شورشی که در ۱۶۷۶ در مهاجرنشین ویرجینیا (در کشمت حالیه) برپا شد. سبب عمده‌ی آن استثمار خرده مالکین بتوسط انگلستان بود، و عدم موفقیت سر و. بارکلی در دفاع مرزها در مقابل حملات هندیشمردگان آنرا تسریع کرد. بیکن پیش از اینکه بتواند نیات اصلاحی خود را عملی سازد درگذشت، و شورش از کار افتاد. بارکلی که قبلا از شورشیان شکست خورده بود پس از انتقامگیری خونینی به انگلستان فراخوانده شد. تنها فایده‌ی شورش مراجعت بارکلی به انگلستان و پایان یافتن حملات هندیشمردگان بود.

بیکنزفیلد، ارل آو: ← دیزرئیلی، بنجمین.

بیکی[۲]، ویلیام بلفور (wilyām balfur beyki)، ۱۸۲۵-۶۴، جراح و پوینده‌ی اسکاتلندی در افریقای غربی، و عالم فقه اللغه. رود نیجر را بروی تجارت گشود. اطلاعاتی در باب زبانهای محلی گرد آورد، و کتاب مقدس را به یکی ازین زبانها ترجمه نمود.

بیکینی[۳] (bikini)، آتول غیر مسکون، شامل ۳۶ جزیره‌ی کوچک، قکپ مرکزی، جزء جزایر مارشال. آزمایشهای بمبهای اتمی کشمت در ۱۹۴۶ در اینجا انجام گرفت.

بیگ (beyg)، لقب: ← بک.

بیگ بن[۴] (big ben)، زنگ برج پارلمان (کاخ وستمینستر)، لندن، بوزن ۱۳٫۵ تن، که در ۱۸۵۸ ریخته شده. ساعت عظیم برج مزبور را نیز باین اسم مینامند.

بیگلربیگی (beyglar.beygi)، در دوره‌ی صفویه (مخصوصاً از عهد شاه عباس I صفوی ببعد)، عنوان حکام ولایات که از مرکز تعیین میشدند و در بعضی موارد سمت آنها موروثی بود. بیگلربیگی اصفهان در عهد صفویه مقام بسیار مهمی داشته و بعد از صدر اعظم یا اعتمادالدوله از همه‌ی اجزای درخانه معتبرتر بشمار میآمده است، و در بعضی مواقع بهنگام غیبت پادشاه در حکم نایب‌السلطنه بوده. در اواخر عهد صفویه قلمرو سلاطین مزبور دارای چهار والی مستقل و ۱۳ بیگلربیگی بوده است. در اوایل عهد قاجاریه نیز، مثل عهد صفویه، بیگلربیگی عنوان حکام ایالات بوده و از جانب سلطان انتخاب میشده است، ولیکن بعدها بیگلربیگی در ولایات دارای مقامی مستقل از مقام والی و حاکم و پایین‌تر از آنها بوده، و مثلا در آذربایجان در رأس اجزای حکومت شهر بوده است. عنوان بیگلربیگی در نزد ترکان عثمانی بصورت بیلربی (beylar.bey) مترادف میر میران و مخصوص عنوان والی ولات بزرگ بوده است.

بیگنونیا (bignoniā، لتی)، گیاه پیچنده‌ی گرمسیری از نوع بیگنونیا، دارای گلهای قیفی نارنجی و برگهای مرکب. اصلش از ج کشمت است. برای زینت دیوارها و پرچینها کاشته میشود.

بیگهورن[۵] (bighorn)، رودی بطول ۵۴۰ کم که در غ قسمت مرکزی ایالت وایومینگ، کشمت، تشکیل یافته به رود یلوستون (yelōstŏn) میریزد.

بیل[۶] (bil)، فنس **بین[۷]** (bien)، شهر (جه ۴۸٬۳۴۲)، ایالت (= کانتون) برن، غ سویس، کنار دریاچه‌ی بیل. از مراکز ساعتسازی. در موزه‌ی آن آثاری از آبراهای ← دریاچه‌ی بیل کشف شده است.

بیل[۶]، دریاچه‌ی یا دریاچه‌ی بین[۷] (bien، فنس)، دریاچه، غ سویس، در ایالت برن در دامنه‌ی کوههای ژورا. مشتمل بر سن پیر (saN pier) (سابقاً جزیره و اکنون شبه جزیره) است که در ۱۷۶۵ روسو در آن اقامت داشت. بقایای آبراهای دریاچه‌ی بیل در موزه‌ی شهر بیل موجود است.

بیل، هانری: ← ستندال.

بیلاروسیا: ← روسیه‌ی سفید.

بیلاسپور[۸] (bilāspur)، ایالت (۱٬۱۷۰ کمm؛ جه ۱۲۷٬۵۶۶)، لغ هند، در هیمالایای غربی. در ۱۹۵۴ جزء هیماچال پرادش گردید. طرح بستن سدی بر روی رود ساتلج قرار است در اینجا اجرا شود.

بیلاکسی[۹] (bilāksi)، شهر (۳۷٬۴۲۵)، جش ایالت میسی‌سیپی، کشمت، بر شبه جزیره‌ی بین خلیج میسی‌سیپی و خلیج بیلاکسی. شهر فعلی در ۱۷۱۹ بنا شد.

بیلبائو[۱۰] (bilbāo)، شهر (جه ۲۲۹٬۳۳۴)، کرسی ایالت ویثکایا، ل اسپانیا، نزدیک خلیج بیسکی؛ شهر عمده‌ی ایالات باسک و دومین بندر بزرگ اسپانیا. فولادسازی و کشتیسازی دارد. معادن آهن نزدیک آنست.

بیلدردایک[۱۱]، ویلم (wilem bilderdāyk)، ۱۷۵۶-۱۸۳۱، شاعر هلندی. بعد از هجوم فرانسویان به هلند، تبعید شد (۱۷۹۵). در دوره‌ی لوئی بوناپارت بازگشت (۱۸۰۶)؛ لوئی را زبان هلندی آموخت. منظومه‌های دینی و عشقی غنائی بسیار زیبا و بیماری مرد دانا (۱۸۰۷) ازوست.

بیلربی (beylar.bey)، ← بیگلربیگی.

بیلفلد[۱۲] (bilefeld)، شهر (جه ۱۷۲٬۴۶۹)، نوردراین-وستفالن، لغ آلمان. صنایع کتان و ابریشم و بلور و ماشینهای خیاطی. در جج II آسیب دید.

بیلقان (bilaqān)، ده (جه ۶۰۹ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان کرج؛ ۴ کیلومتری لش کرج. بیلقان مرکز تأسیسات سازمان آب تهران برای نقل آب رود کرج به تهران، و مجهز به دستگاههای اندازه‌گیری است. حوضچه‌های تصفیه‌ی آن پیش از ساختن سد کرج اهمیت داشت. تأسیساتش در حال توسعه است. ایستگاه مخابراتی بیسیم با سازمان آب تهران دارد.

بیلقان (baylaqān)، شهری قدیم در اران، ج قفقاز، که گویند بدست قباد ساسانی ساخته شد. در ۱۱۲ هق، در دومین جنگ اعراب با خزرها، سردار مسلمانان، سعید ابن عمرو الحَرَشی، پیروزی مهمی بر خزرها بدست آورد.

بیلک (baylak) یا **فیلَه** (fila)، یـ **فیلای[۱۳]** (filāy)، جزیره، ج مصر، در نیل، بالای سد آسوان. بیشتر سال زیر آب است. محل معبد ایسیس (از اوایل دوره‌ی بطالسه) میباشد.

بیلوار (bilavār)، دهستان (جه ح ۲۸٬۰۰۰)، ل بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۱۷ (؟) آبادی. کوهستانی است؛ کوههای بلوچ و کمرکبود (۲٬۹۱۵ متر) در ج آن واقعند. بعضی از شعب کامیاران (از قبیل رازآور و دیزگران) از آن میگذرند. محصولش توتون و فراورده‌های دامی است. مرکزش، ده مرزبانی (جه ۵۰۹ سش ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۵۸۶ متر)، در ۸۰ کیلومتری ل کرمانشاه است.

بیلوار کامیاران (bilavāre kāmyārān)، دهستان (جه ح ۱۴٬۰۰۰ ؟)، بخش کامیاران، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ دارای ۶۴ (؟) آبادی. از جغ به کوه شاهو محدود است. در ل دهستان رشته‌کوهی موازی با کوه شاهو کشیده شده، که در حدود پالنگان به رود سیروان منتهی میشود؛ گردنه‌ی مروارید (سر راه شوسه‌ی سنندج به کرمانشاه) در این کوهستان است، و رود مروارید در آن سرچشمه میگیرد.

بیله‌سوار (bilasavār)، ده (جه ۲٬۳۵۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان منان، بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴۲ کیلومتری ل گرمی نزدیک مرز ایران و شوروی. رود بالهارود مشروبش میکند.

بیله‌ی حقوق[۱۴] (bileye) [کلمه‌ی بیله فارسی و در لغت بمعنی "منشور پادشاهان" ضبط شده است] یا **منشور حقوق**، یکی از مهمترین اسناد قانون اساسی انگلستان، که مفاد آن در تکامل قوانین اساسی هر یک از ممالک مشترک المنافع بریتانیا و نیز کشمت تأثیر داشته، و (بضمیمه‌ی ماگنا) اغلب جزء میراث سیاسی ممالک دموکراسی انگلیسی‌زبان محسوب میشود. در سال ۱۶۸۸ پارلمنت انگلستان موادی شامل اصول عمده‌ی آزادی و مشروطیت، بنام اعلامیه‌ی حقوق، تهیه کرد، و اعطای سلطنت انگلستان را به ویلیام (ویلیام III انگلستان) و زوجه‌اش مری بجانشینی جیمز II موقوف باین کرد که آنان این اعلامیه را بپذیرند. مفاد این اعلامیه با اضافاتی در سال ۱۶۸۹ بعنوان بیله‌ی حقوق بتصویب پارلمنت رسید و قوت قانونی

(۱)Bacon (۲)Baikie (۳)Bikini (۴)Big Ben (۵)Bighorn (۶)Biel (۷)Bienne (۸)Bilaspur (۹)Biloxi (۱۰)Bilbao (۱۱)Bilderdijk (۱۲)Bielefeld (۱۳)Philae (۱۴)Bill of Rights

یافت.

بیلهی حقوق حکم میکند باینکه بعضی از اعمال جیمز II غیر قانونی بود، و انگلیسیها بعضی حقوق مدنی و سیاسی واجب الرعایه دارند. بموجب این منشور، این امور غیرِ قانونی است: تعلیق قوانین از طرف مقام سلطنت بدون رضایت پارلمنت؛ تأسیس دادگاههای اختصاصی (از قبیل دادگاههای رسیدگی به تخلفات دینی و غیره)؛ تحمیل مالیات برای مصارف دربار یا مصارف دیگر بدون تصویب پارلمنت یا برای مدتی بیش از آنچه پارلمنت تصویب کرده است؛ گردآوری یا نگاهداری قشون ثابت در داخل مملکت در زمان صلح بدون تصویب پارلمنت؛ مقرر کردن وجه الضمان فوق العاده، و تحمیل جرایم سنگین و تنبیهات بیرحمانه و غیر عادی. بعلاوه، مردم حق دارند به شاه عرض عریضه کنند بدون اینکه از این جهت مورد تعقیب یا آزار قرار گیرند؛ انتخابات اعضای پارلمنت باید آزاد باشد، و نمایندگان در مذاکرات پارلمانی آزادی بیان دارند.

بیلهی حقوق کاتولیکها را از تاج و تخت انگلستان ممنوع کرد، و ویلیام و مری را شاهان قانونی انگلستان شناخت، و مقرر کرد که پس از آنان سلطنت به وراث مری و سپس به شاهزاده خانم آن (بعداً ملکهی آن استوارت) منتقل گردد. در باب جانشینی ۱۷۰۱ قانون جانشینی بتصویب رسید.

بیلی[1]، **هرلد والتر** (harəld wāltər beyli)، ۱۸۹۹–، مستشرق انگلیسی. از ۱۹۳۶ استاد زبان سانسکریت در دانشگاه کیمبریج است. در زبان ختنی تخصص دارد، و در مدرسهی تتبعات شرقی لندن زبانهای ایرانی تدریس میکند. از آثارش مسائل زردشتی (۱۹۴۳)، متون ختنی I (۱۹۴۵)، متون بودائی ختنی (۱۹۴۱)، و مطالعات هندوسکائی، متنهای ختنی II (۱۹۵۳) و III (۱۹۵۶) است.

بیلیارد[2] (bilyārd؛ از روسی)، بازیی که در فضای سرپوشیده بر میزی مستطیل (پوشیده با ماهوت سبز) با ۳ یا ۱۵ گوی و میلهای چوبی بازی میشود. بیلیارد بطریقی که در ایران بازی میشود مأخوذ از روسیه است؛ هر یک از گویها را شار [روسی، = گوی] خوانند. تاریخ اختراع بیلیارد معلوم نیست؛ در فرانسه نوعی بیلیارد در قرن ۱۶م رواج داشت، و پیش از آن هم بازیی شبیه آن معمول بود؛ در انگلستان بیلیارد در زمان شکسپیر رایج بود.

بیلیس[3]، سر **ویلیام مدک** (sər wilyām madək beylis)*، ۱۸۶۰–۱۹۲۴، عالم انگلیسی فیزیولوژی.

بیلیل[4]، **ادوارد د** (edwārd də beyliəl)، فت ۱۳۶۳، شاه اسکاتلند؛ پسر شاه جان د بیلیل. بکومک ادوارد III به اسکاتلند تاخت (۱۳۳۲)، و طرفداران دیوید II را مغلوب نمود. پس از بازگشت (۱۳۴۱) دیوید از فرانسه، هیچگاه قدرتی نیافت.

بیلیل[4]، **جان د** (jān də beyliəl)، فت ۱۲۶۹، بارون انگلیسی، مؤسس کالج بیلیل در آکسفرد. نایب السلطنهی الگزاندر III اسکاتلند بود، ولی بعنوان خیانت برکنار شد. سومین پسرش، **جان د بیلیل**، ۱۲۴۹–۱۳۱۵، در ۱۲۹۲–۹۶ پادشاه اسکاتلند بود. وی پس از مرگ (۱۲۹۰) **مارگریت** دوشیزهی نروژ مدعی سلطنت شد. ادوارد I انگلستان جانب او را در برابر رابرت I گرفت، و در مقابل، بیلیل سوگند وفاداری و تبعیت نسبت به ادوارد یاد کرد، و تاجگذاری نمود. در ۱۲۹۶ عهد خود را شکست، و مغلوب و تسلیم ادوارد شد. در ۱۲۹۹ در فرانسه گوشه گزید. ادوارد د بیلیل پسرش بود.

بیلینگزگیت[5] (bilingzgeyt)، اصلا یکی از دروازههای شهر لندن و نزدیک پل لندن بود. نزدیک آن بازار ماهی بود. زبان خشن مردم آنجا بهمین نام نامیده میشد، و بتدریج لفظ بیلینگزگیت بهر زبان زشت و عامیانه اطلاق شد. بازار ماهی آن هنوز رونق دارد.

بیلینی[6] (bilini)، در ادبیات روسی، مجموعهی عظیمی از اشعار قهرمانی و داستانی قدیم روسیه (بعضی از قرن ۱۱م)، که قرنها دهان بدهان میگشت، و سرانجام در قرن ۱۸م جمعآوری و تحقیق در آنها آغاز شد. اشخاص داستانهای بیلینی همه قدرت فوق طبیعی دارند. اگرچه بیلینی در نتیجهی ورود عناصر خارجی (اسکاندیناویائی، بیزانسی، شرقی) تغییراتی یافته است، سخت جنبهی روسی دارد، و تأثیر بارآوری در ادبیات و موسیقی و هنر روسی داشته است.

بیلیون[7] (bilyon؛ از فر.) در بعضی ممالک (از جمله ایران، کشمتا، و تا چندی پیش در فرانسه) مترادف میلیار (milyār)، یعنی هزار میلیون (1'000'000'000 یا 10^9)، و در بعضی دیگر (از جمله انگلستان، آلمان، و فعلا در فرانسه) بمعنی یک میلیون میلیون (10^{12}) میباشد. در فارسی بعضی بلیون مینویسند.

بیمارستان عضدی، بغداد: ← عضدی، بیمارستان.

بیماری یا **آزار** یا **مرض**، انحراف مزاج در اثر تغییر وضع ساختمان یا عمل انساج. مقالات آتیه و نیز ردیف "آزار" و "مرض" را ببینید.

بیماری خواب[8]، نام دو بیماری که با خوابآلودگی یا بیهوشی مشخص میشود. یکی، باسم آنسفالیت لتارژیک (ānsefālit letārjik)، ناشی از ویروس خاصی است، و مسری است، و در مخ میگیرد. دومی، که ناشی از یکی از آغازیان، بنام تریپانوزوم (tripānozom)، است، در مناطق حارهی افریقا شیوع دارد، و بتوسط مگس معروف به تسهتسه انتقال داده میشود.

بیماری لبشتری هلو: ← پیچیدگی برگ هلو.

بیماری نیوکاسل (niukāsel؛ از انگل.)، از امراض مسری مرغان. علائم عمدهی آن سرفه، عطسه، و اختلالات عصبی است.

بیماریهای روانی، درمان[9]، فن پسیکیاتری (psi-kiātri)، شعبهای از علم طب که بتشخیص و معالجهی اختلالات روانی اختصاص دارد. کوشش منظم برای مطالعه و معالجهی امراض روانی جهت بهبود دادن بوضع کسانی که در آسایشگاهها بسر میبردند بوسیلهی فیلیپ پینل فرانسوی آغاز گردید. در آن حال که مصلحین بشردوست قرن ۱۹م برای وضع قوانین مبارزه میکردند، دانشمندان بکشف علل اساسی اختلالات روحی اشتغال داشتند (← **بهداشت روانی**). امیل کرپلین آلمانی اولین دانشمندی بود که **اختلال مشاعر** را تشخیص داد؛ ز. **فروید** با توجه برفتار مریض و تاریخچهی عاطفی او **پسیکانالیز** را بنیان نهاد. درمان با **شوک**، **درمان روحی**، روشهای جدید جراحی روانی، و **روانپزشکی** برای معالجهی امراض روانی و بعضی امراضی که ظاهراً جسمانی هستند بکار میرود.

بیماریهای زهروی[10] (zohravi)، بیماریهای عفونی که معمولا بواسطهی مقاربت سرایت میکند، مانند سیفلیس و سوزاک. مواظبت مبتلایان از لحاظ اجتماعی و حفظ جامعه از شیوع این بیماریها مسئلهی مهمی است. در بعضی ممالک، بر طبق قوانین معین، قبل از ازدواج و در زمان حمل، آزمایش خون انجام میشود. همچنین نشر معلومات و اطلاعات لازم برای معالجه و اجتناب از مبتلا شدن بآنها لازم است. نیز ← **بهداشت اجتماعی**.

بیماریهای ساری: ← **بیماریهای واگیردار**.

بیماریهای شغلی[11]، بیماریهای ناشی از شغل و کار در اثر شرایط نامساعد آنها. از آن جمله است بیماریهای ناشی از کار در هوای فشرده (← **آزار صندوق**)؛ بکار بردن یا تنفس کردن دودها یا مواد سمی، همچون ترکیبات سربی و جیوهای و فسفری و گرد سیلیس (← **سیلیکوز**)؛ همچنین قرار گرفتن در معرض تشعشات رادیوآکتیو و انرژی اتمی. در بسیاری از کشورها قوانین مخصوص برای حمایت کارگران از بیماریهای شغلی و جبران صدمات وارد بآنها وضع شده است (اولین آنها قانون کارخانهها است که در ۱۸۰۲ در انگلستان وضع شد).

بیماریهای عفونی: ← **بیماریهای واگیردار**.

بیماریهای مسری: ← **بیماریهای واگیردار**.

بیماریهای واگیردار[12] (vāgir.dār) یا **بیماریهای عفونی**[13] (ofuni) یا **بیماریهای مسری**[14] (mosri) [از عربی، = سرایتکننده] یا **بیماریهای ساری** (sāri) [عربی، = سرایتکننده]، بیماریهائی که بواسطهی میکروبها تولید میشود، و از انسان یا حیوان بیمار بدیگری سرایت میکند. واسطهی سرایت عبارتست از مجاورت بیمار یا اشیاء آلوده بآب دهان و خلط سینه و مدفوع و غیره بیمار (مثلا در گریپ، آبله، سرخک، و غیره)؛ غذای آلوده (مثلا در وبا)؛ گزیده شدن از نیش حیوان بیمار (مانند هاری از گزش سگ هار و مالاریا از گزش پشه)؛ و یا آلوده شدن مستقیم زخم بواسطهی میکروب (مانند کزاز یا باد سرخ). اقدام مؤثر برای پیشگیری عبارتست از مایهکوبی و تلقیح و قرنطین و ضدعفونی کردن اشیاء و اماکن. بسیاری از بیماریهای عفونی ایمنی میدهند، یعنی یک مرتبه مبتلا شدن بآنها سبب میشود که دیگر انسان آن بیماری را نگیرد. **همهگیری** (hame.giri) یا اپیدمی (epidemi) آنست که بواسطهی افزایش

---

(۱)Bailey (۲)billiards (۳)Bayliss (۴)Baliol (۵)Billingsgate (۶)bylini (۷)billion (۸)sleeping sickness (۹)psychiatry (۱۰)venereal diseases (۱۱)occupational diseases (۱۲)communicable diseases (۱۳)infectious diseases (۱۴)contagious diseases

حدت میکروب یا سلب ایمنی افراد زیادی مبتلا شوند. آندمی (āndemi) آنست که یک بیماری عفونی همیشه در محلی باشد.

بیمه[1] (bime)، عقدی که بموجب آن یک طرف (بیمه‌گر) تعهد میکند که در ازاء پرداخت وجه یا وجوهی از طرف دیگر (بیمه‌گُزار)، در صورت وقوع یا بروز حادثه خسارت وارد بر او را جبران کند یا وجه معینی بپردازد. وجهی را که بیمه‌گزار به بیمه‌گر میپردازد حق بیمه و آنچه را که بیمه میشود موضوع بیمه نامند. عقد بیمه و شرایط آن باید بموجب سند کتبی (بیمه‌نامه) باشد. مقدار حق بیمه بوسیله‌ی حساب احتمالات تعیین میشود.

در بین اقوام قدیم، بابلیها یک نوع بیمه برای جبران خسارت داشته‌اند. طبق شواهدی که در دست است، در اواسط قرن ۱۴م بیمه‌ی دریائی در اروپا تقریباً عمومیت داشته است. بیمه‌ی عمر در ۱۵۸۳ در انگلستان مرسوم گردید. سایر انواع بیمه (مانند بیمه بر ضد حریق و سرقت) بعداً بتدریج متداول شد، و امروز میتوان در مقابل هر نوع خطر قابل تصوری تقاضای بیمه کرد. از اواسط قرن ۱۹م بعضی دولتها وارد میدان بیمه‌گزاری شدند و بیمه‌های اجتماعی را پایه‌گذاری کردند. نیز ← **بیمه‌ی اتکائی؛ بیمه‌ی بهداشت؛ بیمه‌ی زمان بیکاری؛ بیمه‌ی کارگران، قانون.**

در ایران، از اوایل قرن ۲۰م نمایندگیهای شرکتهای بیمه‌ی خارجی شروع بکار کردند. اولین شرکت بیمه‌ی ایرانی در ۱۳۱۴ هش تأسیس گردید (← **شرکت سهامی بیمه‌ی ایران**). قانون بیمه در ۷ اردیبهشت ۱۳۱۶ هش بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

بیمهرگان[2] (bimohregān)، حیواناتی که ستون فقرات ندارند. جانوران بیمهره را به سلسله‌هائی تقسیم میکنند، از قبیل آغازیان، اسفنجها، کاکاوان (مرجانها و لاله‌ی دریائی)، خارپوستان (ستاره‌ی دریائی و توتیا)، کرمهای پهن، کرمهای گرد، کرمهای بندبند، نرم‌تنان، و بندپائیان. از حیث اندازه و بزرگی جثه، بیمهرگان از جانوران آغازی ذره‌بینی (← آغازیان) تا سش‌های عظیم الجثه تغییر میکنند.

بیمه‌گر: ← بیمه.

بیمه‌گزار: ← بیمه.

بیمه‌نامه: ← بیمه.

بیمه‌ی اتکائی (bimeye ettekā'i)، بیمه‌ای که بیمه‌گر اولی یا اصلی نزد بیمه‌گر دیگری راجع به قراردادی که منعقد کرده است میبندد. بیمه‌ی اتکائی برای بیمه‌گر اصلی از این جهت مفید است که با حق بیمه‌ی کمتری خطر جبران خسارت را نزد دیگری بیمه میکند. بیمه‌گر اصلی وقتی اقدام به بیمه‌ی اتکائی میکند که موضوع بیمه خیلی مهم، و خسارتی که باید احتمالاً پرداخت شود زیاد و از قدرت سرمایه‌ی بیمه‌گر اصلی خارج باشد. اما بیمه‌گر دومی چون احتیاج به پرداخت مخارج اداری و فنی که توسط بیمه‌گر اولی انجام شده است ندارد نفعی از این بابت عایدش میشود.

بیمه‌ی بهداشت، طرحی که بموجب آن بیمه‌گزار (← بیمه) هر ماه مبلغی به بیمه‌گر میپردازد، و در صورت بیماری، هزینه‌ی طبابت و دارو بعهده‌ی بیمه‌گر خواهد بود. بیمه‌ی بهداشت اول بار در سال ۱۸۸۳ توسط بیسمارک در آلمان شروع شد، و بعد از جج I در سایر کشورها متداول گردید. در بعضی از کشورها، مانند انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی، داشتن بیمه‌ی بهداشت اجباری است، و دولت از حقوق کلیه‌ی حقوق‌بگیران هر ماه مبلغی برای بیمه‌ی آنها در مقابل امراض دریافت میکند. اما در بعضی دیگر از کشورها، مثل کشمت، ترس از دخالت زیاد دولت در کار طبابت موجب شده است که مؤسسات خصوصی این کار را بعهده بگیرند، و مردم هم داوطلبانه به امر بیمه‌ی بهداشت بپردازند.

بیمه‌ی زمان بیکاری، طریقه‌ای برای تأمین معاش کارگران بیکار تا موقع اشتغال بکار. این نوع بیمه ممکن است اجباری یا اختیاری باشد. یکی از طرق متداول تأمین اعتبار صندوق بیمه‌ی زمان بیکاری کسر کردن مبلغی از حقوق کارگران است در زمان اشتغال. بیمه‌ی زمان بیکاری برای اولین بار در اواخر قرن ۱۹م در اروپا شروع شد، و بعداً در بسیاری از کشورهای دیگر جهان متداول گردید. ← **تأمین اجتماعی.**

بیمه‌ی عمر، بیمه‌ای که بموجب آن بیمه‌گر متعهد میشود که، در ازاء حق بیمه‌ای که دریافت میدارد، مبلغ معینی پس از مرگ بیمه‌گزار به ورثه‌ی قانونی او یا به شخص یا اشخاصی که در بیمه‌نامه اسم برده شده است بپردازد.

بیمه‌ی کارگران، قانون. قانون بیمه‌ی کارگران در ایران در ۲۹ آبان ۱۳۲۲ هش بتصویب مجلس شورای ملی رسید. بموجب ماده‌ی اول این قانون، کلیه‌ی کارخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی، بازرگانی، صنعتی، و معدنی، و بطور کلی هر مؤسسه‌ای واقع در ایران که کارگر در استخدام خود دارد، اعم از دولتی یا غیر دولتی، مکلف است که کارگران خود را نزد **شرکت سهامی بیمه‌ی ایران** یا **شرکت بیمه‌ی داخلی دیگری که دولت مقتضی بداند، در مقابل حوادثی که در اثر انجام وظیفه روی دهد، بیمه نمایند.**

بین (bien)، سویس: ← بیل.

بین[3]**، الگزاندر** (alegzāndər beyn)، ۱۸۱۸–۱۹۰۳، فیلسوف اسکاتلندی، که در پی‌ریزی روانشناسی جدید سهم بسزائی دارد. وی جنبه‌ی مابعد الطبیعه‌ی روانشناسی را حذف کرد و به جنبه‌ی فیزیولوژیائی آن پرداخت. در دانشگاه ابردین سالها مطالعه و تدریس کرد.

بین، دریاچه‌ی: ← بیل، دریاچه‌ی.

بین الدفتین (bayna 'd.daffatayn) [میان دو جلد]، اصطلاحی برای اوراقی که میان جلد قرار دارد.

بین‌الملل[4] (بعنوان اسم خاص) یا **انترناسیونال** (بعنوان اسم خاص) (anternāsionāl) (از فنس)، نام چند مجمع بین‌المللی که سوسیالیستها و سازمانهای کارگری بمنظور هماهنگ ساختن سیاست خود برپا کردند. **بین‌الملل اول** مجمع بین‌المللی کارگران بود که در ۱۸۶۴ توسط ← **کارل مارکس** در لندن تشکیل شد. منظور از تشکیل این مجمع آن بود که کارگران جهان را برای اجرای هدفهائی که در مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) تشریح شده بود متحد سازد. اختلافاتی که در این مجمع بروز کرد باعث انحلال آن گردید (۱۸۷۴). در ۱۸۸۹ **بین‌الملل دوم** مرکز خود را در بروکسل برقرار کرد. اغلب احزاب سوسیالیست جهان درین مجمع نمایندگانی داشتند (مانند ← **انگلس، فریدریش**). این مجمع نیز با اختلافاتی روبرو شد، و بالاخره در جج I منحل گردید. انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ **بین‌الملل سوم** یا **کمینترن** را در مسکو تشکیل داد، که در ۱۹۴۳ منحل شد. کوششهائی که توسط تروتسکی برای تأسیس **بین‌الملل چهارم** در مکزیک بعمل آمد (۱۹۳۷) به نتیجه نرسید و اهمیت زیادی نیافت.

بین النهرین[5]، یا **مسوپوتامیا** (mesopotāmiā) [= بین رودها]، ناحیه‌ای در آسیای غربی در امتداد رودهای دجله و فرات و بین آنها، که از ج به ل از خلیج فارس تا کوههای ارمنستان، و از ش به غ از فلات ایران تا بیابان شام ممتد است. اول بار بعد از زمان اسکندر مقدونی بنام مسوپوتامیا خوانده شد. در تورات بنام فَدّان آرام (پیدایش ۲۵.۲۰) خوانده شده است. قسمت شمالی آنرا اعراب الجزیره مینامند. از نواحی کوهستانی شمالی مسیر دجله و فرات بطرف جنوب، از شیب این ناحیه میکاهد، و پس از استپهای سبز، دشت مرکزی بین النهرین میآید که زمانی بعلت وجود شبکه‌ی بسیار وسیع آبیاری بی‌اندازه حاصلخیز بوده است. اکنون این ناحیه غالباً بایر و کماب است، و فقط اینجا و آنجا واحه‌هائی در آن دیده میشود. دو رود در جنوب بیکدیگر پیوسته شط العرب و دلتای آنرا میسازند که نیزارهای فراوان دارد. در نتیجه‌ی رسوباتی که پیوسته از شط العرب به خلیج فارس منتقل میشود، مصب آن رفته‌رفته در خلیج پیش میرود، بطوری که شهرهای قدیم که در ساحل خلیج بوده اکنون چندین کیلومتر در داخل خشکی جای دارند.

قسمت جنوبی بین النهرین، تا آنجا که اطلاع داریم، مهد تمدن بشر بوده، و از این جهت کمی بر مصر پیشی داشته است. در همین جاست که شهرهای **اریدو، اور، لارسا، لاگاش، نیپور، اکد،** و **بابل** پیدایش یافت. تمدن در این ناحیه در هزاره‌ی ۴م قم استقرار یافته بود. تا پیش از قرن ۱۸م قم، جز دوره‌های موقت، بین النهرین مرکب از کشور-شهرهای بسیار بود. بیشتر آنها در جنگهای حموربی از بین رفتند، و سرانجام دو دولت **آشور** (در بین النهرین علیا) و بابل (در بین النهرین سفلی) بوجود آمد که تمدن مشترکی داشتند. پس از تصرف (۵۳۹ قم) بدست هخامنشیان، بین النهرین بعنوان یک واحد سیاسی از بین رفت، ولی اهمیت فرهنگی و اقتصادی آن قریب ۱٬۸۰۰ سال دیگر باقی ماند. سلسله‌ی هخامنشی در ۳۳۱ قم بدست اسکندر مقدونی منقرض شد. در ۳۱۲ قم سلوکیان، و پس از آنها در ۱۴۱ قم اشکانیان، و بالاخره در ۲۲۶ بم ساسانیان روی کار آمدند.

دولت ساسانی در ۶۳۷ بم بدست اعراب برافتاد، و بین النهرین و ایران جزء سرزمینهای خلافت اسلامی گردید. پس از **تأسیس (۱۴۵ هق) بغداد** در زمان منصور خلیفه‌ی عباسی، بین النهرین از نو رونق یافت. در حمله‌ی هلاکوخان مغول بین النهرین ویران شد و شبکه‌ی آبیاری آن از میان

(۱)insurance; assurance (۲)invertebrates (۳)Bain (۴)International (۵)Mesopotamia

رفت. در ۱۶۳۸ بتصرف دولت عثمانی درآمد؛ در تحت تسلط عثمانیان توجهی به عمران آن نشد. در قرن ۱۹م، مخصوصاً پس از طرح ساختمان راه آهن بین برلین و بغداد (← بغداد، راه آهن)، برای بریتانیا اهمیت سوق الجیشی یافت. در جج I از میدانهای عمده‌ی جنگ بود. در ۱۹۲۰ تحت قیمومت بریتانیا قرار گرفت، و در ۱۹۲۱ مملکت عراق در آن تأسیس گردید. بین النهرین بجهت معادن نفتش اهمیت بین‌المللی دارد. شهرت دیگر این ناحیه ناشی از کاوشهای مداومی است که در قرن اخیر برای تحقیق در بقایای آثار تمدن قدیم این سرزمین صورت گرفته و نتایج گرانبهائی از آن بدست آمده است.

بینالود (binālud)، رشته‌کوه، لش خراسان، دنباله‌ی رشته‌کوه آلاداغ است. از لغ سرولایت تا دهستان بیوه‌ژن امتداد دارد؛ مرز طبیعی نیشابور را با مشهد تشکیل میدهد. بلندترین قلل آن ۳٬۴۲۵ متر ارتفاع دارد.

بینبریج[1]، ویلیام (wilyām beynbrij)، ۱۷۷۴–۱۸۳۳، افسر دریائی کشمت. در ۱۸۰۰، با عنوان ناخدای کشتی واشینگتن، باج برای دای الجزایر برد. دای جبراً او را با بیرق عثمانی به مأموریتی به قسطنطنیه روانه کرد. این توهین سهم عمده‌ای در اعلان جنگ امریکا به ← ممالک بربر داشت.

بین‌کلایه (beyn.kalāye)، ده (جه ۱٬۱۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودبنه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۲۵ کیلومتری لش لاهیجان. برنج، ابریشم، و کنف دارد.

بینگ[2]، جان (jān bing)، ۱۷۰۴–۵۷، دریاسالار انگلیسی؛ پسر جورج بینگ ملقب به وایکاونت تارینگتن. در ۱۷۵۶ که فرانسویان به جزیره‌ی مینورکا هجوم بردند، بینگ مأمور شد که بکومک دژی که پایداری میکرد برود، و چون این دژ سقوط کرد، بینگ در محکمه‌ی نظامی محاکمه و تیرباران شد. محکومیت وی خشم عمومی را برانگیخت.

بینگ[2]، جورج (jorj bing)، ملقب به **وایکاونت تارینگتن** (vāykānt tāringtən*)، ۱۶۶۳–۱۷۳۳، دریاسالار انگلیسی. در جنگ جانشینی اسپانیا فرماندهی داشت. جهازات فرانسوی را که جیمز ادوارد استوارت میخواست با آنها به بریتانیای کبیر حمله کند دفع کرد (۱۷۰۸). در ۱۷۲۷ وزیر دریاداری شد. جان بینگ پسرش بود.

بینگم[3]، هایرم (hāyrəm bingəm)، ۱۷۸۹–۱۸۶۹، مبلغ امریکائی. بجزایر هاوائی رفت (۱۸۱۹). با همکارانش طرح الفبائی برای زبان هاوائیائی ریخت، و انجیل را باین زبان ترجمه کرد. نوه‌اش، **هایرم بینگم، ۱۸۷۵–۱۹۵۶**، باستانشناس و از رجال کشمت بود. ویرانه‌های بعضی از شهرهای دولت اینکا را کشف کرد.

بینگمتن[4] (bingəmtən)، شهر صنعتی (۸۰٬۶۷۴)، ج ایالت نیو یورک، کشمت. کفشهایش معروفست.

بینگن[5] (bingen)، شهر (جه ۱۸٬۱۳۷)، راینلاند پفالتس، غ آلمان، بر رود راین. مرکز ناحیه‌ای است که بجهت شرابش معروفست. رومیها در قرن اول قم آنرا مستحکم کردند. از ۱۲۵۴ عضو اتحادیه‌ی هانسائی بود. نزدیک آن، بر تخته سنگی در راین، موبزتورم (moyzeturm) [آلمانی، = برج موشها] قرار دارد، که بنا بر افسانه‌ای هاتو (اسقف شهر ماینتس) را بواسطه‌ی گناهانی که کرده بود موشها در آنجا خوردند.

بینگول داغ (bingël dāq) یا **بنگول داغ** (be-) یا **کوه هزار برکه** (hezār berke)، رشته‌کوه، ارمنستان، ش ترکیه‌ی آسیائی، لغ دریاچه‌ی وان. بلندترین قله‌اش، دمیر قلعه (demir) [ترکی، = قلعه‌ی آهنین]، واقع در قسمت شرقی است، و ارتفاعش را بتفاوت از ۲٬۹۷۷ تا ۳٬۷۰۰ متر ذکر کرده‌اند. قله‌ی غربی آن، بنام بینگول یا طوپراق قلعه (toprāq)، تقریباً هم‌ارتفاع دمیر قلعه است. بینگول داغ دارای دریاچه‌های متعدد است، و تسمیه‌ی آن [بین (= هزار)+گول (= دریاچه) + داغ (= کوه)] ناشی از همین است. رود ارس از آن سرچشمه میگیرد. طوایف قزلباش در این ناحیه میزیستند.

بینوایان[6] (binavāyān)، فنسل میزرابل (le mize-rābl)، عنوان ترجمه‌ی فارسی رمان اجتماعی معروف ویکتور هوگو، که شاهکار وی و از بزرگترین رمانهائی است که تا کنون نوشته شده، و نمونه‌ی برجسته‌ای از آثار دوره‌ی نهضت رمانتیسم در فرانسه است. اول بار در ۵ جلد در ۱۸۶۲ منتشر شد؛ ترجمه‌ی فارسی جلد اول آن بنام تیره‌بختان در ۱۳۰۳ هش (بوسیله‌ی یوسف اعتصامی) و ترجمه‌ی تمام آن بنام بینوایان در ۱۳۱۰ هش در تهران منتشر گردید.

بینوایان سیمای جامعه‌ی پاریسی و فقر و بیعدالتی آن را در عصر نویسنده بحد کمال آشکار میسازد. قسمت عمده‌ی کتاب سرگذشت یک روستائی فرانسوی است بنام ژان والژان (jāN vāljāN)، که بسبب ربودن یک قطعه نان برای خانواده‌ی گرسنه‌ی خواهرش محکوم به حبس با اعمال شاقه میشود. از آن ببعد هیولای "قانون" همواره در تعقیب اوست. پس از آزاد شدن از زندان ۱۹ساله، بسبب عطوفتی که از یکی از اسقفها میبیند، نام خود را تغییر میدهد، و به زندگی تازه‌ای قرین نیکنامی قدم میگذارد، و منشأ بسیاری اعمال خیر میگردد. اما کارآگاهی بنام ژاور (jāver) به هویت او پی میبرد، و او را بنام "قانون" دستگیر میکند، و وی بار دیگر به زندان محکومین به اعمال شاقه فرستاده میشود. پس از چندی فرار میکند، و به نجات دختری بنام کوزت (kozet) که مادرش فانتین (fāntin) قبلا از کومکهای ژان والژان برخوردار شده بود میشتابد. در شورشی که در پاریس روی داد ژاور را از حبس نجات میدهد. پس از اعمال خیر دیگر درمیگذرد.

بینویل[7]، سیور دو (siër dë biaNvil*)، لقب **ژان باتیست لو موان** (jāN bātist lë muān)، ۱۶۸۰–۱۷۶۸، از حکام مستعمراتی فرانسه در امریکا؛ برادر سیور د/ایبرویل. در ۱۶۹۷ همراه برادرش به ناحیه‌ی هودسن، و در ۱۶۹۸ به میسیسیپی سفلی رفت، و در آنجا مهاجرنشین لویزیانا را تأسیس کردند، و وی بعداً حاکم آنجا گردید. در ۱۷۱۰ موبیل و در ۱۷۱۸ نیو اورلئان را بنا نهاد.

بینه[8]، آلفرد (ālfred bine)، ۱۸۵۷–۱۹۱۱، روانشناس فرانسوی. باتفاق هانری بونیس اولین مجله‌ی روانشناسی فرانسوی را تأسیس کرد (۱۸۹۵)، و اولین آزمایشگاه روانشناسی فرانسه را در دانشگاه پاریس بنیاد نهاد (۱۸۸۹). با کومک تئودور سیمون تستهائی برای سنجش **هوش** آدمی تعبیه کرد (۱۹۰۵–۱۱) که بعداً بوسیله‌ی دیگران مورد تجدید نظر قرار گرفت و رواج عام یافت (← **تستهای روانشناسی؛ ترمن، لویس مدیسن**). قبلا اشخاص دیگری، از جمله سر فرانسیس **گالتن** در انگلستان و ج. م. **کتل** در امریکا، سعی کرده بودند که تستهائی بسازند، اما توجه آنان باستعدادهای بسیط و ساده (مانند قضاوت در باره‌ی طول اجسام در اثر خطای باصره) بوده است، ولی بینه برای اولین بار موفق شد که استعدادهای پیچیده‌تری را اندازه بگیرد.

بینه، سوره‌ی (bayyena) [عربی، = برهان]، سوره‌ی ۹۸م قرآن، مدنی، ۸ آیه، در برابری کافران اهل کتاب با مشرکان.

بینهایت[9] (binahāyat)، در اصطلاح ریاضیات، عددی بزرگتر از هر عدد دیگر، یا (بجای "بینهایت دور") موضعی که نسبت به دستگاه مقایسه در وراء هر حدی واقعست. بعبارت اصح: **۱-** علامت ∞ (یا $+\infty$، که باضافه‌ی بینهایت خوانده میشود) که آنرا به مجموعه‌ی اعداد حقیقی ملحق میکنند، و بزرگتر از هر عدد حقیقی میشمارند. علامت $-\infty$ (بخوانید منهای بینهایت) را نیز به همان مجموعه ملحق میکنند، و آنرا کوچکتر از هر عدد حقیقی (اعم از مثبت یا منفی) محسوب میدارند. وارد کردن این علامات بمنظور تعمیم و تسهیل بیان احکام است. هیچیک از علامات $+\infty$ و $-\infty$ در واقع عدد نیستند، ولی گاهی از طریق اعمال آنها را در شمار اعداد بحساب میآورند. محاسبه با این "اعداد" تابع قواعد خاصی است، از قبیل اینکه $\infty+\infty=\infty$ و $1:\infty=0$ و غیره. نیز ← حد؛ نامتناهی. **۲-** در هندسه نیز به نقاط و خطوط و صفحات معمولی عناصری موسوم به عناصر بینهایت (نقاط بینهایت، خطوط بینهایت، و صفحات بینهایت) ملحق میکنند. مثلا در صفحه‌ی معین، بر هر خط این صفحه به وجود نقطه‌ای دورتر از هر حدی (هر قدر هم دور باشد) قائل میشویم، و آنرا نقطه‌ی بینهایت این خط میخوانیم، و کلیه‌ی خطوطی را که با هم متوازی هستند دارای یک نقطه‌ی بینهایت میشماریم. در این صورت، هر دو خط متوازی واقع در صفحه‌ی مورد بحث از یک نقطه (نقطه‌ی بینهایت مشترک آنها) میگذرند، و لهذا، بطور کلی و بدون ضرورت استثناء، میتوان حکم کرد باینکه هر دو خط متمایز واقع در یک صفحه از یک نقطه میگذرند. ممکن است بخاطر کسی خطور کند که این تعمیم "بزحمتش نمی‌ارزد"، ولی باید دانست که قدرت ریاضیات کنونی تا حد زیادی ناشی از این تعمیمها است. ضمناً ناگفته نماند که چون الحاق عناصر بینهایت برای تعمیم و تسهیل بیان مطالب است،

---

(۱)Bainbridge (۲)Byng (۳)Bingham (۴)Binghamton (۵)Bingen (۶)(Les) Miserables (۷)Bienville (۸)Binet (۹)infinity

ممکن است این عناصر در موارد مختلف باشد. مثلا در مبحث توابع متغیرهای موهومی انسب آنست که تمام ناحیه‌ی بینهایت دور صفحه را یک نقطه (نقطه‌ی ∞) بشماریم. **۳-** در اصطلاح فیزیک هرگاه شیئی آنقدر از شخص ناظر دور باشد که اشعه‌ی وارد از آن عملا متوازی باشند گویند این اشعه از بینهایت میتابند یا آنکه شیء در بینهایت واقع است.

بینیـن[1]**، لارنس** (lārəns binyən)، ۱۸۶۹–۱۹۴۳، شاعر بریتانیائی، خازن نقاشیها در موزه‌ی بریتانیائی، و متخصص در هنر شرقی. چندین کتاب در باب هنر نوشته که نقاشی در شرق دور (۱۹۰۸) و نقاشان دربار مغولان کبیر (۱۹۲۱) از آن جمله است. کتاب اشعار نظامی (۱۹۲۸) در وصف یک نسخه‌ی خطی خمسه‌ی نظامی و مزین به مینیاتورهای رنگی از زیباترین آثار اوست. دیوانش چند مجلد است. قطعه‌ی برای کشتگان از معروفترین اشعار انگلیسی زمان جج I است.

بیـو[2]**، ژان باتیست** (jāN bātist bio)، ۱۷۷۴–۱۸۶۲، فیزیکدان فرانسوی. اطلاعاتش وسیع بود، و در پیشرفت ریاضیات و نجوم و تاریخ علم سهم دارد. از ۱۸۰۰ استاد کولژ دو فرانس بود. قانون بیو در باب نور قطبیده معروفست. باتفاق ساوار قانون معروف به قانون بیو-ساوار را در باب تأثیر جریان برق بر میدان مغناطیسی بیان نمود. پسرش، **ادوار کنستان بیو** (eduār koNstāN)، ۱۸۰۳–۵۰، چین‌شناس بود.

بیوا[3] (biwā)، بزرگترین دریاچه‌ی ژاپن، در ج هونشو. طولش ح ۶۵ کم و عرضش ۳–۱۹ کم است.

بیو-بیو[4] (biobio)، رودی بطول ح ۳۷۰ کم، که در کوههای آند در قسمت مرکزی شیلی سرچشمه گرفته بجانب لغ جاری میشود، و به قکب میریزد.

بیوت (biut)، اسکاتلند، ← بیوت‌شر.

بیوت[5]**،** شهر (جـ ۳۳'۲۵۱)، جغ ایالت مونتانا، کشمت. دومین شهر بزرگ ایالت است، و بر بزرگترین نهشتهای معدنی (نقره، روی، منگنز، و مخصوصاً مس) جهان قرار دارد. پس از کشف معادن طلا و نقره رونق گرفت، و پس از کشف (ح ۱۸۸۰) مس رونقش افزون شد.

بیوت (boyut) [مفردش بیت (beyt)؛ ← بیت، لفظ] یا **خانه‌ها،** نام ۱۲ قسمت فرضی منطقة البروج که ابتدا از طالع در خلاف جهت حرکت یومی شمرده میشوند (خانه‌ی اول، خانه‌ی دوم، ....، خانه‌ی دوازدهم)، و در علم احکام نجوم اهمیت فراوان دارند. تقسیم منطقة البروج را به بیوت تسویة البیوت (tasviato 'l.boyut) و ابتدای تقسیمات را مراکز بیوت نامند. طریق تقسیم اینست که ابتدا بوسیله‌ی دایره‌ی افق و دایره‌ی نصف النهار، منطقة البروج را به چهار قسمت میکنند، و سپس هر یک از این چهار قسمت را به سه قسمت میکنند (تقسیم اخیر به طرق مختلف بعمل میآید). نقاط تقاطع دایره‌ی افق با دایرة البروج یکی طالع (بر افق شرقی) و دیگری سابع (sābeʿ) (مبدأ خانه‌ی هفتم) یا غارب (qāreb) (بر افق غربی)، و نقاط تقاطع دایره‌ی نصف النهار با دایرة البروج یکی رابع (rābeʿ) (زیر افق) و دیگری عاشر (āšer) (بالای افق) است. هر یک از چهار خانه‌ی اول و چهارم و هفتم و دهم را، که از چهار نقطه‌ی مذکور آغاز میشوند و مدار احکام نجوم بر آنها است، وتد (vatad) [عربی، = میخ؛ جمعش اوتاد (ŏtād)] میخوانند، و آنها عبارتند از وتد طالع (خانه‌ی اول)، وتد الارض (vatado 'l.ʿarz) (خانه‌ی چهارم)، وتد غارب (خانه‌ی هفتم)، وتد السماء (vatado 's.samāʿ) (خانه‌ی دهم). چهار خانه‌ی ۲م، ۵م، ۸م، و ۱۱م را مایل الاوتاد (māyelo 'l.ʿŏtād) و چهار خانه‌ی ۳م، ۶م، ۹م، و ۱۲م را زایل الاوتاد (– zāyelo) نامند؛ خانه‌های دسته‌ی اول در قوت متوسطند، و خانه‌های دسته‌ی دوم ضعیفترین خانه‌ها محسوب میباشند.

بیوت[6]**،** سومین **ارل آو** (ĕrl āv biut*)، لقب **جان استوارت** (jān estuārt)، ۱۷۱۳–۹۲، نخست‌وزیر (۱۷۶۱–۶۳) انگلستان از حزب توری. مورد اعتماد جورج III و پشتیبان هدفهای او در برتری پادشاه، از بین بردن قدرت ویگها، و پایان دادن جنگ با فرانسه بود. مردم که او را مسبب اعمال شاه میدانستند از او ناراضی شدند. بعد از اعلان جنگ به اسپانیا (۱۷۶۲) و انعقاد (۱۷۶۳) معاهده‌ی پاریس (که منفور مردم انگلستان بود) ناچار کناره‌گیری کرد.

بیوتات سلطنتی (boyutāte)، در دوران صفویه، کارگاههائی که ضروریات و حوایج دستگاه سلطنتی را تدارک و تهیه مینمود. بسیاری ازین بیوتات مربوط به امور خانه بود، همچون مطبخ‌خانه و ایاغی‌خانه و اصطبل و خیاطخانه، و بعضی از نوع کارخانه‌های دولتی امروز بود مانند شعربافخانه و ضرابخانه و قورخانه. متصدی و مسئول اداره‌ی بیوتات سلطنتی را، که گاه تعداد آن به ۳۲ میرسید، ناظر بیوتات میگفتند.

بیوت النحل، مالیات: ← مالیات بیوت النحل.

بیوت‌شر[6] (biutšər) یا **بیوت،** ولایت جزیره‌ای (۵۶۵ کمm؛ جـ ۱۹'۲۸۵)، در خلیج کلاید، غ اسکاتلند. بزرگترین جزایر آن ارن و بیوت است. مشاغل عمده کشاورزی، دام‌پروری، و ماهیگیری است. مناظر زیبای آن جالب سیاحان میباشد. مرکز ولایت، شهر راتسی (rāṭsey) (جـ ۱۰'۱۴۵)، در جزیره‌ی بیوت است.

بیور[7]**، جزیره‌ی** (bivər)، جزیره‌ای (بطول ۲۱ کم و بعرض ح ۵–۱۰ کم) در دریاچه‌ی میشیگان، ایالت میشیگان، کشمت.

بیور اسب (bivar asb) یا **بیورسب** (bivarasb)، ← ضحاک.

بیـوربروک[8]**،** اولین **بـارون** (bāron bivər-bruk*)، لقب **ویلیام مکسول ایتکن** (wilyām makswəl eytkən)، ۱۸۷۹–، سیاستمدار و روزنامه‌دار انگلیسی. اصلا کانادائی بود، و پیش از رفتن به انگلستان ثروت هنگفتی گرد آورد. از ۱۹۱۷ روزنامه‌های او (دیلی اکسپرس، سندی اکسپرس، و ایونینگ ستاندارد) نظریات امپریالیستی او را با حرارت بسیار منتشر کرده‌اند. در دولت زمان جنگ چرچیل بر سر کار بود (۱۹۴۰–۴۵).

بیورسب یا **بیور اسب:** ← ضحاک.

بیورنسون[9]**، بیورنستیرنه** (biërnstierne biërn-son)، ۱۸۳۲–۱۹۱۰، نویسنده‌ی نروژی. بسبب درامها، داستانها، و منظومه‌های حماسیش، بعنوان بزرگترین شاعر و داستان‌نویس نروژی شناخته شد، و در درام‌نویسی، پس از ایبسن، در درجه‌ی اول قرار گرفت. از داستانهای معروفش آرنه (۱۸۵۹) و دختر ماهیگیر (۱۸۶۸)، و از درامهایش سیگورد سلمبه (۱۸۶۲) و ورشکسته (۱۸۷۵) است. جایزه‌ی ادبی ۱۹۰۳ نوبل به وی اعطا شد.

بـی‌وزا (bivazā)، (*Ferula kurdica*)، گیاهی از تیره‌ی چتریان، که دانه‌های آن معطر است، و جوانه‌های آن را ترشی میکنند.

بیوشیمی: ← زیستشیمی.

بیوفیزیک: ← زیستفیزیک.

بیوکنن[10]**، جورج** (jorj biukanən)، ۱۵۰۶–۸۲، اومانیست اسکاتلندی، مربی ماری استوارت و پسرش جیمز VI. اشعار لاتینی سروده و نمایشنامه‌ها و چند کتاب نوشته است.

بیوکنن[10]**، جیمز** (jeymz biukanən) یا **جیمز بوکنـن** (bukanən)، ۱۷۹۱–۱۸۶۸، پانزدهمین رئیس جمهور (۱۸۵۷–۶۱) (دموکرات) کشمت. سناتور و وزیر خارجه بود، و هنگامی که در انگلستان وزیر مختار بود در تنظیم ← اعلامیه‌ی اوستاند کوشید. در دوره‌ی ریاست جمهور کوشش کرد بین دسته‌های طرفدار و مخالف برده‌داری تعادلی ایجاد کند، و از این رو مورد مخالفت افراطیون هر دو دسته قرار گرفت. در ۱۸۶۰ اظهار عقیده کرد که هیچ ایالتی حق خروج از جامعه‌ی ایالات متحده را ندارد، ولی دارای چنان قدرتی نبود که بتواند کشورهائی را که جدا میشدند بازگرداند. عقیده داشت که دولت فدرال میتواند برای حفظ اموال خود بزور متوسل شود، و این نظر بر اهمیت دژهای دولت فدرال در ایالات جنوبی افزود. تنها مرد مجردی است که بریاست جمهوری امریکا رسیده است.

بیون[11] (beyŏn)، شهر (جـ ۷۷'۲۰۳)، لش ایالت نیو جرزی، کشمت. در ح ۱۶۵۰ بوسیله‌ی هلندیها آباد شد.

بیـونیـج (bivanij)، دهستان (جـ ۱'۳۰۰؛)، ل بخش کرند، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۱ (؛) آبادی. محصور به کوههای صعب العبور است؛ کوه نسار در ج و کوه سیاهان در جغ دهستان قرار دارند. دشت بیونیج (بعرض ۴–۶ کم و بطول ۱۰–۱۵ کم) در این دهستان است.

بیو-وارن[12]**، ژاک نیکولا** (jāk nikolā biyyo-vāren)، ۱۷۵۶–۱۸۱۹، انقلابگر فرانسوی که در انقلاب فرانسه فعالیت داشت. عضو کنوانسیون و کمیته‌ی امنیت عمومی بود. بر ضد دانتون و سپس بر ضد روبسپیر توطئه کرد. پس از سقوط روبسپیر به گویان فرانسه تبعید شد (۱۷۹۵)؛ عفو ناپلئون I را نپذیرفت، و در تبعید بماند، و در ۱۸۱۶ به هائیتی گریخت.

بیوولف[13] (beyəwulf)، کهنترین حماسه‌ی انگلیسی، که محتملا در اوایل قرن ۸م بم در اطراف نورثامبریا تألیف یافت. مواد آن بیشتر از تاریخ و اساطیر و افسانه‌های عامیانه‌ی اسکاندیناوی

(۱)Binyon (۲)Biot (۳)Biwa (۴)Bío-Bío (۵)Butte (۶)Bute (۷)Beaver (۸)Beaverbrook (۹)Bjornson (۱۰)Buchanan (۱۱)Bayonne (۱۲)Billaud-Varenne (۱۳)Beowulf

گرفته شده، و حوادث آن در دانمارک و سوئد روی میدهد. در قسمت اول، قهرمان جوان داستان گرندل (grendəl) (غول دریائی) و مادرش را میکشد؛ و در قسمت دوم، در پایان زندگی دراز و پرافتخار خود، اژدهائی را بقتل میرساند و میمیرد.

بیه‌پس (bie.pas) و **بیه‌پیش** (-piš)، در قسمت سابق سرزمین **گیلان**. قسمت شرقی سفیدرود را بیه‌پیش (مرکزش لاهیجان) و قسمت غربی را بیه‌پس (مرکزش رشت) میگفتند. بیه در لغت محلی بمعنی رود است.

بیهق (beyhaq, bay-)، ناحیه‌ای قدیم در خراسان، غ نیشابور. در دوره‌ی طاهریان ۳۹۰ آبادی داشت. شهرهای مهم آن سبزوار و خسروجرد بود. در سال ۳۰ هق بدست عبدالله ابن عامر فتح شد. در ۴۸-۵۴۶ هق، ینالتگین (yanāltegin) ویرانش کرد. خواجه نظام‌الملک، ابوالفضل محمد ابن حسین بیهقی (مؤلف تاریخ بیهقی)، و عبدالرزاق باشتینی (bāštini) (منسوب به قریه‌ی باشتین از توابع سبزوار، مؤسس سلسله‌ی سربداران) از جمله‌ی نامدارانی هستند که از بیهق برخاسته‌اند. سابقاً از معادن مرمر آن بهره‌برداری میشد.

بیهق، تاریخ: ← تاریخ بیهق.

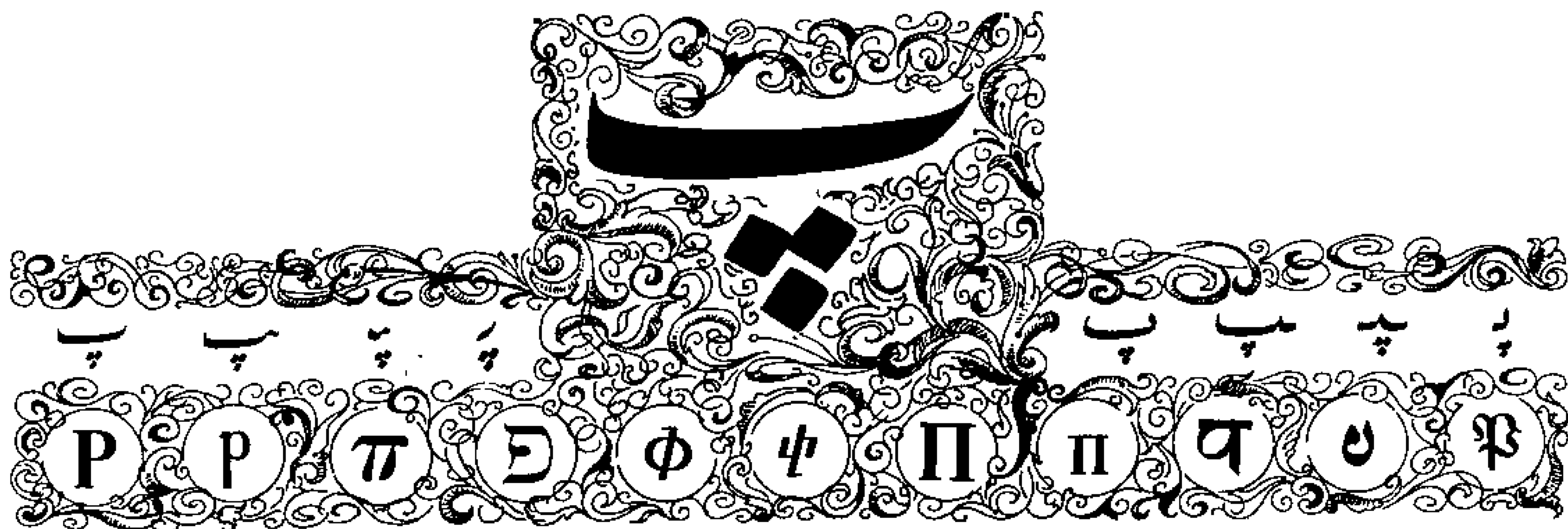
بیهقی، ابراهیم (beyhaqi)، ادیب عرب، معاصر مقتدر عباسی (خلافتش ۲۹۵-۳۲۰ هق). کتاب ادبی کتاب المحاسن و المساوی ازوست.

بیهقی، ابوالحسن [ظهیرالدین ابوالحسن علی ابن زید ابن فندق]، معروف به **ابن فندق** (ebne fon-doq)، ۴۹۳-۵۶۵ هق، از علما و نویسندگان معروف ایران؛ مت سبزوار (بیهق). در نیشابور و مرو و ری تحصیل کرد، و بقیه‌ی عمر را بیشتر در خراسان گذرانید. در ۵۰۷ هق بین او و پدرش با عمر خیام ملاقاتی دست داد. شماره‌ی تألیفات او را تا ۸۰ گفته‌اند. از آثارش تاریخ بیهق، تتمه‌ی صوان الحکمه، جوامع الاحکام، وشاح الدمیه، و مشارب التجارب است.

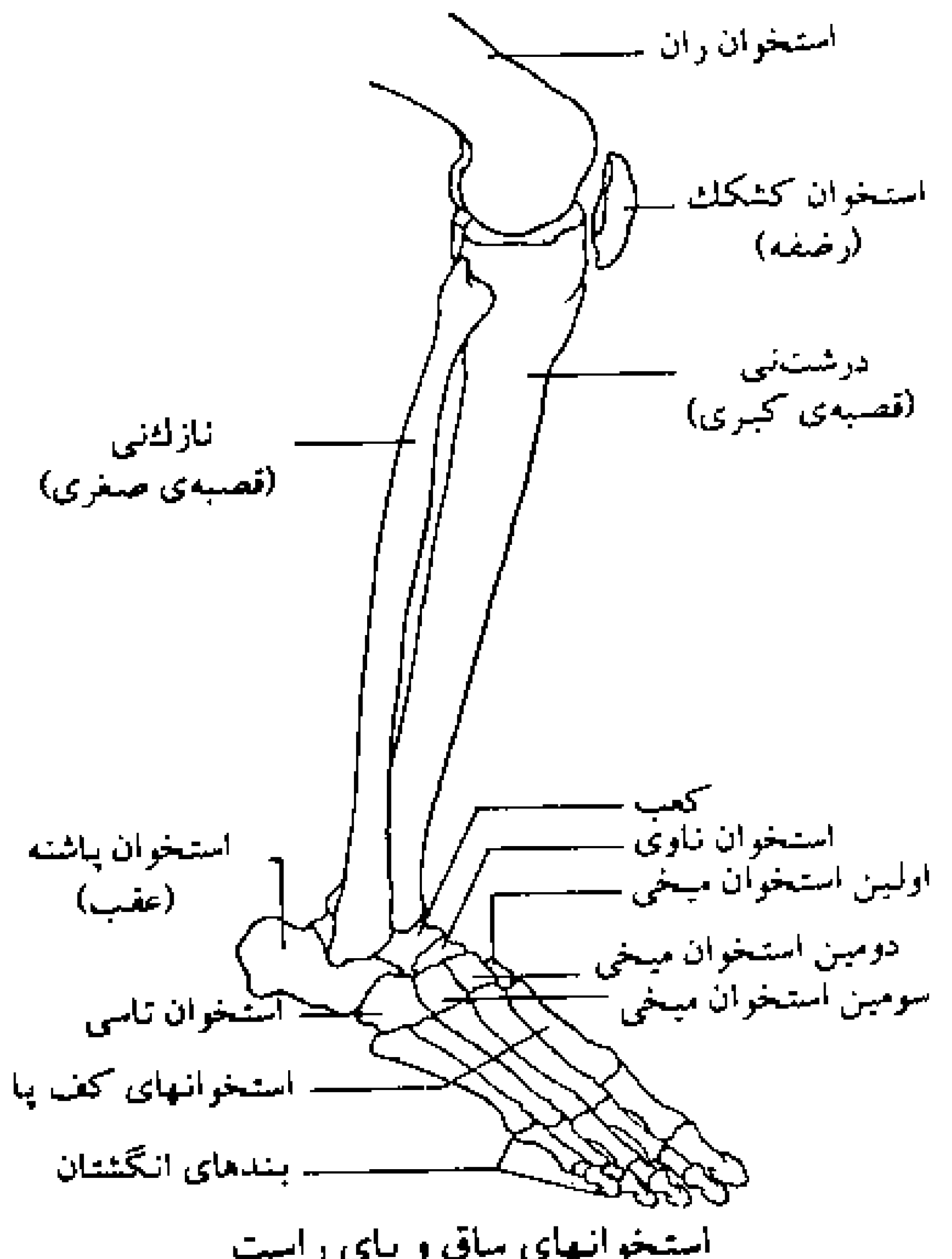
بیهقی، ابوالفضل [ابوالفضل محمد ابن حسین بیهقی]، ۳۸۵-۴۷۰ هق، مورخ معروف ایرانی؛ مت حارث‌آباد (در بیهق). اوایل عمر را در نیشابور به تحصیل اشتغال داشت، و سپس در غزنه بخدمت سلاطین غزنوی پیوست، و بیشتر عمر خود را در این شهر گذرانید. در آغاز در دیوان رسالت سلطان (۳۸۹-۴۲۱ هق) محمود غزنوی سمت دبیری داشت، و زیر دست ابونصر مشکان (رئیس دیوان) بود. در سلطنت (۴۲۱-۳۳ هق) مسعود غزنوی، پس از وفات (۴۳۱ هق) ابونصر، ابوسهل زوزنی ریاست دیوان رسالت یافت، و او با ابوالفضل راه ناسازگاری پیش گرفت. در سلطنت (۴۴۰-۴۳) عبدالرشید غزنوی، ابوالفضل بریاست دیوان رسالت رسید، ولی کمی بعد معزول و اموالش مصادره و خودش محبوس شد، و پس از کشته شدن عبدالرشید نیز چندی محبوس بود. پس از رهائی ظاهراً گرد خدمت در دربار نگشت. اثر عمده‌اش کتاب تاریخ بیهقی است. آثار دیگر منسوب به وی مقامات ابونصر مشکان و زینة الکتاب میباشد.

بیهقی، ابوبکر (beyhaqi) [ابوبکر احمد ابن حسین ابن علی ابن موسی خسروجردی]، ۳۸۴-۴۵۸ هق، فقیه شافعی و حافظ حدیث. برای تحصیل حدیث مسافرت‌های فراوان کرد. در اواخر عمر در نیشابور اقامت گزید، و در همانجا درگذشت، و در خسروجرد مدفون شد. از آثارش کتاب السنن الکبری و نصوص الشافعی است.

بیهقی، احمد [احمد ابن علی ابن محمد بیهقی]، معروف به **بوجعفرک** (bu.ja'farak)، ۴۷۰-۵۴۴ هق، لغوی نیشابوری. از آثارش تاج المصادر است.



پا، عضوی در انتهای یک یا هر دو جفت اطراف، که در اغلب مهره‌داران عالی موجود است، و هنگام



استخوانهای ساق و پای راست

ایستادن و حرکت، بدن بر آن تکیه دارد. مرکب از مچ پا یا رسغ (rosq)، کف پا یا مشط (mošt)، و انگشتان است. شکل آن مربوط بترتیب استخوانهای آنست. در انسان در انتهای اطراف سافل واقعست (← استخوان‌بندی)، و استخوانهای آن عبارتند از (۱) هفت استخوان مچ، که یکی از آنها، بنام کعب (kaʿb)، با قصبه‌ی کبری مفصل شده و سنگینی بدن بر آن قرار دارد، و یکی دیگر، بنام عقب (aqeb) یا استخوان پاشنه، پاشنه‌ی پا را تشکیل میدهد؛ (۲) پنج استخوان موازی کف پا؛ (۳) استخوانهای انگشتان (هر انگشت دارای سه بند است، باستثنای شست که دو بند دارد).

پا، واحد بریتانیائی طول، ← فوت.

پا: ← پیج.

پائس[1]، **خوسه آنتونیو** (xose āntonio pāes)، ۱۷۹۰–۱۸۷۳، انقلابگر ونزوئلائی، رئیس جمهور (۱۸۳۱–۳۵، ۱۸۳۹–۴۳) و دیکتاتور عالی (۱۸۶۱–۶۳) ونزوئلا. در مستقل کردن ونزوئلا از اسپانیا س. بولیوار را یاری کرد، ولی نقشه‌ی بولیوار را برای تأسیس یک جمهوری بزرگ بکلی در هم ریخت، و ونزوئلا را کشوری مستقل ساخت. در تبعید مرد.

پئاش: ← پها.

پئانو[2]، **جوزپه** (juzeppe peāno)، ۱۸۵۸–۱۹۳۲، ریاضیدان ایتالیائی و از مؤسسین عمده‌ی منطق جدید (او را پدر منطق جدید خوانده‌اند). اصول موضوعه‌ی او برای علم حساب (معروف به اصول موضوعه‌ی پئانو) در اصول حساب (۱۸۸۹) منتشر شد. هدف کتاب مجموعه‌ی فرمولهای ریاضی (۱۸۹۴–۱۹۰۸)، که آنرا با همکاری عده‌ای تألیف کرد، این بود که تمام ریاضیات را با زبانی علامتی بیان کند. علاماتی که برای منطق ریاضی وضع کرد از علامات فرگه عملی‌تر است، و بعضی از آنها هنوز رواج دارد. از اکتشافات دیگرش منحنیی است ("منحنی پئانو") که سطحی را پر میکند. طرفدار زبان بین‌المللی بود، و زبانی اختراع کرد (۱۹۰۳).

پائولو، اسم ایتالیائی؛ ← پاولوس، اسم.

پائولی[3]، **پاسکواله** (pāskuāle pāoli)، ۱۷۲۵–۱۸۰۷، میهن‌پرست کرسی. ریاست شورش (۱۷۵۵) اهل جزیره‌ی کرس را بر ضد جنووا بعهده داشت؛ در ۱۷۵۵–۶۹ رئیس جمهور کرس بود. در ۱۷۶۸ جنووا حقوق خود را در کرس به فرانسه فروخت. پائولی در ۱۷۶۹ از فرانسه شکست خورد، و به انگلستان گریخت، ولی در ۱۷۹۱ لوئی XVI او را به حکومت کرس گماشت. پائولی با روش بنیان‌کن انقلاب فرانسه مخالف بود، و استقلال کرس را اعلام کرد، و از انگلستان یاری خواست. با کومک دریاسالار هود، فرانسویها را شکست داد (۱۷۹۴)، ولی مجلس کرس بجای اینکه استقلال جزیره را اعلام کند آنرا تحت الحمایه‌ی بریتانیا قرار داد. در ۱۷۹۵ پائولی به انگلستان فراخوانده شد. در ۱۷۹۶ مردم کرس بیاری فرانسویان انگلیسها را بیرون راندند.

پائوموتو، در قکب: ← تواموتو.

پائین، ضبطی از لفظ پایین. در این کتاب ضبط اخیر اختیار شده است. مثلا برای پائین ولایت ← پایین ولایت.

پابدانوستسف[4]، **کنستانتین پتروویچ** (konstān-tin petrovic pābedānostsef)، ۱۸۲۷–۱۹۰۷، حقوقدان و سیاستمدار مرتجع روسی. در ۱۸۸۰–۱۹۰۵ نماینده‌ی تزار در سینود مقدس بود. اقلیتها را تشویق میکرد که تابعیت روسیه را انتخاب کنند؛ مخالفین کلیسا را آزار مینمود؛ سعی داشت مقام معنوی روحانیت را بالا ببرد؛ با آزادیخواهی غربی مخالف بود.

پابرسران[5] (pā.bar.sarān)، لتی کفالوپودا (kefālo-podā)، عالیترین طبقه‌ی نرم‌تنان، مشتمل بر سش‌ها (ماهی مرکب)، سپیاها، هشت‌پاها، نوتیلها، و غیره. در اطراف سر خود دارای بازوهائی عضلانی، و معمولا مجهز به وسایل مکیدن یا به قلابها، هستند. سر بزرگ و چشم و گوش تکامل‌یافته دارند. اشکال عالیتر آنها (مخصوصاً سشها و سپیاها)، با پراندن آب از لوله‌ای واقع در زیر سرشان، بسرعت شنا میکنند. یک جفت فک شاخی نیرومند شبیه منقار طوطی دارند، و در غالب آنها کیسه‌ای محتوی مایعی برنگ مرکب موجود است که هنگام بروز خطر آنرا میپرانند، و اطراف خود را سیاه میکنند.

پابلو، اسم اسپانیولی؛ ← پاولوس، اسم.

پاپ[6] (pāp)، در کلیسای کاتولیک رومی، اسقف رم و رئیس کلیسای کاتولیک رومی. وی در عین حال نخست‌کشیش ایتالیا و بطریرک غرب است. در مقام اسقفی رم جانشین پطرس حواری است، که اولین اسقف آنجا بود، و باین جهت، پاپ مدعی است که "شبان" همه‌ی مسیحیان و رئیس جامعه‌ی مسیحیت است. کاتولیکها معتقدند که خداوند پاپ را در هر حکمی که رسماً در مسائل دینی و اخلاقی صادر کند از خطا محفوظ میدارد (← عصمت کلیا). پاپ معمولا در رم سکنی دارد، و قسمت کوچکی از آن (← واتیکان) دارای استقلال سیاسی و تحت حکومت پاپ است. بدین طریق، پاپ رئیس یک مملکت است، و تابع کسی نیست.

از ادوار اولیه‌ی مسیحیت، اسقف رم مدعی نمایندگی از طرف مسیح بوده است، و مورخین

---

(۱)Páez (۲)Peano (۳)Paoli (۴)Pobyedonostzev (۵)Cephalopoda (۶)pope

کاتولیک دلایلی بر لـه این نظر اقامه میکنند، اما فرقـه‌های دیگـر مسیحی این نظر را قبول ندارند، و معتقدند که آنچه در آثار اوایل مسیحیت در این بـاب آمـده حـاکی از فضیـلت اسقف رم بر دیگر اسقفها است نه فرمانروائی او بر اینها، و بعضی هم اصـلا منکر همـه‌ی دعـاوی پـاپ هستند. مسئله‌ی تفوق پـاپ سبب عمـده‌ی جـدائـی بیـن کـلیسای کـاتولیک رومی و کـلیسای **ارتدوکس شرقی** بـوده است، و کلیساهای پروتستان از دوره‌ی اصلاح دینی کلیه‌ی دعاوی پـاپ را مـردود میشمارنـد. پـاپهای اولیـه (مـانند کلمنس I) مـدعی حق رهبری عالم مسیحیت بودند، و بـا انحطاط امپـراطوری روم در غرب، پاپها در سیاست اهمیت یافتند، و از رهبران مهم سیاسی بشمار میآمدنـد. پاپهائی مانند یولیوس I، اینـوکنتیوس I، لئـوی I، گـرگـوریـوس I، و مارتینوس I، توأم بـا این نقش رهبری، فعالیتهای تبلیـغی را تشویق و تقویت کـردنـد، تـا ارتبـاط نزدیکتری بین جامعه‌های مسیحی با پاپ و کلیسا-های جدید التأسیس برقرار کنند.

جاه‌طلبی پـاپها سبب کشمکشهائی بین آنـان و فرمانروایان دنیوی گـردید، و پاپها با بعضی مبارزه کردند، و با برخی متحـد شدند. **پین کوتاه** زمین-هائی بـه پـاپ اعطا کرد، و پـاپها خاونـد پهنه‌های وسیعی شدند، و حتی تا ایام اخیر **ایالات پاپی** تحت استیلای دینی و دنیائی پاپها بود. این امر مشکلات بسیاری پـدیـد آورد، ولی بیشتر کشمکشهـا بعلت تمـارض منـافع و منـاطق نفوذ فـرمانروایان دنیائی (مخصوصـاً امپراطورهـای **امپراطوری مقدس روم** و شاهان فرانسه و انگلستان و، بعداً، اسپانیا) از یـک طرف با پاپها از طـرف دیگر بود. از امپراطوران و شاهـان، آنـانکه جـاه‌طلبی بیشتری داشتند می-کوشیدند کـه همه‌ی امور کـلیسائی قلمـرو خود را تحت استیلای خویش درآورنـد، و پاپهای افـراطی مدعی تفوق بـر امرا بودند. در قـرن دهم دستگاه پاپی دستخوش انحطاط شد، و مقـام پـاپی در بـازار سیاست فـاسد روم خـریـد و فـروش میشد. پس از اصلاحاتی کـه پـاپ گـرگوریوس VII در قرن ۱۱م بعمل آورد، اعتبار و حیثیت پاپها بالا رفت، و در اواخـر قـرن ۱۲م پـاپ اینوکـنتیوس III در صدد برآمد که خود را بعنوان داور در همه‌ی امور غیر دینی تحمیل کند، و تا حدی هم توفیق یافت.

در سلطنت (۱۲۸۵–۱۳۱۴) فیلیپ IV فرانسه، و کشمکش او بـا پـاپ بونیفـاکیوس VIII، فرانسه بر کلیسا استیلا یافت، و دوران جدیـده‌ی در تاریخ پـاپی آغـاز شد. پـاپ کلمنس V مقر پـاپ را بـه آوینیون منتقل نمود، و تـا پـایـان دوره‌ی **اسارت بابلی** (۱۳۰۹–۷۷) پـاپها در آوینیون مقر داشتند. بازگشت پاپ به رم باعث **شقاق کبیر** (۱۳۷۸–۱۴۱۷) گـردید که در طی آن دو یا سه تن پاپ رقیب وجود داشت، و سرانجام شورای کنستانس این مبـارزه را پایان داد. از آن ببعد، جز طغیان بـی‌نتیجه‌ای در شورای بال بمنظور اینکه پاپ را تحت تفوق شورای عمومی کلیسا قـرار دهـد، شقاقی در امر پاپی پیش نیامده است.

در قـرن ۱۵م پـاپهـا عمومـاً سرگـرم تحکیـم حـکومت دنیـائی خـود در ایتـالیـا و تـرویج هنـر رنسانس و افزودن مـال و منـال خود و بستگانشان بودند. فساد اخلاقی و روحـانی دستگاه پاپی نهضت اصلاح دینی را برانگیخت، ولی پاپها چنان سرگرم کار خود بودند که مدتی طول کشید تا دریافتند که رهبـران پـروتستان جـامعـه‌ی مسیحیت را تجـزیه کرده‌انـد. پس از انتخـاب پـاولـوس III به پـاپی، **اصلاحات کاتولیکی** روی داد. رهبری روحـانی پاپ دیگر بار محرز شد، ولی در عین حال کشمکش با فرمانروایان کـاتولیـک امپـراطوری مقـدس روم و فرانسه و اسپانیا شدت یافت. در قرن ۱۸م استیلای فرمانروایان دنیائی بر پاپ محتمل الوقوع بود، ولی با برافتادن حکومتهای مطلقه‌ی اروپـائی در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م، پاپهـا توانستند قدرت خود را در داخـل کلیسا استوار سازنـد. حتـی از دست رفتـن ایـالات پـاپـی در ۱۸۷۰ بـالمآل بنفع دستگاه پـاپی تمـام شد (← لاتران، پیمان)، زیـرا پاپها را مجبور کرد که فرمانروائی خود را به امور دینی و روحـانی محـدود سازنـد. قلمرو حـکومت دنیائی پـاپ محـدود بـه مملکت کـوچک **واتیکان** است، که محل دربار اوست، و امور آنرا بوسیله‌ی **کاردینال**ها اداره میکند. فهرست پـاپها در جـدول ذیل آمده است.

جدول پاپها

اسامی از صورت لاتینی نقل شده است. نامهای ممتاز بـه "*" مربوط به ناپاپها و آنهائی که ممتاز به "*؟" است مربوط به کسانی است که پاپ یا ناپاپ بودن آنها مورد تردید است. علامت "قد" در جدول برای اختصار بجای "قدیس" بکار رفته. در تاریخ دوره‌ی پاپی (یا ناپاپی) تاریخ سمت راست تاریخ انتخاب باین مقام است؛ پیش از ویکتور I سنوات بمقدار یک سال مورد تردید است. در ضبط تلفظها کسره‌ی اضافه ضبط نشده است؛ مثلا در تلفظ "پیوس I" فقط تلفظ لفظ "پیوس" (pius) نوشته شده نه piuse avval. از تکـرار تلفظهای متماثل احتراز شده و بوسیله‌ی شماره‌گذاری به تلفظ راهنمائی شده است؛ مثلا عدد (۱۵) بعد از "پیوس X" نشان میدهد که تلفظ لفظ "پیوس" در شماره‌ی ترتیب ۱۵ آمده است (شماره‌های ترتیب فقط برای این منظور ثبت شده و هیچ معنای دیگری ندارد). به پاپهائی که در تاریخ یـا در علم و هنر و یـا از جهات دیگر اهمیتی دارند مقالات جداگانه در متن کتاب تخصیص داده شده است.

شماره‌ی ترتیب	نام	تلفظ	دوره‌ی پاپی (یا ناپاپی)
۱	قد پتروس	(petrus)	(قد ۶۷؟)
	[ضبط درین کتاب: پطرس حواری]		
۲	قد لینوس	(linus)	؟۷۶–؟۶۷
۳	قد کلتوس	(kletus)	؟۸۸–؟۷۶
	یا آناکلتوس	(ānā–)	
۴	قد کلمنس I	(klemens)	؟۹۷–؟۸۸
۵	قد اواریستوس	(evāristus)	؟۱۰۵–؟۹۷
۶	قد آلکساندر I	(āleksānder)	؟۱۱۵–؟۱۰۵
۷	قد سیکستوس I	(sikstus)	؟۱۲۵–؟۱۱۵
۸	قد تلسفوروس	(telesforus)	؟۱۳۶–؟۱۲۵
۹	قد هوگینوس	(huginus)	؟۱۴۰–؟۱۳۶
۱۰	قد پیوس I	(pius)	؟۱۵۵–؟۱۴۰
۱۱	قد آنیکتوس	(āniketus)	؟۱۶۶–؟۱۵۵
۱۲	قد سوتروس	(soterus)	؟۱۷۵–؟۱۶۶
۱۳	قد الئوتریوس	(eleuterius)	؟۱۸۹–؟۱۷۵
۱۴	قد ویکتور I	(viktor)	۱۹۹–۱۸۹
۱۵	قد زفورینوس	(zefurinus)	۲۱۷–۱۹۹
۱۶	قد کالیکستوس I	(kālikstus)	۲۲–۲۱۷
۱۷	*قد هیپولوتوس	(hippolutus)	۳۵–۲۱۷
۱۸	قد اوربانوس I	(urbānus)	۳۰–۲۲۲
۱۹	قد پونتیانوس	(pontiānus)	۳۵–۲۳۰
۲۰	قد آنتروس	(ānterus)	۳۶–۲۳۵
۲۱	قد فابیانوس	(fābiānus)	۵۰–۲۳۶
۲۲	قد کورنلیوس	(kornelius)	۵۳–۲۵۱
۲۳	*نوواتیانوس	(novātiānus)	۲۵۱
۲۴	قد لوکیوس I	(lukius)	۵۴–۲۵۳
۲۵	قد ستفانوس I	(stefānus)	۵۷–۲۵۴
۲۶	قد سیکستوس II	(۷)	۵۸–۲۵۷
۲۷	قد دیونوسیوس	(dionusius)	۶۸–۲۵۹
۲۸	قد فلیکس I	(feliks)	۷۴–۲۶۹
۲۹	قد ائوتوکیانوس	(eutukiānus)	۸۳–۲۷۵
۳۰	قد کایوس	(kāyus)	۹۶–۲۸۳
۳۱	قد مارکلینوس	(mārkellinus)	۳۰۴–۲۹۶
۳۲	قد مارکلوس I	(mārkellus)	۹–۳۰۸
۳۳	قد ائوسبیوس	(eusebius)	۳۰۹ یا ۳۱۰
۳۴	قد ملکیادس	(melkiādes)	۱۴–۳۱۱
۳۵	قد سولوستر	(sulvester)	۳۵–۳۱۴
	[ضبط درین کتاب: سیلوستر]		
۳۶	قد مارکوس	(mārkus)	۳۳۶
۳۷	قد یولیوس I	(yulius)	۵۲–۳۳۷
۳۸	لیبریوس	(liberius)	۶۶–۳۵۲
۳۹	*فلیکس II	(۲۸)	۶۵–۳۵۵
۴۰	قد داماسوس I	(dāmāsus)	۸۴–۳۶۶
۴۱	*اورسینوس	(ursinus)	۶۷–۳۶۶
۴۲	قد سیریکیوس	(sirikius)	۹۹–۳۸۴
۴۳	قد آناستاسیوس I	(ānāstāsius)	۴۰۱–۳۹۹
۴۴	قد اینوکنتیوس I	(innokentius)	۱۷–۴۰۱
۴۵	قد زوسیموس	(zosimus)	۱۸–۴۱۷
۴۶	قد بونیفاکیوس I	(bonifākius)	۲۲–۴۱۸
۴۷	*ائولالیوس	(eulālius)	۱۹–۴۱۸
۴۸	قد کلستینوس I	(kelestinus)	۳۲–۴۲۲
۴۹	قد سیکستوس III	(۷)	۴۰–۴۳۲
۵۰	قد لئوی I	(leo)	۶۱–۴۴۰
۵۱	قد هیلاریوس	(hilārius)	۶۸–۴۶۱
۵۲	قد سیمپلیکیوس	(simplikius)	۸۳–۴۶۸
۵۳	قد فلیکس III (یا II)	(۲۸)	۹۲–۴۸۳
۵۴	قد گلاسیوس I	(gelāsius)	۹۶–۴۹۲
۵۵	آناستاسیوس II	(۴۳)	۹۸–۴۹۶
۵۶	قد سوماکوس	(summākus)	۵۱۴–۴۹۸
۵۷	*لاورنتیوس	(lărentius)	۴۹۸، ۵۰۱–۵
۵۸	قد هورمیسداس	(hormisdās)	۲۳–۵۱۴
۵۹	قد یوآنس I	(yoānnes)	۲۶–۵۲۳
۶۰	قد فلیکس IV (یا III)	(۲۸)	۳۰–۵۲۶
۶۱	بونیفاکیوس II	(۴۶)	۳۲–۵۳۰
۶۲	*؟دیوسکوروس	(dioskorus)	۵۳۰
۶۳	یوآنس II	(۵۹)	۳۵–۵۳۳
۶۴	قد آگاپتوس I	(āgāpetus)	۳۶–۵۳۵
۶۵	قد سیلوریوس	(silverius)	۳۷–۵۳۶
۶۶	ویگیلیوس	(vigilius)	۵۵–۵۳۷
۶۷	پلاگیوس I	(pelāgius)	۶۱–۵۵۶
۶۸	یوآنس III	(۵۹)	۷۴–۵۶۱

شماره‌ی ترتیب	نام	تلفظ	دوره‌ی پاپی (یا ناپاپی)
۶۹	بندیکتوس I	(benediktus)	۵۷۵–۷۹
۷۰	پلاگیوس II	(۶۷)	۵۷۹–۹۰
۷۱	قد گرگوریوس I	(gregorius)	۵۹۰–۶۰۴
۷۲	سابینیانوس	(sābiniānus)	۶۰۴–۶
۷۳	بونیفاکیوس III	(۴۶)	۶۰۷
۷۴	قد بونیفاکیوس IV	(۴۶)	۶۰۸–۱۵
۷۵	قد دئوسدیت I	(deusdedit)	۶۱۵–۱۸
	یا آدئوداتوس I	(ādeodātus)	
۷۶	بونیفاکیوس V	(۴۶)	۶۱۹–۲۵
۷۷	هونوریوس I	(honorius)	۶۲۵–۳۸
۷۸	سورینوس	(severinus)	۶۴۰
۷۹	یوآنس IV	(۵۹)	۶۴۰–۴۲
۸۰	تئودوروس I	(teodorus)	۶۴۲–۴۹
۸۱	قد مارتینوس I	(mārtinus)	۶۴۹–۵۵
۸۲	قد ائوگنیوس I	(eugenius)	۶۵۴–۵۷
۸۳	قد ویتالیانوس	(vitāliānus)	۶۵۷–۷۲
۸۴	آدئوداتوس II	(۷۵)	۶۷۲–۷۶
۸۵	دونوس	(donus)	۶۷۶–۷۸
۸۶	قد آگاتو	(āgāto)	۶۷۸–۸۱
۸۷	قد لئوی II	(۵۰)	۶۸۲–۸۳
۸۸	قد بندیکتوس II	(۶۹)	۶۸۴–۸۵
۸۹	قد یوآنس V	(۵۹)	۶۸۵–۸۶
۹۰	کونون	(konon)	۶۸۶–۸۷
۹۱	*تئودوروس	(۸۰)	۶۸۷
۹۲	*پاسکالیس	(paskālis)	۶۸۷
۹۳	قد سرگیوس I	(sergius)	۶۸۷–۷۰۱
۹۴	یوآنس VI	(۵۹)	۷۰۱–۵
۹۵	یوآنس VII	(۵۹)	۷۰۵–۷
۹۶	سیسینیوس	(sisinnius)	۷۰۸
۹۷	کنستانتینوس I	(konstāntinus)	۷۰۸–۱۵
۹۸	قد گرگوریوس II	(۷۱)	۷۱۵–۳۱
۹۹	قد گرگوریوس III	(۷۱)	۷۳۱–۴۱
۱۰۰	قد زاکاریاس	(zākāriās)	۷۴۱–۵۲
۱۰۱	ستفانوس II	(۲۵)	۷۵۲
۱۰۲	ستفانوس III (یا II)	(۲۵)	۷۵۲–۵۷
۱۰۳	قد پاولوس I	(pǎlus)	۷۵۷–۶۷
۱۰۴	*کنستانتینوس II	(۹۷)	۷۶۷–۶۹
۱۰۵	*فیلیپوس	(filippus)	۷۶۸
۱۰۶	ستفانوس IV (یا III)	(۲۵)	۷۶۸–۷۲
۱۰۷	هادریانوس I	(hādriānus)	۷۷۲–۹۵
۱۰۸	قد لئوی III	(۵۰)	۷۹۵–۸۱۶
۱۰۹	ستفانوس V (یا IV)	(۲۵)	۸۱۶–۱۷
۱۱۰	قد پاسکالیس I	(۹۲)	۸۱۷–۲۴
۱۱۱	ائوگنیوس II	(۸۲)	۸۲۴–۲۷
۱۱۲	والنتینوس	(vālentinus)	۸۲۷
۱۱۳	گرگوریوس IV	(۷۱)	۸۲۷–۴۴
۱۱۴	*یوآنس	(۵۹)	۸۴۴
۱۱۵	سرگیوس II	(۹۳)	۸۴۴–۴۷
۱۱۶	قد لئوی IV	(۵۰)	۸۴۷–۵۵
۱۱۷	بندیکتوس III	(۶۹)	۸۵۵–۵۸
۱۱۸	*آناستاسیوس	(۴۳)	۸۵۵
۱۱۹	قد نیکولاوس I	(nikolās)	۸۵۸–۶۷
۱۲۰	هادریانوس II	(۱۰۷)	۸۶۷–۷۲
۱۲۱	یوآنس VIII	(۵۹)	۸۷۲–۸۲
۱۲۲	مارینوس I	(mārinus)	۸۸۲–۸۴
۱۲۳	قد هادریانوس III	(۱۰۷)	۸۸۴–۸۵
۱۲۴	ستفانوس VI (یا V)	(۲۵)	۸۸۵–۹۱
۱۲۵	فورموسوس	(formosus)	۸۹۱–۹۶
۱۲۶	بونیفاکیوس VI	(۴۶)	۸۹۶
۱۲۷	ستفانوس VII (یا VI)	(۲۵)	۸۹۶–۹۷
۱۲۸	رومانوس	(romānus)	۸۹۷
۱۲۹	تئودوروس II	(۸۰)	۸۹۷
۱۳۰	یوآنس IX	(۵۹)	۸۹۸–۹۰۰
۱۳۱	بندیکتوس IV	(۶۹)	۹۰۰–۹۰۳
۱۳۲	لئوی V	(۵۰)	۹۰۳
۱۳۳	*کریستوفوروس	(kristoforus)	۹۰۳–۴
۱۳۴	سرگیوس III	(۹۳)	۹۰۴–۱۱
۱۳۵	آناستاسیوس III	(۴۳)	۹۱۱–۱۳
۱۳۶	لاندونیوس	(lāndonius)	۹۱۳–۱۴
۱۳۷	یوآنس X	(۵۹)	۹۱۴–۲۸
۱۳۸	لئوی VI	(۵۰)	۹۲۸
۱۳۹	ستفانوس VIII (یا VII)	(۲۵)	۹۲۸–۳۱
۱۴۰	یوآنس XI	(۵۹)	۹۳۱–۳۵
۱۴۱	لئوی VII	(۵۰)	۹۳۶–۳۹
۱۴۲	ستفانوس IX (یا VIII)	(۲۵)	۹۳۹–۴۲
۱۴۳	مارینوس II	(۱۲۲)	۹۴۲–۴۶
۱۴۴	آگاپتوس II	(۶۴)	۹۴۶–۵۵
۱۴۵	یوآنس XII	(۵۹)	۹۵۵–۶۴
۱۴۶	لئوی VIII	(۵۰)	۹۶۳–۶۵
۱۴۷	یا بندیکتوس V	(۶۹)	۹۶۴–۶۶
	(یکی از این دو ناپاپ بودند)		
۱۴۸	یوآنس XIII	(۵۹)	۹۶۵–۷۲
۱۴۹	بندیکتوس VI	(۶۹)	۹۷۳–۷۴
۱۵۰	*بونیفاکیوس VII	(۴۶)	۹۷۴، ۹۸۴–۸۵
۱۵۱	بندیکتوس VII	(۶۹)	۹۷۴–۸۳
۱۵۲	یوآنس XIV	(۵۹)	۹۸۳–۸۴
۱۵۳	یوآنس XV	(۵۹)	۹۸۵–۹۶
۱۵۴	گرگوریوس V	(۷۱)	۹۹۶–۹۹
۱۵۵	*یوآنس XVI	(۵۹)	۹۹۷–۹۸
۱۵۶	سولوستر II	(۳۵)	۹۹۹–۱۰۰۳
۱۵۷	یوآنس XVII	(۵۹)	۱۰۰۳
۱۵۸	یوآنس XVIII	(۵۹)	۱۰۰۴–۹
۱۵۹	سرگیوس IV	(۹۳)	۱۰۰۹–۱۲
۱۶۰	بندیکتوس VIII	(۶۹)	۱۰۱۲–۲۴
۱۶۱	*گرگوریوس	(۷۱)	۱۰۱۲
۱۶۲	یوآنس XIX	(۵۹)	۱۰۲۴–۳۲
۱۶۳	بندیکتوس IX	(۶۹)	۱۰۳۲–۴۴
			۱۰۴۵، ۱۰۴۷–۴۸
۱۶۴	*؟سولوستر III	(۳۵)	۱۰۴۵
۱۶۵	*؟گرگوریوس VI	(۷۱)	۱۰۴۵–۴۶
۱۶۶	*؟کلمنس II	(۴)	۱۰۴۶–۴۷
۱۶۷	داماسوس II	(۴۰)	۱۰۴۸
۱۶۸	قد لئوی IX	(۵۰)	۱۰۴۹–۵۴
۱۶۹	ویکتور II	(۱۴)	۱۰۵۵–۵۷
۱۷۰	ستفانوس X (یا IX)	(۲۵)	۱۰۵۷–۵۸
۱۷۱	*بندیکتوس X	(۶۹)	۱۰۵۸–۵۹
۱۷۲	نیکولاوس II	(۱۱۹)	۱۰۵۹–۶۱
۱۷۳	آلکساندر II	(۶)	۱۰۶۱–۷۳
۱۷۴	*هونوریوس II	(۷۷)	۱۰۶۱–۷۲
۱۷۵	قد گرگوریوس VII	(۷۱)	۱۰۷۳–۸۵
۱۷۶	*کلمنس III	(۴)	۱۰۸۰–۱۱۰۰
۱۷۷	ویکتور III	(۱۴)	۱۰۸۶–۸۷
۱۷۸	اوربانوس II	(۱۸)	۱۰۸۸–۹۹
۱۷۹	پاسکالیس II	(۹۲)	۱۰۹۹–۱۱۱۸
۱۸۰	*تئودریکوس	(teoderikus)	۱۱۰۰
۱۸۱	*آلبرتوس	(ālbertus)	۱۱۰۲
۱۸۲	*سولوستر IV	(۳۵)	۱۱۰۵–۱۱
۱۸۳	گلاسیوس II	(۵۴)	۱۱۱۸–۱۹
۱۸۴	*گرگوریوس VIII	(۷۱)	۱۱۱۸–۲۱
۱۸۵	کالیکستوس II	(۱۶)	۱۱۱۹–۲۴
۱۸۶	هونوریوس II	(۷۷)	۱۱۲۴–۳۰
۱۸۷	*کلستینوس II	(۴۸)	۱۱۲۴
۱۸۸	اینوکنتیوس II	(۴۴)	۱۱۳۰–۴۳
۱۸۹	*آناکلتوس II	(۳)	۱۱۳۰–۳۸
۱۹۰	*ویکتور IV	(۱۴)	۱۱۳۸
۱۹۱	کلستینوس II	(۴۸)	۱۱۴۳–۴۴
۱۹۲	لوکیوس II	(۲۴)	۱۱۴۴–۴۵
۱۹۳	ائوگنیوس III	(۸۲)	۱۱۴۵–۵۳
۱۹۴	آناستاسیوس IV	(۴۳)	۱۱۵۳–۵۴
۱۹۵	هادریانوس IV	(۱۰۷)	۱۱۵۴–۵۹
۱۹۶	آلکساندر III	(۶)	۱۱۵۹–۸۱
۱۹۷	*ویکتور IV	(۱۴)	۱۱۵۹–۶۴
۱۹۸	*پاسکالیس III	(۹۲)	۱۱۶۴–۶۸
۱۹۹	*کالیکستوس III	(۱۶)	۱۱۶۸–۷۸
۲۰۰	*اینوکنتیوس III	(۴۴)	۱۱۷۹–۸۰
۲۰۱	لوکیوس III	(۲۴)	۱۱۸۱–۸۵
۲۰۲	اوربانوس III	(۱۸)	۱۱۸۵–۸۷
۲۰۳	گرگوریوس VIII	(۷۱)	۱۱۸۷
۲۰۴	کلمنس III	(۴)	۱۱۸۷–۹۱
۲۰۵	کلستینوس III	(۴۸)	۱۱۹۱–۹۸
۲۰۶	اینوکنتیوس III	(۴۴)	۱۱۹۸–۱۲۱۶
۲۰۷	هونوریوس III	(۷۷)	۱۲۱۶–۲۷
۲۰۸	گرگوریوس IX	(۷۱)	۱۲۲۷–۴۱
۲۰۹	کلستینوس IV	(۴۸)	۱۲۴۱
۲۱۰	اینوکنتیوس IV	(۴۴)	۱۲۴۳–۵۴
۲۱۱	آلکساندر IV	(۶)	۱۲۵۴–۶۱
۲۱۲	اوربانوس IV	(۱۸)	۱۲۶۱–۶۴
۲۱۳	کلمنس IV	(۴)	۱۲۶۵–۶۸
۲۱۴	گرگوریوس X	(۷۱)	۱۲۷۱–۷۶
۲۱۵	اینوکنتیوس V	(۴۴)	۱۲۷۶
۲۱۶	هادریانوس V	(۱۰۷)	۱۲۷۶
۲۱۷	یوآنس XXI (یا XX)	(۵۹)	۱۲۷۶–۷۷
۲۱۸	نیکولاوس III	(۱۱۹)	۱۲۷۷–۸۰
۲۱۹	مارتینوس IV	(۸۱)	۱۲۸۱–۸۵
۲۲۰	هونوریوس IV	(۷۷)	۱۲۸۵–۸۷
۲۲۱	نیکولاوس IV	(۱۱۹)	۱۲۸۸–۹۲
۲۲۲	قد کلستینوس V	(۴۸)	۱۲۹۴
۲۲۳	بونیفاکیوس VIII	(۴۶)	۱۲۹۴–۱۳۰۳
۲۲۴	بندیکتوس XI	(۶۹)	۱۳۰۳–۴
۲۲۵	کلمنس V	(۴)	۱۳۰۵–۱۴
۲۲۶	یوآنس XXII	(۵۹)	۱۳۱۶–۳۴
۲۲۷	*نیکولاوس V	(۱۱۹)	۱۳۲۸–۳۰
۲۲۸	بندیکتوس XII	(۶۹)	۱۳۳۴–۴۲
۲۲۹	کلمنس VI	(۴)	۱۳۴۲–۵۲
۲۳۰	اینوکنتیوس VI	(۴۴)	۱۳۵۲–۶۲
۲۳۱	اوربانوس V	(۱۸)	۱۳۶۲–۷۰
۲۳۲	گرگوریوس XI	(۷۱)	۱۳۷۰–۷۸
۲۳۳	اوربانوس VI	(۱۸)	۱۳۷۸–۸۹
۲۳۴	*کلمنس VII	(۴)	۱۳۷۸–۹۴
	(آوینیون)		
۲۳۵	بونیفاکیوس IX	(۴۶)	۱۳۸۹–۱۴۰۴

شماره‌ی ترتیب	نام	تلفظ	دوره‌ی پاپی (یا ناپاپی)
۲۳۶	*بندیکتوس XIII	(۶۹)	۱۴۲۳–۱۳۹۴
	(آوینیون)		
۲۳۷	اینوکنتیوس VII	(۴۴)	۶–۱۴۰۴
۲۳۸	گرگوریوس XII	(۷۱)	۱۵–۱۴۰۶
۲۳۹	*آلکساندر V	(۶)	۱۰–۱۴۰۹
	(پیزا)		
۲۴۰	*یوآنس XXIII	(۵۹)	۱۵–۱۴۱۰
	(پیزا)		
۲۴۱	مارتینوس V	(۸۱)	۳۱–۱۴۱۷
۲۴۲	*کلمنس VIII	(۴)	۲۹–۱۴۲۳
	(آوینیون)		
۲۴۳	*بندیکتوس XIV	(۶۹)	۳۵–۱۴۲۵
	(آوینیون)		
۲۴۴	ائوگنیوس IV	(۸۲)	۴۷–۱۴۳۱
۲۴۵	*فلیکس V	(۲۸)	۴۹–۱۴۳۹
۲۴۶	نیکولاوس V	(۱۱۹)	۵۵–۱۴۴۷
۲۴۷	کالیکستوس III	(۱۶)	۵۸–۱۴۵۵
۲۴۸	پیوس II	(۱۰)	۶۴–۱۴۵۸
۲۴۹	پاولوس II	(۱۰۳)	۷۱–۱۴۶۴
۲۵۰	سیکستوس IV	(۷)	۸۴–۱۴۷۱
۲۵۱	اینوکنتیوس VIII	(۴۴)	۹۲–۱۴۸۴
۲۵۲	آلکساندر VI	(۶)	۱۵۰۳–۱۴۹۲
۲۵۳	پیوس III	(۱۰)	۱۵۰۳
۲۵۴	یولیوس II	(۳۷)	۱۳–۱۵۰۳
۲۵۵	لئوی X	(۵۰)	۲۱–۱۵۱۳
۲۵۶	هادریانوس VI	(۱۰۷)	۲۳–۱۵۲۲
۲۵۷	کلمنس VII	(۴)	۳۴–۱۵۲۳
۲۵۸	پاولوس III	(۱۰۳)	۴۹–۱۵۳۴
۲۵۹	یولیوس III	(۳۷)	۵۵–۱۵۵۰
۲۶۰	مارکلوس II	(۳۲)	۱۵۵۵
۲۶۱	پاولوس IV	(۱۰۳)	۵۹–۱۵۵۵
۲۶۲	پیوس IV	(۱۰)	۶۵–۱۵۵۹
۲۶۳	قد پیوس V	(۱۰)	۷۲–۱۵۶۶
۲۶۴	گرگوریوس XIII	(۷۱)	۸۵–۱۵۷۲
۲۶۵	سیکستوس V	(۷)	۹۰–۱۵۸۵
۲۶۶	اوربانوس VII	(۱۸)	۱۵۹۰
۲۶۷	گرگوریوس XIV	(۷۱)	۹۱–۱۵۹۰
۲۶۸	اینوکنتیوس IX	(۴۴)	۱۵۹۱
۲۶۹	کلمنس VIII	(۴)	۱۶۰۵–۱۵۹۲
۲۷۰	لئوی XI	(۵۰)	۱۶۰۵
۲۷۱	پاولوس V	(۱۰۳)	۲۱–۱۶۰۵
۲۷۲	گرگوریوس XV	(۷۱)	۲۳–۱۶۲۱
۲۷۳	اوربانوس VIII	(۱۸)	۴۴–۱۶۲۳
۲۷۴	اینوکنتیوس X	(۴۴)	۵۵–۱۶۴۴
۲۷۵	آلکساندر VII	(۶)	۶۷–۱۶۵۵
۲۷۶	کلمنس IX	(۴)	۶۹–۱۶۶۷
۲۷۷	کلمنس X	(۴)	۷۶–۱۶۷۰
۲۷۸	اینوکنتیوس XI	(۴۴)	۸۹–۱۶۷۶
۲۷۹	آلکساندر VIII	(۶)	۹۱–۱۶۸۹
۲۸۰	اینوکنتیوس XII	(۴۴)	۱۷۰۰–۱۶۹۱
۲۸۱	کلمنس XI	(۴)	۲۱–۱۷۰۰
۲۸۲	اینوکنتیوس XIII	(۴۴)	۲۴–۱۷۲۱
۲۸۳	بندیکتوس XIII	(۶۹)	۳۰–۱۷۲۴
۲۸۴	کلمنس XII	(۴)	۴۰–۱۷۳۰
۲۸۵	بندیکتوس XIV	(۶۹)	۵۸–۱۷۴۰
۲۸۶	کلمنس XIII	(۴)	۶۹–۱۷۵۸
۲۸۷	کلمنس XIV	(۴)	۷۴–۱۷۶۹
۲۸۸	پیوس VI	(۱۰)	۹۹–۱۷۷۵
۲۸۹	پیوس VII	(۱۰)	۲۳–۱۸۰۰
۲۹۰	لئوی XII	(۵۰)	۲۹–۱۸۲۳
۲۹۱	پیوس VIII	(۱۰)	۳۰–۱۸۲۹
۲۹۲	گرگوریوس XVI	(۷۱)	۴۶–۱۸۳۱
۲۹۳	پیوس IX	(۱۰)	۷۸–۱۸۴۶
۲۹۴	لئوی XIII	(۵۰)	۱۹۰۳–۱۸۷۸
۲۹۵	پیوس X	(۱۰)	۱۴–۱۹۰۳
۲۹۶	بندیکتوس XV	(۶۹)	۲۲–۱۹۱۴
۲۹۷	پیوس XI	(۱۰)	۳۹–۱۹۲۲
۲۹۸	پیوس XII	(۱۰)	۵۸–۱۹۳۹
۲۹۹	یوآنس XXIII	(۵۹)	–۱۹۵۸

پاپئته[1] (pāpeete)، بندرشهر (جه ۱۷'۲۴۷)، در جزیره‌ی تاهیتی، قکب جنوبی؛ کرسی تاهیتی و مرکز حکومت پولینزی فرانسه.

پاپایا (pāpāyā؛ از انگلا)، (*Carica papaya*)، درخت نخل‌مانند گرمسیری امریکائی، با میوه‌های زرد خوراکی که شیره‌ی آن محتوی آنزیم موسوم به پاپائین است.

پاپک (pāpak)، پدر اردشیر پابکان؛ ← بابک.

پاپکیاده (pāpkiādeh)، ده (جه ۱'۵۷۰ سش ۱۳۳۵ دش)، دهستان رودبنه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۲۲ کیلومتری لش لاهیجان، کنار رود لنگرود.

پاپن[2]**، دنی** (dëni pāpaN)، ۱۶۴۷–۱۷۱۲؟، فیزیکدان و مخترع فرانسوی. از دستیاران ک. هویگنس و رابرت بویل و در ۱۶۸۷–۹۶ استاد ریاضیات دانشگاه ماربورگ بود. از پیشروان تکمیل ماشین بخار است. **دیگ پاپن** دیگی است سربسته و دارای نوعی دریچه‌ی اطمینان (از اختراعات پاپن)، که بوسیله‌ی آن میتوان آب را به دمائی بمراتب بالاتر از 100° رسانید بدون اینکه بجوش بیاید. پاپن بدین وسیله بالا رفتن نقطه‌ی غلیان را در نتیجه‌ی بالا رفتن فشار ثابت کرد.

پاپن، دیگ: ← پاپن، دنی.

پاپن[3]**، فرانتس فون** (frānts fon pāpen)، ۱۸۷۹–، سیاستمدار آلمانی. هنگامی که در واشینگتن وابسته‌ی نظامی بود، در بعضی توطئه‌های خرابکاری دخالت داشت، و کشمت تقاضای احضار او را کرد (۱۹۱۵). در ۱۹۳۲ بجای برونینگ صدر اعظم آلمان شد، و دولتی محافظه‌کار تشکیل داد. کمی بعد بسبب اعمالش از حزب مرکز کاتولیک که در آن عضو بود اخراج شد. چون نتوانست در رایشستاگ اکثریت مؤثری بدست آورد، کناره‌گیری کرد، و شلایشر جانشین او گردید. اقدامات پشت پرده‌ی او در اوایل ۱۹۳۳ وسیله‌ی انتخاب هیتلر به صدر اعظمی بود. در دوره‌ی هیتلر سفیر کبیر آلمان در اتریش و در ترکیه بود. در محاکمه‌ی جنایتکاران جنگ تبرئه شد (۱۹۴۶).

پاپوا: ← گینه‌ی جدید.

پاپوا[4]**، سرزمین** (pāpuā)، سرزمین (۲۳۴٬۶۵۰ کمم؛ جه ح ۴۵۲٬۰۰۰)، متعلق به استرالیا، و شامل جش گینه‌ی جدید و جزایر مجاور آن؛ کرسی آن **پورت مورزبی**. در ۱۸۸۴ تحت الحمایه‌ی بریتانیا شد. بعداً باسم گینه‌ی جدید بریتانیا به بریتانیای کبیر ملحق گردید. از ۱۹۰۶ تحت حکومت استرالیا است.

پاپوس[5] (pāppos)، ریاضیدان یونانی، از مردم اسکندریه، که ظاهراً در دوره‌ی سلطنت (۲۸۴–۳۰۵ بم) دیوکلتیانوس رونق داشت. اثر معروفش مجموعه‌ی ریاضی است در ۸ مقاله، که قسمت اعظم مقالات ۲–۸ آن در دست است، و مشتمل بر شرح منظم کارهای (بیشتر) هندسی پیشینیان و نتایج تازه میباشد، و از جنبه‌ی اطلاعات تاریخی نیز اهمیت دارد. کتابهای دیگرش از بین رفته است، ولی از شرحی که بر کتاب **اصول** هندسه‌ی اقلیدس نوشته ترجمه‌ی عربی شرح مقاله‌ی دهم (بتوسط ابوعثمان دمشقی) در دست میباشد.

پاپی (pāpi)، بخش، ش شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ مرکزش سپیددشت (کنار راه آهن). کوهستانی است. فعلا مرکب از ۵ دهستان سرکانه، کشور، گازه، گریت، و لیریائی میباشد. راه آهن سرتاسری تقریباً از وسط بخش میگذرد.

پاپی، ایالات: ← ایالات پاپی.

پاپی، توطئه‌ی: ← اوتس، تایتس.

پاپیتال، گیاه پیچنده؛ ← پیچک.

پاپیته (pāpite)، دانه‌ی گیاهی (*Anisosperma passiflora*) که، بنام باقلای سنت اینیاس (santin-yās؛ از فنس)، برای تقویت معده بکار میرود.

پاپیروس[6] (pāpirus)، (*Cyperus papyrus*)، گیاه آبی که اکنون تقریباً در مصر زوال یافته است، ولی در مصر باستانی مورد استفاده‌ی فراوان بود. ریشه‌ی آنرا برای سوخت، مغزش را برای خوراک، و ساقه‌اش را برای ساختن طناب و بادبان و پارچه و تهیه‌ی وسیله‌ای (موسوم به پاپیروس) که بر آن مینوشتند بکار میبردند. **پاپیروس** (برای نوشتن) را چنین بدست میآوردند که ورقه‌های پاپیروس را در دو لایه‌ی عمود بر هم بپهلو بپهلو قرار داده بهم میچسباندند، و زیر فشار میگذاشتند، و لوله می‌کردند. استعمال پاپیروس در مصر تا قرن ۸م که کاغذ به آنجا وارد شد رواج داشت، و از مصر به سراسر کشورهای ناحیه‌ی مدیترانه صادر میشد. پاپیروسهای فراوان (مخصوصاً در مصر) بدست آمده است، که منشأ اطلاعات ادبی و تاریخی گرانبها بوده است. موضوع علم پاپیروسشناسی تحقیق و بررسی این پاپیروسها است.

پاپینو[7]**، لوئی ژوزف** (lui jozef pāpino)، ۱۷۸۶–۱۸۷۱، سیاستمدار و شورشی کانادائی فرانسوی. از مخالفین سرسخت اتحاد کانادای علیا و کانادای سفلی بود. چون رفتار حکومت بریتانیا را نسبت به کانادائیان فرانسوی غیر منصفانه میدانست پیروان خود را تحریک به شورش کرد (۱۸۳۷)، و چون نتیجه‌ای نگرفت بگریخت. در ۱۸۴۷ به کانادا بازگشت و تا ۱۸۵۴ عضو هیئت مقننه‌ی اتحادیه‌ی کانادائی بود.

پاپینی[8]**، جووانی** (jovānni pāpini)، ۱۸۸۱–۱۹۵۶، نویسنده‌ی فیلسوف ایتالیائی. نخست از

(۱)Papeete (۲)Papin (۳)Papen (۴)Papua (۵)Pappus (۶)papyrus (۷)Papineau (۸)Papini

لادریه بود، و بعداً به کیش کاتولیک گروید. آثار معروفش مذهب اصالت عمل (۱۹۱۳)، زندگی مسیح (۱۹۲۱)، زندگی دانته (۱۹۳۳)، و شیطان (۱۹۵۳) است.

پاپینیانوس[1] (pāpiniānus)، فت ۲۱۲، از بزرگ‌ترین حقوقدانهای روم. از دوستان سپتیمیوس سوروس بود، و بدست کاراکالا، پسر سوروس، بقتل رسید.

پاتات (pātāt)، گیاهی از تیرهٔ پیچکیا و از نوع ایپومئا (*Ipomea*) که ریشهٔ ضخیم آن در کشورهای گرمسیر مانند سیب زمینی خورده میشود.

پاتاکت[2] (pātākot)، شهر صنعتی (جه ۸۱٬۴۳۶)، ل‌ش ایالت رود آیلند، کشمت، بر رود بلکستون (blakstōn). دارای صنایع نساجی و وسایل برقی و ماشین‌آلات است.

پاتاگونیا[3] (pātāgoniā)، ناحیه‌ای در امریکای جنوبی، مشتمل بر قسمت جنوبی آرژانتین در ج ریو کولورادو و ش کوههای آند، و انتهای ج‌ش شیلی، و قسمت شمالی تیرا دل فوئگو. این ناحیه بیش از نیمی از آرژانتین را گرفته است، و بسیار کم‌جمعیت است. کار عمده پرورش گوسفند است، ولی محصول نفت آن نیز اهمیت دارد.

پاتان[4] یا **پاتن** (pātan)، شهر (جه ۱۰۴٬۹۲۸)، ش نپال مرکزی. معابد قدیم بودائی دارد.

پاتتسی[5]، **توطئهٔ** (pāttsi)، توطئهٔ سال ۱۴۷۸، بر ضد لورنتسو دِ مدیچی و جولیانو دِ مدیچی، بمنظور پایان دادن به تسلط خاندان مدیچی در فلورانس. عامل عمده در این توطئه خاندان پاتتسی بود، و پاپ سیکستوس IV نیز از آن پشتیبانی میکرد. هنگام اجرای آداب قداس (ماس) در کلیسای جامع، جولیانو با کارد کشته شد، ولی لورنتسو جان سالم بدر برد. توطئه‌کنندگان کشته شدند، و خاندان مدیچی در قدرت خود باقی ماند.

پاتراس[6] (pātrās)، یا **پاترای** (-rāy)، شهر (جه ۷۹٬۰۱۴)، یونان، در پلوپونز شمالی؛ بندری بر انتهای خلیج پاتراس (که خلیج کورنت را به دریای یونانی مرتبط میکند). از مراکز بازرگانی و صناعت است؛ صادراتش روغن زیتون، شراب، و مرکبات میباشد. در دوره‌های باستانی پاتراس در هر دو اتحادیهٔ آخایائی عضویت داشت. در قرن ۱۵م در دست ونیز بود؛ بعدها بتصرف ترکان عثمانی درآمد، ولی در ۱۶۸۷-۱۷۱۵ دگر بار در دست ونیز بود. در ۱۸۲۱ در جنگ استقلال یونان ویران شد، و دوباره آن را ساختند.

پاترو[7]، **اولیویه** (olivie pātrü)، ۱۶۰۴-۸۱، وکیل دعاوی فرانسوی. از دوستان بوالو و وکیلی مبرز و درستکار بود، و زندگی خود را در تنگدستی گذرانید، و حتی ناچار کتابخانهٔ خود را فروخت (بوالو آنرا خرید و مورد استفادهٔ وی قرار داد). از ۱۶۴۰ آکادمی فرانسه او را بجهت فصاحتش مانند اعضای خود تلقی میکرد. خطابه‌ای که بعنوان تشکر در جلسهٔ آکادمی ایراد نمود، بقدری جلب توجه کرد که از آن پس مقرر شد که هر عضو جدید خطابهٔ ورودیه‌ای ایراد نماید.

پاتروکلوس[8] (pātroklos)، در افسانه‌های یونان (خاصه در ایلیاد)، پهلوان تروائی و دوست صمیم اخیلس. پس از کشته شدن او، اخیلس بمیدان



پاتروکلوس (مرمرهای آیگینائی)

جنگ بازگشت، و هکتور را کشت.

پاتریتسیو، اسم ایتالیائی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریتسیوس، اسم آلمانی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریثیو، اسم اسپانیولی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریز[9] (pātəriz) [انگل. = کوزه‌گرخانه‌ها]، منطقه‌ای (حـ ۱۴ کم در ۴٬۸۰۰ متر) در ستفردشر، انگلستان، در درهٔ رود ترنت. پرجمعیت و از قرن ۱۶م از مراکز تهیهٔ اشیاء سفالین بوده است. شامل ستوک-آن-ترنت میباشد.

پاتریس، اسم فرانسوی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریسین[10] (pātrisian؛ از فنس)، لتی پاتریکیوس (pātrikius)، هر یک از اعضای هر یک از خاندانهای اولیهٔ شارمند رم قدیم (← رم، تاریخ). پاتریسینها طبقهٔ پوپولوس رومانوس (po-pulus romānus) یا "خلق رم" ایام باستانی را تشکیل میدادند. سایر مردم در حکم موالی این طبقه بودند، و از هر حقی محروم بودند، و پاتریسینها را حامی خود میدانستند. طبقهٔ پلبین، که از بقایای قبایل لاتین که در رم ماندگار شده بودند برخاست، حقوق پاتریسینها را نداشت، و مناصب اداری و دینی منحصر باین طبقهٔ اخیر بود. از زمان تأسیس جمهوریت در قرن ۶م قم، پلبینها بر سر تساوی حقوق سیاسی همواره با پاتریسینها در کشمکش و مبارزه بودند، و در نتیجه، در اواخر قرن ۳م قم تنها منصبی که در انحصار پاتریسینها بود منصب اینترکس (interreks) [کسی که در دورهٔ فترت اختیار مطلق یا سلطنتی دارد] و بعضی مناصب دینی بود. در نتیجهٔ ازدیاد پلبینهائی که متصدی امور شدند، طبقه‌ای اشرافی از خاندانهای حاکمهٔ پاتریسینها و پلبینها بوجود آمد، و این طبقه را نوبیلس (nobiles) میگفتند. یولیوس قیصر و آوگوستوس طبقهٔ پلبین را به پاتریسینی ارتقا دادند.

بعدها پاتریکیوس عنوان افتخاری گردید، و معرب این عنوان بطریق (betriq) است. عنوان پاتریکیوس افتخاری را امپراطور (۳۰۶-۳۳۷ بم) قسطنطین تأسیس کرد، و برای اجرای خدمتهای عمده به امپراطوری اعطا میشد، و از جمله بعضی از امرای عرب که در خدمت دولت روم بودند این عنوان را یافتند. مسلم است که هیچیک از فرمان‌روایان عرب قبل از غسانیها عنوان پاتریکیوس نداشتند، و اولین امیر غسانی که این عنوان به وی اعطا شد (حـ ۵۴۰ بم) حارث ابن جبله، و سپس (در ۵۷۰ بم) پسرش منذر بود. بعد از فتوحات اعراب در قرن ۷م، امرای عرب دیگر به عنوان بطریقی اعتنا نمینمودند.

پاتریسیو، اسم پرتغالی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریکیوس (pātrikius)، اسم لاتینی برای مرد (صورت اصلی آن *Patricius*). بعضی از اعلام مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Patricio	پاتریثیو (pātritio)
آلمانی	Patrizius	پاتریتسیوس (pātritsius)
انگلیسی	Patrick	پتریک (patrik)
ایتالیائی	Patrizio	پاتریتسیو (pātritsio)
پرتغالی	Patricio	پاتریسیو (pātrisiu)
فرانسوی	Patrice	پاتریس (pātris)

پاتریکیوس، در روم قدیم: ← پاتریسین.

پاتریکیوس، برزخ قدیس: ← برزخ قدیس پاتریکیوس.

پاتریکیوس[11]، **قدیس** (qeddis pātrikius)، انگل (قدیس) پتریک (patrik)، معروف به **رسول ایرلند**، حـ ۳۸۵-۴۶۱، مبلغ مسیحی. زندگی او با افسانه‌ها درآمیخته، و حتی تاریخ تولد و وفاتش روشن نیست. گویند در بریتانیا بدنیا آمد. در ۱۶ سالگی اسیر ایرلندیها شد، و ۶ سال چوپانی کرد، تا آنکه ندائی از غیب او را فراخواند، و وی به گُل گریخت. بعداً در اوسر تحصیل کرد، و بعنوان مبلغ به ایرلند رفت، و بسیاری را پیرو مسیحیت ساخت. در ۴۴۱ به رم رفت، و پاپ ردای مطرانی به وی اعطا نمود. بعدها اسقف اعظم آرما شد. در ۴۵۷ که گوشه‌گیری گزید تمام ایرلند به مسیحیت گرویده بود. پس از مرگ در داونپتریک مدفون شد. از آثار فراوانش اعترافات و (احتمالاً) فریاد گوزن است. نیز ← برزخ قدیس پاتریکیوس.

پاتسیناکها: ← پچنگها.

پاتموس[12] (pātmos)، جزیره (۳۴ کم۲؛ جه ۲٬۴۲۸)، یونان، در دریای اژه نزدیک ساحل ج‌غ آسیای صغیر، در دودکانز. یوحنای حواری مکاشفات خود را در اینجا نوشت.

پاتن، شهر، نپال: ← پاتان.

پاتنا[13] (pātnā) یا **پاتنه** (pātna) یا **پتنا** (patnā)، باستانی **پاتلیپوتره** (pātaliputra)، یذ باستانی **پالیبوترا** (pālibotrā)، شهر (جه ۲۸۳٬۴۷۹)، کرسی ایالت بهار، هند؛ بر ساحل جنوبی رود گنگ، حـ ۴۸۵ کیلومتری ل‌غ کلکته. پاتنای کهنه یا عظیم‌آباد، کنار ساحل رود؛ بانکیپور، در غ؛ و پاتنای نو، در ج‌غ. سابقاً از مراکز داد و ستد تریاک بود. کارهای دستی جالب دارد. دانشگاه‌های پاتنا و بهار در آنجاست. مساجد زیبا (از جمله مسجد شیر شاه) و یک معبد سیخ دارد.

در قرن ۵م قم بنا شد، و بنام پاتلیپوتره پایتخت دولت ماگدهه (māgadha) بود؛ در دورهٔ آشوکا مرکز امپراطوری وسیعی گردید؛ در قرون ۴م و ۵م بم نیز رونق داشت، ولی در قرن ۷م ویران بود. پادشاهان تیموری هند عظمت گذشتهٔ آنرا بازگردانیدند؛ بعد از ۱۵۴۱، که شیر شاه سوری آنرا پایتخت بهار قرار داد، عظمت یافت؛ در ۱۷۶۳ عمال بریتانیا آنرا گرفتند؛ در همان سال نواب بنگال آنرا بازگرفت، و ۲۰۰ تن اسیر انگلیسی را بقتل رسانید؛ در نوامبر ۱۷۶۳ بریتانیائیها دگر بار آنرا تصرف کردند.

---

(۱)Papinian (۲)Pawtucket (۳)Patagonia (۴)Patan (۵)Pazzi (۶)Patras (۷)Patru (۸)Patroclus (۹) (the) Potteries (۱۰)patrician (۱۱)Patrick (۱۲)Patmos (۱۳)Patna

پاتنم[1]**، جورج پامر** (jorj pāmar pātnam)، ۱۸۱۴-۷۲، ناشر امریکائی، از مؤسسین موزه‌ی هنری متروپلیتن (نیو یورک).

پاتنه، هند: ← پاتنا.

پاته[2] (pāte)، دهکده (جه ۳۷۹'۱°)، ولایت لوار، ل فرانسه‌ی مرکزی، لغ اورلئان. در اینجا ژاندارک انگلیسها را بسال ۱۴۲۹ شکست داد.

پاتیالا[3] **و اتحادیه‌ی ایالات پنجاب شرقی** (pātiā-lā)، ایالت سابق، لغ هند. در ۱۹۴۸ از پیوند هشت کشور نواب‌نشین سابق بوجود آمد؛ در ۱۹۵۶ جزء ایالت پنجاب شد. از مراکز سیخ‌نشین است.

پاتیناژ، سُر خوردن روی یخ: ← اسکیتینگ.

پاتینیر[4]**، یوآخیم د** (yoāxim de pātinir)، ح ۱۴۸۵-۱۵۲۴، نقاش فلاندری که دورنما و صحنه‌های مذهبی میساخت. نخستین نقاش فلاندری بود که اشکال انسانها را تحت الشعاع دورنما قرار داد. صحنه‌های جاندار تصویرهایش با دقت و روشنی خاص مکتب فلاندری نقاشی شده، و از آرامشی شاعرانه برخوردار است.

پاتیومکین: ← پوتیومکین، گریگوری آلکساندروویچ.

پاچنار (pācenār)، نام محله‌ی قدیمی تهران، بین بازار کفاشان و خیابان خیام، که در آنجا بازاری هم بدین نام وجود دارد، و بقعه‌ی سید ولی و مسجد و مدرسه‌ی شیخ عبدالحسین و مسجد پاچنار در اطراف آن واقعست. سابقاً باغ و چنار کهنی در این محل وجود داشت، و لذا بدین نامش خوانده‌اند.

پاچوکا[5] (pācukā)، شهر (جه ۳۴۵'۵۳°)، کرسی ایالت ایدالگو، مکزیک مرکزی؛ بنای ۱۵۳۴. نهشتهای نقره‌ی آن، که سرشارترین منابع نقره در مکزیک است، از زمان آزتکها تا کنون استخراج شده است.

پاچولی[6] (pāculi؛ از انگلا)، بوته‌ی معطر از نوع پوگوستمونه (*Pogostemone*) که اصلش از هند و دارای اسانس روغنی معطری است که در عطرسازی بکار میرود.

پاچه‌لک (pāce.lak)، دهستان، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۴ آبادی.

پاخر[7]**، میخائل** (mixāel pāxer)، ح ۱۴۳۵-۱۴۹۸، نقاش و چوبتراش مذهبی آلمانی؛ اهل تیرول. شهرت او به سبب نقاشیهای درخشانی است که بر محراب کلیساها بجا گذاشته. شاهکارش بر محراب کلیسای دهکده‌ی سانکت ولفگانگ اتریش است.

پادارانه: ← خانواری.

پادتن[8] (pādtan)، ماده‌ی خاصی که بتوسط بافتهای بدن، که با ماده‌ی دیگری موسوم به پادگن[9] (pādgen) تحریک شوند، ساخته میشود. از جمله‌ی پادگنها باکتریها، زهرابه‌های باکتریائی، ویروسها، و پروتئینهای خارجی میباشند. پادتنها، بواسطه‌ی خنثی کردن پادگنهای مخصوص، نسبت باین پادگنها ایمنی میدهند. سِرُمی که برای تولید ایمنی بکار میرود بدین طریق بدست میآید که بحیوانی پادگن تزریق میکنند، و پادتنی را که بدین طریق تولید میشود بدست میآورند.

پادربورن[10] (pāderborn)، شهر (جه ۴۹'۵۱۷°)، نوردراین‌وستفالن، لغ آلمان، در وستفالی. از ۱۹۳۰ مقر اسقف اعظم است. از ح ۸۰۰ اسقف‌نشین بود. در امپراطوری مقدس روم امارت آن بدست اسقفها بود تا آنکه در ۱۸۰۳ حکومت دینی آن از بین رفت. این شهر، که زمانی بمعماری قرون وسطائی و باروک معروف بود، در جنگ جهانی II سخت ویران شد.

پادرفسکی[11]**، یان** (yān pāderefski)، ۱۸۶۰-۱۹۴۱، پیانونواز و از رجال لهستان. شهرت عالمگیر او بعد از لیست از هر پیانونواز دیگر بیشتر بوده است. در کنفرانس صلح ورسای (۱۹۱۹) نماینده‌ی لهستان بود. از آثارش، علاوه بر مینوئه‌ی معروفش برای پیانو، دو سمفونی، یک کنسرتو برای پیانو، و اپرای مانرو است. در ۱۹۳۶ در فیلم انگلیسی سونات مهتاب بازی کرد.

پادزهر: ← پازهر.

پادشاهان[12]**، کتاب**، نام دو کتاب تاریخی از کتاب عهد قدیم، که چون وقایع سلطنت شاهان یهودی در آنها مضبوط است باین نام خوانده شده‌اند. در متن مجاز (کتاب) اول پادشاهان و (کتاب) دوم پادشاهان و در شریعت غربی سوم و چهارم پادشاهان خوانده شده (در شریعت غربی، کتابهای اول و دوم سموئیل بنام اول و دوم پادشاهان نامیده شده). تاریخ یهود از مرگ داود تا سقوط مملکت یهودا در آنها بیان شده است. از حوادث مهم آن عصر طلائی سلطنت سلیمان و بنای معبد اورشلیم و تقسیم مملکت یهود (زمان رحبعام) به دو دولت اسرائیل (ل) و یهودا (ج) و پایان کار خاندان معروف آحاب و نبوت الیاس و الیشع است. برای پادشاهان اسرائیل و یهودا جدول را ببینید.

پادشاه خاتون، ملقب به **حسن شاه**، فت شعبان ۶۹۴ هق، امیر (۶۹۱-۶۹۴ هق) سلسله‌ی **قراختائیان کرمان**؛ دختر **قطب‌الدین محمد قراختائی**. مادرش قتلغ ترکان او را بعقد اباقا خان درآورد، و بعد از اباقا خان، وی بعقد **گیخاتو خان** درآمد، و در ایام ایلخانی گیخاتو بر کرمان مسلط گشت (۶۹۱)، و برادر خود سیورغتمش را گرفته بقتل رسانید (۶۹۳). اما چون نوبت ایلخانی به **بایدو خان** رسید، زوجه‌ی او شاه عالم، که دختر سیورغتمش بود، او را بدفع پادشاه خاتون وا داشت، و **کردوجین**، زوجه‌ی سیورغتمش، بامر بایدو لشکر به کرمان برد و کرمان را محاصره نموده بگرفت. پادشاه خاتون دستگیر شده بانتقام خون سیورغتمش بقتل رسید. پادشاه خاتون زنی هنرمند و خوش‌خط بوده، و قریحه‌ی شاعری داشته است، و قطعات و رباعیاتی بنام او در تذکره‌ها و بعضی تاریخها ذکر شده است.

پادشاه‌نامه، عنوان چند کتاب، به فارسی، در تاریخ سلطنت (۱۰۳۷-۶۸ هق) ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان. **۱-** کتابی در تاریخ ۳۰ سال از سلطنت شاهجهان (چاپ کلکته، ۱۸۶۶-۷۲). تاریخ ۲۰ سال از سلطنت وی از عبدالحمید لاهوری (فت ۱۰۶۵ هق) است، که در ضمن بشرح احوال مشایخ و فضلا و اطبا و شعرای آن زمان پرداخته؛

پادشاهان بنی اسرائیل

پس از مرگ شاؤل (فت ۱۰۲۵ قم)، اولین پادشاه بنی اسرائیل، در ح ۱۰۱۲ — ح ۹۷۲ قم داود، و سپس در ح ۹۷۲ — ح ۹۳۲ قم سلیمان بر این قوم سلطنت کرد. بعد از سلیمان، مملکت وی به دو مملکت یهودا و اسرائیل تجزیه شد. جدول ذیل مشتمل بر فهرست سلاطین این دو مملکت و دوره‌ی تقریبی (و مختلف فیه) سلطنت آنهاست (مثلاً، بر طبق جدول، آسا از ح ۹۱۱ تا ح ۸۷۵ قم، و زمری در حدود سال ۸۸۵ قم سلطنت کرده است). برای اطلاع بیشتر به مقالات مربوط به اشخاص در این کتاب رجوع کنید. نیز ← اسرائیل؛ فلسطین؛ یهودا.

یهودا		اسرائیل
......	ح ۹۳۲ قم	
رحبعام		
......	ح ۹۱۴ قم	یربعام
ابیا		
......	ح ۹۱۱ قم	
	ح ۹۱۵ قم	......
		ناداب
	ح ۹۵۹ قم	......
		بعشا
آسا	ح ۸۸۶ قم	......
		ایلا
	ح ۸۸۵ قم	......زمری
		عمری
	ح ۸۷۴ قم	......
......	ح ۸۷۵ قم	اخآب
	ح ۸۵۳ قم	......
یهوشافاط		اخزیا
	ح ۸۵۲ قم	......
......	ح ۸۵۱ قم	یهورام
یهورام		
اخزیا	ح ۸۴۶ قم	......
عتلیا		یهو
......	ح ۸۴۱ قم	
	ح ۸۲۵ قم	......
یهوآش		یهوآحاز
	ح ۸۵۴ قم	......
......	ح ۸۵۲ قم	یهوآش
امصیا	ح ۷۸۹ قم	......
......	ح ۷۷۵ قم	یربعام

یهودا		اسرائیل
......	ح ۷۷۵ قم	
	ح ۷۴۹ قم	......زکریا، شلوم
		منحیم
عزیا	ح ۷۳۷ قم	......
		فقحیا
	ح ۷۳۶ قم	......
......	ح ۷۳۵ قم	
یوتام		فقح
......	ح ۷۳۱ قم	
	ح ۷۳۵ قم	......
آحاز		هوشع
	ح ۷۲۲ قم	......
......	ح ۷۲۷ قم	(هوشع آخرین شاه اسرائیل است)
حزقیا		
......	ح ۶۹۸ قم	
منسی		
......	ح ۶۴۳ قم	
آمون		
......	ح ۶۴۱ قم	
یوشیا		
یهوآحاز......	ح ۶۰۹ قم	
یهویاقیم		
یهویاکین......	ح ۵۹۸ قم	
......	ح ۵۹۵ قم	
صدقیا		
......	۵۸۶ قم	
(انقراض دولت یهودا)		

(۱)Putnam (۲)Patay (۳)Patiala (۴)Patinir (۵)Pachuca (۶)patchouli (۷)Pacher (۸)antibody (۹)antigen (۱۰)Paderborn (۱۱)Paderewski (۱۲)Kings

سومین ده سال سلطنت شاهجهان بوسیلهٔ محمد وارث (فت ۱۰۹۱ هق)، شاگرد و همکار عبدالحمید لاهوری، تألیف شده است. قسمتهائی از پادشاه‌نامه به انگلیسی ترجمه شده. ۲- کتابی از میرزا محمد امین ابن ابوالحسن قزوینی معروف به امینای قزوینی. ۳- کتابی از جلالای طباطبائی زواری (در ۱۰۴۴ هق به هند رفته است). نام دیگرش شاهجهان‌نامه است. ۴- مثنویی در بارهٔ قسمتی از سلطنت شاهجهان، از ابوطالب کلیم همدانی (فت ۱۰۶۱ یا ۱۰۶۲ هق). نامهای دیگرش شاهنامه، شهنشاهنامه، یا شاهجهان‌نامه است. ۵- منظومه‌ای در داستان سلطنت شاهجهان، از میر محمد یحیی کاشی (فت ۱۰۶۴ هق). ۶- کتابی داستانگونه در تاریخ سلطنت شاهجهان، از محمد صادق معروف به صادق خان. نامهای دیگرش شاهجهان‌نامه یا تواریخ شاهجهان است. ظاهراً هیچیک از این پنج اثر تا کنون بطبع نرسیده است.

پادشاهی دوگانه: ← اتریش-هنگری.

پادگان یا **پایگان:** ← ارتشتاران.

پادگان آهنین[1]، سازمان تروریستی ضد یهود و ناسیونالیستی رومانی، که در ۱۹۲۴ بدست کورنلیو زلیا کودریانو (korneliu zeliā kodriānu) (ح ۱۸۹۹–۱۹۳۸) تأسیس شد. این سازمان در ۱۹۳۳ منحل گردید، ولی بنامهای دیگر ادامه یافت. در ۱۹۴۰ یون آنتونسکو را بقدرت رسانید، ولی سپس شورشی برپا کرد و آنتونسکو سازمان را مقهور نمود (۱۹۴۱).

پادگن (pādgen)، ← پادتن.

پادوا[2] (pāduā؛ ایتالیائی pādovā)، لت **پاتاویوم** (pātāvium)، شهر (جم ۱۴۹‘۵۹۱)، ونسی، لش ایتالیا، ۳۵ کیلومتری غ ونیز. از مراکز حمل و نقل و تجارت است. از مصنوعاتش ابریشم، مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، اتومبیل، و کالاهای چرمی است. دانشگاه پادوا (تأسیس ۱۲۲۲)، نخستین تالار تشریح را در اروپا داشت، گالیله از مدرسین آن بود و دانته و پترارک و تاسو در آن تحصیل کردند.

بنقل روایات، پادوا کمی بعد از ویران شدن شهر تروا تأسیس شد؛ در دورهٔ رومیان رونق داشت، و بعداً بسبب دانشگاهش شهرت فراوان یافت. در قرون ۱۲م–۱۴م (باستثنای دورهٔ فرمانروائی اتسلینو دا رومانو) شهر آزادی بود؛ در ۱۳۱۸ به خاندان کارارا و در ۱۴۰۵ به ونیز منتقل شد، و تا ۱۷۹۷ در دست آن دولت بود. در ۱۷۹۷–۱۸۶۶، جز در دورهٔ ناپلئون، در تصرف اتریش بود؛ در ۱۸۶۶ جزء ایتالیا شد. در جج I پیمان متارکهٔ جنگ بین اتریش و ایتالیا در آنجا امضا شد (۳ نوامبر ۱۹۱۸). در پایان جج II متفقین در ۲۸–۲۹ آوریل ۱۹۴۵ بآنجا وارد شدند.

پادوا شهری است دارای حصار و برج و بارو، و هفت دروازه دارد. فرسکوهای شاهکار جوتو در این شهر موجود است. کلیسای شش‌گنبدی قدیس آنتونیوس، که مقبرهٔ قدیس آنتونیوس پادوائی در آنست، از ابنیهٔ جالب پادوا است، و در قرن ۱۳م ساخته شده. دیگر از ذخایر هنری و بناهای جالب آن فرسکوهای مانتنیا، مجسمهٔ گاتاملاتا (کار دوناتلو)، کاخ اسقفی قرن ۱۵م، کلیسای جامع قرن ۱۶م، و دانشگاه آنست.

پادوسبان: ← پادوسبانان.

پادوسبانان (pādusbānān) یا **پادوسبانیان**، عنوان سلسلهٔ کوچکی از امرای نواحی اطراف دریای خزر، که بسبب طول مدت حکومتش (از ۴۵ هق تا ۱۰۰۶ هق) جالب است. قلمرو این سلسله در طبرستان (مازندران) تا رستمدار و رویان و نور و کجور امتداد داشت. اصل این سلسله به شخصی بنام گاوباره (gāvbāra) میرسد، که در زمان یزدگرد III از ارمنستان به ایران آمد، و یزدگرد او را حکومت طبرستان داد. دو پسر گاوباره، بنامهای دابویه و پادوسبان، بترتیب در گیلان و طبرستان مستقر شدند، و سلسله‌های دابوئند (۴۰–۱۴۴ هق) و پادوسبانان از ایشان نام گرفته‌اند. بعد از سقوط سلسلهٔ دابوئند، پادوسبان II گیلان را تصرف کرد. پادوسبانان در شورشهائی که بر ضد اشغال طبرستان بدست اعراب روی داد شرکت داشتند. ورود تشیع به رویان در اواسط قرن ۹م هق بوسیلهٔ کیومرث ابن بیستون پادوسبانی صورت گرفت. پس از مرگ (۸۵۷ هق) وی، یکی از پسرانش در نور و دیگری در کجور به حکومت نشست. سرانجام سلسلهٔ پادوسبانان در زمان شاه عباس I صفوی برافتاد.

پادوسبانان در قلع و قمع دشمنان از سلسله‌های دیگر (صفاریان، سامانیان، سلاجقه، و غیره) استمداد میکردند. با آل باوند که همسایهٔ آنان بودند گاه در جنگ و گاه در صلح بودند. با اسماعیلیان دشمنی داشتند، ولی در موقع حاجت از آنها طلب یاری میکردند؛ و پادوسبانان و آل باوند منولان را در قلع و قمع قطعی اسماعیلیه در محاصرهٔ گردکوه یاری کردند.

پا-دو-کاله[3] (pā-dë-kāle)، ولایت (۶‘۷۵۲ کمم؛ جم ۱‘۲۷۶‘۸۳۳)، ل فرانسه، کنار تنگهٔ پا دو کاله (بانگلیسی تنگهٔ دوور)؛ کرسی آن آراس.

پا دو کاله[4] (pā dë kāle) یا **تنگهٔ دوور**[5] (dōvər)، تنگه‌ای که انگلستان را از فرانسه جدا و دریای مانش را با دریای شمال مرتبط میسازد. پهنایش بین دوور و دماغهٔ گری-نه ۳۴ کم است.

پادولیا[6] (pādoliā)، ناحیهٔ فلاحتی، غ اوکرائین مرکزی، بین رودهای دنیستر و بوگ جنوبی. از قرن ۱۰م تا ۱۳م جزئی از دولت کیف بود؛ بعدها بترتیب تاتارها، لیتوانیها، لهستانیها، ترکها، و مجدداً لهستانیها بر آن حکومت کردند تا در ۱۷۹۳ بدست روسیه افتاد. اقلیت وسیع کلیمی که از قرون وسطی در اینجا زندگی میکنند مورد آزار زیاد قرار گرفته‌اند.

پاذگوسپان یا **پاذگسپان** (هر دو pādgospān پهلوی)، در عهد ساسانی، عنوان هر یک از چهار تن مأمورین مقتدر و عالیرتبه که هر یک نایب شاه در ربعی از مملکت بوده است. چهار پاذگوس (یا بر طبق مدارکی که در تورفان بدست آمده، پایگوس) عبارت بوده است از باختر (= شمال)، خراسان (= مشرق)، نیمروز (= جنوب)، و خاوران (= مغرب). تعیین چهار پاذگوسپان را قباد آغاز کرد. از زمان خسرو انوشیروان ببعد هر پاذگوسپان تحت ریاست یک اسپاهبد یا سپاهبد قرار گرفت.

پاذگوس: ← پاذگوسپان.

پاذیلیا[7]، **خوان د** (xuān de pādiliā)، ح ۱۴۹۰–۱۵۲۱، رهبر انقلابی اسپانیولی در جنگ (۱۵۲۰–۲۱) شهرها بر ضد امپراطور شارل V. شهرهای تولدو، سگوویا، و دیگر بلاد کاستیل بر ضد مالیاتهای ظالمانهٔ شارل شوریدند، و خواستار محدودیتهای سخت در اختیارات پادشاه شدند، و حکومتی موقت تشکیل دادند. این نهضت بزودی بصورت یک جنگ طبقاتی درآمد. سپاه پاذیلیا شکست خورد (۱۵۲۱)، و وی اعدام گردید.

پار[8]، **کاترین** (kātrin pār)، ۱۵۱۲–۴۸، ملکهٔ همسر و ششمین زوجهٔ هنری VIII انگلستان. در ۱۵۴۴ نایب‌السلطنه بود. پس از مرگ (۱۵۴۷) هنری، با تامس سیمور (ملقب به بارون سیمور آو سیودلی) وصلت کرد.

پاراب، ناحیه‌ای قدیمی: ← فاراب.

پاراسلسوس[9]، **فیلیپوس آورئولوس** (filippus āreolus pārāselsus)، نام واقعیش **تئوفراستوس بومباستوس فون هوهنهایم** (teofrāstus bombāstus fon hohenhāym)، ۱۴۹۳–۱۵۴۱، طبیب و کیمیاگر و شیمیدان سویسی. اطلاعاتش در طب و شیمی وسیع بود، ولی وقت خود را در جستجوی حجر الفلاسفه گذرانید. در طی مسافرتهای فراوانش در مشرقزمین، علاوه بر کیمیا و سحر، با بعضی داروها که اطبای اروپا از آنها بی‌خبر بودند آشنائی یافت، و بوسیلهٔ آنها بیماریهای متعددی را درمان کرد، و این امر سبب شهرتش گردید. در ۱۵۲۶ استاد طب در دانشگاه بال شد، و در آنجا علناً آثار ابن سینا و جالینوس را بسوخت، و خود را سلطان طب خواند. سرانجام ناچار بال را ترک گفت. چندین کتاب در طب و در علوم غریبه نوشته است.

پاراسمپاتیک، سلسلهٔ اعصاب: ← سلسلهٔ اعصاب.

پاراشوت: ← چتر نجات.

پارافین[10] (pārāfin، از فنس)، ماده‌ای موممانند و بیرنگ یا سفید، که بی‌بو و بی‌طعم، و در دمای معمولی جامد است. مخلوطی از ئیدروکربورها است. از مشخصات فیزیکی عمدهٔ آن مقاومتش در مقابل آب و بخار آب میباشد. در ساختن داروها و لوازم آرایش و شمع، و نیز برای عایقسازی در مقابل برق و رطوبت بکار میرود.

پاراگوای: ← پاراگه.

پاراگه[11] (pārāge)، اسپانیولی **پاراگوای** (-guāy)، جمهوری درونبومی (۴۰۶‘۷۵۰ کمم؛ جم ۱‘۴۵۸‘۴۰۰)، جش امریکای جنوبی؛ پایتختش آسونسیون. از ل به بولیوی و برزیل و از ج به آرژانتین محدود است. قسمت شمالی آن ناهموار و لش و لغ آن کوهستانی است. پهنهٔ جنوبی آن حاصلخیز میباشد. رود عمدهٔ آن پارانا و ریزابهٔ آن، رود پاراگه، است که کشور را بدو قسمت میکند. اقلیمش استوائی با باران فراوان است. در قسمت غربی پرورش مواشی معمول میباشد؛ در جنگلهای ناحیهٔ چاکو کبراکو موجود است؛ نفت نیز کشف شده است. در قسمت شرقی زرت، ماته (چای

---

(۱)Iron Guard (۲)Padua (۳)Pas-de-Calais (۴)Pas de Calais (۵)Strait of Dover (۶)Podolia (۷)Padilla (۸)Parr (۹)Paracelsus (۱۰)paraffin(e) (۱۱)Paraguay

پاراگه)، شکر، توتون و غیره بعمل میآید. از صنایعش آمودن گوشت و تهیه‌ی ملاس و الکل و مشروب موسوم به رم میباشد. از شهرهای عمده‌اش (غیر از آسونسیون) کونسپیون و ویلاریکا است. زبان رسمی اسپانیولی است.

تاریخ. پاراگه در ۱۵۲۶ بتوسط س. کبت کشف شد، و آسونسیون را ماندگاران اسپانیولی بنا کردند (۱۵۳۷). پاراگه اولین جمهوری امریکای جنوبی بود که استقلال یافت (۱۸۱۱)، ولی قبل از آن جزء قلمرو نایب‌السلطنه‌ی اسپانیا در امریکای جنوبی بود، و در ۱۶۰۸–۱۷۶۷ عملا مبلغین یسوعی بر آن حکومت داشتند. حکومت جمهوری پاراگه از سال ۱۸۱۴ استبدادی بود، و خ. گ. ر. فرانسیا و ک. آ. لوپس و ف. س. لوپس بر آن حکومت راندند. در زمان ف. س. لوپس پاراگه با قوای متحد برزیل و آرژانتین و اوروگه جنگید (۱۸۶۵–۷۰) (← اتحاد سه‌گانه، جنگ)، و پس از پنج سال جنگ، پاراگه مورد هجوم واقع و لوپس مقتول گردید، و در پایان مخاصمات اغلب سکنه‌ی آن منحصر بزنان و اطفال بود. ترمیم آسیبهای جنگ بطیء بود، و هرج و مرج سیاسی مزید بر بحرانهای اقتصادی گردید. در ۱۹۳۲ پاراگه بر سر مرز ناحیه‌ی چاکو با بولیوی وارد جنگ شد، و اگرچه در این جنگ که تا ۱۹۳۵ طول کشید پیروز گردید، رمقی برای آن باقی نماند، و بدنبال آن تغییر پیاپی دولتها واقع شد.

پاراگه[1] (pārāge)، اسپانیولی **پاراگوای** (–guāy)، رودی بطول ح ۲٬۴۰۰ کم، ج قسمت مرکزی امریکای جنوبی. در ایالت ماتوگروسو، ج‌غ برزیل، تشکیل شده بجانب جنوب جریان یافته قسمتی از مرز بین برزیل و لش پاراگه را تشکیل میدهد، و پس از عبور از قسمت مرکزی پاراگه، قسمتی از مرز بین ج‌غ پاراگه و آرژانتین را تشکیل میدهد، و در گوشه‌ی ج‌غ پاراگه برود پارانا میریزد.

پاراگه، چای، درخت، ← ماته.

پارامتر[2] (pārāmetr؛ فنس). ۱- مقدار ثابت دلخواهی که بازاء هر یک از مقادیر آن عضوی از یک دستگاه مشخص شود. بااین معنی، میتوان پارامتر را در حکم شماره‌ای (صحیح یا جز آن) دانست که به هر یک از اعضای دستگاه تعلق میگیرد، بطوری که هر شماره متعلق به یک عضو معین دستگاه است. ۲- متغیری که میتوان دو یا چند تابع را بر حسب آن بیان کرد. استعمال پارامترها در ریاضیات و فیزیک و غیره بسیار معمول و مهم است. ۳- در قطعهای مخروطی، نصف طول وتری که از یک کانون بر محور کانونی عمود شود. معمولا آنرا به p نمایش میدهند. ← بیضی؛ سهمی؛ هذلولی؛ قطعهای مخروطی.

پارانا[3]، ایالت (۲۰۱٬۲۸۵ کمم؛ جه ۲٬۱۴۹٬۵۰۹)، ج برزیل، بین رود پارانا و قطلا؛ کرسیش کوریتیبا. قهوه و پنبه و میوه بعمل میآید.

پارانا[3]، رودی بطول ح ۳٬۳۰۰ کم، که در ج برزیل از التحاق رودهای پارانائیبا و ریو گرانده تشکیل میگردد. در کورینتس رود پاراگه بآن ملحق میشود، و پس از گذشتن از قسمت شمالی آرژانتین، برود اوروگه پیوسته به ریو د لا پلاتا میریزد.

پارانا[3]، شهر (جه ۸۴٬۱۵۳)، کرسی ایالت انتره ریوس (entre rios)، لش آرژانتین، بندر کنار رود پارانا؛ بنای ۱۷۳۰؛ پایتخت سابق آرژانتین.

پارانویا[4] (pārānoyā؛ از فنس)، نوعی اختلال مشاعر که نشانه‌اش اوهام مزمن و مستدل منطقی (← وهم)، مخصوصاً ترس از تعقیب و زجر و آزار (← وهم تعقیب) یا عظمت و ابهت خیالی (← اوهام عظمت) میباشد. کسی که مطلقاً باین بیماری مبتلا باشد نادر است. معمولا در اثر بیماری تقسیم خاطر آثار پارانویا ظاهر میگردد. این بیماری ظاهراً درمان ناپذیر است.

پارئیبا[5] (pāraibā)، ایالت (۵۶٬۲۸۰ کمم؛ جه ۱٬۷۳۰٬۷۸۴)، لش برزیل؛ کرسیش ژوائو پسوآ (کنار قطلا)؛ محصولش پنبه.

پارئیبا[6]، یا **پارئیبا دو سول** (do sul)، رودی بطول ح ۹۶۵ کم که در غ ریو د ژانیرو، ج‌ش برزیل، سرچشمه میگیرد، و از نزدیک سائو پولو میگذرد، و به قطلا میریزد. در دره‌ی آن برنج و نیشکر بعمل میآید.

پارت[7] (pārt)، پارسی باستان **پرثوه** (parthava) [← پرثوه]، سرزمین کوهستانی قدیم ج‌ش دریای خزر، که از سلسله‌ی البرز بطرف مشرق تا هرات ممتد، و از ل به دشت حاصلخیز استراباد و صحرای ترکستان، و از ج به کویر نمک محدود بود. سرزمین پارت مطابق ایالت تاریخی خراسان، و در دوره‌ی هخامنشیان از ایالات امپراطوری هخامنشی بود، و سپس بدست سلوکیان افتاد، و شاهان سلوکی شهرهائی در آن بنا کردند. پایتختش شهر هکاتومپیلوس [ید.= شهر صددروازه] بود که خرابه‌هایش نزدیک دامغان کنونی است، و بمناسبت اینکه ملتقای جاده‌های متعدد بود بدین نام خوانده میشد.

سرزمین پارت مسکن پارتیان بود که در کتیبه‌های هخامنشی بنام پرثوه از آنها اسم برده شده است. پارتیها طایفه‌ای از قبیله‌ی پرنی (parni) از قوم داهه بودند. قوم اخیر مجموعه‌ای از قبایل سکا بودند که بصورت چادرنشین در استپهای بین بحر خزر و دریای آرال زندگی میکردند. این قوم مرکب از سواران و جنگجویانی بود که هدف آنان، بقول نویسندگان قدیم، مرگ در حین جنگ بود، و مرگ طبیعی را موهون میدانستند. اشکانیان خاندانی از پارتیها بودند.

پارتسیفال: ← پارسیفال.

پارتنوپی، جمهوری[8] (pārtenopi) [از پارتنوپ، از نامهای باستانی ناپل]، دولت جمهوری که پس از فرار فردیناند IV (بعداً فردیناند I سیسیلهای دوگانه) بتوسط سپاهیان فرانسوی و آزادیخواهان ناپل در ژانویه‌ی ۱۷۹۹ در ناپل تأسیس گردید. در ژوئن همان سال، بسبب شکستهای نظامی فرانسه در ایتالیای شمالی، جمهوری سقوط کرد. کاردینال ف. روفو و دریاسالار نلسن نقش عمده‌ای در سقوط آن داشتند.

پارتنوژنز[9] (pārtenoĵenez؛ فنس) **زادن از دوشیزه**، در زیستشناسی، نوعی تکثیر، که در آن تخم (یاخته‌ی مولد ماده)، بدون گشنگیری، یعنی بدون آمیزش با نطفه‌ی نر، رشد میکند. این نوع تکثیر در حکم تکثیر جنسی است، زیرا در این مورد، تخم ماده مانند تخم لقاح‌شده نمو میکند. تخم بعضی بی‌مهرگان در اثر محرکات شیمیائی و غیر آن پارتنوژنز مصنوعی میپذیرند.

پارتنون[10] (pārtenon) [ید.= جایگاه دختر باکره]، معبد آتنه (الاهه‌ی حکمت)، که در عصر پریکلس میان سالهای ۴۳۲ و ۴۴۷ قم، بر آکروپولیس آتن ساخته شد، و شاهکار معماری یونانی است. معماران آن ایکتینوس و کالیکراتس بودند. فیدیاس بر ساختن مجسمه‌های آن نظارت داشت، و خود مجسمه‌ی عظیم آتنا پارتنوس را که از طلا و عاج ساخته شده بود بمعبد هدیه کرد. در هر یک از دو سر معبد ۸ ستون و در هر یک از دو پهلوی آن ۱۷ ستون بسبک دوریک برپا شده است. افریزهای معبد در اصل ۱۶۰ متر بوده، ولی امروز بیش از ۱۰۲ متر آن در جای خود نیست، و بقیه در موزه‌ی بریتانیائی محفوظ است (← الگینی، مرمرهای). این افریزها بر بالای دیوارهای داخلی معبد کشیده شده، و مرکب از مجسمه‌های بسیار است، و نمودار مراسمی است که برای بزرگداشت آتنه هر چهار سال یکبار اجرا میشده است. در قرن ۶م ب‌م، پارتنون به کلیسا مبدل گشت، و به پهلوی شرقی آن بخشی افزوده شد. در زمان حکومت ترکان عثمانی به مسجد مبدل شد، و مناره‌ای در کنار آن برپا گردید. در ۱۶۸۷ هنگام حمله‌ی ونیزیها به آتن، ترکان عثمانی معبد پارتنون را به مخزن باروت مبدل ساختند، و بر اثر انفجاری که در آن روی داد، بخش مرکزی معبد یکسره از میان رفت. در قرن ۱۸م برخی از خبرگان زیباشناسی بر زیبائی آنچه که از معبد باقی مانده بود آگاهی یافتند، و ارزش آن کم‌کم بر جهانیان آشکار شد. کار تجدید بنای آن با استفاده از پاره‌هائی که از آن در دست است ادامه دارد.

پارتو[11]، **ویلفردو** (vilfredo pāreto)، ۱۸۴۸–۱۹۲۳، عالم اقتصاد و جامعه‌شناس ایتالیائی. ریاضیات را در فرضیه‌های اقتصادی وارد کرد، و کوشید که در فعالیتهای اجتماعی تمیزی بین عوامل معقول و غیر معقول قائل شود تا موجبات سقوط و صعود طبقه‌ی حاکمه را مشخص سازد. مروجین نظریات فاشیست از عقاید پارتو نیز استفاده کردند. مهمترین اثر وی کتاب فکر و اجتماع است که در سال ۱۹۱۶ منتشر گردید.

پارتی، زبان (pārti)، از زبانهای متروک ایرانی میانه (شعبه‌ی غربی) (← ایرانی، زبانهای)، از ریشه‌ی هندواروپائی، که زبان قوم پارت، و از جمله، زبان خاندان اشکانی بوده، و در زمان اشکانیان زبان رسمی ایران بشمار میرفته است. آثار عمده‌ی آن، یکی روایت پارتی بعضی از کتیبه‌های ساسانی (از جمله کتیبه‌ی شاپور I در کعبه‌ی زردشت و کتیبه‌ی نرسی در پایکولی) و الواح نسا، و دیگر آثار پارتی مانوی است که در اکتشافات اخیر آسیای مرکزی (تورفان) بدست آمده است. بعضی، بمناسبت اشتقاق لفظ پهلوی از پرثوه [= پارت]، زبان پارتی را زبان پهلوی نامیده‌اند، ولی این اصطلاح رواج چندانی نیافته است.

---

(۱)Paraguay (۲)parameter (۳)Paraná (۴)paranoia (۵)Paraíba; Parahiba (۶)Paraíba (do Sul) (۷)Parthia (۸)Parthenopean Republic (۹)parthenogenesis (۱۰)Parthenon (۱۱)Pareto

پارتیان: ← پارت.

پارچین (pārcin)، ده (جه ۱٬۶۸۴ سش ۱۳۳۵ حش)، شهرستان تهران، استان مرکزی؛ ۳۵ کیلومتری ش تهران. کارخانه‌های شیمیائی ارتش در این ده قرار دارد.

پاردو باثان[1]**، امیلیا** (emiliā pārdo bāṯān)، ۱۸۵۲-۱۹۲۱، بانوی داستان‌نویس و منتقد اسپانیائی. از آثارش مسئلهٔ مهیج (۱۸۸۳) است که تحلیل انتقادی و دفاع از ناتورالیسم ا. زولا میباشد.

پارزیفال: ← پارسیفال.

پارس (pārs)، در کتیبه‌های هخامنشی **پارسه** (pārsa)، یو **پرسیس** (persis)، معربش **فارس** (fārs)، قسمت جغ ایران، که از ساکنین قدیم آن پرسه‌ها (پارسیان یا پارسیها) نام گرفته، و کمابیش مطابق ایالت فارس است. نام ایران در زبانهای اروپائی از صورت یونانی نام پارس گرفته شده است (← ایران، قسمت I). پارسیان را یونانیان پرسای (persāy) میخواندند، و نام لاتینی آنها نیز همین است؛ دو سلسلهٔ بزرگ ایران قبل از اسلام (هخامنشیان و ساسانیان) از این قوم برخاستند.

پارس کنار خلیج فارس واقع است، و از سایر جوانب کوهها یا بیابانها بر آن احاطه دارد. پارس از غرب محدود به کوهها و دشتهای عیلام بود، از ش بواسطهٔ بیابانی (لارستان) از ایالت حاصلخیز کارمانیا (کرمان) جدا میشد، از جانب لغ مجاور ناحیهٔ پارایتاکِنه (حدود اصفهان) از سرزمین ماد بود، و در ل و لش وارد کویر مرکزی میگردید. نئارخوس، دریاسالار اسکندر مقدونی، سیماهای طبیعی پارس را به دقت شرح داده است. پارس مشتمل بر سه قسمت است، که از لحاظ اقلیم و سایر خصوصیات با هم تفاوت دارند. اول قسمت ساحلی که شنی و بسیار گرم است، و جز نخل رستنی دیگری ندارد؛ بندرگاه خوب در این ساحل دیده نمیشود؛ اقلیمش بسیار ناسالم و جمعیتش کم است. بفاصلهٔ ح ۸۰ کیلومتر از ساحل، رشته‌کوههائی آغاز میشود که گردنه‌های پرشیب آنها منتهی به دره‌های داخلی فارس میگردد، که فرازای آنها بیش از ۱٬۵۰۰ متر است. این قسمت آب و هوای معتدل و رودها و دریاچه‌های بسیار دارد؛ زمینش حاصلخیز است؛ از جهت رستنیها سرشار است، و دام نیز دارد. شهرهای **پازارگاد**، **پرسپولیس** (← **تخت جمشید**)، و استخر در این قسمت واقع بود. قسمت سوم قسمت شمالی است، که جزء فلات مرکزی ایران و از قسمت داخلی هم مرتفعتر است، و بهمین جهت زمستان بسیار سرد دارد.

پارسیها مردمی آریائی‌نژادند؛ پیش از زمان کوروش نامی از آنان در تاریخ دیده نمیشود، و معلوم نیست که در چه زمانی به فلات ایران آمده‌اند. بعضی از محققین معتقدند که پارسیان همان مردم پارسوا (pārsuā) یا پارسواش ساکن اطراف دریاچهٔ ارومیه (یا در کرمانشاه کنونی) بوده‌اند که ذکرشان در کتیبه‌های آشوری قرن ۹م قم آمده است، و بعدها بطرف جنوب رفته در سرزمین پارس سکنی گزیدند، ولی این نظر مورد اختلاف است. بروایت هرودوت، پارسیان منقسم به سه طبقه بودند: اول طبقهٔ اشراف یا جنگجویان که مشتمل بر ۳ قبیلهٔ پاسارگادای، مارافیئی، و ماسپیئی بود، و شاخصترین این قبایل همان پاسارگادای بود که خاندان سلطنتی هخامنشی بآن تعلق داشت؛ دوم قبایل کشاورز و سایر قبایلی که از حالت صحراگردی بدر آمده بودند؛ سوم آنهائی که در همان حال چادرنشینی و صحراگردی باقی بودند. سرکردگان پاسارگادای از خاندان هخامنشی احتمالا در ۵۹۶ قم بر ناحیهٔ انشان از عیلام تسلط یافتند. در ۵۵۳ قم که کوروش (← **کوروش کبیر**)، پادشاه انشان، بر ایشتوویگو شورید طوایف مارافیئی و ماسپیئی بحمایت او قیام کردند، و پس از پیروزی وی بر ایشتوویگو همهٔ قبایل پارس او را بشاهی شناختند، و کوروش عنوان "شاه پارس" یافت. پارسیان زمان کوروش مردمی کشاورز و سختکوش و قوی‌بنیه بودند، که در سرزمین خوش‌آب و هوائی میزیستند، و شجاع و راستگو بودند، و به دین زردشت اعتقادی تمام داشتند، و بسیاری از نویسندگان قدیم زندگی سادهٔ آنان را با زندگی ملتهای تن‌آسا و تجمل‌طلب نواحی متمدن آسیای غربی مورد مقایسه قرار داده‌اند. کوروش مؤسس سلسلهٔ هخامنشی است، که تا فوت (۳۳۱ قم) داریوش III قریب ۲۱۹ سال در ایران پادشاهی کردند. این سلسله بدست اسکندر مقدونی منقرض گردید، و امپراطوری او در شرق سرانجام منتقل به سلوکوس I گردید (۳۱۱ قم)، و او و پسرش آنتیوخوس I کوشیدند که تمدن یونانی را وارد ایران کنند، و شهرهائی در پارس بنا نهادند، و یونانیان را در آنها سکنی دادند. در عین حال، در قسمت مرکزی پارس در ناحیهٔ استخر سلسله‌ای محلی با نامهای ایرانی روی کار آمد که از ۲۵۰ قم ببعد بر سکه‌های آنها که بخط پهلوی آرامی منقوش است، چهره‌های ایرانی و نقش آتشدان و اهورمزدا و بیرق ایرانی دیده میشود. معذلک، پارس تا زمان آنتیوخوس IV جزء امپراطوری سلوکی بود، که بعد از مرگ (۱۶۴ قم) وی رو به تجزیه گذاشت. پارتیان ایالات مرکزی دولت سلوکی را فتح کردند، و پارس استقلال یافت.

اگرچه شاهان پارس به تفوق سلاطین اشکانی در ادوار قدرت آنان گردن مینهادند، پارس هرگز جزء امپراطوری اشکانی نشد. شاهان پارس قدرت خود را بر سواحل کارمانیا و سواحل عربستان بسط دادند. از روایات مربوط به اردشیر I ساسانی چنین برمیآید که در زمان وی پارس منقسم به ممالک کوچک بود. از روی سکه‌ها معلوم میشود که در این زمان تمدن یونانی بکلی از پارس رخت بربسته و سنتهای تاریخی و اساطیری کهن و دین زردشتی استیلای کامل داشت. باحتمال قوی در این زمان پارس تنها سرزمینی بود که دین زردشتی حقیقی و نوشته‌های مقدس آن در آن محفوظ مانده بود، و در نواحی دیگر (پارت، سوریه، آسیای صغیر، و غیره) با افکار و آیینهای دیگر درآمیخته بود. بهمین جهت، تجدید حیات آیین زردشتی، با قیام اردشیر I و کشورگشائیهای وی، از پارس آغاز گردید. اردشیر سلسلهٔ ساسانی (← **ساسانیان**) را تأسیس کرد، که دین زردشتی را در سراسر ایران مستقر نمود. استخر که پایتخت پارس بود در دورهٔ ساسانی شهری بزرگ و حتی در اوایل اسلام شهری معتبر بود، ولی پس از تأسیس امپراطوری ساسانی، پایتخت امپراطوری به تیسفون منتقل گردید. برای تاریخ بعد از اسلام پارس ← فارس.

پارس تُیل: ← سالهای خطا و ایغور.

پارسک[2] (pārsek؛ انگلا)، واحدی برای فواصل کیهانی:

1 پارسک = ۳٫۲۸ سال نور
= ۲۰۶٬۲۶۵ واحد نجومی
= $۳٫۰۸ \times 10^{13}$ کیلومتر
= $۱٫۹۲ \times 10^{13}$ مایل.

یک واحد نجومی از فاصلهٔ یک پارسک بزاویهٔ "۱ دیده میشود. در سنوات اخیر آحاد کیلوپارسک (kilo–) [= هزار پارسک] و مگاپارسک (megā–) [= یک میلیون پارسک] پیشنهاد شده است.

پارسنز[3]**، ویلیام** (wilyām pārsənz)، ملقب به (سومین) **ارل آو راس**[4] (ërl āv rās*)، ۱۸۰۰-۶۷، منجم و تلسکوپ‌ساز بریتانیائی. تلسکوپی که در ۱۸۴۵ در باغ خود در پارسنزتاون (–tăn) در ایرلند نصب کرد، ظاهراً بزرگترین تلسکوپ انعکاسی بود که تا آن زمان ساخته شده بود، و بکومک آن بسیاری از سحابیها به ستاره‌ها تحلیل و بسیاری از ستاره‌های مزدوج کشف شد.

پارسوا یا **پارسواش:** ← پارس.

پارسه (pārsa)؛ ← پارس.

پارسی، تخلص ضیاء خجندی.

پارسی، زبان یا **زبان فارسی**، زبان رسمی ایران کنونی (← **فارسی، زبان**) و صورتهای قدیمتر آن (**فارسی میانه و فارسی باستان**). بعضی از خاورشناسان پارسی (پارسیک) را برای ← زبان پهلوی اصطلاح کرده‌اند.

پارسیان، ساکنین قدیم پارس؛ ← پارس.

پارسیان (pārsiān)، نامی که به زردشتیان هند داده شده است. بر طبق سرشماری سال ۱۹۵۱، تعداد پارسیان در هند ۱۱۱٬۷۹۱ و در پاکستان ۵٬۴۳۵ بوده است. بیشتر آنها در بمبئی، کلکته، مدرس، و کراچی زندگی میکنند، و بیشتر به تجارت اشتغال دارند، و از ثروتمندترین مردم هند هستند. پارسیان از اعقاب زردشتیانی هستند که پس از پیروزی اعراب بر ایران از قبول دین اسلام امتناع کردند، و از سرزمین آباء و اجدادی خود مهاجرت کردند. اطلاعاتی که از ایشان در دورهٔ بین سقوط امپراطوری ایران در سال ۶۵۲ بم تا ورود آنان به هند در ۷۸۵ در دست است بسیار مختصر است، و مبتنی بر قصهٔ سنجان (۱۶۰۰ بم) و قصهٔ زردشتیان هندوستان (اواخر قرن ۱۸م) میباشد. بر طبق این مآخذ، اولین دستهٔ زردشتیان از خراسان به جنوب ایران رفتند، و در ۷۵۱ به جزیرهٔ هرمز رسیدند، و از آنجا به دیو در کنار خلیج کمبی و سپس بطرف جنوب به ساحل کاتهیاوار رفتند (۷۶۶)، و پس از ۱۹ سال اقامت در آنجا، سفر خود را بطرف جنوب ادامه دادند، و در سال ۷۸۵ به سنجان رسیدند، و آتش مقدس را در آنجا مستقر کردند. در سنجان گروههای دیگری از آوارگان زردشتی بایشان پیوستند؛ و بزودی جامعهٔ پررونقی تشکیل دادند، که توسعه یافت. پس از سال 1000 میلادی زردشتیانی در

(۱)Pardo Bazán (۲)parsec (۳)Parsons (۴)Rosse

شمال هند نیز وجود داشته، که احتمالاً مستقیماً از ایران باین نواحی سفر کرده بودند.

در سال ۱۴۹۰ پارسیان که در ایستادگی در مقابل سلطان محمود بیگر (bigara) با هندوان همداستان شده بودند، ناچار سنجان را ترک گفتند، و بنواحی کوهستانی برهوت پناه بردند؛ ولی پس از قطع فشار مسلمانان، در ۱۵۱۶ دوباره آتش مقدس را به سنجان بازگرداندند. گرچه گروهی از زردشتیان در نیمه‌ی دوم قرن ۱۶م در سورات مستقر شده بودند، ولی آتش مقدس بسال ۱۷۳۳ در آن شهر تأسیس شد.

پارسیان هند، در نتیجه‌ی پیروی از سه اصل دینی خود—پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک—و احتراز از تبلیغ برای ترویج دین خود، کمتر با مخالفت ساکنان هند روبرو میشدند، چون مردم قابل اعتماد و فعالی بودند، و نیز از قبول آداب زندگی مغرب‌زمینی ابائی نداشتند، کارشان بجائی رسید که یکی از اقلیتهای پیشرفته‌ی هند شدند. پارسیان در حفظ آداب قدیم زردشتی سخت کوشا هستند. در قرن ۱۶م هیئتی از پارسیان از هند بایران آمدند تا اطلاعات بیشتری در باب دین خود از زردشتیان ایران کسب کنند، و از آن پس نشر دین زردشتی و آثار آن یکی از کارهای فضلای پارسیان هند شد، و هنوز هم ادامه دارد. با آنکه پارسیان از لحاظ اصول دینی با یکدیگر توافق کامل دارند، از لحاظ جزئیات و تشریفات عبادت میان گروههای مختلف تفاوتهائی موجود است. مهمترین این اختلافات مسئله‌ی گاهشماری است، و از این لحاظ پارسیان بدو دسته‌ی شاهنشاهی و قدیمی تقسیم میشوند. بر طبق تقویم اوستائی، که نزد پارسیان رایج است، برای پر کردن کسر ربع روز در هر سال شمسی لازم است که پس از گذشتن هر ۱۲۰ سال یک ماه بر سال بیفزایند، ولی این امر در دوره‌ای که زردشتیان تحت فشار بودند عملی نشد، و بهمین جهت در سال ۱۷۴۵ گروهی از مؤمنان بفکر اصلاح گاهشماری افتادند و اینان، که نام قدیمی بخود گرفتند، با مخالفت دسته‌ی دیگر، یعنی شاهنشاهیان، روبرو شدند که طرفدار تبعیت از گاهشماری هندی در محاسبه‌ی ماهها بودند و بهمین جهت تقویم شاهنشاهیان یک ماه از تقویم قدیمی‌ها عقب است. آغاز گاهشماری پارسیان هند تاریخ جلوس (۱۶ ژوئن ۶۳۲) یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی است.

پارسیان هند پیوسته در فکر همکیشان خود در ایران بوده‌اند، و در نتیجه‌ی مساعی ایشان بود که در سال ۱۲۹۹ حق جزیه از زردشتیان یزد و کرمان برداشته شد.

پارسیفال[1] (pārsifāl) یا **پارزیفال**[1] یا **پارتسیفال**[2] (pārtsifāl)، یکی از اشخاص ← افسانه‌ی آرتر، که بنام سر پرسیول[3] (sər pērsivəl*) نیز معروفست. سرگذشت این قهرمان موضوع آثار معروفی بوده است. اول کسی که سرگذشت او را در جستجوی **جام مقدس** نوشت **کرتین دو تروا** بود. منظومه‌ی پارتسیفال از **ولفرام فون اشنباخ** از بزرگترین منظومه‌های قرون وسطائی بشمار است، و مبنای اپرای پارزیفال از واگنر میباشد.

پارسیها، ساکنین قدیم پارس؛ ← پارس.

پارشمن[4] (pāršoman؛ از فنسـ)، پوست دباغی‌نشده‌ی حیوانات (مخصوصاً گوسفند و گوساله و بز) که برای نوشتن بر آن تهیه شده باشد. لفظ پارشمن تحریفی از نام شهر **پرگاموس** است که در قرن ۲م قم در ساختن این ماده بجائی رسیده بود که پارشمنهائی میساخت که بر دو طرفش میتوانستند نوشت. چون دوام پارشمن بیش از **پاپیروس** است، و بعلاوه میتوان آنرا تا کرد، این ماده عموماً جای پاپیروس را گرفت. برای تهیه‌ی پارشمن پوست را در آب خیس میکردند، و موهای آنرا بوسیله‌ی آهک میستردند، و روی پوست را تمیز میکردند، و آنرا صاف و خشک مینمودند، و رویش سفیدگل و سنگ سنباده میمالیدند. پارشمن هنوز هم در نوشتن بعضی مدارک و گواهینامه‌ها و در صحافی و ساختن آباژور و غیره بکار میرود. پارشمن نباتی کاغذی است که آنرا بطرق مخصوص محکم و مات و مقاوم در مقابل آب میکنند.

پارک[5]**، مانگو** (māngō pārk)، ۱۷۷۱–۱۸۰۶، پوینده‌ی اسکاتلندی در افریقا. مسیر رود نیجر را پوئید. بسبب حمله‌ی بومیان غرق شد.

پارکا[6] (pārkā)، الاهه‌ی وضع حمل نزد رومیان. لفظ پارکای[7] (pārkāy) [= پارکاها] بمعنی **الاهگان سرنوشت** استعمال میشد.

پارکای، در اساطیر رومی؛ ← **پارکا؛ الاهگان سرنوشت**.

پارکر[8]**، فرانسیس ویلند** (frānsis weylənd pārkər)، ۱۸۳۷–۱۹۰۲، مربی امریکائی. منشأ نهضتی بود که از خصوصیاتش "آموختن بوسیله‌ی عمل"، فعالیتهای اجتماعی، و تعلیم بدون تکلفات معمولی است.

پارکر[8]**، متیو** (matiu pārkər)، ۱۵۰۴–۷۵، کشیش انگلیسی، که از ۱۵۵۹ ببعد اسقف اعظم کنتربری بود.

پارکر[8]**، سر هاید** (sər hāyd pārkər*)، ۱۷۳۹–۱۸۰۷، دریاسالار بریتانیائی. در ۱۸۰۱ بفرماندهی ناوگان بالتیک منصوب گردید، و بطرف شمال روانه شد تا از تعرضات **بیطرفی مسلح ۱۸۰۰** که روسیه و دانمارک رهبران آن بودند جلوگیری کند. نلسن نایب او در فرماندهی بود، و بسبب اجرا نکردن دستور پارکر برای آتش‌بس به پیروزی بزرگ کپنهاگ نایل گردید. پارکر کناره‌گیری کرد، و نلسن فرماندهی یافت.

پارک رینج[9] (pārk reynj)، قسمتی از کوههای روشوز، در قسمت مرکزی ایالت کولورادو و قسمت جنوبی ایالت وایومینگ. مرتفعترین قله‌اش کوه لینکلن (بارتفاع ۴٬۳۵۴ متر) است.

پارکمن[10]**، فرانسیس** (frānsis pārkmən)، ۱۸۲۳–۹۳، مورخ امریکائی. آثاری در تاریخ مستعمرات فرانسه در کانادا و منازعات فرانسه و بریتانیا در امریکا دارد.

پارکینسن، بیماری: ← فلج تشنجی.

پارکینسن، جیمز: ← فلج تشنجی.

پارلمان[11] (pārləmān؛ از فنسـ) [بعنوان اسم عام]، هیئت عالی مقننه‌ی یک واحد سیاسی عمده (مثلاً یک ملت یا مملکت) که جنبه‌ی پیوستگی دارد و مشتمل بر چند مجلس (که هر یک از آنها را هم پارلمان میگویند) میباشد. در ممالک مختلف به اسامی مختلف نامیده میشود. پارلمان ایران مرکب از **مجلس شورای ملی** و **مجلس سنا** است. پارلمان ایسلند، بنام **آلثینگ**، قدیمترین پارلمانها است (در ۹۳۰ تأسیس شد، و تا کنون بلا انقطاع دوام داشته است). در بر اروپا اولین سازمان پارلمانی در اسپانیا تشکیل گردید (← **کورتس**). پارلمان دو مجلسی فرانسه بشکل کنونی آن در اوایل قرن ۱۹م آغاز شد. در بعضی ممالک (مثل ژاپن) پارلمان عنوان دیت دارد. برای پارلمان انگلستان ← **پارلمنت**. نیز ← **پارلمان**، در تاریخ فرانسه؛ **کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا**.

پارلمان[12] (pārlěmãN) [از مصدر پارله، = حرف زدن]، در تاریخ فرانسه، هر یک از دادگاههای عمده‌ای که قبل از انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه وجود داشت. عمده‌ترین آنها پارلمان پاریس بود، که از **کوریا رگیس** (دیوان سلطنتی) قرون وسطائی ناشی شد، و میتوان گفت که از زمان لوئی IX (قرن ۱۳م) دستگاهی جداگانه گردید. لوئی XIV پارلمان پاریس را عالیترین محکمه‌ی کشور قرارداد. اعضای اسمی این محکمه سرکردگان فئودال فرانسه بودند، ولی چون آنها از موازین حقوقی اطلاعی نداشتند، عده‌ای قاضی در محکمه‌ی مزبور به سران فئودال کومک میکردند، و بتدریج امر قضاوت باین قضات محول شد. در ابتدا پارلمان پاریس تنها محکمه‌ی عالی کشور بود، ولی بعد در ولایات فرانسه هم ۱۴ پارلمان دیگر تأسیس شد که بامر قضاوت می‌پرداختند. این پارلمانها، علاوه برکارهای قضائی، دارای بعضی اختیارات سیاسی نیز بودند، و قوانینی که پادشاه وضع میکرد تا در پارلمان پاریس بثبت نمیرسید قابل اجرا نبود. در سلطنت لوئی XV، پارلمانها بر ضد ادامه‌ی مالیاتهای جنگی پس از پایان (۱۷۶۳) جنگ هفتساله سر به طغیان برداشتند. لوئی صدر اعظم خود ر. ن. **دو موپو** را مأمور سرکوبی آنها کرد. در ۱۷۷۱ پارلمان پاریس و پارلمانهای ولایات منحل شد. در سال ۱۷۷۴ لوئی XVI پارلمانها را دوباره تشکیل داد. در سال ۱۷۸۷، **لومنی دو برین**، وزیر دارائی وقت، در صدد اصلاح امور مالی کشور برآمد، ولی چون پارلمانهای فرانسه با اقدامات اصلاحی او مخالفت کردند، اعضای پارلمان پاریس را تبعید نمود، و خودش هم در سال ۱۷۸۸ از کار برکنار شد. سال بعد (۱۷۸۹) اتازنرو (مجلس طبقاتی) تشکیل شد که مقدمه‌ی انقلاب فرانسه بود، و بعد از آن دیگر پارلمانها بصورت گذشته تشکیل نگردیدند.

پارلمنت[13] (pārlmənt)، هیئت مقننه‌ی عالی بریتانیای کبیر. بر حسب قوانین اساسی و سنتهای قدیم، پارلمنت تشکیل میشود از شاه یا ملکه‌ای که سلطنت میکند، مجلس اعیان یا مجلس لردها (lord–)، و مجلس عوام، ولی لفظ پارلمنت در استعمال عرفی به مجلسین و بیشتر به مجلس عوام اطلاق میشود (محل دو مجلس ← کاخ وستمینستر است). کلمه‌ی پارلمنت در زبان انگلیسی از قرن ۱۳م ببعد استعمال شده، و آن موقعی بود که پادشاه با عده‌ای از اعیان و روحانیون بمشورت میپرداخته

---

(۱)Parsifal (۲)Partsival (۳)Percivale (۴)parchment (۵)Park (۶)Parca (۷)Parcae (۸)Parker (۹)Park Range (۱۰)Parkman (۱۱)parliament (۱۲)Parlement (فنسـ) (۱۳)Parliament

است. در طی قرون گذشته، اختیارات پادشاه انگلستان بتدریج از میان رفته و امروز فقط نامی از آن باقی مانده است، ولی بر حسب عادت و سنت، که مردم انگلستان بسیار بآن علاقمند میباشند، ظواهر اختیارات گذشته هنوز محفوظ مانده است، لکن در عمل هیچگونه توجه و التفاتی بآن نمیشود، و اکنون مقام سلطنت فقط یک مقام تشریفاتی است. هنوز گفته میشود که پادشاه اعضای مجلس اعیان را انتخاب میکند، فرمان تشکیل جلسات مجلس عوام را صادر میکند، پارلمنت را منحل میسازد، فرمان انتخابات مجلس عوام را صادر میکند، و حق وتو در قوانین را دارد، ولی در عمل تمام این کارها بدست دولت و بنام پادشاه انجام میگیرد، و حق حاکمیت حقیقی با مجلس عوام و نمایندگان برگزیده‌ی ملت میباشد.

نمایندگان مجلس عوام برأی مردم انتخاب میشوند. عده‌ی آنها متغیر بوده است (مجلس ۱۹۵۱ دارای ۶۲۵ و مجلس ۱۹۵۵ دارای ۶۳۰ نماینده بود). رئیس مجلس عنوان "سخنگو" دارد، و از حزب حائز اکثریت انتخاب میشود. تصویب لوایح مالی اختصاص به مجلس عوام دارد.

اعضای مجلس اعیان، از ابتدای تشکیل پارلمنت، بارونها و لردهائی بودند که القاب اشرافی داشتند، و چون این القاب ارثی است، اعقاب لردها هم بارث عضو مجلس اعیان محسوب میگشتند. علاوه بر اعضائی که بارث عضویت مجلس اعیان را دارا میباشند، اکنون سه دسته‌ی دیگر هم بعضویت مجلس اعیان انتخاب میشوند که فقط برای مدت عمر عضویت دارند، و پس از فوت عضویت آنها خاتمه میابد. دسته‌ی اول بعضی از روحانیون عالی‌رتبه هستند، که از لحاظ مقام عضویت مجلس اعیان را دارند. دسته‌ی دوم اعضای قضائی مجلس اعیان میباشند که از لحاظ معلومات و تجربه‌ی قضائی حائز چنین مقامی میگردند. چون مجلس اعیان کار دیوان کشور را نیز انجام میدهد، و غالب اعضای آن واجد شرایط قضاوت نیستند، قانونی در ۱۸۷۶ بتصویب رسید که نه نفر از قضات عالیرتبه بر حسب توصیه‌ی دولت و بفرمان شاه بعضویت مجلس اعیان انتخاب گردند. دسته‌ی سوم زنان و مردان مشهوری هستند که طبق قانون سال ۱۹۵۸ از بین اشخاص مجرب و معروف برگزیده میشوند، و با فرمان شاه حائز عضویت مجلس اعیان می‌گردند. تا سال ۱۹۱۱ اختیارات مجلس اعیان مانند مجلس عوام بود، ولی پس از مبارزه‌ی طولانی، قانونی در آن سال بتصویب رسید که اختیارات مجلس اعیان را بسیار محدود کرد، و مقرر داشت که تصویب هر گونه لوایح مالی فقط اختصاص به مجلس عوام خواهد داشت. رئیس مجلس لردها عنوان لرد چانسلر دارد.

تاریخ. پارلمنت بریتانیای کبیر این شهرت را دارد که مادر مجالس مقننه‌ی کشورهای دیگر می‌باشد و از همه قدیمتر است. علت اینکه چنین مجلسی اول در انگلستان تشکیل گردید، و دموکراسی ابتدا در آن کشور پایه‌گذاری شد، مربوط به عادت و سنتهائی بوده است که از زمان قدیم بین مردم انگلستان رواج داشته، و مردم همواره با استبداد و خودکامی در ستیز بوده و دلبستگی زیادی باصول آزادی داشته‌اند. از ایام بسیار قدیم رسم آنگلوساکسونها این بود که کارها را با مشورت انجام دهند، و عادت برین بود که پادشاه رؤسای طوایف را در انجمنی جمع کند، و در باره‌ی امور کشور با آنها به شور بپردازد. در عهد نورمانها، که در قرن ۱۱م به انگلستان آمدند، و در اساس حکومت سابق تغییرات بسیاری دادند، باز هم سنت ملی تأثیر خود را بخشید، و پادشاه رؤسای روحانی و امیران و اعیان را دعوت میکرد که شورائی تشکیل داده امور را با مشورت فیصله دهند. در سال ۱۲۶۵، سیمون دِ مانتفرت، که رهبر طغیان بر علیه هنری III بود، پارلمنتی را تشکیل داد که علاوه بر اعیان و اشراف و روحانیون، نمایندگان شهرها و قصبات عمده نیز در آن عضویت داشتند، و این امر سابقه‌ای برای تشکیل جلسات آینده گردید، چه تا آن وقت عضویت پارلمنت محدود به اعیان و روحانیون بود. در عهد ادوارد I، که اصلاحات عمده‌ای در قوانین انگلستان شد، و اختیارات محاکم شرع محدود گشت، و واگذاری اراضی به کلیسا بدون اجازه‌ی پادشاه ممنوع شد، پارلمنت دیگری دعوت شد (۱۲۹۵) که در تاریخ معروف به پارلمنت نمونه شده است. درین مجلس، نمایندگان طبقات مختلف مردم دست باعتراض برداشته و گفتند که پادشاه نباید هیچگونه مالیاتی را بدون تصویب و تأیید پارلمنت وضع و اخذ نماید، و ادوارد تعهد کرد که این تقاضا را اجابت نماید. در سال ۱۳۲۷ قدرت پارلمنت بحدی زیاد شد که ادوارد II را از سلطنت خلع کرد، و ادوارد III را بجانشینی او برگزید. در عهد ادوارد III جنگ‌های متعددی رخ داد، و پارلمنت از تصویب هزینه‌های جنگی خودداری کرد تا آنکه پادشاه ناچار شد که بر اختیارات پارلمنت بیفزاید. تا آنوقت پارلمنت فقط یک مجلس بود؛ و نمایندگان همه‌ی طبقات در آن شرکت میجستند، ولی تناقض منافع طبقات و افزایش نفوذ نمایندگان مردم کار را بجائی رسانید که ادوارد III مجبور شد که پارلمنت را بدو مجلس مجزا تقسیم کند که در یکی نمایندگان اشراف و روحانیون شرکت کنند، و در دیگری طبقات متوسط نماینده داشته باشند. در زمان سلاطین سلسله‌ی تودور، استبداد و خودکامی بر دموکراسی و مشروطیت غلبه کرد، و بسیاری از قدرت و اختیارات پارلمنت بطور موقت از دست رفت. در سلطنت جیمز I و چارلز I، مبارزه‌ی بین پادشاه و پارلمنت شدت یافت، و انقلاب پیرایشگر آغاز شد؛ گروهی از پیرایشگران به امریکا مهاجرت کردند، و جلسات پارلمنت قریب ۱۲ سال تعطیل بود. بالاخره چارلز در مقابل اراده‌ی مردم تاب مقاومت نیاورد، و پارلمنت را دعوت کرد. پارلمنت کوتاه (۱۶۴۰) مقدمه‌ی پارلمنت طویل (۱۶۴۰-۴۹) بود، که در جنگ داخلی انگلستان رهبر مخالفین شاه بود، و حق انحلال پارلمنت را از پادشاه سلب نمود، و چارلز را هم بجرم خیانت محاکمه و اعدام کرد. اما از این پیروزی نتیجه‌ی قطعی حاصل نشد. کشمکش با نظامیان منجر به ← تصفیه‌ی پراید و پارلمنت دنباله گردید. سپس آ. کرامول قدرت را بدست گرفت، و پارلمنت دوره‌ی او بازیچه‌ای بیش نبود. اما با بازگشت خاندان استوارت پارلمنت قدرت خود را بازیافت؛ و انقلاب باشکوه ۱۶۸۸-۸۹ اختیارات مطلق پارلمنت را تحکیم و تأیید کرد. ظهور احزاب سیاسی (← ویگ و توری) موجب شد که وزیران در مقابل پارلمنت جوابگو و مسئول باشند.

حق انتخاب نمایندگان مجلس عوام تا سال ۱۸۳۲ محدود بطبقات متوسط و نسبةً متمکن بود. از آن تاریخ تا ۱۸۶۷ قوانینی تصویب شد (← لوایح اصلاحی) که بتدریج این حق را بطبقات دیگر هم داد، و در سال ۱۹۱۸ حق انتخاب نمایندگان مجلس عوام برای عموم طبقات مردم عمومیت یافت.

پارلمنت خوب[1] (pārlemente)، نامی که به پارلمنت ۱۳۷۶ انگلستان داده شده، که بعلت کوششهایش در اصلاح اداره‌ی امور و برطرف کردن سوء استفاده‌های سیاسی شهرت یافت.

پارلمنت دنباله[2] (pārlemente dombāle)، در تاریخ انگلستان، عنوان باقیمانده‌ی پارلمنت طویل پس از ← تصفیه‌ی پراید (دسامبر ۱۶۴۸). نیز ← پارلمنت.

پارلمنت دیوانه[3] (pārlemente)، در تاریخ انگلستان، عنوانی که طرفداران هنری III به انجمنی که بمنظور اصلاحاتی در حکومت انگلستان در ۱۲۵۸ در آکسفرد تشکیل شد داده بودند. ← آکسفرد، شروط.

پارلمنت طویل[4]، در تاریخ انگلستان، پارلمنتی (← پارلمنت) که در ۳ نوامبر ۱۶۴۰ تشکیل یافت، و در دوره‌ی جنگ داخلی انگلستان دایر بود (← انقلاب پیرایشگر). در دسامبر ۱۶۴۸ تصفیه شد (← پراید، تصفیه‌ی)، و باقیمانده‌ی آن به پارلمنت دنباله معروف گردید. پارلمنت طویل اختیارات مجلس اعیان را لغو کرد، و یک دادگاه عالی برای محاکمه‌ی چارلز I تشکیل داد، که شاه را محکوم به اعدام نمود. بعداً مجلس اعیان و سلطنت را لغو کرد. آ. کرامول در ۱۶۵۳ آنرا منحل نمود، ولی در ۱۶۵۹ دوباره برقرار شد. سرانجام، در ۱۶۶۰ انحلال قطعی یافت.

پارلمنت فاسده[5]، در تاریخ انگلستان، شهرت دومین پارلمنت (آوریل-ژوئن ۱۶۱۴) دوره‌ی جیمز I، که بدون گذرانیدن هیچ قانونی منحل گردید.

پارلمنت کوتاه[6]، در تاریخ انگلستان، چهارمین پارلمنت چارلز I، که در بهار ۱۶۴۰ قریب سه هفته دوام یافت. چارلز این پارلمنت را دعوت کرد تا در پیکار بر ضد پیمانگران اسکاتلندی ازو پشتیبانی کند، ولی پارلمنت حاضر نشد که پیش از وصول جواب در باب شکایاتی که داشت با وجوه مورد نیاز چارلز موافقت کند. چارلز پارلمنت کوتاه را منحل کرد، و در همان سال پارلمنت طویل تشکیل گردید.

پارلمنت نمونه، در تاریخ انگلستان: ← پارلمنت؛ ادوارد I.

پارما[7] (pārmā)، شهر (جم ۹۵٬۲۲۷)، امیلیا-رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، کنار جاده‌ی رومی آیمیلیا ویا. بازار کشاورزی است، صناعت ابریشم دارد. بعد از ۱۸۳ قم مهاجرنشین رومی شد؛ در

---

(۱)Good Parliament (۲)Rump Parliament (۳)Mad Parliament (۴)Long Parliament (۵)Addled Parliament (۶)Short Parliament (۷)Parma

قرن ۱۲م شهر آزاد گردید؛ در قرن ۱۶م به ایالات پاپی ضمیمه شد. در ۱۵۴۵ پاپ پاولوس III دوکنشین پارما و پیاچنتسا را برای پسرش پیرلوئیجی فارنزه (pierluiji fārneze) ایجاد کرد. این دوکنشین تا ۱۷۳۱ در تصرف خاندان فارنزه بود، و سپس بتصرف بوربونهای اسپانیا درآمد (← بوربون، خاندان). شاخه‌ی بوربون پارما در ۱۷۴۸ آغاز شد. دوکنشین در ۱۸۰۲ به فرانسه ضمیمه گردید؛ در ۱۸۱۵ به ماری لویز بخشیده شد؛ در ۱۸۴۷ به بوربونها بازگشت؛ در ۱۸۶۰ ضمیمه‌ی ساردنی شد. پارما سرشار از آثار کورِجو است. از بناهای جالب آن تعمیدگاه (قرن ۱۳م) و تئاتر چوبی فارنزه (ساختمان ۱۶۱۸؛ در جج II آسیب دید) است. دانشگاه آن از ۱۵۰۲ سابقه دارد. پنیر اطراف آن معروف است.

پارمانتیه[1]، **آنتوان اوگوستن** (āNtuān ogüs-taN pārmāNtie)، ۱۷۳۷–۱۸۱۳، فلاح و اقتصاددان فرانسوی. تحت حمایت لوئی XVI زراعت سیب زمینی را در فرانسه رواج داد.

پارمانتیه[1]، **ژان** (jāN pārmāNtie)، ۱۴۹۴–۱۵۳۰، دریانورد فرانسوی. گویند اولین فرانسویی است که به برزیل رسید. در هر حال، دو کشتی فرانسوی را تا سوماترا برد.

پارمنیدس[2] (pārmenides)، در مآخذ اسلامی **برمانیدس** (barmānides)، ۵۱۴ قم-؟، فیلسوف یونانی. تحت نفوذ تعالیم کسنوفانس و فیثاغورس، و از فلاسفه‌ی بزرگ ← نحله‌ی الئائی بود. معتقد بود که تغیّر و تکثّر اموری ظاهری است، و حقیقت یکی بیش نیست، و آن ثابت و ابدی و کامل و تجزیه‌ناپذیر، و فقط از طریق تعقل قابل کشف است. ادراکات حسی را برای کشف حقیقت غیر قابل اعتماد میدانست. نظریاتش را دوست و شاگردش زنون الئائی بسط داد. پارمنیدس در ح ۴۵۰ قم به آتن سفر کرد؛ نفوذ افکارش در بعضی از آثار افلاطون (مخصوصاً رساله‌ی پارمنیدس) مشهود است. برمانیدس نظریات خود را در منظومه‌ی فلسفی طبیعت، که قطعاتی از آن در دست است، شرح داده است.

پارمنیون[3] (pārmenion)، ح ۴۰۰–۳۳۰ قم، سردار مقدونی. در خدمت فیلیپ II مقدونی بود، و پس از مرگ وی سپاهیان مقدونی را در آسیا بطرف اسکندر مقدونی جلب کرد. پارمنیون و اسکندر دوست صمیمی بودند، و در جنگهای ایسوس و آربلا وی فرمانده جناح چپ سپاهیان مقدونی و اسکندر شخصاً فرمانده جناح راست بود. اسکندر در لشکرکشی بجانب شرق پارمنیون را بحکومت ماد گماشت. هنگامی که شاه در درانگیانا بود (۳۳۰ قم) توطئه‌ای بر ضد وی کشف شد که ظاهراً فیلوتاس پسر پارمنیون در آن دست داشت. فیلوتاس در زیر شکنجه پدر را همدست خود معرفی کرد، و پارمنیون بامر اسکندر در اکباتان (همدان) بقتل رسید.

پارمیجانو[4] (pārmijāno) یا **پارمیجانینو**[5] (-nino)، ۱۵۰۳–۴۰، نقاش ایتالیائی، وابسته به مکتب لومبارد. نام حقیقیش فرانچسکو ماتسولا (frāncesko māttsolā) بود، اما چون زادگاهش شهر پارما بود، او را پارمیجانو میخواندند. نخست از کورجو و سپس از رافائل متأثر شد. مدتی در رم کار میکرد، و سپس به بولونیا رفت، و برخی از تابلوهای مهم خود را در آنجا ساخت. معروفترین کار او، ساختن کوپیدو کمانی را، در موزه‌ی وین محفوظ است. سالهای آخر عمر را در فقر و بیچارگی گذرانید.

پارانائیبا[6] (pāranāibā)، رودی بطول ح ۸۰۰ کم، که در ش برزیل مرکزی تشکیل یافته بجانب غ روان میشود، و به ریو گرانده پیوسته رود پارانا را تشکیل میدهد.

پارنائیبا[7] (pārnāibā)، رودی بطول ح ۱٬۲۰۰ کم، که در لش برزیل تشکیل یافته نزدیک شهر **پارنائیبا** (جه ۳۰٬۹۰۰) به قطلا میریزد. این شهر مرکز داد و ستد دره‌ی سفلای پارنائیبا است، که در آن شکر و پنبه و احشام بعمل میآید.

پارناس، کوه، یونان؛ ← پارناسوس.

پارناسوس[8] (pārnāssos)، فنـ **پارناس**، کوه (منتهای ارتفاعش ۲٬۴۴۵ متر)، جغ فوکیس، یونان. در ایام باستانی از حرمهای آپولون، دیونوسوس، و موزها بود، و بهمین جهت همواره نماد الهام شعری بوده است. مسابقات پوتیائی (← پوتیا) در آنجا بعمل میآمد. دلفی بر دامنه‌ی پارناسوس است.

پارناسیا (pārnāsiā؛ از لتی)، گیاه دائمی از نوع پارناسیا (*Parnassia*) که در نواحی باطلاقی میروید. شبیه به دروزرا است.

پارناسیان[9] (pārnāsiān)، فنـ پارناسین (-siaN)، گروهی از شعرای قرن ۱۹م فرانسه، که از نشریه‌ی خود بنام پارناس معاصر (۱۸۶۶–۷۶) نام گرفته‌اند. از شعرای پارناسی میتوان لوکنت دو لیل، بنویل، سولی‌پرودوم، مالارمه، و ورلن را نام برد. پارناسیان، در مقابل شعرای رمانتیک، طرفدار "هنر بخاطر هنر" بودند، و موضوعهای خارجی و کلاسیک را انتخاب میکردند، و بر خلاف صورتهای بیقید رمانتیسم، آنها را در قالبهای صلب میریختند.

پارنل[10]، **تامس** (tāmas pārnel)، ۱۶۷۹–۱۷۱۸، شاعر بریتانیائی. از دوستان پوپ و سویفت بود. جانسن و گولدسمیث اشعارش را ستوده‌اند.

پارنل[10]، **چارلز استوارت** (cārlz estuārt pār-nel)، ۱۸۴۶–۹۱، رهبر ملیون ایرلندی. پروتستان بود و عشق شدیدی به عدالت داشت. با جاذبه‌ی مخصوصش عناصر مختلف و متفرق میهنپرستان ایرلندی را متحد ساخت. در ۱۸۷۵ بنمایندگی پارلمنت انتخاب شد، و برای خاطرنشان کردن وخامت مسئله‌ی ایرلند متوسل به "ابستروکسیون" شد، و با سخنرانیهای طولانی کارها را بتعویق میانداخت. در ۱۸۷۸ فنیان نیز بپشتیبانی او درآمدند. پارنل از امریکائیهای ایرلندی‌الاصل نیز تقاضای کومک کرد، و در ۱۸۸۰ مسافرتی به کشمد نمود. تحریکات وی و طرفدارانش در ← مسئله‌ی اراضی ایرلند باعث افزایش جنایات بر ضد ملاکین شد، و قانون شدیدی برای متوقف ساختن آن به تصویب رسید (۱۸۸۱). در همان سال پارنل توقیف شد؛ از زندان اعلامیه‌ای صادر کرد که دهقانان را دعوت به نپرداختن مال الاجاره مینمود، و آن چنان مقبول مردم واقع شد که پارنل را "شاه بی‌تاج و تخت ایرلند" خواندند. دولت ناچار او را آزاد کرد و وعده‌ی وساطت در امر مال الاجاره‌های معوقه داد، مشروط بر اینکه پارنل در جلوگیری از تعدی به مالکین مساعدت کند. در ۱۸۸۶، گلادستون اتحادیه‌ی پارلمانی با پارنل تشکیل داد، و لایحه‌ای برای فرمانروائی میهنی پیشنهاد کرد، که مورد موافقت همه‌ی اعضای ایرلندی پارلمنت بود، ولی باعث انشعاب در حزب لیبرال و روی کار آمدن مارکوئس آو سالزبری گردید. در ۱۸۸۷، روزنامه‌ی تایمز بمنظور بی‌اعتبار کردن مسئله‌ی فرمانروائی میهنی یک سلسله مقالاتی تحت عنوان "آیین پارنل و جنایت" منتشر کرد، که هدف آنها اثبات ارتباط پارنل با بعضی از قتلها بود؛ در کمیته‌ای که پارلمنت مأمور رسیدگی باین اتهامات کرد ثابت شد که مدارک تایمز مجعول بوده است؛ پارنل بر علیه تایمز عرض حال داد، و ۵٬۰۰۰ لیره خسارت گرفت. در نوامبر ۱۸۹۰، یکی از سیاستمداران ایرلندی، بنام ویلیام هنری او‌شی (wilyām henri ošey) (۱۸۴۰–۱۹۰۵)، بعنوان اینکه زنش با پارنل روابط نامشروع دارد، از دادگاه حکم طلاق گرفت. پارنل بانو او‌شی را بزنی گرفت. در نتیجه، اکثریت حزبش او را از رهبری خلع کردند، ولی پارنل تسلیم نشد، و تا هنگام مرگ اقلیتی را رهبری کرد.

پارو[11]، **آندره** (āNdre pāro)، ۱۹۰۱–، باستان‌شناس فرانسوی. از ۱۹۴۶ خازن آثار باستانی شرقی در موزه‌ی لوور بوده است. سرپرست هیئت اعزامی فرانسوی به ماری (از شهرهای فرات وسطی در عراق) بود، و شهرت یافت. در ۱۹۲۸ در بوبلوس، در ۱۹۳۰–۳۳ در تلو (عراق)، و در ۱۹۳۳ در لارسا کاوش کرد. از آثارش ماری (۱۹۳۶)، باستانشناسی بین النهرین (۲ جلد، ۱۹۴۶–۵۲)، ماری، شهری گمشده (۱۹۴۹)، سلسله‌ی دفاتر باستان‌شناسی کتاب مقدس (۱۹۵۲–)، حکاکیهای بین النهرین (۱۹۵۴)، و هیئت اعزامی باستانشناسی ماری (۲ جلد، ۱۹۵۶–۵۸) است.

پارو[11]، **یوهان یاکوب فریدریش ویلهلم** (yohān yākob fridriš vilhelm pāro)، ۱۷۹۲–۱۸۴۰، پوینده‌ی آلمانی. بخدمت دولت روسیه درآمد، و قفقاز را پویید. در سپتامبر یا اکتبر ۱۸۲۹ از آرارات بزرگ بالا رفت (اولین صعود از آرارات). در تارتو (= دورپات) در استونی درگذشت.

پاروپامیسوس[12] (pāropāmisus). **۱-** رشته‌کوه، لغ افغانستان، بر انتهای غربی هندوکش، ل هرات و هریرود. منتهای ارتفاعش ۳٬۵۸۸ متر است. **۲-** نام باستانی رشته‌کوه هندوکش.

پارود (pārud)، ده (جه ۸۶۱ سه ۱۳۳۵ هش)، بخش سرباز، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، ۳۱ کیلومتری ج سرباز.

پاروس[13] (pāros)، جزیره (۲۰۰ کم‌م؛ جه ۸٬۹۹۳)، نزدیک ساحل جش یونان، در دریای اژه. یکی از جزایر سیکلاد است. بجهت مرمرهای پاروسی که حجاران از قرن ۶م قم بکار میبردند معروف بود. در ← جنگهای مدی در زمان داریوش تسلیم ایرانیان شد؛ پس از شکست خشیارشا، به

(۱)Parmentier (۲)Parmenides (۳)Parmenion (۴)Parmigiano (۵)Parmigianino (۶)Paranaíba (۷)Parnaíba (۸)Parnassus (۹)Parnassians (۱۰)Parnell (۱۱)Parrot (۱۲)Paropamisus (۱۳)Paros

ائتلافیه‌ی آتن پیوست. وقایعنامه‌ی پاروسی که در آنجا بدست آمده عبارتست از دو قطعه مرمر که وقایعی از دوره‌ی ۱۵۸۱ قم-۲۶۳ قم بر آنها منقوش است. قطعه‌ی بزرگتر در آکسفرد و دیگری در پاروس میباشد.

پاروساتیس[۱] (pārusātis)، دختر اردشیر I هخامنشی، خواهر و زوجه‌ی داریوش II، و مادر اردشیر II. در سلطنت داریوش، بسبب ضعف شاه، قدرت بدست پاروساتیس افتاد، و از اطرافیان شاه هر کس را که مانع راه خود میدید بقتل میرساند. چهار تن از فرزندانش بسن بلوغ رسیدند، که از جمله اردشیر II بود که پیش از نیل داریوش بسلطنت به دنیا آمده بود، و پاروساتیس همین امر را مستمسک کرد که پسر دوم خود کوروش (کوچک) را به جانشینی داریوش نامزد کند. در این امر توفیق نیافت، ولی پس از مرگ داریوش، مانع اعدام کوروش شد، و نزد شاه وساطت کرد تا حکومت ایالت آسیای صغیر را به کوروش بازداد. پس از کشته شدن (۴۰۱ قم) کوروش در نبرد کوناکسا، مسئولین مرگ او را بچنگ آورد و در زیر شکنجه بقتل رسانید. بعداً زوجه‌ی اردشیر را کشت، و شاه ضعیف النفس او را به بابل تبعید کرد، و کمی بعد وی را به دربار فراخواند، و پاروساتیس نفوذ خود را بازیافت، و شاه را به کشتن تیسافرن، که قبل از دیگران از نقشه‌ی کوروش بر ضد اردشیر مطلع شده بود، تحریک کرد، و کمی بعد از مرگ (۳۹۶ قم) تیسافرن درگذشت.

پاره[۲]**، آمبرواز** (āMbruāz pāre)، ح ۱۵۱۰-۹۰، جراح لشکری فرانسوی که بواسطه‌ی پیشرفتی که بطریقه‌های صحیح جراحی داد معروف است.

پارهاسیوس[۳] (pārhāsios)، نق ح ۴۰۰ قم، یکی از بزرگترین نقاشان یونانی. بگفته‌ی نویسندگان یونان باستان، نخستین نقاشی است که در تصویر بدن انسان به ایجاد نسبتهای صحیح و تقارن کامل موفق شد؛ و نخستین کسی است که با بکار بردن سایه و روشن حدود اشکال را نشان داد. از کارهای او هیچیک بجا نمانده، و اطلاع ما در باره‌ی آنها بر پایه‌ی نوشته‌های نویسندگان یونان باستان است.

پاره‌لو‌مونیال[۴] (pāre-lē-moniāl)، شهر (جم ۷'۵۳۵)، ولایت سون‌اِ‌لوار، ش فرانسه‌ی مرکزی. از زیارتگاههای معتبر مسیحی است.

پاری، کنت دو: ← اورلئان، لوئی فیلیپ آلبر د/؛ اورلئان، هانری روبر فردینان د/.

پاریا[۵] (pāriā)، نام یکی از طبقات (← طبقه) پست در هند جنوبی و برمه. لفظ پاریا از زبان تامیل گرفته شده و اصلا ظاهراً بمعنی طبال است، و چون این طبقه در جشنها بعنوان طبال استخدام میشدند باین نام موسوم گردیدند. بر خلاف آنچه بعضی میپندارند، طبقه‌ی پاریا پست‌ترین طبقات اجتماعی نیست. اگرچه بر طبق قانون اساسی سال ۱۹۴۹ نظام طبقاتی در هند ملغی شد، ظاهراً مدتها طول خواهد کشید تا طبقه‌ی پاریا بر اساس تساوی با هندیان جزء جامعه‌ی هندی درآید. در زبانهای اروپائی لفظ پاریا مجازاً به افراد مطرود یک جامعه اطلاق میشود.

پاریا[۶]**، خلیج** (pāryā)، شاخابه‌ی قطلا بین ساحل غربی جزیره‌ی ترینیداد و زمینلاد ونزوئلا.

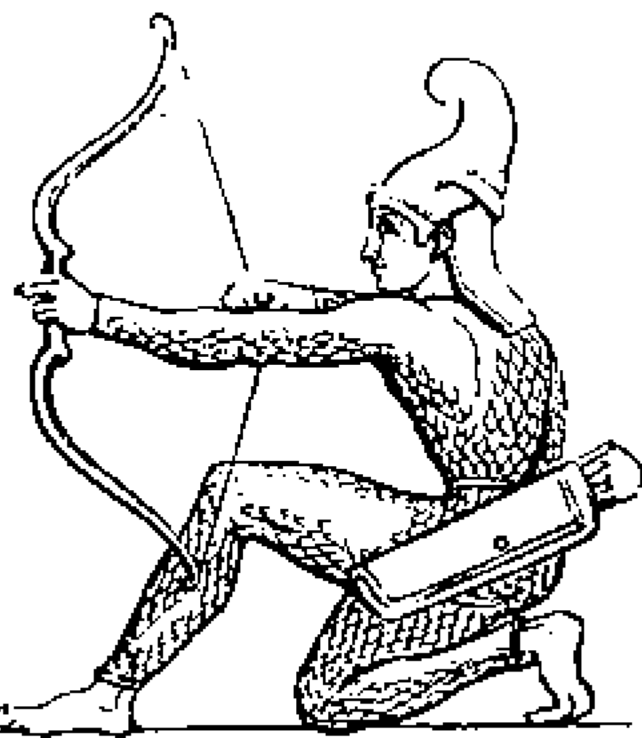
پاریز (pāriz)، دهستان (جم ح ۸'۸۰۰؟)، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۱ (؟) آبادی. کوهستانی و نسبةً سردسیر است. مرکزش، **پاریز** (جم ۱'۴۲۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۵ کیلومتری ل سعیدآباد واقعست.

پاریس[۷] (pāris)، نام باستانی (لتی) آن **لوتتیا** یا **لوتتیا پاریسیوروم**[۸] (lutetiā pārisiorum) یا **لوتس** (lütes) [صورت فرانسوی نام لاتینی]، شهر (جم ۲'۸۵۰'۰۰۰)، پایتخت فرانسه، بر رود سن. پاریس بزرگ با حومه‌های مسکونی و صنعتیش عملا تمام ولایت سن را فرا میگیرد، و ۵'۱۵۴'۸۳۴ تن جمعیت دارد. بزرگترین شهر و مرکز صنعتی و فرهنگی و تجارتی فرانسه میباشد. بندر رودخانه‌ای، و مرکز حمل و نقل و ارتباطی اروپای غربی است؛ ۷ ایستگاه عمده‌ی راه آهن و دو فرودگاه مهم (لو بورژه، اورلی) دارد. مرکز جهانی مد و اشیاء تجملی، و احتمالا بزرگترین مرکز سیاحان است. مقر اسقف اعظم میباشد. در قرون ۱۷م-۱۹م از جنبه‌ی فرهنگ و هنر رهبر دنیای غرب بود، و هنوز هم از جهاتی منحصر بفرد است.

پاریس بوسیله‌ی یک انجمن بلدی اداره میشود، و منقسم به ۲۰ بخش است، که هر یک را آروندیسمان (ārroNdismāN) خوانند. هر بخش به چهار محله [فنس کارتیه (kārtie)] تقسیم میشود. رود سن پاریس را به دو قسمت تقسیم میکند. ساحل راست (شمالی) مرکز مُد، تجارت، و تفریح و خوش‌گذرانی و سرگرمی است. بوا دو بولونی، و بعضی از خیابانها و بناها و تأسیسات مشهور در این ناحیه واقعست، از جمله ← طاق نصرت اتوال، شانزلیزه، پلاس دو لا کنکورد، اپرا، کمدی فرانسز، موزه‌ی لوور، رو دو لا په (rü dë lā pe) [= کوچه‌ی صلح]، میدان واندوم، و غیره. در طرف شمال این ناحیه مونمارتر واقعست که کلیسای ساکره‌کور (بلندترین نقطه‌ی پاریس) در آن قرار دارد. ساحل چپ (ج سن) مرکز فرهنگی و ادارات دولتی و نظامی است، و مشتمل است بر دانشگاه سوربون، آکادمی فرانسه، پانتئون، کاخ لوکزامبورگ و باغ لوکزامبورگ، هتل دز/انوالید، و مونپارناس. از محلات معروف ساحل جنوبی سن محله‌ی کارتیه لاتن است. برج معروف ایفل کنار رود سن قرار دارد. هسته‌ی تاریخی پاریس جزیره‌ی کوچکی است در رود سن، موسوم به ایل دو لا سیته (il dë lā site) [= جزیره‌ی شهر]، که قسمت اعظم آنرا عمارت عظیم پاله دو ژوستیس (pāle dë jüstis) [= کاخ دادگستری]، (مشتمل بر سنت‌شاپل) و کلیسای جامع نوتر دام پاریس اشغال کرده است.

پاریس اصلا از دهکده‌ای در ایل دو لا سیته بوجود آمد، که متعلق به گلها بود. پس از فتوحات یولیوس قیصر، این دهکده به شهری (لوتتیا پاریسیوروم) تبدیل شد، که از طرف جنوب توسعه یافت، و در دوره‌ی امپراطورهای متأخر روم اهمیتی بسزا داشت. بنقل روایات، ← قدیس دنی اولین اسقف پاریس بود، و در قرن پنجم میلادی ← قدیسه ژنویو پاریس را از حمله‌ی آتیلا حفظ کرد. کلوویس I (فت ۵۱۱) و چند تن دیگر از مرووئژیان پاریس را پایتخت خود قرار دادند، و در دوره‌ی شارلمانی این شهر مرکز علم و ادب گردید، ولی حملات نورمانها در قرن ۹م سبب ویرانی آن شد. در ۹۸۷، ا. کاپه که کنتِ پاریس بود پادشاه فرانسه شد، و پاریس پایتخت ملی گردید. در قرون وسطی از مراکز تجارتی و منبع فلسفه‌ی مدرسی بود، و رونق یافت، ولی در جنگ صدساله سخت آسیب دید (در ۱۴۲۰-۳۶ تحت اشغال انگلیسها بود). تاریخ پاریس شاهد روح عصیان و استقلال‌طلبی این شهر است، اغتشاشات داخلی برهبری ا. مارسل (فت ۱۳۵۸)، مقاومت پاریس در مقابل هانری IV در ۱۵۸۹-۹۳، فروند اول (۱۶۴۸-۴۹)، انقلابهای ۱۷۸۹ و ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸، و کمون پاریس ۱۸۷۱ گواه این امر است. بیشتر پاریس جدید از دوره‌ی ناپلئون III است. خیابانهای بزرگ و پارکهای آنرا اوسمان طرح‌ریزی کرد. محاصره‌ی سخت پاریس در جنگ فرانسه و پروس رفاه و توسعه‌ی شهر را متوقف ساخت، ولی در دوره‌ی جمهوری سوم نوینسازی شهر بسرعت انجام گرفت. آلمانها در ۱۹۴۰ پاریس را اشغال کردند؛ در ۲۵ اوت ۱۹۴۴ قوای کشمت و فرانسه و نیروی مقاومت ملی پاریس شهر را آزاد نمودند. مناطق صنعتی شهر از بمباران آسیب سخت دید.

پاریس[۹] (pāris) یا **آلکساندروس**[۱۰] (ālek-sāndros)، در افسانه‌های یونانی، شاهزاده‌ی ترواتی؛ پسر پریاموس و هکابه. چون غیبگویان خبر داده بودند که باعث ویرانی تروا میشود، بامر پدر بلافاصله پس از تولد او را بر کوه ایدا گذاشتند، و چوپانان بزرگش کردند. در نتیجه‌ی داوری در قضیه‌ی سیب نفاق، هلنه را ربوده باعث جنگ تروا شد.


پاریس (از مرمرهای آیگینائی)

پاریس، اعلامیه‌ی، عنوان موافقتنامه‌ای در باب مقررات جنگ دریائی که در ← کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶) صادر شد. موضوع حقوق دولتهای بیطرف و محاصره‌ی دریائی از مدتها پیش مورد گفتگو بود (← بیطرفی مسلح). چهار اصلی که در اعلامیه‌ی پاریس پذیرفته شد از این قرار است: دریاستیزی غیر قانونی است؛ کالاهائی، جز کالاهای قاچاق جنگی، که تحت بیرق یک دولت بیطرف برای دشمن حمل میشوند از تعرض مصونست؛ کالاهائی، جز کالاهای قاچاق جنگی، که بمقصد یک دولت بیطرف با کشتی دشمن حمل میشود از تعرض مصونست؛ محاصره‌ی دریائی فقط وقتی واجب الرعایه است که واقعاً مانع رسیدن به سواحل دشمن شود.

---

(۱)Parysatis (۲)Paré (۳)Parrhasius (۴)Paray-le-Monial (۵)pariah (۶)Paria (۷)Paris (۸)Lutetia Parisiorum (۹)Paris (۱۰)Alexander

کشمت (بعنوان اینکه مللی که نیروی دریائی کافی ندارند ناچار از مسلح کردن کشتیهای خصوصی هستند) این اعلامیه را تصویب نکرد، ولی در جنگ داخلی و در جنگ اسپانیا و امریکا آنرا قبول نمود. در جج I، بسبب جنگهای زیردریائی و فهرست مفصل کالاهای قاچاق جنگی، اصول اعلامیه از بین رفت.

پاریس، پیمان: ← کلاگ-بریان، پیمان.

پاریس، پیمانهای، عنوان چهار پیمان که بمنظور اجرای طرحی که، بجای پیمان ← جامعه‌ی دفاعی اروپا، مورد توافق وزرای خارجه‌ی آلمان غربی، ایتالیا، بریتانیای کبیر، بلژیک، فرانسه، کانادا، کشمت، لوکزامبورگ، و هلند قرار گرفت، در ۱۹۵۴ در پاریس بامضا رسید. بموجب این پیمانها، (۱) اشغال آلمان غربی پایان یافت، و حاکمیت تام آن اعاده شد (ولی پیشبینی شده است که سپاهیان متفقین میتوانند "برای دفاع از جهان آزاد" در آلمان غربی بمانند). (۲) پیمان بروکسل (۱۹۴۸) مبدل به ← اتحادیه‌ی اروپای غربی گردید؛ آلمان غربی اجازه‌ی تجدید تسلیحات یافت. (۳) آلمان غربی در جرگه‌ی دول عضو ناتو پذیرفته شد. (۴) اروپائیسازی سار و وحدت اقتصادی آن با فرانسه تا مراجعه به آراء عمومی مردم سار مقرر گردید. سه پیمان اول از ۱۹۵۵ بموقع اجرا درآمد، ولی پیمان مربوط به سار را افکار عمومی مردم سار ملغی ساخت.

پاریس، سبز: ← سبز پاریس.

پاریس، کتابخانه‌ی ملی، فنه بیبلیوتک ناسیونال[1] (bibliotek nāsionāl) [= کتابخانه‌ی ملی]، کتابخانه‌ی ملی فرانسه در پاریس. از بدو تأسیس نامهای آن بترتیب کتابخانه‌ی شاه، کتابخانه‌ی سلطنتی، کتابخانه‌ی ملی، کتابخانه‌ی امپراطوری، و (دگر بار) کتابخانه‌ی ملی بوده است. اصلا کتابخانه‌ی خصوصی سلاطین فرانسه بود. شارل V، لوئی XI، لوئی XII، و فرانسوای I در تأسیس و توسعه‌ی آن سهیم بودند. هانری II اعطای یک نسخه از کتابهای مطبوع در امپراطوری فرانسه را باین کتابخانه اجباری کرد. ناپلئون I بر اعانه‌ی دولتی آن افزود، و در دوره‌ی او کتابخانه توسعه‌ی بسیار یافت. اکنون ح ۶٫۵ میلیون جلد کتاب دارد، که ۱۳۰٬۰۰۰ از آنها نسخه‌ی خطی است. نسخ خطی فارسی و عربی آن از مجموعه‌های نفیس جهان است. فهرست کتب فارسی آنرا بلوشه در چهار جلد اصل و یک ذیل نوشت (۱۹۰۵-۱۹۱۲).

پاریس، کمون: ← کمون پاریس.

پاریس، کنفرانس صلح (۱۹۱۹): ← ورسای، معاهده‌ی.

پاریس، کنگره‌ی (kongreye pāris)، کنفرانسی که در سال ۱۸۵۶ با نمایندگان فرانسه، بریتانیای کبیر، عثمانی، ساردنی، روسیه، اتریش، و پروس، برای ترتیب دادن صلح پس از ← جنگ کریمه، تشکیل شد. در ۳۰ مارس ۱۸۵۶ معاهده‌ای معروف به معاهده‌ی پاریس بامضا رسید که بموجب آن، روسیه با بیطرفی دریای سیاه موافقت کرد؛ امیرنشینهای حوضه‌ی دانوب (مولداوی و والاکی، که پس از ۱۸۵۹ رومانی خوانده شد)، کشورهای نیمه‌مستقل زیر فرمانروائی اسمی دولت عثمانی شناخته شدند؛ مرز روس و عثمانی در آسیا بوضع پیش از جنگ استقرار یافت. امپراطوری عثمانی عضو جامعه‌ی اروپائی گردید، و استقلال و تمامیت آن تضمین شد. مقررات این معاهده در پیمان سان ستفانو و کنگره‌ی برلین تغییر یافت (۱۸۷۸). کنگره‌ی پاریس ← اعلامیه‌ی پاریس را نیز صادر کرد.

پاریس، معاهده‌ی، نام چند پیمان مهم که در پاریس یا نزدیک آن امضا شده است. **۱۷۶۳** (دهم فوریه)، پیمان بین بریتانیای کبیر و فرانسه و اسپانیا که بضمیمه‌ی صلح هوبرتوسبورگ به جنگ هفتساله پایان داد. بموجب این پیمان، فرانسه متصرفات خود را در امریکای شمالی از دست داد: کانادا و متصرفات فرانسه در ش رود میسی‌سیپی را انگلستان گرفت، و چون اسپانیا (متحد فرانسه) فلوریدا را به بریتانیا واگذاشته بود، فرانسه لویزیانای غربی را در عوض به اسپانیا واگذار کرد. در هندوستان، موافقت شد که فرانسویان به پایگاههای خود بازگردند، ولی فرانسه از نگاهداشتن قوای نظامی در بنگاله و ساختن استحکامات در آنجا ممنوع شد. این پیمان تفوق انگلستان را در استعمار بنیان گذاشت. **۱۷۸۳** (سوم سپتامبر)، پیمانهائی که به جنگ انقلاب امریکا پایان داد، و صلح پردامنه‌ای بین دولتهای متخاصم اروپا (بریتانیا بر ضد فرانسه و اسپانیا. هلند بیطرف ولی مسلح بود) برقرار کرد. (۱) پیمان بین کشمت و انگلستان رسماً استقلال کشمت را شناخت، و مرزهای این کشور را تثبیت نمود، و مشکلاتی را که از استقلال کشمت ناشی شده بود حل کرد. (۲) پیمان انگلستان و فرانسه، که از جنبه‌ی ارضی بطور کلی همان وضع ناشی از پیمان ۱۷۶۳ را از نو برقرار کرد. (۳) پیمان انگلستان و اسپانیا فلوریدا را در امریکا و جزیره‌ی مینورکا را در مدیترانه به اسپانیا بازگرداند، ولی جبل طارق در دست بریتانیا ماند. (۴) پیمان انگلستان و هلند (در ۱۷۸۴ بتصویب دولتین رسید) چند مستعمره‌ی هلند را بتصرف انگلستان داد. **۱۸۱۴** (۳۰ مه)، پیمان میان فرانسه از یکطرف و متحدین عمده (انگلستان، روسیه، اتریش، و پروس) از طرف دیگر، پس از استعفای اول ناپلئون I. این پیمان مرزهای فرانسه را به مرزهای ۱۷۹۲ برگرداند. فرانسه خسارتی برای جنگ نپرداخت. انگلستان بیشتر مستعمرات فرانسه را پس داد، ولی مالت را نگاه داشت. مقرر شد که یک کنفرانس عمومی برای حل کردن دیگر مسائل مرزی و ارضی تشکیل شود (← وین، کنگره‌ی). ملایمت این پیمان بیشتر بر اثر کاردانی و زیرکی تالران بود. **۱۸۱۵** (۲۰ نوامبر)، پیمان میان فرانسه و متحدین پس از باز گشت ناپلئون و شکست او در واترلو. این پیمان مرزهای فرانسه را به وضع ۱۷۹۰ برگرداند؛ فرانسه را مجبور ساخت که خسارت سنگینی بپردازد. قسمت ش فرانسه را برای پنج سال تحت اشغال متحدین قرار داد؛ و تصمیمهای کنگره‌ی وین را تصویب نمود. در همان روز اتحاد چهارگانه تجدید شد. **۱۸۵۶:** ← پاریس، کنگره‌ی. **۱۸۹۸:** ← اسپانیا و امریکا، جنگ. پس از جج I چند پیمان در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ در پاریس یا نزدیک آن بامضا رسید (← ورسای، معاهده‌ی؛ سن-ژرمن، پیمان؛ نویی، پیمان؛ پیمان تریانون؛ سور، پیمان). نیز بعد از جج II در ۱۹۴۷ پیمانهائی بین متفقین و ایتالیا، رومانی، مجارستان، بلغارستان، و فنلاند بامضا رسید، که هر یک سندی جداگانه است.

پاریکوتین[2] (pārikutin)، آتشفشانی بارتفاع ح ۲٬۵۰۰ متر، ایالت میچوآکان، غ مکزیک مرکزی. در ۱۹۴۳ از سطح زمین آتشفشانی کرد؛ در ۱۹۵۲ که خاموش شد ح ۲۴۴ متر از سطح زمین ارتفاع داشت.

پارینی[3]**، جوزپه** (juzeppe pārini)، ۱۷۲۹-۹۹، شاعر و کشیش ایتالیائی. شاهکارش هجویه‌ی ایل جورنو [= روز] (۱۷۶۳-۱۸۰۱) است، که در باب زندگی روزمره‌ی یک اشرافزاده میباشد.

پازادنا[4] (pāzādenā) یا **پاسادنا**، شهر (جه ـ۱۰۴، ۵۷۷)، ج ایالت کالیفرنیا، کشمت، لش لوس آنجلس. در ۱۸۷۴ بنا شد. رصدخانه‌ی ماونت ویلسن نزدیک آنست.

پازارگاد (pāzārgād)، یا **پاسارگادای** (pāsār-gāday)، قدیمترین پایتخت شاهنشاهی هخامنشی، در دشت مرغاب کنونی، بمسافت تقریبی ۱۳۰ کیلومتری لش شیراز، نزدیک شاهراه شیراز و اصفهان، و ح ۴۸ کیلومتری لش پرسپولیس (← تخت جمشید). نام پاسارگادای اصلا متعلق به طایفه‌ای بود که خاندان هخامنشی بآن تعلق داشت، و کوروش کبیر و داریوش I از این خاندان برخاستند. بروایت کتسیاس، آخرین نبرد کوروش با ایشتوویگو، که در آن زنان پارسی پارسیان را به گذشتن از جان خود تحریص کردند، در این محل صورت گرفت. کوروش، پس از پیروزی، شهری در این محل بنا نهاد، و آنرا بنام قبیله‌ی خود نامید، و کاخ و مقبره‌ی خویش را در آنجا برافراشت. داریوش پایتخت را به پرسپولیس منتقل کرد. پازارگاد با خزانه‌ی گرانبهایش بدست اسکندر مقدونی افتاد (۳۳۶ قم).

آنچه از پازارگاد باستانی بجا مانده مشتمل است بر ویرانه‌های کاخهای متعدد کوروش و آرامگاه وی، صفه‌ی تخت سلیمان از آثار کوروش، و ویرانه‌های برج سنگی منسوب به آرامگاه کامبیز. از آثار متأخر ویرانه‌های کاروانسرائی است که بفرمان شاه شجاع آل مظفر از سنگهای کاخهای کوروش نزدیک آرامگاه مزبور ساخته‌اند. بقایای آتشکده‌ای با دو آتشدان سنگی بمسافت قریب یک کیلومتری لغ آثار فوق الذکر وجود دارد. خاکبرداری علمی از طرف اداره‌ی کل باستانشناسی ایران از سال ۱۳۲۹ هش ببعد در آنجا بعمل میآید. نام محلی آرامگاه کوروش مشهد مادر سلیمان است.

پازکی: ← پازوکی.

پازمانی[5]**، پتر** (peter pāzmāny)، ۱۵۷۰-۱۶۳۷، کاردینال مجار. پیرو آیین کالون بود، ولی به مذهب کاتولیک گروید، و به یسوعیان پیوست، و سرانجام نخست‌کشیش مجارستان شد، و بدون اعمال زور جمع کثیری از مجارها را به مذهب کاتولیک بازگرداند. دانشگاهی در ترناوا تأسیس نمود که بعداً به بوداپست منتقل شد. خطیبی توانا و سیاستمداری مدبر بود. آثار ادبی چندی ازو

(1)Bibliothèque Nationale (2)Paricutín (3)Parini (4)Pasadena (5)Pazmany

باقیست.

پازنان (pāzanān)، ده (جـه ۸۱ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، ۲۹ کیلومتری غ بهبهان. پازنون نیز خوانده میشود. در منطقه‌ی عملیات کنسرسیوم واقعست. در گذشته چهار چاه در ناحیه‌ی پازنان حفر گردید. نخستین چاه در ۱۹۲۶ حفر شد، ولی از نظر تجارتی قابل بهره‌برداری نبود. چاههای دوم و سوم و چهارم طی سالهای ۱۹۳۱–۱۹۳۷ حفر گردید، و جز گاز طبیعی چیزی عاید نشد. در دوره‌ی جـج II از چاههای پازنان گاز استخراج میکردند، و از آن گازولین بدست می‌آوردند، و با فشار تلمبه بوسیله‌ی خط لوله‌ی گچساران به آبادان منتقل مینمودند. در ۱۹۶۱ چاه شماره‌ی ۵ پازنان تکمیل گردید، و نفت در عمق بیشتری کشف شد، و منطقه‌ی نفتخیز دیگری به حوزه‌ی عملیات کنسرسیوم اضافه گشت.

پازند (pāzand)، زبان پهلوی بدون هزوارش. نشأت این زبان پس از حمله‌ی اعراب و شاید در قرون ۲م و ۳م هق صورت گرفته است. بدین طریق که آنچه از لغات هزوارش در متن پهلوی بکار میرفته بیرون کشیدند و بجای آنها لغات پارسی گذاشتند. سازندگان زبان پازند کاملا رعایت زبان پهلوی را نکرده‌اند، و پازند تا حدی زیر نفوذ زبان فارسی واقع شده است، و میتوان آنرا واسطه‌ی میان زبان پهلوی و فارسی کنونی شمرد. در ادبیات فارسی پازند را غالباً با اوستا و زند خلط کرده‌اند.

پازنون، خوزستان: ← پازنان.

پازوار (pāzavār)، دهستان (جـه حـ ۱۰٬۵۰۰؟)، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی بابل به بابلسر از آن میگذرد.

پازوکی (pāzuki) یا **پازکی** (pāzoki)، قبیله‌ای که در گذشته ظاهراً در ایران یا ترکیه‌ی آسیائی سکنی گزیدند. شعبه‌ی مهم آن خالد بیگلو بود که بتوسط حسین علی بیگ تأسیس گردید. نواده‌ی او خالد ابن شاهسوار از مردان جنگی شاه اسماعیل صفوی بود، و در جنگها رشادت فراوان ابراز کرد، و یک دست را در جنگ از دست داد، و شاه اسماعیل، بپاداش، ملازگرد و بعضی نواحی دیگر را باو سپرد. بعدها دم از استقلال زد، و با سلطان سلیم I عثمانی متحد شد، ولی این اتحاد دیری نپائید، و سرانجام بحبس افتاد و کشته شد. در زمان پسرش، امیر خلج بیگ، قسمتی از این قبیله به دنبلی مهاجرت کردند. در ورامین و جنوب ایران و اطراف ایروان هم اکنون مردمی بنام پازوکی سکونت دارند.

پازهر (pāzahr) یا **پادزهر** (-pād) [= ضد زهر]، معربش **بازهر**، داروئی که آنرا علاج‌کننده‌ی هر نوع سم (و از جمله زهر مار و دیگر گزندگان) میدانستند، و در بعضی نواحی مشرق‌زمین تا زمان حاضر و در مغرب‌زمین تا قرن ۱۸م سخت مورد توجه بوده است. سنگ پازهر شرقی اصل از بز پازهر (*Capra aegagrus*) بدست میآمده، و بنا بر تحقیقات فریدریش ولر (۱۸۰۰–۸۲) و دیگران، سنگ کیسه‌ی صفرای این بز بوده است. در باب تأثیر پازهر، چنین میپنداشتند که سم سبب انعقاد خون میشود، و سنگ پازهر با عرق شدیدی که در بدن ایجاد میکند اثر مسمومیت را از بین میبرد. ارسطو رنگهای مختلف پازهر و سرزمینهائی را که این سنگ در آنها یافت میشود شرح داده است. لفظ پازهر را فرهنگستان ایران در مقابل آنتی‌توکسین اختیار کرده است (← زهرابه).

پاسادنا، شهر، کالیفرنیا، کشمتـ: ← پازادنا.

پاسارگادای[1] (pāsārgādāy)، شریفترین سه قبیله‌ی عمده‌ی پارسیهای قدیم (← پارس). خاندان سلطنتی هخامنشی از این قبیله بودند. نیز ← پازارگاد.

پاساروویتس[2] (pāsārovits)، مجار **پوژارواتس**[3] (pojārevāts)، شهر (جـه ۱۴٬۰۵۵)، صربستان، ش یوگوسلاوی، ۵۶ کیلومتری جش بلگراد. **پیمان پاساروویتس** در سال ۱۷۱۸ بین دولت عثمانی و امپراطوری مقدس روم و دولت ونیز در اینجا امضا شد. در جنگ ۱۷۱۴–۱۸ عثمانی ونیز را در یونان و کرت شکست داده، و در بالکان از نیروهای امپراطوری شکست خورده بود. بر طبق این پیمان، عثمانی بانات طمشوار و صربستان شمالی (شامل بلگراد) را به امپراطور شارل VI واگذار کرد؛ ولی متصرفات ونیز را در پلوپونز و کرت بدست آورد.

پاساو[4] (pāsā̆)، شهر (جـه ۳۲٬۸۵۵)، باواریای سفلی، بر مرز اتریش؛ بندری بر محل تلاقی رودهای این و دانوب. صناعت نساجی و ماشینسازی. تا ۱۸۰۳ مقر اسقفهائی بود که امارت آنجا را نیز داشتند. معماریهای زیبای سبک گوتیک و باروک دارد. در پیمان پاساو (۱۵۵۲)، فردیناند I (بنمایندگی امپراطور شارل V) موافقت امرای پروتستان را جلب کرد که مسائل مذهبی در مجلس شوری (دیت) مورد بحث قرار گیرد؛ صلح **آوگسبورگ** نتیجه‌ی آن بود (۱۵۵۵).

پاسبان، فنـ پلیس (polis)، افراد نیروی انتظامی که در شهرها عهده‌دار حفظ نظم و آرامش میباشند. وظایف دیگری که بآنها محول است عبارتست از اجرای قوانین، حفظ افراد و اموال مردم، و جلوگیری از عملیات خلاف قانون، و ضمناً پاسبانان از لحاظ کشف جرایم ضابطین دادگستری محسوب میشوند. مشهور است که شارل V (۱۳۳۷–۸۰)، پادشاه فرانسه، اولین کسی بود که نیروی پلیس را ایجاد کرد، و عنوان نمود که نیروی مزبور برای سعادت و امنیت مردم بوجود آمده است، ولی در عمل آشکار گشت که نیروی پلیس آن زمان وسیله‌ای بود برای ظلم و ستمگری بمردم. لوئی XIV نیروی پلیس پاریس را ایجاد کرد، و از عهد او تا انقلاب فرانسه نیروی مزبور عامل مهمی برای اختناق افکار و تقویت حکومتهای استبدادی بود. در انگلستان قرون وسطی مردم رغبتی بایجاد نیروی پلیس نشان نمیدادند، و بیم آنرا داشتند که نیروی مزبور آلتی برای ظلم و جور حکومت شود، و حتی در ۱۸۲۹ هم که اولین سازمان پلیسی در آن کشور داده شد، مردم بآن سوء ظن شدید داشتند. در قرن ۱۹م پلیس در غالب کشورها تأسیس گردید، و در بیشتر آنها سازمان پلیس دارای سه قسمت بود: یک قسمت به انتظامات و اجرائیات، قسمت دیگر به امور اداری، و قسمت سوم به امور سیاسی و کارهای پنهانی دولت می‌پرداخت.

در ایران، **داروغه**، که ریاست داشته، و **گزمه** و **عسس**، که پاسبانان شبگرد بوده‌اند، از ایام قدیم بحفاظت اموال مردم میپرداخته‌اند، و حق الزحمه‌ی آنها بطور سرشکن از ساکنین محلات مختلف شهر تأمین میگشته است. در عهد ناصر الدین شاه اولین سازمان پلیس تحت ریاست کنت دو مونت فورت ایتالیائی داده شد، و اداره‌ای بنام نظمیه ایجاد گشت، که عمده‌ی کارش حفظ انتظامات و اجرائیات بود، ولی این سازمان نقائص بسیار داشت، و آلت دست حکومت استبدادی وقت بود. در سال ۱۳۲۹ هق عده‌ای افسران سوئدی برای تجدید سازمان پلیس ایران استخدام شدند، و سازمان کنونی را پی‌ریزی کردند.

امروز در غالب کشورهای اروپا سازمان پلیس مرکزیت دارد، و از طرف حکومت مرکزی اداره میشود، ولی در برخی از کشورهای دیگر، مانند کشمتـ، مقامات محلی پلیس را اداره میکنند. بطور کلی، در کشورهائی که دموکراسی حقیقی وجود دارد، جهد بسیار میشود که مردم پاسبان را از خود بدانند، و آنها را حافظ قانون و مدافع حقوق مردم بشناسند، و اگر فعالیتهائی بر علیه حکومت قانونی انجام گیرد کشف و تعقیب آن بعهده‌ی پلیس میباشد. ولی در کشورهای دیکتاری، اداره‌ی پلیس از دو قسمت مجزا تشکیل میشود که یک قسمت عهده‌دار وظایف معمولی پلیس است، و قسمت دیگر آن، بنام پلیس مخفی و سیاسی، تمام توجهش معطوف به تعقیب مخالفین دولت است. نیز ← عسس؛ اف. بی. آی.؛ اسکاتلند یارد.

پاسترناک[5]، **باریس لئونیدوویچ** (-bāris leo-nidovic pāsternāk)، ۱۸۹۰–۱۹۶۰، شاعر و داستان‌نویس و مترجم روسی. چند سالی موسیقی و سپس حقوق تحصیل کرد، و بعد به فلسفه راغب شد. پدرش نقاش و مادرش پیانونواز بود. در آغاز پیرو فوتوریسم بود، ولی هنرمندی وی برتر از آنست که بتوان او را پیرو سبکی خاص معرفی کرد. از آثار اولیه‌اش خواهرم، زندگانی (۱۹۲۲) است. در این دوره با سرگی یسنین و ولادیمیر مایاکوفسکی، دو شاعر نوپرداز، بستگی نزدیک داشت، و پس از مرگ آنها (بترتیب در ۱۹۲۵ و ۱۹۳۰، هر دو بوسیله‌ی خودکشی)، پاسترناک بزرگترین شاعر معاصر روسی شناخته شد. از آثار معروفش منظومه‌های شپکتورسکی (۱۹۲۶) و سال ۱۹۰۵ (۱۹۲۷) و زندگی دوباره (۱۹۳۲) است. بعلاوه، بعد از ۱۹۳۵ بترجمه‌ی اشعار انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، گرجی، و لهستانی نیز پرداخت. اولین داستانی که نوشت دکتر ژیواگو (ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۷ هش) بود، که در ۱۹۵۵ باتمام رسید، و در تجشـ مواجه با انتقادهای شدید گردید. جایزه‌ی ادبی ۱۹۵۸ نوبل باو اعطا شد، ولی از قبول آن امتناع کرد.

پاستو[6] (pāsto)، شهر (جـه ۸۱٬۱۰۳)، جغ کولومبیا؛ بنای ۱۵۳۹. آتشفشان ال پاستو (el) نزدیک آنست.

پاستور، انستیتو: ← انستیتو پاستور.

(1)Pasargadae (۲)Passarowitz (۳)Požarevac (۴)Passau (۵)Pasternak (۶)Pasto

پاستور، بنگاه: ← انستیتو پاستور.

پاستور[1]، لوئی (lui pästër) (۱۸۲۲–۹۵)، شیمی‌دان و باکتریشناس فرانسوی؛ مت دول. در آربوا، بزانسون، و پاریس تحصیل کرد. در دیژون و ستراسبورگ فیزیک، و در ۱۸۵۴–۵۷ در لیل شیمی تدریس نمود. در ۱۸۵۷–۶۳ معاون دار المعلمین عالی پاریس، و در ۱۸۶۷–۸۹ استاد شیمی در دانشگاه سوربون بود. اولین مایه‌کوبی موفقیت‌آمیز او بر ضد هاری در ۱۸۸۵ بعمل آمد؛ از ۱۸۸۸ که انستیتو پاستور تأسیس شد، مدیریت آنرا بعهده داشت. در ۱۸۸۷ منشی دائمی آکادمی علوم شد. در ۱۸۸۹ از کلیه‌ی مشاغل خود کناره‌گیری کرد، تا همّ خود را صرفاً صرف انستیتو پاستور کند.

تحقیقات اولیه‌ی (۱۸۴۷–۵۷) پاستور در باب تناظر شکل بلورها و ساختمان شیمیائی مواد آلی از مراحل برجسته‌ی بسط شیمی آلی است، و در ضمن همین تحقیقات بود که معتقد شد که تخمیر ناشی از موجودات خرد زنده است. در مراحل بعد بطلان نظریه‌ی تولید خلق الساعه را مدلل کرد. کارهایش در باب شراب، سرکه، و آب جو منتهی به پاستوریزه کردن گردید. مسئله‌ی غامض جلوگیری از بیماری کرم ابریشم و اسهال جوجه‌ها را حل کرد. اصول عملی مایه‌کوبی سیاه‌زخم را تکمیل و طریقه‌ی مایه‌کوبی هاری را وضع نمود.

پاستورال[2] (pāstorāl) [فنس، = شبانی]، قطعه‌ی موسیقی که اغلب با ضرب ۶/۸ یا ۱۲/۸ نوشته میشود، و حالت شبانی دارد. سمفونی پاستورال که نام دیگر سمفونی شماره‌ی ۶ بتهوون است از نمونه‌های مشهور این نوع موسیقی است. قبل از پیدایش اپرا (اواخر قرن ۱۶م) لفظ پاستورال در مورد نمایشهای توأم با موسیقی بکار میرفت که در ایتالیا رواج داشت.

پاستوریزه کردن[3] (← pāstorize؛ فنس) یا **تصفیه‌ی پاستوری** [از نام پاستور]، طریقه‌ی خاصی برای عمل آوردن بعضی مواد غذائی (مخصوصاً شیر) به منظور پالودن آنها از باکتریها. پاستوریزه کردن سبب کاهش فاحش در ارزش غذائی نمیشود و طعم را تغییر نمیدهد. تصفیه‌ی پاستوری جایگزین رعایت اصول بهداشتی در دوشیدن و گردآوردن شیر نیست، ولی هر قدر هم در رعایت بهداشت مراقبت شود ممکن است باکتریهای بیماریزا در شیر باقی بمانند. برای پاستوریزه کردن شیر، آنرا ۳۰ دقیقه در دمای ۶۳ درجه‌ی صدبخشی حرارت میدهند، و سپس بسرعت خنک میکنند. شیر پاستوریزه را باید در دستگاههای سردساز (مانند یخچال) حفظ کرد، زیرا بعد از پاستوریزه کردن نیز بعضی میکربهای مقاوم در آن میمانند که، اگر شیر در جای سرد حفظ نشود بسرعت تولید مثل میکنند.

پاسخ[4] (pāsox)، در اصطلاح روانشناسی، فعالیت عضله‌ای یا غده‌ای یک سازواره در مواجهه با موقعیت یا انگیزه‌ی مخصوص.

پاسداران امپراطوری[5] یا **گارد پرایتوری** (gärde prāytori) یا **پرتوریَنها** (pretorian.hā)، نگهبانان مخصوص امپراطورهای روم. در زمان آوگوستوس رسماً از نظامیان تشکیل یافت. همه جا همراه امپراطور بودند. مزایای خاصی داشتند، و در دوره‌ی انحطاط امپراطوری مختار مطلق بودند، و بمیل خود امپراطورها را عزل و نصب میکردند. قسطنطین I آنرا منحل کرد (۳۱۲).

پاسداران سیاه[6] یا **رویال هایلندرز[7]** (royāl hāylandərz)، هنگ پیاده‌نظام اسکاتلندی که بمناسبت رنگ تیره‌ی کیلتشان (← کیلت) باین نام خوانده شده‌اند. هنگ در ۱۷۳۵ تشکیل شد، تا مراقب اعمال یاغیان اسکاتلندی باشد، و صلح و آرامش را حفظ کند. در تاریخ بریتانیا نقشی ممتاز داشته است.

پاسکال[8]، بلز (blez pāskāl)، ۱۶۲۳–۶۲، عالم فرانسوی و فیلسوف دینی، یکی از بزرگترین و جامعترین نوابغ جهان. استعداد فوق العاده‌اش در ریاضیات باعث اخباری افسانه‌مانند در باب طفولیت وی شده است. تأسیس نظریه‌ی جدید احتمالات، مثلث حسابی پاسکال، و کشف خواص سیکلوئید باو منسوبست، و در پیشرفت حساب دیفرانسیل سهیم میباشد. تجربیاتش در فیزیک بر اطلاعات مربوط به فشار جوّ افزود؛ قانون معروف به ← قانون پاسکال در انتقال فشار مایعات ازوست.

آنچه پاسکال را از جنبه‌ی ادبی بمقام ارجمندش رسانید عمدةً ارتباط وی با دیر یانسنیها در پور-روایال بود. وی در ۱۶۴۶ به آیین یانسن تمایل یافت، و سرانجام، بقولی بسبب حادثه‌ی مهلکی که از آن جان سالم بدر برد (۱۶۵۴)، و مسلماً تا حدی در تحت تأثیر خواهرش ژاکلین که در دیری در پور-روایال راهبه شده بود (۱۶۵۱)، سخت هواخواه آیین یانسن و مدافع آن گردید، و در پور-روایال انزوا گزید، و اثر ادبی مهم معروف به نامه‌های ولایتی را در دفاع ازین آیین در مقابل یسوعیان نوشت (۱۶۵۶). اثر ادبی مهم دیگرش اندیشه‌ها است که عمرش برای تدوین آن کفاف نکرد، و اول بار در ۱۶۷۰ تحت عنوان اندیشه‌های آقای پاسکال در باب دین و بعضی موضوعهای دیگر، که پس از مرگش در بین کاغذهایش بدست آمده است منتشر شد. اندیشه‌ها مبنی بر اصول صوفیانه‌ی عمیق و دارای اسلوب ادبی منقح است.

پاسکال[8]، قانون (یا **اصل**) (pāskāl) [منسوب به ب. پاسکال]، قانونی در باب انتقال فشار در سیالات (مایعات و گازها)، هر فشاری که بر نقطه‌ای از یک جسم سیال که در حال تعادل است وارد شود، بدون تغییر به همه‌ی اجزای آن سیال منتقل میگردد. توجیه عمل منگنه‌ی آبی بوسیله‌ی این قانون است.

پاسکالیس (pāskālis)، نام چند تن پاپ و ناپاپ. ← پاسکالیس II و نیز به جدول مقاله‌ی پاپ.

پاسکالیس[9] II (pāskālise)، فت ۱۱۱۸، پاپ (۱۰۹۹–۱۱۱۸). دوره‌ی پاپی وی نیک‌آغاز بود؛ فیلیپ I فرانسه با کلیسا آشتی کرد (۱۱۰۴)؛ قدیس انسلم در کشمکش خود با انگلستان پیروز شد؛ و صلیبیون موفقیت یافتند. امپراطور هانری IV خلع شد (۱۱۰۵)، ولی پسرش هانری V مانند پدر در مسئله‌ی خلعت‌پوشان بر ضد پاپ بود، و در ۱۱۱۰ به ایتالیا تاخت، و پاسکالیس را دستگیر و وادار کرد که از ادعای خود در این مسئله منصرف شود. پس از اینکه پاپ آزاد شد، در اثر تشویق روحانیون، ادعای خود را تأیید نمود.

پاسکوا، جزیره، شیلی: ← ایستر، جزیره‌ی.

پاسکولی[10]، جووانی (jovānni pāskoli)، ۱۸۵۵–۱۹۱۲، شاعر ایتالیائی. در جوانی سوسیالیست بود، ولی بعداً از سیاست دست برداشت، و به ادبیات پرداخت. در ۱۹۰۵ به استادی ادبیات ایتالیائی در دانشگاه بولونیا منصوب گردید. علاوه بر اشعار رمانتیک و احساساتی خودش، اشعار لاتینی و یونانی را ترجمه کرد.

پاسکویچ[11]، ایوان فیودوروویچ (ivān fiodo-rovic pāskevic)، یا **پاسکیویچ** (pāskievic)، ۱۷۸۲–۱۸۵۶، فیلد مارشال روسی، کنت ایروان و امیر ورشو. از پیشخدمتهای تزار پاول I بود، و در ۱۸۰۰ وارد نظام شد، و بسرعت ترقی کرد. در ← جنگهای ایران و روس در ۱۸۲۶–۲۸ فرمانده سپاهیان روس بود؛ پیروزیهایش منجر به معاهده‌ی ترکمن چای گردید (۱۸۲۸) که از طرف تزار روسیه آنرا امضا نمود. در ۱۸۲۸–۲۹، در طی دو جنگ با دولت عثمانی، قارص و ارزروم را گرفت. در ۱۸۳۰ عنوان کنت ایروان و مقام فیلد مارشالی یافت. در ۱۸۳۱ شورش لهستان را در هم شکست، و پس از سقوط ورشو، که ضربه‌ی مهلکی به استقلال لهستان بود، به مقام امیر ورشو ارتقا یافت، و نایب‌السلطنه‌ی لهستان گردید.

پاسنداله[12] (pāsendāle)، شهر کوچکی نزدیک ایپر، بلژیک. در جج I انگلیسها با دادن تلفات فراوان آن را بچنگ آوردند (۱۹۱۷)، ولی آلمانها دوباره آنرا پس گرفتند (۱۹۱۸).

پاسنگان، کاروانسرای: ← کاروانسرا.

پاسی[13]، فردریک (frederik pāsi)، ۱۸۲۲–۱۹۱۲، متخصص فرانسوی در حقوق بین‌الملل. بعداً به روزنامه‌نگاری و تحصیل اقتصاد پرداخت، و برای مسائل مربوط بصلح کوشش فراوان کرد. در سال ۱۸۶۷ انجمنی برای داوری بین‌المللی تشکیل داد. باتفاق سر ویلیام کرمر اتحادیه‌ی داوری بین المجالس را بوجود آورد. کتابهای زیاد در باره‌ی صلح نوشت، و در سال ۱۹۰۱، با مشارکت ژ. ه. دونان، بدریافت اولین جایزه‌ی صلح نوبل مفتخر گردید.

پاسیفائه[14] (pāsifae)، در افسانه‌های یونان، زن مینوس و مادر آریادنه و فایدرا. وقتی پوسیدون نره‌گاوی برای قربانی به مینوس داد، ولی مینوس آنرا برای خود نگاهداشت. پوسیدون عشق نره‌گاو را در دل پاسیفائه جا داد، و از آنها مینوتاوروس بعمل آمد.

پاسیفلورین: ← گل ساعت.

پاسیفیسم: ← صلح‌طلبی.

پاسیفیک[15] (pāsifik) [فنس، = صلحجو، آرام]. ۱– اقیانوس کبیر (بجای اقیانوس پاسیفیک). ۲– مربوط به اقیانوس کبیر.

پاسیفیک[15]، جنگ، ۱۸۷۹–۸۴، جنگ بین کشور

---

(۱)Pasteur (۲)Pastoral (۳)pasteurization (۴)response (۵)Praetorians (۶)Black Watch (۷)Royal Highlanders (۸)Pascal (۹)Paschal; Pascal (۱۰)Pascoli (۱۱)Paskevich (۱۲)Passchendale (۱۳)Passy (۱۴)Pasiphaë (۱۵)Pacific

شیلی و کشورهای پرو و بولیوی. کشمکش وقتی آغاز شد (۱۸۷۹) که دولت بولیوی قراردادی منعقد با یک شرکت شیلیائی را نقض کرد. شیلی بندر آنتوفاگاستا را گرفت (۱۸۷۹)، و جنگ اعلام شد. پرو که با بولیوی عهدنامه‌ی تدافعی داشت وارد جنگ گردید. سرانجام شیلی پیروز شد، و در ۱۸۸۳ قرارداد صلح بین پرو و شیلی، و در ۱۸۸۴ قرارداد صلح موقت بین شیلی و بولیوی منعقد گردید. بموجب این قراردادها تمام سواحل بولیوی و قسمتی از پرو به شیلی واگذار گردید، و آن دولت مزایای دیگری نیز بدست آورد.

پاسیفیک، رسوائی: ← پاسیفیک کانادائی، راه آهن.

پاسیفیک شمالی، راه آهن[1] (pāsifike)، شبکه‌ی راه آهن کشمة، که از دلوث و سنت پول در ایالت مینسوتا تا سیتل در ایالت واشینگتن و پورتلند در اورگون ممتد است. ساختمان آن در ۱۸۷۰ آغاز گردید، و طولش جمعاً ح 11٬100 کم است. خطوط متعدد دیگر آنرا به دریاچه‌ی سوپریور، خلیج مکزیک، و کبک مرتبط میسازد.

پاسیفیک کانادائی، راه آهن[2]، شبکه‌ی خطوط آهن تراقاره‌ای در کانادا که در ۱۸۸۶ افتتاح شد، و یکی از وسیعترین شبکه‌های خطوط حمل و نقل جهان است. در دست مالکین خصوصی است، و در داخل کشمة امتداد دارد. طول خط اصلی (از مونترآل به ونکوور) ح ۴٬۶۶۰ کم و طول تمام شبکه در داخل کانادا ۲۷٬۳۶۵ کم میباشد. ساختمانش در ۱۸۷۴ آغاز شد. نامش وابسته بیکی از حوادث مهم تاریخ سیاسی کانادا، مربوط بسال ۱۸۷۳ و معروف به **رسوائی پاسیفیک**، میباشد، که در آن حکومت محافظه‌کار سر ج. ا. مکدانلد متهم باخذ رشوه از پیمانکاران راه آهن گردید. دولت مکدانلد مجبور باستعفا شد، و حزب محافظه‌کار در انتخابات بعدی شکست فاحش یافت.

پاسیون[3] (pāsion؛ از فنس). این لفظ (بعنوان اسم خاص) بمعنی مصائب عیسی مسیح است. موسیقی پاسیون موسیقیهائی است که برای داستانهای این مصائب و مرگ عیسی نوشته شده. قدیمترین موسیقی پاسیون را یک موسیقیدان پروتستان در ۱۵۷۳ نوشت. باخ نیز پنج پاسیون نوشته که فقط دو تای آنها باقیمانده، یکی پاسیونِ سَنْ ژان، که در ۱۷۲۴ در لایپزیک خوانده شد، و دیگری پاسیون سن ماتیو، که در ۱۷۳۹ در روز جمعه‌ی مقدس اجرا گردید. نیز ← نمایشهای آلام.

پاشا، کلمه‌ای ترکی، مأخوذ از کلمه‌ی فارسی پادشاه، در دولت عثمانی و چندی در ترکیه و نیز در ممالک عربی که قبلا جزء امپراطوری عثمانی بودند از القاب رسمی بود. این لقب اول بار در قرن ۱۳م میلادی پیدایش یافت. بر خلاف القاب فرنگی (کنت، بارون، سر، و غیره)، پس از نام شخص میآمد (مثل مصطفی کمال پاشا)، و موروثی نبود، و تیولی هم به دارندگان آن تعلق نمیگرفت. لقب پاشا (مانند لقب سلطان) گاهی بزنان حرمسرا و روحانیون نیز اعطا میشد. پس از برافتادن امپراطوری عثمانی، جمهوری ترکیه این لقب را چندی برای نظامیان محفوظ داشت، ولی در ۱۹۳۴ مجلس ملی کبیر استعمال آنرا بکلی موقوف نمود. در بلاد عربی نیز رفته‌رفته استعمال آن متروک شده است. دو لقب بک و افندی از لحاظ رتبه پس از پاشا قرار داشت.

پاشاکی (pāšāki)، ده (جه ۳٬۴۵۵ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان لفمجان، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، واقع در ۲۰ کیلومتری غ لاهیجان.

پاشنه: ← پا.

پاشیچ[4]، **نیکولا** (nikolā pāšic)، ۱۸۴۶-۱۹۲۶، سیاستمدار صربی. از ۱۹۰۳ تا زمان مرگش اختیار صربستان را در دست داشت و چندین بار نخست‌وزیر شد. طرفداری او از روسیه و مخالفتش با اتریش یکی از عوامل ایجاد جج I بود. در ۱۹۱۷، اتحاد صربستان، کروآسی، و سلوونیا را ترتیب داد (← یوگوسلاوی).

پاطاق، دهستان، جِش بخش سر پل ذهاب، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار راه شوسه‌ی قصر شیرین به کرمانشاه؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. رود پاطاق مشروبش میکند. مرکزش، **پاطاق** (جه ۴۹۵ سد ۱۳۳۵ هش)، در یک کیلومتری جِش سر پل ذهاب واقعست.

پاطاق، رودی در قسمت غربی ایران که در کوههای زاگرس (= ؛ پاطاق) سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از دهستان پاطاق (کرمانشاهان)، قسمتی از دهات دهستان بشیوه را مشروب کرده در حدود میانکل به رود حلوان متصل میشود.

پاطاق، بقول بعضی از مآخذ، نام فارسی کوههای زاگرس.

پاطاق یا **تنگ پاطاق** (tange)، گردنه‌ی معروفی بر کنار راه کرمانشاه و قصر شیرین، بین دهات سرخه‌دیزه (۲۳ کیلومتری لغ کرند) و پاطاق (۱ کیلومتری جِش سر پل ذهاب). ده پاطاق در قسمت پایین تنگ و **طاق گرا** بر دامنه‌ی آنست. تنگ پاطاق ظاهراً مطابق عقبه‌ی حلوان است.

پافلاگونیا[5] (pāflāgoniā) یا **پافلاگونیه** (-nia)، ناحیه‌ی قدیم، ل آسیای صغیر، کنار دریای سیاه، که حالیه جزء ترکیه است. بجهت الوار، اسب، و قاطرهایش معروف بود. یونانیان در سواحلش مهاجرنشینهائی تأسیس کرده بودند. تحت حکومتهای ایران و مقدونیه نیمه‌مستقل بود. در ۶۵ قم بدست رومیان افتاد.

پافوس[6] (pāfos)، دو شهر قدیم، جغ قبرس. اولی را فنیقی‌ها بنا کرده بودند، و مرکز عبادت آستارته یا آفرودیته بود. دومی در زمان رومیها کرسی قبرس بود.

پاک، عید: ← فصح، عید.

پاکتولوس[7] (pāktolos)، رود کوچکی در لیدیای قدیم، غ قسمت مرکزی آسیای صغیر، در ترکیه‌ی حالیه. بجهت شنهای طلادارش معروف بود. (← میداس).

پاکر[8] (pākor). **پاکر I:** ← ارد I. **پاکر II:** ← اشکانیان.

پاکس[9] (pāks)، در دین روم، الاهه‌ی صلح.

پاکساز[10] (pāk.sāz)، ماده‌ای که به زدودن چرکی و ناپاکی کومک میکند. صابون پاکساز خوبی است، ولی عیبهائی نیز دارد، از جمله اینکه با بعضی از املاح موجود در آب سخت ترکیبات غیر محلول میسازد که از اثر پاکسازی آن میکاهد؛ و دیگر اینکه در محلولهای اسیدی که در صنعت بکار میروند تجزیه میشود، و اسیدهای چرب صابون رسوب میکند. آزمایشهای مربوط به ساختن پاکسازهای مصنوعی پیش از نیمه‌ی قرن ۱۹م در فرانسه شروع شد، و این کار در جج I بدست آلمانها بسط یافت، ولی ساختن پاکسازهای شیمیائی بمقدار زیاد از ۱۹۳۵ ببعد رواج گرفت. در سالهای اخیر چندین نوع پاکساز مصنوعی ساخته شده است، که بعضی از آنها پاکسازهای واقعی هستند، و برخی اثر پاک‌کننده‌ی ماده‌ی دیگری را کامل میکنند، و آنها را با مواد دیگری (چون خمیر دندان، مواد پلشت‌بر، و محلولهائی که برای از بین بردن مسمومیت میوه‌ها و سبزیهای سمپاشی شده مصرف میشود) مخلوط میکنند. عمل پاکسازها ناشی از اینست که کشش سطحی آب را تقلیل میدهند.

پاکستان (pākestān)، کشور جمهوری (۹۴۴٬۶۷۵ کم؛ جه ح 81٬000٬000)، ج آسیا، در شبه جزیره‌ی هندوستان، پایتختش کراچی. در ۱۹۴۷ تأسیس شد. پاکستان جزء جامعه‌ی ملل مشترک المنافع بریتانیا است. از جنبه‌ی سیاسی فدراسیونی است از دو ایالت پاکستان غربی و پاکستان شرقی، که سرزمین هند آنها را از هم جدا میکند، و حد اقل فاصله‌ی آنها بخط مستقیم ۱٬۴۸۵ کم است. شهرهای عمده‌ی جمهوری پاکستان عبارتند از کراچی، لاهور (کرسی پاکستان غربی)، داکا (کرسی پاکستان شرقی)، چیتاگونگ، حیدرآباد، راولپندی، ملتان، لیالپور، سیالکوت، و پیشاور.

پاکستان غربی (مشتمل بر ح ۶/۷ وسعت و ۳/۷ جمعیت) کنار دریای عربستان و از غ به ایران و افغانستان و از ش به هند محدود است، و مشتمل بر بلوچستان، پنجاب غربی، سند، و ایالت مرز شمال غرب است. قسمتی از آن بیابان است، و مشتمل بر دشت پهناوری است که رود سند آنرا آبیاری میکند. پاکستان شرقی (ح ۱/۷ وسعت و ۴/۷ جمعیت) منطبق بر بنگال شرقی (← بنگاله) و کنار خلیج بنگال واقع است، و از غ و ل به هند محدود است، و از ش در دلتای حاصلخیز **گنگ** و **براهماپوترا** از برمه جدا میشود. اقلیمش در سراسر سال گرم و مرطوب است. بارانهای فراوانْ مساعد با زراعت برنج و چای میباشد.

پاکستان کشوری زراعتی است؛ ح ۴/۵ کارگران بکارهای کشاورزی اشتغال دارند، و ۳/۵ درآمد ملی کشور از این راه حاصل میشود. طرق زراعت ابتدائی است. چهار محصول زراعتی عمده برنج و ژوت (پاکستان شرقی) و گندم و پنبه (پاکستان غربی) است. پاکستان شرقی بزرگترین تولیدکننده‌ی جهانی ژوت است. صدور ژوت بزرگترین منبع تحصیل ارز خارجی است. شکر و پنبه و چای نیز از پاکستان صادر میشود؛ توتون نیز از محصولات مهم است. از منابع معدنی عمده میتوان بوکسیت، کرومیت، زغال سنگ، و آهن را نام برد. وسایل ارتباطی مشتمل بر ۱۱٬۳۴۵ کم راه آهن، ح 97٬000 کم جاده‌ی شوسه، و ح

---

(۱)Northern Pacific Railway (۲)Canadian Pacific Railway (۳)Passion (۴)Pashitch (۵)Paphlagonia (۶)Paphos (۷)Pactolus (۸)Pacorus (۹)Pax (۱۰)detergent

۴٬۲۰۰ کم راه آبی است. حمل و نقل هوائی دایر میباشد. بنادر عمدهٔ پاکستان کراچی و چیتاگونگ است.

جمعیت پاکستان غربی مرکب از گروههای نژادی مختلف است که هر یک کمابیش در ناحیه‌ای ساکن شده‌اند. از آن جمله اند پتهانها (ناحیهٔ مرز شمال غربی و بلوچستان شمالی)، که بزبان پشتو تکلم میکنند؛ بلوچها (← بلوچستان)؛ براهوئی؛ راجپوتها؛ و جاتها. در پاکستان شرقی نژاد بنگالی اکثریت دارد.

پاکستان یک کشور اسلامی است، و اکثریت با اهل تسنّن است (یک شیعه در مقابل ۱۱ سنی). گروهی نیز مذهب اسماعیلی دارند، و ح ۲۰۰٬۰۰۰ تن قادیانی هستند. بعلاوه ح ۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ پیرو آیین هندو هستند (۹۴٫۶٪ آنان در پاکستان شرقی). جمعی از پارسیان نیز در پاکستان سکنی دارند.

زبانهای رسمی اردو (پاکستان غربی) و بنگالی (پاکستان شرقی) است، ولی انگلیسی رواج فراوان دارد. در پاکستان غربی زبانهای پنجابی، پشتو، و سندی نیز زبانهای مهم ناحیه‌ای بشمار میروند. گروههای کوچکی نیز بزبانهای دراویدی، تبتی-چینی، و غیره تکلم میکنند.

تاریخ

پاکستان در ۱۴ ماه اوت ۱۹۴۷ که امپراطوری بریتانیا در هند تجزیه شد بوجود آمد. تاریخ سابق دو جزء شرقی و غربی پاکستان تا حد زیادی همان تاریخ انتشار اسلام در هند است، و برای اطلاع از آن بایستی به مقالهٔ هند و مقالات مربوط به هر یک از شهرها و نواحی پاکستان که ذکر آنها در مقالهٔ حاضر گذشت رجوع کرد. در قرن ۸م میلادی، مسلمانان دین اسلام را بنواحی جنوبی سرزمین پاکستان غربی کنونی آوردند؛ در قرن ۱۰ام هجری، کشورگشایان مسلمان از جانب لغ از طریق گردنهٔ خیبر گذشتند، و قسمتهای شمالی پاکستان غربی را متصرف شدند؛ گروهی از ایشان بطرف پاکستان شرقی کنونی روانه شدند، و میلیونها نفر مردم را بدین اسلام درآوردند. نیرو و فرهنگ اسلامی در هندوستان در دورهٔ تسلط تیموریان هند باوج خود رسید، و قسمت عمدهٔ هندوستان تا زمان تسلط بریتانیا در دست امرای مسلمان بود. با پیدایش نهضت ملی هندی، قدرت بریتانیا به مخاطره افتاد. نهضت استقلال‌طلبی در آغاز مترادف با احیای ملیت هندو تلقی شد، و عکس العمل آن تأسیس "اتحادیهٔ اسلامی سراسر هند" (← مسلم لیگ) در ۱۹۰۶ بود. در ۱۹۳۰، ← محمد اقبال لاهوری، شاعر و فیلسوف معروف، فکر تأسیس دولت مستقل اسلامی را ترویج کرد، و مسلم لیگ در ۱۹۴۰ این فکر را تصویب نمود. رهبران بزرگ کنگرهٔ ملی هند (مانند گاندی) میکوشیدند که مسلمانان و هندوان را با تشکیل دولت مستقل واحد موافق سازند، ولی در نتیجهٔ حرارت و مهارت ← محمد علی جناح، پیشوای بزرگ مسلمانان، که قبلا نیز عضو کنگرهٔ ملی هند بود، تأسیس یک دولت مسلمان مستقل قطعیت یافت.

با نزدیک شدن موعد تجزیهٔ امپراطوری بریتانیا در هند و کمی بعد از آن، هراس فوق العاده بر اقلیتهای ساکن نواحی مختلف چیره شد، و مهاجرتها و فرارهای دسته‌جمعی آغاز گردید، و بازار کشتار و تاراج نیز گرم شد. پاکستان در میان این اوضاع آشفته تأسیس شد، و جناح در رأس آن قرار گرفت، و بر اوضاع مسلط شد، و نظم و قانون را مستقر کرد، و اعتماد و خوشبینی مردم بازگشت. اما اختلافات هند و پاکستان جنگ بین دو مملکت جدید التأسیس را قریب الوقوع ساخت، زیرا آنچه تقسیم شده بود هند بریتانیا بود، و ممالک نواب‌نشین مخیر بودند که به یکی از دو مملکت هند و پاکستان ملحق شوند. در کشمیر، که فرمانروای آن سرانجام به هند پیوست، زد و خورد درگرفت، و پای سپاهیان هند و پاکستان در کار آمد. در اول ژانویهٔ ۱۹۴۹ فرمان آتش‌بس داده شد، ولی قسمت اعظم و آبادتر کشور متنازع فیه در دست هند ماند.

بهنگام تأسیس کشور پاکستان، مجال طرح و اتخاذ یک قانون اساسی نبود، و تا ۱۹۵۶ پاکستان یکی از دومینیونهای بریتانیا و از جنبهٔ نظری تحت سلطنت جورج VI (و بعداً الیزابت II) بود، ولی رئیس واقعی مملکت فرماندار کل بود، که نایب شاه انگلستان محسوب میشد. اولین کسی که با این عنوان بر پاکستان فرمانروائی کرد جناح (فت سپتامبر ۱۹۴۸) بود، که بیش از یک سال پس از تأسیس پاکستان زنده نماند. پس از مرگ وی، نخست‌وزیرش لیاقت علی خان بر سر کار ماند، و مواجه با مسائل دشواری از قبیل کمبود غذا و کشمکش بین مناطق مختلف و مسئلهٔ کشمیر بود. وی بدست یک نفر افغانی بقتل رسید (۱۹۵۱)، و یک دورهٔ تزلزل سیاسی آغاز گردید که سبب عمدهٔ آن رقابت رهبران سیاسی مناطق مختلف مخصوصاً بنگالیان پاکستان شرقی با پاکستان غربی بود. در ۱۹۵۲–۵۳ اختلافات مذهبی و سیاسی در پاکستان غربی سبب بروز انقلابی شد که بهانهٔ آن جهاد با احمدیه یا قادیانیه بود، که فرد برجسته‌ای از ایشان، سر محمد ظفرالله خان، وزارت خارجه را داشت. در نتیجه، غلام محمد پنجابی که فرماندار کل بود نخست‌وزیر بنگالی خود را برکنار کرد، و محمد علی بنگالی را بجای او گماشت. مجلس مؤسسان، که اکثریت آن با بنگالیان بود، محمد علی را دست‌نشاندهٔ غلام محمد میشمرد، و با گذراندن قانونی اختیارات فرماندار کل را محدود کرد. فرماندار کل مجلس مؤسسان را که پس از هفت سال هنوز نتوانسته بود قانون اساسی پاکستان را تنظیم کند منحل کرد. محمد علی در نخست‌وزیری باقی ماند و کسانی چون ژنرال اسکندر میرزا و ژنرال محمد ایوب خان (فرمانده کل قوی) را در دولت داخل کرد (۱۹۵۴). دومین مجلس مؤسسان در ۱۹۵۵ تشکیل گردید، و قانون اساسی را تصویب کرد (فوریهٔ ۱۹۵۶)، و بموجب آن رئیس مملکت عنوان رئیس جمهور یافت، و اسکندر میرزا، که در ۱۹۵۵ جانشین غلام محمد شده بود، بعنوان اولین رئیس جمهوری پاکستان انتخاب گردید، و مجلس مؤسسان عنوان پارلمان موقت یافت. بر طبق قانون اساسی، رئیس جمهور در واقع عنوانی تشریفاتی و ادارهٔ امور در دست دولت بود، و این امر اسکندر میرزا را خوش نمی‌آمد، و در طی دو سال و نیم چهار بار نخست‌وزیر را تغییر داد، و سرانجام در ۷ اکتبر ۱۹۵۸ بدست ارتش پارلمان را منحل و قانون اساسی را لغو کرد، و سپس وادار به استعفا شد، و ریاست جمهور را به ژنرال محمد ایوب خان سپرد (۲۷ اکتبر) و از کشور خارج گردید، و ژنرال ایوب خان ریاست وزرا را نیز خود بدست گرفت. حکومت نظامی برقرار گردید (و تا تابستان ۱۹۶۲ ادامه داشت) ولی از سپردن کارها بدست نظامیان خودداری شد. برنامه‌های اصلاحی طرح و بموقع اجرا گذاشته شد. در ۱۹۵۹ انتقال پایتخت از کراچی به محلی در نزدیکی راولپیندی آغاز گردید.

پاکستان در ۱۹۵۴ به سیتو و در ۱۹۵۵ به پیمان بغداد پیوست، و در ۱۹۵۹ یک پیمان نظامی با کشمتّ منعقد نمود. بزرگترین مشکل سیاست خارجی پاکستان مسئلهٔ کشمیر است.

پاکسوس یا **پاکسوی**، از ← جزایر یونانی.

پاکس یولیا، پرتغال: ← بژا.

پاکل (pākal)، ده (جـ ۱٬۰۲۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان یکم، واقع در ۱۱ کیلومتری ج آستانه. محصولش چغندر قند و انگور است.

پاکوفته (pākufte)، فرسودگی یا ریختگی پایین دیوار بر اثر رطوبت یا فشار. فرورفتگی حاصل را بوسیلهٔ تیغه یا دستچین با ملاط محکم پر میکنند.

پاگان[۱]، شهر ویران، برمهٔ علیا، بر رود ایراوادی. از قرن ۱۱م تا ۱۲۸۷ پایتخت سلسله‌ای از سلاطین برمه بود. معابد ویران جالب دارد.

پاگانینی[۲]، **نیکولو** (nikolo pāgānini) (۱۷۸۲–۱۸۴۰)، ویولن‌نواز ایتالیائی، که عموماً بزرگترین ویولن‌نوازی که تا کنون پا بعرصهٔ وجود گذاشته محسوب میشود. آغاز کارش در مولدش، جنوا، بود، و بعنوان طفلی اعجوبه شاخص شد. در ۱۸۰۵–۱۳، ابتدا در لوکا و سپس در فلورانس، ویولن‌نواز دربار خواهر ناپلئون بود. در ۱۸۱۳ این منصب را رها کرد، و برای نخستین بار در میلان نوازندگی کرد، و شهرتش بخارج ایتالیا رسید. در ۱۸۲۸ به خارجه سفر کرد؛ در وین توفیق خارق العاده یافت، و سپس به آلمان (۱۸۲۹–۳۱)، فرانسه (۱۸۳۱)، انگلستان (۱۸۳۱)، بلژیک، و هلند رفت، و سراسر اروپا را غرق اعجاب و تحسین ساخت، و ثروتی عظیم گرد آورد. در ۱۸۳۴ به ایتالیا بازگشت، و در پارما اقامت گزید. در سالهای آخر عمر دوچار بیماری و مشکلات مالی گردید، و سرانجام در نیس بمرض سل حنجره درگذشت.

پاگانینی با استفاده از تدابیر فنی ممکن هنر ویولن‌نوازی را بکمال رسانید. چندین سونات و کنسرتو از او بجا مانده، ولی معروفترین آثارش از جنبهٔ آهنگسازی کاپریس‌های ۲۴گانهٔ او برای ویولن تنها است، که شومان و لیست آنها را برای پیانو نقل کردند، و برامس ۲۸ واریاسیون بر یکی از آنها نوشت.

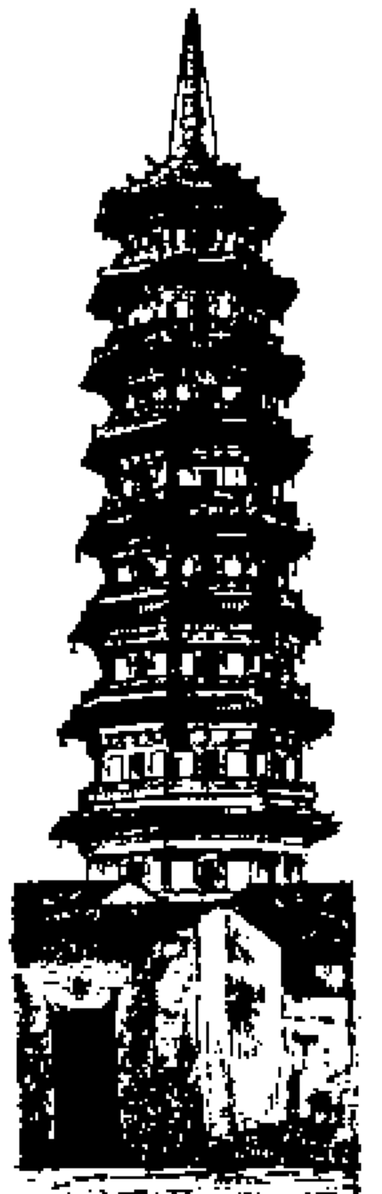
پاگروم[۳] (pāgrom)، کلمهٔ روسی، که اصلا بمعنی آشوب و بلوا است، ولی اصطلاحاً در مورد حمله به یهودیان روسیه یا سرزمینهای تحت استیلای آن دولت بکار میرود. پیش از سال ۱۸۸۱ پاگروم نادر بود، ولی پس از کشته شدن آلکساندر II پاگرومهای بسیار در ج و ج‌غ روسیه روی داد، و در بسیاری از موارد سربازان و پاسبانان از تعرض

(۱)Pagan (۲)Paganini (۳)pogrom

به یهودیان جلوگیری نمیکردند. پاگرومهای سال‌های ۱۸۸۱–۸۲ و ۱۹۰۳–۲۱ بسیار شدید بود. پس از انقلاب بیحاصل سال 1905 بر تعداد و شدت پاگرومها افزوده شد، زیرا حکومت تزاری سعی داشت که خشم انقلابی توده‌های مردم را متوجه یهودیان سازد. بعد از انقلاب روسیه نیز در سال‌های ۱۹۲۰–۲۱ پاگرومهائی در اوکرائین و روسیه‌ی سفید از طرف مخالفین بولشویسم برپا گردید.

پاگوپاگو[1] (pāgo–) یا **پانگوپانگو** (pāngo–)، دهکده (جم ۱٬۶۱۰)، جش توتوئیلا، ساموآی امریکا، تنها بندر بارگیری در ساموآی امریکا.

پاگودا[2] (pāgodā)، نامی که در خاور دور بر بناهائی برج‌مانند و چندطبقه اطلاق میشود، که معمولا بخشی از یک صومعه یا معبد بشمار میرود، و زیارتگاه است. پاگوداهای هندوستان بیشتر بشکل هرم ساخته شده، و با حجاریها و پیکره‌های بسیار زینت یافته است. در چین پاگودا را هشت ضلعی و تا ۱۵ طبقه و از آجر میسازند، و بنا هر چه بالاتر میرود باریکتر میشود. بر گرداگرد هر طبقه، قرنیز پهنی است که لبه‌ای رو ببالا دارد، و روی آن از سفال پوشیده شده است. رویه‌ی پاگوداهای چینی اغلب با کاشیهای رنگین زینت شده است. برخی از آنها منسوب به دوران سلسله‌ی تانگ (۶۱۸–۹۰۶) میباشد. ژاپنیها ساختن پاگودا را، همراه با کیش بودا، از چین آموختند. پاگوداهای ژاپنی چهارگوش است؛ از چوب ساخته شده؛ و معمولا پنج طبقه دارد. این پاگوداها نمونه‌های درخشانی از صنعت نجاری است.


پاگودا (کانتون)

پالا، آهوی افریقائی: ← ایمپالا.

پالاتسکی[3]، **فرانتیشک** (frāntišek pālātski)، ۱۷۹۸–۱۸۷۶، مورخ و از رهبران ملی چک. اثر تاریخی عمده‌اش تاریخ بوهم است در ۵ جلد (بزبان آلمانی، ۱۸۳۶–۶۷؛ بزبان چک ۱۸۴۸–۶۷)، که در هدایت بیداری ملی چکها تأثیری شگرف داشته است.

پالاتین: ← کاخنشین.

پالاتینا[4] (pālātinā)، آلمانی **پفالتس** (pfālts)، نام دو ناحیه در آلمان که از جنبه‌ی تاریخی (نه جغرافیائی) بیکدیگر پیوستگی دارند یکی **پالاتینای راین** (rāyn) [آلمانی **راینپفالتس** (-rāyn pfālts)] یا **پالاتینای سفلی** [آلمانی **نیدرپفالتس** (-nider)] که اغلب آنرا مطلقاً پالاتینا خوانند، و دیگر **پالاتینای علیا** [آلمانی **اوبرپفالتس** (-ober)]. پالاتینای راین از طرف غ از رود راین تا فرانسه و سار ممتد و کرسی آن نویشتات آن در هارت (noyštāt ān der hārt) است. از شهرهای مهم دیگرش لودویگسهافن و شپایر می‌باشد. زراعت رایج و تاکستانهای آن معروفست. تا ۱۹۴۵ جزء باواریا بود، و در ۱۹۴۶ بخشی (۵٬۴۶۷ کمم؛ جم ۱٬۵۴۷٬۸۴۴) از راینلاندپفالتس گردید. پالاتینای علیا ایالتی (۹٬۶۴۵ کمم؛ جم ۸۹۶٬۵۲۰) از باواریا است، و از طرف ش بواسطه‌ی ← جنگل بوهمی از چکوسلواکی جدا میشود. کرسی آن رگنسبورگ است. زراعت معمول میباشد.

تاریخ. پالاتینا از منصب کنت پالاتین (← کاخنشین) نام گرفته است. امپراطورهای قرون وسطائی در قسمتهای مختلف آلمان کاخهائی داشتند که بتناوب در آنها اقامت میکردند، و در غیاب آنها کنتهای کاخنشین بنمایندگی آنان باداره‌ی امور میپرداختند. در قرن ۱۲م، امیرنشین وسیعی از قلمرو کنتهای کاخنشین لورن و راین تشکیل یافت که به پالاتینا (بعدها پالاتینای راین) معروف گردید. در ۱۲۱۴، پالاتینای راین (که در آن زمان مشتمل بر قسمت اعظم بادن و هسن بود، ولی اسقف‌نشین شپایر خارج آن بود) به سلسله‌ی ویتلسباخ از دوکهای باواریا منتقل شد، و این سلسله پالاتینای علیای کنونی را نیز به قلمرو خود ملحق نمود. از قرن ۱۴م تا ۱۷۷۷ متصرفات سلسله‌ی ویتلسباخ منقسم بین دو شاخه‌ی اصلی این خاندان بود: شاخه‌ی ارشد بر دو پالاتینا و شاخه‌ی دیگر بر باواریا حکمفرمائی داشت. در ۱۳۵۶ کنتهای کاخ‌نشین پالاتینا از برگزینندگان امپراطوری مقدس روم شدند، و این کنتها عنوان کاخنشین برگزیننده یافتند، و قلمرو آنها به پالاتینای برگزینندگی [آلمانی کورپفالتس (kurpfālts)] معروف شد. در ۱۴۰۰، روپرت که کاخنشین برگزیننده بود به امپراطوری رسید، و بعد از مرگ (۱۴۱۰) وی، شاخه‌ای که فرمانروائی پالاتینا را داشت بچند شعبه منقسم گردید، که هر یک سرزمینهائی در تصرف داشتند، از قبیل شعبه‌های زیمرن (zimern)، تسوایبروکن، نویبورگ، و زولتسباخ (zoltsbāx). پالاتینای راین در قرون ۱۵م و ۱۶م رونق داشت، و مرکزش، هایدلبرگ، از مراکز رنسانس و اصلاح مذهبی در آلمان بود. در ۱۶۱۹، برگزیننده فردریک V (← فردریک پادشاه زمستانی) بسلطنت بوهم انتخاب شد، و این امر جنگ سی‌ساله را تسریع کرد؛ فردریک مغلوب شد (۱۶۲۰)، و پالاتینای علیا و حق برگزینندگی از فردریک سلب و به باواریا منتقل گردید (در ۱۶۴۸ حق رأی تازه‌ای برای جانشین فردریک ایجاد شد). پالاتینا در جنگ سی‌ساله سخت آسیب دید، و در جنگ اتحاد بزرگ بکلی بدست فرانسه ویران شد (۱۶۸۸–۸۹). در ۱۷۷۷ شاخه‌ی خاندان ویتلسباخ در باواریا منقرض شد، و ماکسیمیلیان، دوک تسوایبروکن، که در ۱۷۹۹ جلوس نمود تمام اراضی متعلق به خاندان ویتلسباخ را تحت فرمان آورد، ولی اراضی غرب رود راین در تصرف فرانسه بود. در ۱۸۰۳، ماکسیمیلیان اراضی پالاتینا واقع در ش راین را به بادن، هسن، و ناسو واگذار کرد، ولی در ۱۸۰۶ پادشاه باواریا گردید، و در کنگره‌ی وین (۱۸۱۵) اراضی پالاتینای راین حالیه نصیب وی شد، و این اراضی تا ۱۹۴۵ جزء باواریا بود.

پالادیو[5]، **آندرئا** (āndreā pāllādio)، ۱۵۱۸–۸۰، معمار ایتالیائی در عهد رنسانس؛ مت ویچنتسا. دو کلیسای مهم در شهر ونیز ساخته، اما بیشتر بناهای او در ویچنتسا و حوالی آن برپا شده است. سبک معماریش بر اساس معماری کلاسیک رومی است، و عظمتی در آن بچشم میآید. با این وصف، در ساختن بناها بیشتر مواد ساده‌ای از قبیل آجر و گچ بکار برده است. در قرن ۱۷م، سبک پالادیو، بدست اینیگو جونز، به انگلستان برده شد، و معماران دوره‌ی جورجی سخت از آن پیروی کردند. پالادیو کتابی بنام مقالات چهارگانه‌ی معماری (۱۵۷۰)، حاوی طرحهای بسیار و نظریات خود در باره‌ی معماری، نوشت، که در ۱۷۱۳ در انگلستان ترجمه و طبع شد، و در معماری آن کشور تأثیر بسیار بجا گذاشت. یکی از طرحهای پالادیو که بارها مورد تقلید قرار گرفته طاقنمائی است که بر ستونهای کوچکی قرار دارد، و ستونهای بزرگتری آنرا در میان گرفته‌اند.

پالادیوم[6] (pālādiom)، عنصر فلزی کمیاب نقره‌فام براق (علامت شیمیائی Pd؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). مقاومتش در مقابل خوردگی زیاد است. از فلزات گروه طلای سفید است، و بحالت سنگ معدن یافت میشود. میتواند بمقدار زیاد ئیدروژن جذب کند. در آبکاری و در آلیاژها با طلا و طلای سفید بکار میرود.

پالادیوم[7]، [ید.= متعلق به پالاس]، در دین یونان و روم، مجسمه‌ی باستانی مقدس پالاس آتنه. پالادیوم هر شهر حافظ امنیت آن بود. پالادیوم شهر تروا، تا پیش از اینکه دیومدس و اودوسئوس آنرا بدزدند، شهر را حفظ کرد، سرقت آن سبب سقوط تروا گردید.

پالاس[8] (pālās)، در اساطیر یونان. ۱– لقب آتنه (بمناسبت غولی باین نام که بدست وی کشته شد). ۲– غولی که بدست آتنه کشته شد. ۳– یکی از تیتانها؛ پسر کرئوس، شوهر ستوکس، و پدر نیکه.

پالاس آتنه: ← آتنه

پالافوخ[9]، **خوسه د** (xose de pālāfox)، ۱۷۷۶؟–۱۸۴۷، ژنرال اسپانیولی در جنگ شبه جزیره. شهرت او از این جهت است که با گروهی از مردم و روستائیان، بدون آمادگی قبلی، دلیرانه از ساراگوسا دفاع کرد (۱۸۰۸–۹). در ۱۸۳۴ عنوان دوک ساراگوسا یافت.

پالافوخ ای مندوثا[10]، **خوان د** (xuān de pālā-fox i mendoṯā)، ۱۶۰۰–۵۹، کشیش اسپانیائی و مأمور مستعمراتی اسپانیا در مکزیک. در ۱۶۴۲ موقتاً نایب‌السلطنه شد. با قدرت حکومت کرد، ولی بسبب منازعاتی که بین او و یسوعیان روی داد به اسپانیا گریخت (۱۶۴۹).

پالاماس[11]، **کوستس** (kostes pālāmās)، ۱۸۵۹–۱۹۴۳، شاعر یونانی، دبیر دانشگاه آتن (۱۸۹۷–۱۹۴۳). از آثارش دوازده گفتار کولی (۱۹۰۷) است.

پالامدس[12] (pālāmedes)، در اساطیر یونان، از پهلوانان جنگ تروا. اختراع ترازو، بازی نرد، الفبا، و منارة البحر بدو منسوب است.

پالانه (pālāne)، در اصطلاح بنائی، تیغه‌ی خشتی یا آجری که، برای استحکام بیشتر، بر پشت

---

(۱)Pagopago; Pangopango (۲)pagoda (۳)Palacky (۴)Palatinate (۵)Palladio (۶)palladium (۷)Palladium (۸)Pallas (۹)Palafox (۱۰)Palafox y Mendoza (۱۱)Palamas (۱۲)Palamedes

طاقهای آجری یا خشتی احداث میکنند. طاقهای کاروانسراهای عباسی بر اثر احداث پالانه‌های متعدد بجا مانده است.

پالاو[۱] (pālă)، دسته‌جزیره (۴۹۰ کم‌۲؛ جه ـ۵٬۹۰۰)، غ قکب، جزء جزایر کارولین. مشتمل بر چهار جزیره‌ی آتشفشانی و بسیاری جزایر کوچک مرجانی است. در جج II از پایگاههای دریائی عمده‌ی ژاپن بود.

پالاوان[۲] (pālāwān)، جزیره (۱۱٬۷۸۰ کم‌۲؛ جه ۴۳٬۸۱۳)، جزایر فیلیپین، ل بورنئو، بین دریای سولو و دریای چین جنوبی. محصولاتش برنج، غلات، توتون، و کوپرا است.

پالئوزوئیک[۳]، **دوران** (pāleozoik؛ فنـ) یا **دوران اول**، یکی از تقسیمات بزرگ ازمنه‌ی زمینشناسی که احتمالا ح ۳۰۰ میلیون سال طول کشیده است. این دوران بدوره‌های کامبرین، سیلورین، دوونین، کربونیفر، و پرمین تقسیم میشود. در ایران از دوره‌های اولیه‌ی پالئوزوئیک (کامبرین و سیلورین) آثار کمی مشهود است. در دوونین و کربونیفر دریاها وسعت و عمق بیشتری یافته و سنگهای آهکی رسوب کرده است. بر خلاف اروپا و امریکا، درین موقع زغال سنگ در ایران تشکیل نشده است. در آخر دوران، حرکات کوهزائی تغییراتی در سطح زمین ایجاد کرده است. اوایل دوران پالئوزوئیک از حیث جانوران بی‌مهره غنی بوده. دوزیستان در دوره‌ی دوونین و خزندگان در دوره‌ی کربونیفر پدید آمده‌اند. در این دوران موجودات گیاهی بحد اعلای وفور رسیده‌اند.

پالئوسن، دوره‌ی (pāleosen): ← الوسن، دوره‌ی.

پالئوگرافی[۴] (pāleogrāfi؛ فنـ)، علم بخطوط باستانی: ← خط میخی؛ الفبا؛ کتیبه‌نگاری.

پالئولوگ، سلسله، ← پالایولوگوس.

پالئولیت[۵] (pāleolit) [از یو. = سنگ نخستین]، نام هر یک از ابزار اولیه‌ی انسان که از سنگهای سخت (مانند چخماق یا کوارتزیت) بوسیله‌ی "پرانیدن در اثر ضربه" ساخته شده، و در رسوبات رودخانه‌ها و غارهای پناهگاه بشر اولیه بدست آمده است. پالئولیتها غیر صیقلی هستند، و مشتمل بر ساده‌ترین اشکال ابزار بریدن، تراشیدن، و سوراخ کردن میباشند، و از بعضی بعنوان تبر و از برخی بعنوان سر تیر استفاده میشده است. بقایای حیوانات از بین‌رفته که همراه آنها بدست آمده حاکی از قدمت فوق العاده‌ی آنهاست (از دوره‌ی پالئولیتیک).

پالئولیتیک، دوره‌ی: ← عصر حجر قدیم.

پالئونتولوژی (pāleontoloji؛ از فنـ) یا **دیرین‌شناسی**، علم بآثار موجودات زنده در زمانهای گذشته‌ی زمینشناسی که بوسیله‌ی بررسی در فسیل‌ها (← فسیل)، که مشخص هر یک از دوره‌ها و زمانهای طبقات زمین و چینه‌های آن هستند، حاصل میشود.

پالایش: ← تصفیه.

پالایمون[۶] (pālāymon)، خدای یونانی دریا، حامی کشتیها.

پالایولوگوس[۷] (pālāyologus؛ لتـ) یا **پالئولوگ** (pāleolog؛ فنـ)، سلسله‌ی سلاطین یونانی امپراطوری بیزانس، که در ۱۲۶۱–۱۴۵۳ فرمانروائی کردند. از آن جمله اند میخائیل VIII، آندرونیکوس II، آندرونیکوس III، یوحنای V، یوحنای VI، آندرونیکوس IV، مانوئل II، یوحنای VII، یوحنای VIII، و قسطنطین XI. فرمانروایان این سلسله مردمی بافرهنگ بودند، و در احیاء تمدن و فرهنگ یونانی کوشش بسیار کردند.

پالدینگ[۸]، **جیمز کرک** (jeymz kërk pål-ding)، ۱۷۷۹–۱۸۶۰، نویسنده‌ی امریکائی و وزیر دریاداری. در نوشتن سلمگاندی با و. اروینگ همکاری داشت. داستان هجائی جان بول در امریکا (۱۸۲۵) و زندگینامه‌ای از واشینگتن ازوست.

پالرم، سیسیل، ایتالیا، ← پالرمو.

پالرمو[۹] (pālermo)، فنـ **پالرم** (pālerm)، شهر (جه ۴۲۱‌٬۴۷۷؛ با حومه ۴۹۰٬۶۹۲)، کرسی و بزرگترین شهر و بندر سیسیل، ایتالیا، بر گوشه‌ی دشت حاصلخیز کونکا د/اورو (konkā doro) در ساحل لغ جزیره. صادراتش مرکبات و شراب است. بین قرون ۸م و ۶م قم (احتمالا بدست فنیقیان) تأسیس شد، و بعدها پایگاه نظامی کارتاژیها بود تا در ۲۵۴–۲۵۳ قم بتصرف رومیان درآمد. در ۵۳۵ بم–۸۳۱ بم در تصرف دولت بیزانس بود، و سپس بدست اعراب افتاد، و در ۱۰۷۲ نورمانها آن را تسخیر کردند و پایتخت سیسیل قرار دادند. رونق فرهنگی و اقتصادی آن در دوره‌ی تسلط اعراب آغاز شد، و در سلطنت امپراطور فردریک II باوج رسید (قرن ۱۳م). شورش نماز شامگاهان سیسیل در پالرمو آغاز گردید (۱۲۸۲). از لحاظ آثار معماری ثروتمند است، و تأثیر سبکهای بیزانسی و عرب و نورمانی در کاخها و کلیساهای آن در هم آمیخته است. در جج II خسارت فراوان دید. دانشگاهش در ۱۸۰۵ تأسیس شد.

پالرمو[۹]، **سنگ**، سنگ دیوریت که احتمالا در قرن ۲۸م قم منقوش شده و شامل فهرستی از سلاطین مصر قدیم است. قسمتی در پالرمو (ایتالیا) و قسمتی در قاهره است.

پالسترینا[۱۰]، **جووانی پیرلوئیجی دا** (jovānni pierluiji dā pālestrinā)، معروف به **امیر موسیقی**، ح ۱۵۲۴–۹۴، آهنگساز ایتالیائی. به پیروی از تصمیم شورای ترانت، سه ماس تصنیف کرد (۱۵۶۵)، و بدین طریق، سطحی عالی برای موسیقی کلیسائی برقرار نمود. بپاداش این عمل، پاپ او را بسمت آهنگساز کور دربار پاپ منصوب کرد. معمولا اولین آهنگسازی بشمار میآید که هنر موسیقی را با علم آن وحدت بخشید. بین ۹۰ و ۱۰۰ ماس، ح ۶۰ موته، سرودهای مذهبی، و آثار دیگر تصنیف نمود.

پالگریو[۱۱] **فرانسیس ترنر** (frānsis tërnər pål-greyv)، ۱۸۲۴–۹۷، شاعر انگلیسی. در ۱۸۸۵ در آکسفرد استاد شعر شد. نامش بسبب منتخبات اشعار معروف به گنجینه‌ی زرین بهترین ترانه‌ها و اشعار غنائی زبان انگلیسی (۱۸۶۱) که فراهم کرد باقی مانده است.

پالما یا **پالما د مالیورکا**[۱۲] (pālmā de mālior-kā)، دریابندر (جه ۱۳۶٬۸۱۴)، کرسی جزیره‌ی مایورکا و شهر عمده‌ی جزایر بالئار، اسپانیا. کلیسای جامع سبک گوتیک (بنای ۱۲۲۹) و بقایای قلعه‌ای از دوره‌ی مورها دارد.

پالمبانگ[۱۳] (pālembāng)، شهر و بندر (جه در ۱۹۵۵ تخمینا ۲۸۵٬۰۰۰)، بس جس سوماترا، اندونزی؛ بر رود موسی (musi)؛ بزرگترین شهر جزیره. مرکز داد و ستد کائوچو و نفت و زغال است. در قرن ۸م پایتخت سلسله‌ی پادشاهان هندی سریویجایا در سوماترا بود.

پالم بیچ[۱۴] (palm bic)، انگا **پام بیچ**، شهر (جه ۳٬۸۸۶)، جش ایالت فلوریدا، کشمت، در جزیره‌ی باریکی کنار ساحل ایالت. تفرجگاه مخصوص ثروتمندان.

پالمر[۱۵] (pālmer). برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین صورت بشناسید بضبط صحیح آن پامر (pāmər) رجوع کنید.

پالمرستون[۱۶] (pālmerston)، شهرت فارسی **هنری جان تمپل**، ملقب به (سومین) **وایکاونت پامرستن** (henri jān tempəl, *vāykănt pā-mərstən)، ۱۷۸۴–۱۸۶۵، سیاستمدار انگلیسی. در ۱۸۳۰–۴۱ وزیر خارجه بود، و سیاستی آزادی‌خواهانه داشت (مثلا به استقلال بلژیک کومک کرد). دو بار نخست‌وزیر بود (۱۸۵۵–۵۸، ۱۸۵۹–۶۵)، و جنگ کریمه (۱۸۵۳–۵۶) را دنبال کرد، ایتالیا را در بدست آوردن استقلال یاری نمود، و در شورش سپاهیان (۱۸۵۷–۵۸) در هند اقدام کرد. سیاست بیباکانه‌ی وی نفوذ و حیثیت انگلستان را پیشرفت داد.

پالمورا: ← تدمر.

پالمیرا: ← تدمر.

پاله روایال[۱۷] (pāle ruāyyāl) [فنـ، = کاخ سلطنتی]، مجموعه‌ای از ابنیه در پاریس (فرانسه)، بر کوچه‌ی ریشلیو بین کتابخانه‌ی ملی پاریس و لوور. مرکب از یک کاخ، باغهای عمومی، تئاترها، مغازه‌ها، و کافه‌ها است. کاخ را ژاک لومرسیه برای ریشلیو ساخت (۱۶۲۹–۳۴)، و وی آنرا به لوئی XIII اهدا کرد. بعد از ۱۶۷۲ مقر دوکهای اورلئان بود. در ۱۷۸۰–۹۰ ویکتور لوئی قسمتی را که اینک کمدی فرانسز و تئاتر پاله روایال و گالریها و مغازه‌های اطراف باغها اشغال کرده است برای فیلیپ‌اگالیته بنا نهاد. کاخش اینک محل ادارات دولتی است.

پالی[۱۸] (pāli)، از زبانهای هندواروپائی هندوستان، دسته‌ی هندوایرانی، که اکنون متروک است. پالی از لهجه‌های سانسکریت و زبان مذهبی بودائیان است، و گویند زبان مادری بودا بوده است. **ادبیات پالی** عنوان ادبیات دینی و مقدس بودائیان است. تحریر و تدوین تعالیم بودا در ۴۸۳ قم، بلافاصله پس از مرگ وی، آغاز شد، و کتاب مذهبی بودائیان در ۲۵۰ قم در زمان سلطنت آشوکا پایان یافت. این کتاب موسوم به تیپیتاکا [= سبد سه‌گانه]، و مشتمل بر سه قسمت است: وینایاپیتاکا

(۱)Palau (۲)Palawan (۳)Paleozoic (۴)paleography (۵)paleolith (۶)Palaemon (۷)Palaeologus (۸)Paulding (۹)Palermo (۱۰)Palestrina (۱۱)Palgrave (۱۲)Palma de Mallorca (۱۳)Palembang (۱۴)Palm Beach (۱۵)Palmer (۱۶)Palmerston (۱۷)Palais Royal (۱۸)Pali

[= سبد سلوک]؛ سوتّاپیتاکا [= سبد تعلیم]؛ و آبهیدماتاپیتاکا [= سبد علم الاهی]. سبد سلوک مشتمل بر آداب رهبانی است، و آنرا از نامحرمان مکتوم میداشتند. سبد تعلیم منقسم به ۵ نیکایا [= مجموعه]، و مشتمل بر سخنان و مکالمات بودا و نخستین شاگردانش، شرح حال قدیسین، اشعار و افسانه‌ها است. سبد علم الاهی مطلب تازه‌ای ندارد، و شرح و بسط تحلیلی سبدهای دیگر است. زبان پالی سرانجام در هند متروک شد، ولی ادبیات پالی در قرن ۲م قم به سیلان منتقل گردید، و در آنجا هنوز هم بر آن بزبان پالی شرح و تفسیر مینویسند. بعداً پالی به برمه و سیام راه یافت، و در آنجا هنوز هم تا حدی زبان ادبی و دینی است.

پالی، ادبیات: ← پالی، از زبانها.

پالیسی[1]، برنار (bernār pālisi)، ح ۱۵۱۰–ح ۱۵۸۹، سفالگر فرانسوی. وی سفالهائی با لعابهای صاف و صیقلی برنگها و طرحهای گوناگون بوجود آورد. اشیائی که بر آنها تصاویر خزندگان و حشرات و گیاهان را نقش کرده معروفیت دارند.

پالیکائو[2]، کنت دو (kont dë pālikāo*)، لقب **شارل‌ـگیوم کوزن‌ـمونتوبان** (šārl-giyyom kuzaN-moNtobāN)، ۱۷۹۶–۱۸۷۸، ژنرال فرانسوی. فرمانده نیروهای فرانسه در چین بود (۱۸۶۰)؛ پس از پیروزی در پالیچیائو (نزدیک پکن) لقب کنت یافت. نخست‌وزیری او (۱۸۷۰) با سقوط امپراطوری دوم پس از نبرد سدان پایان یافت.

پالینگ[3]، لاینس کارل (lāynəs kārl pāling)، ۱۹۰۱–، شیمیدان امریکائی. بجهت تحقیقاتش در ساختمان مولکولهای درهم پیچیده‌ی پروتئینها جایزه‌ی ۱۹۵۴ نوبل را در شیمی برد.

پامپا (pāmpā)، در امریکای جنوبی، ← پامپاس.

پامپاس[4] (pāmpās)، نام دشتهای گیاهستانی در ج امریکای جنوبی. بالاخص، بعنوان اصطلاح جغرافیائی، این لفظ به چمنزارهای پهناور آرژانتین مرکزی، بوسعت ح ۷۷۷٬۰۰۰ کمم، اطلاق میشود که به رود پارانا و قطا (از ش) و نواحی مرتفع غربی محدود است. اراضی پامپاس، جز در مناطق بسیار خشک، بسیار حاصلخیز است، و قسمتهائی از آن دستخوش سیل میباشد. لفظ پامپاس صورت جمع لفظ پامپا است.

پامپاس (pāmpās؛ از اسپانیائی)، (*Cortaderia selloana*)، علف مخصوص امریکای جنوبی، با برگهای باریک.

پامپلونا[5] (pāmpelunā)، عربی **بنبلونه** (banba-luna)، شهر (جه ۷۲٬۳۹۴)، کرسی ناوار اسپانیا، ل اسپانیا، بر دامنه‌ی پیرنه. از مراکز ارتباطی، و دارای صنایع آهن و سرب و نساجی کتان است. دولتی که باسکها در ۸۲۴ در پامپلونا تأسیس کردند هسته‌ی ناوار بود. فیلیپ II شهر را بصورت دژی درآورد، و هنوز حصارهای آن موجود است.

پامچال (pāmcāl)، گیاه علفی یکساله از نوع پریمولا (*Primula*)، مخصوص نواحی معتدل شمالی، دارای گلهای بهاری برنگهای گوناگون در بالای چترها. برای زینت در گلدانها و گرمخانه‌ها و در حاشیه‌ی باغها کاشته میشود. انواع خودروی آن در نواحی جنگلی شمال ایران فراوان و دارای گلهای سفید یا صورتی یا نارنجی است. در شنهای کناره‌ی دریای خزر نوع مخصوص آن بوی زعفران میدهد.

پامچال امریکائی، (*Dodecatheon meadia*)، گیاه دائمی امریکای شمالی، شبیه پامچال معمولی، که خوشه‌های گل آن برنگ سفید یا بنفش، و گلبرگها بعقب برگشته است.

پامچال شب، گیاهی (نوع *Oenothera*) که اصلا از امریکای شمالی است. گلهای زرد آن شبها باز میشوند.

پامر[6]، شبه جزیره‌ی (pāmər)، شبه جزیره‌ای بطول ح ۱٬۲۸۵ کم، در ناحیه‌ی جنوبگان. انتهای آن ح ۱٬۰۰۰ کم از دماغه‌ی هورن فاصله دارد. بیشترش کوهستانی و پوشیده از یخپهنه است؛ ساحل غربی آن در معرض دریای ودل میباشد. در ۱۸۲۰ بوسیله‌ی ن. ب. پامر کشف شد. نام دیگرش ارض گراهام[7] (grāhām) یا ساحل گراهام است. مورد ادعای انگلستان و شیلی و آرژانتین میباشد.

پامر[6]، مجمع‌الجزایر، سابقاً **مجمع‌الجزایر جنوبگان،** گروهی از جزایر جنوبگان، نزدیک ل‌غ شبه جزیره‌ی پامر. در ۱۸۹۸ کشف شد.

پامر[6]، نثنیل براون (nətanyəl brān pāmər)، ۱۷۹۹–۱۸۷۷، ناخدای امریکائی. در ضمن سفر شکار بال (۱۸۲۰–۲۱) ← شبه جزیره‌ی پامر را کشف کرد.

پامرستن، وایکاونت: ← پالمرستون.

پامفریت، انگلستان، ← پانتیفرکت.

پامفولیا[8] (pāmfuliā) یا **پامفیلیه** (pāmfilia) یا **پمفیلیه،** ناحیه‌ی قدیم و ایالت قدیم رومی در قسمت جنوبی آسیای صغیر، کنار ساحل جنوبی پیسیدیا و بین لوکیا و کیلیکیا. شهر عمده‌اش پرگا بود. بنوبت تحت تبعیت همه‌ی امپراطوریهائی که بر آسیای صغیر فرمانروائی کردند درآمد؛ در ۱۳۵ قم رومیان تصرفش کردند، و سپس جزء پیسیدیا شد.

پامنار، نام یکی از محلات معروف در عودلاجان تهران. ← تهران.

پامنار، مسجد، نام چند مسجد در ایران. **۱-** بنای تاریخی عهد سلجوقی در زواره (نزدیک اردستان)، دارای تزیینات آجری و گچبری. تاریخ مناره ۴۶۱ هق. **۲-** بنای منسوب به عمادالدین احمد، در کرمان. کتیبه‌ی آن مورخ ۷۹۳ هق است. قسمتهائی از تزیینات کاشیکاری جالب سردر هنوز باقی است.

پامیر[9] (pāmir) یا **بام دنیا** (bāme)، ناحیه‌ی بلند کوهستانی در آسیای مرکزی، که بیشترش در تاجیکستان شوروی است، ولی تا چین و کشمیر و افغانستان امتداد دارد. قلال بسیاری بلندتر از ۶٬۰۹۰ متر دارد؛ بلندترین قلل آن در تجشه قله‌ی ستالین (۷٬۴۹۵ متر) و در چین قله‌ی کونگور (kungur) (۷٬۶۶۵ متر؛ غ ایالت سینکیانگ، ج‌غ کاشغر) است. از فلات پامیر رشته‌کوههای عظیمی منشعب میشود؛ از آن جمله است تین شان بجانب ل، **کونلون** و **قراقوروم** بطرف ش، و **هندوکش** بجانب غ.

پامیر، لهجه‌های فلات: ← لهجه‌های فلات پامیر.

پان[10] (pān)، در دین یونان، خدای گله‌ها و شبانان و حاصلخیزی. پرستش وی خاصه در آرکادیا رایج بود. او را بصورت مردی زشترو و شادان، دارای شاخها، ریش، دم، و پاهای بز مجسم میکردند. اساطیر مربوط باو عموماً عشقی است. از جمله وقتی عاشق یکی از پریان بنام سورینکس شد؛ چون پری برای رهائی مبدل به نی شد، پان نی را اختراع کرد و بیاد پری مینواخت. بعدها یونانیان او را با دیونوسوس و رومیان با فونوس، که هر دو



پان

از خدایان حاصلخیزی بودند، مطابق شمردند.

پاناما[11]، جمهوری (۷۵٬۴۴۵ کمم، مشتمل بر ← منطقه‌ی کانال پاناما؛ جه ۸۰۱٬۲۹۰)، امریکای لاتین، که ← تنگه‌ی پاناما را اشغال میکند؛ پایتختش شهر **پاناما.** از ل بدریای کارائیب، از ش به کولومبیا، از ج به قکیه، و از غ به کوستا ریکا محدود است. رشته‌کوههائی بموازات سواحلش از آن میگذرند. اقلیمش استوائی و از جمله‌ی محصولاتش موز، کاکائو، صدف و غیره است. ساکنینش به سفیدپوستها، **مستیسوها** (قریب ۲/۳ جمعیت)، هندیشمردگان، و سیاهان منقسم میشود. زبان رسمی اسپانیولی و مذهب غالب کاتولیک است.

تاریخ. ر. دِ باستیداس ساحل آنرا کشف کرد (۱۵۰۱)، و کریستوف کلمب در آنجا لنگر انداخت (۱۵۰۲)، ولی اهمیت یافتن آن از ۱۵۱۳ شروع میشود که بالبوآ بر این ناحیه تسلط یافت. تا ۱۷۴۰ جزء قلمرو نایب‌السلطنه‌ی پرو بود، و سپس به غرناطه‌ی جدید انتقال یافت. پس از اینکه از زیر سلطه‌ی اسپانیا درآمد جزء کولومبیا گردید. بعد از کشف معادن طلا در ایالت کالیفرنیا (کشمت)، موضوع تأسیس کانالی در تنگه‌ی پاناما دگرباره در کشمت جلب توجه کرد. و طرح تأسیس کانال سرانجام منجر به انقلاب (۱۹۰۳) پانامائیها بر ضد کولومبیا گردید، و انقلابیون (به پشتیبانی کشمت) پیروز شدند، و پاناما استقلال یافت (۱۹۰۳)، و ← کانال پاناما ساخته شد. کشمت، که مورد ملامت جهانیان قرار گرفته بود، در ۱۹۲۱ مبلغ ۲۵٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار به کولومبیا در مقابل پاناما پرداخت. پاناما در نهضت پان‌ـآمریکن سهم بسزائی داشته است. از جهت سیاست داخلی، پاناما دستخوش تشنجات سخت و تغییر پیاپی دولتها بوده است. نیز ← بونوسواریا، فیلیپ ژان.

پاناما[11]، شهر (جه ۱۲۷٬۸۷۴)، قسمت مرکزی

---

(۱)Palissy (۲)Palikao (۳)Pauling (۴)Pampas (۵)Pampeluna (۶)Palmer (۷)Graham (۸)Pamphylia (۹)Pamir(s) (۱۰)Pan (۱۱)Panamá

جمهوری پاناما، پایتخت و بزرگترین شهر کشور، بر خلیج پاناما. در ۱۵۱۹ تأسیس شد، و در دوران استعمار اسپانیا، بعنوان بندر کنار قکب برای حمل ذخائر سرزمین پاناما به اسپانیا، رونق یافت. ساختمان ← کانال **پاناما** بتوسعه و ترقی آن کومک کرد. دانشگاه پاناما اینجاست.

پاناما[۱]، تنگه‌ی، سابقاً **تنگه‌ی دارین**[۲] (dārien) (← دارین)، سرزمین رابط بین امریکای شمالی و امریکای جنوبی، که قکب و قطا را جدا میکند، و جمهوری پاناما را تشکیل میدهد. طولش ۶۷۵ کم است. گاهی لفظ تنگه‌ی پاناما، بمعنی اخص، اطلاق میشود به معبر بین پاناما و **کولون**، که مسیر ← کانال **پاناما** است.

پاناما[۱]، خلیج، شاخابه‌ی عظیم قکب در ساحل جنوبی کشور پاناما.

پاناما[۱]، کانال (kānāle pānāmā)، آبراهه‌ای بطول ۵۰ مایل (۸۰٫۵ کم) در عرض ← تنگه‌ی پاناما، امریکای مرکزی، که قطا را به قکب مرتبط میکند. کانال در ۱۹۰۴–۱۴ بتوسط کشمت در سرزمین موسوم به ← منطقه‌ی کانال **پاناما** ساخته شد، و در امتداد جش از بندر کولون (قطا) تا بالبوآ (قکب) ممتد میباشد. منتهای عمقش ۱۲٫۵ متر است، و طی سراسر آن از ۷ تا ۸ ساعت طول میکشد، و جز کشتیهای بسیار بزرگ، تمام کشتی‌های اقیانوس‌پیما میتوانند از آن بگذرند (در سال ۱۹۵۳، کانال مورد استفاده‌ی ۷٬۶۸۴ کشتی اقیانوس‌پیما بوده است).

تاریخ. ساختن آبراهه‌ای برای مرتبط ساختن قکب و قطا از دوره‌ی کشورگشائی اسپانیا در امریکا مورد توجه بود. پس از اینکه فردینان دولسپس کانال سوئز را باتمام رسانید، فرانسویها درصدد ساختن کانالی بر تنگه‌ی پاناما برآمدند، و در ۱۸۷۹ شرکت ساختمانی که لسپس تشکیل داده بود امتیازی از دولت کولومبیا گرفت، و کارهای ساختمانی در ۱۸۸۱ آغاز شد، ولی بعلت تب زرد و سوء استفاده‌ها عملیات در ۱۸۸۹ متوقف شد، و بعدها فرانسویها حقوق خود را به کشمت فروختند. ضمناً بین کشمت و بریتانیا بر سر مسئله‌ی تأسیس کانال اختلافاتی بود (← **کلیتن-بولور، پیمان؛ هی-پونسفوت، پیمان**). سرانجام چون کشمت نتوانست موافقت کولومبیا را جلب کند، نهضت استقلال‌طلبی در پاناما برپا شد (← **بونوواریا، فیلیپ ژان**)، و جمهوری پاناما تشکیل گردید، و این جمهوری جدید التأسیس، بموجب پیمانی (۱۹۰۳)، منطقه‌ی کانال را، در مقابل ده میلیون دلار در آغاز معامله و اقساط سالیانه‌ی ۲۵۰٬۰۰۰ دلار (از ۱۹۳۹، ۴۳۰٬۰۰۰ دلار)، برای همیشه به کشمت اجاره داد. ساختمان خود کانال در ۱۹۰۷ بسرپرستی ج. و. **گوتلز** آغاز گردید. جمع هزینه‌ی کانال در سال ۱۹۱۵، که افتتاح شد، به ۳۳۷٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار بالغ شده بود. در ۱۹۲۱، کشمت مبلغ ۲۵ میلیون دلار بعنوان غرامت به جمهوری **کولومبیا** پرداخت.

پاناما، منطقه‌ی کانال[۳] یا **منطقه‌ی کانال**، بخش اداری کشمت، بوسعت ۱٬۴۳۲ کم‌م، که بعرض ۸ کم در طرفین ← کانال **پاناما** ممتد و از ل بدریای کارائیب و از ج به قکب و از ش و غ به جمهوری پاناما محدود است. بوسیله‌ی حاکمی که از طرف کشمت تعیین میگردد اداره میشود. شهرهای عمده‌اش کریستوبال، بالبوآ، و آنکون است. نیز ← **بونوواریا**.

پان‌آمریکن[۴] (pān-āmerikan) [از پیشوند یونانی پان (حاکی از علاقه‌ی مشترک و اتحاد، و نیز بمعنی همه) و آمریکن (بمعنی منسوب به امریکا)]، لفظی از اصل انگلیسی، که بمعنی مربوط یا منسوب به تمام امریکا یا همه‌ی امریکائیان است.

پان‌آمریکن[۴]، اتحادیه‌ی، سازمانی که در نخستین کنفرانس پان‌آمریکن (← **پان‌آمریکن، نهضت**) برهبری و هدایت ج. گ. **بلین**، وزیر خارجه‌ی کشمت، بمنظور برقرار کردن روابط دوستانه بین جمهوریهای امریکا تشکیل گردید. از ۱۹۱۰ بنام "اتحادیه‌ی پان‌آمریکن" خوانده شد. از ۱۹۴۸ هسته‌ی مرکزی و دائمی **سازمان کشورهای امریکائی** شده است.

پان‌آمریکن[۴]، شاهراه، شبکه‌ی جاده‌های بین‌المللی که هدف از طرح آن پیوستن کشمت بکشورهای امریکای مرکزی و امریکای جنوبی بوده است. طرح موضوع در ۱۹۲۳ آغاز شد، و توافق رسمی بین الملل در اجرای آن در ۱۹۳۶ بعمل آمد. طول شبکه پس از اتمام بین ۱۶٬۰۰۰ و ۱۷٬۰۰۰ مایل (۲۵٬۷۵۰ و ۲۷٬۳۶۰ کم) پیش‌بینی شده است. قسمتهائی از آن (از جمله از مرز مکزیک به پاناما و از اکوادور به پرو) اتمام یافته است.

پان‌آمریکن، نهضت[۵]، نهضتی که هدفش تأمین همکاری تجارتی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، و سیاسی بین ۲۱ جمهوری امریکای شمالی، امریکای مرکزی، و امریکای جنوبی است. جنگهای **انقلاب امریکای جنوبی** حس یگانگی بین کشورهای **امریکای لاتین** برانگیخت، و اتحاد ایالات کشمت نیز در تقویت این حس خالی از تأثیر نبود. در ۱۸۲۰، ه. **کلی** اصول نهضت پان‌آمریکن را تشریح کرد، ولی کمی بعد ← اصل **مانرو** اعلام شد، که خشم دولتهای امریکای لاتین را برانگیخت، چون این دولتها اصل مذکور را نقابی بر چهره‌ی استعمارطلبی کشمت میدانستند. تشکیل اتحادیه‌ی **امریکای مرکزی** قدمی در راه پیشرفت نهضت پان‌آمریکن بود، ولی نتیجه‌ای از آن حاصل نشد، و رقابتهای ملی و جنگهای ممالک امریکای لاتین باعث جدائی این ممالک بود. کوشش (۱۸۲۶) س. **بولیوار** برای تشکیل یک کنفرانس پان‌آمریکن نیز بجائی نرسید، و نخستین کنفرانسهای (یا کنگره‌های) پان‌آمریکن در ۱۸۸۹–۹۰ در شهر واشینگتن منعقد شد، و بعدها کنفرانسهای دیگر در شهر مکزیکو (۱۹۰۱–۲)، ریو دِ ژانیرو (۱۹۰۶)، بوئنوس آیرس (۱۹۱۰)، سانتیاگو (۱۹۲۳)، هاوان (۱۹۲۸)، مونته‌ویدئو (۱۹۳۳)، لیما (۱۹۳۸)، بوگوتا (۱۹۴۸)، کاراکاس (۱۹۵۴)، و پاناما (۱۹۵۶) منعقد گردید. از جمله‌ی نتایج حاصل ازین کنفرانسها انعقاد پیمانهائی برای ارجاع اختلافات بحکمیت، تعدیل نرخهای گمرکی، تأسیس اتحادیه‌ی پان‌آمریکن، و غیره است. "کنفرانسهای بین دول امریکا" (بوئنوس آیرس، ۱۹۳۶؛ مکزیکو، ۱۹۴۵؛ ریو دِ ژانیرو، ۱۹۴۷)، و تشکیل (۱۹۴۸) **سازمان کشورهای امریکائی** گواه پیشرفت در راه تأمین هدفهای نهضت پان‌آمریکن میباشد.

پانای[۶] (pānāy)، جزیره (۱۱٬۵۱۵ کم‌م؛ جم ۱٬۲۹۱٬۵۴۸)، از جزایر ویسایان، فیلیپین؛ لغ جزیره‌ی نگروس. از محصولاتش برنج، نارگیل، مرکبات، مس، و منگنز است. شهر عمده‌اش **ایلو ئیلو**.

پانتئا[۷] (pānteā)، زوجه‌ی آبراداتس (ābrā-dātes). شوهرش پادشاه شوش و در جنگ آشوریها با کوروش متحد آشور بود. پانتئا اسیر سپاهیان کوروش شد، و بسبب رفتار شرافتمندانه‌ی کوروش با وی، آبراداتس به کوروش پیوست. پس از کشته شدن شوهرش در جنگ با مصریها، وی خودکشی کرد. کوروش برای آنان مقبره‌ی باشکوهی برپا نمود.

پانتئون[۸] (pānteon) [ین.، = از آن همه‌ی خدایان]، در یونان قدیم، نام هر معبدی از آن همه‌ی خدایان. امروزه لفظ پانتئون به بنائی که بزرگان یک مملکت را در آن بخاک میسپارند اطلاق میشود. **پانتئون** رم در ۲۷ قم بدست آگریپا ساخته شد، و در قرن ۲م بم هادریانوس دوباره آنرا ساخت. در ۶۰۹ به کلیسای مسیحی مبدل گردید. **پانتئون** پاریس بدست سوفلو آغاز شد (۱۷۶۴)، و پس از مرگ وی پایان یافت (۱۷۸۱).

پانتالون[۹] (pāntālun؛ از انگلـ)، شخص بازی در **کمدیا دل‌آرته**. پیرمرد حقیر و بیچاره‌ای است که شلوار گشاد بپا دارد.

پانتلریا[۱۰] (pāntelleriā)، جزیره‌ی آتشفشانی (۸۳ کم‌م؛ جم ۱۰٬۳۰۶)، در مدیترانه میان سیسیل و افریقا. مرکز سوق الجیشی و پایگاه هوائی ایتالیا بود؛ پس از بمبارانهای سخت به متفقین تسلیم شد (۱۹۴۳).

پانتومیم[۱۱] (pāntomim؛ از فنـ)، نمایش صامت، که با حرکت و عمل و حرکات چهره اجرا شود. هنری قدیمی است، و در بین چینیها، ایرانیها، عبریها، و مصریها و نیز در بسیاری از اقوام اولیه رایج بوده است. اشخاص بازی در پانتومیم غربی عبارتند از **آرلکن، دلقک، پانتالون، سکاراموش، و کولومباین**، که در قرن ۱۶م از **کمدیا دل‌آرته** اقتباس شده‌اند. پانتومیم در فیلمهای صامت نقش عمده‌ای داشت، و چ. س. چاپلین (چارلی چاپلین) شهرت خود را ازین راه کسب کرد.

پانتیفرکت[۱۲] (pāntifrakt) یا (بتلفظ محلی منسوخ) **پامفریت** (pāmfrit)، شهر (جم ۲۳٬۱۷۳)، رایدینگ غربی (یورکشر)، انگلستان. اصلا قلعه‌ای از قرن ۱۱م بود. ریچارد II در آنجا درگذشت (۱۴۰۰). قلعه را در ۱۶۴۹ ویران کردند؛ غارهای زیرزمینی و آثار دیگری از آن باقیست.

پانچرترین[۱۳]، **دریاچه‌ی** (pāncərtreyn)، دریاچه‌ای کم‌عمق، بطول ۶۶ و بعرض ۴۰ کیلومتر، جش ایالت لویزیانا، کشمت. ل **نیو ارلئان**. با رود میسی‌سیپی و خلیج مکزیک مرتبط است.

---

(۱)Panama (۲)Darien (۳)Panama Canal Zone (۴)Pan-American (۵)Pan-Americanism (۶)Panay (۷)Panthea (۸)Pantheon (۹)Pantaloon (۱۰)Pantelleria (۱۱)pantomime (۱۲)Pontefract (۱۳)Pontchartrain

پانچن لاما[1] (pāncen)، در دین تبتی، عنوان لامائی که از حیث رتبه بلافاصله بعد از دالائی لاما است. پانچن لامای کنونی در ۱۹۳۶ متولد شد، و در ۱۹۴۱ جلوس کرد، و در ۱۹۴۹ تبعیت خود را از جمهوری چین کمونیست اعلام نمود. وی هفتمین تجسم مهایانه (از خدایان بودائی) بصورت انسان است.

پاندا[2] (pāndā) [از نام بومی آن در نپال]، اصلا نام بومی پستانداری (*Ailurus fulgens*) که در نواحی جنگلی تبت شرقی، ج‌غ چین، ل هند، و ل برمه، در ارتفاعات از ۲٬۰۰۰ تا ۳٬۶۰۰ متر زندگی میکند. بعداً این نام به حیوانات درشت‌تری، بدون شباهت ظاهری با پاندا، که از نظر تشریحی بآن نزدیکند، اطلاق شده است. پاندای اصلی که آنرا پاندای کوچکتر یا گربه‌ی خرس میخوانند متجاوز از نیم متر طول و دمی دراز دارد. پوست پرپشت آن بلوطی روشن یا خرمائی است، و بر صورت و گوشها لکه‌های سفید دارد. عمدةً از نباتات تغذیه میکند. حیوانی بی‌آزار است، و بآسانی رام میشود. پاندای بزرگتر (*Ailuropoda*) نیز در ج‌غ چین و تبت شرقی در ارتفاعات ۱٬۸۰۰ تا ۴٬۳۰۰ متر زندگی میکند، و شباهت فراوان به خرس دارد (از ۱۸۶۹ که کشف شد تا مدتها بعد آنرا قسمی خرس میپنداشتند). پوست پرپشتش معمولا سفید، و تقریباً بی‌دم است؛ و از جوانه‌های خیزران تغذیه میکند.

پانداروس[3] (pāndāros)، در اساطیر یونان، از رهبران تروائی در جنگ تروا، که قرار ترک مخاصمه را با تیر زدن به منلائوس نقض کرد. دیومدس او را کشت. شخص دیگری بنام پانداروس هست که در داستان ترویلوس و کرسیدا سمت واسطه داشت.

پاندورا[4] (pāndorā)، در اساطیر یونان، اولین زنی که بر زمین پیدا شد. زئوس، برای انتقامجوئی از پرومتئوس، هفایستوس را مأمور کرد که پاندورا را از گِل بسازد؛ آتنه در او روح دمید؛ سایر خدایان او را لطف و دلربائی و استعدادها بخشیدند، ولی هرمس باو چرب‌زبانی و حیله‌گری آموخت. چون پرومتئوس از پیش میدانست که زن چه آتشها بر زمین خواهد سوزاند، پاندورا را نزد برادر وی، اپیمتئوس، که "عقلش از عقب میآمد" فرستادند. پاندورا جعبه‌ای همراه داشت که او را از گشودن آن ممنوع کرده بودند، ولی وی نافرمانی کرده جعبه را گشود، و تمام بلیاتی که تا کنون گیریبانگیر انسان بوده از آن بیرون آمد. فقط امید در ته جعبه ماند تا نوع بشر را تسکین دهد.

پاندیت[5]**، ویجایا لاکشمی** (pāndit vijāyā lākšmi)، ۱۹۰۰–، سیاستمدار هندی، خواهر جواهر لعل نهرو. از ۱۹۲۰ در کنگره‌ی ملی هند فعالیت داشته است. سه بار بعلت شرکت در "نافرمانی" بزندان افتاد. در ۱۹۳۷–۳۹ و ۱۹۴۶–۴۷ در ایالات متحده وزیر بهداری بود؛ اولین بانوی هندی است که چنین مقامی یافته. در ۱۹۴۷–۴۹ سفیر کبیر هند در تجشه و در ۱۹۴۹–۵۱ سفیر کبیر هند در کشمة بود. در ۱۹۵۳ رئیس مجمع عمومی سازمان ملل بود.

پانزدهم بهمن، دبیرستان: ← سلطانی، مدرسه‌ی.

پانکروماتیک[6] (pānkromātik؛ از فنس)، در عکاسی، وصف فیلمهائی که نسبت به تشعشعات از هر رنگ (از جمله قرمز) حساسند، و در نتیجه عکسهای سیاه و سفید بسیار واضحتر از آنچه با فیلمهای اورتوکروماتیک[7] (ortokromātik) بدست میآید میدهند (فیلمهای اورتوکروماتیک، علاوه بر نورهای آبی و بنفش، نسبت به سبز نیز حساسیت دارند، و عکسهائی بهتر از فیلمهای معمولی میدهند).

پانگوپانگو: ← پاگوپاگو.

پانگولن[8] (pāngolan؛ از فنس) یا (سودانی) **ام قرفه** (ommo qorfa) [= پوسته‌دار]، پستاندار حشره‌خوار بیدندان آسیائی و افریقائی، از نوع مانیس(*Manis*) یا انواع وابسته بدان. محتملا وابسته به مورچه‌خوار امریکای جنوبی است. بالای سر و قسمت فوقانی بدن و پهلوها و تمام سطح دم دراز و کلفتش پوشیده از فلسهای سخت است. طولش به یک متر میرسد.


پانگولن

پانمونجوم[9] (pānmunjom)، دهکده، کره‌ی مرکزی، ج مدار ۳۸° عا. مذاکرات (اکتبر ۱۹۵۱ –اکتبر ۱۹۵۲) ترک مخاصمه بین کره‌ی شمالی و کره‌ی جنوبی و نیز مبادله‌ی (آوریل ۱۹۵۳) اسیران جنگی در اینجا صورت گرفت.

پانوپولیس، مصر علیا، ← اخمیم.

پانوکو[10] (pānuko)، رودی که در ل قسمت شمالی مکزیک سرچشمه گرفته به جانب ش جاری شده به خلیج مکزیک میریزد.

پانونیا[11] (pānnoniā)، ایالت قدیم رومی، ج و غ دانوب. تا بعد از ۳۹۵ بم در دست رومیها بود.

پانیپت[12] (pānipat)، شهر (جه ۵۴٬۹۸۱)، پنجاب شرقی، هند. سه بار سرنوشت هندوستان در دشت پانیپت تعیین شد. اول در ۱۵۲۶ که بابر بر ابراهیم لودی پیروزی قطعی یافت. دوم در ۱۵۵۶ که اکبر شاه نیروهای همو را مقهور کرد، و امپراطوری واقعی مغول را در هندوستان برقرار نمود. سوم در ۱۷۶۱ که مراتهها مغلوب احمد شاه درانی شدند. اهمیت این نبرد در اینست که بسط قدرت بریتانیا را تسهیل نمود.

پانیتسی[13]**، سر انتونی** (sər antoni pānitsi*)، ۱۷۹۷–۱۸۷۹، کتابدار بریتانیائی. از مردم ایتالیا بود، و بجهات سیاسی به انگلستان آمد (۱۸۲۳)، و از اتباع آن کشور شد (۱۸۳۲). در ۱۸۳۱ بخدمت موزه‌ی بریتانیائی درآمد. قواعد ۹۱گانه‌ی (۱۸۳۹) وی اساس تنظیم کاتالوگ موزه‌ی بریتانیائی گردید.

پانیک: ← هراس.

پانینی[14] (pānini)، نق ح ۳۵۰ قم، بزرگترین نحوی هندی. از مردم ل‌غ پنجاب بود، و معروفست که شیر یا پلنگی او را خورد. اثرش در دستور زبان سانسکریت، بنام آشتاذ هیایی، قدیمترین کتاب موجود در صرف و یکی از بزرگترین کتابهائی است که در این رشته نوشته شده است. وی (و سایر نحویان هندی) توجه خاصی به فونتیک داشته‌اند، و ازین جهت بمراتب متقدم بر اروپائیان بوده‌اند.

پاوسانیاس[15] (pāsāniās)، فت ح ۴۷۰ قم، سردار اسپارتی که در جنگهای مدی در نبرد پلاته پیروز شد (۴۷۹ قم). بعداً متهم به سازش با ایرانیان گردید، ولی تبرئه شد (ح ۴۷۵ قم). بعداً بار دیگر متهم و تبرئه شد، ولی سرانجام (احتمالا بحق) متهم شد که باتفاق تمیستوکلس قصد برانداختن حکومت اسپارت را دارد. برای فرار از توقیف، بمعبدی پناه برد و در آنجا از گرسنگی مرد.

پاوسانیاس[15]، نة ۱۴۷ بم، سیاح و جغرافیادان. احتمالا در لیدیا متولد شد. کتاب توصیف یونان او مأخذ گرانبهائی است در نقشه‌ی شهرها، ابنیه، و افسانه‌های یونانی.

پاوسیاس[16] (pāsiās)، نقاش یونانی در نیمه‌ی اول قرن ۴م قم. شهرتش بسبب کارهای تزیینی اوست. ازو تصویری بنام یک قربانی در معبد پومپئی در رم بجا مانده است (تصویریست از یک نره‌گاو سیاه، که با ظرافت و استادی بسیار نقش شده است).

پئوکستاس[17] (peukestās)، از افسران اسکندر مقدونی. در یکی از جنگهای اسکندر در هند سهم عمده‌ای در نجات دادن جان او داشت. بعداً به حکومت ایران منصوب شد، و در تقسیم امپراطوری اسکندر در این منصب ابقا گردید. در جنگ (۳۱۷–۳۱۶ قم) ائومنس با آنتیگونوس I، جانب ائومنس را گرفت، و بدست آنتیگونوس افتاد، و از حکومت خلع شد.

پاول، اسم اروپائی، ← پاولوس.

پاول[18] **I** (pāvele)، ۱۷۵۴–۱۸۰۱، امپراطور و تزار (۱۷۹۶–۱۸۰۱) روسیه؛ پسر و جانشین مادرش کاترین II. کاترین سخت از او متنفر، و مدعی بود که پاول فرزند شوهرش پطر III نیست، و کوشید که او را از جانشینی محروم سازد. در ۱۷۹۹ وارد اتحادیه‌ی دوم بر ضد فرانسه شد، ولی در همان سال خود را کنار کشید (← **جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه**). به پیروی از سیاست مادرش، سیاست بیطرفی مسلح را پیش گرفت، و پیمان معروف به پیمان شمالی را با سوئد، دانمارک، و پروس علیه انگلستان منعقد کرد (۱۸۰۰). در ضمن، جنونش بیش از پیش آشکار شد، و برای خلع او توطئه‌ای در دربار فراهم آمد. وقتی که از استعفا دادن ابا کرد، توطئه‌گران که هراس بر آنان مستولی شده بود او را خفه کردند. پسر و جانشینش، آلکساندر I، در این توطئه شریک بود، ولی در قتل او دخالتی نداشت.

پاول[19]**، سیسیل فرنک** (sesil frank pāwol)،

---

(۱)Panchen Lama (۲)panda (۳)Pandarus (۴)Pandora (۵)Pandit (۶)panchromatic (۷)orthochromatic (۸)pangolin (۹)Panmunjom (۱۰)Pánuco (۱۱)Pannonia (۱۲)Panipat (۱۳)Panizzi (۱۴)Panini (۱۵)Pausanias (۱۶)Pausias (۱۷)Peucestas (۱۸)Paul (۱۹)Powell

۱۹۰۳–، فیزیکدان انگلیسی. بجهت تکمیل طریقه‌ی عکاسی برای تحقیق در هسته‌ی اتم و کشفیاتش در ذرات هسته‌ای موسوم به مزون جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۰ را در فیزیک برد.

پاولسن[۱]، **والدمار** (vāldemār pālsen)، ۱۸۶۹–۱۹۴۲، مهندس برق دانمارکی. تلگرافون (telegrāfon) (اسبابی برای ضبط مکالمات تلفونی بوسایل برقاطیسی) از اختراعات اوست.

پاولوس (pālus)، اسم لاتینی برای مرد (صورت اصلی آن *Paulus*). در مآخذ فارسی در مواردی بصورت بولس (bulos) (ضبط عربی) و پولس (pulos) ضبط شده است. بعضی از اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Pablo	پابلو (pāblo)
آلمانی	Paul	پاول (pāl)
انگلیسی	Paul	پول (pol)
ایتالیائی	Paolo	پائولو (pāolo)
پرتغالی	Paulo	پاولو (pālu)
روسی	[معادل Pavel]	پاول (pāvel)
فرانسوی	Paul	پول (pol)

ضبط دیگر فارسی صورت فرانسوی آن پل (pol) است، ولی در این کتاب عموماً همان صورت "پول" بکار رفته است.

پاولوس[۲] I [قدیس پاولوس I]، فت ۷۶۷، پاپ (۷۵۷–۷۶۷). در رم درگذشت.

پاولوس[۲] II، ۱۴۱۷–۷۱، پاپ (۱۴۶۴–۷۱)، از مردم ونیز. حامی فضل و دانش بود؛ گویند فن چاپ را به رم وارد کرد. در عمران و تزیین رم کوشید. با لوئی XI فرانسه کشمکش داشت.

پاولوس[۲] III، ۱۴۶۸–۱۵۴۹، پاپ (۱۵۳۴–۴۹). نزدیک رم متولد شد. از خاندان فارنزه و نامش آلساندرو فارنزه بود. با انتخاب شدن وی به پاپی، **اصلاحات کاتولیکی** آغاز و دوران جدیدی در پاپی شروع شد. پس از تمهید مقدمات طولانی، شورای ترانت منعقد شد (۱۵۴۵). از گروه اصلاح‌طلب پشتیبانی و یسوعیان را تشویق نمود. اداره‌ای بنام جماعت تفتیش افکار (← تفتیش افکار، ۳) تأسیس نمود. هنری VIII انگلستان را تکفیر کرد (۱۵۳۸). از حامیان هنر بود؛ کاخ فارنزه را بنا نهاد؛ میکلانژ را مأمور تزیین نمازخانه‌ی سیستین نمود. اغلب او را آخرین پاپ دوره‌ی رنسانس میشمارند.

پاولوس[۲] IV، ۱۴۷۶–۱۵۵۹، پاپ (۱۵۵۵–۵۹)؛ از مردم ناپل. راهبی بسیار سختگیر و اصلاح‌طلبی انعطاف‌ناپذیر بود، و سعی بسیار در پاک کردن روحانیون از آلایشها و تصفیه‌ی دستگاه پاپی از امور اینجهانی نمود، و از زمان او بذل و بخشش مناصب بین خویشاوندان پاپ و پر کردن جیب آنها از دربار پاپ برافتاد. جماعت تفتیش افکار را که پاولوس III تأسیس کرد سازمان داد. نظریات و اعمال افراطی او همه‌ی دولتهای کاتولیک و حتی ماری دو فرانس را از وی بری ساخت.

پاولوس[۲] V، ۱۵۵۲–۱۶۲۱، پاپ (۱۶۰۵–۲۱)؛ مت رم. از خاندان بورگزه بود و کامیلو بورگزه نام داشت. در قانون شریعت مسیحی خبره بود. چون به پاپی رسید در صدد برآمد که همه‌ی اختیاراتی را که از زمان تأسیس پاپی بعد پاپها در امور غیر دینی داشتند از نو مستقر کند. در کشمکشی که بر سر این موضوع بین او و دولت ونیز روی داد سرانجام شکست خورد (۱۶۰۷). با فرانسه بر سر گالیکانیسم و نیز با جیمز I انگلستان کشمکشها داشت. ویلای بورگزه را در رم بنا نهاد. نمازخانه‌اش در کلیسای سانتا ماریا ماجوره در رم مشهور است.

پاولوس[۳]، **آیمیلیوس** (āymilius pālus)، ح ۲۲۹–۱۶۰ قم، سردار رومی. در ۱۹۱ قم پرایتور و در ۱۸۲ قم کنسول شد. بسبب ادامه‌ی جنگ روم با پرسئوس (شاه مقدونیه) که در ۱۷۱ قم شروع شده بود، پاولوس به درخواست مردم بار دیگر کنسولی را پذیرفت (۱۶۸ قم) و بجنگ با مقدونیه رفت، و پرسئوس را دستگیر و مقدونیه را تابع روم ساخت. اپیروس را نیز تاراج کرد. پلوتارک زندگینامه‌اش را نوشته است.

پاولوس آیگینائی[۴] (pāluse āyginā'i)، در مآخذ اسلامی **بولس الاجانیطی** (bulose 'l.ʿajāniti)، طبیب یونانی که در ح ۶۴۰ بم در اسکندریه رونق داشت. در جزیره‌ی آیگینا متولد شد. بعد از هجوم (۶۴۰) اعراب به اسکندریه در این شهر ماند. تنها اثری که از وی باقیست دایرةالمعارفی طبی است در ۷ مقاله، که حنین ابن اسحاق آنرا بنام الکناش فی الطب بعربی ترجمه کرد. پاولوس در طب اسلامی و نیز در اروپا تأثیر فراوان داشته است.

پاولوس دیاکونوس[۵] (pālus diākonus)، ح ۷۲۵–۷۹۹؟، مورخی از مردم لومباردی. در مونته کاسینو و در دربار شارلمانی میزیست. اثر عمده‌اش تاریخ لومباردها در قرون ۶م، ۷م، و ۸م است.

پاولوس سمیساطی[۶] (pāluse somaysāti)، نق ۲۶۰–۷۲، عالم الاهی شامی؛ احتمالا مت سمیساط. مورد توجه زباء (ملکه‌ی تدمر) بود. منکر تثلیث بود. تعالیم او در آریوس، نسطوریوس، و احتمالا بیالقه تأثیر داشت.

پاولوف[۷]، **ایوان پتروویچ** (ivān petrovic pāvlof)، ۱۸۴۹–۱۹۳۶، عالم روسی فیزیولوژی و روانشناسی تجربی. از ۱۸۹۰ استاد آکادمی طبی نظامی و مدیر قسمت فیزیولوژی بنگاه طب تجربی لنینگراد بود. بجهت تحقیقاتش در غدد هاضمه جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ طب و فیزیولوژی را برد. در ۱۹۳۵ دولت آزمایشگاهی برای وی ساخت. کارهایش در رفلکسهای وضعی مشهور است.

پاولوفسک[۸] (pāvlofsk)، شهر (جم بیش از ۱۰٬۰۰۰)، جمشس، در ۲۶ کیلومتری لنینگراد. مقر تابستانی اشراف قدیم سن پطرزبورگ بود. شهرت آن بعلت باغها و کاخهای زیبائی است که از اواخر قرن ۱۸م بجا مانده. در جج II آلمانها ویرانش کردند.

پاولووا[۹]، **آنا ماتویونا** (ānnā mātveyevnā pāvlovā)، ۱۸۸۲–۱۹۳۱، رقاصه‌ی روسی بالت، که از لحاظ فنی و معنویت رقصهای کلاسیکش مشهور گردید. پس از دادن نمایش در اروپا، در ۱۹۱۰ به کشمت رفت. در اجرای رقص ژیزل و در مرگ قو (که م. م. فوکین بخاطر او تنظیم کرد) شهرت جهانی یافت.

پاولی[۱۰]، **اصل** (pāli)، اصلی بدین مضمون که هیچ اتمی (← اتم) نمیتواند دو الکترون داشته باشد که از جمیع جهات حالت آنها یکسان باشد؛ به عبارت دیگر، هیچ اتمی نمیتواند دو الکترون داشته باشد که **اعداد کوانتومی** آنها تماماً یکسان باشند. بکومک این اصل و اعداد کوانتومی میتوان توزیع الکترونها را در داخل اتم مشخص ساخت. این اصل را و. پاولی در ۱۹۲۵ عرضه کرد.

پاولی[۱۰]، **ولفگانگ** (volfgāng pāli)، ۱۹۰۰–۵۸، فیزیکدان اتریشی. از ۱۹۲۸ در سویس بتدریس اشتغال داشت. در ۱۹۲۵ اصل معروف به ← اصل پاولی را منتشر کرد، و بسبب کشف این اصل جایزه‌ی ۱۹۴۵ نوبل در فیزیک به وی اعطا شد. تحقیقات دیگرش در خواص مغناطیسی و مکانیک موجی است. نوترینو (یا پاولینو) را کشف کرد.

پاولیسینها، فرقه‌ی مسیحی؛ ← بیالقه.

پاوند[۱۱]، **ازرا (لومیس)** (ezrā lumis pānd)، ۱۸۸۵–، شاعر امریکائی. در ۱۹۰۷ از کشمت به اروپا رفت، و در اسپانیا و پرووانس و ایتالیا سیاحت نمود، و سرانجام در انگلستان سکنی گزید، و در آنجا کتابهای چندی منتشر نمود. در آغاز سردسته‌ی ایماژیتها بود، ولی بعداً به ورتیسیسم گرائید. بعضی از نافذترین اشعارش در جزء ترجمه‌های وی از چینی (مندرج در کتابش بنام ختا، ۱۹۱۵) و در کتاب ادمبرا (۱۹۲۵؛ مبنی بر مآخذ لاتینی) آمده است. از آثار عمده‌ی دیگرش سلسله‌ی ناتمام منظومه‌های معروف به کانتوس (۱۹۲۵–۴۸) است، که در آنها افسانه‌ها و اشعار شرقی و اشعار تروبادورها و غیره را در هم آمیخته است.

پاوند از ۱۹۲۴ در ایتالیا میزیست، و در جج II مرام فاشیستی را از رادیوی ایتالیا به مردم کشمت تبلیغ میکرد، و باین جهت متهم به خیانت شد. در ۱۹۴۵ او را به کشمت آوردند، ولی بسبب اختلال مشاعر ناصالح برای محاکمه تشخیص داده شد.

پاوه (pāve) یا **اورامانات** (ōrāmānāt)، شهرستان، ل استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز عراق. فعلا مشتمل است بر بخشهای حومه، نوسود، روانسر، جوانرود، ثلاث (باباجانی)، و باینگان. مرکزش، **پاوه** (جه ۳'۶۳۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در یکی از دره‌های غربی کوه شاهو در ۱۴۰ کیلومتری لغ کرمانشاه واقعست.

پاوه دو کورتی[۱۲]، **آبل ژان باتیست** (ābel jāN bātist pāve dë kurteyy)، ۱۸۲۱–۸۹، مستشرق فرانسوی. از ۱۸۵۵ استاد زبان ترکی در کولژ دو فرانس بود. آثار گرانبهائی در زبان ترکی شرقی (لهجه‌های ازبک و اویغور) دارد، و کتابهای چندی را ترجمه و منتشر کرده است. لغتنامه‌ی ترکی شرقی (۱۸۷۰) از تألیفات اوست. آثار دیگرش ترجمه‌ی مروج الذهب (با همکاری باربیه دو منار)، معراجنامه (متن و ترجمه، ۱۸۸۲)، و تذکره‌ی اولیاء (متن و ترجمه، ۱۸۹۰) است.

پاویا[۱۳] (pāviā)، شهر (جه ۵۹'۴۸۷)، لومباردی،

(۱)Poulsen (۲)Paul (۳)Paul(l)us (۴)Paul of Aegina (۵)Paul the Deacon; Paulus Diaconus (۶)Paul of Samosata (۷)Pavlov (۸)Pavlovsk (۹)Pavlova (۱۰)Pauli (۱۱)Pound (۱۲)Pavet de Courteille (۱۳)Pavia

ل ایتالیا، کنار رود تیچینو، نزدیک ملتقای آن با پو. پادشاهان لومباردیائی و کارولنژیان ایتالیا آنجا را پایتخت خود قرار دادند؛ در قرن ۱۲م شهر آزاد شد؛ در ۱۳۵۹ بدست خاندان ویسکونتی افتاد؛ دنبالهٔ تاریخ آن همان تاریخ لومباردی است. در ۱۵۲۵ امپراطور شارل V فرانسوای I فرانسه را نزدیک پاویا شکست داد و اسیر کرد. مدرسهٔ معروف حقوق آن در قرن ۱۱م تأسیس شد و در ۱۳۶۱ دانشگاه شد (تأسیس دانشگاه آنرا به شارلمانی در ۷۷۴ نسبت داده‌اند). شهر چندین برج دارد (سابقاً بیشتر داشت، و بهمین جهت به "شهر صدبرج" معروف بود). معروفترین بنای آن چرتوزا دی پاویا است.

پاویس، جان کوپر: ← پویس، جان کوپر.

پاویس، لوئلین: ← پویس، جان کوپر.

پایاب[1]، قسمت کم‌عمق یک رودخانه یا هر پهنهٔ دیگر آب که بتوان پیاده از آن گذشت.

پایاپای یا **تهاتر:** ← مبادله، در اقتصاد.

پایان[2] (pāyān)، در اساطیر یونان، طبیب آسمانی خدایان اولمپی. بعدها عنوان آپولون (از جهت اینکه دردها را درمان میکرد) گردید.

پئی‌با: ← فروبومان.

پاییوس، دریاچهٔ، اروپا: ← پیپوس، دریاچهٔ.

پای خر (pāye xar) یا **خطوة الحمار** (xotvato'l.hemār)، (*Tussilago farfara*)، گیاه مرکب دائمی آسیا و اروپا که به امریکای شمالی نیز برده شده است. گلهای زرد و برگهای پهن دارد.

پای خرس، گیاه دائمی؛ ← رجل الدب.

پای‌روند (pāyravand)، دهستان، بخش حومهٔ شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. کوهستانی و آبادیهای آن صعب العبور است.

پایساندو[3] (pāysāndu)، شهر (جمـ ۴۶٬۰۰۰)، کرسی ولایت پایساندو، غ اوروگه، بر رود اوروگه؛ بنای ۱۷۷۲.

پای شیر (pāye šir)، آلمانی ادلوایس[4] (edel-vāys)، گیاه دائمی مرکب نواحی مرتفع کوهستانی آلپ از نوع لئونتوپودیوم (*Leontopodium*). دارای گلهای کوچک سفید و برگهای کرکی سفید فراوان است.

پای غاز، گیاه، ← پنج برگ.

پای کلاغ، نوعی آلاله، ← رجل الغراب.

پایکس[5]**، قلهٔ** (pāyks)، قله‌ای بارتفاع ۴٬۳۰۰ متر، قسمت مرکزی ایالت کولورادو، کشمت، در قسمت جنوبی جبال فرانت رینج. در ۱۸۰۶ کشف شد.

پایکولی (pāy.kuli)، محلی در ناحیهٔ سلیمانیه، کردستان، عراق، بر رود سیروان. در ل قصر شیرین (ایران) واقعست. یکی از بزرگترین کتیبه‌های عهد ساسانی در این محل است. این کتیبه به دو زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی بر چهار طرف برجی منقوش بوده است، و پیکر برجستهٔ نرسی، شاهنشاه ساسانی، در هر چهار طرف برج مرتسم بوده، اما برج خراب شده و جز قاعدهٔ آن بر جا نیست. بیشتر سنگهای منقوش از بین رفته است. راولینسن نوشته‌های آنرا رونویس کرد، و آن توجه محققین را جلب نمود، و هرتسفلد در ۱۹۱۱ از آن دیدار کرد، و دگر بار در ۱۹۱۳ باین ناحیه سفر کرد، و از قطعات موجود عکس‌برداری و قالبگیری کرد، و نتیجهٔ تحقیقات خود را با صورت اصلی نقوش پایکولی و کتیبه‌های دیگر در دو جلد تحت عنوان پایکولی، شرح بنا و کتیبهٔ اوایل تاریخ شاهنشاهی ساسانیان منتشر نمود (برلین، ۱۹۲۴).

پایگان یا **پادگان:** ← ارتشتاران.

پای گاو، علف، ← تارو.

پایگوس: ← پادگوسپان.

پاینت[6] (pāynt)، از مقیاسهای سنجش ظرفیت در بریتانیای کبیر و کشمت که در مورد جامدات و مایعات بکار میرود. در بریتانیای کبیر (موسوم به پاینت شاهی) برابر ۰٫۵۶۸ لیتر، و در کشمت برای مایعات ۰٫۴۷۳۲ لیتر و برای جامدات ۰٫۵۵۰۶ لیتر میباشد.

پاینز[7]**، جزیرهٔ** (pāynz)، اسپانیولی ایسلا د پینوس (islā de pinos)، جزیره (۳٬۰۶۱ کمم؛ جمـ ۱۰٬۱۰۵)، ج‌غ کوبا. کریستوف کلمب کشفش کرد (۱۴۹۴). محصول عمده‌اش توتون و میوه و سبزیجات است.

پایونیوس[8] (pāyonios)، پیکرتراش یونانی در قرن ۵م قم؛ اهل تراکیا. در اولمپ مجسمه‌ای است بنام نیکه [ینه= پیروزی]، که نام پایونیوس بر پایهٔ سه‌گوش آن نقر شده است.

پایه یا **فعل** (fe'l) [در جمع افاعیل (afā'il)] یا **تفعیل** (taf'il) [در جمع تفاعیل (tafā'il)]، در علم عروض، مجموع چند هجا یا ضرب که بوسیلهٔ ضربی قویتر [بر اثر فشار یا قوت تلفظ (آکسان) یکی از هجاها] بیکدیگر پیوسته شوند؛ مانند فعولن که از سه هجا یا ضرب تشکیل شده، و قوت تلفظ در آن روی هجای دوم مو است. پایه‌ها یا افاعیل دو گونه اند. (۱) پایه‌های اصلی که شمارهٔ آنها هشت است، فاعلن (– U –)، فعولن (U – –)، فاعلاتن (– U – –)، مفاعیلن (U – – –)، مستفعلن (– – U –)، مفعولات (– – – U)، متفاعلن (U U – U –)، مفاعلتن (U – U U –). (۲) پایه‌های فرعی که با تغییری در هر یک از پایه‌های اصلی پدید می‌آید (← زحاف). عروضیان قدیم پایه‌ها را بقاعدهٔ عروض عرب، مجموعه‌ای از حروف متحرک و ساکن میشمردند و هر یک را بواحدهای کوچکتر یا ارکان (سبب، وتد، و فاصله) تقسیم میکردند. اما جز سبب خفیف که برابر هجای دراز است، ارکان دیگر خود قابل تقسیم باجزاء بسیطتر یعنی هجاهای کوتاه و دراز هستند (← رکن). پایه واحد وزن است، یعنی از تکرار پایه‌ای واحد چند بار، یا تکرار دو پایهٔ مختلف بتناوب، وزن شعر پدید میآید. اخیراً با استقرائی که در بارهٔ هجاهای کلمات فارسی بعمل آمده است، ۸۷٫۳ در صد کلمات فارسی را از یک‌هجائی تا سه‌هجائی یافته‌اند، و مبتنی بر این تحقیق نُه پایه برای اوزان فارسی پیشنهاد گشته، و برای هر یک نامی فارسی ـ متناسب با وزن هجائی آن ـ برگزیده شده است، که همهٔ وزنهای شعر فارسی را بدانها میتوان سنجید، و از ترکیب یک یا دو پایه با یکدیگر و تکرار آنها وزن پدید میآید. اینک آن پایه‌ها و معادل آنها در عروض قدیم:

(۱) نوا (U –)، برابر فعل (fa'al)
(۲) جامه (– U)، برابر وتد مفروق
(۳) همه (U U)، برابر سبب ثقیل
(۴) آوا (– –)، برابر فعلن (fa'lon)
(۵) خُنیاوا (U – –)، برابر فعولن (fa'ulon)
(۶) بنَوا (U U –)، برابر فعلن (fa'elon)
(۷) نیکاوا (– – –)، برابر مفعولن (maf'ulon)
(۸) ترانه (U – U)، برابر فعول (fa'ulo)
(۹) خشنوا (– U –)، برابر فاعلن (fā'elon).

پایه، در ریاضیات، ← قوه.

پایه‌کوه[9]، کوهی که پس از سائیده شدن سنگهائی که مقاومت کمتری دارند بر جا میماند.

پایین‌جام (pāyin.jām)، دهستان، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۰ (؟) آبادی. کنار مرز ایران و افغانستان واقعست.

پایین‌خواف (pāyin.xāf)، دهستان (جمـ حـ ۱۵٬۹۹۰؟)، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، کنار مرز افغانستان؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. مرکزش سنگان است.

پایین‌خیابان (pāyin.xiābān)، دهستان (جمـ حـ ۳٬۶۰۰؟)، شهرستان آمل؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. شهررود و تجرود (از شعبه‌های هراز) مشروبش میکنند.

پایین‌دهستان (pāyin.dehestān)، دهستان (جمـ ۲۵٬۰۰۰؟)، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۴۷ (؟) آبادی؛ مرکزش گیان. از ل به کوه سیاه‌دره محدود است. رود گاماساب قسمت مرکزی آنرا مشروب میکند.

پایین‌رخ (pāyin.rox)، دهستان (جمـ حـ ۲۵٬۱۳۰؟)، بخش کدکن، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۸ (؟) آبادی.

پایین‌شهر (pāyin.šahr)، دهستان (جمـ حـ ۱۵٬۹۰۰؟)، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی. مرکزش، ده سرریگان (sar.rigān) (جمـ ۴۲۹ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری غ میناب واقعست.

پایین‌ولایت (pāyin.velāyat)، دهستان (جمـ ۷٬۰۰۰؟)، بخش احمدآباد، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۳۶ (؟) آبادی. کشفرود از ل آن میگذرد. اغلب آبادیهای آن در کوهستان واقع است. ده شاهان گرماب (جمـ ۹۷ سشـ ۱۳۳۵ هش) از این دهستان آب گرم دارد.

پایین‌ولایت، دهستان (جمـ ۱۸٬۴۳۵؟)، بخش حومهٔ شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. رودهای شصت‌دره و کال‌سالار مشروبش میکنند. مرکزش، ده سیوکی (siuki) (جمـ ۱٬۲۵۳ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۷ کیلومتری ج تربت حیدریه است.

پایین‌ولایت (pāyin.velāyat) یا **پایین‌ولایت باخرز** (e bāxarz-)، دهستان، بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ مرکزش یوسف‌آباد (جمـ ۱٬۵۵۴ سشـ ۱۳۳۵ هش). کنار مرز ایران و افغانستان واقعست.

پپتونها[10] (pepton.hā؛ از فنس)، مواد آلی مرکب

---

(۱)ford (۲)Paean (۳)Paysandu (۴)edelweiss (۵)Pikes (۶)pint (۷)Pines (۸)Paeonius (۹)mountain of circumerosion (یا circumdenudation) (۱۰)peptones

از آمینو‌اسیدها که در اثر ئیدرولیز پروتئینها بوجود میآیند. در آب حل میشوند. در معده‌ی انسان، پروتئین موجود در غذا در اثر پپسین به پپتون تبدیل و بدین وسیله قابل جذب میشود.

پپسین[۱] (pepsin)، مخمری که در شیره‌ی معده موجود است، و پروتئینها را تجزیه میکند، و در نتیجه، باعث تسهیل هضم آنها میگردد.

پپن[۲] (pepaN، فنس) یا **پیپین**[۳] (pipin، آلمانی)، نام چند تن از کاخبانان و پادشاهان فرانکها، از خاندان کارولنژیان. مقالات آتیه را ببینید.

پپن[۲] I (pepane)، فت ۸۳۸، شاه (۸۱۷–۳۸) آکیتن؛ پسر امپراطور لوئی I. در شورشهای ۸۳۰ و ۸۳۳ بر ضد پدرش شرکت داشت، ولی هر دفعه پس از چندی او را در بازگشت بسلطنت یاری کرد.

پپن د/اریستال[۴] (pepaN deristāl)، آلمانی پیپین (pipin)، فت حـ ۷۱۴، **کاخبان مملکت فرانکی** اوستراسیا؛ نوه‌ی پپن دو لاند و پدر شارل مارتل. در ۶۷۶ کاخبان اوستراسیا شد؛ در ۶۸۷ اشراف نوستری را مغلوب کرد، و فرمانروائی مملکت فرانکها را بدست گرفت، و مرووتژیان فقط اسماً سلطنت داشتند.

پپن دو لانده[۵] (pepaN dë lāNd) یا **پپن پیر** (pepane)، آلمانی پیپین (pipin)، فت ۶۳۹؟، **کاخبان فرانکی اوستراسیا**. با آرنولف (اسقف مس)، **کلوتر II** (شاه نوستری) را در برانداختن (۶۱۳) برونهیلدا یاری کرد. کلوتر در حـ ۶۲۲ پپن و آرنولف را بفرمانروائی اوستراسیا برگزید تا بنام داگوبر I حکومت کنند. در ۶۲۹ که داگوبر بجای پدرش بسلطنت نشست، پپن نفوذ خود را از دست داد، و در آکیتن اقامت گزید. پپن و آرنولف، از طریق وصلت دختر اولی با پسر دومی، اجداد سلسله‌ی کارولنژیان هستند.

پپن کوتاه[۶] (pepane)، آلمانی پیپین (pipin)، فنس پپن لو برف[۷] (pepaN lë bref)، حـ ۷۱۴–۷۶۸، اولین پادشاه (۷۵۱–۶۸) **فرانکها** از سلسله‌ی کارولنژیان؛ پسر شارل مارتل و پدر شارلمانی. پس از مرگ (۷۴۱) پدرش، کاخبان نوستری شد، و برادرش، کارلومان، کاخبانی اوستراسیا را بدست گرفت؛ در ۷۴۷ برادرش بنفع او کناره‌گیری کرد. در ۷۵۱، پپن، با موافقت پاپ زاکاریاس، شیلدریک III را که آخرین پادشاه سلسله‌ی مرو-وتژیان بود وادار کرد که در دیری گوشه‌گیر شود، و خود بپادشاهی فرانکها بر تخت نشست. از رم در مقابل لومباردها دفاع کرد (۷۵۴ و ۷۵۶)، و راونا و چند شهر دیگر را از آنها گرفت. شهرهای مفتوحه را به پاپ واگذار کرد، و بدین ترتیب ایالات پاپی تأسیس شد.

پپی[۸] I (pepie)، سومین شاه (حـ ۲۵۹۵ قم–حـ ۲۵۷۱ قم) مصر قدیم از سلسله‌ی VI. آثاری از دوره‌ی سلطنت وی در سراسر مصر باقی است.

پپی[۸] II، شاه (حـ ۲۵۶۷ قم–حـ ۲۴۷۳ قم) مصر قدیم از سلسله‌ی VI؛ پسر پپی I. طول مدت سلطنتش، که بروایات مختلف ۹۴، ۹۰، و ۱۰۰ سال بوده، جالب است.

پتاح[۹] (ptāh)، در اساطیر مصری، خدای عمده و خالق. وی از خدایان قدیم نبود، ولی نیروی خلاق بود، و مخصوصاً در ممفیس سخت مورد احترام بود. بصورت بتی دارای شکل انسانی نمایش داده میشد.

پتاس: ← پوتاس.

پتاسیم یا **پتاسیوم**: ← پوتاسیوم.

پتان یا **پتهان**: ← پتهان.

پتانسیل (potānsiel، از فنس). این لفظ در فیزیک بمقادیر مختلفی (مثلا پتانسیل برقی، پتانسیل جرمی، پتانسیل مغناطیسی، و غیره) اطلاق میشود، که جملگی با انرژی پتانسیل بستگی دارند. معروفترین اطلاق آن در مورد پتانسیل برقی است. **پتانسیل برقی** یک میدان برق در یک نقطه کاری است که باید برای منتقل کردن بار برقی ۱+ (واحد بار برقی مثبت) از موضعی بینهایت دور به این نقطه انجام داد (این کار به انرژی پتانسیل بار مذکور اضافه یا از آن کم میشود). پتانسیل برقی در یک نقطه‌ی یک میدان نظیر "ارتفاع" است در میدان جاذبه‌ی زمین، و همچنانکه در میدان اخیر، برای منتقل ساختن باری از سطحی به سطحی (یا از نقطه‌ای بنقطه‌ی) مرتفعتر باید کاری مساوی حاصلضرب وزن بار در اختلاف سطح (یعنی اختلاف ارتفاع) دو نقطه انجام داد (که بر انرژی پتانسیل بار مذکور افزوده میشود)، در انتقال یک بار برقی از نقطه‌ای بنقطه‌ی دیگر از یک میدان برقی کاری انجام میگیرد که مساوی حاصلضرب مقدار بار در اختلاف پتانسیل دو نقطه است. نظر باین ملاحظات است که پتانسیل برقی را گاهی ارتفاع برقی یا سطح برقی، و اختلاف پتانسیل بین دونقطه‌ی یک میدان برقی را اختلاف سطح برقی آنها میخوانند. پتانسیل برقی در نقاطی که بینهایت از میدان دور باشند صفر است. عملا پتانسیل سطح زمین یا جسم هادی بزرگی (مثلا پایه‌ی فلزی یا جعبه‌ی فلزی اسباب مورد نظر) را صفر میگیرند. واحد معمولی اندازه‌گیری پتانسیل و اختلاف پتانسیل ولت است.

برای بردن یک بار برقی مثبت از نقطه‌ای بنقطه‌ای که پتانسیل بیشتری دارد باید کاری انجام داد، ولی بار منفی بخودی خود از نقطه‌ای که پتانسیل کمتری دارد بجانب آنکه پتانسیل بیشتری دارد میرود، و انرژی سینتیک میگیرد. بالاخص، هر گاه بین دو انتهای یک جسم هادی فلزی دراز (مثلا سیم فلزی) اختلاف پتانسیلی برقرار باشد، الکترونهای آزاد جسم از یک انتها بجانب انتهای دیگر روان میشوند. برای اینکه این جریان ادامه یابد، باید اختلاف سطح بین دو انتها را بوسیله‌ی یک منبع برق (مثلا بوسیله‌ی پیل یا باتری یا مولد) محفوظ نگاهداشت. از سیم و منبع برق مدار برق، و از روان شدن منظم الکترونها در مدار جریان برق تشکیل میشود. نیز ← برقرانی.

پتاوی (patāvi) یا **بادرنج**، (*Citrus paradisi*)، یکی از اقسام مرکبات که اصلش از ج‌ش آسیا است. میوه‌ی آن درشت است و پوستش ضخیم میشود؛ از پوست آن مربا میسازند. نیز ← بادرنج.

پتت (patet) [پهلوی و پازند، = توبه]، توبه‌نامه. پنج پتت در آیین زردشتی معروف است: پتت آذر-باد مهرسپندان، پتت پشیمانی، پتت ایرانیک (irānik)، خود پتت (– xod) (توبه‌ی نزد خود)، و پتت ودردکان (vadardakān) (گذشتگان) که پتت روانی نیز گویند.

پتر یا **پطر**، اسامی اروپائی، ← پتروس، اسم.

پترا[۱۰] (petrā) [لتـ، = سنگ]، معربش **بطراء** (batrā')، پایتخت مملکت نبطیان، که خرابه‌های آن در وادی موسی یا جنب آن بر جبل هارون از جبال شَراء در مملکت اردن هاشمی کنونی واقعست. بر طبق بعضی کتیبه‌ها، اسم اصلی آن نباطو (nabātu) یا نبطو (nabatu) بوده، و رومیان آنرا پترا نامیدند. پترا را بعضی مطابق رقیم (raqim) مذکور در قرآن (سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۸) شمرده‌اند.

در قرن ۹م قم امصیا، شاه یهودا، پترا را گرفت. در قرن ۳م (یا ۲م) قم بتصرف نبطیان درآمد؛ در قرن اول قم خراجگزار روم شد؛ در قرن ۲م میلادی پایتخت ایالت رومی آرابیا پترا [= عربستان سنگی]، کمابیش مطابق مملکت ادوم مذکور در تورات، گردید. پترا تا قرن ۴م بم مرکز مهم تجارت ممالک اطراف و از راه صحرا با ایران و خلیج فارس مرتبط بود. یک قرن بعد نامش از صفحه‌ی تاریخ برافتاد، و تا ۱۸۱۲ که بورکهارت ویرانه‌های آنرا در وادی موسی کشف کرد، کسی از آن خبری نداشت. ویرانه‌های شهر، که پهنه‌ای را بطول ۱٫۵ کم و بعرض ۸۰۰ متر اشغال کرده، در دره‌ی تنگی محصور با کوه-های بلند قرار دارد. از خصوصیات جالب آن کنده‌کاریهائی است که بر جبهه‌ی مقابر و معابدی که در تندانهای سنگی حفر شده دیده میشود. قلعه و کاخی که در ضمن کاوشهای آن کشف شده بیشتر بسبک معماری متأخر یونانی است، ولی در آثار کهنه‌تر تأثیر مصری و شرقی دیده میشود.

پترارک[۱۱] (petrārk)، ایتالیائی فرانچسکو پترارکا (frānceskο petrārkā)، ۱۳۰۴–۷۴، شاعر فاضل ایتالیائی که بعد از دانته بزرگترین شخصیت ادبیات ایتالیا بشمار است. در فرانسه و ایتالیا تحصیل کرد، و در اروپا سیاحت نمود. در ۱۳۲۷ با لائورا (فت ۱۳۴۸) برخورد کرد، و این زن الهام‌بخش اشعار عاشقانه‌ی وی گردید. پترارک یکی از اولین و بزرگترین اومانیستها بود؛ ایتالیا را در اروپا از جهت ادبیات بمقامی عالی رسانید، و سطح ادب را بالا برد. در ۱۳۴۱ در روم او را با برگ غار (نشان افتخار شعرا) تجلیل کردند. علاوه بر حماسه‌ی لاتینی افریقا (در باب جنگهای کارتاژی)، کتاب تریونفی (trionfi) [= پیروزی] را به ایتالیائی نوشت. اثر دیگرش کتاب نغمه‌ها است که حاوی ترانه‌ها و آهنگهائی است که شاعر برای لائورا، در دوران حیات و پس از مرگ وی، سروده است.

پترسن[۱۲] (patərsən)، شهر (جه ۱۳۹٬۳۳۶)، ل‌ش ایالت نیو جرزی، کشمت. در ۱۷۹۱ توسط الکزاندر همیلتن بنا شد. صنایع ابریشم آن مهم است.

پترسن[۱۳]، **الیزابت** (elizābet patərsən)، ۱۷۸۵–۱۸۷۹، زن امریکائی ژروم بوناپارت، که بزیبائی مشهور بود. ازدواج در ۱۸۰۳ انجام گرفت، و ناپلئون آن را در ۱۸۰۶ لغو کرد.

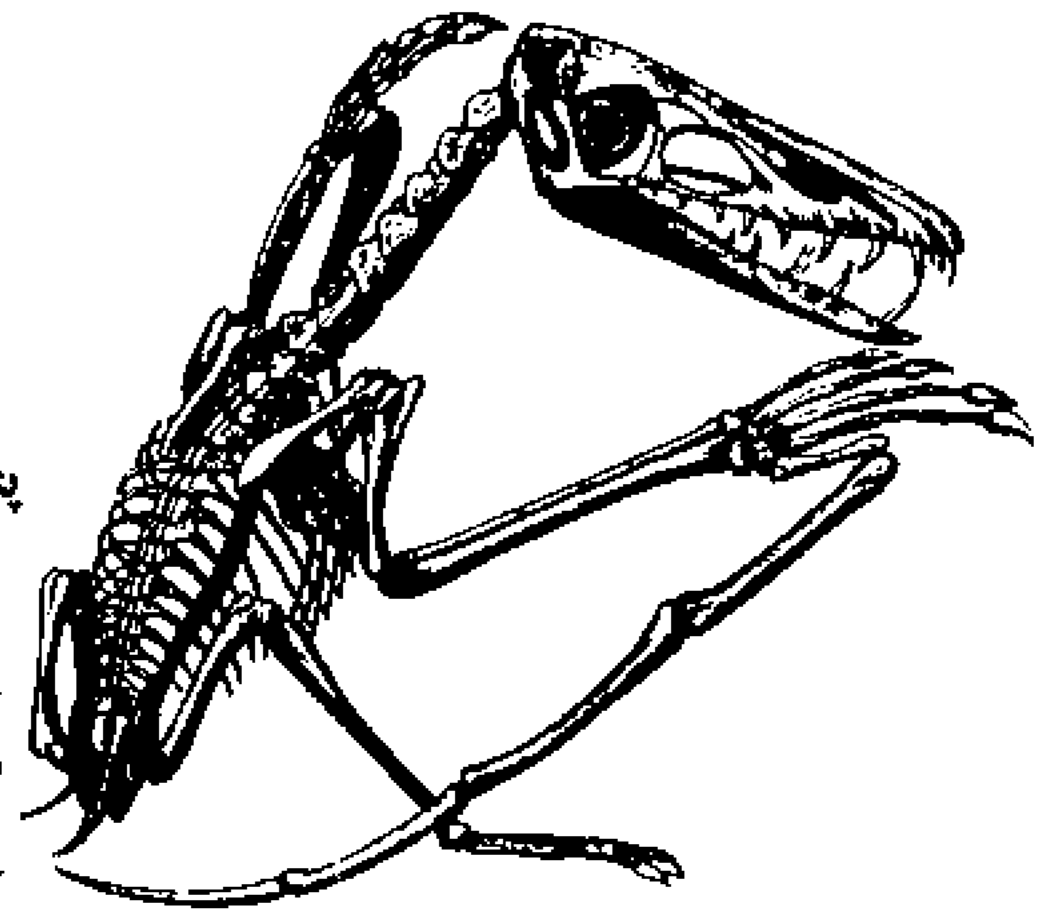
---

(۱)pepsin (۲)Pepin (۳)Pippin (۴)Pepin of Héristal (۵)Pepin of Landen (۶)Pepin the Short (۷)Pepin le Bref (۸)Pepi (۹)Ptah (۱۰)Petra (۱۱)Petrarch (۱۲)Paterson (۱۳)Patterson

پترسن[1]**، ویلیام** (wilyām patərsən)، ۱۶۵۸–۱۷۱۹، کارشناس مالی اسکاتلندی؛ رایزن ویلیام III. طرح تأسیس بانک انگلستان را ریخت (۱۶۹۱)، و یکی از مدیران آن بود. از ← طرح درین پشتیبانی کرد (۱۶۹۵). طرفدار اتحاد اسکاتلند و انگلستان بود.

پتروپاولوفسک[2] (petropāvlofsk) یا **پتروپاولوفسک‌کامچاتسکی** (kāmcatski)، شهر (جم تخمیناً ۱۱۸٬۰۰۰)، سرزمین خاباروفسک، جمشس، بر ساحل جنوب شرقی شبه جزیره‌ی کامچاتکا و بر خلیج آواشا (شاخابه‌ی قکی). بندر و پایگاه دریائی است (در سال ۹ ماه خالی از یخ است).

پتروداکتیل[3] (pterodāktil؛ فنس)، خزنده‌ی



پتروداکتیل

پرنده‌ی زوال‌یافته‌ی دوران مزوزوئیک که ارتباطی به پرندگان و پستانداران ندارد. پتروداکتیلها جانورانی بوده‌اند باندازه‌های مختلف، از یک پرنده‌ی کوچک تا پرندگان بزرگ با گسترش بال بیش از ۷ متر.

پترودوارتس (petrodvārets)، جمشس: ← پترهوف.

پتروس (petros)، اسم یونانی برای مرد. در مآخذ اسلامی در مواردی بصورت بطرس (botros, bet–) و بطرس (petros) نقل شده است. صورت روسی آن پیوتر (piotr) است، ولی نام امپراطورها و تزارهای روسیه و پادشاهان صربستان در کتب فارسی معمولاً بصورت پطر (petr) ضبط میشود. بعضی اعلام اروپائی مشتق از نام یونانی پتروس بشرح ذیل است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Pedro	پدرو (pedro)
آلمانی	Peter	پتر (peter)
آلمانی	Petrus	پتروس (petrus)
انگلیسی	Peter	پیتر (pitər)
ایتالیائی	Pietro	پیترو (pietro)
پرتغالی	Pedro	پدرو (pedru)
فرانسوی	Pierre	پیر (pier)
لاتینی	Petrus	پتروس (petrus)

پتروس لومباردوس[4] (petrus lombārdus)، ح ۱۱۰۰–ح ۱۱۶۰، عالم ایتالیائی الاهیات. در بولونیا و رنس و پاریس تحصیل کرد، مدتی اسقف اعظم پاریس بود. کتاب جملات او از کتابهای معروف الاهیات است، و مخصوصاً از این جهت اهمیت دارد که نظریه‌ی آیینهای مقدس بشرحی که در آن مندرج است در شورای ترانت از طرف کلیسای کاتولیک رومی برسمیت پذیرفته شد.

پتروف[5]**، یوگنی پتروویچ** (yevgeni petrovic petrof)، ۱۹۰۳–۴۲، نویسنده‌ی روسی. نام واقعیش کاتایف (kātāyef) بود. با ایلیا ایلف در نوشتن داستانهای هجائی گوناگون (از قبیل گوساله‌ی طلائی) همکاری داشت. در جج II بقتل رسید.

پتروفسک، نام پیشین مخاج قلعه.

پتروگراد، جمشس: ← لنینگراد.

پترونیوس[6] (petronius)، فت ح ۶۶ ب‌م، هجانویس رومی. مردی راحت‌طلب و بیش از حد تجمل‌پرست بود. گویند وقتی که مورد بی‌مهری نرون قرار گرفت، مجلس جشنی ترتیب داد و رگ خود را زد، و مرگ را هم با فراغ بال استقبال کرد. آنچه از آثارش باقیست تاریخ گویائی است از زندگی زمان وی که بزبان عامیانه بیان شده است.

پترهوف[7] (peterhof)، شهر (جم ۲۸٬۰۰۰)، جمشس، بر خلیج فنلاند، ۲۹ کیلومتری چغ لنینگراد. پطر کبیر در ۱۷۱۱ آنرا بنا کرد؛ بعدها مقر تابستانی تزارها شد. عمارات قدیمی با معماری عالی دارد، و پارکهای وسیع آن بعلت چشمه‌ها و آبشارهای زیاد معروفست. در جج II آلمانها آن را تصرف و ویران کردند؛ بعد از جنگ دوباره آباد شد. از ۱۹۴۴ پترودوارتس (petrodvārets) خوانده میشود.

پتریک، اسم انگلیسی: ← پاتریکیوس، اسم.

پتریک، قدیس: ← پاتریکیوس، قدیس.

پتسامو، جمشس: ← پچنگا.

پتشخوار: ← پتشخوارگر.

پتشخوارگر (patašxārgar) یا **پدشخوارگر**، نام سلسله‌ی جبال جنوبی طبرستان. اصل کلمه پتشخوارگر بوده، و در دوره‌ی ساسانیان هم این کوهها بهمین نام خوانده میشد. اسم این کوهها در مآخذ مختلف بصورتهای مختلف تحریف شده است (از قبیل بدشوارگر، بدشوارجر، فدشوارگر، فرجوارجر، و غیره). استرابون نام پتشخوار را به سلسله‌ی جبال البرز داده است. ناحیه‌ی پتشخوارگر را مطابق طبرستان و هم مشتمل بر آن شمرده‌اند. الفاظ پتشخوارگرشاه و پتشخوارشاه با صورتهای مختلف جزء اول در جزء القاب و عناوین بعضی از فرمانروایان قدیم آمده است، و مثلا گفته‌اند که کسری انوشیروان را در زمان پدرش "فدشخوارگرشاه گفتندی... ، زیرا که او پادشاه طبرستان بود".

پتمور[8]**، کاونتری** (kāvəntri patmor)، ۱۸۲۳–۹۶، شاعر انگلیسی. از اوست فرشته در خانه (۱۸۵۴–۶۳) و اروس ناشناس (۱۸۷۷).

پتن[9] (peten)، ناحیه‌ای بوسعت ح ۳۸٬۸۵۰ کمم، که قسمت اعظم آن در ل گواتمالا واقعست. امروز چندان جمعیتی ندارد، ولی زمانی مرکز امپراطوری قدیم مایا بود، و خرابه‌های زیادی از آن دوره دارد. ناحیه‌ایست دارای بارانهای سنگین و دریاچه‌های بسیار، و قسمت عمده‌ی منابع آن دست‌نخورده است.

پتن[10]**، جورج سمیث** (jorj smit patən)، ۱۸۸۵–۱۹۴۵، ژنرال امریکائی. آخرین عملیات تهاجمی نیروهای کشمت در نبرد اروپا در جج II تحت فرماندهی عالی او صورت گرفت.

پتن[11]**، هانری فیلیپ** (hānri filip petaN)، ۱۸۵۶–۱۹۵۱، مارشال فرانسه. در جج I آلمانها را در وردن متوقف کرد؛ جنگ مشترک فرانسه و اسپانیا را بر ضد عبدالکریم ریفی با پیروزی پایان داد (۱۹۲۶)؛ در ۱۹۳۹–۴۰ سفیر کبیر فرانسه در اسپانی بود. در جج II، وقتی که فرانسه در شرف سقوط بود، پتن بجای پ. رنو نخست‌وزیر شد، و با آلمان ترک مخاصمه کرد (ژوئن ۱۹۴۰). باقیمانده‌ی پارلمان قانون اساسی جمهوری را موقوف الاجرا کرد (ژوئیه)، و پتن بعنوان "رئیس دولت" در ویشی کارها را بدست گرفت (← ویشی، حکومت). پس از ۱۹۴۲، که پ. لاوال قدرت را بدست گرفت، پتن فقط اسماً در ریاست باقی ماند. پس از جنگ، پتن بعنوان خیانت محاکمه شد، و محکوم بمرگ گردید (۱۹۴۵)، ولی ژنرال دوگل این حکم را به زندان ابد تخفیف داد. بیطرفی دادگاه سخت مورد تردید واقع شده، و حدود همکاری پتن با آلمان هنوز مختلف فیه است.

پتنا، هند: ← پاتنا.

پتوفی[12]**، آلکساندر** (āleksānder petëfi)، ۱۸۲۲–۴۹، شاعر و وطنپرست مجارستانی، که در جنگ انقلابی مجارستان کشته شد. آثارش مملو از روح وطنپرستی است، و الهام‌بخش میهنپرستان انقلابی مجارستان بود.

پتومائین[13] (ptomāin؛ از فنس)، نام هر یک از بازهای آلی گوناگون که بعضی از آنها سمی هستند و از تأثیر باکتریهای گندانندە بر مواد ازت‌دار تولید میشوند. ← مسمومیت غذائی.

پتهان (pathān) یا **پتان** (patān)، نامی که در هند به افغانها داده شده است. این نام اول بار در آثار قرن ۱۶م دیده میشود، و نام افغان بمراتب قدیمتر از آنست. تمیزی که احتمالا میتوان بین این دو نام قائل شد غلبه‌ی استعمال اولی در مورد افاغنه‌ی غربی و استعمال دومی در مورد افاغنه‌ی شرقی است. سرزمین پتهانها از ج محدود به بلوچستان است و از ل تا کناره‌ی چپ رود کابل امتداد پیدا میکند؛ از غ تا داخله‌ی افغانستان پیش میرود، و از ش به رود سند میرسد و از آن هم میگذرد، و حتی مهاجرنشینهای پتهان در سراسر شمال و حتی در جنوب هند نیز دیده میشوند. نیز ← افاغنه.

پته‌دوزی (pate.duzi)، نام سلسله‌دوزی مخصوص کرمان.

پتی دو لا کروا[14]**، فرانسوا** (frāNsuā peti dë lā kruā)، ۱۶۲۲–۹۵، مستشرق فرانسوی. مدت چهل سال مترجم ترکی و عربی شاه فرانسه بود. از آثارش تاریخ چنگیز خان کبیر، امپراطور مغولها و تاتارها (۱۷۱۰)، دیکسیونر ترکی به فرانسه و فرانسه به ترکی، و یک فهرست از نسخه‌های خطی ترکی و فارسی کتابخانه‌ی شاه (کتابخانه‌ی ملی پاریس) است. پسرش، **فرانسوا پتی دو لا کروا**، ۱۶۵۳–

(۱)Paterson (۲)Petropavlovsk (۳)pterodactyl (۴)Peter Lombard (۵)Petrov (۶)Petronius (۷)Peterhof (۸)Patmore (۹)Petén (۱۰)Patton (۱۱)Pétain (۱۲)Petofi (۱۳)ptomaine (۱۴)Pétis de La Croix

۱۷۱۳، به مشرق‌زمین مسافرت کرد، و بعداً بجانشینی پدرش مترجم سلطنتی شد. از آثارش مجموعه‌ای از داستانهای ترکی بنام تاریخ سلطان ایران و وزیرانش، و مجموعه‌ای از حکایات فارسی بنام هزار و یک روز (۱۷۱۰ و ۱۷۱۲) است.

پجت[1]، سر جیمز (sar jeymz pajat*)، ۱۸۱۴–۱۸۹۹، جراح و طبیب بریتانیائی. در بیماریهای استخوان معتبر بود.

پچ[2] (pec)، آلمانی **فونفکیرشن**[3] (fünfkiršen)، شهر (جه ۸۷٬۹۰۹)، جغ مجارستان، در ناحیه‌ای زغالخیز. از محصولاتش توتون، کالاهای چرمی، و روغن نباتی است. اولین دانشگاه مجارستان در آنجا تأسیس گردید (۱۳۶۷). در ۱۵۴۳–۱۶۸۶ تحت حکومت عثمانی بود.

پچبلند[4] (pecblend)، از انگل)، مادهٔ معدنی بی‌شکل و تیره و براق، که از منابع استخراج رادیوم، اورانیوم، پولونیوم، و پلوتونیوم است. محصول اورانیوم آن ۵۰–۸۰٪ است. بمقدار بسیار کم در سراسر جهان یافت میشود؛ منابع عمدهٔ آن در ناحیهٔ دریاچه‌های بزرگ کانادا، کنگوی بلژیک، و چکوسلواکی است.

پچنگا[5] (pecengā)، فنلاندی پتسامو (petsāmo)، شهر (جه بیش از ۲٬۰۰۰)، ل جمشسر اروپائی، بر شاخابهٔ دریای بارنتس و نزدیک مرز نروژ. نزدیک آن کانهای نیکل است. در ۱۹۲۰ روسها آنرا به فنلاند واگذاشتند؛ در ۱۹۴۴ دوباره به تجش واگذار شد.

پچنگها[6] (peceneg.hā)، یا **پاتسیناکها**[7] (pātsināk.hā)، قومی چادرنشین و ترک‌نژاد، که در ح ۸۸۰ بم از ناحیهٔ اورال به ناحیهٔ دانوب سفلی پیش آمده مجارها را از آنجا راندند. در ۹۶۸ شهر کیف را محاصره کردند، و سویاتوسلاو را که دوک شهر بود بقتل رساندند. دو بار (در ۹۳۴ و ح ۱۰۷۵) قسطنطنیه در معرض تهدید آنها قرار گرفت. در ۱۰۹۱ مغلوب امپراطور آلکسیوس I شدند.

پچورا[8] (pecorā)، رودی در قسمت شمالی جمشسر اروپائی، که در اورال شمالی سرچشمه میگیرد، و پس از طی ۱٬۸۱۰ کم بجانب ل، وارد خلیج پچورا (شاخابه‌ای از دریای بارنتس) میشود. در تابستان ۷۵۰ کم و در موقع بارندگیهای بهار و پائیز ۱٬۶۷۰ کم آن قابل کشتیرانی است. حوضهٔ زغال پچورا از قسمت وسطای مسیر رودخانه بجانب ش ممتد است.

پخ (pax)، در اصطلاح بنائی، سطح مستوی مورب که در زاویهٔ خارجی بنا (مانند گوشهٔ ایوانهای مساجد در طرف صحن) احداث میکنند.

پختو: ← پشتو.

پختونستان: ← پشتونستان.

پختی[9] (paxti)، در بیضی، نسبت تفاضل طول دو قطر به قطر اطول. پختی همواره کمتر از یک است، و هر قدر بزرگتر باشد بیضی کشیده‌تر است، و بر عکس، هر قدر به صفر نزدیکتر باشد بیضی به دایره نزدیکتر است (وقتی بیضی به دایره تبدیل شود پختی آن صفر میشود). در مورد بیضیوار دوّار نیز پختی بهمین قیاس تعریف میشود. مثلا در مورد کرهٔ زمین، اگر مطابق معمول شعاع استوائی را ۶٬۳۷۸٬۳۸۸ متر و شعاع قطبی را ۶٬۳۵۶٬۹۱۲ متر بگیریم، تفاضل دو شعاع ۲۱٬۴۷۶ متر و پختی برابر ۱/۲۹۷ میباشد.

پخش[10] (paxš)، در اصطلاح فیزیک، فرایندی که بوسیلهٔ آن مولکولها یا سایر ذرات در نتیجهٔ حرکت حرارتی بی‌هدف خود با هم مخلوط میشوند. مولکولهای یک گاز یا یک مایع بسرعت به اطراف حرکت میکنند، و بارها به یکدیگر برخورد میکنند، ولی حرکت بی‌هدف آنها ادامه میابد. اگر محفظه‌ای محتوی دو گاز، و در ابتدا گاز سبکتر بالای گاز سنگینتر و با حائلی از آن جدا شده باشد، هر گاه حائل را برداریم بلافاصله اختلاط دو گاز، بسبب حرکات مولکولهای آنها، آغاز میگردد. همین امر در مورد یک محلول غلیظ (مثلا قند) و آب خالص روی میدهد: مولکولهای قند و آب از حد فاصل بین محلول و آب خالص عبور میکنند، و پس از مرور زمان کافی مخلوط متجانسی حاصل میشود. پخش را در مورد دو سیال مختلف اللون بآسانی میتوان مشاهده کرد. در پخش گازها، قوهٔ ثقل تأثیر عمده‌ای ندارد، بلکه عامل اصلی اوزان نسبی دو گاز است. در دمای ثابت، درجات پخش گازها بنسبت عکس جذر اوزان اتمی آنها تغییر میکند. مثلا ئیدروژن چهار برابر سریعتر از اکسیژن میپخشد (پخش میشود). پخش در صنعت اهمیت فراوان دارد. نیز ← اسموز. اصطلاحات پخش و پخشیدن توسعاً در مورد امواج برقاطیسی نیز بکار میرود (← پخش نور).

پخش[10] **نور** (paxše)، تفرق یا تغییر امتداد اشعهٔ نور در نتیجهٔ عبور آنها از محیطی ناشفاف (مانند شیشهٔ تار و مه و غیره)—که ذرات آنها سبب پخشیدن شعاع تابش میشود—یا از یک گاز—که مولکولهای آن نور را میپخشانند—یا از محیطی متراکم (اعم از جامد یا مایع) که جرم مخصوصش یکنواخت نیست. پخش انعکاسی ناشی است از ذرات معلق در محیط که نسبت به اشعهٔ نور مانند آینه عمل میکنند؛ این پدیده فقط وقتی تولید میشود که ابعاد ذرات نسبت به طول موج نور بزرگ باشد. پخش پراشی (← پراش) وقتی دست میدهد که ابعاد بعضی از ذرات نسبت بطول موج نور کوچک باشد؛ در این صورت، این ذرات مانند مراکز تشعشع عمل میکنند، و هر یک از آنها نور را به جمیع امتدادها پراکنده میکند. درجهٔ پراکندگی متناسب با عکس قوهٔ چهارم طول موج نور است (قانون ریلی). مثلا نور آبی بمراتب بیش از نور قرمز پراکنده میشود (توجیه رنگ آبی آسمان از همین راه است).

پدال[11] (pedāl، از فنس)، اسبابی در قسمت تحتانی پیانو، که چون با پا آنرا فشار دهند همهٔ سیمهای پیانو آزاد شده صداها کشیده و قوی میگردد (پدال قوی). پیانو دارای پدال دیگری است (پدال ضعیف) که در طرف چپ پدال قوی واقع شده، و چون آنرا فشار دهند، تکهٔ نمدی بین سیمها و چکشها قرار میگیرد، و صداهای پیانو خفه و خفیف میگردد. در ساختمان ارگ و چنگ نیز از پدالهای متعدد استفاده میشود.

پدرخدائی[12] (pedar.xodā'i)، در جامعه‌شناسی، نوعی رابطهٔ دودمانی که در آن پدر یا مسن‌ترین فرد ذکور دودمان سرپرستی طایفه یا ایل را عهده‌دار است. در این نوع جوامع ریاست دودمان به افراد ذکور به ترتیب ارشدیت میرسد. پدرخدائی در بین طوایف چادرنشین و ایلات آسیای باختری و افریقا و همچنین بین طوایف چینی و ژاپونی از قدیم متداول بوده و امروز هم تا اندازه‌ای وجود دارد. در کشورهای روم و یونان و فلسطین قدیم نیز پدرخدائی با قدرت تمام حکمفرمائی میکرده است.

پدرو[13] (pedru)، اسم پرتغالی، ← پتروس، اسم.

پدروی[13] **I** (برزیل) (pedruye)، ۱۷۹۸–۱۸۳۴، اولین امپراطور (۱۸۲۲–۳۱) برزیل، پسر ژان VI پرتغال. در هجوم ناپلئون بر پرتغال، با خاندان سلطنتی به برزیل گریخت، و در آنجا بارآمد، و پس از مراجعت پدرش به پرتغال نایب‌السلطنهٔ برزیل شد (۱۸۲۱). در ۱۸۲۲ استقلال برزیل را اعلام کرد، و بعنوان امپراطور تاجگذاری نمود. در ۱۸۳۱ بنفع پسرش پدروی II استعفا داد و به انگلستان عزیمت کرد. پدرو پس از مرگ (۱۸۲۶) پدرش پادشاهی پرتغال نیز یافت، ولی بنفع دختر خود ماریا استعفا داد، و بعد از بازگشت به اروپا همّ خود را صرف گرفتن تاج و تخت برای دخترش کرد، و شخصاً در جنگ ۱۸۳۲–۳۴ در پرتغال شرکت نمود، و سرانجام موفق شد، و دو روز بعد از تاجگذاری ماریا (ماریای II) درگذشت.

پدروی[13] **II** (برزیل)، ۱۸۲۵–۹۱، امپراطور (۱۸۳۱–۸۹) برزیل، پسر و جانشین پدروی I. در دورهٔ طولانی سلطنت وی کشور از صلح داخلی و ترقیات مادی برخوردار بود. اگرچه محبوب مردم بود، جریان حوادث بزیان او انجامید، و در ۱۸۸۹ که در اروپا بود انقلابی در برزیل برپا شد که منجر بتأسیس حکومت جمهوری گردید. پدرو به برزیل بازنگشت.

پدروی[14] **I** (پرتغال)، ۱۳۲۰–۶۷، شاه (۱۳۵۷–۶۷) پرتغال؛ پسر آلفونسوی IV. پیش از جلوس با زنی از اشراف کاستیل ازدواج کرد، ولی سخت عاشق خدمتگزار وی، اینس دِ کاسترو گردید. در ۱۳۵۵، اینس بهمدستی آلفونسو بقتل رسید، و پدرو ناچار قاتلین را بخشید، ولی چون بسلطنت رسید، بتعقیب دو تن از آنان پرداخت، و بفرمود تا قلب آنان را بیرون کشیدند. پدرو به "سخت"، "دادرس"، و "ستمگر" معروف بود.

پدروی[14] **II** (پرتغال)، ۱۶۴۸–۱۷۰۶، شاه (۱۶۸۳–۱۷۰۶) پرتغال. برادر خود آلفونسوی VI را مجبور به استعفا کرد (۱۶۶۷)، و زوجهٔ او را بزنی گرفت. در ۱۶۶۷–۸۳ نایب‌السلطنه بود، و سپس بسلطنت نشست. از وقایع عمدهٔ دورهٔ پادشاهی او امضای پیمان تجارتی مثیوئن (metiuən) با انگلستان است (۱۷۰۳)، که مبنای روابط اقتصادی نزدیک پرتغال و انگلستان میباشد.

پدروی[14] **III** (پرتغال)، ۱۷۱۷–۸۶، شاه پرتغال. برادرزادهٔ خود ماریای I را بزنی گرفت، و با هم مشترکاً سلطنت کردند.

---

(۱)Paget (۲)Pecs (۳)Fünfkirchen (۴)pitchblende (۵)Pechenga (۶)Petchenegs (۷)Patzinaks (۸)Pechora (۹)ellipticity (۱۰)diffusion (۱۱)pedal (۱۲)patriarchy (۱۳)Pedro (۱۴)Peter

پدشخوارگر: ← پشخوارگر.

پدم (padam) یا **کاروانکش**، گیاهی از نوع آترافاکسیس (*Atraphaxis*) که برای پوشش سر دیوارهای چینه‌ای بکار میرود.

پدوکا[۱] (pədukā)، شهر (جـ ۳۲٬۸۲۸)، جغ ایالت کنتوکی، کشمة، بر رود اوهایو. از بازارهای عمده‌ی توتون و مرکز کشتیرانی ناحیه‌ی کشاورزی و معدنی اطراف.

پده (pade)، درخت: ← تبریزی.

پدراریاس[۲] (pedrārias)، شهرت **پدرو آریاس د آویلا** (pedro ārias de āvilā)، حـ ۱۴۴۰–۱۵۳۱؟، مأمور مستعمراتی اسپانیا. در ۱۵۱۴، بجای و. ن. د بالبوآ، بحکومت داربن اعزام شد، و بالبوآ را بقتل رسانید. مستعمرات اسپانیا را توسعه داد؛ شهر پاناما را بنیان گذاشت (۱۵۱۹). بسبب قساوت و آزمندی از حکومت داربن برکنار و بحکومت نیکاراگا منصوب شد (۱۵۲۶).

پدرو[۳] (pedro)، اسم اسپانیولی، ← پتروس، اسم.

پدروی[۳] **I** (pedroye)، فـ ۱۱۰۴، شاه (۱۰۹۴–۱۱۰۴) آراگون و ناوار؛ پسر و جانشین سانچوی I. جنگ با مورها را ادامه داد. پسرش آلفونسوی I بجایش نشست.

پدروی[۳] **II**، ۱۱۷۴–۱۲۱۳، شاه (۱۱۹۶–۱۲۱۳) آراگون و کُنتِ بارسلون. پاپ اینوکنتیوس III او را در رم تاجگذاری کرد. بیاری او، آلفونسوی VIII کاستیل مورها را در ناواس دِ تولوسا شکست داد (۱۲۱۲). اینوکنتیوس به س. دو مونفور امر کرد که بمناسبت فتوحات پدرو به تبعیت او درآید، ولی مونفور امتناع کرد، و اگرچه پدرو کاتولیکی متعصب بود، ناچار بیاری رمون VI بر ضد مونفور اقدام کرد، ولی در نبرد موره بقتل رسید، و بدین طریق، نفوذ کاتالونیا در فرانسه‌ی جنوبی پایان یافت. بعد از او پسرش جیمز I بسلطنت رسید.

پدروی[۳] **III**، ۱۲۳۹؟–۱۲۸۵، شاه آراگون و کُنتِ بارسلون در ۱۲۷۶–۸۵، و شاه (۱۲۸۲–۸۵) سیسیل؛ پسر و جانشین جیمز I. با کنستانس، دختر مانفرد (شاه سیسیل)، وصلت کرد، و این امر منشأ ادعای سلاطین آراگون بر سیسیل و ناپل گردید. پس از واقعه‌ی نماز شامگاهان سیسیل، سلطنت سیسیل باو واگذار شد، و وی در ۱۲۸۲ جزیره را تصرف نمود. باین جهت، پاپ مارتینوس IV او را تکفیر کرد، و متفقاً با فرانسه جهادی بر ضد او ترتیب داد، ولی پدرو مهاجمین را دفع کرد، و روژه‌ی لوریائی آنان را در دریا مغلوب نمود.

پدروی[۳] **IV**، ۱۳۱۹؟–۱۳۸۷، شاه آراگون و کُنتِ بارسلون در ۱۳۳۶–۸۷؛ پسر و جانشین آلفونسوی IV. مملکت مایورکا را بازگرفت (۱۳۴۳–۴۴). دوکنشین آتن را مطیع خود ساخت (۱۳۸۱). پسرش خوان I جانشینش شد.

پدروی ستمگر[۴]، اسپانیولی پدرو ال کروئل (pedro el kruel)، ۱۳۳۴–۶۹، پادشاه (۱۳۵۰–۶۹) کاستیل و لئون. دو تن از برادران ناتنی خود را بقتل رسانید (۱۳۵۸) و شورشی را که آنان دامن زده بودند سرکوبی کرد. برادر ناتنی دیگرش، هانری (کُنتِ تراستامارا)، بکومک دولت آراگون و دوگکلن، پدرو را شکست داد؛ پدرو گریخت، و هانری بعنوان هانری II تاجگذاری کرد (۱۳۶۶). در ۱۳۶۷، پدرو، بکومک ادوارد امیر سیاه، هانری و دوگکلن را در ناخرا شکست داد، ولی در ۱۳۶۹ در مونتیل شکست خورد و کشته شد. دخترش، کنستانس، زن جان آو گانت شد؛ دختر دیگرش، ایزابل، بعقد ادمند (دیوک آو یورک) درآمد.

پدشخوارگر: ← پشخوارگر.

پر[۵] (par)، برونرُست [= روئیده بطرف بیرون] پوست که مشخص پرندگان است. دانشمندان معتقدند که صورت تحول‌یافته‌ی فلس است. پر در خطوط یا نواحی معینی موسوم به نواحی پَرزا [لتی پترولای (pterulāy)] میروید. هر پر از یک پستانک مرکب از سلولهای هر دو لایه‌ی پوست نمو میکند، و تا هنگامی که رشدش کامل شود، رگهای خونی لایه‌ی تحتانی پوست بآن غذا میرسانند. وقتی رشد پر بنهایت رسید، جریان خون قطع میشود، و سلولهای پستانک خُفته میمانند، ولی اگر یکی از پرها کنده شود یا در نتیجه‌ی تولک رفتن پرنده بیفتد، سلولها تحریک میشوند، و پر دیگری تولید میکنند.

پر دو نوع عمده دارد، پرهای اطراف[۶] و نرمه‌پرها[۷] (narme.par-). پرهای اطراف آنهائی هستند که بالها و بدن و دم پرنده را میپوشانند. هر یک از پرهای اطراف دارای یک ساقه‌ی مرکزی سخت و قابل انعطاف است؛ قسمت تحتانی آن دمپر[۸] (dom.par) نام دارد؛ قسمت فوقانی ساقپر[۹] (sāq.par) [لتی راکیس] است، که زوایدی موسوم به ریش، مانند شاخه‌های درخت از دو طرفش جدا میشوند. از هر ریش چندین صد زایده‌ی کوچکتر، موسوم به ریشک، جدا میشوند، که دارای قلابکهای ذره‌بینی هستند، که با ریشکهای مجاور در هم می‌افتند، و پره[۱۰]ی پر را تشکیل میدهند، و سبب سفتی پر میگردند. نرمه‌پرها زیر پرهای خارجی بعضی از طیور (مرغابی، غاز، و غیره میرویند)، و فاقد زواید مذکور هستند. پر وسیله‌ی پرواز پرندگان است، و چون نسبت به حرارت هادی خوبی نیست، پرندگان را از سرما محفوظ میدارد.

ساختمان بال و پر

پَرِ طرفی

پَرِ طرفی (بزرگ‌شده)

نرمه‌پَر

پرا[۱۱] (parā)، ایالت (۱٬۲۱۶٬۷۲۵ کم‌م؛ جـ ۱٬۱۴۲٬۸۴۶)، ل برزیل؛ کرسیش بلم. ناحیه‌ای داغ و مرطوبست و چندان عمرانی نیافته است.

پرا[۱۱]، رودی بطول حـ ۳۲۵ کم، ش برزیل. شاخه‌ی جـش آمازون است، و بوسیله‌ی جزیره‌ای از آن جدا میشود. بندر بزرگ بلم بر ساحل راست آنست.

پراجادیپوک[۱۲] (prājādipok) [رامای VII در سلسله‌ی پادشاهان سیام]، ۱۸۹۳–۱۹۴۱، هفتمین پادشاه (۱۹۲۵–۳۵) از سلسله‌ی چاکری تایلند؛ برادر و جانشین رامای VI. حقوق برونمرزی دولتهای خارجی را در سیام لغو کرد. در ۱۹۳۲، در نتیجه‌ی انقلابی که پیبول سونگگرام در آن دست داشت، مشروطیت را اعطا کرد، ولی در ۱۹۳۵ از سلطنت استعفا کرد، و پسر خردسالش رامای VIII (۱۹۲۵–۴۶) بجانشینی او نشست. رامای VII در انگلستان وفات یافت.

پراچی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

پرادو[۱۳] (prādo)، موزه‌ی ملی نقاشی و پیکرتراشی اسپانیا، در مادرید. یکی از بهترین این گونه موزه‌ها در اروپا است. ساختمان آن در زمان کارلوس III آغاز شد، و در دوره‌ی فردیناند VII بپایان رسید (۱۸۳۰). شاهکارهای بیمانندی از سبکهای اسپانیائی، فلاندری، و ونیزی در آن محفوظ است.

پرازئودیم[۱۴] (prāzeodim؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Pr؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از فلزات خاکهای کمیاب است. در ۱۸۸۵ بتوسط ولسباخ کشف شد. املاحش برای تهیه‌ی شیشه‌های رنگی بکار میرود.

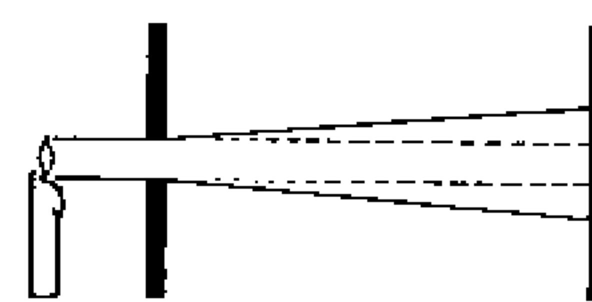
پراساد[۱۵]**، راجندرا** (rājendrā prāsād)، ۱۸۸۴–، اولین رئیس جمهور (۱۹۵۰–) هند. در دانشگاه الله‌آباد تحصیل کرد. در ۱۹۲۰ از وکالت دعاوی دست برداشت، و به گاندی پیوست. چهار دفعه رئیس کنگره‌ی ملی هند شد (۱۹۳۲، ۱۹۳۴، ۱۹۳۹، ۱۹۴۷) و مکرر بزندان افتاد. وی و بیشتر رهبران کنگره، بعلت امتناع از شرکت در مساعی جنگی بریتانیا، در ۱۹۴۲–۴۵ محبوس بودند. در ۱۹۴۸–۴۹ رئیس مجلس مؤسسانی بود که طرح قانون اساسی هند را تهیه نمود. در ۱۹۵۲ مجدداً بریاست جمهور انتخاب شد.

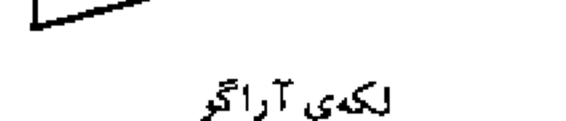
پراش[۱۶] (parāš)، در اصطلاح فیزیک، گسترش یافتن امواج (مانند امواج آب، امواج صوتی، یا امواج نور) به هنگام عبور از دوره‌ی یک مانع یا

---

(۱)Paducah (۲)Pedrarias (۳)Pedro (۴)Peter the Cruel (۵)feather (۶)contour feathers (۷)down feathers (۸)quill (۹)rachis (۱۰)vane (۱۱)Pará (۱۲)Prajadhipok (۱۳)Prado (۱۴)praseodymium (۱۵)Prasad (۱۶)diffraction

از یک سوراخ یا شکاف و امثال آنها. امواج صوتی در برخورد به دوره‌ی یک بنا خم میشوند، زیرا ما صدای فریاد کسی را که در پشت بنا از نظر ما پنهان باشد میشنویم و حال اینکه او را نمیبینیم. در مورد نور، اگرچه نور در یک محیط متجانس بخط مستقیم حرکت می‌کند، اگر جسم کدری در مسیر آن قرار گیرد، اشعه‌ای که از دوره‌ی آن میگذرند منحرف میشوند، و توجیه لکه‌ی سفیدی که در داخل سایه‌ی گوی تشکیل میشود که در مقابل شمعی قرار گیرد، از همین راه است؛ این لکه را بنام د. ف. ژ. آراگو (ārā-go) (۱۷۸۶–۱۸۵۳) دانشمند فرانسوی که آنرا کشف کرد، لکه‌ی آراگو نامند. پراش نور ناشی از تداخل امواج نور است، و در عبور نور از شکافهای تنگ نیز مشاهده میشود. نیز ← شبکه‌ی پراش.


پراش نور از شکاف


لکه‌ی آراگو

پراک[1] (perāk)، مملکت عضو فدراسیون مالایا، کنار ساحل غربی شبه جزیره‌ی مالی.

پراکریت[2] (prākrit)، نام عمومی زبانهای هندی میانه، مشتق از سانسکریت یا زبانهای مشابه آن، از ریشه‌ی هندواروپائی و دسته‌ی هندوایرانی. زبانهای پراکریت اکنون متروک است. ادبیات پراکریت گذشته از متون مذهبی فرقه‌ی جینی، شامل آثار غیر مذهبی و اشعار لیریک است. در متون مقدس مذهب جینی سه لهجه از زبانهای پراکریت بکار رفته است. در نمایشنامه‌های سانسکریت، پراکریت عموماً برای گفتار طبقات عامه بکار میرفت.

پراکسیتلس[3] (prāksiteles)، نح ح ۳۷۰–ح ۳۳۰ قم، مشهورترین پیکرتراش آتیکی. مجسمه‌ی هرمس با دیونوسوس در دوران کودکی یگانه اثر بجا مانده‌ای است که میتوان بیقین از او دانست. شور و شادی زندگی در کارش مشهود است. مجسمه‌هایش از میان رفته است، و تنها از طریق شبیه‌هائی که رومیان از آثار او ساخته‌اند چیزهائی در باره‌ی آنها میدانیم.

پراکند[4] (parākand)، در اصطلاح فیزیک، فرایند تجزیه‌ی یک موج مختلط به امواج سازای آن بر حسب بعضی از مشخصات این امواج (مثلا بر حسب بسامد، طول موج، انرژی، و غیره). منشور و شبکه‌ی پراش سبب پراکند نور سفید میشوند، و آنرا بر حسب طول موج به نورهای دارای رنگهای مختلف طیف تجزیه میکنند.

پراگ[5] (prāg)، بزبان چک **پراها** (prāhā)، شهر (جمع ۹۲۲٬۲۸۴)، پایتخت چکوسلواکی و مرکز بوهم، بر رود مولداو. مرکز تجارتی و صنعتی (ماشین‌آلات، مواد غذائی)؛ مقر اسقف اعظم. از قرن ۹م قلعه‌ای بود؛ در قرن ۱۳م مهاجرنشینان آلمانی در آن سکنی گزیدند. در دوره‌ی امپراطور شارل IV یکی از باشکوه‌ترین شهرهای اروپا شد. اقدامات اصلاح‌طلبانه‌ی یان هوس باعث کشمکشهای داخلی گردید، در ۱۴۱۹ واقعه‌ی معروف به "از پنجره بیرون افکندن پراگ" روی داد که در آن طرفداران هوس چند تن از مشاورین امپراطور ونسلاوس را از پنجره به بیرون افکندند، و با این واقعه جنگهای هوسی آغاز گردید. دومین واقعه‌ی "از پنجره بیرون افکندن پراگ" در ۱۶۱۸ صورت گرفت؛ این بار اشراف پروتستان چک دو مشاور پادشاه و منشی شورای سلطنتی بوهم را از پنجره‌ی قلعه‌ی هرادچانی (hrādcāni) بیرون انداختند. در این واقعه بکسی صدمه‌ای نرسید، ولی آتش **جنگ سی‌ساله** با آن افروخته شد، و این جنگ منجر به استیلای کامل اتریش بر بوهم گردید. تا ۱۸۶۰ آلمانی تنها زبان رسمی پراگ بود. پراگ از ۱۹۱۸ پایتخت چکوسلواکی شد. در ۱۹۳۹–۴۵ تحت اشغال آلمان بود، ولی از جنگ آسیب عمده‌ای ندید. در قسمت قدیمی پراگ، واقع در مرکز شهر، آثار گرانبهای معماری موجود است. در غ رود مولداو کاخ هرادچانی واقعست که مشرف بر تمام شهر میباشد، و سابقاً مقر شاهان بوهم بود، و از ۱۹۱۸ مقر رئیس جمهور چکوسلواکی است؛ اصلا از قرن ۱۰م میباشد، ولی امپراطور شارل IV و سپس ماری ترز بسیار بر آن افزودند. کنار آن کلیسای سن ویتوس واقعست، که آن نیز اصلا از قرن دهم است، و در دوره‌ی شارل IV از نو ساخته شد، و در ۱۹۲۹ باتمام رسید؛ قبر قدیس ونسلاوس و مقبره‌ی چند تن دیگر از شاهان و امپراطوران در آن واقع میباشد. محله‌ی هرادچانی چندین کاخ و کلیسای زیبا نیز دارد. در دامنه‌ی ممتد از کاخ هرادچانی بطرف رود مولداو کوی کیمیاگران واقعست که خانه‌های عجیب و جالب آن معروفست. پراگ ۱۲ پل دارد، که زیباترین آنها پل شارل (قرن ۱۴م) میباشد. بر کناره‌ی شرقی رود مولداو ← دانشگاه پراگ، تالار کهنه‌ی شهر، و یک کلیسای جامع قرار دارد.

پراگ[5]**، دانشگاه** (prāg) یا **دانشگاه شارل** (šārl)، دانشگاهی که در ۱۳۴۸ بتوسط شارل IV در شهر پراگ تأسیس شد. اعضای آن از چهار "ملت" چک، ساکسی، باواریائی، و لهستانی مقرر شده بود. در ۱۴۰۹ امپراطور ونسلاوس ملت چک را در امر انتخابات غلبه داد، و این امر انتخاب ی. هوس را بعنوان رئیس دانشگاه ممکن ساخت؛ آلمانها باعتراض دانشگاه را ترک گفتند، و دانشگاه لایپزیک را تأسیس نمودند. در جنگهای هوسی، دانشگاه شارل دژ اوتراکیان بود. از ۱۶۲۵ جنبه‌ی آلمانی دانشگاه قوت یافت، و در ۱۷۷۴ زبانش آلمانی شد. در ۱۸۸۲ به دو قسمت چک و آلمانی منقسم شد. در ۱۹۳۹–۴۵، در دوره‌ی اشغال آلمانها، قسمت چک تعطیل شد؛ در ۱۹۴۵ قسمت آلمانی منحل گردید. دانشگاه شارل را شورائی مرکب از سی عضو اداره میکند.

پراگ[5]**، صلح**، پیمانی که در ۱۶۳۵ بین امپراطور فردیناند II و برگزیننده‌ی ساکس منعقد گردید، و بموجب آن لوزاس به برگزیننده‌ی ساکس واگذار شد. ← جنگ سی‌ساله.

پراگ، عهدنامه‌ی، (۱۸۶۶)؛ ← اتریش و پروس، جنگ.

پراگری[6] (prāgeri؛ فنس)، شورش سال ۱۴۴۰ خاوندان بزرگ فئودال بر ضد شارل VII فرانسه که، بعلت شباهت با شورش هوسیان در پراگ، بدین نام خوانده شده است. دوفن (که بعدها باسم لوئی XI شاه شد) از شورشیان بود. شارل شورش را فرونشاند ولی با شورشیان بملایمت رفتار نمود.

پراگماتیسم: ← اصالت عمل، مذهب.

پراگماتیک سانکسیون[7] (prāgmātik sānk-sion)، فرمان صادر بتوسط یک دولت و مخصوصاً شخص اول یک مملکت در مورد امری بسیار مهم، که قوت قوانین بنیادی را دارد. این اصطلاح مأخوذ از حقوق روم است، و در بر اروپا بکار میرفته است. **پراگماتیک سانکسیون بورژ** (e burj-) را شارل VII فرانسه در ۱۴۳۸ صادر کرد، و آن قدرت پاپ را در کلیسای فرانسه سخت محدود و آزادی کلیسای گالیکان (← گالیکانیسم) را برقرار نمود. لوئی XI که خواهان حسن رابطه با پاپ بود آنرا فسخ کرد (۱۴۶۱). معذلک، تا انعقاد **کنکوردای ۱۵۱۶** بتوسط فرانسوای I، روابط دولت و کلیسا در فرانسه مبهم بود.

پراگماتیک سانکسیونهای دیگری نیز در تاریخ اروپا هست، ولی مراد از **پراگماتیک سانکسیون** بطور مطلق آنست که در ۱۷۱۳ بتوسط امپراطور **شارل VI** بمنظور تغییر دادن قانون جانشینی خاندان هاپسبورگ صادر گردید. بموجب این فرمان، در صورت نبودن فرزند ذکور، جانشینی در همه‌ی سرزمینهای تابع خاندان هاپسبورگ (ولی نه در امپراطوری، که انتخابی بود) به دختر ارشد شارل میرسید. هدف عمده‌ی فرمان این بود که تمامیت سرزمینهای هاپسبورگ محفوظ بماند، و بر سر جانشینی نزاع برنخیزد. شارل در دوره‌ی حیات خود سخت کوشید که فرمانروایان ممالک اروپا و دیتهای (مجالس شور) سرزمینهای تحت حکومت خاندان هاپسبورگ را طرفدار این پراگماتیک سانکسیون سازد. فرانسه در ۱۷۳۸ پشتیبانی خود را اعلام کرد، و بهنگام مرگ (۱۷۴۰) شارل، بیشتر ممالک مقتدر اروپا و دیتها و املاک قلمرو خاندان هاپسبورگ (از جمله هلند اتریش، بوهم، و مجارستان) آنرا تصویب کرده بودند (دیت امپراطوری مقدس روم در ۱۷۳۲ آنرا تضمین نموده بود). از اشخاص معتبری که از تصویب آن امتناع نمودند برگزیننده‌ی باواریا (بعداً امپراطور **شارل VII**) بود. این پراگماتیک سانکسیون دو دختر امپراطور فقید، یوزف I (برادر ارشد شارل VI)، را از جانشینی محروم میکرد. یکی از این دو، ماریا یوزفا، زوجه‌ی فردریک آوگوستوس II (آوگوستوس III لهستان) بود، و فردریک در ۱۷۳۳ فرمان را (بازاء پشتیبانی از وی در منازعاتی که بر سر سلطنت لهستان داشت) تصویب کرده بود. دختر دیگر، نامش ماریا آملیا، زوجه‌ی برگزیننده‌ی باواریا بود، و این برگزیننده ابتدا فرمان را تضمین کرد، ولی کمی بعد تضمین خود را فسخ نمود. در ۱۷۴۰ که ماری ترز جانشین پدر در قلمرو خاندان هاپسبورگ گردید، علی رغم تضمینهائی که به پدرش داده شده بود، گرفتار ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) گردید. پیمان

(۱)Perak (۲)Prakrit (۳)Praxiteles (۴)dispersion (۵)Prague (۶)Praguerie (۷)pragmatic sanction

اکس‌-لا-شاپل (۱۷۴۸) پراگماتیک سانکسیون را تأیید کرد.

پرانتز[1] (parãntez؛ از فنس)، هر یک از علامات "(" و ")"، و نیز هر دوی آنها، که کلمات یا جمله‌های معترضه را در داخل آنها مینویسند. در ریاضیات هر گاه بخواهند نشان دهند که عبارتی باید در حکم یک واحد تلقی شود آنرا در داخل پرانتز مینویسند، مثلاً پرانتز در عبارت (۳—۵)—۸ نشان میدهد که تمام ۳—۵ باید از ۸ تفریق شود. نیز ← **کروشه**.

پرانه[2] (parãne)، بطور کلی، سلاح یا هر شیء دیگری که پرتاب یا انداخته شود (مانند سنگ، گلوله، خمپاره، و غیره. ← پرتابه)، و بالاخص سلاح خودرو و بی‌سرنشین (مانند موشک). ← **پرانه‌ی هدایتپذیر**.

پرانه‌ی هدایتپذیر[3] (parãneye)، پرانه‌ای خودرو و بی‌سرنشین که، در ضمن حرکت آن در هوا یا در فضا، میتوان مسیرش را بطرف هدف تغییر داد (مثلاً بوسیله‌ی دستگاهی که در آن کار گذاشته شده و قابل کنترول بوسیله‌ی رادیو یا رادار است)، و بالاخص چنین پرانه‌ای که قسمتی قابل انفجار دارد، و از سلاحهای نوین و مهم جنگی است. پرانه‌های هدایتپذیر ممکن است در جوّ زمین حرکت کنند یا از آن فراتر روند. اجزای اصلی پرانه‌ی هدایتپذیر عبارتند از مغز الکترونی، که بوسیله‌ی آن فرمان را بکار میبندند، و حل مسائل میکند (← حسابگر)؛ چشم الکترونی، که با آن هدف را میبینند؛ دماغه‌ای که مملو از مواد منفجره است؛ و موتور موشک یا جت، که بآن چنان نیروئی میدهد که با سرعتی بیش از ۱۴٬۵۰۰ کم در ساعت فضا را میپیماید.

پرانه‌های هدایتپذیر را بر حسب مبدأ و هدف آنها به ۴ نوع تقسیم میکنند: (۱) سطح به سطح، که از زمین یا کشتی بسوی یک هدف واقع بر سطح زمین روانه میشود؛ (۲) سطح به هوا، که از زمین یا کشتی بطرف طیاره یا پرانه‌ی دشمن عازم میشود؛ (۳) هوا به هوا، که از هواپیماهای جنگی به هواپیماهای جنگی دشمن پرتاب میشود؛ (۴) هوا به سطح، که از هواپیما به هدفهای زمینی فرستاده میشود.

از جهت نوع دستگاه هدایتکننده، پرانه‌ی هدایتپذیر ممکن است یک یا چند نوع دستگاه هدایتکننده داشته باشد، که از جمله‌ی آنها دستگاههای فرمانده، هدفجو (hadaf.ju)، تابه‌سوار (tãbe.savãr)، و پیشکوک (یعنی "از پیش کوک شده") است، که اطلاعات لازم برای حرکت پرانه در مسیر مطلوب بوسیله‌ی آنها به مغز الکترونی پرانه میرسد. در حالت اول، پس از اینکه پرانه پرتاب شد، بوسیله‌ی رادار یا وسایل دیگر از زمین هدایت میشود. در حالت دوم، دستگاه هدایت پرانه با چشم الکترونی خود هدف را پیدا میکند، و خودبخود پرانه را بطرف هدف هدایت میکند. در حالت سوم، پرانه بوسیله‌ی تابه‌ای که از زمین متوجه طیاره یا پرانه‌ی دشمن میشود هدایت میشود. در حالت چهارم، قبل از پرتاب پرانه، مسیر معینی به دستگاه کنترول آن داده میشود، و پرانه بوسیله‌ی "خلبان" خودکاری هدایت میشود. پرانه‌های موسوم به پرانه‌های پرتابی دسته‌ی مهمی از پرانه‌های سطح به سطح هستند، و معمولاً دستگاه هدایت پیشکوک دارند، که پرانه را در قسمتی از مسیر هدایت میکند تا آنرا به "راه راست" بیندازد. پرانه‌های پرتابه‌ای دارای بُرد ۸٬۸۰۰ کم را پرانه‌های پرتابی بین قاره‌ای[4] [علامت: ICBM] و آنهائی را که بردشان ح ۲٬۴۰۰ کم است پرانه‌های پرتابی با برد متوسط[5] [علامت: IRBM] میخوانند.

اول بار در جج II آلمانها دو نوع پرانه‌ی هدایتپذیر معروف به و-۱ و و-۲ را اختراع کردند. اولی، که سرعتش قریب نصف سرعت صوت بود، در تابستان ۱۹۴۴ بمیدان آمد و خسارات بسیار وارد کرد، ولی بزودی توپهای ضد هواپیما بیشتر و-۱ها را ساقط کردند. پرانه‌های و-۲ در سپتامبر ۱۹۴۴ وارد میدان شدند، و سرعتی ۵ برابر سرعت صوت داشتند، و وسایل دفاعی جج II حریف آنها نبود. در طی جج II و پس از آن مساعی فراوان در تکمیل پرانه‌ها مبذول شده است. محتمل است که پرانه‌های هدایتپذیر روزی بکلی جانشین هواپیماهای جنگی شوند، زیرا در این پرانه‌ها مسئله‌ی خطر جانی برای هوانوردان منتفی است، و هزینه‌ی ساختمان آنها بسیار کمتر و احتمال خوردن آنها به هدف بیش از گلوله‌های پرتاب شده از هواپیما است. و نیز دانشمندان برآنند که زمانی خواهد رسید که حمل و نقل مسافر و بار بوسیله‌ی پرانه‌های هدایتپذیر ممکن خواهد شد. نیز ← **موشک؛ قمر مصنوعی**.

پراو، رشته‌کوه، کرمانشاه: ← **پرو**.

پراوت[6]**، ویلیام** (wilyãm prãt)، ۱۷۸۵-۱۸۵۰، شیمیدان و طبیب انگلیسی. وجود اسید کلوریدریک آزاد را در شیره‌ی معده بثبوت رسانید. فرضیه‌ی پراوت اینست که اوزان اتمی عناصر مضارب وزن اتمی ئیدروژن است، و عناصر از تراکم یا دسته شدن اتمهای ئیدروژن تشکیل میشوند.

پراودا[7] (prãvdã) [روسی، = حقیقت]، روزنامه‌ی روسی که اول بار بعنوان صدای حزب بلشویک در سن پطرزبورگ (لنینگراد حالیه) در ماه مه‌ی ۱۹۱۲، و بعداً (از ۱۹۱۷ ببعد) در مسکو منتشر شده است. مؤسس آن لنین بود، و از ۱۹۱۷ ببعد بتوسط ستالین و کامنف انتشار یافت. پراودا ارگان رسمی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست تجشس است.

پراویدنس[8] (prãvidəns)، شهر (جم ۲۴۸٬۶۷۴)، لش ایالت رود آیلند، کشمت، بر رود پراویدنس؛ کرسی و بزرگترین شهر ایالت. از مراکز صنعتی، و نقره‌کاری و جواهرسازی آن مشهور است. محصولات دیگرش منسوجات، ماشین‌آلات، ساعت، مواد نفتی، مواد شیمیائی، و پلاستیک میباشد. دانشگاه براون در آنجاست.

پراوینستاون[9] (prãvinstãn)، شهر (جم ۳٬۷۹۵)، جش ایالت ماساچوست، کشمت. کشتی میفلاور پیش از اینکه در پلیموت مسافرینش را پیاده کند در اینجا لنگر انداخت (۱۶۲۰).

پراوینس ولزلی، مالایا: ← **پنانگ**.

پراها، چکوسلواکی: ← **پراگ**.

پرایا[10] (perãyã)، نام ناحیه‌ای در شرق رود اردن در دوره‌ی رومیان. مطابق جلعاد عهعة است.

پرایتور[11] (prãytor) یا **پرتور**[12] (pretor)، در روم قدیم، اصلاً یکی از عناوین کنسولها، و بعداً (از ح ۳۶۶ قم) عنوان اداره‌کنندگان امور قضائی و حقوقی. در ۲۴۲ قم دو پرایتور با وظایف خاص تعیین شد، یکی بعنوان پرایتور اوربانوس (urbã-nus) یا پرایتور مدنی، و دیگری بعنوان پرایتور پرگرینوس (peregrinus) یا پرایتور بیگانگان، که اولی دعاوی بین شارمندان و دومی دعاوی بین خارجیها را حل و فصل میکرد. پرایتورهای مدنی در غیاب کنسولها وظایف آنان را، و در مواقعی که پرایتور بیگانگان به مأموریت نظامی میرفت وظایف او را نیز اعمال میکردند. بعدها پرایتورهای دیگری نیز مقرر شد (مثلاً در ۲۲۷ قم یک پرایتور برای اداره‌ی امور سیسیل و ساردنی، و در ۱۹۷ قم دو پرایتور دیگر برای اداره‌ی اسپانیا منصوب شدند). در دوره‌ی امپراطوری وظایف پرایتورها متدرجاً به مأمورین دیگر محول گردید.

پرایتوری، گارد: ← **پاسداران امپراطور**.

پراید[13]**، تامس** (tãməs prãyd)، فت ۱۶۵۸، سرباز انگلیسی. در جنگ داخلی انگلستان (← **انقلاب پیرایشگر**) از افسران ارتش هواخواهان پارلمنت بود. در ۱۶۴۸ ← تصفیه‌ی پراید را اجرا کرد.

پراید، تصفیه‌ی[14] (prãyd)، در تاریخ انگلستان، اخراج (۱۶۴۸) بیش از صد تن از نمایندگان پارلمنت باتهام همدردی آنان با سلطنت‌طلبان. چون ت. پراید مأمور اجرای آن بود باین نام معروف شد. باقیمانده‌ی پارلمنت (معروف به **پارلمنت دنباله**) بکلی تحت نفوذ ارتش بود، و محاکمه‌ی چارلز I را ترتیب داد.

پرایر[15]**، میتیو** (matiu prãyər)، ۱۶۶۴-۱۷۲۱، سیاستمدار و شاعر انگلیسی. در ۱۷۱۲ سفیر کبیر انگلستان در فرانسه شد؛ در پیمان صلح اوترشت (۱۷۱۳) سهمی عمده داشت. در دوره‌ی اقتدار توریها بزندان افتاد (۱۷۱۵-۱۷). با دوستش، ج. مانتگیو، کتاب موش شهر و موش ده (۱۶۸۷) را نوشت.

پربسامد (por.basãmad)، دارای بسامد زیاد. ← بسامد.

پرپینیان[16] (perpinyãN)، شهر (جم ۶۳٬۸۶۳)، کرسی ولایت پیرنه‌زوریانتال، ج فرانسه، نزدیک مرز اسپانیا و مدیترانه. تجارت میوه و شراب دارد. در قدیم پایتخت مملکت اسپانیائی مایورکا و پس از ۱۶۴۲ پایتخت ایالت فرانسوی روسیون بود. از بناهای جالب آن مرکز مبادلات تجارتی (قرن ۱۴م) موسوم به لوژ (loj)، کلیسای سبک گوتیک (قرون ۱۴م-۱۶م)، و کاخ سلطنتی (قرون ۱۳م-۱۵م) است.

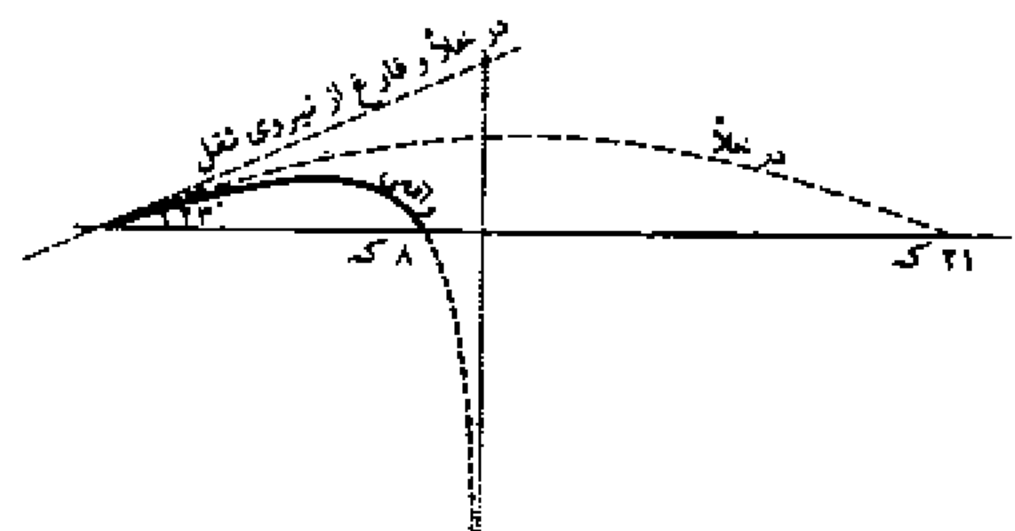
پرت یا پورت: ← **پورت یا پرت**.

پرتابشناسی[17]، فنس بالیستیک (bãlistik)، علم

(1)parenthesis (2)missile (3)guided missile (4)intercontinental ballistic missiles (5)intermediate range ballistic missiles (6)Prout (7)Pravda (8)Providence (9)Provincetown (10)Peraea (11)praetor (12)pretor (13)Pride (14)Pride's Purge (15)Prior (16)Perpignan (17)ballistics

حرکت پرتابه‌ها، و بالاخص تحقیق در مسیر گلوله‌ها و موشکها و پرانه‌ها. هدف این علم اولا کشف بهترین طرحها برای ساختن سلاحهای آتشی و پرتابه‌ها، و ثانیاً تعیین امتداد تیراندازی است بمنظور اینکه تیر به هدف برخورد کند. پرتابشناسی دو قسمت دارد، یکی پرتابشناسی داخلی که موضوعش حرکت گلوله در داخل لوله‌ی سلاح است، و دیگری پرتابشناسی خارجی که از حرکت و مسیر پرتابه پس از خروج آن از لوله بحث میکند.

بر طبق قوانین مکانیک، پرتابه‌ای که از لوله‌ی یک سلاح آتشی خارج میشود، اگر در خلأ و فارغ از تأثیر قوه‌ی ثقل باشد، با همان سرعتی که در موقع خروج از لوله‌ی سلاح دارد حرکت مستقیم الخط متشابه میکند، ولی عملا قوه‌ی ثقل پرتابه را بطرف پایین میکشد، و بعلاوه پرتابه در طی حرکت خود مواجه با مقاومت هوا میگردد.



اگر مقاومت هوا دخالت نمیداشت، مسیر (نظری) پرتابه بشکل سهمی میبود. اما عملا مقاومت هوا مسیر را از صورت سهمی خارج میکند، و بشکل منحنیی (مسیر واقعی) دارای یک خط مجانب قائم درمیآورد، و از بُرد پرتابه (فاصله‌ی مبدأ پرتاب از نقطه‌ی برخورد آن با زمین) میکاهد (در مورد گلوله‌ی توپ، برد واقعی قریب ۵۰٪ برد نظری است). در شکل برد نظری (۲۱ کم) و برد واقعی (۸ کم) پرتابه‌ای (خمپاره‌ی ۵۷) که با سرعت اولیه‌ی ۵۳۵ متر در ثانیه بر زمین افقی پرتاب شده نمایش داده شده است.

پرتابه[1] (partābe) یا **مرمی** (marmiyy) [عربی، = انداخته‌شده]، جسمی که برای خوردن به هدفی بوسیله‌ی نیروئی پرتاب یا انداخته شود. تاریخ آن با سنگپرانی و چماقپرانی آغاز میشود. بومرنگ نوعی پرتابه است. از نیزه نیز بعنوان پرتابه استفاده میشد، تیر کمان در واقع نیزه‌ای است که با کشیدن زه کمان برای خوردن بهدف پرتاب میشود. تا زمان پیدایش باروت تیر و کمان وسیله‌ی معمولی شکار و جنگ بود. وسایل جنگی قدیمی (مانند منجنیق) برای پرتاب کردن تیر و سنگ بکار میرفت. گاهی پرتابه‌های آتشزا، که عبارت از گویهای نخی آغشته به آتش یونانی بود، برای ایجاد حریق در کشتیها یا قلعه‌های دشمن استعمال میشد. بعد از پیدایش باروت، اهمیت پرتابه‌ها در شکار و جنگ زیادتر شد. گویهای فلزی در توپ و تفنگ جای سنگ را گرفت. خمپاره‌انداز کوچک در ۱۳۵۴ وجود داشت، و گویهای آهنی از ۱۳۵۰ بکار میرفت. خاندار کردن لوله‌های سلاحها استعمال پرتابه‌های کشیده را، که بمراتب مؤثرتر از پرتابه‌های مدوّر هستند، ممکن ساخت. رایجترین پرتابه‌ها گلوله است که اساساً فلزی است. اگر ماده‌ی انفجاری در داخل این جرم فلزی باشد گلوله را گلوله‌ی انفجاری و انواع بزرگتر آنرا خمپاره خوانند. از اقسام فراوان آن خمپاره‌ی ضد تانک، خمپاره‌ی آتشزا، شراپنل، و غیره است. پرتابشناسی علمی است که در آن از حرکت پرتابه‌ها و تأثیر آنها بحث میشود.

پرتان (partān)، ده (جه ۱٬۰۶۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان میلانلو، شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)، ۶۲ کیلومتری جغ شیروان.

پرت سعید[2] یا **پورت سعید** (هر دو port sa'id)، شهر و دربابندر (جه ۱۷۷٬۷۰۳)، لش مصر، کنار دریای مدیترانه بر مدخل کانال سوئز. در ۱۸۵۹، در ضمن نقشه‌برداری برای ساختن کانال، تأسیس و بنام سعید پاشا که خدیو مصر بود خوانده شد. بنای عمده‌ی آن ادارات شرکت کانال سوئز است. بندرگاهش دو موجشکن دارد؛ بر موجشکن غربی مجسمه‌ی عظیمی از ف. لسپس برپا است (در ۱۸۶۹ برپا شد). نزدیک انتهای موجشکن غربی منارة البحری بارتفاع ۵۳ متر موجود است. پرت سعید از پایگاههای سوختگیری است.

پرتغال[3] یا **پرتقال** (هر دو portoqāl)، جمهوری (۹۱٬۷۰۰ کمم؛ جه با جزایر مادرا و آسور ۸٬۴۹۵٬۴۵۵ سش ۱۹۵۰)، غ اروپا؛ پایتختش لیسبون. قسمتی از پرتغال که جزء بر اروپا است قسمت غربی شبه جزیره‌ی ایبری را تشکیل میدهد، و از غ و ج به قطا و از ل و ش به اسپانیا محدود است. بیشترش کوهستانی است، و رودهای تاگوس، دوئرو، و مینیو از آن میگذرند. در دره‌های حاصلخیز این رودها و در دشت ساحلی زراعت و پرورش مو رواج دارد (شراب پورتو یا پورت از صادرات عمده است). در کوهها جنگلهای بلوط چوب‌پنبه و مراتع (گوسفند، گاو، اسب) دارد؛ در دامنه‌های کوهها باغهای زیتون یافت میشود. از صنایع عمده‌اش ماهیگیری و تهیه‌ی کنسرو ماهی است. تجارت ترانزیتی وسیع دارد، و سیاحان از منابع درآمد آن هستند. قسمتی از پرتغال که جزء بر اروپا است از شش ایالت تاریخی تشکیل شده که اکنون به ۱۱ ایالت منقسم است. شش ایالت تاریخی عبارتند از استرمادورا، مرکزش لیسبون؛ آلگاروه، مرکزش فارو؛ آلنتژو، مرکزش اوورا؛ انتره دوئرو إ مینیو، کرسی آن براگا و بندر عمده‌اش اوپورتو؛ بیرا، مرکزش کویمبرا؛ ترازوز-مونتش، مرکزش براگانزا. از مستملکات ماوراء بحار پرتغال اینها است، جزایر کیپ ورد؛ گینه‌ی پرتغال؛ جزایر سائو تومه و پرنسیپه؛ آنگولا؛ موزامبیک؛ هند پرتغال (مشتمل بر دامائو، دیو، و گوآ)؛ ماکائو؛ و قسمتی از تیمور. مذهب غالب کاتولیک رومی است. طبق قانون اساسی ۱۹۳۳، حکومت پرتغال حکومت صنفی است، و دارای مجلس صنفی (نمایندگان حرفه‌ها و صنایع) و مجلس ملی میباشد. رئیس جمهور اسماً رئیس دولت است، ولی از ۱۹۲۸ تحت حکومت دیکتاتوری آ. دِ ا. سالازار میباشد.

تاریخ. تاریخ پرتغال تا قرن ۱۲م همان تاریخ شبه جزیره‌ی ایبری است. قسمتی از پرتغال حالیه مطابق ناحیه‌ی قدیم لوسیتانیا است که استیلای قطعی رومیان بر آن در زمان آوگوستوس انجام یافت. این ناحیه بکلی تحت نفوذ فرهنگ و تمدن رومی درآمد، ولی در قرن ۵م ویزیگوتها و در ۷۱۱ مورها (اعراب) آنرا متصرف شدند. ملت و مملکت پرتغال (مانند اسپانیا) بر اثر نهضت بازگرفتن اراضی متصرفی اعراب بوجود آمد (قرن ۱۱م). فردیناند I کاستیل کویمبرا را گرفت (۱۰۶۴)؛ پسرش، آلفونسوی VI، هانری دو بورگونی را کنتِ کویمبرا کرد (۱۰۹۵؟)، و این عنوان بعداً به عنوان کنتِ پورتوکالنسه (portukālense) تبدیل شد، و این لفظ از لفظ "پورتِ" زمینی [= بندر زمینی]- یعنی پاسگاه باجگیری- واقع در شهر قدیم کاله ساخته شده است. باین ترتیب، پرتغال بوجود آمد. پسر هانری بنام آلفونسوی I بسلطنت نشست (۱۱۳۹). سال ۱۱۴۰ معمولا آغاز تاریخ پرتغال محسوب میشود. آلفونسو بکومک مجاهدین خارجی لیسبون را گرفت (۱۱۴۷)، و در دوره‌ی او پرتغال کشور مستقلی گردید. در طی ۲۵۰ سال بعد دست مورها کوتاه شد و پرتغال توسعه یافت. وقایع عمده‌ی این دوره عبارتست از فتح آلگاروه در ۱۲۴۹، که استیلای مورها را بکلی پایان داد؛ توسعه‌ی شهرها و بسط زراعت و فرهنگ پرتغالی، مخصوصاً در سلطنت آلفونسوی III و دینیز؛ کشمکشهای حاد بین سلاطین با اشراف و روحانیون؛ جنگهای دائم با ممالک اسپانیائی، مخصوصاً با کاستیل در دوره‌ی سلطنت (۱۳۶۷-۸۳) فردیناند I پرتغال. پس از مرگ فردیناند، احتمال انتقال پرتغال به دولت کاستیل میرفت، ولی پرتغالیها برهبری ن. پریرا ایستادگی کردند و کاستیلیها را در آلژوبروتا شکست دادند (۱۳۸۵)، و ژان I را بسلطنت نشاندند، و وی مؤسس سلسله‌ی آویش میباشد. پسر ژان، معروف به هانری دریانورد، امپراطوری پرتغال را بنیان نهاد. در نتیجه‌ی مساعی پویندگان و فرماندهان دریائی بزرگی چون واسکو دو گاما و کابرال و ف. دِ آلمیدا و آلبوکرک پرتغال به بزرگترین کشور تجارتی جهان تبدیل گردید، و بر هند شرقی استیلا یافت و تجارت برده را در افریقا بدست گرفت، و در این قاره و در امریکای جنوبی (← برزیل) و آسیا مستعمراتی تأسیس نمود. امپراطوری پرتغال در قرون ۱۵م-۱۶م در دوره‌ی مانوئل I و ژان III باوج عظمت رسید، ولی در نتیجه‌ی تقلیل جمعیت (بر اثر مهاجرت به مستعمرات و اخراج یهودیان) و بعلت عدم توجه به کشاورزی، بسرعت انحطاط یافت. دوره‌ی سباستیان با شکست فاحش وی در جنگهای افریقا پایان یافت (۱۵۷۸). در ۱۵۸۰ سلسله‌ی آویش منقرض شد، و فیلیپ II اسپانیا که از خویشان ژان III بود ادعای خود را بر سلطنت پرتغال قهراً جامه‌ی عمل پوشانید. در دوره‌ی طولانی معروف به "اسارت اسپانیائی"، که پرتغال تحت حکومت اسپانیا بود، بیشتر امپراطوری پرتغال بدست هلندیها افتاد. در ۱۶۴۰ پرتغالیها یوغ اطاعت اسپانیا را درهم‌شکستند؛ ژان IV، اولین شاه سلسله‌ی براگانزا، در ۱۶۵۴ اتحاد تاریخی پرتغال و انگلستان را استوار کرد. در قرن ۱۸م در دوره‌ی سلطنت ژان V و زوزه خودکامی سلاطین باوج رسید، ولی اصلاحات مارکس دِ

(۱)projectile (۲)Port Said (۳)Portugal

پومبال، وزیر ژوزه، حیات تازه‌ای به اقتصاد پرتغال بخشید. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، پرتغال شکست خورد، و در ۱۸۰۱ صلح کرد، ولی در ۱۸۰۷ فرانسه آنرا اشغال نمود. در جنگ شبه جزیره، که خاندان سلطنتی به برزیل پناهنده شده بود، میهن‌پرستان پرتغالی شجاعانه جنگیدند. در ۱۸۲۲ برزیل مملکت مستقلی گردید، و پدروی I سلطنت آنرا بدست گرفت. ژان VI در پادشاهی پرتغال ماند، ولی پس از مرگ (۱۸۲۶) او مسئله‌ی دشوار جانشینی وی مطرح گردید؛ سرانجام، پدرو که بسلطنت شناخته شده بود بنفع دخترش ماریای II استعفا داد، ولی میگل سلطنت را بدست گرفت، و پدرو ناچار در برزیل استعفا داد، اما در ۱۸۳۲ به پرتغال آمد و رهبری آزادیخواهان را در جنگ با میگلیها (طرفداران میگل) بدست گرفت، و سرانجام ماریا بسلطنت بازگشت. دوره‌ی سلطنت او و جانشینانش (← فردیناند II؛ شارل I؛ مانوئل II) قرین هرج و مرج و کودتا و دیکتاتوری بود، و به استعفای مانوئل و برقراری حکومت جمهوری (۱۹۱۰) ختم شد. اغتشاشات سیاسی در جمهوری پرتغال ادامه یافت تا اینکه در ۱۹۲۶ ژنرال کارمونا دیکتاتوری خویش را مستقر ساخت. پس از ۱۹۲۸ سالازار بر سر کار آمد. تدابیر مالی وی اقتصاد پرتغال را بهبود قابل ملاحظه‌ای بخشید، ولی آزادی و حقوق دموکراتیک از بین رفت. پرتغال در جج I جانب متفقین را گرفت؛ در جج II بیطرف بود. در ۱۹۴۹ به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی پیوست؛ در ۱۹۵۵ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

پرتغال، افریقای شرقی: ← موزامبیک.

پرتغال، افریقای غربی، مستعمره، ← آنگولا.

پرتغال، گینه‌ی: ← گینه‌ی پرتغال.

پرتغال، هند: ← هند پرتغال.

پرتغالی، زبان، یکی از زبانهای هندواروپائی، متعلق بشعبه‌ی رومیائی (← رومیائی، زبانهای)، رایج در پرتقال و برزیل. ← زبان، جدول.

پرتقال، از میوه‌های گروه مرکبات که اصلش از آسیای گرمسیری است، و عمده‌ترین کالای تجارت بین‌المللی میوه‌های تازه است. پرتقال جنس *Citrus aurantium* در قرن ۱۶م بتوسط پرتغالیها از چین به اروپا برده شده، و در اقلیم مدیترانه‌ای بهتر بعمل آمده، و بر حسب نوع درختان مرکباتی که بیکدیگر پیوند شده‌اند اشکال گوناگون پیدا کرده است. در شمال ایران از دورانهای قدیم نوع نارنج (*C. sinensis*) وجود داشته، و در جنوب هم در باغها کاشته میشده، ولی میوه‌هایش ترش مایل بتلخی بوده است. ظاهراً در دوره‌ی صفویه که تجارت با بازرگانان پرتغالی رواج یافت، نمونه‌هائی از نارنج شیرین از کشورهای شرقی آسیا به ایران آورده شده، و بوسیله‌ی پیوند انواع پرتقال بدست آمده است (نامش مأخوذ از نام کشور پرتغال است). نیز ← مرکبات.

پرتوبینی: ← رادیوسکوپی.

پرتوریا[1] (pretoriā)، شهر (جه ۳۰۰‘۳۳۵)، ج ترانسوال مرکزی؛ پایتخت اداری اتحادیه‌ی افریقای جنوبی و کرسی ایالت ترانسوال. در ۱۸۵۵ بنا و بنام آ. و. ی. پرتوریوس نامیده شد. دانشگاه پرتوریا آنجاست. مرکز راه آهن است و صنایع فلزی دارد.

پرتورینها، در روم قدیم، ← پاسداران امپراطور.

پرتوریوس[2]**، آندریس ویلهلموس یاکوبوس** (āndris vilhelmus yākobus pretorius)، ۱۷۹۹–۱۸۵۳، از سرکردگان بوئرها. در تأسیس (۱۸۵۳) جمهوری افریقای جنوبی در ترانسوال سهمی بسزا داشت. شهر پرتوریا ازو نام گرفته است. پسرش **مارتینوس وسل پرتوریوس** (martinus wesel)، ۱۸۱۸؟–۱۹۰۱، اولین رئیس جمهور جمهوری افریقای جنوبی بود (۱۸۵۷–۷۱)، و بعلاوه در ۱۸۵۹–۶۳ رئیس جمهور کشور آزاد اورانژ نیز بود.

پرتوشناسی: ← رادیولوژی.

پرتونگاری: ← رادیوگرافی.

پرث[3] (pērt̲)، شهر (جه ۵۹۶‘۳۴۸)، کرسی ایالت استرالیای غربی، بر کشندان رود سوان (suān). در ۱۸۲۹ بنا شد. مرکز تجارتی و فرهنگی ایالت است. بندرش فریمنتل است. دانشگاه استرالیای غربی نزدیک آن میباشد.

پرث[3]**،** شهر (جه ۴۶۶‘۴۰)، مرکز ولایت پرثشر، اسکاتلند، بر رود تی، لغ ادینبورگ. تا ۱۴۳۷ که جیمز I در اینجا بقتل رسید پایتخت اسکاتلند بود. صنایع نساجی و قالیبافی و ماشینهای کشاورزی دارد.

پرث، ولایت، اسکاتلند، ← پرثشر.

پرث[4]**، آنتونیو** (āntonio peret̲)، مت بین ۱۵۳۴ و ۱۵۴۰، فت ۱۶۱۱، سیاستمدار اسپانیائی. در ۱۵۷۳–۷۹ رایزن محرمانه‌ی فیلیپ II بود، و عاشق محبوبه‌ی فیلیپ شد. در ۱۵۷۹ باتهام قتل منشی خوان اتریشی توقیف شد، و این آغاز افول طالع او بود. سپس باتهامات گوناگونی مورد تعقیب واقع شد، تا آنکه در ۱۵۹۰ به ساراگوسا گریخت، و در آنجا خود را در اختیار مقامات آراگون (زاد بوم او) گذاشت، و آشکارا پادشاه را آمر قتل منشی خوان خواند. مردم آراگون بطرفداری پرث برخاستند؛ شورش آنها در ۱۵۹۱ قهراً درهم‌شکست، و پرث به فرانسه و انگلستان گریخت.

پرث امبوی[5] (pērt̲ amboy)، شهر (جه ۴۱‘-۳۳۰)، لش ایالت نیو جرزی، کشمت.

پرث د آیالا[6]**، رامون** (rāmon peret̲ de āyālā)، ۱۸۸۱–، شاعر و نویسنده‌ی اسپانیائی. موضوع اصلی اشعارش طبیعت است. داستانها و مقالاتش بدیع و از جهت عمق فلسفی و لطایف زبان اسپانیولی ممتاز است.

پرثشر[7] (pērt̲šər) یا **پرث،** ولایت (۴۵۷‘۶ کمم؛ جه ۰۷۲‘۱۲۸)، اسکاتلند مرکزی؛ مرکزش شهر پرث. ناحیه‌ای کوهستانی، دارای دریاچه‌ها و جنگلهای وحشی بسیار، و زمینهای بایر است. مشاغل عمده زراعت و چرا دادن احشام میباشد. پادشاهان اسکاتلند مدتها در آبادی سکون از این ولایت تاجگذاری میکردند.

پرث گالدوس[8]**، بنیتو** (benito peret̲ gāldos)، ۱۸۴۳–۱۹۲۰، رمان‌نویس و درام‌نویس اسپانیائی. اثر معروفش حوادث ملی (۴۶ داستان مربوط به وقایع اسپانیا در قرن ۱۹م) است. از ۱۹۱۲ ببعد کور بود، ولی تا پایان عمر از نویسندگی دست برنداشت.

پرثوه (part̲ava)، اسم پارت در زبان پارسی باستان. این لفظ به مرور زمان به پهلو (pahlă) مبدل شد؛ پهلوی بمعنی پارتی، و پهلوان منسوب به پهلو (یعنی پارت) است. و بعدها به همین مناسبت رؤسای خاندانهای اشکانی‌نژاد قارن و سورن و اسپاهبذ، که در دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان اعتبار داشتند، عنوان و لقب پهلو داشتند، چنانکه میگفتند "قارن پهلو" و "سورن پهلو" و "اسپاهبذ پهلو".

پرچ[9]**، لودویگ کارل ویلهلم** (ludvig kārl vilhelm perc)، ۱۸۳۲–۹۹، مستشرق آلمانی، سرکتابدار کتابخانه‌ی دوکی در گوتا (آلمان). در برلین السنه‌ی شرقی را تحصیل کرد؛ در ۱۸۵۵ بخدمت کتابخانه درآمد، و در ۱۸۷۹ سرکتابدار شد. بسبب کارهایش در فهرست کردن نسخه‌های خطی شرقی، بعضویت آکادمیهای برلین، لایپزیگ، و گوتینگن انتخاب شد. آثارش، علاوه بر مقالات بسیار، مشتمل است بر نسخه‌های خطی شرقی کتابخانه‌ی دوکی گوتا (۷ جلد، ۱۸۵۹–۹۲)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه سلطنتی برلین (۱۸۸۸)، و فهرست نسخه‌های خطی ترکی کتابخانه‌ی سلطنتی برلین.

پرچم (parcam)، در گیاهشناسی، قسمت نر گل، مرکب از یک پایه (میله)، و یک کیسه بنام بساک (basāk). دانه‌های ذره‌بینی گرده در بساک قرار دارند.

پرچم، یا **بیرق** (beyraq) یا **درفش** (darafš)، تکه‌ای پارچه، معمولا دارای نقوشی برای تمییز، که بعنوان نماد یک ملت یا مملکت یا برای علامت دادن یا تزیین بکار میرود، و معمولا به کناره‌ی نیزه یا به ریسمانی متصل است بطوری که عند اللزوم بتوان آنرا برافراشت. شکل و اندازه‌ی آن متفاوت ولی اغلب بشکل مستطیل یا مربع است. پرچم ملی ایران بشکل مستطیل و بموجب اصل پنجم متمم قانون اساسی ایران، "الوان رسمی بیرق ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید میباشد".

استعمال بیرق بعنوان نماد در مصر قدیم و آشور و نزد یهودیان معمول بوده است، و در کتاب مقدس مکرر به بیرق اشاره شده است. در ایران قدیم، درفش **کاویان** معروفست؛ در دوره‌ی کوروش بیرقی سفید با نقش عقاب زرین بکار میرفته است. یونانیان در اوایل قطعه‌ای زره را که بر نیزه‌ای نصب شده بود بعنوان بیرق بکار میبردند. بعدها، شهرهای یونانی هر یک بیرقی مخصوص بخود داشتند. در نزد رومیان نیز استعمال بیرق معمول بود، و پس از اینکه قسطنطین به مسیحیت گروید، بیرقی که عبارت از پارچه‌ی ابریشم ارغوانی با نام عیسی به حروف یونانی بود معمول ساخت. بیرق‌های اولیه در اروپا جنبه‌ی دینی داشت، و قدیمترین آنها بیرق دانمارک است، که صلیبی سفید بر آن منقوش میباشد. در قرون وسطی بیرقهای متعدد بکار میرفت. استعمال پرچم ملی از اواخر قرن ۱۸م معمول شد.

پرچم در دوره‌ی حکومت اسلامی اهمیتی بسزا

---

(۱)Pretoria (۲)Pretorius (۳)Perth (۴)Pérez (۵)Perth Amboy (۶)Pérez de Ayala (۷)Perthshire (۸)Pérez Galdós (۹)Pertsch

داشت. در زمان پیغمبر پرچم را لواء (levā') و گاهی علم (alam) و نیز رایة (صورت فارسی، رایت) (rāyat) میگفتند، ولی لفظ اخیر ظاهراً منحصر به بیرق اسلام نبود. امویان بیرق سفید و عباسیان و شیعیان بیرق سبز بکار میبردند. تصویر بیرق بر اشیاء مختلف مخصوصاً در مینیاتورها دیده میشود، و یکی از قدیمترین این تصویرها بر یک بشقاب ایرانی از قرن ۱۰م میلادی منقوش است.

در دریانوردی و در ارتش از بیرق برای علامت دادن استفاده میشود. برافراشتن بیرق تابع تشریفات و قراردادهای خاصی است (مثلاً بیرق نیمه‌افراشته علامت عزاداری است).

پرداز[1] (pardāz)، خطوطی که در رسم و حکاکی مخصوصاً برای سایه‌زدن و مشخص ساختن سطوح مختلف، و در نقشه‌های جغرافیائی برای نمایش شیب زمین بکار میرود. در مورد اخیر، خطوط پرداز خطوطی است کوتاه در امتداد شیب زمین، که اگر شیب زیاد باشد ضخیم و نزدیک بهم و اگر ملایم باشد نازک و دور از هم رسم میشوند. بنا بر این، در یک نقشه‌ی پردازدار، تیره‌ترین قسمتها نمایش کمرها و شیبهای بسیار تند، و قسمتهای روشن نمایش شیبهای ملایم است؛ قسمتهای بی‌پرداز فلاتها، قله‌های هموار کوهها، یا قعر هموار دره‌ها را نمایش میدهند. چنین نقشه‌ای اگر از فاصله‌ی کافی مشاهده شود، هیئت زمین را تا حدودی آشکار میسازد. پرداز را از مرتفعترین نقطه‌ی یک کوه بجانب دامنه‌ی کوه و عمود بر خطوط تراز میکشند. لفظ هاشور (hāšur) که گاهی در ایران بجای پرداز بکار میرود از زبان فرانسوی گرفته شده است. برای تصویر ← خطوط تراز.

پردنجان (pardanjān)، ده (جم ۱٬۳۰۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان میزدج، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۲۵ کیلومتری غ شهرکرد.

پر دوشن[2]، **لو** (lë per düšen)، ← ابر، ژاک رنه.

پرده، در اصطلاح معماری، دیوارهای قائمی که درون گنبدها روی طاق زیرین استوار میشود، و بوسیله‌ی آنها گنبد خارجی برپا میماند. یکی از رموز هوشمندانه و در عین حال ساده و عملی معماری باستانی ایران است. در خراسان آنرا (بعلت شباهت با پرده‌های داخل خشخاش) خشخاشی مینامند.

پردیکاس[3] (perdikkās)، فت ۳۲۱ قم، سردار مقدونی فیلیپ II و اسکندر مقدونی. پس از مرگ (۳۲۳ قم) اسکندر نایب‌السلطنه شد، ولی نتوانست وحدت امپراطوری را حفظ کند، و در جنگهای دیادوخوی (جانشینان اسکندر) از بطلمیوس I در مصر شکست خورد، و بدست سپاهیان شورشی خود بقتل رسید.

پررز[4]، **الیس** (alis perërz)، فت ۱٬۴۰۰م، معشوقه‌ی ادوارد III انگلستان که در وی نفوذ بسیار داشت.

پرری د شین[5] (preri də šin)، شهر (جم ۵٬۳۹۲)، جغ ایالت ویسکانسین، کشمت، بر رود میسی‌سیپی.

پرزیدنشل[6]، **رشته‌ی** (prezidenšəl)، دسته‌ای از کوههای سفید، ل ایالت نیو همپشر، کشمت. کوه واشینگتن (۱٬۹۱۶ متر) جزء آنست.

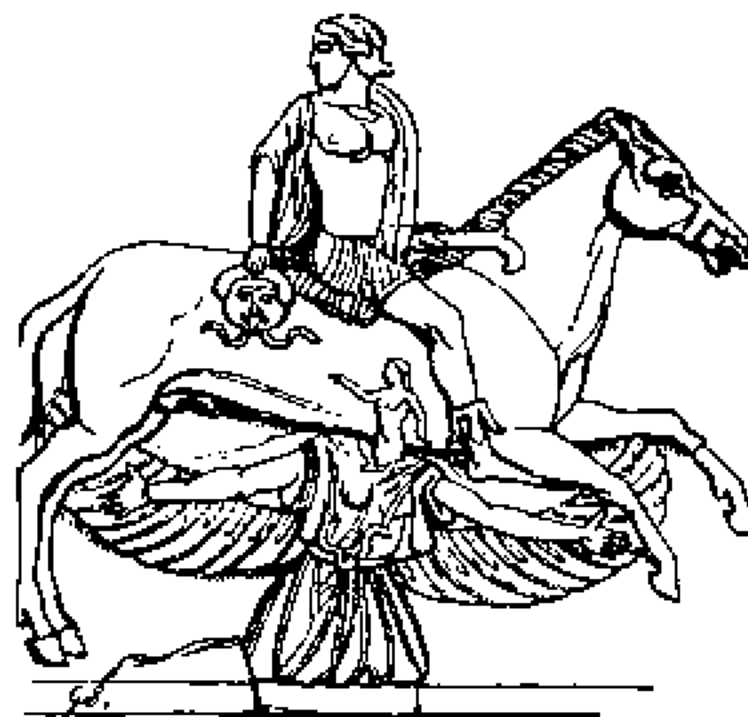
پرژوالسکی، اسب: ← تارپان.

پرژوالسکی[7]، **نیکولای میخایلوویچ** (nikolāy mixāylovic pərjevālski)، ۱۸۳۹–۸۸، پوینده‌ی روسی در آسیا، اولین کس از مردم مغرب‌زمین که نواحی کوهستانی غ چین و ش تبت را منظماً پویید. علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات جغرافیائی در باب این نواحی، مجموعه‌های بزرگ و گرانبها از گیاهان و حیوانات نواحی مذکور گرد آورد. از اکتشافات او شتر وحشی و نوعی از اسبهای اولیه است که بنام اسب پرژوالسکی معروف میباشد. کشف لوب نور و رشته‌ی آلتین تاغ به وی منسوب است.

پرس (pers)، ← ایران (قسمت I).

پرس، سن ژان: ← لژه، آلکسی سن-لژه.

پرسئوس[8] (perseus)، در اساطیر یونان، از پهلوانان، پسر زئوس و دانائه و نوه‌ی آکریسیوس. چون غیبگویان به آکریسیوس، پادشاه آرگوس، گفته بودند که بدست پرسئوس کشته میشود، وی پرسئوس و دختر خود دانائه را در صندوقی نهاده بدریا انداخت. پولودکتس، پادشاه جزیره‌ی سریفوس، آنان را نجات داد. بعداً که پرسئوس را مانع وصال به دانائه دید، او را بامید اینکه هلاک شود مأمور آوردن سر مدوسا کرد. اما پرسئوس بکومک خدایان مدوسا را کشت. چون اطلس از یاری کردن پرسئوس در فرار از گورگونها امتناع



پرسئوس و مدوسا

کرد، پرسئوس بوسیله‌ی سر مدوسا او را بکوهی از سنگ مبدل ساخت. پولودکتس را کشته با مادر و زن خود (آندرومده) به آرگوس رفت. در آنجا در بازی وزنه‌پرانی آکریسیوس را کشت. مجسمه‌ی پرسئوس، کار بنونوتو چلینی در فلورانس است. صورت نجومی برشاوش باسم او است.

پرسئوس[8]، ح ۲۱۲–۱۶۶ قم، آخرین پادشاه (۱۷۹–۱۶۸ قم) مقدونیه، پسر و جانشین فیلیپ V. سیاست شدید و ضد روم او باعث سومین جنگ مقدونی شد (۱۷۱–۱۶۸)، و آیمیلیوس پاولوس، سردار رومی، او را در پودنا مقهور کرد (۱۶۸ قم).

پرسای (persāy)، صورت یونانی نام پارسیها؛ ← پارس.

پرسبورگ[9] (presburg)، نام آلمانی براتیسلاوا، چکوسلواکی. **پیمان پرسبورگ** یا **صلح پرسبورگ** در ۲۶ دسامبر ۱۸۰۵، پس از پیروزی ناپلئون در اوسترلیتز، بین فرانسه و اتریش برقرار شد. اتریش ونسی را به ناپلئون (بعنوان پادشاه ایتالیا)، تیرول و فورارلبرگ را به باواریا، و متصرفات خود را در سوابی به وورتمبرگ و بادن داد. سالزبورگ به اتریش واگذار گردید.

پرسبیتری[10] (presbiteri). لفظ پرسبیتر[11] از ریشه‌ی یونانی و بمعنی شیخ یا پیر است، و پرسبیتری منسوب بآن میباشد، و اصطلاحاً بمعنی "مربوط به نظام پرسبیتری" یا پیرو آن است (مثلاً "کلیساها یا فرقه‌های پرسبیتری")، و جمع آن پرسبیتریان بمعنی پیروان این نظام یا پیروان کلیساهای پرسبیتری است. **نظام پرسبیتری**[12] طریقه‌ای است در اداره‌ی کلیسا که در آن اداره‌ی امور بدست هیئتهائی از روحانیون و مسیحیان عادی انجام میگیرد، و بالنتیجه حد وسط نظام اسقفی (اداره‌ی کلیسا بدست اسقفها) و نظام آزادی **کلیساهای محلی** است. پرسبیترها (یا شیوخ یا پیران)، که مسیحیان ایران آنانرا رهبران میگویند، امور روحانی، و شماسان و معتمدان امور عادی را اداره میکنند. **کلیساهای پرسبیتری** کلیساهائی هستند که پیرو نظام پرسبیتری هستند. این کلیساها عقاید و سازمان خود را مستقیماً از ← مذهب **کالونی** بارث برده‌اند. کتاب مقدس را یگانه قانون ایمان میدانند، و به آیینهای مقدس تعمید و عشای ربانی معتقدند. نظام پرسبیتری در قرن ۱۶م در انگلستان و مخصوصاً در اسکاتلند، برهبری ج. ناکس، قوت گرفت. در کشمت، اولین کلیسای پرسبیتری بتوسط یکی از مبلغین ایرلندی در ۱۷۰۶ در فیلادلفی تأسیس شد.

پرسپا[13]، **دریاچه‌ی** (prespā)، دریاچه، بمساحت ۲۹۰ کمه، در گوشه‌ی جغ یوگوسلاوی و گوشه‌ی لغ یونان و ش آلبانی. بوسیله‌ی کانال زیرزمینی بدریاچه‌ی اوکریدا مرتبط است.

پرسپولیس: ← تخت جمشید.

پرستر جان[14] (prestər jān) [انگل میانه، = کشیش یوحنا]، پادشاه مسیحی افسانه‌ای که بر قلمرو پهناور و ثروتمندی در آسیا و افریقا سلطنت داشت. افسانه‌ی وی در قرن ۱۲م پیدایش یافت.

پرستشگاه، شهسواران: ← شهسواران پرستشگاه.

پرستشگاهیان: ← شهسواران پرستشگاه.

پرستک‌بذ (parastak.bad)، در عهد ساسانی، رئیس خدمه را میگفتند.

پرستن[15] (prestən)، شهر (جم ۱۱۹٬۲۴۳)، لنکشر، انگلستان. از مراکز منسوجات پنبه‌ای، و دارای بندرگاه با اسکله‌های مفصل است. هر ۲۰ سال یکبار فستیوال اصناف در آنجا برپا میشود. صحنه‌ی پیروزی (۱۶۴۸) کرامول و تسلیم (۱۷۱۵) جکوبایتها.

پرستن‌پنز[16] (prestənpanz)، شهر (جم ۲٬۹۰۷)، ایست لوذین، اسکاتلند. صحنه‌ی شکست (۱۷۴۵) معروف قوای سر جان کوپ بدست جکوبایتها.

پرستو (parastu) یا **چلچله** (celcele)، هر یک از پرندگان مهاجر کوچک دو نیمکره‌ی شمالی و

(۱)hachure (۲)Père Duchesne (۳)Perdiccas (۴)Perrers (۵)Prairie du Chien (۶)Presidential (۷)Przhevalsky (۸)Perseus (۹)Pressburg (۱۰)presbyterian (۱۱)presbyter (۱۲)Presbyterianism (۱۳)Prespa (۱۴)Prester John (۱۵)Preston (۱۶)Prestonpans

جنوبی، که به رعنائی در پرواز مشهور اند، و تیره‌ی هیروندینیدای (*Hirundinidae*) را تشکیل میدهند. بیش از 100 جنس دارد. پرهایش معمولاً سیاه یا کبود براق است. پرستوها دارای بالهای باریک، دم دوشاخ، و پای باریکند. نوکشان کوتاه ولی دهانشان گشاد است، و میتوانند حشرات را در هنگام پرواز شکار کنند. بعضی پرندگان شبیه پرستو را نیز باین نام میخوانند.

پرستوی دریائی: ← ترن.

پرسفونه[1] (persefone)، لتی پروسرپینا[2] (-proser pinā)، در دین یونان، الاهه‌ی حاصلخیزی؛ دختر زئوس و دمتر، و زن هادس (خدای عالم زیرین). دمتر به خدایان التماس کرد که پرسفونه بزمین بازگردد، و آنان پذیرفتند، ولی چون پرسفونه در عالم زیرین چند دانه‌ی انار خورده بود، مقرر شد که سالی ۸ (یا ۶) ماه بزمین بازگردد، و بقیه‌ی سال را در هادیس بگذراند. در بازگشت او بزمین، رستنیها از نو شکوفه میآورند. پرسفونه مظهر زادن و مرگ رستنیها است. بعنوان ملکه‌ی عالم زیرین زنی عبوس بود، ولی بعنوان دختر دمتر دوشیزه‌ی جوان دلربائی بود و شاخ فراوانی (← کورنوکوپیا) نماد او بود.

پرسل[3]**، ادوارد میلز** (edwārd milz pērsel)، ۱۹۱۲–، فیزیکدان امریکائی. برای تمهید روش جدیدی در اندازه‌گیری میدانهای مغناطیسی در هسته‌ی اتم سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ را برد.

پرسل[3]**، هنری** (henri pērsel)، ۱۶۵۹–۹۵، آهنگساز و ارگ‌نواز انگلیسی. تا ۱۶۷۳ در دسته‌ی کُر نمازخانه‌ی سلطنتی آوازخوان بود، و در ۱۶۸۲ یکی از ارگ‌نوازان آن نمازخانه شد؛ نیز از ۱۶۷۹ تا هنگام مرگش ارگ‌نواز وستمینستر ابی بود. از میان آثار متعددی که برای نمایشنامه‌ها ساخته، ملکه‌ی پَری (۱۶۹۲؛ مبتنی بر رؤیای نیمه‌شب تابستان، اثر شکسپیر) و موسیقی برای سه نمایشنامه‌ی ج. درایدن (عشق ستمکارانه؛ آمفیتروئون؛ شاه آرتر) قابل توجه است. اما دیدو و آینیاس (۱۶۸۹) تنها اپرای او بمفهوم امروزی است. آهنگهائی که پرسل برای آوازهای مذهبی ساخته است از نمونه‌های عالی اینگونه آهنگها در عصر او است.

پرسویونت، انگلستان: ← انجمن پیکها.

پرسی[4]**، الجرنن** (aljərnən pērsi)، ملقب به (دهمین) **ارل آو نورثامبرلند** (-ērl āv nor* tāmbərlənd)، ۱۶۰۲–۶۸، سیاستمدار و سرکرده‌ی نظامی انگلیسی. کوشید که چارلز I و طرفداران پارلمنت را آشتی دهد. مخالفت وی با سیاست چارلز او را در جرگه‌ی طرفداران پارلمنت درآورد؛ معذلک، در مجلس اعیان رهبری مخالفین با محاکمه‌ی چارلز را بدست گرفت.

پرسی[4]**، تامس** (tāməs pērsi)، ملقب به **ارل آو ووستر** (ērl āv wustər*)، ح ۱۳۴۴–۱۴۰۳، سپاهی انگلیسی؛ برادر هنری پرسی (اولین ارل آو نورثامبرلند) و عموی سر هنری پرسی (هاتسپر). بر ضد فرانسه و اسپانیا جنگید، و در دوره‌ی ریچارد II مشاغل سیاسی داشت. بعداً طرفدار هنری IV شد. در اختلاف برادر و برادرزاده‌اش با شاه بآنها پیوست، ولی در شروزبری دستگیر و اعدام شد.

پرسی[4]**، تامس** (tāməs pērsi)، ملقب به (هفتمین) **ارل آو نورثامبرلند** (-ērl āv nor* tāmbərlənd)، ۱۵۲۸–۷۲، سیاستمدار انگلیسی. در زمان ماری تودور از مرزهای اسکاتلند دفاع کرد. در دوره‌ی الیزابت I در توطئه‌ی ۱۵۶۹ برای آزاد کردن ماری استوارت و بازگرداندن مذهب کاتولیک شرکت کرد. سرانجام اعدام شد.

پرسی[4]**، هنری** (henri pērsi)، ملقب به (اولین) **ارل آو نورثامبرلند** (-ērl āv nortāmbər* lənd)، ۱۳۴۲–۱۴۰۸، فرمانده نظامی انگلیسی؛ پدر سر هنری پرسی (هاتسپر). اگرچه از ریچارد II لقب و منصب یافت، در خلع ریچارد و رسیدن هنری IV بسلطنت کوشید، و بعداً در توطئه‌هائی بر ضد هنری شرکت کرد. سپس به فرانسه گریخت، و در ۱۴۰۸ به انگلستان حمله کرد، ولی مقتول شد.

پرسی[4]**، هنری**، ملقب به (چهارمین) **ارل آو نورثامبرلند**، ۱۴۴۶–۸۹، از نجبای انگلستان. جدش پسر سر هنری پرسی (هاتسپر) بود. ادوارد IV عنوان او را بازگرفت و محبوسش کرد، ولی در ۱۴۶۹ او را آزاد نمود، و عنوانش بازداد. ریچارد III او را املاک و مناصب داد، ولی هنری پرسی در نبرد بازورث از کومک به ریچارد امتناع کرد، و تسلیم هنری VII شد. بدست شورشیان یورکشر بقتل رسید.

پرسی[4]**، سر هنری** (sər henri pērsi*)، معروف به **هاتسپر** (hātspēr)، ۱۳۶۴–۱۴۰۳، سپاهی انگلیسی؛ پسر هنری پرسی (اولین ارل آو نورثامبرلند). بر ضد اسکاتلندیها جنگید، ولی بعداً از هنری IV ناراضی شد، و در جنگ اوون گلنداور بر ضد شاه به اوون پیوست، و در شروزبری در نبرد بقتل رسید. ذکر او در هنری IV شکسپیر آمده است.

پر سیاوشان (pare siāvašān)، سرخسی بسیار زیبا و ظریف از نوع آدیانتوم (*Adiantum*)، با برگهای بریده‌ی نازک. اصلش از نواحی گرم و مرطوب است؛ در گرمخانه‌ها برای زینت کاشته میشود.

پرسیس (persis)، ← پارس.

پرسیول، سر، ← پارسیفال.

پرسیه[5]**، شارل** (šārl persie)، ۱۷۶۴–۱۸۳۸، معمار فرانسوی. پرسیه و پیر فونتن معماران دولتی زمان ناپلئون بودند، و با هم در ساختن لوور و تویلری شرکت داشتند. تأثیر آنان در شیوه‌ی تزیینات داخلی دوره‌ی امپراطوری عظیم بود. بیاری هم کتابهائی نیز در معماری نوشته‌اند.

پرش (perš؛ فنس)، ماهی صید خوشرنگ کوچک آبهای شیرین اروپا و آسیا و امریکای شمالی، از نوع پرکا (*Perca*)، که گوشتی لذیذ دارد. از قدیم نام یونانی آن بصورت فرخ (farx) معرب شده است.

پرشکوه (paraškuh)، ده (جم ۱٬۰۶۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)، ۴ کیلومتری ج لنگرود.

پرشن هال (peršən hāl) یا **تالار ایران**، دهلی: ← تالار کاخ رئیس جمهور.

پرشینگ[6]**، جان جوزف** (jān jōzəf pēršing)، ۱۸۶۰–۱۹۴۸، ژنرال امریکائی، فرمانده کل سپاهیان اعزامی امریکا به اروپا در جج I.

پرفوریوس: ← فرفوریوس.

پرکامبرین[7]**، دوران** (prekāmbrian؛ از فنس)، اولین قسمت بزرگ از ازمنه‌ی زمینشناسی، که بواسطه‌ی تشکیل قدیمترین سنگها مشخص میشود. یکی از وسیعترین پهنه‌های آن سپر کانادائی و سپرهای اسکاندیناوی و افریقای جنوبی و قسمتی از چین است، که عموماً از گنیس، گرانیت، و اردوال میباشد. سنگهای مربوط باین دوران، که همه دگرگون یا آذرین میباشند، در ایران بسیار کم مشاهده میشود. دوران پرکامبرین را گاهی به دو دوران آرکئوزوئیک (ārkeozoik) و پروتروزوئیک (proterozoik) تقسیم کرده‌اند. در دوران پرکامبرین موجودات زنده‌ی اولیه احتمالاً وجود داشته‌اند ولی فسیلهای مسلم از آنان وجود ندارد.

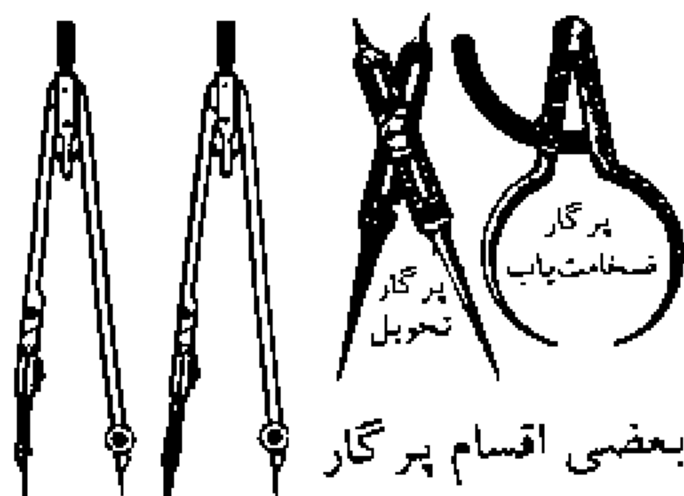
پرکوپ[8]**، برزخ** (perekop)، برزخی بطول ح ۳۰ کم و بعرض ۸–۲۳ کم، تجشد، که شبه جزیره‌ی کریمه را با زمینلاد روسیه مرتبط و خلیج پرکوپ (شاخابه‌ای از دریای سیاه) را از دریای سیواش (شاخابه‌ای از دریای آزوف) جدا میسازد.

پرک هندی (parake)، دانه‌ی قسمی از فلوس (*Cassia alata*) که برای معالجه‌ی کرمهای انگل بکار میرفت.

پرگ (porg)، ولایت، ← شبانکاره.

پرگا[9] (pergā)، شهر قدیم، پامفولیا، ج آسیای صغیر (حالیه ج ترکیه). در دوره‌ی رومیان اهمیت داشت. ویرانه‌هایش مشتمل بر یک تئاتر و یک ستادیوم است.

پرگار[10] (pargār)، اسبابی برای رسم کردن دوایر و اندازه‌گیری فواصل. پرگار معمولی مرکب از دو ساقه‌ی متساوی الطول است که بوسیله‌ی محوری بهم متصل اند، و هر یک به پاشنه‌ای نوک‌تیز ختم میشود؛ بجای یکی از پاشنه‌ها میتوان نوک مداد یا قلم قرار داد. پرگار تحویل، که در آن جای محور را مهره‌ی متحرکی گرفته است، چهار



بعضی اقسام پرگار

پاشنه‌ی نوک‌تیز دارد، و ساقه‌هایش مدرج است، و وضع مهره را بر ساقه‌ها میتوان بدلخواه تغییر داد. اگر محل مهره را در موضعی از ساقه‌ها بوسیله‌ی پیچی ثابت نگاه داریم، نسبت فواصل دو نوک واقع در یک طرف به فاصله‌ی دو نوک دیگر با تغییر فرجه‌ی پرگار تغییر نمیکند. بدین وسیله میتوان بسرعت طولهای مفروضی را بیک نسبت کوچک یا بزرگ کرد، و مثلا نقشه‌ای را به نسبت

---

(۱)Persephone (۲)Proserpina (۳)Purcell (۴)Percy (۵)Percier (۶)Pershing (۷)Pre-Cambrian (۸)Perekop (۹)Perga (10)compass

مفروضی بزرگ یا کوچک نمود. اقسام دیگر پرگار برای اندازه‌گیری ضخامت، رسم دایره بر کره، رسم بیضی، و غیره بکار میرود.

پرگاموس[1] (pergāmos) یا **پرگامون**[2] یا **پرگاموم**[3] (–mum)، شهر قدیم، موسیا، لغ آسیای صغیر، در ترکیه‌ی حالیه، در دره‌ی حاصلخیز رود کایکوس، بفاصله‌ی ح ۲۴ کیلومتری از دریا. استقلال سیاسی آن در ح ۲۸۳ قم، پس از تجزیه‌ی امپراطوری مقدونیه، آغاز گردید. مملکت پرگاموس که در اطراف آن تشکیل شد تا ۱۳۳ قم-که آخرین فرمانفرمای آن، بنام آتالوس III، آنرا در وصیتنامه‌ی خود به رومیان سپرد-دوام یافت.
درخشانترین دوره‌ی تاریخ پرگاموس دوره‌ی سلطنت (۱۹۷–۱۶۰ قم) ائومنس II (eumenese II) بود، که پایتخت خود را با آثار عالی معماری و حجاری بیاراست. کتابخانه‌ی معروف وی دارای ۲۰۰٬۰۰۰ نسخه، و تالی کتابخانه‌ی اسکندریه بود (پارشمن از شهر پرگاموس نام گرفته است). پرگاموس از مراکز اولیه‌ی مسیحیت و یکی از "کلیساهای هفتگانه‌ی آسیا" بود. در دوره‌ی امپراطوری بیزانس رو بانحطاط گذاشت، ولی در واقع انحطاطش از زمانی آغاز شده بود که آنتونیوس کتابخانه‌ی آنرا به مصر منتقل و به کلئوپاترا هدیه نمود.

پرگل[4]**، فریتس** (frits pregl)، ۱۸۶۹–۱۹۳۰، عالم فیزیولوژی و شیمیدان اتریشی. بواسطه‌ی طریقه‌هایش در تجزیه‌ی کمّی ذره‌بینی مواد آلی جایزه‌ی ۱۹۲۳ نوبل را در شیمی برد.

پرگنه (pargana)، در شبه جزیره‌ی هند، یکی از تقسیمات ارضی، مشتمل بر چند قریه. از پیش از فتوحات اسلامی سابقه داشته، ولی اول بار در قرن ۱۴م رایج شد. وقتی که شیر شاه سلطنت هندوستان یافت، مملکت خود را به چند سرکار و هر سرکار را به چند پرگنه تقسیم کرد. اکبر شاه در سازمان امپراطوری خود مملکت را به چند صوبه (ایالت) و هر صوبه را به چند سرکار تقسیم کرد؛ کوچکترین واحد مالیاتی در زمان او پرگنه بود (مثلا صوبه‌ی اوده منقسم به ۵ سرکار و ۳۸ پرگنه بود). پرگنه هنوز هم در گرفتن عواید ارضی باقیست.

پرگولزی[5]**، جووانی** (jovānni pergolezi)، ۱۷۱۰–۳۶، آهنگساز ایتالیائی. اپرای وی، بنام لا سِروا پادرونا (ناپل، ۱۷۳۳)، سرمشق اپرا بوفا گردید (← اپرا).

پرل، رود چین: ← کانتون، رود.

پرلود، در تئاتر: ← پیش‌پرده.

پرلود[6] (prelüd؛ فنس)، در موسیقی، هر آهنگی که بعنوان مقدمه برای آهنگ یا آهنگهای دیگر نواخته شود. لفظ پرلود گاهی بمعنی اوورتور (پیش‌درآمد یا درآمد) بکار میرود. گاه نیز بمعنی قطعه‌ی موسیقی مستقلی است که فرم مشخص و تعریف‌شده‌ای ندارد، مانند پرلودهای شوپن و پرلودهای دبوسی.

پرل هاربر[7] (pērl hārbor)، پایگاه مهم دریائی کشمتا، ج جزیره‌ی اوآهو، که تأسیسات آن قریب ۲۵ کمه را فراگرفته. حمله‌ی ژاپونیها باین پایگاه (۷ دسامبر ۱۹۴۱) خسارات زیادی وارد کرد، و باعث داخل شدن کشمتا در جج II شد. هرچند سهل‌انگاری فرماندهان پرل هاربر در این حادثه مدلل نشد، وزارت دفاع و نیروی دریائی امریکا مورد انتقاد شدید قرار گرفتند.

پرلیس[8] (perlis)، مملکت عضو فدراسیون مالایا، در ناحیه‌ی لغ قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی مالی.

پرم (perm)، جمشسر: ← مولوتوف.

پرمایون (permāyun)، ضبط دیگر برمایون.

پرمایه (permāye)، ضبط دیگر برمایون.

پرمریبو[9] (paramaribo)، شهر (جه ۷۶٬۴۶۶)، پایتخت سورینام، بر رود سورینام. در ۱۶۵۰ بنا شد. صادرات عمده‌اش رم، قهوه، الوار، و بوکسیت است.

پرمنگنات[10] (permanganāt؛ از فنس)، ملح اسید پرمنگنیک ($HMnO_4$). معمولا این لفظ به پرمنگناتِ پوتاسیوم ($KMnO_4$) گفته میشود که ملحی متبلور و دارای رنگ بنفش سیر است؛ در آب حل میشود، و محلولی برنگ ارغوانی تولید میکند، که اُکسنده‌ای قوی است. پرمنگنات پوتاسیوم برای ضد عفونی کردن و نیز در شیمی در تجزیه‌ی حجمی بکار میرود.

پرموده (parmude)، پهلوان تورانی، پسر ساوه شاه.

پرمیسل[11] (premisl)، چک **پشمیسل** (pšemisəl)، نخستین سلسله‌ی سلطنتی بوهم، که در قرن ۸م بدست روستائی نیمه‌افسانه‌ای بنام پرمیسل تأسیس شد. پرمیسل را، لیبوسا، شاهزاده‌خانم بوهمی، بشوهری برگزید. معروفترین دوکهای اولیه‌ی بوهم از خاندان پرمیسل ← قدیس ونسلاوس است. عنوان شاهی در زمان اوتوکار I در این خاندان موروثی شد. جانشینان او ونسلاوس I، اوتوکار II، ونسلاوس II، و ونسلاوس III بودند. پس از مرگ (۱۳۰۶) ونسلاوس III سلطنت به یوهان لوکزامبورگی رسید.

پرمین[12]**، دوره‌ی** (permian؛ از فنس)، پنجمین و آخرین دوره از ← دوران پالئوزوئیک از زمانهای زمینشناسی. سنگهای مربوط باین دوره در ایران زیاد نیستند، و غالباً دنباله‌ی رسوبات ← دوره‌ی کربونیفر میباشند. موجودات گیاهی و حیوانی این دوره حد واسط مابین دورانهای پالئوزوئیک و مزوزوئیک بوده است.

پرن[13]**، ژان باتیست** (jāN bātist peraN)، ۱۸۷۰–۱۹۴۲، فیزیکدان فرانسوی. بجهت تحقیقاتش در ساختمان انفصالی ماده و کشف چگونگی توزیع ذرات معلق در مایع جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۶ باو اعطا شد. تحقیقات مهمی در حرکت براونی نیز بعمل آورد.

پرن[13]**، فرانسیس (هانری)** (frāNsis hānri peraN)، ۱۹۰۱–، فیزیکدان فرانسوی؛ پسر ژ. ب. پرن. در ۱۹۳۳ در دانشگاه پاریس استاد فیزیک نظری شد. در ۱۹۴۵ که کمیسیون انرژی اتمی در فرانسه تأسیس شد وی مدیر آن گردید، و استاد فیزیک اتمی و هسته‌ای کولژ دو فرانس شد. از ۱۹۵۱ رئیس برنامه‌ی فرانسه برای تحقیقات اتمی است.

پرنامبوکو[14] (pernāmbuko)، ایالت (۹۷٬۰۱۰ کمه؛ جه ۳٬۴۳۰٬۶۳۰)، لش برزیل، که از درونبوم تا قطلا ممتد است؛ کرسیش رسیفه؛ منطقه‌ی فلاحتی و دامداری.

پرند (parand)، (*Pteropyrum aucheri*)، بوته‌ای از تیره‌ی اسفناجیان که در کویرها میروید.

پرندک[15] (parandak)، تپه‌ی کوچک.

پرنده یا مرغ، هر یک از جانوران خونگرم تخم‌گذار مهره‌دار (رده‌ی آوس Aves) پوشیده از پر، که دستهایشان به بال تحول یافته، و استخوان دُمشان کوتاه و کُنده‌مانند شده است. قلبشان مانند پستانداران چهار حفره دارد؛ دمای بدن ۲ تا ۱۴ درجه بیش از آنهاست؛ مغزشان نسبةً بزرگ، بینائی آنها قوی، شنوائی تیز، و حس بویائی ضعیف میباشد. چنین میپندارند که از تحول خزندگان پدید آمده‌اند. وزن بدنشان، بسبب تبدیل فکها به منقار شاخی و وجود کیسه‌های هوائی در داخل استخوانها، سبک و متناسب با پرواز شده است؛ قسمتهای سنگین تنه برای تعادل پرواز بکار میرود. تولک رفتن آنها پرها را تجدید میکند. آرایش پرهای نرها رنگینتر از ماده‌ها است، و در مهرورزی پرحرارت و آهنگ آوازشان نیکوتر است. بیشتر پرندگان برای تخمگذاری لانه میسازند، و از آن جهت که حشرات و دانه‌های گیاهان وحشی و لاشه‌ی جانوران را میخورند، مفید واقع میشوند. شکل منقار آنها متناسب با نوع تغذیه‌ی آنها میباشد. نیز ← مهاجرت حیوانات.

پرنده‌ی آبچر[16] (āb.car)، هر یک از پرندگان پابلندی که در جستجوی غذا در آب پا میزنند؛ مانند حواصیل.

پرنده‌ی بهشتی[17]، نام چندین پرنده از پرندگان گینه‌ی جدید و جزایر نزدیک بآن. نرهای آن دارای پرهای زیبا و رنگارنگ، دم دراز، و طوق زیبا در اطراف گردن میباشند.

پرنس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرنسس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرنی، قبیله، ← پارت.

پرو[18] (peru)، جمهوری (۱٬۳۳۱٬۴۱۰ کمه؛ جه ۸٬۲۷۷٬۰۳۱)، غ امریکای جنوبی؛ پایتختش لیما. از ل به اکوادور و کولومبیا، از ش به برزیل و بولیوی، از انتهای جنوبی به شیلی، و از غ به قکبر محدود است. از جنبه‌ی طبیعی بسه قسمت عمده تقسیم میشود: منطقه‌ی باریک بیحاصل ساحلی؛ کوهستانهای آند؛ و ناحیه‌ی جنگلی و استوائی مونتانیا در ش. ناحیه‌ی اخیر قسمتی از حوضه‌ی آمازون میباشد. قسمتی از دریاچه‌ی تیتیکاکا در پرو است (قسمت دیگرش در بولیوی)؛ دریاچه‌های دیگرش خونین و پاریناکوچا میباشد. شغل عمده کشاورزی است. محصولاتش پنبه، شکر، برنج، گندم، جو، قهوه، کاکائو، چای، توتون، زیتون، و گنه‌گنه است. پرورش گاو، گوسفند، لاما، اسب، قاطر، و الاغ معمول است، و محصول پشم آلپاکا و لاما اهمیت دارد. از جنگلهای ناحیه‌ی مونتانیا ماهوگانی، کائوچوی وحشی، عاج گیاهی، و گنه‌گنه

(1)Pergamos (2)Pergamon (3)Pergamum (4)Pregl (5)Pergolesi (6)prelude (7)Pearl Harbor (8)Perlis (9)Paramaribo (10)permanganate (11)Premysl (12)Permian (13)Perrin (14)Pernambuco (15)hillock (16)wading bird (17)bird of paradise (18)Peru

بدست میآید. استخراج نفت در لغ پرو بعمل میآید. نقره و وانادیوم و بیسموت و زغال استخراج میشود، و معادن مس سرو د پاسکو مشهور است. مصنوعاتش پنبه، ابریشم مصنوعی، پشم، توتون، و غیره میباشد. شاهراه پان-آمریکن از پرو میگذرد. از شهرهای عمدهاش **لیما**، **آرکیپا**، **کایائو**، **کوسکو**، و تروخیو است. زبان رسمی اسپانیولی است.

تاریخ. پرو مقر تمدن اینکا بود که در اوایل قرن ۱۶م بمنتهای قدرت رسید. بسبب جنگ داخلی، کشورگشای اسپانیائی، ف. **پیثارو** (مقتول در ۱۵۴۱)، دولت اینکا را برانداخت، و **آتائوالپا** را مقتول کرد، و قسمت عمدهی پرو را گرفت، و این سرزمین تحت استیلای اسپانیا درآمد. انقلابهای ۱۷۸۰ و ۱۸۱۳ بر ضد استعمار اسپانیا بیحاصل ماند. سرانجام، در نتیجهی مبارزات **سان مارتین** و س. **بولیوار** پرو استقلال یافت (۱۸۲۱). وقایع عمدهی تاریخ پرو در بقیهی قرن ۱۹م عبارتست از اتحاد با بولیوی (۱۸۳۶-۳۹)؛ جنگ دریائی با اسپانیا (۱۸۶۴-۶۶)؛ ← جنگ پاسیفیک (۱۸۷۹-۸۴)، که منجر بشکست یافتن پرو از شیلی شد، و باعث کندی و تأخیر پیشرفت شیلی گردید. نفوذ و منافع دول خارجی در پرو سبب زیانهای اقتصادی این کشور بوده است. وقایع سیاسی عمدهی دولت پرو در قرن حاضر انقلابات داخلی و روی کار آمدن حکومتهای دیکتاتوری رئیس جمهور (۱۹۰۸-۱۲؛ ۱۹۱۹-۳۰) **لگیا** و رئیس جمهور (۱۹۳۳-۳۹) بناویدس بوده است. بعد از جج I حزب سیاسی آپرا برهبری **آیا د لا توره** تشکیل شد، که اگرچه هیچگاه موفق نشده است حکومت را بدست گیرد، در اوضاع سیاسی پرو نقش عمدهای داشته است.

پرو (parru) یا **پراو** (parră̆)، رشتهکوه، شهرستان کرمانشاه، غ ایران. جهتش لغ-ج‌ش است. ارتفاعش به ۳٬۳۰۰ متر میرسد. از لغ به رشتهکوه شاهو متصل است؛ کوه بیستون انتهای شرقی آنست. رود گاماساب از طرف مشرق آنرا از رشتهکوه هرسین جدا میکند. دارای یخچالهای طبیعی است.

پرو[1]، شارل (šārl pero)، ۱۶۲۸-۱۷۰۳، شاعر فرانسوی. نویسندهی قصص یا داستانهای ایام گذشته (۱۶۹۷) است، که مشتمل بر قصههای ریش‌آبی، خاکسترنشین، و دیگر افسانههای پریان میباشد. وی مرکز منازعات ادبی شدیدی بود، که بر سر مقایسهی نویسندگان قدیم و معاصر، در ۱۶۸۷ آغاز شد، و بوالو (مدافع متقدمین) و پرو تا ۱۶۹۴ به یکدیگر دشنام رد و بدل میکردند. این منازعات که به "منازعهی متقدمین و متجددین" معروفست منادی نهضت روشنفکری قرن ۱۸م بشمار میرود. کلود پرو برادر شارل پرو بود.

پرو[1]، کلود (klod pero)، ۱۶۱۳-۸۸، معمار و طبیب فرانسوی، و یکی از بزرگترین فضلای فرانسوی زمان خود؛ برادر ش. پرو. در تشریح تحقیقاتی کرد. بزرگترین اثر معماری وی نمای شرقی موزهی لوور است. رصدخانهی پاریس را نیز ساخت (۱۶۶۷-۷۲).

پرواب، رود فارس؛ ← پلوار.

پرواز[2]، حرکت مداوم حیوان یا طیاره در هوا. در میان جانوران، از همه بیشتر ساختمان پرندگان و حشرات برای پرواز متناسب شده است. خفاش تنها پستانداری است که واقعاً پرواز میکند. کوششهای نخستین انسان برای پریدن با تهیهی بال و تقلید از پرندگان صورت گرفته، ولی ماشینهای کارآمدی از این قبیل فراهم نشده است. در ناوهای هوائی و بالونها، توانائی بالا رفتن و ماندن در هوا ناشی از اینست که این دستگاهها با گازهائی سبکتر از هوا پر میشوند؛ در این صورت، بموجب ← قانون ارشمیدس، نیروی رانش بیش از وزن دستگاه خواهد بود، و دستگاه در هوا بالا میرود. در طیارههای سنگینتر از هوا، مانند هواپیما، اتوژیر، هلیکوپتر، و گلایدر، نیروهائی که از حرکت دستگاه ایجاد میشوند آن را در هوا نگاه میدارند. حرکت رو به پیش هواپیما در نتیجهی آنست که بوسیلهی ملخ نیروی موتور هواپیما بصورت نیروی کشنده بطرف جلو تبدیل میشود. بالها و سایر **هوابرهای** طیاره چنان ساخته شده است که جریان هوا و اختلاف فشار ناشی از آن بر قسمتهای مختلف، هواپیما را در هوا نگاه میدارند. نیروی براور ناشی از نیروی وارد از هوا بر هوابر است. در علم آئرودینامیک از نیروهای براور و سایر اصول فیزیکی پرواز بحث میشود.

بسیاری از اصول آئرودینامیک، که انسان آنها را در ساختن هواپیما مورد استفاده قرار داده است، در پرواز پرندگان نیز جاری است. از پرهای بال، آنهائی که در پرواز اهمیت فراوان دارند عبارتند از پرهای اولیه (متصل به قسمتی از بال که نظیر دست در آدمی است)، پرهای ثانوی (متصل به استخوان زند)، و پرهای درجهی سوم (متصل به ماهیچههای واقع بر روی استخوان بازو) (برای تصویر ← پر). بال مختصری تقعر دارد، و کنار قدامی آن تیز است، و پرهای آنجا کوچک و متصل بیکدیگر و چنان است که در برخورد با هوا یک سطح مناسب با استفادهی کامل از نیروی هوا ایجاد میکنند. پرواز پرندگان سه شکل اساسی دارد: بال زدن، اوج گرفتن، و پیش رفتن. همهی پرندگان از بال زدن استفاده میکنند، و بعضی هر سه شکل پرواز را بکار میبرند. با همهی تحقیقاتی که در بارهی پرواز پرندگان شده، هنوز بسیار چیزها نامعلومست. در بارهی حداکثر سرعت پرواز پرندگان میان کارشناسان اختلاف هست. سریعترین پرندگان را نوعی پرستو میدانند، و سرعت آنرا هنگام تعقیب طعمه بیش از 110 کم در ساعت و حتی بیش از ۱۷۰ کم در ساعت گفتهاند. سرعت بیشتر مرغان محصور میان ۱۵ تا 100 کم در ساعت است.

پروان (parvān)، معربش **فروان**، آبادیی بین غزنه و بامیان، افغانستان حالیه، نزدیک غزنین و سرچشمهی رود لوگر. در یک فرسخی این محل جنگی بین جلالالدین منکبرنی و سپاه مغول روی داد، و منکبرنی مغولها را منهزم نمود (۶۱۸ هق). بعد از فتح پروان بین سران سپاه منکبرنی بر سر تقسیم غنائم نزاع پدید آمد، و این امر بنفع مغول تمام شد.

پروانش (pervānš؛ فنس) یا **تلگرافی**، گیاهی از نوع وینکا (*Vinca*) که اصلش از بتر قدیم و دارای گلهای آبی و برگهای پیوستهسبز است. برای زینت حاشیهها کاشته میشود. انواع خزنده و مستقیم دارد.

پروانه، نام هر یک از جانوران گروه بزرگی از حشرات، که در سراسر زمین یافت میشوند، و با بیدها راستهی موسوم به پولکبالان [لتِ لپیدوپترا *Lepidoptera*] را تشکیل میدهند. اعضای این راسته بالهائی پهن دارند که با فلسها (پولک) پوشیده شده است، که اگر انگشت بر بال آنها بگذارند مقداری از این فلسها بصورت گرد به انگشت میچسبد؛ فلسها دارای رنگیزههای سرخ، زرد، سیاه، و سفید میباشند؛ رنگهای آبی و سبز و فلزی، که (مخصوصاً در جنسهای مناطق حاره) قزحشان بچشم میخورد، در نتیجهی انکسار نور است. پروانهها از چند جهت با بیدها متفاوتند؛ شاخک پروانهها انتهای نسبةً درشتی دارد، ولی شاخک بیدها تقریباً هیچگاه تکمهای نیست؛ پروانهها بیشتر روزپرواز اند، ولی بیدها بیشتر در شب پرواز میکنند؛ در حال استراحت، بیشتر پروانهها بالهای خود را قائم ولی بیدها آنها را افقی نگاه میدارند؛ بدن پروانه معمولاً باریکتر و نرمتر از بدن بید است. زندگی پروانه چهار مرحله دارد: تخم، نوزاد، شفیره، و بلوغ.

پروانهواران، تیرهای از گیاهان دولپهای جداگلبرگ که گلهای آنها تقریباً مانند پروانهای است که بالها را گشاده باشد (مانند باقلا و لوبیا). از پراکندهترین تیرههای گیاهان است، و در آن گیاهان یکساله، بوتههای چندساله، و درختان بزرگ یافت میشود. انواع آن در تمام نواحی سطح زمین مشاهده میشود. نیز رجوع کنید به جدول ردهبندی رستنیها در مقالهی رستنی.

پروانهی روم: ← معینالدین پروانه.

پروانهی فری (feri)، (*Zeuzera pyrina*)، حشرهی سفیدرنگ زیبائی که بالهای آن پوشیده از خالهای آبیرنگ مایل بسیاه میباشد. نوزاد این پروانه آفت درختان میوه مانند سیب و گلابی است. **لارو** پروانهی فری، که رنگ آن سفید و روی بدنش خالهای متعدد سیاهرنگ دارد، داخل شاخههای جوان دالانهای طولی حفر میکند، و باعث خشک شدن آنها میگردد.

پروبوس[3] (probus)، فت ۲۸۲ بم، امپراطور (۲۷۶-۸۲) روم؛ جانشین کلاودیوس تاکیتوس. برای استقرار مجدد نظم در امپراطوری بسیار کوشید. بدست سربازانش کشته شد.

پروپاگاند: ← تبلیغات.

پروپانون: ← استون.

پروپولایوم[4] (propulāyum)، در معماری یونانی، دالان بزرگ و سقفداری که به محل مقدس یا عمارات متعددی منتهی شود. از نمونههای برجستهی آن دالانهای معروف به **پروپولایا[5]** [= پروپولایومها] است، که بوسیلهی منسیکلس (mnesikles) در آکروپولیس آتن ساخته شد (۴۷۷-۴۳۲ قم).

پروپونتیس: ← مرمره، دریای.

پروت[6] (prut)، رودی بطول ۸۵۰ کم، تجش و رومانی، که از جبال کارپات سرچشمه میگیرد و عموماً بجانب ج‌ش سرازیر شده (مرز مابین جشس مولداوی و رومانی را تشکیل میدهد) در گالاتس

(۱)Perrault (۲)flight (۳)Probus (۴)propylaeum (۵)Propylaea (۶)Pruth; Prut

به دانوب میریزد. بر طبق پیمان (۱۷۱۱) پروت، پطر کبیر آزوف را به ترکهای عثمانی بازگردانید.

پروتاکتینیوم[1] (protāktiniom؛ فنس)، عنصر کمیاب رادیوآکتیو (علامت شیمیائی Pa، نیز جدول عنصرها را ببینید). در ۱۹۱۷ بتوسط ا. هان و ل. مایتنر کشف شد. نصف عمرش ح ۲۰٬۰۰۰ سال است.

پروتاگوراس[2] (protāgorās)، ح ۴۸۱ قم-ح ۴۱۱ قم، فیلسوف سوفسطائی یونانی؛ مت آبدرا. در آتن مورد توجه پریکلس قرار گرفت، و وی پروتاگوراس را مأمور تدوین قانوننامهای برای ادارهی یکی از مهاجرنشینهای یونانی در ایتالیا نمود (۴۴۴ قم). از سیسیل نیز دیدار کرد، و در آنجا شهرت فراوان یافت. اولین فیلسوف یونانی بود که خود را سوفسطائی خواند، و برای تعلیم اجرت میگرفت. ثروت بسیار اندوخت، و بعنوان بزرگترین سوفسطائیان شهرت یافت. در مذهب از لاادریه بود، و بهمین جهت در ۴۱۱ قم متهم به انکار درک حقایق نخستین گردید، و به دادگاه آریوپاگوس جلب شد، و از آتن مطرود گردید، و در راه سفر به سیسیل در دریا هلاک شد. فلسفهی وی در این گفتهی مشهور او خلاصه میشود که "انسان مقیاس همهی امور است". از آثار متعددش فقط قطعاتی از کتاب در باب خدایان باقیست. نظریات وی در کتابهای پروتاگوراس و تئتتوس افلاطون مورد بحث واقع شده است. پروتاگوراس اولین کسی محسوب است که تحقیق در دستور زبان را تنظیم کرد، و نیز تقسیم اجزای سخن باو منسوب میباشد.

پروتئوس[3] (proteus)، در افسانههای یونان، پیر دریاها. بهر شکلی میتوانست درآید، ولی اگر کسی او را میگرفت آینده را خبر میداد.

پروتئینها[4] (protein.hā؛ از فنس)، دستهای از ترکیبات آلی، با ساختمانی درهمپیچیده، که در هر سلول بافتهای گیاهی و حیوانی موجود و قسمت اساسی **پروتوپلاسم** است. وجود آنها در سلولها برای حیات ضروری است، زیرا اعمال حیاتی سلول (ایجاد نیرو و تولید مثل) بدون آنها انجام نمیگیرد. پروتئینها با ئیدراتهای کربون و چربیها مواد غذائی انسان را تشکیل میدهند. لفظ پروتئین از لفظ یونانی پروتیوس (proteyos) [= اولیه] گرفته شده، و اول بار خراردوس مولدر (xerārdus mulder)، شیمیدان هلندی، در ۱۸۳۹ آنرا بکار برده است. اغلب پروتئینها در آب نامحلولند؛ آنها که محلولند محلولهای کولوئیدی تشکیل میدهند.

از جنبهی شیمیائی پروتئینها دارای کربون، ئیدروژن، اکسیژن، و نیتروژن، و گاهی عناصر دیگر (مانند گوگرد، فسفر، آهن، مس، منگنز، روی، و یود) هستند. مولکولهای پروتئینها بسیار درشت اند، و هر یک از آنها دارای یک ریشهی زنجیری از مولکولهای **آمینو-اسیدها** است. هر مولکول یک آمینو-اسید دارای یک یا چند ریشهی آمینی ($-NH_2$) و یک یا چند ریشهی کربوکسیل ($-COOH$) است. این آمینو-اسیدها بوسیلهی بندهائی موسوم به بندهای پپتیدی ($-CONH-$) بهم متصل میشوند. اگر پروتئینی را با یک اسید یا یک مادهی قلیائی حرارت دهیم، و نیز تحت تأثیر بعضی آنزیمها، پروتئین جزءً یا کلاً دستخوش ئیدرولیز میشود، و به آمینو-اسیدها منحل میگردد. اختلاف پروتئینها بسبب اختلاف عده و نوع و ترتیب آمینو-اسیدهائی است که مولکولهای آنها را میسازند. آنزیمها و بعضی هورمونها و ویروسها از پروتئینها هستند. هنوز معلوم نیست که چه چیز در مولکول یک پروتئین باعث میشود که پروتئین خاصیت آنزیمی یا هورمونی یا ویروسی پیدا کند. هر مولکول یک پروتئین از صدها هزار مولکول آمینو-اسید ساخته شده است، و بهمین جهت تحقیق در ساختمان پروتئینها بسیار دشوار است. تا کنون قریب ۱٬۰۰۰ پروتئین را جدا و تا حدی بررسی کردهاند. امروزه نحوهی ترکیب بعضی از پروتئینها از آمینو-اسیدها معلوم شده است، و این پروتئینها را میتوان بطریق مصنوعی از آمینو-اسیدها ساخت.

پروتئینها را به ساده، مزدوج، و مشتق تقسیم میکنند. پروتئینهای ساده آنهائی هستند که از ئیدرولیز آنها فقط آمینو-اسیدها بدست میآید؛ مانند آلبومینها. پروتئینهای مزدوج مشتمل بر یک پروتئین ساده و یک مادهی غیر پروتئینی (مانند ئیدراتهای کربون و چربیها) میباشند؛ ویروسها، کازئین شیر، و هموگلوبین خون ازین دسته اند. پروتئینهای مشتق بواسطهی تغییرات مختصر ساختمان مولکولی پروتئینهای طبیعی یا ئیدرولیز جزئی آنها بدست میآید. طبقهبندی پروتئینهای مشتق مبنای شیمیائی ندارد، و بر اساس درشتی محصولات تجزیه است. مثلا در ئیدرولیز پروتئینها، مولکولهای مختلط آنها میشکافند، و مولکولهائی با اندازههای مختلف حاصل میشود، و اینها بنوبهی خود به مولکولهای کوچکتر میشکافند، و هکذا، تا آنکه پپتیدها (peptid-) حاصل میشوند، که هر مولکول آنها ممکن است حتی فقط دارای دو مولکول آمینو-اسید باشد. اصطلاحات پروتئوز (proteoz) و پپتون (pepton) به مجموعهی محصولات اولین شکافت اطلاق میشود (بزرگترها پروتئوز و کوچکترها پپتون).

ترکیبات آلی موجود در سلولهای گیاهی به وسیلهی **فوتوسنتز** ساخته میشود. پروتئینها از مواد غیر آلی که گیاه از خاک و هوا میگیرد ساخته میشوند. اما حیوانات پروتئینهای مخصوص خود را از مواد غیر آلی نمیسازند، بلکه آنها را از آمینو-اسیدهائی حاصل از هضم پروتئینهای مواد غذائی میسازند. حیوانات پروتئینها را در معده و روده بواسطهی آنزیمها هضم میکنند؛ این آنزیمها پروتئینها را به واحدهای کوچک تحلیل میکنند، و این تحلیل ادامه مییابد تا پروتئین به آمینو-اسیدها منحل گردد. مولکولهای آمینو-اسیدها از طریق خون در بدن گردش میکنند، و سلولهای مختلف آمینو-اسیدهائی را که برای ترمیم پروتئین خود لازم دارند از خون میگیرند، و بعد آنها را بنحو خاصی کنار هم قرار میدهند و پروتئین خاص خود را میسازند. اختصاصات پروتئینسازی هر سلول از لحظهی اول حیات بوسیلهی اسید نوکلئیک موجود در آن معین میشود (برای نحوهی پروتئینسازی ← توارث).

ضرورت مصرف کردن غذاهای پروتئیندار از مدتها پیش معلوم شد، ولی علت برتری پروتئینی بر پروتئین دیگر تا پیش از کشف اینکه آمینو-اسیدها قطعات سازندهی پروتئینها هستند معلوم نبود. سپس آشکار شد که عامل مهم در پروتئینها همانا آمینو-اسیدهای محتوی در آنهاست. ارزش نسبی پروتئینها در تغذیه مبنی بر دارا بودن آمینو-اسیدهائی است که در بدن حیوان ساخته نمیشوند یا بمقدار کافی ساخته نمیشوند. این آمینو-اسیدها را اساسی و سایرین را غیر اساسی خوانند. ولی نباید تصور کرد که آمینو-اسیدهای غیر اساسی برای بدن ضرورت ندارند، بلکه اینها نیز از لحاظ اهمیت همپایهی آمینو-اسیدهای اساسی هستند، و غیر اساسی بودن آنها ازین جهت است که لازم نیست همراه غذا خورده شوند، بلکه بدن آنها را در هنگام ضرورت میسازد. برای تصویر صفحهی ۵۳۶ را ببینید.

پروتتسی[5]، **بالداساره** (bāldāssāre peruttsi)، ۱۴۸۱-۱۵۳۶، معمار ایتالیای عهد رنسانس. کاخ ماسیمو (ح ۱۵۳۵) در رم شاهکار اوست. برامانته را در ساختن طرح کلیسای سان پیترو یاری کرد.

پروتروزوئیک: ← پرکامبرین، دوران.

پروتستان[6] (protestān) [از فنس؛ = معترض]، نام عمومی همهی فرقههای مسیحی غیر از کلیساهای کاتولیک رومی و ارتدوکس شرقی، و نیز عنوان اعضای این فرقهها. عدهی پروتستانها اعم از اعضای رسمی کلیساهای پروتستان و کسانیکه رسماً بستگی به فرقهی خاصی ندارند به بیش از ۲۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ تن تخمین شده است. اصطلاح پروتستان در قرن ۱۷م به پیروان مذهب لوتری یا انگلیکانها اطلاق میشد، و شامل پیرایشگران و پیروان نظام پرسبیتری و سایر ناسازگاران، که بعدها تحت این عنوان درآمدند نبود. برای تاریخ و تفصیل مطلب ← پروتستان، نهضت.

پروتستان، اتحادیهی. ۱- در تاریخ آلمان، اتحادیهی کشورهای پروتستان آلمان که در ۱۶۰۸ بدست برگزینندهی کاخنشین، فردریک IV، بمنظور دفاع از اراضی و اشخاص و حقوق هر یک از کشورهای عضو تأسیس شد. بنام اتحادیهی انجیلی نیز خوانده میشود. علت تشکیل اتحادیه این بود که مهینلوک فردیناند (بعداً امپراطور فردیناند II) میخواست تجدید صلح دینی ۱۵۵۵ (← آوگسبورگ، صلح) را موقوف باجرای دقیق تمام مواد آن (از جمله بازگردانیدن تمام اراضی کلیسا که پس از ۱۵۵۲ بدست امرای پروتستان افتاده بود) بنماید. اتحادیهی پروتستان از آغاز دوچار ضعف و سستی بود، و هیچگاه کاری از آن ساخته نشد، و در ۱۶۲۱ (سه سال پس از آغاز جنگ سیساله) از میان رفت. ۲- در تاریخ فرانسه، اتحادیهی (۱۵۷۳-۷۴) شهرها و نواحی و نجبای هوگنو در جنگهای مذهبی.

پروتستان، کلیسای اسقفی: ← کلیسای اسقفی پروتستان.

پروتستان[7]، **نهضت**، عنوان نهضتی دینی در عالم مسیحیت، که در قرن ۱۶م با اصلاح دینی آغاز گردید. لفظ پروتستان بمعنی "معترض" است، و اول بار بآن چند تن از امرای امپراطوری

(۱)protactinium (۲)Protagoras (۳)Proteus (۴)proteins (۵)Peruzzi (۶)protestant (۷)Protestanism

مقدس روم اطلاق شد که، در مقابل تصمیم (۱۵۲۹) دیت (مجلس شور) شپایر دایر به منع هر گونه تجدد دینی جدیدی، رسماً اعتراضنامه‌ای صادر کردند. از آن زمان ببعد، لفظ پروتستان بمعانی مختلفی بکار رفته است، ولی تا سال ۱۷۸۳-که شعبه‌ی جامعه‌ی انگلیکان در امریکا عنوان کلیسای اسقفی پروتستان بخود داد- عنوان کلیسا یا فرقه‌ی بخصوصی نبود. اصلاح‌طلبان در آلمان خود را "انجیلی" و در سایر ممالک کلیساهای خود را "کلیسای اصلاح‌شده" میخواندند. در انگلستان (مخصوصاً پس از نهضت آکسفرد)، بسیاری از انگلیکانها از عنوان پروتستان تبری جسته‌اند، زیرا در اغلب مسائل اصولی با کلیسای کاتولیک رومی کمابیش توافق دارند، و فقط تفوق پاپ را قبول ندارند (← انگلستان، کلیسای؛ کلیسای اسقفی پروتستان؛ ایرلند، کلیسای). در همه‌ی ممالک، آیین پروتستان اصول آزادی فردی در امور دینی و دنیائی، قضاوت شخصی، و تساهل دینی را-در مقابل اطاعت از سنن و مقامات رسمی دینی-در بر دارد، و بهمین جهت، بسیار کسان که دعوی مسیحی بودن ندارند هواخواه آنند. اساس آیین پروتستان اینست که فرد مسیحی فقط در مقابل خدا مسئول است، نه در برابر کلیسا؛ کتاب مقدس را بر همین اساس تفسیر میکنند، و نظریاتشان در باره‌ی اعمال و وظایف کلیسا و آیینهای مقدس ناشی از همین است. در ممالک پروتستان فرقه‌های مختلفی بوجود آمده است که بیشتر آنها خود را پروتستان میخوانند. و نیز بعضی فرقه‌های مقدم بر نهضت پروتستان را (مانند هوسیان، لالردها، و والدوسیان) جزء فرقه‌های پروتستان بشمار آورده‌اند. پروتستانها در دوره‌ی اصلاح دینی و نیز بعد از آن به فرقه‌های متعددی منقسم شدند، که بعضی از مهمترین آنها در مقالات جداگانه تحت عنوان کلیسا یا آیینشان یاد شده است. ← آدونتیستها؛ آزادی کلیساهای محلی، نظام؛ آناباتیستها؛ اونیتاریانیسم؛ باتیستها؛ بنیادپردازی؛ نظام پرسبیتری؛ پیرایشگری؛ کالونی، مذهب؛ لوتری، مذهب؛ متودیسم؛ مدرنیسم.

پروتوپلاسم[1] (protoplāsm؛ فنـ.)، ماده‌ی اصلی که تمام موجودات زنده از آن ساخته شده‌اند. پروتوپلاسم، در واحدهائی بنام سلول یا یاخته، در تمام گیاهان و جانوران زنده وجود دارد، و ورقه‌ای نازک (بنام پوسته‌ی پلاسما) آنرا از هر طرف فراگرفته که وسیله‌ی تنظیم عبور مواد از داخل بخارج یا

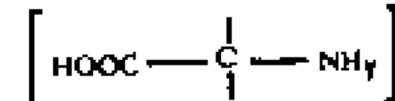
(1)protoplasm

پروتئینها و آمینو-اسیدها

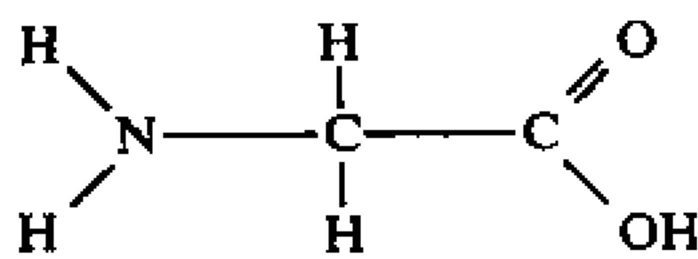
آمینو-اسیدها ترکیبات آلی ساده‌ای هستند مشتمل بر کربون (C)، ئیدروژن (H)، نیتروژن (N)، اکسیژن (O)، و گاهی گوگرد (S).

هر مولکول یك آمینو-اسید اقلاً یك مجموعه‌ی آمینی [$-NH_2$ یا $-N<^{H}_{H}$] و اقلاً یك مجموعه‌ی کربوکسیل [$-COOH$ یا $-C^{O}_{OH}$] دارد.

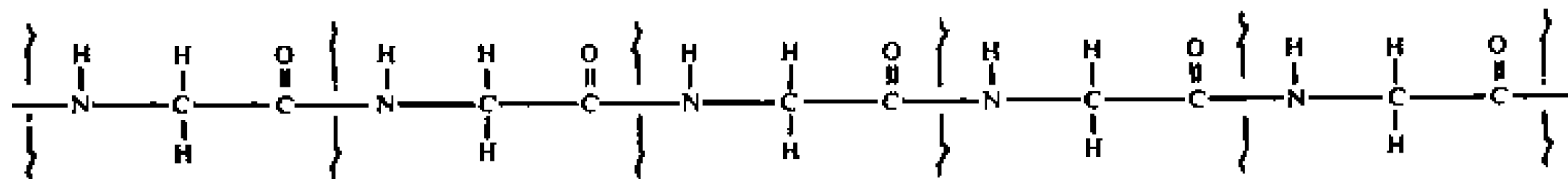
در یك آمینو-اسید معمولاً یك اتم کربون میان دو مجموعه‌ی آمینو و کربوکسیل واقعست



تفاوت آمینو-اسیدهای مختلف در ماهیت اتمها یا در مجموعه‌هائی است که باین کربون میانی متصل‌اند.



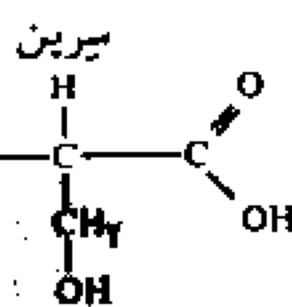
گلیسین ساده‌ترین آمینو-اسیدها است. دو اتم ئیدروژن به اتم کربون که میان مجموعه‌های آمینو و کربوکسیل قرار گرفته متصل است.



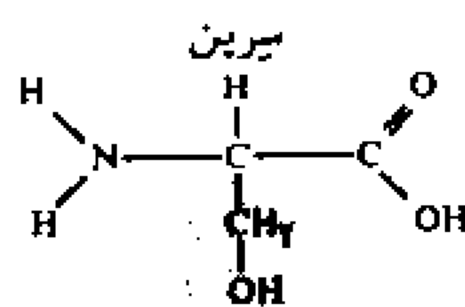
مولکولهای گلیسین ممکن است در نتیجه‌ی تأثیر آنزیمها بیکدیگر متصل شده تشکیل یك زنجیر ساده‌ی پولیپپتید بدهند. هر گلیسین، در فرایند پیوستن با گلیسین مجاور خود، یك یون ئیدروژن و یك یون ئیدروکسیل از دست میدهد. این فرایند بصورت معکوس نیز ممکن است صورت گیرد: بعضی از آنزیمها در مجاورت آب زنجیر پولیپپتید را میشکنند و از آن مولکولهای گلیسین آزاد میسازند.

ساختمان اساسی آمینو-اسیدهای دیگر نیز مانند گلیسین است. اختلاف آنها با یکدیگر مربوط است به اتم یا مجموعه‌هائی که به کربون واقع میان مجموعه‌های آمینو و کربوکسیل متصل شده است. در شکلهای زیر این مجموعه‌های مشخص کننده سایه‌دار نموده شده است.

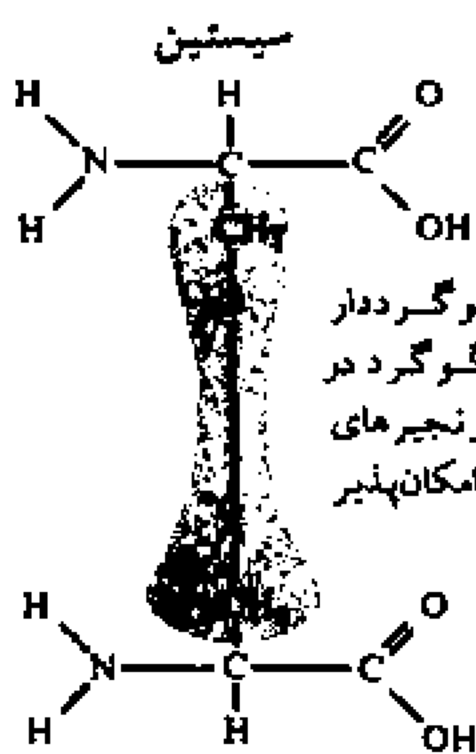
آلانین



سرین

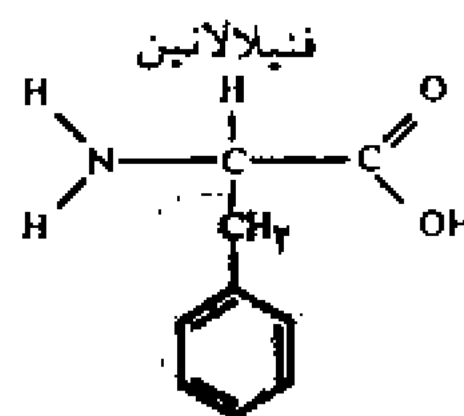


سیستین

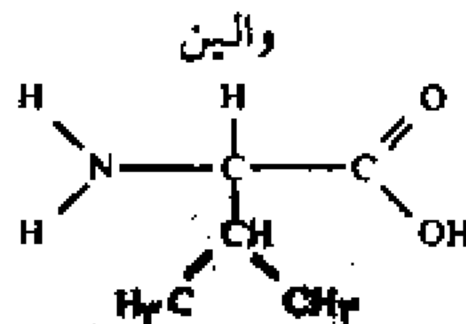


سیستین آمینو-اسیدی گوگرددار است. اتصال گوگرد-گوگرد در مولکول سیستین پیوستن زنجیرهای پروتئین را بیکدیگر امکان‌پذیر میسازد.

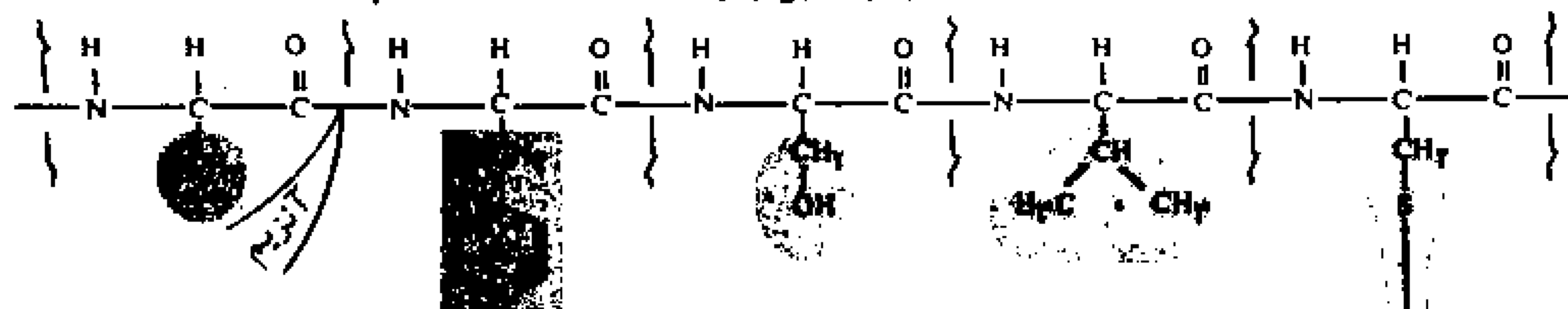
فنیلالانین

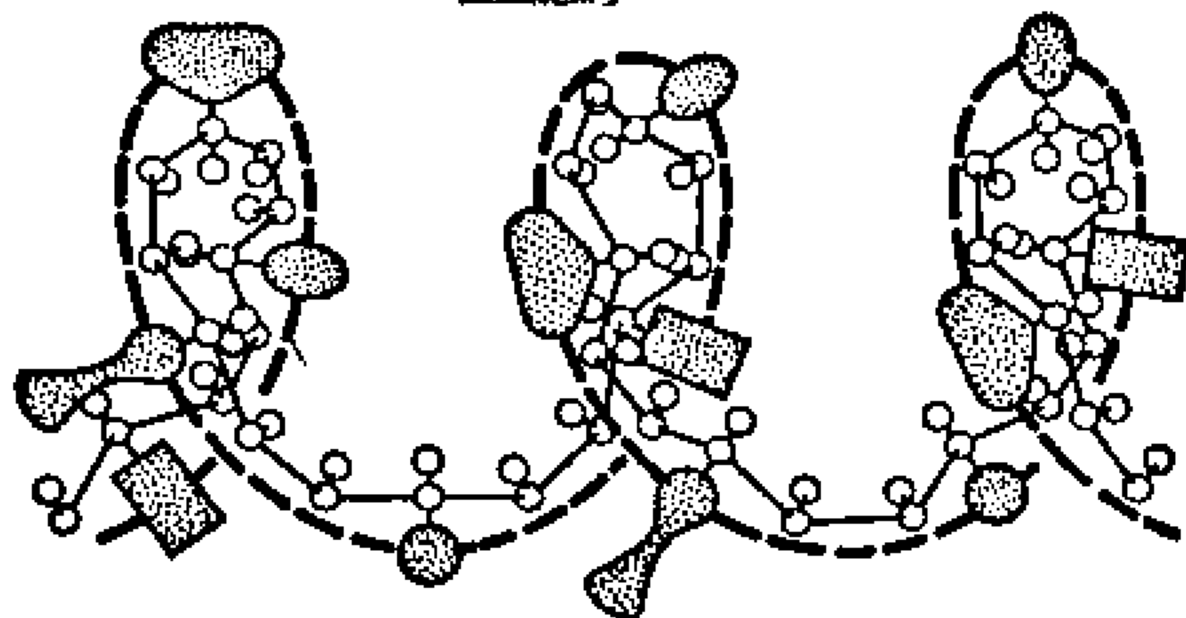


والین



زنجیرهای پولیپپتیدها معمولاً از پیوستن آمینو-اسیدهای مختلف با یکدیگر تشکیل میشود.





اگر زنجیر پولیپپتید باندازه‌ی کافی بزرگ باشد، ممکن است مارپیچ پروتئین ساده از آن ساخته شود. چنین میپندارند که از ترکیب اینها پروتئینهای گوناگون ساخته میشود که در اعمال حیاتی پستانداران نقش مهمی دارند.

از خارج بداخل آنست. پروتوپلاسم مرکب است از آب (۷۰٪ تا ۹۰٪ وزن)، پروتئین (۱۵٪) (← پروتئینها)، مواد چربی (۳٪)، ئیدراتهای کربون (۱٪)، نمکهای غیر آلی (۱٪). عناصر شیمیائی کربون، اکسیژن، ئیدروژن، و ازت ۹۹ در صد پروتوپلاسم را تشکیل میدهند. گوگرد، فسفر، پتاسیوم، آهن، و منیزیوم نیز در آن موجود است. هم در سلولهای حیوانی و هم در گیاهی، پروتوپلاسم دارای قسمت غلیظتری است که هسته‌ی (گرد یا بیضوی) سلول را تشکیل میدهد، و قسمت رقیق‌تری موسوم به سیتوپلاسم (sitoplāsm) (این جزء که عمده‌ترین جزء سلول‌های حیوانی و گیاهی است معمولا بشکل طبقات نازک و لایه‌ها است). چون پروتوپلاسم ماده‌ای است زنده، منشأ بروز خواص و آثاری است که با زندگی بستگی دارند، از قبیل قدرت نشان دادن واکنش در برابر تأثیرات محیطی و قابلیت انجام دادن اعمال فیزیولوژیک. برای تصویر ← **یاخته**.

پروتوپوپوف[1]، **آلکساندر دمیتریویچ** (āleksāndr dmitrievic protopopof)، ۱۸۶۶–۱۹۱۸، ملاک و سیاستمدار روسی. از دوستان مورد اعتماد نیکولای II و ملکه و راسپوتین و بنهایت مرتجع بود. در ۱۹۱۶–۱۷ وزیر داخله بود، و گویند آشوبهای فوریه‌ی ۱۹۱۷ را در سن پطرزبورگ پنهانی برانگیخت تا دستاویزی برای سرکوبی قهری انقلابیون بدست آورد. پس از پیروزی انقلاب، دستگیر و بعداً اعدام شد.

پروتوزوئا، در حیوانشناسی، ← آغازیان.

پروتوکسید ازت: ← گاز خنده‌آور.

پروتوکل[2] (protokol؛ فنس). معنی تحت اللفظی این لفظ "پیش‌نویس چسبیده" است، و ناشی از اینست که در قدیم معمول بود که مندرجات طومار را بطور خلاصه در ورقه‌ای (موسوم به پروتوکل) بعنوان پیش‌نویس نوشته به طومار میچسباندند. در اصطلاح دیپلوماسی، لفظ پروتوکل بمعانی مختلف استعمال میشود. **۱-** پیش‌نویس قرارداد یا صورت جلسه‌ی مذاکرات که بعدها بشکل پیمان درمیآید و امضا میشود. **۲-** ثبت مذاکرات، که گواه بر موافقت بین طرفین باشد. **۳-** رسوم و آیین تشریفات رسمی که بین دیپلوماتها معمول است. **۴-** بعضی اوقات لفظ پروتوکل جایگزین پیمان هم میشود؛ مثلا پروتوکل ژنو، که در ۱۹۲۴ منعقد و از طرف جامعه‌ی ملل قبول شد، و تجاوز مسلحانه را بمنزله‌ی جنایت بین‌المللی شناخته بود.

پروتوگنس[3] (protogenes)، نق ح ۳۰۰ قم، نقاش یونانی.

پروتون[4] (proton؛ از فنس)، یکی از ذرات سازای هسته‌ی اتم، دارای عدد جرمی ۱ و بار برقی مثبتی که از حیث عدد برابر بار الکترون است. جرمش در حال سکون $1{,}67 \times 10^{-24}$ گرم یا ۱٫۰۰۷۵ واحد اتمی جرم است. عده‌ی پروتونهای هسته‌ی هر اتم یک عنصر عدد اتمی آن عنصر میباشد. هسته‌ی اتم ئیدروژن دارای عدد جرمی ۱ را نیز پروتون نامند. برای پروتون منفی ← آنتیپروتون. نیز ← زنجیر پروتون-پروتون.

پروتون-پروتون، زنجیر: ← زنجیر پروتون-پروتون.

پروتون منفی: ← آنتیپروتون.

پروجا[5] (perujā)، شهر (جه ۵۸'۳۴۸)، کرسی اومبریا، ایتالیای مرکزی، بر تپه‌ای مشرف بر دره‌ی تیبر. از مراکز کشاورزی است؛ صناعت شکلای آن معروفست. پیش از آنکه در قرن سوم قم بدست رومیان افتد، مسکن اومبریائیان و (در قرن ۴م قم) اتروسکها بود. در قرن ۱۲م شهری آزاد گردید، و بر سایر شهرهای اومبریا استیلا یافت. در ۱۵۴۰ ضمیمه‌ی ایالات پاپی گردید. پروجا مرکز هنری اومبریا نیز بود، و مکتب نقاشی اومبریائی (قرون ۱۳م–۱۶م) در زمان پروجینو و پینتوریکیو باوج خود رسید. کامبیو [تالار مبادلات تجارتی] با فرسکوهای پروجینو مزین است. بناهای جالب دیگرش کلیسای جامع قرون ۱۴م–۱۵م، تالار شهرداری (قرن ۱۳م)، و کلیسای سانت آنجلو (قرن ۵م یا ۶م) میباشد. از آثار قدیمی آن باروهای شهر است که از دوره‌های اتروسکها و رومیان و قرون وسطی است. قسمت دانشگاه آن شاید بقرن ۱۳م برسد.

پروجینو[6] (perujino)، ح ۱۴۴۵–۱۵۲۳؟، نقاش ایتالیائی؛ متـ نزدیک پروجا. نام حقیقی او پیترو دی کریستوفورو وانوتچی (pietro di kristofo-ro vannutci) بود. در فلورانس همدرس لئوناردو دا وینچی بود. در ۱۴۸۵ پاپ سیکستوس IV او را به رم فراخواند تا بر دیوارهای نمازخانه‌ی سیستین واتیکان نقاشی کند. از چهار نقاشی دیواری او یکی بجا مانده (اعطای مسیح کلیدها را به پطرس)؛ سه نقاشی دیگر از میان برده شد تا میکلانژ واپسین داوری را بر جای آنها نقاشی کند. از ۱۴۸۶ تا ۱۴۹۱ بیشتر اوقات در فلورانس بسر میبرد، و گاهگاهی به پروجا میرفت. یکبار نیز به رم رفت. مرحله‌ی آخر عمر را (ح ۱۴۹۶–۱۵۲۳)، که دورانی بارور بود، بیشتر در پروجا گذراند. در این شهر شاگردان بسیار داشت، که رافائل یکی از آنان بود.

پروجینو بعد از رافائل بزرگترین نقاش مکتب اومبریائی بود. یکی از نخستین نقاشان ایتالیائی بود که رنگ روغن را با موفقیت بکار بردند، و نیز علم مناظر و مرایا را پیشرفت داد. در آغاز از مکتب فلورانس متأثر شد، اما بتدریج سبک مستقلی برای خود بوجود آورد، که جنبه‌های اصلی آن عبارتند از ظرافت خطوط و ملایمت خاص مکتب اومبریائی در رنگ‌آمیزی.

پرود'ون[7]، **پیر پول** (pier pol prüdoN)، ۱۷۵۸–۱۸۲۳، نقاش فرانسوی. سیزدهمین فرزند بنائی از مردم کلونی بود. بدست راهبان تربیت شد و سپس در دیژون و پاریس تحصیل کرد. در ۱۷۸۴ موفق بدریافت هزینه‌ی تحصیلی برای تحصیل در رم شد، و شش سال در آنجا ماند. پس از بازگشت به پاریس، چند سالی با تنگدستی دست بگریبان بود، تا آنکه در ۱۸۰۸، با ساختن تابلوی تعقیب حقیقت و عدل الاهی جنایت را (موزه‌ی لوور) سرشناس شد. در ۱۸۱۶ بعضویت آکادمی هنرهای زیبا انتخاب گردید. از خصایص برجسته‌ی نقاشیهای وی دقت و ظرافتی است که در سایه‌روشنهای تند او دیده میشود. از میان نقاشان، کوردجو را میستاید، و کیفیت شاعرانه و لطیفی در کارهای او وجود دارد. این کیفیت در تصاویری مانند صورت ملکه‌ی ژوزفین و بردن زفوروس پسوخه را (هر دو در لوور) بشکلی زیبا جلوه‌گر است.

پرودون[8]، **پیر ژوزف** (pier jozef prudoN)، ۱۸۰۹–۶۵، یکی از متفکرین و صاحبنظران فرانسوی در مسائل سیاسی و اجتماعی. در خانواده‌ی فقیری متولد شد و در اوان طفولیت برای امرار معاش بکارهائی مانند گاوچرانی و غیره مشغول بود. در سن شانزده سالگی به دبیرستان وارد شد؛ خانواده‌ی او باندازه‌ای فقیر بودند که حتی قادر نبودند که پول کتاب او را فراهم سازند، و ناچار بود که کتاب از رفیقان خود وام گرفته دروس خود را رونویس کند. در سن نوزده سالگی حروفچین چاپخانه شد، و کمی بعد ترقی کرده مصحح گشت. در ۱۸۳۸ موفق شد که کومک خرج تحصیلی برای ادامه‌ی تحصیل خود در پاریس بمدت سه سال بدست آورد. در سال ۱۸۴۰ جزوه‌ای تحت عنوان مالکیت چیست؟ منتشر کرد که در آن استدلال کرده بود که "مالکیت یعنی دزدی"، و شهرت عمده‌ی پرودون مرهون این جزوه میباشد. در ۱۸۴۶ کتاب دیگری بنام سیستم تناقض اقتصادی یا فلسفه‌ی فقر و بیچارگی منتشر کرد. در انقلابهای ۱۸۴۸ از کسانی بود که با قلم خود بترویج انقلاب میکوشید. بواسطه‌ی تندی و جسارت نوشته‌هایش، سه سال بزندان رفت. در سال ۱۸۵۸ کتاب دیگری بر ضد کلیسا و مؤسسات دیگر نوشت، ولی از بیم حکومت به بروکسل فرار کرد و مدتی در آنجا اقامت نمود. پرودون در تمام عمر زندگی بسیار ساده داشت و بسیار پای‌بند باصول اخلاقی بود. ایمان محکمی به حیثیت و آزادی مردم داشت، و با هر فرضیه و نظری که شخصیت فرد را از میان ببرد و از پیشرفت آزادانه‌ی او و ابتکارش جلوگیری کند سخت مخالف بود. بواسطه‌ی این عقیده، با سن سیمون و فوریه که رهبران سوسیالیسم آن عهد بودند بمبارزه پرداخت، و عقاید آنها را تخطئه میکرد، و با کارل مارکس و عقاید او هم مخالف بود. پرودون معتقد بود که جامعه باید از اتحادیه‌های کوچکی تشکیل شود که با هم پیوستگی داشته باشند، و امور آنها باید طوری باشد که احتیاج به حکومت نداشته باشند. بمسئولیت اخلاقی افراد اهمیت بسیار میداد، و میگفت هر انضباطی که بمردم تحمیل گردد اشتباه است. اول کسی بود که لفظ آنارشی را بکار برد، ولی نه بمعنی انقلابی آن (← آنارشیسم)، بلکه بدین معنی که آنارشی کاملترین سازمان اجتماعی بشر میباشد، زیرا مدعی بود که حکومت هر فردی بر دیگری بهر شکل و طریق که باشد ظلم و ستمگری محسوب میگردد.

پرور (parvar)، ده (جه ۱°۰۵۴' سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش دودانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۳۵ کیلومتری جش سعید آباد.

پروردن کائوچو[9] (parvardane kāucu)، عمل آوردن کائوچو بمنظور اینکه خواص مطلوبی (از قبیل استحکام، کشسانی، و مقاومت در مقابل

(۱)Protopopov (۲)protocol (۳)Protogenes (۴)proton (۵)Perugia (۶)Perugino (۷)Prud'hon (۸)Proudhon (۹)vulcanization

حلالها) بآن بدهند، و گرما و سرمای معتدل را در آن بی‌اثر سازند. پروردن کائوچو معمولاً بطریقه‌ای که در ۱۸۳۹ بوسیله‌ی چارلز گودیر اختراع شد صورت میگیرد. کائوچو را با گوگرد (معمولاً همراه با ماده‌ای آلی، مانند ترکیبات آنیلین، برای تسریع عمل یا کاستن حرارت لازم) مخلوط میکنند، و معمولاً در قالبهائی میریزند، و تحت حرارت و فشار قرار میدهند. طریقه‌ی پروردن سرد در ۱۸۴۶ تکمیل شد، و در این طریقه کائوچو را با حمامی از بخارات یکی از ترکیبات گوگرد مورد عمل قرار میدهند. در اغلب موارد استعمال عادی کائوچو (اعم از طبیعی و مصنوعی)، کائوچوی پرورده بکار میرود.

پرورش افکار، سازمان، سازمانی که در دیماه ۱۳۱۷ هش برای تبلیغ در باب رژیم و حکومت وقت تأسیس، و در شهریور ۱۳۲۰ هش خودبخود منحل شد.

پرورش[1] (حیوانات و گیاهان)، طریقه‌ای برای اصلاح نژاد و اجناس و جورهای حیوانات و نباتات. پرورش احتمالاً مقارن اهلی کردن حیوانات و نباتات در دوره‌ی نئولیتیک معمول شد. پس از انتشار یافتن قوانین گ. مندل در باب توارث، پرورش و اصلاح نژاد بر اساس علمی استوار گردید، و امروز این رشته یکی از رشته‌های علمی است.

برای اصلاح نژاد حیوان یا نبات دو راه وجود دارد. یکی از راه جفتگیری دو حیوان مختلف با یکدیگر است برای پیدا شدن حیوانی از قسم جدید، مانند قاطر که از جفتگیری خر نر و اسب ماده بدست میآید. حیوان تازه را دورگه، و این طریقه‌ی عمل را دورگه‌پروری نامند. راه دیگر انتخاب است، که در آن از میان گیاهان یا جانوران همجنس یا همجور آنها را که خصوصیات مورد نظر در آنها عالیتر است انتخاب میکنند، و به تکثیر آنها میپردازند. نیز ← توارث.

پروز، کنت دو لا: ← لا پروز.

پروژکتور[2] (projector؛ از فنـ). **۱-** چراغی که با آینه‌ی مقعر یا عدسی یا با هر دو نور را در امتداد معینی متوجه یا در محل معینی متمرکز میسازد. در این حالت پروژکتور بمعنی نورافکن است (مانند نورافکن اتومبیل یا چراغهای نورافکن بر مجسمه‌ها در میدانهای عمومی). **۲-** دستگاهی که بوسیله‌ی آن تصویر شیء مورد نظر بر روی پرده‌ای انداخته میشود. در این صورت، پروژکتور بمعنی تصویرافکن میباشد (مانند تصویرافکن سینما).
← فانوس سحری؛ سترلوپتیکون.

پروس[3] (prus)، آلمانی **پرویسن** (proysen)، کشور سابق (۲۹۳٬۷۳۰ کمـ؛ در ۱۹۳۳ جمـ ۳۹٬۹۳۴٬۰۱۱)، بزرگترین و مهمترین کشورهای آلمان؛ پایتختش برلین. از مرزهای هلند و بلژیک و لوکزامبورگ در غ تا مرزهای لیتوانی و لهستان در ش، و از دریای بالتیک و دانمارک و دریای شمال در ل تا رود ماین و جنگل تورینگن و سودت در ج ممتد بود، و بیش از نیمی از تمام آلمان و قسمت اعظم آلمان شمالی را در بر داشت، و مشتمل بر بیش از دو ثلث جمعیت آلمان بود.

پروس بمعنی جدید در ۱۷۰۱ که برگزیننده‌ی براندنبورگ عنوان شاه پروس یافت بوجود آمد. پیش از آن، پروس ناحیه‌ای بود در کنار دریای بالتیک، بین رودهای نیمن و ویستول-یعنی ناحیه‌ای که بعدها به پروس شرقی معروف شد. در قرن ۱۳م، ← شهسواران توتونی سکنه‌ی بت‌پرست آنرا، که از گروه زبانهای بالتیک بودند، برانداختند، و پروس را قلمرو خود ساختند. در ۱۵۲۵، آلبرشت براندنبورگی که مهین‌سرور این شهسواران بود، بمذهب پروتستان گروید، و قلمرو خود را به دوکنشین موروثی تحت تبعیت لهستان تبدیل کرد. در ۱۶۱۸، دوکنشین پروس از طریق ارث به برگزیننده‌ی براندنبورگ رسید، و در ۱۶۶۰ (بموجب پیمان صلح اولیوا) از لهستان مستقل شد. در قرن ۱۷م، برگزینندگان براندنبورگ قلمرو خود را وسعت دادند. در ۱۷۰۱، فردریک III که از برگزینندگان بود بنام فردریک I بعنوان شاه پروس تاجگذاری کرد. در دوره‌ی جانشینان او-فردریک ویلهلم I و فردریک کبیر-پروس یکی از دول مقتدر اروپا شد، و استیلای اتریش را بر آلمان در معرض تهدید قرار داد. در ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰-۴۸)، پروس قسمت اعظم سیلزی را تصرف کرد؛ در جنگ هفتساله (۱۷۵۶-۶۳) اتحادیه‌ی بسیار نیرومند دشمنان خود را مغلوب نمود، و عمده‌ترین قدرت نظامی بر اروپا گردید؛ در تقسیم لهستان (۱۷۷۲، ۱۷۹۳، ۱۷۹۵) ایالت پروس غربی و قسمت غربی لهستان را متصرف شد.

در دوره‌ی فردریک ویلهلم II و فردریک ویلهلم III جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون I روی داد، که خللهائی در کار پروس وارد ساخت. بعلت شکست یافتن از فرانسه، در ۱۷۹۵ از اولین اتحادیه‌ی ضد فرانسه خارج شد؛ در ۱۸۰۶ به سومین اتحادیه پیوست، ولی در ینا شکست خورد، و به پیمان سنگین تیلزیت (۱۸۰۷) گردن نهاد. در عین حال، یک رشته اصلاحات قاطع اجتماعی و فرهنگی و نظامی (برهبری کسانی چون فرایهر کارل فوم اوند تسوم شتاین، فورست ک. آ. فون هاردنبرگ، فرایهر و. فون هومبولت، و گ. فون شارنهورست) در امور پروس انجام گرفت که زمینه را برای احیای عظمت این کشور آماده ساخت. در ۱۸۱۳ پروس به متحدین پیوست، و نیروهای پروس تحت فرماندهی گ. ل. فون بلوشر در شکست ناپلئون نقش اساسی داشتند. کنگره‌ی وین (۱۸۱۴-۱۵) ← ایالت راین، وستفالی، نیمی از ساکس، پومرانی سوئد، پروس غربی، و لهستان غربی (مشتمل بر دانتزیک و پوزنان) را به پروس واگذار کرد.

در اتحاد مقدس، پروس از مترنیخ پیروی نمود، و در اتحادیه‌ی آلمانی تحت الشعاع اتریش قرار گرفت، و این امور آزادیخواهان آلمان را دلسرد کرد. در عین حال، پروس در ایجاد وحدت اقتصادی در آلمان (← تسولفراین)، که مقدمه‌ی وحدت سیاسی بود نقش رهبری داشت. انقلاب مارس ۱۸۴۸ آزادیخواهان (← انقلابهای ۱۸۴۸) را فردریک ویلهلم IV قهراً فرونشانید، ولی طرح او برای تشکیل یک اتحادیه‌ی آلمان شمالی تحت رهبری پروس عملی نشد، و عهدنامه‌ی اولموتس (۱۸۵۰) پروس را تحت الشعاع اتریش قرار داد. در ۱۸۶۱ ویلهلم I بسلطنت رسید، و وی در ۱۸۶۲ حکومت را به بیسمارک سپرد، و او عظمت پروس را عملی ساخت، و دست اتریش را از کارهای آلمان کوتاه کرد، و کشورهای آلمان را تحت تفوق پروس متحد ساخت، و این کارها را با ایجاد سه جنگ عمدی انجام داد. جنگ اول (۱۸۶۴) متفقاً با اتریش بر ضد دانمارک بر سر مسئله‌ی شلسویگ-هولشتاین درگرفت، و آن مقدمه‌ی جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) بود که در آن پروس بسرعت و بکلی اتریش را مغلوب نمود، و دست آن دولت را از کارهای آلمان کوتاه کرد، و شلسویگ-هولشتاین، هانوور، هسن، ناسو، و فرانکفورت را تصرف نمود، و ← اتحادیه‌ی آلمان شمالی را واقعیت داد. جنگ سوم ← جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰-۷۱) بود، که منجر به تشکیل (۱۸۷۱) امپراطوری آلمان گردید. از آن ببعد تاریخ پروس عمدهٔ جزء تاریخ آلمان است. قانون اساسی پروس که در ۱۸۴۸ طرح‌ریزی شده بود، بمراتب کمتر از قانون اساسی امپراطوری آلمان جنبه‌ی آزادمنشی داشت. مجلس نمایندگان اختیارات کمی داشت و دولت در مقابل آن مسئول نبود، و مجلس اعیان عملاً در دست محافظه‌کاران بود. این قانون اساسی تا سال ۱۹۱۸ که امپراطوری برافتاد و پروس جمهوری شد دوام یافت. در ۱۹۱۹ پروس به جمهوری وایمار پیوست. در نتیجه‌ی جج I، قسمت بیشتر پروس غربی و لهستان پروس و قسمتهائی از سیلزی از پروس منتزع شد و بتصرف لهستان درآمد (این نواحی موقتاً در ۱۹۳۹-۴۵ به پروس ضمیمه شد). پس از جج II پروس به چند کشور جدید تقسیم شد (← آلمان). در ۱۹۴۷ شورای نظارت متفقین کشور پروس را رسماً منحل کرد.

پروس، آبی: ← آبی پروس.

پروست[4]، ژوزف لوئی (jozef lui prust)، ۱۷۵۴-۱۸۲۶، شیمیدان فرانسوی. در اسپانیا استاد شیمی و از ۱۷۸۹ در مادرید رئیس آزمایشگاه کارلوس IV بود. در ح ۱۸۰۶ به فرانسه بازگشت. قند انگور را کشف کرد. قانون معروف به قانون نسبتهای مشخصه یا قانون پروست را وضع کرد؛ در یک ترکیب شیمیائی، عناصر ترکیب کننده دارای نسبت وزنی ثابت اند.

پروست[4]، مارسل (mārsel prust)، ۱۸۷۱-۱۹۲۲، داستان‌نویس فرانسوی. مادرش یهودی و پدرش طبیبی متمکن بود. پروست در جوانی خواهان مصاحبت جامعه‌ی روشنفکران و مردم باب روز بود، و در سالونهای آن دوره، خود و داستانهای عاشقانه‌ای که مینوشت رونق داشت. ولی پس از مرگ والدینش در ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵، بکلی انزوا گزید، و به نگارش داستان مسلسل موسوم به **در جستجوی زمان ازدست‌رفته (۱۵ جلد، از ۱۹۱۳ ببعد)** پرداخت. این کتابها، که تا حدی متضمن زندگینامه‌ی اوست، مشحون است از جزئیات و تفصیلات فراوان، و در طی آنها پروست زندگی گذشته‌ی خود را با تمام جزئیاتش احیا میکند، و زمان گذشته را میجوید، و دگر بار در آن زندگی میکند. در سال ۱۹۱۳ که جلد اول این سلسله‌ی طولانی انتشار یافت تحریر همه‌ی آن *تقریباً تمام*

(۱)breeding (۲)projector (۳)Prussia (۴)Proust

شده بود، و با انتشار جلد دوم نام پروست بلند شد، و در ۱۹۱۸ به دریافت جایزه‌ی گونکور نایل شد. پروست، مخصوصاً بعد از مرگش، تأثیری عظیم در نویسندگان داشته است. وی روشی تحلیلی در داستان‌نویسی وارد کرد که قابل مقایسه با روش فروید است.

پروستات: ← وزی، غده‌ی.

پروسرپینا: ← پرسفونه.

پروس شرقی[1] (pruse)، آلمانی **اوستپرویسن** (ostproysen)، ایالت سابق (۳۶٬۹۹۰ کم‌م؛ در ۱۹۳۹ جم ۲٬۳۳۳٬۳۰۱) پروس؛ پایتخت تاریخیش **کونیگسبرگ**. در نقشه‌های جغرافیائی ۱۹۳۸ بوسیله‌ی دالان لهستان و شهر آزاد دانتزیگ از بقیه‌ی آلمان جدا است، و محدود به لهستان، لیتوانی، ممل، و دریای بالتیک میباشد. جنگلهای فراوان و دریاچه‌های متعدد (مثلاً در مازورن) دارد، و بیشترش زراعتی است. در ← کنفرانس **پوتسدام** (۱۹۴۵)، پروس شرقی میان تجشم (که ح ۱۵٬۸۰۰ کم‌م، از جمله کونیگسبرگ، را بدست آورد) و لهستان (بقیه‌ی پروس، و از جمله آلنشتاین، البینگ، و ماریینبورگ) تقسیم شد. این تقسیم مشروط به تصویب در عهدنامه‌ی نهائی صلح با آلمان است. برای تاریخ قدیم آن ← پروس.

پروس غربی[2]، آلمانی **وستپرویسن** (vestproy-sen)، ایالت سابق پروس؛ شهر عمده‌اش دانتزیگ. پس از کنگره‌ی وین، از پومرلی سابق لهستان و قسمتی از دوکنشین اولیه‌ی پروس تشکیل یافت. معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹) قسمت اعظم پروس غربی را به تصرف لهستان داد (← دالان لهستان)، و دانتزیگ را شهر آزاد کرد. در ۱۹۳۹ آلمان آنرا مجدداً ضمیمه‌ی خود کرد؛ در ۱۹۴۵ تمام ناحیه تحت اداره‌ی لهستان گذاشته شد.

پروسیک، اسید: ← اسید سیانیدریک.

پروف[3]**، واسیلی گریگوریویچ** (vāsili grigorye-vic perof)، ۱۸۳۳–۸۲، نقاش روسی و پیشاهنگ مکتب رئالیسم روسیه، که صحنه‌های تاریخی، صحنه‌های عادی زندگی، و صورت میساخت. کارهای اولیه‌اش آمیخته به هزل و هجو بود؛ اما شهرت او بیشتر بسبب صحنه‌هائی است که از سر مهر و دلبستگی، از زندگانی دهقانان پرداخته است. از تصویرهای مشهورش تشییع جنازه در دهکده، و ورود مدیره است. از صورتهائی که ساخته صورت تورگنیف و داستایفسکی است.

پروکروستس[4] (prokrustes)، در افسانه‌های یونانی، راهزنی که هر غریبی بدستش می‌افتاد او را بر تختی کوتاه یا بلند خوابانیده آنقدر میکشید یا پاهایش را قطع میکرد تا باندازه‌ی تخت گردد. تسئوس او را کشت.

پروکسید: ← اکسید.

پروکلوس[5] (proklus)، در مآخذ اسلامی **برقلس** (boroqlos)، ۴۱۰–۸۵، فیلسوف نوافلاطونی و از ریاضیون و منجمین. در بیزانس (قسطنطنیه) متولد شد، ولی در کسانتوس در لوکیا پرورش یافت؛ در اسکندریه و آتن تحصیل کرد. معتقد بود که انسان از طریق عشق و عمل به حقیقت و ایمان با خدا وحدت میابد. شروح فراوان بر آثار هزیود، افلاطون، ارسطو، و بر کتاب اصول هندسه‌ی اقلیدس و کتاب الاربعه‌ی بطلمیوس نوشته است.

پروکنسول[6] (prokonsul)، در دولت روم، **۱–** مأموری که کنسول نبود ولی وظایف کنسول را انجام میداد. **۲–** والی یا فرمانده نظامی یک ایالت رومی. پروکنسولها معمولاً از اشخاصی که قبلاً کنسول بودند انتخاب میشدند.

پروکنه[7] (prokne)، خواهر فیلوملا.

پروکوپ: ← پروکوپیوس بزرگ.

پروکوپیوس[8] (prokopius)، فت ۵۶۲؛ مورخ بیزانسی؛ مؤلف تاریخ زمان پروکوپیوس و تاریخ محرمانه‌ی پروکوپیوس.

پروکوپیوس[8] **بزرگ** (prokopiuse) یا **پروکوپ**[9] (prokop)، فت ۱۴۳۴، رهبر هوسیان. در ← جنگهای هوسی سرشناس شد. در ح ۱۴۲۵ رئیس تابوریان گردید و در پیروزی مهم هوسیان بر ساکس در اوستی ناد لابم فرماندهی داشت (۱۴۲۶). در طی چهار سال بعد هوسیان را در مجارستان، سیلزی، ساکس، و تورینگن پیروز گردانید، و در جنگ ضد هوسی سال ۱۴۳۱ به فرماندهی کل نیروهای چک انتخاب شد، و جهادکنندگان را مغلوب کرد، و این امر منجر به مذاکرات صلح بین هوسیان و نمایندگان شورای بال گردید. پروکوپیوس قراردادی را که **اوتراکیان** (جناح معتدل هوسیان) با آن موافقت کرده بودند رد کرد، و در نتیجه، اوتراکیان و کاتولیکهای بوهم بر ضد تابوریان متحد شدند، و اینان را در لیپانی درهم‌شکستند (۱۴۳۴)؛ پروکوپیوس در نبرد کشته شد. متحد او، **پروکوپیوس کوچک**، معروف به **پروکوپک**[10] (prokupek)، فت ۱۴۳۴، رهبر "یتیمان" (گروهی نزدیک به تابوریان) بود، و نیز در نبرد کشته شد.

پروکوفیف[11]**، سرگی سرگییویچ** (sergey ser-geyevic prokofief)، ۱۸۹۱–۱۹۵۳، آهنگساز روسی. در کنسرواتوار سن پطرزبورگ نزد ریمسکی-کورساکوف تحصیل کرد. سپس چند سالی در لندن، کشت، و پاریس اقامت گزید، و در ۱۹۳۲ به مسکو بازگشت. در اغلب آهنگهای خود بدعتی تازه نهاده است، بدینمعنی که اصوات تند و خشن را با نغمات لطیف و موزون ترکیب کرده است، و همین تنافر اصوات موسیقی او را حالتی خاص میبخشد. بعضی از آثار او عبارتند از اپراهای عشق به سه نارنج (۱۹۲۱) و جنگ و صلح (۱۹۴۱–۴۲)، باله‌ی رومئو و ژولیت (۱۹۳۵)، سمفونی کلاسیک، چند کنسرتو برای ویولن و پیانو، و موسیقی برای دو فیلم آلکساندر نفسکی و ایوان مخوف از ساخته‌های س. م. آیزنشتاین.

پرولتاریا[12] (proletāriā) یا **زحمتکشان**، در نظامهای سوسیالیسم و مخصوصاً در مارکسیسم، طبقه‌ی استثمارشده‌ی کارگران که برای ادامه‌ی زندگی و تأمین معیشت فقط متکی به کار و دسترنج خود میباشند و عایدی دیگری ندارند. در روم قدیم پرولتاریا به کسانی میگفتند که فاقد هر گونه سرمایه بودند و هیچگونه درآمد مسلمی غیر از مزد روزانه نداشتند. کارل مارکس معتقد بود که باید طبقه‌ی پرولتاریا قدرت را از دست طبقه‌ی سرمایه‌دار بگیرد تا بدینطریق جامعه‌ای تشکیل شود که در آن تقسیمات طبقاتی وجود نداشته باشد.

پرومتئوس[13] (prometeus)، در دین یونان، یکی از تیتانها. به روایتی انسان را از گل خلق کرد و، علی رغم زئوس، شراره‌ای از آتش آسمان (یا از کوره‌ی **هفایستوس**) ربود و به زمین آورد و انسانرا صنعت آموخت. زئوس، بعنوان تنبیه، او را بر صخره‌ی منفردی در قفقاز زنجیر کرد، و در آنجا عقابی روزها جگر او را میخورد، و شبها جگرش از نو میروئید. این شکنجه مدت مدیدی ادامه یافت، تا آنکه هرکول او را نجات داد. نیز ← پاندورا.

پرومتئوم[14] (prometeom؛ فنس) عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Pm؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از فلزات خاکهای کمیاب است. وجودش در آغاز قرن ۲۰م پیش‌بینی شد. کشف آن در ۱۹۲۶ بعمل آمد، ولی شناسائی قطعی آن در ۱۹۴۵ صورت گرفت. سابقاً ایلینیوم[15] (iliniom) نامیده میشد.

پرون[16] (peron)، شهر (جم ۴٬۱۰۵)، ولایت سوم، ل فرانسه، کنار رود سوم. ملاقات تاریخی میان **لوئی XI** فرانسه و شارل دلیر (دوک بورگونی) بسال ۱۴۶۸ در اینجا صورت گرفت.

پرون، اوا: ← پرون، خوان دومینگو.

پرون[17]**، خوان دومینگو** (xuān domingo peron)، ۱۸۹۵–، رئیس جمهور (۱۹۴۶–۵۵) آرژانتین. پس از سقوط (۱۹۴۳) دولت رامون کاستیو برآمد. در ریاست جمهور (۱۹۴۴–۱۹۴۶) فارل به وزارت رسید، و معاون رئیس جمهور شد. پیروان فراوان از کارگران و ملاکین و صنعتداران بدور او گرد آمدند. در کودتای ۱۹۴۵ موقتاً سقوط کرد، ولی با اعتباری بیش از پیش بازگشت. در انتخابات ۱۹۴۶، کشمت نشریه‌ای بر ضد او صادر کرد، ولی این مداخله در امور آرژانتین موقعیت او را مستحکم‌تر ساخت، و با اکثریت عظیمی به ریاست جمهور انتخاب شد. بلافاصله برنامه‌ای مبتنی بر اقتصاد ملی بموقع اجرا گذاشت. زوجه‌ی زیبایش، **اوا پرون** (evā)، قبلاً از ستارگان سینما و نامش اوا دوارته (duārte) بود، و تا ۱۹۵۲ که وفات یافت نقش عمده‌ای در حکومت داشت. پرون تا ۱۹۵۵ با قدرت حکومت کرد، ولی کلیسای کاتولیک رومی و بعضی از سازمانهای کارگری و نظامی با او بمخالفت برخاستند، و در نتیجه‌ی کودتای نظامی دولتش برافتاد، و به پاراگه گریخت، و سپس به پاناما و بعد به جمهوری دومینیک رفت.

پرونتروت، شهر سویس: ← پورانتروئی.

پرونتوزیل: ← سولفامیدها.

پرونی[18]**، گاسپار دو** (gāspār dë proni)، ملقب به **بارون دو پرونی** (bāron*)، ۱۷۵۵–۱۸۳۹، مهندس فرانسوی. از اختراعاتش اسباب موسوم به **ترمز پرونی** است که برای اندازه‌گیری قدرت مؤثر موتورها بکار میرود.

---

(۱)East Prussia (۲)West Prussia (۳)Perov (۴)Procrustes (۵)Proclus (۶)proconsul (۷)Procne (۸)Procopius (۹)Prokop (۱۰)Prokupek (۱۱)Prokofiev (۱۲)proletariat (۱۳)Prometheus (۱۴)promethium (۱۵)illinium (۱۶)Péronne (۱۷)Peron (۱۸)Prony

پرووو، آبه: ← پرووو د/اگزیل.

پرووو[1]**، مارسل** (mārsel prevo)، ۱۸۶۲–۱۹۴۱، داستان‌نویس فرانسوی. داستانهایش بیشتر در باب روانشناسی زن است، و در آنها به ضعف اخلاقی زنان عصر خود سخت میتازد. از آثارش نامه‌هائی به فرانسواز و رفیقه‌اش و من (۱۹۲۵) است.

پرووانس[2] (provāNs)، ایالت سابق، جش فرانسه، مطابق ولایات کنونی باسزالپ و بوش‌دو‌رون، و قسمتی از ولایات دروم، وار، و وکلوز. شهرهای عمده‌اش عبارتند از مارسی، نیس، تولون، آوینیون، اکس-آن-پرووانس، و آرل. این ناحیه از ج به مدیترانه (← ریویرا)، از غ به رود رون، و از ش به ایتالیا محدود است. در دره‌ی رود رون و دامنه‌های جنوبی آلپ ماریتیم شراب، ابریشم، میوه، زیتون، گل، و سبزیجات بعمل میآید. پرورش گاو در کامارگ معمول است. داخل آن کوهستانی و قسمت عمده‌اش بی‌حاصل است. همه ساله عده‌ی زیادی سیاح به سواحل آن میروند.

در حدود ۶۰۰ قم، یونانیان و فنیقیها در سواحل آن سکنی گزیدند. رومیها در قرن دوم قم در آنجا مهاجرنشین تأسیس کردند، و این ناحیه را اولین ایالت رومی آنطرف آلپ ساختند. پرووانس در قرن ۵م بدست ویزیگوتها و در قرن ۶م بدست فرانکها افتاد، و مدت کوتاهی نیز در قرن ۸م در دست اعراب بود. در ۸۷۹ یکی از کنتهای آرل مملکت پرووانس را تأسیس کرد، و آن در ۹۳۳ با بورگونی ترانسژوران متحد شد، و ← مملکت آرل بوجود آمد. کنت‌نشین پرووانس، که بعدها تأسیس شد، تیول امپراطوری مقدس روم بود، و بواسطه‌ی وصلت، از خاندان آراگون به سلسله‌ی آنژون ناپل منتقل گردید (۱۲۴۶). در قرون ۱۲م و ۱۳م شعر و آیین شهسواری تروبادور در آنجا رونق و شکوه فراوان یافت، ولی، از طرف دیگر، پرووانس گرفتار بدعتهای دینی شد. پس از جهاد آلبیگائی (← آلبیگائیان)، فرهنگ پرووانسی انحطاط یافت، ولی در قرن ۱۵م در دوره‌ی رنه د/آنژو (پادشاه ناپل)، دگرباره اوج گرفت. پرووانس در ۱۴۸۶ ضمیمه‌ی فرانسه شد. در اواسط قرن ۱۹م، کوششی از طرف ف. میسترال برای تجدید زبان و ادبیات پرووانسی بعمل آمد.

پرووو د/اگزیل[3]**، آنتوان فرانسوا** (āNtuān frāNsuā prevo degzil)، معروف به **آبه پرووو** (ābe)، ۱۶۹۷–۱۷۶۳، داستان‌نویس و روزنامه‌نگار و کشیش فرانسوی. جوانی را به بطالت گذرانید. در ۱۷۲۰ به فرقه‌ی بندیکتیان پیوست؛ از قیود و انضباط آنان خسته شد، و در ۱۷۲۷ به انگلستان گریخت. پس از زندگی پرماجرائی در انگلستان، هلند، و آلمان، به فرانسه بازگشت، و مجدداً در آن فرقه پذیرفته شد، و پاپ او را به ریاست راهبخانه‌ای منصوب کرد (۱۷۵۴). آثار بسیار فراوان دارد، ولی شاهکارش داستان مانون لسکو است.

پرووانسال[4] (provaNsāl)، یکی از ← زبانهای رومیائی، مشتق از زبان لاتینی، که در جش فرانسه رواج گرفت. این زبان توسط تروبادورهای (← تروبادور) ایالت پرووانس توسعه یافت، و در قرون وسطی، زبان ادبی جنوب فرانسه بشمار میرفت. در اواسط قرن ۱۹م کوششی برای تجدید حیات آن بعنوان زبان ادبی بکار رفت، و از جمله هفت شاعر پرووانسال سعی در رواج آن کردند، اما زبان رسمی و رایج کشور همچنان ← زبان فرانسه است.

پرووو[5] (provo)، شهر (جه ۲۸٬۹۳۷)، ل قسمت مرکزی ایالت یوتا، کشمت، بر رود پرووو نزدیک دریاچه‌ی یوتا. در ۱۸۴۹ بوسیله‌ی مورمونها دایر شد. دانشگاه بریگم یانگ آنجاست.

پرویتوس، در افسانه‌های یونانی: ← بلروفون.

پرویزنی، استخوان: ← سر.

پروی علیا: ← چارکاس.

پروین، در نجوم: ← ثریا.

پروین اعتصامی، متخلص به **پروین**، ۱۲۸۵ هش–۱۳۲۰ هش، شاعره‌ی ایرانی؛ دختر یوسف اعتصامی؛ مت تهران. با قریحه‌ای سرشار و طبعی بلند شعر میسرود. از سبکهای متقدمین و بخصوص اسلوب ناصر خسرو پیروی میکرد؛ در شیوه‌ی مناظرات شعری سبک عراقی را برگزید. مضامین اشعارش عرفان و اخلاق و پند و موعظت و طرفداری از محرومان و ستمدیدگان بود؛ اندیشه‌های نو و مضامین ابتکاری خویش را به شیوه‌ای استادانه در قالبهای کهن میریخت. دیوانش بطبع رسیده است.

پره (pera)، محله: ← استانبول.

پره‌سر (pare.sar)، دهستان (جه ح ۱۵٬۰۰۰)، بخش طالش دولاب، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)؛ بر طرفین راه شوسه‌ی بندرپهلوی به آستارا؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی.

پرهیز، در پزشکی، خودداری از خوردن بعضی خوراکیها، و مصرف کردن بعضی دیگر در موقع بیماری. بعضی از بیماریها، مانند بیماری قند و بیماریهای قلب، پرهیزهای خاصی دارند.

پری (pari)، ده (جه ۱٬۲۶۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان اوریاد، بخش ماه‌نشان، شهرستان زنجان، استان یکم، ۳۶ کیلومتری ل‌غ ماه‌نشان.

پری، هر یک از زنان افسانه‌ای و اساطیری، بسیار زیبا و روحانی و لطیف، که در بعضی اساطیر از جن شمرده شده‌اند، و بعضی نیز برای آنان مانند ملائکه بال و پر قائل بودند. پریان از عالم نامرئی هستند، و با لطف و جمال خود انسان را میفریبند.

در اوستا پری جنس مؤنث "جادو" محسوب شده است، که از طرف اهریمن گماشته شده تا پیروان مزدیسنا را از راه راست منحرف سازد. پریان، بشکل ستاره‌ی دنباله‌دار، با تشتر (فرشته‌ی باران) در ستیزه‌اند تا وی را از فرستادن باران بازدارند و زمین را از خشکی ویران سازند.

در اساطیر یونانی، پری یا نومفه (numfe) به الاهگان فرعی گفته میشد که مظاهر بعضی از آثار طبیعی یا قبایل و دولتها و در خدمت خدایان اصلی بودند. آنانرا بصورت زنان جوان بسیار زیبا مجسم میکردند. دوستدار موسیقی و رقص، دارای عمر دراز ولی غیر جاودانی، و صاحب بعضی خصوصیات خدایان (مانند غیبگوئی) بودند. عمده‌ترین آنها عبارتند از پریان وابسته بآب، شامل اوکئانیدها، نرئیس‌ها، و نایاس‌ها؛ پریان کوهها یا اوریاس‌ها (oreyās.hā)؛ پریان درختها یا درواده‌ا (druād-hā).

پری (pari) یا **پیری** یا **پیریه** یا **قلعه‌ی پری**، ده (جه ۱٬۳۱۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کمازان، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۳۰ کیلومتری ج ملایر در کنار راه شوسه‌ی ملایر به اراک. طایفه‌ی زند در اواخر عهد صفویه در این قریه سکونت داشته‌اند، و چون مقارن استیلای افغان امنیت آن حدود را مختل کردند، نادر شاه آنها را به خراسان برده در حدود درگز مسکن داد. بعد از قتل نادر شاه، رؤسای طایفه‌ی زند دیگر بار به قلعه‌ی پری آمده مساکن سابق را تصرف کردند.

پری[6]**، جزایر**، مجمع‌الجزایری نزدیک ساحل شمالی کانادا، در قشم، که جزء ناحیه‌ی فرانکلین از سرزمینهای شمال غرب است. در ۱۸۱۹–۲۰ بتوسط سر و. ا. پری کشف شد.

پری[7]**، رلف بارتن** (ralf bārtən peri)، ۱۸۷۶–۱۹۵۷، فیلسوف امریکائی. استاد دانشگاه هاروارد بود. از آثارش افکار و خصایل ویلیام جیمز (۱۹۳۵) و کتاب مذهب واقعپردازی جدید است (۱۹۱۲).

پری، قلعه‌ی: ← پری یا پیری.

پری[7]**، متیو کلبریث** (matiu kalbreyt peri)، ۱۷۹۴–۱۸۵۸، افسر نیروی دریائی کشمت. در ۱۸۵۳–۵۴ در ژاپن بود، و با دولت ژاپن پیمانی ضامن باز نگاهداشتن بندرهای شیمودا و هاکوداته بروی کشتیهای تجارتی کشمت منعقد ساخت.

پری[6]**، سر ویلیام ادوارد** (sər wilyām ed-*ward pari)، ۱۷۹۰–۱۸۵۵، پوینده‌ی بریتانیائی شمالگان و افسر نیروی دریائی. در چند هیئت اعزامی برای یافتن گذرگاه شمال غرب شرکت یا فرماندهی داشت. به نتیجه‌ای نرسید ولی اطلاعاتی بدست آورد.

پری[8]**، یاکوپو** (yākopo peri)، ۱۵۶۱–ح ۱۶۳۳، آهنگساز و خواننده‌ی ایتالیائی که نامش با طلوع اپرا در اروپا همراه است. در دربار خاندان مدیچی در فلورانس مدیر موسیقی بود. در تألیف اولین اپرای واقعی، بنام دافنه، که در ۱۵۹۴ تنظیم و در ۱۵۹۷ اجرا شد، شرکت داشت؛ موسیقی این اپرا در دست نیست. اپرای اوریدیچه، که قدیمترین اپرای کامل موجود است، با شرکت پری برای عروسی ماری دو مدیسی با هانری IV فرانسه ساخته شد، و در ۱۶۰۰ اجرا گردید.

پریاپاتیوس، نام یونانی فری‌یاپت، شاهنشاه اشکانی.

پریاپوس[9] (priāpos)، در دین یونان، خدای حاصلخیزی باغها و گله‌ها، که پرستش آن از آسیای صغیر وارد یونان شد. در مجسمه‌هایش، که اغلب در باغها یا در مدخل خانه‌ها می‌گذاشتند، بصورت موجودی بسیار زشت و با علامت رجولیت نمایش داده میشد. آداب پرستش وی توأم با عیاشی و میگساری بود. با پرستش


پریاپوس

(1)Prévost (۲)Provence (۳)Prévost d'Exiles (۴)Provençal (۵)Provo (۶)Parry (۷)Perry (۸)Peri (۹)Priapus

آلت رجولیت بستگی دارد.

پریاموس[۱] (priāmos)، در افسانه‌های یونان، پادشاه تروا؛ شوهر هکابه و پدر هکتور، پاریس، تروئیلوس، کاساندرا، و غیره. در جنگ تروا بدست نئوپتولموس کشته شد.

پریان، داستانهای[۲] یا **داستانهای جن و پری**، اصطلاحی برای داستانهائی که در آنها موجودات و قوای فوق طبیعی و سحر و جادو دخیل است. این اصطلاح در این اواخر که ترجمه‌ی داستانهای خارجی بزبان فارسی برای اطفال رواج یافته از زبانهای اروپائی اقتباس شده است. داستانهای جن و پری اصلا بسیار قدیمی است، ولی اقتباس داستانهای کهن و تحریر آنها برای استفاده‌ی اطفال و نوجوانان در واقع فنی تازه است، و اینگونه داستانها جزء مهمی از ادبیات اطفال و نوجوانان محسوب است.

پریاندروس[۳] (periāndros)، فت ۵۸۵ قم، از از رجال یونانی، دومین جبار (۶۲۵-۵۸۵ قم) کورنت، و یکی از حکمای سبعه. در دوره‌ی فرمان‌روائی وی کورنت باوج رونق و قدرت رسید؛ حِرَف و صنایع و تجارت و هنر بشکفت. مهاجرنشینهای چندی دایر کرد.

پریبیلوف[۴]، **جزایر** (pribilof)، مجموعه‌ی چهار جزیره‌ی واقع در نزدیک ساحل ج‌غ آلاسکا، در دریای برینگ و ل جزایر آلئوسین. در ۱۷۸۶ توسط گراسیم پریبیلوف، دریانورد روسی، کشف شد. ساکنان آن آلئوتها و چند تن مأموران کشمت هستند.

پریپت[۵] (pripet)، رودی بطول ۸۰۰ کم، روسیه‌ی سفید، که از ش وارد دنیپر میشود. **ماندابهای پریپت** (۸۰۰'۸۶ کمm) اراضی باطلاقی جنگلی است که از پریپت و شعبه‌های آن بجانب جنوب ممتد است. این باطلاقها، که یک سد دفاعی طبیعی است، از میدانهای جنگ جهانی I بود، و آلمانها در ۱۹۴۱ از آن گذشتند.

پریتونیت[۶] (peritonit؛ فنس)، التهاب صفاق (پرده‌ای که فضای داخلی شکم و روی اعضای درون آن را میپوشاند). علت آن سوراخ شدن معده یا امعا، گسیختن آپاندیس چرکی، جراحی شکم، ورود جسم خارجی بشکم، سقط، و عفونت ابتدائی صفاق است. عامل بیماری معمولا باکتریها هستند.

پریچرد[۷]، **جیمز بنت** (jeymz benət pricərd)، ۱۹۰۹-، باستانشناس امریکائی، استاد (۱۹۵۴-) ادبیات کتاب عهد قدیم. در جبعون (فلسطین) کاوشهائی کرده است. از آثارش متون قدیمی شرق نزدیک و کتاب مصور شرق نزدیک قدیم است.

پریخان (pari.xān)، ده (جـه ۱'۷۵۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان مشکین باختری، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۵ کیلومتری غ مشکین‌شهر.

پریخان خانم، از شاهزاده‌خانمهای مقتدر و بانفوذ دربار صفوی؛ دختر شاه طهماسب I. در وفات (۹۸۴ هق) پدر، یک چند زمام امور را در دست گرفت تا برادرش اسماعیل به قزوین آمد، و بر اریکه‌ی سلطنت جلوس نمود. بعد از اسماعیل II نیز تا ورود سلطان محمد صفوی، باز در امور سلطنت دخالت تمام داشت. عاقبت بعد از جلوس (۹۸۵ هق) سلطان محمد، بامر وی پریخان خانم را هلاک نمودند.

پریرا[۸]، **نون/آلورس** (nunālvares pereyrā)، ۱۳۶۰-۱۴۳۱، قهرمان پرتغالی، مشهور به شهربان بزرگ. دوست، رایزن، و سردار ژان I بود، و ژان پیروزی آلژوبروتا (۱۳۸۵) و سلطنت خود را مدیون او بود. از وصلت دختر وی با پسر نامشروع ژان I خاندان براگانزا پدید آمد.

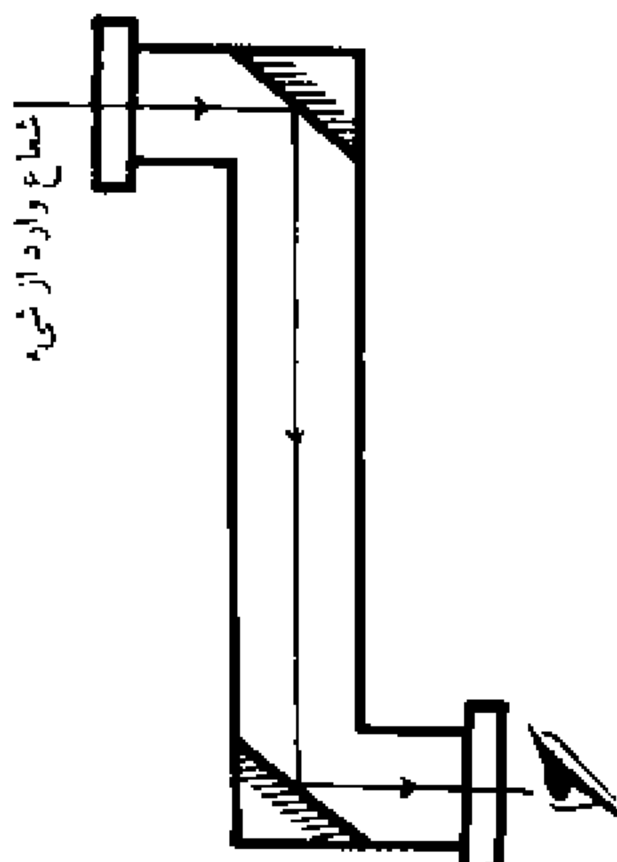
پریزاد، مدرسه‌ی، بنائی (← مدرسه) از عهد تیموری (قرن ۹م هق) در مشهد، مجاور حرم حضرت رضا و مسجد گوهرشاد؛ دارای تزیینات کاشیکاری و گچبری. بنام پریزاد، پیشکار گوهرشاد (بانی مسجد گوهرشاد) است. مخصوصاً در ۱۰۹۱ هق تعمیر و تغییر یافته.

پریس، متیو: ← متیو پریس.

پریستلی[۹]، **جان بوینتن** (jān boyntən pristli)، ۱۸۹۴-، داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس و منتقد انگلیسی. داستان مصاحبین خوب (۱۹۲۹) سبب شهرتش گردید. سپس داستانهای دیگری (از جمله جاده‌ی فرشته، ۱۹۳۰) منتشر کرد. اولین نمایشنامه‌اش، گوشه‌ی خطرناک، در ۱۹۳۲ بر صحنه آمد. از نمایشنامه‌های دیگرش درخت لیندن (۱۹۴۷) است.

پریستلی[۹]، **جوزف** (jōzəf pristli)، ۱۷۳۳-۱۸۰۴، دانشمند و الاهی‌دان انگلیسی؛ مت لیدز. در ۱۷۵۵ کشیش شد. در حـ ۱۷۷۴ اکسیژن را تولید کرد، ولی متوجه اهمیت کشف خود نشد؛ در ۱۷۶۶ بعضویت انجمن سلطنتی انتخاب گردید. بسبب همدردیش با انقلاب فرانسه، در ۱۷۹۱ نمازخانه و خانه‌اش تاراج شد؛ در ۱۷۹۴ به امریکا مهاجرت کرد. در کتاب تاریخ برقشناسی (۱۷۶۷) خود حلقه‌های معروف به حلقه‌های پریستلی را که در نتیجه‌ی تخلیه‌ی برق بر سطوح فلزی تشکیل میشود توجیه کرد.

پریسکوپ[۱۰] (periskop؛ فنس)، دستگاهی برای رؤیت اشیائی که در خط رؤیت شخص نیست یا مانعی در راه رؤیت مستقیم آنها است. اساساً مرکبست از یک لوله، آینه‌ها، منشورها، عدسی‌ها، و دستگاه دیدگر. نور وارد از شیء به پریسکوپ، در نتیجه‌ی انعکاس و انکسار، تغییر امتداد داده بوسیله‌ی دیدگر بچشم ناظر میرسد.



پریسکوپ ساده
(با دو آینه)

پریسکوپ در سلاحهای جنگی (مانند تانک و زیردریائی) اهمیت دارد؛ پریسکوپهائی که در زیردریائیها بکار میروند چنانند که با گردانیدن آنها میتوان تمام افق را رؤیت کرد. استفاده از پریسکوپ منحصر به سلاحهای جنگی نیست، بلکه مثلا در مشاهده‌ی جریان فعل و انفعالات هسته‌ای نیز از این دستگاه استفاده میشود.

پریسکیانوس[۱۱] (priskiānus)، نحوی رومی که در حـ ۵۱۲ در قسطنطنیه رونق داشت؛ مت قیصریه (در موریتانیا). کتابی که در دستور زبان لاتینی نوشت یکی از رایجترین کتابهای درسی قرون وسطی بود.

پریشان (parišān)، کتابی ادبی و تقریباً اخلاقی، بفارسی، از قاآنی، که بتقلید گلستان نوشته شده است، و ۱۱۳ حکایت در بر دارد، و در خاتمه‌ی آن ۳۳ نصیحت‌گونه شبیه به هزل دور از اخلاق و تربیت است. نثر آن نسبةً روان است، و در ضمن آن اشعار آمده، و تمام نثر و نظم آن بغیر از چند بیت از خود نویسنده است. بضمیمه‌ی دیوان قاآنی و به تنهائی در تهران و هند مکرر بطبع رسیده.

پریشان، دریاچه‌ی یا **دریاچه‌ی فامور** (fāmur)، دریاچه‌ای بطول ۸ کم و بعرض ۳ کم، فارس، بین دهستانهای فامور و کازرون. بواسطه‌ی آبهای چشمه‌های فامور و پل آبگینه تشکیل شده است. آبش شیرین ولی ناگوار است. ماهی فراوان دارد.

پریکلس[۱۲] (perikles)، حـ ۴۹۵-۴۲۹ قم، از رجال بزرگ آتن، که عصر وی (معروف به عصر پریکلس) درخشانترین ادوار علم و هنر یونانی بود. از خاندان معروف آلکمایونیدای، و پدرش کسانتیپوس (ksāntippos) از دریاسالاران جنگهای ایران و یونان (جنگهای مدی) بود. پریکلس در آتن متولد شد، و نزد استادان بزرگی چون زنون الئائی و آناکساگوراس تحصیل کرد، و گویند متانت و وقار و استقلال فکر و فصاحتی را که از خصایص و مزایای وی بود از آناکساگوراس کسب کرد.

پریکلس بوسیله‌ی بیان و شخصیت و سیاستش از حـ ۴۶۰ قم بر آتن استیلا داشت. رهبری سیاسی وی ناشی از جلب حمایت مردم بود. آزادی را بسط داد، و ادارات و مشاغل دولتی را بروی شارمندان بگشود. هدفش عظمت آتن بود، و اگرچه اسپارت زیر بار طرح اتحادیه‌ای تحت استیلای آتن نرفت، ← اتحادیه‌ی دلوسی تحت رهبری پریکلس وسیله‌ی مؤثری برای بسط امپریالیسم استبدادی آتن گردید. پریکلس زیبائی را ارج مینهاد، و کمال مطلوبش این بود که آتن را از حیث شکوه و جلال بیرقیب سازد، و باین جهات، از حامیان بزرگ هنر گردید؛ موسیقی و درام را تشویق کرد، و بامر وی بناهائی (مانند پارتنون) برپا شد، که آتن را شهره ساخت.

پس از مرگ کیمون، که بزرگترین رقیب پریکلس و بیشتر اوقات را سرگرم جنگ با ایران بود، ایران و یونان صلح کردند (۴۴۸ قم). در ۴۴۵ قم پیمان صلح موقت سی‌ساله بین اسپارت و آتن منعقد شد. ولی در ۴۳۱ قم ← جنگ پلوپونزی آغاز گردید، که پریکلس از مسببین آن بود، و کارهائی را که وی انجام داده بود خنثی و آتن را ویران کرد. دشمنانش از جریان نامساعد جنگ استفاده کردند و او را مورد حمله قرار دادند. در پایان سال اول جنگ، خطابه‌ی مشهور معروف به خطابه‌ی رثائیه را بیادبود کشته‌شدگان

---

(۱)Priam (۲)fairy tales (۳)Periander (۴)Pribilof (۵)Pripet (۶)Peritonitis (۷)Pritchard (۸)Pereira (۹)Priestley (۱۰)periscope (۱۱)Priscian(us) (۱۲)Pericles

آتنی ایراد کرد، و به غرور و میهن‌پرستی مردم توسل جست. طاعون سال ۴۳۵ ق‌م مزید بر علت شد، و پریکلس در همان سال خلع گردید. بعداً دگر بار به خدمت برقرار شد، ولی سال بعد درگذشت. باحترام پریکلس، در سال آخر حیات وی، به پسر نامشروع او از محبوبه‌اش آسپاسیا شارمندی اعطا شد، و این پسر که نیز پریکلس نام داشت بعد از نبرد آرگینوسای اعدام گردید. آلکیبیادس از دست‌پروردگان پریکلس بود.

پریگو[1] (perigö)، شهر (جـه ۳۷٬۱۶۸)، کرسی ولایت دوردونی، جغ فرانسه. پایتخت تاریخی پریگور بود. کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد.

پریگور[2] (perigor)، ناحیه و کنت‌نشین سابق، جغ فرانسه؛ پایتخت تاریخی آن پریگو. فلات کماب آهکی است که دره‌های حاصلخیزی آن را قطع میکنند. کنت‌نشین پریگور در قرن نهم تأسیس شد؛ در ۱۳۷۰ از حکومت انگلستان منتزع شد، و به خاندان بوربون منتقل گردید، و از ۱۵۸۹ جزو املاک سلطنتی شد.

پریم، جزیره، عدن: ← بریم.

پریم[3]**، خوان** (xuān prim)، ۱۸۱۴–۷۰، ژنرال و سیاستمدار اسپانیائی. به پشتیبانی از ایزابل II بر ضد کارلوسیان اقدام کرد. در مراکش (۱۸۵۹–۶۰) و در مکزیک (۱۸۶۱–۶۲) جنگید. در زمان ایزابل مناصب عالی داشت، ولی چندین بار بواسطه‌ی رقیبانش تبعید شد. در برانداختن (۱۸۶۸) ایزابل نقش عمده‌ای داشت. سرانجام بقتل رسید.

پریمروز[4]**، آرچیبالد فیلیپ**: ← روزبری، ارل آو.

پریمو د ریورا[5]**، میگل** (migel primo de ri-verā)، ۱۸۷۰–۱۹۳۰، ژنرال اسپانیائی و دیکتاتور (۱۹۲۳–۳۰) اسپانیا. پس از خدمات نظامی درخشان در کوبا، فیلیپین، و مراکش، حاکم قادس شد (۱۹۱۵). در سپتامبر ۱۹۲۳ از کاتالونیا کودتا کرد، و با موافقت کامل آلفونسوی XIII حکومت دیکتاتوری نظامی برقرار نمود، و قانون اساسی ۱۸۷۶ و آزادیهای مدنی را ملغی کرد. در ۱۹۲۵ دیکتاتوری نظامی به دیکتاتوری غیر نظامی تبدیل شد، ولی پریمو کماکان یگانه دیکتاتور اسپانیا بود. سرانجام در ژانویه‌ی ۱۹۳۰ که قسمتی از ارتش به مخالفین او پیوستند ناگزیر استعفا داد. در پاریس درگذشت. پسرش خوسه آنتونیو، مؤسس گروه فاشیستی فالانژ، پس از آغاز جنگ داخلی اسپانیا اعدام شد (نوامبر ۱۹۳۶).

پرین[6]**، ویلیام** (wilyām prin)، ۱۶۰۰–۶۹، پیرایشگر افراطی انگلیسی، نویسنده و مرد سیاسی. کتابش بنام هیستریوماستیکس (۱۶۳۳) موهن به شاه و ملکه تعبیر شد؛ تالار ستاره او را به جریمه‌ی نقدی و بریدن گوشهایش و بستن او به پیلوری و حبس در برج لندن محکوم کرد. در زندان هم از رساله‌نویسی دست برنداشت، و در ۱۶۳۷ دگر بار بجریمه و بحبس ابد محکوم شد، و دو گونه‌اش را داغ نهادند. در ۱۶۴۰ پارلمنت طویل وی را آزاد کرد. در نوشته‌های خود سخت از پارلمنت طرفداری میکرد، و در تعقیب و محکومیت دشمن قدیمش، اسقف اعظم و. لاد، جنبه‌ی انتقامجوئی داشت. با بعضی فرقه‌های مذهبی و نیز با ج. میلتن درافتاد. در ۱۶۴۸ وارد پارلمنت شد، و با ارتش و اعدام چارلز I مخالفت کرد، و در ← تصفیه‌ی پراید از پارلمنت اخراج گردید. با **حکومت مشترک المنافع** در رسالات متعدد خود بشدت مخالفت کرد، و بزندان افتاد (۱۶۵۰–۵۳)؛ با **حکومت سرپرستی** نیز ضدیت داشت، و برای بازگشت خاندان استوارت کار کرد. پس از بازگشت خاندان استوارت، سمت خازن مدارک برج لندن را یافت.

پرینتس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرینتسسین، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرینشیپسا، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرینشیپه، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرینچیپسا، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرینچیپه، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرینس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرینس ادوارد، جزیره‌ی، کانادا: ← پرینس ادوارد آیلند.

پرینس ادوارد آیلند[7] (prins edwārd āy-land)، یا **جزیره‌ی پرینس ادوارد**، ایالت جزیره‌ای (۵٬۶۵۶ کم‌م، بطول ۲۲۳ کم و بعرض ۵–۵۶ کم؛ جـه ۹۹٬۲۸۵)، ش کانادا، در خلیج سنت لارنس؛ کرسی آن شارلتتاون. از ایالات کرانه‌ای است، و اگرچه جمعیت نسبی آن از سایر ایالات کانادا بیشتر است، فقط یک شهر دیگر (سامرساید) دارد. صنایع عمده‌ی آن ماهیگیری و لبنیات‌سازی است. پرورش روباه نقره‌ای نیز اهمیت دارد. ژ. **کارتیه** آنرا کشف کرد (۱۵۳۴)، و اول بار مردم **آکادیا** در آنجا مهاجرنشین تأسیس کردند. در ۱۷۶۳ فرانسویها آنرا به انگلیسها واگذار کردند. در ۱۷۹۸ بنام پرینس ادوارد (بعداً پدر ملکه‌ی ویکتوریا) نامیده شد. در ۱۸۷۳ به اتحادیه‌ی کانادائی پیوست.

پرینس البرت[8] (prins albərt)، شهر (جـه ۲۰٬۳۶۶)، قسمت مرکزی ایالت سسکچوان، کانادا، بر رود سسکچوان شمالی. تجارت عمده‌ی پوست و الوار.

پرینس البرت، همسر ملکه‌ی ویکتوریا: ← البرت.

پرینس آو ویلز[9]**، جزیره‌ی** (prins āv weylz)، جزیره (۵٬۷۷۸ کم‌م)، نزدیک ساحل جنّ آلاسکا. بزرگترین جزیره‌ی ← مجمع‌الجزایر الگزاندر و مستور از جنگلی انبوه است.

پرینس آو ویلز[9]**، جزیره‌ی**، جزیره (۳۵٬۵۷۵ کم‌م)، ناحیه‌ی فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، در قشم. موضع قطب شمال مغناطیسی زمین در ۱۹۴۸ درین جزیره تعیین شد.

پرینس آو ویلز[9]**، دماغه‌ی**، غربی‌ترین نقطه‌ی امریکای شمالی، لغ آلاسکا، کنار باب برینگ، روبروی دماغه‌ی دژنیوف در سیبریه.

پرینستن[10] (prinstən)، شهر (جـه ۱۲٬۲۳۰)، غ ایالت نیو جرزی، کشمت، لش ترنتن. در ۱۶۹۶ ماندگاه شد. منطقه‌ای مسکونی است، و دایر کردن کارگاههای صنعتی در داخل آن ممنوع میباشد. شهر پرینستن از جنبه‌ی تاریخی و فرهنگی اهمیتی بسزا دارد. در انقلاب امریکا، واشینگتن در ژانویه‌ی ۱۷۷۷ انگلیسها را در اینجا شکست داد؛ تالار نسو (جزء دانشگاه پرینستن) سربازخانه‌ی نیروهای انگلیس و مهاجرنشینان بود، و در ژوئن–نوامبر ۱۷۸۳ **کنگره‌ی مهاجرین** در آن برپا میشد. دانشگاه پرینستن، **مؤسسه‌ی مطالعات عالیه**، و بنگاه تحقیقات طبی راکفلر درین شهر است.

پرینس ویلیام[11]**، خلیج** (prins wilyām)، شاخابه‌ی بزرگ و نامنظم خلیج آلاسکا، ج آلاسکا. بندرگاههای مساعد آن باراه آهن و شاهراه بداخل آلاسکا مربوط است.

پرینسیپه، افریقا: ← سائو تومه و پرینسیپه.

پریه[12]**، کازیمیر پیر** (kāzimir pier perie)، ۱۷۷۷–۱۸۳۲، بانکدار و سیاستمدار فرانسوی. در برانداختن شارل X سهم مؤثری داشت، و در دوره‌ی لوئی فیلیپ نخست‌وزیر بود (۱۸۳۱–۳۲). حکومت او محافظه‌کار بود، و میکوشید که نهضت جمهوریخواهی را درهم‌بشکند و سلطنت مشروطه را استوار سازد. از کومک به انقلابیون لهستانی امتناع کرد، ولی بلژیک را در تحصیل استقلال یاری نمود. اعقاب او نام کازیمیر-پریه بخود دادند.

پزارو[13] (pezāro)، شهر (جـه ۳۹٬۲۹۲)، مارکه، ایتالیای مرکزی؛ بندر مدیترانه. از شهرهای پنتاپولیس بود، و در قرون ۱۳م–۱۷م تحت استیلای خاندانهای مالاتستا، سفورتسا، و دِلا رووره بود، و در ۱۶۳۱ ضمیمه‌ی ایالات پاپی شد. مجموعه‌ی گرانبهائی از سفالینه دارد که از قرن ۱۵م ببعد در اینجا ساخته شده. روسینی در پزارو متولد شد.

پزشکی (pezeški) یا **طب** (tebb)، علم و فن شناختن بیماریها، درمان آنها، و جلوگیری از بروز آنها. در ایام قدیم که علت بیماریها بکلی بر انسان مجهول بود، آنها را ناشی از عوامل فوق طبیعی میدانستند، و برای معالجه به سحر و جادو و خرافات دیگر متوسل میشدند، و از همان اوایل از بعضی گیاهان نیز استفاده میشد، و هر گاه روش‌های "طب عامیانه" (دعا، طلسم، گیاهان، و غیره) کارگر نمی‌افتاد، به طبیبی جادوگر مراجعه میکردند. عناصر طب عامیانه هنوز هم نزد بعضی از مردم و ملل بکار بسته میشود. هنوز نمیدانیم که از چه زمانی طبابت وارد مرحله‌ی علمی شد. از کاوشهای باستانشناسی معلوم میشود که چندین هزار سال قبل از میلاد حرفه‌ی پزشکی نزد سومریان و مقارن همین زمان نزد بابلیها وجود داشته است، و در قوانین حمورابی مقرراتی در این باب آمده است. در ادوار تمدنهای قدیم چین، هند، مصر، و ایران پیشرفتهائی در طب و در تشریح بعمل آمد.

یونانیان، با استفاده از اطلاعات بابلیها و دیگران، فن طبابت را به مدارج بلندی رساندند. در مدارس آسکلپیادس بیتینیائی و بقراط و در نتیجه‌ی تحقیقات فلاسفه‌ی یونانی و مخصوصاً ارسطو، فن طب پیشرفت کرد. جالینوس تشریح را ترویج و کارهای تجربی را معمول کرد. در ایران

(۱)Périgueux (۲)Périgord (۳)Prim (۴)Primrose (۵)Primo de Rivera (۶)Prynne (۷)Prince Edward Island (۸)Prince Albert (۹)Prince of Wales (۱۰)Princeton (۱۱)Prince William (۱۲)Périer (۱۳)Pesaro

باستان در ادوار قدیم طب آمیخته به دین بود، و در دوره‌های متأخر و مخصوصاً از عهد ساسانیان از تأثیر علوم یونانی بهره‌مند شد و تا حدی جنبه‌ی علمی یافت. شاهان هخامنشی اطبای یونانی داشتند (مثلا ← دموکدس؛ کتسیاس)، و سلاطین ساسانی، با وجود نهی دینی، به اطبای یونانی و سریانی و مسیحی مراجعه میکردند. در قرن ۵م، نسطوری‌هائی که از خاک روم تبعید شدند و به ایران روی آوردند مدارسی تأسیس کردند، که در آنها طب یونانی تدریس میشد، و مشهورترین آنها مدرسه‌ی جندیشاپور بود که در دوره‌ی اسلامی نیز دوام داشت.

پس از ظهور اسلام، طب از اولین علومی بود که مورد توجه مسلمانان واقع شد، و مخصوصاً در دوره‌ی نهضت علمی اسلامی که از اوایل خلافت عباسی آغاز گردید، کتابهای طبی از یونانی و سریانی به عربی ترجمه شد، و طب هندی نیز در میان مسلمانان راه یافت. دانشمندان مترجم عالی‌مقامی مانند حنین ابن اسحاق و پسرش اسحاق ابن حنین، کندی، و ثابت ابن قره بترجمه‌ی آثار علمی پرداختند، و اطبای بزرگ و داروشناسان مشهوری ظهور کردند، که آثار بعضی از آنان قرنها در اروپا کتاب درسی بود. از بزرگان این دوره میتوان اینان را نام برد: خاندان بختیشوع؛ علی ابن سهل طبری؛ زکریای رازی؛ علی ابن عباس مجوسی، معروف به اهوازی؛ ابوعلی سینا؛ ابوالقاسم زهراوی؛ ابن جلجل؛ ابن البیطار؛ خاندان ابن زهر؛ ابن جزله؛ ابن الجزار؛ ابن بطلان؛ موسی ابن میمون. چون دانشمندان دوره‌ی اسلامی تألیفات خود را اغلب بزبان عربی که زبان علمی آن عصر بود مینوشتند، در مغرب‌زمین آنها را تحت عنوان اطبای عرب میآورند، و حال آنکه عده‌ای از آنان ایرانی یا از ملل دیگر بوده‌اند. از کتابهای طبی که بفارسی نوشته شده میتوان الابنیه عن حقایق الادویه (ظاهراً قدیمترین کتاب طبی فارسی) از ابومنصور موفق هروی و کتاب ذخیره‌ی خوارزمشاهی از اسماعیل جرجانی را نام برد.

در اروپای قرون وسطی، اولین مدرسه‌ی معروف طب مدرسه‌ی سالرنو است، که در قرن ۹م تأسیس گردید. کارهای لئوناردو دا وینچی و آ. وسالیوس در پیشرفت تشریح مؤثر بود. از دیگر کسانی که در پیشرفت بعدی طب مؤثر بودند میتوان و. هاروی، ا. جنر، و ج. هانتر را نام برد. از موانع پیشرفت طب امتیاز اطبا بر جراحان بود. در آن زمان کار دستی را پست و حقیر میشمردند، و لهذا، اطبا از جراحی امتناع داشتند، و جراح بدستور آنها عمل میکرد. در قرن ۱۴م این ترتیب منسوخ شد. با برآمدن طبقه‌ی متوسط، استفاده از طبیب و درمان، که مختص اشراف و سلاطین بود، تا حدی جنبه‌ی اختصاصی را از دست داد. بتدریج تعلیم و کارآموزی پزشکی رواج یافت. یکی از طریقه‌های درمان که از ایام قدیم تا قرن ۱۹م (و در ایران تا این اواخر) رواج کامل داشت فصد و زالو انداختن بود، تا آنکه سرانجام در اواخر قرن ۱۸م نفرتی نسبت بآن پدید آمد. در اوایل قرن ۱۹م طریقه‌ی هومئوپاتی در کار آمد که افراط در درمان و خورانیدن مقادیر زیاد دارو را به بیمار، که معمول اطبا بود، تا حدی تخفیف داد.

در قرن ۱۹م ل. پاستور مدلل کرد که بیماریها ناشی از میکروبها هستند، و لیستر طریقه‌هائی برای پلشت‌بری معمول ساخت، و در نتیجه مفاهیم عفونت و بیماری بر پایه‌ی علمی استوار شد، و تعداد تلفات و مرگ و میر تقلیل یافت. کارهای ر. کوخ و دیگران در باکتریشناسی راه تشخیص عامل بیماریها را باز کرد، و منجر به تهیه‌ی موادی که در مقابل بعضی بیماریها ایمنی میدهند گردید. کشفیات طبی و پیشرفتهای علم طب در قرون ۱۹م و ۲۰م از حساب بیرون است. اصلاح طرق مامائی و رعایت بهداشت مربوط بآن تلفات نوزادان و مادران را، و تکمیل واکسنها و پازهرها و وسایل دیگر متوقف کردن بیماریها تلفات مردم را باندازه‌ای فاحش تقلیل داد. کشف انسولین و هورمونهای دیگر، رادیوم، سولفامیدها، و آنتی‌بیوتیک‌ها در قرن بیستم اهمیتی زاید الوصف دارد. ترقیات عظیم طب در این قرن منجر به رشته‌های تخصصی گردیده و کارآموزی خاص در هر یک از رشته‌های تخصصی را ضروری ساخته است. نیز ← بیحسی؛ روانپزشکی؛ جراحی؛ طب مناطق حاره؛ مامائی؛ بهداشت (و مقالاتی که در ردیف لفظ بهداشت آمده است).

پزوه (pazve)، ده (جـ ۲٬۶۲۴ سشـ ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۶ کیلومتری ش اصفهان.

پژواک[۱] (pajvāk)، تکرار یک صوت بسبب انعکاس امواج صوتی؛ و نیز صوتی که بدین طریق مکرر و از صوت اصلی متمایز باشد. برای فهم پدیده‌ی پژواک باید دانست که سرعت صوت در هوا ۳۴۰ متر در ثانیه است، و ثبات تأثرات سمعی در گوش ۱/۱۰ ثانیه، و در این مدت، صوت ۳۴ متر راه طی میکند. پس، اگر انسان در مقابل مانعی (مثل دیواری قائم یا کوه) صوت کوتاهی تولید کند، اگر فاصله‌ی او از مانع اقلا ۱۷ متر باشد، صوت منعکسی که از برخورد امواج صوتی به مانع تولید میشود، متمایز از صوت اصلی به گوش او میرسد (پژواک)، و اگر فاصله از ۱۷ متر کمتر باشد، صوت منعکس فقط صوت اصلی را ممتد میکند. در بعضی شرایط وجود چند مانع باعث میشود که یک صوت چند بار مکرر شود (البته انعکاسهای متوالی باعث ضعف اصوات مکرر میشود). اینگونه پژواکها اغلب در نواحی کوهستانی شنیده میشود، و از جالبترین نمونه‌های آن پژواکهای شهر سیمونتا (نزدیک میلان، ایتالیا) است، که چون تپانچه‌ای در شهر خالی شود، صدایش قریب چهل بار تکرار میشود. اخو مظهر پژواک است.

پژوهش یا استیناف، شکایت از رأی یا قرار صادره از دادگاه بدوی بدادگاه بالاتر. در مورد شکایت از احکام دادگاههای بخش به دادگاه شهرستان، و در مورد شکایت از احکام دادگاههای شهرستان به دادگاه استان پژوهشخواهی میشود. شاکی را پژوهشخواه و خوانده را پژوهشخوانده نامند. شکایت از احکام دادگاه استان را فرجام‌خواهی گویند.

پژوهشخوانده: ← پژوهش.

پژوهشخواه: ← پژوهش.

پسابش (pasābeš): ← پسابیدن.

پسابندر (pasābandar)، ناحیه و دهستان جزء دهستان باهوکلات، استان بلوچستان و سیستان.

پسابه[۲] (pasābe)، مایعی که پس از تخمیر و تقطیر چغندر باقی میماند. از منابع تهیه‌ی کربونات پوتاسیوم است.

پسابیدن (pasābidan)، در اصطلاح شیمی، گرفتن آب از چیزی (مقایسه کنید با آبیدن). این مصدر در این کتاب بجای *dehydrate* انگلیسی و *déshydrater* فرانسوی بکار رفته است. اسم مصدرش پسابش[۳] و اسم مفعولش پسابیده[۴] است.

پسابیده: ← پسابیدن.

پساکوه (pasākuh)، دهستان (جـ ← ۴٬۵۴۰؛)، بخش کلات، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)، کنار مرز شوروی؛ دارای ۳۷ (؟) آبادی. مرکزش، چهچهه (جـ ۲۶۹ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۸۵ کیلومتری ج‌ش کلات واقعست.

پسالتریون[۵] (psālterion) (پـ؛ از فنـ)، از سازهای زهی قدیم، دارای تخته‌طنینی که سیمهائی (بتعداد متغیر) روی آن کشیده شده است. اصلا از شرق نزدیک است، و ذکرش در تورات آمده. در اروپا در قرن ۱۲م پدید آمد، و تا اواخر قرون وسطی رواج داشت. سیتار[۶] مانند پسالتریون است، و از ۳۰ تا ۴۵ سیم دارد، که چهار یا پنج از آنها تخصیص به آهنگ دارد و بقیه برای همراهی است.


پسالتریون

پسامتیک[۷] (psāmtik) [پسامتیک I]، فت ۶۰۹ قم، شاه (۶۶۳-۶۰۹ قم) مصر قدیم، مؤسس سلسله‌ی ۲۶م؛ پسر نکو. پدرش فرمانروای سائیس بود، و پس از کشته شدن (۶۶۳ قم) نکو، پسامتیک نزد آسوربانی‌پال گریخت، و وی او را نایب‌السلطنه‌ی مصر سفلی ساخت و در سائیس مستقر نمود. هنگامی که آسوربانی‌پال در بابل و جاهای دیگر سرگرم بود، پسامتیک طوق اطاعت را بدور افکند، و همه‌ی مصر را گرفت. در دوره‌ی سلطنت دراز و پررونقش، سربازان و سوداگران یونانی را به ماندگار شدن در مصر تشویق کرد.

پست (post؛ از فنـ)، سازمان دولتی برای رساندن نامه‌ها، بسته‌ها، و مطبوعات از جائی به جای دیگر. سازمان پست از اول تاریخ معمول و متداول بوده است. هرودوت در کتاب تاریخ خود سازمان پست را در ایران هخامنشی ستوده و میگوید "نه برف و نه باران، نه گرما و نه تاریکی شب چاپارهای سریع السیر را از انجام دادن خدمتی که بآنها محول شده است بازنمیدارد". این جمله امروز در سرلوحه‌ی بسیاری از پستخانه‌های جهان نوشته شده است. خدمات پستی اول بار برای پادشاهان ایجاد شد که میخواستند اوامرشان هر چه زودتر بنقاط مختلف کشور ابلاغ شود. مأمورین پست یا چاپارها گاهی نامه و پیغام هم از طرف درباریان برای

(۱)echo (۲)vinasse (۳)dehydration; déshydratation (فنـ) (۴)dehydrated; déshydraté (فنـ) (۵)psaltery (۶)zither (۷)Psametik

دیگران میبردند، و بتدریج برای توانگران و بازرگانان هم همین کار را میکردند. با توسعه‌ی بازرگانی، پست اهمیت یافت، و طولی نکشید که طبقات دیگر مردم هم از آن استفاده کردند. در سال ۱۶۵۷ پست دولتی در انگلستان برقرار گردید، و در اوایل قرن ۱۹م پست دولتی در تمام کشورهای جهان متداول شد. اولین مهر پستی که بکار برده شد برای این نبود که جای تمبر را گرفته شاهد بر پرداخت حق الزحمه‌ی پست باشد، بلکه فقط تاریخ ورود نامه را به پستخانه نشان میداد تا نظارتی در مدت رساندن نامه برقرار گردد. در اوایل، پست فقط حامل نامه بود و مراجعه‌کنندگان باید به پستخانه رفته نامه را تحویل گیرند. در سال ۱۶۵۳ دستگاه پستی مخصوصی برای جمع‌آوری و رساندن نامه‌ها در شهر پاریس برقرار شد. این دستگاه پوشش‌هائی برای نامه‌ها تعبیه کرده بود که مردم آنرا میخریدند، و پرداخت قیمت آن شامل حق الزحمه‌ی رساندن نامه هم بود. این پوشش‌ها مقدمه‌ی تمبر پست بود که بعد معمول گردید. در ابتدای امر حق الزحمه‌ی رساندن نامه با طول مسافت تغییر میکرد، ولی بعدها معلوم گردید که نرخ ثابت بصرفه نزدیکتر است. اولین اتحادیه‌ی پستی جهانی در سال ۱۸۷۵ تشکیل شد تا امور مربوط به مبادله‌ی پست را بین کشورها تنظیم کند. نیز ← **پست هوائی**.

در ایران، پست بمعنی جدید آن در قرن ۱۹م تأسیس شد. در سال ۱۲۶۷ هق (۱۸۵۱ بم)، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر، چاپارخانه رسماً در ایران تأسیس، و از ۱۷ جمادی الاولی (۳۰ اسفند ۱۲۲۹ هش) همان سال عملی گردید. امیر کبیر، برای جلوگیری از سوء استفاده‌ی احتمالی متصدیان، شفیع خان نامی را از اول محرم ۱۲۶۸ بعنوان چاپارچی‌باشی مأمور چاپارخانه نمود، و بموجب آگهی مندرج در شماره‌ی مورخ ۴ محرم ۱۲۶۸ روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه "از عالیجاه شفیع خان چاپارچی‌باشی التزام گرفتند که در رساندن نوشتجات عمومی اگر چاپاران ولایات مسامحه نمایند دیوانیان عظام از آنها مؤاخذه کنند، و قرار دادند که عموم ناس از تجار و غیره یک کاغذ سربسته را پنج شاهی رایج و پاکتی را که محتوی پنج کاغذ یا بالاتر باشد یکهزار دینار حق القدم به چاپار بدهند که کاغذ را درست و بی‌عیب برسانند، و چاپار دیگر جواب از چاپارخانه‌ی آن ولایت بخواهند ...".

گرچه باین ترتیب چاپارخانه رسماً در ایران بوجود آمد، تشکیلات رسمی پست ایران را به معنای امروزی باید از سال ۱۲۹۲ هق (۱۲۵۴ هش، مطابق ۱۸۷۵ بم) در نتیجه‌ی یکی از سفرهای ناصرالدین شاه قاجار به اروپا دانست. وی در چهاردهم ربیع الاول ۱۲۹۰ هق (۱۲ مه‌ی ۱۸۷۳) از انزلی (پهلوی فعلی) برای بازدید اروپا بسوی بادکوبه حرکت کرد، و بر اثر مشاهده‌ی انتظامات پستی خارجه، تصمیم گرفت که در قلمرو حکومت خویش تشکیلاتی مشابه آن بوجود آورد. پس از ورود (۲ جمادی الآخر ۱۲۹۰ هق، مطابق ۲۷ ژوییه‌ی ۱۸۷۳) به اتریش، از فرانسوا ژوزف، امپراطور اتریش، درخواست کرد تا جمعی از متخصصین اتریشی را برای تعلیم و راهنمائی در قسمتهای مختلف و از جمله امور پستی به ایران اعزام نماید. از جمله، گوستاو فون ریدرر (gustāv fon riderer) در نوامبر ۱۸۷۴ برای اداره‌ی پست انتخاب شد و به ایران حرکت کرد. ریدرر در ۴شنبه‌ی ۱۷ محرم (۱۲۹۲ ایت ئیل، برابر ۲۴ فوریه‌ی ۱۸۷۵) به ایران وارد شد، و بلافاصله برای ایجاد پست نوین دست به اقدامات اساسی زد؛ از جمله کلیه‌ی موجودی تمبرهای ایران را از اجاره‌داران پستخانه تحویل گرفت؛ یک کلاس کارآموزی به مدت ۶ هفته در تهران تأسیس کرد؛ لباس متحد الشکل برای چاپارها (نامه‌رسانها) تهیه نمود؛ و تمبرهای جدید بچاپ رسانید. ضمناً نظامنامه‌ی پستی تازه‌ای بفارسی منتشر کرد که در روزنامه‌ی ایران (شماره‌ی ۲۷۳، مورخ سه‌شنبه ۶ ذیحجه‌ی ۱۲۹۲، مطابق ۴ ژانویه‌ی ۱۸۷۶) بچاپ رسید. رفته‌رفته سرویس‌های پستی از مرکز به نقاط مختلف کشور دایر گردید. اولین پست شمیران در تابستان ۱۲۹۲ هق (اوت ۱۸۷۵) دایر شد. این سرویس همه‌روزه صبحگاه بوسیله‌ی یکنفر قاصد سواره انجام میگرفت. مقصد وی دربار سلطنتی در سلطنت‌آباد بود، و بعداً مراسلات شمیران و سایر نقاط واقع در مسیر خود را توزیع نموده نامه‌ها را تحویل میگرفت، و پس از دو ساعت توقف و استراحت در جعفرآباد (محل سکونت تابستانی ریدرر)، از همان مسیری که آمده بود مراجعت میکرد. اجرت پست برای هر نامه بین تهران و شمیران ۵ شاهی بود، و در تابستان سال بعد به ۲ شاهی تقلیل یافت.

اولین پست تهران به تبریز در روز ۱۷ محرم ۱۲۹۳ هق ساعت ۶ بعد از ظهر از تهران حرکت کرد، و مسیر آن تهران، قزوین، زنجان و تبریز تعیین گردید. این پیک، که اولین پست تهران به قزوین و تهران به زنجان نیز محسوب میگردد، روز ۲۱ محرم به تبریز رسید. اولین پست تبریز به تهران در ۱۵ محرم ۱۲۹۳ هق از تبریز حرکت کرد، و در ۱۹ محرم به تهران رسید. اولین پست تهران به رشت در ۱۷ محرم ۱۲۹۳ هق از تهران حرکت کرد، و روز بعد به قزوین وارد شد؛ در ۱۹ محرم از قزوین حرکت کرد، و در ۲۰ محرم به رشت وارد گردید. اولین پست تبریز به جلفا در ۲۱ محرم ۱۲۹۳ هق از تبریز حرکت کرد، و در ۲۲ محرم به جلفا رسید. اولین پست تهران به شیراز در اواسط ذیقعده‌ی ۱۲۹۳ هق (اوایل دسامبر ۱۸۷۶) از تهران بطرف شیراز حرکت کرد. دو یا سه هفته بعد سرویس پستی شیراز به بوشهر نیز دایر گردید.

در باب پستهای خارجه، قبل از آنکه ایران در اول سپتامبر ۱۸۷۷ (۲۲ شعبان ۱۲۹۴ هق، مطابق 10 شهریور ۱۲۵۶ هش) وارد اتحادیه‌ی پستی جهانی شود، مراسلات به مقصد اروپا از طریق جلفا ارسال میگردید، بدین طریق که از ایران با تمبر ایرانی، و از مرز روسیه با تمبر روسی حرکت میکرد. اجرت پستی نامه به خارجه ۵ شاهی بود؛ و کلیه‌ی ادارات پست مقداری تمبر روسی هم داشتند که برای پاکات بمقصد خارجه مصرف میکردند. پس از الحاق ایران به اتحادیه‌ی پستی جهانی این روش منسوخ گردید. نیز ← **پست هوائی**.

پست (pest)، مجارستان؛ ← **بوداپست**.

پستاب[1] (pastāb)، درخشندگیی که گاه بگاه در نواحی کوهستانی پس از غروب آفتاب در آسمان دیده میشود، شروع آن از هنگامی است که خورشید ۳ یا ۴ درجه زیر افق باشد.

پستالوزی[2] یا **پستالزی** (هر دو pestālozi)، شهرت فارسی **یوهان هاینریش پستالوتسی** (yohān hāynriš pestālotsi)، ۱۷۴۶–۱۸۲۷، مصلح سویسی تعلیم و تربیت، که تعلیمات ابتدائی نوین بر نظریات او بنا شده است. در زوریخ متولد شد. نخست الاهیات و سپس حقوق خواند، ولی تحت تأثیر کتابهای امیل و قرارداد اجتماعی روسو قرار گرفت، و به تعلیم و تربیت پرداخت. فعالیتهای سیاسی نیز داشت، ولی مجبور شد از آنها کناره‌گیری کند. در صدد راهنمائی مردم از راه کشاورزی برآمد، و در ۱۷۶۹ نزدیک شهر زوریخ قطعه زمین بایری را برگزید و آنرا **نویهوف** (noyhof) [آلمانی، = قلعه‌ی نو] نامید، و در آن بکار پرداخت، ولی چون با کشاورزی آشنا نبود، پس از ۵ سال آنرا رها کرد. سپس مدرسه‌ای برای تربیت اطفال مستمند دایر نمود، و تا ۱۷۹۸ مشغول اداره کردن آن بود. از ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۴ در بورگدورف مدیر و معلم مدرسه بود، و از ۱۸۰۵ تا ۱۸۲۵ مدرسه‌ی نمونه‌ی ایوردون (iverdoN) (ح ۲۹ کیلومتری ل لوزان) را بر طبق نظریات خود اداره کرد. این مدرسه با وجود شهرتی که کسب کرده بود، بعلت اینکه پستالوزی در مدیریت دستی نداشت و پیر هم شده بود، سرانجام در ۱۸۲۵ تعطیل شد، و پستالوزی در "نویهوف" انزوا جست و دو سال بعد درگذشت. در ۱۸۴۶ مردم سویس آرامگاه مجللی برای او در شهر بیر برپا کردند. آثارش عبارتند از خانه‌ی یک گوشه‌نشین (۱۷۸۰)؛ لینهارت و گرترود (۱۷۸۱–۸۷)، که داستانی در باب اصلاح جامعه از طریق تعلیم و تربیت است؛ چگونه گرترود اطفال خود را تعلیم میدهد (۱۸۰۱)؛ کتاب مادر (۱۸۰۳)؛ و غیره.

پستالوزی معتقد است که مشاهده و بکار بردن باید اساس آموزش قرار گیرد، و آموزش باید از روی رشد کودک تنظیم شود؛ معلم باید شخصیت شاگرد را محترم بشمارد، و رابطه‌ی شاگرد و معلم باید بر اساس مهر و محبت استوار باشد. معتقد است که هدف عمده‌ی تعلیمات ابتدائی توسعه دادن نیروی فکری طفل است، نه آموختن علم و هنر به او. نظریات وی در اروپا و امریکا تأثیری بسیار عمیق و اساسی داشته است.

پست‌امپرسیونیسم[3] (post.ampresionism، از فنس)، اصطلاحی که در مورد کار بعضی از نقاشان فرانسوی در اواخر قرن ۱۹م بکار برده میشد. این نقاشان بدلایل متفاوت، از جنبه‌ی عینی و جلوه‌های خلق الساعه‌ی امپرسیونیسم ناراضی بودند، و میخواستند تجاربی را که ازین مکتب بدست آمده بود، برای ایجاد هنری که جنبه‌ی ذهنی و ارادی

(۱)after-glow (۲)Pestalozzi (۳)postimpressionism

آن بیشتر باشد، بکار اندازند. سزان، وان گوگ، گوگن، سورا، سینیاک، و رنوار (در مراحل آخرینش) اغلب پست‌امپرسیونیست خوانده می‌شوند. در ۱۹۰۵ **فویسم** بدنبال پست‌امپرسیونیسم آمد.

پستانداران [لتی *Mammalia*]، بالاترین مهره‌داران. حیوانات پستاندار خونگرم هستند. ماده‌ی آنها دارای غده‌هائی است که برای تغذیه‌ی بچه‌ها شیر ترشح میکند. سطح بدن بیشتر پستانداران پوشیده از مو است. قلب آنان چهار خانه دارد، و دیافراگم قسمت داخلی شکم را از سینه جدا می‌سازد. بچه‌های پستانداران عالیتر قبل از تولد بتوسط جفت تغذیه میکنند، و زنده بدنیا میآیند، مگر جانوران راسته‌ی مونوترم (monotrem) (یکمخرج)، که تخم میگذارند. گوشتخواران، پستانداران دریائی (مثلاً بال)، جوندگان، سمداران، پنجه داران، و آدم‌نمایان از راسته‌های پستانداران اند.

پستانک، درخت؛ ← سنجد.

پستنک (pestanak)، درختچه‌ای از تیره‌ی گل سرخیان از نوع سوربوس (*Sorbus*) که میوه‌های قرمز کوچک دارد. (← تیس؛ نیز ← زغال اخته).

پسته، (*Pistacia vera*)، درختی که اصلش از کشورهای خاور میانه و نواحی مدیترانه و مغز دانه‌هایش سبز است. دانه‌های آن (پسته) بوداده و نمک‌زده یا در شیرینیها خورده میشود. اقسام دیگرش: پسته‌ی چینی (*P. chinensis*) که فقط برای زینت در امریکا کاشته میشود؛ بنه (*P. lentiscus*) که صمغ آن را مصطکی میگویند، و در نواحی گرم ایران زیاد است؛ چاتلانقوش (*P. mutica*) که دارای دانه‌های ریز و شبیه بعدس درشت است و با آن ترشی میسازند. نیز ← بنه.

پست هوائی (poste)، سازمان پستی (← پست، سازمان) برای فرستادن پاکت و بسته و بار بوسیله‌ی هواپیما. اولین پست هوائی در ۱۹۱۱ در امریکا و انگلستان حمل گردید، ولی پست هوائی تا پس از جج I رواجی نداشت. در ابتدای کار کرایه‌ی حمل با هواپیما بسیار گران بود، ولی بتدریج که سرویس‌های هوائی توسعه یافت ارزان شد، و اکنون میتوان بارهای نسبةً سنگین را هم با هواپیما حمل کرد.

در ایران اولین سرویس هوائی پستی در تاریخ ۱۸ بهمن ماه ۱۳۰۵ هش (۷ فوریه‌ی ۱۹۲۷) از تهران به قزوین حرکت کرد. پس از آنکه فرودگاه رشت آماده گردید، اولین سرویس پستی هوائی به رشت در ۱۱ مهر ماه ۱۳۰۶ هش (۳ اکتبر ۱۹۲۷) ارسال شد. اولین پست هوائی تهران به مشهد در ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۰۸ هش (۹ مه‌ی ۱۹۲۹) و اولین پست هوائی تهران به بوشهر در روز جمعه‌ی ۳۱ فروردین ۱۳۰۷ هش (۲۰ آوریل ۱۹۲۸) حرکت کرد. اولین سرویس مخصوص هوائی بین بوشهر و لندن در شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۰۸ هش (۲۸ آوریل ۱۹۲۹) بکار افتاد.

پسته‌ی زمینی، (*Arachis hypogaea*)، گیاه یکساله از تیره‌ی پروانه‌واران، که دانه‌های دوتائی آن در یک نیام قرار گرفته و خوراکی است. اصلش از امریکای جنوبی است، ولی در نقاط معتدل و مرطوب بعمل میآید. نیامهای آن در زیر خاک درشت شده و دانه‌ها میرسند؛ دانه‌ها را بو داده یا در روغن سرخ کرده میخورند، و نیز از آنها روغن خوراکی میگیرند. خود گیاه برای علوفه بکار میرود. نامهای دیگرش پسته‌ی کوهی، بادام زمینی، و پسته‌ی شامی است.

پسته‌ی شامی: ← پسته‌ی زمینی.

پسته‌ی کوهی: ← پسته‌ی زمینی.

پسدم[1] (pas.dam)، مخلوط سمی گازها، مشتمل بر اکسید کربون، که بسبب انفجار گاز متان در معادن زغال سنگ تشکیل میشود.

پسرخواندگی عیسی[2] یا **تبنی** (tabanni)، بدعتی در دین مسیح در اسپانیا در قرون ۸م و ۹م، دایر بر عقیده‌ی قدیم باینکه عیسی انسانی است که خداوند او را بوسیله‌ی تعمید به فرزندی خوانده است.

پسر علمدار (pesare alamdār)، سرهنگ و رئیس عیاران سمرقند در اواخر عهد سامانیان. هنگامی که امیر منتصر سامانی در سنه‌ی ۳۹۳ هق بحدود بخارا رفت، پسر علمدار با ۳٬۰۰۰ کس از یاران و عیاران خویش باو پیوست، و منتصر با این عده، و تعداد اندکی که از یاران خودش هنوز با وی بود، ایلک خان را یک بار شکست داد (۳۹۴ هق). نام اصلی پسر علمدار را حارث نوشته‌اند.

پس‌سری، استخوان: ← سر.

پس‌قلعه (pas.qalʿe)، ده (جه ۱۹۹ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، در قسمت علیای تنگ دربند، ۴ کیلومتری ل تجریش. در بالای آن چند آبشار وجود دارد. از گردشگاههای تابستانی پایتخت و محل رفت و آمد کوهنوردانی است که به قله‌ی توچال و اطراف آن میروند. امامزاده‌اش زیارتگاه است.

پسکادورس[3] (peskādores)، چینی **پنگهو**[4] (penghu)، ژاپنی **هوکو شوتو**[5] (hoko šoto) یا **هوکو گونتو**[6] (gunto)، مجموعه‌ی ۶۴ جزیره (۱۳۷ کمه؛ جه ۶۶٬۸۴۳)، در تنگه‌ی فرمز بین جزیره‌ی فرمز و زمیناد چین. در قرن ۱۶م پرتغالیها آنرا نامگذاری کردند. در ۱۸۹۵ به ژاپن واگذار شد؛ در ۱۹۴۵ به چین بازگردانیده شد. در اوایل سال ۱۹۶۰ در دست چین ملی بود.

پسکرانه[7] (pas.karāne)، زمین واقع در پس یک دریابندر، که مخزن مال التجاره‌ی صادر از آن بندر و مرکز توزیع واردات بدان است.

پسکوف[8] (pskof)، شهر (جه ۵۹٬۸۹۸)، غ قسمت اروپائی جمشس، نزدیک انتهای جنوبی دریاچه‌ی پسکوف (اغلب قسمت جنوبی دریاچه‌ی پیپوس شمرده میشود). فراورنده‌ی ماشین‌آلات و پارچه‌های کتانی است. یکی از قدیمترین شهرهای روسیه است (از قرن ۱۰م شناخته شده)؛ در قرن ۱۴م کشورشهری دارای حکومت دموکراسی و از مراکز پررونق بازرگانی گردید. در ۱۵۱۰ ضمیمه‌ی مسکو شد. استعفای (۱۹۱۷) نیکولای II در آنجا واقع شد. در جج II آسیب دید. بناهای قدیمی و کرملین معروف (قرون ۱۲م–۱۶م) دارد.

پسکوه (pas.kuh)، دهستان (جه ح ۱٬۰۰۰؟)، بخش سیب و سوران، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، واقع در بین ارتفاعات بیرگ و پسکوه؛ دارای ۹ (؟) آبادی. مرکزش، **پتکوه** (جه ۶۱۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری ل‌غ سوران است.

پسکوه (pas.kuh)، دهستان (جه ح ۱۴٬۱۵۰؟)، بخش قائنات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۷ (؟) آبادی. معدن سنگ مرمر دارد.

پسمکوئودی[9]، **خلیج** (pasəməkuodi)، شاخابه‌ی جغ خلیج فاندی، جغ ایالت برونسویک جدید، کانادا، بین آن ایالت و ایالت مین (کشمتا).

پسوخه[10] (psuxe) [ید، = نفْس، روح]، فنس پسیشه (psiše)، در اساطیر یونان، دوشیزه‌ای چنان زیبا که آفرودیته باو رشک برد، و کوپیدو را مأمور کرد که عشق پست‌ترین مردان را در دل وی جای دهد. کوپیدو خود عاشق پسوخه شد، و او را در کاخی جای داد، و فقط در تاریکی ازو دیدار میکرد، و وی را از اینکه در صدد دیدن او برآید نهی کرد. پسوخه در اثر حسادت خواهرهایش به کوپیدو نظر افکند و فریفته‌ی جمال او شد، ولی کوپیدو از نافرمانی وی خشمگین شد، و او را رها نمود. پسوخه بدنبال محبوب براه افتاد، و پس از مدتها سرگردانی و انجام دادن اعمال شاقه‌ای که آفرودیته به وی تحمیل کرد، به معشوق پیوست، و عمر جاودانی یافت. این داستان تمثیلی از نفس انسانی است، که چون با تحمل رنج و اندوه پاک شود قرین عین سعادت میگردد.



پسوخه

پسودی (pasudi)، در شاهنامه: ← نودی.

پسیتاکوز[11] (psitākoz؛ فنس) یا **تب طوطی**[12]، بیماری واگیردار بعضی از طیور (مخصوصاً نوع طوطی)، که احتمالا ناشی از ویروس است. قابل سرایت بانسان میباشد.

پسیخان (pasixān)، ده (جه ۸۹۰ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۷ کیلومتری غ رشت.

پسیشه: ← پسوخه.

پسیکاستنی[13] (psikāsteni؛ فنس)، نوعی از اختلال اعصاب که نشانه‌اش نگرانی شدید و پافشاری در رأی است (← ژانه، پیر).

پسیکانالیز[14] (psikānāliz؛ از فنس)، نامی که ز. فروید به یکی از روشهای تشخیص و معالجه‌ی امراض روحی داده است. فروید متوجه شد که ذهن لاعن‌شعور همواره فعال و در کار است، و در افعال و افکار آدمی تأثیر و نفوذ دارد. این ذهن لاعن‌شعور مشحون از موادی است که تکبیت شده، و در برابر بخاطر آمدن مقاومت میکنند. بنا بر این،

(۱)after-damp (۲)adoptionism (۳)Pescadores (۴)Penghu (۵)Hoko Shoto (۶)Hoko Gunto (۷)hinterland (۸)Pskov (۹)Passamaquoddy (۱۰)Psyche (۱۱)psittacosis (۱۲)parrot fever (۱۳)psychastenia (۱۴)psychoanalysis

فروید، از طریق پسیکانالیز، سعی کرد که صحنه‌های فراموش‌شده‌ی زندگانی، از روی شعور، بخاطر بیمار آیند، و در این راه از تداعی آزاد (→ تداعی معانی) و تعبیر رؤیا استفاده کرد. انتقال عواطف نیز در این باره بی‌تأثیر نیست. فروید و پیروانش نظریه‌های بسیاری عرضه داشته‌اند، و در این میان دو غریزه مورد تأکید و اهمیت بسیار قرار گرفته که عبارتند از غریزه‌ی مخرب (یا مهاجم یا متخاصم) مرگ و غریزه‌ی مولد جنسی. حالت مطلوب آنست که جلوه‌های این غرائز در حال تعادل باشند. ممانعت از فعالیت نیروهای غریزی از جمله‌ی عوامل امراض روحی محسوب میگردد. فروید را عقیده بر این بود که، در مردمی که از لحاظ عاطفی بالغ و کامل هستند، قسمت اعظم نیروی جنسی ممکن است، در عوض هدفهای جنسی، بسوی هدفهای عالیتری که از لحاظ اجتماعی مفید و مناسب است متوجه گردد. پسیکانالیست‌ها معتقدند که خویشتن آدمی، علاوه بر تعالی و تکبیت، وسایل دیگری نیز برای دفاع در برابر تقاضاهای اید در اختیار دارد (→ دفاع، سازوکار). از سال ۱۹۰۶ به بعد، فروید اصحاب و اعوانی یافت که در آن میان ک. گ. یونگ و آ. آدلر معروف هستند. این دو نفر بعداً از سلک پیروان فروید خارج شدند. در سالهای ۱۹۲۰—۱۹۳۰ پسیکانالیز فرویدی مورد حمله و انتقاد ا. رانک و دیگران، و در سالهای ۱۹۳۰—۱۹۴۰ مورد انتقاد ک. هورنای، اریش فروم (eriš from)، و ه. س. سالیون قرار گرفت. گروه اخیر عوامل فرهنگی و اجتماعی را در بروز بیماری اختلال مشاعر اهمیت میدهند، و در معالجه‌ی امراض روحی ارتباط شخصی بین مریض و طبیب را مهم میشمارند.

پسیکوز یا اختلال مشاعر: → اختلال مشاعر.

پسیکوسوماتیک: → روانپزشکی.

پسیل (psil؛ فنس)، نام حشرات کوچکی از راسته‌ی هوموپترا (*Homoptera*) و تیره‌ی پسولیدای (*Psyl-lidae*). چند گونه از این حشرات کوچک جزو آفات مهم درختان محسوب میشوند، که مهمترین آنها پسیل درخت گلابی، پسیل درخت پسته، و پسیل درخت زبان گنجشک است. پسیلها مانند شته‌ها با خرطوم خود از شیره‌ی گیاهان تغذیه میکنند، و بیشتر آنها مایعی چسبناک و غلیظ از خود ترشح میکنند. روی درختان پسته و گلابی این ترشحات باندازه‌ای فراوان است که خاک زیر درختان آلوده سیاه‌رنگ میشود.

پسییک[1] (paseyik)، شهر (جم ۵۷٬۷۰۲)، لش ایالت نیو جرزی، کشمت، بر رود پسییک؛ تأسیس ۱۶۷۸.

پشاپویه: → فشافویه.

پشاور، پاکستان، → پیشاور.

پشت‌آب (poštāb)، دهستان، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۱۱۲ (؟) آبادی. از ل به افغانستان محدود است. از آب هیرمند مشروب میشود. محصولش گندم، جو، و پنبه است. مرکزش ده بنجار میباشد. در ده قاسم‌آباد از این دهستان مناره‌ی معروف به میل قاسم‌آباد (→ میل) قرار دارد. در ش ده ادیره (adire) خرابه‌هائی بنام تپه‌بارانی، و در غ آن آثار مخروبه‌ای بنام تپه‌جمشید موجود است. ویرانه‌های شهر قدیم زرنج نزدیک دهکده‌ی زاهدان ("زاهدان خرابه") قرار دارد.

پشت‌آب و شیب‌آب (poštābo šibāb)، بخش، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، مرکب از دو دهستان پشت‌آب و شیب‌آب؛ مرکزش سکوهه. بخش در آبان ماه ۱۳۲۶ هش تشکیل گردید.

پشت‌آربابا (poštārbābā)، دهستان (جم ح ۴٬۰۰۰؟)، شهرستان بانه، استان کردستان؛ کنار مرز عراق. دارای ۴۶ (؟) آبادی. چون تقریباً پشت کوه آربابا (بارتفاع ۲٬۱۵۷ متر) واقعست باین نام خوانده شده. پست‌ترین نقطه‌ی آن آبادی دونیز (duniz) (جم ۳۴ سش ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۲۲۰ متر) است که در ۲۸ کیلومتری ج‌غ بانه و ۳ کیلومتری مرز ایران و عراق واقعست. رودهای سلیمان بیک و بوین (buyen) که در دهستان پهلوی‌دژ سرچشمه میگیرند در این دهستان بهم ملحق شده رود نیروان (nirvān) را تشکیل میدهند که در حدود آبادی دونیز از دهستان خارج میشود، و در ل دهستان رود بانه بآن ملحق میگردد. کوهستان‌هایش مستور از درختهای جنگلی است.

پشت‌بسطام (pošt.bastām)، دهستان (جم ح ۲۲٬۰۰۰؟)، لش شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی شاهرود به گرگان تقریباً از وسط آن میگذرد. از دهات معروفش بسطام است. مرکزش، قلعه‌نو مشهور به قلعه‌نو خرقان (جم ۲٬۲۶۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری لش شاهرود واقعست.

پشت بغل، قسمتی از سطح خارجی نمای عمارت که در فاصله‌ی بین دهانه‌ی منحنی طاق و خط افقی بالای آن واقع است. در ابنیه‌ی قدیم غالباً مزین به کاشیکاری بوده. هر پشت بغل مشتمل بر دو لچکی است.

پشت‌بند، نام تکیه‌گاههائی که، برای استحکام قسمتی از بنا و جلوگیری از کج شدن و ریختن آن، بصورت پایه یا لنگه‌طاق سازند. بنام هو (hu) [در کاشان هووقه (havuqe)] نیز خوانده میشود.

پشترود (pošt.rud)، دهستان (جم ح ۳٬۳۰۰؟)، بخش فهرج، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. محصولش حنا است.

پشتسنترژبت[2] (peštsenterjebet)، شهر صنعتی (جم ۷۶٬۸۷۶)، ل قسمت مرکزی مجارستان، نزدیک بوداپست. پالایشگاه نفت و کارخانه‌های آهن و فولادسازی دارد.

پشتکوه (poštekuh)، بخش، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس).

پشتکوه، دهستان (جم ح ۱۶٬۵۸۰؟)، بخش اردل، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۶۰ (؟) آبادی. کوهستانی است. رود کوهرنگ در نزدیکی ده شاه عبدالعظیم وارد دهستان میشود، و در جنوب تنگ درکش ورکش به رود بهشت‌آباد ملحق میشود. قسمت جنوبی دهستان مستور از جنگل است. مرکز دهستان و بخش ده اردل است.

پشتکوه، دهستان (جم ح ۱۵٬۵۰۰؟)، ج بخش دو دانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. رود تجن از چشمه‌سارهای آن سرچشمه میگیرد.

پشتکوه، دهستان (جم ح ۶٬۳۰۰؟)، ج‌غ شهرستان گلپایگان؛ دارای ۹ (؟) آبادی.

پشتکوه (poštekuh)، دهستان؛ → نیر، بخش شهرستان یزد.

پشتکوه، شهرستان؛ → ایلام.

پشتکوه، ناحیه‌ای کوهستانی در قسمت غربی ایران، کمابیش مطابق شهرستان ایلام حالیه، کنار مرز عراق. ناحیه‌ی پشتکوه قسمت غربی لرستان است، و بواسطه‌ی کبیرکوه از قسمت دیگر (پیشکوه) جدا میشود، و چون در "آن طرف کوه" (یعنی در غ کبیرکوه) واقعست باین نام خوانده شده است. سکنه‌ی آن از طوایف کرد (بیشتر در قسمت شمالی) و لر (بیشتر در قسمت جنوبی) هستند. برای تفصیل بیشتر → لرستان. رشته‌کوههای غربی ایران را که در امتداد لغ به ج‌ش در کنار مرز عراق ممتد است نیز پشتکوه خوانند. این کوهها سرچشمه‌ی رود کرخه است.

پشتکوه باشت و بابوئی (poštekuhe bāšto bābuʿi)، دهستان (جم ح ۹٬۰۰۰؟)، بخش گچساران، شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. ساکنینش اغلب از طایفه‌ی باشت و بابوئی هستند.

پشتکوه سورتیجی (poštekuhe surtiji)، دهستان (جم ۸٬۵۰۰؟)، ش بخش چهاردانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۴ (؟) آبادی. از ش به سلسله‌ی اصلی البرز محدود است. کوهستانی است. سرچشمه‌ی رود گرمابرود ازین دهستان است.

پشت گدار (pošte godār)، دهستان، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران). از دهاتش کهک و خورهه است.

پشت مسار (pošte masār)، ده (جم ۱٬۰۶۵ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ۶ کیلومتری لغ صومعه‌سرا.

پشتو (poštu یا paštu) یا **پختو** (poxtu یا paxtu؛ تلفظ "خ" نزدیک به شین است)، یکی از زبانهای ایرانی شرقی که بیشتر در غ و ج افغانستان و لغ پاکستان رواج دارد، و دارای اشعار و تصانیف و ادبیات است، و از چندی پیش باهتمام دولت افغانستان رواج و توسعه‌ی بیشتری یافته و زبان رسمی افغانستان قرار داده شده است (زبان افغانی). خوشحال خان مشهورترین شاعر این زبان بشمار میرود. نیز → زبان، جدول.

پشتوانه‌ی اسکناس (poštvāneye)، مقدار طلا و نقره یا ارز خارجی که بانک ناشر اسکناس باید در موقع صدور اسکناس بصورت اندوخته یا ذخیره داشته باشد. نسبت بین پشتوانه و اسکناسی که منتشر میشود اغلب بوسیله‌ی قانون معین میگردد، و گاهی نیز هیئت مدیره‌ی بانک ناشر اسکناس این حق را داراست. امروز در اغلب کشورها تبدیل اسکناس به طلا یا نقره میسر نیست، و فقط در موقع معامله با خارجه ممکن است بانکها مجبور باشند از فلزات قیمتی برای تأدیه‌ی دین استفاده کنند.

پشتونستان (poštunestān, paš-) یا **پختونستان،** ناحیه‌ای کنار مرز پاکستان و افغانستان، در ایالت مرز شمال غرب. این ناحیه مسکن قبیله‌ی افریدی (afridi) از قبایل بزرگ و نیرومند پتهان است، و در دوره‌ی حکومت بریتانیا در هند تا حدی

---

(۱)Passaic (۲)Pestszenterzsebet

خودمختاری داشت. در ۱۹۴۹، در تقسیم شبه جزیره‌ی هندوستان به هند و پاکستان، بین پاکستان و افغانستان بر سر حق حاکمیت پشتونستان اختلاف سخت پدید آمد، که منجر به قطع رابطه‌ی افغانستان (طرفدار تشکیل یک مملکت پشتو) و پاکستان گردید. در ۱۹۵۷ دگر بار رابطه‌ی دو کشور تجدید شد.

پشتیر (poštir)، ده (جم ۱٬۶۲۹ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ۱ کیلومتری جغ صومعه‌سرا.

پشتیگبان (poštigbān)، نگهبانان شاهی در عهد ساسانیان. رئیس آنان را پشتیگبان‌سالار میگفتند.

پشک (pešk)، در اصطلاح کشاورزی، قرعه‌ای که در اول فصل زراعت برای تعیین زمینی که هر زارع باید بکارد میکشند.

پشم[1] (pašm)، پوشش نرم و مجعد گوسفند اهلی و بعضی حیوانات دیگر. بالاخص، پشم گوسفند بعد از پنبه مهمترین مواد اولیه‌ی پارچه است. هر یک از الیاف پشم گوسفند دارای سه طبقه‌ی مختلف است: جلد روئی، لایه‌ی درونی، و مغز. وقتی که این الیاف خیس بشوند، لایه‌ی درونی و مغز منقبض میشوند، و در نتیجه، الیاف "جمع" میشوند، و بهمین جهت اگر به طریقه‌های مخصوص آموده نشوند، پارچه‌ای که از آنها فراهم گردد در اثر آب "چوروک" میشود. بسبب کشسانی ناشی از ساختمان مولکولی پشم، پارچه‌های پشمی در مقابل تا برداشتن مقاومت دارند. پشم خوب باندازه‌ی ثلث طول خود کِش میآید. الیاف پشم عایق حرارت اند، و چینهای آنها هوا را در خود حبس میکنند، و علت گرم بودن منسوجات پشمی همین است. پشم بسیار جاذب الرطوبه است، و رطوبت را بکندی از دست میدهد. مقاومتش در مقابل کشش یک چهارم بیش از پنبه است. قابل نمد کردن میباشد. از نظر شیمیائی پروتئینی دارای ساختمان مختلط است، و بهمین جهت در سود سوزآور داغ حل میشود.

هیچیک از حیوانات وحشی شناخته شده پشم ندارند. اجداد فرضی گوسفند اهلی دارای موهای بلند و زیرپوشی نرم بوده‌اند، و در نتیجه‌ی اهلی شدن، موها بتدریج ریخته و زیرپوش تبدیل به پشم شده است، و در این تحول پرورش و تغذیه و اقلیم مؤثر بوده است. پشم احتمالا اولین الیافی بوده که بشر بوسیله‌ی بافتن آنرا به پارچه تبدیل کرده است. در قبرها و ویرانه‌های مصر و نینوا و بابل قطعات منسوجات پشمی بدست آمده است.

پشم را بر حسب ظرافت، طول، و تجعد الیاف، و سن حیوان طبقه‌بندی میکنند. برای آمودن پشم، ابتدا پشم حیوان را بوسیله‌ی قیچیهای مخصوص یا ماشینهای پشمچینی میچینند. بعد از خاک‌گیری و تمیز کردن و برطرف کردن لانولین میتوان آنرا سفید یا رنگ کرد (بصورت پشم یا نخ یا پارچه)، و نیز میتوان آنرا روغن زد تا نسبت به عملیاتی که برای آمودن آن بکار میرود مقاوم شود. معمولا انواع پشم را مخلوط میکنند.

منسوجات پشمی از نخهائی دارای الیاف کوتاه و شانه‌زده بافته میشوند، که بصورت رشته‌های نرمی مناسب با قصاری و خوابدارکردن درآورده شده‌اند. منسوجات پشمی معروف به وورستد[2] (wursted) (بنام شهری باین نام در انگلستان)، مانند گاباردین و سِرژ، بافتی سخت و هموار دارند، و سابقاً از الیاف بلند تهیه میشدند. در اصطلاح صنعتی الیاف حاصل از شتر و مرغوز و ویکونیا را پشم میشمارند.

پشم زرین[3] (pašme zarrin)، در اساطیر یونانی، پشم سحرآسای قوچی که **فریکسوس** به آیتس، پادشاه کولخیس، داد. **یاسون** و **آرگونوتها** بدنبال آن به کولخیس رفتند، و پس از انجام اعمالی که آیتس معین کرده بود آنرا بچنگ آوردند.

پشمیسل (pšemisəl)، ← پرمیسل.

پشمیش[4] (pšemiš)، روسی برمیشل (peremišl)، شهر (جم ۴۷٬۹۵۸)، جش لهستان، بر رود سان نزدیک مرز اوکرائین. شهری مستحکم و دارای اهمیت سوق الجیشی است. در قرون ۱۱م–۱۳م مقر امرای اوکرائین بود. در جج I از مواضع مستحکم اتریشیها بود؛ در ۱۹۱۴–۱۵ تحت محاصره‌ی روسها قرار داشت؛ در اولین محاصره (۲۴ سپتامبر ۱۹۱۴–۱۱ اکتبر ۱۹۱۴)، روسها کاری از پیش نبردند؛ در دومین محاصره (۶ نوامبر ۱۹۱۴–۲۲ مارس ۱۹۱۵) آنرا گرفتند، ولی کمی بعد (در ماه ژوئن) ناچار به تخلیه‌ی آن شدند؛ یگانه دژ زمینی بود که در مقابل محاصره‌ی ممتد مقاومت کرد.

پشن (pašan)، اشخاص داستانی: ← پشنگ.

پشن، در داستانهای ملی، نام موضعی که در آنجا میان پیران ویسه و طوس نوذر جنگ افتاد، و تورانیان پیروز شدند. بیشتر پسران گودرز در این جنگ کشته شدند. این جنگ را جنگ پشن گویند. نیز ← لادن.

پشنگ (pašang) یا **پشن**، در افسانه‌های ملی. **۱–** پدر منوچهر. **۲–** شاه توران، فرزند زادشم و نواده‌ی فریدون و پدر افراسیاب.

پشنگ ابن سلغر شاه: ← پشنگ لر.

پشنگ لر (pašange lor) [پشنگ ابن سلغر شاه]، فرمانروای **لر بزرگ** و سیزدهمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی از جانب امیر مبارزالدین محمد، بعد از اتابک **نورالورد**، بامارت نشست (۷۵۶ هق)، و تا سنه‌ی **۷۹۲** سلطنت کرد. در زمان وی، **شاه منصور** آل مظفر، که حکومت شوشتر داشت، با او بمنازعه برخاست، و **شاه شجاع** به کومک و یاری اتابک پشنگ شتافت.

پشوتن (pašutan)، در روایات زردشتی، پسر گشتاسب، که زردشت از اهورمزدا خواست که او را فناناپذیر کند. از یاران جاودانی **سوشیانت** است، و با دیگر یاوران جاودانی وی در روز واپسین برخاسته سوشیانت را در کار نوساختن جهان یاری خواهند کرد.

پشه (paše)، حشره‌ی کوچکی از تیره‌ی مگسها که تقریباً در تمام سطح زمین پراکنده است. ماده‌ی آن پوست را سوراخ کرده آب دهان را در آن تزریق میکند، و خون انسان و حیوانات را میمکد. عموماً در آب راکد تخم میگذارد. بعضی از پشه‌ها تب زرد، مالاریا، و بیماریهای دیگر را بوسیله‌ی گزش از یکی بدیگری منتقل میسازند. پشه از مهلکترین دشمنان انسان و حیوانات اهلی است. انقراض بعضی از تمدنهای قدیم اطراف مدیترانه بسبب پشه‌های ناشر بیماری بوده است. اقسام شناخته‌شده‌ی پشه قریب ۲٬۰۰۰ است، که دانشمندان آنها را به طبقاتی تقسیم کرده‌اند. از آن جمله است پشه‌ی آنوفل (ānofel)، مشتمل بر ۲۰۰ قسم، که قریب ۴۰ قسم آن ناشر مالاریا است، و پشه‌ی آئدس (āedes) که ناقل تب زرد میباشد.

پشیبیشفسکی[5]**، ستانیسلاوس** (stānislās pšibišefski)، ۱۸۶۸–۱۹۲۷، نویسنده‌ی لهستانی. آثارش به زبانهای لهستانی و آلمانی است. از نظر فلسفی، پیرو الهام و اشراق است، و کشف و شهود را میستاید، و استدلال را طرد میکند. از آثارش درام در راه خوشبختی (۱۹۱۲) و داستان و رمان هومو ساپینس [= انسان دانا] (۱۸۹۸) است.

پشیز (pašiz)، خردترین سکه در عهد ساسانی.

پطر (petr)، اسم: ← پتروس، اسم.

پطر I (روسیه)، ← پطر کبیر.

پطر[6] **II** (روسیه) (petre)، ۱۷۱۵–۳۰، امپراطور و تزار (۱۷۲۷–۳۰) روسیه؛ نوه‌ی پطر I و جانشین کاترین I. در نتیجه‌ی تحریکات درباریان، که وی آلتی در دست آنان بود، آ. د. منشیکوف برکنار شد، و اشراف ارتجاعی قدرت خود را بازیافتند. در روز عروسی بمرض آبله درگذشت، و آنا ایوانوونا جانشینش شد.

پطر[6] **III** (روسیه)، ۱۷۲۸–۶۲، امپراطور و تزار (۱۷۶۲) روسیه. پدرش کارل فریدریش، دوک مخلوع هولشتاین‌گوتورپ، و مادرش آنا پتروونا، دختر پطر کبیر، بود. پس از وفات ملکه‌ی الیزابت پتروونا بتخت نشست، و اولین اقدامش خارج کردن روسیه از جنگ هفتساله و عقد اتحاد با فردریک II پروس بود. بدین طریق، پروس را از شکست قطعی رهانید، و فتوحات روسیه را از دست داد. پطر در ۱۷۴۴ با سوفیا، از شعبه‌ای از خاندان آنهالت، که بعداً بنام **کاترین II** امپراطور روسیه شد، ازدواج کرده بود. وی مردی عیاش و فاقد توازن عقلی و از جهت قوای دماغی عقب‌افتاده بود، و توجهی به زوجه‌ی خود نداشت، و سوفیا هم عشاق فراوان یافت. در تابستان ۱۷۶۲، توطئه‌ای برهبری گریگوری آرلوف (از معشوقهای کاترین) و برادرش آلکسی برپا شد، و پطر ناچار استعفا داد، و کاترین به فرمانروائی نشست. پطر چند روز بعد بصورت مرموزی درگذشت. ادعای وی بر شلسویک‌هولشتاین به پسرش پاول منتقل گردید، که کاترین بنام او آنرا در مقابل اولدنبورگ به دانمارک داد (۱۷۷۳).

پطر[6] **I** (صربستان) (petre) یا **پطر کاراژرژویچ** (petr kārājorjevic)، ۱۸۴۴–۱۹۲۱، شاه (۱۹۰۳–۲۱) صربستان؛ پسر **آلکساندر کاراژرژویچ**. جوانی خود را در تبعید بسر برد. پس از اینکه **آلکساندر اوبرنوویچ** بقتل رسید، ارتش او را شاه اعلام کرد (۱۹۰۳). پادشاهی لایق بود؛ ن. پاشیچ شخصیت متنفذ دوره‌ی سلطنت او بود. در اوایل سال ۱۹۱۴ بعلت بیماری از فعالیت در امور ملک کناره‌گیری کرد، و پسرش آلکساندر (بعداً آلکساندر I یوگوسلاوی) نایب‌السلطنه‌ی وی گردید. در ۱۹۱۸ پطر به سلطنت مملکت صربها و کروآتها و سلوونیائیها (که بعداً مملکت یوگوسلاوی خوانده شد) انتخاب گردید (پطر I در سلسله‌ی سلاطین یوگوسلاوی هموست)، و تا ۱۹۲۱ سلطنت کرد، و

(۱)wool (۲)worsted (۳)Golden Fleece (۴)Przemyśl (۵)Przybyszewski (۶)Peter

آلکساندر کماکان نایب‌السلطنه‌ی او بود.

پطر II (صربستان): ← پطر II، (یوگوسلاوی).

پطر I (یوگوسلاوی): ← پطر I (صربستان).

پطر[1] II (یوگوسلاوی) (petre) یا **پطر کاراژرژویچ** (petr kārājorjevic)، ۱۹۲۳-، شاه (۱۹۳۴-۴۵) یوگوسلاوی؛ پسر و جانشین آلکساندر I (شاه یوگوسلاوی). پس از هجوم آلمانها به یوگوسلاوی به انگلستان رفت (۱۹۴۱)؛ در آنجا ریاست دولت یوگوسلاوی را در دست گرفت. در ۱۹۴۵ که مجلس مؤسسان یوگوسلاوی حکومت جمهوری اعلام کرد خلع گردید. پطر II در سلسله‌ی سلاطین صربستان هموست.

پطرزبورغ یا **پطرزبورگ**: ← لنینگراد.

پطرس، اسم: ← پتروس، اسم.

پطرس (petros) یا **پطرس حواری** یا **بطرس (حواری)**، انگل سنت پیتر[2] (sent pitər)، فرنس سن پیر[3] (saN pier) [← پتروس، اسم؛ نیز ← سنت، لفظ]، فت ۶۷؟ بم، از شاگردان و حواریون عیسی مسیح. از مردم بیت صیدا و نامش شمعون بود، و بعداً عیسی او را سِفاس [آرامی، = سنگ] لقب داد، و پتروس ترجمه‌ی یونانی آن است. هنگامی که عیسی پطرس را به پیروی دعوت کرد او و برادرش آندرئاس پیشه‌ی ماهیگیری داشتند. پطرس بخدمت عیسی درآمد و از حواریون مقرب گردید. هنگامی که دشمنان عیسی، بواسطه‌ی خیانت یهودای اسخریوطی، بدستگیری او آمدند، پطرس برای دفاع شمشیر کشید، ولی همان شب منکر شناسائی عیسی و پیروی از وی گردید. پس از قیام عیسی، پطرس محبت خود را باو اقرار کرد، و مسیح وی را مأمور "شبانی گوسفندان" خود، یعنی هدایت مسیحیان فرمود. در قسمت اول اعمال رسولان، پطرس در نقش رهبری دیده میشود. بر طبق منابع قرن ۲م، از انطاکیه به رم رفت، و اداره‌ی کلیسای محلی را بدست گرفت. گویند در زمان نرون بشهادت رسید، و بنقل روایات، در روز شهادت بولس، سر بپایین مصلوب شد. از ایام قدیم تپه‌ی واتیکان را مقتل او دانسته‌اند، و کلیسای پطرس که بر آن بنا شده یکی از زیارتگاههای بزرگ کاتولیکها است.

بر طبق روایات قدیم، پطرس در نگارش انجیل مرقس مددکار بوده است. بعلاوه، دو نامه در عهد جدید هست که به پطرس منسوب است، ولی بسیاری از منتقدین این انتساب را صحیح نمیدانند. کاتولیک‌های رومی معتقدند که چون اسقف رم (یعنی پاپ) جانشین پطرس است، پاپ عالیترین مقام دینی است، و این نظریه به نظریه‌ی تفوق پطرسی معروف است. مسیحیان پطرس را دربان "آسمان" (یعنی بهشت) میشمارند. ذکران او و بولس روز ۲۹م ماه ژوئن است.

پطرس، رسائل یا **نامه‌های پطرس**، نام دو رساله در کتاب عهد جدید، که به رساله‌ی اول پطرس و رساله‌ی دوم پطرس معروفست، و آنها را به پطرس حواری نسبت داده‌اند. هر دو خطاب به کلیساهای آسیای صغیر است. رساله‌ی اول از قدیم قانونی شناخته شده، و در آن از وظایف مسیحیان بحث میشود، و کسانی را که شکنجه و آزار میبینند تشویق میکند. رساله‌ی دوم یکی از آخرین اجزای عهد جدید است که قانونی شناخته شده، و در آن مسیحیان را از بدعت گذاردن در دین بر حذر میدارد، و با وعده‌ی ظهور مجدد عیسی ختم میشود.

پطر[4] کبیر (petre) یا **پطر I**، ۱۶۷۲-۱۷۲۵، امپراطور (۱۷۲۱-۲۵) و تزار (۱۶۸۲-۱۷۲۵) روسیه، مؤسس روسیه‌ی جدید؛ جوانترین فرزند آلکسی میخایلوویچ از زوجه‌ی دومش (آلکسی از زوجه‌ی اول خود سه فرزند داشت: فیودور III، سوفیا آلکسیونا، و ایوان). پس از مرگ (۱۶۸۲) فیودور، بین دو زوجه‌ی آلکسی کشمکش درگرفت، و در اغتشاشات خونینی که روی داد یکی از طرفداران بزرگ پطر در جلوی چشم وی که بیش از ده سال نداشت بدست مخالفین قطعه‌قطعه شد (گویند این واقعه جراحت روحی دائمی در پطر ایجاد کرد، و حملات تشنج‌آمیزی را که بدان مبتلی بود ناشی از همین دانسته‌اند). سرانجام قرار شد که ایوان (بنام ایوان آلکسیویچ) و پطر مشترکاً تزار باشند، و سوفیا آلکسیونا نایب السلطنه‌ی آنها باشد. اما عملا پطر در محلی نزدیک مسکو در "تبعید" بسر میبرد، و در آنجا با اروپائیان محشور شد، و بسبب شوقی که از همان آغاز به امور نظامی داشت، غالباً از خردسالان همسن خود دسته‌های کوچک سپاهی تشکیل میداد، و با آنها جنگهای تفننی میکرد، و گاهی هم کار جدی میشد، و از همین مرحله لیاقت پطر در رهبری آشکار گردید. مربیان هلندی و سویسی وی توجه او را به ساختن نیروی دریائی و تجدید سازمان ارتش جلب کردند. در ۱۶۸۹ اطلاع یافت که سوفیا قصد جانش را دارد. پس، بکومک عده‌ای از سپاهیان طرفدار خود، نیابت سلطنت را برانداخت، و حکومت را بدست گرفت، و دست ایوان V را از حکومت کوتاه کرد.

پس از مرگ (۱۶۹۶) ایوان، پطر یگانه تزار شد، ولی تجربیات خود را در کشتیسازی ادامه داد. خوب واقف بود که تبدیل روسیه به یک قدرت تجارتی و دریائی مستلزم دست یافتن به راههای دریائی است، و توجه خود را به سواحل دریای بالتیک و دریای سیاه معطوف کرد، که در آن زمان اولی تحت استیلای سوئد و دومی تحت استیلای دولت عثمانی بود. دست یافتن به این نواحی هدف اساسی سیاست خارجی پطر گردید. لشکرکشی (۱۶۹۵) اولش برای تصرف آزوف با شکستی سخت مواجه شد؛ در دومین لشکرکشی (۱۶۹۶) توفیق یافت. سپس به اروپای غربی (بیشتر بطور ناشناس) سفر کرد (۱۶۹۷-۹۸). مساعی وی برای یافتن متحدینی بر ضد دولت عثمانی بی‌نتیجه ماند، ولی در این مسافرتها با حِرَف و صنایع اروپا آشنائی یافت، و چندی نیز در هلند در یک کارخانه‌ی کشتیسازی کار کرد. بسبب شورشی که سوفیا برپا کرده بود به روسیه خوانده شد، و از دشمنان خود با منتهای شدت و بیرحمی انتقام کشید، و برنامه‌ی اصلاحات و غربیسازی روسیه را آغاز کرد، و حتی شخصاً ریش اشراف بزرگ را قطع نمود. پس از منعقد کردن (۱۶۹۹) پیمانی با دولت عثمانی، متحداً با دانمارک و لهستان جنگ شمالی (۱۷۰۰-۲۱) را بر ضد کارل XII سوئد آغاز کرد، و اگرچه در آغاز دوچار شکستی مهلک گردید، کارل را در پولتاوا مغلوب نمود (۱۷۰۹)، و تا ۱۷۱۰ کارلیا و اینگرمانلند و لیوونیا را تحت استیلای خود درآورد. بموجب پیمان نوستاد (۱۷۲۱) بیشتر فتوحاتش در تصرف وی ماند. از جنگهای خود در جنوب نتایج دائمی تحصیل نکرد؛ آزوف در ۱۷۱۱ به عثمانی بازگشت، و دربند و باکو و سواحل جنوبی دریای خزر را که در جنگهای ۱۷۲۱-۲۴ از ایران گرفته بود از دست داد.

پطر با استفاده از جنگهای خارجی خود، اصلاحات داخلی را تسریع کرد. در اراضیی که در سواحل بالتیک فتح کرده بود پطرزبورگ (← لنینگراد) را بنا نهاد، و پایتخت را از مسکو بدانجا منتقل کرد. مالیات عمومی را برقرار کرد؛ پول را متحد الشکل ساخت؛ زنان را از نقش بندگی رهانید؛ امر به ساختن خانه‌های سنگی کرد، و آتشنشانی را تأسیس نمود؛ آیین درباری بیزانسی را لغو کرد؛ الفبا را ساده کرد؛ تقویم را اصلاح نمود؛ نخستین بیمارستانهای جدید و مدارس طب دایر نمود؛ صنایع خصوصی و بسط داد و ستد را تشویق کرد؛ لباس اروپائی را بجای جامه‌ی روسی مقرر فرمود. علاوه بر پرداختن به جزئیات، املاک دیرها را تحت حکومت دولت قرار داد، و بطرکنشینی مسکو را ملغی نمود، و حاکمیت عالی امور دینی روسیه را به شورائی (سینود مقدس) تحت ریاست تزار محول کرد. برای اینکه جامعه را مطیع صرف دولت سازد، دستگاه اداری را از ریشه تجدید سازمان داد، و طبقه‌ی اشرافی جدید از کارمندان دولت و نظامیها تأسیس نمود، و با دقت مراقب اشراف‌زادگان بود. پطر برای محدود کردن سرفی (← سرف) هیچگونه اقدامی نکرد، و حتی نظام سرفی در عهد او بیش از پیش استقرار یافت. توسعه‌طلبی امپریالیستی پطر محرک وی در تأمین مخارج اولین مسافرت و. برینگ بود. با تمام سختیی که در اجرای برنامه‌های اصلاحی داشت، موفق به قطع ریشه‌ی فساد از بین کارمندان دولت و تحمیل راه و رسم زندگی غربی به دهقانان نگردید، و اصلاحاتش، که اغلب غریب و بوالهوسانه و حتی خلاف مذهب مینمود، مخالفینی برانگیخت. روحانیون محافظه‌کار او را ضد مسیح میشمردند؛ و پسرش آلکسی به مخالفین پیوست. آلکسی بجرم خیانت محاکمه شد، و بر اثر شکنجه درگذشت (۱۷۱۸).

پطر در ۱۷۲۱ خود را "امپراطور کل روسیه" اعلام کرد. در ۱۷۲۲ جانشینی نَسلی را لغو کرد، و انتخاب جانشین را تابع اراده‌ی امپراطور قرار داد (این فرمان تا زمان پاول I اجرا میشد). در ۱۷۲۴ زوجه‌ی دوم خود کاترین I را شریک خویش در امپراطوری و جانشین خود تعیین نمود.

اگرچه بسیاری از اصلاحات و نوسازیهای پطر بقدری عجولانه و خودسرانه صورت گرفت که طبعاً نمیتوانست موفقیت‌آمیز باشد، دوره‌ی فرمانروائی او را از حیث انقلابی که در روسیه پدید آورد فقط میتوان با انقلاب بالشویکی ۱۹۱۷ مقایسه کرد. پیش از روی کار آمدن او، روسیه نسبت به اروپا مملکت آسیائی دورافتاده‌ای بیش نبود، ولی بعد از

---

(۱)Peter (۲)Saint Peter (۳)Saint Pierre (۴)Peter

مرگ او یکی از ممالک مقتدر اروپا گردید.

از جنبه‌ی خصوصیات شخصی، تمام جنبه‌ها، از بیرحمی سبعانه و فساد تا منتهای از خودگذشتگی در راه انجام وظیفه در پطر دیده میشود. در هر حال و هر زمان، اعتبار و عظمت روسیه را مافوق هر چیز دیگر قرار میداد. فرمان او در پولتاوا به سربازانش این بود، "بیاد داشته باشید که برای پطر نمیجنگید، بلکه برای روسیه میجنگید". پطر مردی عظیم الجثه و بسیار نیرومند و دلاور بود. در شرب خمر چنان افراط میکرد که از خود بیخود میشد و به انواع ملاهی دست میزد، ولی، در عین حال، بیک اشاره، مشاعر خود را بازمییافت، و بتمام مشقات بدنی که از رعایای خود انتظار داشت تن درمیداد. جان و آزادی و شخصیت افراد در نظر او هیچگونه ارزشی نداشت، و فقط اعتلای مملکت را قیمت مینهاد، و بهمین جهت اصلاحاتش با کمال سرعت و با منتهای بیرحمی انجام میگرفت. در قرن ۱۸م بعنوان پیشرو "مستبدین روشنفکر" مورد تحسین بود.

پفالتسگراف، لقب؛ ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پفالتسگرفین، لقب؛ ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پفایفر[1]، رابرت هنری (rābərt henri pfāyfər)، ۱۸۹۲–۱۹۵۸، مستشرق امریکائی؛ مت بولونیا (ایتالیا). در بولونیا، ژنو، برلین، توبینگن، و دانشگاه هاروارد تحصیل کرد. در عراق کار کرد. سه اثر مهم وی در باب خطوط میخی و عبارتند از آرشیوهای شیلوانشوب (۱۹۳۲)، نامه‌های دولتی آشور (۱۹۳۵)، و صد متن گزیده‌ی جدید نوزی (۱۹۳۷). بیشتر بتحقیقات در باره‌ی کتاب مقدس علاقمند بود، و دو کتاب مدخل عهد عتیق (۱۹۴۱) و تاریخ ازمنه‌ی عهد جدید (۱۹۴۹) او، که اطلاعات فراوانی از هر نوع دارد، تا مدتها پس از این نیز از مراجع مهم خواهد بود.

پفک (pofak)، شیرینی سفید و سبکی که از قند و سفیده‌ی تخم مرغ تهیه میشود.

پفلوگر[2]، ادوارد (eduārd pflüger)، ۱۸۲۹–۱۹۱۰، عالم آلمانی فیزیولوژی تجربی. ثابت کرد که تنفس در نسجها واقع میشود نه در ریه یا خون.

پکالونگان[3] (pekālongān)، شهر (جه ۸۶٬۰۰۰)، ل جاوه، اندونزی، کنار دریای جاوه؛ صادراتش شکر، کائوچو، و چای.

پکان[4] (pekān؛ لتی) یا **جوز امریکائی**، (*Carya pecan*)، درختی مخصوص نواحی مرکزی امریکا که دانه‌های آن در خوراک و شیرینی مصرف میشود.

پکتین[5] (pektin؛ فنس)، از ترکیبات بی‌شکل ئیدراتهای کربون که در میوه‌های رسیده و بعضی رستنیها یافت میشود. در تهیه‌ی مربا و خوشاب، هرگاه میوه‌هائی را که میجوشانند ترشی و شیرینی متناسب داشته باشند، پکتین موجب پیدایش ژله (لعاب) میشود. بمیوه‌هائی که پکتین کافی ندارند پکتین تجارتی اضافه مینمایند. از مصارف پکتین در پزشکی مواردی است که بخواهند جذب دارو بتدریج و بآهستگی صورت گیرد (مثلا دارو را با پکتین مخلوط کرده بصورت قرص درمیآورند).

پکن (pekan) یا **پکینگ** (peking) یا **پیپینگ** (peyping)، شهر (جه ۲٬۷۶۸٬۱۴۹)، ل ایالت هپی، لش چین؛ پایتخت جمهوری خلق چین. مرکز فرهنگی و دارای چند دانشگاه و کتابخانه‌ی ملی است. مرکب از دو قسمت است، شهر درونی یا شهر تاتار (در ل) که تقریباً بشکل مربع است، و شهر بیرونی یا شهر چینی (در ج) که بشکل مستطیل میباشد. مساحت کل دو قسمت ۶۵ کمه است، و هر دو با دیوارهای مرتفعی محصورند که که در سلطنت (۱۴۰۳–۲۴) امپراطور یونگ لو از سلسله‌ی مینگ ساخته شده، و دیوار مشترک سه دروازه دارد. شهر **درونی** مشتمل بر "شهر ممنوع" (منزل سابق سلاطین) و باغها و "کاخ ارغوانی ممنوع"، سفارتخانه‌های قدیم، دانشگاه پکن، معابد لامائی و کنفوسیوسی، و ابنیه‌ی عمومی است. شهر **چوکوتین** که استخوانهای انسان پکن در آنجا کشف شد نزدیک پکن واقعست.

تاریخ. قدیمترین شهری که در این محل موجود بوده شهر چی (یا ین) در دوره‌ی (۱۱۲۲ قم–۲۵۶ قم) سلسله‌ی چو بوده. در قرن ۱۳م قوبلای قاآن پایتخت خود را در این محل قرار داد، و آنرا خانبالق نامید. شهر پکینگ از قرن ۱۵م تا ۱۹۲۸، جز فاصله‌ی کوتاهی در اوایل عهد سلسله‌ی مینگ، پایتخت چین بود. در ۱۹۲۸ ملیون پایتخت را به نانکینگ منتقل کردند، و نام پکن از پکینگ [= پایتخت شمالی] به پیپینگ [= صلح شمالی] تغییر یافت. در ۱۹۳۷–۴۵ در دست ژاپن بود. در ۱۹۴۹ پایتخت چین کمونیست شد، و همان نام تاریخی پکینگ را بازیافت.

پکینگ، شهر چین؛ ← پکن.

پگاز، در اساطیر یونانی؛ ← **پگاسوس**.

پگاسوس[6] (pegăsos)، فنس **پگاز** (pegāz)، در اساطیر یونان، اسب بالدار جاودانی، فرزند پوسیدون و مدوسا، مصاحب باوفای **بلروفون** بود. گویند چشمه‌ی هیپوکرنه (hippo-krene) بر کوه هلیکون در بئوسی، که بر موزها مقدس بود، از جائی که بر آن لگد زد برخاست. صورت فلکی فرس اعظم از آن نام گرفته است. برای تصویر نیز ← **بلروفون**.


پگاسوس و بلروفون

پگان[7] (pagān)، شهر ویرانه‌ای در برمه‌ی علیا، کنار رود ایراوادی. از قرن ۱۱م تا ۱۲۸۷ پایتخت یکی از سلسله‌های سلاطین برمه بود. دارای خرابه‌های معابد باشکوه است.

پگو[8] (pegu)، شهر (جه ۲۱٬۷۱۲)، برمه‌ی سفلی، بر رود پگو و بر راه آهن رانگون‌مندله. **پاگودای** بسیار معروفی (بلندی ۹۸ متر) دارد. در قرن ۶م بعنوان اولین پایتخت مونها بنا شد. سپس پایتخت سلاطین سلسله‌ی **تونگو** در مملکت پگو گردید و رونق یافت. در دومین جنگ برمه و بریتانیا بریتانیائیها آنرا تصرف کردند (۱۸۵۲). در جج II در ۱۹۴۲ ژاپنیها آنرا گرفتند؛ در ۱۹۴۴ بریتانیائیها آنرا بازستاندند.

پگی[9]، شارل (šārl pegi)، ۱۸۷۳–۱۹۱۴، نویسنده‌ی فرانسوی. در اوایل سوسیالیست بود، ولی بعداً از این حزب ببرید. سخت مذهبی بود، و اگرچه معمولا با کلیسای کاتولیک رومی کشمکش داشت، بین نویسندگان متأخر کاتولیک در ردیف اول جا دارد. در سراسر حیات خود با کمال حرارت در راه عدالت و حقیقت و خیر و صلاح مردم عادی کوشید. در قضیه‌ی دریفوس به حمایت از وی رسالات آتشینی نوشت و به بیعدالتیهای اجتماع حمله کرد. یکی از بزرگترین اشعارش سر رحمت ژاندارک (۱۹۱۰) است.

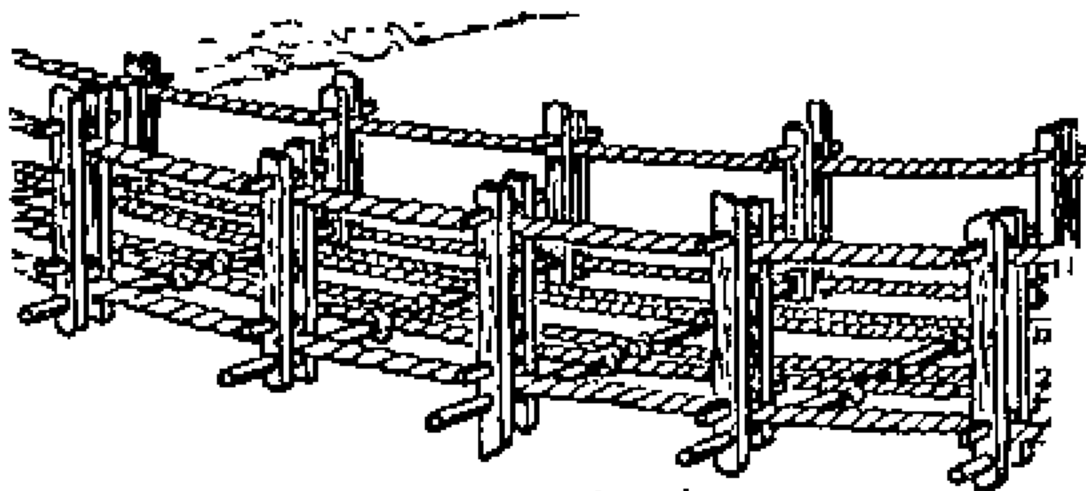
پل (pol)، در اصطلاح درودگری، چوب بلندی که در وسط تخت یا اثاث دیگر قرار دارد، و تخته‌ها و چوبها بر آن متکی است.

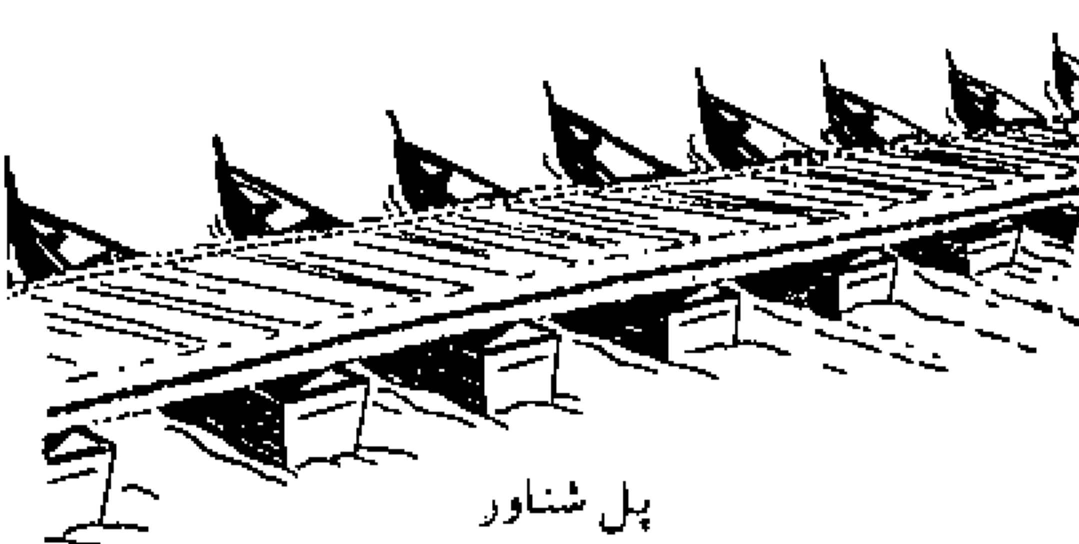
پل[10]، ساختمانی که بر روی قسمت فروافتاده‌ای از سطح زمین یا بر فراز مانعی (مثلا روی رودخانه یا دره، بر فراز جاده یا راه آهن، و غیره) بعنوان معبر برپا میشود. در ازمنه‌ی باستانی (و نیز هم‌اکنون در میان اقوام بدوی) برای گذشتن از نهری، تنه‌ی درختی بر آن میانداختند، یا دو رشته طناب از روی آن عبور میدادند که رشته‌ی فوقانی برای دست گرفتن و رشته‌ی زیرین برای پا گذاشتن بر آن بود. بعدها ساختمانهای قوسی آجری یا سنگی پیدایش یافت، و آثاری از چنین پلها مربوط به ۴۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قم در فلسطین بدست آمده است. رومیان پلهای قوسی عریض ساخته بودند که بعضی هنوز پابرجاست. بتدریج پلسازی تکامل یافت، و در اواسط قرن ۱۹م پلهای چدنی و آهنی ساخته شد. عیب پلهای چدنی شکنندگی آنهاست. کشف طریقه‌ی بسمر برای تبدیل چدن به فولاد انقلابی در پلسازی بوجود آورد. استفاده از خرپاهای فلزی به اشکال گوناگون در پلسازی رواج یافت، و منجر به ساختمانهای عظیم ازمنه‌ی جدید گردید. در بسیاری از پلهای جدید، بتون مسلح جانشین سنگ و آجر شده، و پلهای بتونی بموازات پلهای فولادی رواج یافته است.

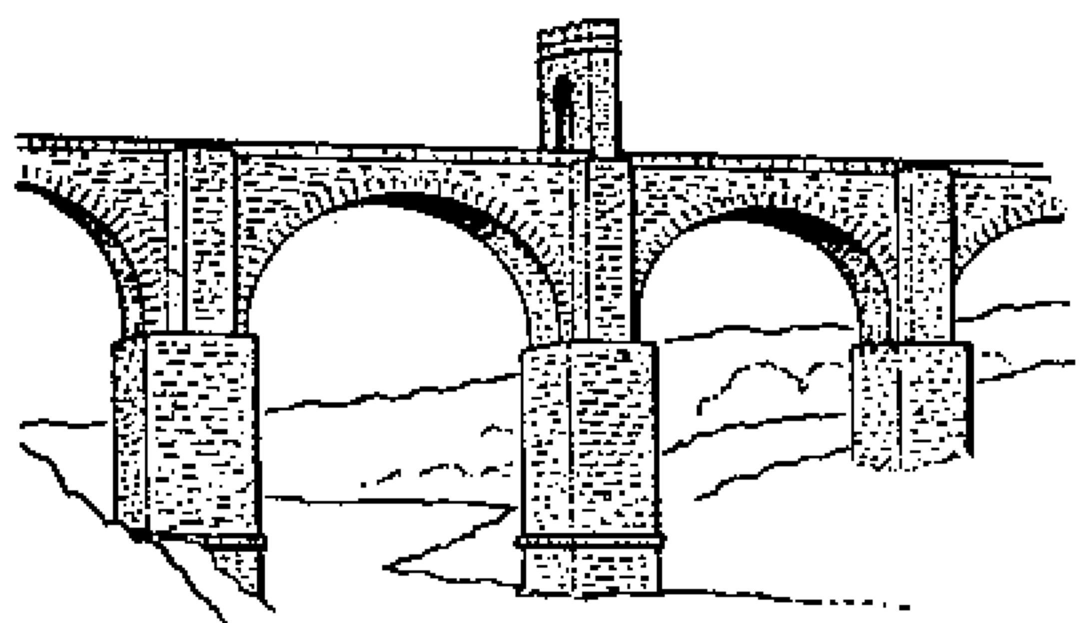
تا زمانی که انسان نیازی به گذشتن از رودهای پهناور و حمل بارهای سنگین نداشت پلهای ساده‌ای که از الوار ساخته میشد رفع احتیاج او را میکرد، ولی بعدها نیازمند پلهای عریضی گردید که در اثر حمل بارهای سنگین وسطش فرو نیفتد. برای تأمین این دو منظور ساختن میانپایه (miān-pāye) معمول شد. میانپایه پایه‌ای است که در بستر رودخانه نصب میشود، و مانع فروافتادن وسط پل در نتیجه‌ی وزن آن میگردد. با نصب میانپایه‌های متعدد میتوان بر فراز پهنه‌های عریض آب پل ساخت، بشرط اینکه عمق آب زیاد نباشد. اما بسیاری از بسترها شنی و نامساعد برای پی‌ریزی هستند، و عمق بعضی از رودها بقدری است که استفاده از میانپایه را غیر ممکن میسازد، و بالاخره در مواردی سرعت جریان آب بحدی است که میانپایه‌ها را متلاشی میکند. در این موارد میتوان از خرپا استفاده کرد. پلهای روم قدیم قوسی بود،

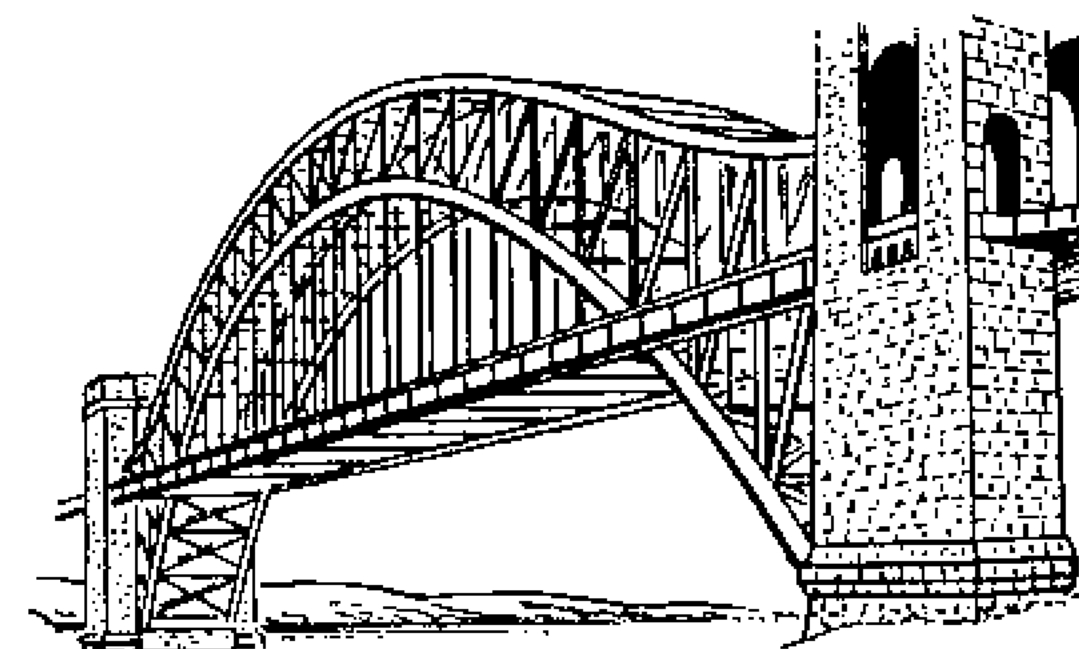
(۱)Pfeiffer (۲)Pfluger (۳)Pekalongan (۴)pecan (۵)pectin (۶)Pegasus (۷)Pagan (۸)Pegu (۹)Peguy (۱۰)bridge

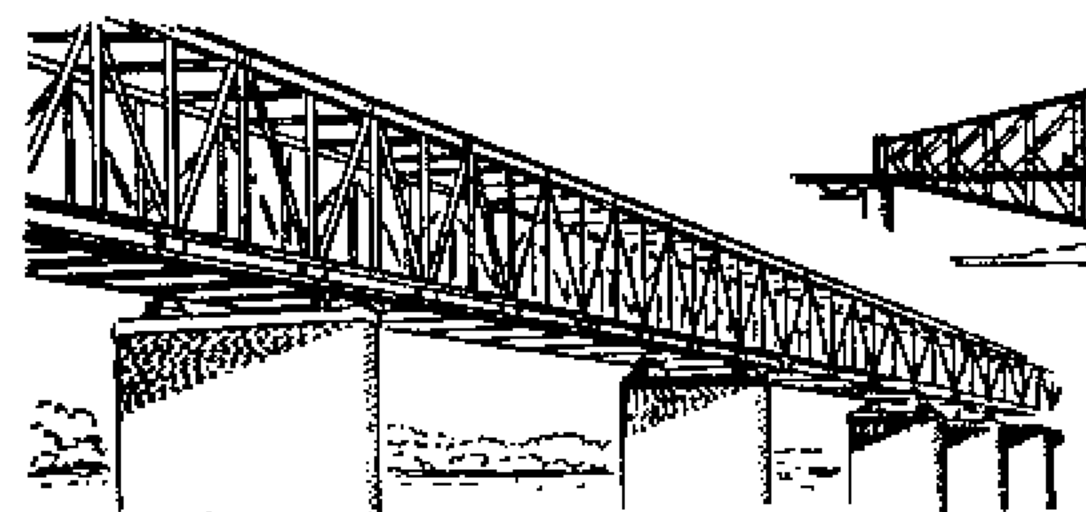
انواع پلها


پل پیاده‌رو (چین)

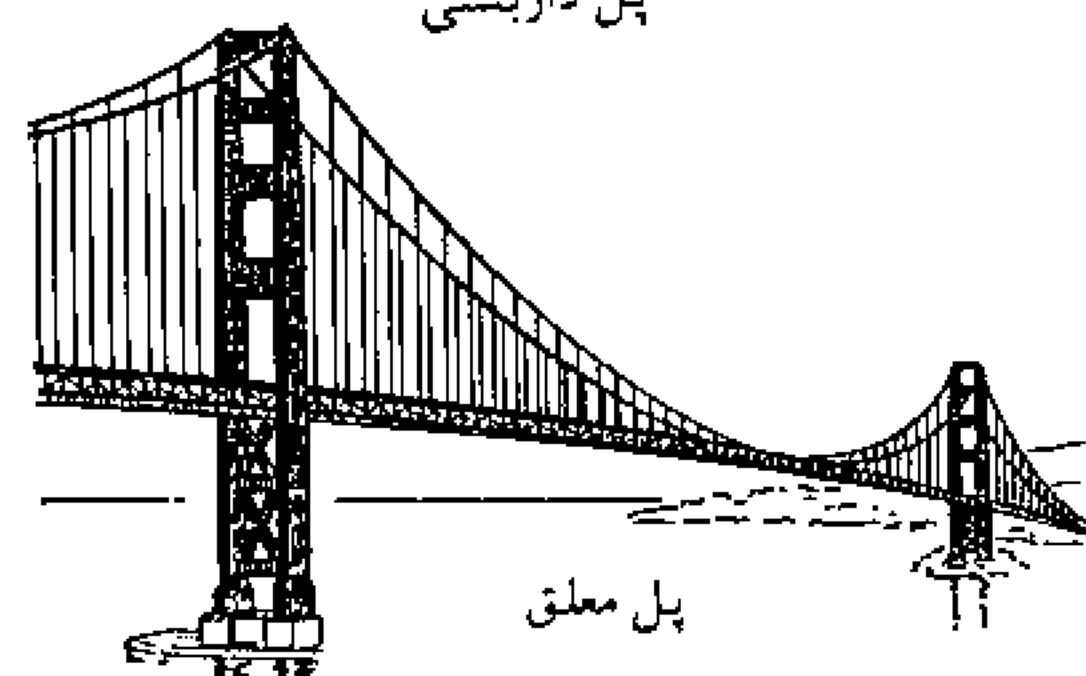

پل شناور

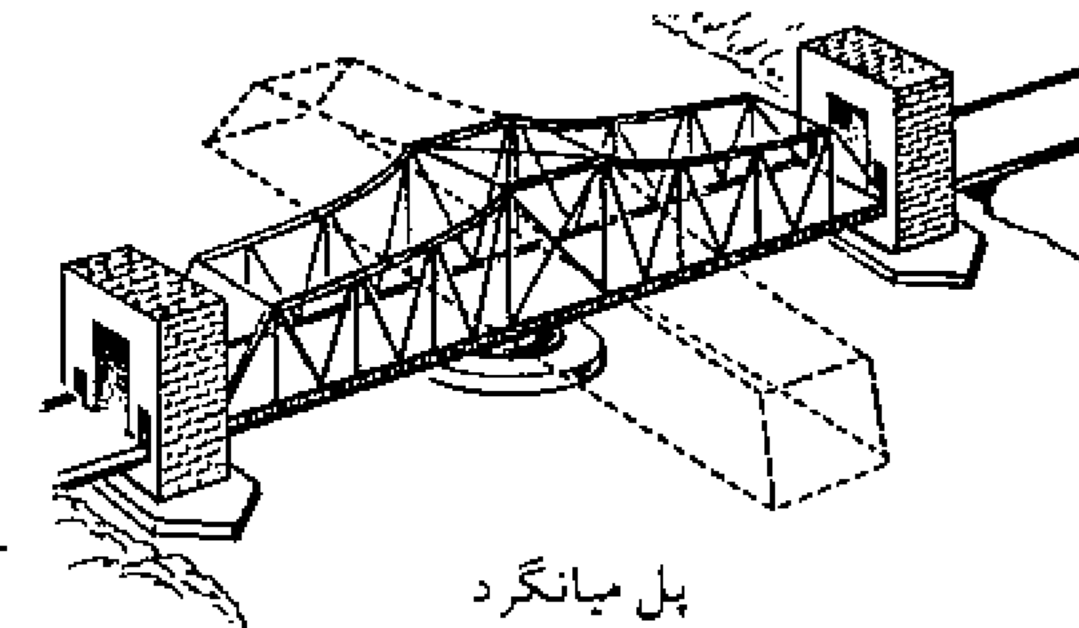

پل قوسی رومی
(اسپانیا، ۹۸ بم)

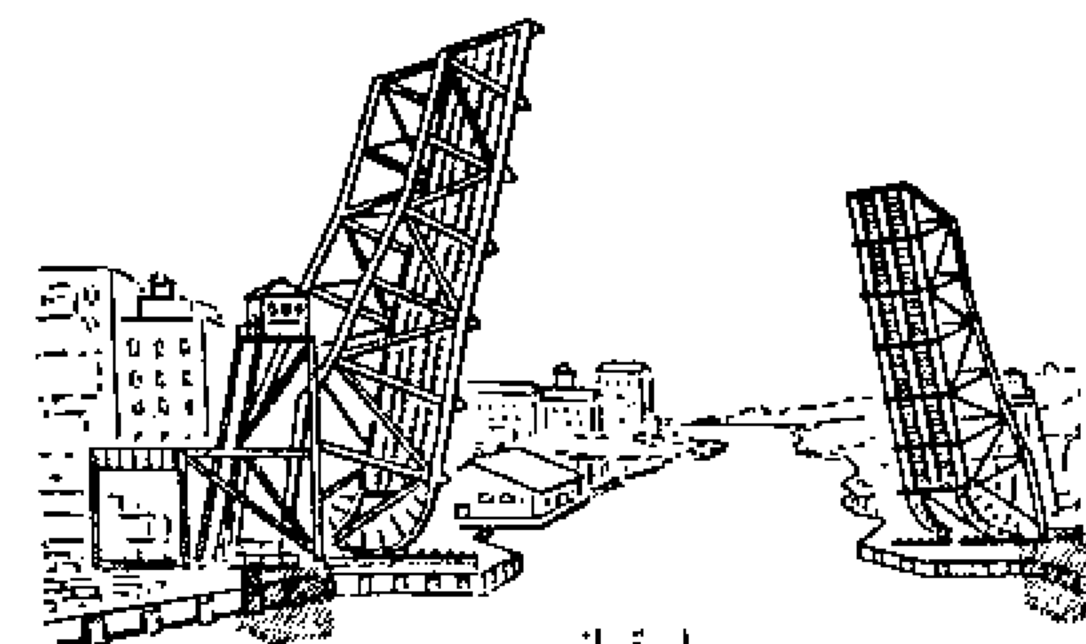

پل قوسی فولادی

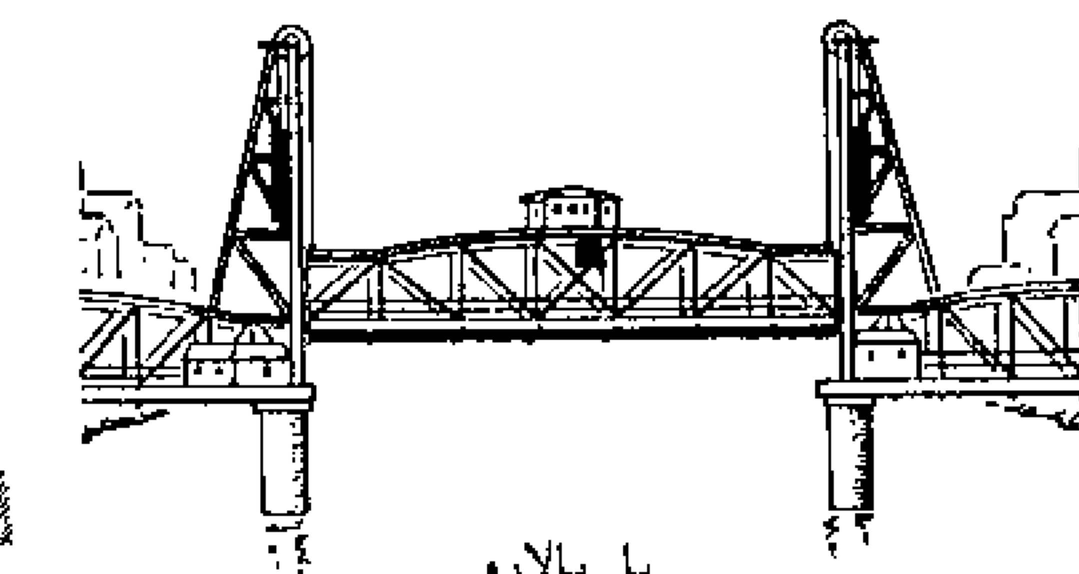

پل داربستی


پل بازودار


پل معلق


پل میانگرد


پل قپانی


پل بالارو

و از سنگ ساخته میشد. در اینگونه پلها فشار از هر قطعه به قطعه‌ی مجاور و سرانجام به پایه‌های طرفین منتقل میگردد. ساختن اینگونه پلها مستلزم طراحی و محاسبات فنی دقیق است. رومیان پلهای قوسی با دهنه‌ی بعرض حد ۳۰ متر ساخته بودند، ولی امروزه ساختن پلهای قوسی سنگی بعرض سه برابر این رقم میسر است. با استفاده از بتون میتوان پلهای قوسی عریضتر ساخت؛ عرض دهنه‌ی پلی که در پلاوئن (آلمان) ساخته شده ۹۰ متر است؛ پلی که بر فراز رود انگرمان (سوئد) ساخته شده عرض دهنه‌اش ۲۶۴ متر است، و این پل در نوع خود ظاهراً عریضترین پل میباشد.

بکاربردن میانپایه و خرپا و شکل قوسی اساس پلسازی کنونی است. پلهای فولادی جدید بر چند قسم اند. از آن جمله است **پل بازودار**[۱] که دارای دو بازو است که از کرانه‌های متقابل بطرف وسط رودخانه امتداد دارند، و هر یک بر میانپایه‌ای استوار است. پلهای بازودار عریض گاهی با سه قسمت ساخته میشوند، که قسمت میانی متکی بر دو انتهای بازوهای کرانه‌ای است. از مزایای پلهای بازودار یکی استحکام آنها است، و دیگر اینکه در ساختن آنها برپا کردن میانپایه‌های موقت ضرورت ندارد. اولین پل بازودار جدید در سال ۱۸۶۷ در آلمان بر رود ماین ساخته شد. **پل معلق**[۲] (moʿallaq) بر کابلهائی آویخته است که از دو طرف به دو برج فولادی بسته شده‌اند. از مزایای آنها یکی اینست که نسبت به سایر اقسام پلهای عریض ارزانتر تمام میشوند، و دیگر اینکه اگر ذوق و مهارت در ساختمان آنها بکار رود از زیبائی خاصی برخوردار میشوند. از معایب آنها اینست که با وزش باد حرکت میکنند.

پلهائی که مذکور شد پلهای ثابت اند. پل متحرک نیز چند قسم است. از آن جمله است **پل میانگرد**[۳] (-miān gard)، که بر میانپایه‌ای که در وسط آب بنا شده، سوار است، و بوسایل مکانیکی میتوان آنرا گرداند تا راه برای عبور کشتیها باز شود. از معایب آن اینست که میانپایه‌ی مرکزی از عرض معبر میکاهد. دیگر **پل بالارو**[۴] (bālā.rū) است که شبیه آسانسور میباشد، و عند اللزوم میتوان آنرا بالا کشید. دیگر **پل قپانی**[۵] است که شبیه است به تیرهائی که هنگام عبور قطار راه آهن راه را بر مردم و بر وسایط نقلیه میبندند. هر دو نوع بالارو و قپانی وزنه‌های حجیمی دارند که به بالا یا پایین حرکت میکنند. نیز ← پل شناور؛ راهبر.

پل یا **پول**، اسم اروپائی: ← **پاولوس**.

پلاتا، ریو د لا، امریکای جنوبی: ← ریو د لا پلاتا.

پلاتن[۶]**، آوگوست** (ăgust plāten)، ملقب به **گراف فون پلاتن‌-هالرموند** (-graf fon plā* ten-hālermund)، ۱۷۹۶–۱۸۳۵، شاعر آلمانی. وی را آریستوفانس آلمانی‌زبان خوانده‌اند. اشعارش بر حسب موازین کلاسیک در سرحد کمال است؛ از آن جمله است ترانه‌هائی در باب ونیز (۱۸۲۵).

پلاتنزه، دریاچه، مجارستان، ← بالاتون.

پلاتو تیبورتینوس[۷] (plāto tiburtinus)، صورت لاتینی نام **پلاتوی تیوولیائی**[۸] (-plātoye tivo

(۱)cantilever bridge (۲)suspension bridge (۳)center swing bridge (۴)vertical-lift bridge (۵)bascule bridge
(۶)Platen (۷)Plato Tiburtinus (۸)Plato of Tivoli

li'ā)، ریاضیدان و منجم ایتالیائی و مترجم از عربی و عبری به لاتینی، که در نیمه‌ی اول قرن ۱۲م رونق داشت. در حدود سالهای ۱۱۳۴–۱۱۴۵ در بارسلون میزیست. بعضی از آثار بتانی، ابن الصفار، و دیگران را ترجمه کرد.

پلاتوی تیوولیائی: ← پلاتو تیبورتینوس.

پلاته[1] (plāte)، یذ پلاتایا (plātāyā)، شهر قدیم، ج بئوسی، یونان. بعلت اینکه آتنی‌ها را در نبرد ماراتون یاری کرد (۴۹۰ قم)، خشیارشا آنرا ویران نمود (۴۸۰ قم). در ۴۷۹ قم یونانیان بسرکردگی پاوسانیاس ایرانیان را در آنجا شکست دادند. در جنگ پلوپونزی اسپارتی‌ها آنرا محاصره کردند (۴۲۹–۴۲۷ قم) و تاراجش نمودند.

پلاتین، عنصر فلزی؛ ← طلای سفید.

پلاتینیت، آلیاژ؛ ← گیوم، شارل ادوار.

پلاخور (palāxor)، (*Viburnum lantana*)، بوته‌ای از تیره‌ی بداغها.

پلاژ: ← دریاکنار.

پلاس[2] (plās)، لفظ فرانسوی بمعنی میدان، که در جزء بعضی از اعلام امکنه میآید. مانند پلاس دو لا باستی؛ پلاس دو لا کنکورد؛ و پلاس دو لا گرو.

پلاستیکها[3] (plāstik.hā) [از ریشه‌ی یونانی، بمعنی شکلپذیر]، نام مواد آلی گوناگون مشتق از رزین، سلولوز، و پروتئین، که بوسیله‌ی حرارت یا فشار یا هر دو میتوان آنها را به شکلهای دلخواه درآورد. در ۱۸۲۸ شیمیدانهای فرانسوی بعضی از پلاستیکها را کشف کردند. نخستین پلاستیک ترکیبی مهم، یعنی سلولوئید، در ح ۱۸۶۹ توسط ج. و. هایت کشف و در ۱۸۷۲ توسط او ساخته شد، ولی پلاستیکها بعد از ۱۹۰۷ که باکلیت ساخته شد در صنعت جدید وارد شدند.

پلاستیکها به دو دسته تقسیم میشوند: بعضی (مانند سلولوئید) در دماهای زیاد متزایداً نرم میشوند؛ و برخی (مانند باکلیت) هر گاه یک بار تحت تأثیر حرارت یا فشار قرار گیرند، در مقابل حرارت برای تغییر شکل مجدد مقاومت میکنند. پلاستیکها را بر حسب منشأ پیدایش آنها به پلاستیکهای فنولی (fenoli)، اوره‌ای (ure'i)، سلولوزی، آکریلیک (ākrilik)، پولیستیرنی (polistireni)، و وینیلی (vinili) تقسیم میکنند.

عملا هر نوع خاصیتی را از رنگ، شکل، سختی، دوام، و کشسانی، و مقاومت در مقابل سرما یا گرما یا اسیدها میتوان برای پلاستیکها فراهم آورد. امروزه کالاها و محصولات پلاستیک بیشمار تهیه میشود، که بسیاری از آنها نتیجه‌ی توسعه‌ی صنعتی حاصل در دوره‌ی جج II است. از آن جمله است عدسیها، چشم مصنوعی، دندان پلاستیک، شیشه‌های بیخطر، اسبابهای برقی، پارچه (ریون)، ظرف، جعبه‌ی رادیو، اقسام سازها و صفحات موسیقی، مبل، قسمتهائی از اتومبیل، و جواهرات بدلی، و غیره.

پلاس دو لا باستی[4] (plās dë lā bāstiyy) یا **میدان باستیل** (bāstil)، میدانی در شهر پاریس، فرانسه، در محل باستیل، در انتهای کوچه‌ی سنت‌آنتوان (saNtāNtuān). پس از انقلاب ۱۸۳۰ ستونی به یادبود سه روز پرحادثه‌ی ماه ژویه‌ی آن سال (← انقلاب ژویه) در آنجا برپا شد. در انقلابات ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ از استحکامات شورشیان و انقلابیون بود.

پلاس دو لا کنکورد[5] (plās dë lā koNkord) یا **میدان کنکورد،** میدانی در پاریس، فرانسه، ل رود سن و غ تویلری. در انقلاب فرانسه میدان گیوتین نام داشت. در ۱۷۹۲ مجسمه‌ی لوئی XV را که در مرکز میدان بود برانداختند و مجسمه‌ی آزادی را، نزدیک گیوتین، بجایش گذاشتند. لوئی XVI و ماری آنتوانت و بسیاری از اشراف در آنجا با گیوتین اعدام شدند. نام کنونی آن از ۱۷۹۵ است.

پلاس دو لا گرو[6] (plās dë lā grev) یا **میدان گرو،** میدان اعدام پاریس قدیم، فرانسه. بعداً عمارت اوتل دو ویل (otel dë vil) در آنجا ساخته شد. از ۱۸۰۶ میدان اوتل دو ویل نام دارد.

پلاسگیها[7] (pelāsgi.hā)، یذ پلاسگوی (pelāsgoy)، بومیان اصلی غیر یونانی یونان. احتمالا مؤسسین تمدن میسنی بودند.

پلاسما[8] (plāsmā؛ از فنس)، مایعی کاهی‌رنگ که معادل نصف مقدار خون را تشکیل میدهد، و محتوی آب، املاح، پروتئینها، و بعضی مواد دیگر است. اگر گویچه‌های سرخ و سفید خون را برداریم پلاسما باقی میماند. پلاسما مواد غذائی قابل جذب را به قسمتهای مختلف بدن حمل میکند، و فضولات را به اعضای دفع میرساند.

پلاسی[9] (plāsi)، دهکده، ج بنگال غربی، هند. در ۱۷۵۷ نواب بنگاله در اینجا از رابرت کلایو شکست خورد، و این امر در استیلای بریتانیا بر لش هند مؤثر بود.

پلاکت[10] (plāket؛ از فنس)، ذرات خردی که در خون همه‌ی پستانداران و بسیاری از جانوران دیگر وجود دارند، و بوسیله‌ی سلولهای خاصی بنام مگاکاریوسیت (megākāriosit) در مغز استخوان ساخته میشوند. تعداد آنها در خون انسان در حدود ۲۵۰٬۰۰۰ در میلیمتر مکعب است. پلاکتها در بستن خون دخالت دارند، و کم شدن آنها نوعی خونروی بوجود میآورد.

پلاکیدیا، ملکه‌ی روم، ← گالا پلاکیدیا.

پلاگر[11] (pelāgr؛ از فنس)، بیماری ناشی از نقصان اجزای سازای ویتامین ب درهم (مخصوصاً نیاسین) در خوراک. بروزش بصورت سرخی و مجروح شدن پوست قسمتهائی از بدن (مخصوصاً دستها و پاها) و اختلالات معدی و روده‌ای و عصبی است.

پلاگیوسیان (pelāgiusiān)، پیروان بدعتی در دین مسیح در قرن ۵م، که از راهب و الاهیدانی بنام پلاگیوس[12] (ح ۳۵۵–ح ۴۲۵) نام گرفته‌اند. پلاگیوس تعالیم قدیس آوگوستینوس را در باب تقدیر و فیض الاهی رد میکرد. در مواعظ خود در ل افریقا و در فلسطین تعلیم میداد که کودکان معصوم بدنیا میآیند (خلاف نظریه‌ی "گناه نخستین")، و لهذا نیازی به تعمید ندارند. میگفت که فیض خدا عبارت از خصائصی است که انسان را بخدا رهبری میکند، و حتی بت‌پرستان ممکن است به بهشت راه یابند. این نظریه اساس کلیسا و آیینهای مقدس را متزلزل کرد. قدیس آوگوستینوس و قدیس هیرونوموس با آیین پلاگیوس سخت مبارزه کردند، و این آیین در شورای افسوس (۴۳۱) محکوم گشت. صورت معتدلی از آن تا قرن ۶م در فرانسه و جزایر بریتانیا دوام یافت، و آن نیز در شورای اورانژ (۵۲۹) محکوم گردید.

پلانتاریوم[13] (plānetāriom؛ از لتی) یا **آسمان‌نما،** نامی که هم به نمونه‌ها و اسبابهای تصویرافکنی که اجرام آسمانی را مجسم میکنند اطلاق میشود، و هم به نمایشگاههائی دارای سقف گنبدی که، بوسیله‌ی آلات تصویرافکن، حرکات سماوی را مجسم میکنند. تعبیه‌ی پلانتاریوم از زایس است (۱۹۱۳)، و از قدیمترین آنها آنست که بر پشت بام کارخانه‌ی زایس در ینا برپا شد (۱۹۲۴). امروزه در بسیاری شهرهای بزرگ عالم آسمان‌نما‌ها ساخته‌اند.

پلانتاژنه[14] (plāNtājene)، انگا پلنتجنت (planta-jenet)، عنوان معمولی خاندان سلطنتی انگلستان که در ۱۱۵۴–۱۳۹۹ فرمانروائی داشتند. این عنوان اصلا شهرت ژوفروا پلانتاژنه از خاندان آنژون بود که گویند معمولاً شاخه‌ای از یکی از انواع جارو (طاووسی)[لتی پلانتا گنیستا (plāntā genistā)] بر کلاه خود داشت. پسرش هنری II، که در ۱۱۵۴ به سلطنت جلوس کرد، اولین شاه انگلستان از سلسله‌ی پلانتاژنه است. پس از او پسرانش ریچارد I و جان و سپس اعقاب آنان سلطنت کردند، تا اینکه با پایان یافتن سلطنت ریچارد II در ۱۳۹۹ این سلسله منقرض گردید. پیش از مرگ ریچارد II سلطنت بدست سلسله‌ی لنکستر افتاد. عنوان پلانتاژنه را در ح ۱۴۵۰ ریچارد، از خاندان یورک، که بعداً بعنوان ریچارد III بسلطنت نشست، تجدید کرد تا از این راه ادعای خود را به سلطنت در مقابل ادعای هنری VI تأکید کند.

پلانک[15]**، ثابت** (sābete plānk) [بنام م. پلانک]، مقدار ثابت عمومی (علامتش h) که بسامد یک تشعشع را با **کوانتوم** انرژی آن مرتبط میسازد (انرژی بر حسب ارگ مساوی حاصلضرب h است در بسامد تشعشع بر حسب سیکل در ثانیه). در سلسله‌ی سگث مقدار h برابر $۶٫۶۲۴\times ۱۰^{-۲۷}$ ارگ در ثانیه است.

پلانک[15]**، ماکس** [نام کاملش ماکس کارل ارنست لودویگ پلانک (māks kārl ernst ludvig plānk)]، ۱۸۵۸–۱۹۴۷، فیزیکدان آلمانی. در ۱۸۸۵ استاد فیزیک در دانشگاه کیل شد؛ در ۱۸۸۹–۱۹۲۸ استاد دانشگاه برلین بود. واضع (۱۹۰۰) نظریه‌ی کوانتوم و بهمین جهت معروفست، و بسبب کارهایش در این نظریه جایزه‌ی ۱۹۱۸ نوبل را در فیزیک برد. تحقیقات مهمی در ترمودینامیک، فیزیک نظری، حرارت، تشعشع، و نور دارد. از آثارش مدخل فیزیک نظری (۵ جلد، ۱۹۳۲–۳۳)، فلسفه‌ی فیزیک (۱۹۳۶)، کتاب ترمودینامیک (سومین چاپ، ۱۹۴۵)، و غیره است.

پلانکتون: ← دروازی.

---

(۱)Plataea (۲)place (فنس) (۳)plastics (۴)Place de la Bastille (۵)Place de la Concorde (۶)Place de la Grève (۷)Pelasgians (۸)plasma (۹)Plassey (۱۰)(blood) platelet (۱۱)pellagra (۱۲)Pelagius (۱۳)planetarium (۱۴)Plantagenet (۱۵)Planck

پلاوئن[۱] (plăen)، شهر (جه ۸۴٬۷۷۸)، ساکس، ش آلمان، بر دامنهٔ لغ ارتسگبیرگه. از قرن ۱۵م از مراکز صنایع بافندگی بوده؛ ماشینسازی، صنایع برقی، و چرمسازی دارد. از بناهای قدیم آن قلعه‌ای از شهسواران توتونی (۱۲۲۴) است.

پلاوتوس[۲] (plătus)، ح ۲۵۴-۱۸۴ قم، شاعر کمدی‌نویس رومی؛ مت اومبریا. نمایشنامه‌هایش مقتبس از کمدی جدید یونان، و تصویر دقیقی از زندگی طبقات متوسط و پایین اجتماع است، و حاکی از قدرت مصنف در ایجاد وضع دراماتیک میباشد. نفوذش در ادبیات اروپا در قرنهای بعد زیاد بوده است.

پلئوس[۳] (peleus)، در اساطیر یونان، پادشاه مورمیدونها؛ پدر اخیلس از تتیس. از همراهان


پلئوس و تتیس
(از یک ظرف نقاشی شده)

شکار گراز کالودون و آرگونوتها بود. در عروسی او همهٔ خدایان جز اریس، که سیب نفاق را بمجلس عروسی انداخت، دعوت شده بودند.

پل آهها[۴] (pole āh.hā)، ایتالیائی **پونته دی سوسپیری** (ponte dey sospiri)، پل سنگی سرپوشیده در شهر ونیز، ایتالیا، که در قرن ۱۶م ساخته شد تا کاخ مقر دوکِ شهر را با زندان دولتی مرتبط سازد. متهمین در کاخ محاکمه و از آنجا از روی این پل مستقیماً به زندان اعزام میشدند.

پلئیاد[۵] (pleiād)، عنوان گروهی از شاعران فرانسوی که این نام را از گروه پلیاد اسکندرانی اقتباس کردند (ح ۱۵۵۳). هدف آنها تشویق فرانسه‌نویسی (در مقابل زبان لاتینی) بود، تا از این راه زبان فرانسوی را تصفیه و غنی کنند، و ادبیات فرانسه را بپایهٔ ادبیات کشورهای دیگر برسانند. صورتهای شعری کلاسیک و ایتالیائی، مخصوصاً "غزل"، را پرورش دادند و ترویج کردند. هفت نفری که معمولا تحت این عنوان میآیند عبارتند از رونسار، دو بله، بلو، ژودل، تیار، بائیف، و دورا.

پلئیستوسن، دوران (pleistosen؛ از فنس)، آخرین دوران تقسیمات ازمنهٔ زمینشناسی؛ ← دوران چهارم.

پلبها، در روم قدیم، ← پلبینها.

پلبینها[۶] (plebian.hā) یا **پلبها** (pleb.hā) [هر دو از لفظ لاتینی پلبس[۷] (plebs)، = مردم] یا (در بعضی کتابهای فارسی) عوام الناس (avāmo 'n.nās)، قسمتی از سکنهٔ رم قدیم که در ازمنهٔ تاریخی آنها را اعقاب لاتینهائی که تولوس هوستیلیوس و آنکوس مارتیوس در سرزمین روم سکنی داد میشمردند. در آغاز پلبینها مجبور بودند که در ارتش خدمت کنند، ولی از کلیهٔ حقوق و مزایای سیاسی محروم بودند. این وضع، در نتیجهٔ افزایش عدهٔ افراد این طبقه بسبب فتوحات دولت روم، منجر به مبارزات شدیدی بین پلبینها و پاتریبینها گردید، که سرانجام اختلافات طبقاتی را از بین برد. تاریخ این مبارزات قسمتی طولانی و پیچیده از تاریخ روم قدیم را تشکیل میدهد. لهذا فقط از بعضی از مراحل آن نام میبریم. در ۴۹۱ قم تریبون مردم برقرار شد؛ در ۴۴۵ قم پلبها حق ازدواج با پاتریسینها را یافتند؛ راه رسیدن به مقاماتی که مختص پاتریسینها بود برای آنان باز شد: کنسولی در ۳۶۶ قم؛ سنسوری در ۳۵۱ قم؛ پرایتوری در ۳۳۸ قم؛ و سرانجام، مقامات عالی دینی در ۳۰۰ قم. این پیروزیها با قانون (۲۸۶ قم) معروف به لکس هورتنسیا [= قانون هورتنسیوس] که آراء عمومی را قوت قانونی داد باوج رسید، و میتوان گفت که ازین ببعد دو طبقه متساوی الحقوق شدند. ولی لفظ پلبی بمعنی عوام الناس در مقابل طبقهٔ اشرافی باقی ماند.

پلت[۸] (plat)، رود کشمت، که در ج قسمت مرکزی ایالت نبراسکا از التحاق رودهای پلت شمالی و پلت جنوبی تشکیل یافته پس از طی ۴۹۹ کم برود میسوری میریزد. برای آبیاری و تولید نیرو از آن استفاده میشود.

پلت جنوبی[۹] (plate)، انگـ ساوث پلت (sāṯ plat)، رود کشمت، بطول ح ۷۲۵ کم، که در کوههای روشوز در قسمت مرکزی ایالت کولورادو تشکیل میشود. در ایالت نبراسکا به پلت شمالی ملحق شده رود پلت را تشکیل میدهد.

پلت شمالی[۱۰] (plate)، انگـ نورث پلت (norṯ plat)، رود کشمت بطول ۱٬۱۰۰ کم که در ل ایالت کولورادو سرچشمه گرفته پس از عبور از وایومینگ در نبراسکا برود پلت جنوبی ملحق شده رود پلت را تشکیل میدهد.

پلتیه، اثر (peltie)، ← گرمابرق.

پلتیه[۱۱]، **پیر ژوزف** (pier jozef peletie)، ۱۷۸۸-۱۸۴۲، شیمیدان فرانسوی. در کشف کینین، استریکنین، بروسین، و آلکالوئیدهای دیگر شرکت داشته است.

پلتیه[۱۲]، **ژان شارل آتاناز** (jāN šārl ātānāz pel-tie)، ۱۷۸۵-۱۸۴۵، عالم فرانسوی. اسبابهای فیزیکی متعددی اختراع کرد. پدیدهٔ معروف به اثر پلتیه را کشف نمود (← گرمابرق).

پل خاب: ← پل خواب.

پل خاتون (pole xātun)، ده (جه ۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان جنت‌آباد، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)، ۳۶ کیلومتری لش صالح‌آباد، کنار مرز ایران و شوروی. کشفرود و هریرود در نزدیکی آن تلاقی میکنند.

پلخانوف[۱۳]، **گیورگی والنتینوویچ** (giorgi vā-lentinovic plexānof)، ۱۸۵۷-۱۹۱۸، انقلابگر روسی و فیلسوف و متفکر اجتماعی مکتب مارکسیسم. در سالهای بین ۱۸۸۲ تا ۱۹۱۷ در خارج از روسیه زندگی میکرد. تا ۱۹۰۳ با لنین همکاری داشت. پلخانوف عقیده داشت که چون روسیه دورهٔ سرمایه‌داری و صنعتی شدن را نگذرانیده، آماده برای قبول سوسیالیسم مارکس نیست، و منشویکها از این عقیدهٔ پلخانوف طرفداری کردند. کتابهائی نیز در رابطهٔ هنر و اقتصاد تألیف کرد.

پل خواب یا **پل خاب** (هر دو pole xāb)، ده (جه ۱۱۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ارنگه، شهرستان کرج، استان تهران، در ۳۴ کیلومتری لش کرج، کنار رود کرج. قسمتی از اراضی آن در دریاچهٔ سد کرج غرق شده است.

پل خواجو، پل زیبای قدیمی بر روی زاینده‌رود، اصفهان، که شالودهٔ آن منسوب بعهد تیموری، و از شاهکارهای معماری دوران صفویه است. در ضمن تعمیراتی که در عهد ناصرالدین شاه قاجار در شالودهٔ آن صورت گرفت، ترتیبی دادند که موقع زیادی آب بتوانند بوسیلهٔ الوارها سد موقت احداث و برکهٔ مصنوعی ایجاد کنند.

پل دختر (pole doxtar)، پل آجری، بین میانه و تبریز، که ساختمان اصلی آن منسوب بقرن ۶م هق است. در زمان شاه عباس I ویران شد؛ بر طبق کتیبه، در ۱۰۴۲ هق تعمیر گردید.

پل دختر، بقایای پل معظم سنگی عهد شاپور I ساسانی، در لرستان، نزدیک ده پل دختر. یک دهانهٔ آن باقی است.

پل دختر، ده (جه ۷۱۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بالاگریوه، بخش ملاوی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، ۹ کیلومتری جغ ملاوی. ساکنین آن از طایفهٔ جودکی میباشند. نزدیک ده آثار پل دختر باقیست.

پلدشت (poldašt)، بخش (جه ح ۱۲۰٬۹۴۵(؟))، ش شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۱۱۹ (؟) آبادی. از ش به خاک شوروی و از ل به ترکیه محدود است. رودهای ارس، زنگمار، قره‌سو مشروبش میکنند. محصولش پنبه و توتون است. از دهاتش **پلدشت** (جه ۱٬۲۴۴ سش ۱۳۳۵ هش) است، در ۵۵ کیلومتری ش ماکو، که تا ۱۳۱۶ هش عرب نام داشت.

پل دلاک (dallāk)، پلی بر سر راه قدیم قم به تهران، که بر اثر تغییر جاده و افزایش آب، داخل دریاچهٔ حوض سلطان افتاد.

پلرودبار (polrudbār)، دهستان (جه ح ۱۹٬۰۰۰)، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۳۴ (؟) آبادی. رود پلرودبار مشروبش میکند. مرکزش، کلاچای (kalācāy) (جه ۱٬۱۵۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری جش رودسر سر راه شوسهٔ رودسر به شهسوار واقعست.

پلزیوزور[۱۴] (pleziozor؛ فنس)، خزندهٔ دریائی که در دوران مزوزوئیک میزیسته، و دارای سری


پلزیوزور

کوچک، گردنی دراز، تنه‌ای بزرگ، و پاهای شناوری بوده است، و طولش از ۳ تا ۲۰ متر تغییر میکرده.

---

(۱)Plauen (۲)Plautus (۳)Peleus (۴)Bridge of Sighs (۵)Pléiade (۶)plebeians (۷)plebs (۸)Platte (۹)South Platte (۱۰)North Platte (۱۱)Pelletier (۱۲)Peltier (۱۳)Plekhanov (۱۴)plesiosaurus

پل سفید (pole sefid)، ده (جه ۲′۱۱۰° سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان راستویی، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۴۷ کیلومتری ج شاهی. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد.

پل سنگین: ← وخشاب.

پلشت (palašt)، ده (جـ ۷۴۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهنام پازکی، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی، در ۱۸ کیلومتری ل ورامین و ۳۰ کیلومتری تهران. پلشت نزدیک قریهٔ مامازن واقعست که مرکز عملیات بنگاه خاور نزدیک بوده است. آموزشگاه بهسازی آن در ۱۳۳۱ هش بتوسط بنگاه مذکور با همکاری دولت ایران، بمنظور تربیت مأمورین بهداشتی، دایر شد. بر طبق گزارش سال ۱۹۵۸ بنگاه، "این آموزشگاه در سراسر شرق وسطی و شرق دور شهرت یافته است." عدهای بهساز افغانی نیز در این آموزشگاه تحصیل کردهاند.

پلشتبری (palašt.bari)، متوقف ساختن رشد میکروبها یا نابود کردن آنها بوسیلهٔ مواد پلشتبر[1] [فنس آنتیسپتیک (āNtiseptik)]. بعد از آنکه پاستور نظریهٔ ناشی بودن عفونتها (بیماریهای عفونی و چرکین شدن زخمها و جراحتها) را از میکروبها مدلل کرد، اول بارلیستر، جراح انگلیسی، مواد پلشتبر را در جراحی بکار برد. پلشتبرها نباید وارد نسجهای بدن انسان شوند، بلکه فقط از خارج استعمال میشوند؛ و معمولا برای پلشتبری اطاق و اسبابهای جراحی و جای عمل بکار میروند. روش کنونی جلوگیری از عفونت جای عمل مبتنی بر آسپسی[2] (āsepsi)، یعنی جلوگیری از ورود باکتریهای بیماریزا است.

پل شناور[3] (šenāvar)، پلی معمولا موقت، که بوسیلهٔ قایقها یا سایر واحدهای شناور (مانند چلیک، صندوق شناور، و غیره) ساخته میشود (← پل). قطعات شناور را بهم وصل و مهار میکنند، و پل را روی آنها قرار میدهند. بیشتر مورد استعمال آن برای ساختن پلهای موقت نظامی در هنگام جنگ و نیز برای بیرون آوردن کشتیهای غرق شده است. داریوش I در جنگ با سکاها پل شناوری بر بوسفور و دانوب ساخت. پسرش خشیارشای I در جنگ با یونانیان پل شناوری بر هلسپونت بوسیلهٔ قایقها ساخت که در تاریخ مشهور است. در جچ II، از واحدهای شناور لاستیکی و صندوقهای مجوف فولادی برای پلسازی و پیاده کردن افراد در سواحل استفاده شد. برای بالا آوردن کشتی غرق شده، صندوقهائی مملو از آب را به بدنهٔ آن مهار میکنند؛ چون آب داخل صندوقها را با هوای فشرده خارج کنند کشتی بالا میآید.

پل صراط (pole serāt)، در معتقدات عامهٔ مسلمانان، پلی مابین بهشت و دوزخ، باریکتر از مو و سوزندهتر از آتش و برندهتر از شمشیر، که در آخرت همهٔ بندگان خدا ناچار از گذر کردن بر آنند. نیکوکاران بآسانی از آن میگذرند و ببهشت درمیآیند، و گناهکاران چون پا بر آن مینهند یکباره در دوزخ فرو میافتند. پل صراط دین زردشتی چینوت است. لفظ صراط عربی و بمعنی راه میباشد، و در قرآن بیش از ۴۰ بار و غالباً همراه کلمهٔ مستقیم [= راست] آمده است، که مقصود از آن راه حق و راه خداست.

پلک (pelk): ← چشم.

پلم[4]**، هنری** (henri pelәm)، حـ ۱۶۹۵–۱۷۵۴، سیاستمدار انگلیسی، نخستوزیر (۱۷۴۳–۵۴)؛ برادر کوچک تامس پلم-هولز (ملقب به اولین دیوک آو نیوکاسل).

پلمایرا[5] (palmāyrā)، آتول، شامل ۵۵ جزیرهٔ کوچک، حـ ۱′۷۸۰ کیلومتری هونولولو، قکب مرکزی. در ۱۸۰۲ کشف شد. از مستملکات کشمت است.

پلمایرا[5]، در قکب: ← لاین، جزایر.

پل متحرک[6]، پلی (← پل) که تمام یا قسمتی از آنرا برای باز کردن یا بستن راه میتوان حرکت داد. این گونه پلها معمولا در مواضعی ساخته میشود که ساختن پل ثابت بارتفاع کافی از سطح آب بنحوی که عبور وسایط نقلیه تأمین شود ممکن نباشد. از اقسام آن پل میانگرد، پل بالارو، و پل قپانی است (برای توضیح و تصویر ← پل). در عراق بر شط العرب پلی غیر عادی و جالب ساخته شده است که در هنگام عبور کشتیها در آب پایین میرود، و کشتیها از روی آن میگذرند. سابقاً (و حتی در مواردی تا اواخر قرن ۱۹م) روی خندقهای اطراف دژهای مستحکم پل متحرک میگذاشتند.



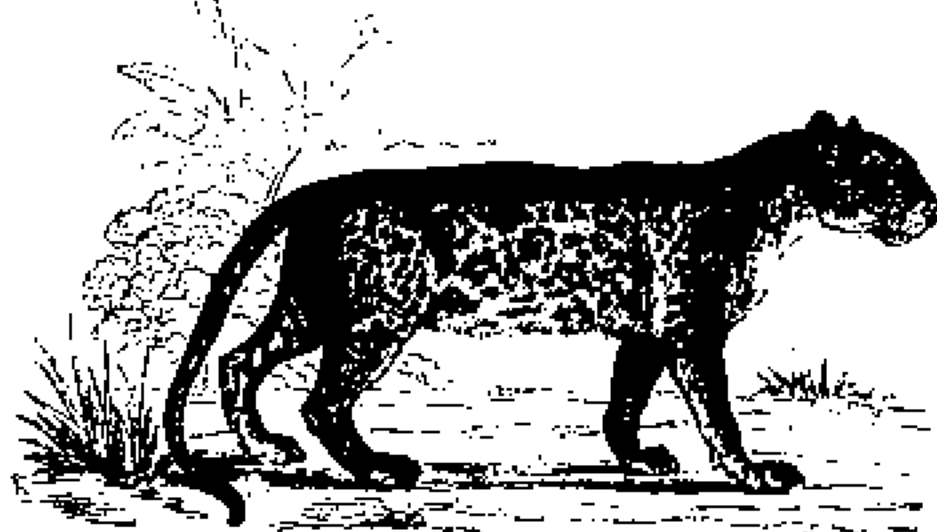
پل متحرک

پل مل[7] (pel mel یا pal mal)، خیابان معروفی در غ لندن، که اصلا چارلز II آنرا برای بازیی بهمین نام ساخت. کاخ سنت جیمز، مارلبره هاوس، و چندین باشگاه در آنجا است.

پلن[8] (plen) [فنس.، = دشت]، در تاریخ فرانسه، عنوان اعضای مستقل کنوانسیون ملی در انقلاب فرانسه، که چون در مجلس بر نیمکتهای پایین مجلس مینشستند باین نام معروف شدند. گروه پلن در مجلس اکثریتی را تشکیل میدادند، ولی چون رهبری نداشتند بآسانی تحت نفوذ مونتانیارها قرار گرفتند.

پلنتجنت: ← پلانتاژنه.

پلنگ (palang)، پستاندار بزرگ خالدار از تیرهٔ گربهها. پلنگ معمولی (*Felis pardus*) در سراسر



پلنگ

افریقا جز صحرای افریقا و در تمام قسمتی از آسیا در زیر مدار °۵۰ و ش قفقاز و آسیای صغیر یافت میشود. اگرچه شباهت تام بین پلنگ و ژاگوار موجود است، این دو جنس در طبیعت هیچگاه با هم دیده نمیشوند. طول نر بالغ آن بندرت از ۱٫۵ متر تجاوز میکند، ولی طول دمش از نصف این مقدار میگذرد. مویش فشرده و برنگ زرد یا خاکستری و دارای خالهای سیاه است، ولی پلنگ سیاه یکدست هم وجود دارد. پلنگ سفید در ارتفاعات زیاد در تبت و هیمالایا زندگی میکند. غذای پلنگها میمون، سگ، پستانداران دیگر، و پرندهها و خزندگان است. چیتا را پلنگ شکاری گویند. نیز ← پوما.

پلو (polŏ)، غذائی که جزء اصلی آن برنج است، و گوشت، سبزی، یا چیزهای دیگر نیز دارد. اگر با حبوبات پخته شود، اسم دانه را در اولش میآورند (مانند عدسپلو). شیرینپلو با خلال پوست مرکبات و پسته یا بادام و شکر طبخ، و خاصه در عروسیها صرف میشود. مرصعپلو مانند شیرینپلو است، ولی ورقهٔ نازکی از طلا روی هر قاب آن نثار میکنند.

پلوار (polvār) یا **پرواب** (porvāb) یا **فرواب** (forvāb) یا **سیوند** (sivand)، رودی در قسمت شمالی فارس. از ارتفاعات جنوبی آباده سرچشمه گرفته از دهستانهای مشهد مرغاب، کمین، و مرودشت میگذرد، و در ج خرابههای شهر استخر نزدیک پل خان به رود کر میریزد. بنامهای مرغاب، کمین، و مرودشت نیز خوانده میشود. شهر استخر در درهٔ پلوار و پرسپولیس (← تخت جمشید) نزدیک ملتقای پلوار و کر است؛ نقش رجب بر دیوار سنگی ساحل جنوبی پلوار، و صفهٔ سنگی معروف به تخت رستم بفاصلهٔ حـ ۴۵۰ متری غ نقش رجب قرار دارد.

پلوئستی[9] (ploesti)، رومانی **پلویشتی** (ployeš-ti)، شهر (جه ۱۱۴′۵۶۰)، ج رومانی مرکزی، در والاکیا. مهمترین مرکز صنعت نفت رومانی و ناحیهٔ مهم نفتی پلوئستی.

پلوپس[10] (pelops)، در اساطیر یونان، پسر تانتالوس. پدرش او را ذبح کرده به خدایان خورانید. زئوس دوباره او را جان داد. خواست تا هیپودامیا (hippodāmeyā)، دختر اوینومائوس (oyno-māos)، را بزنی بگیرد. اوینومائوس، که شنیده بود که بدست داماد خویش کشته میشود، با خواستگاران بر سر ارابهرانی شرط میبست، و شرط را برده آنانرا میکشت. پلوپس، با رشوه دادن به رانندهٔ وی، شرط را برد و دختر را گرفت، ولی ارابهران را بجای پاداش دادن غرق کرد، و او پلوپس و اولاد او را نفرین نمود. پلوپونز بنام اوست.

پلوپونز (peloponez) یا **مورئا**[11] (moreā)، ید **پلوپونسوس**[12] (peloponnesos)، شبه جزیرهای که قسمت جنوبی زمینلاد یونان را تشکیل میدهد. از قرن ۱۲م تا این اواخر اغلب مورئا خوانده میشد، و سپس نام قدیم آنرا احیا کردند. شبه جزیرهای است کوهستانی میان دریاهای یونیائی و اژه، و از برزخ کورنت بطرف جنوب بطول ۲۲۵ کم تا دماغهٔ ماتاپان امتداد دارد. شهرها و بنادر عمدهاش عبارتند از پاتراس، کورنت، کالاماتا،

(۱)antiseptic (۲)asepsis (۳)pontoon bridge (۴)Pelham (۵)Palmyra (۶)drawbridge; movable bridge (۷)Pall Mall (۸)(the) Plain (۹)Ploesti (۱۰)Pelops (۱۱)Morea (۱۲)Peloponnesus

و نوپلیا. محصولش انگور و توتون و زیتون است؛ پرورش گوسفند و بز و کرم ابریشم و ماهیگیری دارد. از جنبه‌ی صنعتی کم پیش رفته است.

در ایام باستانی تقسیمات سیاسی عمده‌ی آن چنین بود: الیس، آخایا، آرگولیس، و کورنت؛ آرکادیا در مرکز؛ و لاکدایمون (مشتمل بر مسنیا و لاکونیا) در ج. از شهرهای عمده‌اش اسپارت، کورنت، آرگوس، و مگالوپولیس بود. همه‌ی آن، جز آخایا و آرگوس، مدتها تحت استیلای اسپارت بود؛ در قرن ۴م قم، تب و مقدونیه قدرت اسپارت را درهم‌شکستند. پلوپونز در ۱۴۶ قم بتصرف رومیان درآمد، و از ایالات رومی و بعدها از ایالات بیزانس گردید. در ۱۲۰۴ که رهبران چهارمین جنگ صلیبی امپراطوری لاتینی قسطنطنیه را تأسیس کردند، تمام پلوپونز، جز چند بندر که بتصرف ونیز درآمد، به خاندان فرانسوی ویلاردوئن رسید، و بعد از ۱۲۷۸ خاندان‌های مختلف خارجی بر آن حکومت کردند. در ۱۴۳۲ بکلی تحت حکومت دولت بیزانس بود، ولی در ۱۴۶۰ سلطان محمد II آنرا به امپراطوری عثمانی ضمیمه کرد. در چند دوره بین قرن ۱۵م و سنه‌ی ۱۷۱۸ (انعقاد پیمان پاساروویتس) قسمتهائی از مورئا در تصرف ونیز بود. پلوپونز در دوره‌ی استیلای عثمانیها چنان انحطاط یافت که دیگر کمر راست نکرد.

پلوپونزی، اتحادیه‌ی: ← اسپارت.

پلوپونزی، جنگ (peloponezi)، ۴۳۱–۴۰۴ قم، جنگی در یونان قدیم بین آتن و اسپارت، که از ۴۳۱ قم تا ۴۰۴ قم طول کشید، و آتن را ویران کرد. آتن و اسپارت از دیرزمانی با یکدیگر رقابت داشتند. آتن مملکتی دریائی و دارای بحریه‌ای نیرومند، و اسپارت کشوری زمینی و مرکزش پلوپونز بود، اما چون کورنت و تب با اسپارت متحد بودند، اسپارت بر قسمت وسیعی از یونان استیلا داشت. شروع جنگ بر اثر اختلافی بود که بین کورنت و آتن بر سر اراضی تابعه پیش آمد. جنگهای پلوپونزی را به چند دوره تقسیم میکنند.

I – در ۴۳۱ قم اسپارتیها به آتیک هجوم بردند ولی آتن و بندرگاه آن که مستحکم بودند پایداری کردند. بحریه‌ی آتن به متحدین اسپارت حمله کرده در حوالی ناوپاکتوس پیروز شد. اگرچه طاعون ربع آتنیها را کشت، و پریکلس درگذشت، آتن بر سر پا ایستاد و پیشنهاد صلح اسپارت را رد کرد. پیروزی (۴۲۴ قم) درخشان و قاطع براسیداس اسپارتی در آمفیپولیس ورق را برگرداند. نیکیاس، رهبر آتنیها، صلحی منعقد کرد (۴۲۱ قم).

II – اندکی بعد، سردار آتنی، آلکیبیادس، به شورانیدن متحدین اسپارت و اردوکشی به سیسیل دست زد، ولی به اتهام توهین به مقدسات دینی از سیسیل احضار شد، اما او به اسپارت گریخت. نقشه‌ی آلکیبیادس برهبری نیکیاس اجرا شد، ولی بشکست مهلک آتنیها ختم گردید (۴۱۳ قم).

III – آلکیبیادس بتأسیس نیروی دریائی اسپارت و تحریک دشمنان آتن (از جمله دولت ایران، بعلت جنگهای مدی) اقدام کرد؛ ولی سرانجام بین او و اسپارت اختلاف افتاد، و دوباره بخدمت آتن درآمد، و اگرچه در جنگ با اسپارت پیروزیهائی نصیبش شد (خاصه در کوزیکوس، در ۴۱۰ قم)، با برآمدن لوساندروس برهبری اسپارتیها، زمینه‌ی پایان جنگ فراهم گردید، و با وجود پیروزی آتنیها در نبرد آرگینوسای، لوساندروس ناوگان آتن را که بفرماندهی کونون میجنگید در آیگوس پوتاموس نابود کرد (۴۰۵ قم) و آتن را با حملات زمینی و دریائی گرفته جنگ را بپایان رسانید. از ۴۰۴ قم که آتن تسلیم شد دیگر جلال گذشته‌ی خود را بازنیافت. رهبری یونان برای مدت کوتاهی بدست اسپارت افتاد.

پلوپیداس[1] (pelopidās)، فت ۳۶۴ قم، سردار تبی. اسپارتیها را از تب بیرون راند (۳۷۹ قم) و بعداً چند بار بر اسپارت پیروز شد (مثلا در لئوکترا، ۳۷۱ قم). باتفاق اپامینونداس در لشکرکشی (۳۷۵–۳۶۹ قم) به پلوپونز پیروز گردید. در لشکرکشی (۳۶۸ قم) به مقدونیه دستگیر شد، ولی اپامینونداس او را نجات داد.

پلوتارک[2] (plutārk)، یا **پلوتارخوس** (plutār-xos)، در مآخذ اسلامی فلوطرخس (falutarxos)، ۴۶؟ بم–ح ۱۲۰ بم، نویسنده و زندگینامه‌نویس یونانی. از مردم بئوسی بود، و به مصر و ایتالیا سفر کرد، و در رم فلسفه تدریس نمود، و از آتن دیدار کرد، و سرانجام به بئوسی بازگشت، و کاهن معبد دلفی گردید. اثر بزرگش کتاب زندگیهای مقایسه‌شده است، که مشتمل بر ۴۶ زندگینامه است که به زوجها مرتب شده، و در هر زوج احوال یکی از رجال یونان با یکی از رجال روم مقایسه شده است، و بعلاوه، چهار زندگینامه‌ی منفرد نیز در بر دارد. اگرچه مباهات پلوتارک به فرهنگ یونانی و عظمت رجال یونان در این کتاب آشکار است، در مورد رومیان نیز از جاده‌ی صداقت و انصاف دور نمیشود. خصائل و صفات و اخلاق و عادات اشخاص را در ضمن داستانهای کوتاه تشریح میکند. لحن وی موقر و داستانهایش جذاب و همواره توأم با قضاوت در اخلاقیات است، و بهمین جهت کتابش رواج و مقبولیت فراوان داشته است. منتخباتی از این کتاب بنام گلچینی از کتاب پلوتارخ بفارسی ترجمه و در ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ هش در تهران، و تمام کتاب بعنوان حیات مردان نامی بفارسی ترجمه و در چهار جلد در ۱۳۳۶–۱۳۳۸ هش نیز در تهران بطبع رسیده است. اثر دیگر پلوتارک مورالیا است، که مشتمل بر مکالمات و مقالاتی راجع به موضوعهای اخلاقی و ادبی و تاریخی است، و اگرچه شهرت اولی را ندارد جالب و جذاب میباشد.

پلوتاش[3] (pelotās)، شهر (جم ۷۹٬۶۴۹)، ج ایالت ریو گرانده دو سول، جش برزیل؛ از مراکز عمده‌ی آمودن گوشت.

پلوتسک[4] (plotsk)، شهر (جم ۲۸٬۵۵۸)، لهستان مرکزی، بر رود ویستول. از مراکز داد و ستد محصولات کشاورزی و دارای صنایع فلزی و برقی است. در قرون وسطی مقر دوکهای ماسوویا بوده؛ در ۱۷۹۳ به پروس، در ۱۸۱۵ به روسیه، و در ۱۹۲۱ به لهستان منتقل شد.

پلوتون[5] (pluton؛ از فنس)، در نجوم، نهمین سیاره (از لحاظ فاصله از خورشید) در منظومه‌ی شمسی (← سیارات، جدول مشخصات). بیرونیترین اعضای منظومه‌ی شمسی است. خروج از مرکز مدارش از خروج از مرکز سیارات بیشتر است. قمر شناخته شده ندارد.

مسائلی که منجر به کشف آن گردید مانند آنهائی است که منجر به کشف (۱۸۴۶) نپتون شد. منجمین دریافتند که جاذبه‌ی گرانشی نپتون بر اورانوس همه‌ی بینظمیهای مدار اورانوس را توجیه نمیکند، و از اینجا وجود سیاره‌ای دورتر از نپتون را محتمل شمردند، و ظاهراً قدیمترین مدرک کتبی حاکی از این امر از ک. فلاماریون فرانسوی است، که در ۱۸۷۹ امکان وجود سیاره‌ای را در ماوراء نپتون ذکر کرده است. پرسیول لوول در رصدخانه‌ی خود برنامه‌ی وسیعی برای محاسبه و جستجوی این سیاره‌ی احتمالی بموقع اجرا گذاشت، و ۱۴ سال بعد از مرگ او، در فوریه‌ی ۱۹۳۰، یکی از دستیاران رصدخانه‌ی لوول بنام ک. و. تامبا این سیاره را کشف کرد. مقارن تحقیقات لوول، و. ه. پیکرینگ در ژامائیک نیز در جستجوی سیاره‌ی احتمالی بود، و او و لوول، مستقل از یکدیگر، بوسیله‌ی محاسبات ریاضی مدار سیاره‌ی مورد جستجو را پیشگوئی کردند، و کشف این سیاره مؤید صحت محاسبات آنها بود.

پلوتون، در دین یونان، ← هادس.

پلوتونیوم[6] (plutoniom؛ از فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Pu؛ نیز جدول عنصرها را ببینید)، دارای خواص رادیواکتیو (← رادیواکتیویته). در ۱۹۴۰ از شکافت اورانیوم در سیکلوترون بدست آمد. عنصری است شکافتپذیر، و میتوان آنرا بعنوان سوخت هسته‌ای در پیل اتمی بکار برد. یکی از سه بمب اتمی جج II از پلوتونیوم ساخته شده بود.

پلوتینوس، فیلسوف، ← فلوطین.

پلورزی، بیماری، ← ذات الجنب.

پلوکر[7]، **یولیوس** (yulius plüker)، ۱۸۰۱–۶۸، فیزیکدان و ریاضیدان آلمانی. بجهت تحقیقاتی که در هندسه‌ی تحلیلی، خواص مغناطیسی، و طیف کرده معروفست (اول کسی بود که خطوط طیف هر عنصر را از خصوصیات آن عنصر شمرد).

پلومار[8]، **کوه** (palōmār)، کوهی بارتفاع ۱٬۸۶۷ متر، ج ایالت کالیفرنیا، کشمتد. رصدخانه‌ی کوه پلومار، دارای تلسکوپ انعکاسی معروف ۲۰۰ اینچی، در آنجاست.

پلومبیر[9] (ploMbier)، دهکده‌ای در ولایت وژ، ش فرانسه، در کوههای وژ. چشمه‌های رادیواکتیو دارد. در کنفرانسی که در ۱۸۵۸ در اینجا بین ناپلئون III و کاوور منعقد شد، توافق بعمل آمد که فرانسه بمملکت ساردنی بر ضد اتریش کومک نظامی کند، و در مقابل، نیس و ساووا به فرانسه واگذار شود.

پلون، بلغارستان، ← پلونا.

پلونا[10] (plevnā)، یا **پلونه** (plevna)، بلغاری **پلون** (pleven)، شهر (جم ۵۷٬۷۵۸)، ل

(۱)Pelopidas (۲)Plutarch (۳)Pelotas (۴)Plock (۵)Pluto (۶)plutonium (۷)Plücker (۸)Palomar (۹)Plombières (۱۰)Plevna

بلغارستان. از مراکز کشاورزی، و دارای صنایع بافندگی، مواد غذائی، و ماشین‌آلات است. در جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷-۷۸)، ترکهای عثمانی با سرسختی از آن دفاع کردند، و بدین سبب مشهور است؛ در ۱۸۷۷ ساقط شد، و ترکان در اوایل سال ۱۸۷۸ درخواست متارکه‌ی جنگ کردند.

پلونه، بلغارستان، ← پلونا.

پلوودیف[۱] (plovdif)، شهر (جم ۱۶۲٬۵۱۸)، بلغارستان مرکزی، بر رود ماریتسا. از مراکز تجارتی و دارای مصنوعات مختلف است. فیلیپ II مقدونی آنرا بنام فیلیپوپولیس بنا نهاد (۳۴۱ قم)؛ در زمان رومیان پایتخت تراس و در قرن ۱۹م پایتخت روملیای شرقی بود.

پل و ویرژینی[۲] (polo virjini)، اثر معروف برناردن دو سن-پیر، که در آن داستان دلبستگی دو دلداده-یکی پل و دیگر ویرژینی-در محیطی دورافتاده و در آغوش طبیعت، با بیانی شاعرانه ولی بسیار طبیعی و ساده، شرح داده شده است. سبک نگارش و طرز بیان، که در عین فریبندگی عاری از هر گونه تکلف و تصنع است، سبب شهرت فوق العاده‌ی نویسنده‌ی آن گردید. این کتاب متضمن اطلاعات جغرافیائی در باب منطقه‌ی استوائی (صحنه‌ی داستان) نیز میباشد. کتاب در ۱۷۸۷ نوشته شده است، و ترجمه‌ی فارسی آن یک بار بنام پل و ویرژینی (۱۳۲۴ هق، تهران، بدون ذکر نام مترجم) و دگر بار بنام عشق و فضیلت (چاپ سوم، تهران، ۱۳۲۹ هش) و بار سوم بنام پل و ویرژینی (تهران، ۱۳۳۵ هش) منتشر شده است.

پلوه[۳]، **ویاچسلاو کنستانتینوویچ** (viăceslāv konstāntinovic pleve)، ۱۸۴۶-۱۹۰۴، سیاستمدار بسیار مرتجع روس. از ۱۸۸۱ نیروی پلیس را در دست داشت؛ در ۱۹۰۲-۴ وزیر کشور بود. سعی داشت نارضایتی عمومی را با کشتار دسته‌جمعی یهودیها (← پاگروم) و جنگ روس و ژاپن منحرف سازد. بوسیله‌ی یکی از انقلابیون بقتل رسید.

پلویشتی (ployešti)، رومانی، ← پلوئستی.

پله[۴] (pele)، کوه آتشفشان (بلندی ۱٬۳۵۰ متر)، ل مارتینیک، هند غربی فرانسه. در ۱۷۹۲، ۱۸۵۱، و ۱۹۰۲ آتشفشانی کرد، و در آخرین آنها ح ۴۰٬۰۰۰ تن کشته شدند.

پلیاد[۵] (pleyād)، گروهی مرکب از هفت شاعر تراژدی‌سرای اسکندریه، که در دوره‌ی بطلمیوس II رونق داشتند (ح ۲۸۰ قم). بعدها دسته‌ای از شعرای فرانسوی نام پلئیاد را که صورت فرانسوی عنوان فوق است بر خود نهادند.

پلیاده‌ها[۶] (pleyād.hā)، یت پلیادس (-es)، در اساطیر یونان، عنوان هفت دختر اطلس و یکی از پریان بنام پلیونه (pleyone). ملازمان آرتمیس بودند. بر طبق یکی از روایات، اوریون در تعقیب آنان بود؛ خدایان آنها را در میان ستارگان مقام دادند (← ثریا یا پروین).

پلیاس، عموی یاسون.

پلیپ، جانور، ← پولیپ.

پلیس: ← پاسبان.

پلیس[۷]، **فرانسیس** (frānsis pleys)، ۱۷۷۱-۱۸۵۴، اصلاح‌طلب انگلیسی، که اولین مدیر مبارزات انتخاباتی در انگلستان محسوب است. شاگرد جرمی بنتم بود، و در نهضت اتحادیه‌ی اصناف فعالیت بسیار داشت. در آغاز کارگری ساده بود. در کسب و پخش اطلاعات و سازمان دادن به تشنجات مهارتی تمام یافت، و کارش بجائی رسید که کمیته‌های پارلمانی را تحت نفوذ داشت، و اداره میکرد. در نتیجه‌ی اقدامات او، "قوانین ترکیبی" (که بعضی اتحادیه‌ها را ممنوع میکرد) لغو شد (۱۸۲۴). در نهضت اصلاحی چارتیزم سهمی بسزا داشت.

پلیس جنوب (polise)، تشکیلات نظامی مستقل شامل قریب ۶٬۰۰۰ نفر سرباز ایرانی که، در اواسط جج I در سنه‌ی ۱۹۱۶ بم (= ۱۳۳۴ هق)، بوسیله‌ی انگلیسها و تحت نظارت و تعلیم و فرماندهی صاحب‌منصبان انگلیسی در جنوب ایران در ولایات فارس و کرمان و یزد و اصفهان جهت عنوان حفظ امنیت راههای جنوب ایران" و با مخارج دولت انگلستان و هندوستان بوجود آمد. این تشکیلات بدون اجازه‌ی رسمی و قطعی و فقط باتکاء موافقتنامه‌ی (شوال ۱۳۳۴) غیر قطعی کابینه‌ی سپهدار تنکابنی و موافقت محدود مشروط کابینه‌ی بعد از او که عبارت باشد از وثوق‌الدوله روی کار آمد، و ژنرال سر پرسی سایکس و یک عده از صاحب‌منصبان انگلیسی قشون هندوستان مربیان و فرماندهان آن بودند. اما بعد از کابینه‌ی وثوق‌الدوله، هیچ یک از دولتها این اقدام انگلیس‌ها را رسمی و مجاز نشمردند، و جراید و احزاب و عامه مکرر بتشکیل این نیرو اعتراض کردند، و آن را بمنزله‌ی تجاوز جابرانه بحق حاکمیت ایران و بمثابه‌ی مقدمه‌ی تصرف نظامی ایران تلقی نمودند، و حتی در میدان توپخانه یک بار میتینگ عامی ترتیب دادند (۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶) و دولت مستوفی‌الممالک در یادداشتی آن را یک قوه‌ی متجاوز خارجی خواند (جمادی الاخر ۱۳۳۶). و در شیراز دموکراتها اعلامیه‌ای منتشر نمودند و اهالی را از فروختن آذوقه بآنها ممنوع کردند (رجب ۱۳۳۶). مع هذا، بعد از پایان جج I نیز پلیس جنوب همچنان باقی بود، و دولتهای ایران نیز آن را برسمیت نمیشناختند. عاقبت سید ضیاءالدین طباطبائی در باب انحلال آن با انگلیسها بمذاکراتی پرداخت (۱۳۳۹ هق) که حاصل آن فقط تقلیل تعداد صاحب‌منصبان انگلیسی پلیس جنوب بود. پس از سقوط کابینه‌ی او، چندی بعد، بالاخره بسبب عدم احتیاج انگلیسها بآن تشکیلات و یأس آنها از امکان تحمیل آن بر دولت ایران، بکلی آن را منحل نمودند، و تمام وسایل و تجهیزات و حتی دواب آنرا نیز نابود کردند (۱۳۴۰ هق).

پلیس مخفی به کلیه‌ی کسانی اطلاق میشود که در عملیات شخص مظنونی، بدون اطلاع خود او، مخفیانه تحقیق و تفحص میکنند. در کشورهای متمدن اجرای قوانین ایجاب میکند که برای کشف جرائم و پرده برداشتن از جنایات، تحقیقات و تفحصات مخفی و پنهانی بعمل آید، و این کار بتوسط پلیس مخفی، از جمله کارآگاهان، انجام میگیرد. بنا بر این وجود کارآگاه از لوازم اجرای قوانین است. پلیس مخفی حتی قبل از تشکیل پلیسهای معمولی یا پاسبانان متحد الشکل بوجود آمده است، و از زمانهای بسیار قدیم برای مبارزه با خرابکاران داخلی و خارجی از پلیسهای مخفی استفاده میشده است. در کشورهای دموکراسی وظیفه‌ی کارآگاهان با خاتمه پیدا کردن تحقیقات از شخص مظنون خاتمه پیدا میکند. محدود ساختن اختیارات کارآگاهان، و دادن حق به شخص متهم برای حضور در محاکمه‌ی علنی و دفاع از خود، ضامن آزادی فردی در کشورهای دموکراسی است. اگر وظایف پلیس مخفی محدود باین حدود نباشد، دستگاه اجرائی از آن سوء استفاده خواهد کرد، و ممکن است کارآگاهان، علاوه بر تفتیش و تحقیق، به قضاوت نسبت باشخاص نیز دست بزنند، و خود را فقط در مقابل قوه‌ی اجرائیه مسئول بدانند، و توجهی به قوه‌ی قضائیه نداشته باشند. این نوع پلیس مخفی، علاوه بر تهدید آزادی افراد، ممکن است گاهی هم موجب برانداختن دولتهای قانونی بشود. بطور کلی در کشورهائی که دولت از هواخواهی عموم مردم برخوردار است، و حکومتهای دموکراسی حقیقی موجود میباشد، وظیفه‌ی کارآگاهان محدود به تحقیق و بررسی خطاکاریها و جنایات است، ولی در کشورهائی که عده‌ی محدودی حکومت را بدست گرفته و بر خلاف میل اکثریت حکمفرمائی میکنند حدود اختیارات کارآگاهان وسیع‌تر و فعالیت آنها دامنه‌دارتر میباشد. تاریخ میگوید که در کشور اسپارت پلیس مخفی داشته‌اند و در روم قدیم کسانی استخدام میشدند که بطور پنهانی خبر بیاورند. در جمهوری ونیز دستگاه پلیس مخفی بکار برده میشد. پس از انقلاب ۱۸۲۵ در روسیه دستگاه پلیس مخفی ایجاد شد که نه تنها مراقب فعالیتهای خرابکارانه بود، بلکه عقاید مردم را نیز تحت نظارت درمیآورد. پس از انقلاب روسیه در ۱۹۱۷، دولت شوروی دستگاه وسیعی از پلیسهای مخفی ایجاد کرد که معروف به چکا (cekā) بود و بعدها مشهور به گپئو (gepeu) شد. در سال ۱۹۳۴ اداره‌ی پلیس مخفی جزو وزارت کشور دولت شوروی گردید و نام آن "هود" شد، و در اواخر سال ۱۹۵۹ این سازمان هم منحل گردید. در آلمان هیتلری پلیس مخفی سازمان وسیعی داشت بنام گشتاپو (geštāpo) که نفوذ بسیاری در تمام دستگاههای دولت پیدا کرده بود، و در واقع دولتی در دولت ایجاد نموده بود. در ایتالیای موسولینی هم قدرت پلیس مخفی بسیار وسیع بود.

پلیکان[۸] (pelikān)، مرغ بزرگ نواحی گرم، که دسته‌جمعی زندگی میکند. نوک فوقانی آن برگشته، و نوک زیرین دارای کیسه‌ای است که ماهی را در آن نگاه میدارد. پاهایش پرده‌دار است. طول پلیکانهای سفید امریکای شمالی به ۱٫۵ متر میرسد.



پلیکان

پلیکو[۹]، **سیلویو** (silvio pelliko)، ۱۷۸۹-۱۸۵۴، شاعر درام‌نویس ایتالیائی.

(۱)Plovdiv (۲)Paul et Virginie (۳)Plehve (۴)Pelée (۵)Pleiad (۶)Pleiades (۷)Place (۸)pelican (۹)Pellico

درام عمده‌اش فرانچسکا دا ریمینی (۱۸۱۵) است. کتاب زندانهای من (۱۸۳۲) خاطرات زندگی او در زندان اتریشیها است.

پلیم (palyem)، [بر طبق کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، نشریه‌ی اداره‌ی کل آمار و ثبت احوال، ۱۳۲۹ هش] دهستان، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴ (؟) آبادی- پلیم، دره‌دان، دوپیران، و مال قایدکه جملگی در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۶، ۱۳۳۵ هش) جزء دهستان رستم‌آباد محسوب شده است.

پلیمث[۱] (plimət). برای اعلام انگلیسی که به این صورت میشناسید به صورت فارسی‌شده‌ی آن "پلیموت" رجوع کنید.

پلیمسل[۲]، **سمیوئل** (samyuəl plimsəl)، ۱۸۲۴-۹۸، اصلاح‌طلب انگلیسی. چون برای تصویب قوانین محدود کردن بارگیری کشتیها کوشش فراوان کرد، حدودی که در قوانین دریائی برای محدود کردن بارگیری کشتیها در نظر گرفته میشود معروف به حد پلیمسل شده است.

پلیموت[۱] (plimut)، انگا **پلیمث** (plimət)، شهر (جه ۲۰۸‘۹۸۵)، دونشر، انگلستان، کنار خلیج پلیموت؛ بندر و پایگاه دریائی. تجارت مواد معدنی، گرانیت، مرمر، و ماهی آن مهم است. محل تجمع ناوگان انگلیسی علیه حمله‌ی ناوگان اسپانیائی آرمادا بود. دریک، هاکینز، و رالی از این بندر به جهانگردی پرداختند. آخرین بندر انگلیسی است که کشتی میفلاور پیش از عزیمت به امریکا در آن لنگر انداخت. از اماکن قابل توجه آن آزمایشگاه زیستشناسی دریائی، نمایشگاه ماهی و جانوران دریائی (آکواریوم)، موزه‌ی شهرداری، قرائتخانه، چند کلیسای قدیمی و کلیسای جامع کاتولیکها است. قسمتهائی از شهر در بمباران ۱۹۴۱ ویران شد.

پلیموت[۱]، انگا **پلیمث**، شهر، (جه ۱۳‘۶۰۸)، جش ایالت ماساچوست، کشمت، کنار خلیج پلیموت و جش بستن. محل نخستین مهاجرنشین دایم اروپائی در انگلستان جدید بود (← آوارگان، و مهاجرنشین پلیموت). صخره‌ی پلیموت که، بنقل روایات، آوارگان در ۱۶۲۰ از کشتی میفلاور بر آن پیاده شدند زیارتگاه ملی محسوب میشود.

پلیموت[۱]، **خلیج**، انگا **پلیمث**، شاخابه‌ی دریای مانش، بعرض حـ ۴‘۸۰۰ متر بین دونشر و کورنوال، انگلستان. گذرگاه کشتی است.

پلیموت[۱]، **مهاجرنشین**، مهاجرنشینی که در ۱۶۲۰ توسط آوارگان (سرنشینان کشتی میفلاور) در ساحل ماساچوست، کشمت، تأسیس شد. شالوده‌ی اداره‌ی مهاجرنشین همان پیمانی بود که آوارگان در کشتی بستند (← میفلاور). مهاجرنشین، پس از نخستین زمستان دشوار، مخصوصاً تحت حکومت ویلیام بردفرد (bradfərd)، بسط یافت، و در ۱۶۴۳ به ← ائتلافیه‌ی انگلستان جدید پیوست. در ۱۶۹۱ با مهاجرنشین خلیج ماساچوست متحد شد.

پلینی[۳] (plini)، لتـ پلینیوس (plinius)، نام دو تن از مردان مشهور روم قدیم. **پلینی مهین** یا **پلینی اکبر** [نام کاملش کایوس پلینیوس سکوندوس (kāyus – sekundus)]، در مآخذ اسلامی **بلیناس** (balinās)، ۲۳ بم-۷۹ بم، طبیعیدان و از مردم گل بود، و نزدیک کوه وزوو، که برای بررسی آتشفشانی بآنجا رفته بود، خفه شد. اثر عمده‌اش کتاب تاریخ طبیعی است در ۳۷ مقاله، که دایرة‌المعارفی از اطلاعات دست دوم است. کتابی بنام فی التاثیر الروحانیات هست که اصلش ظاهراً از بلیناس و ترجمه‌اش به حنین ابن اسحاق منسوب است. **پلینی کهین** یا **پلینی اصغر** [نام کاملش کایوس پلینیوس کایکیلیوس سکوندوس (kāyki-lius)]، ۶۲؛ بم-حـ ۱۱۳ بم، خطیب و سیاست‌مدار و پسر خواهر پلینی مهین و دست‌پرورده‌ی او بود. در سال 100 مقام کنسولی داشت. شهرتش بسبب مراسلات اوست که زندگی روم قدیم را منعکس میکند.

پلینیوس: ← پلینی.

پلیو[۴]، **پول** (pol pelio)، ۱۸۷۸-۱۹۴۵، مستشرق و پوینده‌ی فرانسوی که در زبانهای چینی و مغولی دست داشت. وی در ۱۹۰۸ بریاست هیئتی به ترکستان و چین رفت و بکشف آثار مهمی از مانویان و غیر آنها موفق گردید. استاد دانشگاه سوربون و کولژ دو فرانس بود. از تألیفاتش دوره‌ی آثار زبان سغدی است.

پلیوسن[۵]، **دوره‌ی** (pliosen؛ فنـ)، پنجمین دوره از دوران سوم از ازمنه‌ی زمینشناسی، و چهارمین دوره اگر پالئوسن دوره‌ی جداگانه محسوب نشود (← ائوسن، دوره‌ی). درین دوره دریا از نواحی مختلف ایران برای آخرین دفعه پیشروی کرده، و رسوبهائی از نوع جوشسنگ باقی گذاشته است، که در جغ ایران ضخامت آن بسیار زیاد و به طبقات بختیاری موسوم است. حرکات کوهزائی که ارتفاعات عمده‌ی ایران را باعث شده‌اند درین دوره شدیداً ادامه داشته است. آتشفشانهائی مانند دماوند، سهند، تفتان، و راین درین دوره فوران داشته‌اند.

پلیون[۶] (pelion)، کوهی بارتفاع ۱‘۶۰۰ متر، ل یونان، در ش تسالی، نزدیک ساحل اژه. بر طبق افسانه‌های قدیم، عفریتهائی قصد کردند که کوههای اوسا و پلیون را بر کوه اولمپ گذاشته بجانب آسمان رفته دستگاه خدایان را براندازند. آپولون آنانرا کشت. خیرون در غاری نزدیک قله‌ی پلیون مسکن داشت.

پلیونه[۷] (pleyone)، در دین یونان، مادر پلیادها.

پمبا[۸] (pembā)، جزیره (۹۸۴ کمم؛ جه حـ ۱۲۵‘000)، نزدیک ساحل شرقی افریقا، در قهنـ؛ جزء تحت الحمایه‌ی زنگبار. سابقاً از مراکز تجارت برده بود. اینک تجارت عمده‌ی میخک دارد.

پمبروک، ولایت ویلز: ← پمبروک‌شر.

پمبروک[۹]، اولین **ارل آو** (ërl āv pembruk*)، لقب **ویلیام مارشال** (wilyām mārŝāl)، فت ۱۲۱۹، از اشراف انگلیسی. نایب‌السلطنه‌ی هنری III بود، و حمله‌ی لوئی VIII فرانسه را دفع کرد.

پمبروک[۹]، دومین **ارل آو**، لقب **ریچارد د کلر** (ricārd də kler)، فت ۱۱۷۶، از اشراف انگلیسی، معروف به ریچارد سترانگبو (strāngbŏ). در ۱۱۷۰ به ایرلند رفت. قسمتهای زیادی را از ایرلند شرقی مطیع ساخت.

پمبروک[۹]، سومین **ارل آو** (ërl āv pembruk*)، لقب **ویلیام هربرت** (wilyām hërbərt)، ۱۵۸۰-۱۶۳۰، از رجال انگلستان که بعنوان حامی ادب مشهور است. کالج پمبروک از دانشگاه آکسفرد بنام اوست. مادرش **مری هربرت** (meri)، ملقب به **کاونتس آو پمبروک** (kăntes*)، ۱۵۶۱-۱۶۲۱، خواهر سر فیلیپ سیدنی و از حامیان شعرا (از جمله جانسن و سپنسر) بود.

پمبروک‌شر (pembrukŝer) یا **پمبروک**[۹]، ولایت ساحلی (۱‘۵۹۰ کمم؛ جه ۹۰‘۸۹۶)، جغ ویلز؛ مرکزش شهر پمبروک. بیشتر آن زراعتی و پست و بلند و دارای دره‌های حاصلخیز است. نهشتهای فلزی دارد.

پمپئی، شهر باستانی، ایتالیا: ← پومپئی.

پمفیلیه: ← پامفولیا.

پمونا[۱۰] (pəmŏnā) یا **مینلند**[۱۱] (meynlənd)، جزیره (حـ ۴۹۰ کمم؛ جه ۱۳‘۳۵۲)، ل اسکاتلند، بزرگترین جزایر اورکنی. مرکز جزایر، شهر کرکوال[۱۲] (kërkwål) در آنست. سواحلش نامنظم، و داخل آن دارای تپه‌ها، دریاچه‌ها، و دره‌های حاصلخیز میباشد.

پن[۱۳]، سر **ویلیام** (sər wilyām pen*)، ۱۶۲۱-۷۰، دریاسالار انگلیسی. در جنگهای هلند شرکت داشت، و ژامائیک را گرفت. پسرش **ویلیام پن**، ۱۶۴۴-۱۷۱۸، از فرقه‌ی کویکرز (← انجمن دوستان) بود. در ۱۶۸۱، پادشاه انگلستان، برای تسویه‌ی قرضی که بپدرش داشت، مقداری اراضی امریکا را باو واگذار کرد. وی مهاجرنشین پنسیلوانیا را تأسیس کرد. نقشه‌ی فیلادلفی را طرح نمود (۱۶۸۲). در اداره‌ی مهاجرنشین روش دموکراسی پیش گرفت.

پنابسکات[۱۴] (penābskāt)، رود کشمت، بطول ۵۶۳ کم، که در قسمت مرکزی ایالت مین تشکیل یافته از بنگور گذشته به خلیج پنابسکات (شاخابه‌ای از قطلا) میریزد.

پناتس[۱۵] (penātes)، در دین روم، گروهی از خدایان خانگی که رومیان قدیم آنها را بعنوان محافظ آذوقه (مخصوصاً انبار آذوقه و آشپزخانه) پرستش میکردند، و باتفاق لارس، حامیان خانه شمرده میشدند. لفظ پناتس جمع است، و از این خدایان همیشه بصورت جمع نام برده شده است. این خدایان نام خاص نداشتند، ولی هر خانواده پناتس مخصوص داشت، و بافتخار آنها شعله‌ای را پیوسته در اجاق خانوادگی فروزان نگاه میداشت. بین مؤمنین معمول بود که از هر خوراک مقداری را بشکرانه‌ی نعمت و حمایت پناتس در آتش می‌سوزاندند. علاوه بر پناتس اختصاصی، قائل به پناتس دولتی، که حامیان دولت روم بشمار میآمدند، نیز بودند. بروایت ویرژیل، این خدایان را انه از تروا به ایتالیا آورد. پرستش پناتس با پرستش یوپیتر و یونو، که آنها نیز حامیان خانواده محسوب میشدند، و نیز با پرستش وستا، که نماد وحدت خانوادگی بود، ارتباط داشت. نیز ← لارس.

پنانگ[۱۶] (penāng)، ناحیه (۱‘۰۴۰ کمم؛ جه ۵۷۱‘۹۲۳)، لغ مالایا، کنار تنگه‌ی مالاکا؛ کرسی

(۱)Plymouth (۲)Plimsoll (۳)Pliny (۴)Pelliot (۵)Pliocene (۶)Pelion (۷)Pleione (۸)Pemba (۹)Pembroke (۱۰)Pomona (۱۱)Mainland (۱۲)Kirkwall (۱۳)Penn (۱۴)Penobscot (۱۵)Penates (۱۶)Penang

آن جورج تاون (jorj tān). مرکبست از جزیره‌ی پنانگ (۲۸۵ کمم) و باریکه‌ای از شبه جزیره‌ی مالی واقع در مقابل جزیره و موسوم به پراوینس ولزلی¹ (prāvins welzli) [= ایالت ولزلی]. محصول عمده‌اش کائوچو و قلع است. اکثریت سکنه‌ی آن چینی هستند. جزیره از ۱۷۸۶ و ایالت ولزلی از ۱۷۹۱ در دست بریتانیا بود. ناحیه در ۱۸۲۶-۱۹۴۶ جزء ماندگاههای تنگه‌ها بود.

پناهگاههای وحوش، جاهائی واجد شرایط مساعد برای زندگی وحوش و محفوظ از گزند شکارچیان، که بمنظور جلوگیری از نابودی وحوش بآنها تخصیص داده میشود. تخصیص جاهائی بدین منظور برای حفظ وحوش ضروری است، زیرا عوامل مختلفی، از قبیل خشکانیدن باطلاقها، انهدام جنگلها، خشکسالی، کشتار حیوانات برای استفاده از گوشت یا پوست یا پر آنها یا بعنوان ورزش، و غیره، وحوش را تهدید بنابودی میکنند. تأمین پناهگاههائی برای وحوش در انگلستان از قدیم الایام معمول بوده است. آنچه در ایران میشود ممنوع ساختن شکار بهنگام بهار است.

پناین، سلسله‌ی² (penāyn)، رشته‌کوه طویلی معروف به "ستون فقرات انگلستان"، که از تپه‌های چویت (بر مرز انگلستان و اسکاتلند) تا ناحیه‌ی پیک در جغ داربی‌شر ممتد است. مرکب است از رشته‌ای از اراضی مرتفع که دره‌های رودخانه‌ها آنها را از هم جدا میسازد. بلندترین قلل آن کراس فل (krās fel) (۸۹۳ متر) میباشد.

پنبه، گیاه یکساله از نوع گوسوپیوم (*Gossypium*) و از تیره‌ی پنیرکیان، که الیاف آن (موسوم به پنبه) مهمترین الیاف نباتی و از ایام ماقبل تاریخ در بسیاری نقاط مورد استفاده بوده است. میوه‌ی آن غوزه‌ای گرد یا بیضی‌شکل است که در داخل آن تخمها و دور آنها تارهای سفید یا زردرنگ پنبه قرار دارد. طول تارها یا الیاف نسبت بنوع پنبه از ۲۲ میلیمتر (پنبه‌ی بومی) تا ۴۲ میلیمتر و بیشتر (مصری) تغییر میکند. در نواحی معتدل زراعت پنبه‌ی تارمتوسط امریکائی متداول است؛ پنبه‌های تاربلند و مصری مخصوص نواحی گرمسیر است؛ در کشورهای آسیائی پنبه‌ی معروف به بومی (*G. herbaceum*) نیز کاشته میشود، که غوزه‌ی آن کاملا باز نمیشود، و تارهایش ریز و کوتاه است. کشورهای عمده‌ی تولیدکننده‌ی پنبه عبارتند از کشمت، تجشس، هند، چین، و مکزیک.

یکی از اشکالات عمده‌ی پنبه‌کاری جمع‌آوری محصول است که تا سالهای اخیر با دست انجام میگرفت؛ اخیراً ماشینهای مخصوص پنبه‌چینی اختراع شده است. قبل از جمع‌آوری پنبه، بوسیله‌ی مواد شیمیائی، برگهای بوته را از بین میبرند. پنبه دوچار آفات زیادی میشود: در امریکا، هندوستان، و مکزیک کرم سرخ؛ در ایران کرم خاردار، کنه، و غیره. صنایع پنبه (مخصوصاً در انگلستان، امریکا، ژاپن، شوروی، هندوستان) بسیار مهم و دارای چندین مرحله است (پنبه‌پاککنی، ریسندگی، بافندگی، روغن‌کشی). علاوه بر نساجی، از پنبه استفاده‌های دیگر نیز میشود. از کرکها یا تارهای کوتاهی که دور تخم پنبه چسبیده‌اند سلولوز میگیرند؛ تخم پنبه دارای ۲۵٪ روغن است که بمصرف تغذیه‌ی انسان و ساختن کره، روغن نباتی، و صابون میرسد؛ کنجاله برای تغذیه‌ی دامها و کود مصرف میشود.

کشت پنبه‌ی بومی در ایران از زمان قدیم متداول بوده؛ در سالهای اخیر کشت پنبه‌ی امریکائی توسعه‌ی زیاد پیدا کرده است. نواحی عمده‌ی زراعت پنبه در ایران مازندران، گرگان، خراسان، فارس، و اصفهان است. در نواحی گرمسیر (مخصوصاً خوزستان) کشت پنبه در نتیجه‌ی وجود کرم خاردار پیشرفت نکرده است؛ اکنون با استعمال سمهای جدید زراعت توسعه مییابد. از تصفیه‌ی وش رویهم‌رفته یک ثلث پنبه‌ی محلوج و دو ثلث تخم پنبه حاصل میشود. در ایران تقریباً کلیه‌ی تخم پنبه (جز مقدار قلیلی که صادر میشود یا برای بذرکاری یا تغذیه‌ی دامها مورد احتیاج است) در کارخانه‌های روغن‌کشی مصرف میشود، و از آن روغن پنبه‌ی معمولی (مایع)، روغن نباتی، و صابون میسازند. کارخانه‌های روغن‌کشی بیشتر در خراسان، مازندران، و تهران است.

پنبه‌دوزی³، از کارهای دستی. دو قطعه پارچه را رویهم گذاشته میان آنها پنبه (یا پارچه‌ی نرمی) قرار میدهند، و طبق نقشه، با دست یا چرخ دو پارچه را بهم میدوزند، بطوریکه برجستگی و فرورفتگی پیدا کند. پنبه‌دوزی مدتهای مدید در ل آسیا و اروپا برای تهیه‌ی لباس گرم معمول بوده است. در ایران طرز ظریف آن شب‌کلاه‌دوزی بود، که پس از دوختن دور نقشه، نخ ضخیمی را با سوزن از میان آنها میگذراندند، و نقشه را برجسته میکردند.

پنبه‌ی باروتی⁴، ماده‌ی منفجره‌ای که از تأثیر جوهر شوره و جوهر گوگرد سرد بر پنبه بدست میآید. هر گاه آنرا آتش زنند میسوزد؛ بوسیله‌ی تراکه منفجر میشود. در اژدرها، برای ترکاندن تخته‌سنگها (مخلوط با نیتروگلیسرین)، در مینها، و در ساختن باروت بیدود استعمال میشود.

پنبه‌ی کوهی⁵، فنس آسبست (āsbest)، نام تجارتی هر یک از اقسام مختلف سیلیکاتهای معدنی منیزیوم، که ساختمانی الیافی، و در مقابل اسیدها و آتش کمابیش مقاومت دارد. معمولا بشکل رگه‌هائی در سنگهای دیگر یافت میشود. احتمالا از دگرگونگی (متامورفیسم) نتیجه شده است. در ایران (کرمان)، افریقای جنوبی، و کشمت یافت میشود. در ساختن ورقها و لوله‌های سیمانی و پارچه‌های ضد آتش و ترمز اتومبیل و روپوش عایق کابلهای برق و عایقکاری دستگاههای حرارتی بکار میرود. ایرانیت (irānit) که از مخلوط کردن سیمان و پنبه‌ی کوهی در ایران ساخته میشود، بشکل ورقهای کنگره‌دار برای پوشش سقف و بشکل لوله برای انتقال آب و گاز و غیره مورد استعمال دارد.

پنتاپولیس⁶ (pentāpolis) [ینـ.= پنج شهر]، اسمی که در ایام قدیم به چند دسته‌ی مرکب از ۵ شهر اطلاق شده است. از آن جمله است پنج شهر عمده‌ی سیرنائیک (ل افریقا)-آپولونیا، آرسینوئه، برنیکه، کورنه، و پتولمائیس-که از قرن ۴م قم تا قرن ۷م بم باین نام معروف بودند. دیگر پنتاپولیس شهرهای سواحل ایتالیائی دریای آدریاتیک بود (ریمینی، آنکونا، فانو، پزارو، و سنیگالیا) که در قرن ۵م بم در دوره‌ی استیلای دولت بیزانس باین نام خوانده شد، و تا قرن ۱۱م بهمین اسم معروف بود. پنتاپولیسهای دیگر در آسیای صغیر و فلسطین وجود داشت.

پنتاگون⁷ (pentāgon) [از انگل.= پنج‌ضلعی، مخمس]، نام بنای عظیم وزارت دفاع کشمت (نیروهای زمینی و دریائی و هوائی)، واقع در ایالت ویرجینیا، بر ساحل غربی رود پوتومک، درست مقابل شهر واشینگتن (پایتخت کشمت)، که به مناسبت شکلش باین نام خوانده شده است. ظاهراً بزرگترین بنائی است که تا کنون در جهان برای یک اداره‌ی دولتی ساخته شده است. ساختمانش در سپتامبر ۱۹۴۱ آغاز و پس از ۱۶ ماه، با صرف قریب ۸۳ میلیون دلار، در ژانویه‌ی ۱۹۴۳ پایان یافت. نام پنتاگون مجازاً بعنوان نماد قدرت نظامی و جنگی کشمت بکار میرود.

پنتسیلیا⁸ (pentesileyā)، در اساطیر یونان، ملکه‌ی آمازونها. در جنگ تروا به مردم تروا پیوست، و بدست اخیلس کشته شد.

پنج (panj) یا **آب پنج** (ābe)، مسیر علیای آمو دریا (تا جای ریختن رود وخشاب بآن)، بطول ح ۸۰۰ کم، بر مرز تجشس (جشس تاجیکستان) و افغانستان.

پنجاب⁹ (panjāb) [= (سرزمین) پنج رود]، ناحیه‌ای در قسمت لغ هند و در پاکستان غربی، که از غ قسمتی به رود سند و از ش قسمتی به رود جمنا محدود است. پنج رود جهلم، چناب، راوی، بئاس، و ساتلج مشروبش میکنند. جز در قسمت کوهستانی شمالی، پنجاب دشت آبرفتی همواری است. شهرهای عمده‌اش لاهور، آمریتسار، ملتان، راولپیندی، و سیالکوت است.

معابر کوهستانی مرز شمال غربی به دشت پنجاب منتهی میشود، و این امر در تاریخ پنجاب تأثیری بسزا داشته است، و مهاجمین و کشورگشایان مختلف (ایرانیان، یونانیها، افاغنه، و سپاهیان محمود غزنوی، امیر تیمور، بابر، نادر شاه، احمد شاه درانی) ازین معابر وارد پنجاب شدند. کاوشهائی که بعمل آمده حاکی از تمدنی است که در ح ۳۰۰۰ قم در دره‌ی سند رونق داشته، و شبیه تمدنهای عیلام و بین النهرین بوده است. ظاهراً در ایام ماقبل تاریخ قومی آریائی‌زبان به دشت پنجاب مهاجرت کردند. در ۳۲۶ قم اسکندر مقدونی آنرا اشغال کرد. در قرن ۳م قم جزء امپراطوری آشوکا بود. با تصرف (۷۱۳ بم) ملتان بدست محمد ابن قاسم، قدرت مسلمانان در سند علیا و پنجاب سفلی بسط یافت. استیلای قرامطه بر ملتان و نواحی مجاور دستاویز لشکرکشی محمود غزنوی به پنجاب شد، و وی این ناحیه را به مملکت وسیع خود ملحق کرد، و اعقاب او که بعدها بوسیله‌ی غوریان از غزنه رانده شدند باینجا پناه میبردند. سلطان معزالدین محمد سام پنجاب را گرفت، و پس از وفات (۶۰۲ هق، مطابق ۱۲۰۶ بم) وی تا ۱۵۲۶، که ابراهیم لودی در پانیپت مغلوب بابر شد، پنجاب

---

(۱)Wellesley (۲)Pennine Chain (۳)quilting (۴)guncotton (۵)asbestos (۶)Pentapolis (۷)Pentagon (۸)Penthesilea (۹)Punjab

جزء قلمرو سلاطین دهلی بود. پنجاب در تحت حکومت تیموریان هند باوج عظمت فرهنگی خود رسید. در دوره‌ی اعقاب اکبر شاه، سیخها در پنجاب بتدریج قدرت یافتند. در نتیجه‌ی ضعف سلاطین متأخر تیموری هند و بلادفاع بودن ایالات مرزی، هندوستان در معرض مهاجمات نادر شاه افشار و احمد شاه درانی قرار گرفت. در نبرد ۱۷۶۱ در پانیپت، مراتهها مقهور احمد شاه درانی شدند، و وی به سیخها نیز شکست مهلکی وارد ساخت. اما سیخها دگر بار قدرت یافتند، و پس از شکست یافتن (۱۸۰۳) مراتهها از ج. لیک (leyk)، مملکت مقتدری بدست رنجیت سینگه در پنجاب تأسیس نمودند. توسعه‌طلبی سیخها سبب جنگهای آنها با بریتانیا گردید (۱۸۴۶ و ۱۸۴۹؛ ← سیخ، جنگهای)، و در ۱۸۴۹ بیشتر پنجاب بدست بریتانیائیها افتاد، که ایالت پنجاب را تشکیل دادند. در ۱۹۰۱ ایالت مرز شمال غرب تأسیس شد، و در ۱۹۱۱ دهلی ایالتی جداگانه گردید. در ماه اوت ۱۹۴۷ که مملکت پاکستان بوجود آمد، پنجاب در امتداد حد فاصل بین سکنه‌ی مسلمان و هندی تجزیه شد. قسمت متعلق به پاکستان، بنام **ایالت پنجاب غربی** یا (از ۱۹۵۰) **پنجاب** (کرسیش لاهور)، بعداً بین بخشهای ملتان و راولپیندی و لاهور منقسم گردید. قسمت متعلق به هند کشور **پنجاب شرقی** (کرسیش جلندهی) نام داشت، و در ۱۹۵۶ کشور موسوم به "پاتیالا و اتحادیه‌ی ممالک پنجاب شرقی" (لغ هند)، که در ۱۹۴۸ از یکی کردن چند مملکت نواب‌نشین سابق بوجود آمده بود، جزء آن گردید و کشور کنونی **پنجاب** (۱۲۲٬۹۱۰ کمم؛ جم ـ ۱۶٬۱۳۴٬۸۹۰) بوجود آمد، که کرسیش چندیگره (candigarh) است.

پنجابی، از زبانهای هندواروپائی هندوستان. ← زبان، جدول.

پنجاه و چهار و چهل یا جنگ[1]، در تاریخ کشمه، عبارتی که در کشمکش کشمه با بریتانیای کبیر بر سر اورگون بین امریکائیهای افراطی رواج داشت. اینان معتقد بودند که حقوق کشمه در تمام سرزمین ممتد تا مدار '۴۰ °۵۴ عل (مرز شناخته‌شده‌ی امریکای روسیه) برقرار است. در ۱۸۴۶ مرز مورد اختلاف در °۴۹ عل تثبیت گردید.

پنجاهه[2]، **عید** (panjāhe) یا **عید خمسین** (xam-sin)، نام دو عید بزرگ، یکی از یهود و دیگری از نصارا. نام آنها را در مآخذ اسلامی بنطیقسطی (bentiqosti) و بنطیقسطی ضبط کرده‌اند، که از لفظ یونانی پنتیکوستی (pentikosti) [= روز پنجاهم] گرفته شده است؛ در بعضی از کتابهای جدید ضبط پنطی‌کاست نیز دیده شده است. **۱-** بحساب تقویم یهود، چون ۴۹ روز یا هفت هفته از عید فطیر (فصح یهود) بگذرد، روز پنجاهم بمناسبت نزول احکام دهگانه عید است، و در چنین روزی خرمن‌برداری در فلسطین بپایان میرسد. در عهد عتیق این عید به سه اسم مختلف ـ عید هفته‌ها و عید حصاد و عید نوبرینه ـ نامیده شده، و بزبان عبری هم آنرا شابوعوت (= هفته‌ها) میخوانند، اما در میان یهودیان ایران بیشتر بنام عید گل یا گلریزان معروف است. (خروج ۱۶.۲۳؛ ۱۸.۳۴-۲۶، لاویان ۱۵.۲۳-۲۲؛ اعداد ۲۶.۲۸؛ تثنیه ۹.۱۶-۱۲؛ دوم تواریخ ۱۳.۸). **۲-** در تقویم دینی مسیحیان، عید پنجاهه مصادف با هفتمین یکشنبه‌ی بعد از عید فصح میباشد. در اولین عید پنجاهه‌ی بعد از قیام حضرت عیسی، یعنی ۵۰ روز بعد از عید فصح که تاریخ مصلوب شدن او بود، طبق گزارش فصل دوم اعمال رسولان روح القدس بر پیروان وی نازل گشت، و این روز را مسیحیان بیادگار نزول روح القدس و همچنین بیادبود بنیادگذاری کلیسای مسیح عید میگیرند، و حرمت بسیار برای آن قائلند. در روزگار قدیم غسل تعمید کسانی که کیش نصارا را قبول میکردند به روز عید پنجاهه موکول میگردید، و چون اشخاص نوآیین لباس سفید در بر میکردند، آن روز را "یکشنبه‌ی سفید" مینامند.

پنج برگ، گیاهی از نوع فراوان پوتنتیلا (*Potentilla*)، با گلهای زرد و برگهای پنج‌برگچه‌ای. بعضی اقسام آنرا در باغهای سنگستانی و برخی را در پزشکی بکار میبرند، و آنها را ذو خمسة اوراق، یا پای غاز، یا رجل الاوز (rejl'o 'l.'ev-vaz) گویند.

پنج‌پیکر (panj.peykar)، نام سابقش **بش‌یوسقه** (beš.yusqe)، ده (جم ۱٬۰۶۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان جعفربای، بخش گمیشان، شهرستان دشت گرگان، استان دوم (مازندران)، ۱۴ کیلومتری ل‌ش گمیشان.

پنج تن آل عبا: ← آل عبا.

پنجده (panj.deh)، ده، جش ترکمنستان، تجشس، در آسیای مرکزی، بر ساحل شرقی رود کوشک نزدیک ملتقای آن با مرغاب. در اینجا بسبب اختلافات مرزی تصادمی بین قوای روس و افغان روی داد (۳۰ مارس ۱۸۸۵) که منتهی به تلفات سنگین افغانها گردید؛ اختلافات مرزی در ۱۸ ژوئن سال بعد تصفیه شد، ولی چیزی نمانده بود که حادثه‌ی پنجده منجر به جنگ بین روسیه و انگلستان شود.

پنج قلوی دیان (یا **دیون**)، ← دیان، پنج قلوی.

پنجک رستاق (panjak rostāq)، دهستان (جم ح ۵٬۶۰۰؟)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، دارای ۲۱ (؟) آبادی. در قسمت شرقی رود چالوس، و آبادیهای آن در دره‌های کوهستانی صعب العبور واقعست.

پنج کوت: ← عوامل پنجگانه.

پنج گنج: ← خمسه‌ی نظامی.

پنجه، در اصطلاح معماری و بنائی، قسمت اضافی شالوده که، برای استحکام دیوار، بیش از اندازه‌ی اصلی دیوار پی‌ریزی میشود.

پنجهزاره (panj.hezāre)، دهستان (جم ح ۱۳٬۵۰۰؛)، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران). در طرفین راه آهن سرتاسری ایران.

پنجه‌شاه [پنجه‌ی شاه]، زیارتگاه معروف شهر کاشان، که مدفن منسوب به هارون فرزند امام هفتم و سلطان محمد پسرش میباشد. از نظر اجتماعی بقعه‌ی جالب توجهی است. جای پنجه‌ای از سنگ مرمر بر دیوار نصب میباشد، و همچنین مجسمه‌ی دست مرمری، که ظاهراً مرحوم صنیع‌الملک از فرنگستان آورده است، در محفظه‌ای قرار دارد، و بآن دعا و قفل و غیره آویخته‌اند.

پنجه‌غاز (panje.qāz)، (*Chenopodium album*)، علف خودروی یکساله‌ی اروپائی. گلهای کوچک سبزرنگ و برگهای نقره‌ای دارد.

پنجه‌کلاغ، (*Lamium amplexicaula*)، گیاهی از تیره‌ی نعناعیان که برگهای چرخی و بریده شبیه به پنجه‌ی مرغان دارد.

پنجه‌گرگ (panje.gorg) یا **رجل الذئب** (rejlo'z.ze'b)، گیاهان پیوسته‌سبز بی‌گل کوتاه از نوع لوکوپودیوم (*Lycopodium*) یا سلاگینلا (*Selaginella*)، نزدیک به سرخسها ولی با برگهای پولکی یا سوزنی. انواع لوکوپودیومها، که اروپائیان و امریکائیان آنها را کاج زمینی یا سرو زمینی میگویند، در رطوبت و سایه میرویند. هاگهای زرد سرو خاکی (*L. clavatum*) بنام گرد لوکوپودیوم یا گوگرد گیاهی در پزشکی برای خشک کردن زخمها بکار میرود. اگرچه بسیاری از سلاگینلاها مخصوص نواحی گرمسیر است، بعضی از آنها را در نواحی معتدل برای زینت در گلدانها و گرم‌خانه‌ها میکارند.

پنجه‌ی آبرفتی[3] (ābrofti)، نهشت تهنهشتها که جریانهای سریع بهنگام ورود در یک دشت یا دره برجا میگذارند. تسمیه ناشی از شکل آنست.

پنجه‌ی شاه، کاشان، ← پنجه‌شاه.

پنجه‌ی غاز، گیاه، ← قازایاغی.

پنجیم، هند، ← گوآ.

پنچتنترا (pancatantrā) [سانسکریت، = پنج باب، پنج کتاب]، عنوان کتابی به زبان سانسکریت، در پند و اندرز و داستان از زبان حیوانات، که در ح ۵۷۰ بم در زمان انوشروان به پهلوی ترجمه شده است و اصل قسمت عمده‌ای از **کلیله و دمنه** میباشد، و پنج باب الاسد و الثور، الحمامة المطوقة، البوم و الغربان، القرد و الغیلم، و الناسک و ابن عرس را، که از ابواب مهم کلیله و دمنه‌ی فعلی میباشند، در بر دارد. ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ما للهند از این کتاب نام میبرد، و میگوید "نزد ما به کلیله و دمنه معروف است"، و از سخنش چنین برمیآید که به ترجمه‌ی عربی ابن المقفع که از پهلوی صورت گرفته است اعتماد ندارد، و گوید کاشکی میتوانستم آنرا ترجمه کنم. هرتل گوید این کتاب از برهمن وشنو است و در ۳۰۰ بم تألیف شده. مکرر بطبع رسیده است، و به بسیاری از زبانهای فرنگی ترجمه گردیده.

پندا[4] (pendā)، فت ۶۵۵، شاه (۶۳۲-۵۵) مرشا. جنگجوی بزرگی بود، و وسکس و انگلیای شرقی را تحت استیلای خود درآورد. در جنگ با آزوی (شاه نورثامبریا) کشته شد.

پندنامه: ← اندرزنامه.

پندنامه (pand.nāme) [پندنامه‌ی شیخ عطار]، مثنوی حکمی و اخلاقی، منسوب به شیخ فریدالدین عطار، مشتمل بر بیش از ۸۰۰ بیت در پند و اندرز و حکمت و مسائل اخلاقی. این مثنوی در ۹۶۴ هق بوسیله‌ی آمری بنام سلطان بایزید بنظم ترکی ترجمه گردیده است، و این ترجمه با متن فارسی در ۱۲۸۵ هق در استانبول بطبع رسیده، و بوسیله‌ی شمعی (بعنوان سعادت‌نامه) و اسماعیل حقی نیز بترکی ترجمه شده. سیلوستر دو ساسی آنرا

---

(1)Fifty-four forty or fight (2)Pentecost (3)alluvial fan (یا cone) (4)Penda

بفرانسوی ترجمه کرده، و این ترجمه با متن فارسی و حواشی و تعلیقات در ۱۸۱۹ در پاریس و نیز در ۱۸۱۹ در لندن چاپ شده. پندنامه در قاهره (۱۲۴۳ هق) و کلکته و لاهور و تهران مکرر انتشار یافته، و در ۱۲۵۵ هق بنظم عربی ترجمه شده است، و در ۱۲۹۱ هق با متن فارسی در مصر منتشر گردیده.

پندنامه‌ی انوشیروان، منظومه‌ای اخلاقی، بفارسی، از محمد ابن محمود بدایعی بلخی. ظاهراً اصل آن بزبان پهلوی بوده است، و رساله‌ی ظفرنامه (منسوب به ابن سینا) را ترجمه ازین متن پهلوی گفته‌اند. پندنامه در ۱۳۱۲ هش در تهران طبع شده.

پندنامه‌ی بزرگمهر: ← بزرگمهر.

پندنامه‌ی مارکوس (mārkus)، کتابی اخلاقی، بفارسی، که بوسیله‌ی عبدالرحیم طالبوف ظاهراً از روسی ترجمه شده است. اصل آن ظاهراً کتاب اندیشه‌های مارکوس آورلیوس است که به بیشتر زبانها ترجمه گردیده. پندنامه در ۱۳۱۰ هق در استانبول و سپس در تهران بطبع رسیده.

پندیات جوانمردی (pandiyyāte)، عنوان کتابی مذهبی و اخلاقی، بفارسی، که مطالب آن بر اساس عقاید اسماعیلیه است، و آنها را المستنصر بالله II اسماعیلی در مجالس و محافل اسماعیلیان بعنوان وعظ و پند و اندرز ایراد کرده است، و شخصی آنها را تحریر نموده. دارای سه قسمت است: پندیات بزرگ، پندیات کوچک، و دوازده جوانمردی. با ترجمه‌ی انگلیسی و حواشی بوسیله‌ی ایوانوف در ۱۹۵۰ در بمبئی بطبع رسیده است.

پنزا[1] (penzā)، شهر (جه ۲۳۱٬۰۰۰)، ش جمشسر مرکزی، بر رود سورا، در ناحیه‌ی حاصلخیز سیاخاک. تهیه‌ی ماشین‌آلات و مواد غذائی.

پنسکولا[2] (pensəkōlā)، شهر (جه ۵۰٬۹۵۴)، انتهای لغ ایالت فلوریدا، کشمة، کنار خلیج پنسکولا. از مراکز کشتیرانی و ماهیگیری و آمودن چوب است، و در نزدیکی آن کارخانه‌های الیاف شیمیائی وجود دارد. یکی از پایگاههای مهم هوائی نیروی دریائی کشمة است. در ۱۵۵۹-۶۱ مهاجرنشین اسپانیائی بود. در ۱۸۲۱ رسماً جزء کشمة شد.

پنسیلوانیا[3] (pensilvāniā)، انگـ **پنسیلوینیا** (-veyniā)، ایالت (۱۱۷٬۴۱۰ کمه؛ جه ۱۰٬۴۹۸٬۰۱۲)، لش کشمة؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن هریسبرگ و شهرهای عمده‌اش فیلادلفی، پیتسبرگ، ایری، التاون، سکرنتن، و ردینگ است. از ش برود دلاور محدود میباشد. جز در جلگه‌ی کنار دریاچه‌ی ایری، سرزمینی کوهستانی است. رودهای دلاور، اوهایو، و ساسکویهنا آنرا زهکشی میکنند. دارای معادن زغال و نفت است. از جهت تهیه‌ی فولاد عمده‌ترین ایالات کشمة میباشد، و صنایع نساجی و تهیه‌ی مواد نفتی نیز دارد. محصولات فلاحتی آن لبنیات، غلات، توتون، و میوه است. ویلیام پن امتیاز مالکیت آن را در ۱۶۸۱ تحصیل کرد (قبلا گروهی از سوئدیها و هلندیها در آن مسکن گزیده بودند)، و او با هندیشمردگان پیمان حسن نیت منعقد ساخت. پنسیلوانیا در انقلاب امریکا نقش مؤثری ایفا کرد. فیلادلفی از مراکز عمده‌ی فعالیت میهن‌پرستان بود؛ اولین و دومین کنگره‌ی مهاجرین در این شهر برپا شد، و اعلامیه‌ی استقلال در آن بامضا رسید. در جنگ داخلی امریکا جزء اتحادیه ماند.

پنطس، مملکت قدیم؛ ← پونتوس.

پنطی (penti)، طبقات غیر لوطی؛ ← لوطی.

پنطیقسطی: ← پنجاهه، عید.

پنطیکاست: ← پنجاهه، عید.

پنک[4]، **آلبرشت** (ālbrešt penk)، ۱۸۵۸-۱۹۴۵، جغرافیادان و زمینشناس آلمانی. از ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۶ استاد جغرافیای طبیعی در دانشگاه وین، و از آن ببعد تا ۱۹۲۶ که بازنشسته شد استاد دانشگاه برلین و مدیر مؤسسه‌ی اقیانوسشناسی و مؤسسه‌ی جغرافیائی بود. بواسطه‌ی تحقیقاتش در باب عصر یخ و تشکیل یخچالها و تکمیل جغرافیای ناحیه‌ای جدید معروفست.

پنکهرست[5]، **املین گولدن** (eməlin guldən pankhërst)، ۱۸۵۷-۱۹۲۸، بانوی انگلیسی طرفدار حق رأی دادن زنان. چون از کومک احزاب رسمی مأیوس شد در ۱۹۰۳ اتحادیه‌ی اجتماعی و سیاسی زنان را تشکیل داد، و در ۱۹۰۶ سیاست محاربه را پیش گرفت و برای اقناع مخالفان بزور و تهدید و آتش‌زنی متوسل میشد. چند بار بزندان افتاد و پس از اعتصاب غذا آزاد گردید. پس از شروع جج I از شدت عمل دست برداشت. در اقدامات خود از فعالیت دخترانش **کریستبل پنکهرست** (kristəbel) (۱۸۸۰-۱۹۵۸) و **سیلویا پنکهرست** (silviā) (۱۸۸۲-۱۹۶۰) برخوردار بود. سیلویا در جنگ حبشه و ایتالیا از طرفداران جدی حبشه بود. در آدیس آبابا درگذشت.

پنگان: ← فنجان.

پنگوین[6] (penguin؛ از انگـ)، مرغ بی‌پرواز شناگر، با پاهای پره‌دار، که در نیمکره‌ی جنوبی از ناحیه‌ی جنوبگان تا جزایر گالاپاگوس یافت میشود. سینه‌اش سفید و پشتش خاکستری یا آبی خاکستری است. ارتفاع قامتش از یک متر (شاة پنگوین) تا ۳۵ سم (پنگوین استرالیائی) تغییر میکند. در خشکی معمولا راست راه میرود، ولی بعضی از پنگوینها با استفاده از بالها و پاهای خود، بر یخ و برف با شکم خود سریعتر حرکت میکنند.



پنگوینهای پاسیاه

پنگهو، جزایر چین؛ ← پکادورس.

پنلوپه[7] (penelope)، در افسانه‌های یونان، همسر باوفای اودوسئوس. بروایت **اودیه**، در غیاب اودوسئوس خواستگاران زیادی خواستار او بودند، ولی وی، بعنوان بهانه، جواب را موکول به بعد از تمام کردن کفنی برای لائرتس کرد، و هر شب آنچه را در روز بافته بود باز میکرد. چون حیله‌ی او مکشوف شد قرار گذاشت همسر آن کس شود که بتواند کمان اودوسئوس را خم کند. اودوسئوس که با لباس گدایان بوطن بازگشته بود شرط را برد،



پنلوپه (موزه‌ی بریتانیائی)

با پنلوپه زندگی از سر گرفت، و خواستگاران را کشت.

پنلووه[8]، **پول** (pol paNlëve)، ۱۸۶۳-۱۹۳۳، سیاستمدار و ریاضیدان فرانسوی. در ۱۹۱۷ مدت کوتاهی نخست‌وزیر شد، و در ۱۹۲۴، باشتراک اریو، بعنوان رهبر گروه اعتدالی معروف به "کارتل چپ" سر برآورد. در ۱۹۲۵ بار دیگر نخست‌وزیر شد، و بعداً چند بار به وزارت رسید. شهرتش بیشتر بسبب تحقیقات علمی و خاصه ریاضی (مخصوصاً در معادلات دیفرانسیل) اوست. از آثارش (دروس انتگرالگیری معادلات دیفرانسیل (۱۸۹۵)، دروس در باب اصطکاک (۱۸۹۵)، دروس در باب نظریه‌ی تحلیلی معادلات دیفرانسیل (۱۸۹۷)، مکانیک هواپیمائی (۱۹۰۹-۱۰)، و هواپیمائی (۱۹۱۶)) است.

پنومپن[9] (pnompen)، شهر (جه ۴۰۰٬۰۰۰)، پایتخت کامبوج؛ کنار رود تونله ساپ بر ملتقای آن با مکونگ. در قرن ۱۴م بنا شد، و در قرن ۱۵م بجای آنککور پایتخت امپراطوری خمر گردید. از ۱۸۶۷ پایتخت دائمی کامبوج بوده است.

پنومونی: ← ذات الریه.

پنیر، غذائی که از روزگاران کهن سابقه دارد، و عبارتست از شیر بسته که از مایعی که پس از انعقاد شیر میماند جدا شده است. یونانیان قدیم پنیر مادیان و بز، و مصریان در ادوار باستانی پنیر شتر تهیه میکردند. پنیر بز و گوسفند هنوز در آسیا و اروپا رواج دارد؛ در نیمکره‌ی غربی پنیر گاو رایجتر است. شیری که برای ساختن پنیر بکار میرود ممکن است خام یا پاستوریزه، شیرین یا ترش، چربی‌گرفته یا چربی‌افزوده یا با چربی طبیعی باشد. برای پنیرسازی، ماده‌ی پروتئینی اصلی شیر یعنی **کازئین** را در تحت اثر تخمیری **پنیرمایه** یا **پپسین**، یا **اسید لاکتیک**، یا اثر مشترک هر دو منعقد میسازند. خارج شدن مایع باقی مانده را میتوان با گرم کردن و خرد کردن و فشردن شیر بسته تسریع کرد. از هر ۱۰۰ کیلوگرم شیر بر حسب سفتی و نرمی پنیر از ۸ تا ح ۲۵ کیلوگرم پنیر بدست میآید.

پنیرهای گوناگون خارجی (که غالباً از محل تولید نام گرفته‌اند) ح ۱۸ نوع، و اختلاف آنها

(۱)Penza (۲)Pensacola (۳)Pennsylvania (۴)Penck (۵)Pankhurst (۶)penguin (۷)Penelope (۸)Painlevé (۹)Pnompenh; Pnom-Penh; Phnom Penh

از نوع شیر مصرف شده و روش مایه‌زنی است. همه‌ی آنها را به دسته‌های سخت و نیمسخت و نرم تقسیم میکنند. پنیرهای سخت آب کمتر دارند و مدتها میمانند، ولی پنیرهای نرم یا تازه بلافاصله مصرف میشوند. از پنیرهای سخت معروف گرویر (gruyer) (سویس)، از پنیرهای نیمسخت روکفور (rokfor) (فرانسه) و گورگونزولا (gorgonzolā) (بنام دهکده‌ای نزدیک میلان)، و از پنیرهای نرم کامامبر (kāmāMber) (بنام دهکده‌ای در لغ فرانسه) است. موجودات ذره‌بینی، که در ضمن عمل رسیدن پنیر بصورت طبیعی یا مصنوعی بآن اضافه میشود، عطر مخصوصی بانواع پنیر میدهد. در ایران از آب پنیر کشک و از بازمانده‌ی آن قره قوروت میگیرند. پنیر غذائی پرارزش و منبع پروتئین، چربی، مواد معدنی (کلسیوم، فسفر، گوگرد، و آهن)، و (اگر از شیر چربی‌نگرفته تهیه شود) ویتامین A است.

پنیرک هندی: ← برگ مخملی.

پنیرکیان، تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ی جداگلبرگ که میوه‌ی آنها گاهی بشکل چنبره و گاهی مانند غوزه است. پنبه یکی از انواع پنیرکیان و غوزه‌ی آن دارای تخمهائی است که رشته‌های سلولوزی پنبه بآنها چسبیده است. نیز← رستنی، جدول رده‌بندی.

پنیرمایه[1] (panir.māye)، ماده‌ای محتوی مخمر یا آنزیمی بنام رنین[2] (renin) که سبب انعقاد شیر میشود. از معده‌ی پستانداران جوان که هنوز شیر میخورند گرفته میشود. برای ساختن پنیر بکار میرود. امروزه آنرا بطریق مصنوعی نیز میسازند. گرما خواص آنرا از بین میبرد.

پنی‌سیلین[3] (penisilin)، آنتی‌بیوتیکی (← آنتی‌بیوتیک) که از قارچ مخصوصی (*Penicillium notatum*) (← پنی‌سیلیوم) بعمل میآید، و در درمان بیماریهای عفونی بکار میرود. در سال ۱۹۲۸ بتوسط سر ا. فلمینگ کشف شد. در ۱۹۴۰ سر ه. و. فلوری و ا. ب. چین و دیگران زهرناک نبودن آنرا برای انسان ثابت کردند. مقدار آن بر حسب "آحاد آکسفرد" بیان میشود؛ هر ۱۰۰٬۰۰۰ واحد تقریباً دارای ۶۰ میلیگرم پنی‌سیلین است. پنی‌سیلین از مواد باکتری‌کش است، ولی در طی ده سال اخیر بسیاری از باکتریها نسبت بآن مقاوم شده‌اند.

پنی‌سیلیوم (penisilliom؛ فنس)، قارچهائی از گروه آسکومیستها و از نوع پنی‌کیلیوم (*Penicillium*) که هاگهای آنها شبیه به قلم مو است. از جنس (*P. notatum*) پنی‌سیلین استخراج میشود.

پنین، آلپهای[4] (ālphāye penin)، قسمت مهمی از کوههای آلپ مرکزی، که از گردنه‌ی سن برنار بزرگ بجانب ش تا گردنه‌ی سمپلون ممتد است. دره‌ی رون حد شمالی آنست. دارای یخچالها و قله‌های مرتفع میباشد.

پنیوس[5] (peneyos)، رودی بطول ح ۲۱۵ کم، ل یونان، در تسالی. از کوه پیندوس سرچشمه میگیرد، و بجانب ش جاری شده از لاریسا میگذرد، و از طریق دره‌ی تمپه به دریای اژه میریزد.

پو[6] (po)، نام باستانی آن **پادوس** (pādus) و در اساطیر **اریدانوس** (eridānus)، رودی بطول ۶۵۰ کم، در ایتالیای شمالی؛ طویلترین رود ایتالیا. از دامنه‌های کوه ویزو (در پیمون، ایتالیا) از کوههای آلپ سرچشمه گرفته، عموماً در جهت ش روان شده از تورن میگذرد، و با دلتائی به دریای آدریاتیک میریزد. دره‌ی آن عریضترین و حاصلخیزترین دره‌های ایتالیا است. شاخابه‌های عمده‌ی آن از آلپ سرچشمه میگیرند. تا کازاله قابل کشتیرانی است.

پو[7]، شهر (جه ۴۱٬۷۳۰)، مرکز ولایت باس‌پیرنه، جغ فرانسه. در دامنه‌ی پیرنه واقع و از مراکز جهانگردی است. پایتخت بئارن و مقر شاهان ناوار بود. زادگاه هانری IV.

پو[8]**، ادگر الن** (edgər alən pō)، ۱۸۰۹-۴۹، نویسنده و شاعر امریکائی. در ۱۸۱۱ یتیم شد، و زن و شوهری بنام الن او را بزرگ کردند، و از ۱۸۲۴ اسم آن خانواده را اسم وسط خود قرار داد. سه سال در ارتش خدمت کرد (۱۸۲۷-۳۱)، و سپس کوشید از طریق نویسندگی امرار معاش کند، ولی فقر مستمر، اعتیادش به الکل، و مرگ (۱۸۴۷) زوجه‌اش ظاهراً مشاعر وی را مختل کرد. اشعارش از زیبائی غنائی و حزن‌انگیز برخوردار است، و مکتب سمبولیسم فرانسه از آنها متأثر گردید. شهرتش بیشتر بسبب داستانهای کوتاهش میباشد. از ۱۸۴۰ بنوشتن داستانهای اسرارآمیز شروع کرد، که در بعضی محیطی وحشت‌انگیز بوجود میآورد، و بعضی دیگر آمیخته با استنتاجات نافذ است، و پو با این داستانها رمانهای پلیسی جدید را بنیان گذاشته است. اولین کتابش، بنام تیمور لنگ و اشعار دیگر در ۱۸۲۷ منتشر شد. دیوان کلاغ سیاه و اشعار دیگر (۱۸۴۵) در کشمة و در خارجه سبب شهرت او به شاعری گردید. بعضی از داستانهای کوتاهش به فارسی ترجمه و تحت عنوان افسانه‌های راز و خیال منتشر شده است (تهران، ۱۳۳۴ هش).

پوئبلا[9] (pueblā)، ایالت (۳۳٬۹۹۶ کمم؛ جه ۱٬۵۹۵٬۹۲۰)، ش مکزیک مرکزی. بسیار کوهستانی است، کوههای سیرا مادره‌ی شرقی در ل آن واقعست؛ کمربندی آتشفشانی از قسمت مرکزی آن میگذرد؛ قله‌های پوپوکاتپتل و ایتاسیواتل، که از مرتفعترین قلل مکزیک اند، بر مرزهای آن واقعند. کرسی آن، **پوئبلا** (جه ۱۳۸٬۴۹۱)، در ۱۵۳۵ بنا شد، و مرکز تجارتی ایالت است.

پوئبلو[10] (pueblo)، شهر (جه ۶۳٬۶۸۵)، ج قسمت مرکزی ایالت کولورادو، کشمة، بر رود آرکانساس. دومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز صنعتی و کشتیرانی، و دارای صنایع فلزی و تصفیه‌ی نفت است.

پوئبلو[11] [اسپانیولی، = دهکده]، نامی که اسپانیولیها به هندیشمردگان نواحی جغ امریکای شمالی، که در دهکده‌هائی با خانه‌های سنگی یا گلی میزیستند، داده بودند. اجداد هندیشمردگان پوئبلوی کنونی در ح ۵۰۰ قم باین نواحی مهاجرت کردند. در زمان کشورگشائی اسپانیا در مکزیک، تمدنی نسبةً عالی داشتند. نفوذ اسپانیائیها در ۱۵۴۰ آغاز شد، و اگرچه در ۱۶۸۰ پوئبلوها قیام کرده آنانرا از سرزمین خود بیرون راندند، در ۱۶۹۲ اسپانیائیها دیگر بار آن اراضی را فتح و بسیاری از شهرهای پوئبلوها را ویران کردند، ولی از آن ببعد زندگی پوئبلوها قرین صلح و آرامش بوده است. پوئبلوها در سفالگری و سبدسازی و پارچه‌بافی مهارت دارند، و تشریفات اجرای مراسم عمومی دینی آنان جالب سیاحان است.

پواتو[12] (puātu)، ناحیه و ایالت سابق، غ فرانسه، کنار قطا، در ولایات وانده، دوسور، و وین حالیه؛ پایتخت تاریخیش پواتیه. ولایت وانده بیشتر مرتع است؛ پواتوی علیا برای کشاورزی بسیار مستعد میباشد. کُنتهای پواتو در قرن ۹م لقب دوکِ آکیتن یافتند. در ۱۱۵۲ پواتو و آکیتن بتصرف انگلستان درآمد؛ در ۱۲۰۴ فیلیپ II فرانسه آنرا پس گرفت؛ در ۱۳۶۰ به انگلستان واگذار شد؛ و بالاخره، در ح ۱۳۷۵، دو گکلن آنرا برای فرانسه بازگرفت.

پواتیه[13] (puātie)، شهر (جه ۴۵٬۸۵۵)، کرسی ولایت وین، غ فرانسه؛ مرکز تاریخی پواتو. پیش از دوره‌ی رومیان وجود داشته، و از اسقف‌نشینهای اولیه و (تا ۵۰۷ که بتصرف کلوویس I درآمد) اقامتگاه پادشاهان ویزیگوت بود. در ۷۳۲ (۱۱۴ هق) شارل مارتل اعراب را میان پواتیه و تور شکست داد (← بلاط الشهداء)؛ در ۱۳۵۶ ژان II در پواتیه از ادوارد امیر سیاه شکست خورد و اسیر شد. بسیاری وقایع تاریخی دیگر در پواتیه روی داده. از بناهای جالب آن یک آمفی‌تئاتر رومی و چند کاخ و کلیسای باشکوه (از قرن ۴م تا دوره‌ی رنسانس) است. دانشگاه آن در ۱۴۳۲ تأسیس شد.

پواتیه، دیان دو: ← دیان دو پواتیه.

پوئرتو[14] (puerto)، لفظ اسپانیولی، بمعنی بندر، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

پوئرتو ریکو، جزیره: ← پورتو ریکو.

پوئرتو مونت[15] (puerto mont)، شهر (جه ۲۸٬۹۴۴)، ج شیلی مرکزی، بندر کنار قکب؛ بنای ۱۸۵۳.

پواره، امانوئل: ← کاران داش.

پواسون[16]**، سیمئون دنی** (simeoN dëni puāsoN)، ۱۷۸۱-۱۸۴۰، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی. در بسیاری از مباحث (خاصه مبحث انتگرالهای معین) تحقیقات عمده‌ای کرده است، ولی بیشتر توجهش معطوف به استعمال ریاضیات در فیزیک (مخصوصاً در ایستانبرق و مغناطیس) بود. بیش از ۳۰۰ مقاله در ریاضیات و فیزیک و نجوم نوشت، و کتاب دوره‌ی مکانیک (۱۸۱۱) وی مدتها از مراجع عمده بود.

پوئم سمفونیک[17] (poem samfonik؛ از فنس)، قطعه‌ی موسیقی توصیفی که برای ارکستر ساخته میشود، و مرکب از یک یا چند حرکت است. فرانتس لیست، در مواجهه با محدودیتهای موجود در قالب کلاسیک سمفونی، این فرم را ابداع کرد، و برای آهنگسازان بعد از خود این امکان را

(۱)rennet (۲)rennin (۳)penicillin (۴)Pennine Alps (۵)Peneus (۶)Po (۷)Pau (۸)Poe (۹)Puebla (۱۰)Pueblo (۱۱)Pueblo (Indians) (۱۲)Poitou (۱۳)Poitiers (۱۴)puerto (۱۵)Puerto Montt (۱۶)Poisson (۱۷)symphonic poem; tone poem

بوجود آورد که بتوانند در صورت لزوم پا را از حدود قالب سمفونی فراتر نهاده، برای توصیف تأثرات خود، شرح یک منظره، و حتی بیان یک سرگذشت، از قالبی آزاد استفاده نمایند. برلیوز، آهنگساز رمانتیک فرانسوی، با ساختن سمفونی فانتاستیک، این فرم را توسعه بخشید، و آهنگسازان امپرسیونیست (نظیر دبوسی) از آن استفادهٔ فراوان بردند.

پوانسیانا (puānsiānā)، (فنس)، (*Delonix regia*)، درخت پروانه‌وار استوائی که آنرا چشم خروس میگویند، و بسبب گلهای ارغوانی زیبا در نواحی گرم کاشته میشود. میوه‌های آن بشکل نیامهای دراز بطول ۱۵–۶۰ سم است. باسم دو پوانسی (dē puāNsi)، حاکم هند غربی فرانسه در قرن ۱۷م، نامیده شده.

پوانکاره[۱]**، رمون** (remoN puāNkāre)، ۱۸۶۰–۱۹۳۴، سیاستمدار فرانسوی، رئیس جمهور (۱۹۱۳–۲۰) و نخست‌وزیر (۱۹۱۲، ۱۹۲۲–۲۴، ۱۹۲۶–۲۹) فرانسه؛ پسر عموی هانری پوانکاره. محافظه‌کار و میهنپرستی پرشور بود. قبل از جچ I سیاستی ضد آلمان تعقیب کرد، و پس از جنگ خواهان تنبیه شدید آلمان بود، و چون پیمان ورسای را ملایم میدانست از ریاست جمهور استعفا داد. در ۱۹۲۲ نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه شد، و بلافاصله سیاست سابق خود را از سر گرفت، و در ۱۹۲۳ امر به اشغال رور داد. در ۱۹۲۶ که دگر بار بر سر کار آمد، فرانسه دوچار بحران مالی شدیدی بود؛ پوانکاره اقدامات سخت بر ضد تورم نمود، بودجه را تعدیل کرد، و فرانک را تثبیت نمود (۱۹۲۸). بعضی معتقدند که پوانکاره مردی دوراندیش و هدفش جلوگیری از تجدید تهدید نظامی آلمان بود، و برخی نیز سیاست او را مسئول شرایطی میدانند که میلیونها از مردم آلمان را بدامن هیتلر افکند.

پوانکاره، ژول هانری: ← پوانکاره، هانری.

پوانکاره[۱]**، هانری** [ژول هانری پوانکاره (jül hānri puāNkāre)]، ۱۸۵۴–۱۹۱۲، ریاضیدان و فیزیکدان و نویسندهٔ دانشمند فرانسوی و یکی از بزرگترین ریاضیون عصر خود؛ مت نانسی. در مدرسهٔ پولیتکنیک پاریس تحصیل کرد و مدرسهٔ عالی معادن را بپایان رسانید؛ در ۱۸۷۹ درجهٔ دکتری در علوم گرفت، و در پاریس اقامت گزید، و در آنجا در دانشگاه شاخص شد. در ۱۸۸۶ استاد فیزیک ریاضی و حساب احتمالات شد، و ده سال بعد جانشین تیسران در کرسی مکانیک سماوی گردید. آکادمی علوم در ۱۸۸۷ و آکادمی فرانسه در ۱۹۰۸ او را بعضویت انتخاب کردند. بجهت تحقیقاتش جایزه‌های فراوان گرفت، که از آن جمله است جایزه‌ای که پادشاه سوئد بمناسبت حل (۱۸۸۹) مسئلهٔ سه جسم به وی اعطا نمود.

تحقیقات عمیق وی در نظریهٔ توابع و در فیزیک معروفست؛ توابع اوتومورف (otomorf) و فوکسی و آبلی را در ریاضیات وارد نمود؛ تحقیقات عمده در معادلات دیفرانسیل و مدارات اجرام سماوی بعمل آورد. بعضی از آثار عمده‌اش عبارتند از: در نظریهٔ توابع فوکسی (۱۸۸۱)، دروس در نظریهٔ ریاضی نور (۲ جلد، ۱۸۸۹–۹۲)، برق و نور (۲ جلد، ۱۸۹۰–۹۱)، ترمودینامیک (۱۸۹۲)، دروس در نظریهٔ کشسانی (۱۸۹۲)، طرق جدید مکانیک سماوی (۳ جلد، ۱۸۹۲–۹۹)، نظریهٔ توربیونها (۱۸۹۳)، نوسانات برقی (۱۸۹۴)، موئینگی (۱۸۹۵)، نظریهٔ تحلیلی انتشار حرارت (۱۸۹۵)، حساب احتمالات (۱۸۹۶)، نظریهٔ پتانسیل نیوتونی (۱۸۹۹)، علم و فرض (۱۹۰۲)، ارزش علم (۱۹۰۵)، علم و روش، و غیره.

پوئوپو[۲] (poopo)، دریاچهٔ شور (۲٬۵۱۰ کمم؛ عمق ح ۲٫۵ متر؛ فرازا ۳٬۶۹۰ متر)، ش بولیوی.

پوئی، لو، فرانسه: ← لو پوئی.

پوئی-دو-دوم[۳] (püi-dē-dom)، ولایت (۸٬۰۱۶ کمم؛ جه ۴۸۱٬۳۸۵)، ج فرانسهٔ مرکزی، در اوورنی؛ کرسی آن کلرمون‌فران. از آتشفشان خاموش **پوئی-دو-دوم،** نزدیک کلرمون و به ارتفاع ۱٬۴۶۴ متر، نام گرفته. در اینجا در ۱۶۴۸ فلورانس پریه، طبق تعلیمات بلز پاسکال، تجربه‌ای تاریخی اجرا نمود که نظریهٔ توریچلی را در بارهٔ فشار هوا ثابت کرد.

پوئی دو سانسی، فرانسه: ← مون-دور.

پوپ[۴]**، آرتر آپم** (ārtər āpəm pōp)، ۱۸۸۱–، مستشرق امریکائی و کارشناس معروف هنر ایرانی. تحصیلات خود را در دانشگاه براون بپایان رسانید (۱۹۰۵)، و بعداً در آنجا و در دانشگاه کالیفرنیا تدریس نمود. از ۱۹۲۵ ببعد سرپرستی بیست هیئت اعزامی پویشی در ایران را بعهده داشته، و در این مدت در مراحل مختلف هنر ایرانی تحقیقات فراوان کرده است. از ۱۹۲۵ مشاور هنری افتخاری دولت ایران بوده؛ در ۱۹۲۸ بسمت مشاور هنر ایرانی موزهٔ پنسیلوانیا انتخاب شد؛ در ۱۹۲۵–۳۵ مشاور مؤسسهٔ هنر اسلامی شیکاگو بود. مدیر یا سازماندهندهٔ سه نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران بود (فیلادلفیا، ۱۹۲۶؛ لندن، ۱۹۳۱؛ لنینگراد، ۱۹۳۵). از ۱۹۳۶ استاد افتخاری تاریخ هنر ایرانی دانشگاه تهران است. مدیر انستیتوی ایرانی شهر نیو یورک است، و در ۱۹۴۷–۵۳ رئیس انستیتوی آسیائی بود. از طرف دولت ایران نشان تاج و نشان علمی درجهٔ اول باو اعطا شد. از آثار اوست: قالیهای قدیم شرقی، مقدمه‌ای بر هنر ایران (۱۹۳۰)، نظری به هنر ایران از زمانهای ماقبل تاریخ تا کنون (۶ جلد، ۱۹۳۸–۳۹)، زندگینامهٔ ماکسیم لیتوینوف (۱۹۴۳)، و شاهکارهای هنر ایران (۱۹۴۵؛ ترجمهٔ فارسی، ۱۳۳۷ هش).

پوپ[۴]**، الگزاندر** (alegzāndər pōp)، ۱۶۸۸–۱۷۴۴، شاعر انگلیسی. پسر پارچه‌فروش ثروتمندی بود. از اوایل عمر به تحصیل شعر و نقد ادبی پرداخت. در ۱۷۱۱ منظومهٔ مقاله‌ای در نقد ادبی را در موازین و عقاید سخن‌سنجی در آن زمان منتشر کرد. در ۱۷۱۳ منظومهٔ جنگل ویندزر و در ۱۷۱۴ منظومهٔ هجائی دست‌درازی بحلقهٔ گیسو را منتشر نمود. در ۱۷۱۷ دیوانی از او انتشار یافت. ایلیاد را در ۱۷۲۰ و اودیسه را با همکاری دو تن دیگر در ۱۷۲۵–۲۶ ترجمه کرد، و فایدهٔ سرشار ادبی و مادی از آن برد. در ۱۷۱۸ به ملک معروف خود در تویکنم نقل مکان نمود، و در ۱۷۲۵ آثار شکسپیر را چاپ کرد، که مورد انتقاد سخت لویس ثیوبالد، از منتقدین آن عصر واقع شد، و پوپ در مقابل ثیوبالد را قهرمان کتاب دانسیاد (dānsiad) (۱۷۲۸)، که در هجو کجذوقی ادبی آن عصر است، قرار داد. آثار دیگرش منظومهٔ مقاله‌ای در باب انسان (در دفاع از خداشناسی) و مقالات اخلاقی (۱۷۳۱–۳۵) است.

پوپ[۴]**، جان الگزاندر** (jān alegzāndər pōp)، ۱۹۰۶–، مستشرق امریکائی، معاون گالری هنری فریر. در دانشگاه کولومبیا معلم هنر چینی بود (۱۹۴۱–۴۳)؛ در ۱۹۴۳ بخدمت گالری هنری فریر درآمد. در ۱۹۵۰ برای مطالعات هنری و باستانشناسی به تهران و استانبول، و در ۱۹۵۶ به شرق اقصی و جش آسیا سفر کرد. قسمت هنری مجلهٔ سه‌ماهانهٔ شرق اقصی زیر نظر اوست.

پوپایا سابینا[۵] (poppāyā sābinā)، فت ۶۵ بم، رفیقه و بعداً زن نرون (شوهر سوم او). اعمال زشت نرون را ناشی از تأثیر او میدانند. بعداً بامر نرون کشته شد.

پوپلزای، از افاغنه: ← ابدالی.

پوپوکاتپتل[۶] (popokātepetl) [آزتک، = کوه دودخیز]، کوه آتشفشان (بلندی ۵٬۴۵۲ متر)، قسمت مرکزی مکزیک، بر مرز بین ایالات پوئبلا و مکزیکو. قلهاش همواره از برف پوشیده است، و دهانهٔ وسیع آن نهشتهای گوگرد تقریباً خالص دارد که جزءً استخراج میشود. از ۱۷۰۲ خاموش بوده است.

پوت[۷] یا **پوط** (هر دو put)، روسی پود، واحد قدیم وزن در روسیه، برابر ۴۰ فونت، و معادل ۱۶٫۳۸ کیلوگرم.

پوتئاس[۸] (puteās)، نق ح ۳۳۰ قم، دریانورد و منجم یونانی؛ اهل ماسیلیا (مارسی). بریتانیا و شاید تا مدار شمالگان را سیاحت کرد. مختصری که از آثار وی در دست است مشتمل بر قدیمترین اطلاعات مستقیم از اروپای شمال غربی میباشد.

پوتاس[۹] یا **پتاس** (هر دو potās؛ از فنس)، نام بعضی از ترکیبات پوتاسیوم، بخصوص کربونات پوتاسیوم و پوتاس سوزآور. کربونات پوتاسیوم یا کربونات پوتاس (K_2CO_3) وقتی که خالص باشد متبلور و سفید است. در ابتدا از خاکستر چوب یا بقایائی که از سوزاندن نباتات در ظروف بجا میماند بدست میآمد؛ اکنون معمولا از کلرور پوتاسیوم تهیه میشود. برای ساختن ترکیبات دیگر پوتاسیوم، شیشه‌های سخت، و صابون، و نیز بعنوان کود بکار میرود. پوتاس سوزآور نام ئیدروکسیدِ پوتاسیوم (KOH) و از قلیائیهای قوی است.

پوتاسیوم[۱۰] یا **پتاسیوم** (هر دو potāsiom؛ از فنس)، عنصر فلزی نرم و نقره‌فام (علامت شیمیائی K؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). میل ترکیبی آن با اکسیژن بقدری شدید است که آنرا در نفت نگاه میدارند تا از اکسیژن هوا محفوظ بماند. ارزش تجارتی ندارد، ولی ترکیبات آن موارد استعمال بسیار دارد. با آب بشدت ترکیب شده ئیدروکسید میدهد (← پوتاس سوزآور). با بسیاری از عناصر غیر فلزی ترکیب میشود. در طبیعت

---

(۱)Poincaré (۲)Poopó (۳)Puy-de-Dôme (۴)Pope (۵)Poppaea Sabina (۶)Popocatepetl (۷)pood; poud (۸)Pytheas (۹)potash (۱۰)potassium

بحالت آزاد یافت نمیشود، ولی ترکیبات آن فراوان است. برای حیات ضروری است؛ در همه‌ی مواد زنده یافت میشود. املاحش بعنوان کود بکار میرود. نیز ← پوتاس.

پوتاسیوم، پرمنگنات: ← پرمنگنات.

پوتاسیوم، کربونات: ← پوتاس.

پوتاسیوم، نیترات: ← شوره.

پوتئولی[1] (putcoli)، شهر قدیم کامپانیا، ایتالیا، که یونانیان ح ۵۲۰ قم بنایش کرده بودند. در زمان رومیها بندر ثروتمندی بود؛ در قرن ۵م بدست ژرمنها ویران شد.

پوتسو دی بورگو[2]**، کارلو آندرئا** (kārlo ānd-rea pottso di borgo)، ۱۷۶۴–۱۸۴۲، سیاست‌مدار روسی؛ مت کرس. پشتیبان اشغال (۱۷۹۴) جزیره‌ی کرس بوسیله‌ی بریتانیا بود؛ بعد از پائولی بقدرت رسید. در ۱۷۹۶ که فرانسویان دگر بار کرس را فتح کردند، مدتی در ایتالیا، انگلستان، و اتریش میزیست. در ۱۸۰۴ بخدمت روسیه درآمد. از دشمنان انعطاف‌ناپذیر ناپلئون I و در مخالفت روسیه با وی مؤثر بود.

پوتچینی[3]**، جاکومو** (jākomo putcini)، ۱۸۵۸–۱۹۲۴، آهنگساز اپرائی ایتالیائی. در کنسرواتوار میلان تحصیل کرد. اپراهای معروفش مانون لسکو (۱۸۹۳)، لا بوهم (۱۸۹۶)، لا توسکا (۱۹۰۰)، و مادام باترفلای (۱۹۰۴) است. از پیروان مکتب وریسم بود، و موسیقی او که اساساً رمانتیک است اغلب ابتکاری است. در فارسی نامش را پوچینی نیز ضبط کرده‌اند.

پوتسدام[4] (potsdām)، شهر (جم ۱۱۳٬۵۶۸)، کرسی ایالت سابق براندنبورگ، ش آلمان، بر رود هافل، نزدیک برلین. قسمت عمده‌ی آن مسکونی است. صنعت فیلمبرداری و رصدخانه‌ی فیزیک نجومی دارد؛ رصدخانه‌ی دانشگاه برلین در اینجاست. در ح ۱۳۰۰ تأسیس شد؛ اول بار در دوره‌ی فردریک ویلهلم (برگزیننده‌ی بزرگ) اهمیت یافت، و بعدها مقر سلطنت شد. فردریک II (شاه پروس) کاخ شهر را مرمت کرد و سان سوسی را بنا نهاد. کلیسائی که در ۱۷۳۱–۳۵ ساخته شده بود در جج II ویران شد. در ۱۹۴۵ کنفرانس پوتسدام در آنجا منعقد گردید.

پوتسدام[4]**، کنفرانس**، کنفرانس سران سه دولت متفق جج II (کشمت، تجشس، و بریتانیای کبیر)، از ۱۷ ژوئیه تا ۲ اوت ۱۹۴۵ در پوتسدام، بمنظور تکمیل و روشن کردن و اجرای موافقتهای حاصل در ← کنفرانس یالتا. در کنفرانس پوتسدام ترومن رئیس جمهور امریکا، ستالین نخست‌وزیر شوروی، و چرچیل نخست‌وزیر بریتانیای کبیر (بعداً اتلی جانشین وی شد) حضور داشتند، و وزرای خارجه‌ی کشورهای مذکور هم شرکت داشتند. قرارداد موسوم به موافقتنامه‌ی پوتسدام، که در کنفرانس پوتسدام منعقد گردید، اختیاراتی به شورای نظارت متفقین، که از نمایندگان چهار دولت تشکیل میشد، و همچنین بفرماندهان نظامی امریکا، شوروی، بریتانیا، و فرانسه داد که مناطق اشغالی (← آلمان) خود را اداره کنند. این قرارداد قدرتهای سیاسی و نظامی سابق آلمان را لغو کرد، تنبیه جنایتکاران جنگ را مقرر نمود، نظارت در تعلیم و تربیت عمومی را بمنظور آماده ساختن مردم برای قبول کمال مطلوبهای دموکراسی بدست گرفت، و اقتصاد و تولید آلمان را تحت نظارت آورد. درین کنفرانس متفقین موافقت کردند که آن قسمت از خاک آلمان که در مشرق رودخانه‌های نایسه و اودر میباشد تا هنگام عقد صلح با آلمان به لهستان و روسیه واگذار شود تا آنرا اداره کنند. اختلافاتی که بعداً بین روسیه‌ی شوروی و دول غربی پیش آمد مانع اجرای کامل این قرارداد گردید.

پوتنتسا[5] (potentsā)، شهر (جم ۲۲٬۳۷۱)، کرسی بازیلیکاتا، ج ایتالیا، در آپنن.

پوتوسی[6] (potosi)، شهر (جم ۴۳٬۷۰۰)، ج بولیوی. در ح ۱۵۴۵ در دامنه‌ی کوهی که یکی از سرشارترین منابع معدنی جهان است بنا شد. فرازای آن ۴٬۲۰۰ متر است، و از بلندترین شهرهای جهان میباشد. معادن قلع و نقره‌ی آن مشهورست.

پوتومایو[7] (putumāyo)، رود لغ امریکای جنوبی، بطول ح ۱٬۶۰۰ کم، که در جغ جمهوری کولومبیا تشکیل یافته، در امتداد جش جاری شده، به آمازون میریزد. قسمتی از مرز کولومبیا را با اکوادور و پرو تشکیل میدهد. در برزیل ایسا نام دارد. از ناحیه‌ای کائوچوخیز میگذرد.

پوتومک[8] (potŏmək)، رود کشمت، که در جش شهر کامبرلند در ایالت مریلند تشکیل یافته پس از طی ۴۵۸ کم به خلیج چسپیک میریزد. قسمتی از مرز ایالات مریلند‌ـویرجینیای غربی، مریلند‌ـویرجینیا، و ویرجینیا‌ـبخش کولومبیا را تشکیل میدهد. تا شهر واشینگتن برای کشتیهای بزرگ قابل کشتیرانی است. در هارپرز فری رود شنندوئا بآن میریزد. بجهت زیبائی و خاطرات تاریخی قابل توجه است.

پوتون[9] (puton)، فنس پیتون (pitoN)، در افسانه‌های یونانی، افعی معروفی که از گلی که پس از طوفان دئوکالیون بر زمین ماند تولید شد. در غارهای کوه پارناسوس میزیست، ولی آپولون آنرا بقتل رسانید، و بیادبود این پیروزی بازیهای پوتیائی را تأسیس نمود (← پوتیا)، و لقب پوتونی یافت (← آپولون بلودره).

پوتیا[10] (putiā)، در دین یونان، کاهنه‌ی وخش در دلفی. بازیهای پوتیائی که هر ۴ سال یک بار بافتخار آپولون (که پوتون را کشته بود). در دلفی برگزار میشد متضمن مسابقات موسیقی، ادبی، و ورزشی بود.

پوتیاس[11] (putiās)، ← دامون و پوتیاس.

پوتیدایا[12] (potidāyā)، شهر قدیم، لش یونان، در خالکیدیکه. بکومک کورنت بمخالفت با آتن برخاست و از اتحادیه‌ی دلوسی جدا شد (۴۳۲ قم)، و از اینراه باعث مستقیم جنگ پلوپونزی گردید. گویند فیلیپ II آنرا ویران کرد. بعداً کاساندروس شهر کاساندریا را بجایش بنا نمود.

پوتیومکین[13]**، گریگوری آلکساندرویچ** (gri-gori āleksāndrovic potiomkin)، ۱۷۳۹–۹۱، فیلد مارشال روسی و معشوق کاترین II. تلفظ روسی نام وی پاتیومکین است. در توطئه‌ی ۱۷۶۲ که کاترین را به امپراطوری رسانید سهیم بود، و مورد توجه وی واقع شد. در اولین جنگ روس و عثمانی ابراز لیاقت کرد، و لقب کنت یافت (۱۷۷۴)، و معشوق کاترین گردید، و حتی پس از آنکه دیگران جای او را در دل ملکه گرفتند مخصوصاً در سیاست خارجی از مشاورین معتبر وی بود، و بزعم بعضی مخفیانه با او ازدواج کرده بود. در جنگ ۱۷۸۷–۹۲ روس و عثمانی فرمانده کل قوای روسیه بود. در الحاق (۱۷۸۳) کریمه به روسیه نقش بزرگی داشت، و به لقب "پرنس" ملقب شد، و بازدید (۱۷۸۷) داستانی کاترین را از ایالت جدید کریمه ترتیب داد.

پوتیه[14]**، ژان پیر گیوم** (jāN pier giyyom po-tie)، ۱۸۰۱–۷۳، چینشناس فرانسوی. تألیفات متعدد در باره‌ی چین و زبان چینی دارد. از آثارش تاریخ روابط سیاسی چین با دولتهای غربی (۱۸۵۹) و لغتنامه‌ی چینی و آنامی و لاتینی و فرانسوی با ریشه‌ی لغات (۱۸۶۷ ببعد) است.

پوچفستروم[15] (pocefstrum)، شهر (جم ۳۲٬۰۵۸)، جغ ترانسوال، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی. در ۱۸۳۸ بنا شد. اولین پایتخت ترانسوال بود (۱۸۳۸–۶۰). مرکز بزرگترین چراگاههای افریقای جنوبی است.

پوچکان: ← تربت جام.

پو چوـئی[16] (po cui)، ۷۷۲–۸۴۶، شاعر چینی در دوره‌ی سلسله‌ی تانگ. از کارمندان مهم دولت بود. قریب ۳٬۰۰۰ شعر سرود. بعضی از آنها در شرح درد دوری از دوستان بسبب تغییرات متناوب محل خدمت مأمورین دولت است.

پوچینی، جاکومو: ← پوتچینی، جاکومو.

پود (pud)، رشته‌های افقی در بافت فرش و پارچه. نیز ← کار.

پودجو براتچولینی[17] (podjo brātcolini)، ۱۳۸۰–۱۴۵۹، اومانیست ایتالیائی. شهرتش بواسطه‌ی فاستیا (۱۴۷۴) (مجموعه‌ای از داستانها که بعضی از آنها آمیخته با وقاحت است) است. مشاجراتش با فضلای معاصر هیجان‌انگیز بود.

پودکارپاتسکا روس: ← روتنیا.

پودگوریتسا، یوگوسلاوی: ← تیتوگراد.

پودنا[18] (pudnā)، شهر قدیم، ج مقدونیه؛ نزدیک خلیج سالونیک. در آنجا آیمیلیوس پاولوس رومی پرسئوس، پادشاه مقدونیه، را شکست داد (۱۶۸ قم).

پودوفیلوم (podofilom؛ فنس)، (*Podophyllum peltatum*)، درختچه‌ای از تیره‌ی زرشکها، با برگهای کنگره‌ای و گلهای سفید منفرد بهاری که سته‌ی خوراکی کوچکی میدهد. ریشه‌ی آن مصرف داروئی دارد، و در بیماریهای کودکان، مخصوصاً در بیماریهای معدی شیرخوارگان، بکار میرود.

پوده (pude)، ده (جم ۱٬۹۷۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۲۸ کیلومتری لغ شهرضا.

پوده‌رست[19] (pude.rost)، گیاهی که از مواد آلی

---

(۱)Puteoli (۲)Pozzo di Borgo (۳)Puccini (۴)Potsdam (۵)Potenza (۶)Potosí (۷)Putumayo (۸)Potomac (۹)Python (۱۰)Pythia (۱۱)Pythias (۱۲)Potidaea (۱۳)Potemkin (۱۴)Pauthier (۱۵)Potchefstroom (۱۶)Po Chü-i (۱۷)Poggio Bracciolini (۱۸)Pydna (۱۹)saprophyte

در حال پوسیدگی زندگی میکند. ← انگل.

پوده‌گل[1] (pude.gel)، گل و لجنی که از بقایای حیوانات یا گیاهان ریز دریا تشکیل شده و مواد قیری بوجود میآورد.

پور[2] (por)، لفظ فرانسوی، بمعنی بندر، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

پورا[3] (purā)، نام یونانی پایتخت گدروسیا. احتمال داده‌اند که مطابق بمپور یا فهرج بوده است.

پوراموس[4] **و تیسبه**[5] (purāmos, tisbe) یا **پیرام و تیسبه** (pirām؛ از فنس)، در افسانه‌های کلاسیک، پسر و دختری از اهالی بابل. چون آنانرا از دیدن یکدیگر منع کرده بودند، از شکافی در دیوار باغ با هم صحبت میکردند. سرانجام قرار گذاشتند که در کنار قبری یکدیگر را ملاقات کنند. تیسبه که اول به میعادگاه رسید، از ترس شیری با دهان خون‌آلود، جامه‌ی خود را انداخت و بگریخت. پوراموس که چند دقیقه بعد رسید جامه‌ای خون‌آلود در دهان شیر دید، و بگمان اینکه تیسبه کشته شده است، خود را کشت. تیسبه، که پس از بازگشتن، محبوب خود را کشته دید، انتحار کرد.

پورانترولی[6] (porāNtrüi)، آلمانی **پرونتروت**[7] (pruntrut)، شهر (جه ۶'۵۲۳)، ایالت برن، سویس، در ژورای برنی. صنعت ساعتسازی آن قدیم است. از ۱۵۲۸ تا ۱۷۹۲ مقر امرای بال بود که اسقف نیز بودند؛ در ۱۸۱۵ اراضی آنها بتصرف برن درآمد. بیشتر سکنه فرانسوی‌زبانند.

پوراندخت (purān.doxt)، ضبط دیگر نام بوران‌دخت. ۱- ملکه‌ی ساسانی، ← بوران‌دخت. ۲- در شاهنامه، دختر خسرو پرویز و ملکه‌ی ایران پس از قتل شهریار و پیش از آزرمیدخت. مدت ۱۸ ماه سلطنت کرد.

پور بهاء جامی (pur bahāʿe jāmi)، فت (بعد از؛) ۶۹۹ هق، شاعر خراسانی. خاندان پدری او در ولایت جام منصب قضا داشتند. وی پس از چندی به تبریز رفت، و در دستگاه خواجه شمس‌الدین جوینی داخل شد، و از مداحان او گردید.

پورت[8] یا **پرت** (هر دو port)، لفظ انگلیسی بمعنی بندر، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید (مانند پرت سعید و پورت آرتور). در این کتاب معمولاً بصورت پورت ضبط شده است.

پورت[8] (port) یا **پورتو** (porto) [بنام اوپورتو که پورتو صورت پرتغالی آنست]، شراب تقویت شده‌ی معروفی که در پرتغال از انگورهای دره‌ی دوئرو تهیه میشود. انواع گوناگون آن (تازه، یاقوتی، گندمگون، کهنه، سفید) بسته به ترکیب و طول و طریق نگاهداری آنست.

پورتا[9]، **جاکومو دلا** (jākomo dellā portā)، ح ۱۵۴۰-۱۶۰۲، معمار ایتالیائی. بعضی از کارهای وینیولا و میکلانژ را بپایان رسانید (مانند گنبد کلیسای سان پیترو، و کاخ فارنزه).

پورت آپرا، گوام، ← آپرا هاربر.

پورت آدلاید[10] (port ādelāid)، شهر (جه ۳۸'۳۷۷)، ایالت استرالیای جنوبی؛ بندر عمده‌ی ایالت و از مراکز داد و ستد پشم.

پورت آرتور[11] (port ārtur)، ژاپنی **ریوجون**[12] (riojun)، چینی **لوشون**[13] (lüšun) یا **لوشونکو** (-kō)، شهر، چین، در شبه جزیره‌ی لیائوتونگ؛ پایگاه دریائی کنار دریای زرد. در ۱۸۹۸-۱۹۴۵ جزء سرزمین اجاری کوانتونگ بود. در ۱۹۴۵ پایگاه دریائی مشترک چین و شوروی و مرکز بخش اداری پورت آرتور-دایرن شد. در ۱۹۵۲ تحت نظارت چین قرار گرفت. از ۱۹۵۰ با دایرن جمعاً شهر لو-تا (lü-tā) را تشکیل میدهند.

پورت آرثر[11] (port ārtər)، شهر (جه ۳۸'۱۳۶)، غ ایالت اونتاریو، کانادا، بر ساحل لغ دریاچه‌ی سوپریور. ← فورت ویلیام، کانادا.

پورت آرثر[11]، شهر (جه ۵۷'۵۳۰)، جش ایالت تکزاس، کشمت، کنار دریاچه‌ی سابین. در 1901 در سپیندلتاپ (spindəltāp) که نزدیک آنست نفت کشف شد. پالایشگاه و کارخانه‌ی کشتیسازی دارد.

پورت الیزابت[14] (port elizābet)، شهر (جه ۲۳۹'۶۰۰)، ج ایالت کاپ، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ بندر عمده‌ای کنار خلیج آلگوآ (ālgoā). در ۱۸۲۰ ماندگاران بریتانیائی آنرا بنا کردند. مرکز صنعتی بزرگی است. میوه، پشم، و مواد معدنی صادر میکند.

پورت آو سپین[15] (port āv speyn)، شهر (جه ۱۲۰'۰۰۰)، بر جزیره‌ی ترینیداد، کرسی مستعمره‌ی ترینیداد و توباگو، بر بندرگاه خلیج پاریا.

پورت جکسن[16] (port jaksən) یا **سیدنی هاربر** (sidni hārbər) [انگ؛ = بندرگاه سیدنی]، شاخابه‌ی قکب در ش ایالت ویلز جدید جنوبی، استرالیا، که یکی از بهترین بندرگاههای طبیعی جهان است. شهر سیدنی بر ساحل جنوبی و حومه‌ی آن بر ساحل شمالی است.

پورتر[17]، **کاترین ان** (kātrin an portər)، ۱۸۹۴-، بانوی نویسنده‌ی امریکائی. از لحاظ پختگی سبک در شمار پیشروترین نویسندگان امریکا است. نخستین مجموعه‌ی داستانهای کوتاهش بنام یهودای شکوفا (۱۹۳۰) تحسین شایان یافت. سایر مجموعه‌هایش عبارتند از شراب ظهر (۱۹۳۷)، اسب رنگ‌پریده، سوار رنگ‌پریده (۱۹۳۹)، برج کج (۱۹۴۴)، و مجموعه‌ی مقالات انتقادی او بنام ایام پیشین (۱۹۵۲). اولین رمان او تحت عنوان کشتی ابلهان در ۱۹۶۲ منتشر شد.

پورتر[17]، **کول** (kōl portər)، ۱۸۹۳-، آهنگساز امریکائی کمدی‌موزیکال. در دانشگاه هاروارد و سپس در پاریس در موسیقی تحصیل و مطالعه کرد. از آثارش شب و روز (۱۹۳۲؛ مشهورترین تصنیف وی)، قلبم از آنِ پدرم است (۱۹۳۸)، این چیست که عشق نام دارد؟، عشق فروشی، و دور دنیا است.

پورتر[17]، **نوآ** (noā portər)، ۱۸۱۱-۹۲، مربی و فیلسوف امریکائی، رئیس (۱۸۷۱-۸۶) دانشگاه ییل. لغتنامه‌ی وبستر را با تجدید نظر منتشر کرد (۱۸۶۴ و ۱۸۹۰).

پورت رادیوم[18] (port rādiom) یا **الدورادو ماینز**[19] (eldorādo māynz)، دهکده‌ای در ناحیه‌ی شمالگان، بخش مکنزی، سرزمین شمال غرب، کانادا، کنار دریاچه‌ی گریت بر. از مراکز استخراج پچبلند و اورانیوم است.

پورت سعید، مصر، ← پرت سعید.

پورتسمث[20] (portsməṯ)، شهر (جه ۲۳۳'۴۶۴)، بر جزیره‌ی پورتسی (portsi)، همپشر، انگلستان. از پایگاههای دریائی عمده‌ی انگلستان است. کلیسای جامع تامس ا بکت از قرن ۱۲م میباشد.

پورتسمث[20]، نام چند شهر در کشمت. ۱- شهر (جه ۶'۵۷۸)، ل جزیره‌ی رود، ایالت رود آیلند. در ۱۶۳۸ بنا شد. نبرد رود آیلند در اینجا واقع شد (۱۷۷۸). ۲- شهر (جه ۱۸'۸۳۰)، جش ایالت نیو همپشر، مرکز تجارتی و تنها دریابندر ایالت. در ۱۶۵۳ عنوان شهر یافت. ۳- شهر (جه ۳۵'۰۳۹)، جش ایالت ویرجینیا، بر رود الیزابت، از بنادر همپتن رودز. در انقلاب امریکا پایگاه پیاده شدن سربازان انگلیسی بود.

پورتسمث[20]، **پیمان**، پیمان صلح بین روسیه و ژاپن که، بوساطت ت. روزولت، در ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ در پایگاه دریائی پورتسمث (نیو همپشر، کشمت) به امضا رسید، و جنگ روسیه و ژاپن را پایان داد. بر طبق مواد این پیمان، روسیه منچوری جنوبی را تخلیه کرد، منافع ژاپن را در کره شناخت، و نیمه‌ی جنوبی جزیره‌ی ساخالین و نیز اجاره‌ی شبه جزیره‌ی لیائوتونگ را به ژاپن واگذار نمود.

پورتسمث[20]، **پیمان**، پیمانی که در ۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۴۸ در پورتسمث (انگلستان) بامضای وزرای خارجه‌ی انگلستان (بوین) و عراق رسید، و با خاتمه دادن به توقف سربازان و هواپیماهای انگلستان در عراق، و لغو هیئت نظامی بریتانیا در آن کشور-حق حاکمیت بیشتری برای عراق شناخت. بموجب این پیمان هیئت مشترک دفاعی تأسیس شد، عراق وعده داد که هنگام بروز جنگ تسهیلاتی برای انگلستان فراهم آورد، و انگلستان تعهد کرد که به عراق کومک اقتصادی کند.

پورتسمث[20]، **دوشس دو** (-düšes dë ports* məṯ)، لقب **لوئیز رنه دو کروال** (luiz rëne dë keruāl)، ۱۶۴۹-۱۷۳۴، معشوقه‌ی فرانسوی چارلز II انگلستان. پس از ۱۶۷۱ نفوذ بسیاری بنفع فرانسه اعمال نمود. در انگلستان منفور بود، و پس از مرگ چارلز بیشتر در فرانسه زندگی میکرد.

پورت سودان[21] (port sudān)، شهر (جه ۴۷'۵۶۲)، لش سودان، کنار بحر احمر. بندرگاه جدید و راه آهن ارتباطی آن با داخله‌ی کشور در ۱۹۰۶ ساخته شد. از صادراتش پنبه و صمغ عربی است.

پورت فیلیپ[22]، **خلیج** (port filip)، شاخابه‌ی بزرگ تنگه‌ی باس، ج ایالت ویکتوریا، استرالیا. بندر ملبورن بر شاخه‌ی شمالی آن واقعست.

پورتلند[23] (portland)، شهر (جه ۱۱'۳۲۴)،

---

(۱)sapropel (۲)port (۳)Pura (۴)Pyramus (۵)Thisbe (۶)Porrentruy (۷)Pruntrut (۸)port (۹)Porta (۱۰)Port Adelaide (۱۱)Port Arthur (۱۲)Ryojun (۱۳)Lüshun (۱۴)Port Elizabeth (۱۵)Port of Spain (۱۶)Port Jackson: Sydney Harbour (۱۷)Porter (۱۸)Port Radium (۱۹)Eldorado Mines (۲۰)Portsmouth (۲۱)Port Sudan (۲۲)Port Phillip (۲۳)Portland

دورستشر، انگلستان. در شبه جزیره‌ی سنگلاخی معروف به "جزیره"ی پورتلند قرار دارد که سنگ آهک آن مدتها است که مورد استفاده‌ی ساختمانی بوده است. در ۱۵۲۰ هنری VIII قلعه‌ای در آنجا بنا نهاد. سیمان پورتلند از آنجا نام گرفته است.

پورتلند[1] (portlənd)، نام چند شهر کشمد. **۱-** شهر (جه ۳۷۳٬۶۲۸)، لغ ایالت اورگون، بر رود ویلَمِت. بزرگترین شهر ایالت و بندر عمده برای کشتیهای اقیانوس‌پیما است. مقر دانشگاه پورتلند میباشد. محصولش کاغذ و مواد غذائی و پشم است. **۲-** شهر (جه ۷۷٬۶۳۴)، جغ ایالت مین، کنار خلیج کسکو (kasko). در ۱۶۳۲ مسکون شد. در ۱۷۷۵ بدست انگلیسیها، و در ۱۸۶۶ بر اثر آتشسوزی تقریباً ویران شد. بزرگترین شهر و مرکز بازرگانی ایالت مین میباشد. محصولات صنعتی آن کاغذ، سلولوز، کفش، اشیاء چوبی، فولاد، و مواد محترقه است. در جج II از پایگاه‌های مهم نیروی دریائی کشمد بود.

پورتلند، ارل آو: ← بنتینک، ویلیام.

پورت مورزبی[2] (port morzbi)، بندرشهر (جه ح ۱۷٬۵۰۰)، جش گینه‌ی جدید؛ کرسی ← سرزمین پاپوا. در جج II از پایگاههای دریائی عمده‌ی متفقین بود.

پورتو[3] (porto)، لفظ ایتالیائی و پرتغالی، بمعنی بندر، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

پورتو، پرتغال: ← اوپورتو.

پورتو، شراب: ← پورت یا پورتو.

پورتو الگره[4] (portu alegre)، شهر (جه ۳۸۱٬۹۶۴)، کرسی ایالت ریو گرانده دو سول، جش برزیل؛ بندر حمل محصولات کشاورزی.

پورتوپرنس[5] (portopraNs)، شهر (جه ۱۹۵٬۶۷۲)، ج هائیتی، پایتخت جمهوری هائیتی، بر خلیج گونائیو (gonāiv). در ۱۷۴۹ بتوسط نیشکرکاران فرانسوی تأسیس شد. نیمی از صادرات هائیتی از آنجا حمل میشود.

پورتو ریکو[6] (porto riko) یا **پوئرتو ریکو** (puerto rikō)، جزیره (۸٬۸۷۵ کمم؛ جه ۲٬۲۱۰٬۷۰۳)، کوچکترین و شرقی‌ترین جزایر آنتیلهای بزرگتر، در هند غربی. کرسی و بزرگترین شهرش سان خوان است. رشته‌کوهها و رودهای کوتاه از آن میگذرد. آب و هوایش حاره‌ای معتدل است، و زمین حاصلخیز آن آذوقه‌ی جمعیت متراکم جزیره را تأمین میکند. محصول عمده‌اش شکر و صنعت عمده تصفیه‌ی شکر است. ساکنانش از اعقاب مهاجرنشینان اسپانیائی میباشند. زبان رایج اسپانیولی و مذهب غالب کاتولیک رومی است. در ۱۴۹۳ کریستوف کلمب از جزیره دیدن کرد. اول بار در ۱۵۰۸ مهاجرنشین در آن تأسیس شد. بتدریج بومیان منقرض شدند، و بردگانی که از خارج حمل میشدند جای آنانرا گرفتند (برده‌داری در ۱۸۷۳ در این جزیره ملغی شد). در ۱۸۹۸، مقارن جنگ اسپانیا و امریکا، کشمد جزیره را اشغال کرد، و پیمان پاریس آنرا به کشمد واگذار نمود. در ۱۹۵۲ عنوان "کشور مشترک المنافع آزاد" یافت، و اینک در امور محلی خودمختاری دارد، ولی روابط بین‌المللی و امور دفاعی آن بتوسط کشمد اداره میشود، و اهالی آن شارمند کشمد میباشند.

پورتوس آلبوس، اسپانیا: ← آلخثیراس.

پورتوس کاله، پرتغال: ← اوپورتو.

پورتوفرایو[7] (portoferrāyo)، دریابندر (جه ۶٬۹۷۵)، جزیره‌ی الب، ایتالیا. محل صدور آهن. ناپلئون I هنگامی که حاکم الب بود در اینجا زندگی میکرد (۱۸۱۴-۱۵).

پورتولا[8]**، گاسپار د** (gāspār de portolā)، نـ ۱۷۳۴-۸۴، پوینده‌ی اسپانیائی در امریکا. استیلای اسپانیا را در امریکا وسعت داد.

پور-روایال[9] (por-ruāyyāl)، دیر سابق زنان، ۲۷ کیلومتری غ پاریس، که در ۱۲۰۴ تأسیس شد. در آغاز متعلق به بندیکتیان بود، و سپس به سیسترسیان تعلق یافت. در ۱۶۰۸، رئیسه‌ی آن، ژ. م. آرنو، با مشورت قدیس فرانسوای سالی، دست باصلاحاتی در امور دیر زد. راهبه‌های دیر به زهد و تقوی شهرت یافتند، و در سراسر فرانسه از آنها برای اصلاح دیرها استمداد میشد. در ۱۶۲۶ محل دیر به پاریس انتقال یافت؛ دیر سابق به پور-روایال د شان (de šāN –) و دیر جدید به پور-روایال دو پاری (dē pāri –) [= پور-روایال پاریس] موسوم گردید. دومی تحت نفوذ دوورژیه دو اوران مرکز عمده‌ی پیروان آیین یانسن شد. پور-روایال-دشان محل گوشه‌گیری مردان گردید، و بعضی از آنان در آنجا کلاسهای پسرانه دایر کردند (۱۶۳۸). بسیاری از فضلای فرانسوی در این مدرسه‌ی کوچک تعلیم و تربیت یافتند، و کتابهای درسی آن مشهور گردید. بسبب جنبه‌ی دینی تعلیمات آن، که متمایل به آیین یانسن و احساسات ضد پاپی بود، سرنوشتش همان سرنوشت پیروان آیین یانسن گردید، و در اواخر قرن ۱۷م که آزار دینی شدت یافت، مدرسه بموجب توقیع ۱۷۰۴ پاپ تعطیل شد، و ساختمانهایش در ۱۷۱۰ منهدم گردید. راهبه‌ها از پور-روایال دو پاری بیرون رانده شدند.

پور روایال، کانادا: ← آناپولیس رویال.

پورسنا، لارس: ← لارس پورسنا.

پورفوریوس: ← فرفوریوس.

پورککالا[10] (porkkālā)، شبه جزیره‌ی کوچکی در خلیج فنلاند. در ۱۹۴۷ فنلاند آنرا بعنوان پایگاه دریائی برای ۵۰ سال به روسیه اجاره داد؛ روسیه آنرا در ۱۹۵۶ پس داد.

پورکینیه[11]**، یوهانس اوانگلیستا** (yohānes evāngelistā purkinie)، ۱۷۸۷-۱۸۶۹، فیزیولوژیدان چک. در برسلاو و پراگ استاد دانشگاه بود. در فعالیتهای میهنپرستان چک شرکت داشت. فن دیدن با میکروسکوپ و مطالعه‌ی بافتها و رویانشناسی را پیش برد. شعر هم میسرود، و اشعار شیلر و گوته را بزبان چک ترجمه کرد.

پور ملخ یا **پوره‌ی ملخ،** تخم ملخ: ← ملخ.

پورناک (purnāk)، ده (جه ۹۰۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان چای‌پاسار، بخش پلدشت، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۳ کیلومتری جغ پلدشت.

پوروچیست (purucist)، در روایات زردشتی، دختر زردشت و زن جاماسب.

پوروس[12] (purus)، رودی بطول ح ۳٬۳۸۰ کم، امریکای جنوبی. در ش پرو سرچشمه میگیرد، و عموماً در امتداد لش در برزیل جریان یافته به آمازون میریزد.

پوروس[13] (porus)، فتـ ح ۳۱۸ قم، پادشاه دلاور سرزمین پنجاب. اسکندر مقدونی او را مغلوب و اسیر کرد، ولی پوروس اظهار عجز ننمود، و اسکندر مملکتش را بوی بازگردانید. پس از فوت اسکندر، ائودموس، از سرداران مقدونی، او را بخدعه بقتل رسانید.

پوروشسپ (purušasp) یا **پوروشسپ،** در روایات زردشتی، پدر زردشت.

پورها[14]، در اساطیر یونان، ← دئوکالیون.

پورهوس[15] (purhos)، فنس پیروس (pirūs)، ح ۳۱۸-۲۷۲ قم، پادشاه (۲۹۵-۲۷۲ قم) اپیروس. بکومک بطلمیوس I بسلطنت رسید. به مقدونیه تاخت ولی لوسیماخوس بیرونش راند (۲۸۳ قم). با قوای زیاد و چند فیل به ایتالیا تاخته رومیان را در هراکلیا مغلوب کرد (۲۸۰ قم). مجدداً در آسکولینوس آنانرا شکست داد (۲۷۹ قم)، ولی در این جنگ چنان تلفاتی داد که گفت "با یک پیروزی دیگر از این قبیل کارم ساخته است" ("پیروزی پیروسی" در زبانهای اروپائی ضرب المثل است). در ۲۷۵ قم از رومیان شکست خورد، ولی پیروزیش (۲۷۳ قم) بر آنتیگونوس II مقدونی اعتبارش را بازگردانید. در آرگوس تصادفاً سنگی بسرش افتاد و کشته شد.

پورهون[16] (purhon)، فنس پیرون (piroN)، ح ۳۶۰-۲۷۰ قم، فیلسوف یونانی که در الیس و آتن بسیار معزز بود. او را پدر مذهب شک لقب داده‌اند.

پوره‌ی ملخ یا **پور ملخ،** تخم ملخ: ← ملخ.

پوری[17] (puri) [سانسکریت، = شهر] یا **جاگانات پوری** (jāgannāt)، شهر (جه ۴۱٬۰۵۵)، ش اریسه، هند، کنار خلیج بنگال. مرکز پرستش جاگانات و یکی از مشهورترین امکنه‌ی زیارتی هند است؛ معبد جاگانات و جشنهای مذهبی سالیانه‌ی آن معروف میباشد.

پوریم[18] (purim) [عبری، = قرعه‌ها]، یا **فوریم،** از اعیاد یهود، که مصادف با روزهای ۱۴م و ۱۵م آذار (ماه ششم تقویم دینی یهود) است و با شادی تمام برگزار میشود. بروایت کتاب استر، این عید به یادبود رهائی یهودیان ایران از قتل عام است، ولی ممکن است ناشی از جشنهای بت‌پرستان بمناسبت آمدن بهار باشد.

پوریوس[19] (poryus)، آبشاری بارتفاع ح ۵۲ متر، در رود ستورا لوله (sturā lule)، ل سوئد. دومین کارخانه‌ی بزرگ نیروی برقابی سوئد را بکار میاندازد (راه آهن لاپلاند، معادن آهن کیرونا، و کارخانه‌های ذوب آهن و برقاشیمی از این کارخانه نیرو میگیرند).

پوزن، لهستان: ← پوزنان.

---

(۱)Portland (۲)Port Moresby (۳)porto (۴)Pôrto Alegre (۵)Port-au-Prince (۶)Puerto Rico (۷)Portoferraio (۸)Portolá (۹)Port-Royal (۱۰)Porkkala (۱۱)Purkinje (۱۲)Purus (۱۳)Porus (۱۴)Pyrrha (۱۵)Pyrrhus (۱۶)Pyrrho (۱۷)Puri (۱۸)Purim (۱۹)Porjus

پوزنان[1] (poznān)، آلمانی **پوزن**[2] (pozen)، شهر (جه ۲۶۷٬۹۷۸)، غ لهستان، بر رود وارتا. مرکز بازرگانی و از ۱۸۲۱ مقر نخست‌کشیش کاتولیک لهستان است (پیش از آن مقر او در گنیزنو بود). (اولین) اسقف‌نشین لهستان شد (قرن ۱۰م)، و هسته‌ی کشور لهستان گردید. در تقسیم دوم لهستان (۱۷۹۳) به پروس منتقل شد؛ در ۱۸۰۷ جزء دوکنشین ورشو گردید؛ در ۱۸۱۵ به پروس و در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت. در جه II سخت بمباران شد. دانشگاه پوزنان در ۱۹۱۹ تأسیس گردید. ایالت کنونی پوزنان شامل قسمتهائی از براندنبورگ، پومرانی، و سیلزی سفلی است، و در ۱۹۴۵ تحت حکومت لهستان گذارده شد.

پوزیترون[3] (pozitron؛ از فنـ)، ذره‌ای دارای بار برقی مثبت و هم‌جرم الکترون، که بار آن مساوی مقدار مطلق بار الکترون است. در ۱۹۳۲ بتوسط ک. د. اندرسن کشف شد. بوسیله‌ی بمباران بریلیوم، منیزیوم، یا آلومینیوم با ذرات آلفا میتوان آنرا تولید نمود. عمرش بسیار کوتاه است.

پوزیتیف[4] (pozitif) [فنـ، = مثبت]، در عکاسی، فیلم یا تصویری که سایه و روشن آن عین شیئی باشد که از آن عکس‌برداری شده (در مقابل نگاتیف. ← نگاتیف).

پوزیتیویسم: ← تحققی، مذهب.

پوژاروانس، صربستان، ← پاساروویتس.

پوژونی، چکوسلواکی، ← براتیسلاوا.

پوساذا[5]، **خوسه گواذالوپه** (xose guādālupe posādā)، ۱۸۵۲–۱۹۱۳، نقاش مکزیکی، دهقان‌زاده بود، و یکی از بزرگترین هنرمندان محبوب مردم مکزیک شد، و نسل اوروسکو و ریورا را سخت تحت تأثیر قرار داد. تخیلات پرتلاطم خود را، با درهم ریختن اشکال، ساختن کاریکاتور، و بکار بردن خطوط جاندار و سایه‌روشنهای تند بیان میکرد. بیشتر به چاپ سنگی، چوبتراشی، و قلمزنی میپرداخت. بوسیله‌ی چاپ سنگی هزاران نسخه از نقاشیهای خود فراهم کرد، و ببهای ارزان در اختیار عامه‌ی مردم گذاشت. با دیکتاتوری زمان خود مبارزه میکرد، و با کارگران و دهقانانی که در ۱۹۱۰ دست بانقلاب زدند همراه بود. بسیاری از ترانه‌های معمول مردم را مصور کرد.

پوساذاس[6] (posādās)، شهر (جه ۳۷٬۵۸۸)، شش آرژانتین، بر مسیر علیای رود پارانا.

پوسان[7] (pusān)، شهر (جه ۱٬۰۴۵٬۱۸۳)، کره‌ی جنوبی، کنار تنگه‌ی کره؛ بزرگترین بندر کره.

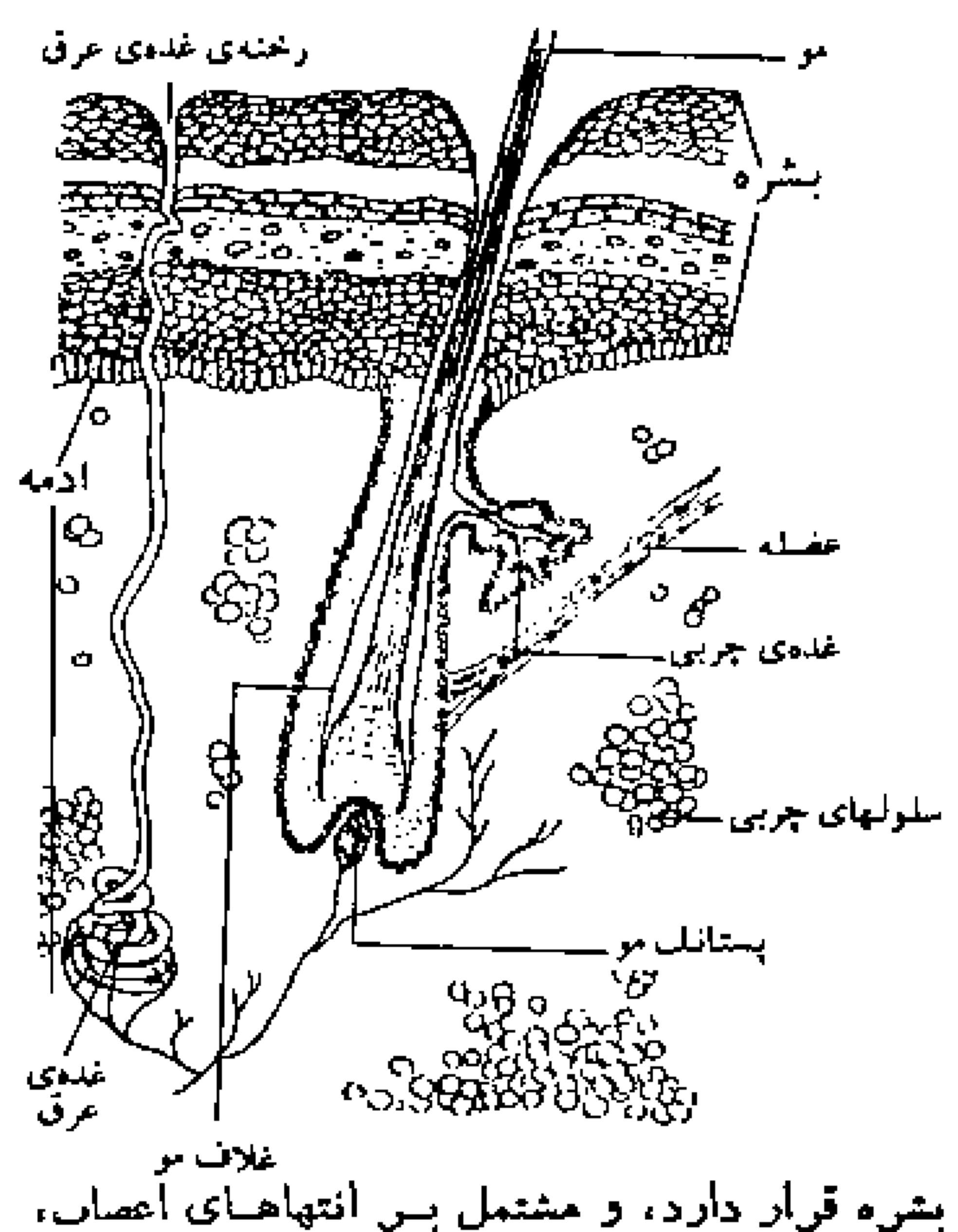
پوست[8]، پوشش ساقه و ریشه‌ی رستنیها، که در گیاهان چوبی بیشتر نمو میکند. مرکبست از یک قسمت خارجی، که در درختها لایه‌ی چوب‌پنبه‌ای خوانده میشود، و یک قسمت داخلی موسوم به آبکش. پوست بتوسط کامبیوم از چوب جدا میشود. از پوست بعضی درختان (مانند بلوط و اقاقیا) مازو بدست میآید، که در دباغی بکار میرود. لاتکس، که از منابع کائوچو و گوتا پرکا است، شیرابه‌ای است که از نسج زنده‌ی پوست ترشح میشود. از پوست چوب‌پنبه، الیاف نساجی، رنگها، دارچین، و بعضی داروها بدست میآید.

پوست[9]، پوشش موئین پستانداران، مخصوصاً در صورتی که نرم و در مجاورت پوست بدن انبوه باشد (در مقابل مو بمعنی معمولی آن، که زبرتر و انبوهیش کمتر و طولش بیشتر است)؛ و همچنین در صورتی که بشکل جامه درآمده یا برای این منظور آموده شده باشد (بمعنی اخیر، **پشم** گوسفند و بره را نیز پوست گویند). پوست معمولاً مرکب از دو قسمت موئین است؛ یکی موهای نرم کوتاه مجعد، و دیگری موهای محافظ، که درازتر و هموارتر و سفت‌تر و حافظ قسمت اول است، و از میان موهای آن میروید.

از زمانهای ماقبل تاریخ آدمی پوست جانوران را برای پوشش بکار برده است. پوست سمور و خز و سنجاب و چینچیلا و نیز قراکل از جمله‌ی پوستهای قیمتی هستند. تجارت پوست در سرزمین‌های وحشی آسیا و امریکای شمالی از قرن ۱۷م تا قرن ۱۹م باوج خود رسید، و مخصوصاً در گشودن سرزمینهای وحشی کانادا تأثیر فراوان داشت. از شرکتهای عمده‌ی تجارت پوست میتوان ← **شرکت خلیج هودسن**، ← شرکت شمال غرب، و **شرکت امریکائی پوست** را نام برد. مسئله‌ی حمایت از نسل جانوران دارای پوست قیمتی منجر به کشمکش معروف "کشمکش پوست سیل دریای برینگ" شد (← برینگ، دریای). با این احوال تهیه و خرید و فروش پوستهای قیمتی از کارهای بسیار مهم است.

پوست[10]، در حیوانشناسی، پوشش سطح بدن انسان و بعضی دیگر از حیوانات. مرکب از دو لایه‌ی متمایز است، یکی بشره[11] (bašare) و دیگری ادمه[12] (adame) که در کتابهای اخیر فارسی آنرا جلد (jeld) نامیده‌اند. بشره لایه‌ی خارجی پوست و از **بافت پوششی** ساخته شده، و خود مرکب از چند لایه است. سلولهای سطحی بشره مرده و شاخی شده‌اند، و بمرور میریزند، و سلولهای زیرین که بتدریج شاخی میشوند و میمیرند جانشین آنها میشوند. پوست حقیقی ادمه یا جلد است، که زیر

مقطع طولی پوست



بشره قرار دارد، و مشتمل بر انتهاهای اعصاب، مویرگها، غدد عرق، غلاف مو، و غدد چربی است. رنگ پوست ناشی از رنگیزه‌های بشره و خون جاری در مویرگهای ادمه است. اعمال عمومی پوست حفاظت، تنظیم حرارت، ترشح، دفع، و حس (حس لامسه) است. پوست در معرض آسیبهای گوناگون (سوختگی، بریدگی، گزیدگی، و غیره) قرار میگیرد. گاهی بر آن تغییرات و جوشهائی غیر طبیعی دیده میشود که بعضی نماینده‌ی عفونت کلی بدن است، و بعضی نماینده‌ی بیماری خود پوست.

پوست، وسیله‌ی نوشتن: ← پارشمن.

پوست[13]، **امیلی (پرایس)** (emili prāys pōst)، ۱۸۷۳–، بانوی امریکائی، که به آداب‌دانی معروفست. اثر معروفش کتاب اِتیکِت (۱۹۲۲) است، در آداب معاشرت، که چندین بار بطبع رسیده. اثر دیگرش، کتاب شخصیت یک خانه (۱۹۳۰)، در باب تزیینات داخلی خانه است.

پوست[13]، **ویلی** (wili pōst)، ۱۹۰۰–۱۹۳۵، هوانورد امریکائی. پروازهای دوردنیائی انجام داد (۱۹۳۱؛ ۱۹۳۳، بتنهائی). در آلاسکا در سانحه‌ی هوائی کشته شد.

پوستا[14] (pustā)، مراتع وسیعی که زمانی قسمت اعظم دشت مجارستان را تشکیل میداد، و برای پرورش گاو مورد استفاده بود. در اثر آبیاری و زهکشی، پوستا (باستثنای منطقه‌ی کوچکی نزدیک دبرتسن) از بین رفته است.

پوست آنگوستورا[15] (āngosturā) [بنام شهر آنگوستورا، ونزوئلا]، پوست درخت امریکای جنوبی از نوع کوسپاریا (*Cusparia*) که برای معطر ساختن مشروبات الکلی بکار میرود. مقوی و ضد تب است.

پوستخواران، سوسکهای کوچکی از تیره‌ی سکولوتیدای (*Scolytidae*) که به درختان مختلف حمله میکنند، و از کامبیوم (قسمت نرم بین پوست و چوب) تغذیه مینمایند، و باعث خشک شدن درختان میشوند. مهمترین پوستخواران زیان‌آور عبارتند از پوستخوار نارون، پوستخوار درخت پسته، پوستخوار گوجه و آلو، پوستخوار درخت انجیر، و پوستخواران درخت جنگلی. درازی این حشرات بطور معمول از ۳ تا ۵ میلیمتر است، و بیشتر درختان ضعیف را مورد حمله قرار میدهند.

پوستومیا، یوگوسلاوی، ← پوستوینا.

پوستوینا[16] (postoynā)، ایتالیائی **پوستومیا**[17] (postumiā)، آلمانی **آدلسبرگ**[18] (ādelsberg)، شهر (جه ۳٬۶۵۱)، سلوونیا، ل یوگوسلاوی، در کارست. تفرجگاه است. غارهای استالاکتیت‌دار آن (بزرگترین چنین غارها در اروپا) معروفست. در ۱۹۴۷ ایتالیا آنرا به یوگوسلاوی واگذار کرد.

پوسن[19]، **گاسپار** (gāspār pusaN)، ۱۶۱۳–۷۵، نقاش دورنماساز فرانسوی؛ مت رم. در کارگاه شوهر خواهر خود نیکولا پوسن کار میکرد، و نفوذ نیکولا در دورنماهائی که از روستاهای ایتالیا ساخته مشهود است. در مجسم ساختن طوفان چیره‌دست بود.

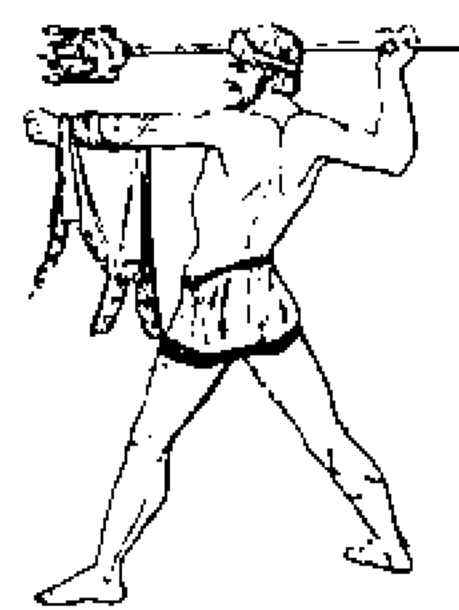
پوسن[19]، **نیکولا** (nikolā pusaN)، ۱۵۹۴–۱۶۶۵، نقاش کلاسیک فرانسوی. در نورماندی از پدر و

(۱)Poznan (۲)Posen (۳)positron (۴)positive (۵)Posada (۶)Posadas (۷)Pusan (۸)bark (۹)fur (۱۰)skin (۱۱)epidermis (۱۲)dermis (۱۳)Post (۱۴)Puszta (۱۵)angostura bark (۱۶)Postojna (۱۷)Postumia (۱۸)Adelsberg (۱۹)Poussin

مادری فقیر زاده شد. در ۱۶۲۴ به رم رفت، ۱۶ سال در آنجا ماند، و سرانجام شهرت یافت. در ۱۶۴۰ لوئی XIII او را به پاریس خواند، و در آنجا برای شاه و ریشلیو کار میکرد، اما از حسادتها و سعایتهای نقاشان رسمی و درباری سخت آزرده‌خاطر بود. آخرین کار او در پاریس، که امروزه در موزه‌ی لوور محفوظ است، موسوم است به حقیقتی که زمان آنرا احیا میکند و از حسادت و افترا محفوظ میدارد. در ۱۶۴۳ به رم بازگشت و تا پایان عمر در آنجا ماند، و نقاشیهای مشهور بسیار بوجود آورد، و روز بروز بر شهرتش افزوده شد.

پوسن نقاشی کلاسیک بود. نظم و دقتی را که در ترکیب نقاشیهای او دیده میشود با نظم و دقت ترکیب نوشته‌های کورنی مقایسه کرده‌اند. در نقاشیهای او، شکلها با حالاتی مجسمه‌وار برپا و در کنار هم قرار گرفته‌اند. تعقل و آرامشی که در ترکیبهای او گنجانده شده در نوع خود بیمانند است. تأثیر او در نقاشان بعدی عمیق و پایدار بوده. نقاشانی مانند کلود لورن (معاصر او) و پول سزان (که ۱۷۴ سال بعد از مرگ او پا بجهان گذاشت) به نفوذ او معترف بودند. تابلوهای رویای سن پول، زایه، خاندان مقدس، دیوژن، و طوفان نوح (همه در موزه‌ی لوور) از جمله‌ی تصویرهای فراوانی است که از او بجا مانده است.

پوسیدون[1] (poseydon)، در دین یونان، از خدایان دریا، حامی همه‌ی آبها، پسر کرونوس و رئا، شوهر آمفیتریته، و پدر پگاسوس، اوریون، پولوفموس، و غولها و عفریتهای دیگر. اسب را او به انسان ارزانی داشت. حامل تریدنس بود و به وسیله‌ی آن باعث طوفان میشد. مطابق نپتونوس رومیان است.


پوسیدون

پوشسنگ[2] (puš.sang)، سنگ نفوذناپذیری که روی لایه‌ی نفوذپذیر نفتدار یا گازدار را پوشانده باشد.

پوشکار[3] (puškār)، دریاچه‌ای بفاصله‌ی ۱۱ کیلومتری غ اجمیر، لغ هند مرکزی. یکی از مقدس‌ترین پهنه‌های آب در هند است.

پوشکره: ← ستراتوسفر.

پوشکین[4] (puškin)، شهر (جه در ۱۹۴۸ تخمیناً 50'000)، جمشسر، ج لنینگراد. در زمان پطر کبیر بنام تسارسکویه سلو (tsārskoye selo) بنا شد؛ بعد از انقلاب ۱۹۱۷ نامش به دتسکویه سلو (detskoye) [= شهر اطفال] و در ۱۹۳۷ بافتخار پوشکین به پوشکین تغییر یافت. تا ۱۹۱۷ مقر تزارهای روسیه بود. در ۱۹۱۷ نیکولای II و خانواده‌اش چند ماهی در اینجا محبوس بودند. کاخهای عالی از قرن ۱۸م دارد که در زمان حکومت شوروی به موزه مبدل گردید. از کاخهای عمده‌ی آن کاخ تابستانی کاترین II و کاخ تابستانی آلکساندر I است که قسمتی از آنها در جج II خراب و پس از آن تعمیر شد. اولین راه آهن روسیه، که در ۱۸۳۷–۳۸ ساخته شد، آنرا با پطرزبورگ مرتبط ساخت.

پوشکین[4]**، آلکساندر سرگیویچ** (āleksāndr ser-geyevic puškin)، ۱۷۹۹–۱۸۳۷، نویسنده و بزرگترین شاعر روسی؛ مت مسکو. از خاندانی قدیمی و پدر جدش، هانیبال، سردار سیاهپوست پطر کبیر بود. پوشکین از زمانی که در مدرسه‌ی متوسطه‌ی تسارسکویه سلو (← پوشکین، شهر) تحصیل میکرد استعداد خود را در شعر بمنصه‌ی بروز رسانید. در ۱۸۲۰ بجهت اشعار انقلابیش به روسیه‌ی جنوبی تبعید شد. در همان سال داستان عشقی روسلان و لودمیلا را نوشت، که نماینده‌ی نفوذ فراوان ادبیات فرانسوی در اوست، و گلینکا آنرا بصورت اپرا درآورد. در روسیه‌ی جنوبی تحت تأثیر لرد بایرون و زیبائی طبیعی کریمه و قفقاز قرار گرفت، که اثرش در منظومه‌های زندانی قفقاز (۱۸۲۱)، فواره‌ی باغچه‌سرا (۱۸۲۲)، و کولیها (۱۸۲۳–۲۴) دیده میشود. مواد داستانهای خود را غالباً از تاریخ روسیه اقتباس میکرد، چنانکه در منظومه‌های تاریخی پولتاوا (۱۸۲۸)، سوار مفرغی (۱۸۳۳؛ ترجمه‌ی فارسی بنام مسین‌سوار، مسکو، ۱۳۲۶ هش)، باریس گادونوف (۱۸۳۱)، دختر سروان (۱۸۳۷، ترجمه‌ی فارسی)، و تاریخ شورش پوگاچوف (۱۸۳۴) دیده میشود. شاهکارش منظومه‌ی یوگنی آنگین (۱۸۳۱) است، که مشتمل بر یکی از زیباترین اشعار عاشقانه‌ی ادبیات روسی است. از آثار دیگرش خروسک طلائی (۱۸۳۳)، ملکه‌ی گوزنها (۱۸۳۴)، و بی‌بی پیک (۱۸۳۴، ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۲۷ هش) است. بعضی دیگر از آثار پوشکین نیز بفارسی ترجمه شده است، که از آن جمله است دوبروفسکی (۱۸۳۵) و مجموعه‌ای از قطعات و حکایات منظوم او، شامل ماهیگیر و ماهی و موسارت و سالیری (چاپ مسکو، ۱۳۲۶ هش). پوشکین در دفاع از حیثیت زوجه‌اش در دوئل کشته شد.

پوشنگ، شهر قدیم، ← بوشنج.

پوط، واحد وزن، ← پوت یا پوط.

پوفندورف[5]**، فرایهر زاموئل فون** (*frāyher zāmuel fon pufendorf)، ۱۶۳۲–۹۴، قاضی و مورخ معروف آلمانی و نویسنده‌ی کتابهای فراوان راجع به قوانین بین‌المللی. معتقد بود که قانون ملتها جزئی از حقوق طبیعی آنها است. پوفندورف کتاب تاریخ مفصلی هم راجع به امپراطوری مقدس روم تدوین کرد.

پوک[6]**، جیمز ناکس** (jeymz nāks pŏk)، ۱۷۹۵–۱۸۴۹، ۱۱امین رئیس جمهور (۱۸۴۵–۴۹) کشمت. نماینده (۱۸۲۵–۳۹) و سخنگوی مجلس نمایندگان (۱۸۳۵–۳۹)، و از اعضای برجسته‌ی حزب دموکرات جکسنی بود. در دوره‌ی ریاست جمهور ← جنگ مکزیک را با شایستگی اداره کرد. کالیفرنیا در عهد وی به کشمت منضم شد. وی از جهت انجام هدفها و برنامه‌هائی که قبلا اعلام میکرد و نیز از جهت پرکاری در بین رؤسای جمهور کشمت کم‌نظیر است.

پوکاک[7]**، ادوارد** (edward pŏkāk)، ۱۶۰۴–۹۱، مستشرق انگلیسی و مفسر کتاب مقدس. در ۱۶۳۰ در حلب پیشنماز کلیسا شد؛ در ۱۶۳۶ باستادی زبان عربی و در ۱۶۴۸ باستادی زبان عبری در دانشگاه آکسفرد منصوب گردید. متن عربی تاریخ مختصر الدول ابن عبری را با ترجمه‌ی لاتینی و رساله‌ی حی ابن یقظان را نیز با ترجمه‌ی لاتینی منتشر کرد.

پوکر[8] (poker)، نوعی بازی ورق، که ظاهراً نخستین بار در کشتی‌های بخاری روی رودخانه‌ی میسی‌سیپی بازی شده است. در امریکای قرن ۱۹م از قمارهای آدمکشها بود. و در قرن ۲۰م رواج فراوان و جنبه‌ی بین‌المللی یافت. شباهت فراوان به بازی آس دارد.

پوکسینیا (puksinia، فنس)، قارچهائی از گروه اوردینای (*Uredinae*) که زنگ گندم (*Puccinia graminis*) یکی از جنسهای آن است.

پوکهانتس[9] (pokəhāntəs)، ح ۱۵۹۵–۱۶۱۷، دختر سرکرده‌ی یکی از قبایل هندیشمردگان امریکا. گویند ج. سمیث را از مرگ نجات داد، ولی این موضوع محل اختلاف است. بعداً ج. رالف عاشق وی شد، و ازدواج آنان سبب صلح بین انگلیسها و هندیشمردگان گردید.

پوگاچوف[10]**، یملیان ایوانوویچ** (yemelyān ivā-novic pugācof)، ح ۱۷۴۲–۱۷۷۵، رهبر شورش ۱۷۷۳–۷۵ روستائیان روسیه. از قزاقهای دون و مردی عامی بود. از عقیده‌ی رایج باینکه پطر III بقتل نرسیده استفاده کرد، و مدعی شد (۱۷۷۳) که پطر III و تزار واقعی هموست. در رأس نهضت انقلابی عظیم و ارتشی از طبقات پست که در دو قرن گذشته حقوق و آزادی آنان بیش از پیش پایمال شده بود قرار گرفت، و قسمتی از ج روسیه را تصرف و سرفداری را منسوخ اعلام کرد، و سلطنت کاترین II را به مخاطره انداخت. سرانجام سپاهیانش شکست خوردند، و خودش در نتیجه‌ی خیانت اطرافیانش گرفتار شد. او را در قفسی آهنین به مسکو بردند، و در آنجا اعدام شد. نتیجه‌ی مستقیم شورش اصلاحات اداری (۱۷۷۵) کاترین II بود، که سرفداری را استوارتر ساخت. کتاب تاریخ شورش پوگاچوف (۱۸۳۴)، از آثار پوشکین، مبتنی بر سرگذشت اوست.

پوگمالیون[11] (pugmālion)، فنس پیگمالیون، در اساطیر یونان، پادشاه قبرس. مجسمه‌ای از گالاتیا از مرمر ساخت که چنان زیبا بود که خود عاشق آن گردید. دست دعا به درگاه آفرودیته برداشت تا زوجه‌ای مانند آن مجسمه نصیبش کند. آفرودیته دعایش را اجابت کرد؛ مجسمه به زنی مبدل شد، و پوگمالیون با وی ازدواج نمود.

پول، اسم اروپائی، ← پاولوس.

پول[12] (pōl)، خاندان اشرافی انگلستان. اغلب اعضای خاندان لقب ارل آو سافک[13] (*ērl āv sāfək) یا دیوک آو سافک (*diuk) داشتند. اولین عضو معتبر خاندان، **مایکل د لا پول** (māykəl də lā)، ملقب به (اولین) **ارل آو سافک**، فت ۱۳۸۹، در جنگ صدساله در خدمت ادوارد امیر سیاه در فرانسه جنگید. مشاور مورد اعتماد ریچارد II گردید، ولی دشمنانش باعث طرد

(۱)Poseidon (۲)cap rock (۳)Pushkar (۴)Pushkin (۵)Pufendorf (۶)Polk (۷)Pococke (۸)poker (۹)Pocahontas (۱۰)Pugachev (۱۱)Pygmalion (۱۲)Pole (۱۳)Suffolk

و حبس او شدند. مایکل گریخت و در پاریس وفات یافت. توماس، **ویلیام د لا پول** (wilyām)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو سافک** و (اولین) **دیوک آو سافک**، ۱۳۹۶–۱۴۵۰، در جنگ صد ساله فعالیت و مدتی فرماندهی داشت. ازدواج هنری VI و مارگریت آو انجو را ترتیب داد، و در سلطنت هنری قدرت بسیار داشت. کوشش فراوان برای برقرار کردن صلح با فرانسه نمود؛ دشمنانش او را بخیانت متهم کردند، و سرانجام گردنش را زدند. پسرش **جان د لا پول**، ملقب به (دومین) **دیوک آو سافک**، ۱۴۴۲–۹۱، خواهر ادوارد IV، نامش الیزابت، را بزنی گرفت، و در سلطنت ادوارد سر کار بود. بعداً از ریچارد III طرفداری کرد؛ معذلک، مورد توجه هنری VII بود. پسر ارشدش، **جان د لا پول**، ملقب به **ارل آو لینکن** (linkən)، ح ۱۴۶۴–۱۴۸۷، مدعی سلطنت بود، و بقتل رسید. برادر ارل آو لینکن، **ادمند د لا پول** (edmənd)، ملقب به **ارل آو سافک**، ح ۱۴۷۲–۱۵۱۳، نیز مدعی سلطنت بود، ولی اسیر شد و مدتها در زندان هنری VII ماند، و سرانجام بوسیله‌ی هنری VIII اعدام شد.

پول (pul)، ده (جـ ۱'۵۵۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان زانوس رستاق، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، ۳۶ کیلومتری ج نوشهر.

پول دارای دو مفهوم است، یکی واحد ارزش و دیگری وسیله‌ی پرداخت. در بسیاری از اجتماعات قدیم، گاو و گوسفند را واحد ارزش قرار میدادند، و اشیاء کوچکتر را، که قابل داد و ستد بودند، وسیله‌ی پرداخت قرار میدادند. در قانون حمورابی منکور است که در آن زمان نقره برای هر دو منظور بکار برده میشده است. اقوام و ملل مختلف از انواع و اقسام اشیاء بجای پول برای داد و ستد استفاده میکرده‌اند (مثل ماهی خشک‌شده، تنباکو، صدف، و غیره). فلزات قیمتی، مخصوصاً طلا و نقره، بواسطه‌ی استحکام و دوام و قابلیت حمل و نقل و ارزش ذاتی، بتدریج جانشین سایر اشیاء گردیدند. فلزی که وسیله‌ی داد و ستد قرار میگیرد، و حکم پول را پیدا میکند، کم‌کم اهمیت ارزش ذاتی خود را از دست میدهد، و ارزش اسمی آن اهمیت پیدا میکند. اولین سکه‌ی دولتی در قرن ۷م قم در سرزمین لیدی ضرب شد؛ ارزش پولی این سکه‌ها بیش از ارزش واقعی و ذاتی آنها بود، و دولت از این تفاوت ارزش برای مخارج عمومی استفاده میکرد. پول کاغذی، که از سیصد سال قبل در دنیا متداول شده است، اغلب دارای پشتوانه‌ای از فلزات قیمتی است. پول کاغذی اصولا باید عند المطالبه قابل تبدیل به طلا و یا نقره باشد، ولی امروز این اصل در هیچ کشوری عملا رعایت نمیشود. در بعضی از کشورها به پشتوانه‌ی فلزی اهمیتی داده نمیشود، و همینقدر که دولت قیمت سکه‌ای را تضمین کرد، برای مردم آن سرزمین قابل داد و ستد است.

پول[1] I (pole)، ۱۹۰۱–، شاه (۱۹۴۷–) یونان؛ برادر و جانشین ژرژ II.

پول، ادمند د لا: ← پول، خاندان.

پول، جان د لا: ← پول، خاندان.

پول[2]**، رجینلد** (rejinəld pōl)، ۱۵۰۰–۱۵۵۸، کشیش انگلیسی، اسقف اعظم (۱۵۵۶–۵۸) کنتربری. پس از قطع رابطه‌ی هنری VIII با پاپ، به آیین کاتولیک باقی ماند و بیشتر اوقات را در رم گذرانید. پس از اینکه ماری استوارت بسلطنت رسید، بعنوان نماینده‌ی پاپ به انگلستان آمد، ولی موفق به بازگردانیدن مذهب کاتولیک به انگلستان نگردید.

پول، ژان: ← ریشتر، یوهان پاول فریدریش.

پول، مایکل د لا: ← پول، خاندان.

پول، ویلیام د لا: ← پول، خاندان.

پولا[3] (polā)، شهر (جـ ۲۸'۵۸۹)، کروآسی، لغ یوگوسلاوی؛ بندر دریای آدریاتیک نزدیک رأس جنوبی ایستریا. از ۱۱۴۸ در تصرف ونیز بود؛ در ۱۷۹۷ بتصرف اتریش درآمد، و از پایگاههای عمده‌ی دریائی گردید. در ۱۹۱۹ به ایتالیا و در ۱۹۴۷ به یوگوسلاوی منتقل شد. آمفی‌تئاتر و طاق نصرت و معبد رومی آن خوب محفوظ مانده است.

پولاد یا **پولاد غندی** (pulāde qondi)، در شاهنامه، دیوی که در دوران پهلوانی رستم در مازندران میزیست.

پولاریزاسیون: ← قطبش.

پولاریزه: ← قطبیده.

پولاریسکوپ: ← قطبشنما.

پولاریمتر: ← قطبشنج.

پولاک، ادوارد یاکوب (edvārd yākob polāk)، اولین معلمی که برای تدریس طب در دارالفنون از اطریش استخدام شد. پس از فوت (۱۲۷۲) دکتر کلوکه طبیب شاه نیز گردید. برای اینکه بتواند بشاگردان بهتر بهره رساند، زبان فارسی آموخت و بآن زبان درس میگفت. کتاب تشریح او که بکومک یکی از شاگردانش، میرزا محمد حسین افشار، بفارسی ترجمه شد، در آن زمان که اطلاعات تشریحی منحصر بعقاید قدیمی بود با اهمیت تلقی شد؛ این کتاب منشأ بسیاری از اصطلاحات کتب تشریح فارسی است. از آثار دیگرش کتابی در جراحی، کتاب مشروحی در جراحی چشم، و یک راهنمای طب نظامی است. در ۱۲۷۴ هق (۱۸۵۸ بم) به اروپا بازگشت. کتابی بنام ایران و ساکنین آن نوشت.

پولایولو[4] (pollāyuolo)، خاندان هنرمندان فلورانسی. **یاکوپو پولایولو** (yākopo) از زرگران مشهور قرن ۱۵م بود. پسر و شاگردش **آنتونیو پولایولو** (āntonio) (۱۴۲۹؟–۱۴۹۸) بود، که گویند نخستین نقاشی است که از طریق کالبدشکافی بمطالعه‌ی تشریح پرداخت. نقاشیهای او (از قبیل رنجهای هرکولس، در موزه‌ی اوفیتسی) بسبب هیکلهای عضلانی و پرحرکت معروفیت دارند. آرامگاه مفرغی پاپ سیکستوس IV را در رم ساخت (۱۴۸۴)، و بهمکاری برادرش، **پیرو پولایولو** (piero) (۱۴۴۳–۹۶)، بنای یادبود پاپ اینوکنتیوس VIII را در کلیسای سان پیترو بنا نهاد. پیرو در بسیاری از نقاشیهای او نیز با وی همکاری داشت. برادرزاده‌ی آنها، **سیمونه دل پولایولو** (simone del) (۱۴۵۷–۱۵۰۸)، معمار بود، و بیشتر عمر خود را در فلورانس گذرانید.

پولتاوا[5] (poltāvā)، شهر (جـ ۱۳۵'۳۰۵)، ش اوکرائین مرکزی. از مراکز فلاحتی است. نزدیک آنجا پطر کبیر در ۱۷۰۹ کارل XII سوئد را شکست داد.

پولچی[6]**، لوئیجی** (luiji pulci)، ۱۴۳۲–۸۴، شاعر ایتالیائی. مورد حمایت لورنتسو دِ مدیچی بود. معروفترین اثرش منظومه‌ی مورگانته ماجوره (۱۴۶۰–۷۰) است.

پولس (pulos)، اسم، ← پاولوس، اسم. برای پولس حواری ← بولس حواری.

پولکا[7] (polkā)، رقصی حلقه‌ای با ضرب ۲/۴، که اصلا بوهمی یا لهستانی است. نام این رقص بقولی از نام یک زن لهستانی گرفته شده، و بعضی نیز معتقدند که دختری دهاتی در سال ۱۸۳۵ آنرا در دهکده‌ی اِلبِشتاینیتز (نزدیک پراگ) اختراع کرد. این رقص بسرعت در تمام اروپا رایج شد، و امروز در بسیاری از ممالک معمول است.

پولک‌بالان: ← پروانه.

پولمن[8] (pulmən)، شهر سابق کشمت، که از ۱۸۸۹ جزء شیکاگو است. در ۱۸۸۰، بوسیله‌ی جورج پولمن (۱۸۳۱–۹۷)، صنعتدار امریکائی، بعنوان جامعه‌ی نمونه برای کارگران شرکت حمل و نقلی که وی تأسیس کرده بود، بنا شد. در ۱۸۹۴ بسبب کم کردن دستمزدها اعتصابی در آنجا روی داد که رئیس جمهور کلیولند بوسیله‌ی ارتش آنرا فرونشاند، و این امر منجر به کشمکشهائی بین او و حاکم ایالت ایلینوا گردید.

پولنک[9]**، فرانسیس** (frāNsis pulaNk)، ۱۸۹۹–، آهنگساز و پیانونواز فرانسوی. از جمله‌ی آثار متعددش چندین کنسرتو و قطعات کوتاه پیانوئی، موسیقی مجلسی، باله‌ها، اپراها، و قطعات آوازی است.

پولو، مارکو، سیاح، ← مارکو پولو.

پولوبیوس[10] (polubius)، ۲۰۳؟ قم–ح ۱۲۰ قم، مورخ یونانی. در رم، تحت حمایت خانواده‌ی سکیپیو، تاریخ عمومی مفصلی در ۴۰ مقاله شامل کشورهای اطراف مدیترانه در دوره‌ی ۲۲۰–۱۴۶ قم نوشت (۵ مقاله و قسمتهای زیادی از سایرین باقی است).

پولودکتس: ← پرسئوس.

پولودوروس، حجار یونانی، ← لائوکوئون.

پولوس[11] (pulos)، لنگرگاه مسنیای قدیم (← مسنیا)، یونان، از مراکز ← تمدن مینی (قرن ۱۳م قم). سابقاً شهری بنام ناوارینو بود، ولی حالیه پولوس نامیده میشود و بر ساحل خلیج پولوس واقعست. در خلیج پولوس، آتنیها اسپارتی‌ها را مغلوب کردند (۴۲۵ قم)، و کشتیهای بریتانیا و فرانسه و روس مصریان را در نبرد ناوارینو از جنگ استقلال یونان شکست دادند (۱۸۲۷).

پولوفموس[12] (polufemus)، فنس پولیفم (polifem)، در اساطیر یونان، یکی از سیکلوپها. چوپان و پسر پوسیدون بود. بروایت ادیسه، اودوسئوس و رفقایش را دستگیر کرد، ولی وی او را کور نموده

---

(۱)Paul (۲)Pole (۳)Pola (۴)Pollaiuolo (۵)Poltava (۶)Pulci (۷)polka (۸)Pullman (۹)Poulenc (۱۰)Polybius (۱۱)Pylos (۱۲)Polyphemus

با دوستانش بگریخت. داستان عشق او به گالاتیا



پولوفموس

در افسانه‌های متأخر آمده است.

پولوکارپوس[1]، **قدیس** (qeddis polukārpos)، ح ۷۰ بم–۱۵۶؟، اسقف یونانی ازمیر، از آباء کلیسا. اثری بنام نامه به فیلیپیان به وی منسوب است. گویند در رم شهید شد.

پولوکس: ← کاستور و پولوکس.

پولوکلیتوس[2] (polukleytos)، نام دو تن پیکرتراش یونانی از مکتب آرگوس. **پولوکلیتوس اکبر** (نق ح ۴۵۰–ح ۴۲۰ قم) معاصر فیدیاس بود. شهرتش بواسطهٔ ساختن مجسمهٔ نیزه‌دار است که کمال مطلوب وی در کمال جسمانی در آن بچشم میآید. شبیه این مجسمه در موزهٔ ناپل محفوظ است، هیچیک از کارهای اصلی او بجا نمانده است. **پولوکلیتوس اصغر** در قرن ۴م قم میزیست، و از ورزشکاران مجسمه میساخت.

پولومنیا، موز شعر مذهبی؛ ← موزها.

پولونارووا[3] (polonāruā)، شهر ویران باستانی، ش قسمت مرکزی سیلان. در قرن ۸م پایتخت سیلان بود. معابد بودائی جالبی دارد.

پولونز[4] (polonez) [فنـ، = لهستانی]. ۱- از رقصهای ملی لهستان، با حرکت ملایم و ضرب ۳/۴. ۲- قطعهٔ موسیقی سازی که مبنی بر ریتم این رقص نوشته میشود، و نمونه‌های آن را در آثار شوپن، شوبرت، لیست، و بتهوون میتوان یافت.

پولونیکس[5] (poluneykes)، در افسانه‌های یونان، از سران مخالفان هفتگانهٔ تب. پس از آنکه اودیپ ندانسته با مادر خود یوکاسته که خواهر کرئون بود ازدواج کرد، دو پسر–اتئوکلس و پولونیکس–و دو دختر–آنتیگونه و ایسمنه–از آنها بوجود آمد. پس از خلع اودیپ، دو برادر بسلطنت نشستند، و قرار گذاشتند که متناوباً یک سال یکی و سال بعد دیگری سلطنت کند، اما اتئوکلس که ابتدا بسلطنت نشست، در پایان سال، از تسلیم تاج و تخت به پولونیکس امتناع نمود. پولونیکس یک سالی را که از تب بدور بود در دربار آدراستوس در آرگوس گذرانید، و دختر او را بزنی گرفت. آدراستوس سپاهی گرد آورد، که مخالفان هفتگانهٔ تب در رأس آن قرار داشتند، و بطرفداری از داماد خود به جنگ تب رفت؛ در این جنگ پولونیکس و اتئوکلس یکدیگر را بقتل رسانیدند.

پولونیوم[6] (poloniom؛ فنـ)، عنصری شبیه رادیوم (علامت شیمیائی Po؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). خواص رادیو آکتیو دارد (← رادیوآکتیویته). در ۱۸۹۸ بتوسط پیر کوری و مادام کوری در پچبلند کشف شد، و بنام لهستان [فنـ پولونی polony] (مولد مادام کوری) نامیده شد.

پولووتسی[7] (polovtsi)، نام روسی کومانها. نیز ← قبچاق.

پولیپ[8] یا **پلیپ** (هر دو polip؛ از فنـ)، نام هر یک از حیوانات کیسه‌تن (← کیسه‌تنان) که بحالت چسبیده به ته نهر یا دریا زندگی میکنند. هیدر آب شیرین و شقایق دریائی پولیپ ساده، و مرجان پولیپ مرکب است. بیشتر پولیپها شکل استوانهٔ مجوفی دارند. کنار آزاد این استوانه دهان است، و اطراف آن را بازوهائی مخصوص صید خوراک دایره‌وار احاطه کرده است. تولید مثل آنها بیشتر از راه جوانه‌هائی صورت میگیرد که بر بدن حیوان میروید، و سپس از آن جدا میشود. تولید مثل از راه دو نیم شدن و از راه تخم نیز صورت میگیرد. بعضی از کیسه‌تنان از دو مرحلهٔ زندگی میگذرند؛ در یک مرحله بصورت پولیپ هستند، و از این مرحله بصورت مدوز شناور درمیآیند، که دوباره پولیپ تولید میکند.

پولیتسر، جایزهٔ: ← پولیتسر، جوزف.

پولیتسر[9]، **جوزف** (jōzəf pulitsər)، ۱۸۴۷–۱۹۱۱، روزنامه‌دار امریکائی. در مجارستان متولد شد، و در ۱۸۶۴ به کشمت مهاجرت کرد. در ۱۸۸۳ روزنامهٔ جهان (نیو یورک) را خرید. در ۱۹۰۳ مدرسهٔ روزنامه‌نگاری دانشگاه کولومبیا را تأسیس نمود، که از ۱۹۱۷ سالیانه **جایزهٔ پولیتسر** را در امریکا در ادبیات و روزنامه‌نگاری، از محل وجوهی که وی در وصیتنامهٔ خود باین کار تخصیص داد، اعطا میکند.

پولیتکنیک، مدرسهٔ[10] (politeknik) [فنـ، = دارالفنون]، فنـ اکول پولیتکنیک (ekol)، مدرسهٔ معروفی در پاریس، فرانسه، که در ۱۱ مارس ۱۷۹۴ بموجب فرمان کنوانسیون تأسیس گردید. از همان آغاز هدفش پرورش علمی و فنی (اعم از فنون نظامی و جز آن) بوده است. تأسیس مدرسه از ابتکارات مونژ و کارنو بود. در ۱۸۰۴ ناپلئون روش شبانروزی و انضباط نظامی را در آنجا برقرار کرد.

پولیتیانوس[11]، **آنگلوس** (āngelus politiānus)، صورت لاتینی نام **آنجلو پولیتسیانو** (ānjelo politsiāno)، نام اولیه‌اش **آنجلو آمبروجینی** (āmbrojini)، ۱۴۵۴–۹۴، شاعر و اومانیست ایتالیائی. مدرس ادبیات یونان و روم در دانشگاه فلورانس و از شعرای معتبر دورهٔ رنسانس ایتالیا بود. یکی از نمایشنامه‌هایش، بنام اورفئو (۱۴۷۱)، نمایندهٔ مرحلهٔ تحول درام از جنبهٔ مذهبی به جنبهٔ غیر مذهبی بود. بعضی شاهکارهای غنائی وی دست کم از آثار آریوستو و تاسو ندارد.

پولیفم، در اساطیر یونان، ← پولوفموس.

پولیفونی[12] (polifoni) [از ریشهٔ یو، = چند صدائی]، موسیقی که از ترکیب و درهم‌پیچیدن چند ملودی کما بیش مستقل پدید آید. اصطلاح پولیفونی عملا مترادف با کنترپوان است. اصطلاح مقابل آن هوموفونی[13] (homofoni) است. در موسیقی پولیفونی هیچیک از آهنگهای مختلفی که یک قطعهٔ موسیقی از آنها تشکیل یافته بر دیگری برتری ندارد، و هر یک از آنها جزئی از کل آن قطعه است. اما در هوموفونی یکی از اجزا بر دیگران تسلط دارد، و سایرین فقط نقش همراهی این جزء و افزودن جلوهٔ آنرا دارند. موسیقی پولیفونی در قرن ۱۶م رونق فراوان یافت. با مقبولیت یافتن تدریجی تونالیته، پولیفونی به سبکی بیش از پیش وابسته به آرمونی درآمد، و سرانجام بصورت موسیقی هوموفونیائی قرن ۱۹م تکامل یافت. بعضی از موسیقیهای قرن ۲۰م یادآور پولیفونی قرون وسطائی و دورهٔ رنسانس است.

پولیگالا (poligālā؛ از لتـ)، (*Polygala senega*)، گیاه دائمی با گلهای سفید. ریشه‌های آنرا در هندوستان بر ضد سم مار بکار میبرند.

پولیمر یا **بسپار**: ← بسپاری.

پولیمریزاسیون: ← بسپاری.

پولینزی[14] (polinezi)، یکی از سه قسمت عمدهٔ اقیانوسیه، در قسمتهای مرکزی و جنوبی قکب. مشتمل است بر جزایر هاوائی، ساموآ، تونگا، جزایر پولینزی فرانسه، و (از جنبهٔ نژادی؟) زلند جدید. زبانهای رایج از زبانهای مالزی–پولینزیائی است (← زبان، جدول).

پولینزیائی، زبانهای (polineziā'i) یا **زبانهای مالزی–پولینزیائی** (mālezi–)، گروهی از زبانهای جش آسیا. ← زبان، جدول.

پولینزی فرانسه، سرزمین ماوراء بحار فرانسه (مساحت سرزمین ۴٬۰۲۵ کمم؛ جم ح ۷۷٬۰۰۰)، در قکب، مشتمل بر جزایر **تاهیتی**، **سوسیته**، **مارکیز**، **توبوای**، **تواموتو**، و **گامبیه**. مرکز حکومت آن پاپئته در جزیرهٔ تاهیتی است. معمولا اقیانوسیهٔ فرانسه خوانده میشود.

پولینیاک[15]، **ژول آرمان دو** (jül ārmaN dë polinyāk)، ملقب به **پرنس دو پولینیاک** (praNs dë*)، ۱۷۸۰–۱۸۴۷، نخست‌وزیر (۱۸۲۹–۳۰) فرانسه، سلطنت‌طلب افراطی و مرتجع. در مارس ۱۸۳۰ مجلس نمایندگان خواستار برکناری او شد. شارل X، بجای این کار مجلس را منحل کرد. در انتخابات جدید نیز آزادیخواهان اکثریت یافتند، ولی پولینیاک فرمانهای ژوییه را صادر کرد، که مجلس جدید را حتی پیش از آنکه منعقد شود منحل نمود، و قانون جدیدی برای انتخابات برقرار کرد، و به آزادی مطبوعات پایان داد. این کار انقلاب ژوئیه را تسریع نمود. پولینیاک در ۱۸۳۰ بازداشت و در ۱۸۳۶ بخشوده شد، و به انگلستان رفت.

پولیو، بیماری فلج اطفال، ← پولیومیلیت.

پولیورکتس[16] (poliorketes)، لفظ یونانی بمعنی محاصره‌کننده، که بعضی از سلاطین قدیم بدان ملقب بوده‌اند (مثلا ← دمتریوس I).

---

(۱)Polycarp (۲)Polycletus; Polyclitus (۳)Pollonarrua; Polonnaruwa (۴)polonaise (۵)Polynices (۶)polonium (۷)Polovtsi (۸)polyp (۹)Pulitzer (۱۰)(École) Polytechnique (۱۱)Politian (۱۲)polyphony (۱۳)homophony (۱۴)Polynesia (۱۵)Polignac (۱۶)Poliorcetes

پولیومیلیت[۱] (poliomielit؛ فنس) یا (باختصار) **پولیو**[۲] (polio) یا **فلج اطفال**[۳]، التهاب مادهٔ خاکستری نخاع (شاخهای قدامی نخاع)، ناشی از ویروسی خاص. در عدهٔ قلیلی از حالات، فلج عصب محرک سبب لاغری و خمود دستهٔ عضلات مربوطه میشود. سرماخوردگی و خستگی مفرط استعداد گرفتن این بیماری را تقویت میکند. پولیو در سالهای اخیر بیش از پیش موجب تشویش خاطر مردم شده، و حال آنکه تلفات آن بمراتب از آنچه تصور میرود کمتر است، و مثلا تلفات سیاهسرفه از جمع تلفات فلج اطفال و دیفتری و مخملک و سرخک بیشتر است. از اختصاصات این بیماری یکی اینست که در ممالک متمدن سختتر و پردامنهتر است. علت این پدیده به اغلب احتمال وضع خاص آب و هوا در ممالک نیمکرهٔ شمالی است، که بیشتر کشورهای متمدن در آن قرار دارند.

در این اواخر، مطالعات و تحقیقات در باب پولیو پیشرفتهای قابل توجهی کرده که مهمترین آنها تهیهٔ واکسن بتوسط دکتر ج. ا. سالک است، و این واکسن نخستین واکسن مؤثر پولیومیلیت میباشد. بعلاوه، بوسیلهٔ میکروسکوپ الکترونی، تصاویری از ویروس پولیو گرفته شده است. و نیز معلوم شده که عدهای از مواردی که سابقاً پولیومیلیت تشخیص داده میشد یک قسم ناخوشی ویروسی دیگری است که آنرا، بنام دهکدهٔ کوکساکی (kuksāki) در قسمت شرقی ایالت نیو یورک، که اول بار ویروس بیماری در نزد بیماران آنجا کشف شد، بیماری کوکساکی میخوانند. مطالعه در بارهٔ همهگیری این بیماری نشان داده است که اکثریت قریب باتفاق مردم در طی دههٔ اول و دوم زندگی به نوع خفیفی از عفونت با ویروس فلج اطفال دوچار میشوند، اما چون حالات خفیف بیماری با فلج همراه نیستند، مرض تشخیص داده نمیشود. ویروس پولیومیلیت در رودهٔ اکثر افراد ساکن مناطق آلوده وجود دارد، اما چون افراد همه در مقابل ویروس مقاوم هستند، بیماری همهگیر نمیشود.

پولیو دو هنگام دارد، در هنگام اول، که چند روز طول میکشد، ویروس در خون است، و ممکن است که بتوسط پادتنهائی که در این هنگام ساخته میشود از بین برود؛ در هنگام دوم، ویروس در بافت عصبی جایگزین میشود، و اسباب فلج میگردد. بهترین راه جلوگیری از بیماری فلج اطفال استفاده از واکسنهای خوراکی و تزریقی پولیو است، و این کار اگر طبق برنامهٔ صحیحی انجام شود، بیماری را بکلی ریشهکن خواهد نمود. برای معالجهٔ بیمارانی که مبتلا بفلج شدهاند، بعد از گذشتن دورهٔ حاد و نقاهت بیماری، از ماساژ استفاده میشود، و گاهی بکومک جراحی عضلات و مفاصل، جبران نسبی قدرت عضلات مفلوج میسر میگردد.

پوما[۴] (pumā) یا **کوگار**[۵] (kugār)، چهارپای بزرگ بر جدید از تیرهٔ گربهها و از جنس *Felis concolor*، که آنرا شیر کوهی نیز میخوانند. لفظ پوما از زبان اینکاهای پرو و ظاهراً رایجترین اسم این حیوان است. لفظ کوگار از تلفظ نادرست یک لفظ برزیلی ناشی است. اقسام شمالی پوما سرخفام یا خاکستریفام است، و طول



پوما

نر بالغ آن تا ۳ متر میرسد. اقسام استوائی آن کوچکتر و سرختر است.

پومبال[۶]، **مارکس د** (mārkes de pombāl*)، نامش **سباستیائو** (sebāstiāo)، ۱۶۹۹–۱۷۸۲، سیاستمدار پرتغالی. در دوران سلطنت ژوزه، ۲۶ سال در مقام وزارت جنگ و وزارت خارجه بر پرتغال فرمانروائی کرد (۱۷۵۰–۷۷). مردی مستبد و ضد کشیشها بود، و هر گونه مخالفتی را درهمیشکست؛ یسوعیان را اخراج کرد، تفتیش افکار را مقهور نمود؛ مدارس و ارتش را اصلاح کرد، زراعت و صنعت را تقویت نمود؛ امور برزیل را رونق داد؛ و لیسبون را پس از زلزلهٔ ۱۷۵۵ از نو ساخت. ماریای I او را برکنار و تبعید نمود.

پومپادور[۷]، **مارکیز دو** (mārkiz dë poMpā-dur*)، لقب آنتوانت پواسون (āNtuānet puā-soN)، ۱۷۲۱–۶۴، معشوقهٔ لوئی XV فرانسه از ۱۷۴۵ تا ۱۷۶۴ که درگذشت. از خانوادهای پست بود، ولی بعلت زیبائی و هوش و جاهطلبی خود، فرمانروای واقعی فرانسه شد. سیاست خارجی او سبب اتحاد فرانسه و اتریش گردید، و این امر فرانسه را گرفتار جنگ هفتساله کرد. بیدریغ از هنرمندان و نویسندگان حمایت و نگهداری مینمود.

پومپئی[۸] یا **پمپئی** (هر دو pompei)، شهر باستانی ویران، ج ایتالیا، ۲۴ کیلومتری جش ناپل، نزدیک دامنهٔ کوه وزوو و نزدیک هرکولانوم. در اوایل قرن ۶م یا اوایل قرن ۵م قم بتوسط قوم اوسکان بنا شد (یونانیها بنای آنرا به هرکول نسبت میدادند)؛ در ۸۰ قم در دست رومیان بود؛ در قرن اول بم که از زلزله آسیب دید (۶۳ بم) بندری پررونق و تفرجگاهی مجلل بود، در آتشفشانی ۷۹ بم وزوو زیر مواد خروجی مدفون گردید، ولی ویرانههای شهر در زیر خاکسترهای آتشفشانی محفوظ ماند، و اول بار در ۱۷۴۸ کشف شد. از آن ببعد کاوشهای فراوان در آن بعمل آمده است.

پومپوناتسی[۹]، **پیترو** (pietro pomponāttsi)، ۱۴۶۲–۱۵۲۵، فیلسوف اومانیست ایتالیائی. در پادوا و فرارا و بولونیا مدرس بود. از اولین کسانی بود که اصول عقاید فلسفهٔ مدرسی را مورد تردید قرار داد. نفس انسانی را فانی میدانست. از آثارش کتاب در بقای نفس (۱۵۱۶) است.

پومپیوس[۱۰] (pompeyus) [پومپیوس بزرگ]، ۱۰۶ قم–۴۸ قم، سردار رومی. از هواخواهان سولا بود، و پس از پیروزی در سیسیل و افریقا، در ۷۶ قم فتوحات رومیان را در اسپانیا پیش برد و آخرین شورش سپارتاکوس را بسختی درهمشکست (۷۲ قم). پس از احراز مقام کنسولی (۷۰ قم) به پاک کردن مدیترانه از دریازنان پرداخت؛ مهرداد VI پونتوس را شکست داد (۶۵ قم). پس از مراجعت به رم، چون با مخالفت سناتورهای افراطی مواجه شد، با رقیب خود یولیوس قیصر، که دشمن سنا بود، متحد شد، و آن دو و کراسوس اولین تریومویراتوس را تشکیل دادند (۶۰ قم). ولی رقابت فرونشست، و اگرچه تا یولیا (زن پومپیوس و دختر قیصر) زنده بود صلحی برقرار بود، بعداً آن دو علناً از در دشمنی درآمدند. پومپیوس بطرفداری میلو علیه کلودیوس اقدام کرد، و رو به سنا آورد و کنسول شد (۵۲ قم). اقدامات بعدی سنا علیه قیصر و له پومپیوس منجر بعبور قیصر از روبیکو و جنگ داخلی (۴۹ قم) شد. پومپیوس در فارسالوس شکست خورد (۴۸ قم) و به مصر گریخت، و در آنجا بدست یکی از سربازانش کشته شد.

پومپیوس[۱۱]، **سکستوس** (sekstus pompeyus)، فت ۳۵ قم، فرمانده رومی؛ پسر پومپیوس بزرگ. پس از شکست پدر، تا ۴۴ قم از اسپانیا علیه قیصر جنگید. بعداً که مهدورالدم اعلام شد، سیسیل را گرفت، و مانع از رفتن کشتیهای غلات به رم شد، و این عمل را علیه اوکتاویانوس (آوگوستوس) تجدید کرد. با استفاده از طوفان در دو جنگ پیروز شد، ولی سرانجام شکست خورده دستگیر و مقتول شد.

پومرانی[۱۲] (pomerāni) یا **پومرانیا**، آلمانی **پومرن** (pomern)، ناحیهٔ تاریخی در کنار بالتیک، که از خطی در غ بندر شترالزوند (لش آلمان) تا رود ویستول در لهستان ممتد بود. قسمت شرقی آن پومرلی است، که تاریخش از ۱۳۵۸ از تاریخ بقیهٔ پومرانی جداست. از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ پومرانی بین آلمان و دانتزیگ و لهستان منقسم بود. قسمت آلمانی ایالت پومرانی (۳۸٬۴۱۰ کمم؛ کرسی آن شتتین) از پروس و قسمت لهستانی ایالت پومرلی یا پوموژه (pomoǰe؛ لهستانی) از لهستان را تشکیل میداد. پومرانی جزء دشت اروپای شمالی و ناحیهای پست و زراعتی و دارای جنگلها و دریاچههاست.

ناحیهٔ پومرانی در قرن ۱۰م، که تاریخ مستند آن آغاز میشود، مسکن قبایل اسلاو بود؛ در اوایل قرن ۱۱م دوکنشین مستقلی گردید؛ در قرن ۱۲م بتصرف لهستان درآمد، و مسیحیت بدانجا وارد شد؛ سپس به دو قسمت شرقی (پومرلی) و غربی (پومرانی بمعنی اخص) تقسیم گردید. پومرلی (مشتمل بر دانتزیگ) در ۱۴۶۶ به لهستان منتقل شد. دوکنشین پومرانی (غربی) در ۱۱۸۱ از لهستان برید، و به امپراطوری مقدس روم پیوست، و تا ۱۶۳۷ که دوک آنجا، نامش بوگیسلاف XIV (bogislāfe)، درگذشت،

(۱)poliomyelitis (۲)polio (۳)infantile paralysis (۴)puma (۵)cougar (۶)Pombal (۷)Pompadour (۸)Pompeii (۹)Pomponazzi (۱۰)Pompey (۱۱)Pompeius (۱۲)Pomerania

دوکنشین امپراطوری بود. در جنگ سی‌ساله، والنشتاین با موافقت بوگیسلاف آنرا اشغال کرد (۱۶۲۸)، ولی شترالزوند بکومک دانمارک مقاومت نمود، و این امر سبب مداخله‌ی سوئد شد. بموجب پیمان صلح وستفالی (۱۶۴۸)، دوکنشین پومرانی بدو قسمت شد، پومرانی نزدیک (قسمت غربی)، مشتمل بر شترالزوند وشتتین و جزیره‌ی روگن، به سوئد، و پومرانی دور (قسمت شرقی) به براندنبورگ (از ۱۷۰۱ جزء مملکت پروس) داده شد. سوئد در ۱۷۲۰ قسمت جنوبی پومرانی نزدیک و در ۱۸۱۵ بقیه‌ی آن (پومرانی سوئد، مشتمل بر جزیره‌ی روگن و اراضی مجاور) را به پروس واگذاشت. از ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۹ تمام پومرانی و پومرلی در دست پروس بود. پومرانی پیش ازین بکلی آلمانی شده بود، و در پومرلی برنامه‌ی آلمانیسازی بشدت اجرا شد. معذلک، اکثریت سکنه در ۱۹۱۹ که ایالت پوموزه تشکیل یافت لهستانی‌زبان بودند. بعلاوه مردم پومرانی پروتستان ولی مردم پومرلی بیشتر کاتولیک بودند.

پس از جج II، در کنفرانس پوتسدام (۱۹۴۵) قسمتی از پومرانی که در ش رود اودر بود (مشتمل بر شتتین) تا هنگام عقد پیمان صلح به لهستان سپرده شد، و پومرانی پروس (بجز شتتین) واقع در غ اودر جزء مکلنبورگ گردید.

پومرلن: ← پومرلی.

پومرلی[۱] (pomereli) یا **پومرلیا**، آلمانی **پومرلن** (pomerelen)، ناحیه‌ی قدیم، کنار دریای بالتیک در غ رود ویستول. اصلا جزء پومرانی بود. در قرن ۱۲م که دوکنشین پومرانی غربی تشکیل شد، پومرلی (قسمت شرقی) از آن مجزا گردید. پومرلی در ۱۲۲۷ استقلال یافت؛ در ۱۲۹۵ ضمیمه‌ی لهستان شد؛ در ۱۳۰۸ به شهسواران توتونی واگذار گردید، و به قلمرو آنان در پروس شرقی ضمیمه شد. پومرلی را، که مشتمل بر دانتزیگ بود، شهسواران توتونی بموجب پیمان تورون (۱۴۶۶) به لهستان واگذار کردند، و تا اولین تجزیه‌ی (۱۷۷۲) لهستان جزء این کشور بود، و سپس به پروس منتقل گردید، و جزء ایالت پروس غربی شد. در ۱۹۱۹، دانتزیگ شهر آزاد شد، و قسمتی از پروس غربی به لهستان منتقل گردید، و بعنوان ایالت پومرلی [لهستانی پوموزه (pomoje)] سازمان یافت. در ۱۹۳۹ که جج II آغاز شد، آلمان پوموزه و دانتزیگ را ضمیمه‌ی خاک خود کرد، و در ۱۹۴۵ آنها را از دست داد، و این نواحی به لهستان بازگشت.

پومونا[۲] (pomonā)، الاهه‌ی رومی، حامی درختان میوه.

پومیپون[۳] (pumipon) [رامای IX از سلاطین سلسله‌ی چاکری]، ۱۹۲۷–، پادشاه (–۱۹۴۶) تایلند. پس از برادر بزرگتر خود آننده (ānan-da)، که در ۱۹۴۶ بطور مرموزی درگذشت، جانشین وی شد.

پونا، هند، ← پونه.

پوناپه[۴] (ponāpe)، جزیره‌ی آتشفشانی (۳۳۵ کمم؛ جم ۵′۷۳۵)، قکب غربی، جزء جزایر کارولین. معادن بوکسیت و آهن دارد. محل پایگاه هوائی ژاپن در جج II.

پونتا آرناس[۵] (puntā ārenās)، شهر (جم ۳۴′–۴۴۰)، کرسی ایالت ماگایانس، ج شیلی. جنوبی‌ترین شهرهای جهان و یگانه شهر واقع بر ← تنگه‌ی ماژلان است. در ۱۸۴۷ برای تثبیت ادعای شیلی بر تنگه بنا شد.

پونتوپیدان[۶]**، هنریک** (henrik pontopidān)، ۱۸۵۷–۱۹۴۳، رمان‌نویس دانمارکی. در کتابهای خود، مانند ملکوت مرگ (۱۹۱۲–۱۶) و آسمان بشر (۱۹۲۷)، به مذهب مادی حمله کرده است. جایزه‌ی ادبی ۱۹۱۷ نوبل بین او و گلروپ تقسیم شد.

پونتوس[۷] یا **پنطس** (هر دو pontos) [ین.، = دریا]، مملکت قدیم، لش آسیای صغیر، کنار پونتوس ائوکسینوس (دریای سیاه)، بین ارمنستان و کولخیس و رود هالیس. اصلا جزء کاپادوکیا بود. در زمان اردشیر II هخامنشی، آریوبارزانس II که والی آنجا بود بر اردشیر طغیان کرد (۳۶۲ قم)، و پونتوس را مستقل ساخت، و تا ۳۳۷ قم بر آن فرمانروائی کرد. پسر و جانشینش مهرداد II در ۳۳۷–۳۰۲ قم سلطنت کرد، و او مؤسس واقعی مملکت پونتوس است. پسر و جانشینش مهرداد III (سلطنتش ۳۰۲–۲۶۶ قم) مملکت خود را وسعت داد. در سلطنت (ح ۱۵۶–۱۲۰ قم) مهرداد V فروگیا جزء پونتوس گردید. بزرگترین فرمانروای پونتوس مهرداد VI (سلطنتش ح ۱۳۲–۶۳ قم) است، که چند بار با رومیان جنگید و سرانجام مغلوب پومپیوس شد (۶۵ قم)؛ و در ۶۴ قم قسمت غربی پونتوس جزء امپراطوری روم گردید. پس از وی، پسرش فارناکس II از جنگ داخلی روم استفاده کرده در صدد بازگرفتن مملکت پدر از رومیان برآمد، ولی سرانجام در زیله از یولیوس قیصر شکست خورد (۴۷ قم). در قرن اول بم مسیحیت وارد پونتوس شد، و این سرزمین از ایالات رومی گردید.

پونتوس ائوکسینوس: ← دریای سیاه.

پونتیاک[۸] (pontiāk)، انگا **پانتیک** (pāntiak)، شهر (جم ۷۳′۶۸۱)، جش ایالت میشیگان، بر رود کلینتن، در ۱۸۱۸ بنا شد. صنعت معروف آن اتومبیلسازی و تهیه‌ی محصولات وابسته بآنست.

پونتیفکس[۹] (pontifeks)، در روم قدیم، هر یک از رؤسای مذهبی که عده‌ی آنان ابتدا ۳ بود، و بعد به ۹ و سپس به ۱۵ رسید. رئیس کل آنان عنوان **پونتیفکس ماکسیموس**[۱۰] (māksimus) [= پونتیفکس اعلی] داشت، و وی رئیس دینی رسمی و دارای قدرت سیاسی فراوان و تنظیم تقویم نیز تحت نظر او بود. یولیوس قیصر بعنوان پونتیفکس ماکسیموس تقویم را اصلاح کرد. بعد از دوره‌ی پادشاهی، بعضی اختیارات پادشاهان بدست پونتیفکس ماکسیموس افتاد؛ در دوره‌ی امپراطوری، امپراطور این مقام را داشت. بعد از تفوق مسیحیت، پاپها عنوان پونتیفکس ماکسیموس را بخود دادند، و نظر به سابقه‌ی مذکور بود که پاپ گرگوریوس XIII دست به اصلاح تقویم زد.

پونتیکوس، آکویلا: ← آکویلا پونتیکوس.

پونتین[۱۱]**، ماندابهای** (māndābhāye pontin)، ناحیه‌ای پست، ج لاتیوم، ایتالیای مرکزی، میان دریای تیرنه و کوهپایه‌های آپنن. در ایام قدیم مسکون و حاصلخیز بود، ولی بعداً بعلت مالاریا متروک گردید. چند بار برای خشکانیدن باطلاقها اقدام شد، ولی فقط در دوره‌ی موسولینی این کار پایان پذیرفت.

پونتیوس پیلاتوس: ← پیلاطس.

پونثه د لئون[۱۲]**، خوان** (xuān ponṯe de leon)، ح ۱۴۶۰–۱۵۲۱، پوینده‌ی اسپانیائی. در حکومت (۱۵۰۹–۱۲) پورتو ریکو ثروت زیادی اندوخت. فلوریدا را کشف کرد (۱۵۱۳).

پوند[۱۳] (pănd)، از آحاد جرم و وزن در بعضی ممالک انگلیسی‌زبان. پوند اوردپویز معادل ۴۵۳٫۵۹ و پوند تروی معادل ۳۷۳٫۲۴ گرم است. نیز جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید.

پوندال[۱۴] (păndāl)، از آحاد نیرو در بعضی ممالک انگلیسی‌زبان، و آن نیروئی است که هر گاه بر جرمی مساوی یک پوند وارد شود شتابی برابر یک فوت در ثانیه بآن بدهد. نیز جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید.

پون دو گار[۱۵] (poN dü gār)، آباره‌ی رومی، بطول ح ۲۷۵ متر و ارتفاع ح ۵۰ متر، که در ۱۹ قم بتوسط رومیان بر رود گار (نزدیک رمولن، ج فرانسه) فرانسه، بمنظور تأمین آب شهر نیم ساخته شد. کاملا محفوظ مانده است.

پوندیشری[۱۶] (pondišeri) یا **پوندیچری**، سرزمین (۲۹۰ کمم؛ جم ۲۲۲′۵۷۲)، کنار خلیج بنگال، مجاور ایالت مدرس، هند. سابقاً جزء هند فرانسه بود؛ در ۱۹۵۶ به هند واگذار گردید. شهر عمده‌ی آن **پوندیشری** یا **پوندیچری** (جم ۵۹′۸۳۵) است که پایتخت هند فرانسه بود. دریابندری است کنار ساحل جش هند (کوروماندل). سرزمین پوندیشری را فرانسه در ۱۶۷۲ خریداری کرد. هلندیها در ۱۶۹۳ آنرا گرفتند؛ بموجب پیمان ریسویک به فرانسه بازگشت (۱۶۹۷). در ۱۷۶۱ بتصرف بریتانیا درآمد، ولی دو سال بعد بموجب پیمان پاریس به فرانسه مسترد شد؛ در ۱۷۷۸–۸۳ و ۱۷۹۳–۱۸۰۲ و ۱۸۰۳–۱۶ نیز در تصرف بریتانیا بود.

پونزی[۱۷] (pevenzi)، دهکده، ساسکس شرقی، انگلستان، نزدیک هیستینگز. در اینجا ویلیام I قدم بخاک انگلیس گذاشت. یکی از سینک پورتس بود.

پونسوله[۱۸]**، ژان ویکتور** (jāN viktor poN-sële)، ۱۷۸۸–۱۸۶۷، ریاضیدان فرانسوی و مهندس نظامی. از واضعین هندسه‌ی تصویری نوین است. از آثارش کتاب خواص تصویری اشکال (۱۸۲۲) می‌باشد.

پونسه[۱۹] (ponse)، شهر (جم ۹۹′۴۲۹)، ج پورتو ریکو، دومین شهر بزرگ جزیره.

پونل (punel)، ده (جم ۴۶۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان میانده، شهرستان طوالش، استان یکم، ۳۶ کیلومتری ج هشتپر و ۳۸ کیلومتری بندر پهلوی. متصل براه شوسه‌ی پهلوی به آستارا است.

---

(۱)Pomerelia (۲)Pomona (۳)Phumiphon (۴)Ponape (۵)Punta Arenas (۶)Pontoppidan (۷)Pontus (۸)Pontiac (۹)pontifex (۱۰)pontifex maximus (۱۱)Pontine (۱۲)Ponce de León (۱۳)pound (۱۴)poundal (۱۵)Pont du Guard (۱۶)Pondichery (۱۷)Pevensey (۱۸)Poncelet (۱۹)Ponce

پونه (pune)، (*Mentha pulegium*)، گیاه بز قدیم از تیره‌ی نعنائیان، دارای گلهای کوچک خوشه‌ای آبی‌رنگ در بغل برگها، و اسانس معطر.

پونه[1] (puna) یا **پونا** (-nā)، شهر تجارتی (جم ۹۸۲'۴۸۰)، مرکز ولایت پونه، بمبئی مرکزی، هند، بفاصله‌ی ح ۱۲۸ کیلومتری ج‌ش شهر بمبئی. از اواخر قرن ۱۳م هق، که مسلمانان به دکن لشکرکشی کردند، تا برآمدن مراتهه‌ها در نیمه‌ی دوم سلطنت اورنگ‌زیب تحت حکومت مسلمانان بود، و لهذا با آغاز تاریخ مراتهه بستگی دارد. در دوره‌ی پیشواها مرکز قدرت مراتهه گردید، تا آنکه در اوایل قرن ۱۹م بریتانیا آن را فتح کرد. اقلیمش مطبوع است، سابقاً از مناطق مسکونی مطلوب مأمورین بریتانیا بود. نخستین جلسه‌ی کنگره‌ی ملی هند در اینجا تشکیل شد (۱۸۸۵). از مراکز اداری و فرهنگی است.

پونی، جنگهای: ← کارتاژ، جنگهای.

پونی، زبان (puni)، نام زبان مردم کارتاژ، متعلق به دسته‌ی کنعانی ← زبانهای سامی، که اکنون متروک است. ← زبان، جدول.

پونیاتوفسکی[2] (poniātofski)، خانواده‌ی اشرافی لهستانی. **ستانیسلاس آوگوستوس پونیاتوفسکی** شاه لهستان بود (← ستانیسلاس II). برادرزاده‌اش، پرنس **یوزف آنتون پونیاتوفسکی** (prans* yozef ānton)، ۱۷۶۳–۱۸۱۳، از ژنرالهای لهستانی بود، و تحت فرماندهی کوشچوشکو با روسها جنگید (۱۷۹۴). در زمان ناپلئون، فرماندهی نیروهای لهستان را در لشکرکشیهای ۱۸۰۹ و ۱۸۱۲ بر عهده داشت. پس از نبرد لایپزیک خودکشی کرد.

پونیک، جنگهای: ← کارتاژ، جنگهای.

پووی دو شاوان[3]، **پیر** (pier püvi dë šāvān)، ۱۸۲۴–۹۸، نقاش فرانسوی. بیشتر بر دیوار نقاشی کرده است. با آنکه با نقاشان رمانتیک تحصیل کرده بود، خود نقاشی کلاسیک بود. نقاشی را ترجمان اندیشه میدانست. تصویرهای او بیشتر نمودار خوانده‌ها و تعقلات اوست تا زندگانی عادی روزانه. خصیصه‌ی بارز کارهایش بی‌پیرایگی رنگها و هماهنگی ترکیبهای اوست. پووی بزرگترین نقاشان دیواری فرانسه از زمان دلاکروا ببعد محسوبست.

پو های، چین: ← چیلی، خلیج.

پویانگ[4] (poyāng)، دریاچه‌ی کم‌عمق، بمساحت ۲'۷۷۰ کمم، ل ایالت کیانگسی، چین. کانال هوکو آنرا به رود یانگتسه مرتبط میکند.

پویتینگر[5]، **کونراد** (konrād poytinger)، ۱۴۶۵–۱۵۴۷، اومانیست آلمانی و گردآورنده‌ی آثار عتیقه. نگاره‌ی معروف به جدول پویتینگر نگاره‌ای از جاده‌های نظامی امپراطوری روم است که از رم منشعب میشد، و احتمالا در قرن ۱۳م از نسخه‌ی اصلی قرن ۳م استنساخ شده بود.

پویس[6]، **جان کوپر** (jān kupər pōis)، ۱۸۷۲–، نویسنده‌ی انگلیسی. آثارش مشتمل است بر داستانها، اشعار، مقالات و انتقادها (مانند التذاذ از ادبیات، ۱۹۳۸)، و زندگینامه‌ی خودش. برادرش **لوللین پویس** (luelin)، ۱۸۸۴–۱۹۳۹، نیز نویسنده بود. آثارش مشتمل است بر داستانها (مانند عشق و مرگ، ۱۹۳۹)، و زندگینامه‌ی خودش. ضبط دیگر نام آنها پاویس (pāis) است.

پویش[7] (puyeš)، عمل پوینده، ← پوییدن.

پوینت برو[8]، آلاسکا: ← برو، راس.

پوینت فور: ← اصل چهار.

پوینده[9] (puyande)، کسی که بپوید، ← پوییدن.

پوینستیا، بوته‌ی زینتی، ← بنت القنسل.

پوینینگز[10]، **سر ادوارد** (*sər edward poyningz)، ۱۴۵۹–۱۵۲۱، سیاستمدار انگلیسی. نایب السلطنه‌ی ایرلند بود (۱۴۹۴–۹۶)، و **قانون پوینینگز** را گذراند (۱۴۹۴)، که بموجب آن انعقاد پارلمنت ایرلند و قوانینی که از آن میگذرد باید با موافقت شورای رایزنی شاه انگلستان باشد. این قانون در نتیجه‌ی مساعی هنری گرتن در ۱۷۸۲ لغو شد.

پو یی[11]، **هنری** (henri pu yi)، ۱۹۰۵–، آخرین امپراطور (۱۹۰۸–۱۲) چین. بنام شوان تونگ[12] (šuān tung) سلطنت کرد. با استعفای وی در ۱۹۱۲ سلسله‌ی چینگ منقرض شد. در ۱۹۳۴ امپراطور مملکت منچوکولو گردید که دست‌نشانده‌ی ژاپن بود. در ۱۹۴۶ در محاکمات جنایتکاران جنگ بر ضد ژاپن شهادت داد، و اظهار داشت که کُرهاً آلت دست میلیتاریسم ژاپن بوده است.

پوییدن[13] (puyidan)، جستجو کردن در ناحیه‌ای بقصد اکتشاف و کسب اطلاع. کسی که چنین کند پوینده، و عملش پویش است. نیز ← اکتشافات جغرافیائی.

پها[14] (pehā) [تلفظ آلمانی علامت pH] یا **پئاش** (peʿāš) [تلفظ فرانسوی همان] یا **پی‌اچ** (piʿec) [تلفظ انگلیسی همان]، عددی که اندازه‌ی اسید بودن یا قلیائی بودن یک محلول (یعنی غلظت یونهای ئیدروژن یا یونهای اکسیدریل را در آن) نمایش میدهد. درجه‌بندی پها از ۰ تا ۱۴ است؛ اگر پهای یک محلول ۷ باشد نشانه‌ی خنثی بودن آن، اگر کمتر از ۷ باشد علامت اسیدی، و اگر بیش از ۷ باشد نمایش قلیائی بودن آنست؛ صفر بودن پها علامت منتهای اسیدی است، اما عملا هیچ اسیدی با پهای صفر وجود ندارد. پهای آب خالص ۷، پهای خون انسان ۷٫۴، و پهای شیره‌ی معده بین ۱ و ۲٫۵ میباشد.

از جنبه‌ی نظری، پهای یک محلول عبارتست از لگاریتم اعشاری عکس غلظت یونهای ئیدروژن بر حسب اتم‌گرم در یک لیتر محلول.

پهام (pehām)، حکاکان آلمانی، ← بهام.

پهانگ[15] (pahāng)، یکی از ممالک عضو فدراسیون مالایا، کنار ساحل شرقی شبه جزیره‌ی مالی.

پهلو (pahlū)، پارت: ← پرثوه.

پهلوان[16] (pahlavān)، این لفظ اصلا بمعنی منسوب به پهلو [= پارت. ← پرثوه] است، و در لغت بمعنی مردم سخت و توانا و دلاور و قوی‌جثه و درشت‌اندام است. پهلوانهای داستانی از ارکان داستانهای ملی ملل هستند، که بعضی صرفاً جنبه‌ی داستانی دارند، و برخی نیز اصلا وجود تاریخی داشته‌اند، و بمرور ایام اعمال و افعال آنها را مردم بزرگ کرده بصورت افسانه‌ای درآورده‌اند. در داستانهای ملی ایران بعضی از پهلوانان (مانند رستم) عنوان جهان‌پهلوان داشته‌اند، که بمعنی پهلوان جهان و بزرگترین پهلوانان است. برای اشخاص تاریخی تاریخ ایران که به پهلوان مشهور بوده‌اند به جزء دیگر اسم رجوع کنید.

بالاخص، در دین یونان قدیم پهلوان به مرده‌ای گفته میشد که، بمناسبت اعمالش در دوره‌ی زندگی، برای او جنبه‌ی تا حدی الاهی قائل بودند، و او را ستایش میکردند. یونانیان معتقد بودند که پهلوانان، مانند اشباح، باین دنیا راه دارند، و باید بوسیله‌ی آدابی (مانند آدابی که برای خدایان زیر زمینی مرسوم بود)، دل آنها را بدست آورد. بعضی از پهلوانان نیاهای داستانی اقوام یونانی بودند که اصلا وجود خارجی نداشتند، و برخی نیز خدایانی بودند که به مرتبه‌ی انسانی تنزل رتبه یافته بودند.

پهلوان اسد: ← اسد، پهلوان.

پهلوان پنبه: ← پهلوان کچل.

پهلوان حسن دامغانی: ← حسن دامغانی.

پهلوان حیدر: ← حیدر سربداری.

پهلوان کچل (pahlavān kacal) یا **پهلوان پنبه** (panbe)، قهرمان نمایش خیمه‌شب‌بازی، که خود مردی لافزن ولی ترسو و متلون، و زوجه‌اش بی‌وفا و سلیطه است.

پهلوی (pahlavi)، از زبانهای متروک ایرانی، از ریشه‌ی هندواروپائی که دنباله‌ی فارسی باستان (فارسی هخامنشی) بشمار میرود، و فارسی کنونی نتیجه‌ی آنست. زبان پهلوی، که باصطلاح دقیق‌تر فارسی میانه نیز خوانده میشود، اصلا متعلق به فارس است. در زمان ساسانیان زبان رسمی ایران بود، و پس از استقرار اسلام در ایران بصورت فارسی کنونی درآمد. از زبان پهلوی بیش از همه‌ی ← زبانهای ایرانی میانه آثار بجا مانده است. این آثار از جمله شامل کتیبه‌های ساسانی، عبارات سکه‌ها و ظروف، ادبیات زردشتی، و آثار مانوی است. پهلوی زردشتی به خطی مقتبس از خط آرامی (← آرامی، زبان) نوشته شده و از تلفظ کهن‌تری حاکی است. آثار پهلوی مانوی به خطی مقتبس از خط سریانی نوشته شده و تلفظ جدیدتری را نشان میدهد، و بخلاف خط پهلوی زردشتی، خالی از هزوارش است. اصطلاح پهلوی را بعضی بمناسبت اشتقاقش از کلمه‌ی پرثوه [= پارت] بزبان پارتی اطلاق کرده و زبان پهلوی را پارسی نامیده‌اند، ولی این اصطلاح رواج چندانی نیافته است.

پهلوی، آخرین سلسله‌ی سلطنتی ایران که، با انقراض سلسله‌ی قاجاریه، در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ هش بوسیله‌ی رضا شاه تأسیس شد، و محمدرضا شاه پهلوی، شاه سابق ایران دومین و آخرین پادشاه آن است. از عواملی که در انقراض قاجاریه تأثیر داشت اوضاع آشفته‌ی ایران در طی جج I و بعد از آن بود (← جنگ جهانی I، قسمت ۸). بعد

(۱)Poona (۲)Poniatowski (۳)Puvis de Chavannes (۴)Poyang (۵)Peutinger (۶)Powys (۷)exploration (۸)Point Barrow (۹)explorer (۱۰)Poynings (۱۱)Pu Yi (۱۲)Hsüan T'ung (۱۳)(to) explore (۱۴)pH (۱۵)Pahang (۱۶)hero

از اینکه وثوق‌الدوله از تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ بر ملت ایران مأیوس شد، ناچار از کار کناره‌گیری کرد. دولتهائی که بعد از وی بر سر کار آمدند مواجه با بی‌پولی، ناامنی، خرابی اوضاع اقتصادی، قروض خارجی، و تحریکات بیگانگان بودند (مثلا ← کوچک جنگلی). در میان این اوضاع، در اول اسفند ماه ۱۲۹۹ هش، قوای قزاق تحت فرماندهی رضا خان میرپنج از قزوین به تهران حرکت کردند، و در کودتای سوم حوت (سوم اسفند ۱۲۹۹ هش) تهران را فتح و حکومت وقت را از میان برداشتند. رضا خان از طرف سلطان احمد شاه قاجار درجه‌ی سرداری و لقب سردار سپه یافت، و در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۰ (۱۵ شعبان ۱۳۳۹ هق) وزارت جنگ را نیز علاوه بر ریاست دیویزیون قزاق بدست گرفت. رضا خان سردار سپه از همان آغاز امر برای ایجاد قشون متحد الشکل کوشش داشت، و در انجام دادن این هدف توفیق یافت. در ۱۳۰۲ هش رئیس الوزرا شد. از اواخر سال ۱۳۰۲ هش، مقارن با افتتاح مجلس پنجم و بعد از مسافرت احمد شاه به خارجه، نقشه‌ای برای عزل احمد شاه و تغییر رژیم سلطنت به جمهوری و انتخاب سردار سپه به ریاست جمهور طرح شد (← جمهوری) که بی‌نتیجه ماند. اما سرانجام در روز ۹م آبان ۱۳۰۴ هش، مجلس شورای ملی طی ماده‌ی واحده‌ای انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام و حکومت موقت را "در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه‌ی مملکتی به شخص آقای رضا خان پهلوی" واگذار کرد، و "تعیین تکلیف حکومت قطعی" را موکول بنظر مجلس مؤسسان نمود. مجلس مؤسسان در روز یکشنبه‌ی ۵ آذر ۱۳۰۴ به وسیله‌ی رئیس حکومت موقت افتتاح شد، و آن در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ سلطنت را به رضا شاه پهلوی تفویض کرد. در روز پنجشنبه‌ی ۸ بهمن ۱۳۰۴ فرمان ولایتعهدی شاهپور محمد رضا پهلوی (بعداً محمد رضا شاه پهلوی) صادر گردید. مراسم تاجگذاری رضا شاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ انجام یافت.

در سلطنت ۱۶ ساله‌ی رضا شاه تغییرات در ایران راه یافت. در اوضاع داخلی به علت حکومت نظامیگرانه او میل به زندگی غربی در ایرانیان به وجود آمد و هر حرکت دینی و آزادیخواهی به شدت سرکوب می‌شد؛ بلوچستان در ۱۳۰۷ و فارس در ۱۳۰۸ هش امن گردید. اما اقدامات اساسی این دوره مشتمل است بر تأسیس عدلیه‌ی نوین و توسعه و تقویت ارتش، برقراری لباس متحدالشکل، اعزام محصل بخارجه، ازدیاد بیسابقه‌ی مدارس، تأسیس دانشگاه تهران، توسعه‌ی طرق و شوارع و ساختمان راه آهن سرتاسری (← راه آهن ایران)، تأسیس نظام وظیفه‌ی عمومی، تأسیس بانک ملی، رفع حجاب، و اقدامات دیگر در راه غربیسازی ایران. بر اثر ورود جج II به ایران (جنگ جهانی II، قسمت ۹)، رضا شاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هش از سلطنت کناره‌گیری کرد، و شاهپور محمد رضا پهلوی، ولایتعهد، بنام محمد رضا شاه پهلوی سلطنت را بدست گرفت. در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۲۸ هش مجلس شورای ملی وقت رضا شاه پهلوی را به لقب کبیر ملقب ساخت (← رضا شاه کبیر).

آغاز سلطنت محمد رضا شاه پهلوی مصادف با مشکلات ناشی از جریان جنگ جهانی II و وقایع بعد از آن بود. پهلوی اقدامات پدر را در غربیسازی کشور و وارد کردن تمدن غربی تعقیب نموده‌اند. در دوره‌ی سلطنت او بناهای فرهنگی و مؤسسات تحصیلات عالیه براساس مبانی غربی توسعه یافته و دانشگاههائی در شهرستانها دایر شده، و اقدامات عمرانی بوسیله‌ی سازمان برنامه و جز آن بعمل آمده، و روابط ایران با کشورهای اروپایی و امریکا بسط یافته، و طرحهای اصلاحات مناطق روستائی و اصلاحات ارضی بمرحله‌ی اجرا گذاشته شده، و آشنائی ایرانیان بنا به پیشنهاد و فرمان آمریکائیان با علوم و صنایع مردم مغرب‌زمین و استفاده از آنها توسعه یافت. محمد رضا پهلوی در ۲۹ آبان ۱۳۳۸ هش با فرح پهلوی وصلت کرد، و فرزند ذکور او، شاهپور رضا پهلوی، در تاریخ ۹ آبان ۱۳۳۹ هش متولد شد.

پهلوی، از مسکوکات قانونی طلا در ایران. بر طبق قانون مصوب ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ هش مجلس شورای ملی در اصلاح قانون تعیین واحد و مقیاس پول قانونی ایران (مصوب ۲۷ اسفند ۱۳۰۸ هش)، پهلوی سکه‌ی طلای صد ریالی و دارای ۷,۳۲۲ ۳۸۲ گرم طلای خالص است. بر طبق قانون سال ۱۳۰۸ هش، مسکوکات قانونی ایران مدور است، مسکوکات طلا دارای عیار ۰,۹۰۰ است، و در یک طرف تمثال شاهنشاه ایران و در طرف دیگر نقش شیر و خورشید دارد. قطر پهلوی ۲۲ میلیمتر میباشد.

پهلوی، املاک و مستغلات: ← پهلوی، بنیاد.

پهلوی، بندر: ← بندر پهلوی، انزلی فعلی

پهلوی، بنیاد، سازمانی که در سال ۱۳۳۷ هش برای ادارهٔ املاک و مستغلات موقوفه‌ی محمد رضا شاه پهلوی تأسیس شد. وظایف و هدف‌های آن، بر طبق متن وقفنامه، کومک به بهداشت عمومی، توسعه‌ی فرهنگ، مراقبت نسبت به امور اجتماعی، تهذیب اخلاق عمومی، و کومک به مستمندان است. یک نفر مدیر عامل (نایب التولیه) دارد که با فرمان شاه منصوب می‌شد. در سال ۱۳۲۷ هش، بموجب قانونی، املاک و مستغلاتی که قبلا از طرف محمد رضا شاه پهلوی به دولت واگذار شده بود به وی عودت داده شد، و در همان سال سازمانی بنام املاک و مستغلات پهلوی تشکیل گردید، تا املاک و مستغلات مذکور را اداره و درآمد آنها را صرف دستورهای شاه و دربار کند. در سال ۱۳۲۸ هش بر طبق فرمان شاه مقرر شد که املاک پهلوی به اقساط طویل المده به کشاورزان فروخته شود. برای اجرای این فرمان، سازمان اداره‌ی املاک و مستغلات پهلوی تغییر کرد، و قسمتی به تقسیم املاک و فروش اقساطی آنها تخصیص یافت. از ۱۳۳۷ هش، سازمان بنیاد پهلوی جانشین اداره‌ی املاک و مستغلات پهلوی شد، و ظاهراً شاه کلیه‌ی مایملک خود را از قبیل مهمانخانه‌ها و سهام کارخانه‌ها و غیره به بنیاد پهلوی واگذار نمودند.

پهلوی‌دژ (pahlavi.dej)، بخش (جه ح ۱۷٬۰۰۰؟)، شهرستان گرگان، استان دوم، در طرفین رود گرگان؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. محصولش پنبه و غلات است. مرکزش، **پهلوی‌دژ** (جه ۱٬۴۰۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ل گرگان کنار رود گرگان واقعست. سابقاً آق قلعه نام داشت. پل آجری از دوره‌ی صفویه بر رود گرگان باقیست. پنجشنبه‌بازار دارد.

پهلوی‌دژ، دهستان (جه ح ۳٬۰۰۰؟)، بخش پهلوی‌دژ، شهرستان بانه، استان کردستان؛ کنار مرز ایران و عراق؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. کوهستانی و جنگلی است. رودهای سلیمان بیگ و بوین در این دهستان سرچشمه گرفته وارد دهستان پشت‌آربابا میشوند. مرکزش، **پهلوی‌دژ** (جه ۲۳۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۱ کیلومتری جش بانه واقعست. سابقاً ننور (nanor) نام داشت.

پهمدان (pahmadān)، ده (جه ۱٬۸۰۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دهشال، بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۱۱ کیلومتری ل‌ش آستانه.

پهناب[۱] (pahnāb)، پاره‌ی پهنی از آب، که یا قسمتی از بستر رودخانه‌ی بطیء السیری را تشکیل میدهد، و یا هممرز آن و نزدیک کنندان آن واقعست.

پهندشت[۲] (pahn.dašt)، انگـ **گریت پلینز** (greyt pleynz)، نام گیاهستانهای مرتفع و پهناور غ قسمت مرکزی امریکای شمالی، که از غ ایالت تکزاس بجانب شمال تا جش ایالت آلبرتا در کانادا، در طول ح ۲۲٬۵۰۰ کم، ممتد است. عرض آن متغیر و بطور متوسط ح ۶۴۰ کم میباشد. ارتفاعش از ۱٬۸۳۰ متر (غ) بطور ملایم به ۶۱۰ متر (ش) تنزل میکند. رودهای پلت، کانزاس، آرکانساس، و غیره بجانب شرقی آن جریان دارند. عموماً منطقه‌ای نیمکماب و بی‌درخت و هموار است.

پهنرفت[۳] (pahn.raft) [= رفتن در پهنه، گسترده شدن در سطح]، انتقال بوسیله‌ی حرکت افقی، خاصه انتقال حرارت بوسیله‌ی حرکت افقی هوا. ← همرفت.

پهنه‌کلا (pahne.kalā)، ده (جه ۱٬۰۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کلیجان رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۱۳ کیلومتری جش ساری. رود تجن مشروبش میکند.

پهوکت[۴] (phuket)، جزیره (ح ۵۲۰ کمه)، جغ تایلند، نزدیک ساحل غربی شبه جزیره‌ی مالی در دریای آندامان؛ متعلق به تایلند. شهر عمده‌ی آن، پهوکت (جه ۱۸٬۷۵۹)، مرکز عمده‌ی استخراج قلع در تایلند است. نام جزیره بزبان ماله اوجونگ سالانگ (ujong sālāng) است، و نخستین مسافرین اروپائی آنرا تحریف کرده جانکسیلان[۵] (jānksilān) خواندند.

پهونده (pehvande)، تپه‌ای حاوی سفالهای نقشدار ماقبل تاریخ، در قسمت قشلاق بختیاری. شرکت سابق نفت، در جزء محلهای مورد نظر برای جستجوی نفت، در سالهای پیش از ۱۳۲۹ هش آنرا علامت گذاشته بود.

(۱)broad (۲)Great Plains (۳)advection (۴)Phuket (۵)Junkceylon

پی[1] (pi)، نام یکی از حروف الفبای یونانی، که صورتهای اصلی آن π (کوچک) و Π (بزرگ) است. در ریاضیات نسبت ثابت بین محیط دایره را به قطر آن به حرف π نمایش میدهند (مقصود از ثابت بودن نسبت مذکور اینست که این نسبت برای جمیع دوایر یکسان است). مقدار π را در محاسبات معمولی ۳٫۱۴ میگیرند، ولی باید دانست که π عددی اصم است. مقدار آن با بیست رقم اعشار اینست:

π = ۳٫۱۴۱ ۵۹۲ ۶۵۳ ۵۸۹ ۷۹۳ ۲۳۸ ۴۶ ...

π یکی از مهمترین اعدادی است که در ریاضیات و علوم و فنون مختلف در کار میآید، و با عدد *e* (مبنای لگاریتم نپری) رابطهای شگفت دارد. محیط دایره مساوی حاصلضرب قطر آن در π، سطح دایره برابر حاصلضرب مربع شعاع آن در π، سطح بیضی حاصلضرب π در حاصلضرب دو نصف قطر آن، و دورهی نوسانات آونگ برابر $2\pi\sqrt{l/g}$ (← آونگ) است. عدد π با مسئلهی تربیع دایره رابطهی نزدیک دارد.

قدیمترین و مقدماتیترین طریق علمی محاسبهی مقدار π مبنی بر اینست که در دایرهای کثیر الاضلاع منتظمی، مثلا مربع، محاط کنیم، و عدد اضلاع آنرا به تضاعیف زیاد کنیم (یعنی پس از مربع، ۸ ضلعی منتظم، و سپس ۱۶ ضلعی منتظم محاط کنیم، و هکذا)، و محیطهای این کثیر الاضلاعها را حساب نمائیم (این کار بوسیلهی هندسهی مقدماتی بآسانی انجام میگیرد)، و نسبت هر محیط را به قطر دایره حساب کنیم. چون محیط کثیر الاضلاعهای مذکور متزایداً به محیط دایره نزدیک میشوند، نسبتهای مذکور نیز به نسبت محیط دایره به قطرش (یعنی به π) نزدیک میشوند، و از اینجا میتوان مقدار π را با تقریب کافی بدست آورد. بعدها که ریاضیات تکامل یافت، طریقههای دیگری مبنی بر جمع جملههای سلسلههای نامتناهی برای محاسبهی π کشف شد، که بوسیلهی آنها محاسبین مقدار π را تا بیش از ۷۰۰ رقم اعشار حساب کردند. با ماشینهای حسابگر کنونی اینگونه محاسبات، که کار یک عمر است، بسرعت انجام میگیرد، چنانکه در ۱۹۵۵ در نیو یورک یکی از این حسابگرهای الکترونی مقدار π را با ۳٬۰۸۹ رقم اعشار در ۱۵ دقیقه حساب کرد.

مقدار نسبت محیط دایره به قطر آن تاریخی بسیار طولانی دارد، و در واقع میتوان گفت که هر جا که مقدار قطر دایرهای و محیط آن توأماً ذکر شده مقداری برای π بدست داده شده است (مثلا در تورات، اول پادشاهان ۲۳.۷). ارشمیدس با محاط کردن کثیر الاضلاعهای منتظم (تا ۹۶ ضلعی) در دایره ثابت کرد که مقدار π بین ۲۲/۷ و ۲۲۳/۷۱ (یعنی بین ۳٫۱۴۲۰۰۰ و ۳٫۱۴۰۰۰) است، و این پیشرفت عمدهای بود. بطلمیوس مقداری برای π اتخاذ کرد که امروزه بصورت ۳٫۱۴۱۶ نوشته میشود. هندیها و چینیها نیز مقادیری کما بیش تقریبی برای π بکار میبردند. اول کسی که مقدار تقریبی π را با دقت جالب توجهی حساب کرده غیاثالدین جمشید کاشانی (فت در نیمهی اول قرن ۹م هق) است که در رسالهی محیطیه عدد

۶٫۲۸۳ ۱۸۵ ۳۰۷ ۱۷۹ ۵۸۶ ۵

را برای نسبت محیط دایره به شعاع آن یافته است که همهی ارقامش درست است. در اروپا، حتی ۱۵۰ سال بعد از کاشانی، **تیکو براهه** π را برابر ۳٫۱۴۰۹ گرفته است (ح ۱۵۸۰)، و ف. ویت در ح ۱۵۷۹ با محاط کردن کثیر الاضلاع ۳۹۳٬۲۱۶ ضلعی در دایره مقدار π را فقط تا ۹ رقم اعشار حساب کرده است. ریاضیدانی بنام وان سولن (vän sëlen) (۱۵۴۰–۱۶۱۰) از مردم فروبومان عمر خود را صرف محاسبهی π کرد، و ۳۵ رقم اعشار آنرا بدست آورد، که بر قبرش در لیدن منقوش است. پس از کشف رابطهی

$$\frac{\pi}{4}=1-\frac{1}{3}+\frac{1}{5}-\frac{1}{7}+\frac{1}{9}-\frac{1}{11}+\cdots$$

که بنام ج. **گرگوری** (۱۶۳۸–۷۵) به سلسلهی گرگوری معروفست، راه جدیدی برای محاسبهی π بدست آمد، و بعداً سلسلههای مناسبتری برای محاسبه کشف شد. بوسیلهی این سلسلهها، مقدار π در ۱۶۹۹ با ۷۱ رقم اعشار، در ۱۸۴۴ با ۲۰۰ رقم اعشار، در ۱۸۵۴ با ۵۰۰ رقم اعشار، و در ۱۸۷۳ با ۷۰۷ رقم اعشار محاسبه شد. اصم بودن π را اول بار ی. ه. لامبرت (۱۷۲۸–۷۷) ثابت کرد. در ۱۸۸۲ ک. ل. ف. لیندمان ثابت کرد که π از اعداد اعلی است، و بدین طریق امتناع حل مسئلهی تربیع دایره را با پرگار و ستاره ثابت نمود.

اولین استعمال قطعی علامت π برای نسبت محیط دایره به قطر از ویلیام جونز انگلیسی است (۱۷۰۶). اویلر این علامت را در ۱۷۳۷ اتخاذ کرد، و از آن ببعد استعمالش رواج یافت.

پی (pey)، ← عصب.

پیاتسی[2]**، جوزپه** (juzeppe piättsi)، ۱۷۴۶–۱۸۲۶، منجم ایتالیائی. سرپرست بنای رصدخانهی دولتی پالرمو و اولین مدیر آن بود. در ۱۸۱۷ رصدخانهی دولتی ناپل را تأسیس کرد. در اول ژانویهی ۱۸۰۱ اولین سیارکی را که انسان دیده است کشف کرد، و آنرا سرس (seres) نامید. جدولی از ستارگان تنظیم کرد. در بعضی کتابهای فارسی نام او را پیازی ضبط کردهاند.

پیاتیگورسک[3] (piätigorsk)، شهر (جه ۶۲٬۸۷۵)، ج سرزمین ستاوروپول، جمشسر، در قفقاز شمالی. از مراکز عمدهی بهداشتی و دارای چشمههای آب گرم گوگردی و رادیوآکتیو و حمامهای گل و لای است.

پیاتیگورسکی[4]**، گرگور** (gregor piätigorski)، ۱۹۰۳–، ویولنسلنواز روسی امریکائی. در ۱۹۲۳ ویولنسلنواز فیلارمونیک برلین شد. در ۱۹۲۹ به کشمت رفت، و در ۱۹۴۲ شارمند کشمت گردید.

پیاج: ← پها.

پیاچنتسا[5] (piäcentsä)، شهر (جه ۶۴٬۳۱۹)، امیلیارومانیا، ل ایتالیای مرکزی، بر رود پو. مرکز کشاورزی. در ۱۵۴۵–۱۸۶۰ جزئی از دوکنشین پارما و پیاچنتسا بود. چندین کلیسای زیبا دارد.

پیاده، در شطرنج، ← شطرنج.

پیاز، (*Allium cepa*)، گیاه سوخدار دوساله از تیرهی سوسنیها، که اصلش از آسیا است، ولی بسبب سوخ خوراکی در همه جا کاشته میشود. پیازها برنگهای قرمز، زرد، یا سفید دیده میشوند. پیازهای اسپانیولی و پیازهای جزایر برمودا بزرگ و شیرینترین نوع پیازها است. بهترین پیازهای ایران در طارم و ل ایران بعمل میآید. نیز ← پیازچه.

پیازچه، (*Allium schoenoprasum*)، گیاهی پیازدار، با خوشهگلهای کروی و برگهای باریک لولهای، که خام خورده میشود.

پیاز دریائی یا شیر مرغ، (*Ornithogalum umbellatum*)، گیاه پیازدار نواحی مدیترانه، دارای برگهای باریک علفی و خوشهگلهای سفید ستارهای.

پیاز عنصل: ← اسقیل.

پیازی، منجم، ← پیاتسی، جوزپه.

پیاست[6] (piäst)، اولین سلسلهی دوکها و شاهان لهستان. نخستین عضو معروف این خاندان میشکوی I (mieškoye) یا میچیسلاف I (miecisläfe)، ۹۲۱–۹۹۲، است که در ۹۶۲–۹۲ دوک لهستان بود، و مسیحیت را بآن سرزمین وارد کرد، و وحدت لهستان را آغاز نمود. پسرش، **بولسلاف I**، در ۱۰۲۵ بعنوان شاه تاجگذاری کرد. جانشینانش میشکوی II (در ۱۰۲۵–۳۴ فرمانروائی کرد)، کازیمیر I، بولسلاو II، لادیسلاؤس هرمان، و **بولسلاف III** بودند. بولسلاف III در ۱۱۰۲–۳۸ سلطنت کرد، و چهار دوکنشین موروثی برای چهار فرزند خود مقرر نمود، و این قانون جانشینی موقتاً وحدت لهستان را بر هم زد، تا آنکه **کازیمیر II** و **لادیسلاوس I** قدرت مقام سلطنت را از نو برقرار کردند. آخرین پادشاه سلسلهی پیاست در لهستان کازیمیر III (فت ۱۳۷۵) است، و پس از آن سلسلهی **یاگیلو** در لهستان سلطنت کرد. امرای سلسلهی پیاست در **سیلزی** مدتی در چند امیرنشین (از ۱۳۳۵ تحت تبعیت بوهم) حکومت کردند، و در ۱۶۷۵ برافتادند.

پیاله پاشا (piäle päsä)، فت ۱۵۷۸ (۹۸۵ هق)، دریاسالار بزرگ دولت عثمانی در سلطنت سلطان سلیمان قانونی (سلیمان I). جنگهای دریائی فراوان و فتوحات عمده کرد، بزرگترین پیروزی دریائی وی تصرف (۱۵۶۰) جربه است. پس از آن به قسطنطنیه بازگشت، و سلطان سلیمان، گوهر سلطان، دختر سلیم II، را به زنی باو داد (۱۵۶۲). در جنگی که برای تصرف مالت کرد (۱۵۶۵) کاری از پیش نبرد. در سلطنت سلطان سلیم II در فتح قبرس شرکت داشت.

پیالهداران، تیرهای از درختان جنگلهای نواحی معتدل که میوههای آنها در کاسهای سبز بشکل پیاله قرار گرفته است (مانند بلوط و فندق). رجوع کنید به جدول ردهبندی رستنیها در مقالهی رستنی.

پیام[7] یا **علامت**، در اصطلاح مخابرات. **۱-** صدا یا حرکاتی که بمنظور آگاه کردن یا فرمان دادن تولید میشود. **۲-** اطلاع یا خبر، صدا، یا تصویری که بوسیلهی تلگراف، تلفن، رادار، رادیو، یا تلویزیون منتقل میشود. **۳-** کمیتی فیزیکی یا تغییرات ناگهانی فیزیکی و قابل آشکار کردن (مانند ولتاژ، شدت جریان، شدت حوزهی مغناطیسی) که بوسیلهی آن میتوان اطلاع یا پیامی را منتقل کرد.

پیانو[8] (piäno)، لفظ ایتالیائی، بمعنی آهسته و

(۱)pi (۲)Piazzi (۳)Pyatigorsk (۴)Piatigorsky (۵)Piacenza (۶)Piast (۷)signal (۸)piano

آرام، که در موسیقی علامت اختصاری آن p است، و چون در زیر نتی قرار گرفته باشد نشان میدهد که آنرا باید ضعیف اجرا کرد. **پیانیسیمو**[1] (pīānissimo) بمعنی خیلی آهسته است، و علامت اختصاری آن pp میباشد.

پیانو[2] (pīāno) [ایتالیائی، = آهسته] یا **پیانو-فورت** (-fort) [از ایتالیائی، = آهسته-قوی]، ساز زهی کوبی، که سیمهای فولادی آن بواسطه‌ی ضربات چکشهائی که با شستیهائی کار میکنند بصدا درمیآیند، و صدای آنرا از حیث کیفیت و کمیت بوسیله‌ی پدالهائی میتوان تغییر داد. پیانو متأخرترین ساز گروهی از سازها است که به خانواده‌ی پیانو معروفند. این خانواده مشتمل بر دولیمر، کلاویکورد (klāvikord)، و کلاوسن میباشد.

پیانو را میتوان ناشی از تکامل سازی موسوم به تمپانون (taMpānoN) دانست، که کاملا شبیه به سنتور بود، و بوسیله‌ی مضرابهای چکش‌مانند نواخته میشد. در اواخر قرون وسطی صفحه‌ی شستی (کلاویه) به تمپانون افزودند تا از مضرابها بینیازی حاصل شود. سازی که باین قسم بدست آمد (قرن ۱۵م) به کلاویکورد موسوم شد. کلاویکورد عبارتست از جعبه‌ی مستطیل کوچکی دارای صفحه‌ی طنین و رشته‌ای از سیمها. اگر بر یکی از شستیهای کلاویکورد فشاری وارد آید، چکشی بکار افتاده بر سیمی که مورد نظر است فرود میآید، و تا زمانی که انگشت روی شستی باشد چکش با سیم مذکور در تماس میماند. بهمین جهت، کلاویکورد، بر خلاف کلاوسن، قابلیت ایجاد حالات مختلف و نیز شدت و ضعف دارد. کلاویکورد در قرن ۱۶م اهمیت یافت، و تا قرن ۱۸م رواج داشت. با وجود قدرت بیان کلاویکورد، صدای این ساز ضعیف است. از طرف دیگر، کلاوسن قابلیت ایجاد حالات و اصوات قوی [ایتالیائی فورته] و ضعیف [ایتالیائی پیانو] را ندارد، ولی در مقابل توانائی ایجاد طنینهای مختلف دارد.

اول بار در ۱۷۰۹ بارتولومئو کریستوفوری (-bār tolomeo kristofori)، کلاوسن‌ساز فلورانسی، موفق به ساختن سازی جامع مزایای کلاویکورد و کلاوسن گردید، و آنرا گراویچمبالو کول پیانو اِ فورته (سمبال بَم ضعیف و قوی) نامید، که نخستین پیانو محسوب است، و نام آن بصورت مخفف پیانو فورته و سپس پیانو درآمد. در سازی که کریستوفوری ساخت، صدا در نتیجه‌ی فرود آمدن چکشها بر سیمها تولید میشد، ولی چکش بلافاصله پس از برخورد با سیم از آن دور میگردید، و سیم میتوانست آزادانه ارتعاش کند. خلاصه اینکه، در پیانو، مانند کلاویکورد سیمها با چکش نواخته میشوند، ولی شکل ظاهری و سیم‌بندی آن مقتبس از کلاوسن است. پیانو بسبب قابلیتهای فراوانش (که مخصوصاً در قرن ۱۹م بیش از پیش تکمیل شد) جایگزین کلاویکورد و کلاوسن گردید، و بتدریج تکامل یافت تا بصورت پیانوی دُم‌دار یا پیانوی کنسرت کنونی درآمد. پیانوی دیواری در اواخر قرن ۱۸م در انگلستان ساخته شد، و اگرچه قدرت پیانوی دم‌دار را ندارد، چون حمل و نقلش آسانتر است رواج فراوان دارد. نخستین آهنگ‌سازان بزرگ پیانو موتسارت و هایدن هستند؛ با کارهای بتهوون، شوپن، شومان، و لیست، پیانو مهمترین سازِ سولو گردید.

پیاوئی[3] (piāī)، ایالت (۲۵۱٬۹۰۰ کمم؛ جم ۱٬۰۶۴٬۴۳۸)، ل‌ش برزیل، کنار ساحل شرقی رود پارنائیبا؛ کرسیش ترزینا.

پیاوه[4] (piāve)، رودی بطول ۲۲۰ کم، که در ونسی (ل ایتالیا) جاری است، و به دریای آدریاتیک میریزد. در جج I، ایتالیائیها در کنار آن سنگر بستند، و از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸ که اتریش از متفقین شکست خورد در برابر حملات اتریش مقاومت کردند.

پی ای مارگال[5]، **فرانثیسکو** (frāntisko pi i mārgāl)، ۱۸۲۴-۱۹۰۱، سیاستمدار، روزنامه‌نگار، و نویسنده‌ی آزادیخواه اسپانیولی. رئیس نخستین جمهوری کوتاه اسپانیا بود (۱۸۷۳). بعد از تجدید سلطنت، نماینده‌ی کورتس (مجلس اسپانیا) بود؛ از تشکیل دولت فدرال در مقابل دولت متمرکز پشتیبانی میکرد. بسبب صداقت و ذکاوتش حتی مخالفینش باو بدیده‌ی احترام می‌نگریستند.

پیبادی[6]، **الیزابت پامر** (-elizābet pāmər pibā di)، ۱۸۰۴-۹۴، مربی و مصلح امریکائی. از نخستین مؤسسین کودکستان در کشمة است. کتاب‌فروشیش در بستن از مراکز ادبی بود، و بعضی رسائل انجمن ضد بردگی را منتشر کرد.

پیبادی[6]، **جورج** (jorj pibādi)، ۱۷۹۵-۱۸۶۹، سرمایه‌دار و بشردوست امریکائی که منشأ بسیاری کارهای خیریه (از جمله فرهنگی) بود.

پیبلزشر[7] (pibəlzšər) یا **پیبلز** یا **تویددیل**[8] (tuiddeyl)، ولایت (۹۰۰ کمم؛ جم ۱۵٬۲۲۶)، ج اسکاتلند مرکزی؛ مرکزش شهر پیبلز. بیشترش کوهستانی و مرتع است؛ زمین زراعتی کمتر دارد.

پیبول سونگگرام[9]، **لوانگا** (-luāngā pibul song grām)، ۱۸۹۷-، سردار سیامی. در انقلاب ۱۹۳۲ در زمان پراجادیپوک، که منجر به اعطای مشروطیت شد، شرکت داشت. در ۱۹۳۸-۴۴ نخست‌وزیر و وزیر دفاع بود، و با قدرت نظامی خود جلو رشد حکومت دموکراسی را گرفت. در ۱۹۴۴ دستش از کار کوتاه شد، ولی در ۱۹۴۷ دگر بار قدرت را بدست گرفت، اما در ۱۹۵۱ باز دستش از کار کوتاه شد. دو بار (۱۹۳۹ و ۱۹۴۹) نام سیام را رسماً به تایلند تغییر داد.

پیپال: ← انجیر معبد.

پیپس[10]، **سمیوئل** (samyuəl pips)، ۱۶۳۳-۱۷۰۳، خاطره‌نگار انگلیسی. بعنوان کارمند وارد خدمت دریاداری انگلستان شد، و ترقی کرد؛ در ۱۶۶۸ از مهمترین کارمندان دریاداری و صاحب املاک وسیع بود. بعداً بعنوان خیانت بزندان افتاد، ولی آزاد شد، و در ۱۶۸۴ مقام خود را بازیافت و رئیس انجمن سلطنتی گردید. در بهبود ناوگان بریتانیا کوشید. پس از جلوس ویلیام III از کار کناره‌گیری کرد، و خاطرات.... بحریه‌ی سلطنتی (۱۶۹۰) را نوشت. خاطرات روزانه‌ی معروفش به رمز نوشته شده، و پس از اینکه کلید آن تا حدی کشف شد اول بار در ۱۸۲۵ و سپس تقریباً بطور کامل در ۱۸۹۳-۹۹ انتشار یافت، و مشتمل بر شرح زندگی خانوادگی و اجتماعی و سیاسی روزانه‌ی وی از ۱۶۶۰ تا ۱۶۶۹ میباشد، و در آن زندگی اجتماعی و آداب و اخلاقیات درباری دوره‌ی بازگشت خاندان استوارت بطریق گویائی مجسم شده است.

پیپوس[11]، **دریاچه‌ی** (peypus) یا **دریاچه‌ی پایپوس** (pāypus)، روسی **چودسکویه اوزرو** (cudskoye ozero)، دریاچه‌ای بوسعت ح ۳٬۶۰۰ کمم، ل‌ش اروپا، بین استونی و جمشس. آب آن از طریق رود ناروا به خلیج فنلاند میریزد. بوسیله‌ی تنگه‌ای بطول ۲۴ کم با دریاچه‌ی پسکوف مرتبط است.

پیپین[12] (pipin)، کاخبانان و شاهان فرانکی، ← پین د/اریستال؛ پین دو لاند؛ پین کوتاه.

پیپینگ، شهر چین، ← پکن.

پیت[13]، **ویلیام** (wilyām pit)، ۱۷۵۹-۱۸۰۶، سیاستمدار و خطیب پارلمانی انگلیسی؛ پسر دوم ویلیام پیت (ارل آو چتم). بسیاری از مورخین او را بزرگترین نخست‌وزیران انگلستان میشمارند. در ۱۷۸۱ بنمایندگی پارلمنت انتخاب شد. در ۱۷۸۲، در ۲۳ سالگی وزیر دارائی و رهبر مجلس عوام گردید، و در ۱۷۸۳ جورج III او را به نخست‌وزیری منصوب کرد. در پارلمنت مواجه با مخالفتهای سخت شد، ولی از حمایت شاه و جمع کثیری از مردم برخوردار بود، و از استعفا دادن امتناع کرد، و در انتخابات عمومی ۱۷۸۴ اکثریت عظیمی بدست آورد، و تا ۱۸۰۱ در مقام نخست‌وزیری باقی ماند. پیت توری آزادیخواهی بود، و در این دوره اصلاحات عمده‌ای در امور مالی و حقوق گمرکی و در اداره‌ی امور هندوستان (که آنرا از دست شرکت هند شرقی خارج کرد) بعمل آورد. محبوبیت او روزافزون بود، و وقتی که اختلال مشاعر شاه آشکار گردید، تمام کارها بدست پیت افتاد. ولی جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون سبب تغییر سیاست آزادیخواهانه‌ی او گردید. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه در آغاز در انگلستان با حسن قبول تلقی شد، و حتی تا ۱۷۹۲ پیت خواهان روابط مسالمت‌آمیز با فرانسه بود، ولی در ۱۷۹۳ فرانسه اعلان جنگ به انگلستان داد، و پیت نتوانست مدت و وخامت جنگ را با دوراندیشی پیش‌بینی کند، و از ترس پیدایش فعالیتهای انقلابی در انگلستان دست باقدامات شدیدی زد، و از جمله هبیس کورپس را چند بار نسخ کرد. در جریان جنگ، کومکهای مالی انگلستان به متحدینش موجب بحران مالی گردید. شورش ایرلند نیز به پیشرفت کارهای جنگی لطمه میزد، و پیت که حل مشکل ایرلند را در یکی‌شدن پارلمنت ایرلند با انگلستان و آزادی کاتولیکان میدید، با رشوه‌دادن علنی و دسته‌جمعی منظور اول را تأمین نمود (۱۸۰۰)، ولی شاه از موافقت با ← آزادی کاتولیکان امتناع کرد، و پیت استعفا داد (۱۸۰۱). وقتی که خطر حمله‌ی ناپلئون به انگلستان پیش آمد، دگر بار به نخست‌وزیری منصوب شد (۱۸۰۴)، و بخیال افتاد که با روسیه و اتریش اتحادیه‌ای بر ضد ناپلئون تشکیل دهد. خبر پیروزی

(۱)pianissimo (۲)piano (forte) (۳)Piauí (۴)Piave (۵)Pi y Margall (۶)Peabody (۷)Peeblesshire (۸)Tweeddale (۹)Pibul Songgram (۱۰)Pepys (۱۱)Peipus (۱۲)Pippin (۱۳)Pitt

(۱۸۵۵) ناپلئون در اوسترلیتز ضربه‌ی مرگ‌آوری بر آرزوهای پیت بود، و وی کمی بعد درگذشت.

پیت[۱]**، ویلیام** (wilyām pit)، ملقب به (اولین) **ارل آو چتم**[۲] (ērl āv catəm*)، ۱۷۰۸–۷۸، سیاستمدار و خطیب انگلیسی. در ۱۷۳۵ عضو پارلمنت شد؛ با سیاست خارجی ر. والپول بمخالفت برخاست. پس از سقوط (۱۷۴۲) والپول، با سیاست جانشینش در جنگ جانشینی اتریش مخالفت کرد، ولی در ۱۷۴۶ در دولت هنری پلم سمت مأمور پرداخت ارتش گرفت، و در دولت تامس پلم‌هالیس ملقب به (اولین) دیوک آو نیوکاسل همین منصب را داشت، ولی چون از ترقی در دولت نیوکاسل مأیوس شد و در سیاست خارجی با او اختلاف پیدا کرد، در ۱۷۵۵ به دولت حمله نمود، و از کار برکنار شد. اما بسبب شکستهای مهلکی که در آغاز جنگ هفتساله نصیب انگلستان شد، مردم خواستار بازگشت پیت شدند، و او در ۱۷۵۶ دولتی تشکیل داد، ولی در ۱۷۵۷ ناچار با نیوکاسل ائتلاف کرد. در رزم‌آرائی و انتخاب فرماندهان نظامی و دریائی چنان حسن تشخیص از خود بروز داد، که پیروزیهای درخشان و پی در پی نصیب انگلستان گردید، تا جائی که سال ۱۷۵۹ به سال پیروزی معروف شد. با دادن کومکهای مالی و نظامی به فردریک کبیر، فرانسه را در اروپا مشغول کرد، و بدین وسیله دریاها را تحت فرمان بریتانیا آورد، و فرانسه را از کانادا و هند بیرون راند. در ۱۷۶۱ جورج III او را وادار به استعفا کرد. صلح پاریس (۱۷۶۳) را مورد حمله قرار داد، و مدعی بود که سود انگلستان متناسب با مساعی آن نبوده است. در ۱۷۶۶ دولتی ائتلافی از همه‌ی احزاب تشکیل داد، و لقب ارل آو چتم را قبول کرد، ولی بعلت کسالت مزاج مدت دو سال نتوانست به کارها بپردازد، و در این مدت دولت متزایداً تحت نفوذ شاه درآمد، و در ۱۷۶۸ پیت استعفا داد. در سالهای آخر عمر از آزادی، اصلاحات پارلمانی، و حق مهاجرنشینهای امریکا در مقابل شاه دفاع کرد، ولی با شناختن استقلال امریکا مخالف بود. در طی آخرین نطقش در مجلس اعیان بر علیه احضار سپاهیان بریتانیا از امریکا از پا درآمد (۷ آوریل ۱۷۷۸)، و در ۱۱ مه درگذشت. قبرش در وستمینستر ابی است.

پیتاکوس[۳] (pittākos)، ح ۶۵۲–۵۶۹ قم، یکی از حکمای سبعه‌ی یونان، که به جنگجوئی و کشورداری نیز معروف بود. اهل موتیلنه بود، و باتفاق برادران آلکایوس، جبار موتیلنه را برانداخت و بقتل رسانید (۶۱۲ قم). بعدها مردم موتیلنه او را با اختیارات مطلق به فرمانروائی خود انتخاب کردند (۵۸۹ قم)؛ پس از ده سال کناره‌گیری کرد، و بقیه‌ی عمر را با احترام تمام گذرانید.

پیتسی[۴]**، ایتالو** (itālo pittsi)، ۱۸۴۹–۱۹۲۰، مستشرق ایتالیائی، عضو آکادمی علم و ادب، استاد زبانهای هندوایرانی در دانشگاه تورن. آثار منتشرشده‌اش مشتمل بر تحقیقات وی در زبانهای فارسی و عربی و سانسکریت است. ازوست: منتخبات فارسی، بضمیمه‌ی دستور مختصر زبان و لغتنامه (۱۸۸۹)، اسلام (۱۹۰۳)، و ادبیات عرب (۱۹۰۳).

پیتر، اسم انگلیسی، ← پتروس، اسم.

پیتر[۵]**، والتر هوریشیو** (wāltər horeyšio peytər)، ۱۸۳۹–۹۴، نویسنده و منتقد انگلیسی. رهبر نهضتی بود که اهمیت اخلاق را در کمال هنری تأکید میکرد. از آثارش تحقیقاتی در تاریخ رنسانس (۱۸۷۳)، ماریوس اپیکوروسی (۱۸۸۵، شاهکار وی)، و تصویرهای خیالی (۱۸۸۷) است. آثارش از لحاظ دقت و روشنی عالی است.

پیتر د روش[۶] (pitər de roš)، فت ۱۲۳۸، روحانی و سیاستمدار انگلیسی. اسقف وینچستر و سرپرست هنری III بود (۱۲۱۶). بر سر بدست آوردن قدرت، کشمکش طولانی با هیوبرت د برگ داشت.

پیتربره[۷] (pitərbərə)، شهر (جم ۵۳٬۴۱۲)، نورثمتنشر، انگلستان؛ مرکز ولایت اداری سوک آو پیتربره (sŏk āv). از مراکز راه آهن و مهندسی و داد و ستد محصولات کشاورزی و دارای مصنوعات مختلف است. دارای کلیسای جامعی جالب، کاخ اسقفی، و خرابه‌های یک دیر بندیکتی (بنای ۶۵۵) میباشد.

پیترزبرگ[۸] (pitərzbërg)، شهر (جم ۳۵٬۰۵۴)، جش ایالت ویرجینیا، کشمت، کنار رود آپوماتکس (āpomatəks). مرکز عمده‌ی کشتیرانی ناحیه‌ی فلاحتی اطراف است. در انقلاب امریکا بتصرف انگلیسها درآمد (۱۷۸۱)، و سپس کورنوالیس در آنجا پیکاری آغاز کرد که در یورکتاون بپایان رسید.

پیترماریتسبرگ[۹] (pitərmaritsbërg) یا **مریتسبرگ**، شهر (جم ۹۰٬۵۰۰)، کرسی ایالت ناتال، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی. در ۱۸۳۸ بتوسط بوئرها تأسیس شد. دانشگاه ناتال آنجاست.

پیترو، اسم ایتالیائی، ← پتروس، اسم.

پیترو د/آبانو[۱۰] (pietro dābāno)، ۱۲۵۰؟–۱۳۱۶؟، طبیب و فیلسوف ایتالیائی، عالم احکام نجوم، و مترجم از یونانی و فرانسوی به لاتینی. در آبانو (نزدیک پادوا) متولد شد. بسیار مسافرت کرد، و در پاریس تحصیل نمود، و سپس به پادوا بازگشت، و در دانشگاه آنجا بتدریس طب پرداخت. کوشید که بین نظریات یونانیان و اعراب و یهود توفیق دهد. دو بار باتهام جادوگری گرفتار دستگاه تفتیش افکار شد، و بار دوم در ضمن محاکمه درگذشت.

پیترو دامیانی: ← دامیانی، قدیس پیترو.

پیترو مارتیره د/آنگیرا: ← آنگیرا، پیترو مارتیره د/.

پیترهد[۱۱] (pitərhed)، شهر (جم ۱۲٬۷۶۵)، ابردینشر، اسکاتلند؛ از مراکز ماهیگیری. جیمز ادوارد استوارت در ۱۷۱۵ پنهانی اینجا پیاده شد.

پیتری[۱۲]**، سر ویلیام متیو فلیندرز** (sər wilyām matiu flindërz pitri*)، ۱۸۵۳–۱۹۴۲، باستانشناس انگلیسی و مصرشناس معروف. در ۱۸۷۵–۸۰ در بریتانیا، در ۱۸۸۰–۱۹۲۴ در مصر، و در ۱۹۲۷–۳۸ در فلسطین مشغول کاوش بود و اکتشافات مهم بعمل آورد. در ۱۸۹۲–۱۹۳۳ در دانشگاه لندن استاد مصرشناسی بود. از اکتشافات عمده‌اش قبور اولین سلسله‌ی سلاطین مصر قدیم در آبیدوس است. از آثار عمده‌اش روشها و هدفهای باستانشناسی (۱۹۰۴) و هفتاد سال در باستانشناسی (۱۹۳۱) است. کتاب تاریخ مصر (چاپ تجدیدنظرشده، ۶ جلد، ۱۹۲۳–۲۷) را منتشر کرد (سه جلد اول را خودش نوشت).

پیتسبرگ[۱۳] (pitsbërg)، شهر (جم ۶۷۶٬۸۰۶)، جغ ایالت پنسیلوانیا، کشمت، بر رود اوهایو. از مهمترین شهرهای صنعتی کشمت است، و در ناحیه‌ای واقع شده که دارای منابع سرشار زغال سنگ و گاز و نفت میباشد؛ قسمت اعظم آهن و فولاد کشمت را تولید میکند. از بندر مجهز و راه آهنهای آن انواع کالاها (آلومینیوم، مواد نفتی، و ادوات برقی) صادر میشود. اصلا پاسگاهی برای تجارت پوست بود (قرن ۱۷م). در ۱۷۵۵ دهکده‌ای در آن محل دایر شد، که بسبب نزدیکی با منابع زغال و آهن و واقع بودن بر راههای حمل و نقل بین شرق و غرب کشمت بسرعت توسعه یافت. از ابنیه و مؤسسات آن موزه‌ی کارنگی، کتابخانه‌ی کارنگی، دانشگاه دوکین (dukeyn)، آزمایشگاه تحقیقات اتمی، دانشگاه پیتسبرگ، و انستیتوی تکنولوژی کارنگی است.

پیتسیکاتو[۱۴] (pitsikāto؛ ایتالیائی)، در اصطلاح موسیقی، بمعنی با سر انگشت بصدا درآوردن تارهای یک ساز زهی (مانند ویولن) است که معمولا با آرشه نواخته میشود. این تکنیک در قرن ۱۷م پیدایش یافت. پاگانینی پیتسیکاتو با انگشتان دست چپ را ابداع کرد، و این امکان را بوجود آورد که صداهای حاصل از آرشه‌ی ویولن و سر انگشت همزمان با هم یا بتناوب شنیده شود.

پیتکانتروپوس: ← انسان اولیه.

پیتکرن[۱۵]**، جزیره‌ی** (pitkern)، جزیره‌ی آتشفشانی (۵ کمم؛ جم ۱۲۶)، قکبر جنوبی، متعلق به بریتانیای کبیر. دریاسالار فیلیپ کارترت آنرا در ۱۷۶۷ کشف کرد. بومیانش از اعقاب شورشیان کشتی باونتی و زنان تاهیتیائی آنها هستند که در ۱۷۹۰ در آنجا مقیم شدند. بعلت زیادی جمعیت عده‌ای از سکنه به ← جزیره‌ی نورفک نقل مکان کردند.

پیتمن[۱۶]**، سر آیزک** (sər āyzək pitmən*)، ۱۸۱۳–۹۷، مخترع انگلیسی روشی در تندنویسی، که بنام او معروفست، و امروزه رواج فراوان دارد. روش وی مبتنی بر فونتیک است نه بر املا.

پیتون، افعی افسانه‌ای: ← پوتون.

پیتون[۱۷] (piton؛ از فنس)، بزبان سودانی **اصله** (asala)، مار بی‌زهری که بیشتر در افریقای استوائی، آسیا، امریکای مرکزی، و استرالیا یافت میشود. بچابکی میخزد و شنا میکند. اغلب پیتونها تخم میگذارند. شکار خود را بوسیله‌ی پیچیدن بدور آن و فشار عضلات قوی میکشند.

پیتیسم، نهضت دینی: ← تورع.

پیثارو[۱۸]**، ارناندو** (ernāndo pitāro)، نة ۱۵۳۵–۶۰، کشورگشای اسپانیائی. نابرادری ف. پیثارو بود، و در فتح پرو او را یاری کرد. با آلماگرو

---

(۱)Pitt (۲)Chatham (۳)Pittacus (۴)Pizzi (۵)Pater (۶)Peter des Roches (۷)Peterborough (۸)Petersburg (۹)Pietermaritzburg (۱۰)Pietro d'Abano (۱۱)Peterhead (۱۲)Petrie (۱۳)Pittsburgh (۱۴)pizzicato (۱۵)Pitcairn (۱۶)Pitman (۱۷)python (۱۸)Pizarro

جنگید و او را مغلوب کرد.

پیثارو[1]**، فرانثیسکو** (frāntisko pitāro)، ← ۱۴۷۶–۱۵۴۱، فاتح اسپانیائی پرو. در کشف قکب از همراهان و. ن. دِ بالبوآ بود. در ۱۵۲۶–۲۷ ساحل لغ امریکای جنوبی را پویید، و در ۱۵۳۰، بسرکردگی ۱۸۰ نفر، پرو را گرفت، و با آتائوالپا از در دوستی درآمد و او را گرفته بقتل رسانید. پس از تصرف پرو ماندگاههای تازه (از جمله لیما را در ۱۵۳۵) تأسیس کرد، و اراضی و مردم بومی را بین طرفداران خود تقسیم نمود. د. دِ آلماگرو را که از شرکایش بود و پیثارو چند بار او را فریب داده بود به تسخیر شیلی فرستاد، و چون دست خالی بازآمد او را بقتل رسانید. سرانجام خودش کشته شد. گ. پیثارو برادرش بود.

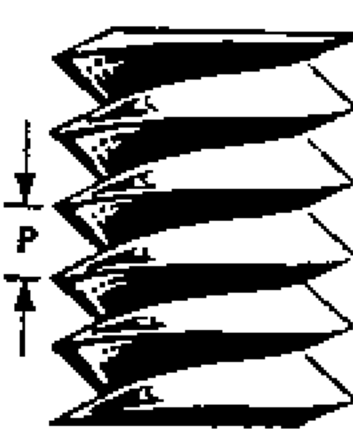
پیثارو[1]**، گونثالو** (gontālo pitāro)، ← ۱۵۰۶–۱۵۴۸، کشورگشای اسپانیائی. در فتح پرو از دستیاران برادرش ف. پیثارو بود. در ۱۵۴۱–۴۲ ناحیه‌ی ش کیتو را پویید. در ۱۵۴۴ خود را حاکم پرو خواند، ولی دستگیر شد و بقتل رسید.

پیجو[2] (peyju)، ماده‌ای خارجی که آنرا با ماده‌ی معینی مخلوط یا بآن متصل میکنند تا توزیع بعدی یا محل بعدی این ماده را تعیین کنند (این ماده‌ی خارجی در حکم نشانی است که به مقصود رهبری میکند). مثلا آبشناسان برای بررسی مسیر زیرزمینی جریانهای آب مقداری ماده‌ی رنگین در آن میریزند، و محل ظهور مجدد آب رنگین را تعیین و از این رو مثلا ارتباط دو رودخانه را تحقیق میکنند. همچنین، تعیین مسیر حرکات پرندگان و ماهیها بوسیله‌ی نشانگذاری تازگی ندارد. محققین همیشه آرزو داشته‌اند که بتوانند اتمها را نیز نشانگذاری کنند، زیرا اغلب آثار و پدیده‌های طبیعی و اعمالی که در آزمایشگاهها و کارخانه‌ها صورت میگیرد (جریان آب، حرکت هوا، رشد نباتات، جذب غذا، انفجار دینامیت، و غیره) در واقع حرکات اتمها و مولکولها است، که در طی این اعمال جابجا میشوند و ترکیبات و مواد شیمیائی تازه بوجود میآورند، و بررسی کامل این آثار و پدیده‌ها مستلزم مشاهده‌ی این حرکات است. کشف رادیوآکتیوهای مصنوعی (← رادیوآکتیویته) این آرزو را عملی ساخته است. اتمهای این عناصر نشاندار هستند، زیرا تشعشعاتی صادر میکنند که در حکم پیامهائی است که از آنها (بوسیله‌ی شمارگر گایگر یا بوسیله‌ی عکاسی) میتوان به محل اتمهای صادر کننده‌ی این تشعشعات پی برد (مانند پیامهای رادیوئی صادر از کشتیی که در دریا بخطر افتاده است، که بوسیله‌ی آنها میتوان موضع کشتی را تعیین کرد). از طرف دیگر، هر دو همجای یک جسم بسیط از جنبه‌ی شیمیائی متماثل اند. پس اگر مثلا بخواهیم سرنوشت عنصری مثلا فسفر را در فعل و انفعالی تعیین کنیم کافی است مقدار قلیلی از فسفر رادیوآکتیو (که در اینجا نقش پیجو دارد) بآن فسفر بیفزائیم. این امر تغییری در فعل و انفعال مورد نظر نمیدهد، و سرنوشت دو فسفر در این فعل و انفعال یکسان است، و لهذا، هر جا تشعشعات رادیوآکتیو کشف شود (مثلا بوسیله‌ی شمارگر گایگر) در آنجا فسفر موجود است.

موارد استعمال اتمهای نشاندار برای پیجوئی در طب، زیستشناسی، هواشناسی، صنعت، و غیره فراوان و مهم است. فسفر رادیوآکتیو (فسفر ۳۲) در جراحی برای تعیین موضع تورم مغز بکار میرود. اتمهای نشاندار پرده از سرنوشت عناصر شیمیائی در بدن موجودات حیه برداشته، و فوتوسنتز را روشن ساخته است. از همجاهائی که بعنوان پیجو بکار میروند کربون ۱۴، نیتروژن ۱۵، فسفر ۳۲، و گوگرد ۳۵ است.

پیچ، طرح هنری که در آن کاشیهائی (عموماً برنگ آبی فیروزه‌ای) بصورت منحنی مطبق در نبش ایوانها و سردر بعضی مساجد قرار میدادند. زینتی هنرمندانه و جالب بشمار میرود.

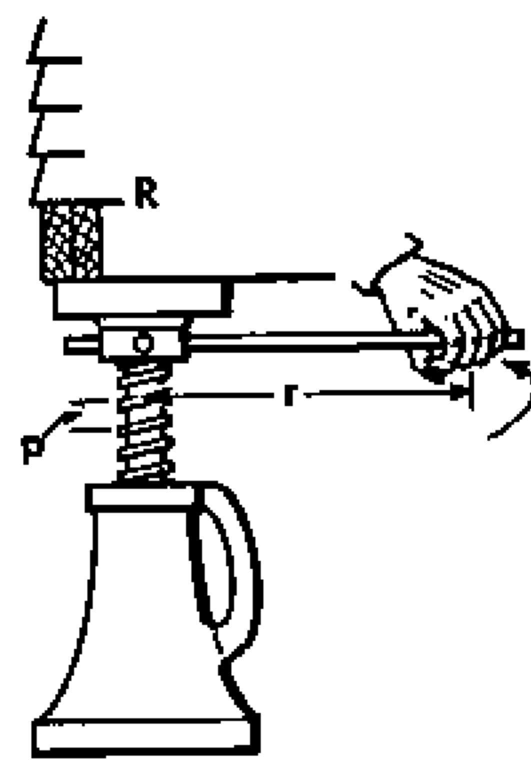
پیچ[3] (pic)، ماشین ساده‌ای که عموماً بشکل استوانه‌ای است که شیاری یکنواخت بر امتداد یک منحنی پیچ (← پیچ یا منحنی پیچ) بر آن حفر شده باشد. بر حسب شکل ابزاری که برای حفر شیار بکار میرود، نیمرخ دنده‌های پیچ (قسمتهای برجسته) سه‌گوش یا چهارگوش میباشد.



پیچ و پا

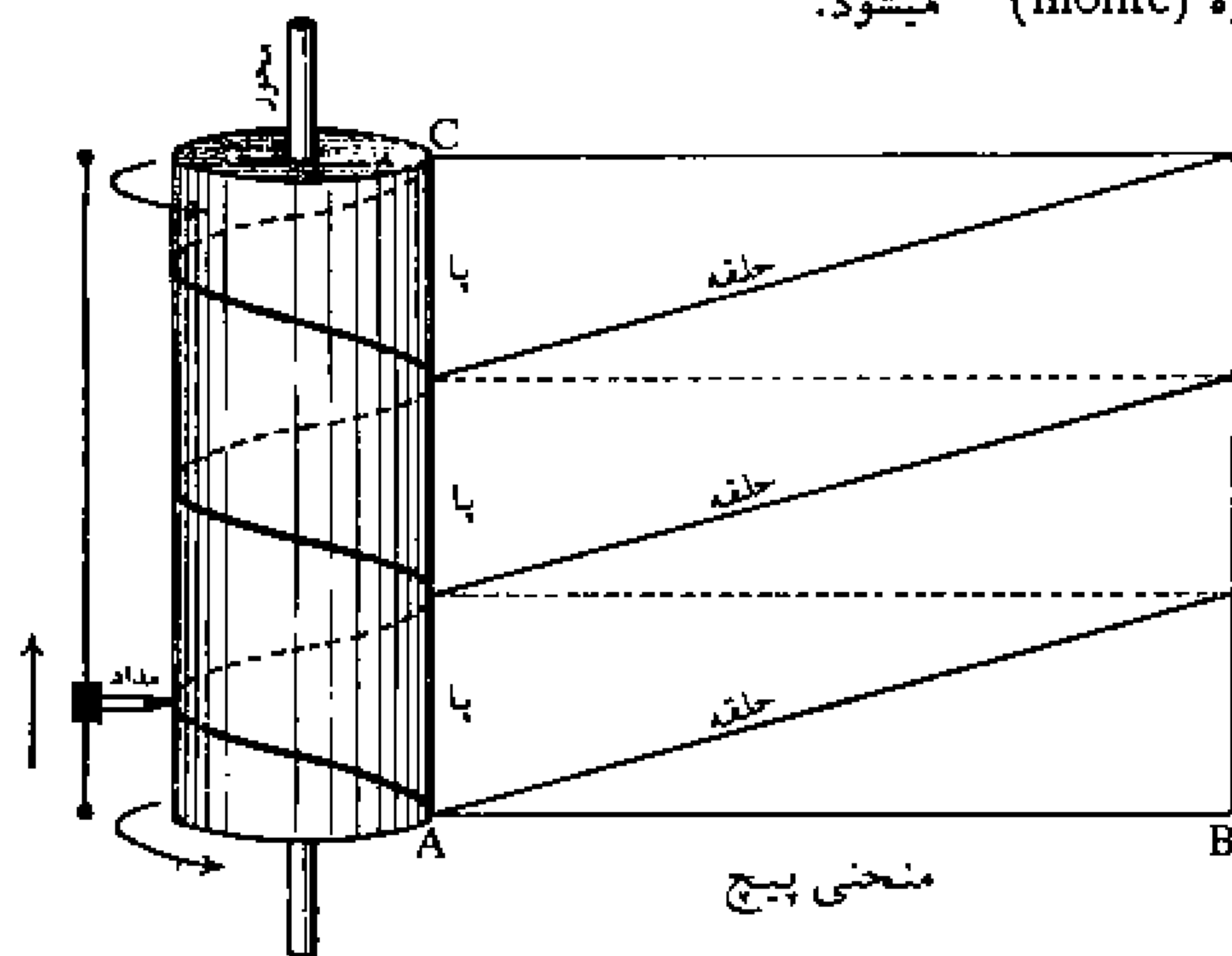
پای پیچ (در شکل p) فاصله‌ی دو دنده‌ی متوالی است بموازات محور استوانه. مهره (mohre) استوانه‌ای است مجوف که در جدار داخلی آن شیاری بشرح مذکور حفر شده باشد، مهره در واقع قالب پیچ است. آهنگران بوسیله‌ی حدیده و قلاویز استوانه‌ی پر یا لوله را بشکل پیچ یا مهره درمیآورند.

عمل پیچ در حقیقت عمل سطح موربی است که بر استوانه‌ای پیچیده شده باشد (← سطح مورب). پیچ و مهره موارد استعمال فراوان دارد. مثلا اگر مهره ثابت باشد، چون پیچ را (مثلا بوسیله‌ی دسته‌ای) بگردانیم، پیچ در امتداد طول خود حرکت میکند. بازاء هر یک دور گردش، پیچ بطول یک پا حرکت میکند. اساس جک (jak، انگلا)، که برای بلند کردن اتومبیل و بناها و اشیاء سنگین دیگر بکار میرود همین است. بهره‌ی مکانیکی نظری جک نسبت محیط دایره‌ای است که انتهای دسته‌ی آن طی میکند به پای پیچ (یعنی برابر $2\pi r/p$). اما نظر باینکه در عمل پیچ اصطکاک زیاد در کار است، مقدار کاری که صرف این ماشین میشود بمراتب زیادتر از کاری است که ماشین انجام میدهد، معذلک، نیروئی که دسته را میگرداند نسبت به بار عظیمی که جک میتواند بالا ببرد اندک است، و بهمین جهت جک ارزش فراوان دارد. در تنظیم ابزارها و ماشینهای دقیق نیز از پیچ استفاده‌ی فراوان میشود.



جک

پیچ[4] (pic) یا **منحنی پیچ** (monhanie)، هر منحنی معوج واقع بر سطح یک استوانه که مولدهای استوانه را به زاویه‌ی ثابتی قطع کند. در گسترش استوانه، منحنی پیچ به خط مستقیم بدل میشود. ساده‌ترین و مهمترین انواع پیچ آنست که بر استوانه‌ی قائم دوار رسم شود، و آنرا پیچ مستدیر (یا مختصراً، پیچ) خوانند. تولید هندسی ساده‌ی پیچ باین طریق است که مستطیلی را بوسیله‌ی خطوط موازی با دو قاعده به چند مستطیل متساوی تقسیم کنیم، و یک رشته از اقطار متوازی این مستطیلها را متوالیاً بکشیم (رجوع شود به شکل). حال اگر مستطیل را چنان بپیچیم که بصورت استوانه‌ای قائم مستدیر القاعده‌ای درآید که AB به محیط قاعده‌ی آن تبدیل شود، و AC مولدش باشد، اقطار مذکور منحنی پیوسته‌ای بر سطح استوانه تشکیل میدهند که همان منحنی پیچ است. هر یک از قطرها یک حلقه‌ی پیچ را تشکیل میدهند، ارتفاع نظیر هر حلقه را پای پیچ خوانند. منحنی پیچ را نباید با مارپیچ اشتباه کرد. نوعی منحنی پیچ نیز هست که بر مخروط رسم میشود.



منحنی پیچ

منحنی پیچ در مکانیک در ترکیب حرکات و همچنین در ماشین ساده‌ی موسوم به پیچ در کار میآید. مسیر حرکت نقطه‌ای که دور محوری حرکت دورانی متشابه دارد و در عین حال بموازات این محور حرکت انتقالی متشابه میکند (← حرکت) منحنی پیچ است. اگر استوانه‌ی قائم مستدیری حول محور خود دوران متشابه کند، و نوک مدادی که متکی بر سطح استوانه است بموازات محور استوانه حرکت متشابه نماید، نوک مداد پیچی بر استوانه رسم میکند. نیز ← پیچ، ماشین.

پیچ امریکائی، (*Parthenocissus quinquefolia*)، پیچک دائمی که برای پوشش دیوارها بکار میرود. برگش در پائیز سرخ میشود.

پیچ امین‌الدوله، گیاهی پیچنده از تیره‌ی بداغها و از نوع کاپریفولیا (*Caprifolia*) که گلهای سفید یا بنفش معطر دارد.

پیچرانلو (picarānlu)، دهستان (جه ← ۴۲‘۷۶۰)، بخش باجگیران، شهرستان قوچان، استان نهم

(1)Pizarro (2)tracer (3)screw (4)helix

(خراسان)، کنار مرز ایران و شوروی. مرکزش، قلعه‌حسن (جه ۴00 سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳0 کیلو-متری ج‌غ باجگیران است.

پیچش[۱] (pices̆)، در اصطلاح فیزیک، تغییر شکل یک سیم یا جسمی استوانه‌ای بسبب نیروهائی که میخواهند یک انتها یا یک قسمت از آن سیم یا جسم را در حول یک محور طولی بپیچانند، در حالی که دیگری ثابت است یا در جهت مخالف پیچانیده میشود. چون محورهای فلزی که در قسمتهای دوار ماشینها بکار میروند باید در مقابل این قبیل پیچشها مقاومت کنند، مواد اولیه‌ای که در ساختن آنها بکار میرود نخست مورد آزمایش قرار میگیرد تا معلوم شود که این مواد تا چه حد در مقابل پیچش مقاومت میکنند، بدون اینکه بشکنند یا دستخوش تغییر شکل دائمی بشوند (← مقاومت مصالح). **ترازوی پیچشی** دستگاهی است که برای اندازه‌گیری نیرو-های کوچک جاذبه یا دافعه (مثلا نیروهای کوچک برقی یا مغناطیسی یا گرانشی) بکار میرود. ترازوی پیچشی مبنی بر این خاصیت است که اگر یک سیم فلزی تحت تأثیر یک زوج نیرو (← زوج، در فیزیک) که با آن هم‌محور باشد قرار گیرد، اندازه‌ی زاویه‌ی پیچش آن بسته به مقدار زوج تغییر میکند. ترازوی پیچشی اساساً عبارتست از سیمی که یک انتهایش بنقطه‌ی ثابتی بسته شده، و نیروی وارد بر انتهای آزاد سبب پیچش آن میگردد. مقدار نیروی وارد از روی مقدار پیچیدگی تعیین میشود. از مخترعین اولیه‌ی ترازوی پیچشی **کولن** است (حد ۱۷۷۷)، و این ترازو در اثبات قانون کولن و اندازه‌گیری مقدار ثابت گرانش نقش عمده‌ای داشته است.

پیچک یا **عشقه** (as̆aqe) یا **لبلاب** (lablāb)، گیاهانی که ساقه‌های آنها بدور گیاهان یا پایه‌هائی پیچیده یا بوسیله‌ی چنگکها خود را متصل می-سازند. بنامهای بلو (balu)، پاپیتال (pāpitāl)، و دواله (davāle) نیز خوانده میشود.

پیچک بستن (boston) [باسم شهر بستن، کشمت] یا **پیچک ژاپونی**، گیاه پیچنده‌ی چوبی (از نوع *Parthenocissus*)، که اصلا از مشرق‌زمین است، و برای پوشش دیوارها بکار میرود. برگهای سه-قسمتی آن در پائیز قرمز میشود.

پیچک زمینی، گیاه دائمی خزنده از نوع گلکوما (*Glecoma*)، دارای برگهای گرد و گلهای ارغوانی کوچک.

پیچک ژاپونی: ← پیچک بستن.

پیچک سمی یا **سماق سمی**، (*Rhus radicans* یا *R. toxicodendron* یا *Toxicodendron radicans*)، پیچک یا بوته‌ای از اقسام سماق که اصلش از امریکای شمالی است. گلهای سبزرنگ و میوه‌های سته‌ای و برگهای مرکب ساده یا دندانه‌دار دارد. در تمام قسمتهای آن ماده‌ی سمی توکسیکوداندرول یافت میشود که موجب خارش و تاول میگردد.

پیچک شیرین یا **لبلاب کبیر** (lablābe)، (*Ipomoea batatas*)، گیاه استوائی پیچنده که برای استفاده از ریشه‌های خوراکیش کاشته میشود.

پیچه[۲] (pice)، سیمی هادی برق که یک یا چند دور بصورت ماریپیچ پیچیده شده باشد و واحد مشخصی از یک مدار برق را تشکیل دهد. مبدل واحدی است مشتمل بر چند پیچه که انرژی برق را بوسیله‌ی القای مغناطیسی منتقل میکند. پیچه‌ها از قسمتهای اساسی ماشینهای برقی هستند.

پیچی ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

پیچیدگی برگ هلو، برگهای درخت هلو در نتیجه‌ی دو علت مختلف بهم میپیچد و پس از مدتی خشک شده میریزد. یکی بسبب حشره‌ای بنام علمی *Myzodes persicae* است، و اگر برگها را باز کنند جانوران بسیار کوچکی لابلای پیچیدگیها مشاهده میشود؛ با سمپاشی محلول پاراتیون با آن مبارزه میکنند. علت دیگر مربوط بیک بیماری قارچی است که نام علمی آن *Taphrina deformans* میباشد؛ برگهای آلوده نخست متورم و سفیدرنگ شده سپس برنگ قرمز درمیآید، و بهمین جهت آنرا "بیماری لب‌شتری هلو" هم میگویند؛ برای دفع آن در آخر زمستان و اوایل بهار دو مرتبه با محلولهای مسی (مخلوط بوردو) سمپاشی میکنند.

پیچینی[۳]، **نیکولو** (nikkolo picini)، ۱۷۲۸–۱۸00، آهنگسار ایتالیائی که بیش از 100 اپرا ساخته است. آثار اولیه‌اش در ایتالیا مقبولیت فراوان یافت، و اپرا بوفای (← اپرا) او بنام لا بوئونا فیگلیوئولا (رم، ۱۷۶0)، سبب شهرتش در اروپا گردید. در ۱۷۷۶ به پاریس رفت، و مخالفین گلوک او را بر خلاف میلش رهبر خود ساختند.

پیدازا، در گیاهشناسی، ← روشنزا.

پیداگر[۴] (peydā.gar)، فنس دتکتور (detektër)، اسبابی که حضور چیزی را که مورد توجه است آشکار سازد. بالاخص در اصطلاح مخابرات بیسیم، هر یک از اسبابهای گوناگونی که حضور امواج برقاطیسی را آشکار میسازند پیداگر هستند. اختراع اینگونه اسبابها بود که تلگراف بیسیم و رادیو را ممکن ساخت. اسبابهای راستگر جریانهای پربسامد را نیز پیداگر میخوانند؛ از جمله‌ی آنها پیداگرهای بلوری است، که مبتنی بر عدم تقارن بعضی از بلورها از جهت هدایت برق است (← پیداگر گالنی)، و لوله‌های خلأ (← لوله‌ی خلأ).

جریانهای متناوب کم‌بسامد را بآسانی میتوان آشکار ساخت، کافی است در مدار جریان یک دستگاه تلفون قرار دهیم؛ اگر جریان وارد مدار شود، صفحه‌ی تلفون مرتعش میگردد، و تولید صوتی میکند، و آن حاکی از وجود جریان است. در اینجا تلفون نقش پیداگری دارد. اما این پیداگر در مورد جریانهای پربسامد کارگر نیست، زیرا در این صورت، جبر صفحه‌ی تلفون مانع از مرتعش شدن آن میشود، و لهذا، بوسیله‌ی تلفون نمیتوان بر وجود یا عدم جریان آگاهی یافت. از طرف دیگر، پیداگر امواج برقاطیسی جزء ضروری هر دستگاه گیرنده‌ی رادیوئی است. اسباب معروف به **همنوای هرتس** نوعی پیداگر امواج برقاطیسی است، ولی حساسیت آن بسیار ضعیف است. اولین پیداگر عملی، که فقط از جنبه‌ی تاریخی نامش باقیست، **کوهرور** میباشد. اختراع لوله‌های خلأ نقش بسیار مهمی در تکامل مخابرات بیسیم داشت. نیز ← رفع تحمیل.

پیداگر گالنی (peydāgare gāleni)، یکی از پیداگرهای بلوری قدیمی، که اساساً مرکبست از بلوری از گالن (سولفور طبیعی سرب) که در منگنه‌ی کوچکی تحت فشار است، و سیمی فلزی، بصورت پیچ، که نوکش بر بلور گالن تکیه دارد. این دستگاه از جهت عبور برق نامتقارن است، یعنی از یک طرف برق را از خود عبور میدهد، ولی از طرف دیگر آنرا متوقف میسازد. پس اگر در مسیر یک جریان متناوب برق قرار گیرد آنرا به جریانی یکطرفی تبدیل میکند. بنا بر این، پیداگر گالنی نقش راستگری دارد.

پیداوسی (peydāvasi)، درمی که در زمان پادشاهی کیان رواج داشته و، بروایت فردوسی، هر یک پنج دینار خرج میشده است.

پیدایش[۵]، **سفر** (sefre) یا **سفر تکوین** (takvin)، نخستین کتاب عهد قدیم، و نخستین کتاب اسفار خمسه (تورات)، که بنا بر روایت منسوب به موسی است (نیز ← سفر). سفر پیدایش شرحی دینی در باره‌ی آفرینش جهان و خلق آدم و گناه نخستین وی و طوفان بزرگ است. داستان پیغمبرانی چون نوح، ابراهیم، اسحاق، و یعقوب در آن آمده است، و با داستان یوسف و مهاجرت خاندان یعقوب به مصر پایان میپذیرد. این سفر در افکار یهودیان و مسیحیان تأثیر فراوان داشته است.

پیدایش خط و خطاطان، کتابی تاریخی، بفارسی، از عبدالمحمد علی‌زاده‌ی ایرانی (فت ۱۳۱۴ هش)، مشتمل بر تاریخ خط و زندگینامه‌ی خطاطان. چاپ قاهره، ۱۳۴۵ هق.

پیر[۶] (pir)، شهر (جه ۵٬۷۱۵)، کرسی ایالت داکوتای جنوبی، کشمت، بر رود میسوری. در ۱۸۸0 بنا شد.

پیر[۷] I (برتانی) (piere)، معروف به **پیر موکلر**[۸] (pier mokler)، فت ۱۲۵0؛ دوک (۱۲۱۳–۳۷) برتانی. نوه‌ی لوئی VI فرانسه بود، و از راه ازدواج با کنستانس (خواهر و وارث آرتور I برتانی) دوک شد. بسبب منازعاتش با کشیشها تکفیر شد (۱۲۱۷)، و شهرت بدکیش یافت. بسیاری از شورشهای اشراف را بر ضد نیابت سلطنت بلانش دو کاستی رهبری کرد. پس از اینکه مغلوب شد، برتانی را به پسرش واگذار کرد، و بعنوان کفاره‌ی گناهانش همراه لوئی IX بجنگ صلیبی به مصر رفت (۱۲۴۸)، و در مراجعت درگذشت.

پیر، بقعه‌ی، در تاکستان، بنای آجری متناسب کوچکی از عهد سلجوقی (قرن ۵م هق) که در سالهای اخیر بوسیله‌ی اداره‌ی فرهنگ قزوین صحیحاً تعمیر شده است.

پیر احمد لر (pir ahmade lor) [پیر احمد ابن پشنگ]، فرمانروای لر بزرگ و چهاردهمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ؛ پسر پشنگ لر. وی بعد از پدر بامارت رسید (۷۹۲ هق) و در آغاز امارت، با مخالفت برادر خویش ملک هوشنگ مواجه شد، و او را کشت. چندی بعد، شاه منصور آل مظفر پیر احمد را مغلوب و متواری کرد، و ملک اویس نامی را بجای او نشاند. اما وی در رامهرمز و سپس در شیراز بخدمت امیر تیمور رسید و او وی را بنواخت، و ملک لر بزرگ را دیگر بار بدو داد (۷۹۵ هق)، و در سنه‌ی ۷۹۸، برادران او را بعنوان گروگان با خود به سمرقند برد. بعد از وفات تیمور، میرزا پیر محمد تیموری او را حبس نمود، و او چندی بعد دوباره آزاد

(۱)torsion (۲)coil (۳)Piccin(n)i (۴)detector (۵)Genesis (۶)Pierre (۷)Peter (۸)Pierre Mauclerc (فـ)

گشت، و بملک خویش بازآمد (۸۱۱ هق). اما چندی بعد در آشوبی بقتل رسید. بعد از او پسرش ابوسعید لر بامارت رسید.

پیرام و تیسبه: ← پوراموس و تیسبه.

پیران (pirān)، دهستان (جه ح ۱۰۰'۴؟)، چغ بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار مرز عراق؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. مرکزش شین‌آباد است.

پیران (pirān) یا **پیران ویسه** (pirāne vise)، در داستانهای ملی، پهلوان مشهور و باتدبیر توران، سپهسالار لشکر افراسیاب؛ پسر ویسه. هنگامی که سیاوش از پدر آزرده‌خاطر شد، و به توران پناهید، پیران مقدمش را گرامی داشت، و دختر خود جریره (jarire) را بدو داد، و از این وصلت فرود بدنیا آمد. سپس پیران ازدواج سیاوش را با فرنگیس، دختر افراسیاب، فراهم کرد. پس از کشته شدن سیاوش به فرمان افراسیاب، به حفظ فرنگیس و تربیت پسرش کیخسرو همت گماشت. سرانجام در جنگ ایران و توران در زمان کیخسرو، بدست گودرز کشته شد.

پیراندلو[1]، **لوئیجی** (luiji pirāndello)، ۱۸۶۷–۱۹۳۶، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس ایتالیائی. آثارش مشتمل بر ۳۰۰ داستان کوتاه، ۶ رمان، و ح ۵۰ نمایشنامه است؛ از آن جمله است نمایشنامه‌های معروف شش هنرپیشه در جستجوی یک نویسنده (۱۹۲۱)، حق با شماست اگر اینطور فکر میکنید (۱۹۱۷)، و همانطور که مرا میخواهید (۱۹۳۰). جایزه‌ی ادبی ۱۹۳۴ نوبل را برد. از آثارش بیش از بیست داستان کوتاه به فارسی ترجمه و در ۱۳۳۵ در تهران چاپ شده است.

پیران ویسه: ← پیران.

پیراهن‌سیاهان[2]، عنوان اعضای حزب فاشیست ایتالیا که پیراهن سیاهی بعنوان علامت حزبی می‌پوشیدند.

پیرایشگر، انقلاب: ← انقلاب پیرایشگر.

پیرایشگری[3] (pirāyešgari)، عنوان ترکیبی از عقاید اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، و دینی که در میان پروتستانهای انگلستان و امریکا رواج دارد. نهضت پیرایشگری در سلطنت الیزابت I بعنوان نهضتی اصلاحی بمنظور رهانیدن کلیسا از مراسم دینی و تسلط روحانیون شروع شد. در آغاز پیرایشگران در اصول عقاید اختلافی با هم نداشتند، و نقشه‌ای هم برای جدا شدن از کلیسای انگلستان در کار نبود، ولی از ۱۵۶۷ بتدریج تمایلات تجزیه‌طلبی در آنان پدید آمد، و پس از پیروزی در انقلاب پیرایشگر بین خودشان اختلاف افتاد. بازگشت خاندان استوارت تسلط موقت پیرایشگران را پایان داد، و در آخر قرن ۱۷م پیرایشگری بعنوان نهضتی متشکل از بین رفت. پیرایشگری از انگلستان به کشمت سرایت کرد، و مدتها در انگلستان جدید دوام یافت. پیرایشگران کمال جامعه را در استقرار سلطنت الاهی میدانستند، و طرفدار نظارت مطلق در اعمال فردی بودند. خانواده را دژ دینداری میشمردند، و معتقد به اطاعت کامل از قوانین الاهی با تفصیلی که در کتاب مقدس آمده است بودند.

پیربازار (pir.bāzār)، ده (جه ۷۹۴ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۷ کیلومتری ل رشت، کنار رود پیربازار. قبل از رونق یافتن بندر پهلوی پیش‌بندر شهر رشت و با راه آهن بآن مرتبط بود، ولی احداث راه شوسه‌ی رشت به بندر پهلوی و ساختن اسکله و بارانداز در غازیان و عقب نشستن مرداب انزلی پیربازار را از اهمیت انداخت. راه آهن آن هنگام کشیدن راه آهن سرتاسری ایران برچیده شد.

پیربست (pir.bast)، ده (جه ۱'۰۴۷ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۵ کیلومتری ش کوچصفهان.

پیر بکران (pire bakrān)، بقعه‌ای در مرکز ناحیه‌ی لنجان، ۳۰ کیلومتری چغ اصفهان؛ دارای ایوان مرتفعی شبیه طاق کسری و مدرس و مزار محمد ابن بکران. ساختمان آن در ۷۰۳ هق شروع شد و در ۷۱۲ هق پایان یافت. بگفته‌ی هرتسفلد قبلا زیارتگاه یهودیان بوده. عقیده بصعود الیاس پیغمبر ازین محل بآسمان هنوز باقی است. قبرستان عمومی کلیمیان اصفهان بنام سارا (استر) خاتون در ج قریه‌ی پیر بکران است.

پیربلوط (pir.balut)، ده (جه ۱'۲۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۱۵ کیلومتری لغ شهرکرد.

پیر بوداق (pir budāq)، امیر ترکمان، از طایفه‌ی قرا قوینلو؛ فرزند جهانشاه قرا قوینلو. در بغداد از جانب پدر حکومت داشت، و بر پدر شورید (۸۶۹ هق). جهانشاه بدفع او پرداخته یکسال تمام بغداد را محاصره کرد. عاقبت بر او دست یافته او را بکشت. بین جهانشاه و پیر بوداق مکاتبات منظومی جریان یافته که در تذکره‌ی دولتشاه آمده است.

پیر پینه‌دوز، مسجد: ← درب جوباره، مسجد.

پیرتاج (pir.tāj)، دهستان (جه ۱۲'۰۰۰؛؟)، ش شهرستان بیجار، استان کردستان؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. رود تلوار از آن میگذرد. محصولش غلات است. مرکزش، **پیرتاج** (جه ۱'۰۱۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۶۶ کیلومتری ش بیجار است.

پیرتر (piretr، فنـ)، (*Chrysanthemum cocci-neum*)، گیاه دائمی چوبی که آنرا مخلصه (moxallase) و عاقرقرحا (āqarqarhā) میگویند. دارای برگهای بریده و گلهای مرکب قرمز یا ارغوانی یا سفید در آخر بهار و اوایل تابستان است. از یکی از اقسامش ماده‌ی حشره‌کش گرفته میشود.

پیرجل (pir.jel)، ده (جه ح ۷۷۰؟)، دهستان حومه‌ی بخش شهربابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)، ۳ کیلومتری لغ شهربابک.

پیر جمالی: ← جمالی اردستانی.

پیرچشمی: ← دوربینی.

پیر داود، بقعه‌ی، بقعه‌ی کوچکی از عهد صفویه، قمصر، کاشان.

پیرس[4]، **پتریک هنری** (patrik henri pirs)، ۱۸۷۹–۱۹۱۶، مربی و میهن‌پرست ایرلندی. در شورش ۱۹۱۶ فرمانده نیروهای ایرلندی بود. پس از تسلیم تیرباران شد.

پیرس[5]، **چارلز ساندرز** (cārlz sāndərz pirs)، ۱۸۳۹–۱۹۱۴، فیزیکدان و ریاضیدان و منطقی امریکائی. میگفت معنی هر فکر و تصوری از بررسی نتایج آن بدست میآید. ویلیام جیمز اصطلاح پراگماتیسم (← اصالت عمل، مذهب) را از او اقتباس کرد. نفوذ عقاید او در آثار جوسایا رویس و جان دیوئی آشکار است.

پیرس[6]، **فرانکلین** (frānklin pirs)، ۱۸۰۴–۶۹، ۱۴مین رئیس جمهور (۱۸۵۳–۵۷) کشمت. نماینده‌ی مجلس (۱۸۳۳–۳۷) و سناتور (۱۸۳۷–۴۲) بود. زمامداری او مقارن سالهای دشواری بود. سیاست خارجی او در موارد بسیاری به ناکامی انجامید. ← معامله‌ی گدزدن در دوره‌ی او انجام گرفت.

پیرسن[7]، **کارل** (kārl pirson)، ۱۸۵۷–۱۹۳۶، ریاضیدان و زیستشناس انگلیسی. توجه خاص به تحقیق آماری مشاهدات زیستشناسی داشت، و آنرا بیومتری (← زیستسنجی) نامید. از آثار معروفش کتاب دستور زبان علم (۱۸۹۲) است در باب دامنه و مفاهیم علم جدید، که رواج و نفوذ فراوان داشته است.

پیر شد: ← جوانمردان.

پیر علمدار، برج آجری زیبا، در دامغان، دارای کتیبه‌ی کوفی بسیار عالی مورخ به ۴۱۷ هق. نزدیک آن بقایای مسجدی از زمان الجایتو موجود است.

پیرکندی (pir.kandi)، ده (جه ۱'۱۱۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان او اوغلی، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۲۳ کیلومتری لش خوی.

پیرکوه (pir.kuh)، قسمتی از دهستان عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)؛ مشتمل بر ۱۶ (؟) آبادی. از آبادیهایش **پیرکوه** (جه ۵۲۹ سش ۱۳۳۵ هش) است، که در چش رودبار قرار دارد.

پیر محمد جهانگیر (pir mohammade)، فت ح ۸۱۰ هق، پادشاه سلسله‌ی تیموریان؛ پسر میرزا **جهانگیر گورکانی**. بعد از مرگ تیمور، بوصیت او بسلطنت نشست. اما پسرعمویش، خلیل سلطان تیموری، مدعی او شد، و امرا را جلب نمود. عاقبت پیر محمد بدست وزیر خود کشته شد.

پیر محمد جهانگیر، فت ۸۰۹ هق، پادشاه معروف سلسله‌ی گورکانی؛ پسر عمر شیخ. بعد از وفات امیر تیمور در فارس و عراق عجم بپادشاهی نشست (۸۰۷ هق)، اما دو سال بعد بقتل رسیده برادرش میرزا اسکندر گورکانی بجای او نشست.

پیر منزوی[8] (piere)، ح ۱۰۵۰–۱۱۱۵، واعظ فرانسوی. مبلغ جنگ صلیبی اول بود، و زعیمی دسته‌ای از جنگجویان صلیبی را بعهده داشت، و در ۱۰۹۶ به قسطنطنیه رسید. پس از تصرف اورشلیم به اروپا بازگشت. در باره‌ی اهمیت او بسیار مبالغه شده است.

پیر موکلر: ← پیر I (برتانی).

پیرمونت[9] (pirmont) یا **باد پیرمونت** (bād)،

---

(۱)Pirandello (۲)Black Shirts (۳)puritanism (۴)Pearse (۵)Peirce (۶)Pierce (۷)Pearson (۸)Peter the Hermit (۹)(Bad) Pyrmont

شهر (جه ۱۴٬۱۹۲)، ساکس سفلی، آلمان غربی. چشمه‌های آب معدنی معروف دارد. در قرن ۱۷م والدک با پیرمونت متحد شد.

پیرنه[۱] (pirene)، سلسله‌جبالی در قسمت جغ اروپا، که شبه جزیره‌ی ایبری را از زمین‌لاد اروپا و فرانسه را از اسپانیا جدا میسازد. بطول ح ۷۳۰ کم از خلیج بیسکی (غ) تا مدیترانه (ش) ممتد است، و ارتفاعش در قله‌ی پیکو دِ آنتو (اسپانیا) به ۳٬۴۰۴ متر میرسد. شیبش در طرف فرانسه بمراتب بیشتر از طرف اسپانیا است، و دامنه‌های آن در فرانسه تفرجگاههای بسیار (مانند پو و تارب) و مناظر معروف (مانند سیرک دو گاوارنی) دارد. کوههای پیرنه دارای جنگلهای بسیار، مراتع، و کارخانه‌های نیروی برقابی است. شغل عمده‌ی مردم آن دامداری و زراعت است. سکنه‌ی قسمت غربی اغلب از نژاد باسک میباشند. گردنه‌های مرتفع و صعب العبور دارد، که معروفترین آنها گردنه‌ی رونسوو است. خطوط عمده‌ی راه آهن از غ و ش پیرنه میگذرد. جمهوری آندورا در پیرنه‌ی شرقی میان فرانسه و اسپانیا قرار گرفته.

پیرنه[۱]**، صلح**، ۱۶۵۹، پیمان صلح میان فرانسه و اسپانیا، که پس از صلح وستفالی (۱۶۴۸) هنوز در حال جنگ باقی مانده بودند. مرز فرانسه و اسپانیا در پیرنه تثبیت شد؛ اسپانیا روسیون و قسمتهائی از فلاندر را به فرانسه واگذار کرد؛ قرار شد که لوئی XIV ماری ترز (دختر فیلیپ IV، پادشاه اسپانیا) را بزنی بگیرد.

پیرنه[۲]**، هانری کنستان گابریل** (hānri koNs-tāN gābriel pierne)، ۱۸۶۳–۱۹۳۷، ارگ‌نواز، رهبر موسیقی، و آهنگساز فرانسوی. اوراتوریوی جنگ صلیبی اطفال احتمالا معروفترین آثار جدی اوست. از کارهای کوتاهترش مارش سربازان کوچک سُربی است که مقبولیت فراوان دارد.

پیرنه‌زوریانتال[۳] (pirenezoriāNtāl)، ولایت (۴٬۱۴۴ کمم، جه ۲۳۰٬۲۸۵)، ج فرانسه، تقریباً مطابق روسیون؛ کرسی آن پرپینیان.

پیرنه‌ی سفلی، ولایت فرانسه، ← باس‌ـپیرنه.

پیرنه‌ی علیا، ولایت فرانسه، ← اوت‌ـپیرنه.

پیرنیا، مشیرالدوله: ← مشیرالدوله، میرزا حسن خان.

پیرو (piru)، ← سرو کوهی.

پیرو[۴] (piero) [فنس، = پیر کوچک piere]، از اشخاص پانتومیم فرانسوی، که دلقکی است با بالاپوشی گشاد، و صورتی با رنگ سفیدشده.

پیروالکتریسیته: ← تفبرق.

پیرود[۵] (peyrud)، رودخانه‌ای که در زمین بالاآمده‌ای بستر خود را حفر کرده و امتدادش مطابق با شیب طبیعی زمین است (مانند رود هراز). برای تصویر ← میانرود.

پیرو دلا فرانچسکا[۶] (piero dellā frānceskā)، ح ۱۴۱۶–۱۴۹۲، نقاش اومبریائی، که بنام پیرو دِ فرانچسکی نیز خوانده میشود. در فلورانس نقاشی آموخت. بسبب بدعتهایش در طرحهای تزیینی و مناظر و مرایا، و قدرتش در پرداختن نور به حالات گوناگون، و ایجاد فضاهای مختلف، تأثیری عظیم در هنرهای ایتالیای مرکزی بجا گذاشت. شاهکارش نقاشیهای دیواری کلیسای سان فرانچسکو در آرتسو است، که داستان صلیب حقیقی نام دارد. وی یکی از نخستین نقاشانی است که اطلاعات علمی ریاضی و علم مناظر و تشریح را در نقاشی بکار برده‌اند؛ در نقاشیهای او اصول علمی با استعداد جوشان رنگشناسی توأم شده است. پیرو تحقیقات خود را در هندسه و علم مناظر در دو کتاب گرد آورده که تأثیر فراوان داشته است. منتقدین هنر بالاتفاق او را یکی از بزرگترین نوابغ دوره‌ی رنسانس میشمارند.

پیرو دی کوزیمو[۷] (piero di kozimo)، ۱۴۶۲–۱۵۲۱، نقاش فلورانسی. نام اصلیش پیرو دی لورنتسو (lorentso) بود، اما نام استادش کوزیمو روسلی را اختیار کرد، و در کار تزیین نمازخانه‌ی سیستین با او همکاری داشت. شهرت او بسبب دورنماهائی است که زمینه‌ی تصویرهای مذهبی و اساطیری خود قرار داده. در سالهای آخر عمر سخت از لئوناردو دا وینچی متأثر بود.

پیروز I یا **فیروز I**، فـ ۴۸۴، شاهنشاه (۴۵۹–۴۸۴) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر یزدگرد II. پس از یزدگرد پسرش هرمز III بتخت نشست. پیروز بکومک هفتالیان به هرمز که در ری اقامت داشت حمله برد. در مدت جنگ دو شاهزاده، مادرشان، دینگ (dinag)، در تیسفون سلطنت میکرد. سرانجام، رهام (rohhām)، از خاندان مهران، که سرپرست پیروز و از مقتدرترین صاحب‌منصبان بود، بجنگ هرمز شتافت. هرمز اسیر و بروایتی کشته شد، و پیروز بتخت نشست. سلطنت پیروز چندان باآسایش نگذشت. دفاع از سرحدهای شمالی و مشرق مستلزم اعمال نظامی بود. از سوی دیگر، خشکسالی عظیمی روی داد که چند سال دوام یافت، ولی پیروز با تدابیری (تخفیف در مالیاتها، وارد کردن خواربار، و غیره) مانع از تلفات گردید. با هفتالیان، که از ایالت کانسوی چین بنواحی طخارستان هجوم آورده بودند، جنگید و مغلوب و اسیر شد. ناچار شهر طالقان را، که شهر مستحکمی بود، تسلیم کرد، و متعهد شد که از آنجا تجاوز نکند، و نیز مجبور گردید که غرامت جنگ را بپردازد و آزادی خود را بخرد. بار دیگر با هفتالیان وارد جنگ شد. سپاه ایران مغلوب و معدوم شد، و پیروز بقتل رسید (۴۸۴). در روایات ایرانی از احساسات دینی و معلومات پیروز راجع بدیانت مزداپرستی بتفصیل سخن رفته است.

پیروز II یا **فیروز II**، پادشاه ساسانی؛ برادر خسرو IV. وی مدت کوتاهی در سال ۶۳۱ سلطنت کرد.

پیروز III یا **فیروز III**، شاهزاده‌ی ساسانی، پسر یزدگرد III. پس از کشته شدن (۶۵۲) پدر، خود را شاه ایران خواند، و فغفور چین او را بشاهی شناخت. در کوههای طخارستان اقامت گزید، و بجمع‌آوری قشون برای جنگ با اعراب پرداخت، و از چین هم یاری خواست. چینیان در ترکستان دولتی تشکیل دادند، و پادشاهی آنرا به پیروز دادند. پس از چندی، پیروز بر اثر حمله‌ی مسلمانان فرار کرده به چین رفت. فغفور او را بخوبی پذیرفت (۶۸۴)، و اجازه‌ی تأسیس آتشکده در چان کان داد. پیروز پس از اندکی درگذشت.

پیروز شاپور: ← انبار، خرابه.

پیروس، پادشاه اپیروس، ← پورهوس.

پیروکسن[۸] (piroksen؛ فنس)، نام گروهی از سنگهای معدنی فراوان، که از سیلیکاتهای طبیعی منیزیوم، آهن، و کلسیوم تشکیل یافته‌اند. اغلب آلومینیوم، سودیوم، منگنز، لیتیوم، یا روی نیز همراه دارند.

پیروکسیلین[۹] (piroksilin؛ فنس)، ماده‌ی پنبه‌مانند بسیار قابل اشتعال که از عمل اسید نیتریک بر سلولز بدست میآید. در ساختن سلولوئید، کولودیون، و رنگها بکار میرود.

پیروگالول[۱۰] (pirogāllol؛ فنس) یا **اسید پیروگالیک**[۱۱] (asid pirogāllik)، فنول بیرنگ متبلور و تلخمزه. در عکاسی بعنوان دوای ظهور و در تهیه‌ی مرهمها بکار میرود.

پیروگالیک، اسید: ← پیروگالول.

پیرولینیو، اسید: ← اسید پیرولینیو.

پیرومتر: ← تفسنج.

پیرون، فیلسوف یونانی، ← پورهون.

پیره (pire)، بن **پیرائیوس**[۱۲] (peyrāyeus)، شهر (جه ۱۸۶٬۰۱۴)، ش یونان مرکزی، بر خلیج سارونیک، پیش‌بندر آتن و بزرگترین بندر یونان. ح ۴۵۰ قم ساخته شد، و راهی بطول ۸ کم میان دو دیوار موازی آن را به آتن مرتبط میکرد (این راه در ۴۶۱–۴۵۶ قم ساخته و در ۴۰۴ قم بدست اسپارتیان خراب و در ۳۹۳ قم از نو ساخته شد). سولا زرادخانه و استحکامات آن را در ۸۶ قم خراب کرد، و از آن ببعد تا قرن ۱۹م اهمیتی نداشت. در جج II سخت بمباران شد.

پیری[۱۳]**، ارض** (piri)، شبه جزیره‌ی حاصلخیز کوهستانی خالی از یخپهنه‌ی درونبومی، ل گروئنلند، در اقیانوس شمالگان. به دماغه‌ی ماریس جسپ[۱۴] (māris jesəp) منتهی میشود که شمالی‌ترین نقطه‌ی خشکی است که در سراسر ناحیه‌ی شمالگان شناخته شده (عا آن ۳۹′ ۸۳°) است. ارض پیری از ر. ا. پیری نام گرفته است، که در ۱۸۹۱–۹۲ و بعداً آنرا پویید.

پیری[۱۳]**، رابرت ادوین** (rābərt edwin piri)، ۱۸۵۶–۱۹۲۰، پوینده‌ی امریکائی در ناحیه‌ی شمالگان و کاشف (۶ آوریل ۱۹۰۹) قطب شمال. رهبری چند هیئت پوینده‌ی گروئنلند را داشت. پس از کوششهای فراوان به قطب شمال رسید، و اگرچه ف. ا. کوک پیش از وی مدعی رسیدن به قطب بود، کشف پیری برسمیت شناخته شد. در ۱۸۹۱–۹۲ و نیز بعداً ← ارض پیری را پویید.

پیری یا **پیریه**، قلعه، ← پری یا پیری.

پیریا[۱۵] (pieriā)، ناحیه‌ای در مقدونیه‌ی قدیم، شامل کوه اولمپ، کوه پیروس (pieros) (از عبادتگاههای اورفئوس و موزها)، و چشمه‌ی پیریائی که بقول افسانه‌ها آب دانش و هنر از آن میجوشید.

(۱)Pyrenees (۲)Pierné (۳)Pyrénées-Orientales (۴)Pierrot (۵)consequent river (۶)Piero della Francesca (۷)Piero di Cosimo (۸)pyroxene (۹)pyroxylin (۱۰)pyrogallol (۱۱)pyrogallic acid (۱۲)Piraeus (۱۳)Peary (۱۴)Morris Jesup (۱۵)Pieria

پیریت[1] (pirit؛ فنس)، نام سولفورهای طبیعی بعضی از فلزات. پیریت آهن (FeS_2) از سنگهای معدنی فراوان و برنگ زرد برنجی است (گاهی آنرا "طلای سفیهان" میخوانند). اغلب محتوی طلا است. در ساختن اسید سولفوریک (جوهر گوگرد) بعنوان منبع گوگرد بکار میرود. پیریت مس به **کالکوپیریت** معروفست.

پیری‌تکین (piri.takin) یا **پیری‌تگین** (–tegin)، فرمانروای مستقل ولایت غزنه و از امرای دولت **غزنویان** در دوره‌ی قبل از سلطنت آل ناصر. وی بعد از **بلکاتکین** بامارت غزنه نشست (۳۶۴ هق)، و چندی بعد، سبکتکین با امرای دیگر همدست شده او را معزول کرد، و خود بامارت غزنه نشست (شعبان ۳۶۶–۳۶۷ هق). پیری‌تکین ظاهراً از امرای محلی هند بوده، و یا لااقل با **لاویک** ارتباط و نسبتی داشته است. همچنین در نام او شاید بتوان احتمال داد که تصحیف اسم ترکی بوری‌تکین باشد.

پیریت مس: ← **کالکوپیریت**.

پیریدین[2] (piridin؛ فنس)، مایع بی‌رنگ متعفن، مرکب از کربون و ئیدروژن و نیتروژن است (فرمول شیمیائی آن C_5H_5N میباشد). از جنبه‌ی شیمیائی بائبات و ساختمانش کمی شبیه بنزن است. بعنوان حلال و پلشت‌بر و نیز برای نامطبوع ساختن بوی **الکل تقلیبی** بکار میرود.

پیز[3] (piez؛ فنس)، واحد فشار در سلسله‌ی **متث**، و آن فشار یکنواختی است که نیروی یک **ستن** بر سطحی بوسعت یک متر مربع وارد میآورد. پیز معادل 10'000 باری، و تقریباً مساوی ۷,۵ میلیمتر جیوه یا 0/00۹۸۷ آتموسفر است.

پیز[4] (piz) یا **پیزا**، ایتالیائی **پیسا**، شهر (جه ۷۲'۳۸۰)، توسکان، ایتالیای مرکزی، بر رود آرنو و نزدیک دریای تیرنه. پیز یکی از ۱۲ شهر اتحادیه‌ی اتروسکها بود؛ در ۱۸۰ قم مهاجرنشین رومی شد؛ در قرون ۹م و ۱۰م رونق یافت. در ۱۰۵۲ ساردنی و کرس را فتح کرد؛ در اواخر قرن ۱۱م جمهوری دریائی مقتدری بود؛ در مبارزه‌ی **گوئلفها و گیبلینها** جانب گیبلینها را گرفت؛ در مبارزه‌ی طولانی خود با جنووا سرانجام مغلوب شد (۱۲۸۴)؛ در ۱۳۲۵ مطیع دولت آراگون گردید، در ۱۴۰۶ به فلورانس فروخته شد؛ در ۱۴۹۴–۱۵۰۹ بر ضد استیلای فلورانس مجاهدت کرد؛ در ۱۸۶۰ جزء مملکت ایتالیا شد. پیز در قرون ۱۳م–۱۴م مرکز مکتب معماری نیکولا پیزانو بود. گالیله در اینجا متولد شد، و در دانشگاه آن (تأسیس قرن ۱۴م) تحصیل و بعداً تدریس کرد. بسیاری از ذخایر معماری آن در جه II آسیب دید، ولی کلیسای جامع قدیمی و برج مایل معروف آن (بارتفاع ۵۵ متر و دارای ۴,۲ متر انحراف از خط قائم) چندان آسیبی ندید.

پیز[4]**، شورای**، شورای کلیسای کاتولیک رومی که برای پایان دادن به **شقاق کبیر** منعقد گردید (۱۴۰۹). طرفداران **گرگوریوس XII** و بندیکتوس XIII (← **لونا، پدرو د**) توافق کردند که این دو تن را بعنوان بدعتگذار و شقاقطلب خلع کنند. پس پاپ جدیدی انتخاب کردند، و در نتیجه عده‌ی مدعیان پاپی از ۲ به ۳ رسید. در شورای پیز نظریه‌ی برتری شورا بر پاپ مطرح گردید، و همین مطلب دگر بار در شوراهای کنستانس و بال نیز طرح شد.

پیزا یا **پیسا**، ایتالیا، ← پیز.

پیزان[5]**، کریستین دو** (kristin dē pizāN)، مـ ۱۳۶۴، شاعره‌ی فرانسوی. در ایتالیا متولد شد. از نخستین زنان نویسنده‌ی حرفه‌ای است. اشعار غنائیش (بیشتر در باب عشق و شهسواری) مورد توجه است. بین ۱۴۲۹ و ۱۴۳۱ درگذشت.

پیزانلو[6] (pizānello)، حـ ۱۳۹۵–۱۴۵۵؟، مدال‌ساز، نقاش، و طراح ایتالیائی در اوایل عصر رنسانس. نام دیگرش ویتوره پیزانو (vittore pizāno) و نام حقیقیش آنتونیو پیزانو (āntonio) بود. نقاشیهای دیواری، صورتها، و تصاویری که از حیوانات کشید شهرت بسیار داشت، و در هنر ونیزی سخت مؤثر افتاد. اما امروزه بیشتر بعنوان مدالساز از او یاد میشود. مدالهای او نه تنها از لحاظ هنری ارزش بسیار دارند، بلکه بعنوان یادبودهائی از دوران رنسانس نیز دارای اهمیت بسیارند. بیشتر نقاشیهای او از میان رفته است.

پیزانو[7]**، آندرئا** (āndreā pizāno)، حـ ۱۲۷۰–حـ ۱۳۴۸، پیکرتراش ایتالیائی. نام دیگرش آندرئا دا پونتدرا (pontederā) بود. پایه‌گذار مکتب پیکرتراشی فلورانسی بشمار میرود. سخت از جوتو متأثر شد؛ و پس از جوتو اداره‌ی ساختمان کلیسای جامع فلورانس باو واگذار گردید.

پیزانو[7]**، جووانی** (jovānni pizāno)، مـ ۱۲۴۵، معمار و پیکرتراش ایتالیائی، فرزند نیکولا پیزانو. پدر را در برخی از کارهایش یاری میکرد. شاهکارش منبری است که برای کلیسای شهر پیستویا ساخته است. وفاتش بعد از ۱۳۱۴ اتفاق افتاد.

پیزانو[7]**، نیکولا** (nikolā pizāno)، مـ حـ ۱۲۲۰، پیکرتراش و معمار ایتالیائی. از آمیختن عناصر کلاسیک و گوتیک، سبک تازه‌ای در پیکرتراشی بوجود آورد. منبر مرمرین تعمیدگاه کلیسای پیزا را ساخت (حـ ۱۲۶۰). منبر کلیسای جامع سینا و نیز حوض و فواره‌ی بزرگ پروجا را با همکاری پسرش جووانی پیزانو بوجود آورد. بین سالهای ۱۲۷۸ و ۱۲۸۷ درگذشت.

پیزوالکتریسیته: ← **بارابرق**.

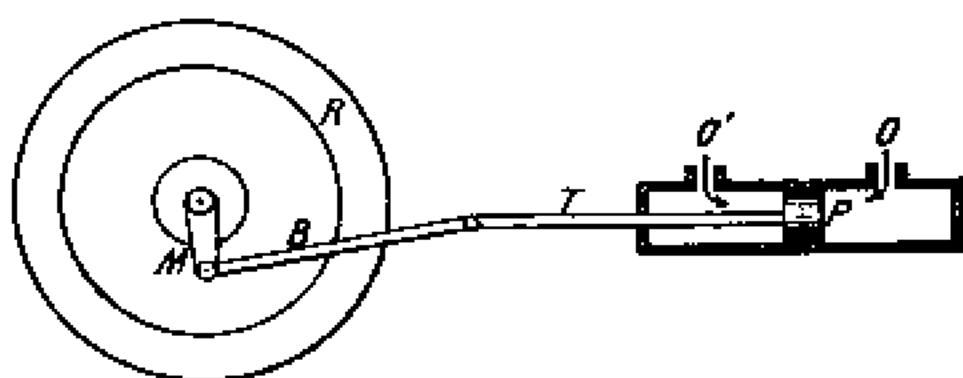
پیس (pies)، ← **نمایشنامه**.

پیس[8] (pis)، رودی بطول 1'۷۱۰ کم، غ کانادا، که در ایالت کولومبیای بریتانیا تشکیل و در ایالت آلبرتا جریان میابد، و به دریاچه‌ی **اتبسکا** میریزد.

پیسا یا **پیزا**، ایتالیا: ← پیز.

پیسارو[9]**، کامی** (kāmiyy pisāro)، ۱۸۳۰–۱۹۰۳، نقاش فرانسوی. در یکی از جزایر ورجین متولد شد. در پاریس تحصیل کرد، و در ۱۸۵۵ به آموختن نقاشی پرداخت، و تحت تأثیر کورو و مکتب باربیزون قرار گرفت. بعدها با مونه، سیسلی، و رنوار و دیگر نقاشان امپرسیونیست همگام شد، و در شمار پیروان شیوه‌ی امپرسیونیسم درآمد. بیشتر عمر با مشکلات مالی دست بگریبان بود. کارهایش در حـ ۱۸۹۰ قبول عام یافت. شهرتش بیشتر بسبب حالات لطیف و روشی است که با بکار بردن رنگهای شکسته در نقاشیهای خود بوجود آورده است. موضوع نقاشیهای او بیشتر صحنه‌های عادی خیابانهای پاریس و لندن و لو هاور است. در مجموعه‌های نقاشیهای امپرسیونیستی کارهای او مقام مهمی دارند.

پیستون (piston؛ فنس)، دستگاهی که میتواند در داخل یک استوانه پس و پیش برود. پیستون در بسیاری از ماشینها (تلمبه، ماشین بخار، موتور با احتراق داخلی، کومپرسور) نقش اساسی دارد. در ماشین بخار، پیستون بر اثر فشار بخاری که از دیگ وارد استوانه میشود حرکت میکند؛ در اغلب ماشینها با تأثیر دو طرفی کار میکند (یعنی پس رفتن و هم پیش رفتن آن بر اثر فشار بخار است)؛ در بعضی ماشینها که استوانه‌ی آنها قائم است، پیستون با تأثیر یکطرفی کار میکند، یعنی بالا آمدنش بر اثر فشار بخار است، ولی پایین آمدنش بوسیله‌ی وزن آن انجام میگیرد. حرکت متناوب (رفت و آمد) پیستون را بآسانی میتوان به حرکت مستدیر تبدیل کرد؛ دسته‌ی پیستون را به میله‌ی



اگر بخار متناوباً از مجاری O و O' وارد استوانه شود، پیستون (P) و دسته‌ی آن (T) بحرکت متناوب در میآیند، و این حرکت بواسطه‌ی بیل (B) و مانیول (M) بحرکت مستدیر مبدل میگردد، و مثلاً چرخ R را میگرداند.

نسبةً طویلی موسوم به بیل (biel؛ فنس) وصل میکنند؛ بیل با میله‌ی کوتاهتری بنام مانیول (mānivel؛ فنس) اتصال مفصلی دارد، و مانیول به محوری متصل است. رفت و آمد پیستون، بوسیله‌ی بیل، تبدیل به حرکت دورانی مانیول و محور میگردد. نیز ← **ماشین بخار؛ موتور با احتراق داخلی**.

پیستویا[10] (pistoyā)، شهر (جه ۴۲'۱۶۷)، توسکان، ایتالیای مرکزی، بر دامنه‌ی آپنن. در قرون ۱۲م و ۱۳م شهر آزاد بود، و در قرن ۱۴م تحت فرمان فلورانس درآمد. چند کلیسای زیبا دارد. طپانچه نخستین بار در قرن ۱۶م در اینجا ساخته شد، و نام اروپائی آن، پیستول (pistol) یا پیستوله، از نام این شهر گرفته شده است.

پیسیدیا[11] (pisidiā)، مملکت قدیم، ج آسیای صغیر، که بواسطه‌ی پامفولیا از مدیترانه جدا میشد. هیچیک از دولتهای ایران، مقدونیه، و روم نتوانستند مردمش را کاملا مطیع سازند.

پیسیستراتوس[12] (pisistrātos)، حـ ۶۰۵–۵۲۷ قم، جبار آتن. ظاهراً بوسیله‌ی قوانین اعتدالی توجه مردم را جلب کرد. نفوذ آتن را در شهرهای **یونیا** قوت داد. اگرچه خانواده‌ی **آلکمایونیدای** و اشراف دو بار او را تبعید کردند، کشور مقتدری برای فرزندان خود، هیپیاس و هیپارخوس، بجا گذاشت.

---

(۱)pyrite (۲)pyridine (۳)pieze (۴)Pisa (۵)Pisan (۶)Pisanello (۷)Pisano (۸)Peace (۹)Pissarro (۱۰)Pistoia (۱۱)Pisidia (۱۲)Pisistratus

پیشاب (pišāb) یا **ادرار** (edrār) یا **زهراب** (zahrāb)، در انسان و بعضی دیگر از مهره‌داران، مایعی که در کلیه‌ها ترشح میشود، و در مثانه انباشته میشود، و از طریق پیشابراه یا ماسوره دفع میشود. شامل مواد دفعی است که با گردش خون از انساج گرفته شده است، و مرکب است از آب (۹۵ در صد)، املاح، اوره، اسید اوریک، مواد ملونه، و موکوس.

پیشاب‌راه: ← مثانه.

پیش‌ازرافائلیان[1] (pišaz.rāfāeliān)، عنوان گروهی از نقاشان و شاعران انگلیسی که در ۱۸۴۸، برای مبارزه با وضع موجود هنر در انگلستان، گرد هم آمدند. از پایه‌گذاران اصلی این گروه د. گ. روستی بود. علت انتخاب نام "پیش‌ازرافائلیان" این بود که اینان کار نقاشان ایتالیائی پیش از رافائل را برای خود سرچشمه‌ی الهام میپافتند. جان راسکین از مدافعین این نهضت بود، و برن‌جونز و ویلیام ماریس پیرو آن بودند. پیش از پایان قرن ۱۹م این نهضت از بین رفت.

پیشانی، در اصطلاح معماری، جبهه‌ی بالای دیوار و عمارت.

پیشانی: ← سر.

پیشاور (pišāvar) یا **پشاور** (pešāvar)، شهر (جم ۱۵۱٬۴۳۵)، ولایت پیشاور، پاکستان غربی، نزدیک ساحل چپ رود بارا، ح ۲۵ کیلومتری ش گردنه‌ی خیبر؛ از مراکز داد و ستد. نام ناحیه‌ی پیشاور در ادبیات اوایل سانسکریت و نیز در آثار استرابون و آریانوس و بطلمیوس آمده است؛ زمانی از مراکز بودائی بود، و هنوز آثاری از آن دوره مشهود است؛ بعضی از بهترین نمونه‌های حجاری سبک مختلط یونانی و بودائی در این ناحیه کشف شده است، و یکی از منشورهای سنگی آشوکا نزدیک آبادی شاهبازگره است. در دوره‌ی انحطاط تیموریان هند، ناحیه بدست احمد شاه درانی افتاد، و در قرن ۱۹م سیخهای پنجاب آنرا گرفتند. در جنگهای افغانها بتصرف بریتانیا درآمد (۱۸۴۹)، و تا تأسیس (۱۹۰۱) ایالت مرز شمال غرب جزء پنجاب بود.

پیشاهنگی (pišāhangi)، سازمانی غیر نظامی که در همه‌ی ممالک دایر است، و هدفش بهبود قوای جسمی و روانی نوجوانان میباشد. **پیشاهنگی پسران**[2] مخصوص پسرهای مسن‌تر از ۱۱ سال است. نخست بوسیله‌ی سر رابرت بیدن‌پاول در انگلستان بوجود آمد (۱۹۰۸)، و از آن کشور بسایر ممالک وارد گردید. هدفش بهبود قوای جسمی، فکری، و اخلاقی جوانان، و زیاد کردن اطلاعات ایشان، و تحکیم مبانی وطن‌پرستی است. **پیشاهنگی دختران**[3] در ۱۹۱۰ تأسیس شد. شبیه پیشاهنگی پسران و هدفش تربیت دختران بین سنین ۷ و ۱۷ و آشنا کردن آنان به وظایف اجتماعی آنها است. **پیشاهنگی در ایران** در سال ۱۳۰۴ هش بکوشش احمد امین تأسیس شد، و از سال ۱۳۱۳ هش که مورد توجه رضا شاه کبیر قرار گرفت رواج یافت، و در همان سال تامس گیبسن (tāməs gibsən) از امریکا برای اداره‌ی آن استخدام گردید، و دوران جدیدی در پیشاهنگی ایران تحت ریاست عالیه‌ی شاهپور محمد رضا ولیعهد (اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی) آغاز شد، و پیشاهنگی دختران نیز تحت ریاست عالیه‌ی والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی شروع به فعالیت کرد. بسبب وقایع جج II، فعالیت پیشاهنگی در ایران از ۱۳۲۵ هش متوقف گردید، و تا ۱۳۳۲ هش حال بدین منوال بود، و در این سال دگر بار تجدید حیات کرد.

پیشبک، شهر، قرقیزستان؛ ← فرونزه.

پیش‌پرده، بیان یا اجرای یک مطلب فکاهی هنگام تنفس یا فاصله‌ی بین دو پرده‌ی نمایش جدی در جلو پرده‌ی نمایش بتوسط یک یا دو نفر هنرپیشه. در قدیم این نوع نمایش را پرلود (prelud) مینامیدند، و احتمالاً کلمه‌ی پیش‌پرده در این اواخر عیناً از زبانهای اروپائی ترجمه شده.

پیشخان (piš.xān)، ده (جم ۱٬۱۷۱ سذ ۱۳۳۵ هش)، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ۳ کیلومتری ل صومعه‌سرا.

پیشخوانی (piš.xāni)، در اصطلاح تعزیه، نوحه‌خوانی بترتیبی مخصوص قبل از آغاز تعزیه. ترتیب آن اینست که، پیش از شروع تعزیه، همه‌ی بازیکنهای دستگاه در روی سکو می‌آیند؛ دو نفر بچه‌خوان بر عالیترین نقطه‌ی تکیه می‌ایستند، و بقیه در وسط سکو دایره‌ای تشکیل میدهند؛ بچه‌خوانها نوحه‌ای را در لحنی زیبا دَم میدهند، و بقیه آنرا تکرار میکنند. گاهی این نوحه بصورت سؤال و جواب خوانده میشود، و بسیار مؤثر و زیباست.

پیش‌خور (piš.xor)، دهستان (جم ۱۴٬۰۰۰)، جش بخش رزن، شهرستان همدان؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی. از ج به رود قره‌چای محدود است. قسمت شمالی آن کوهستانی است.

پیشداد: ← پیشدادیان.

پیشدادیان (pišdādiān)، در داستانهای ملی، اولین سلسله‌ی پادشاهان ایران. این سلسله منسوب به پیشداد است که صورت اوستائی آن پرذاته (paradāta) [= نخستین قانونگذار] بوده، که لقب اوستائی هوشنگ است. بر طبق بعضی روایات، هوشنگ سلسله‌ی پیشدادی را تأسیس کرد، و پس از وی طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، و منوچهر سلطنت کردند. در روایات دیگر (از جمله در شاهنامه)، سلسله را کیومرث تأسیس نمود؛ پس از وی بترتیب هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، منوچهر، نوذر، افراسیاب، زو، و گرشاسب سلطنت کردند.

بعد از هوشنگ سلطنت به طهمورث، و سپس به جمشید رسید، که از معروفترین پادشاهان سلسله است، و دولتش بدست ضحاک برافتاد. سرانجام مردم به رهبری کاوه بر ضحاک شوریدند، و سلطنت به فریدون رسید، که مدتها به عدل و داد سلطنت کرد، و در آخر عمر ممالک خود را بین سه پسرش ایرج، سلم، و تور قسمت کرد؛ ایران را به ایرج، توران را به تور، و شام را به سلم داد. سلم و تور بر ایرج حسد بردند، و برادر را بقتل رساندند. منوچهر، بخونخواهی پدرش ایرج برخاست و سلم و تور را کشت، و این امر باعث جنگهای ایرانیان و تورانیان شد. این جنگها قسمت مهمی از داستانهای ملی ایران را تشکیل میدهد. سام از سرداران قابل منوچهر و پدر زال و جد رستم بود. بعد از منوچهر پسرش نوذر بسلطنت رسید، و در زمان وی افراسیاب بر تاج و تخت ایران مسلط شد. بزرگان ایران برای دفع تورانیان به زال و رستم متوسل شدند، و زال زو یا زاب را که از شاهزادگان پیشدادی بود بسلطنت برداشته عازم جنگ با افراسیاب شد، ولی زاب بعد از ۵ سال درگذشت، و پسرش گرشاسب به سلطنت رسید. گرشاسب بعد از ۹ سال درگذشت، و چون ایران دیگر سرپرستی نداشت، افراسیاب بازآمد، و سلطنت پیشدادیان منقرض شد. پس از پیشدادیان سلسله‌ی کیانیان بسلطنت رسیدند. مدت سلطنت پیشدادیان را در بعضی داستانها متجاوز از ۲٬۴۰۰ سال نوشته‌اند.

داستان پادشاهان پیشدادی بین هندیان و ایرانیان مشترکست، و اسامی بعضی از ناموران این سلسله همانطور که در اوستا و شاهنامه ذکر شده در ودا و مهابهاراتا نیز موجود است، و اعمال بعضی از آنان در کتاب هر دو دسته‌ی آریائی با هم شبیه میباشد. اما داستان سلسله‌ی کیانیان که بعد از پیشدادیان سلطنت کردند دارای جنبه‌ی ملی است و اختصاص به ایرانیان دارد.

پیشرانه[4] (pišrāne)، نیروئی که هواپیما را در هوا بطرف جلو میراند. اثر پیشرانه با اثر وارانه متقابل است؛ در پرواز افقی و با سرعت ثابت، پیشرانه و وارانه مساوی ولی مختلف الجهت اند.

پیشرو، حزب[5]، نام سه سازمان سیاسی در تاریخ کشمت. ۱- در ۱۹۱۲، که حزب جمهوریخواه مجدداً و. ه. تفت را نامزد ریاست جمهور کرد، بتوسط ت. روزولت تشکیل شد. در ۱۹۱۶ اکثریت اعضای حزب به حزب جمهوریخواه بازگشتند. ۲- در ۱۹۲۴ بتوسط ر. م. له فالت تأسیس و با مرگ وی از رونق افتاد، و در ۱۹۴۶ منحل شد. ۳- در ۱۹۴۸ بتوسط بعضی از دموکراتها در مقابل ← حزب دموکرات تأسیس شد، و ه. ا. والاس را نامزد ریاست جمهور کرد (انتخابات ۱۹۴۸). کمونیستها تا حدی از آن طرفداری میکردند. والاس و جمعی دیگر، که از مخالفت با جنگ کره و قبول پشتیبانی کمونیستها امتناع داشتند، از آن جدا شدند (۱۹۵۲).

پیش‌قلعه (piš.qal'e)، ده (جم ۱٬۵۶۳ سذ ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان و بخش مانه، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، ۲۵ کیلومتری لغ بجنورد.

پیشکار (piš.kār)، در عهد قاجاریه، عنوان نایب الایاله‌ی آذربایجان که، بسبب اقامت ولیعهد در آنجا، عنوان والی و حاکم نداشته ولیکن در واقع وی حاکم و فرمانروای حقیقی آن ولایت بوده است. رئیس و متصدی امور مالیه‌ی هر ایالت و ولایت بزرگ را نیز در آن زمان پیشکار می‌خوانده‌اند. کلمه‌ی پیشکار، بمعنی نایب و معاون و قائم مقام، در قدیم نیز شایع بوده است.

پیشکش‌نویس: ← ایشیک‌آقاسی‌باشی.

پیشکوه (piškuh)، ناحیه‌ای کوهستانی در قسمت غربی ایران، کمابیش مطابق شهرستان خرم‌آباد حالیه. ناحیه‌ی پیشکوه قسمت شرقی لرستان است، و بوسیله‌ی کبیرکوه از قسمت دیگر (پشتکوه) جدا میشود، و چون در "این طرف کوه" (یعنی در

---

(۱)Pre-Raphaelites (۲)Boy Scouts (۳)Girl Scouts (۴)thrust (۵)Progressive Party

ش کبیرکوه) واقعست باین نام خوانده شده است. سکنه‌ی آن از طوایف کرد و لر هستند. برای تفصیل بیشتر ← لرستان؛ خرم‌آباد.

پیشکوه، دهستان: ← تفت، بخش شهرستان یزد.

پیشگفتار: ← مقدمه.

پیشوا (pîšvā)، عنوان صدر اعظم دولت مراتهه در هند. این سمت در ۱۷۱۸ در زمان بالاجی ویسوناته (bālāji visvanāth) موروثی شد، و اگرچه پیش از وی ۶ تن سمت پیشوائی داشتند، وی مؤسس سلسله‌ی پیشواها است، که پایتختشان در پونه بود، و فرمانروایان واقعی دولت مراتهه بودند. هفتمین و آخرین پیشوا (۱۷۹۶–۱۸۱۸) باجی رائوی II (bāji rāoye) (فت ۱۸۵۱) بود، که برای حفظ قدرت خود را بدامن انگلستان انداخت، و بعداً بر آن دولت شورید و مغلوب شد، و پیشوائی ملغی گردید. نانا صاحب پسرخوانده‌ی وی بود.

پیشوا، ده: ← امامزاده جعفر، ورامین.

پیشین (pišin)، ده (جم ۱٬۶۶۵ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان پیشین، بخش راسک و فیروزآباد، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، ۴۲ کیلومتری جش راسک. دهستان **پیشین** کنار مرز پاکستان واقعست.

پیشین‌رود[1] (pišin.rud)، رودخانه‌ای که بستر خود را در زمینی که در حال بالا آمدن است حفر می‌کند، و وضع مسیرش ثابت میماند. وجه تسمیه اینست که چنین رودی قبل از تشکیل پستی و بلندی فعلی زمین بهمان حال وجود داشته است.

پیغمبر، در اصطلاح دینی، هر شخصی که خداوند بی‌واسطه‌ی بشری او را خبر دهد، اعم از اینکه خبر دادن به الهام باشد یا به وحی، در خواب باشد یا در بیداری، و با رؤیت فرشته باشد یا نه؛ و بالاخص چنین کسی که خدا او را برای هدایت خلق به راه راست مبعوث کند (یعنی برانگیزد). پیغمبر ممکن است پیغمبر نفس خود باشد، یعنی مبعوث بر دیگری نباشد، بلکه فقط به امور مربوط به شخص خودش خبر داده شود، و چنین پیغمبری ممکن است تابع پیغمبر دیگر یا شریعت او باشد (مانند لوط نسبت به ابراهیم). پیغمبری که مبعوث بر دیگران (خواه کم باشند یا بسیار) است ممکن است تابع شریعت پیغمبر دیگر باشد (مانند یونس که تابع شریعت موسی بود). یا آنکه امام باشد (مراد از امام در این جا اینست که تابع دیگری نباشد و دیگران تابع او باشند).

لفظ پیغمبر مترادف با اصطلاحات عربی نبی (nabi) و رسول (rasul) گرفته میشود. و اگرچه بعضی معتقدند که تفاوتی بین نبی و رسول نیست (زیرا خداوند محمد ص را به هر دو لفظ خطاب کرده است)، معمولا نبی در مورد کسی گفته می‌شود که خداوند بی‌واسطه‌ی بشری او را خبر دهد، خواه برای هدایت دیگران مبعوث شده باشد یا نه؛ و رسول آنست که مبعوث بر دیگران باشد، خواه تابع پیغمبر دیگر باشد یا نه، و اگر تابع دیگری نباشد، او را پیغمبر اولوا العزم (olo'l.'azm) خوانند. پیغمبران اولوا العزم پنج تن هستند-نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد ص که خاتم النبیین یعنی آخرین پیغمبران است. بر طبق روایات شیعه‌ی امامیه عده‌ی انبیا ۱۲۴٬۰۰۰ است. نام عده‌ای از پیغمبران در قرآن آمده است: آدم، نوح، هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، لوط، یعقوب، شعیب، موسی، و غیره.

در کتاب عهد قدیم نام پیغمبران فراوان آمده است، که، اگر از عده‌ی معدودی پیغمبران عمده بگذریم، سایرین اغلب پیشگویان حرفه‌ای یا "پیغمبران" حرفه‌ای بودند، چنانکه بعضی از شاهان اسرائیل جمعی از این گونه پیغمبران در خدمت داشته‌اند، و انبیاء بزرگ اسرائیل همواره از اینکه جزء پیشگویان بشمار آیند احتراز داشته‌اند. نیز ← معجزه.

پیغمبریه، بقعه‌ی: ← بقعه‌ی پیغمبریه.

پیک[2] (pik)، ناحیه‌ای مرتفع، بطول ح ۴۸ کم و عرض ۳۵ کم، داربیشر، انگلستان، که انتهای جنوبی ← سلسله‌ی پناین را تشکیل میدهد.

پیکادلی[3] (pikādeli)، خیابان معروفی در غ لندن، ممتد از میدان پیکادلی تا "گوشه"ی هاید پارک، که مرکز مغازه‌ها، میهمانخانه‌ها، و باشگاههای لندن است.

پیکار[4]**، اوگوست** (ogüst pikār)، ۱۸۸۴–، فیزیکدان بلژیکی. برای تحقیق در اشعه‌ی کیهانی با بالون بطبقات استراتوسفر صعود کرد. در ۱۹۳۲ تا ارتفاع ح ۱۷٬۰۰۰ متر بالا رفت. بعد از ۱۹۳۸ به پویش اعماق دریا پرداخت.

پیکار[4]**، ژان** (jāN pikār)، ۱۸۸۴–، شیمیدان و مهندس هوانوردی امریکائی؛ برادر همزاد ا. پیکار. مکرر با بالون بطبقات استراتوسفر صعود کرده است. از ۱۹۳۱ تبعه‌ی امریکا است.

پیکار[5]**، ژان**، ۱۶۲۰–۸۲، منجم فرانسوی. معمولا نخستین کسی شمرده میشود که طول قوس یک درجه‌ی نصف النهار زمین را بدقت اندازه گرفت.

پیکار[6]**، ژرژ** (jorj pikār)، ۱۸۵۴–۱۹۱۴، افسر فرانسوی. رئیس اطلاعات بود، و در ۱۸۹۵ مدارکی کشف کرد که سرانجام سبب تبرئه‌ی دریفوس شد (← دریفوس، قضیه‌ی). بسزای افشای این مدارک برکنار شد، ولی بعداً موقعیت پیشین خود را باز یافت، و وزیر جنگ شد.

پیکار[7]**، شارل امیل** (šārl emil pikār)، ۱۸۵۶–۱۹۴۱، ریاضیدان فرانسوی. در ۱۸۸۶ به استادی دانشگاه پاریس منصوب شد. در ۱۸۸۹ به عضویت آکادمی علوم انتخاب گردید، و در ۱۹۱۷ منشی دائمی آن شد. در ۱۹۲۴ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب گردید. تحقیقات مهم در آنالیز ریاضی و مخصوصاً در نظریه‌ی توابع و معادلات دیفرانسیل دارد. آثار عمده‌اش عبارتند از دوره‌ی آنالیز (۱۸۹۱–۹۶)؛ نظریه‌ی توابع جبری دو متغیر مطلق (با همکاری سیمار؛ ۱۸۹۷–۱۹۰۶)؛ معادلات فونکسیونل (۱۹۲۹)؛ و بعضی از موارد استعمال تحلیلی نظریه‌ی منحنیات و سطوح جبری (۱۹۳۱).

پیکاردی[8] (pikārdi)، ناحیه و ایالت سابق، ل فرانسه، در ولایت سوم و اواز و پادوکاله، و کنار دریای مانش و بلژیک؛ پایتخت تاریخی آن آمین؛ شهرهای دیگرش آبویل، کاله، و بولونی-سورمر است. کشاورزی و صنایع نساجی دارد. نام پیکاردی اول بار در قرن ۱۳م بکار رفته است. پیکاردی طبق پیمان آراس در ۱۴۳۵ به بورگونی پیوست؛ در ۱۴۷۷ از ایالات فرانسه گردید. در هر دو جنگ جهانی میدان جنگهای خونین بود.

پیکارسک[9] (pikāresk) [از لفظ اسپانیولی پیکارو (pikāro)، = دغل، شیاد]، نوعی داستان هجائی که اصلا از اسپانیای قرن ۱۶م است، و قهرمان آن شخصی عیار یا ولگرد و شوخ میباشد. داستانهای پیکارسک حاوی یک رشته حکایتها است که از حیث توالی زمانی با یکدیگر مرتبط اند، ولی با طرح و نقشه با هم ترکیب نشده‌اند. قدیمترین نمونه‌ی داستان پیکارسک احتمالا از دیگو د مندوثا (diego de mendoṭā) (۱۵۰۳–۷۵) است. یکی دیگر از داستانهای اسپانیائی معروف پیکارسک کتاب زندگی و کارهای گوثمان د آلفاراچه از ماتئو آلمان میباشد. داستان ژیل بلاس (از لو ساژ) از مشهورترین رمانهای پیکارسک است.

پیکاسو[10]**، پابلو رویث ای** (pāblo ruiṭ i pikā-so)، ۱۸۸۱–، نقاش اسپانیائی؛ متـ مالاگا. در بارسلون و سپس در پاریس نقاشی آموخت. در ۱۹۰۰ در پاریس سکنی گزید، و با درن، براک، و ماتیس ارتباط یافت. کارهای تولوز-لوترک و انگر در او مؤثر افتاد. با شیوه‌ی خالص کلاسیک کار خود را آغاز کرد. دوران کلاسیک (۱۹۰۱–۶) او به دوره‌های "آبی" و "گلی" تقسیم شده است، و این از آن جهت است که دربن دوره‌ها رنگهای آبی و گلی رنگهای اصلی کارهای او بود. آنگاه، در حالیکه هنرهای افریقائی، مجسمه‌های ایبریائی، و کارهای سزان سخت در او مؤثر افتاده بود، در سال ۱۹۰۶ به ترکیب سطوح شکسته پرداخت، و تصاویری چون دختران آوینیون و صورت گرترود ستاین را بوجود آورد. تشریح و تجزیه‌ی اشکال بدست پیکاسو بسال ۱۹۰۹ منجر به پیدایش شیوه‌ی **کوبیسم** شد. پیکاسو در کوبیسم خالص برنگهای متین گرایش یافت، و ازین لحاظ به ژ. براک نزدیک شد. پس ازین مرحله، نقاشیهای دیواری پمپئی، که حاوی آدمهای بیرنگ بود، در او مؤثر افتاد. سپس به هیولاهائی با رنگهای یکدست و ناهماهنگ روی آورد، که خطوط سیاه و ضخیمی، مانند رشته‌های آهنی در پنجره‌های رنگی، آنها را بقطعات بسیار تقسیم میکرد. تلاش و جستجوی پر-شور پیکاسو در زمینه‌های گوناگون همچنان ادامه یافت، و در سال ۱۹۳۷، مقارن جنگهای داخلی اسپانیا، بر اثر بمباران دهکده‌ی گرنیکا (gerni-kā) از طرف هواپیماهای آلمانی و ایتالیائی و فالانژیستها، بساختن شاهکار مشهور او بنام گرنیکا منجر شد. این تابلو نمودار خشم عظیمی است که رنجهای ناشی از جنگهای داخلی اسپانیا و جنایاتی که در طی آن روی داد، در درون پیکاسو شعله‌ور ساخته بود. پیکاسو، ضمن آفریدن چنین آثاری، صورتگر کتابهای ساده و شادی‌انگیز و تصویرهای پر از خنده و طنزآمیز نیز بوده است. گاه در یک زمان به سبکهای گوناگون تصویر و مجسمه ساخته است. در ۱۹۴۹، بمناسبت گرد آمدن کنگره‌ی هواداران صلح، نقش کبوتر سفیدی ساخت، که بعنوان مظهر صلح شهرت جهانی یافته است. بسیاری از ساخته‌های سالهای اخیرش ظروف

---

(۱)antecedent river (۲)(the) Peak (۳)Piccadilly (۴)Piccard (۵)Picard (۶)Picquart (۷)Picard (۸)Picardy; Picardie (فر.) (۹)picaresque (۱۰)Picasso

سفالین بوده است، و معلوم نیست که گرایش بعدی او بسوی چه باشد. کسان بسیاری تضادی را که در کارها و شیوه‌های گوناگون او دیده میشود تحمل نمیتوانند کرد. بسیاری از ناقدان و هنرمندان با او دشمنی میورزند. اما در میان آنها کسی نیست که لااقل قسمتی از کار او را نستاید، و از استادی و چیره‌دستی او بحیرت نیفتد. باید باین نکته توجه کرد که پیکاسو بیش از هر چیز مردی بتمام معنی اسپانیائی است. خشم و شوخی و حس شگفت‌اندیشی و احاطه بر فنون کار، همه در او جمع است. دوست دارد که به سنت اسپانیائی، با طنزی سهمگین پیروان خود را ببازی بگیرد و سرگردانشان کند؛ و از آنجا که پیروانش بهر حال مصمم به پیروی هستند، کار او چندان دشوار نیست. کاوش در باره‌ی شکلها و شیوه‌های گوناگون، از هر جا و در هر زمان که باشد، برای او الهامبخش و بارآور است. از همه‌ی شیوه‌ها توشه گرفته، و بهیچیک پایبند نبوده است. و نیز هیچیک از شیوه‌های خود را قانونی پایدار ندانسته است. یافتن رشته‌ی ناپیدائی که جنبه‌های متضاد پیکاسو را بهم پیوند میدهد برای همه کس ممکن نیست. قطع نظر از عقاید دوستان و دشمنانش، باید باین نکته توجه داشت که پیکاسو بعنوان یک پدیده‌ی انسانی مدتهای دراز پایدار خواهد ماند، زیرا شناخت زمان وی، بدون شناختن خود او کامل نیست.

پیکاک[۱]**، تامس لاو** (tāməs lāv pikāk)، ۱۷۸۵–۱۸۶۶، شاعر و داستان‌نویس انگلیسی. وی بنحو غریبی طنز و هجا را با ماجراهای عاشقانه‌ی پرسوز و گداز در هم آمیخته، رنگ غنائی خاصی بدان میبخشد. آثارش مشتمل است بر هِدلانگ هال (۱۸۱۶)، مِلینکورت (۱۸۱۷)، دیر کابوس (۱۸۱۸)، قلعه‌ی کراچت (۱۸۳۱)، و مزرعه‌ی گریل (۱۸۶۰).

پیکان (peykān)، ده (جـ ۲٬۹۸۲ سـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان جرقویه، استان دهم (اصفهان)، ۴۲ کیلومتری ل‌ش شهرضا.

پیکتها[۲] (pikt.hā)، ساکنین قدیم اسکاتلند شمالی و مرکزی و ایرلند شمالی. آنهائی که در اسکاتلند بودند در ازمنه‌ی قبل از سلتها (شاید در حـ 1000 قم) از بـِق اروپا آمده بودند، و احتمالا در قرن ۲م بـم به ایرلند مهاجرت کردند.

پیک دو میدی[۳] (pik dü midi)، دو قله از کوههای پیرنه، ج فرانسه–**پیک دو میدی دو بیگور** (dē bigor)، بارتفاع ۲٬۸۷۷ متر، در پیرنه‌ی مرکزی؛ **پیک دو میدی د/اوسو** (doso)، بارتفاع ۲٬۸۸۵ متر، در پیرنه‌ی غربی.

پیکریک، اسید: ← اسید پیکریک.

پیکرینگ[۴]**، ادوارد چارلز** (edwārd cārlz pikəring)، ۱۸۴۶–۱۹۱۹، منجم و فیزیکدان امریکائی، از پیشقدمان استعمال عکاسی در نورسنجی و طیف‌نگاری. برادرش **ویلیام هنری پیکرینگ** (wilyām henri)، ۱۸۵۸–۱۹۳۸، نیز منجم بود. اکتشاف و محل سیاره‌ی پلوتون را پیشبینی نمود؛ نهمین قمر زحل را کشف کرد؛ اطلاعات تازه‌ای از مریخ، ماه و سیارات دیگر بدست آورد.

پیکس[۵] (peykəs)، رودی بطول ۱٬۴۹۰ کم که در ل ایالت نیو مکسیکو، کشمتا، سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از تکزاس، در مرز مکزیک برود ریو گرانده میریزد.

پیک سعادت، مجله، ← رفع حجاب.

پیک سعادت نسوان: ← رفع حجاب.

پیکسی (piksi؛ انگلا) یا **خزه‌ی گلدار**، گیاه پیوسته‌سبز امریکائی از نوع پوکسیدانترا (*Pyxidanthera*)، با گلهای سفید یا قرمز بهاری.

پیکو[۶] (اسپانیائی piko؛ پرتغالی piku)، لفظ اسپانیولی و پرتغالی بمعنی کوه یا قله. برای اعلامی که با این لفظ شروع میشود به جزء اصلی بعد رجوع کنید (مثلا برای پیکو دِ آنتو ← آنتو، پیکو د).

پیکو دلا میراندولا[۷]**، کنته جووانی** (konte* jovānni piko dellā mirāndolā)، ۱۴۶۳–۹۴، اومانیست ایتالیائی که بسبب طراوت جوانی، فضل و دانش، و زهد و تقوایش معروف بود. علاوه بر علوم، به سحر و جادو نیز توجه داشت.

پیکولو (pikolo)، از سازهای بادی؛ ← فلوت.

پیکولومینی[۸]**، اوکتاویو** (oktāvio pikkolomini)، ۱۵۹۹–۱۶۵۶، ژنرال ایتالیائی سپاهیان امپراطوری در جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸). از توطئه‌ی ضد والنشتاین پشتیبانی کرد.

پیگرم[۹]**، جورج برکستن** (jorj brakstən pigrəm)، ۱۸۷۶–۱۹۵۸، فیزیکدان امریکائی. در ۱۹۳۶ تبدل عناصر را (سودیوم به منیزیوم) بوسیله‌ی شکافتن اتم با نوترونهای بطیء السیر باثبات رسانید.

پیگمالیون، در اساطیر یونان، ← پوگمالیون.

پیگمان: ← رنگیزه.

پیگمه[۱۰] (pigme؛ فنس)، هر یک از مردمان مختلف کوتاه‌قدی که از افریقا تا گینه‌ی جدید پراکنده‌اند. قد پیگمه‌های افریقا، که اغلب نگریلو (negrilo) خوانده میشوند، بطور متوسط کمتر از ۱٫۵ متر است؛ رنگشان از رنگ سیاهواران، که پیگمه‌ها بین آنان زندگی و بزبان آنها تکلم میکنند، روشنتر میباشد. پیگمه‌های شرق دور، که گاهی نگریتوها یا سیاهکان خوانده میشوند، مشتمل بر پیگمه‌های فیلیپین و شبه جزیره‌ی مالی و گروههای کوچک دیگر میباشند که از جزایر آندامان بسمت مشرق پراکنده اند. در میان ساکنین مالاکا و ملانزی نیز اختلاط پیگمه‌ها مشهود است. پیگمه‌های این نواحی دارای قامتی بطور متوسط حـ ۱٫۵ متر، لبهای ستبر، پوست خیلی تیره، بدن بسیار کم‌مو، و سر پرموی پشم‌مانند هستند.

پیل[۱۱] (peyl؛ انگلا)، سرزمین یا ناحیه‌ای که تابع مقررات خاصی باشد. بالاخص **پیل** یا **پیل انگلیسی**، در تاریخ ایرلند، به سرزمین اطراف دوبلن گفته میشد، که تحت حکومت انگلستان بود. این اصطلاح اول بار در قرن ۱۴م بکار رفت. پیلهای دیگر انگلستان یکی ناحیه‌ی اطراف کاله بود (تا ۱۵۵۸)، و دیگری در اسکاتلند در اواسط قرن ۱۶م. حدود پیلها بطور کلی تابع قدرت دولت انگلستان بود. در روسیه **پیل** به نواحیی گفته میشد که یهودیان مجاز بودند در آنها سکنی گزینند. پس از اولین تجزیه‌ی لهستان پیلی بنام پیل یهود تشکیل گردید، و بیشتر تضییقات ناشی از آن تا انقلاب ۱۹۱۷ باقی ماند.

پیل (pil؛ فنس)، یکی از منابع جریان برق، که بر اثر فعل و انفعالات شیمیائی تولید جریان میکند. اساساً مرکب است از دو **الکترود** و ماده‌ای (**الکترولیت**) که تأثیر شیمیائی بر یکی از الکترودها دارد. ساده‌ترین نوعش ظرفی است شیشه‌ای، محتوی محلول اسید سولفوریک در آب و دو صفحه (الکترودها) یکی از مس، و دیگری از روی. اگر الکترودها را از خارج بوسیله‌ی یک جسم هادی (مانند سیم) بهم مرتبط سازیم جریان برق از این سیم میگذرد. اگر الکترودها را (مثلا بوسیله‌ی الکتروسکوپ) آزمایش کنیم معلوم میشود که صفحه‌ی روی بار برقی منفی (یعنی الکترونهای اضافی) و صفحه‌ی مس بار برقی مثبت دارد؛ باین جهت، صفحه‌ی مس را قطب مثبت پیل و صفحه‌ی روی را قطب منفی پیل گویند. پیش از کشف الکترونها جهت جریان برق را از قطب مثبت (صفحه‌ی مس) بجانب قطب منفی (صفحه‌ی روی) میدانستند، ولی امروزه، که جریان برق را همان جریان الکترونها میدانند، جهت جریان در سیم خارجی از قطب منفی یا الکترود منفی (یعنی الکترودی که الکترونهای اضافی دارد) به قطب مثبت یا الکترود مثبت محسوب میشود.

پیلهائی که بوسیله‌ی آ. **ولتا** و **گالوانی** ساخته شد امروزه فقط اهمیت تاریخی دارد. انواع دیگر پیل پیلهای بونزن، دانیل، و لکلانشه است. برقرانی پیل بستگی به نوع فعالیت مواد شیمیائی دارد. پیل خشک معمولی مرکبست از استوانه‌ای از روی که یک سرش بسته و داخلش با ماده‌ی جاذبی آستر شده؛ میله‌ای از زغال در وسط استوانه؛ و خمیری از دانه‌های زغال و بی‌اکسید منگنز اشباع‌شده با محلول نشادر، که کار الکترولیت میکند. برای پیل اتمی ← رئاکتور. نیز ← مدار برق.

پیل[۱۲]**، سر رابرت** (sər rābərt pil*)، ۱۷۸۸–۱۸۵۰، سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی از حزب توری، نخست‌وزیر (۱۸۳۴–۳۵،۱۸۴۱–۴۶) انگلستان. در ۱۸۰۹ نماینده‌ی پارلمنت شد. در ۱۸۲۲–۲۷ و ۱۸۲۸–۳۰ که وزیر کشور بود شهربانی را بصورت جدیدش درآورد، و در ۱۸۲۹ لایحه‌ای برای آزادی کاتولیکان گذرانید. پس از اینکه لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← **لوایح اصلاحی**)، علی رغم مخالفت او، بتصویب رسید، حزب توری را با عنوان "محافظه‌کار" تجدید سازمان داد تا آنرا با اصلاحات عمومی مساعد سازد. در ۱۸۴۶ قوانین غله را لغو کرد، و این امر باعث سقوط دولت او و انشعاب در حزب شد. سپس، وی و پیروانش حزب ثالثی که حد وسط بین احزاب لیبرال و محافظه‌کار بود تشکیل دادند؛ اکثریت طرفداران پیل، از جمله گلادستون، به حزب لیبرال پیوستند.

پیلاتر دو روزیه: ← بالون.

پیل اتمی یا پیل هسته‌ای: ← رئاکتور.

پیلاطس[۱۳] (pilātos) یا **پونتیوس پیلاتوس** (pontius)، ثة ۲۶ بم، والی (حـ ۲۶ بم–حـ ۳۶؛

(۱)Peacock (۲)Picts (۳)Pic du Midi (de Bigorre, d'Ossau) (۴)Pickering (۵)Pecos (۶)Pico (۷)Pico della Mirandola (۸)Piccolomini (۹)Pegram (۱۰)Pygmy; Pigmy (۱۱)Pale (۱۲)Peel (۱۳)Pontius Pilate

ب‌م) یهودا از طرف دولت روم. بسبب اصرار مردم عیسی را تسلیم یهودیان کرد تا مصلوبش کنند (متی ۲۷؛ یوحنا ۱۸.۲۸–۱۹.۴۲). بنقل روایات خودکشی کرد. اعمال پیلاطس یکی از عهدین غیر قانونی است.

پیل ترموالکتریک: ← پیل گرمابرقی.

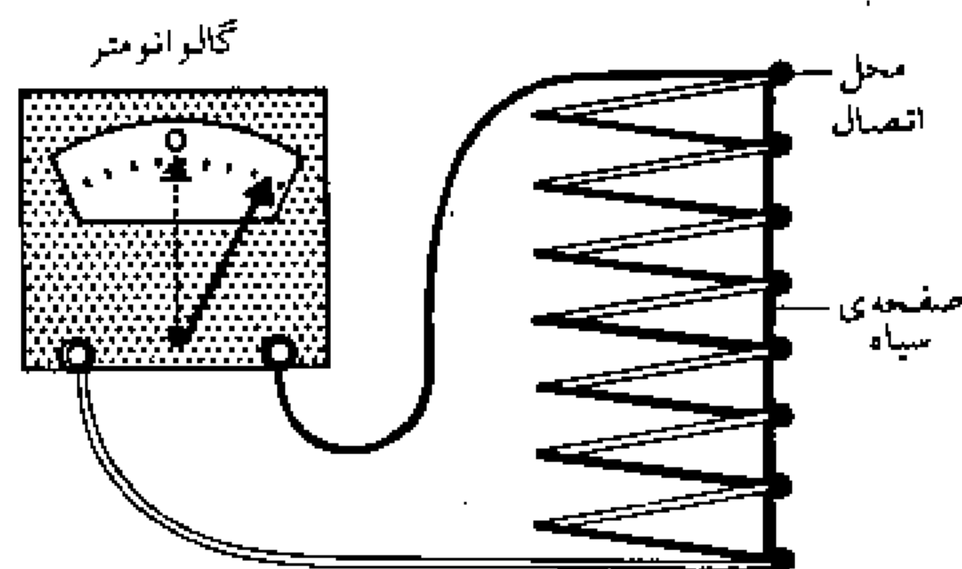
پیلسم (pilsam)، از پهلوانان توران، فرزند ویسه و برادر پیران. در جنگهای افراسیاب با ایران، در نبرد با رستم کشته شد.

پیلسن[1] (pilsen)، شهر (جـ ۱۰۳٬۷۶۷)، لغ بوهم، چکوسلواکی. آب جو آن معروف است. کارخانه‌های عظیم لوکوموتیوسازی، اتومبیلسازی، اسلحه‌سازی اشکودا در اینجاست. در جنگهای هوسی از مراکز کاتولیکها بود، و در مقابل چندین محاصره پایداری کرد (قرن ۱۵م).

پیلسودسکی[2]، **یوسف** (yosef pilsudski)، ۱۸۶۷–۱۹۳۵، مارشال و سیاستمدار لهستانی. در آغاز سوسیالیست بود، و مقامات روسی مکرر او را حبس و تبعید کردند. بعداً هم خود را صرف تجدید استقلال لهستان کرد، و دسته‌های نظامی ضدروسی تشکیل داد، و مخصوصاً بعد از درگرفتن جج I لژیونهای لهستانی تشکیل داد، و فرماندهی آنها را زیر نظر اتریش بر عهده داشت. چون مشاهده کرد که دول مرکزی بوعده‌های خود در باب تجدید استقلال لهستان وفا نمیکنند، بآنها اعتراض کرد؛ لژیونهای لهستانی منحل و پیلسودسکی در ماگدبورگ محبوس شد. در نوامبر ۱۹۱۸ آزاد شد، و به ورشو بازگشت و فرماندهی ارتش لهستان را بدست گرفت، و این کشور را جمهوری مستقل اعلام کرد، و خود در رأس آن قرار گرفت. بمنظور تجدید مرزهای شرقی ۱۷۷۲، با روسیه جنگید، و اگرچه کاملا بمقصود نرسید، ← پیمان ریگا (۱۹۲۱) جنگ را بنفع لهستان پایان داد. در ۱۹۲۲ کناره‌گیری کرد، ولی در ۱۹۲۶ با کودتا دولت را برانداخت، و اگرچه مقام ریاست جمهور را قبول نکرد، با سمت وزیر جنگ تا آخر عمر دیکتاتور واقعی لهستان بود. در ۱۹۲۶–۲۸ و در ۱۹۳۰ نخست‌وزیر نیز بود.

پیلکومایو[3] (pilkomāyo)، رودی بطول ح ۱٬۶۰۰ کم، ج قسمت مرکزی امریکای جنوبی، که در کوههای آند در غ بولیوی مرکزی سرچشمه گرفته، پس از عبور از ناحیه‌ی چاکو، نزدیک آسونسیون برود پاراگه میریزد. در چاکو مرز بین آرژانتین و پاراگه است.

پیل گرمابرقی[4] (pile garmābarqi)، فنس ترموپیل (termopil) یا پیل ترموالکتریک (pil termo-elektrik)، اسبابی (مبتنی بر گرمابرق) برای آشکار ساختن و اندازه‌گیری تشعشات حرارتی. اساساً مرکب است از تیغه‌هائی از آنتیموان و بیسموت که متناوباً بهم لحیم شده‌اند. هر تغییری که در دمای مواضع لحیم روی دهد تولید یک جریان گرمابرقی میکند، که میتوان آنرا بوسیله‌ی یک گالوانومتر حساس آشکار ساخت، و شدتش را اندازه گرفت. پیل گرمابرقی نسبت به تغییرات دما فوق العاده حساس است، و مثلا اگر توأماً با دوربین بکار رود، حرارت یک شمع را از فاصله‌ی ۸۰ کیلومتری آشکار میسازد (دوربین اشعه‌ی شمع را بر پیل متمرکز میکند). باین وسیله منجمین



پیل گرمابرقی

دمای سیارات را اندازه‌گیری کرده‌اند (در این صورت، پیل را با صفحه‌ای سیاه مجهز میکنند تا تشعشات را بهتر جذب کند).

پیلنیاک[5]، **باریس** (bāris pilniāk)، اسم مستعار **باریس آندریویچ وگاو** (āndreyevic vogā)، ۱۸۹۴–۱۹۳۷؟، نویسنده‌ی روسی. از آثارش سال برهنه (۱۹۲۲)، درخت ماهوگانی (۱۹۲۷)، و ولگا به بحر خزر میریزد (۱۹۳۰) است، که در باب روسیه در دوران انقلاب و بعد از آن میباشد. در ۱۹۳۱ سفری به کشمت کرد، و خاطرات این مسافرت را در کتاب اوکه (۱۹۳۲) نوشت. مخالف اصول شهرنشینی و جامعه‌های مکانیکی بود، و بهمین سبب مورد سوء ظن کمونیستها قرار گرفت.

پیلنیتس[6] (pilnits)، دهکده، ساکس، ش آلمان، بر رود الب نزدیک درسدن. قلعه‌ی آن سابقاً مقر سلاطین بود. **اعلامیه‌ی پیلنیتس** در ماه اوت ۱۷۹۱ از طرف امپراطور لئوپولد II و فردریک ویلهلم II (شاه پروس)، که بمنظور بحث در مسائل ناشی از انقلاب فرانسه در اینجا ملاقات کردند، صادر شد. در این اعلامیه، از دولتهای اروپا دعوت شده بود که اقتدار تام لوئی XVI را بعنوان پادشاه فرانسه تثبیت کنند. این دعوت در بروز جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه مؤثر بود.

پیلوری[7] (pilori، از فنس)، دستگاهی برای مجازات گناهکاران در ملأ عام، که تا اواخر نیمه‌ی اول قرن ۱۹م در اروپا و کشمت رایج بود. پیلوری تخته‌ای قابل حرکت و دارای سوراخ‌هائی برای سر و دست مقصر بود. کسی که به پیلوری بسته میشد اغلب دستخوش سوء رفتار عابرین قرار میگرفت. اجازه‌ی نطق و دفاع از خود و حمله به دشمنان خویش را داشت.


پیلوری

پیل ولتا: ← ولتا، آلساندرو.

پیله‌رود (pile.rud)، ده (جـ ح ۲٬۴۵۰؛)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۷ کیلومتری ل اردبیل. از ۱۳ آبادی کوچک پهلوی هم تشکیل یافته است.

پیلی[8]، **ویلیام** (wilyām peyli)، ۱۷۴۳–۱۸۰۵، متأله انگلیسی. از آثارش اصول اخلاق و فلسفه‌ی سیاسی (۱۷۸۵) در مذهب سودخواهی، و نظری در دلایل صحت دین مسیح (۱۷۹۴) است.

پیم[9]، **جان** (jān pim)، ۱۵۸۳؟–۱۶۴۳، رهبر انگلیسی پیرایشگران در پارلمنت. هم در پارلمنت کوتاه و هم در پارلمنت طویل رهبری داشت، و با حزب سلطنت‌طلب دوره‌ی چارلز I مخالفت کرد. یکی از پنج تن اعضای مجلس عوام بود که چارلز در صدد بازداشت آنان برآمد. کمی پیش از مرگش اتحاد پارلمنت را با اسکاتلندیها ترتیب داد.

پیمان ضد کمینترن[10] (komintern)، پیمانی که در ۲۵ نوامبر ۱۹۳۶ بین آلمان و ژاپن منعقد گردید. این پیمان بر ضد کمونیسم بین‌المللی بود، و دولت‌های امضا کننده را متعهد میکرد که اقدامات مشترکی بر ضد فعالیتهای مخرب آن بنمایند. در این پیمان الحاق دولتهای دیگر بآن پیشبینی شده بود، و ممالکی که بعداً بآن پیوستند عبارت بودند از ایتالیا (در ۱۹۳۷)، اسپانیا و مجارستان (در ۱۹۳۹)، و دولت نانکینگ (در ۱۹۴۱) که در چین دست‌نشانده‌ی ژاپونیها بود. نیز ← کمینترن؛ محور.

پیمانگران[11] (peymāngarān)، در تاریخ اسکاتلند، گروههائی که برای دفاع از نظام پرسبیتری هم‌قسم شده بودند. پیمان ۱۵۸۱ هدفش مبارزه با کاتولیکها بود. پیمان ۱۶۳۸ برای مخالفت با بدعتهای اسقف اعظم و. لاد و اقدام چارلز I برای وارد کردن آداب نماز معمول انگلستان در اسکاتلند بود. پیمانگران در برابر سپاهیان شاهی در ← جنگ اسقفها (۱۶۳۹–۴۰) مقاومت کردند، و در ۱۶۴۳ پیمانی معروف به "پیمان و اتحاد مجلل" با پارلمنت منعقد نمودند. در این پیمان تأسیس کلیسای دولتی پرسبیتری در انگلستان و ایرلند تعهد شده بود، و در مقابل، پیمانگران وعده‌ی کومک نظامی به پارلمنت دادند، و در انقلاب پیرایشگر بیاری پارلمنت آمدند. کرامول، پس از پیروزی ۱۶۵۰ در اسکاتلند، قدرت پیمانگران را درهم‌شکست. پس از بازگشت خاندان استوارت، چارلز II نظام اسقفی را در اسکاتلند برقرار کرد، و پیمانگران تحت فشار و آزار قرار گرفتند. انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ باین اختلافات پایان داد و مذهب پرسبیتری مذهب ملی اسکاتلند شناخته شد.

پیمان نه‌دولت: ← کنفرانسهای دریائی.

پیمون[12] (piemoN)، ایتالیائی **پیمونته** (piemon-te)، ناحیه (۲۵٬۴۲۵ کمم، جـ ۳٬۵۱۸٬۱۷۷)، لغ ایتالیا، هممرز فرانسه و سویس؛ مرکزش تورن. تقریباً بالتمام محاط در کوهها است؛ مراتع کوهستانی آن به دره‌ی حاصلخیز (غلات، زیتون، شراب، بلوط) مسیر علیای رود پو منتهی میشود. صنایع اتومبیلسازی و نساجی و کارخانه‌های نیروی برقابی دارد. در قدیم جزء گُل ترانسپادان بود؛ در قرن ۱۱م خاندان ساووا آنرا در دست داشتند، و این خاندان در قرن ۱۵م مقتدرترین خاندانهای پیمون بود، و از ۱۷۲۰ بر مملکت ساردنی فرمانروائی داشت. در ۱۷۹۸ فرانسه آنرا ضمیمه‌ی خود کرد؛ در ۱۸۱۴ به ساردنی بازگشت. قسمتهائی از آن بموجب پیمان ۱۰ فوریه‌ی ۱۹۴۷ به فرانسه منتقل شد.

پین[13]، **تامس** (tāməs peyn)، ۱۷۳۷–۱۸۰۹،

(۱)Pilsen (۲)Pilsudski (۳)Pilcomayo (۴)thermopile (۵)Pilnyak (۶)Pillnitz (۷)pillory (۸)Paley (۹)Pym (10)Anti-Comintern Pact (۱۱)Covenanters (۱۲)Piedmont (۱۳)Paine

نویسنده‌ی امریکائی و صاحبنظر در مسائل سیاسی. در انگلستان متولد شد، در ۱۷۷۴ به امریکا آمد. اثر معروفش کامِن سِنْس [= عقل سلیم] (ژانویه‌ی ۱۷۷۶) طرح اعلامیه‌ی استقلال را تسریع کرد، و رشته‌ی رسالاتی که تحت عنوان بحران امریکا منتشر نمود سبب قوت قلب وطنپرستان امریکائی در انقلاب امریکا گردید. در ۱۷۸۷ به لندن رفت، و در کتاب حقوق بشر (۲ قسمت، ۱۷۹۱ و ۱۷۹۲) به دفاع از انقلاب فرانسه پرداخت. بسبب حملاتش بر سازمانهای انگلستان، تحت تعقیب واقع شد، و به پاریس گریخت (۱۷۹۲)، و در آنجا از اعضای کنوانسیون بود، و در ۱۷۹۳ بسبب عملیاتش بر ضد ژاکوبنها به زندان افتاد، و پس از چندی در اثر اعمال نفوذ امریکا آزاد شد. در کتاب عصر عقل (۲ جزء، ۱۷۹۴ و ۱۷۹۵) به کتاب مقدس حمله و از مذهب خداپرستان دفاع کرد، و جمع کثیری ازو رنجیده‌خاطر شدند. اثر زهرآگینش، بنام نامه‌ای به واشینگتن (۱۷۹۶)، دوستان واشینگتن را ازو بیزار کرد. در ۱۸۰۲ که به کشمهٔ بازگشت عملا بکلی مطرود جامعه بود.

پینثون[۱]، مارتین آلونسو (mārtin ālonso pin-ton)، فة ۱۴۹۳، دریانورد اسپانیائی. در اولین سفر کریستوف کلمب به قاره‌ی جدید فرمانده کشتی پینتا (pintā) بود (۱۴۹۲). کمی بعد از مراجعت به اسپانیا درگذشت. وی برادر و. ی. پینثون بود.

پینثون[۱]، ویثنته یانیث (vitente yāniet pin-ton)، تة ۱۴۹۲–۱۵۰۹، دریانورد اسپانیائی؛ برادر م. آ. پینثون. در سفر (۱۴۹۲) کریستوف کلمب به قاره‌ی جدید فرمانده کشتی نینیا (ninyā) بود. به قاره‌ی جدید بازگشت (۱۵۰۰)، و مصب رود آمازون را کشف کرد. باتفاق سولیس سواحل یوکاتان، هندوراس، و ونزوئلا را پویید (۱۵۰۸–۹).

پینداروس[۲] (pindāros)، ۵۱۸؟–ح ۴۳۸ قم، بزرگترین شاعر غنائی یونان. آثارش اغلب ترانه‌هائی است برای آوازهای دسته‌جمعی. چکامه‌های پهلوانی را بسط داد. ۴۴ قصیده‌ی کامل و مقدار زیادی قطعات ناقص از او موجود است. سبک وی با حسن انتخاب کلمات و تنظیم درهم‌پیچیده‌ی آنها و لحن مذهبی ممتاز است. در قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م در انگلستان صورتی در شعر پیدایش یافت، که به **چکامه‌ی پینداروسی** معروف شد، و ناشی از بد فهمیدن بحر و وزن اشعار پینداروس بود. این صورت را کاولی ابتکار کرد (۱۶۵۶)، و درایدن و پوپ و سویفت آنرا بکار بستند، و از مشخصات آن بی‌نظمی، انحراف از قواعد وزن شعر، و تلفیق پرآب و تاب الفاظ بود.

پیندوس[۳] (pindos)، سلسله‌جبالی بطول ح ۱۶۰ کم، لغ و غ یونان مرکزی، کنار مرز تسالی و اپیروس. ارتفاعش به ۲٬۶۳۷ متر میرسد.

پینسک[۴] (pinsk)، شهر (جه ۳۱٬۹۱۳)، غ روسیه‌ی سفید، در ماندابهای پریپت. دارای صنایع گوناگون. در ۱۹۴۵ لهستان آنرا به روسیه واگذاشت. تا جج II اکثریت سکنه‌ی آن کلیمی بودند؛ در دوره‌ی اشغال آلمانها تقریباً بکلی نابود شدند.

پینکرتن[۵]، الن (alən pinkərtən)، ۱۸۱۹–۸۴، کارآگاه امریکائی، موسس "سازمان ملی کارآگاهی پینکرتن". این سازمان در جنگ داخلی امریکا بنفع اتحادیه جاسوسی میکرد. شیوه‌ی کار سازمان، بویژه استفاده از کارگران برای جاسوسی، مورد حمله‌ی شدید اتحادیه‌های کارگری بوده است.

پینکی[۶] (pinki)، نبردگاهی در ش ادنبورگ، اسکاتلند. صحنه‌ی پیروزی (۱۵۴۷) انگلیسها بر سپاهیان اسکاتلندی.

پینگ پنگ[۷] (ping-pong) یا **تنیس روی میز[۸]** (tenise)، نام نوعی تنیس. محل بازی میزی است بابعاد ۹ پا در ۵ پا و بارتفاع ۲,۵ پا. احتمالا در قرن ۱۹م پیدایش یافت، و نخست در انگلستان شایع شد. در ایران جزء ورزشهای رسمی انجمن تربیت بدنی است، و در مدارس نیز رواج دارد.

پینگیوان[۹] (pingyüān)، ایالت سابق (۱۹۴۹–۱۹۵۲؛)، ل چین مرکزی. از قسمتهائی از ایالات هنان، هبی، و شانتونگ تأسیس شد. در دشت همواری واقعست که رودهای هوانگ هو، ثسین، و وِیْ آنرا زهکشی میکنند. معادن زغال سنگ دارد.

پینل[۱۰]، فیلیپ (filip pinel)، ۱۷۴۵–۱۸۲۶، طبیب فرانسوی. طرفدار رفتار انسانی با دیوانگان بود. بسبب اصلاحاتی که بعمل آورد، و اهمیتی که برای نقش عواطف در بیماریهای روانی قائل بود، و رواج دادن تنظیم و حفظ مدارک صحیح در باب بیماران روحی، روانپزشکی را ترقی داد.

پینیرو[۱۱]، سر آرثر وینگ (sər ārtər wing* pinirō)، ۱۸۵۵–۱۹۳۴، نمایشنامه‌نویس انگلیسی یهودی‌الاصل. نخست هنرپیشه شد، و در ۱۸۷۷ نمایشنامه‌نویسی را آغاز کرد. کمدی اسطوخدوس خوشبو (۱۸۸۸) رونق فراوان یافت. مشهورترین نمایشنامه‌هایش خانم ترانکوئری دوم (۱۸۹۳) است که بزعم عده‌ای نخستین نمایشنامه‌ی نوین رئالیستی انگلستان میباشد.

پیوپین[۱۲]، مایکل (māykəl piupin)، ۱۸۵۸–۱۹۳۵، فیزیکدان و مخترع امریکائی. اهل یوگوسلاوی حالیه بود، و در ۱۸۷۴ به کشمهٔ مهاجرت کرد. تحقیقاتی در اشعه‌ی ایکس و اختراعاتی مفید در تلگراف و تلفون دارد. شرح حالی از خود، بنام از مهاجر تا مخترع (۱۹۲۳)، نوشت که برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر گردید.

پیوت (peyot؛ از اسپانیائی)، (*Lophophora williamsii*)، گیاهی از گروه کاکتوسهای بیخار سرخ‌پوستان امریکای مرکزی از آن داروئی بنام پیوت یا پیوتل (peyotl) میگیرند. جوانه‌های گیاه را، که بشکل قارچ است، خام یا در شربت میخورند، و اگرچه موجب قی و سرگیجه میشود، نشئه‌آور است.

پیوتر، اسم روسی؛ ← پتروس، اسم.

پیوتل (peyotl): ← پیوت، گیاه.

پیوجت[۱۳]، خلیج (piujet)، شاخابه‌ی فکب که در قسمت غربی ایالت واشینگتن، کشمهٔ، بطرف ج ممتد است. جورج ونکوور آنرا در ۱۷۹۲ پویید.

پیوجین[۱۴]، اوگاستس چارلز (ogāstəs cārlz piujin)، ۱۷۶۲–۱۸۳۲، نویسنده‌ی انگلیسی در باب معماری قرون وسطائی؛ مة فرانسه. وی و پسرش، **اوگاستس ولبی نورثمور پیوجین** (welbi nortmor)، ۱۸۱۲–۵۲، که معماری معروف بود، در احیاء سبک گوتیک سهمی بسزا داشتند.

پیوره[۱۵] (piore؛ فنس)، اصطلاحی که معمولا برای آماس چرکین لثه‌ها و لبه‌ی حفره‌ی استخوانی جایگاه دندان بکار برده میشود. در امریکا بیماری ریگز (rigz) (باسم جان ریگز امریکائی که آنرا وصف کرده است) و در فرانسه بیماری فوشار (بنام پ. فوشار) نامیده میشود.

پیوریا[۱۶] (pioriā)، شهر (جه ۱۱۱٬۸۵۶)، قسمت مرکزی ایالت ایلینوا، کشمهٔ، بر رود ایلینوا. دومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز بازرگانی و کشتیرانی و دارای صنعت پالایش نفت است.

پیوریتن، انقلاب: ← انقلاب پیرایشگر.

پیوزی[۱۷]، ادوارد بووری (edwārd buvəri piu-zi)، کشیش انگلیسی، از رهبران ← نهضت آکسفرد.

پیوس[۱۸] I (piuse)، فة ۱۵۵، پاپ (۱۴۰–۱۵۵)؛ از قدیسین.

پیوس[۱۸] II، ۱۴۰۵–۶۴، پاپ (۱۴۵۸–۶۴) نزدیک سینا در ایتالیا متولد شد. نام اصلی او انئا سیلویو پیکولومینی (eneā silvio pikkolomini) بود. در ۱۴۳۱ دبیر اسقف فرمو شد، و همراه او به ← شورای بال رفت، و در صف مخالفین پاپ ائوگنیوس IV درآمد، و در ۱۴۳۹ از بزرگان دربار ناپاپ فلیکس V (← آمادئوس VIII) بود. اومانیست بود، و در نویسندگی شهرت داشت، و در دربار امپراطور فردریک III ملک‌الشعرا شد، و منصب یافت. در ۱۴۴۵ خط مشی خود را در زندگی تغییر داد، و در سلک روحانیون درآمد، و در ۱۴۵۶ به مقام کاردینالی رسید. در دوره‌ی پاپی، کوشید که اروپا را بر ضد ترکان عثمانی متحد کند، ولی موفق نشد. با لوئی XI فرانسه کشمکشها داشت.

پیوس[۱۸] III، ۱۴۳۹–۱۵۰۳، پاپ (چهار هفته، در سپتامبر و اکتبر ۱۵۰۳)؛ ایتالیائی.

پیوس[۱۸] IV، ۱۴۹۹–۱۵۶۵، پاپ (۱۵۵۹–۶۵)؛ مة میلان. انتسابش به خاندان مدیچی مورد تردید است. آخرین و مهمترین جلسه‌ی شورای ترانت بدعوت او تشکیل یافت (۱۵۶۲–۶۳). از طرفداران اصلاحات کاتولیکی بود.

پیوس[۱۸] V [قدیس پیوس V]، ۱۵۰۴–۷۲، پاپ (۱۵۶۶–۷۲). ایتالیائی و نامش میکله گیزلیری (mikele gizlieri) بود. در جوانی به دومینیکیان پیوست، و بسبب سختگیریش شهرت یافت، و از مفتشین افکار شد (← تفتیش افکار)، و وظایف ننگین خود را با چنان حرارتی انجام داد که پاپ پاولوس IV او را کاردینال (۱۵۵۷) و مفتش کل کرد. در تحت رهبری او تفتیش افکار در رم شدتی بیسابقه پیدا کرد. در مقام پاپی تصمیمات شورای ترانت را جداً بموقع اجرا گذاشت، و تفتیش افکار را نیروئی تازه بخشید. روزی نبود که در رم "بدعتگذاران" در دین را نمیسوزانیدند یا با انواع شکنجه‌های دیگر نمی‌کشتند. فرمانروایان اروپا را با فرستادن نامه‌ها و نمایندگان و تشویق و تهدید تحریک به کشتارهای فجیع میکرد. در کشتار روز سن بارتلمی دست در کار بود، و بقول بعضی مآخذ، پس از کشته شدن گ. دو کولینیی سرش را نزد وی فرستادند. همو بود که ملکه‌ی الیزابت I را مخلوع اعلام کرد

(۱)Pinzon (۲)Pindar (۳)Pindus (۴)Pinsk (۵)Pinkerton (۶)Pinkie (۷)ping-pong (۸)table tennis (۹)Ping-yuan (۱۰)Pinel (۱۱)Pinero (۱۲)Pupin (۱۳)Puget (۱۴)Pugin (۱۵)pyorrhea (۱۶)Peoria (۱۷)Pusey (۱۸)Pius

(۱۵۷۵). با اسپانیا و دولت ونیز بر ضد ترکهای عثمانی همدست شد، و این امر در پیروزی خوان اتریشی در لپانتو مؤثر بود. پیوس از رهبران عمده‌ی اصلاحات کاتولیکی بود. وی آخرین پاپی است که رتبه‌ی قدیس یافته است.

پیوس[1] VI (piuse)، ۱۷۱۷–۹۹، پاپ (۱۷۷۵–۹۹)؛ ایتالیائی. در آغاز دوره‌ی پاپی خود، بیهوده تلاش کرد که از استیلای امپراطور یوزف II بر کلیسا جلوگیری کند. در دوره‌ی انقلاب فرانسه، پس از اینکه مقرر شد (۱۷۹۰) که کشیشها در اداره‌ی مخصوصی سوگند یاد کنند، پیوس مدتی تأمل کرد، ولی در ۱۷۹۱ آنان را ازین عمل ممنوع ساخت. بعداً جانب مخالفین فرانسه را گرفت. ناپلئون به ایالات پاپی حمله کرد. پیوس در ۱۷۹۷ بموجب پیمانی (۱۷۹۷) آوینیون، ونسن، فرارا، بولونیا، و رومانیا را به فرانسه واگذاشت، و خسارت هنگفتی نیز پرداخت. در ۱۷۹۸ که یک سردار فرانسوی در رم بقتل رسید، فرانسویان دولت جمهوری در آنجا تأسیس کردند. پاپ را به سینا و از آنجا به فلورانس و سرانجام به والانس در فرانسه بردند، و وی در همانجا درگذشت. بعد ازو پیوس VII به پاپی رسید.

پیوس[1] VII، ۱۷۴۰–۱۸۲۳، پاپ (۱۸۰۰–۲۳)؛ ایتالیائی. پس از دوران آشفته‌ی پیوس VI به پاپی رسید. او و ناپلئون کنکوردای ۱۸۰۱ را امضا کردند. در ۱۸۰۴ ناپلئون را در پاریس بعنوان امپراطور تبرک کرد. سرانجام بین او و ناپلئون اختلاف افتاد. فرانسویان در ۱۸۰۸ رم و در ۱۸۰۹ ایالات پاپی را گرفتند، و پاپ را ابتدا در ایتالیا و سپس در فرانسه محبوس کردند (۱۸۰۹–۱۴). پس از سقوط ناپلئون، پیوس به رم بازگشت، و ایالات پاپی را دگر بار بدست آورد. بقیه‌ی دوره‌ی پاپی خود را صرف تجدید استقرار کلیسا در اروپا نمود. خونسردی و بردباری پیوس VI و پیوس VII در برابر خفتهائی که بر آنها روا داشتند آغاز تجدید محبوبیت پاپها گردید. پیوس VII، پس از زوال دولت ناپلئون، خانواده‌ی او را در رم پناه داد، و نزد بریتانیا از وی شفاعت کرد، و بدین سبب مورد تحسین اروپائیان واقع شد. وی از حامیان بزرگ هنر بود.

پیوس[1] VIII، ۱۷۶۱–۱۸۳۰، پاپ (۱۸۲۹–۳۰)؛ ایتالیائی. فقط بیست ماه پاپ بود.

پیوس[1] IX، ۱۷۹۲–۱۸۷۸، پاپ (۱۸۴۶–۷۸)؛ ایتالیائی. در آغاز هدف عمده‌اش این بود که ممالک ایتالیا را تحت تفوق پاپ متحد سازد. برای این منظور، دست به اقدامات اصلاحی زد، عفو عمومی مقصرین سیاسی را صادر نمود، و ایالات پاپی را قانون اساسی اعطا کرد. اما از تقاضاهای روزافزون مردم متوحش شد، و در ۱۸۴۸ از رم به گائتا گریخت. در ۱۸۵۰ بکومک سربازان فرانسوی ناپلئون III به رم بازگشت، و از آن ببعد در صف مخالفین ملیون ایتالیائی قرار گرفت. در ۱۸۷۰ که ایتالیائیها وارد رم شدند، پیوس در واتیکان انزوا گزید و از شناسائی مملکت جدید امتناع نمود (این وضع غیر عادی، که به مسئله‌ی رم معروف شد، سرانجام بوسیله‌ی پیمان لاتران حل و فصل گردید). روابط پیوس با سایر ملل نیز نیک‌انجام نبود، و در آلمان در مسئله‌ی کولتور-کامپف مواجه با مشکلاتی گردید.

پیوس در ۱۸۵۴ اعتقاد به آبستنی معصومانه‌ی مریم را از اصول ایمان مسیحی اعلام کرد. در ۱۸۶۴ توقیع پاپی معروف به کوانتا کورا را به‌ضمیمه‌ی فهرستی بعنوان رئوس مطالب [لتی سولابوس (sullābus)]، که در آن به ۸۰ عقیده از عقاید اصحاب عقل و سوسیالیستها و کمونیستها و غیره حمله کرده بود، صادر نمود. در ۱۸۶۹ شورای واتیکان را منعقد کرد، که کار عمده‌ی آن اعلام عصمت پاپ بود. دوره‌ی پاپی وی تا کنون درازترین ادوار پاپی بوده است.

پیوس[1] X (piuse)، ۱۸۳۵–۱۹۱۴، پاپ (۱۹۰۳–۱۴)؛ ایتالیائی. در مقابل قوانین ضد "آخوندی" فرانسه سخت مخالفت کرد، و همه‌ی کاتولیکهای فرانسه ازو پشتیبانی کردند. تجددخواهی در دین را رسماً محکوم نمود.

پیوس[1] XI، ۱۸۵۷–۱۹۳۹، پاپ (۱۹۲۲–۳۹)؛ ایتالیائی. پیش از پاپ شدن، نماینده‌ی سیاسی پاپ در لهستان و اسقف اعظم میلان بود. در مقام پاپی برای ایجاد روابط حسنه با همه‌ی ممالک کوشید. پیمان لاتران به اختلاف دولت و کلیسا در ایتالیا پایان داد (۱۹۲۹)، ولی کمی بعد بین او و فاشیستها اختلاف پدید آمد، و سرانجام وی فتوای شدید-اللحنی صادر کرد (۱۹۳۱) در اثبات اینکه کاتولیک بودن با فاشیست بودن مانعة الجمع است. در ۱۹۳۳ کنکوردائی با دولت آلمان منعقد نمود، ولی آلمان نازی آنرا نقض کرد، و پاپ اصول عقاید ناسیونال سوسیالیسم را تقبیح کرد. در بیانیه‌ی کمونیسم منکر خدا، کمونیسم را از نظر مذهب کاتولیک تحلیل کرد. پیوس با ناسیونالیسم، نظریه‌ی برتری نژادی، و دشمنی با نژاد سامی مخالف بود. در توقیع سال ۱۹۳۱ از سرمایه‌داری لجام‌گسیخته انتقاد و از اصلاحات اجتماعی پشتیبانی کرد. کاتولیکهای غربی را دعوت به حسن تفاهم با کاتولیکهای شرقی و کلیسای ارتدوکس و سایر کلیساهای قدیم شرقی کرد. دستیاران عمده‌ی وی یکی کاردینال پیترو گاسپاری و دیگری ائوجنیو پاچلی (بعداً پیوس XII) بودند.

پیوس[1] XII، ۱۸۷۶–۱۹۵۸، پاپ (۱۹۳۹–۵۸). ایتالیائی و نامش ائوجنیو پاچلی (eujenio pācelli) بود. در دوره‌ی پیوس XI در امور سیاسی تجربه‌ی فراوان اندوخت. در ۱۹۲۹ کاردینال شد، و در ۱۹۳۰ در واتیکان وزارت یافت. در دوره‌ی پاپی، قسمت عمده‌ای از وقت خود را صرف امور بین‌المللی کرد. در جج II و در سالهای قبل و بعد از آن در باب برکتهای صلح موعظه‌ها کرد، و برای تخفیف آلام اسیران جنگ و، سپس، آوارگان بکوشید. از آغاز با استفاده از انرژی اتمی در جنگ مخالفت کرد و برای عقد یک توافق بین‌المللی در این باب مجاهدت نمود. مبارزه‌ی پیوس XI را با سرمایه‌داری لجام‌گسیخته ادامه داد. کاتولیکها را به مبارزه با کمونیسم دعوت کرد، ولی حاضر نشد که باین مبارزه عنوان "جهاد" بدهد. در ۱۹۴۶ و ۱۹۵۳ بر عده‌ی کاردینالها افزود. سال ۱۹۵۰ را یک سال مقدس، و در آن سال صعود مریم عذرا را جزئی از عقاید اصولی کاتولیک اعلام نمود.

پیوک، کرم، ← رشته.

پیومبو، سباستیانو دل: ← سباستیانو دل پیومبو.

پیوند زدن، یکی از طرق تکثیر گیاهان و عبارتست از برداشتن جوانه‌ای از درختی و قرار دادن آن بر ساقه‌ی درخت دیگری از همان جنس. جوانه‌ی برداشته را پیوند، و ساقه‌ای را که پیوند بر آن نهاده میشود پایه گویند. پیوند تمام صفات خاص خود را نگاه میدارد. عموماً پایه‌ها را از جنسهائی با ریشه‌ی قوی و پیوند را از جنسی که میوه‌ی بهتر دارد انتخاب میکنند. ساقه‌هائی که از پیوند میروید میوه‌های بهتر خواهند داد. پیوند زدن بهترین وسیله‌ی بهتر ساختن جنس گلها و میوه‌های درختی و مرکبات است. اقسام پیوند (کناری، شکافی، لوله‌ای) در پرورش میوه معمول است. تیره‌ی مرکبات را بدان جهت چنین مینامند که بیشتر آنها را پیوند میکنند، و قدما این عمل پیوند کردن را "مرکب کردن" مینامیدند.

پیوندی، زبان، نام دسته‌ای از زبانها که تغییری که در صرف کلمات آنها پیدا میشود چنان نیست که ریشه یا پایه‌ی کلمات را دگرگون کند (بخلاف زبانهای صرفی مانند ← زبانهای سامی، و هندو-اروپائی)، بلکه غالباً صرف کلمات با افزودن جزئی به پایه‌ی آنها حاصل میشود، و تشخیص این جزء اضافی آسان است. زبانهای ترکی و عیلامی قدیم ازین دسته اند. اما امروز این تفاوت را مهم نمیشمارند و تقسیم زبانها به پیوندی و صرفی چندان رایج نیست.

پیونگیانگ[2] (piongyāng) یا **هیجو**[3] (heyjo)، شهر صنعتی (جمـ ۳۴۳٬۵۵۱)، ل کره؛ پایتخت جمهوری خلق کره. بنقل روایات، در ۱۱۲۲ قم بتوسط یکی از حکمای چین بنا شد. در ۱۵۹۲، ۱۸۹۴، و ۱۹۰۴ ژاپنیها بآن تاختند. پس از جج II مرکز ناحیه‌ی اشغالی روسها بود.

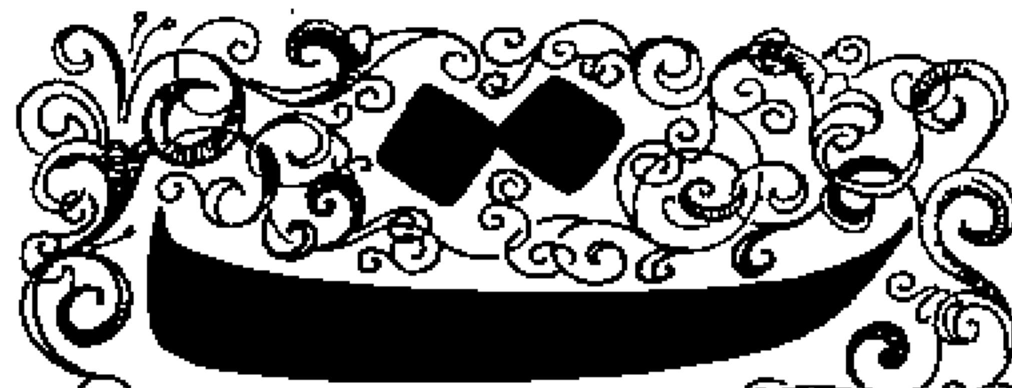
پیوان (pivuān؛ فنس) یا **گل صدتومانی**، گیاه دائمی زینتی از نوع پایونیا (*Paeonia*)، دارای گل‌های بهاری زیبا. پیوانهای علفی دارای گلهای کمپر یا پرپر معطر برنگهای سفید و قرمز و ارغوانی هستند. پیوانهای درختی که ساقه‌های چوبی دارند کمتر کاشته میشوند. انواع درختی و علفی آن در آسیا و اروپا فراوان است، و در چین و ژاپون مقدس شمرده میشود.

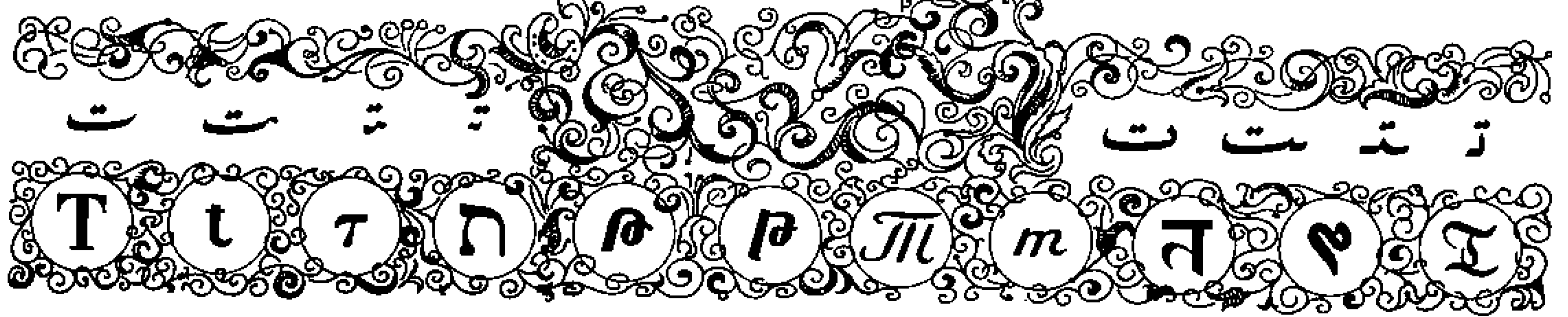
پیوه‌ژن (pivejan)، دهستان (جمـ ح ۱۲٬۴۰۰؟)، بخش احمدآباد، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۷ آبادی. مرکزش، **پیوه‌ژن** (جمـ ۱٬۴۳۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۶۵ کیلومتری لغ فریمان است.

پیه[4] (pih)، چربی جامدی که از بافتها و چربیهای حیوانات استخراج میشود. خالص آن سفید و بی‌بو و بی‌طعم است. برای ساختن صابون و شمع و روغنهای شیمیائی خوراکی مصرف میشود.

پیه ماهی[5] (pihe)، موم مایعی که از چربی و روغن کاسه‌ی سر کاشالوت بدست میآید. رنگش زرد کمرنگ یا خرمائی روشن است. سابقاً برای سوخت چراغ بکار میرفت؛ فعلا برای روغنکاری قطعات متحرک ماشینها و در تهیه‌ی چرم و صابون مصرف میشود.

(۱)Pius (۲)Pyongyang (۳)Heijo (۴)tallow (۵)sperm oil





تا، درخت، ← دغدغان.

تاآل۱، دریاچه‌ی (tāāl)، دریاچه‌ای بمساحت ۲۴۳ کم‌م، ج‌غ لوزون، فیلیپین، ج مانیل. آتشفشان زنده‌ی تاآل (بلندی ۳۰۰ متر) در جزیره‌ی واقع در آنست.

تئاتر: ← تماشاخانه.

تئاتر فرانسز: ← کمدی فرانسز.

تائو، مذهب۲ (tāo)، مذهب فلسفی چین، که عمدةً از کتاب تائو-ته-کینگ منسوب به لائو-تسه ناشی شده، و چوانگ-تسه در روشن کردن اصول آن سهیم بوده است. تائو در معنی وسیع خود عبارتست از راهی که امور طبیعی با خلاقیت خودبخود و توالی منظم بر آن جریان دارند (مانند روز و شب). هر کس پیرو تائو باشد باید از کوشش و تلاش دست بردارد؛ هدف عالی وی آنست که، با مشاهدات عرفانی، از وهم و غرور آرزوی نفس بگریزد. این مذهب که از قرن ۵م بصورت دینی در چین توسعه پیدا کرد، خدایان متعدد پذیرفت، و طریقتهای رهبانی از آن پدید آمد. بعدها پیروان این مذهب برای کیمیاسازی و جستجوی اکسیر *حیات ابد اهمیت قائل شدند. ظاهر این مذهب نسبت بمذهب رقیب آن یعنی مذهب کونفوسیوسی مهیج‌تر است.

تائورمینا۳ (tāormina)، شهر (جـه ۵٬۶۷۰)، ش سیسیل، ایتالیا؛ تفرجگاه زمستانی نزدیک دریای یونیائی در دامنه‌ی کوه اتنا. بقایای یک تئاتر بزرگ یونانی دارد.

تائیتی، جزیره، ← تاهیتی.

تائیس۴ (tāis)، رمان ادبی، از آناتول فرانس (در ۱۸۹۰ نوشته شده؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۵ هش). منظور اصلی نویسنده در این کتاب نشان دادن خرافات و "بت‌پرستی"‌های مردم است، و اینکه جامعه پیوسته بتهائی بوجود میآورد، و مدتها با احترامی زایدالوصف آنها را پرستش میکند؛ آنگاه آنها را میشکند، و به پرستش بتهای دیگری که بجای آنها خلق کرده است میپردازد. کتاب بنام یکی از قهرمانان آن، تائیس، که زنی زیبا و افسونگر ولی اسیر در دام معاصی است، نامیده شده. تائیس سرانجام به هدایت زاهدی بنام پافنوس (pafnūs)، که خود دوران جوانی را در گمراهی گذرانیده و سپس ترک دنیا گفته، در صومعه‌ای گوشه‌گیری گزیده به عبادت میپردازد. هنگامی که تائیس در بستر مرگ است، پافنوس به عشق خود نسبت به وی و به اینکه جز حیات زمینی و عشق به موجودات حقیقتی وجود ندارد اعتراف میکند.

تائیس، زن آتنی، ← طائیس.

تائیه‌ی ابن فارض (tāʿiyye.ye ebne fārez)، عنوان هر یک از دو قصیده‌ی عربی ابن فارض (۵۷۶-۶۳۲ هق)، شاعر و عارف مشهور مصری، که قافیه‌ی آنها به حرف تاء ختم میشود، و وجه تسمیه‌ی آنها به تائیه همین است. این دو تائیه‌ی ابن فارض، یکی بنام تائیه‌ی کبری (kobrā) مشهور است، و دیگری به تائیه‌ی صغری (soqrā). هر دو قصیده نیز، مثل سایر اشعار ابن فارض در تصوف است؛ نهایت، تائیه‌ی کبری شامل ۷۶۲ بیت، یعنی تقریباً به تنهائی بقدر نیمی از تمام دیوان شاعر است، در صورتی که تائیه‌ی صغری ۴۵ بیت بیش نیست. تائیه‌ی کبری مشهور است به نظم السلوک، و گویند غالب آن را شاعر تحت تأثیر جذبه و در نوعی حالت بیخودی گفته است. باری، نظم السلوک—که نام آن نخست انفاس الجنان و سپس لوائح الجنان بوده است (و نام نظم السلوک را بموجب ادعای شاعر در خواب پیغمبر بدان نهاده است)—قصیده‌ای است طولانی، شامل قواعد عشق و عرفان، و حاوی نتایج کشف و وجدان شخصی شاعر، و بسبب اشتمال بر معانی لطیف و تعبیرات بدیع، از همان اوان عهد شاعر شهرت تمام یافته است، چنانکه گویند ابن عربی، که معاصر شاعر بود، از او اجازت خواست تا آن را شرح کند، و ابن فارض گفت فتوحات مکیه‌ی تو شرح آنست. بهر حال، تائیه‌ی ابن فارض نزد صوفیه زیاده مقبول و مشهور واقع شده است، چنانکه کسانی مثل شیخ صدرالدین قونیوی و شیخ شمس‌الدین ایکی به نشر و تدریس آن اهتمام کرده‌اند، و شرحهائی نیز بر آن نوشته شده، که از آنجمله است دو شرح از سعید فَرغانی، یکی بفارسی و دیگری بعربی، که شرح فارسی آن مَشارق الدَراری نام دارد، و غالب مطالب آن را از افادات شیخ صدرالدین قونیوی گرفته است؛ همچنین، عزالدین محمود کاشانی و رکن‌الدین شیرازی و چند تن دیگر نیز تائیه‌ی کبری را شرح کرده‌اند. هامر-پورگشتال، خاورشناس اتریشی، نیز آن را به شعر آلمانی ترجمه کرده، و آن را با متن عربی بچاپ رسانیده است (وین، ۱۸۵۴).

تاب، رود، خوزستان، ← طاب.

تاباسکو۵ (tābāsko)، ایالت (۲۵٬۳۴۵ کم‌م؛ جه ۳۵۱٬۱۰۶)، ج‌ش مکزیک، کنار خلیج کامپچه؛ ک‌رسیش ویاارموسا. قسمت عمده‌ی آنرا دشتی جنگلی فراگرفته. شغل عمده زراعت محصولات استوائی است.

تابش۶ (tābeš)، در اصطلاح فیزیک، برخورد نور یا، بطور کلی، امواج برقاطیسی و انرژی تشعشعی یا پرتابه‌ها (مثلا الکترونها) با یک سطح مادی. **زاویه‌ی تابش** زاویه‌ی بین امتداد حرکت شیء برخوردکننده است با خط عمود بر سطح در نقطه‌ی برخورد (برای تصویر ← انعکاس؛ انکسار).

تابش‌سنج۷ (tābeš.sanj)، فنس بولومتر (bolo-metr)، اسباب برقی بسیار حساسی برای اندازه‌گیری مقادیر خُرد تشعشعات حرارتی. نوعی از آن مرکب است از دو نوار بسیار نازک از طلای سفید، که آنها را سیاه میکنند تا حرارت را بهتر جذب کنند. این دو نوار را، که بر تکیه‌گاه بسیار نازکی قرار گرفته‌اند، دو بازوی مدار یک ← پل ویتستون قرار میدهند. تشعشعات حرارتی وارد بر یکی از دو نوار باعث ازدیاد مقاومت آن و تولید جریانی میگردد که میتوان آنرا بوسیله‌ی گالوانومتر حساسی که در قطر مدار قرار دارد اندازه گرفت. تابش‌سنج را س. پ. لنگلی اختراع کرد. حساسیت متوسط آن به 2×10^{-5} درجه‌ی صد بخشی میرسد. تابش‌سنج برای آشکار ساختن حرارت ستاره‌ها و بررسی ناحیه‌ی تحت قرمز طیف بکار میرود. نیز ← ترمیستور.

تأبط شراً (taʾabbata šarran) [عربی، = شر را زیر بغلش نهاد]، شهرت **ثابت ابن جابر** (sābete ebne jāber)، فت ۵۳۰ بم، شاعر جاهلی و از دلاوران عرب، که گویند در بدی مَثَل بوده است. بعضی از اشعارش به لاتینی و انگلیسی و آلمانی ترجمه شده است؛ منظومه‌ای که در باب کشته شدن یکی از خویشان خود در میدان قتال سروده بود الهام‌بخش گوته در یکی از اشعار وی بوده است.

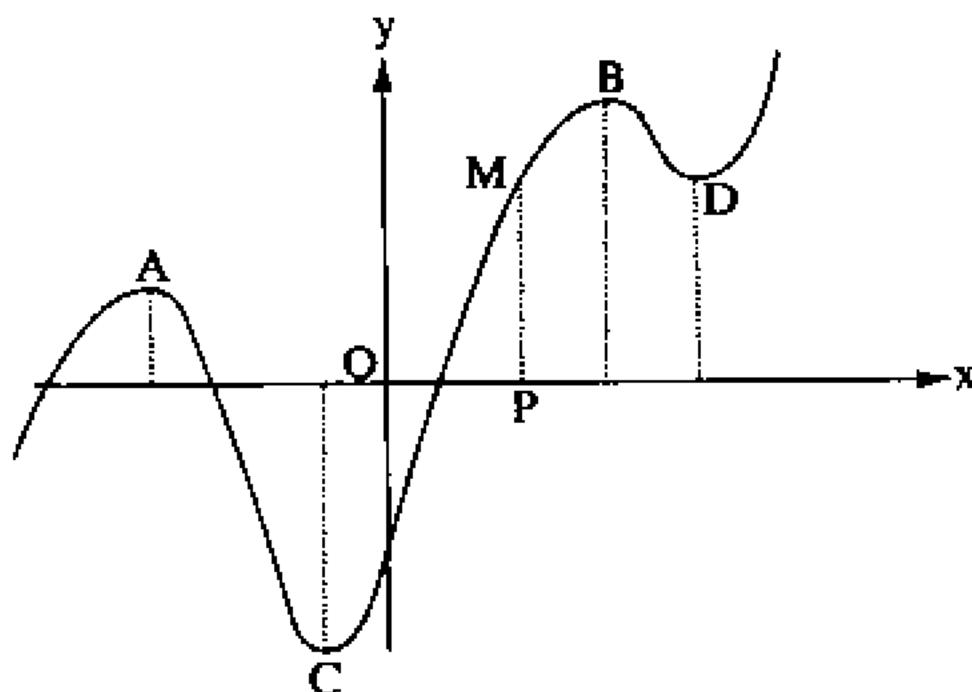
تابع۸ (tābeʿ)، در اصطلاح ریاضیات، کمیتی که بازاء مقادیر کمیتی دیگر (موسوم به متبوع یا "متغیر" مطلق)، بر طبق قاعده‌ی معینی، مقادیری بآن تعلق گیرد. در این صورت، کمیت اول تابع کمیت دوم (یعنی متغیر مطلق) میباشد؛ و بعبارت روشنتر، y را تابع x خوانند اگر بازاء هر مقدار

(۱)Taal (۲)Taoism (۳)Taormina (۴)Thaïs (۵)Tabasco (۶)incidence (۷)bolometer (۸)function

از x (یا هر مقدار از مجموعه‌ی معینی از مقادیر x) مقدار یا مقادیری به y تعلق گیرد. مثلا سطح دایره تابع شعاع آنست، زیرا بازاء هر مقدار از شعاع مقداری به سطح دایره تعلق میگیرد (باعتبار دیگر، میتوان گفت که شعاع دایره تابع سطح آنست)؛ قیمت پارچه تابع طول آنست (یا بالعکس)؛ اگر بین دو کمیت y و x رابطه‌ی $2x=y$ (y دو برابر x است) برقرار باشد، y تابع x (یا، باعتبار دیگر، x تابع y) است؛ بالاخره، اگر y را بمعنی جزء صحیح عدد x بگیریم، بازاء هر مقدار از x مقداری به y تعلق میگیرد (اگر x مقادیر از ۰ تا ۱ را بگیرد، y همواره صفر است؛ اگر x مساوی ۱ شود، y ناگهان مساوی ۱ میشود؛ اگر x مقادیر از ۱ تا ۲ را بگیرد، y همواره مساوی ۱ است؛ و الی آخر)، و لهذا y تابع x میباشد. ممکن است بازاء هر مقدار متبوع چند مقدار به تابع تعلق گیرد، ولی معمولا و در هر حال در این مقاله، هر جا لفظ تابع گفته میشود مقصود تابع متشابه است، یعنی تابعی که بازاء هر مقدار متبوع درست یک مقدار بآن تعلق میگیرد. بطور کلی اگر بخواهند نشان دهند که کمیت y تابع x است مینویسند $y=f(x)$ [بخوانید "y مساوی است با اف ایکس (efe iks)"]، که در آن f حرف اول کلمه‌ی *fonction* (فنس.، = تابع) یا کلمات شبیه آن در سایر زبانهای اروپائی میباشد؛ گاهی نیز بجای f بعضی از حروف دیگر را بکار میبرند.

مفهوم تابع یکی از مهمترین مفاهیم ریاضی و (در صورتی که بر طبق موازین منطقی تعریف شود) منطقی است. بحث در خواص ریاضی توابع موضوع علم آنالیز ریاضی (یا تحلیل ریاضی) است، که نه فقط از جنبه‌ی نظری اهمیت فوق العاده دارد، بلکه فواید آن در علوم فیزیک و مکانیک و نجوم و غیره از حساب بیرون است. احتمالا اولین ریاضیدانی که تعریف نسبةً دقیقی (البته بمقتضای زمان خود) برای تابع آورد اویلر بود. مفهوم نوین تابع از ریمان و کوشی است. با بسط منطق ریاضی از اواخر قرن ۱۹م ببعد، تعریف تابع نیز تنقیح شد، و بصورت منطقی درآمد. بدون اینکه بخواهیم در تعریف تابع موشکافی کنیم، توجه خواننده را به دو مطلب جلب میکنیم. اول اینکه اگرچه بسیاری از توابع عادی متغیرهائی هستند که بر حسب متغیر دیگر ("متغیر" مطلق) تغییر میکنند (و بهمین جهت متأسفانه هنوز هم در بسیاری از کتابها تابع را "متغیری که بر حسب متغیر دیگر تغییر کند" تعریف مینمایند)، ضرورتی نیست که هر تابع متغیر باشد، چنانکه در آخرین مثال سابق ("جزء صحیح x") ملاحظه شد. دوم اینکه، از جنبه‌ی منطقی، تابع تناظری است (← تناظر) بین اعضای دو مجموعه‌یکی موسوم به مجموعه‌ی مقادیر متبوع و دیگری موسوم به مجموعه‌ی مقادیر تابع‌بطوری که هر عضو مجموعه‌ی اول درست یک نظیر در مجموعه‌ی دوم داشته باشد.

تغییرات یا، بعبارت اصح، نحوه‌ی بستگی یک تابع را به متبوع میتوان بوسیله‌ی محورهای مختصات بصورت هندسی نمایش داد، مقدار متبوع ("متغیر" مطلق) را بوسیله‌ی قطعه‌ی OP از محور طول و مقدار نظیر آنرا از تابع بوسیله‌ی قطعه‌ی PM که از P در جهت مناسب بر محور طول عمود میشود نمایش میدهند؛ نقطه‌ی M نشان میدهد که وقتی متبوع مقدار OP را داشته باشد تابع مقدار



PM را دارد. از هر مقدار متبوع یک نقطه مانند M بدست میآید، و چون جمیع نقاطی را که بازاء مقادیر مختلف متبوع حاصل میشود بهم وصل کنیم منحنیی حاصل میشود که آنرا منحنی نمایش تابع مورد بحث میخوانند. اگر این منحنی پیوسته باشد گویند تابع متصل است، و اگر در نقطه‌ای بگسلد گویند تابع در آن نقطه منفصل است. وقتی که منحنی بالا رود گویند تابع صعودی است، و در نواحیی که فرود آید گویند تابع نزولی است. تابع ممکن است **بیشینه** یا **کمینه** داشته باشد. نقطه‌ای از منحنی که نظیر بیشینه‌ی تابع است از نقاط مجاورش بالاتر است (مانند نقاط A و B در شکل) و عکس این مطلب در نقاط نظیر کمینه واقع میشود (نقاط C و D). یک بیشینه ممکن است برای سراسر منحنی بیشینه نباشد، بلکه فقط برای قسمتی از منحنی بیشینه باشد، و هکذا در مورد کمینه. بالاخره ممکن است منحنی یا بعضی از شاخه‌های آن تا بینهایت ممتد شوند (← مجانب).

از ساده‌ترین اقسام تابع **تابع خطی** (tābe'e xatti) است، که نمایش آن خط مستقیم است. بعبارت دیگر، تابع خطی در حالت کلی چنان تغییر میکند که میزان تغییرش (یعنی نسبت تغییر تابع به تغییر نظیر آن از متبوع) ثابت است (بعبارت ریاضی، y را تابع خطی x گویند اگر رابطه‌ی آن با متبوع بصورت $ax+by+c=0$ باشد). بسیاری از مقادیر فیزیکی بطور خطی تغییر میکنند. مثلا اگر متحرکی حرکت متشابه داشته باشد، مسافت مطویه تابع خطی زمان است. و نیز، طول یک سیم تقریباً تابع خطی دما است. دیگر از اقسام مهم تابع **تابع متناوب** (motanāveb) (یا **تابع دوره‌ای**) است، و آن تابعی است که بازاء آن مقدار ثابت مشخصی (موسوم به دوره‌ی تناوب) موجود است که اگر خود یا ۲ یا ۳ ... برابر آن به متبوع اضافه شود یا از آن کم شود تغییری بر مقدار تابع عارض نمیشود. پدیده‌های فیزیکی که بفواصل زمانی معین تکرار میشوند (مانند حرکت آونگ، حرکت توافقی ساده، جریانهای متناوب برق، و غیره) بوسیله‌ی این توابع بیان میشوند. ساده‌ترین اقسام این توابع توابع مثلثاتی است (← مثلثات).

ممکن است یک کمیت تابع چند متبوع باشد، مانند سطح مستطیل، که تابع طول و عرض آنست، و حجم مکعب مستطیل که تابع طول و عرض و ارتفاع آنست، و فشار گاز که تابع حجم و دمای آن میباشد. نیز ← تغییر؛ متغیر؛ نمودار؛ تناظر.

تابع خطی: ← تابع.

تابع متناوب: ← تابع.

تابعین (tābe'in)، در اصطلاح اهل حدیث، عنوان طبقه‌ای از مسلمین که عهد پیغمبر را درک نکرده‌اند، ولیکن صحبت و عهد یک یا چند تن از صحابه‌ی او را درک کرده‌اند، مانند حسن بصری و **مالک اشتر** و **فقهای سبعه**. اصطلاحاً کسانی را که خود عهد صحابه را درک نکرده‌اند و فقط عهد تابعین را درک کرده‌اند تابعو التابعین [= تابعین تابعین] میخوانند.

تابناکی[1] (tābnāki)، صدور نور از یک جسم در نتیجه‌ی هر علتی جز رسانیدن آن به درجات عالی حرارت. مثلا کرم شب‌تاب تابناکی دارد (تابناکی زیستی)؛ بعضی فعل و انفعالات شیمیائی همراه با صدور نور هستند (تابناکی شیمیائی)؛ بعضی اجسام (مخصوصاً قند) اگر بشدت سائیده شوند تابناک میگردند (تابناکی مالشی). بسیاری از مواد اگر بوسیله‌ی تشعشعات مناسب "تحریک" شوند تابناک میگردند. **فوسفورسانی** و **فلوئورسانی** از اقسام تابناکی است. نظریات متعددی برای توجیه تابناکی پیشنهاد شده است، و بیشتر آنها در این امر اتفاق دارند که تابناکی ناشی از اینست که در اثر انرژی اشعه‌ی تحریک کننده الکترونهائی از مولکولهای جسم جابجا میشوند، و هنگام بازگشت بجای خود، تمام یا قسمتی از آن انرژی را صادر میکنند. در سنوات اخیر نظریه‌ی کوانتوم بعضی از وجهه‌های پدیده‌ی تابناکی را روشن ساخته است.

تابندگی[2] (tābandegi)، خاصیت صادر کردن نور. از جنبه‌ی کمّی، مفهوم تابندگی متضمن اندازه‌ی انرژی تشعشعی از لحاظ تحریک اعصاب باصره است، و بوسیله‌ی نسبت شارِ نوری (مقدار نوری که در واحد زمان روان میشود) به شارِ انرژی تشعشعی (مقدار انرژی تشعشعی در واحد زمان) سنجیده و بر حسب **لومن** بر وات بیان میشود. این نسبت را بازده تابندگی نیز میخوانند. در اصطلاح نجوم، **تابندگی ستاره** درخشندگی ذاتی آنست بر حسب درخشندگی خورشید که واحد گرفته می‌شود. در این صورت، اگر ستاره‌ای با تابندگی 100 جایگزین خورشید شود، نوری که از آن بزمین میرسد 100 برابر نوری که فعلا از خورشید بزمین میرسد خواهد بود، و این ستاره 100 بار درخشنده‌تر از خورشید بنظر میآید.

تابو[3] (tābu)، لفظ پولینزیائی، که اصلا بمعنی مقدس یا نجس یا ممنوع است، و اصطلاحاً دلالت دارد بر شخص یا شیء و یا عملی خطرناک، که چون مقدس یا نجس و یا منهی و حرام است، باید از آن اجتناب کرد. نقض حرمت تابو را معمولا قوای فوق طبیعی کیفر میدهند، و کسی که چنین کند دوچار مرگ یا بیماری یا بدبختیهای دیگر می‌گردد. در بعضی موارد نیز جامعه آن را کیفر میدهد، چنانکه سابقاً در هاوائی کیفر نقض حرمت تابو مرگ بود. "تابو کردن" یا "تحت تابو قرار دادن" هنوز نزد بعضی قبایل آسیای مرکزی، هند،

(۱)luminescence (۲)luminosity (۳)taboo

افریقا، و امریکا، و نیز در بعضی شعائر مذهبی رایج است.

نظام تابوئی در بین ساکنین جزایر قکب جنوبی رواج فراوان داشت. قبایل پولینزی برای سرکردگان خود چنان قدرت مافوق طبیعی قائل بودند که تماس مردم عادی را با شخص او و با اشیاء متعلق به وی خطرناک میدانستند. بنا بر این، سرکردهٔ قبیله تابو بود، و در بعضی جزایر یک "رئیس سخنگو" رابط وی با مردم بود. بعضی امکنه نیز تابو بود؛ در زلاند جدید، جنگلها را تابو میدانستند، ولی بر حسب احتیاج به چوب و شکار، با شعائر خاصی موقتاً از آنها رفع تابو میکردند.

در اواخر قرن ۱۹م محققین به بررسی ماهیت تابو پرداختند، و تابوهای اقوام دیگر را نیز مورد مطالعه قرار دادند. ویلیام رابرتسن سمیث در کتاب دین سامیها (۱۸۸۹) توجه خاص به تابوهای یهودیان مبذول کرد، و سر ج. فریزر یکی از مجلدات کتاب معروف شاخهٔ زرین (۱۹۱۱–۱۵) را به تابوهای قبایل بدوی و ملل قدیم تخصیص داد، و آثار آنان توجه روانشناسان را جلب نمود. ویلهلم ورنت منشأ تابوها را ترس از قوای موذی میشمرد، و معتقد بود که این ترس با رشد و تکامل اجتماعی، به احساسات دوجانبی تقدیس و وحشت منقسم گردید. زیگموند فروید، با استفاده از کارهای وونت و فریزر، در کتاب خود بنام توتم و تابو (۱۹۱۳) در صدد برآمد که تابوهای بدوی را با اختلالات عصبی دورهٔ معاصر مرتبط سازد. فروید بالاخص توجه به وصلت با محارم، که تابوی تقریباً همهٔ جهانیان است، مبذول کرد، و بر اساس نظریهٔ وونت، قائل به مفهوم آمبیوالانس گردید، و آن عبارتست از احساسات عاطفی یا روانی متناقض، مخصوصاً نسبت به شخص یا شیء معین، که اغلب یکی از آنها مانع بروز سایرین میشود. بعقیدهٔ فروید، تابوهای بدوی و هم بیمهای عصر کنونی ناشی از نفرت از اشخاص یا اشیاء یا اعمالی است که انسان ناخودآگاه خواهان آنهاست یا آنها را میستاید. مفهوم آمبیوالانس در بسط پسیکاناليز تأثیری مهم داشته است. نیز ← **توتم**.

تابوت سکینه: ← **تابوت عهد**.

تابوت عهد[1] یا **صندوق عهد**، صندوقی که موسی، بامر خدا، آنرا از چوب شطیم ساخت، و بیرون و درون آن را با طلا پوشانید، و دو لوح محتوی احکام عشره و عصای هارون و حقّهٔ منّ و تورات را در آن قرار داد. تابوت عهد نمایندهٔ خدا در میان قوم اسرائیل بود، و در جنگها آن را پیشاپیش خود حرکت میدادند، و وسیلهٔ پیروزی میدانستند. دست زدن بآن گناه بود؛ برای حرکت دادن آن چوبی از حلقه‌های زرین دو طرف آن میگذرانیدند، و چوبها را بدست گرفته حرکت میکردند. فلسطیان آنرا گرفتند، و این امر سبب بدبختی ایشان شد، و ناچار آن را بزمین اسرائیل پس فرستادند. داود آن را به اورشلیم آورد، و سلیمان آن را در معبد گذاشت. از آن زمان از دیده‌ها پنهان شد. (خروج ۱۰.۲۵–۲۱؛ اعداد ۳۳.۱۰–۳۶؛ تثنیه ۱.۱۰–۵؛ یوشع ۳–۶؛ اول سموئیل ۴–۷؛ دوم سموئیل ۶؛ ۲۴.۱۵، ۲۹؛ اول پادشاهان ۸.۳، ۹؛ اول تواریخ ۱۳؛ ۱۵–۱۶.۶؛ دوم تواریخ ۵؛ ارمیا ۱۶.۳؛ عبرانیان ۴.۹).

در قرآن در این باب تنها این آمده است (بقره ۲۴۹) که چون پس از موسی کار بنی اسرائیل به نابسامانی کشید، از یکی از پیغمبران خود درخواست کردند که پادشاهی بر ایشان برگزیند، و او طالوت را از جانب خدا باین پادشاهی مبعوث کرد، و در جواب اعتراض ایشان که وی مالی ندارد، گفت که تابوتی بر وی خواهد آمد که در آن سکینه [= آرامش] است؛ و مفسران این را همان تابوت عهد دانسته‌اند که دوباره بتصرف بنی اسرائیل درآمد، و بنام تابوت سکینه خوانده‌اند، و در بارهٔ اصل و محتویات آن و تفسیر کلمهٔ سکینه سخن دراز کرده‌اند، و بیشتر این سخنان از اسرائیلیات است.

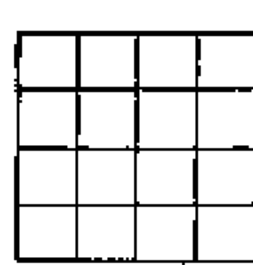
تابور[2] (tābor)، شهر (جـه ۱۷٬۵۹۶)، ج بوهم، چکوسلواکی. بوسیلهٔ یان زیزکا تأسیس گردید (۱۴۲۰)، و باحترام کوه تابور (طور) فلسطین باین نام نامیده شد؛ بعداً سنگر تابوریان شد. تالار شهرداریش (قرن ۱۶م) دارای مجموعه‌ای از آثار هوسیان است.

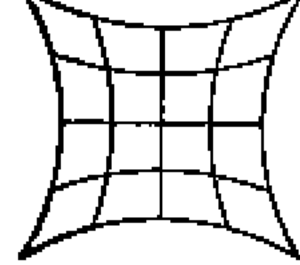
تابور[2] (tabur) [عبری، = تل بلند]، نام کنونی آن **طور** (tur) یا **جبل الطور** (jabalo 't.tur)، کوه، ل فلسطین، ح 10 کیلومتری ش ناصره. باراق لشکر خود را برای جنگ با سیسرا در دامنه‌های آن جمع کرد. در دورهٔ جنگهای صلیبی دژی بر قلهٔ آن بود که صلاح‌الدین ایوبی آنرا تصرف کرد؛ بیبرس در حملات خود به عکا آنرا پایگاه عملیات قرار داد (۶۶۱ هق). این طور را نباید با کوه طور معروف (← **طور سینا**) اشتباه کرد.

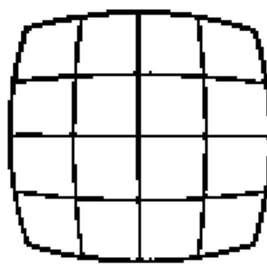
تابوریان[3] (tāboriān)، دسته‌ای از هوسیان، که از شهر تابور در بوهم، که سنگر آنان بود، نام گرفته‌اند. از اوتراکیان تندروتر بودند؛ حضور واقعی مسیح را در آیین عشای ربانی قبول نداشتند، و آداب و مناسک را به یکسو نهادند. برهبری زیزکا و پروکوپیوس بزرگ، سالها در جنگهای هوسی پیروزی یافتند، ولی پس از امتناع از قبول توافق سال ۱۴۳۴ که در شورای بال بعمل آمد، کاتولیکها و اوتراکیان آنان را در لیپانی مغلوب کردند. کلیسای موراوی دنبالهٔ نهضت تابوری تلقی میشود.

تابه[4] (tābe)، در اصطلاح فیزیک، روانهٔ یک‌طرفی متشکل از تشعشات برقاطیسی یا ذرات. مثلا تابهٔ نور دسته‌ای از اشعهٔ نور است که از یک نقطه میتابند یا متوجه یک نقطه اند. تابهٔ الکترونی روانه‌ای از الکترونها است که در یک جهت و کمابیش با یک سرعت حرکت میکنند.

تابیدگی[5] (tābidegi) ۱ـ در نورشناخت (علم


تصویر بی‌تابیدگی


تابیدگی بالشتکی


تابیدگی چلیکی

نور)، یکی از کجنمائیهای هندسی دستگاههای بصری دارای سطوح کروی، که ناشی از تغییر بزرگنمائی دستگاه با فاصلهٔ نقاط مختلف شیء از محور دستگاه است. بر حسب نوع دگرگونی تصویر، آنرا تابیدگی بالشتکی یا تابیدگی چلیکی میخوانند. ۲ـ دگرگونی نامطلوب شکل موج صوتی یا برقاطیسی. این دگرگونی یکی از عوامل عمده‌ای است که مانع از آن میشود که دستگاههای مخابراتی پیامی را که از فرستنده صادر میشود عیناً در گیرنده باز دهند.

تاپاژوس[6] (tāpājos)، رودی که در مرز ایالات ماتو گروسو، پرا، و آمازوناس، در برزیل شمالی، تشکیل میشود، و ح ۸۰۰ کم بطرف ل‌ل‌ش جاری شده در سانتارم به رود آمازون میریزد.

تاپسوس[7] (tāpsos)، شهر قدیم، ل افریقا، بر ساحل شرقی تونس حالیه و ح ۳۵ کیلومتری ج‌ش شهر سوس. در اینجا در ۴۶ قم یولیوس قیصر سپاه عظیمی از پومپیوس را که ک. ک. م. پ. سکیپیو فرماندهی آنها را داشت مغلوب کرد، و مرحلهٔ افریقائی اولین جنگ داخلی روم را پایان داد.

تاپیر[8] (tāpir، از فنس)، پستاندار علفخوار ناخُندار شبگرد از نوع تاپیروس *Tapirus*، که در امریکای جنوبی و مرکزی و جنوب شرقی آسیا زندگی میکند.

تاپیوکا[9] (tāpiokā، فنس)، مادهٔ غذائی نشاسته‌ای که از خشک کردن و نرم کردن ریشهٔ مانیوک بدست میآید. بصورت آرد یا رشته فروخته میشود.

تات، لفظ ترکی، بمعنی "عناصر خارجی ساکن سرزمین ترکان". این لفظ در کتیبه‌های اورخون (قرن ۸م) آمده است، و تاریخی طولانی و پیچیده دارد، و تغییراتی در معنی آن راه یافته، و مثلا به ملل تحت استیلای ترکان، و بالاخص (در دورهٔ استیلای ترکان بر ایران) به ایرانیان اطلاق شده است. بالاخره لفظ تات به گروههائی از مردم ایرانی‌نژاد ساکن ایران و قفقاز اطلاق شده است که به لهجهٔ تاتی تکلم میکنند.

تاتائو یا **طاطائو** (هر دو tātāu) یا **سیمین‌رود** (simin.rud)، رودی در کردستان و آذربایجان غربی، که از کوههای سقز و بانه سرچشمه گرفته، پس از گذشتن از ساوجبلاغ مکری (مهاباد)، از جانب ج به دریاچهٔ رضائیه میریزد. نامش را در مهر ماه ۱۳۱۶ هش فرهنگستان ایران به سیمین‌رود تبدیل کرد، و گاهی هم سیمینه‌رود ضبط شده است.

تاتار یا **تتار** (tatār) یا **تتر** (tatar)، نامی که به بعضی قبایل آسیای مرکزی اطلاق شده، و شمول آن در طول تاریخ تغییر کرده است. اصلا تاتار نام قبیله‌ای از مغول بوده که بعد از قرن ۵م ب‌م در مغولستان شرقی و منچوری غربی مستقر شدند. این قبیله جزء قبایلی بود که در اوایل قرن ۱۳م به سرکردگی چنگیز خان به آسیای غربی و اروپای شرقی تاختند، و در شرح کشورگشائیهای مغول در قرن ۱۳م (۷م هق)، مهاجمین فاتح را همه جا (اعم از چین، عالم اسلام، روسیه، و اروپای غربی) بنام تاتار میخواندند. بعد از زمان چنگیز، در مغولستان و آسیای مرکزی عنوان مغول جانشین عنوان تاتار

(۱)Ark of the Covenant (۲)Tabor (۳)Taborites (۴)beam (۵)distortion (۶)Tapajos (۷)Thapsus (۸)tapir (۹)tapioca

گردید، ولی مردمی که پس از تجزیه‌ی امپراطوری چنگیز خان اردوی زرین را تشکیل دادند بنام تاتار خوانده میشدند، و بعدها نیز در روسیه و اروپای غربی اغلب به همه‌ی مردم ترک‌نژاد غیر از ترکهای عثمانی عنوان تاتار اطلاق شده است.

امپراطوری اردوی زرین، در همسایگی روسیه که در حال برآمدن بود، در قرن ۱۵م به خانات تاتاری سیبیر، قازان، آستراخان، و کریمه تجزیه شد. سه خانات اول در قرن ۱۶م بتصرف روسیه درآمد، ولی کریمه ۳۰۰ سال تحت حکومت ترک‌های عثمانی بود، و سرانجام در ۱۷۸۳ بدست روسیه افتاد. پس از انقلاب بالشویکی ۱۹۱۷، دولت شوروی تاتارها را بعنوان یکی از ملتهای اتحاد شوروی شناخت. در سال ۱۹۳۹ عده‌ی تاتارها بالغ بر ۴٬۳۰۰٬۰۰۰ بود، که عمده‌ترین آنها تاتارهای ولگا در ناحیه‌ی قازان و سپس تاتارهای کریمه بود، و بعضی طوایف تاتار نیز در سیبریه‌ی غربی سکنی داشتند (بیشتر تاتارهای آستراخان در ضمن فتوحات روسیه متفرق شده بودند). اغلب تاتارهای ولگا در جخش تاتارستان سکنی داده شدند. تاتار-های کریمه که عده‌ی آنها در ۱۹۳۹ بالغ بر ۲۰۰٬۰۰۰ نفر بود پایه‌ی جخش کریمه را تشکیل میدادند، که در ۱۹۲۱ تأسیس شد. در جج II، تاتار-های کریمه ظاهراً با قوای اشغالگر آلمان همکاری کردند. بکیفر این عمل، در ۱۹۴۵ جخش کریمه منحل گردید، و سکنه‌ی تاتار آن به ازبکستان کوچانده شدند. در ۱۹۵۴ کریمه جزء جشس اوکرائین شد. در ۱۹۵۶ تاتارهائی که به ازبکستان منتقل شده بودند حقوق مدنی خود را بازیافتند، ولی به کریمه بازنگشتند.

تاتارستان، نام رسمی آن **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی تاتار**، بخش اداری (۶۷٬۶۰۰ کمم، جم ۲٬۷۸۴٬۰۰۰)، ش قسمت مرکزی جمشس اروپائی، در دره‌های ولگای وسطی و کامای سفلی؛ کرسی آن قازان. عمدةً زراعتی است؛ چوب فراوان دارد. دارای صنعت نفت و ماشین‌سازی است. از سکنه‌ی آن ح ۴۹٪ ترکهای تاتاری (مسلمان) و ح ۴۳٪ روس هستند. در قرون ۸م-۱۳م تحت استیلای بلغارهای شرقی بود، و در ۱۲۳۶ اردوی زرین آنرا تصرف کرد. خان‌نشین قازان مقتدرترین ممالک تاتارها بود که از امپراطوری اردوی زرین برخاست؛ در ۱۵۵۲ ایوان IV آنرا فتح کرد.

تاتر: ← تماشاخانه.

تاترا[1] (tātrā)، بلندترین دسته از کوههای کارپات، در امتداد مرز لهستان-چکوسلواکی. قله‌ی ستالین (stālin) (بارتفاع ۲٬۶۶۳ متر) از آن سابقاً فرانتس یوزف شپیتسه (frānts yozef špitse) و گرلاخوفکا (gerlāxofkā) نام داشت. تاترا دارای چند تفرجگاه کوهپیمائی و ورزشهای زمستانی است.

تاتوره (*Datura stramonium*) (tāture)، گیاه یکساله‌ی خودروی گرمسیری که در نقاط معتدل نیز بومی شده است. برگش دارای بوی نامطبوع، گلهایش شیپوری سفید یا ارغوانی، و میوه‌ی آن خاردار است. دارای ماده‌ای سمی (موسوم به داتورین) شبیه به ماده‌ی سمی بلادن میباشد.

تاتی (tāti)، نام عمومی دسته‌ای از لهجه‌های مرکزی ایران که با سمنانی از یکطرف و با طالشی از طرف دیگر مرتبط است. ازین جمله میتوان تاتی بلوک رامند و زهرا و دشتابی (از تاکستان تا اشتهارد)، تاتی خلخال، و تاتی هرزند و کرینگان را نام برد. تاتی قفقاز متعلق باین دسته نیست، بلکه صورت تحول‌یافته‌ای از زبان فارسی است.

تاتیانوس[2] (tātiānus)، قرن ۲م ب‌م، از مدافعین مسیحیت؛ احتمالاً متـ سوریه. بمسیحیت گروید، و نزد قدیس یوستینوس شهید تعلیم یافت. بعد از مرگ استاد، از مسیحیت برگشت، و در سلک دسته‌ای از گنوسیان که بطور کلی ماده را شر و ناپاک میدانستند وارد شد. در زمانی که مسیحی بود کتابهای خطابه به یونانیان (۱۵۲-۵۵) (در دفاع از مسیحیت و حمله به هنر و بنیانهای یونانی) و دیاتسرون را نوشت.

تاج‌آباد (tājābād)، ده (جم ۱٬۰۹۸ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان هرات مروست، بخش شهربابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ ۸۵ کیلومتری لغ شهربابک.

تاج‌آباد: ← مرودشت.

تاج الاسلام (tājo 'l.'eslām) [تاج الاسلام احمد ابن عبدالعزیز ابن مازه (māza)]، از رؤسای حنفیه‌ی ماوراء النهر و از رجال مشهور خاندان آل برهان. بعد از **جنگ قطوان**، که گور خان قراختائی برادر وی امام حسام‌الدین را کشت (۵۳۶ هق)، بخارا را به البتکین نامی داد، و تاج الاسلام را، بنا بر روایت نظامی عروضی، ناظر و مشاور او کرد، تا هر کاری که البتکین کند باشارت و رأی وی باشد. از احوال این تاج الاسلام چیز درستی معلوم نیست.

تاج التراجم (tājo 't.tarājem)، ترجمه‌ی ساده‌ای بفارسی از قرآن، که در اصفهان بوسیله‌ی آقا جمال خونساری (فت ۱۱۲۵ هق) صورت گرفته است. بعد از ۱۸۶۷ میلادی در بمبئی منتشر گردیده.

تاج‌الدین امیر ابوالفضل: ← ملک نیمروز.

تاج‌الدین جمشید ابن اسماعیل، از امرای شبانکاره.

تاج‌الدین شاه لر (lor)، فت ۶۷۷ هق، فرمانروای لر کوچک و هفتمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. بعد از وفات برادرش بدرالدین مسعود لر، از جانب اباقا خان بامارت و شحنگی لر کوچک منصوب شد (۶۵۸ هق). وی بعدالت‌پروری و خوش‌ذوقی موصوف بود، و خطی خوش نیز داشت. تاج‌الدین شاه بامر اباقا خان کشته شد، و اباقا خان مملکت او را بین دو پسر بدرالدین مسعود لر، که عبارت از فلک‌الدین حسن لر و عزالدین حسین لر بودند، تقسیم نمود.

تاج‌الدین یلدز (yoldoz)، فت ح ۶۱۲ هق، از امرای ترک سلاطین آل شنسب در ولایت غزنین. وی غلام سلطان معزالدین محمد سام بود، و بعد از او، بحکم سلطان غیاث‌الدین محمود غوری در ولایت غزنین بامارت نشست، و غالباً با قطب‌الدین ایبک و بعضی امرای دیگر منازعه داشت. عاقبت بعد از ۹ سال فرمانروائی، از سلطان محمد خوارزمشاه شکست خورده به هند گریخت، و چندی بعد در آنجا کشته شد. بسبب انتساب بسلطان معزالدین محمد سام، او را تاج‌الدین یلدز معزی گویند.

تاج الرسائل و منهاج الوسائل (tājo 'r.rasā'el va menhājo 'l.vasā'el)، مجموعه‌ای از رسائل عرفانی، بعربی، از ابن العربی، مشتمل بر هشت نامه یا رساله که مؤلف در شرح مکاشفات خود در سال ۶۰۶ هق در مکه بدوستانش نوشته. در ۱۳۲۸ هق در ضمن مجموعه‌ای بنام مجموعة الرسائل در مصر بطبع رسیده.

تاج العروس (tājo 'l.'arus) [تاج العروس من شرح جواهر القاموس]، یکی از لغتنامه‌های معتبر عربی بعربی، از مرتضی زبیدی (فت ۱۲۰۵ هق) مشهور به سید مرتضی. شرحی است مفصل و مفید بر قاموس المحیط فیروزآبادی (۷۲۹-۸۱۷ هق)، و زبیدی آنچه را از فیروزآبادی فوت گردیده است ذکر کرده. ظاهراً اول بار در ۱۲۸۶-۸۷ هق پنج مجلد آن (تا آخر حرف عین) و سپس در ۱۳۰۶-۷ هق تمام آن در ده مجلد در مصر بطبع رسیده است، و اکنون نیز در بیروت در دست طبع میباشد.

تاج المآثر (tājo 'l.ma'āser)، کتابی تاریخی، به فارسی، از تاج‌الدین حسن نظامی نیشابوری دهلوی، مشتمل بر تاریخ سلاطین دهلی از ۵۸۷ تا ۶۱۴ هق. از منابع مهم قسمتی از تاریخ هند محسوب میشود، و ظاهراً نخستین کتابی است که در تاریخ دهلی نوشته شده، و مستشرقینی که تاریخ هند نوشته‌اند غالباً باین کتاب نظر داشته و حتی قسمتهائی از آنرا ترجمه کرده‌اند. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده.

تاج المصادر (tājo 'l.masāder)، کتابی لغوی، مشتمل بر مصدرهای لغت عرب با ترجمه‌ی فارسی آنها، از احمد ابن علی بیهقی (ح ۴۷۰-۵۴۴ هق). نخستین کسی که از مصادر عربی با ترجمه‌ی فارسی آنها لغتنامه‌ای پرداخت ابوعبدالله حسین ابن احمد زوزنی (فت ۴۸۶ هق) است. بیهقی مصادر زوزنی را اساس کار خود قرار داده است، و مطالب بسیاری بر آن افزوده، و آنرا تاج المصادر نامیده، و از زوزنی نامی نبرده. تاج المصادر تقریباً دو برابر مصادر زوزنی است. این دو کتاب از جهت حفظ بسیاری از لغات کهن فارسی اهمیت بسزا دارند. تاج المصادر ظاهراً اول بار در ۱۳۰۱ هق و سپس در ۱۳۳۱ هق در هند بطبع رسیده است.

تاج‌الملک شیرازی (tājo'l.molke) [تاج الملک ابوالغنائم مرزبان ابن خسرو فیروز]، معروف به **ابن دارست** (ebne dārest)، فت ۴۸۶ هق، از رجال و وزرای عهد سلاجقه. بعد از خواجه نظام‌الملک طوسی از جانب ملکشاه سلجوقی به وزارت انتخاب شد، اما وزارت او بیش از چند ماه طول نکشید، و در محرم سنه‌ی ۴۸۶ هق بدست غلامان خواجه نظام‌الملک کشته شد.

تاج خروس (tāj xorus)، نام دو گیاه زینتی یکساله. ۱- از نوع آمارانتوس (*Amaranthus*)، دارای ساقه‌ی سخت، ساقه‌گلهای ارغوانی بهم‌فشرده، و دانه‌های سیاه براق. خودروی آن بشکل دم روباه و پرورش‌یافته‌ی آن چین‌خورده و بشکل تاج خروس است. وحشی آن آفت باغ و زراعت میباشد. ۲- از جنس (*Celosia cristata*)، دارای گلهای قرمز یا نارنجی بشکل ساقه‌های چین‌خورده، و دانه‌های ریز سیاه براق. آنرا بستان‌افروز نیز میگویند.

(۱)Tatra(s) (۲)Tatian

تاج خروس گرد (tāj xoruse gerd)، (*Gomphrena globosa*)، گیاه زینتی یکساله. گلهای بهم‌فشرده‌ی کروی برنگهای گوناگون دارد که پس از خشک شدن شکل خود را نگاه میدارند و می‌توان آنها را برای زینت دسته‌گل بکار برد.

تاج خورشید[1]، لفافی نورانی، بیرون رنگینکره، که بر خورشید محیط است. دانشمندان تقریباً بالاتفاق معتقدند که مرکب از ذرات خرد ماده است، و تابندگی آن قسمتی در نتیجه‌ی انعکاس نور خورشید بوسیله‌ی این ذرات و قسمتی ناشی از نور خود آنست. قسمت داخلی آن زرد کمرنگ است، و قسمت خارجی، چون هاله‌ی سفید مرواریدی، قسمت داخلی را احاطه میکند. به هنگام کسوف کلی قابل رؤیت است. بوسیله‌ی دستگاه تاجنگار میتوان آن را در روز روشن بررسی و از آن عکسبرداری کرد.

تاجریزی (tājrizi)، گیاهانی از نوع سولانوم (*Solanum*)، با گلهای ستاره‌ای‌شکل و سته‌های رنگین. بعضی سمی هستند، و آب برگهای آنها دارای زهری کشنده است، مانند تاجریزی سیاه (*S. nigrum*). تاجریزی فلسطینی (*S. pseudo-capsicum*) دارای سته‌های درشت قرمز است، و برای زینت در گلدان کاشته میشود. سیب زمینی، گوجه فرنگی، فلفل قرمز، و بادنجان نیز از نوع سولانوم هستند.

تاجگذاری، آیین و رسومی که هنگام روی کار آمدن پادشاه جدید انجام میگیرد. در ایام بسیار قدیم که پادشاه از طرف مردم انتخاب میشد، رسم بر این بود که، پس از انتخاب، او را روی سپری نشانده سپر را روی دوش رؤسا و سرکردگان قوم قرار میدادند تا او را باطراف برده بمردم معرفی نمایند؛ سپس نیزه‌ای بدست او داده پارچه‌ی ابریشمی بپیشانی او میبستند، و این را آیین تاجگذاری میدانستند. بعدها که پادشاهان بتوارث مقام سلطنت را احراز کردند، آیین تاجگذاری توسعه یافت، و مجللتر گشت، و طبقات مختلف مردم جشنهائی برپا کرده هدایائی بپادشاه می‌دادند. پس از رواج مسیحیت در اروپا، تاجگذاری سلاطین در کلیسا انجام میگرفت، و آیین تاجگذاری جنبه‌ی سیاسی و دینی هر دو را پیدا کرد، و در موقع تاجگذاری موی سر پادشاه را با روغن چرب میکردند، که این خود یکی از مراسم دینی بود. در شرق، سلاطین عرب و ترک خلافت و پادشاهی را منضم بیکدیگر میشناختند. درین ایام تاجگذاری عبارت ازین است که در روز معینی پادشاه در حضور نمایندگان مردم و سران قوم و رؤسای عالیرتبه‌ی کشور و نمایندگان مخصوصی که از کشورهای دیگر دعوت میشوند تاج بر سر میگذارد، و سپس مدعوین در پذیرائیها و جشنها شرکت میکنند، و هدایائی نیز از طرف طبقات مختلف و پادشاهان و رؤسای جمهور کشورهای دیگر بپادشاه داده میشود.

تاجماه (tāj.māh)، از جواهرات سلطنتی ایران، بوزن $112\frac{2}{16}$ قیراط. این الماس و الماس معروف به دریای نور از جواهراتی است که نادر شاه از هند به ایران آورد. برای تاریخ هر دو ← دریای نور.

تاج محل (tāj mahall)، بنای بزرگ و مجللی در شهر آگرا، هند، که مزار شاه جهان و زوجه‌ی محبوبش ممتاز محل، و یکی از زیباترین بناهای جهان و نیز عالیترین نمونه‌ی معماری اسلامی در هندوستان است. بنای آن، پس از وفات (۱۶۳۱) ممتاز محل، بامر شاه جهان آغاز گردید؛ شورائی از بهترین معماران امپراطوری تشکیل گردید، و سرانجام طرح استاد عیسی شیرازی انتخاب شد. اتمام ساختمان و بناهای وابسته بآن بیش از ۲۲ سال طول کشید، و در این مدت ۲۰٬۰۰۰ کارگر در خدمت بودند.

تاج محل در باغی بنا شده، که فواره‌ها و خیابانهای مرمرپوش آنرا زینت داده‌اند. درختان سرو از سه جانب عمارت را در میان گرفته‌اند، و تصویر بنا در استخری مستطیل‌شکل می‌افتد. رویه‌ی مرمرین بنا با سنگهای نیمه‌قیمتی تزیین شده است. گنبد پیازی‌شکل آن به میله‌ای منتهی میشود که هلالی بر فراز آن نصب شده. ارتفاع گنبد ۲۴٫۵ متر و قطر آن بیش از ۱۵ متر است. دو مناره در دو طرف بنا قرار دارد. آرامگاه شاه جهان و ممتاز محل در اطاق هشت‌گوشه‌ای در مرکز بنا قرار دارد؛ نور ملایمی از میان صفحه‌های دوگانه‌ی مرمرین و مزینی در بالای دیوارها عبور میکند، و اطاق را روشن میسازد. مدفن ممتاز محل مورخ به ۱۰۴۰ (هق) و مدفن شاه جهان مورخ به ۱۰۷۶ (هق) میباشد؛ امضای امانت خان شیرازی و تاریخ ۱۰۴۸ (هق) در پایان کتیبه‌ی داخل حرم مرقوم است.

تاج‌نامه، رساله‌ای عرفانی، بفارسی، از شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (قرن ۹م هق). بضمیمه‌ی دیگر رسائل او در ۱۳۱۱ هش در تهران بطبع رسیده است.

تاجه، رود، ← تاگوس.

تاجیک (tājik)، قوم ایرانی ساکن جشم تاجیکستان و افغانستان و ل ایران. تاجیکها از قرن ۱۳م ببعد پیوسته تحت حکومت خارجیها بوده‌اند (مغول، ازبکان، و از ۱۸۶۶ ببعد روسها).

لفظ تاجیک، که صورتهای قدیمتر آن تازیک یا تاژیک است، بقولی اصلا از نام قبیله‌ی طی از قبایل عرب گرفته شده، و در آغاز معنی عرب داشته است (بعدها، بصورت تازی، بهمین معنی باقی ماند)، و ظاهراً اقوام ایرانی آسیای مرکزی کشورگشایان مسلمان را بدین عنوان میخواندند، و چون در آن زمان عقیده‌ی رایج این بود که یک فرد ایرانی اگر به دین اسلام بگرود "عرب" میشود، و از طرف دیگر بیشتر مسلمانانی که ترکان از آنان خبر داشتند ایرانی بودند، لفظ تاجیک در نزد ترکان معنی ایرانی (در مقابل ترک) یافت، و در دوره‌ی استیلای سلسله‌های ترک بر اقوام ایرانی، ایرانیان خود را تاجیک (در مقابل فرمانروایان ترک) میخواندند. قول دیگر در باب این لفظ اینست که لفظ تاجیک از ریشه‌ی ترکی است، و اصل آن بمعنی "تبعه‌ی ترک" بوده است.

تاجیکستان (tājikestān)، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیک**، جمهوری (۱۴۲٬۴۵۵ کمه؛ جه ۱٬۸۰۰٬۰۰۰) جزء تجشس، در آسیای مرکزی؛ کرسی آن ستالین‌آباد. مشتمل است بر قسمتی از کوههای پامیر (شامل ← قله‌ی ستالین)؛ فلات مرتفع کمابی در جش؛ و دره‌ی حاصلخیز فرغانه در ل؛ شرقیترین قسمت آن گورنو-بدخشان میباشد. بوسیله‌ی رودهای آمو دریا و سیر دریا آبیاری میشود؛ از رودهای دیگرش وخش و زرافشان است. محصولات عمده‌اش پنبه، برنج، گندم، میوه، و ابریشم، و از معادنش قلع، نقره، روی، اورانیوم، طلا، نفت (در نفت‌آباد)، و زغال سنگ (در شوراب و جلگه‌ی زرافشان) میباشد. قریب ۷۸٪ سکنه‌ی آن را قوم ایرانی و مسلمان معروف به تاجیک تشکیل میدهند؛ بقیه ازبک، قرقیز، و روس هستند. تاجیکها احتمالا از اعقاب ساکنین سغد قدیم هستند، که بر اثر فشار مهاجمین و کشورگشایان به تاجیکستان مهاجرت کردند. تاجیکستان (جز گورنو-بدخشان، که در اواخر قرن ۱۹م بتصرف روسیه درآمد) از قرن ۱۶م تا انقلاب ۱۹۱۷ تابع خانات بخارا بود؛ در ۱۹۲۹ از جمهوریهای جزء تجشس گردید.

تاخو، نام اسپانیائی رود تاگوس.

تادهانتر[2]، **آیزک** (āyzək tādhāntər)، ۱۸۲۰-۸۴، ریاضیدان انگلیسی. کتابهای درسی فراوان نوشت، ولی شهرتش بجهت کتابهائی است که در تاریخ ریاضیات و علوم وابسته بدان تألیف کرده است، از قبیل تاریخ پیشرفت حساب تغییرات در قرن ۱۹م (۱۸۶۱)، تاریخ نظریه‌های ریاضی جاذبه و شکل زمین (۱۸۷۳)، تاریخ نظریه‌ی کشسانی و مقاومت مصالح (۱۸۸۶)، و غیره.

تار، رشته‌های قائم در بافت فرش و پارچه. نیز ← پود.

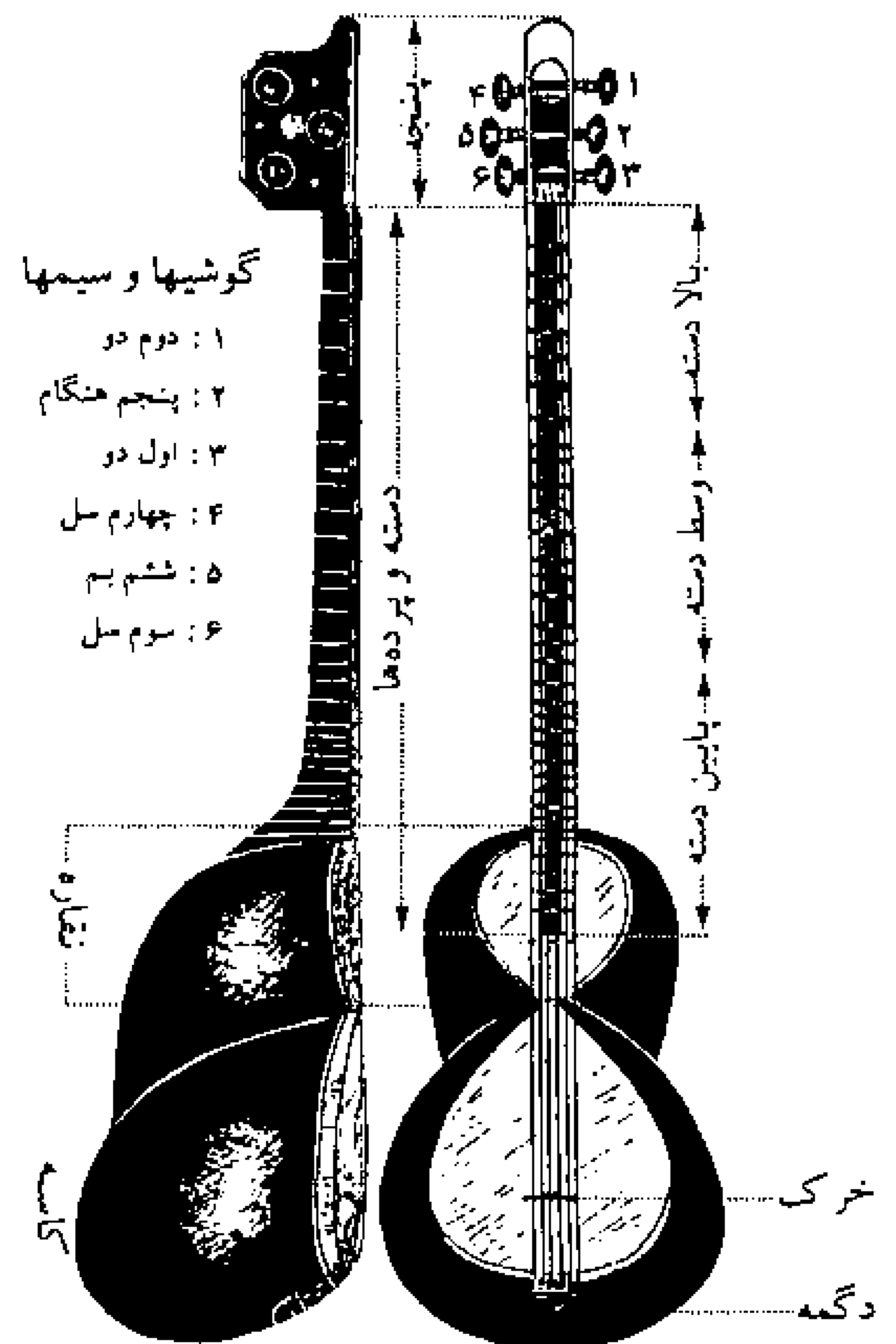
تار، رودی در استان مرکزی، که به جاجرود می‌ریزد. از دریاچه‌ی مومه یا مومج (mumaj) در ارتفاع ۲٬۹۰۰ متری در شهرستان دماوند سرچشمه میگیرد، و پس از ملحق شدن مشا (mošā) و چشمه اعلی به آن، از دماوند و گیلیارد و حصار میگذرد، و در ده یورد شاه (yurde) به جاجرود میریزد.

تار، ساز زهی پرده‌دار مضرابی، از مشتقات تنبور، که در ایران و افغانستان و قفقاز رواج دارد، ولی در هر کشور شکلی خاص بخود گرفته است. تار ایرانی دارای کاسه‌ایست مرکب از دو قسمت، که بزرگتر را کاسه و کوچکتر را نقاره مینامند، و هر یک دهانه‌ای دارد بشکل گلابی که نوک آنها بطرف یکدیگر است، و روی دهانه‌ها پوست نازک بره کشیده شده. دسته‌ی تار متصل به نقاره است، و از طرف دیگر منتهی به پنجه میشود، که دارای شش گوشی (محل اتصال سیمها) است. سیمهای تار از روی خرک، که تقریباً در ثلث انتهائی پوست کاسه قرار دارد، میگذرند. تا زمان درویش خان، استاد موسیقی، تار پنج سیم داشت. وی یک سیم به آن افزود. علینقی وزیری، موسیقیدان معاصر، روکش دسته‌ی تار را تا روی نقاره امتداد داد. در ایران، تار را روی ران چپ قرار میدهند، و با مضراب مینوازند.

صدای تار تا حدی بیشباهت بصدای پیانو نیست، ولی چون سیمها در زیر انگشتان حرکت دارند، صدای تار گرمتر و پخته‌تر است. نغمات کشش‌دار که بوسیله‌ی مضرابهای سریع مسلسل بهم متصل شوند، گاهی از دور تأثیر کشیدن آرشه را دارد. در موسیقی ایرانی. تار برای همراهی با آواز بهترین سازهاست. سازهای اروپائی،

(1)corona (2)Todhunter

باستثنای سازهای آرشه‌ای، بواسطه‌ی مناسب نبودن



آنها از لحاظ فواصل مخصوص ایرانی، جواب خوانندگان را نمیدهند.

تاراسکون[1] (tāräskoN)، شهر (جه ۵٬۳۶۸)، ولایت بوش‌دو-رون، جش فرانسه، بر رود رون. نامش بوسیله‌ی کتاب تارتارَن دو تاراسکون (از آلفونس دوده) مشهور شده. قلعه‌ی قرون وسطائیش اقامتگاه رنه د/آنژو بود.

تاراگونا[2] (tārrāgonā)، عربی **طراکونه** (-tarrā kuna)، شهر (جه ۳۸٬۸۴۱)، مرکز ایالت تاراگونا، لش اسپانیا، در کاتالونیا؛ بندر دریای مدیترانه. مقر اسقف اعظم. محصولش شراب است. رومیان آنرا در ۲۱۸ قم تصرف کردند؛ بعداً پایتخت ایالت تاراکوننسیس (tārrākonensis) گردید. در ۴۷۵ بم ویزیگوتها آنرا گرفتند؛ در ۷۱۳–۱۰۸۹ تحت فرمان مورها (اعراب) بود، و در ۱۰۸۹ از آنان گرفته شد؛ در ۱۷۰۵ انگلیسها آنرا گرفتند؛ در ۱۸۱۱ فرانسویها تاراجش کردند. بقایائی از باروهای دوره‌ی روم و ماقبل روم دارد. آباره‌های رومی آن هنوز محفوظ است. کلیسای جامع آن شامل یکی از بهترین صومعه‌های (قرن ۱۳م) اسپانیا است.

تارانت[3] (tārānt)، ایتالیائی **تارانتو** (tārānto)، لتی **تارنتوم** (tārentum)، شهر (جه ۱۵۷٬۸۹۶)، آپولیا، ج ایتالیا، بر خلیج تارانت (شاخابه‌ی دریای یونیائی). پایگاه عمده‌ی دریائی؛ مرکز زراعتی، تجارتی، و ماهیگیری. از شهرهای پر رونق یونان بزرگ بود؛ تا ۲۷۲ قم در برابر رومیان مقاومت کرد. در تحت حکومت مملکت ناپل سخت مستحکم شد. کلیسای جامع آن اصلا از قرن ۱۱م است؛ قلعه‌ای از دوره‌ی بیزانس دارد.

تاراوا، جزیره (آتول)؛ ← گیلبرت، جزایر.

تارب[4] (tārb)، شهر (جه ۳۷٬۰۱۸)، کرسی ولایت اوت-پیرنه، جغ فرانسه، بر رود آدور. کلیسای جامع (قرون ۱۱م–۱۳م) سبک رومانسک دارد. از مراکز تفرج سیاحان است.

تاربست[5] (tārbast)، مجموعه‌ای از دو تار بسیار نازک یا بیشتر، که آنرا در صفحه‌ی کانونی نقشگیر دوربین نجومی قرار میدهند. تارهای تاربست معمولا از بُرش تار عنکبوت یا الیاف بسیار نازک دیگر ساخته میشود. ساده‌ترین شکل تاربست آنست که از دو تار عمود بر یکدیگر تشکیل میابد؛ محور نوری دوربین خطی است که مرکز نوری نقشگیر را به محل تلاقی تارها وصل کند. در نجوم و فیزیک، دوربینهای تاربست‌دار برای اندازه‌گیری دقیق زوایا بکار میرود. برای تسهیل اندازه‌گیری زوایای کوچک، فاصله‌ی تارهای متوالی را چنان تنظیم میکنند که فاصله‌ی زاویه‌ای دو نقطه از یک شیء واقع در فاصله‌ی دور، که تصاویر آنها بر دو تار متوالی می‌افتد، مقدار معینی (مثلا ″10 یا ′1) باشد.

تارپان[6] (tārpān؛ از فنس) یا **اسب پرژوالسکی** (parjevālski) [بنام ن. م. پرژوالسکی، پوینده‌ی روسی]، اسب وحشی آسیای مرکزی، که یگانه اسب وحشی موجودی است که از نژاد اسبهای رام‌شده‌ی فعلی نمیباشد. کوچکتر از اسبهای معمولی است؛ رنگش تیره و یال (کوتاه و راست) و دمش خرمائی است؛ سر بزرگ و پیشانی برآمده دارد.

تارپون[7] (tārpon؛ از فنس)، ماهی صید بزرگی از نوع تارپون (*Tarpon*). در آبهای ممتد از لانگ آیلند تا برزیل و تا ساحل غربی افریقا دیده میشود. گاهی داخل رودها میشود. فلسهای آن نقره‌ای است؛ طولش به ۲٫۵ متر میرسد.

تارپیا[8] (tārpeyā)، در افسانه‌های رومی، زنی که بخاطر دستبندهای طلای سابینها یکی از دروازه‌های شهر رم را بروی آنان گشود. آنان پس از ورود بشهر او را کشتند. **سنگ تارپیائی**، در رم، که محکومین را از آنجا بزمین میافکندند، بنام او است.

تارتاروس[9] (tārtāros)، بروایت هومر و اساطیر اولیه‌ی یونان، ژرفنائی عمیق و تاریک در زیر هادس. زئوس تیتانها را در آنجا محبوس کرد. لفظ تارتاروس گاهی مترادف با هادس استعمال شده است.

تارتاگلیا[10] (tārtāgliā)، ایتالیائی تارتالیا (tārtālyā) [= الکن]، شهرت **نیکولا فونتانا** (nikolā fontānā)، ح ۱۵۰۰–۱۵۵۷، ریاضیدان ایتالیائی، کاشف واقعی طریق حل عددی معادلات درجه‌ی سوم. در مناظرات و مجادلات مکرر با تواناترین ریاضیدانهای عصر خود، بر آنان پیروز شد، زیرا همه‌ی مسائلی را که ایشان طرح میکردند حل میکرد، ولی آنها از عهده‌ی حل مسائل وی برنمیآمدند. در ۱۵۳۹ و ۱۵۴۵ کاردان، با تعهد نگاهداری سر تارتاگلیا، به کشف وی دست یافت، ولی بعداً پیمان بشکست، و آنرا در کتاب خود بنام آرس ماگنا منتشر کرد. این امر منجر به کشمکشهای شدید و مناظره‌ی علنی عمومی گردید، که در آن کاردان مغلوب شد، ولی همشهریهای وی بکومک رجاله آشوبی برپا کردند، و مانع ادامه‌ی مناظره گردیدند. دستور حل معادله‌ی درجه‌ی سوم هنوز به نام کاردان معروفست. تارتاگلیا اولین مترجم اصول هندسه‌ی اقلیدس بزبان ایتالیائی است، و آثار دیگری هم در ریاضیات و غیره دارد.

تارتر (tārtr)؛ ← درد.

تارترات[11] (tārtrāt؛ فنس)، ملح ← اسید تارتریک.

تارتریک، اسید[12] (asid tārtrik؛ فنس)، اسید آلی، با فرمول شیمیائی $C_4H_6O_6$. در ۱۷۶۹ بوسیله‌ی و. شله کشف شد. اسیدتارتریک معمولی (معروف به اسید تارتریکِ راست) از درد (← درد یا آرگول) استخراج میشود، و جسمی متبلور و سفید و در آب محلول است. خود و املاحش در بسیاری از نباتات و میوه‌ها یافت میشود.

تارتو[13] (tārtu)، آلمانی و سوئدی **دورپات**[14] (dorpāt)، شهر (جه ح ۷۵٬۴۰۰)، ش استونی. بواسطه‌ی دانشگاه معروفش (تأسیس ۱۶۳۲ بتوسط گوستاو II، شاه سوئد) مرکز فرهنگی استونی است. تارتو در ۱۰۳۰ بتوسط یکی از امرای کیف بنا شد؛ در ۱۲۲۴ بتصرف شهسواران لیوونیائی درآمد؛ در قرن ۱۴م به اتحادیه‌ی هانسائی پیوست؛ پس از ۱۵۶۱ بین روسیه، سوئد، و لهستان متنازع فیه بود؛ در ۱۷۰۴ پطر کبیر آنرا گرفت. قلعه‌ی قدیمی و کلیسای جامع (قرن ۱۳م) دارد.

تارتوف[15] (tārtüf)، نمایشنامه‌ی کمدی در ۵ پرده، بزبان فرانسوی، اثر مولیر. اول بار در ۱۶۶۴ در ورسای بمعرض نمایش گذاشته شد، و شاه (لوئی XIV) را از آن بغایت خوش آمد، ولی ملکه و اسقف اعظم پاریس رنجیده‌خاطر شدند، و شاه را واداشتند که نمایش آنرا قدغن کند. منظور اصلی مولیر این بوده است که "با صحنه‌های مضحک مفاسد عصر را" نشان دهد؛ و "چون مسلماً ریا یکی از رایجترین و خطرناکترین" آنها است. لهذا در این نمایشنامه ریاکاران و ظاهرسازیهای آنان نمایش داده میشود. تارتوف، که مردی ریاکار و مقدس‌نما است، اعتماد کامل اورگون را جلب میکند، بطوریکه اورگون زن و فرزند خود را به وی وامیگذارد، و اموالش را نیز به او صلح میکند. سپس، تارتوف با دسیسه و نیرنگ در صدد برمی‌آید که با دختر اورگون عروسی کند، و در عین حال از عشق زنش نیز برخوردار گردد. ولی سرانجام پرده از کارش برگرفته میشود. ترجمه و اقتباسی از تارتوف بوسیله‌ی محمد علی فروغی (ذکاءالملک) با عنوان میرزا کمال‌الدین یا مقدس ریائی تهیه شده است.

تارتینی[16]، **جوزپه** (juzeppe tārtini)، ۱۶۹۲–۱۷۷۰، ویولن‌نواز ایتالیائی، که بزرگترین استاد

(۱)Tarascon (۲)Tarragona (۳)Taranto (۴)Tarbes (۵)reticle (۶)tarpan (۷)tarpon (۸)Tarpeia (۹)Tartarus (۱۰)Tartaglia (۱۱)tartrate (۱۲)tartaric acid (۱۳)Tartu (۱۴)Dorpat (۱۵)Tartuffe (۱۶)Tartini

زمان خود بود. شکل آرشه را تغییر داد. آهنگهای بسیار برای ویولن ساخت که معروفترین آنها تحریر ابلیس است که گویند ابلیس آنرا در رؤیائی برای وی نواخت.

تارد[1]، **گابریل دو** (gābriel dë tārd)، ۱۸۴۳–۱۹۰۴، جامعه‌شناس فرانسوی و متخصص جرم‌شناسی. شهرتش بیشتر بواسطهٔ انتشار فرضیه‌ای اجتماعی است که در آن افراد جامعه را بدو دستهٔ مشخص تقسیم و نقش هر دسته را در اجتماع تشریح میکند، یک دسته افراد مبتکر، که با قدرت ابتکار خود موجب پیدایش افکار جدید میشوند، و دستهٔ دیگر افراد مقلد.

تاردیو[2]، **آندره** (āNdre tārdië)، ۱۸۷۶–۱۹۴۵، سیاستمدار محافظه‌کار و ناسیونالیست فرانسوی. در تنظیم پیمان ورسای معاضدت کرد. در ۱۹۲۹–۳۰ و ۱۹۳۲ نخست‌وزیر بود. اصرار او در تأمین امنیت فرانسه کنفرانس خلع سلاح ۱۹۳۲ را بی‌اثر ساخت.

تار عصبی[3] (tāre asabi)، زائدهٔ طویل یک نورون بانضمام غلافهای مخصوصی که ممکن است بر آن محیط باشند. بسیاری از تارهای عصبی مهره‌داران با غلافی از مادهٔ سفیدرنگ موسوم به میلین (mielin) و، بر روی آن، غلافی موسوم به غلافی شوان (šuān) پوشیده است. غلاف میلین یکپارچه نیست، بلکه در فواصل منظمی موسوم به فرورفتگیهای رانویه (rānvie) قطع میشود. قطر تارهای عصبی در مهره‌داران از یک تا ۲۵ میکرون تغییر میکند، و در بعضی از بیمهرگان به یک میلیمتر میرسد؛ طول تارهای عصبی از چند میکرون تا چند متر میرسد. از اجتماع چند تار عصبی محصور در غلافی از بافت پیوندی، عصب تشکیل میگردد. تارهائی که پیامهای عصبی را از یکی از اعضای حس به نخاع یا مغز منتقل میکنند تارهای حسی یا درآینده، و آنهائی که پیامهای عصبی را از مراکز عصبی به اعضا میرسانند تارهای محرک یا درشونده نامیده میشوند.

تارکوینیوس[4] (tārkuinius)، خانوادهٔ افسانه‌ای از نژاد اتروسک که در اوایل در روم پادشاهی کردند. **لوکیوس تارکوینیوس پریسکوس** (lukius – priskus)، بنقل روایات، بر حسب توصیهٔ زنش که پیغمبر بود، به رم آمده شاه شد (۶۱۶ قم). پسرش، **لوکیوس تارکوینیوس سوپربوس** (superbus)، پدر زن خود، سرویوس تولیوس، را کشته بتخت نشست، و بظلم و استبداد حکومت کرد. پسرش، **سکستوس تارکوینیوس** (sekstus)، به لوکرتیا، زن یکی از اقربایش موسوم به **تارکوینیوس کولاتینوس** (kollā-tinus)، دست‌درازی کرد، و این امر منجر بخلع (۵۱۰ قم) سوپربوس و برقرار شدن حکومت جمهوری گردید. لارس پورسنا خانواده را بتخت برگرداند (ح ۵۰۰؟ قم)، ولی دولتشان دیر نپاید.

تارگوویشته[5] (tārgovište)، شهر (جه ۳۸°۰۵ ´۲۶)، ج رومانی مرکزی، در والاکی. مرکز تجارتی. در ۱۳۸۳–۱۶۹۸ پایتخت والاکی بود. کلیسای جامع جالبی از قرن ۱۶م دارد.

تارم. برای امکنه‌ای در ایران که باین نام ممکن است بشناسید به طارم رجوع کنید.

تارن[6] (tārn)، ولایت (۵٬۷۸۰ کمم؛ جه ۳۵۸٬۰۰۰– ۱۹۷)، ج فرانسه، در لانگدوک؛ کرسی آن آلبی. رود **تارن**، بطول ۳۷۵ کم، در سون سرچشمه گرفته در جهت جغ از آلبی و مونتوبان گذشته برود گارون میریزد.

تارن‌ـ‌اـ‌گارون[7] (tārn-e-gāron)، ولایت (۳٬۷۳۰ کمم؛ جه ۱۷۲٬۳۷۹)، جغ فرانسه، در گوین و لانگدوک؛ کرسی آن مونتوبان.

تارنز[8]، **دریاچهٔ** (tārənz)، دریاچهٔ شور کم‌عمق، بطول ۱۹۳ کم و عرض ۶۴ کم، ج قسمت مرکزی استرالیای جنوبی.

تارنوپول[9] (tārnopol)، روسی **ترنوپول** (ter–)، شهر (در ۱۹۳۱ جه ۳۵٬۸۳۱)، غ اوکرائین، بر رود سرت (seret). از مراکز فلاحتی. زمانی قلعهٔ نظامی مهمی بود؛ در ۱۷۷۲ از لهستان به اتریش منتقل شد؛ در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت؛ در ۱۹۴۵ به تجشس واگذار شد. در جج I، روسها در ۱۹۱۵ در اینجا در برابر اتریشیها مقاومت کردند.

تارنوف[10] (tārnuf)، شهر (جه ۳۳٬۱۰۸)، ج لهستان. مرکز داد و ستد. بناهای جالبی از قرون وسطی (مخصوصاً کلیسای جامع ح ۱۴۰۰) دارد. در ۱۷۷۲–۱۹۱۸ تحت حکومت اتریش بود.

تارو (tārō؛ انگا)، نام چندین قسم علف دائمی از نوع کولوکاسیا (*Colocasia*). ریشه‌های ضخیم آنها نشاسته‌ی فراوان دارد، و غذای عمدهٔ ساکنین بسیاری از مناطق استوائی و گرمسیری است. تاروی معمولی (*C. antiquorum*) از جش آسیا بنواحی گرم افریقا و امریکا برده شده. تاروی خوراکی (*C. esculenta*) ریشهٔ ضخیم گوشتی دارد که دارای مواد قندی و نشاسته‌ای و پروتئین است. بعضی اقسام تارو را بعلت برگهای پهن و بزرگ و لوله‌شدهٔ زینتی گوش فیل، فیلگوش، آذان الفیل، پای گاو، رجل البقر (rejlo 'l.ba-qar)، و گل شیپوری گویند. نیز ← قلقاس.

تارهای مرتعش، عنوان فصلی در صوتشناخت (علم صوت) که از ارتعاشات زهها و قوانین آنها بحث میکند. ← زه.

تاریخ. این لفظ علاوه بر استعمالش در مورد علم تاریخ، و بمعنی زمان وقوع یک امر یا حادثه نسبت به مبدأ معین (مبدأ تاریخ)، بمعنی آنچه امروز در نزد ما تقویم خوانده میشود و هم بمعنی گاهشماری بکار میرفته است. در معنی اول ← تقویم، و در معنی اخیر ← **گاهشماری**. نیز ← تبدیل تاریخ.

تاریخ ابن خلدون [عنوان اصلی آن العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من السلطان الاکبر]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابن خلدون، مرتب بر حسب سنوات. از تواریخ معروف اسلامی و بعضی قسمتهای آن از مراجع معتبر میباشد. تمام آن اول بار در ۱۸۲۴ هق در ۷ جلد در بولاق مصر و اخیراً در بیروت بطبع رسیده است. مقدمهٔ این کتاب، که مشتمل بر فلسفهٔ تاریخ و مطالب اجتماعی است، خود از کتابهای مهم اسلامی میباشد، و مؤلف در ۷۷۹ هق از تألیف آن فراغت یافته، و بعنوان مقدمهٔ ابن خلدون مکرر بطبع رسیده است، و بزبانهای مختلف ترجمه گردیده. قسمتی از مقدمهٔ ابن خلدون که در بارهٔ اخبار دولت بنو الاغلب در افریقیه و صقلیه و دیگر اخبار صقلیه تا استیلای فرنگیها بر آن است با ترجمهٔ فرانسوی در ۱۸۴۱ در پاریس، و قسمت مربوط به تاریخ دول اسلامی در مغرب باهتمام دسلان در دو مجلد بزرگ در ۱۸۴۷–۵۱ و ۱۸۵۲–۵۶ در الجزایر، و قسمت مربوط به آمدن فرنگیها به کشورهای اسلامی با ترجمهٔ لاتینی بوسیلهٔ تورنبرگ در ۱۸۴۰ در اوپسالا بطبع رسیده است.

تاریخ ابوالفداء: ← المختصر فی اخبار البشر.

تاریخ ادبیات فارسی، عنوان ترجمهٔ فارسی کتابی از ه. اته در تاریخ ادبیات فارسی. اصل کتاب بزبان آلمانی است؛ ترجمهٔ فارسی آن در ۱۳۳۷ هش در تهران بطبع رسیده.

تاریخ ادبی ایران، ترجمهٔ عنوان کتابی بزبان انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران، از ا. براون. اصل کتاب در چهار جلد است، و بر حسب زمان تقسیم شده. جلد اول در تاریخ ادب ایران است از قبل از اسلام تا زمان فردوسی، و ترجمهٔ فارسی آن بعنوان تاریخ ادبی ایران بطبع رسیده (تهران، ۱۳۳۵ هش). جلد دوم از فردوسی تا سعدی است، و هنوز بفارسی ترجمه نشده، و بعنوان تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی الی السعدی بعربی ترجمه شده. جلد سوم بعنوان از سعدی تا جامی (تهران، ۱۳۲۷ هش) و جلد چهارم بعنوان تاریخ ادبیات ایران از آغاز صفویه تا زمان حاضر (تهران، ۱۳۱۶ هش) بفارسی ترجمه شده است.

تاریخ ارمنستان، عنوان فارسی کتاب تاریخی مورخ ارمنی، موسی خورنی (قرن ۵م). این کتاب مختصر، که بعضی از مطالب آن افسانه‌گونه میباشد، مشتمل است بر قسمتی از تاریخ ارمنستان، و در ضمن آن مطالبی در بارهٔ سلسلهٔ هخامنشی و اشکانی در بر دارد. از زبان ارمنی ترجمه شده است، و در ۱۳۳۱ هش در اراک بطبع رسیده.

تاریخ افضل: ← بدایع الازمان.

تاریخ افغانستان، کتابی در تاریخ افغانستان، بفارسی، از اعتضادالسلطنه (علیقلی میرزا). چاپ تهران، ۱۲۷۳ هق.

تاریخ الاشراف: ← انساب الاشراف.

تاریخ الامم و الملوک: ← تاریخ طبری.

تاریخ الحکماء (tārixo 'l.hokamā')، کتابی تاریخی، بعربی، از ابن القفطی (۵۶۸–۶۴۶ هق)، مشتمل بر زندگینامهٔ فلاسفه و ریاضیون و اطبای یونانی و اسلامی، از عرب و عربی‌نویس، از قدیم الایام تا زمان مؤلف. بعد از ۶۲۴ هق تألیف شده است، و بدبختانه اصل آن، که ظاهراً کتاب اخبار العلماء باخبار الحکماء (ketābo exbāre 'l.'olamā' be axbāre 'l.hokamā') نام داشته، از میان رفته، و مختصری از آن در دست است که شخصی بنام محمد ابن علی ابن محمد خطیبی زوزنی در ۶۴۷ هق درستش کرده، و آنرا المنتخبات الملتقطات من کتاب تاریخ الحکماء (al. montaxabāto 'l.mol-)

(1)Tarde (2)Tardieu (3)nerve-fibre (4)Tarquin (5)Targoviste (6)Tarn (7)Tarn-et-Garonne (8)Torrens (9)Tarnopol (10)Tarnow

taqatāt) نامیده، و معمولا آنرا بر سبیل اختصار تاریخ الحکماء گویند. این مختصر ۴۱۴ زندگینامه را در بر دارد، و نامها بر حسب حروف هجا مرتب است، و در هر حرف، تقدم اشخاص بر حسب تقدم زمانی آنها در نظر گرفته شده. مطالبی در بر دارد که در جای دیگر یافت نمیشود، و ظاهراً مآخذی در دست داشته است که امروز از میان رفته.

آوگوست مولر بتحقیق و تصحیح این کتاب پرداخت ولی عمرش وفا نکرد، و یولیوس لیپرت دنبال کار او را گرفت، و کتاب را در سال ۱۹۰۳ در لایپزیگ بطبع رسانید، و دخویه و سوتر ملاحظات مهمی بر آن چاپ نوشته‌اند. از روی چاپ لیپرت طبع بدون تحقیقی از آن در ۱۹۰۸ در مصر انتشار یافته است. میرزا محمد ابراهیم، مستوفی زمان شاه سلیمان صفوی، این کتاب را بفارسی ترجمه کرده است.

تاریخ الخلفاء، از ابن قتیبه، ← الامامة و السیاسة.

تاریخ الخلفاء (tārixo 'l.xolafā')، کتابی تاریخی، بعربی، از جلال‌الدین سیوطی (فت ۹۱۱ هق). مختصری است مفید، و از مراجع مهم، و تاریخ خلفا و دانشمندان و بزرگانی که در عصر آنها بوده‌اند از زمان ابوبکر تا انقراض (۶۵۶ هق) خلافت در بغداد بدست هلاکو را نسبةً مفصل، و حوادث عالم اسلامی را پس از آن بطور بسیار خلاصه تا زمان مؤلف در بر دارد. ظاهراً اول بار در ۱۸۵۶ در کلکته و سپس در لاهور و دهلی و مصر مکرر بطبع رسیده است.

تاریخ آل سلجوق در آناطولی، کتابی تاریخی، بفارسی، که مؤلف آن ظاهراً معلوم نیست. مشتمل است بر اصل و نسب سلاجقه و سلاطین این سلسله در آناطولی از آغاز تا زمان علاءالدین کیقباد ابن سلیمان شاه (فت ۷۶۵ هق). متن فارسی با ترجمه‌ی ترکی در ۱۹۵۲ در انقره بطبع رسیده.

تاریخ الفی (alfi)، کتابی تاریخی، بفارسی، مشتمل بر حوادث دوران هزارساله‌ی بعد از رحلت محمد ص (از این جهت آنرا الفی گفته‌اند). در ۹۹۳ هق عده‌ای از فضلای دربار اکبر شاه بامر وی دست بتألیف آن زدند، و ملا احمد ابن نصرالله دیبلی تتوی (daybolie tatavi) (فت ۹۹۶ هق)، که در واقع مؤلف اصلی کتاب است، مأمور ادامه‌ی آن شد. در سنه‌ی 1000 هق عبدالقادر بداؤنی در دو جلد اول تجدید نظر اساسی کرد، و سپس آصف خان (فت ۱۰۲۱ هق) همین تجدید نظر را در جلد سوم نمود. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است. احمد ابن ابوالفتح شریف اصفهانی آنرا بنام احسن القصص و دافع الغصص تلخیص کرده است (۱۲۴۸ هق)، که نیز ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده. قسمتهای مختصری از تاریخ الفی به انگلیسی ترجمه شده است.

تاریخ آل مظفر، کتابی تاریخی، بفارسی، از محمود کتبی، مشتمل بر تاریخ ۷۷ساله‌ی سلسله‌ی آل مظفر (قرن ۸م هق). یکی از مراجع معدود تاریخ این سلسله می‌باشد، و ملخص کتاب مواهب الهیه است، باضافه‌ی اطلاعات و مشاهدات و تحقیقات و مسموعات مؤلف که آنها را بر کتاب افزوده. تألیف آن ظاهراً در ح ۸۲۳ هق صورت گرفته است. در ۱۳۳۴ هش در تهران بطبع رسیده.

تاریخ النحاة: ← انباه الرواة علی انباه النحاة.

تاریخ انقلاب مشروطیت، کتابی در تاریخ مشروطیت ایران، بفارسی، از مهدی ملک‌زاده (فت ۱۳۳۵ هش) در هفت جلد. چاپ تهران، ۱۳۲۸–۳۵ هش.

تاری‌خانه (tāri) [ترکی، = خانه‌ی خدا]، بقایای مسجدی از قرن ۲م هق، در دامغان، که معماری ایرانی عهد ساسانی در بنای بدوی آن که بسبک عربی بوده بکار رفته. نزدیک آن گویا قبلا مناره‌ای خشتی بوده و منهدم شده؛ اکنون مناره‌ی آجری مربوط بقرن ۵م هق موجود است.

تاریخ ایران، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی تاریخی از سر پرسی سایکس، مشتمل بر تاریخ ایران از قبل از اسلام تا سال ۱۹۳۰. این کتاب در دو جلد است، جلد اول تاریخ ایران را از قدیم الایام تا سال ۷۸۵ در بر دارد (اول بار در ۱۳۲۳ هش و پس از آن نیز در تهران بچاپ رسیده)؛ در جلد دوم، تاریخ ایران از سال ۷۸۶ (۱۷۰ هق) تا ۱۹۳۰ مورد بحث است (چاپ تهران، ۱۳۳۳ هش).

تاریخ ایران یا تاریخ سر جان ملکم، عنوان کتابی تاریخی، بفارسی، که میرزا اسماعیل ابن محمد علی تهرانی معروف به میرزا حیرت (فت ۱۳۱۶ هق) از تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم ترجمه کرده است. در دو مجلد است و دارای ۲۶ باب، و مشتمل است بر تاریخ ایران از دوره‌ی پیشدادیان تا زمان فتحعلی شاه قاجار، و مطالبی در باره‌ی آیین ایرانیان، عقاید صوفیه، و بیان وضع مملکت ایران، طرز حکومت و قواعد لشکری و آب و هوای آن، و علوم و صنایع، عادات و رسوم، و طرز زندگی و معاشرت مردم آن، و وضع سلطنت و سلاطین و ایلات آن را در بر دارد. ظاهراً اول بار در ۱۸۷۲–۷۳ در بمبئی و سپس در هند مکرر و در ایران بطبع رسیده است. شیخ محمد اصفهانی در ترجمه‌ی میرزا حیرت تجدید نظر کرده است (طبع بمبئی، ۱۳۲۳ هق). میرزا حیرت مطالب مربوط به نادر شاه را از ترجمه‌ی خود بیرون آورده است، و آنرا حالات نادر شاه نامیده که در ۱۹۲۹ در الله‌آباد چاپ شده.

تاریخ ایرانیان، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی تاریخی، از کنت دو گوبینو. اصل کتاب در ۱۸۶۹ تألیف شده است، و مشتمل بر تاریخ ایران قبل از اسلام است، و چون هنگام تألیف آن کاوشهای علمی که با تاریخ قدیم رابطه‌ی مستقیم دارد نشده بود، و کتیبه‌ها را نخوانده بودند، مؤلف در کار خود دوچار اشتباهاتی گردیده است. این کتاب را ابوتراب خواجه‌نوریان (نظام‌الدوله) بفارسی ترجمه کرده است، و جلد اول آن در ۱۳۳۶ هش در تهران بطبع رسیده.

تاریخ ایلچی نظام شاه (ilcie nezām šāh)، کتابی تاریخی، بفارسی، از خور شاه ابن قباد حسینی (فت ۹۷۲ هق). مؤلف در ۹۵۲ هق از طرف نظام شاه بهمنی به سفارت به دربار شاه طهماسب صفوی آمده است، و تا ۹۷۱ هق در آنجا بوده، و کتاب خود را در مدت مزبور و دربار مذکور تألیف کرده. این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه (در بیان خلقت آدم و ذکر اولادش تا سام ابن نوح و دیگر انبیاء گذشته) و هفت مقاله (اول در تاریخ ایران قبل از اسلام، یمن، و غیره؛ دوم در تاریخ پیغمبر، خلفای راشدین، بنی امیه، بنی عباس، و ائمه‌ی اثنی عشر؛ سوم در ذکر سلسله‌ی پادشاهانی که در عهد عباسیان بودند؛ چهارم در تاریخ سلطنت چنگیزخانی؛ پنجم در سلطنت تیموریان؛ ششم در سلطنت شاه اسماعیل صفوی؛ هفتم در تاریخ سلاطین دهلی، بنگاله، گجرات، و دکن). قسمتی از مقاله‌ی ششم، که در ذکر نسب حکام طبرستان، مازندران، رستمدار، و هزار جریب‌که معاصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب بوده‌اند و وقایع آن زمان است در ضمن منتخبات فارسی شفر (پاریس، ۱۸۸۵) با ترجمه‌ی فرانسوی بطبع رسیده است، و بقیه‌ی آن ظاهراً تا کنون بچاپ نرسیده.

تاریخ بخارا یا (بقولی) **اخبار بخارا**، کتابی تاریخی، بفارسی، مشتمل بر تاریخ بخارا از قدیم الایام تا فتح این شهر بدست چنگیز خان. این کتاب در موضوع خود معتبر و خالی از تملق و گزافگوئی میباشد، و بیشتر مطالب آن را در کتابهای تاریخی دیگر نمیتوان یافت. اصل کتاب مزبور بعربی بوده است، که در ۳۳۲ هق بوسیله‌ی ابوبکر محمد نرشخی بنام نوح I سامانی تألیف شده و اکنون در دست نیست. ابونصر احمد ابن نصر قُباوی (منسوب به قبا، شهری در فرغانه) بخواهش بعضی از دوستان خود در ۵۲۲ هق آنرا بفارسی ترجمه کرده است، و مقداری از مطالب را که بنظرش مفید نمینموده است انداخته، و اطلاعات و اخبار مفیدی بر آن افزوده. و محمد ابن زفر ابن عمر (zofare 'bne omar) در سال ۵۷۴ هق ترجمه‌ی قباوی را تلخیص کرده است، و آنرا بنام صدر الصدور صدر جهان برهان‌الدین عبدالعزیز ابن مازه، مفتی بخارا، موشح نموده. و بعد از محمد ابن زفر ظاهراً دیگری در این کتاب دست برده است، و حوادث زمان را تا غلبه‌ی مغول و تسخیر بخارا بدست چنگیز خان بر آن علاوه نموده، و همین کتاب است که امروز در دست میباشد. ظاهراً اول بار خلاصه‌ای از این کتاب را شفر در منتخبات فارسی خود در ۱۸۸۳، و سپس همو تمام آنرا، با چند قسمت دیگر در تاریخ سامانیان، و ترجمه‌ی فرانسوی، در ۱۸۹۲ در پاریس منتشر کرده است. ترجمه‌ی روسی کتاب در ۱۸۹۷ در تاشکند، و متن کتاب در ۱۳۲۲ هق در بخارا و در ۱۳۱۷ هش در تهران چاپ شده است.

تاریخ بختیاری یا **خلاصة الاعصار فی تاریخ بختیار** (xolāsato 'l.a'sār)، کتابی تاریخی و جغرافیائی، بفارسی، از سپهر (لسان‌السلطنه عبدالحسین، متخلص به ادیب، فت ۱۳۱۲ هق)، مشتمل بر تاریخ سالهای ۱۰۰۴–۱۲۹۹ هق و قسمتی از جغرافیای بختیاری. بدستور سردار اسعد بختیاری در ۱۳۲۷ و ۱۳۳۳ هق در تهران منتشر گردیده است.

تاریخ برامکه (barāmeke) یا **اخبار برامکه**، کتابی در تاریخ برامکه، بفارسی، که مؤلف آن تا کنون معلوم نشده است. ضیاءالدین برنی، در کتاب خود در باره‌ی برامکه بنام اکرام الناس، از شخصی بنام محمد ابن حسین ابن عمر هروی نام میبرد، و میگوید وی اول کسی است که تاریخ برامکه را از عربی بفارسی ترجمه کرده است، و شاید این کار در زمان سامانیان صورت گرفته باشد، و شاید بود که *تاریخ برامکه‌ی عنوان این مقاله* همان ترجمه‌ی محمد هروی باشد. این کتاب مختصر مفید از متنهای خوب زبان فارسی است. در ۱۳۱۲ هق در تهران منتشر شده.

تاریخ بغداد، کتابی تاریخی و جغرافیائی، بعربی، از خطیب بغدادی. از کتابهای عظیم اسلامی است، و مشتمل بر تاریخ بغداد از زمان بنای آن (۱۴۵–۱۴۶ هق) تا سال وفات مؤلف (۴۶۳ هق)، و ۷٬۸۳۱ زندگینامه (۷٬۷۹۹ زندگینامه از مردان، و ۳۲ از زنان) است. مقدمه‌ی آن، که در باره‌ی اصل بغداد و نام آن و تاریخ بنای این شهر و غیره است، با ترجمه‌ی فرانسوی در ۱۹۰۴ در پاریس، و جلد ششم آن در ۱۹۰۸ با چاپ سنگی در لایپزیک، و همه‌ی کتاب در ۱۹۳۱ در ۱۴ مجلد بزرگ در مصر منتشر شده است.

تاریخ بناکتی (banāketi)، شهرت **روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب** (rāzato ole 'l.ʿalbāb fi tavārixe 'l.ʿakābere va 'l_ ʿansāb)، کتابی در تاریخ عمومی عالم، بفارسی، از فخر بناکتی. تاریخ از خلقت آدم تا جلوس ابوسعید خان را در بر دارد، و تألیف آن در ۸۱۷ هق انجام یافته است، و بقول مؤلف از جامع التواریخ رشیدی تلخیص گردیده، و خود مطالبی بر آن افزوده. بر خلاف تواریخ دیگر اسلامی، مطالب نسبةً دقیقی از احوال ملل غیر مسلمان از قبیل یهود و عیسویان و هندیان و چینیها و مغول را شامل است. از مراجع معتبر عهد مغول محسوب میشود. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده.

تاریخ بیداری ایرانیان، کتابی تاریخی، بفارسی، از ناظم‌الاسلام کرمانی، مشتمل بر قسمتی از تاریخ مشروطه‌ی ایران. ظاهراً کتابی ناتمام است، و آنچه که بطبع رسیده عبارتست از مقدمه‌ای مفصل و دو جلد. اول بار در ۱۳۲۸–۳۵ هق با چاپ سنگی جزوه‌جزوه، و سپس در ۱۳۲۴–۳۲ هش در ۳ جلد در تهران منتشر گردیده است.

تاریخ بیهق، کتابی تاریخی، بفارسی، از ابوالحسن بیهقی (فت ۵۶۵ هق). موضوعش تاریخ بیهق است و زندگینامه‌ی بزرگانی که بدانجا منسوبند، و انساب خانواده‌های مشهور که از قدیم در آنجا توطن داشته‌اند و یا از جاهای دیگر باین ناحیه هجرت نموده، و نیز تا اندازه‌ای از جغرافیای این ناحیه. در سال ۵۶۳ هق تألیف شده است. نثر آن ساده و یکی از آثار بسیار خوب نثر فارسی است که از قرن ۴م هق تا قرن ۷م هق در دست داریم. یکی از خصایص این کتاب اینست که مؤلف سالهای وقایع را بعربی نوشته، و در انساب طوایف و اشخاص نیز غالباً برای اختصار یا احتراز از تکرار بعبارت عربی متوسل گردیده. در ۱۳۱۷ هش باهتمام احمد بهمنیار در تهران بطبع رسیده.

تاریخ بیهقی یا **تاریخ مسعودی**، کتابی تاریخی، بفارسی، از ابوالفضل بیهقی (۳۸۵–۴۷۰ هق). از جلد پنجم تا دهم کتاب بزرگی است بنام جامع التواریخ یا جامع فی تاریخ آل سبکتکین یا تاریخ آل محمود و یا تاریخ آل سبکتکین، و موضوع اصلی آن تاریخ سلطنت مسعود پسر محمود غزنوی است، و در ضمن آن مطالبی مفید در تاریخ غزنویان قبل از مسعود و سامانیان و صفاریان و سلجوقیان و جز آنها دیده میشود، و همچنین اطلاعاتی مربوط به تاریخ ادب ایران در بر دارد که در باب خود مرجع منحصر محسوب میشود؛ و محتوی اطلاعات جغرافیائی مهم نیز میباشد. از جهت دقت در ذکر تفاصیل و جزئیات وقایع در زبان فارسی بی‌نظیر است، و از جهت تاریخ اجتماعی آن زمان اهمیت دارد، و یکی از آثار بسیار مهم نثر فارسی است. اول بار در ۱۸۶۲ در کلکته، و سپس در ۱۳۵۵–۷ هق (با تصحیحات و حواشی ادیب پیشاوری) و در ۱۳۱۹–۳۲ هش و در ۱۳۲۴ هش در تهران بطبع رسیده است.

تاریخ پانصدساله‌ی خوزستان، کتابی تاریخی، بفارسی، از سید احمد کسروی. مشتمل است بر پانصد سال تاریخ خوزستان، و اطلاعات ارجمندی را در بر دارد، و بخصوص مطالب آن در باره‌ی مشعشعیان و کمبیان کم‌نظیر است. اول بار در ۱۳۱۲ هش و پس از آن نیز در تهران بطبع رسیده است.

تاریخ جدید یزد، کتابی در تاریخ شهر یزد، بفارسی، از احمد ابن حسین ابن علی کاتب (متوفی در نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق)، که در حدود ۸۶۲ هق بنام پیر بوداق پسر جهان شاه قرا قوینلو تألیف شده است. اطلاعات سودمندی در باره‌ی عمارات، مزارات، مساجد، مدارس، و زندگینامه‌ی بزرگان و فضلای یزد در بر دارد. اساس این کتاب بر تاریخ یزد جعفری نهاده شده است، و در مقدمه‌ی آن از جعفری نام میبرد. چاپ یزد، ۱۳۱۷ هش.

تاریخ جرجان یا **کتاب معرفة علماء اهل جرجان**، کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالقاسم حمزة ابن یوسف ابن ابراهیم سهمی (فت ۴۲۷ هق). مشتمل است بر زندگینامه‌ی ۱٬۱۹۴ تن از راویان و راویات حدیث از مردم جرجان و نواحی آن، و کسانی که از خارج بدین سرزمین آمده‌اند و در آن سکنی گزیده، و یا جرجانیهائی که بخارج از جرجان رفته‌اند و در آنجا بدرود زندگانی گفته. مرتب بر حسب حروف تهجی میباشد. در مقدمه مطالبی در باب فتح جرجان بدست مسلمانان، و خلفای بنی عباس که به جرجان آمده‌اند، و عمال بنی امیه و بنی عباس در این سرزمین را در بر دارد. در موضوع خود معتبر و مطالبی در آن موجود است که در جای دیگر نمیتوان آنها را یافت. در ۱۹۵۰ با چند زندگینامه‌ی دیگر از دانشمندان اسلامی که از سهمی نیست در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است.

تاریخ جهان‌آرا یا **جهان‌آرا** یا **نسخ جهان‌آرا** (nosaxe)، کتابی تاریخی، بفارسی، از قاضی احمد ابن محمد غفاری قزوینی (۹۰۰–۹۷۵ هق). در ۹۷۴ هق بنام شاه طهماسب صفوی تألیف شده. تاریخی است عمومی که حوادث را تا ۹۷۲ هق در بر دارد، و بسه قسمت تقسیم گردیده (در تاریخ پیغمبر و دوازده امام؛ در تاریخ قبل و بعد از اسلام ایران؛ در سلسله‌ی صفویه). خلاصه‌ی متن و ترجمه‌ی انگلیسی فصلهای مربوط به پیشدادیان، کیانیان، ملوک الطوائف، و ساسانیان این کتاب بوسیله‌ی و. اوزلی در لندن چاپ شده (۱۷۹۹)؛ و تمام آن اکنون در تهران در دست طبع است.

تاریخ جهانگشای، کتابی در تاریخ مغول، بفارسی، از عطا ملک جوینی (فت ۶۸۱ هق)، که در ح ۶۵۰ (یا ۶۵۱)–۶۵۸ هق تألیف شده است. بر حسب تقسیم مؤلف در ۳ مجلد است؛ جلد اول مشتمل بر عادات و رسوم مغول، یاسای چنگیزی، خروج چنگیز خان و فتوحات او، تاریخ اقوام اویغور و عقاید و رسوم آنها، و سلطنت اوگتای، گیوک، توشی، و جغتای است؛ جلد دوم در تاریخ خوارزمشاهیان و بخصوص سلاطین اخیر ایشان، و قراختائیان، گورخانیان، ایلکخانیان، و آل خاقان و غیرهم؛ جلد سوم در تاریخ منکو قاآن و تفصیل حمله‌ی (۶۵۳ هق) هلاکو به ایران و قلع و قمع اسماعیلیان و تاریخ و شرح مذهب آنها و از آغاز ظهور انقراضشان (۶۵۵ هق) بدست هلاکو.

تاریخ جهانگشای نثری منشیانه و متین دارد، و در موضوع خود از مراجع معتبر میباشد، و مطالبی در آن آمده است که در هیچ کتاب دیگر بدست نمیآید. این کتاب از زمان تألیف اشتهار داشته است، و مورخین بزرگی مانند وصاف الحضرة، رشیدالدین فضل‌الله، ابن العبری، ابن الطقطقی، و شهاب‌الدین احمد ابن یحیی کاتب دمشقی، و مؤلفین تاریخ گزیده، تاریخ بناکتی، روضة الصفا، حبیب السیر، و غیرهم از آن ترجمه و نقل و اقتباس نموده‌اند.

تمام آن اول بار باهتمام محمد قزوینی در لیدن (سه جلد، ۱۹۱۲، ۱۹۱۶، و ۱۹۳۷)، و ترجمه‌ی انگلیسی آن در منچستر (دو جلد، ۱۹۵۸) بچاپ رسیده؛ در تهران دو چاپ، که هر دو ممسوخ طبع قزوینی است، در ۱۳۱۲ و ۱۳۱۴ و ۱۳۴۰ هش منتشر گردیده. مستشرقین از قرن ۱۹م بدان توجه داشته‌اند، و قسمتهائی از آن نقل و بزبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه و طبع کرده‌اند.

تاریخ جهانگیری: ← تاریخ نو.

تاریخ حزین (hazin)، کتابی تاریخی، بفارسی، از محمد علی ابن ابی طالب متخلص به حزین (۱۱۰۳–۱۱۸۰ یا ۱۱۸۱ هق). مشتمل است بر تاریخ اواخر صفویه، فتنه‌ی افغان، و سلطنت نادر شاه، و احوال جمعی از بزرگان آن دوران؛ و چون مؤلف قسمتی از حوادث را که در زمان خود او روی داده است بدون کم و کاست نقل میکند، دارای اهمیت خاص میباشد. نثر کتاب در آن زمان بی‌نظیر است. در هند مکرر، و در لندن با ترجمه‌ی انگلیسی، و در تهران در ۱۳۳۲ هش بطبع رسیده است.

تاریخ حکماء الاسلام: ← تتمه‌ی صوان الحکمة.

تاریخ خانی، کتابی تاریخی، بفارسی، از علی ابن شمس‌الدین ابن حاجی حسین لاهیجی، مشتمل بر تاریخ گیلان از ۸۸۰ هق تا ۹۲۰ هق. در ۹۲۲ هق تألیف شده؛ در ۱۸۵۷ بوسیله‌ی دورن در پطرزبورگ بطبع رسیده.

تاریخ دولة آل سلجوق (tārixo dŏlate āle sal_ juq) یا **زبدة النصره و نخبة العصره** (zobdato 'n.nosra va noxbato 'l.ʿosra)، کتابی تاریخی، بعربی، در تاریخ سلاجقه‌ی عراق، از بنداری (۵۸۶–۶۴۳ هق). بنداری این کتاب را از نصرة الفترة و عصرة الفطرة، در اخبار سلاجقه و وزرای آنها، تألیف عمادالدین محمد اصفهانی، تلخیص کرده است، و عمادالدین تاریخ خود را ظاهراً بر اساس کتاب تاریخ سلاجقه‌ای که انوشروان ابن خالد، وزیر سلطان محمود ابن محمد ابن ملکشاه سلجوقی، بنام فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور بزبان فارسی نوشته است و مشتمل بر تاریخ سلاجقه از اواسط زمان نظام‌الملک تا آخر عهد طغرل میباشد نهاده؛ یعنی کتاب مزبور را ترجمه کرده است، و مطالب بسیاری بر آن افزوده. ظاهراً اول بار در ۱۸۸۹ در لیدن و سپس در ۱۹۰۰ در مصر بطبع رسیده است.

تاریخ رویان (ruyān)، کتابی تاریخی، بفارسی،

از مولانا اولیاءالله آملی (قرن هشتم هق)، مشتمل بر یک مقدمه و هشت باب در تاریخ رویان از قدیم الایام تا زمان تألیف کتاب (۷۶۴ هق). این کتاب بنام فخرالدوله شاه غازی ابن زیار، از اسپهبدان گاوباره که در ۷۶۱–۷۸۰ هق در رستمدار حکمرانی کرده است، تألیف شده. مؤلف قسمتی عمده از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار را در کتاب خود آورده، و از ابن اسفندیار و کتاب او یادی نکرده است. در ۱۳۱۳ هش، بدون تحقیق و دقت و فهرست، در تهران بطبع رسیده.

تاریخ زندیه: ← تاریخ گیتی‌گشا.

تاریخ سر جان ملکم: ← تاریخ ایران.

تاریخ سلاطین ساسانی، عنوان کتابی در تاریخ ساسانیان، بفارسی، که بوسیله‌ی محمد حسین ذکاء الملک فروغی و محمد علی فروغی از کتاب انگلیسی راولینسن ترجمه شده است، و باهتمام اعتمادالسلطنه در ۱۳۱۳–۱۶ هق در تهران منتشر گردیده.

تاریخ سند (send) یا **تاریخ معصومی،** کتابی تاریخی، بفارسی، از سید محمد معصوم بکری (bakkari) (فت 1019 هق). در ح 1009 هق تألیف شده است، و مشتمل میباشد بر چهار جزء در تاریخ سند، از فتح این سرزمین بدست مسلمانان در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک تا تاریخ تألیف کتاب. در ۱۹۳۸ در بمبئی بطبع رسیده است.

تاریخ سني ملوک الارض و الانبياء (tārixo seni moluke 'l.'arze va 'l.'anbiā')، کتابی تاریخی، بعربی، از حمزه‌ی اصفهانی، که ظاهراً در ۳۵۰ هق تألیف شده است. مشتمل است بر ده باب و هر باب دارای چند فصل، در تاریخ پادشاهان ایران، روم، یونان، قبطیها، اسرائیلیها، لخمیها، غسانیها، و قریش (عربهای مسلمان). این کتاب از تواریخ معتبر است، و بخصوص از جهت تاریخ ایران–باب اول از جهت تاریخ ایران قبل از اسلام، و باب دهم از جهت قسمتی از تاریخ ایران بعد از اسلام (طاهریان، صفاریان، سامانیان، ولاة طبرستان، و غیره)–اهمیت خاص دارد. اول بار در ۱۸۴۴–۴۸ با ترجمه‌ی لاتینی در دو جلد (جلد اول متن عربی است و در ۱۸۴۴ طبع شده) بوسیله‌ی گوتوالد در لایپزیگ، و در ۱۸۶۶ (بعنوان تاریخ ملوک الارض) در کلکته، و در ۱۳۴۰ هق در برلین، و در ۱۹۶۱ در بیروت منتشر شده است.

تاریخ سیستان، کتابی تاریخی، بفارسی، که مؤلف آن معلوم نیست، و مشتمل است بر تاریخ سیستان از قدیم الایام، با نقائصی، تا سال ۷۲۵ هق، و مطالب تاریخی و ادبی دیگر. از یکدست نبودن انشاء این کتاب و قرائن دیگری که از متن آن برمیآید، آنرا یک شخص ننوشته است، و قسمتی از آن حد اکثر در حدود اواخر نیمه‌ی اول قرن ۵م هق تألیف گردیده است، و سپس مطالب تا تاریخ مذکور بوسیله‌ی یک یا چند تفر بر آن افزوده شده، و قسمتی از عبارات بخش قدیمی آن حتی از زین الاخبار گردیزی و تاریخ بیهقی قدیمتر مینماید. علاوه بر اهمیت تاریخی آن، از متون کم‌نظیر و مهم زبان فارسی است، و با پیدایش آن گوشه‌هائی از تاریخ و تاریخ ادب ایران روشن گردیده. بعضی گفته‌اند که شاید این کتاب از عربی ترجمه شده باشد، ولی دلائل قطعی در این باب در دست نیست. اول بار در ۱۲۹۹–۱۳۰۲ هق در پاورقی روزنامه‌ی ایران، و سپس باهتمام ملک‌الشعرای بهار در ۱۳۱۴ هش و اخیراً نیز در تهران منتشر گردیده است.

تاریخ شاهی: ← عبدالله مروارید.

تاریخ طبرستان، کتابی تاریخی، بفارسی، از ابن اسفندیار. در حدود ۶۱۳ هق تألیف شده است، و مشتمل بر تاریخ طبرستان از قدیم الایام میباشد. در موضوع خود معتبر است، و مطالبی در بر دارد که در جای دیگر نمیتوان یافت (یکی از محتویات پرقیمت آن اشعاری است که بزبان طبری گفته شده). تمام نسخه‌هائی که از این کتاب در دست است وقایع را تا سال ۷۶۰ هق شامل است، و تقریباً حوادث ۱۵۰ سال، لاحقه‌مانند، بر کتاب ابن اسفندیار افزوده شده، و احمد کسروی نخستین کسی است که دریافته که این لاحقه از مولانا اولیاء الله آملی است. تاریخ طبرستان در ۱۳۲۰ هش باهتمام عباس اقبال در دو جلد در تهران بچاپ رسیده. تمام کتاب با کمی اختصار و تصرف و اشتباهاتی بوسیله‌ی ادوارد براون به انگلیسی ترجمه شده (طبع لیدن و لندن، ۱۹۰۵). نامه‌ی تنسر در این کتاب مندرج است.

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، کتابی تاریخی، بفارسی، از سید ظهیرالدین مرعشی (مت ح ۸۱۵ هق، فت بعد از ۸۹۴ هق). مشتمل است بر تاریخ طبرستان و رویان و مازندران از قدیم الایام تا زمان تألیف (۸۸۱ هق) کتاب، که بنام کارکیا میرزا علی لاهیجانی صورت گرفته، و چنانکه مؤلف در مقدمه تصریح میکند، کتاب او مطالب تاریخ طبرستان از علی ابن جمال‌الدین رویانی (نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق) و تاریخ رویان تألیف مولانا اولیاءالله آملی را در بر دارد، و خود دو فصل، یکی در ذکر حکمرانی ملک کیومرث رستمداری و فرزندان او، و دیگری در بیان خروج سید قوام‌الدین مرعشی و استیلای اخلاف او، بر آن افزوده است. قسمت عمده‌ی مطالب این کتاب عین مطالب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار است، در حالی که اسمی از ابن اسفندیار در آن نیست. در ۱۸۵۰ در پطرزبورگ و در ۱۳۳۳ هش در تهران منتشر شده است.

تاریخ طبری (tabari) یا **تاریخ الامم و الملوک** (tārixo 'l.'omame va 'l.moluk) یا **کتاب اخبار الرسل و الملوک** (ketābo axbāre 'r.ro-sole)، کتابی تاریخی، بعربی، از محمد ابن جریر طبری، مشتمل بر تاریخ از آغاز آفرینش تا سال ۳۰۲ هق (از هجرت ببعد بر حسب سنوات منظم گردیده). ذیلهای بسیاری بر این کتاب نوشته‌اند، که از آن جمله است ذیل عریب قرطبی (orayhe qortobi)، که وقایع را تا ۳۲۰ هق در بر دارد. ثابت ابن سنان در تعقیب ذیل مزبور حوادث را تا ۳۶۰ هق نوشته است؛ هلال ابن محسن صابی (helāle 'bne mohassene) (۳۵۹–۴۴۸ هق)، در دنبال آن، حوادث را تا ۴۴۸ هق ذکر کرده؛ و پسرش، محمد ابن هلال، دنبال کار پدر را گرفته است، و کتابی بعنوان عیون التواریخ نوشته، که مشتمل بر حوادث تا ۴۷۹ هق میباشد؛ و پس از او محمد ابن عبدالملک همدانی (فت ۵۲۱ هق) کار او را دنبال کرده است، و کتابی که حوادث را تا سال ۴۸۷ هق شامل میباشد تألیف نموده.

تاریخ طبری نخستین تاریخ کاملی است که بزبان عربی نوشته شده، و از تواریخ معتبر محسوب میشود. از جهت تاریخ ایران، و بخصوص ایران پیش از اسلام، اهمیت خاص دارد. در ۱۸۷۶–۱۹۰۱ باهتمام دخویه و عده‌ای دیگر از مستشرقین در لیدن، در ۱۵ مجلد، و در مصر مکرر منتشر گردیده، و مجلدات ۱–۳ و ۵ با ترجمه‌ی لاتینی در ۱۸۳۱–۵۳ بطبع رسیده. نولدکه قسمت مربوط به تاریخ ایران و عرب در زمان ساسانیان را به آلمانی ترجمه کرده است (چاپ لیدن، ۱۸۷۹)، و گویدی مختصری از آن را که در باره‌ی سالهای ۶۵–۹۹ هق است در ۱۹۲۵ در رم بچاپ رسانیده.

تاریخ طبری با تلخیص و اختصار بوسیله ابوعلی محمد بلعمی در ۳۵۲ هق بفارسی ترجمه گردیده است، و این ترجمه در هند مکرر، و قسمت مربوط به ایران در ۱۳۳۷ هش در تهران منتشر شده است. همین ترجمه‌ی فارسی به فرانسوی (طبع پاریس، ۱۸۶۷–۷۴، باهتمام زوتنبرگ)، عربی، ترکی، و ترکی جغتائی ترجمه شده است.

تاریخ طبیعی[1]، اصطلاحی که بمعنای وسیع خود به قسمتی از دانش بشری مشتمل بر حیوانشناسی، گیاهشناسی، شیمی، فیزیک، زمینشناسی، پالئونتولوژی، و معدنشناسی اطلاق میشود، ولی امروزه معمولا بعنوان اسم جمع برای حیوانشناسی و گیاهشناسی، و یا برای این دو علم باضافه‌ی زمین‌شناسی، معدنشناسی، و پالئونتولوژی بکار میرود، و شامل فیزیک و شیمی نیست. از کتابهای معروفی که بنام تاریخ طبیعی نوشته شده کتاب معروف پلینی، کتابی از ر. بیکن، و کتابی از بوفون است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی (ālamārāye abbāsi) یا **عالم‌آرای عباسی،** کتابی تاریخی بفارسی از اسکندر بیک منشی، در تاریخ سلسله‌ی صفویه از آغاز تا پایان سلطنت شاه عباس I صفوی (فت ۱۰۳۸ هق). بنا بگفته‌ی مؤلف در مقدمه، مشتمل بر یک مقدمه، دو صحیفه، و یک خاتمه است، که رویهم در سه مجلد تنظیم شده است، و ظاهراً مؤلف بنوشتن خاتمه توفیق نیافته. تألیف این کتاب در ۱۰۲۵ هق شروع شده است، و مطالبی اجتماعی و زندگینامه‌ی بسیاری از بزرگان آن عصر را (از وزرا، مستوفیان، دانشمندان، شعرا، ادبا، خوشنویسان، و غیرهم) در بر دارد، و در موضوع خود از مراجع معتبر میباشد.

ظاهراً اول بار مطالب راجع به مازندران این کتاب را دورن در کتاب خود در باره‌ی سواحل جنوبی بحر خزر که در ۱۸۵۰–۵۸ در پطرزبورگ منتشر شده است بطبع رسانیده، و تمام آن اول بار در ۱۳۱۳ هق و سپس در ۱۳۳۴–۳۵ هش در تهران منتشر گردیده. اسکندر بیک بر این کتاب ذیلی نوشته است که حوادث پنج سال اول سلطنت شاه صفی را (۱۰۳۸–۴۳ هق) در بر دارد، و در ۱۳۱۷ هش بعنوان ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، با قسمتی از تاریخ خلد برین، در تهران بطبع رسیده.

تاریخ عتبی: ← تاریخ یمینی.

تاریخ عضدی (azodi)، کتابی تاریخی، بفارسی، از عضدالدوله (احمد میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار و پدر عین‌الدوله). مشتمل است بر شرح احوال زنها، دخترها، پسرها، نوه‌ها، و نتیجه‌های فتحعلی شاه، و دوره‌ی سلطنت ۳۸ساله‌ی پادشاه مزبور، و

(1) natural history

نکاتی در بارهٔ آقا محمد خان نیز در بر دارد. در ۱۳۰۴ هق بدستور اعتمادالسلطنه تألیف شده است. اول بار در ۱۳۰۶ هق در بمبئی، و سپس در ۱۳۲۸ هش در تهران منتشر گردیده.

تاریخ فرشته یا **گلشن ابراهیمی**، کتابی تاریخی، بفارسی، از محمد قاسم ابن غلامعلی هندو شاه استرابادی، مشهور به فرشته. تاریخ عمومی و مفصل هند است، و در موضوع خود معتبر. گویند مؤلف آنرا نخست بنام مرتضی نظام شاه تألیف نموده، و سپس بعد از مرگ (۹۹۶ هق) وی، بر حسب دعوت دلاور خان، وزیر ابراهیم عادل شاه ثانی، به کانپور رفته، و کتاب را بنام ابراهیم عادل شاه، گلشن ابراهیمی نامیده، و ظاهراً کار تألیف آنرا در ۱۰۱۵ هق بپایان رسانده. ظاهراً اول بار در ۱۸۳۱–۳۲ هق در بمبئی و سپس مکرر در هند بطبع رسیده است. به انگلیسی ترجمه شده است (طبع لندن، ۱۸۲۹، و کلکته، ۱۹۰۸–۱۰). تحریر دیگری از این کتاب با کمی تفاوت در دست است که بعنوان تاریخ نورس‌نامه است، و تاریخ تألیفش ۱۰۱۸ هق میباشد.

تاریخ فیروزشاهی (firuz.šāhi)، کتاب تاریخی، بفارسی، از ← ضیاءالدین برنی، مشتمل بر تاریخ سلاطین دهلی از سال جلوس (۶۶۲ یا ۶۶۴ هق) غیاث‌الدین بلبن (balban) تا سال ۷۵۸ هق که سال ششم سلطنت فیروز شاه است. مؤلف آنرا بعنوان ذیل طبقات ناصری (که در ۶۵۸ هق تألیف شده) در ۷۵۸ هق در ۷۴ سالگی نوشته است. در ۱۸۶۰–۶۲ در کلکته بطبع رسیده است. یکی از مراجع معتبر قسمتی از تاریخ هند محسوب میشود. قسمتهائی از آن بوسیلهٔ بعضی از مستشرقین که تاریخ هند نوشته‌اند به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است.

تاریخ قم یا **کتاب قم** یا **قم‌نامه**، عنوان کتابی تاریخی، بفارسی، که اصل آن بعربی بوده است و بوسیلهٔ حسن ابن محمد ابن حسن قمی در ۳۷۸ هق بنام صاحب ابن عباد تألیف گردیده. متن عربی ظاهراً از میان رفته، و در ۸۰۶ هق و بقولی در ۸۲۵ هق، حسن ابن علی ابن حسن ابن عبدالملک قمی آنرا بفارسی ترجمه کرده است. در مقدمهٔ متن فارسی موجود آمده است که اصل عربی در ۲۰ باب و ۵۰ فصل بوده، و فهرست بابها با موضوعات آنها ذکر شده، ولی آنچه از این کتاب مفید، که بسیاری از مطالب آن را در جای دیگر نمیتوان یافت، و از متون ارجمند زبان فارسی محسوب میشود، امروز در دست میباشد پنج باب است، که در ۱۳۱۳ هش در تهران منتشر گردیده.

تاریخ کرمان، عنوان ترجمهٔ فارسی کتابی مشتمل بر تاریخ کرمان از قدیم الایام تا سال ۱۳۲۲ هق. اصل این کتاب بسیار مختصر بوسیلهٔ پ. سایکس به انگلیسی نوشته شده است، و ابوتراب ابن موسی قاجار کرمانی (مستعان‌الملک) بدستیاری نصرالله خان نواب شیرازی و تصحیح افضل‌الملک کرمانی در ۱۳۳۲ هق آنرا بفارسی درآورده است (چاپ کرمان، ۱۳۳۲ هق). مطالب آن در کتاب دیگر سایکس بنام ده هزار میل در ایران نیز مندرج است.

تاریخگذاری بوسیلهٔ رادیوآکتیویته (rādio-āktivite). ۱– طریقه‌ای برای تعیین تاریخ تشکیل یافتن بقایای آلی محتوی کربون، که آنرا تاریخ‌گذاری بوسیلهٔ کربون رادیوآکتیو (کربون ۱۴) نیز مینامند. اشعهٔ کیهانی در برخورد با نیتروژن (ازت) موجود در جو مقداری کربون ۱۴ تولید میکنند، که به گاز کربونیک رادیوآکتیو تبدیل میشود. کربون ۱۴، مانند سایر مواد رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته)، متلاشی میشود، و این تلاشی همراه با صدور شعاعهائی است (نصف عمر کربون رادیوآکتیو ح ۶٬۰۰۰ سال است). گیاهان (از طریق جذب گاز کربونیک هوا) و حیوانات (از راه تغذیه) مقداری کربون ۱۴ در بدن خود دارند، که متدرجاً در نسجهای بدنشان متلاشی میشود، ولی تا موقعی که موجودی زنده است، کربون رادیوآکتیوی که از هوا یا از راه تغذیه میگیرد کربون متلاشی‌شده را جبران میکند، بطوری که میزان نسبی کربون ۱۴ در نسجهای بدنش مقدار ثابت و مشخصی است. مثلا یک گرم کربون نسجهای هر گیاه در هر جا همواره تخمیناً ۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ اتم کربون ۱۴ دارد (در فاصلهٔ دو دقیقه فقط ۲۱ عدد از آنها متلاشی میشود). پس از مرگ، تلاشی اتمهای کربون ۱۴ ادامه مییابد، ولی جبران اتمهای متلاشی‌شده منقطع میگردد، و بقایای موجود زنده متدرجاً اتمهای کربون ۱۴ خود را بر طبق قانون تلاشی از دست میدهد؛ در انقضای ۶٬۰۰۰ سال، مقدار کربون ۱۴ اولیه به نصف تقلیل مییابد؛ و پس از ۱۲٬۰۰۰ سال، ربع آن باقی میماند؛ و بعد از ۱۸٬۰۰۰ سال، یک هشتم آن و هکذا. پس، عیار کربون رادیوآکتیو در بقایای ماقبل تاریخی در حکم ساعتی است که با مرگ موجود زنده بکار می‌افتد، و بوسیلهٔ آن میتوان زمان مرگ را تعیین کرد. در عمل نمونه‌ای (بهترین نمونه‌ها چوب و سایر بقایای نباتی است) را که میخواهند عمر آنرا تعیین نمایند میسوزانند، و تصفیه می‌کنند، و کربون خالص آنرا استخراج مینمایند، و بوسیلهٔ شمارگر گایگر عدهٔ اتمهای کربون رادیوآکتیو موجود در یک گرم از آن کربون خالص را تعیین میکنند. با این اطلاعات، بوسیلهٔ محاسبه میتوان عمر نمونهٔ مورد نظر را برآورد کرد. مثلا یک گرم کربون حاصل از نسجهای درختی که تازه قطع شده، بعلت وجود کربون ۱۴ در آن، در ← شمارگر گایگر باعث ۴۲۵ تکان در ۳۰ دقیقه میگردد. اما یک گرم کربون حاصل از درختی که ۱۲٬۰۰۰ سال یا ۶٬۰۰۰ سال پیش قطع شده است در همان مدت بترتیب سبب ۱۰۵ یا ۲۱۰ تکان میگردد. باین طریق، با اندازه‌گیری تعداد تکانها، میتوان عمر یک قطعه چوب را (که مثلا متعلق به تابوت فلان فرعون مصر است) تخمین کرد. این طریقه در باستانشناسی و در زمینشناسی بسیار مفید است، ولی دامنهٔ استعمال آن محدود میباشد، زیرا مثلا در بقایای ۶۰٬۰۰۰ساله ماندهٔ کربون رادیوآکتیو بقدری قلیل است که اندازه‌گیری آن عملا ممکن نیست. ۲– طریقه‌ای، متفاوت با طریقهٔ تاریخگذاری بوسیلهٔ کربون رادیوآکتیو، برای تعیین عمر بعضی از سنگها و سایر مواد غیر آلی. در این طریقه نسبت مقادیر اورانیوم و سرب (محصول نهائی تلاشی اورانیوم) در کانه‌های اورانیوم‌دار حکم ساعت زمینشناسی را دارد. کانهٔ اورانیوم مشتمل بر ۹۹٫۲۷٪ اورانیوم ۲۳۸ و ۰٫۷۲٪ اورانیوم ۲۳۵ است. اما این نسبت همیشه بر این منوال نبوده است، زیرا U۲۳۵ و U۲۳۸ به یک میزان متلاشی نمیشوند (در طی ۲٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال، یک قطعه اورانیوم ۲۳۵ برابر ۴٫۶۵ دفعه و یک قطعه اورانیوم ۲۳۸ فقط ۱٫۳۶ دفعه تقلیل مییابد). تشکیل یافتن سرب از اورانیوم، بسبب درازی عمر اورانیومهای ۲۳۸ و ۲۳۵ بسیار بطیء است. بمحاسبه معلوم میشود که یک گرم از مخلوط همجاهای اورانیوم بصورتی که حالیه در طبیعت موجود است، پس از انقضای یک میلیون سال ۰٫۰۰۰۱۳۷ گرم سرب، و پس از انقضای ۱۰ میلیون سال ۱٫۰۰۱۳۶ گرم سرب میدهد. بالعکس میتوان عکس این مسئله را حل کرد، یعنی از روی عیار نسبی اورانیوم و سرب در یک کانهٔ اورانیوم‌دار زمانی را که از مبدأ این کانه گذشته است تعیین نمود (در تمام این ملاحظات فرض اینست که تمام سربی که در سنگ‌های معدنی وجود دارد از منشأ اورانیوم است). باین وسیله سن قشر زمین را ح ۴ میلیارد سال تخمین کرده‌اند. سرب یگانه وسیلهٔ تخمین ازمنهٔ زمینشناسی نیست. در ضمن تبدل اورانیوم که منجر به تولید سرب میشود، ۸ ذرهٔ آلفا (یعنی ۸ اتم هلیوم) صادر میگردد. یک گرم اورانیوم سالیانه $1,1 \times 10^{-7}$ سانتیمتر مکعب هلیوم تولید میکند، که در سنگهای معدنی جمع میشود، و میتوان آنرا از آنها استخراج کرد. پس از تعیین عیار هلیوم در کانهٔ اورانیوم سن آنرا بمحاسبه میتوان بدست آورد. البته اطلاعاتی که بدین طریق حاصل میشود بدقت آنچه از روی سرب بدست می‌آید نیست، زیرا مقداری از هلیوم گازی از سنگها خارج میشود.

تاریخ گزیده (gozide)، کتابی تاریخی، بفارسی، از حمدالله مستوفی قزوینی. تاریخ عمومی عالم است، در یک مقدمه و شش باب، از بدو خلقت تا ایام وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله، که در ۷۳۰ هق بنام وزیر مزبور تألیف گردیده، و در حقیقت چنین مینماید که منتخبی از جامع التواریخ رشیدی باشد، و حمدالله دو فصل–یکی در تاریخ علما و ائمه و فضلا و شعرای عرب و عجم، و دیگری در تاریخ و جغرافیا و بزرگان شهر قزوین–بر آن افزوده، که از مهمترین ابواب کتاب است، ولی مؤلف در مقدمهٔ کتاب ۲۳ تألیف بعنوان مراجع خود ذکر مینماید. نثر این کتاب از تواریخی که در عهد مغول نوشته شده، حتی از جامع التواریخ، روانتر است، و بعضی مطالب مخصوص بخود دارد که در جای دیگر یافت نمیشود.

تمام این تألیف مفید اول بار باهتمام ادوارد براون با چاپ عکسی در ۱۹۱۰ در لندن، و ترجمهٔ انگلیسی خلاصهٔ آن با فهارس کتاب در ۱۹۱۳ در لیدن، و تمام کتاب در ۱۹۳۶–۳۹ هش در تهران منتشر شده است. باب چهارم (در تاریخ سلاطین اسلامی ایران) با ترجمهٔ فرانسوی در ۱۹۰۳ در پاریس، و ترجمهٔ فرانسوی باب ششم (باستثنای فصل اول آن) بوسیلهٔ باربیه دو منار در ۱۸۵۷ در پاریس، و ترجمهٔ انگلیسی فصل ششم باب شعرای ایران بوسیلهٔ ادوارد براون در اکتبر ۱۹۰۰ و ژانویهٔ ۱۹۰۱ در روزنامهٔ انجمن سلطنتی آسیائی بطبع رسیده است.

تاریخ گیتی‌گشا (giti.gošā) یا **تاریخ زندیه**، کتابی تاریخی، بفارسی، از میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی (متخلص به نامی) (ف ۱۲۰۴ هق). مشتمل است بر تاریخ سلسلهٔ زندیه از آغاز تا

سال ۱۲۰۰ هق، و در موضوع خود معتبر میباشد. از جهت نثر فارسی قدری منلق و پراستعاره و کنایه است. محمد اسماعیل وکیل‌الملک نوری (فت ۱۲۸۶ هق)، حکمران کرمان، در جوانی خود (پیش از سال ۱۲۷۵ هق که نایب‌الایاله‌ی کرمان بوده است) این کتاب را تهذیب کرده است، و عبارت‌پردازیهای آن را از میان برده، و لب مطالب را در کتاب کوچکی جمع‌آوری نموده.

بر تاریخ گیتی‌گشا دو ذیل نوشته شده است، یکی بوسیله‌ی عبدالکریم ابن علی رضا الشریف شیرازی، که شاگرد محمد صادق نامی بوده، و حوادث دوره‌ی زندیه را تا اواسط پادشاهی لطفعلی خان در بر دارد، و دیگری بوسیله‌ی میرزا محمد رضای شیرازی، که ظاهراً پس از ۱۲۱۹ هق نوشته شده، و مشتمل است بر تاریخ زندیه از اواخر سلطنت لطفعلی خان تا انقراض این خاندان بدست قاجارها. عنوان "گیتی‌گشا" در هیچ جای کتاب نیامده است، و ظاهراً میرزا عبدالکریم آنرا بر کتاب استاد خود نهاده، چونکه در دیباچه‌ی ذیل او دیده میشود. گیتی‌گشا و دو ذیل آن در سال ۱۳۱۷ هش در تهران منتشر شده است.

تاریخ گیلان، کتابی تاریخی، بفارسی، از عبدالفتاح فومنی (فت نیمه‌ی اول قرن ۱۱م هق). مشتمل است بر دو فصل و چهار مقاله، در تاریخ گیلان (گسکر، آستارا، لنکران، و غیره) در سالهای ۹۲۳–۱۰۳۸ هق از دوره‌ی صفویه. ظاهراً اول بار در ۱۸۵۸ باهتمام ب. دورن در پطرزبورگ و سپس در ۱۳۱۵ هش در رشت منتشر گردیده است.

تاریخ گیلان و دیلمستان، کتابی تاریخی، بفارسی، از سید ظهیرالدین مرعشی (مت ح ۸۱۵ هق، فت بعد از ۸۹۴ هق). در سنه‌ی ۸۸۱ هق بامر کارکیا میرزا علی لاهیجانی تألیف شده است، و بقول مؤلف در مقدمه، مشتمل است بر یک مقدمه و شش باب، و سپس مؤلف باب هفتمی در حوادث مابین سالهای ۸۸۱ و ۸۹۴ هق بر آن افزوده است. در موضوع خود که تاریخ قسمتی از قرون ۸م و ۹م هق گیلان و دیلمستان است مهم میباشد. در ۱۳۳۰ هق باهتمام رابینو، با مکاتیب خان احمد خان گیلانی، در رشت بطبع رسیده.

تاریخ مختصر الدول (tārixo moxtasare 'd.do-val) یا **مختصر تاریخ الدول**، کتابی تاریخی، بعربی، از ابن العبری. مشتمل است بر تاریخ از آغاز آفرینش تا زمان مؤلف در ده قسمت (بقول مؤلف ده "دولت")، و مطالب مهمی در تاریخ ایران باستان، اسماعیلیان، خوارزمشاهیان، و مغول در بر دارد. این کتاب را مؤلف از کتاب مفصل خود که به سریانی نوشته بوده است ترجمه و تلخیص کرده، و مطالب مهمی بر آن افزوده، و اطلاعات درباره‌ی اسماعیلیان و خوارزمشاهیان و مغول را از تاریخ جهانگشای جوینی اقتباس کرده است، و خود قسمتهائی بر آن علاوه نموده. اول بار در ۱۶۶۳ باهتمام ا. پوکاک با ترجمه‌ی لاتینی در آکسفرد منتشر گردیده. متن عربی آن در ۱۸۹۰ و در ۱۹۵۸ در بیروت و ترجمه‌ی آلمانی آن در ۱۷۸۳ منتشر شده است.

تاریخ مختصر ایران، کتابی تاریخی، بفارسی، که اصل آنرا پ. هورن به آلمانی تألیف کرده است، و از طرف کمیسیون معارف بفارسی ترجمه شده، و در ۱۳۱۴ هش در تهران منتشر گردیده. این کتاب مختصری است در تاریخ ایران از اول اسلام تا انقراض سلسله‌ی زندیه (اصل کتاب تا اوایل سلطنت مظفرالدین شاه را در بر داشته، و بقول مترجم کتاب، چون تاریخ سلسله‌ی قاجاریه ناقص بوده است، مطالب مربوط باین سلسله بدستور کمیسیون معارف ترجمه نشده). مراجع شرقی و غربی متعددی که در آخر هر فصل کتاب ذکر گردیده است برای کسانی که بخواهند در تاریخ ایران بعد از اسلام مطالعه و تحقیق کنند راهنمای مفیدی میباشد.

تاریخ مدینة دمشق (tārixo madinate de-mešq)، کتابی در تاریخ و جغرافیا و تمدن شام، بعربی، از ابن عساکر. در ۸۰ مجلد است، و بزرگ‌ترین کتابی است که در باب یک شهر نوشته شده. مطالب مفیدی در باره‌ی جغرافیا و بناهای شام در مقدمه‌ی کتاب مذکور است؛ و سپس برای هر کس از بزرگانی که از پیش از اسلام تا قرن ۶م هق در دمشق و دیگر شهرهای شام بوده‌اند و یا بدانجا آمده‌اند زندگینامه نوشته شده است. این کتاب عظیم را ذیلها نوشته‌اند، و خلاصه‌ها کرده. عبدالقادر بدران (فت ۱۹۳۷) تهذیبی از آن بوجود آورده، که ۷ جلد آن در ۱۳۲۹–۳۲ هق در دمشق بطبع رسیده، و طبع کامل آن از ۱۹۵۱ در دمشق آغاز گردیده است.

تاریخ مسعودی: ← تاریخ بیهقی.

تاریخ مشروطه‌ی ایران، کتابی تاریخی، بفارسی، از احمد کسروی، مشتمل بر تاریخ پیشامدهای مشروطه‌ی ایران از آغاز (زمان ناصرالدین شاه) تا هنگام درآمدن سپاهیان روس به آذربایجان. قسمتی از کتابی است که در موضوع مذکور نخست بعنوان تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان در مجله‌ی پیمان منتشر میشده است، و سپس در ۶ مجلد بطبع رسیده (از ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۵ هش)، و مؤلف آنرا از این جهت تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان نامیده که در ابتدای کار میخواسته است تنها پیشامدهای آذربایجان را از آغاز جنبش مشروطه‌خواهی تا ۱۸ سال بنویسد، و سپس مصمم گردیده است که کتابی در تاریخ مشروطیت بطور کلی تألیف نماید. از این رو، دو جلد اول و دوم تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان را، با تجدید نظر و اضافات بسیار، بنام تاریخ مشروطه‌ی ایران اول بار در ۱۳۱۹–۲۲ هش در سه بخش منتشر کرد (سپس مکرر بطبع رسیده است). چهار مجلد دیگر، بعنوان تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان، مکرر در تهران بطبع رسیده است، و در آن از وقایع مشروطیت و پیشامدهای ایران در زمان جج I و اوضاع ایران پس از جنگ مزبور گفتگو شده است.

تاریخ معاصر یا **حیات یحیی**، کتابی تاریخی، بفارسی، از یحیی دولت‌آبادی (فت ۱۳۱۸ هش). در چهار مجلد است، که جلد اول مشتمل بر قسمتی از تاریخ دوران شباب و تحصیل نویسنده و ایجاد فرهنگ نوین ایران، و جلدهای دوم و سوم آن در تاریخ مشروطیت ایران، و جلد چهارم در باره‌ی مهاجرت ملیون در اوایل جج I و انقراض سلطنت قاجاریه و دوران سلطنت رضا شاه پهلوی میباشد، و رویهمرفته یک دوره تاریخ سیاسی ایران را در نیم قرن اخیر شامل است. چاپ تهران (از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۶ هش).

تاریخ معجم (moʿjam) یا **المعجم فی آثار ملوک العجم** (al.moʿjam fi āsāre moluke 'l.-ʿajam) یا **المعجم فی تاریخ ملوک العجم**، کتابی تاریخی، بفارسی، از شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی (۶۶۰–۷۴۰ هق)، که بنام نصرت الدین احمد لر (از اتابکان لر بزرگ) نوشته شده است. مشتمل بر تاریخ ایران پیش از اسلام از نخستین پادشاه پیشدادی تا زمان انوشروان میباشد. بعضی آنرا از عزالدین فضل‌الله ابن عبدالله شیرازی، پدر وصاف الحضره، دانسته‌اند که درست نمینماید، و ظاهراً عزالدین فضل‌الله و شرف‌الدین فضل‌الله را با یکدیگر نسبتی نمیباشد؛ و بدیگری نیز نسبتش داده‌اند. نثر این کتاب مصنوع و متکلف و مطالب آن بی‌اعتبار است. کمال بَرغَمُوی بامر محمود پاشا وزیر سلطان محمد خان عثمانی آنرا بترکی ترجمه کرده و بلاغت‌نامه یا ترجمان البلاغه نامیده. ظاهراً اول بار در ۱۲۵۹ هق در تبریز، و در ۱۲۸۷ هق در تهران، و سپس در لاهور (۱۸۸۴)، تبریز، تهران، و اصفهان مکرر بطبع رسیده است.

تاریخ معصومی: ← تاریخ سند.

تاریخ مغول، کتابی تاریخی، بفارسی، از عباس اقبال آشتیانی، مشتمل بر تاریخ ایران از ابتدای استیلای چنگیز خان تا تأسیس دولت تیموری، و سلسله‌های جزئی که در فاصله‌ی این دو قرن و نیم بر بعضی قسمتهای این مملکت حکومت کرده‌اند. این کتاب جلد اول تاریخی است که بنا بوده مؤلف از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت تألیف کند. در ۱۳۱۲ هق و ۱۳۴۵ هق در تهران بطبع رسیده است.

تاریخ ملازاده (mollā.zāde)، کتابی تاریخی، بفارسی، از احمد ابن محمود معروف به معین الفقراء و ملازاده‌ی بخاری، از مردم قرن ۸م و ۹م هق. مؤلف گورهای ۱۶۰ تن از بزرگانی را که در بخارا مدفونند میشمارد، و بزندگینامه‌ی آنها میپردازد، و مشتمل بر مقدمه‌گونه‌ای در اهمیت بخارا است. در ۱۳۲۲ هق در بخارا و در ۱۳۳۹ هش در تهران بطبع رسیده است.

تاریخ ملوک الارض: ← تاریخ سنی ملوک الارض.

تاریخ ملوک کرت: ← تاریخ‌نامه‌ی هرات.

تاریخ ملوک هرات: ← تاریخ‌نامه‌ی هرات.

تاریخ نادر شاه، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی تاریخی بزبان انگلیسی، از جیمز فریزر (jeymz freyzər)، که خود معاصر نادر شاه بوده. مشتمل بر قسمتی از تاریخ ایران در قرن ۱۲م هق (یعنی تاریخ نادر شاه) و خلاصه‌ی تاریخ سلاطین مغول که در هندوستان سلطنت کرده‌اند (این قسمت از کتاب را نویسنده از امیر تیمور شروع کرده است). کتاب فریزر بامر ناصرالدین شاه بوسیله‌ی ابوالقاسم ناصرالملک، والی کردستان، بفارسی ترجمه شده است، و در ۱۳۲۱ هق بوسیله‌ی علی محمد مجیر الدوله، با مختصر تصرفی در عبارات مترجم، در تهران بطبع رسیده، و در روزنامه‌ی ایران در همان زمان منتشر گردیده.

تاریخ‌نامه‌ی هرات (tārix.nāmeye harāt)، کتابی تاریخی، بفارسی، از سیف ابن محمد ابن یعقوب (متخلص به سیفی) (۶۸۱–فت بعد از ۷۲۱ هق). مشتمل است بر تاریخ هرات، از هجوم (۶۱۸) چنگیز خان به این شهر تا ۱۶مین (؟) سال سلطنت ملک غیاث‌الدین کرت. بامر غیاث‌الدین در ح

۷۱۸–۲۱ هق (و بقولی در بین سنوات ۷۲۱ و ۷۲۹ هق) تألیف گردیده، و اساس کار مؤلف بر سلطنت سلاطین کرت در هرات است، و از این رو بعضی این کتاب را تاریخ ملوک کرت گفته‌اند، و آنرا تاریخ ملوک هرات و تاریخ هرات نیز نامیده‌اند. چون بیشتر مندرجات آن راجع بحوادث زمان مؤلف است، از مراجع معتبر، و همچنین از آثار مهم زبان فارسی محسوب میشود، و زندگینامه‌ی بعضی از اولیا و دانشمندان و شعرا، و همچنین، قطعاتی از اشعار شعرای ایرانی و عرب را در بر دارد. قسمتی از آن که در دست است در ۱۹۴۳ در کلکته بطبع رسیده.

تاریخ نگارستان، کتابی تاریخی، بفارسی، از قاضی احمد ابن محمد غفاری قزوینی (۹۰۰–۹۷۵ هق). در ۹۵۹ هق بنام شاه طهماسب صفوی تألیف شده. مشتمل است بر ۳۳۰ حکایت تاریخی از قرن اول هجرت تا زمان تألیف، در حالات پیغمبر و امامان شیعه و نوادر حالات خلفا و پادشاهان اسلام و غیرهم، با نثر ممزوج به نظم. ظاهراً اول بار در ۱۸۲۹ و سپس در ۱۸۵۹ در بمبئی، و در ۱۳۴۰ هش (با تصرفات در عبارات مؤلف) در تهران منتشر گردیده. بعضی از مستشرقین مطالبی از این کتاب ترجمه و در تألیفات خود طبع کرده‌اند، و تمام آن بترجمه‌ی ترکی درآمده.

تاریخ نو، کتابی تاریخی، بفارسی، از جهانگیر میرزا. مؤلف پسر سوم عباس میرزا نایب‌السلطنه است، و بعد از ۱۲۲۲ هق متولد شده و در ۱۲۶۹ هق درگذشته است. تاریخ نو مشتمل است بر حوادث ۲۶ سال و کسری از سلطنت قاجاریه (از ۱۲۴۰ تا اوایل ۱۲۶۷ هق، یعنی ده سال از سلطنت فتحعلی شاه، تمام ۱۴ سال سلطنت محمد شاه، و دو سال و اندکی از سلطنت ناصرالدین شاه)، و در حقیقت ذیل تاریخ قاجاریه‌ی عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی موسوم به مآثر سلطانی میباشد که در ۱۲۴۰ هق ختم شده. مؤلف خود آنرا تاریخ نو نامیده است (تا اینکه از جهت حروف بحساب جمل با سال ۱۲۶۷ هق که سال تألیف کتاب است درست درآید)، ولی بعضی بمناسبت نام نویسنده آنرا تاریخ جهانگیری نیز خوانده‌اند. در باره‌ی موضوع مذکور هیچ مأخذی بتفصیل و اهمیت این کتاب در دست نیست، و بخصوص مطالب بسیار مهمی را در خصوص جنگهای دوم ایران و روس، احوال حاجی میرزا آقاسی و محمد خان امیر نظام و شاهزاده‌های قاجار، بدایت حال میرزا تقی خان امیر کبیر، ظهور باب، و غیره در بر دارد، که در هیچ مأخذ دیگر نیست. در سال ۱۳۲۷ هش باهتمام عباس اقبال در تهران منتشر شده است.

تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه‌ی تبریز یا **جغرافیای مظفری،** کتابی تاریخی و جغرافیائی، بفارسی، از نادر میرزا (فت ۱۳۰۵ هق) پسر بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار، و تحریر هدایت‌الله سپهر (لسان‌الملک). مشتمل است بر تاریخ و جغرافیای تبریز و زندگینامه‌ی بزرگان شهر مزبور و کسانی که با آن ارتباطی داشته‌اند، با مقدمه‌ی سپهر مذکور. در ۱۳۲۳ هق در تهران منتشر گردید.

تاریخ وصاف (vassāf) یا **تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار** (tajziato 'l.'amsār va tazjiato 'l.'a'sār)، کتابی تاریخی، بفارسی، از وصاف (یا وصاف الحضره)، مشتمل بر پنج جلد در تاریخ مغول. این کتاب، بتصریح مصنف در دیباچه، ذیل تاریخ جهانگشای جوینی است و وقایع سالهای ۶۵۶–۷۲۸ هق را در بر دارد. در سنه‌ی ۷۰۳ هق، که غازان خان به شام لشکر کشید، رشیدالدین فضل‌الله وصاف الحضره را، که سه جلد از کتاب خود را تألیف کرده بود، در عانه بحضور غازان آورد، و کتاب او را از نظر پادشاه بگذرانید، و همو در سال ۷۱۲ هق وصاف و تاریخش را، که در آن وقت چهار جلد از آن تألیف شده بود، در سلطانیه به الجایتو معرفی کرده است.

این کتاب را نثری است مصنوع، و پیوسته در آن رعایت جانب لفظ و اهمال جانب معنی گردیده، تا آنجا که کار به اطناب ممل کشیده، ولی در موضوع خود بسیار معتبر و مهم میباشد، چونکه مصنف در بیشتر وقایعی که در کتاب خود آورده است یا خود حاضر و شاهد بوده، و یا بی‌واسطه از بزرگان دولت شنیده. تمام آن اول بار در ۱۲۶۹ هق در بمبئی، و از روی آن بطور افست در ۱۳۴۰ هش در تهران، و جلد اول آن با ترجمه‌ی آلمانی (بوسیله‌ی هامر-پورگشتال) در ۱۸۵۶ در وین، و همین جلد اول در تبریز مکرر و در تهران و لاهور منتشر گردیده. حسین افندی بغدادی معروف به نظمی‌زاده (فت ۱۱۳۰ هق) شرحی به ترکی بنام شرح وصاف بر آن نوشته است، و لغت‌نامه‌هائی به ترکی و فارسی برای آن ترتیب داده اند. قسمتهائی از آن بزبانهای انگلیسی و آلمانی ترجمه شده است.

تاریخ هرات: ← تاریخ‌نامه‌ی هرات.

تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان: ← تاریخ مشروطه‌ی ایران.

تاریخ یزد، کتابی در تاریخ یزد، بفارسی، از جعفر ابن محمد ابن حسن جعفری (قرن ۹م هق). ظاهراً بین سالهای ۸۴۵ هق و ۸۵۰ هق تألیف گردیده است، و مشتمل است بر ده قسم، از قبل از اسلام تا زمان مؤلف. اطلاعات مفیدی در باره‌ی تاریخ و جغرافیای این شهر در بر دارد، و شاید نخستین کتابی باشد که در تاریخ یزد نوشته شده است. چاپ تهران، ۱۳۳۸ هش. نیز ← تاریخ جدید یزد.

تاریخ یمینی (yamini) یا **تاریخ عتبی** (otbi) یا **سیرة صاحب غزنه** (sirato sāhebe qazna)، کتابی تاریخی، بعربی، از ابونصر محمد عتبی. در ۴۱۲ هق تألیف شده. از مراجع معتبر قسمتی از دوره‌ی غزنویان است، و تاریخ سبکتکین و سلطان محمود را تا سال ۴۰۹ هق در بر دارد. ظاهراً اول بار در ۱۸۴۷ در دهلی، و سپس در بولاق مصر (۱۲۹۰ هق) و در لاهور (۱۳۰۰ هق) بطبع رسیده.

این کتاب از دیرزمانی مورد توجه بوده است، و بر آن شرحها نوشته‌اند، که از آن جمله است شرح قاسم ابن حسین خوارزمی (فت ۵۵۵ هق)؛ و شرح حمیدالدین ابوعبدالله ابن عمر نجاتی نیشابوری، بنام بساتین الفضلاء و ریاحین العقلاء که در ۷۰۹ هق در تبریز تألیف شده؛ و شرح معروف احمد ابن علی مَنینی (۱۰۸۹–۱۱۷۲ هق)، بنام الفتح الوَهْبی علی تاریخ ابی نصر العتبی (چاپ مصر، ۱۲۸۶ هق)، که چون تاریخ غزنویان را از ۴۰۹ هق ببعد بر متن افزوده است اهمیت خاص دارد.

تاریخ یمینی، بعد از ۶۰۲ هق، بوسیله‌ی ابو الشرف ناصح ابن ظفر ابن سعد منشی جرباذقانی (= گلپایگانی) بفارسی منشیانه‌ای ترجمه شده است که به ترجمه‌ی یمینی و ترجمه‌ی تاریخ یمینی معروف است، و اول بار در ۱۲۷۲ هق و نیز اخیراً در تهران بطبع رسیده، و این ترجمه به انگلیسی غیر دقیقی ترجمه گردیده (لندن، ۱۸۵۸). قسمتی از متن فارسی که مربوط به سامانیان است بوسیله‌ی شفر در ۱۸۹۲ بضمیمه‌ی تاریخ بخارا بچاپ رسیده. مولوی محمد فضل امام خیرآبادی (صدر الصدور دهلی) نیز در حدود ۱۵۰ سال قبل تاریخ عتبی را بفارسی ترجمه کرده است، و در همان زمان، کرامتعلی ابن حیاتعلی دهلوی هم آنرا بنام ترجمه‌ی امینی (منسوب به امین‌الله، که لقب دیگر سلطان محمود بوده) بفارسی درآورده.

تاری دوسی، حشره، ← آخوندک.

تاریفا[1] (tārifā)، عربی **جزیرة طریف** (jazirato tarif)، شهر (جه ۱۸٬۰۹۸)، ج اسپانیا، در اندلس؛ دریابندر مستحکمی بر تنگه‌ی جبل طارق. از طریف، سرکرده‌ی اولین دسته‌ی سپاهیان مسلمان که در ۹۱ هق (۷۱۰ بم) در اسپانیا پیاده شدند، نام گرفته است. در ۱۲۹۲، سانچوی IV، شاه کاستیل، آنرا از مسلمانان گرفت. جنوبیترین شهر بر اروپا است.

تاریم[2] (tārim)، رود عمده‌ی ایالت سینکیانگ، غ چین، بطول ح ۲٬۱۰۰ کم. از التحاق رودهای یارکند و ختن در غ سینکیانگ تشکیل یافته بجانب ش در طول لبه‌ی شمالی بیابان **تاکلاماکان** جاری شده سپس بطرف جش روان میشود و به ماندابهای اطراف دریاچه‌ی لوب نور میریزد. حوضه‌ی تاریم، بمساحت ح ۹۰۵٬۰۰۰ کمه، واقع بین کوههای تین شان و پامیر و کوههای کونلون، از رود تاریم نام گرفته است، و این حوضه مشتمل بر دریاچه‌ی **لوب نور** و اراضی پست **تورفان** میباشد.

تارینگتن، وایکاونت: ← بینگ، جورج.

تازه‌شهر (tāze.šahr) یا **کهنه‌شهر،** ده (جه ۲٬۶۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۷ کیلومتری جغ شاهپور.

تازه‌قلعه (tāze.qal'e)، ده (جه ۱٬۱۳۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۴ کیلومتری جغ مراغه.

تازی، عرب: ← تاجیک.

تازیانه‌زنان[3]، گروهی از مسیحیان که بعلامت توبه خویشتن را در ملأ عام تازیانه میزدند. در قرن ۱۳م بصورت جنبشی در ل ایتالیا پدید آمد، و با کمال سرعت در آلمان و بوهم و حتی لهستان رواج یافت. بر اثر مخالفت مقامات عرفی و دینی از میان رفت، ولی پیروان آن گاه‌بگاه سر بلند میکردند. پس از اصلاح دینی این رسم مدت کوتاهی احیا شد.

تازیک: ← تاجیک.

تاژ، لو، رود، ← تاگوس.

تاژیک: ← تاجیک.

تاستیگ[4] (tāstig)، فت ۱۰۶۶، ارل نورثامبریا.

---

(۱)Tarifa (۲)Tarim (۳)flagellants (۴)Tostig

مردم نورثامبریا بر او شوریدند (۱۰۵۵)، و او را خلع کردند. تاستیگ و هارولد III نروژ که با او متحد بود در نبرد ستمفرد بریج بیست برادر تاستیگ کشته شدند.

تاسمان۱، **آبل یانسون** (ābel yānsōn tāsmān)، ۱۶۰۳؟–۱۶۵۹، دریانورد هلندی. در ح ۱۶۳۲–۵۳ مسافرتهای پویشی و تجارتی در قکب و قهذ کرد. تاسمانی و زلند جدید را کشف کرد. استرالیا را با کشتی دور زد.

تاسمان۱، **دریای** (tāsmān)، شاخه‌ی قکب جنوبی که ج‌ش استرالیا و تاسمانی در غ و زلند جدید در ش آنست.

تاسمانی۲ (tāsmāni)، انگلا **ترمینیا** (tazmey-niā)، نام سابق آن **ارض وان دیمن** (arze vān dimen)، جزیره (ح ۶۳٬۳۳۵ کمه)، ج استرالیا، بین قهذ و دریای تاسمان. تنگه‌ی باس آنرا از ایالت ویکتوریا جدا میکند. از نظر زمینشناسی دنباله‌ی قاره‌ی استرالیا است. کوهستانی و بعضی نواحی آن جنگلی است. صادراتش پشم، کنسرو میوه، و فلزات (مس، روی، قلع، سرب، طلا، و نقره) میباشد. از حیواناتش مارسوپیال (معروف به ببر تاسمانی) است. در ۱۶۴۲ تاسمان آنرا کشف کرده، بنام آ. و. دیمن، ارض وان دیمن نامید. در ۱۷۷۷ جیمز کوک از آن دیدن کرد. در ۱۸۰۳ تحت استیلای بریتانیا قرار گرفت، و ماندگاهی برای مجرمین در آن تأسیس شد. ایالت **تاسمانی** (ح ۶۷٬- ۸۹۵ کمه؛ جه ۳۵۸٬۷۵۲)—مرکب از جزیره‌ی تاسمانی، ← جزایر فورنو، جزیره‌ی بْرونی، جزیره‌ی کینگ، و غیره—جزء ملل مشترک المنافع استرالیا و کرسی آن هوبارت است. تا ۱۸۲۵ وابسته به ویلز جدید جنوبی بود، و در ۱۹۰۱ بعنوان ایالت به ملل مشترک المنافع پیوست.

تاس ماهی: ← سگ ماهی.

تاسو۳، **تورکواتو** (torkuāto tāsso)، ۱۵۴۴–۹۵، شاعر حماسی ایتالیائی؛ مت سورنتو. شاهکارش منظومه‌ی حماسی رهائی اورشلیم (۱۵۷۵) است، که بافتخار اولین جنگ صلیبی سروده. تاسو بدون تردید از شعرای درجه‌ی اول ایتالیا است، ولی امروزه بعضی از منتقدین آریوستو را برتر از وی میشمارند.

تاسوس۴ (tāsos)، جزیره (۴۴۰ کمه؛ جه ۱۳٬۸۲۹)، یونان، در دریای اژه، ج تراکیه. محصولاتش روغن زیتون، شراب، الوار، و سنگ‌های معدنی سرب و روی است. بر طبق افسانه‌ها، تاسوس، پسر پوسیدون، کوچ‌نشینان اولیه را بآنجا برد. فنیقیهای قدیم معادن طلای معروفش را استخراج کردند. در ۷۰۸ قم مستعمره‌ی پاروسیها شد. بعداً تحت سلطه‌ی ایران و آتن درآمد. در قرون ۱۴م–۱۵م در دست مردم جنووا و ونیز بود.

تاسوعا (tāsuʿā)، روز نهم ماه محرم. فاجعه‌ی کربلا روز بعد از آن اتفاق افتاد، و از اینجهت در اجرای نمایشهای مذهبی ایران و تعزیه کمال اهمیت را داشته است. در این روز وقایع روز پیش از قتل را نمایش میدادند.

تاسوعات: ← فلوطین.

تاسیت۵ (tāsit) یا (لتی) **تاکیتوس** (tākitus)، ح ۵۵ بم–ح ۱۱۷، مورخ رومی. آثار موجودش حاکی از مبانی عالی اخلاقی او و مشتمل بر انتقادات شدید از روم میباشد. مهمترین آنها عبارتند از گرمانیا (germāniā)، که شرح دقیقی از قبایل ژرمن است؛ تواریخ، که از آن چهار مقاله و جزئی، مربوط بدوره‌ی گالبا تا اوایل زمان وسپاسیانوس، باقی است؛ و سالنامه‌ها، که ۱۲ مقاله‌ی آن، مشتمل بر دوره‌ی تیبریوس و قسمتی از زمان کلاودیوس و نرون، باقی است.

تأسیس (taʾsis) [عربی، = بنیاد گذاردن]، در علم قافیه، الِفی که بفاصله‌ی یک حرف متحرک پیش از روی درآید، مانند الف در واژه‌های کامل و عاقل. رعایت این حرف در قوافی واجب نیست، چنانکه عاقل را با دل قافیه میتوان کرد.

تأسیس التقدیس، از امام فخر رازی؛ ← اساس التقدیس.

تاش، حسام‌الدوله: ← حسام‌الدوله تاش.

تاش خاتون: ← تاشی خاتون.

تاشفین (tāšfin) [تاشفین ابن علی]، فت ۵۳۹ یا ۵۴۰ یا ۵۴۱ هق، آخرین فرمانروای واقعی سلسله‌ی مرابطون و سومین کس از این سلسله که عنوان امیر المسلمین داشت. پسر علی ابن یوسف و نوه‌ی یوسف ابن تاشفین بود، و بعد از مرگ (۵۳۷ هق) پدر بحکومت نشست. امارت او مقارن رونق کار عبدالمؤمن ابن علی در مراکش بود، و سلطنت کوتاه وی به جنگ با موحدون گذشت. کمی پس از او، عبدالمؤمن شهر مراکش را گرفت (۵۴۱ هق)، و اسحاق ابن علی ابن یوسف را که آخرین شاه مرابطی از خاندان یوسف ابن تاشفین بود بقتل رسانید. اندکی بعد، موحدون، بیاری مسلمانان اندلس که از حکومت ظالمانه‌ی مرابطون بتنگ آمده بودند، اسپانیا را فتح کردند، و با مرگ (۵۴۳ هق) یحیی ابن غانیه، که از طرف مرابطون در اسپانیا حکومت میکرد، حکومت این سلسله در اسپانیا نیز برافتاد.

تاشقرغان (tāšqorqān)، شهر، ترکستان افغانستان، ۴۸ کیلومتری ش مزار شریف. در ح ۱۷۵۰ بنا شد، و مرکز عمده‌ی تجارت بین بخارا و هند گردید. ویرانه‌های شهر باستانی خلم در ح ۵ کیلومتری ل آنست.

تاشکند (tāškand)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۷۷۸٬۰۰۰)، کرسی جشه ازبکستان و بخش تاشکند، بر یکی از ریزابه‌های شرقی سیر دریا و بر راه آهن ماوراء خزر؛ بزرگترین شهر آسیای مرکزی شوروی. واحه‌ای که تاشکند در آن واقعست میوه و محصولات زراعتی فراوان دارد. عمده‌ترین صنعت شهر نساجی (مخصوصاً منسوجات پنبه‌ای) است؛ صنایع دیگر نیز دارد. محل دانشگاه موسوم به دانشگاه دولتی آسیای مرکزی (تأسیس ۱۹۲۰) و آکادمی علوم جشه ازبکستان و موزه و مؤسسات فنی و فرهنگی دیگر است.

تاشکند از قدیمترین شهرهای آسیای مرکزی است. منشأ نام آن بطور قطع معلوم نیست. ظاهراً ناحیه‌ی تاشکند مطابق ناحیه‌ی چاچ قدیم است، که مدتها جزء قلمرو سامانیان و مرکز آن، بنکث، تقریباً مطابق شهر تاشکند بود. نام تاشکند بر روی سکه‌ها اول بار در دوره‌ی مغول دیده میشود. تاشکند مدتی در دست مغول و سپس جزء امپراطوری تیمور لنگ و تیموریان بود، و از ۱۵۰۳ ببعد جزء مملکت ازبکان گردید. در ۱۷۲۳ کلموکها آنرا فتح کردند. سپس تحت فرمان خانهای خوقند درآمد. در ۱۸۶۵ روسها آنرا گرفتند، و کرسی فرمانداری کل ترکستان روس شد، و رونق بسیار یافت. در کنار شهر کهن شهر جدیدی بنا شد، و بناهای ادارات دولتی و مدارس و مؤسسات علمی در آن دایر گردید. از ۱۹۳۰ کرسی جشه ازبکستان بوده است.

تاشکوه (tāškuh)، نام دو ده از دهستان کالج، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران). **تاشکوه بالا** (جه ۷۸۳ سد ۱۳۳۵ هش) در ۱٫۵ کیلومتری ج المده. **تاشکوه پایین** (جه ۳۴۵ سد ۱۳۳۵ هش) در ۱ کیلومتری ج المده.

تاشی خاتون (tāši xātun) یا **تاش خاتون** (tāš)، زوجه‌ی امیر محمود شاه اینجو و مادر شاه شیخ ابواسحاق اینجو. از زنان نامدار عصر خویش بود، و گویند بطاعات و خیرات علاقه‌ی بسیار داشت. از اعمال خیر او قبه و زاویه و مدرسه‌ای است که در شیراز بر سر قبر امیر سید احمد ابن موسی، معروف به شاه چراغ، برآورد (۷۴۴ هق) (← شاه چراغ)؛ و در ۷۴۵ هق و ۷۴۶ هق سی جزء قرآن مُذَهَّب کم‌نظیر خط یحیی صوفی را وقف آن نمود. و در جنب آن بنا مقبره‌ای نیز برای خود بنا کرد (۷۵۰ هق). با اینهمه، وقتی متهم شد باینکه بین او و امیر علی ابن امیر غیاث‌الدین یزدی، که وزیر پسرش بود، روابط نامشروع هست، و شاه ابواسحاق بدین اتهام آن وزیر را هلاک کرد (۷۴۶ هق).

تاشیلومپو یا **تشیلومپو**، دیر: ← شیگاتسه.

تاغ یا **سکساول** (saksāvol) یا **آق خزک** (āq xazak)، (*Haloxylon ammodendron*)، بوته‌هائی که در نواحی خشک میروید.

تاغیادیان، مسروپ (mesrop tāqyādiān)، مت ۱۸۰۳، نویسنده و مورخ ارمنی. در ایروان تولد یافت، و در جوانی به هندوستان رفته در کلکته تحصیل کرد، و غیر از ارمنی و فارسی، بزبانهای هندی، انگلیسی، و لاتین نیز آشنا شد. سپس در جلفای اصفهان به معلمی پرداخت. بعد در دربار عباس میرزا نایب‌السلطنه در تبریز به ملک قاسم میرزا پسر عباس میرزا درس انگلیسی داد. بعد از چندین مسافرت به اسلامبول و حلب، دوباره به هندوستان بازگشت، و در آنجا مدرسه‌ای برای ارامنه تأسیس کرد، و بانتشار روزنامه‌ای بزبان ارمنی پرداخت، و کتابی راجع بتاریخ ایران بزبان ارمنی نوشت. پس از سالها فعالیت ادبی، دوباره در ۱۸۵۸ به ایران بازگشت، ولی در بین راه در شیراز وفات یافت.

تافتونی، رستنی، ← کاکتوس.

تافلبرگ۶ (tāfelberg)، کوهی بارتفاع ۱٬۰۸۰ متر، غ ایالت کاپ، افریقای جنوبی، مشرف بر شهر کیپ‌تاون.

تافه۷، **گراف ادوارد فون** (grāf eduārd fon* tāfe)، ۱۸۳۳–۹۵، سیاستمدار اتریشی، اصلا ایرلندی. در ۱۸۶۸–۶۹ و ۱۸۷۹–۹۳ نخست‌وزیر بود.

تافیلالت (tāfilālat)، بزرگترین واحه‌های صحرای

(۱)Tasman (۲)Tasmania (۳)Tasso (۴)Thasos (۵)Tacitus (۶)Table Mountain (۷)Taaffe

افریقا، جش مراکش. مساحتش ح ۱٬۳۷۰ کمه، و جمعیتش ۱۰۰٬۰۰۰ تن است. پایتخت تاریخی آن، سجلماسه، اکنون ویران است. ناحیه‌ی تافیلالت مهد سلسله‌ی شریفهای علوی مراکش است، که آنها را شریفهای فیلالی [= منسوب به تافیلالت] نیز میخوانند، و سلسله‌ی سلطنتی کنونی مراکش از آن خاندان است.

تاقدیس[1] (tāqdis)، طبقه‌ای از سنگ که بصورت یک طاق چین‌خورده باشد. برای تصویر ← چین.

تاقدیس شکنجی[2] (šekanji) تاقدیس بزرگی است که پهلوهای آن مرکب از تاقدیسها و ناودیسها (← ناودیس) باشد.

تاکامینه[3]، **جوکیچی** (jukici tākāmine)، ۱۸۵۳-۱۹۲۲، شیمیدان ژاپونی، کاشف آدرنالین. از ۱۸۸۴ در کشمه میزیست.

تاکستان (tākestān)، سابقاً (ظاهراً تا ۱۳۱۷ هش) **سیادهن** (siādohon)، ده (جه ۱۰٬۵۳۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دودانگه، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی، ۳۴ کیلومتری ش ضیاءآباد. راه آهن تهران به تبریز از آن میگذرد. در شهریور ماه ۱۳۴۱ بر اثر زلزله بسختی آسیب دید. از آثار تاریخی آن ← بقعه‌ی پیر است.

تاکسی، در هواپیمائی، ← فرودگاه.

تاکلاماکان[4] (tāklāmākān)، بیابان شنی، بوسعت ح ۳۲۴٬۰۰۰ کمه، ایالت سینکیانگ، چین. قسمت عظیمی از حوضه‌ی تاریم را تشکیل میدهد. خاکش حاصلخیز است.

تاکلوبان[5] (tāklobān)، شهر (جه ۴۵٬۴۲۱)، ل‌ش لیته، جزایر فیلیپین. بندر حمل برنج و شکر. در جه II ژاپن آنرا تصرف کرد (۱۹۴۲). در اکتبر ۱۹۴۴ بازگرفته و پایتخت موقت فیلیپین شد.

تاکیتوس، مورخ رومی، ← تاسیت.

تأکید الذم بما یشبه المدح: ← ذم شبیه بمدح.

تأکید المدح بما یشبه الذم: ← مدح شبیه بذم.

تاگال، فیلیپین، ← تاگالوگ.

تاگالوگ[6] (tāgālog) یا **تاگال**، یکی از اقوام مهم جزایر فیلیپین، که از حیث عدد رتبه‌ی دوم را بین اقوام ساکن این جزایر حائزند، و بیشتر در جزیره‌ی لوزون سکنی دارند. زبان آنها (تاگالوگ) متعلق به شعبه‌ی مالزی-پولینزیائی (← زبان، جدول)، و از ۱۹۴۰ زبان رسمی جمهوری فیلیپین است.

تاگانروگ[7] (tāgānrog)، شهر (جه ۱۸۸٬۸۰۸)، ش جمشر اروپائی؛ بندری کنار خلیجی در دریای آزوف. دارای کارخانه‌های فلزگری و تهیه‌ی ماشین‌آلات و صنایع چرمی است. در ۱۶۹۸ بعنوان قلعه‌ی نظامی بنا شد؛ بعداً بتصرف ترکهای عثمانی درآمد، اما بالاخره در ۱۷۷۴ به روسیه واگذار شد. در جنگ داخلی ۱۹۱۹ مرکز فرماندهی دنیکین بود. در جه II آلمانها آنرا دو بار اشغال کردند (۱۹۴۱ و ۱۹۴۲-۴۳). زادگاه آنتون چخوف.

تاگوا[8] (tāguā؛ انگل)، میوه‌ی نخلی (*Phytelephas macrocarpa*) که در امریکای مرکزی و جنوبی میروید. در غلاف خارجی میوه‌ی آن قریب ۴۵ یا بیشتر جوز سخت بقطر ح ۵ سم جا دارد، و آنها را عاج درختی یا گیاهی گویند. این جوزهای سخت را به اروپا و کشمه برده برای ساختن تکمه و چیزهای کوچک دیگر بکار میبرند. اگر این عاج را با اسید سولفوریک غلیظ بیالایند رنگش قرمز میشود، در صورتیکه رنگ عاج حیوانی تغییر نمیکند.

تاگور[9]، سر **رابیندرانات** (sər rābindrānāt tāgor*)، ۱۸۶۱-۱۹۴۱، نویسنده و شاعر هندی؛ مت کلکته. خاندانش از بنگالیان ثروتمند بودند. در ۱۸۷۷ برای تحصیل حقوق به انگلستان رفت. ولی کمی بعد این رشته را رها کرد، و به هند بازآمد، و مدتی به اداره‌ی املاک پدرش پرداخت، و به نهضت ملی هند پیوست، و اشعار و سرودهای تبلیغاتی سرود. متدرجاً کارهای پرحرارت ایام جوانی را رها کرد، و راه نویسندگی خاص خود را، که در آن توصیفهای لطیف طبیعی را با تفکرات مذهبی و فلسفی در هم آمیخته است، پیش گرفت. معذلک، همواره به سیاست سخت علاقمند بود. تاگور از همه‌ی آثار ادبی قدیم هند، مخصوصاً ادبیات قدیم سانسکریت و نوشته‌های کالیداس، استفاده و اقتباس کرده است. آثار بسیار فراوان نوشته است، که از آن جمله قریب ۵۰ نمایشنامه، ۱۰۰ دیوان شعر (برای بسیاری از این اشعار آهنگ ساخت)، ۴۰ جلد رمان و داستان کوتاه، و رساله‌ها و کتابهای فلسفی است. آثارش در سراسر هند نزد خاص و عام رواج داشت. تاگور بزبان بنگالی مینوشت، ولی بسیاری از آثار خود را به انگلیسی ترجمه کرد. آثار وی در مغرب‌زمین نیز جلب توجه کرد، و جایزه‌ی ادبی ۱۹۱۳ نوبل (مخصوصاً برای شعر گیتانجالی که در ۱۹۱۲ سروده بود) بوی اعطا گردید. در ۱۹۱۵ به لقب سر ملقب شد. به بسیاری از ممالک (اروپا، ایران در ۱۳۱۱ هش، چین، ژاپن، روسیه‌ی شوروی، کانادا، امریکای جنوبی، و کشمه) مسافرت کرد، و خطابه‌ها ایراد نمود. استعداد مغرب‌زمین در انجام دادن هدفهای مادی در او مؤثر افتاد، ولی مغرب‌زمین را از جنبه‌ی معنوی خالی میدانست، و از این جهت آنرا کوچک میشمرد. تاگور در ۱۹۰۱ مدرسه‌ای بنام شانتی‌نیکتان [= مقام صلح] در نزدیکی کلکته تأسیس نمود، و در آنجا به ارشاد و تعلیم شاگردان مشغول شد. این مدرسه در ۱۹۲۲ به دانشگاهی تبدیل گردید.

از آثار وی اینها را میتوان نام برد: باغبان (۱۹۱۳)، ماه نو (۱۹۱۳)، گردش بهار (۱۹۱۷). از نمایشنامه‌هایش پستخانه (۱۹۱۴؛ ترجمه‌ی فارسی، همراه با چهار نمایشنامه‌ی دیگر از او، تهران، ۱۳۴۰ هش)، چیترا (۱۹۱۷؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش)، و خرزهره‌ی سرخ (۱۹۲۴) است. از آثار فلسفیش شخصیت (۱۹۱۷)، ناسیونالیسم (۱۹۱۷)، وطن و جهان (۱۹۱۹)، مذهب انسان (۱۹۳۱)، و انسان (۱۹۳۲) است. تعداد زیادی از اشعار او نیز بفارسی ترجمه شده.

تاگوس[10] (tāgus)، اسپانیائی **تاخو**[11] (tāxo)، پرتغالی **تژو**[12] (teju)، فنس **لو تاژ**[13] (lë tāž)، عربی **تاجه** یا **وادی تاجه** (vādi tājoh)، طویل‌ترین رود شبه جزیره‌ی ایبری، بطول ح ۱٬۰۰۰ کمه. در ش قسمت مرکزی اسپانیا سرچشمه گرفته، در جهت غ و جغ از قسمتی از مرز اسپانیا-پرتغال و سپس از پرتغال گذشته در لیسبون به قطا میریزد.

تاگها[14] (tāg.hā)، اعضای سازمان دینی سابق دزدان و آدمکشان در هند، که بنام فانسیگارها نیز نامیده میشدند. کالی (همسر شیوا) را میپرستیدند، و قتل را بعنوان قربانی کردن در راه او تلقی میکردند. در بیشتر ایام سال بکارهای متعارفی میپرداختند، ولی در پائیز دسته دسته با لباس مبدل سوداگران و درویشان براه می‌افتادند، و هر جا فرصت مناسب میافتند، مسافرین ثروتمند را بوسیله‌ی شال گردن خفه میکردند، و اموال آنها را تصاحب مینمودند. از کشتن زنان و مردمان بعضی از طبقات پست خودداری میورزیدند. تا حدی که اطلاع داریم فعالیت تاگها از قرن ۱۳م سابقه دارد، و چون سهمی از غنائم به مأمورین محلی میدادند، از تعقیب و مجازات معاف میماندند. در اوایل حکومت بریتانیا در هند تصمیم به قلع و قمع آنان گرفته شد. این امر بوسیله‌ی لرد ویلیام کوندیش بنتینک انجام یافت (۱۸۲۹-۳۶)، که ۱٬۰۰۰ تن از تاگها را دستگیر و از جمله ۳۰۰ تن را اعدام کرد.

تالاب[15]، پهنه‌ی کم‌عمق آب راکد محصور در خشکی.

تالار، رودی بطول ح ۱۵۰ کمه، مازندران، که از کوههای شهمیرزاد و سوادکوه از شعب البرز سرچشمه گرفته پس از مشروب کردن دهستانهای شاهی (علی‌آباد) و بابل به دریای خزر میریزد. این رود از جهت صید ماهی خاویار اهمیت دارد. **پل تالار** در دو راهی کیاکلا و بابل بر رود تالار ساخته شده است. طولش ۵۰ متر، عرضش ۶ متر، و ارتفاعش نیز ۶ متر است.

تالار اشرف، کاخ مجللی در اصفهان، از دوران شاه عباس II صفوی؛ دارای سقف مقرنس گچی، و نقاشی و تذهیب کم‌نظیر. شاه سلیمان I صفوی در آن تاجگذاری کرد (۱۰۸۸ هق). سالیان دراز متروک و ویران ماند. در ۱۳۰۶ هش تحویل اداره‌ی فرهنگ اصفهان گردید، و پس از تعمیرات لازم محل اداره‌ی فرهنگ شد.

تالار آشوکا، دهلی، ← تالار کاخ رئیس جمهور.

تالار ایران، دهلی، ← تالار کاخ رئیس جمهور.

تالارپی (tālār.pey)، دهستان (جه ح ۴٬۵۵۰)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، در طول رود تالار؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی.

تالار ستاره[16]، انگل ستار چیمبر (stār ceymbər)، عمارتی در کاخ وستمینستر، لندن، که محل انعقاد مجلس رایزنان شاه بود، و بمناسبت ستاره‌هائی که روی سقف آن نقش شده بود باین نام خوانده شده است. در دوره‌ی سلسله‌ی تودور این مجلس جنبه‌ی

(۱)anticline (۲)anticlinorium (۳)Takamine (۴)Taklamakan (۵)Tacloban (۶)Tagal(og) (۷)Taganrog (۸)tagua (۹)Tagore (۱۰)Tagus (۱۱)Tajo (۱۲)Tejo (۱۳) (le) Tage (۱۴)Thugs (۱۵)étang (فنـ) (۱۶)Star Chamber

دادگاه جنائی یافت، و با اختیارات بیحسابی که داشت، در آغاز برای سرکوبی اشراف مقتدر از آن استفاده میشد. در زمان جیمز I و چارلز I، بقدری از قدرت آن سوء استفاده شد که پارلمنت طویل آنرا منحل کرد (۱۶۴۱).

تالار عاج، تهران: ← کاخ گلستان.

تالار کاخ رئیس جمهور یا **تالار آشوکا** (āšokā)، تالار بزرگ کاخ معظم ریاست جمهوری هند در شهر دهلی، ل هند، که محل پذیرائی و ملاقات رئیس جمهور با رؤسای ممالک و مهمانهای عالیقدر است. سقف تالار مزین بمجالس نقاشی و مینیاتورهای ایرانی میباشد. صحنهی شکار فتحعلی شاه در وسط و مجالس مربوط به کتاب خمسهی نظامی و اشعاری از آن کتاب در اطراف سقف نقاشی شده است. هنگام حکومت انگلیس بر هند که کاخ ساخته شد تالار مزبور را پرشن هال (peršən hāl) یا تالار ایران نامیدند، و اخیراً مقامات دولت جمهوری هند نام آنرا تالار آشوکا (بنام امپراطور آشوکا) گذاردهاند.

تالبت[1]، چارلز (čārlz tālbot)، ملقب به **دیوک آو شروزبری**[2] (diuk āv šruzbəri*)، ۱۶۶۰–۱۷۱۸، سیاستمدار انگلیسی. یکی از هفت تن امضا کنندگان دعوت (۱۶۸۸) ویلیام III بسلطنت انگلستان بود. از ویگهای مقتدر و سخت مورد اعتماد ویلیام بود، و ویلیام او را وزیر اعظم خود میشمرد. در ۱۷۰۶ رابرت هارلی او را بطرفداری از توریها کشانید.

تالبت، ریچارد: ← ترکانل، دیوک آو.

تالران[3] (tāleraN) یا **تالران‐پریگور** (perigor)، شهرت **شارل موریس دو تالران** (šārl moris dë)، ۱۷۵۴–۱۸۳۸، سیاستمدار فرانسوی، از یک خانوادهی قدیمی اشرافی. بر اثر پیشامدی در کودکی شل شد و خانوادهاش خواستند در کلیسا خدمت کند. با اینکه به زشتی اخلاق شهرت داشت، اسقف اوتون شد (۱۷۸۸)؛ در اتا ژنروی (مجلس عمومی طبقاتی) ۱۷۸۹ نمایندهی روحانیان بود؛ در انقلاب فرانسه جانب انقلابیون را گرفت، پاپ او را تکفیر کرد (۱۷۹۱)؛ پس از برافتادن سلطنت به انگلستان گریخت و سپس به کشمت رفت؛ در ۱۷۹۵ به فرانسه بازگشت؛ در دورهی دیرکتوار (۱۷۹۷–۹۹) و در ۱۷۹۹–۱۸۰۷ در زمان ناپلئون وزیر خارجه بود. ناپلئون به نصایح احتیاطآمیز او اعتنائی نکرد، و اگرچه تالران پس از کنارهگیری از وزارت خارجه نیز مأموریتهای سیاسی داشت، پنهانی بیشتر بنفع اتریش کار میکرد تا بنفع ناپلئون. در ۱۸۱۴ که متحدین وارد پاریس شدند، تالران آنها را بر آن داشت که سلطنت بوربونها را از نو برقرار کنند، و شرایط معتدلی برای صلح بدست آورد (← پاریس، معاهدهی، ۱۸۱۴). زمانی که وزیر خارجهی لوئی XVIII بود بزرگترین پیروزی سیاسی خود را در کنگرهی وین (۱۸۱۴–۱۵) بدست آورد، و همچنین دخالت او بود که مانع سقوط کنگره شد. پس از معاهدهی پاریس ۱۸۱۵ از وزارت کنارهگیری کرد. در زمان لوئی فیلیپ در لندن سفیر کبیر بود (۱۸۳۰–۳۴). در ۱۸۰۲ پاپ حکم تکفیرش را نقض کرد. تالران مردی زشتکار و فاسد، بدگمان و بدبین، و زیرک و تیزفهم بود، ولی همواره در راه صلح و ثبات اروپا میکوشید. از خاطرات خود تذکرههائی نوشته است.

تالسا[4] (tālsā)، شهر (جه ۱۸۲٬۷۴۰)، لش ایالت اوکلاهوما، کشمت، بر رود آرکانساس. بعلت داشتن پالایشگاههای عظیم و ادارات مرکزی شرکتهای نفت به "پایتخت جهانی نفت" معروفست. محصولات صنعتی دیگرش هواپیما، شیشه، و مواد شیمیائی است. مقر دانشگاه تالسا.

تالستوف[5]، سرگی پاولوویچ (sergey pāvlovic tālstof)، ۱۹۰۷–، مورخ و نژادشناس و باستانشناس روسی، و متخصص در تاریخ و جغرافیای قدیم ناحیهی خوارزم. کتاب خوارزم قدیم (۱۹۴۸) وی جایزهی ستالین را برد. در فارسی نامش را تولستوف نیز ضبط کردهاند.

تالش: ← طالش.

تالک: ← تلق یا طلق.

تالکا[6] (tālkā)، شهر (جه ۵۵٬۰۵۹)، ج شیلی مرکزی، یکی از مهمترین شهرهای درهی مرکزی شیلی. در ۱۶۹۲ بنا شد. استقلال شیلی در اینجا اعلام شد (۱۸۱۸).

تالما[7]، فرانسوا ژوزف (frāNsuā žozef tālmā)، ۱۷۶۳–۱۸۲۶، هنرپیشهی بزرگ فرانسوی؛ بزرگترین هنرپیشهی تراژدی زمان خود. در قسمت لباس و سایر فنون تئاتر اصلاحات مهمی بعمل آورد.

تالیا: ← موزها؛ الاهگان رحمت.

تالیران، ضبط نام تالران در بعضی مآخذ فارسی.

تألیف (taʼlif) [عربی، = بهم پیوستن]. **۱-** پرداختن کتابی از مطالبی که دیگران پیشتر نوشته یا گفتهاند، با غرضی تازه و شیوه و ترتیبی متناسب آن. **۲-** کتابی که بدینگونه پدید آمده است. ← تصنیف.

تالین، شهر چین: ← دایرن.

تالین[8] (tālin)، آلمانی **روال[9]** (revāl)، شهر (جه ح ۲۵۷٬۰۰۰)، پایتخت استونی؛ از بنادر عمدهی دریای بالتیک بر کرانهی جنوبی خلیج فنلاند. مصنوعاتش پارچه، ماشینآلات، پلاستیک، و تختهی سهلائی است. در ۱۲۱۹ بتوسط والدمار II دانمارک تأسیس شد؛ در ۱۲۸۵ به اتحادیهی هانسائی پیوست؛ در ۱۳۴۶ دانمارک آنرا به شهسواران لیوونیائی فروخت؛ در ۱۵۶۱ بدست سوئد افتاد؛ پطر کبیر آنرا در ۱۷۱۰ تصرف کرد. در جج II طی اشغال (۱۹۴۱–۴۴) آلمانها بسیار خسارت دید. قسمت جالب پایین شهر، که از دورهی هانسائی باقی مانده، بوسیلهی دیوارهائی از قرون وسطی محصور است.

تالین[10]، ترزا (terezā tāliaN)، ۱۷۷۳–۱۸۳۵، زوجهی ژ. ل. تالین. اصلا اسپانیولی بود، و در سیاستهای شوهرش سخت نفوذ داشت. مردم ترزا را لقب نوتر دام دو سپتامبر (notr dām dë) و نوتر دام دو ترمیدور دادند. شخصیت اجتماعی برجستهای بود، و تجدید آداب و سنن یونانی در دورهی دیرکتوار از ابتکارات اوست. در ۱۸۰۵ از تالین طلاق گرفت، و با کارامان بانکدار، که بعداً لقب پرنس دو شیمه گرفت، وصلت کرد، و لقب پرنسس دو شیمه[11] (praNses dë šime*) یافت.

تالین[10]، ژان لامبر (jāN lāMber tāliaN)، ۱۷۶۷–۱۸۲۰، انقلابگر فرانسوی. دبیر کمون پاریس و عضو کنوانسیون بود، و در قتل عام سپتامبر ۱۷۹۲ و در دورهی وحشت نقش مؤثری داشت. در ۱۷۹۴ در کودتای ترمیدور و در برانداختن روبسپیر نقش رهبری داشت. ت. تالین زوجهاش بود.

تالیوم[12] (tālliom؛ از فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Tl. نیز جدول عنصرها را ببینید). در ۱۸۶۱ بوسیلهی سر ویلیام کروکس کشف شد. نرم و قابل مفتول شدن است. املاحش سمی اند. تالیوم فلزی در آلیاژها با سرب و سایر فلزات، و نیز در ساختن شیشههای بصری بکار میرود.

تالیونی[13]، فیلیپو (filippo tālioni)، ۱۷۷۷–۱۸۷۱، آهنگساز و استاد ایتالیائی باله. دخترش **ماریا تالیونی** (māriā)، ۱۸۰۴–۸۴، دستپروردهی او، و بزرگترین رقاصههای عصر خود بود. در ۱۸۳۲ در بالت لا سیلفید (از پدرش) در اپرای پاریس رقص کرد، و مورد تحسین و ستایش مردم قرار گرفت.

تام[14]، ایگور یوگنیویچ (igor yevgenievic tām)، ۱۸۹۵–، فیزیکدان روسی. در دانشگاه مسکو تحصیل کرد. تحقیقاتش در تشعشع، اشعهی کیهانی، و نیروهای بینهستهای اتم معروف است. بسبب تحقیقاتش در اثر شرنکوف، در جایزهی ۱۹۵۸ نوبل در فیزیک با پ. آ. شرنکوف و ا. م. فرانک سهیم شد.

تامار[15] (tāmār) [عبری، = درخت خرما]. **۱-** عروس یهودا. زوجهی یکی از پسران یهودا بود، و پس از مرگ شوهرش به زوجیت پسر دیگر وی درآمد. بعد از وفات شوهر دوم، یهودا وعده داد که اگر پسر سومش بحد بلوغ برسد تامار را باو تزویج نماید. چون به وعدهی خود وفا نکرد، تامار بحیله بهمخوابگی خود یهودا درآمد (پیدایش ۳۸؛ روت ۱۲.۴؛ اول تواریخ ۴.۲؛ متی ۳.۱). **۲-** دختر داود، خواهر ابشالوم. قربانی هوای نفس برادرش امنون شد (دوم سموئیل ۱۳).

تامان[16] (tāmān)، شبه جزیرهای بطول ح ۳۲ کم و بعرض ح ۱۳ کم، سرزمین کراسنودار، جش جمشسر اروپائی، که بطرف غ بین دریای آزوف و دریای سیاه پیش میرود. بواسطهی ← تنگهی کرچ از کریمه جدا میشود. منابع نفت دارد.

تاماولیپاس[17] (tāmālipās)، ایالت (۷۹٬۶۰۰ کمم؛ جه ۷۱۶٬۰۲۹)، لش مکزیک، کنار خلیج مکزیک؛ کرسیش ویکتوریا. بندر عمدهی تامپیکو در آن واقعست. از محصولات عمدهاش فراوردههای فلاحتی و نفت است.

تامبا[18]، کلاید ویلیام (klāyd wilyām tāmbā)، ۱۹۰۶–، منجم امریکائی. سیارهی پلوتون را کشف کرد (۱۹۳۰).

(۱)Talbot (۲)Shrewsbury (۳)Talleyrand (۴)Tulsa (۵)Tolstov (۶)Talca (۷)Talma (۸)Tallinn (۹)Reval (۱۰)Tallien (۱۱)Chimay (۱۲)thallium (۱۳)Taglioni (۱۴)Tamm (۱۵)Tamar (۱۶)Taman (۱۷)Tamaulipas (۱۸)Tombaugh

تامبور: ← طبل.

تامپره[1] (tāmpere)، بسوئدی **تامرفورس**[2] (tāmerfors)، شهر (جه ۱۰۲'۹۱۰)، جغ فنلاند. آبشار نزدیکش نیروی برق کارخانه‌های آنرا (نساجی، کفاشی، کاغذسازی، ذوب آهن، لوکوموتیوسازی) تأمین میکند.

تامپیکو[3] (tāmpiko)، شهر (جه ۸۲'۴۷۵)، ایالت تاماولیپاس، لش مکزیک. دریابندر مکزیک (از جهت اهمیت بندری فقط وراکروز رقیب آنست). در ح ۱۵۵۴ بر رود پانوکو بفاصله‌ی کمی از خلیج مکزیک بنا شد. پس از کشف (ح ۱۹۰۰) نفت بسرعت توسعه یافت. قبل از مصادره‌ی (۱۹۳۸) اموال خارجیها بتوسط دولت مکزیک، قریب یک سوم مالکین اراضی آن سرمایه‌داران کشمت بودند.

تامرفورس، فنلاند: ← تامپره.

تامس، اسم: ← توماس، اسم.

تامس[4]**، ثیودور** (ṯiodor tāməs)، ۱۸۳۵–۱۹۰۵، رهبر موسیقی امریکائی. در آلمان متولد شد؛ در ۱۸۴۵ به کشمت رفت. آثار بزرگ برامس، واگنر، و ریشار شتراوس را به امریکا وارد نمود، و علاقه به موسیقی را در میان امریکائیان ایجاد کرد.

تامس[4]**، دیلن مارله** (dilən mārle tāməs)، ۱۹۱۴–۵۳، شاعر بریتانیائی؛ مت ویلز. بهنگام مرگ در شمار مشهورترین شعرای قرن حاضر بود. شیفتگی او به زنگ و صوت هیجان‌انگیز الفاظ تا بدانجا بود که در بعضی از اشعار نخستینش جز لفظ چیزی نمیتوان یافت. اشعار اولیه‌اش حاکی از خویشتن‌بینی اوست، ولی در اشعار متأخرش توجه فراوان به نوع بشر دیده میشود. اشعارش از غامضترین اشعاری است که در قرن حاضر سروده شده؛ جوشش تند احساسات و بیان غنائی از خصوصیات آنهاست. مجموعه‌ی اشعاری که بین سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۵۲ سروده بود یک سال پیش از مرگش انتشار یافت.

تامس[4]**، مارثا کری** (mārṯā keri tāməs)، ۱۸۵۷–۱۹۳۵، بانوی مربی امریکائی، طرفدار حقوق زنان.

تامس ا بکت[5]**، قدیس** (qeddis tāməs ə bekət) یا **قدیس تامس بکت**، ۱۱۱۷–۷۰، روحانی شهید انگلیسی، اسقف اعظم کنتربری؛ مت لندن. از خانواده‌ای اصیل بود، و بخدمت ثیوبالد (ṯio-bāld)، اسقف اعظم کنتربری، پیوست (ح ۱۱۴۲). در دانشگاه پاریس و در بولونی تحصیل کرد، و پس از جلوس هنری II بصدارت عظمی منصوب شد (۱۱۵۵). در این مقام، دوست نزدیک و رایزن شاه و دومین مرد مقتدر مملکت گردید. تامس با اکراه و باصرار هنری اسقف اعظم کنتربری شد (۱۱۶۲). در این مقام، راه و رسم درباریان را ترک گفت و هم خود را مصروف امور کلیسا کرد، و چون مصالح کلیسا و دولت اغلب ناسازگار بود، بین او و هنری کشمکشها پدید آمد. در ۱۱۶۴ کار اختلاف بر سر ← قوانین کلرندن بالا گرفت، و تامس در آغاز از قبول آنها امتناع نمود، ولی باصرار پاپ آلکساندر III از در تمکین درآمد، اما در مقابل قوانینی طرح کرد که محاکمه‌ی مقامات دینی را ولو در مورد تخلفات غیر دینی در صلاحیت کلیسا قرار میداد. هنری بآزار تامس پرداخت، و وی به اروپا گریخت (۱۱۶۴)، و پاپ را وادار به لغو قوانین کلرندن نمود. در غیاب او، هنری II پسر خویش هنری (فت ۱۱۸۳) را بدست اسقف اعظم یورک تاجگذاری کرد. در ۱۱۷۰ صلحی ترتیب داده شد، و تامس به انگلستان بازگشت، ولی نامه‌ی پاپ را دایر بتعلیق اسقفهائی که در مراسم تاجگذاری هنری شرکت کرده بودند منتشر کرد. این امر روابط شاه و تامس را بیش از پیش تیره ساخت. در ۲۹ دسامبر ۱۱۷۰ دسته‌ای از مردان مسلح به کلیسای جامع ریختند و همانجا تامس را بقتل رساندند (عموماً معتقدند که هنری مستقیماً در این واقعه دست نداشت). قتل تامس خشم عالم مسیحیت را برانگیخت، و مقبره‌ی او در کنتربری بلافاصله زیارتگاه شد. در ۱۱۷۳ در عداد قدیسان قرار داده شد، و در ۱۱۷۴ هنری بر اثر افکار عمومی ناچار بر سر آرامگاه تامس از گناهان خود توبه کرد.

تامس بکت: ← تامس ا بکت.

تامس مور، قدیس: ← مور، سر تامس.

تامسن، اثر (tāmsən)، ← گرمابرق.

تامسن[6]، سر **جورج پجت** (sər jorj pajət tām-*sən)، ۱۸۹۲–، فیزیکدان انگلیسی؛ پسر سر ج. ج. تامسن. بجهت کشف پدیده‌ی پراش در الکترون سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۷ در فیزیک باو اعطا شد.

تامسن[6]**، جوزف** (jŏzəf tāmsən)، ۱۸۵۸–۹۵، پوینده‌ی اسکاتلندی در افریقا. دریاچه‌های دره‌ی نشتی بزرگ را پویید (۱۸۷۹). سودان را پویید (۱۸۸۵)، و بنام بریتانیا با بومیان پیمانهائی بست، و بدین طریق بر آلمانها که باین ناحیه نظر داشتند سبقت گرفت. در ۱۸۹۰ رود زامبزی را پویید.

تامسن[6]، سر **جوزف جان** (sər jŏzəf jān tām-*sən)، ۱۸۵۶–۱۹۴۰، فیزیکدان و ریاضیدان انگلیسی. در نتیجه‌ی تجربیاتی که در تخلیه‌ی برق در گازهای رقیق کرد بکشف الکترون نایل آمد. اولین طرح اتمی (← اتم) از اوست (۱۹۰۳). اتم تامسن بصورت کره‌ای مملو از ماده و دارای بار برقی مثبت بود که الکترونهائی در آن مواج بودند، و عده‌ی این الکترونها چنان بود که ، بر روی هم، اتم خنثی بود. حرکت الکترونها در اتم ممکن بود منشأ صدور امواج برقاطیسی شود، و بدین ترتیب، تشعشعات اتمی توجیه میشد. تامسن در پرتابشناسی (بالیستیک) و رادیوآکتیویته و سایر مباحث فیزیک نیز تحقیقات مهمی بعمل آورد. در ۱۹۰۶ جایزه‌ی نوبل فیزیک را برد. ج. پ. تامسن پسر او است.

تامسن[6]**، جیمز** (jeymz tāmsən)، ۱۷۰۰–۴۸، شاعر بریتانیائی؛ مت اسکاتلند. معروفترین اثرش دیوانی است به "شعر سفید"، بنام فصول (۱۷۲۶–۳۰). نمایشنامه‌هائی هم نوشت (مانند کوریولانوس، که در ۱۷۴۹ به صحنه آمد). تصنیف میهنی معروف انگلیسی، بعنوان "بریتانیا، فرمانروائی کن!" ازوست. اشعار وی، که طلیعه‌ی مبارزه با مکتب کلاسیسیسم قرن ۱۸م است، در شعرای بعد مؤثر بوده است.

تامسن[6]**، جیمز** (jeymz tāmsən)، ۱۸۳۴–۸۲، شاعر و نویسنده‌ی بریتانیائی. دستخوش حملات متناوب جنون خمری بود، و فقر و بیخوابی و تنهائی بر وخامت وضعش می‌افزود. در میان این احوال بزرگترین اثر شعری خود، شهر شب مخوف (۱۸۷۴)، را نوشت، که اثری آکنده از بدبینی ظلمت‌آلود، و بیان درخشان یأس مطلق شاعر است. مقالات انتقادی نیز نوشته است. امضای مستعارش بی. وی. (bi vi) یا بیش ونولیس[7] (biš vanŏlis) بود.

تامسن[8]**، فرانسیس** (frānsis tāmsən)، ۱۸۵۹–۱۹۰۷، شاعر کاتولیک انگلیسی. از شغل طبابت دست کشید، و در لندن در تنگدستی و با بیماری و اعتیاد به تریاک زیست. در ۱۸۸۸ نسخه‌ای خطی از اشعار خود را برای ویلفرید مینل (wilfrid meynel) فرستاد، و او و زوجه‌اش، الیس مینل (alis)، متوجه نبوغ تامسن شدند، و ازو پرستاری کردند، و در ۱۸۹۳ دیوان اشعارش را (مشتمل بر قطعه‌ی معروف یوز خدا) بطبع رسانیدند. در اشعار خود زندگی را با نظری صوفیانه تلقی میکند.

تامسن، ویلیام: ← کلوین، لرد.

تاملینسن[9]**، هنری میجر** (henri meyjər tām-linsən)، ۱۸۷۳–۱۹۵۸، روزنامه‌نگار و داستان‌نویس انگلیسی. از آثارش دریا و جنگل (۱۹۱۲)، روشنی صبحگاهی (۱۹۴۶)، و آبهای مالایا است.

تامیز، نام فرانسوی رود تمز، انگلستان.

تامیل[10] (tāmil)، یکی از ← زبانهای دراویدی هندوستان. ← زبان، جدول.

تأمین اجتماعی[11]، برنامه‌ی جامع بیمه‌ی اجتماعی، که بوسیله‌ی دولتها و طبق قانون بموقع اجرا گذارده میشود. هدف اصلی آن اینست که دستمزدبگیران و حقوق‌بگیران و عائله‌ی آنها را در مقابل حوادث عمده و بحرانهای اقتصادی محافظت کند. باین معنی که اگر مثلا کارگری به عللی برای مدتی بیکار شد، عائله‌ی او دوچار سختی زیاد نگردد، و دولت ماهیانه مبلغی که مخارج زندگی آنها را تأمین کند، تا موقع پیدا شدن کار، بآنها بپردازد. این نوع تأمین اجتماعی بین سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ در آلمان اجرا شد تا برنامه‌ی سوسیالیستها را خنثی کند. در انگلستان نیز موقعی که قانون بیمه‌ی ملی (۱۹۱۱) بتصویب رسید، مقرراتی وضع شد که در قبال ناخوشی و بیکاری و پیری، کارگران بیمه میشدند. در کشمت در سال ۱۹۳۵ برنامه‌ی تأمین اجتماعی جزء برنامه‌ی اصلاحات فرانکلین روزولت قرار گرفت. امروز در کشمت بیش از ۷۵'۰۰۰'۰۰۰ نفر دارای بیمه‌ی تأمین اجتماعی هستند که تا اندازه‌ای کومک به بیکاران میکند، ولی شامل بیمه‌ی بیماری نیست. پس از جج II قانون جامع و کاملی در انگلستان وضع گردید که عموم مردم در موقع بیکاری و بیماری و پیری از آن بهره‌مند میشوند، و همه میتوانند بطور رایگان از پزشک و دارو استفاده کنند، و در موقع بیکاری حقوقی دریافت دارند، و در ایام کهولت حقوق بازنشستگی بگیرند. قانون مزبور امروز نمونه‌ای شده است برای کشورهائی که درین راه قدم برمیدارند. در ایران تأمین

---

(1)Tampere (2)Tammerfors (3)Tampico (4)Thomas (5)Thomas a Becket (6)Thomson (7)Bysshe Vanolis
(8)Thompson (9)Tomlinson (10)Tamil (11)social security

اجتماعی هنوز بموقع اجرا گذارده نشده است، ولی قسمتی از کارگران کشور از بیمه‌های اجتماعی کارگران استفاده میکنند. در سال ۱۹۶۰ تعداد ۷۷ کشور نوعی تأمین اجتماعی داشتند.

تانا[1] یا **تسانا**[2] (tsānā)، دریاچه‌ای بمساحت ح ۳٬۶۰۰ کم‌م، لش حبشه، بزرگترین دریاچه‌ی حبشه. سرچشمه‌ی نیل ازرق است.

تاناکا[3]، بارون **گیئیچی** (bāron giici tānākā*)، ۱۸۶۳–۱۹۲۹، سردار ژاپنی. تنکره‌ی تاناکا (۱۹۲۷)، مشتمل بر نقشه‌های کشورگشائی ژاپن، به وی منسوب است. در ۱۹۲۷–۲۹ نخست‌وزیر بود.

تاناگرا[4] (tānāgrā)، شهر قدیم، ش بئوسی، یونان. در اینجا اسپارت آتن را شکست داد (۴۵۷ قم). بجهت مجسمه‌های ظریفی که در دوره‌ی هلنیستی در آنجا ساخته میشد معروف است.

تاناناریو[5] (tānānāriv)، شهر (جـ ۱۸۱٬۲۵۵)، پایتخت جمهوری مالاگاسی (ماداگاسکار)؛ مرکز تهیه‌ی مصنوعات و تجارت.

تانتال[6] (tāntāl؛ از فـ)، عنصر فلزی کمیاب براق نقره‌فام (علامت شیمیائی Ta، نیز جدول عنصرها را ببینید). قابلیت مفتول شدن و تورق آن و نیز مقاومتش در مقابل اسیدها و خوردگی زیاد است. برای ساختن لوازم آزمایشگاه و آلات جراحی بکار میرود.

تانتالوس[7] (tāntālos)، در افسانه‌های یونانی، پادشاه لیدیا، پسر زئوس و پدر پلوپس. بعلت جسارتی که بخدایان کرده بود (بقولی پلوپس را ذبح کرده در ضیافتی بآنان خورانیده)، زئوس او را بجهنم سرنگون کرد، و در آنجا همواره در رود عظیمی مغروق است و از بالای سرش میوه‌ها آویزان، ولی با عطش شدید و گرسنگی زیاد، آب از او میگریزد و دستش بمیوه‌ها نمیرسد.

تانتن[8] (tānton)، شهر (جـ ۳۳٬۶۱۳)، مرکز ولایت سامرست، انگلستان؛ مرکز داد و ستد. لرد جورج جفریز در ۱۶۸۵ "دادگاه خونین" را در اینجا تشکیل داد.

تانجور[9] (tānjor)، شهر (جـ ۱۰۰٬۶۸۰)، ایالت مدرس، هند، در دلتای رود کاوری. معبد دراویدی آن (از قرن ۱۱م) یکی از شاهکارهای هنر هندی است. از مراکز فرهنگی و از جهت ادبیات سانسکریت معروفست. از مصنوعاتش ابریشم، موسلین، منسوجات پنبه‌ای، فرش، و جواهرات است.

تاند، ج‌ش فرانسه، ← بریگ و تاند.

تاندو: ← تندو خاتون.

تانژانت یا **ظل:** ← ظل یا تانژانت؛ مثلثات.

تانک[10] (tānk؛ از انگلـ)، وسیله‌ی موتوری جنگی مجهز به توپ و مسلسل. اول بار انگلیسها در جـج I در نبرد سوم (۱۹۱۶ som) آنرا بکار بردند. تانک در جـج II (بخصوص در نبردهای افریقا) اهمیت بسزائی یافت.

تانکرد[11] (tānkred)، فت ۱۱۹۴، شاه (۱۱۹۰–۹۴) سیسیل؛ پسر نامشروع روژه (دوک آپولیا) و نوه‌ی روژه‌ی II. سلطنت سیسیل را از ملکه‌ی کنستانس غصب کرد.

تانکرد صلیبی[11] (tānkrede salibi)، فت ۱۱۱۲، از جنگجویان جنگهای صلیبی، و از خویشان بوهموند I. در تسخیر انطاکیه و اورشلیم شرکت کرد. در ۱۱۰۰–۱۱۰۳ و پس از ۱۱۰۸ از طرف بوهموند نایب‌السلطنه‌ی انطاکیه بود. بوهموند در ۱۱۰۸ به آلکسیوس I تسلیم شد، ولی تانکرد باطاعت وی گردن ننهاد.

تانگ[12] (tāng)، سلسله‌ای از پادشاهان چین که در ۶۱۸–۹۰۶، پس از سلسله‌ی سوئی در آن مملکت سلطنت کردند. درین دوره چین در منتهای وسعت خود مشتمل بر کره و ترکستان بود. حجاری و شعر تکامل یافت. اصلاحات اداری بر اساس تعالیم کنفوسیوس بعمل آمد. از قرن نهم سلسله رو به انحطاط گذاشت. بعد از انقراض سلسله‌ی تانگ دوره‌ی هرج و مرج معروف به دوره‌ی سلسله‌های پنجگانه پیش آمد، و سپس سلسله‌ی سونگ به سلطنت رسید.

تانگانیکا[13] (tāngānikā)، کشور (۹۳۷٬۰۶۰ کم‌م؛ جـ ۹٬۳۲۸٬۰۰۰) عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، ش افریقا، کنار قهنا؛ کرسی آن دارالسلام. دریاچه‌های ویکتوریا نیانزا، تانگانیکا، و نیاسا قسمتی از مرزهای آنرا تشکیل میدهند. مشتمل است بر اراضی پست ساحلی، و فلات مرکزی بلندی که شامل کوه کیلیمانجارو (بلندی ۵٬۹۶۳ متر) میباشد. الماس و طلا و قلع استخراج میشود. محصولاتش کتان سیسال، پنبه، توتون، قهوه، و پسته‌ی زمینی است. بیشتر بومیان بانتو هستند.

سواحل این ناحیه را، که قبلا تحت حکومت زنگبار بود، پرتغالیها در ح ۱۵۰۰ پوییدند. استیلای پرتغال تا قرن ۱۷م، که تانگانیکا تحت حکومت سلطان مسقط قرار گرفت، دوام یافت. در تحت حکومت اعراب، تجارت عاج و برده‌ی آن رونق داشت. در ۱۸۸۵ جزء افریقای شرقی آلمان شد. در ۱۹۲۰ بصورت سرزمین قیمومی جامعه‌ی ملل درآمد، و اداره‌ی آن به بریتانیا واگذار شد. در ۱۹۴۵ از سرزمینهای قیمومی سازمان ملل شد. در ۱۹۶۱ استقلال یافت، و بعضویت ملل مشترک المنافع بریتانیا پذیرفته شد، و قرار شد در سال بعد بصورت یک کشور جمهوری درآید.

تانگانیکا[13]، **دریاچه‌ی**، دریاچه‌ای بوسعت ۳۲٬۹۰۰ کم‌م، ش قسمت مرکزی افریقا. مرز کنگوی بلژیک و تانگانیکا را تشکیل میدهد. طولش ح ۷۲۵ کم و عرضش ۲۵–۸۰ کم است. عمقش ح ۱٬۴۳۵ متر است، و بعد از دریاچه‌ی بایکال عمیقترین دریاچه‌های شیرین‌آب جهان میباشد. در ۱۸۵۸ بتوسط ج. سپیک و سر ر. ف. برتن کشف شد. در دهه‌ی ۱۸۷۰–۷۹ د. لیوینگستن و ه. ستنلی آنرا پوییدند.

تانگو[14] (tāngo)، رقص سنگینی که اصلا مکزیکی یا آرژانتینی است، و در اواخر قرن ۱۹م پیدایش و از ۱۹۲۰ ببعد در بیشتر جاها رواج یافت. ضرب آن شبیه هابانرا است، ولی تانگو تندتر است.

تاننبرگ[15] (tānenberg)، دهکده‌ای نزدیک آلنشتاین، پروس شرقی سابق. از ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان است. در ۱۴۱۰ لهستانیها و لیتوانیائیها، برهبری لادیسلاوس II، شهسواران توتونی را، بین تاننبرگ و گرونوالد که نزدیک آنست، شکست دادند، و بدین طریق، توسعه‌طلبی آنها را از طرف شرق متوقف ساختند. در جـج I، آلمانها (بفرماندهی هیندنبورگ و لودندورف) در تاننبرگ لشکر روسیه (تحت فرماندهی سامسونوف) را شکست فاحشی داده، بیش از ۱۰۰٬۰۰۰ اسیر گرفتند (۲۶–۳۰ اوت ۱۹۱۴). سامسونوف در اثر این شکست خودکشی کرد. بلافاصله پس از آن نیز، یک لشکر دیگر روسی در نبرد ← دریاچه‌های مازورنی مغلوب شد.

تانو تووا، جمشیر، ← تووا.

تانی[16]، **ریچارد هنری** (ricārd henri tāni)، ۱۸۸۰–، اقتصاددان انگلیسی، و مؤلف کتاب مذهب و پیدایش سرمایه‌داری (۱۹۲۶).

تانیس[17] (tānis)، شهر قدیم، لش مصر، پایتخت سلسله‌ی XXI شاهان مصر قدیم. از مراکز مهم سوق الجیشی و تجارتی بود، ولی بعد از قرن ۶م بـم متروک شد. از ۱۹۴۰ کاوشهائی در محل آن بعمل آمده و مجسمه‌ها و کتیبه‌هائی بدست آمده است. تانیس مطابق صوعن (suʿan) مذکور در تورات است (اعداد ۱۳.۲۲). نیز ← صان.

تانیک، اسید: ← مازو.

تاوئر[18]، **فلیکس** (feliks tāer)، ۱۸۹۳–، مستشرق چک. در پراگ تحصیل کرد، و در طلب علم به استانبول، وین، برلین، و پاریس سفر کرد. از ۱۹۴۵ استاد تاریخ سیاسی و فرهنگی و ادب ممالک اسلامی شرق نزدیک در دانشگاه پراگ است. آثارش مشتمل است بر تاریخ پیکار سلطان سلیمان I (۱۹۲۴)، یادداشتهائی در باب بعضی از نسخه‌های خطی عربی کتابخانه‌های استانبول (۱۹۳۰)، نسخه‌های خطی تاریخی فارسی کتابخانه‌های استانبول (۱۹۳۱–۳۲)، و نظام‌الدین: تاریخ فتوحات تیمور لنگ (ناشر، ۱۹۳۷).

تاوپو[19]، **دریاچه‌ی** (tāpo)، بزرگترین دریاچه‌ی زلند جدید، بمساحت ۶۱۵ کم‌م، در قسمت مرکزی جزیره‌ی شمالی.

تاوتن[20] (tātən)، محلی در رایدینگ غربی، یورکشر، ل انگلستان. در اینجا در جنگ گلها، ادوارد IV لنکستریها را مغلوب کرد (۲۹ مارس ۱۴۶۱).

تئوتی‌اواکان[21] (teotiʿuākān)، ویرانه‌های یکی از مراکز دینی تولتک در قرون ح ۶م–۱۱م بـم، مکزیک مرکزی، ح ۴۸ کیلومتری لش شهر مکزیک. اهرامی بنام خورشید و ماه، چندین هرم کوچکتر، و معبد کتسالکوآتل هنوز برجاست.

تئودور، اسم، ← تئودوروس، اسم.

تئودور[22] (teodor)، برای فرمانروایان روسیه که ممکن است باین نام بشناسید به ردیف فیودور رجوع کنید.

تئودورا[23] (teodorā)، فت ۵۴۸، ملکه‌ی بیزانس. یوستی‌نیانوس I وی را بزنی گرفت (۵۲۳)، و پس از جلوس (۵۲۷) او را شریک خود در امپراطوری ساخت. شورش سال ۵۳۲ (معروف به شورش نیکا) را فرونشاند. خط مشی سیاست منهبی شوهرش را

---

(۱)Tana (۲)Tsana (۳)Tanaka (۴)Tanagra (۵)Tananarive (۶)tantalum (۷)Tantalus (۸)Taunton (۹)Tanjore (۱۰)tank (۱۱)Tancred (۱۲)T'ang (۱۳)Tanganyika (۱۴)tango (۱۵)Tannenberg (۱۶)Tawney (۱۷)Tanis (۱۸)Tauer (۱۹)Taupo (۲۰)Towton (۲۱)Teotihuacán (۲۲)Theodore (۲۳)Theodora

در اغلب موارد او تعیین میکرد. شرح اصل و نسب و رقاصه بودن و بازی کردنش در سیرک در اوایل زندگی، که در تاریخ محرمانه‌ی پروکوپیوس آمده، احتمالا خالی از غرض نیست.

تئودورو، اسم، ← تئودوروس، اسم.

تئودوروس، اسم، ← تئودوروس، اسم.

تئودوروس[1] (teodoros) یا **تئودوسیوس**[2] (teodosios)، طبیب یونانی مسیحی شاپور II ساسانی (سلطنتش ۳۱۰-۳۷۹ بم). کتابی طبی بزبان پهلوی نوشت، که بعدها به عربی ترجمه شد.

تئودوروس ستودیومی[3]، **قدیس** (qeddis teo-doruse studiumi)، ۷۵۹-۸۲۶، راهب یونانی و مصلح رهبانیت. اصلاحات وی در صومعه‌ی ستودیوم در تاریخ باسیلیان نقش عمده‌ای داشت.

تئودوروس موپسوئستیائی[4] (teodoruse mop-suestiā'i)، ح ۳۵۰-۴۲۸، متأله اهل سوریه، که از ۳۹۲ اسقف موپسوئستیا بود. با دوست خود، یوحنای زرین‌دهن، در انطاکیه تحصیل کرد. تفسیرهای تاریخی و استدلالی در باره‌ی کتاب مقدس نوشته است. در برخی از آثار او نفوذ مونارکیانیسم مشهود است. نسطوریوس شاگرد او بود.

تئودوریک[5] **I** (teodorike) یا **تیری**[6] **I** (tierie)، فت ۵۳۴، پادشاه فرانکی اوستراسیا در ۵۱۱-۳۴؛ پسر کلوویس I. مملکت اورلئان را، که متعلق ببرادرش کلودومر بود، با برادران دیگر خود، شیلدبر I و کلوتر I، تقسیم کرد. بکومک کلوتر، تورینگنیها را مطیع ساخت.

تئودوریک کبیر[7]، ح ۴۵۴-۵۲۶، پادشاه (ح ۴۷۴-۵۲۶) اوستروگوتها. در دوره‌ی امپراطور زنو، در ۴۸۳ به فرماندهی سربازان گماشته شد، و در ۴۸۴ کنسول شد، و در ۴۸۸ برای جنگیدن با اودوآکر به ایتالیا اعزام گردید. چند بار اودوآکر را شکست داد، راونا را گرفت (۴۹۳)، اودوآکر را پس از تسلیم بقتل رسانید، و عنوان "حاکم رومیان" یافت. فرمانروائی او در ایتالیا بحال این کشور مفید بود، و تئودوریک آداب و رسوم و سازمانهای رومی را محترم داشت. طرفداری تئودوریک از آریانیسم و اعدام بوئتیوس و سوماخوس باعث نزاع او و پاپ گردید، و سالهای آخر عمرش را آشفته ساخت. مقبره‌ی او یکی از ابنیه‌ی زیبای راونا است.

تئودوسیا، اوکرائین؛ ← فئودوسیا.

تئودوسیوس[8] (teodosios)، در مآخذ اسلامی ثاوذوسیوس (sa'uzusius)، ریاضیدان و منجم یونانی، از مردم بیتینیا، که در حدود اوایل قرن اول قم یا شاید اواخر قرن ۲م قم رونق داشت. آثارش عبارتند از کتاب الاکر (← اکر) در هندسه‌ی کروی (ترجمه‌ی ناقص بعربی از قسطا ابن لوقا؛ ترجمه‌ی مصحح و مکمل از ثابت ابن قره؛ تحریر خواجه نصیرالدین طوسی)؛ کتاب المساکن (ترجمه بعربی از قسطا ابن لوقا، تحریر خواجه نصیر الدین)؛ کتاب الایام و اللیالی یا کتاب اللیل و النهار (ترجمه‌ی قسطا ابن لوقا). ضبطهای ثاودوسیوس و ثیودورس از نام وی که در بعضی مآخذ دیده میشود نادرست است.

تئودوسیوس، طبیب شاپور II، ← تئودوروس.

تئودوسیوس[8] **I** (teodosiuse) یا **تئودوسیوس کبیر**، ۳۴۶؟-۳۹۵، امپراطور روم شرقی (در ۳۷۹-۹۵) و روم غربی (در ۳۹۲-۹۵). پدرش، تئودوسیوس (فت ۳۷۶ بم)، از سرداران والنتی‌نیانوس I بود. امپراطور گراتیانوس او را در امپراطوری شریک کرد، و امپراطوری شرق را باو سپرد (۳۷۹). صلح نافعی با ویزیگوتها منعقد کرد. در ۳۸۷ که ماکسیموس (قاتل گراتیانوس) والنتی‌نیانوس II را، که جانشین قانونی گراتیانوس در امپراطوری روم غربی بود، خلع کرد، تئودوسیوس به اروپا حمله برده والنتی‌نیانوس را مستقر گردانید (۳۸۸). پس از کشته شدن والنتی‌نیانوس (احتمالا بامر آربوگاست) دگر بار به ایتالیا تاخت، و آربوگاست و امپراطور دست‌نشانده‌ی او، ائوگنیوس، را در یک جنگ دوروزه مغلوب کرد (۳۹۴). تئودوسیوس، که قبلا پسر خود آرکادیوس را شریک خود در شرق کرده بود، پسر جوانتر خود هونوریوس را شریک خود در غرب اعلام نمود. با مرگ او در سال بعد، امپراطوری روم تا آخر حیات خود منقسم به دو امپراطوری شرقی و غربی باقی ماند.

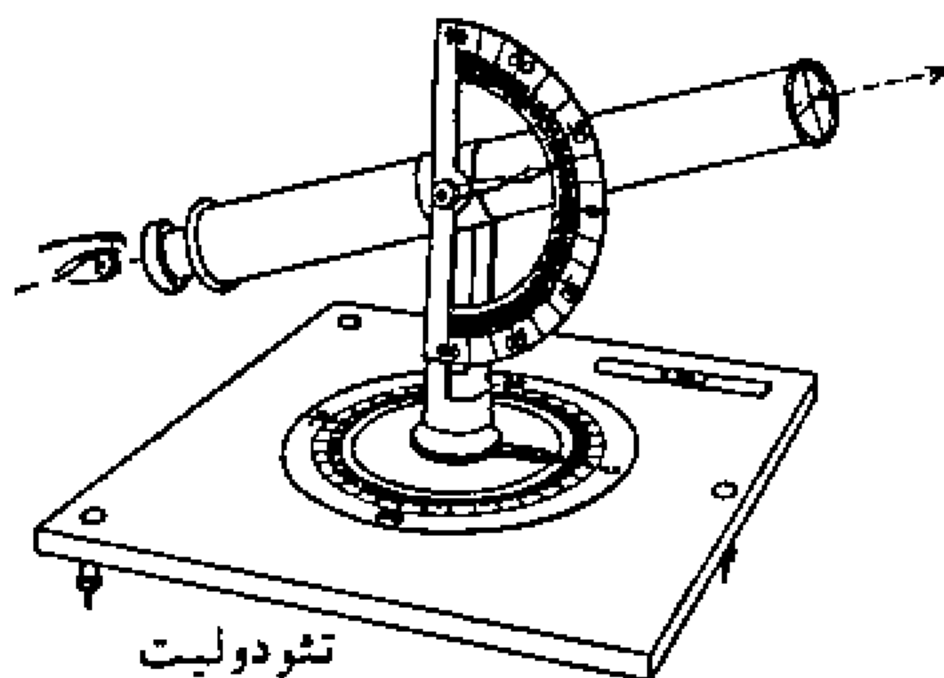
دوره‌ی امپراطوری تئودوسیوس I در تاریخ مسیحیت اهمیتی بسزا دارد. وی در ۳۸۵ تعمید یافت، و کمی بعد در طی منشوری آریانیسم را محکوم نمود. اولین شورای قسطنطنیه، برهبری وی، اعتقادنامه‌ی نیقیه را عملا بصورت کنونی آن درآورد. برجسته‌ترین شخصیت دینی زمان او قدیس آمبروسیوس بود.

تئودوسیوس[8] **II**، ۴۰۱-۵۰، امپراطور (۴۰۸-۵۰) روم شرقی؛ پسر و جانشین آرکادیوس. مطالعه در الاهیات و نجوم را به مملکتداری ترجیح میداد، و امور ملک را به خواهرش سپرد. از حوادث سیاسی عمده‌ی زمان او برقراری (۴۲۵) والنتی‌نیانوس III به امپراطوری روم غربی و حملات هونها به سرکردگی آتیلا به امپراطوری روم بود. در ۴۳۱ شورای افسوس را فراخواند، و این شورا نسطوریت را محکوم کرد. مجموعه‌ی قوانین تئودوسیوسی را صادر نمود (۴۳۸).

تئودوسیوس کبیر: ← تئودوسیوس I.

تئودوسیوسی[9]، **مجموعه‌ی قوانین** (teodo-siusi)، مجموعه‌ی قوانین رومی که در سال ۴۳۸ بم بوسیله‌ی تئودوسیوس II، امپراطور روم شرقی، صادر شد. بلافاصله بعد از صدور، والنتی‌نیانوس III، امپراطور روم غربی، نیز آنرا اتخاذ نمود. در تدوین کورپوس یوریس کیویلیس از آن استفاده شد.

تئودولیت[10] (teodolit؛ فنـ)، اسبابی برای اندازه‌گیری زوایای قائم و افقی در نقشه‌برداری و در نجوم (اندازه‌گیری مختصات افقی). اساساً مرکبست از یک دایره‌ی مدرج افقی (دایره‌ی سمت)؛ یک دایره‌ی مدرج قائم که میتواند بر گرد محور قائمی مار بر مرکز دایره‌ی افقی دوران کند؛ و دوربینی واقع بر دایره‌ی قائم، که با این دایره، و نیز در سطح آن بر گرد محوری افقی، قابل دوران است. با دوران مناسب صفحه‌ی قائم و دوربین، میتوان مثلا یک ستاره را رصد و سمت و ارتفاعش را تعیین کرد.



تئودولیت

تئوذورو، اسم، ← تئوذوروس، اسم.

تاوراگه[11] (tărāge)، آلمانی **تاوروگن**[12] (tăro-gen)، شهر (جه 10°۵۶۱)، جغ لیتوانی. ← **یورک فون وارتنبورگ**.

تاور آو لاندن[13] (tāwər āv lāndən) [= برج لندن]، قلعه‌ی مستحکم و کاخ سلطنتی قدیم در لندن، بر کرانه‌ی شمالی تمز، بمساحت ح ۵ هکتار. اینک بیشترش بصورت اسلحه‌خانه درآمده، ولی قرنها زندان شخصیتهای برجسته بود. اطرافش را خندقی احاطه کرده و در مرکزش وایت تاور (wāyt) یا برج سفید (بنای ۱۰۷۸) قرار دارد. دیگر از برجهای آن برج ویکفیلد (weykfild) است که مخزن جواهرات سلطنتی میباشد. از قسمتهای دیگرش "دروازه‌ی خائنین" و "برج خونین" است که با بسیاری از وقایع تاریخی وابستگی دارند. بسیاری اشخاص را در اینجا گردن زدند. نگهبانان برج (← **گوساله‌خواران**) هنوز لباس دوره‌ی تودورها را دارند. حصار شمالی آن در بمبارانهای جج II ویران شد.

تئورل[14]، **آکسل هوگو تئودور** (āksel hugo teodor teorel)، ۱۹۰۳-، عالم سوئدی زیست‌شیمی. بسبب تحقیقاتش در اکسایش آنزیمها، جایزه‌ی ۱۹۵۵ نوبل در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

تاوروس، سلسله‌کوه، ترکیه، ← **توروس**.

تاوروگن، لیتوانی، ← **تاوراگه**.

تئوری[15] (teori؛ فنـ). معانی مختلف این لفظ در زبان فارسی بعضی با لفظ فرضیه و بعضی با لفظ نظریه بیان میشود.

تئوزوفی[16] (teozofi؛ از فنـ)، هر مذهب فلسفی ناشی از این اعتقاد عرفانی که نیروی ذاتی سرمدی (خدا) در سراسر جهان ساری است، و شر نتیجه‌ی پرداختن آدمی بهدفهای محدود است. بالاخص، تئوزوفی به نهضتی گفته میشود که در اواخر قرن ۱۹م بوسیله‌ی ه. پ. بلاواتسکی براه افتاد، و بیشتر مبتنی بر فلسفه‌ی هندی است، و در آن به نیروی نهفته‌ی روحانی آدمی اهمیت فراوان داده میشود، و پیروان این فلسفه معتقدند که نفس با حلول در بدنهای مختلف تصفیه میشود، و از راه علم غیب روشنفکری حاصل میکند. انی وود بسنت در باره‌ی تئوزوفی کتابهای فراوان نوشته است.

---

(۱)Theodorus (۲)Theodosius (۳)Theodore of Studium (۴)Theodore of Mopsuestia (۵)Theodoric (۶)Thierry (۷)Theodoric the Great (۸)Theodosius (۹)Theodosian (۱۰)theodolite (۱۱)Taurage (۱۲)Tauroggen (۱۳)Tower of London (۱۴)Theorell (۱۵)theory (۱۶)theosophy

تئوس[1] (teos)، لفظ یونانی، بمعنی خداوندگار، که لقب بعضی از فرمانروایان قدیم بوده است (مثلا آنتیوخوس II).

تئوفراستوس[2] (teofrāstos)، در مآخذ اسلامی ثاوفرسطس (sa'uferastes)، ح ۳۷۲–ح ۲۸۸ قم، فیلسوف و دانشمند یونانی، شاگرد افلاطون و ارسطو، و جانشین ارسطو در ریاست (۳۲۳–ح ۲۸۸ قم) آلوکیون. وی را میتوان مؤسس علم گیاهشناسی شمرد. کتابهای چندی در فلسفه و طبیعیات نوشت. کتاب شمائل وی، که وصف اصناف مختلف مردم است، مورد تقلید نویسندگان بعدی (از جمله لا برویر) گردید.

تئوکریتوس[3] (teokritos)، نق ح ۲۷۵ قم، شاعر یونانی اسکندرانی، که اشعار شبانی با وی آغاز میشود. صورتهای شعری وی پرداختهشده و استادانه است. مقلدین فراوان داشته است.

تاولر[4]**، یوهانس** (yohānes tāler)، ح ۱۳۰۰–۱۳۶۱. عارف آلمانی، از سلسلهی دومینیکیان؛ شاگرد مایستر اکهارت. واعظی برجسته بود، و با نهضت موسوم به دوستداران خدا همکاری داشت.

تئون[5] (teon)، در مآخذ اسلامی ثاون (sa'un) یا ثاون اسکندرانی (sa'une eskandarāni)، ریاضیدان و منجم یونانی حوزهی علمی اسکندریه در قرن ۴م ب‌م؛ پدر هیپاتیا. اصول هندسهی اقلیدس را تحریر کرد. عمدهترین اثرش شروح و حواشی ناتمام وی بر مجسطی است.

تاونزند[6]**، چارلز** (cārlz tānzand)، ۱۷۲۵–۶۷، سیاستمدار انگلیسی. در ۱۷۶۶–۶۷ وزیر دارائی بود. وی مسبب قوانین معروف به ← قوانین تاونزند است که منجر بوقایع مقدماتی انقلاب امریکا گردید.

تاونزند[6]**، چارلز**، ملقب به (دومین) **وایکاونت تاونزند** (vāykānt*)، ۱۶۷۴–۱۷۳۸، از رجال انگلستان. در آغاز از حزب توری بود، ولی کمی پس از ورود (۱۶۹۷) به مجلس اعیان به حزب ویگ گرایید. در سلطنت جورج I بوزارت رسید (۱۷۱۴) و تا ۱۷۱۶ در این مقام بود، و در ۱۷۱۵ شورش جکوبایتها را سرکوبی کرد. پس از زوال دولت جیمز ستنپ، ر. والپول و تاونزند (برادر زن والپول) دگر بار بقدرت رسیدند، و در ۱۷۲۱ تاونزند وزارت یافت، اما بین آن دو اختلاف پدید آمد، و تاونزند استعفا داد (۱۷۳۰)، و بقیهی عمر را به آزمایشهای فلاحتی پرداخت.

تاونزند[7]**، فرانسیس اورت** (frānsis evarət tānzand)، ۱۸۶۷–.، مصلح امریکائی، طراح طرح معروف به طرح تاونزند (۱۹۳۳) برای حقوق بازنشستگی ایام پیری، و رهبر نهضتی که برای اجرای آن براه افتاد. پس از اینکه اثرات تأمین اجتماعی در کشت محسوس شد این نهضت رو به انحطاط گذاشت.

تاونزند[8]**، قوانین** (tānzand)، قوانینی که چ. تاونزند مبتکر آنها بود، و کمی بعد از لغو قانون تمبر بتصویب پارلمنت انگلستان رسید (۱۷۶۷). هدف قوانین مذکور این بود که، از طریق وضع حقوق گمرکی بر اجناس وارد به مهاجرنشینهای امریکا، عوایدی از مهاجرنشینان برای انگلستان حاصل شود. این قوانین سرانجام منجر به وقایع معروف به قتل عام بستن و واقعهی چای بستن گردید (← انقلاب امریکا).

تاونزویل[9] (tānzvil)، شهر (جه ۴۰٬۴۸۵)، ایالت کوینزلند، استرالیا، دومین بندر بزرگ ایالت بر شاخابهای از قکب. در ۱۸۶۸ بنا شد. پشم و شکر صادر میکند.

تاهرت (tāhert)، شهر قرون وسطائی الجزایر، ش ولایت وهران (اوران) حالیه. ظاهراً دو شهر بزرگ باین نام وجود داشته؛ یکی تاهرت قدیم، که اصلا از پاسگاههای رومیان بود، و شهر تیاره بر محل آن ساخته شد، و دیگری تاهرت نو، که در ۹ کیلومتری غ‌غ تیاره واقع است، و چیزی از عظمت گذشتهی آن بجا نمانده. تاهرت نو بوسیلهی عبدالرحمان ابن رستم بنا شد (۱۴۴ هق)، و قریب ۱۴۷ سال پایتخت سلسلهی بنی رستم بود، که از اباضیه بودند، و زمانی بر قسمت اعظم الجزایر کنونی فرمانروائی داشتند. این سلسله در ۲۹۶ هق بدست فاطمیان منقرض شد. رونق اقتصادی آن به تیاره انتقال یافت.

تاهیتی[10] (tāhiti)، فنـ **تائیتی** (tāiti)، جزیره (۱٬۰۴۰ کمم؛ جه ۳۶٬۳۲۶)، قکب جنوبی، در دستهی جزایر بادگیر از جزایر سوسیته. کرسی آن پاپئته است که کرسی پولینزی فرانسه نیز میباشد. جزیرهای کوهستانی و زیبا است.

در ۱۷۶۷ بتوسط بریتانیائیها کشف شد؛ کشتی معروف باونتی از آن دیدن کرد (۱۷۸۸). مبلغین فرانسوی و انگلیسی در اواخر قرن ۱۸م بدانجا آمدند. در ۱۸۴۳ تحت الحمایهی فرانسه شد، و در ۱۸۸۰ بآن دولت واگذار گردید. **گوگن** مشهورترین آثار خود را در تاهیتی ساخته است.

تای[11] (tāy)، دریاچهای بطول ح ۶۴ کم و عرض ۵۶ کم، چین، بر مرز کیانگسو و چکیانگ.

تای، از زبانهای هندوچینی؛ ← سیامی، زبان؛ تای یا تایها.

تای یا تای شان[12]، قلهی مقدس، به ارتفاع ۱٬۵۴۵ متر، غ قسمت مرکزی ایالت شانتونگ، چین.

تای[13] (tāy) یا **تایها** (tāy-)، نام مردمی که در قسمت جش قارهی آسیا همه جا پراکندهاند، و زبانهای مشابه دارند، و در فرهنگ اساسی نیز مشترک اند. تایها اصلا در چین در ج رود یانگتسه سکنی داشتند، و تمدنی درهای بر اساس زراعت برنج بوسیلهی شخم و آبیاری بعمل آورده بودند، و در اوایل قرن اول مسیحی بواسطهی فشار چینیها بجانب غ و ج متفرق شدند. در طرف غ، در قرن هفتم عدهی زیادی از شانها به ل برمه رسیدند؛ در ۱۲۲۹ گروهی از آنان بنام آهوم (āhom) مملکتی در آسام تشکیل دادند. در جانب ج، تایها (نیای سیامیان) در قرن ۱۳م بر ل تایلند (سیام) مستولی شدند، و از آنجا، علی رغم ← امپراطوری خمر، بطرف جنوب پیش رفتند، و در اواخر قرن ۱۳م به دریا دست یافتند. کمی بعد، دستهی دیگری از تایها که بستگی نزدیک با سیامیان داشتند قسمت مرکزی درهی مکونگ را اشغال کردند؛ اعقاب آنها همان لائو یا لائوسیان حالیه هستند. خانوادهی زبانی مشتمل بر السنهی دستههای مختلف تایها نیز تای نامیده میشود.

تایباد، خراسان، ← طبیات.

تایبرن[14] (tāybərn)، رود زیرزمینی لندن، انگلستان. چوبههای دار تایبرن، که از قرن ۱۲م تا ۱۷۸۳ در انتهای غربی خیابان آکسفرد لندن برپا بود، از اینجا نام گرفته. پس از ۱۷۸۳ اعدام در زندان نیوگیت بعمل میآید.

تایپه[15] (tāype)، ژاپنی **تایهوکو** (tāyhoku)، شهر صنعتی (جه در ۱۹۵۷ تخمیناً ۷۴۸٬۵۱۰)، پایتخت فرمز. در ۱۹۴۹ مقر دولت چین ملی گردید.

تایپینگ[16]**، شورش** (tāyping)، شورشی در ۱۸۵۰–۶۵ بر ضد سلسلهی چینگ از سلاطین چین. رهبر شورش مرد فاضلی بود بنام هونگ شیو-چوان، که ادعا داشت که از جانب خداوند مأمور برانداختن سلسلهی چینگ و تأسیس سلسلهای بنام تایپینگ [= آرامش بزرگ] است. نانکینگ را گرفت (۱۸۵۳)، و آنرا پایتخت قرار داد. چون سلسلهی چینگ به مخاطره افتاد، دولتهای خارجی به یاری آن آمدند؛ به کومک سپاهیانی که چ. ج. گوردن فرماندهی آنانرا داشت شورش درهم شکسته شد.

تایتنیک[17] (tāytanik)، کشتی امریکائی که شب ۱۴–۱۵ آوریل ۱۹۱۲، پس از برخورد به کوه یخ، در قطا شمالی غرق شد، و از ۲٬۰۰۰ مسافر آن ۱٬۵۱۷ نفر تلف شدند. از علل اصلی این حادثه سرعت زیاد، کمی تعداد قایقهای نجات، و ناآزمودگی کارکنان آنها بود. این واقعه سبب شد که مقررات سختی برای نجات و گشت دیدبانی کوههای یخ بوجود آید.

تایجو یا طایجو (هر دو tāyju)، سردار مغول، از قبیلهی اویرات. وی در لشکر مغول منصب امیر هزاری داشته است، و پسرش، امیر ارغون، از جانب منکو قاآن در خراسان و ولایات غربی جیحون امارت یافت (۶۵۰ یا ۶۵۱). این تایجو (پدر امیر ارغون) غیر از تایجو نام امیر دیگریست که در عهد امیر ارغون در آذربایجان امارت داشته است. لفظ تایجو در بعضی مآخذ و تواریخ مغول بصورت بایجو و نظایر آن تصحیف شده است.

تایر[18] (tāyer، از انگل)، پوشش یا حلقهی خارجی که دور حلقهی چرخ وسایط نقلیه قرار داده میشود، و برخوردگاه چرخ را با زمین یا با خط آهن تشکیل میدهد. سابقاً برای حفظ اتصال چرخهای ارابهها و نگاهداری آنها تایرهای آهنی یا فولادی بکار میرفت. معمولا تایر را حرارت میدادند، و سپس بر روی چرخ سوار کرده بوسیلهی آب آنرا خنک میکردند تا بر روی چرخ جایگزین شود. هنوز هم در مواردی تایرهای فولادی سخت بکار میرود. تایرهای لاستیکی به دو نوع عمده تقسیم میشود، تایرهای "توپُر"، که در آنها ضربهخوری کائوچو ارتعاشات را تقلیل میدهد، و تایرهای هوادار که در آنها کائوچو و هوای محتوی در آن تکان را تقلیل میدهند. استعمال تایرهای پر تا پیش از ۱۸۵۰ محدود بود،

---

(۱)*Theos* (۲)Theophrastos (۳)Theocritus (۴)Tauler (۵)Theon (۶)Townshend (۷)Townsend (۸)Townshend (۹)Townsville (۱۰)Tahiti (۱۱)Tai (۱۲)Tai Shan (۱۳)Thai; Tai (۱۴)Tyburn (۱۵)Taipei; Taipeh (۱۶)Taiping (۱۷)Titanic (۱۸)tire

و حالیه در بعضی بارکشهای سنگین از آنها استفاده میشود. تایر هوادار بمیزان تجارتی اول بار برای دوچرخه در ح ۱۸۸۹ بوسیلهٔ جان بوید دنلپ در بلفاست ساخته شد. بسط صنعت اتومبیلسازی تأثیر فراوان در ساختن و تکمیل تایر داشت، و ضمناً تایر در طیاره و تراکتور نیز بکار رفت. تایرهای هوادار که امروز معمولا استعمال میشود دارای یک تویی یا تیوب (tiub) [انگل. = لوله] در داخل است که دریچه‌ای برای ورود هوا دارد، و یک رویی در خارج. معمولا لاستیک تویی نازکتر است، و لاستیک رویی مجهز با رشته‌های محکم طناب و طبقات کائوچو میباشد، و روی آن شیار-هائی بمنظور جلوگیری از لغزش تعبیه میشود. آخرین تکامل در صنعت تایرسازی تعبیهٔ تایر-های بی‌تویی است، که از ۱۹۵۵ رواج یافت. اغلب تایرهای بی‌تویی ضد پنچر اند، بدین معنی که اگر شیئی که سبب پنچری شده است برطرف شود، تایر رخنه‌ای را که بواسطهٔ آن تولید شده خود بخود میگیرد.

تایس[1] (täys)، مجارستانی **تیسا**[2] (tisā)، رودی بطول ح ۱٬۲۹۰ کم، که از کوههای کارپات سرچشمه میگیرد، و بجانب ج از مجارستان گذشته، در بالای بلگراد (یوگوسلاوی) برود دانوب می‌پیوندد. قسمتی از آن قابل کشتیرانی است.

تای شان، قله، چین، ← تای یا تای شان.

تایکاندروگا[3] (täykāndərogā)، دهکده (جه ۳٬۵۱۷)، لش ایالت نیو یورک، کشمت، بین دریاچه‌های جورج و شامپلن، که میدان نبردهائی از جنگهای فرانسه و هندیشمردگان و جنگهای انقلاب امریکا بود، و بهمین جهت معروفست.

تایلر[4]، **سر ادوارد برنت*** (sər edwārd bërnət täylər)، ۱۸۳۲–۱۹۱۷، مردمشناس انگلیسی. تحقیقات فراوان در این علم کرد. در ۱۸۹۶–۱۹۰۹ استاد مردمشناسی دانشگاه آکسفرد بود. از آثارش فرهنگ بدوی (۱۸۷۱) است.

تایلر[5]، **جان** (jān täylər)، ۱۷۹۰–۱۸۶۲، دهمین رئیس جمهور کشمت. فرماندار ویرجینیا (۱۸۲۵–۲۷) و سناتور (۱۸۲۷–۳۶) بود. از حزب دموکرات و طرفدار اعتدالی حقوق ایالات بود، ولی بعلت بیزاری از قانون زور و سیاست مالی رئیس جمهور جکسن، از سنا استعفا داده به ← حزب ویگ پیوست، و در ۱۸۴۰ بمعاونت ریاست جمهور انتخاب شد، و پس از مرگ (آوریل ۱۸۴۱) و. ه. هریسن، رئیس جمهور شد. در این مقام، بعلت طرفداری از بعضی اقدامات دموکراتها (از قبیل پیمان وبستر-اشبرتن و الحاق تکزاس) با حزب ویگ اختلاف پیدا کرد، و چون از هیچیک از دو حزب ویگ و دموکرات آراء کافی بدست نیاورد، در ۱۸۴۵ کناره گرفت. در جنگ داخلی امریکا طرفدار ائتلافیه بود.

تایلر[5]، **وات** (wāt täylər)، فت ۱۳۸۱، رهبر شورش ۱۳۸۱ دهقانان در انگلستان. چون در مرگ سیاه ۱۳۴۸–۴۹ بسیاری از مردم انگلستان هلاک شده بودند، بمنظور جلوگیری از بالا رفتن دستمزد-ها، قانونی بنام قانون کارگران وضع شد (۱۳۵۱) که نرخ مزد را محدود میکرد. محدودیتهای ناشی ازین قانون و آزادیطلبی مردم و افزایش مالیاتها سرانجام آتش شورش را شعله‌ور ساخت. در ۱۳۸۱ تایلر رهبری شورشیان کنتربری را گرفت، و با دهقانان لندن را اشغال نمود. ریچارد II بملاقات او آمد، و وعده داد که سرفداری، خدمتهای فئودال، و انحصارهای بازرگانی را لغو کند. در دومین ملاقات تایلر با شاه، تایلر بدست شهردار لندن کشته شد. وعده‌ها فراموش گشت، و شورش قهراً سرکوبی و خاموش شد.

تایلند[6] (täyland) یا **سیام**[7] (siām)، مملکت (۵۱۰٬۸۰۰ کمم؛ جه ۲۰٬۶۸۶٬۰۰۰)، جش آسیا؛ پایتختش **بانکوک**. مملکت تایلند یا سیام مرکبست از سیام بمعنی اخص (محدود به برمه از غ و لغ، لائوس از لش، لائوس و کامبوج از غ، و خلیج سیام از ج) و باریکه‌ای ممتد بطرف ج در قسمت مرکزی شبه جزیرهٔ مالایا (که از ش به خلیج سیام، از ج به فدراسیون مالایا، و از غ به دریای آندامان محدود است). قسمت لغ آن کوهستانی و دارای جنگلهای تِک است. قسمت مرکزی دشتی است که در آن برنج فراوان بعمل میآید. باریکهٔ شبه جزیره بیشتر جنگل است، و از محصولاتش قلع و تنگستن و کائوچو میباشد. ماهیگیری در سواحل آن اهمیت دارد. سکنهٔ آن اغلب بودائی هستند، و بیشتر آنان از مردم موسوم به تای (یا سیامی) میباشند؛ قسمتی از سکنه را چینیها، مالائی-ها، آنامیها، کامبوجیها، مونها و سیاهکان تشکیل میدهند.

تاریخ. در ایام قدیم جزء امپراطوری مون-خمر بود، و تا ح قرن ۱۲م بیم تاریخ مستقلی نداشت. در ۱۳۵۰ قوم تای مملکت مستقلی تشکیل دادند که پایتختش آیوتهایا بود. در قرون ۱۵م و ۱۶م مکرر مورد تاخت و تاز برمه‌ایها واقع شد، و آیوتهایا در ۱۷۶۷ ویران گردید. در قرون ۱۶م و ۱۷م پای اروپائیها (پرتغالیها و هلندیها) بآنجا باز شد، و بعداً در قرن ۱۸م بریتانیائیها و فرانسویان آمدند، و قسمتهائی از سرزمین سیام را گرفتند، و در قرن ۱۹م استقلال آنرا مورد تهدید قرار دادند، و اگرچه سیامیها با استخدام مشاورین خارجی دهان استعمارگران فرانسوی و بریتانیائی را بستند و آزادی خود را حفظ کردند، در ۱۸۶۳ سیام از ادعای خود بر کامبوج دست برداشت، و سرزمین ش رود مکونگ را در ۱۸۹۳ به فرانسه واگذار کرد، و نیز در ۱۹۰۹ حقوق خود را بر ممالک غیر متحد مالی به انگلستان واگذار نمود. از ۱۷۸۲ تا کنون سلسلهٔ چاکری بر سیام سلطنت کرده است، و اگرچه بعضی شاهان این سلسله دست به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی زدند، از جنبهٔ سیاسی تا سال ۱۹۳۲ حکومت سیام استبدادی بود، تا در این سال پراجادیپوک در نتیجهٔ کودتائی به اعطای مشروطیت تن در داد. ولی در ۱۹۳۸ ژنرال لوانگا پیبول سونگگرام با قدرت نظامی خود جلو رشد دموکراسی را گرفت. در دسامبر ۱۹۴۱ ژاپنیها تایلند را اشغال کردند، و تایلند در جج II با ژاپن متحد بود. در ۱۹۵۰ پومیپون به سلطنت نشست.

تایمیر[8]، **شبه جزیرهٔ** (täymir)، شمالی‌ترین پیشرفتگی سیبریه، جمشس، بین دریاهای کارا و لاپتف، که از ل بدماغهٔ چلیوسکین منتهی میشود. مساحت آن ح ۴۰۰٬۰۰۰ کمم است. مردم آن از طوایف چادرنشین ننتسی (nenetsi) (سابقاً موسوم به ساموییدها) و دولگان (dolgān) هستند که از تربیت گوزن، شکار، و صید ماهی امرار معاش میکنند.

تاین[9] (tāyn)، رود نورثامبرلند، انگلستان، که از ملحق شدن تاین شمالی و تاین جنوبی تشکیل میگردد، و بجانب ش جاری شده به دریای شمال میریزد. طولش ۵۶ کم و بضمیمهٔ تاین شمالی ۱۲۹ کم است.

تئین (tein)، ← کافئین.

تاینان[10] (täynān)، شهر (جه ۲۸۷٬۷۹۷)، فرمز، چین، کنار تنگهٔ فرمز. در ۱۶۶۲–۱۸۸۵ پایتخت فرمز بود.

تاینماوث[11] (täynmāt) یا **تینمث** (tinməṯ)، شهر (جه ۶۶٬۵۴۴)، نورثامبرلند، ل انگلستان، کنار دریای شمال بر مصب رود تاین. دریابندر و از مراکز حمل و نقل دریائی است؛ کشتیسازی دارد. در منطقهٔ استخراج زغال سنگ و فلزات واقع و مرکز توزیع محصولات این منطقه است.

تایوان[12] (täywān)، نام چینی جزیرهٔ فرمز.

تأیید[13] (taʼyid)، از مناسک مسیحیان که مکمل تعمید محسوب میشود. کلیساهای کاتولیک رومی و ارتدکس آنرا از آیینهای مقدس میشمارند، و وسیلهٔ تقویت ایمان میدانند. اجرای آن بوسیلهٔ مسح یا دستگذاری و تدهین (روغنمالی) با روغن مخصوصی است. پروتستانها تدهین را موقوف کرده‌اند. تأیید مبتنی بر مندرجات کتاب **اعمال رسولان** است (۸: ۱۴–۱۷؛ ۱۹).

تای‌یوان[14] (täyyüān)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۵۰۰٬۰۰۰)، کرسی ایالت شانسی، چین. مرکز زراعتی و صنعتی. سابقاً یانگکو (yāngkü) نام داشت.

تب[15] (teb)، شهر عمدهٔ بئوسی در یونان قدیم. بر طبق روایات، **کادموس** آنرا بنا نهاد. نامش در افسانه‌های یونانی زیاد میآید (مثلا ← **اودیپ؛ ایپگونها؛ مخالفان هفتگانهٔ تب؛ سفینکس**). تب در تاریخ یونان نیز نقش عمده‌ای داشت. بئوسیائیان پیش از 1000 قم در آنجا مسکون شدند، و تب بسرعت شهر عمدهٔ آنان گردید. در اواخر قرن ۶م قم مخالفت با آتن و مبارزه برای حفظ موقعیت خود در بئوسی و یونان را آغاز کرد. تبیها در جنگهای مدی بین ایران و یونان طرف ایران، و در جنگ پلوپونزی طرف اسپارت را گرفتند. بعداً که از قدرت اسپارت بیمناک شدند، به اتحادیهٔ مخالفین اسپارت پیوستند، و برهبری پلوپیداس استقلال یافتند (۳۷۹ قم)، و این استقلال با پیروزی (۳۷۱ قم) اپامینونداس در لئوکترا تحکیم شد. تب بر ضد فیلیپ II مقدونی با آتن متفق شد، و هر دو در خایرونیا از او شکست خوردند (۳۳۸ قم). شورش تبیها بر ضد اسکندر مقدونی منجر به ویرانی تب گردید (۳۳۶ قم). کاساندروس در ۳۱۵ قم آنرا از نو بنا کرد، ولی هیچگاه رونق گذشتهٔ خود را بازنیافت.

---

(1)Theiss (2)Tisza (3)Ticonderoga (4)Tylor (5)Tyler (6)Thailand (7)Siam (8)Taimyr (9)Tyne (10)Tainan (11)Tynemouth (12)Taiwan (13)confirmation (14)Taiyüan (15)Thebes

تب، مصر، ← طیوه.

تب، درمان با: ← درمان با تب.

تبابعه: ← تبع.

تبادکان (tabādkān)، دهستان (جه ۵۷'۷۰۰؛ ؟)، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۷۶ (؟) آبادی. مرکزش، **تبادکان** (جه ۱'۱۰۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۴ کیلومتری لش مشهد است.

تباشیر: ← طباشیر.

تباله (tabāla)، موضعی در قسمت غربی یمن شمالی، در داخل عسیر در جش مکه. حاصلخیزی آن بین اعراب معروف بود. در دورهٔ جاهلیت، سنگ سفیدی را که در آنجا واقع بود بنام ذو الخلصه (zo 'l.xalasa) میپرستیدند. محمد ص آنرا از میان برداشت. تباله از نخستین شهرهائی بود که دین اسلام را پذیرفتند.

تبانی (tabbāni)، ← تبانیان.

تبانیان (tabbāniān)، نام خاندان مشهوری در نیشابور، از علما و فقهای حنفی در خراسان، که رجال آن بفضل و تقوی شهرت داشته‌اند. از قدمای این خاندان ابوالعباس تبانی در فقه متبحر و صاحب نظر بوده، و ابوصالح تبانی (فت ۴۰۰ هق) را سلطان محمود غزنوی بسال ۳۸۵ هق از نیشابور به غزنین فرستاده است تا در آنجا امام حنفیه باشد. و ابوبشر تبانی در نزد سامانیان نفوذ و حرمت تمام داشته، و ابوطاهر تبانی (فت ۴۲۴ هق) را سلطان محمود اکرام تمام میکرده است، و برسالت نزد قدر خان فرستاد. و امام ابوصادق تبانی از فقهای بزرگ عصر خویش بوده و روزی صد فتوی را جواب مینوشته است. در تاریخ بیهقی اطلاعاتی از احوال رجال و بزرگان این خاندان بدست میآید.

تباهی[1] (tabāhi)، تنزل از حیث مقدار، حجم، فعالیت، یا نیرو؛ و بالاخص (۱) تنزل خود بخود عدهٔ اتمهای رادیوآکتیو در یک مادهٔ رادیوآکتیو (مثلا کانهٔ اورانیوم) (← رادیوآکتیویته)، و (۲) تلاشی خود بخود یک اتم یا هستهٔ اتمی و غیره.

تباین، در حساب، ← نسبتهای چهارگانه بین دو عدد.

تب‌بر (tab.bor)، (*Chrysanthemum parthenium*)، گیاه دائمی مرکب با بوی تند و گلهای کوچک.

تب برفکی (barfaki)، مرضی مسری که گاو، گوسفند، بز، خوک، و حتی خوکهای وحشی را مبتلی میسازد. علائم آن پیدایش تاولهائی در دهان و روی پستانها و در ناحیهٔ چنگالها است. در نتیجهٔ پاره شدن تاولها جراحت تولید و حیوان از خوردن و حرکت عاجز میشود. انسان و اسب بندرت باین مرض دوچار میشوند.

تبت[2] (tabbat)، چینی **سیتسانگ** (sitsāng)، سرزمینی (۱'۴۵۰'۰۰۰ کمم؛ جه ۳'۰۰۰'۰۰۰) در آسیای مرکزی، که از ۱۹۵۱ ایالت خودمختار چین است؛ کرسی آن **لهاسا**. از ل و ش به چین بمعنی اخص و از ج به هند محدود است. یکی از مرتفعترین نواحی جهان است (فرازای متوسط آن ۴'۵۷۰ متر)، و بیشتر آن از فلات پهناوری واقع در کوههای کونلون (در ل) و هیمالایا (در ج) تشکیل یافته است. زراعت فقط در دره‌های رودهای تسانگپو (tsāngpo) (مسیر علیای براهماپوترا) و سند و ساتلج ممکن است. نهشتهای معدنی عمدهٔ آن طلا، پیریت آهن، نمک، نمک قلیا، و بوراکس است. مردم تبت لامائی‌مذهب هستند که ناشی از دین بودائی است. فرمانروای افتخاری تبت دالائی لاما است، و پس از او مقام پانچن لاما از همه مهمتر است.

دین بودائی در قرن ۸م میلادی از هند وارد تبت شد، و از آن ببعد تبت عملا درهای خود را بروی همهٔ جهانیان بست، و تا اواخر قرن ۱۹م حال بهمین منوال بود. نفوذ چین در تبت در ۱۷۲۰ در دورهٔ سلسلهٔ منچو آغاز شد، و سپس چینیها مدعی ولایت بر تبت شدند، ولی تبت، بتشویق بریتانیای کبیر، در ۱۹۱۳ استقلال خود را اعلام کرد. در ۱۹۵۰ چین کمونیست به تبت تاخت، و بر آن استیلا یافت. بموجب موافقتنامهٔ ۱۹۵۱ چین و تبت، قرار شد که چین عهده‌دار امور دفاعی و سیاست خارجی تبت باشد، ولی تبتیها در امور داخلی خودمختار باشند. ولی موضوع خودمختاری به تأخیر افتاد، و در ماه مارس ۱۹۵۹ شورشی پردامنه بر ضد حکومت چین کمونیست در تبت برپا شد، که چین آنرا فرونشانید، ولی دالائی لاما به هند گریخت، و حکومت تبت اسماً به پانچن لاما واگذار گردید.

تبت، سورهٔ (tabbat) [= بریده باد]، سورهٔ ۱۱۱م قرآن، مکی، ۵ آیه، مشتمل بر لعن بر ابولهب و زنش که سخت پیغمبر اسلام را آزردند. نام دیگرش سورهٔ ابی‌لهب (ابولهب) است.

تبتی، زبان (tabbati)، زبانی از گروه زبانهای چین و تبتی، رایج در تبت و صاحب ادبیات مهم مذهبی. ← زبان، جدول.

تبتی، هنر. مراحل گوناگون هنرهای تبت نمودار نفوذ شیوه‌های هندی، چینی، و ایرانی است. کهنترین آثار هنری این سرزمین تصویرهائی است که بر صخره‌ها نقش شده، و علامت صلیب شکسته، که در تصاویر باستانی ایران فراوان بچشم میخورد، از جملهٔ نقشهائی است که در آنها مکرر آمده است. پیش از آنکه هنر و فرهنگ هندی، همراه با آیین بودائی، وارد تبت شود، مجسمه‌هائی که در آن سرزمین ساخته میشد حالات چینی داشت. در قرن ۸م، آیین بودائی به تبت رسید، و تبتیان مجسمه‌ها و نقاشیهائی را که همراه آن آمده و مبین اصول و تعلیمات آن مذهب بود پذیرفتند، و بتقلید از آنها پرداختند. برخی از صنعتگران هوشمند تبتی کوشیدند تا در ضمن پیروی از شیوه‌ها و شکلها و اندیشه‌های هندی چیزی از اندیشه‌های بومی تبت نیز بکار خود بیفزایند؛ اما پیشرفتشان اندک بود، و از میان ایشان هنرمندان مستقلی که شیوه‌ها و افقهای تازه بیافرینند برنخاست. بهر حال، گاه مجسمه‌های کوچکی از قدیسان و اولیا میساختند، اما ساختن اشکال غریب و غیر عادی دیوان و شیاطین معمولتر بود. مجسمه‌های عظیم مفرغی چندسر نمودار چیره‌دستی فلزکاران تبتی است؛ و گاه در برخی از آنها حرکات دستها بشیوه‌ای کاملا تبتی، که در مجسمه‌های بودائی کشورهای دیگر مانند آن دیده نشده است، مجسم شده. در نقاشی، معمولا بجای روغن، موادی مانند سفیدهٔ تخم مرغ بکار برده شده، و زمینهٔ تصویر اغلب پرچمهای ابریشمی یا پنبه‌ای معابد بوده است. درین نقاشیها، رنگهای تند و خام بخصوص قرمز و سبز روشن و آبی بکار رفته است. لاماهای تبت همواره در کار انتخاب موضوع نقاشیها نظارت داشته‌اند؛ و بهمین سبب تنوع در آنها دیده نمیشود. از اینجاست که گاهی نقاشیهای اخیر تبتی را نمیتوان از نقاشیهای قرن ۱۵م بازشناخت. شیوهٔ معماری تبت، گرچه معلول شرایط محلی است، اما از شیوه‌های چینی و هندی سخت متأثر است. بامها و قرنیزهای رو ببالای چینی و گنبدهای پیازی‌شکل هندی در تبت فراوان است.

تب خرگوشی: ← تولارمی.

تبخیر[3]، تغییر حالت یک جسم مایع یا جامد بحالت گازی. اقسام آن عبارتند از **تبخیر سطحی**، که تبدیل از حالت مایع است بحالت بخار، و از سطح مایع صورت میگیرد؛ غلیان، که شبیه تبخیر سطحی است، ولی در تمام جرم مایع صورت میگیرد؛ و تصعید، که تبدیل از حالت جامد است بحالت بخار مستقیماً و بدون گذشتن از مرحلهٔ مایع.

تبخیر سطحی[4]، تغییر حالت از مایع به بخار که بر سطح مایع و بدون جوشیدن صورت گیرد (قس غلیان). تبخیر سطحی از اقسام تبخیر است، و در هر دمائی روی میدهد، و آنقدر ادامه مییابد تا فضای بالای مایع با بخار اشباع شود. تبخیر سطحی ناشی از اینست که بعضی از مولکولهای مایع، در تلاطم حرارتی خود، سرعت کافی یافته بر کشش سطحی مایع فائق میآیند، و از سطح آن خارج میگردند. بهمین جهت است که هر قدر دما بالاتر باشد سرعت تبخیر سطحی زیادتر است، و مایعاتی که کشش سطحی آنها کم است نسبةً فرار میباشند. بالاخره، چون تبخیر سطحی از سطح مایع صورت میگیرد، هر قدر سطح مایع بیشتر باشد تبخیر سطحی سریعتر انجام میگیرد (بهمین جهت است که پارچهٔ تر را "پهن" میکنند تا زودتر خشک شود). چون مولکولهای سریع السیر هستند که از مایع خارج میشوند، در نتیجهٔ تبخیر سطحی، دمای مایع پایین میآید. بهمین سبب است که آب در ظرفی که خلل و فرج دارد خنک میشود؛ و اگر با بدن عرقدار نزدیک بادزن بنشینیم، تبخیر سطحی عرق تسریع و بدن خنک میشود. پدیدهٔ تفسیدن از آثار جالب تبخیر سطحی است. برای تبخیر سطحی در فضای محدود ← بخار اشباع‌شده. اصطلاح تبخیر سطحی در مورد جامدات نیز استعمال میشود.

تبدل عناصر[5] (tabaddole) یا **تبدیل عناصر،** دگرگون کردن یک عنصر شیمیائی به عنصر دیگر. تبدل فلزات پست و کمبها (مانند مس) به طلا بوسیلهٔ حجر الفلاسفه یکی از دو هدف علمای کیمیا بود (هدف دیگر دست یافتن به اکسیر بود). بسیاری از کیمیادانان محقق در این راه خالصانه میکوشیدند، و البته گاهگاه شیادانی برای جلب منافع مادی بوسیلهٔ فریب دادن دیگران مدعی کشف حجر الفلاسفه و اکسیر میشدند. بتدریج علمای شیمی معتقد شدند که تبدل عناصر امری محال است. اما پس از کشف (۱۸۹۸) رادیوم بوسیلهٔ پیر کوری و ماری کوری، معلوم شد که این عنصر خود بخود تبدل میپذیرد، و سرانجام به

(۱)decay (۲)Tibet (۳)vaporization (۴)evaporation (۵)transmutation of elements

سرب مبدل میگردد. این اولین مورد تبدل واقعی بود که انسان بر آن آگاهی یافت. این تبدلِ خود بخود منحصر به رادیوم نیست، بلکه همه‌ی عناصر رادیوآکتیو دستخوش آن هستند (← رادیو-آکتیویته).

در ۱۹۱۹، ا. رادرفرد نخستین تبدلی را که بدست انسان بعمل آمد انجام داد، بدین طریق که، بوسیله‌ی بمباران کردن اتم نیتروژن (ازت) با ذرات آلفا، اتم نیتروژن را به اتم اکسیژن تبدیل کرد. سیزده سال بعد، ا. ا. لارنس، به کومک سیکلوترون که تازه آنرا اختراع کرده بود، بسیاری از عناصر را، بمقادیر بسیار خُرد، تبدیل به عناصر دیگر کرد. در ۱۹۳۲، سر ج. د. کاککرافت و ا. ت. س. والتن طریقه‌ی بمباران با پروتونها را ابداع کردند. با کشف (۱۹۳۲) نوترون بوسیله‌ی سر ج. چدویک، بسیاری از مشکلاتی که در بمباران هسته‌ی اتم موجود بود برطرف گردید. در اوایل سال ۱۹۳۴، ایرن کوری و شوهرش، ژولیو-کوری، رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی را کشف کردند، و از آن زمان ببعد علمای فیزیک تقریباً همه‌ی عناصر معلوم را با الکترونها، پروتونها، نوترونها، دوترونها، و ذرات آلفا بمباران کرده‌اند، و تقریباً برای همه‌ی عناصر معلوم یک همجای رادیوآکتیو بدست آورده‌اند.

کیمیای نوین، که در نتیجه‌ی تحقیقات مربوط به اتمشکنی پیدایش یافت، با تحقیقاتی که در باب انرژی اتمی بعمل آمد، از ۱۹۴۵ ببعد بصورت علمی پردامنه درآمد. این علم کیمیای جدید پا را فراتر نهاد؛ دانشمندان عناصر جدیدی ساختند، و رؤیای تبدل عناصر تحقق یافت. رؤیای دیگر، یعنی افزودن طول حیات، نیز با کشف داروها، ویتامین-ها، هورمونها، و آنتی‌بیوتیکها تا حدی تحقق یافته است.

تبدیل[۱]، در اصطلاح هندسه، تغییر دادن وضع نقاط یک ناحیه یا یک شکل را بر طبق قانونی معین. وضع جدید هر نقطه یا هر شکل را مبدل (mo-baddal.e) وضع اصلی خوانند. تبدیل در واقع تناظری است بین نقاط ناحیه‌ی مفروض و ناحیه‌ی جدیدی که بوسیله‌ی تبدیل بدست میآید، و از این نظر، مبدل هر نقطه نظیر یا متناظر آن میباشد. حرکت انتقالی کشوی میز و حرکت دورانی در در حول لولای آن از اقسام تبدیل است؛ تقارن نیز از اقسام تبدیل میباشد. بعضی تبدیلها اندازه-های شکل را حفظ میکنند، ولی بعضی دیگر (مانند بزرگ کردن عکس بوسایل عکاسی) آنها را تغییر میدهند. نیز ← همانی.

در اصطلاح ریاضیات تغییر دادن صورت یک عبارت و نیز تغییر دادن متغیرهای یک مسئله را هم تبدیل گویند.

تبدیل تاریخ، تعیین تاریخی (مثلا روز و ماه و سال یک واقعه) که در یک تقویم معلومست در تقویم دیگر. این مسئله در تحقیقات تاریخی و گاهشماری اهمیت فراوان دارد، و مثلا در قسمت عمده‌ای از تاریخ اسلام و ممالک اسلامی به تبدیل تقویمهای هجری قمری و میلادی نیازمندیم. طریق تقریبی این تبدیل اخیر بر طبق فرمولهای ذیل است، که در آنها H تاریخ هجری قمری و C تاریخ میلادی نظیر آنست:

$$C=\frac{۳۲}{۳۳}H+۶۲۲;\qquad H=\frac{۳۳}{۳۲}(C-۶۲۲).$$

برای محاسبات دقیقتر باید به جداول تطبیقی مخصوص مراجعه کرد، که متأسفانه دست یافتن بآنها بسیار دشوار است. نظر باهمیت تبدیل دقیق تواریخ، در دنباله‌ی این مقاله طریقه‌ای که محقق معاصر، تقی ریاحی، در رساله‌ی شرح تقویمهای مختلف و مسئله‌ی کبیسه‌های جلالی (تهران، ۱۳۳۵ هش) آورده است ذکر میشود، که نتایج را با یک و گاه با دو روز تقریب بدست میدهد، ولی در آن رساله راه تحصیل نتایج دقیق نیز بدست داده شده است. شماره‌ی ترتیب هر روز سال "ردیف" آن روز خوانده میشود. جدول I برای تسهیل تعیین ردیف روزهای سال مفید است (در تقویم مسیحی، که کبیسه در ماه فوریه عمل میشود، کبیسه در ردیف روز مؤثر است). ردیف هر روز ماه مساوی است با حاصلجمع عددی که در جدول در مقابل آن ماه نوشته شده باضافه‌ی عدد روز ماه؛ مثلا ردیف روز ۴ خرداد برابر ۴+۶۲، یعنی ۶۶، و ردیف روز ۲۱ مارس ۱۹۶۴ (سال کبیسه) مساوی ۲۱+۶۰، یعنی ۸۱ است. **تبدیل تاریخ مسیحی** (بم) به **هجری شمسی** (هش) و **بالعکس**. هر دو تقویم شمسی اند، و فقط در کبیسه‌ها اختلاف دارند.

جدول I، ردیف روز

هق		هش		بم عادی		بم کبیسه
محرم	۰	فروردین	۰	۰	ژانویه	۰
صفر	۳۰	اردیبهشت	۳۱	۳۱	فوریه	۳۱
ربیع۱	۵۹	خرداد	۶۲	۵۹	مارس	۶۰
ربیع۲	۸۹	تیر	۹۳	۹۰	آوریل	۹۱
جمادی۱	۱۱۸	مرداد	۱۲۴	۱۲۰	مه	۱۲۱
جمادی۲	۱۴۸	شهریور	۱۵۵	۱۵۱	ژوئن	۱۵۲
رجب	۱۷۷	مهر	۱۸۶	۱۸۱	ژوئیه	۱۸۲
شعبان	۲۰۷	آبان	۲۱۶	۲۱۲	اوت	۲۱۳
رمضان	۲۳۶	آذر	۲۴۶	۲۴۳	سپتامبر	۲۴۴
شوال	۲۶۶	دی	۲۷۶	۲۷۳	اکتبر	۲۷۴
ذوالقعده	۲۹۵	بهمن	۳۰۶	۳۰۴	نوامبر	۳۰۵
ذوالحجه	۳۲۵	اسفند	۳۳۶	۳۳۴	دسامبر	۳۳۵

تفاوت سال تقویم هش و تقویم مسیحی در فاصله‌ی بین اول ژانویه (۱۱ دی ماه با یک روز تقریب) و ۲۱ مارس (اول فروردین) برابر ۶۲۲، و از ۲۱ مارس تا ۳۱ دسامبر برابر ۶۲۱ است. تبدیل تاریخها با رعایت سالهای کبیسه بوسیله‌ی تعیین ردیف روز سهل است، منتها باید در نظر داشت که اگر سال مسیحی بعد از ۱۵۸۲ (تاریخ تغییر تقویم از تقویم یولیانی به تقویم گرگوری) یعنی بعد از ۹۶۱ هش باشد، روز اول فروردین مطابق ۲۱ مارس

جدول II

سال هش	۱ فروردین مطابقست با	سال بم
۱		۶۲۲
	۱۷ مارس	
۱۵۰		۷۷۰
	۱۶ "	
۲۸۰		۹۰۰
	۱۵ "	
۴۰۰		۱۰۲۰
	۱۴ "	
۵۲۰		۱۱۴۰
	۱۳ "	
۶۵۰		۱۲۷۰
	۱۲ "	
۷۷۰		۱۳۹۰
	۱۱ "	
۹۰۰		۱۵۲۰
	۱۰ "	
۹۶۱		۱۵۸۲

است؛ برای سالهای قبل از ۱۵۸۲، روزی از مارس که با اول فروردین مطابق است از روی جدول II تعیین میشود (مثلا در جدول دیده میشود که بین ۱۲۷۰ و ۱۳۹۰ مسیحی، اول فروردین هش مطابق ۱۲ مارس بوده است). مثلا برای تبدیل ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ (تاریخ کشف امریکا بوسیله‌ی کریستوف کلمب) بتاریخ هش، ملاحظه میکنیم که ۸۷۱=۶۲۱−۱۴۹۲. پس با توجه به جدول، معلوم میشود که ۱۱ مارس ۱۴۹۲ بم برابر اول فروردین ۸۷۱ هش بوده است. چون از ۱۱ مارس تا ۱۲ اکتبر ۲۱۶ روز است، و روز ۲۱۶م سال ۳۰ مهر است، تاریخ مذکور مطابق ۳۰ مهر ماه ۸۷۱ هش است. **تبدیل تاریخ هجری قمری** (هق) به **تاریخ مسیحی** (بم) یا **هجری شمسی** (هش) و **بالعکس**. در اینجا یکی از دو تقویم شمسی و دیگری قمری است. طریق عمل در همه‌ی حالات یکی است، ولی ضرایبی که در کار میآید متفاوت میباشد. این اعداد و ضرایب در جدول III مندرج است. طریق عمومی عمل اینست: (۱) ردیف روز تاریخ معلوم را تعیین میکنیم (عدد r)؛ (۲) از سال تقویم معلوم عدد a را کاسته حاصل را در ضریب b ضرب میکنیم، و حاصلضرب را با عدد c جمع میکنیم، و جزء صحیح خارج قسمت را جداگانه یادداشت میکنیم؛ (۳) جزء اعشاری نتیجه‌ی عمل (۲) را در d ضرب و حاصل را با r جمع و نتیجه را گرد میکنیم؛ اگر حاصل عمل (۳) کمتر از d باشد، همین حاصل عدد ردیف روز و عدد صحیح سابق الذکر عدد سال در تقویم جدید است، و اگر حاصل عمل (۳) بیش از d باشد، زیادتی آن بر d ردیف روز و عدد صحیح مذکور بعلاوه‌ی ۱ عدد سال در تقویم جدید میباشد.

(۱) transformation

جدول III، ضرایب*

	تبدیل از	به	a	b	c	d
۱	هق	هش	۰	۰,۹۷۰۲۲۵	۰,۳۵۵۶	۳۶۵
۲	هش	هق	۰	۱,۰۳۰۶۸۹	−۰,۳۶۶۵	۳۵۴
	هق**	بم				
۳	پیش از ۹۹۵		۰	۰,۹۷۰۲۰۴	۶۲۱,۵۶۵۸	۳۶۵
۴	بعد از ۹۹۵		۱۰۰۰	۰,۹۷۰۲۲۴	۱۵۹۱,۷۹۸۵	۳۶۵
	بم**	هق				
۵	قبل از ۱۵۸۲		۷۰۰	۱,۰۳۰۷۱۱	۸۵,۸۴۴۲	۳۵۴
۶	بعد از ۱۵۸۲		۱۶۰۰	۱,۰۳۰۶۹۰	۱۰۰۸,۴۵۴۷	۳۵۴

* برای معانی اعداد مندرج در این جدول باید به رساله‌ی سابق الذکر رجوع کرد.
** باید توجه داشت که تقویم مسیحی در سال ۱۵۸۲ بم مطابق با ۹۹۵ هق از یولیانی به گرگوری تبدیل شد.

برای توضیح چند مثال ذکر میشود. (I) ۱۶ ذو القعده‌ی ۱۳۳۵ هق در تاریخ هش. تبدیل از هق به هش است، و اعداد سطر اول جدول III بکار میرود.

x = ۲۹۵+۱۶ = ۳۱۱

۱۳۳۵×۰,۹۷۰۲۲۵ = ۱۲۹۵,۲۵۰۴   ۰,۶۰۶۰×۳۶۵ = ۲۲۱

۰,۳۵۵۶   ۳۱۱

۱۲۹۵,۶۰۶۰   ۵۳۲

۵۳۲ − ۳۶۵ = ۱۶۷

بر طبق جدول I، عدد ۱۶۷ ردیف روز ۱۲ شهریور است. پس تاریخ مذکور مطابق ۱۲ شهریور ۱۲۹۶ هش است. (II) ۲۱ مارس ۱۹۵۷ بر حسب تاریخ قمری. اعداد سطر ۶ جدول بکار میرود.

۱۹۵۷ − ۱۶۰۰ = ۳۵۷   x = ۵۹+۲۱ = ۸۰

۳۵۷×b = ۳۶۷,۹۵۶۳   ۰,۴۱۱۰×d = ۱۴۵,۵

+c   ۸۰

۱۳۷۶,۴۱۱۰   ۲۲۶

۲۲۶ عدد روز ۱۹ شعبان، و تاریخ مذکور مطابق ۱۹ شعبان ۱۳۷۶ هق است.

تبدیل عناصر: ← تبدل عناصر.

تبر (tabar). تبر یکی از قدیمترین ابزارها است، و از ادوار ماقبل تاریخ برای انداختن درخت، شکافتن چوب، مهیا ساختن زمین، و بعنوان سلاح بکار رفته است. تبرهای اولیه بوسیله‌ی "پراندن" و صیقلی کردن سنگ ساخته میشد؛ پس از اینکه انسان فلزگری را آموخت تبرهای فلزی در کار آمد. از ابزار و سلاحهای نزدیک بآن تیشه، چکش، و تبرزین است.

تبرائیان (tabarrāʾiān) یا **اهل تبری** (tabarrā)، طبقه‌ای از شیعه که بسبب اعتقاد به وجوب ولایت علی ابن ابی طالب و اولاد او، و یا بجهت قول بتخصیص ولایت و خلافت به علی و اولاد او، نسبت بسایر خلفا و صحابه اظهار تبری و بیزاری میکنند، و آنها را بعنوان غاصبین حق آل پیغمبر طعن و لعن مینمایند. وجوب برائت از مخالفین و معاندین پیغمبر و اهل بیت در کتب شیعه باخبار و آثار ائمه مستند است، چنانکه از امام جعفر صادق روایت شده است، و همچنین در نامه‌ای، که گویند امام رضا به خلیفه مأمون عباسی نوشته است وجوب "برائت از آنان که بر آل محمد ظلم کردند" تصریح شده است. این رسم تبری در بین شیعه سابقه‌ی زیاد داشته، و در عراق، مخصوصاً در دوران حکومت زیاد ابن ابیه و حجاج ابن یوسف، مکرر از قتلهای شیعه نقل شده است، و بموجب قول طبری، متوکل عباسی عیسی ابن جعفر را بهمین سبب کشت، و جسد او را نیز به دجله افکند. اما بعدها، به پیروی از اصل تقیه و مصلحت صیانت نفس، از اظهار آن تا حدی خودداری شده است. مع ذلک، در عهد آل بویه گاه باظهار تبری میپرداخته‌اند، و گویند بعضی از آل بویه غاصبین حق علی را لعن میکرده‌اند. در عهد سلاجقه هم شیعه گاه علناً اظهار تبری میکرده‌اند، چنانکه مظفرالدین الب ارغو، حاکم قزوین، وقتی پیری را از شیعه، نامش حنیفه، بسبب اتهام به شتم و لعن صحابه دار زد، و دختر ملکشاه سلجوقی مناقب‌خوانی را بجهت ناسزاگوئی به صحابه فرمود تا زبان ببریدند. این رسم تبری و اظهار برائت از خلفا و غاصبین و ظالمین، مخصوصاً در مواردی که زیاده بیم خطر از جانب اهل سنت نبوده است بافراط میانجامیده است. در زیارت‌نامه‌ها و ادعیه‌ی مأثوره‌ی شیعه نیز بعبارات مختلف اظهار تبری هست، چنانکه در زیارت صدیقه علناً اظهار برائت از اشخاصی که مورد برائت وی فرض میشوند شده است. حتی قبل از صفویه نیز در بلاد شیعه‌نشین رسم تبری بصورتهای مختلف وجود داشته، چنانکه مکروه شمردن اسم ابوبکر در سبزوار و منفور شمردن نام عمر در کاشان از آثار تبری است، که در دوره‌ی صفویه این گونه اسمها بکلی از بین اعلام رایج در ایران از بین رفت. رسم عمرکشان، که در نزد شیعه تا حدی بمثابه‌ی جشن و عید مفصلی درآمد، نیز از رسوم تبرائیان است.

مقارن عهد صفویه، خاصه در عهد شاه اسماعیل I صفوی و پسرش شاه طهماسب I صفوی، تبرائیان در مسجد و کوچه و بازار علناً به تبری از خلفا و لعن به غاصبین حق اهل بیت اقدام میکرده‌اند، و حتی بعضی از فقها نیز در این امر غُلوی تمام میداشته‌اند، و عامه حتی بر در و دیوار مساجد و مدارس و حمامها اشعار و عبارات در اظهار تولّی نسبت به آل علی و در ابراز تبری و طعن و لعن نسبت بخلفا مینوشته‌اند، و گویند شاه اسماعیل II صفوی که اهل افراط نبود "با طبقه‌ی تبرائی که لعن را سرمایه‌ی معاش ساخته" بودند صفائی نداشت، و بفرمود تا آنگونه عبارات لعن‌آمیز را که تبرائیان بر دیوار و سردر مساجد و حمامها و مدارس نوشتند محو کنند، و "حکم کرد که رسم تبری در کوچه‌ها و محلات مسلوب بوده من بعد تبرائیان ترک آن امر نمایند". شاه عباس I صفوی و مخصوصاً نادر شاه افشار نیز تبرائیان را از این افراطکاریها تا حدی منع کردند. مع ذلک، در عهد زندیه و قاجاریه نیز این رسم همچنان جاری بود، و حتی در عهد ناصرالدین شاه قاجار، با وجود منع ظاهری که گاهی از این کار میکرد، رسم عمرکشان و شیوه‌ی تبرائیان همچنان رایج بود، و از اسباب عمده‌ی نفاق و نقار بین شیعه و اهل سنت در داخل و خارج ایران بشمار میرفت، و با آنکه در عهد ناصرالدین شاه در بعضی سالها از طرف دولت جارچی در شهر راه میافتاد و اینگونه تظاهرات را خاصه در مورد عمرکشان منع مینمود، این کار همچنان در بین عامه رواج و تداول داشت.

تبرد این[1] (tabard in) [انگ.، = مسافرخانه‌ی تبرد]، مسافرخانه‌ای در لندن قدیم که، بر طبق روایات، محل اجتماع زائرین عازم کنتربری بود. کمی بعد از ۱۸۶۶ خرابش کردند.

تبرشکن، درخت: ← **کبراکو.**

تبرک (tabarak)، ← **طبرک.**

تبری، اهل: ← **تبرائیان.**

تبریز (tabriz)، شهر (جم ۲۸۹٬۹۹۶ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان تبریز و مرکز استان سوم (آذربایجان شرقی)، در دره‌ی رود آجی‌چای؛ دومین شهر بزرگ ایران. فاصله‌اش از تهران با راه شوسه ۶۲۸ کم و با راه آهن ۷۴۲ کم است؛ بوسیله‌ی راه آهن به جلفا (مرز ایران و شوروی) مرتبط میباشد. تبریز با فرازای ۱٬۳۴۵ متر در دره‌ی حاصلخیز و مطبوعی در میان باغها واقعست، ولی در منطقه‌ی زلزله قرار دارد، و دستخوش تکانهای شدید میباشد؛ از مخرب‌ترین زلزله‌هائی که در آن روی داده زلزله‌های سالهای ۲۴۴ هق (۸۵۸)، ۴۳۴ هق (۱۰۴۲)، ۱۶۴۱، ۱۷۲۷، ۱۷۸۰، ۲۲-۲۳ سپتامبر ۱۸۵۴، و ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ بوده است. اقلیمش بری با تابستانهای خشک گرم و زمستانهای سرد است؛ در زمستان برفهای سنگین دارد؛ طبق آمار هواشناسی، در سال ۱۹۵۶ (دیماه ۱۳۳۴–آذر ماه ۱۳۳۵ هش)، بیشینه‌ی مطلق دما ۳۹٫۴° صدبخشی و کمینه‌ی آن ۱۶٫۲°− بوده است. صنعت عمده‌ی تبریز قالیبافی است، که صادرات عمده‌ی آنرا تشکیل میدهد. صنایع دیگرش چرم‌سازی و کفاشی است. خشکه‌بار و صابونسازی و کبریتسازی نیز قابل ذکر است.

شهر جدید دارای ساختمانهای نوین میباشد، که از آن جمله است ساختمان ← دانشگاه تبریز، ایستگاه راه آهن، و ساختمانهای ادارات دولتی. از مراکز فرهنگی دیگرش ← موزه‌ی تبریز است. باغ ملی معروف به باغ گلستان در وسط شهر واقعست. بفاصله‌ی ح ۶٫۵ کیلومتری جش شهر استخر مصنوعی شاه گلی واقعست که از تفرجگاه‌های تابستانی مردم تبریز میباشد.

از آثار تاریخی یا هنری میتوان **ارگ علیشاه**، **مسجد کبود**، و **مسجد جمعه‌ی تبریز** را نام برد. نیز ← ربع رشیدی؛ شنب غازان.

تاریخ. تاریخ بنای تبریز معلوم نیست؛ بعضی

(1) Tabard Inn

آنرا از زمان ساسانیان گفته‌اند، و برخی بنای آنرا به زبیده، زوجه‌ی هارون‌الرشید، نسبت داده‌اند. در فتح آذربایجان بدست اعراب در ح ۲۲ هق ظاهراً قریه‌ای بیش نبود، و آبادی و رونق آن بعدها آغاز گردید. در دوره‌ی سلاجقه‌ی بزرگ نامش کمتر در تاریخ دیده میشود، ولی در عهد سلاجقه‌ی عراق و اتابکان آذربایجان که در ح ۵۳۱–۶۲۲ هق در آذربایجان فرمانروائی کردند، آذربایجان و تبریز اهمیت یافت، و در زمان اتابک قزل ارسلان (فت ۵۸۷ هق) تبریز پایتخت آذربایجان گردید. در دوره‌ی مظفرالدین ازبک از اتابکان آذربایجان، این سرزمین دستخوش تاخت و تاز مغول شد، و در ۶۱۷ هق مغولان در پیش باروی تبریز پدید آمدند، و مظفرالدین با پرداخت مال فراوان دفع شر آنها را کرد، اما سرانجام در ۶۲۲ هق پایتخت وی بدست جلال‌الدین منکبرنی افتاد، و او ۶ سال در تبریز فرمانروائی کرد، اما در ۶۲۸ هق ناچار آنجا را ترک گفت، و آذربایجان و تبریز بتصرف مغول درآمد.

در دوره‌ی ایلخانیان مغول تبریز رونق یافت، اباقا خان تبریز را رسماً پایتخت خود قرار داد، و این شهر تا زمان الجایتو پایتخت ایلخانیان بود. شورش سال ۶۹۳ هق بر سر نشر چاو در تبریز روی داد. در سلطنت غازان خان تبریز به حد اعلای شکوه خود رسید؛ در ۶۹۹ هق که وی از جنگ شام بازگشت به برافراشتن بناهائی اقدام نمود. در شنب غازان، مسجد، مدارس، بیمارستان، رصدخانه‌ای مانند رصدخانه‌ی مراغه، کتابخانه، دیوانخانه، حمامها، و کاروانسراها بنا نهاد. شهر تبریز را وسعت داد، و باروی جدیدی برای شهر ساخت. جانشین غازان خان، الجایتو، پایتخت خود را به سلطانیه منتقل کرد (۷۰۴ هق)؛ تبریز با تاریخ دوره‌ی آل جلایر و چوپانیان نیز بستگی دارد.

در ۷۸۸ هق امیر تیمور سلطان احمد ایلکانی (از آل جلایر) را از تبریز بیرون راند. در ۸۰۹ دگر بار شهر به سلطان احمد واگذار گردید. با وجود مصائبی که بر تبریز وارد شده بود، کلاویخو که بین سالهای ۸۰۶ و ۸۰۸ هق بدفعات ایامی را در این شهر گذرانیده خیابانها و بازارها و ساختمانهای آنرا میستاید.

تبریز مرکز لشکرکشیهای قرا یوسف (فت ۸۲۳ هق) قرا قوینلو بود. شاهرخ تیموری، پس از لشکرکشی به آذربایجان و جنگ با اسکندر قرا قوینلو، تابستان ۸۳۹ هق را در تبریز گذرانید، و در اوایل زمستان مملکت اسکندر را به برادر وی جهانشاه قرا قوینلو داد. در سلطنت جهانشاه، تبریز پایتخت مملکتی گردید که از آسیای صغیر تا خلیج فارس و هرات ممتد بود. وی در ۸۷۲ هق بدست اوزون حسن از امرای آق قوینلو مقتول شد، و وی تبریز را گرفت (۸۷۳ هق) و پایتخت خود قرار داد. در ۹۰۷ هق شاه اسماعیل I صفوی الوند بیگ آق قوینلو را مغلوب کرد، و تبریز را گرفت.

در دوره‌ی صفویه، در زمان شاه اسماعیل I صفوی، ترکان عثمانی پس از پیروزی در نبرد چالدران (۹۲۰ هق)، تبریز را گرفتند، و ذخایر و همچنین هزار تن از هنرمندان آنجا را به قسطنطنیه منتقل کردند. بعداً نیز ترکان چند بار تبریز را اشغال یا تصرف کردند؛ از جمله در ۹۴۱ هق، ۹۵۵ هق، ۹۹۳–۱۰۱۲ هق (شاه عباس I صفوی آنرا بازگرفت)، ۱۰۲۷ هق، و ۱۰۴۵ هق. در هرج و مرجی که از استیلای افاغنه بر ایران پدید آمد، اشرف افغان بموجب پیمان ۱۱۴۰ هق لغ ایران را به دولت عثمانی داد، ولی دو سال بعد طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه افشار) ترکان عثمانی را نزدیک تبریز شکست داد، و در ۸ محرم ۱۱۴۲ وارد شهر گردید، اما در جنگ طهماسب II صفوی با عثمانیها، دگر بار شهر بدست ترکان افتاد (زمستان ۱۱۴۴ هق. نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت II). سرانجام بسبب فتوحات نادر شاه، بموجب پیمان ۱۱۴۹ هق تبریز به ایران بازگشت.

در دوره‌ی قاجاریه، آقا محمد خان تبریز را به قلمرو خود ملحق کرد. فتحعلی شاه قاجار جعفر قلی خان دنبلی را بحکومت تبریز منصوب نمود، و خاندان دنبلی مدتی بر شهر حکومت کردند. پس از اینکه روسیه گرجستان را به خاک خود ملحق کرد، تبریز مرکز اصلی فعالیت ایرانیان گردید. عباس میرزا ولیعهد در آنجا مستقر شد، و برنامه‌ی غربیسازی ارتش ایران را آغاز کرد، و فرستادگان سیاسی روسیه و انگلستان به دربار وی آمدند. عباس میرزا جباخانه و کارخانه‌ی توپ‌ریزی در آنجا دایر نمود. از زمان او، تبریز مقر ولیعهد ایران گردید. در جنگهای ایران و روس، در سوم ربیع الثانی ۱۲۴۳ هق سربازان روس وارد تبریز شدند، و پس از انعقاد عهدنامه‌ی ترکمن چای در همان سال آنرا تخلیه کردند. پس از استقرار قدرت قاجاریه، تبریز دگر بار برآمد، و با وجود وبا و طاعون ۱۸۳۰–۳۱ میلادی، جمعیت آن را در ۱۸۴۲ بین ۱۰۰٬۰۰۰ و ۱۲۰٬۰۰۰ گفته‌اند. تجارت تبریز نیز رونق یافت. از وقایع دیگر این دوره اعدام (۱۲۶۶ هق) باب را در جباخانه‌ی تبریز میتوان ذکر کرد.

مردم تبریز در تاریخ ایران در قرن ۲۰م و مخصوصاً در تاریخ مشروطیت ایران نقش عمده‌ای داشته‌اند. در وقایع انقلاب آذربایجان، قشون روس تبریز را اشغال کردند، و تا سال ۱۹۱۴ که جج I آغاز گردید در آنجا ماندند. بین ۱۷ دسامبر ۱۹۱۴ و ۶ ژانویه‌ی ۱۹۱۵ سربازان روسی و بیشتر مسیحیان محلی از تبریز خارج شدند، ولی در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۱۵ (۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۳ هق) ناگهان روسها تبریز را مجدداً اشغال نمودند. پس از انقلاب ۱۹۱۷، روسها آذربایجان را تخلیه کردند، ولی ترکهای عثمانی موقع را مغتنم شمرده دست به تجاوز زدند، و در ۱۸ ژوئن ۱۹۱۸ (۹ رمضان ۱۳۳۶ هق) سربازان ترک وارد تبریز شدند، و این نابسامانیها تا سال بعد که سپهسالار، والی جدید، وارد شد ادامه یافت، ولی نظم واقعی از زمان روی کار آمدن رضا خان سردار سپه (بعداً رضا شاه کبیر) استقرار یافت.

در وقایع جج II، در سوم شهریور ۱۳۲۰ هش، تبریز را سپاهیان شوروی اشغال کردند. در ۱۳۲۴ هش، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، که غوغای خودمختاری آذربایجان را برپا کردند، تبریز را پایتخت آن قرار دادند. در ۱۳۲۵ هش آن فرقه برافتاد، و وضع سابق استقرار یافت.

تبریز (tabriz)، شهرستان، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در ش دریاچه‌ی رضائیه؛ مرکزش (و مرکز استان) شهر تبریز. مشتمل است بر ۶ بخش حومه، بستان‌آباد، شبستر، اسکو، آذرشهر (= دهخوارقان)، و هریس. اقلیمش سردسیری است. ارتفاعاتش رشته‌کوه سهند است، که در ج شهرستان، میان نواحی تبریز و مراغه، از کنار دریاچه‌ی رضائیه تا ش بستان‌آباد کشیده شده است. رود عمده‌اش آجی‌چای میباشد. گردنه‌ی شبلی در بخش بستان‌آباد قرار دارد. معادن مس، زرنیخ، گل سرشوی، و گوگرد دارد.

تبریز، دانشگاه، دانشگاهی در شهر تبریز، آذربایجان. مشتمل است بر دانشکده‌های پزشکی و ادبیات و دانشسرای عالی (هر سه تأسیس ۱۳۲۶ هش)، و دانشکده‌های داروسازی (تأسیس ۱۳۲۸ هش)، مامائی (تأسیس ۱۳۳۵ هش)، کشاورزی (تأسیس ۱۳۳۵ هش)، و فنی (تأسیس ۱۳۳۷ هش). دانشکده‌ی شبانه برای ادبیات نیز دارد (تأسیس ۱۳۳۷ هش).

تبریز، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

تبریز، موزه‌ی، موزه‌ای در تبریز، ضمیمه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، مشتمل بر اشیاء ماقبل تاریخ آذربایجان و مجموعه‌ی سکه‌های ایران و نمونه‌هائی از کاشیهای عهد قاجاریه که تماماً در سال ۱۳۲۷ هش از طرف موزه‌ی ایران باستان باختیار دانشکده‌ی مذکور گذاشته شد. در ۱۳۳۶ هش نیز، با کومک مردم، اساس موزه‌ی بزرگتری، بنام موزه‌ی آذربایجان، در مجاورت مسجد کبود تبریز ریخته شد. اشیاء ماقبل تاریخ نقاط مختلف و ظروف اسلامی و مجموعه‌ای از سکه‌ها بوسیله‌ی اداره‌ی کل باستانشناسی باختیار اداره‌ی فرهنگ محل گذاشته شده تا در آن موزه جای داده شود.

تبریزی (tabrizi)، درخت بلند برگریز از نوع پوپولوس (*Populus*) که اقسام مختلف آن در ایران بنام صنوبر نیز نامیده میشود. از اجناس مختلف آن در ایران: سفیدار (*P. alba*)، که کبوده نیز خوانده میشود؛ پده (pade) (*P. diversifolia*)؛ شالک (šālak) (*P. nigra*)، که اشنک (ašanak) نیز نامیده میشود؛ اشنک (*P. tremula*)، که برگهایش دمبرگ باریک دارند و باندک نسیمی حرکت میکنند.

تبریزی، خطیب: ← خطیب تبریزی.

تبریزی، محمد حسین: ← برهان.

تب زرد[1]، بیماری عفونی تبدار ناشی از ویروس مخصوص. در مرحله‌ی بحرانی، با استفراغهای سیاه همراه است. یک مرتبه ابتلای بآن ایمنی میدهد. مایه‌ی آن برای ایجاد ایمنی ساخته شده است. کمیسیونی که، در 1900، بریاست ← والتر رید، در هاوانا تشکیل گردید، ثابت کرد که بیماری بواسطه‌ی گزش پشه سرایت میکند. تحقیقاتی که در منطقه‌ی کانال پاناما بعمل آمده نشان داده است که با برانداختن پشه‌ها میتوان از آن جلوگیری کرد.

تبسه[2] (tebessa)، باستانی **توسته**[3] (teveste)،

(۱)yellow fever (۲)Tebessa (۳)Theveste

شهر (جـم ۱۱‘۵۰۰)، ش ولایت قسنطینه، ل‌ش الجزایر، نزدیک مرز تونس. در قرن اول بم بنا شد، و از مواضع سوق الجیشی ولایت افریقای روم بود. در ۵۹۷ بربرها و در ۶۸۲ (۴۵ هق) اعراب آنرا گرفتند. آثاری از دورهٔ رومیان دارد.

تبصرة العوام (tabserato 'l.'avām)، کتابی در ملل و نحل، بفارسی، که ظاهراً در اواخر قرن ۶م و یا اوایل قرن ۷م هق تألیف شده است، و تألیف آن را باشخاص مختلفی نسبت داده‌اند (از جمله شخصی بنام و لقب سید مرتضی علم الهدی، که در نیمهٔ اول قرن ۷م هق و ظاهراً در خراسان میزیسته و زندگینامهٔ او تا کنون بدست نیامده). بنا بآنچه از کتاب برمیآید، مؤلف آن شیعهٔ اثنی عشری و از علمای حدیث و رواهٔ اخبار بوده، و از این جهت، در شرح احوال و نقل حکایات ملل غیر امامیه و رد مقالات ایشان از تعصب برکنار نمیباشد، و از طعن و قدح شدید مخالفین خودداری نمیکند. اهمیت این کتاب در اینست که قدیمترین نسخهٔ موجودی است که علمای امامیه در ملل و نحل بزبان فارسی نوشته‌اند. ظاهراً اول بار در ۱۲۹۶ هق در لاهور، و سپس در ۱۳۰۹ و ۱۳۱۳ هق در تهران (هر دو مرتبه بضمیمهٔ کتاب قصص العلماء، تألیف میرزا محمد تنکابنی)، و در ۱۳۱۳ هش بتصحیح عباس اقبال نیز در تهران منتشر شده است.

تب طوطی: ← پسیتاکوز.

تبّع (tobba')، جمعش تبابعه (tabābe'a)، لقب عده‌ای از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرون ۴م و ۵م میلادی. ذکر آن در قرآن آمده است (سورهٔ دخان ۳۶). اخبار تبابعهٔ یمن آشفته است، و بعضی از آنها، مثل شمر یحرعش (šammar yohar'eš) و ابو کرب اسعد (abu kareb as'ad)، به قهرمانان افسانه‌ها بیشتر شباهت دارند.

تب لازم: ← سل.

تبلور[1] (tabalvor)، فرایند درآمدن یک ماده بصورت بلورها (نیز ← بلورشناسی). مواد قابل تبلور اگر بکُندی بحالت جامد درآیند متبلور میشوند، و این امر از طریق ذوب، تصعید، و انحلال صورت میگیرد. مثلا تهیهٔ گوگرد متبلور (بشکل منشور) از طریق ذوب کردن آن و خنک کردن مادهٔ مذاب بعمل میآید.

تبلیغات[2] یا **پروپاگاند** (propāgānd) [از فنس، از ریشهٔ لاتینی، بمعنی ترویج ایمان]، ایجاد نظر خوب یا بد نسبت به شخص یا سازمان یا مذهب یا عقیده‌ای یا چیزی از طریق تحت تأثیر قرار دادن افکار و عقاید مردم. تبلیغات ممکن است برای منظورهای دینی، اجتماعی، فرهنگی، و یا سیاسی باشد. برای تبلیغات از هر نوع وسیلهٔ ارتباط و حتی هنر استفاده میشود. کشورهائی که وارد در جنگ میشوند اداره یا قسمتی برای عملیات تبلیغاتی یا پروپاگاند تأسیس میکنند. در جج II اغلب اینگونه ادارات را ادارهٔ اطلاعات نامگذاری میکردند. آلمانهای نازی قبل از جج II و در زمان جنگ دارای دستگاه تبلیغاتی بسیار نیرومندی بودند. کمونیستها نیز به تبلیغات اهمیت بسیار میدهند.

تب مالت (mālt) یا **بروسلوز** (bruselloz) یا **تب متموج** (motamavvej)، بیماری ناشی از درگرفتن باکتریهائی از نوع بروکلا (*Brucella*، بنام سر دیوید بروس). چون اول بار در سواحل مدیترانه شناخته شد، بنام تب مالت و تب مدیترانه معروف گردید. انتقال آن بانسان بتوسط اغذیه یا مایعات آلوده (از قبیل شیر) یا تماس با حیوان مریض است، و بواسطهٔ تبهائی که بفواصل منظم بانسان دست میدهد ممکن است سبب ناکاری طولانی شود. در چارپایان آنرا کوله انداختن مسری یا بیماری بانگ [بنام فردریک بانگ (frederik bāng)، ۱۸۴۸–۱۹۳۲، دامپزشک دانمارکی] خوانند، و توسط آبها یا مراتع آلوده انتشار میابد.

تب متموج: ← تب مالت.

تب نفاسی[3] یا **حمای نفاسی** (hommāye nefāsi)، التهاب حاد دستگاه تناسلی زن، در اثر عفونات حاصله از زایمان، بواسطهٔ مسامحه در ضد عفونی لازم. از جملهٔ اولین کسانی که نظافت و ضد عفونی کردن لوازم زایمان را برای جلوگیری از این بیماری تأکید کرده‌اند میتوان ا. ف. زملوایس و آ. و. هومز را نام برد.

تبنی (tabanni)، ← پسرخواندگی عیسی.

تبوک (tabuk)، محلی بین وادی القُری و شام، که در قدیم از منازل حج بشمار بوده است، و امروز راه آهن بین دمشق و حجاز از آن میگذرد. بموجب قول یاقوت، بین تبوک تا مدینه ۱۲ منزل فاصله بوده است. در عهد حیات محمد ص، این محل در مرز شمالی جزیرة العرب واقع بوده است، و پس از آن، خاک روم آغاز میشد. شهرت آن بسبب **غزوهٔ تبوک** (qazveye) است، که پیغمبر اسلام در سال ۹ هق بدان دست زد، و پیروز گردید.

تبهگن[4] (tabah.gen)، تنزل‌یافته به مرتبه یا طبقه یا نوعی پایینتر، یا به وضعی پست‌تر از وضع عادی یک گروه یا چیز. تبهگنی[5] عمل یا فرایند تبهگن شدن یا حالت تبهگن بودن است. مثلا در ریاضیات، حالت معادله‌ای (یا منحنی نظیر آن) را که به عواملی از درجهٔ پایینتر تجزیه شود تبهگنی نامند. فی المثل، معادلهٔ $x^2-y^2=a^2$ وقتی a غیر از صفر باشد معادلهٔ یک هذلولی است. اما اگر a صفر شود، این معادله به دو معادلهٔ درجه اول $x+y=0$ و $x-y=0$ تجزیه میشود، که هریک نمایش یک خط مستقیم است. مجموعهٔ این دو خط هذلولی تبهگن است.

تبهگنی: ← تبهگن.

تبیلیسی، گرجستان، ← تفلیس.

تبیین، در علم بدیع، ← تفسیر.

تپهٔ حصار (tappe hesār)، تپهٔ وسیعی در یک کیلومتری ج شهر دامغان، بر مسیر خط آهن، مشتمل بر آثار پیش از تاریخ. در سالهای ۱۳۱۰–۱۳۱۳ هش هیئت علمی مشترک موزه‌های فیلادلفی و بستن در آنجا کاوش علمی کرد، و علاوه بر قبور و آثار مختلف پیش از تاریخ، بقایائی از عهد ساسانی بدست آورد.

تپه میل (tappe mil)، تپهٔ بزرگی نزدیک ده خیر، کنار جادهٔ تهران به ورامین، که قسمتهائی از بنای معظمی از عهد ساسانی بر فراز آن باقی است. آنرا آسیابادی و قصر افراسیاب هم میخوانند. ادارهٔ باستانشناسی ایران در چند سال اخیر دست بکار مرمت آثار موجود و کاوش علمی آن زده است.

تپهٔ گیان: ← گیان.

تپهٔ مرتضی‌گرد: ← مرتضی‌گرد.

تپیک[6] (tepik)، شهر (جـم ۱۷‘۵۴۷)، کرسی ایالت نایاریت، غ مکزیک، بر رود تپیک.

تتانوس: ← کزاز.

تترستاق (tatrostāq)، دهستان (جـم ۸۷۵؟)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳ (؟) آبادی. ناحیه‌ای ییلاقی واقع در طول درهٔ رود بلده است.

تترود: ← لولهٔ خلأ.

تتسل[7]، **یوهان** (yohān tetsel)، ۱۴۶۵–۱۵۱۹، کشیش آلمانی از فرقهٔ دومینیکیان، و مفتش افکار. در مجسم کردن مجازات کسانی که آمرزش‌نامه از کلیسا نخرند ید طولائی داشت، و از این راه پول فراوان اندوخت. در ۱۵۱۷ رسماً به فروش آمرزشنامه پرداخت، و این امر خشم م. لوتر را برانگیخت، و چون حتی کاتولیکهای مؤمن حاضر به پشتیبانی از تتسل نشدند، کارش به رسوائی کشید و در دیری در لایپزیگ انزوا جست.

تتش (totoš) [تاج‌الدوله ابوسعید تتش ابن الب ارسلان]، ۴۵۸–۱۷ صفر ۴۸۸ هق، اولین پادشاه از سلسلهٔ سلاجقهٔ شام؛ پسر الب ارسلان سلجوقی. در زمان سلطنت ملکشاه سلجوقی ایالت شام یافت (۴۷۰ هق)، و دمشق را از عامل سلطان مصر بستد (۴۷۱). بعد از وفات ملکشاه حلب را گرفت (۴۸۷)، و در شام مستقلا بامارت نشست. بعد از آن از طریق آذربایجان به همدان و اصفهان تاخت، و با برادرزادهٔ خود برکیارق جنگ کرد؛ و سرانجام در حدود ری بقتل رسید. بعد از او، پسرانش دقاق ابن تتش و رضوان ابن تتش بترتیب در دمشق و حلب حکومت یافتند.

تتمة المختصر: ← المختصر فی اخبار البشر.

تتمة الیتیمه: ← یتیمة الدهر.

تتمهٔ صوان الحکمه (tatemmeye sevāno 'l.hekma) یا **تاریخ حکماء الاسلام**، کتابی در زندگینامهٔ حکمای اسلام، از ابوالحسن علی ابن زید بیهقی (ف ۵۶۵ هق). این کتاب تتمه و ذیلی است بر صوان الحکمه (از ابوسلیمان سجستانی)، و غرض اصلی مؤلف از تألیف آن جمع اقوال حکما بوده است، و معلومات تاریخی آن بسیار کم است. با ترجمهٔ فارسی (احتمالا از ۷۳۵ هق) باهتمام محمد شفیع در ۱۹۳۵ در لاهور، و متن عربی آن بعنوان تاریخ حکماء الاسلام در ۱۹۴۶ در دمشق بطبع رسیده است.

تتوس[8] (tetus)، در دین یونانی، یکی از مادهٔ تیتانها، دختر گایا و اورانوس، زوجهٔ اوکئانوس، و مادر اوکئانیدها.

تتوی، احمد ابن نصرالله: ← تاریخ الفی.

تتیس[9] (tetis)، در افسانه‌های یونان، یکی از

---

(۱)crystallization　(۲)propaganda　(۳)puerperal fever　(۴)degenerate　(۵)degenerescence; degeneracy
(۶)Tepic　(۷)Tetzel; Tezel　(۸)Tethys　(۹)Thetis

نرئیدها؛ مادر اخیلس. زئوس و پوسیدون عاشق وی بودند، ولی چون پیشگوئی شده بود که پسرش بزرگتر از پدر خواهد شد، او را به پلئوس که موجودی میرا بود دادند. در مجلس جشن عروسی وی، همهٔ خدایان هدایائی آوردند، مگر اریس که سیب نفاق را فرستاد.

تثبیت قیمت محصولات کشاورزی، سیاست اقتصادیی که بعضی کشورها برای حفظ کشاورزان در مقابل تغییرات و نوسانات شدید قیمت محصولهای فلاحتی اتخاذ میکنند. مخصوصاً دولت مساحت کشت بعضی انواع محصولات کشاورزی و حد اقل قیمت را تعیین مینماید، و اگر نرخ از آن میزان تنزل کند، محصول را خریداری و انبار میکند. در ایران تثبیت قیمت گندم در زمان وزارت دارائی علی اکبر داور کومک مؤثری بکشاورزان کرد. قیمت پنبه، چای، کنف، و چغندر قند، و در بعضی سالها برنج، بوسیلهٔ تعیین نرخ دولتی تثبیت شده است.

تثبیت مشاغل، قانون[1]، در تاریخ کشمت، قانونی که کنگرهٔ کشمت، علی رغم وتوی رئیس جمهور ا. جانسن، تصویب کرد (مارس ۱۸۶۷)، و حق عزل هر یک از صاحبان مشاغل را که "بوسیلهٔ مجلس سنا و با نظر و تصویب آن" بمقامی منصوب شده و همچنین حق برکنار کردن اعضای کابینه را در دورهٔ ریاست جمهور از رئیس جمهور سلب میکرد. هدف جمهوریخواهان ازین قانون این بود که ا. م. ستانتن، وزیر جنگ کابینهٔ جانسن، را بر سر کار بدارند تا فتوری در برنامهٔ ترمیم آنان پیش نیاید. نقض قانون از طرف جانسن منجر باعلام جرم علیه او گردید. در ۱۹۲۶ دیوان کشور کشمت قانون را بر خلاف قانون اساسی تشخیص داد.

تثلیث، در نجوم: ← نظر.

تثلیث[2] (taslis) یا **ثالوث** (sālus)، در مسیحیت، سه‌گانگی خدا از جهت شخصیت، در عین اینکه طبیعت او واحد است. این سه شخصیت عبارتند از پدر، پسر (که در عیسی تجسّد یافت)، و روح القدس، و آنها را اقانیم ثلاثه (aqānime salāse) یا اقنوم[3]های سه‌گانه (oqnum,-aq-) خوانند. وضع اصل تثلیث برای این بود که اعتقاد به خدائی کامل عیسی و روح القدس (که در عهدین آمده) از جنبهٔ دینی درست شود، و از شرک احتراز بعمل آید. مسئلهٔ منزلت سه اقنوم سبب کشمکشهای طولانی گردید، و شوراهای نیقیه (سال ۳۲۵) و قسطنطنیه (۳۸۱) در این باب آرائی صادر نمودند. اغلب علمای مسیحیت معتقدند که تثلیث از اسرار است، یعنی معرفت کیفیت آن از قوهٔ بشر خارج میباشد.

تثلیث[4] زاویه (taslise)، تقسیم کردن یک زاویه به سه قسمت متساوی. یکی از مسائل سه‌گانهٔ هندسی، و حل آن با پرگار و ستاره در حالت کلی ممتنع است. ریاضیون یونان باستان، از جمله نیکومدس (ح ۱۸۰ قم)، کوششهای فراوان در حل آن کردند، و آنرا بوسیلهٔ منحنیاتی جز دایره و خط مستقیم حل نمودند. از ریاضیون دورهٔ اسلامی که در این مسئله تحقیقاتی دارند عبدالجلیل سجزی (قرن ۴م هق) را میتوان نام برد.

تثنیه، سفر (sefre tasnie)، اسم پنجمین کتاب عهد عتیق. بنقل روایات، مصنف آن موسی بوده است. دارای سه قسمت یا سه خطابه است، که موسی در سرزمین موآب در ماه ۱۱م سال ۴۰م خروج از مصر بر بنی اسرائیل خطاب کرده، و شرایع و احکام را توضیح نموده، و آنان را به حفظ و اجرای آنها ترغیب کرده است. کتاب با مرگ موسی پایان میپذیرد.

تجارب الامم [تجارب الامم و تعاقب الهمم (tajārebo 'l.'omam va ta'āqobo 'l.hemam)]، تاریخ عمومی و اسلام، به عربی، تألیف ابوعلی مسکویه (فت ۴۲۱ هق)، و مبتنی بر ملاحظات اخلاقی و اجتماعی، که در تألیف آن نویسنده از وقایع تاریخ ایران و اسلام فقط آنچه را بنظر وی متضمن عبرت و حکمت اخلاقی بوده است ذکر کرده، و از آنچه رنگ افسانه داشته یا مبتنی بر معجزه و خرق عادت و خلاف طبع مینموده است صرف نظر نموده است. مؤلف درین کتاب حوادث را تا سنهٔ ۳۶۹ هق آورده است، و با آنکه تا مدتها بعد از آن تاریخ نیز حیات داشته است، ذکری حوادث بعد از این تاریخ در کتاب او نیست. بعضی از اجزای تجارب الامم بصورت عکسی بوسیلهٔ کائتانی در سلسلهٔ اوقاف گیب منتشر شده است، چنانکه قسمتی نیز باهتمام آمدروز انتشار یافته است. تجارب الامم بسبب اشتمال بر فواید تجربی و اخلاقی برای فهم طرز سیاست امرا و عقلای وقت خالی از اهمیت نیست، و مخصوصاً از جهت تاریخ دیالمه و آل بویه فواید عمده دارد. ذیلهائی هم بر آن نوشته‌اند، از آنجمله است ذیل ابوشجاع محمد ابن حسین، وزیر المستظهر، و ذیل محمد ابن عبدالملک همدانی؛ لیکن درین ذیلها آن ذوق فلسفی و آن بیطرفی نسبی در قضایا که هر دو از مختصات کتاب مسکویه است ظاهراً مشهود نیست.

تجارب السلف: ← الفخری.

تجارت، مدرسهٔ، مدرسهٔ متوسطه که در اواخر ۱۳۰۴ هش، که علی اکبر داور وزیر فواید عامه بود، در تهران تأسیس شد، و در ۱۳۰۶ هش به وزارت معارف منتقل گردید.

تجارت آزاد[5] یا **بازرگانی آزاد**، داد و ستدی که بدون هر گونه محدودیت انجام شود. بازرگانی داخلی کشورها معمولا آزاد اجرا میشود، اما بازرگانی بین‌المللی اغلب بواسطهٔ وضع عوارض گمرکی و تحمیل مالیات و اجرای پاره‌ای مقررات مرزی دوچار محدودیتهائی میگردد. نظریهٔ تجارت آزاد مبتنی بر این اصل است که اگر مقررات سیاسی و غیر طبیعی داد و ستد بین مناطق مختلف جهان را محدود نکند، هر منطقه یا ناحیه‌ای در تهیهٔ آن کالائی تخصص پیدا میکند که میتواند آنرا ارزانتر و بهتر از سایر مناطق تهیه کند. باین ترتیب، یک نوع تقسیم و یا انتخاب طبیعی مناطق تولید بوجود میآید، و در نتیجه، مصرف‌کنندگان میتوانند کالاهای مورد نیاز خود را ارزانتر و بهتر بدست بیاورند. کشور فرانسه و اغلب کشورهای دیگر اروپا از سیاست ضد تجارت آزاد پیروی کرده‌اند. کشمت هم اصولا پیرو سیاست تعرفهٔ گمرکی گزاف برای جلوگیری از ورود اجناس ساخت سایر کشورها بوده است. در انگلستان، پس از آنکه ← ادم سمیث فرضیهٔ معروف تجارت آزاد خود را اعلام کرد، عدهٔ زیادی باو گرویدند؛ لغو عوارض گمرکی مربوط بورود غلات طرفداران تجارت آزاد را در عقیدهٔ خود راسختر گردانید، تا اینکه در ۱۸۶۹، گلادستون، نخستوزیر انگلستان، رسماً سیاست آزادی تجارت را در انگلستان اعلام کرد. بعد از جج I انگلستان مجدداً یک نظام محدودیت بازرگانی، بمنظور اینکه کالاهای ساخت امپراطوری انگلستان رجحانی بر کالاهای سایر کشورها داشته باشد، برقرار کرد. امروز دستگاههای وابسته به سازمان ملل متحد میکوشند که حتی الامکان پیشرفت و توسعهٔ تجارت آزاد بین کشورها را تشویق کنند، زیرا وجود موانع و محدودیتهای بازرگانی موجب توسعهٔ اختلافات بین‌المللی میگردد. کسانیکه با سیاست تجارت آزاد مخالفت میکنند معتقدند که حمایت از مصنوعات داخلی در مقابل مصنوعات خارجی، مخصوصاً برای کشورهائی که مراحل اولیهٔ ترقیات صنعتی را طی میکنند، لازم و ضروری است. ← گمرک؛ حمایت.

تجاهل العارف (tajāholo 'l.'āref)، در علم بدیع، از چیزی آشکار و شناخته چنان سخن گفتن و پرسیدن که گوئی آن را ندانسته و نشناخته‌اند. قصد از آن مبالغه در تشبیه، شگفتی، سرزنش، خوار شمردن، و جز اینهاست؛ مانند (سعدی):

یا رب آن روی است یا برگ سمن
یا رب آن موی است یا مشک ختن.

تجدید حیات علم و ادب: ← رنسانس.

تجدید مطلع (tajdide matla')، در قصیده‌ای واحد، بسبب ناتمام ماندن مقصود، و گاه تنگی قافیه، مطلعی دیگر آغاز کردن، و به تبع آن، قافیه‌های گذشته را از نو آوردن. گاه ممکن است شاعری سه یا چهار بار تجدید مطلع کند.

تجربه، اصالت: ← اصالت تجربه، مذهب.

تجرید الکلام (tajrido 'l.kalām) یا **تجرید العقائد**، کتابی در علم کلام، بعربی، از خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب معروف مشتمل بر آراء خواجه در علم کلام است، و از زمان تألیف مورد توجه بوده و شرحها و حواشی بسیار بر آن نوشته‌اند. از آن جمله است شرح موسوم به کشف المراد از علامهٔ حلی، که اولین شرح آنست؛ شرح شمس‌الدین محمود ابن عبدالرحمان اصفهانی (۶۷۴-۷۴۹؟ هق)؛ شرح معروف به "شرح جدید"، از ملا علی قوشجی (فت ۸۷۹ هق)؛ و شوارق الالهام، از عبدالرزاق لاهیجی (فت 1051 هق) شرح قوشجی و شوارق از کتب درسی معروف علم کلام بوده است.

تجرید المنطق (tajrido 'l.manteq)، کتابی در علم منطق، به عربی، از خواجه نصیرالدین طوسی. تألیفش در اواسط شعبان ۶۵۶ هق بپایان رسیده. علامهٔ حلی آنرا بنام جوهر النضید شرح کرده است، و آن بطبع رسیده. شرح دیگری هم مولی محمود ابن محمد تبریزی بر این کتاب نوشته است (۹۱۳ هق).

تجریش (tajriŝ)، شهر (جه ۲۶٬۵۲۵ سد ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ح ۱۲ کیلومتری ل تهران. از مهمترین

(1)Tenure of Office Act (2)Trinity (3)Hypostasis (4)trisection (5)free trade

مراکز ییلاقی اطراف تهران، و بوسیلهٔ دو جاده به تهران متصل است. بنای ← امامزاده صالح آن از دورهٔ قاجاریه است. کاخ سلطنتی سعدآباد در ل آن تا دربند ممتد است. از نقاط ییلاقی اطراف آن امامزاده قاسم، دزاشیب، دربند، و نیاوران میباشد. نیز ← شمیرانات.

تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار: ← تاریخ وصاف.

تجزیهٔ آبی: ← ئیدرولیز.

تجزیهٔ حاملها: ← حامل.

تجزیهٔ طیفی، تعیین اجزای سازای یک جسم بوسیلهٔ مطالعه در اوضاع خطوط و نوارهای طیف آن. مشخصات طیف یک منبع نور بستگی به ماهیت منبع دارد، و وجود یک عنصر را در یک ماده میتوان با مطالعهٔ طیف حاصل از بخار فروزان آن آشکار ساخت. مثلا اگر کلرور سودیوم را بوسیلهٔ شعلهٔ بیرنگ مشعل بونزن فروزان سازیم، و طیف آنرا مطالعه کنیم، خط زرد درخشانی در موضع معینی از طیف دیده میشود، و این خط مشخص وجود سودیوم است. عناصر دیگر نیز دارای طیفهائی با خطوط و رنگهای مشخص هستند، ولی وضع و رنگ این خطوط در هیچ دو عنصر یکسان نیست، و لهذا از روی خطوط طیف یک ماده میتوان به عناصر موجود در آن پی برد. از طیف جذبی نیز میتوان در تجزیهٔ طیفی استفاده کرد. اگر نور سفید از مادهای که بحالت گاز فروزان درآمده است عبور کند، در طیف نور، در مواضع نظیر خطوط درخشان طیف آن گاز، خطوط سیاهی پدیدار میگردد. مثلا در طیف خورشید خطوط تیرهای موسوم بخطوط فراونهوفر (بنام ی. فون فراونهوفر) دیده میشود. وجود این خطوط را کیرشهوف چنین توجیه کرد که در جو خورشید عناصری بحال فروزان هست، که چون نور خورشید از آنها بگذرد، هر یک شعاعهائی را که سازندهٔ طیف آنست جذب میکند. چون خطوط تیرهٔ طیف شمسی را درست مطابق خطوط درخشان طیف بعضی عناصر یافت، چنین نتیجه گرفت که این عناصر در جو خورشید وجود دارند. بهمین قیاس، بوسیلهٔ تجزیهٔ طیفی، میتوان مواد سازای ستارگان را تعیین کرد. بعلاوه، ثابت شده است که بواسطهٔ بعضی عوامل فیزیکی (دما، فشار، میدان مغناطیسی، سرعت حرکت منبع نسبت بناظر، و غیره) خطوط طیف دستخوش تغییراتی میشوند (از قبیل جا بجا شدن، انقسام، پهن شدن، و غیره). بنا برین، با مطالعهٔ طیف ثوابت دوردست، میتوان اطلاعات گرانبهائی از شرایط مستولی بر سطح آنها و نیز از حرکات ظاهری آنها بدست آورد.

تجزیهٔ نور: ← طیف.

تجزیهٔ نیروها: ← ترکیب و تجزیهٔ نیروها.

تجسد[1] (tajassod)، تولید ماده از تشعشعات برقاطیسی، که معتقدند در فضای کیهانی صورت میگیرد، و در بعضی تجربیات نیز مشاهده شده است. در این تجربیات، اشعهٔ گاما که دارای انرژیهای بیشتر از ۱٫۱ میلیون الکترون‌ولت (و معمولا بمراتب بیشتر) هستند تبدیل به جفتهای الکترون‌پوزیترون میگردند.

تجسم[2]، در روانشناسی: ← دفاع، ساز و کار.

تجشس[3]: ← اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

تجلی مسیح[4]، **عید** (tajallie)، یکی از اعیاد معتبر مسیحیان، که در ششم ژانویه جشن گرفته میشود، و روز دوازدهم و میلاد صغیر نیز خوانده میشود. شب آن را، بمناسبت اینکه ۱۲امین شب بعد از عید میلاد مسیح است شب دوازدهم خوانند. عید تجلی بیادبود سه واقعه است: تعمید یافتن عیسی (مرقس ۱)، دیدار کردن مجوسان شرق از بیت لحم (متی ۲)، و اولین معجزهٔ عیسی، که در قانای جلیل آب را به شراب مبدل کرد (یوحنا ۲). عید تجلی از عید میلاد قدیمتر و اهمیتش از آن بیشتر است، و از این جهت بعد از عید فصح و عید پنجاهه قرار دارد.

تجن (tajan)، رودی بطول ح ۱۰۵ کم، مازندران. در حوالی رودبار هزارجریب سرچشمه گرفته از ش شهر ساری میگذرد، و نزدیک فرح‌آباد به بحر خزر میریزد. قسمتی از دهستانهای دودانگه، چهاردانگه، کلیجانرستاق، رودپی، اندرود، میاندرود، و شهرخواست را مشروب میکند. بر رود تجن دو پل ساخته شده است. یکی پلی نسبةً قدیمی و آجری در کنار شهر ساری، که طولش ۱۶۰ متر، عرضش ۵ متر، و ارتفاعش ۶ متر است، و ۱۸ چشمه دارد. و دیگری پلی معلق و آهنی بفاصلهٔ ۱ کیلومتری پل آجری، که راه آهن از آن میگذرد. ساختمان این پل در ۱۳۱۵ هش خاتمه یافت. طولش 100 متر، عرضش ۶ متر و ارتفاعش ۶ متر است.

تجن (tejen) یا **تجند** (d-)، نام مسیر سفلای هری رود در ج ترکمنستان شوروی، آسیای مرکزی. واحهای که نزدیک آن این رود در شنزارهای قرا قوم ناپدید میشود نیز بهمین نام موسومست.

تجند، رود: ← تجن یا تجند.

تجنیس، در علم بدیع: ← جناس.

تجنیس [عربی، = همجنس کردن]، در اصطلاح حساب، جمع کردن یک عدد صحیح با یک کسر. برای این منظور عدد صحیح را در مخرج کسر ضرب کرده حاصلضرب را با صورت کسر جمع میکنند، و مجموع را صورت قرار میدهند، و همان مخرج را زیر آن مینویسند. مثلا اگر بخواهیم ۳ را با ۲/۵ تجنیس کنیم چنین عمل میکنیم:

$$۳+\frac{۲}{۵}=\frac{۱۵+۲}{۵}=\frac{۱۷}{۵}$$

نظیر این قاعده را میتوان در مورد تفریق آورد؛ مثلا

$$۳-\frac{۲}{۵}=\frac{۱۵-۲}{۵}=\frac{۱۳}{۵}$$

نیز ← رفع.

تجوید (tajvid)، فن خواندن صحیح قرآن، و آن چنان است که هر حرف را آنگونه که باید، بیدشواری و بصورتی که اعراب فصیح تلفظ میکنند، ادا نمایند، و آنجاها که لازم است حروف را در یکدیگر ادغام کنند.

تچر: ← تخت جمشید.

تحت‌البحری: ← زیردریائی.

تحت الحمایه[5]، سرزمینی که بنحوی تحت نظارت کشور دیگر است، اما رسماً بآن ضمیمه نشده و کشور حمایت‌کننده حاکمیت مطلق در آنجا ندارد. انواع مختلف تحت الحمایگی تقریباً بتعداد تحت الحمایههای موجود است، و از این رو، تعریف دقیق و مشخصی از اصطلاح تحت الحمایه ممکن نیست، و عنوان تحت الحمایه بطور مطلق برای توصیف وضع سیاسی یک سرزمین کافی نمیباشد. مثلا ساکنین تحت الحمایههای بریتانیا در شمار شارمندان "مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند و مستعمرات" نیستند، و با اینکه وظیفهای در مقابل تاج و تخت بریتانیا ندارند، در ازای حمایت آن دولت مجبور باطاعت بیحد و حصرند. بطور کلی، دولت حمایت‌کننده معمولا بسایر دول اجازه نمیدهد که با مردم تحت الحمایهٔ او ارتباط برقرار کنند. اصطلاح تحت الحمایه گاهی با اصطلاحات مستعمره و کشور تحت الحمایه اشتباه میشود. **کشور تحت الحمایه**[6] سرزمینی است که از خود فرمانروا و در امور داخلی کمابیش استقلال دارد، ولی تحت حمایت کشور دیگری است، و معمولا روابط خارجی آن در دست این کشور است. کشور تحت الحمایه نوع خاصی از تحت الحمایه و از جهت دارا بودن مرکزیت و فرمانروای واحد با آن متمایز است.

تحت جلگه (tahte jolge)، دهستان (و بخش) (جه ۹۴۵'۱۲؟)، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۷ (؟) آبادی. ساکنینش طوایف عرب قاضی و غضنفری هستند. در بهمن ماه ۱۳۲۶ هش تبدیل به بخش گردید.

تحریر (tahrir)، تهذیب و تنظیم انشا با داخل کردن اصلاحات و اضافه و نقصان. این لفظ در جزء عنوان بعضی کتابها آمده است، مانند سلسلهٔ "تحریر"های خواجه نصیرالدین طوسی از ترجمههای آثار ریاضی و نجومی یونانی که قبلا بوسیلهٔ ثابت ابن قره، قسطا ابن لوقا، و اسحاق ابن حنین بعمل آمده بود (مثلا ← اصول هندسه).

تحریر، در اصطلاح خط و تذهیب، رسم خطوط بسیار نازک در کنار خطوط طلائی درشت، و کنار ترنجها و طرحهای تذهیب.

تحریر اقلیدس: ← اصول هندسه.

تحریم: ← بویکات.

تحریم، سورهٔ (tahrim) [= حرام کردن]، سورهٔ ۶۶م قرآن، مدنی، ۱۲ آیه، مشتمل بر اینکه بیجهت با سوگند چیزی را حرام مکنید (اشاره بداستان پیغمبر اسلام با یکی از زنانش)؛ و نیز ذکر نام چند زن بد (همچون زن نوح و زن لوط) و چند زن نیک (همچون زن فرعون و مریم دختر عمران).

تحریم دخانیات، در تاریخ ایران: ← رژی، کمپانی.

تحریم مشروبات الکلی: ← منع مسکرات، قانون.

تحسین (tahsin)، شهرت و تخلص **میر محمد حسین عطا خان** معروف به **مرصع رقم** (moras-sa' raqam)، ف ح ۱۲۰۰؟ هق، نویسندهٔ هندی. از آثارش نوطرز مرصع (ترجمهٔ هندوستانی قصهٔ چهار درویش)، تواریخ قاسمی، و ضوابط انگریزی (گرامر انگلیسی به فارسی) است.

تحصیلات آزادگان[7]، لت آرتس لیبرالس (ārtes liberāles)، اصطلاحی که اصلا بمعنی تحصیلات شایستهٔ انسان آزاد بود. در قرون وسطی مشتمل

(۱)materialization (۲)projection (۳)USSR (۴)Epiphany (۵)protectorate (۶)protected state (۷)liberal arts

بود بر تریویوم (trivium) یا مواد سه‌گانه (صرف و نحو، منطق، بلاغت) و کوادریویوم (kuādrivi-um) یا مواد چهارگانه (حساب، هندسه، نجوم، موسیقی). امروزه اطلاق میشود بتحصیلات عمومی که بالاصاله شامل السنه، علوم، فلسفه، تاریخ و غیره است (در مقابل تحصیلات علمی و حرفه‌ای تخصصی).

تحفة الاحرار (tohfato 'l.ʿahrār)، نام یکی از مثنویهای هفتگانه‌ی معروف به هفت اورنگ، از نورالدین عبدالرحمان جامی، که به وزن و به تقلید اسلوب مخزن الاسرار نظامی و مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی سروده شده، و در ۸۸۶ هق بپایان رسیده است. منظومه‌ای است اخلاقی و مبتنی بر افکار عرفانی، که سراینده آن را بعنوان تحفه‌ای به خواجه‌ی احرار (← جامی، نورالدین عبدالرحمان) اهدا کرده است

تحفة الاخیار (tohfato 'l.ʾaxyār)، کتابی در عقاید صوفیه و رد آنها، بفارسی، از محمد طاهر ابن محمد حسین قمی (فت ۱۰۹۸ هق). مطالب آن بیشتر بر اساس تعصب نهاده شده است. چاپ تهران، ۱۳۳۶ هش.

تحفة العباسیه: ← تحفه‌ی عباسی.

تحفة العراقین (tohfato 'l.ʿerāqayn)، مثنویی در بحر هزج مسدس مقصور (یا محذوف)، از خاقانی (قرن ۶م هق). شاعر این کتاب را در شرح مسافرت خود به عراق عرب و عراق عجم و مکه‌ی معظمه سروده است، و مانند دیگر شعرهای او مشکل و محتاج تفسیر و شرح میباشد.

تحفة الملوک (tohfato 'l.moluk)، کتابی در آداب، بفارسی، که مؤلف آن تا کنون شناخته نشده. مشتمل است بر ۱۵ باب (در خرد، دانش، نادانی، سخن گفتن، حکمت و امثال، دوست، دشمن، نصیحت فرزند، پادشاهی، استخدام پادشاه، صبر و شتاب، نیکی و بدی، خوی نیک و خوی بد، کتمان راز، و دنیا و حرص و آز). تاریخ تألیف این کتاب فصیح و مفید نیز معلوم نیست، و چون در باب ۱۵م به تسخیر دربند بدست مغول، که در حدود سنه‌ی ۶۱۸ هق روی داده است، اشارت رفته، و تاریخ تحریر یکی از نسخه‌های آن ۷۶۱ هق است، باید گفت در بین دو تاریخ مذکور نوشته شده است. یکی از آثار بسیار خوب اخلاقی قرن ۷م و یا ۸م هق است. نثر آن فصیح و در خلال آن اشعار فارسی بسیار و کمی اشعار عربی، آیات قرآن، احادیث، امثال، و کلمات بزرگان آمده است. در ۱۳۱۷ هش در تهران منتشر گردیده.

تحفة المؤمنین: ← تحفه‌ی حکیم مؤمن.

تحفة الوزراء (tohfato 'l.vozarāʾ) یا **اندرزنامه**، کتابی اخلاقی، بفارسی، در پند و اندرزهائی که بقول نویسنده "حکما از کتب قدما اختیار کرده اند". مؤلف آن معلوم نیست. مشتمل است بر چهل باب و هر باب دارای چهار نصیحت. نسخه‌ای از آن که در ۱۱۴۲ هق بوسیله‌ی عماد الحسنی نوشته شده است در ۱۳۱۴ هش در تهران گراور و طبع گردیده.

تحفه‌ی حکیم مؤمن (tohfeye hakim moʾmen) یا **تحفة المؤمنین**، کتابی در طب قدیم و ادویه، بفارسی، از محمد مؤمن ابن محمد زمان تنکابنی، معروف به حکیم مؤمن، طبیب مخصوص شاه سلیمان صفوی (سلطنتش ۱۰۷۸–۱۱۰۵ هق)، که برای این پادشاه تألیف شده است. مکرر چاپ سنگی شده است (تهران، بدون تاریخ؛ دهلی، ۱۲۶۶ هق؛ تهران ۱۲۷۷ هق، و افست از این چاپ در ۱۳۷۸ هق، اصفهان ۱۲۷۴ هق). این کتاب قریب ۳ قرن کتاب مطالعه‌ای اطبا بوده است.

تحفه‌ی سامی (tohfeye sāmi)، تذکره‌ای مشتمل بر احوال و نمونه‌ای از آثار قریب ۷۰۰ کس از شعرای نامدار و گمنام اوایل دوره‌ی صفویه، از سام میرزا، فرزند شاه اسماعیل I صفوی. تألیفش در ۹۵۷ هق بپایان رسیده است. تذکره‌نویسان متأخر، از قبیل علیقلی خان واله داغستانی (مؤلف ریاض الشعراء)، آذر بیگدلی (مؤلف آتشکده)، و رضا قلی خان هدایت (مؤلف مجمع الفصحاء) از این کتاب استفاده و اقتباس کرده‌اند.

تحفه‌ی سلیمانی: ← ارشاد.

تحفه‌ی عباسی یا **تحفة العباسیه** (tohfato 'l.ʿabbāsiyya)، کتابی عرفانی بر اساس مذهب شیعه، بفارسی، از شیخ محمد علی سبزواری خراسانی معروف به مؤذن (قرن ۱۱م هق). مؤلف معاصر شاه عباس II صفوی بوده است، و کتاب را بنام او تألیف کرده. مشتمل است بر مقدمه‌ای (در بیان اعتقادات صوفیه در توحید و نبوت و امامت و معاد)، و ۱۲ باب، و خاتمه‌ای در ذکر اقاویل صوفیه در هر باب. در ۱۳۲۶ هق، و نیز در حاشیه‌ی سبع المثانی (شیراز، ۱۳۴۲ هق) بطبع رسیده.

تحققی،[۱] مذهب (tahaqqoqi) یا **پوزیتیویسم** (pozitivism؛ فنس)، هر گونه مذهب فلسفی که مابعد الطبیعه را رد میکند، و علم بشری را منحصراً مبتنی بر تجارب حسی و علوم تحققی میداند. این اصطلاح بالاخص به تعالیم اوگوست کنت اطلاق میشود.

تحقیق ما للهند (tahqiqo mā le 'l.hend) [تحقیق ما للهند من مَقولة مَقبولة فی العقل او مَرذولة]، کتابی در تمدن و فرهنگ و زبان و ادبیات هند، بعربی، از ابوریحان بیرونی (۳۶۲–۴۴۰ هق). این کتاب بالاخص مشتمل بر عقاید و آراء هندیان در فلسفه و نجوم و هیئت و عقاید و قوانین دینی و اجتماعی آنانست. اگرچه پیش از بیرونی بعضی از یونانیان و زوار چینی گزارشهائی در باب هند برشته‌ی تحریر درآورده‌اند، بقول یکی از علمای بزرگ زبان سانسکریت، نوشته‌ها و یادداشتهائی که از آنان بما رسیده در مقابل کتاب بیرونی مانند یادداشتهای مردمی عامی و خرافی است. بیرونی، چنانکه روش ثابت اوست، با فکر نکته‌سنج و نقاد خود، مبرا از تعصب و خرافات، در موضوعهای مورد بحث تحقیق و موشکافی میکند، و بسبب همین روش عالمانه و محققانه‌ای که در تألیف کتاب تحقیق ما للهند بکار برده، این کتاب یکی از معتبرترین مآخذ تاریخی محسوب است.

تألیف کتاب در ۴۲۱ هق (۱۰۳۰ بم) یا ۴۲۳ هق (۱۰۳۱ بم)، کمی بعد از مرگ محمود غزنوی، در غزنه بپایان رسید. در مغرب‌زمین، اول بار در سال ۱۸۳۹ نسخه‌ای از این کتاب، که در سال ۱۸۱۶ وارد کتابخانه‌ی ملی پاریس شده بود، توجه ژ. ت. رنو را جلب نمود. از آن پس اهمیت کتاب بر محققین آشکار شد، و جمعی از فضلا مانند ژ. مونک، ی. فون مول، ف. وپکه، و دسلان بمطالعه‌ی آن پرداختند. سرانجام زاخاو آنرا در ۱۸۸۷ در لندن بطبع رسانید، و سپس هم ترجمه‌ی انگلیسی کتاب را با مقدمه و حواشی در ۱۸۸۸ در دو جلد نیز در لندن منتشر کرد (تجدید چاپ در ۱۹۱۰).

تحمیل[۲] (tahmil)، فنس مدولاسیون (modülā-sioN)، تغییر دادن بعضی از مشخصات یک موج بر حسب موج دیگر. در اصطلاح مخابرات بیسیم، موجی که دستخوش این تغییر میشود موج حامل و دیگری تحمیلگر نامیده میشود. توسعاً، لفظ تحمیل به هر طریقه‌ای که سبب تغییر مشخصات حامل گردد اطلاق میشود. بعلاوه اصطلاح تحمیل در مورد تلفون و تلگراف باسیم نیز بکار میرود. شاید ساده‌ترین نوع تحمیل همان احداث خط و نقطه بر طبق رمز تلگرافی بوسیله‌ی تغییر دادن مدت وصل جریان باشد. در نقل صحبت بوسیله‌ی تلفون، امواج صوتی را که میخواهند منتقل کنند بر جریان مستقیم برق تحمیل مینمایند. همچنین، در انتقال پیامهای تلگرافی یا تلفونی بوسیله‌ی امواج برقاطیسی، مشخصات این پیامها باید بر امواج تحمیل و بوسیله‌ی آنها به دستگاه گیرنده حمل شود.

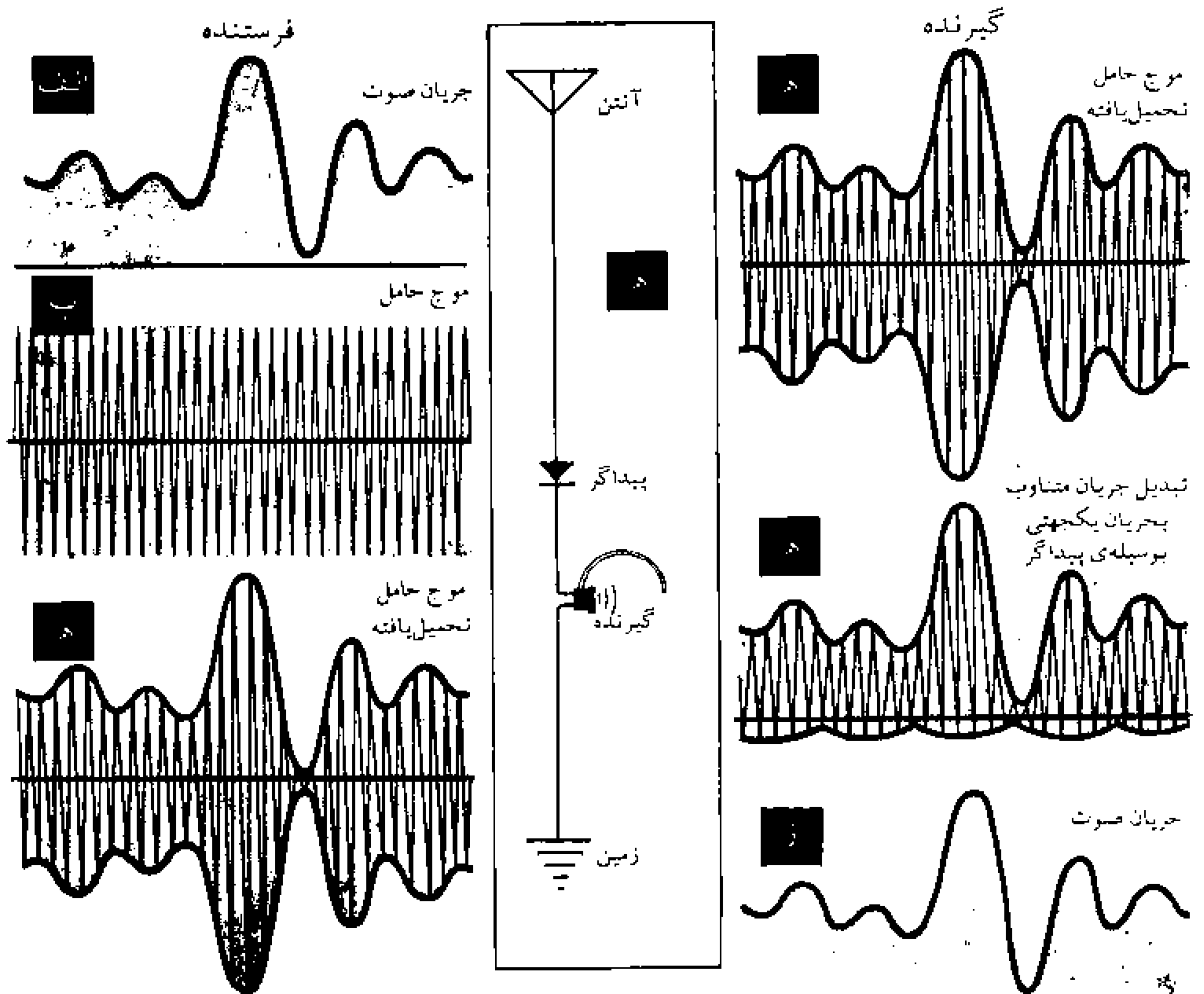
در دستگاه فرستنده‌ی رادیو، میکروفون امواج صوتی را به جریان متغیر برق تبدیل میکند (این جریان در شکل با عنوان "جریان صوت" مشخص شده است). این جریان با جریان پربسامد رادیوئی (جریان حامل) درهم میآمیزد، و بدین طریق، موج تحمیل‌یافته تشکیل میگردد. این طریقه‌ی تحمیل را تحمیل دامنه‌ای[۳] (علامت اختصاری، AM) میخوانند، زیرا در این طریقه دامنه‌ی موج حامل تغییر میکند، و بسامد آن ثابت میماند. تصویر در صفحه‌ی ۶۱۶.

برای اینکه در دستگاه گیرنده بتوان پیامی را که بر حامل تحمیل شده است گرفت، باید از موج تحمیل یافته رفع تحمیل کرد، و این عمل را پیداگری (← پیداگر) میخوانند. اصول آن اینست که امواج تحمیل‌یافته در آنتن دستگاه گیرنده تولید جریان متناوبی میکنند، که اگر آنرا مستقیماً به یک دستگاه گیرنده‌ی تلفون بفرستیم هیچ صوتی تولید نمیشود، ولی اگر در سر راه جریان مثلا یک پیداگر گالنی قرار دهیم جریان پربسامد برق به جریان یکجهتی تبدیل میشود، که صفحه‌ی تلفون را مرتعش میسازد، و صوت اولیه که بر حامل تحمیل شده بود احداث میگردد.

نوع دیگر تحمیل تحمیل بسامدی[۴] (علامت اختصاری، FM) است، که در این اواخر بوسیله‌ی ا. ه. آرمسترانگ تکمیل شده و جای طریقه‌ی قدیمتر تحمیل دامنه‌ای را گرفته است. در تحمیل بسامدی موج تحمیلگر بسامد حامل را تغییر میدهد، ولی در دامنه‌ی آن تأثیر ندارد. از مزایای این طریقه اینست که تأثیر امواج طفیلی (پارازیت) در آن کمتر از تأثیر آنها در طریقه‌ی تحمیل دامنه‌ای است.

(۱)positivism (۲)modulation (۳)amplitude modulation (۴)frequency modulation

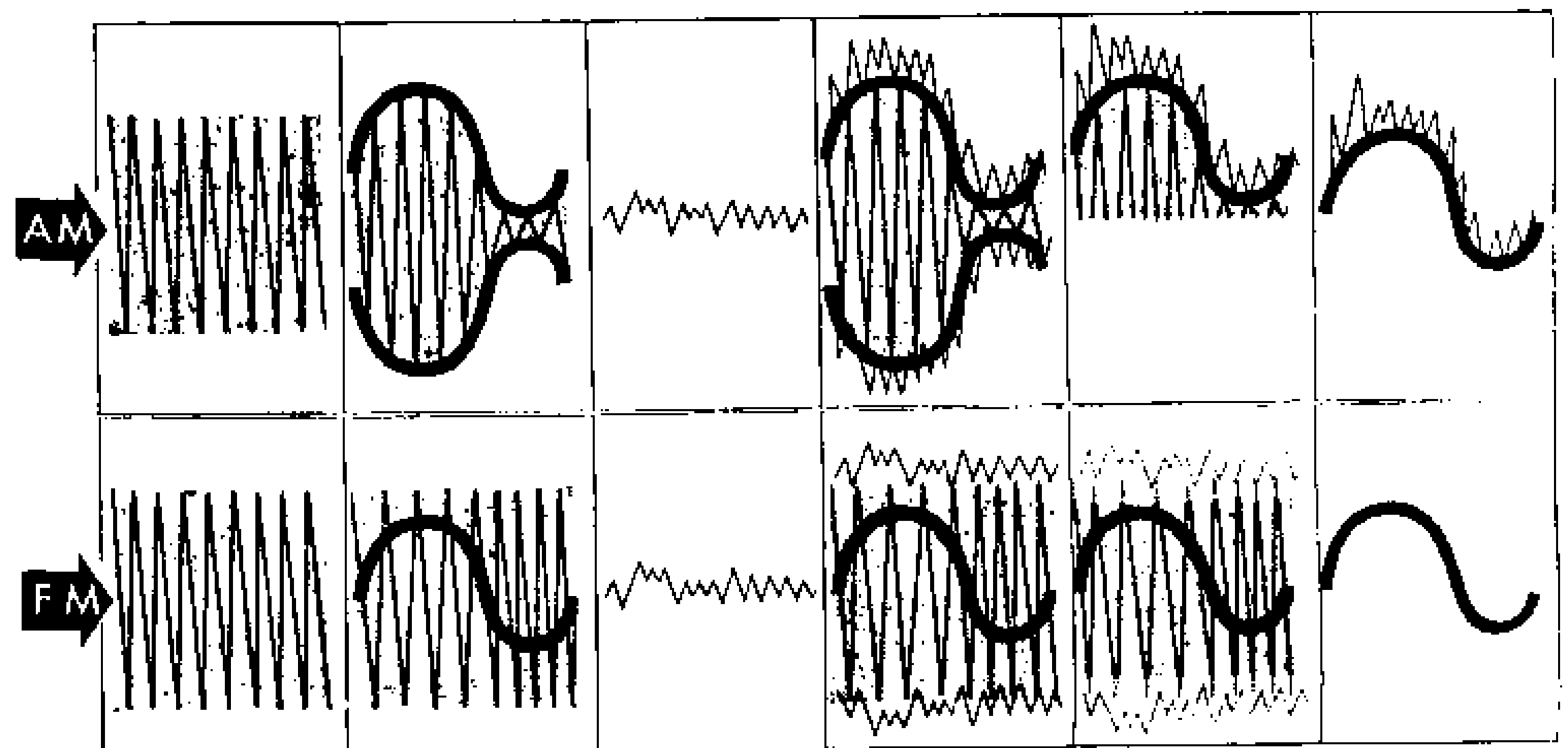
تحمیل دامنه‌ای



در این شکل تغییرات اساسیی که در جریان صوت (الف) و جریان حامل (ب) در مخابرات بیسیم روی میدهد مشاهده میشود. قسمت (ج) جریان مخلوط از آنها (جریان حامل تحمیل‌یافته) را نشان میدهد که بصورت موج رادیوئی منتقل میگردد. گیرنده این موج را میگیرد (ه)؛ تبدیل به جریان میکند، و از آن رفع تحمیل نموده (و) صوت اولیه را احداث میکند (ز).

مقایسه‌ی تحمیل بسامدی با تحمیل دامنه‌ای

آنچه از بلندگو صادر میشود | عمل گیرنده | موج حامل + موج صوتی + پارازیت | موج پارازیت | موج حامل که با صوت تحمیل‌یافته | موج حامل



انتقال بطریقه‌ی FM (تحمیل بسامدی) کمتر از طریقه‌ی AM دوچار پارازیت است، زیرا ارتعاشات صوتی فقط بسامد موج حامل را تغییر میدهند. در تحمیل دامنه‌ای، امواج صوتی، و همچنین امواج پارازیت، دامنه‌ی حامل را تغییر میدهند.

تحمیلگر، در فیزیک، ← تحمیل.

تحوت[۱] (thot)، در دین مصر قدیم، منشی و بایکان خدایان. اصلا از خدایان وابسته به ماه بود. او را مخترع عدد و خدای حکمت و سحر و جادو میشمردند. تحوت را با هرمس یونانیان و مخصوصاً هرمس تریسمگیستوس مطابق شمرده‌اند. در مصر ابیس و بابون بر او مقدس بودند، و اغلب آنرا بشکل یکی از این دو جانور یا بصورت انسانی دارای سیماهائی از آنها مجسم میکردند.

تحوتمس، شاهان مصر قدیم، ← تحوطمس.

تحوطمس[۲] یا **تحوتمس** (هر دو thotmos)، نام چهار پادشاه (فرعون) مصر قدیم، از سلسله‌ی XVIII. **تحوطمس I**، نة ۱۵۴۰ قم، سومین شاه سلسله و جانشین آمنحوتپ I بود. در آسیا تا حدود فرات پیروزمندانه لشکر کشید. بناهای مجلل مخصوصاً در کرنک و آبیدوس برافراشت. پسرش **تحوطمس II**، فرمانروائی نالایق بود، و بنا بر بعضی مآخذ باتفاق پدر سلطنت کرد. **تحوطمس III**، فة ۱۴۴۷ قم، پسر دیگر تحوطمس، مؤسس واقعی امپراطوری مصر در سوریه و فلسطین بود. نخست تحت الشماع خواهر (؟) و زوجه‌ی خود حتشپسوت بود. اما پس از مرگ (ح ۱۴۸۱ قم) حتشپسوت، بتنهائی زمام امور را بدست گرفت. به سوریه حمله کرد (۱۴۷۹ قم)؛ طی ۱۷ لشکرکشی، سرزمینهای وابسته به فنیقیه و سایر کشورهای آسیای غربی را فتح کرد، و پادشاهان آسور و میتانی را وادار بپرداخت باج نمود. معابد بسیار و چندین مسله برافراشت. مومیائی او در قاهره است. پس از او پسرش آمنحوتپ II بسلطنت رسید. **تحوطمس IV** در ح ۱۴۲۵–۱۴۱۱ قم سلطنت کرد. پسر و جانشین آمنحوتپ II بود، و مانند پدر به آسیا و نوبه حمله کرد. با دولتهای بابل و میتانی متحد شد. پس از او پسرش آمنحوتپ III بسلطنت رسید.

تحول، در زیستشناسی، ← تکامل.

تحول صدوری: ← الگزاندر، سمیوئل.

تحویل[۳] (tahvil)، در اصطلاح ریاضیات، لفظی که در بعضی موارد به تغییر دادن شکل یک (یا چند) عبارت بدون تغییر مقدار آن اطلاق میشود. مثلا درآوردن یک کسر را به ساده‌ترین صورت آن تحویل گویند (مانند "تحویل" کسر ۱۵/۱۸ به کسر ۵/۶، که مساوی کسر اولیه ولی از آن ساده‌تر است)، و همچنین است در مورد تحویل چند کسر به یک مخرج (یعنی تبدیل آنها به کسرهائی مساوی با آنها ولی دارای یک مخرج، مانند تحویل کسور ۳/۱۰ و ۱/۴ به صورتهای ۶/۲۰ و ۵/۲۰).

تبدیل کردن اندازه‌ی یک مقدار را که بر حسب آحادی بیان شده است به اندازه‌ی جدیدی بر حسب آحاد دیگر نیز تحویل[۴] گویند. مثلا اگر سرعت اتومبیلی ۵۴ کیلومتر در ساعت باشد، چون آنرا به سلسله‌ی سگت تحویل کنیم، مقدار ۱٬۵۰۰ سم در ثانیه بدست میآید که سرعت آن اتومبیل است در سلسله‌ی سگت.

تحویل، در علم بدیع، ← زشت و زیبا.

تحویل (tahvil) یا **حلول** (holul)، در نجوم، انتقال نقطه‌ای (مثلا مرکز سیاره، نقطه‌ی اوج) از موضعی بموضع دیگر، خاصه از آخر برجی باول برج بعد. **تحویل السنه** (tahvilo 's.sane) (عبور خورشید از اعتدال ربیعی) و **تحویل سنی الموالید** (tahvilo sene 'l.mavālid) (لحظاتی در سنوات بعد از ولادت که در آنها خورشید بهمان نقطه از دایرة البروج وارد میشود که بهنگام ولادت وارد شده) در علم احکام نجوم اهمیت تمام داشته است.

(۱)Thoth (۲)Thutmose; Thothmes (۳)reduction (۴)conversion

تخارستان، سرزمین، ← طخارستان.
تخاقوی ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.
تَـخـت (taxt)، ده (جـ ه ۱٬۳۱۲ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان شمیل، بخش حومه‌ی شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۵۵ کیلومتری لش بندر عباس.

تختان[1] (taxtān)، در اصطلاح زمینشناسی، زمین مسطحی در کنار دریا، دریاچه، یا رودخانه، که از یک طرف به سراشیبی منتهی میشود، و از طرف دیگر بالا میرود. **تختانک**[2] (ak—) تختان کوچکی است که غالباً در دامنه‌های پرشیب و علفدار، احتمالا بعلت زمینلغزه‌های خفیف، تشکیل میشود.

تختپائی[3] (taxtpā'i)، وضعی در پای انسان که در آن تمام کف پا بر زمین میخوابد. این شکل پا ناشی از بهم خوردن وضع و ترتیب استخوانهای درازی است که از پاشنه تا انگشتان پا قرار دارند، و در پای متعارفی، تشکیل قوسی میدهند که برجستگی آن ببالا است.

تخت جمشید (taxte jamšid)، نام مجموعه‌ی کاخهای باستانی دوران هخامنشی که از معظمترین آثار تاریخی ایران و از شاهکارهای بزرگ معماری دنیای قدیم است، و باقیمانده‌ی شهر باستانی پارسه (pārsa) (همنام ناحیه‌ی پارس)، واقع در ح ۶۴ کیلومتری لش شیراز در کرانه‌ی شرقی دشت مرودشت، میباشد که در مآخذ یونانی بنام پرسپولیس (persepolis) آمده است. از زمان ← پیترو دلا واله مسلم است که این محل محل همان شهر موسوم به پرسپولیس است که اسکندر مقدونی آنرا تصرف کرد و قسمتی از آنرا ویران نمود.

ساختمان پرسپولیس ظاهراً در زمان داریوش I هخامنشی آغاز شد، و احتمالا از زمان او پرسپولیس پایتخت **پارس** گردید. معذلک، بسبب دورافتادگی پرسپولیس، پایتخت واقعی امپراطوری هخامنشی شوش، بابل، و اکباتان بود، و بسبب همین دورافتادگی پرسپولیس بود که یونانیان تا پیش از تصرف و تاراج این شهر بدست اسکندر مقدونی باحوال آن آشنائی نداشتند، و نام پرسپولیس نخست در آثار کلیتارخوس دیده میشود که از نخستین وقایعنگاران فتوحات اسکندر بوده است. امروز محققین متفق القول اند که کاخهائی که اسکندر سوزانید همانهاست که ویرانه‌ی آنها بنام تخت جمشید باقیست. اما در ۳۱۶ قم هنوز پرسپولیس پایتخت ایالت پارس از امپراطوری مقدونی بود. پرسپولیس بتدریج انحطاط یافت، ولی ویرانه‌های آن گواه بر عظمت باستانی آن در دوران هخامنشی است. چنین بنظر میرسد که شهر عمده‌ی پارس قدیم همواره در بخشی که تخت جمشید در آن واقعست قرار داشته (← پارس؛ نیز ← استخر؛ پازارگاد).

بقایای شهر پرسپولیس مرکبست از خود صُفه‌ی تخت جمشید، و بقایای شهر، که محیط بر صفه بوده. سطح صفه بشکل مربع مستطیلی بطول ح ۴۵۰ متر و عرض ح ۳۰۰ متر است، و ارتفاعش از ۸ تا ۱۸ متر تغییر میکند، و این تغییر ارتفاع ناشی از وضع طبیعی کوهستانی محل است. صفه از طرف مشرق پشت به دامنه‌ی کوه رحمت داده، و قسمت عمده‌ی ضلع غربی آن مشرف بر جلگه‌ی مرودشت است. پاره‌ای از سه جهت صفه در خود کوه تراشیده شده، ولی قسمت اعظم آن سنگهای جسیمی است که از سنگستان روی خود صفه استخراج کرده و بیکدیگر پیوند داده‌اند. خود صفه، چنانکه از کتیبه‌ی روی جبهه‌ی جنوبی برمیآید، کار داریوش I است. در قدیم الایام سور و باروئی محیط بر صفه بوده که بقایای آنها هنوز بخوبی پدیدار است.

بالای صفه کاخهای متعدد با پلکانها و نقوش برجسته، ستونها، آستانه‌ها، طاقچه‌ها، پنجره‌های سنگی، و کتیبه‌های بسیار احداث شده است. مهم‌ترین ابنیه‌ی آن‌یعنی کاخهای اپدانه (apadāna) یا آپادانا و صدستون، کاخ مرکزی، کاخ تچر (tacara)، کاخ جنوبی، و اندرون و قسمت خزانه از زمان داریوش I و پسرش خشیارشا است. بعضی از قسمتهای الحاقی یا ناتمام از آثار اردشیر درازدست (سلطنتش ۴۶۴-۴۲۴؟ قم) یا اردشیر III (سلطنتش ۳۵۹-۳۳۸ قم) است. دخمه‌های اردشیر II و اردشیر III در کوهسار مشرف به تخت جمشید و دخمه‌ی ناتمام داریوش III در پیشامدگی محوطه‌ی مجاور آثار مزبور است. از سال ۱۳۰۹ هش تا ۱۳۱۸ هش هیئت علمی مؤسسه‌ی شرقی دانشگاه شیکاگو خاکبرداری و بررسیهای فنی تخت جمشید را انجام داد. از آن پس، امور آن به اداره‌ی کل باستانشناسی بوسیله‌ی بنگاه علمی تخت جمشید محول شد.

توصیفی که نویسندگان عربی‌نویس از شهر پرسپولیس کرده‌اند ناقص و با داستانهای خیالی آمیخته است. مورخین ایرانی اواخر قرون وسطی، بالخاصه حمدالله مستوفی و حافظ ابرو، اطلاعاتی بدست میدهند که خالی از فایده نیست. بگفته‌ی این دو، ستونهای تخت جمشید برای بدست آوردن توتیا (اکسید روی) جهت استعمالات طبی مورد استفاده قرار میگرفته است. گویند منصور خلیفه‌ی عباسی قصد داشت که از سنگهای تخت جمشید نیز مانند مصالح مداین برای ساختن بغداد استفاده کند، ولی وزیر او خالد برمکی بعنوان اینکه حضرت علی در آنجا نماز گزارده است وی را از این عمل بازداشت. سلاطین و حکام چندی که از تخت جمشید دیدن کرده‌اند، با نقر کردن نوشته‌هائی بر دیوارهای سنگی، یادگارهائی از خود بر جای گذاشته‌اند. سه کتیبه‌ی عربی (بخط کوفی) از آل بویه، و سه کتیبه‌ی دیگر (دو تا بفارسی و یکی بعربی) از ابوالفتح ابراهیم، نواده‌ی تیمور گورکانی (قرن ۹م هق)، و نیز سه کتیبه (دو تا بعربی و یکی بفارسی) از علی ابن خلیل نواده‌ی اوزون حسن (قرن ۹م هق) در تخت جمشید دیده میشود. اشعار مختلف منقوش بر ویرانه‌های تخت جمشید گواه بر عظمت مقام آن در نزد ایرانیان در همه‌ی اعصار است.

تخت خورشید: ← تخت طاووس.

تخت رستم، آثار صفه‌ی سنگی و آتشکده‌ی عهد ساسانی بر فراز کوهستان وسط جلگه‌ی شهریار تهران. بر فراز کوه کوچکتری بمسافت چند کیلومتری ج غ آن آثار مختصر دیگری شبیه آن، بنام تخت کیکاوس، موجود است.

تخت سلیمان، از آثار تاریخی بسیار مهم ایران، نزدیک ده نصرت‌آباد از دهستان احمدآباد سفلی، شهرستان میاندوآب، ج آذربایجان، بمسافت ۴۹ کیلومتری لش تکاب؛ ظاهراً مطابق شیز قدیم. مشتمل بر بقایای ابنیه‌ی مهمی از دوران ماد تا عهد مغول است. محل آتشکده‌ی مخصوص شاهنشاهی و لشکریان عهد ساسانی بود؛ شاهان ساسانی هنگام نیل به پادشاهی از پایتخت خود، تیسفون، پیاده بدانجا میرفتند، و در مواقع حساس و خطیر نذر و هدیه‌ی فراوان بآنجا نیاز میکردند. دریاچه‌ی بیضی‌شکلی هسته‌ی مرکزی این اثر تاریخی شگرف را تشکیل میدهد. این دریاچه دهانه‌ی آتشفشان خاموشی است؛ ۱۲۵ متر طول و ۸۰ متر عرض و از ۴۵ تا ۱۰۰ متر عمق دارد، و آب از کف آن میجوشد، و در هر ثانیه ۴۴ لیتر آب از آن بیرون میرود. محوطه‌ی اطراف دریاچه، بطول شمالی جنوبی ۴۰۰ متر و عرض شرقی غربی ۳۱۰ متر، بوسیله‌ی برج و باروهای سنگی عهد اشکانی (مجموعاً ۳۷ برج) محصور است؛ و دو در دروازه‌ی همان عهد از جانب شمال و جنوب راه ورود و خروج آن بوده است. در عهد مغول، بجانب قبله، باروی سنگی را منهدم کرده راه تازه‌ای گشودند. بقایای دیوارهای خشتی عهد ماد و ابنیه‌ی آتشکده‌ی عهد ساسانی از سنگ و قسمتی از ایوان مرتفع آجری عهد مغول نزدیک استخر باقی است. نزدیک آن محل شگفت‌انگیزی بنام زندان سلیمان قرار دارد، که مشتمل است بر بقایای معبدی از دوران ماقبل تاریخ و عهد ماد در اطراف قله‌ی آتشفشان خاموشی به بلندی ۱۰۵ متر و قطر دایره‌ی ۱۵۰ متر. نیز ← شیز.

تخت سلیمان، قله‌ای بارتفاع ۴٬۶۵۵ متر، از قلل البرز، ج‌ش شهرستان شهسوار (کمابیش مطابق تنکابن سابق)، مازندران. اول بار در ۱۳۱۵ هش کوهنوردان آلمانی از آن صعود کردند. سابقاً بر فراز قله اطاقکی چوبی وجود داشته. در باب تسمیه‌ی این قله در مرآت البلدان آمده است که "در قله‌ی کوه بطور شیروانی از چوب عمارتی است که جای دو نفر میشود. مشهور است که حضرت سلیمان... بالای این کوه آمده است. در زیر شیروانی مسطور از سنگ شکلی است شبیه به مار. سکنه گویند این مار را حضرت سلیمان سنگ کرده است".

تخت شیرین، ویرانه‌های قصری، احتمالا از عهد ساسانیان، نزدیک بیستون.

تخت ضرابی (zarrābi)، بنای ساده‌ای بر فراز کوه شمال شیراز. لوحه‌ی سنگی مورخ به ۶۶۹ هق حکایت از بنای اولی آن بوسیله‌ی یحیی نامی از دودمان قاضی القضاة فارس میکند.

تخت طاقدیس: ← طاقدیس.

تخت طاووس، تخت زرین و جواهرنشان معروف دربار سلطنتی ایران، در کاخ گلستان. بنا بر معروف این تخت همان تخت شاه جهانی یا تخت طاووس شاه جهان ابن جهانگیر، امپراطور مغول هند، است، که نادر شاه افشار پس از فتح (۱۱۵۲ هق) دهلی آنرا با خود به ایران آورد، و نیز نوشته‌اند که نادر در بازگشت به ایران دستور ساختن تخت دیگری (تخت نادری) فرمود. اما

(۱)terrace (۲)terracette; sheep-track (۳)flat foot

ظاهراً این روایت صحت ندارد، و تخت طاووس کنونی، که در آغاز تخت خورشید نام داشته، به امر فتحعلی شاه قاجار در اصفهان ساخته شد، و قبل از نوروز ۱۲۱۶ هق به تهران حمل گردید، و این تخت بعدها بنام طاووس خانم، زوجه‌ی محبوب فتحعلی شاه، تخت طاووس نامیده شد. سرنوشت تخت طاووس شاه جهان معلوم نیست؛ بروایتی پس از کشته شدن نادر، تخت طاووس و تخت نادری بدست کردان خراسان قطعه قطعه شد، و بروایت دیگر، چون حمل آن دشوار بود بامر نادر قطعه قطعه شد، و به مصرف مخارج جنگهای وی رسید. تخت معروف به تخت نادری تختی است کوچک، و در ۱۳۳۹ هش از تالار گلستان به خزانه‌ی بانک ملی ایران منتقل گردید.

تخت فولاد (taxte fulād)، ده (جـ ۲'۶00؛)، دهستان برزرود، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۳ کیلومتری ج اصفهان. فرودگاه اصفهان و قبرستان معروف تخت فولاد نزدیک این آبادی است.

تخت کیکاووس: ← تخت رستم.

تخت مرمر: ← کاخ گلستان.

تخت مرمر، عمارت، قدیمترین بنای سلطنتی قاجاریه در تهران، واقع در ارگ تهران. بوسیله‌ی آقا محمد خان و فتحعلی شاه احداث گردید؛ تزیینات بعداً تغییر یافت یا تکمیل شد. دو ستون سنگی نفیس بلند یکپارچه از ابنیه‌ی کریم خان زند در شیراز در آنجا نصب شده است.

تخت نادری: ← تخت طاووس.

تخشائی: ← قورخانه.

تخشی‌کوی (taxši.kuy)، سابقاً (تا اسفند ۱۳۱۷ هش) **تخشی‌محله**، ده (جـ 190 سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سدن‌رستاق، شهرستان گرگان، ۱۲ کیلومتری غ گرگان.

تخلص (taxallos)، در شعر. ۱ـ نامی جز کنیه و لقب و اسم شخصی که شاعر خویشتن را بدان مشتهر سازد، و در پایان شعر، خاصه نوع غزل، بیاورد؛ مانند حافظ، که تخلص شمس‌الدین محمد ابن بهاءالدین شیرازی است. ۲ـ گریز زدن در بیتی از قصیده، از تغزل و تشبیب بنام ممدوح و ستایش وی. ← حسن تخلص.

تخلیص[1] (taxlis)، طریقه‌ای برای جدا کردن یکی از اجزای مخلوطی از جامدات که از دیگران زودگدازتر است بوسیله‌ی حرارت دادن، تا آنکه این جزء ذوب و از دیگران جدا شود. از همین راه است که بعضی از فلزات را از هرزسنگ یا از فلز دیگری که با آنها همراه است جدا میکنند (مثلا جدا کردن نقره از سرب در سربهای نقره‌دار).

تخلیه‌ی برقی[2]. این اصطلاح به چند معنی بکار میرود؛ از جمله (۱) خنثی شدن یک جسم دارای بار برقی، یا از دست رفتن قسمتی از بار آن، بعلت تماس یا نزدیک شدن با جسم دیگر؛ (۲) رها شدن انرژی ذخیره‌شده در خازن در یک مدار خارجی؛ (۳) تبدیل انرژی شیمیائی انباره به انرژی برقی؛ (۴) عبور جریان برق از یک گاز. **تخلیه در گازها** اهمیت فراوان دارد. قابلیت هدایت برق در سیالات ناشی از وجود یونها در آنها است (← یون). گازی که بکلی عاری از یون باشد عایق برق است. اما گازها بسبب عوامل گوناگون دستخوش یونش میشوند (← گازهای یونیده)، و مثلا هر نمونه‌ای از هوا که بگیریم دارای یونهائی میباشد. در گازهای یونیده، برقرار کردن اختلاف پتانسیل کافی بین دو الکترود که بفاصله‌ی مناسبی از یکدیگر واقع باشند، سبب تخلیه میشود، و آن همراه با پدیده‌های گوناگونی است که تابش آرام چراغهای مهتابی از یک طرف، و پدیده‌ی برق آسمانی از طرف دیگر، نمونه‌های آن هستند. در فشار متعارفی، اگر ولتاژ بین دو الکترود را در هوای آزاد متدرجاً زیاد کنیم، الکترودها را نوری فرامیگیرد؛ سپس این نور در الکترودها (ابتدا در الکترود منفی) بصورت جاروب درمیآید؛ پس از آن جرقه میزند. در تحت شرایط دیگر ممکن است قوس برقی تولید شود. برای مشاهده‌ی تخلیه در گازهای رقیق کافی است دو الکترود را در لوله‌ی شیشه‌ای مسدودی وارد کنیم، و گاز داخل لوله را بوسیله‌ی تلمبه‌ای متدرجاً خارج نمائیم. بدین ترتیب، فشار گاز بتدریج کم میشود، و اگر اختلاف پتانسیل کافی بین الکترودها برقرار باشد، موقعی میرسد که روشنائی زیبائی در لوله پدیدار میگردد. وقتی فشار در داخل لوله به حدود 0,001 ملم جیوه برسد اشعه‌ی کاتودی ظاهر میشود.

توجیه اجمالی پدیده‌ی تخلیه‌ی برقی در گازها اینست که با برقراری اختلاف پتانسیل بین الکترودها، الکترونها و یونهای قلیل موجود در گاز بجانب الکترودهای مناسب بشدت بحرکت درمیآیند، و در برخورد با یک مولکول هوا ممکن است الکترونی از آن جدا ساخته آنرا به یون تازه‌ای تبدیل نمایند؛ الکترونها و یونهای حاصل از برخورد نیز به راه می‌افتند. هجوم الکترونها و یونها بجانب الکترودها تشکیل جریان برق یا تخلیه را میدهد. منتها، در فشار متعارفی، مثلا در هوای آزاد، تصادمات مکرر یونها با مولکولهای هوا مانع میشود که یونها شتاب کافی برای تبدیل مولکولها به یونها پیدا کنند، و لهذا ایجاد تخلیه مستلزم برقرار کردن اختلاف سطح معتنابهی بین الکترودها است، و همچنین است در صورتی که گاز فوق العاده رقیق باشد؛ و اگر لوله‌ای تقریباً بکلی از گاز خالی شود، برخوردی صورت نمی‌گیرد، و ایجاد تخلیه عملا غیر ممکن میگردد.

اول بار ه. گایسلر، بوسیله‌ی تلمبه‌ای که برای ایجاد خلأ ساخته بود، در ح ۱۸۵۰ تخلیه در گازها را در فشار ح ۵ ملم جیوه مورد مطالعه قرار داد، و هنوز هم بعضی از لوله‌هائی که برای نمایش دادن تخلیه در گازهای رقیق بکار میرود لوله‌ی گایسلر خوانده میشود. لوله‌هائی را که گاز در آنها بسیار رقیق است لوله‌های کروکس (بنام سر و. کروکس) و آنهائی را که در سرحد عملی خلأ است لوله‌های هیتورف (بنام ی. و. هیتورف) میخوانند. تحقیق در تخلیه‌ی برق در گازهای رقیق اهمیت علمی و عملی فراوان داشته است. از نتایج عمده‌ی آن می‌توان کشف الکترون و عناصر همجا را نام برد. چراغهای نئون از موارد استعمال عادی لوله‌های گایسلر میباشند. در چراغهای فلوئورسان تخلیه در بخار جیوه بعمل میآید.

تخم[3]، در زیستشناسی، یاخته‌ی جنسی ماده که در تخمدان بعمل میآید. در حیوانات عالی، تخم ماده، بواسطه‌ی وجود ذخیره‌ی غذائی در آن، بزرگتر از یاخته یا تخم نر (نطفه) است، و نیز بی‌حرکت میباشد. تخم قبل از گشنگیری میرسد، یعنی تغییراتی در داخل آن روی میدهد، از قبیل کم شدن عده‌ی کروموزومها بنصف آنچه معمولا در سلول موجود است (← میتوز). از آمیزش تخم رسیده با نطفه‌ی نر (گشنگیری)، یاخته‌ی واحدی دارای عده‌ی کامل کروموزومها بعمل میآید، و تقسیمات و نمو پی در پی آن منتهی به پیدایش فرد جدیدی میشود. یاخته‌های تناسلی نباتات نیز همین مراحل را طی میکنند. اصطلاح تخم معمولا به ساختمانهای مفصلتری، مانند تخم پرندگان، اطلاق میشود، که زرده‌ی آن در واقع تخم آکنده از مواد غذائی است، و بقیه در مجرای تخمدان ترشح و ساخته میشود. نمو بدون گشنگیری تخم را پارتنوژنز گویند.

تخم بالنگو (toxme bālangu)، دانه‌ی گیاهی از تیره‌ی نعناع از نوع دراکوکفالوم (*Dracocephalum*) که برای درمان اسهال مفید است.

تخم پنج‌انگشت یا **دل‌آشوب** یا **فلفل بری،** دانه‌های گیاهی (*Agnus castus*) که سابقاً بعنوان ضد محرک بکار میرفته است.

تخمدان[4] (toxm.dān)، عضو غده‌ای حیوان ماده، که تخم در آن ساخته میشود. انسان و مهره‌داران طبقات بالا دو تخمدان دارند، که در دو طرف زهدان قرار دارد. تخمدانها، علاوه بر ساختن تخم، هورمونهائی ترشح میکنند که در تنظیم حیض و نمو پستانها و خصوصیات دیگر جنسی تأثیر دارند. نزد زن، از هنگام بلوغ تا یائسگی (← یاس)، هر ۲۸ روز تخمی در یکی از تخمدانها بعمل میآید.

تخم شربتی یا بادروج: ← ریحان.

تخمیر (taxmir)، در اصطلاح کاشیکاری، عبارت از آنست که قطعات کاشی را برای معرق تراشیده از پشت پهلوی هم میچینند و، با ریختن گچ، آنها را بصورت یکپارچه درمیآورند. ممکن است قطعات آجر یا مرمر هم در میان کاشیها بکار برد.

تخمیر[5]، تغییر شیمیائی حادث در مواد آلی بسبب موجودات زنده (مانند مخمر یا مایه، باکتریها، و غیره) به وساطت یک آنزیم. تخمیر ترکیب شیمیائی ماده و نیز طعم و بو و شکل آنرا تغییر میدهد. از اقسام تخمیر تخمیر شیری (ترش شدن شیر)، تخمیر سرکه‌ای، و تخمیر الکلی است. ترش شدن شیر در نتیجه‌ی تولید اسید لاکتیک از لاکتوز شیر است بوسیله‌ی باکتری اسید لاکتیک. تخمیر سرکه‌ای تبدیل الکل اتیلیک است به سرکه بواسطه‌ی تأثیر باکتری مخصوصی (← سرکه). تخمیر الکلی متضمن تولید الکل و گاز کربونیک از قندهای ساده (گلوکوز و فروکتوز) میباشد. تخمیر الکلی از جنبه‌ی تجارتی عمده‌ترین انواع تخمیر و منبع تولید صنعتی الکل اتیلیک و مشروبات الکلی (آب جو، برندی، جین، لیکور، ویسکی، و شراب) میباشد. پاستور، در ضمن تحقیق در تخمیر محلول قند برای تولید شراب، ثابت

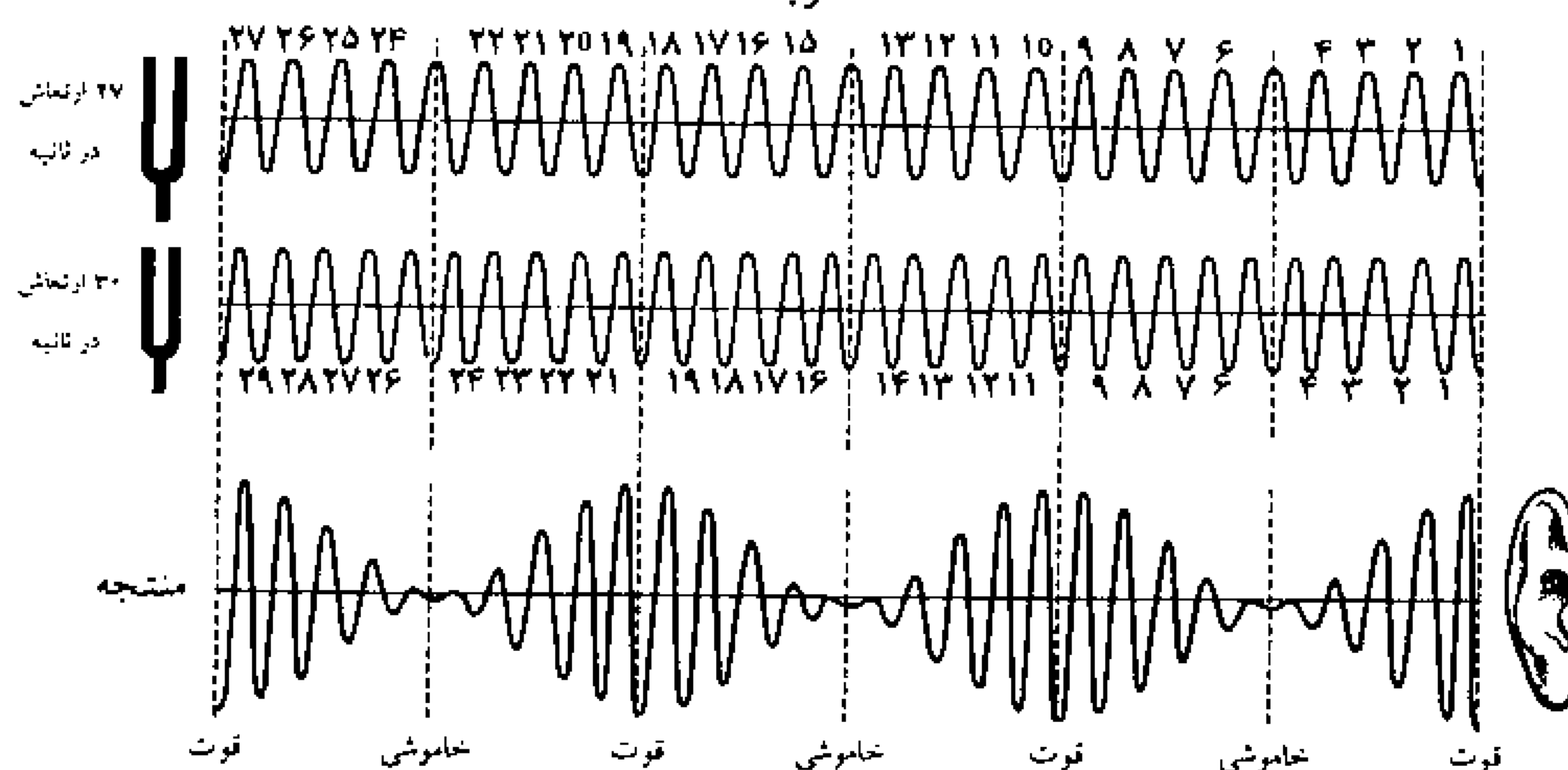
(1)liquation (2)discharge (3)ovum (4)ovary (5)fermentation

کرد که تخمیر الکلی بوسیله‌ی یاخته‌های مخمر (که در هوا و بر پوست میوه‌ها موجود است) انجام میگیرد، و سبب آن موادی که خود بخود بوجود آیند نیست؛ بعداً معلوم شد که موادی مستخرج از آنزیمهای یاخته‌های زنده نیز وسیله‌ی تخمیر است (← زیماز). از جنبه‌ی بهداشت انسانی میتوان تولید مواد آنتی‌بیوتیک را بوسیله‌ی قارچها و باکتریها عمده‌ترین نوع تبدیلات ناشی از موجودات زنده دانست.

از تخمیرهای سودمند عمل خمیر مایه بر خمیر نان است. مخمر موجود در خمیر مایه نشاسته‌ی آرد را به قند مبدل میکند، و سپس این قند را به الکل و گاز انیدرید کربونیک تجزیه مینماید. همین گاز حبابهائی در خمیر بوجود میآورد، و سبب برآمدن آن میشود. تخمیر به هضم غذا نیز کومک میکند (← معده)، و معمولاً اگر باکتری زیان‌آوری وارد معده شود، اسید موجود در شیره‌ی معده آن را از بین میبرد. اما، اگر بدلیلی اسید شیره‌ی معده ضعیف باشد، باکتریها سبب تخمیر و ترش شدن غذا و اختلالات گوارشی میشوند. تخمیر در نمو گیاهان نیز مؤثر است. گیاهان همه‌ی غذای خود را از زمین و هوا میگیرند. هر وقت که گیاه یا حیوانی بمیرد، باکتریها در آن اثر می‌کنند، و سبب پوسیدن آن میشوند، و در نتیجه، مواد شیمیائی موجود در گیاه و حیوان تجزیه و وارد خاک و هوا میشود. سپس، گیاهان زنده بار دیگر این مواد را بمصرف میرسانند، و نمو می‌کنند. متلاشی شدن مواد مرده گاهی سبب پیدا شدن بوهای بد و مواد سمی میشود. این شکل از تخمیر را گندیدگی مینامند. بوسیله‌ی سرد نگاه داشتن یا دود دادن یا سایر طرق آمودن مواد غذائی میتوان از تأثیر باکتریهای سبب گندیدگی بر آنها جلوگیری کرد.

تخوار (toxār)، در افسانه‌های ملی، پادشاه دهستان و از مبارزان و پهلوانان آزموده‌ی لشکر کیخسرو. ظاهراً ضبط صحیح آن نخوار است.

تداخل[1] (tadāxol)، فنـ انترفرانس (aNter-ferāNs)، در اصطلاح فیزیک، تأثیر متقابل دو دستگاه موج بر یکدیگر در برخورد آنها با هم، که سبب تغییر دامنه‌ی آنها میگردد. استعمال رایج این اصطلاح در مورد امواجی است که دارای یک بسامد یا تقریباً دارای یک بسامد باشند. وقتی که دو موج در یک امتداد انتشار یابند، اگر در نقطه‌ای فرازهای آنها بر هم افتند، در این نقطه موج منتجه قویتر از هر یک از آنها خواهد بود، و اگر فراز یکی بر فرود دیگری افتد، موج منتجه ضعیفتر از هر یک خواهد بود. در حالت اخیر، بالاخص اگر دو موج دارای یک دامنه باشند، در هر نقطه که فرود یکی بر فراز دیگری افتد دو موج یکدیگر را خنثی میکنند. پدیده‌ی ضربان (zarabān) ناشی از تداخل امواج است؛ وقتی که دو موج صوتی که فورشان اندک اختلافی داشته باشد تداخل کنند، متناوباً قوت و ضعف حادث میشود، و گوش احساس ضربان میکند. در شکل منتجه‌ی ارتعاشات دو دیاپازون، یکی با ۲۷ ارتعاش در ثانیه و دیگری با ۳۰ ارتعاش در ثانیه، نمایش داده شده است. اگر تراکمهای ناشی از ارتعاشات با هم بگوش برسند صوت قوی خواهد بود؛ اما اگر تراکم یکی با رقت ناشی از دیگری تداخل کند صوتی ضعیف بگوش میرسد، یا خاموشی تولید میشود.



تداخل در امواج نور نیز روی میدهد. مثلاً اگر دو موج نور همرنگ و دارای یک دامنه و یک بسامد تداخل کنند، یک رشته خطوط روشن (حاصل از تقویت) و یک رشته خطوط تاریک (ناشی از خنثی شدن) تشکیل میشود، که آنها را نوارهای تداخل گویند. آزمایشهای تامس یانگ برای اول بار تداخل را آشکار ساخت، و جان تازه به نظریه‌ی موجی نور بخشید (← نور). تجربیات فرنل نشان داد که پدیده‌های تداخلی را فقط بر اساس نظریه‌ی موجی میتوان بوجه مقنعی توجیه کرد. طریقه‌ی مایکلسن برای تعیین سرعت نور مبتنی بر تداخل است. بعضی پدیده‌های طبیعی (مانند الوان حباب صابون و قزحسانی صدف) ناشی از تداخل میباشد. پدیده‌های تداخلی در سایر امواج برقاطیسی (مانند امواج رادیوئی و اشعه‌ی ایکس) نیز روی میدهد. **تداخلسنج**[2] (tadāxol-sanj) یا انترفرومتر (aNterferometr؛ فنـ) اسبابی است که اشعه‌ی تابش را بوسیله‌ی انعکاس بدو قسمت کرده آنها را از مسیرهای مختلف عبور داده مجدداً برهم می‌اندازد؛ بدین ترتیب تارهای تداخل تشکیل میگردد. تداخلسنج برای تعیین دقیق طول موج و ضخامت غشاءهای نازک، و نوعی از آن برای تعیین قطر ستارگان بسیار بزرگ بکار میرود.

تداخل، در حساب، ← نسبتهای چهارگانه بین دو عدد.

تداخلسنج: ← تداخل.

تدارکانه: ← خانواری.

تداعی آزاد: ← تداعی معانی.

تداعی معانی[3] (tadāʿie maʿāni)، میل به مرتبط ساختن کلمات و معانی از روی شعور یا بنحو لاعن شعور. آنرا تسلسل خواطر نیز گفته‌اند. در تداعی آزاد، که از روشهای پسیکانالیز بشمار میرود، بیمار افکار خود را، گرچه بظاهر کم‌اهمیت و نامربوط باشد، بصدای بلند بازگو میکند، و بدین ترتیب موارد اشکال، ناکامیها، و حوادث دردناک را آشکار میسازد؛ پسیکانالیست محتویات کلام و حرکات بدنی همراه آن را که حاکی از تکبیت ارادی امیال و اهواء است مطالعه میکند.

تداوس (taddāvos): ← یهودای حواری.

تدبیر منزل: ← خانه‌داری.

تدر[4]، **آرتر ویلیام** (ārtor wilyām tedor)، ملقب به (اولین) **بارون تدر** (bāron*)، ۱۸۹۰–، مارشال هوائی انگلیسی. در کوتاه کردن دست آلمانها از لیبی در سالهای ۱۹۴۱–۴۳ جداً مؤثر بود. در ۱۹۴۴ معاون فرماندهی عالی متفقین در اروپای غربی بود، و ریاست عالی عملیات هوائی متفقین را در اروپای غربی نیز داشت. در ۱۹۴۶–۵۰ رئیس ستاد نیروی هوائی بریتانیا بود.

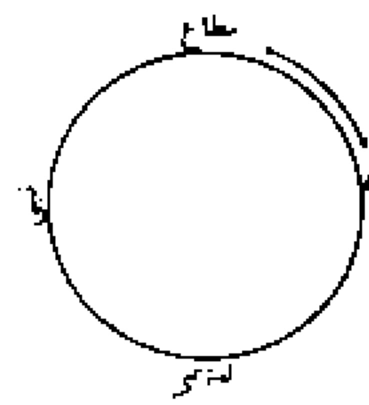
تدلیس (tadallis) یا **دلیس**[5] (delis)، شهر (جم ۵٬۲۶۹)، ولایت الجزایر، الجزایر، کنار مدیترانه بفاصله‌ی ۸۰ کیلومتری شرق الجزایر. در محل یک شهر رومی قرار دارد. در ۱۸۴۴ فرانسویها اشغالش کردند.

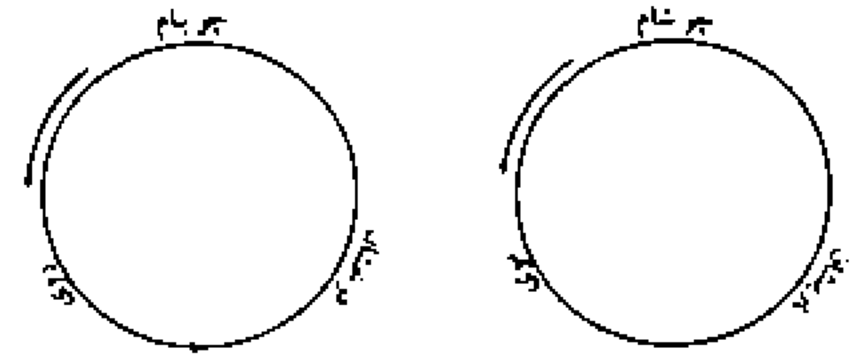
تدمر (tadmor) یا **پالمورا**[6] (pālmurā؛ ینـ) یا **پالمیرا**[6] (از ینـ)، شهر قدیم سوریه، که اکنون ویرانه‌های آن در حـ ۲۲۵ کیلومتری شرق دمشق باقیست. این شهر را سلیمان پیغمبر در قرن ۱۰م قم بنا کرد یا وسعت داد. از پایگاههای عمده‌ی جاده‌ی کاروانی بین شرق و غرب (مخصوصاً جاده‌ی فرات به دمشق) بود. چون در مرز امپراطوریهای ایران و روم قرار داشت، در جنگ‌های بین دو دولت، بمقتضای وقت، بیکی از آنها متمایل میشد. تدمر مخصوصاً در دست خاندان اذینه رونق بسیار یافت، و سپتیمیوس اذینه (اودناتوس مأخذ رومی) بواسطه‌ی کومکی که در شکست ایرانیان به رومیان کرده بود معتبر شد، و مملکت وسیعی مشتمل بر سوریه و بین النهرین و قسمتی از ارمنستان تشکیل داد. پس از مرگ وی، زوجه‌اش زباء مصر و بیشتر آسیای صغیر را با تصویب آورلیانوس گشود. بعداً تدمر بر ضد رومیان قیام کرد، ولی زباء مغلوب و اسیر شد. دگر بار تدمریها شوریدند، و آورلیانوس شهر را گرفت و ویران کرد (۲۷۳ بم). بعداً باجازه‌ی آورلیانوس، مردم شهر را از نو ساختند، ولی هیچگاه رونق گذشته‌ی خود را باز نیافت. در صدر اسلام خالد ابن ولید آنرا گرفت. آثار باستانی باشکوهی دارد.

---

(۱)interference (۲)interferometer (۳)association (۴)Tedder (۵)Dellys (۶)Palmyra

تدویر، در علم بدیع، بیتی یا مصراعی را چنان پرداختن که اگر الفاظ (برابرِ افاعیل یا پایه‌های عروضی) آنرا دایره‌وار نویسند، از هر لفظی بتوان بیت یا مصراع را آغاز کرد. بیت یا مصراعی چنین را مدوّر خوانند. تدویر دو گونه است. (۱) متفق البحر که از هر لفظ آغاز کنند، در بحر شعر دگرگونی پدید نیاید؛ مانند (سعدی) "شفیع، مطاع، نبی، کریم". (۲) مختلف البحر که از هر لفظ آغاز





کنند، وزن و بحری جداگانه پدید آید؛ مانند "چو شام ـ موی ـ پریشان؛ چو بام ـ روی ـ درخشان".

تدویر، فلک: ← افلاک.

تدهین نهائی[1] (tadhine nahā'i)، یکی از آیینهای مقدس کلیسای کاتولیک رومی، که در مورد اشخاصی که مشرف بموت هستند اجرا می‌شود، و عبارتست از مالیدن روغن مخصوصی به بعضی از اعضا. بوسیله‌ی کشیش اجرا میشود.

تذرو: ← قرقاول.

تذکره (tazkere) [عربی، = یاد کردن]، کتابی که در ترجمه‌ی حال و ذکر آثار کسی، یا کسانی از یک گروه‌بمثل، شاعران، نویسندگان، دانشمندان، صوفیان و جز اینها‌ـپردازند؛ مانند لباب الالباب عوفی که تذکره‌ی شعرای ایران تا اوایل قرن هفتم هجری است.

تذکرة الاولیاء (tazkerato 'l.ōliā')، کتابی عرفانی و تاریخی، بفارسی، از شیخ فریدالدین عطار (فت ۶۲۷ هق). مشتمل است بر زندگینامه‌ی ۷۲ تن از بزرگان اولیا و مشایخ صوفیه، و مقامات و مناقب و مکارم اخلاق آنها، و شرح احوال و چگونگی اوضاع ایشان در زهد و ورع و ریاضت و مجاهدت، و نقل سخنان حکمت‌آمیز و نصایح و مواعظ ایشان (و از این جهت اهمیت بسیار دارد)، و یکی از صوفیه کلمات مشایخ این کتاب را علیحده جمع کرده است). انشاء این کتاب در کمال سادگی و شیرینی است تا بحدی که میشود گفت در زبان فارسی کمتر کتابی بدین درجه جامع این دو صفت میباشد، ولی در اوایل زندگینامه‌ها نویسنده ملتزم شده است که چند سطر عبارت مسجع بیاورد. در بسیاری از موارد در ضبط وقایع و صحت مطالب خالی از مسامحه نیست، و مطالب ضعیف و مشکوک دارد.

این کتاب به عربی و سوئدی (طبع استکهلم، ۱۹۳۱–۳۲)، و خلاصه‌هائی از آن (در زندگینامه‌ی بعضی از بزرگان) بزبانهای مختلف ترجمه شده است. ظاهراً اول بار در ۱۸۵۲ در دهلی، و سپس در لاهور (۱۸۸۹ و ۱۸۹۱)، لکنهو (۱۸۹۱)، بمبئی (بدون تاریخ)، و طبع محققانه‌ای با مقدمه‌ی محمد قزوینی، باهتمام نیکلسن (دو جلد، لیدن، ۱۹۰۵–۱۹۰۷)، و در ۱۳۲۱ و ۱۳۳۶ هش، از روی طبع نیکلسن در تهران منتشر شده است.

تذکرة الخطاطین (tazkerato 'l.xattātin)، کتابی در شرح حال خطاطان، اثر میرزا سنگلاخ بجنوردی. از تألیفات دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار و فاقد اسناد تاریخی است، و در آن غالباً بذکر نام خوشنویسان و قطعات ایشان اکتفا شده است.

تذکرة الشعراء (tazkerato 'š.šo'arā')، معروف به **تذکره‌ی دولتشاه**، کتابی تاریخی و ادبی، بفارسی، از امیر دولتشاه ابن علاءالدوله‌ی سمرقندی، که بنام امیر علیشیر نوائی در ۸۹۲ هق تألیف شده است. مشتمل است بر دیباچه‌ای، بنظم و نثر، در منقبت خلفا، ذکر محامد پادشاه (سلطان حسین بایقرا)، بیان فصاحت و بلاغت، شرح حال مؤلف، و سبب تحریر کتاب؛ و مقدمه‌ای در زندگی‌ـنامه‌ی ده تن از شعرای عربی‌زبان؛ و زندگینامه‌ی ۱۳۵ تن از مشاهیر شعرای متقدم و متوسط ایران، در هفت طبقه؛ و خاتمه‌ای در ذکر احوال شش تن از معاصران مؤلف که در حین تألیف کتاب در قید حیات بوده‌اند (از جمله جامی و امیر علیشیر نوائی)، و اطلاعات مفید بسیاری از تاریخ سلاطین و دول گذشته. ظاهراً، بعد از لباب الالباب، در نوع خود قدیمترین تذکره‌ای است که بزبان فارسی در دست میباشد. ظاهراً اول بار در ۱۳۰۵ هق در بمبئی، و سپس در ۱۹۰۱ باهتمام ادوارد براون در لیدن، و در ۱۹۲۴ در لاهور، و دو چاپ در تهران، و طبقات ۱–۵ در ۱۹۲۱ در اللّه‌آباد منتشر شده است. زندگینامه‌ی بسیاری از شعرا از این کتاب نقل گردیده است، و در مقدمه‌ی بعضی از کتابها مذکور میباشد، و برخی از آنها بزبانهای مختلف ترجمه و طبع شده.

خلاصه‌ای از تذکرة الشعراء توسط فهیم سلیمان افندی در ۱۲۳۳ بنام سفینة الشعراء بترکی ترجمه شده است، و در ۱۲۵۹ هق در استانبول چاپ گردیده. طبقات ۱–۳ این کتاب به انگلیسی (طبع بمبئی، ۱۹۰۹) و خلاصه‌ی کتاب نیز به انگلیسی (طبع وین، ۱۸۱۸) ترجمه گردیده است.

تذکرة الکحالین (tazkerato 'l.kahhālin)، کتاب معروف علی ابن عیسی (نة نیمه‌ی اول قرن ۵م هق) در کحالی (چشم پزشکی)، که یگانه اثر عربی در این موضوع است که تماماً باقی مانده است، و از لحاظ تاریخ طب اهمیت بسیار دارد. این کتاب مفصل و جامع در ۳ مقاله است؛ (۱) تشریح و فیزیولوژی چشم؛ (۲) بیماریهای چشم که از بیرون مرئی است، و درمان آنها؛ (۳) بیماریهای درونی چشم و درمان آنها. جمعاً ۱۳۱ بیماری در این کتاب توصیف و ۱۴۱ دارو و تأثیر آنها مخصوصاً در چشم بیان شده است. تذکره قسمتی مبتنی بر کارهای پیشینیان و قسمتی مبتنی بر تحقیقات و کارهای شخصی مؤلف است. کحالان عرب حتی تا زمان حاضر از قسمتهای عملی و هم از قسمتهای نظری آن استفاده‌ی فراوان برده‌اند.

شهرت و رواج تذکره بحدی بود که در قرون وسطی به عبری و دو بار به لاتینی (ونیز، ۱۴۹۷، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰)، و بعداً قسمت اول آن به لاتینی ترجمه گردید (درسدن، ۱۸۴۵)، و تحریر اصلاح‌ـشده‌ای از ترجمه‌های سابق فراهم شد (پاریس، ۱۹۰۳). به آلمانی (۱۹۰۴) و قسمتهائی از آن به فرانسوی نیز ترجمه شده است.

تذکره‌ی انجمن ناصری: ← انجمن ناصری، تذکره‌ی.

تذکره‌ی دولتشاه: ← تذکرة الشعراء.

تذکره‌ی شاه طهماسب (tazkere.ye)، کتابی تاریخی، بفارسی، از شاه طهماسب I صفوی، مشتمل بر زندگینامه‌ی نویسنده از آغاز سلطنت (۹۳۰ هق) تا واقعه‌ی تسلیم بایزید، شاهزاده‌ی عثمانی، که بدربار او پناهنده شده بود (۹۶۹ هق). ظاهراً اول بار بوسیله‌ی اعتمادالسلطنه در ضمن جلد دوم مطلع الشمس در ۱۳۰۱–۳ هق در تهران، و در ۱۸۹۰–۹۱ بوسیله‌ی پ. هورن در آلمان، در ۱۹۱۲ در کلکته، و در ۱۳۴۳ هق در برلین بطبع رسیده است. بوسیله‌ی پ. هورن به آلمانی ترجمه شده است (چاپ ستراسبورگ، ۱۸۹۱).

تذهیب (tazhib)، هنر تزیین صفحات کتابهای خطی. همراه با اعتلای فرهنگ اسلامی در ایران، کتابهای خطی بسیار نوشته شد؛ کتابخوانی و کتاب‌ـدوستی رواجی عظیم یافت؛ دانشوران، و نیز بزرگان، کتابخانه‌ها برپا داشتند؛ هنر کتابسازی ارج فراوان یافت، و بهمراه آن، هنر تذهیب پیشرفت بسیار کرد. صفحات قرآنها و کتابهای نفیس را با رنگهای گوناگون و طلا تزیین می‌ـکردند، و برای اینکار از "گل و بته‌ها" و طرح‌ـهای گوناگون استیل ایرانی استفاده مینمودند. سرلوحه‌ی کتاب را، که چون مدخلی میبایست خواننده را بسوی متن کتاب راهبر شود، با تفصیل و دقت بیشتری میآراستند. حالات و روحیات هر دوره‌ای را میتوان در هنر تذهیب آن دوره مجسم دید؛ تذهیب‌کاریهای قرن چهارم هق ساده و بی‌ـپیرایه، قرون ۵م و ۶م هق متین و منسجم، قرن ۸م پرشکوه و نیرومند، و قرون ۹م و ۱۰م هق ظریف و تزیینی و تجملی است. در بسیاری از کتابهای تذهیب‌شده، تاریخ کتابت آنها آمده است، و این امر تحقیق در باره‌ی تسلسل تاریخی این هنر را آسان میسازد. باین ترتیب، هنر تذهیب را میتوان نموداری از تحولات هنر تزیینی ایران دانست. امروزه، همراه با رواج صنعت چاپ، هنر تذهیب کتاب منسوخ شده است. تنها مینیاتورسازان تهران و اصفهان گاه حاشیه‌ی تصاویر خود را با استفاده ازین هنر، آرایش میدهند.

شیوه‌ی کار. معمولا اگر تصویر بر کاغذ نخودی‌رنگ نقش شود، متن آنرا بهمان رنگ باقی میگذارند، اما اگر برای تذهیب کاغذ سفید بکار رود، متن آنرا با لاجورد باصطلاح "بوم" میکنند. گاه نیز متن تذهیب را یکپارچه طلا میکشند (قلم مو را به محلول طلا میآلایند و بر کاغذ می‌ـکشند)، و سپس آنرا با "مهره" صیقل میزنند، و بر سطح صاف و براق آن، "گل و بته‌ی" ختائی و اسلیمی و جز اینها رسم میکنند. متن اصلی هر چه باشد، طرح اشکال را با قلم تازک و مرکب بر آن "قلمگیری" میکنند؛ سپس با آبرنگها و لاجورد "جسمی" متن اشکال را "بوم" میکنند. آنگاه لبه‌ی گلها را بظرافت تمام، با سفیداب "جسمی" روشن میسازند، و در بن هر گلبرگی رنگی پرمایه‌تر از رنگ زمینه‌ی آن قرار میدهند.

هنر تذهیب کتاب در چین و ژاپن و برخی دیگر از کشورهای مشرق سوابقی باستانی دارد. و نیز کتابها و گاهنامه‌های تذهیب‌شده‌ی بسیار از اروپای قرون وسطی بجا مانده است.

ترا[2] (terā)، جزیره‌ی آتشفشانی (۸۰ کمم؛ جه

---

(1)extreme unction (2)Thera

۹٬۷۰۴)، یونان، در دریای اژه؛ یکی از جزایر سیکلاد. بر طبق روایات، اول بار فنیقیها در آنجا ماندگار شدند. مهاجرنشینان ساکن ترا در ۶۳۱ قم **کورنه** را در لیبی تأسیس کردند. از کاوشهای آن آثار ماقبل تاریخ و دوره‌ی کلاسیک بدست آمده است. از قرون وسطی تا ایام اخیر سانتورین (sāntorin) نام داشت.

ترا[1] (tarā)، دهکده‌ای در ولایت میث، ایرلند. تپه‌ی ترا تا قرن ۶م مقر سلاطین والای ایرلند بود. قدیس پاتریکیوس در آنجا موعظه میکرد.

ترااطلسی[2] (tarā'atlasi)، عبورکننده از (یا بر فراز) سراسر اقیانوس اطلس یا ممتد بر سراسر آن (مانند کشتیهای ترااطلسی؛ پرواز ترااطلسی؛ کابلهای ترااطلسی).

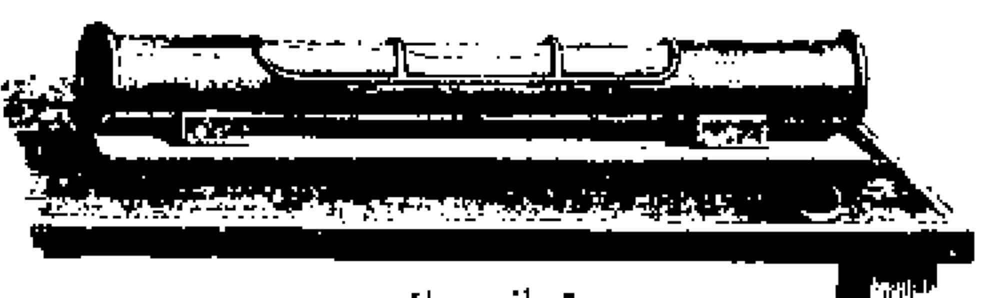
تراپانی[3] (trāpāni)، در قدیم **درپانوم**[4] (drepā-num)، شهر (جه ۶۴٬۹۴۵)، غ سیسیل، ایتالیا. از پایگاههای دریائی کارتاژیها بود و در ۲۴۱ قم بدست رومیان افتاد.

تراپیان[5] (trāpiān) یا **تراپیستها** (trāpist.hā)، فرقه‌ای از راهبان کاتولیک رومی. در ح ۱۶۶۰ در دیر لا تراپ (lā trāp) (ولایت اورن، ل فرانسه)، در نتیجه‌ی اصلاحاتی در فرقه‌ی سیسترسیان، تأسیس شد. تراپیان عمر خود را با ریاضت، عبادت، کار، و مطالعه میگذرانند؛ تفریح در برنامه‌ی آنها نیست. از خوردن گوشت اجتناب میکنند، و جز در شرایط غیر عادی سکوت پیشه دارند.

تراخم[6] (tarāxom؛ از فنس)، بیماری مسری مزمن، که عبارت از التهاب دانه‌دار ملتحمه‌ی پلک و چشم است. احتمالا ناشی از ویروسی است. در ایران و مصر و فلسطین زیاد است، و در ممالک دیگر نیز دیده میشود. مسامحه در معالجه‌ی آن غالباً سبب کوری میگردد.

تراز[7] (tarāz)، ارتفاع یک نقطه در بالای صفحه‌ی افقی مأخذ. نیز ← **خطوط تراز**.

تراز، اسبابی برای تشخیص افقی بودن یک سطح. در **تراز هوائی** وضع حبابی در لوله‌ای محتوی الکل یا اتر یا مخلوط آنها افقی بودن اسباب را



تراز هوائی

نشان میدهد. تراز هوائی را نجارها، بناها، و ماشین‌سازان بکار میبرند، و نیز بر بسیاری آلات فیزیکی و مهندسی نصب میشود. در **تراز آبی** سطح آزاد آب در دو لوله‌ی مرتبط امتداد افقی را

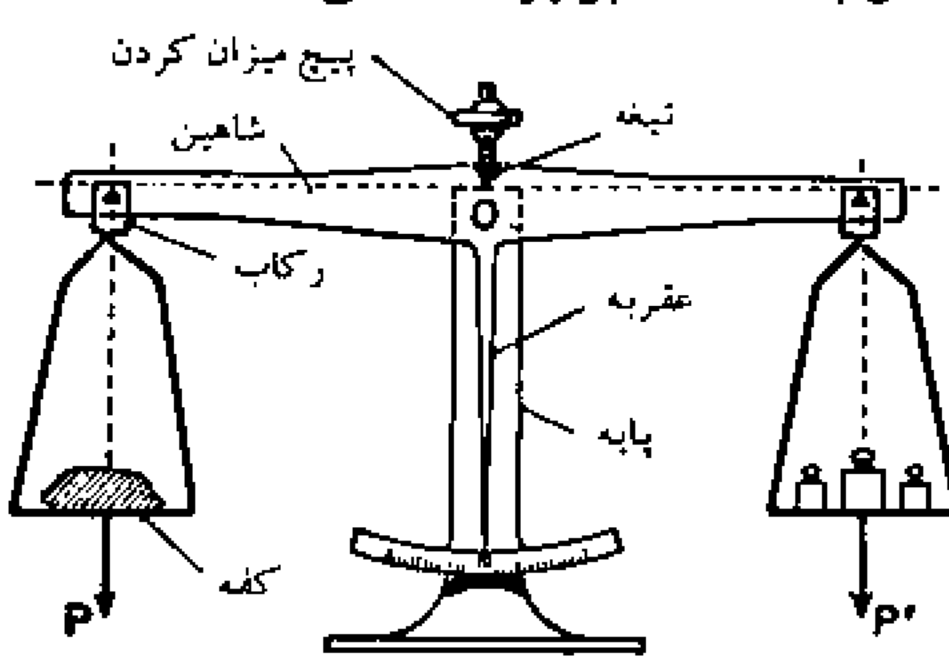


تراز آبی

مشخص میسازد. در نقشه‌برداری برای تعیین اختلاف ارتفاع دو نقطه بکار میرود.

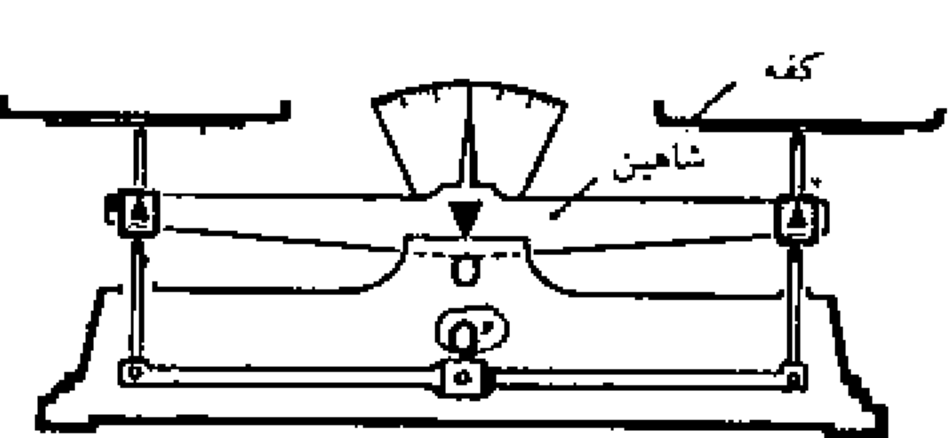
تراز انرژی[8] (tarāze enerji)، هر یک از حالات پایدار یک دستگاه فیزیکی، که نظیر مقدار ثابتی از انرژی است؛ هر یک از مقادیر مُجازِ انرژیِ دستگاهی از ذرات. بر طبق نظریه‌ی کوانتا، اتم فقط در رشته‌ای از حالات موجود تواند بود، و انرژیهای آن در این حالات رشته‌ی منفصلی تشکیل میدهند، و این مَدارجِ انرژیْ همان ترازهای انرژی هستند. در حالت عادی، اتم تشعشع صادر نمیکند، و فقط وقتی که از ترازی به تراز دیگر "بجَهَد" تشعشع صادر یا جذب مینماید. ← اتم بور.

ترازو[9]، اسباب اندازه‌گیری جرم یا وزن. ساده‌ترین نوع آن ترازوی شاهین‌دار است که دو بازوی متساوی دارد، و بر اساس اهرم کار میکند (اختراع این نوع ترازو بوسیله‌ی مصریان قدیم و احتمالا درحد ۵٬۰۰۰ سال پیش از این صورت گرفته است). شاهین میله‌ای است که خط الرأس تیغه‌ای متصل به وسط آن بر پایه‌ای متکی است. دو کفه‌ی



طرح ترازوی معمولی

هموزن، بفواصل متساوی از تیغه، بدو انتهای شاهین آویخته است. وقتی که شاهین در تعادل باشد، عقربه‌ای که بآن متصل است، و در مقابل قوس مدرجی حرکت میتواند کرد، در مقابل صفر میایستد. برای توزین، جسم را در یک کفه و وزنه‌هائی در کفه‌ی دیگر میگذارند تا تعادل حاصل شود. نوع بسیار دقیقی از آن، موسوم به ترازوی تحلیلی، اوزان را تا ۱/۱۰٬۰۰۰ گرم اندازه میگیرد، و آنرا در محفظه‌ای شیشه‌ای نگاه میدارند تا از غبار و رطوبت و جریانهای هوا محفوظ بماند. از اقسام رایج ترازو ترازوی روبروال (بنام مخترعش، ژ. پ. روبروال) میباشد. ترازوی فنری



طرح ترازوی روبروال

(که جسم را بآن میآویزند) نیروی ثقل را در نقطه‌ای از سطح زمین اندازه میگیرد. نیز ← پیچش؛ قپان.

ترازوژمونتش[10] (trāzujmoNteš)، ایالت سابق، لش پرتغال، ل رود دوئرو؛ مرکز تاریخیش براگانزا. پرورش گوسفند معمولست. در دره‌ی دوئرو تاکستانها دارد. این ناحیه اکنون جزء ایالت ترازوژمونتش‌ـاِ‌آلتودورو (e āltu dōru) (ـ۱۱٬۸۳۵ کمم؛ جه ۶۳۶٬۳۲۲) است، که مرکزش ویلا رئال (vilā reāl) میباشد.

ترازوی پیچشی: ← پیچش.

ترازوی کهسنج[11] (keh.sanj)، اسبابی که برای توزین مقادیر بسیار خُرد ماده (مثلا از مرتبه‌ی 10^{-3} تا 10^{-6} گرم) بکار میرود. بالنتیجه، به ترازوهای فوق العاده حساس اطلاق میشود.

ترازهای انرژی: ← تراز انرژی.

تراز هوائی: ← تراز.

ترازیابی: ← نقشه‌برداری.

ترازیمنو[12] (trāzimeno)، دریاچه‌ای بمساحت ۱۳۵ کمم، اومبریا، ایتالیای مرکزی. محل پیروزی بزرگ (۲۱۷ قم) هانیبال بر فلامینیوس، سردار رومی.

ترازان: ← ترایانوس.

تراژدی[13] (trājedi، از فنس)، نوعی نمایشنامه که قهرمان یا قهرمانان آن در پایان دوچار مرگی دلخراش شوند. اما این تعریف ساده و مرسوم، آنچنانکه باید رساننده‌ی معنای تراژدی نیست، زیرا هر داستانی که، بصرف تصادف یا اسبابچینی، با "مرگ دلخراش" قهرمانانش پایان بیابد، تراژدی بشمار نمیرود. مرگی که در پایان تراژدی اتفاق می‌افتد باید نتیجه‌ی مستقیم و اجتناب‌ناپذیر تضادها و تلاشهائی باشد که حادثات و حالات قهرمانان و سیر داستان را از آغاز تا انجام بوجود میآورند. و نیز شکست و مرگ قهرمان یک تراژدی، علی رغم ظاهر دلخراش و غم‌انگیزش، نمودار فتحی معنوی و درونی است که در تماشاگر، علاوه بر غم، شور و افراختگی برمی‌انگیزد. از اینجاست که ارسطو، در بوطیقا (فن شعر) خود، تراژدی را تقلید عمل دردناکی میداند که غالباً به مرگ منجر میشود، و از راه برانگیختن ترس و ترحم، سبب تطهیر عواطف انسانی میگردد. دیگر اینکه امروزه "مرگ دلخراش قهرمان در آخر داستان" شرط بوجود آمدن یک تراژدی نیست. ممکن است همه‌ی آدمهای یک نمایشنامه زنده بمانند، و باز آن اثر تراژدی نامیده شود؛ و این در حالی است که تضادها و تلاشهای درونی و بیرونی قهرمان یا قهرمانان، بصورتی چاره‌ناپذیر، برای آنان زندگی یا سرنوشتی دردناک و غم‌انگیز ببار آورد. بنا بر این تعریف ساده‌ی مذکور در اول مقاله‌ی حاضر متعلق بشکل ظاهری تراژدی بمفهوم کلاسیک آنست.

تراژدی مانند کمدی در اصل چیزی مستقل نبود، و شکل ابتدائی آن بخشی از مراسم مذهبی یونانیان باستان (بخصوص در مراسم دیونوسیا یا جشنهای سالیانه‌ی دیونوسوس) بود. یک بخش مهم از شعائر مربوط به دیونوسوس این بود که بزی یا بزغاله‌ای را بعنوان مظهر او بند از بند جدا میکردند، و در مرگش ماتم میگرفتند. با در نظر گرفتن این نکته که ریشه‌ی یونانی کلمه‌ی تراژدی، لفظ تراگودیا (trāgudiā)، بمعنای ترانه‌ی بز است (ابوعلی سینا کلمه‌ی طراغودیا را بجای تراژدی بکار برده است)، و نیز اینکه ترانه‌ی بز گویا هنگام ادای مراسم قربانی دیونوسوس یا در ماتم مرگ او خوانده میشد، میتوان چنین نتیجه گرفت که "مرگ

(۱)Tara (۲)transatlantic (۳)Trapani (۴)Drepanum (۵)Trappists (۶)trachoma (۷)level (۸)energy level (۹)balance (۱۰)Trás-os-Montes (۱۱)microbalance (۱۲)Trasimeno (۱۳)tragedy

دلخراش خدای زندگی"، و مرثیه‌ای که احیاناً در ماتم او میخواندند، سرچشمه‌های سنت و لغت تراژدی هستند. برخی از عوامل دیگر که در ساختمان تراژدی تأثیر داشته‌اند از این قرارند، مراسم کشتن شاه پیر (که مظهر سال کهنه است) بدست شاه جوان (که مظهر سال نو است) بیاری مادرش، مراسم قربانی دختران باکره بقصد فرونشاندن خشم خدایان، و نیز افسانه‌های حماسی یونان باستان. بعدها در تراژدیهائی که برای اجرا در مراسم دیونوسیا نوشته میشد، بز جای خود را به مخلوقات انسانی داد: اسبها بند از بند لوکورگوس و هیپولوتوس جدا میکردند؛ دیرکه را گاوها قطعه قطعه میکردند، و غیره.

در تراژدیهای اولیه بازیگری که نقش قهرمانی را بازی کند وجود ندارد. اشخاص نمایش گروههای هماوازان (خوانندگان دسته‌جمعی) هستند که هر یک رهبری دارند. وقایع داستان را رهبران نقل میکنند، و هماوازان با آنها همراهی مینمایند و "دَم میگیرند". رقص و آواز بخش مهمی از این تراژدیها را تشکیل میدهد. بتدریج گفتگو (دیالوگ) به گفتارها و آوازهای هماوازان افزوده شد، و در سال ۵۳۵ قم یک بازیگر وارد تراژدی شد (گفته‌اند که نخستین بازیگر تسپیس نام داشت). با پیدایش اشیل، تراژدی‌نویس بزرگ یونانی (که دومین بازیگر را وارد تراژدی کرد)، تراژدی‌نویسی بصورت یکی از شاخه‌های مهم ادبیات یونان قدیم درآمد. **سوفوکلس** (که سومین بازیگر را وارد تراژدی کرد) و **اوریپیدس** بدنبال اشیل آمدند.

در تراژدیهائی که از یونان باستان بجا مانده، چند نمایشنامه (از قبیل اِدونی، نوشته‌ی اشیل) شامل مراسم کامل دیونوسوس اند. این مراسم در سایر تراژدیها نیز تأثیر داشته است. در بیشتر آنها "مرگی دلخراش" گریبان قهرمان داستان را میگیرد، و مزار او جایگاه پرستش میشود. ارسطو در بوطیقا سنّت تراژدی‌نویسی را تحلیل و تثبیت کرد. رومیان اصول تراژدی‌نویسی یونانیان را اقتباس کردند، و تراژدیهای سنکا درام‌نویس رومی، بعدها در دوران رنسانس سرمشق تراژدی‌نویسان اروپائی شد.

اصول فنی یک تراژدی کلاسیک از این قرار است: وحدت زمان، وحدت مکان، وحدت داستان (مراد از این "سه وحدت کلاسیک" آنست که داستانی که دارای یک موضوع واحد است، باید در مکان واحد و زمان واحد و مداوم اتفاق بیفتد). اصول اصلی دیگر عبارتند از طرز بیان موزون و سنگین، و پرداختن به موضوعهائی که جزء عادیات روزانه‌ی زندگی نیستند (مانند سرنوشت، آرمانهای اخلاقی و اجتماعی، و ارزشها و معیارهای ابدی).

در دست تراژدی‌نویسان زمان رنسانس، تراژدی جنبه و خاصیت مذهبی خود را (که عبارت بود از کوشش در برانگیختن رحمت خدایان و دوام بخشیدن به حیات جامعه) بکلی از دست داد. کاوش احوال و روحیات قهرمانان و مسائل و مشکلات شخصی آنان موضوع اصلی تراژدیها شد. در قرن ۱۷م، در فرانسه ژ. راسین و پ. کورنی با مراعات "وحدتهای سه‌گانه" تراژدی نوشتند؛ اما پیش از آنها در انگلستان کسانی چون ک. مارلو و شکسپیر تراژدیهای خود را بدون مراعات این اصول نوشته بودند. شکسپیر حتی شخصیتها و نکات خنده‌آور نیز وارد تراژدیهای خود کرده بود. ایتالیا و اسپانیای زمان رنسانس نیز هر یک مکتبهای تراژدی‌نویسی خود را داشتند. در قرن ۱۸م، مهمترین تراژدی‌نویسان آلمانی **گوته** و ف. ف. شیلر بودند. در قرن ۱۹م، در نروژ ایبسن، با انقلابی که در کار درام‌نویسی پدید آورد، به تراژدی شکل و معنای تازه‌ای داد. در روسیه **چخوف** و در سوئد **ستریندبرگ** نیز هر یک بنوبه‌ی خود موجب تحولات تازه‌ای در این زمینه شدند. چند تن از درام‌نویسان مهم قرن ۲۰م که نمایشنامه‌هایشان مایه‌ی تراژدی دارند عبارتند از ج. م. **سینگ** و **او'کیسی** در ایرلند؛ یوجین **او'نیل** امریکائی؛ ت. س. **الیت** انگلیسی؛ و ژ. پ. سارتر فرانسوی. ← درام؛ کمدی.

تراس (trās)، ناحیه، اروپا، ← تراکیا.

تراست[1] (trāst؛ انگل)، در اصطلاح مالی و اقتصادی، هر نوع سازمانی که سیاست بازرگانی چندین مؤسسه‌ی مستقل را تحت نظارت خود درآورد، و مخصوصاً بهای کالاهائی را که مؤسسات مذکور تولید میکنند در بازارهای مختلف یکنواخت کرده رقابت را از بین بردارد. لازمه‌ی پیشرفت و توسعه‌ی رژیم سرمایه‌داری اینست که تولید کالا بمقادیر زیاد و بوسیله‌ی با صرفه‌ترین ماشینها و به ارزانترین قیمت انجام گیرد، تا سود سرمایه‌داران افزایش یابد. تراست یکی از مظاهر رژیم سرمایه‌داری است که بوسیله‌ی آن سرمایه‌داران کوچک از بین برده میشوند، و واحدهای کوچک صنعتی تحلیل میروند، و صرفه‌جوئیهای زیادی در هزینه‌ی تولید بعمل میآید. در تراست تمرکز فنی و اقتصادی بطور کامل ایجاد میگردد، و اصل تقسیم کار و روشهای علمی تولید قابل اجرا میشود. در نتیجه‌ی اجرای اصول علمی و تعطیل واحدهای زاید و بکار بردن وسایل جدید، تولید افزایش مییابد، و سیر تکاملی رژیم سرمایه‌داری تأمین میگردد. ایجادکنندگان تراست بوسایل مختلف مشروع و غیر مشروع متوسل میشوند تا واحدهای تولیدی ضعیفتر را از میان ببرند، و آنها را در سازمان خود مستهلک سازند. اینگونه وسایل عبارتست از اعمال نفوذ در دستگاههای اقتصادی بزرگ (مانند بانکها)، فروش موقتی کالا بضرر برای ورشکست کردن واحدهای کوچک صنعتی، بند و بست با بنگاههای حمل و نقل و تحصیل نرخهای مناسبتر برای حمل کالا، بدست آوردن اطلاعات از طرز کار و سیاست رقبای خود، و غیره.

تردیدی نیست که ایجاد تراست از لحاظ تولید سودمند میباشد، ولی نظر به آنکه علت اصلی پیدایش تراست بدست آوردن انحصار و نظارت در بازار فروش است، و همینکه این منظور حاصل شد، قیمتها بالا میرود و سود بسیاری عاید تراستها میگردد، تراست بزیان مصرف‌کننده میباشد. در برخی از کشورها قوانینی برای جلوگیری از ایجاد تراست وضع کرده‌اند. در اولین کشوری که تراست بوجود آمد، یعنی کشمتد، قانونی بنام ← قانون ضد تراست شرمن در سال ۱۸۹۰، و قانون دیگری بنام ← قانون ضد تراست کلیتن در ۱۹۱۴ وضع شد، که تشکیل هر نوع سازمان و اتحادی را بین بنگاههای مختلف، که بمنظور منع رقابت و ایجاد تضییقات برای جلوگیری از جریان تجارت آزاد باشد، اکیداً منع میکرد. مواد ۴۱۹ و ۴۲۵ قانون کیفر همگانی فرانسه هم بهمین منظور وضع شد، و در کشورهای دیگر هم قوانینی برای جلوگیری از انحصار کردن کالا وضع گردیده است. ولی باید گفت که اینگونه قوانین در عمل تأثیر بسیاری نداشته، و تراستها با تغییر شکل حقوقی خود از زیر بار قوانین مزبور شانه خالی کرده‌اند. تراست با **کارتل** این تفاوت را دارد که در کارتل بنگاه‌هائی که کالای مشابه را تهیه میکنند استقلال و شخصیت حقوقی خود را حفظ میکنند، و با توافق یکدیگر، بهای کالا را ثابت نگاه میدارند، ولی در تراست واحدهای جزء در سازمان تراست مستهلک میگردد.

تراسوبولوس[2] (trāsubulos)، فت ح ۳۸۹ قم، رهبر آتنی. پس از شکست آتن در جنگ پلوپونزی، کومک تب را جلب کرده با دیگر تبعیدشدگان بازگشت، و **جباران سی‌گانه** را که اسپارت در آتن نشانده بود برانداخت (۴۰۳ قم).

تراسیا (terāsiā)، اسم لاتینی برای زن. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط درین کتاب
اسپانیولی	Teresa	ترسا (teresā)
آلمانی	Therese	ترزه (tereze)
انگلیسی	Theresa	تریزا (tərizā)
انگلیسی	Theresa	تریسا (tərisā)
ایتالیائی	Teresa	ترزا (terezā)
پرتغالی	Theresa	ترزا (terezā)
فرانسوی	Therese	ترز (terez)

ترافالگار[3]، **دماغه‌ی** (trāfālgār)، دماغه‌ای در کرانه‌ی جغ اسپانیا، نزدیک ساحل لغ جبل طارق. در **نبرد ترافالگار** (۲۱ اکتبر ۱۸۰۵)، انگلیسها (بفرماندهی نلسن) ناوگانهای فرانسه و اسپانیا را (بفرماندهی ویلنو) شکست دادند، و بی آنکه چیزی از کشتیهای خود را از دست بدهند، ۲۰ کشتی از دشمن گرفتند. عملیات نلسن در این پیروزی از درخشانترین عملیات تاریخ جنگ دریائی است. در آغاز نبرد، کشتی مقر فرماندهی او، بنام ویکتوری [= پیروزی]، این کلمات مشهور را علامت داد: "انگلستان چشم دارد که هر مرد وظیفه‌ی خود را انجام دهد". نلسن در این نبرد زخمی مهلک برداشت.

ترافیم[4] (terāfim) [عبری، = بتها]، بتهای خانگی قدیم قوم یهود که برای غیبگوئی و تفأل از آنها استفاده میکردند. محتملا مشابه با پناتس و لارس رومیان بوده‌اند.

تراق[5] (tarāq)، ترکیدن یا شکاف خوردن بلورهای بعضی از مواد در تحت تأثیر حرارت، که معمولا در نتیجه‌ی انبساط آب داخل بلور حادث میشود.

تراقاره‌ای[6] (tarāqārre'i)، ممتد بر (یا گذرنده از) سراسر یک قاره.

تراک[7] (tarāk)، انفجار بسیار سریع و شدید. ←

---

(۱)trust (۲)Thrasybulus (۳)Trafalgar (۴)teraphim (۵)decrepitation (۶)transcontinental (۷)detonation

تراکیدن.

تراکت[1] (trākt)، لفظ انگلیسی‌الاصل، بمعنی رساله یا ورقه‌ای که یک دسته‌ی سیاسی یا دینی بمنظور تبلیغات منتشر سازد. توسعاً بمعنی مقاله و رساله نیز بکار میرود.

تراکت‌نویسان: ← آکسفرد، نهضت.

تراکتور[2] (trāktor؛ از فنس)، ماشینی که معمولا با گازولین کار میکند، و برای کشیدن ماشینهای فلاحتی (مثلا گاوآهن و ماشین درو) و تهیه‌ی نیرو جهت ماشینهای داخل مزرعه (مثل اره و آسیاب) و غیره بکار میرود. انواع عمده‌ی آن تراکتور چرخی و تراکتور زنجیری است (تانکهای نظامی از تراکتور زنجیری تقلید شده). چرخ تراکتور سابقاً آهنی بود، ولی اکنون چرخهای سبک لاستیکی بکار میرود.

تراکم[3] (tarākom). ۱ـ در اصطلاح عادی، تقلیل حجم در اثر فشار. مثال معروف آن تراکم گاز محبوس در یک استوانه است بوسیله‌ی حرکت دادن پیستون در استوانه (نیز ← گاز). ۲ـ در اصطلاح مقاومت مصالح، اثر وارد بر جسم جامدی که یک وجهش ثابت میباشد، و وجه دیگری از آن که موازی اولی است تحت تأثیر نیروئی عمودی و متوجه بطرف داخل جسم قرار دارد. ۳ـ چکالش را نیز تراکم میگویند.

تراکمه (tarākeme)، دهستان (جه ۲۰۰'۷؟)، ج شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴۸ (؟) آبادی.

تراکمه، ترکمنها؛ ← ترکمن.

تراکم یون ئیدروژن[4] (tarākome yone idro-jen)، عده‌ی یونگرمهای ئیدروژن [H+] در هر لیتر از یک محلول. هر چه خاصیت اسیدی محلولی بیشتر باشد، تراکم یون ئیدروژن آن زیادتر است. تراکم یون ئیدروژن را با pH نمایش میدهند.

تراکه[5] (tarāke)، ماده (موسوم به چاشنی) یا اسبابی که برای تراکیدن یا منفجر کردن ماده‌ی دیگر بکار رود.

تراکیا[6] (tarākiā) یا **تراکیه** (tarākiyye)، فنس **تراس** (trās)، ناحیه‌ای در ج‌ش اروپا، که گوشه‌ی ج‌ش شبه جزیره‌ی بالکان را فراگرفته، و مشتمل بر ل‌ش یونان، ج بلغارستان، و قسمت اروپائی ترکیه است. مرزهایش در ادوار مختلف متفاوت بود. جبال رودوپی یونان را از تراکیای بلغارستان و رود ماریتسا یونان را از تراکیای ترکیه جدا میکند. شهرهای عمده‌اش عبارتند از استانبول، ادرنه (آندرینوپل)، و گالیپولی، که حالیه همه در ترکیه اند. در آغاز تاریخ، سرزمین مسکن تراکیائیان از طرف غ تا دریای آدریاتیک ممتد بود، ایلیریائیان در ح ۱۳۰۰ قم و مقدونیها در قرن ۵م قم آنها را بسوی شرق راندند. اگرچه یونانیان از ایام قدیم مهاجرنشینهائی (مانند بوزانتیون) در تراکیا داشتند، مردم این سرزمین تمدن یونانی را اخذ نکردند. تراکیا در ح ۵۱۲ قم-۴۷۹ قم مطیع ایران بود؛ در ۳۴۲ قم، فیلیپ II مقدونی تراکیای جنوبی را مقهور کرد، و بعد از ۳۲۳ قم قسمت اعظم تراکیا در دست **لوسیماخوس** بود؛ در اواخر قرن اول قم بتصرف رومیان درآمد، و امپراطور کلاودیوس ایالت تراکیا را تشکیل داد (۴۶ بم). در دوره‌ی رومیان رونق یافت، ولی از زمان هجوم قبایل وحشی در قرن سوم بم تا کنون تقریباً پیوسته میدان جنگ بوده است. در قرن ۷م تراکیای شمالی بتصرف بلغارها درآمد. پس از سقوط (۱۴۵۳) قسطنطنیه، ترکان عثمانی بر تمام ناحیه استیلا یافتند. در ۱۸۸۵ بلغارستان روملیای شرقی را بقلمرو خود ملحق کرد، و از آن ببعد تراکیا به قسمت جنوبی ناحیه که در دست ترکان مانده بود اطلاق شد. پس از ← جنگهای بالکان (۱۹۱۲-۱۳)، تراکیای شرقی در دست عثمانی و تراکیای غربی در تصرف بلغارستان ماند. در جج I یونان قسمتی از تراکیای بلغارستان و بیشتر تراکیای شرقی را گرفت، ولی بعداً ناچار تراکیای شرقی را به ترکیه بازگردانید (۱۹۲۳). در جج II، بلغارستان تراکیای یونان را تحت اشغال داشت (۱۹۴۱-۴۴)، ولی پس از جنگ مرزهای سابق از نو برقرار گردید.

تراکیدن[7] (tarākidan)، منفجر شدن یا منفجر کردن، خاصه با صدای زیاد یا بطور ناگهانی یا بشدت. ← تراک؛ تراکه.

تراکیه، ناحیه: ← تراکیا.

تراگذار[8] (tarā.gozār)، نام هر اسبابی که با انرژی دستگاه یا محیطی بکار می‌افتد، و انرژی (بهمان شکل یا بشکل دیگر) به دستگاه دیگر میدهد. مثلا گیرنده‌ی تلفون تراگذار است (با انرژی برق بکار می‌افتد، و انرژی صوتی به هوای مجاور میدهد).

ترالپ[9]، **انتونی** (antoni trālop)، ۱۸۱۵-۸۲، داستان‌نویس انگلیسی. قهرمانان داستانهای او غالباً از طبقه‌ی متوسط و از مردم کوچه و بازار اند. پدرش، تامس انتونی ترالپ (tāmos)، حقوقدان، و مادرش، فرانسیس ترالپ (frānsis)، نویسنده بود. تحصیلاتش، عمدةً بسبب فقر خانواده، با توفیقی قرین نگشت؛ در ۱۸۳۴ مستخدم اداره‌ی پست شد. در ۱۸۴۱ بسمت ممیزی اداره‌ی پست به ایرلند رفت، و ۱۰ سال در آنجا بماند. اولین داستانش که سبب شهرت او شد داستان سرپرست (۱۸۵۵) بود، که نخستین کتاب از یک سلسله داستانهائی است که صحنه‌ی آنها ولایت خیالی بارستشر (bārsətšər) میباشد. از ۱۸۵۸ چند مأموریت پستی به کشورهای مختلف یافت، و از این طریق مصر، مالت، جبل طارق، اسپانیا، و هند غربی را دیدار کرد، و چند سفرنامه نگاشت. سپس بنوشتن یک سلسله داستانهای سیاسی پرداخت (از قبیل نخست‌وزیر، ۱۸۷۶؛ فرزندان دوک، ۱۸۸۰). زندگینامه‌ی خود را نیز نوشت.

ترالی[10]، مرکز ولایت کری، ایرلند.

ترانت[11] (trānt)، ایتالیائی **ترنتو** (trento)، لتی **تریدنتوم** (tridentum)، شهر (جه ۶۰۳'۵۱)، کرسی ترنتینو-آلتو آدیجه، ل ایتالیا، بر رود آدیجه. احتمال میرود که در قرن ۴م قم بتوسط سلتها تأسیس شده باشد. در قرن ۱۱م امیرنشین شد، و امارت آن در دست اسقفها بود، و این وضع تا ۱۸۰۲ که امارت مذهبی آن ملغی و ترانت ضمیمه‌ی تیرول گردید ادامه داشت. چون از لحاظ زبان و فرهنگ ایتالیائی است، در ۱۹۱۹ به ایتالیا واگذار شد. از ابنیه و آثار جالب آن کلیسای جامع سبک رومانسک و مجسمه‌ی دانته است. شورای ترانت در قرن ۱۶م در اینجا منعقد شد.

ترانت[11]، **شورای** (trānt)، ۱۹مین شورای دینی کلیسای کاتولیک رومی، که در شهر ترانت، ایتالیا، تشکیل گردید (۱۵۴۵-۴۷، ۱۵۵۱-۵۲، ۱۵۶۲-۶۳)، و وسیله‌ی عمده‌ی **اصلاحات کاتولیکی** بود. شورای ترانت، پس از تأخیرهای طولانی، بوسیله‌ی پاپ **پاولوس III** دعوت شد، و در زمان یولیوس III و **پیوس IV** ادامه یافت. شورا اصول عقاید کاتولیکی را روشن ساخت، و تعریفات واضحی صادر کرد. اقدامات اصلاحی شورا شامل همه‌ی جنبه‌های زندگی دینی بود، و زمینه‌ی اساسی کلیسای کاتولیک گردید. کارهای شورا با توقیع پاپی ۱۵۶۴ پیوس IV و صدور کاتشیسم شورای ترانت (۱۵۶۶) تأیید گردید.

ترانزیستور[12] (trānzistor) [لفظ ساخته‌شده از اجزای دو کلمه‌ی (*trans*fer) (بمعنی انتقال دادن) و (re*sistor*) (بمعنی مقاومت)، بمناسبت اینکه پیامهای برقی را از یک مقاومت میگذراند]، عمده‌ترین اسباب الکترونی جامد، مبتنی بر خواص مواد نیمهادی، که برای فزونسازی پیامهای برقی بکار میرود، و بسیاری از کارهای دیگر **لوله‌ی خلأ** نیز از آن برمیآید. حجم و وزن ترانزیستور ح 1/100 حجم و وزن لوله‌های خلأ (مثلا لامپ رادیو) است، و بهمین جهت، ترانزیستور ساختن رادیوهای جیبی و سمعکهائی را که به قاب عینک نصب میشوند ممکن ساخته است. بعلاوه، ترانزیستور با انرژیی بمراتب کمتر از آنچه برای لوله‌های خلأ لازم است کار میکند، و تقریباً بهیچوجه حرارت تولید نمینماید؛ بر خلاف لوله‌های خلأ، که مدتی وقت صرف گرم کردن آنها میشود، ترانزیستور بمحض وصل کردن جریان بکار می‌افتد؛ دوام ترانزیستور و مقاومتش در مقابل ضربه و ارتعاش زیاد است. بسبب اینهمه مزایا، ترانزیستور در رادیو، تلویزیون، تلفون، و غیره، موارد استعمال فراوان یافته است.

ترانزیستور در سال ۱۹۴۸ بوسیله‌ی جان باردین (jān bārdin) (۱۹۰۸-) و والتر هاوسر برتن (wāltər hāsər bratən) (۱۹۰۲-)، که در آزمایشگاههای تلفون بل در کشمت تحت سرپرستی ویلیام شاکلی (wilyām šākli) (۱۹۱۰-) کار میکردند، اختراع شد، و این سه تن بجهت تحقیقات خود مشترکاً جایزه‌ی ۱۹۵۶ نوبل را در فیزیک بردند.

اولین نوع ترانزیستور "ترانزیستور با اتصال نقطه‌ای" نام داشت، و آن اساساً بلوری از ژرمانیوم بود که دو سیم نازک (دو الکترود) بفاصله‌ی چند هزارم سم از یکدیگر بر سطح آن تکیه داشت. این دستگاه، با اتصال مناسب، عمل فزونسازی متشابهی انجام میدهد. نوع تازه‌تر ترانزیستور "ترانزیستور با برزخ ن-پ-ن" است (← نیمهادی)، که بعنوان فزونساز بکار میرود. اساساً مرکبست از میله‌ی نازکی از ژرمانیوم یا سیلیسیوم، که دو

(1)tract (2)tractor (3)compression (4)hydrogen-ion concentration (5)detonator (6)Thrace (7)(to) detonate (8)transducer (9)Trollope (10)Tralee (11)Trent (12)transistor

انتهایش-یکی موسوم به صادرکننده و دیگری بنام گِردآور-از نوع ن است، و در میان آنها لایه‌ی نازکی از نوع پ بضخامت ح ۱/۵۰۰ سم قرار دارد. صادرکننده در حکم کاتود و گِردآور در حکم آنود لوله‌ی خلأ است؛ اولی منبع تولید الکترون میباشد، و دومی الکترونها را جذب میکند. لایه‌ی میانی (نوع پ)، بوسیله‌ی جریانی مناسب، جریان الکترونها را بین دو قسمت طرفین (از نوع ن) تنظیم میکند، و از این لحاظ نقش توری لوله‌های خلأ را دارد.

ترانس-آلای[1] (trānsʻālāy)، رشته‌کوهی جزء شبکه‌ی پامیر، آسیای مرکزی، از مرز تجشد و چین بطول ح ۲۰۰ کم بجانب غ در خاک تجشد ممتد است. بلندترین قله‌ی آن قله‌ی لنین (۷٬۱۳۴ متر) است.

ترانساندانتالیسم: ← وجود برترین، مذهب.

ترانسپادان[2]، **جمهوری** (trāNspādān)، جمهوری موقت (۱۷۹۶-۹۷) که بوسیله‌ی ناپلئون I در لومباردی (ایتالیای شمالی)، از اراضی شمالی رود پو در اطراف میلان، برگامو، برشا، و کرمونا، تشکیل گردید. در ۱۷۹۷ جزء جمهوری سیسپادان گردید. لفظ ترانسپادان از لفظ پادوس (pādus) (نام لاتینی رود پو) ساخته شده، و بمعنی "در آن طرف پو" (معمولاً نسبت به رم) میباشد (قس سیسپادان).

ترانسفورماتور: ← مبدل.

ترانسکاین[3]، **سرزمینهای** (trānskāyan)، سکنی‌گاه بومیان (۴۲٬۸۷۵ کمم؛ جم ۱٬۳۰۰٬۰۰۰)، ش ایالت کاپ، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ کرسی آن اومتاتا. سابقاً بخشی از آن ایالت بود. بر طبق برنامه‌ی آپارتهید حزب ملی، در ۱۹۵۹ نوعی حکومت خودمختار بومی تحت سرپرستی سفیدپوستان در آنجا تأسیس شد.

ترانسوال[4] (trānsvāl)، ایالت (۲۸۶٬۰۶۵ کمم؛ جم ۴٬۸۱۲٬۸۳۸)، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ کرسی آن پرتوریا. از ج رود وال آنرا از کشور آزاد اورانژ جدا میکند. قسمت عمده‌ی آن در اراضی موسوم به ولد و برای گله‌داری مناسب است. عده‌ی سکنه‌ی اروپائی آن نسبةً زیاد میباشد. پشم و پوست صادر میکند. غلات و مرکبات بعمل میآید. ولی ثروت عمده‌ی آن از منابع معدنی پهناور (مخصوصاً ویتواترزرند) آنست که مشتمل بر طلا، الماس، زغال، و طلای سفید است.

بوئرها در این ناحیه مهاجرنشینهائی داشتند. در ۱۸۳۷ دست قوم ماتابله ازین سرزمین بکلی کوتاه شده بود، و برهبری آ. و. ی. **پرتوریوس** دولت بوئری مقتدری در ترانسوال تشکیل یافت. این دولت را بریتانیا در ۱۸۵۲ شناخت، و آن عنوان جمهوری افریقای جنوبی یافت؛ رهبر عمده‌ی جمهوری پ. **کروگر** بود. در ۱۸۷۷ بریتانیا جمهوری افریقای جنوبی را به متصرفات خود ملحق کرد، ولی در ۱۸۸۱ استقلال آنرا بازگردانید. کشف طلا در ۱۸۸۶ منجر به هجوم بریتانیائیها باین سرزمین شد که به ← جنگ بوئرها انجامید. پس از شکست بوئرها، ترانسوال مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا شد (۱۹۰۲). در ۱۹۰۷ خودمختاری یافت، و در ۱۹۱۰ به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی پیوست.

ترانسیلوانی[5] (trānsilvāni)، بآلمانی **زیبنبورگن**[6] (zibenburgen)، مجار **اردی**[7] (erdey)، ناحیه‌ی تاریخی، رومانی. شهرهای عمده‌اش کلوز، براشوو، سیبیو. فلاتی است مرتفع (۳۰۰ تا ۴۹۰ متر) که در ش و ج بکوههای کارپات منتهی میشود. قسمت جنوبی کوههای کارپات، که به آلپهای ترانسیلوانی معروفست، در قله‌ی نگویول بارتفاع ۲٬۵۴۸ متر میرسد. ناحیه‌ای زراعتی و دارای تاکستانها، مراتع، و باغات میوه است، و از لحاظ منابع طبیعی (الوار، لیگنیت، متان، آهن، منگنز، سرب، گوگرد) نیز ثروتمند است. صنایع فلزگری، شیمیائی، و نساجی دارد. اقلیتهای بزرگ مجار و آلمانی‌زبان ترانسیلوانی غالباً شهرنشین و پیرو مذهب پروتستان میباشند.

ترانسیلوانی حالیه جزئی از ایالت باستانی داکیا از امپراطوری روم بود. بین قرون ۳م و ۱۰م مورد هجوم ویزیگوتها، هونها، آوارها، و غیره قرار گرفت، و در قرون ۱۰م و ۱۱م بین پچنگها و مجارها متنازع فیه بود، و سرانجام به مجارستان ملحق شد (قرن ۱۱م). گروه نژادی سکی[8] (se-key)، که ساکن ترانسیلوانی و نواحی مجاور هستند، ظاهراً اصلاً ترک‌نژاد بودند، و پیش از مجارها یا مقارن آنها به مجارستان آمدند، و زبان مجار را اتخاذ کردند، و اعقاب اغلب سکنه‌ی مجارزبان ترانسیلوانیائی میباشند. در قرون ۱۲م و ۱۳م، شاهان مجارستان جمعی مهاجرنشین آلمانی در ترانسیلوانی سکنی دادند، و این مهاجرنشینان را ساکسونها میخواندند (و هنوز هم بدین نام خوانده میشوند). در قرن ۱۳م، ورود رومانیائیان، موسوم به والاکها یا والاکیائیان، آغاز گردید، که بیشتر چوپان و چادرنشین بودند، ولی پس از چندی بزراعت پرداختند. اداره‌ی ترانسیلوانی بدست حکامی بود، بنام ویوود[9] (voyvod)، که از طرف شاه مجارستان تعیین میشد، و در اواسط قرن ۱۳م هر هفت ولایت ترانسیلوانی تحت فرمان یک ویوود بود. جامعه‌ی مجار منقسم به سه "ملت" مجار، سکی، و ساکسون بود، و بیشتر سرفها از والاکها بودند، ولی بعضی از والاکها در طبقه‌ی اشراف وارد شده بودند. در ۱۵۲۶، حاکم ترانسیلوانی، بنام یانوش زاپولیا، مدعی سلطنت مجارستان شد و بنام یانوش I بسلطنت مجارستان نشست، و او از کومک سلطان سلیمان I عثمانی برخوردار بود. در تقسیم مجارستان به سه منطقه، ترانسیلوانی امیرنشینی نیمه‌مستقل گردید، و قریب دو قرن میدان تفوق‌جوئی دولتهای عثمانی و اتریش بود، و فرمانروایان مجار ترانسیلوانی برای حفظ استقلال خود گاهی باین و زمانی بآن اظهار وفاداری میکردند. از امرای معروف ترانسیلوانی در قرون ۱۶م-۱۷م خاندان باتوری، ا. بوچکای، گ. بتلن، ا. توکولی، و خاندان راکوتسی را میتوان نام برد. کوشش امرای ترانسیلوانی برای حفظ استقلال بجائی نرسید، و در ۱۷۱۱ مجارستان و ترانسیلوانی تحت استیلای اتریش درآمد. پس از تأسیس (۱۸۶۷) اتریش-هنگری، ترانسیلوانی جزء مجارستان شد، و رومانیائیها که قبلاً مزایائی یافته بودند دگر بار تحت سلطه‌ی مجارها درآمدند. بعد از جج I، رومانی ترانسیلوانی را گرفت، و بموجب پیمان تریانون (۱۹۲۰)، مجارستان رسماً آنرا واگذار کرد. اموال فراوان سرمایه‌داران مجار ضبط و بین دهقانان تقسیم شد. در جج II بسیاری از آلمانیهای ترانسیلوانی پیش از رسیدن ارتش شوروی به آلمان گریختند.

ترانه (tarāne) [= جوان خوشروی و تر و تازه]. **۱-** شعرهائی بوزن هجائی (← وزن: هجا) شورانگیز و ضربی و سبک، از ۵ تا ۱۳ هجائی، ویژه‌ی جوانان و کودکان، که بیشتر مردمان عامه میخوانده و مینواخته‌اند؛ مانند این ترانه،

دیشب که بارون اومد
یارم لب بون اومد
رفتم لبش ببوسم
نازک بود و خون اومد

که مصراعهای آن هفت‌هجائی است و چنین تقطیع میشود،

/– –U–U– –/– – –UU– –/– – – –U– –
– – –U– – –

این گونه شعر، پیش از رواج شعر عروضی در ایران معمول بوده است، و هنوز نیز در میان مردمان عامه در شهرستانها و روستاهای ایران دیده میشود. **۲-** آنچه امروزه بنام تصنیف خوانده و نواخته میشود. رباعی و خاصه دوبیتی را نیز گاه ترانه میخوانند.

ترانه، بحر (bahre tarāne) یا **وزن رباعی** (vazne robāʻi)، در علم عروض، وزنی سیزده‌هجائی (مرکب از هفت هجای دراز و شش هجای کوتاه. ← هجا) از وزنهای ویژه‌ی پارسی که دگرگونیهای بسیار میپذیرد، بی‌آنکه در کمیت آن تغییری پدید آید. عروضیان قدیم این وزن را از مزاحفات (← زحاف) بحر هزج شمرده بر مفعول مفاعلن مفاعیلن فع یا لا حول و لا قوة الا بالله تقطیع میکردند. یکی از دانشمندان ایران، امام ابوعلی حسن ابن علی ابن قطان مروزی، ۲۴ شکل مختلف این وزن را در دو شجره بنام اخرب و اخرم-بنا بر آنکه با پایه‌ی مفعول (– –U) یا مفعولن (– – –) آغاز گردد-باز نموده است. اخیراً دکتر پرویز خانلری هجاهای این بحر را در پنج پایه معادل ده هجای دراز بدین صورت

– –/– –/U – U/– –/– –

تنظیم کرده و تغییرات آنرا، که فقط در پایه‌های دوم و سوم و پنجم پدید میآید، بترتیب بصورتهای UU – و – UU یا – – و UU – بدست داده است. اما ساده‌ترین بیانی که تغییرات وزن رباعی را بوجهی روشن بازمینماید، از مسعود فرزاد است، بدین شرح، وزن رباعی دارای دو شکل است، یکی اصلی (–/– UU –/– UU –/– UU–)؛ و دیگری فرعی (–/– UU –/U – U/– UU –) که در هجاهای ششم و هفتم با وزن اصلی اختلاف دارد، اما در کمیت با آن برابر است. وزن اصلی پاره‌ای سیزده‌هجائی است، جداشده از وزنی شانزده‌هجائی که عروضیان آنرا بر چهار مفتعلن (–UU–/–UU–/–UU–/–UU–) تقطیع میکنند، بدین

(۱)Trans-Alai (۲)Transpadane (۳)Transkeian (۴)Transvaal (۵)Transylvania (۶)Siebenbürgen (۷)Erdély (۸)Szekely (۹)voivode

معنی که اگر سه هجا از آغاز این وزن بیندازیم، سیزده هجای باقیمانده وزن اصلی رباعی را تشکیل میدهد. (خود این وزن شانزده‌هجائی جداشده از سلسله‌ای است که در آن دو هجای کوتاه در پی دو هجای دراز بتناوب تکرار شده است.) وزن اصلی را بر حسب نام عروضی پایه‌ها چنین باید خواند:

لن/مفتعلن/مفتعلن/مفتعلن
–UU –/– UU –/– UU –/ –

(هر چند قدما، بجای هجای دراز یا سبب خفیف، فع میگذاشتند). وزن دوم بحسب نام پایه‌ها چنین خوانده میشود:

لن/مفتعلن/مفاعلن/مفتعلن
– UU – /– U – U/– UU –/ –

چون در وزن شعر فارسی، کمیت یک هجای دراز برابر دو هجای کوتاه است، میتوان بجای دو هجای کوتاه متوالی در هر پایه، یک هجای دراز نشاند، و بدینگونه شکل اصلی به هشت و شکل دوم به چهار صورت مختلف درخواهدآمد. اکنون اگر بجای هجای دراز آخر هر شکل، هجای درازتر بنشانیم، دوازده شکل دیگر، و بر روی هم بیست و چهار شکل (چنانکه امام حسن قطان بازنموده است) از وزن رباعی پدید می‌آید. کمتر رباعیی میتوان یافت که همه‌ی مصراعهای آن بر شکلی واحد از وزن رباعی باشد. درین رباعی مشهور خیام:

وقت سحر است خیز ای مایه‌ی ناز
نرمک نرمک باده ده و چنگ نواز
کاینها که بجایند نپایند بسی
و آنها که شدند کس نمی‌آید باز

هر مصراع بر شکلی خاص از وزن رباعی است، اینچنین:

–/– UU –/– U – U/– UU –.
–/– – –/– UU –/– UU –.
–/– UU –/– UU –/– UU–
–/– UU –/– U – U/– – – –.

ترانی[1] (trāni)، شهر (جه ۲۰۴'۳۳)، آپولیا، ج ایتالیا؛ بندر دریای آدریاتیک. شرابش معروف است. در دوره‌ی جنگهای صلیبی رونق داشت. آیین دریانوردی که بسال ۱۰۶۳ در اینجا وضع شد، احتمالا نخستین قانون‌نامه‌ی دریانوردی است. کلیسای جامع آن (سبک رومانسک) جالب است.

تراوانکور[2] (trāvānkor)، ناحیه و کشور سابق، ج‌غ هند، کنار دریای عربستان، که بطول ۲۴۰ کم کنار ساحل مالابار تا دماغه‌ی کومورن ممتد است. در قرن ۱۸م، یکی از اعقاب سلسله‌ی چرا از سلاطین قدیم هند (مقارن اوایل مسیحیت) آنرا تحت لوای واحد درآورد. در ۱۷۸۸ به اتحاد با بریتانیا تن درداد، و بر ضد حیدر علی و تیپو سلطان جنگید. تراوانکور بسبب حکومت مترقی، میزان نسبهٔ زیاد باسوادان (ح ۵۰٪)، و کوششهائی که برای ریشه‌کن ساختن فکر نجس شمردن طبقه‌ای از مردم (← طبقه) بعمل آورد شهرت یافت. در ۱۹۴۹ با کوشن وحدت یافت، و ایالت تراوانکور-کوشن تشکیل شد، و آن در ۱۹۵۶ با ایالت کرالا وحدت یافت.

ترئوس[3] (tereus)، پادشاه تراکیا، ← فیلوملا.

تراویح (tarāvih)، نمازهای دورکعتی مستحبّی که در شبهای رمضان پس از نماز عشاء میخوانند. چون پس از هر چند رکعت استراحت میکنند، باین نام نامیده شده است. این نمازها در فقه شیعه وارد نیست.

ترایانوس[4] (trāyānus)، فنس ترازان، ح ۵۳–۱۱۷، امپراطور (۹۸–۱۱۷) روم، مت اسپانیا؛ معاصر خسرو اشکانی. پسرخوانده و جانشین نروا بود. داکیا را مطیع روم کرد. در جنگ با اشکانیان، ابتدا ارمنستان را گرفت، و سپس بین النهرین و تیسفون (پایتخت دولت اشکانی) را مسخر کرده یکی از شاهزادگان اشکانی را در آنجا بپادشاهی نشانید. ساختمانهای زیادی در رم کرده که میدان ترایانوس از آن جمله است. جانشینش هادریانوس.

ترب (torob)، (*Raphanus sativus*)، گیاه یکساله یا دوساله از تیره‌ی چلیپائیان، دارای ریشه‌های ضخیم که در بهار یا زمستان از آنها استفاده‌ی خوراکی میشود. انواع مختلف آن دارای ریشه‌های کروی کوچک سرخ یا سفید، یا ریشه‌های بزرگ سفید یا سیاه هستند، و بعضی از آنها مخروطی و دارای طعم تند میباشند.

تربانتین[5] (terebāntin؛ از فنس)، ماده‌ی رزینی نیمسیال، برنگ زرد کمرنگ تا خرمائی، که از قسمت نرم زیر پوست درختان مخروطی (مانند سرو و کاج) تراوش میکند. از جنبه‌ی شیمیائی مخلوطی است از یک روغن (روغن تربانتین) و کولوفان. روغن تربانتین خالص مایعی روغنی، بیرنگ، شفاف، و دارای بوی تند و طعم مخصوصی است. بعنوان حلال و خشکساز در نقاشی و برای جلا بکار میرود. بسیارخالص آن در پزشکی استعمال میشود. نیز ← بنه یا درخت سقز.

تربت جام (torbate jām)، شهرستان، ش استان نهم (خراسان)، کنار مرز ایران و افغانستان؛ مرکزش شهر تربت جام. مرکب از سه بخش تربت جام (بخش حومه)، باخرز (تایباد)، و جنت‌آباد است. هریرود در کناره‌ی شرقی آن جاری است؛ رود جام به هریرود میریزد. کوه بیزَک (دنباله‌ی بینالود) در غ آن واقعست. بخش **تربت جام** از سه دهستان بالاجام، میان‌جام، و پایین‌جام تشکیل شده است.

تربت جام یا **تربت شیخ جام**، شهر (جه ۶'۷۵۶ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)، نزدیک مرز افغانستان، کنار ریزابه‌ای از هریرود. نام قرون وسطائی آن بوزجان (buzjān) یا پوچکان، و بوزجان کرسی ناحیه‌ی جام یا زام (لش قهستان) بوده است. **ابوالوفای بوزجانی** منسوب به بوزجان است. نام کنونی شهر بمناسبت مقبره‌ی شیخ جام است که به تربت شیخ جام معروفست، و از زیارتگاههای عمده‌ی مردم خراسان و افغانستان میباشد.

تربت حیدریه (torbate heydariyye) یا **تربت حیدری**، شهر (جه ۱۹'۸۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان تربت حیدریه، خراسان (استان نهم). در ج شهر مشهد در دشت زاوه واقعست. سابقا زاوه (zāva) نام داشت. در زمان مقدسی ناحیه‌ای روستائی بود، و شهریت نداشت؛ بعدها شهری زیبا در آنجا تأسیس گردید. نام کنونی آن بمناسبت مقبره‌ی شیخ قطب‌الدین حیدر است (در ۶۱۷ هق زنده بود). مقبره‌ی مذکور، موسوم به **تربت حیدریه** از بناهای عهد تیموری است. مسجد مجاور آنرا شاه صفی صفوی ساخته است.

تربت حیدریه (torbate heydariyye) یا **تربت حیدری**، شهرستان، استان نهم (خراسان)؛ مرکزش شهر تربت حیدریه. مشتمل است بر ۵ بخش حومه، کدکن، فیض‌آباد، خواف، و رشخوار. از ج‌ش به افغانستان محدود است. معادن گل سفید، کرومیت، زاج، و سنگ مرمر دارد.

تربت شیخ جام (torbate šeyxe jām)، مقبره‌ی شیخ جام (فت ۵۳۶ هق)، در شهر تربت جام، خراسان، که شهر از آن نام گرفته است. از زیارتگاههای عمده‌ی مردم خراسان و افغانستان میباشد. گنبد اصلی مورخ ۷۶۳ هق، در ورودی مورخ ۷۳۳ هق، و تزیینات صحن از ۸۴۴ هق است. بر پیشانی ایوان بلند آن کاشیکاری عهد شاه عباس کبیر، و درون بقعه قرآنهای خطی و نمونه‌های هنری بافندگی موجود است. قرآن نفیسی (۴ جلد، شامل تفسیر فارسی سورآبادی، مورخ ۵۸۴ هق، رقم محمد ابن عیسی ابن محمد ابن علی نیشابوری لیثی) که برای غیاث‌الدین محمد ابن سام، امیر غور، نوشته شده، و در ۶۵۴ هق وقف تربت شیخ جام گردیده در موزه‌ی ایران باستان محفوظ است.

ترب شامی، (*Armoracia lapathifolia*) گیاه دائمی که اصلش از اروپای جنوبی و مرکزی بوده و بنقاط دیگر برده شده است. ریشه‌های رنده‌کرده‌ی آنرا با سرکه مخلوط میکنند و چاشنی بسیار تندی میسازند.

تربورخ[6]**، خرارد** (xerārd terborx)، ۱۶۱۷–۸۱، نقاش هلندی. در تصویر زندگانی و عادات طبقات توانگر شهری مهارت داشت.

تربیا[7] (trebbiā)، رودی بطول ۱۱۳ کم، ل ایتالیا، که در لیگوریا سرچشمه گرفته بجانب لش جریان یافته، به رود پو میریزد. در ۲۱۸ قم هانیبال پیروزی بزرگی کنار تربیا نزدیک پیاچنتسا بدست آورد.

تربیت معلم، قانون، قانونی که در اسفند ۱۳۱۲ هش به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسید، و دولت را مکلف میکرد که، برای تهیه‌ی آموزگاران و دبیران، ۲۵ دانشسرای مقدماتی در سراسر کشور و یک دانشسرای عالی دختران در تهران تأسیس، و دانشسرای عالی پسران را تکمیل کند. بعد از رفع حجاب (۱۳۱۴ هش) دختران در دانشسرای عالی پسران پذیرفته شدند. بموجب تبصره‌ی همین قانون، مدرسه‌ی ابتدائی دبستان و معلم آن آموزگار، مدرسه‌ی متوسطه دبیرستان و معلم آن دبیر، مدرسه‌ی صنعتی هنرستان و معلم آن هنرآموز، مدرسه‌ی عالی دانشکده و معلم آن استاد، و مجموع مدارس عالی بنام دانشگاه خوانده میشود. لفظ مدرسه بیشتر اطلاق میشود به مدارس قدیمه، که از راه موقوفات اداره میشود، و بسیاری از آنها مختص علوم دینی است.

تربیع، در علم بدیع، چهار مصراع یا چهار بیت را چنان پرداختن که توان آنها را چهار پاره ساخت و از درازا و پهنا یکسان خواند. شعری چنین را مربع خوانند. مانند

(۱)Trani (۲)Travancore (۳)Tereus (۴)Trajan (۵)turpentine (۶)Ter Borch; Terburg (۷)Trebbia

از جهره‌ی افروخته گل را مشکن
افروخته رخ مرو تو دیگر بچمن
گل را دیگر خجل مکن ای مه من
مشکن بچمن ای مه من قدر سمن.

تربیع، در نجوم: ← ماه؛ نظر.

تربیع دایره[1] (tarbi'e)، یافتن مربعی که مساحتش مساوی مساحت دایره‌ی مفروضی باشد. این مسئله یکی از مسائل سه‌گانه‌ی هندسی و حل آن با پرگار و ستاره ممتنع است. اگر بتوان خط مستقیمی یافت که طولش مساوی محیط دایره‌ی مفروض باشد، حل مسئله‌ی تربیع دایره بسهولت انجام میگیرد. حل هر دو مسئله به رسم خطی بطول پی بر میگردد. پس از اثبات (۱۸۸۲) اعلی بودن پی بوسیله‌ی لیندمان، امتناع تربیع دایره با پرگار و ستاره مدلل گشت، و بحث در این مسئله که قرنها عارف و عامی را بخود مشغول داشته بود متروک شد.

تربیوم[2] (terbiom؛ فنـ)، عنصر فلزی بسیار نادر (علامت شیمیائی Tb؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از عناصر خاکهای کمیاب است. در ۱۸۴۳ بوسیله‌ی کارل گوستاو موزاندر (kārl gustāv mozānder) کشف شد. تا کنون نتوانسته‌اند آنرا بصورت فلزی جدا سازند.

تربیخوره: ← موزها.

ترتولیانوس[3] (tertulliānus)، ح ۱۵۰–ح ۲۳۰ بم، متأله رومی؛ متکارتاژ. پیش از ۱۹۷ به مسیحیت گروید. با حرارت تمام از مسیحیت در مقابل بت‌پرستی دفاع کرد. بعداً علناً به مونتانوسیان پیوست، و با همان حرارت به کلیسای رسمی حمله کرد. اما طبع سرکش او مانع ازین بود که باین فرقه پابند بماند، و رهبر فرقه‌ای گردید که بنام وی ترتولیانوسیان خوانده شده است. وی از بزرگترین نوابغ مسیحیت و موجد ادبیات مسیحی لاتینی است. کتابهای بسیار در الاهیات نوشته است.

ترتیب[4] (tartib)، در اصطلاح علم جبر، هر یک از دسته‌های متمایز (خواه بجهت اختلاف در ترتیب اعضا یا بجهت تفاوت در لااقل یکی از اعضا. قس ترکیب) متساوی العده و دارای اعضای متمایز که میتوان از عده‌ی معینی از اشیاء متمایز تشکیل داد. مثلا اگر حروف a و b و c اشیاء مفروض باشند، کلیه‌ی دسته‌های دوحرفی و واجد شرایط مذکور که از آنها میتوان ساخت عبارتند از

ab, ac, ba, bc, ca, cb,

و اینها کلیه‌ی ترتیبهای دو به دوی سه حرف a و b و c هستند. در نام بردن از ترتیبها، عده‌ی اشیاء و همچنین عده‌ی اعضای دسته‌ها را ذکر میکنند؛ مانند "ترتیبهای سه حرف دو به دو" (مثال فوق)؛ یا "ترتیبهای ۱۰ شیء ۶ به ۶" (یعنی کلیه‌ی دسته‌های مرکب از ۶ شیء از آن ۱۰ شیء با شرایط مذکور در تعریف ترتیب)؛ یا بطور کلی "ترتیبهای n شیء r به r"

در بسیاری از مسائل احتیاج به تعیین عده‌ی کلیه‌ی ترتیبهای n شیء r به r پیدا میشود. دستور العمل حل مسئله اینست که عده‌ی اعضای یک دسته را از عده‌ی کلیه‌ی اشیاء کم کرده یکی بر حاصل بیفزائیم، و سپس از این عدد شروع کرده اعداد طبیعی را متوالیاً تا عده‌ی کلیه‌ی اشیاء در هم ضرب کنیم؛ بعبارت ریاضی، عده‌ی ترتیبهای n شیء r به r مساوی است با

$$n(n-1)\ \dots\ (n-r+1).$$

مثلا اگر ۴ نفر وارد اطاقی که ۶ صندلی در آنست شوند، و بخواهیم بدانیم که به چند طریق بر صندلیها میتوانند بنشینند، با ملاحظه‌ی اینکه عده‌ی این طرق مساوی عده‌ی کلیه‌ی ترتیبهای ۶ شیء است ۴ به ۴، اعداد طبیعی را از ۱+۴−۶ (یعنی ۳) تا ۶ در هم ضرب میکنیم. عده‌ی طریقه‌ها چنین خواهد بود:

$$۶\times۵\times۴\times۳=۳۶۰.$$

اگر عده‌ی اعضای دسته‌ها را مساوی عده‌ی کل اشیاء مفروض بگیریم، ترتیب را جایگشت گویند. عده‌ی ترتیبها را در صورت تجویز تکرار بعضی اعضا در دسته‌ها نیز میتوان حساب کرد.

ترجمان، مجدالدین محمد (tarjomān)، فت ۶۷۰ هق، از بزرگان دستگاه سلاجقه‌ی روم؛ شوهر بی‌بی منجمه و پدر ابن بی‌بی. از سادات گرگان بود. پس از استیصال جلال‌الدین منکبرنی، با زوجه‌اش بخدمت علاءالدین کیقباد سلجوقی درآمد، و مجد الدین از امرای معتبر سلجوقیان روم شد.

ترجمان البلاغة (tarjomāno 'l.balāqa)، کتابی در علم بدیع و بلاغت، از محمد ابن عمر رادویانی. ادبای ایرانی مدتها این کتاب را بر اثر یک اشتباه رشید وطواط (که در کتاب خود، حدائق السحر، آن را به فرخی سیستانی نسبت داده بود) از فرخی میپنداشتند، و گمان میبردند که کتاب مزبور از میان رفته است. اما اخیراً نسخه‌ای بسیار کهنسال ازین کتاب، که در آغاز قرن ۶م هق نوشته شده، بخط ابوالهیجا اردشیر ابن دیلمسپار نجمی قطبی شاعر (یعنی کسی که اسدی طوسی فرهنگ معروف خویش را بنام و خواهش او نوشته) در ترکیه بدست آمد، و انتشار یافت. ترجمان البلاغه قدیمترین کتاب بدیع و بلاغت است که تا کنون بدست آمده، و بسیاری از شعرهای شاعران قدیم، که مؤلف آنها را بعنوان شاهد آورده، در آن محفوظ مانده است، و با آنکه وطواط از آن بنیکی یاد نکرده است، معلوم شد که بسیاری از مطالب کتاب حدائق السحر را از آن برداشته است. نثر ترجمان البلاغه ساده و فصیح است، و از لحاظ حفظ نام و اثر عده‌ای از شاعران زبان فارسی اهمیت فراوان دارد.

ترجمان البلاغه: ← تاریخ معجم.

ترجمان القرآن (tarjomāno 'l.qor'ān) [الترجمان فی لغات القرآن]، کتابی لغوی، از میر سید شریف جرجانی، مشتمل بر لغات قرآن و معانی فارسی آنها. این کتاب را مؤلف بر حسب ترتیب سوره‌های قرآن مرتب کرده است، و سپس عادل ابن علی ابن عادل نامی (از مردم قرن ۹م هق) آنرا بر حسب حروف تهجی ترتیب داده. ظاهراً اول بار در ۱۳۱۳ هق با پنج سوره از قرآن (یس، الفتح، الرحمن، الجمعه، و الملک) و دعای صباح و مناجات منسوب به علی ابن الحسین ع در تبریز، و سپس در ۱۳۳۳ هش با فهرست معانی فارسی لغات عربی کتاب در تهران منتشر گردیده.

ترجمه (tarjome؛ عربی tarjama) [= گرداندن]، در علم بدیع، گرداندن معنی عبارتی است از زبانی دیگر بنظم پارسی، مانند این شعر از سعدی،

پیش که برآورم ز دستت فریاد
هم پیش تو از دست تو میخواهم داد.

که ترجمه‌ی این شعر متنبی است،

یا اعدل الناس الّا فی معاملتی
فیک الخصام و انت الخصم و الحکم.

ترجمه‌ی امینی: ← تاریخ یمینی.

ترجمه‌ی تاریخ یمینی: ← تاریخ یمینی.

ترجمه‌ی قطبشاهی: ← اربعین، از شیخ بهائی.

ترجمه‌ی هفتادی[5] یا **ترجمه‌ی هفتاد**، کهنترین ترجمه‌ی یونانی کتاب عهد قدیم، که آنرا ترجمه‌ی اسکندرانی نیز میخوانند. داستان منشأ آن اینست که بطلمیوس II فیلادلفوس، پادشاه (۲۸۵–۲۴۶ قم) مصر، از کاهن بزرگ اورشلیم خواست که ۷۵ (یا ۷۲، یعنی ۶ تن از هر یک از قبایل ۱۲ گانه‌ی یهود) نفر را برای ترجمه‌ی کتاب شریعت یهود بزبان یونانی به اسکندریه بفرستد. کار ترجمه با سرعت و دقتی معجزه‌آسا صورت گرفت. جریان تاریخی امر، که منشأ این داستان است، ظاهراً چنین بوده که ترجمه در اسکندریه در زمان بطلمیوس II، و برای استفاده‌ی یهودیان فراوان ساکن اسکندریه و ناآشنا بزبان عبری، آغاز گردید. نخستین قسمتی که بنا بود ترجمه شود اسفار خمسه بود، و پس از آن کتابهای انبیا، و در آخر کار مکتوبات (یعنی باقی نوشته‌های عهق). آخرین قسمتها ظاهراً در قرن اول قم ترجمه شد، و بعضی از قسمتها که درکتب دینی رسمی فلسطینی یا عبری یافت نمیشود (← آپوکریف)، مانند حکمت سلیمان، بعدها (شاید در آغاز تاریخ مسیحی) الحاق شد. در هر حال، اختلاف سبک نشان میدهد که چند نفر در کار ترجمه بوده‌اند، گو اینکه تشخیص عده‌ی آنان ممکن نیست. ترجمه‌ی هفتادی منشأ اغلب ترجمه‌های قدیمی عهق است. این ترجمه کتاب مقدس قدیمترین کلیساهای یونانی‌زبان بود، و بعدها متن یونانی عهد جدید بر آن افزوده شد، و از آن زمان ببعد عنوان متن رسمی برای کلیسای یونانی ارتدوکس داشته است. پس از آنکه مسیحیان ترجمه‌ی هفتادی را پذیرفتند، و مورد تفسیر قرار دادند، یهودیان آن را رها کردند، و در مقابل، ترجمه‌های تحت‌اللفظی‌تر تهیه کردند، ولی از این ترجمه‌ها نیز بزودی دست برداشتند؛ در معابد یهود تا زمان حاضر همان متن عبری عهق خوانده میشود. ترجمه‌ی هفتادی برای نقادی متن اصلی ارزش فراوان دارد.

ترجمه‌ی یمینی: ← تاریخ یمینی.

ترجیع[6] (tarji')، در روانشناسی: ← دفاع، ساز و کار.

ترجیع یا **برگردان** (bargardān)، بیتی (← بیت) در ترجیع‌بند که پس از هر بند بلفظ و معنی واحد تکرار گردد.

ترجیعات (tarji'āt) [جمع عربی ترجیع]. ۱- ترجیعها (← ترجیع). ۲- مجموع ترجیع‌بندهائی (← ترجیع‌بند) که شاعری سروده است.

(۱)quadrature (squaring) of the circle (۲)terbium (۳)Tertullian (۴)permutation; arrangement (فنـ) (۵)Septuagint (۶)regression

ترجیع‌بند (tarji'.band)، شعری (و در حقیقت قصیده‌ای) مرکب از چند بند همه بر یک وزن و با هم در شکل برابر (بنا بر آنکه قافیه‌ی هر بند را همچون غزل آورند یا چون مسمط در همه‌ی مصراعها نگاه دارند)، هر بند از ۵ تا ۲۰ بیت (و گاه کمتر یا بیشتر) و بر قافیه‌ای ویژه، که در پایان هر یک، بیتی بقافیتی جداگانه و لفظ و معنی واحد تکرار گردد. این بیت را ترجیع یا برگردان مینامند مانند (هاتف اصفهانی):

ای فدای تو هم دل و هم جان
وی نثار رهت هم این و هم آن
. . . .
مست افتادم و در آن مستی
بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن میشنیدم از اعضا
همه حتی الورید و الشریان
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو
از تو ای دوست نگسلم پیوند
ور به تیغم برند بند از بند
. . . .
ما در این گفتگو که از یک سو
شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

معروفترین ترجیع‌بندها از هاتف اصفهانی و سعدی است.

ترخان، در دوره‌ی مغول، ← آغاجی.

ترخوران: ← طرخوران.

ترخون (tarxun)، (*Artemisia dracunculus*)، سبزی دائمی نرم بز قدیم که نزدیک به آذربو است. از سبزیهای خوراکی است؛ برای چاشنی ترشیها نیز بکار میرود. معمولاً بوسیله‌ی قلمه زدن آنرا زیاد میکنند.

ترز، اسم فرانسوی؛ ← تراسیا، اسم.

ترز، قدیسه: ← ترسای آویلائی، قدیسه.

ترزا، اسم؛ ← تراسیا، اسم.

ترز دو لیزیو[1]، **قدیسه** (qeddise terez dë lizië)، ۱۸۷۳–۹۷، راهبه‌ی فرانسوی. با خواهرانش (که سه تن از آنان راهبه شدند)، در لیزیو تعلیم و تربیت یافت، و در ۱۸۸۸ وارد دیر کرملیان شد. یکی از محبوبترین قدیسین فرانسه و معروف به "فرزند عیسی" و "گل کوچک عیسی" است. زندگینامه‌اش (بقلم خود وی) نمودار سیرت نیک و عشق الاهی اوست. در تصاویرش با آغوش پر از گل ترسیم میشود (بجهت گفته‌ی مرموز وی: "پس از مرگم میگذارم گل ببارد").

ترزه، اسم آلمانی؛ ← تراسیا، اسم.

ترزینا[2] (terezinā)، شهر (جم ۴۲۵، ۵۳°)، کرسی ایالت پیاوئی، لش برزیل، بر رود پارنائیبا.

ترس، در روانشناسی، رفتاری عاطفی از جمله‌ی سه عاطفه‌ی ابتدائی (دو عاطفه‌ی دیگر محبت و خشم)، که همراه با حالت فرار و انزجار است (← عاطفه).

ترسا، اسم اسپانیولی؛ ← تراسیا، اسم.

ترساز[3] (tar.sāz)، ماده‌ای که در یک مایع یا در ماده‌ی دیگری داخل میکنند تا در خاصیت گسترش و تر کردن و خواص مشابه آن تأثیر کند (این تأثیر عموماً افزایش آن خواص است). بیشتر پاک‌کنها ترساز اند.

ترساندروس[4] (tersāndros)، در افسانه‌های یونان، پسر پولونیکس. اپیگونها او را پادشاه تب کردند.

ترسای آویلائی[5]، **قدیسه** (qeddise teresāye āvilā'i) یا **قدیسه ترز** (terez)، ۱۵۱۵–۸۲، راهبه و نویسنده‌ی اسپانیائی؛ مت آویلا. در ۱۵۳۴ به فرقه‌ی کرملی پیوست. در ۱۵۶۲ به اصلاح کلیسای کرملی پرداخت. نوشته‌های ساده‌ی او از برجسته‌ترین آثار ادبیات عرفانی مسیحیت است. از آثارش راه کمال و کاخ روح است، که در ۱۵۸۷ انتشار یافت.

ترس ماریاس[6] (tres mariās)، مجمع‌الجزایر، ل مکزیک، در قکب. یکی از جزایر زندان دولتی است.

ترسل (tarassol) [عربی، = نامه‌نگاری]، نامه‌نگاری، خاصه نامه‌نگاری دیوانی. **علم ترسل** علمی است که در آن از آداب نامه‌نگاری و مراعات قواعدی بمقتضای حال نویسنده و مخاطب بحث میشود.

ترسیم در آسمان[7]، تنظیم خروج دود غلیظ از هواپیمائی که در پرواز است بمنظور نوشتن پیامی که از پایین قابل دید باشد. برای این منظور روغن پارافین را، بوسیله‌ی حرارت موتور و فشار، به دود سفیدی تبدیل مینمایند که ذراتش بوسیله‌ی روغن مخصوصی متراکم میگردد. در انگلستان اختراع شد (۱۹۲۲).

ترشح[8]، در زیستشناسی، ماده‌ای که بتوسط یاخته‌های منفرد یا غده‌ها یا عضوی در حیوان یا نباتات بعمل می‌آید، و عمل مخصوصی دارد یا بعنوان فضولات دفع میشود. ترشحات انسان عبارتست از خارجی و داخلی (← غده) و تلیین‌کننده (مانند مایع مفصلی مفاصل و اشک). از جمله‌ی فضولات ادرار و عرق است.

ترشک (toršak). ۱- گیاهی کوتاه از نوع اوکالیس (*Oxalis*) که در همه جا فراوان است. بعضی اقسامش دارای برگهائی شبیه به شبدر و ریشه‌های ضخیم است که در امریکای جنوبی از آن استفاده‌ی غذائی میشود. ترشک اروپائی (*O. acetosella*) دارای برگهای سه‌تائی برنگ سبز مخلوط با ارغوانی است؛ بعضی اقسامش برای زینت کاشته میشود. نیز ← شبدر ترشک. ۲- گیاه خودرو از نوع رومکس (*Rumex*). گلهای کوچک و میوه‌های بالدار دارد. اقسام مختلفش دارای برگهای پهن خوراکی است، و بنام اسفناج وحشی خورده میشود. بعضی از آنها دارای برگهای نیزه‌ای و باریک است، و در چمنزارهای مرطوب میروید.

ترشی[9] (torši)، نام عمومی میوه‌ها و سبزیهائی که در سرکه، اغلب با ادویه یا شیرینی یا هر دو، نگاهداری شده باشد. میوه‌ها و سبزیها را در آب نمک هم نگاه میدارند (مثل خیار شور). نگاهداری میوه‌ها (از قبیل آلبالو و لیمو) در مشروبات الکلی نیز معمول است. چتنی (catni؛ هندی) به میوه‌های لِه‌کرده‌ی مخلوط با ادویه و سرکه میگویند. گاهی به آن شیرینی هم میزنند. ترشی ارزش غذائی چندانی ندارد، و بعنوان اشتهاآور بکار میرود.

ترشیز، خراسان، ← کاشمر.

ترصیع (tarsi') [عربی، = گوهر درنشاندن]، در علم بدیع، همه یا بیشتر الفاظ بیتی یا مصراعی یا پاره‌ای از نثر را با قرینه‌ی خود در روی و وزن برابر آوردن؛ مانند (سعدی) "قدمی در راه خدا ننهند و درمی بی من و اذی ندهند." و (وطواط)

هوا شد تیره و گریان بسان دیده‌ی وامق،
زمین شد تازه و خندان بسان چهره‌ی عذرا.

ترصیع، صنعت فلزکوبی روی فلز. شیء ترصیع شده را مرصع (morassa') گویند. صنعت ترصیع پیش از دوره‌ی صفویه وجود داشته، و در زمان صفویه به اوج خود رسیده، و در زمان قاجاریه نیز معمول بوده است. درین دوره‌ها، رکاب و دهنه‌ی اسب و قاچ زین را طلاکوبی میکرده‌اند. سپرها و شمشیرهای مرصع نیز از زمان صفویه بجا مانده.

شیوه‌ی کار. با قلم مخصوص، خطوط و اشکال مورد نظر را بر سطح فلز نقر میکنند، و سپس سیمها یا قطعه‌های طلا یا برنج و یا فلزی دیگر را در جاهای گودشده میگذارند، با چکش میکوبند، و سطح آنرا صاف میکنند.

گاه در قلمزنی نیز ازین صنعت استفاده می‌کرده‌اند. تزیین نسخه‌های خطی را با الوانی نظیر شنگرف و لاجورد و زنگار نیز ترصیع گویند. در جواهرسازی نصب جواهر را بر شیء فلزی ترصیع و شیء ترصیع‌شده را مرصع خوانند.

ترعه (tor'e)، نهر یا آبراهه‌ی عمیق مصنوعی که بین دو نهر یا دو دریا یا هر دو پهنه از آب احداث شود؛ مانند ترعه‌ی سوئز یا کانال سوئز. نیز ← کانال.

ترفیل (tarfil) [عربی، = دامن دراز کردن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن افزودن سببی (← سبب) خفیف، یا هجائی دراز (← هجا) است بر وتد مجموع آخر پایه در ضرب و عروض. پایه‌ای چنین تغییریافته را مرفل (moraffal) خوانند. این زحاف خاصه در مستفعلن (– – U –) بکار میرود، و عروضیان، بجای مستفعلن مرفل (مستفعلن‌تن – – U – –)، مستفعلاتن میگذارند.

ترقوه، از استخوانهای اطراف؛ ← استخوان‌بندی.

ترک (tark)، بخش سابق شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، مشتمل بر دو دهستان گرم و کندوان.

ترک، ده (جم ۲°۵۴۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کندوان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۳ کیلومتری ل میانه.

ترک (tork)، دهستان (جم ح ۳۲°۰۰۰؟)، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۵۵ (؟) آبادی. آبادیهایش بیشتر در دره‌های شرقی الوند قرار گرفته. راه شوسه‌ی ملایر به همدان از وسط آن میگذرد.

ترک[10] (terek)، رودی بطول ح ۶۰۰ کم، تجشم، که از یخچالهای جبال قفقاز نزدیک کوه کازبک سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از تنگه‌ی داریال

(۱)Therese de Lisieux (۲)Teresina (۳)surface-active agent (۴)Thersander (۵)Theresa; Teresa de Avila (۶)(Las) Tres Marías (۷)skywriting (۸)secretion (۹)pickle (۱۰)Terek

و شهر دزائوجیکائو به دریای خزر میریزد. دلتای وسیع آن بپهنای ۹۶ کم است. از قسمت سفلای آن برای آبیاری استفاده میشود. در دوره‌ی تزارها، قزاقهای دره‌ی ترک جامعه‌های خودمختاری تشکیل داده بودند.

ترک[1] (trek)، مهاجرت متشکل. این لفظ هلندی و در افریقای جنوبی باین معنی رایج است. در ترک بزرگ (۱۸۳۵-۳۶)، کشاورزان بوئر از دماغه‌ی امیدنیک بجانب شمال مهاجرت کردند تا از استیلای بریتانیا رهائی یابند. ← بوئرها.

ترک، مردم؛ ← ترکها.

ترکالکی (tarkālaki)، ده (جه ۲۹۳°۱؛ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان عقیلی، شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)، ۶ کیلومتری ل‌غ سماله. سکنه بختیاری هستند.

ترکان خاتون (tarkān) [ترکی جغتائی، = ملکه]، فت رمضان ۴۸۷ هق، دختر طفغاج خان (پادشاه سمرقند)، و زوجه‌ی ملکشاه سلجوقی. تحریکات و اسباب‌چینی‌های او جهت ولیعهدی پسر خردسالش محمود ابن ملکشاه، سبب مخالفت خواجه نظام‌الملک طوسی و بروز کدورت بین ملکشاه و وزیر گشت. وی، بعد از وفات (۴۸۵ هق) ملکشاه، خلیفه را واداشت تا محمود، پسر خردسال او، را بجانشینی ملکشاه برگزینند، و سپس امیری را، بنام امیر کربوغا (kerbuqā)، از بغداد روانه‌ی اصفهان کرد بطلب برکیارق. غلامان نظامیه، که طرفدار برکیارق بودند، او را از اصفهان بیرون برده، به ساوه و ری بردند. ترکان خاتون از بغداد بازآمد، و در اصفهان نشست، و برکیارق یک چند اصفهان را حصار داد، و عاقبت بصلح بازگشت. اما ترکان خاتون کس بتعاقب او فرستاد، و در کرج (بین بروجرد و اراک فعلی) بین فریقین جنگ افتاد، و لشکر ترکان منهزم گشت (ذی حجه‌ی ۴۸۵ هق).

ترکان خاتون [ترکی جغتائی، = ملکه]، دختر ارسلان خان سمرقند، و زوجه‌ی سلطان سنجر. در جنگ (۵۳۶ هق) قطوان بدست گور خان افتاد، و پس از سالی آزاد شد. سپس، در حادثه‌ی غز اسیر شد، و در حبس آنها وفات یافت، و پس از وفات او، سلطان سنجر از دست غز بگریخت (۵۵۱ هق).

ترکان خاتون (tarkān) [ترکی جغتائی، = ملکه]، ملقب به **خداوند جهان** و **الغ ترکان** (oloq)، مادر سلطان محمد خوارزمشاه، و ملکه‌ی خوارزم؛ زوجه‌ی علاءالدین تکش (فت ۵۹۶ هق) و جده‌ی سلطان جلال‌الدین منکبرنی. وی دختر یکی از خانان ترک بود، و باستظهار قبیله‌اش، که در جلوس سلطان محمد خدماتی کرده بودند، در امور تسلط کلی بهمرسانید، چنانکه وزرای سلطان نیز بمیل او انتخاب میشد، و این امر، و اطاعت و تبعیت رجال و وزرای سلطان نسبت باو، موجب بروز کدورت بین وی و سلطان گشت. ترکان خاتون، بسبب مخالفت با آی جیجک (āy jey-jak)، مادر جلال‌الدین منکبرنی، سعی بسیار کرد تا قطب‌الدین اوزلاغ شاه، برادر او را ولیعهد کند و موفق نشد، و همین امر باعث مزید کدورت بین او و نواده‌اش سلطان جلال‌الدین بود. بهنگام استیلای مغول در خوارزم، دوازده تن از شاه‌زادگان را که در آن ولایت بودند کشته، از بیم گرفتاری، با خزائن و حرم سلطان از خوارزم بیرون آمد، و سرانجام به مغول تسلیم شد. او را به مغولستان گسیل کردند، و در اسارت و مذلت وفات یافت.

ترکان خاتون (tarkān) [ترکی جغتائی، = ملکه]، دختر قطب‌الدین محمود شاه (از اتابکان یزد) و زوجه‌ی اتابک سعد ابن ابوبکر (از اتابکان فارس). بعد از وفات اتابک سعد، اکثر امور سلطنت در دست او ماند، و با آنکه نام اتابکی بر او نبود، رأی او در اکثر امور و شؤون معتبر بشمار میآمد. شیخ سعدی در چند مورد قصایدی در ستایش او گفته است. ترکان خاتون سرانجام در حدود سال ۶۶۱ هق و یا اندکی بعد از آن، بامر سلجوقشاه، کشته شد.

ترکانل[2] (tërkānəl)، مملکت قدیم (قرون ۵م-۱۱م) در ل‌غ ایرلند، در ولایت کنونی دانیگال.

ترکانل[2]**، ارل آو** (ërl āv tërkānəl*)، لقب **روری او'دانل** (rōri odānəl)، ۱۵۷۵-۱۶۰۸، سرکرده‌ی ایرلندی. پس از شورش برادرش به لندن رفت (۱۶۰۳) و به جیمز I اظهار اطاعت نمود، و لقب و در ایرلند منصب یافت. بعداً ظاهراً با اسپانیا توطئه کرد که حکومت را بدست گیرد، و شورش عمومی برپا کند. توطئه کشف شد و او با هیو او'نیل بگریخت، و در رم درگذشت. فرار این دو تن پایان قدرت سیاسی سرکردگان قبایل در ایرلند است.

ترکانل[2]**، ارل آو**، نامش ریچارد تالبت. ← ترکانل، دیوک آو.

ترکانل[2]**، دیوک آو** (diuk āv tërkānəl*)، لقب **ریچارد تالبت** (ricārd tālbət)، ۱۶۳۰-۹۱، سلطنت‌طلب ایرلندی. بعلت اقدامات تنبیهی (۱۶۴۹) کرامول در ایرلند، از آنجا گریخت، و به دستگاه جیمز (بعداً جیمز II) پیوست، و در تحریکاتی که برای بازگرداندن حکومت سلطنتی بعمل میآمد شرکت داشت. چون جیمز بسلطنت رسید او را لقب ارل آو ترکانل (ërl āv*) داد (۱۶۸۵)، و به فرماندهی کل قوا در ایرلند منصوب کرد. تالبت در این مقام و در مقام نیابت سلطنت (۱۶۸۷-۸۸) در بسیاری از مقامات حساس کاتولیکها را جایگزین پروتستانها نمود. بعد از انقلاب باشکوه ۱۶۸۸، جیمز او را لقب دوک داد.

ترکستان (torkestān) [= سرزمین ترکها]، ناحیه‌ای جزء تجشس مشتمل بر جشسهای ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، و قسمت جنوبی جشس قزاقستان. این ناحیه را گاهی ترکستان غربی یا ترکستان روس میخوانند تا با ترکستان شرقی یا ترکستان چین (فعلا جزء ایالت سینکیانگ، چین) اشتباه نشود. جزء اعظم قسمت غربی ترکستان روس را دو بیابان قرا قوم و قزل قوم فراگرفته است. قسمت شرقی آن ناهموار است، و رفته رفته ارتفاعش زیاد میشود، و مشتمل بر قسمتهای کوهستانی پامیر و تین شان میباشد. دره‌ی فرغانه در این قسمت ممتد، و یکی از حاصلخیزترین نواحی آسیا است. تقریباً همه‌ی سکنه‌ی ترکستان ترک‌زبان اند.

از جنبه‌ی تاریخی، ترکستان پلی رابط بین شرق و غرب، و معبر بسیاری از کشورگشایان و اقوام مهاجر بوده است. بعلاوه، چون کانون داد و ستد بین آسیا و اروپا بود، ثروت فراوان و شهرهای معتبر (مانند بخارا، سمرقند، و مرو) داشت، که مطمح نظر کشورگشایان آزمند بود. احتمالا نخستین دولتی که تمام ترکستان را در زیر فرمان واحد درآورد امپراطوری ایران بود، که در ۵۰۰ قم دست امپراطوری لیدیا را از ناحیه‌ی اطراف دریای خزر کوتاه کرد. اسکندر مقدونی دولت ایران را برانداخت، و پس از مرگ وی، ترکستان جزء سهم سلوکوس I گردید، اما در نیمه‌ی قرن ۲م قم، این ناحیه بین دولتین پارت و باکتریا منقسم بود. پارتیان بتدریج، با تسخیر متصرفات دولت باکتریا، بطرف شرق پیش رفتند. در ح ۱۳۰ قم، باکتریا از طرف مشرق هم‌مرز چین بود، و دولت اخیر بیشتر اراضی ممتد از دریاچه‌ی بالخاش بطرف ج تا هندوکش را در تصرف داشت. در اواخر قرن اول بم، متصرفات باکتریا به دولت کوشان انتقال یافت، و هونها بر سر اراضی مجاور دریاچه‌ی بالخاش با چین در کشمکش بودند. با سقوط (۲۲۵ بم) سلسله‌ی هان، دست چین از ترکستان شرقی کوتاه شد.

برای ایرانیان مرز جنوبی ترکستان، که طبعاً تابع اوضاع سیاسی بوده اهمیت داشته است. در قرن ۶م، که ترکها برای نخستین بار در آسیای مرکزی ظاهر شدند، تا آمو دریا پیش رفتند، و در نتیجه، در دوره‌ی سامانیان، ترکستان بلافاصله از آمو دریا بجانب شمال شروع میشده (در داستانهای ملی ایران، مرز بین سرزمین ایران و سرزمین ترکان با تیری که آرش انداخت تعیین شد. ← توران). کشورگشایان عرب، ترکها را از آمو دریا بجانب شمال راندند، و بهمین جهت است که در اصطلاح جغرافیدانان مسلمان قرون ۳م و ۴م هق، ترکستان از ل ماوراء النهر آغاز میشده است. با فتوحات مسلمانان، دین زردشتی از این ناحیه رخت بربست، و اسلام جایگزین آن گردید، و آن هنوز دین اکثریت مردم این سرزمین است. در اواسط قرن ۹م، که دستگاه خلافت عباسی ضعیف بود، و چین هم متصرفات شرقی خود را از دست داده بود، دولتهای چندی از جمله خوارزمشاهیان و مملکت خوارزم قسمتهائی از ترکستان را متصرف شدند. تمام ترکستان در اواخر قرن ۱۳م مسخر مغولان شد، و بیشتر آن به جغتای تعلق یافت. امیر تیمور در اواخر قرن ۱۴م ترکستان را تسخیر کرد، و پس از مرگ (۱۴۰۵ بم، مطابق ۸۰۷ هق) وی، تیموریان تا مدت یک قرن بر بیشتر اراضی ترکستان تسلط داشتند. با فتوحات ازبکان در قرن ۱۶م، ترکستان در ج آمو دریا نیز بسط یافت. تاریخ داخلی متأخرتر ترکستان بیشتر مربوط است به کشمکشهای طولانی میان خانات خیوه، بخارا، و خوقند، و اقوام بیابانگرد این ناحیه (مخصوصاً قرقیزها، قزاقها، و ترکمنها).

از لحاظ بین‌المللی، مبارزاتی میان روسیه و چین بر سر تسلط بر این سرزمین صورت گرفته است. در اواخر قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م سلسله‌ی مقتدر چینی چینگ بر شرق ترکستان تسلط داشت، ولی رفته رفته اراضی بیشتری از تصرف چین خارج و ضمیمه‌ی متصرفات روس شد، و در ۱۸۵۸ روسها تقریباً تمام متصرفات امروزی را در اختیار داشتند (مرزهای نهائی در ۱۹۱۲ استقرار یافت). تسلط روسها بر خان‌نشینها در

(1)trek (2)Tyrconnel

۱۸۶۸، که روسها پیمان صلحی با بخارا منعقد کردند، کامل شد. سال پیش از آن، روسها فرمانداری کل ترکستان را تأسیس و تاشکند را کرسی آن مقرر کرده بودند. پس از انقلاب روسیه، "جمهوری ترکستان" تشکیل یافت، ولی پس از چندی، بر طبق "اصل ملیتها"، این نام عمومی متروک شد، و تقسیماتی بر اساس ملل مختلف دولت شوروی برقرار گردید.

ترکستان، خانان: ← ایلک خانیان.

ترکستان اغلی: ← صفی قلی خان دیوانه.

ترکستان افغانستان، ناحیه‌ای جزء ترکستان، ل‌ش افغانستان، تقریباً منطبق بر ناحیه‌ی اطراف مزار شریف. بعضی ناحیه‌ی بدخشان را نیز جزء آن میشمارند. ترکستان افغانستان مدتها تحت نفوذ ازبکان و مورد ادعای روسها بود. بموجب معاهده‌ی ۱۸۵۹ روسیه و انگلستان، به افغانستان تعلق یافت.

ترکستان چین: ← سینکیانگ.

ترکستان‌سیبریه، راه آهن یا (باختصار) **ترک‌سیب**[1]، راه آهن مهمی در ج‌غ تجشس آسیائی، که کوتاهترین راه ارتباطی بین سیبریه و آسیای مرکزی است. در ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ ساخته شد. راه آهن ماوراء سیبریه را (از نووسیبیرسک) به راه آهن ماوراء خزر در ل تاشکند مرتبط میسازد. اهمیت اقتصادی آن عظیم است.

ترکستانی، سبک: ← سبک، در ادبیات.

ترکس[2] و کایکوس[3]، جزایر (tërks, kāykos)، جزایر (۴۳۰ کم‌م؛ جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۶٬۶۰۰)، هند غربی. از نظر جغرافیائی امتداد ج‌ش باهاما است، ولی بتوسط ژامائیک اداره میشود. از محصولاتش نمک و اسفنج میباشد.

ترک‌سیب: ← ترکستان‌سیبریه، راه آهن.

ترکمان (torkamān)، ضبط دیگر لفظ ترکمن. ← ترکمن.

ترکمان، برخوردار: ← برخوردار ترکمان.

ترکمان چای: ← ترکمن چای.

ترکمن (torkaman) یا **ترکمان** (torkamān)، بخش سابق شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، مشتمل بر دهستانهای تیرچائی، بروانان، و اوچ‌تپه. دهکده‌ی ترکمن چای از دهات دهستان بروانان است.

ترکمن یا ترکمان، نام مردمی ترک (← ترکها) و مسلمان (سنی)، ساکن آسیای مرکزی. ترکمنها مستطیل الرأس (دارای سر کشیده) هستند، و باین جهت به آسانی شناخته میشوند (درازی سر آنها تا حدی در گهواره بعمل میآید). جمعیت آنها را ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ برآورد کرده‌اند. ترکمنها قریب ۷۲٪ جمعیت ترکمنستان را تشکیل میدهند. در ایران تمرکز آنان بیشتر در گرگان (ترکمن صحرا) است. از قبایل متعدد آنها یموت و کوکلان میباشد. در خانه‌های استوانه‌مانند معروف به ابه (obe) زندگی میکنند. عده‌ی کثیری از آنها زندگی چادرنشینی دارند، و جمعی نیز به کشاورزی پرداخته‌اند. قالیچه‌های ترکمنی و اسبهای اصیل ترکمن مشهور است.

نام ترکمان را از قرن ۵م هق (۱۱م میلادی) مورخین ایرانی (مانند گردیزی و ابوالفضل بیهقی) بهمان معنی اغوز در ترکی و غز در عربی و فارسی بکار برده‌اند. از سلسله‌های ترکمان که سابقاً در ایران حکومت کرده‌اند قرا قوینلو (۷۷۱-۸۷۳ هق) و آق قوینلو (۸۰۰-۹۰۸ هق) میباشند. ترکمنها از جمله‌ی ترکان آسیای مرکزی بودند که پس از حمله‌ی مغول خصائص نژادی خود را حفظ کردند. چون خود نتوانستند مملکتی تشکیل دهند، در کشورهای مختلف (ایران، خوارزم، بخارا، و در قرن ۱۸م در افغانستان) میزیستند، ولی تا حدی استقلال خود را حفظ میکردند، و بکرات قشونهائی را که برای سرکوبی آنان فرستاده شد مقهور کردند. قبایل ترکمن با یک دیگر نیز اغلب در جنگ بودند، و فقط از جنبه‌ی ادبیات منظوم وحدتی داشتند، بدین معنی که جملگی مختوم قُلی (نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م و نیمه‌ی اول قرن ۱۹م) را شاعر ملی خود میشمردند. با فتوحات روسیه در آسیای مرکزی، ترکمنها مقهور شدند. سرزمینهای آنها در سالهای بعد از ۱۸۸۵ بین روسیه، ایران، و افغانستان تقسیم شد.

ترکمن چای (torkaman-čāy) یا **ترکمان چای** (torkamān-)، ده (جه ۳٬۲۷۸ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ بر رود ترکمن چای، ۳۳ کیلومتری ل‌غ میانه و ح ۱۰۰ کیلومتری تبریز. بسبب ← عهدنامه‌ی ترکمن چای بین ایران و روس معروفست.

ترکمن چای، عهدنامه‌ی یا **عهدنامه‌ی ترکمان چای،** معاهده‌ای که، بعد از یک سلسله جنگهای سخت در قفقاز و آذربایجان بین سپاهیان ایران و روس، در پنجم شعبان ۱۲۴۳ هق (فوریه‌ی ۱۸۲۸) در ده ترکمن چای، بین دولتین ایران و روس امضا شد (← ایران و روس، جنگهای، II). این عهدنامه مشتمل بر دو قسمت است. (۱) عهدنامه‌ی سیاسی، که جایگزین ← عهدنامه‌ی گلستان گردید، و بموجب آن، دولت ایران نخجوان و ایروان را به روسیه واگذاشت، و نیز قبول کرد که "ده کرور تومان رایج یا بیست ملیون [= میلیون] مناط نقره" خسارت به روسیه بپردازد. مطابق فصل هفتم عهدنامه، امپراطور روس متعهد شد که حق سلطنت ایران را جهت عباس میرزا نایب‌السلطنه و اخلاف او-تصدیق نماید. (۲) عهدنامه‌ی تجارتی، که در آن بالاخص ترتیب محاکمه‌ی اتباع روس معین شده است، باین نحو که "در صورتی که تبعه‌ی روس بشخصه منسوب به مجرمیت شده باشد، محاکمات مملکتی بدون حضور مأموری از طرف سفارت یا قنسول روس نباید به مسئله‌ی جنایت رسیدگی کرده و حکم بدهند". در اختلافات بین اتباع ایران و روس نیز رسیدگی و صدور حکم باید در حضور نمایندگان قنسولگری روسیه بعمل آید. این عهدنامه مبدأ تاریخی کاپیتولاسیون در ایران است، و بعداً سایر دول اروپائی بر طبق اصل کاملة الوداد حقوق مشابه بدست آوردند. کاپیتولاسیون در سلطنت رضا شاه کبیر لغو شد. نیز ← قرارداد ۱۹۲۱.

ترکمنستان (torkamanestān)، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکمن،** جمهوری (۴۸۴٬۸۰۰ کم‌م؛ جه ح ۱٬۴۰۰٬۰۰۰) جزء تجشس، در آسیای مرکزی. از ج به ایران و افغانستان، از ش و ل‌ش به جشسهای ازبکستان و قزاقستان، و از غ به دریای خزر محدود است. کرسی آن عشق‌آباد و از شهرهای عمده‌اش ماری (← مرو) و کراسنوودسک میباشد. بیابان قرا قوم ۹۰٪ آنرا اشغال کرده است، و در آنجا پرورش شتر و گوسفند قراکل رایج است. در واحه‌های پرآب و دره‌های رودهای مرغاب و آمو دریا پنبه، ابریشم، شراب، و میوه بعمل میآید. صید ماهی در دریای خزر معمول است. از منابع معدنی آن نفت، یود، زغال، باریت، سولفاتها، و املاح دیگر است. از سکنه‌ی آن ۷۲٪ ترکمن و بقیه بیشتر ازبک و روس هستند.

قسمت مسکون ترکمنستان جزء ایالت مرغیانای ایران قدیم بود (← مرو). در قرون ۸م و ۹م ابتدا تحت سلطه‌ی اعراب بود، و سپس بدست سلسله‌های ایرانی افتاد، و بعداً به ترکان سلجوقی که فرمانروائی مملکت مقتدر خوارزم را داشتند منتقل گردید. چنگیز خان در قرن ۱۳م و امیر تیمور در قرن ۱۴م این ناحیه را فتح کردند. پس از تجزیه‌ی امپراطوری تیموریان در اواخر قرن ۱۵م، ترکمنها تحت استیلای ازبکان درآمدند، و در ح ۱۸۰۰ مطیع خان خیوه شدند. در ۱۸۶۹-۹۵ روسها ترکمنستان را فتح کردند. برجسته‌ترین وقایع این لشکرکشیها تصرف **گوک تپه** بود. روسها ترکمنستان را به ترکستان روسیه ملحق کردند؛ در ۱۹۲۴ یکی از جمهوریهای سازای تجشس گردید.

ترکمن صحرا (torkaman sahrā) یا **صحرای ترکمن،** دشت رسوبی هموار، ل ایران، کنار مرز ایران و شوروی، که از ل به رود اترک، و از غ به بحر خزر، از ش به کوههای قوچان، و از ج به رود گرگان محدود است. طوایف ترکمن در آن زندگی میکنند. شهرستان دشت **گرگان** در این دشت قرار دارد.

ترکها (tork.hā)، نامی که به اقوام مختلف ترک‌زبان اطلاق میشود. اصطلاح ترک فقط جنبه‌ی زبانی دارد، و از هر گونه معنای نژادی عاری است، و اصطلاح "ترک‌نژاد" را باید صرفاً از جنبه‌ی مجازی تلقی کرد. ترکها را به دو دسته‌ی غربی (مشتمل بر ترکهای سرزمین مملکت سابق عثمانی) و شرقی (مشتمل بر بسیاری از مردم ترکستان و آسیای مرکزی، تا رود لنا) تقسیم میکنند. ترکها در کریمه، قفقاز، و در کنار سواحل ولگا نیز سکونت دارند. ترکهای شرقی مشتمل است بر (۱) ترکهای ترکستان و استپهای خزر، که از جنبه‌ی فرهنگی در اقوام ایرانی مستهلک شده‌اند، و می‌توان آنها را ترکهای ایرانی نامید، و (۲) ترک‌های تورانی، که بسیاری از آنها تاتار خوانده می‌شوند. ترکهای ایرانی مشتمل است بر ترکمنها، ازبکها، و قراقالپاقها. ترکهای تورانی مشتمل بر قرقیزها، کاکوتها، و تاتارهای سیبریه میباشند. ترکهای غربی مسلمان اند، ولی در میان ترکهای شرقی و شمالی، علی رغم فتوحات اسلام و تبلیغات نسطوریان، مذاهب قدیم مبنی بر آنیمیسم و شمن‌پرستی (← سمنیه) قوت دارد. از زبان که بگذریم، ترکها از هیچیک از جنبه‌های فرهنگی، مذهبی، و حتی شکل ظاهر وحدتی ندارند، و لهذا نمیتوان در باره‌ی آنها حکمی عمومی کرد.

تاریخ

لفظ توکیوئه (tu-kiue) یا ترک اول بار در قرن ۶م ب‌م به قومی صحراگرد اطلاق شده است،

(1)Turk-Sib (2)Turks (3)Caicos

که در این قرن امپراطوری وسیعی ممتد از مغولستان و مرزهای شمالی چین تا دریای سیاه تشکیل دادند. دوره‌ی ۵۴۶–۵۸۲ اولین دوره‌ی درخشان تاریخ ترکها است. در ح ۵۸۲ ترکان به دو دسته تقسیم شدند، و از آن ببعد تا مدت یک قرن و نیم نام دو خان‌نشین دیده میشود، یکی متعلق به ترکهای شمالی (یا شرقی)، ساکن نزدیک دریاچه‌ی بایکال و ریزابه‌های جنوبی ینیسی، و دیگری متعلق به ترکهای غربی، که ظاهراً دو مرکز (یکی در اورومچی و دیگری در ل تاشکند) داشتند. ترکان شمالی در ح ۶۳۰ و ترکان غربی در ۶۵۹ تحت استیلای سلسله‌ی تانگ از سلاطین چین درآمدند. ترکهای شمالی در ۶۸۲ استقلال و قدرت گذشته‌ی خود را باز یافتند، و دولت آنان تا ۷۴۴ دوام یافت (کتیبه‌های اورخون از این دوره است). از عمده‌ترین قبایل ترکان غربی قبیله‌ی تورگش (türgeš) بود، که دولتش در ۷۳۹ (۱۲۱ هق) بدست نصر ابن سیار برافتاد. خان‌نشین ترکان شرقی هم در ۷۴۴ بدست کرلوکها، اویغورها، و بسملها، که خود ظاهراً از ترکان بودند برافتاد. از آن ببعد تا ۲۰۰ سال ترکان در تاریخ آسیای مرکزی نقشی نداشتند، و تاریخ این ناحیه بیشتر همان تاریخ فتوحات اعراب و سلسله‌های ایرانی است (مثلا سامانیان). در قرن ۱۰م، حادثه‌جویان ترک سلسله‌ی غزنویان را، و اویغورها نیز در جانب مشرق مملکتی شامل کاشغر و ختن تشکیل دادند. سپس نوبت سلاجقه از قبایل غز رسید، که در تاریخ عمومی اهمیتی بسزا دارند. الب ارسلان از این سلسله امپراطور بیزانس را در ۱۰۷۱ (۴۶۳ هق) مغلوب کرد، و زمینه‌ی فتوحات ترکان عثمانی را فراهم نمود. از دیگر سلسله‌های ترک‌نژاد خوارزمشاهیان و گورخانیان را میتوان نام برد. دولتهای گوناگون نواحی آسیای مرکزی بدست چنگیز خان برافتاد. بعد از چندی حمله‌ی امیر تیمور آغاز شد. نیاکان تیمور از ترکان بودند، و پس از وی اعقابش در نواحی مختلف آسیا (از جمله تیموریان در ایران) سلطنت کردند. سلسله‌ی تیموریان بدست ازبکان (← ازبک) منقرض شد.

ترکان عثمانی از خراسان به آسیای صغیر مهاجرت کردند، و بورسه را مرکز خود قرار دادند. جز حمله‌ی تیمور، از حملات سایر ترکان آسیبی ندیدند، و همین امر بآنان فرصت داد تا قوای خود را برای تصرف امپراطوری متزلزل بیزانس متمرکز کنند. ← عثمانی، امپراطوری.

در نیمه‌ی اول قرن ۱۶م، همه‌ی سرزمین ممتد از شبه جزیره‌ی بالکان و ساحل شمالی دریای سیاه تا مرز چین تحت حکومت ترکان مسلمان بود. وضع اقتصادی این سرزمینها در این دوره در انحطاط بود، و زندگی چادرنشینی در مقابل کشاورزی و شهرنشینی رواج یافته بود. پیدایش راههای جدیدی برای داد و ستد نیز مزید بر این علتها بود. در تحت این شرایط، ترکان نه از جنبه‌ی مادی و نه از لحاظ معنوی قادر به مقابله با قدرت طالع روسها نبودند. در نتیجه‌ی تصرف سرزمین ولگا (قازان در ۱۵۵۲، حاجی طرخان در ۱۵۵۴) بدست روسها، ارتباط بین ترکان آسیای مرکزی با ترکان غربی قطع شد. روسها حتی در قرن ۱۷م اعلام کردند که همه‌ی اراضی آسیای شمالی بایستی بین روسیه و چین تقسیم شود، و این نظر با پیمان سن پطرزبورگ (فوریه‌ی ۱۸۸۱) عملی شد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ارجاعات مذکور در این مقاله و به اسامی قبایل و طوایف ترک که نامشان در مقاله‌ی حاضر ذکر شده است، و نیز به زبان ترکی.

ترکها، مسجد، تهران، ← شیخ عبدالحسین، مسجد و مدرسه‌ی.

ترکه‌دز (tarke.dez)، دهستان (جم ح ۱٬۷۰۰؟)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. ساکنین بختیاری هستند.

ترکی. ۱– دسته‌ای از ← زبانهای اورال‌وآلتائی که از جمله شامل آلتائی شمالی، اویغور، قرقیزی، بشکیری، کاشغری، یارکندی، ازبک، ترکمنی، ترکی عثمانی، ترکی آذربایجانی، و قشقائی میشود. ← زبان، جدول. ۲– شعبه‌ای از زبانهای ترکی غربی، شامل ترکی عثمانی و ترکی قفقاز، و بخصوص لهجه‌های ترکی رایج در ایران. لهجه‌های ترکی ایران اصولا با ترکی قفقاز پیوسته است، اما در نقاط مختلف تحولات جداگانه یافته. ترکی، گذشته از ناحیه‌ی لغ ایران (آذربایجان)، خمسه، قزوین، و اطراف همدان، طهران، قم، و ساوه، در بسیاری نقاط دیگر ایران نیز رایج است. بعضی از قبایل مرکزی و جنوبی ایران، از جمله قبایل قشقائی، ترک‌زبان اند. ترکی از زبانهای اصلی ایران نیست، و با تسلط اقوام غز (اغوز) و تاتار و حکومت خاندانهای ترک‌زبان در ایران رواج گرفته. اما با وجود رواج فراوانش از حیث عده‌ی متکلمان، در برابر فرهنگ و ادبیات زبان فارسی نیروئی نداشته است.

ترکی ابن عبدالله (torkie 'bne) [ترکی ابن عبدالله ابن محمد ابن سعود]، فت ۱۲۴۹ هق، اولین فرمانروای (۱۲۳۵–۴۹ هق) دولت دوم آل سعود. پس از فوت مشاری ابن سعود، در ریاض مستقر شد، و از زمان او ریاض پایتخت دولت وهابی آل سعود گردید. سرانجام مقتول شد، و مشاری ابن عبدالرحمان ابن مشاری ابن حسن ابن مشاری ابن سعود بجایش نشست، ولی وی چهل روز بعد بدست فیصل ابن ترکی کشته شد، و فیصل بجای پدر نشست.

ترکیب[1] (tarkib)، در اصطلاح علم جبر، هر یک از دسته‌های متمایز (بجهت تفاوت در لااقل یکی از اعضا. قس ترتیب) متساوی العده و دارای اعضای متمایز که میتوان از عده‌ی معینی از اشیاء متمایز تشکیل داد (نام بردن از ترکیبها مانند آنست که در ترتیب گفته شده است). مثلا اگر سه حرف a و b و c مفروض باشند، کلیه‌ی دسته‌های دوتائی که میتوان از آنها ساخت عبارتند از

ab, ac, ba, bc, ca, cb.

اما در مسئله‌ی ترکیب (بر خلاف مسئله‌ی ترتیب) ab و ba غیر متمایز محسوب میشوند، و لهذا فقط یکی از آنها جزء رشته‌ی ترکیبهای دو تائی سه حرف a و b و c ملحوظ میشود، و هکذا در مورد ac و ca، و bc و cb. پس کلیه‌ی ترکیبهای سه سه حرف a و b و c دو به دو منحصر است به ab و bc و ca. عده‌ی ترکیبهای n شیء r به r چنین بدست میآید که عده‌ی ترتیبهای آنها را حساب کنیم، و سپس اعداد طبیعی را از ۱ تا r در هم ضرب کنیم، و حاصل اول را بر این حاصل اخیر تقسیم نمائیم (و نیز ممکن است n عامله را بر حاصلضرب r عامله در $n-r$ عامله تقسیم کنیم). مثلا اگر بخواهیم بدانیم که به چند طریق میتوان ۱۱ نفر از بین ۱۴ نفر انتخاب کرد، عده‌ی طریقه‌های مطلوب برابر عده‌ی ترکیبهای ۱۴ شیء است ۱۱ به ۱۱. پس عده‌ی ترتیبهای ۱۴ شیء را ۱۱ به ۱۱، که مساوی

۱۴×۱۳×۱۲×۱۱×...×۵×۴

است، بر

۱×۲×۳×۴×...×۱۰×۱۱

قسمت میکنیم، ۳۶۴ بدست میآید، که عده‌ی طریقه‌های مطلوب است.

ترکیب[2]، در اصطلاح شیمی، ۱– فعل و انفعالی که در آن دو یا چند جسم با هم ترکیب شده جسم یا اجسام دیگری تشکیل میدهند. در ترکیب شیمیائی، مقدار (از لحاظ وزن و اغلب حجم) هر یک از اجسامی که برای تشکیل مقدار معینی از جسم مرکب لازم است کاملا مشخص و ثابت میباشد. امروزه بسیاری از مواد آلی و غیر آلی عمده را میتوان بطریق ترکیبی (مصنوعی) ساخت، زیرا بوسیله‌ی تجزیه‌ی شیمیائی مواد سازای آنها و ترکیب وزنی آنها، و نیز شرایط لازم برای ترکیب شدن این مواد سازا معلوم شده است. ۲– ← جسم مرکب.

ترکیب‌بند (tarkib.band)، شعری همچون ترجیع‌بند، با این فرق که در آن بیت مستقلی (برگردان) پس از هر بند نمیآید، بلکه فقط قافیه‌ی دو مصراع آخر هر بند تغییر میپذیرد، و همین بیت بندها را از یکدیگر جدا میسازد. مانند (وحشی بافقی)،

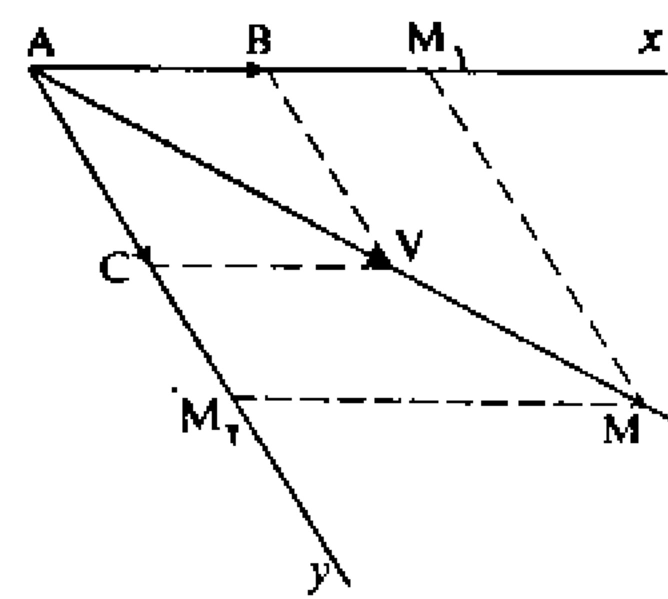
دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
قصه‌ی بی سر و سامانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید
گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی.
روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم
تابع خوی بت عربده‌جوئی بودیم
عقل و دین باخته دیوانه‌ی روئی بودیم
بسته‌ی سلسله‌ی سلسله موئی بودیم
کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یک گرفتار ازین جمله که هستند نبود.

ترکیب حاملها: ← حامل.

ترکیب حرکات، یکی از مسائل مکانیک، که موضوعش تعیین حرکت واقعی جسمی است که در آن واحد دستخوش چند حرکت است. هر یک از این حرکات را حرکت مؤلفه (mo'allefe)، و حرکت واقعی جسم را حرکت منتجه (montaje)، و مسیر و سرعت آنرا بترتیب مسیر منتجه و سرعت منتجه نامند. اجسامی که نسبت به زمین متحرکند، یا بنظر ما ثابت میآیند، در آن واحد در حرکت وضعی زمین، حرکت انتقالی آن بدور خورشید، و حرکت منظومه‌ی شمسی بطرف صورت فلکی شلیاق شرکت دارند. در حرکت قایق موتوری بر رودخانه، قایق دستخوش دو حرکت است، یکی حرکت خود قایق که موتور بآن میدهد، و دیگری حرکت آن به تبع جریان آب. در ترکیب حرکات، سرعت منتجه‌ی

(1)combination (2)synthesis

سرعتهای حرکات مؤلفه است (← حامل)؛ این قانون معروف به قانون ترکیب سرعتها است. مثلا اگر نقطه‌ی A (مثلا قایق) دارای دو حرکت متشابه، یکی (حرکتی که جریان آب بآن میدهد) بر امتداد Ax و دیگری (حرکتی که موتور بآن میدهد) بر امتداد Ay، و AB سرعت اولی و AC سرعت دومی باشد، منتجه‌ی این دو،



یعنی AV، سرعت واقعی نقطه‌ی A (سرعت منتجه) خواهد بود، که در این حالت ثابت است، و لهذا حرکت واقعی نقطه‌ی A (حرکت منتجه) حرکتی است متشابه بر امتداد AV. بعد از مدت معین دلخواهی، حرکت اول بتنهائی متحرک را از A به نقطه‌ای مانند M_1 و حرکت دوم بتنهائی آنرا به نقطه‌ای مانند M_2 منتقل میکند؛ وضع واقعی متحرک نقطه‌ی M است، که انتهای AM (منتجه‌ی AM_1 و AM_2) میباشد؛ بعبارت دیگر، جریان امر مانند اینست که حرکات مذکور یکی بعد از دیگری نقطه‌ی متحرک را جا بجا کنند.

مسئله‌ی ترکیب حرکات وابسته به مسئله‌ی مهم دیگری است، و آن مسئله‌ی تغییر دستگاه مأخذ حرکت است، که موضوعش تعیین حرکت یک جسم است نسبت به یک دستگاه مأخذ جدید. در این مسئله، حرکت شیء را نسبت به دو مأخذ اولیه و جدید بترتیب حرکت نسبی و حرکت مطلق، و حرکت دستگاه مأخذ اولیه را نسبت به دستگاه جدید حرکت کششی میخوانند. مثلا اگر شیئی را از دریچه‌ی قطار راه آهنی که در حال حرکت است رها کنیم، بنظر شخصی که در قطار است، شیء بخط مستقیم حرکت میکند (حرکت نسبی)، اما بنظر شخصی که از خارج قطار بنگرد، حرکت شیء (حرکت مطلق) بر خطی منحنی صورت میگیرد؛ حرکت کششی حرکت قطار است نسبت بزمین (در این مثال، شیء ساقط نسبت به زمین در آن واحد دارای دو حرکت است: یکی سقوط مستقیم الخط آن و دیگری حرکتش به تبع حرکت قطار).

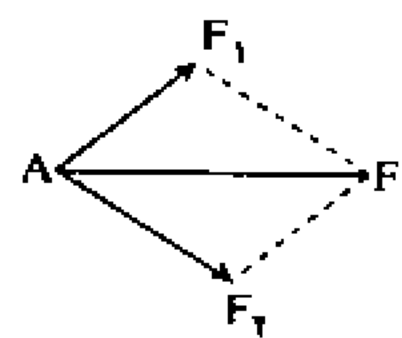
مسئله‌ی ترکیب حرکات در مکانیک علمی و عملی اهمیت فراوان دارد. نیز ← **پرتابشناسی؛ تداخل؛ کجنمائی نور.**

قانون ترکیب سرعتها که در قسمت اول این مقاله ذکر شد در نظریه‌ی نسبیت برقرار نیست. اگر قطار راه آهنی با سرعت ثابت v حرکت کند، و شخصی در جهت حرکت قطار در امتداد طول قطار با سرعت w حرکت کند، بموجب قانون سابق الذکر، سرعت حرکت این شخص نسبت به جاده $v+w$ است، ولی بر طبق نظریه‌ی نسبیت، سرعت او $(v+w)/(1+vw/c^2)$ میباشد، که در آن c سرعت نور است. در حرکات عادی، v و w نسبت به c (۳۰۰٬۰۰۰ کم در ثانیه) خیلی کوچک اند، و اختلاف معتنابهی بین دو نتیجه نیست؛ اما برای سرعتهائی در حدود سرعت سیر نور، سرعت منتجه بمقدار معتنابهی از $v+w$ کمتر است، و بالاخص اگر یکی از دو سرعت برابر c باشد سرعت منتجه هم c خواهد بود. ← نسبیت.

ترکیب سرعتها، قانون: ← ترکیب حرکات.

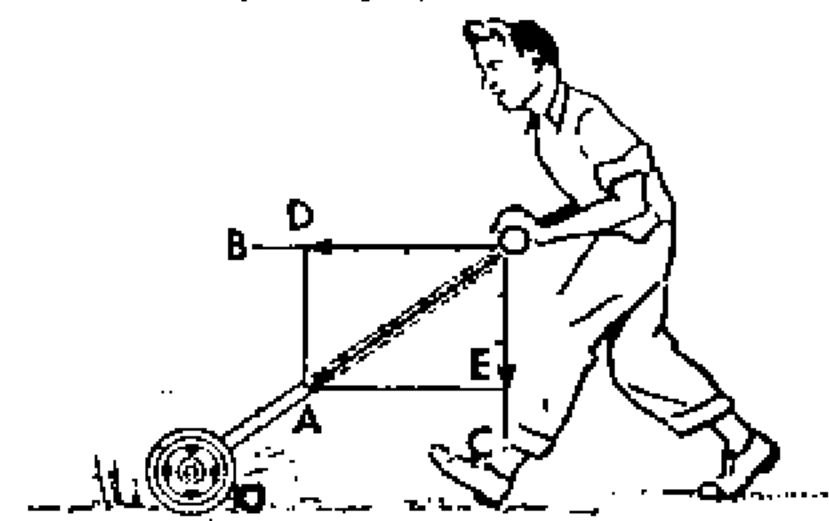
ترکیب نیروها: ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها.

ترکیب و تجزیه‌ی نیروها. هر گاه چند نیرو در آنِ واحد بر نقطه‌ای از جسمی وارد شوند، میتوان نیروئی یافت که چون بر آن نقطه وارد شود تأثیر مجموعه‌ی آن نیروها را داشته باشد. این نیرو را منتجه‌ی (montaje-) آن نیروها و هر یک از آنها را مؤلفه‌ی (moʼallefe-) این نیرو خوانند. ترکیب نیروها بوسیله‌ی ترکیب حاملهای (← حامل) نمایش آنها صورت میگیرد. مثلا منتجه‌ی دو نیروی وارد بر یک نقطه قطر متوازی الاضلاعی ("متوازی الاضلاع نیروها") است که این دو نیرو اضلاع مجاور آن باشند. نیز ← زوج.



نیروی AF منتجه‌ی نیروهای AF_1 و AF_2 است

بالعکس، برای تعیین اثر یک نیرو در امتدادهای مختلف، آنرا به مؤلفه‌هائی درین امتدادها تجزیه میکنند (← حامل). مثلا در حرکت دادن چرخ چمن‌زنی بر زمین افقی، نیروی دست (OA) که در امتداد دسته وارد میشود چرخ را از طرفی



تجزیه‌ی یک نیرو

بر امتداد افقی میراند، و از طرف دیگر عموماً بر زمین میفشارد؛ بوسیله‌ی تجزیه‌ی نیروی دست بدو مؤلفه‌ی افقی (OD) و قائم (OE)، میتوان تأثیر آنرا در راندن و در فشار دادن تفکیک و تعیین کرد.

ترکیه (torkiyye)، جمهوری (۷۶۷٬۱۲۰ کمم؛ جم ۲۴٬۱۲۱٬۷۷۸)، آسیای صغیر و جش اروپا؛ پایتخت آن آنکارا. ترکیه‌ی آسیائی یا **آناطولی**، که ۹۷٪ تمام خاک ترکیه را اشغال کرده است، از ل به دریای سیاه، **بوسفور**، دریای **مرمره**، و **داردانل**؛ از غ به دریای اژه (قسمتی از مدیترانه)؛ از ج به مدیترانه‌ی شرقی و سوریه و عراق؛ از ش به ایران؛ و از لش به جشهای ارمنستان و گرجستان محدود است. ترکیه‌ی اروپائی مشتمل است بر تراکیای شرقی، و محدود است از لش به دریای سیاه، از ل به بلغارستان، و از غ به یونان و دریای اژه. در ج، بوسفور و دریای مرمره و داردانل ترکیه‌ی اروپائی را از ترکیه‌ی آسیائی جدا میکنند. تقریباً همه‌ی جزایر مجاور سواحل بسیارمضرس آسیای صغیر متعلق به یونان است. ترکیه از لحاظ اداری به ولایاتی تقسیم شده است، که هر کدام بنام شهر اصلی آن خوانده میشود، ولی بعضی از نواحی نامهای قدیمی خود را دارند، مانند **ارمنستان** در لش و **کردستان** در جش ترکیه‌ی آسیائی. ترکیه‌ی اروپائی سرزمینی زراعتی است (← تراکیا)، و از شهرهای معروفش **استانبول**، **ادرنه** (آدریانوپل) است. کناره‌های ساحلی ترکیه‌ی آسیائی حاصلخیز است؛ قسمت مرکزی آنرا فلات وسیع نیمکمانی آناطولی (بارتفاع ۴۵۵-۵۸۰ متر) اشغال میکند، و این فلات را حاشیه‌ای از تپه‌ها و کوهها احاطه کرده است. مرتفعترین این کوهها سلسله‌ی **توروس** و دنباله‌های آن در ج شبه جزیره‌ی آناطولی، و کوههای **ماوراء قفقاز** در لش است، که بلندترین قله‌ی آن، آرارات، در مرز شوروی قرار دارد. ترکیه چند دریاچه‌ی بزرگ دارد (مخصوصاً دریاچه‌ی **وان**، در ش). از رودهای متعدد ترکیه هیچیک قابل کشتیرانی نیست. جش ترکیه با قسمت علیای رودهای **دجله** و **فرات**، ترکیه‌ی مرکزی با **قزل ایرماق** و **سیحان**، و ترکیه‌ی غربی با **میاندر** زهکشی میشود. وسایل ارتباطی عمده عبارتست از جاده‌های شوسه، کشتی‌رانی ساحلی، و شبکه‌ی ناقص خطوط آهن، که از زمان تأسیس ← **راه آهن بغداد** سابقه دارد. بندرهای مهم آن عبارتست از **استانبول** (که بزرگترین شهر نیز هست)، **ازمیر**، **طرابزون**، **سینوپ**، و **مرسین**. شهرهای مهم دیگر، **آنکارا**، **بورسه**، **ادنه**، **قونیه**، **قیصریه**، و **انطاکیه**. آب و هوای ترکیه عموماً معتدل است، جز در ش که اقلیم بری دارد.

ترکیه عمدةً سرزمینی زراعتی و مساعد با دامداری است. بیش از نیمی از آن مراتعی است که برای پرورش گاو و گوسفند و بز و گاومیش از آنها استفاده میشود. از زمینهای زراعتی (حـ ۲۰٪) گندم، جو، زرت، توتون، پنبه، کنف، و تریاک (مخصوصاً در اطراف افیون قره حصار) بدست می‌آید. انگور، زیتون، انجیر، سیب، فندق و گردو فراوان دارد. فقط ۱۴٪ اراضی ترکیه جنگلی است. جز در مورد سیگار، فرش، سفالگری، پشم مرغز، و ظرفهای مسی و برنجی، باقی صنایع ترکیه تازه و در مرحله‌ی ابتدائی است. مهمترین صناعت آن استخراج معادن است؛ مخصوصاً زغال سنگ (لغ ترکیه‌ی آسیائی)، لیگنیت و کروم (در جغ)، و مس (در ش). ترکیه یکی از بزرگترین صادرکنندگان جهانی کروم و منیزیت (مستخرج از ناحیه‌ی اسکی‌شهر) میباشد.

در نتیجه‌ی قتل عامها و مهاجرتهای عظیم ارامنه (← **ارامنه، کشتار**. نیز ← **ارامنه، مسئله‌ی**) در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، و مهاجرتهای اجباری یونانیان و بلغارستانیها پس از ۱۹۲۳، اکنون ۸۶٪ سکنه‌ی ترکیه بزبان ترکی تکلم میکنند. در ترکیه حکومت و دین کاملا از یکدیگر تفکیک شده است؛ اکثریت ترکان مسلمان سنّی هستند. کردها بزرگترین اقلیت نژادی را تشکیل میدهند؛ یهودیان و مسیحیان یونانی ارتدوکس و ارمنی مهمترین اقلیتهای مذهبی بشمار میروند. ترکها، با آنکه عثمانیان را نیاکان خود میدانند، نژادی بسیار مختلط و مقدار کمی "خون عثمانی" دارند.

تاریخ

با آنکه آناطولی از کهنترین سرزمینهای مسکونی جهان است، تاریخ ترکیه بعنوان دولتی ملی با افول امپراطوری عثمانی در ۱۹۱۸ آغاز میشود. برای تاریخ قدیمتر سرزمینی که اکنون ترکیه را تشکیل میدهد، در مورد ادوار قدیم ← **آسیای صغیر؛ یونیا؛ پونتوس؛ تراکیا؛ بیزانس؛** و در مورد قرون وسطی ← **بیزانس، امپراطوری؛**

ارمنستان؛ قونیه؛ امپراطوری نیقیه؛ امپراطوری طرابزون؛ و در مورد قرون جدید پیش از ۱۹۱۸ ← عثمانی، امپراطوری؛ مسئله‌ی شرق.

امپراطوری عثمانی که از ۱۷۷۴ در حال نزع بود، با ضربه‌ی جج I از دنیا رفت. با ← پیمان سور (۱۹۲۰)، متفقین امپراطوری عثمانی را، که زمانی یکی از مقتدرترین دولتهای جهان بود، بصورت دولت کوچکی درآوردند مشتمل بر نیمه‌ی شمالی شبه جزیره‌ی آناطولی و منطقه‌ی بیطرف بغازها (داردانل و بوسفور) (این منطقه تحت اشغال متفقین بود). سلطان محمد VI شرایط پیمان را پذیرفت، ولی عناصر ملی تحت پیشوائی مصطفی کمال پاشا (بعداً آتاتورک) نیروهای خود را متحد کردند، و مقاومت ورزیدند. در آوریل ۱۹۲۰، حتی پیش از امضای پیمان سور، حکومت و مجلسی ملی در آنکارا تشکیل شد. ملیون از شناسائی قدرت سلطان سر باز زدند، و در آناطولی به متفقین حمله کردند، و با دولت شوروی پیمانی بستند (۱۹۲۱)، که بموجب آن نواحی قارص و اردهان به ترکیه مسترد، و باطوم به روسها داده شد. در این اثنا، یونانیان، بتحریک متفقین، از پایگاه خود در ازمیر به ملیون حمله بردند، ولی از ترکان شکست خوردند، و ازمیر بتصرف اینان درآمد (سپتامبر ۱۹۲۲). در اول نوامبر ۱۹۲۲ حکومت آنکارا سلطان را خلع کرد، ولی برادر او، عبدالمجید، را خلیفه‌ی روحانی جانشین او شناخت. کمی پس از آن، ← کنفرانس لوزان برای تجدید نظر در پیمان سور تشکیل شد. معاهده‌ی لوزان (۱۹۲۳) حدود فعلی ترکیه را، جز در مورد منطقه‌ی متنازع فیه اسکندرون (← اسکندرون، سنجاق)، که در ۱۹۳۹ بتصرف ترکها درآمد، برسمیت شناخت. ترکیه در تمام اراضی خود جز در منطقه‌ی بغازها، که مقرر بود غیر نظامی شود، حاکمیت مطلق یافت؛ این محدودیت نیز در ۱۹۳۶ از میان رفت.

در اکتبر ۱۹۲۳ حکومت جمهوری بریاست مصطفی کمال پاشا رسماً اعلام شد. خلافت در ۱۹۲۴ لغو گردید، و قانون اساسی جدیدی صادر شد. این قانون پارلمانی بنام مجلس کبیر ملی، که اعضایش از طریق آراء عمومی مردان انتخاب می‌شوند (به زنان در ۱۹۳۴ حق رأی داده شد)، و هیئت دولتی مسئول در مقابل این مجلس مقرر میکرد، ولی آتاتورک عملا بعنوان دیکتاتور حکومت کرد و حزب خلق (خلق فرقه‌سی) او تنها حزب قانونی بود. در مدت ۱۴ سال حکومت وی، تغییرات انقلابی عظیمی در ترکیه حادث شد (← آتاتورک)، و آتاتورک شالوده‌های دینی و اجتماعی و فرهنگی و نیز ساختمان اقتصادی و سیاسی ترکیه را یکباره عوض کرد. در ۱۹۲۵، پس از فرونشاندن انقلابی دینی در کردستان، دولت سیاست ضد دینی خود را شدیدتر کرد، و مناصب دینی را از میان برد، و تعدد زوجات و بر سر گذاشتن فینه را ممنوع ساخت. در ۱۹۲۶ قانون مدنی سویس، قانون جزای ایتالیا، و قانون بازرگانی آلمان، بدون تغییر، در ترکیه مورد عمل قرار گرفت. در ۱۹۲۸ رسمیت دین اسلام لغو شد، و الفبای لاتینی بجای الفبای عربی پذیرفته شد، و همه‌ی ترکان کمتر از ۴۰ساله را اجباراً برای آموختن خط جدید به مدارس روانه کردند. در ۱۹۳۰ نام قسطنطنیه به استانبول تغییر یافت. در ۱۹۳۴ زنان حق رأی و آزادی یافتند. هنگام مرگ (۱۹۳۸) آتاتورک، ترکیه دیگر عنوان یک کشور شرقی نداشت، و در راه غربی شدن قدمهای مؤثری برداشته بود.

سیاست اقتصادی ترکیه‌ی زمان آتاتورک بر آن بود که ترکیه از سرمایه‌های خارجی بینیاز شود، و بر سر پای خود بایستد، و چنین هم شد. پیش از آن، بسبب وامهای خارجی فراوانی که سلاطین عثمانی گرفته بودند، سرمایه‌های خارجی بر مالیه‌ی کشور مستولی بود، و یکی از گرفتاری‌های جمهوری ترکیه پرداخت همین وامها بود. بسبب اشکالات تأسیس صنایع سنگین بدون کومک سرمایه‌های خارجی و با نبودن سرمایه‌های داخلی، دولت نظارت کامل بر این صنایع را بدست گرفت، و در نتیجه، این صنایع دولتی گردید. در ۱۹۳۴ یک برنامه‌ی پنج‌ساله طرح‌ریزی شد. بسبب مبادله‌ی اجباری سکنه میان ترکیه و کشورهای یونان و بلغارستان، دو مشکل اقتصادی اساسی پیش آمد. از یک طرف خروج بازرگانان مجرب یونانی از ترکیه ضربه‌ای شدید بر اقتصادیات این کشور وارد آورد، و از طرف دیگر دولت ترکیه ناچار از آن بود که ترکان مهاجر را که بیشتر آنها زارع بودند در سازمان اقتصادی خود جای دهد.

در سیاست خارجی، ترکیه راه دوستی با همسایگان را در پیش گرفت. در ۱۹۳۲ وارد جامعه‌ی ملل شد؛ در ۱۹۳۴ به اتحادیه‌ی دولتهای شبه جزیره‌ی بالکان پیوست، و باین طریق مرزهای اروپائی خود را تثبیت کرد؛ در ۸ ژویه‌ی ۱۹۳۷ (۱۷ تیر ماه ۱۳۱۶ هش) پیمان سعدآباد را با عراق و ایران و افغانستان امضا کرد. با آنکه در داخل ترکیه با کمونیسم سخت مبارزه میشد، تا پیش از جج II روابط ترکیه با روسیه‌ی شوروی بسیار دوستانه بود. در نتیجه‌ی افزایش حیثیت دولت ترکیه، ← قرارداد مونترو (۱۹۳۶) در وضع بغازها تجدید نظر کرد، و نزاع بر سر اسکندرون در ۱۹۳۹ بنفع ترکیه پایان پذیرفت. عصمت اینونو که در ۱۹۳۸ بعنوان رئیس جمهوری جانشین آتاتورک شد، سیاست بیطرفی کامل را در پنج سال اول جج II حفظ کرد (با اینکه از ۱۹۴۱ ببعد کومکهائی از طریق قانون وام و اجاره از کشمة دریافت نمود). تورم ناشی از برنامه‌ی تسلیحاتی ترکیه سبب وضع مالیاتهائی شد، که مخصوصاً بر اقلیتهای مسیحی و یهودی گران افتاد. با وجود فشار شدید متفقین، ترکیه فقط در ژانویه‌ی ۱۹۴۵ به آلمان و ژاپن اعلان جنگ داد، و در فوریه‌ی ۱۹۴۵ به ملل متحد پیوست. در ۱۹۴۵ روسیه‌ی شوروی پیمان دوستی خود را با ترکیه لغو کرد، و خواستار تجدید نظر کامل در قرارداد مونترو و شرکت در نظارت بر بغازها گردید، و روابط دو کشور سخت تیره شد. در ۱۹۴۷ ترکیه از کومکهای مندرج در برنامه‌ی ترومن برخوردار شد.

در انتخابات ۱۹۵۰، اینونو شکست خورد، و جلال بایار (رهبر حزب دموکرات) به ریاست جمهور رسید. عدنان مندرس، نخست‌وزیر، سرمایه‌گذاری خارجی را تشویق کرد، و در ۱۹۵۴ صنعت نفت را از صورت ملی خارج نمود. در ۱۹۵۱ ترکیه به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی پیوست. در ۱۹۵۴ پیمان تدافعی نظامی با یوگوسلاوی و یونان منعقد نمود. در انعقاد پیمان بغداد (۱۹۵۵) نقش عمده‌ای داشت.

در نوامبر ۱۹۵۷ جلال بایار برای سومین بار بریاست جمهور رسید، و عدنان مندرس به نخست‌وزیری انتخاب شد. استبداد و فساد حکومت آنان در ۱۹۶۰ به اوج رسید؛ بنام حفظ وحدت ملی، آزادی مطبوعات، استقلال قضات، آزادی اجتماعات، و آزادی بیان عملا از بین رفت. سه بار بجان عصمت اینونو، رهبر حزب خلق، سوء قصد شد؛ اعضای حزب از قبول رشوه‌های مندرس امتناع کردند. در ۲۸ آوریل ۱۹۶۰ تظاهرات محصلین بر ضد رژیم خودکامی مندرس در استانبول و آنکارا آغاز گردید. دولت حکومت نظامی اعلان کرد، و بوسیله‌ی نیروهای مسلح تظاهرات را درهم شکست. ژنرال جمال گورسل، فرمانده نیروهای زمینی، پس از تقاضای اصلاحات سیاسی از دولت، در ۵ ماه مه‌ی ۱۹۶۰ از ارتش استعفا داد. تظاهرات محصلین ادامه یافت، و در ۲۱ مه دانشجویان دانشکده‌ی جنگ و بعضی از افسران ارتش بر ضد دولت دست به تظاهر زدند. در ۲۷ مه، مندرس و سایران ارکان دولت (از جمله چند تن از فرماندهان عالیرتبه‌ی ارتش) با یک کودتای نظامی، که از طرف مجمع جدید التأسیس موسوم به کمیته‌ی وحدت ملی، تحت رهبری گورسل، برپا شد توقیف شدند. کمیته اختیارات را بدست گرفت، و در ۲۸ مه ژنرال گورسل جایگزین رئیس جمهور و نخست‌وزیر گردید. اعضای دموکرات مجلس کبیر ملی و عده‌ای از عمال عالیمقام دولت و فرماندهان نظامی دستگیر و در جزیره‌ی یاسی‌آدا در دریای مرمره بازداشت شدند. از نخستین اقدامات دولت جدید دعوت عده‌ای از اساتید دانشگاه برای تهیه‌ی قانون اساسی جدیدی بود. محاکمات دستگیرشدگان در اکتبر ۱۹۶۰ آغاز گردید؛ در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۱، ۱۵ حکم اعدام صادر شد، ولی مجازات ۱۲ تن از محکومین (از جمله جلال بایار) به حبس ابد تخفیف یافت؛ در ۱۷ سپتامبر مندرس اعدام شد. در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۱ گورسل به ریاست جمهور انتخاب شد، و در ۱۰ نوامبر ۱۹۶۱ اینونو نخست‌وزیر گردید.

ترگور (targavar)، دهستان (جه حـ ۳'۴۷۰)، بخش سلوانا، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۱ (؟) آبادی. کنار مرز ایران و ترکیه قرار دارد. رود نازلوچای از قسمت شمالی آن میگذرد. محصولش غلات، توتون، و فراورده‌های دامی است. در ده انبی (anbi) (جه ۳۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، واقع در ۱۴٫۵ کیلومتری لغ سلوانا، صومعه‌ای است که به مدفن زردشت پیغمبر مشهور است.

ترگول‌مورش[۱] (targul-mureš) یا **ترگو-مورش**، مجارستانی **ماروش-واشارهی**[۲] (maroš vāšārhey)، شهر (جه ۶۵'۱۸۸)، رومانی مرکزی،

(۱)Targul-Mures (۲)Maros Vásárhely

در ترانسیلوانی، بر رود مورش. پالایشگاه نفت دارد، و از مراکز داد و ستد (مخصوصاً الوار، نفت، غلات، شراب، و توتون) است. از قرن ۱۲م وجود داشته و یکی از مراکز قدیمی فرهنگی است. در کتابخانه‌ی آن (قرن ۱۳م) نسخ خطی گرانبها موجود است. بنای نوین و عظیم موسوم به "کاخ فرهنگ" شامل گالری هنری، موزه‌ی مردم‌شناسی، کتابخانه، و کنسرواتوار موسیقی میباشد. در ۱۹۴۰–۴۵ در تصرف مجارستان بود.

ترگوم[1] (targum) [آرامی، = ترجمه]، ترجمه‌ی آرامی کتاب عهد عتیق. منشأ آن از زمانی است که زبان آرامی نزد عامه‌ی یهودیان جایگزین زبان عبری گردید. پس از مقهور شدن یهود بدست ایرانیان، مترجمینی تورات را برای مردم میخواندند و بزبان آرامی بیان و تفسیر میکردند. این توضیحات شفاهی بعدها نوشته و جمع‌آوری شد، و نام ترگوم یافت. چند ترگوم موجود است.

ترما، مقدونیه: ← سالونیک.

ترمذ (termez)، شهر (جـ ۵‘۰۲۵)، جش جشـ ازبکستان، تجشس، بر آمو دریا و بر مرز افغانستان. در زمان کشورگشائی اعراب مسلمان، مذهب غالب آنجا بودائی بود، و فرمانروای آن ترمذ شاه نام داشت. بعدها ترمذ در سرنوشت خراسان و ماوراء النهر سهیم شد. سلطان سنجر در ۵۵۱ هق بدانجا پناهید. در پائیز ۱۲۲۵ م مغولان آنرا تصرف و بکلی ویران کردند. بعداً در نزدیک محل اولیه از نو بنا شد، و در زمان ابن بطوطه شهری آباد بود. در کاوشهائی که به سرپرستی موزه‌ی مسکو بعمل آمده آثار جالبی (از جمله اشیائی از دوره‌ی غلبه‌ی مذهب بودائی) بدست آمده است.

ترمذی (termezi)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن علی**، معروف به **حکیم ترمذی**، فـ ۲۸۵ هق، محدث معروف سنّی و عارف خراسانی. وی مقام ولایت را بر مقام نبوت ترجیح میداد، و بدین سبب جمعی از متعصبین تکفیرش کرده از ترمذ اخراجش نمودند. از حیث اعتقاد به اهمیت مقام ولایت و از بعضی جهات دیگر، ترمذی تا حدی پیشرو ابن العربی است، و ابن العربی به آثار و آراء او توجه تمام داشته است. از آثارش نوادر الاصول و ختم الولایه است.

ترمذی، شهرت **ابوعیسی محمد ابن عیسی ترمذی**، ۲۰۹–۲۷۹ هق، حافظ و محدث معروف خراسان در قرن سوم هجری. در طلب حدیث در خراسان و عراق و حجاز مدتها سفر کرد و از بسیاری مشایخ سماع حدیث نمود. در آخر عمر نابینا شد. در ترمذ یا یکی از دهات آن بنام بوغ وفات یافت. از آثارش جامع ترمذی است که از صحاح ستّه‌ی اهل سنت میباشد.

ترمذی، شهرت **سید برهان‌الدین محقق** (mohaq-qeq)، از مشایخ صوفیه. از سادات حسینی ترمذ بود. در بلخ به حلقه‌ی مریدان بهاءالدین ولد پیوست. بعد از مهاجرت بهاءالدین به روم (آسیای صغیر)، ترمذی عازم آن سرزمین شد، و ظاهراً یک سال بعد از وفات (۶۲۸ هق) بهاءالدین به روم رسید. در قونیه، تربیت مولوی را بعهده گرفت، و گویند مولوی مدت ۹ سال در خدمت او بود. سپس ترمذی به قیصریه رفت، و هنگامی که مغولان این شهر را گرفتند و قتل عام کردند وی در آنجا بود. ترمذی، علاوه بر کمال اخلاقی و سیر و سلوک صوفیان و طی مقامات معنوی، دانشمندی کامل و فاضلی مطلع بود. سرانجام در قیصریه درگذشت. مجموعه‌ی بعضی از سخنان او در کتاب معارف برهان محقق آمده است.

ترمز[2] (tormoz؛ روسی)، دستگاه متوقف کردن ماشین یا کم کردن سرعت آن. برای این منظور عموماً از اصطکاک استفاده میشود، که با حرکت مقاومت میکند، و انرژی سینتیکه دستگاه متحرک را به انرژی حرارتی تبدیل مینماید. انواع ساده‌ی آن، قطعه‌ی چوبی (کفشک ترمز) که بواسطه‌ی چند اهرم تحت فشار به دوره‌ی چرخ تکیه میکند؛ طنابی که دور محوری پیچیده شده، و در موقع مطلوب آنرا میکشند؛ نوارهای فلزی که روی طبلکی متصل بمحور و قابل تنظیم بوسیله‌ی اهرم‌های مناسب جا داده شده‌اند.

ترمس (termes) یا **باقلای قبطی** (qebti)، گیاه یکساله یا دائمی از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع لوپینوس (*Lupinus*)، که گاهی آنرا برای علوفه و یا برای پوشش زمین بصورت چمن میکارند. اقسام ترمسهای دائمی (*L. perennis*) دارای خوشه‌های دراز گلهای رنگین و غنچه‌های کروی است. ترمسهای درختی (*L. arborescens*) دارای نیامهای بزرگ میباشند که در اروپای مرکزی برای خوراک حیوانات بکار میرود.

ترمن[3]، **لویس مدیسن** (luis madisən tërmən)، ۱۸۷۷–۱۹۵۶، روانشناس امریکائی که استفاده از تستهای روانشناسی را در مدارس رایج ساخت. اثر معروفش تجدید نظرهائی است که در تست هوش‌سنجی معروف به بینه‌سیمون (← بینه، آلفرد) بعمل آورده است. مطالعاتش در غالب شعب روان‌شناسی، مخصوصاً تحقیق در احوال کودکان نابغه، حائز اهمیت میباشد.

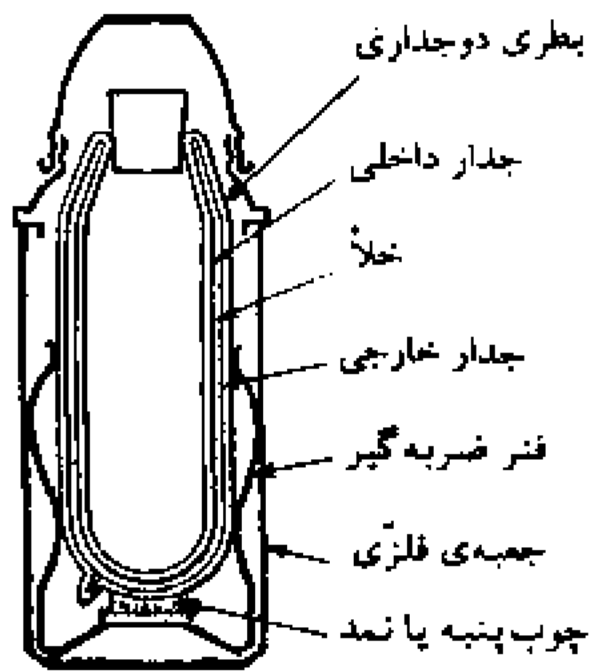
ترموالکتریسیته: ← گرمابرق.

ترموپیل[4] (termopil)، ید **ترموپولای** (termo-pulāy)، گردنه‌ی معروفی در تسالی، یونان، بین کوه اویته (oyte) (ج تسالی) و خلیج مالیک. در آنجا در ۴۸۰ قم لئونیداس و همدستانش تا آخرین نفر با ایرانیان جنگیدند (← مدی، جنگهای). دربن گردنه بود که یونانیان در ۲۷۹ قم مدتها از پیشرفت مهاجمین گل (بسرکردگی برنوس) جلوگیری کردند، و رومیها در ۱۹۱ قم آنتیوخوس III را شکست دادند.

ترموپیل: ← پیل گرمابرقی.

ترمودینامیک[5] (termodināmik؛ فنس)، قسمتی از علم فیزیک که از رابطه‌ی انرژیهای حرارتی و مکانیکی (←* انرژی) و تبدیل یکی بدیگری بحث میکند. ترمودینامیک مبتنی بر دو اصل است که یکی بستگی حرارت و کاری را که در ضمن تغییرات یک دستگاه در کار میآید تعیین میکند، و دیگری شرایط امکان این تغییرات را معین مینماید. در ترمودینامیک مقصود از دستگاه (یا سیستم) مجموعه‌ی معینی از اجسام است که دستخوش تغییرات دما، فشار، حالت فیزیکی، و غیره میگردند؛ کلیه‌ی اجسام خارج دستگاه را محیط خارجی گویند، و همواره فرض میکنند که مبادلات بین دستگاه مورد بحث و محیط خارجی منحصر به مبادلات **کار** و حرارت است. حالت دستگاه با مقادیر کمیاتی که دستگاه را مشخص میکنند معین میشود. دستگاهی که دستخوش تغییراتی شود یک حالت اولیه و یک حالت آخری دارد، و اگر حالت آخری عیناً مطابق حالت اولیه باشد (یعنی مقادیر مشخصات دستگاه در دو حالت یکسان باشند) تغییر دستگاه را تغییر بسته یا سیکل (sikl؛ فنس) گویند. **اصل اول ترمودینامیک** یا **اصل برابری کار و حرارت** اینست که هر گاه دستگاهی دستخوش تغییرات بسته‌ای شود، اگر کار بگیرد حرارت میدهد، و اگر حرارت بگیرد کار میدهد؛ و در تبدیل کار و حرارت، هر **کالری** حرارت معادل **۴٫۱۸۵ ژول** کار است (عدد اخیر را همارزی مکانیکی حرارت گویند). **اصل دوم ترمودینامیک** یا **اصل کارنو** (kārno) [بنام ن. ل. س. **کارنو**] اینست که ماشینهای حرارتی (ماشین‌هائی که انرژی حرارتی را به انرژی مکانیکی تبدیل میکنند؛ مثل ماشین بخار و موتورهای انفجاری) فقط در صورتی کار میدهند که از منبع گرمی (مثلا دیگ ماشین بخار) حرارت گرفته قسمتی از آنرا به منبع سردی (کندانساتور) پس بدهند. بموجب این اصل مهم، تبدیل بالتمام حرارت بکار ممتنع است، و بازده ماشینهای حرارتی همواره از ۱ کمتر میباشد.

ترموس[6] (termos؛ از فنس)، بطری یا ظرفی که برای گرم یا سرد نگاه داشتن مایعات تا حدود ۲۴ ساعت بکار میرود. چنان ساخته شده است که حتی الامکان از مبادله‌ی حرارت (از هر یک از سه طریق هدایت، همرفت، و تشعشع) میان داخل و خارج ظرف جلوگیری میکند. ظرفی که مایع در آن ریخته میشود شیشه‌ای و دارای دو جدار است؛ هوای میان دو جدار را خالی میکنند. شیشه مانع انتقال هدایتی و خلأ مانع انتقال همرفتی حرارت میشود. برای از بین بردن انتقال تشعشعی، سطح خارجی جدار داخلی و سطح داخلی جدار خارجی شیشه را آینه میکنند، تا حرارت را منعکس سازد.



ترموس

در بطری، و نیز تکیه‌گاههای بطری بر غلاف فلزی آن، از چوب‌پنبه است (که هدایت حرارتی آن کم است). غلاف خارجی را با فلز یا پلاستیک میسازند، و طوقه‌ای لاستیکی دهانه‌ی بطری را در میان غلاف محکم میکند. فنری اثر ضربه را خنثی میکند، و مانع شکستن بطری میشود. نخستین بطری از این نوع بطری دیوئر است، که آنرا سر ج. دیوئر در ۱۸۸۵ برای محفوظ داشتن گازهای مایع که با آنها تجربه میکرد اختراع نمود. وی این بطریها را بنام ترموس میفروخت. ترموس

---

(۱)Targum (۲)brake (۳)Terman (۴)Thermopylae (۵)thermodynamics (۶)thermos

موارد استعمال فراوان دارد؛ هیئتهای علمی اکتشافی آنها را زیاد بکار میبرند؛ برای نگاه‌داری بعضی از داروها و مواد شیمیائی و نیز در آزمایشهای علمی مورد استعمال دارد.

ترموستا: ← دماپای.

ترموسفر: ← دماکره.

ترموکوپل: ← گرمابرق.

ترمومتر: ← دماسنج.

ترمه (terme)، نوعی پارچه جهت لباسهای فاخر، که از پشم لطیف با طرحهای تزیینی گوناگون (بته‌خرقه‌ای، بته‌جقه، راه‌راه، شاخ‌گوزنی درهم، امیری) میبافتند. نوع معروف و ممتاز آن در کشمیر تهیه میشد. در کرمان هم نوع متوسط آنرا میبافتند.

ترمی[1] (termi؛ فنس)، واحد عملی مقدار حرارت، برابر ۱٬۰۰۰ کیلوکالری یا یک میلیون کالری.

ترمیدور[2] (termidor)، ماه یازدهم تقویم انقلابی فرانسه. کودتای نهم ترمیدور (۲۷ ژوییه‌ی ۱۷۹۴) نشانه‌ی سقوط روبسپیر و پایان دوره‌ی وحشت بود. شرکت‌کنندگان در این کودتا و طرفداران آن به ترمیدوریها معروفند. اگرچه ترمیدوریها مانند پیشینیان خود ضد سلطنت و حتی بیش از آنها ضد مذهب بودند، دست به انتقام گرفتن از مسئولین دوره‌ی وحشت زدند، و با ضد انقلابیهای وانده موقتاً صلح کردند، و تا حدی آزادی مذهبی برقرار کردند. دوره‌ی ترمیدوری با برقرار شدن دیرکتوار در ۱۷۹۵ پایان یافت. از معاریف ترمیدوریان ویکنت پ. ف. دو باراس، ژ. ژ. دو کامباسرس، ا. ژ. سیس، و ژ. ل. تالین را میتوان نام برد.

ترمیستور[3] (termistor؛ فنس)، نام ورقه‌ی بسیار نازکی از یک جسم نیمهادی، که مقاومت برقی آن با ازدیاد دما بسرعت تنزل میکند (مثلا در ۲۵° صدبخشی در حدود ۱۰۰٬۰۰۰ اهم، ولی در ۱۰۰° فقط ۱۰ اهم مقاومت دارد). برای اندازه‌گیری دقیق دما یا افزودن حساسیت بعضی اسبابهای اندازه‌گیری (مانند تابشنج) بکار میرود.

ترمیم[4] (tarmim)، عنوان دوره‌ای (۱۸۶۵-۷۷) در تاریخ کشمت، از پایان جنگ داخلی امریکا تا استقرار مجدد خودمختاری در امور داخلی در ایالات جزء ائتلافیه‌ی ایالات امریکا، که در طی آن سیاست عمومی کشور در دست جمهوریخواهان افراطی بود که بر کنگره مسلط بودند. در طی جنگ داخلی، لینکلن برنامه‌ای اعتدالی برای بازگردانیدن وضع عادی در سرزمینهائی که بتصرف سپاهیان اتحاد می‌افتاد طرح کرد (۱۸۶۳)، ولی این برنامه، و نیز روش جانشین او ا. جانسن در باب اداره‌ی ایالات ائتلافیه‌ی سابق، چون حقوق سیاهان را تأمین نمیکرد، مواجه با مخالفت اعضای افراطی کنگره، که از الغاگران پرحرارت بودند، گردید، و اینان برهبری ث. ستیونز و چارلز سامنر بازگردانیدن وضع عادی را در ایالات شورشی موقوف به اعطای حقوق مدنی به سیاهان کردند، و درین امر به آراء سیاهپوستان نیز نظر داشتند، تا تفوق جمهوریخواهان را در ناحیه‌ی جنوبخوانده مستقر کنند. در ۱۸۶۷ کنگره "قانون ترمیم" را وضع کرد، که توأم با قوانینی که بعداً بتصویب رسید، جنوبخوانده را (جز تنسی) به ۵ منطقه‌ی نظامی تقسیم میکرد، و هر قسمت را تحت فرمان مطلق یک حاکم نظامی قرار میداد. کشمکشهای بین کنگره بر سر ← قانون تثبیت مشاغل و رئیس جمهور ا. جانسن منجر به اعلام جرم علیه او گردید (۱۸۶۸). حادثه‌جویانی که از ایالات شمالی برای کسب ثروت و نفوذ سیاسی به جنوبخوانده آمده بودند، و مردم جنوبخوانده آنانرا "خورجین‌بکولها" میخواندند، بکومک اداره‌ی بردگان آزاد‌شده در جنوبخوانده نفوذ یافتند. اینهمه موجب انحطاط جنوبخوانده و استیلای هرج و مرج در بعضی مناطق گردید، و نهضتی که در ایالات جنوبی بر ضد سیاست ترمیم آغاز شده بود (مثلا ← کو کلوکس کلان)، شدت یافت، و فساد اجرای برنامه‌ی ترمیم نیز به اضمحلال آن کومک کرد، بطوری که در ۱۸۷۶ فقط ایالات فلوریدا و کارولینای جنوبی و لویزیانا تحت استیلای جمهوریخواهان مانده بود. بعد از انتخابات مختلف فیه ۱۸۷۶، رئیس جمهور، ر. ب. هیز سپاهیان دولت فدرال را از جنوبخوانده فراخواند، و ایالات جنوبخوانده استقلال داخلی یافتند، و تفوق سفیدپوستان دگرباره درین ایالات مستقر گردید.

ترمینوس[5] (terminus) [لتیـ = مرز]، در سنن رومی، هر یک از سنگهای مرزی بین دو ملک. نیز نام یوپیتر بعنوان خدای مرزها.

ترمیون[6] (termion؛ از فنس)، الکترون یا یونی (← یون) که بر اثر حرارت از اجسام صادر شود. صدور این ذرات، دارای بار برقی را صدور ترمیونی و این ذرات را صادرات ترمیونی نیز میخوانند. در ۱۷۲۵ کشف شد که هوا در مجاورت اجسام فروزان هادی برق میشود؛ در ۱۹۰۱ سر ا. و. ریچاردسن ثابت کرد که این امر ناشی از صدور ذرات دارای بار منفی (الکترونها) است. اولین آزمایش عمده در باب ترمیونی را ت. ادیسن بعمل آورد (۱۸۸۳)، بدین طریق که در حبابی خالی از هوا یک افروزه (بعنوان یک الکترود) و یک الکترود دیگر قرار داد (برای تصویر ← لوله‌ی خلأ)، و مشاهده کرد که هر گاه افروزه بقدر کافی حرارت ببیند، اگر الکترود نسبت به افروزه مثبت باشد، جریانی برقرار میگردد، و در صورت عکس جریانی در کار نخواهد بود. در پرتو اطلاعات امروزی، توجیه این پدیده اینست که، بر اثر حرارت، الکترونهائی از افروزه خارج و بجانب الکترود کشیده میشوند. فرار الکترونها از سطح فلزات از بسیاری جهات قابل مقایسه با تبخیر سطحی مایعات است. وقتی که فلز حرارت ببیند، بر انرژی سینتیک الکترونها افزوده میشود، و بعضی از آنها توانائی خروج از سطح فلز را پیدا میکنند. بازاء هر فلز حد اقل مشخصی انرژی برای خروج یک الکترون از آن لازم است، که آنرا کارگیری[7] (kār.giri-) فلز خوانند. صدور ترمیونی متداولترین طرق تهیه‌ی الکترونها است، و اساس بسیاری از لامپهای الکترونی (لوله‌ی خلأ) میباشد. نیز ← الکترونیک.

ترمیونی، منسوب به ترمیون؛ ← ترمیون.

ترن[8] (tern، از انگل)، پرنده‌ی دریائی بر قدیم و جدید، شبیه نورس. از جنبه‌ی علمی، ترنها تیره‌ی جزء سترنینای (*Sterninae*) از تیره‌ی لاریدای (*Laridae*) را تشکیل میدهند، و بیشتر آنها از نوع سترنا (*Sterna*) میباشند. بعضی از ترنها را، بمناسبت بالهای دراز و نوک‌تیز و پرواز دل‌انگیزشان، پرستوی دریائی میخوانند. از اقسام بزرگ آنها ترن خزر است، که پرنده‌ای زیبا بطول حـ ۰٫۵ متر میباشد. ترنهای شمالگانی از نواحی شمالگان به نواحی جنوبگان مهاجرت میکنند.

ترناته[9] (ternāte)، جزیره‌ی آتشفشانی (۱۰۶ کمم؛ جـ ۱۳۵٬۰۲۲)، ش اندونزی، در دریای مولوکا، غ هالماهرا. در قرن ۱۵م مرکز دولت اسلامی مقتدری بود. پرتغالیها در ۱۵۲۲ و هلندیها در ۱۶۰۷ در آنجا دژهائی ساختند.

ترناوا[10] (tərnāvā)، مجارستانی **نادی‌سومبات**[11] (nādysombāt)، آلمانی **تورناو**[12] (türnă)، شهر (جـ ۲۴٬۲۲۶)، ج‌غ سلوواکی، چکوسلواکی. از مراکز زراعتی. در قرون وسطی مرکز مذهبی سلوواکی بود، و بعلت کلیساهای متعددش به رُمِ سلوواکی معروف بود. دانشگاهش (تأسیس ۱۶۳۵) در ۱۷۷۷ به بوداپست منتقل گردید.

ترنپایک: ← جاده‌ی باجگیر.

ترنت[13] (trent)، رود انگلستان، بطول ۲۷۰ کم (از حیث طول سومین رود انگلستان است). در ستفردشر سرچشمه میگیرد، و در غ هال به رود اوز ملحق شده رود هامبر را تشکیل میدهد.

ترنتن[14] (trentən)، شهر (جـ ۱۲۸٬۰۰۹)، غ ایالت نیو جرزی، کشمت، بر رود دلاور؛ کرسی ایالت. در ۱۶۷۹ مسکون شد. مصنوعاتش کابل و کالاهای فلزی است. در جنگهای انقلاب امریکا از مواضع حساس بود. در شب عید میلاد سال ۱۷۷۶، در یکی از لحظات تاریک و یأس‌آور انقلاب، واشینگتن تصمیم به یک حمله‌ی ناگهانی گرفت، و نزدیک ترنتن از رود دلاور گذشته پادگان آلمانی و انگلیسی شهر را اسیر کرد، و این واقعه، که به **نبرد ترنتن** معروفست، تأثیر زیادی در روحیه‌ی سربازان افسرده‌ی او و بالا بردن اعتبار وی داشت، و این پیروزی و پیروزی او در پرینستن صفحه‌ی نیو جرزی را از وجود انگلیسها پاک کرد.

ترنتو، شهر، ایتالیا؛ ← ترانت.

ترنتینو-آلتو آدیجه[15] (trentino-ālto ādije)، ناحیه‌ی خودمختار (۱۳٬۶۰۰ کمم؛ جـ ۷۲۸٬۶۰۴)، ل ایتالیا، همرز سویس و اتریش؛ مرکزش ترانت (بایتالیائی ترنتو). از ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۷ ونتیا تریدنتینا (venetsiā tridentinā) نام داشت. آلپهای تیرولی واقع در ج گردنه‌ی برنر و قسمتی از دولومیتی در آنست. دارای جنگلهای وسیع، مراتع، تاکستانها، باغهای میوه، تفرجگاهها، و کارخانه‌های نیروی برقابی است. به دو ایالت منقسم است، (۱) ایالت ترنتو (trento)، که

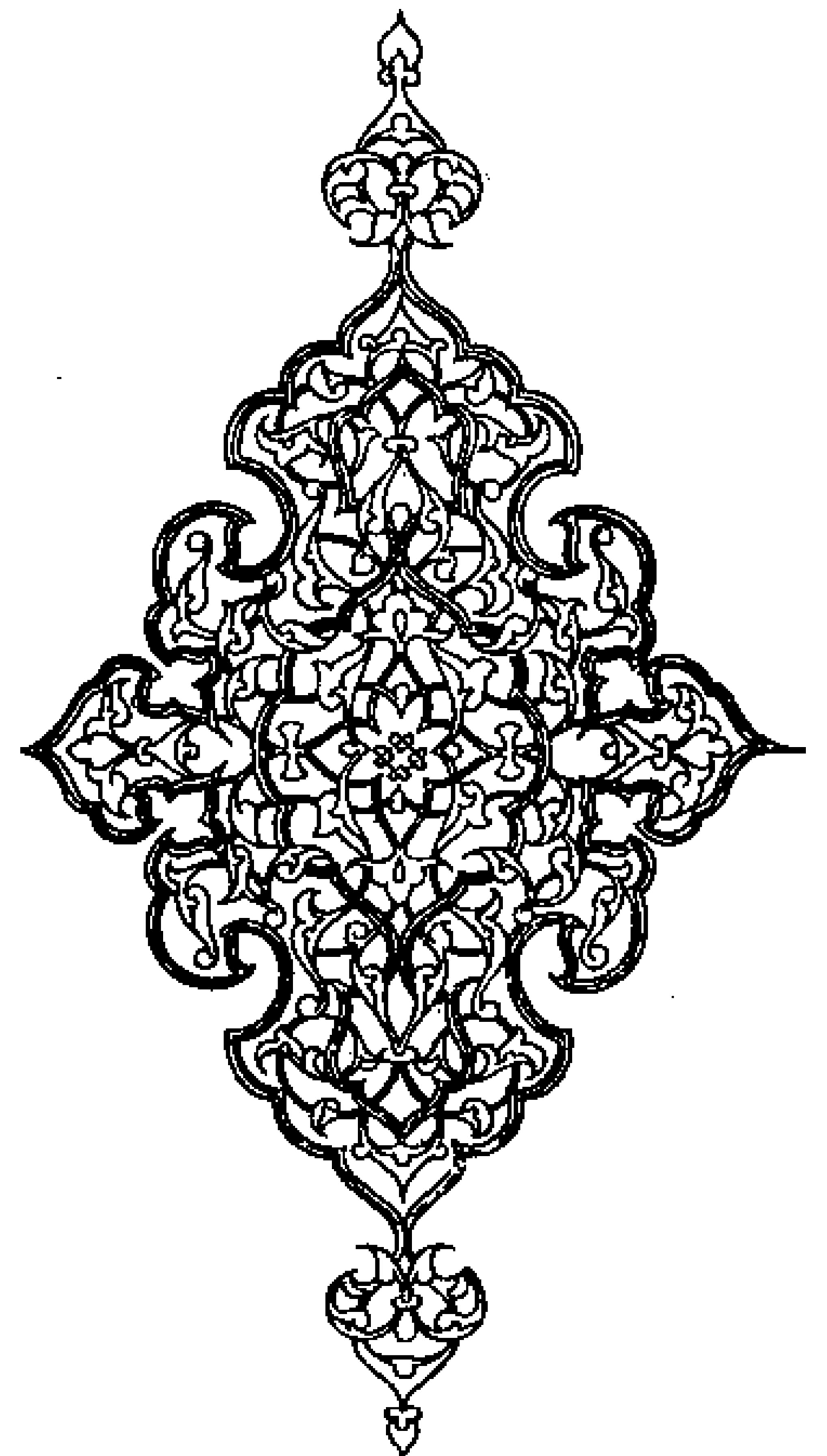
---

(۱)thermie (فنس) (۲)Thermidor (۳)thermistor (۴)Reconstruction (۵)Terminus (۶)thermion (۷)work function (۸)tern (۹)Ternate (۱۰)Trnava (۱۱)Nagyszombat (۱۲)Tyrnau (۱۳)Trent (۱۴)Trenton (۱۵)Trentino-Alto Adige

تقریباً مطابق ناحیه‌ی ترنتینو است، و مردمش اغلب ایتالیائی‌زبانند؛ (۲) ایالت بولتسانو، که مطابق بخش سابق آلتو آدیجه میباشد، و مردم آن بیشتر آلمانی‌زبان هستند. بیشتر این ناحیه از قرن ۱۱م تا ۱۸۰۲–۳ جزء امیرنشینهای اسقفی ترانت و برسانونه بود؛ در ۱۸۱۵ جزء تیرول گردید. در ۱۹۱۹، بموجب پیمان سن‌ژرمن، نواحی ترنتینو و آلتو آدیجه به ایتالیا واگذار شد. در ۱۹۴۷ تمام ناحیه خودمختاری یافت، و هر دو زبان آلمانی و ایتالیائی رسمی شناخته شد.

ترنتیوس[۱] [پوبلیوس ترنتیوس آفر (publius terentius āfer)]، انگل ترنس (terəns)، ح ۱۸۵ یا ح ۱۹۵ قم–ح ۱۵۹ قم، کمدی‌نویس رومی. شش کمدی از آثار او موجود است؛ آندریا [زنِ آندروس]؛ هِکورا [زن‌پدر]؛ هئاوتونتیموروُمنوس (heăutontimorumenos) [عذاب‌دهنده‌ی به خود]؛ اِئونوکوس [← خواجه]؛ فورمیو؛ و آدِلفی. جملگی مقتبس از نمایشنامه‌های یونانی مناندروس و دیگران میباشد.

ترنج (toranj)، از اجزای مهم طرحهای استیل ایرانی، که معمولاً در وسط نقشها بشکل مستقلی قرار دارد، و از ترکیب گل و برگ و طرحهای اسلیمی ساخته میشود، و گاه به قندیلهای قلمزده میماند. گاهی بر دو سر ترنج دو طرح قرینه‌ی



نقش ترنج، از اواسط قرن نهم هق.

(بر پشت جلد کتابی مخزون در کتابخانه‌ی ملی وین)

کوچکتر بنام "سر ترنج" می‌افزایند. در طرحهای ترنجی پرده‌های قلمکار و کاشی و قالی دیواری، گاهی دو طرح سر ترنج غیر متقارن است؛ دربن صورت، طرح کوچک بالا را "سر ترنج" و طرح کوچک پایین را "ته ترنج" مینامند. گاهی نیز در گوشه‌ی اینگونه نقشه‌ها طرحهای کوچکی بشکل مثلث و بنام لچکي (lacaki) دیده میشود. طرح‌های ترنجی بیشتر در قالیبافی و تذهیب بکار میرود:

در تزیین نسخ خطی، نقش ترنج در پشت صفحه‌ی اول نسخه رسم میشد، و آنرا مرصع و مذهب میکردند، و در میان آن نام کتاب یا نام کسی که کتاب برای او نوشته میشد و یا فهرست کتاب را مینوشتند.

ترنج: ← بادرنج.

ترنجبین: ← خار شتر.

ترنر[۲]، **جوزف ملرد ویلیام** (jŏzəf malərd wilyām tërnər)، ۱۷۷۵–۱۸۵۱، نقاش انگلیسی. خواندن را نزد پدرش، که در لندن دکان سلمانی داشت، آموخت. سرمشق نخستین ساخته‌های او چند گراوور بود. این ساخته‌ها در دکان پدرش بنمایش گذاشته شد، و دوستدارانی یافت. پدرش، بپاس این توفیق، او را گذاشت تا بهوای دل خود کار کند. در ۱۴ سالگی به آکادمی سلطنتی نقاشی رفت، و در آنجا چند بار کارهای خود را بنمایش گذاشت. روز بروز شایستگی درخشان او نمایانتر میشد. خوئی تند و سرکش داشت. ترنر، پس از آنکه شهرت و قبول یافته بود، با ج. راسکین برخورد کرد. راسکین با شوق بسیار او را میستود، و نخستین دورنماساز انگلیسی خطابش میکرد. ترنر به مطالعه‌ی اساطیر یونان پرداخت. آثار هومر و کتاب مقدس را بارها خواند. در ۱۸۱۹ به ایتالیا سفر کرد، و کارهای هنرمندان ونیز سخت در او مؤثر افتاد. در ۱۸۲۶ از سفر بازگشت، اما دوباره در همان سال به ایتالیا رفت. در سالهای آخر زندگی گویا دستخوش جنون شد. ترنر آخرین نقاش رمانتیک انگلیسی است؛ او را "شکسپیر جهان نقاشی" میخوانند. در کارهایش خیال و پندار با واقعبینی در ستیز است. ساخته‌های وی پیش‌درآمدی بر جنبش امپرسیونیسم میباشد.

ترنس، کمدی‌نویس رومی؛ ← ترنتیوس.

ترنگ، پرنده؛ ← قرقاول.

ترنگانو[۳] (trengānu)، یکی از ممالک فدراسیون مالایا، ش قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی مالی.

ترنگ تپه: ← تورنگ تپه.

ترنوپول (ternopol)، اوکرائین، ← تارنوپول.

تر نوو (ter nëv)، کانادا، ← نیوفندلند.

ترنووو[۴] (ternovo)، شهر (جم ۱۶٬۱۸۲)، ل بلغارستان مرکزی. در دوره‌ی ایوان II (قرن ۱۳م) پایتخت بلغارستان بود. در ۱۳۹۳ بتصرف عثمانیان درآمد.

ترنی[۵] (terni)، شهر (جم ۶۵٬۵۹۶)، اومبریا، ایتالیای مرکزی، بر رود نِرا. از مراکز تولید اسلحه، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی؛ دارای کارخانه‌های آهن و فولاد. نیروی کارخانه‌های آن از آبشارهای مجاور تأمین میشود.

ترو (trev)، آلمان؛ ← تریر.

تروا[۶] (truā)، شهر (جم ۵۷٬۰۸۹)، مرکز ولایت اوب، لش فرانسه، بر رود سن. از شهرهای رومی بود؛ در قرن ۴م اسقف‌نشین و در قرن ۱۱م پایتخت شامپانی شد. تا قرن ۱۴م دو بازار مکاره‌ی سالیانه‌اش مهمترین بازارهای مکاره‌ی اروپای غربی بود؛ مقیاسات وزن تروا جنبه‌ی بین‌المللی یافت، و هنوز باقیست (← تروی، اوزان). چندین بنا بسبک گوتیک دارد (از جمله کلیسای جامع سن پیر، از قرون ۱۳م–۱۶م). موزه‌ی آن دارای مجموعه‌های بسیار زیبا است. مکتب مجسمه‌سازی شامپانی در دوره‌ی رنسانس در این شهر رونق داشت.

تروا[۷] (truā)، یا **ترویا** (troyā)، شهر قدیم، که بسبب ← جنگ تروا معروفست. نامهای دیگرش ایلیون (ilion) و (به لتی) ایلیوم (ilium) می‌باشد. در نتیجه‌ی کاوشهای (۱۸۷۱–۸۲) هاینریش شلیمان، محققین تقریباً متفق القول اند که محلش مطابق با تپه‌ی حصارلیق کنونی در ترکیه‌ی آسیائی در ح ۶٫۵ کیلومتری دهنه‌ی داردانل بوده است. در این محل متوالیاً ۹ شهر یا دهکده ساخته شده که قدیمترین آنها از عصر حجر جدید میباشد، و ظاهراً هفتمین آنها شهر معروف تروای مذکور در اشعار هومر بوده است. شهر تروای موضوع جنگ تروا از بلاد فریگیا و مرکز ناحیه‌ی تروآس بود.

تروا، اسب: ← تروا، جنگ؛ لائوکولون.

تروا[۸]، **پیمان** (truā)، پیمانی که در ۱۴۲۰ بین هنری V انگلستان، شارل VI فرانسه، و فیلیپ نیکوی بورگونی منعقد گردید، تا مسائل ناشی از جنگ صدساله را فیصله دهد. دوفن (بعداً شارل VII) از وراثت سلطنت فرانسه محروم شد؛ هنری نایب‌السلطنه‌ی فرانسه گردید، و کاترین والوائی (دختر شارل VI) را بزنی گرفت، و وارث شارل VI شد، و برای این شارل از سلطنت جز عنوان نماند.

تروا، جنگ[۹]، در اساطیر یونان، جنگ بین یونانیان و مردم شهر قدیم تروا. صحنه‌ی وقایع **ایلیاد** و زمینه‌ی **اودیسه** است. جنگ وقتی آغاز شد که **پاریس** پسر **پریاموس**، پس از قضیه‌ی **سیب نفاق**، با **هلنه**، زوجه‌ی **منلائوس**، فرار کرد. یونانیان، به سرکردگی **آگاممنون**، ده سال تروا را محاصره نمودند. شهر تروا بسیار مستحکم بود، و بالاخره هم یونانیان بحیله آنرا گرفتند، بدین ترتیب که اسبی از چوب ساختند (اسب تروا)، و عده‌ای از جنگجویان یونانی را در آن جا داده، تظاهر به بازگشت و انصراف از گرفتن شهر کردند، و فقط اسب را بر جا گذاشتند. مردم تروا تحذیر **لائوکولون** و کاساندرا را بهیچ شمرده اسب را بداخل شهر بردند تا به آتنه اهدا کنند. جنگجویانی که درون اسب بودند دروازه‌های شهر را بروی یونانیان گشودند، و آنان شهر را تاراج کردند. از پهلوانان یونانی جنگ تروا **اخیلس**، **پاتروکلوس**، **اودوسئوس**، و **نسطور**، و از پهلوانان تروائی **پاریس**، **انه**، **ممنون**، و **پنتسیلیا** بودند، و **هکتور** سرکرده‌ی سپاهیان تروا بود. بعضی از خدایان نیز جانب یکی از دو طرف را میگرفتند. جنگ واقعی تروا احتمالاً در ح ۱۲۰۰ قم بر سر نظارت بر داد و ستد در تنگه‌ی داردانل واقع شد.

تروآده: ← تروآس.

تروا ریویر[۱۰] (truā rivier)، انگل تری ریورز

(۱)Terence (۲)Turner (۳)Trengganu (۴)Trnovo (۵)Terni (۶)Troyes (۷)Troy (۸)Troyes (۹)Trojan War (۴)Trois Rivières

(tri rivorz)، شهر (جـه ۵۰‘۴۸۳)، ج ایالت کبک، کانادا، بر رود سنت لارنس. در ۱۶۳۴ شامپلن آنرا بنا کرد. دارای صنایع کاغذسازی و ذوب فلزات است.

تروآس[1] (troās) یا **تروآده**[2] (troāde)، ناحیه‌ای در اطراف شهر قدیم تروا بر ساحل لغ آسیای صغیر. کوه ایدا و شاخه‌هایش از آن می‌گذشت. صحنه‌ی وقایع ایلیاد و از مراکز تمدن اژه‌ای بود، و آثار گرانبهای باستانشناسی از کاوش آن بدست آمده است.

ترول[3] (teruel)، شهر (جـه ۱۸‘۷۴۵)، کرسی ایالت ترول، ش اسپانیای مرکزی، در آراگون، بر رود گواداﻻویار. ناحیه‌ای زراعتی و از مراکز داد و ستد است. در جنگ داخلی ۱۹۳۶–۳۹ سه بار دست بدست گشت، و بکلی ویران گردید؛ بعداً از نو ساخته شد. کلیسای جامع از دوره‌ی رنسانس و کلیسائی بسبک گوتیک دارد.

ترواِلو و کرسیدا: ← ترویلوس و کرسیدا.

تروبادور[4] (trubādur)، عنوان هر یک از شعرای قرون وسطائی جنوب فرانسه، که به لهجه‌ی محلی معروف به زبان اوک (ok) شعر میسرودند. همقطاران آنان در شمال فرانسه تروور خوانده میشدند، که اشعارشان به زبان اوئیل (oil) بود. این الفاظ اوک و اوئیل هر دو بمعنی اوئی (ui) [فنس. = بلی، آری] است، که بجای آن در جنوب اوک و در شمال اوئیل میگفتند، و لهذا، لهجه‌های شمالی و جنوبی بترتیب بنامهای مذکور خوانده شده است. تروبادورها اغلب از طبقه‌ی اشراف بودند (ریشار شیردل، آلفونسوی II آراگون، و بسیاری از اشراف معروف و شهسواران جنگهای صلیبی در بین آنان دیده میشود). اشعارشان نیز اصوﻻ اشرافی و از نظر موزونی و هنرمندی ممتاز و مشخص، و موضوع عمده‌ی آنها عشق رمانتیک بود. مرسوم چنین بود که شاعر تروبادور رامشگر هم باشد، و بتواند ۶ یا ۷ آلت موسیقی بنوازد. عمده‌ترین مرکز تروبادورها، پریگور و لیموزن بود. در بین سالهای ۱۰۹۰ و ۱۲۹۲ میلادی در حدود ۴۰۰ شاعر تروبادور وجود داشته است، که از معروفترین آنها میتوان پیر ویدال و برتران دو بورن را نام برد. تروبادورها، که بسیاری از آنان در جهاد آلبیگائی شرکت داشتند، بعد از ۱۲۱۶ انحطاط یافتند. بعد از متفرق شدن تروبادورها در پروانس، جمعی از آنان به ایتالیا و اسپانیا رفتند، و در آنجا تأثیر مهمی در رشد شعر در قرن ۱۳ام داشتند.

تروبریاند[5]، **جزایر** (trobriānd)، دسته‌ی کوچکی از جزایر آتشفشانی، نزدیک ساحل چش گینه‌ی جدید و جزء سرزمین پاپوا.

تروپاو[6] (tropāv)، چک **اوپاوا**[7] (opāvā)، شهر (جـه ۲۵‘۴۴۱)، ل چکوسلواکی؛ کرسی سابق سیلزی اتریش. در ناحیه‌ی حاصلخیزی واقع است. صنایع نساجی و آمودن مواد غذائی دارد. کنگره‌ی تروپاو در اینجا منعقد شد (۱۸۲۰).

تروپاو[6]، **کنگره‌ی** (kongreye tropāv)، عنوان کنفرانس بین‌المللی که مترنیخ، بر طبق مقررات اتحاد چهارگانه، در سال ۱۸۲۰ فراخواند تا در باره‌ی وسایل فرونشاندن شورشهای آزادیخواهانه در سیسیلهای دوگانه بر ضد فردیناند I و در اسپانیا بر ضد فردیناند VII مطالعه کند. کنگره در شهر تروپاو منعقد شد؛ امپراطوران روسیه و اتریش شخصاً بنمایندگی کشورهای خود در آن شرکت نمودند، و پروس و انگلستان و فرانسه نیز نمایندگانی اعزام کردند. در باب مسائل مورد بحث تصمیمی گرفته نشد، بلکه آنها را به کنفرانسهای دیگر محول نمودند (← لایباخ، کنگره‌ی؛ ورونا، کنگره‌ی)، ولی باصرار تزار آلکساندر I، که پیروی بلاشرط خود را از اصول ارتجاعی مترنیخ اعلام کرد، اتریش و روسیه و پروس پروتوکلی امضا کردند که بموجب آن هر مملکتی که حکومت آن با انقلاب تغییر کند از جامعه‌ی اروپائی طرد میشود، و اگر چنین تغییری اعضای اتحادیه‌ی اروپائی را تهدید کند، این سه دولت ملتزم اند که، عند اللزوم با توسل بقوه‌ی نظامی، آن مملکت را به اتحاد مقدس بازگردانند. انگلستان باین پروتوکل نپیوست، و فرانسه با شرایطی بآن پیوست.

تروپوپوز: ← گشتکره.

تروپوسفر: ← گشتکره.

تروپیسم[8] (tropism؛ فنس)، گرایش تمام یا قسمتی از اندامهای گیاهی بطرف مشخصی (تروپیسم مثبت) یا دور شدن آنها از آن جهت (تروپیسم منفی) بعلت تأثیر عوامل خارجی. عواملی که در تروپیسم دخالت دارند عبارتند از گرما، نور، رطوبت، نیروی ثقل، برق، و عوامل شیمیائی. گرایش بطرف نور را نورگرائی (nur.gerā'i) یا فوتوتروپیسم (foto-)، بطرف زمین را زمینگرائی یا ژئوتروپیسم (jeo-)، و بطرف آفتاب را خورشیدگرائی یا هلیوتروپیسم (helio-) میگویند.

تروتسکی[9]، **لئون** (leon trotski)، ۱۸۷۹–۱۹۴۰، انقلابگر روسی، و یکی از ارکان تأسیس تجشس. از پدر و مادری یهودی در روسیه‌ی جنوبی متولد شد. از همان اوایل به مارکسیسم گرایید، و در ۱۸۹۶ به نهضت انقلابی پیوست. در ۱۸۹۸ برای اولین بار، و پس از آن نیز مکرر، توقیف شد. در ۱۹۰۰ به سیبریه تبعید شد، ولی در ۱۹۰۲ گریخت، و مدتها بعنوان مبلغ، آشوبگر، و روزنامه‌نگار در خارجه بسر برد. در مارس ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت، و به جناح بولشویک پیوست، و با لنین در شورش ژوییه‌ی ۱۹۱۷ شرکت داشت. یکی از سازماندهندگان عمده‌ی انقلاب بولشویکی اکتبر بود. در زمان لنین کمیسر امور خارجه شد (نوامبر ۱۹۱۷). در انعقاد معاهده‌ی برست لیتوفسک (۱۹۱۸) سهم عمده‌ای داشت. عمده‌ترین خدمت او به پیشرفت بولشویکها این بود که در جنگهای داخلی بعد از انقلاب ارتش سرخ را سازمان داد. بعد از ۱۹۱۹ اختلافاتی بین او و لنین پیدا شد. بعد از مرگ (۱۹۲۴) لنین، جناح چپ مخالفین را علیه ستالین رهبری کرد، ولی از حزب اخراج شد (۱۹۲۷)، به آلما آتا تبعید گردید، و در ۱۹۲۹ محکوم به خارج شدن از تجشس شد. بیشتر کشورها از پذیرفتن وی امتناع کردند، اما ترکیه او را پناه داد، و تا ۱۹۳۳ در ترکیه ماند، و سپس در فرانسه (تا ۱۹۳۵) و در نروژ (تا ۱۹۳۷) اقامت گزید. در محاکمات سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸، متهم به رهبری توطئه‌ی ضد حکومت ستالین گردید، و دولت شوروی اخراج او را از دولت نروژ خواستار شد. تروتسکی اتهامات وارده را منکر شد، و ستالین را متهم به جعل مدارک برای مستقر کردن حکومت استبدادی نمود. در ۱۹۳۷ نزدیک شهر مکزیکو سکونت اختیار کرد. بمنظور ایجاد کمونیسم خالص، بین‌الملل چهارم را با کومک اقلیتی از روشنفکران، که طرفدار برنامه‌ی انقلاب جهانی تروتسکی بودند، تشکیل داد. در اوت ۱۹۴۰ مقتول شد. قاتل وی مردی بود بلژیکی، که در ایران متولد شده، و نامش وان دن درشد (vān den drešd) بود، و چندین ماه پیش از اینکه تروتسکی را (با تبر) بقتل برساند اعتماد او را جلب کرده بود. ادعای اینکه قاتل از عمال ستالین بوده است در محاکمات وی به ثبوت نرسید. درشد در ۱۹۴۳ به ۲۰ سال حبس محکوم گردید. تروتسکی کتابها و رساله‌ها و مقاﻻت جدلی فراوان نوشته است، که جملگی حاکی از ذکاوت فوق العاده‌ی اوست، تا حدی که دشمنانش هم باین امر اعتراف دارند.

تروجن (torujen)، ده (جـه ۱‘۱۸۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان قره‌طغان، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)، ۵ کیلومتری غ بهشهر.

تروخیو[10] (truxiyyo)، شهر (جه ۳۸‘۹۶۱)، لغ پرو؛ بنای ۱۵۳۴. واحه‌ایست در بیابان ساحلی پرو، و مرکز تجارتی پررونقی میباشد.

تروخیو[10]، شهر (جـه ۱۸۱‘۵۳۳)، ج جمهوری دومینیک؛ پایتخت و بزرگترین شهر و بندر عمده‌ی جمهوری. در ۱۴۹۶ بنام سانتو دومینگو تأسیس شد. قدیمترین کلیسای جامع دنیای جدید در آنجاست.

تروخیو مولینا[11]، **رافائل لئونیداس** (rāfāel leonidās truxiyyo molinā)، ۱۸۹۱–۱۹۶۱، سیاستمدار و سپاهی دومینیکی، رئیس جمهور (۱۹۳۰–۳۸، ۱۹۴۲–۵۲) جمهوری دومینیک. در ۱۹۳۰ بوسیله‌ی کودتا حکومت را بدست گرفت، و در زمانی هم که مقام ریاست جمهور نداشت دیکتاتور دومینیک بود. حکومت او فاسد بود، ولی باعث ترقی مادی کشور گردید. برادر و جانشینش، **اکتور بینونیدو تروخیو مولینا** (ektor bienvenido)، ۱۹۰۸–، از ۱۹۳۶ رئیس ستاد ارتش بود. در ۱۹۴۲ فرماندهی ارتش و وزارت جنگ و دریاداری داشت، و در ۱۹۵۲ که برادرش کناره گرفت بجای او منصوب گردید.

ترور[12] (terror؛ از فنس)، لفظ اروپائی، بمعنی ترس و وحشت فوق العاده؛ یا کسی یا چیزی که باعث آن شود. اصطلاحاً به حالت وحشت فوق العاده‌ای اطلاق میشود که ناشی از توسل یک فرقه یا حزب است به اعمال شدید (قتل و خونریزی، حبس، مصادره‌ی اموال، و غیره) برای اینکه قدرت را بدست آورد یا آنرا حفظ کند، مانند دوره‌ی ترور در فرانسه در ۱۷۹۳–۹۴ (← دوره‌ی وحشت). حزب یا نهضتی را که باعث حالت ترور است نیز ترور میخوانند. **تروریسم** (terrorism)

(۱)Troas (۲)Troad (۳)Teruel (۴)troubadour (۵)Trobriand (۶)Troppau (۷)Opava (۸)tropism (۹)Trotsky (۱۰)Trujillo (۱۱)Trujillo Molina (۱۲)terror

نظام حکومت ترور است. **تروریست** (terrorist) به کسی گفته میشود که برای پیش بردن هدفهای سیاسی خود (معمولاً متضمن برانداختن رژیم موجود) متوسل به اِعمال شدت و ایجاد وحشت و هراس میشود. در فارسی عبارت "ترور کردن" بمعنی "غافلگیر کشتن" است، و تروریست بمعنی کسی که چنین کند. "ترور کردن" باین معنی مطابق اصطلاح فتک (fatk) در زبان عربی است، که بمعنی غافلگیر کردن و کشتن یا روباروی زخم زدن است.

تروریست: ← ترور.

تروریسم: ← ترور.

تروک[1] (truk)، مجموعه‌ی ح ۵۵ جزیره‌ی آتش‌فشانی (۱۰۰ کمم؛ جه ۹٬۵۱۰)، قکب غربی، جزء جزایر کارولین. در جج II پایگاه دریائی ژاپن بود.

تروگیر[2] (trogir)، بندر و تفرجگاه کوچک، کروآسی، غ یوگوسلاوی، بر جزیره‌ای در دریای آدریاتیک در غ سپلیت. در قرون وسطی بین ونیز و مجارستان متنازع فیه بود؛ تا ۱۷۹۷ در دست ونیز ماند. کلیسای جامع باشکوه از قرن ۱۳م و چند قلعه از دوران قرون وسطی و رنسانس دارد.

ترولهتان[3] (trolhetān)، شهر (جه ۲۴٬۲۶۴)، جغ سوئد، بر رود گوتا و نزدیک دریاچه‌ی ونرن. سقوط آب رودخانه‌ی مزبور در اینجا ۳۳ متر است، و قدرت آن برای بکار انداختن بزرگترین کارخانه‌ی برقابی سوئد بکار میرود.

ترولین[4]، سر **جورج آتو** (-sər jorj ātŏ trəvel*yən)، ۱۸۳۸–۱۹۲۸، مورخ و سیاستمدار لیبرال انگلیسی. در ۱۸۶۵–۹۷ نماینده‌ی پارلمنت بود. در دستگاههای دولتی انگلستان مقامات عالی داشت. زندگینامه‌ی ت. ب. مکالی را که از بستگانش بود نوشت (۱۸۷۶). از آثار دیگرش انقلاب امریکا (۴ جلد، ۱۸۹۹–۱۹۰۷) است. وی پدر ج. م. ترولین است.

ترولین[4]، **جورج مکالی** (-jorj makāli trəvel yən)، ۱۸۷۶–، مورخ انگلیسی؛ سومین پسر سر ج. آ. ترولین. استاد تاریخ در دانشگاه کیمبریج بود (۱۹۲۷–۴۰). از آثار معروفش تاریخ انگلستان (۱۹۲۶) و تاریخ اجتماعی انگلستان (۱۹۴۴) است.

ترومبوز[5] (tromboz؛ فنس)، تشکیل لخته در قلب یا یکی از رگها و بسته شدن راه خون. اگر جریان خون در قلب بند آید مرگ آنی است. در انسداد تاجی (انسداد یکی از شاخه‌های سرخرگهای تاجی قلب که خون بعضله‌ی قلب میبرند) درد سخت و ناگهانی حس میشود.

ترومبون[6] (trombon) [ایتالیائی، = ترومپت



ترومبون

بزرگ]، ساز مسی بادی و پرطنینی شبیه به ترومپت. بر بدنه‌ی آن اسبابی بنام کولیس قرار دارد که نوازنده، با حرکت دادن آن، طول ستون هوا و در نتیجه زیر و بمی اصوات را تغییر میدهد. در قرن ۱۶م از این ساز در کلیسا استفاده میشد؛ در قرن ۱۸م به اپرا راه یافت؛ بتهوون در سمفونی پنجم (۱۸۰۵–۷) خود از آن استفاده کرد. با گسترش رنگ‌آمیزی ارکستر بوسیله‌ی واگنر و برلیوز، ترومبون از سازهای مهم و معمول در ارکستر سمفونیک شد. امروزه در ارکسترهای جاز و رقصهای جدید نیز بکار میرود.

ترومپ، کورنلیس: ← ترومپ، مارتن هارپرتسون.

ترومپ[7]، **مارتن هارپرتسون** (-mārten hārpert sŏn tromp)، ۱۵۹۷–۱۶۵۳، دریاسالار هلندی. در ۱۶۳۹ ناوگان اسپانیا را، در لنگرگاه طبیعی موسوم به داونز (dănz) در کرانه‌ی جش کنت (انگلستان) در دریای مانش، شکست داد. این شکست نشانه‌ی زوال قدرت دریائی اسپانیا بود. در اولین جنگ هلند (← هلند، جنگهای) انگلیسها را در دماغه‌ی دانجنس (dānjnəs) (ساحل جش انگلستان) مغلوب کرد (۱۶۵۲)، و بر دریای مانش استیلا یافت، ولی بعداً ناچار عقب‌نشینی کرد، اما سرانجام محاصره‌ی دریائی ساحل هلند را درهم شکست. ترومپ در جنگ بقتل رسید. پسرش **کورنلیس ترومپ** (kornelis)، ۱۶۲۹–۹۱، در دومین و سومین جنگ هلند دریاسالار بود.

ترومپت[8] (trompet)، ساز بادی دهانه‌دار، که معمولاً از برنج و گاه از نقره ساخته میشود، و از ایام باستانی در بین اغلب اقوام رواج داشته، و بتدریج تکامل یافته است. طنین نافذ و پرقدرتی که از این ساز برمیخیزد آن را مناسب ارکسترهای نظامی ساخته است، و از این رو در قدیم بیشتر برای تهییج سربازان و بیان حالت فتح و پیروزی بکار میرفته است. اما از قرن ۱۷م ببعد مورد



ترومپت

استفاده‌ی آهنگسازان نیز قرار گرفت، و آهنگ‌سازانی چون لولی، هندل، و باخ در آثار خود آنرا بکار گرفتند. در قرن ۱۹م با وضع اسبابی بنام "سوردین" یا "خفه‌کن" در دهانه‌ی قیفی‌شکل ترومپت و تعبیه‌ی سه پیستون بر بدنه‌ی آن، این امکان برای نوازنده بوجود آمد که با فشار دادن پیستونها طول ستون هوا را کوتاه و بلند سازد، و با ایجاد اصوات زیر یا بم نغمهای مهیج، لطیف و ملایم، غم‌انگیز، و شادیبخش را بدلخواه اجرا کند. امروزه این ساز در ارکسترهای جاز رواج عام دارد.

ترومسو[9] (tromsë)، شهر (جه ۱۰٬۹۹۰)، ل نروژ؛ شهر عمده و بندر قسمت شمالگانی نروژ. صادراتش ماهی، محصولات ماهی، و پوست است.

ترومن[10]، **هری اس.** (hary es truman) [هری سونومیش ترومن (suənŏmiš)]، ۱۸۸۴–، ۳۲مین یا ۳۳مین رئیس جمهور (۱۹۴۵–۵۲) کشمت. در ۱۹۳۵–۴۵ سناتور بود؛ در جج II ریاست کمیته‌ی رسیدگی به مخارج دولتی را داشت. در ۱۹۴۵ معاون رئیس جمهور بود، و پس از مرگ (آوریل ۱۹۴۵) ف. د. روزولت به ریاست جمهور رسید. در ژویه‌ی ۱۹۴۵ در ← کنفرانس پوتسدام حضور یافت. کشتار مردم غیر نظامی هیروشیما و ناگاساکی با بمب اتمی بامر او صورت گرفت. پس از پایان (اوت ۱۹۴۵) مخاصمات، روابط کشمت و تجشس تیره شد، و این امر مشکلاتی برای حکومت ترومن ایجاد کرد. در مارس ۱۹۴۷ برنامه‌ی معروف به ← نظریه‌ی ترومن را برای کومک به کشورهائی که در معرض نفوذ کمونیسم بودند اعلام کرد. برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا بموقع اجرا گذاشته شد. برنامه‌ی داخلی او، که در ژانویه‌ی ۱۹۴۹ اعلام و به "معامله‌ی منصفانه" معروف شد، بسبب مخالفت اکثریت اعضای کنگره که از حزب جمهوریخواه بودند عقیم ماند. در ۱۹۴۹ پیمان آتلانتیک شمالی را منعقد ساخت. در ۱۹۵۰ بجانش سوء قصد شد، ولی آسیبی ندید. دو روز بعد از آغاز (ژوئن ۱۹۵۰) جنگ کره، در حینی که موضوع در سازمان ملل مطرح بود، سپاهیان و نیروهای هوائی و دریائی کشمت را به صحنه‌ی جنگ روانه کرد. در بهار ۱۹۵۱، ژنرال مکارثر را که از روش وی در امور سیاسی انتقاد کرده بود از فرماندهی معزول نمود، و ژنرال ریجوی را بجای او منصوب کرد. در انتخابات سال ۱۹۵۲، آیزنهاور که کاندیدای حزب جمهوریخواه بود بریاست جمهور انتخاب گردید. نیز ← اصل چهار.

ترومن[10]، **نظریه‌ی** (truman) یا **دکترین ترومن** (doktrin.e) [از انگل، = رأی، عقیده]، عنوان نظریه‌ای سیاسی که هری اس. ترومن، رئیس جمهور کشمت، در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ در ضمن نطق خود در کنگره‌ی کشمت اعلام کرد. ترومن، برای جلوگیری از گسترش نفوذ کمونیسم در آسیا و اروپا، چنین اظهار نظر و پیشنهاد کرد که کشمت "باید از ملل آزادی که در مقابل عملیات تجاوزآمیز اقلیتهای مسلح یا فشار خارجی مقاومت مینمایند پشتیبانی کند"، و از کنگره خواست که ۴۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار برای کومک به کشورهای یونان و ترکیه، که در معرض تهدید کمونیسم بودند، تخصیص دهد. بفاصله‌ی کمی پس از این نطق، برنامه‌ی مارشال (← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد) تهیه شد.

ترونهیم[11] (tronheym) یا **نیداروس** (nidāros)، شهر (جه ۵۷٬۱۲۸)، نروژ مرکزی؛ دریابندر مستحکم کنار آبدره‌ی ترونهیم. کارخانه‌های نیروی برقابی و کشتیسازی دارد. ماهی، الوار، کانه‌ی مس، و خمیر کاغذ صادر میکند. مقر اسقف اعظم مذهب لوتری است. در ۹۹۷ بنام نیداروس بنا شد، و در قرون وسطی پایتخت سیاسی و مذهبی نروژ بود. از ۱۱۵۲ اسقف‌اعظم‌نشین بود، تا آنکه اصلاح دینی قهراً در آن وارد شد (۱۵۳۷)، و در همان زمان نام شهر تغییر یافت. بمقتضای نقش تاریخی آن، هاکون VII در کلیسای جامع مجلل آن (اصلا از قرون ۱۲م و ۱۳م) تاجگذاری کرد (۱۹۰۶). در جج II پایگاه مهم دریائی آلمان بود،

(۱)Truk (۲)Trogir (۳)Trollhättan (۴)Trevelyan (۵)thrombosis (۶)trombone (۷)Tromp (۸)trumpet (۹)Tromso (۱۰)Truman (۱۱)Trondheim

و بشدت بمباران شد.

ترونهیم[1]**، آبدره‌ی** (ābdareye tronheym)، شاخابه‌ی دریای نروژ در قسمت سفلای ساحل مرکزی غربی نروژ. بطول ح ۱۳۰ کم در خاک نروژ پیش رفته، و مرز طبیعی بین نروژ شمالی و نروژ جنوبی محسوب میشود. (← آبدره).

تروور[2] (truver)، عنوان هر یک از شعرا و خوانندگان قرون وسطائی فرانسه‌ی شمالی و مرکزی، که در اواخر قرن ۱۲م و در قرن ۱۳م بازارشان گرم بود. اشعارشان به زبان اوئیل بود، و حال آنکه همقطاران جنوبی آنان، یعنی **تروبادور**-ها به زبان اوک شعر میگفتند. اشعار ترووره‌ها آراستگی بیشتری دارد، و جنبه‌ی طبیعی آنها کمتر است، و مشتمل بر اشعار معروف به **شانسون دو ژست** میباشد. از معروفترین شعرای تروور می‌توان **آدام دو لا آل** را نام برد.

تروی[3] (troy)، شهر (جـه ۳۱۱'۷۲)، ش ایالت نیو یورک، کشمت، بر ساحل شرقی رود هودسن؛ بندر و از مراکز صنعتی.

تروی[4]**، اوزان**، سلسله‌ای از آحاد وزن، که در انگلستان و کشمت برای توزین طلا و نقره و غیره رایج است. از شهر تروا در فرانسه نام گرفته است. در این سلسله یک پوند برابر ۱۲ اونس یا ۳۷۳,۲۴۱۸ گرم میباشد. ← **سلسله‌ی آحاد**، جدول.

ترویا، شهر قدیم؛ ← تروا.

ترویثیک[5]**، ریچارد** (ricārd trevitik)، ۱۷۷۱–۱۸۳۳، مهندس و مخترع انگلیسی. نوعی ماشین بخار با فشار زیاد اختراع کرد (۱۸۰۰)، و لوکوموتیوی ساخت و بکار انداخت (۱۸۰۱)، و در ۱۸۰۲ آنرا بثبت رسانید. نیز تصویر تحول اتومبیل را در صفحه‌ی ۵۵ ببینید.

ترویلوس و کرسیدا[6] (troylos, kressidā)، فنس تروالو و کرسیدا (truālu, kresidā)، داستان عشقی قرون وسطائی که بستگی دوری با یک افسانه‌ی یونانی دارد. ترویلوس، از شاهزادگان تروا (پسر پریاموس و هکابه)، عاشق کرسیدا میشود، ولی کرسیدا نسبت به وی بیوفائی میکند. ترویلوس بدست اخیلس بقتل میرسد. این افسانه ابتدا در آثار بنوا دو سنت‌مور دیده میشود، و بوکاتچو (بوکاس) از وی اقتباس کرده است. چاسر و شکسپیر آثاری در همین زمینه دارند.

ترویه، روز (tarvie) [عربی، = آب برداشتن]، نام روز ۸م ماه ذو الحجه. در این روز حج آغاز میگردد؛ زائرین خانه‌ی خدا از مکه به عرفات میروند. ← حج.

تره یا **گندنا** (gandanā)، (*Allium porrum*)، گیاه پیازدار، دارای برگهای باریک و دراز که از سوخ بیرون میآید، و بوئی نزدیک پیاز دارد. جنس اروپائی آنرا که معمولا درشت‌تر است با پیاز و بیخ‌برگهای سفیدشده در خوراک بکار میبرند. در ایران از برگهای باریک نوع معمولی آن استفاده میشود. پیازش چند سال در خاک باقی میماند.

تره‌تیزک یا **شاهی**، سبزی خوراکی معمولی از نوع لیپدیوم (*Lepidium*) که برگهای تند آن در فصول سرد مصرف میشود.

تره هوت[7] (terə hŏt)، شهر (جـه ۲۱۴'۶۴)، غ ایالت ایندیانا، کشمت، بر رود وابش. از مراکز تجارتی و بانکداری ناحیه‌ی روستائی و معدنی اطراف است.

تری[8]**، دیم الن** (deym elən teri)، ۱۸۴۸–۱۹۲۸، بانوی هنرپیشه‌ی انگلیسی، از خاندانی از مشاهیر امور تئاتر. زنی جذاب و زیبا و در نقشهای آثار شکسپیر بیرقیب بود.

تری[9]**، سر هربرت بیربوم** (*sər hërbərt biər-bŏm tri)، ۱۸۵۳–۱۹۱۷، هنرپیشه‌ی انگلیسی و مدیر تماشاخانه. نام اصلی وی هربرت بیربوم، و نابرادری سر م. بیربوم بود. در ۱۸۸۷–۹۷ در تماشاخانه‌ی هیمارکت، و نیز در "تماشاخانه‌ی علیا حضرت" (که در ۱۸۹۷ ساخت)، نمایشنامه‌های شکسپیر، ایبسن، وایلد، و مترلینگ را کارگردانی و بازی کرد.

ترياسیک[10]**، دوره‌ی** (triāsik؛ فنس)، اولین دوره از ← **دوران مزوزولیک** از ازمنه‌ی زمینشناسی. درین دوره در بعضی نواحی ایران رسوبهای آهکی تشکیل یافته است که عموماً با دگرشیبی روی سنگهای ← **دوره‌ی کربونیفر** یا ← دوره‌ی پرمین قرار گرفته‌اند. بعلت اختلاف نوع فسیلهای این دوره در قسمتهای مختلف، احتمال میرود که در ایران و نواحی مجاور دریای تریاسیک بچند واحد مجزی تقسیم شده بوده است. درین دوره خزنده‌ها در خشکیها و دریاها فراوان و اقسام دینوزورها در همه جا وجود داشته‌اند. قسمت عمده‌ی نباتات را درختان مخروطی تشکیل میدادند. دسته‌ی جدیدی بنام سیکا (واسطه‌ی مابین خرماها و سرخس‌ها) نیز پیدایش یافته.

تریاک، شیرابه‌ی تلیخ خشک‌شده‌ی گرزهای شکافته‌ی خشخاش (کوکنار). دارای آلکالوئیدهائی از قبیل **مرفین** (که **هروئین** از مشتقات آن است) و **کودئین** است، که هر چند داروهائی مفید هستند، مواد مخدر اعتیادآور میباشند. **لودانوم** نیز تنتوری از تریاک است. اعتیاد به تریاک یکی از مصائب عمده‌ی انسان خصوصاً در کشورهای مشرقزمین بوده است. در ایران **قانون منع کشت خشخاش و استعمال تریاک** در مهر ماه ۱۳۳۴ هش بتصویب مجلس شورای ملی رسید، و بموجب آن کشت خشخاش، و تهیه و ورود مواد افیونی (تریاک و شیره و سایر مشتقات آن)، و استفاده از اماکن عمومی برای استعمال این مواد، و ساختن و وارد کردن آلات و ادوات مربوط در سراسر کشور ایران ممنوع گردید.

تریاک، جنگ: ← جنگ تریاک.

تریانون[11] (triānoN)، دو قصر کوچک در باغ ورسای، فرانسه. گران تریانون (grāN) [تریانون بزرگ] را ژ. آ. مانسار، معمار فرانسوی، در ۱۶۸۷ ساخت. پتی تریانون (pëti) [تریانون کوچک] مقر دلخواه ماری آنتوانت بود، و ژ. آ. گابریل ساختمان آنرا باتمام رسانید. **پیمان تریانون** (۱۹۲۰) پس از جج I بین مجارستان و متفقین (جز کشمت و تجشس) در گران تریانون بامضا رسید. این پیمان قسمتی از مجارستان را از دست آن خارج کرد، و آن را از دسترسی به دریا محروم ساخت؛ ترانسیلوانی و قسمت شرقی بانات و بعضی نواحی دیگر را به رومانی واگذاشت؛ سلوواکی و روتنیا را به چکوسلواکی، کرواسی، و اسلاوونیا و بانات غربی را به یوگوسلاوی، و **بورگنلاند** را به اتریش واگذاشت. کوششهای مجارستان برای تجدید نظر در این پیمان مورد پشتیبانی ۳'۰۰۰'۰۰۰ مجار ساکن این سرزمینها بود.

تریبون[12] (tribun؛ از فنس)، لتی تریبونوس (tribu-nus)، عنوان بعضی از صاحبمنصبان در روم قدیم که دارای اختیارات کشوری یا لشکری یا هر دو بودند. تاریخ منصب تریبونی رابطه‌ی نزدیک با کشمکشهای پلبینها و پاتریسین‌ها دارد. تریبونهای نظامی یا لشکری شش دسته بودند، و مهمترین آنها تریبونهای افسران ارشد **لژیونها** بودند. طی دوران بحرانی ۴۴۴–۳۶۷ قم، منصب تریبون نظامی با اختیارات کنسولی تأسیس شد.

معروفترین تریبونهای غیر نظامی تریبونهای پلبینها بود، که تأسیسش از پیروزیهای بادوام پلبینها محسوب است. در ۴۹۴ قم، در نتیجه‌ی مبارزات سیاسی این طبقه با طبقه‌ی پاتریسین، حق انتخاب دو تریبون به پلبینها اعطا شد، که وظیفه‌ی خاص آنها حمایت از پلبینها و رفع مزاحمت مامورین دولت از آنان بود. بعداً عده‌ی آنان افزایش یافت، و در ۴۴۹ قم به ۱۰ رسیده بود. این تریبونها، یا نمایندگان پلبینها، سالیانه بوسیله‌ی پلبینها انتخاب میشدند. بعداً بر اختیارات آنها افزوده شد، و در ۲۸۷ قم حق وتوی قوانین و پیشنهاد قوانین را یافتند.

با ورود پلبینها به کارهای دولتی، مقام تریبونی این عنوان را که مدافع طبقه‌ای باشد از دست داد. رونق تازه‌ای که برادران **گراکوس** در اواخر قرن ۲م قم باین منصب دادند باعث نگرانی طبقه‌ی حاکمه گردید، و سولا کوشید که از نقش تریبونها در دولت بکاهد. پومپیوس قدرت تریبونهای پلبینها را اعاده کرد. در دوره‌ی امپراطوری، بعد از ۲۷ قم، منصب تریبونی پلبینها استقلال خود را از دست داد، و تقریباً تمام وظایف آن، بمناسبت اختیارات تریبونی که به امپراطور داده شده بود، به امپراطور محول گردید.

تریبونیانوس[13] (tribonianus)، فت ۵۴۵؟، حقوقدان رومی، که بامر یوستی‌نیانوس I تدوین **کورپوس یوریس کیویلیس** (مجموعه‌ی حقوق مدنی) را اداره کرد.

تریپتولموس[14] (triptolemos)، در دین یونان، یکی از اشخاص عمده‌ی اسرار الئوسی. اختراع گاوآهن و کشاورزی بوی منسوب است.

تریپس (trips؛ از لتی)، نام حشرات کوچکی که طول آنها بین ۱ و ۲ ملم است، و چندین گونه‌ی آن در ایران بگیاهان زراعتی خسارت میرسانند. مهمترین آنها تریپس توتون (*Thrips tabaci*) میباشد، که به توتون، خربزه، خیار، و گیاهان زینتی مختلف حمله میکند.

تریپورا[15] (tripurā)، سرزمین (۱۰'۴۸۰ کم‌م؛ جه ۶۴۹'۹۳۰)، هند، هممرز با بنگال شرقی

(۱)Trondheim (۲)trouvère (۳)Troy (۴)troy (۵)Trevithick (۶)Troilus, Cressida (۷)Terre Haute (۸)Terry (۹)Tree (۱۰)Triassic (۱۱)Trianon (۱۲)tribune (۱۳)Tribonian (۱۴)Triptolemus (۱۵)Tripura

(پاکستـان) از ل و غ و ج، و با آسام از ش. در ۱۹۴۹ جزء جمهوری هند شد. کوهستانی و مستور از جنگلهای انبوه است. فیل و ببر فراوان دارد. محصول عمده‌اش برنج، زوت، پنبه، چای، و میوه است.

تریتون[۱] (triton)، در اساطیر یونان، آدم دریائی، پسر پوسیدون و آمفیتریته. نیمه‌ی پایین بدنش مانند ماهی بود، و با پدر و مادر در اعماق دریا



تریتون

زندگی میکرد. در ادبیات متأخر ذکر تریتونهائی آمده است که سوار بر اسب بر دریا میراندند، و بفرمان پوسیدون، صدفهای شرناگونه‌ای، بمنظور خیزاندن امواج یا فرونشاندن خشم آنها، بصدا درمیآوردند.

تریتون، هسته‌ی اتم تریتیوم.

تریتیوم[۲] (tritiom، از فنس)، عنصر همجای (← همجا) ایدروژن، با وزن اتمی ۳٫۰۲۲۱ و عدد جرمی ۳. تریتیوم رادیوآکتیو است، و الکترون صادر میکند؛ نصف عمر آن ۱۲٫۴ سال میباشد. هسته‌ی اتم آن را تریتون (triton، از فنس) گویند.

تریچلی، دانشمند ایتالیائی، ← توریچلی.

تریچیناپالی[۳] (tricināpāli)، شهر (جه ۲۱۸٬۹۲۱)، ج مدرس، هند، کنار رود کاوری. در اینجا تخته‌سنگ بزرگی است که بر آن یک معبد دراویدی ساخته شده. در قرون ۱۵م–۱۶م پایتخت مملکت چولا (colā) بود.

تریدنتوم، ایتالیا، ← ترانت.

تریدنس[۴] (tridens)، در اساطیر یونان، نیزه‌ی سه‌شاخه‌ی پوسیدون.

تریر[۵] (trir)، انگـ **تریوز**[۶] (trivz)، فنس **ترو**[۷] (trev)، شهر (جه ۸۵٬۲۵۶)، راینلاندپفالتس، غ آلمان، بر رود موزل. مرکز ناحیه‌ی موزل است، که شراب فراوان دارد، دارای صنایع نساجی و فولادسازی است. بنام آوگوستا ترورورم (ăgustā treverorum) توسط آوگوستوس بنا شد؛ از شهرهای معمور رومی گردید (جه ح ۵۰٬۰۰۰)، و از ح ۲۹۵ تا اوایل قرن ۵م که بتصرف فرانکها درآمد، از مقرهای امپراطوران روم غربی بود. بعدها، اسقفهای اعظم تریر، که امیر و برگزیننده‌ی امپراطوری مقدس روم بودند، بر نواحی وسیعی در دو طرف رود راین حکومت می‌کردند. در دوره‌ی آنها تریر رونق یافت، و در ۱۴۷۳–۱۷۹۷ دانشگاه داشت. در ۱۷۹۷ بتصرف فرانسه درآمد؛ حکومت مذهبی آن منحل شد. در ۱۸۱۵ کنگره‌ی وین نواحی اسقف‌اعظم‌نشین سابق واقع در غ راین (شامل تریر) را به پروس و بقیه را به ناسو داد. در ۱۸۲۱ مقر اسقفی کاتولیک گردید. در جه II آسیب فراوان دید. بناهای دوره‌ی رومیان–از جمله دروازه‌ی مستحکم موسوم به پورتا نیگرا (portā nigrā)، آمفی‌تئاتر، و حمامهای سلطنتی–از خرابی مصون ماند، ولی کلیسای لیبفراوئن‌کیرشه (libfräen.kirše) (قرن ۱۳م) و کلیسای جامع سبک رومانسک (قسمتی از آن متعلق بقرن ۴م) و کاخ برگزینندگان صدمه‌ی شدید دید. در کلیسای جامع آن "لباده‌ی مقدس" موجود است که آن را جامه‌ی بدون درز عیسی مسیح میپندارند.

تریرم[۸] (trirem، از لتـ) [= سه‌پاروئی]، کشتی جنگی ایام قدیم که با پاروزنی کار میکرد، ولی بادبان هم داشت. معمولاً گویند که پاروزنان تریرم در سه ردیف یکی بالای دیگری قرار میگرفتند، ولی این مطلب مورد بحث است. تریرمهای سبک، بطول ح ۳۸ متر، از بعد از قرن ۶م قم نزد یونانیان، مصریها، کارتاژیها، و رومیان در جنگ رایج بود.

تریزا، اسم انگلیسی، ← ترازیا، اسم.

تریسا، اسم انگلیسی، ← ترازیا، اسم.

تریست[۹] (triest)، ایتالیائی **تریسته** (trieste)، شهر (جه ۲۷۵٬۱۶۴)، ل ایتالیا، دریابندری بر رأس آدریاتیک. کارخانه‌های کشتیسازی و آهن‌کاری و پالایشگاه نفت دارد. از قرن ۱۲م شهر آزاد بود؛ در ۱۳۸۲ خود را تحت فرمان دوکهای اتریش قرار داد، ولی استقلال اداری خود را تا قرن ۱۸م حفظ کرد. در ۱۷۱۹ بصورت بندر آزاد درآمد، و بعلت اینکه دروازه‌ی اروپای مرکزی و تنها بندر اتریش بود، رونق یافت. تریست زبان و فرهنگ ایتالیائی را محفوظ داشت، و بهمین جهت از مراکز ← نهضت نارستگاری گردید، و سرانجام به ایتالیا ملحق شد (۱۹۱۹). از بناهای جالبش کلیسای جامع سان گوستو (قسمتی از قرن ۶م) و کاخ میرامار (برای مهین‌دوک ماکسیمیلیان اتریش ساخته شد) میباشد. در ۱۹۴۷، از شهر تریست و قسمتی از باریکه‌ی ساحلی ایستریا، کشور آزادی بنام **سرزمین آزاد تریست** تحت حمایت شورای امنیت سازمان ملل تشکیل گردید تا به ادعاهای متضاد ایتالیا و یوگوسلاوی خاتمه داده شود. در ۱۹۵۴ شهر و اطراف آن به ایتالیا و باریکه‌ی ساحلی به یوگوسلاوی واگذار شد. حق استفاده‌ی آزاد از بندر برای یوگوسلاوی محفوظ ماند.

تریستان: ← تریسترم و ایزالده.

تریستان دا کونیا[۱۰] (tristān dā kunyā)، جزیره‌ای (جه ۲۳۵) در قطا جنوبی؛ عمده‌ترین جزایر گروه دورافتاده‌ای از جزایر آتشفشانی بنام جزایر تریستان دا کونیا. پایگاه رادیوئی و هواشناسی مهمی دارد. در ۱۵۰۶ بتوسط پرتغالیها کشف شد. در ۱۸۱۶ بریتانیا آنرا تصرف کرد؛ در ۱۹۳۸ جزء مستعمره‌ی بریتانیائی سنت هلن قرار داده شد.

تریستان ل/ارمیت[۱۱]، **لو لی** (lui tristāN lermit)، فت ح ۱۴۷۷، صاحبمنصب فرانسوی در زمان شارل VII و لوئی XI. عامل شاه در مجازات کردن مخالفین قدرت سلطنت، و به ستمگری و بیرحمی مشهور بود.

تریسترم و ایزالده[۱۲] (tristrəm, izälde)، از داستانهای قرون وسطائی، که یکی از دلکشترین داستانهای عشقی است که تا کنون نوشته شده. این داستان تاریخچه‌ای طولانی دارد. قهرمانان عمده‌ی داستان تریسترم و ایزالده هستند، که نامهایشان بصورتهای تریستان (tristān) و تریستران (tristrān)، و ایزو (izë) و ایسولد (isold) و ایسولت، و غیره نیز نقل شده است. قدیمترین روایت موجود (و ناقص) از این داستان از ح ۱۱۸۵ و به شعر فرانسوی قدیم نورمانهای انگلستان است. در ح ۱۲۱۰، **گوتفرید فون شتراسبورگ** روایتی بسیار عالی و مبتنی بر روایت سابق الذکر به شعر آلمانی سرود، که واگنر بر اساس آن اپرائی ساخت. بعدها داستان تریسترم و ایزالده با ← افسانه‌ی آرثر آمیخته شد.

داستان تریسترم و ایزالده ظاهراً اصلا ایرلندی است. تریسترم مأمور میشود که ایزالده، شاهزاده‌خانم ایرلندی، را برای مارک، شاه کورنوال، خواستگاری کند، ولی در ایرلند تریسترم و ایزالده شربتی سحرآمیز مینوشند و بعشق یک دیگر گرفتار میشوند، و سرانجام این عشق سوزان منتهی به مرگ آنان میگردد. داستان تحت عنوان تریستان و ایزوت به فارسی ترجمه شده است (تهران، ۱۳۳۶ هش).

تریشین، کرم؛ ← تریکینوز.

تریشینوز، بیماری؛ ← تریکینوز.

تریکین، کرم؛ ← تریکینوز.

تریکینوز[۱۳] (trikinoz، فنس) یا **تریشینوز** (فنس)، بیماری خطرناک ناشی از کرم ریز موسوم به تریکین (یا تریشین) مارپیچی. این انگل در روده تولید مثل میکند؛ نوزادها بداخل نسجها مهاجرت میکنند، و در آنجا جا میگیرند. انسان با خوردن گوشت خوک بیمار که بحد کافی پخته نشده باشد بدان مبتلا میشود.

تریگلاو[۱۴] (triglāv)، بلندترین قله‌ی یوگوسلاوی، بارتفاع ح ۲٬۸۶۳ متر در لغ یوگوسلاوی، نزدیک مرز ایتالیا. از قله‌های رشته‌ای از آلپ‌های شرقی است.

تریگوه لی[۱۵] (trigve li)، شهرت فارسی **تروگوه (هالودان) لی** (trügve hālvdān)، ۱۸۹۶–، سیاستمدار نروژی. از ۱۹۴۱ وزیر امور خارجه‌ی نروژ بود. در ۱۹۴۶ بعنوان اولین دبیر کل سازمان ملل متحد انتخاب شد، و سیاست معتدل و مداراکنی را تعقیب کرد. در ۱۹۵۳ از این سمت استعفا کرد. داگ هامرشولد بجانشینی وی انتخاب گردید.

تریلوبیت[۱۶] (trilobit، فنس)، جانور بندپای اولیه (← بندپایان) که تنه‌ی آن به سه قسمت تقسیم میشود (سر، سینه، شکم). تریلوبیتها فراوانترین و عمده‌ترین ساکنین دریاهای دوران پالئوزوئیک بوده، و در دوره‌ی پرمین زوال یافته‌اند.

---

(۱)Triton (۲)tritium (۳)Trichinopoly (۴)trident (۵)Trier (۶)Treves (۷)Trèves (۸)trireme (۹)Trieste (۱۰)Tristan da Cunha (۱۱)Tristan l'Hermite (۱۲)Tristram, Isolde (۱۳)trichinosis (۱۴)Triglav (۱۵)Trygve Lie (۱۶)trilobite

تریلیون[1] (trilyon، از فنه)، یک میلیارد میلیارد، یعنی 1 000 000 000 000 000 000 (یا 10^{18}). سابقاً در فرانسه بمعنی 10^{12} بود. نهمین شورای عمومی اوزان و مقیاسها بممالک اروپائی توصیه کرد که آنرا بمعنی 10^{18} بکار برند.

ترینکومالی[2] (trinkomāli)، شهر (جم ۱۴۶'۲۹) و بندر، ساحل ل‌ش سیلان، کنار قهند. در ایام باستانی بتوسط تامیلها مسکون شد، و آنان "معبد هزارستون" را در آنجا برای شیوا ساختند. پرتغالیها، که در اوایل قرن ۱۷م آنرا اشغال کردند، معبد را ویران نمودند. مدتها از مراکز نیروی دریائی بریتانیا بود، و در جج II، بعد از سقوط سنگاپور، اهمیت فراوان داشت. پایگاه دریائی آن در ۱۹۵۷ به دولت سیلان مسترد شد.

تری‌نیتروتولوئن[3] (tri.nitro.toluen، از فنه)، علامت اختصاری آن **ت. ن. ت.** یا **تنت**، ماده‌ی منفجره‌ای که ترکیب متبلور زردرنگ کربون، ئیدروژن، و اکسیژن است، و بوسیله‌ی تولوئن تهیه میشود. باثبات است، و فقط بوسیله‌ی تراکه می‌توان منفجرش کرد. تنها یا بصورت مخلوط بکار میرود.

ترینیتی[4] (triniti)، رود کشمت، بطول ح ۸۲۵ کم، که در ل تکزاس تشکیل میشود، و بخلیج ترینیتی میریزد.

ترینیتی[4]**، خلیج**، شاخابه‌ی قطا، بطول ح ۱۳۰ کم، ج‌ش نیوفندلند، کانادا، بین شبه جزیره‌ی اولان (avəlān) و زمینلاد کانادا. بندر ترینیتی، واقع بر ساحل غربی، محل نصب (۱۸۶۶) اولین کابل تراالطلسی دائمی است.

ترینیداد[5] (trinidād)، شهر (جم ۲۰۴'۱۲)، ج ایالت کولورادو، کشمت، ش کوههای سنگری دی کریستو.

ترینیداد و توباگو[6] (trinidād, tobāgo)، دو جزیره (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۷۴۲'۵۰۰)، هند غربی؛ کرسی آنها پورت آو سپین. ترینیداد (۴۰۰ـ ۸۳۵ کمه) در ل مصب رود اورینوکو در ونزوئلا واقع و دارای دریاچه‌ی طبیعی قیر (دریاچه‌ی قیری) است. در ۱۴۹۸ بتوسط کریستوف کلمب کشف شد. در ۱۸۰۲ اسپانیا آنرا به انگلستان واگذار کرد. در ۱۹۵۸* مرکز دولت فدرال هند غربی گردید. توباگو (۳۰۰ کمه) در ل ترینیداد واقع و دارای جنگلهای انبوه است.

تریود: ← لوله‌ی خلأ.

تریوز (trivz)، آلمان: ← تریر.

تریوم‌ویراتوس[7] (triumvirātus)، در روم قدیم، هیئت حاکمه‌ی سه‌نفری. اهم آنها تریوم‌ویراتوس اول (یولیوس قیصر، پومپیوس، و کراسوس) و تریوم‌ویراتوس دوم (آوگوستوس، آنتونیوس، و لپیدوس) بود، که اولی در ۶۰ قم، و دومی در ۴۳ قم تشکیل یافت.

تریواندروم[8] (trivandrum)، شهر (جم ـ۱۸۶' ۹۳۱)، کرسی ایالت کرالا، هند. صناعت بافندگی دارد.

تریویوم: ← تحصیلات آزادگان.

تزار[9] (tzār)، عنوان امپراطوران سابق روسیه. این لفظ را مدتهای مدید مشتق از عنوان رومی قیصر میدانستند، ولی امروزه تقریباً مسلّم است که از یک لفظ زبان اسلاوونی کهن، که بمعنی شاه یا امپراطور و از ریشه‌ی تاتاری و از بقایای استیلای مهاجمین آسیائی بر روسیه است، مشتق شده است؛ و گواه بر این امر اینست که گرجستان و بعضی خان‌نشینهای دیگر "تزار" داشته‌اند.

در اوایل قرن ۱۰م، سیمئون I، فرمانروای بلغارستان، عنوان تزار بر خود نهاد، و از آن ببعد فرمانروایان بلغارستان عنوان تزار داشتند. در ۱۳۴۶، ستفان دوشان، پادشاه صربستان، این عنوان را اقتباس کرد. روسها امپراطورهای بیزانس، و نیز خانهای منول را که در روسیه فرمانروائی کردند، بدین عنوان میخواندند. ایوان III دارای این عنوان بود، و در ۱۵۴۷ ایوان IV بعنوان تزار تاجگذاری کرد. پس از فتح روسیه‌ی صغیر و سمولنسک، فرمانروایان روسیه عنوان تزار کل روسیه بخود دادند. در ۱۷۲۱ سنا و روحانیون، بنام ملت، پطر کبیر را عنوان "امپراطور روسیه" اعطا کردند. معذلک، عنوان تزار برای امپراطور روسیه رواج داشت. آخرین تزار روسیه نیکولای II بود، که در ۱۹۱۸ اعدام شد.

تزاو (tazāv)، ← تژاو.

تزریق[10] (tazriq)، فنـ انژکسیون (aNjeksioN)، داخل کردن مایعی در بدن. از جمله‌ی اقسام آن تزریق زیر جلدی (داخل انساج زیر پوست)، داخل عضله‌ای، داخل وریدی (که درون رگ زده میشود)، و داخل نخاعی (درون پرده‌ی پوششی نخاع) است. معمولاً بتوسط سرنگ و سوزن مجوفی عملی میشود. سوزن زدن اصطلاح دیگر آنست.

تزنگ (tezang)، ده (جم ۲۳۶'۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۲ کیلومتری ج‌ش سروستان.

تزوکات: ← امیر تیمور.

تزویر: ← جعل و تزویر.

تژاو (tajāv) یا **تزاو**، داماد افراسیاب، که گیو، داماد رستم، او را زنده دستگیر کرد و بکشت.

تژو، نام پرتغالی رود تاگوس.

تسارسکویه سلو، جمشر، ← پوشکین، شهر.

تساریتسین، جمشر، ← ستالینگراد.

تسالونیکه یا **تسالونیکی**، مقدونیه، ← سالونیک.

تسالونیکیان[11] (tassālunikiān) [= مردم تسالونیکه، یعنی سالونیک] یا **رساله‌ی پولس به تسالونیکیان**، عنوان دو رساله از رسالات عهدج، موسوم به تسالونیکیان اول و تسالونیکیان دوم، که پولس حواری به کلیسای سالونیک نوشته است. در اولی کلیسا را بجهت نیروی ایمانش میستاید، و شبهاتی را در باب آمدن مجدد مسیح برطرف میکند. در دومی این شبهات را بشدت محکوم میکند.

تسالی[12] (tesāli)، ید **تسالیا** (tessāliā)، ناحیه‌ای در قسمت شمالی یونان. در ازمنه‌ی قدیم در دشتهای آن غلات و اسب و گاو پرورش مییافت. در ۳۴۴ قم بتصرف فیلیپ II مقدونی درآمد؛ در اواخر امپراطوری روم یکی از ایالات امپراطوری بود؛ در ۱۲۰۴ به ونیز، در ۱۳۵۵ به ترکان عثمانی، و در ۱۸۸۱ به یونان جدید منتقل شد.

تسانا، دریاچه، حبشه، ← تانا.

تسانگپو، رود، تبت، ← براهماپوترا.

تسئوس[13] (teseus)، در اساطیر یونان، پهلوان آتنی؛ پسر آیگئوس، پادشاه آتن. زندگیش پر از حوادث بود، از جمله کشتن نرهگاوی وحشی که صحاری ماراتون را خراب میکرد، و کشتن مینوتاوروس (بکومک آریادنه). پس از پدر پادشاه آتن شد. در شکار گراز کالودون شرکت داشت. در لشکرکشی هرکول بر ضد آمازونها شرکت داشت، و بپاداش شجاعتی که نشان داد، آنتیوپه، خواهر ملکه‌ی آمازونها، بزنی بوی داده شد؛ فرزند آنها هیپولوتوس بود. پس از مرگ آنتیوپه، فائدرا را بزنی گرفت، و وی باعث مرگ هیپولوتوس گردید. تسئوس در صدد برآمد که پرسفونه را از جهنم نجات دهد، ولی خود در دوزخ گرفتار شد تا آنکه هرکول او را نجات داد.



تسئوس و مینوتاوروس

تسبیغ (tasbiq) یا **اسباغ** (esbāq) [عربی، = کامل کردن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن افزودن الفی است در میان سبب خفیف آخر پایه در ضرب و عروض؛ بعبارت دیگر، تبدیل هجای دراز (← هجا) است به هجای درازتر در آخر مصراع. مانند مفاعیلن (U – – –) که تبدیل به مفاعیلان (U – – –◦) شود. پایه‌ای را که تغییری چنین یافته است، مسبغ (mosabbaq) خوانند.

تسپیس[14] (tespis)، نق ح ۵۳۴ قم، شاعر نیمه‌افسانه‌ای یونانی، که او را مخترع تراژدی شمرده اند. گویند به دسته‌ی هماوازان یک بازیگر افزود (← تراژدی).

تست[15] (test)، لفظ انگلیسی، بمعنی آزمایش و امتحان. اصطلاحاً به رشته‌ای از سؤالات یا تمرینها یا سایر وسایل اندازه‌گیری مهارت، اطلاعات، هوش، ظرفیت، یا استعداد یک فرد یا یک دسته گفته میشود. ← تستهای روانشناسی. برای تستهای هوشی ← هوش.

تستر، نام عربی شهر شوشتر، خوزستان.

تستری، سهل (sahle tostari) [ابومحمد سهل ابن عبدالله تستری]، ۲۰۰ یا ۲۰۱–۲۷۳ یا ۲۸۳ هق، از بزرگان صوفیه. مدتی در بصره و زمانی در عبادان (آبادان) اقامت نمود، و در بصره وفات

(۱)trillion (۲)Trincomalee (۳)trinitrotoluene (۴)Trinity (۵)Trinidad (۶)Trinidad, Tobago (۷)Triumvirate (۸)Trivandrum (۹)Czar; Tsar (۱۰)injection (۱۱)Thessalonians (۱۲)Thessaly (۱۳)Theseus (۱۴)Thespis (۱۵)test

یافت. با ذوالنون مصری ملاقات کرد. کراماتی به وی منسوب است. کتاب تفسیر قرآن العظیم ازوست. فرقه‌ی سهلیه (sahliyye) از صوفیه به وی منسوبند. تستری و پیروانش مجاهدت و ریاضت و خلاف نفس کردن را راه نجات سالک میدانستند.

تستکین[1]، **کلارا** (klārā tsetkin)، ۱۸۵۷–۱۹۳۳، بانوی آلمانی، از رهبران کمونیستهای آلمان؛ عضو رایشستاگ در ۱۹۱۹–۳۲.

تستهای ابرازی[2]: ← تستهای روانشناسی.

تستهای روانشناسی[3] (test.hāye)، تستهای (← تست) استاندهای که برای مطالعه‌ی خصوصیات روانشناسی، استعدادها، معلومات، رغبتها، و خصوصیات خلقی بکار میرود. تستهای روانشناسی در مدارس برای اندازه‌گیری استعدادها و معلومات مورد استفاده واقع میشود. در مؤسسات اداری و تجاری و صنعتی، تستهای روانشناسی برای انتخاب و انتصاب و ترفیع کارمندان و تعیین ارزش برنامه‌های مختلف بکار برده میشود. پسیکاتالیز موجد تستهائی گردید که به تستهای "ابرازی" موسومند، و اساس آنها تمایل انسان به ابراز احوال مکنون و راز درون بصورت اظهارات مبهم و غامض یا رمزی است. هرمان رورشاخ (hermān roršāx) ده نوع لکه‌جوهر را انتخاب کرد که بیماران باو بگویند در آن لکه‌ها چه میبینند (تست رورشاخ). هنری ا. ماری تست دیگری (تست استدراک موضوعی) شامل تصاویر معمولی درست کرده است که در باره‌ی هر تصویر باید داستانی گفته شود. لیپوت زوندی عکس ۴۸ نفر را که یا دوچار اختلالات روحی و یا انحرافات جنسی بودند بکار میبرد، که از آنها باید تعداد معینی که مقبول یا مورد نفرت هستند انتخاب شود. انواع دیگر تستهای ابرازی تست تداعی لغات، نقاشی با انگشت، و کشیدن تصویر آدمی است. نیز ← هوش.

تستهای هوشی: ← هوش.

تستینیه[4] (tsetinie)، شهر کوچک، مونتنگرو، یوگوسلاوی، نزدیک آدریاتیک. در اواخر قرن ۱۵م بنا شد؛ چند بار ترکان عثمانی آنرا تاراج کردند و سوختند. تا ۱۹۱۶ پایتخت مونتنگرو بود.

تسجیع، در علم بدیع: ← سجع.

تسدیس، در نجوم: ← نظر.

تسرس (tsres)، یوگوسلاوی: ← کرسو.

تسرینگن[5] (tseringen)، خاندان اشرافی آلمانی. تا ۱۲۱۸ زمینهای وسیعی در بادن و سویس غربی تیول آنان بود. شاخه‌ی اصلی این خاندان در ۱۲۱۸، که دوک بارتولد V (bārtold)، درگذشت، از میان رفت. بارتولد از مقتدرترین اشراف آن زمان بود، و شهرهای بسیار (مخصوصاً برن) بنا نهاد. بیشتر قلمرو بارتولد بین دو خاندان کیبورگ و هاپسبورگ تقسیم شد، ولی شاخه‌ی جوانتری از این خاندان در بادن شمالی باقی ماند. این شاخه در قرن ۱۶م به دو شاخه‌ی بادن‌بادن و بادن‌دورلاخ تقسیم شد، و در ۱۷۷۱ از نو متحد گردید و بر دوکنشین بزرگ بادن فرمانروائی کرد (۱۸۰۶–۱۹۱۸).

تسیس[6] (tsesis)، آلمانی **وندن**[7] (venden)، شهر (جه ۸'۷۴۸)، ل لتونی. از مراکز کشاورزی است؛ کاغذسازی دارد. مقر سابق شهسواران لیوونیائی بود، و قلعه‌ی آن را همانها ساختند.

تسطیح کره، نمایش کره بر سطح مستوی؛ ← نقشه‌ی جغرافیائی.

تسکوکو[8]، **دریاچه‌ی** (teskoko)، دریاچه‌ای در ح ۵ کیلومتری ش شهر مکزیکو، مکزیک. در دوره‌ی آزتکها بمراتب وسیعتر از آنچه هست بود. شهر تنوچتیتلان، پایتخت و شهر مستحکم آزتکها، بر قسمت غربی آن ساخته شده بود.

تسلا[9]، **نیکولا** (nikolā teslā)، ۱۸۵۶–۱۹۴۳، برقگر و مخترع امریکائی، مت کروآسی (در آن زمان جزء اتریش‌هنگری). در ۱۸۸۴ به کشمت مهاجرت نمود. مدت کوتاهی با ادیسن کار کرد. در رشته‌ی برق با ولتاژ زیاد از پیشقدمان بود. در تکمیل مخابرات بیسیم اختراعات و اکتشافات متعدد و پرارزش دارد.

تسل آم زه[10] (tsel ām ze)، تفرجگاه کوهستانی (جه ۶'۳۲۰)، سالزبورگ، غ اتریش مرکزی، کنار تسلرزه (tselerze) یا دریاچه‌ی تسلر.

تسلسل خواطر: ← تداعی معانی.

تسلسل رسولان مسیح[11]، در نزد بعضی فرقه‌های مسیحی، عقیده به اینکه مقام رسولان مسیح نسلا بعد نسل بصورت سلسله‌ی پیوسته‌ای انتقال یافته است، بطوری که اسقفهای کنونی وارثین واقعی قدرت رسولان مسیح هستند. کلیساهائی که قائل به نظام اسقفی نیستند بکلی منکر این نظریه هستند. نظریه‌ی تسلسل رسولان را نباید با نظریه‌ی تفوق پاپی اشتباه کرد (← پاپ).

تسله[12] (tsele)، شهر (جه ۵۷'۱۹۶)، ساکس سفلی، ل آلمان، بر رود آلر. پالایشگاه نفت و صابون‌سازی و ماشینسازی دارد. تا ۱۷۰۵ مقر دوکهای برونسویک‌ـلونبورگ بود.

تسلیم، در علم بدیع، نخست با چیزی همداستانی کردن، آنگاه بر رد آن دلیل آوردن؛ مانند (سعدی)؛

قارون گرفتمت که شدی در توانگری
سگ نیز با قلاده‌ی زرین همان سگ است.

تسلیم و ترک نفس[13]، جنبه‌ی افراطی طریقه‌ی رازوری، که میگل د مولینوس، و بنحو معتدلتری، فنلون و خانم گولیون (مادام گویون) ترویج کردند. اساس آن اینست که، برای وصول به حق و اتحاد با او، نفس باید حالت منفعله بخود گیرد، و در انتظار کشش او، کوشش را پاک رها کند، و استدلال و عواطف و شمائر دینی و حتی عبادت را ترک گوید. اساس این فکر در بسیاری از ادیان شرقی دیده میشود.

تسمیط (tasmit) [عربی، = به رشته کشیدن]، در علم بدیع، بیت را بچهار بخش کردن و سه بخش نخستین را به سجعی خلاف قافیه آوردن؛ مانند (سعدی)؛

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود.

شعری چنین را مسمط (mosammat) گویند.

تسن، ایالت، سویس: ← تیچینو.

تسنکر[14]، **یولیوس تئودور** (yulius teodor tsenker)، ۱۸۱۱–۸۴، مستشرق آلمانی. از آثارش کتابخانه‌ی شرقی (۱۸۴۰)، کتاب مختصر کتابشناسی شرقی (۱۸۴۵)، و لغتنامه‌ی مختصر عربی و ترکی و فارسی (۱۸۶۲–۷۶) است. نامش را در فارسی زنکر نیز خوانده‌اند.

تسنیم (tasnim)، نام چشمه‌ای در بهشت که، بنا بگفته‌ی قرآن (سوره‌ی مطففین ۲۷)، مقربان و نزدیکان بخدا از آن مینوشند.

تسوایبروکن[15] (tsvāybrüken)، فنس **دوپون**[16] (dëpoN)، شهر (جه ۳۱'۱۴۷)، راینلاند پفالتس، غ آلمان، در پالاتینای راین. کارخانه‌های فلزکاری و چرمسازی و نساجی دارد. در جه II ۸۰٪ آن ویران شد. پس از ۱۴۱۰ مقر شاخه‌ای از سلسله‌ی ویتلسباخ بود، که ابتدا عنوان کنت کاخ‌نشین و بعداً عنوان دوک کاخنشین داشتند. کارل X که در ۱۶۵۴ بسلطنت سوئد رسید ازین شاخه بود، و تا ۱۷۴۱ سلطنت سوئد در دست این شاخه ماند. تسوایبروکن در ۱۷۹۷–۱۸۱۴ ضمیمه‌ی فرانسه بود؛ در کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) به باواریا بازگشت، و از آن ببعد تاریخش همان تاریخ پالاتینای راین است.

تسوایگ[17]، **آرنولد** (ārnold tsvāyg)، ۱۸۸۷–، رمان‌نویس اتریشی. اثر معروفش داستان بزرگ جنگی قضیه‌ی گروهبان گریشا (۱۹۲۷) است.

تسوایگ[17]، **شتفان** (štefān tsvāyg)، ۱۸۸۱–۱۹۴۲، نویسنده‌ی بزرگ اطریشی، که مخصوصاً بسبب زندگینامه‌هائی که نوشته معروفست. در وین در خاندان یهود مرفه الحالی بدنیا آمد. بعدها، بعد از برآمدن نازیها، به غربت رفت، و سرانجام در برزیل انتحار نمود. آثارش حاکی از تسلط وی بر مسائل روانی و تاریخی است. زندگینامه‌هائی که نوشته، از نظر قوه‌ی تحقیق و قدرت قلم وی در تجزیه و تحلیل شخصیتها، هر یک شاهکاری بشمار میرود؛ از جمله‌ی آنهائی که به فارسی ترجمه شده زندگینامه‌های ماری آنتوانت، ژوزف فوشه، ماژلان، فروید، کازانووا، تولستوی، بالزاک، دیکنس، داستایفسکی، و مری بیکر است. از داستانهائی که بنام او به فارسی ترجمه شده میتوان اینها را نام برد، آموک؛ دنیای دیروز؛ مشعل مدفون؛ عشق و نومیدی؛ و غیره.

تسوج یا طسوج (هر دو tasuj یا tassuj)، ۱/۲۴ بعضی مقادیر، معادل ربع دانگ. ظاهراً واحد جغرافیائی طسوج در اصطلاح جغرافیدانان اسلامی از این اندازه نام گرفته است.

تسوج یا طسوج (هر دو tasuj)، ده (جه ۱'۵۸۴ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوار، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۹۵ کیلومتری غ سروستان.

تسوج یا طسوج، دهستان (جه ح ۱۳'۴۸۵؟)، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، کنار دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. مرکزش **تسوج یا طسوج** (جه ۳'ـ ۲۶۶ سد ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳ کیلومتری ل غ شبستر

(۱)Zetkin (۲)projective tests (۳)mental tests (۴)Cetinje (۵)Zähringen (۶)Cesis; Tsesis (۷)Wenden (۸)Texcoco (۹)Tesla (۱۰)Zell am See (۱۱)apostolic succession (۱۲)Celle (۱۳)quietism (۱۴)Zenker (۱۵)Zweibrücken (۱۶)Deux-Ponts (۱۷)Zweig

واقعست.

تسو شی[1] (tsu ŝi)، ۱۹۰۸–۱۸۳۴، ملکه‌ی چین، همسر محبوب امپراطور شین فینگ (ŝien fing) (فت ۱۸۶۱). در ۱۸۶۱–۷۵ نیابت سلطنت پسرشان، تونگ چی (فت ۱۸۷۵)، را بعهده داشت. پس از مرگ تونگ، خواهرزاده‌ی خود **کوانگ شو** را به امپراطوری منصوب کرد، و چون وی در صدد اصلاحاتی در امور سیاسی و اجتماعی چین برآمد، ملکه او را وادار به استعفا کرد (۱۸۹۸)، و شخصاً به سلطنت پرداخت. در مقابل دست‌اندازی خارجیها به چین مقاومت و شورش بوکسرها را تشویق کرد، ولی پس از شکست شورشیان بگریخت. در ۱۹۰۲ به پکن بازگشت، و در سال‌های آخر فرمانروائی خود با بعضی اقدامات اصلاحی (تأسیس مدارس، ساختن راه آهن، منع کشت خشخاش، و غیره) موافقت کرد. آخرین اقدام رسمی وی انتصاب پو یی به امپراطوری بود.

تسوشیما[2] (tsušimā)، جزیره (۷۰۰ کمم؛ جمـ ۶۷٬۰۰۰)، در تنگه‌ی کره؛ متعلق به ژاپن. در جنگ روس و ژاپن، در نبرد دریائی که نزدیک این جزیره واقع شد (مه‌ی ۱۹۰۵) ژاپن پیروزی قطعی یافت.

تسوگ[3] (tsug)، ایالت (= کانتون) (۲۴۰ کمم؛ جم ۴۲٬۲۳۹)، سویس مرکزی. کوهستانی و دارای مراتع و جنگلها و مرغزارها است. زبان مردم آلمانی است. در ۱۲۷۳ بخاندان هاپسبورگ رسید؛ در ۱۳۵۲ به کنفدراسیون سویس پیوست. در ۱۸۴۵–۴۷ عضو زوندربوند بود. کرسی آن، شهر **تسوگ** (جم ۱۴٬۴۸۸)، کنار دریاچه‌ی تسوگ واقعست، و آثار معماری سبک گوتیک دارد.

تسوگارو[4]**، تنگه‌ی** (tsugāru)، تنگه‌ای بین جزایر هونشو و هوکایدو، ژاپن.

تسوگشپیتسه[5] (tsugŝpitse)، کوهی بارتفاع ۲٬۹۶۲ متر در آلپهای باواریا و بر مرز باواریا و اتریش؛ بلندترین قله‌ی باواریا و آلمان. یک راه آهن از گارمیش-پارتنکیرشن به قله‌ی آن میرود.

تسولفراین[6] (tsolferāyn) [آلمانی، = اتحادیه‌ی گمرکی]، اتحادیه‌ی گمرکی میان کشورهای آلمان قرن ۱۹م. تأمین وحدت سیاسی آلمان در ۱۸۷۱ مسبوق بتأمین وحدتهای اقتصادی و معاهدات گمرکی بود. اول بار فریدریش لیست فکر لغو کردن سدهای گمرکی را که مانع داد و ستد بین کشورهای اتحادیه‌ی ژرمنی بود رواج داد. نخست پروس موانع گمرکی داخلی را رفع کرد (۱۸۱۸)، و یک تسولفراین برای آلمان شمالی تشکیل داد (۱۸۱۸–۲۸)، و آن در ۱۸۳۴ با دو اتحادیه‌ی مشابه که در ۱۸۲۸ در آلمان جنوبی و آلمان مرکزی تشکیل شده بود درهم آمیخت، و تسولفراین آلمان تشکیل یافت. پس از جنگ (۱۸۶۶) اتریش و پروس، اعضای اتحادیه‌ی گمرکی موافقتنامه‌ی جدیدی منعقد کردند. اتحادیه‌ی آلمان شمالی که تازه تشکیل شده بود به تسولفراین پیوست، و سایر کشورهای آلمان نیز پیمانهای گمرکی با پروس که فاتح جنگ بود منعقد نمودند. در ۱۸۷۱ قوانین و مقررات تسولفراین جزء قوانین امپراطوری آلمان گردید. آخرین شهرهائی که به تسولفراین امپراطوری پیوستند (۱۸۸۸) هامبورگ و برمن (هر دو از شهرهای اتحادیه‌ی هانسائی) بودند.

تسولنر[7]**، یوهان کارل فریدریش** (yohān kārl fridriŝ tsĕlner)، ۱۸۳۴–۸۲، فیزیکدان و منجم آلمانی. تحقیقات جالبی در فیزیک نجومی کرد. اسبابی برای اندازه‌گیری نور و رنگ ستارگان اختراع نمود. در اواخر عمر به مسائل روحی پرداخت، و در صدد برآمد که پدیده‌های روانی را بوسیله‌ی تصور بعد چهارمی برای فضا توجیه کند.

تسونتاکا[8] (tsunetākā)، نقاش ژاپونی در قرن ۱۳م. تصویرهای سیاهقلم نیز کشیده است. شهرت او بیشتر بسبب دورنماهائی است که با خطوط مشخص و قوی بوجود آورده است. بعدها نام خود را به توسا تسونتاکا (tosā) تبدیل کرد، و نام توسا بر یک مکتب نقاشی اطلاق شد.

تسویکاو[9] (tsvikāu)، شهر (جم ۱۲۲٬۸۶۲)، ساکس، ش آلمان. در ناحیه‌ای دارای معادن مهم زغال سنگ واقع و از مراکز صنعتی عمده است (پارچه، ماشین‌آلات، اتومبیل، مواد شیمیائی، وسایل استخراج، پیانو، کاغذ). در ۱۲۹۰–۱۳۲۳ از شهرهای آزاد امپراطوری بود. در ۱۵۲۰–۲۳ مرکز نهضت آناباتیستی ت. مونتسر بود. در جنگ سی‌ساله مکرر غارت شد. روبرت شومان در اینجا بدنیا آمد.

تسویکی[10]**، فریتس** (frits tsviki)، ۱۸۹۸–، عالم سویسی-امریکائی فیزیک نجومی، صاحبنظر در نواختران و ابرنواختران. تحقیقاتش در باب جت، اشعه‌ی کیهانی، و الکترونها و یونهای بطیء السیر در گازها نیز معروفست.

تسوینگلی[11]**، اولریش** (ulriŝ tsvingli)، ۱۴۸۴–۱۵۳۱، مصلح پروتستان سویسی. اومانیستی دانا و کشیش بود. معتقد بود که دین باید مستقیماً از کتاب مقدس استخراج شود، و وظیفه‌ی دینی خود میدانست که جامعه‌ی مسیحیت را در مسائل سیاسی راهنمائی کند، و امور اخلاقی تعلیم دهد. در زوریخ ترویج آداب پروتستان را آغاز کرد، و سپس به نشر عقاید خود پرداخت. با اجرای آیین‌های مذهبی، استعمال شمایل در کلیسا، منع ازدواج کشیشها، دستگاه پاپی، و رهبانیت مخالف بود، و سخت طرفدار این نظریه بود که هر کس مسئول ایمان خویش است. مقامات کشوری زوریخ از او پشتیبانی کردند، و وی در آلمان جنوبی و در بسیاری از نواحی سویس از رهبران پروتستانها گردید. تسوینگلی معتقد بود که عشای ربانی ذکرانی بیش نیست، و از این جهت با لوتر اختلاف عقیده داشت، و مذاکرات (۱۵۲۹) این دو در ماربورگ بجائی نرسید. سرانجام تسوینگلی در نبرد کاپل بقتل رسید، و نیروهای وی در جنگ بین کانتونهای کاتولیک و پروتستان سویس مغلوب شدند. اگرچه تعالیم او در مقابل مذهب کالونی بر جای نماند، الاهیات کالونی تا حدی بر زمینه‌ی کارهای وی استوار گردید.

تسه‌تسه[12] (tsetse)، حشره‌ی افریقائی از نوع گلوسینا (*Glossina*)، کمی درشت‌تر از مگس معمولی، که خون میمکد، و بعضی از جنسهای آن موجب انتقال بیماری خواب افریقائی است.

تسه‌تسه
(دوبار بزرگ شده)

تسهیم، در علم بدیع، ← ارصاد.

تسیتن[13]**، هانس یوآخیم فون** (hāns yoāxim fon tsiten)، ۱۶۹۹–۱۷۸۶، ژنرال سواره‌نظام پروسی در زمان فردریک II.

تسیسترسدورف[14] (tsistersdorf)، شهر (جم ۳٬۰۴۴)، اتریش سفلی، لل‌ش وین. حوزه‌ی وسیع نفتی دارد (بیشتر آن در جج II بکار افتاد).

تسین، ایالت، سویس، ← تیچینو.

تسین[15] (tsin) یا **چین**[16]، سلسله‌ای از پادشاهان چین که، پس از دوره‌ی سه پادشاهی، از ۲۶۵ تا ۴۲۰ سلطنت کردند. در دوره‌ی سلاطین این سلسله رواج دین بودائی افزون گشت. از انقراض این سلسله تا تأسیس (۵۸۱) سلسله‌ی سوئی، هرج و مرج حکمفرما بود.

تسینان[17] (tsinān)، چینی **جینان**، شهر (جم در ۱۹۴۸ تخمیناً ۶۴۲٬۲۷۵)، کرسی ایالت شانتونگ، ش چین. از صنایع آن نساجی است. دانشگاه چلو آنجاست.

تسینتسندورف[18]**، گراف نیکولاوس لودویگ فون** (graf nikolās ludvig fon tsintsen-dorf*)، ۱۷۰۰–۱۷۶۰، اسقف کلیسای موراوی. به علت فعالیتهای دینیش ناچار شد که ساکس را (که املاکش در آنجا بود) ترک گوید (۱۷۳۶). از آن ببعد، چندین سال را به مسافرت گذرانید، و بترویج عقاید کلیسای موراوی که تجدید سازمان یافته بود پرداخت.

تشابه الاطراف (tašāboho 'l.'atrāf)، در علم بدیع، آخرین لفظ یا الفاظ مصراع یا بیتی را در آغاز مصراع یا بیت دیگر دوباره آوردن، مانند (فرصت شیرازی)؛

دوباره باد بهار بباغ شد بی سپار
بباغ شد بی سپار نسیمی از هر کنار.

تشان (tašān)، ده (جمـ ۱٬۵۷۸ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، ۲۸ کیلومتری لغ بهبهان.

تشبیب (tašbib)، ← تغزل و تشبیب.

تشبیه (tašbih)، در علم بیان، مانند کردن دو چیز در صفتی بیکدیگر، مانند (اسدی)؛

عذاری چو گل خاطرافروز دید

تشبیه دارای چهار رکن است؛ (۱) مشبه (mošab-bah) (مانندشده، عذار)؛ (۲) مشبه به (mošab-bahon beh) (آنچه مشبه را بدان مانند کرده اند، گل)؛ (۳) ادات تشبیه (چو)؛ (۴) وجه شبه

(۱)Tz'u Hsi; Tsu Hsi (۲)Tsushima (۳)Zug (۴)Tsugaru (۵)Zugspitze (۶)Zollverein (۷)Zöllner (۸)Tsunetaka (۹)Zwickau (۱۰)Zwicky (۱۱)Zwingli (۱۲)tsetse fly (۱۳)Zieten (۱۴)Zistersdorf (۱۵)Tsin (۱۶)Chin (۱۷)Tsinan (۱۸)Zinzendorf

(vajhe šabah) (صفت مشترک میان مشبه و مشبه به، خاطرافروزی). مشبه و مشبه به را طرفین تشبیه نیز خوانند. شرط لازم در تشبیهٔ قویتر بودن مشبه به است در وجه شبه از مشبه. تشبیه یکی از طرق وصف است، و بر چند گونه است (شرح هر یک، بترتیب الفبائی، جداگانه آمده است).

تشبیه اضمار: ← تشبیه مضمر.

تشبیه تسویه (tasvie) [= برابر کردن]، تشبیهی (← تشبیه) که در آن چند چیز را بیک چیز مانند کنند، چون (عمعق)،

نقش خورنق است همه باغ و بوستان
فرش ستبرق است همه دشت و کوهسار.

تشبیه تفضیل (tafzil) [= برتری نهادن]، تشبیهی (← تشبیه) که در آن مشبه را بر مشبه به برتری نهند و قویتر نشان دهند، مانند

یکی دختری داشت خاقان چو ماه،
کجا ماه دارد دو زلف سیاه؟

تشبیه تمثیل (tamsil)، تشبیهی (← تشبیه) که در آن وجه شبه مرکب یعنی منتزع از چیزهای چند باشد، مانند (ناصر خسرو)،

بنگر بستاره که بتازد ز پس دیو
چون زر گدازیده که بر قیر چکانیش.

تشبیه جمع، تشبیهی (← تشبیه) که در آن یک چیز را بچند چیز مانند کنند، چون

من همچو خار و خاکم و تو آفتاب و ابر
گلها و لالهها دهم ار تربیت کنی.

تشبیه صریح: ← تشبیه مرسل.

تشبیه کنایت: ← تشبیه مؤکد.

تشبیه مجمل (mojmal)، تشبیهی (← تشبیه) که در آن وجه شبه ذکر نگردد، مانند (ازرقی)،

پیچیدن افعی بکمندت ماند؛
آتش بسنان دیوبندت ماند؛
اندیشه برفتن سمندت ماند؛
خورشید بهمت بلندت ماند.

تشبیه مرسل (morsal) یا **تشبیه صریح،** تشبیهی (← تشبیه) که در آن ادات تشبیه را بیاورند.

تشبیه مشروط: ← تشبیه مقید.

تشبیه مضمر (mozmar) [= پنهان] یا **تشبیه اضمار** (ezmār)، چیزی را بچیز دیگر چنان مانند کردن که ظاهر سخن به تشبیه نماند، مانند (معزی)،

گر نور مه و روشنی شمع تراست،
این کاهش و سوزش من از بهر چراست؟
گر شمع تویی، مرا چرا باید سوخت؟
ور ماه تویی، مرا چرا باید کاست؟

تشبیه مطلق، تشبیهی (← تشبیه) بیقید و شرط، مانند

دست او همچون سحاب و خلق او همچون گلاب.

تشبیه معکوس یا **تشبیه مقلوب،** مانند کردن دو چیز دو بار بیکدیگر چنانکه هر یک یک بار مشبه و بار دیگر مشبه به گردد (← تشبیه)، چون (ازرقی)،

پشت زمین چو روی فلک گشته از سلاح
روی فلک چو پشت زمین گشته از غبار.

تشبیه مفروق، آوردن چند مشبه و مشبه به، هر مشبه با مشبه به خود (← تشبیه)، مانند (ازرقی)،

از بس بنفشه، چون کف نیل است جویبار
وز بس شکوفه، چون تل سیم است آبدان.

تشبیه مفصل، تشبیهی (← تشبیه) که در آن وجه شبه را در سخن بیاورند، مانند

ای بحسن و بلطافت چو گل یاسمنا!

تشبیه مقلوب: ← تشبیه معکوس.

تشبیه مقید یا **تشبیه مشروط،** تشبیهی (← تشبیه) که در آن قید و شرطی برای یکی از طرفین آورند، مانند

روی او ماه است اگر بر ماه مشک افشان شود.

تشبیه ملفوف (malfuf) [= بهمپیچیده]، آوردن چند مشبه نخست و چند مشبه به جداگانه پس از آن (← تشبیه)، مانند (ازرقی)،

از گل و ابر آسمان و زمین
پر طاووس گشت و پشت پلنگ.

تشبیه مؤکد (mo'akkad) یا **تشبیه کنایت** (kenāyat)، تشبیهی (← تشبیه) که در آن ادات تشبیه آورده نشود، مانند (فرخی)،

بشب در باغ گویی گل چراغ باغبانستی.

تشتر (teštar)، ← تیر، در آیین زردشتی.

تشری[1] (tešri)، نام یکی از ماههای تقویم یهود، که ماه اول سال عرفی و ماه هفتم سال دینی است، و مطابق با قسمتی از سپتامبر و اکتبر فرنگی میباشد. جشن سال نو در روزهای اول و دوم تشری برگزار میشود؛ یوم کیپور در روز دهم؛ و عید میوه‌بندان از ۱۵م تا ۲۲م. در ایام قدیم ایثانیم (aysānim) نام داشت (اول پادشاهان ۲.۸).

تشریح[2] (tašrih) یا **کالبدشناسی** (kālbod-šenāsi)، فن آناتومی (ānātomi)، علمی که موضوعش ساختمان و شکل اعضای مختلف بدن و وضع آنها نسبت بیکدیگر است. بحث در ساختمان و شکل اعضا در سلسلهٔ حیوانات تشریح مقایسه‌ای، بحث در ساختمان بافتها و چگونگی تشکیلات ریزبینی آنها نسجشناسی یا بافتشناسی، و بحث در چگونگی ساختمان تخم از ابتدای تولید و نمو آن جنینشناسی یا رویانشناسی نامیده میشود. این مباحث شعب تشریح محسوب میشوند.

شکافتن جسد آدمی از ایام قدیم مذموم بود، و در اسلام حرام شمرده میشد. بهمین جهت، در قدیم پیشرفت چندانی در تشریح عملی یا کالبدشکافی[3] حاصل نشد، الا در اسکندریه، که جالینوس تا حدی که ممکن بود باین کار پرداخت، ولی او هم بیشتر میمون را تشریح میکرد. علمای مسلمان نیز از هر موقعیتی برای کسب اطلاع مستقیم از ساختمان داخلی بدن انسان استفاده میکردند، چنانکه عبداللطیف بغدادی، وقتی که شنید که در نقطه‌ای از مصر تلی از بقایای انسانی وجود دارد، بآنجا سفر کرد، و مشاهدات خود را از استخوانهای مردگان یادداشت نمود. مترجمین عرب بعضی از مصنفات جالینوس را در تشریح از یونانی بعربی ترجمه کردند. کتاب المنصوری، از محمد ابن زکریای رازی (فت ۳۲۵ هق)، الکامل فی الصناعات الطبیه، تألیف علی ابن عباس مجوسی (فت ۳۸۴ هق)، و قانون، از ابوعلی سینا (فت ۴۲۸ هق)، از نخستین کتابهای طب اسلامی است که در آنها بتفصیل از تشریح اعضای بدن آدمی بحث شده است. ترتیب مطالب در آنها روشن و منطقی و تقریباً یکسان است. از استخوانشناسی آغاز میشود، و پس از بحث در کلیات، یکیک استخوانها از فرق سر تا نوک پا مورد بحث قرار میگیرد. سپس عضله‌شناسی میآید، و پس از آن عصبشناسی و شریانشناسی، و در آخر کار، از اعضای ظاهری و باطنی (همچون چشم، بینی، گوش، زبان، حنجره، ریه، معده، جگر، مثانه، اعضای تناسلی، و غیره) بحث میشود. کتابهای عربی تشریح بسیار پیشرفته بود، و در ضمن بیان تشریح هر عضو، وظیفه‌ی آن نیز مورد بحث قرار میگرفت. بر خلاف کتابهای طب و گیاهشناسی، در کتابهای تشریح الفاظ یونانی یا فارسی بکار نرفته، و بر خلاف کتابهای نجوم و ریاضی، اصطلاح فنی در آن کم است. ابوالقاسم زهراوی (فت ح ۴۰۴ هق) و ابن زهر (فت ۵۵۷ هق) از بزرگترین نمایندگان علم و عمل در میان مسلمانانند. زهراوی مؤلف کتاب التصریف لمن عجز عن التألیف است که قسمت تشریح و جراحی آن عمدةً از کتاب پاولوس آیگینائی گرفته شده است. ابن زهر تا حد زیادی از تسلط جالینوس خارج شد، و تجربه را جانشین علم کتابی ساخت. اروپائیان از ترجمه‌های لاتینی آثار این دانشمندان استفاده‌ی فراوان برده‌اند.

از پیشروان علم تشریح در اروپا میتوان وسالیوس، ویلیام هاروی، و جان هانتر را نام برد. کارهای لئوناردو دا وینچی مشتمل بر تصاویر متعدد از تشریح بدن انسان است. نیز ← پزشکی.

در کنفرانسی که در سال ۱۸۹۵ در شهر بال (سویس) منعقد شد، یک سلسله اصطلاحات تشریحی بین‌المللی برقرار گردید.

تشریح الافلاک (tašriho 'l-'aflāk)، رساله‌ی مختصری در هیئت قدیم، بعربی، از شیخ بهائی. مکرر در تهران بطبع رسیده است.

تشریق[4] (tašriq)، در اصطلاح هیئت قدیم، اولین طلوع مجدد سالیانه‌ی یک ستاره در مشرق درست پیش از طلوع آفتاب پس از دوره‌ای که ستاره، بسبب نزدیکی به خورشید، ناپدید بوده است. در مقابل آن تغریب[5] (taqrib) است، که اولین طلوع مغربی ستاره میباشد.

تشریق، روزهای، نام سه روز آخر حج، یعنی ۱۱م–۱۳م ذو الحجه، که در طی آنها زائرین خانه‌ی خدا در منی میمانند، و روزانه رمی جمره را انجام میدهند. ← حج.

تشرین (tešrin) [از عبری متأخر، از آرامی، از صورت آشوری و بابلی تشریتو (tašritu)]، نام دو ماه، بین ایلول و کانون اول، در تقویم شمسی بعضی ممالک عربی. تشرین اول ماه ۱۰م و مشتمل بر ۳۱ روز و نام دیگرش اکتبر است. تشرین ثانی ماه ۱۱م و مشتمل بر ۳۰ روز و نام دیگرش نوامبر میباشد.

تشطیر (taštir) [عربی، = دونیم کردن]، در علم بدیع، مصراعهای بیتی را دو لخت کردن و در هر لخت قافیه نگاهداشتن، چنانکه قافیه‌های یک مصراع مخالف قافیه‌های مصراع دیگر باشد، مانند (سعدی)،

مده ای رفیق پندم، که نظر بر او فکندم؛
تو میان ما ندانی، که چه میرود نهانی.

تشعشع[6] (taša''o')، صدور و انتشار انرژی در فضا

---

(1)tishri (2)anatomy (3)dissection (4)heliacal rising (5)heliacal setting (6)radiation

یا در یک محیط مادی بصورت موج؛ و نیز انرژیی که بصورت موج در فضا یا در یک محیط مادی منتشر میشود. مثلا صدور و انتشار **امواج برقاطیسی** یا امواج صوتی، و نیز انرژیی که به این اشکال انتشار یابد تشعشع است. اما اصطلاح تشعشع یا انرژی تشعشعی هر جا بدون قیدی ذکر شود بمعنی تشعشع برقاطیسی است. خورشید معروفترین منبع انرژی تشعشعی، و نور خورشید بارزترین شکل آنست. صدور ذراتی مانند ذرات آلفا و بتا را نیز تشعشع خوانند. **تشعشع حرارتی** بآن دسته از امواج برقاطیسی گفته میشود، که طول موج آنها بین طول موج نور قرمز مرئی و امواج کوتاه رادیوئی است، و آثار حرارتی آنها را میتوان بوسیلهی پیل گرمابرقی یا تابشسنج آشکار ساخت. **تشعشع شیمیائی** یا **تشعشع آکتینیک** (āktinik؛ فنس) تشعشعی است که باعث تغییرات شیمیائی باشد (مانند تشعشعات ناحیهی فوق بنفش طیف). با تکامل فیلمهای عکاسی، حالیه تمام تشعشعات قسمت مرئی طیف و ناحیهی فوق بنفش و حتی قسمتی از ناحیهی زیر قرمز را میتوان شیمیائی شمرد. تشعشع شیمیائی را بغلط شعاع شیمیائی (یا آکتینیک) نیز میگویند. برای **تشعشع نابودی** ← نابودی.

تشعیر (tašʿir)، نقوش حیوانات و طلاکاری که عموماً در حواشی کتب خطی رسم میکنند.

تشعیرسازی‑(tašʿir‑) یا **تشعیراندازی**، نوعی تزیین نسخ خطی که در حاشیهی نسخ یا مرقعات و معمولا با طلا میشود. نقوش تشعیرسازی خطوط غیر منظم است که گاه تصاویر جانوران و بیشتر طیور نیز در آنها هست.

تشن[1] (tešen)، شهر و امیرنشین سابق (حـ ۲٬۲۰۰ کمم)، که اینک میان لهستان و چکوسلواکی تقسیم شده. در ۱۵۲۶–۱۹۱۸ جزئی از سیلزی و در دست اتریش بود. دارای معادن مهم زغال سنگ و نهشتهای آهن است، و بهمین جهت بین لهستان و چکوسلواکی متنازع فیه بود. کنفرانس سفیران آنرا تقسیم کرد (۱۹۲۰)، و بخش غربی را (مشتمل بر حوضهی زغالخیز) به چکوسلواکی و قسمت فلاحتی شرقی را به لهستان داد. شهر تشن نیز بدو قسمت منقسم گردید، یکی، بنام چشین[2] (cešin) (جـ ۱۶٬۵۳۶)، به لهستان، و دیگری، بنام چسکی تشین[3] (ceski tešin) (جـ ۹٬۹۸۶)، به چکوسلواکی واگذار گردید. در اکتبر ۱۹۳۸ لهستان بخش غربی را تصرف کرد، ولی در ۱۹۴۵ وضع ۱۹۲۰ بازگشت.

تشنج[4]، انقباض غیر ارادی و قسری عضلات. ممکن است از مسمومیت بیماریهای عفونی یا اختلال اعصاب ناشی شود. در خردسالان، کمبود آهک در بدن و تبهای سخت مسبب آن میشود. چگونگی تأثیر سبب درست روشن نیست.

تشنر[5]، **فرانتس گوستاو** (frānts gustāv tešner)، ۱۸۸۸–، مستشرق آلمانی؛ از مردم باواریا. در دانشگاههای بن، برلین، مونیخ، ارلانگن، و کیل تحصیل کرد؛ از ۱۹۲۲ بتدریس در دانشگاه مونستر مشغول شد. مسافرتهائی به ترکیه و مصر و ایران کرد. از آثارش شبکهی راههای آناتولی از روی مآخذ عثمانی (۲ جلد، ۱۹۲۴–۲۶) و تاریخ عالم عرب (۱۹۴۴) است.

تشنیز (tešniz)، ده (جـ ۱٬۰۶۵ سنـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان کیار، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۵ کیلومتری لغ بروجن.

تشویه (tašvie)، در شیمی؛ ← تکلیس.

تشهد (tašahhod)، دعائی که هنگام نشستن پس از رکعت دوم و همچنین رکعت آخر نماز خوانده میشود، و در آن به یگانگی خدا و پیغمبری محمد ص شهادت میدهند، و بر پیغمبر اسلام و دودمان او درود میفرستند.

تشیلومپو یا **تاشیلومپو**، دیر؛ ← شیگاتسه.

تصاعد[6] (tasāʿod)، در ریاضیات، رشتهی مرتبی از اعداد که همواره تفاضل هر جمله با جملهی ماقبل یا همواره خارج قسمت هر جمله بر جملهی ماقبل مقدار ثابتی (موسوم به قَدْرِ نسبت) باشد. در صورت اول تصاعد را عددی و در حالت دوم آنرا هندسی گویند. از رشتههای ذیل

$$۱,\quad ۲,\quad ۳,\quad ۴,\quad ۵,\quad \ldots$$

$$۸,\quad \frac{۱۵}{۲},\quad ۷,\quad \frac{۱۳}{۲},\quad ۶,\quad \ldots$$

$$۱,\quad ۲,\quad ۴,\quad ۸,\quad ۱۶,\quad \ldots$$

$$۱,\quad \frac{۱}{۲},\quad \frac{۱}{۴},\quad \frac{۱}{۸},\quad \frac{۱}{۱۶},\quad \ldots$$

اولی و دومی تصاعد عددی و سومی و چهارمی تصاعد هندسی هستند، و قدر نسبتها بترتیب ۱، $-\frac{۱}{۲}$، ۲، و $\frac{۱}{۲}$ است. اگر قدر نسبت یک تصاعد هندسی بیش از ۱ باشد، جملههای آن بسرعت ترقی میکنند ("ترقی تصاعدی")، و اگر عدهی جملهها بینهایت زیاد شود، مجموع جملههای تصاعد از هر حدی میگذرد. مسئلهی عدهی گندمهای قراردادهشده در خانههای شطرنج ناشی از همین خاصیت است.

تصاویر متحرک[7]، نوعی فیلم سینما، که عبارتست از رشتهای از تصاویر مجزا که با دست کشیده شده، و در آنها وضع یا حالت موضوعی که میخواهند متحرک نشان دهند از تصویری به تصویر دیگر اندکی متفاوت است، بطوری که وقتی از رشتهی تصاویر فیلمبرداری شود، و تصاویر را یکی بعد از دیگری بسرعت بر پرده بیندازند بیننده در آنها احساس حرکت کند. مخترع تصاویر متحرک امیل کول فرانسوی است، که در ۱۹۰۷ برای اولین بار فیلمهائی که در آنها تصاویر متحرک بکار رفته بود بمعرض نمایش گذاشت. معروفترین سازندگان تصاویر متحرک و. دیزنی است، که سلسلهی فیلمهای "میکی ماوس" او شهرت جهانی دارد.

تصحیف (tashif) [عربی، = در خواندن صورت کلمهای خطا کردن]، در علم بدیع، الفاظی بقصد اخفای مقصود در سخن آوردن که با تغییر نقطههای حروف آنها، معنی آنها تغییر یابد. مانند توشه و پوشه که بتصحیف بوسه و بوسه گردد. دو واژهای چنین را نسبت بیکدیگر مصحف (mosah‑haf) خوانند.

تصدیر، در علم بدیع؛ ← **رد العجز علی الصدر**.

تصریع [عربی، = بزمین افکندن]، در علم بدیع، در مصراع اول بیتی یا بیتهائی پس از مطلع (در قصیده و غزل) نیز قافیه نگاهداشتن؛ مانند (سعدی)،

صبر کن ای دل که صبر شیوهی اهل صفاست،
چارهی عشق احتمال، شرط محبت وفاست،
مالک رد و قبول هر چه کند پادشاست،
گر بکشد حاکم است، ور بنوازد رواست،
گر چه بخواند، هنوز دست جزع بر دعاست،
ور چه براند، هنوز روی امید از قفاست.

بیتی چنین را، که هر دو مصراع آن دارای قافیه باشد، مصرع (mosarraʿ) خوانند.

تصعید[9] (tasʿid)، عبور مستقیم جسمی از حالت جامد بحالت بخار (بدون مایع شدن). جسمی که تصعید میشود با سرد شدن آنی بحال جامد برمیگردد. مثلا اگر یود را گرم کنیم، از حالت جامد تیرهرنگ بحالت بخار ارغوانی درمیآید، و هنگامی که بسطح سردی برخورد کند بصورت جامد متراکم میشود.

تصفیه[10] یا **پالایش** (pālāyeš)، عمل یا طریقهی جدا کردن مواد خارجی از یک مادهی خام یا آمیخته با این مواد خارجی. این اصطلاح معمولا در مورد استخراج بعضی از فلزات، تجزیهی نفت خام به مشتقات تجارتی آن، و صاف کردن شیرهی چغندر و نیشکر و مواد دیگر بکار میرود. کیفیت عمل تصفیه به نوع مادهی تصفیه کردنی، ارزش محصول نهائی، و درجهی خلوص مطلوب بستگی دارد. در تصفیهی فلزات از اختلاف فلز و مواد خارجی از لحاظ بعضی از خواص فیزیکی یا شیمیائی (مانند وزن مخصوص، نقطهی ذوب، خواص مغناطیسی، و فعل و انفعالات با مواد شیمیائی) استفاده میشود. بسیاری از فلزات را بوسیلهی الکترولیز تصفیه میکنند. **کورهی بلند** و **کورهی انعکاسی** مخصوصاً در تصفیهی مس و آهن اهمیت دارد. ملغمه کردن و طریقهی سیانور از وسایل شیمیائی تصفیه اند. افزودن آهک و صاف کردن و تبخیر کردن و تبلور در تصفیهی قند اهمیت دارد.

تصفیهی آب: ← آب.

تصلب شرایین[11] (tasallobe šarāyin)، سفت و ضخیم شدن دیوارهی سرخرگها (مخصوصاً ریزها)، و تنگ شدن مجرای آنها. ممکن است سبب بالا رفتن فشار خون بشود.

تصلب قطعاتی[12] (tasallobe qātaʿāti)، بیماریی که در اثر آن غلاف شحمی اعصاب مختلف تباه میشود، و در نتیجه، عمل اعصاب مختل میگردد. ممکن است خود عصب هم کاملا تباه شود. علائم بیماری بر حسب عصب تباهشده متفاوت، و عبارتست از دوبینی، رعشه، فتور، اختلال باصره، إشکال حفظ تعادل، اختلال رفتن و تکلم. این بیماری معمولا قبل از ۴۵ سالگی عارض میشود. اسبابش معلوم نیست، ولی معلوم شده است که مقدار سیانور در خون مبتلایان خیلی بیشتر از مقدار عادی است، و باین جهت است که برای تقلیل سیانور خون تیوسولفاتها را بکار میبرند. معالجات دیگری

(۱)Teschen (۲)Cieszyn (۳)Český Těšín (۴)convulsion (۵)Taeschner (۶)progression (۷)animated cartoons (۹)sublimation (۱۰)refining (۱۱)arteriosclerosis (۱۲)multiple sclerosis

هم معمول است، از جمله تمرین و ورزش دادن اندام و عصب آسیب‌دیده.

تصنیف [عربی، = گونه گونه ساختن]، اثری ادبی یا هنری که باابتکار ساخته و پرداخته شده باشد، مانند گلستان سعدی. (← تألیف).

تصنیف [عربی، = گونه گونه ساختن]، سخنانی شعرمانند، مرکب از پاره‌های مساوی یا نامساوی اغلب دارای قافیه، و دارای وزن عروضی یا هجائی و گاه بدون آن، که معمولاً همراه موسیقی خوانده میشود. امروز این گونه سخنان را ترانه نیز میخوانند.

تصور، مذهب اصالت: ← اصالت تصور، مذهب.

تصوف (tasavvof) [عربی، = پشمینه‌پوشی]، طریقه‌ای در معرفت و در تربیت، رایج در بین مسلمین، که پیروان آن پشمینه‌پوشی را بعنوان نشانه‌ی ترک ما سوی الله (mā seva 'l.lāh) [آنچه غیر از خدا است] شعار خویش کرده بودند، و بهمین سبب بنام صوفیه (sufiyye) [مفردش صوفی] و متصوفه (motasavvefe) [مفردش متصوف] خوانده میشده‌اند. این طریقه در بین مسلمین از قرن ۲م هق بیش و کم ظاهر شد، اما در این قرن، که آغاز ظهور مذهب تصوف است، از عناصر واقعی تصوف و اصطلاحات و افکاری مانند عشق الاهی، وحدت وجود، فنا و بقا و غیره، که بعدها مدار تصوف گردید هنوز خبری نبود، و اگر بود بصورت پخته‌ی قرنهای بعد نبود، ولی در این قرن، خاصه از زمان رابعه‌ی عدویه ببعد زمینه‌ی غالب این مطالب فراهم گردید. در قرون ۳م و ۴م تصوف رونق تمام یافت، و تدریجاً، علاوه بر سازمان یافتن جنبه‌ی عملی آن، مخصوصاً در قرون تالی (۷م و ۸م هق)، بصورت یک منظومه‌ی (سیستم) نظری عرفانی و آمیخته با فلسفه و کلام و تا حدی مبتنی بر فکر اتحاد و وحدت وجود و عشق به خدا و امکان اتصال مستقیم به وی درآمد.

در باب اشتقاق لفظ صوفی—که بعدها توسعاً بر تارکان دنیا و زهادی که حتی قبل از پیدایش اصطلاح تصوف در بین مسلمین میزیسته‌اند نیز اطلاق شد—اقوال مختلف است (از جمله انتساب صوفیه به اهل صفه)، ولی ظاهراً صحیح اینست که صوفی منسوب است به صوف [عربی، = پشم]، و نسبت این طبقه به صوف بمناسبت جامه‌ی پشمی خشنی است که بر تن میکرده‌اند، و در واقع صوفی مطابق پشمینه‌پوش فارسی است. الفاظ عارف [جمعش عُرفا] و اهل کشف نیز به صوفیه اطلاق میشود، و متصوفه خودشان خود را اهل حق هم میخوانند.

تصوف بیش از هزار سال است که در مشرق‌زمین در ممالک اسلامی و بالاخص در ایران رواج زیاد داشته است، و بسیاری از حکما و شعرا و ادبای ایران با این طریقه آشنائی داشته‌اند، و مخصوصاً تاریخ ادبی ایران از قرن ۵م هق با تصوف آمیختگی خاصی پیدا کرده است، و از آن ببعد کلام خیلی از شعرای ایران—خواه آنها که عملاً در سلک صوفیه وارد بوده‌اند، و خواه آنها که اصطلاحات تصوف را در شعر و ادب بکار می‌برده‌اند—کمابیش رنگی از تصوف داشته است.

در باب منشأ تصوف و منابع آن آراء مختلف است، و ظاهراً حقیقت اینست که تصوف در آغاز جنبه‌ی اسلامی داشت، و بعداً عناصر خارجی از منابع مختلف وارد آن گردید، اگرچه به زعم صوفیه، تصوف منبعی جز صفای قلب و کشف و شهود و مواهب الاهی نداشته است. در هر حال ظاهراً تحت تأثیر آیات مکی و سوره‌هائی که متضمن وعید (va'id) [= تهدید] و انذار (enzār) [= تنبیه] و تخویف (taxvif) [= ترسانیدن] بوده است، در بین مسلمین فکر خشیت (xašyat) [= ترس] پدید آمده و آنها را بسمت ترک دنیا و اختیار زهد کشانیده است، که پیغمبر آنان را از افراط در این کار منع میکرد؛ ولیکن بعداً—مخصوصاً پس از آنکه غنائم و افیاء (← فیء)، که از توسعه‌ی فتوح اسلام در خارج از جزیرة العرب حاصل میشد به مدینه آمد، و در توزیع ثروت و مکنت عرب اختلاف و تفاوت بوجود آورد—عده‌ای از زهاد مسلمین توجه به زهد و تقشف (taqaššof) [= به مقدار اندک از خوراک و پوشاک اکتفا کردن] را بعنوان اعتراض بر وضع اجتماعی آن زمان اظهار کردند. در قرون بعد، وجود بعضی آیات و احادیث (مثلاً: بقره ۱۰۹؛ ق ۱۵) نیز مورد استناد صوفیه، که مبادی خود را بر تعالیم قرآن و سیرت پیغمبر متکی میشمردند، واقع شد، و بدین گونه، در بین مآخذ اصلی تصوف اسلامی قرآن و حدیث و سیرت پیغمبر را نادیده نمیتوان گرفت.

اما منابع خارجی تصوف اسلامی، که تدریجاً و در طی قرون—بسبب ورود اتباع مذاهب و ادیان و فرقه‌های مختلف اهل کتاب و غیر اهل کتاب، و نفوذ بقایائی از عقاید آنها—در محافل صوفیه وارد و مقبول شده است عبارتند از دیانت مسیحی و اعمال رهبانان، افکار ایرانی و هندی و بودائی و گنوسیان و مانویان، و فلسفه‌ی نوافلاطونی. اشتغال دائم به سیاحت، اختیار پشمینه‌پوشی، و ترک تأهل ظاهراً تا حدی بتقلید از رفتار بعضی از راهبان، که در عراق و شام تعداد نسبةً زیادی از آنها در آن ازمنه وجود داشت، در بین متصوفه رایج گشته است. زندگی در خانقاه نیز تا اندازه‌ای تقلید از مسیحیان و راهبان میباشد. در قرون اول اسلامی، بلخ (که مدتهای مدید از مراکز مهم دین بودائی بود) و اطراف آن از مراکز مهم تصوف گردید، و صوفیان خراسان در تهور فکری و آزادمنشی پیشرو سایر صوفیان بشمار میرفته‌اند، و عقیده‌ی فناء فی الله که تا اندازه‌ای شبیه به افکار مذاهب هندی است (← نیروانا) تا حدی بدست صوفیان خراسانی از قبیل بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر و امثال آنها ترویج میشده است، و حتی گفته شده است که سرگذشت ابراهیم ادهم را صوفیان قرن ۲م هق مطابق آنچه از شرح حال بودا شنیده بودند ساخته و پرداخته‌اند. از جمله‌ی شباهتهای نزدیک بین بودائیان و متصوفه ترتیب مقامات است. انتشار فلسفه‌ی نوافلاطونی نیز در بین مسلمانان در تحول تصوف و پیدایش و بسط نظری آن تأثیر فراوان داشت.

تصوف اسلامی غالباً در سه صورت در طی تاریخ تجلی میکند، (۱) تَمَسُّک به شریعت و اجتناب از ترک ضروریات شرعی؛ (۲) عدم تقید به حدود و قیود شریعت و اتکاء به ذوق و شهود قلبی و روحانی؛ (۳) جمع بین این دو صورت، و رعایت اعتدال در پیروی از شریعت و جستجوی حقیقت. بین مشاهیر صوفیه‌ای که به صورت اول از تصوف منسوبند حارث محاسبی، ابوالقاسم قشیری، عبدالقادر جیلانی، خواجه عبدالله انصاری، و شهاب‌الدین سهروردی (صاحب عوارف المعارف) هستند؛ از کسانی که به صورت دوم انتساب دارند بایزید بسطامی، منصور حلاج، محیی‌الدین ابن العربی، و صوفیه‌ی فرقه‌ی ملامتیه؛ و از پیروان صورت سوم ابوسعید ابوالخیر، عطار، و جلال‌الدین رومی را میتوان نام برد. هر یک از طبقات مذکور، بر حسب امری که آنرا مدار تربیت خویش کردند، شیوه‌ای بیش و کم خاص در امر تربیت پیش گرفتند (← طریقت)، ولیکن در باب ضرورت پیروی مرید از مراد همه‌ی طبقات صوفیه، با وجود اختلاف در آداب جزئی، همواره اتفاق نظر داشته‌اند.

در ایران، از اوایل عهد سلاجقه صوفیه مورد توجه عامه و بزرگان واقع شده‌اند، و مخصوصاً ظهور محمد غزالی از اسباب مزید توجه عامه به مشایخ صوفیه شد. از مشاهیر صوفیه در قرون ۵م و ۶م سلمی، امام ابوالقاسم قشیری، ابوسعید ابوالخیر، شیخ احمد جامی، احمد غزالی، عین القضاة همدانی، و مجدالدین بغدادی را میتوان نام برد. در عهد مغول و دوره‌ی بلافاصله قبل از آن، از مشاهیر صوفیه‌ی ایران نام نجم‌الدین کبری، نجم‌الدین دایه، و قطب‌الدین حیدر را میتوان نام برد. در عهد تیموریان نیز بعضی از مشایخ صوفیه مشهور و مورد توجه بوده‌اند، و از آن جمله اند علاءالدوله‌ی سمنانی، عبدالرزاق کاشانی، و شاه نعمت‌الله ولی. از اکثر صوفیه‌ی ایران آثار منظوم و منثور باقی مانده است، و ادب صوفیه در تاریخ ادبیات ایران رنگ و شکل خاصی دارد.

مقارن قرن ۷م تصوف در آسیای صغیر نشر و بسط یافت، و کسانی مانند صدرالدین قونیوی و جلال‌الدین رومی و امثال آنها این طریقه را در آنجا رواج دادند، و بعدها بکتاشیه، مانند مولویه، در آسیای صغیر شهرت و نفوذ تمام کسب کردند؛ چنانکه در هند نیز مقارن همین ادوار کسانی مانند نظام‌الدین اولیاء و بهاءالدین زکریا میزیسته‌اند.

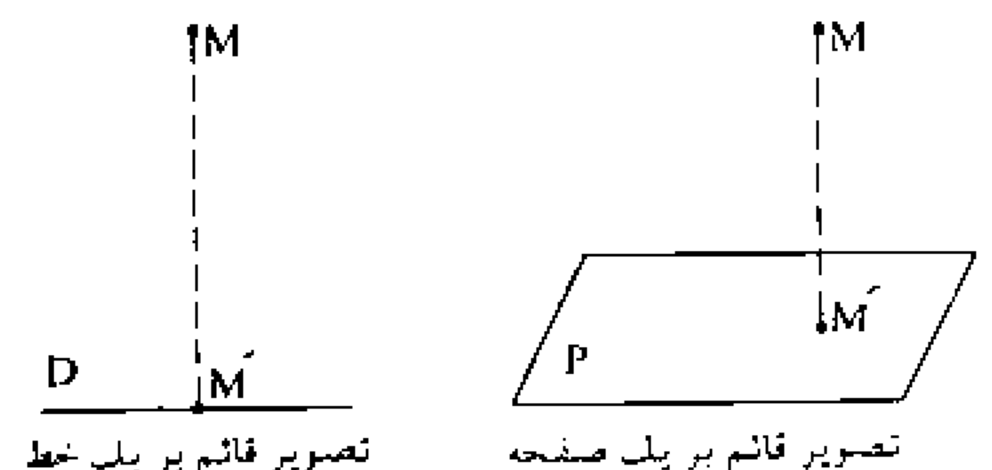
از عهد صفویه تصوف در ایران رو به انحطاط گذاشت (← صوفی)، و با رواج مذهب شیعه و قوت فقها و علمای این مذهب، مشایخ صوفیه نفوذ و قدرت خود را از دست دادند، و علمای شیعه در طعن و قدح مشایخ صوفیه کتب و فتواها نوشتند. در اواخر عهد صفویه تا اوایل قاجاریه، بعضی از مشایخ صوفیه که احیاناً از هند به ایران می‌آمدند مورد طعن و نفرت شدید عامه و قدح و تکفیر خاصه واقع میشدند، و از آن جمله سید معصوم‌علی‌شاه دکنی و نور علیشاه اصفهانی را میتوان ذکر کرد، که اولی به فتوی و تحریک آقا محمد علی کرمانشاهی، معروف به وحید بهبهانی و مشهور به صوفی‌کُش، بقتل رسید. در دوره‌ی محمد شاه قاجار، مخصوصاً بعلت نفوذ حاج میرزا آقاسی که خود صوفی و مرید مولا فخرالدین عبدالصمد همدانی (فت ۱۲۱۵ هق) بود، دوباره بساط تصوف در ایران رونقی یافت، و در دوره‌ی ناصرالدین شاه از مشایخ صوفیه نام حاج میرزا حسن صفی علیشاه مخصوصاً شهرت تمام یافت، که خانقاه صفی علیشاه بوسیله‌ی وی در تهران تأسیس شد، و بعد از وفات او انجمن اخوت از آن منشعب گردید.

از بزرگان و مشایخ صوفیه، علاوه بر آنهائی که قبلاً نامشان گذشت، اینان را میتوان نام برد، ابن فارض؛ ابوالحسن خرقانی؛ ابونصر سراج؛ ابونعیم؛

بشر حافی؛ برهان‌الدین ترمذی؛ عین‌القضاة همدانی؛ احمد غزالی؛ مالک دینار؛ معروف کرخی؛ هجویری، نیز ← صوفی.

تصویر[1] (tasvir)، در اصطلاح فیزیک، مجموعه‌ی نقاطی (اعم از حقیقی یا مجازی) که شعاعهای نور صادر از نقاط مختلف یک شیء، پس از عبور از یک دستگاه نوری، بجانب آنها متقارب میشوند (شکلهای مقالات آینه و عدسی را ببینید). تصویر حقیقی از نقاطی تشکیل میشود که اشعه‌ی وارد به چشم ناظر واقعاً از آنها میگذرند. چنین تصویری را میتوان روی پرده انداخت (مثلا شکل پایین صفحه‌ی ۳۵۱). تصویر مجازی بوسیله‌ی امتداد اشعه (نه خود آنها) تشکیل میگردد (مانند تصویر یک شیء واقعی در آینه‌ی مسطح). چنین تصویری را نمیتوان روی پرده انداخت، زیرا در واقع اشعه‌ی نور از آن صادر نمیشوند. تصویر ممکن است نسبت به شیء مستقیم یا معکوس باشد.

تصویر[2]، در هندسه. **۱-** تصویر قائم یک نقطه (M) بر یک خط (D) یا یک صفحه (P) عبارتست از موقع (M´) عمود وارد از آن نقطه بر این خط یا صفحه (در هندسه، هر جا لفظ تصویر بطور مطلق



تصویر قائم بر یک خط — تصویر قائم بر یک صفحه

گفته شود، مقصود تصویر قائم است). **۲-** تصویر مرکزی یا منظر یک نقطه (M) نسبت بیک نقطه‌ی نظر (محل چشم ناظر؛ در شکل O) بر صفحه‌ی مفروضی (موسوم به صفحه‌ی پرده؛ P) محل (M´) تلاقی خط واصل بین آن نقطه و نقطه‌ی نظر است با صفحه‌ی پرده.

پرده — تصویر مرکزی

بحث در تصویر منظری یا مرکزی موضوع هندسه‌ی تصویری است. **۳-** تصویر جسمنما تصویر مرکزی کره است از یکی از نقاط آن بر صفحه‌ای عمود بر قطری که از این نقطه میگذرد.

در هر حال، تصویر یک شکل مجموعه‌ی تصاویر نقاط آنست. تصویر یک شکل، جز در اوضاع خاص، از حیث ابعاد و زوایا و حتی شکل، با شکل اصلی متفاوت است. تصاویر در علم هندسه اهمیت فراوان دارند. فایده‌ی عملی مهم آنها نمایش دادن اجسام است (← هندسه‌ی ترسیمی؛ منظرشناخت). برای تصویر جسمنما و اقسام دیگر تصویر ← نقشه‌ی جغرافیائی.

تصویرافکن: ← پروژکتور.

تضاد (tazādd) یا **طباق** (tebāq) یا **مطابقه** (motābeqe) یا **تطبیق** یا **تکافؤ** (takāfo')، در علم بدیع، آوردن الفاظی در سخن که معنی آنها ضد یکدیگر باشد، مانند هشیار و مست، و بریدن و پیوستن. دو لفظ چنین را نسبت بیکدیگر متضاد خوانند.

تضعیف، در اصطلاح ریاضیات، دو برابر کردن. نیز ← تضعیف مکعب.

تضعیف مکعب[3] (taz'ife moka''ab) یا **مسئله‌ی دلوسی**[4] (delosi)، تعیین مکعبی که حجمش دو برابر حجم مکعب مفروض باشد. این مسئله از مسائل سه‌گانه‌ی هندسی و حل آن با پرگار و ستاره ممتنع است. مسئله‌ی تضعیف مکعب از زمان یونانیان قدیم معروف بوده، و افسانه‌هائی در باب آن آمده بدین مضمون که در زمان افلاطون مردم آتن دوچار وبائی سخت شدند که اطبا از علاجش عاجز ماندند. ناچار به عابدی که در معبد دلوس مقام داشت مراجعه کردند، و وی سروش داد که راه علاج وبا تضعیف میز آپولون است. اجرای این امر بنظر مردم خیلی آسان آمد. پس میزی ساختند که ابعادش مضاعف ابعاد آن میز بود، ولی بلا سخت‌تر گردید، و خداوند مردم را آگاهی داد که منظورش میزی است که حجم آن دو برابر حجم میز آپولون باشد. مردم وقتی خود را عاجز ازین کار دیدند از افلاطون استمداد جستند، و وی آنان را به علمای هندسه حوالت کرد (یا، بروایت مآخذ اسلامی، بآنان گفت که "چون شما را نفرت از هندسه بوده حق تعالی شما را باین صورت تنبیه فرمود").

تضمین (tazmin) [عربی، = گنجاندن]، در علم بدیع، مصراع یا بیتی یا چند بیت از شاعری دیگر را (با یاد کردن نام وی‌ـ اگر شعر مشهور نباشد) در شعر خویش آوردن؛ مانند (مسعود سعد)؛

جز این نگویم شاها که رودکی گوید
خدای چشم بد از ملک تو بگرداناد.

تطابق[5] (tatāboq)، در رؤیت، تغییر دادن چشم شعاعهای انحنای جلیدیه را (خاصه در قسمت جلو) بر حسب فاصله‌ی شیء از چشم، بمنظور رؤیت واضح. چون از طرفی شرط رؤیت واضح تشکیل تصویر بر شبکیه است، و از طرف دیگر محل تصویر در یک دستگاه بصری (از جمله چشم) با محل شیء تغییر میکند، اگر خاصیت تطابق نبود، چشم هر کس فقط اشیاء واقع در فاصله‌ی معینی را واضح میدید و بس؛ ولی بوسیله‌ی تطابق، چشم مشخصات خود را بر حسب دوری و نزدیکی شیء تا حدودی "میزان" میکند. دورترین فاصله‌ای (از چشم) که چشم در استراحت و بدون تطابق می‌تواند اشیاء واقع در آن فاصله را واضح ببیند بیشترین فاصله‌ی دید واضح، و کمترین فاصله‌ای که بیاری تطابق میتواند ببیند کمترین فاصله‌ی دید واضح، و تفاوت دو فاصله میدان دید واضح نام دارد. چشم طبیعی [فنـ امتروپ (emetrop)] آنست که بیشترین و کمترین فواصل دید واضح برای آن بترتیب بینهایت و (بر حسب سن و غیره) ۱۲-۲۵ سم باشد. چنین چشمی عملا فواصل بسیار دور تا چند متری را بدون تطابق واضحاً میتواند دید، و اشیاء بالنسبه نزدیک را بوسیله‌ی تطابق واضحاً میبیند. تطابق بواسطه‌ی فشار ماهیچه‌های مخصوص چشم بر جلیدیه بعمل میآید، و چشم را خسته می‌کند. بهمین جهت در کارهای چشمی طولانی باید تا میشود آنرا تقلیل داد (در خواندن و نوشتن بهتر آنست که فاصله‌ی صفحه از چشم ~ ۳۵ سم باشد). ← دوربینی؛ نزدیک‌بینی.

تطاوین[6] (tettāvin) یا **تطوان** (tetvān)، شهر (جمـ ۸۵٬۷۳۲)، مراکش، نزدیک مدیترانه؛ کرسی سابق مراکش اسپانیا. از مراکز صنعتی و زراعتی است. بندرگاهش ریو مارتین (rio mār-tin) است، و بوسیله‌ی راه آهن با سبته (~ ۳۴ کیلومتری ل تطاوین) مرتبط میباشد. مدرسه‌ی هنرهای محلی، موزه‌ی باستانشناسی، و مسجد دارد. در محل یک شهر قدیم رومی ساخته شده است؛ در ۱۲۸۶ (۶۸۵ هق)، بامر ابویعقوب یوسف ابن یعقوب، سلطان فاس، در این محل قلعه‌ی مهمی ساخته شد، و جانشینش ابوثابت عامر در ۱۳۰۸ (۷۰۸ هق) امر به بنای شهر فرمود. بعداً بدست اسپانیائیها ویران شد. در ۱۴۹۲ یهودیان آواره‌ی پرتغالی آنرا از نو ساختند، و بکوشش آنان اهمیت تجارتی یافت. در ۱۸۶۰ سپاهیان اسپانیا آنرا گرفتند؛ در ۱۹۱۵ اسپانیا آنرا بطور دائم اشغال کرد.

تطبیق، در علم بدیع؛ ← تضاد.

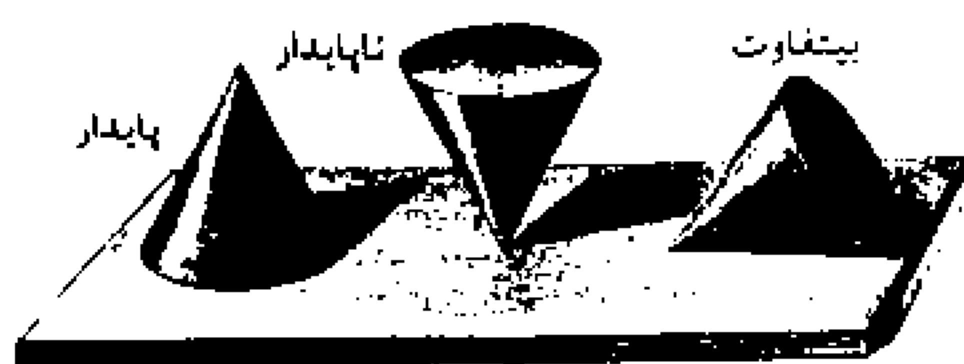
تطوان، مراکش؛ ← تطاوین.

تطور (tatavvor)؛ ← موتاسیون.

تطهیر عذراء[7]، **عید** (tathire azrā')، از اعیاد مسیحیان پیرو کلیساهای کاتولیک و انگلیکان، که در روز ۲م فوریه، بیادبود تطهیر مریم بعد از تولد عیسی، برگزار میشود. در کلیسای شرقی، این عید را "عید حضور عیسی در هیکل" مینامند.

تطیله، شهر؛ ← تودلا.

تعادل[8] (ta'ādol)، حالت یک جسم یا یک دستگاه، که در آن، در مقابل نیروهائی که در کار هستند، نیروهائی هست که آنها را خنثی میکنند یا با آنها موازنه دارند. قسمتی از علم مکانیک را که، از جنبه‌ی ریاضی و فیزیکی، در تعادل قوی بحث میکند، تعادلشناسی[9] یا ستاتیک (stātik فنـ) خوانند. **تعادل پایدار** تعادل جسم ساکنی است که اگر کمی از وضع تعادل دور و رها شود، گرایش به بازگشتن بوضع تعادل داشته باشد. **تعادل ناپایدار** تعادل جسم ساکنی است که اگر کمی از



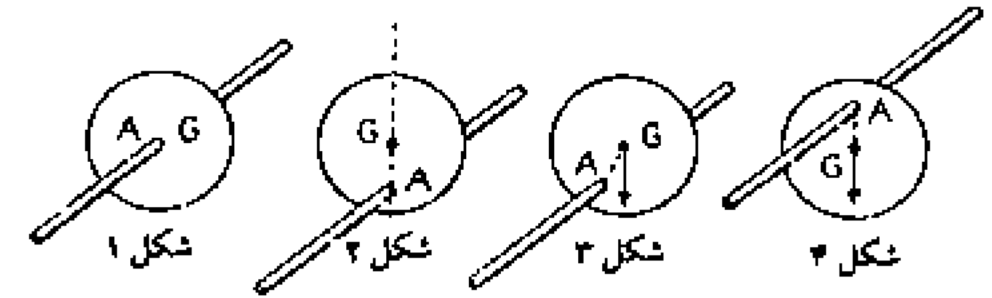
اقسام سه‌گانه‌ی تعادل

وضع تعادل دور و رها شود، گرایش به دور شدن از وضع تعادل داشته باشد. **تعادل بیتفاوت** (bi-tafāvot) آنست که اگر جسم از وضع تعادل دور و رها شود، در وضع جدید نیز در حال تعادل بماند. نیز ← اصل کمترین انرژی.

هر جسم وزین تحت تأثیر نیروی قائمی است (نیروی ثقل) که از مرکز ثقل آن میگذرد، و جهتش بطرف پایین است. شرط لازم و کافی برای تعادل چنین جسمی اینست که نیروی مذکور بوسیله‌ی مقاومتی خنثی شود. وضع تعادل پایدار

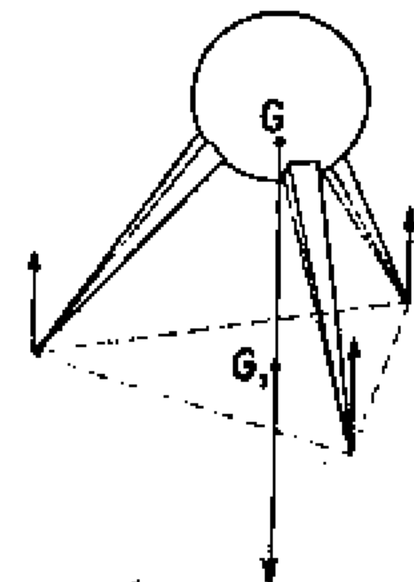
(۱)image (۲)projection (۳)duplication of cube (۴)Delian problem (۵)accomodation (۶)Tetuán (۷)Candlemas (۸)equilibrum (۹)statics

جسم وضعی است که در آن مرکز ثقل پایینترین وضع ممکن را داشته باشد. مثلاً اگر چرخی متحرک در حول محوری افقی در نظر گرفته شود، شرط تعادل اینست که خط قائم مرکز ثقل محور را تلاقی کند (زیرا در این صورت نیروی ثقل با مقاومت محور خنثی میشود). اگر مرکز ثقل بر محور واقع باشد (شکل ۱) تعادل بیتفاوت، اگر



اقسام تعادل چرخ متجانس با محور افقی
(A نقطه‌ی عبور محور از چرخ و G مرکز ثقل چرخ است)

بالای آن باشد (شکل ۲) ناپایدار، و اگر زیر آن باشد (شکل ۴) پایدار است؛ در حالت دوم، اگر چرخ را کمی از وضع تعادل دور و رها کنیم (شکل ۳)، بسبب نیروی ثقل از وضع تعادل دورتر میشود. اگر جسمی از نقطه‌ی ثابتی آویخته باشد، یا با یک نقطه بر سطحی متکی باشد، شرط تعادل آنست که خط قائم مرکز ثقل از نقطه‌ی مذکور بگذرد. اگر جسمی با چند نقطه بر صفحه‌ی ثابتی متکی باشد، شرط تعادل اینست که خط قائم مرکز ثقل از داخل کثیر الاضلاع اتکاء (یعنی بزرگترین کثیر الاضلاع محدبی که همه‌ی رؤوسش از نقاط اتکاء باشند) عبور کند (در این صورت، نیروی ثقل با عکس العملهای نقاط اتکاء خنثی میشود. شکل ۴). انسان هر قدر پاهای خود را گشادتر بر زمین بگذارد، کثیرالاضلاع اتکاء وسیعتری تشکیل میدهد، و تعادلش پایدارتر است، و میتواند حرکات پردامنه‌ای بکند بدون اینکه تعادل خود را از دست بدهد؛ اگر فقط بر یک پا بایستد، از پایداری تعادلش میکاهد، و اگر بر نوک پا بایستد، کوچکترین تکانی کافیست که مرکز ثقل را از خط قائم نقطه‌ی اتکاء خارج کند، و تعادل وی را مختل سازد. نیز ← مرکز ثقل.



تعادل جسم متکی بر صفحه‌ی افقی
مثلث نقطه‌چین کثیرالاضلاع اتکاء است. وزن جسم با منتجه‌ی رد عملهای نقاط اتکاء (سه سهم متوجه به بالا) خنثی میشود.

تعادل بیتفاوت: ← تعادل.
تعادل پایدار: ← تعادل.
تعادلشناسی: ← تعادل؛ ستاتیک.
تعادل ناپایدار: ← تعادل.
تعارض قوانین[1]، در اصطلاح حقوقی، به وضعی اطلاق میشود که موقع رسیدگی به یک مسئله‌ی حقوقی و قضائی بتوان به قوانین بیش از یک سرزمین استناد کرد، و یا آنکه آیینهای دادرسی مختلف شامل آن گردد. در اروپا غالباً شعبه‌ای از علم حقوق را که موضوعش اصطکاک قوانین است حقوق بین‌المللی خصوصی مینامند. در کشمت، چون هر یک از ۵۰ ایالت دارای قانون جداگانه و مستقلی هستند، این اصطکاک قوانین خیلی فراوان اتفاق میافتد. بنا بر این، در قانون اساسی کشمت یک نوع محدودیتی برای آزادی ایالات در اخذ تصمیمات قضائی قائل شده‌اند، باین معنی که هر ایالتی باید نسبت به تصمیمات قضائی ایالات دیگری که صلاحیت رسیدگی به مسئله‌ی قضائی را داشته است احترام بگذارد و آنرا معتبر بشمارد.
تعالی[2]، در روانشناسی، ← دفاع، سازوکار.
تعاون[3] (ta'āvon). لفظ تعاون بمعنی مصطلح آن، که همدستی و یاری بین افراد بشر باشد، امروز دو جنبه پیدا کرده است. یکی جنبه‌ی محدود آن که عبارتست از همکاری داوطلبانه‌ی افراد برای خرید کالا بطور دسته‌جمعی و بمنظور صرفه‌جوئی در بها یا فروش کالا بشکل دسته‌جمعی و بقصد انتفاع بیشتر. دیگری جنبه‌ی وسیع آن که عقیده و ایمانی است مبنی براینکه زندگی بشر نباید متکی بر رقابت بین افراد باشد و هر کس بسود خود یا خانواده‌ی خویش عمل کند، بلکه تعاون و همکاری باید بین افراد بشر حکمفرما و اصل اخلاقی "هر کس برای همه و همه برای هر کس" سرمشق زندگانی بشر باشد. پیشوایان نهضتهای سوسیالیستی در قرن اخیر همه هواخواه اجرای جنبه‌ی وسیع تعاون و همکاری بوده‌اند، و نوشته‌های آنها ازین اصل سرچشمه گرفته است. نیز ← شرکت تعاونی.
تعجب یا معجب (mo'jeb)، در علم بدیع، چیزی را بصفتی شگفت‌انگیز بیان کردن و از آن شگفتی نمودن؛ مانند (مولوی):

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد
ای عجب من عاشق این هر دو ضد.

تعدید، در علم بدیع؛ ← سیاقة الاعداد.
تعدیل، در اصطلاح موسیقی؛ ← گام.
تعدیل زمان: ← زمان، قسمت ۷.
تعرف، کتاب معروفی در تصوف؛ ← التعرف.
تعرق[4] (ta'arroq)، در گیاهشناسی، خارج شدن آب بوسیله‌ی تبخیر سطحی از منافذ و روزنه‌های برگ. تعرق معمولاً بستگی دارد با خشکی هوای مجاور و همچنین باز و بسته شدن روزنه‌ها، که موجب جلوگیری از خارج شدن آب بمقدار زیاد میشود. پژمردن گیاه بسبب آن است که مقدار آب تبخیرشده بیش از اندازه‌ای است که بوسیله‌ی ریشه‌ها جذب شده است. بعضی گیاهان مانند کاکتوس‌ها ساختمانی دارند که موجب تقلیل تبخیر و تعرق میشود.
تعریض (ta'riz)، در علم بدیع، سربسته سخن گفتن و گوشه زدن؛ مانند (حافظ):

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
شکر ایزد که نه در پرده‌ی پندار بماند.

تعریفات جرجانی (ta'rifāte jorjāni)، رساله‌ای بعربی، از میر سید شریف جرجانی، شامل شرح و تعریف مقداری از اصطلاحات متداول در علوم اسلامی از فقه و حدیث، کلام و حکمت و عرفان، و صرف و نحو و علوم بلاغت، که مؤلف آنها را بر حسب ترتیب الفبائی و بشکل لغتنامه‌ها تدوین کرده است. این کتاب اول بار باهتمام گوستاو فلوگل در لایپزیگ طبع رسید (۱۸۴۵)، و سپس در مصر و قسطنطنیه و غیره نیز انتشار یافت.
تعز (ta'ezz)، شهر (جه ح 5'000)، ج یمن، ۵۱ کیلومتری ش مخا، بر دامنه‌ی شمالی جَبَل صبر. مساجد زیبائی از دوره‌ی رسولیان دارد. بر طبق روایات محلی، تعز در دوره‌ی پیش از اسلام بنا شده است. جبل ضربت علی، واقع در ل شهر را، که دو قله دارد، با علی ابن ابی طالب مرتبط ساخته‌اند. گویند این کوه زمانی یکپارچه بود؛ وقتی که علی در فتح یمن به تعز رسید، و مردم شهر را دعوت به قبول اسلام کرد، آنان دعوتش را نشنیدند، و فرستادگان او را مورد ضرب و شتم قرار دادند، و آن حضرت خشمگین شد، و با شمشیر معروف خود چنان ضربتی بر قله‌ی کوه وارد کرد که کوه را بشکافت، و خانه‌های شهر را ویران نمود. بعضی نیز صحنه‌ی داستان اصحاب کهف را در یکی از غارهای جبل صبر شمرده‌اند.
تعزیه (ta'zie) یا **تعزیه‌خوانی** (-xāni) یا **شبیه‌خوانی** (-šabih)، نمایشهای مذهبی ایران. تاریخ پیدایش آن مسلم نیست، ولی در زمان ناصرالدین شاه قاجار برای ترویج آن کوشش فراوان شد. وقعه‌ی کربلا، با رعایت تسلسل وقایع و تشریفات مفصل و جلال و شکوه زیاد، هر سال در دو ماهه‌ی محرم و صفر اجرا میگردید، و هنوز هم در شهرهای کوچک و دهات اجرا میشود. این تعزیه‌ها همه جنبه‌ی عزاداری ندارد، و موضوعهای تفریحی نیز در این مراسم داخل گردیده، از جمله تعزیه‌های درة الصدف و امیر تیمور و حضرت یوسف، عروسی دختر قریش، عاق والدین، و غیره. شبیه‌خوانها مطالب خود را بشعر و باآواز خوش، و اغلب از روی نخه، میخواندند. آوازهائی که خوانده میشد متناسب با موقع و مقام و روحیه‌ی شبیه بود؛ مثلاً حضرت عباس عموماً چهارگاه، حر عراق، عبدالله پسر امام حسن راک (بهمین جهت راک عبدالله شهرت یافت)، و زینب گبری میخواند، و اذان بلحن کرد بیات گفته میشد. مخالفخوانها (از قبیل شمر و یزید) بدون تحریر و با برخاش اشعار خود را میخواندند. در تعزیه، چهره‌آرائی نبود، ولی صورت اشخاص با نقشی که بعهده داشتند متناسب بود (← شبیه). بهترین و معروفترین دسته‌ی شبیه‌خوانها در زمان ناصرالدین شاه دسته‌ی شاهی بود که اعضای آن از بین تواناترین خوانندگان مشهور انتخاب میشدند (مثلا اقبال السلطان از جمله‌ی علی‌اکبرخوانهای معروف بود)؛ اشخاص خوش‌صدا و بااستعداد را بتهدید و تطمیع از اطراف مملکت برای این کار به تهران می‌آوردند. شبیه‌خوانهای خوب عموماً از اصفهان و کاشان میآمدند. دسته‌ی کاشیها نیز بعد از دسته‌ی شاهی شهرت داشت.
تعزیه‌گردان (ta'zie.gardān) یا **شبیه‌گردان** (-šabih)، عنوان مردی که تعزیه بدستور و تحت نظر او برگزار میشود. نخه‌های تعزیه را تنظیم و تنقیح و لباس اشخاص مختلف بازی را تعیین میکند؛ تنظیم صحنه و توزیع نقشها و نسخه‌ها با اوست، وظایف هر شبیه را او تعیین میکند؛ دستگاهها را از بر دارد، و گاهی نقشی را خود بازی میکند. هنگام نمایش تعزیه نیز، با اشاره‌ی دست و عصا، دستورهای لازم را به شبیه‌ها و به دسته‌ی موسیقی میدهد. معروفترین تعزیه‌گردانها در دوره‌ی قاجاریه میرزا محمد تقی معروف به تعزیه‌گردان و ملقب به معین البکاء، سید احمد خان،

(1)conflict of laws (2)sublimation (3)cooperation (4)transpiration

سید عبدالباقی بختیاری، حاج سید مصطفی میر عزا، و آقا سید کاظم میر غم بوده‌اند، که در سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه شهرت زیاد داشته‌اند. بالاخص، میرزا محمد تقی تعزیه‌گردان تعزیه‌نامه‌های قدیم را از لحن عوامانه درآورد، و بآنها جنبه‌ی اعیانیت داد.

تعزیه‌نامه (ta‘zie.nāme)، نسخه‌ی اشعار تعزیه. توسط تعزیه‌گردان نوشته یا جمع‌آوری میشد، و قبل از شروع تعزیه، بین شبیه‌خوانها توزیع میگردید. نیز ← نسخه.

تعزیه‌ی دوره [معمولا تعزیه‌دوره]، نمایش دادن چندین دستگاه تعزیه در آن واحد توسط چندین گروه تعزیه‌خوان در محلهای مختلف بطوری که از لحاظ ترتیب زمان با تاریخ وقوع حوادث مطابقت داشته باشد. ترتیب آن اینست که گروه اول، پس از تمام کردن کار خود در محل اول، به محل دوم میرود و در آنجا همان دستگاه را تکرار میکند، و دسته‌ی دوم جای آنرا میگیرد و دستگاه دیگری را بنمایش درمی‌آورد؛ گروه اول، پس از تمام کردن کار خود در محل دوم، به محل سوم میرود، و گروه دوم، که کار خود را در محل اول تمام کرده، جای گروه اول را در محل دوم میگیرد، و گروه سوم جای گروه دوم را در محل اول می‌گیرد، و باین ترتیب چندین دستگاه تعزیه بنمایش درمی‌آید.

تعقل، مذهب اصالت: ← اصالت تعقل، مذهب.

تعقید (ta‘qid) [عربی، = بسیار گره زدن]، در علوم معانی و بیان، سرراست نبودن و پیچیدگی معنی بسبب پس و پیش افتادن الفاظ از جای خود در جمله (تعقید لفظی)، یا کنایات و اشارات دور از ذهن آوردن (تعقید معنوی). تعقید از عیوب فصاحت کلام است. تعقید لفظی مانند

من مستم و چشم تو مقابل
هشیار ز باده کی شود مست؟

(بجای: کی مست از باده هشیار شود؟).
تعقید معنوی مانند (صائب تبریزی):

دل آسوده‌ای داری چه می‌پرسی ز آرامم
نگین را در فلاخن می‌نهد بی‌تابی نامم

(یعنی بی‌آرامی من بدان حد است که اگر نام من بر نگین کنده شود، آن نگین چون سنگ در فلاخن به گردش درمی‌آید.)

تعقید لفظی، در علوم معانی و بیان: ← تعقید.

تعقید معنوی، در علوم معانی و بیان: ← تعقید.

تعلیق، در شیمی: ← دروا.

تعلیق: ← خط فارسی.

تعلیقات (ta‘liqāt؛ عربی)، مفرد آن تعلیقه (ta‘liqe) [از تعلیق، = آویختن]، آنچه در شرح و توضیح یا تتمیم مطالب کتاب، در حواشی یا پایان آن نویسند.

تعلیقه: ← تعلیقات.

تعلیمات اجباری، بموجب ماده‌ی سوم قانون اساسی معارف (۱۳۲۹ هق)، تعلیمات ابتدائی برای عموم ایرانیان اجباری است، و والدین مکلف اند اطفال خود را از ۷ سالگی بتعلیمات ابتدائی وادارند. بمنظور اجرای این امر، در ۱۳۰۶ هش، مجلس شورای ملی بودجه‌ی وزارت فرهنگ را افزود، در مهر ماه همان سال وزارت مالیه را مکلف کرد که اعتبارات لازم را در هر سال از محل عایدات عمومی بپردازد. در ۱۳۲۲ هش مجدداً قانونی برای اجرای برنامه‌ی تعلیمات اجباری از مجلس گذشت. قانون تعلیمات اجباری تا کنون کاملا اجرا نشده است.

تعلیمات اکابر[1]، تعلیم و کارآموزی کسانی که سن آنان از رفتن بمدرسه گذشته است. صورت معمولی آن بوسیله‌ی سخنرانی، قرائت، و مباحثه‌ی دسته‌جمعی است. اقدام رسمی برای سازمان دادن به تعلیمات اکابر در قرن ۱۹م در اروپا بعمل آمد. در سویس و آلمان مدارسی برای اکابر، و در دانمارک مدارس مردم بوجود آمد. تعلیمات اکابر در قرن ۲۰م در همه‌ی ممالک متمدن رواج فراوان یافت. سازمانهای سیاسی و کارگری، تعلیمات اکابر را که متضمن آموزش حرفه‌ای نیز بود ترقی داد. در کشمت، تجشس، و ممالک دیگر، نقشه‌ی تعلیمات اکابر در مبارزه با بیسوادی موفقیت شایانی یافته است.

در ایران، تعلیمات اکابر با توسعه و ازدیاد مدارس ملی و تأسیس انجمن معارف شروع شد. انجمنهای مختلف زنان آزادیخواه نیز بتأسیس کلاسهای اکابر همت گماشتند. در ۱۳۱۵ هش، اداره‌ی آموزش سالمندان رسماً تأسیس شد، و وزارت فرهنگ کلاسهای عصرانه و شبانه در دبستانها برای سالمندان دایر کرد. در دوره‌ی جج II و مدتی بعد از آن، این کار متوقف شد. سپس مجدداً اداره‌ی آموزش سالمندان بنام تعلیمات اکابر تأسیس گردید (۱۳۳۲ هش). از سال تحصیلی ۱۳۳۵ هش ببعد، بوسیله‌ی نهضت مبارزه با بیسوادی تعلیمات اکابر پیشرفت کرد. نیز ← آموزش بصری؛ تعلیمات کشاورزی.

تعلیمات حرفه‌ای: ← آموزش حرفه‌ای.

تعلیمات کشاورزی، در ایران، تعلیمات کشاورزی در دبستانهای روستائی، دانشسراهای کشاورزی، و دانشکده‌های کشاورزی داده میشود. اولین مدرسه‌ی فلاحت در سال ۱۳۱۹ هق، در سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، در نزدیکی تهران در قریه‌ی بهشتی بریاست داش بلژیکی دائر شد، و در سال ۱۳۲۳ هق به نگارستان‌ـ‌که بعداً محل مدرسه‌ی نقاشی کمال‌الملک بود، و امروز محل اداره‌ی هنرهای زیبا است‌ـ‌انتقال یافت، و بعدها منحل گردید. در سال ۱۲۹۷ هش، مدرسه‌ی عملی فلاحت در کرج افتتاح شد (دبستان برزگران). در اواخر سال ۱۳۰۰ هش، این دبستان تحت نظر وزارت مالیه (اداره‌ی خالصه) قرار گرفت، و به قریه‌ی چهاردانگه منتقل گردید، و پس از چند ماه منحل شد. پس از آن، در ۱۳۰۱ هش، مدرسه‌ی ابتدائی فلاحت در پارک امین‌الملک در جنوب تهران بریاست محمود فاتح تأسیس شد، و پس از چندی تبدیل به مدرسه‌ی متوسطه‌ی فلاحتی گردید، که دوره‌ی آن سه سال بود. محصلین دو سال در تهران و یکسال تحصیلی در کرج به عملیات فلاحتی میپرداختند. این مدرسه بعداً به کرج منتقل شد، و در ۱۳۰۶ هش، مدرسه‌ی عالی فلاحت به ریاست احمد حسین عدل دائر گشت، که در ۱۳۰۹ هش بنام دانشکده‌ی کشاورزی خوانده شد. بعدها در بعضی شهرهای دیگر (تبریز، مشهد، شیراز، اهواز) مؤسساتی بنام "دانشکده‌ی کشاورزی" دایر گردید. علاوه بر مدارس کشاورزی، وزارت کشاورزی نیز برنامه‌هائی برای تعلیمات کشاورزی اجرا میکند. نیز ← کرج، دانشکده‌ی کشاورزی.

تعلیم و تربیت توأم[2]، تعلیم و تربیت پسر و دختر در کلاسهای مشترک. نمونه‌های متفرقی از آن در قرن ۱۷م در اسکاتلند و در مهاجرنشینهای امریکا موجود بوده است، ولی در قرن ۱۹م، با توسعه‌ی فراوان تعلیم و تربیت، مورد توجه خاص قرار گرفت، و بعداً مسائل اقتصادی و شرکت زنان در فعالیتهای مختلف به ترویج آن کومک کرد، و امروزه در مدارس بعضی از ممالک معمول است.

در ایران از ۱۳۱۴ هش دبستانهای مختلط تشکیل شد، و تعلیم و تربیت توأم در دبستانها برقرار شد. پسران تا ۱۰ سالگی با دختران در یک مدرسه و کلاس درس میخواندند. در ۱۷ دی ماه همان سال تعلیم و تربیت توأم در مدارس عالی (دانشسرای عالی، دانشکده‌ی علوم، دانشکده‌ی ادبیات) نیز برقرار گردید، ولی هیچوقت به دبیرستانها راه نیافت. دبستانهای مختلط نیز از ۱۳۲۸ هش رسماً تفکیک شد.

تعلیم و تربیت مترقی[3]، نهضتی در تعلیم و تربیت جدید، مبتنی بر اصل آموختن از راه عمل کردن. در اروپا بوسیله‌ی فروبل، پستالوزی، و مونتسوری، و در کشمت بوسیله‌ی ف. و. پارکر و ج. دیولی بعمل آمد. بعقیده‌ی پیروان این روش، مدرسه باید از راه عمل یاد بدهد، و شاگرد باید از راه عمل یاد بگیرد؛ عمل و کار و فعالیت باید اساس برنامه را تشکیل دهد؛ آموزگار باید محیط مساعد برای ظهور ذوق طفل از راه اشتغال وی بکار و عمل فراهم آورد، تا خود طفل شخصاً چیزهائی را که بآنها علاقه دارد فراگیرد. در بسیاری از مدارس کنونی ممالک مترقی فعالیتهائی خارج از برنامه‌های رسمی در زمینه‌ی پیشنهادات تعلیم و تربیت مترقی دایر است.

تعلیم و تربیت والدین[4]، نهضتی که هدفش کومک کردن به والدین است تا مسائل مربوط به زندگی و احتیاجات طفل را در خانه و مدرسه بهتر درک کنند. یکی از طرق تأمین این هدف تعلیمات اکابر است. نیز ← انجمن همکاری خانه با مدرسه.

تعلیمیه، عنوان دیگر اسماعیلیه.

تعمید[5] (ta‘mid)، یکی از آیینهای مقدس مسیحیان، که عبارتست از مراسم فرو بردن کسی که به دین مسیحی درمی‌آید در آب یا پاشیدن یا ریختن آب بر او، همراه با کلمات مخصوص (از قبیل اینکه "من تو را بنام پدر و پسر و روح القدس تعمید میدهم"). مسیحیان نخستین تعمید را با فرو بردن در آب انجام میدادند. یوحنای معمدان عیسی را تعمید داد، و او به پیروان خود دستور داد که "پس بروید و همه‌ی ملتها را تعلیم دهید، و بنام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید" (متی ۱۹،۲۸). در باب تعمید بین مسیحیان اختلاف است. بعضی برآنند که بدن شخص را باید در آب فرو برد (بقولی یک و بقولی ۳ مرتبه)؛ جمعی گویند تعمید اطفال جایز نیست، بلکه باید شخص مؤمنی که توانائی اقرار به گناهان خود را دارد تعمید یابد، ولی بسیاری از مسیحیان معتقدند که

(۱)adult education (۲)coeducation (۳)progressive education (۴)parent education (۵)baptism

تعمید اطفال مسیحیان واجب و مانند عهدی در بین آنان و خداوند است؛ بالاخره، جماعتی هم معتقدند که ریختن یا پاشیدن آب بر سر کفایت میکند. فرورفتن در آب یا پاشیدن آب بعنوان مراسم دینی در ایام باستانی و نیز نزد اقوام اولیه معمول بوده است؛ در بعضی ادیان سرّی، خون را بجای آب بکار میبردند. نیز ← باتیستها؛ آناباتیستها؛ منونیتها.

تعوید (ta'viz)، دعاها و آیات قرآن که برای دفع بلا و چشم زخم یا حصول مقصودی بر بازو میبندند یا به گردن میآویزند (مثلا ← چل بسم‌الله). نیز ← عزائم.

تغابن، سوره‌ی (taqābon) [= بیکدیگر زیان رسانیدن]، سوره‌ی ۶۴م قرآن، مکی (بقولی مدنی)، ۱۸ آیه، در ستایش خدا و اینکه وی آدمی را به نیکوترین صورت آفریده، و اشاره به داستان گذشتگان که کافر شدند و بهلاکت رسیدند و جزایشان دوزخ است.

تغاتیمور: ← طغاتیمور خان.

تغار بیگ (toqār beyg)، شهرت **محمد ابن سلیمان کاشغری**، از بازرگانان و توانگران ترکستان. در دستگاه سلطان سنجر (فت ۵۵۲ هق) مقام وزارت یافت، اما از فهم و تدبیر بی‌بهره بود، و چنانکه مورخین نقل کرده‌اند، مقام وزارت را با تقدیم رشوه و هدیه و با صرف پول بدست آورده بود. سرانجام به امر سنجر اموالش مصادره شد و چندی بعد نیز وفات یافت.

تغذیه، اصطلاحی که کلیه‌ی اعمال مختلف صرف و هضم مواد غذائی و استفاده از آنها را در بدن شامل میشود. نباتاتی که دارای ماده‌ی سبز موسوم به کلوروفیل هستند میتوانند مواد مصرفی خود را بوسیله‌ی فوتوسنتز بسازند. تغذیه‌ی انگلی (← انگل) از خصوصیات بعضی نباتات و حیوانات است. تحقیقات علمی مربوط بتغذیه در سالهای اخیر پیشرفتهای بزرگی کرده است. اهمیت تغذیه در زندگی فردی و اجتماعی، و اهمیت خوراک روزانه در حفظ سلامت جسم و روان، و نیز تأثیر ویتامینها در پیشگیری بیماریهای ناشی از تغذیه‌ی ناقص مسلم شده است. خوبی وضع تغذیه منوط است به عمل صحیح جهازهای هضم و گردش خون و دفع و سایر دستگاههای بدن، و مستلزم اینست که غذاهای مصرفی شامل مواد مغذی اصلی (ویتامین‌ها، پروتئین‌ها، ئیدراتهای کربون، چربیها، و مواد معدنی) باشد، و میزان کالری حاصل از آنها متناسب با فعالیت و انرژی مصرف‌شده‌ی شخص باشد. صرف غذاهای پرکالری سبب افزایش وزن و گاهی نیز سمن مفرط است، که مانند لاغری زیاد، نماینده‌ی سوء تغذیه میباشد. معمولا نسبت قد شخص به وزن او، بر خلاف آنچه معمولا می‌پندارند، نماینده‌ی خوبی یا بدی تغذیه نیست، و در تعیین کیفیت تغذیه باید عوامل دیگری از قبیل حال پوست، چشمها، مو، چربی زیر پوست، و ساختمان استخوان‌بندی (از جمله استخوانها، دندانها، و مفاصل) نیز ملحوظ شود. بالاخره، توانائی کار کردن و نیز لذت بردن از زندگی بستگی بسیار نزدیکی با تغذیه‌ی صحیح دارد.

تغریب، در هیئت قدیم، ← تشریق.

تغزل و تشبیب (taqazzol va tašbib) [عربی؛ تغزل،= سخن گفتن با زنان و عشقبازی با ایشان؛ تشبیب،= سخن از روزگار جوانی و عشقبازی با زنان گفتن] یا **نسیب و تشبیب** (nasib) [عربی؛ نسیب،= سخن از زیبائی معشوق و احوال عاشق با وی گفتن]، شعرهائی در وصف بهار و خزان یا برآمدن و فروشدن خورشید (تشبیب) یا وصف معشوق و عشقبازی با وی و کامروائی یا ناکامی عاشق (تغزل)، که در آغاز قصیده برای برانگیختن طبع ممدوح بشنیدن مدیحه آورند، و پایان آنرا بشیوه‌ای دلکش بستایش وی پیوندند (← تخلص).

تغلب (taqleb) [تغلب ابن وائل]، قبیله‌ای از اعراب، که با قبیله‌ی بکر ابن وائل مهمترین شاخه‌های ربیعه را تشکیل میدادند. مسکن قدیم ربیعه در نجد و تهامه بود، و در آنجا بود که بین دو شاخه‌ی بکر و تغلب جنگ بسوس (basus) روی داد، و چندی بعد از آن، قبیله‌ی تغلب از بکر ابن وائل جدا شدند، و به جانب اراضی شمال عراق حوالی سنجار و نصیبین، که به دیار ربیعه موسوم شد، آمدند، و البته این مهاجرت آنها بکندی صورت گرفت، و تا عهد اسلام دوام داشت. شاپور II ساسانی به سرزمین بکر و تغلب، که در واقع بین امپراطوری ایران و مرز دولت روم در شام بود، حمله برد، و جماعتی از آنان را به بحرین و کرمان و اهواز کوچانید. بسبب همسایگی تغلب با مسیحیان، کمی پیش از اسلام مسیحیت بین آنان راه یافت، و تا اوایل دوره‌ی عباسیان مسیحی ماندند. در جنگهای امویان ایشان را یاری میکردند، و در جنگ صفین در لشکر معاویه بودند. در حمله‌ی مغول به شام، تغلب با آنان در حمص فاتحانه جنگیدند (۶۸۱ هق). از قرن ۹م هق ببعد نامی از آنان در تاریخ دیده نمیشود. از شعرای معروفی که ازین قبیله برخاستند مهلهل، عمرو ابن کلثوم، و اخطل را میتوان نام برد.

تغلق: ← تغلقیه.

تغلق شاه: ← تغلقیه.

تغلقیه (toqloqiyye; taqla—)، نام سلسله‌ای از سلاطین دهلی که از ۷۲۰ هق تا ۸۱۴ هق فرمانروائی کردند. مؤسس سلسله، **غیاث‌الدین تغلق** یا **تغلق شاه I** در ۷۲۰–۷۲۵ هق سلطنت کرد، و این سلسله ازو نام گرفته است. وی از پدری ترک و مادری هندو بدنیا آمد، و در آغاز غلامی بیش نبود، ولی در دستگاه سلاطین خلجی ترقی کرد، و بسبب پیروزیهایش در مقابل مغولان، لقب غازی ملک یافت. پس از کشته شدن آخرین فرمانروای سلسله‌ی خلجی، به دهلی لشکر کشید، و آنجا را گرفت، و بتخت نشست (۷۲۰ هق). شهر تغلق‌آباد را نزدیک دهلی بنا کرد، و آنرا پایتخت قرار داد. پس از وی، پسرش **محمد ابن تغلق** سلطنت کرد (۷۲۵–۵۲ هق). وی یکی از بزرگترین سلاطین مسلمان هند محسوب است. تقریباً تمام هند را تحت استیلای خود آورد، ولی رفتارش باعث عدم رضایت بود. سرانجام بنگاله و دکن و سند از دستش خارج شد (سلسله‌ی بهمنیه در دکن در زمان او تأسیس گردید). بعد از وی، پسر عمویش **فیروز تغلق** یا **فیروز شاه** (فیروز شاه III در سلسله‌ی سلاطین دهلی) سلطنت کرد (۷۵۲–۹۰ هق). وی سند را بازگرفت، ولی از عهده‌ی گرفتن بنگاله برنیامد، و متعرض دکن، که مملکتی مستقل و مقتدر شده بود، نگردید. قسمت بیشتر سلطنت خود را صرف ساختن شهرها، کاخها، مقبره‌ها، کارهای آبیاری، و مساجد و مدارس کرد، و در سایر امور ملک اهمال نمود. محبوب مردم بود، ولی در آخر سلطنتش مملکت دستخوش بی‌نظمی بود. بعد از وی، نوه‌اش **غیاث‌الدین تغلق II** در رمضان ۷۹۰ هق بسلطنت رسید، ولی در صفر ۷۹۱ هق مقتول شد، و پسر عمویش **ابوبکر شاه** پادشاهی یافت، و او نیز در محرم ۷۹۲ هق معزول گردید، و عمویش **محمد شاه** (فت ۷۹۵ هق) بتخت نشست. پسرش، همایون خان، بعنوان **سکندر شاه**، جانشین او شد، و وی کمتر از دو ماه بعد درگذشت، و رجال مملکت برادرش **محمود تغلق** یا **محمود شاه** (فت ۸۱۵ هق) را بسلطنت نشاندند (۷۹۵ هق). وی بکلی تحت نفوذ پسر عمویش اقبال خان ابن ظفر قرار گرفت؛ در ۷۹۷ هق، دسته‌ای از رجال **نصرت شاه**، پسر عموی دیگر محمود را در فیروزآباد (پایتخت جدیدی که فیروز شاه ساخته بود) بتخت نشاندند، و بدین ترتیب، دو دسته از رجال، بنام دو سلطان، در دهلی و اطرافش حکم میراندند. وضع بدین منوال بود که امیر تیمور به هند لشکر کشید، ولی پیش از اینکه به دهلی برسد، نصرت شاه از دهلی بیرون رانده شد. محمود تغلق و اقبال خان از تیمور شکست خوردند (۸۰۱ هق) و اولی به گجرات و دومی به بَرَن گریخت، ولی بعد از عزیمت تیمور بازگشتند. اما برای محمود از سلطنت جز نامی باقی نماند، و امور ملک ابتدا بدست اقبال خان، و پس از چندی بدست دولت خان لودی (dŏlat xāne lŏdi) افتاد. با وفات (۸۱۵ هق) محمود، سلسله‌ی تغلقیه منقرض شد، و ۱۶ ماه بعد خضر خان دولت لودیه را نیز برانداخت (۸۱۷ هق).

تغییر[1]، در ریاضیات و علوم کمّی، پذیرفتن مقادیر مختلف. کمیتی را که تغییر کند متغیر خوانند (در مقابل ثابت). کمیتی که بر حسب کمیت دیگر ("متغیر مطلق") تغییر کند تابع آنست. در فیزیک و مکانیک و غیره، برای بعضی از انحاء عمده‌ی تغییر یک متغیر بر حسب متغیر دیگر اصطلاحاتی رایج است که دانستن آنها برای فهم قوانین این علوم ضروری است. **تغییر بنسبت مستقیم** آنست که بهر نسبت که متغیر مطلق بزرگ یا کوچک شود تابع نیز بهمان نسبت بزرگ یا کوچک شود، و بعبارت اصح، نسبت بین مقدار تابع و مقدار نظیر آن از متغیر همواره یکسان (یعنی مقدار ثابتی) باشد. این نسبت ثابت را ضریب تناسب گویند. در این صورت، مقدار تابع همواره مساوی حاصلضرب ضریب تناسب است در مقدار نظیر آن از متغیر مطلق. قیمت پارچه بنسبت مستقیم طول آن تغییر میکند؛ اگر متحرکی حرکت متشابه داشته باشد (مانند اتومبیلی که بر جاده‌ای مستقیم با سرعت ثابت حرکت کند)، راهی که طی میکند بنسبت مستقیم مدت حرکت تغییر میکند. **تغییر بنسبت عکس** آنست که تابع بنسبت مستقیم عکس متغیر مطلق تغییر کند، یعنی به هر نسبت که متغیر بزرگ یا کوچک شود تابع به همان نسبت کوچک یا بزرگ شود. مثلا مقاومت یک سیم بنسبت معکوس سطح مقطع آن تغییر میکند؛ در دمای ثابت، فشار گاز بنسبت عکس

(1)variation

حجم آن تغییر میکند. در تغییر بنسبت عکس، حاصلضرب مقادیر متناظر تابع و متغیر مطلق مقداریست ثابت (ضریب تناسب). **تغییر بنسبت عکس مجذور** آنست که تابع بنسبت مستقیم عکس مجذور متغیر مطلق تغییر کند. در این صورت اگر متغیر مثلاً ۲ یا ۳ یا ۴ مرتبه بزرگ یا کوچک شود، تابع $۲^۲$ (۴) یا $۳^۲$ (۹) یا $۴^۲$ (۱۶) مرتبه کوچک یا بزرگ میشود. این نحوهٔ تغییر در بعضی از اهم قوانین فیزیک دیده میشود؛ مثلاً نیروی گرانش بین دو جرم بنسبت عکس مجذور فاصلهٔ آنها تغییر میکند، و همچنین نیروی جاذبه و دافعهٔ برقی و مغناطیسی؛ و نیز شدت نور بنسبت عکس مجذور فاصله از منبع نور تغییر مینماید.

ممکن است متغیری تابع چند متغیر مطلق (مستقل از یکدیگر) باشد، و بنسبت مستقیم بعضی، و عکس بعضی، و عکس مجذور برخی تغییر کند، و غیره. مثلاً نیروی گرانش بین دو جرم بنسبت مستقیم جرمهای آنها (یعنی بنسبت مستقیم حاصلضرب جرمها) و بنسبت عکس مجذور فاصلهٔ آنها تغییر میکند. نیز ← نسبت؛ تناسب.

تغییرات شیمیائی، تغییراتی در یک ماده که سبب تغییر ترکیب شیمیائی آن گردد. این تغییر ناشی از کم شدن یا زیاد شدن اتمهای موجود در مولکول ماده یا تغییر ترتیب تنظیم آنها است.

تغییرات فیزیکی، تغییراتی در یک جسم یا در یک ماده که ترکیب شیمیائی آنرا تغییر نمیدهد. ← تغییرات شیمیائی.

تغییر بنسبت عکس: ← تغییر.

تغییر بنسبت مستقیم: ← تغییر.

تغییر حالت[1]، در اصطلاح فیزیک، گشتن یک ماده از یکی از حالات سهگانه (جامد، مایع، گاز) به یکی دیگر از آنها. از اقسام آن انجماد، تبخیر، تصعید، ذوبان، غلیان، و میعان است.

تغییر مقام، در موسیقی: ← مدولاسیون.

تفاحی: ← یحیی سیبک.

تفاضل: ← تفریق، از اعمال ریاضی.

تفاوت عمل (tafāvote amal)، نوعی مالیات اضافی که بر مؤدیان تحمیل میشد. از زمانهای قدیم املاک مزروعی ممیزی میشد، و بر حسب وسعت اراضی و میزان آب و تعداد اشجار بارآور و سایر مشخصات، بر اساس نرخ دهیک، مالیات معینی برای هر یک از دهات پیشبینی و در دفاتر جزو جمع ثبت میگردید. ممیزیهای مذکور در صورتی ممکن بود ملاک عمل قرار گیرد که هر چند سال یکبار تجدید گردد. ولی این کار انجام نمیشد، و بسیاری از دهات بمرور ایام بر اثر حوادث خراب میگردید، و یا دهات جدیدی آباد میگشت. فرمانداران و متصدیان مالیات نمیدانستند از روی چه مأخذی مالیات ابوابجمعی خود را وصول نمایند. بعلاوه، بواسطهٔ کاهشی که در ارزش پول نقرهسکه رایج کشور بود رخ میداد، بهای کالا ترقی میکرد، و عواید مالکانه از حیث ارزش پولی آن افزایش مییافت. متصدیان ازینگونه فرصتها استفاده کرده، اضافه بر مالیات جزو جمعی، تحمیلات جدیدی بمؤدیان میکردند، که در زمان قاجاریه تفاوت عمل خوانده میشد. بالنتیجه، وصولی متصدیان مالیات افزایش مییافت، و شاه همان معاملهای را که حکام با مؤدیان مالیاتی میکردند با خود آنها معمول میداشت، و مبلغی بعنوان تفاوت عمل از آنها میگرفت. این تفاوت عمل تنها در مورد املاک مزروعی نبود، بلکه در مورد سایر مالیاتها هم معمول و مجری بود.

تفبرق[2] (tafbarq)، فنه پیروالکتریسیته (piro-elektrisite)، برقی که در بعضی از بلورها (مانند تورمالین)، بر اثر بالا رفتن دما، بر وجههای مقابل آنها پدید میآید.

تفت (taft)، بخش (جه ح ۲۷۰‘۱۲۱)، شهرستان یزد، استان دهم. این بخش منطبق با دهستان پیشکوه، و دارای ۲۳ (؟) آبادی است. از طرف ش کوه فخرآباد آنرا از بخش مهریز جدا میکند. آبشاری به ارتفاع حدود 100 متر دارد. محصولش انار و صنعت دستی نساجی است. مرکزش، **تفت** (جه ۶‘۴۵۱ سد ۱۳۳۵ هش)، در جغ یزد واقعست.

تفت[3]، **رابرت الفانسو** (rābərt alfānsŏ taft)، ۱۸۸۹–، سیاستمدار امریکائی؛ پسر و. ه. تفت. سناتور (۱۹۳۹–) جمهوریخواه و از کارشناسان امور مالی است. چند بار نامزد ریاست جمهور بوده. در تهیهٔ قانون تفتهارتلی دست داشت.

تفت[3]، **ویلیام هاوارد** (wilyām hāward taft)، ۱۸۵۷–۱۹۳۰، ۲۶مین رئیس جمهور (۱۹۰۹–۱۳) کشمت. سیاست ضد تراست ث. روزولت را تعقیب کرد، ولی روش او محافظهکارانهتر از روزولت بود، و بهمین جهت مورد انتقاد قرار گرفت. سرانجام مورد عدم رضایت جمهوریخواهان پیشرو واقع شد، و در انتخابات رئیس جمهوری در ۱۹۱۲ شکست خورد.

تفتازانی (taftāzāni)، شهرت **سعدالدین مسعود ابن عمر** (omar)، معروف به **ملا سعد تفتازانی** (mollā)، ۷۲۲–۹۲ هق، عالم و ادیب خراسانی عربینویس؛ مت تفتازان (دهی نزدیک نسا). در فنون ادبی، منطق، کلام، و فقه و اصول متبحر بود، و در بسیاری از دیگر علوم زمان خود دست داشت. بامر امیر تیمور به سمرقند رفت، و در آنجا مورد عنایت وی بود. پس از اینکه تیمور شیراز را گرفت، سید شریف جرجانی به سمرقند آمد، و بین آنها نفاق افتاد، و جرجانی در بعضی تألیفات خود به رد و طعن عقاید تفتازانی پرداخت. تفتازانی در سمرقند درگذشت؛ در تاریخ وفاتش اختلاف هست.

تفتازانی صاحب تألیفات عدیده در رشتههای مختلف میباشد، که بعضی از آنها هنوز از کتب درسی طلاب است. از آن جمله است شرح التصریف (۷۳۸ هق) در صرف، و الارشاد در نحو؛ کتاب معروف مطول و کتاب مختصر المعانی، در علوم فصاحت و بلاغت؛ شرح شمسیه در منطق، و تهذیب المنطق و الکلام در منطق و کلام؛ کتاب معروف مقاصد در حکمت و کلام؛ شرح کشاف، کشف الاسرار و عدة الابرار (تفسیر قرآن بفارسی)، و غیره.

تفتان (taftān) یا **چهل تن** (cehel tan)، کوهی منفرد در بلوچستان ایران، میان بخشهای میرجاوه و خاش؛ از مرتفعترین کوههای جش ایران. دارای دو قله است؛ قلهٔ شمالی، بارتفاع ۴‘۰۴۲ متر، معروف به زیارت کوه و اندکی مرتفعتر از دیگری است؛ قلهٔ جنوبی موسوم به مادر کوه و آتشفشانی میباشد. دامنههای تفتان مصفا و چشماندازهایش از مناظر زیبای ایران است.

تفتهارتلی[4]، **قانون** (taft-härtli)، معروف به **قانون رابطهٔ کارگر و کارفرما**، مصوب ۱۹۴۷ کنگرهٔ کشمت، بتوسط سناتور ر. ا. تفت و ف. ا. هارتلی، عضو مجلس نمایندگان کشمت تهیه شد، و در آن، برای حل اختلاف کارگران و کارفرمایان، اصول تازهای در نظر گرفته شده، و مقررات قبلی مربوط به اقدامات دستهجمعی کارگران تأیید گردیده است. طبق مقررات این قانون، بدولت اختیار داده شده است که از هر اعتصابی که امنیت و رفاه ملی را بمخاطره بیندازد تا هشتاد روز جلوگیری کند تا توافقی بین کارگران و کارفرمایان حاصل شود، و اگر چنین توافقی بدست نیاید، کارگران میتوانند اعتصاب را شروع نمایند. و نیز مقرر میدارد که رهبران اتحادیههای کارگری سوگندنامهای امضا کنند که کمونیست نیستند. این قانون، با وجود مخالفت ترومن رئیس جمهور وقت کشمت، از تصویب کنگره گذشت و بموقع اجرا گذارده شد. این قانون هنوز مورد انتقادات شدید کارگران امریکا میباشد.

تفتیش افکار[5]، عنوان سازمانی در کلیسای کاتولیک رومی که بعنوان برافکندن فساد عقیده و بدعت در دین مسیح تأسیس گردید. سازمانهای چندی باین عنوان تشکیل گردیده است، و نباید آنها را با هم اشتباه کرد. ۱ـ تفتیش افکار قرون وسطائی در ح ۱۲۳۳، که پاپ عدهای از دومینیکیان را مأمور تحقیق در آداب سری مذهب آلبیگائیان در ج فرانسه کرد، آغاز شد. دامنهٔ عمل آن در ل ایتالیا، آلمان، و ایالات پاپی توسعه یافت. طولی نکشید که شکنجهٔ متهمین و شهود رایج گردید. در تفتیش افکار قرون وسطائی، محکومین کمتر سوزانیده میشدند، و مجازات آنان بیشتر حبس بود. بعلاوه، اموالشان مصادره میشد. این امر منجر به سوء استفادههای فراوان و اخاذی گردید. این سازمان در ایالات پاپی تا قرن ۱۹م دوام کرد. ۲ـ دستگاه تفتیش افکار در اسپانیا از تفتیش افکار قرون وسطائی مستقل بود، و در ۱۴۷۸ بوسیلهٔ فردیناند V و ایزابل با تصویب پاپ سیکستوس IV دایر گردید، و اولین رئیس آن توماس د تورکمادا بود. از آغاز بکلی تحت نظر شاهان اسپانیا قرار داشت، و مداخلهٔ پاپ منحصر به انتصاب "مفتش کل" بود. اما پاپها هیچگاه باین سازمان نظر خوشی نداشتند، و تأسیس آنرا طغیانی در مقابل قدرت پاپ میشمردند. شدت عمل این دستگاه و آزادی آن در صدور حکم اعدام بیش از تفتیش افکار قرون وسطائی، و سازمانش مجهزتر بود. این سازمان در آغاز برای جاسوسی در میان مسلمانان و یهودیانی که تازه به مسیحیت گرویده بودند تأسیس شد، ولی بزودی کارش بجائی رسید که هیچ اسپانیائی از آن در امان نبود، و حتی کسانی چون قدیس ایگناتیوس لویولائی و قدیسه ترسای آویلائی را بعنوان بدعت در دین "تفتیش" کرد، و در کار سانسور نشریات کارش

(1)change of state (2)pyroelectricity (3)Taft (4)Taft-Hartley (5)Inquisition

بجائی رسید که گاهی کتبی را که بتصویب پاپ رسیده بود محکوم میکرد. دولت اسپانیا کوشید که تفتیش افکار را در همه‌ی متصرفات خود برقرار کند، اما در هلند اسپانیا، مأمورین محلی از همکاری امتناع کردند، و در ناپل مفتشین اخراج شدند (ظاهراً با همدستی پاپ، ۱۵۱۰). ناپلئون I آنرا منحل کرد (۱۸۰۸)، ولی فردیناند VII آنرا بازگردانید (۱۸۱۴)، اما مجدداً در ۱۸۳۴ منحل شد. ۳ـ در ۱۵۴۲ پاپ پاولوس III تفتیش افکار قرون وسطائی را به اداره‌ی موسوم به "مجمع تفتیش افکار" یا "اداره‌ی مقدس" محول کرد. امروزه در کلیسای کاتولیک رومی دستگاهی بنام تفتیش افکار وجود ندارد، اما "مجمع دربار مقدس" (دربار پاپ) در باره‌ی مسائل ایمانی و اخلاقی، بدعت، و بعضی از امور مربوط به ازدواج تصمیم میگیرد، و کتابها را سانسور میکند.

تفرش (tafreš)، دهستان (جمـ حـ ۲۱٬۰۰۰)، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی. از ل به رود قره‌چای و از ج به کوهستان خلجستان محدود است. مردم تفرش به داشتن سواد و حسن خط معروف بوده‌اند. از مواضع معروفش طرخوران (مرکز شهرستان تفرش)، طاد، و فم است.

تفرش، شهرستان، جغ استان مرکزی (تهران)، بین اراک و ساوه؛ مرکزش طرخوران. مشتمل بر ۴ بخش حومه، خلجستان، فراهان و آشتیان است. شهرستان تفرش در اسفند ماه ۱۳۳۶ هش از بخش تفرش (مشتمل بر دهستان تفرش) و قسمتی از بخش فراهان (بنام فراهان بالا) از توابع شهرستان اراک، و همچنین قسمتی (مشتمل بر دهستانهای دستجرد، راهجرد، و وزوا) از بخش خلجستان از توابع شهرستان قم تشکیل گردید. در شهریور ماه ۱۳۳۷ هش دهستان آشتیان بخش تابع شهرستان تفرش شد.

تفرق (tafarroq)، در فیزیک، اصطلاح دیگری برای پخش. ← پخش؛ پخش نور.

تفریجان (tafrijān)، ده (جمـ ۱٬۳۸۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهار بلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۶ کیلومتری جش همدان.

تفریق (tafriq)، در علم بدیع، جدائی افکندن میان دو چیز که از نوع یا همانند یکدیگر باشند بقصد مدح یا ذم، بی آنکه از آغاز آنها را جمع کرده باشند؛ مانند

سرو را با قد تو نسبت نیست
زانکه چوبی است ناتراشیده.

تفریق[1]، یکی از چهار عمل اصلی حساب که بر دو عدد ـ یکی موسوم به مفروق و دیگری موسوم به مفروق منه ـ انجام میگیرد، و منظور از آن یافتن عددی (موسوم به تفاضل) است که چون با مفروق جمع شود مفروق منه حاصل گردد (ازین جهت است که عمل تفریق عکس عمل جمع محسوب میشود). علامت تفریق "—" است (در باب تاریخ آن ← علامات اعمال)؛ اگر a مفروق منه و b مفروق باشد، تفاضل را به a—b نمایش میدهند (مثلا ۴=۳—۷ و 0=۵—۵). در حساب مقدماتی، که فقط با اعداد مثبت (← عدد) سر و کار دارد، شرط امکان تفریق اینست که مفروق منه بزرگتر از مفروق باشد، و عبارتی مانند ۷—۳ بی‌معنی است؛ اما در دستگاه اعداد حقیقی هر دو عدد را میتوان از یکدیگر تفریق کرد (۴=۳—۷ و ۴—=۷—۳).

عمل تفریق منحصر به حساب نیست، بلکه در بعضی از دستگاههای ریاضی که دارای عمل جمع هستند میتوان عمل تفریق را نیز تعریف کرد (مثلا در جبر و در باب حاملها).

تفریق[2] (tafriq)، در حقوق، توافق داوطلبانه‌ی زن و شوهر برای جدا زندگی کردن از یکدیگر. این امر ممکن است بر اثر حکم دادگاه هم صورت گیرد. در قانون ایران ذکری از تفریق نشده است؛ فقط در مواردی که سکونت زن در یک منزل با شوهر متضمن خوف یا ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی باشد، زن میتواند مسکن علیحده انتخاب کند. در تفریق عقد نکاح باطل نمیشود. تفریق بیشتر در کشورهائی صورت میگیرد که طلاق مشکل باشد.

تفریق و تقسیم، در علم بدیع، نخست میان دو چیز جدائی افکندن، آنگاه در باره‌ی هر یک حکمی کردن؛ مانند (وطواط)؛

من نگویم به ابر مانندی،
که نگو ناید از خردمندی،
او همی گرید و همی بارد،
تو همی بخشی و همی خندی.

تفسنج[3] (tafsanj)، فنـ پیرومتر (pirometr)، اسبابی برای اندازه‌گیری درجات عالی حرارت. در تفسنج مقاومتی از خاصیت ازدیاد مقاومت سیمی از طلای سفید با زیاد شدن دما استفاده میشود. تفسنج گرمابرقی مبتنی بر اصل جفت گرمابرقی (← گرمابرق) است. تفسنج نوری دما را بوسیله‌ی درخشندگی جسم اندازه میگیرد. تفسنج تشعشعی مبتنی بر رابطه‌ی شدت تشعشعات حرارتی صادر از یک جسم با دمای سطح جسم است.

تفسیدن[4] (tafsidan)، از آثار تبخیر سطحی، که از ریختن قطرات یک مایع بر صفحه‌ای بسیارداغ پدید میآید. اگر قطره‌ای از آب را بر یک صفحه‌ی فلزی که حرارت سرخ دارد بریزیم، قطره بر صفحه پهن نمیشود، بلکه به اجزای گِردی منقسم میشود که بر صفحه میغلطند، و پس از چند دقیقه، بی آنکه بجوش آیند، بخار میشوند. مایعی که دستخوش چنین حالتی میشود با صفحه تماس ندارد بلکه بر پرده‌ی نازکی از بخار خود "شناور" است. بعلت همین پدیده است که میتوان با دست تر میله‌ای از آهن را که بر اثر حرارت سرخ شده است لمس کرد.

تفسیر (tafsir) [عربی، = آشکار کردن]، شرحی که بر تألیفات علمی و فلسفی نوشته میشود. بالاخص در اسلام تفسیر قرآن را گویند که رشته‌ی خاصی از علم حدیث است. کتاب تفسیر طبری از تفاسیر معتبر اهل سنّت، و کتاب تفسیر مجمع البیان از جمله‌ی تفاسیر معتبر شیعه است.

تفسیر (tafsir) یا **تبیین** (tabyin)، در علم بدیع، نخست معنیی را پوشیده و در الفاظی فشرده گفتن، آنگاه بشرح و باز نمودن آن پرداختن. تفسیر دو گونه است: (۱) **تفسیر جلی** (jaliyy) یا ظاهر، که هر یک از معانی پوشیده را جداگانه شرح کنند، مانند (ممدی)؛

تا چه خواهد کردن آیا دور گیتی زین دو کار
دست او در گردنم یا خون من در گردنش.

(۲) **تفسیر خفی** (xafiyy)، که تصریح نکنند که هر تفسیر بکدامیک از معانی پوشیده‌ی نخستین بازمیگردد، مانند

یکسردار دل و عیش و سرشک و جسم مسن داری
دهن تنگ و سخن تلخ و لبان لعل و میان لاغر.

تفسیر آیات الاحکام: ← آیات الاحکام.

تفسیر بیضاوی: ← انوار التنزیل.

تفسیر جلالین (jalālayn)، کتابی در تفسیر قرآن، بعربی. این تفسیر را جلال‌الدین محمد محلی (فت ۸۶۴ هق) آغاز کرد، و تا سوره‌ی کهف رسانید، و پس از وفات وی، شاگردش جلال‌الدین سیوطی آنرا در مدت ۴۰ روز بپایان رسانید (۸۷۰ هق). وجه تسمیه‌ی آن همین است که بوسیله‌ی دو جلال الدین صورت پذیرفته است. در بمبئی (۱۸۶۹)، لکهنو، کلکته، دهلی، قاهره (مکرر)، و ایران به چاپ رسیده است.

تفسیر جلی، در علم بدیع، ← تفسیر یا تبیین.

تفسیر حسینی، کتاب، ← کاشفی.

تفسیر خفی، در علم بدیع، ← تفسیر یا تبیین.

تفسیر زمخشری: ← کشاف.

تفسیر شاهی: ← آیات الاحکام.

تفعیل، در علم عروض، ← پایه.

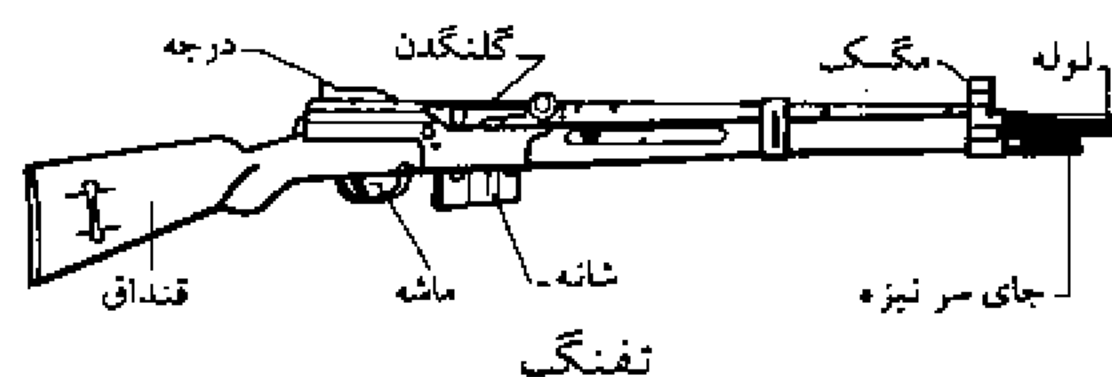
تفلیس (teflis)، گرجی تبیلیسی (tbilisi) [= چشمه‌های آب گرم]، شهر (جمـ در ۱۹۵۶ تخمیناً ۶۳۵٬۰۰۰)، کرسی جشـ گرجستان، بر رود کورا، محصور بین شاخه‌های کوههای قفقاز. مرکز فرهنگی و اقتصادی سراسر قفقاز است؛ دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۸)، دارالفنون، مدارس طب، اپراء، و مؤسسات فرهنگی دیگر دارد؛ محصولاتش ماشین‌آلات، پنبه، ابریشم، توتون، و شراب است. چشمه‌های آب گوگردی دارد که در قسمت قدیمی شهر (دارای خیابانها و بازارهای دیدنی) واقع است.

کرسی قدیم گرجستان متسخت بود؛ بر طبق مآخذ گرجی، بانی تفلیس ایرانی بود. تفلیس در قرن ۵م پایتخت گرجستان شد؛ بعد از ۵۲۳ مرزبان ایرانی داشت. در قرن ۷م خراجگزار اعراب مسلمان گردید. بسبب موقعیتش بر جاده‌ی طبیعی بین دریای خزر و دریای سیاه، از قدیم الایام اهمیت تجارتی داشت، و در عین حال در معرض حمله‌ی مهاجمین بود (خزرها، ایرانیان، ترکان سلجوقی، مغول، و تیموریان). در قرون ۱۲م–۱۳م، در اوج اعتلای گرجستان، رونق داشت. در نیمه‌ی اول قرن ۱۶م تحت تسلط صفویه و در ۱۵۷۸–۱۶۰۳ تحت استیلای ترکان عثمانی بود؛ شاه عباس I، پس از کشتار گرجیان، آنرا گرفت (۱۶۱۶، مطابق ۱۰۲۵ هق)؛ در ۱۷۲۳–۳۴ دگر بار در دست ترکان عثمانی بود؛ در ۱۷۳۴ (۱۱۴۷ هق) نادر شاه بر آن مستولی شد؛ پس از مرگ نادر کار گرجستان مدتی رونق گرفت، تا آنکه آقا محمد خان قاجار در لشکرکشی خود به گرجستان تفلیس را بباد تاراج داد (۱۷۹۵)؛ در جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلی شاه، بموجب ← عهدنامه‌ی گلستان، دولت ایران آنرا به روسیه واگذار کرد. در ۱۹۱۸

(1)substraction (2)separation (3)pyrometer (4)calefaction (فنـ)

انجمنی ملی از گرجیان در اینجا استقلال گرجستان را اعلام کردند؛ و در ۱۹۲۱، در تفلیس، جشن گرجستان برقرار گردید. تفلیس در طی حملات کشورگشایان چندین بار دستخوش تاراج و ویرانی گردید؛ قسمت اعظم آن نسبة جدید البنا است. از آثار قدیمی آن دو کلیسای جامع از قرن ۶م و ۷م میلادی است. کوه داود گردشگاهی جالب و مشرف بر شهر است. در تفلیس بود که ستالین الاهیات تحصیل کرد و به نهضت انقلابی پیوست.

تفنگ[۱] (tofang)، سلاح آتشی انفرادی که هنگام تخلیه آنرا بر شانه تکیه میدهند، و در داخل لولهٔ آن شیارهای مارپیچی بنام خان تعبیه شده است تا بُرد و دقت گلوله زیاد شود. تفنگ احتمالا در اوایل قرن ۱۶م در آلمان اختراع شد، ولی استعمالش از قرن ۱۸م رواج یافت. تفنگهای اولیه



تفنگ

از دهانه پر میشد ("تفنگ دهن‌پُر"). بعداً، با اختراع فشنگ، تفنگ تهپر در کار آمد. در جج II بیشتر تفنگهای نیمه‌خودکار بکار رفت، که در آنها نیروی گاز باروت عمل پر کردن و آتش کردن و پراندن پوکه را انجام میدهد. در تفنگهای شکاری، بجای گلوله، ساچمه پرتاب میگردد.

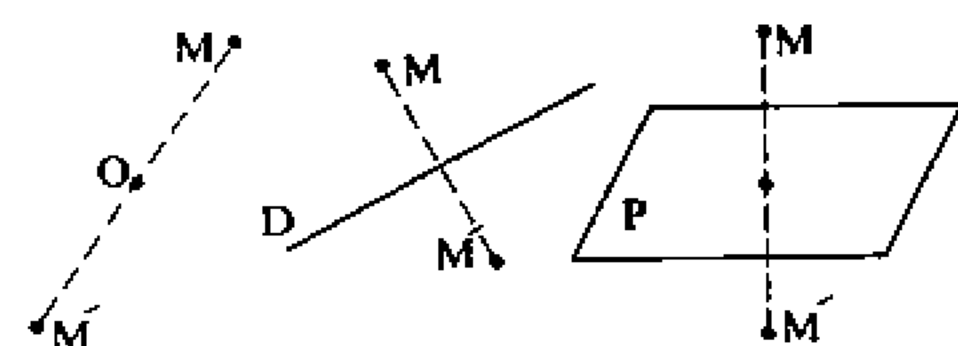
تفویض (tafviz). **۱-** در اصطلاح متکلمین، اعتقاد باینکه انسان در افعال خویش هیچ گونه جبر و اضطراری ندارد، و مختار و آزاد است. اهل تفویض بعنوان قدریه نیز مشهورند، که در مقابل آنها جبریه یا مجبره قرار دارند، و آنها معتقدند باینکه انسان در افعال خویش هیچ گونه اختیاری ندارد و فاعل حقیقی افعال وی خداست. ← جبر و قدر. **۲-** نزد فرق شیعه، تفویض غیر از معنی منکور در فوق عبارتست از اعتقاد بعضی از غلاة، که معتقدند ائمه اگر چند مخلوق و حادثند، لیکن رازق و خالق مردم همانها هستند، و خداوند خودْ آنها را خلق کرده است، و سپس کار خلق کردن عالَم و رزق دادن به جمیع اهل عالم را به آنها تفویض کرده است.

تفیلین[۲] (tefillin)، دو جعبهٔ کوچک چرمی که یهودیان پیرو سنت از سن ۱۳ سالگی ببعد، هنگام نماز، یکی را بر پیشانی و دیگری را بر بازوی چپ میبندند. در داخل هر یک از این جعبه‌ها قطعات باریکی از پوست حیوان حلال‌گوشت جا داده‌اند که آیات خاصی از کتاب مقدس بر آنها نوشته شده است. تفیلین در نمازهای سبت (شنبه) و سایر ایام مقدسه بکار برده نمیشود.

تقارب[۳] (taqārob)، در اصطلاح هندسه، خاصیت نزدیک شدن به یکدیگر در خطوط مستقیم، و (بالاخص) گذشتن از یک نقطه. نیز ← سلسله، در ریاضیات.

تقارب[۳] یا **قدرت**، در اصطلاح فیزیک، عکس فاصلهٔ کانونی یک عدسی یا، بطور کلی، یک دستگاه نوری. اگر فاصلهٔ کانونی بر حسب متر بیان شود تقارب بر حسب دیوپتری خواهد بود.

تقارن[۴] (taqāron)، در اصطلاح هندسه، یکی از تبدیلهای هندسی، که با یک نقطهٔ ثابت (مرکز تقارن؛ در شکل، O) یا یک خط ثابت (محور تقارن؛ D) یا یک صفحهٔ ثابت (صفحهٔ تقارن؛ P) مشخص میشود، و هر نقطه مانند M را به



اقسام تقارن

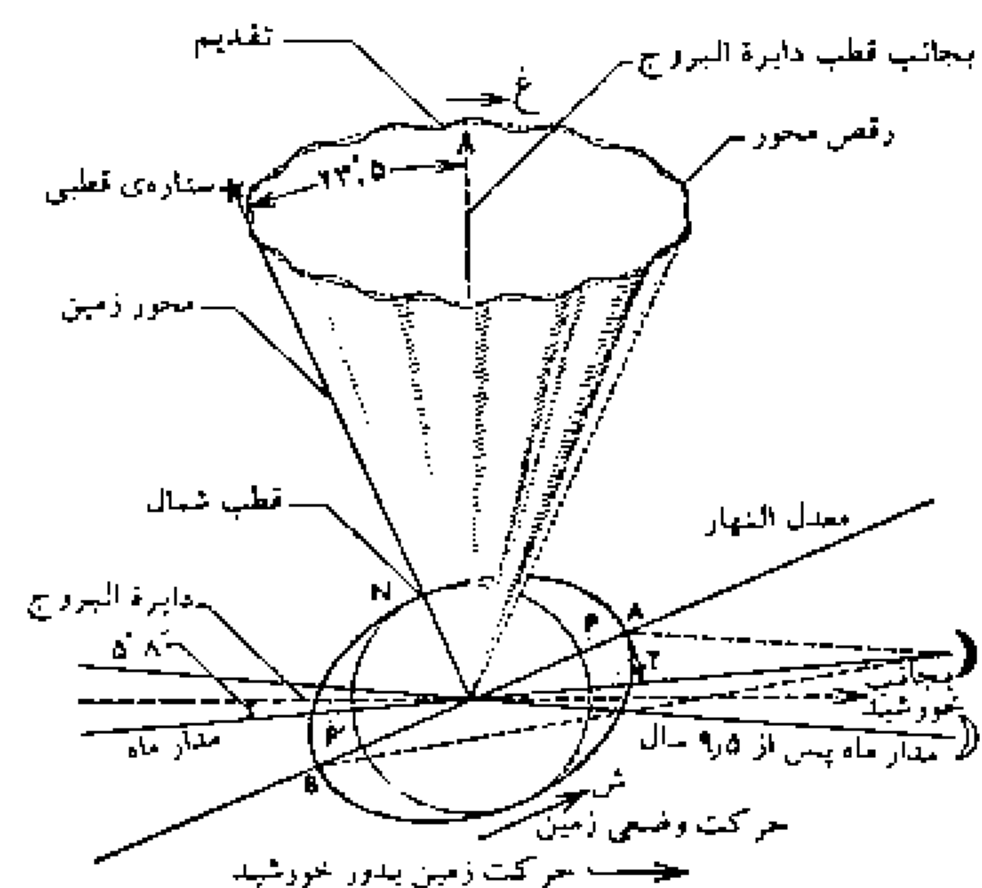
نقطه‌ای مانند M´ (موسوم به قرینهٔ M نسبت به مرکز یا محور یا صفحهٔ مذکور) تبدیل میکند، بطوری که خط MM´ بوسیلهٔ مرکز تقارن یا عموداً بوسیلهٔ محور یا صفحهٔ تقارن نصف میشود. قرینهٔ یک شکل با آن شکل مساوی است. وقتی بر صفحهٔ دفتر چیزی مینویسیم، و پیش از خشک شدن آن، دفتر را میبندیم، نقشی که بر صفحهٔ مقابل می‌افتد قرینهٔ محوریِ نوشتهٔ ماست (محور تقارن خطی است که دفتر در امتداد آن بسته میشود). از عادیترین امثلهٔ تقارن صفحه‌ای تصویر یک شکل است در آینهٔ مسطح (برای تصویر ← آینه). بعضی از اشکال چنان هستند که نقاط آنها دو به دو نسبت به نقطهٔ ثابت یا محور ثابت یا صفحهٔ ثابتی متقارنند. چنین نقطه یا محور یا صفحه را مرکز تقارن یا محور تقارن یا صفحهٔ تقارن شکل خوانند. مثلا در دایره، مرکز دایره مرکز تقارن، و هر یک از قطرها محور تقارن شکل اند. در بیضی هر یک از دو قطر اطول و اقصر منحنی محور تقارن آن و محل تلاقی آنها (مرکز بیضی) مرکز تقارن آنست؛ و همچنین است در مربع. بالاخره، محل تلاقی اقطار مکعب مرکز تقارن آن میباشد.

تقارن | تقارن

تقاضا، در اقتصاد، مقادیر کالائی که مصرف‌کنندگان احتمالی احتیاج بدان دارند و حاضر برای خرید آن میباشند. مقدار تقاضا با قیمت کالا بستگی دارد. در شرایط معین، هر قدر قیمت یک کالا کمتر شود، تقاضای خرید آن بیشتر میگردد. تقاضا و عرضه دو رکن اساسی اقتصاد سرمایه‌داری هستند، و در تعیین قیمت کالا نقش مؤثری دارند.

تقدیم اعتدالین[۵] (taqdime eʻtedāleyn)، حرکت از مشرق به مغرب اعتدالین بر دایرة البروج، ناشی از تغییر تدریجی امتداد محور حرکت وضعی زمین. بموجب قوانین حرکت تقدیمی، اگر بر جسمی که با سرعت ثابتی در حول محوری دوران میکند گشتاور ثابتی مایل به تغییر دادن محور حرکت جسم وارد شود، عموماً این محور به کُندی بر مخروطی حرکت میکند، و حرکت آن در هر لحظه عمود بر امتداد گشتاور است. مثلا در حرکت فرفره، اگر محور آن درست قائم نباشد، نیروی ثقل گشتاوری بر فرفره وارد میکند که مایل است فرفره را بیندازد، ولی فرفره نمی‌افتد، بلکه در حول خط قائم نقطهٔ اتکا "تلوتلو میخورد" و محورش در حول این خط مخروطی طی میکند. محور حرکت وضعی زمین با صفحهٔ دایرة البروج ۶۶°,۵ زاویه دارد. نیروهای گرانش خورشید و ماه گرایش دارند که برجستگیهای استوائی زمین را (در شکل P و P´) بطرف صفحهٔ دایرة البروج بکشند (زاویهٔ صفحهٔ مدار ماه با صفحهٔ دایرة البروج فقط ۵° ۸´ است، و لهذا میتوان هر دو قوه را مایل به آوردن برجستگیها به صفحهٔ دایرة البروج دانست). در شکل نیروی وارد بر A بیش از نیروی وارد بر B است، و لهذا، A گرایش دارد که در امتداد قوس AT حرکت کند. در مقایسه با فرفرهٔ سابق الذکر، صفحهٔ دایرة البروج در حکم "صفحهٔ افقی"، و محور آن (که حـ ۲۳°,۵ نسبت به محور معدل النهار مایل است) بجای "خط قائم" است، و محور زمین در حول محور منطقة البروج مخروطی با نصف زاویهٔ رأس ۲۳°,۵ طی میکند. این حرکت بسیار بطیء است؛ دورهٔ آن حـ ۲۵٬۸۰۰ سال و مقدار سالیانه‌اش حـ ۵۰″,۲ است. در نتیجهٔ این حرکت، اولا هر یک از دو قطب فلکی محور زمین در هر ۲۵٬۸۰۰ سال یکبار دایره‌ای بشعاع ۲۳°,۵ طی میکند (نیز ← ستارهٔ قطبی)، و ثانیاً هر یک از اعتدالین، بسبب تغییر صفحهٔ معدل النهار، در هر ۲۵٬۸۰۰ سال یک دور تمام از مشرق به مغرب بر دایرة البروج حرکت میکنند.

از نتایج تقدیم اعتدالین تغییر محل صور فلکی منطقة البروج است نسبت به برجها (← برج). در زمان ابرخس (کاشف تقدیم اعتدالین)، هر یک از صورتهای فلکی منطقة البروج در برج همنام خود واقع و اعتدال ربیعی مطابق اول برج حمل بود،



تقدیم اعتدالین و رقص محور

ولی در طی حـ ۲٬۰۰۰ سالی که از آن زمان گذشته است، هر برجی قریب ۳۰° تغییر محل داده، و مثلا در زمان ما اعتدال ربیعی در صورت حوت واقعست. معذلک، هنوز هم برجها به همان اسامی صورتهائی که در زمان ابرخس در آنها جای داشته‌اند نامیده میشوند.

در حقیقت مدار تقدیمی قطب معدل النهار دایره نیست، زیرا در ضمن حرکت زمین بدور خورشید، و هم در نتیجهٔ عدم انطباق مدار ماه بر صفحهٔ دایرة البروج، نیروهای گرانشی ماه و خورشید بر زمین دائماً تغییر میکنند، و در نتیجه، در حرکت محور زمین تزلزلی پدید میآید، و مدار تقدیمی قطب معدل بصورت منحنی موجیی در می-

(۱)rifle (۲)phylacteries (۳)convergence (۴)symmetry (۵)precession of the equinoxes

آید، و این حرکت محور زمین را رقص محور[1] خوانند. رقص ناشی از تأثیر ماه دامنه‌اش ح ۹″,۲۱ و دوره‌اش ح ۱۸,۶ سال، و رقص ناشی از تأثیر خورشید ح ۱″,۲ و دوره‌اش یک سال است.

تقریب الامثال بالاخبار (یا **بالایات**) (taqribo ’l.‘amsāle be ’l.‘axbār, ’l.‘āyāt)، در علم بدیع، آوردن مثلهائی در سخن که در معنی نزدیک به اخبار یا آیات قرآن باشد، مانند آهن را بآهن برند، که نزدیک است بمعنی این آیه، "و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون".

تقسیم، در علم بدیع، نخست چند چیز را یاد کردن، آنگاه در باره‌ی هر یک آنچه در خور آن است گفتن، مانند

تو فارغ و شهری بخیال تو در آشوب
از آرزوی وصل تو یا بیم جدائی؛
جمعی بتزلزل که مبادا روی از بزم،
خلقی بسر راه که از خانه درآیی.

تقسیم[2]، یکی از چهار عمل اصلی حساب که بر دو عدد—یکی موسوم به مقسوم و دیگری موسوم به مقسوم علیه—انجام میگیرد، و منظور از آن یافتن عددی (موسوم به خارج قسمت) است که چون در مقسوم علیه ضرب شود مقسوم حاصل گردد (از این جهت است که تقسیم عکس عمل ضرب محسوب می‌شود). مثلا در تقسیم ۱۵ بر ۳ خارج قسمت ۵ است (۱۵=۳×۵). در مبحث اعداد صحیح، تقسیم بمعنای فوق الذکر فقط وقتی ممکن است که مقسوم بر مقسوم علیه قابل قسمت باشد (← قابلیت تقسیم)، و مثلا تقسیم ۱۵ بر ۶ ممکن نیست. اما در دستگاه اعداد حقیقی، تقسیم هر دو عدد بر یکدیگر ممکن است مگر وقتی که مقسوم علیه صفر باشد (نیز ← بینهایت). در **تقسیم با باقیمانده** منظور یافتن دو عدد است—یکی خارج قسمت و دیگری باقیمانده—بطوری که چون خارج قسمت در مقسوم علیه ضرب و این حاصلضرب با باقیمانده جمع شود مقسوم حاصل گردد. مثلا در تقسیم ۲۶ بر ۷، خارج قسمت ۳ و باقیمانده ۵ است:

$$۲۶=۳\times۷+۵.$$

علامت تقسیم در نزد ما "÷" است که با ورود علوم جدید به ایران از طریق ترجمه‌ی کتابهای فرانسوی معمول گردید. این علامت را لایبنیتز در ۱۶۸۴ بعنوان علامت عمل تقسیم بکار برده است، ولی در انگلستان و بعضی ممالک دیگر علامتِ نسبت میباشد. علامت تقسیم در انگلستان و امریکا "÷" است، و آن از بِر اروپا به انگلستان وارد شد، و در اواخر قرن ۱۵م تجار لومباردی آنرا بعلامت تنصیف بکار میبردند (مانند ÷۴، بمعنی نصف ۴). علامت "/" نیز برای نمایش دادن تقسیم بکار میرود (نیز ← علامات اعمال).

عمل تقسیم منحصر به حساب نیست، بلکه مثلا در جبر نیز از اعمال مهم میباشد.

تقسیمات کشور (ایران). بر طبق "قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستور العمل حکام" مصوب ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۵ هق (دوره‌ی اول مجلس شورای ملی)، "مملکت محروسه‌ی ایران برای تسهیل امور سیاسی به ایالات و ولایات منقسم میشود" (ماده‌ی اول)؛ "ایالت قسمتی از مملکت است که دارای حکومت مرکزی و ولایات و حاکم‌نشین جزء است، و فعلا منحصر به چهار ایالت است، آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس، و خراسان" (ماده‌ی دوم)؛ "ولایت قسمتی از مملکت است که دارای یک شهر حاکم‌نشین و توابع باشد، اعم از اینکه حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی باشد" (ماده‌ی سوم). ضمناً، بموجب اصل سوم متمم قانون اساسی (مورخ ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۴ هق)، "حدود مملکت ایران و ایالات و ولایات و بلوکات آن تغییرپذیر نیست مگر بحکم قانون"

بعدها بر عده‌ی ایالات افزوده شد، و مثلا در سال ۱۳۴۱ هق، مملکت ایران به ۸ ایالت بزرگ و کوچک و چندین ولایت منقسم بود. هر ولایت مشتمل بر چند بلوک، و هر بلوک مشتمل بر چند محال بود. ایالات مذکور عبارت بوده است از (۱) آذربایجان؛ (۲) گیلان؛ (۳) مازندران؛ (۴) استراباد؛ (۵) خراسان، که ولایات شرقی قاینات، قهستان، و سیستان از توابع آن بود؛ (۶) ایالت کرمان، که بلوچستان، مکران، و بنادر بحر عمان از مضافات آن بود؛ (۷) فارس، که لارستان، کوه گیلویه، و بنادر و جزایر خلیج فارس از توابع آن بود؛ (۸) خوزستان. ولایات دیگر مشتمل بر ولایات غربی لرستان، کرمانشاهان، و کردستان؛ و ولایات مرکزی (که ناحیه‌ی وسیع عراق عجم را تشکیل میدادند) بود.

قانون معروف به **قانون تقسیمات کشور** (علامت اختصاری در این کتاب، **قتک ۱۳۱۶**)، مصوب ۱۶ آبان ماه ۱۳۱۶ هش، مملکت را به ده استان و ۴۹ شهرستان منقسم ساخت (جدول I را ببینید)؛ هر استان مرکب از چند شهرستان، هر شهرستان مرکب از چند بخش، هر بخش مرکب از چند دهستان، و هر دهستان مرکب از چند قصبه یا ده بود. از زمان تصویب این قانون، که اختیار تغییر تقسیمات داخلی کشور را بدست تصویبنامه‌ی هیئت وزرا واگذار کرده است، تقسیمات کشور دستخوش تغییر مداوم بوده است، بحدی که، از ده گذشته، هیچ واحد ثابتی در مملکت باقی نمانده، و حتی به دهستانها هم ابقا نشده است، و علاوه بر غلطهای فاحش در اسامی، گاه به فاصله‌ی یکی دو ماه چند بار وضع اداری یک محل با صدور تصویبنامه تغییر کرده است. جدول II مبتنی بر "فهرست تقسیمات کشور شاهنشاهی ایران تا خرداد ۱۳۴۵" (صادر از وزارت

تقسیمات کشور ایران

جدول I

(قانون تقسیمات کشور، مصوب ۱۶ آبان ماه ۱۳۱۶)

استان	شهرستانها
استان یکم	زنجان، قزوین، ساوه، سلطان‌آباد، رشت، شهسوار.
استان دوم	قم، کاشان، تهران، سمنان، ساری، گرگان.
استان سوم	تبریز، اردبیل.
استان چهارم	خوی، رضائیه، مهاباد، مراغه، بیجار.
استان پنجم	ایلام، شاه‌آباد، کرمانشاه، سنندج، ملایر، همدان.
استان ششم	خرم‌آباد، گلپایگان، اهواز، خرمشهر.
استان هفتم	بهبهان، شیراز، بوشهر، فسا، آباده، لار.
استان هشتم	کرمان، بم، بندر عباس، خاش، زابل.
استان نهم	سبزوار، بیرجند، تربت حیدریه، مشهد، قوچان، بجنورد، گناباد.
استان دهم	اصفهان، یزد.

جدول II

مستخرج از "فهرست تقسیمات کشور شاهنشاهی ایران تا خرداد ۱۳۴۵ هش"، صادر از وزارت کشور، که بر طبق آن مملکت ایران به ۱۳ استان، ۵ فرمانداری کل، ۱۳۶ فرمانداری (شهرستان)، و ۳۸۹ بخشداری منقسم بوده است. به تغییراتی که بموجب "فهرست" دیگری در فاصله‌ی خرداد—اسفند ۱۳۴۵ در تقسیمات عمده داده شده است نیز اشاره شده است (بر طبق این فهرست، کشور منقسم به ۱۳ استان، ۶ فرمانداری کل، ۱۳۸ فرمانداری، و ۴۴۷ بخشداری بوده است)؛ علامت "+" نشانه‌ی الحاق و علامت "—" نشانه‌ی جداشدگی است.

تقسیمات اصلی	شهرستانها (فرمانداریها)
(۱) استان مرکزی؛ ۱۲ فرمانداری، ۳۳ بخشداری؛ مرکزش تهران	تهران، کرج، قزوین، دماوند، محلات، ساوه، قم، تفرش، شهر ری، شمیرانات، گرمسار، خمین، + اراک، + کاشان.
(۲) استان یکم (گیلان)، ۱۲ فرمانداری، ۲۲ بخشداری؛ مرکزش رشت	رشت، بندر پهلوی، لاهیجان، رودسر، طوالش، فومن، زنجان، آستارا، لنگرود، رودبار، صومعه‌سرا، — اراک.
(۳) استان دوم (مازندران)، ۱۲ فرمانداری، ۳۲ بخشداری؛ مرکزش ساری	ساری، بهشهر، شاهی، شهسوار، نوشهر، بابل، آمل، نور، گرگان، دشت گرگان، — کاشان، — نطنز.
(۴) استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۵ فرمانداری، ۲۴ بخشداری؛ مرکزش تبریز	تبریز، مرند، خلخال، اردبیل، میانه، سراب، مشکین‌شهر، ارسباران، مراغه، هشترود.
(۵) استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۷ فرمانداری، ۱۴ بخشداری؛ مرکزش رضائیه	رضائیه، نقده، ماکو، خوی، مهاباد، شاهپور، میاندوآب.
(۶) استان پنجم(کرمانشاهان)، ۵ فرمانداری، ۲۵ بخشداری؛ مرکزش کرمانشاه	کرمانشاه، قصر شیرین، ایلام، شاه‌آباد، پاوه.
(۷) استان ششم (خوزستان)، ۱۲ فرمانداری، ۳۵ بخشداری؛ مرکزش اهواز	اهواز، آبادان، بندر معشور، مسجد سلیمان، خرمشهر، دشت میشان، دزفول، شوشتر، بهبهان، کهکیلویه، رامهرمز، — گلپایگان.
(۸) استان هفتم (فارس)، ۱۲ فرمانداری، ۳۶ بخشداری؛ مرکزش شیراز	شیراز، آباده، کازرون، فیروزآباد، جهرم، نیریز، فسا، اصطهبانات، داراب، لار، — بوشهر، — دشتی و دشتستان، + ممسنی.

(۱)nutation　(۲)division

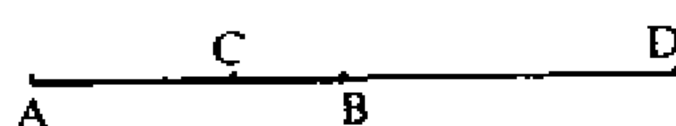
بقیه‌ی جدول II

تقسیمات اصلی	شهرستانها (فرمانداریها)
(۹) استان هشتم (کرمان)، ۵ فرمانداری، ۱۴ بخشداری؛ مرکزش کرمان	کرمان، رفسنجان، جیرفت، سیرجان، بم، + بافت.
(10) استان نهم (خراسان)، ۱۵فرمانداری، ۱۵ بخشداری؛ مرکزش مشهد	مشهد، تربت جام، گناباد، بیرجند، کاشمر، قوچان، شیروان، سبزوار، تربت حیدریه، نیشابور، درگز، اسفراین، فردوس، طبس، بجنورد.
(11) استان دهم (اصفهان)، ۷ فرمانداری، ۱۹ بخشداری؛ مرکزش اصفهان	اصفهان، فریدن، شهرضا، اردستان، نائین، نجف‌آباد، یزد، + گلپایگان، + نطنز.
(۱۲) استان بلوچستان و سیستان، ۵ فرمانداری، ۱۶ بخشداری؛ مرکزش زاهدان	زاهدان، ایرانشهر، چاه بهار، زابل، سراوان.
(۱۳) استان کردستان، ۶ فرمانداری، ۱۵ بخشداری؛ مرکزش سنندج	سنندج، مریوان، سقز، بانه، قروه، بیجار.
(۱۴) فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۳ فرمانداری، ۱۴ بخشداری؛ مرکزش بندر عباس	بندر عباس، میناب، بندر لنگه.
(۱۵) فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۳ فرمانداری، ۱۱ بخشداری؛ مرکزش شهر کرد	شهر کرد، ایذه، بروجن.
(۱۶) فرمانداری کل سمنان، ۳ فرمانداری، ۸ بخشداری؛ مرکزش سمنان	سمنان، شاهرود، دامغان.
(۱۷) فرمانداری کل همدان، ۴ فرمانداری، ۸ بخشداری؛ مرکزش همدان	همدان، ملایر، نهاوند، تویسرکان.
(۱۸) فرمانداری کل لرستان، ۳ فرمانداری، ۱۷ بخشداری؛ مرکزش خرم‌آباد	خرم‌آباد، بروجرد، الیگودرز.
+ (۱۹) فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، ۲ فرمانداری، ۱۵ بخشداری؛ مرکزش بوشهر	بوشهر، دشتی و دشتستان.

کشور) است، ولی از آن ببعد نیز تغییرات در جریان بوده است. این امر تعیین قطعی وضع یک محل را از لحاظ تقسیمات اداری غیر ممکن ساخته است، و در مقالات جغرافیای ایران در کتاب حاضر همواره باید مخصوصاً آنچه را مربوط به تقسیمات اداری از بخش ببالا است بکلی با قید احتیاط تلقی کرد.

تقسیم اراضی، قوانین[۱]، در روم قدیم، قوانینی برای تنظیم استفاده از اراضی خالصه. در روم قدیم رسم بود که قسمتی از اراضی بلاد و ممالک مفتوحه را مصادره و به اراضی خالصه تبدیل میکردند، و کسانی که در این اراضی ساکن بودند مال الاجاره به دولت میپرداختند. از همان ادوار اولیه، پاتریسین‌ها، بعنوانِ اسمیِ مستأجر دولت، اراضی وسیعی را اشغال و تصرف کرده بودند. در نتیجه‌ی مساعی طبقات فقیر، که از زمین بی‌بهره بودند، از اوایل قرن ۵م ق‌م قوانینی در باب استفاده از اراضی خالصه برقرار گردید، ولی بآنها عمل نمیشد. معروفترین قوانین تنظیم استفاده از اراضی قوانین لیکینیوسی (۳۶۷ ق‌م؛ منسوب به **لیکینیوس کالووس ستولو**) است، که مقدار زمینی را که هر شارمند میتوانست در تصرف داشته باشد سخت محدود میکرد. اجرای این قوانین منسوخ شد. نخستین قدم جدی که بعداً برای حل مشکل اراضی برداشته شد قانون سمپرونیوسی (۱۳۳ ق‌م؛ منسوب به ت. سمپرونیوس **گراکوس**) بود، که علاوه بر آنچه در قوانین لیکینیوسی آمده بود، مقرر میداشت که اراضی در حدود قانون بین حد اکثر افراد تقسیم و مازاد آنها به فقرا واگذار شود، و بعلاوه مالکیت زمین به مستأجر یا متصرف تعلق گیرد. سنا عملا اجرای این قانون را متوقف ساخت. در ۱۲۳ ق‌م، کایوس گراکوس در قانون سمپرونیوسی اصلاحاتی بعمل آورد، ولی این بار سنا، مالکین جدید را در فروش اراضی خود مجاز شناخت، و باین ترتیب تیشه بر ریشه‌ی توزیع عادلانه‌ی اراضی زد، زیرا طبقات فقیر ناچار اراضی خود را به ثروتمندان میفروختند. در قرن اول ب‌م، دومیتیانوس بموجب فرمانی مالکیت اراضی عمومی را در ایتالیا به متصرفین آنها واگذاشت، و باین ترتیب نتایج آزادی‌بخش حاصل از کوششهائی را که در راه گذراندن قوانین تقسیم اراضی بدست آمده بود بر باد داد. در نتیجه، طبقات فقیر تحت تبعیت توانگران درآمدند، و این مقدمه‌ی نظام فئودالیته بود، که این تبعیت را کاملتر کرد.

تقسیم توافقی[۲] (tavāfoqi)، در اصطلاح هندسه، تقسیم کردن یک قطعه خط (مانند AB) بر یک نسبت بوسیله‌ی یک جفت نقطه، یکی بر روی آن و دیگری در خارج ولی بر امتداد آن، و بعبارت اصح، یافتن دو نقطه، مانند C و D بر این خط و بر امتدادش، بطوریکه دو نسبت CA/CB و DA/DB از حیث مقدار متساوی باشند. تعداد چنین جفتها بیشمار است. دو نقطه‌ی C و D را نسبت به دو نقطه‌ی A و B مزدوج توافقی[۳] (moz-davaje) خوانند، و گویند نقاط C و D قطعه‌ی AB را به نسبت توافقی تقسیم میکنند، یا آنکه C و D با A و B یک تقسیم توافقی تشکیل میدهند.



از موارد عملی چنین تقسیم در آینه‌های کروی با گشادگی کم پیش میآید، یک نقطه‌ی نورانی واقع بر محور اصلی آینه وتصویرش نسبت به مرکز و (عملا) رأس آینه مزدوج توافقی اند.

تقسیم خاطر[۴]، فنسـ سکیزوفرنی (skizofreni)، اختلال مشاعری که وجه تشخیصش رفتار نامناسب با وضع، خطا و اشتباه در جریانات ذهنی، در خود فرورفتن و به دنیای درون پرداختن، و گاهی توهمات (→ **توهم**) است. در ۱۸۹۶ ا. کرپلین بسیاری از بیماریهای روانی را "جنون جوانی" نام نهاد و آنرا به چهار گروه فرعی تقسیم کرد. در ۱۹۱۱ پ. ا. بلویلر این بیماری را قابل علاج اعلان کرد، و اصطلاح تقسیم خاطر را بجای جنون جوانی (که بیماری لاعلاج جلوه کرده بود) بکار برد (تا جنبه‌ی تشتت و تقسیمی را که در ذهن روی میدهد مورد تأکید قرار داده باشد). مبتلایان باین بیماری معمولا در بیمارستان بستری میگردند، و به طرق مختلف از قبیل درمان با شوک، جراحی روحی، و درمان روحی مورد معالجه قرار میگیرند.

تقسیم خط به نسبت ذات وسط و طرفین (be nesbate zāte vasat va tarafeyn)، تقسیم کردن یک قطعه خط به دو قسمت بطوری که یکی از آنها واسطه‌ی هندسی بین قطعه‌ی دیگر و تمام خط باشد (یعنی مربع یک قطعه مساوی حاصلضرب قطعه‌ی دیگر در تمام خط باشد). این تقسیم، که در کتابهای فرنگی به تقسیم زّرین یا برش زرین معروفست، از مسائل هندسه‌ی مقدماتی است، و بوسیله‌ی پرگار و ستاره بآسانی صورت میگیرد.

تقسیم زرین: → تقسیم خط به نسبت ذات وسط و طرفین.

تقصیر (taqsir)، یکی از اعمال حج، و آن گرفتن ناخن یا مقداری از مو است، که بوسیله‌ی آن مُحرِم از حالت احرام خارج شده و مُحِل میگردد.

تقطیر[۵] (taqtir)، طریقه‌ای برای تصفیه‌ی ماده، جدا کردن مواد از یکدیگر، یا تفکیک اجزای یک جسم مخلوط، که متضمن تغییر حالت (مثلا از مایع به گاز، و **چگالش** یا میعانی که بدنبال آن تولید میشود) است. مثلا برای تصفیه‌ی تقطیری آب، آب ناخالص را بنقطه‌ی غلیان حرارت داده بخار را روانه‌ی دستگاه سردساز میکنند؛ پس از سرد شدن و چگالش، آب مقطر بدست میآید. مواد خارجیی که نقطه‌ی غلیان آنها نسبت به آب بیشتر است در ظرف اولیه میمانند. محصولی را که از دو یا چند بار تقطیر بدست آید "دوآتشه" یا "چندآتشه" میخوانند. بسیاری از مشروبات الکلی بوسیله‌ی تقطیر بدست میآید. در **تقطیر با بخار**،

(۱)agrarian laws (۲) harmonic division (۳) harmonic conjugates (۴) schizophrenia (۵)distillation

بوسیله‌ی بخار آب بسیارگرم، مواد فرار را جدا میکنند. **تقطیر تخریبی** (taxribi) تجزیه کردن یک ماده (مانند چوب، زغال سنگ، روغنهای سنگین، استخوان، و غیره) است بر اثر حرارت دادن، و گرفتن مواد حاصل از تجزیه. بدین طریق، از چوب اسید استیک، الکل متیلیک یا الکل چوب، زغال، و بعضی از ئیدروکربورها گرفته میشود؛ و از تقطیر زغال سنگ گاز چراغ، گودرون، کوک، و امونیاک بدست میآید. **تقطیر تدریجی** یک مایع، که مخلوطی از چند مایع با نقاط غلیان متفاوت است، آنست که مایع را مکرراً و در دماهای مختلف تقطیر میکنند؛ ماده‌ی حاصل از هر تقطیر جداگانه گرفته میشود. این طریقه در تصفیه‌ی نفت بکار میرود، و بوسیله‌ی آن گازولین، بنزین، نفت چراغ، نفت سیاه، روغنهای ماشین، و پارافین بدست میآید.

تقطیر از ایام بسیارقدیم معمول بوده است؛ یونانیان آنرا میشناختند، و در استخراج عرقهای معطّر بدان متوسل میشدند. ظاهراً اول کسی از یونانیان که دستگاه تقطیر را توصیف کرده است طبیب مشهور، دیوسکوریدس (قرن اول بم) است (← انبیق). قدیمترین دستگاههای تقطیر را زوسیموس (قرن ۳م یا ۴م) شرح میدهد، و مدعی است که آنها را در یکی از معابد قدیم ممفیس در مصر دیده است. ماریای یهودی، که ظاهراً معاصر زوسیموس بوده، چند دستگاه را نام میبرد. یک نوع از این دستگاهها را در میان دیگی مملو از ریگ یا خاکستر گذاشته حرارت میدادند، و این دیگ در علم کیمیا به حمام ماریه [فنس بَن‌ماری] معروف شده است.

تقطیع[1] (taqti')، در اصطلاح تلویزیون و رشته‌های مشابه، طریقه‌ی تحلیل یا ترکیب متناوب "سایه روشن" اجزای یک تصویر، که بترتیب معینی صورت میگیرد. برای توضیح بیشتر ← **تلویزیون**. نیز ← **تلفوتو**.

تقطیع [عربی، = پاره پاره کردن]، در علم عروض قدیم، واژه‌های بیتی را حرف بحرف یا اجزاء افاعیل (← **پایه**) بحری (← **بحر**) که بیت بدان وزن است سنجیدن و برابر کردن،چنانکه متحرک برابر متحرک، و ساکن برابر ساکن افتد، تا موزونی یا ناموزونی آن آشکار شود. بمثل، مصراع "شرط عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن"، از بحر رمل محذوف ضرب و عروض، چنین تقطیع میشود، شرطعاشق (فاعلاتن) نیستبایک (فاعلاتن) دِلْدُ دلبر (فاعلاتن) داشْتَنْ (فاعلن). اما تقطیع در حقیقت سنجیدن و برابر کردن هجاهای بیت و بحر است با یکدیگر در شماره و کمیت و نظم آنها. مصراع مذکور ازین نظر چنین تقطیع میشود،

شر/ ط/ عا/ شق/ نی/ سْ/ با/
/–/U/–/ – / –/–/U/ –
یک/ دل/ دُ/ دل/ بر/ دا/ شْ/ تن
– /U/– /– / – /U/– /–

و مینماید که بیت بوزن پانزده‌هجائی است؛ نسبت هجاهای کوتاه به دراز در آن ۴/۱۱، و نظم آنها در آمدن یک هجای کوتاه است در پی سه هجای دراز بتناوب؛ بعبارت دیگر، وزنی است فرعی از بحر رمل شانزده‌هجائی که با حذف یک هجای دراز از آخر آن پدید آمده است. اگر افاعیل عروضی این بیت را با هجاهای کوتاه و دراز وزن بسنجیم چنین میشود:

فا ع لا تن/ فا ع لا تن/
/– – U – /– – U –
فا ع لا تن/ فا ع لن
– U – /– – U –

تقلب در مواد غذائی. این موضوع از اواسط قرن ۱۹م، که وسیله‌ی تجزیه برای تعیین ترکیب مواد غذائی پیدا شد، مورد توجه قرار گرفت. اولین قانون برای حمایت مصرف‌کنندگان در انگلستان در ۱۸۶۰ وضع شد. در ایران هنوز قانون خاص و طریقه‌ای مؤثر برای جلوگیری از تقلب در مواد غذائی وضع نشده است؛ فقط در "قانون مجازات پیشه‌وران و فروشندگانی که کالای خود را مخفی یا گران میفروشند" (مصوب شهریور ماه ۱۳۲۲ هش)، و نیز در "قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و داروئی و مواد خوردنی و آشامیدنی" (اصلا از لوایح دکتر محمد مصدق؛ مصوب خرداد ماه ۱۳۳۴ هش در کمیسیونهای مشترک مجلس شورای ملی و مجلس سنا) مجازاتهائی برای تقلب‌کنندگان در مواد غذائی ذکر شده است.

تقلیب[2] (taqlib)، در روانشناسی، ← **دفاع، سازوکار**.

تقلید، در دین، پذیرفتن گفته‌های دیگری در مسائل دینی بدون دلیل در هر یک از آن مسائل. این تقلید بحکم فطرت، که رجوع جاهل است به عالم، انجام میگیرد. پیروان را مقلدین و پیشوایان را مراجع تقلید گویند. نیز ← **اجتهاد؛ مجتهد؛ مقلد**.

تقلید: ← **مقلد یا بازیگر**.

تقوز اغوز: ← **غز**.

تقوع[3] (taqu') [عبری، = خیمه افراشتن؛]، شهر قدیم یهودا، ج بیت لحم، در ابتدای بیابان تقوع. این بیابان مسکن عاموس نبی بود.

تقویم[4] (taqvim)، نام هر دستگاه تقسیم زمان به سال، ماه، هفته، و روز؛ و نیز دفتر یا جدولی مشتمل بر این تقسیمات یا تقسیماتی مشابه آنها (نیز ← **تاریخ**). همه‌ی دستگاههای قراردادی حساب زمان در تحلیل نهائی مبتنی بر امور متناوب طبیعی و دوره‌های گردش طبیعی است، از قبیل حرکت وضعی زمین بدور محورش، گردش ماه بدور زمین، و گردش زمین بدور خورشید. در دنباله‌ی این مقاله کلیاتی راجع به تقویم و مبانی تقویمهای قمری (مبتنی بر گردش ماه)، قمری-شمسی (مبتنی بر گردش ماه و گردش ظاهری خورشید بدور زمین)، و شمسی (مبتنی بر گردش ظاهری خورشید بدور زمین) میآید. برای تقاویم مخصوص مقالات جداگانه را که در همین ردیف آمده است ببینید. نیز ← **گاهشماری و مقالات سال؛ شبانروز؛ ماه؛ هفته**.

مردم بدوی که زندگی را از طریق شکار بسر میبردند متوجه بازگشت موسمی بعضی از امور عادی طبیعی، که از سالی به سال دیگر بترتیب ثابتی تکرار میشود گردیدند. این امر منشأ تشخیص "فصل"ها یا موسمها گردید (مانند موسم یخگشاد، موسم شکوفه، موسم جفتگیری پرندگان، و غیره در نزد بعضی اقوام بدوی). **ابتدائیترین نوع تقویم سالیانه مرکب از دوره‌هائی از چنین موسمها** است. اما در واقع باید گفت که تاریخ تقویم از زمانی شروع میشود که انسان بحال ماندگاری به زراعت پرداخت، و نتیجةً متوجه شد که موسم بذرافشانی به فواصل منظم همساله باز-میگردد. سپس به شمردن عده‌ی ایام بین دو موسم متوالی بذرافشانی پرداخت.

ماههای قمری. از نخستین پیشرفتهائی که در حساب زمان حاصل شد اتخاذ دوره‌ی گردش قمر بود (برای احتراز از اشتباه و تکرار، در این مقاله لفظ "قمر" بمعنی قمر زمین، و لفظ "ماه" بمعنی "شهر" یعنی دوره‌ی گردش ماه بکار رفته است). منجمین به دو نوع ماه قائلند، ماه نجومی، که فاصله‌ی زمانی بین دو عبور متوالی قمر است از مقابل یک ستاره‌ی ثابت؛ و ماه هلالی، که فاصله‌ی زمانی بین دو مقارنه‌ی قمر و خورشید است. ماهی که در ایام بدوی برای حساب زمان بکار میرفت ماه هلالی بود. امروزه با استفاده از رصدهای قرون متمادی، میدانیم که ماه هلالی از ۲۹٫۲۶ تا ۲۹٫۸۰ شبانروز تغییر میکند. ماه هلالی متوسط ۲۹٫۵۳۰۵۸۸ شبانروز، یعنی کمی بیشتر از ۲۹٫۵ شبانروز است. اما بنای کار راصدین اولیه بر محاسبه نبود، بلکه بر آنچه بود که عملا مشاهده میکردند؛ بعضی بدر و برخی هلال قمر را مبنای شمردن ماهها قرار میدادند، اما چون هلال قمر، که پس از یک دوره‌ی اختفا، بهنگام غروب آفتاب در آسمان غربی ظاهر میگردد، برای مشاهده‌ی دقیق مساعدتر از بدر است، اغلب آنرا مبنای کار قرار میدادند. در ادوار نخستین، برای رفع احتیاجات کافی بود بدانند که فاصله‌ی دو هلال متوالی گاهی ۲۹ شبانروز و گاهی ۳۰ شبانروز است. راصدین کوششهائی برای بدست آوردن ادوار منظم برای توالی ماههای ۲۹روزه و ۳۰ روزه بعمل آوردند، ولی مساعی آنان عقیم ماند، زیرا ماههای ۲۹روزه گاه ۲ و حتی ۳ بار بتوالی میآیند، و ماههای ۳۰روزه گاه ۲ یا ۳ و حتی ۴ بار. پس از آنکه استعمال ماههای قمری بر استعمال فصول در تقسیم سال طبیعی غلبه پیدا کرد، ماهها را بر حسب فصلی که در آن میافتادند نامگذاری کردند، و بعضی از اقوام فقط ماههائی را که موسم کشت و زرع بود نام نهادند، و برخی هم کار را آسان کرده اعداد ترتیبی یا الفاظی مقتبس از آنها را در تسمیه‌ی همه یا بعضی از ماهها بکار بردند. نمونه‌ی نوع اول در تقویم عربی دو ماه ربیع [← **بهار**] و در تقویم فرنگی ماه فوریه [ماه تَبْها] و نمونه‌ی نوع اخیر ماههای سپتامبر، اکتبر، نوامبر، و دسامبر [از الفاظ لاتینی برای ۷، ۸، ۹، 10] است.

اتخاذ ماههای قمری بعنوان مبنای حساب زمان مواجه با مشکلی گردید. توضیح آنکه برای اینکه حساب زمان بر حسب ماه وافی به مقصود باشد، باید پدیده‌های طبیعی که ماهها بمناسبت آنها نامگذاری شده همواره در همان ماه پیش آیند. اما این امر ممکن نیست، زیرا ماه هلالی متوسط چنانکه گفته شد ۲۹٫۵۳۰۵۸۸ شبانروز است، و ۱۲ ماه هلالی متوسط ۳۵۴٫۳۶۷۰ شبانروز میشود،

(۱)scanning (۲)conversion (۳)Tekoa(h) (۴)calendar

و حال آنکه سال شمسی ۳۶۵,۲۴۲۲ شبانروز است. البته راصدین نخستین وسیلهای برای محاسبهی طول دقیق سال شمسی نداشتند، ولی عدهای از آنان با شمردن تعداد ایام بین دو انقلاب متوالی یا دو اعتدال متوالی و حساب متوسط ارقام حاصل در طی چندین سال، طول سال شمسی را قریب ۳۶۵ شبانروز بدست آورده بودند. حتی عدهای از مردم بدوی، مستقل از یکدیگر، متوسل به رصد تشریق بعضی ستارگان جالب (مانند شَعرای یمانی، رجل الجبار، قلب العقرب، و ثریا) شدند، که نتایج دقیقتری میدهد.

چنانکه فوقاً ملاحظه شد، سال شمسی قریب ۱۱ شبانروز درازتر از ۱۲ ماه هلالی است (انتخاب رقم ۱۲ بدین مناسبت است که ۱۲ برابر ماه هلالی نزدیکترین مضرب ماه هلالی به سال شمسی است). اگر یک راصد بدوی میخواست تناظر ماهها را با فصول طبیعی تا حدی محفوظ نگاه دارد چاره جز این نبود که اختلافی را که از جمع شدن تفاوت ۱۱ روز در هر سال حاصل میشد و پس از سه سال به بیش از یک ماه بالغ میگردید تصحیح کند. راه سادهی این مسئله کبس (kabs)، یعنی الحاق یک ماه قمری اضافی بود. در چنین دستگاهی بعضی سالها ۱۲ماهه و بعضی ۱۳ماهه میگردید. بسیاری از اقوام بدوی کبس را از طریق مشاهده انجام میدادند، بدین معنی که هر وقت که پس از پایان ماه ۱۲م حواس آنها حکم میکرد که آغاز سال فرانرسیده است قائل به یک ماه اضافی میشدند. در مناطقی که شرایط اقلیمی موجب تعطیل فعالیت در زمستان بود، فقط حساب ماههائی را که موسم کار بود بدقت نگاه میداشتند؛ (مثلا از یخکشاد بهار تا هنگام درو خرمن، که در بعضی نواحی ۵ ماه و در برخی به ۱۰ ماه میرسید)، و بقیهی سال، خواه از لحاظ مدت و خواه از لحاظ افزودن یک ماه بر آن، چندان اهمیتی نداشت.

ادوار قمریشمسی. با پیشرفت تمدن، کوشش بیشتری در تنظیم رابطهی ماه قمری با سال شمسی بعمل آمد. این امر از یک طرف برای آن بود که اولا بتوانند حساب ماهها را منظماً نگاه دارند، و ثانیاً از پیش بتوانند تشخیص دهند که فلان سال قمری ۱۲ماهه است یا ۱۳ماهه. بعضی اقوام در صدد تعیین ادواری برآمدند که در آنها سالهای ۱۲ماهه و ۱۳ماهه بترتیب ثابتی واقع شوند، تا از این راه در مورد هر سالی بتوان از پیش دانست که ۱۲ماهه است یا ۱۳ماهه. مثلا در یک دورهی ۸ ساله، ۵ سال ۱۲ماهه و ۳ سال ۱۳ماهه است. این روش مسئلهی توفیق دادن سالهای شمسی و قمری را با تقریب معتنابهی حل میکند، زیرا

۹۹ماه×۲۹,۵۳۰۵۸۸روزه = ۲۹۲۳,۵۲۸۲ شبانروز
۸ سال ۳۶۵,۲۴۲۲روزه = ۲۹۲۱,۹۳۷۶ شبانروز
اختلاف ۱,۵۹۰۶ شبانروز

بدین ترتیب، پس از یک دورهی ۸ساله، وضع با اختلاف یکی دو روز بحال اول این دوره باز میگردد، و این اختلاف کوتاه در کارهای روزمرهی داد و ستد و کشاورزی شاید خالی از تأثیر باشد، و بطوری که نقل شده است در یونان در قرن ۵م قم اتخاذ دورهی ۸ساله بمرحلهی آزمایش درآمد.

بابلیها با استفاده از رصدهائی که در طی سه قرن یا بیشتر انجام شده بود توافق دقیقتری بین ۲۳۵ ماه قمری و ۱۹ سال شمسی یافتند،

۲۳۵ماه×۲۹,۵۳۰۵۸۸روزه = ۶۹۳۹,۶۸۸۲شبانروز
۱۹ سال ۳۶۵,۲۴۲۲روزه = ۶۹۳۹,۶۰۱۸شبانروز
اختلاف ۰,۰۸۶۴ شبانروز

بدین ترتیب، پس از ۱۹ سال بازگشت به وضع اولیه با اختلاف دو ساعت بعمل میآید، و بیش از دو قرن طول میکشد تا اختلاف جمعشده بالغ به یک شبانروز گردد. تنها چیزی که میماند توافق در طرحی برای کبس است بطوری که ۱۲ سال ۱۲ماهه و ۷ سال دیگر ۱۳ماهه باشد. دورهی ثابت ۱۹ ساله که باین ترتیب بدست آمد از ۳۶۷ قم یا پیشتر عملی گردید، و در طی ادوار قدیم معمول بود، و مردم دیگر نیز آنرا اقتباس کردند، و هنوز هم در بعضی از نقاط زمین معمول است.

در دورهی ۱۹سالهی بابلی، بقیاس آنچه بین بسیاری از اقوام قدیمتر متداول بود، سال از اولین هلال بعد از اعتدال ربیعی آغاز میشد. پس از تجزیهی امپراطوری آسیائی اسکندر مقدونی، در ۳۱۲ قم این دورهی ۱۹ساله مبنای تقویم رسمی در امپراطوری سلوکیان در بین النهرین و سوریه گردید، با این تفاوت که بر اساس سابقهی امر در تقویم قدیم مقدونی، اول سال در نخستین هلال بعد از اعتدال خریفی قرار داده شد. شواهدی حاکی است از اینکه در قرن ۳م قم همین دورهی ۱۹ ساله در مملکت اشکانی معمول شد، و بعداً، در زمان سلسلهی هان، از ایران به چین وارد و در آنجا رایج گردید. در فلسطین، یهودیان دورهی ۱۹ساله را برای تقویم دینی خود اختیار کردند، و هنوز نزد بعضی از آنان معمول است (← تقویم یهود). دورهی ۱۹ساله از یهود به مسیحیان رسید، که از آن زمان تا کنون آنرا در تعیین تاریخ ← عید فصح بکار میبرند.

گویند یکی از دانشمندان آتن بنام متون (meton) در ۴۳۲ قم دورهای ۱۹ساله مطابق شرح فوق طرح کرد، و بهمین جهت است که دورهی ۱۹ساله را دورهی متونی خواندهاند، ولی صحت انتساب این دوره به وی مدلل نشده است.

سال شمسی. برای مصریان قدیم، بمناسبت نقش حیاتی طغیانهای سالیانهی رود نیل در اقتصاد زراعتی آنان، و ترتیب نسبةً منظم وقوع این طغیانها، سال شمسی اهمیتی بیش از سال قمری داشت. بهمین جهت، از ازمنهی بسیارقدیم (شاید در ۲۷۷۳ قم)، تقویم شمسی خالص جایگزین تقویم قمری بدوی گردید. سال شمسی به ۳ فصل ۴ماهه تقسیم میشد. هر ماه ۳۰ شبانروز بود، و پس از ۱۲ ماه ۵ روز اضافی درج میشد، و بدین ترتیب، سال درست مرکب از ۳۶۵ شبانروز بود. در سالی که این تقویم اختیار شد، اولین روز اولین ماه مقارن رصد تشریق شعرای یمانی آغاز گردید، و انتخاب آن مسلماً بدین سبب بود که تقریباً مقارن آغاز طغیان نیل و انقلاب صیفی بود. چون سال ۳۶۵شبانروزی تقریباً ربع شبانروز از سال شمسی کوتاهتر است، سال مصریان هر چهار سال یک شبانروز از حرکت خورشید جلو میافتاد، و بدین ترتیب، پس از پایان ۱٬۴۵۶ سال شمسی، بوضع اول بازگشت، یعنی آغاز اولین ماه مطابق تشریق شعرای یمانی گردید. این دورهی ۱٬۴۵۶ساله را دورهی سوتیسی میگویند که منسوب به سوتیس (sotis)، یعنی نام مصری شعرای یمانی، است.

استعمال این تقویم قریب ۳٬۰۰۰ سال نزد مصریان رایج بود. ظاهراً پس از افتادن مصر بدست ایرانیان در سلطنت (۵۲۹–۵۲۲ قم) کبوجیه، ایرانیها آنرا اقتباس کردند (← تقویم اوستائی)، و از این گذشته، تا حدی که اطلاع داریم، تا پیش از زمان یولیوس قیصر، هیچیک از اقوام دیگر را به تقویم شمسی مصری عنایتی نبود، و وی در ۴۶ قم آنرا برای اصلاح تقویم آشفتهی رم اقتباس کرد (← تقویم یولیانی). از تقویمهای اصلاحشدهی دیگر میتوان تقویم جلالی و تقویم گرگوری را نام برد. در این عصر پیشنهادهای متعدد و کوششهائی برای اصلاح تقویم گرگوری، که تقویم معمول بیشتر ممالک متمدن است، مبذول شده و میشود. نیز ← تبدیل تاریخ.

تقویم الابدان (taqvimo 'l.ʿabdān) [تقویم الابدان فی تدبیر الانسان]، کتابی طبی، بعربی، از ابن جزله (فت ۴۹۳ هق). مؤلف در این کتاب ۳۵۲ بیماری، و توصیف و اسباب و درمان هر یک را، در جداولی شبیه جداول نجومی، تنظیم کرده، و بدین مناسبت نام "تقویم" بآن داده است. ترجمهی لاتینی آن با ترجمهی لاتینی تقویم ابن بطلان در ۱۵۳۲ و ترجمهی آلمانی آن دو در ۱۵۳۳، هر دو در ستراسبورگ، بطبع رسیده است.

تقویم البلدان (taqvimo 'l.boldān)، نام کتابی در جغرافیا، بعربی، از ابوالفدا (۶۷۲–۷۳۲ هق). این کتاب معروف مشتمل است بر یک مقدمه (در کلیات جغرافیا)، و ۲۸ قسمت، که هر یک به سرزمینی (از جمله خوزستان، فارس، کرمان، سجستان، طبرستان و مازندران و قومس، خراسان، و غیره) تخصیص دارد. در هر قسمت، پس از توصیف عمومی سرزمین مورد بحث (مرزها، خصوصیات طبیعی، تقسیمات سیاسی و نژادی، آداب و رسوم، ابنیه، جادههای عمده، و غیره)، جداولی مشتمل بر مختصات جغرافیائی شهرها و اطلاعات مفید دیگر میآید.

تألیف کتاب در ۷۲۱ هق بپایان رسید، و این کتاب جایگزین آثار پیشینیان گردید. قلقشندی از آن بسیار نقل میکند؛ بعداً ملخصهائی از آن فراهم شد. قسمتهائی از آن را فضلای اروپائی از قرن ۱۷م ببعد ترجمه و طبع کردند. اولین طبع کامل متن عربی بکوشش ژ. ت. رنو و دسلان صورت گرفت (پاریس، ۱۸۴۰). ترجمهی فرانسوی آن بوسیلهی رنو (پاریس، ۱۸۴۸) و س. گیار (پاریس، ۱۸۸۳) انجام یافت.

تقویم انقلابی فرانسه یا **تقویم جمهوری**، تقویم رسمی فرانسه از ۲۴ نوامبر ۱۷۹۳ تا ۳۱ دسامبر ۱۸۰۵، که بموجب فرمان ۵ اکتبر ۱۷۹۳ کنوانسیون مقرر گردید، ولی مبدأ آن ۲۲ سپتامبر ۱۷۹۲ (روز اعتدال خریفی و روز پس از اعلام جمهوریت) قرار داده شد. سال منقسم به ۱۲ ماه ۳۰روزه گردید؛ ۵ روز اضافی عید بود، و سانکولوتید (sāN-külotid) خوانده میشد. در سالهای کبیسه (سالهای III، VII، و XI) روز اضافی را در آخر سال قرار میدادند، و آنرا "روز انقلاب" میخواندند. اولین روز سال (اول واندمیر) در سالهای I، II، III، V، VI، و VII مطابق ۲۲ سپتامبر سال میلادی افتاد؛ و در سالهای IV، VIII، IX، X، XI، XIII، و XIV مطابق ۲۳ سپتامبر؛ و در سال XII با ۲۴ سپتامبر. ماه، بجای هفته، به سه دَهه تقسیم میشد، و هر دهمین

روز تعطیل بود. در ذکر تواریخ روز و ماه و سال ذکر میشد (مثلا "۱۸ برومر سال VIII"، که مطابق ۹ نوامبر ۱۷۹۹ بود). این تقویم ۱۳ سال معمول بود، و سپس از اول ژانویهٔ ۱۸۰۶ تقویم گرگوری جای آنرا گرفت. برای وقایع مهمی که بنام ماههای انقلابی معروفست ← برومر؛ ترمیدور؛ فروکتیدور؛ واندمیر. اسامی ماههای تقویم انقلابی و معنی آنها در جدول ذیل آمده است. این اسامی شاعرانه را فابر د/اگلانتین ابتکار کرد.

ماههای تقویم انقلابی فرانسه

پائیز

واندمیر (vāNdemier) [منسوب به انگورچینی]
برومر (brümer) [منسوب به مِه]
فریمر (frimer) [منسوب به مِه سرد و غلیظ]

زمستان

نیوز (nivoz) [منسوب به ابر]
پلوویوز (plüvioz) [منسوب به باران]
وانتوز (vāNtoz) [منسوب به باد]

بهار

ژرمینال (jermināl) [منسوب به جوانه زدن]
فلورئال (floreāl) [منسوب به گل]
پرریال (preriāl) [منسوب به چمن]

تابستان

مسیدور (mesidor) [منسوب به درو]
ترمیدور (termidor) [منسوب به گرما]
فروکتیدور (fruktidor) [منسوب به میوه]

تقویم اوستائی (جدید)، تقویمی که در ایران قبل از اسلام و اقلا در عهد ساسانیان در ایران معمول بود، و در آن، سال دارای ۳۶۵ شبانروز و مرکب از ۱۲ ماه ۳۰روزه و ۵ شبانروز اضافی در آخر سال (← خمسهٔ مسترقه) محسوب میشد. چون سال شمسی حقیقی ۳۶۵٫۲۴۲۲ شبانروز است، سال تقویم اوستائی در هر ۴ سال یک شبانروز و یا بطور دقیقتر در هر ۱۲۸ سال ۳۱ شبانروز از سال شمسی حقیقی عقب میافتد، و در نتیجه، مثلا نوروز در طول سال تغییر میکند، چنانکه در سال جلوس (۶۳۲ بم) یزدگرد III ساسانی، نوروز (یعنی اول فروردین) در روز ۹۱م از اول بهار واقع بوده است. علاوه بر این سال سیار، از سال ثابتی نیز خبر داریم، که ثابت نگاه داشتن آن بوسیلهٔ کبیسه‌ای از قرار یک ماه در ۱۲۰ سال بعمل می‌آمد، ولی این سال ثابت استعمال رایج نداشته و فقط موبدان (و شاید دوایر مالیاتی هم) بآن توجهی داشتند. سالی را که کبیسه در آن واقع میشده (هر ۱۲۰ سال یکبار) وهیزک (vahizak) میگفتند. اجرای این کبیسه ظاهراً بواسطهٔ طول مدت بین دو کبیسه و نیز بروز انقلابها و گرفتاریها ظاهراً دستخوش بی‌ترتیبی بوده است، کبیسهٔ ۹م که ظاهراً بایستی در عهد خسرو پرویز در سنهٔ ۵۹۵ بم بعمل آید اجرا نشد، و بعداً هم استیلای عرب بر ایران اجرای کبیسه را موقوف ساخت. ضمناً چون در ایران مبدأ ثابتی برای تاریخ نبود، و با هر فرمانروائی مبدأ جدیدی اتخاذ میشد، و چون یزدگرد III، آخرین شاه سلسلهٔ ساسانی، در ۱۶ ژوئن ۶۳۲ بم جلوس کرد، حساب سالها از این مبدأ ادامه یافت (تاریخ یا تقویم یزدگردی)، ولی کبیسه‌ای اجرا نشد تا آنکه ملکشاه سلجوقی دست باصلاح تقویم زد (← تقویم جلالی).

در باب تنظیم زمان در ایران باستان اطلاعات قطعی در دست نیست. احتمالا در بدو امر سال قمری (نظیر سال هجری قمری) ایجاد شده، ولی ظاهراً در بین مردم زراعت‌پیشه و گله‌دار، که اساس کارهایشان بر فصول طبیعی است، بایستی بزودی ترتیب کبیسه‌ای داده شده باشد. اولین شکل تقویم که از آن در نزد اقوام ایرانی خبر داریم تقویم اوستائی قدیم است که قمری‌شمسی و آغازش اساساً انقلاب صیفی بوده است. بعید نیست که در نتیجهٔ مهاجرت اقوام ایرانی از لش بنواحی مغربی و جنوبیتر، باقتضای آب و هوا یا مخصوصاً بواسطهٔ مرابطه با تمدن بابلی و آشوری، مبدأ سال به اعتدال خریفی تبدیل شده باشد. نشانی این "تقویم پارسی قدیم" در کتیبه‌های داریوش و آثار بیش از آن پیدا است. محتملا پس از افتادن مصر بدست ایرانیها در سلطنت (۵۲۹–۵۲۲ قم) کبوجیه، و آشنا شدن آنان با اصول تمدن عالی مصر و مخصوصاً پس از اصلاحات داریوش بزرگ (سلطنتش ۵۲۱–۴۸۶ قم)، تقویم ساده و منظم مصری را ایرانیان اقتباس کردند (تقویم اوستائی جدید).

در هر حال، تقویم اوستائی در تمام کیفیات و جزئیات با تقویم مصری مطابق است؛ و هم ممکن است بعضی خصائص آن مقتبس از تقویم بابلی و آشوری بوده باشد؛ و در هر صورت، علاوه بر آنچه مقتبس از دیگران است، دارای خصائص و رنگ نمایان مذهب مزدیسنی میباشد، و مخصوصاً ماهها و اعیاد مربوط به خدا و فرشتگان زردشتی و ایزدان و امشاسپندان است. هر روز ماه، چنانکه در مصر معمول بود، به یک فرشتهٔ موکل منسوب و باسم او موسوم است (برای اسامی ماهها و روزهای هر ماه جدول را ببینید). در هر ماه، روز همنام با آن ماه را جشن میگرفتند. پنج روز اضافی آخر سال، یعنی خمسهٔ مسترقه یا اندرگاه، هر یک بنام یکی از فصول گاتها خوانده میشد.

اسامی ماهها و روزها در تقویم اوستائی

(ضبط معمول بعد از اسلام)

(I) ماهها

فروردین	تیر	مهر	دی
اردیبهشت	امرداد	آبان	بهمن
خرداد	شهریور	آذر	اِسفندارمَذ

(II) اسامی روزهای ماه

۱– هرمز	۱۱– خور	۲۱– رام
۲– بهمن	۱۲– ماه	۲۲– باد
۳– اردیبهشت	۱۳– تیر	۲۳– دی‌بدین
۴– شهریور	۱۴– جوش	۲۴– دین
۵– اسفندارمذ	۱۵– دی‌بمهر	۲۵– ارد
۶– خرداد	۱۶– مهر	۲۶– اشتاد
۷– مرداد	۱۷– سروش	۲۷– اسمان
۸– دی‌بآذر	۱۸– رشن	۲۸– زامیاد
۹– آذر	۱۹– فروردین	۲۹– ماراسفند
۱۰– آبان	۲۰– بهرام	۳۰– انیران

تقویم اوستائی، چون با کیش زردشتی مربوط بود، در بین اقوامی که دارای این مذهب بودند رواج داشت، و بعد از انقراض ساسانیان بدست اعراب منسوخ نشد؛ در خود ایران نه فقط نوروز، بلکه سایر اعیاد قدیم نیز قرنها معمول و باقی ماند، و بعضی از آنها تا امروز باسامی مختلف در نواحی ایران جاری است (مانند شب چلهٔ کوچک، که در واقع همان شب جشن سده است)؛ بعلاوه اعیاد ایرانی در میان مسلمین کاملا معروف بود، و اعراب نیز نوروز و مهرگان را (ظاهراً بواسطهٔ اینکه موعد ادای خراج رعایا و باج باجگزاران دولت ایران بود) میشناختند. نیز ← گاهشماری.

تقویم ایران. برای تقویم قدیم ← تقویم اوستائی. بعد از استیلای عرب تا سال ۴۷۱ هق (۱۰۷۹ بم)، تقویم متداول در ایران تقویم هجری قمری بود، و از آن سال ببعد تقویم جلالی نیز معمول گردید، تا در سال ۱۳۴۳ هق (۱۹۲۵ بم)، که بر طبق قانونی، تقویم هجری شمسی، که بر پایهٔ تقویم جلالی و مبدأش هجرت محمد ص از مکه به مدینه است، تقویم رسمی کشور ایران گردید (← تقویم رسمی ایران).

تقویم جلالی (jalāli) یا **تقویم ملکی** (maleki)، تقویمی شمسی که در زمان جلال‌الدوله ملکشاه سلجوقی (سلطنتش ۴۶۵–۸۵ هق) تأسیس گردید، و در قسمت اعظم ایران رواج یافت، و تقویم شمسی فعلی ایران بر همان اساس است. مبدأ این تقویم روز جمعهٔ ۹ رمضان ۴۷۱ هق (مطابق ۱۵ مارس ۱۰۷۹ بم و اول فروردین ۴۵۸ هش بر حسب تقویم کنونی ایران) است. سال جلالی از اول بهار ("نوروز سلطانی") آغاز میشود، و مرکب از ۱۲ ماه ۳۰روزه و ۵ (در سالهای کبیسه ۶) روز اضافی بدنبال ماه ۱۲م است. نام ماهها همان نامهای قدیم ایران است (← تقویم اوستائی). کبیسه معمولا هر ۴ سال یک بار اجرا میشود (کبیسهٔ رُباعی)، ولی در هر ۳۳ و یا ۲۹ سال یک بار، کبیسه پس از ۵ سال اجرا میگردد (کبیسهٔ خُماسی).

بعد از استیلای عرب بر ایران، ترتیبی که در اواخر عهد ساسانی کمابیش منظماً برای اجرای کبیسه معمول بود منسوخ شد، و تقویم هجری قمری رایج گردید که، بمناسبت عدم تطبیق با فصول، در امور کشت و زرع و وصول مالیات اشکالات فراوانی ایجاد نمود. در سال ۴۶۷ هق، ملکشاه تصمیم به اصلاح تقویم گرفت، و جمعی از منجمین را مأمور سر و صورت دادن به امر تقویم کرد، که از آن جمله عمر خیام، ابوالعباس لوکری، میمون ابن نجیب واسطی، ابوالمظفر اسفزاری، و چند تن دیگر را برشمرده‌اند (بعضی از محققین شرکت خیام را در این کار بعید دانسته‌اند). محل کار رصدخانهٔ جدید البنای ملکشاه بود، که محل آن باختلاف در اصفهان، ری، و نیشابور ذکر شده است. ملکشاه تقویم پیشنهادی این علما را بنام تقویم جلالی تا حدی در ایران رایج کرد. در باب دقت تقویم جلالی بحثهای گوناگون بعمل آمده و عقاید مختلف ابراز شده است. در دنبالهٔ این مقاله خلاصهٔ تحقیقات تقی ریاحی، محقق معاصر، میآید؛ برای تفصیل بیشتر ممکن است به رسالهٔ وی، مذکور در مقالهٔ تبدیل تاریخ، رجوع کرد.

روز اول سال جلالی روزی است که خورشید بین ظهر روز قبل و ظهر آن روز وارد برج حمل (اعتدال ربیعی) شود. با این قرارداد، سال جلالی–بعکس سال مسیحی (تقویم یولیانی و بعداً تقویم

گرگوری) که در هر 10'000 سال قریب سه روز با سال شمسی اختلاف پیدا میکند-همیشه مطابقت با سال شمسی دارد، و آنرا میتوان دقیقترین تقویم جهان دانست. ولی سالهای کبیسه در تقویم جلالی (مانند تقویم شمسی متداول کنونی ایران) ثابت نیستند، و کبیسه کردن موقوف به نتایج رصد هر سال است. دلیل این امر اینست که طول متوسط سال شمسی، که طبق نظر منجمین معاصر ۳۶۵ شبانروز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵٫۹۷۵ ثانیه است (زیج سنجری طول سال شمسی را ۳۶۵ شبانه‌روز و ۵ ساعت و ۴۵ دقیقه و ۴۴ ثانیه تعیین نموده است)، تا ۲۰ دقیقه کم و زیاد میشود (مثلا طول سال ۱۳۰۶ هش ۳۶۵ شبانروز و ۵ ساعت و ۵۸ دقیقه و طول سال ۱۳۱۰ هش ۳۶۵ شبانروز و ۵ ساعت و ۳۶ دقیقه بوده است). اما قدما که از این تغییرات اطلاعی نداشتند، بر حسب طول سال شمسی که رصد میکردند، کبیسه‌ها را تعیین مینمودند. مثلا خواجه نصیرالدین طوسی کبیسه‌های خماسی را در ۴۰۰ سال اول تقویم جلالی چنین دانسته است (ارقام ریز همان سنوات جلالی است بر حسب تاریخ هجری شمسی):

۳۱ (۴۸۸)	۱۶۳ [۶۲۵]	۲۹۱ [۷۴۸]
۶۴ (۵۲۱)	۱۹۲ (۶۴۹)	۳۲۰ (۷۷۷)
۹۷ (۵۵۴)	۲۲۵ (۶۸۲)	۳۵۳ (۸۱۰)
۱۳۰ (۵۸۷)	۲۵۸ (۷۱۵)	۳۸۶ (۸۴۳)
		۴۱۹ (۸۷۶)

(فاصله‌ی کبیسه‌های خماسی عموماً ۳۳ سال و در دو جا، که با علامت "[]" ممتاز شده، ۲۹ سال است). البته با در نظر گرفتن طول متوسط سال شمسی (که خود هر 1'000 سال ۵ ثانیه کوتاهتر میشود) میتوان کبیسه‌های جلالی را تثبیت و این تنها عیب تقویم جلالی را نیز اصلاح کرد، و مثلا کبیسه‌های خماسی بین سنوات 1000 و ۱۵۰۰ هش ممکن است چنین انتخاب شوند: ۹۸۳؛ ۱۰۱۶؛ ۱۰۴۹؛ ۱۰۸۲؛ ۱۱۱۵؛ ۱۱۴۸؛ [۱۱۸۱]؛ ۱۲۱۰؛ ۱۲۴۳؛ ۱۲۷۶؛ ۱۳۰۹؛ ۱۳۴۲؛ ۱۳۷۵؛ ۱۴۰۸؛ ۱۴۴۱؛ ۱۴۷۴. نیز ← تقویم رسمی ایران.

تقویم جمهوری: ← تقویم انقلابی فرانسه.

تقویم رسمی ایران، تقویم رسمی ایران هجری شمسی و بر پایه‌ی تقویم جلالی است، و بموجب قانون مورخ ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ هش (۱۳۴۳ هق، ۱۹۲۵ بم) برقرار گردید. بر طبق این قانون، سال شمسی حقیقی، اول سال "روز اول بهار"، و مبدأ تاریخ هجرت محمد ص از مکه به مدینه است. اسامی ماهها متخذ از اسامی قدیم ایرانی (← تقویم اوستائی) و عبارتست از (۱) فروردین، (۲) اردیبهشت، (۳) خرداد، (۴) تیر، (۵) مرداد، (۶) شهریور، (۷) مهر، (۸) آبان، (۹) آذر، (10) دی، (۱۱) بهمن، (۱۲) اسفند. شش ماه اول سال هر یک ۳۱ شبانروز، ۵ ماه بعد هر یک ۳۰ شبانروز، و اسفند در سالهای عادی ۲۹ و در سال‌های کبیسه ۳۰ شبانروز است. ضمناً بموجب ماده‌ی دوم این قانون، "سالهای خطا و ایغور، که در تقویم‌های سابق معمول بوده از تاریخ تصویب این قانون منسوخ خواهد بود". در این تقویم، سال مبتنی بر حساب نجومی است، و روز اول سال یا نوروز، مانند سال جلالی، روزی است که خورشید بین ظهر روز قبل و ظهر آن روز از نقطه‌ی اعتدال ربیعی میگذرد.

تقویم قیصری: ← تقویم یولیانی.

تقویم گرگوری[1] (gregori)، تقویمی که امروز در بیشتر ممالک متمدن رایج است، و پاپ گرگوریوس XIII در ۱۵۸۲ آنرا معمول ساخت. تقویم گرگوری از اصلاح تقویم یولیانی حاصل شده است، که در آن سال ۳۶۵ شبانروز محسوب میشد، مگر هر چهار سال یکبار که آنرا ۳۶۶ شبانروز حساب میکردند؛ یعنی کسر سال را، بجای ۰٫۲۴۲۲، برابر ۰٫۲۵ شبانروز (یعنی ۶ ساعت) میشمردند. خطائی که باین ترتیب از استعمال تقویم قیصری گرد میآید در قرن ۱۶م به 10 شبانروز بالغ شده بود، و اعتدال ربیعی، که در سال ۳۲۵ بم (تاریخ اولین شورای نیقیه) در ۲۱ مارس بود، به ۱۱ مارس انتقال یافته بود. گرگوریوس 10 شبانروز از سال ۱۵۸۲ اسقاط نمود (یعنی روز بعد از ۴ اکتبر را ۱۵ اکتبر قرار داد) و مقرر کرد که از آن سال ببعد سالهائی که شماره‌ی آنها به دو صفر منتهی میشود کبیسه محسوب نشود مگر اینکه این شماره به ۴۰۰ قابل قسمت باشد (مثلا سالهای ۱۷۰۰، ۱۸۰۰، و ۱۹۰۰ دارای ۳۶۵ شبانروز ولی سال ۱۶۰۰ کبیسه شمرده شد). جمع کسوری که از اختلاف سال گرگوری با سال شمسی حاصل میشود یک شبانروز در ح ۳'۳۰۰ سال است. از سایر جهات، تقویم گرگوری مطابق تقویم یولیانی است. اختلاف دو تقویم در سالهای از ۱۵۸۲ تا ۱۷۰۰ برابر 10 شبانروز، از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ برابر ۱۱ شبانروز، از ۱۸۰۰ تا ۱۹۰۰ مساوی ۱۲ شبانروز، و از ۱۹۰۰ مساوی ۱۳ شبانروز است. این دو طریق حساب زمان را بترتیب "سبک قدیم" (قیصری) و "سبک جدید" (گرگوری) میخوانند. سال در سبک جدید در اول ژانویه آغاز میشود، و در سبک قدیم معمولا در ۲۵ مارس شروع میشد. بنا بر این، مثلا ۲۲ فوریه‌ی ۱۷۳۲ به سبک جدید مطابق ۱۱ فوریه‌ی ۱۷۳۱ سبک قدیم است، زیرا شروع سال ۱۷۳۲ به سبک قدیم در ۲۵ مارس بوده است. برای ارائه‌ی یک تاریخ به هر دو سبک معمولا چنین مینویسند ۱۷۳۱/۳۲ یا ۱۷۳۱/۲.

اصلاح گرگوریوس در بیشتر ممالک پیرو کیش کاتولیک رومی بلافاصله پذیرفته شد، ولی در ممالک پروتستان این کار بتدریج صورت گرفت. در سال ۱۷۵۲، که تقویم انگلستان ۱۱ شبانروز با تقویم بر اروپا اختلاف پیدا کرده بود، تقویم گرگوری در بریتانیای کبیر و مستعمرات امریکائی آن پذیرفته شد. در روسیه تا ۱۹۱۸ سبک قدیم معمول بود، و در آن سال سبک جدید پذیرفته شد.

اسامی ماهها در تقویم گرگوری مقتبس از اسامی آنها در تقویم یولیانی، و ضبط فارسی رایج و عده‌ی ایام آنها بشرح ذیل است (برای اطلاع بیشتر مقالات مربوط به ماهها را ببینید):

۱– ژانویه	۳۱	۷ – ژوییه	۳۱
۲– فوریه	۲۸ یا ۲۹	۸ – اوت	۳۱
۳– مارس	۳۱	۹ – سپتامبر	۳۰
۴– آوریل	۳۰	۱۰– اکتبر	۳۱
۵– مه	۳۱	۱۱– نوامبر	۳۰
۶– ژوئن	۳۰	۱۲– دسامبر	۳۱

تقویم ملکی: ← تقویم جلالی.

تقویم هجری شمسی، تقویم رسمی ایران، که تقویمی شمسی است (← تقویم)، و مبدأش تاریخ هجرت محمد ص از مکه به مدینه است.

تقویم هجری قمری، تقویم دینی ممالک اسلامی، که یگانه تقویم بکلی قمری است که نزد جمعیت معتنابهی رواج دارد. مبدأ تاریخ هجری اول محرم سالی است که حضرت محمد ص از مکه به مدینه هجرت فرمود، و مطابق با جمعه‌ی ۱۶ ژوییه‌ی ۶۲۲ بم است. اسامی ماههای قمری از این قرار است:

۱– محرم	۷ – رجب
۲– صفر	۸ – شعبان
۳– ربیع الاول	۹ – رمضان
۴– ربیع الثانی	۱۰– شوال
۵– جمادی الاولی	۱۱– ذو القعده
۶– جمادی الاخری	۱۲– ذو الحجه

تاریخ هجری مبتنی بر دوره‌ی حرکت قمر به دور زمین میباشد. سال قمری مرکب از ۱۲ ماه قمری است، و ۳۵۴ یا ۳۵۵ شبانروز دارد. بالنتیجه ماههای قمری با فصول ارتباطی ندارند. اهل شرع هر ماه را از رؤیت هلال به رؤیت هلال دیگر میگیرند، و آن هرگز از ۳۰ شبانروز تجاوز نمیکند، و از ۲۹ شبانروز کمتر نمیشود، و تا ۴ ماه متوالی ممکن است ۳۰روزه باشد، و تا سه ماه متوالی ۲۹روزه. اما منجمین تقویم قمری متوسط را اعتبار میکنند که در آن طول ماهها ثابت و از محرم ببعد متناوباً ۳۰ و ۲۹ شبانروز است. چون طول سال قمری متوسط ۳۵۴٫۳۶۷ شبانروز است، ۰٫۳۶۷ شبانروز اضافی سالیانه در طی ۳۰ سال بالغ بر ۱۱ شبانروز میشود، و در هر دوره‌ی سی‌ساله، ۱۱ روز را بترتیب در سالهای ۲، ۵، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۵ (یا ۱۶)، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۹، کبیسه میکنند، بدین ترتیب که در هر یک از این سالها یک شبانروز به ذو الحجه اضافه میکنند تا ۳۰ شبانروز شود. سالی را که روز کبیسه در آن واقع شده سال کبیسه خوانند؛ مثلا سال ۱۳۸۸ هق، که سال ۸م از دوره‌ی ۴۷م است (زیرا ۱۳۸۸/۳۰ = ۴۶+۸/۳۰) عادی، ولی سال ۱۳۹۰ هق کبیسه است. نیز ← تبدیل تاریخ.

دلایلی هست حاکی از اینکه تقویم اعراب قبل از اسلام جنبه‌ی قمریشمسی داشته است، و نام قدیم ماههای عرب [ربیع، = بهار؛ رمضان، = سوزان، و غیره] مؤید این موضوع است. اسامی ماهها، جز ماه محرم، در قسمت متأخر جاهلیت، بهمان صورت که در دوره‌ی اسلامی مشاهده میشود، تثبیت شده بود. پیش از انتخاب هجرت بعنوان مبدأ تاریخ، مبدأ ثابتی معمول نبود، بلکه حوادث مهم را مبدأ تاریخ میگرفتند. تقویم قمری صرف بعد از اسلام (ظاهراً پس از 10 هق) معمول شد. انتخاب هجرت بعنوان تاریخ در دوره‌ی خلافت عمر خطاب صورت گرفت. مسلمانان، علاوه بر تاریخ هجری قمری، از تاریخهای دیگری نیز نام میبرند، که از آن جمله است تاریخ العالم (تاریخ خلقت عالم)، تاریخ طوفان، تاریخ بختنصر، تاریخ سلوکی، و غیره. ← گاهشماری.

تقویم یولیانی[2] (yuliāni) یا **تقویم قیصری**، تقویمی (← تقویم) که در سال ۴۶ قم در رم بوسیله‌ی یولیوس قیصر مقرر گردید، و مدت سال را در ۳۶۵ شبانروز، و هر چهار سال یکبار در

(1)Gregorian Calendar (۲)Julian Calendar

۳۶۶ شبانروز (سال کبیسه)، تثبیت میکرد، و در آن نام و ترتیب و عده‌ی روزهای ۱۲ ماه سال کمابیش مطابق بود با آنچه اکنون در اروپا معمول است.

در قدیمترین تقویم رومیان که از آن خبر داریم، و بنقل روایات آنرا رومولوس، اولین فرمانفرمای رم، در ۷۳۸ قم وضع کرد، سال ۳۰۴ شبانروز و منقسم به ۱۰ ماه بود، و ظاهراً رومیها به ۶۰ شبانروز اضافی که در وسط زمستان می‌افتاد اعتنائی نداشتند، و یا گاهی قائل به ماههای اضافی میشدند. بعدها دو ماه دیگر (یانواریوس و فبرواریوس) به آخر سال اضافه شد. اسامی ۱۲ ماه از این قرار بود:

۱ – مارتیوس (mārtius)
۲ – آپریلیس (āprilis)
۳ – مایوس (māyus)
۴ – یونیوس (yunius)
۵ – کوینتیلیس (kuintilis)
۶ – سکستیلیس (sekstilis)
۷ – سپتمبر (september)
۸ – اکتبر (oktober)
۹ – نومبر (november)
۱۰ – دکمبر (dekember)
۱۱ – یانواریوس (yānuārius)
۱۲ – فبرواریوس (februārius)

(نام ماههای ۵م–۱۰م از الفاظ لاتینی برای ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، و ۱۰ گرفته شده است). بعدها تصرفات دیگری در این تقویم بعمل آمد. این تقویم، علاوه بر بینظمیهای انواع تقویم قمریشمسی، مخصوصاً کمی بعد از سال ۲۰۰ قم که پونتیفکس ماکسیموس اختیار تنظیم تقویم را یافت، دستخوش بینظمیهای دیگر نیز گردید، بدین معنی که از اضافه یا کسر کردن ایام سال برای کوتاه کردن یا دراز کردن مدت تصدی مشاغل استفاده میشد. در نتیجه، در زمان یولیوس قیصر، تقویم رومیان قریب سه ماه با ترتیب فصول اختلاف پیدا کرده بود، و یانواریوس در پائیز می‌افتاد. در این زمان، یکی از منجمین اسکندرانی بنام سوسیگنس تقویم شمسی مصری (← تقویم) را به قیصر عرضه داشت، و وی با استفاده از اختیاراتی که بعنوان پونتیفکس ماکسیموس داشت، آنرا تقویم رسمی رم قرار داد (۴۶ قم)، و برای جبران خطاهائی که در گذشته گرد آمده بود، مقرر کرد که سالی که ما ۴۶ قم میدانیم دارای ۴۴۵ شبانروز باشد. رومیان، بافتخار قیصر، پنجمین ماه سال را، که وی در آن متولد شده بود، بنام او یولیوس نامگذاری کردند، و نام ژوییه و امثال آن برای ماه پنجم سال در زبانهای اروپائی از این لفظ گرفته شده است.

بعدها آوگوستوس ماه ششم سال را بنام خود نامید و یک روز از ماه ۱۲م کاست، و بر این ماه افزود، تا عده‌ی ایامش مساوی عده‌ی ایام ماه یولیوس گردد.

تقویم قیصری بیش از ۱٬۵۰۰ سال رواج فراوان داشت. در این تقویم سال بطور متوسط ۳۶۵٫۲۵ شبانروز حساب میشود، و حال آنکه سال شمسی ۳۶۵٫۲۴۲۲ است. اختلال ناشی از جمع آمدن اختلاف این دو عدد در تقویم گرگوری اصلاح شد.

تقویم یهود، تقویمی قمریشمسی (← تقویم) که بین یهود معمول و مبدأش مطابق سال ۳۷۶۱ قم (تاریخ روایتی خلقت عالم) است. صورت کنونی آن از سال ۳۶۰ بم میباشد. اسامی کنونی ماهها از اصل بابلی و آشوری است، و در دوره‌ی اسارت بابلی جایگزین اسامی قدیمتر شد. هر ۱۹ سال یک دوره‌ی قمری تشکیل میدهد که از آن سالهای ۳م، ۶م، ۸م، ۱۱م، ۱۴م، ۱۷م، و ۱۹م کبیسه است. سال ۵۶۸۲ (۱۹۲۱–۲۲ بم) اولین سال ۳۰۰مین دوره‌ی قمری است. سالهای معمولی را بر حسب اینکه ۳۵۳، ۳۵۴، یا ۳۵۵ شبانروز داشته باشد، ناقص، معتدل، و تمام خوانند. سالهای کبیسه یک ماه اضافی دارد، و مشتمل بر ۳۸۳ (ناقص)، ۳۸۴ (معتدل)، یا ۳۸۵ (تمام) شبانروز است. تقویم یهود بسبب قواعد گوناگونی که برای تنظیم اعیاد دینی دارند پیچیده است. سال دینی از اول نیسان و سال عرفی از اول تشری آغاز میشود. برای اسامی ماهها جدول ذیل و مقالات مربوط به هر یک را ببینید.

ماههای تقویم یهود

(م= معتدل؛ ن= ناقص؛ ت= تمام)

(۱)	تشری	(tešri)	۳۰
(۲)	حشوان	(hešvān)	۲۹ (م و ن) یا ۳۰ (ت)
(۳)	کسلو	(keslev)	۲۹ (ن) یا ۳۰ (م و ت)
(۴)	طوت	(tevvet)	۲۹
(۵)	شباط	(šebāt)	۳۰
(۶)	آذار	(āzār)	۲۹
			۳۰ (سالهای کبیسه)
	واذار	(vāzār)	۲۹ (این ماه فقط در سالهای کبیسه میآید)
(۷)	نیسان	(nisān)	۳۰
(۸)	ایار	(ayyār)	۲۹
(۹)	سیوان	(sivān)	۳۰
(۱۰)	تموز	(tammuz)	۲۹
(۱۱)	آب	(āb)	۳۰
(۱۲)	ایلول	(ilul)	۲۹

تقی، لقب امام ۹م، ← امام محمد تقی ع.

تقی‌الدین کاشی [تقی‌الدین محمد ابن شرف‌الدین حسینی کاشانی]، فت ۱۰۱۶ هق، شاعر و تذکره‌نویس ایرانی. از مردم کاشان و معاصر شاه عباس کبیر بود. اثر عمده‌اش خلاصة الاشعار و زبدة الافکار (۹۸۵ هق) است در باره‌ی شاعران معاصر وی، که مخصوصاً بسبب اشتمال بر مقدار قابل ملاحظه‌ای از اشعار شاعرانی که احوال و آثار آنها در مآخذ دیگر نیست اهمیت تمام دارد.

تقی‌الدین محمد کاشی: ← تقی‌الدین کاشی.

تقی خان امیر نظام (یا امیر کبیر)، میرزا: ← امیر کبیر.

تقیه (taqiyye)، در اصطلاح متکلمین، پوشاندن و اظهار نکردن عقیده‌ی دینی، و حتی ترک فرائض آن، در آن هنگام که از آشکار کردن آن خطری متوجه شخص شود. در بین مسلمانان، شیعه تقیه را جایز و در بعضی موارد فرض میشمارند. طرفداران تقیه معتقدند که عمل تقیه برای شخص پیغمبر، بسبب آنکه مؤسس دین و مبین احکام است، جایز نیست، ولی پیشوایان دین اگر در انجام یکی از تکالیف مواجه با خطر شدند، برای رعایت مصلحت فرد یا جماعت، تقیه برای آنها جایز خواهد بود. فِرَق شیعه در موارد جواز تقیه شروط مختلف دارند، و بعضی از فرق خوارج نیز، مثل نجدات و اباضیه، آنرا تجویز کرده‌اند.

تک[1] (tek؛ فنس.)، (*Tectona grandis*)، درختی بزرگ و برگریز که در چین و برمه و سیام میروید. برگهای بزرگ آن از ۲۵ تا ۵۰ سم است. چوبش (در نور تیره میشود) محکم است، و برای کشتیسازی و لوازم کشاورزی و کفسازی بکار میرود.

تکاب (takāb)، دهستان (جه ۱۴'۲۷۰؛)، بخش تکاب، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۹ (؟) آبادی. بخش **تکاب** که نامش ذکر شد نمونه‌ای از تغییرات متوالی "تقسیمات کشور" است. این بخش در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ هش از شهرستان مراغه مجزا و ضمیمه‌ی شهرستان سنندج گردید؛ در خرداد ۱۳۲۶ هش دگر بار ضمیمه‌ی شهرستان مراغه شد؛ در دی ماه ۱۳۳۹ هش از مراغه منتزع و جزء شهرستان جدید التأسیس میاندوآب گردید. مرکز دهستان و بخش، ده **تکاب** (جه ۴'۹۴۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵۹ کیلومتری جش مراغه و دارای اهمیت نظامی است. نامش را فرهنگستان ایران در ۱۹ مهر ماه ۱۳۱۶ هش از تیکانتپه به تکاب تبدیل کرد.

تکاب، دهستان (جه ۶'۵۱۰؛)، بخش ریوش، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی. در ج کوه سرخ واقعست.

تکاب، دهستان (جه ۴'۰۴۰؛)، بخش نوخندان، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی.

تکابه[2] (takābe)، بازی (← باز، در شیمی) که هر مولکول آن فقط یک گروه اکسیدریل دارد. مثلا سود و پوتاس بازهای تکابه هستند.

تکاثر، سوره‌ی (takāsor) [= مباهات به فزونی]، سوره‌ی ۱۰۲م قرآن، مکی، ۸ آیه. کبرفروشان، خودنمایان، و گمشدگان از راه را بیم میدهد که چون بگور درآیند خواهند دانست که نصیب آنان دوزخ است.

تکافؤ، در علم بدیع، ← تضاد.

تکامل[3] یا **تحول**، فنس اوولوسیون (evolüsioN)، نظریه‌ای که بر حسب آن حیوانات و نباتات با تغییرات و تبدیلات تدریجی و مستمر از صورت اولیه بصورت کنونی درآمده‌اند. نیز بر حسب این نظریه، که تحول آلی نام دارد (در مقابل تحول غیر آلی که مربوط بمبدأ مادی جهان است)، حیات از توده‌ی پروتوپلاسمی ساده‌ای، محتملا در دریا، آغاز شده است. مفهوم تکامل در یونان قدیم سابقه داشته، و در طول پانزده قرن اول مسیحیت، در اثر فشار و سلطه‌ی کلیسا مسکوت مانده، و در اواسط قرن شانزدهم کمابیش عنوان شده است. اختراع میکروسکوپ و تحقیقات علمی در طبقه‌بندی موجودات زنده به پیشرفت آن کومک کرد. چارلز داروین، پس از بیست سال ممارست و جمع‌آوری شواهد، نظریه‌ی تکاملی خود را، که بعداً به داروینیسم معروف شد، تدوین کرد، و در ۱۸۵۹، در کتاب معروف خود بنام بنیاد انواع، عرضه داشت. تأثیر این نظریه در دانشمندان و

(۱)teak (۲)monohydric (۳)evolution

فلاسفه در حساب نمیگنجد. در نتیجه‌ی بسط علم ژنتیک بر اساس قوانین وراثت مندل و کارهای ت. ه. مورگن و ه. ج. مالر و دیگران، نظریه‌ی تکامل متدرجاً تکمیل شده و بسط یافته است.

تکانه[1] (takāne)، بطور کلی، قوه‌ی محرک آنی، و نیز حرکت ناشی از آن؛ و بالاخص، در اصطلاح علمی، عمل یا نیروی کوتاه‌مدت مکانیکی یا برقی که دستگاهی را بکار اندازد یا ناگهان سبب حرکت شود. ۱ـ تکانه‌ی برقی را میتوان تغییر ناگهانی ولتاژ یک دستگاه تعریف کرد؛ اعمال قطع یا وصل جریان برق در یک دستگاه تولید تکانه‌ای در دستگاه میکنند. تکانه‌های جریان برق، از قبیل آنهائی که از پدیده‌ی آسمانی برق یا بواسطه‌ی قطع یا وصل جریان تولید میشود، ممکن است در مدارهای القائی ولتاژهای زیاد تولید کرده مقاومت مواد عایق را درهم شکنند. باین جهت است که اغلب ماشینها و وسایل برقی (مانند مبدل) را از لحاظ مقاومت آنها در مقابل اثرات اینگونه تکانه‌ها قبلا آزمایش میکنند. بعلاوه، در اغلب دستگاه‌های برقی، اسبابهای مخصوصی (مانند برقگیر) بکار میبرند، که این قبیل تکانه‌ها را پیش از اینکه به دستگاه اصلی وارد شود منحرف ساخته وارد زمین میکنند. ۲ـ در اصطلاح مکانیک، تکانه تأثیر نیروئی است که در مدت بسیار کوتاهی اثر کند. از جنبه‌ی کمی، تکانه‌ی یک نیروی ثابت حاصلضرب مقدار نیرو در مدت تأثیر تعریف میشود، که مساوی تغییر مقدار حرکت است.

تکبیت[2] (takbit)، در پسیکانالیز فرویدی، جریانی ذهنی که از تنازع بین اصل لذت و اصل واقعیت حاصل میشود؛ یعنی، وقتی که کششها (→ کشش) و تمایلات انسان با رسوم و آداب معمول مغایرت دارد، و در نتیجه، آن کششها به قسمت لاشعور ذهن رانده میشوند، اما از فعالیت بازنمیمانند و در رفتار آدمی بصورت اختلال اعصاب بروز میکنند. تکبیت در رؤیا و در سایر احوال روانی بطور غیر مستقیم مؤثر می‌افتد.

تک بیت: → مفرد.

تکبیرة الاحرام (takbīrato 'l.'ehrām) یا **تکبیرة الافتتاح** ('l.'eftetāh –)، گفتن الله اکبر، که نمازگزار هنگامی که وارد نماز میشود باید بگوید. در اصطلاح فقها، از ارکان نماز است که زیاده و نقصان آن در نماز، چه از روی سهو و غفلت باشد و چه از روی عمد، موجب بطلان نماز میشود. پس از تکبیرة الاحرام تا هنگام سلام گفتن بسیاری ازامور، که نام آنها "منافیات نماز" است، بر شخص نمازگزار حرام است. نیز → احرام.

تکتم، نام مادر امام رضا ع.

تکثیر یا **تولید مثل**[3]، از اعمال اساسی موجود زنده، که عبارتست از بعمل آمدنِ فرد یا افرادی بتوسط افراد دیگر. این عمل از لحاظ طریقه و چگونگی بسیار متفاوت است. دو قسم عمده‌ی آن یکی ناجنسی (عمل آمدن تخم از یک فرد) و دیگری جنسی (تخم حاصل از دو فرد) است. تکثیر ناجنسی در نباتات و حیوانات خیلی پست معمول است. ساده‌ترین شکل آن تقسیم یاخته و تجدید سازمان مواد موجود در هر یک از دو حصه‌ی حاصل از تقسیم است. تکثیر جنسی عبارتست از بهم پیوستن دو یاخته برای تشکیل یاخته‌ای که قابل رشد و تبدیل به فرد دیگری باشد. بهم پیوستن دو یاخته از یک نوع را الحاق[4] یا آمیزش[4] و بهم پیوستن دو هسته‌ی مختلف النوع را لقاح یا گشنگیری خوانند. یاخته‌های جنسی در حیوانات یا نباتات عالیه تخم (ماده) و نطفه (نر) نامیده میشود.

تکثیر گیاهان معمولا بوسیله‌ی دانه یا هاگ است. تکثیر رویشی عبارتست از جدا کردن عضو زنده‌ای از یک رستنی و قرار دادن آن در محلی با شرایط مساعد که بتواند رویش خود را ادامه داده رستنی دیگری بسازد. طرق تکثیر رویشی که در کشاورزی و باغبانی معمول است عبارتست از قلمه زدن، خواباندن، پیوند زدن، و جدا کردن تکه‌های زیرزمینی و ریشه‌های ضخیم.

تکرار یا مکرر، در علم بدیع، لفظی را در سخن بقصد تأکید یا تعظیم یا غرضی دیگر دو یا چند بار آوردن؛ مانند (مولوی)،

چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

و نیز (شاهی سبزواری)،

از ما سخنی بشنو و با ما سخنی گوی
کز بهر تو بسیار شنیدیم سخنها.

تکروند: → ایزوتروپ.

تکریت (takrit)، شهری، ل عراق مرکزی، بر ساحل غربی دجله، ل سامرا و بر دامنه‌ی جبل حمرین. شهری بسیار قدیمی است. از قرن ۴م بم تا ۱۱۵۵ مقر اسقف یعاقبه بود. نویسندگان عرب بنای آنرا به شاپور پسر اردشیر ساسانی نسبت داده‌اند. اول بار ظاهراً در ۱۶ هق بتصرف مسلمانان درآمد. صلاح‌الدین ایوبی در اینجا متولد شد. هرتسفلد در آنجا سفالینه‌های جالبی از دوره‌ی ساسانی و قرون اولای اسلامی کشف کرد.

تکریر[5] (takrir)، در اصطلاح شیمی، تصفیه‌ی یک مایع بوسیله‌ی تقطیر (مخصوصاً تقطیر مکرر یا تدریجی).

تکزاس[6] (tekzās)، انگلا تکس (teksəs)، ۲۸مین ایالت (۶۹۲٬۴۰۵ کمم۲، جمـ ۷٬۷۱۱٬۱۹۴)، جغ کشمة. بزرگترین و جنوبی‌ترین ایالات کشمة است. کرسی آن اوستین، و شهرهای دیگرش عبارتند از هیوستن، دلس، سن انتونیو، فورت ورث، ال پسو، کورپس کریستی، و گلوستن. از ل به اوکلاهوما، از ش به آرکانساس و لویزیانا، از جش و ج به خلیج مکزیک و کشور مکزیک، و از جغ و غ به مکزیک و نیو مکسیکو محدود است. رود سرخ و ریو گرانده مرزهای لش و جغ آنرا تشکیل میدهند. سایر رودهای عمده‌اش عبارتند از برزس، کولورادو، و ترینیتی. محصول عمده‌ی آن پنبه است، و از جهت پنبه و احشام و محصولات نفتی از ایالات درجه‌ی اول کشمة میباشد. کشت زرت و جو و گندم نیز معمول است. پالایشگاههای نفت و کارگاههای آمودن گوشت و تهیه‌ی آرد و الوار دارد. از منابع معدنی آن نفت، گاز طبیعی، و گوگرد است.

اسپانیولیها در ۱۵۲۸ ناحیه‌ی تکزاس را پوییدند، و اول بار در ۱۶۸۱ یا ۱۶۸۲ در آنجا مهاجرنشین تأسیس کردند. ولی اشغال ناحیه از طرف آنان در ۱۷۱۵ آغاز شد. در ۱۸۰۳، که کشمة لویزیانا را خرید، بر اساس ادعای قبلی فرانسویان که تکزاس را جزء لویزیانا میدانستند، مدعی مالکیت تکزاس گردید، ولی بر طبق پیمان ۱۸۱۹ با اسپانیا از ادعای خود صرف نظر کرد. در ۱۸۳۶ تکزاس استقلال خود را از مکزیک اعلام نمود، و جمهوری تکزاس تشکیل گردید، که در ۱۸۴۵ بعنوان ایالت (برده‌دار) پذیرفته شد، و این امر باعث → جنگ مکزیک گردید. در جنگ داخلی به ائتلافیه‌ی ایالات امریکا ملحق شد (۱۸۶۱)، و پس از جنگ دوباره جزء اتحادیه پذیرفته شد (۱۸۷۰).

تکسل[7] (teksel)، جزیره (۱۶۵ کمم۲، جمـ ۱۰٬۴۷۵)، ایالت نورد هولاند، لغ هلند، در دریای شمال. بزرگترین و جنوبیترین جزیره از جزایر فریزیائی غربی.

تکسنگ[8] (tak.sang)، سنگ بزرگ یکپارچه، خاصه وقتی در معماری یا حجاری بکار رود؛ و نیز مسله، ستون، مجسمه، و جز آنها که از سنگ یکپارچه ساخته شده باشد.

تکسیله[9] (taksila)، ویرانه‌های شهری باستانی، پنجاب غربی، پاکستان، جغ راولپندی. جزء امپراطوری ایران بود، و در ۳۲۶ قم اسکندر مقدونی بدانجا آمد. بعدها از مراکز عمده‌ی بودائی گردید.

تکش، علاءالدین: → علاءالدین تکش.

تکش خوارزمشاه: → علاءالدین تکش.

تکفام[10] (tak.fām)، تشعشع یا نوری که مرکب از ارتعاشات دارای یک بسامد یا تقریباً دارای یک بسامد باشد؛ تشعشعات نوری یک رنگ.

تکفیر[11] (takfir)، کسی را به کفر نسبت دادن و رسماً از یک جامعه‌ی دینی بیرون کردن. سابق بر این که توجه مردم به مسائل دینی بیشتر بود، تکفیر در واقع سبب قطع رابطه با اجتماع بود. از تکفیر سوء استفاده‌های فراوان شده است؛ و چه بسا اشخاص بیگناه که از این راه بقتل رسیده‌اند. غالباً تکفیرهای سیاسی در زیر پرده‌ی تکفیر دینی صورت میگرفته است.

تکقندها[12] (tak.qand.hā) یا **قندهای ساده**، دسته‌ای از ئیدراتهای کربون که، بر خلاف **چندقندها**، نمیتوان بوسیله‌ی ئیدرولیز آنها را به قندهای ساده‌تر تبدیل کرد. فروکتوز و گلوکوز ازین جمله اند.

تکگانی[13] (tak.gāni)، دارا بودن یک زن یا یک شوهر (مقابل دوگانی و چندگانی). → زناشوئی.

تک‌لپه (tak.lappe)، گیاهی که دانه‌های آن دارای یک لپه است، مانند گندم و خرما.

تکلم، عیبهای: → عیبهای تکلم.

تکلو یا تکه‌لو (tekelu)، (هر دو)، طایفه‌ای از قزلباش. اصل آنها از ولایت تکه یا تکایلی واقع در جنوب آسیای صغیر بود. یکی از بزرگان این طایفه، نامش حسن خلیفه، وقتی در حلقه‌ی مریدان شیخ حیدر درآمد، و بامر او بین طایفه‌ی خود

(۱)impulse (۲)repression (۳)reproduction (۴)conjugation (۵)rectification (۶)Texas (۷)Texel (۸)monolith (۹)Taxila (۱۰)monochromatic (۱۱)excommunication (۱۲)monosaccharides (۱۳)monogamy

رفت، و بترویج مذهب شیعه پرداخت. پسرش بنام شاه‌قلی بابای تکلو بسال ۹۱۷ هق، با ۱۵٬۰۰۰ کس از صوفیان آسیای صغیر، عازم ایران شد، و در راه، بعضی از ولایات عثمانی را نیز غارت کرد، و حتی علی پاشا وزیر اعظم عثمانی را هم مغلوب نمود، و در شهریار تهران بخدمت شاه اسماعیل I صفوی پیوست، و در جمع قزلباش درآمد.

تکلهٔ ابن زنگی (toklate ʼbne zangi) [اتابک مظفرالدین تکلهٔ ابن زنگی]، فت ۵۹۱ هق، سومین اتابک (۵۷۱–۵۹۱ هق) از سلسلهٔ اتابکان فارس. پسر و ولیعهد و جانشین اتابک زنگی ابن مودود بود، و سعدی در بوستان دوران حکومت او را بامنیت و عدالت ستوده است. مدت فرمانروائی او ۲۰ سال بود. وزارت او را خواجه امین‌الدین کازرونی داشت.

تکلهٔ ابن هزاراسپ (toklate ʼbne hezārasp)، معروف به **مظفرالدین تکله**، فت ۶۵۶ هق، فرمانروای لر بزرگ و (مطابق تاریخ گزیده) پنجمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ. وی بعد از اتابک نصرت‌الدین کلجه بامارت نشست (۶۴۹ هق)، و او ۴ بار با اتابک سعد زنگی، که بقصد تسخیر لر بزرگ لشکر کشید، جنگ کرد، و ظفر یافت. در واقعهٔ فتح بغداد برکاب هولاکو پیوست، اما بسبب تأثر از سقوط خلافت بغداد، بدون اطلاع هولاکو، به لرستان بازگشت، و از بیم هولاکو در قلعه‌ای متحصن گشت. لیکن هولاکو او را امان داده با خود به تبریز برد، و در آنجا او را هلاک کرد (ذی قعدهٔ ۶۵۶ هق). بعد از او برادرش الب ارغو بامارت رسید.

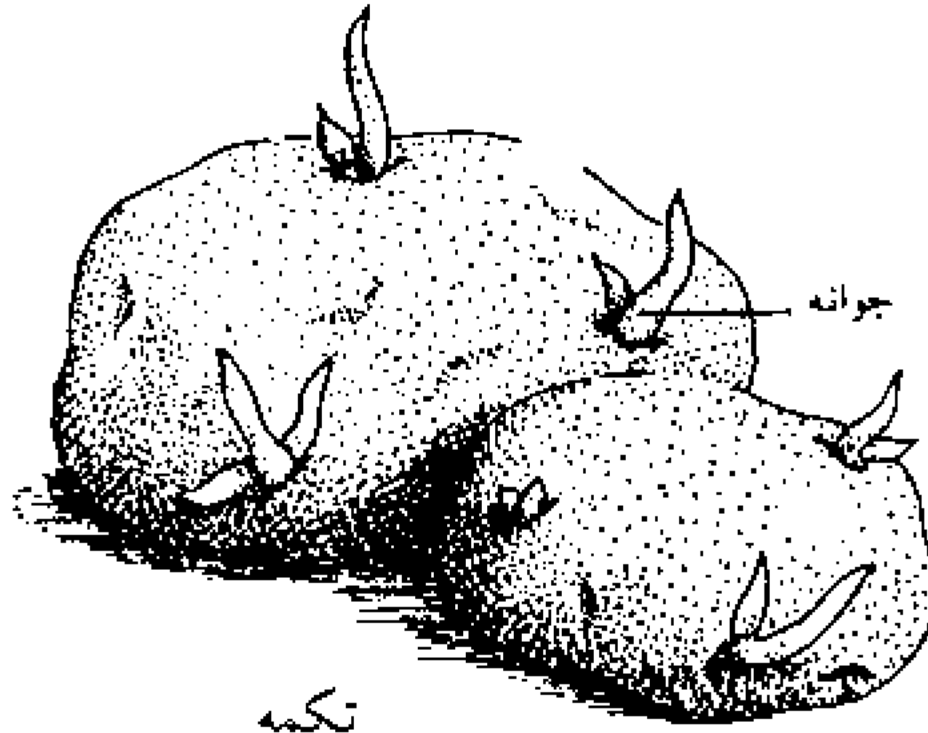
تکلیس[1] (taklis) [عربی، = آهک کردن]، در شیمی، قرار دادن ماده‌ای در تحت تأثیر دمای زیاد (ولی کمتر از نقطهٔ ذوب آن). ماده‌ای که تحت عمل تکلیس قرار گیرد ممکن است (۱) رطوبت خود را از دست بدهد؛ (۲) مادهٔ فراری از آن خارج شود (مثلا در سنگ آهک، یعنی کربونات کلسیوم، که انیدرید کربونیک از آن خارج میشود، و آهک زنده، یعنی اکسید کلسیوم، بر جای میماند)؛ (۳) دستخوش اکسایش یا احیا گردد (← اکسایش و احیا)، مانند حرارت دادن پیریت (سولفور آهن) در هوا، که از آن انیدرید سولفورو متصاعد میشود، و اکسید آهن بدست می‌آید. در آنجا که، مانند مثال اخیر، تکلیس با اکسیدن همراه باشد، آن را تشویه[2] (tašvie) [عربی، = بریان کردن] مینامند.

تکلیف، حکم به پرداختن به کاری که دشواری دارد. در دین به اموری میگویند که بر مکلف (کسی که بحد بلوغ رسیده باشد) واجب میشود، مانند نماز خواندن، زکات دادن، امر بمعروف کردن، و نظایر آنها. در اصطلاح اصول فقه حکم تکلیفی به حکمی گفته میشود که مستقیماً بفعل مکلفین تعلق میگیرد، و حکم وضعی چیزهائی از قبیل ملکیت و زوجیت و امثال آنها است که مستقیماً بافعال اشخاص تعلق ندارد.

تکمران (takmarān)، دهستان (جم ح ۹٬۱۵۰؟)، ل شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)؛ ۱۱ (؟) آبادی. ساکنین آن از طایفهٔ توپکانلو هستند.

تکملهٔ اکبرنامه: ← آیین اکبری.

تکمه[3] (tokme)، در گیاهشناسی، ساقهٔ زیر خاکی ضخیم‌شدهٔ گیاهان، مانند قسمت خوراکی زیر



تکمه

زمینی سیب زمینی. تکمه‌ها معمولا محل اندوخته‌های غذائی مخصوصاً نشاسته میباشند.

تکمه، در طب، ← بواسیر.

تکمه (tokme) یا **دگمه**، ضمیمه‌ای بر ملبوس برای زینت یا بستن. از قدیم الایام معمول بود. یونانیها بیش از ۴٬۰۰۰ سال پیش از این قرصهای طلا را بعنوان دگمه بکار میبردند. اما اول بار در قرن ۱۵م، که لباسهای باندازهٔ اندام بجای لباس‌های گشاد و لباده‌مانند معمول شد، رواج و اهمیت یافت. حالیه تولید دگمه در سال بیش از ۱۵٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ عدد است، که متجاوز از ۸۰٪ آن در کشمت تهیه میشود.

تکنتیوم[4] (teknetiom) (از فنس)، عنصر فلزی نقره‌فام (علامت شیمیائی، Tc. نیز جدول عنصرها را ببینید). از لحاظ خواص فیزیکی و شیمیائی شبیه رنیوم است. وجودش در ۱۹۲۵ کشف شد، و در آن هنگام نام مازوریوم (māzuriom) برای آن پیشنهاد گردید. در ۱۹۴۹ نام تکنتیوم را اتحادیهٔ بین‌المللی شیمی پذیرفت.

تکنیک[5] (teknik) (از انگل.)، روش و سلیقهٔ خاص در اجرای جزئیات یک امر، مخصوصاً در هنرهای ایجادی، مانند "تکنیک یک استاد ویولن‌نواز" یا "تکنیک یک نقاش".

تکودار خان (tekudār)، معروف به **سلطان احمد تکودار**، فت ۶۸۳ هق، سومین پادشاه (۶۸۰–۶۸۳ هق) سلسلهٔ ایلخانیان؛ پسر هولاکو خان مغول. وی بعد از وفات برادرش اباقا خان به ایلخانی نشست. تکودار خان، که ظاهراً قبل از سلطنت غسل تعمید مسیحی کرده و نام خود را نیکولاس گذاشته بود، پس از جلوس بسلطنت اسلام آورد و بنام سلطان احمد تکودار موسوم شد. پس از آن، اسلام آوردن خود را بعلمای بغداد و سلطان مصر خبر داد، و این خبر موجب خشنودی مسلمین گشت. ارغون خان، پسر اباقا خان، که مدعی سلطنت بود، بر تکودار شورید، اما گرفتار و محبوس گشت. چندی بعد عده‌ای از امرای مغول که از اسلام آوردن تکودار خان ناراضی بودند ارغون خان را از بند برآوردند و به ایلخانی برداشتند. تکودار خان فرار کرد اما گرفتار و کشته شد. مدت حکمرانی او دو سال و سه ماه بود.

تکوما[6] (takōmā)، شهر (جم ۱۴۳٬۶۷۳)، غ ایالت واشینگتن، کشمت؛ بندر عمده‌ای بر خلیج پیوجت. در ۱۸۵۲ ماندگاه شد. ایستگاه نهائی راه آهن و شهری صنعتی است.

تکویر، سورهٔ (takvir) [= درهم پیچیده شدن]، سورهٔ ۸۱م قرآن، مکی، ۲۹ آیه، در بیان روز قیامت و تغییراتی که در آن روز در آسمان و زمین حاصل میشود.

تکوین، سفر: ← پیدایش، سفر.

تکه‌لو، طایفه‌ای از قزلباش؛ ← تکلو.

تکیه (takye)، محلی که در آن شرح مصائب حضرت امام حسین ع بصورت تعزیه یا روضه بیان شود. عبارت از فضای محصوری است که در وسط آن سکوئی گرد یا چهارگوش ساخته شده که کار صحنهٔ نمایش را میکند، و در اطرافش غرفه‌ها و طاقنماهائی است که یا آیین میبندند و یا رجال کشور برای تماشای تعزیه از آنها استفاده میکنند. بزرگترین و مجلل‌ترین تکیه‌ها در ایران تکیهٔ دولت (ج غ عمارت معروف به شمس العماره، تهران) بود که بامر ناصرالدین شاه قاجار بنا شد، ولی متأسفانه در ۱۳۳۵ هش برای ساختن بنای جدیدی خرابش کردند. باحتمال نزدیک بیقین، پیدایش صحنهٔ گرد در اروپا نتیجهٔ مشاهدهٔ تکیه و تعزیه توسط اروپائیان در اواخر قرن ۱۹م بوده است. تکیه را حسینیه نیز مینامند. لفظ تکیه به خانقاه دراویش نیز اطلاق میشود.

تکیه، در زبانشناسی؛ ← آکسان.

تکیهٔ دولت: ← تکیه.

تگرگ[7] (tagarg)، دانه‌های سخت یخ که در آغاز طوفان تندری در هوای گرم میبارد. شکل آنها گوناگون و بیشتر گرد و درشتی آنها معمولا از دانهٔ نخود تا فندق تغییر میکند؛ قطر دانه‌ها بندرت به ۵ سم و حتی به ۸ سم میرسد (دانهٔ تگرگ با دورهٔ ح ۴۰ سم دیده شده است). تگرگ‌های درشت‌دانه آفتی برای محصول و دام و انسان بشمار میروند، و حتی گاهی به هواپیما هم آسیب میرسانند.

ساختمان دانه‌های تگرگ شبیه پیاز است؛ اگر یک دانهٔ تگرگ را بشکنیم، پوسته‌های متوالی، که متناوباً از یخ شفاف و کدر تشکیل شده است، دیده میشود. اینکه تگرگ منحصراً در طوفانهای تندری سخت حادث میشود، دلیل آنست که باد نقش اساسی در ساختن آن دارد. ظاهراً منشأ تگرگ گردبادهائی است که توده‌های هوای ابرآلود در داخل آنها بسرعت بطرف بالا هجوم میبرند، و سپس فرود آمده دگر بار به بالا رانده میشوند. قسمت پایین چنین ابری ممکن است مشتمل بر دانه‌های باران و قسمت بالای آن مشتمل بر بلورهای برف باشد. دانه‌های باران که با حرکت گردباد بطرف بالا به ناحیهٔ سردتر رانده میشوند منجمد میگردند، و قشری از دانه‌های برف روی آنها مینشینند؛ سپس پایین میآیند و آب بیشتری روی آنها یخ میبندد، و بار دیگر که بالا روند، ورقهٔ تازه‌ای از برف روی آنها کشیده میشود. این عمل آنقدر ادامه پیدا میکند تا سنگینی دانه چنان شود که دیگر بالا نرود و سقوط کند.

تگوسیگالپا[8] (tegusigālpā)، شهر (جم ۵۵٬۷۵۵)، ج هندوراس مرکزی، پایتخت و بزرگترین شهر جمهوری هندوراس. اواخر قرن ۱۶م بنا شد،

(۱)calcination (۲)roasting (۳)tuber (۴)technetium (۵)technique (۶)Tacoma (۷)hail (۸)Tegucigalpa

و در دوران استعمار اسپانیا از مراکز استخراج معدن بود.

تل (tall؛ عربی)، ناحیه‌ای در قسمت ل‌ش الجزایر و ل تونس، که از دشت ساحلی مدیترانه بعرض ح ۸۰ کم تا ح ۱۹۰ کم در داخل خاک افریقا ممتد است. رشته‌ی ساحلی جبال اطلس در این ناحیه قرار دارد. این سرزمین حاصلخیز در طی تاریخ تحت استیلای رومیها، واندالها، دولت بیزانس، اعراب، و دولت عثمانی درآمده است. صادراتش حبوبات، شراب، روغن زیتون، اقسام میوه و سبزی، توتون، و چوب‌پنبه است.

تل[1]، **گیوم** (giyyom tel)، انگل **ویلیام تل** (wilyām)، قهرمان افسانه‌ای سویس. سرگذشت وی نماینده‌ی نهضت سویسیها برای استقلال از سلاطین هاپسبورگ اتریش است، و باحتمال قریب به یقین افسانه‌ی تل تحریفی از وقایع تاریخی سال ۱۲۹۱ میباشد (← سویس). بر طبق یکی از روایات، تل اهل دهکده‌ی بورگلن از ایالت اوری بود، و از اطاعت گسلر (gesler)، که از عمال اتریش بود، سر باز زد، و به کیفر این عمل مقرر شد که سیبی روی سر پسرش بگذارد، و آن را با تیر بزند. بعداً تل از کمینگاهی تیری به قلب گسلر زد، و این امر آتش انقلاب سویسیها را برافروخت، و در اول ژانویه‌ی ۱۳۰۸ عمال اتریش اخراج شدند. داستان گیوم تل با داستان سوگند روتلی بی‌ارتباط نیست. داستان تل پایه‌ی درام ویلهلم تل (از شیلر) و اپرای ویلیام تل (از روسینی) است.

تلاسکالا[2] (tlāskālā)، ایالت (۴٬۰۲۷ کمم؛ جه ۲۸۲٬۴۹۵)، ش مکزیک مرکزی؛ کرسی آن **تلاسکالا** (جه ۳٬۲۶۱). کوچکترین ایالات مکزیک و تقریباً در ایالت پوئبلا محصور است.

تلاش[3] (talāš)، در مقاومت مصالح، بیان کمّی حالتی که در درون یک ماده‌ی کشسان (← کشسانی) در نتیجه‌ی تغییر شکل یا دگرگونی ناشی از تأثیر نیروهای خارجی یا اختلاف دما یا عوامل دیگر پدید میآید. بوسیله‌ی مقدار نیروهای داخلی مؤثر بر واحد سطح که "تلاش میکنند" که جسم را به شکل اولیه بازگردانند سنجیده میشود. ← کشسانی.

تلاش مسیحی[4]، انجمن بین‌المللی و بین الفرق جوانان پروتستان برای تشویق زندگی روحانی و فعالیتهای مسیحی. در ۱۸۸۱ توسط دکتر ف. ا. کلارک تأسیس شد.

تلاشی[5] (talāši)، تغییر یافتن ترکیب یک هسته‌ی اتمی، اعم از اینکه خود بخود صورت گیرد (مانند صدور ذرات در رادیوآکتیویته) یا در نتیجه‌ی بمباران با نوترونها یا پروتونها یا ذرات دیگر. تبدیل یک ذره را به ذرات دیگر (مثلا تبدیل نوترون به پروتون و الکترون) نیز تلاشی گویند. نیز ← تباهی.

تل العمارنه (tallo 'l.‘amārena)، محلی نزدیک رود نیل، ل اسیوط، مصر. پایتخت اخناتون بود، و در آنجا در ۱۸۸۷–۸۸ الواحی با کتیبه‌هائی از آمنحوتپ III و اخناتون کشف شد.

تل الکبیر (tallo 'l.kabir)، دهکده (در ۱۹۳۷ جه ۲٬۱۶۱)، ل‌ش مصر، ح ۲۹ کیلومتری ج‌ش زقازیق. در نبرد (سپتامبر ۱۸۸۲) که در اینجا بین نیروهای بریتانیا و عرابی پاشا (سرکرده‌ی مصریان) روی داد، مصریها بکلی مقهور شدند.

تل المقیر: ← اور.

تل اویو (tel aviv)، شهر (جه ۳۶۳٬۵۰۰) و دریابندر، قسمت مرکزی مملکت اسرائیل، ۵ کیلومتری ل یافا، کنار مدیترانه. بزرگترین شهر اسرائیل و مرکز مالی آنست. در ۱۹۰۹ بعنوان سکنیگاه یهودیان تأسیس شد. پس از جج I به شهر بزرگ و مُدِرنی تبدیل گردید، و سکنه‌اش همه یهودی بودند. بعد از جج II نبردهائی بین مردم این شهر و مردم یافا (که در آن هنگام بیشتر سکنه‌اش عرب بودند) روی میداد. در ۱۴ ماه مه‌ی ۱۹۴۸ تشکیل مملکت اسرائیل در اینجا اعلام گردید.

تل باکون (talle bākun)، نام دو تپه‌ی ماقبل تاریخ، بمسافت دو کیلومتری ج‌غ تخت جمشید، که از ۱۳۱۰ هش ببعد کاوشهای علمی در آنها انجام گرفته است. ظروف سفالی و بقایای دهکده‌های هزاره‌ی ۴م قم در آنجا پیدا شده است.

تل‌بزان (tal.bozān)، دهستان (جه ح ۱۳٬۸۰۰)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۸ (۱) آبادی. بیشتر ساکنین بختیاری هستند.

تل بیضا (tale beyzā)، ده (جه ۶۰۰ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان بیضا، ل‌غ شهرستان شیراز، ۶۳ کیلومتری ج‌ش اردکان. ظاهراً در محل شهر قدیم بیضا است.

تلبیه (talbia) [از لبیک (labbayk)، = ایستاده‌ام بفرمان تو]، لبیک گفتن. در اعمال حج میآید. **تلبیات چهارگانه** عبارت است از لبیک اللهم لبیک لبیک ان الحمد و النعمة و الملک لک لا شریک لک لبیک.

تلپاتی[6] (telepāti؛ فنس) یا **انتقال حسیات**، مخابره‌ی تأثرات از ذهن یک آدم زنده به ذهن آدم زنده‌ی دیگر، بدون توسل به مجاری جسمانی (مربوط به حواس). این اصطلاح را ف. و. ه. مایرز در ۱۸۶۲ بمعنی مذکور وضع کرد. نیز ← روحشناسی.

تلتایپ[7] (teletāyp) [مخفف لفظ انگلیسی تلتایپ‌رایتر (–rāyter)؛ از تل (= دور) و تایپرایتر (= ماشین تحریر)]، اسباب برقی و مکانیکی برای مخابره از دور، که در دستگاه فرستنده و گیرنده ماشین تحریر دارد. چون ماشین‌نویس بر یکی از کلیدهای ماشین تحریر دستگاه فرستنده فشار وارد آورد، تغییراتی در جریان برق پدید میآید، که بوسیله‌ی سیمی به دستگاه گیرنده منتقل میشود، و در آنجا بازوی نظیر همان کلید را بکار می‌اندازد. ماشینهای تلتایپ را معمولا بطریق سلسله‌ای بهم مرتبط میکنند، و در نتیجه، یک دستگاه فرستنده میتواند گیرنده‌های بسیار را در نقاط مختلف زمین بکار اندازد. بهمین وسیله است که خبرگزاریها اخبار را در سراسر جهان پخش و در روزنامه‌ها منتشر میکنند. "دستگاه حروفچینی از دور"[8] تا حدی شباهت به تلتایپ دارد.

تل حلف، سوریه؛ ← راس العین.

تلخاب[9] (talxāb)، مانده‌ی آب دریا پس از متبلور شدن نمک طعام ($NaCl$) آن. منبع ترکیبات منیزیوم، بروم، و یود است.

تلخ‌آب، ده (جه ۱٬۰۲۵ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان فراهان علیا، بخش فراهان، شهرستان تفرش، ۲۱ کیلومتری ل فرمهین.

تل خسروی (tale xosrovi)، بخش غ شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ مرکزش **تل خسروی** (جه ۳۹ سد ۱۳۳۵ هش). در ۱۳۳۸ هش از شهرستان کهکیلویه منتزع و ضمیمه‌ی شیراز شد.

تلخیص اعمال الحساب یا **تلخیص فی اعمال الحساب**، کتابی در علم حساب، بعربی، از ابن البناء مراکشی (فت ۷۲۱ یا ۷۲۳ هق). این کتاب جالب، که بقول بعضی تلخیصی از کتاب محمد ابن عبدالله الحصار است، رواج فراوان داشت، و شروح بسیار بر آن نوشته شده است. ترجمه‌ی فرانسوی آن دو بار در رم منتشر شد (۱۸۶۴، ۱۸۶۵). ف. ویکه نیز خلاصه‌هائی از قسمتهائی از شروح کتاب را بزبان فرانسوی ترجمه کرده است. از سیماهای جالب کتاب اصلاحاتی در محاسبه‌ی کسور، استعمال منظم ارقام هندی، محاسبه‌ی مجموع بعضی از سلسله‌ها، و غیره را میتوان نام برد.

تلخیص المفتاح (talxiso 'l.meftāh)، کتابی در علوم معانی و بیان و بدیع، بعربی، از خطیب دمشقی (فت ۷۳۹ هق). این کتاب ملخص بخش سوم مفتاح العلوم سکاکی است، و چون از مفتاح بهتر و مرتب‌تر است، در قدیم مورد توجه فراوان علما بوده، و جمع کثیری بر آن شرح و حاشیه نوشته اند، که از آن جمله است ایضاح المعانی، از خود خطیب دمشقی، و مطول، از تفتازانی. تلخیص المفتاح در ۱۸۱۵ در کلکته، و نیز در استانبول، بیروت، و مصر (مکرر) بچاپ رسیده است.

تلخیص المفتاح: ← مفتاح الحساب.

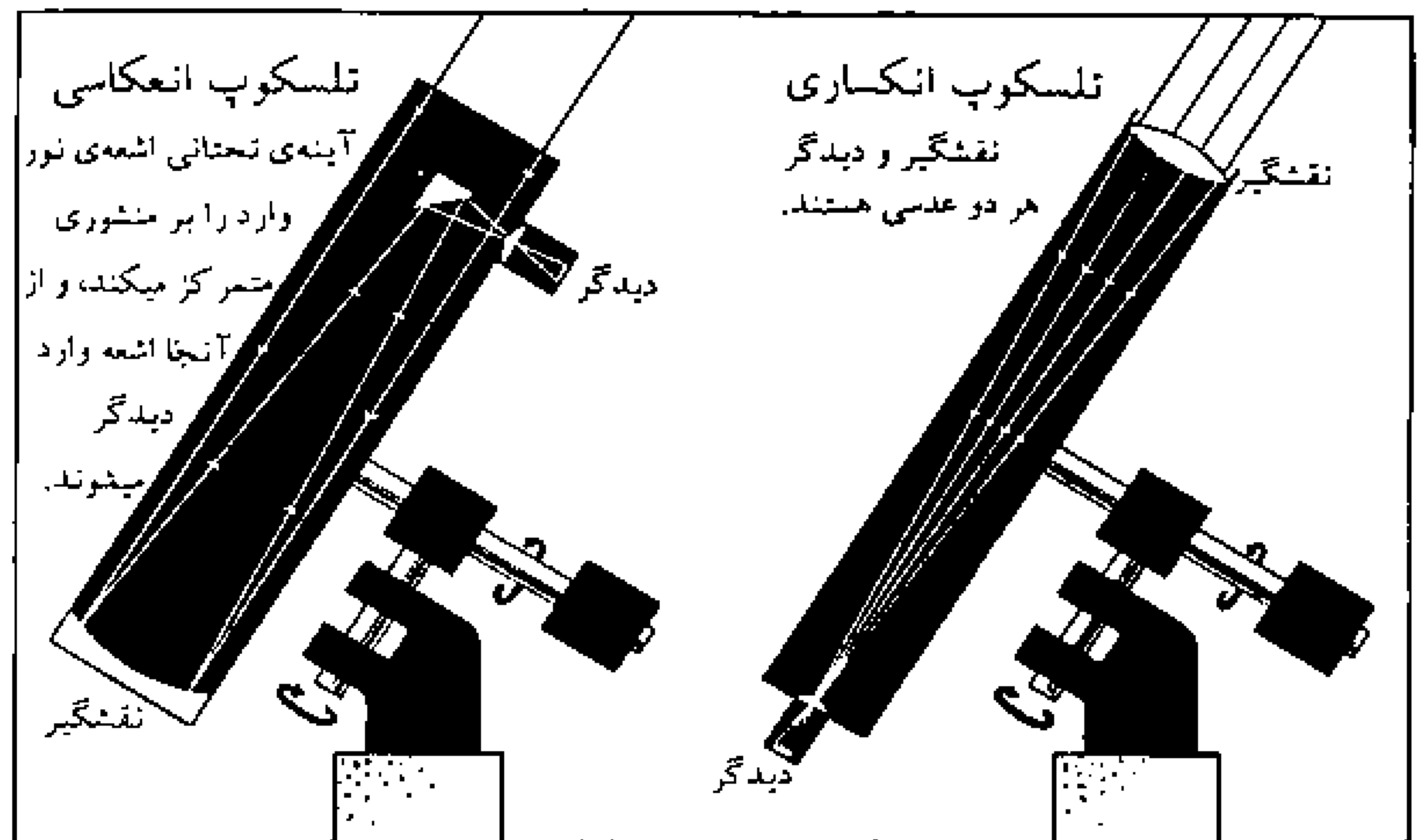
تلسکوپ[10] (teleskop)، اسباب بصری برای رؤیت واضحتر اشیاء دور، و نیز تسهیل تأثیر آنها بر صفحه‌ی عکاسی یا تحلیل بوسیله‌ی آلات دیگر. در بعضی مآخذ فرنگی و کتابهای سطحی شرقی مقتبس از آنها، گویند یک نفر عدسیتراش هلندی بنام هانس لیپرشای (hāns liperšāy) (فت ح ۱۶۱۹) تصادفاً اصول درشت کردن اشیاء دور را بوسیله‌ی روی هم گذاشتن عدسیها کشف کرد، ولی حقیقت اینست که ابن هیثم (فت ۴۳۰ هق، مطابق ۱۰۳۹ بم) نتایج تجربیات با آینه‌های کروی و سهمی‌شکل و اصول درشتنمائی عدسیها و سایر پدیده‌های نوری را در کتاب المناظر خود آورده است. این کتاب در ۱۵۷۲ بزبان لاتینی ترجمه شد، و کپلر در مطالعات خود در نورشناخت استفاده‌ی فراوان از آن برد.

ظاهراً اولین تلسکوپ را لیپرشای ساخت (ح ۱۶۰۸)، ولی در هلند از ثبت اختراع بنام وی امتناع شد. اما خبر اختراع لیپرشای بسرعت به سایر ممالک رسید، و در ۱۶۰۹ گالیله تلسکوپی مرکب از دو عدسی واقع بر طرفین یک لوله ساخت، و بوسیله‌ی آن اکتشافات نجومی مهمی (کوههای قمر، اهله‌ی زهره، و غیره) انجام داد.

---

(۱)Tell (۲)Tlaxcala (۳)stress (۴)Christian Endeavor (۵)disintegration (۶)telepathy (۷)teletype (writer) (۸)teletypesetter (۹)bittern (۱۰)telescope

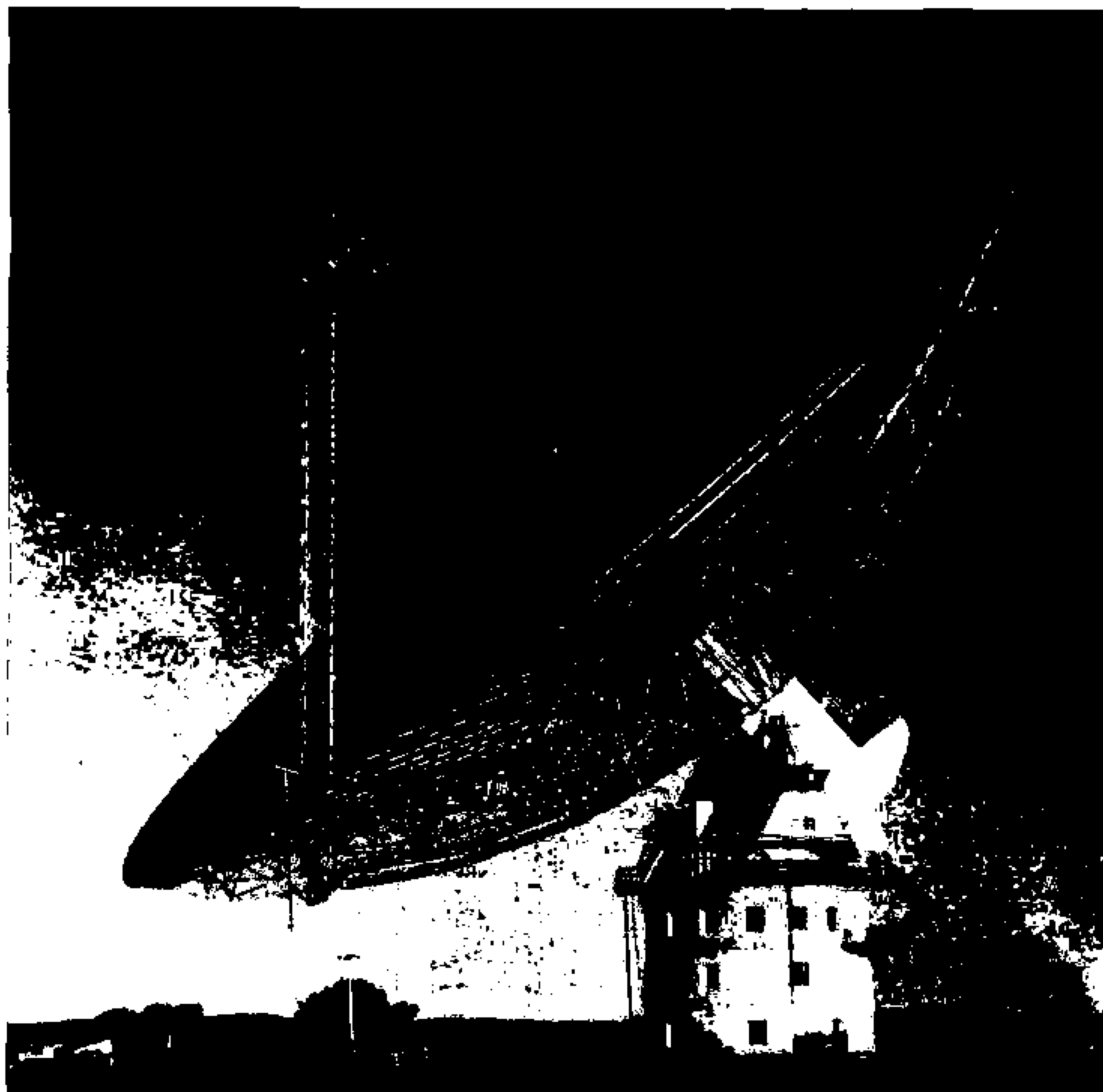
از آن ببعد منجمین در صدد ساختن تلسکوپهای بزرگتر برآمدند، که از آن جمله میتوان ک. **هویگنس** را نام برد. بتدریج طول لولهٔ تلسکوپ به ۱۸۵ متر رسید؛ کار کردن با این تلسکوپها



دشوار بود، و از طرف دیگر، چون تراشیدن عدسیها تکمیل نشده بود، پیشرفت معتنابهی حاصل نمیشد. در ۱۶۶۳، جیمز **گرگوری** طرحی برای ساختن "تلسکوپ انعکاسی" ریخت، و اول بار نیوتن در ۱۶۶۸ چنین تلسکوپی ساخت، و بدین طریق قدم مهمی در تکمیل تلسکوپ برداشت. هنوز هم تلسکوپها به دو نوع **تلسکوپ انکساری** یا **دوربین نجومی** و **تلسکوپ انعکاسی** تقسیم میشود. هر دو نوع یک عینیه یا دیدگر دارد، که دستگاهی از عدسیها است، و چشم مقابل آن قرار میگیرد؛ و یک شیئیه یا نقشگیر، که در تلسکوپ انعکاسی آینهٔ مقعر و در تلسکوپ انکساری عدسی است، و در هر حال، شعاعهای نور واصل از شیء (مثلا ستاره) را یکجا گرد آورده تصویری میسازد؛ دیدگر این تصویر را بزرگ میکند. تلسکوپ انکساری لولهای است بسته که در یک طرفش عدسیهای نقشگیر و در طرف دیگرش دیدگر قرار دارد. در تلسکوپ انعکاسی، لوله اسکلتی بیش نیست، و دهانهٔ بالای آن باز است، و در انتهای تحتانی آن آینهٔ مقعری (نقشگیر) قرار دارد. شعاعهای وارد از شیء بر این آینه منعکس میشوند، و سپس بر آینهٔ کوچکتر یا منشوری میتابند، و از آنجا وارد دیدگر که در بدنهٔ لوله است میشوند. علاوه بر لوله و عدسی یا آینه، پایهٔ عدسی نیز اهمیت بسیار دارد، زیرا بوسیلهٔ آنست که میتوان لوله را در وضع مطلوب آورد و متوجه شیء کرد.

تلسکوپهای انکساری بیشتر برای رصد دقیق اجرام نسبةً نزدیک و تلسکوپهای انعکاسی برای رصد اجرام دورتر بکار میروند. مزایای تلسکوپ یکی اینست که اشعهٔ واصل از شیء را جمع و متمرکز میکند، و از این راه بر درخشندگی ظاهری آن میافزاید؛ و دیگر اینکه بر اندازهٔ ظاهری تصویر میافزاید؛ و بالاخره تصاویر دو شیء نزدیک بهم را، تا حدودی، تفکیک میکند. این خصوصیات از جنبهٔ کمّی مربوط به خصوصیات اجزای تلسکوپ میباشد.

تلسکوپها بر حسب قطر دهنهٔ نقشگیر طبقهبندی میشوند. از تلسکوپهای انعکاسی بزرگ تلسکوپ ۱۰۰ اینچی رصدخانهٔ ماونت ویلسن است. بزرگترین تلسکوپ انعکاسی عالم تلسکوپ ۲۰۰ اینچی رصدخانهٔ ← کوه پلومار است، که آینهٔ آن ۱۵ تن وزن دارد، و بوسیلهٔ آن میتوان ستارگان را تا فاصلهٔ دو بیلیون (۲٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰) سال نور رصد کرد. نظراً ساختن تلسکوپهای انعکاسی قویتر ممکن است. بزرگترین تلسکوپ انکساری عالم تلسکوپ رصدخانهٔ یرکیز (yerkiz) (در دهکدهٔ ویلیامز بی، ج ایالت ویسکانسین، کشمت) است، که قطر عدسی آن ۴۰ اینچ و طول لولهاش ۶۲ فوت میباشد، و احتمالا این اندازه حد عملی بزرگی تلسکوپهای انکساری است.



تلسکوپ رادیوئی (رادیو تلسکوپ)

در ۱۹۳۱، یکی از سازندگان آلمانی آلات بصری، بنام برنهارت شمیت (bernhārt šmit)، تلسکوپی انعکاسی و انکساری اختراع کرد که، برخلاف تلسکوپهای معمولی، که پهنههای کوچکی از آسمان را میتوان با آنها رصد کرد، میتواند از پهنههای وسیع آسمان عکسبرداری بکند. بزرگترین تلسکوپ شمیت در رصدخانهٔ کوه پلومار است؛ قطر دهنهٔ عدسی آن ۴۸ اینچ و قطر آینهاش ۷۲ اینچ میباشد. در همین زمینه، د. د. ماکسوتوف (māksutof) در ۱۹۴۱ در مسکو اختراع جالبی کرده است.

در سالهای اخیر از وسایل الکترونی در تلسکوپ استفاده شده، و تلسکوپهای الکترونی ساخته شده است. با استفاده از اسبابهای الکترونی میتوان قدرت تلسکوپ ۲۰۰ اینچی را صد بار بیشتر از قدرت یک تلسکوپ ۲٬۰۰۰ اینچی (که ساختنش عملی نیست) ساخت. آنچه گفته شد راجع به تلسکوپهای نوری بود. تلسکوپ رادیوئی، که بعد از جج II بعمل آمد، در حکم "گوش" عظیمی است که، با گرفتن امواج برقاطیسی که علی الدوام از اجرام آسمانی صادر میشود، میتواند فضای کیهانی را بپوید.

تلسکوپ رادیوئی[1] (teleskope rādio'i) یا **رادیو تلسکوپ** (rādio teleskop؛ از انگـ)، اسبابی برای گردآوردن و بررسی امواج رادیوئی که از فضا میآیند. همهٔ تلسکوپها امواج برقاطیسی را گرد میآورند، ولی هر نوع تلسکوپ مخصوص دستهای از امواج است: تلسکوپهای نوری تشعشات واقع در ناحیهٔ مرئی طیف برقاطیسی (← امواج برقاطیسی) را متمرکز میکنند، ولی تلسکوپهای

(1) radio telescope

رادیوئی امواج رادیوئی را. در سال ۱۹۳۱، یکی از کارمندان آزمایشگاههای تلفن بل، در هنگام آزمایش با آنتن متوجه، کشف کرد که وقتی آنتن میزان و بطرف ناحیه‌ی معینی از کهکشان متوجه شود، صدای سُوت‌مانند پارازیت رادیوئی شنیده میشود. بعداً اینگونه پیامهای صادر از خارج جوّ زمین، با طول موجهای مختلف، از بسیاری از نواحی آسمان کشف شد، و نیز معلوم شده است که این قبیل امواج از خورشید، ماه، مشتری، زهره، و مریخ نیز صادر میشود (← نجوم رادیوئی).

تلسکوپ رادیوئی این گونه پیامهای رادیوئی کیهانی را میگیرد و تحلیل میکند. تلسکوپ رادیوئی از بسیاری جهات به تلسکوپ نوری شباهت دارد، ولی در تلسکوپ رادیوئی، بجای آینه‌ای که در تلسکوپ انعکاسی امواج نورانی را در کانون متمرکز میسازد، گرفتن و متمرکز کردن امواج بر عهده‌ی آنتن است. آنتن معمولا شکل شهمیوار (شبیه جام) دارد، و این آنتن امواج رادیوئی را بر آنتن دیگری متمرکز می‌سازد که از آن، بصورت تحریکات برقی وارد یک گیرنده‌ی رادیوئی میشود. این گیرنده دستگاهی نمایش‌دهنده‌ی امواج را بکار می‌اندازد، که ممکن است برقی باشد، و قلمی را بکار اندازد، و تحریکات برقی بوسیله‌ی این قلم بر صفحه‌ی متحرکی ثبت شود؛ یا سمعی باشد (مانند بلندگو)؛ و یا حتی بصری باشد (مثلا لوله‌ی شعاع کاتودی). تلسکوپ رادیوئی در پیشرفت تحقیقات کیهانی اهمیت بسیار داشته و دارد. نیز ← رادار.

یکی از بزرگترین تلسکوپهای رادیوئی تلسکوپ ایستگاه آزمایشی جادرل بنک (jādrəl bank) [در ولایت چشر (انگلستان)، وابسته به دانشگاه منچستر] است، که در ۱۹۵۲–۵۵ ساخته شد؛ قطر آنتن آن ۲۵۰ فوت (۷۶٫۲ متر) میباشد.

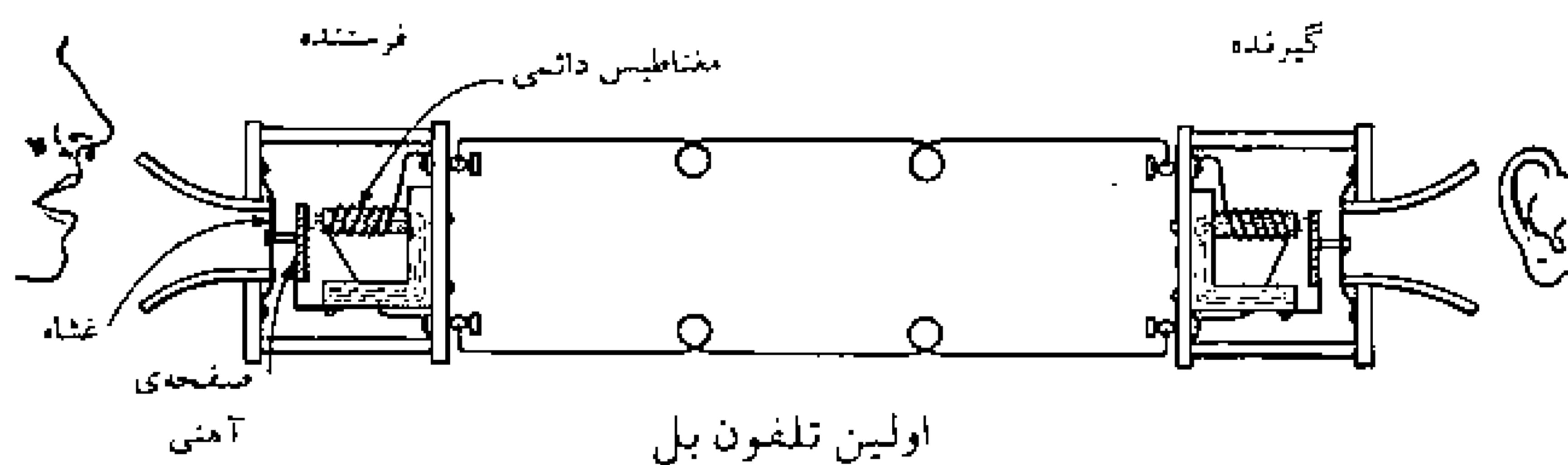
تلفوتو[1] [از انگل؛ مرکب از دو جزء تل (= دور) و فوتو (= عکس)]، طریقه‌ای برای فرستادن تصاویر بفواصل دور، بوسیله‌ی سیم و جریان برق یا بوسیله‌ی امواج رادیوئی؛ و نیز عکسی که بدین طریق فرستاده میشود. اساس آن اینست که در دستگاه فرستنده، دسته‌ای از اشعه‌ی نورانی تصویر مورد نظر را تقطیع میکنند (یعنی بر روی تصویر بترتیب معینی پس و پیش میروند. ← تلویزیون). نور منعکس‌شده از تصویر در یک پیل نورابرقی (یا چشم الکترونی) به جریان برق تبدیل میشود. در دستگاه گیرنده، جریان برق دوباره بشکل نور درمیآید، و این نور متناسب با شدت و ضعف جریان، که خود متناسب با "سایه روشن" تصویر اصلی است، بر فیلم یا کاغذ عکاسی تأثیر میکند، و تصویری مشابه با تصویر اصلی می‌سازد. برای فرستادن تصویر ۲۴×۱۸ سانتیمتری فقط ۷ دقیقه وقت لازم است. اختلاف تلفوتو با فاکسیمیل در آنست که در فاکسیمیل جریان برق را از کاغذی که با مواد شیمیائی آموده شده است میگذرانند. اولین شبکه‌ی تلفوتو در ۱۹۳۵ بوسیله‌ی خبرگزاری آسوشیتد پرس دایر گردید.

تلفون[2] یا **تلفن** (هر دو telefon؛ فنس)، اسبابی برای انتقال اصوات بوسیله‌ی سیم. انواع اولیه‌ی آنرا الکساندر گراهام بل اختراع کرد (ثبت اختراع در ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷). فرستنده‌ی تلفن بل اساساً مرکب بود از صفحه‌ی آهنی نازکی واقع در مقابل یک میله‌ی مغناطیسی که یکی از دو قسمت انتهائی آن در پیچه‌ای جا داشت. دو سر سیم پیچه بوسیله‌ی دو سیم (سیمهای تلفنی) بدستگاه گیرنده (عین دستگاه فرستنده) متصل میشد. اگر در مقابل صفحه‌ی گیرنده صحبت کنیم، صفحه نسبت به مغناطیس پس و پیش میرود، و این امر باعث تغییر میدان مغناطیسی میله و تولید جریان القائی در پیچه میگردد. این جریان، بوسیله‌ی سیمهای تلفنی به گیرنده منتقل شده باعث تغییر میدان مغناطیسی میله‌ی مغناطیسی آن دستگاه، و بالنتیجه، مرتعش شدن صفحه‌ی آن و تولید صوت میگردد. نخستین دستگاه بل هم گیرنده و هم فرستنده بود. اولین اصلاح مهمی که در تلفون بعمل آمد جدا کردن این دو دستگاه بود. در ۱۸۷۷ ت. ادیسن فرستنده‌ی کربونی را اختراع کرد. فرستنده‌ی کربونی کنونی اساساً مرکب از غشائی است که قرصی از کربون را بر دانه‌های کربون که در جعبه‌ای فلزی قرار دارند فشار می‌دهد. یک سیم به جعبه و سیم دیگر به غشاء مرتبط است. امواج صوتی وارد بر غشاء آنرا مرتعش می‌سازند، و بدین طریق، فشار آنرا بر دانه‌های کربون تغییر میدهند، و این تغییر فشار سبب تغییر مقاومت دانه‌ها و تغییر شدت جریان برق میگردد. این جریان متغیر به دستگاه گیرنده منتقل میشود، و در غشاء این دستگاه ارتعاشاتی مانند ارتعاشات اولیه تولید میکنند، که صوت اولیه را باز میدهند. (نیز ← میکروفون.)

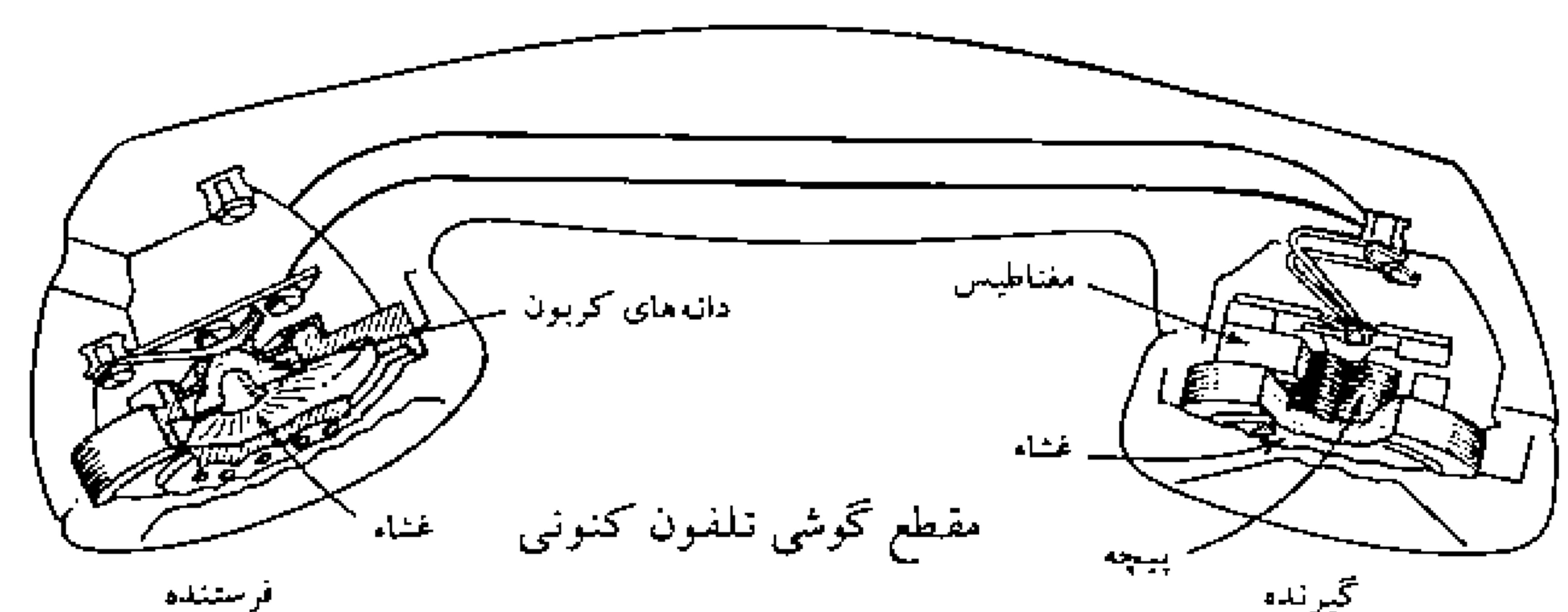
از اقسام خطوط تلفنی خطوط باز هوائی و کابلهای زیر زمینی است که با سرب غلاف می‌شود. انتقال گفتار و موسیقی بدون سیم و بفواصل زیاد بوسیله‌ی رادیوتلفون یا تلفون بیسیم بعمل میآید، که در آن، صوت بوسیله‌ی امواج برقاطیسی منتقل میشود (← رادیو).

در ایران صاحب امتیاز واگن اسبی تهران و راه آهن حضرت عبدالعظیم نخستین بار از تلفون برای ارتباط مراکز واگنها و قطار راه آهن استفاده کرد. در سال ۱۳۲۱ هق دوستعلی خان معیرالممالک امتیاز دایر کردن تلفن در تهران را از مظفرالدین شاه قاجار گرفت (نخستین امتیاز دو سال قبل برای شهر تبریز داده شده بود). تلفن تهران در آن زمان منحصر به دو رشته سیم بود که یکی به دربار و دیگری به منزل صدر اعظم اتصال داشت. پس از چندی معیرالممالک با چند نفر شرکتی بنام شرکت سهامی کل تلفن ایران محدود تشکیل داد. در سال ۱۳۱۵ هش، تلفن به نوع خودکار تبدیل شد. بموجب قانون ملی شدن ارتباط

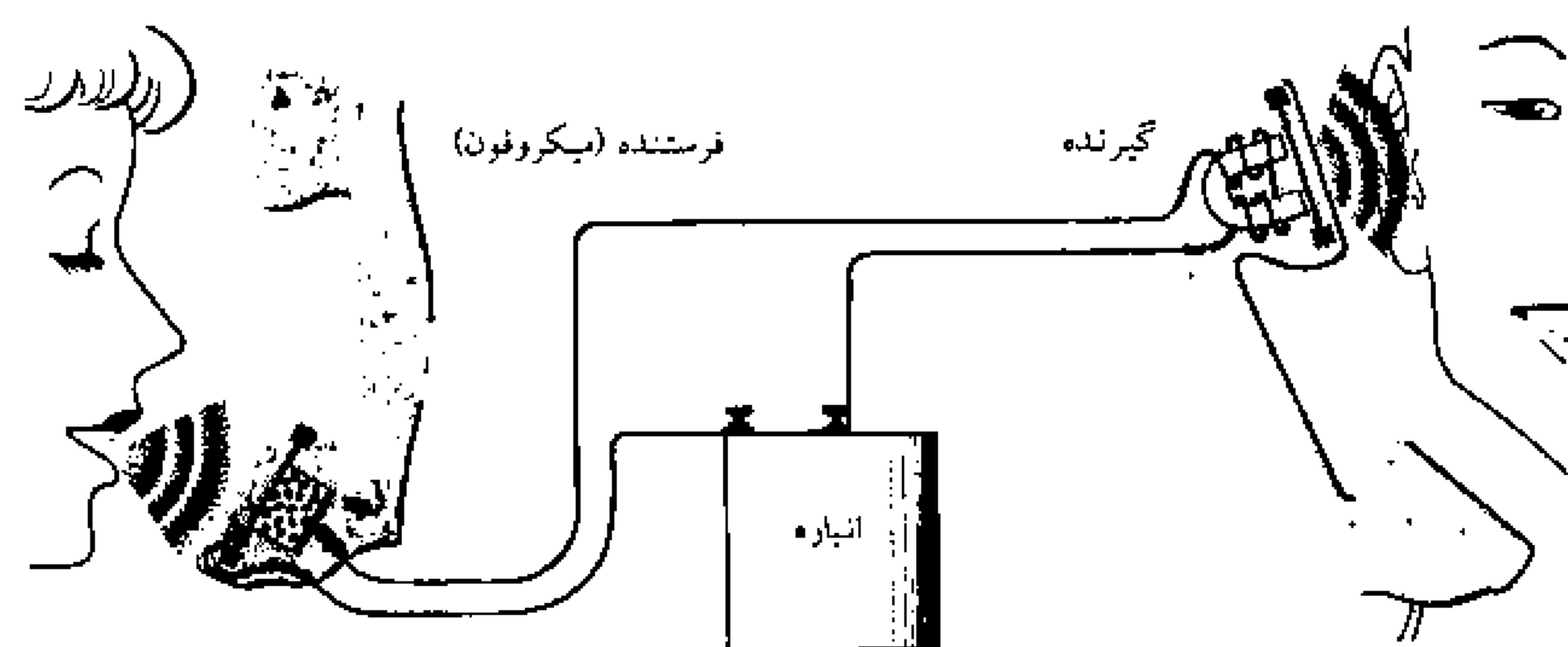
تلفون



اولین تلفون بل



مقطع گوشی تلفون کنونی



انتقال صوت بوسیله‌ی تلفون

(۱)telephoto (۲)telephone

تلفنی در سراسر کشور (آذر ماه ۱۳۳۱ هش)، کلیه‌ی امور مربوط به تلفن ملی شد، و امور آن به شرکتی بنام شرکت سهامی تلفن ایران محول گردید.

تلفون بیسیم یا **رادیوتلفون**[1] (radio.telefon)، دستگاه مشتمل بر فرستنده و گیرنده‌ی رادیوئی برای انتقال صوت. ← رادیو.

تلق[2] یا **طلق** (هر دو talq)، فنس تالک (tälk)، سنگی بسیار نرم که لمس آن مانند صابون یا چربی است. ترکیب شیمیائی آن سیلیکاتِ منیزیومِ ئیدراته و عموماً دارای مقدار کمی نیکل و آهن و آلومینیوم است. برنگهای گوناگون سفید، خاکستری، سبز، سرخ، و خرمائی دیده میشود. این سنگ بسیار فراوان و پراکنده و معمولاً مخلوط با سنگهای دگرگون است. موارد استعمالش در کاغذسازی، رنگهای نقاشی، لوازم آرایش، صابون، لیزکننده‌ها، لینولئوم (مشمع فرش)، عایقهای برقی، و سفالگری است. در اصطلاح معمولی میکا را نیز طلق گویند.

تلقیح[3] (talqih)، داخل کردن ویروس یا میکروب تخفیف‌یافته ببدن از طریق خراش پوست، برای تولید بیماری خفیف بمنظور ایجاد ایمنی، یا بقصد تولید بیماری تجربی. از ایام قدیم بصورتهای گوناگون در چین و هند و ایران معمول بود. در انگلستان، ادوارد جنر آنرا برای جلوگیری از آبله بکار برد. نیز ← مایه‌کوبی.

تلقین[4] (talqin)، در روانشناسی، جریان ذهنی که نتیجه‌اش قبول بدون استدلال عقاید و افکاری است که بوسیله‌ی دیگری القا میگردد، یا در تحت شرائط خاصی محصول ذهن خود فرد است و تحقق بخشیدن بآن عقاید و افکار در عالم عقیده یا عمل. هر گاه سرچشمه‌ی تلقین خود فرد باشد آنرا تلقین بنفس[5] نامند.

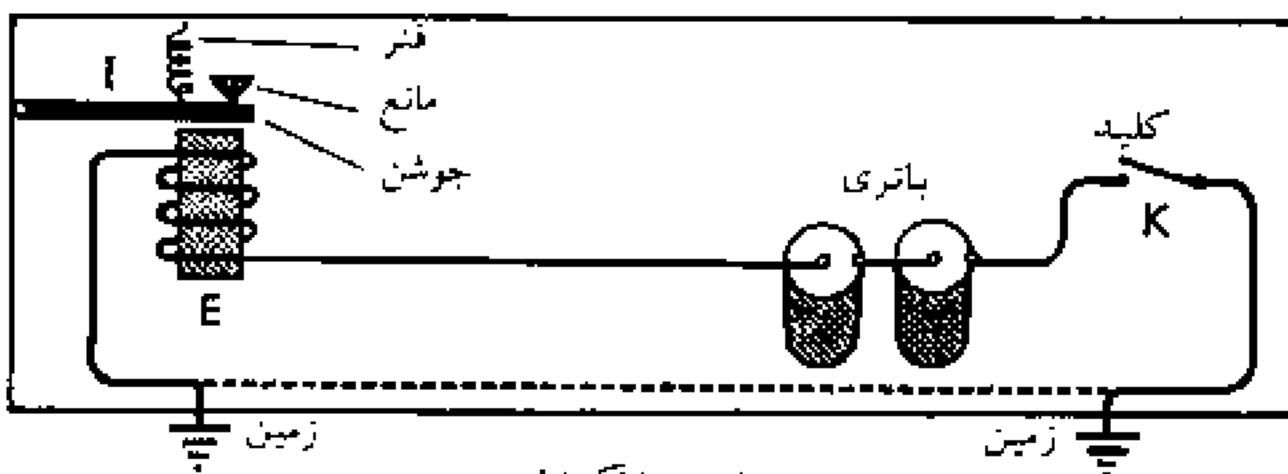
تلقین بنفس: ← تلقین، در روانشناسی.

تلک (talek)، ← زبان گنجشک.

تلکی[6]، کنت پال (kont pāl teleki*)، ۱۸۷۹-۱۹۴۱، سیاستمدار و از فضلای مجار؛ جغرافیدان و نویسنده‌ی سیاسی. در ۱۹۲۰-۲۱ و ۱۹۳۹-۴۱ نخست‌وزیر بود. پیمان برلین را امضا کرد (۱۹۴۰، ← محور)، و پیمان کومک متقابل با یوگوسلاوی منعقد نمود. در اوایل ۱۹۴۱ که آشکار شد که مجارستان وادار به حمله به یوگوسلاوی میشود خودکشی کرد.

تلگراف[7] (telegrāf؛ فنس). این لفظ سابقاً اطلاق میشد به اسبابهای انتقال پیام بفواصل دورتر از صدارس بوسیله‌ی صدا یا پیامهای بصری، ولی امروز منحصراً به آلاتی گفته میشود که پیام را به کومک تغییرات برقی بوسیله‌ی سیم منتقل میکنند، و آن مبتنی بر اختراع س. ف. ب. مورس میباشد.

اجزای اصلی دستگاه تلگراف عبارتند از فرستنده، گیرنده، و سیم تلگراف. فرستنده شامل یک مولد برق (پیلها یا انبارهها) و دستگاه کلیدمانندی است (در شکل، K) که بوسیله‌ی آن میتوان جریان را قطع یا وصل کرد. دستگاه گیرنده اساساً مرکبست از یک آهنربای برقی (E) که میتواند جوشن آهنی I را بخود بکشد. قطب مثبت پیل بوسیله‌ی سیمی (سیم تلگراف) به دستگاه فرستنده متصل است. در آغاز سیم دیگری ("سیم بازگشت") برای بازگرداندن جریان به قطب منفی پیل بکار میرفت، اما مدتها است که این طریقه منسوخ شده، و برای حفظ ارتباط، بجای سیم بازگشت، از زمین استفاده میشود. توضیح عمل دستگاه اینست که اگر بوسیله‌ی کلید، مدار برق را ببندیم، جریان برقرار و E مغناطیس میشود، و جوشن را بخود میکشد، و از برخورد آنها صدای "تق" تولید میشود؛ و چون جریان را قطع کنیم، E خاصیت مغناطیسی خود را از دست میدهد، و فنری جوشن را به بالا میکشد، و از برخورد جوشن با مانعی که برای متوقف ساختن حرکت آن در دستگاه نصب شده است نیز صدای "تق" تولید میشود. این دو "تق" سریع تشکیل "نقطه" را میدهند. برای مخابره‌ی "خط" کافیست که فرستنده کلید را مدت بیشتری در حال متصل کردن جریان نگاه دارد. مخابره بوسیله‌ی این نقطه‌ها و خطها (مثلاً بر طبق ← الفبای مورس) انجام میگیرد. اگر نوک قلمی دارای مرکب بر انتهای جوشن قرار دهیم میتوان پیام را بر نواری، که بوسیله‌ی دستگاهی مانند چرخهای ساعت، بر استوانه‌ای حرکت میکند ثبت کرد.



اساس تلگراف

از جنبه‌ی تاریخی، پس از کشف (۱۸۱۹) خاصیت مغناطیسی جریان برق بوسیله‌ی اورستد، تجربیاتی برای استفاده از این خاصیت برای مخابره بعمل آمد، که معروفترین آنها کارهای سر چ. ویتستون است، و دستگاه تلگرافی وی تا ۱۸۷۰ در انگلستان برای ارسال پیامهای تجارتی معمول بود. در ۱۸۳۵، مورس دستگاهی را که هنوز بنام وی موسوم است‌ــ و هنوز به صورتهای گوناگون در قسمتهائی از کره‌ی زمین رواج کامل دارد‌ــ اختراع کرد. اولین کابل تلگرافی موفقیت‌آمیز ترااطلسی در ۱۸۶۶ گذاشته شد. دستگاه دوپلکس (dupleks) [لتی، = دوجانبی]، که بوسیله‌ی آن میتوان دو پیام را در یک زمان و بوسیله‌ی یک دستگاه در دو جهت متقابل فرستاد، در ۱۸۷۲ عملی گردید. دستگاه کوادروپلکس (kuädrupleks) [لتی، = چهارجانبی]، برای چهار پیام، بوسیله‌ی ت. ادیسن اختراع شد (۱۸۷۴). از دستگاههائی که بعداً اختراع شد تلتایپ و تلوتوگراف است.

تلگراف در ایران

در ایران، تلگراف اول بار در سال ۱۲۷۵ هق (۱۸۵۸-۹ بم) بین تهران و کاخ سلطنتی سلطانیه دایر شد. جریان امر چنین بود که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، میرزا آقا خان نوری، صدر اعظم وقت، در ضمن گزارش روزانه، خبر اختراع جدیدی (تلگراف) را بعرض شاه رسانید، و وی مقرر کرد که این اختراع در ایران مورد استفاده قرار گیرد. پس از آزمایشهای اولیه، که در مدرسه‌ی دارالفنون و بین باغ سلطانی ارگ و باغ لاله‌زار بعمل آمد، دستور داده شد که بین باغ سلطانیه (باغ ییلاقی شاه) و تهران سیم تلگراف کشیده شود. سیمکشی در سال ۱۲۷۴ هق آغاز شد، و در ۱۲۷۵ خاتمه یافت، و اولین مخابره‌ی تلگراف بوسیله‌ی ناصرالدین شاه و عده‌ای از رجال و امرا انجام گرفت. از آن ببعد مقرر شد که سیمکشی بنقاط دیگر، مخصوصاً تبریز (مقر ولیعهد) شروع شود. پس از اتمام سیمکشی به تبریز، خطوط تلگرافی به ماکو و سپس به جلفا امتداد یافت، و بین امپراطور روسیه و شاه ایران تلگرافهای تبریک مبادله شد.

بعدها دولت انگلستان، بسبب منافع روزافزونش در هند، قراردادهای تلگرافی با ایران منعقد کرد. بموجب قرارداد تلگرافی مورخ ۱۷ دسامبر ۱۸۶۲ (جمادی الثانی ۱۲۷۹)، خط تلگرافی از خانقین به طهران و از طهران به بوشهر، با حق مخابره‌ی دولت انگلستان با سیم مزبور، تحت نظارت یک نفر صاحبمنصب انگلیسی دایر شد. بعداً قرارداد تلگرافی در باب مخابرات بین اروپا و هندوستان منعقد گردید (۲۳ نوامبر ۱۸۶۵، مطابق ۴ رجب ۱۲۷۲ هق)، و اسناد آن در اول ماه مهی ۱۸۶۶ مبادله گردید. بعداً قراردادهای دیگر برای توسعه‌ی خطوط تلگرافی منعقد گردید، و سرانجام قسمت عمده‌ی خطوط ارتباطی تلگرافی کشور بدست شرکت هند و اروپا افتاد، و این وضع تا سال ۱۳۰۹ هش ادامه داشت. در اوایل سلطنت رضا شاه کبیر، ضمن قراردادی با شرکت مذکور، خطوط تلگرافی با جمیع وسایل آن به دولت ایران واگذار گردید.

تلگراف بیسیم[8]، دستگاه مخابره‌ی پیامها به ← الفبای مورس بوسیله‌ی امواج رادیوئی. اصول آن مانند تلفون بیسیم است. ← رادیو.

تلگرافی، گیاه، ← پروانش.

تلگرد: ← جرام، دهستان.

تلماخوس[9] (telemāxos)، فنس تلماک (telemāk)، در افسانه‌های یونانی، پسر پنلوپه و اودوسئوس. پس از بازگشت پدر از جنگ تروا او را در کشتن خواستگاران مادرش یاری کرد.

تلمارک[10] (telemārk)، ایالت نروژ جنوبی، میان سکاژراک و فلات هاردانگر؛ مرکزش شین (šien). بجهت دریاچه‌ها و مناظر کوهستانی و کارهای دستی (منبتکاری، کنده‌کاری چوب، نقره‌کاری، و بافندگی) معروفست. اسکی (بعنوان ورزش) در قرن ۱۹م از اینجا برخاست.

تلماسه[11] (tal.māse) یا **ریگ روان** (rige ra-vān)، تپه‌ها یا پشته‌هائی که از ماسه‌های بادآورد در کناره‌های دریا و دریاچه‌ها و نواحی نیمکماب و

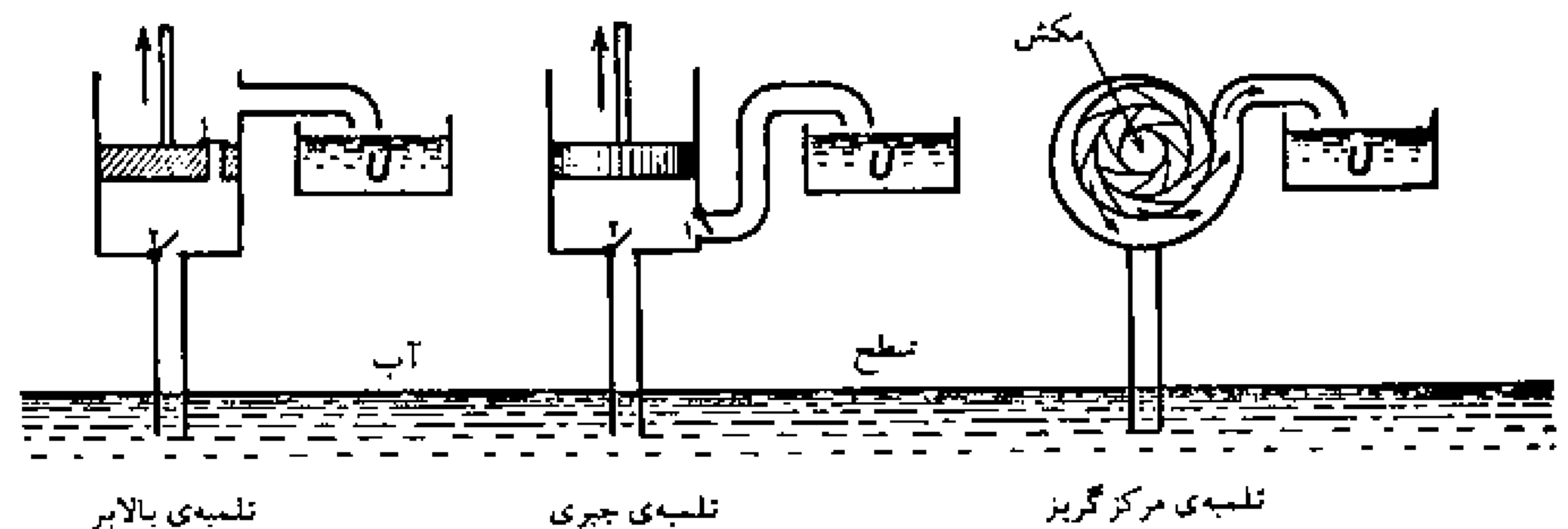
(۱)radiotelephone (۲)talc (۳)inoculation (۴)suggestion (۵)auto-suggestion (۶)Teleki (۷)telegraph (۸)radiotelegraph (۹)Telemachus (۱۰)Telemark (۱۱)dune

مخصوصاً بیابانها تشکیل میشود، و نیز ممکن است در هر ناحیه‌ی خشک و ماسه‌ای و نسبةً مرطوب که رویش گیاهی کم است پیدا شود. شکل آن بیضی‌مانند یا هلالی است، و ارتفاعش ممکن است به ۳۰ متر و بیشتر برسد. شیب طرفی که رو به باد است ملایم و شیب طرف دیگر تند است، و در تلماسه‌های هلالی برجستگی هلال مواجه با طرفی است که باد میوزد. با وزیدن باد، ذرات ماسه از شیب ملایم بالا میرود، و به سر تپه که رسید، در آن طرف فرومی‌افتد، و باین ترتیب تلماسه بکندی حرکت میکند و جابجا میشود. "ریگ روان" بمعنی اعم همیشه متحرک نیست، و باین جهت استعمال اصطلاح تلماسه بر ریگ روان مرجح است.

تلماسه‌ها، نبرد: ← دون، نبرد.

تلماک، در افسانه‌های یونان، ← تلماخوس.

تلمبه[۱] (tolombe)، اسبابی برای بالا بردن یک سیال یا تغییر دادن فشار آن. یکی از انواع قدیمی آن که هنوز هم رایج است **تلمبه‌ی بالابر**[۲] یا **تلمبه‌ی مکشی**[۳] (makeši) (← مکش) است، که دارای استوانه‌ای است که به قسمت زیرین آن لوله‌ای نصب شده است که در منبع آب فرو میرود، بوسیله‌ی دسته‌ی تلمبه میتوان پیستونی (← پیستون)



تلمبه‌ی مرکز گریز — تلمبه‌ی جبری — تلمبه‌ی بالابر

انواع تلمبه‌های مایعات

را در داخل استوانه بالا و پایین برد. دریچه‌هائی که در شکل به ۱ و ۲ نمایش داده شده هر دو فقط بطرف خارج باز توانند شد، و اولی بر پیستون و دومی بر محل اتصال لوله به استوانه نصب شده است. وقتی که پیستون را بالا ببریم (این منظور بوسیله‌ی پایین بردن دسته‌ی تلمبه حاصل میشود) ۱ بسته و ۲ باز میشود، و فشار در استوانه و لوله‌ی زیر آن تنزل میکند. در نتیجه، بسبب فشار جو که بر سطح آب در قسمت تحتانی وارد میشود، آب در لوله بالا میآید. اما اگر پیستون را پایین ببریم، ۲ بسته میشود، و آبی که در قسمت زیر پیستون محبوس است، بوسیله‌ی دریچه‌ی ۱ وارد قسمت فوقانی استوانه میگردد؛ و دگر بار که پیستون را بالا ببریم، آبی که در بالای پیستون قرار دارد از مجرائی که در قسمت فوقانی استوانه تعبیه شده خارج میشود، و به منبع (در شکل U) میریزد، و در ضمن از دریچه‌ی ۲ آب وارد استوانه میگردد. اساس عمل **تلمبه‌ی جبری**[۴] (که آب را جبراً از دریچه‌ی ۱ میگذراند) نیز شبیه همانست که گفته شد. در بالا کشیدن آب باین وسایل، ارتفاع دریچه‌ی ۲ از سطح آب نباید از حد 10 متر تجاوز کند، زیرا فشار جو تحمل ستونی از آب را که از این حد مرتفعتر باشد ندارد. در **تلمبه‌ی مرکزگریز**[۵]، مایع از مرکز چرخی وارد میشود، و در آنجا مواجه با یک رشته پره‌های گردان میشود، و به دوران میآید، و درنتیجه‌ی نیروی مرکزگریز وارد مجرای خروجی میگردد.

تلمبه اقسام دیگر نیز دارد، که از آن جمله تلمبه‌های هوائی[۶] است، که بعضی برای تخلیه‌ی هوا و برخی (مانند تلمبه‌ی دوچرخه و اتومبیل) بعنوان کومپرسور (kompresor؛ از فنس) برای متراکم ساختن هوا در یک محفظه بکار میروند. اولین تلمبه‌ی تخلیه‌ی هوا را ا. فون گریکه اختراع کرد (۱۶۵۰). تلمبه‌ی وی تفاوت اساسی با تلمبه‌های آبی مکشی نداشت، و میتوانست بوسیله‌ی تخلیه‌ی هوای یک محفظه فشار هوا را به یک میلیمتر جیوه تقلیل دهد. این نوع تلمبه‌ها مدت دو قرن رواج داشت تا آنکه گایسلر وسیله‌ای عملی برای استفاده از اصل توریچلی، که موردی از آن در خلأ بارومتری (← بارومتر) مشاهده میشود، ابداع کرد. تلمبه‌های تخلیه‌ی کنونی میتوانند یک محفظه را بحد عالی از هوا یا گاز موجود در آنها خالی کنند، و مثلا بوسیله‌ی تلمبه‌های جیوه‌ای میتوان فشار گاز داخل یک محفظه را به حدود 10^{-6} میلیمتر جیوه تقلیل داد. این تلمبه‌ها مخصوصاً در ساختن بعضی لوله‌های خلأ بکار میروند.

تلمتر (telemetr)، ← دورسنج.

تلمسان (telemsān) [از ریشه‌ی بربر بِلْماس، = چشمه، چاه آب]، شهر (جـه ۷۳٬۴۴۵)، لغ الجزایر، در فلات تل، نزدیک مرز مراکش. محل آن، بسبب موقعیتش، از ایام بسیارقدیم مسکن انسان بوده، و بقایای ماقبل تاریخ در آنجا بدست آمده است. از تاریخ آن بین دوره‌ی رومیان و استیلای مسلمانان اطلاعی نداریم. مذهب اسلام در قرون ۷م–۸م در اینجا استقرار یافت. تلمسان جدید یا تاگرارت (tāgrārt) در اواخر قرن ۱۱م بوسیله‌ی یوسف ابن تاشفین بنا شد، و توسعه‌ی فراوان یافت. در دوره‌ی مرابطون از مراکز علمی بود (۱۰۸۱–۱۱۴۴)، و در ۱۱۴۴–۱۲۳۶ جزء قلمرو موحدون بود. سپس پایتخت یک مملکت بربر اسلامی گردید، و بر رونقش افزود. در قرن ۱۶م تحت حکومت ترکان عثمانی بود؛ در ۱۸۳۷–۴۲ مرکز عبدالقادر جزایری بود؛ در ۱۸۴۲ بدست فرانسویان افتاد. بناهای گرانبهای جالب از دوره‌ی شکوه و جلال شهر باقیست.

تلمسانی، عفیف‌الدین (afifo'd.dine telemsāni) [عفیف‌الدین سلیمان ابن علی]، ۶۱۶–۶۹۰ هق، صوفی و شاعر تلمسانی. بیشتر عمر را در سوریه گذرانید، و به مشاغل دیوانی اشتغال داشت. در دمشق درگذشت. از آثارش، علاوه بر دیوان شعر، رسالة فی علم العروض است. از آثار منسوب به وی شرح اسماء الحسنی و شرح فصوص الحکم است.

تلمود[۷] (talmud) [آرامی مشتق از عبری، = تعلیم]، مجموعه‌ی مدوّن شریعت شفاهی یهود بضمیمه‌ی تفاسیر خاخامها، در مقابل شریعت مکتوب. یهودیان مؤمن همه جا آن را معتبر میدانند. مشتمل بر دو قسمت است: مشنا (mešnā)، که متن شریعت شفاهی و به عبری است، و گمارا (gemārā)، بزبان آرامی، که نوعی تفسیر و ذیل بر مشنا بشمار میرود. مشنا شش باب و ۶۳ فصل دارد، که تنها بر ۳۶٫۵ فصل آن گمارا نوشته شده. تألیف مشنای کنونی عملا کار یهودای I (۱۳۵؟–۲۲۰؟) بوده است. گرچه منظور اصلی گمارا توضیح متن مشنا بوده است، مقدار فراوانی اطلاعات در موضوعات مختلف دارد. قسمتهای حقوقی گمارا را هلاخا و قسمت ادبی آن را هگادا مینامند. تلمود فلسطینی، که بوسیله‌ی فضلای فلسطین فراهم گردید، در حـ اوایل قرن ۵م پایان یافت. تلمود بابلی در اوایل قرن ۶م فراهم شد، و چون متن تلمود فلسطینی کاملا محفوظ نمانده بود، مرجع معتبر گردید. گاهی تلمود بمعنی گمارا بکار میرود.

تلمیح (talmih) [سبک نگریستن]، در علم بدیع، برای اثبات سخن خویش بداستانی مشهور یا آیه‌ای یا حدیثی یا مثلی معروف اشارت کردن، یا اصطلاحات برخی از علوم را آوردن؛ مانند (سعدی)،

سحر سخنم در همه آفاق برفته است
لیکن چه کند با ید بیضا که تو داری.

تلو (talu)، ← تمشک.

تلوتوگراف[۸] (telotograf) [از انگل، مرکب از تلـ (= دور) و اوتوگراف (= خط دستی)]، نوعی تلگراف برای انتقال فوری خط دستی شخص یا ترسیماتی که در دستگاه فرستنده نقش میشود، بهمان صورت که هست. اساساً عبارتست از مدادی متصل به دو اسباب برقی بنام پُتانسیل‌سنج، که نسبت بیکدیگر بزاویه‌ی قائمه قرار گرفته‌اند. اهرمهائی حرکت مداد یا قلم را باین اسبابها منتقل میکنند؛ هر حرکت مداد به یک تکانه‌ی برقی متناسب با آن تبدیل میشود. در دستگاه گیرنده، پتانسیل‌سنجهای مشابهی این تکانه‌ها را به حرکت مکانیکی تبدیل میکنند، و با این حرکت، مداد دستگاه گیرنده بکار می‌افتد، و خطوطی مشابه با خطوط دستگاه فرستنده نوشته میشود. تلوتوگراف در ارتباطات ایستگاههای راه آهن و فروشگاههای بزرگ، و در مواردی که ابلاغ سریع دستورهای امضادار ضروری است رایج است. تلوتوگراف را ا. گری اختراع کرد.

تلور[۹] (tellur؛ از فنس)، عنصر شیمیائی نقره‌فام (علامت شیمیائی Te؛ نیز جدول عنصرها را

---

(۱)pump (۲)lift-pump (۳)suction pump (۴)force pump (۵)centrifugal pump (۶)air pumps (۷)Talmud (۸)telautograph (۹)tellurium

ببینید). بشکل بلورهای سفید و گَرد سیاه دیده میشود. خواصش شبیه گوگرد است. در ۱۷۸۲ کشف و در ۱۷۹۸ نامگذاری شد.

تلوگو[1] (telugu)، از ← زبانهای دراویدی هندوستان. ← زبان، جدول.

تلویزیون[2] (televizion؛ از فنس)، انتقال صحنه‌های ساکن یا متحرک بوسیله‌ی برق، و معمولا بوسیله‌ی امواج برقاطیسی، بمنظور رؤیت آني آنها نه ضبط دائمي. در بخش راديوئي اصوات، موسيقي يا گفتاری که منظور انتقال آنست رشته‌ای است از امواج که فقط نظم زمانی دارند، اما در انتقال صحنه‌ها، نظم زمانی و فضائی هر دو باید رعایت شود. انتقال این نظم و ترتیب بوسیله‌ی تقطیع (taqti') بعمل میآید؛ تصویر صحنه را بقطعات کوچکی تقسیم میکنند، و این قطعات را یکی بعد از دیگری منتقل مینمایند؛ دستگاه گیرنده آنها را بهمان ترتیب میگیرد، و بهمان صورت مجتمع میسازد. در این باب و برای تسهیل فهم مطالبی که در دنباله‌ی این مقاله میآید دو مطلب را باید در خاطر داشت. یکی اینکه وقتي که ما شیء یا صحنه‌ای را مینگریم، چشم ما نوری را که از آن منعکس میشود دریافت میکند، و مواضع تاریک، جاهای درخشان، و جاهای سایه‌دار میبیند. در واقع آنچه که ما میبینیم، طرحی از این "سایه روشن"ها است. هر دستگاه رؤیت از دور طرح سایه روشنهای شیء را منتقل میکند، و بچشم ما میرساند. این انتقال بدین وسیله صورت میگیرد، که در دستگاه فرستنده، سایه روشنهای شیء یا صحنه را تبدیل به تکانه‌های برقی میکنند، و این تکانه‌ها را به دستگاه گیرنده میفرستند، و در این دستگاه دگر بار آنها را به سایه‌روشنها تبدیل میکنند. در نتیجه، اگر این سایه روشنها با وفور کافی به چشم برسند، آنچه چشم در مواجهه با شیء اصلی میبیند در مواجهه با این سایه روشنهای منتقل‌شده نیز میبیند. مطلب دوم خاصیت ثبات تأثرات نوری در چشم است، که بمقتضای آن، هر گاه تصاویر متوالی با وفور کافی (اقلا ۱۶ دفعه در ثانیه) بچشم وارد شوند، چشم صورتی متصل می بیند، وَ همین خاصیت است که سینما را ممکن ساخته است.

رشته‌ی اکتشافاتی که منجر به تلویزیون کنونی گردید با کشف (۱۸۱۷) عنصر سلنیوم بوسیله‌ی برزلیوس آغاز شد، ولی این عنصر وقتی اهمیت یافت که معلوم شد (۱۸۷۳) که اگر نور بر آن بتابد برق را بهتر هدایت میکند. در تلویزیونهای اولیه از سلنیوم استفاده میشد. اولین طریقه‌ی عملی برای رؤیت از دور طریقه‌ای بود که در ۱۸۸۴ پ. گ. نیپکو در آلمان به ثبت رسانید. این طریقه مبتنی بر استعمال "قُرص تقطیع"[3] است، که صفحه‌ایست مدور که سوراخهائی مارپیچی بر آن تعبیه شده بود، یعنی اولین سوراخ نزدیک مرکز قرص بود، و سایرین متدرجاً بر امتداد یک خط مارپیچی به محیط قرص نزدیک میشد. طریق عمل دستگاه این بود که در دستگاه فرستنده یک قرص تقطیع بین شیئی که میخواستند تصویر آنرا منتقل کنند و صفحه‌ای که بوسیله‌ی سلنیوم نسبت به نور حساس کرده شده و در مدار جریان برق واقع بود قرار میدادند. قرص را بوسایل مکانیکی میگرداندند؛ در نتیجه، قطعاتي از شيء با صفحه‌ی حساس مواجه میشد. جریانی که بوسیله‌ی صفحه‌ی حساس انتقال مییافت متناسب با مقدار نوری بود که از شیء از طریق هر سوراخ باین صفحه می‌تابید. این جریان را بوسیله‌ی سیم به نوعی لامپ برق در دستگاه گیرنده منتقل میکردند. تغییرات جریان واصل از طریق صفحه‌ی حساس درخشندگی لامپ را تغییر میداد. قرص تقطیع دیگری را، که بین لامپ و بیننده قرار میگرفت، با همان سرعت قرص دستگاه فرستنده میگردانیدند. در نتیجه، بیننده از سوراخهای قرص یک رشته قطعات روشن میدید که درخشندگی آنها بر حسب سایه و روشن شیء اصلی تغییر میکرد، و لهذا (بنا بر آنچه مقدمةً گفته شد) بیننده تصویری از شیء اصلی می‌دید. بدین طریق، اختراع نیپکو تلویزیون را عملي ساخت، و اگرچه بعلت عدم حساسیت کافی سلنیوم نسبت به نور، این دستگاه نواقص عمده‌ای داشت، اصولي که در آن بکار برده شده بود اساس کارهای بعدی قرار گرفت. پیشرفتهای حاصل در نورابرق و اختراع چشم الکترونی در تکمیل تلویزیون تأثیری بسزا داشت. در دهه‌ی ۱۹۲۰–۳۰، دانشمندان و مخترعین اسباب نیپکو، و کار‌های ه. هرتس، ج. فلمینگ، ت. ادیسن، و لی دِ فارست را، که اکتشافات آنان خدمات گرانبهائی به تکمیل رادیو کرده بود، در راه عملی ساختن تلویزیون بکار بستند. در ۱۹۲۶، در انگلستان و کشمت تلویزیونهائی بر اساس تقطیع مکانیکی نیپکو بمعرض نمایش گذاشته شد؛ ولی در ۱۹۲۸ زوورِیکین تلویزیونی بر اساس تقطیع الکترونی به ثبت رسانید که طریق تقطیع مکانیکی را منسوخ کرد. در دهه‌ی ۱۹۳۰–۴۰ وسایل تلویزیون در آزمایشگاهها تکمیل شد، و در ۱۹۴۵ تلویزیون به بازار آمد، و قریب ۵ سال بعد، تعداد گیرنده‌های تلویزیون در دنیا به ۵ میلیون بالغ گردید، و البته امروز رواج بمراتب بیشتری دارد، و علاوه بر جنبه‌های تفریحی، برای دادن تعلیمات و در صنعت نیز از آن استفاده میشود.

طرز کار تلویزیون

جعبه‌ی عکاسی. عمده‌ترین قسمت هر دستگاه فرستنده‌ی تلویزیون "جعبه‌ی عکاسی" است، که در آن تغییرات شدت نور به نبضش برقی تبدیل می‌شود. جعبه‌هائی که در فرستنده‌های کنونی بکار میرود بسیار درهم‌پیچیده است، ولی اساس کار همه یکسان میباشد. اولین جعبه‌ی الکترونی که استعمالش رواج یافت دستگاه موسوم به ایکونوسکوپ[4] (ikonoskop) است، که زووریکین اختراع کرد، و آن مرکبست از یک "جعبه‌ی عکاسي"، یک پیل نورابرقی، و یک **لوله‌ی شعاع کاتودی**. عدسیهای عکاسِ تصویری از شیء یا صحنه بر صفحه‌ای حساس به نور، که اصطلاحاً آنرا موزائیک[5] (mozāik) میخوانند میاندازند. موزائیک ورقه‌ی نازکی است از میکای خالص، که با چندین میلیون گوی خُرد نقره‌ای، که با یک دیگر ارتباط برقی ندارند، پوشیده شده است. هر گوی با لایه‌ی نازکی از اکسیدِ سِزیوم اندوده شده است، تا نسبت به نور حساس شود، یعنی در نتیجه‌ی تابش نور، الکترون رها کند. چون عده‌ی الکترونهائی که از هر گوی رها میشود متناسب با شدت نوری است که بر آن میتابد، موزائیک توزیع نوری را که بر آن وارد شود به توزیعِ متناظرِ بارهای برقی تبدیل میکند. پشت موزائیک با لایه‌ی نازکی از گرافیتِ هادی برق پوشیده شده، و "صفحه‌ی پیام" را تشکیل میدهد. لوله‌ی شعاع کاتوديِ ایکونوسکوپ مشتمل بر طپانچه‌ی الکترونی و صفحه‌ها یا پیچه‌های منحرف‌ساز است. بوسیله‌ی مدارهای مخصوصی که به پیچه‌ها ارتباط دارند، میتوان تابه‌ی الکترونی را که بوسیله‌ی طپانچه تولید میشود وادار کرد که موزائیک را تقطیع کند. از برخورد الکترونهای سریع السیرِ تابه با گویهای موزائیک، از این گویها الکترونهائی (الکترونهای ثانوی) صادر می‌گردد. عده‌ی الکترونهای ثانوی که از هر گویی صادر میشود متناسب با بار آن گوی است، و چون باردار شدن گویها نتیجه‌ی عمل نوری است که بر آنها میتابد، عده‌ی الکترونهای ثانوی صادر از هر گوی تابع نوری است که بر آن میتابد (در ناحیه‌ی تاریکي از موزائیک، که گویها عده‌ی قلیلی الکترون صادر کرده‌اند، این گویها تقریباً حالت خنثی دارند، و لهذا در نتیجه‌ی برخورد تابه‌ی الکترونی با این گویها، عده‌ی معتنابهی الکترون از آنها رها میشود. بر عکس، در نواحی درخشان موزائیک، که گویها در نتیجه‌ی تابش نور الکترونهای چندی از دست داده و نتیجةً دارای بار مثبت شده‌اند، بسختی الکترونهائی از آنها رها میشود). الکترونهای ثانوی را حلقه‌ای فلزی موسوم به آنود گردآور گرد میآورد. آنود گردآور از داخل با لایه‌ای هادی بر سطح داخلی "جعبه‌ی عکاسي" و از خارج بوسیله‌ی مقاومتی با صفحه‌ی پیام اتصال دارد، و دارای پتانسیل مثبت زیادی میباشد. هجوم الکترونهای ثانوی‌که در نتیجه‌ی تقطیع موزائیک بوسیله‌ی تابه‌ی الکترونی تولید شده و بوسیله‌ی آنود گردآور مجتمع شده‌اند ولتاژهای متغیری در مقاومت مذکور تولید میکند. این ولتاژها را، که نظیر تغییرات شدت نور وارد بر موزائیک هستند، پیامهای بصری میخوانند.

تقطیع. پیش از اینکه بتوان صحنه‌ای را منتقل کرد، باید آنرا به رشته‌ی منظمی از پیامها تبدیل نمود. این منظور بوسیله‌ی تقطیع الکترونی انجام میگیرد، که یکی از جالبترین و پیچیده‌ترین کارهائی است که تا کنون با تابه‌ی الکترونی صورت گرفته است. تقطیع الکترونی موزائیک مانند خواندن خط لاتینی بوسیله‌ی چشم است. در خواندن، از گوشه‌ی بالا و طرف چپ شروع می‌کنیم، و حروف و کلمات را بطرف راست بر خط افقی "تقطیع" میکنیم، و چون به آخر سطر رسیدیم، چشم را بسرعت بر خط قائم بطرف چپ بر سر سطر متوجه میسازیم. اما تقطیع الکترونی، که بوسیله‌ی تابه‌ی الکترونی صورت میگیرد، از دو جهت اساسي با تقطیع بوسیله‌ی چشم تفاوت دارد. اول آنکه تقطیع در تلویزیون جناغی است، و مانند اینست که ابتدا سطور مراتب فرد را خوانده سپس بسطور مراتب زوج بپردازیم. تفصیل مطلب اینکه تابه‌ی الکترونیِ سطر اول را

---

(1)Telugu (2)tèlevision (3)scanning disk (4)iconoscope (5)mosaic

موتوراً بطرف پایین "مرور" میکند، و چون بآخر سطر رسید، موتوراً بطرف پایین به اول سطر سوم متوجه میشود، و هکذا تا بآخر صفحه برسد. سطور مراتب فرد میدان شماره‌ی ۱ را تشکیل می‌دهند. پس از طی این میدان، پرتو ببالای صفحه بازمیگردد، و مرور سطور زوج (میدان شماره‌ی ۲) شروع میشود، و هکذا. تفاوت فاحش دوم در سرعت تقطیع الکترونی است. تابه‌ی الکترونی تمام تصویر را، که معمولاً به ۵۲۵ سطر منقسم میشود، هر ثانیه ۳۰ مرتبه مرور میکند. تنظیم شروع و ختم در مرور سطور، و درنگ بهنگام تغییر سطر، بوسیله‌ی مولد میزان‌کننده بعمل میآید. دستگاه موسوم به اورتیکون[1] (ortikon)، که بعداً ساخته شد، صد بار حساستر از ایکونوسکوپ ولی از آن حجیمتر و پرخرج‌تر بود. دستگاه وِیدیکون[2] (vidikon) کوچکتر و کم‌خرج‌تر از اورتیکون است. در هر حال، چنانکه اشاره شد، اساس عمل این دستگاهها یکسان است، و اختلاف آنها در جزئیات میباشد.

فرستان پیامها. پیامهای بصری را، پس از تقویت، بوسیله‌ی تحمیل دامنه‌ای بر امواج حامل رادیوئی تحمیل میکنند (علاوه بر پیامهای بصری، نبضشهای مولد میزان‌کننده نیز بر این امواج تحمیل میشود). امواج تحمیل‌یافته، بوسیله‌ی آنتن مناسبی، در فضا منتشر میگردند. فرستنده‌ی دیگر پیامهای سمعی را میفرستد.

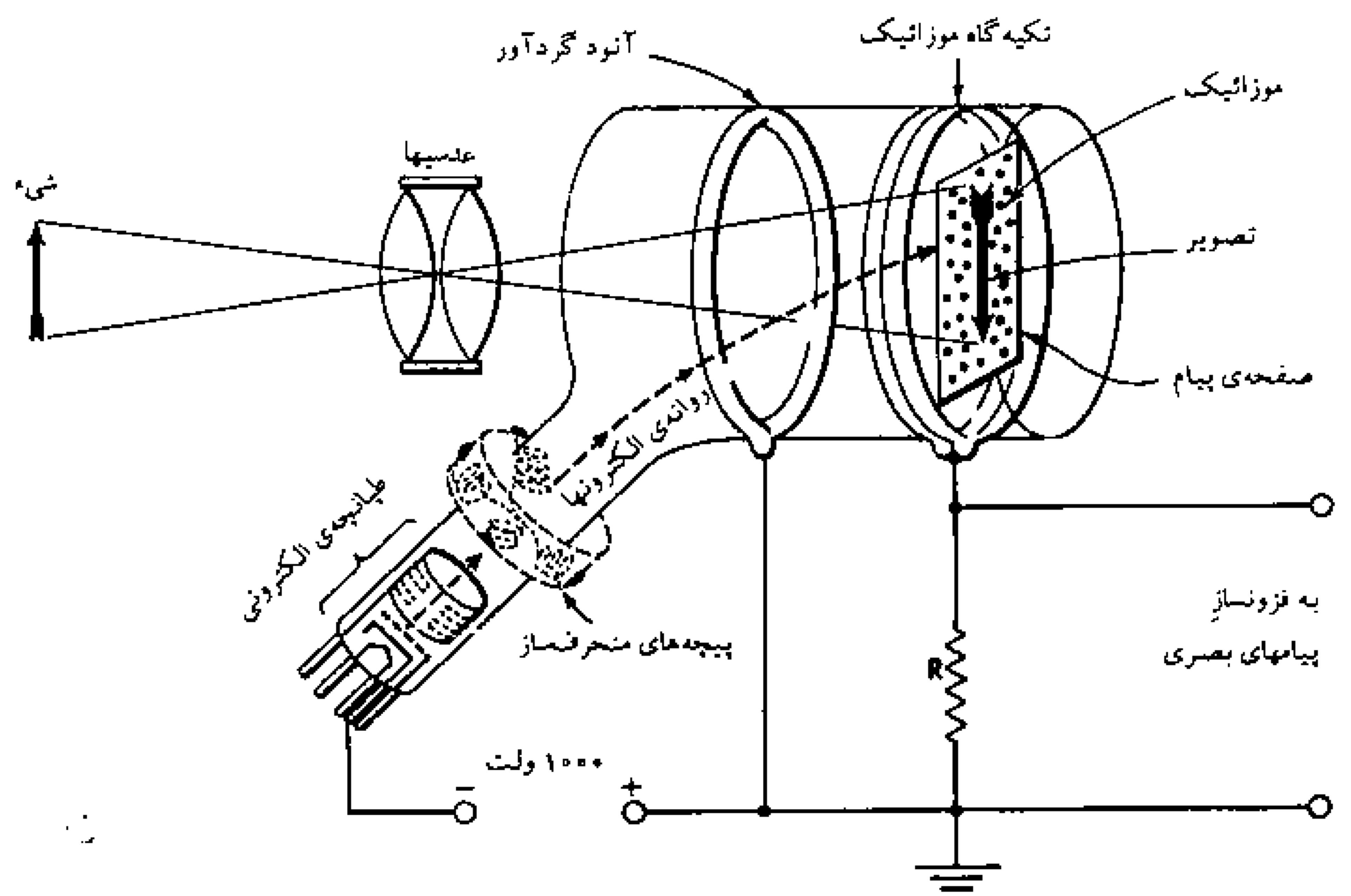
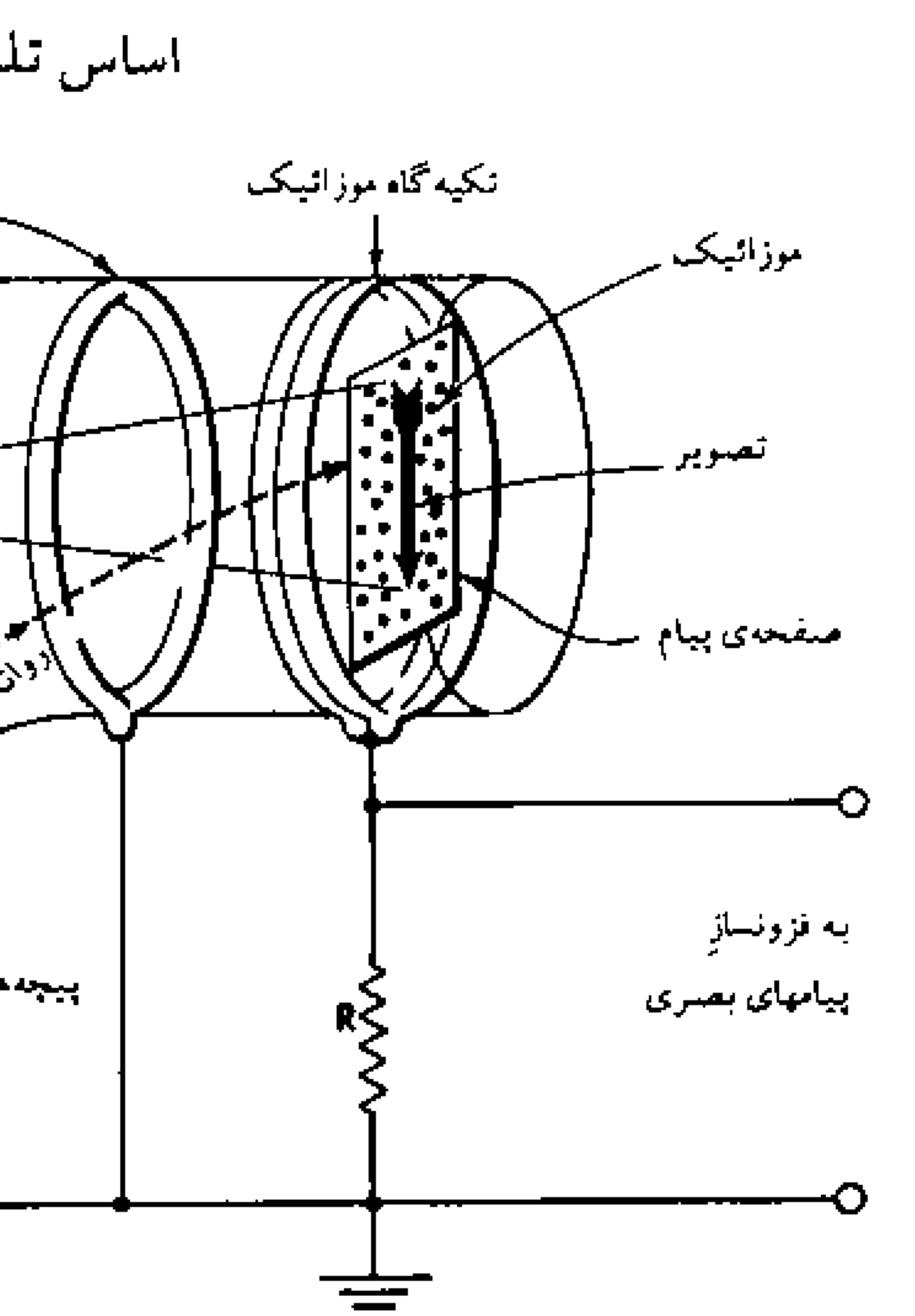
گیرنده. عکس مراحل مذکور در دستگاه گیرنده طی میشود. امواج حامل سمعی و بصری تحمیل‌یافته، در برخورد با آنتن گیرنده، تولید ولتاژ القائی درین آنتن میکنند که، پس از تقویت، به امواج سمعی و بصری تفکیک میشوند. امواج سمعی را وارد بلندگو میکنند. امواج بصری وارد **لوله‌ی شعاع کاتودی** بزرگی، موسوم به کینسکوپ[3] (kineskop)، میشوند. کینسکوپ شبیه به ایکونوسکوپ است، الا اینکه موزائیک و آنود گردآور ندارد، بلکه دارای صفحه‌ای تابناکْ موسوم به فوسفور (fosfor) است، که هر گاه تابه‌ی الکترونی بآن برخورد کند نور صادر مینماید. عمل کینسکوپ اینست که پیامهای بصریْ وارد طپانچه‌ی الکترونی این دستگاه میشوند، و شدت تابه‌ی الکترونی صادر از طپانچه را تغییر میدهند، و در نتیجه، نوری که بر صفحه‌ی تابناک تولید میشود تغییر میکند.

امواج تلویزیونی. امواج تلویزیونی بسیار کوتاهند، و بهمین جهت، بیشینه‌ی فاصله‌ای که در آن فاصله میتوان از یک فرستنده بخوبی استفاده کرد محدود است. این بیشینه در حدود فاصله‌ی ناظری است که بر رأس آنتن فرستنده قرار گیرد از افق او. دامنه‌ی عمل فرستنده‌ها بر حسب قدرت آنها و طرح آنتن‌هایشان معمولاً از ۱۲۰ تا ۲۴۰ کیلومتر است. در ۱۹۵۷ معلوم شد که **گشتکره** بعضی از امواج تلویزیونی را منعکس میکند، و این مطلب فرستادن تا فاصله‌ی ۸۰۰ کیلومتر را بوسیله‌ی دستگاههای مخصوص ممکن ساخت. برای اینکه حد اکثر مردم بتوانند از برنامه‌های تلویزیون استفاده کنند **کابل هممحور** و رله‌های مخصوص بکار میرود.

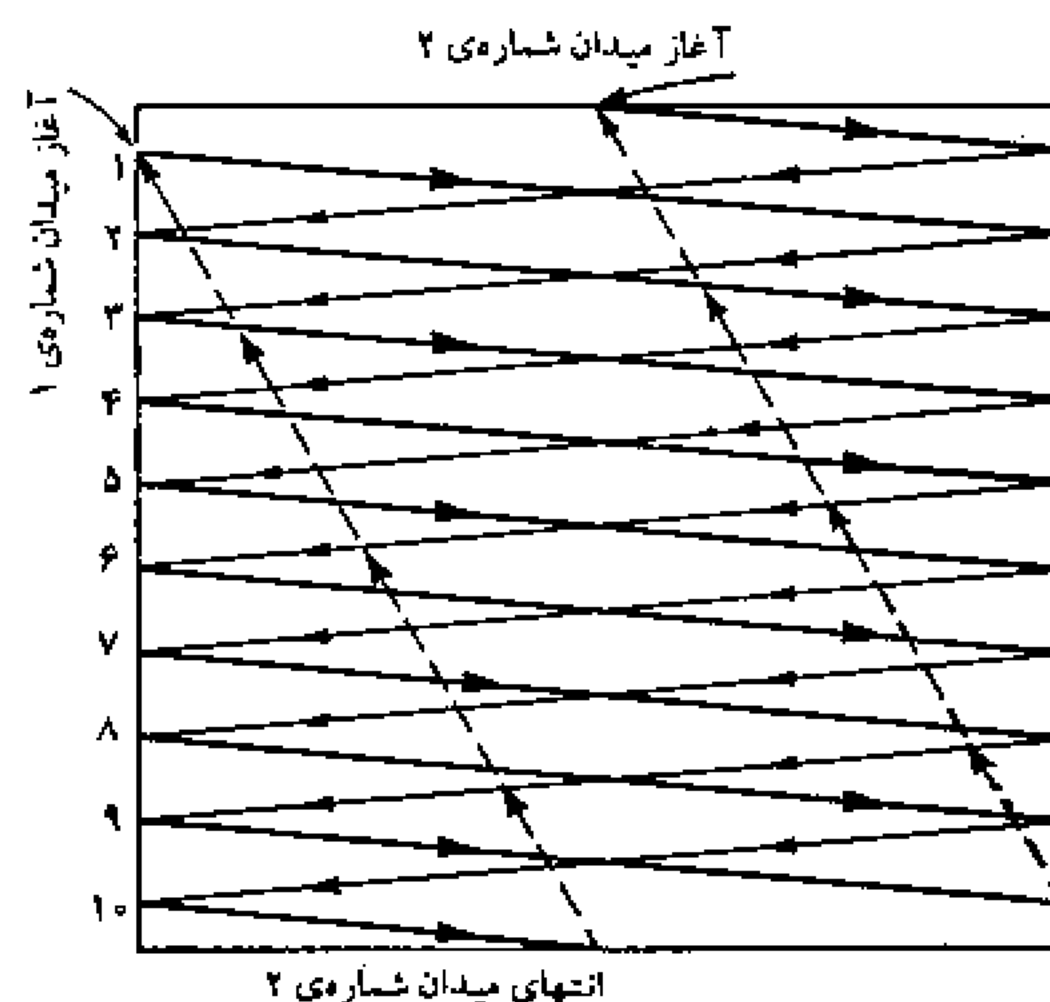
تلویزیون رنگی. تلویزیون رنگی اول بار در ۱۹۲۹ به نمایش گذاشته شد، ولی در کشمت اولین اقدام جدی برای تولید تجارتی آن در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ صورت گرفت، و پخش تصاویر رنگی در ۱۹۵۳ آغاز گردید.

"جعبه‌ی عکاسی" تلویزیون رنگی صحنه را به سه تصویر دارای رنگهای اساسی (← رنگ) تجزیه میکند، و این تصاویر را جداگانه میفرستد. دستگاه گیرنده سه تصویر را ترکیب میکند، و تصویری واحد با رنگ صحنه‌ی اصلی پدیدار می‌گردد.

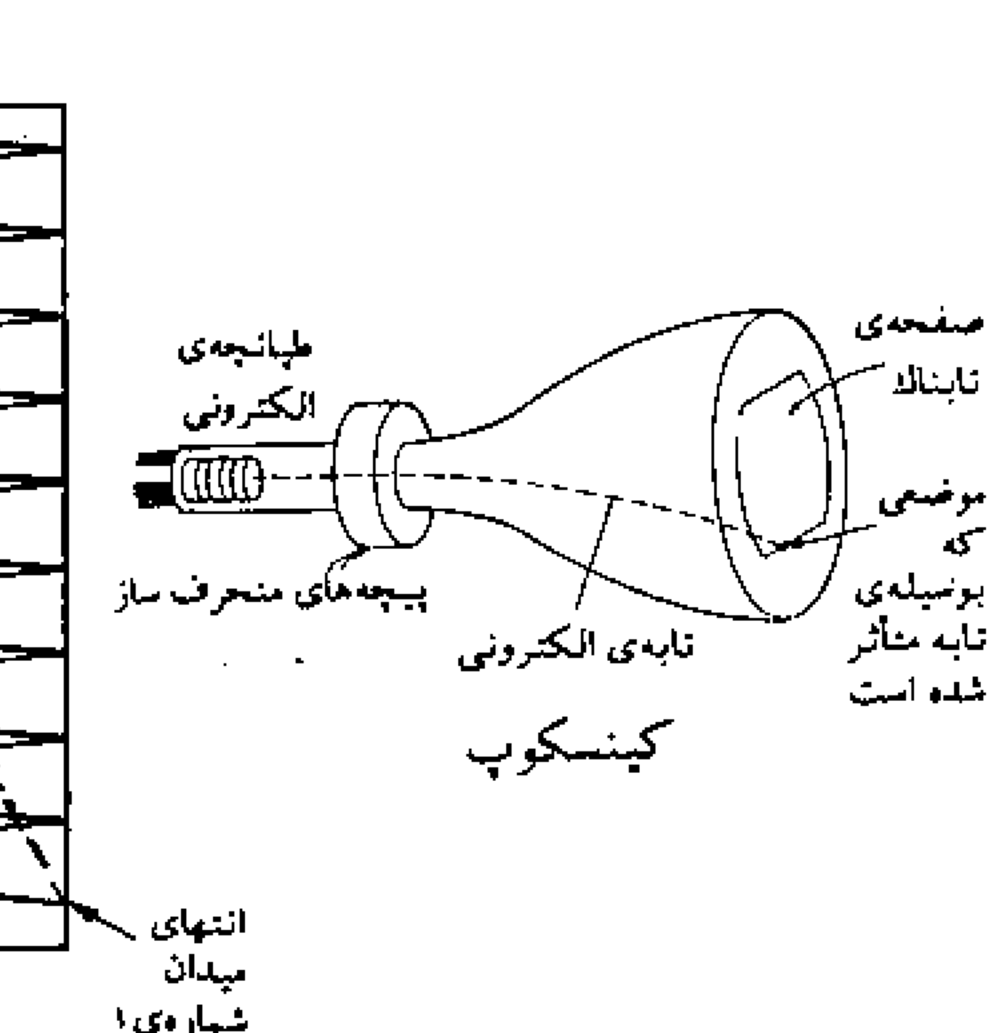
اساس تلویزیون

ایکونوسکوپ



تقطیع جناغی



کینسکوپ

تلەزنگ (tale.zang)، سابقاً (تا مهر ماه ۱۳۱۶ هش) **تلەزنج**، ده (جه ۳۰۰؟)، دهستان قیلاب، بخش اندیمشک، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)؛ ۸۷ کیلومتری لش اندیمشک. از ایستگاههای راه آهن سرتاسری است.

تَلَهسی[4] (taləhasi)، شهر (جه ۳۸٬100)، لغ ایالت فلوریدا، کشمت؛ کرسی ایالت. دِ سوتو در ۱۵۳۹ به این ناحیه آمد. پس از آن ماندگاه اسپانیائیها گردید. شهر فعلی در ۱۸۲۴ بنا شد.

تلیث، گابریل: ← تیرسو د مولینا.

تلیسین[5] (taliesin)، شاعر رامشگر ویلزی که بر طبق روایات در قرن ۶م میزیست. کتاب معروف به کتاب تلیسین (قرن ۱۴م) مجموعه‌ای از اشعار سرایندگان مختلف و از ادوار مختلف است.

تِم[6] (tem)، از فنس) [= موضوع]، در اصطلاح موسیقی، موضوع یا ملودی مقدم یک آهنگ. در بخشهای مختلف یک **فوگ**، تم متوالیاً تکرار می‌شود.

تمات (tomāt؛ فنس)، (*Lycopersicon esculentum*)، گیاهی از تیره‌ی تاجریزیها که اصلش از امریکای جنوبی است، و برای استفاده از میوه‌ی کروی قرمز یا زردرنگ در همه جا کاشته میشود. ابتدا در اغلب کشورها میوه‌های آنرا "سیب عشق" می‌

---

(۱)orthicon (۲)vidicon (۳)kinescope (۴)Tallahassee (۵)Taliesin (۶)theme

نامیدند، و هنوز هم گاهی چنین نامیده میشود (فنـ. پوم د/آمور؛ روسی، پامادور). در ایران آنرا گوجه فرنگی میگویند. دارای ویتامین فراوان است، و خام یا پخته در غذاهای گوناگون خورده میشود.

تماثل، در حساب: ← نسبتهای چهارگانه بین دو عدد.

تماس (tamāss)، در هندسه: ← مماس.

تماشاخانه، فنـ. تئاتر (teātr)، محلی که در آن آثار درامی را بمعرض نمایش میگذارند. این اصطلاح از زمان ناصرالدین شاه قاجار برای چنین محلی معمول گردیده است. نخستین تالار تماشاخانه بامر شاه مزبور و توسط مزین‌الدوله‌ی نقاشباشی در محل دارالفنون فعلی بنا گردید. اولین نمایشنامه‌ای که در اینجا نمایش داده شد دشمن بشر (از مولیر) بود. از جمله بناهای بزرگی که در ابتدای ظهور تئاتر اروپا در ایران بمنظور تماشاخانه بکار می‌رفت پارک اتابک (محل سفارت شوروی) و پارک ظل‌السلطان (محل وزارت فرهنگ) و پارک امین الدوله بوده است.

تماهید: ← تمهیدات.

تمب، جزیره، خلیج فارس، ← تنب یا تمب.

تمباکو یا **تنباکو**: ← توتون.

تمبال[1] (tambāl؛ از فنـ.) [از لفظ عربی طبل]، ساز کوبی، بشکل نیمکره‌ی مجوف فلزی با روکشی از پوست گوساله. با دو کوبه (معمولا چوبی) نواخته میشود، و فقط قابلیت ایجاد یک صوت واحد را دارد. اما با کم و زیاد کردن میزان کشیدگی پوست بکومک پیچها و رکاب مخصوص، میتوان کوک این ساز را تغییر داد، و اصوات زیر و بم را اجرا نمود. اصل تمبال از مشرق‌زمین است، و ظاهراً در دوره‌ی جنگهای صلیبی به اروپا برده شد. در آغاز در دسته‌های موزیک نظامی بکار میرفت، و بتدریج در آثار موسیقیدانانی نظیر بتهوون و برلیوز راه یافت. پلوتارک چنین گزارش میدهد که پارتیان، برای ترساندن دشمنان خود در جنگ، از ظرف مجوفی که پوششی از پوست داشت، و با نواختن آن صدای ترس‌آوری تولید میشد، استفاده میکردند.

تمب بزرگ، جزیره، ← تنب یا تمب.

تمبر[2] (tambr؛ از فنـ.)، علامتی رسمی و معمولا کاغذی، که در مقابل پرداخت مالیات یا عوارض یا مخارج حمل نامه یا محمولات پستی، بعنوان اعلام وصول وجه دریافت‌شده، بر اسناد یا اشیاء مربوط چسبانیده میشود. تمبر از اوراق بهادار است، و از مهمترین انواع آن تمبر پست میباشد. تمبرهای مالیاتی از زمان یوستی‌نیانوس سابقه دارد.

تمبر پست (tambre post)، تمبر دولتی که به پاکتها یا بسته‌ها الصاق میکنند تا معلوم شود که مخارج حمل آن پرداخت شده است. در این مقاله هر جا لفظ تمبر ذکر شود مقصود تمبر پست است. اولین تمبر پست در ۱۸۴۰ در انگلستان انتشار یافت، و از آن پس سایر کشورها نیز به چاپ تمبر پرداختند بطوریکه در ۱۸۶۰ تمبر در بسیاری از کشورها متداول بود. امروزه، علاوه بر تمبرهای پست عادی، برای پست هوائی و بسته‌ها و امانات پستی نیز تمبرهای مخصوصی تهیه میشود. بسبب تنوع تمبرهای کشورهای مختلف، جمع‌آوری تمبر به صورت یکی از سرگرمیهای آموزنده و در عین حال تجارتی درآمده است. گرانبهاترین تمبر موجود تمبر یک پنسی سیاه گویان انگلیس است که منحصر به فرد است، و بهای آن در حدود ۴‘000‘000 ریال میباشد. نیز ← پست.

در ایران با آنکه در سال ۱۲۶۷ هق (۱۸۵۱ بم)، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر، چاپارخانه رسماً تأسیس، و از ۱۷ جمادی الاولی (۳۰ اسفند ۱۲۲۹ هش) همان سال عملی گردید، و حتی نرخ پستی هم تعیین شد، هنوز تمبر پست وجود نداشت. در سال ۱۲۸۲ هق (مطابق ۱۲۴۴ هش و ۱۸۶۵ بم) هیئتی از تهران رهسپار پاریس شد تا برای مطالعه و سفارش تمبر با وزارت پست و تلگراف فرانسه وارد مذاکره شود. در این شهر ریستر (rister) نامی که از ورود هیئت نمایندگان ایران و منظور آنان اطلاع حاصل کرده بود، نمونه‌های تمبری تهیه و به هیئت نمایندگان ایران تسلیم کرد. این تمبرها که جزو تمبرهای نمونه به شمار میرود، مورد مصرف پستی قرار نگرفت. شکل تمبر عبارت از شیری است خوابیده که خورشید از پشت آن میتابد. نقش شیر و خورشید در قسمتی بیضی‌شکل در وسط تمبر دیده میشود، و اطراف آن را اشکال تزیینی فراگرفته است. در قسمت پایین تمبر فاصله‌ی سفیدی گذاشته شده تا بتوان بعداً قیمت را در آن چاپ کرد. این "سری نمونه" ظاهراً شامل ۱۲ عدد تمبر بود که برنگهای مختلف، روی کاغذ سفید یا الوان، بدون دندانه چاپ شده بود، و در همان ایام در پاریس به معرض نمایش گذاشته شد. پس از ۶ ماه که ریستر جوابی از هیئت نمایندگی ایران نشنید، مستقیماً با تهران وارد مذاکره شد و مجدداً نمونه‌ای از تمبرها را به تهران ارسال داشت، ولی به وی اطلاع داده شد که دولت نمونه‌ی دیگری انتخاب کرده است. این نمونه را، که شخصی بنام بار تهیه کرده بود، دولت ایران برای چاپ قطعی تمبرهای ایران انتخاب کرد. نمونه‌هائی که بار به هیئت نمایندگی ایران در پاریس تسلیم کرده بود شامل ۴ نوع (۱ شاهی، ۲ شاهی، ۴ شاهی، و ۸ شاهی) بود. در این نمونه‌ها، شیر و خورشید در وسط تمبر قرار دارد، و در ۴ گوشه‌ی آن بهای تمبر با عدد نوشته شده است. این سری نیز جزو تمبرهای نمونه محسوب است.

اولین سری تمبر ایران که رسماً در پست مورد استفاده قرار گرفت معروف به سری باقری است، که در ۱۲۸۵ هق (۱۲۴۷ هش، ۱۸۶۸ بم) انتشار یافت، ولی از ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ هق استعمال تمبر در مرسولات پستی تابع قاعده و قرار صحیحی نبود. در ۱۲۸۸ هق (۱۲۵۱ هش، ۱۸۷۲ بم) میرزا علی خان منشی حضور (بعداً ملقب به امین‌الملک و امین‌الدوله) به ریاست چاپارخانه منصوب شد. وی اداره‌ی چاپارخانه را سر و سامانی داد؛ برای معرفی چاپاران لباس و نشان مخصوص تهیه کرد، و راهها و چاپارخانه‌ها را مرمت نمود. از همه مهمتر، تمبر پست را بصورت منظم رایج ساخت، و مراتب طی آگهی منتشره در شماره‌ی ۶۹ روزنامه‌ی ایران، مورخ ۱۷ ذیقعده‌ی ۱۲۸۸ هق (۲۸ ژانویه‌ی ۱۸۷۲) به اطلاع عامه رسید: "برای تجدید و تعیین اجرت چاپارخانه در حمل نوشتجات و مکاتیب و نظم قبول مرسولات و امانات که به چاپارخانه داده میشود، بطوریکه در هر مملکت رسم و متداول است، مهر مخصوص به نشان شیر و خورشید وضع و برقرار شده، و با اجازه و امضای اولیای دولت علیه، اداره‌ی چاپارخانه بهر ولایت و هر نقطه مهر مزبور را انفاذ و منتشر کرده است که من بعد فوائد مترتبه‌ی این امر موجب تسهیل و انتظام کلی در وصول نوشتجات و مرسولات شده راه بعضی معایب که در این ماده الی حال شایع بوده مسدود گردد. باین معنی که صاحبان نوشتجات و امانات که چاپارخانه را وسیله‌ی ابلاغ آن قرار میدهند تکلیف خود را در ادای اجرت حقیقی آن دانسته از طمع و توقعات چاپاران آسوده و به صحت وصول و ابلاغ مرسولات خود مطمئن باشند. . . برای صیانت این قانون، مهر دولتی برنگ و نشان مشروحه‌ی ذیل طبع و دربین تاریخ در کلیه‌ی چاپارخانه‌ها مهر بنفش که عدد یک هندسی دارد بجای یک شاهی قبول میشود؛ مهر سبز که عدد دو دارد به دو شاهی رایج است؛ مهر کبود که عدد چهار دارد یک عباسی رواج دارد؛ و مهر سرخ که عدد هشت دارد بجای هشت شاهی که دو عباسی است قبول خواهد شد." وجه تسمیه‌ی این تمبرها به باقری معلوم نیست. این تمبرها از روی نمونه‌ی بار در تهران چاپ شده است؛ تمبرها را به صورت "بلوک" ۴تائی چاپ میکردند، و بعد آنها را جدا کرده و هر صد عدد آن را در پاکتی گذاشته یک تمبر هم روی پاکت میچسباندند و روی آن با دست عبارت یکصد عدد مینوشتند. از این تمبر بصورت بلوک تنها دو بلوک ۱ شاهی موجود است. تعداد تمبرهای باقری ۳‘000 عدد ۱ شاهی بنفش، ۵‘000 عدد ۲ شاهی سبز، ۸‘000 عدد ۴ شاهی آبی، و ۹‘000 عدد ۸ شاهی سرخ بوده است. رنگ کاغذ، ضخامت یا نازکی آن، و سایه روشن‌های رنگ، موجب پیدایش "واریته"هائی در این سری شده است.

سری باقری و تمبرهای موسوم به کاردی که در ۱۸۷۵ توسط ریدرر (← پست) به چاپ رسید، جزو تمبرهای اولیه‌ی ایران محسوب است، و کلا تمبرهای شیر و خورشیدی نام دارند، و نفیسترین تمبرهای ایران بشمار میروند.

در ۱۲۹۳ هق (۱۲۵۵ هش، ۱۸۷۶ بم) اولین سری تمبر ایرانی با عکس ناصرالدین شاه در وین چاپ شد. این سری مشتمل بر چهار تمبر (۱، ۲، ۵، و ۱۰ شاهی) بود. سپس سری دیگری با تصویر شاه مشتمل بر ۶ تمبر (۱، ۲، ۵، و ۱۰ شاهی، و ۱ و ۵ قران) در ۱۲۹۶ هق (۱۲۵۷ هش، ۱۸۷۹ بم) بچاپ رسید. این سری به سری دور الوان موسوم است. از آن پس تمبرهای عادی ایران معمولا دارای تمثال پادشاه وقت میباشد. اولین سری تمبر هوائی ایران در بهمن ماه ۱۳۰۵ (فوریه‌ی ۱۹۲۷) در سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر انتشار یافت. از تمبرهای نفیس ایران، پس از "تمبرهای شیر و خورشیدی"، میتوان سری مشهد و مخصوص پست هوائی را نام برد.

تمبک (tombak)، ده (جـ ۱‘۵۶۲ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان ثلاث، بخش کنگان، شهرستان

(۱)kettledrum; timbale (فنـ)　(۲)stamp; timbre (فنـ)

بوشهر؛ ۱۸ کیلومتری جش کنگان.

تمب کوچک، جزیره، ← تنب یا تمب.

تمب مار: ← ابوموسی یا بوموسی.

تمبوکتو[1] (tombuktu)، شهر (جه ۷'۳۶۸ ۷)، جمهوری سودانی، واقع بر پیچ بزرگ رود نیجر بر مرز جنوبی صحرای افریقا؛ از مراکز جادهٔی کاروان‌رو تجارتی بین شهرهای کنار صحرا با الجزایر و مراکش است. کاوشهائی که در آنجا بعمل آمده حاکی از اینست که از ادوار پیش از تاریخ سابقه داشته است. شهر جدید در اواخر قرن ۱۱م دایر شد، و از مراکز پررونق فرهنگ اسلامی گردید. شهرت طلا و بازار برده‌فروشی آن به اروپا رسید. در ۱۵۹۰ (۹۹۹ هق) سلطان مراکش آنرا گرفت. در ۱۸۹۳ (۱۳۱۱ هق) فرانسه آنرا تصاحب کرد.

تمپا[2] (tampā)، شهر (جه ۱۲۴'۶۸۱)، غ ایالت فلوریدا، کشمت، کنار خلیج تمپا. از مراکز عمدهٔی ساختن سیگار در کشمت، و نیز صادرکنندهٔی مرکبات است. محل دانشگاه تمپا (۱۹۳۱).

تمپل[3] (tempəl) [انگـ، = پرستشگاه، معبد]، نام یک دسته ساختمان در قسمت جنوبی فلیت ستریت، لندن، که در ۱۱۸۵–۱۳۱۲ مرکز فرماندهی شهسواران پرستشگاه در انگلستان بود. کلیسای آن که در ۱۱۸۵ بتوسط پرستشگاهیان ساخته شد در جه II سخت آسیب دید (۱۹۴۱).

تمپل بار[4] نام دروازهٔی غربی شهر لندن، بین فلیت ستریت و سترند، بود، و در ۱۶۷۲ سر ک. رن آنرا از نو ساخت. در ۱۸۷۸ آنرا بجای دیگر منتقل کردند. سابقاً سرهای خائنین را بر این دروازه می‌آویختند، و بمعرض تماشا میگذاشتند.

تمپل[5]**، ویلیام** (wilyām tempəl)، ۱۸۸۱–۱۹۴۴، اسقف (۱۹۲۱–۲۹) منچستر، اسقف اعظم (۱۹۲۹–۴۲) یورک، و اسقف اعظم (۱۹۴۲–۴۴) کنتربری. از رهبران نهضت تشکیل یک شورای جهانی کلیساها بود. آثار متعدد دارد.

تمپل[5]**، سر ویلیام** (sər wilyām tempəl*)، ۱۶۲۸–۹۹، سیاستمدار و نویسندهٔی انگلیسی. در ۱۶۵۵ با د. آزبورن ازدواج کرد. اتحاد سه‌گانهٔی با هلند و سوئد بر ضد فرانسه منعقد کرد (۱۶۶۸)، که بعلت توافق محرمانهٔی (۱۶۷۰) چارلز II با لوئی XIV خنثی شد. بعداً سفیر کبیر انگلستان در لاهه شد؛ در ۱۶۷۷ ازدواج شاهزاده‌خانم مری (دختر جیمز II) و ویلیام (بعداً ویلیام III انگلستان) را ترتیب داد. بعلت عدم موافقت با سیاست چارلز II، در ۱۶۸۱ از کارهای دولتی کناره‌گیری کرد، و بقیهٔی عمر را در ایرلند و ساری بسر برد. ج. سویفت منشی او بود. در انقلابی که ویلیام و مری را بسلطنت انگلستان رسانید شرکت نکرد.

تمپل بار، لندن، ← تمپل.

تمپلهوف[6] (tempelhof)، بخش (جه ۱۱۹'۸۲۵)، ج برلین مرکزی، آلمان. از ۱۹۴۵ در منطقهٔی اشغالی کشمت است. کوی مسکونی کارگران میباشد. فرودگاه عمدهٔی برلین در آنجاست.

تمپو[7] (tempo، ایتالیائی)، میزان سرعتی که یک قطعهٔی موسیقی باید با آن سرعت خوانده یا نواخته شود. تمپو را با ذکر الفاظی مانند آداجو، آلگرو، آندانته، و غیره در اول قطعه یا حرکت معین میکنند.

تمپه[8] (tempe)، دره، لش تسالی، یونان، میان کوههای اولمپ و اوسا. رود پنیوس از آن میگذرد. درهٔی تمپه بعنوان بستگی به آپولون مقدس بود، شعرای باستانی زیبائیش را ستوده‌اند.

تمثال‌شکنی[9] (temsāl.šekani)، در تاریخ مسیحیت، ضدیت با استعمال دینی تمثال و مجسمه. بزرگداشت تمثالها و مجسمه‌هائی که نمودار شخصیتهای مقدس و وقایع کتاب مقدس بود، از سیماهای نخستین عبادت در نزد مسیحیان بود. بعد از قرن ۵م، مراسم خرافی که در این باب معمول شده بود، بحد افراط رسید، و نظر کسانی که میگفتند ستایش تمثالها و مجسمه‌ها ممکن است به بت‌پرستی بکشد تأیید شد. بازار تمثال‌شکنی در آسیای صغیر، که مرکز پیروان مذهب وحدت طبیعت بود، گرم شد، و احتمالا تعالیم اسلامی و یهودی و مانوی در این نهضت مؤثر بود، و بیالقه باعث تقویت آن بودند. از امپراطورهای بزرگ روم که تمثال‌شکنی را تقویت کردند میتوان لئوی III، قسطنطین V، لئوی IV، و لئوی V را نام برد، ایرنه از مخالفین تمثال‌شکنی بود. تمثال‌شکنی در دومین شورای نیقیه طرد شد. کشمکشهائی که بر سر مسئلهٔی تمثال‌شکنی روی داد در متمایل ساختن هنر بیزانسی به جنبهٔی مذهبی مؤثر بود (← بیزانسی، معماری و هنر).

تمثل[10]، در روانشناسی، ← دفاع، سازوکار.

تمجد[11] (temjad)، باستانی **تاموگادی** (tāmu-gādi)، شهر ویران، ولایت قسنطینه، الجزایر، کنار حاشیهٔی شمالی صحرای افریقا. در سال 100 بامر امپراطور ترایانوس ساخته شد، و چند قرنی رونق داشت. بربرها آنرا سوزاندند (۵۳۴). دگر بار ساخته شد؛ در هجوم اعراب، حاکم مسیحی آنجا مغلوب و مقتول شد (۶۴۷). سپس متروک گردید، و در زیر شن مدفون شد. کاوش آنرا فرانسویها در ۱۸۸۱ آغاز کردند؛ آثار جالبی از دورهٔی رومیان کشف گردید.

تمجروت (tamjarut) یا **تمگروت** (tamgrut)، شهر، وادی درعه، ج مراکش. زاویهٔی تمجروت در ۹۸۳ هق تأسیس شد؛ اهمیتش از اینست که شیخ محمد ابن ناصر (۱۰۱۵–۸۵ هق) فرقهٔی ناصریه از صوفیه را بر اساس طریقت شاذلیه در آنجا تأسیس کرد.

تمجروتی (tamjaruti)، شهرت **ابوالحسن علی ابن محمد**، فـ ۱۰۰۳ هق، نویسندهٔی مراکشی، مـ تمجروت. به سفارت به دربار سلطان مراد III عثمانی رفت. شرح مسافرت خود را در کتاب النفحة المسکیه فی السفارة الترکیه نوشت.

تمر (tamr) [تمر هندی]، (*Tamarindus indica*)، درخت گرمسیری زینتی از تیرهٔی پروانه‌واران. میوه‌های آن بصورت نیامهای خرمائی‌رنگ و دارای ترشی مخصوص است که در تهیهٔی کاری و چتنی و در پزشکی و برای نگاهداشتن انواع ماهیها مصرف میشود.

تمر هندی، درخت، ← تمر.

تمز[12] (temz)، رودی بطول ۲۱۷ کم، جش ایالت اونتاریو، کانادا، که بعلت یکی از نبردهای (نبرد تمز، پائیز ۱۸۱۳) جنگ سال ۱۸۱۲ معروفست؛ درین نبرد، که در محلی نزدیک ساحل رود تمز روی داد، انگلیسها و هندیشمردگان که با هم متحد بودند مغلوب شدند، و تیکامسی، سرکردهٔی هندیشمردگان، مقتول گردید.

تمز[12] (temz)، باستانی **تامسیس** (tāmesis)، فنـ **تامیز** (tāmiz)، رود عمدهٔی انگلستان، بطول حـ ۳۴۵ کم. در گلاسترشر از چهار شعبه بنامهای تمز یا آیسیس (āysis)، چرن (cërn)، کولن (köln)، و لیچ (lic) تشکیل یافته، بجانب ش از قسمت جنوبی انگلستان مرکزی میگذرد، و با کشندان عظیمی در نور به دریای شمال میریزد. شهرهای عمدهٔی واقع بر مسیر آن عبارتند از آکسفرد، ردینگ، ویندزر، ایتن، کینگستن‌آن‌تمز، ریچمند، برنتفرد، لندن، و گریوزند. در بالای لندن از بعضی از حاصلخیزترین اراضی زراعتی انگلستان میگذرد؛ در پایین لندن یکی از بزرگترین راههای کشتیرانی در جهان است. تا لاندن بریج (lādən brij) [پل لندن] قابل کشتیرانی برای کشتیهای اقیانوس‌پیما است. عرض آن در پل لندن ۲۷۵ متر و در گریوزند بیش از ۸۰۰ متر میباشد. قسمتی از آن که نزدیک پل لندن است پول (pul) نام دارد. اسکله‌ها و کشندان تمز را سازمان مخصوصی بنام سازمان بندرگاه لندن اداره میکند.

تمز، نبرد: ← تمز، رود کانادا.

تمساح، خزندهٔی گوشتخوار، ← نهنگ.

تمساح (temsah)، دریاچهٔی شور، لش مصر، در قسمت شرقی دلتای نیل و بر میانهٔی کانال سوئز. شهر اسماعیلیه بر ساحل شمالی آنست. بقول بعضی، بنی اسرائیل در خروج از مصر از کنار آن گذشتند.

تمشک (tamešk)، بوتهٔی خزندهٔی برگریز خاردار از نوع روبوس (*Rubus*)، که تمیش (tamiš) و تلو (talu) نیز نامیده میشود، و اقسام بسیار دارد. میوه‌های آن صورتی و سرخ و سیاه است. بهترین جنس آن (R. *idaeus*) که در نقاط معتدل میروید دارای برگهای مرکب بزرگ و ساقه‌های خزندهٔی کم‌خار است. از دورگه شدن انواع اروپائی و امریکائی اقسام جدیدی بدست آورده‌اند که میوه‌های درشت معطر دارند.

تمغا (tamqā) یا **تمغای شوارع** (tamqāye šavāreʿ)، در اصطلاح دیوانیان و مستوفیان قدیم، عنوان مالیات راهداری و عوارضی که در معابر، دروازه‌ها، و بنادر از کالاهای بازرگانی میگرفته اند، نظیر مکس، گمرک، و نواقل و عوارض شهری. این عنوان از دورهٔی ایلخانیان متداول یافته، و در عهد صفویه و بعد از آن نیز رایج بوده است. در بین اصلاحاتی که غازان خان مغول در امر مالیات بعمل آورد، مقرر داشت که در هر ولایت تمغا را بقرار معین بر لوح نویسند، و از روی آن وصول کنند، و زیاده از آن چیزی نستانند. در عهد شاه طهماسب I صفوی، ازین بابت مبلغ ممتنابهی عاید خزانهٔی دولت میشده است؛

---

(۱)Timbuktu; Tombouctou (فنـ) (۲)Tampa (۳)(the) Temple (۴)Temple Bar (۵)Temple (۶)Tempelhof (۷)tempo (۸)Tempe (۹)iconoclasm (۱۰)identification (۱۱)Timgad (۱۲)Thames

معذلک، شاه طهماسب تحت تأثیر خوابی که دیده رسم تمغا را برانداخت (۹۷۲ هق)، لیکن این رسم باز همچنان متداول شد، و **تمغاچی‌ها**، که کارشان اخذ این عوارض بود، در دوره‌ی فترت بعد از صفویه، بنام راهدار، این مالیات را از مال و کالای تجار متمول میگرفتند، و درین کار نیز اجحاف بسیار میکردند.

اصل لفظ تمغا در ترکی جغتائی بمعنی علامت و نشان و آلتی است که بدان چیزها را مهر و نشان کنند، و دواب را داغ نمایند، و بهمین سبب، چنانکه در سنگلاخ آمده است، "مهر و نشان فرامین پادشاهان ترک را" نیز تمغا گویند، و از آنجمله، "آنچه به آبِ زَر باشد التون تمغا، و آنچه به سرخی باشد آلْ تمغا، و آنچه به سیاهی باشد قَرا تمغا گویند". در هر حال، اطلاق تمغا بر مالیات و عوارض راهداری بسبب آن بود که تمغاچی، بنشان وصول این باج، همواره بار و بسته‌ی جنسی را که بازرگان وارد شهری میکرد یا از آن بیرون میبرد مهر میزد، و برای این کار غالباً مهری از چوب داشت که بر اجناس میزد.

غیر از این موارد، تمغا (و گاه تمقا) عبارت بود از داغی که بر دواب‌ـمخصوصاً دواب سلطانی‌ـ میزده‌اند، و معمولا سالی یک مرتبه وضع این دواب را رسیدگی میکرده‌اند، و داغ و تمغای دواب تلف شده را تحویل ناظر میداده‌اند، و وی آنچه را تمغای آن تحویل نمیشده است جزء مال تلف‌شده قبول نمیکرده است.

تمغاچی: ← تمغا؛ مهردار.

تمغای شوارع: ← تمغا.

تمقا: ← تمغا.

تمگروت، مراکش، ← تمجروت.

تمل (tamal)، ده (جـ ۱٬۰۶۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان خشکبیجار، بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۶ کیلومتری خمام.

تمنع (temna')، شهر قدیم جزیرة العرب، ← قتبان.

تمنی هال[1] (tamǝni hâl)،شهرت انجمنی (تأسیس حـ ۱۷۸۶)، که از سازمانهای حزب دموکرات در نیو یورک (کشمة) میباشد، و تنها باقیمانده‌ی انجمنهائی است که پس از انقلاب امریکا باین نام در شهرهای امریکا تأسیس گشت. در آغاز فعالیت‌های آن اغلب اجتماعی بود، ولی بتدریج نفوذ سیاسی یافت، و از ۱۸۵۴ بر شهر نیو یورک مسلط گردید، و رسوائیهائی ببار آورد (مثلا ← توید، ویلیام مارسی). تمنی هال بواسطه‌ی فساد و اعمال گانگستری خود شهرت دارد، و پس از شکستی که در انتخابات ۱۹۳۲ نصیبش شد نتوانست قدرت و نفوذ گذشته را بازیابد.

تموچین، نام چنگیز خان مغول.

تمورث[2] (tamwërţ)، شهر (جـ ۱۲٬۸۸۹)، ستفردشر، انگلستان. در قرن ۹م نورسها آنرا سوزاندند؛ در قرن ۱۰م اثلفلیدا آنرا دوباره ساخت. کلیسائی از قرن ۸م دارد.

تموز[3] (tammuz)، یکی از خدایان بابلی، که یهودیان، در آن هنگام که به بت‌پرستی رو کردند، به پرستش آن پرداختند (حزقیال نبی ۸-۱۴). بقول بعضی از محققین، تموز اصلا خدای خورشید بود، و از همان ایام قدیم پرستش آن از بابل به جانب مغرب راه یافت. بزبان سومری دوموزی (پسر زندگی) خوانده میشد. در کنعان عنوان آدونای (پروردگار من) داشت، و **آدونیس** یونانیان از آن اقتباس شد، و چون تموز اصلا با ایشتار (← عشتر) مرتبط و محبوب او بود، آدونیس یونانی نیز با **آفرودیته** مرتبط شد.

تموز (tamuz, tammuz). **۱ـ** نام ماه هفتم سال شمسی در بعضی از ممالک عربی، بین حزیران و آب، و مشتمل بر ۳۱ روز؛ مطابق ماه ژویه‌ی فرنگی. **۲ـ** نام ماه چهارم در تقویم دینی و ماه دهم در تقویم عرفی یهود.

تمهیدات (tamhidât) یا **تماهید** (tamâhid)، کتاب منثور عرفانی، بفارسی، از عین القضاة همدانی. شامل مجموعه‌ی مقالات در باب اقسام معرفت، شرط سلوک، ارکان دین، حقیقت عشق و روح و دل، اسرار قرآن، حقیقت کفر و ایمان، و مسائل مختلف عرفان است، و عین القضاة در حدود سنه‌ی ۵۲۱ هق آنرا تصنیف کرده است. این کتاب با نثر لطیف و شیرین شاعرانه‌ای نوشته شده است، و جای جای در آن آیات قرآنی و اشعار فارسی و عربی آمده است. مؤلف کتاب را بر ده تمهید نهاده است، و در هر تمهید مطالب راجع بموضوع آن را با شیوه‌ای بدیع تبیین کرده است. نام کتاب در مقدمه‌ی آن زبدة الحقایق فی کشف الدقایق آمده است. تمهیدات بزبان ترکی هم ترجمه شده است، و سید محمد گیسودراز (فت ۸۲۵ هق) نیز آن را بفارسی شرح کرده است. رساله‌ی تمهیدات با شرح گیسودراز و نیز بطور جداگانه مکرر چاپ شده است، و در ۱۳۴۱ هش نیز در جزو انتشارات دانشگاه تهران با چند رساله‌ی دیگر از عین القضاة منتشر شده است.

تمیز خواستن: ← فرجامخواهی.

تمیس[4] (temis)، از ماده تیتانها، الاهه‌ی نظم و قانون، مادر هورای و الاهگان سرنوشت از زئوس.

تمیستوکلس[5] (temistokles)، حـ ۵۲۵ـحـ ۴۶۰ قم، سیاستمدار آتنی. در ← جنگهای مدی آتنیها را وادار بتأسیس نیروی دریائی کرد. اگرچه نتوانست از افتادن آتن بدست ایرانیان جلوگیری کند، کاردانی جنگی او باعث پیروزی (۴۸۰ قم) آتنیها در نبرد دریائی سالامیس شد، و دوراندیشی وی قدرت آتن را بنا نهاد. در حدود ۴۷۲ قم بعلت اختلافاتی که بین او و کیمون پیش آمد تبعید شد. در ۴۶۴ قم که اردشیر درازدست بسلطنت رسید، تمیستوکلس باو پناه برد. در ماگنسیا درگذشت.

تمیستیوس[6] (temistios)، در مآخذ اسلامی ثامسطیوس (sâmestius)، فیلسوف یونانی قرن ۴م بم؛ مت پافلاگونیا. رونقش بیشتر در قسطنطنیه بود. مربی آرکادیوس بود که بعداً امپراطور روم شرقی شد. بعضی از حواشی و شروح وی بر آثار ارسطو در دوره‌ی نهضت علمی اسلامی بعربی ترجمه شد. خطابه‌های رسمی وی بجهت تساهل دینی بسیار قابل توجه است.

تمیش (tamiš)، بوته، ← لمشک.

تمیم [تمیم ابن مر (tamime 'bne morr)]، قبیله‌ی بزرگی از اعراب عدنانی، منسوب به تمیم ابن مر، که بین اعراب مُضَری رتبه‌ی اول را حائز، و دارای بطون (← انساب) بسیار بودند. اطلاع ما در باب این قوم بیشتر مربوط به قرن ۶م بم ببعد است. در آن زمان، تمیم قبیله‌ی عظیمی بود، که سرزمین پهناورشان قسمت اعظم جانب شرقی عربستان را اشغال میکرد، و مشتمل بر تقریباً تمام نجد، قسمتی از بحرین، و قسمتی از یمامه بود. از طرف ج تا دشتهای دهناء و از طرف ل‌ش تا کناره‌های فرات پیش میرفتند. تمیم اساساً چادرنشین و بت‌پرست بودند، و با وجود همسایگی با قبایل مسیحی‌شده‌ی بکر ابن وائل و تغلب، مسیحیت در بین آنان رواجی نیافت.

قبیله‌ی تمیم هم در دوره‌ی جاهلیت و هم بعد از اسلام به جنگجوئی مشهور بود، و شرح وقایع و ایام (← ایام العرب) پیش از اسلام آنها در اشعار شعرای بزرگی که از این قبیله برخاستند آمده است. پس از پیشرفت اسلام در عربستان مرکزی، در سال ۸ هق هیئتی به سفارت به مدینه نزد محمد ص فرستادند، و به مسلمانان پیوستند. بعد از وفات پیغمبر ردّه در بین آنان شیوع یافت، و حتی سجاح خود ادعای پیغمبری کرد (۱۱ هق)، و به مسیلمه‌ی کذاب که او هم مدعی پیغمبری بود پیوست، و با وی ازدواج نمود. در نتیجه‌ی پیکارهای شدید خالد ابن ولید با اهل ردّه، تمیم به اسلام بازگشت، و بعداً جنگجویان تمیم در لشکر اسلام مخصوصاً در توابع کوفه و بصره خدمت کردند، و تا دوره‌ی عباسیان اکثریت سکنه‌ی عرب خراسان را تشکیل میدادند، و در همه‌ی نهضتهای شورشی دوره‌ی بنی امیه شرکت داشتند. سرسخت‌ترین خوارج، مانند قطری ابن الفجاءه و بیشتر هواخواهانش، و همچنین عده‌ای از دعاة بنی عباس در خراسان از تمیمیها بودند. در ادوار متأخر، ابراهیم ابن اغلب که از شاخه‌ای از این قبیله بود سلسله‌ی اغالبه را در افریقای شمالی تأسیس کرد.

از شعرای معروف و بزرگ عرب که از این قبیله برخاستند میتوان اوس ابن حجر، سلامة ابن جندل، عدی ابن زید، متمم ابن نویره، مخلب، جریر، فرزدق، و عجاج را نام برد.

تمیمی (tamimi)، دهستان (جـ حـ ۱٬۶۰۰؟)، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، کنار خلیج فارس. ده نای‌بند (nây.band) (جـ ۷۲ سش ۱۳۳۵ هش) از این دهستان در ساحل خلیج فارس قرار دارد.

تمیمی [ابوعبدالله محمد ابن احمد ابن سعید تمیمی مقدسی]، طبیب و داروشناس مسلمان فلسطینی در قرن ۴م هق؛ مت اورشلیم (و بهمین جهت ملقب به مقدسی). معاصر عضدالدوله‌ی دیلمی و علی ابن عیسی مجوسی بود. در حـ ۳۶۰ هق به مصر مهاجرت کرد، و در ۳۷۰ هق حیات داشت. تجربیات داروئی بسیار کرد، و کتابهای چندی در طب و ادویه نوشت. اثر عمده‌اش کتاب المرشد الی جواهر الاغذیة و قوی المفردات است، که اطلاعات گرانبهائی در باب گیاهان و معدنیات و غیره در بر دارد.

تمین (temin)، دهستان (جـ حـ ۵٬۰۰۰؟)، بخش میرجاوه، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان، کنار مرز پاکستان، دارای ۵۰ (؟) آبادی. از غ به کوه تفتان محدود است. مرکزش،

(۱)Tammany Hall (۲)Tamworth (۳)Tammuz (۴)Themis (۵)Themistocles (۶)Themistius

تمیمن (جم ۴۳۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۳ کیلو‌متری جغ میرجاوه است.

تن[۱] (ton؛ فنس)، واحد جرم و یکی از آحاد اصلی سلسله‌ی متث، برابر 1'000 کیلوگرم. این واحد را نباید با مقیاس وزن و ظرفیت رایج در بعضی ممالک انگلیسی‌زبان (خاصه انگلستان و کشمة)، که نزد ما بهمین صورت تلفظ میشود، اشتباه کرد. **تن بزرگ**[۲] وزن ۲'۲۴۰ پوند اوردپویز (۱'۰۱۶,۰۶۶ کگ) است. **تن کوچک**[۳] وزن ۲'000 پوند (۹۰۷,۲۰ کگ) میباشد. برای احتراز از اشتباه تن موضوع تعریف اول این مقاله را تنِ مِتْری میگویند.

تن[۴]**، ایپولیت آدولف** (ipolit ādolf ten)، ۱۸۲۸–۹۳، منقد و فیلسوف و ادیب و مورخ فرانسوی. انتشار رساله‌ی دکتریش، بنام رساله در باب فابلهای لافونتن (۱۸۵۳)، سبب شهرت وی گردید. در ۱۸۶۴ به استادی زیباشناسی و تاریخ هنر در مدرسه‌ی بوزار منصوب شد، و تا ۱۸۸۴ باین کار اشتغال داشت. در ۱۸۷۸ بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

در فلسفه به کوندیاک و اسپینوزا و هگل نظر داشت، ولی بر حسب طبیعت زمان، تکیه‌اش به علوم بود، و فلسفه‌ی تحققی را میپسندید، و در نقد ادبی، روانشناسی، و زیباشناسی نیز شیوه‌ی علوم را بکار میبرد. در ۱۸۷۰، بزرگترین اثر فلسفی او، بنام در باب عقل انتشار یافت، و نظریات دترمینیستی (← دترمینیسم) او را آشکار ساخت. این کتاب او را در جمع کسانی قرار میدهد که به تأسیس علم روانشناسی بشیوه‌ی تحقیقی خدمت کرده‌اند. تن معتقد بود که انسان محصول توارث و محیط است، و نظریات او اساس نحله‌های ناتورالیستی اواخر قرن ۱۹م و قرن ۲۰م قرار گرفت. آثار تاریخی وی نظریه‌ی ارتباط تاریخ را با زندگی اجتماعی ملل ترویج کرد.

از آثار دیگرش اینهاست: مقالاتی در نقد و تاریخ (۱۸۵۵)؛ مطالعاتی در باب فلاسفه‌ی فرانسوی قرن ۱۹م (۱۸۵۷)؛ فلسفه‌ی هنر (۱۸۶۵)؛ کمال مطلوب در هنر (۱۸۶۷)؛ تاریخ ادبیات انگلیس (۱۸۶۴)؛ ریشه‌های (مملکت) فرانسه‌ی معاصر (۶ جلد، ۱۸۷۶–۹۳).

تنازع بقا: ← انتخاب یا انتخاب طبیعی.

تناسب[۵]، در ریاضیات، مساوی بودن دو نسبت. مثلا تساوی ۵ : 10 = ۴ : ۸ تناسب است، زیرا نسبت ۸ به ۴ با نسبت 10 به ۵ مساوی است (هر دو نسبت مساوی ۲ است). بطور کلی اگر a و b و c و d چهار مقدار باشند، و نسبت a به b مساوی نسبت c به d باشد، گویند این چهار مقدار تشکیل یک تناسب میدهند، و آن تناسب اینست:

$$a:b=c:d.$$

اصطلاحاً a و d را طرفین و b و c را وسطین تناسب میخوانند (صورت فوق وجه این تسمیه را آشکار میسازد). در تناسب فوق، d را چهارم جزء تناسب a و b و c میخوانند. در هر تناسب، حاصلضرب طرفین مساوی حاصلضرب وسطین است (مثلا در مثال اول 10 × ۴ = ۵ × ۸). اگر وسطین یک تناسب با هم مساوی باشند، وسط را واسطه‌ی هندسی دو طرف نامند؛ مثلا، بموجب تناسب ۶ : ۴ = ۹ : ۶، عدد ۶ واسطه‌ی هندسی ۹ و ۴ میباشد. بطور کلی، اگر a واسطه‌ی هندسی b و c باشد، $a=\sqrt{bc}$.

تناسب، در علم بدیع، ← مراعات نظیر.

تناسخ[۶] (tanāsox)، اعتقاد باینکه روح، بمجرد جدا شدن از بدن انسان، به بدن انسان یا حیوان یا گیاه یا جماد منتقل میشود. این اعتقاد در مذاهب هند و نیز در بعضی از فرقه‌های اسلامی شایع است. تناسخ بشکل ابتدائی آن جزء معتقدات بسیاری از اقوام اولیه بوده است. در اقوامی که فرهنگ برتری داشته‌اند، صورت کاملتری یافته و جنبه‌های اخلاقی و معنوی بآن افزوده شده، از قبیل اینکه رفت و آمد مکرر روح را به قالبهای مختلف وسیله‌ی تصفیه‌ی آن شمرده‌اند، و قالب روح را در هر مرحله متناسب با کردار آن در زندگی‌های گذشته‌اش دانسته‌اند. تناسخ از مبانی غالب مذاهب هندی است. اگرچه پیروان ← آیین بودا اعتقاد به روح و تناسخ بمعنای مذکور ندارند، ولی در ← آیین هندو تناسخ از اصول عمده‌ی مذهبی است. عقاید تناسخی یونانیان قدیم، بر خلاف آنچه سابقاً میپنداشتند، مقتبس از مصریان نبوده، بلکه ساخته و پرداخته‌ی خود آنان بوده است، و در ← اسرار اورفئوسی مشهود میباشد، ولی اولین طرفدار معروف آن فیثاغورس است، که پیروانش هم مذهب تناسخ داشتند. نظریات افلاطون در این باب مبتنی بر اسرار اورفئوسی و نظریات فیثاغورس است. پیروان مانی معتقد به نوعی تناسخ بوده‌اند، و مخصوصاً سَمّاعین، باستناد این اعتقاد، گمان میکرده‌اند در حیات بعد، بشرط بجاآوردن وظایف دینی خاص طبقه‌ی خویش، ممکن است در شمار صِدّیقین درآیند.

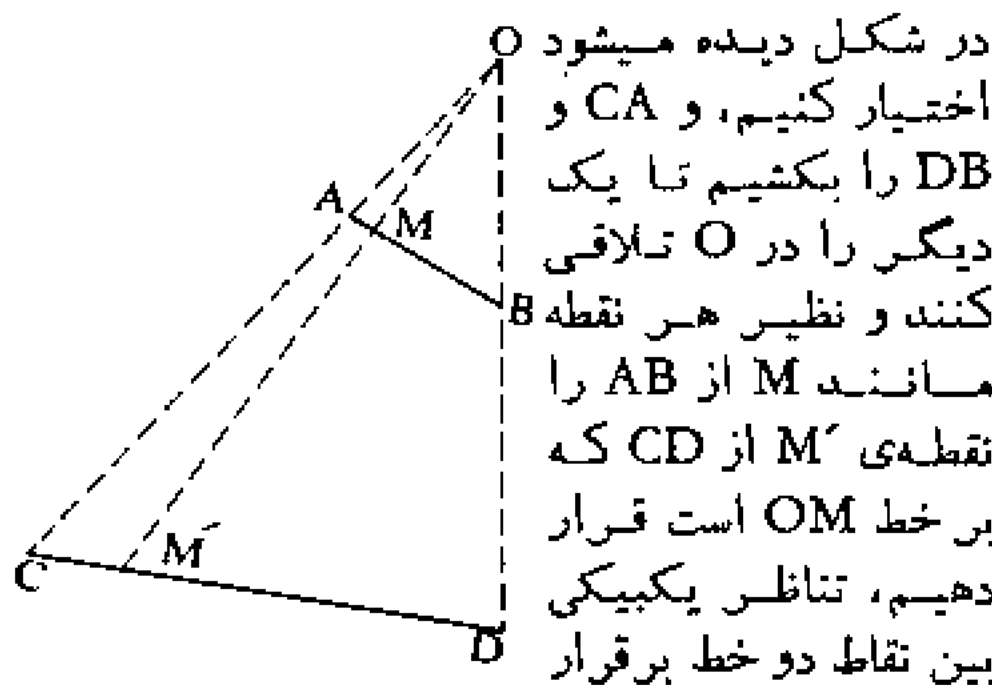
در اصطلاح حکمای اسلامی، انتقال روح انسانی را به بدن انسان غالباً نسخ (nasx)، به بدن حیواناتی مانند بهائم و سباع و طیور مسخ (masx) و به بدن حیوانات پست‌تر (مانند حشرات و گزندگان) فسخ (fasx)، و به اشجار و نباتات رسخ (rasx) گویند. در بین فرق اسلامی که اعتقاد به تناسخ دارند در جزئیات این نظریه اختلافاتی هست. فرقه‌ی حائطیه از معتزله معتقدند که خداوند ابتدا انسان را در بهشت‌گونه‌ای خلق کرد؛ سپس کسانی را که همه‌ی اوامر او را اطاعت نکردند بصورت انسان یا حیوان باین دنیا فرستاد، و اینان با صورتهای مختلف در این دنیا اینقدر میآیند و میروند تا پیرامون گناه نگردند. نصیریه ۷ مرتبه برای تناسخ قائلند. بعضی از غلاة نیز معتقد به تناسخ و حلول بوده‌اند.

تناسریم[۷] (tenāserim)، بخش (۸۱'۸10 کمم؛ جم ۱'۶۳۵'۵۶۲)، برمه‌ی سفلی. مدتها بین برمه و تایلند متنازع فیه بود. پس از اولین جنگ (۱۸۲۴–۲۶) برمه و بریتانیا بتصرف بریتانیا درآمد. معادن عمده‌ی تنگستن و قلع برمه در آنست.

تناظر[۸] (tanāzor)، در اصطلاح ریاضیات، قاعده یا قانونی که بموجب آن به هر عضو از مجموعه‌ی مفروضی از اشیاء یک یا چند عضو از مجموعه‌ی معینی تعلق گیرد (این یک یا چند عضو را نظیر یا نظایر آن عضو خوانند). مثلا هر یک از نسبت‌های پدری و فرزندی تناظری بین مجموعه‌ی انسان‌ها و همین مجموعه برقرار میکند؛ در تناظر اول، نظیر هر عضو پدر اوست، و در تناظر دوم، نظیر هر عضو فرزند یا فرزندان او هستند. همچنین، اگر دو مجموعه‌ی اعداد زوج (۲، ۴، ۶، ...) و اعداد طبیعی (۱، ۲، ۳، ...) را در نظر بگیریم، و نصف هر عضو اولی را نظیر آن عضو بشماریم، تناظری بین مجموعه‌ی اول با مجموعه‌ی دوم برقرار میشود، که در آن هر عضو اولی درست یک نظیر دارد، و بالعکس هر عضو دومی درست نظیر یک عضو اولی است. تابع یکی از اقسام خاص تناظر است (تناظری که در آن به هر عضو مجموعه‌ی اول درست یک عضو از مجموعه‌ی دوم تعلق میگیرد نه بیش). از مهمترین اقسام تناظر **تناظر یکبیک** (yek.be.yek) بین اعضای دو مجموعه است، که در آن هر عضو مجموعه‌ی اول درست یک نظیر در مجموعه‌ی دوم دارد، و هر عضو مجموعه‌ی دوم درست نظیر یک عضو از مجموعه‌ی اول است. تناظری که بین مجموعه‌ی اعداد زوج و مجموعه‌ی اعداد طبیعی گفته شد

۲ ۴ ۶ ۸ . . .
↕ ↕ ↕ ↕
۱ ۲ ۳ ۴ . . .

یکبیک است. همچنین اگر دو قطعه خط مانند AB مثلا بطول ۱ سم و CD مثلا بطول ۱ کم بوضعی که در شکل دیده میشود اختیار کنیم، و CA و DB را بکشیم تا یکدیگر را در O تلاقی کنند و نظیر هر نقطه مانند M از AB را نقطه‌ی M′ از CD که بر خط OM است قرار دهیم، تناظر یکبیکی بین نقاط دو خط برقرار میشود. اهمیت عمده‌ی تناظر یکبیک در اینست که بوسیله‌ی آن، بدون توسل به مفهوم عدد، میتوان هم‌عده بودن دو مجموعه (یعنی مساوی بودن عده‌ی اعضای آنها) را تعریف کرد: دو مجموعه وقتی هم‌عده اند که بتوان تناظر یکبیکی بین آنها برقرار کرد. مثلا از مثالهای سابق معلوم میشود که عده‌ی اعداد زوج ـ اگرچه ممکن است "نصف" عده‌ی اعداد طبیعی بنظر آید ـ با عده‌ی اعداد طبیعی مساوی است، و عده‌ی نقاط خط AB با عده‌ی نقاط خط CD مساوی است. این نکته، که اساساً از نتایج فکر بلند گ. کانتور است، مبنای مقایسه‌ی عده‌ی اعضای مجموعه‌های نامتناهی است. نیز ← تبدیل.



تنافر حروف (tanāfore horuf)، در علوم معانی و بیان، دشوار بزبان آمدن واژه‌ای بسبب گریزان بودن حرفهای آن از یکدیگر، مانند خجع (xajc) [= آماس گلو]. تنافر حروف از عیوب فصاحت کلمه است.

تنافر کلمات، در علوم معانی و بیان، گریزان بودن واژه‌های سخن از یکدیگر و دشوار بزبان آمدن آنها بسبب تکرار یک یا چند حرف مشابه

---

(۱)tonne (فنس) (۲)long ton (۳) short ton (۴)Taine (۵)proportion (۶)transmigration of the soul; metempsychosis (۷)Tenasserim (۸)correspondence

یا قریب المخرج در هر یک (اگرچه هر کدام خود بتنهائی فصیح باشد)؛ مانند خواجه تو چه تجارت میکنی؟ تنافر کلمات از عیوب **فصاحت** کلام است.

تناوب، قانون: ← قانون تناوب.

تناول عشای ربانی[۱]: ← قربانی مقدس، آیین.

تنب (tonb) **یا تمب**، نام دو جزیره در خلیج فارس که از جنبه‌ی اداری جزء بخش قشم از شهرستان بندر عباس است. **تنب بزرگ** در ۲۷ کیلومتری ج قشم و دارای فانوس دریائی است. منتهای فرازای آن ۵۲ متر است. **تنب کوچک یا نبیو** (nabiu) در ۱۴٫۲ کیلومتری غ تنب بزرگ و ظاهراً غیر مسکون است. منتهای فرازای آن ۳۷ متر میباشد.

تنباکو یا تمباکو: ← توتون.

تنبان (tonbān)، لباس زنان عهد ناصرالدین شاه، که نمونه‌ی آنرا شاه از فرنگستان آورده بود. مانند دامن باله، کوتاه و پرچین و آهاردار بود. زیر آن شلوار کش نازک میپوشیدند، و با آن گالش یا کفش چرمی براق بنام قندره (qondore) بپا میکردند. پیراهنی که با آن میپوشیدند کوتاه و تا روی شکم بود.

تنب بزرگ، جزیره: ← تنب یا تمب.

تن بزرگ: ← تن، واحد.

تنب کوچک، جزیره: ← تنب یا تمب.

تنبور: ← طنبور.

تنبیهات المنجمین (tanbihāto 'l.monajjemin)، معروف به **تنبیهات ملا مظفر**، کتابی در احکام نجوم، بفارسی، از ملا مظفر گنابادی. وی کتاب را برای شاه عباس I صفوی نوشت. تألیف آن در ۱۰۳۱ هق آغاز گردید. در تهران چاپ شده است. منتخب التنبیهات ملخصی از تنبیهات است که بوسیله‌ی ملا مظفر فراهم گردیده است.

ت. ن. ت. یا تنت: ← تری‌نیتروتولوئن.

تنتور[۲] (tantur، از فنس)، در داروسازی، محلول ماده یا موادی داروئی در الکل یا در مخلوط الکل و اتر. از اقسام معروف آن تنتور یود (محلول یود در الکل) است، که برای پلشت‌بری و بعنوان "کومک نخستین" در درمان بریدگی بکار میرود.

تنجیم، علم: ← احکام نجوم، علم.

تندا، جش فرانسه: ← بریگ و تاند.

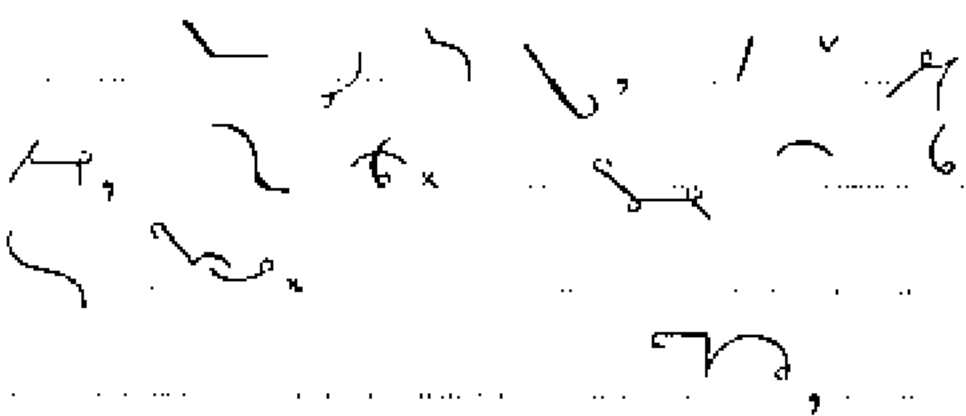
تنداب[۳] (tondāb)، قسمتی از رودخانه که در آن سرعت جریان بیش از حد متعارفی آن است. علت آن ممکن است ازدیاد ناگهانی شیب بستر یا اختلافات مقاومت قشرهائی باشد که رودخانه متوالیاً از میان آنها میگذرد. غالباً سبب آن برونزدهای سخت از میان بستر است. در این برونزدها فرسایش کمتر از فرسایش سنگهای نرم‌تر است، و بهمین جهت، برونزدها سبب تولید تندابها یا آبشارها میشوند.

تندان[۴] (tondān)، بدنه‌ی بلند و پرشیب (نزدیک به قائم) یک توده‌ی سنگی، خواه در خشکی و خواه در کنار دریا.

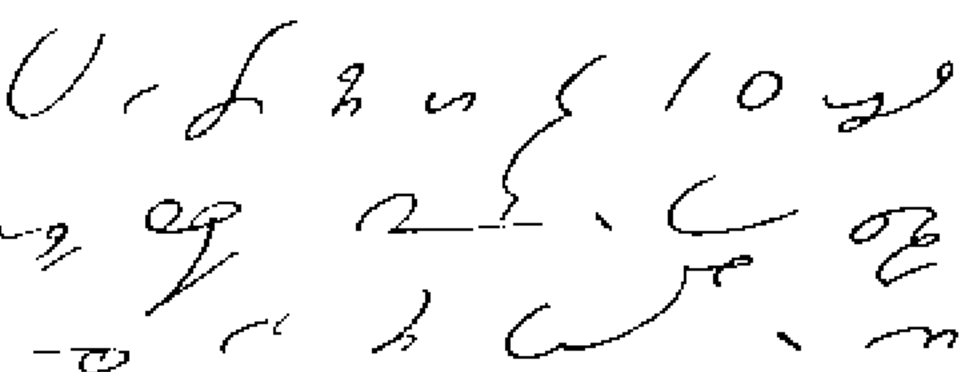
تندباد[۵] (tond.bād)، باد تند: ← باد.

تندنویسی[۶] (tond.nevisi)، نام هر یک از روشهای منظم نوشتن سریع بکومک علامات اختصاری، مخصوصاً برای ضبط گفتار. یونانیها و رومیها روشهائی برای نوشتن به اختصار داشتند. روشهای کنونی از ۱۵۵۸ آغاز شد، که تیموذی برایت (timodi brāyt) نمادهائی را که برای کلمات وضع کرده بود منتشر ساخت. روشهای فونتیک، که بکلی مبتنی بر صدای کلمات است، در قرن ۱۸م پیدایش یافت، و آ. پیتمن آنها را تکمیل

روش پیتمن



روش گرگ



کرد. در ۱۸۸۸ جان گرگ (jān greg) روش دیگری منتشر ساخت، که در آن علاماتی شبیه خط تحریری جایگزین اشکال هندسی روش پیتمن گردید. هر دو طریق رواج دارد، و بوسیله‌ی هر دو، با ممارست، میتوان تا ۲۸۰ کلمه را در دقیقه ضبط کرد.

تندو خاتون (tandu)، فت ۸۲۲ هق، ملکه‌ی مشهور سلسله‌ی سلاطین ایلکانی مشهور به آل جلایر؛ دختر سلطان حسین ایلکانی. وی زوجه‌ی شاه ولد ایلکانی و مادر سلطان اویس ایلکانی و سلطان محمد ایلکانی بود. تندو خاتون با عم خود سلطان احمد ایلکانی به مصر رفته، و یک چند در عقد سلطان برقوق از سلاطین مصر درآمد. اما بعد، از او جدا شد، و سلطان احمد او را با برادرزاده‌ی خود شاه ولد تزویج نمود. تندو هنگام قتل سلطان احمد، که در تبریز اتفاق افتاد، در بغداد بود، و چون از کشته شدن سلطان احمد آگاه شد، آن خبر را پنهان داشت، و بغداد را در مقابل محاصره‌ی قرا یوسف حفظ کرد، و آوازه درانداخت که سلطان احمد زنده است، و به بغداد باز خواهد آمد. اما عاقبت از مقاومت در مقابل ترکمانان عاجز شد؛ شبانه فرزندان و اموال خویش برگرفت، و از طریق دجله به واسط و از آنجا به شوشتر رفت (محرم ۸۱۴)، و تا سنه‌ی ۸۲۲ که وفات یافت، امارت واقعی با او بود، و محمود ایلکانی و اویس ایلکانی، پسران شاه ولد، از امارت جز اسمی نداشتند. نام او را تاندو و دندی نیز ضبط کرده‌اند.

تندوس[۷] (tenedos)، ترکی **بوزجه آده (یا آطه)** (bozja āda)، جزیره (۳۸٫۵ کمم؛ جم ۱٬۷۶۵)، ترکیه، در دریای اژه نزدیک ساحل لغ آسیای صغیر. در جنگ تروا پایگاه نیروی دریائی یونان بود. در قرن ۵م قم خشیارشا از آن بعنوان پایگاه دریائی برای ناوگان ایران استفاده کرد.

تند و کند (tondo kond)، اصطلاحی مربوط به طرحهای هندسی معروف به **گره‌سازی**، که در کاشی‌کاری، درودگری، گچبری، و آینه‌کاری بکار میرود. طرحها را بر حسب ریز یا درشت بودن نقوش آنها تند (ریز و درهم) یا کند میخوانند.

تنریفه[۸] (tenerife)، نام باستانی آن **پینتواریا** (pintuāriā)، جزیره (۲٬۰۲۵ کمم)، بزرگترین ← جزایر **کاناری** و جزء ایالت سانتاکروز دِ تنریفه از مملکت اسپانیا.

تنزیل[۹] (tanzil)، کسر کردن مبلغی ـ موسوم به نزول (nozul) یا تنزیل ـ از سند وعده‌داری برای پرداختن وجه آن سند قبل از رسیدن موعد پرداخت آن. تنزیل از معاملات مهم بانکی است. مبلغی که در سند معین شده است مبلغ اسمی، و مبلغی که پس از وضع تنزیل به صاحب سند داده میشود مبلغ فعلی است. **تنزیل تجارتی (یا خارجی)** برابر منفعت مبلغ اسمی به نرخ تنزیل است در مدتی که به موعد سند مانده است (← مرابحه). **تنزیل اعتدالی (یا داخلی)** برابر منفعت مبلغ فعلی است با همان نرخ و در همان مدت، بنحوی که مجموع این منفعت و مبلغ فعلی برابر مبلغ اسمی گردد. اگر N مبلغ اسمی، r نرخ، و t مدتی باشد که به موعد تنزیل مانده است بر حسب سال، در تنزیل خارجی مبلغ تنزیل $\frac{Nrt}{100}$ و مبلغ فعلی $N-\frac{Nrt}{100}$ و در تنزیل داخلی مبلغ فعلی $\frac{100\ N}{100+rt}$ و مبلغ تنزیل $\frac{Nrt}{100+rt}$ خواهد بود. مثلاً اگر مبلغ اسمی براتی ۱٬۰۰۰ ریال و نرخ تنزیل ۵٪ باشد، و یک سال به موعد برات مانده باشد، تنزیل خارجی برات ۵۰ ریال و تنزیل داخلی آن ۴۷٫۶۲ ریال خواهد بود.

تنزیل: ← وحی.

تنسر: ← نامه‌ی تنسر.

تنسی[۱۰] (tenesi)، ۱۶مین ایالت (۱۰۹٬۴۱۵ کمم؛ جم ۳٬۲۹۱٬۷۱۸)، ج کشمهٔ مرکزی. کرسی آن نشویل، و شهرهای دیگرش ممفیس، چتنوگا، و ناکسویل است. از غ برود میسی‌سیپی محدود است. رودهای دیگرش تنسی و کامبرلند میباشد. کوه‌های **بزرگ سموکی** و ← فلات **کامبرلند** در قسمت شرقی آن واقعند؛ قسمت غربی دشتی دارای پستی و بلندیهای ملایم است. محصولات صنعتی آن منسوجات، مواد شیمیائی، و مواد غذائی است. کشت پنبه و توتون و استخراج معادن (پیریت، روی، باریت، زغال) نیز رایج است. ناحیه‌ی **اوک ریج** تأسیسات انرژی اتمی دارد.

دِ سوتو در ۱۵۴۰ ناحیه را دیدن کرد. فرانسوی‌ها مدعی مالکیت آن بودند، ولی در ۱۷۶۳ آنرا به انگلستان واگذار کردند. در ۱۷۹۶ عنوان ایالت (برده‌دار) یافت. در ۱۸۶۱ از اتحادیه جدا شد، و بعد از ویرجینیا وسیعترین میدانهای جنگ داخلی بود. **کو کلوکس کلان** در ۱۸۶۵ در اینجا تأسیس گردید. اقدامات ← سازمان دره‌ی تنسی در عمران ایالت نقشی بسزا داشته است. از ۱۹۴۵ رفع تبعیضات نژادی به کندی و با اعمال شدت از طرف

(۱)communion (۲)tincture (۳)rapids (۴)cliff (۵)gale (۶)shorthand (۷)Tenedos (۸)Tenerife (۹)discount (۱۰)Tennessee

دولت مرکزی تا حدی انجام گرفته است.

تنسی[1] (tenesi)، رود کشمه، بطول ۱٬۰۴۵ کم، که نزدیک شهر ناکسویل در ایالت تنسی تشکیل یافته از ایالات تنسی، آلاباما، و کنتوکی گذشته برود اوهایو میریزد. عمده‌ترین ریزابه‌ی رود اوهایو میباشد.

تنسی، سازمان دره‌ی[2] [علامت اختصاری، TVA]، سازمان مستقل عمرانی دولت مرکزی کشمه در ج‌ش آن کشور، که در سنوات اخیر نامش در ایران بسبب طرح و اجرای برنامه‌های عمرانی تا حدی بعنوان سازمانی نمونه کمابیش شهرت یافته است. طرح سازمان را ف. د. روزولت، یکماه پس از اینکه بریاست جمهور رسید، به کنگره پیشنهاد کرد (آوریل ۱۹۳۳). فعالیتهای این سازمان متنوع است (سدسازی، کانال‌سازی، تهیه‌ی نیروی برقابی). مثلا طی سالیان متمادی آبی که در دامنه‌های کوههای بزرگ سموکی جمع شده برود تنسی میریخت بصورت سیلاب هدر میرفت، و حال آنکه ۹۸٪ مساکن این ناحیه از برق محروم بود. سازمان مذکور، با ساختن سدهائی بر رود تنسی و ریزابه‌های عمده‌ی آن، جلو سیل را گرفته و قسمتی از رود را قابل کشتیرانی ساخته و مقدار معتنابهی برق برای مصارف صنعتی و مایحتاج منازل تأمین کرده است. اگرچه آیزنهاور سازمان را نمونه‌ای از "نفوذ تدریجی سوسیالیسم" خواند، موفقیتهائی که نصیب این سازمان شده آنرا سرمشق طرحهای عمرانی دیگر ساخته است. سازمان سد کرج در ایران بر اساس طرح سازمان دره‌ی تنسی تأسیس گردید.

تنسیق الصفات (tansiqo ’s.sefāt) [تنسیق (عربی)، = مرتب ساختن] یا **حسن نسق** (hosne nasaq) [نسق (عربی)، = نظم و ترتیب]، در علم بدیع، چند صفت پیاپی یکدیگر برای موصوفی آوردن. مانند (سعدی)،

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر
که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود.

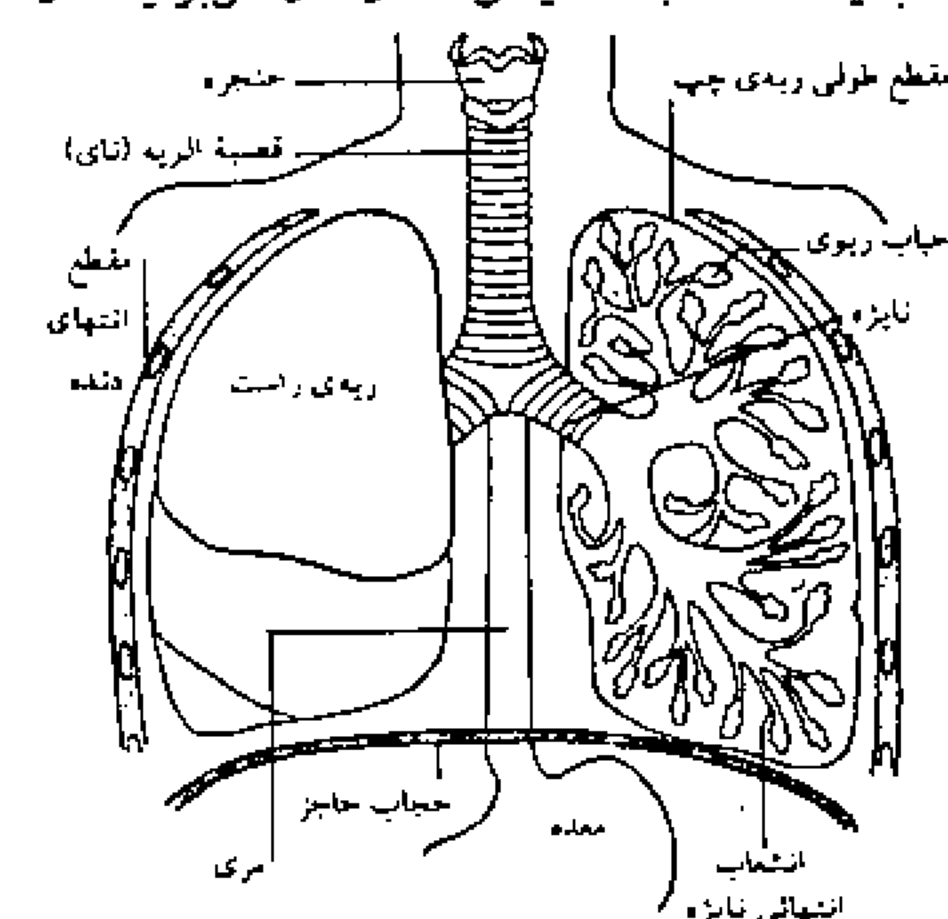
تنشبره[3] (taNšebre)، شهر (جم ۳٬۰۰۰)، لغ ولایت اورن، لغ فرانسه، در نورماندی. در اینجا هنری I انگلستان برادر خود روبر II نورماندی را شکست داد (۱۱۰۶).

تنصیف (tansif)، نصف کردن. ← **منصف الزاویه؛ عمود منصف**.

تنظیمات (tanzimāt) یا **تنظیمات خیریه** (xeyriyye)، عنوان اصلاحاتی که در سلطنت سلطان عبدالمجید با صدور فرمان معروف به خط شریف گلخانه در شعبان ۱۲۵۵ هق (نوامبر ۱۸۳۹)- در حکومت و اداره‌ی امور امپراطوری عثمانی آغاز گردید، و در حدود ۱۸۸۰، با آغاز خودمختاری سلطان عبدالحمید II، پایان یافت. تنظیمات دنباله‌ی اقداماتی بود که سلطان سلیم III و سلطان محمود II، برای نجات امپراطوری عثمانی از ضعف داخلی و خارجی، بآنها دست زده بودند. در خط شریف گلخانه سلطان مقرر میداشت که از آن ببعد مال و ناموس اتباعش در امان خواهد بود، و جملگی اتباع وی، از هر مذهب و ملت که باشند، در مقابل قانون مساوی خواهند بود. اجرای برنامه‌ی تنظیمات در عمل مواجه با مشکلاتی گردید، زیرا مسلمانان و خاصه روحانیون از آن ناراضی بودند، و دولتهای خارجی هم آنرا سدی در سر راه مداخلات خود در امور عثمانی بعنوان حمایت از اتباع غیر مسلمان میدیدند. باین جهات، اجرای تنظیمات در محیطی بسیار آشفته صورت گرفت. دولتهای خارجی گاه گاه بر شدت مداخلات خود می‌افزودند، چنانکه در مذاکرات مقدماتی کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶)، متحدین عثمانی خواستار شدند که این دولت تعهد بین‌المللی در اجرای اصلاحات بنماید. در نتیجه، سلطان فرمان معروف به خط همایون را صادر کرد (جمادی الثانی ۱۲۷۲ هق، مطابق فوریه‌ی ۱۸۵۶)، که تأیید تفصیلی وعده‌های مندرج در خط شریف در باب تساوی حقوق اتباع غیر مسلمان با مسلمانان است. اما، اروپائیان دست از مداخله برنداشتند، ولی بعد از ۱۸۷۰ مداخلات آنان بسبب وقایع اروپا (جنگ فرانسه و پروس) تخفیف یافت. معذلک، بدنبال شورش ۱۸۷۵ ایالات اسلاونشین تابع عثمانی، جنگ روسیه و عثمانی درگرفت، که در نتیجه‌ی آن رومانی و صربستان از امپراطوری عثمانی منتزع گردید، و بلغارستان تقریباً مستقل بوجود آمد (پیمان برلین، ۱۸۷۹).

در دوره‌ی تنظیمات اصلاحاتی در امور عدلیه بعمل آمد و قوانین تجارت و جزا و جز آنها فراهم گردید. معذلک، کوششهائی که در کنگره‌ی پاریس برای الغای کاپیتولاسیون آغاز شده بود بی‌نتیجه ماند. مجلس معارف برای اصلاحات فرهنگی و یک دانشگاه تأسیس شد. اقدامات اقتصادی دوره‌ی تنظیمات ناچیز بود. در همین دوره عناصر روشنفکر مسلمان از فعالیت فرونشستند، و فرهنگ نوین عثمانی را پایه‌گذاری کردند، و زبان ترکی ادبی جدیدی فراهم ساختند. صدر اعظمهای عثمانی، که برنامه‌های تنظیمات بدست آنان جامه‌ی عمل پوشید مصطفی رشید پاشا (فت ۱۸۵۸)، علی پاشا (فت ۱۸۷۱)، فؤاد پاشا (فت ۱۸۶۹)، و مدحت پاشا (فت ۱۸۸۳) بودند.

تنفس، یکی از اعمال حیاتی، که در نتیجه‌ی آن هوا داخل بدن حیوان یا نبات میشود، و اکسیژن جذب یاخته‌های بدن میگردد، و گاز کربونیک و



جهاز تنفس در قفسه‌ی صدری

آب دفع میشوند. ماهیها بواسطه‌ی برانشی تنفس میکنند. در انسان و بسیاری از سایر مهره‌داران، این عمل بوسیله‌ی ریه‌ها و با حرکات منظمی موسوم به دم (dam) یا شهیق (šahiq) (ورود هوا بداخل ریه‌ها) و بازدم (-baz) یا زفیر (zafir) (خروج هوا از ریه‌ها) انجام میگیرد. عده‌ی متوسط این حرکات تنفسی در شخص بالغ در حال استراحت ۱۸ بار در دقیقه است. جهاز تنفس تشکیل میشود از ریتین (← ریه) و مجراهائی که بوسیله‌ی آنها هوا وارد ریه‌ها میشود. این مجاری عبارتست از منخرین، حلق، حنجره، نای یا قصبة الریه، دو نایژه و انشعابات انتهائی آنها. این انشعابات با حبابهای ریوی در بافت ریتین مرتبطند.

وقتی که انسان نفس میکشد، هوا وارد حبابهای ریوی میشود. این حبابها را مویرگهای فراوان فراگرفته است، که خون در آنها جاری است. اکسیژن هوا از جدار بسیار نازک حبابها وارد مویرگها میشود. در عین حال، فضولاتی (گاز کربونیک و آب) که باید از بدن خارج شود، از طریق همین مویرگها وارد حبابهای ریوی میگردد، و بهنگام زفیر از بدن خارج میشود. خون اکسیژنی را که گرفته است به قلب میرساند، و از آنجا در تمام بدن توزیع میشود. در نتیجه‌ی رسیدن اکسیژن به یاخته‌های بافتهای بدن از راه گردش خون، عمل اکسایش در این یاخته‌ها صورت میگیرد، و از این عمل فضولاتی (از جمله گاز کربونیک و آب) تولید میشود. مویرگهائی که اکسیژن را به یاخته‌ها میآورند، در عین حال این فضولات را میگیرند، و آنها را به حبابهای ریوی حمل میکنند. نیز ← تنفس مصنوعی.

تنفس مصنوعی، مجموع حرکات دستی که، بجای تنفس طبیعی، بسینه‌ی کسی، که نفسش بواسطه‌ی غرق شدن یا آویخته شدن و غیره قطع شده است، داده میشود، تا هوا به ریتین او وارد و از آنها خارج شود، و نفس کشیدن را از سر گیرد. طریقه‌ی شفر (šefer) اینست که مغروق را روی شکم خوابانده، با کف دستها دو طرف قفسه‌ی صدری را از پشت بفشارند، تا ریه‌ها خالی شود، و سپس رها کنند تا بحال اول برگردد؛ این حرکات دقیقه‌ای ۱۵-۲۰ دفعه تکرار میشود. اسبابهائی هم هست (مانند ریه‌ی مصنوعی) که تنفس مصنوعی با آنها خیلی خوب عملی میشود.

در سال ۱۹۵۷، صلیب سرخ روش قدیمی "دهان بدهان" را برای تنفس مصنوعی بصورت جدیدی اتخاذ کرد، که مخصوصاً در مورد اطفال مؤثر است. شخص نجات‌دهنده هوا را از دهان خود بدهان طفل میدمد تا ریتین او متسع شود. سپس دهان خود را کنار میکشد، و سینه‌ی طفل را بآرامی میفشارد تا هوا خارج شود. این عمل بایستی ۲۰ دفعه در دقیقه تکرار شود.

تنقیح المناظر: ← کمال‌الدین فارسی.

تنکابن: ← شهسوار، شهرستان.

تنکابنی، میرزا طاهر (tonokāboni)، ۱۲۸۰-۱۳۶۰ هق (۱۳۲۵ هش)، از اساتید حکمت و فلسفه‌ی قدیم؛ مت کلاردشت. از شاگردان میرزا ابوالحسن جلوه بود. چند دوره در مجلس شورای ملی نمایندگی یافت، و با حزب دموکرات و جماعت ملیون غالباً همکاری مینمود. یک چند نیز بخدمت عدلیه پیوست، و مستشار دیوان تمیز گشت. مدتها نیز در مدرسه‌ی سپهسالار جدید

(1)Tennessee (2)Tennessee Valley Authority (3)Tinchebray

تدریس میکرد. در اواخر عمر مدتی مغضوب و زندانی یا تحت نظر بود. وی بتألیف و تصنیف اهتمام نکرد، اما مجلس درس او متضمن فواید بسیار بود. در تهران وفات یافت، و بر حسب وصیت خود، در جوار مدفن جلوه در ابن بابویه مدفون شد.

تنکار[1] (tankār)، فنس تنکال (taNkāl)، بوره‌ی ناخالص. ← بوره. لفظ تنکال از صورت فارسی این کلمه گرفته شده است.

تنکال: ← تنکار؛ بوره.

تن کوچک: ← تن، واحد.

تنکه (tonoke)، قسمتهائی از وسط قابسازیهای در و پنجره که با تخته ساخته شده باشد.

تنگ[2] (tang)، دره‌ای عمیق و تنگ که دیواره‌های آن پرشیب اند.

تنگ پاطاق: ← پاطاق یا تنگ پاطاق.

تنگرس (tangars)، درختچه، ← ارژن.

تنگستان (tangestān)، ناحیه، ش دشتستان، فارس، کنار خلیج فارس؛ بین دشتی (ش)، برازجان (ل)، و بوشهر. کمابیش مطابق است با دهستان و بخش **تنگستان** که حالیه جزء شهرستان بوشهر و مرکزش **اهرم** میباشد. در باب دلاوری تنگستانیها در جج I، مخصوصاً وقتی که انگلیسها قصد حمله به شیراز را داشتند، داستانها گفته‌اند.

تنگستن[3] (tangsten؛ از فنس) [اصلا از سوئدی، = سنگ سنگین] یا **ولفرام**[4] (volfrām؛ از آلمانی)، عنصر فلزی سفید بسیارسخت (علامت شیمیائی، W؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). قابلیت مفتول شدن دارد، و سیمهائی که از آن ساخته شوند در مقابل کشش مقاومت بسیار دارند. از بین عناصر شناخته‌شده، نقطه‌ی ذوبش از سایرین بیشتر است، و بهمین جهت در ساختن اشیائی که باید متحمل دماهای عالی شوند بکار میرود. مورد استعمال عمده‌اش در ساختن افروزه‌ی چراغهای فروزان است. آلیاژهای آن، بسبب سختی و استحکام، در صنعت اهمیت دارند. کانه‌های آن در آسیا، اروپا، و امریکا یافت میشود.

تنگ سروک: ← سولک، تنگ.

تنگ سولک: ← سولک، تنگ.

تنگ‌گزی (tang.gazi)، دهستان (جه ح ـ ۳۲°؛ ۲۳۰)، بخش شوراب، شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۲۶(؟) آبادی. سه رشته‌کوه بموازات هم از شمال بجنوب دهستان کشیده شده است؛ زاینده‌رود آنها را در امتداد غ-ش قطع میکند.

تنگولیه (؟)، بر طبق مأخذ اداره‌ی آمار، دهستان، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۷۷ (؟) آبادی.

تنگوز ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

تنگه یا باب: ← باب یا تنگه.

تنگه‌ی خزر: ← دروازه‌ی خزر.

تنگه‌ی شمال[5]، تنگه‌ای بین ایرلند شمالی و اسکاتلند که دریای ایرلند را با قطلا متصل میکند.

تن متری: ← تن، واحد.

تنوچتیتلان[6] (tenoctitlān)، شهر قدیم، مکزیک مرکزی؛ پایتخت دولت آزتک. در ح ۱۳۲۵ بر جزیره‌ای ماندابی بنا شد. کورتز آنرا پس از سه ماه محاصره گرفت (۱۵۲۱). شهر کنونی مکزیکو بر ویرانه‌های آن بنا شده.

تنوخ (tanux)، مجموعه‌ای واحد از چند قبیله‌ی هم‌پیمان عرب، که چون از قدیم سلسله‌ی نسب مشترکی اتخاذ کرده‌اند معمولا یک قبیله بشمار آمده‌اند. نسب آنها بین علمای انساب مختلف فیه است، و در باب اصل و منشأ آنها نیز آنچه در روایات قدیم عرب آمده است افسانه‌آمیز مینماید. بهر حال، تنوخ از اعراب جنوب (یَمانی) بوده‌اند، و در دوره‌ی نامعلومی به عربستان مرکزی حرکت کرده‌اند، و سپس (شاید از اوایل قرن ۲م ب‌م) طی هجومهای متوالی به عراق، و مخصوصاً بنواحی وسطی و سفلای فرات رفته‌اند. بیشتر آنها مسیحی بوده‌اند، و از ارکان عمده‌ی دولت ملوک لخم بشمار میآمده‌اند. بعدها دسته‌هائی از آنها به حدود شام مهاجرت کرده‌اند، و تحت فرمان امرای غسانی درآمده‌اند.

در اوایل اسلام در لشکرکشیهای خالد ابن ولید در عراق، مثل بعضی قبایل نصرانی دیگر، با وی جنگیده‌اند (۱۲ هق). بعدها بعضی از شعبه‌های آنها، نیز جزء قشون عمرو عاص، در فتوحات عرب در مصر شرکت جسته‌اند، و در ۲۱ هق در اطراف فسطاط سکنی گزیده‌اند. در واقعه‌ی صفین (۳۷ هق)، مانند دیگر قبایل مسیحی، در لشکر معاویه بودند. بعدها بیشتر آنها به جانب حمص و حلب کوچ کردند، و سرانجام در دوره‌ی خلافت (۱۵۸-۱۶۹ هق) مهدی عباسی، ناچار به اسلام گرویدند. جماعتی از تنوخ نیز در جبل لبنان سکنی گزیده‌اند، و امرای تنوخی در بعضی نواحی لبنان در قرون وسطی نقش عمده‌ای داشتند.

تنوخی (tanuxi)، شهرت **ابوعلی محسن** (mohas-sen)، ۳۲۷-۸۴ هق، ادیب و نویسنده و شاعر عرب. پدرش علی ابن محمد تنوخی از قضات دانشمند بصره بود. ابوعلی نزد صولی و ابوالفرج اصفهانی و دیگران تلمذ کرد. در بغداد و سپس در اهواز منصب قضا داشت. سپس مغضوب و اموالش مصادره شد، و به مصر سفر کرد. دگر بار شغل خود را باز یافت، ولی مغضوب عضدالدوله‌ی دیلمی گردید. سرانجام در بغداد درگذشت. آثار عمده‌ی او، غیر از دیوانش که در دست نیست، عبارتست از کتاب نِشوار المحاضره، المُستَجاد مِن فَعَلات الاَجواد، و (معروفترین اثرش) کتاب الفرج بعد الشده.

تنور[7] (tenor؛ از فنس)، زیرترین صدای مرد (قس **سوپرانو**). نیز ← باریتون؛ باس.

تنوره‌ی دیو[8] (tanureye div)، انبوه چرخنده‌ی گرد و غبار، که قطرش معمولا از چند متر تجاوز نمیکند، و در آن ذرات گرداگرد مرکز چرخانیده و بارتفاع زیاد (گاهی تا ۵۰۰ الی ۹۰۰ متر بالای سطح زمین) بالا برده میشوند.

تنوره‌ی یخچالی[9] (tanureye yaxcāli)، چاه تقریباً قائم در داخل یک یخچال، که روانه‌ی آبی در آن سرازیر میشود.

تنوریگ (tanurig)، در عهد ساسانیان؛ ← ارتشتاران.

تنوس[10] (tenos)، جزیره (۱۹۰ کمم؛ جه ـ ۱۱، ۳۸۰)، یونان، در دریای اژه؛ یکی از جزایر سیکلاد. محصولش شراب، انجیر، گندم، ابریشم، و مرمر است. از ۱۳۹۰ مستعمره‌ی ونیز بود؛ در ۱۷۱۵ بدست ترکان عثمانی افتاد.

تنیا: ← کرم کدو.

تنیرس[11]، **داوید** (dāvid tenirs)، ۱۵۸۲-۱۶۴۹، نقاش فلاندری. صحنه‌های کوچکی که از زندگانی روستائی کشیده گاه با کارهای اولیه‌ی پسر و شاگرد مشهورش، **داوید تنیرس** (۱۶۱۰-۹۰)، اشتباه شده است. در کارهای بعدی و پخته‌ی پسر مایه‌های نقره‌فام و رنگهای پرورده فراوان است.

تنیس[12] (tenis؛ انگل)، از بازیهائی که، در سالن یا در هوای آزاد، بوسیله‌ی دو یا چهار نفر در زمینی مسطح، آسفالت‌شده یا چمن‌پوش، و بشکل مستطیل انجام میگیرد. لفظ تنیس احتمالا از طریق زبان فرانسوی از نام شهر قرون وسطائی تنیس (tennis) در مصر سفلی گرفته شده است، که منسوجاتش معروف بود، و این بازی بمناسبت جنس نخستین توپهای تنیس باین نام خوانده شد. اندازه‌ی زمین تنیس برای بازی دونفری ۷۸ پا (= فوت) در ۲۷ پا، و برای بازی چهارنفری ۷۸ پا در ۳۶ پا است. وسائل بازی عبارتند از تور، راکت، و توپ. تور را در نیمه‌ی زمین و به موازات عرض آن کار میگذارند؛ ارتفاع وسط تور از زمین ۳ پا است. کیفیت بازی چنین است که یکی از بازیکنان توپ را با راکت خود، طبق قوانین معین، از روی تور به زمین حریف میزند، و حریف نیز با راکت خود توپ را برمیگرداند، و این رفت و برگشت توپ آنقدر ادامه مییابد تا یکی از طرفین بازی موفق به بازگرداندن توپ به زمین حریف نشود. هر طرف که امتیازاتش زودتر بحد نصاب معین برسد برنده است.

منشأ اغلب بازیهای با راکت بازیی است که بزبان انگلیسی آنرا کورت تنیس[13] (kort) مینامند، و در حوالی قرن ۱۴م احتمالا بوسیله‌ی فرانسویها اختراع شد، و پس از ۱۵۰۰ مورد توجه دربارهای فرانسه و انگلستان واقع شد، و اغلب تنیس سلطنتی[14] خوانده میشود. بازی تنیس بصورت فعلی بوسیله‌ی والتر وینگفیلد (waltər wingfild) در انگلستان ابتکار شد (۱۸۷۳). اولین مسابقه‌ی تنیس در سال ۱۸۷۷ در ویمبلدن (انگلستان) انجام گرفت. تنیس جزء ورزشهای رسمی انجمن ملی تربیت بدنی ایران است. برای جام دیویس در مسابقات جهانی تنیس ← دیویس، دوایت فیلی.

تنیس روی میز: ← پینگ پنگ.

تنیسن[15]، **الفرد** (alfrəd tenisən)، ملقب به اولین **بارون تنیسن** (bāron*)، ۱۸۰۹-۹۲، شاعر انگلیسی، که از ۱۸۵۰ ببعد بجای وردزورث شاعر دربار بریتانیا ("ملک الشعرا") بود. طفولیت را نزد پدر و در محیطی که پر از شعر و موسیقی بود گذرانید، و بسیار جوان بود که به شعر گفتن پرداخت. در ۱۸۲۷ بعضی از اشعار نخستین خود را که باتفاق برادرش سروده بود در مجموعه‌ی

---

(۱)tincal (۲)gorge (۳)tungsten (۴)wolfram (۵)North Channel (۶)Tenochtitlán (۷)tenor (۸)dust devil (۹)glacier mill; moulin (فنس) (۱۰)Tenos (۱۱)Teniers (۱۲)tennis (۱۳)court tennis (۱۴)tennis royal (۱۵)Tennyson

اشماری از دو برادر منتشر کرد. در ضمن تحصیل در کیمبریج، با آرثر هنری هلم (ārtər henri halәm)، شاعر انکلیسی، آشنا شد. در همانجا مجموعه‌ی اشمار، عمدهٔ غنائی را منتشر کرد (۱۸۳۰). مرگ (۱۸۳۳) ناگهانی هلم او را سخت متأثر و اندوهناک کرد و در عزای او مراثی کتاب بیادِ آ. ه. ه. را سرود (انتشار: ۱۸۵۰)، که از بهترین و محبوبترین آثار تنیسن و از بزرگ‌ترین مراثی ادبیات انکلیسی است، و بیان امید‌های بی‌انتها و آرزوهای روح انسانی است که سرانجامش دره‌ی سیاه مرگ است. دیوان اشمار (دو جلد، ۱۸۴۲) مشتمل بر بعضی از آثار قبلی و تجدیدنظرشده و نیز تعدادی از آبدارترین اشمار جدید اوست. آثار دیگرش منظومه‌ی داستانی شاهزاده‌خانم (۱۸۴۷) و سلسله‌ی داستانهای حماسی منظوم چکامه‌های شاه (۱۸۵۹–۷۲؛ شامل ۱۲ افسانه از افسانه‌های قدیمی کینگ آرثر، و بزرگترین و از جهتی مهمترین اثر تنیسن) است.

شعر تنیسن خصوصیات ممتاز فراوان دارد، و کار او بخصوص در تلفیق الفاظ نرم و آهنگ‌دار درخشان است، و خواننده، نه تنها در اوزان و بحور شعر او، بلکه در الفاظ نیز احساس موسیقی میکند.

تنیل[۱]، سر **جان** (sər jān tenyəl*)، ۱۸۲۰–۱۹۱۴، صورتگر کتاب و کاریکاتورساز انکلیسی. شهرتش بیشتر بسبب تصویرهائی است که برای کتاب معروف آلیس در سرزمین عجایب کشیده است. در ۱۸۵۱–۱۹۰۱ ساختن کاریکاتورهای سیاسی مجله‌ی پانچ (pānc) را بر عهده داشت.

تنین[۲] (tennin) [عربی، = اژدها]، صورت فلکی در نیمکره‌ی شمالی که قسمتی از آن بین **دب اکبر** و **دب اصغر** قرار دارد. قریب ۵٬۰۰۰ سال قبل، ستاره‌ی آلفای تنین ستاره‌ی قطبی بود.

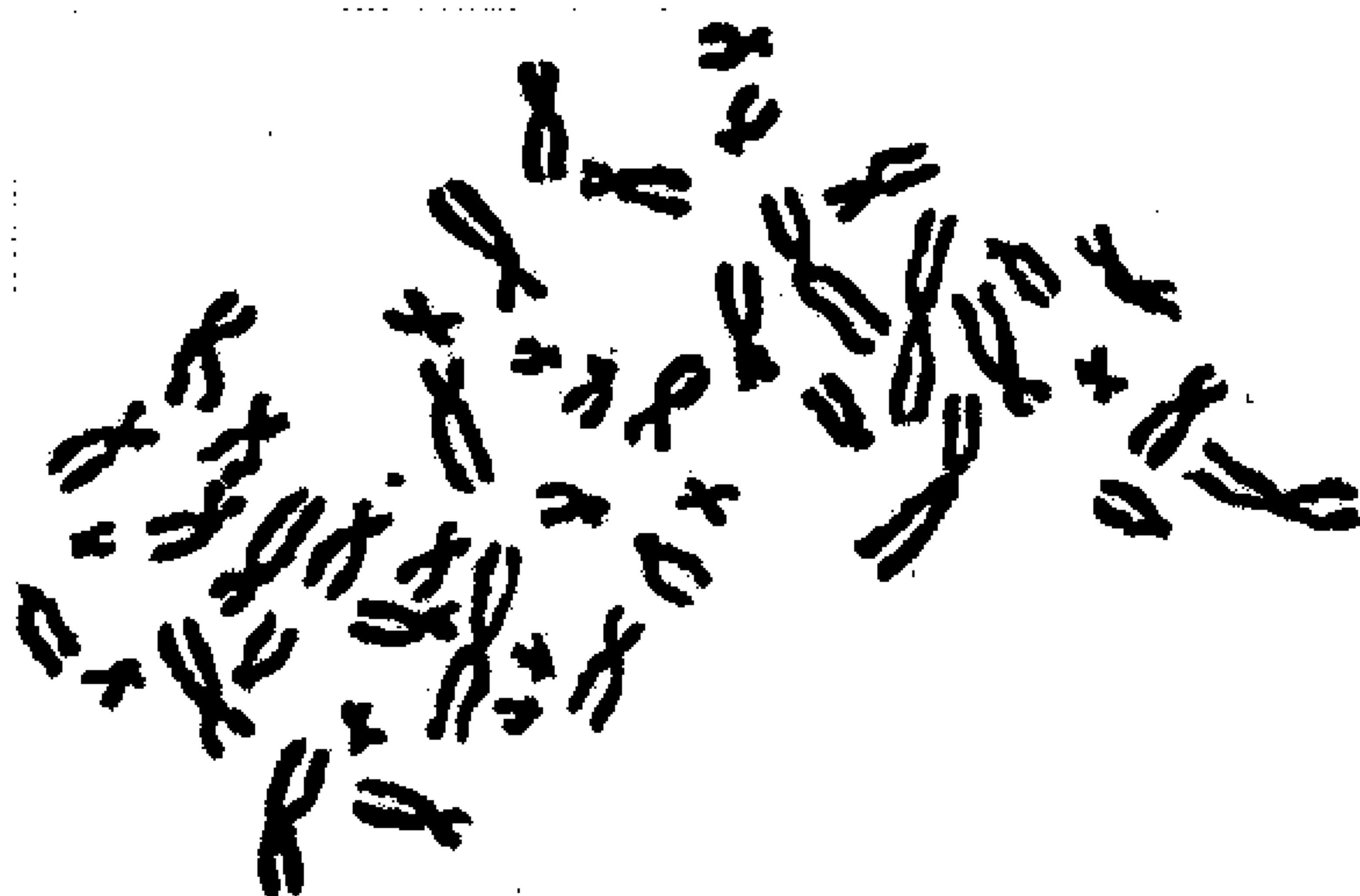
توابع (tavābeʿ) یا **توابع ارسنجان** (tavābeʿe arsanjān)، دهستان (جه ح ۱۱٬۶۰۰؟)، لش بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۵۰ (؟) آبادی؛ مرکزش **ارسنجان**. در ارتفاعات لش دهستان تیره‌هائی از ایل عرب ییلاق میکنند.

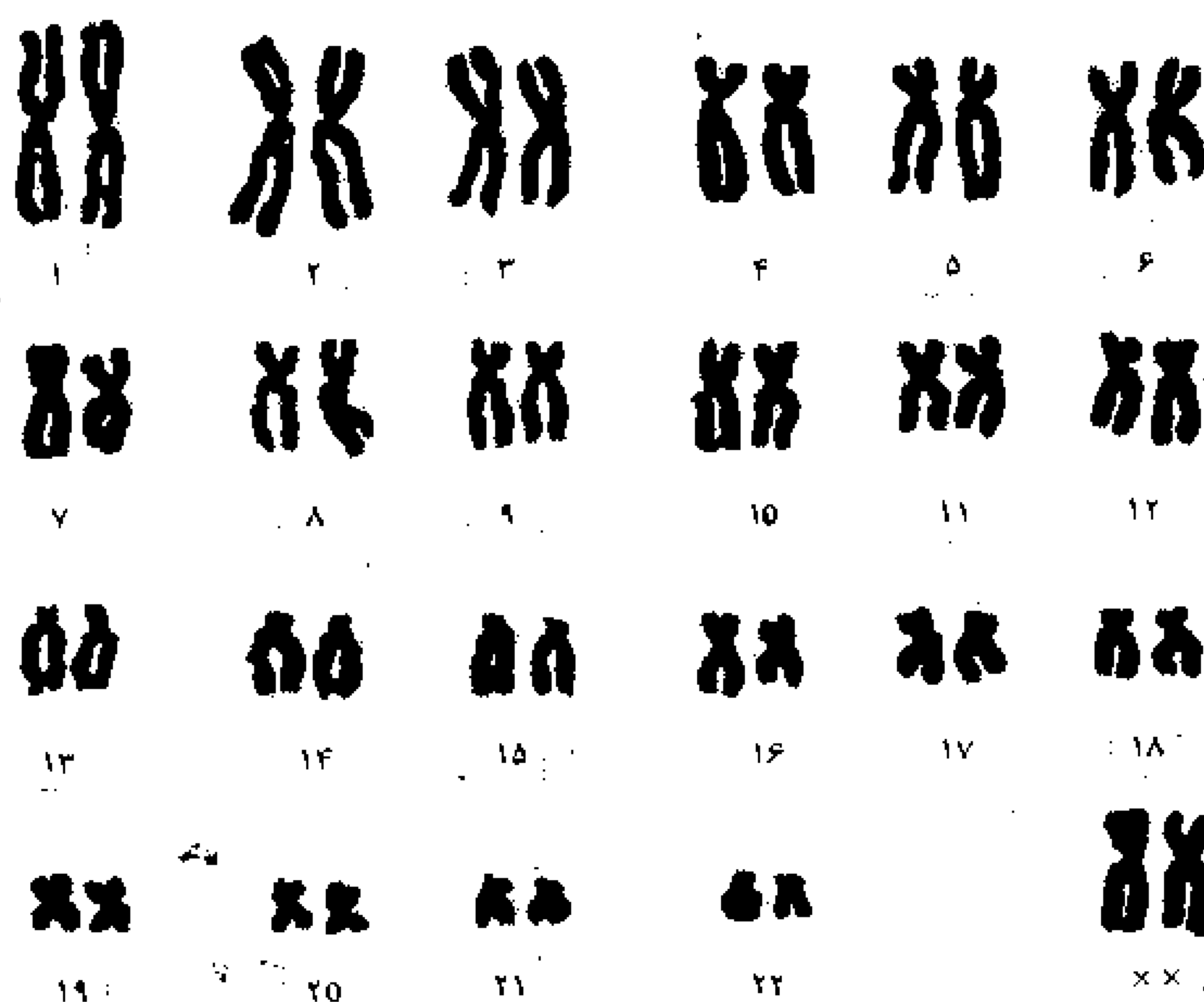
توابع کجور (tavābeʿe kojur)، دهستان (جه ح ۴٬۲۰۰؟)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۴(؟) آبادی.

توابه (tavāba)، از پهلوانان داستانی ایران و پدر برته، که جزء دلاوران جنگ یازده‌رخ است.

توابین (tavvābin) یا **توبه‌کاران**، عده‌ای از شیعه‌ی کوفه که چند سالی بعد از واقعه‌ی کربلا از قصور و تقصیری که در یاری امام حسین ع کرده بودند تائب و پشیمان گشتند، و خود را توابین نام نهادند. این عده بریاست سلیمان ابن صرد خزاعی (فت ۶۵ هق) و مسیب ابن نجبه‌ی فزاری (فت ۶۵ هق) در محلی بنام عین الورده جمع شدند، و بخونخواهی امام حسین برخاستند (رمضان ۶۴ هق)، اما کاری از پیش نبردند و بدست عبیدالله ابن زیاد مغلوب و منکوب شدند، و بقایای آنها چندی بعد به مختار ثقفی پیوستند.

توارث[۳] (tavāros)، علم چگونگی بارث رسیدن اختصاصات جسمی (و خلقی) انواع[۴] از یک نسل به نسل دیگر. قوانین اصلی توارث بوسیله‌ی گ. ی. مندل (۱۸۲۲–۸۴) کشف شده است. دانشمند نامبرده، با تزویج نمونه‌های مختلف گیاهان، مشاهده نمود که اگر دو نمونه از یک نوع که از حیث یک صفت خاص متفاوت هستند با هم تزویج کنند، نمونه‌های همانندی بوجود میآورند که از نظر آن صفتِ خاص همه حد واسط بین پدر و مادر و یا همه شبیه بیکی از آن دو هستند. از تزویج دو نمونه‌ی نسل دوم با یکدیگر موجوداتی پدید می‌آیند که بعضی به پدر و گروهی به مادر شبیه هستند، و یا، مانند نسل دوم، حد واسط بین این دو میباشند. مثلا اگر یک گل میمون سفید و یک گل میمون قرمز تزویج کنند، گل میمونهای نسل حاصل همه صورتی، یا همه سفید، و یا همه قرمز هستند، و از تزویج این نمونه‌های همانند، گل میمون سفید، قرمز، و صورتی بوجود می‌آید، و نسبت وفور این سه نوع گل در نسل سوم همیشه ثابت است. تجربیات مندل، که بنام قوانین اصلی توارث یا قوانین مندل معروف هستند، در صد سال اخیر تأیید و توجیه شده‌اند. عوامل مؤثر در توارث رشته‌های کوچکی بنام کروموزوم (kromozom) هستند، که در داخل هسته‌ی سلول قرار دارند، و تعدادشان در هر نوع ثابت است. بر روی رشته‌ی کروموزوم، توده‌های کوچکی از اسید نوکلئیک، بنام ژن (jen)، وجود دارند، که واحد توارث بشمار میروند، و هر یک از آنها عهده‌دار بارث رساندن مشخصات ظاهری و عملی قسمت خاصی از بدن است. تعداد کروموزوم‌ها در انسان ۴۶ است، و این ۴۶ کروموزوم بصورت ۲۳ زوج کروموزومی در هسته‌ی همه‌ی سلولها یافت میشوند (شکل۱). نیمی از زوج‌های کروموزومی هر موجود از مادر و نیمی از پدر بارث برده میشوند. برای ثابت ماندن تعداد کروموزومها در هر نوع، سلولهای جنسی (تخمک و نطفه) نیمی از هر زوج کروموزومی خود را در تقسیم نهائي سلول از دست میدهند، و بدین ترتیب، هر یک فقط دارای نیمی از کروموزومهای نوع خود هستند. دو کروموزومی که یک زوج کروموزمی را تشکیل میدهند از هر حیث بهم شبیه هستند، و فقط کروموزومهای جنسی مرد از این





شکل ۱ - کروموزومهای یك سلول مؤنث (انسان). زوجهای کروموزومی در بالا بطور پراکنده و در پایین بعد از منظم شدن دیده میشوند

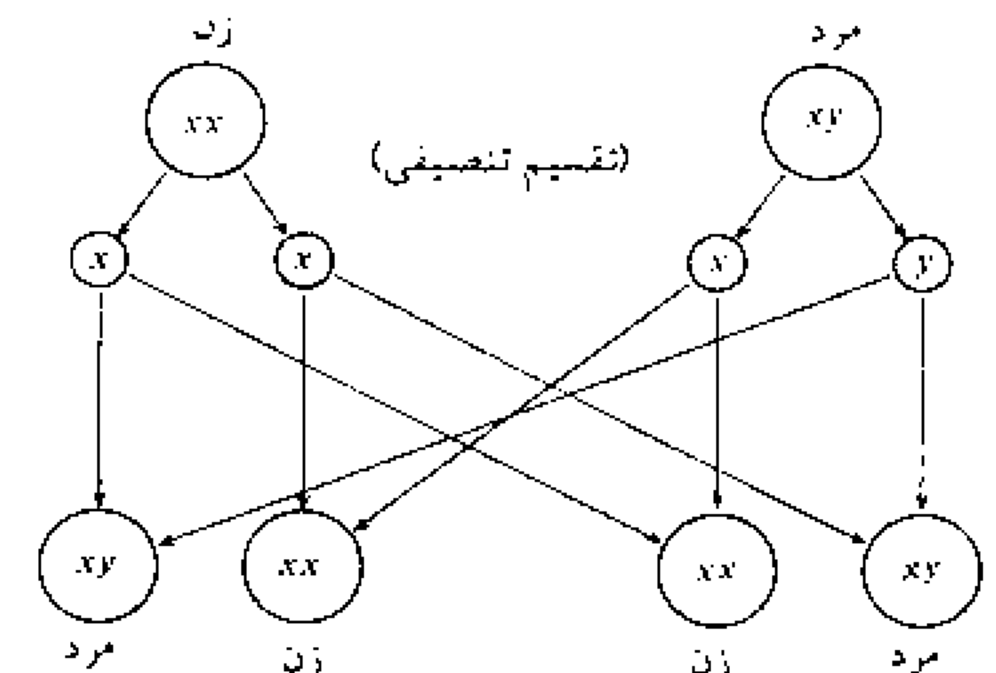
قاعده مستثنی میباشند.

بر روی هر قسمت خاص از دو کروموزومی که یک زوج کروموزومی را بوجود میآورند، ژنهائی قرار دارند که دارای وظیفه‌ی مشترک میباشند، و مثلا هر دو در بوجود آمدن رنگیزه‌های پوست و یا پیدایش آنزیم خاصی در یک بافت دخالت دارند. اگر این دو ژن کاملا همانند باشند، اثر مشترکشان ظاهر میشود؛ اما اگر اثر متضاد داشته باشند، دو حالت مختلف پیش میآید، اگر ژنها همقدرت باشند، اثرشان حد واسط بین دو اثر اولیه است، و اگر یکی از این دو ژن قدرت بیشتری

(۱)Tenniel (۲)Draco (۳)genetics (۴)species

داشته باشد، اثر ژن دیگر را از بین میبرد، و منحصراً وظیفه‌ی خود را بانجام میرساند. ژنهای قوی حکمران[۱] (hokm.rān) و ژنهای ضعیف رسیو[۲] (resesiv) نامیده میشوند.

یکی از نمونه‌های اثر ژن حکمران در انسان در بوجود آمدن جنس دیده میشود؛ زن و مرد هر یک دو کروموزوم جنسی دارند، که بترتیب XX و XY نام گرفته‌اند. کروموزوم Y، که



شکل ۲. نحوه‌ی بوجود آمدن جنس در انسان

بوجودآورنده‌ی جنس مذکر است، بر کروموزوم X غلبه دارد، و بهمین سبب، هر وقت نطفه‌ای که کروموزوم Y دارد با تخمک ترکیب شود جنین مذکر بوجود میآورد، و در غیر این صورت، جنین مؤنث است (شکل ۲).

در سالهای اخیر، با مطالعه در ساختمان شیمیائی ژنها، معلوم شده است که اسید نوکلئیک موجود در ژنها قالب ساخته شدن پروتئینها بوسیله‌ی سلولها است، بدین ترتیب که نحوه‌ی قرار گرفتن آمینو-اسیدها در اسید نوکلئیک مُدِل خاصی را بر دستگاه پروتئین‌سازی سلولها تحمیل میکند، و همین یکنواختی در پروتئین‌سازی موجب ثبات اختصاصات جسمی انواع جانداران میگردد. نظم پروتئین‌سازی سلولها فقط در اثر تغییر ساختمان ژنها (← موتاسیون) تغییر پیدا میکند.

ژنها، علاوه بر اختصاصات طبیعی، بعضی از تغییرات مرضی را نیز از یک نسل بنسل دیگر منتقل میکنند. عامل بوجودآورنده‌ی دسته‌ای از بیماریهای ارثی به کروموزومهای جنسی وابسته است، و بهمین سبب فقط مردها و یا زنها بیماری را بارث میبرند. یکی از نمونه‌های بیماری ارثی وابسته بجنس هموفیلی (خونریزی شدید در نتیجه‌ی اختلال انعقاد خون) است، که فقط در مردان دیده میشود. اگر عامل بوجودآورنده‌ی بیماری ارثی جزء ژنهای ضعیف باشد، بیماری هنگامی ظاهر میشود که یک ژن بیماریزا از مادر و یکی از پدر به موجودی برسد. بدین ترتیب، بسیاری از مردم دارای یک ژن ضعیف بیماریزا هستند، و بدون اینکه خود بیمار باشند، ناقل بیماری بحساب میآیند.

تواریخ ایام[۳]، کتاب، نام دو کتاب تاریخی عهد (← عهد قدیم)، که به اول و دوم تواریخ ایام موسوم است. کتاب اول مشتمل است بر نسب‌نامه‌ها و سلطنت داود. کتاب دوم تاریخ مملکت یهودا را از ابتدای سلطنت سلیمان در بر دارد. مواد تاریخی آنها موازی (و مکمل) قسمتهائی از کتابهای سموئیل و پادشاهان است.

تواریخ شاه جهان: ← پادشاه‌نامه ۶.

توئستس[۴] (tuestes)، در افسانه‌های یونان، پسر پلوپس، برادر آترئوس، و پدر آیگیستوس.

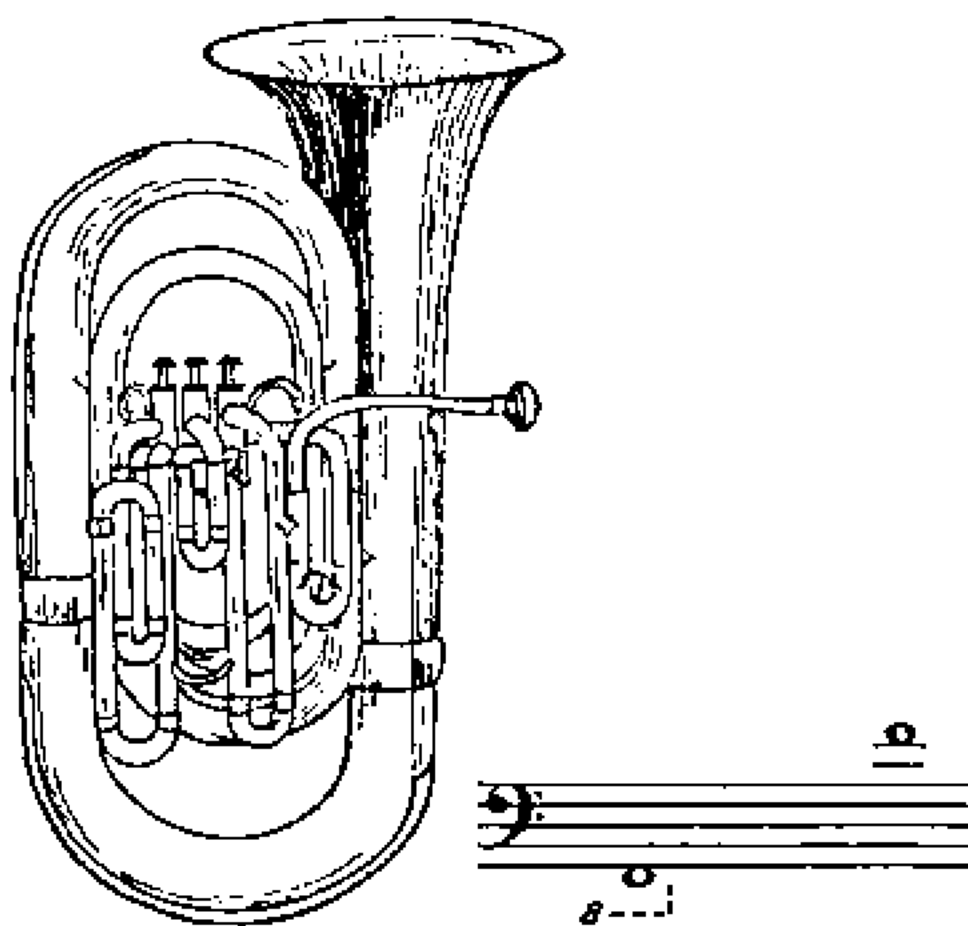
توافق، در حساب: ← نسبتهای چهارگانه بین دو عدد.

توأمان، صورت فلکی: ← جوزا.

تواموتو[۵] (tuāmotu) یا **پائوموتو[۶]** (pāumotu) یا **مجمع‌الجزایر پست[۷]** (past)، دسته‌ای از جزایر مرجانی، بمساحت ح ۸۵۰ کمه، قکب جنوبی، جزء پولینزی فرانسه. شامل ۸۰ آتول است که در رشته‌ای بطول ۲٬۱۰۰ کم پراکنده‌اند. جزیره‌ی فوسفاتی ماکاتِئا جزء آنست. بتوسط اسپانیائیها کشف شد (۱۶۰۶)؛ در ۱۸۸۱ فرانسویان آنرا تصرف کردند.

تواین[۸]، مارک (mārk tueyn)، نام مستعار **سمیوئل لنگهورن کلمنز** (samyuəl langhorn klemənz)، (۱۸۳۵–۱۹۱۰)، نویسنده‌ی امریکائی. پیش از اینکه مشغول نویسندگی شود، به کار چاپ، ملاحی، و جستجوی طلا پرداخت. اول بار در ۱۸۵۹ اسم مستعار مارک تواین را بکار برد. داستان قورباغه‌ی معروف ایالت کالاوِراس (۱۸۶۵) سبب شهرتش گردید. پس از مسافرتی به اروپا، داستان فکاهی ساده‌دلان در سفر کشتی (۱۸۶۹) را نوشت، که شهرتش را بعنوان فکاهی‌نویس تثبیت کرد. از آثار فکاهی وی در ادبیات اطفال و نوجوانان تام سایر (۱۸۷۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۶) و ماجراهای هاکل‌بری فین (۱۸۸۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۹) است. از دیگر آثارش شاهزاده و گدا (۱۸۸۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳) و یَنکیی از مردم کونکتیکت در دربار کینگ آرثر (۱۸۸۹) میباشد. در اواخر عمر گرفتار قرضهای فراوان شد. سالهای آخر عمر را بسبب مرگ دو دختر و بیماری ممتد و فوت (۱۹۰۴) زوجه‌اش در غم و اندوه گذرانید.

توبا[۹] (tubā)، بزرگترین و بمترین ساز مسی از خانواده‌ی سازهای بادی، دارای ۳، ۴، یا ۶ پیستون است، و نواختن آن، بسبب زیادی طول لوله‌ی



توبا

پرپیچ و خمش، مستلزم داشتن نفسی قوی است. توبا، از نظر طول و قطر لوله، دارای انواع مختلف و نامهای گوناگون است. نوع تنور آن در ارکسترهای نظامی استعمال دارد. توبا در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م در آلمان تکمیل شد، و در ارکستر بکار رفت.

توباگو: ← ترینیداد و توباگو.

توبال قایین[۱۰] (tubāl qāyin) [عبری، = ضرب چکش]، در کتاب مقدس، نخستین سازنده‌ی آلات مفرغی و آهنی (پیدایش ۴:۲۲).

توبوای[۱۱]، جزایر (tubuāy) یا **جزایر اوسترال[۱۲]** (ostrāl)، دسته‌جزیره‌ی آتشفشانی، قکب جنوبی، ج جزایر سوسیته؛ جزء پولینزی فرانسه. بزرگترین آنها، نامش توبوای، در ۱۷۷۷ بوسیله‌ی جیمز کوک کشف شد؛ در ۱۸۸۰ فرانسه آنرا تصرف کرد. محصولاتش قهوه، اروروت، و کوپرا است.

توبول[۱۳] (tobol)، رودی بطول ح ۱٬۶۳۰ کمه، غ سیبریه، که از تپه‌های موگوجار در جشس قزاقستان سرچشمه میگیرد و وارد جمشس شده در توبولسک برود ایرتیش میریزد. در قسمت سفلی قابل کشتیرانی است.

توبولسک[۱۴] (tobolsk)، شهر (جه ۳۲٬۲۰۰)، جمشس، در غ سیبریه، بر رودهای ایرتیش و توبول. از مراکز داد و ستد پوست و ماهی، و دارای کارخانه‌های کشتیسازی و چوب‌بری است. در ۱۵۸۷ روسها آنرا نزدیک پایتخت سابق تاتارهای سیبیر بنا کردند، و تا ۱۸۲۴ (که اومسک جای آنرا گرفت) مرکز اداری سیبریه‌ی غربی بود. نیکولای II و خانواده‌اش در ۱۹۱۷–۱۸ در اینجا در تبعید بسر بردند. مندلیف در اینجا متولد شد.

توبه (tōbe) [عربی، = بازگشتن]، در شرع اسلام، پشیمانی گناهکار از گناهی که مرتکب شده از آن جهت که گناه است (نه مثلاً پشیمانی از نوشیدن شراب از جهت سردرد ناشی از آن) با عزم باینکه در صورت توانائی بدان گناه بازنگردد. توبه را به توبه‌ی انابت (enābat) و توبه‌ی استجابت (estejābat) تقسیم میکنند (اولی از ترس خدا است، و دومی از شرم از خدا بسبب نزدیک بودن او و به بندگانش). نزد صوفیه توبه بیداری روح است از غفلت و بیخبری، چنانکه ذوالنون گوید توبه‌ی عوام از گناه و توبه‌ی خواص از غفلت است، زیرا غفلت از خدا برای خواص بزرگترین گناهان کبیره است. در هر حال قبول توبه بعقیده‌ی عامه‌ی مسلمین—بر خلاف رأی معتزله—بر خداوند واجب نیست، بلکه موکول به رحمت و مشیت او است.

در نزد مسیحیان، توبه[۱۵] خفت یا ریاضت یا زهدی است که شخص برای ابراز ندامت بجهت گناهی که مرتکب شده است بر خود روا میدارد. در کلیسای کاتولیک رومی، توبه یکی از آیینهای مقدس است. توبه‌کار به گناهانی که پس از توبه‌ی قبلی یا بعد از تعمید یافتن مرتکب شده نزد شافی[۱۶] یا توبه‌شنو[۱۶] اعتراف[۱۷] میکند، و توسط او از مکافاتی که به گناهان وی تعلق میگیرد معاف میشود. شافی اسقف یا کشیش است. توبه‌کار باید

(۱)dominant (۲)recessive (۳)Chronicles (۴)Thyestes (۵)Tuamotu (۶)Paumotu (۷)Low Archipelago (۸)Twain (۹)tuba (۱۰)Tubal-cain (۱۱)Tubuai (۱۲)Austral (۱۳)Tobol (۱۴)Tobolsk (۱۵)penance (۱۶)confessor (۱۷)confession

واقعاً از گناه خویش نادم و به اصلاح آینده‌ی خود مصمم باشد. شافی معمولا مجازاتی برای توبه‌کار معین میکند (غالباً به صورت خواندن دعا یا نماز خاص)، و توبه‌کار باید هر زیانی را که در گذشته بدیگران رسانیده جبران کند. بعقیده‌ی کاتولیک‌ها، شافی بعنوان آلتی در دست خدا ادای وظیفه میکند نه با قدرت شخصی، و حق ندارد اعترافات توبه‌کار را فاش سازد. هر کاتولیک رومی باید اقلا سالی یک بار آیین توبه را بجا آورد.

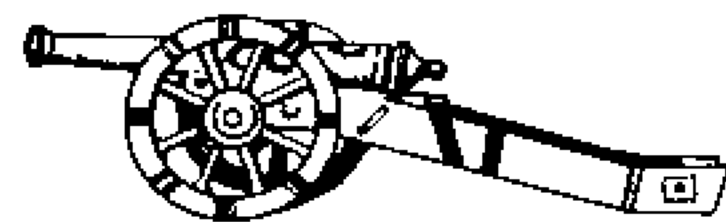
توبه، سوره‌ی (tōbe) یا **سوره‌ی براءة** (barā'at)، سوره‌ی نهم قرآن، مدنی، ۱۳۵ آیه؛ آخرین سوره‌ای که بر پیغمبر نازل شد. دستور قطعی برای قطع ارتباط با مشرکان و منافقان است؛ آنها را نجس میخواند، و در ضمن در توبه را برای آنان باز میگذارد. بمؤمنان دستور میرسد که اگر خویشان مشرکی دارند از خویشی چشم بپوشند، و به پیغمبر فرمان میرسد که برای آنان طلب آمرزش نکند، همان گونه که ابراهیم، چون دانست که پدرش بر راه راست نیست، از او تبری جست. اشاره بروسای دینی یهود و نصاری که کتاب خدا را برای خاطر مال دنیا تحریف میکنند. بکسانی که سیم و زر را ذخیره میکنند وعده میدهد که در قیامت با آنها پیشانی صاحبانشان را داغ خواهند کرد. اشاره بمسجد ضرار که منافقان و جاسوسان کفار سنگری برای خود ساخته بودند، و میخواستند پیغمبر را بآنجا برای نماز بکشند، و پیغمبر بحکم خدا آنجا را خراب کرد، و گفت مسجدی است که بر تقوی بنا نشده.

توبه‌کاران: ← توابین.

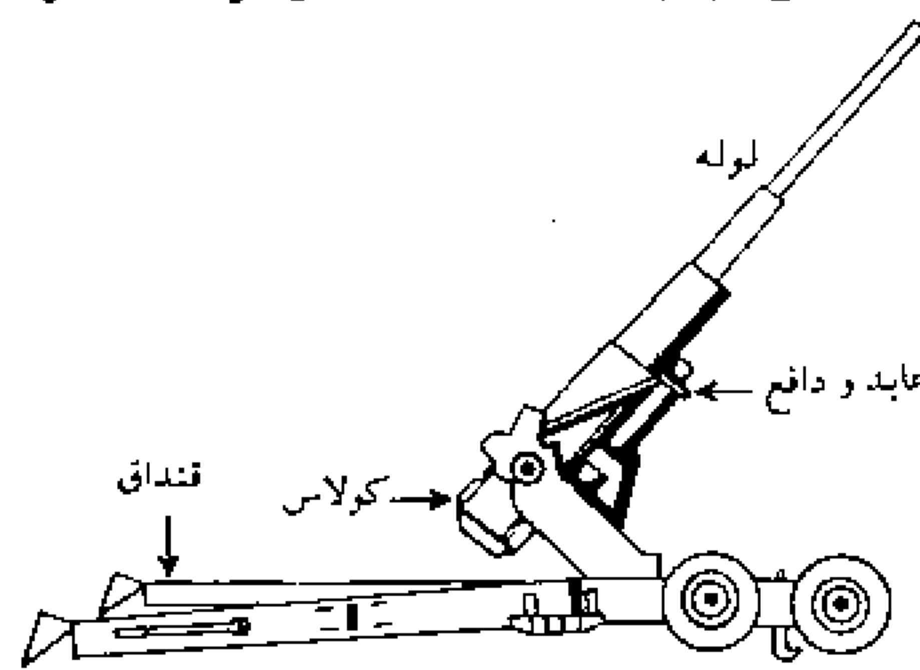
توبه‌گران[1] (tōbe.garān)، فرقه‌ای سری از مسیحیان جغ کشمت، که از یکی از فرق فرانسیسیان مشتق شده است. پیروان آن در هفته‌ی مقدس خود را تازیانه میزنند. در ۱۸۸۹ کلیسای کاتولیک رومی فرقه را محکوم کرد، ولی هنوز در گوشه و کنار پیروانی دارد.

توبینگن[2] (tübingen)، شهر (جه ۴۵'۰۹۳)، بادن‌وورتمبرگ، آلمان، بر رود نکار. مصنوعاتش منسوجات، ماشین‌آلات، و اسبابهای دقیق است. دانشگاهش در ۱۴۷۷ تأسیس شد؛ دانشکده‌ی مذهبی آن در قرن ۱۹م مشهور بود. مرکز شهر، که جنبه‌ی قرون وسطائی خود را حفظ کرده، کلیسائی بسبک متأخر گوتیک دارد.

توپ، سلاحی که بوسیله‌ی آن گلوله‌ی منفجرشونده بطرف دشمن پرتاب میشود. توپ بعد از قرون وسطی، با استفاده از باروت که چینیها اختراع کرده بودند، پیدا شد، و در ابتدا لوله‌ای مفرغی بود که ته آن بسته بود و از دهان پر میشد ("توپ دهن‌پر")، و گلوله‌ی گردی از سنگ یا آهن پرتاب می‌نمود. در قرن ۱۹م تحول سریع در ساختمان


توپ قرن هفدهم

توپ بوجود آمد. در توپهای امروزی، عموماً فشنگ (شامل پوکه، باروت، و گلوله) را از ته لوله، در قسمت موسوم به اطاق خرج، داخل میکنند. عقب توپ بوسیله‌ی دستگاه موسوم به کولاس (kulās؛ از فنس) بسته میشود، تا تمام نیروی باروت بمصرف پرتاب گلوله برسد. در بعضی توپ‌های سنگین، باروت در کیسه‌ای بنام خرج است، و پوکه وجود ندارد. تعبیه‌ی شیار و برجستگیهای مارپیچی موسوم به خان در داخل لوله، و سوار



توپ ۱۵۵ بلند با برد ۲۵ کیلومتر

کردن لوله در روی دستگاه ارتجاعی موسوم به عابد و دافع (که از ضربه در موقع پرتاب گلوله جلوگیری میکند، و توپ را بجای خود بر میگرداند)، بُردِ توپها را بمیزان قابل توجهی زیاد کرده است.

توپها بر حسب مورد استعمال به توپهای کومک مستقیم (بدون عقب‌نشینی)، توپهای صحرائی (کالیبر ۷۵ تا ۱۵۵ میلیمتر)، توپهای ضد هوائی، توپهای ساحلی، توپهای دریائی، و توپهای سنگین روی راه آهن (که بعضی از آنها اتمی میباشند) تقسیم میشوند. توپ برتای جج I ۱۲۵ کم بُرد داشت.

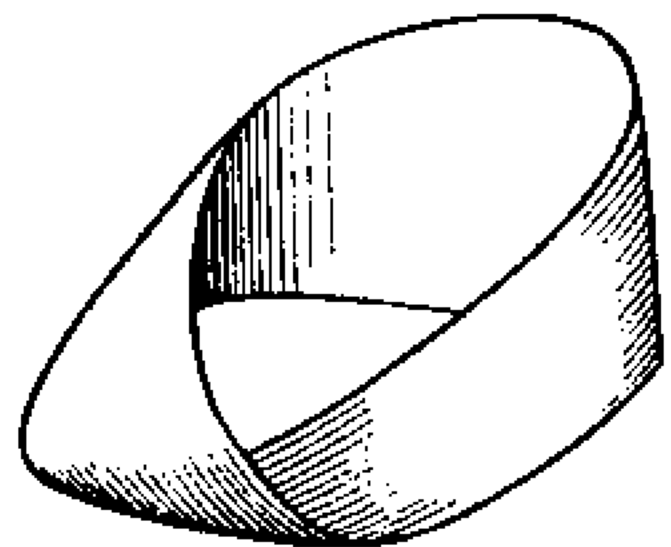
توپ‌آغاج (topāqāj)، ده (جه ۱'۲۴۴ سد ۱۳۳۵ مش)، دهستان سیلتان، شهرستان بیجار، استان کردستان، ۳۶ کیلومتری جش حسن‌آباد سوگند.

توپال عثمان پاشا یا (بصورت صحیح) **طوپال عثمان پاشا** (topāl osmān pāšā)، ۱۱۰۴-۴۶ هق، صدر اعظم و سردار عثمانی. در ۱۱۴۴ هق، پس از ابراهیم پاشا داماد، وی صدر اعظم گردید، ولی پس از ۶ ماه خلع شد. بعداً والی ارزروم و تفلیس گردید، تا آنکه در جنگ دولت عثمانی با نادر قلی افشار (← نادر شاه)، فرمانده کل سپاهیان اعزامی عثمانی شد. در نبرد دجله، ایرانیان را مغلوب و منهزم ساخت (صفر ۱۱۴۶)، ولی سه ماه بعد در نبرد دیگری در جش کرکوک بسختی از نادر شکست خورد و کشته شد (جمادی الاولی ۱۱۴۶). جسدش را بامر نادر به بغداد حمل و در آنجا دفن کردند. عثمان پاشا مردی خشن و خُرافی ولی توانا بود. شرح جنگهای وی با نادر در رساله‌ای بنام غزوات طوپال عثمان پاشا که یک نفر مسیحی نوشته است آمده است.

توپخانه[3] (tup.xāne)، در اصطلاح نظامی، نام بعضی از سلاحهای آتشی سنگین، و نیز نام واحدهائی که آنها را بکار میبرند. توپخانه پس از کشف باروت پیدایش یافت. گویند در نبرد کرسی (۱۳۴۶) از توپهای کوچک استفاده شد، و نیز ترکان در محاصره‌ی (۱۴۵۳) قسطنطنیه توپهای برنجی که گلوله‌های سنگی پرتاب میکردند بکار بردند. نخستین استفاده‌ی عمده از توپخانه برای ویران کردن استحکامات بود، و بدین طریق، دژها و قلعه‌های قرون وسطائی از اعتبار افتاد. استفاده‌ی وسیع از توپخانه نخست در جنگ سی‌ساله بود، که گوستاو II (گوستاو آدولف) به قابلیت تحرک و سرعت عمل آن افزود. تا اختراع هواپیما در قرن ۲۰م، توپخانه در جنگ اهمیت متزاید داشت. توپخانه ممکن است ثابت (مثل توپهای ساحلی و بسیاری از توپهای ضد هوائی) و یا بدرجات مختلف متحرک باشد؛ و ممکن است سنگین (توپ) یا سبک (هاویتسر) باشد. امروزه توپخانه تقریباً بکلی موتوریزه است، یعنی با تراکتور کشیده میشود یا خود موتور دارد.

توپولوژی[4] (topoloĵi، از فنس)، رشته‌ای از ریاضیات که موضوعش خواصی از اشکال و هیئت‌های هندسی است که در نتیجه‌ی همسانی تغییر نمیکنند. برای آشنا شدن با مبانی توپولوژی، اشکال مورد بحث را لاستیکی تصور میکنند، و در این صورت، ساده‌ترین نمونه‌ی همسانی در اشکال ساده‌ی هندسی "کشیدن و جمع کردن بدون پاره کردن و بر هم انداختن" است، و هر شکلی که در نتیجه‌ی چنین تبدیلی از یک شکل بدست آید با آن همسان، و از نظر توپولوژی با آن معادل است (← همسانی). بنا بر این ملاحظات است، که در کتابهائی که از توپولوژی برای غیر اهل فن صحبت میکنند، توپولوژی را "هندسه‌ی اشکال لاستیکی" میخوانند. مثلا همه‌ی دوایر با هم و با هر مثلث، بیضی، مربع، مستطیل، و متوازی الاضلاع همسان میباشند. اما محیط دایره با خط مستقیم همسان نیست. همچنین، کره با مکعب همسان است، اما با چنبر (که وسطش سوراخ است) همسان نمیباشد.

از مسائل توپولوژی مسئله‌ی رویه‌های سطوح است. سطوح معمولی دو رویه دارند، که میتوان آنها را با دو رنگ مختلف رنگ کرد تا از هم متمایز شوند. اما در مورد سطح معروف به نوار موبیوس (بنام آ. ف. موبیوس)، که میتوان آنرا بطریق ساده‌ای بوسیله‌ی یک نوار کاغذ بشکل مستطیل ساخت، این عمل ممکن نیست، و این سطح بیش از یک رویه ندارد.


نوار موبیوس

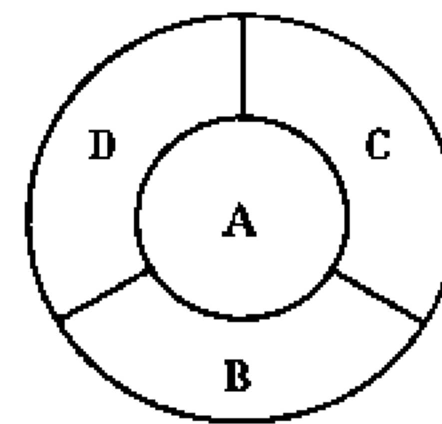
مسئله‌ی دیگر اینست که همه‌ی منحنیات ساده‌ی بسته‌ی مستوی، قطع نظر از شکل آنها (دایره، بیضی، کثیر الاضلاع، و غیره)، صفحه را به دو ناحیه تقسیم میکنند، بطوری که رفتن از هر نقطه‌ی یک ناحیه به نقطه‌ی دیگری از همان ناحیه بدون عبور از خط منحنی ممکن است، ولی رفتن از نقطه‌ی یکی از نواحی به نقطه‌ای از ناحیه‌ی دیگر بدون عبور از منحنی ممکن نیست. این خاصیت یک خاصیت توپولوژیائی است، و اگرچه بدیهی بنظر میرسد، اثباتش دشوار است.

مثال دیگری که نوع مسائل توپولوژی را روشن میکند مسئله‌ی رنگ کردن نقشه‌ی جغرافیائی است، که به قضیه‌ی چهاررنگ معروف است، و کیلی آنرا به دِ مورگن نسبت داده است (۱۸۷۸).

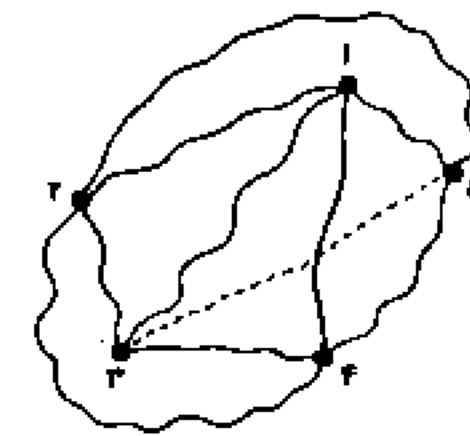
---

(۱)Penitentes (۲)Tübingen (۳)artillery (۴)topology

بموجب این قضیه، برای رنگ کردن یک نقشه‌ی جغرافیائی بطوری که هر دو مملکت که خط مرزی مشترک دارند دارای رنگهای مختلف باشند، عده‌ی ممالک هر چه باشد، ۴ رنگ کافی است. این قضیه هنوز ثابت نشده است، ولی ثابت شده است که برای این منظور ۵ رنگ کافی است، و ۳ رنگ کافی نیست (قسمت اخیر از روی شکل مقابل، مشتمل بر ۴ ناحیه‌ی A و B و C و D، مشهود است).



مسئله‌ی دیگر مسئله‌ی اتصال نقاط است، که موضوع آن تعیین بیشینه‌ی تعداد نقاطی از یک سطح است که بتوان آنها را دو بدو بوسیله‌ی منحنیاتی که هیچیک از دیگری عبور نکند بهم وصل کرد. چنانکه در شکل دیده میشود، در صفحه نمیتوان ۵ نقطه را با شرایط مذکور بهم متصل کرد (ثابت شده است که بیشینه‌ی مذکور در مورد صفحه ۴ است).



توپولوژی از رشته‌های نسبةً جدید ریاضیات است. در زمان گاوس اطلاعات مربوط باین موضوع ناچیز بود. بسط اولیه‌ی آن ناشی از تحقیقات (۱۸۴۷) گ. ر. **کیرشهوف** در باب شبکه‌های برق بود. گئورگ ف. ب. **ریمان** در تحقیقات عمیق خود در رابطه‌ی سطوح و توابع اول بار اصول توپولوژی را در ریاضیات بکار برد (۱۸۵۱). اما ترقی عمده‌ی این علم بدست ه. **پوانکاره** صورت گرفت. کارهای گ. **کانتور** نیز در تکامل توپولوژی تأثیر فراوان داشت. اخیراً این علم بسط فراوان یافته است، و امروز از وسایل ضروری ریاضیات علمی و فنی است. سابقاً توپولوژی را آنالیسیز سیتوس[1] [لاتی.، = تحلیل جا] میخواندند، ولی اکنون اصطلاح توپولوژی رواج دارد.

توپیکا[2] (topikā)، شهر (جمـ ۷۸٬۷۹۱)، ل‌ش ایالت کانزاس، کشمت، بر رود کانزاس؛ کرسی ایالت. مرکز بازرگانی و صنعتی ناحیه‌ی ثروتمند فلاحتی اطراف.

توت، درخت برگریز نیمکره‌ی شمالی از نوع موروس (*Morus*) با میوه‌های (توت) سیاه یا سفید، رنگ مرکب. توت سفید (*M. alba*) را در چین از ایام قدیم میشناختند، و برگش را برای پرورش کرم ابریشم بکار میبردند. اکنون در کشورهای معتدل آنرا پرورش داده بمصرف تغذیه‌ی کرم ابریشم میرسانند. در ایران، در نواحی شمالی خشک، درخت آن بزرگ و میوه‌ی آن شیرین و خوراکی میشود. بهترین انواعش، معروف به هراتی، میوه‌های بزرگتر دارد. انواع قرمزرنگش چندان مطلوب نیست ولی برای خشک کردن بکار میرود. نوع سیاه آن که شاه‌توت نامیده میشود ترش است.

توت‌عنخ‌آمون[3] (tut‘anx‘āmon) [مصری، = تصویر زنده‌ی آمون]، نقـ ح ۱۳۵۵ قم، شاه مصر قدیم، از سلسله‌ی XVIII. داماد اخناتون بود، و کمی پس از وی به پادشاهی نشست. مخالفت روحانیون با پرستش آتون (← اخناتون) در عهد وی به ثمر رسید، و شاه نام خود را از توت‌عنخ‌آتون به توت‌عنخ‌آمون تغییر داد، و اخناتون (**تل العمارنه**) را که پایتخت اخناتون بود ترک گفته طیوه را، که مرکز پرستش آمون بود، پایتخت قرار داد. از سرداران بزرگ دوره‌ی وی **حارمحب** بود که بعدها سلسله‌ی XIX را تأسیس کرد. مقبره‌ی توت‌عنخ‌آمون در کاوشهای سال ۱۹۲۲ در دره‌ای نزدیک **الاقصر** کشف شد، و منشأ اطلاعات تازه در باب حجاری و زندگی دوره‌ی سلسله‌ی XVIII گردید.

توت فرنگی: ← چیالک؛ چیالک درختی.

توتلا، شهر: ← تودلا.

توتم[4] (totem) [از ریشه‌ی الگانکین]، در مذهب آنیمیسم، شیئی مادی (معمولاً حیوان) که شخص با احترام فوق العاده بآن مینگرد، و رابطه‌ی نزدیک و خاصی بین خود و آن قائل است؛ و نیز شیئی که نماد توتم شمرده میشود. مردمشناسان توتمها را به انواعی تقسیم میکنند. متداولترین این انواع توتمهای قبیله‌ای است، که همه‌ی افراد یک قبیله به یک طریق خود را بآن منسوب میدانند. بعضی قبایل "توتمهای جنسی" دارند، یعنی افراد ذکور همه یک توتم و افراد اناث نیز جملگی دارای یک توتم هستند. در توتم‌پرستی قبیله‌ای، نام توتم از برجسته‌ترین مشخصات آنست. هر فرد از چنین قبیله‌ای دارای اسم توتمی است؛ و باید با فردی خارج از گروه توتمی خود ازدواج کند (← برونگانی). افراد یک قبیله‌ی توتمی خود را از نسل توتم میدانند، و نباید توتم را بکشند، یا بخورند، یا آنرا لمس‌کنند، یا از آن بنام واقعیش اسم ببرند. بعضی قبایل توتم را حامی و نگهبان خود میدانند. توتم‌پرستی عمدةً از خصوصیات استرالیا، ملانزی، و امریکای شمالی است. در باب منشأ توتم‌پرستی عقاید مختلفی اظهار شده است، ولی هیچیک مقبولیت عمومی نیافته است. نیز ← تابو.

توتوئیلا[5] (tutuilā)، جزیره (۱۰۴ کمـ، جمـ ۱۵٬۵۵۶)، بزرگترین جزایر ساموآی امریکا. **پاگوپاگو** بندرگاه آنست.

توتون (tutun) [ترکی، = دود]، گیاهی از نوع نیکوتیانا (*Nicotiana*) و محصولی که از برگ آن ساخته و در سیگار، چپق، قلیان، و غیره بکار میرود. در نواحیی که دمای متوسط لااقل ح ۵° صدبخشی است، و در زمینهای بارآور و دارای زهکشی کافی خوب بعمل میآید. عمده‌ترین جنس تجارتی آن نیکوتیانا تاباکوم (*N. tabacum*) است، که گیاهی است یکساله، بومی امریکا، و معمولاً بوسیله‌ی تخم بعمل میآید. جنس نیکوتیانا روستیکا (*N. rustica*) اصلاً از ویرجینیا (کشمت) است، و حالیه عمدةً در ترکیه و سواحل شرقی مدیترانه زراعت میشود. جنس نیکوتیانا پرسیکا (*N. persica*) [= "نیکوتیانای ایرانی"] همان تمباکو (tambā-ku) یا تنباکو است، که در مشرقزمین بعمل می‌آید. برگهای توتون را خشک و تخمیر و سپس کهنه میکنند، و برای استعمال آماده مینمایند. توتون ل و غ و تنباکوی نواحی مرکزی ایران شهرت جهانی دارد.

توتون قبل از کشف بتر جدید بتوسط کریستوف کلمب در امریکا کاشته میشد. در ۱۵۶۰، ژان نیکو، سفیر فرانسه در پرتغال، تخم آنرا برای کاترین دو مدیسی فرستاد، و گیاه و جوهر آن باسم او خوانده شد. در ۱۵۶۵ به آلمان، و در ۱۵۸۴ بتوسط سر والتر رالی و بقولی در ۱۵۸۶ بتوسط سر فرانسیس دریک به انگلستان وارد شد. تخمش بتوسط پرتقالیها به ایران رسید، و در ۱۰۳۸ هق در گیلان کشت میشده. نامش در زبانهای اروپائی (فنس تابا؛ انگل توباکو) ظاهراً مشتق از نام ابزار توتون‌کشی هندیشمردگان (← سیگار) است، و بصورت تنباکو یا تمباکو به ایران رسیده.

استعمال توتون برای "دود کشیدن" در بین هندیشمردگان امریکا از ایام قدیم سابقه داشته است. در اروپا توتون در آغاز از جنبه‌ی داروئی مورد توجه بود، و استعمال آن برای دود کشیدن در انگلستان ظاهراً بوسیله‌ی سر و. رالی سابق الذکر آغاز گردید، و سپس به سایر ممالک اروپا راه یافت، و در قرن ۱۷م در اروپا رایج بود، و سختگیری دولتها در این امر و حبس و آزار استعمال‌کنندگان دخانیات و تکفیر آنها از طرف کشیشان نتوانست از ازدیاد رواج آن جلوگیری کند. در قرن ۱۷م، استعمال دخانیات از اروپا وارد خاک عثمانی شد (نیز ← چپق)، و اگرچه مدتی سعی در جلوگیری از آن بعمل آمد، و بعضی از سلاطین عثمانی مخصوصاً بتحریک آخوندها جمع کثیری از مردم را باین عنوان بقتل رسانیدند، سرانجام کار بجائی رسید که شاهان و بزرگان و ملاها و حتی زنان در حرمخانه‌ها چپق میکشیدند. استعمال دخانیات در ایران در دوره‌ی صفویه معمول شد، و بقولی از خاک عثمانی به ایران رسید، و در هر حال ظاهراً در آغاز در این امر گرفت و گیری نبود، اما در دوره‌ی شاه صفی هر چند یکبار شاه و آخوندها و مأمورینشان دست به شکنجه و آزار و حتی قتل استعمال‌کنندگان دخانیات زدند، ولی این کار دوامی نیافت، و چپق و قلیان رواج تمام یافت.

توتونها: ← ژرمنها.

توتونی، دین: ← ژرمنی، دین.

توتونی، شهسواران[6] (totoni) یا **فرقه‌ی توتونی** یا **فرقه‌ی آلمانی شهسواران**، عنوان یک سازمان مذهبی و نظامی ژرمنی که در ۱۱۹۰–۹۱ در طی محاصره‌ی عکا در سومین جنگ صلیبی، از روی سازمان شهسواران پرستشگاه و شهسواران مهمان‌نواز، تشکیل یافت. اعضای آن از اشراف بودند، و سوگند یاد میکردند که فقر و عفاف و اطاعت را شعار خود قرار دهند. لباس آنها جامه‌ای سفید بود که صلیبی سیاه بر آن زردوزی شده بود. در اوایل قرن ۱۳م، فرقه به اروپای شرقی منتقل شد، و معروف گردید. در ۱۲۲۶ بجنگ با پروس که در آن زمان بت‌پرست بود خوانده شد، و امپراطور فردریک II امتیازات بسیار بآن اعطا کرد. در ۱۲۳۴، رئیس فرقه اراضی متصرفی خود را تحت حکومت عالیه‌ی پاپ قرار داد، و در صدد برآمد که از آنها مملکتی تشکیل دهد. لهستان مدتها

(۱)Analysis Situs (۲)Topeka (۳)Tut-ankh-amen (۴)totem (۵)Tutuila (۶)Teutonic knights

ادعا داشت که شهسواران توتونی باید از آن اطاعت کنند، ولی کاری از پیش نبرد. شهسواران توتونی در طی ۵۰ سال جنگ پروس را مطیع ساختند، و شهرها و دژهای بسیار بنا کردند. مقارن این ایام، فرقه‌ی ← شهسواران لیوونیائی در طرف مشرق مشغول کشورگشائی بود، و دو فرقه در ۱۲۳۷–۱۵۲۵ متحد بودند. فرقه‌ی توتونی در قرن ۱۳م پروسیها را، که سر بشورش برداشته بودند، نابود نمود، و مهاجرین آلمانی و لهستانی را جایگزین آنها ساخت. مقر فرمانروائی فرقه مارینبورگ بود. در ۱۲۶۳ پاپ آنانرا اجازه‌ی داد و ستد داد، و شهسواران از این اجازه بمنتهی درجه سوء استفاده کردند. استیلای شهسواران توتونی بر پومرلی سبب جنگهائی با لهستان گردید، و سرانجام در ۱۴۱۰ شهسواران مغلوب شدند، و بموجب دومین پیمان صلح تورون (۱۴۶۶)، پروس غربی و پومرلی را به لهستان واگذار کردند، و فقط در پروس شرقی بعنوان دست‌نشانده‌ی لهستان حکمرانی یافتند، و پایتخت فرقه به **کونیگسبرگ** منتقل گردید. لطمه‌ی مهلکی که باین فرقه وارد آمد در ۱۵۲۵ بود، که مهین‌سرور آنان، آلبرشت براندنبورگی، اصلاح دینی را پذیرفت، و پروس را دوکنشین و فارغ از حکومت دینی اعلام کرد، و سیگیسموند I لهستان او را عنوان دوک داد. باین ترتیب، فرقه بکلی از اهمیت افتاد، ولی تا ۱۸۵۵ در آلمان (کاتولیک‌مذهب) دوام داشت. بعدها در اتریش حیات تازه یافت، ولی صرفاً یک سازمان افتخاری بود.

توتونی، فرقه‌ی: ← توتونی، شهسواران.

توتیا (tutiā)، داروی چشم که از رسوب دود یا بخارهای سنگ سرب در موقع گداختن آن در کوره بدست میآمده است. برای تهیه‌ی آن قلمهائی از خاک سرخ ساخته و در قسمت فوقانی کوره‌ی ذوب سرب میگذاشته‌اند، تا در ضمن گداز سرب، دود در آنها پیچیده و رسوب کند؛ سپس آن رسوب را بدقت از قلمها جدا کرده میکوبیدند. بهترین آن نوع کرمانی است. توتیا در بسیاری از اورام چشم مفید بوده و نیز بعنوان قاطع نزف الدم و نفث الدم بکار میرفته است.

توتیا یا **بلوط دریائی**، جانور دریائی که، مانند ستاره‌ی دریائی، از خارپوستان است. بدن آن تقریباً کروی و دارای اسکلت خارجی آهکی است، که آنرا محافظت میکند، و خارهای نامنظمی از آن بیرون آمده است. حرکتش بواسطه‌ی پاهای لوله‌مانند و به کومک خارهاست. بیشتر توتیاها قسمت مفصلی موسوم به فانوس ارسطو دارند، که مجهز به ۵ دندان تیز است، و در ناحیه‌ی دهان در سطح تحتانی حیوان قرار دارد. اغلب آنها از جلبکها و سایر گیاهان و بعضی هم از حیوانات تغذیه میکنند.


توتیا (منظره‌ی جانبی)

توتی‌کورین[۱] (tutikorin)، شهر (جم ۹۸٬۸۶۶)، ج مدرس، هند؛ بندری بر خلیج بنگال. در ح ۱۵۴۰ بتوسط پرتغالیان ساخته شد؛ هلندیها در ۱۶۵۸ آنرا تصرف کردند، و در ۱۸۲۵ به بریتانیا واگذار نمودند. صادراتش قهوه، پنبه، و چای است.

توتیلا[۲] (totilā) یا **بادویلا**[۳] (bāduilā)، فت ۵۵۲، آخرین شاه (۵۴۱–۵۵۲) اوستروگوتها. ناپل را در ۵۴۳ و رم را در ۵۴۶ از دولت بیزانس گرفت، و بر قسمتهای مرکزی و جنوبی ایتالیا استیلا یافت. در ۵۵۲، یوستی‌نیانوس I لشکری به سرکردگی نارسس بجنگ او فرستاد. توتیلا مغلوب و در جنگ کشته شد، و این واقعه استیلای دولت بیزانس را بر ایتالیا موقتاً برقرار نمود.

توج (tavvaj) یا **توز** (tavvaz)، شهر قدیم، اردشیر خره، فارس، بر رود شاپور که بهمین مناسبت توج نیز خوانده شده است. مسلمانان در خلافت عمر خطاب آنرا فتح کردند (۱۸ یا ۱۹ هق). شهر تجارتی مهمی بود، و منسوجاتش (معروف به توزیه) شهرت داشت. در قرن ۶م هق در حال انحطاط، و در قرن ۸م بکلی ویران بود. محلش به درستی معلوم نیست، ولی بعضی آنرا مطابق ده کهنه‌ی کنونی در بخش شبانکاره شمرده اند.

توجو[۴]، **هیدکی** (hideki tojo)، ۱۸۸۴–۱۹۴۸، سردار ژاپنی. حزب نظامی طرفدار جنگ با متفقین جج II، با رسیدن او به نخست‌وزیری در اکتبر ۱۹۴۱، پیروزی قطعی یافت. در ژوییه‌ی ۱۹۴۴ که جزایر ماریاناس از دست ژاپن رفت استعفا کرد. پس از جنگ بعنوان یکی از مجرمین جنگ اعدام شد.

توجیه (tōjih) [عربی، = کسی را روی بسوئی گردانیدن]. **۱-** در علم بدیع، ← **محتمل الضدین**. **۲-** در علم قافیه، حرکت حرف پیش از روی ساکن؛ مانند فتحه‌ی س و د در پسر و پدر، و ضمه‌ی گ و م در گل و مل. اختلاف توجیه، جز در وقتی که حرف وصل به روی پیوندد (مانند شاعری و توانگری)، جایز نیست.

توجیه، در روانشناسی، ← **دفاع، سازوکار**.

توچال (tōcāl)، قله‌ای بارتفاع ۳٬۹۶۷ متر، از قلل ← کوههای شمیران از رشته‌ی جنوبی سلسله‌ی البرز، ح ۱۵ کیلومتری ل تجریش، در شهرستان شمیرانات، استان تهران. از تفرجگاههای کوه‌نوردان است. راهی که کوهنوردان بیشتر از آن استفاده میکنند راه جبهه‌ی جنوبی است که مشرف بر آبادی پس‌قلعه و معروف به راه آبشار دوقلو است، و در همه‌ی فصلها مورد استفاده میباشد. یکی از قدیمترین صعودهای مستند به قله‌ی توچال صعود فتحعلی شاه قاجار است، که شرح آن در کتاب مرآة البلدان آمده است.

توچاه (tucāh)، ده (جم ۱٬۵۷۰ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش لشت نشا، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان).

توچقاز (tuceqāz)، ده (جم ۱٬۴۷۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سامن، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان؛ ۱۲ کیلومتری غ ملایر.

توحید (tōhid)، اعتقاد به وَحدانیت [= یگانگی] خداوند (← شرک؛ ثنویت). قائل به توحید موحد (movahhed) [= یکی‌گوی] خوانده میشود. در نزد عامه‌ی متکلمین، توحید یکی از اصول دین است. در اصطلاح عام حکمای اسلامی، غالباً مراد از توحید مُجَرّد دانستن ذات الاهی است از هر آنچه آن را به شائبه‌ی تَعَدُّد و کَثرت و شبیه و شریک میآلاید، و در حقیقت حکما برای توحید سه مرحله قائل شده‌اند: (۱) معرفت به ربوبیت پروردگار؛ (۲) اقرار به وحدانیت او؛ (۳) نفی هر چه مثل و شبیه او فرض میشود.

در اعتقاد عرفا و صوفیه، توحید مرادف است با اعتقاد بآنکه "حق"، یعنی وجود واقعی و حقیقی، فقط ذات خدا است، و وجود ماسوای حق در واقع "بود" نیست، بلکه "نمود" است، و به مثابه‌ی سایه‌ی حق و تَبَع اوست. توحید در نزد صوفیه و عرفا نیز دارای سه مرحله است: (۱) توحید افعال، که همه‌ی افعال را به حق منسوب دارند، و جز او کسی را فاعل نشمرند؛ (۲) توحید صفات، که تمام صفات را مخصوص او دانند، و صفت را از همه‌ی ماسوی نفی کنند؛ (۳) توحید ذات، که ذات و وجود واقعی را مخصوص حق دانند، و وجود هر ذات دیگر را نفی کنند. صوفیه وصول بمرحله‌ی توحید را بدو طریق علمی و عینی ممکن می‌شمارند، و بعقیده‌ی آنها، توحید علمی از طریق تعقل و استدلال دست میدهد، اما توحید عینی امری وجدانی است، و از راه کَشف و شُهود حاصل میشود.

نزد متکلمین عامه، علم توحید و صفات عنوان علم **کلام** است؛ اما **معتزله**، که صفات را نفی می‌کنند، قید "صفات" را درین مورد لازم نمیشمرند، و کلام را علم توحید میخوانند، بسبب همین قول آنها در نفی صفات، که باعتقاد آنها قول بدان منجر به قبول تشبیه در حق خدای تعالی است، معتزله خود را اصحاب توحید میخوانده‌اند.

توحید، سوره‌ی: ← **اخلاص، سوره‌ی**.

توحید الاهی: ← **اکبر شاه**.

توخ، درخت، ← **دغدغان**.

توخه[۵] (tuxe)، در دین یونان، مظهر نیکبختی، مطابق فورتونا در دین رومیان.

تودئوس[۶] (tudeus)، پهلوان افسانه‌ای یونانی، برادر ملئاگروس و یکی از **مخالفان هفتگانه‌ی تب**.

تودری (tudari)، ← **قدومه**.

تودلا[۷] (tudelā)، اسپانیولی **تودلا**[۷]، باستانی **توتلا**[۸]، در مآخذ اسلامی **تطیله** (tatila)، شهر (جم ۱۳٬۱۳۴)، ایالت ناوار، ل اسپانیا، بر رود ابرو، ۸۴ کیلومتری ج پامپلونا. در ۷۱۶ به تصرف مسلمانان درآمد، آلفونسوی I آراگون آنرا تصرف کرد (۱۱۱۵). در ۱۷۸۳ اسقف‌نشین شد؛ در ۱۸۰۸–۱۳ در دست فرانسویان بود. کلیسائی بسبک رومانسک از قرن ۱۲م دارد.

تودلی، بره‌ی: ← **گوشت**.

تودور[۹] (tudor)، انگلـ تیودر (tiudər)، نام خاندانی که در ۱۴۸۵–۱۶۰۳ بر انگلستان فرمان‌روائی کرد. مؤسس خاندان، اوون تیودر (owən) (فت ۱۴۶۱)، از یکی از خاندانهای قدیمی ویلز و از درباریان هنری VI بود، و با **کاترین والوالی** (بیوه‌ی هنری V) ازدواج کرد (۱۴۲۹؟)، و از او صاحب پنج فرزند شد. اوون از طرفداران خاندان لنکستر بود، و در جنگ گلها کشته شد. ارشد اولاد ذکور وی ادمند نام داشت، که در ۱۴۵۳ لقب ارل آو ریچمند یافت، و با **مارگریت بوفورت**، نوه‌ی جان آو گانت، ازدواج کرد، و از او صاحب

(۱)Tuticorin (۲)Totila (۳)Baduila (۴)Tojo (۵)Tyche (۶)Tydeus (۷)Tudela (۸)Tutela (۹)Tudor

یک پسر بنام هنری شد، که پس از مغلوب کردن (۱۴۸۵) ریچارد III و پایان دادن به جنگ گلها، بعنوان هنری VII بسلطنت نشست. وی از طریق وصلت با دختر ادوارد IV دو خاندان لنکستر و یورک را متحد ساخت. فرزندانش **مارگریت تودور**، **ماری دو فرانس**، و **هنری VIII** بودند. مارگریت با جیمز IV اسکاتلند و ماری دو فرانس با لوئی XII فرانسه وصلت کرد، و هنری VIII بعد از پدر بسلطنت رسید. هر سه فرزند هنری VIII–**ادوارد VI**، **ماری تودور**، و **الیزابت I**–در انگلستان سلطنت کردند. پس از مرگ (۱۶۰۳) الیزابت، سلسله‌ی تودور منقرض شد، و سلسله‌ی استوارت، که از طریق مارگریت تودور مدعی سلطنت انگلستان بود، فرمانروائی یافت.

در عهد تودورها نظام فئودالیته در انگلستان پایان پذیرفت، قدرت سلطنت افزایش بسیار یافت، و انگلستان به یک قدرت دریائی تبدیل شد، و نتیجةً بر غرور ملی افزوده شد، و تجارت توسعه یافت. در همین دوره کشمکشهای سخت مذهبی روی داد. فضل و ادب رونق بسیار داشت.

تودور[۱]، سبک (tudor)، اصطلاحی برای معماری و تزیینات نیمه‌ی اول قرن ۱۶م در انگلستان در سلطنتهای (۱۴۸۵–۱۵۵۸) هنری VII، هنری VIII، ادوارد VI، و ماری تودور. خصیصه‌ی اصلی سبک تودور این بود که در خانه‌های بزرگ بیشتر بساختن اطاقهای متعدد و خصوصی توجه داشتند. باین ترتیب از اهمیت تالارهای بزرگ، که پیش از ظهور این سبک مرسوم بود، کاسته شد. دیوار اطاقها معمولا از چوب بلوط پوشیده میشد؛ سقفها و بالای دیوارها با گچبریهای مفصل تزیین میشد؛ بکار بردن اثاثه‌ی گوناگون در اطاقها بیش از پیش معمول شد. برخی از خصوصیات بیرونی بناهای تودور عبارت بود از دودکشهای تزیینی متعدد، شیروانیهای بلند، و نیز آشکار بودن آجر و الواری که در ساختمان بنا بکار میرفت.

توده‌ی هوا[۲]، در اصطلاح هواشناسی، قسمت بسیار عظیمی از هوا، با طول و عرض ۸۰۰–۸‘۰۰۰ کم و عمق از چند صد متر تا چند کم، که در سراسر آن دما و رطوبت تقریباً یکسان است. توده‌های هوا بر فراز پهنه‌های وسیع و یکنواخت بری یا بحری، که هوا در آنها مدت کافی راکد میماند تا اینکه مشخصات پهنه را بگیرد، تشکیل میشود. مشخصات توده‌های هوا در ضمن حرکت آنها، بر حسب ناحیه‌ای که از فراز آن میگذرند، تغییر میکند، و این تغییر آنقدر ادامه مییابد تا توده‌ی هوا هویت خود را در حرکت عمومی جوّ از دست بدهد.

توده‌های هوا در هواشناسی اهمیتی بسزا دارند، و دانستن وضع آنها اساس پیشگوئیهای جوی است. از برخورد دو توده‌ی هوا ممکن است انقلابات شدید جوی تولید شود (← **جبهه**).

تور (tur)، در داستانهای ملی ایران، پسر فریدون، که پدرش، در تقسیم مملکت خود، توران و چین را بدو داد. تور، که از سهم خود ناراضی بود، با برادر بزرگتر (سلم) همدست شد، و بحیله برادر کوچک خود ایرج را کشتند. منوچهر تور را بکشت، و این امر باعث جنگهای ایرانیان و تورانیان شد، که بخش مهمی از داستانهای ملی ایران را تشکیل میدهد.

تور[۳] (tor)، در دین ژرمنی، خدای رعد و قدرت و جنگ در نزد نورسها. کوچکترین پسر اودن (← ودن) بود. گرزی سحرآمیز داشت که پس از پرتاب بازمیگشت. دشمن دیوها بود. از چرخهای ارابه‌اش رعد برمیخاست. او را با یوپیتر رومیها یکی دانسته‌اند.

تور (tūr)، رب النوع جنگ؛ ← **تیو**.

تور[۴] (tur)، شهر (جـ ۸۰‘۲۶۱)، کرسی ولایت اندر–اِ–لوار، غ فرانسه‌ی مرکزی؛ بر رود لوار؛ پایتخت تاریخی تورن. صنایع متعدد (مخصوصاً شراب و ابریشم) دارد. شهری قدیم از دوره‌ی گلها و رومیان است، و پس از مرگ (۳۹۷؟) ← **قدیس مارتن**، که اسقف آنجا بود، بسرعت توسعه یافت. در قرون وسطی از مراکز تمدن مسیحی بود؛ شارل مارتل در جنگ بزرگی میان تور و **پواتیه** اعراب را شکست داد (۷۳۲. ← **بلاط الشهداء**). گرگوریوس توری (قرن ۶م) و آلکوین (قرن ۹م) شهر تور را بصورت مرکزی پرفروغ از علم و دانش قرون وسطی درآوردند. تاریخ سیاسی تور همان تاریخ **تورن** است. لوئی XI اقامت در تور را دوست میداشت، و چند مجلس عمومی طبقاتی در آنجا منعقد کرد، و صنعت ابریشم را بدانجا وارد نمود، و سرانجام در کاخی نزدیک تور درگذشت. تور در ۱۸۷۰–۷۱ (جنگ فرانسه و پروس) و در ۱۹۴۰ (جـجـ II) پایتخت موقت فرانسه شد. با اینکه در جـجـ II آسیب دید، یکی از زیباترین شهرهای فرانسه و از مراکز جالب سیاحان است. بالزاک در تور بدنیا آمد.

تور (tver)، شهر، جمشسر، ← **کالینین**.

تورات (tōrāt، از عبری)، نام پنج کتاب اول عهد عتیق، معروف به **شریعت موسی** یا **اسفار خمسه**، که به اعتقاد یهودیان در کوه سینا بر موسی نازل شده است. دستورات اصلی مربوط به راه و رسم زندگی اخلاقی و جسمانی در آن آمده است. تورات با وصف ابتدای آفرینش آغاز میشود، و با بیان مرگ حضرت موسی، درست پیش از تسخیر کنعان بتوسط بنی اسرائیل، پایان میپذیرد.

توران[۵] (turān)، بیابانی پست در قسمت مرکزی تجشسـ آسیائی، ج و ش دریای آرال. بواسطه‌ی آمو دریا و سیر دریا، به بیابانهای **قرا قوم** در ج، **قزل قوم** در مرکز، و **قرا قوم آرال** در ل تقسیم میشود. ریزش در آنجا خیلی کم است، و جز در واحه‌های حاصلخیز کنار آمو دریا و سیر دریا، سکنه‌ی چندانی ندارد. در این واحه‌ها پنبه و میوه و برنج بعمل میآید. از قسمتی از سرزمین توران برای گوسفندچرانی استفاده میشود.

توران، در داستانهای ملی ایران، نام قسمتی از مملکت **فریدون**، که وی به پسر میانی خود **تور** واگذار کرد، و بنام او توران خوانده شد. بروایت شاهنامه، توران سرزمین ترکان و چینیان بود، و بواسطه‌ی جیحون از ایران جدا میشد. جنگهای ایرانیان و تورانیان، که بسبب کشته شدن تور بدست منوچهر آغاز شد، قسمت مهمی از داستانهای ملی ایران را تشکیل میدهد.

در باب اصل لفظ توران و چگونگی استعمال متأخر آن بمعنی مملکت ترکان، و نیز در باب نژاد تورانیان، آراء و فرضیات مختلفی پیشنهاد شده است. از جمله اینکه بعضی آن قوم را با طوایف هون تطبیق کرده‌اند، و این قول امروز دیگر چندان مقبول نیست، چنانکه احتمال آنکه تورانیان عبارت از ترکان بوده‌اند نیز مردود است. از اوستا و کتب پهلوی چنین برمیآید که تورانیان با ایرانیان از یک نژاد بوده‌اند. بموجب بعضی تحقیقات، لفظ توران از نام قوم توره (tura) گرفته شده است که با ایرانیان رقابت و دشمنی داشتند. این قوم همان **ماساگتهای** آریائی بیابانگرد چادرنشین شمرده شده‌اند، که در آغاز در ش جیحون و دریای آرال میزیستند، و با ایرانیان شهرنشین–که وطنشان ایران وئجه (خوارزم؟) بود، و بمناسبت فرهنگ برتر خود عنوان "آریائی" (← **آریائیها**) را به خود تخصیص داده بودند–غالباً در جنگ بودند. جنگهای داستانی ایرانیان و تورانیان ظاهراً انعکاس همین جنگهای بین دو قوم آریائی ایرانی و تورانی بوده است. با اینکه مهاجرتهای بعدی سازمان نژادی آسیا را تغییر داد اصطلاح تورانی به دشمنان دیگر ایرانیان (از قبیل طخارها، کوشانها، هفتالیان، و ترکها) اطلاق گردید.

استعمال لفظ توران بعنوان یک اصطلاح جغرافیائی در نزد مورخین مسلمان، اعم از ایرانی و عرب و ترک، یکنواخت نبوده است، و این لفظ به ماوراء النهر و سرزمین بین سیحون و جیحون اطلاق میشده، و حتی رود ولگا را نهر توران خوانده‌اند.

تورانشاه (turānšāh) [شمس‌الدوله فخرالدین تورانشاه I ابن ایوب]، ملقب به **ملک معظم** [الملک المعظم]، فـ ۵۷۶ هق، مؤسس دولت ایوبیان در یمن؛ برادر صلاح‌الدین ایوبی. در سال ۵۶۹ صلاح‌الدین او را به تسخیر یمن فرستاد، در همان سال زبید و عدن را گرفت، و سال بعد امیر صنعاء را بیرون راند. تورانشاه اقامت در یمن را دوست نمیداشت، و بدرخواست خودش صلاح‌الدین او را حکومت شام داد (۵۷۱ هق)، و پس از سه سال حکومت شام، حکومت اسکندریه باو واگذار شد. پس از بازگشت تورانشاه از یمن، شورشهائی در آنجا روی داد. صلاح‌الدین یکی از برادران دیگر خود، سیف‌الاسلام طغتکین (toq-takin) (فـ ۵۹۳ هق)، را به یمن فرستاد (۵۷۸ هق)، و او حکومت ایوبیان را تا حدی مستقر کرد. بعد از او پسرانش معزالدین اسماعیل و ایوب ابن طغتکین (ملقب به الملک الناصر) اولی در ۵۹۳–۵۹۸ هق و دومی در ۵۹۸–۶۱۱ هق حکومت کردند، و هر دو مقتول شدند. کمی بعد فرمانروائی یمن بدست **رسولیان**، که همراه تورانشاه به یمن آمده و در آن سرزمین نفوذ و قدرت یافته بودند، افتاد (۶۲۶ هق). حکومت ایوبیان در یمن بیش از نیم قرن دوام یافت.

تورانشاه I (turānšāhe) [تورانشاه ابن قاورد]، ملقب به **عمادالدوله**، فـ ۴۸۹ یا ۴۹۰ هق، ۴مین پادشاه از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان، پسر **قاورد**. بعد از برادرش سلطانشاه (فـ ۴۷۶)، به امارت کرمان نشست. گویند پادشاهی دیندار بود. بعد از

(۱)Tudor (۲)air mass (۳)Thor (۴)Tours (۵)Turan

او پسرش ایرانشاه سلجوقی سلطنت یافت.

تورانشاه II (turānšāhe) [تورانشاه ابن طغرل‌شاه]، فت ۵۷۹ هق، ۱۱مین پادشاه (۵۷۲–۷۹ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر طغرلشاه. بعد از پدر، برای آنکه با بهرامشاه معارضه نکند، به فارس رفت، اما چندی بعد بازآمد، و منازع برادر خود ارسلانشاه II گشت، و در جنگی نزدیک جیرفت او را کشت (۵۷۲ هق). بسبب انهماک در شرب خمر، کفایت اداره‌ی امور را نداشت، و عاقبت بدست یکی از امیران خود کشته شد.

تورانشاه، خواجه جلال‌الدین (turānšāh)، فت رجب ۷۸۷ هق، از رجال و وزرای معروف فارس در عهد سلطنت شاه شجاع. وی وزارت شاه شجاع داشت، و بسبب خدماتی که بدو کرد، مورد توجه و عنایت او گشت. بعد از شاه شجاع، چون نوبت سلطنت به سلطان زین‌العابدین رسید، او را از وزارت معزول کرد، و وزیر تازه او را فروگرفت، و شکنجه کرد تا مرد. حافظ شیرازی در اشعار خود مکرر از او یاد کرده و او را به حق‌بینی و حق‌گوئی ستوده و بنام "تورانشاه عادل" و "تورانشه خجسته" و "جلال ملک و دین" ستایش کرده است.

تورانشاه ابن طغرلشاه: ← تورانشاه II.

تورانشاه ابن قاورد: ← تورانشاه I.

تورانی، شاعر، ← اهلی ترشیزی.

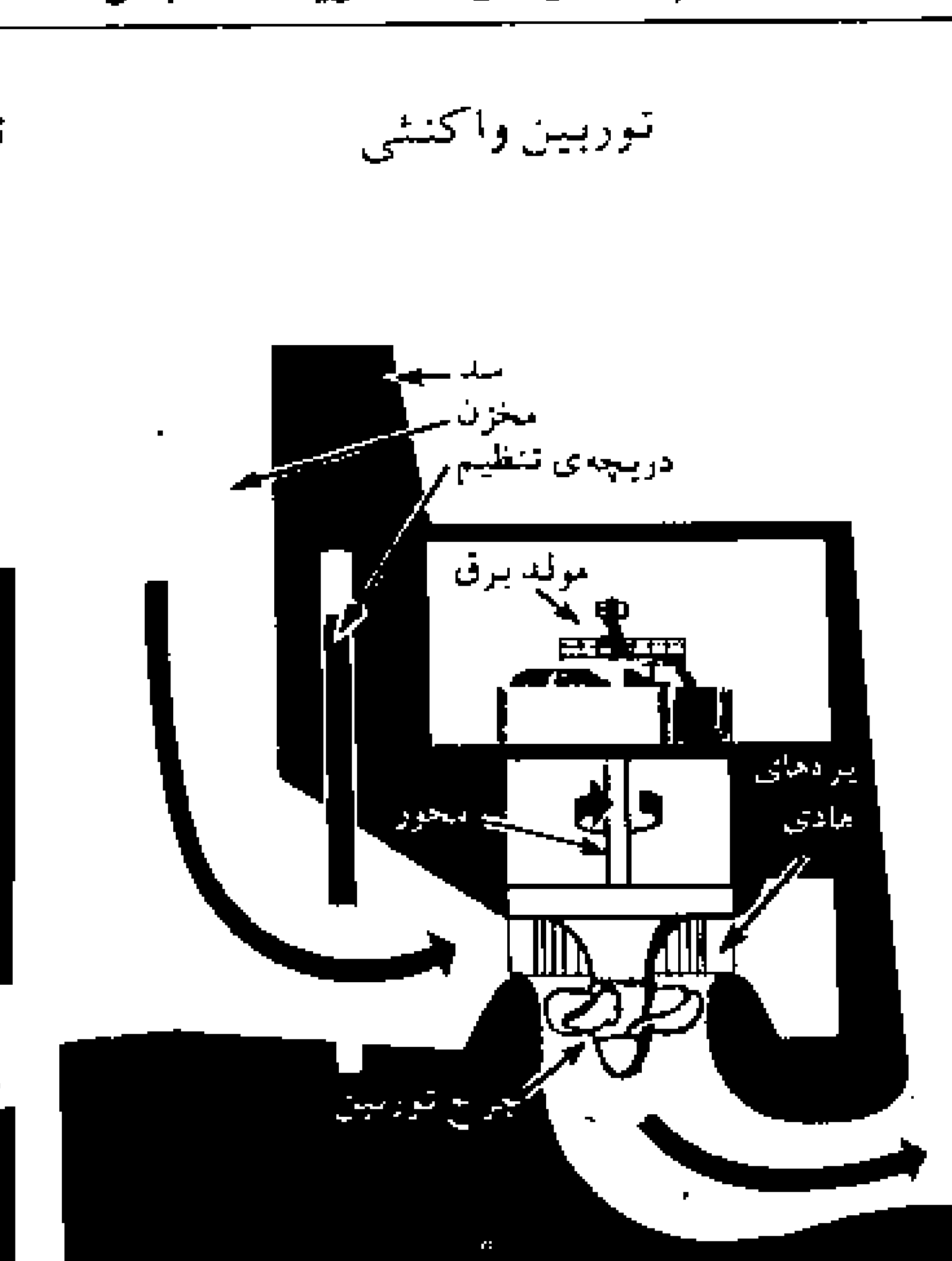
تورانیان، مردم توران. ← توران.

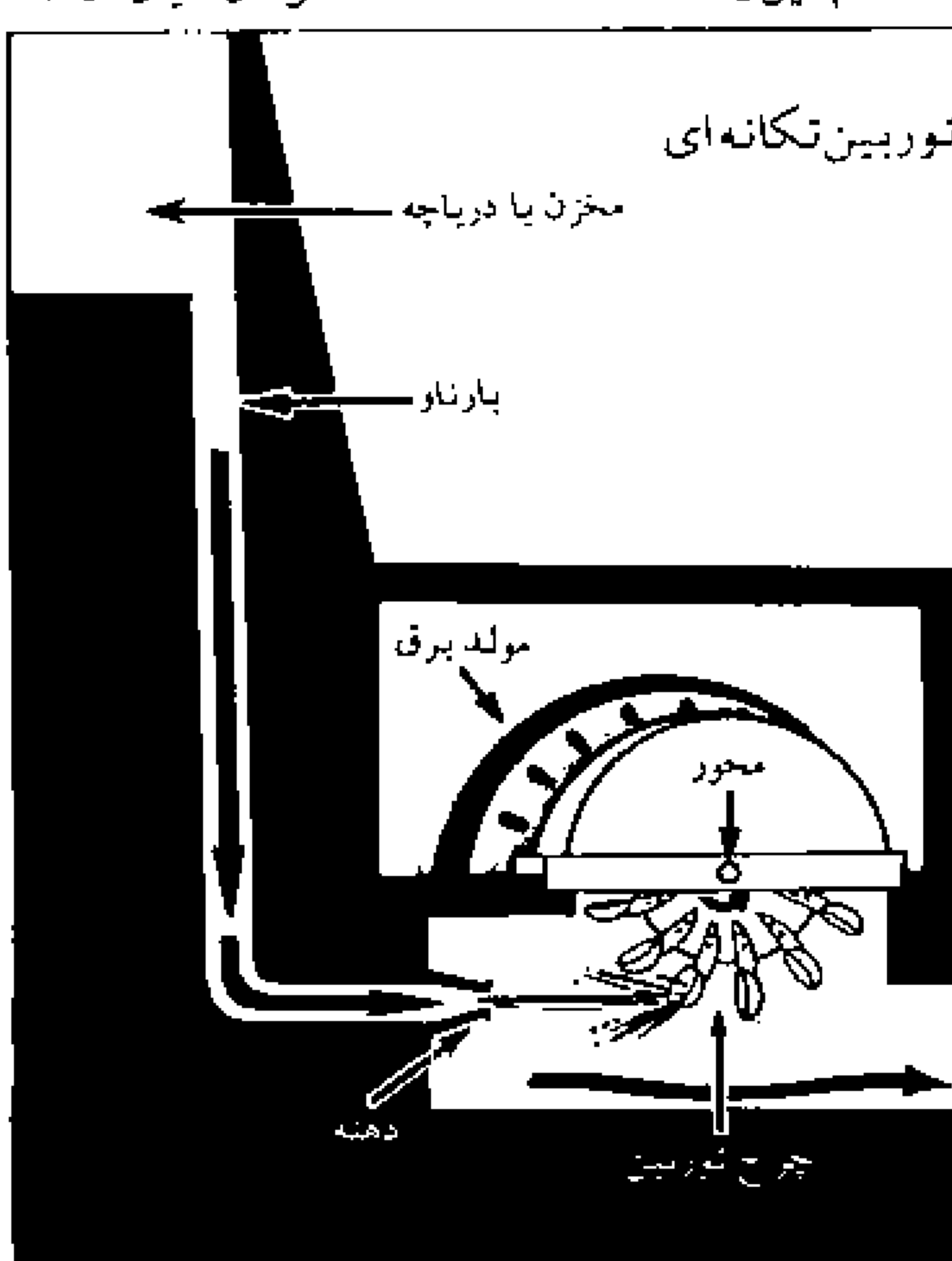
تورب[۱] (turb) یا **زغال نارس** (nāras)، بقایای زغال‌شده‌ی متراکم گیاهان که در باطلاقهای مناطق معتدل انباشته میشود. تورب از رسوب تدریجی و ملایم گیاهان آبی (مانند جلبکها، جگنها، خزه‌ها) که اولین مراحل تبدیل زغال را طی میکنند ساخته میشود. توربهای کنونی با شرایط معینی از خزه‌هائی بنام اسفاگنوم در آبهای شیرین تشکیل می‌شود، و میتوان آنها را برای سوخت بکار برد.

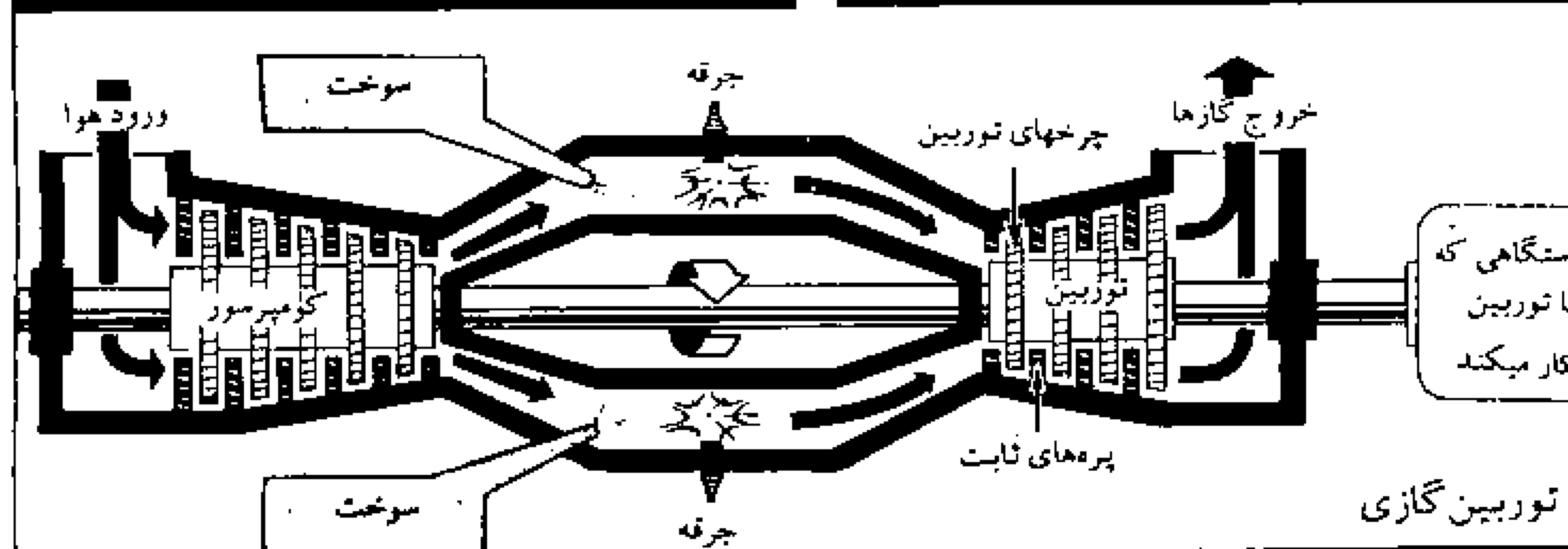
توربکه[۲]**، هاینریش** (hāynriš torbeke)، ۱۸۳۷–۹۰، مستشرق آلمانی، استاد عربی در دانشگاه‌های هایدلبرگ و هاله. درة النواص (۱۸۷۱) حریری، کتاب الملاحن (۱۸۸۲) ابن درید، جزء اول مفضلیات، و الرسالة العامه فی کلام العامه (۱۸۸۶) از صباغ را منتشر کرد.

توربین[۳] (turbin؛ از فنـ)، ماشینی که نیروی یک سیال (آب، بخار آب، یا گاز) متحرک را به انرژی قابل کار تبدیل میکند. توربین اساساً چرخی است که با نیروی چنین سیالی میگردد. انواع آن عبارتند از توربین آبی، توربین بخار، و توربین گازی (توربینهائی که با نیروی باد کار میکنند فقط در مناطق معدودی که دارای بادهای نسبةً منظم اند قابل استفاده اند، و امروزه بیشتر نیروی برق بواسطه‌ی سه نوع مذکور تولید می‌شود). **توربینهای آبی** در سدها و آبشارها برای بکار انداختن مولدهای برق بکار میروند. در اطراف چرخ توربین، پره‌ها یا قاشقکهائی است که آبی که از سد یا از آبشار میریزد بآنها میخورد، و در نتیجه، چرخ و محورش بحرکت درمیآیند؛ حرکت محور به مولد برق منتقل میشود. توربین‌های آبی مزیت عمده‌ای بر توربینهای بخار و توربینهای گازی دارند، و آن اینکه نیاز به سوخت برای تولید گاز یا بخار ندارند. توربینهای آبی جریان ثابتی را اقتضا میکنند؛ تنظیم آبی که از توربین میگذرد بوسیله‌ی دریچه‌ها و پره‌های تنظیم بعمل میآید. در بسیاری از سدها و آبشارها، جریان آب با فصل و هوا تغییر میکند، و در مواقع کم‌آبی ممکن است بکلی متوقف شود. قدرت توربین آبی به دو عامل بستگی دارد، یکی مقدار آب جاری در واحد زمان، و دیگری ارتفاع سقوط، یعنی فاصله‌ای که آب باید سقوط کند تا به توربین برسد. این ارتفاع ممکن است فقط ح ۲٫۵–۳ متر (در سدهای روی رودخانه) یا بیش از ۳۰۰ متر (در نواحی کوهستانی) باشد. در حالت اول معمولاً معبرهائی که در داخل سد ساخته میشود آب را به توربین میرساند. در ارتفاعات زیاد، لوله‌های طویلی موسوم به بارناو[۴] (bār.nāv) آب را به توربین میبرند. توربینهای آبی به دو نوع عمده ـ تکانه‌ای و واکنشی ـ منقسم اند. توربینهای تکانه‌ای دارای قاشقک هستند، و محور آنها ممکن است افقی یا قائم باشد؛ آب از یک تا ۶ دهنه با فشار به قاشقکها میخورد، و تکانه‌ی حاصل از این برخورد چرخ را میگرداند. این توربینها معمولاً در جاهائی که مقدار آب کم ولی ارتفاع سقوط زیاد است بکار میروند. توربینهای واکنشی محور قائم دارند، و تماماً زیر آبند، و پره‌های آنها در نتیجه‌ی فشار آب و نیز سرعت جریان آن بحرکت میآیند. بهترین مورد کار آنها وقتی است که مقدار آب زیاد و ارتفاع سقوط کم باشد. تنظیم جریان آب بوسیله‌ی دریچه‌ی تنظیم و پره‌های هادی بعمل میآید. **توربینهای بخار** در اواخر قرن ۱۹م اختراع شد، و بحدی رواج یافت که امروزه بیشتر مولدهای برق با توربینهای بخار کار میکنند، و این توربینها در کشتیها و نیز در بسیاری از ماشینها استعمال میشوند. سوختی که برای تهیه‌ی بخار آب مصرف میشود بیشتر زغال سنگ و نفت است. اساس عمل توربین بخار مانند توربین آبی است: بخار از یک طرف با فشار وارد توربین میشود، و در آنجا منبسط میگردد؛ بوسیله‌ی پره‌های ثابت، بخار را متوجه چرخهای پره‌دار توربین میکنند. بخاری که از توربین خارج میشود، بوسیله‌ی دستگاه خنکساز تبدیل به آب میگردد، و خلائی که در نتیجه‌ی این کار در توربین پدید میآید به درون‌کشیده‌شدن بخار کومک میکند. عمل **توربینهای گازی** مانند توربینهای بخار است، الا اینکه در آنها، بجای بخار، گازهای داغ بکار میرود. اجزای اصلی یک توربین گازی عبارتست از **کومپرسور**، اطاق احتراق، و یک یا چند چرخ. کومپرسور هوا را میکشد، و متراکم میکند. این هوای متراکم در اطاق احتراق با سوخت مخلوط میشود و میسوزد. گازهای حاصل از احتراق بسیار منبسط میشوند، و در عبور از توربین، چرخ آنرا بحرکت میآورند. گازهائی که از مخرج توربین خارج میشوند در حکم نیروی تلفشده هستند، مگر در طیاره‌ی جت.

از جنبه‌ی تاریخی، استفاده از قدرت آب برای حرکت دادن چرخها بسیار قدیمی است. اول کسی که نخستین توربین بخار را توصیف کرده است (قرن دوم قم) هرون اسکندرانی است. در ۱۸۳۲







(۱)peat (۲)Thorbeche (۳)turbine (۴)penstock

بنوا فورنرون[۱] (benuā furneroN)، مهندس فرانسوی، نخستین توربین بخار محفظه‌دار موفقیت‌آمیز را ساخت. نخستین توربین بخار تکانه‌ای را کارل گوستاف د لاوال[۲] (kārl gustāf de lāvāl)، مهندس سوئدی ساخت (۱۸۸۷). دو سال بعد، چارلز پارسنز[۳] (cārlz pārsənz) نوعی توربین بخار واکنشی در انگلستان بعمل آورد. توربینهای گازی در طی جج II تکمیل گردید.

تورتوسا[۴] (tortosā)، عربی **طرطوشه** (tor-tuša)، شهر (جه ۴۵'۶۷۲)، لش اسپانیا، در کاتالونیا، بر رود ابرو. در ۲۱۸ قم بتصرف رومیان درآمد؛ در دوره‌ی گوتها اسقف‌نشین شد. در ۷۱۳ بتصرف مورها (اعراب) درآمد؛ در ۸۰۹ (۱۹۳ هق) لولی بی‌آزار (پسر شارلمانی) آنرا محاصره کرد، ولی از سپاهیان الحاکم I شکست خورد؛ پس از تجزیه‌ی خلافت امویان اسپانیا و بوجود آمدن حکومت ملوک الطوایفی، طرطوشه پایتخت امیرنشین کوچکی گردید؛ سرانجام رمون برنگار IV آنرا تصرف نمود (دسامبر ۱۱۴۸، شعبان ۵۴۳ هق). آثاری از دوره‌ی رومیها و کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد. طرطوشی بمعنی منسوب به طرطوشه است، و عده‌ای از فضلا این عنوان را داشته‌اند، و این امر حاکی از اینست که در دوره‌ی حکومت اسلامی طرطوشه از مراکز فضل و ادب بوده است.

تورجان (turjān)، دهستان (جه ۱۷'۵۵۰؟)، بخش بوکان، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی. کوهستانی و هوایش معتدل است. سیمین‌رود مشروبش میکند. محصولش توتون و فراورده‌های دامی است. مرکزش، **تورجان** (جه ۶۶۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳ کیلومتری جغ بوکان است.

توردسیلیاس[۵] (tordesilias)، شهر (جه ۵'۰۲۹)، ل اسپانیای مرکزی، در لئون. در اینجا در سال ۱۴۹۴، اسپانیا و پرتغال پیمانی برای تقسیم جهان غیر مسیحی به دو منطقه‌ی نفوذ امضا کردند. این پیمان در تعقیب توقیع ۱۴۹۳ پاپ آلکساندر VI بود، که بموجب آن بتِ جدید سهم اسپانیا و افریقا و هند سهم پرتغال میشد. تغییری که پیمان توردسیلیاس در خط فاصل دو منطقه‌ی نفوذ مقرر کرد سبب ادعای پرتغال بر برزیل گردید. قلعه‌ی توردسیلیاس در ۱۵۱۶–۵۵ مقر خوانای دیوانه (ملکه‌ی کاستیل) بود.

تورستنسون[۶]**، لنارت** (lenārt torstenson)، ۱۶۰۳–۵۱، ژنرال سوئدی در جنگ سی‌ساله. از فرماندهان زبردست توپخانه بود، و در ۱۶۴۱ بجای ی. بانر، فرمانده کل شد. فاتحانه در ساکس، بوهم، موراوی، و سیلزی جنگید. در ۱۶۴۳–۴۴ به دانمارک و در ۱۶۴۵ به اتریش لشکر کشید. در ۱۶۴۶ بعلت بیماری استعفا داد.

تورس ودراس[۷] (torres vedrās)، شهر (جه ۴'۷۶۲)، غ پرتغال، در استرمادورا. در قرون وسطی دژی مهم و اقامتگاه سلطنتی بود. در جنگ شبه جزیره موضع حساس خط دفاعی ولینگتن بود.

تورع[۸] (tavarro') یا **پیتیسم** (pietism)، نهضتی دینی در کلیساهای لوتری آلمان که در اواخر قرن ۱۷م علم شد. مؤسس آن ف. ی. شپنر بود، که از ۱۶۷۰ مجالس خصوصی از اشخاصی که صمیمانه متمایل به نظریات او بودند تشکیل میداد که در آنها کتاب مقدس فقط بمنظور و از جهت پیش بردن زهد و ورع باطنی، بجای تلقین آمرانه‌ی اصول دین، تفسیر میشد. هدف این نهضت پیرایه‌گری نبود، بلکه میخواست زندگی بر طبق اصول مسیحیت را مافوق ظاهر اصول عقاید مسیحی قرار دهد. نظریات تورعیان چنین تعبیر شد که، بر خلاف عقاید لوتر، انسان با انجام دادن کارهای نیک از گناه پاک میشود. تورعیان مواجه با مخالفتهای سخت شدند، و سرانجام در اواسط قرن ۱۸م تورع بعنوان یک نهضت متشکل از بین رفت.

تورفان[۹] (turfān) یا **طرفان** (torfān)، ماندارن **تولوفن** (tulufan)، شهر (جه در ۱۹۴۰ ظاهراً ۶۰'۰۰۰)، ل قسمت شرقی ایالت سینکیانگ، چین، در سرزمین فروافتاده‌ی تورفان (حـ ۱۳'۰۰۰ کمم). سرزمین تورفان در ناحیه‌ی تاریم قرار دارد، و پایینترین نقطه‌ی آن ظاهراً حـ ۱۳۰ متر زیر سطح دریا است.

آبادی تورفان، با وجود کمی آب، واحه‌ای حاصلخیز است، و محل آن از زمانهای قدیم، هم از جهت اینکه واسطه‌ی داد و ستد بین چین و مغرب بود، و هم از لحاظ سیاسی، اهمیت داشت. در قرن ۲م قم ناحیه‌ی تورفان امیرنشین بود، و در ۶۰ قم، چینیها این امیرنشین را برانداختند. در هزاره‌ی اول میلادی ناحیه‌ی تورفان مرکز تمدن پررونقی بود که عناصر هندی و ایرانی در آن درهم آمیخته بود. در مآخذ چینی نام تورفان (بصورت تولوفن) اول بار در سال ۱۳۷۷، و در مآخذ فارسی اول بار ظاهراً در حدود العالم (اما بصورت تصحیف‌شده‌ی طفقان) و نیز بعدها در جامع التواریخ رشیدی ذکر شده است.

اروپائیان نخستین بار در ۱۸۷۹ از تورفان دیدار کردند. آثار شهرهای متعدد در این ناحیه باقیست. در کاوشهای باستانشناسی، آثار فراوان از ادبیات نسطوری و قسمت اعظم آثار موجود مانویان از خرابه‌های تورفان بدست آمده است.

تورکماذا[۱۰]**، توماس د** (tomās de torkemā-dā)، ۱۴۲۰–۹۸، مأمور اسپانیائی تفتیش افکار. از دومینیکیان بود، و به سمت شافی (← توبه) فردیناند و ایزابل منصوب شد. در ۱۴۸۲ پاپ او را مأموریتی برای تفتیش افکار داد، و در ۱۴۸۳ بسمت مفتش کل کاستیل و آراگون منصوب شد، و مأمور متمرکز کردن دستگاه تفتیش افکار در اسپانیا گردید. اخراج یهودیان عمدةً بوسیله‌ی او ترتیب داده شد (۱۴۹۲). شهرتش بیشتر بسبب قوانین بیرحمانه‌ای است که برای تفتیش افکار وضع کرد، و بسبب پافشاریی که در اجرای آنها داشت. سابقاً عدد کسانی که در دوره‌ی تصدی او اعدام شدند به ۸'۸۰۰ تخمین میشد، ولی امروز این عدد را کمتر از ۲'۰۰۰ تخمین کرده‌اند.

تورکماذا[۱۰]**، خوان د** (xuān de torkemādā)، ۱۳۸۸–۱۴۶۸، کاردینال اسپانیائی، عالم الاهیات، و از راهبان دومینیکی. در شوراهای کنستانس و بال از اختیارات عالی پاپ سخت طرفداری کرد. از بستگان توماس د **تورکماذا** بود.

تورکو[۱۱] (turku)، سوئدی **ابو**[۱۲] (obu)، شهر (جه ۱۰۳'۸۹۹)، جغ فنلاند؛ از بنادر بدون یخ بالتیک. از مراکز تجارتی و صنعتی (کشتیسازی، چوب‌بری، نساجی) است. تا ۱۸۱۲ پایتخت فنلاند بود. دانشگاه ملی فنلاند (تأسیس ۱۶۴۰) تا ۱۸۲۸، که به هلسینکی منتقل شد، در تورکو بود. دانشگاه فعلی سوئدی آن در ۱۹۱۸ و دانشگاه فنلاندی در ۱۹۲۲ تأسیس شده. تورکو به "مهد فرهنگ فنلاند" معروفست. کلیسای جامعی از قرن ۱۳م دارد.

تورکوئن[۱۳] (turkuaN)، شهر (جه ۸۲'۴۵۳)، ولایت نور، ل فرانسه؛ از مراکز نساجی.

تورکی[۱۴] (torki)، شهر (جه ۵۳'۲۱۶)، دونش، انگلستان؛ تفرجگاه ساحلی و از مراکز قایقرانی.

تورگاو[۱۵] (turgă)، ایالت (= کانتون) (۱'۰۰۵ کمم، جه ۱۴۹'۷۳۸)، لش سویس، کنار دریاچه‌ی کنستانس؛ کرسی آن فراوئنفلد. زراعتی و حاصلخیز است، و رود تور آنرا مشروب میسازد. در ۱۴۶۰ کانتونهای سویس آنرا از خاندان هابسبورگ گرفتند، و تا ۱۷۹۸ مشترکاً آنرا اداره میکردند. در ۱۸۰۳ کانتون شد. اکثر اهالی آن آلمانی‌زبان و پروتستان هستند.

تورگاو[۱۶] (torgă)، شهر (جه ۱۸'۴۵۵)، ایالت سابق ساکس از پروس، بر رود الب. از مصنوعاتش مواد شیمیائی، شیشه، ظروف سفالی، و ماشین‌آلات است. در ۱۵۲۶، امرای پروتستان اتحادیه‌ی تورگاو را در اینجا تشکیل دادند. فردریک II پروس نزدیک اینجا در ۱۷۶۰ اتریشیها را شکست داد. در جج II، قوای کشمت و شوروی برای اولین بار در اینجا با یکدیگر تلاقی کردند (۲۷ آوریل ۱۹۴۵).

تورگنف، نویسنده‌ی روسی؛ ← تورگنیف.

تورگنیف[۱۷]**، ایوان سرگیویچ** (ivān sergeyevic turgenief)، ۱۸۱۸–۸۳، نویسنده‌ی روسی. در فارسی نامش را تورگنِف نیز ضبط کرده‌اند. در دانشگاههای مسکو، سن پطرزبورگ و برلین تحصیل کرد. در رمانهایش بیشتر از مسائل اجتماعی بحث میکند. کتاب سرگذشتهای یکنفر شکارچی (۱۸۵۲) ضربه‌ی سختی به سرف‌داری وارد کرد. پس از صدور ← منشور آزادی، از اولین ملاکینی بود که با بردگان خود توافق کردند. بارآورترین دوره‌ی زندگی وی سالهای ۱۸۵۰–۶۱ بود، که نیمه‌ی دوم آنرا در اروپای غربی گذرانید. در همین دوره بود که بهترین رمانهای وی پدید آمد، و رودین (۱۸۵۵؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان رودن، ۱۳۳۶ هش) و آشیانه‌ی نجبا (۱۸۵۵) از آن جمله است. شاهکارش کتاب پدران و پسران (۱۸۶۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) است. این کتاب در ۱۸۶۲ در دوران آشفتگی عمیق اوضاع سیاسی روسیه که پس از آزادی سرفها پدید آمد انتشار یافت، و منشأ مشاجرات سخت در جراید روسیه گردید. در این کتاب، کشمکش پایان‌ناپذیر پیران و جوانان، که هر یک سخت در آنچه که

(۱)Fourneyron (۲)Laval (۳)Parsons (۴)Tortosa (۵)Tordesillas (۶)Torstensson (۷)Tôrres Vedras (۸)Pietism (۹)Turfan (۱۰)Torquemada (۱۱)Turku (۱۲)Åbo (۱۳)Tourcoing (۱۴)Torquay (۱۵)Thurgau (۱۶)Torgau (۱۷)Turgenev; Turgenief

بزعم ایشان حقیقت است تعصب دارند، تشریح شده است. انتشار این کتاب پیروان اصولی تورگنیف را از وی دور کرد. در ۱۸۶۳ خانه‌ی مجللی در بادن‌بادن خرید، و تا ۱۸۷۰ در آنجا زندگی کرد. پس از جنگ فرانسه و پروس بیشتر اوقات را در پاریس در جوار محبوبه‌اش مادام ویاردو بسر برد. سرانجام به سرطان ستون فقرات درگذشت.

از آثار دیگرش اینهاست، دود (۱۸۶۷)؛ زمین بکر (۱۸۷۶)؛ آدم زیادی (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۷ هش)؛ و نیز داستانهای آبهای بهاری (۱۸۷۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)؛ عشق نخستین (ترجمه‌ی فارسی)؛ فاوست (۱۸۵۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)؛ مرداب آرام (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۵ هش)؛ مومو (۱۸۲۵؛ ترجمه‌ی فارسی همراه با سه داستان دیگر از او با عناوین سه تصویر، ساعت، و رؤیا، تهران، ۱۳۳۱ هش).

تورگو[1]، **آن روبر ژاک** (ān rober jāk türgo)، ۱۷۲۷–۸۱، رجل اقتصادی و سیاسی فرانسوی. در ۱۷۶۱–۷۴ که سمت مباشر لیموژ داشت، و در ۱۷۷۴–۷۶ که وزیر دارائی بود، کوشش کرد که افکار و عقاید اقتصادی خود را، که از فیزیوکراتها الهام گرفته بود، بموقع عمل بگذارد. از عقاید مهم تورگو آزادی تجارت، کشاورزی با روش علمی، و اصلاحات مالیاتی بود. بعلت ابراز تمایل باجرای این اصلاحات، دشمنان فراوانی پیدا کرد. عاقبت از کار برکنار شد، و نتوانست بافکار خود جامه‌ی عمل بپوشاند. نوشته‌های تورگو و مقالاتی که در دایرةالمعارف فرانسه نوشته است نشان میدهد که یکی از متفکرین بزرگ اقتصادی قرن خود بوده است.

تورم[2] (tavarrom)، فنس انفلاسیون (aNflāsioN)، افزایش بی‌تناسب مقدار پول رایج در یک کشور (خصوصاً از طریق انتشار پول کاغذی غیر قابل تبدیل به مسکوک)، یا افزایش بی‌تناسب اعتبارات، نسبت به احتیاجات اقتصادی. نتیجه‌ی این افزایش اینست که ارزش پول پایین می‌آید، و مردم می‌کوشند که پول خود را به کالا تبدیل کنند، و این اقدام قیمتها را بالا میبرد.

تورمالین[3] (turmālin، فنس)، سنگ نیمه‌قیمتی، که ترکیب شیمیائی آن بوروسیلیکات است، و باشکال سه تا شش یا نه پهلو متبلور میشود. رنگش بر حسب مواد خارجی متغیر است (صورتی، قرمز، کبود، زرد، بنفش مایل بقرمز). معادنش در برمه، سیبریه، برزیل، و کشمه دیده میشود.

تورمش، قرا محمد: ← قرا محمد تورمش.

تورن (torn)، شهر، لهستان، ← تورون.

تورن[4] (turan)، ایتالیائی **تورینو**[5] (torino)، شهر (جـه ۷۱۳٬۰۴۶)، کرسی پیمون، لغ ایتالیا، بر رود پو. عمده‌ترین شهر ایتالیا از جهت تولید اتومبیل، پارچه، کالاهای چرمی، و ورموت است. در دوره‌ی آوگوستوس مهاجرنشین رومی شد؛ در ۵۹۰–۶۳۶ دوکنشین لومباردها بود، و سپس از ولایات فرانکها شد؛ با وجود ادعای خاندان ساووا، در قرون ۱۲م و ۱۳م آزادی خود را حفظ کرد؛ در ح ۱۲۸۰ به خاندان ساووا منتقل گردید؛ در ۱۵۳۶–۶۲ تحت اشغال فرانسه بود، و سپس به دوکهای ساووا بازگشت، و کرسی آنها شد؛ در ۱۷۲۰–۹۸ و ۱۸۱۴–۱۶ پایتخت مملکت ساردنی و در ۱۸۶۱–۶۴ پایتخت ایتالیا بود. در جج II از بمبارانهای هوائی سخت آسیب دید. تورن نمونه‌ی زیبائی از شهرسازی است، و بیشتر قسمت نوین آن در قرون ۱۷م–۱۹م ساخته شده. از بناهای جالب آن کاخ سلطنتی و کلیسای جامعی از دوره‌ی رنسانس "کفنی در آنست که آنرا کفن عیسی می‌شمارند" است. دانشگاه تورن در ۱۴۰۴ تأسیس شد.

تورن[6] (turen)، ناحیه و ایالت سابق، غ فرانسه‌ی مرکزی، در ولایت اندرـلوار؛ کرسی تاریخی آن تور. رود لوار از آن میگذرد. این ناحیه‌ی حاصلخیز بواسطه‌ی باغات و تاکستانهای فراوان لقب "باغ فرانسه" دارد. کاخهای تاریخی متعدد آن، از قبیل شینون (šinoN) و آمبواز (āMbuāz)، معروف و جالب سیاحان جهان است. دکارت و رابله و بالزاک در تورن متولد شدند. تورن اصلا قلمرو کنتهای تور بود؛ در قرن ۱۰م به کنتهای بلوا و در قرن ۱۱م به کنتهای آنژو رسید؛ در ۱۱۵۲ تحت استیلای انگلستان درآمد. فیلیپ II فرانسه آنرا در ۱۲۰۴ پس گرفته ضمیمه‌ی اراضی سلطنتی کرد.

تورن[7]، **ویکنت دو** (vikont dë türen)، لقب **هانری دو لا تور د/اوورنی** (hānri dë lā tur doverny)، ۱۶۱۱–۷۵، مارشال فرانسه، پسر دوک دو بویون. بآیین پروتستان پرورش یافت، ولی در اواخر زندگی کاتولیک شد. در سالهای آخر جنگ سی‌ساله پیروزیهای بسیار برای فرانسه کسب کرد. در واقعه‌ی فروند، دوشس دو لونگویل مدت کوتاهی او را بطرف دسته‌ی مخالف مازارن جلب کرد، ولی بزودی جانب دربار را گرفت، و فرمانده نیروهای دولتی شد، و کنده را در ۱۶۵۲ در آبادی سن‌آنتوان و در ۱۶۵۸ در نبرد دون شکست سخت داد. در جنگ انتقال (۱۶۶۷) و در سومین جنگ هلند فرمانده سپاهیان فرانسه بود، و در زمستان ۱۶۷۵ آلزاس را گرفت، و بر اثر اصابت گلوله کشته شد. تورن یکی از بزرگ‌ترین سران نظامی فرانسه است، و به دلاوری و صداقت و جدیت مشهور میباشد.

تورناو، چکوسلواکی، ← ترناوا.

تورنبرگ[8]، **کارل یوهانس** (kārl yohānes tornberg)، ۱۸۰۷–۷۷، مستشرق سوئدی. در دانشگاه اوپسالا تحصیل کرد (۱۸۲۶–۳۵). فهرست نسخ خطی شرقی کتابخانه‌های اوپسالا (۱۸۴۹) و لوند (۱۸۵۰–۵۳) را تألیف کرد. جریدة العجائب و کامل ابن اثیر را تصحیح نمود. تألیفاتی هم در سکه‌شناسی اسلامی دارد.

تورنژ، آلمان، ← تورینگن.

تورنسل[9] (turnosol، از فنس)، ماده‌ی رنگی آلی، که در مجاورت اسیدها سرخ و در مجاورت قلیائیها آبی میشود، و بهمین جهت معمولا در آزمایشگاهها بعنوان معرف بکار میرود. بیشتر از کاغذ آلوده بآن (کاغذ تورنسل) استفاده میکنند. تورنسل عمدةً در هلند از نوعی گلسنگ تهیه میشود، و آنرا بشکل قرصهای آبی تیره‌رنگ بفروش می‌رسانند.

تورنفراین[10] (turnferāyn)، انجمن طرفدار ژیمناستیک و فعالیتهای اجتماعی و میهنی در آلمان. مؤسس آن ف. ل. یان (۱۷۷۸–۱۸۵۲) بود، و از آن برای سازمان دادن به مقاومت، آلمانها در مقابل ناپلئون استفاده شد. بعداً دولت آلمان تورنفراینها را منبع اشاعه‌ی افکار آزادیخواهانه تشخیص داد، و بآن نظر خوشی نداشت. تورنفراین منشأ انجمنهای ورزشی مشابه گردید.

تورنفور[11]، **ژوزف پیتون دو** (jozef pitoN dë turnfor)، ۱۶۵۶–۱۷۰۸، گیاهشناس فرانسوی که روش رده‌بندی او تا قبل از معمول شدن روش لینه معمول بود. گیاهان را بر حسب شباهت گلها و میوه‌ها بدسته‌های علفی، بوته‌ای، و درختی تقسیم کرده بود.

تورنگ تپه (turang tappe) یا **ترنگ تپه** (torang –)، ده (جـه ۴۱۰ سنـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان استراباد رستاق، شهرستان گرگان، استان دوم، ح ۲۰ کیلومتری لش گرگان (استراباد سابق). در ۱۳۱۰ هش کاوشهائی بوسیله‌ی دانشگاه کانزاس سیتی در این ناحیه بعمل آمد. آثار زیادی از عصر سنگ تراشیده و مفرغ و نیز آثاری از دوره‌ی ساسانیان کشف شده است.

تورنوسورین[12] (turnu-severin)، شهر (جـه ۳۲٬۴۸۵)، جغ رومانی، در والاکی، کنار رود دانوب، پایین گردنه‌ی دروازه‌ی آهنین.

تورنه[13] (torne)، فنلاندی **تورنیو**[14] (tornio)، رودی بطول ۴۰۰ کم، که از ل سوئد سرچشمه می‌گیرد، و در جهت جغ جاری شده در بندر تورنیو (فنلاند) بخلیج بوتنی میریزد. زیر محل تلاقی خود با رود موئونیو (muonio) مرز سوئد و فنلاند را تشکیل میدهد.

تورنه[15] (turne)، فلاندری **دورنیک**[16] (dor-nik)، شهر (جـه ۳۳٬۳۴۲)، ایالت انو، غ بلژیک، بر رود سکلت. از مراکز نساجی است. از دوره‌ی رومیان وجود داشته. دارای کلیسای جامعی از قرن ۱۱م و تالار پارچه‌فروشان از قرن ۱۷م است.

تورنیو، رود اروپای شمالی، ← تورنه.

توروالسن[17]، **آلبرت برتل** (ālbert bertel tor-vālsen)، ۱۷۷۰–۱۸۴۴، پیکرتراش دانمارکی، و از رهبران نئوکلاسیسیسم. مجسمه‌های خود را بیشتر در رم و کپنهاگ ساخته است. در موزه‌ی توروالسن، که بنام او در کپنهاگ بر پا شده، بسیاری از کارهای وی محفوظ است.

توروس[18] یا **طوروس** (هر دو toros یا tāros) یا **تاوروس** (tārus)، سلسله‌کوهی در ترکیه‌ی جنوبی، که تقریباً بموازات ساحل جنوبی آسیای صغیر (کنار مدیترانه) ممتد است. امتداد لش آن آنتی‌توروس نام دارد. مرتفع‌ترین قله‌ی توروس بمعنی اخص آلاداغ است (ارتفاع ۳٬۷۳۴ متر)، که در انتهای شرقی آن قرار دارد. اما کوه ارجیاس داغ (erjiās) [مطابق آرگایوس (argā-yos) باستانی]، بارتفاع ۳٬۹۱۵ متر، واقع در

(۱)Turgot (۲)inflation (۳)tourmaline (۴)Turin (۵)Torino (۶)Touraine (۷)Turenne (۸)Tornberg (۹)litmus (۱۰)Turnverein (۱۱)Tournefort (۱۲)Turnu-Severin (۱۳)Torne (۱۴)Tornio (۱۵)Tournai (۱۶)Doornik (۱۷)Thorvaldsen (۱۸)Taurus

آناطولی مرکزی را، اگرچه متعلق به شعبه‌ای از توروس است، گاهی جزء توروس بمعنی اخص شمرده‌اند. دربند کیلیکیا یا **گولک** بغاز در ل طرسوس از توروس میگذرد. سلسله‌ی توروس نهشتهای مهم کروم و نیز منابع معدنی دیگر (مخصوصاً مس، نقره، لیگنیت، روی، آهن، و ارسنیک) دارد.

تورون[1] (torun)، آلمانی **تورن**[2] (torn)، شهر (جه ۶۸٬۰۸۵)، لغ لهستان، بر رود ویستول. از مراکز تجارتی. اصلا قلعه‌ای بود که بدست شهسواران توتونی بنا شد (۱۲۳۱). اولین پیمان صلح تورون (۱۴۱۱) میان لهستان و شهسواران توتونی دیری نپایید؛ با دومین پیمان صلح تورون (۱۴۶۶)، لهستان بدریای بالتیک راه یافت، و بر اراضی شهسواران توتونی مسلط شد. تورون در ۱۷۹۳ به پروس منتقل شد؛ در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت. کوپرنیک در اینجا متولد شد.

تورونتو[3] (toronto)، شهر (جه ۶۶۷٬۷۰۶)، ج ایالت اونتاریو، کانادا، بر ساحل شمالی دریاچه‌ی اونتاریو، کرسی ایالت. از بزرگترین شهرهای کانادا است. بندری عمده و دارای صنایع پالایش نفت، آهن و فولاد، اتوموبیل و هواپیما، تهیه‌ی الوار، آمودن گوشت، منسوجات، و تهیه‌ی آرد میباشد. و نیز از مراکز بزرگ تجارتی و بانک‌داری و مطبوعاتی است. دانشگاه تورونتو (تأسیس ۱۸۲۷) در اینجاست. در محل تورونتوی کنونی فرانسویان در ۱۷۴۹ دژی ساختند. شهر را وفاداران به امپراطوری متحد بنام یورک تأسیس کردند (۱۷۹۳). نامش در ۱۸۳۴ به تورونتو تغییر یافت. اولین شهردار آن و. ل. مکنزی بود.

توره‌ی چنگیزی: ← یاسا.

توری: ← لوله‌ی خلأ.

توری[4] (tori)، از احزاب سیاسی انگلستان. لفظ توری اصلا ببعضی گردنکشان کاتولیک ایرلندی که از اطاعت انگلستان سرپیچی میکردند و با آن کشور میجنگیدند اطلاق میشد. در ۱۶۸۰ که جمعی از اشراف انگلستان برای محروم کردن دیوک آو یورک (که منهب کاتولیک داشت، و بعداً بعنوان جیمز II بسلطنت رسید) از سلطنت اقدام کردند، سلطنت‌طلبان طرفدار دیوک آو یورک را بعنوان تخفیف توری خواندند (دسته‌ی مخالف ویگ نام داشت). بعداً توری عنوان حزب قائل به موروثی بودن حق سلطنت گردید. پس از انقلاب باشکوه (۱۶۸۸)، توریها طرفدار اشراف ملاک و محدود کردن حقوق پیروان مناهب غیر انگلیکان و مخالف وارد شدن در مشکلات ممالک خارجی گردیدند. حزب توری، برهبری ر. هارلی (ارل آو آکسفرد) و ه. سین جن (وایکاونت بالینگ‌بروک)، در دوره‌ی آن استوارت باوج اقتدار رسید، ولی در زمان جورج I، بسبب تمایل به جکوبایتها، بکلی از اعتبار افتاد، و در ۱۷۱۴–۶۰ دستش از کار کوتاه بود، و قریب ۵۰ سال حزب ویگ حکومت کرد. در دوره‌ی جورج III، ویلیام پیت (۱۷۵۹–۱۸۰۶)، حزب توری را جانی تازه بخشید، و این حزب مظهر "حکومت مردم" گردید، ولی در نتیجه‌ی وقایع انقلاب فرانسه جنبه‌ی ارتجاعی یافت، و با تصویب لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی) قدرت آن در مجلس عوام از بین رفت. حزبی که از بقایای حزب توری تشکیل شد عنوان **حزب محافظه‌کار** یافت، ولی هنوز هم محافظه‌کاران افراطی را (و در سنوات اخیر محافظه‌کاران را بطور کلی) توری می‌خوانند.

توریچلی[5]**، اوانجلیستا** (evānjelistā torricelli)، ۱۶۰۸–۴۷، فیزیکدان و ریاضیدان ایتالیائی. منشی گالیله بود (۱۶۴۱–۴۲)، و پس از وی در استادی فلسفه و ریاضیات در فلورانس جانشین او شد. بارومتر جیوه‌ای (معروف به لوله‌ی توریچلی) را اختراع کرد (۱۶۴۳). نوعی میکروسکوپ نیز اختراع نمود، و تلسکوپ را اصلاح کرد. ضبط دیگر نامش تریچلی است.

تورینگن[6] (türingen)، فنـ **تورنـژ** (türaNj)، کشور (۱۵٬۵۹۷ کمه؛ جه ۲٬۹۲۷٬۴۹۷)، آلمان مرکزی؛ کرسی آن ارفورت. رشته‌کوه جنگلی معروف به جنگل تورینگن از آن میگذرد، و این رشته از طرف شمال تا دامنه‌ی کوههای هارتس ممتد است، و ارتفاعش به ۹۸۲ متر میرسد. اراضی آن زراعتی و حاصلخیز است. صنایعش (منسوجات، آلات بصری و آلات دقیق، ماشین‌آلات، شیشه) در ینا، گوتا، گرا، ارفورت، و مولهاوزن متمرکز میباشد.

تورینگنیهای قدیم از اقوام ژرمن بودند، و بین قرون ۶م و ۸م مغلوب فرانکها شدند، و قدیس بونیفاکیوس آنان را بدین مسیح درآورد. تورینگن در قرن ۱۰م به دوکهای ساکس منتقل شد. در قرن ۱۱م، لاندگراف‌های تورینگن، که در وارتبورگ مقر داشتند، امرای امپراطوری مقدس روم شدند، و قلمرو آنها تقریباً مطابق تورینگن حالیه بود. پس از ۱۲۴۷ حکومت تورینگن مدتی متنازع فیه بود، و سرانجام قسمت عمده‌ی این سرزمین بدست خاندان وتین افتاد. در ۱۴۸۵ اراضی این خاندان تقسیم شد، و بیشتر تورینگن به یکی از شاخه‌های خاندان منتقل گردید، و در دوره‌ی حکومت این شاخه بچند دوکنشین تجزیه شد (← ساکس-آلتنبورگ؛ ساکس-کوبورگ؛ ساکس-کوبورگ-گوتا؛ ساکس-گوتا؛ ساکس-ماینینگن؛ ساکس-وایمار؛ ساکس-وایمار-آیزناخ). تورینگن در قرن ۱۶م از مراکز اصلاح منهبی لوتر بود. دوکنشینهای تورینگن در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوستند. در ۱۹۱۸ دست فرمانروایان آنها کوتاه شد، و در ۱۹۲۰ کشور تورینگن در جزء جمهوری وایمار تشکیل گردید. بعد از جه II روسیه‌ی شوروی آنرا اشغال کرد؛ در ۱۹۵۲ کشور تورینگن به سه بخش اداری انحلال یافت.

تورینو، ایتالیا، ← تورن.

توریوم[7] (toriom؛ فنـ)، عنصر فلزی رادیوآکتیو و خاکستری‌رنگ (علامت شیمیائی، Th؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). دستخوش تلاشی میشود، و محصول نهائی تلاشی آن یکی از همجاهای سرب است. در بعضی سنگهای معدنی وجود دارد. یکی از منابع انرژی اتمی است. بعضی از املاحش در طب بکار میرود. نیز ← رئاکتور.

توریه، در علم بدیع، ← ایهام.

توز (tavvaz)، شهر قدیم، فارس؛ ← توج.

توزلو (tozlu)، ده (جه ۱٬۰۸۸ سنـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان بزینه‌رود، شهرستان زنجان، استان یکم، ۵۷ کیلومتری ج قیدار.

توزون (tuzun)، فتـ ۳۳۴ هق، امیر ترک، و بقولی دیلم، در عهد خلفا و امیر الامراء بغداد در دوره‌ی خلیفه متقی عباسی. وی بعد از قتل ابن رائق بکومک ترکها مقام امیرالامرائی یافت. اما خلیفه از او وحشت یافت، و با کسان خویش از بغداد گریخته به موصل رفت. اما توزون با پیغام و سوگند خلیفه را ایمن گردانید، و چون از موصل به بغداد آمد او را بگرفت و خلع کرده پسرش را بنام مستکفی بالله بجای او بخلافت برداشت. لیکن دولت توزون نیز طولی نکشید و سال بعد به بیماری فلج وفات یافت.

توزیع (tŏzi')، در علم بدیع، پراکندن حرفی در چند کلمه یا کلمه‌ای در چند مصراع؛ مانند (سعدی):

در چشم منی و غایب از چشم
زان چشم همی کنم بهر سو.

توس (tus)، در گیاهشناسی. **۱-** درخت جنگلهای نیمکره‌ی شمالی از نوع آلنوس (*Alnus*)، دارای میوه‌ی مخروطی. پوست نوع سیاه آن در رنگرزی و دباغی، و چوب نوع قرمز آن در مبل‌سازی بکار میرود. در ایران کم است. **۲-** درخت و درختچه‌های نقاط معتدل نیمکره‌ی شمالی از نوع بتولا (*Betula*)، که سندر (sandar) نیز نامیده میشود. اقسام مختلف دارد، مانند توس کاغذی (*B. papyrifera*) و توس خاکستری (*B. populifolia*). چوب آن برای ساختن تخته‌های نازک بکار میرود. در ایران کم و نزدیک به توسکا است.

توسان[8] (tusān)، شهر (جه ۴۵٬۴۵۴)، جش ایالت اریزونا، کشمتـ. در اواخر قرن ۱۷م بتوسط اسپانیائیها معمور شد، و در جزء معامله‌ی **گدزدن** به کشمتـ تعلق یافت. شهری صنعتی و مسکونی، و تفرجگاه زمستانی و بهداشتی است. دانشگاه اریزونا آنجاست.

توستلا[9] (tustlā)، شهر (جه ۱۵٬۸۸۳)، کرسی ایالت چیاپاس، ج مکزیک. کارخانه‌ی تهیه‌ی سیگار برگ.

توسته، الجزایر، ← تبسه.

توستی[10]**، سر فرانچسکو** (sər frāncesko tosti)، ۱۸۴۶–۱۹۱۶، آهنگساز ایتالیائی. در ۱۸۷۵ به لندن رفت؛ معلم آواز خاندان سلطنتی شد (۱۸۸۰)، و استاد آکادمی سلطنتی موسیقی گردید (۱۸۹۴). از قطعات معروفش خدا حافظ است.

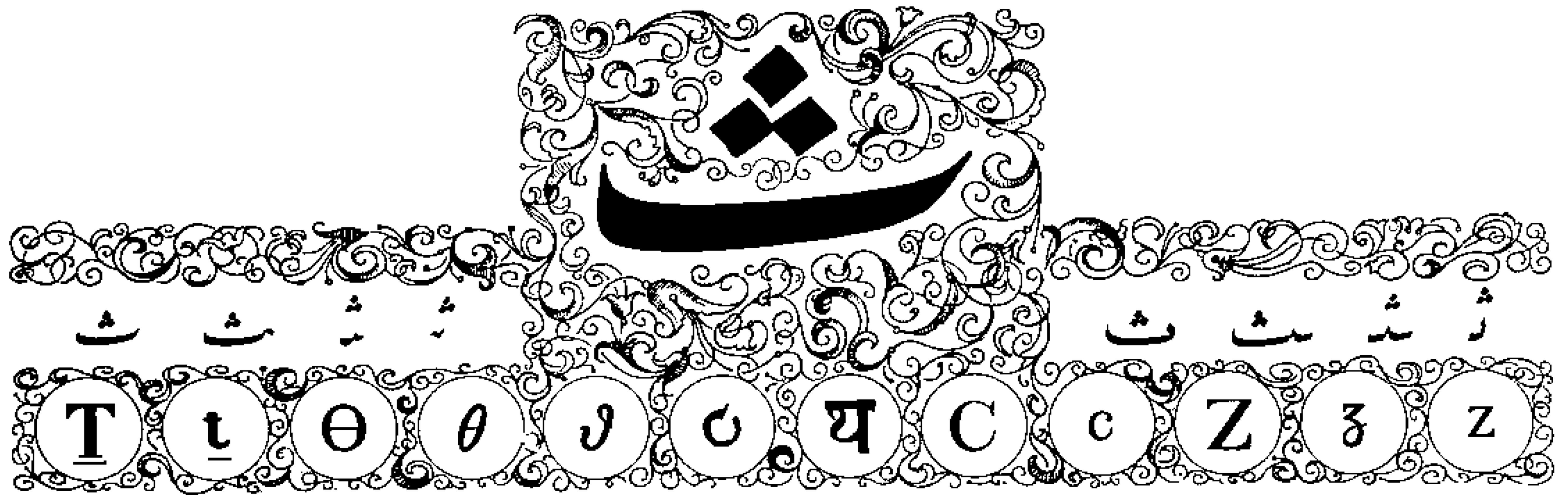
توسعه‌ی بنادر ایران: ← بندر.

توسکا (tuskā)، درخت جنگلهای نیمکره‌ی شمالی از نوع آلنوس (*Alnus*). بعضی اقسامش را توسه (tuse) مینامند. نیز ← توس.

توسکارورا[11]**، ژرفنای** (jarfnāye tuskārorā)، ژرفنائی بعمق ۹٬۹۵۰ متر در قکب غربی، نزدیک ساحل جش جزیره‌ی هونشو، ژاپن. یکی از عمیق‌ترین بسترهای دریائی جهان است.

توسکان[12] (toskān)، ایتالیائی **توسکانا**، ناحیه

(۱)Torun (۲)Thorn (۳)Toronto (۴)Tory (۵)Torricelli (۶)Thuringia (۷)thorium (۸)Tucson (۹)Tuxtla (۱۰)Tosti (۱۱)Tuscarora (۱۲)Tuscany



ثابت[1] (sābet)، در ریاضیات، عدد یا کمیتی که تغییر نمیکند، یعنی همیشه دارای یک مقدار است. مثلا نسبت محیط هر دایره به قطرش مقدار ثابت پی است. ثابت بمعنی مذکور ثابت مطلق است، اما بسیار اتفاق می‌افتد که در مسئله‌ای مقداری را موقتاً لایتغیر یعنی ثابت میگیرند. در فیزیک بعضی ضرایب لایتغیر را ثابت میخوانند، مانند ← ثابت پلانک و ثابت گرانش عمومی.

ثابت، ستاره‌ی: ← ثوابت.

ثابت ابن قره (sābete 'bne qorra) [ابوالحسن ثابت ابن قرة ابن مروان الحرانی]، ۲۲۱–۲۸۸ هق، طبیب، ریاضیدان، و منجم حوزه‌ی علمی بغداد، و یکی از بزرگترین مترجمین از سریانی و یونانی به عربی؛ مت حران. از بزرگترین دانشمندان زمان خود بود، و نزد معتضد خلیفه تقرب داشت. دار الترجمه‌ای تأسیس کرد، که بسیاری از خویشانش در آن کار میکردند. بسیاری از آثار یونانیان (آپولونیوس، اقلیدس، ارشمیدس، تئودوسیوس، بطلمیوس، جالینوس، اتوتوکیوس) بوسیله‌ی او یا تحت سرپرستی وی به عربی ترجمه شد، و بعضی از ترجمه‌های دیگران را اصلاح کرد. آثار بسیار (ح ۱۳۰ کتاب و رساله) در ریاضیات، نجوم، و طب به وی منسوب است (بیشتر به عربی و بعضی به سریانی)، که بعضی بزبان لاتینی ترجمه گردیده. دستور محاسبه‌ی اعداد متحابه باو منسوب است. طریقه‌ی وی در تعیین مساحت سهمی و حجم سهمیوار بسیار جالب میباشد. سنان ابن ثابت پسر و ابراهیم ابن سنان نوه‌ی او بود.

ثاراگوثا، شهر اسپانیا، ← ساراگوسا.

ثالثه، از اجزای واحد زاویه، برابر ۱/۶۰ ثانیه. علامتش ‴ است، که آنرا بالای ارقام ثوالث و کمی بطرف راست میگذارند، مانند ‴۱۸ (۱۸ ثالثه).

ثالس ملطی: ← طالس.

ثالوث: ← تثلیث یا ثالوث.

ثامسطیوس: ← تمیستیوس.

ثامورا، شهر اسپانیا: ← زامورا.

ثانیه[2]، از اجزای واحد زاویه، برابر ۱/۶۰ دقیقه یا ۱/۳۶۰۰ درجه. علامت آن ″ است، که آنرا بالای ارقام ثوانی و کمی بطرف راست میگذارند، مانند ″۳۸٫۵ (۳۸ ثانیه و نیم).

ثانیه[2]، واحد زمان، برابر ۱/۸۶۴۰۰ شبانروز شمسی متوسط.

تئوذوروس (ṯeodoros)، نام یونانی برای مرد. بعضی اعلام مشتق از آن:

زبان	ضبط اصلی	ضبط درین کتاب	
اسپانیولی	Teodoro	تئوذورو	(teoḏoro)
آلمانی	Theodor	تئودور	(teodor)
انگلیسی	Theodore	ثیودور	(ṯiodor)
ایتالیائی	Teodoro	تئودورو	(teodoro)
روسی	[Feodor]	فیودور	(fiodor)
فرانسوی	Theodore	تئودور	(teodor)
لاتینی	Theodorus	تئودوروس	(teodorus)
لهستانی	Feodor	فیودور	(fiodor)

ثاوذوسیوس، ریاضیدان و منجم، ← تئودوسیوس.

ثاوفرسطس: ← تئوفراستوس.

ثاون یا ثاون اسکندرانی: ← تئون.

ثئی‌گرچی (ṯaigarci؛ پارسی باستان)، نام ماهی در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی سیمنو و مه و ژوئن فرنگی.

ثایلر[3]، **مکس** (maks ṯāyler)، ۱۸۹۹–، طبیب محقق امریکائی، مت افریقای جنوبی. بجهت تکمیل نخستین واکسن مؤثر بر ضد تب زرد، جایزه‌ی ۱۹۵۱ نوبل در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

ثبات تأثرات نوری[4]، دوام کوتاه احساس نور پس از خاموش شدن منبع آن. بتجربه معلوم میشود که تأثر شبکیه (← چشم؛ رؤیت) از نوری که بر آن میتابد، ح ۱/۱۰ ثانیه پس از قطع نور تابنده ادامه مییابد. این خاصیت باعث واضح نبودن رؤیت اشیائی است که حرکت بالنسبه سریعی دارند (تصاویر اوضاع مختلف شیء بر شبکیه بر هم می‌افتند). از طرف دیگر، بموجب این خاصیت، اگر حرکتی سرعت کافی داشته باشد، چشم احساس پیوستگی میکند (مانند متصل دیده شدن قطرات باران تند). همین امر است که سینما را ممکن ساخته است، تصاویری را که از صحنه‌ای تهیه شده است متوالیاً و بسرعت (۲۴ تصویر در ثانیه در سینمای ناطق) بر پرده‌ای می‌اندازند.

ثبوت[5] (sobut)، در عکاسی، زایل کردن حساسیت سطوح حساس (فیلم یا کاغذ) نسبت به نور بوسیله‌ی برطرف کردن مواد حساسی (املاح نقره) که پس از ظهور باقی مانده است. ماده‌ای که معمولا برای این منظور بکار میرود مشتمل بر تیوسولفاتِ سودیوم است، که به هیپوسولفیت یا دوای ثبوت معروف است. از فعل و انفعال این ماده با املاح نقره، ملح مضاعفی تشکیل میشود، که در آب محلول است، و با شستشوی نسبةً طولانی میتوان آنرا زدود.

ثخذ (saxxez): ← ابجد.

ثروت، مدرسه‌ی، از نخستین مدارس پسرانه‌ی تهران. در ۱۲۷۷ هش دایر شد؛ مؤسس آن میرزا محمد خان مهندس بود. در ۱۳۱۴ هش نامش به ایرانشهر و سپس در ۱۳۲۶ هش، بسپاس خدمات عبدالعظیم قریب، به دبیرستان قریب تبدیل گردید.

ثریا[6] (sorayyā) یا **پروین**، دسته‌ی معروفی از ۶ ستاره‌ی درخشان در صورت فلکی ثور، که علامت سومین منزل از منازل قمر است. از جنبه‌ی نجومی، ثریا خوشه‌ای گشاده است (← خوشه‌ها)، و اعضای آن با هم در فضا حرکت میکنند؛ احتمالا از چند صد ستاره تشکیل شده است، ولی چشم طبیعی فقط شش ستاره‌ی آنرا میتواند دید، و یکی دیگر از ستارگان آن همواره ضعیف یا ناپیدا است. فاصله‌ی ثریا را از زمین 100 پارسک تخمین کرده‌اند.

کمتر دسته‌ای از ستارگان باندازه‌ی ثریا در ادبیات و اساطیر مورد توجه بوده است. عربها معتقد بودند که بارانی که هنگام طلوع ثریا ببارد نشانه‌ی ارزانی و سبب کثرت گیاه است، و احتمالا وجه تسمیه‌ی آن به ثریا بهمین مناسبت است. نیز عربها آنرا النجم (an.najm) میخواندند. درخشانترین ستاره‌ی آن ستاره‌ی اِتای ثور (← صورت فلکی) است، و وسط الثریا (vasato 's-sorayyā)، جوز الثریا (jăzo 's.–)، یا نیر الثریا (nayyero 's.–) نام دارد. بر طبق اساطیر یونانی، زئوس هفت دختر اطلس، یعنی پلیادها را در آسمان جای داد. از آن جمله بود آلکوئونه[7] (ālkuone)، که نام یونانی وسط الثریا است، و نام این ستاره در زبانهای اروپائی از آن مأخوذ است. در باب "پلیاد مفقود" (هفتمین ستاره‌ی ضعیف یا نامرئی ثریا) نیز داستانها گفته‌اند، و وی را الکترا شمرده‌اند که برای تروا عزا گرفته است، یا مروپه که از شرم وصلت با یک انسان فانی خود را پنهان ساخته است.

ثریا، محمد، فت ۱۳۲۶ هق، زندگینامه‌نویس ترک؛ مت استانبول. شهرتش بسبب کتاب سجل عثمانی (sejelle) (چاپ استانبول، در چهار جلد، ۱۳۰۸–۱۵ هق) است، که زندگینامه‌ی رجال عثمانی است.

---

(۱)constant (۲)second (۳)Theiler (۴)persistence of vision (۵)(photographic) fixing (۶)Pleiades (۷)Alcyone

اثر دیگرش کتاب نخبة الوقایع است.
ثریتی (ṯriti)، در روایات زردشتی، دختر وسطی زردشت.
ثری ریورز (ṯri rivərz)، کانادا، ← تروا ریویر.
ثعالبه (saʿāleba)، دسته‌ای از خوارج، منسوب به ثعلبة ابن مشکان (یا عامر) (saʿlabate ʾbne moškān, āmer). ثعلبه نخست از عجارده بود، و بعد از آنها جدا شد، و پیروان او نیز چندین دسته بودند.
ثعالبی (saʿālebi) [ثعالبی مرغنی]، شهرت **ابومنصور حسین ابن محمد مرغنی** (marqani)، مورخ عربی‌نویس معاصر نصر ابن سبکتکین (فت ۴۱۲ هق) (برادر محمود غزنوی). از مردم مرغن (ناحیه‌ی غور، افغانستان) بود. کتاب غرر السیر یا غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، که به ابومنصور عبدالملک ثعالبی منسوب شده است، ظاهراً از این ثعالبی است. این کتاب را به مؤلف به نصر، سپهسالار خراسان، اهدا کرده است. این کتاب مشتمل بر تاریخ از خلقت عالم تا زمان محمود غزنوی است. قسمتی از جزء اول آنرا که مربوط به ایران است زوتنبرگ در ۱۹۰۰ در پاریس منتشر کرده، و آنرا به ابومنصور عبدالملک ثعالبی نسبت داده است. این قسمت کتاب مخصوصاً از این جهت اهمیت دارد که در بسیاری موارد خیلی بیش از طبری به مآخذ قدیم شاهنامه نزدیک است.
ثعالبی، شهرت ابومنصور عبدالملک ابن محمد ابن اسماعیل، ۳۵۰-۴۲۹ هق، ادیب عربی‌نویس مشهور ایرانی، مت نیشابور. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. نسبت وی به ثعلب [عربی، = روباه] است، و گویند چون شغلش پوستین‌دوزی از پوست روباه بود به ثعالبی معروف شد. مهمترین و مشهورترین اثرش کتاب یتیمة الدهر است، که بعداً ذیلی بنام تتمة الیتیمه بر آن نوشت. کتاب لغوی مشهور وی فقه اللغه است. از آثار دیگرش اینها است، کتاب لطائف المعارف؛ ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب؛ کتاب الفرائد و القلائد؛ کتاب التمثل و المحاضره. انتساب کتاب غرر اخبار ملوک الفرس باو مورد تردید است (← ثعالبی، ابومنصور حسین).
ثعلب (saʿlab)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن یحیی، ۲۰۰-۲۹۱** هق، نحوی و لغوی عرب. بیشتر عمر را در بغداد گذرانید. از ۱۶ سالگی بتحصیل زبان عربی پرداخت، و به مقامی شامخ رسید، و پیشوای کوفیین در نحو و لغت گردید. مدت ۱۳ سال تعلیم دادن به پسر محمد ابن عبدالله ابن طاهر، حاکم بغداد، را بعهده داشت. ابن الانباری I از شاگردان او بود. از آثارش کتاب الفصیح و قواعد الشعر است.
ثعلب (saʿlab) یا **خصی الثعلب** (xosa ʾs.saʿlab)، گیاه گلدار از تیره‌ی اورکیدای (*Orchidae*)، که بیش از پانصد جنس (بیشتر در نواحی گرمسیر) دارد. بسیاری از آنها دارای گلهای زیبا و به اشکال غریب است. ثعلبها ممکن است گیاهان پیچنده و بالارونده یا زمینی باشند. ریشه‌ی ثعلب معمولی (*Orchis*) دارای ماده‌ی لعابی است. نیز ← گل چارق.
ثعلبة ابن مشکان: ← ثعالبه.
ثعلبی (saʿlabi)، شهرت **ابواسحاق احمد ابن محمد نیشابوری**، فت ۴۲۷ و بقولی ۴۳۷ هق، فقیه و محدث و مفسر معروف قرآن. معروفترین آثارش الکشف و البیان عن تفسیر القرآن و التراثیس فی قصص الانبیاء است.
ثغور (soqur) [جمع لفظ عربی ثغر (saqr, sa-qar)، = حد و مرز، سرحد ملک کفار] یا **ثغور رومیه** (soqure rumiyye)، در نزد مورخین و جغرافیانویسان اسلامی، عنوان نواحی مرزی ل بین النهرین با قلمرو امپراطوری بیزانس، که شامل استحکامات و قلعه‌هائی در امتداد خط ممتد بین طرسوس و ملطیه بوده است، و در واقع بلاد عواصم را از تجاوز روم حفظ و حمایت میکرده است. نام این استحکامات، که مجموعاً بعضی از آنها ثغور جزیره و بعضی ثغور شامیه خوانده می‌شده‌اند، در کتب جغرافیانویسان اسلامی (مثل اصطخری و دمشقی) آمده است.
ثقفی (saqafi)، شهرت **دکتر خلیل خان**، ملقب به **اعلم‌الدوله**، فت ۱۳۲۳ هش، از اطبای معروف دوره‌ی قاجاریه. مردی فاضل و اهل تتبع بود، و انشائی سلیس و روان و شیرین داشت. از آثار چاپشده‌اش هزار و یک حکایت، سد و پنجاه مقاله یادگار عصر جدید، خردنامه‌ی جاودان، و مقالات گوناگون (مشتمل بر حکایات و حوادث و وقایع تاریخی از عهد قاجاریه و مخصوصاً دوره‌ی مظفرالدین شاه) است. در اواخر عمر جداً سرگرم "تسخیر ارواح" شد، و هفتاد و یک مقاله‌ی معرفت الروح را منتشر کرد.
ثقل: ← نیروی ثقل؛ مرکز ثقل؛ شتاب ثقل.
ثقة‌الاسلام تبریزی، شهرت **آقا میرزا علی**، فت ۱۳۳۰ هق، از علمای مشهور و از رؤسای شیخیه در آذربایجان. ثقة‌الاسلام در ادب و علوم شرعی تبحر تمام داشت، و در مشروطیت و انقلاب آذربایجان نیز از عوامل و اشخاص مؤثر بود. هنگامی که روسها بمناسبت اولتیماتوم راجع به م. شوستر بنای مداخله در امور را گذاشتند، ثقة‌الاسلام را که مانع اجرای خیالات خویش میدیدند با چند تن دیگر دستگیر نمودند، و در دهم محرم ۱۳۳۰، ظاهراً بی هیچ گناهی، در میدان مشق تبریز او را بدار زدند.
ثقة امیرالمؤمنین، لقب، ← امیرالمؤمنین.
ثقیف (saqif)، قبیله‌ی عرب که در ناحیه‌ی بین طائف و مکه میزیستند، و از جنبه‌ی انساب از بطون هوازن بشمار آمده‌اند. پیش از اسلام لات را میپرستیدند، و در طائف برای آن معبدی ساخته بودند. در غزوه‌ی هوازن جمعی از ایشان بقتل رسیدند، و سرانجام به اسلام گرویدند. در ۱۸۰۳ از طائف در مقابل وهابیان دفاع کردند.
ثکری[1]، **ویلیام میکپیس** (wilyām meykpis ṯakəri)، ۱۸۱۱-۶۳، داستان‌نویس انگلیسی، مت کلکته. در ۱۸۱۷ به انگلستان رفت. پس از چندی سیاحت در اروپا، بتحصیل حقوق پرداخت. در ۱۸۳۶ ازدواج کرد، و چون میراث پدری را از دست داد، نویسنده‌ی مزدور شد. دیوانگی (۱۸۴۱) زوجه‌اش او را سخت پریشان‌خاطر ساخت. در ۱۸۴۸، کتاب هجائی کتاب خودنماها و رمان بازار خودفروشی (۱۸۴۷-۴۸؛ شاهکار وی) او را شهره ساخت. رمانهای دیگری که منتشر ساخت بر شهرتش افزود. در ۱۸۵۱ و ۱۸۵۲-۵۳ در انگلستان و کشمه، در باب ظرفای انگلیسی قرن هجدهم سخنرانیهائی کرد. ثکری نقاد ادب و هجانویس بود، و بر علیه احساسات رمانتیک هجویه‌ها و انتقادات بسیار نوشت، و در آنها از بیهودگی و بیحاصلی زندگی بشر سخن گفته است.
ثلاث (salās)، دهستان (جه ح ۱۱۰°۵۰۰)، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، کنار خلیج فارس، دارای ۱۸ (؟) آبادی؛ مرکزش بندر کنگان. ظاهراً بمناسبت اینکه سه بندر کنگان، طاهری، و عسلویه در آن واقعند بنام ثلاث خوانده شده است.
ثلاث یا (؟) **باباجانی**، بخش (جه ح ۱۰۰°۱۲۰)، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز ایران و عراق؛ دارای ۱۰۸(؟) آبادی. بقول فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۵، تهران، ۱۳۳۱ هش)، مشتمل بر دهستانهای قبادی، ولدبیگی، باباجانی، سرقلعه، جیگران، و ازگله است. ظاهراً بمناسبت اینکه سه طایفه‌ی باباجانی، ولدبیگی، و قبادی در آن زندگی میکنند بنام ثلاث خوانده شده است.
ثلاث، ولایات، یکی از تقسیمات اداری سابق، مرکب از ملایر، تویسرکان، و نهاوند.
ثلث، از اقلام ششگانه، ← خط فارسی.
ثلم (salm) [عربی، = رخنه در دیوار پدید آوردن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن انداختن "ف" است از فعولن؛ بعبارت دیگر انداختن هجای کوتاه است از آغاز این پایه. عروضیان، بجای دو هجای دراز باقیمانده (عولن)، فعلن (faʿlon) میگذارند، و آنرا اثلم (aslam) میخوانند.
ثمامة ابن اشرس (somāmate ʾbne ašras)، فت ۲۱۳ هق، متکلم اسلامی در اوایل عهد عباسی و مؤسس مکتب ثمامیه از فرق معتزله. وی معاصر هارون و مأمون عباسی بود، و گویند مأمون تحت تأثیر مناظرات او به طریقه‌ی معتزله گرایید. ثمامه شاگرد بشر ابن معتمر، و مثل او به الحاد متهم بود. وی نکته‌سنج و نادره‌گوی بود، و در فن مجادله و مناظره در عصر خود شهرت تمام داشت. بسبب سخنانی که برخلاف عقاید مقبول در نزد عامه می‌گفت، و مخصوصاً بجهت آنکه در رعایت آداب و ظواهر چندان مقید نبود، نزد عامه حسن شهرت نداشت. در باره‌ی عقاید و تعالیم منسوب باو آنچه در بعضی کتب مثل ملل و نحل شهرستانی، کتاب الفرق بین الفرق بغدادی، و تبصرة العوام آمده است، از مآخذی گرفته شده است که مخالفان وی نوشته‌اند، و بهمین جهت از طعن و ملامت در حق وی خالی نیست، و از آثار خود او ظاهراً چیزی باقی نمانده است.
ثمرین (samarin)، ده (جه ح ۳°۶۵۷ سد ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیجوبجین، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی).
ثمود (samud)، یکی از اقوام قدیم عرب که، مانند قوم عاد، مدتها پیش از ظهور اسلام نابود شده بود. مدارک قدیمی چندی حاکی از جنبه‌ی تاریخی نام و وجود قوم ثمود است، که از آن جمله است کتیبه‌ی سارگن (مربوط به ۷۱۵ قم) و آثار کلاودیوس بطلمیوس و پلینی. مرکز آنان ظاهراً دومة الجندل و حجر بود، ولی در تمام قسمت لغ جزیرة العرب و مملکت نبطیان تا حوالی العلا منتشر بودند. نیز ← لحیان.

(1)Thackeray

در قرآن، نام ثمود با نام عاد همراه است. بر طبق روایات اسلامی، ثمود نصیحت پیغمبر خود، صالح، را نشنیده، شتر درشت هیکلی را، که خدا چون آیتی برای ایشان قرار داده بود، پی کردند، و با زمین‌لرزه و صاعقه از میان رفتند. (اعراف ۷۱؛ توبه ۷۱؛ هود ۶۴، ۷۱، ۹۸؛ ابراهیم ۹؛ اسراء ۶۱؛ حج ۴۳؛ فرقان ۴۰؛ شعراء ۱۴۱؛ نمل ۴۶؛ عنکبوت ۳۷؛ ص ۱۲؛ مؤمن ۳۲؛ فصلت ۱۲،۱۶؛ ذاریات ۴۳؛ نجم ۵۲؛ قمر ۲۳؛ حاقه ۴، ۵؛ بروج ۱۸؛ فجر ۸؛ شمس 11).

ثنائی، شمار: ← شمار ثنائی.

ثنائی مشهدی (sanā'ie)، شهرت **خواجه حسین ابن غیاث‌الدین محمد**، فت ۹۹۶ هق و بقولی ۱۰۰۷ هق، شاعر ایرانی، مت مشهد. در عصر اکبر شاه به هند رفت، و آنجا اقامت کرد. بعد از وفات، جنازه‌اش را به مشهد آوردند. دیوانش مشتمل بر قصائد، غزلیات، رباعیات، و ساقی‌نامه است. یک مثنوی نیز از نوع اسکندرنامه بنام اکبر ساخته است، و آن را سد اسکندر و باغ ارم نام داده است.

ثنت[1]**، جزیره‌ی** (ṯanət)، جزیره‌ای که قسمت ل‌ش ولایت کنت، انگلستان، را تشکیل میدهد.

ثنویت[2] (sanaviyyat)، نزد حکما و متکلمین اسلامی، عنوان کلی اعتقاد ثنویه (sanaviyye) یا اصحاب اثنین (ashābe esnayn)، که معتقد بوده‌اند بر اینکه صانع عالم دوتا است—فاعل خیر نور است، و فاعل شرّ ظلمت، و هر دو نیز قدیم و ابدی هستند؛ و بعبارت دیگر، ثنویت عبارتست از اعتقاد باینکه اصل شر نیز مثل اصل خیر قدیم و ازلی و ابدی و مختار و مرید و مستقل است، و تابع و مخلوق اصل خیر نیست. این اعتقاد را متکلمین و نویسندگان کتب ملل و نحل مخصوصاً به سه طایفه‌ی دیصانیه، مانویه، و مزدکیه نسبت داده‌اند، چنانکه بعضی از فرق نصاری مانند مرقیونیه، آریوسیه (پیروان آریانیسم)، مارونیه، و بیالقه، و همچنین بعضی مذاهب دیگر مثل ماریبین، دُشتیین، ماهانیه، حَرانیه، و کَینُویّه، و حتی سمنیه نیز در نزد برخی متکلمین اسلامی گاه بعنوان ثنویه و در ردیف آنها یاد شده‌اند. در بین مسلمین، عنوان ثنوی و ثنویه لقب طعنه‌آمیزی است که بعضی از فرق مخالفان خود را بدان عنوان خوانده‌اند؛ مخصوصاً فرقه‌هائی که تمایلات جبری داشته‌اند، کسانی را که تا حدی به اختیار قائل بوده‌اند و در مقابل قدرت مطلقه‌ی خداوند از قدرت و اختیار انسان نیز سخن میگفته‌اند قائل به ثنویت شمرده‌اند (← جبر و قدر). بهمین جهت است که پیروان نظّام و سایر معتزله و همچنین هشامیه از غلاة شیعه و همچنین زنادقه نیز منتسب به ثنویه گشته‌اند.

متکلمین اسلام غالباً مجوس را که اعم از زرتشتی و زروانی است، باین اعتبار که آنها را قائل به حدوث ظلمت میدانستند، جزء ثنویه‌ی واقعی نمیشمرده‌اند. در حقیقت، در ثنویت زرتشت بین طرفین آن تعادل نیست—یک طرف اهورمزدا است، که سپنتا مینو در کنار اوست، و در طرف دیگر جز انگره مئین‌یو کسی نیست؛ البته انگره مئین‌یو در برابر سپنتا مینو است، و درین صورت چیزی در مقابل اهورمزدا نیست. اما این بی‌تعادلی که در هر ثنویت دینی نه (فلسفی) هست لازمه‌ی کار هر پیغمبری است که دین خود را بر اساس ثنویت مینهد، چون در غیر این صورت مردم بچه امید گرد وی جمع شوند، و با شری که امید به شکست آن ندارند مبارزه کنند. در تعلیم مانی هم—که معمولاً آن را نمونه‌ی ثنویت کامل میشمارند—دو طرف ثنویت تعادل و موازنه‌ای ندارند؛ چنانکه آنجا نیز در مقابل "سلطان ظلمت"، که منشأ شر و تاریکی است، "آدم اول" قرار دارد، در صورتیکه "پدر عظمت"، که مصدر نخستین همو است، در قلمرو شر چیزی در مقابل خود ندارد. در هر حال، ثنویت بآن گونه که نزد زرتشت و حتی بردیصان و مرقیون—بر حسب تحلیلی که شهرستانی از مقالات آنها کرده است—وجود دارد، مبتنی برین نکته است که علاوه بر دو اصل نور و ظلمت، یک اصل سوم نیز که معدل و جامع و سبب امتزاج نور و ظلمت است نیز وجود دارد. این اصل جامع و معدل را مانی و مزدک رد کرده‌اند، اما مزدک گفته است فعل نور بقصد و اختیار است، در صورتیکه فعل ظلمت کورکورانه است و بر حسب اتفاق. باری، ثنویت زرتشت—که با وجود عدم موازنه‌ی طرفین آن باز بهر حال ثنویت است—با ثنویتی که نزد مانی و بعضی فرق گنوسی نصاری هست (← گنوسیسیسم) تفاوتش این است که ثنویت زرتشت ثنویت بین دو روح—روح خیر و روح شر—است، در صورتیکه ثنویت مانوی ثنویت بین ماده و روح است، و از همین روست که ثنویت زرتشت، بر خلاف ثنویت مانی، بهیچوجه منشأ زهد و عزلت و ریاضت نشده است، سهلست سعی و عمل را نیز—بسبب قبول اصل اختیار—تشویق و تأیید میکرده است.

این ثنویت بین روح و جسم بوجهی دیگر، و در معنای فلسفی آن، در بیان بعضی حکمای قدیم یونان و در نزد دکارت و ولف (volf) نیز آمده است، و باین معنی ثنویت عبارتست از اعتقاد فلاسفه‌ای که قائلند به دوگانگی جوهر جسم و جوهر روح، در مقابل کسانی که معتقد بوده‌اند بر اینکه جسم و روح هر دو از یک جوهرند، خواه آن جوهرِ واحد ماده باشد و خواه روح.

متکلمین اسلام، در مقام اثبات توحید و نیز در مناقشات راجع به ذات و صفات و جبر و اختیار، به ردّ عقاید ثنویه پرداخته‌اند، و کندی، فیلسوف عرب، کتابی بنام رسالة فی الرد علی الثنویه در ابطال آراء آنها تألیف کرده است، چنانکه آراء فرق اسلامی منسوب به ثنویه نیز بوسیله‌ی متکلمین مکرر رد شده است. از کسانی که در بین مسلمین بنام و نشان، و هر یک به بهانه‌ای دیگر، منسوب به ثنویت شده‌اند نام عبدالله ابن مقفع، ابوحَفص حَداد، ابن ذَر صیرفی، ابوعیسی وَرّاق، ابوشاکر دیصانی، ابراهیم نظام، و ابن راوندی را میتوان ذکر کرد، که نیز به عنوان زندیق شهرت دارند.

در ایران در سالهای اخیر لفظ فرانسوی دوالیسم (düalism) را ثنویت ترجمه‌کرده‌اند. لفظ دوالیسم اول بار در یکی از آثار تامس هاید، مستشرق انگلیسی، دیده میشود که آنرا در مورد اعتقاد دینی به دو اصل خیر و شر بکار برده است، و نیز پ. بل فرانسوی در فرهنگ خود در مقاله‌ی زردشت، و نیز لایبنیتز آنرا استعمال کرده‌اند. امروزه دوالیسم بمعنی اعم به هر نوع عقیده‌ی فلسفی که عالم را مرکب از دو اصل متمایز و منحصر (مانند ماده و صورت، ماده و عقل، وجود و عدم) بداند اطلاق میشود.

ثنویه، قائلین به ثنویت؛ ← ثنویت.

ثوابت (savābet) یا **ستارگان ثابت**، اجرام آسمانی عظیم و به حالت گازی، که با نور خود میدرخشند. تقسیم ستارگان به ثابت (ستارگانی که وضع نسبی آنها تغییر نمیکند) و سرگردان یا سیار، و نیز مشخص کردن ستارگان ثابت بوسیله‌ی شکلهای خیالی (← صورت فلکی) بسیار قدیمی است. عده‌ای از ستارگان ثابت از قدیم الایام به اسامی خاصی معروف شده‌اند، که بعضی از آنها در جداول مقاله‌ی صورت فلکی و موضع آنها در نقشه‌ی آسمان (مربوط به همان مقاله) آمده است.

باید دانست که، اگرچه ستارگان ثابت با چشم غیر مسلح دارای وضع ثابتی بنظر میرسند، مدتها است که بوسیله‌ی تلسکوپ ثابت شده است که این اجرام در حرکت اند. ثوابت از جنبه‌ی تابندگی (← قدر)، حجم، جرم مخصوص، و دمای سطحی متفاوتند. فواصل آنها از یکدیگر، جز در مورد ستارگان مزدوج، بقدری زیاد است که معمولاً با سال نور یا پارسک بیان میشود. توزیع ستارگان ثابت در فضا یکنواخت نیست، و چنین بنظر می‌رسد که این اجرام در دستگاههای عظیمی بنام **کهکشانها** متمرکز اند، که **کهکشان ما** (احتمالاً مشتمل بر 100 تا 200 بیلیون ستاره) یکی از آنهاست. نزدیکترین ثوابت به زمین خورشید است، که نور آن در ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه بزمین میرسد. پس از آن، نزدیکترین ثوابت به ما **رجل قنطورس** است، که بفاصله‌ی ۴٫۳ سال نور از زمین قرار دارد. امروزه ستارگان را بر حسب **طبقات طیفی** طبقه‌بندی میکنند. نیز ← **غول‌پیکران؛ کوتوله‌ها؛ خوشه‌ها؛ ستارگان متغیر؛ حرکت یومی؛ جهان؛ نجوم.**

بطوری که تخمین شده است، بیلیونها سال است که انرژی بصورت نور و حرارت از ستارگان صادر میشود. مقدار این انرژی شگرف است. مثلاً از هر سانتیمتر مربع سطح خورشید در هر دقیقه انرژی تشعشعی معادل $۶٫۲۵ \times 10^{۱۰}$ ارگ صادر میگردد. نظریه‌های چندی برای توجیه این انرژی پیشنهاد شده است، که اولین آنها نظریه‌ی جاذبه‌ی گرانشی هلمهولتس بود، که بموجب آن، جرم گازی ستارگان بر اثر جاذبه‌ی مرکزی آنها منقبض میشود، و تراکم گاز سبب بالا رفتن دما میگردد. این نظریه، و نیز نسبت دادن انرژیهای مذکور به فعل و انفعالات شیمیائی برای توجیه این انرژیهای شگرف کافی نیست. در سنوات اخیر نظریاتی بر اساس فعل و انفعالات هسته‌ای و تبدیل جرم به انرژی پیشنهاد شده است. ← **حلقه‌ی کربون؛ زنجیر پروتون-پروتون.** نیز ← **خورشید.**

ثوامر (savāmer)، ده (جم ۱٬۲۴۰؛ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهمنشیر، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، ۴ کیلومتری ج‌ش آبادان.

ثور[3] (sōr) [عربی، = گاو نر]، دومین صورت فلکی در منطقة البروج، و دومین برج. دبران ستاره‌ی آلفای آنست. خوشه‌های ثریا و هوادس در آنند.

---

(1)Thanet (۲)dualism (۳)Taurus

ثورباران[۱]**، فرانثیسکو د** (frānṯisko de ṯurbā-rān)، ۱۵۹۸–۱۶۶۲، نقاش اسپانیائی، وابسته به مکتب سویل. در کارهایش رئالیسم شدید و جانداری بچشم میخورد، و نیز رنگهای رقیقی که با مهارت و ظرافت بکار برده (بخصوص در صحنه‌هائی که از زندگانی راهبان ساخته) سبب شهرت او شده است.

ثورفین[۲]**، کارلسونی** (kārlsevni ṯorfin)، دریانورد ایسلندی که در اوایل قرن یازدهم رونق داشت، و ظاهراً از امریکای شمالی دیدن کرد. در جستجوی وینلند بود. تواریخ مسافرتهای او و امکنه‌ای که از آنها دیدن کرده مختلف فیه است.

ثورو[۳]**، هنری دیوید** (henri deyvid ṯorō)، ۱۸۱۷–۶۲، شاعر و نویسنده‌ی امریکائی. از پیروان منهب وجود برترین و از دوستان نزدیک امرسن بود. منتقد اجتماعی توانائی بود، و مقاله‌ی "نافرمانی غیر نظامی" او الهام‌بخش کسانی چون گاندی گردید. معروفترین اثرش والدن (۱۸۵۴) است.

ثوره‌واهره (ṯuravāhara؛ پارسی باستان)، نام ماهی در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی ایارو و آوریل و مه‌ی فرنگی.

ثوری، سفیان: ← سفیان ثوری.

ثوفیل ابن توما (sufile 'bne tumā) یا **ثوفیل رهاوی** (rohāvi)، فت ۱۶۹ هق، منجم نصرانی و مترجم از یونانی به سریانی؛ از مردم الرها (ادسا). رئیس منجمین مهدی خلیفه‌ی عباسی بود. ترجمه‌ی نامرغوبی از یکی از آثار جالینوس فراهم کرد، که بعداً حنین ابن اسحاق در آن تجدید نظر نمود. قسمتی از آثار هومر را نیز ترجمه کرد. نامش را ثیوفیل (siufil) نیز ضبط کرده‌اند.

ثوفیل رهاوی: ← ثوفیل ابن توما.

ثوماراگا[۴]**، خوان د** (xuān de ṯumārāgā)، ۱۴۶۸–۱۵۴۸، کشیش اسپانیائی، اولین اسقف مکزیک.

ثیروا[۵]**، خوان د لا** (xuān de lā ṯiervā)، ۱۸۹۵–۱۹۳۶، مهندس هواپیمائی اسپانیائی؛ مخترع اتوزیر (اولین پرواز در ۱۹۲۳).

ثیسلوود[۶]**، آرثر** (ārṯər ṯisəlwud)، ۱۷۷۰–۱۸۲۰، توطئه‌گر انگلیسی. توطئه‌ای برای کشتن اعضای دولت ترتیب داد. محل اسلحه در خیابان کیتو (keytō) کشف شد (فوریه‌ی ۱۸۲۰). ثیسلوود اعدام گردید. این توطئه بنام توطئه‌ی کیتوستریت (strit) یا توطئه‌ی خیابان کیتو معروفست.

ثیسنروس، فرانثیسکو خیمنث د: ← خیمنث د ثیسنروس، فرانثیسکو.

ثیودور، اسم: ← ثئوذوروس، اسم.

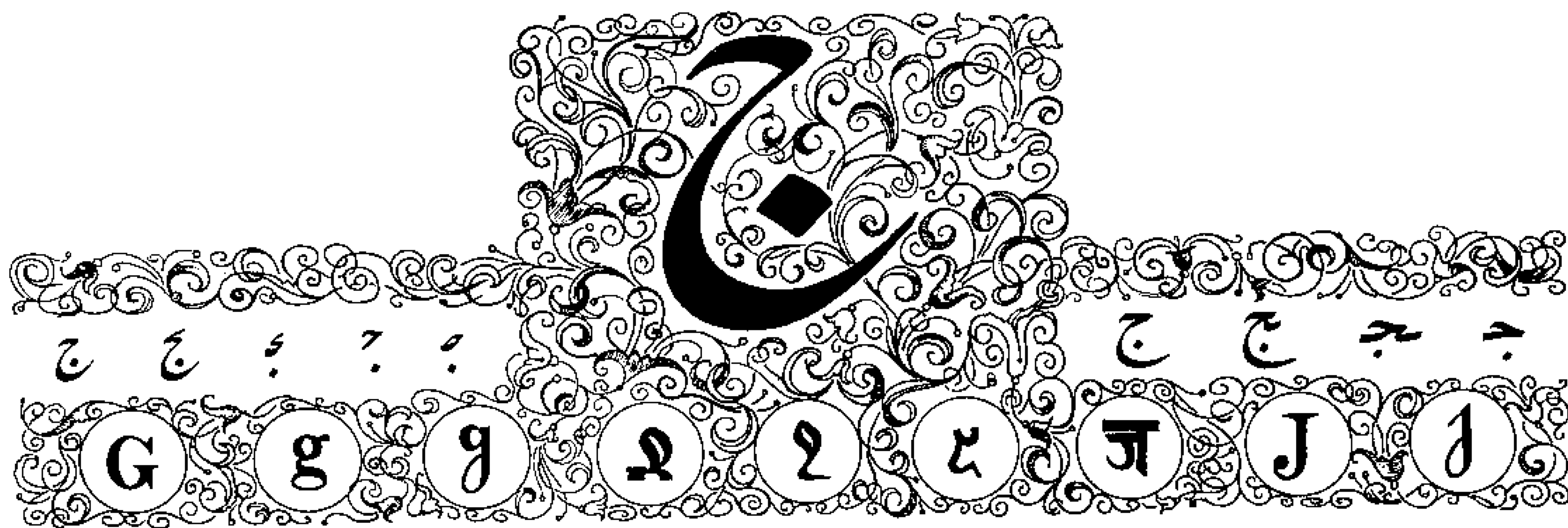
ثیودورس: ← ثئودوسیوس.

ثیوفیل ابن توما: ← ثوفیل ابن توما.

ثیوفیل رهاوی: ← ثوفیل ابن توما.

---

(۱)Zurbarán (۲)Thorfinn (۳)Thoreau (۴)Zumárraga (۵)Cierva (۶)Thistlewood



ج، علامت اختصاری جنوب در این کتاب. نیز ← جهات اصلی.

جابر ابن افلح، ابومحمد (jābere 'bne aflah)، لتی گبر (geber)، منجم و ریاضیدان مسلمان اسپانیائی. از مردم سویل بود. تاریخ تولد و وفاتش در دست نیست، ولی ظاهراً در اواسط قرن ۱۲م بم درگذشته است. وی صاحب کتاب الهیئة یا اصلاح المجسطی است، که در آن از نظریه‌ی بطلمیوس در باب سیارات سخت انتقاد کرده است. مهمترین قسمت این کتاب فصل مخصوصی در مثلثات است، که در بخش مثلثات مسطحه سیر قهقرائی کرده، و بجای جیب (سینوس) وتر را بکار میبرد، ولی در بخش مثلثات کروی، برای نخستین بار، یکی از دستورات اساسی مثلثات کروی قائم الزاویه (دستور $\cos A = \cos a . \sin B$) دیده میشود. کتاب مذکور را گراردوس کرمونتسیس به لاتینی ترجمه کرد، و این ترجمه در ۱۵۳۴ در نورنبرگ بچاپ رسید. و نیز در ۱۲۷۴ و بعداً هم به عبری ترجمه شد.

جابر ابن حیان (jabere 'bne hayyān) [ابو موسی (یا ابوعبدالله) جابر ابن حیان ابن عبدالله الکوفی الصوفی]، لتی گبر (geber)، نة نیمه‌ی دوم قرن دوم هق، بزرگترین کیمیادان عرب. او را از شاگردان خالد ابن یزید (فت ۸۵ هق)، و گاهی از اصحاب امام جعفر صادق (فت ۱۴۸ هق)، و حتی از خواص جعفر ابن یحیی برمکی (فت ۱۸۷ هق) شمرده‌اند، و بعضی هم اصلا وجود وی را منکر شده‌اند، ولی این رأی مقبول نیست. تألیفات بسیار به جابر نسبت داده شده است، که تقریباً مشتمل بر همه‌ی علومی است که به مسلمانان منتقل شده است، و تحریر آنها بوسیله‌ی یک فرد یا در نیمه‌ی ۲م قرن ۲م هق ممکن بنظر نمیرسد. از بسیاری کتب منسوب به جابر اصل عربی در دست نیست، و فقط ترجمه‌های لاتینی موجود است. موضوع این کتابها بیشتر علم کیمیا است، و در آنها نظریات جالبی دیده میشود. درستی روشهای او در تحقیقات شیمیائی بسیار جالب است، و نظریاتی در تشکیل یافتن فلزات از نظر زمین‌شناسی و نیز طرقی برای تهیه و تصفیه‌ی بعضی مواد آورده است. از آثار طبع‌شده‌اش اسرار الکیمیاء است.

جابر ابن عبدالله انصاری (ansāri)، فت ۷۸ هق، از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر اسلام. در بسیاری از غزوات شرکت داشت، و در اواخر عمر در مسجد پیغمبر در مدینه حلقه‌ای داشت و مردم حدیث او میشنیدند.

جابراندی (jāborāndi، از انگلا)، بوته‌ی امریکای گرمسیر از نوع پیلوکارپوس (*Pilocarpus*). دارای سم معروف جابراندی است که محتوی ماده‌ی سمی پیلوکارپین (در پزشکی بکار میرود) میباشد.

جابر جعفی (jābere joʿfi) [ابوعبدالله-جابر ابن یزید ابن الحارث]، فت ۱۲۸ هق (یا چند سالی بعد از آن)، از فقهای تابعین و از اهل کوفه. روایات بسیار از او نقل کرده‌اند، و در روایت او جای سخن هست. جابر از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق بوده، و بعضی او را از اصحاب اسرار امام صادق نیز دانسته‌اند.

جابرسا، شهر افسانه‌ای؛ ← جابلسا.

جابلسا (jābolsā) یا **جابرسا**، و گاه **جابلص** (jābols)، شهر افسانه‌ای در جانب یا در سرحد "مغرب"، که بر حسب روایات افسانه‌ها ۱٬۰۰۰ دروازه دارد، و در هر دروازه ۱٬۰۰۰ تن پاسبانی میکنند. این نام گاه در مصطلحات صوفیه بطور کنایه برای منزل آخر سلوک بکار میرود، که با منزل اول بقدر مسافت بین مشرق و مغرب فاصله دارد. بعضی از متألهین و صوفیه این شهر را ــ مثل جابلقا ــ متعلق به عالم مثال دانسته‌اند، و اکثر اخبار راجع بآن را بدینگونه تأویل کرده‌اند.

جابلص، شهر افسانه‌ای؛ ← جابلسا.

جابلق: ← جاپلق.

جابلقا (jābolqā)، شهر افسانه‌ای در جانب یا در سرحد "مشرق"، که بموجب روایات افسانه‌ها ــ مانند جابلسا ــ ۱٬۰۰۰ دروازه دارد و در هر دروازه ۱٬۰۰۰ نفر پاسبانی میکنند. این نام در اصطلاحات صوفیه گاه بطور کنایه برای منزل اول سلوک بکار می‌رود، که با منزل آخر بقدر مسافت بین مشرق و مغرب فاصله دارد. بعضی از صوفیه و متألهین این شهر افسانه‌ای را متعلق به عالم مثال دانسته‌اند، و اخبار راجع بآن را بدینگونه تأویل کرده‌اند.

جابیه (jābia)، قریه‌ای در سوریه‌ی کنونی، ح ۸۰ کیلومتری ج دمشق، که تا دمشق یک روز راه بوده است، و پس از ناپدید شدن آن، نامش بر دروازه‌ی ج‌غ دمشق (باب الجابیه) باقی مانده است. آب و هوائی سالم داشته است، و در دوره‌ی پیش از اسلام اقامتگاه عمده‌ی امرای غسان بوده است، و بهمین جهت آن را جابیة الملوک، میخوانده‌اند. بعد از واقعه‌ی یرموک (رجب ۱۵ هق)، اعراب درآنجا به تقسیم غنائم پرداختند، و در نتیجه‌ی همین امر بود که در سال ۱۷ هق، عمر خطاب با جمعی از صحابه، برای گفتگو و تبادل نظر در باب فتوحات اسلامی، به جابیه رفت؛ در روز اجتماع آنان، که به یوم الجابیه (yămo 'l.-) معروفست، عمر خطبه‌ی معروف به خطبة الجابیه را ایراد کرد، و احتمالا بنیاد دیوان درآنجا گذاشته شد. جابیه در دوره‌ی فتوحات اسلامی کسب اهمیت کرد، و در عهد اموی مدتها مرکز جند دمشق بود. انتخاب مروان ابن حکم بخلافت، و همچنین تعیین دو پسر خلیفه عبدالملک برای خلافت، در جابیه اتفاق افتاد. جابیه از عهد سلیمان ابن عبدالملک تدریجاً از اهمیت افتاد، و مخصوصاً در عهد عباسیان، که در محو آثار منسوب به امویان اهتمام خاص داشتند، جابیه تقریباً بکلی فراموش گشت.

جاپلق (jāpalaq)، معربش **جابلق**، دهستان، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۱۵۳ (؟) آبادی. بخش جاپلق منطبق با آنست. مرکز بخش، ده مامون (māmun) (جم ۷۷۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری غ الیگودرز واقعست.

جاتکه[۱] (jātka)، مجموعه‌ای از ۵۴۷ داستان، بزبان پالی، مربوط به ولادتهای پیشین بودا، که آنرا قدیمترین فولکلور جهانی میدانند. این داستانها و داستانهای مقتبس از آنها، در قرون و نواحی مختلف، الهام‌بخش حجاریها و نقاشیهای فراوان بوده است، و بهترین این نقاشیها در غارهای آجانتا محفوظ میباشد.

جاثلیق[۲] (jāsaliq)، یـ کاتولیکوس (kātolikos)، عنوان رئیس مذهبی در بعضی کلیساهای شرقی، و بالاخص عنوان رؤسای مذهبی ارمنستان، حبشه، و گرجستان. بقول بعضی مآخذ اسلامی، مقامات روحانی پایینتر از جاثلیق بترتیب بطرک، مطران، اسقف، قسیس (کشیش)، و شماس بوده است.

جاثی علی رکبتیه[۳] (jāsi alā rekbatayh) [عربی، = نشسته به دو زانو]، صورت فلکی در نیمکره‌ی شمالی بین شلیاق و اکلیل شمالی. نواختری (← نواختران) که در اواخر سال ۱۹۳۴ در این صورت پدید آمد آنرا سخت مورد توجه

---

(۱)Jataka (۲)catholicos; katholicos (۳)Hercules

قرار داد. جالبترین آنچه در صورت جاثی وجود دارد خوشه‌ای است (← خوشه‌ها) که اول بار هالی بدان توجه یافت (۱۷۱۴). اگرچه این خوشه را با تلسکوپهای کوچک هم میتوان تمیز داد، مشاهده‌ی زیبائی و عظمت آن موقوف به استعمال تلسکوپهای قویتر است. ستاره‌ی آلفای صورت جاثی، که ستاره‌ای مزدوج و متغیر و از قدر سوم و واقع در سر جاثی است، رأس الجاثی[1] (ra'so 'l.jāsi) نام دارد.

جاثیه، سوره‌ی (jāsia) [= بزانودرآمده]، سوره‌ی ۴۵م قرآن، مکی، ۳۶ آیه. سرزنش بکسانی که آیات خدا را ریشخند میکنند؛ دستور به پیغمبر که بر راه حق رود و ملاحظه‌ی کسی نکند.

جاجرم (jājarm)، دهستان (جه ح ۹'۵۹۰؟)، بخش جاجرم، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. مرکزش، **جاجرم** (جه ۳'۶۴۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۹۰ کیلومتری جش بجنورد واقعست. در قسمت غربی آن قلعه‌ای سنگی بر فراز تپه‌ای قرار دارد. در وسط آبادی نیز بقایای ابنیه‌ی قدیمی بر فراز تپه‌ای موجود است. بدرالدین جاجرمی منسوب باینجا است.

جاجرمی، بدرالدین، شاعر: ← بدر جاجرمی.

جاجرود (jājrud)، رودی در ایران شمالی، که از دامنه‌های جنوبی البرز سرچشمه میگیرد، و بطرف جش و ج روان شده، بالاخره به دریاچه‌ی قم میریزد. شاخه‌ی اصلی آن، که از نواحی رودبار قصران و لواسانات میگذرد، دارای انشعابات متعدد در پهنه‌ای بوسعت ۸۶۰ کمه است، و مواضع معروفی مانند شمشک، فشم، میگون، اوشان، لتیان، لواسان، رودهن، و دماوند کنار آن قرار دارند. شاخه‌ی فرعی آن، بنام دماوند یا کار، در یورد شاه به شاخه‌ی اصلی متصل میشود. سپس جاجرود از دهات پارچین و سرخ حصار گذشته به کبود گنبد میرسد، و در این محل قسمتی از آن بوسیله‌ی نهرهائی صرف آبیاری دشت ورامین میشود، ولی قسمت مهم آب آن از طریق جریانهای سطحی و زیر زمینی وارد دریاچه‌ی قم میگردد. جاجرود از جهت تأمین آب مشروب و زراعتی حائز اهمیت است، و طرح ← سد لتیان بهمین منظور است.

جاحظ (jāhez) [عربی، = مرد چشم‌برآمده]، شهرت **ابوعثمان عمرو ابن بحر** (amre 'bne bahr)، ح ۱۶۰–۲۵۵ هق، ادیب و نویسنده‌ی بزرگ عرب، متکلم معتزلی و مؤسس فرقه‌ی جاحظیه؛ مت بصره. عشق و شور فراوان به تحصیل علم داشت. نزد اصمعی، ابوعبیده، و ابوزید انصاری فنون ادب را آموخت. به محافل معتزله راه یافت، و نزد اساتید بزرگ عصر تحصیل کرد، و مخصوصاً نظام و ثمامة ابن اشرس تأثیر فراوان در او داشتند. با دیده‌ی تیزبین و مطالعه‌ی فراوان بر وسعت اطلاعات خویش بیفزود. کتابهائی که در باب امامت نوشته بود مورد توجه مأمون خلیفه و راه یافتن جاحظ به دربار خلیفه شد، و از آن ببعد بیشتر اوقات را در بغداد میزیست. ارتباط وی با **ابن الزیات** سبب رونق کارش شد، و بعد از افول ستاره‌ی ابن الزیات در زمان متوکل، لطف **ابن ابی دؤاد** را جلب کرد. متوکل میخواست تعلیم فرزندان خود را باو بسپارد، ولی بسبب کراهت منظرش منصرف شد. در همین ایام نهضتی مخالف با معتزله در دربار خلافت پدید آمد، ولی این امر ظاهراً در گرمی بازار جاحظ تأثیری نداشت. در اواخر عمر نیمی از بدنش فلج شد، و به مولد خود بازگشت، و در همانجا وفات یافت. در باره‌ی کراهت منظر او داستانها ساخته‌اند.

جاحظ در درجه‌ی اول مردی ادیب است؛ وی نثر عربی را به کاملترین صورت آن درآورد؛ نثر عادی او مانند شعر موزون است. در مقابل نوشته‌های ملال‌انگیز بسیاری از معاصرینش، عمداً، حتی در موضوعهای جدی، از نقل قصص و حکایات و لطایف خودداری نمیکند. به علوم طبیعی و مردمشناسی توجه خاص داشت. آثارش مشتمل بر تخمهای نظریاتی است که بعدها پیدایش یافت (تحول و تکامل، انطباق با محیط، روانشناسی حیوانی). بر روی هم، جاحظ در ادبیات عرب و رشد فکری در عالم اسلام تأثیر فراوان داشته است. مبرد (شاگردش) از مقلدین اوست، و اخوان الصفا در رسائل خود و نیز قزوینی و دمیری و دیگران از کارهایش استفاده‌ی فراوان برده‌اند. از ۲۰۰ اثر منسوب به او ح ۳۵ تماماً و ح ۵۰ بصورت ناقص باقیست. از آثار معروفش اینها را میتوان نام برد، **البخلاء؛ البیان و التبیین؛ التاج فی اخلاق الملوک** (منسوب به وی)؛ **التبصر بالتجارة؛ الحیوان؛ العثمانیه؛ المحاسن و الاضداد.**

جاد[2] [عبری، = خوش‌طالع]، پسر یعقوب و جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی بنی اسرائیل، که در جلعاد ساکن شدند (پیدایش ۱۱.۳۰؛ ۲۶.۳۵؛ ۱۹.۴۹؛ اعداد ۱۴.۲؛ ۱۵.۱۳؛ ۱.۳۲، ۲، ۳۴؛ تثنیه ۱۲.۳؛ ۲۰.۳۳؛ یوشع ۲۴.۱۳؛ اول تواریخ ۱۸.۵، ۲۶؛ ۸.۱۲، ۱۴).

جادو (jādu) یا **سحر** (sehr)، "فن" تسخیر قوای طبیعی و فوق طبیعی بوسیله‌ی افسون و اعمال مخصوص دیگر با تشریفات خاص. جادو از لحاظ غایت به غایت علم نزدیک است (مهار کردن قوای طبیعی و تغییر دادن آنها موافق دلخواه). جادو رابطه‌ی نزدیک با دین داشته است، ولی بین این دو تفاوت هست، زیرا دین متوجه تعظیم و پرستش موجودات فوق طبیعی است، ولی هدف جادو مهار کردن قوای طبیعی و فوق طبیعی و تغییر دادن مسیر آنهاست بر وفق مراد. بنیاد جادو اینست که همه چیز در اختیار نفوس غیر طبیعی است. بوسیله‌ی اوراد، طلسم، تعوید، یا تقلید بعضی اعمال (مانند پاشیدن آب با تشریفات خاص بمنظور تولید باران، یا پاره کردن تصویر دشمن برای پیروزی بر او) میتوان بر این نفوس مستولی شد. مسائلی که با جادو به سراغ آنها میرفتند، و در بعضی جامعه‌ها هنوز هم میروند، فراوان است؛ طولانی کردن عمر، بارور ساختن مزارع یا زنان عقیم، مقهور کردن دشمنان، معالجه‌ی امراض، تولید باران، توفیق در عشق، استخبار از گذشته و آینده، و غیره.

جادوگری تقریباً در همه‌ی جوامع قدیم رواج داشت، و نزد کلدانیها، مصریها، یونانیان، و رومیها معمول بود. از آغاز مسیحیت، کلیسا برای جلوگیری از جادوگری به مبارزه برخاست، و چه بسا کسان که به اتهام جادوگری بدست اولیای دین مسیح دوچار زجر و شکنجه و قتل شدند.

در آغاز ظهور اسلام، مردم جزیرة العرب، قطع نظر از تأثیر دین یهود و مسیحیت، معتقد به دو عالم ماده و روح بودند، و کهنه، ساحران، رمالان، شاعران، و مجانین رابط بین انسان و عالم روح بشمار میآمدند. پس از انتشار اسلام، معتقدات خرافی و فنون ساحری همه‌ی اقوام و ممالک مفتوحه با معتقدات اعراب درآمیخت، و در نتیجه، خرافات و مصطلحات اعراب بر عجمها و حتی بر اقوام غیر سامی تحمیل گردید، و در عین حال، اصول اساسی اسلامی نیز متقابلا از معتقدات غیر عرب متأثر شد.

اعتقاد به سحر و جادو هنوز–نه فقط در میان اقوام بدوی–بلکه در محافل متمدن موجود است. نیز ← سحر؛ بدوح؛ رمل؛ جفر؛ جن.

جادوگری: ← جادو.

جاده: ← راه.

جاده‌ی ابریشم، جاده‌ی قدیم، که مدیترانه را به چین شرقی مرتبط میکرد، و از ری و گوشه‌ی جش دریای خزر و دیوار چین میگذشت، و به شانگهای منتهی میشد. بعضی امتعه‌ی نفیس مشرقزمین (سنگهای قیمتی، ادویه، ابریشم) از این راه به مغرب حمل میشد؛ اما تسمیه‌ی آن بمناسبت اینست که ابریشم بالاخص و بیشتر از اجناس دیگر خواستار داشت، و حتی، بنقل روایات، باعث حمله‌ی اسکندر مقدونی به ایران این بود که از طرفی مردم قلمرو او سخت طالب ابریشم بودند، و از طرف دیگر، ایرانیها ابریشم چین را بمقدار کم و به قیمت گزاف به مردم مغرب میفروختند. جاده‌ی ابریشم، بعلت جنگهای دائمی و سکونت اقوام جنگجو در سر راه، همیشه دایر نمیماند، و مثلا اشکانیان، که با رومیان رقابت سیاسی داشتند، تجار رومی را به آسانی اجازه‌ی عبور نمیدادند. در اواسط قرن ۲م بم تجارت ابریشم از این راه بکلی موقوف شد، و کشتیهای چینی از راه دریا ابریشم را به مالاکا و سیلان و ساحل شرقی هندوستان میآوردند، و تجار یونانی و رومی آنرا در آن نقاط از آنان میخریدند. با برآمدن ساسانیان، سواحل خلیج فارس و عربستان و بحر احمر هم تحت نفوذ آنان واقع شد، و در قرن ۶م تجارت کلی ابریشم مشرق در دست تجار ایرانی قرار گرفت، که ابریشم چین را در ل ایران و هم در سواحل شرقی هند از چینیها میخریدند، و به مردم روم شرقی میفروختند. یوستینیانوس، امپراطور روم، در صدد برآمد که، بوسیله‌ی امیر مسیحی حبشه، تجارت ابریشم را از دست ایرانیان خارج کند، ولی موفق نشد. اما دو نفر راهب ایرانی که مدتها در چین اقامت کرده و فن و اسرار تربیت کرم ابریشم را آموخته بودند به قسطنطنیه آمدند، و آنرا به امپراطور آموختند، و سپس بتشویق و تحریص امپراطور به چین بازگشتند، و بالاخره مقداری تخم نوغان در عصای مجوف خود پنهان کردند، و به قسطنطنیه بردند (ح ۵۵۰)، و تربیت کرم ابریشم از آن تاریخ در اروپا معمول گردید. معذلک، تا استیلای عرب، تجارت عمده‌ی ابریشم در مشرقزمین در دست تجار ایرانی باقی ماند.

---

(1)Ras-al-gethi (2)Gad

جادهی باجگیر[۱] (bājgir)، انگلا ترنپایک (tērn-pāyk)، جادهای دارای دروازههای باجگیری، که استفادهکنندگان از آن مبلغ معینی بعنوان باج راه میپردازند، که از بابت هزینهی ساختمان جاده یا بودجهی تعمیر و نگهداری آن منظور میشود. ظاهراً اولین جادهی باجگیر که تاریخ نشان میدهد جادهی نظامی ایران از بابل به سوریه بود (ح 2000 قم). در اغلب کشورها این قبیل راهها توسط دولت ساخته میشود، و بودجهی آن از محل باج راه تأمین میگردد. اما در بعضی از ممالک ساختمان این راهها به افراد یا شرکتهای خصوصی واگذار میگردد که، طبق قراردادی که با دولت منعقد میکنند، راه را میسازند و تا مدتی که در قرارداد تعیین شده است از وسائط نقلیه عوارض یا باج راه دریافت میکنند. در ایران تا قبل از تشکیل وزارت راه باج راه متداول و مرسوم بود، و هنوز هم در بعضی جادهها مرسوم است.

جادهی بخور (boxur)، یکی از قدیمترین جادههای کاروانی، که ادویه و مر و کندر ج جزیرة العرب، و نیز کالاهای هند و چین و افریقا که به بنادر این ناحیه میرسید، از آن راه از ج به ل جزیرة العرب حمل میشد، و به شام و فلسطین و بین النهرین و مصر و نواحی دیگر اطراف مدیترانه انتقال مییافت. این راه از بندری در حضرموت، مجاور جنگلهای درخت بخور، آغاز میشد، و پس از عبور از شهر شبوه و سرزمین قتبان، به مأرب و معین میرسید، و از آنجا بموازات بحر احمر از مکه و پترا (پایتخت نبطیان) میگذشت، و به سه شعبه تقسیم میشد: یکی به فلسطین و بنادر فنیقی صور و صیدا و دمشق؛ یکی از بین النهرین به نینوا، و یکی از شبه جزیرهی سینا به مصر. ظاهراً شریان حیاتی این جاده در حضرموت و یمن بود، که قلمرو ملوک معین و سبا و جانشینان ایشان ملوک حمیر بود، که تولید و داد و ستد بخور را تحت نظارت داشتند. در سراسر این جاده پاسگاهها و استحکامات ساخته بودند، و باج راه میگرفتند. با رواج کشتیرانی در بحر احمر، جادهی بخور اهمیت خود را از دست داد.

جاذبه[۲] (jāzebe)، در اصطلاح فیزیک، کشیدن دو جرم مادی یا دو جرم مغناطیسی یا دو بار برقی یکدیگر را. برای جاذبهی برقی ← الکتریسیته، برای جاذبهی مغناطیسی ← مغناطیس؛ برای جاذبهی گرانشی ← گرانش.

جار، بوته؛ ← خرزهره.

جارالله: ← زمخشری.

جاربردی (jārbardi)، شهرت **فخرالدین احمد** (**یا محمد**)، فت ۷۴۲ یا ۷۴۶ هق، ادیب و فاضل شافعی؛ از شاگردان بیضاوی. نسبت او به جاربرد است که ظاهراً از مضافات اران بوده است. جاربردی در تبریز ساکن بود، و در همانجا وفات یافت. از آثارش شرح شافیهی ابن حاجب، تعلیقات بر کشاف، و کتاب السّراج الوَهّاج (شرح کتاب منهاج بیضاوی) است.

جارچی، مسجد (jārci)، مسجدی در شهر اصفهان؛ تاریخ کتیبهی سر در ۱۰۱۹ هق.

جارو، نام رستنیهائی که ساقههای باریک و نزدیک بهم دارند. معمولا دو نوع از نوع پروانهواران باین اسم نامیده میشوند: یکی نوع کوتیسوس (*Cytisus*)، دارای گلهای سفید یا زرد؛ دیگری نوع گنیستا (*Genista*)، که انواع زینتی دارد، و نوع زرد آن که ساقههای سبز باریک و گل زرد دارد طاووسی نامیده میشود. خاندان پلانتارنه از نوع اخیر نام گرفته است.

جارودیه (jārudiyya)، فرقهای از زیدیه، منسوب به ابوالجارود (abo'l.jārud) از غلاة شیعه. این فرقه معتقد بودهاند که پیغمبر، بی آنکه نام علی ابن ابی طالب را بر زبان براند، در وصفی که از جانشین خود کرد علی را به امامت برگزید، و از این رو کسانی که بعد از پیغمبر بلافاصله با علی بیعت نکردند کافر شدند. بعقیدهی جارودیه، بعد از امام حسین هر کس که از فرزندان پرهیزکار امام حسن یا امام حسین شمشیر برکشد، و بدعوی امامت برخیزد، امام است، و امامت زید ابن علی را ازین مقوله میدانستهاند. در بارهی مهدی بین آنها اختلاف است.

جارویس[۳]، **جان** (jān jārvis)، ملقب به **ارل آو سنت وینسنت** (ērl āv sənt vinsənt*)، ۱۷۳۵–۱۸۲۳، دریاسالار انگلیسی. بزرگترین اقدامش شکست دادن (۱۷۹۷) ۲۷ کشتی اسپانیا با ۱۵ کشتی بود، که نزدیک دماغهی سنت وینسنت بوقوع پیوست. این پیروزی عمدةً ناشی از حملهی خودسرانهی نلسن بود.

جارویس[۴]، **جزیرهی** (jārvis)، جزیرهای بوسعت ۲٫۵ کمه، قکبر مرکزی، نزدیک استوا، ش جزیرهی هاولند؛ در تصرف کشمت.

جارویس[۵]، **خلیج**، شاخابهی قکبر، ش ویلز جدید جنوبی، استرالیا.

جاز[۶] (jāz؛ از انگلا)، نوعی موسیقی که اصلا بوسیلهی سیاهان کشمت (خصوصاً در بندر نیو ارلئان واقع در ایالت لویزیانا، که در ۱۸۰۳ از فرانسویها خریداری شد) در اواخر قرن ۱۹م بنیان گرفت، و بتدریج در سراسر کشمت و اغلب کشورهای اروپائی راه یافت. پایهی موسیقی جاز نواهائی است که سیاهان امریکا، معمولا برای بیان غم غربت و احساسات تند خویش، با سازهای بادی و کوبی اجرا میکردند. در فرمهای اولیهی جاز، یمنی راگتایم[۷] (rāgtāym) و بلوز[۸] (bluz)، احساسات تند با اجرای ملودیهای مهیج و دارای وزنهای منقطع، و غم غربت با آوازهای غمآلودهای که بردگان سیاه بهنگام کار در مزارع سر میدادند، نموده میشد. سیر موسیقی جاز در کشمت چندان مشخص نیست، و اینقدر میدانیم که از ۱۹۲۵ نوازندگان جاز در شیکاگو تجمع کردند، و این شهر بعنوان پایتخت جاز شناخته شد. تا این زمان "بدیههنوازی" و "بدیههسرائی" دو صفت بارز موسیقی جاز بود، و نوازندگان، بی آنکه از قواعد مدون و مشخصی پیروی کنند، باقتضای غم یا شادی خود، بالبداهه نواهای دلخواه را از ساز خود بیرون میآوردند. از این پس که تعداد نوازندگان جاز، اعم از سفید و سیاه، زیاد شد، **آهنگسازان جاز** کوشیدند که سلسلهقواعد مشخصی برای این نوع موسیقی تدوین نمایند، و جورج **گرشوین** سعی کرد تا موسیقی جاز را به پایهی موسیقی کلاسیک برساند، و بدین ترتیب، سبکی بوجود آورد که به "جاز کلاسیک" مشهور است. با اینهمه، هنوز هم بدیههنوازی از خصوصیات عمدهی آهنگهای جاز است، و بعضی فقط اینگونه آثار را "جاز خالص" میدانند. در ارکستر جاز، سازهای بادی (نظیر ترومپت و ساکسوفون) نقش اصلی دارند، و از سازهای زهی، ویولنسل مورد استفادهی فراوان است. از جملهی کسانی که در تاریخ موسیقی جاز شهرت دارند، و برای رشد این نوع موسیقی کوشیدهاند لوئی آرمسترانگ، ترومپتنواز سیاهپوست، دوک النگتون، پیانیست سیاهپوست، و ب. گودمن، و جورج گرشوین را میتوان نام برد.

جازان، بندر، عربستان سعودی؛ ← جیزان.

جازر[۹] (jāzar)، دژ طبیعی، فلسطین، واقع بر تپههائی مشرف بر راه میان بیت المقدس و یافا. در تورات، در جنگهای یوشع و داود و مکابیان اهمیت دارد. چندین بار در جنگهای صلیبی صحنهی کارزار بود.

جاسب(؟)، دهستان، شهرستان محلات، استان تهران؛ دارای ۷ (؟) آبادی کوهستانی. این دهستان در چغ قم واقعست، و تا مهر ماه ۱۳۳۵ هش جزء شهرستان قم بود.

جاسک (jāsk)، بخش (جمع ح ۴۵۰، ۱۱؟)، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار بحر عمان؛ دارای ۵۳ (؟) آبادی؛ مرکزش بندر جاسک. قسمت شمالی بخش کوهستانی و قسمت جنوبی و غربی شنزار است. رود جگین (jagin) از آن میگذرد؛ این رود از کوههای بشاگرد سرچشمه میگیرد، و در رأس جگین به دریای عمان میریزد. بخش جاسک مرکب از دو دهستان حومهی جاسک (جمع ح ۸٬۵۰۰؛ دارای ۳۲ آبادی) و دهستان گابریک است.

جاسک [جاسکنو]، بندر و ده (جمع ۱٬۵۷۸ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش جاسک، شهرستان بندر عباس، در کرانهی مکران بفاصلهی ۲۲۵ کیلومتری چش بندر عباس بر ساحل غربی دماغهی جاسک. **دماغهی جاسک** دماغهای است شنی که بطرف چغ پیچ خورده، در غ **خلیج جاسک** را و در ش **خلیج شرقی جاسک** را تشکیل میدهد، و از جانب ل بوسیلهی آبنای باطلاقی (خور جاسک) از دشت ساحلی جدا میشود؛ در هر دو طرف دماغه لنگرگاه موجود است، که از همهی بادها جز باد جنوب محفوظ است؛ انتهای دماغه فانوس دریائی دارد. دهکدهی **جاسک کهنه** (جمع ۱٬۰۱۹ سش ۱۳۳۵ هش) در ح 11 کیلومتری ل بندر جاسک، بین تلماسهها، بر رأس خلیج جاسک قرار دارد. جاسک کهنه زمانی دهکدهی مهمی بود. اولین تجارتخانهی شرکت هند شرقی بریتانیا در ایران در اینجا تأسیس گردید (۱۶۱۹). جریان امر این بود که چون شرکت از فروش منسوجات پشمی خود در هند مأیوس شد، شعبهی شرکت در سورات بتشویق و تحریک یک نفر انگلیسی بنام ریچارد ستیل[۱۰]

---

(۱)turnpike (road)　(۲)attraction　(۳)Jervis　(۴)Jarvis　(۵)Jervis　(۶)jazz　(۷)ragtime　(۸)blues　(۹)Gezer
(۱۰)Steele

(ricārd stil)، که در سال ۱۶۱۴ بدنبال یکی از بدهکاران خود به ایران رفته بود—ستیل و یکی از مأمورین خود بنام جان کراوذر[1] (jān krādər) را به دربار شاه عباس I صفوی به اصفهان فرستاد، و وی فرمان مخصوصی برای تسهیل کار تجار و مسافرین انگلیسی صادر کرد، و آنان پس از بررسی بعضی از بنادر، بندر جاسک را، که از جزیره‌ی هرمز (که در آن زمان در دست پرتغالیها بود) نسبةً دور بود، بعنوان بندر تجارتی انتخاب کردند. اولین محمولات انگلیسی در سال ۱۶۱۶ با کشتی جیمز (jeymz) از سورات به جاسک آمد. بدنبال این امر، شرکت در ۱۶۱۷ تجارتخانه‌ای در شیراز و بعداً در اصفهان دایر کرد، و سرانجام در ۱۶۱۸ شاه عباس انحصار صدور ابریشم ایران را به شرکت واگذار نمود. در ۱۶۲۰ چهار کشتی تجارتی انگلیسی دسته‌ای از کشتیهای پرتغالی را نزدیک جاسک شکست دادند. بعد از تأسیس بندر عباس، شرکت مرکز خود را بدانجا منتقل نمود. در ۱۸۷۹-۸۶، بریتانیای کبیر، تحت عنوان جلوگیری از دریازنی و برده‌فروشی، در جاسک پادگان و پایگاه دریائی داشت. نیز ← خلیج فارس.

جاسک، خلیج: ← جاسک، بندر.

جاسک، دماغه‌ی: ← جاسک، بندر.

جاسک کهنه: ← جاسک، بندر.

جاسک نو: ← جاسک، بندر.

جاط (jāt) یا **جط** یا **جت** (هر دو jatt)، طایفه‌ای ساکن هند و پاکستان، مخصوصاً پنجاب، سند، راجستان، و اوتار پرادش غربی. مردمی بلندقامت، خوش‌هیکل، تنومند، تیره‌رنگ، و متهور هستند؛ نژاد آنها بدرستی معلوم نیست. بیشتر به کارهای کشاورزی اشتغال دارند. مذهب آنها اسلام و آیین هندو است؛ بسیاری از جاطهای پنجاب هند پیرو آیین سیخ هستند. جاطهای غیر مسلمان که سابقاً در پاکستان کنونی میزیستند اکنون در هند سکنی دارند.

در آغاز هجوم اعراب مسلمان به هند، جاطها چندی با آنان جنگیدند، و سپس مدتی در آرامش زیستند. ظاهراً مقارن فتوحات اسلام در سند یا کمی بعد از آن، جاطهای هند به اسلام گرویدند (برای جاطهای سرزمینهای شرق وسطی ← زطها). جاطها نقش عمده‌ای در سقوط امپراطوری مغول هند داشتند. طغیان آنها در سلطنت شاه جهان آغاز گردید (۱۰۴۷ هق)، و ادامه یافت، و جاطها مرتکب قتل و غارت و فجایع بسیار گردیدند. احمد شاه درانی، که کمر به استیصال آنها بسته بود، نتوانست آنان را بکلی مقهور کند، اما پیروزی (۱۱۷۵ هق = ۱۷۶۱ بم) او بر مراتهها در پانیپت عملا کمر جاطها را شکست. سرانجام، پس از استیلای بریتانیا بر هند، جاطها مقهور شدند. در آشفتگیهای سال ۱۹۴۷ در بهرتپور و غیره به فعالیت پرداختند، و در ناامنی و کشتارها و تاراجهائی که بدنبال تقسیم هند روی داد سهمی عمده داشتند. هنوز هم در پنجاب هند و اوتار پرادش فعالیت سیاسی دارند. نیز ← زطها.

جاعل: ← جعاله.

جاغرق (jāqarq)، ده (جمـ ۱٬۵۹۶ سـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۷ کیلومتری ج غ طرقبه.

جاف، قبیله‌ای بزرگ و معروف از کردهای ج کردستان عراق و ناحیه‌ی سنندج از کردستان ایران. این قبیله در اوایل قرن ۱۱م هق در جوانرود متمرکز بود، و اول بار در جنگهای بین ایران و عثمانی در زمان سلطان مراد IV ذکر آن میرود. در ح ۱۱۱۲ هق، رابطه‌ی آنها با رؤسای خاندان اردلان تیره شد، و قسمت اعظم (بتخمین ۱۰٬۰۰۰ خانوار) قبیله به خاک عثمانی مهاجرت کردند، و در ناحیه‌ی مرزی ایران و عثمانی سکنی گزیدند. این قبیله‌ی چادرنشین و سرکش با قبایل و آبادیهای مجاور همواره در کشمکش بودند، و بسبب ییلاق و قشلاق در طرفین مرز، در طی قریب یک قرن در روابط سیاسی ایران و عثمانی نقش عمده‌ای داشتند.

جاکارتا[2] (jākārtā)، سابقاً **باتاویا**[3] (bātāviā)، شهر (جمـ ۱٬۹۹۳٬۰۰۰)، پایتخت اندونزی، بر لغ جزیره‌ی جاوه، کنار خلیج باتاویا بر مصب رود چیلیوونگ (ciliwong). مشتمل است بر سه قسمت: شهر قدیم، بر دو طرف رود، که کانالها و کوچه‌هائی مانند شهرهای هلند دارد؛ شهر جدید، که سابقاً هلندی‌نشین و اروپائی‌نشین بود؛ تانجونگپریوک (tānjongpriok)، که بندرگاه جاکارتا است. جاکارتا بزرگترین شهر و عمده‌ترین بندر اندونزی است. دانشگاه دارد. محصولاتش منسوجات، کالاهای کائوچوئی، ماشین‌آلات، و مواد شیمیائی است. صادراتش کائوچو، چای، ادویه، و غیره است. شهر در محلی بهمین نام بتوسط هلندیها ساخته شد (۱۶۱۹) و به باتاویا موسوم گردید. بعداً مرکز عملیات شرکت هند شرقی هلند شد. در ۱۹۴۲ بتصرف ژاپن درآمد.

جاکوبه، اسم ایتالیائی: ← یعقوب، اسم.

جاکوزا[4]، **جوزپه** (juzeppe jākozā)، ۱۸۴۷-۱۹۰۶، شاعر و درام‌نویس ایتالیائی. از نمایشنامه‌هایش عشق ممنوع (۱۸۸۸) و مادام دو شالان (۱۸۹۱) است. با همکاری لوییجی ایلیکا لیبرتوهائی برای لا بوهم، لا توسکا، و مادام باترفلای (جملگی از پوتچینی) تصنیف کرد.

جاکومو، اسم ایتالیائی: ← یعقوب، اسم.

جاکی (jāki)، از ایلات کوه گیلویه، مرکب از دو طایفه‌ی بزرگ لیراوی و چهار بنیچه، که هر یک به تیره‌های چندی تقسیم میشوند. **بویر احمدی** از این ایل است.

جاگانات[5] (jāgānnāt) یا **جاگرنات**[6] (jāger-nāt) [سانسکریت، = خداوند جهان]، در آیین هندو، صورت خاصی از ویشنو یا کریشنا، که محل تمثال عمده و نیز پرستش او **شهر پوری هند** است. بر طبق افسانه‌های هندوئی در بادیه‌های هند بتی بود از سنگ آبی، که مردی آنرا عبادت میکرد. پادشاه مالوا، برهمنان را به جستجوی آن بت فرستاد؛ بت را یافتند، و به پوری انتقال دادند و **معبد جاگانات** را به افتخار آن ساختند. ساختمان معبد در ۱۱۷۴ آغاز گردید، و ۱۴ سال بعد پایان یافت. معبد بشکل هرم و ارتفاعش ح ۶۰ متر است. مهمترین تمثالهای آن، که در چوب کنده شده، تمثالهای ویشنو و برادر و خواهر اوست. بیادبود انتقال تمثال ویشنو باین محل، هر سال هزاران زاهد ارابه‌ی ویشنو را در زیر باران و با رنج فراوان به زادگاه او (ح ۱٫۵ کیلومتری پوری) میکشند. در طی این مراسم، بر اثر تصادف تعدادی از زائرین کشته میشوند، و گاه زائری شوریده‌حال خود را به زیر چرخهای ارابه می‌افکند.

جاگانات پوری: ← پوری، هند.

جاگاه[7] [= جا+گاه]، فضای چهاربعدی که مختصات زمانی و مکانی وقایع را مشخص میکند. اهمیت مفهوم جاگاه در فیزیک نوین ناشی از ارتباط نزدیک زمان و مکان با یکدیگر است. فیزیک قبل از نظریه‌ی نسبیت مبتنی بر زمان مطلق و فضای مطلق نیوتن بود. بقول وی "زمان مطلق، یعنی زمان واقعی و ریاضی، بخودی خود و بمقتضای ماهیتش و بدون ارتباط با هر شیء خارجی بطور یکنواخت روان است" و "فضای مطلق بمقتضای ماهیتش و بدون ارتباط با هر گونه شیء خارجی پیوسته بر یک حال و بیحرکت است". بنا بر این، بزعم نیوتن، زمان مطلق مانند رودخانه‌ای بطور یکنواخت جریان دارد، اعم از اینکه واقعه‌ای در آن رخ دهد یا نه، و فضای مطلق مانند محفظه‌ای خالی است، و اگر هم هیچ چیز در آن موجود نباشد موجود است. مدتها پیش از اینشتین و مینکوفسکی، بعضی از علمای فیزیک و برخی از فلاسفه نظر نیوتن را مورد انتقاد قرار دادند، و آنرا بیرون از حد واقعیات شمردند. اگر همه‌ی اجرام عالم در حال سکون باشند و هیچ حرکتی انجام نگیرد، و هیچ واقعه‌ای روی ندهد، آیا باز هم زمان وجود دارد؟ و اگر هیچ شیئی موجود نباشد آیا باز هم فضائی وجود خواهد داشت؟ خلاصه اینکه زمان مطلق و فضای مطلق نیوتن، آنطور که در بادی امر ممکن است بنظر آید خالی از اشکال نیست. تحقیقات ه. آ. لورنتس متضمن بستگی زمان و مکان بود، و نظریه‌ی نسبیت خاص اینشتین—که عالم را متصله‌ای چهاربعدی میشمارد، که در آن وقایع با سه مختص مکانی و یک مختص زمانی مشخص میشوند—تا حدی مبتنی بر کارهای لورنتس بود. بر اساس این نظریه، ه. مینکوفسکی قائل شد باینکه مختصات چهارگانه‌ی وقایع نه مستقل اند و نه مطلق، بلکه چهار بعد مفهوم واحدی هستند که در عین حال فضا و زمان را دربر دارد، و این مطلب را در آغاز نطق معروف خود در کنگره‌ی علمای طبیعی و فیزیک در ۱۹۰۸ در شهر کولونی چنین بیان کرد که "از این لحظه دیگر فضا و زمان جدا از هم وجودی جز وجود سایه‌وار ندارند، و فقط نوعی اتحاد بین آنهاست که صاحب موجودیتی مستقل خواهد بود". مینکوفسکی این شیء واحد را، که فضا و زمان ابعاد آنند، و وی آنرا عالم خوانده است، از جنبه‌ی ریاضی مورد بحث قرار داد. نیز ← نسبیت.

جاگرنات: ← جاگانات.

جاگیر (jāgir) یا **جای‌گیر** (jāygir) [= گیرنده‌ی جا]، در عهد سلاطین مغول هند، پاره‌زمینی که سلاطین بعنوان مستمری یا پاداش خدمت به امرا

(1)Crowther (2)Jakarta; Djakarta (3)Batavia (4)Giacosa (5)Jagannath (6)Juggernaut (7)space time

و منصبداران و اشخاص واگذار میکردهاند تا محصول آن را بردارند. دارندهی جاگیر را جاگیردار (dār–) میگفتند. در اصطلاح اهل دفاتر، این جاگیر بعنوان تیول و اقطاع مشهور بوده است. در دورهی متأخر امپراطوری تیموریان در هند، بعد از دورهی اورنگزیب، جاگیرداری، بسبب عدم ثباتی که در اوضاع حکمفرما بود، دیگر سودی نداشت، و بعلاوه جاگیرداران اغلب مجبور بودند که سایر مدعیان عواید جاگیر را بقوهی قهریه دفع کنند؛ و بسبب این مشکلات، جاگیرداری مطلوب نبود.

جاگیردار، در هند: ← جاگیر.

جالق (jālq)، بخش (جـه ح ۵۰۰´۲۷؟)، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، کنار مرز ایران و پاکستان؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. بیشتر قسمت شمالی کویر است. ج و غ آنرا کوهستان فراگرفته است. در معرض بادهای گرم تابستانی است.

جالندر، هند: ← جلندهر.

جالوت[1] (jālut)، صورت قرآنی نام **جلیات** (jolyāt)، پهلوان تنومند فلسطینی که بدست داود کشته شد (اول سموئیل ۱۷؛ ۹.۲۱؛ ۱۰.۲۲؛ دوم سموئیل ۱۹.۲۱. قرآن، بقره ۲۵۰–۲۵۲). در روایات اسلامی داستان جالوت و داود را بسیار بسط دادهاند (نیز ← طالوت). محل نبرد داود و جالوت را در غور یا درهی سفلای اردن شمردهاند (← عین الجالوت).

جالینوس[2] (jālinus)، یـ گالنوس (gālenos)، ۱۲۹–۱۹۹ بم، طبیب، عالم تشریح، فیلسوف، و بزرگترین اطبای ایام قدیم پس از بقراط؛ مت پرگاموس. در پرگاموس و سپس در سمورنه (ازمیر)، کورنت، و اسکندریه تحصیل طب کرد. پس از بازگشت (۱۵۷) به مولدش، طبیب مدرسهی گلادیاتورها شد. در ۱۶۲ به رم رفت، و تا ۱۶۶ در آنجا ماند، و شهرت فراوان یافت. در ۱۶۹ به رم خوانده شد، و در رم اقامت گزید، و در اواخر عمر در خدمت امپراطور سوروس بود. در تاریخ تولد و مرگش اختلاف هست.

اهمیت جالینوس در تدوین و تنظیم اطلاعات علمی و عملی یونانیان در طب، و کوشش در استوار کردن این علم بر مبانی تجربی است. اجساد متعددی از حیوانات و معدودی جسد آدمی را تشریح کرد؛ در رشتههای تشریح، فیزیولوژی، جنینشناسی، آسیبشناسی، درمانشناسی، و داروشناسی اطلاعات تازه بدست آورد. آزمایشهای گوناگون در تعیین سازوکار تنفس و نبض و عمل کلیهها و مغز و نخاع بعمل آورد. در دوران خون تحقیقاتی کرد.

جالینوس عالمی بسیارنویس و تیزبین بود. بسبب وسعت اطلاعات، هوش سرشار، و بیان سادهاش، آثار وی در اروپا تا قرن ۱۶م از حیث اعتبار بیرقیب بود. کتب و رسالات بسیار نوشت، که از آنها ۸۳ عدد باقیست. در دورهی اسلامی بسیاری از تألیفات وی بوسیلهی حنین ابن اسحاق و دیگر مترجمین به عربی ترجمه شد. اطبای ایران بعد از اسلام تا قرن اخیر پیرو او بودند.

جام، رودی بطول ح ۱۷۰ کم، خراسان، ایران. در ل دهستان بالاجام سرچشمه گرفته پس از مشروب کردن دشت جام از ل تربت جام گذشته به هری رود میریزد.

جام[3]، در گیاهشناسی، قسمتی از گل که عموماً رنگین و پیوسته به کاسه است. مرکب از قطعاتی است موسوم به گلبرگ که گاهی پیوسته (مانند اطلسی) و گاهی جدا (مانند شقایق) هستند. برای تصویر ← گل.

جام، ناحیه، خراسان، ← تربت جام.

جام، شیخ: ← شیخ جام.

جاماسب (jāmāsb) یا **جاماسپ**، پادشاه ساسانی، ← قباد ۱.

جاماسب یا **جاماسپ**، در روایات زردشتی، حکیم ایرانی، که پوروچیست، دختر زردشت، را بزنی گرفت. وی و برادرش، فرشوشتر، وزارت کی گشتاسب را بر عهده داشتند. پیشگوئیهائی به جاماسب نسبت دادهاند که ذکر آنها در شاهنامه در بیان پادشاهی گشتاسب، و نیز در ایاتکار زریران، گشتاسبنامهی دقیقی، و جاماسبنامه آمده است.

جاماسبنامه (jāmāsb.nāme)، رسالهای بفارسی، از آثار منسوب به مزدیسنان، و مشتمل بر سؤال و جوابی چند که بین گشتاسب شاه و جاماسب حکیم رد و بدل شده است. در طی این سؤال و جوابها، مسائل گوناگون دینی و اخلاقی مورد بحث واقع شده است، و مخصوصاً در آخر آن پیشگوئیهائی راجع به سرنوشت ایرانزمین و ظهور موعودهای زرتشتی (← سوشیانت) بیان میشود. جاماسب، که در داستانهای دینی و ملی قدیم ایران وزیر گشتاسب و داماد زرتشت معرفی شده است، در اساطیر پهلوی حکیم روشنبینی بشمار است، و هموست که در جنگ گشتاسب با ارجاسب (← ایاتکار زریران) پیشگوئی میکند که پسر و ۲۲ برادر گشتاسب درین جنگ کشته خواهند شد. در هر حال، جاماسب در اساطیر و سنن مزدیسنان وزیر خردمند و از بعضی جهات شبیه بزرگمهر است در دورههای بعد. داستان جاماسبنامه بصورت حاضر، بر خلاف دعوی بعضی از اهل تحقیق، ظاهراً در ادوار بعد از اسلام نوشته شده است. مع هذا، اصل پهلوی نیز دارد که بنام آیاتکار جاماسپیک (= یادگار جاماسب) باهتمام مسینا با شرح و ترجمهی ایتالیائی منتشر شده است (رم، ۱۹۳۹).

جاماسپ، ضبط دیگر جاماسب.

جام جم: ← جام کیخسرو؛ جمشید.

جام جم (jāme jam)، مثنوی اخلاقی و عرفانی، از **اوحدی مراغهای**، که در سنهی ۷۳۳ هق شاعر آنرا بنام غیاثالدین محمد وزیر، پسر رشیدالدین فضلالله، که وزارت ابوسعید ایلخان مغول را داشته است سروده است. منظومهای است بسبک و وزن حدیقة الحقیقهی سنائی، اما مختصرتر از آن، و مانند آن مشتمل است بر مطالب اخلاقی و تربیتی و اجتماعی، و مخصوصاً در قسمت آخر کتاب، شاعر به مسائل راجع به عرفان و تصوف توجه تمام کرده است. در تهران چاپ شده است (۱۳۵۷ هش).

جام جهاننما: ← جام کیخسرو؛ جمشید.

جامخانه (jām.xāne)، ده (جـه ۹۸۱´۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان میاندرود، بخش حومهی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۱۶ کیلومتری جش ساری.

جامد[4] (jāmed)، یکی از حالات سهگانهی ماده، که در آن حجم ماده ثابت و شکل آن هم تا موقعی که قوای خارجی وارد بر آن زیاد شدید نباشند لایتغیر است. جامدات در خاصیت دارا بودن حجم ثابت با مایعات شریکند، و از جهت دارا بودن شکل ثابت با مایعات و گازها اختلاف دارند. بنا بر نظریهی حرکتی مولکولی ماده، مولکولهای ماده در حالت جامد از دو حالت دیگر به یکدیگر نزدیکترند؛ همچسبی مولکولها بیکدیگر بیشتر است؛ و حرکت آنها کندتر میباشد (یعنی انرژی سینتیک و لذا انرژی حرارتی کمتری دارند).

وقتی که دمای مادهی جامد تا نقطهی ذوب آن بالا برود، ماده ذوب میشود. بعضی از مواد، بی آنکه بحال مایع درآیند، یکسره از حالت جامد بحالت گازی درمیآیند (← تصعید)، ولی عموماً جسم جامد با زیاد شدن حرارت، اول مایع میشود، و سپس بحالت گازی درمیآید.

جامدات انواع گوناگون دارند. فلزات، آلیاژهای فلزی، بعضی از نافلزها، و بسیاری از ترکیبات شیمیائی متبلور هستند. از جملهی جامداتی که متبلور نیستند، بلکه ساختمان سلولی دارند، چوب، پنبه، ابریشم و عاج، و بسیاری از دیگر جامداتی است که منشأ حیوانی یا نباتی دارند. بعضی دیگر (مانند گل رس و سفیدگل) ساختمان منظمی ندارند، و آنها را بیشکل مینامند. موادی چون قیر و رزین را نیمجامد میگویند؛ این گونه مواد در حقیقت مایعات بسیار لزج هستند، ولی روانی یا تغییر شکل آنها در دمای متعارفی باندازهای کم است که با چشم احساس نمیشود. خواصی که مایهی اختلاف جامدات گوناگون با یکدیگر میشود عبارتست از جرم مخصوص، سختی، چکشخواری، قابلیت مفتول شدن، کشسانی، شکنندگی، و مقاومت در مقابل کشش.

جامع، در علم بیان: ← استعاره.

جامع (jāme') یا **مسجد جامع**، مسجد بزرگ شهر، که در آن نماز جمعه خوانده میشود. در ایران بجای آن معمولا مسجد جمعه گویند. برای مساجد جامع معروف ایران ← مسجد جامع.

جامع الازهر: ← الازهر.

جامع التواریخ (jāme'o 't.tavārix) یا **تاریخ رشیدی** (tārixe rašidi)، تاریخ عمومی جامع و مفصل فارسی، متعلق به حدود ۷۱۰ هق، و از تألیفات خواجه رشیدالدین فضلالله (۶۴۵–۷۱۸ هق)، وزیر همدانی. این کتاب جامع شامل اخبار ملوک و انبیاء سلف و تاریخ خلفا و سلاطین اسلام تا عهد الجایتو، و همچنین متضمن تاریخ اقوام ترک و چین و هند و مغول و یهود و فرنگ است، و در تدوین آن مؤلف از مآخذ مختلف استفاده کرده، و مندرجات بعضی از تواریخ سابق را تلخیص و نقل کرده است؛ چنانکه در تألیف اجزاء راجع به تاریخ اقوام چین و مغول آن نیز از دانشمندان و دبیران چینی و مغولی استفاده کرده، یا تألیفات چینی و مغولی را به کومک آنها بفارسی ترجمه و تلخیص کرده است. در هر حال، جامع التواریخ، چنانکه کاترمر (مصحح و مترجم یک قسمت از

(۱)Goliath (۲)Galen (۳)corolla (۴)solid

کتاب) میگوید، اولین تاریخ عمومی فارسی است که در تاریخ احوال مردم آسیا نوشته شده است. غیر از کاترمر، که قسمت راجع به هولاکو خان را از جامع التواریخ چاپ کرده است، برزین، بلوشه، و کارل یان نیز هر یک اجزائی از آن کتاب را تصحیح و طبع کرده‌اند. در تهران و ترکیه و نیز در اتحاد شوروی هم قسمتهائی از جامع التواریخ طبع یا تجدید طبع شده است.

جامع الحکمتین (jāmeʿo 'l.hekmatayn)، رسالهٔ منثور فلسفی ناصر خسرو، بفارسی، در بیان عقاید اسماعیلیه راجع به مسائل حکمت دینی و حکمت فلسفی. مؤلف آن را بسال ۴۶۲ هق بخواهش عین‌الدوله ابوالمعالی علی ابن اسد ابن حارث، امیر بدخشان، در شرح و جواب یک قصیدهٔ فلسفی فارسی، اثر خواجه ابوالهیثم جرجانی (یا بوزجانی؟) (abo'l.haysam–) تصنیف کرده است، و در طی آن سؤالهای مندرج در قصیدهٔ ابوالهیثم را، بیت به بیت، بشرح جواب گفته است. قصیدهٔ ابوالهیثم در واقع متضمن سؤالهائی در بارهٔ اصول عقاید اسماعیلیه است، که خود ابوالهیثم نیز از اهل آن مذهب بوده است، و شارح در جواب آن پرسشها، تحقیقات و تأویلات کلامی و فلسفی آورده است. این کتاب، قطع نظر از اصطلاحات مفید کلامی و فلسفی فارسی که دارد، از جهت اشتمال بر مفردات و ترکیبات فارسی نیز درخور توجه است. جامع الحکمتین در تهران از طرف قسمت ایرانشناسی انستیتوی ایران و فرانسه منتشر شده است (۱۳۳۲ هش).

جامع الصغیر (jāmeʿo 's.saqir)، کتابی در حدیث، بعربی، از جلال‌الدین سیوطی (فت ۹۱۱ هق). بیش از 10'000 حدیث دارد، و بترتیب حروف الفبا مرتب شده است. چاپ مصر.

جامع اموی (jāmeʿe omavi, amavi) یا **جامع دمشق**، مسجد جامع معروف دمشق. اولین و یکی از جالبترین شاهکارهای معماری اسلامی. اصلا دیری بنام قدیس یوحنای معمدان بود. ولید ابن عبدالملک، خلیفهٔ (۸۶–۹۶ هق) اموی، بمنظور وسعت دادن به مسجد شهر آنرا از مسیحیان مصادره کرد، ولی در ازاء آن کلیساهای دیگری را که متروک شده بود بآنان واگذار نمود. در ۸۶ هق دیر یوحنا و نمازخانهٔ آن بامر وی ویران گردید. آغاز بنای جامع اموی ۸۷ یا ۸۸ هق بود، و ساختمان آن ۶ سال طول کشید. بعضی از مورخین اسلامی آنرا یکی از عجایب دنیا شمرده اند. جامع دمشق در کشمکشهای بین بربرها و مردم دمشق، در سال ۴۶۱ هق دوچار حریق گردید، و سخت آسیب دید.

جامع ترمذی (jāmeʿe termezi) یا **صحاح ترمذی** (sehāhe) یا **جامع صحیح**، مجموعهٔ حدیث نبوی و از کتب صحاح سته در نزد اهل تسنن، بعربی، از ابوعیسی محمد ترمذی (فت ۲۷۹ هق). جامع ترمذی گاه نیز بعنوان سنن ترمذی (sonane) خوانده میشود، و شروح و اختصارات متعدد دارد. در هند و مصر و استانبول بچاپ رسیده است.

جامع دمشق: ← جامع اموی.

جامع صحیح: ← جامع ترمذی؛ صحیح بخاری؛ صحیح مسلم.

جامع عباسی (jāmeʿe abbāsi)، کتابی در فقه عملی، بفارسی، از شیخ بهائی (فت ح 1030 هق). مؤلف طرح این کتاب را در ۲۰ باب ریخت، و آنرا بنام شاه عباس I صفوی نامید، ولی بعد از اتمام باب ۵م (حج) وفات یافت، و شاگردش، نظام‌الدین محمد ساوجی، بامر شاه عباس، ۱۵ باب دیگر را به اسلوب ۵ باب اول به پایان رسانید. مکرر در ایران چاپ شده است.

جامعه (jāmeʿa)، در ممالک عربی، اتحادیه (مثلا ← اتحادیهٔ عرب)، دانشگاه. استعمال این لفظ بمعنی دانشگاه از اواسط قرن ۱۹م است، و امروزه در مورد دانشگاههای جدید بکار میرود.

جامعه[۱]، **سفر** (sefre jāmeʿe)، کتابی از عهد عتیق. تاریخ آن معلوم نیست؛ در قدیم نویسندهٔ آن را سلیمان پیغمبر میدانستند؛ بعضی آنرا از ۲۰۰ قم میشمارند. گفتاری فلسفی است که تا حدی رنگ عقاید فلاسفهٔ کلبی را دارد. بنای سخن بر اینست که همه چیز باطل است (۲.۱)، و لهذا باید زندگی را بخوشی گذرانید (۱–۱.۷). با آنکه در آن قطعاتی در ستایش حکمت و بخشایش هست، کتاب لبریز از نومیدی است؛ همهٔ کارهائی که زیر آسمان کرده میشود بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است (۱۴.۱)؛ در کثرت حکمت کثرت غم است (۱۸.۱)؛ روز ممات از روز ولادت بهتر است (۱.۷)؛ رفتن به خانهٔ ماتم از رفتن به خانهٔ ضیافت بهتر است (۱.۷)؛ حزن از خنده بهتر است (۳.۷)؛ و غیره. این کتاب نمونه‌ای از ادبیات حکمت‌آمیز است (← حکمت سلیمان).

جامعة العربیه، ال: ← اتحادیهٔ عرب.

جامعه‌شناسی[۲] یا **علم الاجتماع**، شناخت پیدایش و پیشرفت گروههای بشری، و مطالعه در تأسیسات و فعالیتهای اجتماعی مردم. موضوعهای مهمی که مورد بررسی علمای این علم قرار میگیرد شامل جامعه، فرهنگ، تأسیسات اجتماعی، و طرز رفتار جامعه و گروه و واکنشهائی است که در جامعه پدید میآید. جامعه‌شناسی از قدیم جزء علوم فلسفی بود، و اول بار در سال ۱۸۳۸ توسط ← اوگوست کنت بصورت یک مبحث منظم و مستقل درآمد. ← هربرت سپنسر هم در پایه‌گذاری اصول جامعه‌شناسی سهم بسزائی دارد.

جامعه‌های اشتراکی[۳]، جوامعی که در آنها اشتراک مالکیت حکمفرما است. در چنین جامعه‌ای املاک و کالاها مالک معین ندارند، و همه چیز متعلق به همهٔ افراد جامعه است. این نوع جامعه‌ها در زمان قدیم و در قرون وسطی فراوان بودند، و بعداً هم در قرن ۱۹م در کشمت رونقی پیدا کردند. بعضی از این جامعه‌های اشتراکی مذهبی بودند و بعضی دیگر غیر مذهبی.

جامعهٔ اروپائی انرژی اتمی: ← اروپا، جامعهٔ انرژی اتمی.

جامعهٔ اروپائی زغال سنگ و فولاد: ← اروپا، جامعهٔ زغال سنگ و فولاد.

جامعهٔ اقتصادی اروپائی: ← اروپا، جامعهٔ اقتصادی.

جامعهٔ دفاعی اروپا: ← اروپا، جامعهٔ دفاعی.

جامعهٔ فرانسه: ← فرانسه، جامعهٔ.

جامعهٔ ملل[۴]، سازمان بین‌المللی سابق که بعد از جج I تشکیل گردید، و در واقع سلف سازمان ملل متحد بود که پس از جج II بوجود آمد. هدف این جامعه حفظ صلح، داوری در مورد اختلاف بین کشورها، و ترویج همکاری بین‌المللی بود. این جامعه که محصول جج I بود، در اثر مجاهدات اشخاصی از قبیل ی. ک. سماتس، ل. بورژوا، و ا. ا. ر. سسیل بوجود آمد. وودرو ویلسن، رئیس جمهور کشمت، پیشنهاد تشکیل جامعهٔ مزبور را در اصول چهارده‌گانهٔ خود گنجانید، و در کنفرانس صلح پاریس، منعقد در ۱۹۱۹، که جامعهٔ ملل بوجود آمد، ویلسن بنیانگذار اصلی آن بود. اساس تشکیل این جامعه میثاقی بود که در ← معاهدهٔ ورسای گنجانیده شده بود. مرکز جامعهٔ ملل در ژنو قرار داشت. جامعهٔ ملل مرکب بود از مجمع عمومی، که با شرکت کلیهٔ دولتهای عضو تشکیل میشد؛ شورای جامعه، که از دول بزرگ (انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ژاپون، و بعداً نیز آلمان و تجشم) و چند عضو غیر دائم تشکیل میگردید؛ و چند سازمان دیگر، از قبیل دادگاه جهانی و سازمان بین‌المللی کار. میثاق جامعهٔ ملل دارای ۲۶ ماده بود، که در بارهٔ لزوم خلع سلاح، تضمین وضع موجود مرزهای کشورها در مقابل تجاوز، فراهم ساختن وسایل داوری و سازش، و اجرای مجازاتها نسبت به متجاوزین بحث میکرد. بعلاوه، مواد مزبور مقرراتی هم برای عقد عهدنامه‌ها و برقراری رژیم قیمومیت برای اداره کردن مستعمرات و همکاری بین‌المللی در روابط کارگری و موارد بشردوستی دربر داشت.

امتناع دولت کشمت از قبول عضویت جامعه لطمهٔ بزرگی به این مؤسسهٔ بین‌المللی وارد آورد، و اصرار دولتهای عضو به حفظ حاکمیت ملی خود از مؤثر واقع شدن تصمیمات جامعهٔ ملل تا حد زیادی جلوگیری میکرد. جامعهٔ ملل یک کنفرانس عمومی برای خلع سلاح تشکیل داد (← خلع سلاح، کنفرانس)، ولی نتیجه‌ای از آن گرفته نشد. عدم توفیق جامعهٔ ملل بدین سبب بود که نمیتوانست دولتهای بزرگ را مجبور به سازش با یکدیگر یا اطاعت از تصمیمات جامعه بنماید. با وجود این موانع، جامعهٔ ملل توانست پاره‌ای از اختلافات بین‌المللی را حل و فصل کند، مثل اختلاف سوئد و فنلاند بر سر ← جزایر آلند در ۱۹۲۰، و روشن کردن وضع شلسویگ شمالی و سیلزی علیا از طریق مراجعه بآراء عمومی (۱۹۲۰ و ۱۹۲۱)، و مبادلهٔ اقلیتهای کشورهای یونان و ترکیه و بلغارستان پس از امضای معاهدهٔ لوزان (۱۹۲۳)، و رفع اختلاف بین مجارستان و یوگوسلاوی پس از قتل (۱۹۳۴) آلکساندر I پادشاه یوگوسلاوی. جامعهٔ ملل کومک فراوانی به آوارگان (مخصوصاً آوارگان ارمنی) کرد، و برای جلوگیری از فحشاء و قاچاق تریاک اقدامات مؤثری نمود. در مورد بررسی بهداشت عمومی ابتکارهائی نشان داد، و به کشورهائی مانند اطریش، که احتیاج بمساعدت داشتند، کومکهائی نمود، و در بسیاری موارد، همکاری بین‌المللی را تشویق و ترویج کرد.

(۱)Ecclesiastes (۲)sociology (۳)communistic settlements (۴)League of Nations

در زمره‌ی اولین شکستهای جامعه‌ی ملل، یکی امتناع دولت لهستان از قبول تصمیم جامعه در مورد اختلاف راجع به ویلنا، و یکی هم موقوف الاجرا گذاردن پروتوکل ژنو بواسطه‌ی مخالفت انگلیسها، و دیگری اختلاف نظر بین فرانسه و متحدین آن از یکطرف (← اتفاق صغیر) و انگلستان از طرف دیگر، قابل ذکر است. اما در حقیقت انحطاط جامعه‌ی ملل از سال ۱۹۳۱، که دومین جنگ چین و ژاپن شروع شد، و ژاپون از عضویت جامعه کناره گرفت، آشکار گردید. جامعه‌ی ملل نتوانست از اشتعال نائره‌ی جنگ بین بولیوی و پاراگه بر سر مسئله‌ی چاکو (۱۹۳۲-۳۵) جلوگیری کند. در سال ۱۹۳۳، هیتلر شروع بتجدید تسلیحات کرد، و آلمان را از عضویت جامعه برکنار نمود؛ در سال ۱۹۳۶، ناحیه‌ی غیر نظامی راین را نظامی کرد، و در ۱۹۳۸ اطریش را تصرف نمود. در سال ۱۹۳۵ ایتالیا، برهبری موسولینی، به حبشه حمله کرد، و اهمیتی برای مجازاتهای اقتصادی جامعه‌ی ملل قائل نشد، و در ۱۹۳۷ از عضویت جامعه خارج گردید. در ۱۹۳۷ ژاپون جنگ با چین را از سر گرفت. سیاست مدارائی که دولتهای بزرگ جامعه‌ی ملل، یعنی انگلستان و فرانسه، پیش گرفته بودند، و تن بتسلیم در مقابل متجاوز میدادند، منتهی بعقد ← پیمان مونیخ شد (۱۹۳۸)، که در حقیقت موجب سقوط اعتبار جامعه‌ی ملل گردید، و اهمیت آنرا بعنوان یک سازمان بین‌المللی از میان برد. در آوریل سال ۱۹۴۶ جامعه‌ی ملل انحلال خود را اعلام داشت، و کلیه‌ی ادارات و اموال آن به سازمان ملل متحد انتقال یافت.

جام کیخسرو، نام کتابی در شرح مکاشفات آذر کیوان، تصنیف خداجوی ابن نامدار (فت ۱۰۴۰ هق در کشمیر). خداجوی از مردم هرات و از پیروان آذر کیوان بود، و در فارسی و عربی دست داشت. کتاب وی به چهار "گشسب" (gošasb) (بترتیب در باره‌ی رؤیا، حالت غیب، حالت محو، و خلع قالب) قسمت میشود، و در آن یکی از آثار آذر کیوان را شرح کرده است. این کتاب در ۱۸۴۸ بم بچاپ رسیده، و به زبان گجراتی هم ترجمه شده است.

جام کیخسرو یا **جام جهان‌نما**، جامی متعلق به کیخسرو، از شاهان سلسله‌ی کیانیان، که احوال و حوادث گیتی را نشان میداد. فردوسی در داستان بیژن و منیژه، پس از شرح زندانی شدن بیژن به امر افراسیاب در چاه، و جستجوی گیو پدر وی، و مأیوس شدن او، گوید کیخسرو در جام جهان‌نما نگریست، و زندان بیژن را بدید. غیر از جام جهان نمای منسوب به کیخسرو، در ادب فارسی از جام جم یا جام جمشید نیز سخن در میان آمده است، و در بیان شاعران، جام کیخسرو یادآور جام گیتی‌نما و آیینه‌ی گیتی‌نما است.

جام گیتی‌نما: ← جام کیخسرو.

جام مقدس[۱]، در بعضی افسانه‌های اروپائی قرون وسطائی، جام یا ظرف غذاخوری، همراه با نیزه‌ای که از آن خون در جام یا ظرف میچکد. بعضی از مسیحیان آنرا ظرفی میدانند که عیسی در عشای ربانی از آن تناول کرد، و برخی جامی که از آن شراب نوشید؛ و نیزه را نیزه‌ای میشمارند که او را، پس از مصلوب شدن، با آن مجروح کردند. گویند قدیس یوسف رامه‌ای آنرا به بریتانیا برد، و مدتها در آنجا محفوظ بود، تا آنکه نگهبانان آن ناپاک شدند، و جام ناپدید گردید، و هدف جستجوهای شهسواران شد. جستجوی آن در داستانهای گوناگون به روایات مختلف آمده است. فقط کسانی میتوانستند باین کار اقدام کنند که اندیشه و گفتار و کردارشان پاک باشد. در ← افسانه‌ی آرتر طاهرترین شهسواران گاه سر گلهد و گاه پارسیفال است.

جامی، نورالدین عبدالرحمان (jāmi)، ۸۱۷-۸۹۸ هق، شاعر و ادیب و عارف ایرانی، که مشهورترین شاعر پارسی‌گوی در قرن ۹م هق محسوب است؛ مت خرجرد (xarjerd)، ناحیه‌ی جام، هرات، خراسان (قدیم). پدرش از دَشت (حوالی اصفهان) به هرات مهاجرت کرد. عبدالرحمان مدتی دشتی تخلص میکرد، و سپس بمناسبت مولد خود و بسبب ارادتی که به شیخ جام داشت، تخلص جامی را برگزید. در هرات و سمرقند علوم رسمی را تحصیل کرد، و در آغاز جوانی با بزرگان فرقه‌ی نقشبندیه آشنا شد، و دست ارادت به دامان سعدالدین محمد کاشغری (فت ۸۶۰ هق)، و سپس، ناصرالدین عبیدالله (فت ۸۹۵ هق) معروف به خواجه‌ی احرار (ahrār) زد، و در طریق تصوف سیر و سلوک کرد، و از بزرگان فرقه‌ی مذکور گردید. جامی قسمتی از زمان شاهرخ، تمام دوره‌ی ابوالقاسم بابر و ابوسعید گورکان، و قسمت اعظم سلطنت سلطان حسین بایقرا را درک کرد. با امیر علیشیر نوائی معاصر بود، و پس از وفات جامی، وی کتاب خمسة المتحیرین را بیادگار او ساخت. جز چند سفر کوتاه (حجاز، بغداد، دمشق، تبریز، و غیره) بقیه‌ی عمر را در هرات گذرانید، و نزد سلاطین و بزرگان معاصر بسیار محترم بود. سلطان محمد II (فاتح) کوشید که او را به قسطنطنیه بکشد، و دو نامه از سلطان بایزید II به جامی و جوابهای وی در دست است. جامی داماد سعدالدین کاشغری بود. سه تن از فرزندانش در طفولیت، و چهارمی، نامش ضیاءالدین یوسف (مت ۸۳۲)، در آغاز شباب درگذشت. جامی خود در هرات وفات یافت، و بایقرا مراسم تشییع و سوگواری را در باره‌ی او بکمال رعایت داشت.

جامی آثار متعدد منثور و منظوم دارد. وی نزد شیعه غالباً منسوب به تسنن بود. بهمین جهت سلاطین صفویه با او سخت دشمنی داشتند (گویند شاه اسماعیل I صفوی، پس از تسخیر هرات، دستور داد که هر جا نام جامی در کتابی دیده شود، آنرا به خامی تبدیل کنند). باین جهات، آثار وی بیش از ۳ قرن شهرت و رواجی که باید حاصل نکرد. اما تأثیر افکار و اشعارش در هندوستان و ماوراء النهر و در ادبیات و افکار عثمانی بسیار بود. دیوانش مشتمل بر قصاید، مثنویات، غزلیات، مقطعات، و رباعیات است، و در اواخر عمر، بتقلید امیر خسرو دهلوی، آنرا با نظمی جدید در سه قسمت مدون کرد (۸۹۶ هق)-فاتحة الشباب، واسطة العقد، و خاتمة الحیوة-که بترتیب مشتمل بر اشعار اوان جوانی، اواسط زندگی، و اواخر حیات اوست. اثر منظوم دیگر وی هفت مثنوی معروف به هفت اورنگ است. از آثار منثورش اشعة اللمعات، بهارستان، نفحات الانس، شواهد النبوه، لوایح، و لوامع است. کتاب معروف شرح جامی نیز ازوست.

جان (jānn)، ← جن.

جان، اسم انگلیسی؛ ← یوحنا، اسم.

جان، شاه انگلستان؛ ← جان لکلند.

جان آو سالزبری[۲] (jān āv sālzbəri)، ح ۱۱۱۵-۸۰، حکیم مدرسی انگلیسی. در پاریس تحصیل علم کرد، و بمسافرت پرداخت. چندی کاتب قدیس تامس ا بکت بود، و سپس اسقف شارتر شد (۱۱۷۶-۸۰). در کتاب مابعد منطق علوم مدرسی زمان خود را خلاصه نموده، و در کتاب تعدد اولی الامر تفکیک کلیسا و دولت را تصریح و تأیید کرده است.

جان اوسپار (jān avspār)، پهلوی جیان اوسپار (jiān)، در عهد ساسانی، فوجی خاصه از سپاه را میگفتند.

جان آو گانت[۳] (jān āv gānt)، ملقب به **دیوک آو لنکستر** (diuk āv lankəstər*)، ۱۳۴۰-۹۹، دوک لنکستر، چهارمین پسر ادوارد III انگلستان. از طریق وصلت با ← خاندان لنکستر، در ۱۳۶۱ ارل و در ۱۳۶۲ دوک لنکستر شد، و ثروتمندترین و یکی از متنفذترین اشراف انگلستان گردید. در جنگ صدساله در خدمت برادرش، ادوارد امیر سیاه، خدمت کرد، و بیاری پدروی ستمگر (شاه کاستیل) شتافت. در ۱۳۶۹ دختر پدرو را بزنی گرفت، و این امر منشأ ادعای او بر سلطنت کاستیل بود. پس از مراجعت به انگلستان نایب‌السلطنه‌ی ادوارد III که مردی سالخورده بود گردید؛ مدتی فرمانروای واقعی انگلستان بود. اگرچه مردم ازو بسیار ناراضی بودند، در دوره‌ای که ریچارد II بسن قانونی نرسیده بود، حکومت را تا ۱۳۸۶ در دست داشت. در همان سال، برای بدست آوردن سلطنت کاستیل، با ژان I پرتغال بر ضد خوان I کاستیل متحد شد، ولی در ۱۳۸۸ صلح کرد. در ۱۳۸۹ به انگلستان بازگشت، و کوشید که بین ریچارد II و بارونها صلح و صفا برقرار کند. پسر ارشد وی که بعداً باسم هنری IV شاه شد، اولین شاه انگلستان از خاندان لنکستر است. خاندان سلطنتی تودور نیز از اعقاب جان آو گانت میباشد. وی حامی چاسر، شاعر معروف، بود.

جان آو لنکستر[۴] (jān āv lankəstər)، ملقب به **دیوک آو بدفرد** (diuk āv bedfərd*)، ۱۳۸۹-۱۴۳۵، دوک بدفرد؛ پسر هنری IV (شاه انگلستان) و برادر هنری V. پس از مرگ (۱۴۲۲) برادر، سرپرست هنری VI شد، کوشش خود را صرف امور انگلستان در فرانسه نمود. قتل ژاندارک در زمان او واقع شد.


جان بول

جانبلاط: ← جنبلاط.

جان بول[۵] (jān bul)، نام شخصی وهمی که مشخص ملت انگلستان یا فرد انگلیسی است. این اسم را جان آرباتنت (jān ārbātnət) (۱۶۶۷-۱۷۳۵)، طبیب و ادیب

(۱)Holy Grail (۲)John of Salisbury (۳)John of Gaunt (۴)John of Lancaster (۵)John Bull

انگلیسی، در کتاب هجاآمیز خود بنام تاریخ جان بول (۱۷۱۲)، به یکی از اشخاص داستان که از حیث خصوصیات اخلاقی نماد ملت انگلیس قلمداد شده است داد، و این امر سبب رواج آن گردید.

جانبی[1] (jānebi)، مربوط به طرف یا پهلو. مثلا سطح جانبی یک استوانه سطح اطراف آنست باستثنای سطح دو قاعده.

جان بی‌زمین: ← جان لکلند.

جانزتاون[2] (jānztān)، شهر (جه ۱۰'۹۲۳)، ش قسمت مرکزی ایالت نیو یورک. در ۱۷۶۲ بوسیله‌ی سر ویلیام جانسن بنا شد. آخرین نبرد جنگ انقلاب امریکا در ایالت نیو یورک نزدیک این شهر روی داد (اکتبر ۱۷۸۱).

جانستن[3]**، جزیره‌ی** (jānstən)، جزیره (جه ۶۹)، قکب مرکزی، ح ۱'۱۵۰ کیلومتری ج‌غ هونولولو. در ۱۸۰۷ بتوسط بریتانیائیها کشف شد. متعلق به کشمة است.

جانستن[3]**، جوزف اگلستن** (jōzəf egəlstən jānstən)، ۱۸۰۷–۱۹۰۱، ژنرال معروف ائتلافیه در جنگ داخلی امریکا. در جنگ تدافعی قرین ر. ا. لی محسوبست.

جان سکوتس: ← دانز سکوتس.

جانسن[4]**، اندرو** (andru jānsən)، ۱۸۰۸–۷۵، ۱۷مین رئیس جمهور (۱۸۶۵–۶۹) کشمة. ابتدا پیشه‌ی خیاطی داشت، و بعد بنمایندگی مجلس و حکومت ایالت تنسی رسید. در ۱۸۵۷–۶۲ سناتور بود. از لینکلن سخت پشتیبانی میکرد. در ۱۸۶۵ معاون رئیس جمهور بود، و پس از کشته شدن لینکلن بریاست جمهور رسید. اگرچه جانسن از برده‌داران سابق ایالات جنوبی دل خوشی نداشت، از برآمدن سرمایه‌داران و صنعتداران ایالات شمالی بیمناک بود، و برای مبارزه با این دسته، تسلیم نظریات دسته‌ی اول شد، و در ترمیم سیاست معتدلی پیش گرفت که حقوق مدنی سیاهان را تأمین نمی‌کرد، و در نتیجه، برده‌داران سابق دگرباره قدرت را در ایالات جنوبی بدست گرفتند. این سیاست باعث حملات سخت جمهوریخواهان به وی گردید. سرانجام کار مناقشات بین او و کنگره بالا گرفت تا آنجا که مجلس نمایندگان، بعنوان نقض قانون تثبیت مشاغل، اعلام جرم علیه او را تصویب کرد، و در مجلس سنا فقط با اختلاف یک رأی این امر رد شد. در هر حال، از آن پس اعتباری برای وی باقی نماند. خرید آلاسکا در زمان او بعمل آمد.

جانسن[5]**، بن (یا بنجمین)** (ben, benjamin jānsən)، ۱۵۷۲–۱۶۳۷، نمایشنامه‌نویس، شاعر، منتقد، و بازیکر انگلیسی. زندگی و آثار او مانند پلی است که عصر الیزابت را به دوره‌ی جیمز I (سلطنتش ۱۶۰۳–۲۵) میپیوندد. در ۱۵۹۷ بعنوان بازیکر و نمایشنامه‌نویس وارد تئاتر شد، و سال بعد با نوشتن کمدی هر کس بحال خود شهرت یافت. گرچه دو تراژدی وی بنامهای سیانوس (۱۶۰۳) و کاتیلین مورد ستایش فراوان بود، اما شهرتش بیشتر بسبب کمدیهائی است که معروفترین آنها والپونی (۱۶۰۶)، کیمیاگر (۱۶۱۰)، و بازار مکاره‌ی بارتالومیو (۱۶۱۴) میباشد، و هنوز هم بعضی از آنها بعنوان نمونه‌های عالی هنر کمدی‌نویسی در دانشگاهها تدریس میشود. جانسن با ادبای بزرگ عصر خویش، از جمله شکسپیر، محشور بود، و در شاعران جوان همزمان خود نفوذ بسیار داشت، چنانکه آنان را "تبارِ بن" نامیده‌اند. از اشعار او، که مانند نمایشنامه‌هایش جنبه‌ی "کلاسیک جدید" دارد، کمتر باقی مانده است، و از آنچه در دست است، غزل نغمه‌ای برای سلیا شهرت بسیار دارد. بر گور او در وستمینستر ابی، نوشته‌اند "ای بن جانسن بیمانند"

جانسن[6]**، جیمز ولدن** (jeymz weldən jānsən)، ۱۸۷۱–۱۹۳۸، نویسنده‌ی امریکائی، مؤسس "انجمن ملی برای پیشرفت مردم ناسفید". از آثارش داستان زندگینامه‌ی مردی که پیشتر ناسفید بود بقلم خودش (۱۹۱۲) است.

جانسن[6]**، سمیوئل** (samyuəl jānsən)، ۱۷۰۹–۸۴، لغوی، نویسنده، و منتقد انگلیسی؛ مت لیچفیلد. فرزند کتابفروش فقیری بود، اما با نفوذترین ادیب نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م در انگلستان و یکی از مشهورترین شخصیتهای عصر خود شد. در ۱۷۲۸ برای تحصیل به آکسفرد رفت، اما بسبب عدم بضاعت مالی نتوانست بیش از دو سال در آنجا بماند. در ۱۷۳۵ با بیوه‌ای که خیلی مسن‌تر از او بود ازدواج کرد، و بکومک وی یک مدرسه‌ی خصوصی دایر نمود، ولی در این کار توفیقی نیافت، و با شاگرد خود د. گریک به لندن رفت تا با نویسندگی زندگی خود را تأمین کند. در آنجا نیز سالهائی را در شکست و محرومیت بسر برد تا آنکه تدریجاً مشهور شد. در ۱۷۳۸ نخستین شعر هجوآمیز او بنام لندن و در ۱۷۴۹ بیهودگی امیال انسانی و تراژدی ایرنه انتشار یافت. سلسله‌مقالات او تحت عنوان چرند و پرند و بیکاره بترتیب در ۱۷۵۰–۵۲ و ۱۷۵۸–۶۰ منتشر گردید. آنچه او را بشهرت رسانید فرهنگ زبان انگلیسی (۱۷۵۵) اوست. تعریفات جالب و پرقوتی که جانسن در این فرهنگ از لغات بدست داده منعکس‌کننده‌ی خلق و خوی وی میباشد (نیز ← چسترفیلد، ارل آو). در ۱۷۵۹ داستان فلسفی راسلاس را نوشت. در ۱۷۶۲ مستمری در باره‌ی وی برقرار شد، و در ۱۷۶۳ نخستین ملاقات بین او و ج. بازول روی داد، و در ۱۷۶۴ باشگاه معروف به باشگاه ادبی را تشکیل داد، که رنلدز، برک، گولدسمیث، و گریک از اعضای آن بودند. آثار دیگرش عبارتند از تحریر نمایشنامه‌های شکسپیر (۱۷۶۵)، همراه با مقدمه و حواشی باارزشی که هنوز هم اعتبار دارد؛ سفری به جزایر غربی اسکاتلند (۱۷۷۵)؛ و زندگی شاعران (۱۰ جلد، ۱۷۷۹–۸۱) که شامل انتقادات وی از ۵۲ شاعر مشهور انگلیسی است.

جانسن نثری سنگین و مطنطن دارد، و شیوه‌ی انتقاد او بیشتر آمیخته با اغراض شخصی است، ولی صراحت و بی‌پروائی دلپسندی در آنست. بنا بر زندگینامه‌اش که بوسیله‌ی بازول نوشته شده، جانسن مردی بدلباس، گستاخ، و خشن بود.

جانسن[6]**، سر ویلیام** (sər wilyām jānsən*)، ۱۷۱۵–۷۴، استعمارگر انگلیسی در امریکا؛ مت ایرلند. بسبب نفوذی که در بومیان داشت در جنگهای فرانسه، و هندیشمردگان نقش مؤثری ایفا کرد. شهر جانزتاون را بنا نمود (۱۷۶۲).

جانشینی[7] **یا استخلاف** (estexlāf)، فعل و انفعال شیمیائی که در ضمن آن در یک مولکول، یک اتم یا یک رادیکال جایگزین اتم یا رادیکال دیگر شود. ماده‌ای را که در نتیجه‌ی جانشینی بدست می‌آید محصول جانشینی (یا استخلاف) خوانند.

جانشینی اتریش، جنگ: ← اتریش، جنگ جانشینی.

جانشینی اسپانیا، جنگ: ← اسپانیا، جنگ جانشینی.

جانشینی لهستان، جنگ: ← لهستان، جنگ جانشینی.

جانکسیلان: ← پیوکت.

جانکی (jānaki). ناحیه، ج‌غ قسمت مرکزی ایران، در دامنه‌ی غربی کوههای منگشت، بین خاک بهمئی، بختیاری، مکوند، و رامهرمز؛ و نیز نام عشایری که در این ناحیه زندگی میکنند. هوایش، جز در ناحیه‌ی ابوالعباس که در قسمتی از دامنه‌های منگشت واقع شده، بسیار گرم است، و بهمین سبب به جانکی گرمسیری معروفست (← باغ ملک). رودهای عمده‌اش آب اعلی (ریزابه‌ی جیبور) و رود ابوالعباس است.

بعضی احتمال داده‌اند که جانکیها کردنژاد بوده و در حدود اوایل قرن ۷م هق از شام به سرزمین لر بزرگ آمده‌اند، و از این جانکیهای اصلی امروزه بیش از ح ۱۹۰ خانوار باقی نیست. در هر حال، ایل جانکی (یعنی عشایر ساکن ناحیه‌ی جانکی) را ح ۲'۵۰۰ خانوار تخمین کرده‌اند، و این ایل منقسم به ۸ طایفه است، که ابوالعباسی و جانکی (۱۹۰ خانوار مذکور) از آن جمله اند. در مجله‌ی یادگار (سال ۱۳۲۵ هش، شماره‌ی سوم ببعد) تحقیقاتی در باب سوابق ایل جانکی آمده است. نیز ← چهارلنگ.

جانکی یا جانکی سردسیری (jānakie sardsiri)، دهستان (جه ح ۱۲'۹۰۰؟)، بخش لردگان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۵۴ (؟) آبادی. بین رشته‌کوههائی محصور است؛ ارتفاع کوه ریگ، واقع در ج‌ش دهستان، به ۳'۲۷۰ متر میرسد. از رودهایش خرسان (از شعب کارون و مرز جنوبی دهستان) و دره گرم است.

جانکی یا جانکی گرمسیری: ← باغ ملک.

جان لکلند[8] (jān lakland) [= جانِ بی‌زمین (قلمرو)] یا **جان**، ۱۱۶۷؟–۱۲۱۶، شاه (۱۱۹۹–۱۲۱۶) انگلستان، پسر هنری II و الئونور د/آکیتن. چون جوانترین پسران شاه بود، در تقسیم قلمرو سلطنتی بی‌نصیب ماند، و بهمین جهت به لکلند معروف شد. در ۱۱۸۹ پدرش را که در بستر مرگ بود رها کرد، و بطرفداری ریچارد I بر ضد پدر اقدام نمود. ریچارد در همان سال بسلطنت رسید، و جان را املاک و القاب اعطا کرد. زمانی که ریچارد به جنگ صلیبی سوم رفته بود، جان خود را وارث تاج و تخت اعلام نمود، و با فیلیپ II فرانسه توطئه کرد تا ریچارد را در اسارت نگاه دارد. ریچارد در ۱۱۹۴ بازگشت و برادر خود جان را عفو کرد. پس از مرگ ریچارد، جان بسلطنت نشست، و آرتور I را که برادرزاده‌اش بود محروم

---

(1) lateral (2) Johnstown (3) Johnston (4) Johnson (5) Jonson (6) Johnson (7) substitution (8) John (Lackland)

نمود. طرفداران آرتور با کومک فیلیپ II فرانسه شوریدند و جان سرانجام ناگزیر بیشتر متصرفات خود را در فرانسه تسلیم کرد. سوء رفتار جان سبب نفاق بین او با کلیسا و بارونها گردید، و عاقبت پاپ اینوکنتیوس III وی را تکفیر و خلع نمود، و او ناچار انگلستان را به پاپ تسلیم کرد، و دوباره بعنوان سپرده از پاپ بازیافت (۱۲۱۳). بارونها که سخت با جان مخالف بودند متحد گشتند، و او را واداشتند که ماگنا کارتا را امضا کند (۱۲۱۵). جان مردی ستمگر، خیانت‌پیشه، و بیرحم بود، و موضوع یکی از نمایشنامه‌های تاریخی شکسپیر است.

جانمازی: ← قطع.

جانور[۱] (jānevar؛ معمولا jānvar) یا **حیوان** (heyvān)، هر یک از افراد گروهی از موجودات زنده که، بر خلاف رستنیها، قادر به حرکت خود بخود هستند، و در مقابل محرکهای داخلی یا خارجی پاسخ سریع حرکتی از خود نشان میدهند. بتعبیر علمی، جانور سازواره‌ی زنده‌ای است که، ولو سطحی هم که باشد، حرکت کمابیش ارادی دارد، و خوراک جامد را (که مشتمل بر مواد پروتئینی مشتق از حیوانات دیگر یا از گیاهان است)، پیش از آنکه جذب بدنش شود، میبلعد و هضم میکند، و فاقد کلوروفیل و وسیله‌ی فوتوسنتز است. چون بعضی از خصوصیات مذکور ممکن است در جانوری موجود نباشد یا در گیاهی وجود داشته باشد، در طبقه‌بندی موجود زنده باید همه‌ی این خصوصیات در نظر گرفته شود؛ و مخصوصاً در موجودات زنده‌ی پست تشخیص جانور یا گیاه بودن آنها قطعیت ندارد. بطور کلی جانوران در برابر محرکات خارجی تحریکپذیری شدیدتری نشان میدهند، و بیشتر جانورهای چندسلولی سلسله‌ی اعصاب کمابیش مشخصی دارند؛ انواع عالیتر حیوانات احساس و شعور دارند، که در گیاه وجود ندارد. سطح خارجی یاخته‌ی حیوانی، برخلاف یاخته‌ی گیاهی، از خود سلولوز ترشح نمیکند. اختلاف دیگر گیاهان با حیوانات در اینست که حدود ابعاد و شکل جانوران در ضمن رشد آنها نسبةً معین و مشخص است. نیز ← جانورشناسی.

جانورشناسی[۲] یا **حیوانشناسی**، رشته‌ای از زیست‌شناسی که موضوعش تحقیق در زندگی جانوران است (← جانور). این علم با نخستین مشاهدات آدمی در حیوانات و کوششی که برای طبقه‌بندی آنها از روی شکل ظاهریشان کرده بود آغاز شد. اولین رده‌بندی جانوران بتوسط ارسطو تدوین شد؛ اساس اغلب رده‌بندیهای قدیم شباهتهای ظاهری یا شباهتهای محیط زندگی حیوانات با یکدیگر بود. طریقه‌ی نامگذاری دوتائی، که اول مرتبه بتوسط لینه معمول و بتوسط جان ری تکمیل گردید، بر این اساس است که هر گیاه یا هر حیوان را بوسیله‌ی دو کلمه‌ی لاتینی که نماینده‌ی نوع و جنس آن هستند مشخص میکنند (← رده‌بندی). بتدریج دامنه‌ی جانورشناسی توسعه یافت. مطالعات در رویانشناسی و ریختشناسی درونی به فهم حقیقت نمو و بستگیهای واقعی جانوران بیکدیگر کومک کرده است. فیزیولوژی نخست عنوان شاخه‌ای از جانورشناسی داشت، ولی فهم دقیق فرایندهای فیزیولوژیائی همراه با ترقی علوم فیزیک و شیمی صورت گرفت، و با استعمال روزافزون میکروسکوپ و روشهای تجربی، این علم شاخه‌های فراوانی پیدا کرده است. از کسانی که به پیشرفت جانورشناسی تجربی کومک فراوان کرده‌اند، آندرئاس وسالیوس، ژ. کوویه، و ک. برنار را میتوان نام برد. نظریه‌های لامارک و چارلز داروین نیز در ترقی این علم مؤثر بوده است. از خصوصیات جانورشناسی جدید پیشرفتهای عظیمی است که در رشته‌های وراثت، بافتشناسی، فیزیولوژی، و زیستشیمی حاصل شده است.

در باب رده‌بندی جانوران هنوز میان علمای جانورشناسی توافق کامل حاصل نشده است. معمولا مملکت جانوران را به دو مملکت جزء، که از حیث وسعت اختلاف فاحش دارند، تقسیم میکنند: یکی سلسله‌ی آغازیان، که مشتمل بر کلیه‌ی حیوانات یک سلولی است؛ و دیگری مملکت جزء متازوآ (*Metazoa*)، که شامل سایر حیوانات میباشد، و به سلسله‌های چندی (از قبیل کاواکان؛ کرمهای پهن، کرمهای گرد، حلقه‌داران، بندپائیان، نرم‌تنان، خارپوستان، و تیره‌داران) تقسیم میشود. سلسله‌ی تیره‌داران خود به چند سلسله‌ی جزء منقسم میشود، که مهره‌داران (مشتمل بر رده‌های ماهیها، دوزیستان، خزندگان، پرندگان، و پستانداران) از آن جمله است. گاهی همه‌ی حیوانات را، جز مهره‌داران، تحت عنوان بیمهرگان میآورند.

جانوسار: ← جانوسیار.

جانوسپار: ← جانوسیار.

جانوسیار (jānusyār) یا **جانوسپار** (jānuspār) یا **جانوسار**، در داستانهای ملی، نام مردی که همراه و ملازم دارا، شاه ایران، بود، و شاه را به منظور تقرب به اسکندر بکشت، و اسکندر نیز او را به جرم کشتن شاه به قتل آورد.

جانی، حاجی میرزا: ← حاجی میرزا جانی.

جانی بیگ (jāni beyg)، فت ۷۵۸ هق، هشتمین پادشاه از سلاطین ازبک در دشت قبچاق؛ پسر ازبک خان و نواده‌ی جوجی خان ابن چنگیز. بنا بر مشهور، پادشاهی عادل و متدین و متعصب در مذهب اهل سنت بود. گویند یکی از قضاة و علمای آذربایجان در مجلس او از جور و تعدی ملک اشرف چوپانی بنالید، و چنان مؤثر سخن گفت که جانی بیگ و حاضران مجلس او بگریه درآمدند، و آن قاضی به جانی بیگ گفت که چون مردم از دفع ملک اشرف عاجزند، اگر او بدفع وی برنخیزد، در قیامت مسئول خواهد بود. جانی بیگ جهت دفع شر ملک اشرف چوپانی به آذربایجان لشکر کشید. ملک اشرف منهزم و مقتول شد، و جانی بیگ به تبریز درآمد، و حکومت آذربایجان را به پسر خویش واگذاشت، و خود اندکی بعد از مراجعت به دشت قبچاق وفات یافت. سعدالدین تفتازانی کتاب مختصر المعانی را بنام او تألیف کرده است.

جانیه (jāniyye) یا **هشترخانیه** (haštar-xāniyye)، نام سلسله‌ای که از ۱۰۰۷ تا ۱۱۹۹ هق در بخارا فرمانروائی کردند. این سلسله منسوب به جان محمد (یا جانی محمد) ابن یار محمد است، که از خانزادگان حاجی طرخان (هشترخان) بود، و از مقابل روسهای مهاجم به بخارا گریخت (ح ۹۶۳ هق). جانی زهرا خانم شیبانی، یکی از خواهران عبدالله ابن اسکندر شیبانی، را بزنی گرفت. پس از وفات (۱۰۰۶ هق) عبدالله، مملکت او رو بزوال گذاشت، و باقی محمد، پسر جانی، بر بخارا مستولی شد (۱۰۰۷ هق). معتبرترین امرای جانیه عبدالعزیز (فت ۱۰۹۱ هق) بود، که مفتی بزرگی نیز بود، و پس از وفات او اقتدار سلسله‌ی جانیه رو بزوال گذاشت، و سرکردگان محلی تقریباً استقلال یافتند، و دره‌ی فرغانه بعنوان خانات خوقند از قلمرو جانیه خارج شد. از ۱۱۶۷ هق قدرت واقعی بدست امرای منغیتیه بود، و امارت (۱۱۷۱–۹۹ هق) ابوالغازی، آخرین امیر جانی، اسمی بیش نبود، و پس از وی امارت نصیب سلسله‌ی منغیتیه گردید. در دوره‌ی سلسله‌ی جانیه بخارا از مراکز مذهب تسنن بود، و امرای این سلسله در جلوگیری از توسعه‌طلبی دولت شیعه‌ی ایران نقش عمده‌ای داشتند.

جاوان (jāvān)، ده (جه ۱٬۸۹۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۷ کیلومتری جش سده (همایونشهر).

جاودان کبیر (jāvdāne kabir) یا **جاودان‌نامه** (jāvdān.nāme)، تفسیرگونه‌ای بر قرآن مطابق مشرب و ذوق حروفیه، از فضل‌الله استرابادی، بزبان فارسی آمیخته به لهجه‌ی استرابادی. این کتاب، که ظاهراً در حدود ۷۸۸ هق بر مؤلف الهام شده است، مشتمل است بر ذکر اسرار حروف، و در آن دعاوی راجع به کشف رموز تجلیات الاهی و وحدت اسم و مسمی و امثال اینگونه افکار آمده است. انشاء کتاب غالباً ساده است، لیکن غیر از وجود عبارات و ترکیبات خاص محلی، وفور افکار و معانی منسجم عرفانی یا عرفان‌مآبی فهم آن را در بعضی موارد مشکل کرده است. مع هذا، مطالعه‌ی آن در فهم اقوال و آراء فرقه‌ی حروفیه اهمیت و لزوم دارد؛ مخصوصاً که خلفا و شاگردان فضل‌الله استرابادی نیز بعدها رساله‌هائی بنام جاودان‌نامه در همین زمینه و بهمین سبک تصنیف کرده‌اند.

جاودان‌نامه: ← جاودان کبیر.

جاودان‌نامه (jāvdān.nāme) یا **جاویدنامه** (jāvid.nāme)، رساله‌ای فلسفی، بفارسی، از بابا افضل کاشانی. مؤلف درین کتاب از مسائل علم اخلاق و معرفت مبدأ و معاد سخن رانده است. کتاب دارای چهار بابست (در اقسام علوم؛ در شناختن خود و طریق آن؛ در شناختن آغاز کار؛ در شناختن انجام کار)، و مؤلف با رعایت اختصار مسائل اخلاق و روانشناسی و عقاید کلام را بهم آمیخته است، و کتاب او گذشته از فواید فلسفی و عرفانی، از جهت اشتمال بر اصطلاحات و تعبیرات فلسفی فارسی که در آن هست متضمن فواید است. این کتاب ضمیمه‌ی مجموعه‌ی مصنفات بابا افضل، که جمعاً شامل ۷ رساله است، در جزء انتشارات دانشگاه تهران طبع شده است (۱۳۳۱ هش)، و بطور جداگانه نیز چاپی از آن باهتمام کتابخانه‌ی تهران منتشر شده است (۱۳۱۱ هش)، که از حیث عبارت ملخص‌تر و موجزتر از چاپ دانشگاه است، و لغات عربی در آن بیشتر است.

جاورسیان (jāversiān)، ده (جه ۱٬۳۹۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان شراء، بخش وفس، شهرستان اراک.

جاوشیر (jāvšir)، گیاهی از تیره‌ی چتریان از نوع اوپوپوناکس (*Opoponax*) که برگهای آن مانند

---

(۱)animal (۲)zoology

رازیانه و معطر است.

جاولی (jāveli) یا **چاولی**، معروف به **چاولی طغرلی** (cāvelie toqroli) و **اتابک جاولی** (atābak)، فت جمادی الاولی ۵۴۱ هق، از امرای مشهور ترک در عهد سلاجقه‌ی عراق. وی نزد سلطان مسعود سلجوقی تقرب تمام داشت، و خاص بکه ابن بلنگری را، ظاهراً جهت خشنودی سلطان مزبور، بنواخت و بفرزندی پذیرفت. چاولی در اران و قسمتی از آذربایجان فرمانروائی داشت، و مع ذلک، غالباً در خدمت سلطان بسر میبرد. سلطان مسعود پسر خویش، ملکشاه ابن مسعود، را به جاولی سپرد، و او را اتابک لقب داد. چاولی در زنجان ناگهان وفات یافت. گویند کمانی بکشید، و از قوت آن خون از بینی وی برآمد و از رعاف درگذشت. قول دیگر آنست که، پس از فصد، نیز انداخت، رگش بگسست، و بمرد.

جاوه[1] (jāve)، جزیره (۱۲۶٬۵۰۰ کم‌م)، جم با جزایر نزدیک ساحل ح ۵۶٬۰۰۰٬۰۰۰)، اندونزی، چش سوماترا و ج بورنئو (از آن بوسیله‌ی دریای جاوه جدا میشود). مرکز سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی اندونزی است. سلسله‌کوههای آتشفشانی آن بارتفاع ۳٬۶۷۵ متر میرسد. محصولاتش شکر، کائوچو، کوپرا، قهوه، چای، گنه‌گنه، و چوبهای استوائی است. از مصنوعاتش سیگار و سیگار برگ و کاغذ و منسوجات است. در لش منابع نفت دارد. بزرگترین شهر جاوه جاکارتا (پایتخت اندونزی) و از دیگر شهرهایش جوگجاکارتا و سولو است.

جاوه مسکن انسان اولیه بوده؛ بقایای انسان جاوه یا پیتکانتروپوس ارکتوس (pitekāntropus erektus) در ۱۸۹۱ در آنجا پیدا شد. مذهب غالب اسلام است، ولی آیینهای هندو و بودا در فرهنگ بومی اثر زیاد گذاشته است. جاوه از مهمترین مراکز هنری اندونزی است، و مخصوصاً از لحاظ موسیقی و هنرهای نمایشی اهمیت بسیار دارد. سازهای کوبی و سازهای بادی خیزرانی که معمول ارکسترهای جاوه است به موسیقی این جزیره رنگ و امتیازی خاص میبخشد. از انواع هنرهای نمایشی جاوه وایانگ (vāyāng) یا سایه‌بازی است، و آن چنین است که چند عروسک را در برابر نور ببازی میگیرند، و حرکت سایه‌ی آنها را با موسیقی همراه میسازند، و بدین ترتیب نمایشی را اجرا میکنند.

هندیان در قرن ۷م در قسمت مرکزی و شرقی جاوه مهاجرنشین‌هائی تأسیس کردند. در دوره‌ی سلسله‌ی هندی ماجاپاهیت (تأسیس ۱۲۹۳) جاوه به اوج ترقی رسید، و بر قسمت زیادی از اندونزی و شبه جزیره‌ی مالی فرمانروائی یافت. در قرن ۱۳م دین اسلام وارد شد، و دولت اسلامی ماتارام تشکیل گردید. هلندیها بدنبال پرتغالیها در ۱۵۹۶ وارد شدند؛ از ۱۶۱۹ ببعد شرکت هند شرقی هلند بتدریج بقایای امپراطوری جاوه را تصرف کرد. در اوایل جج II، پس از شکست (فوریه‌ی ۱۹۴۲) متفقین در نبرد دریای جاوه، جاوه در معرض هجوم ژاپن واقع شد. ← اندونزی.

جاوی: ← بنزوان.

جاوید (jāvid)، دهستان (جم ح ۱۱٬۰۰۰)، بخش ممسنی، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۶۹ (؟) آبادی. رود شش پیر یا دشمن‌زیاری در وسط آن جاری است.

جاویدان خرد (jāvidān xerad) یا **آداب العرب و الفرس** (ādābo 'l.'arabe va 'l.fors)، مجموعه‌ای بزبان عربی از گزیده‌ی اندرزنامه‌های منسوب به حکما و خردمندان قدیم ایران، یونان، روم، هند، و عرب، که **ابوعلی مسکویه** تدوین کرده است. اصل کتاب، بموجب ادعای مؤلف، منسوب به هوشنگ پیشدادی، پادشاه افسانه‌ای قدیم، بوده است، که بعدها آن را از زبان قدیم ایران بفارسی (ظاهراً پهلوی) نقل کرده بوده‌اند، و در زمان مأمون خلیفه، که توجه خاصی بنقل و ترجمه‌ی کتب قدما بعربی میشده است، حسن ابن سهل آن را بعربی ترجمه کرده بوده است. ابوعلی مسکویه این کتاب کهن را—که ظاهراً از بقایای آثار ادب شعوبیه است—بصورت تازه‌ای مرتب و منتخب کرده است، که باقی و متضمن سخنان حکمت‌آمیز است. تقی‌الدین محمد ارجانی شوشتری در زمان سلطنت جهانگیر، پادشاه مغول هند، آنرا بفارسی نقل کرده است، و بعدها محمد حسین حکیم نیز ترجمه‌ی دیگری از آن بفارسی کرده است. متن عربی کتاب باهتمام عبدالرحمان بدوی و بنام الحکمة الخالدة در مصر چاپ شده است (قاهره ۱۹۵۲)؛ ترجمه‌ی فارسی محمد حسین نیز در تهران (۱۲۹۳ هق) و بمبئی (۱۲۹۴ هق) بطبع رسیده است.

جاویدنامه: ← جاودان‌نامه.

جاهلی، منسوب به جاهلیت. ← جاهلیت.

جاهلیت (jāheliyyat)، اصطلاح دوره‌ی اسلامی برای وضع معیشت و سلوک اعراب حجاز، خاصه اهل مکه، در دوره‌ی پیش از ظهور اسلام، و بالاخص برای دوره‌ی فترت بین عیسی و محمد ص، که در آن پیغمبری ظهور نکرده است. باری، جاهلیت مطلق نزد غالب مفسرین اطلاق میشود بر دوره‌ی بلافاصله قبل از بعثت پیغمبر؛ چنانکه "جاهلیت اولی" اشاره است به دوره‌ای که بعد از یک عهد فترت منتهی به ظهور پیغمبران سلف میشده است، یعنی عهد بلافاصله پیش از نوح یا پیش از ابراهیم.

جاهلی بمعنی "منسوب به جاهلیت" است، و به آنچه که مربوط به اعراب پیش از اسلام است، و بالاخص به شعرائی که قبل از ظهور اسلام و در فاصله‌ی ۵۰۰–۶۲۲ بم وفات یافته‌اند اطلاق میشود، و آنان را که هر دو دوره‌ی جاهلیت و اسلام را درک کرده‌اند مخضرم (moxazrem) نامند. اشعار شعرای جاهلی در تاریخ لغت و شعر و ادب عرب اهمیت فراوان دارد. این "اشعار جاهلی" اگرچه در صحت بعضی یا تمام آنها شک و تردید اظهار شده است، لیکن بهر حال مظهر واقعی حیات و شعور و زبان عرب آن دوره است، و مروت جاهلی، که مایه‌ی عمده‌ی غالب این اشعار و اساس اخلاق و سلوک عرب بدوی درین دوره بوده است، عبارتست از اهتمام در حفظ عرض و ناموس، سعی در دفاع از مهمان و پناهنده، حمایت از قبیله و خویشاوند، و تهور و دلاوری در گرفتن انتقام از دشمن؛ و این رسوم و قواعد از اسباب وجود جنگ و نزاع دائم بین قبایل عرب بوده است.

در دوره‌ی جاهلیت بستگی قبیله‌ای در بین اعراب بدوی و حتی اهل شهر قوت تمام داشته است، و بدوی جامعه را در واقع بر وحدت قبیله‌ای استوار میدانسته است. بستگی قبیله‌ای بحدی قوی بوده است که اسلام نتوانسته است آثار آنرا از میان بردارد، و حتی در عهد اسلامی دشمنی در میان قبایل، اگرچه نسبت به گذشته کاهش یافته است، همچنان دوام یافته است، و حتی در زمان حاضر نیز وجود دارد. عربهای جاهلی برای اینکه بتوانند به داد و ستد و زیارت امکنه‌ی مقدس و شرکت در بازارهای مکاره بپردازند، در چهار ماه از سال جنگ را حرام میشمردند. مهمترین امکنه‌ی زیارتی مکه، و معروفترین بازارهای مکاره بازار عکاظ بود. نیز ← عرب؛ عربی؛ ادبیات؛ عربستان.

جایرویلین: ← اتوزیر.

جایزان (jāyezān)، دهستان (جم ح ۱٬۱۰۰؟)، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی؛ در حوزه‌ی نفتخیز. رود مارون مشروبش میکند. سکنه از تیره‌ی بهمئی هستند. مرکزش، ده **جایزان** (جم ۷۲۶ سن ۱۳۳۵ هش)، در ۵۰ کیلومتری چش رامهرمز است.

جایزه[2]، در اصطلاح اقتصادی. **۱-** پولی که دولتها برای تشویق تهیه و یا صدور بعضی از محصولات میپردازند. این نوع تشویق اغلب بجای حمایت گمرکی اجرا میگردد. در قدیم یک نوع جایزه‌ی نقدی برای تشویق افراد به دخول در خدمت نظام یا برای از بین بردن حیوانات موذی پرداخت میگردید. **۲- جایزه**[3] یا **اعانه**[3] کومک مالیی است که از طرف دولت به مؤسسه‌ای یا کارخانه‌ای یا شرکتی داده میشود که عملیات آن کومک به رفع یکی از حوائج عمومی کشور بنماید، یا بطور کلی تشخیص داده شود که فعالیت چنین مؤسسه‌ای برای دولت یا مردم کشور منافعی دربر دارد. مثلا دولت برای آنکه کشتیرانی را تشویق کند، به شرکتهای کشتیرانی کومک نقدی میکند؛ یا برای آنکه کشاورزان محصول معین را کشت کنند، به آنها کومکهای نقدی میدهد، و یا با وسایل دیگری آنها را به ادامه‌ی کار تشویق میکند. در بسیاری از کشورها که احتیاج زیادی به تهیه‌ی ارز خارجی دارند، دولتها برای تولید کالاهای صادراتی جایزه‌های نقدی میپردازند.

جایگشت[4] (jāygašt)، هر یک از ترتیبهای عده‌ی معینی از اشیاء متمایز که همه‌ی این اشیاء در هر دسته بیایند. مثلا جایگشتهای سه حرف a و b و c عبارتند از کلیه‌ی ترتیبهای این حروف ۳ به ۳، یعنی

abc, acb, bca, bac, cab, cba.

بنا بر قاعده‌ی محاسبه‌ی عده‌ی ترتیبها، برای تعیین عده‌ی جایگشتهای n حرف (یعنی عده‌ی ترتیبهای آنها n به n) باید اعداد طبیعی را از ۱ تا n در هم ضرب کرد (این حاصلضرب همان n عامله یا n! است). مثلا اگر بخواهیم بدانیم که به چند طریق ۱۲ نفر میتوانند دور میزی بنشینند، گوئیم عده‌ی طریقه‌ها مساوی عده‌ی جایگشتهای

(۱)Java (۲)bounty (۳)subsidy (۴)permutation

۱۲ شیء است، و لهذا مساوی

۱×۲×۳×۴×۵×۶×۷×۸×۹×۱۰×۱۱×۱۲

یا ۴۷۹٬۰۰۱٬۶۰۰ میباشد (اگر هر جایگشت در یک دقیقه اجرا شود، و اشخاص مذکور شبانروزی ۱۲ ساعت و سالی ۳۶۰ روز باین کار بپردازند، ۱۸۴۸ سال طول میکشد تا بجمیع اقسام ممکنه بنشینند). جایگشت در ریاضیات اهمیت فراوان دارد.

جایلولو، اندونزی، ← هالماهرا.

جاینتز کوزوی[1] (jāyəntz kozwey)، دماغه‌ای در ساحل شمالی ولایت انتریم، ایرلند شمالی. هزاران ستون بازالتی دارد. بر طبق روایات معبر غولها به اسکاتلند بود.

جب (jabb) [عربی، = کندن، بریدن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف) و آن انداختن دو سبب خفیف یا دو هجای دراز (← هجا) آخر مفاعیلن (U − − −) است تا از آن مفا (U −) بماند. عروضیان، بجای مفا، فعل (faʿal) میگذارند و آنرا مجبوب (majbub) میخوانند.

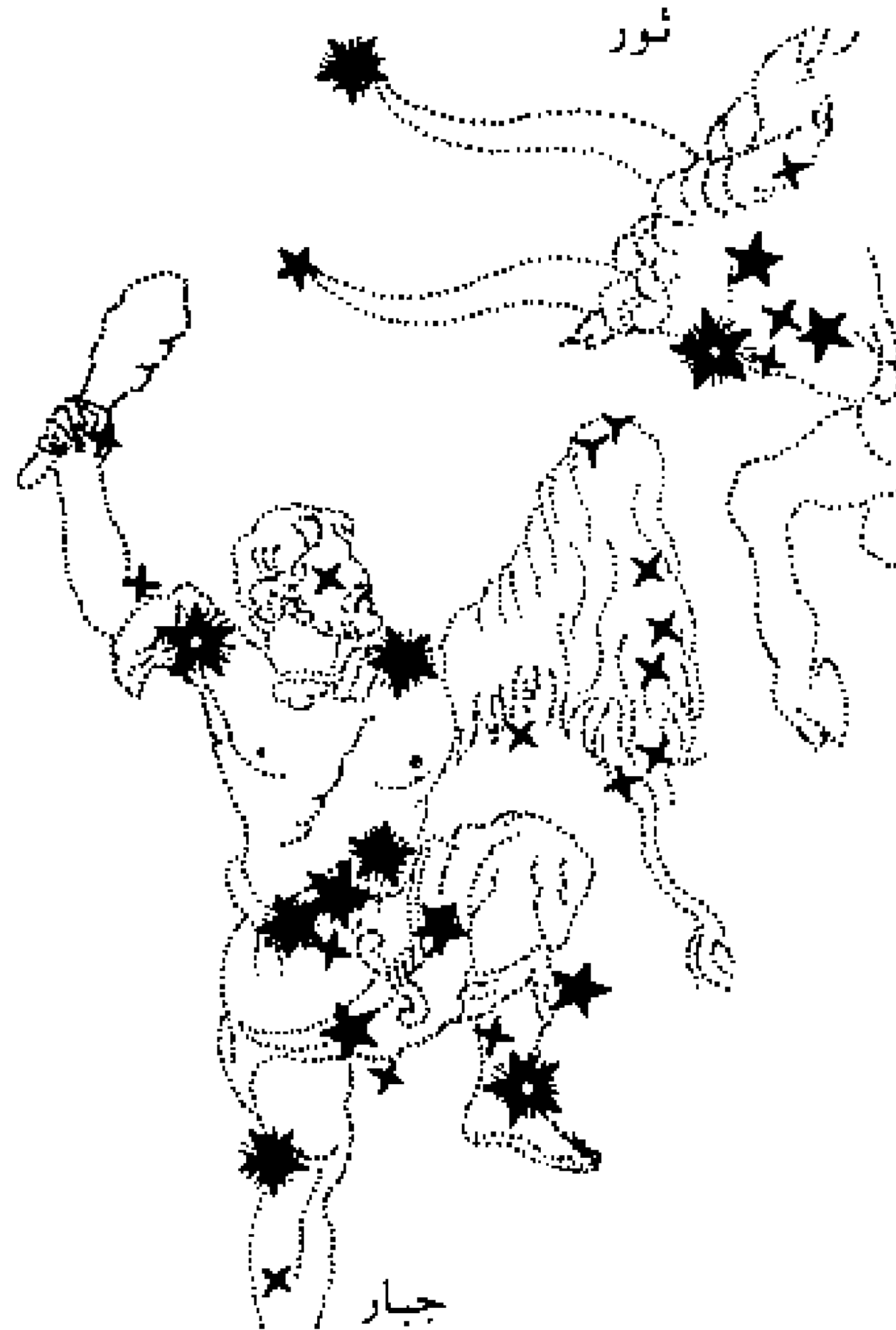
جب[2]، سر **ریچارد** (sər ricārd jeb*)، ۱۸۴۱–۱۹۰۵، عالم انگلیسی ادبیات کلاسیک. ترجمه‌هایش از آثار نویسندگان یونانی معتبر و کتابش بنام رشد و نفوذ شعر یونانی (۱۸۹۳) معروفست.

جبائی، ابوعلی (jobbāʾi) [ابوعلی محمد ابن عبدالوهاب]، فت ۳۰۳ هق، از بزرگان و صاحب‌نظران معتزله؛ مت جبا (در خوزستان). در بصره تحصیل کرد، و از شیوخ معروف معتزله‌ی بصره گشت. در رد ابن راوندی و نظام رسالات تألیف کرد. ابوالحسن اشعری از شاگردان او بود، و عاقبت از وی جدا شد، و در رد وی و سایر معتزله کتابها نوشت. جبائی در ۶۸ سالگی در بغداد درگذشت. جبائی در پاره‌ای از عقاید با دیگر معتزله اختلاف داشت، و شرح عقاید او در کتابهای ملل و نحل آمده است. فرقه‌ی جبائیه از فرق معتزله به وی منسوبست. پسرش ابوهاشم جبائی نیز، که هم نزد پدر تربیت یافت، خود از مشاهیر معتزله‌ی بصره بشمار میآمد.

جبائی، ابوهاشم [ابوهاشم عبدالسلام ابن محمد]، فت ۳۲۱ هق، از بزرگان و صاحبنظران معتزله؛ پسر ← ابوعلی جبائی. فرقه‌ی بهشمیه (bahšamiyye) [صورت عربی نسبت به ابوهاشم] از معتزله بدو منسوبست. با پدرش در بعضی مسائل اختلاف نظر داشت. مع هذا، وی در عهد خود در نزد معتزله احترام تمام داشت، و شیخ معتزله بشمار میآمد. صاحب ابن عباد، وزیر معروف سلاطین آل بویه، از اتباع وی بود.

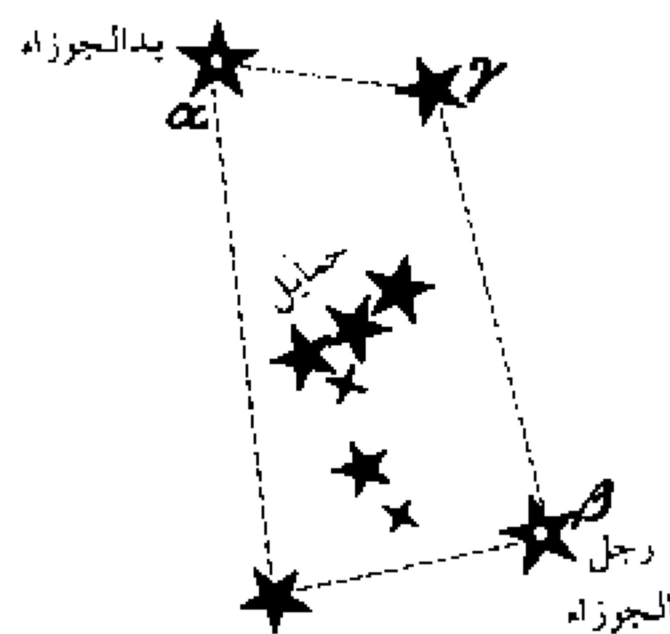
جباخانه (jabbā.xāne) یا **جبه‌خانه** (jabba)، اداره‌ی اسلحه‌سازی در دوره‌ی صفویه (← قورخانه). تصدی اداره‌ی جباخانه، که شغل جبه‌دارباشی بود، در اوایل عهد صفویه فقط به مقربان قزلباش تفویض میشد. بعدها که صفویه مثل سابق دیگر چندان با سلاطین و ممالک مجاور دائم جنگ نمیکردند، جباخانه نیز تدریجاً از اهمیت افتاد، و جبه‌دارباشی‌گری به خواجه‌های سفید نیز واگذار شد. قورخانه یا جباخانه‌ی اصفهان در عهد صفویه ظاهراً در قلعه‌ی تبرک (طبرک) (tabarak)، نزدیک شهر، واقع بوده است. در بعضی مواقع جباخانه‌های ولایات نیز در ساختن اسلحه فعالیت قابل توجه میکرده‌اند، چنانکه در مواقع جنگ با عثمانی جباخانه‌ی ایروان اهمیت داشته است.

جبار[3] (jabbār)، در نجوم، **صورت فلکی**، نزدیک صورت ثور، که بوسیله‌ی معدل النهار به دو جزء تقریباً مساوی منقسم میشود، و آنرا بصورت مردی چماق بدست و دارای حمایل و شمشیر تصویر کرده‌اند. زیباترین صور فلکی است.



اعراب قبل از آشنائی با نجوم یونانی آنرا جوزاء (jāzāʾ) [فارسی جوزا (jōzā)] میخواندند. دسته‌ای از ستارگان آن تشکیل چهارضلعی کشیده‌ای می‌دهند که دو ستاره‌ی **ید الجوزاء** و **رجل الجوزاء** بر دو رأس مقابل آن واقع است. در وسط چهارضلعی، بر خط مستقیمی که امتدادش از یک طرف از

دبران α



شعرای یمانی α

دبران و از طرف دیگر از **شعرای یمانی** میگذرد، سه ستاره قرار دارد، که آنها را حمایل جوزا یا نطاق الجوزاء (netāqo 'l.-) میخوانند. شمشیر جبار نزدیک حمایل واقع است، و سحابی بزرگ جبار، که جرمش را حد ۱۰٬۰۰۰ برابر جرم خورشید و فاصله‌اش را از زمین ۱٬۲۰۰ سال نور تخمین کرده‌اند، نزدیک ستاره‌ی میان شمشیر است.

ذکر جوزا و حمایل و شمشیر آن در ادبیات قدیم و جدید مکرر آمده است. بر طبق یکی از اساطیر یونانی، **اوریون** مدت ۵ سال بدنبال **پلیادها** بود تا آنکه زئوس آنها و اوریون را به ستارگان نزدیک بهم‌یعنی جبار و ثریا مبدل کرد؛ و نیز گفته‌اند که اوریون پس از مرگ به صورت جبار مبدل شد. نام جبار در زبانهای اروپائی مأخوذ از نام اوریون است.

جبار[4] (jabbār)، در تاریخ یونان، لفظی که در فارسی بجای لفظ یونانی توراننوس (turannos) و الفاظ اروپائی معادل آن بکار میرود. لفظ توراننوس اصلا بمعنی فرمانروای دارای قدرت مطلقه بود، ولی چون، باستثنای موارد بسیار نادر، قدرت مطلق در دست یک فرد یا یک هیئت منجر به زیاده‌روی و فساد میشود، سرانجام لفظ توراننوس‌ـ مخصوصاً بوسیله‌ی آزادیخواهان افراطی قرن ۴م قم در آتن، که دموکراسی دوره‌ی پریکلس را عالیترین نوع حکومت میدانستندـ معنی ستمگر سوءاستفاده‌کننده از قدرت یافت، و مخصوصاً در مورد هیئت حاکمه‌ی کشور استعمال میشد، اگرچه بسیاری از جباران بنفع رعایا حکومت رانده‌اند. در تاریخ یونان، قرون ۶م و ۷م قم را عصر جباران میخوانند، ولی حکومت جباران منحصر به دوره‌ی واحدی نیست، و مثلا حکومتی که لوساندروس در پایان جنگ پلوپونزی در آتن برقرار کرد به حکومت **جباران سی‌گانه** معروفست.

پیدایش جباران یونانی نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی بود که از میان مردم برآمده بودند با حکومت اشراف و توانگران، و طریقه‌ی عادی آن این بود که رهبری حمایت مردم را جلب میکرد، دولت موجود را برمی‌انداخت، و قدرت را بدست می‌گرفت، و ظاهراً عنوان توراننوس ناظر باین نحوه‌ی رسیدن آنها بقدرت بود، چنانکه شاهان مستبد ایران را "جبار" نمیخواندند. ظاهراً نخستین جباران از یونیا (ناحیه‌ی یونانی آسیای صغیر) برخاستند. در قرن ۷م قم **پریاندروس** در **کورنت** و **تئاگنس** (teāgenes) در **مگارا**، و در قرن ۶م قم **کلیستنس** در **سیکولون** برآمدند. در قرن ۶م قم، **پیسیستراتوس** و پس از وی پسرانش **هیپارخوس** و **هیپیاس** در آتن جباری کردند، و آتن از حکومت آنان سود فراوان برد. پیدایش جباران در سیسیل نیز کمابیش به همان علتی بود که در باب یونان گفته شد، الا اینکه دوره‌ی حکومت جباری، بعلت خطر حمله‌ی دولت کارتاژ، طولانیتر شد. از جمله‌ی جباران سیسیل **گلون**، **هیرون I**، **هیرون II**، **دیونوسیوس مهین**، و **دیونوسیوس کهین** بودند، که دربارهای مجللی داشتند، و حامی ادب و فرهنگ بودند.

جباران سی‌گانه[5] (jabbārāne)، در تاریخ یونان قدیم، هیئت سی‌نفری از اشراف آتن که در پایان (۴۰۴ قم) جنگ پلوپونزی، تحت حمایت اسپارت،

(1)Giant's Causeway (2)Jebb (3)Orion (4)tyrant (5)Thirty Tyrants

حکومت آتن را بدست گرفتند. در اوایل جنگ پلوپونزی عده‌ای از اشراف آتن همواره با اسپارتیها اسباب‌چینی میکردند که حکومت آتن را سرنگون کرده خود حکومت را بدست گیرند، ولو کشورشان بدست دشمن افتد. پس از فتح (۴۰۴ قم) **لوساندروس**، جباران سی‌گانه، بکومک و بریاست او، حکومت را بدست گرفتند، و با تخویف و جنایت و آدمکشی و ضبط حقوق و اموال مردم حکومت راندند، و حتی برای مزید اطمینان خود، از قشون اسپارت ساخلوی در آکروپولیس نشانیدند. سرانجام دولتشان بدست **تراسوبولوس** برافتاد، و دگر بار حکومت دموکراسی مستقر گردید.

جباره، طایفه‌ی (jabbāre)، شعبه‌ای از ایل عرب از ایلات خمسه‌ی فارس، مشتمل بر ح ۳٬۴۱۵ خانوار. قشلاق آنان در دامنه‌ی کوهستانهای داراب، و اطراف ایزدخواست، فسا، جویم، و ارسنجان است، و ییلاقشان در حوالی ده بید، بوانات، و کربال میباشد.

جبال (jebāl)، لفظ عربی، بمعنی کوهها: ← جبل.

جبال یا **بلاد الجبل** (belādo 'l.jabal) یا **قوهستان** (quhestān) [معرب کوهستان]، در اصطلاح جغرافیانویسان قدیم اسلامی، عنوان ناحیه‌ای کوهستانی در ایران، که بعد بعنوان "عراق" و "عراق عجم" مشهور شده است. این ناحیه از ش به کویر خراسان و فارس، از غ به آذربایجان، از ل به کوههای البرز، و از ج به عراق عرب و خوزستان محدود بود. ناحیه‌ی جبال، غیر از دشت ممتد از همدان تا ری و بجانب قم، کوهستانی است، و وجه تسمیه‌ی آن به جبال نیز همین است. ولایت جبال شامل ماهین (māhayn) [ماه کوفه و ماه بصره] بوده است، و در واقع تمام بلاد واقع در ایالت قدیم ماد را که در عهد فتوح اسلامی بوسیله‌ی اعراب بصره و کوفه فتح شده است دربر داشته است. نام عراق عجم را ایرانیها ظاهراً در قرن ۶م هق در دوره‌ی سلاجقه باین ناحیه دادند، و پس از حمله‌ی مغول عنوان جبال متروک گردید. در بعضی موارد، ولایات کوهستانی خراسان واقع بین هرات و نیشابور هم جزو جبال بشمار میآمده است؛ چنانکه ولایت طبرستان (= مازندران) نیز گاه باین نام جبال خوانده میشده است، و امرای محلی آن سرزمین را ملوک جبال میخوانده‌اند. نیز ← عراق، ولایت.

جبال بارز (jebāle bārez)، بخش (جم ح ۱۰٬۰۰۰)، ش شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۳۷ (؟) آبادی. مشتمل بر سه دهستان **امجز، گاوکان، و مسکون** است. کوهستانی است، و از کوههای **بارز یا جبال بارز** نام گرفته؛ رودهای آن از همین کوهها سرچشمه میگیرند. مرکز بخش در تابستانها آبادی مسکون (maskun) (جم ۱۵۸ سش ۱۳۳۵ هش) و در زمستانها میجان (mi-jān) (جم ۱۶۶ سش ۱۳۳۵ هش) است.

جبال بارز، کوه، ← بارز یا جبال بارز.

جبت (jebt)، در قرآن، باطلی (بت و نظایر آن) که بجای خدا بآن ایمان آورند (نساء ۵۴). و نیز گفته شده که جبت کلمه‌ای است که با اصنام و ساحر و کاهن تطبیق میشود.

جبر[1] (jabr) [اصلا جبر و مقابله (jabro moqābele)]، رشته‌ی وسیع و بسیار مهمی از ریاضیات، که موضوعش (در مراحل مقدماتی) تعمیم خواص اعمال حساب بر اعداد و تحقیق در روابط عمومی اعداد است بوسیله‌ی استعمال حروف بجای اعداد و بوسیله‌ی استعمال علامات (مثلا ← علامات اعمال)، و از فواید عمده‌ی آن تعیین مقادیر مجهول است بوسیله‌ی حل معادلات (← معادله). تسمیه‌ی این علم به جبر، و نیز نام آن در زبانهای اروپائی، بمناسبت کتابی است بنام حساب الجبر و المقابله، از محمد ابن موسی خوارزمی (فت ح ۲۳۲ هق)، که تا حدی که میدانیم، نخستین کتابی است که باسم "جبر و مقابله" خوانده شده است. اما نامی که خوارزمی بر کتاب خود نهاده بمناسبت دو عملی است که در حل معادلات معمول بوده، و ظاهراً اول بار خوارزمی آنها را تنقیح و تدوین کرده و از این راه کومک شایانی به وارد کردن جبر به مرحله‌ی علمی نموده است. این دو عمل یکی عمل "جبر" است، و دیگری عمل "مقابله"، که بر طبق اصطلاحات کنونی، اولی نقل یک جمله‌ی منفی و دومی نقل یک جمله‌ی مثبت است از یک طرف معادله بطرف دیگر آن با تغییر دادن علامت جمله‌ای که نقل میشود.

اول قدمی که در جبر در راه تعمیم برداشته میشود استعمال اعداد جبری (مثبت یا منفی یا صفر) است (← عدد). قدم بسیار مهم دیگر، چنانکه گفته شد، بکار بردن حروف است، که نمایش اعداد دلخواه میباشند. اگر a و b دو عدد دلخواه باشند، $a+b$ مجموع، $a-b$ تفاضل، $a.b$ یا ab (و بندرت $a\times b$) حاصلضرب، و $\frac{a}{b}$ یا a/b یا $a:b$ خارج قسمت آنها است؛ قوه و ریشه نیز در جبر فراوان بکار میرود. مثلا ۲a بمعنی حاصلضرب ۲ در a، و $-\frac{3}{2}bc^2$ بمعنی حاصلضرب $-\frac{3}{2}$ در b در c^2 (قوه‌ی دوم c) است؛ در این گونه عبارات، عامل عددی را (مثلا ۲ و $-\frac{3}{2}$) ضَریب میخوانند. بطور کلی، عبارت جبری هر عبارتی است که از اجرای اعمال مذکور بر اعداد و حروف حاصل شود؛ مثلا $2a-3b$ عبارت جبری است. علم جبر قواعدی برای اجرای اعمال بر عبارات جبری دارد. مهمترین مباحث جبر مبحث معادلات جبری است، که وسیله‌ی حل مسائل بیشماری است، و در واقع تا قرن ۱۹م علم جبر همان مبحث معادلات و مقدمات آن بود. پس از پیدایش روش استعمال حروف و علامات و آشکار شدن توانائی این روش در حل مسائل گوناگون، استعمال روش جبر در سایر رشته‌های ریاضیات و هم در علوم دیگر رواج فراوان یافت، بحدی که استعمال حروف و علامات جنبه‌ی تخصیص داشتن به علم جبر را از دست داد. **جبر نوین** عمدةً در طی قرن ۲۰م بسط یافته است، و در آن، نه فقط اعداد، بلکه اعمال را نیز تعمیم میدهند، و از این راه، دستگاههای ریاضی مختلف را تحت نظام واحد میآورند، و در نتیجه، حل هر مسئله‌ی جبر نوین، جواب مسائل نظیر آنرا در دستگاههای مختلفی بدست میدهد. نتایج جبر نوین، نه فقط بسبب کلیت فوق العاده، بلکه بسبب زیبائی آنها هم بسیار جالب است.

تاریخچه‌ی جبر

در صحبت از تاریخ جبر باید قبلا دانست که مقصود از جبر چیست، و بمراحل مختلف بسط این علم توجه داشت، و بین "جبر لفظی"—یعنی آنکه در آن طرح و حل مسائل صرفاً بوسیله‌ی الفاظ زبانهای عرفی و بکلی عاری از استعمال علامات است (مانند کارهای جبری ریاضیون دوره‌ی اسلامی)—و جبر بمعنای کنونی آن تمیز گذاشت. اگر هر مسئله‌ای که امروز بوسایل جبری حل میشود—قطع نظر از طریق حل آن، که ممکن است صرف حدس و امتحان کمابیش علمی باشد—جزء جبر بشمار آید، باید گفت که جبر در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد و شاید پیش از آن پیدایش یافته است؛ اگر حل هندسی مسائلی را که از نظر جبری به حل معادلات باز میگردد جزء جبر بشماریم، این رشته در زمان فیثاغوریان موجود بوده است، و شاید در حوزه‌ی علمی **فیثاغورس** (فت ۴۹۷ یا ۴۹۶ قم) پیدایش یافته است؛ اگر نوعی استعمال علامات را ملاک قرار دهیم، پیدایش جبر را میتوان در قرن ۳م بم در زمان **دیوفانتوس** یونانی شمرد؛ بالاخره اگر جبر را بمعنائی که حالیه در ذهن آشنایان با علوم ریاضی است، و استعمال منظم حروف و علامات جزء لاینفک آنست، بگیریم، باید تاریخ پیدایش آنرا قرن ۱۷م شمرد. ضمناً باید دانست که، در ایام قدیم، جبر بعنوان رشته‌ای مستقل مورد نظر نبوده است، بلکه وسیله‌ای برای جوابگوئی به معماهای عددی یا آلتی برای حل مسائل عملی شمرده میشده است، و حتی (تا زمان خوارزمی) اسم خاصی نداشته است.

پاپیروس احمس (ح ۱۵۵۰ یا ۱۶۵۰ قم) قدیم‌ترین اثری است در جبر که به ما رسیده، و علاوه بر آن، پاپیروسهای دیگری حاکی از اطلاعات ریاضی مصریان قدیم بدست آمده که متضمن مسائلی است که به معادلات درجات اول و دوم باز میگردد. چینیها نیز ظاهراً در هزار سال قم نوعی جبر لفظی (بدون استعمال علامات و حروف) داشته‌اند. ظاهراً اولین کتابی که صرفاً به جبر پرداخته از دیوفانتوس سابق الذکر است. بر طبق آثار هندی، ریاضیون هندی در اوایل قرن ۷م بم در تحلیل جبری مسائل مهارتی بهم رسانیده بودند، و از حل معادلات درجه‌ی دوم باخبر بودند. از ریاضیون معروف هندی میتوان **آریبهط، برهمگپت، مهاویر، و بهاسکر** را نام برد.

در دوره‌ی اسلامی، جبر از جهاتی پیشرفت کرد، و از جهتی انحطاط یافت. انحطاط یافتن آن بسبب اکتفا کردن ریاضیون این دوره به جبر لفظی و بلکه عقب رفتن باین مرحله است. از طرف دیگر، ریاضیون اسلامی جبر را بعنوان مبحثی مستقل مورد توجه قرار دادند، و آنرا وارد مرحله‌ی علمی کردند، و علاوه بر محمد ابن موسی خوارزمی سابق الذکر، کسانی مانند **ماهانی، ابوکامل، ابوالوفای بوزجانی، خجندی، ابوسهل کوهی، ابن هیثم، کرخی، ابوالجود**، و عمر خیام (← جبر خیام) کوششهای فراوان در حل معادلات نمودند، که متأسفانه بعلت بیخبری آنها از اعداد جبری، و مخصوصاً بسبب اکتفا کردن به مرحله‌ی لفظی، که عملا بسط این علم‌را عاجز در مراحل

(1) algebra

بسیار مقدماتی غیر ممکن میسازد، از مساعی آنان تحول مهمی در این علم حاصل نگردید.

علم جبر از طریق ترجمه‌ی آثار ریاضی عربی از قرن ۱۲م ببعد به اروپا راه یافت. از متقدمین اروپائی در این رشته فیبوناتچی، کارتاگلیا، کاردان، و فراری را میتوان نام برد. استعمال منظم حروف از زمان ف. ویت آغاز میگردد، که او را میتوان بانی علم جبر بمعنی جدید آن دانست. دکارت با استعمال جبر در هندسه‌ی تحلیلی قدم عمده‌ای در بسط علم جبر برداشت، و از این زمان ببعد جبر همراه با هندسه‌ی تحلیلی و حساب دیفرانسیل و انتگرال توسعه یافت. از دانشمندان فراوانی که در این پیشرفت سهیم بوده‌اند نیوتن، لایبنیتز، فرما، اویلر، و گاوس را میتوان نام برد.

آغاز جبر نوین را میتوان از زمان پ. روفینی و ن. ه. آبل، و سپس، ا. گالوا دانست. دیگر از کسانی که در تهیه‌ی مقدمات این رشته سهیم بوده‌اند عبارتند از و. ر. همیلتن، ک. ت. وایرشتراس، ک. گ. ی. یاکوبی، ج. بول، و غیره، که تحقیقات آنان منجر به تکامل جبر نوین در قرن ۲۰م گردید. از علمای متأخر جبر نوین م. نوتر و دخترش ا. نوتر و ب. ل. وان در واردن را باید نام برد.

جبر، در کلام، ← جبر و قدر.

جبر[۱] (jabr) یا **لختی** (laxti)، فنه اینرسی (inersi)، در فیزیک و مکانیک، خاصیتی عمومی از ماده که سبب مقاومت آنست در مقابل تغییر حالت حرکت آن. مقاومت جسم ساکن در مقابل عاملی که میخواهد آنرا بحرکت درآورد، و مقاومت جسم متحرک در مقابل عاملی که میخواهد کمیت یا امتداد یا جهت سرعت آنرا تغییر دهد ناشی از جبر ماده است. جرم جسم میزان کمّی جبر آنست. برای فایق آمدن بر جبر جسم باید نیرو بکار برده شود. **اصل جبر** که از قوانین حرکت است اینست: جسمی که از تأثیر نیروی خارجی برکنار باشد ساکن است یا حرکت مستقیم الخط متشابه دارد (حرکتی که بر خط مستقیم و بدون تغییر سرعت انجام میگیرد).

جبرائیل[۲] (jebraʾil) یا **جبرئیل** (jebraʾil) یا **جبریل** (jebril) [از عبری، = مرد خدا]، یکی از فرشتگان مقرب، رابط میان خدا و پیغمبران. بروایت کتاب مقدس، بر دانیال، زکریا، و مریم عذراء ظاهر شد (دانیال ۱۶.۸؛ ۲۱.۹؛ لوقا ۱۹.۱، ۲۶، ۲۷). روایات مسیحی جبرئیل را دمنده‌ی در سور هنگام قیامت میدانند (در روایات اسلامی اسرافیل). در قرآن سه جا نام وی بصورت جبریل آمده (بقره ۹۱، ۹۲؛ تحریم۴)، و بسیاری جاها بعنوان روح و روح القدس و رسول ذکر شده است. قرآن را جبرئیل بر پیغمبر نازل میکرده است. روح الامین از القاب دیگر اوست.

جبران خلیل جبران (jabrān xalil jabrān)، شهرت **جبران ابن خلیل**، ۱۸۸۳–۱۹۳۱، شاعر، نویسنده، و نقاش لبنانی. در ۱۸۹۵ با مادر و دو خواهر و برادر امّی خود به کشمت مهاجرت نمود. در ۱۹۰۸–۱۰ در پاریس اقامت داشت، ولی اینکه گفته شده است که در آنجا نزد رودن کار کرد صحت ندارد. در ۱۹۲۰ انجمن ادبی الرابطة القلمیه را تأسیس نمود. تأثیر نیچه، بلیک، کتاب مقدس، رودن، رمانتیسم غربی، و خاطراتی از روح صوفیانه‌ی شرقی نفوذ عمیق در آثار ادبی و هنری او داشته است. آثار فراوان بزبانهای انگلیسی و عربی نوشته است، که از آن جمله بالهای شکسته بفارسی ترجمه شده است.

جبرئیل: ← جبرائیل.

جبرتی (jabarti)، شهرت **عبدالرحمان ابن حسن**، ۱۱۶۷–۱۲۳۷ هق، مورخ مصری؛ مت قاهره. نسبت وی به جبرت از نواحی حبشه است. مدرس جامع الازهر بود. شاهد اشغال مصر بدست فرانسویان بود، و در دیوانی که ناپلئون از اشراف مصر تأسیس کرده بود عضویت داشت. سرانجام (ظاهراً بامر محمد علی پاشا) بقتل رسید. آثار عمده‌اش عبارتند از کتابهای تاریخی عجایب الآثار فی التراجم و الاخبار، معروف به تاریخ جبرتی، و مشتمل بر وقایع سالهای ۱۱۰۰–۱۲۳۶ هق، که در آن ضمناً از محمد علی و حکومت وی سخت انتقاد کرده است؛ و مظهر التقدیس بذهاب دولة الفرنسیس، در وقایع چند سالی که مصر تحت اشغال فرانسویان بود.

جبر خیام، شهرت فارسی رساله‌ای در جبر و مقابله (← جبر، رشته‌ی ریاضیات)، بزبان عربی، از عمر خیام. خیام اول کسی است که به تحقیق منظم علمی در معادلات درجات اول و دوم و سوم پرداخته است، و آنها را طبقه‌بندی نموده، و همه‌ی صور معادلات درجه‌ی سوم را منظماً مورد تحقیق قرار داده، و آنها را بطریق هندسی (ولی در اغلب موارد ناقص) حل کرده است، و نتایج کارهای خود را در این باب در رساله‌ی خود گردآورده. محققین تاریخ علوم این رساله را معرف فکر منظم علمی او و یکی از برجسته‌ترین آثار قرون وسطائی در علم جبر شمرده‌اند. این رساله نخست در ۱۷۴۲ در شهر لیدن (هلند) کشف شد، و سپس مورد توجه ریاضیون قرار گرفت، و سرانجام ف. ویکه متن آنرا با ترجمه‌ی فرانسوی و حواشی و ملحقات بچاپ رسانید (پاریس، ۱۸۵۱). ترجمه‌ی انگلیسی آن در ۱۹۳۱ در نیو یورک و ترجمه‌ی روسی در ۱۹۵۳ در مسکو منتشر شد. متن عربی و ترجمه‌ی فارسی مختصری از آن با حواشی و ضمایمی تحت عنوان جبر و مقابله‌ی خیام در ۱۳۱۷ هش در تهران، و نیز متن عربی آن با متن عربی رساله‌ی دیگری از خیام در این موضوع با ترجمه‌ی فارسی کامل هر دو و حواشی و توضیحات مبسوط، تحت عنوان حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر، در تهران در ۱۳۳۹ هش بچاپ رسیده است.

جبر و اختیار: ← جبر و قدر.

جبر و تفویض: ← جبر و قدر.

جبر و قدر (jabr, qadar) یا **جبر و اختیار** یا **جبر و تفویض** (← تفویض)، در اصطلاح علم کلام، عنوان مسئله‌ی معروف فلسفی در باب حدود قدرت و اختیار انسان. جبر عبارتست از اسناد دادن فعل بنده به خدا، در مقابل قدر، که اسناد دادن فعل بنده است به خود او. پیروان مذهب جبر، یعنی جبریه (jabriyye) یا مجبره (mojbere)، در مقابل قدریه یا اهل تفویض قرار دارند. پیروان افراطی مذهب جبر معتقدند که بنده در افعال خود هیچگونه اراده و اختیاری ندارد، و او را با جماد برابر میدانند. بر خلاف، قدریه بنده را در کلیه‌ی افعالش آزاد و مختار و خالق بالاستقلال میشمارند. هر دو مذهب متضمن مشکلاتی است: اگر بنده در اعمال خود اراده و اختیاری نداشته باشد، تکلیف بر او و فرستادن پیغمبران عملی لغو خواهد بود، و موضوع ثواب و عقاب که اساس دیانات است از بین میرود؛ از طرف دیگر، چون خدا پیش از وجود بندگان بر اعمال آنها علم داشته است، ممکن نیست که از بنده عملی بر خلاف علم خدا صادر شود، و لهذا، بنده را در اعمال خود اختیاری نیست.

مسئله‌ی جبر و قدر بمناسبت بعضی از آیات قرآن که دلالت بر جبر دارد، و بعضی دیگر که حاکی از اختیار است از اسباب اختلاف بین متفکرین و فرق اسلامی، و تحت عناوین مختلف (از قبیل جبر و اختیار و غیره) مورد بحث بوده است. اصطلاح قدریه، اگرچه پیش از پیدایش معتزله وجود داشته است، و بهر حال، از غیلان دمشقی و معبد جُهَنی نقل شده است، معمولا در اصطلاح اشاعره باین فرقه اطلاق میشود، در صورتی که معتزله، برای آنکه باستناد حدیث القدریة مجوس هذه الامه مشمول عنوان مجوس امت نشوند، از قبول این عنوان تحاشی دارند. از نخستین پیروان و ناشرین مذهب جبر محض جهم ابن صفوان است، که اتباعش به جهمیه معروف اند. معتزله فرقه‌ی اشاعره را که با عقیده‌ی آنها به قدر مخالفت می‌ورزیدند مجبره میخواندند، ولی اشاعره جبری محض نبودند، بلکه برای رهائی از مشکلات جبر مطلق، متوسل به نظریه‌ی کسب (kasb) شدند، بدین معنی که میگویند وقتی که بنده عزم خود را بر فعلی مصمم کند، خدا آن فعل را خلق میکند، و بنا بر این، اراده‌ی فعل از انسان است، اما خلق و تنفیذ از آن خدا است، و این مقارنه‌ی فعل را با اراده‌ی انسان کسب مینامند.

باید دانست که بسیاری از فرق شیعه، برای رهائی از مشکلات جبر و قدر، متوسل به نظریه‌ی امر بین الامرین (amron bayna 'l.ʿamrayn)، یعنی حد وسطی بین جبر و اختیار، گردیدند، که بموجب آن، فعل بنده مخلوق بنده است بیواسطه، و مخلوق خدا است با واسطه. نیز ← دترمینیسم.

جبر و مقابله: ← جبر، رشته‌ی ریاضیات.

جبریل: ← جبرائیل.

جبریل ابن بختیشوع: ← بختیشوع.

جبریه، در تاریخ فرق اسلامی، پیروان مذهب جبر. ← جبر و قدر.

جبل (jabal)، ده (جمه ح ۳۲‘۲۲۶؛)، دهستان حومه‌ی بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۶ کیلومتری ل کوهپایه.

جبل (jabal) [جمعش جبال (jebāl)]، لفظ عربی، بمعنی کوه و تپه، که در افریقای شمالی و ج غ آسیا در جزء بعضی اعلام جغرافیائی میآید. در این کتاب، کوههائی که نامشان با این لفظ شروع می‌شود معمولا تحت عنوان جزء دیگر اسم آمده است. نیز مقالات آتیه را ببینید.

جبل الثلج: ← حرمون، جبل.

جبل الحارث: ← آرارات.

جبل الحویرث: ← آرارات.

جبل الدروز: ← سویداء.

جبل الرحمه: ← عرفات.

---

(۱)inertia (۲)Gabriel

جبل الشرقی[1] (jabalo 's.šarqi)، لتی **آنتیلیبانوس** (āntilibānus)، رشته‌کوهی میان سوریه و لبنان. بلندترین قله‌اش جزء ← جبل حرمون است.

جبل الشیخ: ← حرمون، جبل.

جبل الطور، فلسطین، ← تابور.

جبل القمر، آفریقا، ← روونزوری.

جبل النور، ل‌ش مکه، ← حراء.

جبل‌پور (jabbalpur)، شهر (جم ۲۵۶٬۹۹۸)، ل مدهیا پرادش، هند. از مراکز عمده‌ی تجارتی و محل تلاقی چند راه آهن است.

جبل سعیر: ← ادوم.

جبل شمر (jabale šammar)، ولایت (جم ح ۲۲۰٬000)، ل نجد، عربستان سعودی؛ کرسی آن حائل. بیشترش بیابان است، ولی چند واحه‌ی حاصلخیز دارد. تا ۱۹۲۱ در دست خاندان آل رشید بود، و سپس بدست آل سعود افتاد. نیز ← شمر.

جبل طارق[2] (jabale tāreq)، شهر (جم با پادگان نظامی ۲۸٬۴۶۰)، مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا، بر انتهای لغ صخره‌ی جبل طارق (طولش ۴٫۶ کم، منتهای عرض ۱٫۲ کم؛ مساحت ۴٫۹ کم‌م؛ بلندترین نقطه ۴۲۵ متر). صخره‌ی جبل طارق شبه جزیره‌ای در انتهای جنوبی اسپانیا بر انتهای شرقی تنگه‌ی جبل طارق تشکیل میدهد، و مطابق یکی از سه ستونهای هرکول است، و ستون مقابل آن در آفریقا مطابق شهر کنونی سبته است. تنگه‌ی جبل طارق (بعرض ۱۳٫۵-۳۷ کم) دریای مدیترانه را با قطا مرتبط میکند. در غ شبه جزیره، خلیج جبل طارق (شاخابه‌ی تنگه) واقعست، که بندرگاه محفوظی دارد. انتهای جنوبی صخره موسوم به "نوک اروپا" است. در غارهای صخره آثار باستانی گرانبها بدست آمده است.

جبل طارق از طارق ابن زیاد که در ۷۱۱ (۹۲ هق) باینجا پیاده شد نام گرفته است. عبدالمؤمن موحدی پسر خود یوسف را مأمور ساختن شهری در اینجا کرد تا آنرا پایگاه کشورگشائی خود قرار دهد. عبدالمؤمن در ۱۱۶۰ (۵۵۵ هق) با شکوه و جلال تمام به جبل طارق آمد، و شهر را مدینة الفتح [= شهر پیروزی] نامید. در ۱۳۰۹ (۷۰۹ هق) بتصرف فردیناند IV کاستیل درآمد؛ در ۱۳۳۳ (۷۳۳ هق) بدست فرمانروای مراکش افتاد؛ ولی سرانجام در ۱۴۶۲ (۸۶۶ هق) بتصرف هانری IV کاستیل درآمد. در ۱۵۴۰ (۹۴۷ هق) خیرالدین بارباروسا تاراجش کرد؛ شارل کن آنرا سخت مستحکم نمود (۱۵۵۲)؛ در ۱۶۱۰ (۱۰۱۹ هق) اسپانیائیها مورهائی را که از اسپانیا اخراج شده بودند در اینجا با کشتی روانه‌ی آفریقا کردند.

در جنگ جانشینی اسپانیا، جبل طارق بدست بریتانیا افتاد (۱۷۰۴)، و تا کنون در تصرف آن دولت است. (در ۱۷۰۴ اسپانیا و فرانسه، در ۱۷۲۶ اسپانیا، و سپس از ۱۷۷۹ تا ۸۳ فرانسه و اسپانیا آنرا محاصره کردند، اما موفقیتی کسب نکردند.) شهر جبل طارق بندر آزاد است، اما چون پایگاه نظامی است، تعداد جمعیت غیر نظامی آن را اندک نگاه میدارند. از شهر بعنوان بندر و ایستگاه سوختگیری و بارگیری و تا حدی ترانزیت استفاده میشود. در جج I پایگاه دریائی بود. در جج II بسبب ورود ایتالیا در جنگ و سقوط فرانسه اهمیتش افزون گشت، استحکامات آن تقویت شد، و شبکه‌ای از تونلهای زیر زمینی در آن ساخته شد. در ۱۹۴۰-۴۱ مورد حملات هوائی بود، اما آسیب مهمی ندید.

جبل عامل (jabale āmel) یا **جبل عامله** (jabale āmela)، ناحیه‌ای حاصلخیز در لبنان جنوبی، که از رود لیطانی بطرف جنوب تا حدود فلسطین ممتد است. این ناحیه از مراکز عمده‌ی تشیع بوده و هست، و عده‌ای از علمای شیعه به عاملی شهرت دارند (مانند بهاءالدین عاملی، معروف به شیخ بهائی). جبل عامل از قبیله‌ی قدیمی عامله از اعراب لغ عربستان نام گرفته است، که در هنگام کشورگشائی مسلمانان در ج و ش بحر المیت سکنی داشتند، و کمی بعد در جلیل علیا مستقر شدند، و بعد از قرن ۵م هق ظاهراً در ج لبنان منتشر گردیدند.

جبله (jabala)، کوهی منفرد در نجد، عربستان مرکزی، که از میان دشتهای شنی برافراشته شده است. سه وادی عمده از دامنه‌های آن جاری است که جملگی به وادی الرشاء (vāde 'r.rešā') میریزند. نبرد **یوم جبله** (yăme) پیش از ظهور اسلام بین عده‌ی کثیری از قبایل عرب در یکی از وادیهای جبله درگرفت، و اعراب آنرا از بزرگ‌ترین **ایام العرب** میشمارند. در این نبرد، تمیم و متحدینش بکلی مقهور عامر ابن صعصعه شدند، و این شکست بقایای قدرت کنده را از عربستان مرکزی زائل کرد. تاریخ وقوع این جنگ را بعضی ۱۷ یا ۱۹ سال پیش از تولد پیغمبر و برخی در سال ولادت او دانسته‌اند.

جبله، لتی **گابالا،** فنـ **ژبیل** (jibel) یا **ژبیل،** شهر و بندر، سوریه، ۳۵ کیلومتری ج لاذقیه. در زمان فنیقیها از مراکز تجارتی عمده بود؛ در دوره‌ی رومیان رونق داشت. در ۱۷ هق بتصرف مسلمانان درآمد. در جنگهای مسلمانان با دولت بیزانس و نیز در جنگهای صلیبی چند بار دست بدست گشت.

جبلة ابن الایهم (jabalate 'bne 'l.'ayham)، فت ۲۰ هق، آخرین امیر غسانی شام. بیاری دولت بیزانس با مسلمانان جنگید، ولی دو بار، در **دومة الجندل** و **یرموک**، مغلوب شد. گویند در عهد عمر خطاب اسلام آورد، و بعد مرتد شد، و به قسطنطنیه پناهید، و به مسیحیت بازگشت.

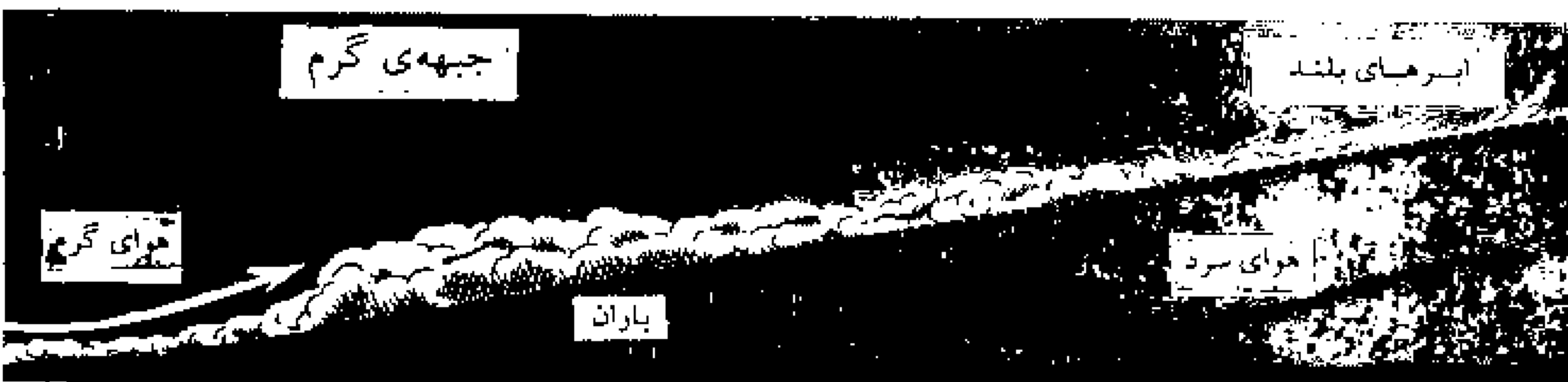
جبلیه، گنبد، کرمان: ← گنبد.

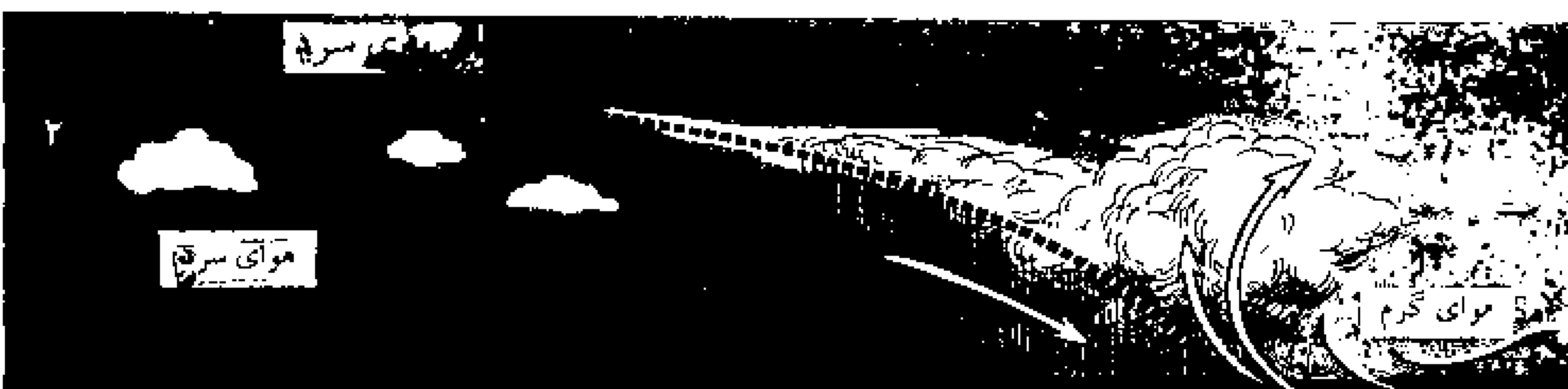
جبه‌خانه: ← جباخانه؛ قورخانه.

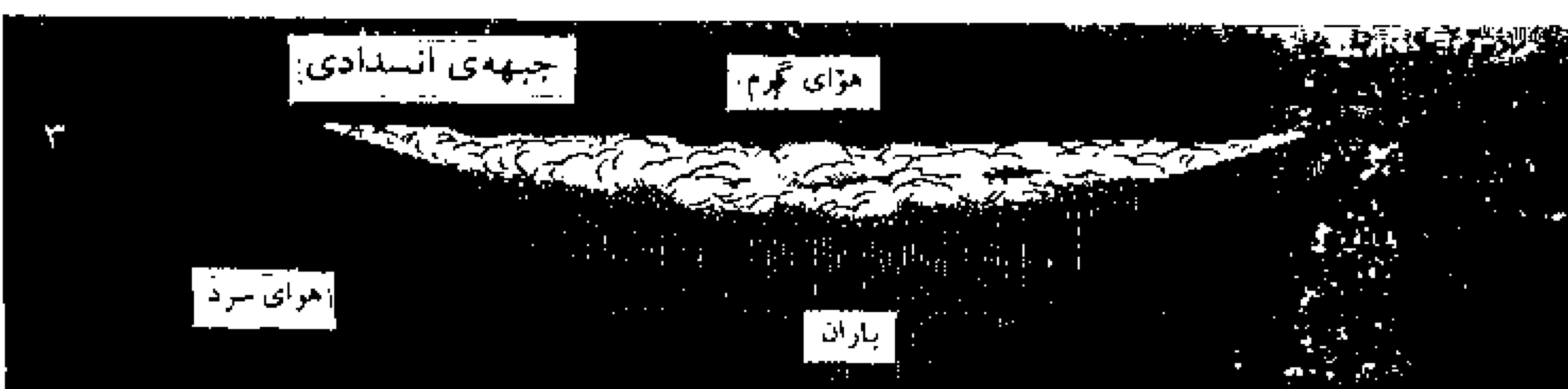
جبه‌دارباشی: ← جباخانه.

جبهه، دهمین منزل از منازل قمر.

جبهه[3] (jebhe)، در اصطلاح هواشناسی، سطح مرزی (و بعبارت اصح، منطقه‌ی تحولی) بین دو توده‌ی هوای متفاوت (خاصه دارای اختلاف فاحش دما)، که آنرا سطح جبهی هم میخوانند؛ و نیز فصل مشترک آن با سطح زمین، که در نگاره‌های هواشناسی با خط نازکی نمایش داده میشود. توده‌های متفاوت هوا که، در نتیجه‌ی حرکت عمومی هوا، تلاقی میکنند، بآسانی با هم مخلوط نمیشوند، بلکه منطقه‌ای تحولی (جبهه) تشکیل میدهند، که در آن تغییر سریع در دما روی میدهد. هوای سرد بشکل توده‌ای شیب‌دار و گاوه‌مانند زیر هوای گرم قرار میگیرد. عبور جبهه از یک محل همراه با تغییرات عمده‌ی اوضاع جوی است؛ بارش و انواع ابر ناشی از عبور جبهه بستگی به رطوبت هوا و عوامل جوی دیگر دارد. **جبهه‌ی گرم**[4] مرز بین توده‌ی گرمی است که بجانب هوای سرد پیش میرود، و ناچار از روی آن به کندی بالا میرود (قسمت ۱ در شکل). حرکت هوای گرم بر هوای سرد منجر به تشکیل یافتن ابرهای فراوان میشود، و معمولا در جلو جبهه ریزش میبارد. عبور جبهه‌ی گرم از یک محل معمولا همراه با باران







(1)Anti-Lebanon (2)Gibraltar (3)front (4)warm front

خفیف، ابرآلودگی، و افزایش دما است. جبههٔ گرم معمولاً در عرضهای بالا، مخصوصاً هنگام زمستان، پیش میآید. **جبههٔ سرد**[1] مرز بین تودهٔ سردی است که بجانب تودهٔ گرمی پیش میرود، و از زیر مانند گاوه بآن فشار آورده جایش را میگیرد (قسمت ۲). شیب جبههٔ سرد از شیب جبههٔ گرم بیشتر است. عبور جبههٔ سرد از یک محل معمولاً همراه با ازدیاد فشار جو، سقوط دما، ازدیاد قوت باد، و تغییر جهت آنست، و پس از آن هوا صاف میشود. اساساً هر جبهه گرم یا سرد است. گاهی جبههٔ معروف به **جبههٔ انسدادی**[2] (ensedādi) تشکیل میگردد، باین طریق که تودهای از هوای سرد به تودهٔ سرد دیگری فرامیرسد، و هوای گرم بین آنها محصور میشود، و چون سبکتر است بالا میرود. هوای گرم خنک میشود، و میچگالد، و بصورت باران سرد فرومیریزد. وجه تسمیهٔ این جبهه اینست که دو جبههٔ متلاقی ارتباط تودهٔ گرم را با زمین سد میکنند (قسمت ۳). جبههٔ انسدادی بستگی با امواج چرخهای دارد (← چرخه). نیز ← جبههٔ قطبی.

جبهه، عظم: ← سر.

جبههٔ انسدادی: ← جبهه.

جبههٔ سرد: ← جبهه.

جبههٔ قطبی[3] (jebheye qotbi)، در اصطلاح هواشناسی، سطح فاصل بین بادهای شرقوزانِ سردِ قطبی و بادهای غالبِ غربوزانِ گرمترِ عرضهایِ پایین. وضع آن از حـ ۶۰° عا در تابستان تا حد ۳۰° عا در زمستان تغییر میکند، و دستخوش تغییرات یومی نیز هست. منشأ طوفانهای عادی مناطق معتدله را امواج جبههٔ قطبی میدانند.

جبههٔ گرم: ← جبهه.

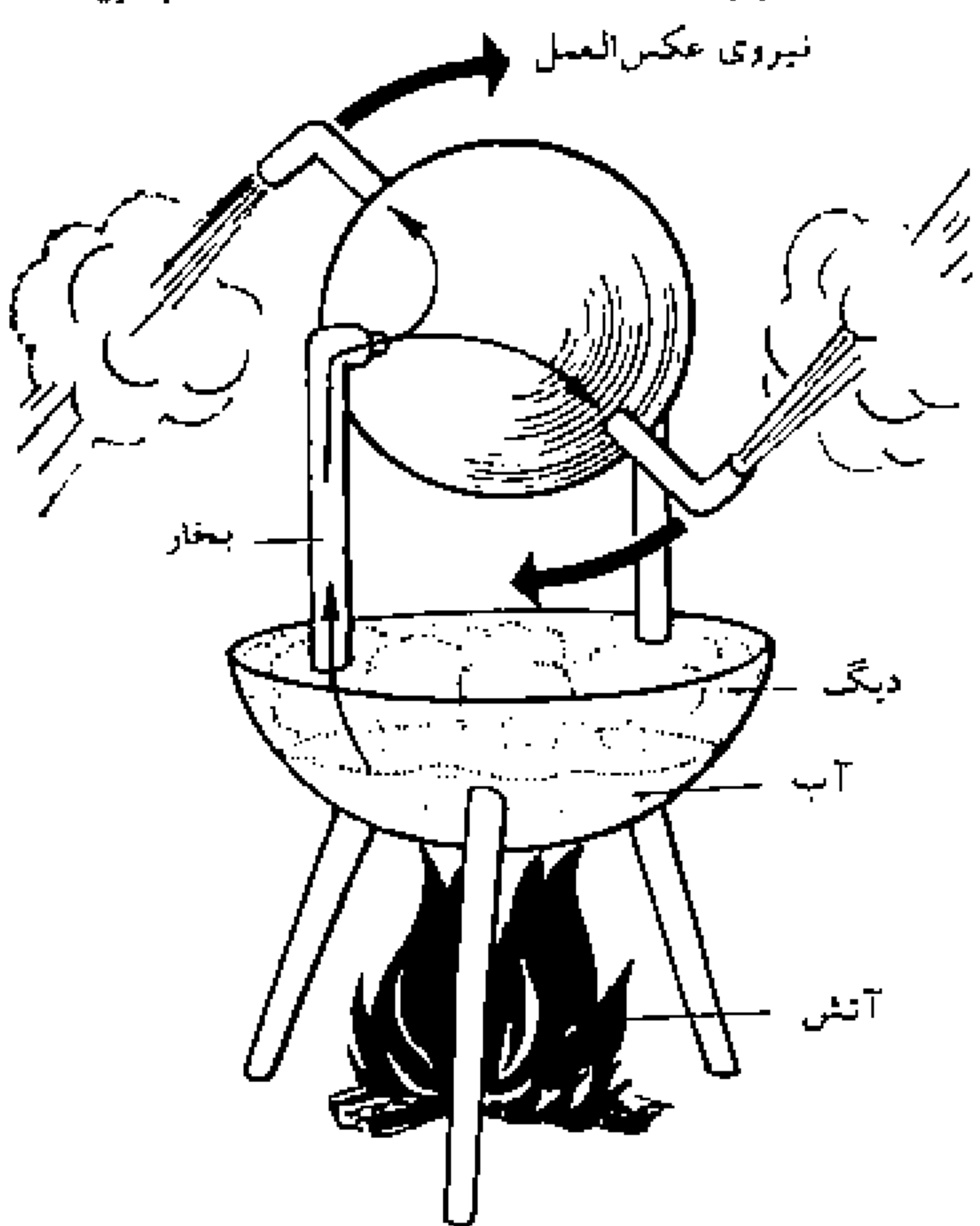
جبههٔ مردم[4] (jebheye mardom)، نهضت سیاسی در فرانسه که از ۱۹۳۴ ببعد در سالهای آخر جمهوری سوم فعالیت داشت. این نهضت در مقابل بلوای (۶ فوریهٔ ۱۹۳۴) دست راستیها بر ضد دولت بسبب کشف قضیهٔ ستاویسکی برپا شد، و دست راستیها دولت رادیکال سوسیالیست را متهم کردند که در اختلاس مزبور دست داشته است، و آنرا وادار به استعفا نمودند. حزب سوسیالیست در ۷ فوریه خواستار یک اتحاد ضد فاشیست شد، و در ۱۲ فوریه میتینگ عمومی بسیار بزرگی تشکیل گردید، که در آن رهبران سوسیالیست و کمونیست و اتحادیههای سیاسی کارگری حضور داشتند. بعضی از رهبران رادیکال سوسیالیست نیز باین نهضت پیوستند، و نهضت در انتخابات آوریل‌مهٔ ۱۹۳۶ اکثریت را در مجلس نمایندگان بدست آورد. در دورهٔ حکومت جبههٔ مردم با نخستوزیری لئون بلوم، بعضی اصلاحات اجتماعی (مانند ۴۰ ساعت کار در هفته، استفاده از مرخصی با حقوق، و قراردادهای دستهجمعی کار) صورت قانونی یافت. نهضت بر اثر اختلاف نظر کمونیستها با سایر عناصر در امور سیاست داخلی و خارجی متلاشی شد (۱۹۳۸-۳۹).

جبیر ابن مطعم (jobayre 'bne mot'em)، فت ۵۹ هق، از بزرگان قریش و از مشاهیر صحابهٔ پیغمبر.

جبیل (jobayl)، لبنان، ← بوبلوس.

جت[5] (jatt)، شهر قدیم فلسطین، بر سرحد یهودا، که بهمین جهت در جنگهای فلسطینیان و یهود اهمیت بسیار داشت. پس از فتوحات یوشع، بعضی از بنو عناق در آنجا باقی ماندند (یوشع ۱۱: ۲۲)، و ظاهراً نسل آنان بر جای ماند، زیرا جالوت در جت متولد شد. محل آن درست معلوم نیست، ولی بعضی آنرا در فراز تپهٔ تل الصافیه (tallo 's.sāfia) در حدود میان فاصلهٔ بین عقرون و اشدود دانستهاند.

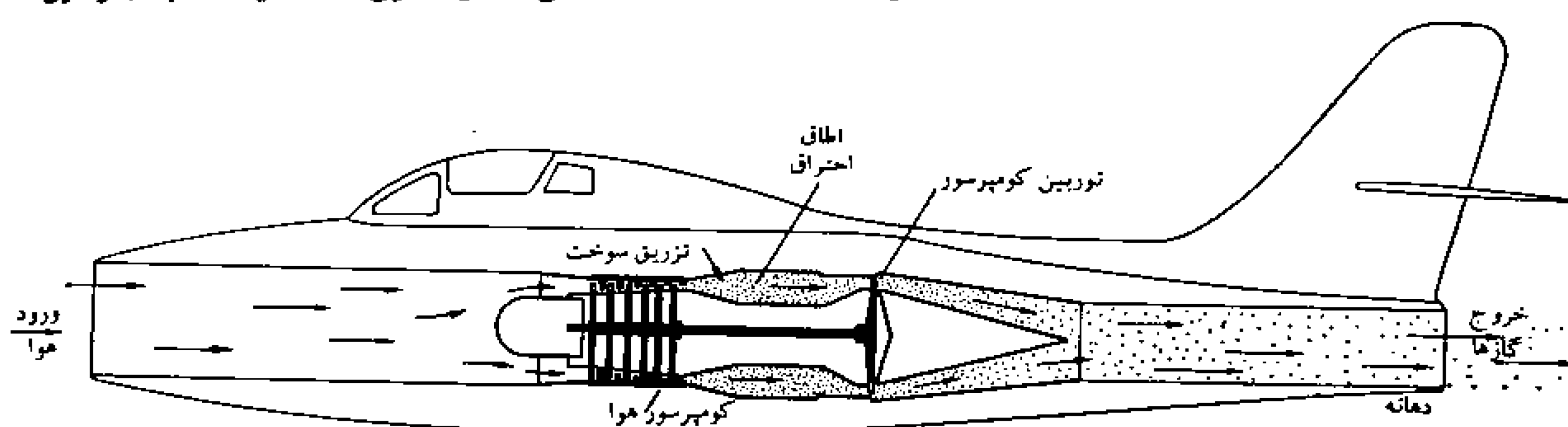
جت[6] (jet؛ انگلـ)، هجوم یا جهش ناگهانی یک مایع یا گاز از یک مخرج یا دهانهٔ تنگ، مانند جهش آب از لوله یا شعله از یک مخرج. اصطلاح "پیشراندن با جت"[7] بمعنی جلو راندن بوسیلهٔ جت است، و اصطلاح "پیشراندن بوسیلهٔ عکس العمل" مناسبتر از آنست، زیرا در واقع عکس العملی که نسبت به جت پدید میآید باعث حرکت است؛ چنانکه در طیارهٔ جت، عکس العمل ناشی از خروج بافشار گاز از دهانهٔ رو به عقب است که طیاره را به جلو میراند. استفاده از عکس العمل مذکور برای تولید حرکت اقلا از زمان هرون اسکندرانی (قرن اول قم) سابقه دارد، و طرح ماشین وی که، بوسیلهٔ نیروی عکس العمل "جت" (جهش) بخار آب، کرهای را به گردش میآورد، در شکل دیده میشود (نیز ← عمل و عکس العمل). چینیها از قرنها پیش در موشکهائی که برای آتشبازی یا بعنوان اسلحه بکار میبردند از جت استفاده میکردند. در اروپا از قرن ۱۷م ببعد کارهائی برای استفاده از جت در وسایط نقلیه بعمل آمد، تا چند سال پیش از جج II نتیجهٔ ممتنابهی حاصل نشد. از کسانی که در این راه کارهای مهمی کردند، خلبانی بود انگلیسی بنام ویتل (← ویتل، سر فرنک)، که در نتیجهٔ کارهای او نخستین توربین گازی (← توربین) برای پیشراندن با جت در آوریل ۱۹۳۷ با موفقیت از امتحان درآمد. در آلمان، اقدام در این امر در ۱۹۳۶ آغاز گردید؛ در اوت ۱۹۳۹، برای نخستین بار در جهان، پرواز بوسیلهٔ جت انجام پذیرفت (نخستین پرواز بوسیلهٔ طیارهٔ جت با سرنشین نیز در آلمان، در سپتامبر ۱۹۲۹، انجام پذیرفت). بعدها انواع مختلف هواپیمای جت ساخته شد، و اسبابهای



ماشین جت هرون

گوناگون به آنها منضم گردید، و سرعت حرکت آنها از سرعت صوت هم تجاوز کرد. هواپیماهای جت نظامی در اواخر جج II بکار افتاد. هواپیمای جت در اردیبهشت ۱۳۳۵ هش به ایران وارد شد.

از رایجترین موتورهای جت توربوجت[8] (turbo.jet) است، که سه قسمت اساسی دارد، **کمپرسور**؛ اطاق احتراق؛ و یک توربین گازی (← توربین). هوائی که به داخل کشیده میشود، بوسیلهٔ کمپرسور متراکم شده جبراً به اطاق احتراق رانده میشود. سوخت قابل انفجاری (مانند کروزن) در این اطاق وارد میکنند. گازهای داغ حاصل از احتراق مخلوط هوای فشرده و سوخت از یک توربین میگذرند، و با سرعت از دهانهٔ رو به عقب بیرون رانده میشوند. عکس العمل ناشی از خروج این گازها طیاره را به جلو میراند. اختلاف عمدهٔ موتور موشک با موتور جت در اینست که جت اکسیژن لازم برای احتراق را از جو میگیرد، ولی موشک حامل مخزن اکسیژن است، و لهذا بر فراز جو زمین هم میتواند سوخت



توربوجت

(۱)cold front (۲)occluded front (۳)polar front (۴)Front Populaire (فر) (۵)Gath (۶)jet (۷)jet propulsion (۸)turbojet

را محترق سازد.

جت یا جط: ← جاط.

جتسیمانی: ← جثسیمانی.

جثسیمانی[1] (jassaymāni) یا **جتسیمانی**، زیتونستانی نزدیک دامنه‌ی جبل زیتون، ش اورشلیم؛ محل دستگیر شدن عیسی (مرقس ۳۲.۱۴؛ متی ۳۶.۲۶ و مابعد).

جج I، علامت اختصاری جنگ جهانی I در این کتاب.

جج II، علامت اختصاری جنگ جهانی II در این کتاب.

ججش، علامت اختصاری جنوب جنوب شرقی در این کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.

ججغ، علامت اختصاری جنوب جنوب غربی در این کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.

جحی (johi یا johā)، ← جوحی.

جخشس[2]، در کتاب حاضر، علامت اختصاری "جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی"، که یکی از تقسیمات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است.

جدبره[3] (jedbara)، شهر (جه ۴٬۵۸۳)، مرکز ولایت راکسبرشر، اسکاتلند. شهر مرزی است؛ در جنگهای انگلستان و اسکاتلند آسیب دید (عبارت "قضاوت جدبره‌ای"، بمعنی اول دار زدن و بعد محاکمه کردن، ضرب المثل بود).

جدعون[4] (jed'un)، از داوران بنی اسرائیل. خداوند او را بوسیله‌ی فرشته‌ای مأمور کرد که بنی اسرائیل را از ظلم مدیانیان خلاص کند، و وی بطور معجزآسائی با ۳۰۰ مرد جنگی پیروز شد (داوران ۶-۸؛ عبرانیان ۳۲.۱۱). بنام یربعل (yarobba'al) (داوران ۳۰.۶-۳۲؛ ۱.۷) و یربوشت (yarobbušat) (دوم سموئیل ۲۱.۱۱) نیز ذکر شده است.

جدغل، رشته‌کوه، ← چنگل.

جدلیاه[5] (jadalyā)، شخصی که بختنصر، پس از فتح فلسطین، او را بحکومت آنجا نشانید. بخیانت بقتل رسید. روز مرگش یکی از روزهای مذهبی یهودیان است (ارمیا ۴۰-۴۱).

جدول[6] (jadval)، در ریاضیات، فیزیک، شیمی، و غیره، مجموعه‌ی نتایج محاسبات یا مشاهدات که، بمنظور تسهیل استفاده، با نظم خاصی مرتب شده است؛ مانند جدول ضرب و جداول لگاریتم.

جدول تناوب: ← قانون تناوب.

جدول‌سازی، محصور کردن نوشته‌ی نسخ خطی با خطوط الوان.

جده (jadde)، شهر (جه ۱۶۰٬۰۰۰)، حجاز، عربستان سعودی، کنار بحر احمر بفاصله‌ی ۷۲ کیلومتری مکه و ۴۱۹ کیلومتری مدینه؛ بندر ورودی مکه. ظاهراً پیش از اسلام وجود داشته است. اهمیت آن در دوره‌ی اسلامی از سال ۲۶ هق آغاز میگردد که عثمان خلیفه آنرا بندر مکه قرار داد. بعدها از مراکز جهانی تجارت و میعاد کشتیهای مصری و هندی و افریقای شرقی گردید. پس از حفر ترعه‌ی سوئز، جنبه‌ی بین‌المللی خود را از دست داد. زوار امکنه‌ی مقدس (مخصوصاً افریقائی) از منابع عایدات آن بوده‌اند. از جج II ببعد بر رونق تجارتی و وسعت شهر و تجهیزات بندری آن افزوده شده است. جده فرودگاه هوائی و بندرگاه رسمی زائرین مکه است؛ در ۱۳۸۱ هق (۱۹۶۱ بم) بیش از ۱۴۷٬۰۰۰ زائر در آنجا پیاده شدند.

جده، مدرسه‌ی (jadde)، دو مدرسه‌ی مجاور یکدیگر در محله‌ی بازار، اصفهان، که دلارام خانم، جده‌ی شاه عباس II صفوی، در ۱۰۵۱-۵۹ هق ساخته است. دارای کتیبه‌های کاشی و لوحه‌ی سنگی نوشته است.

جدی[7] (jady) [عربی، = بز]، در نجوم، دهمین صورت فلکی در منطقة البروج، و دهمین برج. ستاره‌ی آلفای آن یکی از جالبترین ستارگان است، زیرا ۶ مؤلفه دارد.

جدی[8] (jodayy، عربی jady)، ستاره‌ی آلفا (قدر ۲٫۱) از صورت فلکی دب اصغر که فعلا ستاره‌ی قطبی است، و بر امتداد خط واصل بین ستارگان آلفا و بتای دب اکبر قرار دارد. در طول تاریخ برای جهت‌یابی بکار میرفته است. حـ ۱° ۱۹´ از قطب و ۴۰۰ سال نور از زمین فاصله دارد. ارتفاع آن در فوق افق هر نقطه‌ی زمین تقریباً مساوی عرض جغرافیائی آن نقطه است.

جدید، بحر یا **بحر غریب**، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار دو بار فعلاتن فعلاتن مفاعلن (از اصل فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن به زحاف خبن) پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند

ملکا تیغ تو مر بد سگال را
بخورد همچو غضنفر شگال را.
- U - U/ - - U U/ - - U U

جدیده (jadida) [الجدیده] یا **مازاگان**[9] (māzā-gān)، شهر (جه ۴۰٬۳۱۸)، کنار ساحل غربی مراکش. در ۱۵۰۲-۱۷۶۹ مستملکه‌ی پرتغال بود.

جدیس (jadis)، قبیله‌ای از عرب عاربه‌ی بائده، یعنی از عربهای نخستین که نه تفصیل اخبار آنها باقی مانده است و نه کسی از نسل آنان. دیار جدیس یمامه و بحرین و در مجاورت دیار طسم بود. در نتیجه‌ی کشمکشهای بین طسم و جدیس، که بر حسب روایات سبب آن تعدی و تجاوز طسم به جدیس بود، هر دو قبیله برافتادند. ذکر نام جدیس در کتاب جغرافیای بطلیموس نشان میدهد که این قبیله در حدود سنوات ۱۲۵-۱۳۰ بم هنوز وجود داشته‌اند. انقراض این دو قبیله را بعضی محققان در حدود سال ۲۵۰ بم دانسته‌اند.

جذام[10] (jozām)، بیماری عفونی ناشی از باسیلی شبیه باسیل سل. شکل جلدی آن بصورت دانه‌های سفتی است که در پوست و غشاء مخاطی حلق و بینی و چشم برمی‌آید. در شکل عصبی، باسیلها بیشتر در اعصاب انباشته میشوند، و سبب زایل شدن قسمت عمده‌ی حس میگردند. بیماری بواسطه‌ی تماس نزدیک و مداوم در ظرف ماهها یا سالها با جذامی سرایت میکند. دوره‌ی کمون معمولا از ۵ تا ۲۵ سال طول میکشد. بیشتر در مناطق حاره و مجاور آن بروز میکند. در ایران در سواحل غربی دریای خزر، خمسه، آذربایجان، کردستان، و نیز خراسان زیاد است. در بعضی ممالک قوانین خاصی برای دور کردن و جدا کردن جذامیها هست، و مبتلایان را در جذامی‌خانه‌ها (در ایران در خراسان و آذربایجان) نگهداری و معالجه میکنند. جذام از بیماریهای قدیمی است، و قوانین مربوط به جدا کردن جذامیها از حـ قرن ۷م بم سابقه دارد.

جذام ابن عدی (jozāme 'bne adiyy)، قبیله‌ی عرب قحطانی از بطن کهلان (kahlān). منزلگاههای این قبیله بیابانهای میان حجاز و شام و مصر بود، و از راه عبور دادن قافله‌های تجارتی میان جزیرة العرب و شام و مصر گذران میکردند. قبیله‌ی بنی نضیر ساکن مدینه را از ایشان میدانند، که بدین یهود درآمده بودند. جذام مشتری را میپرستیدند، و بتی بنام اقیصر (oqayser) در حوالی شام داشتند که هر سال بزیارت آن میرفتند. در سالهای اول هجرت با دولت روم شرقی متحد بودند، ولی پس از فتوحات اسلامی مسلمان شدند، و در فتح شام اعراب را یاری کردند. همراه عمرو عاص برای فتح مصر به آنجا رفتند، و اولین قبیله‌ی عرب که در مصر سکونت گزید جذامیها بودند، که تا قرن ۹م هق در اطراف اسکندریه سکونت داشتند. بمرور ایام، نام جذام از میان رفت و نامهای تازه‌ی دیگر جایگزین آن شد.

جذب[11] (jazb). ۱- فرایندی که بوسیله‌ی آن ماده‌ای ماده‌ی دیگر را به جرم خود وارد میکند بطوریکه دومی از جنبه‌ی فیزیکی ناپدید میشود (مانند حل شدن قند یا گازها در آب، نیز جذب گازها بواسطه‌ی جامدات، و جذب غذا در بدن پس از انجام عمل هضم). ۲- فرایندی که بوسیله آن تمام یا جزئی از انرژی امواج صوتی یا تشعشعات برقاطیسی که بر ماده‌ای میتابند یا از آن میگذرند بآن ماده منتقل میشود. نیز ← جذب سطحی.

جذب سطحی[12] (jazbe)، پدیده‌ای که در آن مولکولهای یک ماده به سطح ماده‌ی دیگر کشیده و بآن ملصق میشوند بدون اینکه تغییری شیمیائی صورت گیرد. بعضی از جامدات حجم زیادی از گازها را بسطح خود جذب میکنند. مثلا زغال، که بعلت خلل و فرج زیادش سطح نسبةً وسیعی دارد، حجم زیادی از گازها (از جمله گازهای سمی) را جذب سطحی میکند، و بهمین جهت در ماسکهای ضد گاز بکار میرود. جذب سطحی در محلولات نیز انجام میگیرد. در یک محلول کولوئید، ذرات کولوئیدی ممکنست مقدار زیادی از مایع حلال را بسطح خود جذب کنند. جذب سطحی در بیرنگ کردن محلولها، در عکاسی، در هیدروژن‌دهی روغنها، و در تجزیه‌ی گازها بکار میرود.

جذبه (jazbe)، در اصطلاح صوفیه، کشش غیبی که بسبب عنایت خاص حق بر بنده میرسد، و او را بی واسطه و بدون طی مراحل مجاهده به معرفت و مشاهده‌ی حق میرساند. نزد محققان صوفیه، با آنکه مجاهده و کوشش برای وصول به حق لازم است، کافی نیست، و بی جذبه و عنایت الاهی ثمری از آن حاصل نمیشود. بعقیده‌ی این جماعت، چون کوشش و جهد انسان در وصول به حق مؤثر نیست، و کشش غیبی نیز لازم است، در این صورت مانعی ندارد که خداوند کسانی را، بدون طی مراحل سیر و از همان آغاز راه، به عنایت

(۱)Gethsemane (۲)ASSR (۳)Jedburgh (۴)Gideon; Gedeon (۵)Gedaliah (۶)table (۷)Capricorn(us) (۸)Polaris (۹)Mazagan (۱۰)leprosy (۱۱)absorption (۱۲)adsorption

خویش مخصوص بدارد، و چنین کسان را صوفیه مجذوب (majzub) خوانند، در مقابل سالک، که برای وصول به حق طی مراحل مجاهدت میکند، و سلسله‌ی مراتب را طی مینماید. طریق سالک را صوفیه ترقی میخوانند، چون در آن، از مراتب مادون به مراتب مافوق میرود؛ اما طریق مجذوب را تدلی (tadalli) [= آویخته شدن] میگویند از آن رو که سالک، بی آنکه مراتب پایین را بتدریج درنوردد، خویشتن را به شجره‌ی بلند معرفت میآویزد، و به حق نزدیک میشود. بدین گونه، سالک به دلالت آثار، اسماء، و صفات به ذات حق معرفت حاصل میکند، در صورتیکه مجذوب از آغاز کار بسبب کشفی که از عنایت حق به وی میرسد ذات حق را ادراک میکند، و پس از آن از معرفت ذات بشهود صفات و معرفت اسماء و آثار هدایت مییابد، و بدین ترتیب، پایان راهِ سالک آغاز راه مجذوب است، و آغاز کارِ سالک پایان سیر مجذوب. در هر حال، اتکاء بر مجاهده و سلوک طریقه‌ی کسانی از صوفیه است که وصول به حق را قدم آخر طریقت میدانند. اما کسانی که آن را قدم اول میشمارند بنای کارشان بر جذبه است، و این جماعت اخیر معرفت اهل جذبه را، که کشف و شهود است، بر معرفت اهل سلوک، که تحقیق و طلب است، ترجیح میدهند. بهر صورت، کسانی که سلوک را اصل قرار داده‌اند (مثل قشیری، سلمی، غزالی) غالباً معتقدند که بدون مجاهدت کشف حاصل نمیشود، در صورتیکه شاذلی و ابن عطاءالله اسکندرانی و بعضی دیگر از محققان صوفیه عقیده دارند که آنچه سبب وصول به حق است عنایت اوست، و کوشش و مجاهده‌ی سالک درین مورد تأثیری ندارد. باری، آنکه سلوک وی منتهی میشود به وصول و به معرفت و شهود بلاواسطه نزد صوفیه **سالک مجذوب** (sāleke) خوانده میشود، و آنکس که بسبب عنایت الاهی در اول قدم به حق میرسد، اما پس از وصول به حق باز بر طریق سلسله‌ی مراتب باز-میگردد تا آن راه را که بی‌مجاهده طی کرده است بازشناسد، **مجذوب سالک** گفته میشود، و در واقع راهی را که سالک مجذوب از خلق به حق پیموده است (سیر از خلق به حق)، مجذوب سالک از حق به خلق طی میکند (سیر از حق به خلق). بعقیده‌ی محققان صوفیه، آنکه شایسته‌ی ارشاد و شیخی و رهبری است مجذوب سالک است، که هم به عنایت الاهی اختصاص دارد، و هم از رسم و راه منزلها با خبر است؛ اما بعضی نیز معتقدند که سالک مجذوب نیز صلاحیت شیخی و رهبری دارد.

جذر[1] (jazr) یا **ریشه‌ی دوم** یک عدد عددی است که چون در خود ضرب شود عدد نخستین حاصل گردد. مثلا عدد ۵ جذر ۲۵ است، زیرا

۵×۵=۲۵.

بعضی جذرها اصم است (مانند جذر ۲). معمولا جذر عدد a را بعلامت $\sqrt{a}$ نمایش میدهند؛ مثلا √۲۵ بمعنی جذر ۲۵، √۲ بمعنی جذر ۲، و √۴/۹ بمعنی جذر ۴/۹ است.

در علم جبر، اعداد مثبت دو جذر مساوی و مختلف العلامه دارند؛ مثلا جذرهای ۲۵ یکی ۵+ و دیگری ۵− است. اعداد منفی جذر ندارند، و یا، باصطلاح جبری، جذر آنها موهومی است؛ مثلا √۱− و √۲۵− اعداد موهومی هستند. نیز ← ریشه؛ علامات اعمال.

جذوار (jazvār)، (*Curcuma zedoaria*)، گیاهی که مانند زرچوبه ولی معطر است.

جذیمة الابرش (jazimato 'l.ʿabraš) یا **جذیمة الوضاح** ('l.vazzāh –)، در اساطیر عربی، از امرای جاهلی عرب از قبیله‌ی تنوخ و مربوط به قرن ۳م قم. بنا بر روایات عرب، قبل از استقرار لخمیان در حیره، وی در آن حدود امارتی تأسیس کرده بود، و حیره و انبار جزو قلمرو او بشمار میآمد. روایات مربوط به وی فراوان است (از جمله ازدواج او با زباء و کشته شدنش بدست وی). کتیبه‌هائی که در سوریه کشف شده وجود تاریخی او و سلطنتش را در بین تنوخ مسلم ساخته است. الفاظ ابرش [= ابرص] و وضاح در جزء نام او بمعنی بَرَص‌دار است.

جر (jarr)، در کلمات عربی؛ ← رفع و نصب و جر.

جر اثقال یا جر ثقیل: ← جر ثقیل.

جر اثقال، علم (jarre asqāl)، نام قدیمی شاخه‌ای از مکانیک عملی که در آن بحث میشود از آلاتی که بوسیله‌ی آنها با استعمال قوه‌ی کم میتوان چیزهای سنگین را جا بجا کرد. نیز ← حیل، علم.

جراجمه (jarājema) [مفردش جرجمانی (jor-jomāni)]، نام مردمی که در نواحی کوهستانی جبال لکام و توروس، فاصل بین سوریه و کیلیکیا، و نیز در نواحی باطلاقی انطاکیه میزیستند. شهر آنها جرجومه (jorjuma) در جبال لکام واقع بود. جراجمه، که در مآخذ رومی مردائیها[2] (mardāi.hā) یا مردائیان خوانده شده‌اند، مسیحی و ظاهراً از پیروان مذهب وحدت مشیت یا مذهب وحدت طبیعت بودند، و تحت حکومت دولت بیزانس نیمه‌استقلالی داشتند. پس از ظهور اسلام، در جنگهای بین دولتین اسلامی و بیزانس نقش مهمی داشتند، و هر چند گاه به تحریک یک طرف علیه طرف دیگر به جنگ برمیخاستند. پس از فتح انطاکیه بدست عربها، بخدمت آنان درآمدند، ولی از خیانت نسبت به عربها دریغ نداشتند، و اغلب مزاحم خلفا بودند. عاقبت در سال ۸۹ هق مسلمة ابن عبدالملک بجنگ آنان رفت، و جرجومه را گرفت و ویران کرد، و عملا به مزاحمت آنها پایان داد. معذلک با جراجمه به ملایمت رفتار شد، و آنان اجازه یافتند که با باقی ماندن به مذهب مسیحی لباس مسلمانان بپوشند، و جزیه نپردازند، و در لشکرکشیهای مسلمانان شرکت کنند، و از غنائم جنگی بهره‌مند شوند؛ و این جمله حاکی از اینست که مسلمانان از جدا شدن آنان بیمناک بودند. لفظ جراجمه به بومیان شام نیز اطلاق شده است، و بمعنی شامیهای ایرانی الاصل (مانند ابناء در یمن) نیز بکار رفته است.

جراح ابن عبدالله حکمی (jarrāhe 'bne, haka-mi)، مکنی به **ابوعقبه** (abu.oqba)، ملقب به **بطل الاسلام** (batalo 'l.ʿeslām) [= قهرمان اسلام] و **فارس اهل الشام** (fāreso ahle 'š.šām) [= شهسوار مردم شام]، فت ۱۱۲ هق، از حکام و شجاعان عرب. در خلافت عمر ابن عبدالعزیز حکومت خراسان و سجستان داشت (۹۹–100 هق)، ولی بسبب خشونت نسبت به تازه‌مسلمانان خراسان معزول شد. در ۱۰۴ هق به حکومت ارمنستان منصوب و مأمور جنگ با خزرها گردید؛ از بردعه پیش رفته باب الابواب را گرفت، و نزدیک آنجا شکستی سخت بر خزرها وارد کرد، و شهرهای آنانرا گرفت. چندی بعد احضار شد، ولی در ۱۱۱ هق دگر بار بهمان سمت منصوب گردید. سال بعد با قشونی از شامیها و سپاهیانی که در دشت اردبیل گرد آورده بود با خزرها مواجه شد؛ مسلمانان مقهور شدند، و جراح بقتل رسید. خزرها موقتاً آذربایجان را اشغال کردند. مرگ جراح مخصوصاً در بین سربازان او باعث غم و اندوه فراوان گردید.

جراحی (jarrāhi)، دهستان (جمـ ح ۱۲٬۰۰۰(؟))، خوزستان، جغ ایران؛ دارای ۸۸ (؟) یا ۱۱۱ (؟) آبادی. رود جراحی از آن میگذرد. مرکزش، خلف‌آباد (xalafābād) (جمـ ۲٬۴۸۴ سد ۱۳۳۵ هش)، کنار رود جراحی است. در تغییراتی که باستناد قانون تقسیمات کشور ایران و همراه با خلط اسامی نواحی با مراکز آنها بعمل آمده است، ظاهراً این دهستان بنام "دهستان خلف‌آباد" تبدیل به بخش خلف‌آباد از شهرستان رامهرمز گردید (دی ماه ۱۳۳۷ هش).

جراحی، رود خوزستان، جغ ایران. از التحاق رودهای جیبور و مارون در زیر آبادی قلعه‌ی شیخ یا کَلات شیخ (ج رامهرمز) تشکیل میگردد، و بجانب جغ و سپس غ روان شده از خلف‌آباد (مرکز دهستان جراحی) میگذرد، و در حوالی شادگان (فلاحیه) به شاخه‌هائی منشعب میشود، و به باطلاقها منتهی میگردد. شهر قدیم دورق در دلتای جراحی قرار داشت، و بوسیله‌ی کانالی قابل قایقرانی با شط الاعمی (از شعب کارون) مرتبط بود.

جراحی[3]، شعبه‌ای از علم پزشکی مشتمل بر تشخیص حالاتی که مستلزم عمل است، و دستور عمل. چنانکه از بعضی آثار برمیآید، عملهائی از قبیل بریدن عضوی یا سوراخ کردن جمجمه و مخصوصاً شکافتن دمل از زمانهای ماقبل تاریخ معمول بوده است. بعضی از پزشکان یونانی، مانند بقراط و اراسیستراتوس و هروفیلوس، و همچنین بعضی از متقدمین پزشکان ایرانی قبل از اسلام و پزشکان دوره‌ی اسلامی، جراحان مجربی نیز بودند. لکن در طول قرون وسطی در اروپا پزشکان از جراحی استنکاف میکردند، و باین جهت، جراحی بدست دلاکهای بی اطلاع و نادان افتاد، تا در قرن ۱۸م مجدداً مورد توجه پزشکان قرار گرفت، و جزو تحقیقات پزشکی درآمد، و شعبه‌ای از طب محسوب شد. از جراحان قبل از قرن ۱۸م عده‌ای، بواسطه‌ی دانستن تشریح، تجربه و بصیرتی در اصول عملیات جراحی بهم رسانده بودند که از مشاهیر آنها ← گی دو شولیاک و آ. پاره را میتوان اسم برد. سابقاً عفونت و چرکین شدن جای عمل در اغلب موارد سبب هلاک بیمار یا التیام‌ناپذیری زخم میشد، و باین جهت غالباً

(1)square root (2)Mardaites (3)surgery

عمل در مواردی که امید بهبودی با درمان طبی نبود اجرا میگردید. لیکن معمول شدن طرق پلشت‌بری ج. لیستر و توسعه و تکمیل بیحسی جراحی را بسیار سهل کرد، و بالخصوص تکمیل و اختراع لوازم و اسبابهای دقیق و مبتنی بر اصول فنی و علمی، استفاده از اشعه‌ی ایکس، رواج خون دادن، رادیوسکوپی، داروهای ضد عفونی بی آزار مانند سولفامیدها و اقسام آنتی‌بیوتیکها، و نیز داروهای مانع بستن خون و سیلان آن، تقریباً مخاطرات را برطرف کرده است، و اجرای عمل جراحی را در تمام اعضاء و در تمام موارد ممکن ساخته است.

جراحي درخت[1]، فن ترمیم و اصلاح درختهای قطع‌شده یا آسیب‌دیده بمنظور حفظ ظاهر آنها و جلوگیری از امراض. ابتدا قسمتهای آسیب‌دیده یا بیمار درخت را میبرند، و سطح آن را گندزدائی میکنند، و حتی حفره‌ها را با سیمان یا کائوچو پر مینمایند تا رطوبت وارد آنها نشود، و ظاهر زخم درخت که بعدها پوست بر آن میروید خوشنما باشد. زخمهای تازه را با لاک مخصوص میپوشانند. برای اصلاحات دامنه‌دار باید از جراحان درخت استفاده کرد.

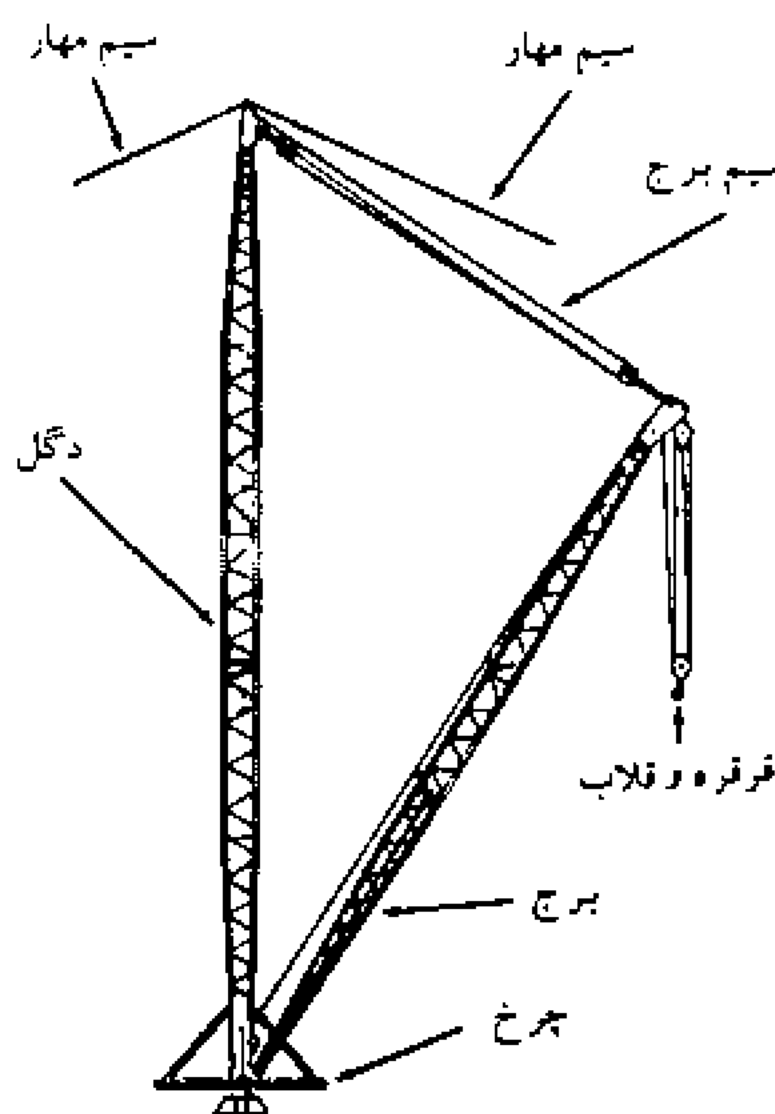
جراكسه: ← چراکسه.

جرب[2] (jarab)، بیماری مسری که از نفوذ حشره‌ای ریزبینی در پوست ناشی میشود، و سبب خارش میگردد. در پاها، دستها، لای انگشتان، زیر بغل، اطراف نشین، و کشاله‌ها میگیرد.

جرباذقان: ← گلپایگان.

جربه (jarba, jerba)، باستانی **منینکس** (me-ninks)، جزیره (۵۱۴ کمم؛ جه ح ۶۳‘۲۰۰)، در مدیترانه‌ی مرکزی، نزدیک ساحل جش تونس، در طرف جنوبی مدخل خلیج قابس. خاکش بسیار حاصلخیز است. فنیقیها در آنجا مهاجرنشینهای تجارتی داشتند؛ بعداً تحت استیلای کارتاژیها و سپس رومیان درآمد. مسلمانان در ۶۶۵ (۴۳ هق) آنرا گرفتند. در قرن ۱۶م، در کشمکشهای اسپانیائیها و ترکان عثمانی بر سر سیادت بر مدیترانه، مطمح نظر طرفین بود. در اواسط قرن ۱۷م تحت استیلای تونس درآمد. نیز ← پیاله پاشا.

جر ثقيل[3] (jarre saqil) یا **جر اثقال**[3] (asqāl)، ماشینی برای بلند کردن و جابجا کردن بارهای سنگین. اساساً عبارتست از تیری که یک انتهایش ثابت و انتهای دیگرش، که بار بآن آویخته می‌شود، آزاد است. از ایام قدیم مورد استفاده بوده است، و با نیروی انسان یا حیوان کار میکرده. جر ثقیلهای کنونی بوسیله‌ی بخار، برق، موتور دیزل، نیروی آب، و یا با نیروی دست کار می‌کنند. امروزه جر ثقیل در صنایعی که با مصالح و بارهای سنگین سر و کار دارند از وسایل ضروری است؛ نوع و ابعاد آن بر حسب مورد استعمالش متفاوت است. یکی از انواع آن جر ثقیل دریک (derik) است، که از دریک[4] نام‌که در ح ۱۶۰۰ در تیلبری (انگلستان) شغلش کشیدن طناب دار بوده‌نام گرفته است. دریک پایه‌ی قائمی موسوم به دگل دارد، که بوسیله‌ی سیمها یا طنابهائی مهار شده است، و با تیری (موسوم به "برج" جر ثقیل) که بآن اتصال مفصلی دارد، میتواند بوسیله‌ی چرخی در حول محور خود بگردد. دو انتهای فوقانی برج و دگل بوسیله‌ی قرقره‌ها و سیمها یا طنابهائی بهم مرتبط اند، و بوسیله‌ی آنها میتوان زاویه‌ی برج را با دگل تغییر داد، و جسم سنگین را از زمین بلند کرد، و با گرداندن چرخ و بار

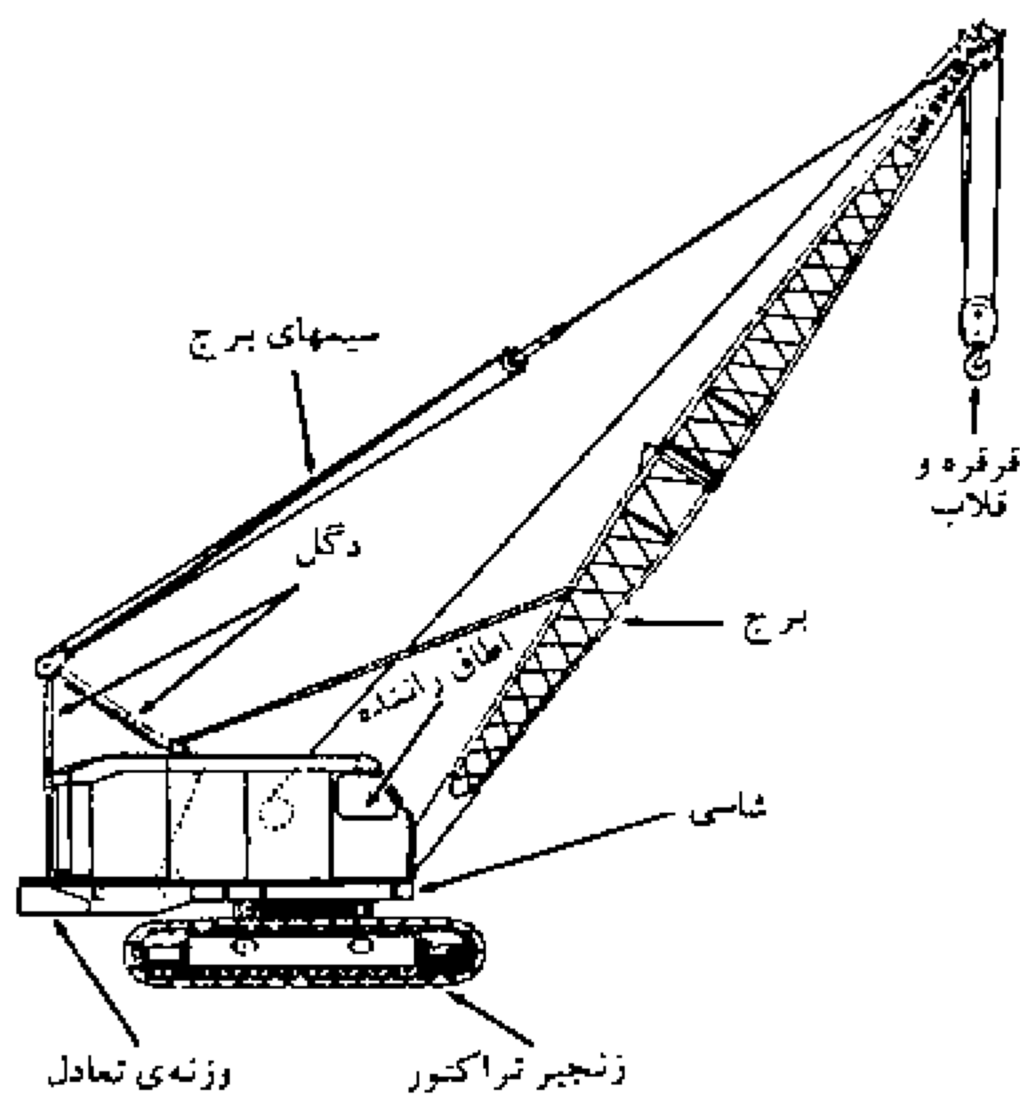


دریک

دیگر تغییردادن زاویه‌ی برج، آنرا در جای دیگر (مثلا بر زمین) نهاد. جر اثقال دریک در معادن و در پل‌سازی و ساختمانهای دیگر بکار میرود. از انواع جر ثقیل "خزنده"، که میتوان آنها را جابجا کرد، آنهائی است که بر تراکتور سوار اند. جر ثقیلهائی که در کارخانه‌ها بکار میروند میتوانند بر پلی که در بالای اطاق در امتداد عرض آن کشیده شده است حرکت کنند، و این پل خود میتواند بوسیله‌ی خطوط آهن در امتداد طول اطاق حرکت کند.

جرثومه[5] (jorsume)، فنه زرم (jerm)، اصطلاحی که بتمام موجودات ریز مولد بیماری (از قبیل باکتریها، ویروسها، آغازیان، و کفک یا کپک) اطلاق میشود. نظریه‌ی دایر باینکه بیماریها ناشی از نفوذ جرثومه‌ها در موجودات زنده است، بعد از تجارب پاستور و اثبات اینکه استعمال ضد عفونیها برای جلوگیری از آلودگیها مؤثر است، مورد قبول واقع شد. نیز ← زرمیسید.

جرجان (jorjān) صورت عربی‌شده‌ی **گرگان** (gorgān)، نام باستانی آن **هورکانیا** (hurkā-niā؛ پذ) یا (بصورت فارسی مقتبس از اروپائی) **هیرکانی** (hirkāni) یا **هیرکانیا**، ناحیه و ولایت قدیم ایران در گوشه‌ی جش دریای خزر، مطابق ولایت استراباد. در تقسیمات دوره‌ی هخامنشی جزء ایالت پارت بود. در دوره‌ی سلوکیان ایالت مجزائی بود. در زمان اردوان II اشکانی (سلطنتش ح ۱۲۸-۱۲۴ قم) هیرکانی و کارمانیا (کرمان) در تصرف خاندان گودرز بود؛ از ۵۸ بم ببعد سلطنتی مستقل (ظاهراً در زیر حکم اخلاف گودرز) بود که تا نیمه‌ی دوم قرن ۲م بم دوام یافت. اردشیر بابکان آنرا گرفت. در دوره‌ی ساسانیان، این ناحیه‌ی مرزی از لحاظ جلوگیری از مهاجمین شمالی اهمیت فراوان داشت. نه فقط در سراسر خط سرحدی دیوار محکمی برای جلوگیری از هجوم این طوایف شمالی در این حدود بنا کرده بودند، بلکه در همین حدود در شهر پیروز و شهرستان یزدگرد استحکاماتی برای جلوگیری ازین مهاجمات نیز بوجود آمده بود، و بهر حال، در



جر ثقیل سوار بر تراکتور

جنگهای ساسانیان و هفتالیان این ولایت مرکز اردوکشی ایران بود.

بعد از ظهور اسلام، در سال ۳۰ هق خراجگزار اعراب شد؛ بعدها یزید ابن مهلب، در عهد سلیمان ابن عبدالملک، ولایت گرگان را فتح کرد (۹۸ هق)، و شهر **جرجان** یا **گرگان** را در کنار رود گرگان بنا نهاد، که از آن پس کرسی ولایت جرجان شد. شهر در قرون ۳م و ۴م هق ظاهراً بسیار آباد بود. در عهد اولین سلاطین مستقل ایران بعد از اسلام، در دست سامانیان بود، و بعدها گاهی بدست آل بویه و گاه به دست سامانیان می‌افتاد، تا سرانجام آل زیار در آنجا سلطنتی برپا کردند، که از اوایل قرن ۴م هق تا اواسط قرن ۵م هق دوام یافت. بنای مقبره‌ی قابوس وشمگیر (فت ۴۰۳ هق) از سلاطین این سلسله هنوز نزدیک ویرانه‌های شهر قدیم جرجان موجود است (← گنبد قابوس). ظاهراً شهر جرجان در هجوم مغول ویران گردید. باید توجه داشت که شهر گرگان کنونی (استراباد سابق) هیچ ربطی به جرجان سابق ندارد، و نباید این دو را با هم اشتباه کرد.

جرجان، تاريخ: ← تاریخ جرجان.

جرجاني، اسماعيل (jorjāni) [ابوابراهیم (یا ابوالفضائل) اسماعیل ابن الحسین]، فت ۵۳۱ هق، از مشاهیر اطبای ایرانی. چندی در خدمت قطب‌الدین محمد ابن انوشتکین و پسرش اتسز بود، و عاقبت به مرو رفت، و بخدمت سلطان سنجر پیوست. در مرو وفات یافت. اهمیت وی برای ما مخصوصاً بجهت کتاب ذخیره‌ی خوارزمشاهی است، که ظاهراً نخستین کتابی است در طب که به فارسی نوشته شده است. آثار دیگرش اغراض الطب، یادگار، و التذکرة الاشرفیه فی الصناعة الطبیه است.

جرجاني، شمس‌الدين محمد، فت ۸۳۸ هق، ادیب

(۱)tree surgery (۲)scabies; itch (۳)crane (۴)Derrick (۵)germ

و نحوی و متکلم ایرانی؛ پسر میر سید شریف جرجانی. از آثارش کتاب الغُرَّة فی المنطق و کتاب الدره است، که بترتیب ترجمه‌ی عربی دو کتاب معروف صغری و کبری است، که آن هر دو را پدرش بفارسی تألیف کرده بود. همچنین شرح ارشاد تفتازانی در نحو نیز از آثار اوست. شمس الدین محمد در شیراز درگذشت، و گویند بر خلاف پدر مذهب شیعه داشته است.

جرجانی، عبدالقاهر (abdo'l.qāhere jorjāni) [ابوبکر عبدالقاهر ابن عبدالرحمان]، فت ۴۷۱ یا ۴۷۴ هق، ادیب و نحوی عرب ایرانی و از پایه‌گذاران علوم موسوم به معانی و بیان. از آثار عمده‌اش دلائل الاعجاز، اسرار البلاغه، اعجاز القرآن، و العوامل المائة ("عوامل صدگانه") است. از وی اشعاری مختصر اما لطیف نیز بزبان عربی باقی مانده است.

جرجانی یا شریف جرجانی (šarife jorjāni) یا **میر سید شریف جرجانی**، شهرت **سید علی ابن محمد**، ۷۴۰–۸۱۶ هق، متکلم و فیلسوف ایرانی حنفی‌مذهب. وی با تفتازانی معاصر بود، و بمعرفی تفتازانی، شاه شجاع آل مظفر او را در شیراز به تدریس مشغول ساخت (۷۷۹ هق). در ۷۹۰ هق امیر تیمور او را از شیراز به سمرقند فرستاد. پس از مرگ (۸۰۷ هق) تیمور، به شیراز بازگشت، و در همانجا وفات یافت. جرجانی، بنا بر مشهور، در اواخر عمر در خط سلوک و عرفان افتاد، و بطریقه‌ی نقشبندیه انتساب یافت.

جرجانی رسالات فلسفی فراوان به عربی و فارسی دارد، و نیز بر بعضی کتابهای معروف فقه و فلسفه و نجوم حواشی نوشته است. از جمله‌ی آثارش–علاوه بر شروح یا حواشی که بر کشاف زمخشری، مفتاح العلوم سکاکی، حکمة العین نجم الدین دبیران قزوینی (کاتبی قزوینی)، مطول تفتازانی، مواقف ایجی، الملخص فی الهیئة چغمینی، و غیره دارد–میتوان کتاب التعریفات (معروف به تعریفات جرجانی)، ترجمان القرآن، امثله، صرف میر، صغری، و کبری را نام برد.

جرجانیه، شهر قدیم خوارزم، ← **گرگانج**.

جرجمانی: ← جراجمه.

جرجومه، شهر، ← جراجمه.

جرجی زیدان: ← زیدان، جرجی.

جرجیس، اسم عربی، ← گئورگیوس، اسم.

جرجیس، قدیس، ← جورج، قدیس.

جرجیس ابن جبریل ابن بختیشوع: ← بختیشوع.

جرح: ← ضرب و جرح.

جرح و تعدیل: ← رجال، علم.

جردن، دکتر: ← جوردن، دکتر.

جرزی سیتی[1] (jĕrzi siti)، شهر (جه ۲۹۹٬۰۱۷)، ل‌ش ایالت نیو جرزی، کشمت، مقابل مانهاتن سفلی. شهری صنعتی و تجارتی، و قسمتی از بندر نیو یورک، و دومین شهر بزرگ ایالت میباشد. از محصولاتش نفت و مصنوعات فلزی و مواد شیمیائی است.

جرزیم[2] (jerezzim)، کوهی در فلسطین مرکزی. سامریان معبد خود را، برقابت اورشلیم، بر این کوه ساخته بودند، و فقط آنجا را شایسته‌ی عبادت میدانستند. این معبد ۳۰۰ساله بدست مکابیان منهدم گشت (ح ۱۳۰ قم).

جرسی (jersi). برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین صورت بشناسید به ردیف جرزی رجوع کنید.

جرش[3] (jaraš)، باستانی **گراسا** (gerāsā)، شهر، ل اردن، بر دامنه‌ی قسمت ج‌ش کوه عجلون (ajlun) بفاصله‌ی ح ۳۲ کیلومتری ل عمان. از شهرهای دکاپولیس بود، و در دوره‌ی رومیان در قرون ۲م و ۳م رونق یافت. آثار ویرانه‌های قدیمی دارد.

جرقویه (jarquye) [معرّبِ گرکویه]، دهستان (جه ح ۳۰٬۳۰۰؟)، شهرستانِ شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. پنج رشته‌کوه در آن ممتد است. باطلاق گاوخونی در ل‌ش آنست. محصولش پنبه و غلات است. دهستان جرقویه به جرقویه‌ی علیا و جرقویه‌ی سفلی منقسم میشود، که مرکز اولی حسن‌آباد (جه ۲٬۱۱۶ سش ۱۳۳۵ هش) و مرکز دومی محمدآباد (جه ۱٬۶۹۸ سش ۱۳۳۵ هش) است.

جرقه[4] (jeraqqe). ۱– ذره‌ای افروخته که از تصادم دو جسم سخت بیکدیگر یا از جسمی که در حال سوختن است بیرون جهد. ۲– در برق؛ جرقه یا جرقه‌ی برق، عبارتست از درهم شکستن ناگهانی مقاومت ماده‌ی عایق (مانند هوا و جز آن) بین دو الکترود بسبب یک میدان برقی شدید، همراه با تابش نور. بر خلاف قوس برقی و تخلیه‌ی جاروبی (← تخلیه‌ی برقی)، مدت آن بسیار کوتاه است. جرقه ممکن است نوسانی باشد، یعنی چندین تخلیه‌ی برقی بتوالی و بسرعت صورت گیرد.

جرگلان (jargalān)، دهستان (جه ۱۱٬۳۱۰؟) و بخش، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، کنار مرز ایران و شوروی؛ دارای ۵۶ (؟) آبادی. ساکنین ترکمن هستند. مرکزش حصارچه (جه ۴۱۰ سش ۱۳۳۵ هش).

جرم[5] (jerm)، اندازه‌ی فیزیکی جبر یک جسم (← جبر یا لختی)، یعنی مقاومت آن در مقابل تغییر حرکت. از آحاد عمده‌ی سنجش آن **گرم** و **کیلوگرم** است (نیز ← پوند). هر قدر جرم جسمی بیشتر باشد، بهمان نسبت در مقابل قوای محرّک و شتاب‌دهنده (← شتاب) بیشتر مقاومت میکند. بین نیروی وارد بر یک ذره‌ی مادی و شتابی که این نیرو به آن ذره میدهد، رابطه‌ی

نیرو = جرم × شتاب

برقرار است، که از عمده‌ترین معادلات مکانیک میباشد. اغلب جرم را با وزن اشتباه میکنند، و اشتراک لفظی آحاد جرم و وزن (مثلا "گرم جرم" و "گرم نیرو") ممد این اشتباه است. اگر وزن جسمی را در یک نقطه بر شتاب ثقل در آن نقطه تقسیم کنیم جرم جسم بدست میآید. در یک محل، نسبت اوزان دو جسم برابر نسبت اجرام آنهاست. بنا بر این، ترازو، در عین اینکه جرم یک جسم را (در واقع نسبت جرم آن را به جرم وزنه‌ای که جرمش واحد جرم گرفته شده است) تعیین میکند، وزن آنرا نیز اندازه میگیرد. در فیزیک پیش از نظریه‌ی نسبیت، مقدار جرم یک جسم را مستقل از حالت فیزیکی، محیط اطراف، و حرکت آن میدانستند. قانون معروف به **قانون** (**یا اصل**) **بقای جرم** (**یا ماده**)، که قانون لاووازیه نیز نامیده میشود، اینست که ماده نه موجود و نه معدوم میشود، بعبارت دیگر، اگر دستگاهی دستخوش تغییراتی شود، ممکن است شکل یا توزیع مواد آن تغییر پذیرد، ولی جرم کل آن ثابت میماند. از طرف دیگر، قائل به بقای انرژی نیز بودند. بر طبق نظریه‌ی نسبیت، جرم جسم مربوط به سرعت حرکت آن است، و اگر m_0 جرم جسم در حالت سکون، و m جرم آن در حالی که سرعت v دارد باشد، این رابطه برقرار است؛

$$m = m_0 / \sqrt{1 - v^2/c^2}$$

(c سرعت نور است). برای سرعتهای نسبةً کوچک، اختلاف m و m_0 نامحسوس است، اما در سرعتهای زیاد (مثلا در مورد الکترون) این اختلاف معتنابه میشود؛ مثلا اگر جسمی با سرعت ۲۵۷٬۵۰۰ کم در ثانیه حرکت کند، جرم آن دو برابر جرمش در حال سکون خواهد بود. بعلاوه محقق شده است که جرم و انرژی بر طبق ← معادله‌ی اینشتین بیکدیگر قابل تبدیل اند. بنا بر این هیچیک از قوانین بقای جرم و بقای انرژی اعتبار ندارد، بلکه آنچه معتبر است **قانون بقای جرم و انرژی** است؛ در هر دستگاه مفروض، مجموع انرژی و انرژیِ معادلِ جرمِ دستگاه (یعنی حاصلضرب جرم در مجذور سرعت نور) ثابت است.

جرم[6] (jorm)، بطور کلی، بمعنی مطلق گناه است، و کسی را که مرتکب آن میشود مجرم (mojrem) و مجازاتی را که بر وی تحمیل و وارد میشود جریمه (jarime) خوانند. از لحاظ جامعه‌شناسی، جرم عبارتست از فعل یا ترک فعلی که اکثریت افراد یک جامعه در زمان معینی آن فعل یا ترک را خلاف مصالح عمومی شمرده مرتکب آنرا مستوجب کیفر بدانند.

در اصطلاح حقوق جزا، جرم یا بزه (bazah) در هر کشور فعل یا ترک فعلی است که در قوانین آن کشور برای مرتکب آن مجازاتی تعیین شده باشد. مجازات کردن مجرم (بزهکار) بوسیله‌ی دولت صورت میگیرد. علل ارتکاب جرم مختلف و مختلط است. سابقاً معتقد بودند که جرم ارثی و تابع مشخصات جسمی است، ولی امروزه این نظریه عموماً مطرود است، و توجه محققین بیشتر به عوامل محیطی و روانی (مثل فقر، شرایط خانوادگی، و اختلالات عاطفی) معطوف میباشد. با توسعه و درهم‌پیچیدگی متزاید اجتماعات صنعتی، بر عده‌ی قوانین جزائی و هم بر تعداد و انواع جرائم افزوده شده است. از بعد از نهضت انسان‌دوستی اواخر قرن ۱۸م، طرز تفکر در مسئله‌ی جرم و مجرم عموماً تغییر کرده است، و امروزه توجه بیشتر به جلوگیری از جرم و اصلاح مجرم معطوف است.

در قانون جزای ایران (فصل دوم از باب اول)، جرم از حیث شدت و ضعف و مجازاتها به ۴ نوع تقسیم شده است، جنایت (jenāyat)، جنحه‌ی مهم (jonhe.ye)، جنحه‌ی کوچک، و خلاف (xelāf). هر یک از این انواع مجازاتهای معین دارد، که مثلا در مورد جنایت عبارتست از اعدام، حبس مؤبد با اعمال شاقه، حبس موقت با اعمال شاقه،

(۱)Jersey City (۲)Gerizim (۳)Gerasa (۴)spark (۵)mass (۶)crime

حبس مجرد، تبعید، محرومیت از حقوق اجتماعی؛ و در مورد خلاف ممکن است پرداخت غرامت تا ۲۰۰ ریال باشد. انطباق هر جرم با یکی از انواع مذکور بوسیلهٔ مجازات مقرر برای آن جرم تشخیص داده میشود. نیز ← مجازات؛ سیاست.
جرم، بقای: ← جرم، اندازهٔ فیزیکی.
جرم حجمی: ← جرم مخصوص.
جرم سکون[1] (jerme sokun)، جرم یک جسم وقتی که نسبت به ناظر در حال سکون باشد. ← جرم، اندازهٔ فیزیکی.
جرم مخصوص[2] (jerme) یا **جرم حجمی**[3]، جرم واحد حجم یک مادهٔ متجانس (← جرم، اندازهٔ فیزیکی). جرم مخصوص یک مادهٔ متجانس از تقسیم کردن جرم مقداری از آن ماده بر حجم آن بدست میآید، و معمولا بر حسب گرم در سانتیمتر مکعب، گرم در لیتر، یا کیلوگرم در متر مکعب بیان میشود. چون تراکمپذیری مایعات قابل اغماض است، عملا جرم مخصوص آنها با تغییر فشار تغییر نمیکند. قطع نظر از اختلافات جزئی ناشی از تغییر دما، جرم مخصوص آب یک گرم در سانتیمتر مکعب است، یعنی یک سانتیمتر مکعب آب یک گرم جرم دارد. در مهندسی، اغلب بجای جرم مخصوص وزن مخصوص بکار میرود. جرم مخصوص گازها با فشار و دما تغییر میکند. نظر باهمیت خاص هوا، جرم مخصوص آنرا با دقت بسیار تعیین کردهاند، و آن در شرایط متعارفی (دمای °0 صدبخشی و فشار ۷۶ سم جیوه) برابر ۱٫۲۹۳ کیلوگرم در متر مکعب است. نیز ← چگالی.
جرم مغناطیسی: ← مغناطیس.
جرمنتاون[4] (jĕrməntān)، محلهٔ مسکونی شهر فیلادلفی، ایالت پنسیلوانیا، کشمت، که ح ۱۶۸۳ بتوسط آلمانها دایر شد. از مراکز اولیهٔ چاپ و انتشارات در کشمت بود. در انقلاب امریکا، واشینگتن در آنجا شکست خورد (۱۷۷۷).
جرم و انرژی، بقای: ← جرم، اندازهٔ فیزیکی.
جرو[5] (jarŏ)، شهر (جـه ۲۸‘۵۴۱)، دارم، انگلستان، بر کشندان رود تاین. از صنایعش ذوب آهن و کشتیسازی است.
جروق (jaruq)، دهستان (جـه ح ۲‘۲۰۰؛)، بخش کوهمره نودان، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس).
جروکان (jervekān)، ده (جه ۱‘۱۵۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۶ کیلومتری ش سده (همایونشهر). زایندهرود مشروبش میکند.
جروم[6]، **جروم ک.** (jərōm ke jərōm)، ۱۸۵۹-۱۹۲۷، نویسنده و نمایشنامهنویس انگلیسی؛ مت لندن. آثارش بنام افکار بیهودهٔ یک شخص بیهوده و سه مرد در یک قایق (۱۸۸۹) سبب شهرت او در فکاهینویسی گردید. نمایشنامهٔ اطاقی در عقب طبقهٔ سوم (۱۹۰۷) او جنبهٔ اخلاقی و احساساتی دارد. کتاب سه مرد در یک قایق به بسیاری از زبانها (از جمله بفارسی، تحت عنوان تفریحات قایقرانی، تهران ۱۳۲۴ هش) ترجمه شده است.
جروم (jorum)، ← گرمسیر.
جروم، قدیس: ← هیرونوموس.
جرون: ← بندر عباس؛ هرمز.
جره (jere)، اصلا **گره**، دهستان (جه ح ۴‘۳۰۰؛)، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. رود جره از آن میگذرد. مرکزش، **جره** (جه ۵۳۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ج‌ش کازرون است. جره از محلهای قدیمی است. ← جره، آتشکدهٔ.
جره، آتشکدهٔ، آتشکدهٔ عهد ساسانی از آثار مهر نرسی، وزیر بهرام V (بهرام گور)، بمسافت ح ۵۰ کیلومتری ج‌ش کازرون.
جرهم (jorhom)، قبیلهٔ قدیم عرب که، بنقل روایات، از یمن به مکه مهاجرت کرده در آنجا سکنی گرفته بودند. ظاهراً در ایام بسیار قدیم نابود شدند، و بهمین جهت، علمای متأخر انساب عرب آنها را در ردیف **عمالقه** و **عاد** و **ثمود** شمرده اند. از سرگذشت و تاریخ این قبیله در دورهای که در یمن میزیستهاند اطلاع قابل اعتمادی در دست نیست، اما از بعضی قرائن برمیآید که در بنای کعبه دخالت داشتهاند، و بعد از آنها مکه در حکم قریش شده است.
جری (jeri)، تپه، ← مرودشت.
جریاب، نهر: ← آمو دریا.
جریان اقیانوس اطلس شمالی: ← آتلانتیک شمالی، جریان.
جریان القائی: ← القا، ۲.
جریان برق، بمعنی اعم، جاری شدن بار برقی (← ایستانبرق)، و بالاخص (در این مقاله) عبور بار برقی از یک سیم یا جسم هادی دیگر. اگر بین دو سر یک سیم هادی **اختلاف پتانسیل** (این اختلاف نظیر اختلاف سطح است در مایعات) موجود باشد، در سیم تولید جریان برق میشود. برای اینکه جریان ادامه یابد، باید بوسیلهٔ یک منبع برق (مثلا ماشین الکتروستاتیک، پیل، انباره) اختلاف سطح را محفوظ داشت؛ مجموعهٔ سیم و منبع تشکیل **مدار برق** میدهد. هر یک از این منابع دو انتها دارد (موسوم به دو قطب)، و در سیم خارجی، برق را همواره از یک انتها (موسوم به قطب مثبت) به انتهای دیگر (قطب منفی) حرکت میدهد. جریانی که همواره در یک جهت صورت گیرد جریان **مستقیم** نامیده میشود. معمولا جهت جریان برق را در سیم خارجی جهت از قطب مثبت به قطب منفی میشمارند. اما بر طبق نظریات جدید، جریان برق عبارتست از حرکت الکترونها، که دارای بار منفی هستند، و لهذا، در مدار خارجی بطرف قطب مثبت حرکت میکنند؛ پس، جهت واقعی جریان، یعنی جهت حرکت الکترونها، خلاف جهت قراردادی آنست.
سایر اصطلاحات عمدهٔ مبحث جریان برق عبارتند از شدت، مقاومت، و برقرانی. شدت جریان برق (علامت، I) مقدار بار برقیی است که در یک ثانیه از مقطع سیم میگذرد، و بر حسب **آمپر** سنجیده میشود. هر جسم هادی در مقابل عبور الکترونها از آن **مقاومت** میکند، و این مقاومت نظیر نیروی اصطکاک است؛ مقاومت (علامت، R) را با **اهم** میسنجند. در نتیجهٔ این مقاومت، عبور جریان برق از یک جسم هادی سبب گرم شدن جسم میگردد. بین اختلاف پتانسیل (E) میان دو سر یک سیم و شدت جریانی که از سیم میگذرد، و مقاومت آن، رابطهٔ

$E = IR$ (قانون اهم)

(مقاومت × شدت = اختلاف سطح)

برقرار است (E با **ولت** سنجیده میشود).
جریان برق دارای آثار شیمیائی (← **الکترولیز**)، آثار حرارتی (← **مقاومت**)، و آثار مغناطیسی (← **برقاطیس**) است. جریان برق از راههای شیمیائی (← **پیل؛ انباره**)، القای برقاطیسی (← **القا، ۲**)، اختلاف دما (← **گرمابرق**)، تغییر شکل مکانیکی (← **بارابرق**)، و نور (← **نورابرق**) تولید میشود. بعلاوه، بوسیلهٔ مالش نیز میتوان ولتاژهای قوی تولید کرد، و ولتاژهای بسیار زیاد که در اتمشکنی مورد حاجت است گاهی ازین طریق فراهم میشود (مثلا ← وان د گراف، مولد). نیز ← مدار برق؛ ولتاژ؛ جریان متناوب.
جریان خلیج[7]، انگا **گلف ستریم** (golf strim)، معروفترین جریانهای دریائی. در ۱۵۱۳ بوسیلهٔ **پونثه د لئون** کشف شد. منشأ آن در خلیج مکزیک است، و از تنگهٔ فلوریدا میگذرد، و سپس بجانب لش بموازات ساحل کشمت روان میشود، و نوار باریکی از آب سرد (معروف به "دیوار سرد") آن را از ساحل جدا میکند. سرعت متوسط آن در ساعت ح ۶٫۵ کم است. دمای جریان خلیج در منشأ ح °۲۶ صدبخشی است، اما هرچه بطرف شمال میرود از دمایش میکاهد. در همین حال از سرعت آن هم کاسته میشود، و جریان پخش و سرانجام در جریان **آتلانتیک شمالی** مستهلک میگردد. در °۴۰ عا و °۶۰ طغ، جریان خلیج از سایر جریانهای اقیانوسی قابل تشخیص نیست. معمولا جریان خلیج را با جریان آتلانتیک شمالی اشتباه میکنند، و گرمی هوای اروپای غربی را بآن نسبت میدهند. جریان خلیج نتیجهٔ گردش قائم اقیانوس است، که در آن آبهای سرد شمالی پایین میرود، و آبهای گرم نواحی استوائی بالا میآید و بر فراز جریان سرد بطرف شمال روان میشود.
جریان دریائی: ← جریانهای دریائی.
جریان سیاه: ← کوروشیو.
جریان فوکو: ← فوکو، جریان.
جریان متناوب[8] (motanāveb)، جریان برق که جهتش متناوباً تغییر کند. تولید آن بر طبق اصول القای برقاطیسی و جریان القائی (← القا، ۲)، و در مقالهٔ **مولد برق** بالاجمال مذکور است. جریان متناوب ساده شبیه است بآنچه که در مقالهٔ **امواج برقاطیسی** ذکرش رفته است، در لحظهای شدت جریان صفر است (یعنی جریانی نیست)؛ از آن ببعد متدرجاً شدت در جهتی زیاد میشود تا به منتها مقدار خود برسد؛ سپس بتدریج کم میشود، تا بصفر میرسد؛ بعد جریان تغییر جهت داده شدتش زیاد میشود، تا به منتها میرسد؛ و سپس بتدریج کم میشود تا صفر میگردد. این نوسان را، که عبارتست از یک دورهٔ کامل تغییر جریان، سیکل جریان خوانند. بسامد جریان عدهٔ سیکلها

(۱)rest mass (۲)density; masse spécifique (فنس) (۳)masse volumique (فنس) (۴)Germantown (۵)Jarrow (۶)Jerome (۷)Gulf Stream (۸)alternating current

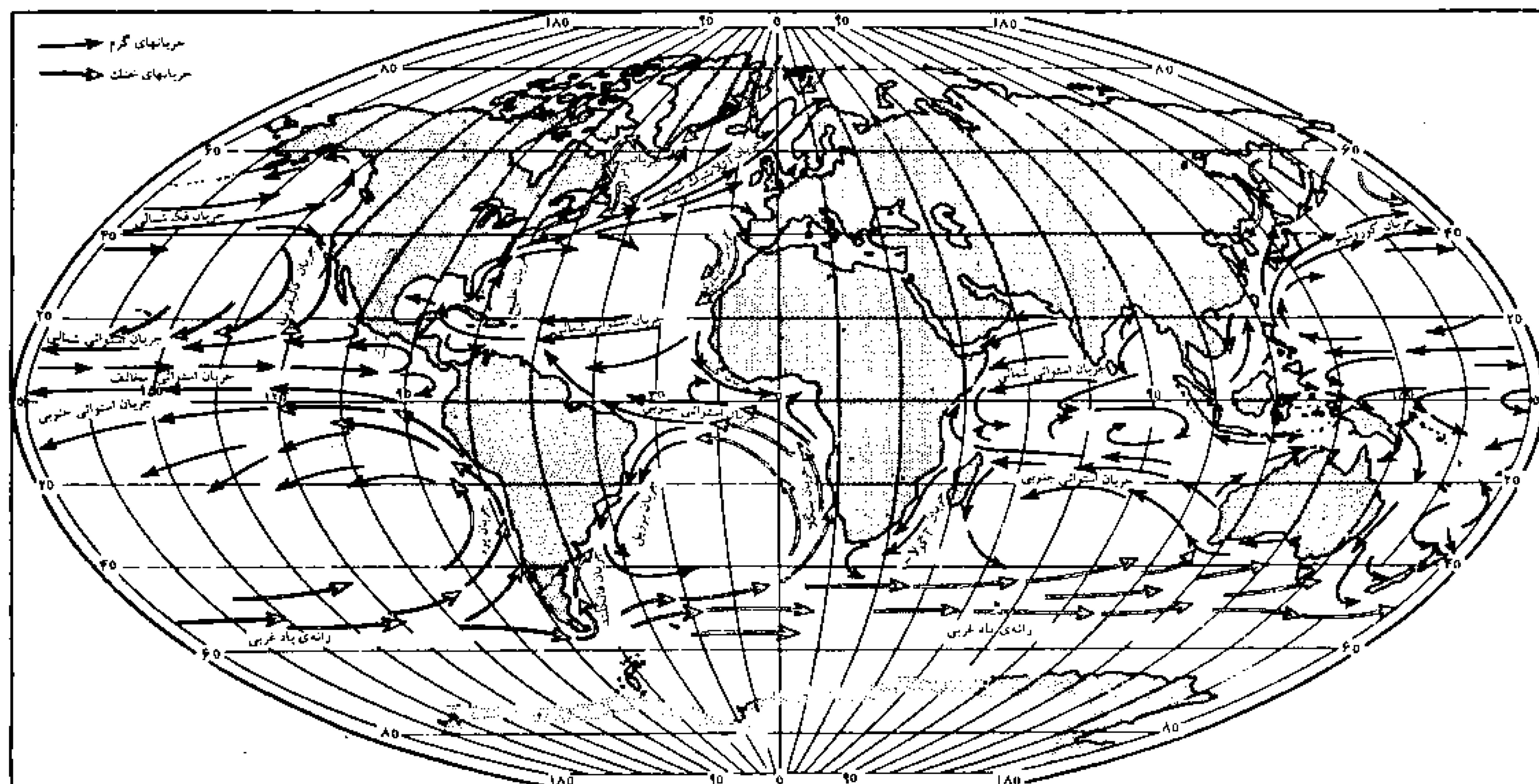
است در ثانیه. مثلا بسامد جریان برق مصرفی خانه‌ها در تهران ۵۰ سیکل در ثانیه است. چون شدت جریان متناوب متغیر است، مقدار متوسطی بنام شدت مؤثر برای آن تعریف میکنند، که عبارتست از شدت جریان مستقیمی که از جهت تولید حرارت معادل جریان متناوب مورد بحث باشد. شدت مؤثر مساوی ۰٫۷۰۷ (بدقت ۱/√۲) برابر منتهای شدت جریان است. شدتی که در صحبت از جریان متناوب ذکر میشود شدت مؤثر است؛ مثلا "جریان متناوب ۱۰ آمپری" یعنی جریانی که شدت مؤثرش ۱۰ آمپر، و لهذا منتهای شدتش √۲ برابر ۱۰، یا قریب ۱۴٫۱ آمپر است. ولتاژ جریان متناوب نیز متناوب است، و ولتاژ مؤثر مانند شدت مؤثر تعریف میشود. اگر در مدار جریان متناوب (← مدار برق) جز مقاومت چیزی نباشد، شدت و ولتاژ مراحل متناظر سیکلهای خود را همزمان طی میکنند (مثلا با هم صفر می‌شوند، با هم به منتها میرسند، و غیره)؛ در این

تغییر دما یا شورا است؛ حرکت وضعی زمین نیز سبب تغییری در جهت جریانهای دریائی میشود. جریانهای ناشی از بادهای غالب را رانه (rāne) میخوانند، و مشهورترین آنها جریان خلیج است. گردش جریانهای دریائی عمده میان نواحی استوائی و معتدله در نیمکره‌ی شمالی موافق جهت حرکت عقربه‌های ساعت است، و در نیمکره‌ی جنوبی مخالف آن. مثلا در قطا، جریانهائی که بوسیله‌ی بادهای بسامان شمال شرقی و جنوب شرقی بوجود میآیند، در نزدیکی خط استوا با یکدیگر ترکیب شده جریان استوائی متحرک بطرف غرب را تولید میکنند. این جریان در نزدیکی ساحل برزیل به دو قسمت منقسم میشود؛ شاخه‌ی شمالی آن جریان خلیج را تشکیل میدهد، که در امتداد ساحل شرقی کشمة حرکت میکند، و در نزدیکی نیوفندلند با جریان سرد لابرادور تلاقی میکند، و عمدةً با باد غالب غربوزان بطرف اروپا ادامه میابد؛ پس از آن باز تقسیم میشود، و شاخه‌ی شمالی آن بصورت

جریان سرد لابرادور باعث مه‌های غلیظ نیوفندلند است.

جریانهائی را که از تغییر دما تولید میشوند جریانهای همرفتی (← همرفت) مینامند. آبهای گرم نواحی استوائی بطرف نواحی قطب جریان پیدا میکنند، و در آنجا سرد میشوند، و پایین میروند، و در امتداد بستر اقیانوس، بصورت جریان عمقی، بطرف استوا باز میگردند؛ در اینجا دوباره بطرف سطح بالا میآیند.

از جریانهای وابسته باختلاف شورا جریان سطحیی است که از قطا به مدیترانه داخل میشود. چون ریزش در مدیترانه کم و شدت تبخیر در آن زیاد است، و رودهای کمی بآن میریزند، شورای آب مدیترانه از شورای قطا بیشتر است، و بهمین جهت، جریان سطحی نسبةً شیرینی از قطا به مدیترانه، و جریان نسبةً شوری در جهت عکس از مدیترانه به قطا برقرار میگردد. نیز ← کشند.



جریانهای سطحی دریائی

صورت گویند شدت و ولتاژ همفاز (← فاز) هستند. در غیر این صورت ممکن است اختلاف فاز داشته باشند، یعنی یکی نسبت به دیگری تأخیر داشته باشد.

جریان مستقیم[1]، جریان برقی که جهتش تغییر نمیکند (بر خلاف جریان متناوب).

جریان نبضنده[2] (nabzande)، جریان برقی که شدتش کمابیش منظماً تغییر کند. این اصطلاح معمولا در مورد جریان مستقیم بکار میرود. برای تصویر و توضیح بیشتر ← راستگر؛ نبض.

جریانهای دریائی[3]، حرکات آب سطحی اقیانوسها. از بین علل مختلف جریانهای دریائی، مهمتر از همه بادهای غالب و اختلاف چگالی ناشی از

جریان گرمی بسواحل لغ اروپا میرسد، و از آنجا وارد قشه میشود، و شاخه‌ی جنوبی آن بصورت جریان سردی بساحل لغ افریقا میرسد (تعبیر "گرم" و "سرد" برای جریان باعتبار دمای نسبی آن است به هوای مجاور آن). جریانهای قطا جنوبی شباهت تام به جریانهای شمالی دارد، جز اینکه جهت حرکت آنها خلاف حرکت عقربه‌های ساعت است. جریانهای قکب نیز مشابه جریانهای قطا است، و جریان گرم نظیر جریان خلیج در قکب **کوروشیو** نامیده میشود. جریانهای دریائی تأثیر قابل ملاحظه‌ای در اقلیم دارند؛ مثلا ← جریان آتلانتیک شمالی سبب عمده‌ی ملایمت هوای زمستانهای لغ اروپا است، و تلاقی جریان خلیج با

جریان همرفتی: ← همرفت.

جریب (jarib)، در ایران، واحد مساحت زمین در اصطلاح کشاورزی، که در تهران از ۱٬۲۰۰ تا ۳٬۶۰۰ متر مربع، و در گیلان و اصفهان ۱٬۰۰۰ متر مربع است. در کتابهای حساب سابق (پیش از تغییر مقیاسها در ایران) مقدارش ۱۵ × ۴۵ یعنی ۶۷۵ ذرع مربع ضبط شده است.

جریب اصلا واحدی برای حجم غلات و مقدارش در اماکن مختلف متفاوت بوده است، و بعداً بعنوان اندازه‌ی وسعت زمینی که یک جریب غله از آن فراهم شود بکار رفته است.

جریبانه (jaribāne)، در اصطلاح کشاورزی، مبلغی که مالک، بجای عین جنس، از درآمد

(1)direct current (2)pulsating current (3)ocean currents

ملک بابت سهم خود دریافت میدارد. جریبانه بیشتر از باغات گرفته میشود.

جرید[1] یا **شط الجرید** (šatto 'l.jarid)، باستانی **پالوس تریتونیس** (pālus tritonis)، دریاچه‌ی شور، بطول ~ ۱۹۰ کم، جغ قسمت مرکزی تونس، افریقای شمالی. در اساطیر یونان، بعضی آنرا مولد آتنه شمرده‌اند. نیز ← شط.

جریر [جریر ابن عطیه (jarire 'bne atiyya)]، فت ۱۱۰ یا ۱۱۴ هق، بزرگترین شاعر هجاگوی عرب در دوره‌ی بنی امیه. بسبب اختلافات قبیله‌ای، بین او و فرزدق کشمکش درگرفت (ظاهراً از سال ۶۴ هق)، و نزاع آنها تا آخر عمر جریر دوام یافت. پس از اینکه حجاج به حکومت عراق رسید، جریر را به دربار خلیفه عبدالملک ابن مروان معرفی کرد، و در آنجا بین او و اخطل رقابت افتاد. بیشتر اشعار جریر در مدح عبدالملک است، و سایر خلفای اموی را نیز مدح گفته.

جریره (jarire)، دختر پیران، زوجه‌ی سیاوش، و مادر فرود.

جز (jaz)، ده (جه ۷′۳۳۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم، ۱۸ کیلومتری ل اصفهان.

جزء، بندر: ← بندر گز.

جزء لایتجزی (joz'e lā yatajazzā) [= جزء تجزیه‌ناپذیر. ترجمه‌ی عربی کلمه‌ی یونانی آتوموس (ātomos)، بهمین معنی، که لفظ اتم از آن گرفته شده است]، در اصطلاح فلسفه و کلام، هر یک از اجزای تجزیه‌ناپذیر، بتعداد متناهی یا نامتناهی، که ماده را مرکب از آنها و یا قابل تقسیم به آنها میدانستند. ذیمقراطیس (~ ۴۶۰-~ ۳۷۰ قم)، که فرضیه‌ی جزء لایتجزی را اساس فلسفه‌ی خویش قرار داد، معتقد بود که همه‌ی اجسام مرکبند از ذرات کوچک بیشمار و دارای ابعاد ولی تجزیه‌ناپذیر، که همه یک جنس اند، و تنوع اجسام ناشی از اختلاف شکل و اندازه و وضع این اجزای لایتجزی نسبت بیکدیگر است. نیز میگفت که وجود این ذرات ابدی است، و دارای حرکت مستدیر ذاتی هستند. ارسطو منکر جزء لایتجزی بود، و فلاسفه‌ی اسلام نظر او را به ارث بردند، در صورتی که بعضی از متکلمین اسلامی به وجود آن قائل بودند، و آنرا اثبات میکردند.

مفهوم جزء لایتجزی ظاهراً پیش از ذیمقراطیس وجود داشته است. بقول ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ قم)، لئوکیپوس واضع نظریه‌ی جزء لایتجزی بوده است، اگرچه اپیکوروس (۳۴۱-۲۷۰ قم)، که خود او نیز به وجود جزء لایتجزی قائل بود، منکر وجود تاریخی لئوکیپوس است. بهر حال، در عهد امپدوکلس و آناکساگوراس و زنون، این فکر ظاهراً در نزد فلاسفه‌ی ملطی یونان وجود داشته است. نظریه‌ی ترکیب اجسام از اجزای لایتجزی، با اشکال گوناگون آن در نزد یونانیان و سپس رومیان (← لوکرتیوس)، و بعدها در نزد بعضی از متکلمین (که از آن به جوهر فرد تعبیر میکردند)، نظریه‌ای فلسفی بیش نبود، و جنبه‌ی علمی نداشت. بسط این نظریه بصورت علمی در قرن ۱۹م بوسیله‌ی جان دالتن صورت گرفت (← اتمی، نظریه‌ی). نیز ← اتم.

جزایر، برای اعلامی که با این لفظ شروع میشود، و آنها را در این ردیف نمییابید، به جزء دیگر اسم رجوع کنید (مثلا برای جزایر سلیمان ← سلیمان، جزایر).

جزایر آتشفشان[2]، ژاپنی **کازان رتو**[3] (kāzān retto) و نیز **ایوو رتو**[4] (iwo)، انگلا (جزایر) **والکینو**[2] (vālkeyno)، دسته‌جزیره (۲۸ کم؛ جه ۱′۱۵۴)، قکب غربی. عمده‌ترین آنها ایوو جیما است. در ۱۸۸۷ ژاپن آنرا تصرف کرد. بعد از جج II بدست کشمت افتاد. گوگرد استخراج میشود.

جزایر ادویه[5] (advie)، فنس (جزایر) **مولوک**[6] (molük)، انگلا **مولاکاز**[7] (molākāz)، هلندی **مولوکن**[8] (moluken)، دسته‌جزیره (~ ۸۳′۶۶۰ کم؛ جه ۵۶۰′۰۰۰)، اندونزی، بین سلب و گینه‌ی جدید؛ جزء مجمع‌الجزایر مالزی. مشتمل است بر هالماهرا، سرام، آمبون، و ترناته. اوایل قرن ۱۶م پرتغالیها آنرا کشف کردند؛ در قرن ۱۷م بتصرف هلند درآمد که تجارت میخک را انحصار کرد.

جزایر الشرقیه: ← بالئار، جزایر.

جزایر الشرقیه، ال: ← بالئار، جزایر.

جزایر بادپناه[9] (bād.panāh)، فنس **ایل سو لو وان**[10] (il su lë vāN)، دسته‌ی غربی ← جزایر سوسیته، در قکب جنوبی. از جزایر عمده‌ی آن رایاتئا (rāyāteā) است.

جزایر بادپناه یا **جزایر لیوارد**[11] (liwārd؛ انگلا)، عنوان دسته‌ی شمالی آنتیلهای کوچکتر در هند غربی، که از پورتو ریکو، در امتداد جش، تا جزایر بادگیر ممتد است. جزایر عمده‌ی آن عبارتند از ← جزایر ورجین، گوادلوپ (فرانسه)، سن مارتن (فرانسه و هلند)، انتیگوا، سنت کیتس، و مونتسرات (جزء ← فدراسیون هند غربی)، و غیره. جزایر بادپناه را کریستوف کلمب کشف کرد (۱۴۹۳). مدتها میان بریتانیا، فرانسه، و اسپانیا متنازع فیه بود.

جزایر بادگیر[12] (bād.gir)، فنس **ایل دو وان**[13] (il dü vāN)، دسته‌ی شرقی ← جزایر سوسیته، در قکب جنوبی. تاهیتی از عمده‌ترین آنها است.

جزایر بادگیر[14] (bād.gir) یا **جزایر ویندوارد** (windwārd؛ انگلا)، دسته‌ی جنوبی آنتیلهای کوچکتر در هند غربی که عموماً، بر خطی منحنی بطرف ج، از جزایر بادپناه بجانب لش ونزوئلا ممتد است. مشتمل است بر مارتینیک، سه جزیره از هند غربی هلند، و دومینیکا، سنت لوشا، سنت وینسنت، و گرنیدا (← هند غربی، فدراسیون). اگرچه جزایر بادگیر را کریستوف کلمب کشف کرد، ولی این جزایر تحت استعمار اسپانیا درنیامد. در قرن ۱۷م بین فرانسه و انگلستان متنازع فیه بود، تقسیم فعلی مورد تأیید کنگره‌ی وین قرار گرفت (۱۸۱۵).

جزایر دریائی[15]، انگلا **سی آیلندز** (si āylәndz)، رشته‌ای از جزایر پست در کنار ساحل کارولینای جنوبی، جورجیا، و فلوریدای شمالی. قبلا در دست اسپانیا بود، و سپس به انگلستان واگذار شد. از بزرگترین آنها جزیره‌ی سنت هلنا (sent helәnā) است، که در اوایل قرن ۱۶م بوسیله‌ی اسپانیائیها کشف شد.

جزایر دریای جنوب: ← دریای جنوب.

جزایر سعادت: ← خالدات، جزایر.

جزایر غربی، غرب اسکاتلند، ← هبریدیز.

جزایر ملاحان، در قکب؛ ← ساموآ.

جزایری، سید نعمت‌الله (jazāyeri)، معروف به **سید جزایری**، فت ۱۱۱۲ هق، از محدثین و علمای بزرگ شیعه‌ی امامیه. از شاگردان مجلسی و ملا محسن فیض کاشانی بود. مسلک اخباری داشت. از تألیفات متعددش انی الوحید، انوار نعمانی، البحور الزاخره فی شرح کلام عترة الطاهره، الجواهر الغوالی فی شرح عوالی اللئالی، زهر الربیع، شرح عیون اخبار الرضا، و غیره است. نوه‌ی او، **سید عبدالله جزایری**، فت ۱۱۷۳ هق، نیز از علمای اخباری و منکر طریقه‌ی اجتهاد بود. از آثارش الاجازة الکبیره (۱۱۶۸ هق)، تاریخ شوشتر، شرح مفاتیح ملا محسن فیض، و غیره است.

جزر یا **فروکشند**: ← کشند.

جزری (jazari)، شهرت **ابوالعز اسماعیل ابن رزاز** (abo'l.'ezz, razzāz)، ملقب به **بدیع الزمان**، مکانیکدان بزرگ عرب که در قرن ۶م و اوایل قرن ۷م هق در دوره‌ی سلاطین ارتقی دیاربکر میزیست. وی صاحب کتاب فی معرفة الحیل الهندسیه است در مکانیک عملی (← حیل، علم)، که آنرا بنام ناصرالدین محمود ارتقی در آمد بانجام رسانید (احتمالا ~ ۶۰۲ هق). این کتاب بهترین کتب اسلامی در مکانیک عملی است، و کاری را که بنو موسی شروع کرده بودند به اوج میرساند. جزری کتاب خود را بر ۶ "نوع" تقسیم کرده است، که مهمترین آنها نوع مربوط به اقسام ساعت آبی است. بزبان آلمانی ترجمه و با شرح چاپ شده است.

جزری، شهرت **شمس‌الدین ابوالخیر محمد ابن محمد** (abo'l.xayr)، فت ۸۳۳ یا ۸۳۴ هق، عالم معروف قرائت. شافعی‌مذهب بود. در ۷۹۳ در دمشق منصب قضا یافت. در سمرقند با سید شریف جرجانی ملاقات کرد. چندی در شیراز منصب قضا داشت. در همین شهر درگذشت. از آثارش التمهید فی التجوید و المقدمة الجزریه (در تجوید) است.

جزموریان (jaz.muriān)، هامون، غ بلوچستان ایران، ج کوه شاهسواران. طولش از غ به ش ~ ۳۰۰ کم و عرضش از ل به ج ~ ۱۰۰ کم است. هلیل‌رود از غ و رود بمپور از ش بآن میریزد. اراضی اطرافش لجنزار و باطلاقی، و تا حدود چندین کیلومتر (مخصوصاً اطراف رود بمپور) سبزه‌زار و خارزار است.

جزن (jazan)، ده (جه ۱′۱۷۰ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان دامغان، ۴ کیلومتری لش دامغان.

جزنیک (jaznik)، ده (جه ۱′۲۳۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان شهرکی، بخش پشت‌آب و شیب‌آب،

---

(۱)Djerid (۲)Volcano Islands (۳)Kazan Retto (۴)Iwo Retto (۵)Spice Islands (۶)Moluques (۷)Moluccas (۸)Molukken (۹)Leeward Islands (۱۰)Îles sous le Vent (۱۱)Leeward Islands (۱۲)Windward Islands (۱۳)Îles du Vent (۱۴)Windward Islands (۱۵)Sea Islands

شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۱۵ کیلومتری لش سکوهه.

جزولی، ابوعبدالله محمد (jazuli)، فت ۸۶۹ یا ۸۷۰ یا ۸۷۲ یا ۸۷۵ هق، صوفی و فقیه و عالم از طوایف بربر مراکشی، مؤسس فرقهٔ جزولیه از شاذلیه. به فاس، طنجه، مکه، مدینه، و بیت المقدس سفر کرد. به فرقهٔ شاذلیه پیوست، و خلوت گزید، و ۱۴ سال عبادت کرد، و سپس در اسفی (asfi) (شهر و بندر مراکش، کنار قطلا) اقامت گزید، و پیروان بسیار بر او گردآمدند، بحدی که حاکم شهر متوحش شد، و او را از شهر بیرون راند، و شاید مسموم نمود. جنازهٔ او بدست یکی از پیروانش بنام عمرو ابن سلیمان شیظمی و معروف به سیاف (šayzami, sayyāf)، که بعداً دعوی پیغمبری نیز کرد، افتاد، و او به بهانهٔ آنکه انتقام جزولی را بستاند، جنازهٔ او را در تابوتی نهاد، و علم طغیان برافراشت، و هر جا که میرفت تابوت را با خود میبرد، و هر شب آنرا در محلی که بنام رباط میخواند میگذاشت، و تا صبح پاسداران بر آن میگماشت، و آنرا در تمام شب با فتیله‌ای باندازهٔ اندام انسان روشن میداشت. باین بهانه، سیاف مدت ۲۰ سال سرزمین سوس را غارت کرد و بسوخت، و سرانجام در ۸۹۰ هق بقتل رسید. بعدها جنازهٔ جزولی را در مراکش بخاک سپردند. از آثار فراوان جزولی دلائل الخیرات، حزب الفلاح، و حزب الجزولی است ("حزب" عنوان اوراد و ادعیهٔ شاذلیه است).

جزولی، ابوموسی عیسی، فت ۶۰۶ یا ۶۰۷ یا ۶۱۰ یا ۶۱۶ هق، عالم نحو عرب، از مردم مراکش. نسبتش به قبیلهٔ جزوله از قبایل بربر است. در مراکش و قاهره تحصیل نمود، و به مکه و مدینه سفر کرد. اثر معروفش کتاب کوچکی است در نحو بنام قانون یا المقدمة الجزولیه، که شرحهای بسیار بر آن نوشته شده. ابن معطی از معروفترین شاگردان او بود.

جزیره (بعنوان اسم خاص)، ← الجزیره؛ جزیرة ابن عمر.

جزیره[1] (jazire)، خشکی بالنسبه کوچکی که آب از اطراف بر آن احاطه دارد (در اصطلاح جغرافیون عرب لفظ جزیره به آنچه که شبه جزیره میگوئیم نیز اطلاق میشود). چون آبهای اقیانوسها بهم پیوسته اند، قاره‌ها نیز حکم جزیره دارند. بزرگترین جزیره‌ها بترتیب بزرگی گروئنلند، گینهٔ جدید، بورنئو، ماداگاسکار، جزیرهٔ بافن، سوماترا، هونشو، و بریتانیای کبیر است. جزایر را بر حسب منشأ آنها به انواعی تقسیم میکنند. جزیره‌ای که از غرق شدن مرتفعات ساحلی بنحوی که تنها قله‌ی این مرتفعات بیرون آب باشد تشکیل شده، یا از پیش رفتن دریا در برزخ یا شبه جزیره‌ای پیدا شده باشد، جزیرهٔ قاره‌ای[2] نامیده میشود. جزایر اقیانوسی آنها است که از بالا آمدن کف اقیانوس بر اثر آتشفشان یا سایر حرکات کف اقیانوسها یا بوسیلهٔ رشد مرجانها (← آتول) تشکیل شده باشد. نمونه‌های جزایر قاره‌ای بریتانیای کبیر، سیسیل، و مجمع‌الجزایر ژاپن است؛ سکوهای ساحلی زیر آب نشان میدهد که هر یک از آنها سابقاً به خشکی اتصال داشته است. پیدایش جزایر در نتیجهٔ فعالیت آتشفشانی حتی در ادوار تاریخی بوقوع پیوسته است (متأخرترین مورد آن در ۱۹۴۶ در ح ۳۲۵ کیلومتری ج توکیو واقع شد). ندرتاً ممکن است که جزیرهٔ ساحلی دگر بار به زمینلاد بپیوندد. جزیرهٔ درونبومی[3] اغلب در رودخانه‌ها و دریاچه‌ها در نتیجهٔ جمع آمدن توده‌های خاک بسبب جریان آب تشکیل میشود. جزیرهٔ زمینبند[4] (zamin-band) آنست که بسبب بندابهای ناشی از جریانهای ساحلی به زمینلاد متصل است.

جزیرة ابن عمر[5] (jazirato 'bne omar) [= جزیرهٔ ابن عمر]، یا باختصار **جزیره**، شهر (جم ۵٬۲۸۳)، ج‌ش ولایت ماردین، ج‌ش ترکیهٔ آسیائی، بر ساحل غربی دجله، کنار مرز سوریه. بقول نویسندگان عرب، بوسیلهٔ شخصی بنام حسن ابن عمر ابن خطاب (فت ح ۲۵۰ هق) تأسیس شد. در قرن ۴م هق رونق تمام داشت. در زمان ابن بطوطه قسمت اعظم آن ویران بود. امیر تیمور آنرا ویرانتر کرد. اوزون حسن (سلطنتش ۸۵۷–۸۸۲ هق) چندی آنرا از دست سلسلهٔ امرای کرد که سابقاً بر آن فرمانروائی داشتند خارج ساخت، ولی این سلسله دگر بار بازگشت، و در زمان سلطان سلیم I تسلیم دولت عثمانی شد تا از تعرض صفویه مصون بماند. خاندان معروف ابن اثیر از مردم جزیرة ابن عمر بودند.

جزیرة الاندلس: ← اندلس.

جزیرة الخضر: ← آبادان، جزیره.

جزیرة الخضراء، ال، اسپانیا، ← آلخثیراس.

جزیرة العرب: ← عربستان.

جزیرة المصطکی، یونان، ← کیوس.

جزیرة شریک (jazirato šarik)، نام عربی شبه جزیره‌ای که از ساحل شرقی کشور تونس، بین خلیج تونس و خلیج حمامات، در مدیترانه پیش رفته است، منتهای پیشرفتگی آن ← رأس بون است، که نزدیکترین نقطهٔ افریقا به سیسیل میباشد. این شبه جزیره جزء ولایت قرنبالیه (qoronbālia) از کشور تونس میباشد، و از شریک العبسی (šariko 'l.'absi) نام گرفته است، که از افسران سپاهیان عرب فاتح (۲۷–۲۸ هق) افریقیه بود.

جزیرة شقر، اسپانیا، ← آلثیرا.

جزیرة طریف، اسپانیا، ← تاریفا.

جزیره‌ی، برای اعلامی که با این لفظ شروع میشود، و آنها را در ردیف این لفظ نمییابید، به جزء دیگر اسم رجوع کنید (مثلا برای جزیرهٔ قشم ← قشم).

جزیرهٔ اقیانوس[6]، انگل (جزیرهٔ) اوشن (ōšən)، جزیره (۵ کمم؛ جم ۲٬۴۴۶)، قکیر مرکزی. سابقاً کرسی مستعمرهٔ بریتانیائی جزایر گیلبرت و الیس بود. در ۱۸۰۴ بتوسط بریتانیائیها کشف شد. در ۱۹۴۲–۴۵ تحت اشغال ژاپن بود.

جزیرهٔ پرینس ادوارد، ایالت کانادا، ← پرینس ادوارد آیلند.

جزیرهٔ جنوبی، انگل ساوث آیلند[7] (sāṷt āy-lənd)، جزیره (۱۵۰٬۴۶۰ کمم، جم ۶۷۶٬۱۹۵)، زلند جدید، بزرگترین دو جزیرهٔ اصلی دومینیون زلند جدید. سیمای طبیعی عمدهٔ آن آلپهای جنوبی است. محصولات عمده‌اش حبوبات، الوار، و گوسفند است. در غ زغال و طلا تا حدی استخراج میشود. شهرهای عمده‌اش دانیدین و کرایستچرچ است.

جزیرهٔ خرس: ← سپیتزبرگ.

جزیرهٔ شمالی، انگل نورث آیلند[8] (nort āylənd)، جزیره (۱۱۴٬۶۹۰ کمم؛ جم ۱٬۴۹۷٬۳۶۴)، زلند جدید. تنگهٔ کوک آنرا از جزیرهٔ جنوبی جدا میکند. شهرهای عمده‌اش ولینگتن (پایتخت زلند جدید) و اوکلند است. شکلش نامنظم است، و در لغ شبه جزیرهٔ درازی دارد. دارای قلل آتشفشانی و چندین چشمهٔ آب گرم است.

جزیرهٔ کیش، بخش، ← کیش، جزیره‌ی.

جزیرهٔ مقدس، انگلستان، ← لیندیسفارن.

جزین (jazin)، ده (جم ۷۴۹ سنـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان میان‌تکاب، بخش بجستان، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)، ۲۵ کیلومتری ج‌غ بجستان.

جزیه (jezye)، مالیات سرانه که مسلمین بموجب حکم قرآن (سورهٔ توبه ۲۹) هر ساله از کسانی از اهل کتاب که در ممالک مفتوحهٔ اسلامی بوده‌اند و اهل ذمه بشمار میآمده‌اند میگرفته‌اند، در مقابل خراج، که عبارت بوده است از مالیات ارضی که از زمینهای خراجی اهل ذمه میگرفته اند. قول بعضی مستشرقین، که مدعی شده‌اند جزیه تا سال ۱۲۱ هق در نزد مسلمین با خراج تفاوت نداشته، و مسلمین در آغاز فتوح بین مالیات ارضی و مالیات سرانه تفاوتی نمینهاده‌اند امروز دیگر طرفدار ندارد. اصل لغت جزیه ظاهراً ریشهٔ آرامی دارد، و در فارسی از قدیم بشکل گزیت (gazit) یا سرگزیت (-sar) در نظم و نثر متداول بوده است.

در هر حال، جزیه، یعنی مالیات سرانه، قبل از اسلام نیز در دورهٔ ساسانیان از طبقات پست گرفته میشده است، و در اسلام نیز، بموجب حکم قرآن، هنگام اخذ و دریافت آن سعی میکرده‌اند که ذمی آن را با فروتنی و خاکساری بپردازد، چنانکه دست گیرندهٔ جزیه به بالای دست دهندهٔ آن باشد. البته مسلمین جزیه را فقط از مردان بالغ آزاد مکلف و مستطیع میگرفته، و زنها و کودکان و بندگان و پیران و عاجزان و بطور کلی فقرا از پرداخت آن معاف بوده‌اند. گذشته از آن، قبول اسلام آنها را از پرداخت جزیه معاف میکرد.

میزان جزیه در آغاز امر یک دینار بوده است؛ بعدها افزایش یافته از اشخاص توانگر (مثل تاجر، صراف، بزاز، طبیب، و امثال آنها) تا میزان ۴ دینار در سال اخذ میشد. غالباً بعد از ادای جزیه، مهری از سرب، بنام برائت (barā'at)، بگردن ذمی انداخته میشد، تا از مطالبهٔ مجدد مصون بماند. جزیه و خراج فیء مسلمین را تشکیل میداد، و در بیت المال جمع میشد. در استعمال بعضی فقها و مورخین، گاه لفظ خراج و

---

(1)island (2)continental island (3)inland island (4)land-tied island (5)Cizre (6)Ocean Island (7)South Island (8)North Island

جزیه بطور مترادف یا نزدیک بهم بکار رفته است، و درین موارد جزیه و خراج غالباً بمعنی مطلق باج و مالیاتی که از اهل ذمه دریافت میشده است بکار رفته است.

جستان ابن ابراهیم: ← آل مسافر.

جستان ابن مرزبان: ← آل مسافر.

جستان ابن وهسودان: ← جستانیان.

جستانیان (jostāniān)، سلالهای از امرای دیلم که، قبل از روزگار آل بویه، در قرن ۲م و ۳م تا اوایل قرن ۴م هق، در نواحی کوهستانی رودبار الموت و طالقان و کنارههای سفیدرود و شاهرود حکومت و فرمانروائی داشتهاند، و گاه باستقلال حکومت میراندهاند. مرکز حکومت آنها شهرک رودبار بوده، که از اعمال رودبار الموت بوده است نه رودبار گیلان، چنانکه بعضی از خاورشناسان بخطا چنین پنداشتهاند. باری، آغاز دولت و حکومت جستانیان بدرستی معلوم نیست، الا اینکه در سنهی ۱۸۹ هق، در عهد خلافت (۱۷۰–۱۹۳ هق) هارونالرشید نام **مرزبان ابن جستان** (marzo-bāne 'bne jostān)، فرمانروای دیلم، برای اولین بار ذکر شده. دیگر از نامآوران این سلسله **وهسودان ابن جستان** (vahsudān) است، که در حدود سنهی ۲۵۹ هق میزیسته و ظاهراً نوادهی مرزبان ابن جستان سابق الذکر بوده، و با علویان طبرستان پیوستگی و همداستانی داشته. دیگر **جستان ابن وهسودان**، پسر اوست، که او نیز مانند پدر از یاران علویان طبرستان بوده و در بین سالهای ۳۰۱ تا ۳۰۴ هق بدست برادر خود کشته شد، و این برادر که **علی ابن وهسودان** نام داشت بر خلاف سایر جستانیان، با خلفای عباسی ارتباط داشت، و حتی یک چند داعی صغیر را محبوس داشت، و خود نیز در حدود سال ۳۰۷ هق بدست خال خود محمد ابن مسافر دیلمی کشته شد. پس از وی، برادرزادهاش **خسرو فیروز** فرمانروائی یافت، اما او نیز بدست محمد ابن مسافر مغلوب و مقتول شد، و پسرش **مهدی** هم کاری از پیش نبرد و حکومت جستانیان بدست آل مسافر منقرض شد (در حدود ۳۱۶ هق یا اندکی پیش از آن).

جسددزدی (jasad.dozdi)، سرقت میت از گور. پیش از اینکه جسد برای تحقیقات طبی در دسترس اهل فن قرار گیرد، داد و ستد اجساد مسروقه حرفهی پرمنفعتی بود، و بازار این کار از اوایل قرن ۱۸م تا اوایل قرن ۱۹م رواج داشت. آتش مخالفت افکار عمومی با تشریح پس از کشف فعالیت جسددزدان مشتعل و در اروپا و امریکا سبب إعمال شدت گردید، بخصوص که معلوم شد بعضی از جسددزدان مرتکب قتل میشوند تا جسد مقتول را به طالبین بفروشند. در ۱۸۳۲ در بریتانیای کبیر قانون تشریح بتصویب رسید، که بموجب آن به مدارس طب اجازهی استفاده از جسدهای بیصاحب داده شد. با تأمین نعش برای مدارس طب بوسایل قانونی بازار جسددزدی بسته شد. نیز ← نبش قبر.

جسر (jesr): ← جسر، جنگ.

جسر، جنگ (jesr) [عربی، = پل] یا **یوم الجسر** (yămo 'l.jesr)، در تاریخ فتوح اسلام، عنوان جنگی که در سال ۱۳ هجری بین **ابوعبید ثقفی**، سردار عرب، و بهمن جادویه، سردار ایرانی، در محلی بنام قس الناطف (qosso 'n.nātef)، نزدیک کوفه و در کنار شرقی فرات، روی داد. درین جنگ ابوعبید در زیر پای فیلی کشته شد، و ایرانیها جسری را که بر روی فرات بود قطع کرده عدهی زیادی از اعراب را کشتند. اعراب عاقبت جسر را درست کرده برهیدند.

کلمهی جسر ظاهراً اصل آرامی دارد، و غالباً بمعنی پلی است که با کشتی برای عبور از آب بسازند، در مقابل قنطره (qantara) که اطلاق بر پلی میشود که با سنگ درست کنند.

جسر جواد: ← ارس، رود.

جسم[1] (jesm)، در اصطلاح هندسه، قسمتی از فضا که از همه طرف محدود باشد (مانند کره و مکعب). در تقسیم اشکال هندسی به نقطه، خط، سطح، و جسم، لفظ حجم را نیز باین معنی استعمال کردهاند.

جسم صلب[2] (jesme solb)، در اصطلاح مکانیک، جسمی که در تحت تأثیر قوای وارده، از لحاظ شکل و ابعاد، مطلقاً لایتغیر باشد. اگرچه در واقع هیچ جسمی صلب نیست، عملا بسیاریَ از اجسام را میتوان صلب دانست. قسمتی از دینامیک را که از حرکات اجسام صلب بحث میکند دینامیک اجسام صلب خوانند.

جسم مرکب[3] (morakkab)، در اصطلاح شیمی، مادهای مرکب از دو یا چند عنصر که ترکیب وزنی مشخصی دارد. جسم مرکب باین معنی را در زبان فارسی معمولا ترکیب خوانند. جسم مرکب متجانس است، یعنی همهی مولکولهای آن یکسانند. مثلا آب ترکیبی است از اکسیژن و ئیدروژن؛ هر مولکول آن دارای دو اتم ئیدروژن و یک اتم اکسیژن است، که با یکدیگر ترکیب شیمیائی شدهاند. هر جسم مرکب خواصی مخصوص بخود دارد، که از خواص عناصر سازای آن متمایز است. اجسام مرکب را میتوان بوسیلهی حرارت یا **فعل و انفعال شیمیائی** تجزیه کرد. تفاوت ترکیب (جسم مرکب) با مخلوط آنست که عناصر سازای یک مخلوط بحالت ترکیب شیمیائی نیستند، و لهذا میتوان بوسایل مکانیکی آنها را از هم جدا کرد. بعلاوه، عناصر سازای یک مخلوط خواص خود را حفظ میکنند، و نسبت وزنی آنها در مخلوط مشخص نیست. در شیمی، هر جسم مرکب را بوسیلهی یک **فورمول** نمایش میدهند.

جسور (jassăr)، شهر (در ۱۹۴۱ جه ۱۸٬۴۱۰)، کرسی و مرکز صنعتی بخش جسور، پاکستان شرقی. بخش جسور در بنگال شرقی در دلتای رود گنگ واقعست. از بناهای عمدهی شهر مقبرهی خان جهان (فت ۸۶۳ هق)، معروف به خانجا علی، است، که این ناحیه را برای سلطان ناصرالدین محمود II، پادشاه بنگال، فتح کرد. خانجا علی در نشر اسلام در این ناحیه کوشید، و مقبرهاش زیارتگاه است.

ج‌ش، علامت اختصاری جنوب شرقی در این کتاب. برای تصویر ← **جهات اصلی**.

جشس[4]، علامت اختصاری "جمهوری شوروی سوسیالیستی" در این کتاب. ← **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی**.

جط یا **جت:** ← جاط.

جه، علامت اختصاری "جمعیت" در این کتاب.

جعاله (ja'āle)، التزام شخص به تأدیهی اجرت معلوم در مقابل عمل یا خدمتی، اعم از اینکه عامل معین باشد یا غیر معین. جعاله از نوع عقود جایز است؛ مادام که باتمام نرسیده، هر یک از طرفین میتوانند رجوع کنند. در جعاله، ملتزم را جاعل (jā'el)، طرف را عامل، و اجرت را جعل (ja'l) گویند.

جعبر (ja'bar) یا **قلعة جعبر** (– qal'ato)، قلعهی ویران بر ساحل چپ فرات وسطی، تقریباً مقابل صفین. باسم قلعة دوسر (dăsar) (مقتبس از نام آن در پیش از اسلام و اوایل اسلام) نیز خوانده میشود. اسم کنونی آن از نام جعبر، که در دورهی سلاجقه آنرا گرفت، و سپس ناچار به ملکشاه سلجوقی تسلیم کرد، گرفته شده است.

جعد ابن درهم (ja'de 'bne derham)، فت ح ۱۱۸ هق، از مشاهیر موالی در اواخر عهد اموی، و صاحب رأی و اعتقاد خاص در بعضی مسائل راجع به عقاید. وی در شمال بین النهرین در جزیرهی فراتیه میزیست، و **مروان ابن محمد** معروف به مروان حمار، که در هنگام خلافت هشام ابن عبدالملک والی جزیره بود، با او آشنا شد، و تحت تأثیر عقاید او واقع گشت. مروان را باین جهت مخالفانش از روی طعنه مروان جعدی میخواندهاند. جعد ابن درهم معتقد به قدر و همچنین قائل به مخلوق بودن قرآن بود، و متهم به زندقه شد. ازین رو هشام، خلیفهی اموی، او را گرفته به عراق فرستاد، و خالد قسری او را در روز عید اضحی کشت.

جعفر، امامزاده، نام چند بنا در ایران (← **امامزاده**). **۱-** کنار خیابان هاتف، اصفهان؛ مدفن امامزاده جعفر، از اعقاب امام ۴م؛ دارای برج ۸ضلعی زیبای آجری با تزیینات کاشی و مقرنس و کتیبههای نفیس مورخ ۷۲۵ هق. **۲-** در آبادی امامزاده جعفر یا پیشوا، ۶ کیلومتری ش ورامین. بقعهی مرتفع از عهد صفویه، دارای گنبد کاشی و صحن بزرگ با دو درخت کهن. **۳-** ل شهر دامغان، بنای عهد سلجوقی. داخل صحن بنای کوچکی است با کتیبهای بنام شاهرخ بهادر.

جعفر، میر، نواب بنگال: ← میر جعفر.

جعفرآباد (ja'farābād)، دهستان، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران). در شهریور ماه ۱۳۲۶ هش تبدیل به بخش جعفرآباد گردید. مرکزش جعفرآباد است.

جعفرآباد، دهستان (جه ۶٬۰۳۰؟)، بخش حومهی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، سر راه شوسهی قوچان به مشهد؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. مرکزش، **جعفرآباد** (جه ۱٬۰۲۰؟)، در ۱۰ کیلومتری ج‌ش قوچان است.

جعفرآباد فاروج (ja'farābāde fāruj)، دهستان (جه حد ۱۰٬۳۴۰؟)، بخش حومهی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۷(؟) آبادی. مرکزش، **جعفرآباد** (جه ۱٬۲۹۰؟)، در ۲۶ کیلومتری ل‌غ قوچان است.

جعفر ابن ابی طالب، برادر علی ع؛ ← جعفر طیار.

---

(۱)solid (۲)rigid body (۳)compound (۴)SSR

جعفر ابن محمد ع: ← امام جعفر صادق.
جعفر ابن یحیی برمکی: ← جعفر برمکی.
جعفربای (ja‘far.bāy)، دهستان، بخش گمیشان، شهرستان گرگان، استان دوم؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. همچنین، نام تیره‌ای از ترکمانان که در آن نواحی ساکن میباشند.
جعفر بایسنقری (bāysonqori) یا **میرزا جعفر تبریزی بایسنقری**، فت حـ ۸۶۰ هق، از استادان مشهور خط نستعلیق که در جملهٔ خطوط متداول زمان خود استاد بوده است. در خطوط ششگانه (← خط فارسی) شاگرد شمس‌الدین مشرقی، و در خط نستعلیق، با واسطهٔ میر عبدالله فرزند میر علی تبریزی، شاگرد او بوده است. وی در خدمت بایسنقر بود. از مهمترین آثار خط نستعلیق و مهمترین اثر هنری او شاهنامهٔ بایسنقری معروف است، بخط نستعلیق شیوا و مزین بمجالس تصویر و تذهیبهای عالی، که تاریخ تکمیل آن سال ۸۳۳ هق میباشد، و اکنون در کتابخانهٔ سلطنتی ایران موجود است. از نمونهٔ سایر خطوط میرزا جعفر در کتابخانه‌های مختلف خارجی موجود است، که جامعترین آنها مرقعی است در کتابخانهٔ دانشگاه توبینگن آلمان، که بهترین نمونهٔ خطوط ثلث، ریحان، نسخ، رقاع، نستعلیق، و تعلیق عصر را در آن بدست داده است.
جعفر برمکی (barmaki) [ابوالفضل جعفر ابن یحیی برمکی]، فت ۱۸۷ هق، وزیر و ندیم مشهور خلیفه هارون‌الرشید، از خاندان برامکه. در رادی و بزرگواری و سخندانی شهرت و آوازه داشت، و در درگاه خلیفه قربت و قدرت و نفوذ تمام یافت. بموجب خبری افسانه‌مانند، با عباسه یا میمونه خواهر خلیفه سری و ستری داشت، و خواهر خلیفه از او فرزندی آورد، و همین معنی سبب خشم هارون شد، و در صدد هلاک و نکال برامکه برآمد. در صحت این خبر اهل تحقیق شک دارند، اما در هر صورت، بامر هارون، جعفر برمکی مقتول و بر جسر بغداد مصلوب شد، و پدر و برادران و کسانش مورد آزار و شکنجه شدند.
جعفر تبریزی بایسنقری: ← جعفر بایسنقری.
جعفر خان زند (zand)، فت ۱۲۰۳ هق، پادشاه (۱۱۹۹-۱۲۰۳ هق) سلسلهٔ زندیه؛ پسر صادق خان زند، برادر مادری علیمراد خان زند، و خواهرزادهٔ زکی خان زند. وی در اختلاف صادق خان و علیمراد خان نخست به هواداری پدر به اصفهان تاخت، اما چندی بعد بسبب رنجشی که از پدر داشت از وی کناره جست، و با علیمراد خان همدست شد. در ربیع الاول ۱۱۹۹ هق در اصفهان بسلطنت نشست، و سپس در جمادی الثانی به شیراز رفت، و آنجا را پایتخت خویش ساخت. سلطنت وی با جهانجوئی آقا محمد خان قاجار مواجه گشت. آقا محمد خان بعد در صدد دفع جعفر خان برآمد، و تا سال ۱۲۰۲ دو بار اصفهان را گرفت، و تا نزدیک شیراز رفت، اما نتوانست آنجا را مسخر سازد. در ۱۲۰۰ هق جعفر خان مجدداً متوجه اصفهان شد، و باقر خان خراسکانی را، که در غیاب وی با آقا محمد خان قاجار ساخته بود، محصور و مقتول نمود. وی، پس از ۴ سال فرمانروائی، در ۲۵ جمادی الاولی ۱۲۰۳ بدست عده‌ای از خوانین زند که در حبس وی بودند بقتل رسید، و قاتلان سرش را از دروازهٔ ارگ شیراز بزیر انداختند. جعفر خان بزور بازو و قوت سرپنجه ممتاز بود، اما تدبیر و کفایت نداشت.
جعفر خان مشیرالدوله یا **میرزا جعفر مهندس** [میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله، پسر میرزا محمد تقی وزیر]، فت جمادی الآخر ۱۲۷۹ هق، از رجال معروف عهد قاجاریه و از اولین تحصیل کردگان ایرانی در اروپا. در ۱۲۳۰ عباس میرزا ولیعهد او را با چهار تن محصل دیگر به اروپا فرستاد، و او پس از مدتی اقامت در انگلستان و تحصیل توپخانه و صنایع نظام در ۱۲۳۵ به تبریز بازگشت، و عباس میرزا او را مهندس‌باشی لقب داده باو محبت و اکرام کرد. در ۱۲۵۲ محمد شاه قاجار او را بسفارت دربار عثمانی فرستاد، و او، پس از آن، در ۱۲۵۹ هق مأمور مذاکرات سرحدی با عثمانی شد، و بواسطهٔ بیماری، در آن مذاکرات شرکت نکرد. در ۱۲۶۵ هق میرزا تقی خان امیر کبیر او را مجدداً مأمور تحدید حدود ایران و عثمانی نمود، و این مذاکرات، که در کتاب رسالهٔ تحقیقات سرحدیهٔ او تفصیلش هست، با وجود پنج سال ادامه، به نتیجهٔ قطعی نرسید. در ۱۲۷۱ هق مراجعت نمود، و در ۱۲۷۵ هق، بعد از عزل میرزا آقاخان نوری، ریاست شورای وزرا را ناصرالدین شاه باو داد. در ۱۲۷۷ هق بسفارت فوق العادهٔ لندن رفت. در ۱۲۷۸ هق متولی‌باشی آستانهٔ رضوی شد، و در همانجا وفات یافت.
جعفر طیار (tayyār)، شهرت **جعفر ابن ابی طالب**، ملقب به **ذوالجناحین** (zo ’l.janā-hayn)، فت ۸ هق، برادر مهتر امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب و از مشاهیر و بزرگان صحابه. بامر پیغمبر به حبشه مهاجرت کرد، و در آنجا بود تا پیغمبر به مدینه رفت، و جعفر چندی بعد به مدینه نزد او بازگشت. در غزوهٔ مؤته دلاوری بسیار از خود نشان داد و بشهادت رسید. در این جنگ دستهای وی قطع شد، و پیغمبر جهت خوشدلی بازماندگان، او را ذو الجناحین [= صاحب دو بال] خواند، و فرمود که خداوند، بجای آن دو دست که از وی در جنگ قطع کردند، دو بال بدو داد که بدانها در بهشت پرواز میکند، و او را از همین روی جعفر طیار نیز خواندند. مقبره‌اش در مؤته مورد احترام مسلمانان و مسیحیان است. نیز ← جناحیه.
جعفر علی خان: ← میر جعفر.
جعفر قلی خان قاجار، فت ۱۲۰۴ هق، از سرکردگان قاجاریه؛ پسر محمد حسن خان قاجار و برادر آقا محمد خان. مادرش از طایفهٔ قاجار عضدالدین‌لو بود. وی از آغاز فرار آقا محمد خان از شیراز، همواره با او همراه بود (۱۱۹۳ هق)، و در جنگ با مرتضی قلی خان، و علیمراد خان و جعفر خان زند نیز از خود لیاقت و رشادت نشان داد، و یک بار نیز لطفعلی خان زند را در حدود مسجد بردی شیراز شکست داد (۱۲۰۳ هق). چندی بعد حکومت اصفهان را از آقا محمد خان درخواست، و او ازین باب تأمل کرد. جعفر قلی خان آزرده شد، و یک چند در خدمت برادر نیامد. آقا محمد خان، از بیم آنکه او نیز مانند دیگر برادران در صدد طغیان برنیاید، او را به تهران خواند، و بوسیلهٔ مادرش او را مطمئن ساخت که یکشب بیش وی را در تهران نگاه نخواهد داشت. جعفر قلی خان گول خورده به تهران رفت، و آقا محمد خان بفرمود تا او را بکشتند، و روز بعد، برای آنکه بوعده و سوگند خود وفا کرده باشد، فرمان داد تا جسد او را بخارج از تهران بردند (۱۲۰۴ هق).
جعفر مهندس، میرزا: ← جعفر خان مشیرالدوله.
جعفری (ja‘fari)، در اصطلاح درودگری، طرحی که در آن آلتهای (← آلت) چوبی عمود بر یکدیگر را با فاصلهٔ کم ترکیب کرده فواصل بین آنها را بصورت مربع یا لوزی درمیآورند. بدین ترتیب در و پنجرهٔ مشبک برای مساجد و زیرزمینها میساختند.
جعفری، (*Petroselinum crispum*)، گیاه خوردنی معطر که در بر قدیم میروید. برگهای بریده یا مجعدش در غذاهای مختلف یا برای زینت خوراکها بکار میرود. جنس خودروی آن در کتب قدیمی ما فطراساليون (fatarāsāliun) نامیده شده است.
جعفری، مذهب، مذهب فقهی مورد قبول در نزد شیعیان اثنی‌عشری (دوازده‌امامی)، که چون اصول و مبادی ایشان به امام جعفر صادق ع منسوبست مذهب آنها باین نام موسوم شده است. مذهب جعفری که، گذشته از جهت تفقه و فتوی، از لحاظ کلام و عقاید با مذاهب اربعهٔ اهل سنت و عقاید متکلمین عامه تفاوت دارد، از عهد صفویه بنام "طریقهٔ حقهٔ جعفریه" در ایران رواج دارد، و در حال حاضر نیز بموجب قانون اساسی مذهب رسمی ایران است. نیز ← امامیه.
جعفی، جابر: ← جابر جعفی.
جعل (jo‘al)، نام بعضی از سوسکهای تیرهٔ وسیع سکارابائیدای (*Scarabaeidae*)، و مخصوصاً سرگین‌غلطان (*Scarabaeus sacer*) سرزمینهای اطراف مدیترانه. این سرگین‌غلطان یا بعضی جنسهای وابسته بآن را مصریان قدیم نماد تجدید حیات و فناناپذیری میشمردند، و مجسمه‌های آنرا با سنگ یا گِل لعابدار میساختند، بعنوان طلسم و زیور و مهر نامه‌ها بکار میبردند.
جعل: ← جعل و تزویر؛ جعاله.
جعل و تزویر (ja‘lo tazvir)، ساختن نوشته یا سند یا چیز دیگر بر خلاف حقیقت، یا ساختن مهر یا امضای اشخاص طبیعی یا حقوقی، یا بقصد تقلب خراشیدن یا تراشیدن یا قلم بردن یا الحاق یا اثبات یا سیاه کردن، یا تقدیم یا تأخیر سند نسبت بتاریخ حقیقی، یا الصاق متقلبانهٔ نوشته به نوشتهٔ دیگری، یا بکار بردن مهر دیگری بدون اجازهٔ صاحب آن، و نظایر آن.
ج‌غ، علامت اختصاری جنوب غربی در این کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.
جغبوب (jaqbub)، واحه‌ای کوچک، ج‌ش سیرنائیک، لیبی. بوسیلهٔ محمد ابن علی سنوسی، مؤسس فرقهٔ سنوسیه، که در ۱۸۵۵ با خاندان و پیروانش از قاهره بدینجا آمد، تأسیس گردید. مقبرهٔ او در مسجد جغبوب زیارتگاه پیروان فرقه است.
جغتائی: ← جغتای.
جغتای (jaqatāy)، بخش (جـ حـ ۱۷۵°۳۴°)، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۹۷ (؟) آبادی. از ج به کوههای جغتای و اندقان (andeqān) محدود است. مشتمل بر دهستانهای

تقاب، آزادوار، خسروشیر، کهنه، و براکوه است. برای اطلاعات تاریخی ← جوین، ولایت. مرکز بخش، **جغتای** (جـه ۱٬۷۱۵ سد ۱۳۳۵ هش)، در دامنه‌ی جنوبی کوه جغتای و مرکز دهستان کهنه نیز هست.

جغتای (jaqatāy) یا **چغتای**، فت ح ۶۳۹ یا ۶۴۰ هق، از شاهزادگان معروف و مهم مغول؛ پسر دوم چنگیز خان. وی در زمان حیات پدر، علاوه بر سرداری قسمتی از لشکر مغول، مأمور اجرای یاسا و نظارت در امور کیفری بود. چنگیز خان بلاد ماوراء النهر و کاشغر و بلخ و غزنین را بدو واگذاشت. بعد از مرگ پدر نیز، بعنوان ارشد اولاد زنده‌ی چنگیز، اعتبار و احترام تمام داشت. پس از جغتای، اعقاب وی در قسمتی از ماوراء النهر و



جغد برفی (یا شمالگانی)
(بطول ح ۶۰ سم)

حدود کاشغر و تورفان امارت کردند، و قلمرو آنان به **خانات جغتای** (xānāte) معروفست. خانهای این سلسله کمابیش تابع خانهای بزرگ مغول بودند، و تا ح ۷۷۲ هق امارت داشتند. در زمان تیمور، فرمانروایان این ناحیه از خاندان اوگتای قاآن انتخاب میشدند؛ اما در همین زمان و در عهد جانشینان تیمور، سکنه‌ی چادرنشین و جنگجوی ماوراء النهر مانند گذشته جغتائی خوانده میشدند. خانات جغتای در ۹۷۸ هق از بین رفت. **ترکان جغتائی** و زبان **ترکی جغتائی** (ترکی ادبی شرقی) بهمین خانات جغتای منسوبند.

جغتو (jaqatu) یا **جغتوچای** (-čāy) یا **زرینه‌رود** (zarrine.rud)، رودی بطول ح ۲۴۰ کم، در کردستان ایران و آذربایجان جنوبی، که از کوههای چهل چشمه سرچشمه میگیرد، و بطرف ل جاری شده به دریاچه‌ی ارومیه (رضائیه) میریزد. ریزابه‌های عمده‌ی آن از ج به ل عبارت از سقز (ریزابه‌ی چپ)، خورخوره (اولین ریزابه‌ی مهم راست)، ساروق (راست) و لیلان است. جغتو صاین قلعه (شاهین دژ) و میاندوآب را مشروب میکند، و در ج دریاچه‌ی ارومیه بآن میریزد. گفته‌اند که این رود پیش از دوره‌ی مغول زرینه‌رود نام داشته است.

جغجغه (jeqjeqe)، میوه‌ی گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع پروسوپیس (*Prosopis*) که خار بسیار دارد، و پس از خشک شدن عنابی‌رنگ می‌شود، و دانه‌های آن در هنگام حرکت صدا میکنند. نیز ← کهور.

جغد (joqd) یا **بوم** (bum)، پرنده‌ای عمدهً شب‌پر و گوشتخوار که تقریباً در همه‌ی نقاط زمین یافت میشود. جغدها پاهای بزرگ و قوی، منقار خمیده، و پنجه‌های بلند تیز دارند. چشمهایشان، که متوجه به جلو است، و توده‌ای از پر حلقه‌وار آنها را احاطه میکند، برای دیدن در تاریکی مساعد است. بیشتر آنها روز را در غارها و ویرانه‌ها یا سایر نقاط دورافتاده میخوابند. پر و بال آنها بقدری نرم است که پروازشان تقریباً بیصدا است. جغد موش صحرائی و حشرات آفت گیاهان را شکار میکند. پرواز اسرارآمیز شبانه‌ی جغد و صوت دلخراش



جغد شاخ‌بزرگ
(بطول ح ۵۰ – ۶۰ سم)

و جیغ‌وار و شیون‌آسای آن از قدیم الایام بین همه‌ی مردم منشأ خرافاتی بوده است، و این پرنده‌ی مفید را نامیمون و وحشت‌انگیز و نامش را قرین ویرانه ساخته است. از طرف دیگر، آنرا نماد خِرَد نیز دانسته‌اند.

جغرافیا (joqrāfiā) یا **جغرافی**[1]، علمی که موضوعش شرح سطح زمین (سیماهای طبیعی آن، اقلیم، محصولات، مردم، و غیره، و توزیع آنها) است. علم جغرافیا دارای چندین شاخه است، که بعضی از آنها را میتوان علم جداگانه‌ای محسوب کرد. از جمله‌ی آنهاست جغرافیای ریاضی، جغرافیای طبیعی، جغرافیای زیستی، جغرافیای انسانی، جغرافیای اقتصادی، جغرافیای سیاسی، جغرافیای گیاهی، جغرافیای حیوانی، جغرافیای دیرین، جغرافیای نظامی، اقیانوسشناسی، اقلیم‌شناسی، و هواشناسی. در **جغرافیای ریاضی** از شکل و حرکت زمین، فصول، کشندها، و اندازه‌گیری ابعاد زمین و نمایش آن بوسیله‌ی نقشه‌های جغرافیائی بحث میشود. **جغرافیای طبیعی** از سیماهای طبیعی خارجی سطح زمین، توزیع خشکیها و دریاها و تغییرات آن، اقلیم، و غیره بحث میکند. موضوع **جغرافیای زیستی** رابطه‌ی موجودات زنده با محیط طبیعی آنها است، و به سه شعبه‌ی گیاهی، حیوانی، و انسانی تقسیم میشود. **جغرافیای گیاهی** تحقیق در توزیع گیاهان بر سطح زمین و رابطه‌ی آنها با محیطشان است، و **جغرافیای حیوانی** همین امور را در مورد حیوانات تحقیق میکند؛ این دو مبحث و بعضی دیگر از مباحث جغرافیا با **بومشناسی** رابطه‌ی نزدیک دارند. **جغرافیای انسانی** از ارتباط انسان با محیط و فعالیتهای وی در منطبق ساختن خود با محیط و در تغییر دادن محیط بمقتضای احتیاجات خود بحث میکند، و دارای شاخه‌های چندی است از قبیل جغرافیای اقتصادی، جغرافیای گیاهی، و **جغرافیای سیاسی** که از زمین از لحاظ حکومت انسان بر آن و از توزیع جوامع بشری بحث میکند، و رشته‌ی **ژئوپولیتیک** در قرن ۲۰م از آن منشعب شده است.

تاریخ. علم جغرافیا از احتیاج انسان به شناختن راهها و مواقع شهرها و نواحی مجاور و احوال همسایگان پیدایش یافته است، و اطلاعاتی که مسافرین از سفرهای خود تدوین کرده‌اند در حکم اولین معلوماتی است که بعنوان جغرافیا فراهم آمده. از نظر قدمت تاریخی چینیها را باید واضع جغرافیا دانست، اما تحقیق منظم در این رشته بدست یونانیان صورت گرفت. احتمالا طالس ملطی معتقد به کرویت زمین بود، ولی اول بار ارسطو این موضوع را ثابت کرد، و حدود قسمتهای مسکون آنرا مشخص نمود. احتمالا اولین عالم واقعی جغرافیا اراتستن بوده است. از کسانی که در دوره‌ی رومیها به جغرافیا توجه داشته‌اند سنکا، پلینی مهین، و مخصوصاً استرابون است، که مسئله‌ی ارتباط زندگی انسان را با محیط طبیعی وی مورد توجه قرار داد، و دامنه‌ی این علم را که قبلا محدود به جغرافیای ریاضی بود فراتر برد. با کلاودیوس بطلمیوس تحقیقات جغرافیائی یونانیان باوج خود رسید. پس از طلوع نهضت علمی اسلامی در عهد عباسیان، آثار یونانی به عربی ترجمه و شرح شد، و سیاحتنامه‌های فراوان و کتابهائی با عنوان **المسالک و الممالک** و جز آن فراهم آمد (نیز ← **اکتشافات جغرافیائی**)، اما در جغرافیای علمی چندان پیشرفتی حاصل نشد.

مسافرتهای **مارکو پولو** و توسعه‌ی تجارت با مشرق‌زمین و مسافرتهای پویشی (← **اکتشافات جغرافیائی**)، که منجر به کشف قاره‌ی امریکا گردید، اطلاعات جغرافیائی را وسعت داد. در قرون ۱۶م و ۱۷م کتابها و نقشه‌هائی بر اساس نظری صحیح فراهم آمد (مثلا ← مرکاتور). دوره‌ی جدید در علم جغرافیا در اواخر قرن ۱۸م با کارهای آ. فون هومبولت و ک. ریتر آغاز گردید. از آن ببعد جغرافیا از دو جنبه‌ی عمومی و ناحیه‌ای مورد توجه واقع شد. جغرافیای عمومی با توسعه‌ی سریع علوم طبیعی و اجتماعی بسط یافت، و جغرافیای ناحیه‌ای نیز، که نتایج عمومی را بر نواحی و پهنه‌های خاصی منطبق میکند، بسبب کشف نواحی جدید و اشتیاق انسان به تنظیم اطلاعات مربوط به منابع سرزمینهای نویافته توسعه یافت.

جغرافیای مظفری: ← تاریخ و جغرافیای دار السلطنه‌ی تبریز.

جغری بیگ: ← چغری بیگ.

جغمینی: ← چغمینی.

جغین (jaqin)، ده (جـه ۱٬۰۹۳ سد ۱۳۳۵ هش)،

(1)geography